کشکول گلستانی

دفتر اول - هفتم

محمد امینی گلستانی

مشخصات کتاب

سرشناسه:امینی گلستانی، محمد، 1317 -

عنوان و نام پدیدآور:کشکول گلستانی/ محمدامینی گلستانی.

مشخصات نشر:قم: انتشارات محمد امینی گلستانی

مشخصات ظاهری:7 ج.

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

موضوع:امینی گلستانی، محمد، 1317 - -- وعظ

موضوع:اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع:تاریخ

ص: 1

جلد 1

اشاره

فهرست موضوعات

ص:5

مختصری از زندگی نامه مؤلّف کتاب

اشاره

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش 15 فرزند: حاج سردار مرحوم کشور:

ایران، استان : اردبیل.

تخصّص : فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (42 حلد). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف (21 نفر).

در سال 1329 شمسی از زادگاهش قریه گلستان در 30 کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملا ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال 1331 به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملائی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدوزانی وغیرهم) استفاده نموده است ، و در نیمه دوم سال 1334 به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنکرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی وسید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر وغیره)، استفاده نموده است. و درتاریخ 1340 از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده است . در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته.

مانند.

1 -مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مساحت 800 متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر متعلقات و فضای باز مسجد 1400 متر.

2- احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

4 -تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از 17 صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

در سال 1351 شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت 14 سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و 11 سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده است.

در سال 1357 شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب .

در سال 1359 به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته است. تا اینکه در سال 1365 دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر وکارهای مربوط به روحانیت شده است. تا این که در سال 1375 از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدند.

در سال 1375 شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از 25 درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال 1381 بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجارفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره هاو کاشیکاریهای آنرا انجام داده است.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه داده است از جمله.

1 -مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت 1500 متر با متعلقات آن که در سال 1382 تا سال 1392 ادامه پیدا کرد، و الان مورد استفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می

باشد و در نظر است که تأسیس حوزه علمیه و درمانگاه عمومی و 15 باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع

ص:10

نمایند انشاءالله.

2 -در زادگاهش روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساند.

3 -در سال 1382 مسجد مجلل در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال 1384 تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

4 -احداث غسال خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

5 -با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمود.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

تالیفات چاپ شده از مؤلّف.

1 -سرچشمه حیات -وزیری یک جلد 402 صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه 4 مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

2 -سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوجلد ضخیم وزیری 1283 صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی واقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

خواب سیده سکینه خانم طباطبائی

در 29 ماه صفر سال 1386 در روز آخر روضه دخترم امینه خانم در شهر قدس

ص:11

من صحبت کردم و برای خانمها مسائل گفته و موعظه کرده و درنهایت چون روز شهادت امام رضا علیه السلام بود، به امام رضاعلیه السلام توسل نمودم ، چند روز بعد دخترم امینه گفت: بابا یک نفر سیده خانم هست به نام سکینه طباطبائی که آن روز در مجلس روضه حضور داشت باگریه شدید گفت : از مجلس شما که رفتم شب خوابیدم در خواب دیدم درمجلس روضه شما هستم ، ناگهان یک نفر سید نورانی که من تا آن روز شخصیت چنانی با آن نورانیت ندیده بودم وارد شد و مستقیماً رفت پیش حاجی آقا روبرو نشست و حاجی آقا در دستش دو جلد کتاب بود و با زبان عربی باهم صحبت زیاد نمودند و من هم پشت سر آن آقا نشسته گریه می کردم و به من متوجه شده و فرمود: زیاد گریه نکن چشمهایت خراب می شود تو که هرهفته نزد من هستی ، دوباره با حاجی آقا به صحبت ادامه دادند و می دانستم راجع به آن کتاب صحبت می کردند ، حاجی آقا آن دو جلد کتاب را به آن آقا تحویل داد و ایشان هم تحویل گرفتند و چون آش شما را من تقسیم می کردم آن آقا به من فرمود:

به هرکس که از آش می دهید هم نامش را بنویسید و هم آن را مهر نموده به من دهید و ما هم به این دستور عمل کردیم و تمامی آنها را لای کتاب حاجی آقا گذاشت و با خود برد، در این حال من به صدای گریه خودم از خواب بیدار شدم .

البته آن دو جلد کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) است که در باره حالات و نحوه مدیریت و حکومت آن حضرت بعد از ظهور نوشته ام که انشاء اللّه مورد قبول آن آخرین امید قرار گرفته است و امتیاز آن را مسجد مقدس جمکران قم از من گرفت و خودشان چاپ کردند که خدا را شکر مورد قبول اقشارمختلف جامعه قرار گرفته است که

در مدت یک سال دوبار با تیراژ بالا 16 هزار جلد چاپ شده است والحمدللّه.

3 - از مباهله تا عاشورا -در یک جلد وزیری 684 صفحه در باره مباهله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با نصارای نجران و سر انجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان باسرگذشت پنج تن آل عبا: و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی

مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

4 -والدین دو فرشته جهان آفرینش -در یک جلد وزیری در 320 صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار وگفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

5 - آداب ازدواج و زندگی خانوادگی -وزیری 276 صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمائی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و... که در واقع مکمّل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

6 -کتاب مهم اسلام فراتر از زمان -درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثمّ أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبنی من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بیت فی ذلک الزّمان الّا و فیه شیطاناً أریل.

کلمه أریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن أریال گویند، حضرت 1400 سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی أمّتی یُخربون قباب الأئمّه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد)های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!!. دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرمها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلاً نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها یتزوّج الرّجال بالرّجال و یتزوّج النساء بالنساء، و روایتلعن اللّه المتشبّهین من الرّجال بالنّساء و المتشبّهات من النّساء بالرّجال درباره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در 688 صفحه وزیری.

ص:13

پیشگوئی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نو آوری زیاد می باشد.

7 - آغلار ساولان -سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقعی 50 صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال 1375 استان اردبیل و تخریب 111 بخش و روستا از 25 در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن 77 نفر ا ز نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

8 - 111 پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف -رقعی در 295 صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و ییلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو .

9 - فلسفه قیام و عدم قیام امامان -در 198 صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساسا قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

10 -گلستان سخنوران شامل 110 مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری 1511 صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

11 -ولایت شرط قبولی أعمال در حلد اول.

12 -شرح دعاهای روزانه ماه رمضان.

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف

1 - آیا و چرا -در زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خودشان در باره اهلبیت، خاصّه امیرمؤمنان و فاطمه زهراء ع لیهم السلام و اینکه چرا آنها به این دلیلها و اسناد خودشان عمل نمی کنند.

2 - 600 مجلس سخنرانی مذهبی در 12 جلد از سخنرانیهای 55 ساله مؤلّف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای

بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در 12 جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

3 - رحمت واسعه -در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنند گان و شمول غفران الهی در باره آنها . این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

4 - شب -کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.

5 - عتابات قرآن -در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلامرا، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.

6 - خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من -این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز 1393/11/30 که به 400 صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

7 - دعای عرشیان برفرشیان -درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه 7 سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام .

8 -نشانه هائی از او -کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

9 - مرزهای زندگی -از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

10 - مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها -از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

11 - نوادر -روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کشکول در 7 جلد.

12 - شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهائی درباره وی.

13 -مادران 14 معصوم علیهم السلام، هنگام ازدواج هیچکدام بیوه نبود.

14 -یاد داشتهای انترنتی ام درسایت «امینی گلستانی» در دو جلد که وسیله

ص:15

(مؤسسه مرکز تحقیقات علوم اسلامی «نور» حوزه علمیه قم) پخش می شود و هنوزهم ادامه دارد .

15 - متفّرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون .

16 - تحدی یا دعوت به مقابله به مثل در باره اعجاز قرآن .

17 - نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن نبیره امام حسن مجتبی علیه السلام.

18 - ولایت شرط قبولی أعمال جلد دوم.

19 - اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان وزیری در دو جلد ضخییم.

20 -صفات متقین و مؤمنین از آیات و أحادیث.

21 -مجالس: در دو جلد وزیری. سخنرانی های ماه رمضان و محرم در شهر توریستی سرعین اردبیل و اطراف.

بیشتر این کتابها با کتاب دو جلدی سیمای جهان که مسجد جمگران چاپ میکند و هم مسجد جمکران آن را داده، در پایگاه اندیشوران قم به سی دی ریخته شده که همه بتوانند از آن استفاده نمایند

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

ص:16

پیشگفتار

1 -در اوقات فراغت، برای اینکه حوصله ام تنگ نشود، کتاب های گوناگون را، مطالعه می کردم یا از انترنت استفاده می نمودم بعضی، از مطالب را نسخه برداری ویاد داشت می کردم، تا اینکه بصورت کتاب قطور و سنگین در آمد و حیفم آمد که آن را بلا استفاده رها سازم، لذا با مرور و کوچک ترین تنظیم، بصورت هفت جلد در آمده.

1 -خاندان رسالت. 2 -اصحاب. 3 -علما. 4 -میوه های شفا بخش. 5 -متفرقات در سه جلد.

2 -بعنوان امانت دار، هیچگونه دخل و تصرف در مطالب یا محتوی نکرده، آنگونه که در کتابها موجود بود، ثبت کرده و کوچکترین تغییری نداده ام که در نتیجه قسمتی از مطالب، تکرار یا مشابه هم در آمد که از اینجهت معذرت می خواهم.

3 -اگر ضمن مطالعه به مطلب ناخوشایندی بر خورد کردید، لطفا ببینید از کجانقل کرده ام، به منبع آن مراجعه کنید من هیچگونه مسؤلیتی در این مورد ندارم.

4 -بعلت هزینه سنگین چاپ و عدم امکان در دسترس قرار دادن این مجموعه را بصورت کتاب، فعلا آن را برای ثبت در سی دی، به این صورت تحویل دادم، تادر صورت تمایل، عزیزان، ازآن استفاده نمایند، اگر در آینده امکانات چاپ، پیش آید، چون مجلداتش زیاد است، انشاء الله، با تجدید نظر کلی و تقسیم بندی صحیح، آن را، به چاپ رسانده و در اختیار عزیزان قراردهم.

5 -در مورد بعضی از قضایا بحث به طول کشیده مانند جریان ام کلثوم و غیره، هر گوشه ای از آن را خواستم حذف نمایم، دیدم آن قسمت، خود نیز قابل استفاده است بدینجهت نخواستم، دست بزنم و ترتیبش را بهم بزنم. در پایان توفیق همه عزیزان و سروران را از ایزد منّان خواستارم موفق باشید.

ص:17

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه ربّ العالمین، والصّلوه والسّلام علی سیّدالانبیاء و المرسلین و خاتم

النّبیّین ابی القاسم محمد صلی اللّه علیه وآله و سلّم و علی آله الطّیّبین

الطاهرین،سیّما علی خاتم الاوصیاء بقیّه اللّه فی الارضین و حجّته علی عباده، روحی وأرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، والّعنه الدّائمه الابدیّه علی أعدائهم أجمعین من

الان الی قیام یوم الدّین.

بخش خاندان رسالت

باب بطلان عبادت بدون قبول ولایه امامان

و وجوب إعتقاد به امامت آنها

1 -محمد بن یعقوب ، عن محمد بن یحیی ، عن محمد بن الحسین ، عن صفوان بن یحیی ، عن العلاء بن رزین ، عن محمد بن مسلم ، قال : سمعت أبا جعفر (علیه السلام)یقول : کل من دان الله عز وجل بعباده یجهد فیها نفسه ، ولا إمام له من الله ، فسعیه غیرمقبول ، وهو ضال متحیر ، والله شانئ لإعماله -إلی أن قال -وإن مات علی هذه الحال مات میته کفر ونفاق ، وإعلم یا محمد أن أئمه الجور وأتباعهم لمعزولون عن دین الله ،قد ضلوا وأضلوا ، فأعمالهم التی یعملونها کرماد إشتدت به الریح فی یوم عاصف ، لایقدرون مما کسبوا علی شئ ذلک هو الضلال البعید . (298) محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می گفت: هرکس نزدیک شود به خداباعبادتی که خود را به زحمت اندازد و نباشد او را امامی)تعیین شده(از سوی

ص:18

خداپس کوشش او قبول نخواهد شد، و او گمراه و سرگردان است و خدا بر اعمال اوغضبناک است)تا اینکه فرمود:(و اگر با این حال بمیرد با مرگ کفر و نفاق از دنیا

رفته، بدان ای محمد همانا پیشوایان ستمگر و پیروانان آنها کنار افتادگانند از دین

خدا خود گمراه شدند و گمراه کردند: پس اعمالی که انجام میدهند مانند

خاکستریست در تندباد در روز طوفانی که قادر نیستند برآنچه که کسب کردند در

دست نگهدارند اینست آن گمراهی دور)و دراز(.

2 -وعن علی بن إبراهیم ، عن أبیه ، وعن عبد الله بن الصلت جمیعا عن حماد بن عیسی ، عن حریز بن عبد الله ، عن زراره ، عن أبی جعفر علیه السلام -فی حدیث -قال: ذروه الأمر وسنامه ، ومفتاحه ، وباب الأشیاء ورضی الرحمن ، الطاعه للإمام بعدمعرفته ، أما لو أن رجلا قام لیله ، وصام نهاره ، وتصدق بجمیع ماله وحج جمیع دهره، ولم یعرف ولایه ولی الله فیوالیه ، ویکون جمیع أعماله بدلالته إلیه ، ما کان له علی الله حق فی ثوابه ، ولا کان من أهل الإیمان . ورواه البرقی فی) المحاسن (عن عبد الله بن الصلت بالاسناد (299) . (1) زراره از امام باقر علیه السلام)در حدیثی(فرمود: بلندی کار و بزرگواری و کلیدش و دَرِ هرچیز و رضای خدا، اطاعت)وفرمانبرداری(از امام بعداز معرفت اوست، آگاه باش)اگر کسی(شبش را)تاصبح(عبادت کند و روزها روزه بدارد، و تمام اموالش را تصدق نماید و روزگارش را)مرتبا(به حج رود ولی نشناسد ولایت)و امامت(ولی)تعیین شده(از طرف خداراتا او را دوست بدارد و همه اعمالش را با راهنمائی او انجام دهد، برای)چنین

شخصی(در پاداش این عمل ها حقی نخواهد داشت و از جزو اهل ایمان نخواهدبود)چون بدون رضایت و دستور او، همه عمل ها را بجا آورده است).

این روایت را برقی در کتاب المحاسن ازعبدالله بن ابی الصلت هم باسلسله سند آورده است.

3 -وعن عده من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمد بن سليمان ، عن أبیه ، عن أبی عبد الله (علیه السلام) -فی حدیث -قال : من لم یأت الله عزوجل یوم القیامه بماأنتم علیه لم تقبل منه حسنه ، ولم یتجاوز له عن سیئه . (300) - محمدبن سلیمان از پدرش از امام صادق علیه السلام)درضمن حدیثی(فرمود:

ص:19

هرکس به حضور خدا در روز قیامت مانند شما)امام شناس(نیاید، از او حسنه ای پذیرفته نگشته و گناهی بر او بخشیده نخواهد شد.

4 -وعن علی بن إبراهیم ، عن محمد بن عیسی بن عبید ، عن یونس -فی حدیث -:قال أبو عبد الله (علیه السلام) لعباد بن کثیر : إعلم أنه لا یتقبل الله منک شیئا حتی تقول قولا عدلا . (301) یونس)در حدیثی(از امام صادق علیه السلام به عبادبن کثیر فرمود: بدان خداوند از تو چیزی قبول نخواهد کرد تا گفته ای را با عدالت)آنگونه که خدا گفته و(با عدالت بگوئی.

5 -وعن محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، وعن عده من أصحابنا ، عن سهل بن زیاد ، جمیعا ، عن الحسن بن محبوب ، عن هشام بن سالم ، عن عبد الحمید بن العلاء ،عن أبی عبد الله (علیه السلام) -فی حدیث -قال : والله لو أن إبلیس سجد لله بعدالمعصیه والتکبر عمر الدنیا ما نفعه ذلک ، ولا قبله الله عز وجل ما لم یسجد لآدم کماأمره الله عزوجل أن یسجد له ، وکذلک هذه الأمه العاصیه المفتونه ( ) بعد نبیها (صلی الله علیه وآله و سلم) ، وبعد ترکهم الإمام الذی نصبه نبیهم صلی الله علیه وآله وسلم لهم ، فلن یقبل الله لهم عملا ، ولن یرفع لهم حسنه حتی یأتوا الله من حیث أمرهم ، ویتولوا الإمام الذی امروا بولایته ، ویدخلوا من الباب الذی فتحه الله ورسوله لهم . (302) عبدالحمیدبن علا ازامام صادق علیه السلام)درحدیثی(فرمود: به خدا سوگند اگر شیطان بعد از نافرمانی و تکبرش)در سجده به آدم(تمام عمر دنیارا، سجده)وعبادت(کند، به او نفعی نخواهد داشت و خدا از او قبول نخواهد کردمادام آنگونه که خدا امر کرده، به آدم سجده کند، و چنین است این امت عاصی و به فتنه گرفتار شده بعد از رحلت پیغمبرش و بعد از ترکشان امامی را که برای آنها نصب)و درغدیرخم تعیین(کرد، پس خداوند برایشان عملی را نخواهد پذیرفت و حسنه ای برای آنها، بالانخواهد رفت، تا آنگونه که خدا به آنها دستور داده است به عمل آورند و امامی را که مأمور شده اند به ولایت)ودوست داشتن او(دوست بدارند و از دَری که خدا ورسولش به روی آنها گشوده، وارد شوند.

6 -وعنه عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن عمرو بن أبی المقدام ، عن جابر ، عن أبی جعفر (علیه السلام) -حدیث -قال : من لا یعرف الله ، وما یعرف

الإمام منا أهل البيت ، فإنما یعرف ویعبد غیر الله ، هکذا والله ضلالا . (303) جابر از امام باقرعلیه اسلام)درحدیث(فرمود: هرکس خدا و امام از ما اهلبیت را نشناسد پس او به

غیر خدا عبادت و جز خدا را شناخته و اینست به خدا قسم گمراهی واقعی.

7 -وعن حمید بن زیاد ، عن ابن سماعه ، عن أحمد بن الحسن ، عن معاویه بن وهب ،

عن إسماعیل بن نجیح ، عن أبی عبد الله (علیه السلام) -فی حدیث -قال :

الناس سواد وأنتم الحاج ، (304) اسماعیل بن نجیح از ابی عبدالله علیه السلام)درحدیثی(فرمود: مردم سیاهی اند و شما حاجی واقعی.

اظهارات سطیح کاهن، در باره قائم عجّل اللّه فرجه الشّریف !

علاّمه مجلسی (قده) می فرماید: «باب نادر فیما أخبر به الکهنه وأضرابهم وما وجدمن ذلک مکتوبا فی الألواح والصخور.

روی البرسی فی مشارق الانوار عن کعب بن الحارث قال : إن ذاجدن الملک أرسل إلی السطیح لامرشک فیه فلما قدم علیه أراد أن یجرب علمه قبل حکمه فخبأ له دینارا تحت قدمه ثم أذن له فدخل فقال له الملک : ما خبأت لک یاسطیح ؟ فقال سطیح : حلفت بالبیت والحرم ، والحجر الاصم ، واللیل إذا أظلم ، والصبح إذا تبسم ، وبکل فصیح وأبکم ، لقدخبأت لی دینارا بین النعل والقدم ، فقال الملک : من أین علمک هذا یاسطیح ! فقال : من قبل أخ لی حتی ینزل معی أنی نزلت . فقال الملک : أخبرنی عما یکون فی الدهور ، فقال سطیح : إذا غارت الاخیار وقادت الاشرار ، وکذب بالاقدار ، وحمل المال

بالاوقار ، وخشعت الابصار لحامل الاوزار ، وقطعت الارحام ، وظهرت الطغام ،

المستحلی الحرام ، فی حرمه الاسلام واختلفت الکلمه ، وخفرت الذمه ، وقلت الحرمه ،وذلک عند طلوع الکوکب الذی یفزع العرب ، وله شبیه الذنب ، فهناک تنقطع الامطار ، وتجف الانهار ، وتختلف الاعصار ، وتغلو الاسعار ، فی جمیع الاقطار .

ثم تقبل البربر بالرايات الصفر ، على البراذين السبر ، حتى ينزلوا مصر فيخرج

رجل من ولد صخر ، فيبدل الرايات السود بالحمر ، فيبيح المحرمات ، و يترک النساءبالثدايا معلقات ، وهو صاحب نهب الكوفه ، فرب بيضاء الساق مكشوفه على الطريق مردوفه ، بها الخيل محفوفه ، قتل زوجها ، وكثر عجزها ، واستحل فرجها فعندها يظهرابن النبى المهدى ، وذلک إذا قتل المظلوم بيثرب ، وابن عمه فى الحرم ، وظهر الخفى فوافق الوشمى فعند ذلک يقبل المشوم بجمعه الظلوم فتظاهر الروم ، بقتل القروم ،فعندها ينكسف كسوف ، إذا جاء الزحوف ، وصف الصفوف .

ثم يخرج ملک من صنعاء اليمن ، أبيض كالقطن اسمه حسين أو حسن ، فيذهب بخروجه غمر الفتن ، فهناک يظهر مباركا زكيا ، وهاديا مهديا ، وسيدا علويا فيفرج

الناس إذا أتاهم بمن الله الذى هداهم ، فيكشف بنوره الظلماء ، ويظهر به الحق بعد

الخفاء ، ويفرق الاموال فى الناس بالسواء ، ويغمه السيف فلا يسفک الدماء ، ويعيش الناس في البشر والهناء ، ويغسل بماء عدله عين الدهر من القذاء ويرد الحق على أهل القرى ، ويكثر فى الناس الضيافه والقرى ، ويرفع بعدله الغوايه والعمى ، كأنه كان غبار فانجلى ، فيملا الارض عدلا وقسطا والايام حباء ، وهو علم للساعه بلا امتراء .

اين باب كه درباره گفتارهاى كاهنان و امثال آن ها و هم چنين نوشته جاتى كه در

لوح ها و سنگ نوشته ها، به دست آمده است؛ باب كيميايى است. شيخ برسى در كتاب مشارق الأنوار روايت كرده از كعب بن حارث كه گفت: پادشاهى)به نام(»ذاجدن« امرنمود تا »سطيح«)كاهن(را بياورند تا از او براى كارى كه شک كرده بود، جويا شود.

وقتى كه به سوى او مى آمد، يک دينار زر زير پايش گذاشت تا او را امتحان نمايد.

سطيح داخل شد. شاه به او گفت: براى تو چه پنهان كرده ام؟ !

گفت: قسم به بیت و حرم و حجر سخت)اسود(و به شب، وقتی که تاریک می شود و به صبح هنگامی که لبخند می زند، و سوگند به همه فصیحان و لالان،

برای من دیناری میان نعلین و قدم پنهان کرده ای! پادشاه گفت: چه کسی این را به تو یاد داد ای سطیح؟! گفت: برادری که)همه جا(با من هست تا نزول کنم و بنشینم.

ص:22

شاه گفت: از وقایع آینده برایم بگو! سطیح گفت: زمانی که خوبان غروب کردند)وفرو رفتند و مردند(و بَدان درمصدر کار شدند و قَدَرْ را تکذیب و مال را سرشار بردند، و چشم ها برای صاحبان وزر و وبال کوچک کردند و ارحام قطع شد و گردنکشان)حلال کنندگان حرام درحریم اسلام(اظهار وجود کردند و حرف ها مختلف و وعده ها دروغ از آب در آمدو احترام کم گردید)و رخت بربست(و این کارها هنگام طلوع ستاره ای که عرب رابه ترس واداشت، ستاره ای که دنباله دار است. پس در آن حال است که باران کم و نهرها خشک و عصرها اختلاف می نماید و قیمت ها در همه جابالا می رود، سپس بربرها با پرچم های زرد بر زین های محکم پیش آیند تا به مصر فرود آیند. پس مردی از اولاد صخر)سفیانی(خروج می کند، پرچم های سیاه را به سرخ تبدیل کرده،حرام ها را مباح و زن ها را از پستان ها می آویزد. اوست غارت کننده کوفه، چه بساساق های سفید مکشوفه در راه ها پشت سر هم باشند و سواران آن ها را احاطه نموده و)زن های(شوهران کشته شده، عاجز و ناتوان مورد تجاوز قرار می گیرند.

پس در این هنگام فرزند پیغمبر، مهدی ظهور می کند و این، آن وقت پیش خواهد آمد که مظلومی در یثرب »مدینه« و پسر عمویش در حرم کشته شود و پنهان

آشکار و با خال کوب شونده، موافقت کرد، در آن هنگام است که شخص شوم با دارو دسته ستمگرش می رسند، پس رومیان برای کشتن ضعیفان حمله برند، زمانی که لشکر آمد و صف ها بسته شد، در آن حال خورشید می گیرد.

سپس پادشاهی از صنعای یمن)یمانی(بیرون آید، سفید رو است مانند پنبه که

نامش حسین یا حسن است، پس با خروج او فتنه ها فرو نشیند، و در آن هنگام،

مبارک و پاک و »هادی« و مهدی و سیّد علوی ظهور نماید. پس می آید تا مردم را

نجات دهد و با منّت خدایی آن ها را هدایت نماید. پس با نور او تاریکی ها بر طرف می شود و به سبب او حقّ پنهان شده، ظاهر می شود و مال ها را مساوی پخش

می کند)و پس از آرام کردن دنیا(شمشیرش را از خون ریزی باز می دارد و غلاف

می نماید. سپس مردم در خوشی و خرّمی زندگی می کنند، با آب عدالت او، ریگ و خوار چشم روزگار شسته می شود، و حقّ را به حقّ دار می رساند و مهمانی

و مهمان نوازی در میان مردم رواج پیدا می کند و با عدالت او کوری و گمراهی

برداشته شود، گویا گرد و غباری بود که فرو نشست)و از بین رفت(، پس زمین را ازعدل و داد لبریز می کند و روزها به آرامی، سپری می شود، آمدن او بلا شک نشانه

فرا رسیدن، قیامت است.«

یزدگرد سوّم و امام قائم

وروی ابن عیاش فی المقتضب ، عن الحسین بن علی بن سفیان البزوفری عن محمد بن علی بن الحسن البوشنجانی ، عن أبیه ، عن محمد بن سلیمان ، عن أبیه ، عن النوشجان بن البودمردان ، قال : لما جلی الفرس عن القادسیه وبلغ یزدجرد بن شهریار ما کان من رستم وإداله العرب علیه وظن أن رستم قد هلک والفرس جمیعا وجاء مبادر وأخبره بیوم القادسیه وانجلائها عن خمسین ألف قتیل ، خرج یزدجرد هاربا فی أهل بیته ووقف بباب الایوان ، وقال : السلام علیک أیها الایوان ! ها أناذا منصرف عنک وراجع إلیک ، أناأو رجل من ولدی لم یدن زمانه ولا آن أوانه .

قال سلیمان الدیلمی : فدخلت علی أبی عبد الله علیه السلام فسألته عن ذلک وقلت له : ما قوله : (أو رجل من ولدی) فقال : ذلک صاحبکم القائم بأمر الله عزوجل السادس من ولدی قد ولده یزدجرد فهو ولده .

ابن عیاش از حسین بن علی بن سلیمان بزوفری، از محمد بن علی بن حسن بوشجانی، از پدرش از محمد بن سلیمان، از پدرش از نوشجان، از بودمردان گفت:زمانی که فارس)لشکر ایران(از قادسیّه عقب نشینی کرد و این خبر به یزدجرد

بن شهریار رسید، گمان کرد رستم فرّخ زاد سردار نامی ایران و ارتش فارس همگی کشته شده اند. قاصد آمد و قتل عام پنجاه هزار نفر را در جریان قادسیه و عقب نشینی ارتش از آن به شاه گزارش داد. یزدگرد)سوّم، آخرین پادشاه ساسانی(با افرادخانواده اش آماده فرار شدند،)شاه(هنگام ترک کاخ با شکوه و مجلّل ایوان مداین،برابر ایوان ایستاد)و این جملات را بر زبان راند(» سلام بر تو باد ای ایوان ! من هم اکنون از تو رو بر می تابم)و می روم!، ولی به زودی یا(خودم بر می گردم، یا

مردی ازفرزندانم که هنوز زمان آمدنش نزدیک نشده و وقت ظهور او نرسیده است، به سوی تو بر می گردد.«

سلیمان دیلمی گوید: من بر امام صادقعلیه السلام وارد شدم و مقصود یزدگرد

از این گفتار »یا یکی از فرزندان خود« را سؤال نمودم؟! فرمود: «او صاحب شما

است که به فرمان خداوند در آخر الزّمان ظهور می کند، او ششمین فرزند من و فرزنددختر یزدگرد است و یزدگرد نیز پدر او می باشد.«

البتّه روشن است که مادر امام سجّاد علیه السلام »شاه زنان« یا »شهربانو« دختر

یزدگرد بن شهریار آخرین پادشاه ساسانی است که واقعا از طرف مادر، پدر بزرگ

امام قائم روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء است.

ومنه ، عن عبد الله بن القاسم البلخی ، عن أبی سلام الکجی) عن (عبد الله بن مسلم ، عن عبد الله بن عمیر ، عن هرمز بن حوران ، عن فراس ، عن الشعبی قال : إن عبد الملک بن مروان دعانی فقال : یا أبا عمرو إن موسی بن نصر العبدی کتب إلی وکان عامله علی المغرب یقول : بلغنی أن مدینه من صفر کان ابتناها نبی الله سلیمان بن داود ، أمر الجن أن یبنوها له فاجتمعت العفاریت من الجن علی بنائها وأنها من عین القطر التی ألانها الله لسلیمان بن داود ، وأنها فی مفازه الاندلس ، وأن فیها من الکنوز التی استودعهاسلیمان وقد أردت أن أتعاطی الارتحال إلیها فأعلمنی الغلام بهذا الطریق أنه صعب لایتمطی إلا بالاستعداد من الظهور والازواد الکثیره مع بقاء بعد المسافه وصعوبتها ،وأن أحدا لم یهتم بها إلا قصر عن بلوغها إلا دارا بن دارا ، فلما قتله الاسکندر قال : والله لقد جئت الارض والاقالیم کلها ودان لی أهلها ، وما أرض إلا وقد وطئتها إلا هذه الارض من الاندلس ، فقد أدرکها دارا بن دارا ، وإنی لجدیر بقصدها کی لا أقصر عن غایه بلغهادارا . فتجهز الاسکندر واستعد للخروج عاما کاملا فلما ظن أنه قد استعد لذلک ، وقد کان بعث رواده فأعلموا أن موانعا دونها . فکتب عبد الملک إلی موسی بن نصر یأمره بالاستعداد والاستخلاف علی عمله فاستعد وخرج فرآها وذکر

أحوالها فلما رجع كتب إلى عبد الملک بحالها ، وقال فى آخر الكتاب : فلما مضت الايام وفنيت الازواد ، سرنانحو بحيره ذات شجر وسرت مع سور المدينه فصرت إلى مكان من السور فيه كتاب بالعربيه فوقفت على قراءته وأمرت بانتساخه فإذا هو شعر :

ص:25

ليعلم المرء ذوالعز المنيع ومن يرجو الخلود وما هى بمخلود

لو أن خلقا ينال الخلد فى مهل لنال ذاک سليمان بن داود

سالت له القطر عين القطر فائضه بالقطر سنه عطاء غير مصدود

فقال للجن ابنو الى به أثرا يبقى إلى الحشر لايبلى ولا يؤدى

فصيروه صفاحا ثم هيل له إلى السماء باحكام وتجويد

وأفرغ القطر فوق السور منصلتا فصار أصلب من صماء صيخود

وثب فيه كنوز الارض قاطبه وسوف يظهر يوما غير محدود

وصار فى قعر بطن الارض مضطجعا مصمدا بطوابيق الجلاميد

لم يبق من بعده للملک سابقه حتى تضمن رمسا غير اخدود

هذا ليعلم أن الملک منقطع إلا من الله ذى النعماء و الجود

حتى إذا ولدت عدنان صاحبها من هاشم كان منها خير مولود

وخصه الله بالآيات منبعثا إلى الخليقه منها البيض والسود

له مقاليد أهل الارض قاطبه والاوصياء له أهل المقاليد

هم الخلائف اثنا عشره حججا من بعدها الاوصياء الساده الصيد

حتى يقوم بأمر الله قائمهم من السماء إذا ما باسمه نودى

فلما قرأ عبد الملک الكتاب وأخبره طالب بن مدرک وكان رسوله إليه بما عاين من

ذلک ، وعنده محمد بن شهاب الزهرى قال : ما ترى فى هذا الامر العجيب ؟ فقال الزهرى :أرى وأظن أن جنا كانوا موكلين بما فى تلک المدينه حفظه لها يخيلون إلى من كان صعدها ، قال عبد الملک : فهل علمت من أمر

المنادی من السماء شیئا قال : اله عن هذا یاأمیر المؤمنین ، قال عبد الملک : کیف ألهو عن ذلک وهو أکبر أوطاری لتقولن بأشد ما

عندک فی ذلک ، ساءنی أم سرنی .

فقال الزهری : أخبرنی علی بن الحسین علیهما السلام أن هذا المهدی من ولد فاطمه

بنت رسول الله صلی الله علیه وآله فقال عبد الملک : کذبتما لا تزالان تدحضان فی

بولکما وتکذبان فی قولکما ، ذلک رجل منا . قال الزهری أما أنا فرویته لک عن علی ابن الحسین علیهما السلام فان شئت فاسأله عن ذلک ولا لوم علی فیما قلته لک فان یک

کاذبا فعلیه کذبه وإن یک صادقا یصبکم بعض الذی یعدکم ، فقال عبد الملک : لا

حاجه لی إلی سوال بنی أبی تراب فخفض علیک یا زهری بعض هذا القول فلا یسمعه منک أحد قال الزهری : لک علی ذلک .

در توضیح روایت بالا به مطالب ذیل از کتاب سیمای جهان در عصر امام زمان

روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء.

اسامی مقدّس مهدی موعود درکتب مذهبی پیشینیان

طبق تحقیقی که در »کتب مقدّس« شده است تاکنون حداقل چهل نام و لقب در

مورد موعود در این کتاب ها به جا مانده که بامعنا و القابی که معصومین پیرامون

مهدی موعود فرموده اند، تفاوت چندانی ندارد و ما تعدادی از آن اسامی مبارک را

که با الفاظ گوناگونی که آمده است، از نظر خوانندگان محترم می گذرانیم و تعدادی

را نیز در فصل اسماء و القاب آن حضرت می آوریم .

1) صاحب در صحف ابراهیم

2) قائم در زبور سیزدهم

3) قیدمو در تورات با لغت ترکوم

4) ماشیع)مهدی بزرگ(در تورات عبرانی.

5) مهمید آخر در انجیل

6) سروش ایزد در زمزم زرتشت

7) بهرام درابستاق زند و پازند

8) بنده یزدان در زند و پازند

9) لند بطاوا در هزار نامه هندیان

10) شماخیل در ارماطس

11) خوراند در جاویدانا

12) خجسته)احمد(در کندرال فرنگیان

ص:27

13) خسرو در کتاب مجوس

14) میزان الحق در کتاب اثری پیغمبر

15) پرویز در کتاب برزین آذرفارسیان

16) فردوس اکبر درکتاب فبروس رومیان

17) کلمهُ الحق در صحیفه آسمانی

18) لسان صدق در صحیفه آسمانی

19) صمصام الأکبر درکتاب کندرال

20) بقیّه اللّه در کتاب دوهر

21) قاطع در کتاب قنطره

22) منصور در کتاب دید براهمه

23) ایستاده)قائم(در کتاب شاکمونی

24) ویشنو در کتاب ریگ ودا

25) فرخنده)محمّد(در کتاب وشن جوک

26) راهنما)هادی مهدی(در کتاب پاتیکل

27) پسر انسان در عهد جدید)اناجیل و ملحقات آن(

28) سوشیانس در کتاب زند و هومومن یسن، از کتب زرتشتیان

29) خردشهر ایزد درکتاب «شابوهرگان و کتاب مقدّس »مانویه ترجمه »مولر

30) فیروز)منصور(در کتاب اشعیای نبی.

31) روح القدس

32) حکمران جهان

33) رییس جهان

34) تسلّی دهنده

35) رها کننده

36) روح راستی

37) شیلوبه

ص:28

38) ملک زاده

39) خِرَدْ شهر ایزد.

40) استوت ارت

علاوه بر اسامی فوق، در کتب مقدّسه اهل ادیان، نام های دیگری نیز ذکر شده

است.

نام های مبارک صاحب، قائم، قاطع، منصور، بقیّه اللّه مانند کتاب های مذهبی

ما، در کتاب های ملل مختلف جهان نیز آمده است. به فصل های بعدی توجّه

فرمایید.

الف) هندویان

در کتاب »دید« که نزد هندویان از کتب آسمانی است؛ این گونه آمده است: پس

از خرابی دنیا، پادشاهی در آخرالزّمان پیدا شود که پیشوای خلایق باشد و نامش

»منصور« ، تمام عالم را بگیرد و همه را به دین خود درآورد و همه کس را از مؤمن

و کافر بشناسد و هر چه از خدا خواهد، بر آید.«

در »کاکلی، مظهر دهم وسیشنو« در انقضای کلی یا عصر آهن، سوار بر اسبی

سفید، در حالی که شمشیر برهنه درخشانی به صورت ستاره دنباله دار در دست

دارد، ظاهر می شود و تمام شریران را هلاک می سازد و خلقت را از نو تجدید

خواهد کرد و پاکی را رجعت خواهد داد.

در کتاب »باسک« چنین آمده است: دور دنیا تمام می شود و پادشاه عادلی در

آخرالزّمان پیشوای ملایکه و پریان و آدمیان می شود، حقّ و راستی با او است و

آن چه در دریاها و زمین ها و کوه ها پنهان باشد، همه را به دست می آورد و از آن چه در آسمان ها و زمین باشد، خبر می دهد و از او بزرگ تر کسی به دنیا نیاید.

پادشاهی و دولت دنیا به فرزند سیّد خلایق در دوجهان)کشن(تمام می شود و

او کسی باشد که بر کوه های مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان می دهد و بر

ابرها سوار می شود و فرشتگان کارکنان او باشند، جنّ و انس در خدمت او باشند

و از »سودان« که زیر خط استواست تا سرزمین »تسعین« که زیر قطب شمالی

و ماورای بحار است را به تصاحب در می آورد و دین خدا را زنده می گرداند و نام او»قائم؛ ایستاده« و خداشناس است.

در کتب »مهابهاراته« و »پورانه ها« گفته اند: به ناچار، روزی یک شخصیّت معنوی

بلند پایه که از مبدأ وحی و الهام سرچشمه می گیرد، ظهور کرده و جهان را از تاریکی جهل و غفلت و ظلم و ستم، نجات خواهد داد.

در تعالیم هر دینی، در این مورد به صورت رمز، به حقایقی اشاره شده است که با

معتقدات آیین های دیگر توافق و هماهنگی کامل دارد؛ مثلاً در کیش هندو در کتب»پورانا« شرح مفصلی درباره دوران »کالی« یعنی آخرین دوره قبل از ظهور دهمین»آواتای ویشنو« بیان شده است.

ب) زرتشتیان

در کتاب »جاماسب نامه« شاگرد زرتشت آمده است: «مردی از زمین »تازیان«

عرب ها(بیرون آید که از فرزندان هاشم، مردی بزرگ سر، بزرگ تن، بزرگ ساق واستوار بر دین جدّ خویش باشد که با سپاه بسیار روی بر ایران نهد و آبادانی کند

و زمین را پر از داد کند و از داد وی باشد که گرگ با میش آب خورد.«

در کتاب های 1 اوستا 2 زند 3 جاماسب نامه 4 داتصیتان دینیکت 5

زرادشت نامه، مطالب زیادی درباره آخرالزمان و ظهور موعود آمده است.

و شهرهای عمّان به دست سلطان تازیک خراب شود، پس او موعود آخرالزمان در اوستا »استوت ارت« یا »سوشیانت« نامیده می شود که در پهلوی

»سوشیانس« گویند، سوشیانس به معنای سودمند است و در »گات ها« به معنای

رهاننده یا نجات دهنده ذکر شده است.

در منابع زرتشتی هر کجا »سوشیانت« مطلق آمده،آخرین موعود اراده شده

است. نویدهای مربوط به موعود آخرالزمان، در متن اوستا موجود است و در میان منابع زرتشتی، در کتاب هفتم »دینکرد« بیش از همه، از ظهور »سوشیانت« بحث شده است.

چاره و درمان جمیع دردها و رنج ها او است، رنج و بیماری و پیری و ظلم

ص:30

و بدبینی و فساد را ریشه کن کند و مردمان ناپاک را نابود سازد و همه آن ها را

براندازد.

»سوشیانت« نجات دهنده بزرگ، دین را در جهان رواج دهد، فقر و تنگدستی را

ریشه کن سازد، ایزدان را ازدست اهریمنان نجات داده، مردم جهان را هم فکر و هم گفتار و هم کردار سازد.

در کتاب »زند« که از کتاب های زرتشتیان می باشد، آمده است: «آن گاه پیروزی

بزرگ از طرف ایزدان صورت می گیرد و اهریمنان را منقرض می سازند و تمام اقتدار اهریمنان در زمین است و در آسمان راه ندارند، و بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده است و بنی آدم بر تخت نیک بختی خواهند نشست.

در کتاب »زند وهومن یسن ص 25) سخن جاماسب را از قول استادش زرتشت

چنین نقل می کند: پیش از ظهور »سوشیانس« پیمان شکنی و دروغ و بی دینی در

جهان رواج می یابد و مردم از خدا دوری جسته، ظلم و فساد و فرومایگی آشکار

می گردد و ایشان هستند که اوضاع جهان را دگرگون ساخته و زمینه را برای ظهور

نجات دهنده، مساعد می گردانند.

واقعه ای که مصادف با ظهور می شود، عبارت است از علامات شگفت انگیزی

که در آسمان پدید می آید و دالّ بر آمدن »خرد شهر ایزد« می باشد و فرشتگان از

شرق و غرب به یاری او فرستاده می شوند و به همه دنیا پیام می فرستند، امّا

اشخاص شرور او را انکار کرده و کاذب می شمارند و نگهبانان پیروزگر آسمان ها

و زمین ها، در برابر او سر فرود می آورند.

هم چنین می گوید: وقتی که گشتاسب پادشاه وقت می پرسدکه سوشیانس بعد از

ظهور چگونه فرمانروایی می کند و جهان را چگونه اداره خواهد کرد؟! جاماسب درپاسخ می گوید: «سوشیانس دین را به جهان رواج دهد و آز و نیاز را تباه کند

و اهریمن را از دامان پروردگار، باز دارد و مردمان گیتی، هم منش و هم گفتار و هم کردار باشند.« در منابع زرتشتی گفتنی های زیاد گفته شده است که ما به همین

مقدار اکتفا می نماییم.

ت) مانویان

در کتاب »شابوهرگان« کتاب مقدّس مانویه »خرد شهر ایزد« آمده است که مردی

باید در آخرالزّمان ظهور کند و عدالت را بگستراند. هم چنین در تعالیم »مانی« از مرد بزرگواری بحث شده که دوازده جانشین دارد و به وسیله ایشان، ارواحی که

شایستگی دارند به بهشت راه می یابند.

ث) جین ها

در کتاب مقدّس جین ها آمده است: به هنگامی که فساد و انحطاط و تباهی جهان

را فراگیرد، شخص کاملی که او را »تیر تنگر«)نوید دهنده(گویند، ظهور کرده و

تباهی را از بین می برد و پاکی و صافی را از نو برقرار می سازد.

ج) بَرَهْمائیان

در کتب مقدسه برهمائیان از ظهور »ویشنو« نویدهای فراوانی است. »ویشنو« در

میان مردم ظاهر می گردد و از همه کس قوی تر و نیرومندتر است.

در »ریک« آمده است، »ویشنو« در یک دست شمشیری به مانند ستاره دنباله دار

و در دست دیگر، انگشتری درخشنده دارد، هنگام ظهور وی خورشید و ماه تاریک خواهد شد و زمین خواهد لرزید.

خ) چینیان

در »مهابارات« یک فصل تمام به »کریشنا« اختصاص داده شده است

و »بهگورگیتا« شرح و بسط همان فصل است. در »مهابارات« پس از تقدیس فراوان از »کریشنا« چنین آمده است »کریشنا ظهور کرده و جهان را نجات می دهد.«

ح) بودائیان

بودائیان نیز مسئله انتظار را مطرح کرده اند و شخص مورد انتظار آن ها، بودای

ص:32

پنجم است. روشن است که این بشارات و اشارات و انظارها و موعود و تعابیر،

متناسب با فرهنگ خود آن اقوام است؛ مثلاً در دین زرتشتی »سوشیانت؛ پیروزگر« و در آیین هندوها »آواتارا« و در بودایی »بودای پنجم« گفته می شود.

د) تورات

در »تورات« نوید مصلحی را می دهد که در آخرالزّمان ظهور کرده و جهان را پر از

عدل و داد می کند.

در »سفر تکوین« از دوازده امامی که از نسل »اسماعیل« پیامبر به وجود می آیند،

این گونه سخن گفته شده است »و در حقّ اسماعیل تو را شنیدم، اینک او را برکت داده ام، و او را بارور گردانیده، به غایت زیاد خواهم نمود و دوازده سرور تولید خواهم نمود و او را امّت عظیم خواهم نمود.«

در تورات و دیگر کتاب های مندرج »عهد عتیق« در این باره سخن بسیار و فراوان

آمده است که به نمونه کوتاه آن بسنده می کنیم.

حمزه بن حمران از سالم أشل نقل می کند: شنیدم اباجعفر محمّد بن علی باقر علیهماالسلام فرمود: موسی بن عمران به سفر اول)تورات(به آن چیزهایی که

خداوند به قائم آل محمّد عجّل اللّه فرجه الشریف عطا خواهد نمود، نگریست و گفت:خدایا مرا »قائم آل محمّد« قرار بده! به او گفته شد: او از ذرّیه »احمد« است.

سپس به سفر دوّم نگاه کرد و مانند آن را دید، خواهش خود را تکرار کرد، باز

همان جواب را شنید، پس سفر سوم را، باز همان دید و همان شنید.

ذ) اشعیای نبی

در کتاب این پیامبر می خوانیم «مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد، گرگ با

برّه سکونت خواهد کرد و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و ...در تمامی کوه مقدّس من، ضرر و فسادی نخواهد بود، چرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد شد.

ص:33

ر) دانیال نبی

در کتاب این پیغمبر نیز می خوانیم که خداوند خطاب به حضرت دانیال

می فرماید: «و در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که از پسران قوم تو)قائم(است،

خواهد برخاست و ... بسیاری از آنان که در خاک زمین خوابیده اند، بیدار خواهند شد. بسیاری از آنان که مردم را به راه عدالت رهبری می نمایند تا ابدالابد مانند

ستارگان خواهند بود. امّا تو ای دانیال! کلام را مخفی دار و کتاب را تا آن زمان مُهر

کن، بسیاری به سرعت تردّد خواهند کرد... خوشا به حال آنان که انتظار کشند.

ز) حبقوق نبی

در کتاب او آمده است »اگرچه تأخیر نماید، امّا منتظرش باش؛ زیرا که البتّه

خواهد آمد و درنگ نخواهد کرد...بلکه جمیع امّت ها را نزد خود جمع می کند

و تمامی قوم ها را برای خود فراهم آورد.

س) زبور

در »مزامیر« حضرت داود نوشته شده است: «... وامّا خداوند صالحان را

تأیید می کند... صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن همیشه ساکن خواهند

شد.«

اینک متن زبور »... شریران منقطع و امّا منتظران خداوند، وارث زمین خواهند

شد، هان بعد ازاندک زمانی، شریری نخواهد بود، در مکانش تأمل خواهی کرد

و نخواهد بود؛ و امّا حلیمان وارث زمین خواهند شد..؛ زیرا که بازوان شریر شکسته

خواهد شد، و امّا خداوند صالحان را تأیید می کند و روزهای کاملان را می داند

و میراث آن ها خواهد بود تا ابدالاباد.

و در جای دیگر می فرماید: «قوم ها را به انصاف، داوری خواهد کرد، آسمان

ص:34

شادی کند و زمین مسرور گردد، دریا و پریان غرّش نماید، صحرا و هرچه در آن

است به وجد آیند، آن گاه تمام درختان جنگل، به حضور خداوند، ترنّم خواهند

کرد؛ زیرا وی برای داوری جهان می آید و رُبع مسکون را به انصاف، داوری

خواهد نمود.

ش) انجیل

از جمله کتاب هایی که در آثار مسیحیّت بشارت ظهور آمده است، چنین است:

1 انجیل متّی » آماده باشید! چون در ساعتی که گمان ندارید، پسر انسان می آید

و امّا آن روز و ساعت را احدی، حتّی فرشتگان نیز، نمی داند«.

2 لوقا

3 مرقس

4 بُرنابا

5 مکاشفات یوحنّا

بیشتر نویدهای انجیل، به تعبیر »پسر انسان« آمده است که این تعبیر طبق نوشته

»مستر هاکس« آمریکایی، بیش از هشتاد بار در انجیل و ملحقات آن)عهد جدید(

تکرار شده است که سی مورد آن با حضرت عیسی قابل تطبیق است و پنجاه

مورد دیگر آن از نجات دهنده ای سخن می گوید که در آخرالزّمان ظهور خواهد کرد،

عیسینیز با او خواهد آمد و او را جلال خواهد داد، و اینک چند مورد از اناجیل.

1 او مردم را به اجرای عدالت ملزم می نماید، و زمین را از ظلم و ستمی که آن را

فرا گرفته، پاک خواهد نمود و او مورد تأیید خداست و هر کاری را با اراده الهی

انجام داده، و بنده واقعی خدا و هدایت کننده به جمیع راستی هاست.

2 هم چنان که برق از شمشیر ساطع شده است، به مغرب ظاهر می شود. ظهور

»پسر انسان« نیز چنان خواهد شد... آن گاه علامت »پسر انسان« در آسمان

پدیدار گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینه زنی می کنند و »پسر انسان« را ببینند که بر ابرهای آسمان، با قوّت و جلال می آید، امّا از آن روز و ساعت هیچ کس اطّلاع ندارد، حتّی ملایکه آسمان...لهذا شما نیز حاضر باشید؛ زیرا در ساعتی که گمان نبرید »پسر انسان« می آید.

3 در آن وقت، فرشتگان خود را از جهات اربعه، از انتهای زمین تا به اقصای

فلک، جمع خواهند شد... ولی از آن روز و ساعت، غیر از پدر، هیچ کس اطّلاع

ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر، پس برحذر باشید و بیدار شوید و دعا کنید،زیرا نمی دانید که آن وقت کی می شود.

4 کمرهای خود را بسته، چراغ های خود را افروخته بدارید...خوشا به حال آن

غلامانی که آقای ایشان، چو آید، ایشان را بیدار یابد...سپس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نبرید، »پسر انسان« می آید.

5 در آن زمان، مؤمنان غریب و دینداران، کم خواهند بود، تا این که به جز

اندکی از آن ها، همگی از رحمت و فرج الهی مأیوس خواهند شد. دیگر امید نجات از بین خواهد رفت، به گونه ای که از بسیاری فتنه و فساد که آن ها را احاطه خواهد کرد، گمان می برند که خداوند دیگر یاری شان نخواهد نمود. تا این که خداوند پس ازیأس و نومیدی به وسیله شخصی از نسل پیغمبرشان احمد، از جایی که هیچ امیدی ندارند، ظاهر شده و آن ها را دریافته و نجاتشان می دهد و ناراحتی های گذشته ایشان را جبران کرده و درمی یابد که فرشتگان و آسمان ها و زمین و هرچه در آن است از چرندگان و پرندگان و خلایق بر او درود می فرستند.

زمین، برکت و گنج ها و زینت های خود را در اختیار او قرار می دهد. بلایاو بیماری ها و گرفتاری ها برداشته می شود. امنیّت در همه جا بر قرار می شود، زهر

و نیش و چنگال از تمامی حیوانات برکنده می شود. به صورتی که دختران خرد سال با افعی ها بازی می کنند و شیران درنده و گرگ ها با هم می گردند و در میان گاوهاو گوسفندها شبانی می کنند؛ حق تعالی سبحانه، او را بر جمیع ادیان غالب می کند؛ کلیدهای أقالیم را تا منتهای چین در دست گیرد؛ در روی زمین کسی نمی ماند، مگراین که به دین حقّی که خداوند از آدم تاخاتم خواسته است، در آید.

ص:36

6 حالا بدانید که محمّد بدون نسل نیست و او است خاتم پیغمبران و وارث آنان و آخر ایشان که حشر برای امّت او خواهد بود؛ هرچه در زمین است، می میرد و

آن که باقی می ماند و وارث زمین است، فقط خداست؛ آن »پادشاه صالح« که بیان گردید، از ذرّیّه اوست و می دانید که او مالک شرق و غرب عالم خواهد بود؛

خداوند با دین »حنیفیّه ابراهیمیّه« که نفی شرک است، او را به تمامی ادیان غالب خواهد ساخت.

7 گفتند: ما و تو شک نداریم و می دانیم حجّت خدا از میان نخواهد رفت، این

حکمی است که حق تعالی مقرّر کرده است، تا شب و روز می باشد، دنیا از حجّت خالی نمی ماند، حتّی)اگر در روی زمین(دو نفر بمانند، باید یکی بر دیگری حجّت شود؛ ما هم پیش از این خیال می کردیم »محمّد« همان »حجّت الهی« است و او این دین را برپا خواهد داشت؛ امّا وقتی که خدا اولاد ذکور او را برد و عقیم کرد)برمایقین آمد که(پیغمبری که ما انتظارش را می کشیدیم، او نیست؛ زیرا »محمّد« بدون نسل است و از کتاب های الهی فهمیده ایم که آن پیغمبر و خاتم الأنبیا بدون نسل نخواهد بود و می دانیم که اسم آن پیغمبر از اسم »محمّد« منشق شده و »أحمد« نام دارد و همان است که »مسیح« به ما خبر داده است؛ او پایان دهنده انبیا و بعد از او »فرزند قاهرش« پادشاه عالم خواهد شد که همه جهانیان را به سوی دین حقّ سوق خواهد داد؛ بادست او این جریان ها انجام نخواهد یافت، بلکه از ذرّیّه و عقب او،کلّ روی زمین و هر چه در آن است از خشکی و دریا مالک آن خواهد شد، و به تمامی شهرها بدون معارض مسلّط خواهد شد و حال همه علمایی که تمامی انجیل را از حفظ بر این مدّعا می دانند، شاهدند؛ ما هم از پیش، این سخنان را بر وجه کامل گفتیم و به تازگی نیز بیان کردیم که نیازی به تکرار آن نمی بینیم.

8 حضرت آدم باز نظر کرد و در آخر این انوار، نوری را دید که مانند »ستاره

صبح« بر جهانیان می درخشید، خداوند)به آدم(فرمود: به برکت این بنده

سعادتمند خود)دَرِ رحمت خود را بر بندگان(می گشایم و به برکت او مشقّت

ستم ها و عقوبت ها را، از جهانیان بر می دارم و به سبب او زمین را بعد از آن که از

ظلم و ستم و قساوت و تزلزل پر شده است، از نور و رحمت خود پر خواهم کرد.

ص:37

9 ... تا به »حضرت مهدی صاحب الأمر« رسید! فرمود: این نور من است که به

سبب او، رحمت خود را بر خلایق می گسترانم و با او دین خود را ظاهر می سازم

و به وسیله او بندگانم را هدایت خواهم کرد، پس از آن که از فریاد رسی من مأیوس خواهند شد. پس در آن حالت حضرت ابراهیم بر آن ها صلوات فرستاد و گفت: ربّ صلّ علی محمّد و آل محمّد، پروردگارا! بر محمّد وآل او درود فرست، چنان که آن ها را برگزیده و خالص گردانیده ای، خالص گردانیدنی نیکو.

»قرآن« می فرماید: «ما در زبور بعد از »ذکر« نوشتیم، صالحان وارث زمین خواهند

شد«خلاصه این که همه ادیان و مذاهب معتقدند که در پایان هر دوره ای از تاریخ،»بشر« از لحاظ معنوی و اخلاقی، رو به انحطاط می رود و چون طبعا و فطرتا در حال هبوط و دوری از مبدأ و رو به پایین در حرکت است، نمی تواند به خودی خود، به این سیر نزولی و انحطاط معنوی و اخلاقی خاتمه دهد؛ پس ضرورت دارد که روزی یک مصلح و رهایی بخش و نجات دهنده جهانی، این جهان را از زیر ستم و جنایت و خیانت و... نجات دهد.

مطالبی که در این رابطه، ذکر شد نمونه هایی از مطالب فراوان در آن کتاب ها بود

که آوردیم.

ص) سخنان کاهنان

صحبت هایی در تاریخ درباره امام قائم پیش از تولّد رسول خدادر میان»کاهنان« وپیشگویان، ثبت شده است. برای نمونه، یکی از آن ها را قبلا از سطیح کاهن، نقل کردم و باز گفتار دیگر را از بحارالأنوار، می آوریم تا مطّلع شویم که به جز

صاحبان ادیان و ملل مختلف جهان، فرقه های دیگری نیز بودند که جریان ظهور آن حضرت را، برای مریدان و پیروان خود تشریح نموده و نوید داده

اند.

امام قائم عجّل اللّه فرجه الشریف در باور سنّیان

روایاتی که پیرامون نهضت جهانی حضرت بقیّه اللّه الأعظم أرواحنا لتراب

ص:38

مقدمه الفداء در منابع معتبر اهل تسنّن آمده است دست کمی از روایات شیعیان ندارد، و حتّی در »صحاح ششگانه« ای که صحیح ترین کتب اهل سنّت است، در باب های مختلف، روایات مربوط به قائم عجّل اللّه فرجه الشریف آورده شده است.

1 صحیح بخاری: کتاب الأحکام و باب نزول عیسی بن مریم .

2 صحیح مسلم: باب الفتن، اشراط السّاعه، و باب نزول عیسی بن مریم

3 سنن ابن ماجه: باب خروج المهد .

4 سنن ابی داود در کتاب المهدی.

5 سنن ترمذی باب ما جاء فی المهدی.

در مسند احمد بن حنبل، پیشوای حنبلی ها و دیگر سنن و جوامع اهل تسنّن،

روایات حضرت مهدی مشروحا آمده است.

الف) روایات چند از اهل سنّت

در این جا یاد آوری این نکته لازم است که در کتاب های اهل سنّت به غیر از

این که روایات کلّی در خصوص »مهدی موعود« آوردهاند، به اوصاف

و خصوصیات آن حضرت نیز پرداخته اند.

مثلاً در سی و پنج کتاب از دانشمندان آنان تصریح کرده اند که آن حضرت، فرزند

بلافصل امام حسن عسکری می باشد.

و در روایات متعدّد، اوصاف و نشانه های آن حضرت را آورده اند، برای اطّلاع

بیشتر چند حدیث نبوی از کتاب های آنان، می آوریم:

1 -لاتذهب الدنیا حتّی یملک العرب، رجل من أهل بیتی یواطیء اسمه اسمی؛

دنیا از بین نمی رود تا آن که مردی از اهل بیت من، عرب را مالک شود و نام او

مساوی نام من است.

2 -لو لم یبق من الدنیا إلاّ یوم، لطوّل اللّه ذلک الیوم حتّی یلی رجل من أهل بیتی

یواطیء اسمه اسمی؛ اگر از عمر دنیا بیش از یک روز باقی نمانده باشد، البتّه

ص:39

خداوند آن روز را طولانی می کند تا مردی از اهل بیت من که همنام من است،

رهبری(آن را به دست گیرد.«

3 -لاتقوم الساعه حتّی یلی رجل من أهل بیتی یواطیء اسمه اسمی؛ قیامت به

پا نمی شود تا مردی از اهل بیت من که نامش مساوی نام من است، به ولایت آن

برسد.

4 -لاتنقضی الأیّام ولایذهب الدهر حتّی یملک العرب، رجل من أهل بیتی یواطیء

اسمه اسمی؛ روزها منقضی نمی شود و روزگار نمی گذرد تا مردی از اهل بیت من

که همنام من است، رهبری آن رابه دست می گیرد.«

5 -یخرج رجل من أهل بیتی یواطیء اسمه اسمی وخلقه خلقی فیملأها قسطا

وعدلاً؛ مردی از اهل بیت من خروج می نماید که همنام من و اخلاقش، اخلاق

من است، و زمین را پر از عدل و داد می کند.«

6 لو لم یبق من الدنیا إلاّ یوم واحد، لطوّل اللّه ذلک الیوم حتّی یبعث رجلاً اسمه

اسمی؛ اگر از عمر دنیا بیش از یک روز باقی نماند، خداوند آن را طولانی می کند

تا مردی را بر انگیزد که هم نام من است.

7 -یلتفت المهدیّ وقد نزل عیسی بن مریم کأنّما یقطر من شعره الماء، فیقول

المهدیّ: تقدّم صلّ بالناس، فیقول: انّما أقیمت الصلوه لک، فیصلّی خلف رجل من

ولدی؛مهدی ملتفت می شود که عیسی بن مریم فرود آمده است؛ مانند این که از

موهایش، آب می چکد. مهدی به او می گوید: جلو ایستاده برای مردم نماز بخوان.

می گوید: یقینا نماز به خاطر تو اقامه شده است، پس پشت سر مردی از اولاد من،نماز می گذارد.«

8 -منّا الّذی یصلّی عیسی بن مریم خلفه؛ از ماست کسی که عیسی بن مریم

پشت سرش نماز می خواند.

9 -لاتقوم الساعه حتّی یملک رجل من أهل بیتی القسطنطنیه وجبل الدیلم، ولو

لم یبق إلاّ یوم، لطوّل اللّه ذلک الیوم حتّی یفتحها؛ قیامت برپا نمی شود تا مردی از

اهل بیت من بر »قسطنطنیه« و »کوه دیلم« غالب شود و اگر بیش از یک روز)از

عمردنیا(نماند، خداوند آن یک روز را به قدری بلند می کند تا دنیا را فتح نماید.«

10 -انّ خلفائی واوصیائی وحجج اللّه علی الخلق بعدی، الإثنا عشر اوّلهم علیٌ

وآخرهم المهدی؛ جانشینان و اوصیای من و حجّت های خدا بر مردم بعد از من

دوازده نفرند اولشان علی و آخر آن ها مهدی است.«

11 -المهدیّ طاوس أهل الجنّه؛ مهدی طاوس اهل بهشت است.«

12 -یکون من بعدی اثناعشر أمیرا، کلّهم من قریش؛ بعد از من دوازده امیراست همگی از قریش می باشد.

13 -المهدیّ منّا یختم الدین کما فتح بنا؛ مهدی از ما است و دین را به پایان

می برد آن گونه که با ما)آغاز کرد و(گشود.

14 سلمان فارسی گوید: بر رسول خدا وارد شدم، دیدم حسین بن علی روی ران اوست، دو چشم او را می بوسد و به دهانش بوسه می زند و می گوید: «أنت

سیّد بن سیّد، أخو سیّد، أنت إمام ابن إمام أخو إمام، أنت حجّه أخو حجّه وأنت أبو حجج تسعه، تاسعهم ق آئمهم؛ تو آقایی و فرزند آقا و برادر آقایی، تو امام و فرزند امام

و برادر امامی، تو حجتی و برادر حجّت و پدر نُه حجّت، و نهمی آن ها قائم

آن هاست.«

15 -حافظ جعانی با سند خود از امام زین العابدین فرمود: نحن فلک الجاریه

فی اللجج یأمن من رکّبها ویغرق من ترکها، وإنّ اللّه تبارک وتعالی أخذ میثاق من یحبّناوهم فی أصلاب آب آئهم، فلایقدرون علی ترک ولایتنا لأنّ

اللّه عزّوجلّ جبلتهم علی ذلک؛ ماییم کشتی های جریان یافته در دریاها)و طوفان ها(، هر کس به آن سوار

شود در امان است و ترک کننده آن غرق می شود. خدای تبارک و تعالی پیمان

دوستداران ما را أخذ کرده، در حالی که آنان در صلب های پدران خود بودند.

پس قادر نیستند ولایت ما را ترک نمایند؛ زیرا خدای عزّ وجلّ محبّت ما را در فطرت آن ها قرار داده)و خمیره وجود آن ها را با ولایت ما عجین کرده(است...«

16 شیخ حموینی در فرائد السمطین از سلیمان بن اعمش از امام علی بن

حسین علیهما السلام فرمود: «... نحن أمان لأهل الأرض کما أنّ النجوم أمان لأهل

السمآء، وبنا یمسک السماء أن تقع علی الأرض إلاّ بإذنه، وبنا ینزّل اللّه الغیث

ص:41

وتنشرالرحمه وتخرج برکات الأرض، ولولا ما علی الأرض منّا لساخت بأهلها. ثمّ قال:

ولم تخل الأرض منذ خلق اللّه آدم7 من حجّه اللّه فیها، إمّا ظاهر مشهور أو غائب مستور، ولاتخلوالأرض إلی أن تقوم الساعه من حجّه فیها، ولولا ذلک لم یُعبد اللّه...؛ ماییم سبب امنیّت برای اهل زمین، آن گونه که ستارگان امان اهل آسمان هایند و با ما آسمان از فرو ریختن نگه داشته می شود، مگر به اذن خدا و به سبب ما خداوند باران را نازل و رحمتش را پخش و برکات زمین را بیرون می آورد.

اگر کسی از ما نبود ، زمین اهلش را فرو می برد ! سپس فرمود: زمین از زمان خلقت

آدم از حجّت خالی نمانده است و حجّت، یا ظاهر و مشهور بوده و یا غایب و

مستور و زمین تا روز قیامت خالی از حجّت نخواهد ماند ، اگر این نبود خدا پرستش نمی شد...«

17 مأمون در ضمن نامه ای جواب مفصّلی به خویشان و اقربای خود نوشت: «..

ثمّ نحن وبنوعلیّ کنّا یدا واحده حتّی قضی اللّه الأمر إلینا، ضیّقنا علیهم قتلناهم أکثرمن قتل بنی أمیّه إیّاهم. هیهات ! إنّه من یعمل مثقال ذرّه شرّا یره. هیهات ! ما لکم إلاّ

السیف یأتیکم الحسینی الثائر، فیحصدکم حصدا ویحصد السفیانی المرغم الق آئم المهدیّ، وعند ق آئم المهدیّ تحقن دمائکم...؛ سپس ما و فرزندان علی7 یک دست)ومتّحد(بودیم تا قضای الهی سلطنت را به سوی ما کشاند، ما)زندگی دنیا را(به آن ها تنگ گرفتیم و بیش از بنی امیّه ایشان را به قتل رساندیم. هیهات ! هرکس

کوچک ترین عمل شّری نماید جزایش را می بیند.

هیهات ! برای شما نخواهد بود، مگر شمشیر »حسینی«. انقلابی می آید، پس

شمارا درو می کند درو کردنی و قائم مهدی، سفیانی را نیز درو می نماید و نزد او

پوزه اش را به خاک می ماند، خون شماها محفوظ می ماند...«

از این نامه مأمون و سخنان جدّش منصور درباره قائم و اخبار زیادی از این

قبیل، معلوم می شود که مسأله حضرت مهدی موعود از مسایل جا افتاده

و مسلّمات و مورد قبول آن زمان بوده است.

18 ابن حجر در کتاب الصواعق المحرقه می گوید: «... لو لم یکن فی الآتین أی

فی نسل علیّ وفاطمه إلاّ الإمام المهدیّ لکفی؛ اگر کسی در آینده از نسل علی

و فاطمه نبود، مگر امام مهدی، کفایت می کرد.«

19 ابی سعید خدری گوید: رسول خدا بالای منبر فرمود: «إنّ المهدیّ من

عترتی من أهل بیتی یخرج فی آخرالزمان، تنزل له السماء قطرها وتخرج له الأرض بذرها، فیملأ الأرض عدلاً وقسطا کما ملأها القوم ظلما وجورا؛ مهدی از عترت من واز اهل بیتم است که در آخرالزّمان خروج می کند. آسمان قطراتش را به او فرو

می ریزد و زمین تخم هایش را می رویاند. پس زمین را از عدل و قسط لبریز می نماید،آن گونه که از ستم و بیداد پر شده است.«

20 زرّبن حبیش از عبد اللّه بن مسعود گفت: رسول خدا فرمود: «لایذهب الدنیا

حتی یلی أمّتی رجل من أهل بیتی یقال له: المهدیّ؛ دنیا پایان نمی یابد تا این که زمام

امور امّتم را مردی از اهل بیت من به دست گیرد که به او مهدی گفته می شود.«

چند سال قبل شخصی به نام ابومحمّد از کشور »کنیا« سؤالی درباره ظهور مهدی

منتظر از »رابطه العالم الإسلامی« که از متنفذترین مراکز مذهبی حجاز و مکّه است، کرد. دبیر کل رابطه، محمّد صالح القزّاز در پاسخی که برای او فرستاده است، ضمن تصریح بر این که »ابن تیمیه« مؤسس مذهب »وهّابی ها« نیز احادیث مربوط به ظهورمهدی را پذیرفته، متن رساله کوتاهی را که پنج تن از علمای معروف فعلی حجاز دراین زمینه تهیه کرده اند، برای او ارسال داشته است.

در این رساله پس از ذکر نام حضرت مهدی و محل ظهور او؛ یعنی مکّه چنین

می خوانیم: ... به هنگام ظهور، فساد و کفر و ستم، جهان را فرا می گیرد، خداوند به وسیله او، جهان را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که از

ظلم و ستم پرشده

باشد.

او آخرین خلفای راشدین دوازده گانه است که پیامبر خبر آن ها را در کتب

صحاح داده است. احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه پیامبر نقل

کرده اند، از جمله عثمان بن عفان، علیّ بن ابی طالب، طلحه بن عبیداللّه،

عبدالرحمن بن عوف، عبداللّه بن عباس، عمار بن یاسر، عبداللّه بن مسعود، ابو

سعید خدری، ثوبان، قزه بن اساس مزنی، عبداللّه بن حارث، ابوهریره، حذیفه بن یمان، جابربن عبداللّه، ابوامامه، جابر بن ماجد، عبداللّه بن عمر، انس بن مالک،

عمربن حصین، و ام سلمه. این ها بیست نفر از کسانی هستند که روایات »مهدی« را نقل کرده اند و غیر از ایشان، افراد دیگری نیز وجود دارند.

سخنان فراوانی نیز از خود صحابه نقل شده است که در آن بحث از ظهور »مهدی« شده که آن هارا نیز می توان در ردیف روایات پیامبر قرار داد؛ زیرا این

مسأله از مسایلی نیست که بتوان با اجتهاد، چیزی پیرامون آن گفت، بنابراین ایشان نیز مطلب را از پیامبر شنیده اند.

سپس اضافه می کند هم احادیث بالا که از پیامبر نقل شده و هم شهادت

و گواهی صحابه در این جا در حکم حدیث است، این احادیث در بسیاری از کتب معروف اسلامی، و متون اصلی، اعم از سنن و معاجم و مسانید آمده است که ازجمله آن ها کتب ذیل میباشند:

سنن ابو داود، سنن ترمذی، ابن ماجه، ابن عمرو الدانی، مسند احمد، ابن

یعلی، بزار، صحیح حاکم و معاجم طبرانی،)کبیر و متوسط(، رویانی، دار قطنی،

ابونعیم در »اخبار المهدی«، خطیب در تاریخ بغداد، ابن عساکر در تاریخ دمشق،

و....

سپس اضافه می کند که بعضی از دانشمندان در این زمینه کتاب های مخصوص

تألیف کرده اند از جمله، ابونعیم در »اخبارالمهدی«، ابن حجر هیثمی در »القول

المختصر فی علامات المهدی المنتظر«، شوکانی در »التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر، والدجال، والمسیح«، اوس عراقی مغربی در »المهدی«، ابوالعباس بن

عبدالمؤمن المغربی در »الوهم المکنون فی الردّ علی ابن خلدون« و آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته، مدیر دانشگاه اسلامی مدینه است که در

چندین شماره مجله دانشگاه مزبور در این مضمون، بحث نموده است.

عدّه ای از بزرگان دانشمندان قدیم و جدید اسلام نیز در نوشته های خود تصریح

کرده اند که احادیث در زمینه »مهدی« در سر حدّ تواتر است)وبه هیچ وجه قابل

انکار نمی باشد(از جمله السّخاوی در »کتاب فتح المغیث«، محمّد بن احمد

السناوینی در »شرح القصیده«، ابوالحسن الأبری در »مناقب الشافعی«، ابن تیمیه درکتاب »فتاوایش«، سیوطی در »الحاوی«، اوس عراقی در تألیفی در زمینه

»مهدی«،شوکانی در »التوضیح فی تواتر ماجاء فی المنتظر«، محمّد جعفر کنانی در »نظم المتناثر«، ابوالعباس بن عبدالمؤمن در »الوهم المکنون...«.

تنها ابن خلدون است که خواسته، احادیث مربوط به مهدی را با احادیث بی

اساس و مجعولی مانند : «لامهدیّ الاّ عیسی« مهدی جز عیسی نیست، مورد ایرادقرار دهد.

البتّه بزرگان پیشوایان و دانشمندان اسلام گفته اورا رد کرده اند، به خصوص

»ابن عبدالمؤمن« در ردّ گفتار او کتاب ویژه ای نوشته است که از سی سال قبل در

شرق و غرب انتشار یافته است.

حفّاظ احادیث و دانشمندان بزرگ احادیث نیز تصریح کرده اند که احادیث

مهدی مشتمل بر احادیث »صحیح« و »حسن« است و مجموع آن »متواتر« می باشد؛

بنابراین اعتقاد به ظهور مهدی)برهرمسلمانی(واجب است و این جزء عقاید اهل سنّت و جماعت محسوب می شود و جز افراد نادان و بی خبر یا بدعت گذار، آن راانکار نمی کند.

به عقیده ما، بحث فوق چنان روشن است که نیاز به هیچ گونه توضیح اضافی

ندارد. با این حال، آیا کسانی که می گویند، عقیده به ظهور مهدی، یک فکر وارداتی است، در اشتباه بزرگی نیستند؟ !

در این جا لازم می دانیم که چند گفتار دیگر از چند نفر از علمای معروف اهل

سنّت بر آن چه گذشت بیافزاییم.

1 دانشمند معروف، شیخ منصور علی ناصف نویسنده کتاب »التّاج« و »الجامع

الاصول« می نویسد: در میان علمای گذشته و حال مشهور است که سرانجام، مردی از اهل بیت پیامبر ظاهر می شود که برتمام کشورهای اسلامی مسلّط می گردد

و مسلمانان از او پیروی می کنند و در میان ایشان عدالت را اجرا می نماید و دین راتقویت می کند، احادیث »مهدی« را بسیاری از بزرگان صحابه و محدّثین نقل

کرده اند و... کسی که هم چون ابن خلدون آن ها را ضعیف شمرده، خطا کرده است.

ص:45

2 خود »ابن خلدون« هم که در مخالفت با احادیث مهدی معروف است،

نتوانسته شهرت احادیث مهدی را در میان همه دانشمندان اسلام انکار کند؛ آن جاکه می گوید: در میان مسلمانان در تمام اعصار و قرون این چنین مشهور بوده است که در آخرزمان، مردی از اهل بیت ظهور می کند که آیین اسلام را تأیید کرده

و عدالت را آشکار می سازد و مسلمانان از او پیروی می کنند.

3 محمّد شبلنجی دانشمند معروف مصری در کتاب »نورالأبصار« می نویسد:

در اخبار متواتری از پیامبر آمده است که »مهدی« از خاندان او است او همه زمین را پر از عدل خواهد کرد.

4 شیخ محمّد صبّان در کتاب »اسعاف الرّاغبین« چنین می گوید: اخبار متواتری

که از پیامبر اکرم نقل شده است که گواهی می دهد »مهدی«)سرانجام(قیام

می کند و او از خاندان پیامبر است و زمین را پر ازعدل و داد خواهد کرد.

5 ابن حجر در کتاب »الصواعق المحرقه« از ابوالحسن آمری چنین نقل می کند:

اخبار متواتر و فراوانی از پیامبر نقل شده که سرانجام »مهدی« ظهور می کند و از

اهل بیت پیامبر است و... زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.

6 نویسنده کتاب »التّاج« پس از اشاره به کتاب)شوکانی(عالم معروف اهل سیه

و آله ئت که تمام آن پیرامون تواتر احادیث مربوط به »مهدی« و خروج دجال و بازگشت مسیح است، بحث مشروحی در زمینه تواتر احادیث مربوط به »مهدی« داردکه می گوید: «هذا یکفی لمن کان عنده ذرّه من

الإیمان وقلیل من الإنصاف« آن چه که گفته شد برای کسانی که یک ذرّه ایمان و کمی انصاف دارند، کافی است.

دانشمند معاصر آقای علی دوانی در کتاب »دانشمندان عامّه ومهدی موعود«

اسامی 100 نفر از بزرگان اهل سنّت را نقل کرده که در کتاب های خود به ولادت

حضرت ولی عصر اعتراف کرده است و او را فرزند بلافصل امام حسن عسکری

دانسته اند.

اعتقاد به منجی در ادیان و مذاهب مختلف

ص:46

یهودیان و مسیح موعود

یهودیان معتقدند که عیسایی ظهور خواهد کرد که البته با عیسای مسیحیان

متفاوت است .آن گونه که بررسیها نشان میدهد، پیش از اسارت قوم یهود و

آوارگی آنان توسط آشوریان، اندیشه ظهور منجی در ادبیات مذهبی، غیر مذهبی،اساطیر و افسانه ها و روایات مکتوب و شفاهی بنی اسرائیل جایی نداشته است.

تنها در سده دوم پیش از میلاد بود که ظهور نجات بخش قوم خدا در اذهان و افکار یهود توسعه یافت و دانیال نبی به دنبال رنج های پیاپی قوم یهود، پایان زجرها را نوید داد: «و در ایام این پادشاهان، یهوه خدای آسمان ها سلطنتی را که تا ابد جاوید میماند، بر پا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر غیر از بنی اسرائیل منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنت ها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت وخودش برای همیشه پایدار و جاودان خواهد ماند، دانیال نبی، باب دوم، آیه 44).

اشعیای پیامبر نیز در پیشگوییهای خود مژده آمدن مسیح را داد و گفت: «برای ما

ولدی و پسری بخشیده میشود که سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قادر و پدر سرمدی و سرور و سلامتی خوانده خواهد شد.

ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داوود و بر کشور وی پایانی نخواهد بود، تا آن که انصاف و عدالت را برای همیشه استوار سازد ،کتاب اشعیا، باب 8 6 : 9) .

البته شایان توجه است که قوم یهود به عنوان مردمی دیندار همواره به آینده

خویش امیدوار بودند و این عبارت کتاب مقدس میان یهودیان رایج بود که: «اگر چه ابتدایت صغیر بود، عاقبت تو بسیار رفیع گردد، ایوب، باب 7 : 8.) با این وجود آنان پس از نخستین ویرانی شهر قدس، همیشه در انتظار

رهبر الهی، قدرتمند و پیروزی آفرین بودند تا اقتدار و شکوه »قوم برگزیده« را احیا کند. یهودیان بر مبنای آنچه درزبور داوود آمده بود خود را وارثان به حق خداوند میپنداشتند. در زبور آمده

است: «زیرا که شریران منقطع خواهند گشت و متوکلان به خداوند وارث زمین

خواهند شد. هان بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود اما حکیمان)صالحان(

ص:47

وارث زمین خواهند گشت و میراث آن ها خواهد بود تا ابد الآباد. زیرا متبرکان

خداوند وارث زمین خواهند شد و ملعونان وی منقطع خواهند گشت ،زبور داوود،باب 37: نک به مجموع آیات 9، 18، 28، 29.) .

این اندیشه وقتی با پیش گوییهای صریح اشعیا در هم آمیخت، نیرو و امیدی

تازه در رگ های یهود جریان یافت. ایشان کلام اشعیا را در حافظه خود به خوبی

حفظ کردند و آن را دستمایه عشق به آینده ای روشن و افتخارآمیز قرار دادند، آنجاکه میگوید: «نهالی از تنه، یَسّی)پدر داوود(بیرون آمده، شاخه ای از ریشه هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم وروح مشورت و روح معرفت و ترس از خداوند، خوشی او در ترس از خدا خواهدبود و موافق رؤیت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوش های خویش تنبیه نخواهد نمود، بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود. جهان را به عصای دهان خویش زده،شریران را به نفخه لب های خود خواهد کشت. کمربند کمرش عدالت خواهد بود وکمربند میانش امانت.«

سپس اشعیا به گونه ای کنایه آمیز به صلح جهانی در آن دوران اشاره میکند و

ادامه میدهد: «گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابیدو گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک آن ها را خواهد راند... طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفلِ از شیر باز داشته شده، دست خود را برخانه افعی خواهد گذاشت و در تمامی کوه مقدس من، ضرر و فسادی نخواهد کرد،زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود، مثل آب هایی که دریا را میپوشانداشعیا، باب 9 1 :11.) .اما صفنیای پیامبر به نابودی رهبران دولت ها اشاره میکند وآن را مقدمه جهان شمولی دین یهود میداند. او میگوید: «به منظور گردآوری طوایف بشر بر یک دین حق، سلاطین دول مختلف را نابود کنیم. آن وقت برگردانیم به قوم ها لب پاکیزه را برای خواندن همگی به نام خدای و عبادت کردن ایشان به یک روش ،صفنیا، باب 9 8 : 3.) . یهودیان در طول تاریخ به این مسأله از

دریچه ای مذهبی نگریسته، انتظار را یک وظیفه مقدس به شمار آورده اند، تنها پس

ص:48

از ورودصهیونیسم سیاسی به دنیای یهود بود که زاویه نگاه برخی یهودیان به این مسأله عوض گشت و تشکیل یک حاکمیت سیاسی را راهگشای »عصر مسیحا« دانستند.

هم اکنون صهیونیست ها با سوء استفاده از تغییر نگرش به وجود آمده خود را به

عنوان منتظران واقعی مسیحا معرفی کرده، در پایان مراسم سالگرد بنیانگذاری

رژیم اسرائیل)پنجم ماه ایّار عبری(، پس از دمیدن در شیپور عبادت، این گونه دعامیکنند: «اراده خداوند، خدای ما چنین باد که به لطف او شاهد سپیده دم آزادی

باشیم و نفخ صور مسیحا گوش ما را نوازش دهد« .بیگمان طرز تلقی صهیونیسم از مقوله انتظار و ظهور منجی، یکی از بینش های چالش آفرین وبحران ساز فراروی

معتقدان به آخرالزمان میباشد. چرا که تکیه بیش از اندازه بر نژاد و قومیت، این

مکتب را دچار نوعی تمامیت خواهی غیر عادلانه نموده، ظرفیت های گفت و گو رااز آن گرفته است.

مسیحیان و بازگشت مسیح اندیشه بازگشت حضرت عیسی علیه السلام یکی از

باورهای جامعه مسیحیت را تشکیل میدهد.

این شوق و انتظار در بخش های قدیمیتر عهد جدید مانند رساله اول و دوم

پولس به تسالونیکیان به خوبی منعکس شده است، اما در رساله های بعدی مانندرساله های پولس به تیموتاو تیطس، همچنین رساله پطرس، به بعد اجتماعی مسیحیت توجه گشته است.این مسأله از آن جا ناشی میشد که با گذشت زمان پی بردند که بازگشت مسیح بر خلاف تصور آن ها نزدیک نیست، هر چند اقلیتی از آنان بر این عقیده باقی ماندند که عیسی

به زودی خواهد آمد و حکومت هزار ساله خودرا تشکیل خواهد داد؛ حاکمیتی که به روز داوری پایان خواهد یافت.

از همین رو ازدیر باز گروه های کوچکی به نام هزاره گرا در مسیحیت پدید آمدند که تمام سعی وتلاش خود را صرف آمادگی برای ظهور دوباره عیسی در آخر الزمان میکنند.

البته وجود آیاتی در انجیل این حالت انتظار را تشدید میکند و با اشاره به عدم

تعیین وقت ظهور، آن را ناگهانی معرفی میکند. به عنوان مثال در انجیل متّا از

زبان عیسی علیه السلام این گونه نقل شده است که: شما نمیتوانید زمان و موقع آمدن مرا بدانید؛ زیرا این فقط در ید قدرت خداست. هیچ بشری از آن لحظه »زمان ظهور«آگاهی ندارد؛ حتی فرشتگان، تنها خدا آگاه است مکاشفه، باب14:17 و

باب16:19)یا آن که در انجیل لوقا این چنین آمده است: «مسیح میگوید:

همیشه آماده باشید، زیرا که من زمانی می آیم که شما گمان نمیبرید لوقا، باب12:40..)

.روشن نگه داشتن چراغ انتظار در لابه لای انجیل به چشم میخورد، مثلا در انجیل آمده است: «کمرهای خود را بسته و چراغ های خود را افروخته بدارید. باید مانندکسانی باشید که انتظار آقای خود را میکشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند.

تا هر وقت آید و در را بکوبد، بیدرنگ برای او باز کنند. خوشا به حال آن غلامان که آقای ایشان چون آید ایشان را بیدار یابد. پس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که شما گمان نمیبرید، پسر انسان می آید،لوقا، باب40 35 : 12.)

مسیحیت ضمن تأکید بر غیر منتظره بودن بازگشت عیسی، هدف از این

بازگشت را ایجاد حکومتی الهی در راستای حکومت الهی آسمان ها ارزیابی

میکند.علاوه بر این ظهور مسیح را یگانه راه حل برای ادامه حیات و زندگانی بر

میشمرد.عیسی را منجی انسان ها و پادشاه پادشاهان معرفی میکند. وی بر اساس سخنان دانیال نبی سیستم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تربیتی و مذهبی جهان راعوض خواهد کرد و جهانی بر مبنای راه و روش خدا بنا میکند. مسیحیان همچنین برای ظهور حضرت عیسی بن مریم علاماتی قائل میباشند: «عنقریب بعد از آن آزمایش سخت، روزگاران خورشید تیره و تار میگردد و ماه نور خود را از دست

خواهد داد و ستارگان افول خواهند کرد و قدرت های آسمانی نیز به لرزه در خواهند آمد و سپس آثار و علائم ظهور آن مرد آسمانی اشکار خواهد شد و سپس تمامی قبائل زمین نگران و غمگین میگردند و آنگاه عیسی از ابرهای آسمان با جلال وشکوه و قدرت فرو خواهد آمد ،انجیل متا، باب 10 6:.)

ص:50

هندوئیسم و اندیشه انتظار

پیروان هندوئیسم مانند دیگر ادیان در اصل قیام نجات بخش انسان ها هیچ

تردیدی روا نمیدارند و در کتاب های گوناگون خود با صراحت از آن سخن به میان می آورند. در کتاب جوک یکی از کتب هندیان در رابطه با ویژگیهای مصلح چنین آمده است: «سر انجام دنیا به کسی برمیگردد که خدا را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام او فرخنده و خجسته باشد. « و در جای دیگر »شاکمونی« پیامبر هندوها در کتاب خود نسبت منجی را به سید خلایق میرساند و ثمره قیام وی راخاطر نشان میسازد: «پادشاهی دنیا به فرزند سید خلایق دو جهان کشن بزرگوار تمام شود.

او کسی باشد که بر کوه های مشرق و مغرب دنیا حکم براند و بر ابرها سوار شود

و دین خدا یک دین شود و دین خدا زنده گردد. « یا آن که هدایت انسان ها را از

ویژگی حکومت وی دانسته و در کتاب »دداتک« این گونه می آورد: «دست حق درآید و جانشین آخر ممتاطا ظهور کند و مشرق و مغرب عالم را بگیرد و همه جا

خلایق را هدایت کند. « اما جالب آن جا است که هندوئیسم اگر چه به رفق، مدارا،فردگرایی و گریز از اجتماع مشهور است، اما در رابطه با قیام آخر الزمان، از واژه هایی همچون شمشیر، هلاکت شریران و... سود میبرد. هندوها رهبر آخرالزمان را با نام

کلکی و یکی از جلوه های دهگانه خدای حفظ کننده)ویشنو vishno میدانند و وی را این گونه ترسیم میکنند: «این مظهر ویشنو در انقضای کلی یا عصر آهن سوار براسبی سفید، در حالی که شمشیر برهنه درخشانی به صورت ستاره دنباله دار در

دست دارد، ظاهر میشود و شریران را هلاک میسازد و خلقت را از نو تجدید و

پاکی را رجعت میدهد.

این مظهر دهم در انتهای عالم ظهور خواهد کرد، اوپانیشاد، ص737.) اما آنچه

مهم است آن است که هندوئیسم به همین میزان پیشگویی بسنده کرده، به هیچ

عنوان در صدد مغلوب سازی اندیشه های رقیب برنیامده، از هندوئیسم یک اندیشه غالب و پیروز نمیسازد و آن را به صورت دینی جهان شمول که طاقتِ بر

ص:51

دوش کشیدن حکومت جهانی را دارد، معرفی نمیکند. در کتاب باسک از کتب مقدسه هندیان چنین آمده: (دو دنیا تمام شود به پادشاهی عادلی در آخر زمان که پیشوای ملائک و پریان و آدمیان باشد و حق و راستی با او باشد و آنچه در دریاها و زمین ها واز آسمانها پنهان باشد همه را بدست آورد و ... در کتاب وشن حوک درباره عاقبت جهان میخوانیم: (سرانجام دنیا به کسی برگردد که خدا را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام او فرخنده و خجسته باشد). در کتب دیگر هندیان از جمله دارتک دیده با تکیل شابو سرگان جلوه هایی از این موعود جهانی را میبینیم.

زرتشتیان و اندیشه انتظار

ایرانیان باستان معتقد بودند که: «گرزا سپه« قهرمان تاریخی آنان زنده است و در

»کابل« خوابیده، و صد هزار فرشته او را پاسبانی می کنند تا روزی که بیدار شود وقیام کند و جهان را اصلاح نماید. گروهی دیگر از ایرانیان می پنداشتند که:

»کیخسرو« پس از تنظیم کشور و استوار ساختن شالوده فرمانروایی، دیهیم پادشاهی به فرزند خود داد و به کوهستان رفت و در آنجا آرمیده تا روزی ظاهر شود واهریمنان را از گیتی براند. در هزاره گرایی زردشتیان، انتظار ظهور سه منجی از نسل

زردشت مطرح است. این اصلاح طلبان، یکی پس از دیگری جهان را پر از داد

خواهند کرد. هوشیدر، هزار سال پس از زردشت، هوشیدر ماه دو هزار سال پس ازوی و سوشیانس سه هزار سال پس از صاحب اوستا خواهد آمد و با ظهور او جهان پایان خواهد یافت.

جاماسب حکیم در کتاب جاماسب نامه، به نقل از زردشت جزئیات ظهور سوشیانس را می آورد: «مردی بیرون آید از زمین تازیان، بر آیین جد خویش با سپاه بسیار روی به ایران نهد و آبادانی کند و زمین را پر از داد کند. سوشیانس »نجات

دهنده بزرگ« دین را به جهان رواج دهد، فقر و گرسنگی را ریشه کن سازد، ایزدان رااز دست اهریمن نجات داده، مردم جهان را هم فکر، هم گفتار و هم کردار گرداند. «زرتشت در جای دیگر فرموده است: " هنگامیکه سزای این گناهکاران فرا

ص:52

رسد پس آنگاه ای مزدا کشور ترا بهمن در پایان برپا کند خواستاریم از آنانی باشیم که زندگی تازه کنند آری آنگاه به کامیابی به کامیابی جهان دروغ را شکست از پیرسد. ") اوستابخش گاتها صفحه 34 نسخه ترجمه آقای پور داوود.(

چنانچه از این پیشگویی بدست می آید سرانجام جهان بدست فردی به نام

بهمن ، که در فرهنگ دینی زرتشتیان مظهر قدرت و توانایی خداوند است- از

آلودگی پاک خواهد شد. مجرمان به مجازات خود میرسند و دروغ و نادرستی

شکست خورده رخت از جهان برمیبندد و خلاصه در یک کلام نظام الهی در زمین برپا میشود. در پایان نیز میبینیم که زرتشت نیز خود از خداوند درخواست حضوردر آن دوره نورانی را مینماید.این آینده درخشان در قسمتی دیگر از سخنان

زرتشت با تکیه روی موضوع انتظار و نیز برپایی نظام الهی مورد تاکید قرار گرفته آنجاکه آمده است:(کی ای مزدا بامداد روز فراز آید جهان دین راستین فراگیرد کیانند آنان که بهمن به یاریشان خواهد آمد.) مدرک پیشین صفحه 98).

در کتاب زند از کتب مقدسه زردشتیان درباره عاقبت جهان به این صورت بحث

شده است: آنگاه از طرف اهورا افراد به ایزدان یاری میرسد، پیروزی بزرگ از آن

ایزدان میشود و اهریمنان را منقرض میسازند. بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن

تبار اهریمنان، عالم کیهان، به سعادت اصلی خود رسیده، بنی آدم بر تخت

نیکبختی خواهند نشست ... " در کتاب زند و هوهومن لیسن از ظهور سوشیانس

نجات دهنده بزرگ جهان(خبر داده است: " نشانه های شگفت انگیزی در آسمان پدید آید که به ظهور منجی دلالت میکند و فرشتگان از شرق و غرب به فرمان اوفرستاده میشوند و به همه دنیا پیام میفرستد. " اعتقاد به ظهور سوشیانس در میان ملت ایران باستان آن قدر ریشه دار است که در جنگ قادسیه پس از شکست های پیدرپی ایرانیان یزدگرد سوم، رو به کاخ پرشکوه مدائن میکند و میگوید: " درود برتو باد. من اکنون از تو روی بر میتابم تا آنگاه که با یکی از فرزندان خود که هنوز زمان ظهور آن فرا نرسیده است بسوی تو باز گردم. ")جاماسب نامه صفحه 121 و 122).

در یکی از کتاب های مذهبی زردشتیان این گونه میخوانیم: «لشکر اهریمنان با

ایزدان دائم در روی خاکدان محاربه و کشمکش دارند و غالبا پیروزی با اهریمنان باشد. آن گاه پیروزی بزرگ از طرف ایزدان میشود و اهریمنان را منقرض میسازندو بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده، بنی آدم بر تخت نیک بختی خواهد نشست. « همان گونه که پیداست،در آیین زردشت اگر چه سوشیانس را از تبار زردشت میداند، اما در حکایتی غیرمتعصبانه منجی را متدین به آیین جد خویش دانسته، سرزمین اعراب را آغاز گاه قیام معرفی میکند. در رویکرد پیروان اوستابه آخرالزمان نیز مانند هندوئیسم یک نگاه حکایت گرایانه به چشم میخورد. زردشتیان ضمن آن که بر نبرد خیر و شرتأکید میکنند، اما به روشنی مرز آن ها را مشخص نمیسازد.

اقوام و ملل دیگر نیز هرکدام معتقد به منجی و موعودی می باشند از جمله :

نژاد اسلاو بر این عقیده بودند که از مشرق زمین یک نفر برخیزد و تمام قبایل

اسلاو را متّحد سازد و آنها را بر دنیا مسلّط گرداند.

نژاد ژرمن معتقد بودند که یک نفر فاتح از طوایف آنان قیام نماید و »ژرمن« را بر

دنیا حاکم گرداند.

اهالی صربستان انتظار ظهور »مارکو کرالیویچ« را داشتند.

برهمائیان از دیر زمانی براین عقیده بودند که در آخر زمان »ویشنو« ظهور نماید و

بر اسب سفیدی سوار شود و شمشیر آتشین بر دست گرفته و مخالفین را خواهد

کشت، و تمام دنیا »برهمن« گردد و به این سعادت برسد.

ساکنان جزایر انگلستان، از چندین قرن پیش آرزومند و منتظرند که: «ارتور«

روزی از جزیره »آوالون« ظهور نماید و نژاد »ساکسون« را در دنیا غالب گرداند و

سعادت جهان نصیب آنها گردد.

اسن ها معتقدند که پیشوایی در آخر الزمان ظهور کرده، دروازه های ملکوت

آسمان را برای آدمیان خواهد گشود.

سلت ها می گویند: پس از بروز آشوبهایی در جهان، »بوریان بور ویهیم« قیام

کرده، دنیا را به تصرّف خود درخواهد آورد.

اقوام اسکاندیناوی معتقدند که برای مردم دنیا بلاهایی می رسد، جنگهای

جهانی اقوام را نابود می سازد، آنگاه »اودین« با نیروی الهی ظهور کرده و بر همه

چیره می شود.

اقوام اروپای مرکزی در انتظار ظهور »بوخص« می باشند.

اقوام آمریکای مرکزی معتقدند که: «کوتزلکوتل« نجات بخش جهان، پس از بروز

حوادثی در جهان، پیروز خواهد شد.

چینی ها معتقدند که »کرشنا« ظهور کرده، جهان را نجات می دهد. در کتاب

شاکمونی از کتب معتبر و مقدس چینیان آمده است: " پادشاهی و دولت دنیا به

فرزند سید خلایق و در دو جهان کشن)در لغت هندی اسم پیامبر اسلام است(تمام شود و کسی باشد که بر کوههای مشرق و مغرب عالم حکم براند و فرمان کند و برابرها سوار شود و ... "

قبایل »ای پوور« معتقدند که: روزی خواهد رسید که در دنیا دیگر نبردی بروز

نکند و آن به سبب پادشاهی دادگر در پایان جهان است.

گروهی از مصریان که در حدود 3000 سال پیش از میلاد، در شهر »ممفیس«

زندگی می کردند، معتقد بودند که سلطانی در آخرالزمان با نیروی غیبی بر جهان

مسلّط می شود، اختلاف طبقاتی را از بین می برد و مردم را به آرامش و آسایش می رساند.

گروهی دیگر از مصریان باستان معتقد بودند که فرستاده خدا در آخر الزمان، در

کنار خانه خدا پدیدار گشته، جهان را تسخیر می کند.

یونانیان می گویند: «کالویبرگ« نجات دهنده بزرگ، ظهور خواهد کرد، و جهان را

نجات خواهد داد.

کهِ نماز می خوانددر معتقدات شیعه، از جمله مطالب جا افتاده و مورد قبول این است که امام معصوم را باید معصوم غسل و کفن نماید و بر او نماز بخواند. طبق این عقیده برای»مهدی موعود « کدام معصوم به کارهای فوق اقدام می نماید؟ !

1 در روایت عبداللّه بن قاسم بطل از امام صادق آمده است که امام حسین

رجعت می کند و همه مردم او را می شناسند و پس از معرفت کامل به آن جناب

یعنی وقتی که مردم به حضور امام حسین اطمینان پیدا کرده و آرام شدند(

فوت حضرت »قائم « فرا می رسد و امام حسین او را غسل می دهد و کفن می نماید

و حنوط می دهد و در قبر می گذارد و کار وصی را تکفّل ننماید مگر وصی. پس

نمازش را هم آن حضرت می خواند.

2 امام صادق در تأویل آیه)ثمّ رددنا لکم الکرّه علیهم(فرمود: اشاره به خروج

امام حسین با 70 تن از یارانش با شمشیرها و کلاه خودهای طلایی)از مزارشان(

است و به مردم چنین می گویند: این همان حسین است که خروج نموده، تا آن که مؤمنان در او شک نکنند.

3)فإذا استقرّ عند المؤمن أنّه الحسین لایشکّون فیه وبلغ عن الحسین الحجّه

القائم بین أظهر الناس وصدّقه المؤمنون بذلک جاءالحجّه الموت فیکون الّذی یلی

غسله وکفنه وحنطه وایلاجه فی حفرته الحسین ولا یلی الوصی إلاّ الوصیّ)و زاد

ابراهیم فی حدیثه)ثمّ یملکهم الحسین حتی یقع حاجباه علی عینیه؛ پس زمانی که

نزد مؤمن به یقین رسید که او)یعنی آن شخص حضور یافته(حسیناست، در آن

شک نمی کنند و از)جانب(حسینرسید که او حجّت »قائم« است، در میان مردم

و مؤمنان نیز این را تصدیق کردند، مرگ حجّت)بن الحسن(فرا رسد. پس حسین متولی غسل و کفن و حنوط و گذارنده در قبر خواهد شد؛ چون به

کارهای وصیّ اقدام نمی کند، مگر وصیّ.

ابراهیم)یکی از راویان در حدیث خود اضافه کرده است(سپس حسینزمام

امور را)بعد از او(در دست گیرد و حکومت نماید تا)در اثر پیری(ابروهایش روی چشمانش بریزد.«

4 -ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّهَ عَلَیْهِمْ خروج الحسین فی سبعین من أصحابه علیهم

البیض المذهبه لکلّ بیضه وجهان المؤدّون إلی الناس أنّ هذاالحسین قد خرج حتّی لایشک المؤمنون)فیه(وأنّه لیس بدجّال و»شیطان«و الحجّه القائم7 بین أظهرکم فإذاستقرّت المعرفه فی قلوب المؤمنین أنّه الحسین جاءالحجّه الموت فیکون الّذی یلی یغسّله ویکفّنه ویحنّطه ویلحده فی حفرته الحسین)بن علی(و لا یلی الوصیّ إلاّالوصیّ؛ تأویل آیه مبارکه به خروج حسین با70 تن از اصحابش که بر سر آن هاکلاه خود طلایی است و بر هر کلاهی دو روی)جلو و عقب(می شود و به مردم

ص:56

اعلام می کنند که این حسیناست که خروج کرده است تا مؤمنان به او شک نکنند

که او دجّال و شیطان است، در حالی که حجّت در میان شماست. پس از استقرار

یافتن شناسایی در دل های مؤمنان که او خود حسیناست، مرگ حجّت فرا

می رسد. پس آن که عهده دار غسل و کفن و حنوط و دفنش می شود، حسین بن علی خواهد بود)زیرا(وصی را وصی غسل دهد و کفن و دفن می کند.«

5 امام صادق فرمود: حسین بن علی می آید و »قائم« خاتم را)شاید خاتم

سلیمان که جزء مواریث انبیا است(به وی تسلیم می کند و امام حسیننیز عهده دارغسل و کفن و دفن و حنوط وی می باشد و آن حضرت را درون قبر می گذارد.

6 چون آن حضرت وفات کند، امام حسین او را دفن خواهد کرد.

محلّ شهادت

درباره محلّ شهادت آن امام همام؛ یعنی حضرت »قائم« روحی لتراب مقدمه

الفداء روایت صریحی مشاهده نشده است. آیا در پایتخت و مرکز حکومت خود»کوفه« واقع می شود که در آن صورت انتقال بدن مبارک از عراق به مدینه منوّره

صحیح به نظر نمی آید و در اصل باید در آن جا دفن شود؛ چون مرقدهای مطهّر

اجداد طاهرینش در عراق واقع شده است و بی اعتنایی به آن ها تلقی می شود، درحالی که روایت محلّ دفن را مدینه منوّره ذکر نموده است، یا سفری به مدینه

خواهد داشت که در آن جا از راهی که عبور می کند، هاون را پرتاب کرده و شهید

می نمایند و در کنار جدّ بزرگوارش دفن خواهد شد؟! و یا این اتفاق در شام می افتدو بدن شریف به مدینه منتقل می شود.

فراموش نشود این سخنان و اظهار نظرها در حدّ احتمال است.

محلّ دفن

امیرالمؤمنین فرمود: «ثمّ یموت ویدفن عند قبر جدّه رسول اللّه صلی اللّه علیه و

آله؛ سپس مرگش فرا رسد و در کنار جدّش رسول خداصلی اللّه علیه و آله دفن

ص:57

می شود.«شاید کلمه »یموت« اشاره به مرگ طبیعی بعد از رجعتش باشد.)خدا می داند.(

پایان دنیا با مرگ آخرین امام

1 عبد اللّه بن سنان گوید که امام صادق از قول رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله

فرمود: «لقد أسری بی ربی عزّ وجلّ فأوحی إلیّ من وراء حجاب ما أوحی وکلّمنی بماکلّم وکان ممّا کلّمني...یا محمّد»»عَلِیٌ« آخر من أقبض روحه من الأئمّه: و هو الدابّه الّتی تکلّمهم؛ مرا که به معراج بردند و از پشت حجاب به آن چه که لازم بود، وحی کردو با من سخن گفت با آن چه)لازم بود(سخن گوید از جمله گفتارها...فرمود: ای

محمّد! »علی« آخرین نفر از امامان است که قبض روحش می کنم و اوست »دابّه«

که با آن ها سخن می گوید.«

2 امام صادق فرمود:»لو کان الناس رجلین لکان أحدهما الاماموقال: إن آخر من

یموت الإمام لئلا یحتج أحد علی اللّه أنه ترکه بغیر حجه [للّه] علیه؛ اگر مردم دونفر باشد، یکی بر دیگری امام می شود و فرمود: آخرین کس که می میرد امام است،تا احدی به خدا احتجاج نکند که او را بدون حجّت خدا ترک کرده است.«

3 وشّا گوید: از امام رضا سؤال کردم: آیا زمین بدون امام می ماند؟!

فرمود: نه، عرض کردم: به ما روایت رسیده است که زمین بدون امام نمی ماند،

مگر آن که خدای به بندگانش خشم کند؟!

فرمود: نمی ماند و هنگامی که زمین بی امام باشد، فرو می ریزد.

توجیه روایت این است که اگر امام نباشد، تکلیف برداشته می شود؛ وقتی که

تکلیف برداشته شد، قیامت فرا می رسد. پس »لساخت الأرض بأهلها.« زمین اهلش را فرو می برد)نابود می سازد(.

پژوهشی درباره توقیع شریف امام زمان(علیه السلام) به اسحاق بن محمد شقیر

ص:58

چکیده توقیع شریف امام زمان(علیه السلام) به اسحاق بن یعقوب در بردارنده فرمان آن

حضرت مبنی بر رجوع به راویان حدیث در حوادث واقعه است. این توقیع که

توسط شیخ کلینی نقل شده، در منابع معتبر روایی همچون کتاب »کمال الدین« شیخ صدوق و »الغیبه«شیخ طوسی ذکر گردیده است. کلینی هر چند به جهت تقیه این توقیع را مانند سایرتوقیعات امام زمان(علیه السلام) در کتاب کافی نقل نکرده است، ولی

اهتمام او به روایت آن ازاسحاق بن یعقوب با توجه به ارتباط کلینی با نواب خاص امام زمان(علیه السلام)، گویای اعتماداو به صحت این توقیع است. مقصود از راویان حدیث در این توقیع شریف، کسانی هستند که روایات را با فهم و درایت نقل می کنند و اینان جز فقیهان نخواهند بود. ازسوی دیگر اطلاق فرمان آن حضرت مبنی بر رجوع به راویان حدیث در حوادث پیش آمده، نشانگر عمومیت ولایت فقیهان در عصر غیبت است.

لازم است روایات سیاسی اسلام را مورد توجه ویژه قرار داد و آن را بازخوانی

کرد، زیرا این روایات در درون خویش گنجینه بزرگی دارد که پایان ناپذیر است و

هنوزتمامی زوایای آن کشف نشده است. علاوه بر این، کار اجتهادی نیز اقتضا می کند که باقرائت این نصوص، فهم جدیدی از آن به دست آید تا پاسخگوی سؤال هاواشکال های مطرح شده باشد. به همین دلیل در این نوشتار یکی از روایت های

مشهوردر فقه شیعه را مورد بررسی قرار می دهیم و در آن از روش اجتهادی که دربررسی نصوص دینی مورد استفاده قرار می گیرد بهره می جوییم و به طور دقیق

شرایط خاص زمانی، سیاسی و اجتماعی این حدیث را در بررسی دلالت و سند آن در نظرمی گیریم، زیرا توجه به این گونه شرایط نه تنها در فهم روایت، بلکه در

بررسی سند ودر نتیجه در حجیت و یا عدم حجیت آن نیز تاثیر گذار است.

ابتدا به معنای لغوی توقیع اشاره می کنیم، سپس به بحث سند و چگونگی

دلالت آن خواهیم پرداخت:

1. معنای لغوی توقیع براساس تعریف کتاب »العین«، توقیع در کتاب به معنای

الحاق چیزی به آن است.همچنین گفته شده که توقیع به معنای اثر پالان بر پشت

شتر است.(350) در کتاب »المعجم الوسیط« آمده است که توقیع عقد و مانند

آن به این معنا است که نویسنده عقد، اسمش را زیر آن بنویسد تا به منزله امضا و اقرار آن باشد.(351) به نظر می رسد توقیع به معنای هر اثر کتبی از نویسنده است که برموافقت او بامضمون عقد یا نوشته ای که به او منسوب است، دلالت دارد.

2. تاریخچه توقیع اگر چه توقیع های زیادی از امام مهدی(عج) به افراد فراوانی

نوشته شده است ولی توقیعی که به اسحاق بن یعقوب نوشته شده، به جهت این که به مسائل اساسی فقه مربوط می شود از ویژگی مهمی برخوردار است.

تاریخچه این توقیع چنین است که اسحاق بن یعقوب در عصر غیبت صغری پرسش هایی رامکتوب کرد و آن را به محمد بن عثمان عمری)وکیل امام مهدی(علیه السلام) در آن زمان(دادتا آن را به امام(علیه السلام)برساند، پس از مدتی جواب آن ها را با امضای امام دریافت کرد وبه همین سبب به توقیع شریف معروف شد.

3. متن توقیع این توقیع در کتاب کمال الدین و تمام النعمه،

تالیف شیخ صدوق)ره(و کتاب الغیبه، تالیف شیخ طوسی)ره(نقل شده است.

همچنین علما ومحدثان اعصار بعد نیز آن رانقل کرده اند، مانند طبرسی)ره(در کتاب الاحتجاج وعلامه مجلسی در کتاب بحارالانوار. این کتاب ها اگر چه در نقل برخی از عبارات این توقیع اختلاف دارند ولی بیشتر فرازهای آن مورد اتفاق این منابع است:

محمد بن یعقوب الکلینی، عن اسحاق بن یعقوب، قال:سالت محمد بن عثمان العمری)ره(ان یوصل لی کتابا قد سالت فیه عن مسائل قد اشکلت علی، فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان(علیه السلام):

اما ما سألت عنه ارشدک اللّه وثبتک من امر المنکرین لی من اهل بیتنا وبنی

عمنا:فاعلم انه لیس بین اللّه عزو جل وبین احد قرابه، ومن انکرنی فلیس منی وسبیله سبیل ابن نوح(علیه السلام).

اما سبیل عمی جعفر وولده فسبیل اخوه یوسف(علیه السلام).

اما الفقاع فشربه حرام، ولا باس بالشلماب.

واما اموالکم فلا نقبلها الا لتطهرو، فمن شاء فلیصل ومن شاء فلیقطع، فما آتانی اللّه

ص:60

خیرمما آتاکم.

واما ظهور الفرج فانه الی اللّه تعالی ذکره وکذب الوقاتون.

واما قول من زعم ان الحسین(علیه السلام) لم یقتل فکفر وتکذیب وضلال.

واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا، فانهم حجتی علیکم، وانا حجه اللّه علیهم.

واما محمد بن عثمان العمری رضی اللّه عنه وعن ابیه من قبل فانه ثقتی، وکتابه

کتابی.واما محمد بن علی بن مهزیار الاهوازی فسیصلح اللّه له قلبه ویزیل عنه شکه.

واما ما وصلتنا به فلا قبول عندنا الا لما طاب وطهر وثمن المغنیه حرام.

واما محمد بن شاذان بن نعیم فهو رجل من شیعتنا اهل البیت(علیه السلام).

واما ابو الخطاب محمد بن ابی زینب الاجدع فملعون، واصحابه ملعونون، فلا

تجالس اهل مقالتهم، فانی منهم بری ء وآبائی(علیه السلام) منهم براء.

واما المتلبسون باموالنا فمن استحل منها شیئا فاکله فانما یاکل النیران.

واما الخمس فقد ابیح لشیعتنا، وجعلوا منه فی حل الی وقت ظهور امرنا، لتطیب

ولادتهم ولا تخبث.

واما ندامه قوم قد شکوا فی دین اللّه عزو جل علی ما وصلونا به: فقد اقلنا من

استقال، ولا حاجه فی صله الشاکین.

واما عله ما وقع من الغیبه فان اللّه عزو جل یقول:»یا ایها الذین آمنوا لا تسالوا عن

اشیاءان تبد لکم تسوءهم(«352). انه لم یکن لاحد من آبائی الا وقد وقعت فی عنقه بیعه لطاغیه زمانه، وانی اخرج حین اخرج ولا بیعه لاحد من الطواغیت فی عنقی.

واما وجه الانتفاع بی فی غیبتی فکالانتفاع بالشمس اذا غیبتها عن الابصار

السحاب، وانی لامان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء.

فاغلقوا ابواب السؤال عما لا یعنیکم، ولا تتکلفوا علم ما قد کفیتم، واکثروا الدعاء

بتعجیل الفرج، فان ذلک فرجکم، والسلام علیکم یا اسحاق بن یعقوب وعلی من اتبع الهدی«،

محمدبن(353) یعقوب کلینی)ره(از اسحاق بن یعقوب نقل می کند که

گفت: ازمحمد بن عثمان عمری خواستم نامه ام را] به امام مهدی(علیه السلام) [برساند. درآن نامه سوال هایی را که برایم پیش آمده بود نوشته بودم، پس از مدتی توقیعی باخط مولایمان صاحب الزمان(علیه السلام) به دستم رسید که در آن چنین نوشته شده بود:

] اسحاق بن یعقوب [خداوند تو را هدایت کند و] در راه حق [ثابت بدارد، تو درباره کار برخی از خاندان و پسر عموهای ما که مرا انکار می کنند سوال کرده ای.

بدان که میان خداوند و کسی خویشاوندی وجود ندارد، هرکسی مرا انکار کند از من نیست و راهش همانند راه پسر نوح(علیه السلام) است. راه و روش عمویم جعفر و فرزندش مانند راه و روش برادران یوسف(علیه السلام) است.

بدان که نوشیدن آبجو حرام است ولی شلماب(354) اشکالی ندارد.

ما اموالتان را نمی پذیریم، مگر به خاطر این که پاک شوید، پس هر که خواست]

آن رابه ما [برساند و هر که نخواست آن را جدا سازد. آن چه را خداوند به من داده بهتراز آن چیزی است که به شما داده است.

مسئله ظهور فرج نیز با خدای متعال است و تعیین کنندگان وقت ظهور

دروغگویند. اماسخن کسی که گمان می کند امام حسین(علیه السلام) کشته نشده، کفر و دروغ وگمراهی است.در خصوص حوادثی هم که پیش می آید به راویان حدیث ما رجوع کنید، که آنان حجت من بر شما هستند و من نیز حجت خدا بر آنان.

محمد بن عثمان عمری که خدا از او و از پدرش راضی باشد مورد اعتماد من

است و سخن و نوشته او سخن ونوشته من است.

خداوند ان شاء اللّه قلب محمد بن علی بن مهزیار اهوازی را اصلاح کند و

شکش را ازبین ببرد. از آنچه برای ما فرستادی فقط بخش های پاکیزه آن را می

پذیریم و بدان که مزد زن آوازه خوان حرام است.

محمدبن شاذان بن نعیم از شیعیان ما اهل بیت(علیه السلام) است، ولی ابوالخطاب

محمد بن ابی زینب اجدع ملعون است و یارانش نیز جزو لعنت شدگانند، پس در مجلس گفتگویشان منشین، من از آنان بیزارم و پدرانم(علیهم السلام) نیز از آنان

بیزارند.

کسانی که اموال ما را در اختیار دارند اگر چیزی از آن را حلال بشمارند و بخورند،

هرآینه آتش خورده اند.

آگاه باش که خمس برای شیعیان ما مباح شده است و تصرف در آن برایشان تا

وقت ظهور ما حلال است. این امر به جهت این است که ولادتشان پاک باشد و آلوده نگردد.ما کسانی را که در دین خدا شک نمایند هر چند اموالی را در اختیار ما نهاده اند، اگرطلب بخشش کنند می بخشیم و به صلح و هدیه شک کنندگان نیازی نیست.

اما در باره علت وقوع غیبت، خداوند می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لاتسالوا

عن اشیاءان تبدلکم تسؤکم«، ای کسانی که ایمان آوردید از چیزهایی سؤال نکنیدکه اگر برایتان آشکار شود آزارتان دهد. همه پدرانم مجبور به بیعت با طاغوت

زمانشان بودند ولی من وقتی ظهور می کنم که بیعت هیچ یک از طاغوت ها بر گردنم نیست.

بهره بردن از من هنگام غیبتم مانند بهره بردن از خورشید است، آن گاه که ابرها

آن رااز دیدگان پنهان کنند. من امان اهل زمینم همان گونه که ستارگان امان اهل

آسمانند.

ازچیزهایی سؤال نکنید که به کارتان نمی آید و در پی دانستن چیزی که از آن منع شده اید خودتان را به زحمت نیندازید.

برای تعجیل فرج زیاد دعا کنید که این همانافرج شما است.

سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و برکسی که از هدایت پیروی کند.

4. سندهای توقیع

سند این توقیع تا محمد بن یعقوب کلینی)ره(مولف کتاب کافی دو گونه است:

سند اول را شیخ صدوق)ره(در کتاب کمال الدین و تمام النعمه این گونه آورده

است:

حدثنا محمدبن محمد بن عصام الکلینی)ره(، قال: حدثنا محمد بن یعقوب الکلینی عن اسحاق بن یعقوب، قال: ... .

ص:63

سند دوم را شیخ طوسی)ره(در کتاب الغیبه نقل می کند:

اخبرنی جماعه عن ابی القاسم جعفربن محمدبن قولویه و ابی غالب الزراری و

غیره، عن محمد بن یعقوب الکلینی)ره(، عن اسحاق بن یعقوب....(355) چنانچه روشن است محل اختلاف این دو سند قبل از محمد بن یعقوب کلینی است.

5. بررسی توقیع شریف

الف -بررسی سندی:برای پژوهش پیرامون سند توقیع شریف باید به همه

شرایط تاریخی زمان صدورحدیث و راویان آن و نیز قراین پیدا و پنهان توجه کرد، تابتوان به دیدگاه صحیحی دست یافت که سبب اطمینان به صدور این حدیث شود.

به تعبیر دیگر، تراکم این قراین هم از جهت کمی و هم از جهت نوع آن می تواند

سبب وثوق و اعتماد به صدوراین حدیث از امام معصوم(علیه السلام) گردد. این وثوق و

اطمینان همچنان که می تواند به رجال و راویان این حدیث تعلق گیرد، می تواند به اصل صدور آن نیز مربوط شود، به این معنا که مطمئن شویم روایتی با چنین مضمون و در چنین شرایطی از نظر عادی ممکن نیست از غیر معصوم(علیه السلام) صادر شود. البته وثوق از راه ملاحظه شرایط تاریخی نیازمندتحقیقی درست است تا بتوان به قراینی که سبب اطمینان می شوند دست یافت، وبرای رسیدن به این هدف باید چند مقدمه را مطرح کرد:

مقدمه اول: کلینی)ره(در نقل روایات اهل بیت(علیه السلام) بسیار دقت داشت به طوری

که گفته شده وی در کتاب کافی احادیثی را آورده که یقین داشته از صادقین(علیهم السلام)است.

مقدمه دوم: گمشده کلینی)ره(روایات اهل بیت(علیه السلام) بود و به همین دلیل

سرزمین های زیادی را گشت و دهها سال در جستجوی روایت های اهل بیت(علیه السلام)زندگی خود راسپری کرد.

مقدمه سوم: ایشان از چند راه می توانست صحت انتساب توقیع به امام

ص:64

مهدی(علیه السلام) راکشف کند:

نخست با بررسی خود توقیع، دوم به دلیل شناختی که نسبت به اسحاق بن

یعقوب داشت و سوم این که از اسحاق بن یعقوب و دیگران چگونگی دست یابی به این توقیع را جویا شود.

مقدمه چهارم: خود توقیع اقتضا می کند که مرحوم کلینی توجه ویژه ای به آن

داشته باشد، زیرا این توقیع در برگیرنده مسائل و مطالب مهمی است، علاوه بر این که درزمان غیبت امام معصوم(علیه السلام) صادر شده است.

مقدمه پنجم: کلینی)ره(این روایت را نقل کرده و نسبت به آن بی اعتنا نبوده

است واگر سند این توقیع ضعیف بود هرگز آن را نقل نمی کرد(356).

از این مقدمات به دست می آید که کلینی)ره(به صحت صدور این توقیع آگاه

بوده است و همین سبب اطمینان ما به صدور آن می شود، چون بسیار بعید است که بدون بررسی توقیع به نقل آن اقدام کرده باشد، پس اگر در بررسی خود به ضعف سندتوقیع پی می برد هرگز آن را نقل نمی کرد.

از سوی دیگر همان گونه که برخی از علما گفته اند توجه به متن توقیع به ما

اطمینان می دهد که حدیثی با چنین ترکیب و الفاظ و معانی که در آن وجود دارد

فقط می تواند از معصوم(علیه السلام) صادر شود. آیه اللّه سید محمود حسینی شاهرودی(قده) در این باره درکتاب حج می گوید:

نباید به اعتبار سند این حدیث اشکال کرد، زیرا خود توقیع بر جایگاه والای

اسحاق دلالت می کند، البته بعد از آن که شواهد صحت صدور که در متن توقیع

وجود دارد مورد توجه قرار گیرد.(357) در نهایت اقدام علمای بزرگ در نقل این

توقیع شریف در کتاب های روایی نیز سبب تقویت اعتبار آن است هر چند دلیل

اصلی برای اعتماد به حدیث همان است که گذشت.

ب بررسی دلالی:

از این عبارت توقیع »اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا، فانهم

حجتی علیکم و انا حجه اللّه علیهم«، چنین بر می آید که امام معصوم(علیه السلام) فقیه را

حجت خویش بر مردم قرار داده است و این حجیت محدود به صدور فتوا نیست،

بلکه علاوه بر فتواکارهایی را که به ولایت عامه مربوط است، شامل می شود، زیرا از

اطلاق حجیت وعدم تقیید آن استفاده می شود هر حجیتی که برای امام نسبت به

مردم ثابت است برای فقیه نیزثابت می باشد، مگر مواردی که با دلیل خاص خارج

می شود و یا به یقین بدانیم آن چیز از مختصات امام(علیه السلام) است که به ویژگی عصمت

او مربوط می شود. با کنارهم قرار دادن حجیت امام و حجیتی که برای فقیه ثابت

است می فهمیم که این حجیت دایره وسیعی دارد، به ویژه اگر ظرف صدور نص

یعنی زمان غیبت را در نظر داشته باشیم.

6. اشکال های مطرح شده پیرامون توقیع در باره این توقیع شریف چند اشکال

مطرح شده است که به دو دسته اشکال های سندی و اشکال های دلالی تقسیم می شوند:

الف اشکال های سندی:

فردی که هم در سلسله سند شیخ طوسی)ره(و هم در سند شیخ صدوق)ره(

وجوددارد و باید از آن بحث کرد اسحاق بن یعقوب است، اگر چه در سلسله سندشیخ صدوق)ره(بحثی در باره محمد بن محمد بن عصام کلینی)ره(نیز پرسش

هایی وجوددارد ولی ما می توانیم از آنها صرف نظر کنیم، چون سلسله سند شیخ طوسی)ره(که به محمد بن یعقوب کلینی)ره(می رسد و خالی از ابن عصام کلینی می باشد معتبراست. پس بحث مهم سندی در باره اسحاق بن یعقوب است.

اینک به برخی اشکال های سندی اشاره می کنیم:

اشکال اول: از آن جا که کلینی)ره(این توقیع را در کتاب کافی نیاورده می فهمیم

که این حدیث به نظر وی معتبر نبوده است، زیرا اگر معتبر بود حتما آن را در

ص:66

کتاب کافی که در آن، احادیث صحیح از صادقین(علیه السلام) و سننی را که مورد عمل است آورده نقل می کرد. این سخن که کلینی)ره(به خاطر تقیه آن را در کتابش نقل نکرده درست نیست، چون خیلی از توقیعات دربسیاری از کتاب ها نقل شده و این توقیع نیزدرکتاب های دیگر نقل گردیده است.

پاسخ: 1. این که علت عدم نقل این حدیث توسط کلینی)ره(تقیه نبوده است

چون این توقیع و غیر آن در بقیه کتاب ها مانند »کمال الدین« شیخ صدوق)ره(و

»الغیبه«شیخ طوسی نقل شده است سخن درستی نیست، زیرا تقیه ممکن است دریک زمان نسبت به شخصی، محقق باشد ولی نسبت به شخصی دیگر در زمانی

دیگروجود نداشته باشد، پس مقایسه زمان کلینی)ره(با دوران صدوق)ره(و یا

دوران شیخ طوسی)ره(درست نیست.

2. مرحوم کلینی در زمان غیبت صغرا می زیست و ارتباط او با امام مهدی(عج)

ازطریق سفیرانش ممکن بود، اما دوران زندگی شیخ صدوق)ره(که هم عصر با

شیخ مفید)ره(بود در ابتدای غیبت کبرا بود و در آن زمان همه سفیران فوت کرده بودند وحساسیت سیاسی که پیرامون امام مهدی(عج) وجود داشت در عصر شیخ صدوق)ره(کم شده بود، علاوه بر این که در عصر شیخ صدوق)ره()م 381 ه.

ق(اوضاع سیاسی اجتماعی تغییر یافته بود به طریق اولی در عصر شیخ

طوسی)ره()م 460 ه. ق(حساسیت و خطر کمتری در باره اعتقاد به مهدویت و

ارتباط با آن حضرت وجود داشت.

3. آوردن توقیع در کتاب کافی که زیاد در دسترس مردم بود سبب می شد که به

زودی به دست خلیفه عباسی برسد و او بفهمد که تنها راه دسترسی به امام

مهدی(علیه السلام)شخص محمد بن عثمان بن سعید عمری است. بنابراین نقل توقیع در

کتاب باحکمتی که در مسئله غیبت امام(علیه السلام) وجود دارد منافات داشت، چون در

روایات فراوانی آمده که آن حضرت به جهت ترس از کشته شدن غایب شده است واگراشکال شود که این احتمال صحیح نیست، زیرا برای همه مردم در آن زمان معلوم بودکه سفیران تنها راه دسترسی به امام مهدی(علیه السلام) هستند، بنابراین توقیع تاثیری دراین زمینه نداشته است، در جواب می گوییم: معلوم بودن ارتباط سفرا با

امام(علیه السلام)تنها در حدیک شایعه بین مردم بوده است و این فرق دارد با این که یک سند قطعی از ارتباط سفرا با امام(علیه السلام) به دست خلیفه برسد. توقیع به روشنی این مطلب را اثبات می کرد که بین محمد بن عثمان بن سعید عمری و امام مهدی(علیه السلام) در باره قضیه اسحاق بن یعقوب دیداری صورت گرفته است و ما می دانیم که حکومت عباسی به شدت در پی یافتن امام(علیه السلام) بود چنان که شواهد تاریخی فراوانی بر این مطلب وجود دارد. پس اگر نزدحکومت عباسی ثابت می شد که فردی مانند محمد بن عثمان با امام(علیه السلام) دیدار می کند وجای او را می داند و آنها نیز ممکن بود از طریق اوبه امام(علیه السلام) برسند، طبیعی بود که دستگاه خلافت تمام تلاش خود را می کرد تا از این طریق به امام(علیه السلام) دست یابد.

به همین دلیل کار محمد بن یعقوب کلینی)ره(عاقلانه بود که آن توقیع را در

کتاب کافی نقل نکند، و یکی از نکاتی که این مطلب را تقویت می کند این است که اصلا هیچ توقیعی در کتاب کافی نیامده است و ظاهرا روش در کتاب کافی این چنین بوده که ازمطالب خلاف تقیه در باره امام مهدی(علیه السلام) خالی باشد.

4. علاوه بر پاسخ های قبلی می توان گفت: از کجا می توان یقین داشت که

کلینی)ره(آن توقیع را در هیچ یک از نوشته هایش نیاورده است. عدم نقل آن در

کتاب کافی دلیل نمی شود که در کتاب دیگری نیز آن را نیاورده باشد، شاید آن را درکتاب »رسائل الائمه« و یا در کتاب دیگری آورده باشد، به ویژه آن که معمولا چنین نویسندگانی رساله ها و نامه های ائمه(علیه السلام) را در کتاب جداگانه ای تحت عنوان

»رسائل ائمه« و مانندآن می آوردند.(358) همچنین می توان گفت که کتاب کافی بادیگر کتاب ها فرق داشت. کتاب کافی مانندرساله عملیه بود تا در دسترس همه مردم قرار گیرد و نمی شد آن را مخفی کرد، بنابراین ملاحظات مذکور را هم به

همراه داشت ولی امکان داشت که کتاب رسائل ائمه را از دسترس عموم مردم دورنگه داشت.

اشکال دوم: اسحاق بن یعقوب علاوه بر این که مورد توثیق قرار نگرفته، اخبار

زیادی را نیز روایت نکرده است. به همین دلیل نمی توان او را از راویان مشهور

شمرد، چون کل روایاتی که نقل کرده فقط سه خبر است که یکی از آنها فقهی

ص:68

است و دو روایت دیگر فقهی به شمار نمی آید.

جواب اشکال: اگر چه اسحاق بن یعقوب روایت های زیادی را نقل نکرده است،ولی پاره ای از امور سبب می شود که ما به صدور این توقیع از امام مهدی(علیه السلام)

مطمئن شویم و در پی آن به وثاقت اسحاق بن یعقوب نیز اطمینان پیدا کنیم:

اول: در آن زمان تشخیص درستی یا نادرستی ادعای اسحاق بن یعقوب آسان

بود که آیا وی چنین نامه ای دریافت کرده و آیا نامه به خط امام(علیه السلام) بوده و آیا آن

امض، امضای امام(علیه السلام) بوده است؟ دوم: در آن زمان ممکن بود که درستی یا

نادرستی ادعای اسحاق بن یعقوب توسط محمد بن عثمان بن سعید یا سفیر بعدی روشن شود و حتی اگر بپذیریم که اسحاق بن یعقوب قبل از رسیدن توقیع به دست کلینی)ره(و یا قبل از آمدن کلینی)ره(به بغداد مرده بود، ولی در این نکته شکی نیست که کلینی)ره(مدت قابل توجهی باسفرای امام(علیه السلام) در بغداد زندگی کرد و به همین دلیل به سلسلی بغدادی معروف است.(359) بنابراین کلینی)ره(حتما در پی بررسی صحت این توقیع بوده است و از طرف دیگر او به جهت مهارت علمی اش در بررسی روایت قادر به تشخیص درستی یا نادرستی ادعای اسحاق بن

یعقوب بود، علاوه بر این که اوضاع آن زمان نیزمساعد بود تا کلینی)ره(در باره خودراوی و روایتش تحقیق کند و یا از سفرای امام(علیه السلام)بپرسد.

در اینجا یک احتمال دیگر نیز مطرح است که آن را علامه تستری)ره(در کتاب

قاموس الرجال بیان کرده است که اسحاق بن یعقوب برادر بزرگ محمد بن یعقوب کلینی)ره(باشد، زیرا اسم پدر هر دو یعقوب است و اسم جد محمد بن یعقوب کلینی)ره(نیزاسحاق بوده و عادت بسیاری از مردم این گونه است که نام جد را بر پسر بزرگترمی گذارند. بنابراین احتمال دارد اسحاق بن یعقوب همان برادر بزرگ محمد بن یعقوب کلینی)ره(باشد، همچنان که در نسخه کتاب کمال الدین شیخ صدوق)ره(که نزد علامه تستری)ره(بوده است در پایان توقیع چنین عبارتی وجوددارد: والسلام علیک یا اسحاق بن یعقوب کلینی، و این گویای این است که هر دو ازاهالی روستای کلین بوده اند.

ب اشکال های دلالی:

چندین اشکال دلالی در باره این توقیع مطرح شده که ما مهمترین آن ها را بیان

می کنیم:

اشکال اول: منظور از عبارت »رواه حدیثنا« محدثینی هستند که حدیث نقل می

کنند نه این که منظور از آن فقیهان و مجتهدان باشد، بنابراین آیا ممکن است به کسی که فقط حدیث نقل می کند و آن را جمع و حفظ می کند و به جز آن کاری انجام نمی دهدولایت عامه داده شود؟! پاسخ: منظور از راوی حدیث کسی نیست که فقط آنهارا برای دیگران نقل کند، حتی بدون آن که آنها را بفهمد. این تنها معنای لغوی راوی حدیث است، بلکه مراد از راوی حدیث معنای اصطلاحی آن است که در آن زمان از عبارت »راوی الحدیث« فهمیده می شد، یعنی کسی که روایتی را با فهم و درک به مضمون آن)فقه و درایت(نقل می کند و این شخص همان فقیه مصطلح امروزی است.

اشکال دوم: الف ولام در عبارت »الحوادث الواقعه« برای عهد است نه استغراق

، یعنی منظور از آن حوادثی است که بین سؤال کننده و جواب دهنده شناخته شده بوده است. بنابراین نمی توانیم از این سخن امام(علیه السلام) استفاده کنیم که به فقیهان درهمه زمینه ها)حوادث(و امور سیاسی و اجتماعی ولایت داده شده است، تنها

چیزی که می توان پذیرفت این است که فقط در باره آن قضایای معهود نه بیشتر ازآن به فقیهان ولایت داده شده است.

پاسخ: در جواب امام(علیه السلام) تعبیر »الحوادث الواقعه« به صورت مطلق بیان شده

است وقیدی برای آن نیامده است، به ویژه آن که پاسخ امام(علیه السلام) به صورت کتبی

بوده است وممکن بود به دست افراد دیگری برسد، بدون آن که سوال های اسحاق بن یعقوب همراه آن باشد. بنابراین اگر امام(علیه السلام) حوادث معینی را در نظر داشتند، حکمت اقتضامی کرد که آن ها را به صورت معین بیان کنند، علاوه بر این که آن دلیلی که برای رجوع به فقیهان در عصر غیبت صغرا در آن موارد معهود وجود

داشت در عصر غیبت کبری هم وجود دارد و آن عبارت است از وجود پاره ای ازمسائل سیاسی و اجتماعی که وجود یک مرجع برای مردم را در این زمینه ها

ص:70

ضروری می سازد، و امام(علیه السلام) در این زمینه مردم را به راویان حدیث)فقیهان(ارجاع داده اند.

اشکال سوم: برخی به عموم تعلیلی که در عبارت »فانهم حجتی علیکم و انا حجه اللّه...« آمده است، استدلال کرده اند تا عموم ولایت برای فقیه را اثبات کنند، در

حالی که به جهت مناسبت حکم و موضوع، مقدار یقینی از ولایت فقیه بیان احکام شرعی، حوادث است و با وجود این قدر متیقن نه تنها نمی توان عموم ولایت برای فقیه رااثبات کرد، بلکه می توان گفت که این قدر متیقن، قرینه ای بر انصراف عموم ولایت برای فقیه به ولایت بر فتوا دادن است ، پس در نتیجه این توقیع شریف برولایت عام دلالت ندارد.

پاسخ: چنین مناسبتی بین حکم و موضوع وجود ندارد، زیرا چنین مناسبتی باید

ازظاهر توقیع به دست آید در حالی که در توقیع قرینه ای وجود ندارد تا سبب

دست برداشتن از عموم آن شود. چون توصیف این اشخاص به »رواه الحدیث« به صورت تقییدی نیست تا مدلول حدیث، امر در رجوع به راویان در خصوص

روایات باشد، بلکه این وصف موضوعی است، یعنی امر به رجوع به راویان به این دلیل است که آنهاموضوع و محل رجوع هستند ولی این که در چه زمینه ای و در کجاباید به آنها مراجعه کرد، به بیان دیگری احتیاج دارد و با استفاده از عبارت

»الحوادث الواقعه« نمی توان گفت که مراجعه، به احکام شرعی محدود می شود،زیرا در این توقیع در خصوص رجوع در باره احکام حوادث فرمان داده نشده، بلکه به رجوع به راویان در باره خودحوادث بدون هیچ قیدی امر شده است و از این بیان فهمیده می شود که ارجاع مطلق است. علاوه بر این می توان گفت که مراجعه به فقیهان برای فراگیری احکام شرعی در جامعه شیعی آن زمان از امور واضح بوده است، پس باید سؤال اسحاق بن یعقوب از چیز دیگری باشد و در ابتدای توقیع گذشت که عبارتی وجود

دارد مبنی براین که اسحاق بن یعقوب می خواست ازبرخی مسائل مشکل، سؤال کند.

بنابراین از آن جایی که قرینه ای بر تقیید حجیت راویان حدیث)فقیهان(به مورد

خاصی وجود ندارد، پس حجت بودن فقیهان عام است و بررسی حدیث و فقه

الروایه نیزاطلاق ولایت و حجیت را اثبات می کند. از سوی دیگر در نظر گرفتن

شرایط زمان صدور توقیع این مطلب را آشکار می کند که مشکل اساسی در زمان

غیبت خلا رهبری بوده است و لازم بود که امام مهدی(علیه السلام) با ارجاع دادن مردم به

فقیهان در همه کارهایی که خود آن حضرت متصدی آنها است این مشکل را

برطرف کند و این مطلب قرینه ای است بر این که ارجاع دادن مردم به فقیهان به

احکام شرعی اختصاص ندارد.

بعد از همه این مطالب باید گفت که اگر چه این توقیع شریف مورد اشکال های

فراوان دلالی و سندی قرار گرفته است ولی پاسخ اشکال های دلالی این است که توقیع شریف بر ولایت عامه فقیه در امور سیاسی اجتماعی جامعه دلالت می کند و در باره سند آن نیز باید گفت که با در نظر گرفتن شرایط موجود آن زمان، اطمینان به صدوراین توقیع از امام مهدی(علیه السلام) حاصل می شود.

لازم به یادآوری است که بعضی از قسمتهای این توقیع، نیاز به مباحث اجتهادی

و فقهی دارد و می بایست برای فهمیدن آن قسمتها، به صاحبان فن و کتب فقهی

استدلالی مراجعه کنیم تا بتوانیم حکم شرعی و معنای صحیح آن را به دست

آوریم. متأسفانه مقام گنجایش توضیح و تفسیر آنها را ندارد و علاقمندان باید خود تحقیق و تفحص بیشتری در آنها بنمایند.

به خاطر اهمیت این توقیع شریف،

متن عربی همراه با ترجمه آن را نقل می کنیم تا زمینه مطالعه دقیق را فراهم

سازد.

حدثنا محمد بن محمد بن عصام الکلنی رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن یعقوب

الکلینی، عن اسحاق بن یعقوب قال: «سألتُ محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه ان یوصل لی کتاباً قد سالت فیه عن مسائل اشکلت علی فورد)ت فی(التوقیع بخط مولاناصاحب الزمان علیه السلام: «اما ما سألت عنه ارشدک الله و ثبتک من امر المنکرین لی من اهل بیتنا و بنی عمنا، فاعلم انه لیس بین الله عزوجل و بین احد قرابه، و من انکرنی فلیس منی و سبیله سبیل ابن نوح علیه السلام.

امّا سبیل عمی جعفر و ولده فسبیل اخوه یوسف علیه السلام. (1) .

اما الفقاع فشربه حرام، ولاباس بالشلماب. (2) .

و اما اموالکم فلا نقبلها الا لتطهروا، فمن شاء فلیصل و من شاء فلیقطع فما آتانی

الله خیر مما آتاکم.

و اما ظهور الفرج فاِنّه الی الله تعالی ذکره، و کذب الوقاتون. (3) .

و اما قول من زعم ان الحسین علیه السلام لم یقتل فکفر و تکذیب و ضلال. (4) .

و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا

حجه الله علیهم. (5) .

و اما محمد بن عثمان العمری -رضی الله عنه و عن ابیه من قبل -فانه ثقتی و

کتابه کتابی. (6) .

و اما محمد بن علی بن مهزیار الاهو ازی فسیصلح الله له قلبه و یزیل عنه شکه.

و اما ما وصلتنا به فلا قبول عندنا الا لما طاب و طهر، و ثمن المغنیه حرام. (7) .

و اما محمد بن شاذان بن نعیم فهو رجل من شیعتنا اهل البیت.

و اما ابو الخطاب محمد بن ابی زینب الاجدع فملعون و اصحابه ملعونون فلا

تجالس اهل مقالتهم فانی منهم بری و آبائی علیهم السلام منهم براء. (8) .

و اما المتلبسون باموالنا فمن استحل منها شیئا فاکله فانما یؤل النیران. (9) .

و اما الخمس فقد ابیح لشیعتنا و جعلوا منه فی حل الی وقت ظهور امرنا لتطیب

ولادتهم ولا تخبث. (10) و اما ندامه قوم قد شکوا فی دین الله عزوجل علی ما وصلونابه فقد أقلنا من استقال، ولا حاجه فی صله الشاکین.

و اما عله ما وقع من الغیبه فان الله عزوجل یقول: «یا ایها الذین آمنوا لاتسئلوا عن

اشیاء ان تبدلکم تسوءکم« (11) انه لم یکن لا حد من آبائی علیهم السلام الا و قد وضعت فی عنقه بیعه لطاغیه زمانه، و انی اخرج حین اخرج، ولا بیعه لا حد من الطواغیت فی عنقی. (12) .

و اما وجه الانتفاع بی فی غیبتی فکالانتفاع بالشمس اذا غیبتها عن الابصار

السحاب و انی لامان لاهل الارض کما ان النجوم امان لا هل السماء، فأغلقوا باب السؤال عما لا یعنیکم، ولا تتکلفوا علم ما قد کفیتم، و اکثروا الدعاء بتعجیل الفرج، فان ذلک فرجکم و السلام علیک یا اسحاق بن یعقوب و علی من اتبع الهدی.« (13) اسحاق

بن یعقوب می گوید: «از محمد بن عثمان -رضی الله عنه -خواهش

کردم نامه مرا که مشتمل بر پاره ای از مسائل مشکلی که برایم پیش آمده بود، به

ناحیه مقدسه تقدیم دارد.)او هم پذیرفت(و جواب آن به خط مولایم امام زمان (علیه السلام)بدین قرار صادر شد: «خداوند تو را هدایت کند و بر اعتقاد حق ثابت و پایدار بدارد.

این که سؤال کردای بعضی از افراد خاندان ما و عمو زادگان ما منکر وجود من

هستند. بدان که بین خداوند و هیچ کس قرابت و خویشی نیست و هر کس منکر

وجود من باشد از من نیست؛ و راهی که او می رود راه پسر نوح است. و راهی که

عمویم جعفر)کذاب(و اولاد او نسبت به من پیش گرفته اند، راه برادران یوسف

است.

اما فقاع)آبجو(نوشیدنش حرام است، ولی نوشیدن شلماب (14) مانعی ندارد.

اما اموالی که شما)به عنوان هدیه(به ما می رسانید، ما آن را برای پاک شدن

شما از گناهان قبول می کنیم، بنابراین، هر کس می خواهد به ما برساند، و هر کس نمی خواهد قطع کند؛ آنچه خدا به ما داده است، از آنچه شما می دهید بهتر است.

و اما وقت ظهور من وابسته به اراده خداوند متعال است. کسانی که وقت آن را

تعیین می کنند، دروغگو هستند.

و اما حوادثی که برای شما پدید می آید)و حکم آن را نمی دانید(پس رجوع

کنید به راویان حدیث ما؛ (15) زیرا آنها حجت من بر شما هستند، و من هم حجت خدا بر آنها هستم.

و اما محمد بن عثمان عمری که خداوند از وی و از پدرش خشنود باشد، مورد

وثوق من و نوشته او نوشته من است.

و اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی، به زودی خداوند دل او را اصلاح می کند

و شک و تردیدش را از وی بر طرف می سازد.

و اما مالی را که برای ما فرستاده ای، پذیرفته نمی شود، مگر این که از حرام پاک

و پاکیزه گردد و پول زن آواز خوان هم، حرام است.

ص:74

و اما محمد بن شاذان بن نعیم، (16) او مردی از دوستان ما اهل بیت است.

و اما ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اجدع (17) ، او و پیروانش ملعون هستند،

تو با آنها که عقیده اینان را دارند، رفت و آمد نکن؛ زیرا من ازآنها بیزارم، و پدران من هم از آنها بیزار بودند. و اما کسانی که اموال ما را نزد خود نگاه می دارند، اگر چیزی از آن را برای خود حلال بدانند و بخورند، مثل این است که آتش خورده اند.

و اما خمس (18) برای شیعیان ما مباح و برای آنها تا ظهور ما حلال گشته است،

تا به واسطه آن ولادتشان پاک باشد، و پلید و آلوده نگردند.

و اما مردمی که از فرستادن آن اموال به نزد ما پشیمان شده اند، در دین خدا شک

و تردید نمودند، اگر اموالی که به ما داده اند، بخواهند به آنها پس می دهیم، ما نیاز به بخشش کسانی که درباره وجود ما تردید دارند، نداریم.

و اما علت غیبتی که به وقوع پیوسته است، خداوند می گوید: «ای کسانی که

ایمان آورده اید سؤال نکنید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را آزرده کند.» هر یک از پدران من در زمان خود بیعت سلطان طاغوت زمان خود را به گردن گرفتند، ولی من زمانی قیام می کنم که بیعت هیچ یک از طاغوتها را به گردن ندارم.

و اما چگونگی انتفاعی که مردم در غیبت من از من می برند، همچون انتفاع از

خورشید است هنگامی که در پشت ابرها پنهان شود. من امان مردم روی زمین

هستم، همان طور که ستارگان امان اهل آسمانها می باشند. بنابراین، سوالهایی که به شما سودی ندارد، پرسش نکنید و خود را به خاطر چیزی که نیازی به آن ندارید، به مشقت نیندازید.برای تعجیل در فرج و ظهور من زیاد دعا کنید که رهایی شما از قید و بندها در دعاء است. سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و سلام بر کسانی که راه هدایت را پیش گرفته اند.« (19) .

ص:75

پی نوشتها :

(1) از اول تا اینجا در بحارالانوار، ج 50، حدیث، 1، ص.227 احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 469.

(2) این قطعه در بحارالانوار، ج 66، روایت 2، ص 482 و بحار، ج 79، ص 166، ح 2 آمده است.

(3) همان منبع، ج 52، ص 111، احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 470.

(4) همان منبع، ج 44، ص 271، حدیث 3.احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 470.

(5) همان منبع، ج 2، ص 90، روایت.13 احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 470.

(6) بحارالانوار، ج 51، ص 90، حدیث.13 احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 470.

(7) وسائل الشیعه، ج 17، باب 16، ص 123، روایت 2215.

(8) بحارالانوار، ج 47، ص 334،روایت.2 احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 470.

(9) همان منبع، ج 96، ص 184، روایت.1 احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 471.

(10) بحارالانوار، ج 96، ص 184، روایت 1، احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 471.

(11) سوره مائده، آیه 102.

(12) احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 471.

(13) ما این توقیع شریف را از »کمال الدین« نقل کردیم، لیکن این توقیع با سندهای مختلف در منابع دیگر نیز ذکر شده است: «الف« کمال الدین، ج 2، ص 483، حدیث.4)ب(الغیبه، ص 290، حدیث.247)ج(احتجاج الطبرسی، ج 2، ص.469)د(بحارالانوار، ج 53، ص 180،

حدیث 10.

(14) شلماب: نوعی نوشیدنی است که از »شیلم« یعنی دانه ای شبیه جو، درست می شود و در انسان یک نوع بیهوشی و خواب آلودگی ایجاد می کند)کمال الدین، ج 2، ص 484، به نقل از استاد شعرانی(.

(15) والمراد برواه الحدیث، الفقهاء الذین یفقهون الحدیث و یعلمون خاصه و عامه و محکمه و متشابهه، و یعرفون صحیحه من سقیمه، و حسنه من مختلفه، والذین لهم قوه التفکیک بین الصریح منه و الدخیل و تمییز الاصیل من المزیف المتقول. لا الذین یقرؤن الکتب المعروفه و یحفظون ظاهراً من الفاظه ولا یفهمون معناه و لیس لهم منه الاستنباط و ان زعموا انهم حمله الحدیث.)کمال الدین، ج 2، ص 484، علی اکبر الغفاری(.

(16) از اصحاب امام حسن عسکری (علیه السلام) بوده و بعد از وفات ایشان از وکلای حضرت مهدی(علیه السلام) از منطقه نیشابور به شمار می رفت)ر.ک کمال الدین، ج 2، ص.442 ح 16). به او شاذانی ونیشابوری نیز می گویند.

(17) کشی و ابن الغضائری او را اجذع ثبت کرده اند. او یکی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) بودو بعد از مدتی منحرف شد و برای خود مذهبی تأسیس نمود و امام صادق (علیه السلام) او را چند بارلعنت نموده است.

)معجم رجال الحدیث، ج 14، ص 244).

(18) مقصود از خمس، غنایم جنگی است که از جمله اماء سبیات بوده و در بازار به فروش می رفته، خرید اینها تجویز شده با آنکه خمس آن داده نشده است. این مطلب را فقهاء مفصلاً درباب خمس آورده اند و قرائن و شواهد بسیاری بر آن ارائه داده اند که شامل خمس ارباح مکاسب نمی شود.)حضرت آیه الله معرفت).

(19) این توقیع با استفاده از کتاب »مهدی موعود« ترجمه شده است.

یکی از توقیعات با اهمیت، ! !

توقیعی است که توسط محمد بن عثمان در پاسخ به مکتوب اسحاق بن یعقوب

از ناحیه امام زمان (علیه السلام) صادر شده است.

این توقیع مشتمل بر مطالب مهم و نکات قابل توجهی است و بیشتر مسائل

مختلف اجتماعی در آن مطرح شده است .لذا از اهمیت خاصی برخوردار می باشد بویژه این توقیع، متضمن تعیین وظیفه مردم در زمان غیبت کبری، و بیان علت غیبت و معرفی و مشخص نمودن هویت بعضی از افراد است .

این توقیع شریف هم به صورت تقطیع شده در ابواب مختلف کتب روایی

مندرج شده و هم به صورت کامل در بعضی کتب معتبر حدیثی نقل شده است .

ماسعی خواهیم کرد منابع آنها را تا حد توان مشخص کنیم.

لازم به یادآوری است که بعضی از قسمتهای این توقیع ، نیاز به مباحث اجتهادی

و فقهی دارد و می بایست برای فهمیدن آن قسمتها، به صاحبان فن و کتب فقهی

استدلالی مراجعه کنیم تا بتوانیم حکم شرعی و معنای صحیح آن را به دست

آوریم. متأسفانه مقام گنجایش توضیح و تفسیر آنها را ندارد و علاقمندان باید خودتحقیق و تفحص بیشتری در آنها بنمایند.

به خاطر اهمیت این توقیع شریف ، متن عربی همراه با ترجمه آن را نقل می کنیم

تا زمینه مطالعه دقیق را فراهم سازد.

حدثنا محمد بن محمد بن عصام الکلنی رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن یعقوب الکلینی ، عن اسحاق بن یعقوب قال: «سألتُ محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه ان یوصل لی کتاباً قد سألت فیه عن مسائل أشکلت علیّ فورد)ت فی(التوقیع بخط

مولانا صاحب الزمان علیه السلام: «اما ما سألت عنه أرشدک الله و ثبتک من امر

المنکرین لی من اهل بیتنا و بنی عمنا ، فاعلم انه لیس بین الله عزوجل و بین احد

قرابه، و من انکرنی فلیس منی و سبیله سبیل ابن نوح علیه السلام .

امّا سبیل عمی جعفر و ولده فسبیل اخوه یوسف علیه السلام .

اما الفقاع فشربه حرام، ولاباس بالشلماب.

سرانجام شهربانو همسر امام حسین(علیه السلام) در روز عاشورا چه شد؟

»سهل بن قاسم نوشجانی می گوید: امام رضا(علیه السلام) در خراسان به من فرمود: بین ما

و شما خویشاوندی هست. گفتم: این خویشاوندی چیست؟ فرمود: هنگامی که

عبدالله بن عامر بن کریز خراسان را فتح کرد دو دختر از دختران یزدگرد پادشاه ایران را پیدا کرد و آنان را نزد عثمان بن عفان فرستاد. عثمان بن عفان یکی از آن دو را به امام حسن و یکی را به امام حسین(علیه السلام) بخشید. این دو دختر پس از زایمان، وفات

کردند. همسر امام حسین(علیه السلام) امام سجاد را زایید. پس از درگذشت همسر امام

حسین، یکی از کنیزان امام حسین(علیه السلام)، امام سجاد را سرپرستی کرد».

عیون اخبار الرضا، یک جلدی، جزء دوم، ص 128، ح 6 با تصحیح و تعلیق سید مهدی حسینی لاجوردی، چاپ 1377 هجری قمری، ناشر میرزا محمد رضا مهتدی، چاپ اول(.

براساس این روایت، مادر امام زین العابدین(علیه السلام) بعد از تولد آن حضرت وفات

کرده و در کربلا حضور نداشته است.

آقای دکتر سید جعفر شهیدی در »زندگانی علی بن الحسین(علیه السلام)« از طبقات نقل

ص:78

می کند که پس از شهادت امام حسین(علیه السلام)، خدمتگزار آن حضرت شهربانو را به

همسری گرفت. نام این خدمتگزار زیید بود و از او پسری به دنبا آمد به نام عبدالله بن زیید)زندگانی علی بن الحسین(علیه السلام)، چاپ پنجم، ص 26، 1373).

ایشان در این کتاب می گوید: آمدن شهربانو به کربلا، فرار او از کربلا به ایران،

غایب شدن او در کوه و نیز آمدن او به ایران به دستور امام حسین(علیه السلام) برای جمع

آوری نیرو، همه اینها افسانه و ساخته داستان نویسان است)همان(.

البته در کربلا بانویی به نام شهربانو بود و این شهربانو مادر آن طفلی است که از

خیمه ها بیرون آمد و هانی بن ثبیت آن طفل را به شهادت رسانید. این شهربانو،

مادر امام سجاد(علیه السلام) نبود و جزو اسیران کربلا بود)قصه کربلا، ص 406).

شیخ عباس قمی روایت عیون اخبار الرضا را نقد می کند و می گوید: این حدیث

مخالف آن حدیث هایی است که آوردن دختر یزدگرد را به زمان عمر بن خطاب

نسبت می دهند و این حدیث ها اشهر و اقوی است)منتهی الامال، ج 2، ص 30،چاپ هجرت(.

ولکن به نظر می رسد که روایت »عیون اخبار الرضا« از روایات دیگر قوی تر

است و علامه مجلسی روایت »عیون اخبار الرضا« را می پسندد)بحارالانوار، ج

46، ص 10).

و بر این اساس، در زمان عثمان، دختر یزدگرد به مدینه برده شده نه در زمان عمر

بن خطاب.

در اصول کافی آمده است که وقتی که دختر یزدگرد را به مدینه آوردند و نزد عمر

بردند، وقتی که عمر خواست به چهره او نگاه کند، او چهره اش را گرفت و به زبان فارسی گفت: «اف بیروج بادا هرمز« عمر گفت: این دختر مرا فحش می دهد و

خواست که آن دختر را بزند، علی(علیه السلام) گفت: تو حق نداری او را بزنی، او را آزاد

بگذار تا هر کسی را می خواهد به همسری انتخاب کند. عمر هم او را آزاد گذاشت واو هم حسین(علیه السلام) را انتخاب کرد. علی(علیه السلام) به او فرمود: اسم شما چیست؟ گفت:جهان شاه. امام به او فرمود: نه اسم تو شهربانو است...)اصول کاف، عربی، چاپ آخوندی، ج 1، ص 466).

ص:79

ولی این روایت قابل اعتماد نیست چون در سند آن شخصی به نام عمر و بن

شمر آمده و او هم مورد اعتماد نیست.

علامه حلی در خلاصه الاقوال فی مفرقه الرجال، در بخش دوم، در کلمه عمرو

درباره او می گوید: عمرو بن شمر بسیار ضعیف است. او روایاتی را به کتاب جابرجعفی اضافه کرده است. من به روایات او اعتماد نمی کنم)ص 241، باب 7).

بر این اساس می توان گفت که مادر امام زین العابدین(علیه السلام) پس از تولد آن

حضرت، وفات کرد و در کربلا هم حضور نداشت.

پیشگوئی هائی در باره دشت کربلای .

اشاره

پیشگویی هائی در مورد دشت کربلای امام حسین علیه السلام .

شهادت مظلومانه ابوعبدالله الحسین علیه السّلام و افراد خاندان و یاران باوفای

آن حضرت، برای تضمین بقاء اسلام و جلو گیری از اقدامات انحرافی و نابودی

دشمنان اسلام ، دژ محکم و سدّ قوی میباشد، از دورانهای بسیار دور، پیش از

ولادت آن حضرت و قبل از بعثت جد بزرگوارش ، بلکه در اوائل خلقت و آغاز

جهان آفرینش که نور پنج تن صلوات الله علیهم أجمعین که در پیشانی عرش الهی قرار گرفت ، نور آن حضرت به رنگ قرمز ، جلوه گر بود بعدها

از علت سرخی آن پرده برداشته شد که آن حضرت علیه السّلام در دشتی به نام کربلا ، به شهادت

رسیده و به خون خود ، آغشته خواهد شد .

پس از گذشت قرنهای سرسام آور ، نوبت به وجود آمدن ناسوتی و مادی آن امام

بزرگوار ، پیش آمد و بعد از سکونت حضرت آدم در بهشت و دیدن تمثال مادرش حضرت زهرا و یک رنگ نبودن رنگ گوشواره هایش و سؤال از علت اختلاف رنگ ها ، وخبر دادن ، خدای متعال علت سرخ رنگی گوشواره چپ آن بانوی هردو عالم که تعبیر از حسین علیه السلام بود ، حضرت آدم از شنیدن شهادت آن حضرت ،بسیار گریست و ناله سر داد.

از آن زمان در میان انبیاء سلف ، جریان کربلا روشن بود و به همدیگر خبر می

دادند تا زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین و حضرت

فاطمه علیهماالسلام که آن حضرت متولد شد و جبرئیل شهادتش را به جدّ بزرگوارش ،اطلاع داد، قضیه این واقعه جانسوز از جهات مختلف برای آنها روشن و متداول گردید،)خلاصه روایات فراوان در این مورد(.

ما در این یاد داشت بنا به اختصار ، تنها تعدادی از روایاتی را که از حضرت امیر

علیه السّلام در باره ارض کربلا و فرزند مظلومش حسین علیه السلام ، وارد شده

است ، می آوریم.

1 -اینجا محل شهادت عاشقان است .

حضرت باقر علیه السّلام فرمود: امیرالمومنین با مردم حرکت کرد تا به اطراف

زمین کربلا رسیدند حضرت در محلی که به آن مقدفان گویند طواف کرده فرمود:

اینجا دویست پیامبر و دویست سبط پیامبر شهید شده اند.

و اینجا محل کشته شدن عاشقان شهیدی است که نه پشنیبان بر آنها سبقت

گرفته اند و نه آیندگان به آنها خواهند رسید.] اسلام فراتر از زمان) بخش 10 ص 493 از بحار: 41 / 295 از الخرائج و الجرایح، نفس المهموم، ص 125)و مصارع عشاق شهداء لایسبقهم من کان قلبهم و لایلحقهم من بعدهم».

و در روایت دیگری فرمود: خوشا به حال تو ای خاک که خونهای دوستان بر تو

ریخته میشود. [بحار، ج 44 ص258 از قرب الاسناد حمیری .]

2 -آه آه، خاندان ابوسفیان از من چه میخواهند

عبدالله بن عباس گوید: هنگامیکه در راه صفین امیرالمومنین علیه السّلام به نینوا

رسید با صدای بلند مرا صدا زد و فرمود: ای پسر عباس آیا این مکان را میشناسی؟ عرض کردم: نه، فرمود: اگر این زمین را مثل من بشناسی از آن عبور نمیکنی مگراینکه مثل من گریان خواهی شد، آنگاه حضرت مدتی طولانی به شدت گریست و به گونه ای که محاسن شریفش خیس شد و دانه های اشک بر سینه

ص:81

او میریخت وما نیز با آن حضرت گریان شدیم. سپس دیدیم حضرت از عمق جان ناله میزد و می فرمود: آه آه خاندان ابوسفیان از من چه میخواهند؟

آل حرب که حزب شیطانند و اولیاء کفر از من چه میخواهند؟ سپس حضرت

خطاب به فرزند خود امام حسین علیه السّلام نموده فرمود: ای ابا عبدالله صبر کن،که پدرت نیز تحمل میکند مثل آنچه به تو میرسد، سپس حضرت آب طلبید،

وضو گرفته نماز خواند، دوباره سخنان خود را تذکر داده سپس چشمان مبارکش

مختصری به خواب رفت، وقتی بیدار شد فرمود:

خوابی که حضرت امیر در سرزمین کربلا دید

ای ابن عباس آیا آنچه را که الان در خواب دیدم به تو بگویم؟ عرض کردم: خیر

است یا امیرالمؤمنین مقداری خوابیدید؟ فرمود:دیدم گویا مردانی از آسمان فرودآمدند با پرچمهای سفید و شمشیرهای براق که بر کمر داشتند، و اطراف این زمین را خط کشیدند، سپس دیدم گویا شاخه های این درختان بر زمین آمد، زمین به لرزه افتاد و دریائی از خون نمایان شد.

و دیدم که گویا حسین من که فرزندم و پاره تن من و مغز من است در این دریای

خون غرق است و یاری میطلبد ولی کسی به او جواب نمیدهد.

گویا آن مردان سفید که از آسمان آمدند ندا میکردند: ای خاندان پیامبر صبر

کنید، البته شما به دست بدترین مردم کشته میشوید و اینک بهشت مشتاق

شماست. سپس آنها مرا تسلیت دادند و گفتند: ای اباالحسن بشارت باد تو را،

خداوند چشم تو را روشن گرداند آنگاه که مردم در مقابل پروردگار عالمیان

برخیزند، و از خواب بیدار شدم. سپس حضرت افزود: سوگند به آنکه جانم به

دست اوست، صادق مصدق ابوالقاسم محمد صلی الله علیه و آله وسلم به من خبرداد که هنگام رفتن برای (سرکوبی) شورشیان به این سرزمین عبور خواهم کرد و

اینکه این زمین کرب و بلا است، در این زمین هفده نفر از اولاد من و فاطمه

علیهماالسلام دفن میشوند و این زمین در آسمانها به کرب و بلا معروف است

همچنان که مدینه و مکه و بیت المقدس شهرت دارد و یاد میشود، سپس فرمود:

ص:82

آثار آهوان و داستان عبور عیسی از کربلا

ای پسر عباس اطراف این سرزمین جستجو کن پشکل آهوانی را پیدا کن، به خدا

قسم دروغ نگفتم و خبر دروغ هم به من نداده اند، رنگ آنها زرد است مانند زعفران.

ابن عباس گوید: به دنبال آنها گشتم، آنها را یافتم، صدا زدم یا امیرالمؤمنین آنها را

پیدا کردم همان گونه که فرمودید، حضرت فرمود: خدا و رسول او درست فرمودند وبه عجله آمد و آنها را برداشته بوئید و فرمود: همین است ای پسر عباس، آیا قصه این ها را میدانی؟ این پشکلها را عیسی بن مریم بوئیده است، عیسی در حالیکه حواریون با او بودند به این سرزمین گذر کرد، آهوانی را دید که دور هم جمع شده گریه میکردند! عیسی و حواریون آنجا نشستند و گریه کردند و نمیدانستند چرا

عیسی اینجا نشست و گریه نمود؟ عرض کردند یا روح الله چه شده است که

گریانی؟ فرمود: آیا میدانید این چه زمینی است؟ اینجا محل کشته شدن پسر

ارجمند پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله وسلم است، و اوست فرزند بانوی آزاده طاهره که به مادر من شبیه است و مدفون میشود در این زمین که خاک آن ازمشک خوشبوتر است زیرا تربت پسر پیامبر است که شهید شده و همین گونه است طینت پیامبران و اولاد آنها. سپس عیسی علیه السّلام افزود: این آهوان با من حرف میزنند و میگویند: این زمین را برای چریدن انتخاب کرده اند چون مشتاق تربت پسر پیامبر هستند، آنها معتقدند که در این زمین در امانند! عیسی آن پشکلها را بوئید و در ادامه عرضه داشت: خدایا این ها را نگه دار تا آنکه پدر او بیاید و (به یاد سخنان عیسی و احترام او) تسلیت باشد برای وی. و اینک تا امروز باقی مانده و زردی آنها به خاطر گذر ایام طولانی است و این زمین کرب و بلاست آنگاه حضرت با صدای بلند گریه کرد و عرضه داشت: ای پروردگار عیسی بن مریم بر قاتلان و کمک کاران و واگذاران او مبارک مگردان، سپس حضرت

دوباره گریه نمود گریه ه ای طولانی، به گونه ای که حضرت از حال رفت، ما نیز گریه میکردیم، تا آنکه بعد از

ص:83

مدتی طولانی به هوش آمد و به من فرمود: ای پسر عباس زمانی که دیدی این پشکلها خون شده است و خون تازه از آن میجوشد بدان که اباعبدالله کشته شده و در این زمین دفن شده است.

ابن عباس گوید: آنها را برداشته و جدا محافظت کردم، تا آنکه یک روز دیدم

خون تازه از آن می چکد، گریان شدم نشستم و گفتم: به خدا حسین کشته شد، به

خدا قسم علی هیچ به من دروغ نگفت و خبر نداد به چیزی مگر آنکه واقع شد

چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به او خبرهائی میداد که از دیگران پنهان میداشت. حیران شدم و از منزل بیرون آمدم، هنگام طلوع فجر بود، به خدا سوگندهوای مدینه چنان تیره و تار شده بود که مثل دود بود و چشم جایی را نمیدید،خورشید طلوع کرد، دیوارهای مدینه را دیدم که گویا خون تازه بر آنها بود، با حالت گریان نشستم و گفتم: به خدا قسم حسین کشته شد، صدائی از طرف بیت (خانه خدا یا خانه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) شنیدم میگفت: ای خاندان رسول صبر کنید، که فرزند بتول کشته شد، روح الامین به زمین آمد و با صدای بلند گریه کرد و آن وقت روز دهم محرم روز عاشورا بود، بعد از آنکه خبر رسید معلوم شد که حضرت در همان روز شهید شده است، این حدیث را به اشخاصی که با حسین علیه السّلام بودند گفتم: آنها نیز گفتند: به خدا قسم که ما نیز شنیدیم آنچه تو شنیدی و نمیدانیم گوینده آن که بوده است شاید خضر علیه السّلام بوده. [بحار، ج 44 ص 252 از امالی صدوق مجلس 87.

3 -از تو گروهی محشور و بی حساب داخل بهشت شوند.

نصر بن مزاحم در کتاب صفین با اسناد از هرثمه بن سلیم گوید: با علی

علیه السّلام به صفین (برای جنگ با معاویه) میرفتیم، وقتی به زمین کربلا رسیدیم حضرت در آنجا با ما نماز جماعت خواند بعد از سلام نماز با دست مبارک مقداری از خاک کربلا برداشت و بوئید، سپس فرمود: خوشا به حال تو ای خاک، البته که ازتو گروهی (روز قیامت) محشور شوند که بیحساب وارد بهشت میگردند.

هرثمه وقتی به خانه برگشت به همسر خود به نام جرداء که از شیعیان حضرت

بود گفت: آیا نمیخواهی تو را از کار مولایت اباالحسن به شگفت آورم؟ وقتی به

سرزمین کربلا رسیدیم مقداری از خاک آن زمین برداشت و بوئید و گفت: خوشا به حال تو ای خاک البته که از تو گروهی روز قیامت محشور میشوند که بیحساب

وارد بهشت میگردند، او از کجا علم غیب دارد؟جرداء همسرش گفت: ای مرد ما را رها کن، امیرالمومنین جز حق نمیگوید.

هرثمه گوید: (روزگار گذشت تا در زمان یزید) عبیدالله بن زیاد برای جنگ امام

حسین علیه السلام مردم را بسیج میکرد، من در آن لشکر بودم، وقتی به زمین کربلاو امام حسین و اصحاب او رسیدم، به یادم آمد آن منزلی را که با علی علیه السلام آمده بودم و آنجائی که حضرت خاک را برداشته و آن سخن را گفته بود شناختم. ازآمدن خود ناراحت شدم، اسب خود را به طرف اباعبدالله الحسین رانده نزدحضرت آمدم سلام کردم و حدیث پدر بزرگوارش در این امکان را نقل کردم.

حضرت فرمود: به کمک ما آمدی یا بر علیه ما؟ گفتم: ای پسر پیامبر نه با شما و نه برعلیه شما، زن و فرزندم را رها کردم و از پسر زیاد بر ایشان نگرانم، حضرت فرمود:

زود برگرد و دور شو تا کشته شدن ما را نبینی، سوگند به آنکه جان حسین در دست اوست، هیچ کس امروز نیست که کشته شدن ما را ببیند و یاری نکند مگر اینکه داخل جهنم شود. هرثمه گوید: به سرعت از زمین کربلا فرار کردم تا کشته شدن آنهارا نبینم.] اسلام فراتر از زمان) بخش 10 ص 495 ، شرح نهج البلاغه : 1 / 494وقعه صفین، ص 140 بحار ج 41 ص 338.

4 -به خدا قسم آنها اینجا فرود می آیند

جویره بن مسهر عبدی گوید: در راه صفین وقتی امیرالمومنین به زمین کربلا

رسید نگاهی به چپ و راست افکند و گریه کرد.

سپس فرمود: به خدا قسم اینجا فرود می آیند، مردم سخن حضرت را نفهمیدند

مگر هنگام شهادت اباعبدالله الحسین علیه السّلام. یکی از اصحاب گوید: من در

آنجا استخوان شتری را به عنوان نشانه همانجائی که حضرت اشاره کرده بود در

زمین نهادم، وقتی امام حسین علیه السّلام کشته شد، دیدم استخوان همانجائی

است که او و اصحاب او کشته شدند.

(اسلام فراتر از زمان) بخش 10 ص 492 ، بحارالانوار. 41/ 286، الارشاد: 156-157.

5 -در خانه تو بز بچه ای است که فرزند پیامبر را میکشد

امیرالمومنین علیه السّلام در خطبه ای به مردم فرمود: از من بپرسید قبل از آنکه

مرا نیابید، بخدا سوگند در مورد هیچ گروهی که صد نفر را گمراه یا هدایت کند نمی پرسید مگر اینکه شما را از منادی آنها و رهبر آنها تا قیامت آگاه میکنم، مردی

برخاست و (از روی استهزاء) گفت: بگو در سر و ریش من چند تار مو هست؟

حضرت فرمود: بخدا سوگند دوستم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا از

سؤال تو آگاه کرد، و همانا بر هر تار از موی سر تو فرشته ای است که تو را لعنت

میکند و بر هر موی ریش تو شیطانی است که تو را تحریک میکند، همانا در خانه

تو بز بچه ای است که فرزند پیامبر را میکشد و نشانه آن همین است که به تو گفتم و اگر نه این بود که آنچه پرسیدی استدلالش مشکل است (یعنی من جواب تو رامیدانم ولی باور آن بر تو مشکل است زیرا چگونه میتوانی عددی را که میگویم

تصدیق کنی؟ اگر این مشکل نبود) من به سؤال تو پاسخ میدادم ولی نشانه

(راستگوئی من) همان خبری است که دادم یعنی لعنت فرشتگان بر بز بچه ملعون تو.

راوی گوید: پسر این مرد در این زمان طفلی بود که چهار دست و پا میرفت و در

جریان سیدالشهداء علیه السّلام عهده دار قتل حضرت شد و پیشگوئی حضرت به وقوع پیوست. (الارشاد، ص320 و اعلام الوری).

و در برخی روایات آن مرد را سعد بن ابی وقاص، پدر عمر سعد ملعون معرفی

کرده اند. (کامل الزیارات، ص74 و مناقب آل ابیطالب، ج 2 ص 269.

و برخی او را سنان بن انس نخعی دانسته اند. (شرح ابن ابی الحدید، ج 1،

ص253 منقول از هامش بحار، ج 44 ص 257).

6 -توصیه حضرت امیر به حضرت ابوالفضل علیهما السلام

در شب بیست و یکم رمضان وقتی مولای متقیان در بستر شهادت افتاده و

لحظات آخر عمر حضرت بود، فرزندش عباس را گرفته به سینه چسبانید و فرمود:

فرزندم: زود باشد که چشمم به تو در قیامت روشن گردد، فرزندم چون روز

عاشورا شد و داخل آب (فرات) شدی مبادا از آن آب بنوشی ولی برادرت حسین تشنه باشد. (معالی السبطین).

7 -گریه هر مؤمن و فضیلت گریه بر سیدالشهداء

امام صادق علیه السّلام فرمود که امیرالمؤمنین علیه السّلام نگاهی به امام

حسین علیه السّلام نموده و فرمود: ای گریه هر مؤمن، حسین علیه السّلام عرض

کرد:ای پدر مرا میگوئی؟ فرمود: بله ای پسر من. (بحارالانوار).

و در روایت دیگر فرمود: همانا حسین علیه السّلام کشته میشود کشته شدنی

(مظلومانه) و من میشناسم آن خاکی را که بر آن کشته میگردد، آن مکان نزدیک دونهر است. (کامل الزیارات، ص72.

امام سجاد علیه السّلام فرمود: هر مومنی که چشمهایش برای کشته شدن حسین

بن علی علیه السّلام اشکی بریزد به گونه ای که بر رخسارش روان شود خداوند به واسطه این اشک مدتهای طولانی او را در غرفه های بهشت جای دهد،و هر مؤمنی که چشمهای او به خاطر ستمی که از دشمن ما در دنیا به ما رسیده است گریان شودو اشک او بر گونه اش روان شود، خداوند او را در جایگاه صدق در بهشت جای دهد، و هر مؤمنی که به خاطر

ما صدمه ای ببیند و چشم هایش اشک آلود شود واشکش بخاطر تلخی اذیتی که برای ما متحمل میشود بر گونه اش روان شود،خداوند صدمات را از او در قیامت برطرف و او را از خشم خود و آتش جهنم درامان خواهد داشت. (کامل الزیارات، ص 100.

این مرد قاتل حسین است عبدالله بن شریک گوید: از اصحاب حضرت علی علیه السّلام می شنیدم که هرگاه عمر بن سعد از در مسجد داخل میشد میگفتند «هذا قاتل الحسین؛ این مردقاتل حسین است.» و این مطلب سالها قبل از کشته

ص:87

شدن حضرت بود.] بحار، ج 44 ص 263.

8 -ثقل (وزنه) آل محمد اینجا فرود می آید .

عروه بارقی آمد پیش سعد بن وهب و سوال کرد ؟ حدیثی که به ما گفته بودی از

علی بن ابی طالب علیه السلام ؟ گفت: بلی مخنف بن سلیم گوید: علی علیه السّلام را در زمین کربلا دیدم که با دست خود اشاره میکرد و میفرمود: اینجا اینجا مردی پرسید: یا امیرالمؤمنین اینجا چیست؟ فرمود: وزنه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم اینجا فرود می آید، وای بر شما از آنها و وای بر آنها از شما !

آن مرد گفت: این سخن یعنی چه؟ فرمود: وای بر آنها از شما زیرا ایشان را

میکشید و وای بر شما از آنها زیرا خداوند شما را به خاطر کشتن آنها داخل جهنم میکند.

در روایت دیگری آمده است: چون به حضرت گفتند اینجا کربلاست فرمود:

(سرزمین) غم و غصه است، آنگاه با دست مبارک اشاره به مکانی نمود و فرمود:

اینجا محل قرار گرفتن بارهای ایشان و مکان مرکبهای آنهاست، آنگاه به مکان

دیگری اشاره نموده فرمود: اینجا خونهای ایشان ریخته میشود و سپس حضرت

حرکت نمود. (اسلام فراتر از زمان) بخش 10 ص 495 ، وقعه صفین، ص141 وبحارالانوار: 41 / 339، شرح نهج البلاغه : ا / 350

9 -قبر سیدالشهداء زیارتگاه خواهد بود

با سند های سه گانه از امام رضا از امیرالمؤمنین علیه ماالسّلام (در یک پیشگوئی

در مورد قبر سیدالشهداء) فرمود: گویا میبینم قصرها و ساختمانهائی که در اطراف

قبر حسین علیه السّلام برافراشته، و کاروانهائی که از کوفه به سوی قبر حسین

علیه السّلام بیرون می آید، روزها و شبها نگذرد تا اینکه از اطراف زمین مردم به

سوی آن جناب آمده و این مطلب، هنگام انقراض حکومت بنی مروان است.]

ص:88

اسلام فراتر از زمان) بخش 10 ص 493، از عیون الاخبار.: 2 / 48 ح 190، اثبات الهداه ¦ 2 / 409 ح 25 ، بحار : 41 / 287دح 9 الاحادیث الیبی 2 173 ح 463،بیان الائمه: 1 / 301.

10 -وقتی چنین شد مبادا جفا کنید

امیرالمؤمنین علیه السّلام در بیرون کوفه فرمود: پدر و مادرم فدای حسین مقتول

باد، به خدا قسم گویا میبینم انواع وحشیان (بیابان) را که گردنهای خود را بر قبر اودراز کرده بر او از شب تا صبح گریه و نوحه میکنند!

پس چون زمان به اینجا رسید مبادا که بر او جفا کنید(کامل الزیارات، ص 79.

(شاید منظور حضرت این باشد که وقتی جانوران درنده به مصائب حضرت گریه

میکنند شما از نوحه و عزاداری دریغ مکنید.)

11 -تو را میکشند و آسمان و زمین بر تو میگریند

امیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد و اصحاب حضرت اطراف او نشسته بودند

که حضرت حسین علیه السّلام وارد شده مقابل ایشان قرار گرفت. امیرالمومنین

دست مبارک را بر فرزندش نهاده فرمود: ای پسرک من، خداوند گروهی را در قرآن سرزنش نموده و فرموده: «فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانو منظرین؛ یعنی: آسمان و زمین بر آنها گریه نکرد و مهلت به آنها داده نشد. (دخان: 29.)

به خدا سوگند البته البته که تو را خواهند کشت و آنگاه زمین و آسمان بر تو

خواهند گریست. (بحار، ج 45 ص209 و کامل الزیارات، ص 89).

12 -پسر پیامبر را میکشند و تمام موجودات و اشیاء، بر او خواهند گریست

میثم تمار میگفت: به خدا قسم البته البته این امت پسر پیامبر خود را در روز

دهم محرم خواهند کشت و آن روز را روز برکت مینامند و این مطلب واقع خواهدشد و در علم خداوند ثبت است. سپس افزود: بدان که این خبر عهدی است که امیرالمؤمنین به من نموده و خبر داده است که در قتل او تمام اشیاء حتی وحشی

ص:89

های بیابان و ماهیان دریا و مرغان آسمان و خورشید و ماه ستارگان و آسمان و زمین و مؤمنین از جن و انس و تمامی ملائکه آسمانها و زمین و رضوان (کلیددار بهشت)و مالک (نگهبان جهنم) و حاملان عرش گریه میکنند، و از آسمان خون و خاکستربببارد !سپس افزود: لعنت خداوند بر قاتلین حسین علیه السّلام واجب شده همچنان که بر مشرکین و یهود و مجوس و نصاری واجب شده است. جبله (راوی خبر از میثم)گوید: گفتم: ای میثم چگونه مردم آن روز را روز برکت میدانند؟ میثم گریست وگفت: می پندارید که توبه حضرت آدم در آن روز قبول شده است با آن که خداوندتوبه او را در ذی الحجه پذیرفت، و می پندارند که توبه داود در آن روز پذیرفته شده با آن که آن نیز در ذی الحجه بوده است. می پندارند یونس در آن روز از شکم ماهی رهائی یافت با آنکه خداوند او را در ذی الحجه نجات داد. میپندارند کشتی نوح درآن روز بر (کوه) جودی آرام گرفت در حالی که استقرار آن در ذی الحجه بوده، می پندارند خداوند در آن روز دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و حال آنکه آن در ماه ربیع الاول بوده است. ای جبله بدان که حسین بن علی سرور شهیدان است و برای اصحاب او در قیامت درجه ای (بس عظیم) است. ای جبله وقتی خورشید را قرمزمانند خون تازه یافتی بدان که سیدالشهداء کشته شده است. جبله گوید: روزی ازمنزل که بیرون آمدم دیدم خورشید چون قطعه های سرخ گشته است ناله کردم وگریستم و گفتم: به خدا قسم سرور ما حسین بن علی کشته شد.(بحار، ج 45 ص202 از علل الشرایع صدوق قدس سره).

13 -این شخص کشته میشود و کسی او را یاری نمیکند

ابوعبداللّه جدلی گوید: نزد امیرالمومنین علی علیه السّلام رفتم دیدم اباعبداللّه

الحسین علیه السّلام در کنار وی میباشد حضرت با دست مبارک بر کتف فرزند خودزده فرمود:

این شخص کشته میگردد و کسی او را یاری نمیکند، عرض کردم: یا

امیرالمؤمنین به خدا قسم آن زمان بسیار ناهموار و زشت است حضرت فرمود:

آنچه گفتم واقع میشود. (کامل الزیارات، ص 71.

14- حسین الگوی بشریت در همه تاریخ

امام صادق علیه السّلام روایت کند که حضرت علی علیه السّلام به فرزند

برومندش حسین علیه مالسّلام عرض کرد: فدایت گردم، حال من چگونه است؟

فرمود: تو میدانی آنچه را دیگران به آن جاهلند زود باشد که عالم از دانش خود

سود برد. ای پسرک من بشنو و ببین قبل از آنکه واقع شود ، قسم به آنکه جانم به

دست اوست بنی امیه خون تو را میریزند اما نمیتوانند تو را از دین منحرف کنند واز یاد پروردگارت به فراموشی اندازند.

امام حسین علیه السّلام پاسخ داد: قسم به آنکه جانم به دست اوست کافی است

که مرا به آنچه خدا فرو فرستاده اقرار کنم، من سخن پیامبر و پدرم را تصدیق میکنم. (کامل الزیارات.

15 -پیشگوئی حضرت امیر در مورد مختار

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: همان گونه که گروهی از بنی اسرائیل

فرمانبرداری کردند و محترم شدند و گروهی دیگر نافرمانی کرده و عذاب شدند،

شما نیز چنین خواهد کرد. کسانی که این سخن را می شنیدند گفتند: یا امیرالمؤمنین نافرمانبردار ما کیست؟ فرمود: آنانکه دستور دارند ما اهل بیت را احترام کنند وحقوق ما را بزرگ شمارند اما خیانت کرده و نافرمانی نمودند و حق ما را انکار کردند و اولاد پیامبر را خواهند کشت. گفتند: یا امیرالمؤمنین این خبر واقع خواهد شد؟ فرمود بله خبر حقی است که واقع میشود. و این دو پسر من و حسن و حسین را به زودی خواهند کشت. و زود است که ستم کنندگان در دنیا به شمشیرهای برخی ازمردم که خدا

برای انتقام از آنها بخاطر نافرمانی شان برگزیده به پلیدی رسندهمچنان که بنی اسرائیل رسیدند.

پرسیدند: آن مرد کیست؟ فرمود که جوانی است از طایفه ثقیف بنام مختار بن ابی عبیده. حضرت سجاد علیه السّلام فرمود: وقتی حضرت این سخن را فرمود

(مختار هنوز متولد نشده بود) پس از چندی متولد شد، در ادامه حدیث آمده

ص:91

است.

آوردن سر عبیدالله و شمر ملعون نزد حضرت سجاد

از امام سجاد علیه السّلام سوال شد ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

علی بن ابیطالب قیام مختار را ذکر نمود اما وقت قیام را مشخص ننمود، حضرت فرمود: میخواهید به شما خبر دهم؟ گفتند: آری، فرمود: سه سال بعد از این گفتارمن، سر عبیدالله بن زیاد و شمر را در فلان روز خواهند آورد و ما در مقابل آن دو سرغذا خواهیم خورد.

چون موعد معین فرا رسید حضرت با اصحاب خود بر سر سفره بودند به آنها

فرمود:

ای برادران خود را پاکیزه دارید، شما در حالی غذا میخورید که ستمکاران بنی

امیه نابود میشوند. پرسیدند: در کجا؟ حضرت ضمن معرفی آن جایگاه فرمود:

به همین زودی در فلان روز دو سر را خواهند آورد، در روز مقرر حضرت بعد از نماز

میخواست غذا میل نماید که دو سر را آوردند، همین جا که چشمان مبارکش به آن دو سر ملعون افتاد به سجده رفت و گفت: سپاس مخصوص خداوندی است که مرازنده داشت تا این را به من نشان داد، آنگاه به غذا خوردن پرداخت و گاهی به آن دو سر نظر مینمود.

خدمتکاران با دیدن آن دو سر از پختن حلوا غافل شده بودند، یکی گفت: چرا

حلوا آماده نکرده اید؟ حضرت فرمود:

حلوائی شیرین تر از نگاه به این دو سر نمی خواهیم سپس امام سجاد از قول

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: و آنچه برای کافرین و فاسقین (از عذاب) در نزدخداوند است سنگین تر و دائمی تر است. (بحار، ج 45، ص239 از تفسیر امام

علیه السّلام بالاختصار).

16 -فرزندم حسین کشته میشود ولی تو یاری نمیکنی

اسماعیل بن زیاد گوید: امیرالمؤمنین به براء بن عازب فرمود:

ص:92

ای براء فرزندم حسین کشته میشود و تو زنده هستی ولی او را یاری نمی کنی. و

همین گونه شد که حضرت فرموده بود، سیدالشهداء و براء حضرت را یاری نکرد وهمواره (با حالت تأسف) میگفت: به خدا قسم امیرالمؤمنین راست گفت.

(اسلام فراتر از زمان) بخش 10 ص 494 ، از بحارالانوار: 42 / 351 از مناقب آل ابی طالب، 2 / 270 ، شرح ابن ابی الحدید.

17 -پیروزی سیدالشهداء در صفین و گریه حضرت امیر

عبدالله بن قیس گوید: در جنگ صفین با امیرالمؤمنین علیه السّلام بودم که

ابوایوب اعور (از سران سپاه معاویه و دشمنان حضرت علی علیه السّلام که

حضرت در قنوت نماز او را نفرین میکرد) آب را تسخیر کرد و لشکر حضرت را ازآب منع نمود.

سپاهیان حضرت از تشنگی شکایت کردند، امیرالمؤمنین عده ای را فرستاد تا

آب را آزاد کنند اما نتوانستند، حضرت ناراحت شد.

اباعبدالله الحسین عرض کرد: پدر اجازه میدهید من بروم و آب را آزاد کنم،

حضرت فرمود: برو پسرم، امام حسین علیه السّلام بر آن سپاه حمله برد و آب را آزادکرد، و پیروزمندانه نزد پدر آمد و خبر پیروزی را آورد.

(اما مردم دیدند که) حضرت گریه کرد، گفتند: یا امیرالمومنین چه چیزی شما را

میگریاند؟ با اینکه این پیروزی از برکت حسین علیه السّلام است؟ حضرت فرمود:

به یاد آوردم که او کشته میشود در سرزمین کربلا با حال تشنگی، اسب او همهمه

کنان میگریزد و میگوید: «الظلیمه الظلیمه لامه قتلت ابن بنت نبیها؛ یعنی: امان، امان، ازظلم امتی که پسر دختر پیامبرشان را میکشند.» (بحار، ج 44، ص266.)

18 -امام زمان لحظات آخر زندگی سیدالشهداء را شرح میدهد

حضرت امیر علیه السّلام به لحظات جانسوز ساعت آخر عمر سیدالشهداء

آنگاه که از زین در اثر نیزه دشمن بر زمین افتاد اشاره نموده است. و در زیارت

ص:93

ناحیه که منسوب به امام زمان (عج) است میخوانیم: «و اسرع فرسک شاردا الی خیامک قاصدا مهمما باکیا فلما رأین النساء جوادک مخزیا و نظرن سرجک علیه ملویا برزن من الخدور ناشرات الشعور علی الخدود لاطمات الوجوه سافرات و العویل

داعیات و بعد العز مذللات و الی مصرعک مبادرات و الشمر جالس علی صدرک،

مولغ سیفه علی نحرک قابض علی شیبتک بیده ذابح لک بمنهده قد سکنت

حواسک و خفیت انفاسک و رفع علی القناه رأسک؛ (نفس المهموم، ص232

یعنی: اسب تو شتابان آمد به آهنگ سراپرده های تو شیهه زنان و گریان و چون زنان آن اسب را زبون دیدند و زین را بر آن واژگون، از پرده بیرون آمدند، موی بر روی ریخته و پریشان کرده و سیلی بر رخسار زنان و رویها گشوده شیون کنان پس از عزت خوارگشته سوی قتلگاه تو شتابان، شمر بر سینه تو نشسته و شمشیر بر گلوی تونهاده محاسن تو را به دست گرفته و با تیغ هندی...، (تو را ذبح میکند) حواس تو

خاموش و دم فروبسته و سر مطهر تو را بالای نیزه زدند.» (ترجمه نفس المهموم به قلم دانشمند معظم جناب حاج میرزا ابوالحسن شعرانی قدس سره و ما این فراز رااز قلم ایشان نقل نمودیم تا یادی و تقدیری از آن عالم بزرگوار و خدمتگذار جامعه

اسلامی کرده باشیم).

19 -تو گوئی همی بینم اولاد خویش

در دیوان اشعاری که منسوب به حضرت امیر علیه السّلام است، خطاب به فرزند

گرامی خویش امام حسین علیه السّلام میفرماید: یا حسین اذا کنت فی بلده غریبا

فعاشر بآدابها یعنی: ای حسین وقتی در شهری سفر کردی به آداب آنجا عمل کن. تا آنکه درادامه میفرماید:

کانی بنفسی و اعقابها و بالکربلاء و محرابها فتخضب منا اللحی بالدما خضاب

العروس باثوابهایعنی: گویا خودم و نسل خودم و کربلا و محراب آن را میبینم که محاسنها باخون رنگین شود همچون رنگ (سرخ) لباس عروس. (بحار، ج 44 ص 266).

20 -حج را ناتمام گذارده او را میکشند

ص:94

امیرالمؤمنین علیه السّلام به مسیب بن نجیه فرمود: نزد شما خواهد آمد سواری

که با او حیله شده پر شتاب بدون آنکه حج را به پایان برد می آید و او را خواهند

کشت، مقصود حضرت امام حسین علیه السّلام بود. (مناقب آل ابیطالب، ج 2،

ص 270).

همان گونه نیز شد و حضرتش- به ظاهر- بر اثر دعوت دهها هزار نفر از مردم

کوفه راه عراق را در پیش گرفت، و روز ترویه (هشتم ذی حجه) احساس نمود که

بنی امیه میخواهند حرمت خانه خدا را شکسته به او حمله ور شوند، به همین

جهت حج را ناتمام گذارد و با خاندان خود از مکه بطرف کوفه حرکت نمود.

21 -فرزند پیامبر نزد شما آید و او را خواهید کشت

امیرالمؤمنین علیه السّلام خطاب به مردم کوفه فرمود: چگونه اید زمانی که

فرزند پیامبر شما نزد شما آید و شما بطرف او هجوم برده او را بکشید؟ مردم کوفه گفتند: به خدا پناه میبریم، اگرخداوند آن روز را بما نشان دهد قطعا کاری میکنیم که معذور باشیم (یعنی حتما حضرت را یاری میکنیم) حضرت فرمود:هم اوردوه فی الغرور غروا ارادوا نجاه لا نجاه و لاعذرا (بحار، ج 41 ص 314 یعنی: آنها اورا به فریب انداختند، دنبال نجات بودند، نه نجاتی هست و نه عذری.

22 -عبدالله بن یحیی از پدرش روایت می کند،

وقتی با امیرمومنان علیه

السلام به صفین می رفت برابر نینوی که رسید، ندا کرد: اصبر یا اباعبدالله بشط

الفرات، فقلت ماذا؟ فذکر مصرع الحسین علیه السلام بالطف. صبر کن ابا عبدالله

کنار شط فرات ، گفتم: جریان چیست ؟ پس شهادت حسین را بیان نمود.

(اسلام فراتر از زمان) بخش 10 ص 494 از، بحارالانوار: 41 / 315 از مناقب آل ابی طالب).

با دقت در مضامین این روایات علوی صلوات الله و سلامه علیه ، می دانیم که

اینها برگزیدگان خدا و صاخبان علوم اولین و آخریند.

عزیزان اگر روایات وارده در این مورد را جمع آوری نمایم ، کتاب پرحجم وقطور می شود به همین اندازه کفایت می کنیم و از خدای متعال در خواست می

ص:95

نماییم در دنیا از زیارتش و در آخرت از شفاعتش مارا محروم نفرماید آمین یا رب العالمین.

تاریخ درج : 20/1/1394 موضوع : اخلاق و عرفان

نام : محمد

نام خانوادگی : امینی گلستانی

کشور : ایران

استان : اردبیل

تخصص : فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ

کاربر جاری آقای : امینی گلستانی ؛ محمد

لینک صفحه شخصی

بمب گذاری روز عاشورا

سردسته ستون پنجم، نوشتن اخبار و تاریخ را اکیدا ممنوع کرد و در این باره به

خیلی از صحابه ها، تازیانه زد و تنبیه نمود و نگذاشت این جنایتها و درج آنها، از

تاریخ معاصر خود فراتر رود تا به دست فراموشی سپرده شود و آیندگان از آن

بی خبر بمانند ولی غافل از اینکه (یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ) آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند ؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند هرچند کافران خوش نداشته باشند.

یریدون أن یطفؤا نوراللّه بأفواههم ویأبی اللّه إلاّ أن یتمّ نوره ولو کره الکافرون آنها می خواهند نورِخدارا با دهان خود خاموش کنند ؛ ولی خدا جز

این نمی خواهد که نورخود را کامل کند ، هرچند کافران نا خوشنود باشند .

با آنهمه شدت عملها و سختگیریها باز سینه ها و قلمهای خداجو و خداترس در

بیغوله ها و زیر زمینها و دشتها و بیابانها و کوهها و دره ها وو...به گونه ای تاریخ

ص:96

این مظلومیتها و حق کشی ها و حق بردن ها را حفظ کردند تا به دست آیندگان برسد و به وجدان سالم خود به قضاوت بنشینند و ایرادگیری و اشکال تراشی نکنند که) آخراین جریانها درچه تاریخی و چه روزی اتفاق افتاده که تاریخ آنها را به طور کامل

ضبط نکرده است (مگر رئیس گروه فشار و خواهان و پیروانان آنها درطول تاریخ

اجازه ثبت و ضبط آنها را می دادند .

مگر أتباع آنها نبودند که تا دیروز شیعیان را قتل عام می کردند ؟ ! و اجازه ابراز

عقیده به آنها نمی دادند و دَم زدن آنها مساوی بود با اعدام ؟ !

مگر عزاداران بیگناه سرور شهیدان، چه گناهی کرده بودند، در روز عاشورای

سال 1425 هجری قمری مطابق با 1382 12 / 12 هجری شمسی در کربلای معلّی در مکانهای مختلف حرمین شریفین و حرم کاظمین 8 در چندین مورد بمب گذاری کرده و با پرتاب راکت های متعدد میان زوارهای میلیونی که در این دو شهر مشغول عزاداری بودند، گروه زیادی را به خاک و خون کشیدند و شهید و مجروح ساختند.

مگر هنوز هم هنوز است که در پاکستان و أفغانستان کسانی با عنوان) سپاه

صحابه(و گروه)طالبان(از وهّابیون عربستان الهام گرفته ، شیعیان و عزاداران ، اهل بیت را به رگبار نمی بندند؟ و پستانهای هزاران نفر از زنان شیعه را در »مزار شریف«افغانستان نبریدند و با پولهای فراوان که، در اختیار اینها قرار می دهند املاک وسرزمینهای شیعیان را با پول گزاف خریداری کرده و آنهارا جلای وطن نمی کنند ؟ !

مگر نسخه دوم جایگزینی صهیونستها در سر زمین فلسطین را، در نوار مرزهای

ایران و آذربایجان ، به اجرا در نمی آورند؟ !.

همین حالا هم هیچگونه انعطافی از خود نشان نمی دهند، أحزاب گوناگون برای

براندازی شیعیان قد علم کرده وبا دلارهای نجومی، شروع به شیعه زدائی می کنندو از هیچ گونه سرمایه گذاری علیه شیعه، فروگذار نیستند .

أگر قوانین بین المللی اینها را مهار نمی کرد، مگر می گذاشتند پیروانان اهل

بیت، باآرامش خاطر زندگی کنند .

ص:97

در کتابهای تفسیر و تاریخ و سایر نوشتارهایشان هر وقت به مناسبتی خواسته

اند از شیعه نامی به میان آورند، مگر با جمله های زهر آگین قالت الرّوافضه لعنهم اللّه و یا قالت الرّوافض قبّحهم اللّه و امثال آن، آنها را بمباران نکرده اند ؟!

مگر کسی جرئت داشت از فاطمه و مظلومیت او و شوهر مظلومش و بچه های

شهدای راه دین، را نام برده و سرگذشت آنها را به رشته تحریر در آورده و به صفحه کاغذ بنشاند ؟!

مگر عمر نوشتن و ثبت أحادیث را به شدت ممنوع نکرد؟! تا احادیث وارده در

مناقب اهل بیت : و مطاعن دشمنان آنها ، به دست فراموشی سپرده شود !.

همانطور که می دانید، این ممنوعیت تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز) تقربا

یکصد سال (طول کشید ، در این مدت طولانی همه اصحاب و بیشتر تابعین از دنیارفته بودند و با از بین رفتن آنها دیگر چه باقیمانده بود ،

مخصوصا در دوران سیاه اولین خلفای بنی أمیه که ، جوامع اسلامی در اثر سکه

های زرّین، از روایتهای ساختگی فراوانی که ، از حلقوم خود فروختگان و اشخاص دنیا طلب ، و از چنته أبناء زر و سیم بیرون آمده بود، و در مغزهای بیمار مردم کاشته بودند، چه مدرکی پیدامی شد تا به آن استناد شود .

مگر خدایان زر و زور مهلت دادند تا دوستداران اهل بیت : ابراز عقیده نموده و

سخنشان را به مردم برسانند وو...

مگر کسانیکه بچه اش را علی مینامید ، حقوقش را قطع کرده و اسمش را از دفتر

دیوان حکومتی (محو ونابود نمی کردند .

دست جنایتکار باز فاجعه آفرید !!

تخریب حرمین عسکریّین در روزهائی که کتاب) سیمای جهان در عصر امام زمان(آماده رفتن به زیر چاپ بود، جنایت هولناک و داهیه عظمائی به وقوع پیوست که خلاصه آن را ذیلاً می آوریم .

از آنجا که استبداد جهانی و اشغالگران نظامی آمریکا و انگلیس و رژیم اشغالگر

قدس و اذنابشان برای ادامه اشغال کشور عراق ، مجوّز قانونی بین المللی پیدا کنندو از طرف دیگر می خواهند مسلمانان)شیعه و سنّی(را بجان هم انداخته و

تضعیف نموده و از آب گل آلود ماهی بگیرند، و از سوی دیگر چون مردم عراق

مراحل رفراندوم قانون اساسی و انتخاب نمایندگان ملت و سایر انتخابات را، با

موفّقیّت کامل پشت سر گذاشته و می رفت دولت قانونی آن کشور تشکیل گردیده وکشور را به سوی آرامش و سازندگی بسیج نماید و در این صورت بود که ماندن اشغال گران در سر زمین عراق، از نظر قوانین بین المللی صحیح نبوده و متجاوز به شمار می آمدند، بدینجهت با طرح و اجرای جنایت های مکرّر و پشت سرآن رسانه های گروهی شان با بوق و کرنا، شروع به تبلیغات دروغین کردند که کشورعراق در آستانه جنگ داخلی قرار گرفته است و ما نمی توانیم اینجا را با این

مشکلات ترک نمائیم، حضور خود را در آن سر زمین مظلوم ، موجّه جلوه داده و

صورت قانونی بدهند، همزمان با کشت و کشتار خود، گاه فاجعه روز عاشورا در

کربلا که سبب به شهادت رسیدن و زخمی شدن عده زیادی از زوار و اقشار مختلف گردید و گاهی کشتار حرم مطهر کاظمین و شکسته شدن نرده های جسر بغداد وغرق شدن بیش از سیصد نفر در شط دجله منجر شد و اخیرا نیز با ویران ساختن حرم مطهّر سامرّا، و به شهادت رساندن یک صد و پنجاه نفر، ماهیّت کثیف خود راآشکار و علنا تروریست دولتی بودن و زیر پا گذاشتن قوانین بین المللی را، به

جهانیان نشان دادند! اما خدا را شکر تا به حال به هیچ یک از اهداف شوم خود

نرسیده و جز رسوائی و زبونی بهره ای عایدشان نگردید .

روز چهارشنبه سوم اسفند ماه یک هزار و سیصد و هشتاد و چهار 1384
3 / 12

شمسی برابر با بیست و دوم ماه محرّم الحرام یکهزار و چهار صد و بیست و هفت1427 / 1 / 22 قمری ساعت شش و نیم صبح گروهس جنایتکار باروی بسته ومسلّح با تسلیحات نظامی به حرم مطهر و بارگاه ملکوتی عسکریّین امام هادی و امام حسن عسکری علیهماالسلام یورش برده و پس از دستگیری خدّام و زوّار موجود در حرم، باچند فروند بمب قوی ، بارگاه با آن عظمت را در یک چشم بهم زدن به تلّی از خاک تبدیل نمودند و گنبد مطهّر فروریخت و دیوارها و سقفها و سایر

ابنیه متعلقه ویران گردید!!.

پس از انعکاس این خبر و مخابره آن به سراسر جهان، در سرتاسر کره زمین در

هرجا که مسلمانی وجود دارد)اعم از شیعه و سنّی(بلافاصله به خیابانها ریخته ودست به تظاهرات و اعتراض زده و از دولت عراق خواستار دستگیری و مجازات

عاملین این جنایت شدند.

از همان ساعات اولیّه وقوع این جنایت، ستاد باز سازی عتبات عالیات در کشور

اهل بیت : « ایران « برای نوسازی این مکان مقدس و ایجاد ساختمان باعظمت و باشکوه و دشمن شکن تر از قبل، شماره حساب بانکی اعلان نمود که عاشقان

خاندان وحی و جان به کفان اهل بیت عصمت و طهارت برای واریز کردن اموال

خود، به گونه ای به سوی بانکها هجوم بردند که در اثر صفهای فشرده و طولانی، به سختی نوبت اهداء نقود خود را به دست آورده و هزینه حرم مطهر را به بانکها واریزمی کنند انشاءاللّه به کوری دشمنان، هرچه زودتر شروع و به پایان خواهد رسید.

أللّهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد و آل محمد علیهم السّلام و آخر تابع له علی ذالک أللّهمّ العن العصابه الّتی جاهدت الحسین 7 و شایعت و بایعت علی قتله أللّهم العنهم جمیعا و عذّبهم عذابا شدیدا آمین یاربّ العالمین .

دست جنایتکار

در تاریخ 23/3/1386 روز چهار شنبه ساعت 2 اخبار تلویزیون اعلام کرد در

عراق ساعت 9 محلی عراق دو مناره حرمین شریفین عسکریین 8 و سقف سرداب مقدس محل غیبت حضرت امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه

الشّريف را با بمب منفجر و بکلی ویران ساختند !!؛

در مشروح خبر گفتند که تروریست ها وارد حرم و سرداب شده و شش ساعت مشغول نصب بمب ها در جاهای مخصوص یوده اند ، بااینکه نیروهای اشغالگر آمریکا در آنجا حضور داشته اند ، عکس العملی از خود نشان نداده اند ؛

ص:100

این بیتفاوتی آنها نشان می دهد که خود آنها و اذنابش مسبب این

جنایت بوده اند ، فردای آن روز نوری مالکی نخست وزیر عراق از

محل وقوع جنایت بازدید به عمل آورد و اظهار داشت خادمین

حرمین شریفین نیز در این جنایت دست داشته اند ؛

البته این جنایت درست 16 ماه پس از تخریب گنبد مطهر به عمل

آمد !!.

این هم جنایت دیگر

درتاریخ 29/3/1386 برابربا چهارم جمادی الاخر یک روز بعد از

سالروز شهادت حضرت زهراء3 در بغداد در کنار حرم محمدبن

عثمان بن سعید عمروی سومین نایب خاص حضرت بقیّه اللّه الأعظم

روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء یک کامیون پر از مواد

منجره کار گذاشته ، هنگام خروج مردم ازنماز منفجر شده و 87 نفر

کشته و 210 نفر مجروح به جای گداشت !!.

این جنایت های زنجیره ای نشان می دهد که تروریست ها دقیقاجاهای مربوط به امام زمان 7 را هدف گیری کرده و می خواهند نورخدا را خاموش سازند اما این نور هیچ وقت خاموش نخواهد شد زیرادر طول تاریخ از این جنایت ها زیاد به وقوع پیوسته است متوکل هابیست سال تمام دست وپای زوار امام حسین را قطع نمود و کشت وبنی العباس ها و بنی امیه ها وو.. به هدف شوم خود نرسیدند و

نخواهند رسید بلکه این نور پاک درخشان تر می شود و خواهد شدانشاءالله .

روایت جالب و خواندنی

مرحوم کلینی از شخصی به نام حمران نقل می کند که روزی در
حضور امام صادق سخن از خلفای جور و وضع بدی که شیعیان در
پیش آنان دارند به میان آمد و این سخن به خاطر آن پیش آمده بود که
ص:101

زرق و برق موکب خلافت منصور ، چشم بعضی از شیعیان را خیره ساخته بود و از دیدن اینکه امام ، سوار بر الاغی در کنار منصور راه می رفت به شدت ناراحت شده بودند . امام صادق اصل جریان را این چنین نقل می کند :

چون به خانه برگشتم یکی از دوستان ما به نزد من آمده گفت : قربانت

گردم به خدا من شما را در موکب) سلطنتی (ابن جعفر دیدم که بر

الاغی سوار بودید و او بر اسبی سوار بود و از روی اسب با شما سخن

می گفت ، مثل اینکه شما زیر دست او بودید و من که چنین دیدم

پیش خود گفتم : این حجت خدا بر مردم ، و رهبری است که باید به او

اقتدا شود و این دیگری کسی است که ظلم و ستم می کند و فرزندان

پیامبر را می کشد و خونهای ناحق روی زمین می ریزد و با این حال او

در موکب سلطنتی و در چنین شوکت است و تو بر الاغی سواری ؟ و

از این منظره اسف انگیز شک و تردید در دلم راه یافت و از آن بر دین و

عقیده ام نرسیدم .

امام فرمود : به او گفتم اگر تو فرشتگانی را گرداگرد من و پیش رو و

پشت سر و طرف راست و چپ من بودند ، می دیدی او و بساط سلطنتش را کوچک می شمردی . آنگاه آن مرد گفت : اکنون دلم آرام شد .سپس گفت : تاکی اینان باید سلطنت کنند ؟ گفتم : آیا نمی دانی هرچیز مدتی دارد ؟ گفت : چرا گفتم : آیا به تو سود بخشد اگر بدانی به سر آمدن دوران آنها، هرگاه زمانش فرا رسد از چشم به هم زدن زودتر برسد اگر تو حال آنان را در نزد خدای عزوجل می دانستی که

چه حالی خشم تو نسبت به آنان بیشتر می شد و اگر تو کوشش کنی با

همه مردم روی زمین که آنان را از نظر گناه در وضعی سخت تر از

وضعی که اکنون در آن هستند در آورند نخواهند توانست پس شیطان ترا نلغزاند به راستی عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند آیا نمی دانی هرک چشم به راه دولت ما باشد و بر آزار و ترسی که می بینند صبر نماید فردای قیا)مترجم:در زمره ما محشور گردد

ص:102

سپس امام صادق به جزئیات علائم و مفاسدی که در آستانه انقلاب

مهدی فراگیر جامعه بشری می گردداشاره فرموده که گوئی این

پیشگوئیها مربوط به همین قرن حاضر است

مفاسدی که در آستانه انقلاب مهدی علیه السلام فراگیر جامعه

می شود :

اینک متن روایت با شمارش نوع مفاسدی که بعضی از آنها جنبه

اجتماعی و سیاسی و بعضی جنبه اخلاقی دارد از نظر خواننده گرامی

می گذرد :

1 -فاذا رأیت الحق قدمات و ذهب اهله .

آنگاه که دیدی حق مرده و اهل حق از میان رفتند .

2 -ورأیت الجور قد شمل البلاد .ودیدی که ستم همه جا را فرا گرفته است.

3 -ورأیت القرآن قد خلق و احدث فیه مالیس فیه و وجّه علی الاهواء .

و دیدی که قرآن فرسوده شده ، و بدعتهائی از روی هوا و هوس در مفاهیم آن آمده است .

4 -ورأیت الدین قد انکفأ کما ینکفیء الاناء .

ودیدی که دین بی محتوا شده همانند ظرفی که آن را واژگون سازند .

5 -ورأیت اهل الباطل قد استعلوا علی اهل الحق .

و دیدی که اهل باطل بر اهل حق بزرگی جویند .

6 -ورأیت الشر ظاهرا لاینهی عنه و یعذر اصحابه .

ودیدی که شر آشکار است و از آن نهی نمی شود و هرکه کار زشت

انجام دهد معذورش دارند .

7 -ورأیت الفسق قد ظهر و اکتفی الرجال بالرجال و النساء بالنساء .

ودیدی که فسق آشکار گردیده و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا

کنند .

8 -ورأیت المؤمن صامتا لایقبل قوله . ودیدی که شخص مؤمن سکوت اختیار کرده و سخنش را نپذیرد .

9 -و اذا رأیت الفاسق یکذب و لایرد علیه کذبه و فریته .

ودیدی که شخص فاسق دروغ گوید و کسی دروغ و افترایش را بر او

باز نگرداند .

10 -ورأیت الصغیر یستحقر بالکبیر .

ودیدی که بچه کوچک مرد بزرگ را خوار شمارد .

11 -ورأیت الارحام قدتقطعت .

و دیدی که پیوند خویشاوندی بریده شده .

12 -ورأیت من یمتدح بالفسق یضحک منه ولایرد علیه قوله .

و دیدی هر که را به کار بد بستایند خوشحال گردد و سخن گوینده را به

خودش باز نگرداند .

13 -ورأیت الغلام یعطی ماتعطی المرأه .

و دیدی که پسر بچه همان کند که زن کند .

14 -ورأیت النساء یتزوّجن النساء .

و دیدی که زنان با زنان ازدواج نمایند .

15 -ورأیت الثناء قد کثر .

و دیدی که مداحی و چاپلوسی فراوان شده .

16 -ورأیت الرجل ینفق المال فی غیر طاعه الله فلاینهی عنه ولایؤخذ علی یدیه .

و دیدی که مرد مال خود را در غیر راه طاعت خدا خرج کند وکسی از

او جلوگیری نکند .

17 -ورأیت الناظر یتعوذ بالله ممایری المؤمن فیه من الاجتهاد .

و دیدی که چون شخص مؤمنی را ببیند از کوشش و تلاش او به خدا

پناه برد .

18 -ورأیت الجار یوذی جاره و لیس له مانع .

ص:104

و دیدی که همسایه ، همسایه خود را اذیت کند و مانعی برای او در

این کار نباشد .

19 -ورأیت الکافر فرحا لما یری فی المومن مرحا لما یری فی الارض من الفساد

و دیدی که کافر خوشحال است از آنچه در مؤمن می بیند و شاد است

از این که در روی زمین فساد و تباهی بیند .

20 -ورأیت الخمور تشرب علانیه و تجتمع علیها من لایخاف الله عزوجل .

و دیدی که آشکارا شراب بنوشد و برای نوشیدنش گرد هم آیند

کسانی که از خدای عزوجل نمی ترسند .

21 -الآمر بالمعروف ذلیلا . و دیدی که امر به معروف کننده خوار است .

22 -ورأیت الفاسق فیما لایحب الله قویا محمودا .

و دیدی که فاسق در آنچه خدا دوست ندارد نیرومند و ستوده است .

23 -ورأیت اصحاب الآیات یحقرون و یحتقر من یحبهم .

و دیدی که اهل قرآن و هرکه آنان را دوست دارد خوار است .

24 -ورأیت سبیل الخیر منقطعا و سبیل الشر مسلوکا .

و دیدی که راه خیر بسته شده و راه شر مورد توجه قرار گرفته است .

25 -ورأیت بیت الله قد عطّل و یؤمر بترکه .

و دیدی که خانه کعبه تعطیل شده و دستور به ترک آن داده می شود .

26 -ورأیت الرجل یقول مالایفعله .

و دیدی که مرد به زبان گوید آنچه را که عمل به آن نکند .

27 -ورأیت الرجال یتمنون للرجال و النساء للنساء .

و دیدی که که مردان خود را برای استفاده مردان فربه کنند و زنان برای زنان .

28 -ورأیت الرجل معیشه من دبره و معیشه المرأه من فرجها .

و دیدی که زندگی مرد ا زپس او اداره گردد و زندگی زن از فرج او .

29 -ورأیت النساء یتخذون المجالس کما یتخذها الرجال .

و دیدی که زنان مانند مردان برای خود انجمنها ترتیب دهند .

ص:105

30 -ورأیت التأنیث فی ولد العباس قد ظهر .

و دیدی که در میان فرزندان عباس کارهای زنانگی آشکار گشته)

وخود را مانند زنان زینت می کنند همان طور که زن برای جلب نظر

شوهرش خود را آرایش می کند (.

31 -واعطوا الرجال الاموال علی فروجهم و تنوفس فی الرجل و تغایر علیه الرجال.

ودیدی که به مردها پول می دهند که با آنها یا زنانشان عمل نامشروع

انجام دهند .

32 -و کان صاحب المال اعز من المؤمن .

و دیدی که شخص متمول از شخص با ایمان عزیزتر است . .

33 -و کان الربا ظاهرا لایعبر .

و دیدی که رباخواری آشکار است و رباخوار مورد ملامت قرار

نمی گیرد .

34 -وکان الزنا تمتدح به النساء .

و دیدی که زنها به عمل زنا افتخار کنند .

35 -ورأیت المرأه تصانع زوجها علی نکاح الرجال .

و دیدی که زن برای نکاح مردان با شوهر خود همکاری کند .

36 -ورأیت اکثر الناس و خیر بیت من یساعد النساء علی فسقهن .

و دیدی که بیشتر مردم و بهترین خانه ها آن باشد که به زنان در

هرزگیشان کمک کند .

37 -ورأيت المؤمن محزونا محتقرا ذليلا.

و ديدی كه مؤمن به خاطر ايمانش غمناک و پست و خوار گردد .

38 -ورأيت البدع و الزنا قدظهر .

و ديدی كه بدعت و زنا آشكار گردد .

39 -ورأيت الناس يعتدون بشاهد الزور .

و ديدی كه مردم به شهادت ناحق اعتماد كنند .

ص:106

40 -ورأیت الدین بالرأی و عطل الکتاب و احکامه .

و دیدی که دستورات دینی طبق تمایلات اشخاص تفسیر گردد .

41 -ورأیت الحرام یحلل و رأیت الحلال یحرم .

و دیدی که حلال تحریم می شود و حرام مجاز .

42 -ورأیت اللیل لایستخفی به من الجرأه علی الله .

و دیدی که مردم چنان در ارتکاب گناه جری شده اند که منتظر رسیدن شب نیستند .

43 -ورأیت المؤمنین لا یستطیع أن ینکر إلا بقلبه .

و دیدی که مؤمن نتواند کار بد را نکوهش کند جز با قلب .

44 -ورأیت العظیم من المال ینفق فی سخط الله عز وجل .

و دیدی که مال کلان در راه غضب الهی خرج شود .

45 -ورأیت الولاه یقربون أهل الکفر ویباعدون أهل الخیر .

و دیدی که زمامداران به کافران نزدیک شوند و از نیکان دوری گزینند

46 -ورأیت الولاه یرتشون فی الحکم .

و دیدی که والیان در داوری رشوه گیرند .

47 -ورأیت الولاه قباله لمن زاد .

و دیدی که پستهای حساس دولتی به مزایده گذارده شود .

48 -ورأیت ذوات الارحام ینکحن ویکتفی بهن .

"و دیدی که مردم با محارم خود نزدیکی کنند .

49 -ورأيت الرجل يقتل على التهمه وعلى الظنه .

و دیدی که به تهمت و سوء ظن مرد به قتل می رسد .

50 -ويتغاير على الرجل الذكر فيبذل له نفسه و ماله .

و دیدی که مرد به مرد پیشنهاد عمل زشت می کنند و خود و اموالش

را د اختیار او می گذارد .

51 -ورأيت الرجل يعير على إتيان النساء .

و دیدی که مرد به خاطر آمیزش با زنان مورد سرزنش قرار گیرد) که

ص:107

چرا با مردان آمیزش نمی کند (.

52 -ورأیت الرجل یأکل من کسب امرأته من الفجور ، یعلم ذلک ویقیم علیه .

و دیدی که مرد از کسب زنش از هرزگی نان می خورد و آن را می داند و

به آن تن می دهد .

53 -ورأیت المرأه تقهر زوجها ، وتعمل ما لا یشتهی وتنفق علی زوجها .

و دیدی که زن بر مرد خود مسلط شود و کاری را که مرد نمی خواهد

انجام دهد و به شوهر خود خرجی می دهد .

54 -ورأیت الرجل یکری امرأته وجاریته ویرضی بالدنی من الطعام والشراب و

دیدی که مرد ، زن و کنیزش را)برای زنا(کرایه می دهد و به خوراک و

نوشیدنی پستی تن در می دهد .

55 -ورأیت الایمان بالله عز وجل کثیره علی الزور .

و دیدی که سوگندهای بناحق بنام خدا بسیار گردد .

56 -ورأیت القمار قد ظهر . و دیدی که قمار آشکار شود .

57 -ورأیت الشراب یباع ظاهرا لیس له مانع .

و دیدی که شراب را بدون مانع علنا بفروشد .

58 -ورأیت النساء یبذلن أنفسهن لاهل الکفر .

و دیدی که زنان مسلمان خود را در اختیار کافران می گذارند .

59 -ورأیت الملاهی قد ظهرت یمر بها ، لا یمنها أحد .

و دیدی که لهو و لعب آشکار گشت و کسی از کنار آن عبور می کند از آن جلوگیری نکند) وکسی جرأت جلوگیری را ندارد (.

60 -ورأیت الشریف یستذله الذی یخاف سلطانه .

و دیدی که مردم شریف را خوار کند کسی که مردم از تسلط و قدرتش ترس دارند .

61 -ورأیت أقرب الناس من الولاه من یمتدح بشتمنا أهل البیت .

و دیدی که نزدیکترین مردم به فرمانروایان کسی است که به دشنام گوئی ما خانواده ستایش شود .

62 -ورأیت من یحبنا یزور ولا تقبل شهادته .

و دیدی که هرکس ما را دوست دارد دروغگویش دانند و شهاد او را

نپذیرند .

63 -ورأیت الزور من القول یتنافس فیه .

و دیدی که برسرگفتن حرف زور و ناحق مردم با همدیگر رقابت کنند .

64 -ورأیت القرآن قد ثقل علی الناس استماعه وخف علی الناس استماع الباطل .

و دیدی که شنیدن قرآن بر مردم سنگین و گران آید و درعوض شنیدن

سخنان باطل بر مردم آسان است .

65 -ورأیت الجار یکرم الجار خوفا من لسانه .

و دیدی که همسایه ، همسایه را گرامی دارد از ترس زبانش .

66 -ورأیت الحدود قد عطلت وعمل فیها بالاهواء .

و دیدی که حدود خدا تعطیل شده و در آن طبق دلخواه خود عمل

کنند .

67 -ورأیت المساجد قد زخرفت . و دیدی که مساجد طلاکاری شده .

68 -ورأیت أصدق الناس عند الناس المفتری الکذب .

و دیدی که راستگوترین مردم پیش آنها مفتریان دروغگو می باشند .

69 -ورأیت الشر قد ظهر والسعی بالنمیمه .

و دیدی که شر و سخن چینی آشکار گشته .

70 -ورأیت البغی قد فشا . و دیدی که ستمکاری شیوع یافته .

71 -ورأيت الغيبه تستملح و يبشر بها الناس بعضهم بعضا .

و ديدی كه غيبت را سخن نمكين شمارند و مردم همديگر را بدان

مژده دهند .

72 -ورأيت الحج والجهاد لغير اللهو ديدی كه برای غير خدا به حج و جهاد روند

73 -ورأيت السلطان يذل للكافر المؤمن .

و ديدی كه سلطان به خاطر كافر مؤمن را خوار كند .

74 -ورأيت الخراب قد أديل من العمران .

و دیدی که خرابی و ویرانی بیش از عمران و آبادی است .

75 -ورأیت الرجل معیشته من بخس المکیال والمیزان .

و دیدی که زندگی مرد از کم فروشی اداره می شود .

76 -ورأیت سفک الدماء یستخف بها . و دیدی که خونریزی را آسان شمارند .

77 -ورأیت الرجل یطلب الرئاسه لعرض الدنیا ویشهر نفسه بخبث اللسان لیتقی

وتسند إلیه الامور .

و دیدی که مرد برای غرض دنیائی ریاست می طلبد و خودش را به

بدزبانی مشهور می سازد تا از او بترسند و کارها را به او واگذار کنند .

78 -ورأیت الصلاه قد استخف بها . و دیدی که نماز را سبک می شمارند .

79 -ورأیت الرجل عنده المال الکثیر لم یزکه منذ ملکه .

و دیدی که مرد مال بسیار دارد ولی از وقتی که آن را پیدا کرده زکات

آن را نپرداخته است .

80 -ورأیت المیت ینبش من قبره ویومی وتباع أکفانه .

و دیدی که قبر مردها را بشکافند و آنهار بیازارند و کفنهایشان را

بفروشند .

81 -ورأیت الهرج قد کثر . و دیدی که آشوب بسیار است .

82 -ورأیت الرجل یمشی نشوان ویصبح سکران لا یهتم بما یقول الناس فیه .

و دیدی که مرد روز خود را به نشئه)شراب (به شب برد و شب را به

مستی صبح کند به وضعی که مردم در آنند اهمیت ندهد .

83 -ورأيت البهائم تنكح . و دیدی که با حیوانات عمل زشت انجام می دهند .

84 -ورأيت البهائم يفرس بعضها بعضا . و دیدی که حیوانات همدیگر را بدرند .

85 -ورأيت الرجل يخرج إلى مصلاه ويرجع وليس عليه شئ من ثيابه .

و دیدی که مرد به مصلی می رود ولی چون برمی گردد جامه در تن

ندارد .

86 -ورأيت قلوب الناس قد قست وجمدت أعينهم وثقل الذكر عليهم .

و دیدی که دل مردم سخت و چشمانشان خشک شده و یاد خدا بر

ص:110

آنان سنگین آید .

87 -ورأیت السحت قد ظهر یتنافس فیه .

و دیدی که کسبهای حرام شیوع یافته و بر سر آن رقابت کنند .

88 -ورأیت المصلی إنما یصلی لیراه الناس .

و دیدی که نمازخوان برای ریا و خودنمائی نماز می خواند .

89 -ورأیت الفقیه یتفقه لغیر الدین ، یطلب الدنیا والرئاسه .

و دیدی که فقیه برای غیر دین فقه می آموزد و دنیا و ریاست طلب

می کند .

90 -ورأیت الناس مع من غلب.و دیدی که مردم دور کسی را گرفته اند که قدرت دارد.

91 -ورأیت الحلال یذم ویعیر وطالب الحرام یمدح ویعظم .

و دیدی که هرکس روزی حلال می جوید مورد سرزنش قرار می گیرد و

جوینده حرام مورد ستایش و تعظیم است .

92 -ورأیت الحرمین یعمل فیهما بما لا یحب الله ، لا یمنعهم مانع ولا یحول

بینهم وبین العمل القبیح أحد .

و دیدی که در مکه و مدینه کارهائی می کنند که خداوند دوست

ندارند و کسی هم نیست که مانع شود و هیچ کس آنها را از این اعمال

زشت باز نمی دارد .

93 -ورأیت المعازف ظاهره فی الحرمین .

و دیدی که آلات لهو و لعب) حتی (در مکه و مدینه آشکار گردد .

94 -ورأیت الرجل یتکلم بشئ من الحق ویأمر بالمعروف وینهی عن المنکر ....

و دیدی که مرد سخن حق گوید و امر به معروف نهی از منکر کند

دیگران او را نصیحت کنند و بگویند : این کار بر تو لازم نیست .

95 -ورأیت الناس ینظر بعضهم إلی بعض ویقتدون بأهل الشرور .

و دیدی که مردم به همدیگر نگاه کنند و به مردم بدکار اقتداء نمایند .

96 -ورأیت مسلک الخیر وطریقه خالیا لا یسلکه أحد .

ص:111

و دیدی که راه خیر به کلی خالی است و کسی از آن راه نمی رود .

97 -ورأیت المیت یهزأ به فلا یفزع له أحد .

و دیدی که مرده را مسخره گیرند و کسی برای مرگ او غمگین نشود .

98 -ورأیت کل عام یحدث فیه من البدعه و الشر أکثر مما کان .

و دیدی که هرسال بدعت و شرارت بیشتر می شود .

99 -ورأیت الخلق والمجالس لا یتابعون إلا الاغنیاء .

و دیدی که به فقیر چیزی بدهند در حالی که به و بخندند و برای

غیرخدا به او ترحم نمایند .

100 -ورأیت المحتاج یعطی علی الضحک به ویرحم لغیر وجه الله .

و دیدی که نشانه های آسمانی پدید آید ولی کسی از آن هراس نکند .

101 -ورأیت الآیات فی السماء لا یفزع لها أحد .

و دیدی که نشانه های آسمانی پدید آید ولی کسی از آن هراس نکند .

102 -ورأیت الناس یتسافدون کما یتسافد البهائم لا ینکر أحد منکرا تخوفا من

الناس .

و دیدی که مردم در حضور جمع ، همانند بهائم مرتکب اعمال

جنسی شوند و هیچکس از ترس ، کار زشت را انکار نکند .

103 -ورأیت الرجل ینفق الکثیر فی طاعه غیر الله ویمنع الیسیر فی طاعه الله و

دیدی که مرد در غیر اطاعت خدا زیاد خرج کند ولی در مورد اطاعت

خدا از کم هم دریغ ورزد .

104 -ورأیت العقوق قد ظهر واستخف بالوالدین وکانا من أسوء الناس حالا عند

الولد ویفرح بأن یفتری علیها .

و دیدی که آزار به پدر و مادر آشکار گردد و مقام آنها را سبک شمارند

و حال آنها در پیش فرزند از همه بدتر باشد و از اینکه به آنها افترا زده

شود خوشحال شوند .

ص:112

105 -ورأيت النساء وقد غلبن على الملک وغلبن على کل أمر لا يودى إلا ما لهن

فيه هوى . و ديدى که زنها بر حکومت غالب گشته و پستهاى حساس را قبضه

کنند و کارى پيش نرود جز آنچه طبق دلخواه آنان باشند .

106 -ورأيت ابن الرجل يفترى على أبيه ويدعو على والديه ويفرح بموتهما .

و ديدى که پسر به پدر خود افتراء زند و به پدرومادر ود نفرين کند و از

مرگشان خوشحال شود .

107 -ورأيت الرجل إذا مر به يوم ولم يکسب فيه الذنب العظيم من فجور أو بخس

مکيال او مزاز .

و ديدى که اگر روزى بر مردى بگذرد که در آن روز گناهى بزرگ

مرتکب نشده مانند هرزگى يا کم فروشى يا انجام کار حرام يا

ميخوارگى آن روز گرفته و غمگين است و خيال مى کند که روزش به

هدر رفته و عمرش در آن روز بى خود تلف شده است .

108 -ورأيت السلطان يحتکر الطعام .

و ديدى که سلطان مواد غذايى را احتکار کند .

109 -ورأيت أموال ذوى القربى تقسم فى الزور ويتقامر بها ويشرب بها الخمور .

و ديدى که حق خويشاوندان پيامبر) خمس (بناحق تقسيم شود و بدان قمار بازى کنند و ميخوارگى نمايند .

110 -ورأيت الخمر يتداوى بها ويوصف للمريض ويستشفى بها .

و ديدى كه با شراب مداوا كنند و براى بيمار نسخه نمايند و بدان

بهبودى جويند .

111 -ورأيت الناس قد استووا فى ترك الامر بالمعروف والنهى عن المنكر وترك التدين به .

و ديدى كه مردم در مورد ترك امر به معروف و نهى از منكر و بى

عقيدگى يكسان شوند .

ص:113

112 -ورأيت رياح المنافقين وأهل النفاق قائمه ورياح أهل الحق لا تحرك .

و ديدی که منافقان و اهل نفاق سروصدايی دارند و اهل حق بی سر و

صدا و خاموشند .

113 -ورأيت الاذان بالاجر والصلاه بالاجر .

و ديدی که برای اذان گفتن و نماز خواندن مزد بگيرند .

114 -ورأيت المساجد محتشيه ممن لا يخاف الله ، مجتمعون فيها للغيبه وأكل

لحوم أهل الحق ويتواصفون فيها شراب المسكر .

و ديدی که مسجدها پر است از کسانی که ترس از خدا ندارند و برای

غيبت و خوردن گوشت اهل حق به مسجد آيند و در مساجد از

شراب مست کننده توصيف کنند .

115 -ورأيت السكران يصلی بالناس وهو لا يعقل....

و ديدی که شخص مست که از خرد تهی گشته بر مردم پيشنمازی کند

و به مستی او ايراد نگيرند و چون مست گردد گراميش دارند .

116 -ورأيت من أكل أموال اليتامی يحمد بصلاحه .

و ديدی که هرکه مال يتيمان بخورد شايستگی او را بستايند .

117 -ورأيت القضاه يقضون بخلاف ما أمر الله .

و ديدی که قضات به خلاف دستور خدا داوری کند .

118 -ورأيت الولاه يأتمنون الخونه للطمع .

و ديدی که زمامداران از روی طمع خيانتکاران را امين خود سازند .

119 -ورأیت المیراث قد وضعته الولاه لاهل الفسوق والجرأه علی الله .

و دیدی که میراث) یتیمان (را فرمانروایان به دست افراد بدکار و بی باک نسبت به خدا داده اند از آنها حق و حساب بگیرند و جلوی آنها را رها سازند تا هرچه می خواهند انجام دهند .

120 -ورأیت المنابر یؤمر علیها بالتقوی ولا یعمل القائل بما یأمر .

و دیدی که بر فراز منبرها مردم را به پرهیزگاری دستور دهند ولی خود گوینده به آن دستور عمل نکند .

ص:114

121 -ورأيت الصلاه قد استخف بأوقاتها.و دیدی که وقت نمازها را سبک شمارند.

122 -ورأيت الصدقه بالشفاعه لا يراد بها وجه الله ويعطى لطلب الناس .

و دیدی که صدقه به وساطت دیگران به اهل آن دهند بخاطر رضای

خدا ندهند بلکه روی درخواست مردم و اصرار آنها بپردازند.

123 -ورأيت الناس همهم بطونهم وفروجهم ، لا يبالون بما أكلوا وما نكحوا .

و دیدی که تمام هم و غم مردم شکم و عورتشان است باکی ندارند که

چه بخورند و با چه آمیزش کنند .

124 -ورأيت الدنيا مقبله عليهم .

و دیدی که دنیا به آنها روی آورده است .

125 -ورأيت أعلام الحق قد درست .

و دیدی که نشانه های حق مندرس گشته است .

امام صادق پس از پیش بینی این حوادث ، خطاب به راوی فرمود در

چنین موقعی مواظب خود باش نجات خود را از خداوند بخواه

فرج نزدیک است (و بدان که مردم با این نافرمانیها مستحق عذابند .

اگر عذاب بر آنها فرود آمد و تو درمیان آنها بودی باید بشتابی به سوی

رحمت حق تا از کیفری که آنها به واسطه سرپیچی از فرمان خدا

می بینند بیرون بیایی و بدان که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع

نمی گرداند » و انَّ رَحمَةَ اللّهِ قَرِيبٌ مِنَ المُحْسِنينَ «

آری ، اینها قسمتی از مفاسد رنگارنگی است که به فرموده امام صادق علیه السلام در انتهای تاریخ دامنگیر بشریت خواهد شد و اگر درست دقت کنیم و جهان امروز را تماشا کنیم می بینیم که :

اکثریت قریب به اتفاق این مفاسد بزرگ هم اکنون جوامع بشری را فرا گرفته است و انتظار می رود بقیه نیز در آینده جنبه عینی به خود بگیرد راستی این پیشگوئیها که در آن زمان صورت گرفته جنبه اعجاز دارد .

در باره امام هشتم علیه السلام

ص:115

هشت روایت از حضرت امام رضا

در این بخش ، هشت روایت از حضرت امام رضا علیه السلام درباره نقش نگین انگشتر و دعای آن نقل می کنیم :

1) نقش نگین انگشتر پیامبران و ائمّه علیهم السلام

حسین بن خالد صیرفی گوید : به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم : ... نقش نگین انگشتر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چه بوده است؟

حضرت فرمود :

چرا از کسانی که پیش از او بودند ، نمی پرسی ؟

عرض کردم : اکنون از آن ها می پرسم .

امام علیه السلام فرمود :

نقش نگین آدم »لا إله إلاّ اللَّه ، محمّد رسول اللَّه« بود ؛ »معبودی جز خداوند نیست ، محمّد فرستاده خدا است« ، و با همان به زمین هبوط کرد و فرود آمد .

نوح هنگامی که بر کشتی سوار شد خداوند عزّ وجلّ به او وحی فرمود : ای نوح ؛ اگر از غرق شدن می ترسی هزار مرتبه بگو : «لا إله إلاّ اللَّه« ، سپس از من نجات خود و همراهانت را بخواه تا شما را از غرق شدن نجات دهم .

چون نوح و همراهانش در کشتی قرار گرفتند و طناب کشتی را رها

کردند ، باد تندی بر آنان وزید ، نوح خود را از غرق شدن ایمن نیافت ، باد هم به او مهلت نمی داد تا هزار مرتبه »لا إله إلاّ اللَّه« بگوید ، به زبان سریانی گفت : «هیلولیاً ألفاً ألفاً ، یا ماریا ؛ یا ماریا ؛ اتقن« ، آنگاه موج دریا آرام شد و کشتی قرار گرفت ، و نوح با خود گفت : کلامی که به سبب آن خدا مرا از غرق شدن نجات داد، سزاوار است که هرگز از من جدا نگردد ، لذا بر نگین انگشتریش نوشت :

»لا إله إلاّ اللَّه« ألف مرّه ، یا ربّ اصلحنی .

ص:116

معبودی جز خداوند نیست هزار مرتبه ، پروردگارا ؛ مرا اصلاح کن .
و این ترجمه همان کلام سریانی است(.
ابراهیم هنگامی که در منجنیق قرار داده شد جبرئیل ناراحت شد ،
خداوند به او وحی فرمود : ای جبرئیل ؛ چه چیز تو را ناراحت ساخته
است ؟
عرض کرد : پروردگار من ؛ ابراهیم ، خلیل تو است و بر روی زمین
کسی جز او تو را نمی پرستد ، دشمنت و دشمنش را بر او مسلّط
ساخته ای .
خداوند به او وحی فرمود : ساکت باش ، بنده ای مانند تو که می ترسد
چیزی از دست او برود شتاب می کند ، ولی من بنده ام در اختیارم
می باشد هر زمان که بخواهم او را می گیرم .
امام علیه السلام فرمود : پس از شنیدن کلام پروردگار جبرئیل قلب و
روحش آرام گرفت ، و متوجّه ابراهیم شد ، به او گفت : آیا در این
حالی که هستی حاجتی داری؟ فرمود : امّا به تو هرگز حاجتی ندارم .
خداوند در حال فرودآمدن ابراهیم جبرئیل را نزد او روانه ساخت و
انگشتری که بر آن شش کلمه نقش شده بود برایش فرستاد و آن
کلمات چنین بود :
لا إله إلاّ اللَّه ، محمّد رسول اللَّه ، لا حول ولا قوّه إلاّ باللَّه ، فوّضت أمری
إلی اللَّه ، أسندت ظهری إلی اللَّه ، حسبی اللَّه .

معبودی جز خداوند نیست ، محمّد فرستاده خداوند است ، هیچ توانائی و نیروئی جز به سبب خداوند نیست ، کار خود را به خدا واگذار نمودم ، پشت خود را به خدا محکم ساختم ، خدا مرا بس است .

خداوند به او وحی فرمود : این انگشتر را در انگشت خود کن و من آتش را بر تو سرد و سلامت می گردانم .

سپس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود :

ص:117

نقش نگین انگشتر موسی دو کلمه بود که آن را از تورات برگرفته بود :

اصبرْ تُوجِر ، اصدق تُنْجِ .

شکیبا باش تا اجر و پاداش داده شوی ، راست بگو تا نجات یابی .

و نقش نگین سلیمان چنین بود :

سبحان من ألجم الجنّ بکلماته .

پاک و منزّه است خداوندی که جنّ را با کلمات خود لجام نهاد و مهار کرد .

و نقش نگین عیسی دو کلمه بود که از انجیل برگرفته بود :

طوبی لعبد ذکر اللَّه من أجْله ، وویل لعبد نسی اللَّه من أجْله .

خوشا بحال بنده ای که بخاطر او خدا یاد شود ، و وای بر بنده ای که بخاطر او خدا فراموش شود .

نقش نگین حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم : «لا إله إلاّ اللَّه محمّد رسول اللَّه« بود .

نقش نگین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام »الملک للَّه« بود ؛

یعنی جهان و فرمانروائی جهان از آنِ خداوند است .

نقش نگین حسن بن علی علیه السلام »العزّه للَّه« بود ؛ یعنی عزّت و شکست ناپذیری برای خداست .

نقش نگین حسین بن علی علیه السلام »إنّ اللَّه بالغ أمره« بود ؛ یعنی خداوند امر خود را به انجام خواهد رسانید .

علیّ بن الحسین علیه السلام همان انگشتر پدر را در دست می کرد ،

امام باقر علیه السلام نیز همان انگشتر امام حسین علیه السلام را در

دست می نمود .

نقش نگین جعفر بن محمّد علیه السلام »اللَّه ولیّی وعصمتی من

خلقه« بود ؛ یعنی خدا سرپرست من و نگهدار من از آفریدگانش

می باشد .

نقش نگین موسی بن جعفر علیه السلام »حسبی اللَّه« بود ؛ یعنی خدا

ص:118

مرا بس است .

حسین بن خالد گوید : آن گاه حضرت امام رضا علیه السلام دست مبارک خود را گشود ، انگشتر پدرش در انگشت مبارک او بود و نقشی که بر آن بود به من نشان داد .

2) نقش نگین انگشتر حضرت امام رضا علیه السلام

به روایت دیگر نقش انگشتر آن حضرت چنین بود : وَلِیُّ اللَّه.

3) نقش نگین انگشتر حضرت امام رضا علیه السلام به روایت دیگر

یونس بن عبدالرّحمان گوید : از حضرت امام رضا علیه السلام در مورد نقش نگین انگشتر خودش و پدر بزرگوارش سئوال کردم ، فرمود :

نقش نگین انگشتر من »ما ش آءَ اللَّهُ ، لا قُوَّةَ إِلّا بِاللَّهِ«)آنچه خدا بخواهد همان می شود ، هیچ نیروئی جز به سبب خداوند نیست(، و نقش نگین انگشتر پدرم »حَسْبِیَ اللَّهُ«)خدا مرا بس است(بود و من آن را در انگشت میکردم .

4) نقش نگین انگشتر حضرت امام رضا علیه السلام نیز به روایت دیگر

در کتاب »جنّات الخلود« می نویسد : نقش نگین انگشتر حضرت امام رضا علیه السلام این است :

ما ش آءَ اللَّهُ ، لا قُوَّةَ إِلّا بِاللَّهِ .

نقش این جمله در نگین -خصوصاَ اگر یمنی و زرد باشد -برای

توانگری بسیار مفید است ؛ مخصوصاً اگر در زیر آن ، »محمّد و علی«

کَنده شده باشد .

5) همراه داشتن انگشتر عقیق زرد و فیروزه در راه زیارت حضرت امام

رضا علیه السلام

قاسم بن علاء از خادم امام هادی علیه السلام روایت کرده است که

گفت : از آن حضرت اجازه خواستم که برای زیارت حضرت امام رضا

علیه السلام به شهر طوس بروم ، فرمود :

باید همراه تو انگشتری باشد که نگین آن عقیق زرد رنگ باشد ، و بر روی آن این جمله : «ما ش آءَ اللَّهُ ، لا قُوَّهَ إِلّا بِاللَّهِ ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ« ؛ »آنچه خدا بخواهد ، هیچگونه نیروئی جز به وسیله خداوند نیست ، از خدا طلب آمرزش می کنم« ، و بر طرف دیگرش نام زیبای »محمّد و علی« حک شده باشد ؛ زیرا که آن ، باعث ایمنی از دزدان گردنه و بین راه ، و موجب سلامتی بیشتر و محفوظ ماندن دین تو است -تا آنکه فرمود : -

و باید با تو انگشتر دیگری از فیروزه باشد ؛ اگر در میان راه بین شهر طوس و نیشابور شیری با شما برخورد کند و مانع از رفتن قافله گردد ، تو پیش برو و آن انگشتر را به او نشان بده و بگو : مولای من به تو می فرماید : از سر راه کنار برو .

سپس فرمود : باید بر یک طرف آن این جمله : «اللَّه الملک« ؛ »خداوند صاحب مُلک و پادشاه عالم است« ، و بر طرف دیگرش : »الملک للَّه الواحد القهّار« ؛ »تمام هستی از آن خداوندی است که یکتا و شکست ناپذیر است« کنده کاری شده باشد که آن ، انگشتر امیرالمومنین علیه السلام است .

-و کلامش را ادامه داد تا آنکه فرمود : -و نگین آن فیروزه بوده است و آن باعث ایمنی از درندگان و پیروزی در جنگ ها است تا آخر

روایت .

در این روایت ، قاسم بن علاء دو معجزه امام علیه السلام را مشاهده کرده است

قابل توجّه است که در آن زمان ، راه طوس بسیار خطرناک بوده است .

6) نقش نگین انگشتر فیروزه برای فرزنددار شدن

علیّ بن محمّد نصیری گوید : با دختر جعفر بن محمود ازدواج کردم و او را بسیار دوست داشتم ، ولیکن مدّتی گذشت از وی فرزندی نیامد

، خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدم و موضوع را عرض کردم .

حضرت تبسّم کرد و فرمود :

در انگشتری که نگین آن فیروزه باشد بنویس :)رَبِّ لاتَذَرْنی فَرْداً وَأَنْتَ خَیْرُ الْوارِثینَ(6) ؛ (خداوندا ؛ مرا تنها وامگذار و تو بهترین وارثانی

7) انگشتر عقیق و دعا برای حفظشدن از شرّهای آسمانی و زمینی

از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمودند :

هر کس شب را به روز آورد در حالی که انگشتری که نگین آن عقیق است در دست راست او باشد ، قبل از اینکه احدی او را ببیند نگین انگشتر را به طرف کف دست بگرداند و سوره)إنَّا أنْزَلْناه(را تا آخر بخواند سپس بگوید :

امَنْتُ بِاللَّهِ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ ، وَ امَنْتُ بِسِرِّ الِ مُحَمَّدٍ وَعَلانِیَتِهِمْ .

خداوند در آن روز او را حفظ می کند از هر چه از آسمان فرود می آید و از آنچه به آسمان بالا می رود و از آنچه در زمین داخل می شود و از آنچه از زمین خارج می شود ، و تا شب کند در حرز خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است .

8) دعا هنگام دست نمودن انگشتراین دعا از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده است : هنگامی که انگشتر به انگشت خود می کنی بگو :

أَللَّهُمَّ سَمِّنی بِسیماءِ الْإیمانِ ، وَاخْتِمْ لی بِالْخَیْرِ ، وَاجْعَلْ عاقِبَتی إِلی خَیْرٍ ، إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزیزُ الْکَریمُ(

ماجرَای عنایت امام رضا(علیه السلام) به یک کانادایی

او به زبان انگلیسی حرف میزد، آن هم با لهجه آمریکایی رایج در کشور کانادا، وقتی به همان زبان و با خوشرویی جوابش را دادم، نفس راحتی کشید و گفت: ببخشید، آقای علیبن موسیالرضا کجاست؟

ص:121

میخواهم او را ببینم !

فارس: عنایات ویژه هشتمین اختر تابناک آسمان ولایت و امامت،

زمان و مکان نمیشناسد؛ میخواهد مسیحی، یهودی یا مسلمان

باشی فرقی نمیکند، چرا که او چراغ هدایت است و فطرت های پاک

را به خوبی راهنمایی میکند، کافی است که از با عمق وجود او را

صدا بزنید و او را بخوانید.

آنچه که در ادامه می آید شرح حال یکی از این جوانان پاک ضمیر

است که با اعجاز رضوی از کانادا راهی مشهد الرضا(علیه السلام) میشود تا با

محبوب خویش ملاقاتی داشته باشد، این کرامت عجیب از کتاب

«کرامات امام رضا از زبان بزرگان» به نقل از حجت الاسلام والمسلمین

مهدی انصاری نقل میشود:

همه چیز از جشن میلاد شروع میشود

در یک شب سرد زمستانی سال 1372 وارد صحن انقلاب شدم،

سرما تا عمق استخوان های انسان نفوذ میکرد و کمتر کسی در آن

شرایط از خانه خود میزد بیرون، صحن هم به طرز کم سابقه ای

خلوت بود، به دالانی که بین صحن انقلاب و صحن مسجد گوهرشاد

وجود دارد وارد شدم، متوجه جوانی با حدود 32 سال سن شدم که

چمدان مسافرتی نسبتا بزرگی در دست داشت و از یکی دو نفر

چیزی پرسید، ولی انگار آن ها نتوانستند جوابش را بدهند. به سوی

من آمد و گفت: شب بخیر آقا !

به زبان انگلیسی حرف میزد، آنهم با لهجه آمریکایی رایج در کشور کانادا، وقتی به همان زبان و با خوشرویی جوابش را دادم، نفس راحتی کشید و گل از گلش شکفت. ادامه داد:

ببخشید ! آقای علی بن موسیالرضا، کجا هستند؟ میخواهم ایشان را ببینم.

راستش را بخواهید حسابی جا خوردم. پرسیدم:

ص:122

معذرت میخواهم، ممکن است خودتان را معرفی کنید؟

من دانشجوی رشته حقوق در دانشگاه تورنتوی کانادا هستم، اصالتا

لبنانیام، ولی در کانادا متولد شده ام و دینم «مسیحیت» است.

یعنی شما یک «مسیحی» هستید؟

بله، یک مسیحی کاتولیک.

با تعجب پرسیدم:

پس اینجا چه کار میکنید؟!

دعوت شده ام که آقای علیبن موسی الرضا(علیه السلام) را ملاقات کنم.

چه کسی شما را دعوت کرده است؟

خود ایشان.

دیگر حسابی گیج شده بودم، با وجود آن همه سابقه تبلیغ دینی در

داخل و خارج کشور، تا کنون نشنیده بودم که حضرت علیبن

موسیالرضا(علیه السلام) شخصا از کسی دعوت کرده باشد که به دیدارش

بیاید، آن هم از یک جوان مسیحی کانادایی! ادامه دادم:

شما ایشان را دیده اید؟

بله سه یا چهار بار.

این دیگر برایم باور کردنی نبود، از این رو پرسیدم:

یعنی شما با چشمان خودتان علیبن موسیالرضا(علیه السلام) را دیده اید؟!

بله دیده ام، البته در عالم رویا.

یعنی اگر الان او را ببینید میشناسید؟

بله، البته.

موضوع دیگر خیلی جالب شده بود، از او خواهش کردم چند

دقیقه ای وقتش را به من بدهد و با هم در کناری بنشینیم و صحبت

کنیم، او هم قبول کرد، کم کم داشت هیجان بر من غلبه میکرد،

ضربان قلبم تندتر شده بود، پرسیدم:

ممکن است نحوه آشنا شدنتان با آقای علیبن موسی الرضا(علیه السلام) را از

اول و به طور کامل برای من بیان کنید؟

بله، البته. یک شب داشتم در یکی از خیابان های شهر تورنتو قدم میزدم که دیدم جمعیت زیادی در جایی تجمع کرده اند و رفت و آمد زیادی در آنجا صورت میگیرد، آن ساختمانی را هم که مردم به آنجا رفت و آمد میکردند، چراغانی کرده و حسابی آذین بسته بودند. رفتم جلو و سؤالاتی کردم.

معلوم شد آنجا مسجد مسلمانان ایرانی است و در آن یک جشن مذهبی برپا است.

وارد شدم ببینم چه خبر است، چند نفر از آن ها به احترام من از جایشان بلند شدند و پس از خوشامدگویی مرا در کنار خود نشاندند و بلافاصله با شربت و شیرینی و بستنی و شکلات از من پذیرایی کردند، مرشد آن ها داشت به زبان انگلیسی سخنرانی میکرد و همه با دقت به سخنانش گوش فرا میدادند، من هم محو گفته هایش شدم و برای اولین بار، به طور مستقیم و از زبان یک مرشد مسلمان با اسلام آشنا شدم.

هنگام خروج از مسجد، به هر کس یک کتاب هدیه میکردند، یکی هم به من دادند، من هم خیلی خوشحال شدم و تشکر کردم، وقتی قدم زنان در پیاده رو خیابان به سوی خانه ام حرکت میکردم، همه هوش و حواسم به حرف هایی بود که از آن مرشد مسلمان شنیده

بودم، به طوری که متوجه اطرافم نبودم و اصلاً نفهمیدم کی به منزلم رسیدم.

وقتی لباس راحتی پوشیدم و به رختخواب رفتم، آن کتاب را هم برداشتم تا یک نگاهی به آن بیندازم چون فردایش فرصت این کار را نمییافتم.

دوست دارم بتوانم بیایم پیش شما !

هر ورقی از آن کتاب را که میخواندم وسوسه میشدم ورق بعدی را

ص:124

هم بخوانم ! نشان به این نشان که تا وقتی کتاب را تمام نکردم نتوانستم
آن را زمین بگذارم ! آن کتاب درباره قدیس مسلمانی به نام «علیبن
موسیالرضا» بود، شخصیت و سخنان زیبا و روحانی آن قدیس
آسمانی مرا مجذوب خود کرده و تمامی قلمرو اندیشه ام را تسخیر
کرده بود، لحظه ای نمیتوانستم از فکر آن قدیس خارج شوم، در
رختخواب خودم دراز کشیده بودم و با آنکه تا صبح چیزی نمانده بود
نمیتوانستم بخوابم، بالاخره متوجه نشدم که کی خوابم برد زیرا با
خواب هم وارد سرزمینی شدم که در آن کتاب ترسیم شده بود،
سرزمینی روحانی، معنوی و آسمانی ! سرزمینی که هرگز همانند آن را
حتی در فیلم های تخیلی هم ندیده بودم و همه کاره آن سرزمین،
مردی نورانی و آسمانی بود که هرگز از تماشایش سیر نمیشدی، از او
خواهش کردم که چند لحظه ای با من بنشیند، او هم قبول کرد وقتی
نشست با خوشرویی پرسید:

با من کاری دارید؟

من هم با دستپاچگی و من و من کنان جواب دادم:

ب ... ب.. بله ! متأسفانه من شما را نشناختم !

مرا نشناختی؟ ! من «علی بن موسیالرضا» هستم.

علیبن موسیالرضا؟ ! این اسم را شنیده ام اما به خاطر نمی آورم...

من همان کسانی هستم که شما تا پایان شب کتاب مرا مطالعه کردید و

در پایان، توی دلتان گفتید؛ «خدایا اگر چنین قدیسی وجود دارد

دوست دارم او را ببینم».

این را که شنیدم، گل از گلم شکفت و پرسیدم:

در حال حاضر، پیش تو و میهمان توام.

دوست دارم بتوانم بیایم پیش شما.

خب میتوانی میهمان من باشی.

میهمان شما؟ اینکه عالی است. ولی جای شما کجا است؟

ص:125

ایران.

کجای ایران؟ شهری به نام مشهد.

چند لحظه رفتم توی فکر؛ من ایران را میشناختم، اما هرگز اسم مشهد را نشنیده بودم!

رفتن به چنین شهری برای من چندان آسان نبود، هم از نظر اقتصادی، هم از نظر ناآشنایی به منطقه و هم از جهات دیگر، این بود که پرسیدم:

آخر من چه طور میتوانم به دیدار شما بیایم؟!

من امکانات رفت و برگشت شما را فراهم میکنم.

خرج سفری که از سوی ضامن آهو(علیه السلام) پرداخت شد

بعدش هم آدرس و شماره تلفن یکی از نمایندگیهای فروش بلیت هواپیما را به من دادند به همراه یک نشانی و علامت و گفتند:

به آنجا که رفتی، میروی سراغ شخصی که پشت میز شماره چهار است، نشانی را میدهی، بلیت را میگیری و به ملاقات من می آیی.

وقتی که از خواب بیدار شدم آن را جدی نگرفتم، ولی چند شب پیاپی دیگر هم ایشان را در خواب دیدم، آخرین شب به من گفت:

چرا نرفتی بلیتت را بگیری؟

تا این جمله را گفت از خواب پریدم، خیس عرق بودم و قلبم به شدت میزد، دیگر خوابم نبرد و برای شروع ساعت اداری لحظه شماری میکردم.

اول وقت به راه افتادم، همه نشانیها درست بود، وقتی نام و نشانی خود را به کارمندی که پشت میز شماره چهار نشسته بود گفتم، اظهار داشت:

چند روز است که بلیت شما صادر شده است، چرا نیامده اید آن را دریافت کنید؟! تا زمان پرواز فرصت زیادی ندارید!

خواستم از مبلغ هزینه بلیت بپرسم که کارمند هواپیمایی گفت:

تمام هزینه بلیت شما قبلا پرداخت شده است.

ص:126

بعد هم بلیت را دستم داد، بلیتی که به نام من صادر شده بود با این

مسیرها:«تورنتو، لندن، تهران، مشهد، تهران، لندن، تورنتو».

پس از شنیدن این حرف ها از یک جوان مسیحی کانادایی، دیگر بیش

از حد هیجان زده شده بودم، رنگ چهره ام کاملاً عوض شد و ضربان

قلبم شدیدتر گردید و تنم شروع کرد به لرزیدن گفتم.

همین الان از راه رسیده ام و به تاکسی فرودگاه گفتم که مرا ببرد به

منزل آقای علیبن موسیالرضا، او هم مرا آورد اینجا و پیاده کرد. حالا

نمیدانم که چه طور میشود ایشان را ملاقات کرد؟

دیگر چنان هیجان زده شده بودم که جوان کانادایی هم متوجه لرزش

تن و تغییر رنگ چهره ام شد و پرسید:

آیا طوری شده است؟ ! چرا این جوری شده اید؟ ! نکند حالتان خوب

نیست؟ !...

نه، نه، حال من کاملاً خوب است، فقط از اینکه که میبینم شما مورد

توجه آقا علی بن موسی الرضا(علیه السلام) واقع شده اید خوشحال و خرسندم

و کمی دچار هیجان گشته ام.

آخر برای چه؟

برای اینکه این شخص از بزرگ ترین قدیسان آسمانی است که خدا او

را در بین ما زمینیان قرار داده و هر کسی که او را میشناسد آرزو

میکند بتواند مورد توجه او قرار گیرد، حتی برای لحظه ای کوتاه !...

جوان کانادایی، انگار که دیگر تاب تحمل شلاق انتظار را نداشته باشد، ملتمسانه به من گفت:

- ممکن است که از شما خواهش کنم هر چه زودتر مرا پیش این آقا ببرید؟

چمدان و کفش ها را به کفشداری مسجد گوهرشاد سپردیم و وارد شدیم.

ص:127

هنوز از پله های تالار مقابل ضریح پایین نیامده بودیم که ازدحام

جمعیت را دید:

- این جمعیت انبوه، در این وقت شب این جا چه کار

میکنند؟!

- این ها هم مثل من و شما برای ملاقات علی بن موسی الرضا(علیه السلام) به

این جا آمده اند.

- اما من فکر میکردم ایشان تنها از من دعوت کرده اند که به دیدارشان

بیایم، آن هم یک دیدار خصوصی! حالا... حالا توی این شلوغی، چه

طور میتوانیم از ایشان وقت ملاقات بگیریم؟ من دوست دارم ایشان

را به تنهایی ملاقات کنم.

- مگر ایشان شما را دعوت نکرده؟

- چرا.

- پس خودشان هم با تو ملاقات خواهند کرد.

- حالا ما چه طور خودمان را به ایشان معرفی کنیم؟

- او نیازی به معرفی ندارد، همان طور که قبلاً به دیدار تو آمده، خود

او همین جا صدایت خواهد کرد.

به خوبی میشد برق شگفتی و تعجب را در چشمان او دید، اما دیگر

چیزی نپرسید و با هم از پله ها پایین رفتیم و به سمت ضریح حرکت

کردیم، او نمیدانست که ضریح چیست! گفت:

- حتما ایشان در جای بلندی نشسته اند و مردم هم اطراف او را گرفته و با او ملاقات و گفتگو میکنند.

- نه !

- نکند این شخص، یک موجود خیالی است و وجود خارجی ندارد؟

- نه ! کاملاً واقعی است. یک موجود خیالی نمیتواند از تو دعوت کند که از آن طرف دنیا به دیدارش بیایی، آدرس این جا را هم به تو بدهد و بلیت رفت و برگشت تو را نیز برایت تأمین کند و ...

ص:128

کم کم دیگر به ضریح نزدیک شده بودیم.

پرسید:

- چرا این مردم به این صندوق چسبیده اند؟ !

- آخر، آقا علی بن موسیالرضا(علیه السلام) داخل آن هست.

- آیا میشود او را دید؟- بله.

- چطور؟

- همان گونه که خدا را در دل میبینی.

- بله، درست است.

- آیا تا به حال حضرت عیسی(علیه السلام) را دیده ای؟

- بله، بارها، اما در خواب.

- آقای علی بن موسی الرضا هم همان طور برایت مجسم خواهد شد، زیرا او در بیش از هزار سال قبل به دست دشمنانش شهید شده است.

- حالا ایشان چه گونه با ما ارتباط برقرار میکند؟

- مگر تو نحوه ارتباط خدا با بشر را نمیدانی؟ اصلاً تو چطور با حضرت مریم(س) و حضرت عیسی(علیه السلام) ارتباط برقرار میکنی؟

- خب ما یک چیزی در جهان غرب داریم که دانشمندان و روانکاوان درباره آن صحبت میکنند...

- بله، ارتباطی به نام «تله پاتی»، یعنی ارتباط روحی بین دو انسان، از

راه دور، درست است؟

- بله، همین طور است.

پس از رد و بدل شدن این حرف ها، برای اینکه در میان ازدحام جمعیت، اذیت نشود، او را از سمت بالا سر حضرت به نزدیک ضریح هدایت کردم و گفتم:

- تو در همین جا بایست تا خود آقا به دیدارت بیاید.

بعد هم کتاب دعایی را باز کردم و در کنار وی مشغول خواندن

زیارت نامه شدم، اما راستش را بخواهید تمام هوش و حواسم متوجه
جوان کانادایی بود و از خواندن زیارت نامه چیزی نفهمیدم.
او هم به ضریح زل زده بود و انگار که رفته باشد توی یک عالم دیگر
ناگهان به زبان آمد و گفت:
- آقای علی بن موسی الرضا ...
و بی آنکه سلامی بکند ادامه داد:
- شما مرا دعوت کردید، من هم آمدم و ...
حدود یک ساعت و نیم با امام رضا(علیه السلام) حرف زد و اشک ریخت،
اشکی به پهنای تمام صورتش! من بعضی از حرف هایش را
میفهمیدم و بعضی را نه، وقتی ملاقاتش به پایان رسید به او گفتم:
- گمان نمیکردم شما این همه راه را برای دیدن کسی آمده باشی و آن
وقت با دیدنش این چنین گریه کنی!
صحبت هایی که امام رضا(علیه السلام) با این جوان کانادایی کرد
- بله، خودم هم گمان نمیکردم، اما جذابیت فوق العاده ای این
قدیس آسمانی، بیاختیار مرا به گریه وا میداشت، به خصوص لحظه
پایانی دیدار که به من گفت:
«شما دیگر خسته شده اید، بروید و استراحت کنید، فردا منتظر شما
هستم».
این جدایی و انفصال برایم خیلی سخت بود و اشک مرا بیشتر

درآورد !...

بی آنکه جوان کانادایی نمازی بخواند یا دعایی بکند، از حرم خارج شدیم.

در هتل تهران یک اتاق دو نفره برایش گرفتم تا بتوانم خودم هم در کنارش باشم و ماجرا را پی بگیرم. پس از صرف شام، پرسیدم:

- با آقای علی بن موسیالرضا (علیه السلام) چه صحبت هایی کردی؟

- از ایشان سؤال هایی کردم و ایشان هم جوابم را داد، سؤال هایی

درباره دنیا، آخرت، انسانیت، عاقبت انسان و آینده بشریت. بعد هم

به من سفارش کردند که «اگر میخواهی درهای روشن زندگی و

بهشت دنیا و آخرت را ببینی حتما به قرآن سری بزن»

گفتم: اسم قرآن را شنیده ام، ولی تا به حال به آن سر نزده ام.

آقا هم مدتی برای من قرآن خواند، آن هم با لحنی جذاب و ملکوتی!

چنان جذب آوای ملکوتی قرآنش شده بودم که یکسره و بیاختیار،

اشک میریختم! از همان جا حسابی شیفته قرآن شدم و اظهار داشتم:

- امیدوارم من هم بتوانم قرآن بخوانم و از آن لذت برده و استفاده

کنم.

- گفت: به شرطی میتوانی از این کتاب بهره کامل ببری که اصل و

ریشه آن را بپذیری.

گفتم: اصل و ریشه این کتاب چیست؟

آن وقت برایم سلسله پیامبران الهی را توضیح داد که از حضرت

آدم(علیه السلام) آغاز شده و با حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) پایان میپذیرد، حضرت

محمد(صلی الله علیه و آله) هم جانشینانی دارد که آقای علی بن موسی الرضا،

هشتمین جانشین ایشان است و من باید همان گونه که حضرت

عیسی(علیه السلام) را پذیرفتم، سایر پیامبران و جانشینان آخرین پیامبر را نیز

بپذیرم، در این صورت است که ایمانم کامل شده و میتوانم از قرآن،

بیشترین بهره را ببرم...

من که با حرص و ولع به سخنان جوان کانادایی گوش میدادم با کنجکاوی فراوان پرسیدم:

- خب، آقا چیز دیگری هم برای تو فرمودند؟

- بله، ایشان پنج اصل اعتقادی را به من فهماندند.

- خب، آن پنج اصل چه بودند؟

کاغذی را که پس از مکاشفه بر روی آن چیزهایی را یادداشت کرده بود، از جیبش درآورد و از روی آن خواند:

«توحید، نبوت، عدل، امامت و معاد»

بعد هم اعتقاد به قیامت را شرح داد و گفت:

- من تاکنون این پنج اصل را در هیچ سبک و روش دینی نشنیده بودم!

- درباره اسم دین برای شما توضیحی نداد؟

- اتفاقا چرا! زیرا من پرسیدم؛ «دین شما چه دینی است؟» و ایشان پاسخ داد:

«دین اسلام، و تا کسی مسلمان نباشد در دنیا و آخرت، خوشبخت نخواهد شد.»

- خب تو چه کردی؟

- من هم به دست ایشان مسلمان شدم.

با هیجان و شگفتی و با حالت ذوق زدگی سؤال بعدیم را مطرح کردم:

- چه گونه مسلمان شدی و چه کلماتی را بیان کردی؟

- من برای اولین بار این کلمات را یاد گرفتم و با بیان آن ها مسلمان شدم...

و آن گاه به زبان عربی شکسته گفت:

«اشهد ان لا اله الا الله، واشهد ان محمدا رسول الله، واشهد ان علیا ولی الله»

من هم خیلی خسته اش نکردم و گذاشتم در حال خودش باشد. آن شب را آرام گرفتیم و استراحت کردیم، وقتی من طبق عادت، پیش از

اذان صبح از خواب بیدار شدم تا به حرم امام رضا (علیه السلام) مشرف شوم،

او هم بیدار شد و پرسید:

- کجا میروی؟

- میروم به دیدار علی بن موسی الرضا(علیه السلام)

- صبر کن ! من هم با تو می آیم.

- تو که همین چند ساعت قبل با او صحبت کردی آن هم به مدت یک

ص:132

ساعت و نیم...

- ولی من خیلی حرف های دیگر هم دارم که باید با او بزنم.

حرف های من به این زودیها تمام نمیشود.

وقتی دوباره در قسمت بالا سر حضرت(علیه السلام) ایستاد و به ضریح زل زد،

دوباره ارتباطش با امام رضا(علیه السلام) برقرار شد و شروع کرد به صحبت

کردن. حرف هایش که تمام شد، وضو گرفت و به نماز ایستاد و بی

آنکه کسی قبلاً به او حمد و سوره و سایر کلمات عربی نماز را یاد داده

باشد، با زبان عربی لهجه دار و شکسته بسته نماز خواند! بعد هم

گفت:

در پایان دیدارم با آقای علی بن موسی الرضا، گفتم:

- دلم میخواهد باز هم به دیدار شما بیایم.

منبع: کتاب «کرامات امام رضا از زبان بزرگان» به نقل از حجت الاسلام

والمسلمین مهدی انصاری ---

پاسخ

سلام بر امام هشتم علی بن موسی الرضا، ؟صابر

پاسخ

شنیده ام که مرام تو دل شکستن نیست

به دل شکستگی خواهرت دلم مشکن یا ضامن اهو

ف فتاحی

پاسخ

آقا جان سلام

سلام ای تنها بنده خدا که گوش شنوای درماندگیهایم بودی و هستی

سلام ای پسر پاک فاطمه

سلام ای یگانه شاه ملک پارس

سلام ای همه زندگی ام

ص:133

سلام ای درمان همه دردهام

سلام ای کس بی کسی هام

سلام ای یگانه عشق ام

سلام ای امید دل امیدوارم

سلام ای امام و ولی و صاحبم

دلم برات تنگ شده عزیزتر جانم

کمک و الامان و الامان و ...آقاجانم

آقا جان بدجور گم شدم بدجور دور شدم ازت جان جوادت رهام نکن

که بدبخت و درمانده ام

همه زندگیم از خودت و مادرته و همه زندگی و جانم به قربان خودت

و مادرت

السلام علیک یا علی ابن موسی الرضا

اسلام علیک یا سلطان یا ابالحسن یا علی ابن موسی الرضا

السلام علیک یا غریب الغربا ....ناشناس

پاسخ

وقتی می خوای وارد حرم بشی تمام وسایلت را میگیرند وامانت نگه

می دارند این آقا چطور با یک چمدان وارد صحن شده است؟

داداش گلم گفت سال 72

اون موقع هنوز مهدی یزدانی نامرد بمب نگذاشته بود تو حرم

مردم راحت میرفتن و میومدن ناشناس

داستان مربوط به سال 1372 می شه. اون زمان می شد وسایلت رو ببری داخل حرم. بعدها وقتی انفجار عاشورا توی حرم اتفاق افتاد این محدودیت ها ایجاد شد و دیگه اجازه نمی دن وسایلت رو ببری داخل حرم.ناشناس

پاسخ

حرم، در آن زمان ورود چمدان ممنوعیت نداشت.دوم اینکه کتاب ص:134

(ذره و آفتاب) که از سوی حرم چاپ شده است را می توانید مطالعه

کنید تا بدانید در این عصر حاضر و برای بیداری ما که خیلی از چیزها

را انکار می کنیم چه اتفاقاتی زیبایی رخ می دهد (برای اطلاع می

توانید در اینترنت اسم خانم مسعودف رآرین را جستجو کنید و یا دکتر

تیجانی و .....)ناشناس

پاسخ

قبول کنید که باورش سخته

ناشناس محترم شما قبول کنید که باورش سخت نیست . یک آدرس به

شما میگم که هر سال روز تاسوعا شمال میدان هفت تیر برو از اهالی

آنجا بپرسی محلی که ارامنه به عشق آقا امام حسین و حضرت

ابالفضل سیاهی میزنند و خرج میدن کجاست ؟نشانت میدهند برو از

اقلیت مسیحی بپرس چرا برای امام حسین و حضرت عباس خیمه

عزا بپا داشته اید ؟ اونوقت جوابشان را بشنو . خودت قضاوت کن که

باورش سخته یا نه ! بخدا قسم درگاه این بزرگواران درگاه ناامیدی

نیست . السلام علیکم یا اهل بیت النبوه جمیعا " و رحمه ا... و برکاته

قربون دهانت ، در تائید نظر شما یاد شعری از سعدی افتادم که

میفرماید : سعدی

اگر عاشقی کنی و جوانی / عشق محمد بس است و آل محمد .

پس دهانت رو خوشبو کن و بر محمد و آل محمد صلوات بفرست

ناشناس.

پاسخ

بگذارید ساده به قضیه نگاه کنیم منافق بدبخت زائرکش که بمب

گذاشت و زائران امام رضا(علیه السلام) را به شهادت رساند و منافقین چقدر

بدبخت هستند. در کنار این موضوع دعوت امام رضا(علیه السلام) از کسی که

شایستگی مسلمان واقعی شدن را دارد ببنید که چقدر زیباست. محمد

ص:135

صادق

پاسخ عجیب است؟الان این شخص کجاست؟یعنی زندگی وی فقط و فقط یک راوی دارد؟

هر کس از نام و نشان وی اطلاعی دارد اعلام کند؟ صادق

پاسخ

در کتاب -نشان از بی نشان ها- و-در محضر لاهوتیان -کرامات امام را ملاحظه کنید که بسیار است.

آنگاه توجه کنید که ما بایستی این چنین ماجرائی را پیگیری کنیم که

1- محتوا کم است. رفتار فرد مجهول است

2-هر چند برای عموم دلپسند است.

3- فرد تا ورود به حرم حتی کسب اطلاع ازموقعیت امام نکرده است!؟

که شاید همین امر ،باعث جذبه گفتگوی اولیه با اقای انصاری می شود.

4-رد این ماجرا را حمل بر ناتوانی امام در این قضیه ندانید بلکه تاکید می کنم کرامات پر محتوا را در کتابها ببینند بعد پیگیری کنید...نوکر

اعجازها

حسین بن عبدالوهاب با سلسله سند خویش از امام صادق علیه السلام نقل میکند: امام مجتبی علیه السلام در یکی از سفرها با مردی از فرزندان زبیر -که معتقد به امامت زبیر بود -همسفر شد.

آنان شتری را نیز کرایه کرده بودند. در میان راه به آبگاهی رسیدند و جهت استراحت توقف نمودند و فرشی را برای نشستن امام مجتبی علیه السلام در زیر نخل خرمای خشک گستردند و آن مرد زبیری در زیر نخل دیگر پارچه ای را انداخت و نشست. وقتی چشم آن مرد زبیری به درخت خرمای خشک افتاد گفت: اگر خرمایی داشت از آن

ص:136

میخوردیم. امام مجتبی علیه السلام خطاب به او فرمود:

خدمت امام مجتبی علیه السلام رسیدم، در حالی که مردم نیز حضور داشتند، سنگ ریزه هایی را که از زمان پدرش جهت اثبات امامت داشتم، در اختیارش گذاشتم. انگشتر خود را بر روی یکی از سنگ ها گذاشت، سنگ همانند خمیر و گل متأثر شد و آثار انگشتر بر آن سنگ نقش بست

خرما میدهی؟ جواب داد: آری. حضرت دست به سوی آسمان بلند نمود و دعایی کرد، این جا بود که درخت خرما سبز شد و برگ درآورد و خرمای بسیار مطبوعی داد. ساربان چون این صحنه را دید، گفت: این کار، چیزی جز سحر نیست! امام مجتبی علیه السلام فرمود: «لیس هذا بسحر، ولیکن دعوه أولاد الأنبیاء مستجابه؛ این کار سحر نیست، بلکه دعای فرزندان پیامبران مستجاب است» در آن حال یکی از آنان از درخت خرما بالا رفت و آنچه خرما میل داشتند چید و همگی خوردند.

دعای مستجاب

ابواسامه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امام حسن علیه السلام در یکی از سفرها که پیاده به خانه ی خدا میرفت، پاهای مبارکش ورم کرده بود. بعضی از یاران آن حضرت گفتند: اگر بر مرکب سوار شوی، ورم پاهایت بهبود خواهد یافت.

امام حسن مجتبی (علیه السلام)

فرمود: هرگز راه خانه ی معشوق را سواره طی نخواهم کرد. سپس خطاب به آنان فرمود: در ایستگاه و منزل بعدی مردی سیاه چهره از ما پذیرایی خواهد کرد، او روغنی به همراه دارد که به مجرد استفاده از آن، ورم پاهایم درمان خواهد شد. عرض کردند: ای فرزند رسول

خدا ! در پیش روی ما ایستگاه هست، لیکن کسی در آن زندگی
نمیکند. حضرت فرمود: چرا، کسی در آن جاست، هرگاه او را دیدید،
روغن را بگیرید و پولش را پرداخت کنید.
آنان وقتی به منزلگاه رسیدند، خواسته ی خود را با آن شخص مطرح
کردند. او پرسید: دوا را، برای چه کسی میخواهید؟ در پاسخ گفتند:
برای حسن بن علی علیهماالسلام. مرد سیاه چهره به همراه غلامش
خدمت حضرت آمد، اظهار ارادت و محبت نمود و گفت: «بأبی أنت
و امی انما أنا مولاک؛ پدر و مادرم فدای تو باد ! همانا من غلام شما
هستم و هرگ ز پول این دوا را نمیگیرم آن گاه گفت: ای فرزند پیامبر !
زنم حامله است، هنگامی که از خانه ام بیرون می آمدم، زنم از درد به
خود میپیچید. از خداوند بخواه به ما پسری عنایت کند و او از
موالیان و دوستداران شما باشد.
امام حسن علیه السلام فرمود: «انطلق الی منزلک فان الله -تعالی -قد
وهب لک ولدا ذکرا سویا؛ بلند شو و به سوی منزل خود حرکت کن،
خداوند پسری نیکو به تو عنایت کرده است.» شیخ کلینی (ره) اضافه
میکند: «... و هو من شیعتنا .؛ آن فرزند از شیعیان ما خواهد بود.»
آن مرد وقتی به منزل خود رسید، دعای امام را مستجاب یافت،
بیدرنگ بازگشت و از امام مجتبی علیه السلام تشکر فراوان نمود و
حضرت نیز آن روغن را به پای خود مالید و در همان لحظه، ورم

پاهایش بهبود یافت.

داروها در روایت از امام رضا امام رضا(علیه السلام)فرمودند:آب جوشانده

که هفت مرتبه بجوشدوازظرفی به ظرف دیگربرگرددتب رازائل

وقوت می دهدساق وقدم را.

حضرت رضا(علیه السلام)فرمودند:پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)وارد شد برعلی بن

ص:138

ابیطالب(علیه السلام) درحالی که علی تب داشت پیامبربه اودستورداد‌که

سنجد بخورد.

حضرت رضا (علیه السلام)فرمودند:شکری که به صورت نبات در آید،بلغم را از

بین می برد.

حضرت رضا (علیه السلام)می فرماید:انجیر بوی رابرطرف واستخوان را محکم

وموی رابرویاند و بیماری را زائل می کندو با بودن آن محتاج به هیچ

دارویی نیستید.

ودرحدیث دیگری فرمودند‌که انجیر شبیه ترین چیزها است به نباتات

بهشت .

حضرت رضا (علیه السلام)فرمودند:پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله)علاقه داشتند‌که،به بالنگ

سبز وسیب سرخ نگاه نمایند.

امام رضا(علیه السلام) فرمود ند:زرده تخم مرغ برای گوارابودن غذاسود

منداست.

امام رضا(علیه السلام) فرمود ند:به بیماران خود برگ چغندربخورانید،چه در

برگ چغندرشفا است ودرد و زیانی درآن نیست و به مریض خواب

آرامی می دهد،اما از ریشه چغندر اجتناب کنیدزیراسودا راتحریک

می کند.

امام رضا(علیه السلام) فرمودند:خوردن چغندرشماراااز مرض جذام ایمن می

کندوعقل رازیاد وخون راتصفیه می کند.

یونس از ابی الحسن الرضا(علیه السلام) نقل کرد که فرمودند:فضیلت نان جو بر

نان گندم همانندفضیلت ما بر سایر مردم است،پس فرمود:جو وارد

شکمی نمی شود، مگراین که دردآن رابیرون می برد.

یکی از اصحاب می گوید:روزی حضرت رضا (علیه السلام)مرا فراخواندوبرای

غذاخوردن مرا نگه داشت.زمانی که سفره را آوردند،سبزی در سفره

نبود،حضرت از غذا خوردن خودداری کرد وبه خدمتکار فرمود:مگر

نمیدانی که من از سفره ای که سبزی در آن نباشد،غذا نمی

خورم،سبزی بیاور.آن مردصحابی می گوید:خدمتکاررفت وسبزی

آورد و روی سفره گذاشت آنگاه حضرت رضا(علیه السلام) شروع به

غذاخوردن کردو از صحیفه حضرت رضا(علیه السلام)..،از علی (علیه السلام):سه چیز

حافظه رازیاد و بلغم را از بین می برد:قرآن ،عسل و کندر.

امام رضا(علیه السلام) فرمود:کاسنی شفای هزاربیمار است و هر بیماری را که

در درون باشد،ریشه کن می کندو فرمودند:کاسنی تب راریشه کن

کرده و سردرد را برطرف می نماید.

از صحیفه الرضا(علیه السلام) :پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمود:کدو در غذا بریزید که دل

غمگین را خوشحال می کند.یکی از اصحاب امام رضا(علیه السلام) در مورد

لکه های بدن سوال کرد، حضرت فرمودند:ماش را بپز و بخور و

خوراک خود را قرار بده ،چنین کرد و شفا یافت

حضرت رضا (علیه السلام)فرمودند:ماش تازه رادرفصلش با برگ آن بکوب

وآبش را بگیر و ناشتابخور و برلکه های بدن بگذار.راوی گوید:چنین

کردم وخوب شدم .

در حدیثی آمده است که :امام رضا (علیه السلام)،نخود پخته راقبل از غذاطعام

وبعد از غذامی خوردند.ودر حدیث صحیح هم از آن جناب منقول

است که فرمود:نخود برای درد کمرنیکواست وقبل از طعام وبعداز

طعام طلب می نمودند ومی خوردند.

سگ

یکی دیگر از معجزات آن امام بزرگوار این است که..... همه ی شما

می دانید که سگی بدون اینکه کسی بفهمد وارد حرم شده همه در این

حیرتند که چگونه وارد شده .... و در کنار ضریح دراز کشیده و می

گریست !!!

واقعا برای همه سوال هست که سگی که یک حیوان است چگونه می

ص:140

گرید و .....

با توجه به گفته گزارشگران

به نقل از شاهدان عینی و فیلم و عکس تهیه شده توسط دوربینهای

مداربسته حرم، در روزهای میانی هفته گذشته ، زائران حرم امام رضا

(علیه السلام) ناگهان با سگ سفیدی مواجه شدندکه تا چند متری ضریح مطهر ،

پیش آمده بود و به صورت ویژه ای سرش را در درست مقابل پایین

پای مبارک روی زمین گذاشته و با صداهای عجیب، گریه می کرد.

بنابراین گزارش، پس از آنکه یکی از دربانها با سگی مواجه شد که

بدون سر و صدا و سری پایین افتاده، قصد ورود به حرم رضوی را

داشت، از ورود او به حرم جلوگیری می کند.

خود دربان در این مورد به «انتخاب» می گوید: باورم نمی شد که این

سگ چگونه به اینجا آمده و با هیچ مانعی رو به رو نشده است.سگ

وقتی به طرف من آمد به شکل آرامی و فقط با کلمه " برو " سرش را

برگرداند و بدون مقاومت از آنجا دور شد.

سگ یاد شده اینبار با ورود به پارکینگ ویژه ، وارد محوطه می شود و

با مخفی کردن خود در کنار یک کمپرسی حامل سنگ (آنطور که در

تصاویر دوربین مدار بسته دیده شده) ، خود را به صحن آزادی می

رساند.

این سگ با ورود به داخل صحن به هیچ وجه از روی فرشها عبور نمی

کند و به شکلی هیچ کس متوجه نمی شود (اما دوربین ها آن را ضبط کرده اند) در حالی که به شکلی شگفت آور پشت به ضریح نمی کند، تا دو سه متری ضریح مطرح پیش می رود.

این سگ در دو سه متری ضریح زانو زده و سرش را به سنگهای حرم چسبانده و با درآوردن صداهای عجیب ، شروع به نوعی گریه می

ص:141

کند، به طوریکه خدامی که در اطراف این سگ پس از ساعتی حلقه

می زنند سر سگ یاد شده را خیس از اشک تعریف می کنند.

پس از ساعتی یکی از زائرین سگ را مشاهده می کند و خدام را خبر

می کند.خدام پارچه ای را روی گردن سگ انداخته و با پهن کردن

پارچه برزنتی از سگ می خواهند که روی برزنت برود.سگ نیز به

آرامی روی پارچه می نشیند و اجازه می دهد که خدام شگفت زده، او

را به داخل صحن هدایت کنند.

بنا بر گزارش خبرگزاری «انتخاب»، سگ یاد شده به دستور مقامات

برای نگهداری به مزرعه ویژه آستان قدس رضوی منتقل شد.

یکی از معجزات در سال 1385 در حرم خود اقا رخ داد :

خادم های امام رضا (علیه السلام) که مثل همیشه در حال عوض کردن گل های

بالای)ضریح(حرم امام رضا(علیه السلام) بودند . ناگهان گلدان از دست خادم

رها میشه و طرفی که بانوان در حال زیارت بودند می افته و روی سر

دختری که در کنار نشسته بود می افته همه به طرف دختر می روند

...سر دختر کاملا شکافته شده بود و خون همه جا رو فرا گرفته بود

سریع این دختر رو به بیمارستان می برند خادم هم که از ترس جرات

حرکت نداشت در جای خود می لرزید تا اینکه تقریبا 4 ساعت بعد از

حادثه پدر دختر به حرم اومد و سراغ اون خادمی که گلدون از دستش

افتاده بود رو گرفت تا اینکه این خادم پدر دختر رو دید ترس همه ی وجودش رو فرا گرفته بود و با خود می گفت (نکنه دختر فوت شده باشه نکنه .....) که پدر به این خادم رسید و در کمال نا باوری پدر خادم رو بغل و او را بوس می کرد و اشک در چشمان پدر پر شد خادم گفت من سر دختر شما رو شکستم و شما من رو بغل و می

ص:142

بوسید؟ !پدر گفت دختر من از زمانی که به دنیا آمد نابینا بود و به

مشهد اومده بود تا شفا بگیره زمانی که اون گلدون به سر دخترم

خورده بود دکترا می گفتند که به طرز کاملا عجیبی چشمان دخترم بینا

و باز شده بود که آقا امام رضا (علیه السلام) شفای او رو داد آنگاه پدر بلند صدا

زد یا امام رضا(علیه السلام) قربونت برم.

زنده شدن تصویرهای دو شیر وحشی

در دربار مأمون ملعون و دریده شدن دشمن امام رضاعلیه السلام

میگویند: مدتی در میان مردم گفتگو از عظمت و معجزات شگفت

انگیز امام رضا علیه السلام مخصوصا آمدن باران به دعای آن

حضرت بود تا آنکه بعضی از معاندین نزد مأمون رفتند و او را ملامت

کردند که شرف و فخری که خدای تعالی به تو ارزانی داشته بود از

خاندان عباس به خاندان علی منتقل ساختی و هیچ کس با خود و

اولاد خود این چنین نکند که تو کردی. علی بن موسی را طلبیدی و

او را مشهور و معروف ساختی و حالا کار بجائی رسیده که جمیع

خلق از تو برگشته اند و او را مستجاب الدعوه میدانند بلکه

اعجازش نام نهاده اند در حالی که او ساحر و ساحرزاده است.

یکی از ایشان که حمید بن مهران نام داشت گفت: «اگر خلیفه به

من اجازه دهد در میان خلق با او مباحثه و مجادله میکنم و او را

شکست میدهم و بر خلق ظاهر میسازم که او دارای علم و

کمالی نیست.»

مأمون گفت: «اگر میتوانی بکن که در نزد من چیزی از این کار دوست داشتنیتر نیست.»

پس مقرر شد که در روز معینی، علماء و فقهاء و اکابر و اهالی را جمع کنند و او با امام رضا علیه السلام حرف بزند.

در روز موعود بعد از آنکه مجلس منعقد شد، مأمون کسی را به

طلب آن حضرت فرستاد و التماس تشریف فرمایی امام علیه السلام را نمود و پیغام فرستاد که: «مجلس عجیبی منعقد شده است و دوست میدارم که شما هم حاضر باشید.»
چون امام رضا علیه السلام رسید مأمون برخواست و از آن حضرت استقبال نمود. امام رضا علیه السلام آمد و بر جای خود قرار گرفت.
حمید بن مهران از جای خود برخواست و شروع به هذیان و باطلیات کرد، گفت: «مردمان در مورد تو عقیده ی فاسدی پیدا کرده اند و آمدن باران را به دعای تو میدانند در حالی که این اتفاقی بوده است، بلکه هر چیز را که حق تعالی در وقتی مقرر نموده باشد، در آن وقت میشود.
این رفعت مقامی که برای تو بوجود آمده است از مأمون است که پایه ی تو را بلند گردانیده است و الا تو دارای این حال و مرتبه نبوده ای.»
چون کلام آن ملعون به اینجا رسید، امام رضا علیه السلام فرمود: «اگر خلق شکر نعمتهای الهی کرده باشند که ایشان را باران داده باشد برای من نیست که منع ایشان بکنم و اینکه میگوئی صاحب تو به من رفعت و مقام داده است، بدان که مرتبه ی و مقام را حق تعالی به من کرامت فرموده است نه اینکه مأمون به من منزلتی داده باشد، حال من با او مانند حال یوسف با حاکم مصر میباشد.»

حمید به مهران گفت: «آمدن باران را نمیتوان کرامت و اعجاز نام
نهاد، بلکه اعجاز آن چیزی است که حق تعالی مرغانی را برای
ابراهیم خلیل زنده کرد، حال اگر در آنچه ادعا میکنی راستگو
میباشی به این عکس دو شیر که در این مسند میباشد زندگی
عطا کن و به آنان دستور بده که مرا بخورند، و اگر نتوانی این کار را
انجام دهی پس دروغگو هستی.»

ص:144

سپس اشاره کرد به دو عکس شیری که در تکیه گاه مأمون بود و آن عکسها را از ابریشم و ریسمان بر آن مسند نقش کرده بودند.

در این هنگام امام رضا علیه السلام غضبناک شده و خطاب به آن دو عکس شیر فرمود: «ای دو شیر! این فاجر را بدرید و بخورید و ذره ای از او باقی نگذارید.» ناگهان به اذن حق تعالی آن دو شیر جان پیدا کرده و به جانب حمید بن مهران حمله ور گردیدند و چنان او را دریدند و خوردند که نه ذره ای از او بجا ماند و نه قطره ای از خونش بر زمین چکید.

همه ی افراد از دیدن این صحنه ی وحشتناک و اعجازانگیز متحیر و مبهوت ماندند و چون شیران فارغ شدند رو به آن حضرت کرده گفتند: «ای ولی خدا! دیگر چه امر دارید؟ آیا اجازه میفرمایید آنچه را که با آن فاسق کردیم با این مرد هم بکنیم؟» و اشاره به مأمون کردند. مأمون را از شنیدن این سخن غش کرده و بیهوش شد.

امام رضا علیه السلام به آن شیرها فرمود: «به حال خود باشید.» پس شیران همانجا ایستادند.

امام رضا علیه السلام دستور فرمود که گلاب و بوی خوش آورده و با زحمت زیادی مأمون را به حال خود آوردند.

چون مأمون چشم باز کرد، شیران دوباره گفتند: «اجازه میدهید که او را به آن کسی که هلاکش ساختیم ملحق سازیم؟»

حضرت فرمود: «اجازه نمیدهم چرا که حق تعالی در بودن او، حکمت و تدبیری دارد و او باید باشد تاآن امر را امضا کند.» و این سخن امام رضا علیه السلام اشاره بود به زهر خوراندن مأمون به آن حضرت.

پس شیران گفتند: «ای ولی خدا ! به ما چه خدمتی را امرمیفرمائی؟»

حضرت فرمود: «به جای خود برگردید چنانچه بودید.»

پس شیران رفته و بهمان تکیه گاه چسبیدند چنانچه از اول بودند.

ص:145

چون مأمون خاطر جمع شد، به امام رضا علیه السلام عرض کرد:«الحمد لله که حق تعالی شر حمید بن مهران را از من دور گرداند. ای فرزند رسول خدا! این امر از معجزات جد شما بود و حالا برای شماست. از شما تقاضامندم که در مقام خود بنشینی و بر من منت گذاری.»

امام رضا علیه السلام فرمود: «اگر مرا میل آن بود با شما در این مدت آن قدر مدارا نمیکردم. خدای تعالی جمیع مخلوقات خود را مطیع و منقاد من ساخته است چنانچه از این دو شیر دیدی. حق تعالی به من امر نموده است که بر تو اعتراض نکنم و در تحت حکم تو باشم چنانچه یوسف علیه السلام با پادشاه مصر بود.»

بعد از این واقعه همیشه مأمون در ترس و واهمه بود تا اینکه به امام رضا علیه السلام زهر خورانید و آن حضرت را شهید کرد.

امام رضا علیه السلام و شفای یکی از شیعیان

وقتی حضرت رضا علیه السلام وارد خراسان شد، شیعیان از همه طرف به آن امام رو آوردند. از جمله

علی بن اسباط اموالی هدیه های زیادی را برداشت و به طرف امام حرکت کرد. در بین راه دزدان به قافله اش حمله کردند، اموال و هدایایش را بردند و آنچنان بر دهانش کوبیدند که دندان هایش ریخت.

علی بن اسباط به قریه ای که در آن نزدیکی بود رفت و شب را

استراحت کرد. در خواب حضرت امام رضاعلیه السلام را دید که

فرمود:«غمگین و محزون مباش ! هدایا و اموال تو به ما رسید. برای

بهبود دهان ودندان هایت نیز گیاه «سعد کوبیده» را در دهانت بریز.»

ص:146

علی بن اسباط از خواب بیدار شد و دستور امام را عمل کرد. طولی

نکشید که خداوند همه ی دندان هایش را برگرداند.

وقتی علی به خراسان رسید و نزد امام رفت، امام به او فرمود:«دیدی

آنچه گفتیم درست بود. اکنون داخل آن خزانه شو و نگاه کن.»

علی بن اسباط وارد خزانه شد و تمام اموال و هدایایش را در آنجا

دید.

در یاد مایی

تنگ دست بود و روزگارش به سختی می گذشت. یکی از طلبکارها

برای گرفتن پولش او را در فشارگذاشته بود. رفت تا امام رضا (علیه السلام) را

ببیند. می خواست خواهش کند وساطت کنند از او بخواهد که مدتی

صبر کنند. زمانی که به خدمت امام رسید، مشغول صرف غذا بودند.

حضرت او را هم دعوت کرد تا چندلقمه ای بخورد. بعد از غذا، از هر

دری سخن به میان آمد و فراموش کرد به چه منظوری آمده بود.

مدتیکه گذشت، حضرت رضا (علیه السلام) ، اشاره کردند که گوشه سجاده ای

را که در کنارش بود، بلند کند. زیرسجاده، سیصد و چهل دینار بود.

نوشته ای هم کنار پول ها قرار داشت. یک روی آن نوشته بود:

«لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله».

و در طرف دیگر آن هم این جملات را خواند: «ما تو را فراموش نکرده

ایم. با این پول قرضت را بپرداز!

خرید من خانه خیابان دانشگاه جنگ تهران را

در این سال قیمت خانه ها بطور سرسام آور بالا می رفت؛ من خانه

اردبیل را فروخته بودم و می خواستم در تهران خانه بخرم ، پیش از

ص:147

ظهر یک خانه را به قیمت قطعی می رساندیم و طرف می گفت : بعد از ظهر و اگر بعداز ظهر بود می گفت: فردا قولنامه می نویسیم و در موعد مقرر چون قیمت بالا رفته بود: زیر قولش می زد و یا نمی آمد خلاصه مستأصل و بیچاره شدم و نتوانستم خانه بخرم و پولی که در دست داشتم با این وضع نا بسامان مسکن ، به هیچ دردی دوا نمی شد و من هم با 10 نفر عائله ، کجا به ما جا می دادند وانگهی آخر تا کی باید آواره این در و آن در شویم از این رو آقا طاهر پسرکوچکم را برداشته با هوا پیما به مشهد مقدس برده و به امام هشتم امام رضا علیه السلام پناهنده شدم چون او بچه کوچک وطفل معصوم بود و من یک فرد گناهکار، به اویاد دادم به ضریح مقدس امام رضا 7 بچسبد، و فقط این حرف را بگوید که ، آقا من خانه می خواهم و آن هم خانه وسیع باشد !؛

سه روز ماندیم و در این سه روز این بچه سر به ضریح مقدس گذاشته و از آن حضرت خانه می خواست !!؛

بعد از سه روز به تهران برگشتیم از توجه آن حضرت در مدت سه روز خانه 250 متری میدان حرّ خیابان دانشگاه جنگ کوچه قادری پلاک 123 را به آسانی خریداری کرده و به آنجا منتقل شدیم و راحت شدیم خدایا شکرت.

آقا میر حبیب میانَجی

روز سه شنبه 1386 / 2 / 24 در دفتر مرحوم آیت الله العظمی آقای

سید محمد وحیدی شبستری با رفقا مشغول صحبت بودیم که یکی

از حاضرین به نام آقای نصیری جریان ذیل را نقل نمود.

در شهرستان »میانه« سیدی بود به نام آقای میرحبیب میانجی) که

رفقااورا می شناختند(می گفت: من روزی با معیت خانواده به زیارت

ص:148

امام رضا7 مشرف شدیم که در روزهای آخر پولم بکلی تمام شد که دیناری هم نماند!

من هرچه فکر کردم برای برگشتن به شهر و دیار خودم، امکان نداشتم تا اینکه به حرم مشرف شده و سرم را به ضریح مقدس چسبانده و عرض کردم »آقا من امروز برایت یک روضه امام حسین علیه السلام می خوانم و شما به من پنجاه تومان پول روضه بده تا اهل و عیالم را به وطنم برگردانم !!؛

روضه را خواندم و گفتم : آقا تا از حرم بیرون نرفته ام پنجاه تومان پول روضه ام را بمن برسان ، این حرف راگفته و به سوی کفشداری حرکت کردم و تا به کفشداری رسیدم و از پنجاه تومان خبری نشد و رو به ضریح گرفته و گفتم: آقا نشد! که خواستم بیرون روم یک نفر از زوارها پنجاه تومان به دستم گذاشت من رو به ضریح کرده گفتم آقا شد!! آن شخص پرسید چه گفتی ؟! پس از اصرار زیاد ماجرا را شرح دادم مرا قسم داد که واقعا این طور است؟!! گفتم: بلی گفت: زن و بچه ات کجاست ؟ او را به منزل آوردم و همه ما را به بازار برد و برای همه ما لباس خرید و با پول آن زمان پنج هزار تومان هم پول نقد به من داد و گفت: اینها به شکرانه حواله آن حضرت از مال من است و از من آدرس گرفت و هرسال مبلغ بیست هزار تومان برای من می آورد.

آقا میر حبیب گفت: وقتی که دیدم حضرت به من توجهی دارد به حرم

برگشته عرضه داشتم آقا: خودت می دانی من دو نفر دختر دم بخت

زشت رو دارم و پولی ندارم برای آنها جهازیه بدهم و کسی هم نیست

به خواستگاری آنها بیاید بالطف خودت آنها را به شوهر بده و خیال

مرا آسوده ساز!!.

به شهر میانه برگشتم و مریدان و دوستان و آشنایان به دیدنم آمدند و

پاسی از شب گذشت و همه رفتند و چند نفر ماندند و گفتند: آقا

می دانی ما برای چه نشسته ایم؟! گفتم : نه ، گفتند: به خاطر این

ص:149

نشسته ایم که از دخترانت خواستگاری کنیم و هر دو را در این مجلس به عقد آن دوجوان در آوری !! می گفت: در همان شب عقد هردو را جاری کره و به خانه بخت فرستادم و این هم عطای امام رضابود.

سوگند دادن امام رضا به جان فاطمه 3

دو برادر، یکی نیکوکار و دیگری بد رفتار بود که مردم از دست و زبان آن برادر بد، ناراحت بودند و به برادر دیگرش شکایت می کردند؛ تا این که برادر نیکوکار قصد زیارت حضرت رضا (علیه السلام) به همراه جماعتی داشت .

برادری هم که بد بود، همراه با زائران حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) قصد رفتن به مشهد را کرد. ولی طبق عادت همیشگی اش زوار امام رضا(علیه السلام) را اذیت می کرد، تا در یکی از منزلهای وسط راه مریض شد و از دنیا رفت برادر او را آورد و داخل حرم کرد وبه ضریح طواف داده و دفنش کردند، شب برادر اورا در خواب دید مقام والا و باغ مجلل در اختیارش است، پرسید چگونه به این مقام رسیدی؟ گفت: من که مردم آتش مرا فراگرفت تا مرا داخل حرم کردیدو آتش دور شد،

وقتی که مرا دور ضریح می گردانیدید دیدم امام رضا علیه السلام هم داخل ضریح نشسته است، پیر مردی را دیدم به من گفت: به امام التماس کن تا تورا شفاعت کند، من هرچه التماس کردم حضرت به من

توجهی نکرد.

در دور دوم هم همینطور، در دور سوم پیرمرد گفت: وای برتو اگر از این حرم ترا بیرون ببرند باز ه مان آتش فرامی گیرد گفت: حضرت به من توجه نمی کند، گفت: به مادرش زهراء قسمش ده، من آن حضرت را به مادرش قسم دادم دیدم حضرت سرش را بلند کرد و فرمود: لایدعون لنا وجها للّشفاعه برای ما روئی بشفاعت کردن نمی گذارند. پس حضرت دستور داد مرا به این باغ آوردند.

ص:150

در شب چهارشنبه شانزدهم شوال 1371 ق سید عبدالله روضه خوان پسر سید حسین سیستانی الاصل که چهار سال مشلول بود شفاء یافت. و در «روزنامه خراسان» نوشته شد و نشر یافت.

خود احقر کرارا او را در حال شلی در حرم مطهر دیده بودم و میشناختم و او چون مشلول بود و قوه ی حرکت نداشت روزها او را از خانه اش به پشت یکنفر داده یا به وسیله ی دیگر می آوردند در حرم شریف در رواق پشت سر مبارک که در گذشته آنجا را «توحید خانه» میگفتند.

اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجّل فرجهم

شوق پرواز

شفایافته: سمیه ملایی بالاخانه 12 ساله ، اهل زابل ، روستای بالاخانه

تاریخ شفا: نهم مهرماه 1373

بیماری: فلج هر دو پا

گفتم ویلچرم را نفروش، می خوام داشته باشمش.

پدر نگاهش را به طرف من چرخاند، دستی به سرم کشید، آهی از دل کند و گفت روزهای سختی رو گذروندیم دخترم، من و تو مادرت.

آه مادرم ... چقدر دلم برایش تنگ شده است.

یک هفته است او را ندیده ام، اما گویی سالهاست از او دورم.

اگر می توانستم پرواز کنم این فاصله را طی می کردم.

بال می کشیدم و خودم را به مادرم می رساندم این خبر شاد را به او

می دادم و می گفتم: مادر دیگه نمی خواد دور از چشم من گریه کنی .

ص:151

دیگه نمی خواد وقتی که خوابم، کنار بسترم بنشینی و پاهای

خشکیده مو ببوسی ، حالا شفا گرفتم مادر، حالا می تونم راه برم،

بدوم، بازی کنم و شادباشم.

شوق عجیبی داشتم، شوق یک پرواز، یک عروج.

زندگینامه هشتمین امام شیعیان-امام رضا(علیه السلام)

اعجاز امامت

نوفل گفت : رضا علیه السلام از ماءمون اجازت خواست که دارو می

خورم و به چشمه آب گرم می روم . مرا هفت روز معاف دار و رسولان

تو به من نیایند. ماءمون وی را اجازت داد. رضا علیه السلام به

سرچشمه رفت و آنجا خیمه زد. ماءمون روز می شمرد. روز هشتم

برنشست و به سر چشمه رفت .

امام رضا علیه السلام آنجا بود. وی را پرسید و باز آمد. بسی بر نیامد

که از مدینه پیکی رسید که رضا علیه السلام در فلان روز به اینجا رسید

و از اینجا به مکه شد. عامل مکه نیز نامه نوشت که رضا علیه السلام

اینجاست .

همین ساعت که رسید من تو را اعلام کردم . ماءمون نامه ها بدید،

تعجب کرد. برخاست و پیش رضا علیه السلام رفت و گفت : از من

درخواستی که دارو می خورم و به آب گرم می روم به مدینه و مکه

شدی ؟ ! حق تعالی تو را علمی عظیم داده است ، من برادر و پسر عم

توام ؛ از آن حرفی به من آموز که بدان نفع گیرم . رضا علیه السلام گفت

: اگر من خضر بودمی بدان قادر نبودمی. ماءمون ملعون بخندید و

گفت : به خدای که رفتی و باز آمدی و تو حجت خدایی و ولی این

امت.

اعجاز عشق

شفایافته: ناصر احمدی گل

تاریخ شفا: یازدهم بهمن 1375

بیماری: لالی

زبانش مثل چوب خشک شده بود. گامهای مهیب ترس را هم آواز با ضربان قلبش می شنید. چشمانش از حدقه بیرون زده و به کنار جاده خیره مانده بود. در عمق تاریکی ، در کنار جاده، شبحی سفید، چون گرگی نرم در هیبت انسان، برآیینه چشمان ناصر نقش بسته بود. در محل زندگی او، کمی پایین تر چنبره زده بود. او آروز می کرد می توانست همچون پرنده ای سبک بال، این مسافت تا خانه را پرواز کند و از این همه اضطراب رهایی یابد.

صدای موتور سیکلت در دشت می پیچد و مرد را به شبح نزدیکتر می کرد. سکوت دشت ترس زنده می کرد و نفس در سینه ناصر حبس شده بود. به چندمتری شبح که رسید تعجب کرد! به او خیره شد. باورش نمی شد. تمام توانش را به کار گرفت تا بر سرعت موتورسیکلت بیفزاید، اما دیگر رمقی نداشت. پلک بر هم نهاد و بعد از چند لحظه پرده از دیدگان مشوشش برداشت.

شاید خیالاتی شده بود، قلبش بشدت می تپید و مثل گنجشکی که

می خواهد آزاد شود، خود را به قفس سینه می کوبید. رخ برگردانید تا یقین پیدا کند که آنچه بر او گذشته کابوسی بیش نبوده است. نه امکان نداشت، احمد بر ترک موتورش سوار شده بود. ناصر ترسیده بود، خواست احمد را پیاده کند. اما دستش از میان بدن احمد عبور کرد، گویی جسم او از مه تشکیل شده بود، ترس بیش از پیش بر او چیره

شد.

کنترل موتورسیکلت از دستش خارج گردید و او را نقش بر زمین کرد.

تابوت بر روی دستها به جلو می رفت همه سیاه پوش بودند، چه کسی مرده بود؟ چرا همسر و فرزندان ناصر زار میزدند؟ چرا برادرش نام او را با گریه صدا می زد؟ با شتاب پیش آنها رفت. تلاش کرد که برادر را در آغوش بکشد و آرام کند، اما گویی جسم او همانند احمد از مه تشکیل شده بود.

جنازه را برای شستشو به داخل غسالخانه انتقال دادند.

آه !! این خود اوست یعنی ... یعنی ...

آب سرد را باز کردند، موج آب، او را به ساحل بیداری کشاند. با سختی چشمانش را گشود، خود را روی تخت و در حصار سایه هایی یافت که او را احاطه کرده بودند. سایه ها پررنگتر شدند. ناصر تکانی به خود داد که برخیزد اما به سبب ضعف زیاد نتوانست. برادر ناصر با حالی پریشان در آستانه در اتاق ظاهر شد، دوان دوان به سویش آمد و او را در آغوش کشید و در حالی که سعی داشت بر اعصابش مسلط شود، گفت: حالت خوبه داداش جون؟ بعد رو به سوی مشهدی علی کرد و ادامه داد: خدا خیرت بده که ناصر رو رسوندی به بیمارستان، واقعا متشکرم. نگفتی حالت چطوره داداش؟ ناصر تلاش کرد که کلمه ای در پاسخ برادرش بگوید، اما هر چه کوشید نتوانست. پزشک،

برادر ناصر را به بیرون از اتاق دعوت کرد.

همسر ناصر که بر روی یکی از نیمکتهای کنار راهرو نشسته بود و می گریست، با دیدن پزشک و برادر همسرش، از جا برخاست و به طرف آنها رفت و با بغض پرسید: آقای دکتر حال ناصر چطوره؟

پزشک که سعی در آرام نمودن آنها داشت، گفت: حالش رضایت بخش است. تنها مشکلی که وجود دارد این است که متأسفانه آقای احمدی قدرت تکلم را از دست داده است. برادر ناصر با تعجب

پرسید: برای چه؟ دکتر گفت: علتش به درستی مشخص نیست، ولی احتمالاً باید شوکی به ایشون وارد شده باشه که در این مورد متأسفانه کاری از دست ما ساخته نیست. و شما می تونید فردا بیمار رو به منزل ببرید.

با این که از آن حادثه چند هفته می گذشت، ناصر نتوانسته بود خواب راحت داشته باشد. هر چه می کوشید به آن حادثه فکر نکند، نمی توانست. آن اتفاق چون کابوسی وحشتناک، آسایش را از او سلب نموده بود.

ناصر با چشمانی کم فروغ و گونه هایی بی رنگ، در کنجی از اتاق نشسته و در سکوت فرو رفته بود. غم بیماری او را تا درگاه یأس پیش برده بود.

احساس دلتنگی ، قلبش را فشرد. زن سکوت حزن انگیز اتاق را شکست و گفت: میگم ناصر، ما که به خیلی از دکترا مراجعه کردیم و نتیجه نگرفتیم. برادرم با خانواده اش می خوان برن مشهد به منم گفتن که اگه مایل باشیم همراهشون بریم.

مرد نگاه غمبارش را به تصویر بارگاه منور حضرت رضا(علیه السلام) که به دیوار
نصب شده بود، انداخت. درخشش گنبد و گلدسته ها، نور عشق و امید را در دل او روشن کرد، اشک در دیدگانش حلقه زد و عشق

زیارت امام رضا(علیه السلام) بر دلش شعله ور شد. خنکای پاییز، جای خود را

به سرمای زمستان داده بود. ابرهای تیره آسمان را پوشانده و با تندی

وزیدن گرفته بود، و سرما تا مغز استخوان نفوذ می کرد.

در صحن حرم مطهر تعداد زیادی از زوار عاشق به چشم می خوردند

که ذکرگویان داخل حرم می شدند. باقی مانده برف شب قبل بر روی

گنبد طلا جلوه زیبایی خاصی داشت. ناصر به همراه چند بیمار دیگر

در پشت پنجره به انتظار نشسته بود. باد بر صورتش شلاق می زد.

کلاهش را تا روی ابروانش پایین کشید و در خویش فرو رفت.

ص:155

چشمهایش مملو از اشک شده نگاه نیازمندش را به پنجره گرده زد.

ناصر در حریم عشق و در جمع حاجتمندان، کعبه دلش را به زیارت

نشسته بود. بغضش گشوده شد و در دل به ائمه(علیه السلام) متوسل گردید.

او آرام می گریست و در سکوت با تلاوت آیات قرآن از خداوند کمک

می خواست، و با آب دیده، دل را صفا می داد.

هنگامی که پلکها بر نگاهش پرده کشید، آقایی سبزپوش در هاله ای از

نور، در حالی که شال سبز بر کمر داشت به سوی او آمد و با

شیرینترین لحن فرمود: برخیز! طنین صدای آقا برتن خسته اش روحی

تازه بخشید. ناصر هیجان زده از جا برخاست، گویی نسیم رحمت

وزیدن گرفته و گرد و غبار اندوه را از زندگی او زدوده، و به جای آن

شفا و شادی را به ارمغان آورده بود.

جشن آب و آیینه و گل و ریحان بود، فرشتگان چه زیبا میزبانی می

کردند و دامن دامن گل سرخ محمدی برسر و روی زائران می ریختند.

رایحه عشق شامه ها را نوازش می داد، و عاشقان به پراکنده در

گلستان جاویدان رضوی ، با چشمانی پر ستاره، عنایت مولا را به

نظاره نشستند.

کد سایت fa 3154 کد بایگانی 1915 نمایه زندگی نامه موسی مبرقع

طبقه بندی موضوعی تاریخ بزرگان

اشتراک گذاری

خلاصه پرسش

لطفاً زندگی نامه مختصری از موسی مبرقع را برایم بیان کنید.

پرسش

مختصری از تاریخچه زندگی موسی مبرقع و محل دفن ایشان را برایم بیان کنید.

پاسخ اجمالی

ص:156

این سؤال، پاسخ اجمالی ندارد. گزینه پاسخ تفصیلی را بزنید.

پاسخ تفصیلی

او ابو جعفر موسی مبرقع پسر محمد (امام جواد) بن علی (امام رضا)

بن موسی بن جعفر (علیه السلام) است که در ربیع الثانی سال 296 ه.ق. از دنیا

رفت. (قدس سره رحمهم الله صلی الله علیه و آله قدس سره

صاحب کتاب عمده الطالب درباره وی می گوید: موسی مبرقع پسر

امام جواد (علیه السلام) که مادرش کنیز بود در قم از دنیا رفت و در قم مدفون

شد.به فرزندان وی رضویون می گویند که آنها نیز در قم بودند، مگر

تعداد کمی از آنها.

حسن بن علی قمی در کتاب تاریخچه قم به نقل از کتاب رضائیه

تألیف حسین بن محمد بن نصر می نویسد: اولین کسی که از سادات

رضویه به شهر قم کوچ کرد، در سال 256 ه . ق ابو جعفر موسی بن

محمد بن علی (موسی بن مبرقع) بود. او همیشه پوشیه و نقاب بر

چهره داشت.

بزرگان عرب به او پیغام فرستادند که از شهر خارج شو، هنگامی که

نقاب از چهره برداشت کسی او را نشناخت. پس از آن موسی مبرقع از

قم به شهر کاشان مهاجرت کرد و در آن جا احمد بن عبدالعزیز بن

دلف عجلی به او خوش آمد و خیر مقدم گفت، لباس های فاخر و

گرانبها بر وی پوشانده اسب های خوب به او هدیه داد و برای او هر سال مستمری (حقوق) به مقدار هزار مثقال طلا تعیین کرد .

بعد از خروج موسی مبرقع از قم حسین بن علی بن آدم و شخص دیگری از رؤیای عرب وارد قم شدند و مردم قم را به خاطر اخراج موسی مبرقع سرزنش کردند. در نتیجه بزرگان عرب را در طلب او به کاشان فرستادند و موسی مبرقع را به شهر قم بازگرداندند. از او عذر خواهی نمودند، اکرامش کردند، از مالشان برایش منزل خریداری نمودند، از قریه های هنبرد، اندریقان و کارچه برایش سهامی در نظر

ص:157

گرفتند. بیست هزار درهم به وی دادند و برایش زمین های فراوانی

خریدند. پس این تاریخ خواهرانش زینب و ام محمد و میمونه

دختران امام جواد (علیه السلام) به او ملحق شدند و زمانی که از دنیا رفتند در

کنار حضرت معصومه دختر موسی بن جعفر دفن شدند.

اما موسی مبرقع تا هنگام مرگ یعنی شب چهارشنبه 22 ربیع الثانی

سال 296 در قم اقامت داشت و در شهر قم به دیار باقی شتافت و در

منزل مسکونی خویش دفن شد که امروزه که یکی از زیارتگاه های

معروف قم است.قدس سرهمقدس سره صلی الله علیه و آله وسلم قدس سره

در کتاب شجره طیبه آمده است:

مخفی نماند موسی مبرقع در زیارتگاه مشهور به چهل اختران در

محله ای معروف به موسویان (موسویین) دفن است. در آنجا دو

زیارتگاه کوچک و بزرگ است که فاصله بین آنها حدود 15 قدم است.

در زیارتگاه کوچک صورت دو قبر وجود دارد که یکی از آنها مقبره

موسی مبرقع و دیگری قبر احمد بن محمد بن احمد بن موسی مبرقع

است.

موسی مبرقع دارای دو فرزند به نام های محمد و احمد بود.

زرکلی می گوید: موسی مبرقع (متوفای 296ه > 908م) پسر محمد

(امام جواد) پسر امام رضا پسر موسی بن جعفر، از بزرگان شیعه بود.

به فرزندان موسی مبرقع رضویون می گویند او در کوفه زندگی می کرد

و در سال 256 ه. ق به قم مهاجرت نمود و در همان جا از دنیا رفت.

برای میرزا حسین نوری (محدث نوری(کتابی است با نام (البدر

المشعشع فی احوال ذریه موسی المبرقع) که زندگی نامه موسی مبرقع ، هجرتش به قم و فرزندانش را به تفصیل بیان کرده است.

فاطمه علیهاالسّلام در محشر

ص:158

-بحار الأنوار -العلامه المجلسی ج 8 ص 53 :

62 -فر : عن سليمان بن محمد بإسناده عن ابن عباس قال : سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول : دخل رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم على فاطمه وهی حزينه فقال لها : ما حزنک يا بنيه ؟ قالت : يا أبه ذكرت المحشر ووقوف الناس عراه يوم القيامه ، فقال يا بنيه إنه ليوم عظيم ولكن قد أخبرنی جبرئيل عن الله عزوجل أنه قال : أول من ينشق عنه الارض يوم القيامه أنا ، ثم أبی إبراهيم ثم بعلک علی بن أبی طالب عليه السلام ، ثم يبعث الله إليک جبرئيل فی سبعين ألف ملک فيضرب على قبرک سبع قباب من نور ، ثم يأتيک إسرافيل بثلاث حلل من نور فيقف عند رأسک فيناديک : يا فاطمه بنت محمد قومی إلى محشرک فتقومين آمنه روعتک ، مستوره عورتک فيناولک إسرافيل الحلل فتلبسينها ، ويأتيک روفائيل بنجيبه من نور زمامها من لؤ لؤ رطب عليها محفه (2) من ذهب فتركبينها ، ويقود روفائيل بزمامها ، وبين يديک سبعون ألف ملک بأيديهم ألويه التسبيح ، فإذا جد بک السير استقبلتک سبعون ألف حوراء يستبشرون بالنظر إليک ، بيد كل واحده منهن مجمره من نور يسطع منها ريح العود من غير نار ، وعليهن أكاليل الجوهر

* (هامش)

(1)نسبه إلى تفليس بفتح التاء وسكون الفاء وكسر اللام وسكون الياء ، هی آخر بلده من بلاد آذربيجان ، لقب به شريف بن سابق ، وكان أصله من

الکوفه انتقل إلیها .

(2)بکسر المیم : مرکب للنساء کالهودج .

/ صفحه 54 / مرصعه بالزبرجد الاخضر ، فیسرعن عن یمینک ، فإذا

سرت من قبرک استقبلتک مریم بنت عمران فی مثل من معک من الحور

فتسلم علیک وتسیر هی ومن معها عن یسارک ، ثم تستقبلک امک

خدیجه بنت خویلد أول المؤمنات بالله وبرسوله ومعها سبعون ألف

ملک بأیدیهم ألویه التکبیر فإذا قربت من الجمع استقبلتک حواء فی

ص:159

سبعين ألف حوراء ومعها آسيه بنت مزاحم فتسيران هما ومن معهما
معک ، فإذا توسطت الجمع وذلک أن الله يجمع الخلائق فی صعيد واحد
فتستوی بهم الاقدام ، ثم ينادی مناد من تحت العرش يسمع الخلائق :
غضوا أبصارکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد صلی الله عليه وآله ومن
معها ، فلا ينظر إليک يومئذ إلا إبراهيم خليل الرحمن وعلی بن أبی طالب ،
ويطلب آدم حواء فيراها مع امک خديجه أمامک ، ثم ينصب لک منبر من
النور فيه سبع مراق ، بين المرقاه ألی المرقاه صفوف الملائکه ، بأيديهم
ألويه النور ، ويصطف الحور العين عن يمين المنبر ، وعن يساره ،
وأقرب النساء منک عن يسارک حواء وآسيه ، فإذا صرت فی أعلی المنبر
أتاک جبرئيل فيقول لک : يا فاطمه سلی حاجتک فتقولين : يا رب أرنی
الحسن والحسين ، فيأتيانک وأوداج الحسين تشخب دما وهو يقول : يا
رب خذ لی اليوم حقی ممن ظلمنی ، فيغضب عند ذلک الجليل ، ويغضب
لغضبه جهنم والملائکه أجمعون ، فتزفر جهنم عند ذلک زفره ، ثم يخرج
فوج من النار ويلتقط قتله الحسين وأبناءهم وأبناء أبنائهم ، ويقولون :
يا رب إنا لم نحضر الحسين ، فيقول الله لزبانيه جهنم : خذوهم
بسيماهم بزرقه الاعين ، وسواد الوجوه ، خذوا بنواصيهم فألقوهم فی
الدرک الاسفل من النار فإنهم کانوا أشد علی أولياء الحسين من آبائهم
الذين حاربوا الحسين فقتلوه ، فتسمعين أشهقتهم فی جهنم ، ثم يقول
جبرئيل : يا فاطمه سلی حاجتک : فتقولين يا رب شيعتی ، فيقول الله : قد

غفرت لهم . فتقولين : يا رب شيعه ولدى ، فيقول الله : قد غفرت لهم ،

فتقولين : يا رب شيعه شيعتى ، فيقول الله : انطلقى فمن اعتصم بک فهو

معک فی الجنه : فعند ذلک تود الخلائق أنهم کانوا فاطميين ، فتسيرين

ومعک شيعتک وشيعه ولدک وشيعه أمير المؤمنين آمنه روعاتهم ،

مستوره عوراتهم ، قد ذهبت عنهم الشدائد ، / صفحه 55 / وسهلت لهم

الموارد ، يخاف الناس وهم لا يخافون ، ويظمأ الناس وهم لا يظمؤن ،

فإذا بلغت باب الجنه تلقتک اثنا عشر ألف حوراء لم يتلقين أحدا قبلک ،

ص:160

ولا يتلقين أحدا كان بعدک ، بأيديهم حراب من نور على نجائب من نور ،

جلالها من الذهب الاصفر والياقوت ، أزمتها من لؤؤرطب ، على كل

نجيب نمرقه (1) من سندس ، فإذا دخلت الجنه تباشربک أهلها ، ووضع

لشيعتک موائد من جوهر على عمد (2) من نور فيأكلون منها والناس

فى الحساب ، وهم فيما اشتهت أنفسهم خالدون ، الحديث " ص 171 -172 "

76 -لى : بإسناده عن ابن عباس ، عن النبى صلى الله عليه وآله قال :

كأنى أنظر إلى ابنتى فاطمه وقد أقبلت يوم القيامه على نجيب من نور ،

عن يمينها سبعون ألف ملک ، وعن يسارها سبعون ألف ملک ، وبين

يديها سبعون الف ملک ، وخلفها وخلفها سبعون ألف ملک ، تقود مومنات

امتى إلى الجنه

63 -م : قوله تعالى : " وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ " قال : آمن

باليوم الآخر يوم القيامه التى أفضل من يوافيها محمد سيد النبيين ،

وبعده على اخوه و صفيه سيد الوصيين ، والتى لا يحضرها من شيعه

محمد أحد إلا أضاءت فيها أنواره فسار فيها إلى جنات النعيم هو وإخوانه

وأزواجه وذرياته والمحسنون إليه والدافعون فى الدنيا عنه ، ولا

يحضرها من أعداء محمد أحد إلا غشيته ظلماتها فتسير فيها إلى العذاب

الاليم هو وشركاؤه فى عقده ودينه ومذهبه ، والمتقربون كانوا فى

الدنيا إليه لغير تقيه لحقتهم منه ، التى تنادى الجنان فيها : إلينا أولياء

محمد وعلى صلوات الله عليهما وشيعتهما وعنا أعداء محمد وعلى

عليهما السلام وأهل مخالفتهما ، وتنادى النيران : عناعنا أولياء محمد وعلى عليهما السلام وشيعتهما ، وإلينا إلينا أعداء محمد وعلى وشيعتهما تقول الجنان : يا محمد ويا على إن الله أمرنا بطاعتكما ، وأن تأذنا فى الدخول إلينا من تدخلانه فاملآنا بشيعتكما ، مرحبا بهم وأهلا وسهلا ، وتقول النيران : يا محمد وعلى إن الله تعالى أمرنا بطاعتكما وأن

تحرق بنامن تأمراننا بحرقه (3) بنا فاملآنا بأعدائكما .

64 -ع : أبى ، عن أحمد بن إدريس ، عن حنان قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : لا تسألوهم فتكلفونا قضاء حوائجهم يوم القيامه . " ص 188 "

65 -وبهذا الاسناد قال : قال أبو جعفر عليه السلام : لا تسألوهم الحوائج فتكونوا لهم الوسيله إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فى القيامه . " ص 188 "

* (هامش)

(1) بتثليث النون : الوساده الصغيره .

(2) فى المصدر : على

اعمده . م

(3) فى التفسير المطبوع : وأن نحرق من تأمراننا بحرقه .

/ صفحه 56 /

66 -ع : بإسناده عن أبى عبد الله عليه السلام : إذا كان يوم القيامه بعث الله العالم و العابد فإذا وقفا بين يدى الله عزوجل قيل للعابد : انطلق إلى الجنه ، وقيل للعالم : قف تشفع للناس بحسن تأديبک لهم .

67 -ختص : روى (1) عن أبى عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : مامن أهل بيت يدخل واحد منهم الجنه إلا دخلوا أجمعين الجنه ، قيل : وكيف ذلک ؟ قال : يشفع فيهم فيشفع حتى يبقى

الخادم فيقول : يا رب خويدمتى قد كانت تقينى الحر والقر (2) فيشفع فيها .

68 -ما : ابن عبدون ، عن ابن الزبير ، عن على بن الحسن بن فضال ، عن العباس ابن عامر ، عن أحمد بن رزق ، عن محمد بن عبد الرحمن ، عن أبى عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لا تستخفوا بشيعه على ، فإن الرجل منهم ليشفع لعدد ربيعه و مضر . "

ص 63 "

69 -فر : فرات بن إبراهيم الكوفى معنعنا ، عن جعفر بن محمد ، عن أبيه عليهما السلام قال : نزلت هذه الآيه فينا وفى شيعتنا قوله تعالى : "

ص:162

فمالنا من شافعين ولا صديق حميم " وذلک أن الله تعالی یفضلنا

ویفضل شیعتنا حتی إنا لنشفع ویشفعون فإذا رأی ذلک من لیس منهم

قالوا : " فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم " . " ص 108 "

70 -کا : محمد بن یحیی ، عن ابن عیسی ، عن ابن فضال ، عن علی بن

عقبه ، عن عمر بن أبان ، عن عبد الحمید الوابشی ، عن أبی جعفر علیه

السلام قال : قلت له : إن لنا جارا ینتهک المحارم کلها حتی إنه لیترک

الصلاه فضلا عن غیرها : فقال : سبحان الله و أعظم ذلک ؟ ألا اخبرکم

بمن هو شر منه ؟ قلت : بلی ، قال : الناصب لنا شر منه ، أما إنه لیس من

عبد یذکر عنده أهل البیت فیرق لذکرنا إلا مسحت الملائکه ظهره ، و غفر

له ذنوبه کلها إلا أن یجئ بذنب یخرجه من الایمان ، وإن الشفاعه لمقبوله

وما تقبل فی ناصب ، وإن المومن لیشفع لجاره وماله حسنه ، فیقول : یا

رب جاری کان یکف

* (هامش)

(1) رواه العیاشی فی تفسیره عن ابان بن تغلب . یاتی تحت رقم

(2) . 86 القر : البرد .) * (

/ صفحه 57 / عنی الاذی فیشفع فیه ، فیقول الله تبارک وتعالی : أنا ربک

وأنا أحق من کافی عنک ، فیدخله الجنه وماله من حسنه ، وإن أدنی

المومنین شفاعه لیشفع لثلاثین إنسانا فعند ذلک یقول أهل النار : فمالنا

من شافعین ولا صدیق حمیم . " الروضه من 101 " شی : عن أبی جعفر

عليه السلام مثله .

71 -كا : العده ، عن سهل عن ابن سنان ، عن سعدان ، عن سماعه قال : كنت قاعدا مع أبی الحسن الاول علیه السلام والناس فی الطواف فی جوف اللیل فقال : یا سماعه إلینا إیاب هذا الخلق وعلینا حسابهم ، فما کان لهم من ذنب بینهم وبین الله عزوجل حتمنا علی الله فی ترکه لنا فأجابنا إلی ذلک ، وما کان بینهم وبین الناس استوهبناه منهم وأجابوا إلی ذلک وعوضهم الله عزوجل . " الروضه ص 162 "

72 -فر : محمد بن القاسم بن عبید معنعنا ، عن بشر بن شریح

البصری قال : قلت لمحمد بن علی علیهما السلام : أیه آیه فی کتاب الله

أرجی ؟ قال : ما یقول فیها قومک ؟ قال : قلت : یقولون " یا عبادی الذین

أسرفوا علی أنفسهم لا تقنطوا من رحمه الله " قال : لکنا أهل البیت لا نقول

ذلک ، قال : قلت : فأی شئ تقولون فیها ؟ قال : نقول " ولسوف یعطیک

ربک فترضی " الشفاعه ، والله الشفاعه والله الشفاعه . " ص 215 "

73 -م : قال رسول الله صلی الله علیه وآله : أحبوا موالینا مع حبکم

لآلنا ، هذا زید بن حارثه وابنه اسامه بن زید من خواص موالینا

فأحبوهما فوالذی بعث محمدا بالحق نبیا لینفعکم حبهما ، قالوا : وکیف

ینفعنا حبهما ؟ قال إنهما یأتیان یوم القیامه

74 -عد : اعتقادنا فی الشفاعه أنها لمن ارتضی دینه من أهل الکبائر

والصغائر فأما التائبون من الذنوب فغیر محتاجین إلی الشفاعه ، وقال

النبی صلی الله علیه وآله : من لم یؤمن بشفاعتی فلا أناله الله شفاعتی

. " ص 85 "

75 -وقال صلی الله علیه وآله : لا شفیع أنجح من التوبه . والشفاعه

للانبیاء والاوصیاء و المؤمنین والملائکه ، (3) وفی المؤمنین من یشفع

مثل ربیعه ومضر ، وأقل المؤمنین شفاعه من یشفع لثلاثین لثلاثین الفا

والشفاعه لا تکون لاهل الشک والشرک ، ولا لاهل الکفر والجحود بل

یکون للمومنین من أهل التوحید " ص 86 -85 "

بیانات حضرت آیت الله مظاهری

در زمان رجعت و حکومت اسلامی بعد از امام زمان»ارواحنافداه« که چندین هزار سال و بلکه میلیون ها سال، طول می کشد، قانون اساسی آن روز، مُصحف زهرا(س) است.

آیت الله مظاهری طی سخنانی در درس اخلاق خویش به مناسبت ایام فاطمیه به شرحی بر معانی »امّ ابیها« پرداخت و گفت: حضرت

ص:164

زهرا»سلام الله علیها« حجّت بر ائمه طاهرین»سلام الله علیهم« و ملکه عالم وجود هستند و این، یکی از معانی کنیه »ام أبیها« است.

متن بیانات حضرت آیت الله مظاهری

به این شرح است:

بسم الله الرّحمن الرّحیم

»رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی«

شرحی کوتاه بر معانی »امّ ابیها«

درباره اسماء و القاب حضرت زهرا»سلام الله علیها« از پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« و ائمه طاهرین»سلام الله علیهم« روایات زیادی نقل شده است. از جمله کنیه هایی که مکرّرا در روایات، برای حضرت زهرا»سلام الله علیها« نقل شده است، کنیه »أمّ أبیها« 1 می باشد؛ یعنی فاطمه»سلام الله علیها« مادر پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« است.

این کنیه حضرت زهرا»سلام الله علیها« سه معنا دارد و هر سه معنا، فوق العاده مهم است که اگر به آن توجّه شود، علاوه بر اینکه اعتقاد ما راجع به حضرت زهرا»سلام الله علیها« زیاد می شود، بهتر می توانیم ایشان را به عنوان اسوه و سرمشق در زندگی خود قرار دهیم.

فاطمه»سلام الله علیها«، علّت غایی آفرینش

معنای اوّل

این است که حضرت زهرا»سلام الله علیها«، علّت غائی برای پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« بودند. در روایت معروف (لَوْلاکَ لما خَلَقْتُ الأفْلاکَ و لَوْلا عَلیٌ لَمْا خَلَقتُکَ و لَولا فاطِمَهُ لَمْا خَلَقْتُکُما« 2 که قسمت اوّل آن، یعنی عبارت »لَوْلاکَ لما خَلَقْتُ الأفْلاکَ) از جهت سند متواتر است و شیعه و سنّی، گرچه با الفاظ مختلف، ولی همگی نقل کرده اند. 3 پروردگار عالم فرموده است: یا رسول الله، علت غائی عالم وجود، تو هستی و اگر تو نبودی، عالم را خلق نمی کردم. ادامه روایت، یعنی عبارت (و لَوْلا عَلیٌ لَمْا خَلَقتُکَ و لَولا فاطِمَهُ لَمْا خَلَقْتُکُما)،اگرچه از جهت سند مانند قسمت اوّل نیست، امّا از اسرار شیعه است و مضمون آن در روایات و زیارات زیاد آمده است. اگر امیرالمومنین علی»سلام الله علیه« نبودند، خداوند پیغمبر اکرم »صلّی الله علیه وآله وسلّم« را خلق نمی کرد. یعنی علت غائیه پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم«، علی»سلام الله علیه« است. در ادامه روایت، خداوند خطاب به رسول اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« در معراج می فرماید: یا رسول الله ! علت غائیه عالم، تو هستی و علت غائی تو، امیرالمومنین علی»سلام الله علیه« است و علّت غائی امیرالمومنین»سلام الله علیه« و تو، زهراست. این معنا، به این امر برمی گردد که حضرت زهرا»سلام الله علیها«، علّت غائیه عالم وجود

هستند و خداوند به خاطر حضرت زهرا»سلام الله علیها«، عالم وجود را خلق کرده است. به عبارت ساده تر، حضرت زهرا »سلام الله علیها«، نزد خداوند متعال به اندازه ای قدر و منزلت دارند که اگر به خاطر حضرت زهرا»سلام الله علیها« نبود، عالم هستی موجود نمی شد و همه عالم، به طفیل وجود ایشان پدیدار شده است.

و شاید معنای اینکه پیامبراکرم ایشان را »ام ابیها« می خوانند، این باشد که پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« به حضرت

ص:166

زهرا»سلام الله علیها« اشاره می کنند که علّت غائیه برای من، تو هستی و خداوند، به خاطر تو، مرا خلق کرده است. با این معنا، خواه ناخواه، حضرت زهرا»سلام الله علیها« علّت غائی دین پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« و علت غائیه امامت هستند.

بزرگان و اهل دل بر روی این معنا پافشاری دارند و بر این اساس، به روایات »لَوْلاکَ لما خَلَقْتُ الأفْلاکَ و لَوْلا عَلیٌ لَمْا خَلَقتُکَ و لَولا فاطِمَهُ لَمْا خَلَقْتُکُما«،اهمیّت خاصّی می دهند.

شخصیّت پیامبر»« مرهون حضرت زهرا

سلام اللّه علیها

معنای دوّمی که از کنیه »ام أبیها« برداشت می شود، این است که شخصیّت پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم«، وابسته به زهراست. همان طور که شخص پیامبر گرامی»صلّی الله علیه وآله وسلّم« مرهون مادرشان می باشند و حضرت آمنه»سلام الله علیها« برای شخص آن وجود مقدّس، جزءالعلّه هستند، مادر حضرت زهرا»سلام الله علیها«، یعنی حضرت خدیجه»سلام الله علیها«، نیز چنین بودند. ایشان با تلاش و کوشش فراوان، توانست سیزده سال اسلام عزیز را در مکّه یاری کند. اگر اموال حضرت خدیجه»سلام الله علیها« و تلاش و کوشش ایشان نبود، پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« نمی توانست سیزده سال سخت را در مکه پشت سر بگذارد.

اگر پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« توانستند سه سال با مشکلات و سختی های فراوانی در شعب أبی طالب به همراه چهل نفر استقامت کنند، در اثر تلاش و کوشش مادر حضرت زهرا»سلام الله علیها« و اموال ایشان بود.

بحث حمایت های حضرت خدیجه»سلام الله علیها« از پیامبر

ص:167

اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« بسیار مفصّل است. امّا فقط نگاه به یک جمله کوتاه حضرت خدیجه»سلام الله علیها«، بیان گر جدیّت و کوشش فراوان این بانوی بزرگ در راه اسلام عزیز است.

حضرت خدیجه »سلام الله علیها« در شب اوّل ازدواج با پیامبر»صلّی الله علیه وآله وسلّم«، تمام اسناد و قباله های دارای شان را در صندوقی نهادند و به آن حضرت تقدیم کرده و فرمودند: من کلفت و خدمت گذار شماهستم و این اموال هم از آن شماست. 4

سخن حضرت خدیجه»سلام الله علیها« در شب ازدواج، فقط یک شعار احساسی، یا گزاف و تعارف نبود، بلکه در عمل، این کلام خود را به اثبات رسانیدند و چنان بر سخن و گفته خود صادق بودند که هنگام جان دادن، حتّی برای خود، یک کفن نداشتند و چون برای گفتن این مطلب به پیامبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« خجالت می کشیدند، بر اساس روایتی به دختر گرامی خود حضرت زهرا»سلام الله علیها« وصیّت کردند که به پدرت بگو: آن عبایی را که هنگام نزول وحی بر دوش می گرفتید، کفن من قرار دهید. این درخواست، از دو جهت قابل توجّه است: یکی اینکه عبای وحی است و متبرّک می باشد و دوّم اینکه: جداً تمام اموالشان را در راه اسلام عزیز داده بودند و هیچ نداشتند.

حضرت رسول»صلّی الله علیه وآله وسلّم« نیز طبق وصیت عمل

نموده و همان عبا را کفن همسر گرامی شان قرار دادند. هنگام کفن کردن حضرت خدیجه»سلام الله علیها«، جبرئیل نازل شد و یک کفن بهشتی برای حضرت آورد. پیامبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« نیز هم با عبای خود و هم با کفنی که جبرئیل آورده بود، حضرت خدیجه»سلام الله علیها« را تکفین نموده و ایشان را دفن کردند. 5

خود حضرت زهرا»سلام الله علیها« نیز در ده سال حضور در مدینه، با کمک امیرالمومنین»سلام الله علیه«، بسیار به پیامبر»صلّی الله علیه

وآله وسلّم« کمک کردند. اگر ایشان و شوهرشان نبودند، پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« نمی توانستند ده سال مشکلات حضور در مدینه را پشت سر بگذارند.

فدک، حق و میراث حضرت زهرا «سلام الله علیها»

پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم«، طی ده سال حضور در مدینه، هشتاد و چهار جنگ را پشت سر گذاشتند. کسی که به اقرار سنّی و شیعه، توانست جنگ ها را فتح کند، حضرت علی»سلام الله علیه« بودند. و آنکه به امیرالمومنین»سلام الله علیه« کمک کرده، حضرت زهرا»سلام الله علیها« و درآمدهای فدک ایشان بوده است.

اصل فدک، متعلّق به حضرت خدیجه»سلام الله علیها« بوده است.

طی سه سال محاصره مسلمانان در شعب ابی طالب، یهودی ها آن را با یک قیمت فوق العاده ارزان، تصرّف کرده بودند. در حقیقت فدک، متعلق به حضرت خدیجه»سلام الله علیها« و میراث حضرت زهرا»سلام الله علیها« بود. پس از فتح خیبر، وقتی پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« فدک را گرفتند و به عنوان »فیء« در اختیار و تحت مالکیّت ایشان قرار گرفت، این آیه شریفه نازل شد: وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ ... 6

یا رسول الله ! فدک مال زهراست و آن را به زهرا بده. لذا به اقرار سنّی و شیعه، پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« فدک را که مال

حضرت خدیجه»سلام الله علیها« بود، به حضرت زهرا»سلام الله علیها« تحویل دادند. 7

حضرت زهرا»سلام الله علیها« در طول عمر مبارکشان، برای خود و خانواده، از درآمد فدک استفاده نمی کردند و درآمد آن را بین فقرای بنی هاشم و مهاجرین و انصار تقسیم می نمودند. 8 ایشان با یک زندگی فوق العاده ساده و در حدّ ضرورت، روزگار می گذراندند تا

جایی که سوره مبارکه »هل أتی« نازل شد. زندگانی حضرت زهرا»سلام الله علیها« خیلی مشکل بوده است؛ ایشان می توانستند از درآمد فدک، یک زندگی رفاهی پیدا کنند، امّا معتقد بودند فدَک باید فدای اسلام عزیز شود؛ لذا همه درآمد فدک را صرف اسلام می کردند. بنابر این می توان گفت: همین طور که حضرت خدیجه»سلام الله علیها« در سیزده سال حضور پیامبر در مکّه، اسلام عزیز را اداره کردند، حضرت زهرا»سلام الله علیها« نیز در ده سال دوران مدینه، آن هشتاد و چهار جنگ و مشکلات مدینه را اداره کردند.

خلاصه آنکه معنای دوّم »ام ابیها«، این است که شخصیّت پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« و دین اسلام، متوقّف بر زهراست. اگر ما بگوییم که از نظر تاریخ، اسلام در مکّه، متوقّف بر حضرت خدیجه»سلام الله علیها« و در مدینه متوقّف بر حضرت زهرا»سلام الله علیها« است، مسلّماً اشتباه نکرده ایم و قطعاً اغراق نگفته ایم. اگر پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« احترام خاصّی دارند، به خاطر شخصیت ایشان، به خاطر اسلام و به خاطر دین و قرآن است و وجود این شحصیّت، مرهون حضرت زهرا»سلام الله علیها« و مادرشان حضرت خدیجه»سلام الله علیها« است.

احترام ویژه به حضرت زهرا «سلام الله علیها»

معنای سوّمی

هم که برای کنیه »امّ أبیها« وجود دارد، و ما باید در زندگی از آن سرمشق بگیریم، احترام به حضرت زهراست. معنای سوّم »امّ أبیها« آن است که احترام به حضرت زهرا»سلام الله علیها«، بر پیغمبر»صلّی الله علیه وآله وسلّم« و همه ائمّه طاهرین»سلام الله علیهم« و عموم مردم، واجب و لازم است.

ص:170

پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« احترام فوق العاده ای برای حضرت زهرا»سلام الله علیها« قائل بودند. در روایات می خوانیم پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم«، هر روز سری به خانه حضرت زهرا»سلام الله علیها« می زدند. همین طور که مستحبّ است که انسان در مسجد دو رکعت نماز بخواند، پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« نیز در آنجا دو رکعت نماز می خواندند. گاهی دست حضرت زهرا»سلام الله علیها« و گاهی صورت و گاهی سینه ایشان را می بوسیدند و می فرمودند: «بوی بهشت را از زهرا استشمام می کنم« و با یک ادب خاصّی در مقابل حضرت زهرا»سلام الله علیها« می نشستند. 9 اگر حضرت زهرا»سلام الله علیها« بر پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« وارد می شدند، پیغمبر»صلّی الله علیه وآله وسلّم« تمام قد بلند می شدند و ایشان را به جای خود می نشاندند و در مقابل زهرا می نشستند و با هم گفتگو می کردند و اگر پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« بر زهرا»سلام الله علیها« وارد می شدند، حضرت زهرا»سلام الله علیها« نیز این گونه احترام می گذاشتند. 10 من این جمله را ندیده ام، ولی یکی از بزرگان مورد اعتماد می فرمود: وقتی پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« می خواستند از خانه حضرت زهرا»سلام الله علیها« بیرون بروند، به صورت عقب عقب بیرون می رفتند که پشتشان به حضرت زهرا

نباشد ! خلاصه آنکه پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« احترام خاصی برای حضرت زهرا»سلام الله علیها« قائل بودند.

قضیه تسبیحات حضرت زهرا»سلام الله علیها«

قضیه تسبیحات حضرت زهرا»سلام الله علیها« نیز بسیار عجیب است. حضرت فاطمه زهرا»سلام الله علیها«، برای کارهای سخت خانه، با وجود چهار فرزند پشت سر هم، نیاز به کمک کار داشتند، لذا

با اذن امیرالمومنین»سلام الله علیه« برای طرح مشکل و گرفتن یک همکار، نزد پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« رفتند. پیامبر نیز نمی خواستند به حضرت فاطمه»سلام الله علیها« »نه« بگویند، پس به جای »نه« فرمودند:

»یا فَاطِمَهُ أُعْطِیکِ مَا هُوَ خَیرٌ لَکِ مِنْ خَادِمٍ وَ مِنَ الدُّنْیابِمَا فِیهَا« 11

یا فاطمه چیزی به تو عطا می کنم که برای تو، از خادم و دنیا و آنچه در دنیاست، بهتر است.

سپس فرمودند: بعد از نماز، سی و چهار مرتبه »الله اکبر«، سی و سه مرتبه »الحمدالله« و سی و سه مرتبه »سبحان الله« بگو؛ این کار، نزد خداوند متعال، از دنیا و آنچه در دنیاست، ارزش بیشتری دارد. در بعضی از روایات، آمده است که اگر پس از آن کلمه مقدّسه »لا اله الا الله« 12 و »استغفر الله« 13 نیز گفته شود، خوب است، ولی جزء تسبیحات نیست.اصلاح شود.

امام صادق»سلام الله علیه« می فرمایند: «تسبیحات حضرت زهرا»سلام الله علیها« نزد من، از هزار رکعت نماز محبوب تر است«. 14 علّت این اهمیّت، آن است که این تسبیحات، وابسته به حضرت زهرا»سلام الله علیها« است. پس از این واقعه، زهرای مرضیه»سلام الله علیها« نزد امیرالمومنین»سلام الله علیه« آمدند و جریان را نقل کردند. پس از مدّت کوتاهی، پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم«

فضه خادمه را به نزد حضرت زهرا»سلام الله علیها« آوردند و به حضرت زهرا»سلام الله علیها« هدیه کردند. امّا فرمودند: «دخترم ! این زن هم انسانی مثل توست و استراحت را دوست دارد و از کار کردن زیاد، رنج می برد؛ لذا کارها را با او قسمت کن؛ یک روز کار خانه برای تو و یک روز برای او باشد.« 15

پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« و امیرالمومنین»سلام الله علیه« در مقابل حضرت زهرا»سلام الله علیها« کلمه »نه« نداشتند و

ص:172

توجّه خاصّی، به گفتار ایشان داشتند. ائمه طاهرین»سلام الله علیهم« نیز برای حضرت زهرا»سلام الله علیها« احترام ویژه ای قائل بودند.

معنای حجیّت حضرت زهرا»سلام الله علیها«

در روایتی منسوب به امام حسن عسکری»سلام الله علیه«، ایشان فرمودند: «نَحنُ حُجَجُ اللَّه عَلَی خَلقِه وَ جَدَّتُنَا فَاطِمَه حُجّه اللَّه عَلَینا« 16 ما امامان، حجّت بر مردم هستیم و فاطمه، حجّت برای ماست.

این روایت معنای عجیب و دقیقی دارد. به طور خلاصه باید گفت: وقتی دوران رجعت فرا می رسد، حکومت اسلامی اهل بیت»سلام الله علیهم« جهانی می شود و چندین میلیون سال، اهل بیت»سلام الله علیهم« روی کره زمین حکومت می کنند. در این دوران، حجیّت حضرت زهرا»سلام الله علیها« نمایان و آشکار می شود. اینکه امام عسکری»سلام الله علیه« می فرمایند مادرم حضرت زهرا حجّت برماست، به این معناست که در این زمان، ملکه عالم وجود، حضرت زهرا»سلام الله علیها« می شوند. البته در زمان پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم« و در زمان امیرالمومنین»سلام الله علیه« و دیگر ائمّه نیز حضرت زهرا»سلام الله علیها« حجّت هستند، امّا در دوران امام زمان، خصوصاً با وجود »مصحف فاطمه« این عظمت، متجلّی می شود. همچنین در دوران رجعت و حکومت جهانی اهل بیت»سلام الله علیهم«، قانون اساسی این عالم، مصحف زهرا می باشد.

...

البته در مورد اینکه حقیقت مصحف چیست، اطّلاعات ما بسیار ناقص است. فقط می دانیم که در مدّت کوتاه حیات حضرت فاطمه»سلام الله علیها« بعد از رحلت پیغمبر اکرم»صلّی الله علیه وآله وسلّم«، جبرئیل بر ایشان نازل شده و مطالبی را نازل کرده است و امیرالمومنین علی»سلام الله علیه« نیز کاتب آن بودند. 17 این مطالب

ص:173

در کتابی به نام »مصحف فاطمه« جمع آوری شد و احدی به جز ائمّه طاهرین به آن دسترسی ندارد و در زمان ما، نزد حضرت مهدی»ارواحنافداه« است. 18 اینکه حقیقت این مصحف چیست و در آن چه مطالبی وجود دارد که در قرآن نیست، نمی دانیم. اما آنچه می شود گفت، این است که: در زمان رجعت و حکومت اسلامی بعد از امام زمان»ارواحنافداه« که چندین هزار سال و بلکه میلیون ها سال، طول می کشد، قانون اساسی آن روز، مُصحف زهراست و حضرت زهرا»سلام الله علیها« نیز حجّت بر ائمّه طاهرین»سلام الله علیهم« و ملکه عالم وجود هستند و این، معنای سوّم کنیه »ام أبیها« است.

پی نوشت ها:

(1) ر.ک: مقاتل الطالبین، ص 29؛ بحارالأنوار، ج 43، ص 19 و ...

(2) الجنّه العاصمه، ص 148 ، مجمع النورین، ص 14

(3) بحارالانوار، ج 15، ص 28؛ ج 16، ص 406؛ ینابیع الموده، ج 1، ص 24؛ کشف الخفاء، ج 2، ص 164

(4) الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 140-141

(5) شجرم طوبی، ج 2، ص 234

(6) اسراء / 26

(7) بحارالأنوار، ج 21، ص 22؛ الدرّالمنثور، ج 4، ص 177 و ...

(8) ر.ک: الکافی، ج 7، صص 49 -48؛ کشف المحجّه، ص 182و ...

(9) بحارالأنوار، ج 43، ص 25؛ المستدرک على الصحيحين، ج 3، ص 154و ...

(10) اعلام الورى، ص 150و ...

(11) بحارالأنوار، ج 82، ص 336

(12) الکافى، ج 3، ص 343

(13) ثواب الاعمال، ص 163

ص:174

(14) الکافی، ج 3، ص 343

(15) الخرائج و الجرائح، ج 2، 530؛ اندیشه های ناب، ص 91

(16) اطیب البیان، ج 13، ص 225

(17) الکافی، ج 1، ص458

(18) ر.ک: بصائر الدرجات، صص 153-158؛ من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 419

آن حضرت در مورد علت نامگذاری حضرت صدیقه طاهره(س) به

»فاطمه«، از رسول خدا)ص(نقل می کند: «دخترم فاطمه را بدان

جهت فاطمه نامیدند که خداوند عزوجل او و دوستانش را از آتش

جهنم به دور نگه می دارد.(«18)

فاطمه(س) از نگاه امام حسن عسکری(علیه السلام)

امام حسن عسکری(علیه السلام) از امام علی(علیه السلام)، از رسول خدا)ص(نقل می

کند که: «آن هنگام که خداوند آدم و حوا را آفرید، آنان در بهشت به

خود مباهات می کردند. آدم به حوا گفت: خداوند هیچ مخلوقی بهتر

از ما نیافریده است. خداوند به جبرئیل فرمود: این دو بنده ام را به

فردوس برین ببر! زمانی که وارد فردوس شدند، چشمانشان به بانویی

افتاد که جامه ای زیبا از جامه های بهشتی در برداشت و تاجی نورانی

بر سرگذاشته و دو گوشواره درخشان به گوشش آویخته بود و بهشت

از پرتو نور چهره اش درخشان بود. حضرت آدم به جبرئیل گفت:

حبیبم جبرئیل ! این بانو که از زیبایی چهره اش بهشت نورانی گشته،

کیست؟ گفت: او فاطمه دختر محمد)ص(پیامبری از نسل تو است

که در آخرالزمان خواهد آمد. گفت: این تاجی که برسردارد، چیست؟

پاسخ داد: شوهرش علی بن ابیطالب(علیه السلام) است. گفت: این دو گشواره

ص:175

که بر دو گوش او است چیست؟ پاسخ داد: دو فرزندش حسن و حسین می باشند. آدم گفت: حبیبم ! آیا اینان پیش از من آفریده شده اند؟ گفت: بلی، اینان در علم مکنون خداوند چهارهزار سال پیش از آن که تو آفریده شوی، وجود داشتند.(«19(19 بحارالانوار، ج 53، ص 180

فاطمه(س) و آدم و حوا

وقتی آدم و حوا داخل فردوس شدند نگاهشان بسوی خانمی افتاد که بر روی تختی از تختهای بهشت نشسته است و تاجی از نور برسرداشته و درگوشهای خود دو گوشواره از نور دارد که تمام بهشتها از نور روی او روشن گردیده است.

آدم گفت: ای حبیب من جبرئیل ! این خانم کیست که تمام بهشت از نور روی او روشن گردیده است؟

جبرئیل گفت: این خانم، فاطمه(س) دختر محمد)ص(است و محمد پیغمبری از فرزندان تو است که در آخر الزمان ظاهر خواهد شد.

آدم گفت: این تاجی که بر سردارد چیست؟

جبرئیل گفت: این تاج شوهر او علی(علیه السلام) است.

آدم پرسید: این گوشواره ها چیست که در گوش اوست؟

جبرئیل گفت: دو فرزند او، حسن و حسین علیهما السلام هستند.

امام جعفر صادق علیه السلام راجع به آیه فَتَلَقّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ

آدم از پروردگارش کلماتی را گرفت فرمود: آدم و حوا نشسته بودند.

جبرئیل به نزد آن دو آمد و آنها را به قصری که از طلا و نقره بود، برد. و

این قصر مزین به زمرد سبز بود و در آن تختی از یاقوت سرخ وجود

داشت. بر تخت قبه ای از نور بود. در آن بارگاه، از نور، صورتی بود که

بر سرش تاج داشت و در دو گوشش دو گوشواره از لؤؤو در گردنش گردنبندی از نور. آدم و حوّا و جبرئیل از نور آن بارگاه تعجب کردند تاآن جاکه آدم، زیبایی حوّا را فراموش کرد. آدم سوال کرد: این صورت،چیست؟ جبرئیل گفت: صورت فاطمه

ص:176

علیها السلام است و آن تاج، پدرش؛گردنبند، شوهرش؛ و دو گوشواره اش حسن و حسین علیهما السلام هستند.

آدم سرش را به جانب بارگاه بلند کرد و پنج اسم نوشته شده از نور را

مشاهده فرمود. من محمود و این محمد؛ من اعلی و این علی؛ من

فاطر و این فاطمه؛ من محسن و این حسن. و احسان از من و این

حسین می باشد.علیهم السلام.

جبرئیل گفت: ای آدم ! این اسماء را حفظ کن که همانا توبه آنها احتیاج

پیدا خواهی کرد.

وقتی که آدم فرود آمد، سیصد سال گریه کرد. سپس خدا را به این

اسماء خواند و عرض کرد: ای پروردگار ! به حق محمد و علی و

فاطمه و حسن و حسین؛ یا محمود، یا اعلی، یا فاطر، یا محسن، مرا

ببخش و توبه ام را بپذیر. به آدم علیه السلام وحی شد: اگر آمرزش

تمام فرزندانت را از من خواسته بودی همه آنها را می بخشیدم . 1

(1) قال جعفر الصادق علیه السلام فی قوله تعالی: فَتَلَقّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ

کان آدم و حواء جالسین. فجاءهما جبرئیل و أتی بهما إلی قصر من ذهب و فضه،

شرفاته من زمرد اخضر، فیه سریر من یاقوته حمراء و علی السریر قبه من نور فیه

صوره علی رأسها تاج، و فی أذنیها قرطان من لؤؤ و فی عنقها طوق من نور،

فتعجبّوا من نورها حتى أنّ آدم نسى حسن حواء. فقال: ما هذه الصوره؟ قال:

فاطمه و التاج أبوها و الطوق زوجها و القرطان الحسن و الحسين. فرفع آدم رأسه

الى القبه، فوجد خمسه اسماء مكتوبه من نور: انا المحمود و هذا محمد و انا الا

على و هذا على و انا الفاطر و هذه فاطمه و انا المحسن و هذا الحسن و منى

الاحسان و هذا الحسين. فقال جبرئيل: يا آدم! احفظ هذه الاسماء فانک تحتاج

إليها. فلما هبط آدم بکى ثلاثمائه عام ثم دعا بهذه الاسماء و قال: يا رب! بحق

محمد و على و فاطمه و الحسن و الحسين، يا محمود يا اعلى يا فاطر يا محسن!

اغفرلى و تقبَّل توبتى. فأوحى إليه: يا آدم، لوسألتنى فى جميع ذريتک لغفرت

لهم ؛

احقاق الحق، ج 9، ص 260، به نقل از نزهه المجالس، ج 2، ص 230،

طبع قاهره..

آدم و حوا نشسته بودند و جبرئیل به نزد آن دو آمد و آنها را به قصری

که از طلا و نقره بود، برد و

این قصر مزین به زمرد سبز بود و در آن تختی از یاقوت سرخ وجود

داشت. بر تخت قبّه ای از نور

بود. در آن بارگاه، از نور، صورتی بود که بر سرش تاج داشت و در دو

گوشش دو گوشواره از ل ؤؤ و در گردنش گردنبدی از نور......

در ادبیات اهل سنت در تفسیر فتلقی آدم من ربه کلمات)آدم از

پروردگارش کلماتی را گرفت(در خصوص پذیرش توجه به حضرت

آمده است نقل می کنند از حضرت صادق(علیه السلام) :

آدم و حوا نشسته بودند و جبرئیل به نزد آن دو آمد و آنها را به قصری

که از طلا و نقره بود، برد و این قصر مزین به زمرد سبز بود و در آن

تختی از یاقوت سرخ وجود داشت. بر تخت قبّه ای از نور بود. در آن

بارگاه، از نور، صورتی بود که بر سرش تاج داشت و در دو گوشش دو

گوشواره از لومومو در گردنش گردنبدی از نور.

آدم و حوا و جبرئیل از نور آن بارگاه تعجب کردند تا آنجا که آدم زیبایی

حوا را فراموش کرد. حضرت آدم سئوال کرد : این صورت،

چیست؟جبرئیل گفت:

صورت فاطمه(س) است و آن تاج، پدرش و گردنبند، شوهرش و دو
گوشواره حسن و حسین(علیه السلام) هستند.
آدم سرش را به جانب بارگاه بلند کرد و پنج اسم نوشته شده از نور را
مشاهده فرمود. محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین(
جبرئیل گفت : ای آدم ! این اسماء را حفظ کن که همانا تو به آنها
احتیاج پیدا خواهی کرد. وقتی که آدم فرود آمد، سیصد سال گریه
کرد. سپس خداوند را به این اسماء خواند و عرض کرد: ای پروردگار !

به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین توبه ام را بپذیر.

به آدم وحی شد :» اگر آمرزش تمام فرزندانت را از من خواسته بودی

همه آنها را می بخشیدم.«

نقل از : فضائل اهل بیت از منابع اهل سنت- محمدرضا امین زاده به نقل از

احقاق الحق، ج9 ص260 به نقل از نزهه المجالس، ج2، ص230، طبع قاهره.(

عنایت امام کاظم علیه السلام به شطیطه نیشابوری

شیعیان نیشابور جمع شدند و از بین خود محمد بن علی نیشابوری را

برگزیدند. پس سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دو هزار پارچه

جامه به او دادند که برای امام موسی علیه السلام ببرد. شطیطه که زن

مومنه ای بود، یک درهم صحیح و پاره ای از خامه که آن را به دست

خود رشته بود و چهار درهم ارزش داشت، آورد و گفت: «و الله لا

یستحیی من الحق«. 1 یعنی اینکه من میفرستم، اگر چه کم است،

لکن از فرستادن حق امام علیه السلام اگر کم باشد، نباید حیا کرد.

پس آن جماعت آوردند جزوه ای که در آن سوملاتی بود و مشتمل بود

بر هفتاد ورق، در هر ورقی یک سوال نوشته بودند و مابقی را سفید

گذاشته بودند که جواب آن سوال در زیرش نوشته شود و هر دو ورقی

را روی هم گذاشته بودند و مثل کمربند سه بند بر آن چسبانیده بودند

و بر هر بندی مهری زده بودند که کسی آن را باز نکند و گفتند: این

جزوه را شب بده به امام علیه السلام و فردای آن شب بگیر آن را. پس هر گاه دیدی مهرها صحیح است، مهر از آنها بشکن و ملاحظه کن، هر گاه جواب مسائل را داده بود بدون شکستن مهرها، پس او امامی است که مستحق مالهاست، پس بده به او آن مالها را، و الا اموال ما را برگردان به ما. آن شخص مشرف شد به مدینه و داخل شد بر عبدالله

افطح و امتحان کرد او را و دریافت که او امام نیست. بیرون آمد در حالی که میگفت: پروردگارا، مرا هدایت کن به راه راست.

گفت: در این بین که ایستاده بودم، ناگاه پسری را دیدم که میگفت: اجابت کن آن کس را که میخواهی. پس برد مرا به خانه موسی بن جعفر علیه السلام. پس چون حضرت مرا دید، فرمود: برای چه ناامید میشوی؟ آنگاه فرمود: من جواب دادم به مسائلی که در جزوه است به جمیع آنچه محتاج الیه توست در روز گذشته. پس بیاور آن را، و بیاور درهم شطیطه را که وزنش یک درهم و دو دانق است و در کیسه ای است که چهار درهم ارزش آن است، و بیاور پاره خامه او را که در پشتواره جامه دو برادری است که اهل بلخ اند. راوی گفت: از فرمایش آن حضرت عقلم پرید و آوردم آنچه را که امر فرموده بود، و گذاشتم پیش آن حضرت. پس برداشت درهم شطیطه را با پارچه اش و رو کرد به من، فرمود: «و الله لا یستحیی من الحق». ای ابوجعفر، برسان به شطیطه سلام مرا و بده به او این همیان پول را. و آن چهل درهم بود، پس فرمود: بگو هدیه فرستادم برای تو شقه ای از کفنهای خودم را که پنبه اش از قریه خودمان قریه صیدا قریه فاطمه زهرا علیهاالسلام است و خواهرم حلیمه دختر حضرت صادق علیه السلام آن را رشته، و بگو به شطیطه که تو زنده میباشی نوزده روز از روز وصل ابوجعفر و وصول شقه و دراهم، پس شانزده درهم از آن همیان

را خرج خودت میکنی و بیست و چهار درهم آن را قرار میدهی

صدقه خودت و آنچه لازم میشود از جانب تو، و من نماز خواهم

خواند بر تو. آنگاه فرمود: ای ابوجعفر، هر گاه مرا دیدی کتمان کن،

زیرا که آن بهتر نگاه میدارد تو را. پس فرمود: این مالها را به صاحبانش

برگردان و باز کن این مهرها را که بر جزوه زده شده است و ببین که آیا

جواب مسائل را داده ام یا نه. راوی گفت: نگاه کردم به مهرها، دیدم

صحیح و دست نخورده است. پس گشودم یکی از وسطهای آن را،
دیدم جوابهای حضرت را. . 2 پس از پایان اعمال حج به خراسان
برگشتم. چون به نیشابور رسیدم، مردم از من استقبال کردند. از جمله
آنها همان شطیطه بود در بین استقبال کنندگان. سلام حضرت موسی
بن جعفر علیه السلام را به او رساندم و پارچه و پولی را که داده بودند،
با پیام حضرت به او رساندم. نزدیک بود از فرط شادی روح از بدنش
پرواز کند و هر کس که آنجا بود، به حال او غبطه میخورد و میگفت
ای کاش ما به جای او بودیم. چون نوزده روز گذشت، آن زن صالحه از
دنیا رفت. شیعیان ازدحام کردند و برای نماز بر جنازه او حاضر شدند.
ناگاه دیدم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر اسبی رسید و پیاده
شد و بر جنازه شطیطه نماز گزارد و ماند تا آن زن را وارد قبر کردند.
دیدم که حضرت قدری از تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام از
جیب خود بیرون آورد و در قبر او گذاشت و چون قبرش را پوشیدند،
آن حضرت رو به من کرده فرمود: به شیعیان ما سلام برسان و بگو هر
کس از شما مانند این زن باشد، یعنی نسبت به ما اهل بیت اخلاص
داشته باشد و حقوق ما را برساند، به ناچار در هر شهری باشد، به نزد
جنازه آنها حاضر میشویم. پس تقوی و پرهیزگاری به جای آورید تا
ما در راه نجات دادن شما از آتش دوزخ کمک کرده باشید؛ یعنی کاری
کنید تا از شفاعت ما محروم نباشید. آنگاه حضرت سوار بر اسب خود

شد و حرکت کرد. من به مردم اطلاع دادم که این آقا حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود، اما وقتی گفتم که مردم آن حضرت را از دور میدیدند و دیگر دسترسی به او نداشتند. . 3 مومف گوید: در زمان نوشتن این کتاب قبر شطیطه در نیشابور محل زیارت ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام است و من کنار قبر او رفته و آن را زیارت نموده ام.

پی نوشت ها:

(1) احزاب / 53:)ولی خدا از گفتن حق شرم نمیدارد».

(2) منتهی الآمال، ج 2، صص 360 و 361.

(3) مدینه المعاجز به نقل از داستان زنان، ص 118.

منبع: حدیث اهل بیت زندگینامه و مصائب چهارده معصوم؛ یدالله بهتاش، سبحان چاپ چهارم 1384.

یک روایت شنیدنی

در باره حضرت امام جواد علیه السلام را بخوانید و بعد به مطالعه

حالات آن حضرت که در پی می آید مطالعه.

در کتاب مشارق الانوار است)ما حاصله) بعد از شهادت حضرت رضا

علیه السلام حضرت جواد علیه السلام داخل شد به مسجد پیغمبر

صلی اللّه علیه و آله و یک پلّه بالای منبر رفت و فرمود:

أنا محمد بن علی الرّضا، أناالجواد، أنا العالم بأنساب النّاس فی

الاصلاب، أناأعلم بسرائرکم و ظواهرکم و ما أنتم سائرون الیه، علم

منحنا من قبل خلق الخلق و بعد فناء السّماوات والارضین و لولا تظاهر

أهل الباطل و دوله أهل الضّلال و وثوب أهل الشّک، لقلت قولا تعجّب منه

الاولون و الاخرون، ثمّ وضع یده الشّریفه علی فیه و قال یا محمد

أصمت کما صمت آبائک من قبل. منم محمد بن علی رضا منم

جواد، منم عالم به انساب مردم در صلبها، من داناترم به اسرار و

آشکارهای شما و به آنچه که، به سوی آن رهسپارید، علمی که به ما

داده شده پیش از آفرینش جهان و پس از نابودی آسمانها و زمینها، و

اگر نبود تظاهر اهل باطل و دولت اهل گمراهی و خیزش اهل شک)و

تردید(، البته چیزی می گفتم که از آن گفتار اولین و آخرین ها، شگفت

زده می شدند.

سپس دست شریفش را به دهان گذاشت و فرمود: ای محمد ساکت

باش آنگونه پدرانت ازپیش ساکت شدند.

البته عزیزان توجه نمایند، این کلمات در هفت سالگی به امامت

رسیدن آن حضرت است که طبق عقیده شیعه برای حجتهای الهی

کوچک و بزرگ نیست و خداوند اینها را پیش از آفرینش ماسوی اللّه

دردور عرش خود قرار داده بود و اینهایند علّت غائی آفرینش جهان

آفرینش.

امام حسن عسکری علیه السلام در گرگان

در روایات زیاد آمده است که اول ماخلق الله که نه زمینی و آسمانی .

نه فلک بود و ملکی . نه بهشت بود و جهنمی .خلاصه غیر از خدا

هیچ کس نبود خداوند انوار چهارده معصومین علیه السلام را آفرید و

در دور عرش خود قرار داد و با حضور و اشراف آنها تمام ماسوی الله

را آفرید .

بدینجهت آنها از تمامی زمین و آسمان و از اوضاع آنه با اجازه خدای

توانا اطلاع دارند و به آنها رسیدگی کرده و هنگام خواندن آنها جواب

می دهن و به حاجاتشان رسیدگی می کنند (من در کتاب سرچشمه

حیات در این باره روایات و بحثهای زیادی را آورده ام و طالبین

تفصیل به آن مراجعه نمایند). به ابعاد روایت ذیل توجه نمائید.

استان گلستان فعلی

که در گذشته مشهور به جرجان و استرآباد بود ، دارای یک شناسنامه

روشن و تاریخ پر فراز و نشیبی ست که در آن وقایع مهمی رخ داد، که از جمله آن می توان به طی الارض امام حسن عسکری به این سرزمین اشاره کرد.

ص:183

بنا به گفته محدثین امام حسن عسکری آن زمان 23 سال سن داشتند.
(روز جمعه سوم ربیع الثانی سال 255 هجری)
ظاهرا اولین محدثی که داستان واقعی ورود امام را به گرگان نقل کرده ، قطب الدین راوندی از محدثین قرن م بود که در کتاب (الخرائج و الجرائج) آورده است . بعدها محدثین دیگر از جمله علامه مجلسی در بحار الانوار، فخر الدین اردبیلی در " کشف الغمه فی معرفه الائمه " ،شیخ عباس قمی در منتهی الامال ، محمد شریف رازی در کرامات الصالحین و . . .
قطب راوندی به سند خود نقل کرده است که جعفر بن شریف جرجانی می گوید:
سالی عازم حج شدم و در «سامرّا» نزد امام عسکری (علیه السلام) رسیدم. شیعیان، مال زیادی را توسط من برای آن حضرت فرستاده بودند. خواستم از حضرت بپرسم که آنها را به چه کسی بدهم؟ اما پیش از این که چیزی بگویم، فرمود: آنچه با خود آورده ای به مبارک، خادم من بده !
من نیز چنان کردم. سپس گفتم: در گرگان شیعیانت به شما سلام می رسانند. فرمود: آیا بعد از اتمام مناسک حجّ به آنجا برمی گردی؟
گفتم: آری. فرمود: تو بعد از صد و هفتاد روز، به گرگان می رسی. و در آغاز روز جمعه، سه روز گذشته از ماه ربیع الآخر، به آنجا وارد می

شوی. به آنها بگو که من نیز پایان همان روز، آنجا می آیم. برو که رهیافته ای! خدا تو را و آنچه با خود داری سالم نگه خواهد داشت. بر خانواده ات وارد می شوی و برای پسرت، شریف فرزندی به دنیا خواهد آمد، اسمش را صلت بن شریف بن جعفر بن شریف بگذار. و خداوند او را بزرگ می گرداند و از دوستان ما خواهد شد.

گفتم: ای فرزند رسول خدا! ابراهیم بن اسماعیل جرجانی از شیعیان

ص:184

شما است و بین دوستانت بسیار کار خیر انجام داده و هر سال بیش از صد هزار درهم از ثروت خود را به آنان می دهد.

فرمود: خدا به ابراهیم بن اسماعیل، به خاطر رفتارش با شیعیان ما پاداش دهد، گناهان او را بخشیده و فرزند سالمی به او روزی خواهد کرد که حق را می گوید، به او بگو که حسن بن علی گفت: نام پسرت را «احمد» بگذار.

آنگاه از پیش آن حضرت رفته و مناسک حج را انجام دادم. و خدا مرا سالم نگه داشت تا اینکه روز جمعه، از ماه ربیع الآخر، در ابتدای روز همچنان که امام (علیه السلام) فرموده بود، به گرگان رسیدم. دوستان و آشنایان برای تبریک به دیدارم آمدند. به آنها گفتم که امام حسن عسکری (علیه السلام) وعده داده است که تا پایان امروز اینجا بیاید، پس آماده شوید تا پرسش ها و حاجت های خود را از او بخواهید.

همین که نماز ظهر و عصر را خواندند، در خانه من گرد آمدند. به خدا سوگند! چیزی متوجه نشدیم جز اینکه امام آمد و وارد خانه شد. ابتدا او بر ما سلام کرد، آنگاه ما به استقبالش رفتیم و دستش را بوسیدیم.

سپس فرمود: من به جعفر بن شریف وعده داده بودم که آخر همین روز به اینجا بیایم. نماز ظهر و عصر را در سامرّا خواندم و به سوی شما آمدم تا تجدید عهد نمایم. و اکنون در میان شما هستم تا پرسش ها و حاجت های خود را مطرح سازید.

نخستین کسی که پرسش نمود، «نضر بن جابر» بود. او گفت: ای فرزند رسول خدا! چند ماه است که چشمان پسرم آسیب دیده است، از خدا بخواه تا بینایی را به او برگرداند.

حضرت فرمود: او را بیاور، پس دست مبارکش را به چشمان وی کشید، بینایی او به حالت اول برگشت، آنگاه مردم یکایک می آمدند و نیازهای خود را مطرح می کردند و حضرت نیز برای آنها دعا می نمود

و نیازهایشان را برآورده می ساخت. سپس حضرت، همان روز به

سامرّا برگشت.

عزیزان کاری کنیم که این حضرات ما را در نظر داشته باشند و هنگام

مرگ به ما سری بزنند و شب اول قبر در کنار ما باشند آمین رب

العالمین.

منبع

منتهی الامال حاج شیخ عباس قمی ج 2 باب سیزده حالات آن حضرت از

الخرائج و الجرایح قطب راوندی رحمه الله علیهما.

و موسوعه الامام حسن عسکری علیه السلام ج 1 ص 335 رقم 350.

توجه،

مطالبی که در پی می آید، متأسّفانه، مؤلف بزرگوارش را حتی در

انترنت هم گشتم، پیدا نکردم ولی ثواب آن به خودش می رسدانشاءالله.

در باره امام یازدهم حسن عسکری علیه السلام

پیشگفتار

خلاصه حالات یازدهمین معصوم ، نهمین اختر امامت

طلعت نور نهمین اختر ولایت ظهور نهمین نور ولایت معجزه شش ماهه در بینائی می خواهم یک بار جمال دل آرایت را ببینم ادّعائی بزرگ از کودکی 25 ماهه

تشخیص نامه های بی نشان و استخدام ساربان هنگام وداع پدر در مکّه

خبر از شهادت پدر در مدینه ورود از درب بسته و رفع جنازه خبر از بدهی پدر و پرداخت آن با پنجاه قدم ، شام تا کعبه را پیمود آدم خوش گمان

هرگز نمی هراسد

برخورد بر مبنای نیّت افراد ترس از دارو و مرگ بخشش امام و سومال خدا

توطئه دشمن دوست نما و جعل نامه طرح دو مسئله عجیب و حیرت انگیز

شیفته خوشگل ها نشد و در دام شیاطین نیفتاد سه نوع استدلال بر اثبات امامت

ص:186

در نوجوانی شفابخش و درمان امراض در یک شب اماکن متبرکه از شام تا مکه

دستور درمان آرامش زلزله آگاهی از اسرار زنان و کناره گیری

رنگ مو و چهره ، در رنگ های گوناگون در خواب و بیداری نجات شخصی درمانده آب برای میهمان و آگاهی از درون هدایت افراد و توصیه خوردن غذا در صحرا یامنزل مرگ ناگهانی و اهمیّت صلوات تعیین جانشین در دوّمین سفر به بغداد

شکّ در نسب و مکیدن آب دهان حضرت تاءثیر منّت و معرّفی شیعه تواضع پیرمرد و پاسخ سی هزار مسئله حجامتی معجزه آساآگاهی نسبت به پیامبران وساطت برای رفع مشکل اثر انگشت در سنگ و آب شدن سینی فلزی دو معجزه مهمّ دیگرسبز شدن درخت سدر خشکیده پیش بینی خطر و بستن دُم حیوان

نجات از ضربت شمشیر مستانه

یکی از علّت های شهادت

در رثای نهمین ستاره ولایت

پنج درس ارزشمند و آموزنده

مدح و منقبت حضرت جوادالائمّه علیه السلام

چهل حدیث گهربار منتخب

پیشگفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین

شکر و سپاس بی منتها، خدای بزرگ را، که ما را از امّت مرحومه قرار

داد؛ و به صراط مستقیم ، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم

السلام هدایت نمود.

تحیّت و درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام ، و بر اهل بیت

عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم اجمعین ، مخصوصا نهمین

خلیفه بر حقّش حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام ؛ و

ص:187

لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند.

آموزنده نهمین ستاره فروزنده ؛ و پیشوای بشریّت ، حجّت خداوند برای هدایت بندگان ، آن شخصیّت برگزیده و ممتازی که همچون حضرت عیسی مسیح و بعضی دیگر از انبیاء الهی علیهم السلام در سنین کودکی به مقام والای امامت و ولایت نائل آمد و در بین اهل بیت عصمت و طهارت به عنوان »جوادالا ئمّه « معروف گردید.

در جلالت و عظمت حضرت جواد الا ئمّه علیه السلام -فرمود: او خلیفه برحقّ و وارث علوم می باشد، او معدن دانش ها و مخزن اسرار خواهد بود، او حجّت و راهنمای خلق است ، هر که به او ایمان آورد و به امامت و ولایت او در عمل و گفتار معتقد باشد، بهشت برین جایگاهش خواهد بود.

و جدّ بزرگوارش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در معرّفی آن حضرت فرموده است :

خداوند متعال نطفه او را پاک و مبارک و رضایت بخش قرار داد؛ و نامش را به عنوان محمّد بن علیّ علیه السلام برگزید، او شفیع شیعیان خواهد بود؛ و وارث تمام علوم می باشد.

احادیث قدسیّه و روایات متعدّده در منقبت و عظمت آن امام معصوم و والامقام ، با سندهای بسیار متعدّد در کتاب های گوناگون ،

وارد شده است .

و این مختصر ذرّه ای از قطره اقیانوس بی کران وجود جامع و کامل آن

امام همام می باشد، که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب

معتبر(1)، در جهت های مختلف : عقیدتی ، سیاسی ، فرهنگی ،

اقتصادی ، اجتماعی ، اخلاقی ، تربیتی و ... باشد که این ذرّه دلنشین و

لذّت بخش ، مورد استفاده و إفاده عموم خصوصا جوانان عزیز قرار

گیرد.

و ذخیره ای باشد لیوم لا ینفع مال و لا بنون إلا من اتی الله بقلب سلیم لی و لوالدی ، و لمن له علی حق انشاءالله تعالی. مؤلّف.

خلاصه حالات یازدهمین معصوم ، نهمین اختر امامت

در کتاب مشارق الانوار روایتی آورده خلاصه اش اینست.

بعد از شهادت امام رضا علیه السلام حضرت جواد علیه السلام به مسجد پیغمبر داخل شد

آن حضرت طبق مشهور، شب جمعه ، دهم ماه رجب ، سال 195 هجری قمری (2) در مدینه منوّره دیده به جهان گشود.

نام : محمّد(3) صلوات اللّه و سلامه علیه .

کنیه : ابوجعفر ثانی و ابوعلی .

لقب : جواد، قانع ، مرتضی ، نجیب ، تقیّ، منتخب ، هادی القضاه ، سیّدالهداه ، مصباح المتهجّدین ، جوادالا ئمّه و... .

پدر: امام علیّ بن موسی الرّضا، مُغیث الشّیعه والزّوّار علیهماالصلاه والسّلام .

مادر: از خانواده ماریه قبطی بوده ، و به چند نام و لقب معروف است : درّه ، سبیکه ، ریحانه ، خیزران و ... .

نقش انگشتر:»نِعْمَ الْقادِرُ اللّهُ« .

دربان : عمر بن فرات ، عثمان بن سعید سمّان را گفته اند.

..'

پس از آن که حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام توسطّ ماءمون عبّاسی مسموم و به شهادت رسید؛ مردم ، مخصوصا سادات بنی الزّهراء نسبت به جنایات خلیفه آگاه شدند، ماءمون از خطرات احتمالی بیمناک شد.

و بدین جهت ، امام محمّد جواد علیه السلام را از مدینه احضار کرد و

ص:189

در بغداد کنار دربار خود منزلی برایش تهیّه نمود تا از هر جهت امام علیه السلام تحت نظر باشد.

و در ضمن نیز جلب توجّه عامّه مردم شود؛ چون در ظاهر امام علیه السلام را بسیار مورد احترام و تکریم قرار می داد.

برهمین اساس ، پس از گذشت مدّتی ، ماءمون جهت تداوم سیاست عوام فریبانه خود و نجات از خطرات احتمالی ، دخترش ، امّ الفضل را به ازدواج آن حضرت در آورد، تا هم جلب توجّه افکار عموم را نموده باشد.

و هم تمام موارد زندگی و حرکات آن حضرت را تحت کنترل خود در آورد، به طوری که هر لحظه چنانچه کوچک ترین اتّفاقی رخ می داد، بلافاصله ماءمون توسّط ماءمورین و جاسوسان خود از آن آگاه می گشت ، آن هم با تحریفات مختلف و جعلیات و به عبارت دیگر، یک کلاغ چهل کلاغ شدن -.

و چندین مرحله نیز به جهت گزارشات کذب و بی مورد جاسوسان حکومتی و خصوصا همسر آن حضرت امّ الفضل -، آن امام مظلوم مورد شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفت .

و طبق روایت علیّ بن ابراهیم ، مردم از اقشار و طبقات مختلف به محضر مبارک و پُر فیض حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام وارد می شدند و پیرامون مسائل و فنون مختلف از آن حضرت سومال می

کردند؛ و جواب می گرفتند.

و حتّی در دوران ده سالگی ، در یک مجلس ، سی هزار مسئله از آن حضرت

سوال شد؛ و در همان مجلس نیز تمامی آن مسائل را، به طور کامل پاسخ فرمود.

مدّت امامت : بنابر مشهور، آن حضرت در روز جمعه یا دوشنبه ، آخر

ماه صفر، سال 203 یا 206 هجری قمری پس از شهادت مظلومانه
پدر بزرگوارش به منصب والای امامت و خلافت نائل آمد؛ و حدود
هیجده سال امامت و رهبری جامعه اسلامی را بر عهده داشت .
مدّت عمر: حضرت مدّت هفت یا هشت سال و چهار ماه در زمان
حیات پدر بزرگوارش ؛ و پس از شهادت و رحلت پدر نیز حدود
هیجده سال به عنوان رهبر و امام مسلمین ، هدایت گری جامعه را
عهده دار بود.
بنابر این ، عمر شریف و مبارک آن حضرت را حدود 25 سال گفته اند.
مشهور، روز سه شنبه ، پنجم ماه ذی الحجّه ، سال 220(4) در زمان
حکومت معتصم و به دستور او در بغداد به وسیله زهر توسّط
همسرش -امّ الفضل -مسموم شده و به شهادت رسید؛ و پیکر
مطهّرش در قبرستان بنی هاشم کنار قبر مقدّس جدّش ، امام موسی
کاظم علیه السلام دفن گردید.
خلفاء هم عصر: امامت آن حضرت هم زمان با حکومت ماءمون
عبّاسی و معتصم مصادف گردید.
تعداد فرزندان : طبق آنچه مورّخین آورده اند: حضرت دارای دو فرزند
پسر و سه دختر بوده است .
از امام محمّد جواد علیه السلام : چهار رکعت است ، که در هر رکعت
پس از قرائت سوره حمد، چهار مرتبه سوره توحید خوانده می شود؛

و پس از آخرین سلام نماز و ذکر تسبیحات حضرت فاطمه زهراء علیها السلام ، صد مرتبه : «اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد« گفته می شود.(5)

و سپس نیازها و خواسته های مشروعه خویش را از درگاه خداوند متعال مسئلت می نماید، که انشاءاللّه بر آورده خواهد شد.

ص:191

طلعت نور نهمین اختر ولایت

زمان شادی یاران حقّ، جواد آمد خوشا دلی که ز شادی دوست شاد باشد

بلی به عاشر شهر رجب به امر خدای ولادت شه اقلیم دین ، جواد آمد

نهم امام ، جوادالا ئمّه ، کنز وجود برش خزائن عالم کم از رماد آمد

محمّد تقیّ که تقوایش عبادت شه سجّادمان به یاد آمد

رجب که معنی آن ریزش مطر باشد ز ابر رحمت وی خلق را مراد آمد

غرض بگاه سحر همچو آفتاب منیر جواد، مظهر احسان وجود و داد آمد

به شهریار خراسان روا بود تبریک که نور دیده آن احمدی نژاد آمد(6)

از شبستان ولایت ، قمری پیدا شد از گلستان هدایت ، ثمری پیدا شد

بحر موّاج کرم ، آمده در جوش و خروش که ز دریای عنایت گهری پیداشد

شب میلاد جواد است ، ندا زد جبریل کز پی شام مبارک ، سحری پیدا شد

از افق ماه درخشان رجب داد نوید که ز خورشید ولایت قمری پیدا شد

نام نیکوش محمّد، لقب اوست جواد در صفات ملکوتی ، بشری پیدا شد(7)

ظهور نهمین نور ولایت

حکیمه -دختر حضرت موسی بن جعفر و عمّه امام محمّد جواد

علیهم السلام ، حکایت کند:

چون هنگام ولادت حضرت جواد الا ئمّه علیه السلام نزدیک شد،

حضرت ابوالحسن ، امام رضا علیه السلام مرا به همراه همسرش ،

خیزران مادر حضرت جواد علیه السلام با یک نفر قابله)ماما(داخل

یک اتاق قرار داد و درب اطاق را بست .

وقتی نیمه شب فرا رسید، ناگهان چراغ خاموش شد و اتاق تاریک گشت ؛ و ما ناراحت و متحیّر شدیم که در آن تاریکی ، در چنین موقعیّتی حسّاس چه کنیم ؟

ص:192

در همین تشویش و اضطراب به سر می بردیم که ناگاه درد زایمان بر خیزران عارض شد؛ و اندکی بعد وجود مبارک و نورانی حضرت ابوجعفر، محمّد جواد علیه السلام از مادر تولّد یافت و با ظهور طلیعه نورش تمام اتاق روشن گشت .

حکیمه گوید: به مادرش ، خیزران گفتم : خداوند کریم به واسطه وجود مبارک و نورانی این نوزاد عزیز، تو را از روشنائی و نور چراغ بی نیاز گردانید.

پس چون نوزاد بر زمین قرار گرفت ، نشست و نور تشعشع انوار الهی ، تمام اطراف بدنش را فرا گرفت ، تا آن که صبح شد و پدر، بزرگوارش حضرت ابوالحسن ، علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام تشریف آورد؛ و با لبخندی نوزاد عزیز را در آغوش گرفت ؛ و پس از لحظه ای او را در گهواره نهاد و به من فرمود: ای حکیمه ! سعی کن که همیشه کنارش باشی .

حکیمه در ادامه حکایت چنین گوید: چون روز سوّم مولود فرا رسید، آن نوزاد عزیز چشم های خود را به سوی آسمان بلند نمود و بعد از آن نگاهی به سمت راست و سمت چپ کرد و سپس با زبان صریح و فصیح اظهار داشت :

»أ شهد أن لا إله إلاّ اللّه ، وحده لا شریک له ، و اءنّ محمّدا عبده و رسوله .«

و هنگامی که شهادت بر یگانگی خداوند متعال و رسالت حضرت محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله بر زبان جاری کرد، بسیار تعجّب کردم و در حیرت قرار گرفته و با همان حالت از جای خود برخاستم و به حضور حضرت رضا علیه السلام آمدم و گفتم : صحنه ای بسیار عجیب و شگفت آوری را دیدم !

امام علیه السلام فرمود: چه چیزی را مشاهده کرده ای ؛ که باعث

شگفتی تو گشته است ؟

در جواب حضرت گفتم : این نوزاد کوچک چنین و چنان گفت ، و تمام جریان را برایش بازگو کردم .

همین که امام رضا علیه السلام سخن مرا شنید، تبسّمی نمود و سپس فرمود: چیزهای معجزه آسا و حیرت انگیز بیشتری را نیز مشاهده خواهی کرد.(8)

معجزه شش ماهه در بینائی

مرحوم راوندی و دیگر بزرگان رضوان اللّه تعالی علیهم به نقل از محمّد بن میمون حکایت کنند:

پیش از آن که امام رضا علیه السلام عازم دیار خراسان شود، در مکّه معظّمه حضور آن حضرت شرفیاب شدم و عرض کردم :

یابن رسول اللّه ! آهنگ سفر به مدینه منوّره را دارم ، چنانچه ممکن باشد نوشته ای برایم بنویس و مرا به فرزندت ، حضرت محمّد جواد علیه السلام معرّفی بفرما.

امام علیه السلام تبسّمی نمود، برای آن که فرزندش در آن هنگام در سنین شش ماهگی بود.

و چون حضرت نامه را نوشت و به دست من داد، به سوی مدینه منوّره حرکت کردم تا آن که بر سرای امام جواد علیه السلام رسیدم ، غلام آن حضرت جلوی منزل ایستاده بود، گفتم : مولای مرا بیاور تا با

دیدن جمال دل آرایش ، چشم خود را جلا بخشم و فیضی برگیرم .

غلام وارد منزل رفت و پس از لحظاتی بیرون آمد؛ و آن اختر فرزانه آسمان ولایت و امامت را روی دست هایش نهاده بود، پس نزدیک رفتم و سلام کردم .

گوهر ولایت ، حضرت جواد علیه السلام جواب سلام مرا داد و

ص:194

فرمود: ای محمّد! حال تو چگونه است ؟

عرضه داشتم : ای مولایم ! در اثر بیماری چشم ، نابینا گشته ام .

آن عزیز خردسال به من اشاره نمود و فرمود: نزدیک بیا، چون نزدیک امام جواد علیه السلام رفتم ، نامه پدرش ، امام رضا علیه السلام را به غلام دادم و او نامه را گشود و حضرت آن را خواند؛ و سپس به من خطاب کرد و فرمود:نزدیک تر بیا؛ چون جلوتر رفتم ، حضرت دست کوچک و مبارکش را بر چشم های من کشید؛ و من به برکت وجود مقدّس آن گوهر شش ماهه شفا یافتم و چشمم بینا شد و دیگر احساس درد و ناراحتی نکردم .(9)

می خواهم یک بار جمال دل آرایت را ببینم

صفوان بن یحیی و محمّد بن سنان حکایت کنند:

روزی در مکّه معظّمه به محضر شریف امام رضا علیه السلام حضور یافتیم و اظهار داشتیم : یاابن رسول اللّه ! ما عازم مدینه منوّره هستیم ، چنانچه ممکن است نامه ای برای فرزندت حضرت ابوجعفر محمّد جواد علیه السلام بنویس ، که انشاءاللّه ما را مورد لطف و عنایت خود قرار دهد.

و حضرت رضا علیه السلام تقاضای ما را پذیرفت و نامه را نگاشت ؛ و تحویل من داد، هنگامی که نامه را گرفتیم به سمت مدینه حرکت کردیم .

و چون به منزل حضرت جواد سلام اللّه علیه رسیدیم ، خادم حضرت به نام موفّق نزد ما آمد، در حالی که کودکی خردسال را -که حدود پانزده ماه داشت -در آغوش گرفته بود.

و ما متوجّه شدیم که آن کودک ، حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام می باشد.

به موفّق ، خادم حضرت فهماندیم که ما نامه ای برای حضرت آورده

ایم ؛ و نامه را تحویل خادم دادیم .

حضرت دست های کوچک خود را دراز نمود و نامه را از موفّق گرفت و به خادم اشاره نمود که نامه را باز کن .

و چون نامه را گشود، حضرت مشغول خواندن نامه گردید و در ضمن خواندن ، تبسّم بر لب داشت .

وقتی خواندن نامه پایان یافت ، به ما فرمود: شما از سرورم تقاضا کردید تا برایتان نامه ای بنویسد که بتوانید با من ملاقات و صحبت نمائید؟

عرض کردیم : بلی ، چنین است .

سپس محمّد بن سنان اظهار داشت : ای مولا و سرورم ! من از نعمت الهی -یعنی چشم -محروم و نابینا شده ام ، اگر ممکن است بینائی چشم مرا برگردان ، تا یک بار به جمال دل آرای شما نظر افکنم ؛ و دو مرتبه به حالت اوّل برگردم .

و این لطف و کرامت را پدرت و نیز جدّت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر من عنایت فرمودند.

سپس حضرت دست مبارک خویش را دراز نمود و بر چشم من کشید؛ و در همان لحظه چشمم روشن و بینا گردید، به طوری که همه جا و همه چیز را به خوبی می دیدم ، پس نگاهی به جمال دل آرا و مبارک حضرت افکندم .

و لحظه ای بعد از آن ، دست بر چشم من نهاد و دوباره همانند قبل نابینا شدم .

پس از آن ، من با صدای بلند اظهار داشتم : این جریان همچون حکایت فطرس ملک می باشد.(10)

سپس حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام پاهای خویش را بر سینه خادم نهاد و کلماتی را بر زبان مبارکش جاری نمود.(11)

ادّعائی بزرگ از کودکی 25 ماهه

طبق آنچه محدّثین و مورّخین ثبت کرده اند:

حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام موهای سرش کوتاه و فِر خورده شده و چهره مبارکش نمکین بود، که تقریبا از این جهت مقداری شبیه افراد سیاه پوست به نظر می رسید.

به همین جهت ، اشخاص منافق و فرصت طلب که هر لحظه دنبال سوژه ای هستند تا بتوانند ضربه خویش را وارد سازند.

لذا در نَسَب حضرت تشکیک به وجود آوردند و گفتند: این فرزند امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام نیست .

به قدری این شایعه و تهمت در افکار عدّه ای اثر گذاشت که مجبور شدند حضرت جواد علیه السلام را که بیش از حدود 25 ماه از عمر مبارکش د سپری نگشته بود، بردارند و نزد افراد قیافه شناس و نسب شناس آورند تا موضوع برای همگان روشن و ثابت شود که این کودک از چه خانواده ای است .

همین که آن کودک معصوم را نزد قیافه شناسان -که در جمع عدّه ای از اشخاص مختلف بودند -بردند، ناگاه همگی آن نسب شناسان از عظمت و هیبت آن کودک به سجده افتادند؛ و چون سر از سجده برداشتند، اظهار داشتند:

وای بر شماها ! این ستاره درخشان و این اختر روشنائی بخش را بر ما

عرضه می دارید؟ !

به خدای بزرگ سوگند، این کودک پاک و منزّه از هر نوع رجس و آلودگی است ، او از خانواده ای پاک و تکامل یافته است ، او در تمام مراحل انتقال در ارحام ، نیز پاک و منزّه قرار گرفته است .

ص:197

به خدا سوگند، او از ذرّیّه رسول اللّه صلی الله علیه و آله و از فرزندان امیرالمومنین ، علیّ بن ابی طالب علیه السلام می باشد.

بروید و به خداوند سبحان پناه ببرید؛ و از چنین افکار و دسیسه های نابخردانه ، توبه نمائید و در نسب او هیچ گونه شکّ و تردید نداشته باشید.

امام محمّد جواد علیه السلام در تمام این حالات و لحظه ها، حمد و ثنای خداوند متعال را بر زبان جاری می نمود.

پس از آن که سخن قیافه شناسان پایان یافت ، حضرت لب به سخن گشود و ضمن خطبه ای طولانی -که همه افراد را که از اقشار مختلف بودند، به تعجّب و حیرت وا داشت -اظهار نمود:

شکر و سپاس خدای را، که ما را از برگزیدگان نور خودش قرار داد؛ و از بین نیکان ، ما را انتخاب نمود؛ و نیز ما را از امانت داران خویش به حساب آورد و حجّت و راهنمای بندگانش قرار داد و... .

بعد از آن فرمود: ای جمعیّت حاضر! همانا من محمّد جواد، پسر علیّ رضا، فرزند موسی کاظم ، فرزند جعفر صادق ، فرزند محمّد باقر، فرزند علیّ زین العابدین ، فرزند حسین شهید، فرزند امیرالمومنین علیّ مرتضی و فاطمه زهراء دختر محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله هستم .

آن گاه افزود: مرا بر افراد قیافه شناس عرضه می دارند؟!

به خداوند یکتا سوگند، من نسبت به نسب های همه مردم از

خودشان و از دیگران آشناترم ، من به تمام اسرار درونی و علنی

اشخاص کاملا آگاه هستم .

و در ادامه ، بعد از بیان مطالبی بسیار مهمّ، اظهار داشت : چنانچه

دولت های کفر و افراد دنیاپرست نمی بودند و بر علیه ما و دیگر مومنین شورش د نمی کردند، مطالبی را اظهار می نمودم که تمام

اشخاص در حیرت و تعجّب قرار گیرند.

ص:198

و سپس دست مبارک خود را بر دهان خویش نهاد و آخرین سخنش چنین بود:

ای محمّد! خاموش باش همچنان که پدرانت خاموش گشتند و صبر و شکیبائی را پیشه خود قرار بده ؛ و در اظهار حقایق همانند پیامبران اولوالعزم عجله منما، همانا که مخالفین جزای گفتار و اعمالشان را خواهند دید.(12)

تشخیص نامه های بی نشان و استخدام ساربان

یکی از اصحاب و شیعیان حضرت ابوجعفر، امام جواد محمّد علیه السلام به نام ابوهاشم حکایت کند:

روزی به قصد زیارت و دیدار آن حضرت ، رهسپار منزلش شدم ، در بین راه سه نفر از دوستان ، هر یک نامه ای به من دادند که به دست حضرت برسانم ؛ ولی چون نامه ها نشانی نداشت ، من فراموش کردم که کدام از چه کسی است .

وقتی خدمت امام علیه السلام وارد شدم و نامه ها را جلوی آن حضرت نهادم ، یکی از نامه ها را برداشت و بدون آن که نگاهی به آن نماید، فرمود: این نامه زید بن شهاب است .

سپس دوّمین نامه را برداشت و بدون نگاه در آن ، فرمود: این نامه محمّد بن جعفر است ؛ و چوم سوّمین نامه را برداشت ، نیز بدون نگاه فرمود: و این نامه هم از علیّ بن الحسین است ؛ و آن گاه هر کدام را با

نام و نسب معرّفی نمود و آنچه نوشته بودند، مطرح فرمود.

بعد از آن ، حضرت جواب هر یک از نامه ها را زیر نوشته هایشان مرقوم داشت و امضاء کرد؛ و سپس تحویل من داد.

وقتی برخاستم که از حضور مبارکش مرخّص شوم و بروم ، امام علیه السلام نگاهی محبّت آمیز به من نمود و تبسّمی کرد؛ و سپس مبلغی معادل سیصد دینار به عطا نمود و فرمود: این پول ها را تحویل علیّ بن الحسین بن ابراهیم بده و بگو که تو را بر خرید اجناس راهنمائی

کند.

پس هنگامی که نزد علیّ بن الحسین رفتم و پیام حضرت را رساندم ، مرا راهنمائی کرد و اجناسی را خریداری کردم ؛ و سپس آن ها را به وسیله شتر برای امام علیه السلام آوردم .

همین که به همراه صاحب شتر جلوی درب منزل حضرت رسیدیم ، صاحب شتر از من تقاضا کرد که از حضرت بخواهم تا او را جزء افراد خدمت گذار خود قرار دهد.

وقتی بر امام جواد علیه السلام وارد شدم و خواستم تقاضای صاحب شتر را مطرح کنم ، دیدم حضرت کنار سفره طعام نشسته و به همراه عدّه ای مشغول تناول غذا می باشد.

و بدون آن که من حرفی زده باشم ، فرمود: ای ابوهاشم ! بنشین و به همراه ما از این غذا میل کن و ظرف غذائی را با دست مبارک خویش جلوی من نهاد؛ و چون از آن غذای لذیذ خوردم ، حضرت به غلام خود فرمود: ای غلام ! صاحب شتر را که همراه ابوهاشم آمده و جلوی منزل ایستاده است ، بگو وارد شود و در کنار شما مشغول خدمت و انجام وظیفه گردد.(13)

هنگام وداع پدر در مکّه

امیّه بن علیّ حکایت می کند:

هنگامی که ماءمورین حکومت بنی العبّاس خواستند امام علیّ بن

موسی الرّضا علیه السلام را از مدینه به خراسان منتقل نمایند، حضرت جهت وداع با کعبه الهی به مکّه معظّمه آمده بود و من نیز همراه حضرت بودم .

وقتی حضرت طواف وداع را انجام داد، نماز طواف را کنار مقام حضرت ابراهیم علیه السلام به جای آورد.

ص:200

در این میان ، فرزند نوجوانش ، حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد سلام اللّه علیه -که او نیز همراه پدر بزرگوارش بود -پس از آن که طواف خود را به پایان رسانید، وارد حِجْر اسماعیل شد؛ و در همان جا نشست .

چون جلوس حضرت جواد علیه السلام به طول انجامید، موفّق -خادم حضرت ، که او نیز از همراهان بود -جلو آمد و گفت : فدایت گردم ، برخیز تا حرکت کنیم و برویم .

حضرت فرمود: مایل نیستم حرکت کنم ؛ و تا زمانی که خدا بخواهد، می خواهم همین جا بنشینم ، و تمام وجود حضرت را غم و اندوه فرا گرفته بود.

موفّق نزد پدرش ، امام رضا علیه السلام آمد و اظهار داشت : فدایت گردم ، فرزندت ، حضرت ابوجعفر، محمّد جواد علیه السلام در حِجْر اسماعیل نشسته است و حرکت نمی کند تا برویم .

امام رضا علیه السلام شخصا نزد فرزندش حضرت جواد آمد و فرمود: اءی عزیزم ! برخیز تا برویم .

آن نور دیده اظهار داشت : من از جای خود بلند نمی شوم .

پدر فرمود: عزیزم ! باید حرکت کنیم و از این جا برویم .

حضرت جواد علیه السلام اظهار نمود: ای پدر ! چگونه برخیزم ؟ !.

و حال آن که دیدم چگونه با خانه خدا وداع و خداحافظی می کردی ،

که گویا دیگر به آن باز نخواهی گشت .

و در نهایت ، امام رضا علیه السلام فرزند و نور دیده اش را بلند نمود؛

و حرکت کردند و رفتند.(14)

خبر از شهادت پدر در مدینه

"بسیاری از بزرگان شیعه و سنّی در کتاب های مختلف به نقل از

ص:201

شخصی به نام ، امیّه بن علیّ حکایت کنند:

در آن هنگامی که امام رضا علیه السلام در شهر خراسان بود، من

مدّت زمانی را در مدینه بودم و مرتّب به منزل حضرت ابوجعفر، امام

محمّد جواد علیه السلام رفت و آمد داشتم .

در طیّ این مدّت مشاهده می کردم که هر روز خویشان و آشنایان به

محضر مبارک امام جواد علیه السلام وارد می شدند و سلام و احترام

می کردند.

پس از گذشت مدّت ها از مسافرت امام رضا علیه السلام به خراسان و

بی اطّلایی مردم از آن حضرت ، روزی حضرت جواد علیه السلام در

جمع عدّه ای از اصحاب خویش ، یکی از کنیزان را صدا زد و چون

نزد حضرت حاضر شد، به وی فرمود: برو به تمام افراد اهل منزل بگو

که برای سوگواری و عزاداری آماده شوند.

همین که افراد از منزل حضرت خارج شدند با یکدیگر گفتند: چرا سوال نکردیم که سوگواری و عزاداری برای چه کسی است ؟

و چون فردای آن روز فرا رسید و عدّه ای از اصحاب نزد حضرت

جهت ملاقات و دیدار آمدند، امام جواد علیه السلام همانند روز قبل

، دوباره یکی از کنیزان را صدا زد و اظهار داشت : به اهل منزل بگو که

آماده عزاداری گردند.

در این هنگام ، برخی از اصحاب از آن حضرت سومال کردند:

یاابن رسول اللّه ! مگر عزای چه کسی است ؟

حضرت فرمود: عزای آن کسی که بهترین فرد از افراد روی زمین می باشد.

و در همان روزها خبر شهادت پدرش ، حضرت ابوالحسن ، امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام به اهالی شهر مدینه رسید و منتشر گردید.(15)

ص:202

ورود از درب بسته و رفع جنازه

مرحوم شیخ صدوق و طبرسی و دیگر بزرگان به نقل از اباصلت هروی حکایت نمایند:

چون حضرت ابوالحسن ، علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام توسّط ماءمون عبّاسی به وسیله انگور زهرآلود مسموم شده و به منزل مراجعت نمود، طبق دستور حضرت درب ها را بسته و قفل کردم و غمگین و گریان گوشه ای ایستادم .

ناگاه جوانی خوش سیما -که از هرکس به امام رضا علیه السلام شبیه تر بود -وارد حیاط منزل شد، با حالت تعجّب و حیرت زده جلو رفتم و اظهار داشتم : چگونه وارد منزل شدی ؛ و حال آن که درب منزل بسته و قفل بود؟

جوان در پاسخ فرمود: آن کسی که مرا در یک لحظه از شهر مدینه به این جا آورده است ، از درب بسته نیز داخل می گرداند.

گفتم : شما کیستی و از کجا آمده ای ؟

فرمود: ای اباصلت ! من حجّت خدا و امام تو هستم ، من محمّد فرزند مولایت ، حضرت رضا علیه السلام می باشم .

و سپس آن حضرت مرا رها نمود و به سوی پدرش رفت ؛ و نیز به من دستور داد که همراه او بروم ، پس چون وارد اتاق شدیم و چشم امام رضا علیه السلام به فرزندش افتاد، او را در آغوش گرفت و به سینه

خود چسبانید و پیشانیش را بوسید.

ناگاه حضرت با حالت ناگواری بر زمین افتاد و فرزندش ، امام جواد علیه السلام او را در آغوش گرفت ؛ و سخنی را زمزمه نمود که من متوجّه آن نشدم .

بعد از آن ، کف سفیدی بر لب های امام رضا علیه السلام ظاهر گشت

و سپس فرزندش دست خود را درون پیراهن و سینه پدر کرد و ناگهان پرنده ای را شبیه نور بیرون آورد و آن را بلعید و حضرت رضا علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم نمود.

پس از آن ، امام محمّد جواد علیه السلام مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای اباصلت ! بلند شو و برو از انباری پستو، صندوقخانه تختی را با مقداری آب بیاور.

عرض کردم : ای مولای من ! آن جا چنین چیزهائی وجود ندارد.

فرمود: به آنچه تو را دستور می دهم عمل کن .

پس چون وارد آن انباری شدم ، تختی را با مقداری آب که مهیّا شده بود برداشتم و خدمت حضرت جواد علیه السلام آوردم و خود را آماده کردم تا در غسل و کفن آن امام مظلوم کمک کنم .

ناگاه امام جواد علیه السلام فرمود: کنار برو، چون دیگری کمک من می کند؛ و سپس افزود: وارد انباری شو و یک دستمال بسته که درون آن کفن و حنوط است ، بیاور.

وقتی داخل انباری شدم بسته ای را -که تا به حال در آن جا ندیده بودم -یافتم و محضر امام جواد علیه السلام آوردم .

پس از آن که حضرت جواد علیه السلام پدرش سلام اللّه علیه را غسل داد و کفن کرد و بر او نماز خواند، به من خطاب نمود و اظهار داشت : ای اباصلت ! تابوت را بیاور.

عرضه داشتم : فدایت گردم ، بروم نزد نجّار و بگویم تابوتی را برایمان بسازد.

حضرت فرمود: برو داخل همان انباری ، تابوتی موجود است ، آن را بردار و بیاور.

وقتی داخل آن انباری رفتم ، تابوتی را که تاکنون ندیده بودم حاضر یافتم ، پس آن را برداشتم و نزد حضرت آوردم ؛ و امام جواد علیه

السلام پدر خود را درون آن نهاد.

در همین لحظه ، ناگهان تابوت به همراه جنازه از زمین بلند شد و سقف اتاق شکافته گردید و تابوت بالا رفت ، به طوری که دیگر من آن را ندیدم .

به آن حضرت عرضه داشتم : یاابن رسول اللّه ! اکنون ماءمون می آید، اگر جنازه را از من مطالبه نماید، چه بگویم ؟

فرمود: ساکت و منتظر باش ، به همین زودی مراجعت می نماید.

و سپس افزود: هر پیامبری ، در هر کجای این عالَم باشد، هنگامی که وصیّ و جانشین او فوت می نماید، خداوند متعال اجساد و ارواح آن ها را به یکدیگر می رساند.

در بین همین فرمایشات بود، که دو مرتبه سقف شکافته شد و جنازه به همراه تابوت فرود آمد.

امام جواد علیه السلام جنازه را از داخل تابوت بیرون آورد و روی زمین به همان حالت اوّل قرار داد و فرمود: ای اباصلت ! اینک برخیز و درب منزل را باز کن .

پس هنگامی که درب منزل را باز کردم ، ماءمون به همراه عدّه ای از اطرافیان خود با گریه و افغان وارد شدند؛ و پس از آن که ماءمون لحظه ای بر بالین جنازه نشست ، دستور دفن حضرت را صادر کرد و تمام آنچه را که حضرت وصیّت کرده بود، یکی پس از دیگری انجام گرفت

.

پس از پایان مراسم دفن ، یکی از وزراء، به ماءمون گفت : علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام با این کار که آبی در قبر نمایان شد و سپس ماهی هایِ ریزی آمدند و بعد از آن ماهی بزرگی ظاهر گشت و آن ماهیان کوچک را بلعید، خبر می دهد که حکومت شما نیز چنین است که شخصی از اهل بیت رسول خدا صلوات اللّه علیه می آید؛ و

ص:205

شماها را نابود می گرداند.

و ماءمون حرف او را تصدیق کرد.

پس از آن ، ماءمون دستور داد تا مرا زندانی کردند و چون یک سال از زندان من گذشت ، خیلی اندوهناک شدم و از خداوند متعال خواستم که برایم راه نجاتی پیدا شود.

پس از گذشت زمانی کوتاه ، ناگهان امام محمّد جواد علیه السلام وارد زندان شد و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آمدیم ؛ و بعد از آن به من فرمود: ای اباصلت ! نجات یافتی ، برو که دیگر تو را پیدا نخواهند کرد.(16)

خبر از بدهی پدر و پرداخت آن

مرحوم شیخ مفید، کلینی ، راوندی و دیگر بزرگان به طور مستند به نقل یکی از اهالی مدینه منوّره آورده اند:

شخصی به نام مطرفی حکایت کند:

هنگامی که حضرت ابوالحسن ، علیّ موسی الرّضا علیهما السلام به شهادت رسید، مبلغ چهار هزار درهم از آن حضرت طلب داشتم و کسی دیگر، غیر از من و خود حضرت از این موضوع اطّلاع نداشت .

به همین جهت با خود گفتم : پول هایم از دستم رفت و دیگر قابل وصول نیست در این افکار بودم ، که فرزندش حضرت ابوجعفر، جوادالا ئمّه علیه السلام برایم پیامی فرستاد که فردای آن روز پیش

حضرتش بروم و در ضمن پیام افزود: هنگام آمدن کیسه و یا

خورجینی را نیز همراه بیاور.

پس چون فردای آن روز فرا رسید و در محضر مبارک امام محمّد جواد

علیه السلام شرفیاب شدم ، حضرت مرا مورد خطاب قرار داد و

فرمود: پدرم حضرت ابوالحسن ، امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما

ص:206

السلام رحلت نموده است ؛ و تو مقدار چهار هزار درهم از پدرم طلب کار هستی ؟

عرضه داشتم : بلی ، پدر شما مبلغ چهار هزار درهم به من بدهکار می باشد.

پس در همین لحظه متوجّه شدم که حضرت جواد علیه السلام گوشه ای از آن جانمازی را که روی آن نشسته بود، بلند کرد و مقداری دینار از زیر آن برداشت و تحویل من داد و فرمود: این مقدار دینارها بابت بدهی پدرم به تو می باشد، آن ها را تحویل بگیر.

و من چون آن پول ها را از حضرت تحویل گرفتم ، آن ها را محاسبه کردم ، درست به مقدار همان چهار هزار درهمی بود که از امام رضا علیه السلام طلب داشتم .(17)

با پنجاه قدم ، شام تا کعبه را پیمود

حافظ ابونعیم -یکی از علماء اهل سنّت -در کتاب خود به نام حلیه الا ولیاء آورده است :

شخصی به نام ابویزید بسطامی حکایت قابل توجّهی را از سرگذشت خود با کودکی خردسال نقل کرده است :

روزی از شهر بسطام جهت زیارت خانه خدا حرکت کردم ؛ چون به یکی از روستاهای شهر دمشق رسیدم ، تپّه خاکی را دیدم که کودکی حدودا چهار ساله روی آن بازی می نمود.

وقتی نزدیک او رسیدم ، خواستم به او سلام کنم ، با خود گفتم : این بچّه است و هنوز به تکلیف الهی نرسیده ، اگر به او سلام کنم ، جواب نمی داند؛ و اگر سلام نکنم حقّی را ضایع (18) کرده ام .

و بالاخره بر او سلام کردم و آن کودک نگاهی بر من انداخت و اظهار داشت :

ص:207

قسم به آن کسی آسمان را برافراشت و زمین را گسترانید، چنانچه جواب سلام را واجب نگردانیده بود، جواب نمی گفتم .

چون که مرا به جهت کمی سنّ و سال نزد خود کوچک و حقیر دانستی ؛ ولیکن جوابت را می دهم : «علیک السّلام و رحمه اللّه و برکاته و تحیّاته و رضوانه « .

و سپس افزود: هرگاه تحفه و تحیّتی برایتان هدیه کردند، سعی نمائید که به بهترین وجه آن را پاسخ دهید.

با شنیدن چنین سخنانی ، فهمیدم که او شخصیّتی والا و بلند مرتبه است و من اشتباه فکر کرده ام .

در همین لحظه ، فرمود: ای ابویزید ! برای چه از دیار خود بسطام به شهر شام آمده ای ؟

گفتم : ای سرورم ! قصد زیارت کعبه الهی را دارم .

پس آن کودک از جای خود برخاست و اظهار داشت : آیا وضو داری ؟

گفتم : خیر.

فرمود: همراه من بیا، دَه قدم که راه رفتیم ، به نهری بزرگ تر از فرات رسیدیم و او نشست و وضوئی با رعایت تمام آداب و مستحبّات گرفت و من نیز وضو گرفتم .

در همین اثناء، قافله ای عبور می کرد از شخصی پرسیدم : این نهر کدام نهر است ، و چه نام دارد؟

گفت : رود جیحون است .

بعد از آن ، کودک فرمود: حرکت کن تا برویم ، چون بیست قدم راه پیمودیم ، به نهری بزرگ تر از نهر قبلی رسیدیم .

و چون کنار آن نهر آمدیم ، فرمود: بنشین ، و من طبق دستور او نشستم و او رفت ، از قافله ای که از آن محلّ عبور می کرد، پرسیدم : این جا کجاست و این نهر چه نام دارد؟

گفتند: رود نیل است و تا شهر مصر حدود یک فرسخ فاصله داری ،

آن ها رفتند و پس از ساعتی آن کودک باز آمد و اظهار داشت : برخیز

حرکت کن تا برویم .

پس حرکت کردیم و بیست قدم دیگر راه رفتیم ، نزدیک غروب

خورشید بود که نخلستانی نمایان گردید، کنار آن رفتیم و اندکی

نشستیم ؛ و پس از استراحتی مختصر دوباره فرمود: حرکت کن تا

برویم .

مقدار خیلی کمی که راه آمدیم ، به مکّه معظّمه رسیدیم ؛ و چون وارد

مسجدالحرام شدیم ، من از کلیددار کعبه سومال کردم که این کودک

کیست ؟

گفت : او حضرت ابوجعفر، محمّد جواد، فرزند علیّ بن موسی الرّضا

علیهم السلام می باشد.(19)

آدم خوش گمان هرگز نمی هراسد

روزی ماءمون -خلیفه عبّاسی -به همراه برخی از اطرافیان خود به

قصد شکار عزیمت کرد.

پیش از آن که آنان از شهر خارج شوند، در مسیر راه به چند کودک

برخورد کردند که مشغول بازی بودند.

همین که بچّه ها چشمشان به خلیفه عبّاسی و همراهانش افتاد،

همگی فرار کردند و کسی باقی نماند مگر یک نفر از آن ها که آرام در

کناری ایستاد.

چون ماءمون چنین دید، بسیار تعجّب کرد از این که تمامی بچّه ها هراسان فرار کردند و فقط یک نفرشان آرام ایستاده است و هیچ ترس و وحشتی در او راه نیافت .

پس با حالت تعجّب نزدیک آن کودک 9 ساله رفت و نگاهی به او کرد

ص:209

و گفت : ای پسر ! چرا این جا ایستاده ای ؟

و چرا همانند دیگر بچّه ها فرار نکردی ؟

آن کودک سریع امّا با متانت و شهامت پاسخ داد: ای خلیفه ! دوستان من چون ترسیدند، گریختند و کسی که خوش گمان باشد هرگز نمی هراسد.

و سپس در ادامه سخن افزود: اساساً کسی که مرتکب خلافی نشده باشد، چرا بترسد و فرار کند؟ !

و ضمنا از جهتی دیگر، راه وسیع است و خلیفه با همراهانش نیز می توانند از کنار جاده عبور می نمایند؛ و من هیچ گونه مزاحمتی برای آن ها نخواهم داشت .

خلیفه با شنیدن این سخنان با آن بیان شیرین و شیوا، از آن کودک خوش سیما در شگفت قرار گرفت ؛ و چون نام او را پرسید؟

جواب داد: من محمّد جواد، فرزند علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام هستم .

ماءمون با شنیدن نام او بر پدرش درود و رحمت فرستاد و به راه خود ادامه داد و رفت .

و چون مقداری از شهر دور شدند، ماءمون کبکی را دید؛ پس باز شکاری خود را -که همراه داشت -رهایش کرد تا کبک را شکار کند و بیاورد؛ و چون باز شکاری پرواز کرد و رفت بعد از لحظاتی بازگشت

در حالتی که یک ماهی کوچکی را -که هنوز زنده بود -به منقار خود گرفته بود.

با مشاهده این صحنه ، خلیفه و همراهانش بسیار در تعجّب و حیرت قرار گرفتند.

و هنگامی که خلیفه ، ماهی را از آن باز شکاری گرفت ، از ادامه راه برای شکار منصرف گردید و به سمت منزل خود مراجعت کرد.

در بین راه ، دوباره به همان کودکان برخورد کرد و حضرت جواد علیه السلام نیز در جمع دوستانش مشغول بازی بود، پس ماءمون جلو آمد و حضرت را صدا زد.

امام جواد سلام اللّه علیه پاسخ داد: لبّیک .

ماءمون از حضرت پرسید: این چیست که من در دست گرفته ام ؟

حضرت جوادالائمّه علیه السلام به اذن و قدرت پروردگار متعال لب به سخن گشود و اظهار نمود: خداوند متعال به واسطه قدرت بی منتها و حکمت بی دریغش ، آنچه را که در دریاها و زمین آفریده ، نیز در آسمان و هوا قرار داده است .

و این باز شکاری یکی از آن موجودات کوچک و ظریف را شکار کرده است تا خلیفه ، فرزندی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزمایش نماید و میزان اطّلاعات و معلومات او را بسنجد.

خلیفه پس از شنیدن چنین سخنانی ، شیفته او گردید و گفت : حقیقتا که تو فرزند رضا و از ذرّیه رسول خدا هستی ؛ و سپس آن حضرت را در آغوش خود گرفت و مورد دلجوئی و محبّت قرار داد.(20)

برخورد بر مبنای نیّت افراد

حسین بن محمّد اشعری به نقل از پیرمردی به نام عبداللّه زرّین حکایت کند:

در مدّتی که ساکن مدینه منوّره بودم ، هر روز نزدیک ظهر حضرت

جوادالا ئمّه علیه السلام را می دیدم که وارد مسجدالنّبی می شد و مقداری در صحن مسجد می نشست ؛ و سپس قبر مطهّر جدّش ، حضرت رسول و نیز قبر شریف مادرش ، فاطمه زهرا علیها السلام را زیارت می نمود و نماز به جای می آورد.

روزی به فکر افتادم که مقداری خاک از جای پای مبارک آن حضرت را جهت تبرّک بردارم .

ص:211

پس به همین منظور -بدون این که چیزی به کسی اظهار کنم -فردای آن روز در انتظار ورود حضرت نشستم ؛ ولی بر خلاف هر روز، مشاهده کردم که این بار سواره آمد تا جای پائی بر زمین نباشد و چون خواست از مرکب خویش فرود آید، بر سنگی که جلوی مسجد بود قدم نهاد.

و چندین روز به همین منوال و کیفیّت گذشت و من به هدف خود نرسیدم ، تا آن که با خود گفتم : هر کجا حضرت ، کفش خود را درآورد، از زیر کفش وی چند ریگ یا مقداری خاک برمی دارم .

فردای آن روز متوجّه شدم که امام علیه السلام با کفش وارد صحن مسجد شد؛ و مدّتی نیز به همین منوال سپری شد.

این بار با خود گفتم : می روم جلوی آن حمّامی که حضرت داخل آن می شود؛ و آن جا به مقصود خود خواهم رسید.

پس از سومال و جستجو از این که امام جواد علیه السلام به کدام حمام می رود؟

در جواب گفتند: حمّامی در کنار قبرستان بقیع است ، که مال یکی از فرزندان طلحه می باشد.

لذا آن روزی که بنا بود حضرت به حمّام برود، من نیز رفتم و کنار صاحب حمّام نشستم و با وی مشغول صحبت شدم ، در حالتی که منتظر قدوم مبارک حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام بودم .

صاحب حمّام گفت : چرا این جا نشسته ای ؟

اگر می خواهی حمّام بروی ، بلند شو برو؛ چون اگر فرزند امام رضا علیه السلام بیاید، دیگر نمی توانی حمّام بروی .

در بین صحبت ها بودیم که ناگاه متوجّه شدیم ، حضرت وارد شد و سه نفر نیز همراه وی بودند.

ص:212

چون خواست از الاغ و مرکب خویش پیاده شود، آن سه نفر قطعه حصیری زیر قدوم مبارکش انداختند تا آن حضرت روی زمین قرار نگیرد.

به حمّامی گفتم : چرا چنین کرد و حصیر زیر پایش انداختند؟ !

صاحب حمّام گفت : به خدا قسم ، تا به حال چنین ندیده بودم و این اوّلین روزی بود که برای حضرت حصیر پهن شد.

در این هنگام ، با خود گفتم : من موجب این همه زحمت برای حضرت شده ام ؛ و از تصمیم خود بازگشتم .

پس چون نزدیک ظهر شد، دیدم امام علیه السلام همانند روزهای اوّل وارد صحن مسجد شد و پس از اندکی نشستن مرقد مطهّر جدّش ، رسول اکرم و مادرش ، فاطمه زهراء علیها السلام را زیارت نمود؛ و سپس در جایگاه همیشگی نماز خود را به جای آورد و از مسجد خارج گردید.(21)

ترس از دارو و مرگ

مرحوم شیخ مفید رضوان اللّه تعالی علیه حکایت نموده است :

روزی شخصی از حضرت جوادالا ئمّه ، امام محمّد تقی علیه السلام سومال شد: چرا اکثر مردم از مرگ می ترسند و و از آن هراسناک می باشند؟

امام جواد علیه السلام در پاسخ اظهار داشت : چون مردم نسبت به

مرگ نادان هستند و از آن اطّلاعی ندارند، وحشت می کنند.

و چنانچه انسان ها مرگ را می شناختند و خود را از بنده خداوند متعال و نیز از دوستان و پیروان و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار می دادند، نسبت به آن خوش بین و شادمان می گشتند و می فهمیدند که سرای آخرت برای آنان از دنیا و سرای فانی ، به

ص:213

مراتب بهتر است .

پس از آن فرمود: آیا می دانید که چرا کودکان و دیوانگان نسبت به بعضی از داروها و درمان ها بدبین هستند و خوششان نمی آید، با این که برای سلامتی آن ها مفید و سودمند می باشد؛ و درد و ناراحتی آن ها را برطرف می کند؟

چون آنان جاهل و نادان هستند و نمی دانند که دارو نجات بخش خواهد بود.

سپس افزود: سوگند به آن خدائی ، که محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله را به حقّانیّت مبعوث نمود، کسی که هر لحظه خود را آماده مرگ بداند و نسبت به اعمال و رفتار خود بی تفاوت و بی توجّه نباشد، مرگ برایش بهترین درمان و نجات خواهد بود.

و نیز مرگ تاءمین کننده سعادت و خوش بختی او در جهان جاوید می باشد؛ و او در آن سرای جاوید از انواع نعمت های وافر الهی ، بهره مند و برخوردار خواهد بود.(22)

بخشش امام و سؤال خدا

مرحوم شیخ طوسی و کلینی ، به نقل از علیّ بن ابراهیم قمّی و او به نقل از پدرش ، ابراهیم بن هاشم حکایت نماید:

روزی در محضر مبارک امام محمّد جواد علیه السلام بودم ، شخصی به نام صالح بن محمّد -که از طایفه واقفیّه بود -وارد مجلس امام

علیه السلام شد و اظهار داشت :

یابن رسول اللّه ! مبلغی به مقدار ده هزار دینار از وجوهات شرعیّه نزد من بوده است که مومنین ، آن ها را در اختیار من قرار داده بودند تا تحویل شما دهم .

ولیکن من آن ها را مصرف خود و دیگران کرده ام ، اکنون تقاضامندم مرا حلال نمائید.

حضرت فرمود: حلال کردم .

ابراهیم بن هاشم گوید: همین که آن شخص از مجلس حضرت جواد بلند شد و بیرون رفت ، امام علیه السلام مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای ابوهاشم ! وقتی حقوق و اموال ما به دست یکی از این افراد می رسد -که در حقیقت ، آن اموال مربوط به تمامی اهل بیت و ذرّیّه رسول اللّه علیهم السلام ؛ و نیز ایتام و مساکین است -در هر راهی که خواستند مصرف می کنند؛ و سپس در مجلس ما حضور می آیند و اظهار می دارند: یاابن رسول اللّه ! تقاضا داریم که از ما بگذر و ما را حلال گردانی .

و حضرت سپس افزود: آن ها فکر می کنند که ما نمی گوئیم ، حلال کردیم ، ولی به خدا قسم ، در روز قیامت تمامی این افراد مورد مواخذه و بازخواست خداوند متعال قرار خواهند گرفت و در سومال و جواب سختی ، واقع خواهند شد.(23)

تواضع پیرمرد و پاسخ سی هزار مسئله

مرحوم شیخ مفید رضوان اللّه تعالی علیه به نقل از ابراهیم بن هاشم قمّی حکایت کند:

در آن زمانی که حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام به شهادت رسید، من عازم مکّه معظّمه شدم ؛ و در ضمن ، به محضر شریف حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام شرف حضور یافتم .

همین که وارد منزل رفتم ، جمع بسیاری از شیعیان را مشاهده کردم که از شهرها و مناطق مختلفی جهت زیارت و ملاقات امام جواد علیه السلام آمده بودند.

پس از گذشت لحظاتی ، عموی حضرت -به نام عبداللّٰه بن موسی که پیرمردی سالخورده بود -در حالتی که لباس های خشنی بر تن

داشت ، وارد مجلس شد در گوشه ای نشست .

سپس امام جواد علیه السلام در حالی که پیراهنی بلند پوشیده و عبائی بر دوش انداخته بود و کفش سفیدی در پای داشت ، وارد مجلس گردید.

تمام افراد به احترام آن حضرت از جای برخاستند، آن گاه عموی حضرت به طرف امام علیه السلام جلو آمد و پیشانی برادرزاده اش را بوسید؛ بعد از آن ، حضرت در جایگاه خویش روی یک کُرسی -که از قبل آماده شده بود -نشست .

تمام حُضّار از عظمت و هیبت حضرت ، در آن سنین کودکی ، در تعجّب و حیرت قرار گرفته بودند.

در همین اءثناء، شخصی از برخاست و از عموی حضرت سوءال کرد: نظر شما درباره کسی که با حیوانی نزدیکی کند، چیست ؟

عبداللّه پاسخ داد: دست راستش قطع می شود و نیز حدّ شرعی بر او جاری می گردد.

ناگاه امام جواد علیه السلام سخت ناراحت و خشمگین شد و با نگاهی به عمویش فرمود: ای عمو! از خدا بترس و تقوا داشته باش ، خیلی خطرناک است آن موقعی در پیشگاه با عظمت خداوند متعال بایستی و بگویند: چرا چیزی را که نمی دانستی ، اظهار نظر کردی ؟!

عبداللّه عرضه داشت : مگر پدرت چنین نفرموده است ؟

حضرت فرمود: از پدرم درباره شخصی که قبر زنی را نبش نماید و بشکافد و با آن مرده نزدیکی کند سومال شد؛ که پدرم در جواب فرمود: باید دست راستش قطع شود و حدّ زنا بر او جاری گردد، چون که معصیت نسبت به زنده و مرده یکسان است .

در این هنگام عبداللّه به خطای خویش اعتراف کرد و گفت : اشتباه کردم ، شما درست فرمودی ، حقّ با جنابعالی است و من از درگاه

خداوند پوزش می طلبم .

پس از آن ، مردم که از اقشار مختلف اجتماع کرده بودند، با مشاهده این جریان بر تعجّب و حیرت آن ها افزوده گشت ؛ و اظهار داشتند:

ای مولا و سرور ما ! چنانچه اجازه می فرمائی ، ما سومال های خود را مطرح نمائیم و شما پاسخ آن ها را لطف فرمائید؟

امام جواد علیه السلام فرمود: بلی ، آنچه می خواهید سومال مطرح کنید، تا جوابتان را بگویم .

پس در همان مجلس ، حدود سی هزار مسئله از حضرت سومال کردند؛ و با این که امام علیه السلام در سنین نُه سالگی بود، با بیانی شیوا تمامی آن ها را پاسخ فرود.(48)

حجامتی معجزه آسا

ابن شهرآشوب و برخی دیگر از بزرگان آورده اند:

در زمان حکومت ماءمون عبّاسی ، حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام طبیبی را به منزل خویش دعوت کرد تا وی را حجامت نماید.

همین که طبیب نزد امام محمّد جواد علیه السلام حضور یافت ، حضرت به او فرمود: حجامت مرا روی رگ زاهر انجام بده .

طبیب اظهار داشت : ای سرورم من ! تاکنون اسم چنین رگی را نشنیده ام و آن را نمی شناسم .

در این لحظه ، حضرت آستین دست خود را بالا زد و یکی از رگ های

دست خود را به طبیب نشان داد؛ و سپس فرمود: این رگ زاهر است ،

آن را با تیغ بزن .

موقعی که طبیب رگ را با تیغ بُرید، مقدار زیادی آب زرد رنگ از آن

خارج شد و درون طشتی -که زیر دست حضرت نهاده شده بود -

ریخت و طشت پر شد.

ص:217

آن گاه حضرت به یکی از غلامان دستور داد تا روی رگ را ببندند و طشت را تخلیه کنند.

پس از آن که طشت را خالی کردند و آوردند، حضرت فرمود: روی رگ را باز کنید.

وقتی روی آن را باز کردند، مقداری دیگر مثل همان آب های زردرنگ خارج شد؛ بعد امام جواد علیه السلام به طبیب فرمود: اکنون روی آن را پانسمان کن .

و چون کار طبیب پایان یافت ، دستور داد تا مقدار صد دینار به طبیب داده شود.

طبیب مقدار صد دینار را گرفت و سپس نزد پزشکی معروف به نام بختیشوع رفت و جریان را به طور مشروح برای او تعریف کرد.

بختیشوع با شنیدن این نوع حجامت ، بسیار در تعجّب قرار گرفت و گفت : به خداوند سوگند، چنین موضوع و حالتی را تا به حال از کسی نشنیده و نیز در کتابی نخوانده ام .

بعد از آن ، هر دو نزد اسقف اءعظم رفتند و چون جریان را بازگو کردند، اسقف گفت : گمان می کنم که آن شخص یا پیغمبر است و یا آن که از ذرّیّه پیامبران خواهد بود.(49)

آگاهی نسبت به پیامبران

مرحوم قطب الدّین راوندی رضوان اللّه علیه از حضرت عبدالعظیم

حسنی سلام اللّه علیه حکایت کند:

روزی از روزها نامه ای برای امام محمّد جواد علیه السلام نوشتم و

سومال کردم : حضرت ذوالکفل علیه السلام -که پیامبر الهی است -

نامش چه می باشد؟

و آیا او از پیغمبران مرسل بوده است ؟

ص:218

امام علیه السلام در جواب نامه ، چنین مرقوم فرمود:

خداوند متعال صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای ارشاد و هدایت بندگانش فرستاده است ، که سیصد و سیزده نفر از آن ها پیامبران مرسل بودند.

و حضرت ذوالکفل علیه السلام نیز یکی از پیامبران مرسل الهی بود، که بعد از حضرت سلیمان علیه السلام مبعوث شد و همانند حضرت داوود علیه السلام بدون بیّنه و برهان در بین مردم قضاوت و حکم فرمائی می کرد و هیچ گاه غضبناک نمی گشت مگر آن که در جهت رضای خداوند سبحان بوده باشد.

سپس امام جواد علیه السلام در پایان نامه مرقوم فرمود:

نام حضرت ذوالکفل علیه السلام ، »عویدیا« بوده است ، و او همان پیامبری است که نامش در ضمن آیه ای از آیات شریفه قرآن مطرح گردیده است :

وَاذْکُرْ إسْماعیلَ وَالْیَسَعَ وَ ذَالْکِفْلِ وَ کُلٌّ مِنَ الاْ خْیارِ .(50)

یعنی ؛ به یاد آور ای پیامبر ! پیامبرانی را همچون حضرت اسماعیل ، یسع و ذوالکفل را، که هر یک از آن ها از خوبان و برگزیدگان می باشند.(51)

م

وساطت برای رفع مشکل

مرحوم شیخ طوسی ، کلینی و دیگر بزرگان آورده اند:

در اوایل خلافت معتصم عبّاسی ، شخصی از اهالی سجستان به همراه امام محمّد جواد علیه السلام و نیز عدّه ای دیگر، راهی مکّه معظّمه گردید.

شخص سجستانی گوید: در بین راه ، جهت استراحت در محلّی نشسته بودیم و سفره غذا پهن بود، ما با عدّه ای از افراد مختلف مشغول خوردن غذا گشتیم .

ص:219

من به حضرت خطاب کردم و اظهار داشتم : یاابن رسول اللّه ! فدایت گردم ، در شهر ما شخصی از دوستان و محبّان شما، از طرف حکومت ، مسئول امور مردم می باشد.

مالیات زیادی را بر من مقرّر کرده است که بپردازم ، در حالی که من توان پرداخت آن را ندارم ، چنانچه ممکن باشد نامه ای برایش بنویسید تا ملاحظه حال مرا نماید و تخفیفی دهد؟

امام علیه السلام فرمود: او را نمی شناسم .

عرض کردم : ای سرورم ! او از دوستان و علاقه مندان به شما اهل بیت عصمت و طهارت می باشد؛ و من مطمئنّ هستم که نامه شما سودمند خواهد بود.

و چون سخن و تقاضای من به اتمام رسید، حضرت قلم و کاغذی را در دست مبارک خود گرفت و این عبارات را نگاشت :

به نام خداوند بخشاینده مهربان ، حامل نامه از جنابعالی و نیز از عقیده ات تعریف و تمجید کرد، توجّه داشته باش که خوشبختی تو در گرو رفتار و کردارت می باشد؛ بنابر این ، سعی کن نسبت به دوستان و هم نوعان خود دلسوز باشی ، همانا خداوند متعال فردای قیامت تو را در مقابل اعمال و کردارت موماخذه و مورد بازجوئی قرار می دهد.

بعد از آن نامه را امضاء نمود و تحویل من داد.

پس از آن که وارد سجستان شدم و نامه حضرت را به والی -که به نام حسین بن عبداللّه نیشابوری معروف بود -دادم ، او نامه را گرفت و بوسید و بر چشم خود نهاد و سپس آن را گشود و خواند و به من خطاب کرد و گفت : خواسته ات چیست ؟

گفتم : ماءمورین شما مالیات سنگینی بر من بسته اند و توان پرداخت آن را ندارم سپس دستور داد: مالیات را از من بردارند و چون سخت

در مضیقه بودم نیز مبلغی را لطف کرد.(52)

اثر انگشت در سنگ و آب شدن سینی فلزی

مرحوم طبری ، بحرانی ، شیخ حرّ عاملی و دیگر بزرگان آورده اند که شخصی به نام عماره بن زید حکایت کند:

روزی در مجلس حضرت ابوجعفر، امام محمّد بن علیّ علیهما السلام نشسته بودم ، به حضرت عرض کردم : یاابن رسول اللّه ! علائم و نشانه های امام چیست ؟

حضرت فرمود: هرکس بتواند کاری را که هم اکنون من انجام می دهم ، انجام دهد، یکی از نشانه های امام در او می باشد.

و سپس انگشتان دست مبارک خود را روی صخره ای -که در کنارش بود -نهاد، و هنگامی که دست خود را از روی آن سنگ برداشت ، دیدم جای انگشتان دست حضرت روی آن سنگ به طور روشن و واضح اثر گذاشته است .

و نیز حضرت را مشاهده کردم که قطعه آهنی را با دست مبارک خود گرفته است و بدون آن که آن را در آتش نهاده باشند همانند قطعه ای کش و لاستیک یا فنر از دو سمت می کِشد و پاره نمی شود.(53)

همچنین آورده اند:

عبداللّه بن محمّد -که یکی از راویان حدیث است -گوید:

روزی همراه عماره بن زید بودم ، او ضمن صحبت هائی ، حکایت

عجیبی را برایم بیان کرد، گفت : روزی امام محمّد جواد علیه السلام را در حالی که یک سینی بزرگ گِرد مَجْمَعه جلویش نهاده بود، دیدم ؛ پس از ساعتی به من خطاب کرد و فرمود: ای عمّاره ! آیا مایل هستی که به وسیله این سینی فلزّی یک کار عجیب و حیرت انگیز را مشاهده کنی ؟

ص:221

عرضه داشتم : بلی ، میل و علاقه دارم .

پس ناگهان حضرت دست مبارک خود را بر آن سینی نهاد و سینی به شکل مایع در آمد؛ سپس آن ها را جمع نمود و در طشت و قدحی که کنارش بود، ریخت ؛ و بعد از آن دست خود را روی آن مایع کشید و به صورت همان سینی اوّل در آمد.

و امام علیه السلام در پایان فرمود: امام یک چنین قدرتی را دارد که در همه چیز می تواند با اراده الهی تصرّف کند و تغییر و دگرگونی ایجاد نماید.(54)

دو معجزه مهمّ دیگر

همچنین مرحوم شیخ حرّ عاملی ، طبرسی ، طبری و دیگر بزرگان آورده اند که شخصی به نام محمّد بن عُمیر حکایت کند:

روزی در مجلس و محضر شریف امام محمّد جواد علیه السلام حضور یافتم .

پس از لحظاتی ، مشاهده کردم که حضرت دست مبارک خود را روی چوب های یک چهارپایه چوبی کشید و آن چوب هائی که سال ها خشکیده بود، ناگهان سبز و شاداب گشت و برگ های سبز بر آن شاخه ها روئیده شد؛ و مورد تعجّب افراد قرار گرفت .(55)

همچنین آورده اند:

یکی از اصحاب حضرت به نام ابراهیم بن سعید حکایت کند:

روزی در محضر شریف و مقدّس امام جواد علیه السلام حضور داشتم ، ناگهان متوجّه شدم که حضرت برگ درخت زیتون را در دست مبارک خود گرفت و بلافاصله آن برگ زیتون تبدیل به پول رایج حکومت وقت شد.

پس از آن ، مقداری از آن پول ها را گرفتم و از مجلس و خدمت امام جواد علیه السلام خداحافظی کردم و راهی بازار شدم .

ص:222

چون وارد بازار گشتم ، مقداری از همان ها را که توسّط حضرت از
برگ زیتون تبدیل به پول شده بود، تحویل یکی از بازاریان دادم تا
مقداری جنس د برای منزل خریداری کنم .
و سپس جریان امر و موضوع را برای او و برخی دیگر از تجّار و کسبه
مطرح کردم ؛ و تمام آن افراد گفتند: این پول ها با دیگر پول های
معمولی و موجود در بازار، هیچ فرقی ندارد.(56)
سبز شدن درخت سدر خشکیده
مرحوم شیخ حرّ عاملی ، طبرسی و دیگر بزرگان آورده اند:
پس از آن که ماءمون -خلیفه عبّاسی -جهت جبران جنایتی که در
حقّ امام رضا علیه السلام انجام داده بود؛ و نیز جهت تداوم سیاستش
، دختر خود، امّ الفضل را به عقد و نکاح حضرت جوادالا ئمّه علیه
السلام درآورد؛ و او را بر حسب ظاهر مورد احترام شایان قرار می داد.
حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام بعد از آن جریان ،
تصمیم گرفت که از حضور ماءمون و نیز از شهر خراسان به بغداد
عزیمت فرماید.
و به همین جهت حضرت ، به همراه همسرش امّ الفضل حرکت نمود
و راهی مدینه منوّره گردید؛ و مردم در بین راه حضرت را مشایعت
کردند.
امام علیه السلام همچنان به راه خود ادامه داد تا به دروازه کوفه رسید

و مردم کوفه به استقبال آن حضرت آمدند و نزدیک غروب آفتاب حضرت به خانه مسیّب وارد شد؛ و چون امام علیه السلام مختصر استراحتی نمود، روانه مسجد گردید.

در حیاط مسجد درخت سدری بود که از مدّت ها قبل خشک شده بود و میوه نمی داد، پس حضرت مقداری آب درخواست نمود؛ و آن

گاه در کنار آن درخت خشکیده وضو گرفت و در همان جا نماز مغرب را به جماعت خواند.

پس هنگامی که نماز پایان یافت ، مردم متوجّه شدند که آن درخت خشکیده به برکت آب وضوی حضرت ، سبز گردیده است و پر از میوه می باشد.

این حادثه مورد تعجّب و حیرت همگان قرار گرفت و تمام افراد از میوه های آن خوردند.

و مهمّتر از همه آن که میوه های این درخت سدر، برخلاف دیگر سدرها، بدون هسته و بسیار شیرین و خوش مزه بود.(57)

پیش بینی خطر و بستن دُم حیوان

در یکی از سال ها، ماءمون عبّاسی عازم مدینه طیّبه شد، چون نزدیک شهر مدینه رسید، عدّه ای از بزرگان به همراه امام محمّد جواد علیه السلام جهت استقبال ماءمون آماده حرکت شدند.

هوا بسیار گرم و سوزان و نیز بیابان ها خشک و بی آب و علف بود.

وقتی خواستند سوار حیوانات شوند، امام جواد علیه السلام دستور داد تا دُم حیوانش را گره بزنند، عدّه ای گفتند: حضرت جواد علیه السلام آشنائی به حیوان سواری و بیابان گردی ندارد و نمی داند که در چه فصلی و در کجا باید دُم قاطر، گره زده شود.

و بالا خره تمامی افراد سوار شدند و برای استقبال ماءمون حرکت

کردند، مقداری از راه را که پیمودند، مسیر جادّه را اشتباه رفتند، در محلّی قرار گرفتند که تمام آن گِل و لای بود؛ و حیوانات مرتّب دُم خود را به اطراف حرکت می دادند؛ و تمام لباس و سر و صورت افرادی که سوار حیوان ها بودند کثیف و پر از گِل شد.

ولی حضرت کمترین آلودگی به لباس و بدنش اصابت نکرد و دیگران

فهمیدند، پیش بینی حضرت صحیح بوده است .(58)

نجات از ضربت شمشیر مستانه

بسیاری از بزرگان به نقل از حکیمه دختر حضرت ابوالحسن ، امام رضا علیه السلام روایت کرده اند، که فرمود:

چون برادرم ، حضرت جواد علیه السلام به شهادت رسید، روزی نزد همسرش ، امّ الفضل -دختر ماءمون -رفتم .

امّ الفضل ضمن صحبت هائی پیرامون فضائل و مکارم امام جواد علیه السلام ، اظهار داشت : آیا مایل هستی تو را در جریان موضوعی بسیار عجیب و حیرت انگیز قرار دهم که تاکنون کسی نشنیده است ؟

گفتم : چه موضوعی است ؟ آری ، برایم بیان کن .

گفت : شبی از شب ها در منزل حضرت بودم ، ناگاه زنی وارد شد، پرسیدم تو کیستی ؟

پاسخ داد: من از خانواده عمّار یاسر هستم و همسر ابوجعفر، محمّد بن علیّ الرّضا علیه السلام می باشم ، با شنیدن این خبر، حسّاسیّت من برانگیخته گشت و بُردباری خود را از دست دادم ، و از جای برخاستم و به نزد پدرم ماءمون رفتم .

هنگامی که او را دیدم ، متوجّه شدم که شراب بسیار خورده و مست لایعقل است ؛ پس موضوع را برایش بیان کردم و نیز افزودم که شوهرم بسیار از من و تو بدگوئی می کند و به تمام افراد بنی العبّاس

توهین می نماید.

پدرم با شنیدن سخنان دروغین من خشمگین و عصبانی گشت و

شمشیر خود را برگرفت و سوگند یاد کرد که امشب او را با این شمشیر

قطعه قطعه می کنم و روانه منزل حضرت گردید.

من با دیدن چنین صحنه ای از گفتار خود پشیمان شدم و همراه پدرم

روانه گشتم تا ببینم چه می کند.

چون ماٴمون وارد منزل شد، دید حضرت جواد علیه السلام در بستر آرمیده است ، پس با شمشیر بر آن حضرت حمله برد و به قدری بر بدن مبارک و مقدّس او ضربات شمشیر وارد کرد که دیدم بدنش قطعه قطعه گردید.

و به این مقدار هم قانع نشد، بلکه شمشیر بر رگ های گردن او نهاد و رگ های گردنش را نیز قطع کرد.

من با مشاهده این صحنه دلخراش بر سر و صورت خود زدم و روی زمین افتادم ، پس از لحظاتی که از جای برخاستم روانه منزل پدرم گشتم ؛ و چون صبح شد و پدرم از حالت مستی بیرون آمد، به او گفتم : یا امیرالمومنین ! آیا متوجّه شدی که دیشب چه کردی ؟

گفت : خیر، در جریان نیستم و خبر ندارم .

وقتی جریان را برایش بازگو کردم ، فریادی کشید و مرا تهدید کرد و گفت : رسوا شدیم ، دیگر در جامعه جایگاهی نداریم .

سپس یاسر خادم را احضار کرد و به او دستور داد تا به منزل حضرت جواد علیه السلام برود و گزارش وضعیّت حضرت را بیاورد.

یاسر رفت و پس از لحظاتی بازگشت و چنین اظهار داشت : دیدم ابوجعفر، محمّد بن علیّ علیه السلام لباس های خود را پوشیده ؛ و بر سجّاده و جانماز خویش نشسته است و مشغول عبادت بود، در

حیرت و تعجّب قرار گرفتم ؛ و سپس از حضرت تقاضا کردم تا پیراهنش را درآورد و به من هدیه دهد.

و با این کار خواستم که ببینم آیا ضربات شمشیر بر بدنش اثر کرده ، و آیا بدنش زخم و خون آلود است یا خیر؟

حضرت تبسّمی نمود و اظهار داشت : پیراهنی بهتر از آن را به تو خواهم داد.

ص:226

گفتم : خیر، من پیراهنی را که بر تن داری ، می خواهم .

پس چون پیراهن خود را از تن شریفش درآورد، کوچک ترین زخم و اثر شمشیر در جائی از بدنش نیافتم .

و ماءمون با شنیدن این خبر مسرّت آمیز، خوشحال شد و مبلغ هزار دینار به یاسر هدیه داد.(59)

یکی از علّت های شهادت

ابوداوود قاضی -یکی از قضات معروف خلفاء بنی العبّاس - حکایت کند:

روزی ماءمورین دزدی را دست گیر کرده بودند و معتصم عبّاسی دستور مجازات او را صادر کرد و عدّه بسیاری از فقهاء و علماء جهت اجراء حکم سارق در مجلس خلیفه حضور یافتند و هر یک نظریّه ای جهت قطع دست دزد بیان کرد.

معتصم به حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام رو کرد و گفت : یاابن رسول اللّه ! نظر شما در این باره چیست ؟

امام علیه السلام فرمود: افراد، نظرات خود را دادند، کافی است .

معتصم گفت : من کاری به نظرات آن ها ندارم ، شما باید نظریّه خود را مطرح نمائی ؛ حضرت اظهار نمود: مرا از این کار معذور بدار؟

معتصم حضرت را به خداوند سوگند داد و گفت : باید نظریّه خود را برای ما بیان نمائی .

حضرت فرمود: اکنون که چاره ای جز جواب ندارم ، می گویم که تمامی افراد اشتباه کردند و بر خلاف سنّت اسلام سخن گفتند؛ چون که قطع دست دزد باید از چهار انگشت باشد و کف دست به حال خود باقی بماند؛ و معتصم در حضور تمامی افراد گفت : آیا دلیل و مدرکی بر آن داری ؟

امام علیه السلام فرمود: فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است

، که فرمود: سجده به وسیله هفت جای بدن -پیشانی ، دو کف دست
، دو سر زانو و دو انگشت پاها -انجام می گیرد.
و چنانچه از مچ یا آرنج قطع شود، برای سجده جایگاهی باقی نمی
ماند؛ و حال آن که خداوند متعال در قرآن کریم فرموده : سجده گاه ها
حقّ خداوند است و کسی را نباید در آن ها مشارکت داد، پس برای
محفوظ ماندن حقّ خداوند دو کف دست نباید قطع شود.
معتصم با این استدلال حیرت زده شد؛ و آن گاه دستور داد تا طبق
نظریّه حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام دست دزد،
قطع و مجازات گردد.
ابوداوود قاضی گوید: در یک چنان موقعیّتی من برای خود آرزوی
مرگ کردم و پس از گذشت دو سه روز، نزد معتصم رفتم و گفتم : یا
امیرالمومنین ! من بر خود لازم می دانم که مطالبی را به عنوان
نصیحت به شما بگویم ، هر چند که به وسیله این گفتار، خود را داخل
آتش جهنّم قرار می دهم .
معتصم گفت : مطلب و پیشنهاد خود را مطرح کن .
گفتم : هنگامی که امیرالمومنین و خلیفه مسلمین تمامی فقهاء و
دانشمندان را در یک مجلس برای بیان حدود الهی جمع می کند و در
نهایت در حضور تمامی وزراء و درباریان و بزرگان نظریّه همه افراد را
مطرود می سازد و به گفته کسی اهمیّت می دهد و عمل می کند که

طائفه ای بر امامت و خلافت او معتقد هستند و طبق نظریّه او حکم

می دهد، آیا در آینده ای نزدیک چه خواهد شد؟ !

وقتی معتصم مطالب مرا شنید، رنگ چهره اش بر افروخته گشت و

گفت : خداوند تو را جزای خیر دهد که مرا نصیحت و راهنمائی

نمودی ، و در روز چهارم به یکی از وزرایش دستور داد که حضرت

جواد علیه السلام را به منزل خود دعوت کند تا کارش را بسازد.

هنگامی که وزیر دربار، حضرت را دعوت کرد، حضرت نپذیرفت و فرمود: می دانید که من به مجالس شما نمی آیم .

وزیر اظهار داشت : شما را به صرف طعام دعوت می کنیم و خلیفه و برخی از وزراء، علاقه مند به حضور شما هستند؛ و در نهایت حضرت را مجبور کرد تا در مجلس و سفره شوم آن ها حاضر شود.

همین که حضرت وارد مجلس گردید و چند لقمه از غذائی که جلویش نهاده بودند تناول نمود، اثرات زهر را در خود احساس نمود و خواست که از منزل خارج شود، میزبان گفت : همین جا بمانید؟

حضرت فرمود: در منزل شما نباشم ، بهتر است .

و با گذشت یک شبانه روز، کاملا زهر در بدن نازنین امام جواد علیه السلام اثر کرد و همچون دیگر ائمّه علیهم السلام مسموم و به فیض شهادت نائل گشت .(60)

در رثای نهمین ستاره ولایت

فغان از گردش چرخ ستمگر ستم ها کرده بر آل پیمبر

زده آتش گلستان نبیّ را نموده در به در آل علیّ را

یکی در طوس و بعضی را به بغداد نموده خون جگر از زهر بیداد

جواد، آن میوه باغ رسالت ز کین مسموم شد، در شهر غربت

فتاده در میان حجره بی یار نبودی مونس ، او را و نه غمخوار

لب تشنه ، نه فرزندی کنارش نه غمخواری که باشد غمگسارش

جهان از داغ او ماتم سرا شد جهانی زین مصیبت در نوا شد(61)

الا ای آسمان از دیده، اشکِ خون به بار امشب که رفت از دار فانی، حُجّت

پروردگار امشب

نهم شمع هدایت، پیشوای شیعیان، او دهد دور از وطن جان،بی معین و

غمگسار امشب

برای کشتن سلطان دین، باز هر جان فرسا زنی مأمور شد، با امر خصمی

نابکارامشب

فروغ دیده زهرا(تقیّ) چون مجتبی جدّش به دست همسر خود، گشت

مسموم و فکار امشب

در آغاز جوانی ، از پی ارشاد مردم شد شهید دین حقّ، مانند اجداد کبار

امشب

گل گلزار احمد از جفای دختر مأمون نهان گردد به خاک سرد و جاوید در مزار

امشب

الا ای مظهر جود خدا، ما مستمندان را ز خوان عام خود، محروم از رحمت

مدارامشب (62)

ص:229

پنج درس ارزشمند و آموزنده

1 در یکی از روزها که حضرت جوادالائمّه علیه السلام وارد شهر مدینه منوّره گردید، هنگام غذا در حضور جمعی از دوستان سفره طعام پهن کردند.

حضرت پس از آن که غذا را تناول نمود، دست های خود را شست و سپس دست های خود را پیش از آن که با حوله خشک نماید، بر سر و صورت خویش کشید و این دعا را خواند:

»اللّهُمَّ اجْعَلْنی مِمَّنْ لا یَرْهَقُ وَجْهَهُ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّهٌ«.(63)

2 یکی از دوستان و اصحاب حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام به نام ابوالحسن ، معمّر بن خلاّد حکایت کند:

روزی در خدمت آن حضرت بودم ، به من فرمود: ای معمّر ! بر اشتر خود سوار شو.

عرض کردم : کجا برویم ؟

فرمود: پیشنهادی که داده شد انجام بده و سومال نکن ، پس من سوار شدم ؛ و چون مقداری از راه را پیمودیم به بیابانی رسیدیم که کنار آن یک درّه و تپّه ای وجود داشت .

حضرت فرمود: همین جا بِایست و حرکت نکن تا من بازگردم و سپس حضرت رفت و پس از لحظاتی بازگشت .

عرض کردم : فدایت شوم ، کجا بودی ؟

امام علیه السلام فرمود: هم اینک به خراسان رفتم و پدرم ، حضرت

علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام را که مسموم و شهید شده بود،

دفن کردم و اکنون بازگشتم .(64)

3 محمّد بن حمّاد مروزی حکایت کند:

روزی حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام در ضمن نامه ای به پدرم ،

احمد چنین مرقوم فرمود:

هر موجود مخلوقی در این جهان ، یک روزی وفات خواهد یافت ولی

در این باره ظلمی بر کسی نخواهد شد و ما اهل بیت رسالت در این

دنیا پراکنده خواهیم شد؛ و در شهرهای مختلف هجرت خواهیم

نمود.

و سپس در ادامه فرمایش خود افزود: هرکس عاشق و دلباخته هر که

باشد، چنانچه در مسیر او قدم بردارد و با او همگام باشد، همانا در

روز محشر با او محشور می گردد.

و به راستی که قیامت منزل گاه اءبدی و همیشگی تمامی افراد خواهد

بود.(65)

4 عمران بن محمّد اشعری قمّی حکایت کند:

روزی نزد حضرت جوادالائمّه ، امام محمّد تقی علیه السلام شرفیاب

شدم ؛ و پس از آن که مسائل خود را مطرح کردم و جواب گرفتم ،

عرضه داشتم :

ای مولا و سرورم ! امّ الحسن به شما سلام رساند و نیز درخواست یکی از پیراهن های تبرّک شده شما را نموده است تا به جای کفن از آن استفاده نماید؟

امام جواد علیه السلام فرمود: او از پیراهن من ، بی نیاز شده است .

چون از نزد حضرت خارج شدم ، متحیّر بودم که معنای کلام امام علیه السلام چیست ؟

ص:231

تا آن که پس از چند روزی متوجّه شدم ، امّ الحسن سیزده یا چهارده روز قبل از سخن امام علیه السلام فوت کرده است .(66)

5 یکی از اصحاب امام محمّد تقی علیه السلام گوید:

روزی در خدمت آن حضرت بودم ، که سفره غذا پهن کردند؛ و غذا خوردیم .

پس از آن که سفره را جمع کردند، یکی از افراد مشغول جمع کردن غذاهای ریخته شده در اطراف سفره ، گردید.

امام جواد علیه السلام فرمود: چنانچه در بیابان سفره انداختید، آنچه غذا در اطراف سفره ریخته شود -به هر اندازه ای که باشد -رها کنید - تا مورد استفاده جانوران قرار گیرد -.

ولی اگر در منزل ، در اطراف ظرف غذا و یا در اطراف سفره ، طعامی ریخته شود، تمام آنچه را که ریخته شده است ، به هر مقداری که باشد، جمع نمائید -که مبادا زیر دست و پا، نسبت به آن ها بی احترامی شود -.(67)

مدح و منقبت حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام

ای آن که بر تمام خلایق تو رهبری بر ممکنات سیّد و سالار و سروری

آن جا که آفتاب رخت جلوه گر شود خورشید، زهره می شود و ماه مشتری

شاه نهم ، امام نهم ، حجّت نهم نور نهم ، ز نور خداوندِ اکبری

از کثرت لطافت جسم مجرّدی با یک جهان شرافت روح مصوّری

هم جانشین هشت امامی به روزگار هم از شرف ، امام دهم را تو مظهری

آمد تو را جواد لقب ، زانکه جود تو از یاد برد حاتم و آن جود جعفری

ازآدم و خلیل، هم از یوسف و مسیح وز خَلْق و خُلق ، صورت و سیرت نکوتری

(68)

چهل حدیث گهربار منتخب از آن حضرت

ص:232

1 قالَ الا مام اءبوجعفر، محمّدالجواد صلوات اللّه و سلامه علیه :

الْمُومِنُ یَحْتاجُ إلی ثَلاثِ خِصالٍ: تَوْفیقٍ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ واعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ، وَقَبُولٍ مِمَّنْ یَنْصَحُهُ.(69)فرمود: مومن در هر حال نیازمند به سه خصلت است :

توفیق از طرف خداوند متعال ، واعظی از درون خود، قبول و پذیرش نصیحت کسی که او را نصیحت نماید.

2 قالَ علیه السلام : مُلاقاةُ الاْ خوانِ نَشْرَةٌ، وَ تَلْقیحٌ لِلْعَقْلِ وَ إنْ کانَ نَزْرا قَلیلا.(70)ترجمه :

فرمود: ملاقات و دیدار با دوستان و برادران -خوب -، موجب صفای دل و نورانیّت آن می گردد و سبب شکوفائی عقل و درایت خواهد گشت ، گرچه در مدّت زمانی کوتاه انجام پذیرد.

3 قالَ علیه السلام : إیّاکَ وَ مُصاحَبَةُ الشَّریرِ، فَإ نَّهُ کَالسَّیْفِ الْمَسْلُولِ، یَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَ یَقْبَحُ اءثَرُهُ.(71)ترجمه :

فرمود: مواظب باش از مصاحبت و دوستی با افراد شرور، چون که او همانند شمشیری زهرآلود، برّاق است که ظاهرش زیبا و اثراتش زشت و خطرناک خواهد بود.

4 قالَ علیه السلام : کَیْفَ یُضَیَّعُ مَنِ اللّهُ کافِلُهُ، وَکَیْفَ یَنْجُو مَنِ اللّه طالِبُهُ، وَ مَنِ انْقَطَعَ إلی غَیْرِاللّهِ وَ کَّلَهُ اللّهُ إلَیْهِ.(72)ترجمه :

فرمود: چگونه گمراه و درمانده خواهد شد کسی که خداوند

سَرپرست و متکفّل اوست .

چطور نجات می یابد کسی که خداوند طالبش می باشد.

هر که از خدا قطع امید کند و به غیر او پناهنده شود، خداوند او را به

همان شخص واگذار می کند.

5 قالَ علیه السلام : مَنْ لَمْ یَعْرِفِ الْمَوارِدَ اءعْیَتْهُ الْمَصادِرُ.(73)

ص:233

ترجمه :

فرمود: هرکس موقعیّت شناس نباشد جریانات ، او را می رباید و

هلاک خواهد شد.

6 قالَ علیه السلام : مَنْ عَتَبَ مِنْ غَیْرِارْتِیابٍ اعْتَبَ مِنْ

غَیْرِاسْتِعْتابٍ.(74)

ترجمه :

فرمود: سرزنش کردن دیگران بدون علّت و دلیل سبب ناراحتی و

خشم خواهد گشت ، در حالی که رضایت آنان نیز کسب نخواهد کرد.

7 قالَ علیه السلام : أفْضَلُ الْعِبادَهِ الاْ خْلاصُ.(75)

ترجمه :

فرمود: با فضیلت ترین و ارزشمندترین عبادت ها آن است که خالص

و بدون ریا باشد.

8 قالَ علیه السلام : یَخْفی عَلَی النّاسِ وِلادَتُهُ، وَ یَغیبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ، وَ

تَحْرُمُ عَلَیْهِمْ تَسْمِیَتُهُ، وَ هُوَ سَمّیُ رَسُول اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ

کَنّیهِ.(76) ترجمه :

فرمود: زمان ولادت امام عصر علیه السلام بر مردم زمانش مخفی

است ، و شخصش از شناخت افراد غایب و پنهان است .

و حرام است که آن حضرت را نام ببرند؛ و او همنام و هم کنیه رسول

خدا صلی الله علیه و آله است .

9 قالَ علیه السلام : عِزُّالْمُوممِنِ غِناه عَنِ النّاسِ.(77)ترجمه :

فرمود: عزّت و شخصیّت موممن در بی نیازی و طمع نداشتن به مال و زندگی دیگران است .

10 قالَ علیه السلام : مَنْ أصْغی إلی ناطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ، فَإ نْ کانَ النّاطِقُ عَنِ اللّهِ فَقَدْ عَبَدَاللّهَ، وَ إنْ کانَ النّاطِقُ یَنْطِقُ عَنْ لِسانِ إبلیس فَقَدْ عَبَدَ إ بلیسَ.(78)

ص:234

ترجمه :

فرمود: هركس به شخصى سخنران علاقمند و متمايل باشد، بنده اوست ، پس چنانچه سخنور براى خدا و از احكام و معارف خدا سخن بگويد، بنده خداست ، و اگر از زبان شيطان و هوى و هوس و ماديات سخن بگويد، بنده شيطان خواهد بود.

11 قالَ عليه السلام : لا يَضُرُّكَ سَخَطُ مَنْ رِضاهُ الْجَوْرُ.(79)ترجمه :

فرمود: كسى كه طالب رضايت خداوند متعال باشد، دشمنى ستمگران ، او را زيان و ضرر نمى رساند.

12 قالَ عليه السلام : مَنْ خَطَبَ إلَيْكُمْ فَرَضيتُمْ دينَهُ وَ أمانَتَهُ فَزَوِّجُوهُ، إ لاّ تَفْعَلُوهُ تَكْنُ فِتْنَهٌ فِى الاْ رْضِ وَ فَسادٌ كَبيرٌ.(80)ترجمه :

فرمود: هر كه به خواستگارى دختر شما آيد و به تقوا و تديّن و امانتدارى او مطمئن مى باشيد با او موافقت كنيد وگرنه شما سبب فتنه و فساد بزرگى در روى زمين خواهيد شد.

13 قالَ عليه السلام : لَوْسَكَتَ الْجاهِلُ مَااخْتَلَفَ النّاسُ.(81)ترجمه :

فرمود: چنانچه افراد جاهل و بى تجربه ساكت باشند مردم دچار اختلافات و تشنّجات نمى شوند.

14 قالَ عليه السلام : مَنِ اسْتَحْسَنَ قَبيحا كانَ شَريكا فيهِ.(82) ترجمه :

فرمود: هر كه كار زشتى را تحسين و تاءييد كند، در عقاب آن شريك مى باشد.

15 قالَ علیه السلام : مَنِ انْقادَ إلَی الطّمَاْنینَهِ قَبْلَ الّخِیَرَهِ فَقَدْ عَرَضَ نَفْسَهُ لِلْهَلَکَهِ وَالْعاقِبَهِ الْمُغْضِبَهِ.(83)ترجمه : فرمود: هرکس بدون تفّکر و اطمینان نسبت به جوانب)هر کاری ، فرمانی ، حرکتی و...(مطیع و پذیرای آن شود، خود را در معرض سقوط قرار داده ؛ و نتیجه ای جز خشم و عصبانیّت نخواهد گرفت .

16 قالَ علیه السلام : مَنِ اسْتَغْنی بِاللّهِ إفْتَقَرَالنّاسُ إلَیْهِ، وَمَنِ اتَّقَی اللّهَ

ص:235

اءحَبَّهُ النّاسُ وَ إنْ كَرِهُوا.(84)ترجمه : فرمود: هر كه خود را به وسيله خداوند بى نياز بداند مردم محتاج او خواهند شد و هر كه تقواى الهى را پيشه خود كند خواه ناخواه ، مورد محبّت مردم قرار مى گيرد گرچه مردم خودشان اهل تقوا نباشند.

17 قالَ عليه السلام : عَلَّمَ رَسُولُ اللّهِ صلّى اللّه عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَلّيا عَلَيْهِ السَّلامُ اءلْفَ كَلِمَهٍ، كُلُّ كَلِمَهٍ يَفْتَحُ اءلْفُ كَلِمَهٍ.(85)ترجمه : فرمود: حضرت رسول صلى الله عليه و آله ، يک هزار كلمه به امام علىّ عليه السلام تعليم نمود كه از هر كلمه اى هزار باب علم و مسأ له فرعى باز مى شود.

18 قالَ عليه السلام : نِعْمَهٌ لاتُشْكَرُ كَسِيَّئَهٍ لاتُغْفَرُ.(86)ترجمه : فرمود: خدمت و نعمتى كه مورد شكر و سپاس قرار نگيرد همانند خطائى است كه غيرقابل بخشش باشد.

19 قالَ عليه السلام : مَوْتُ الاْ نْسانِ بِالذُّنُوبِ اءكْثَرُ مِنْ مَوْتِهِ بِالاْ جَلِ، وَ حَياتُهُ بِالْبِرِّ اءكْثَرُ مِنْ حَياتِهِ بِالْعُمْرِ.(87)ترجمه : فرمود: فرارسيدن مرگ انسان ها، به جهت معصيت و گناه ، بيشتر است تا مرگ طبيعى و عادى ، همچنين حيات و زندگى لذّت بخش به وسيله نيكى و إ حسان به ديگران بيشتر و بهتر است از عمر بى نتيجه .

20 قالَ عليه السلام : لَنْ يَسْتَكْمِلَ الْعَبْدُ حَقيقَهَ الاْ يمانِ حَتّى يُومثِرَ دينَهُ عَلى شَهْوَتِهِ، وَلَنْ يُهْلِکَ حَتّى يُومثِرَ شَهْوَتَهُ عَلى دينِهِ.(88)ترجمه :

فرمود: بنده ای حقیقت ایمان را نمی یابد مگر آن که دین و احکام

الهی را در همه جهات بر تمایلات و هواهای نفسانی خود مقدّم دارد.

و کسی هلاک و بدبخت نمی گردد مگر آن که هواها و خواسته های

نفسانی خود را بر احکام إلهی مقدّم نماید.

الَ علیه السلام : عَلَیْکُمْ بِطَلَبِ الْعِلْمِ، فَإ نَّ طَلَبَهُ فَریضَهٌ وَالْبَحْثَ عَنْهُ

نافِلَهٌ، وَ هُوَ صِلَهُ بَیْنَ الاْ خْوانِ، وَ دَلیلٌ عَلَی الْمُرُوَّهِ، وَ تُحْفَهٌ فِی الْمَجالِسِ،

ص:236

وَ صاحِبٌ فِی السَّفَرِ، وَ اءُنْسٌ فِی الْغُرْبَهِ.(89)ترجمه : فرمود: بر شما باد به تحصیل علم و معرفت ، چون فراگیری آن واجب و بحث پیرامون آن مستحبّ و پرفائده است .

علم وسیله کمک به دوستان و برادران است ، دلیل و نشانه مروّت و جوانمردی است ، هدیه و سرگرمی در مجالس است ، همدم و رفیق انسان در مسافرت است ؛ و اءنیس و مونس انسان در تنهائی می باشد.

22 قالَ علیه السلام : خَفْضُ الْجَناحِ زینَهُ الْعِلْمِ، وَ حُسْنُ الاْ دَبِ زینَهُ الْعَقْلِ، وَبَسْطُ الْوَجْهِ زینَهُ الْحِلْمِ.(90)ترجمه : فرمود: تواضع و فروتنی زینت بخش علم و دانش است ، اءدب داشتن و اخلاق نیک زینت بخش عقل می باشد، خوش روئی با افراد زینت بخش حلم و بردباری است .

23 قالَ علیه السلام : تَوَسَّدِ الصَّبْرَ، وَاعْتَنِقِ الْفَقْرَ، وَارْفَضِ الشَّهَواتِ، وَ خالِفِ الْهَوی ، وَ اعْلَمْ أَنَّکَ لَنْ تَخْلُو مِنْ عَیْنِ اللّهِ، فَانْظُرْ کَیْفَ تَکُونُ.(91)ترجمه :

فرمود: در زندگی ، صبر را تکیه گاه خود، فقر و تنگ دستی را همنشین خود قرار بده و با هواهای نفسانی مخالفت کن .

و بدان که هیچگاه از دیدگاه خداوند پنهان و مخفی نخواهی ماند، پس مواظب باش که در چه حالتی خواهی بود.

24 قالَ علیه السلام : مَنْ اءتَمَّ رُکُوعَهُ لَمْ تُدْخِلْهُ وَحْشَهُ الْقَبْرِ.(92)

ترجمه :

فرمود: هرکس رکوع نمازش را به طور کامل و صحیح انجام دهد،

وحشت قبر بر او وارد نخواهد شد.

25 قالَ علیه السلام : الْخُشُوعُ زینَهُ الصَّلاهِ، وَ تَرْکُ مالایُعْنی

زینَهُ الْوَرَعِ. (93)

ص:237

ترجمه : فرمود: خشوع و خضوع زینت بخش نماز خواهد بود، ترک و
رها کردن آنچه)برای دین و دنیا و آخرت (سودمند نباشد زینت
بخش ورع و تقوای انسان می باشد.
26 قالَ علیه السلام : الاْ مْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْىُ عَنِ الْمُنْكَرِ خَلْقانِ مِنْ
خَلْقِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَمْن نَصَرَهُما اعَزَّهُ اللّهُ، وَمَنْ خَذَلَهُما خَذَلَهُ اللّهُ عَزَّ وَ
جَلَّ.(94) ترجمه :
فرمود: امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق الهی است ، هر که آن
ها را یاری و اجراء کند مورد نصرت و رحمت خدا قرار می گیرد و هر
که آن ها را ترک و رها گرداند مورد خذلان و عِقاب قرار می گیرد.
27 قالَ علیه السلام : إنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَخْتارُ مِنْ مالِ الْمُومِنِ وَ مِنْ وُلْدِهِ
اءنْفَسَهُ لِیَاءجُرَهُ عَلی ذلِکَ.(95)ترجمه : فرمود: همانا خداوند متعال
بهترین و عزیزترین ثروت و فرزند موممن را می گیرد)و هلاک و نابود
می گرداند(، چون دنیا و متعلّقات آن بی ارزش است تا در قیامت
پاداش عظیمی عطایش نماید.
28 قالَ له رجل : اَوصِنی بَوَصِیَّهٍ جامِعَهٍ مُخْتَصَرَهٍ؟
فَقالَ علیه السلام : صُنْ نَفْسَکَ عَنْ عارِالْعاجِلَهِ وَ نار الْ آجِلَهِ.(96)
ترجمه :
شخصی به حضرت عرض کرد: مرا موعظه و نصیحتی کامل و مختصر
عطا فرما؟

امام علیه السلام فرمود: اعضاء و جوارح ظاهری و باطنی خود را از ذلّت و ننگ سریع و زودرس ، همچنین از آتش و عذاب آخرت ، در اءمان و محفوظ بدار.

29 قالَ علیه السلام : فَسادُالاْ خْلاقِ بِمُعاشَرَهِ السُّفَهاءِ، وَ صَلاحُ الاْ خلاقِ بِمُنافَسَهِ الْعُقَلاءِ.(97)ترجمه : فرمود: معاشرت و همنشینی با بی خردان و افراد لاأُبالی سبب فساد و تباهی اخلاق خواهد شد؛ و

ص:238

معاشرت و رفاقت با خردمندان هوشیار، موجب رشد و کمال اخلاق می باشد.

30 قالَ علیه السلام : الاْ دَبُ عِنْدَالنّاسِ النُّطْقُ بِالْمُسْتَحْسَناتِ لاغَیْرُ، وَ هذا لایُعْتَدُّ بِهِ مالَمْ یُوصَلْ بِها إلی رِضَااللّهِ سُبْحانَهُ، وَالْجَنَّهِ، وَالاْ دَبُ هُوَ اءدَبُ الشَّریعَهِ، فَتَاءدَّبُوا بِها تَکُونُوا اءُدَباءَ حَقّا.(98)ترجمه : فرمود: مفهوم و معنای ادب از نظر مردم ، تنها خوب سخن گفتن است که رکیک و سبک نباشد، ولیکن این نظریّه قابل توجّه نیست تا مادامی که انسان را به خداوند متعال و بهشت نزدیک نگرداند.

بنابر این ادب یعنی رعایت احکام و مسائل دین ، پس با عمل کردن به دستورات الهی و ائمّه اطهار علیهم السلام ، ادب خود را آشکار سازید.

31 قالَ علیه السلام : ثَلاثُ خِصالٍ تَجْتَلِبُ بِهِنَّ الْمَحَبَّهُ: الاْ نْصافُ فِی الْمُعاشَرَهِ، وَ الْمُواساهُ فِی الشِّدِّهِ، وَ الاْ نْطِواعُ وَ الرُّجُوعُ إلی قَلْبٍ سَلیمٍ.(99) ترجمه : فرمود: سه خصلت جلب محبّت می کند: انصاف در معاشرت با مردم ، همدردی در مشکلات آن ها، همراه و همدم شدن با معنویات .

32 قالَ علیه السلام : التَّوْبَهُ عَلی اءرْبَع دَعائِم : نَدَمٌ بِالْقَلْبِ، وَاسْتِغْفارٌ بِاللِّسانِ، وَ عَمَلٌ بِالْجَوارِحِ، وَ عَزْمٌ اءنْ لایَعُودَ.(100)ترجمه : فرمود: شرایط پذیرش توبه چهار چیز است : پشیمانی قلبی ، استغفار با زبان

، جبران کردن گناه نسبت به همان گناه حقّاللّه و یا حقّالنّاس -، تصمیم

جدّی بر اینکه دیگر مرتکب آن گناه نشود.

33 قالَ علیه السلام : ثَلاثٌ مِنْ عَمَلِ الاْ بْرارِ: إقامَهُ الْفَرائِض ، وَاجْتِنابُ

الْمَحارِم ، واحْتِراسٌ مِنَ الْغَفْلَهِ فِی الدّین .(101)

ترجمه :

فرمود: سه چیز از کارهای نیکان است : انجام واجبات الهی ، ترک و

ص:239

دوری از گناهان ، مواظبت و رعایت مسائل و احکام دین .

34 قالَ علیه السلام : وَ حَقیقَهُ الاْ دَبِ: اجْتِماعُ خِصالِ الْخیْرِ، وَ تَجافی خِصالِ الشَّرِ، وَ بِالاْ دَبِ یَبْلُغُ الرَّجُلُ الْمَکارِمَ الاْ خْلاقِ فِی الدُّنْیا وَ الاْ خِرَهِ، وَ یَصِلُ بِهِ اِلَی الْجَنَّهِ.(102)

ترجمه : فرمود: حقیقت ادب و تربیت عبارت است از: دارا بودن خصلت های خوب ، خالی بودن از صفات زشت و ناپسند.

انسان به وسیله اءدب -در دنیا و آخرت -به کمالات اخلاقی می رسد؛ و نیز با رعایت اءدب نیل به بهشت می یابد.

35 قالَ علیه السلام : إنَّ بَیْنَ جَبَلَیْ طُوسٍ قَبْضَهٌ قُبِضَتْ مِنَ الْجَنَّهِ، مَنْ دَخَلَها کانَ آمِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ مِنَ النّار.(103)ترجمه : فرمود: همانا بین دو سمت شهر طوس قطعه ای می باشد که از بهشت گرفته شده است ، هر که داخل آن شود و با معرفت زیارت کند -، روز قیامت از آتش در اءمان خواهد بود.

36 قالَ علیه السلام : مَنْ زارَ قَبْرَ عَمَّتی بِقُمْ، فَلَهُ الْجَنَّتهُ.(104) ترجمه : فرمود: هرکس قبر عمّه ام حضرت معصومه سلام اللّه علیها را با علاقه و معرفت در قم زیارت کند، أهل بهشت خواهد بود.

قالَ علیه السلام : مَنْ زارَ قَبْرَ اءخیهِ الْمُومِنِ فَجَلَسَ عِنْدَ قَبْرِهِ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَهَ وَ وَضَعَ یَدَهُ عَلَی الْقَبْرِ وَقَرَءَ: «إ نّااءنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ« سَبْعَ مَرّاتٍ، اءمِنَ مِنَ الْفَزَعَ الاْ کْبَرِ.(105)ترجمه : فرمود: هرکس بر بالین قبر

موممنی حضور یابد و رو به قبله بنشیند و دست خود را روی قبر

بگذارد و هفت مرتبه سوره مبارکه »إ نّا اءنزلناه « را بخواند از شداید و

سختیهای صحرای محشر در اءمان قرار می گیرد.

38 قالَ علیه السلام : ثَلاثٌ یَبْلُغْنَ بِالْعَبْدِ رِضْوانَ اللّهِ: کَثْرَةُ الاْ سْتِغْفارِ،

وَ خَفْضِ الْجْانِبِ، وَ کَثْرَهِ الصَّدَقَهَ.(106)ترجمه : فرمود: سه چیز،

سبب رسیدن به رضوان خدای متعال می باشد:

ص:240

1 -نسبت به گناهان و خطاها، زیاد استغفار و اظهار ندامت کردن .

2 -اهل تواضع کردن و فروتن بودن .

3 -صدقه و کارهای خیر بسیار انجام دادن .

39 قالَ علیه السلام : الْعامِلُ بِالظُّلْمِ، وَالْمُعینُ لَهُ، وَالرّاضی بِهِ شُرَکاءٌ.(107) ترجمه : فرمود: انجام دهنده ظلم ، کمک دهنده ظلم و کسی که راضی به ظلم باشد، هر سه شریک خواهند بود.

40 قالَ علیه السلام : التَّواضُعُ زینَهُ الْحَسَبِ، وَالْفَصاحَهُ زینَهُ الْکَلامِ، وَ الْعَدْلُ زینَهُ الاْ یمانِ، وَالسَّکینَهُ زینَهُ الْعِبادَهِ، وَالْحِفْظُ زینُهُ الرِّوایَهِ.(108)ترجمه :

فرمود: تواضع و فروتنی زینت بخش حسب و شرف ، فصاحت زینت بخش کلام ، عدالت زینت بخش ایمان و اعتقادات ، وقار و ادب زینت بخش اعمال و عبادات ؛ و دقّت در ضبط و حفظ آن ، زینت بخش نقل روایت و سخن می باشد.

توطئه دشمن دوست نما و جعل نامه

مرحوم راوندی و دیگر بزرگان حکایت کرده اند:

روزی از روزها معتصم عبّاسی تعدادی از اطرافیان و وزیران خود را احضار کرد و در جمع آن ها اظهار داشت :

باید امروز شهادت و گواهی دهید که ابوجعفر، محمّد بن علیّ بن موسی الرّضا امام جواد علیه السلام تصمیم شورش و قیام علیه

حکومت من را دارد؛ و در این رابطه باید نامه هائی با مهر و امضاء تنظیم کنید.

پس از آن ، دستور داد تا حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام را احضار نمایند، و چون حضرت وارد مجلس خلیفه گردید، معتصم آن حضرت را مخاطب قرار داد و گفت : شنیده ام می خواهی بر علیه

حکوت من قیام و شورش کنی ؟

امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم ، چنین کاری نکرده ام و قصد آن را هم نداشته ام .

معتصم گفت : خیر، بلکه فلانی و فلانی و فلانی بر این کار شاهد و گواه هستند، و سپس آن افراد را در مجلس احضار کرد و آن ها -به دروغ شهادت دادند و -گفتند: بلی ، صحیح است ، ای خلیفه ! ما شهادت می دهیم که محمّد جواد علیه السلام تصمیم چنین کاری را دارد و این هم تعدادی نامه است که از دست بعضی دوستانش گرفته ایم .

در این هنگام حضرت دست های مبارک خود را به سوی آسمان بلند نمود و اظهار داشت : خداوندا، اگر آن ها دروغ می گویند، هم اینک هلاک و نابودشان گردان .

در همین حال تمام افراد متوجّه شدند که ناگهان دیوارها و سقف به لرزه در آمد؛ و هرکس که از جای خود حرکت می کرد، بر زمین می افتاد.

معتصم تا چنین حادثه خطرناکی را دید، گفت : یاابن رسول اللّه ! من از آنچه انجام داده ام ، پشیمان هستم و توبه می کنم ، دعا کن خداوند این خطر را از ما برطرف گرداند.

آن گاه امام علیه السلام اظهار نمود: خداوندا، این ساختمان و زمین را

بر آن ها ساکن و آرام گردان ، خدایا تو خود بهتر می دانی که آنان

دشمن تو و دشمن من می باشند.

پس ساختمان آرام گرفت و خطر برطرف شد.(24)

طرح دو مسئله عجیب و حیرت انگیز

بنابر آنچه که در تواریخ و روایات آمده است ، ظلم و جنایات خلفاء

بنی العبّاس نسبت به اسلام و نیز اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به مراتب بیشتر و خطرناکتر از ظلم و جنایات خلفاء بنی امیّه بوده است .

بنی امیّه به زور سرنیزه و شمشیر حکومت غاصبانه خود را نگه می داشتند و همگان متوجّه خطر آن ها بودند.

ولی بنی عبّاس با مکر و حیله و تزویر جلو می رفتند؛ و با پنبه سَر می بریدند و همه افراد متوجّه خطر آن ها نمی شدند.

یکی از آن خلفاء، ماءمون عبّاسی بود، پس از آن که امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام را مسموم و شهید کرد، به علل و دلایل مختلف شیطانی دختر خود، امّ الفضل را به ازدواج فرزند آن حضرت ، امام محمّد جواد علیه السلام درآورد.

و از سوئی دیگر هر لحظه به شیوه های گوناگون سعی در خورد کردن و تضعیف روحیّه آن امام مظلوم را داشت ؛ ولی قضیّه ، معکوس در می آمد که تاریخ شاهد این مدّعی است ، و در ذیل به نمونه ای از آن شیوه ها اشاره می شود:

روزی ماءمون عبّاسی عدّه ای از علماء و حکما و قضات را جهت بحث با امام محمّد جواد علیه السلام -که در سنین 9 سالگی بود -به دربار خود دعوت کرد، که از جمله دعوت شدگان یحیی بن اکثم بود، که با توطئه ای از قبل تعیین شده خطاب به ماءمون کرد و گفت :

یا امیرالمومنین ! آیا اجازه می فرمائی از ابوجعفر، محمّد جواد سوالی را جویا شوم ؟

ماءمون گفت : از خود حضرت اجازه بگیر.

یحیی بن اکثم ، امام جواد علیه السلام را مخاطب قرار داد و عرضه

داشت : ای سرورم ! آیا اجازه می فرمائی که سومال کنم ؟

حضرت جواد علیه السلام فرمود: آنچه می خواهی سومال کن .

یحیی پرسید: نظر شما درباره شخصی که احرام حجّ بسته است و در

حین احرام حیوانی را شکار کند، چیست ؟

حضرت فرمود: منظورت چیست ؟

آیا حیوان را در داخل حرم و یا بیرون از آن شکار کرده است ؟

آیا عالِم به مسئله بوده ، یا جاهل ؟

آیا از روی عمد و توجّه آن را شکار کرده ؟

آیا به تکلیف رسیده بوده یا نابالغ بوده است ؟

آیا دفعه اوّل شکار او بوده و یا آن که به طور مکرّر در حرم شکار انجام داده است و آیا شکار پرنده بوده ، یا غیر پرنده ؟

آیا شکار از حیوانات کوچک بوده ، یا از حیوانات بزرگ ؟

آیا در شب شکار کرده است ، یا در روز؟

آیا در احرام عمره شکار کرده ، یا در احرام حَجّه الا سلام ؟

و آیا آن شخص از گناه خود پشیمان شده بود، یا خیر؟

با طرح چنین فرع هائی از مسائل ، یحیی بن اکثم متحیّر و سرافکنده شد و عاجز و درمانده گشت ؛ و در میان تمام حضّار خجالت زده و شرمسار گردید.

و چون جمعیّت مجلس را ترک کردند و خلوت شد، امام علیه السلام به تقاضای ماءمون ، جواب تمام فروع آن مسائل را به طور کامل بیان نمود.

سپس ماءمون خطاب به حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام کرد و گفت

..

: یاابن رسول اللّه ! اکنون شما سومالی را برای یحیی بن اکثم مطرح نما،

تا جواب آن را بگوید.

حضرت پس از اجازه از یحیی ، فرمود: بگو، جواب این مسئله چگونه

است :

شخصی در اوّل روز به زنی نگاه کرد؛ ولی نگاهش حرام بود.

و چون مقداری از روز گذشت ، آن زن بر این شخص حلال گشت .

وقتی ظهر شد زن حرام گردید؛ و نزدیک عصر نیز حلال شد.

ص:244

هنگامی که خورشید غروب کرد، زن دو مرتبه بر او حرام گشت .

همین که مقداری از شب گذشت حلال گردید.

و همچنین در نیمه شب آن زن بر او حرام گردید.

و در هنگام طلوع سپیده صبح نیز بر آن شخص حلال گشت ؟

یحیی گفت : سوگند به خدای یکتا، جواب و علّت آن را نمی دانم ، و چنانچه صلاح می دانی ، خودتان بیان فرما؟

امام جواد علیه السلام فرمود: آن زن کنیز مردی بود، که نگاه کردن دیگران به او حرام بود، چون مقداری از روز سپری شد، شخصی آن کنیز را خریداری نمود و بر او حلال شد، هنگام ظهر کنیز را آزاد کرد و بر او حرام گردید.

پس چون عصر فرا رسید آن کنیز را به ازدواج خود درآورد؛ و نیز بر او حلال شد، هنگام غروب خورشید زن را ظهار کرد و از جهت زناشوئی بر او حرام گشت .

پس از گذشت پاسی از شب با پرداخت کفّاره ظهار آن کنیز را مَحرم خود ساخت ؛ و در نیمه شب او را طلاق رجعی داد و باز بر او حرام گردید؛ و هنگام طلوع سپیده صبح نیز بدون جاری کردن صیغه عقد به او رجوع کرد و حلال گردید.(25)

شیفته خوشگل ها نشد و در دام شیاطین نیفتاد

محمّد بن ریّان -که یکی از علاقه مندان به ائمّه اطهار علیهم السلام

است -حکایت کند:

ماءمون -خلیفه عبّاسی -در طیّ حکومت خویش ، نیرنگ و حیله های بسیاری به کار گرفت تا شاید بتواند امام محمّد تقی علیه السلام را در جامعه بدنام و تضعیف کند.

ولیکن او هرگز به هدف شوم خود دست نیافت ، به این جهت نیرنگ و حیله ای دیگر در پیش گرفت .

ص:245

روزی به ماءمورین خود دستور داد تا امام جواد علیه السلام را احضار نمایند؛ و از طرفی دیگر نیز دویست کنیز زیبا را دستور داد تا خود را آرایش د کردند و به دست هر یک ظرفی از جواهرات داد، که هنگام نشستن حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام در جایگاه مخصوص خود، بیایند و حضرت را متوجّه خود سازند.

وقتی مجلس مهیّا شد و زن ها با آن شیوه و شکل خاصّ وارد شدند، حضرت کوچک ترین توجّهی به آن ها نکرد.

چند روزی بعد از آن ، ماءمون شخصی به نام مخارق -که نوازنده و خواننده و به عبارت دیگر دلقک بود و ریش بسیار بلندی داشت -را به حضور خود فرا خواند.

هنگامی که مخارق نزد ماءمون قرار گرفت او را مخاطب قرار داد و گفت : ای خلیفه ! هر مشکلی را که در رابطه با مسائل دنیوی داشته باشی ، حلّ خواهم کرد.

و سپس آمد و در مقابل امام محمّد جواد علیه السلام نشست و ناگهان نعره ای کشید، که تمام اهل منزل اطراف او جمع شدند و او مشغول نوازندگی و ساز و آواز شد.

آن مجلس ساعتی به همین منوال سپری گشت ؛ و حضرت بدون کم ترین توجّهی سر مبارک خویش را پائین انداخته بود و کوچک ترین نگاه و اعتنائی به آن ها نمی کرد.

پس نگاهی غضبناک به آن دلقک نوازنده نمود و سپس با آوای بلند او

را مخاطب قرار داد و فرمود:

»اتّق اللّه یا ذالعثنون « از خدا بترس ؛ و تقوای الهی را رعایت نما.

ناگهان وسیله موسیقی که در دست مخارق بود از دستش بر زمین افتاد

و هر دو دستش نیز خشک شد؛ و دیگر قادر به حرکت دادن دست

هایش د نبود.

و با همین حالت شرمندگی از آن مجلس ، و از حضور افراد خارج

گشت ؛ و به همین شکل -فلج و بیچاره -باقی ماند تا به هلاکت

رسید و از دنیا رفت .

و چون ماءمون علّت آن را از خود مخارق ، جویا شد، که چگونه به

چنین بلائی گرفتار شد؟

مخارق در جواب ماءمون گفت : آن هنگامی که ابوجعفر، محمّد جواد

علیه السلام فریادی بر من زد، ناگهان چنان لرزه ای بر اندام من افتاد که

دیگر چیزی نفهمیدم ؛ و در همان لحظه ، دست هایم از حرکت باز

ایستاد؛ و در چنین حالتی قرار گرفتم .(26)

سه نوع استدلال بر اثبات امامت در نوجوانی

مرحوم کلینی ، و عیّاشی و دیگر بزرگان آورده اند:

مدّتی پس از آن که حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام به

شهادت رسید، شخصی به نام علیّ بن حسّان نزد امام محمّد جواد

علیه السلام حضور یافت و عرضه داشت :

یاابن رسول اللّه ! مردم نسبت به مقام و موقعیّت شما که در عُنفوان

جوانی امام و حجّت خدا بر آن ها می باشی ، مشکوک هستند و ایجاد

شبهه می کنند؟ !

حضرت جوادالائمّه علیه السلام لب به سخن گشود و اظهار داشت :

چرا مردم چنین مطالبی را بر علیه من ایراد می کنند؟

و سپس افزود: خداوند متعال بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و

آله این آیه شریفه قرآن را فرستاد: قل هذه سبیلی اءدعوا إلی اللّه علی بصیره اءنا و من اتّبعنی(27).یعنی ؛ بگو: ای پیامبر! این روش من است که مردم را به سوی خدای یکتا دعوت می کنم با هر که از من تبعیّت و پیروی کند.

بعد از آن ، امام جواد علیه السلام فرمود: به خدا قسم ، کسی غیر از علیّ بن ابی طالب از پیغمبر خدا صلوات اللّه علیهما تبعیّت نکرد؛ و

در آن زمان 9 سال داشت و من نیز اکنون 9 ساله هستم .(28)

همچنین مرحوم کلینی و برخی دیگر از بزرگان آورده اند:

شخصی خدمت امام محمّد جواد علیه السلام شرفیاب شد و اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! عدّه ای از مردم نسبت به موقعیّت شما ایجاد شبهه می کنند؟!

امام جواد علیه السلام در پاسخ چنین فرمود: خداوند متعال به حضرت داوود علیه السلام وحی فرستاد که فرزندش ، سلیمان را خلیفه و وصیّ خود قرار دهد، با این که سلیمان کودکی خردسال بود و گوسفندچرانی می کرد.

و این موضوع را برخی از علماء و بزرگان بنی اسرائیل نپذیرفتند و در اءذهان مردم شکّ و شُبهه ایجاد کردند.

به همین جهت ، خداوند سبحان به حضرت داوود علیه السلام وحی فرستاد که عصا و چوب دستی اعتراض کنندگان و از سلیمان هم بگیر و هر کدام را با علامتی مشخّص کن که از چه کسی است ؛ و سپس آن ها را شبان گاه در جائی پنهان نما.

فردای آن روز به همراه صاحبان آن ها بروید و چوب دستی ها را بردارید، با توجّه به این نکته ، که چوب دستی هرکس سبز شده باشد همان شخص ، جانشین و خلیفه و حجّت بر حقّ خدا خواهد بود.

و همگی این پیشنهاد را پذیرفتند؛ و چون به مرحله اجراء در آوردند،

عصای سلیمان سبز و دارای برگ و ثمر شد.

پس از آن ، همه افراد قبول کردند و پذیرفتند که او حجّت و پیامبر خدا می باشد.(29)

همچنین علیّ بن أسباط حکایت کند:

روزی به همراه حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام از شهر کوفه خارج شدیم و حضرت سوار الاغ بود.

در مسیر راه به گلّه گوسفندی برخوردیم که گوسفندی از آن گلّه عقب

مانده بود و سر و صدا می کرد.

امام علیه السلام توقّف نمود و سپس به من دستور داد که چوپان را نزد حضرتش احضار نمایم ، پس من رفتم و چوپان را خبر دادم ؛ و او نیز آمد.

هنگامی که چوپان نزد حضرت وارد شد، امام علیه السلام به او فرمود: این گوسفند مادّه از تو گلایه و شکایت دارد؛ و مدّعی است که تو تمام شیر آن را می دوشی ، به طوری که وقتی نزد صاحبش بازمی گردد، شیری در پستانش نیست .

و می گوید: چنانچه از ظلمی که نسبت به آن انجام می دهی ، دست برنداری و به خیانت خود ادامه بدهی ، از خدا می خواهم تا عمر تو را کوتاه گرداند.

چوپان اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! من شهادت بر یگانگی خداوند متعال و رسالت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله می دهم ؛ و این که تو وصیّ و جانشین او هستی .

و سپس افزود: خواهشمندم بفرما علم و معرفت نسبت به سخن این برّه را از کجا و چگونه فرا گرفته ای ؟

حضرت فرمود: ما -اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - خزینه داران علوم و غیب ها و نیز حکمت های الهی هستیم ، همچنین جانشینان پیامبران و وارثان آن ها می باشیم ؛ و خداوند

متعال ما را بر دیگر بندگانش گرامی و مورد توجّه خاصّ قرار داده است ، او از فضل و کرمش همه علوم را به ما آموخته است .(30)

شفابخش و درمان امراض

حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام همانند دیگر ائمّه اطهار و انبیاء عظام علیهم السلام در تمام علوم و کمالات نسبت به دیگر انسان ها برتر و والاتر بود، همچنین آن حضرت در تشخیص

ص:249

مرض ها و چگونگی درمان آن ها به طور معجزه آسا و خارق العاده عمل می نمود.

در این رابطه ، مرحوم راوندی و دیگر بزرگان به نقل از شخصی به نام علیّ بن اءبی بکر حکایت کرده اند:

روزی به محضر مبارک امام محمّد جواد علیه السلام شرفیاب شدم و اظهار داشتم : یاابن رسول اللّه ! کنیزی دارم که ناراحتی درد پا دارد، خواهشمندم چنانچه ممکن است برای معالجه و درمان او مرا راهنمائی بفرما؟

حضرت فرمود: او را نزد من بیاور، هنگامی که کنیز را خدمت آن حضرت آوردم ، از او سومال نمود: ناراحتی تو چیست ؟

کنیز در پاسخ گفت : ران پایم به شدّت درد می کند به طوری که توان حرکت ندارم .

بعد از آن امام علیه السلام از روی لباس های کنیز، دستی روی پای او کشید و در همان لحظه ، کنیز گفت : درد پایم خوب شد و ناراحتی که داشتم ، برطرف گردید و بعد از آن هم هیچ موقع احساس درد و ناراحتی نکرده ام .(31)

همچنین مرحوم بحرانی و ابن شهرآشوب و دیگران به نقل از شخصی به نام اءبوسلمه حکایت کنند:

مدّت زمانی بود که سخت ناشنوا شده بودم و هیچ صدائی را نمی

شنیدم تا آن که روزی خدمت حضرت ابوجعفر، امام جواد علیه السلام شرف حضور یافتم .

همین که بر آن حضرت وارد شدم ، متوجّه شد که من ناشنوا هستم ، به همین جهت با اشاره به من خطاب کرد و فرمود: نزدیک بیا، وقتی نزدیک امام علیه السلام رفتم ، حضرت دست مبارک خویش را بر سر و گوش من کشید؛ و فرمود: بشنو و خوب توجّه و دقّت کن .

اءبوسلمه افزود: سوگند به خداوند، بعد از آن تمام صداها و سخن ها

ص:250

را خوب می شنیدم و هیچ گونه ناراحتی و مشکلی نداشتم و حتّی سخن ها و صداهای آهسته را که دیگران به سختی متوجّه می شدند، من خیلی خوب و آسان می شنیدم و متوجّه می شدم .(32)

در یک شب اماکن متبرکه از شام تا مکه

علیّ بن خالد -که یکی از راویان حدیث و از شخصیّت های معروف شهر بغداد است -حکایت کند:

شنیدم مردی از اهالی شهر شام به اتّهام آگاهی از علم غیب و غیب گوئی زندانی شده است ، من به همین جهت وقت ملاقات با آن زندانی را گرفتم ؛ و چون با او ملاقات کردم و جریان اتّهام و زندانی شدنش را از خودش سومال کردم ، چنین اظهار داشت :

من در شهر شام سکونت دارم و در آن مکان معروف ،که سر مقدّس امام حسین علیه السلام را دفن کرده اند، مرتّب عبادت می کردم و دعا می خواندم .

در یکی از شب ها که مشغول عبادت و راز و نیاز بودم ، ناگاه شخصی نزد من آمد و فرمود: برخیز و همراه من بیا.

و من نیز همراه وی حرکت کردم ، بعد از لحظه ای خود را در مسجد کوفه دیدم ، پس با یکدیگر نماز خواندیم و زیارت کردیم و چون برخاستیم و چند قدم حرکت نمودیم ، دیدم که در مسجدالنّبی صلی الله علیه و آله کنار قبر مطهّر آن حضرت هستیم ، پس سلام کردیم و

زیارت خواندیم .

و چون نماز زیارت را به جا آوردیم ، قدمی برداشتیم که بیرون برویم ، ناگهان متوجّه شدم که در مکّه معظّمه می باشیم .

پس اعمال و مناسک خانه خدا را نیز انجام دادیم ؛ و چون از اعمال و زیارت کعبه الهی فارغ شدیم ، دوباره خود را به همراه آن شخص در همان مکان معروف در شهر شام دیدم .

چون یک سال از این قضیّه گذشت ، باز همان شخص ، نزد من آمد و به همراه یکدیگر مسافرت به اماکن متبرّکه را به همان شکل طیّالا رض انجام دادیم .

و هنگامی که او خواست از نزد من برود و جدا شود، پرسیدم : شما کیستی ؟

و گفتم : تو را به حقّ آن کسی که چنین قدرت و توان را به شما عطا نموده است ، قسم می دهم که مرا آگاه سازی ؟

آن شخص در جواب فرمود: من محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر علیهم السلام هستم .

و چون این خبر در شام منتشر گردید؛ و نیز محمّد بن عبدالملک زیّات این خبر را شنید، دستور داد تا مرا دست گیر کردند و دست و پایم را با زنجیر بستند و سپس به عراق روانه ام ساختند؛ و اکنون این چنین در زندان به سر می برم .

علیّ بن خالد گوید: با شنیدن این جریان عجیب و حیرت انگیز، نزد حاکم زمان رفتم و پی گیر قضیّه آن مرد شامی شدم .

در جواب گفته شد: به او بگوئید: هر که او را از شهر شام به کوفه و مدینه و مکّه برده است ، هم اینک آن شخص نیز بیاید و او را از زندان نجات دهد.

من خیلی ناراحت و افسرده شدم از این که نتوانستم کار مثبتی انجام

دهم ، پس از گذشت چند روزی ، صبحگاهان سر و صدای بسیاری از مردم و نگهبانان و ماءمورین بلند شد؛ و چون علّت آن را جویا شدم ؟ گفتند: آن مرد شامی که متّهم به غیب گوئی بود، شب گذشته مفقود شده است و معلوم نیست به زمین فرو رفته ، یا به آسمان عروج پیدا کرده است ؛ و هیچ اثری از او بر جای نمانده است .(33)

ص:252

دستور درمان آرامش زلزله

مرحوم شیخ صدوق رضوان اللّه تعالی علیه به طور مستند به نقل از

علیّ بن مهزیار اهوازی -که یکی از اصحاب و یاران باوفای امام

جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام می باشد -

حکایت نماید:

در یکی از روزها، نامه ای به محضر مبارک حضرت ابوجعفر، امام

محمّد جواد علیه السلام بدین مضمون نوشتم :

یاابن رسول اللّه ! در شهر اهواز و حوالی آن ، زلزله بسیار رخ می دهد،

آیا اجازه می فرمائی که از این جا کوچ کنیم و در محلّی با أمن و امان

سکنی گزینیم ؟

و سپس نامه را برای حضرت ارسال کردم .

امام علیه السلام پس از گذشت چند روزی ، در جواب نامه چنین مرقوم فرمود:

در آن محلّ بمانید و از آن جا کوچ نکنید، بلکه روزهای چهارشنبه و

پنج شنبه و جمعه را روزه بگیرید.

و چون روز جمعه فرا رسد، غسل جمعه نمائید؛ و سپس لباس تمیز

بپوشید و تمام افراد در محلّی مناسب تجمّع کنید و در آن جا همه با

هم با خداوند متعال راز ونیاز و مناجات نمائید و از درگاه با عظمتش

بخواهید تا مشکل همگان را برطرف سازد.

علیّ بن مهزیار گوید: چون طبق دستور حضرت جوادالائمّه علیه

السلام ، همگی ما چنین کردیم ، زلزله آرامش پیدا کرد؛ و پس از آن ، عموم اهالی اهواز به برکت راهنمائی آن حضرت از خطر زمین لرزه در اءمان قرار گرفتند.(34)

آگاهی از اسرار زنان و کناره گیری

یکی از اصحاب حضرت جوادالائمّه علیه السلام ، به نام ابوهاشم ، داوود بن قاسم جعفری حکایت کند:

زمانی که امام محمّد جواد علیه السلام در شهر بغداد ساکن بود،

روزی به منزل ایشان وارد شدم و در مقابل حضرت نشستم ، لحظه ای

بعد از آن یاسر خادم آمد و حضرت به او خوش آمد گفت و او را در

کنار خویش نشانید.

بعد از آن یاسر خادم عرضه داشت : یاابن رسول اللّه ! بانو امّ جعفر از

شما اجازه می طلبد تا به حضور شما و همسرت ، امّ الفضل بیاید.

و حضرت اجازه فرمود، در این لحظه با خود گفتم : اکنون که وقت

ملاقات نیست ، برای چه امّ جعفر می خواهد به ملاقات حضرت جواد علیه السلام بیاید؟ !

در همین افکار غوطه ور بودم و خواستم که از محضر حضرت خارج

شوم ، که ناگاه امام علیه السلام به من فرمود: ای ابوهاشم ! بنشین تا

قضیّه برایت روشن گردد و متوجّه شوی که امّ جعفر برای چه به

ملاقات ما می آید.

وقتی امّ جعفر نزد حضرت آمد، در کناری با هم خلوت کردند و من

متوجّه صحبت های آن ها نمی شدم ؛ تا آن که بعد از گذشت ساعتی ،

امّ جعفر اظهار داشت : ای سرورم ! من علاقه مند هستم شما را با

همسرت ، امّالفضل کنار هم ببینم .

حضرت فرمود: تو خود نزد او برو، من نیز خواهم آمد.

پس از لحظه ای که امّ جعفر رفت ، نیز حضرت وارد اندرون شد و

چون لحظاتی گذشت ، امام علیه السلام سریع مراجعت نمود و این

آیه شریفه قرآن را تلاوت نمود: فلمّا راٴینه اٴکبرنه (35).

یعنی ؛ چون زنان ، یوسف را مشاهده کردند، او را بزرگ و با عظمت دانستند.

آن گاه به دنبال حضرت ، امّ جعفر نیز خارج گردید و گفت :

ای سرورم ! چرا جلوس نفرمودی ؟ !

چه حادثه ای پیش آمد، که سریع بازگشتی ؟ !

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: جریانی اتّفاق افتاد که صحیح نیست
من آن را برایت بیان کنم .
برگرد نزد امّالفضل و از خودش سومال کن ، او تو را در جریان قرار می
دهد که هنگام ورود من به اطاق چه حادثه ای رخ داد؛ و چون از
اسرار مخصوص د زنان است ، باید خودش مطرح نماید.
هنگامی که امّ جعفر نزد امّالفضل آمد و جویای وضعیّت شد،
امّالفضل در پاسخ گفت : من باید در حقّ پدرم نفرین کنم ، که مرا به
شخصی ساحر شوهر داده است .
امّ جعفر گوید: من امّالفضل را موعظه و ارشاد کردم و او را از چنین
افکار و سخنان بیهوده بر حذر داشتم ؛ و گفتم : حقیقت جریان را
برایم بازگو کن ، که واقعیّت اءمر چه بوده است ؟
امّالفضل گفت : هنگامی که ابوجعفر علیه السلام نزد من آمد، ناگهان
عادت زنانگی -حیض -بر من عارض شد؛ و در حال جمع و جور
کردن خود شدم که شوهرم خارج گشت .
امّ جعفر دو مرتبه نزد حضرت جواد علیه السلام آمد و گفت :
ای سرورم ! شما علم غیب می دانید؟
امام علیه السلام فرمود: خیر، امّ جعفر گفت : پس چگونه دریافتی که
او در چنین حالتی قرار گرفته ، که در آن لحظه کسی غیر از خداوند و
شخص د امّالفضل از این موضوع خبر نداشت ؟ !

حضرت فرمود: علوم ما از سرچشمه علم بی منتهای خداوند متعال
می باشد؛ و اگر چیزی بدانیم از طرف خداوند می باشد.
امّ جعفر گفت : آیا بر شما وحی نازل می شود؟
حضرت فرمود: خیر، بلکه فضل و لطف خداوند متعال بیش از آنچه
تو فکر می کنی ، بر ما وارد می شود؛ و آنچه هم اینک مشاهده کردی ،
یکی از موارد جزئی و ناچیز است .(36)
ص:255

رنگ مو و چهره ، در رنگ های گوناگون

یکی از اصحاب حضرت جوادالائمّه علیه السلام ، به نام عسکر

حکایت کند:

روزی از روزها به محضر شریف امام محمّد جواد علیه السلام وارد

شدم ، حضرت در ایوانی -که مساحت آن جمعا پنج متر در پنج متر

بود -نشسته بود.

در مقابل حضرت ایستادم و مشغول تماشای چهره نورانی آن بزرگوار

شدم ؛ و با خود گفتم : سبحان اللّه ! چقدر چهره حضرت نمکین و

بدنش نورانی می باشد؟ !

در همین فکر و اندیشه بودم ، که ناگهان دیدم جسم حضرت بسیار

بزرگ شد به طوری که تمام مساحت ایوان را فراگرفت .

سپس رنگ چهره حضرت سیاه و تاریک گردید؛ و بعد از گذشت

لحظه ای تبدیل به سپیدی شد که از برف سفیدتر بود.

و سپس بلافاصله همچون عقیق قرمز، سرخ و درخشان شد و بعد از

آن نیز به رنگ سبز همچون برگ درختان تازه در آمد.

در همین اءثناء که تعجّب و حیرت من بیشتر می شد، حال حضرت به

همان حالت اوّل بازگشت ؛ و من که با دیدن چنین صحنه ای مبهوت

و از خود بی اختیار شدم ، به طور مدهوش روی زمین افتادم .

ناگاه امام علیه السلام فریادی بر من زد و فرمود: ای عسکر! شما

درباره ما -اهل بیت عصمت و طهارت -شکّ می کنید؛ ولی ما شما را ثابت و پایدار قرار می دهیم ، و دلهره پیدا می کنید و ما شما را تقویت می نمائیم .

و سپس افزود: به خدا سوگند، کسی به حقیقت عظمت و معرفت ما نمی رسد مگر آن که خداوند تبارک و تعالی بر او منّت گذارد و با هدایت او، دوست واقعی ما قرار گیرد.

ص:256

در پایان ، عسکر گوید: با مشاهده چنین صحنه حیرت انگیز و گفتار دلنشین حضرت ، آنچه در درون خود شکّ و تردید داشتم پاک شد و به یقین کامل رسیدم .(37)

در خواب و بیداری نجات شخصی درمانده

یکی از اصحاب امام محمّد جواد علیه السلام ، به نام موسی بن قاسم حکایت کند:

روزی در مکّه معظّمه با یکی از مخالفین آل رسول سلام اللّه علیهم ، به نام اسماعیل پیرامون موقعیّت امام رضا علیه السلام در قبال ماءمون نزاع داشتیم .

اسماعیل مدّعی بود که چرا امام رضا علیه السلام ماءمون عبّاسی را هدایت نکرد؟

و من چون جواب مناسب و قانع کننده ای برای آن نداشتم ، سکوت کردم .

تا آن که شب فرا رسید و در رختخواب خود خوابیدم ، در عالم خواب ، حضرت جوادالائمّه علیه السلام را رومیت و مشاهده کردم و جریان منازعه خود با اسماعیل را مطرح نمودم .

حضرت در پاسخ فرمود: امام افرادی را همانند تو و دوستانت را هدایت می نماید.

بعد از آن که از خواب بیدار شدم ، جواب حضرت را خوب به ذهن

سپردم ؛ و سپس جهت طواف کعبه الهی به سمت مسجدالحرام

حرکت کردم ، در بین راه اسماعیل مرا دید؛ و من سخن امام جواد

علیه السلام را برای او بازگو کردم و او دیگر حرفی نزد و خاموش شد.

چون مدّتی از این جریان گذشت ، جهت زیارت و ملاقات حضرت

جوادالا ئمّه علیه السلام راهی مدینه منوّره شدم .

هنگامی که به محضر مقدّس امام علیه السلام وارد شدم ، مشغول

خواندن نماز بود، در گوشه ای نشستم ؛ زمانی که نماز حضرت پایان یافت ، به من خطاب کرد و فرمود:

ای موسی ! چندی پیش در مکّه مکرّمه با اسماعیل -درباره پدرم - پیرامون چه مسائلی بحث و منازعه داشتید؟

عرض کردم : ای سرورم ! شما خود در جریان امر هستی و می دانی .

حضرت فرمود: در خواب چه کسی را دیدی ؟ و چه شنیدی ؟

عرضه داشتم : یاابن رسول اللّه ! شما را در خواب دیدم و چون موضوع را با شما مطرح کردم ، فرمودی : امام افرادی چون تو و دوستانت را هدایت می نماید -که ظالم و دشمن اهل بیت رسالت نباشند -.

حضرت فرمود: آری چنین است ، من به خواب تو آمدم و این سخن را گفتم ؛ و اکنون نیز همان مطلب را می گویم .

عرض کردم : ای مولا و سرورم ! همانا این بهترین روش برای خاموش کردن مخالفین می باشد.(38)

آب برای میهمان و آگاهی از درون

علیّ بن محمّد هاشمی حکایت کند:

در آن شبی که حضرت ابوجعفر، امام محمّد تقی علیه السلام مراسم عروسی داشت ، من مریض بودم ، در بستر بیماری افتاده و مقداری دارو خورده بودم .

چون صبح گشت ، حالم بهتر شد و به دیدار و ملاقات آن حضرت رفتم و اوّل کسی بودم که صبح عروسی او به دیدارش شرف حضور یافتم ، مقداری که نشستم -در اثر ناراحتی که داشتم -تشنگی بر من غلبه کرد؛ ولیکن از درخواست آب ، خجالت کشیدم .

امام جواد علیه السلام نگاهی بر چهره من نمود و آن گاه فرمود: گمان می کنم که تشنه هستی ؟

عرضه داشتم : بلی ، ای مولایم !پس حضرت به یکی از غلامان دستور داد تا مقداری آب بیاورد.

من با خود گفتم : ممکن است آب زهرآلود و مسموم باشد و غمگین شدم .

وقتی غلام آب را آورد، حضرت تبسّمی نمود و آب را گرفت و مقداری از آن را آشامید و باقی مانده آن را به من داد و آشامیدم ، پس از گذشت لحظه ای ، دومرتبه تشنه شدم و از درخواست آب حیا کردم .

امام علیه السلام این بار نیز، نگاهی بر من انداخت و دستور داد تا آب بیاورند؛ و چون آب را آوردند، حضرت همانند قبل مقداری از آن را تناول نمود تا شکّ من برطرف گردد و باقی مانده آن را نیز به من داد و من نوشیدم .

در این لحظه و با خود گفتم : چه نشانه ای بهتر از این بر امامت حضرت ، که بر اسرار درونی من واقف و آگاه است .

به محض این که چنین فکری در ذهنم خطور کرد، حضرت فرمود: به خدا سوگند، ما -اهل بیت رسالت علیهم السلام -همان کسانی هستیم که خداوند متعال در قرآن فرموده است : آیا مردمان گمان می کنند که ما به اسرار و حقایق درون آنان بی اطلاع هستیم ؟ !

سپس من از جای خود برخاستم و به دوستانم گفتم : سه علامت از امامت را مشاهده کردم ، و آن گاه از مجلس خارج شدم .(39)

هدایت افراد و توصیه خوردن غذا در صحرا یامنزل

شخصی به نام محمّد بن ولید گوید:

من نسبت به امامت حضرت جواد علیه السلام در شکّ و شبهه بودم ،

تا آن که روزی به منزل آن حضرت آمدم و جمعیّتی انبوه نیز در آن جا

حضور داشتند.

من در گوشه ای نشستم تا زوال ظهر شد؛ پس نماز ظهر و عصر و نافله

های آن ها را خواندم ، پس از سلام نماز متوجّه شدم که شخصی
پشت من حرکت می نماید، چون نگاه کردم ، حضرت ابوجعفر -امام
جواد علیه السلام -را دیدم .

لذا به احترام آن حضرت از جای برخاستم و سلام کردم و دست
مبارک آن بزرگوار را بوسیدم و روی پاهایش افتادم .

پس از آن ، حضرت نشست و فرمود: برای چه این جا آمده ای ؟
و بعد از آن اظهار داشت : تسلیم امر خداوند سبحان باش و ایمان
خود را تقویت کن .

عرض کردم : ای سرورم ! من تسلیم شدم .

حضرت اظهار نمود: وای بر تو، و سپس با حالت تبسّم تکرار فرمود:
تسلیم شو.

عرضه داشتم : یاابن رسول اللّه ! تسلیم شدم ، و من شما را به عنوان
امام و خلیفه رسول اللّه علیهم السلام پذیرفتم و به یقین کامل رسیدم ؛
خداوند متعال آنچه از شکّ و تردید در قلبم بود، همه را نابود ساخت
و از جهت ایمان و عقیده تقویت شدم .

چون فردای آن روز فرا رسید، صبح زود به سمت منزل حضرت
حرکت کردم و تنها آرزویم این بود که بتوانم دومرتبه به حضور آن
بزرگوار شرفیاب شوم ؛ پس مدّتی جلوی منزل حضرت منتظر ماندم
تا جائی که گرسنه شدم .

ناگهان متوجّه شدم که شخصی چند نوع غذا آورد و به همراه او

شخصی دیگری با لگن و آفتابه آمد و آن ها را جلوی من نهادند و

گفتند: مولایت دستور داده است که اوّل دست هایت را بشوی و

سپس این غذا را تناول نما.

راوی گوید: همین که دست هایم را شستم و مشغول خوردن غذا

شدم ، متوجّه شدم که حضرت جواد علیه السلام به طرف من می

آمد، پس به احترام از جای برخاستم ، فرمود: بنشین ، و غذایت را

تناول نما، لذا نشستم و چون غذا را خوردم و سیر گشتم ، حضرت به

غلام خود دستور داد تا باقی مانده غذاها را بردارد.

سپس آن امام همام ، حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام به صورت

نصیحت و موعظه ، مرا مخاطب قرار داد و فرمود:

ای محمّد ! هرگاه در صحرا و بیابان هستی ، غذا را فقط از داخل ظرف

غذا و سفره بخور و آنچه که اطراف آن ریخته می شود رها کن ، گرچه

ران گوسفندی باشد.

ولی چنانچه در منزل خواستی غذا میل کنی ، سعی نما غذاهائی که

اطراف سفره و ظرف غذا ریخته می شود، جمع کن و بخور، که همانا

در آن رضایت و خوشنودی خداوند متعال می باشد؛ و نیز سبب

توسعه روزی می گردد؛ با توجّه بر این که در آن درمان و شفاء دردها

خواهد بود.

همچنین مجدّدا بعد از آن به من خطاب نمود و فرمود: اکنون آنچه می

خواهی سومال کن ؟

عرضه داشتم : ای مولای من ! نظر شما در رابطه با مِشک و عنبر

چیست ؟

حضرت در پاسخ فرمود: پدرم و سرورم ، حضرت ابوالحسن ، امام

رضا علیه السلام از آن استفاده می نمود؛ و چون فضل بن سهل به

موضوع اعتراض د کرد، به وی فرمود:

حضرت یوسف علیه السلام از تمام تجمّلات و زیورآلات دنیوی استفاده می نمود؛ و از مقام والای نبوّت و معنویّت آن بزرگوار چیزی کاسته نگردید.

همچنین حضرت سلیمان بن داوود علیهما السلام با آن تاج و تختی که داشت و نیز دارای آن همه امکانات و تجمّلات پادشاهی ، پیامبر الهی بود و با این که تمام حیوانات و جنّ و انس و دیگر موجودات و امکانات در اختیارش بود و با این حال نقصی و ضربه ای بر نبوّتش

وارد نیامد.

و در ادامه فرمایش خود افزود: خداوند متعال در آیات شریفه قرآن حکیم خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است : قل من حرّم زینه اللّه التی اءخرج لعباده و الطیّبات من الرزق قل هی للذین آمنوا فی الحیاه الدنیا ....(40)

یعنی ؛ ای پیامبر! -به مردمان -بگو: چه کسی زینت های الهی را حرام گردانده است ، بگو ای محمّد!: چیزهای خوب را برای بندگان مومن و مخلص د خود قرار داده است تا در زندگی دنیا از آن ها استفاده نمایند و بهره مند شوند.(41)

مرگ ناگهانی و اهمیّت صلوات

مرحوم قطب الدّین راوندی رضوان اللّه تعالی علیه به نقل از ابوهاشم جعفری حکایت نماید:

روزی شخصی به محضر مبارک حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام وارد شد و اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! پدرم سکته کرده و مرده است و دارای اموال و جواهراتی بسیار می باشد، که من از محلّ آن ها بی اطّلاع هستم .

و من دارای عائله ای بسیار سنگین هستم ، که از تاءمین زندگی آن ها عاجز و ناتوان می باشم .

و سپس اظهار داشت : به هر حال من یکی از دوستان و علاقه مندان

به شما هستم ، تقاضامندم به فریاد من برسی و مرا از این مشکل

نجات دهی .

امام جواد علیه السلام در پاسخ به تقاضای او فرمود: پس از آن که نماز

عشای خود را خواندی ، بر محمّد و اهل بیتش علیهم السلام ،

صلوات بفرست .

پس از آن ، پدرت را در عالم خواب خواهی دید؛ و آن گاه تو را نسبت

به محلّ ثروت و اموالش آگاه می نماید.

آن شخص به توصیه حضرت عمل کرد و چون پدر خود را در عالَم خواب دید، به او گفت : پسرم ! من اموال خود را در فلان مکان و فلان محلّ پنهان کرده ام ، آن ها را بردار و نزد فرزند رسول خدا، حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام برسان .

هنگامی که آن شخص از خواب بیدار گشت ، صبحگاهان به طرف محلّ مورد نظر حرکت کرد.

و چون به آن جا رسید، پس از اندکی جستجو اموال را پیدا نمود و آن ها را برداشت و خدمت امام جواد علیه السلام آورد و جریان را برای حضرت بازگو کرد.

و سپس گفت : شکر و سپاس خداوند متعال را، که شما آل محمّد علیهم السلام را این چنین گرامی داشت ؛ و از شما را از بین خلایق برگزید، تا مردم را از مشکلات و گرفتاری ها نجات بخشید.(42)

تعیین جانشین در دوّمین سفر به بغداد

مرحوم شیخ مفید، کلینی و دیگر بزرگان به نقل از اسماعیل بن مهران روایت کرده اند:

پس از آن که حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام را در اوّلین مرتبه ، توسّط حکومت معتصم عبّاسی به بغداد احضار کردند، من برای حضرت احساس خطر کردم .

به همین جهت ، قبل از سفر، خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم :

یابن رسول اللّه ! در این مسافرت ، من برای شما احساس خطر می کنم ، چنانچه خدای نخواسته آسیبی بر شما وارد شود، چه شخصی بعد از شما عهده دار ولایت و امامت می باشد؟

همین که امام علیه السلام سخن مرا شنید، چهره و صورت نورانیش را به سمت من برگردانید و سپس اظهار نمود: ای اسماعیل ! نگران

مباش ، آنچه را که فکر می کنی ، امسال و در این سفر واقع نخواهد شد.

اسماعیل گوید: حضرت پس از مدّتی ، صحیح و سالم از بغداد به مدینه مراجعت کرد.

و چون مرحله ای دیگر، ماءمورین حکومتی خواستند آن حضرت را به دستور معتصم عبّاسی به بغداد احضار کنند، من به حضور ایشان رسیدم و گفتم :

یاابن رسول اللّه ! فدایت گردم ، شما از مدینه به بغداد می روی و من برایتان احساس خطر می کنم ، بعد از شما چه کسی جانشین خواهد بود؟

ناگاه متوجّه شدم که امام جواد علیه السلام گریه افتاد و قطرات اشک بر گونه ها و محاسن شریفش جاری گشت .

و حضرت در همین حالت متوجّه من گردید و فرمود:

ای اسماعیل ! در این سفر، خطر متوجّه من خواهد شد؛ و بدان که جانشین بعد از من فرزندم ، حضرت ابوالحسن ، امام علیّ هادی علیه السلام می باشد.(43)

شکّ در نسب و مکیدن آب دهان حضرت

مرحوم کلینی رضوان اللّه تعالی علیه روایت کرده است :

علیّ بن جعفر سلام اللّه علیه در جمع عدّه ای نشسته بود و با یکی از

نوه های امام سجّاد علیه السلام صحبت می کرد.

وی در ضمن سخنان خود اظهار داشت : خداوند متعال حضرت

اءبوالحسن ، امام رضا صلوات اللّه علیه را یاری نمود؛ ولی برادران و

عموهایش بر او ظلم کردند.

یکی از افراد حاضر پرسید: مگر چه شده است ؟

و آیا آنان در حقّ او چه کرده اند؟

ص:264

در پاسخ گفت : روزی برادران و عموهایش در بین همدیگر اظهار داشتند: ما در بین ائمّه و خلفاء علیهم السلام شخصی سیاه چهره نداشته ایم .

و آنان با یک چنین سخنان ناشایستی ، نسبت به نَسَب حضرت جواد علیه السلام تشکیک کردند.

ولی امام رضا علیه السلام فرمود: درباره او شکّ و تردید نداشته باشید؛ همانا او فرزند و خلیفه پس از من می باشد.

خویشان حضرت گفتند: باید این امر ثابت شود، به همین جهت دسته جمعی وارد باغی شدند؛ و امام رضا علیه السلام را لباس کشاورزی پوشاندند و بیلی هم روی شانه اش نهادند.

و سپس حضرت جواد علیه السلام را -که کودکی خردسال بود - آوردند و گفتند: این پسر را نزد پدرش ببرید.

عدّه ای از عموها و برادران که در آن جمع حاضر بودند، اظهار داشتند: پدرش این جا حضور ندارد.

در آن جمع بعضی از نسب شناسان -که در جریان این موضوع نبودند - نیز حضور داشتند، گفتند: پدر این فرزند آن کشاورز است ، که بیل روی شانه اش می باشد؛ چون قدم های او با قدم های این پسر مطابقت دارد.

وقتی محاسبه و بررسی کردند، درست در آمد و با این روش شکّ و

تردیدشان از بین رفت ؛ و این بزرگ ترین ظلم و جنایتی بود که در حقّ آن امام مظلوم روا داشتند.

علیّ بن جعفر در ادامه ، گوید: پس از این جریان من بلند شدم و لب های حضرت جواد علیه السلام را بوسیدم و آب دهان وی را مکیدم و خوردم ؛ و سپس آن بزرگوار را مخاطب قرار دادم و اظهار داشتم : یاابن رسول اللّه ! همانا تو امام و حجّت خدا هستی .

ناگاه امام رضا علیه السلام گریست و فرمود: آیا سخن پدرم را نشنیدید

که از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان باد، فرزندی که دهانش خوش بو خواهد بود و در رحمی پاک و پاکیزه پرورش می یابد.

خداوند لعنت کند آن هائی را که فتنه بر پا می کنند و می خواهند او را متّهم نمایند.

پس از آن ، امام رضا علیه السلام فرمود: ای عمو! آیا چنین فرزندی از غیر من خواهد بود؟!

و من اظهار داشتم : خیر، به راستی او فرزند شما و نیز خلیفه بر حقّ شما خواهد بود.(44)

تاءثیر منّت و معرّفی شیعه

حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه الصّلوه و السّلام حکایت فرماید:

روزی شخصی به حضور امام محمّد بن علیّ الرّضا علیهما السلام وارد شد، در حالی که بسیار خوشحال به نظر می رسید.

امام جواد علیه السلام علّت سرور و شادی او را سوال نمود؟

در جواب اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! از پدرت ، امام رضا علیه السلام شنیدم ، که فرمود: شادی انسان آن روزی است که از اموال و امکانات خود بر دیگر موممنین و خویشان صدقه ای داده و به آن ها احسان کرده باشد.

امروز تعداد دَه خانوار از خانواده های فقیر و تهی دست به من مراجعه کردند؛ و به هر یک از آن ها در حدّ توان خود کمک نمودم و چون آن ها شاد گشتند، من هم خوشحال و مسرور می باشم .

امام محمّد جواد علیه السلام به او فرمود: به جانم سوگند، تو بهترین کار نیک و احسان را انجام داده ای ؛ و باید هم این چنین شادمان و مسرور باشی ، مشروط بر آن که اعمال نیک خود را ضایع و حبط

نگردانی .

آن شخص سومال کرد: با این که من از شیعیان و دوستان واقعی شما هستم ، چگونه ممکن است که اعمال و عبادات خود را ضایع گردانم

امام علیه السلام فرمود: مواظب گفتار و حرکات خود باش ، چون هم اکنون اعمال و رفتار نیک خود را نسبت به آن برادرانت ضایع کرده و از بین بردی .

آن شخص با حالت تعجّب پرسید: چگونه باطل شد، با این که من کاری را انجام ندادم ؟!

حضرت فرمود: آیا این آیه قرآن را تلاوت کرده ای : یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الاْ ذی (45)یعنی ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! صدقات و کارهای نیک خود را با منّت گذاری و آزار، باطل و ضایع نگردانید.

آن شخص گفت : یاابن رسول اللّه ! من بر کسی منّت ننهاده ام ؛ بلکه بدون هیچ منّت و آزاری به یکایک آنان کمک و انفاق کردم ؛ و هیچ گونه توقّعی هم از آن ها نداشته ام !

امام جواد علیه السلام در پاسخ ، فرمود: خداوند متعال فرموده : صدقات خود را به وسیله منّت و ایذاء باطل ننمائید؛ و نفرموده است بر کسانی که صدقه می دهید، منّت ننهید؛ بلکه منظور هر نوع آزار و اذیّتی است که در رابطه با آن کار نیک به نوعی واقع شود.

سپس امام جواد علیه السلام افزود: آیا منّت گذاری بر آن افرادی که کمک کرده ای مهمّتر است ، یا ایجاد اذیّت و آزار نسبت به ملائکه مقرّب الهی و ماءمورین ثبت اعمال و حفظ نفوس ؟ !

آن شخص در پاسخ گفت : بلکه این مورد اءخیر مهمّتر و حسّاس تر؛ و گناهش نیز افزون خواهد بود.

بعد از آن ، حضرت فرمود: تو با این طرز برخورد و سخنی که این جا مطرح کردی ، هم موجب آزار من و هم سبب ایذاء ملائکه شدی و با

این کار، صدقات و کارهای نیک خود را ضایع و باطل گرداندی ، چرا

باید چنین کنی ؟ !

و چگونه چنین ادّعای مهمّی را کردی و گفتی : من از شیعیان خالص

هستم ؟ !

آیا می دانی شیعیان خالص ما چه کسانی هستند؟

آن شخص پاسخ داد: خیر، نمی دانم .

امام علیه السلام فرمود: شیعیان خالص آن افرادی هستند که همانند

حِزقیل نبیّ، موممن باشد که او با آن شیوه مخصوص در مقابل

طاغوت و فرعون زمانش توریه کرد -؛ و نیز موممن آل فرعون ،

صاحب یسَّ که خداوند درباره او فرموده است : وَ جاءَ مِنْ اءقْصَی

الْمَدینَهِ رَجُلٌ یَسْعی " (46)

یعنی ؛ مردی از آن سوی مدینه با سعی و کوشش آمد.

همچنین سلمان ، ابوذرّ، مقداد و عمّار یاسر، این افراد از شیعیان

خالص ما هستند، آیا تو با این افراد یکسان و مساوی هستی ؟ !

اکنون خودت قضاوت کن ، آیا با ادّعائی که کردی ، موجب اذیّت و

آزار ما و ملائکه الهی نشدی ؟ !

آن شخص عرضه داشت : یاابن رسول اللّه ! من از گفتار خود پشیمان

شدم و توبه می کنم ، شما مرا عفو نموده و راهنمائی بفرما که چه

بگویم ؟

حضرت فرمود: بگو که من از دوستان و از علاقه مندان شما هستم و با دشمنان شما دشمن خواهم بود؛ و با دوستان شما دوست می باشم .

آن شخص اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! من نیز همین را می گویم و معتقد به آن هستم و از آنچه که قبلا گفتم ، توبه می کنم و عذرخواهی می نمایم .

آن گاه در پایان ، امام جواد علیه السلام فرمود: هم اینک به نتیجه و ثواب صدقات و دیگر کارهای نیک خویش خواهی رسید.(47)

ص:268

پدید آورنده : زهرا نسّاجی ، صفحه 116

سخن نخست

سَکینه، دختر امام حسین علیه السلام و مادرش رباب دختر امری ءالقیس است. نامش را امینه، امنیه و آمنه ذکر کرده اند و لقب وی را سکینه نهاده اند که به معنی وقار و سکون است.

سکینه همسر عبدالله اکبر، فرزند امام حسن و پسر عموی اوست که در روز عاشورا همراه امام حسین علیه السلام به شهادت رسید. از زمان ولادت حضرت سکینه علیها السلام اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما با توجه به فرمایش امام حسین علیه السلام خطاب به وی که فرمود: «تو بهترین بانوانی!» در می یابیم که وی در کربلا بانویی رشیده بوده و بین ده تا سیزده سال، سن داشته است.(1) آن حضرت حدود هفتاد سال عمر کرد و در سال 117 ق. در مدینه و بنابر قولی در راه حجّ عمره از دنیا رفت.(2)

خواهر سکینه، فاطمه و برادرانش امام زین العابدین، حضرت علی اکبر و عبدالله (علی اصغر) علیهم السلام اند.

رباب کیست؟

رباب همسر گرانقدر امام حسین علیه السلام، مادر عبدالله و سکینه و از زنان شایسته و نامدار تاریخ اسلام است. وی بانویی فاضله و

محدّثه بود که همراه امام حسین علیه السلام و فرزندانش در کربلا

ص:269

حضور داشت. وی شاهد شهادت همسر و طفل شیرخواره اش بوده و رنج و مشقّات سفر کربلا را تحمّل نموده است. او وظیفه سنگین خویش را آن طور که مورد رضایت خدا و فرزند پیامبر بود، انجام داد.
وی پس از آن به عنوان اسیر همراه دیگر زنان و دختران کاروان حسینی به کوفه و شام برده شد و در نهایت، به مدینه آمد و در آنجا اقامت گزید. رباب که از بهترین زنان عصر خویش بود، نزد امام حسین علیه السلام منزلتی عظیم داشت و شدّت علاقه امام به وی، به قدری بود که حضرت فرمود:
»من خانه ای را که سکینه و رباب در آن ساکنند، دوست دارم. علاقه مند به ایشان هستم و مال خود را برایشان خرج می کنم.(«3)
در مقابل، رباب هم که افتخار همسری امام حسین علیه السلام را داشت، این ارزش را حفظ نمود و بعد از واقعه عاشورا و شهادت همسرش با اینکه خواستگاران فراوانی داشت همه را رد کرد و گفت:
»پس از فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همسری بر نمی گزینم.(«4)
او به تحقیق دریافته بود که هیچ کس نمی تواند همانند امام باشد و درس هایی را که او از مکتب انسان ساز حسینی فرا گرفته بود، دوباره برایش زمزمه کند.
رباب به امام حسین علیه السلام بسیار وفادار بود و در حمایت و

تبعیت از آن حضرت، زندگی کرد و پس از شهادت جانگدازش همراه دخترش سکینه، خیمه عزا برپا نمود و به اقامه عزای آن امام همام پرداخت. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

»هنگامی که امام حسین علیه السلام شهید شد، همسر آن حضرت، رباب، برایش مجلس سوگواری برپا نمود و همراه زنان و

ص:270

خدمتگزارانش چنان گریه کرد که اشک چشمانش خشک گردید.(«5)

غم و اندوه فقدان امام سبب شده تا رباب یک سال پس از واقعه

عاشورا از دنیا برود.

علاّمه مامقانی، رباب را در زمره زنان راوی حدیث نام برده و می

نویسد:

»نسبت به روایت وی، نهایت اعتماد است.«

یکی از مورّخان معاصر می گوید: او یکی از شاعران عرب و از برترین

و برگزیده ترین زنان عصر خویش بود.(6)

رباب وقتی سر امام را در مجلس ابن زیاد مشاهده کرد، به شدّت

منقلب شد و بنابر درخواستش هنگامی که سر را به او دادند، در

آغوش گرفت و بوسید، از داغ امام گریست و اشعاری را زمزمه کرد که

ترجمه اش چنین است:

آه! حسین من که از دستم رفت و داغش تا ابد بر دلم ماند. در کربلا نیزه ها به او

هجوم آورده و تنش را به خاک و خون کشید. خداوند، جنایتکاران کربلا را

سیراب نگرداند!(7)

مرثیه دیگر رباب در غم از دست دادن همسرش این گونه است:

آنکه را که فروغ بخش عالَمی بود، به خاک و خون افکندند و تنِ بی سر او را دفن

کردند. خداوند، پاداش بسیار به تو عطا کند ای نواده رسول خدا! که با عزّت و

شرف، سالار شهیدان گشتی و از خسران دور بودی! تو برای من کوهی بلند

افراشتی که در پناهت آرام بودم و الطافت نسبت به ما قطع نمی شد. اکنون که تو

رفتی، پدر یتیمان چه کسی باشد؟ و دستگیر محرومان که خواهد بود...؟ (8)

الربَاب) رضوان الله علیها (بنت امرئ القیس زوجه الإمام

الحسین (علیه السلام)

إسمها ونسبها :

ص:271

الرباب بنت امرئ القيس بن عدى بن أوس بن جابر بن كعب بن حليم بن خباب بن كلب الكلبيه .

وهى زوجه سيد الشهداء الإمام الحسين (عليه السلام) .

أخبارها :

كانت الرباب من خيار النساء جمالاً وأدباً وعقلاً ، وأسلم أبوها فى خلافه عُمَر ، وكان نصرانياً من عرب الشام ، فَوَلَّاه عُمَر على قومه من قضاعه .

وما أمسى حتى خطب إليه الإمام على (عليه السلام) ابنته] ابنه امرئ القيس [الربَاب لابنه الحسين (عليه السلام) فزوَّجه إياها .

فولدت الربَاب للحسين سُكينةَ (عليها السلام) عقيله قريش ، وعبدَ الله عليه السلام (الذى قُتِل يوم الطف وأمُّه تنظر إليه .

وأحبَّ الحسين (عليه السلام) زوجته الرباب حباً شديداً ، وكان معجباً بها ، وكان (عليه السلام) يقول فيها الشعر .

وما قاله فيها وفى ابنته سكينه :

لَعَمرِكَ إنَّنى لأُحِبُّ دَاراً تِحِلُّ بِها سُكينه والربَابُ

أُحبُّهُمَا وأبذل جُلَّ مَالِى وَليس لِلائِمِى فيها عِتابُ

وَلَستُ لَهُم وإن عَتَبُوا مُطِيعاً حَياتِى أو يُعَلِّيِنى الترَابُ

ولما استُشهد الإمام الحسين (عليه السلام) فى أرض كربلاء حزن عليه الربَاب حزناً شديداً ، حتى أنها أقامت على قبره سنه كامله ثم انصرفت وفى تذكره الخواص : أنها أخذت الرأس الشريف ووضعته فى حجرها

وقَبَّلَتْهُ وقالت :

وَاحُسَيناً فَلا نسيتُ حُسيناً أَقْصَدَتْهُ أَسِنَّهُ الأعدَاءِ

غَادَرُوهُ بِكربلاءَ صَريعاً لا سَقَى اللهُ جَانِبَىْ كَربلاءِ

ص:272

وقالت فی رثاء الحسين (عليه السلام) أيضاً :

إنَّ الذی كَان نوراً يُستَضَاءُ بِهِ بِكَربلاءَ قتيلٌ غَير مَدفونِ

سِبطَ النَّبی جزاکَ اللهُ صالحةً عَنَّا وجُنِّبتَ خُسرَانَ المَوازينِ

قَد كنتَ لِی جَبَلاً صعباً ألوذُ بِهِ وكنتَ تَصحبُنَا بالرَّحمِ والدِّينِ

مَن لِليتَامَی وَمَن للسَّائلينَ يُغنِی ويُومی إِليهِ كُلَّ مِسكينِ

واللهِ لا أبتغِی صِهراً بِصِهْرِكُمُ حتَّی أُغَيَّبُ بين الرَّملِ والطينِ

وكان قد خطبها بعد استشهاد الإمام الحسين (عليه السلام) خلق كثير من الأشراف ، فقالت : ما كنت لأتخذ حَمْواً بعد رسول الله (صلی الله عليه وآله)، فو الله لا يومينی ورجلاً بعد الحسين (عليه السلام) سقفٌّ

أبداً .

وقال الشيخ المامقانی فی كتابه) تنقيح المقال (: يُعتَمَدُ علی روايتها

غايةُ الاعتماد

حضرت رباب مادر بزرگوار حضرت علی اصغر

مرحوم محدث قمی »رحمه الله عليه« می نويسد: ... مادرش رباب

دختر امرءالقيس بن عدی بوده كه رئيس بكر بن وائل ونصرانی بوده

ودرزمان عمر)....(مسلمان شد وهنوز نمازی نخوانده بود كه

عمر)....(ولايت ناحيه ای را به او داد وحضرت علی »عليه السلام«

دخترش رباب را برای حسين »عليه السلام« خواستگاری نمود و او

قبول كرد وعبد الله (علی اصغر) وسكينه از او متولد شد . هاشم كلبی

گويد: «وَ كانتِ الرُّبابُ مِن خِيارِ النِساء واَفضَلَهُنَ « »] حضرت [رباب از

بهترین وفاضل ترین زنان بود « وامرءالقیس کلبی پدر] حضرت [رباب

از اشراف واز خانواده های بزرگ عرب بود که نزد امام منزلتی به سزا

ومکانتی لایق داشت.

قمقام زخار ج 2ص654)

ابن اثیر نقل می کند:] بعد از شهادت امام حسین علیه السلام

ص:273

حضرت [رباب را همراه اسرا به شام بردند وچون به مدینه برگشت

عده ای از اشراف قریش از او خواستگاری کردند او قبول نکرد

وفرمود: « ما كُنتُ لاتَخَذُ حَموٌا بَعدَ رسُول اللهِ»ص«« » بعد از رسول خدا

صل الله علیه وآله وسلم پدرشوهری نگیرم « 000 رباب مدت

یکسال بر سر قبر امام حسین»علیه السلام« ماند پس از آن به مدینه

برگشت واز تاسف وغصه وفات نمود) نفس المهموم ص 528 ، کامل ابن

اثیر ج4ص88)

چون حضرت رباب به دیدن ارحام خود می رفت و حضرت سکینه

دخترش را به دنبال خود می برد سید الشهدا »علیه السلام« از مفارقت

این دو با نو دلتنگ می شد واین شعر را میفرمود:

كانَ الليلَ مَو صُولُ بِليلٍ اذا زارَت سَكينهُ والرُبابُ

گویا شب به شب متصل گردد ، زمانی که سکینه ورباب به دیدن کسی بروند

عبدالله، برادر سکینه

عبدالله فرزند دیگر رباب و برادر سکینه علیها السلام است. امام

وقتی یاران و افرادی از خانواده اش به شهادت رسیدند، تنها ماند و

دیگر امیدی به یاری کسی نداشت، بنابراین برای خداحافظی به

جانب خیمه ها آمد و اهل و عیالش را به صبر دعوت نمود و از آنها

خواست قضا و قدر الهی را بپذیرند و از اطاعت پروردگار دل خوش

باشند. وی سپس طفل شیرخواره اش را طلبید تا برای آخرین بار او را

ببیند. حضرت زینب علیها السلام عبدالله را نزد امام علیه السلام

آورد. آن حضرت فرزندش را به آغوش گرفت و گونه هایش را بوسید.

هنوز وداع امام به پایان نرسیده بود که ملعونی از لشکر دشمن، گلوی

عبدالله را نشانه گرفت و با تیر جفا پیکرش را به خون آغشته کرد. امام

که از جسارت دشمن و شهادت مظلومانه آن طفل دل آزرده شده بود،

مشتش را از خون گلوی او پر نمود و به طرف آسمان پاشید و فرمود:

»خداوندا ! این مصیبت بر من آسان است، چون که در معرض دید تو است.(«9)

امام حسین علیه السلام برای دفن عبدالله قبری حفر کرد و تنِ غرقه به خونش را به خاک سپرد. نگاه پرمهر و غمبار سکینه و مادرش در وداع با قربانی شش ماهه، عظمت این مصیبت را دو چندان نمود.

امام زمان علیه السلام در »زیارت ناحیه مقدّسه« می فرماید:

سلام بر عبدالله شیرخوار که او را هدف تیر قرار دادند و در آغوش پدر به قتلش رساندند. خدا لعنت کند حرمله بن کاهلی را که تیر به سویش انداخت...

گلستان فضایل

سکینه از چشمه زلال دانش و معرفت امام حسین علیه السلام جرعه ها نوشید و به درجه ای از ایمان و باور دینی رسید که امام در توصیفش می فرماید:

غالب)اوقات(بر سکینه چنین است که با تمام وجود محو جمال ازلی است. ایّامش غرق در عبادت و راز و نیاز با پروردگار سپری می گردد.(10)

این تعریف، بیانگر مقام برجسته دختر امام حسین علیه السلام در راستای یقین به پروردگار متعال و گسستن از مشغولیات و دلبستگی های دنیای فانی است.

سکینه، گوهری مستور در صدف عفّت و حیا و آراسته به اخلاق محمّدی است. وی شأنش بالاتر از مدح ستایشگران و مقامش والاتر از وصف دوستداران است؛ زیرا او در کنف حمایت بزرگانی چون پدر و برادر رشیدش امام زین العابدین و حضرت علی اکبر علیهم السلام قرار داشت و راه تعالی روح و مبارزه با نفس را از آنها فرا گرفته بود.

یکی از نویسندگان معاصر آورده است: «سکینه بانویی جلیل القدر، با نجابت و دارای مقام و منزلتی بلند است.(«11)

بانو بنت الشّاطی می گوید:

»به حق که خانم سکینه به سبب اصل و نسب عالی و شرافت و منزلت بالایش، صاحب عزّت بی پایان و آشکاری است.(«12)

مورّخ شهیر، غیاث الدّین میرخواند در کتاب حبیب السّیر می گوید:

»حضرت سکینه دختر امام حسین علیه السلامرا به خاطر جمال ظاهری و کمال دختر امام حسین علیه السلام از شجاعتی قابل تحسین برخوردار بود. وی در برابر ظالمان سکوت نمی کرد و به انجام تکالیف الهی همّت می گمارد. او از هیاهوی تبلیغاتی هراسی به دل راه نمی داد و با صلابت فاطمی دشمن را خوار و رسوا می نمود، با دلیل و منطق سخن می گفت و حقّانیّت خویش را به اثبات می رساند.

روزهای جمعه، خالد بن عبدالملک، بر بالای منبر می رفت و به بدگویی از علی علیه السلام می پرداخت؛ این خبر به حضرت سکینه علیها السلام رسید، وی همراه خدمتگزارانش نزد خالد می آمد و در مقابلش ایستاده و او را سبّ و لعن می کرد.

نگهبانان خالد جرأت آزار رساندن به سکینه را نداشتند؛ اما همراهانش را اذیّت کرده و آسیب می رساندند. در مجلسی که مروان،

امیرمومنان علیه السلام را سب نمود، با شهامت، او و اجدادش را لعنت کرد. دختر عثمان که در جلسه حاضر بود، رو به سکینه کرد و گفت: من دختر شهیدم ! سکینه علیها السلام سکوت کرد و آنگاه که مومن صدا به اذان بلند کرد و به عبارت: «اشهد انّ محمّداً رسول الله« رسید، خطاب به دختر عثمان فرمود: این، پدر من است یا پدر تو؟ دختر عثمان شرمسار گشت و گفت: «لافخر علیکم ابداً؛ من دیگر هرگز به شما فخر نخواهم کرد.(«13)

ص:276

عظمت مقام و فصاحت و بلاغت کلام حضرت سکینه، به کسی
اجازه گستاخی و توهین نمی داد و همگان را سرجای خود می نشاند.
همان طوری که سخن گفتن عمّه اش زینب علیها السلام بر دهان
کوفیانِ بی غیرت و بی وفا مهر سکوت زد و آنان را به حیرت
واداشت.

راوی حدیث

در منابع تاریخی آمده است که سکینه علیها السلام از پدرش امام
حسین علیه السلام و عمّه اش امّ کلثوم روایت نقل کرده و فائد مدنی
مولی عبیدالله بن ابی رافع و فاطمه بنت الحسین از او حدیث نقل
کرده اند. ابن عساکر به سند خود از فائد مدنی می گوید: سکینه دختر
حسین بن علی از پدرش برای من این حدیث را گفت که پیامبر صلی
الله علیه وآله وسلم می فرماید:

حمله القرآن عرفاء اهل الجنّه؛)روز قیامت(حاملان قرآن، شناخته
شدگان اهل بهشتند.(«14)

علاّمه مجلسی به سند خویش از بکر بن احنف، از فاطمه دختر علی
بن موسی الرضا علیه السلام، و از فاطمه و زینب و امّ کلثوم، دختران
موسی بن جعفر علیه السلام و آنها از فاطمه دختر امام صادق علیه
السلام، از فاطمه دختر امام باقر علیه السلام، از فاطمه دختر امام
سجاد علیه السلام، از فاطمه و سکینه دختران امام حسین علیه

السلام و آنها از امّ کلثوم دختر علی علیه السلام، از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می کند که فرمود:

در معراج که به آسمان رفتم، وارد بهشت شدم و به قصری از جواهر سفید رسیدم. این قصر دری داشت که با دُرّ و یاقوت تزئین شده بود و بر آن در پرده ای آویخته بود که چون سرم را بلند کردم، دیدم نوشته

است: «خدایی جز الله نیست، محمّد صلی الله علیه وآله وسلم
پیامبر خدا و علی، ولی و سرپرست مردم است.« بر پرده، این عبارت
به چشم می خورد که: «خوشا به حال شیعیان علی !« وارد آن قصر
شدم، پس در برابرم قصری دیگر دیدم از عقیق که دری از نقره و پرده
ای بر آن قرار داشت. سرم را بلند کردم، این جمله را دیدم: «محمّد،
پیامبر خداست و علی، وصیّ مصطفی.« و همچنین نوشته بود:
»شیعیان علی را به سرشت پاک بشارت ده !« پس وارد قصر شدم، که
ناگاه مقابلم قصری دیگر از زبرجد ظاهر شد که از آن زیباتر ندیده
بودم. بر آن قصر دری بود از یاقوت سرخ که بالای آن لومومبه چشم می
خورد و روی در پرده ای قرار داشت. پرده را بالا زدم و این جمله را
روی آن نوشته شده یافتم: «شیعه علی همان رستگارانند !« به جبرئیل
گفتم: این قصر از آنِ کیست؟ او گفت:
ای محمّد ! متعلّق به علی، وصی و پسر عمویت ! مردم در روز قیامت
پابرهنه و عریان محشور می شوند، جز شیعیان علی؛ مردم در صحنه
محشر به اسم مادرانشان خوانده می شوند، غیر از شیعیان علی که به
نام پدرانشان خوانده می شوند؛ زیرا آنها علی را دوست داشته اند و
به این خاطر، سرشتشان پاک گردیده است.(15)

سکینه محبوب دل پدر

سکینه در خاندانی بزرگ که خداوند مقامشان را رفعت بخشیده بود،

رشد نمود. تمسّک به راه مستقیم الهی و تبعیّت از احکام حیات بخش قرآن، او را به کمال انسانیّت رسانید و سبب شد هم طراز عقیله بنی هاشم، زینب کبری علیها السلام از پیام آوران کربلا گردد؛ به طوری که دشمنان به شخصیّت با صلابتش معترفند و دوستداران اهل بیت علیهم السلام به وجودش مفتخر.

اخلاق نیک و خصال پسندیده این بانوی نمونه، وی را در نظر پدر که

ص:278

مربّی صالح و کاملی بود، عزیز نمود و چون ستاره ای فروزان در
آسمان خاندان امام درخشید و همه را شیفته رفتار شایسته خود کرد.
امام حسین علیه السلام که آگاه به ضمیر انسان ها و معیار سنجش
اعمال است، سکینه را با زیباترین لقب، یعنی »خیره النّساء« خواند و
با عنایتی خاص مقام و منزلت وی را در مواقف بسیار، بر دیگران
آشکار نمود.
دلبستگی و مهر امام نسبت به سکینه، در آخرین خداحافظی از خیمه
ها، قابل توجّه و تأمّل است. وقتی آن حضرت نزدیک خیمه ها رسید،
فرمود:
»ای زینب ! ای امّ کلثوم ! ای سکینه ! علیکنّ منّی السّلام.«
چون اهل بیت صدایش را شنیدند، برای وداع گرداگرد امام حلقه
زدند. علاقه فراوان سکینه به پدر، عنان اختیار را از کفش ربود، دست
هایش را بر سر فرود آورد و گفت: پدرجان ! آیا تن به مرگ داده ای که
این گونه خدا حافظی می کنی؟ ما، بعد از تو به چه کسی پناهنده
شویم؟
سخنان عاطفه برانگیز دختر، بر قلب پدر، سنگین آمد و از بی تابی
فرزندش گریست و فرمود:
»ای نور دیده ام ! چگونه تسلیم مرگ نشود کسی که یار و یاوری
ندارد؟«

صحبت های امام برای سکینه که بوی فراق و تنهایی می داد، او را از جمع حاضر جدا کرد و در حالی که آرام آرام می گریست، به گوشه خیمه رفت! شاید قصدش این بود که قلب پدر را بیش از این غصّه دار نکند. امام حسین علیه السلام با مشاهده این وضع از اسب فرود آمد و سکینه را نزد خویش خواند و او را به سینه چسباند و اشک هایش را پاک نمود و فرمود:

ص:279

»ای سکینه ! بدان که بعد از من گریه زیادی در پیش خواهی داشت؛
اما تا هنگامی که جان در بدن دارم، با این اشکِ جانگدازت، دلم را
آتش نزن ! آن زمان که کشته شدم، تو که بهترین زنان هستی،
سزاوارترین فرد به گریستن بر منی !«
لفظ جمع در اینجا، بیانگر این است که سکینه جزء بانوانی است که
دلیلی واضح بر بالابودن مقامشان وجود دارد، مانند حضرت زهرا
علیها السلام و زینب علیها السلام.(16(16. نفس المهموم، ص 160.
سکینه در کاروان کربلا
سکینه بلایای سنگین روز عاشورا را با دلی استوار و اراده ای پولادین
تحمّل نمود. این توان، برخاسته از باطن پاک و توجّه کامل او به ذات
احدیّت بود، همان گونه که امام حسین علیه السلام درباره اش
فرموده: «دخترم، دائم محو جمال الهی است.« مطمئنّاً اگر امام
بردباری او را محک نزده بود و به درجه ایمانش واقف نبود، او را
همراه خویش به سفری پرحادثه نمی برد تا مبادا از آن حوادث
دهشت بار روحش متزلزل شده و دینش دستخوش دگرگونی گردد.
سکینه به مرتبه ای از یقین و رضای الهی رسیده بود که کشته شدن پدر
و برادرها و عموها را دید، اما لب به شکایت نگشود و آن مصائب را
لطف الهی دانست.
وی نظاره گر وقایع عاشورا بود. او ندای کمک خواهی پدرش را که

مظلومانه یار و یاور می طلبید، شنید و با تمام وجود، درد بی کسی

مادر، خواهر، عمّه ها و زنان را چشید و با اینکه در اوان جوانی بود،

سرپرستی دختران کوچکتر از خود را به عهده گرفت و به دلداری آنها

پرداخت. با آنکه عطش تا عمق وجودش پنجه افکنده بود، دلیرانه

مقاومت کرد و از بی آبی، شکوه ننمود.

ص:280

او پس از شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام بالینش حاضر شد و با سوز دل، نوحه سرایی کرد و زمانی که پدرش عمود خیمه عباس علیه السلام را کشید، داغ سنگین این مصیبت را در خود مخفی نگه داشت تا دشمن خیال نکند فرزندان حسین علیه السلام مرعوب شده و شکیبایی را از دست داده اند. او به خدا دل بسته بود، با صبر قرین بود و از راه مستقیم الهی خارج نشد.

سکینه از اوّلین افرادی است که از شهادت امام مطّلع گردید. وقتی اسب بی صاحب امام، با زین واژگون و شیهه زنان به سوی خیمه آمد، او به استقبالش رفت و با زبان حال، احوال پدر را جویا شد. او به این فکر می کرد که: آیا لحظه آخر به امام آب دادند یا خیر؟ بغضِ فروخورده اش یکباره به خروش تبدیل شد و فریاد برآورد که:

واقتیلاه ! واابتاه ! واحسیناه ! واحسناه ! و واغربتاه !

زمانی که دشمن، او و دیگر زنان را به قتلگاه برد تا از کنار کشتگان عبور دهد، او ناگهان بر پیکر خونین پدر افتاد و او را به آغوش گرفت و طوری گریست که دوست و دشمن گریان شدند. عمر بن سعد فرمان داد با زور و تهدید دختر امام حسین علیه السلام را از بدن پدر جدا نموده و همراه بقیه مصیبت دیدگان به اسارت برند. سکینه می گوید: وقتی پیکر پدرم را در آغوش گرفتم، از حلقوم بریده اش این ندا را شنیدم که می گفت:

شیعتی ما ان شربتم ماء عذبٍ فاذکرونی او سمعتم بغریبٍ او شهیدٍ فاندبونی

«17)17. مصباح، کفعمی، ص 376.

شیعیان من! هر زمان که آب گوارایی نوشیدید، مرا به یاد آورید و اگر

سرگذشت غریب و شهیدی را شنیدید، بر من بگریید!

تبلیغ در اسارت

حفظ ارزش های دینی، جزء اهداف مقدّس رهبران الهی است. آنها

در نشر آیین محمّدی به اقتضاء زمان و مکان کوشیده اند. فرزندان اهل بیت علیهم السلام نیز چون اجداد خویش با پیش گرفتن روش صحیح در میدان رویارویی حقّ و باطل، دشمن را رسوا نموده و با پاسداری از خون شهیدان، هدف مقدّس آنها را زنده نگه داشته اند.

دختر امام حسین علیه السلام می دانست پدر بزرگوارش به خاطر امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با بدعت ها و انحرافات دینی و اجتماعی قیام نموده، بنابراین دیدن سر بریده امام بر نیزه، او را نگران نساخت؛ اما وقتی چشم نامحرمان به ساحت مقدّس اهل حرم افتاد، کوشید از آن نگاه ها در امان بماند.

سهل بن ساعد انصاری- از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم - در چگونگی ورود اهل بیت علیهم السلام به شام می گوید:

من قصد رفتن به بیت المقدّس را داشتم. چون نزدیک شام رسیدم، دیدم مردم، شهر را آذین بسته و به جشن و سرور پرداخته اند. سوال کردم: آیا برای شامیان عیدی هست که من اطلاع ندارم؟ پاسخ شنیدم: ای پیرمرد! از بیابان آمدی؟ گفتم: من سهل بن ساعدی هستم و رسول خدا را دیده ام. گفتند: عجب است که آسمان، خون نمی بارد و زمین، اهلش را فرو نمی برد! گفتم: مگر چه شده؟ گفتند: این، سر حسین است که از عراق هدیه آورده اند! جلوتر رفتم، پرچم هایی دیدم که در بین آنها سری بر نیزه است. او شبیه ترین افراد به پیامبر

صلی الله علیه وآله وسلم بود و پشت سر آن، بانوانی بر شترانی بی پوشش سوار بودند. نزدیک تر رفتم. از نخستین زن پرسیدم: کیستی؟گفت: من سکینه، دختر حسینم. گفتم: من سهل ساعدی از اصحاب جدّت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستم، اگر حاجتی داری برآورم! فرمود: به حامل سر بگو جلوتر رود تا مردم به تماشای آن بپردازند و چشمانشان به حرم پیامبر نیفتد! سهل می گوید: من نزد آن نیزه دار رفتم و مبلغی به او دادم و گفتم: سر را جلوتر

از زنان ببر. و او پذیرفت.(نفس المهموم، ص 205).
آری، همچنان که جدّه اش حضرت زهرا علیها السلام تا لحظه های آخر زندگی به پاسداری از فرامین الهی کوشید و در نظر هیچ نامحرمی ظاهر نشد، او نیز در بحرانی ترین لحظات حیات، تابع دستورات الهی بود؛ گرچه حوادث آن روزها کافی بود تا کوه را از هم بپاشد و زمین و آسمان را درهم کوبد.
اسیران آل رسول را در حالی که به ریسمان بسته شده بودند و از میان جمعیت عبور می دادند، وارد مجلس یزید کردند. جفاکاران شام که از بزرگی، شکوه و ابّهت آنها در شگفت مانده بودند، پرسیدند: شما چه کسانی هستید؟ سکینه فرمود: ما اسیران، از خاندان محمّد صلی الله علیه وآله وسلم هستیم !. (نفس المهموم، ص 206).
تبلیغ روشنگرانه، با بیان موجز و مختصر جهت بیداری خفتگان در غفلت، از رسالت های مهمّ بازماندگان واقعه عاشورا بود. دختر امام حسین علیه السلام با سخن کوتاه »ما اسیران آل محمّدیم«، مردمِ مسخ شده از تبلیغات پوچ و پرهیاهوی یزید را به تفکّر واداشت که: اگر اینها آل محمّدند، چرا اسیر شده اند؟ بنابراین، یزید در مواقف مختلف با اقدامات سنجیده و درستِ وابستگان امام علیه السلام رسوا می شد و جوانه های هوشیاری در دلها و افکار مردم شام روییدن آغاز می کرد.

حضرت سکینه علاوه بر بیدارگری های غیر مستقیم، در برابر دید همگان مقابل ظالمان می ایستاد. وی وقتی سر بریده فرزند زهرا علیها السلام را مقابل یزید مشاهده کرد که او با جسارت بدان هتاکی می کند و شعر پیروزی می سراید، فریاد برآورد و گفت:

به خدا، سخت دل تر از یزید ندیدم و کافر و مشرکی بدتر و جفاکارتر از او نیست. (همان، ص 207.)

آنگاه که یزید در مورد پدرش گفت: حسین، حق را منکر شد و قطع

ص:283

رحم نمود و در ریاست و رهبری با من ستیز کرد. در پاسخش فرمود: ای یزید ! از کشتن پدرم خوشحال نباش ! او مطیع خدا و رسول بود و دعوت حق را اجابت کرد و به سعادتِ شهادت نائل آمد ! ولی روزی خواهد آمد که تو را بازخواست می کنند، خود را برای پاسخگویی آماده کن ! ولی تو چگونه می توانی پاسخ دهی؟(منتخب، طریحی، ص 457).

دختر امام حسین علیه السلام دریافته بود که ستمگران یزیدی و ناسپاسان کوفی برای اسیران حُرمتی قائل نیستند و یزید ظالم به جز انتقام گیری از امام و ذرّیه اش هدفی ندارد. مصیبت دشت نینوا و شهادت پدر و برادرها عواطف وی را تحت تأثیر قرار داد؛ به ویژه زمانی که یزید ملعون بر لب و دندان امام چوب زد و با آن ضربه ها، روح و روان ریحانه بتول را جریحه دار نمود. او به ناچار همراه خواهرش)فاطمه(به دامن عمّه شان زینب پناهنده شده و گفتند: »یا عمّتاه انّ یزیداً أیَنْکِتُ ثنایا ابینا بقضیبه؛ عمّه جان ! یزید با چوبدستی دندان های پدرمان را می زند.«

و این استمدادطلبی، حکایت از این دارد تا عمّه نگذارد او چنین کند ! نفس فاطمی و علوی، دختر علی 7 آنها را به آرامش دعوت نمود و غیورانه در مقابل یزید ایستاد و فرمود: آیا چوب می زنی؟ دستت بشکند ! این سر و صورت از چهره هایی است که سال های طولانی

برای خدا سجده کرده است !(معالی السّبطین، ج 2، ص 156.)

رؤیای حضرت سکینه

حضرت سکینه علیها السلام می گوید:

در یکی از شب ها که در شام بودم، خوابی دیدم طولانی. در آخر آن

خواب، زنی را مشاهده کردم که دست بر سر نهاده و نالان است.

پرسیدم: این بانو کیست؟ گفتند: فاطمه دختر محمّد رسول خدا و مادرِ پدر تو است! گفتم: به خدا، نزد او می روم و از آنچه با ما کردند، به وی شکایت می کنم. پس نزد او رفته، مقابلش ایستادم و گریستم و گفتم: مادرجان! حقّ ما را منکر شدند، جمع ما را از هم جدا کردند و حُرمت ما را نگه نداشتند! مادرجان! به خدا، پدرم حسین را کشتند!

پس آن بانو به من فرمود:

سکینه جان! دیگر سخن مگو که دلم را سخت لرزاندی و قلبم را پاره کردی! این پیراهن پدر تو است، آن را نگه داشته ام تا زمانی که خدا را ملاقات کنم!(. ریاحین الشّریعه، ج 3، ص 278 -280؛ نفس

المهموم، ص 217.

بازگشت به کربلا و مدینه

اوضاع و احوال اجتماعی با سخنرانی ها و بیدارگری های اهل بیت علیهم السلام تغییر یافت؛ یزید سمبل جنایت و غاصب حقّ امام شناخته شد و مورد نکوهش و لعن مردم واقع گردید. ماندن اسیران در شام، سبب سرنگونی حکومت ظالمانه یزید می شد و آبروی بنی امیه را بیش از پیش، از بین می برد؛ بنابراین یزید تصمیم گرفت هرچه زودتر مقدّمات بازگشت خاندان امام علیه السلام را به مدینه فراهم کند. سکینه، همراه با دیگر اسیران به سوی مدینه رهسپار شد. وقتی

کاروان اسیران به عراق رسیدند، از راهنما خواستند از کربلا برود تا آنها به زیارت عزیزانشان بپردازند. در مدّت سه شبانه روز که اهل بیت علیهم السلام در کربلا بودند، روز و شب به نوحه خوانی می گذشت و گریه و زاری می کردند و از کنار قبری به کنار قبری دیگر می

ص:285

رفتند.(مقتل الحسین(علیه السلام)، مقرّم، ص 471.

هنگام ترک آن سرزمین، سکینه بسیار گریست و بانوان را به وداع با مرقد شریف امام فراخواند و چنین نوحه سرایی کرد:

ای کربلا ! با تو در مورد پیکری وداع می کنیم که بدون غسل و کفن در این مکان دفن شد ! ای کربلا ! ما همراه امینمان)امام سجّاد علیه السلام) با تو وداع می کنیم، در مورد حسینی که روح پیامبر و روح وصیّ او حضرت علی علیه السلام بود.(معالی السّبطین، ج 2، ص 198.

ای کربلا ! با تو در مورد پیکری وداع می کنیم که بدون غسل و کفن در این مکان دفن شد !

وقتی سکینه علیه السلام به مدینه رسید، همراه زنان بنی هاشم جامه سیاه پوشید و مجلس عزا برپا نمود و با نقل حادثه خونین کربلا از نهضت جاودانی امام حسین علیه السلام دفاع کرد. مجالس وعظ و سخنرانی او موجب بیداری وجدان های به خواب رفته و شناخت راه سعادت برای انسان های مشتاقِ هدایت شد. دختر امام حسین علیه السلام همراه مادرش رباب، عمّه ها و دیگر بانوان، مورد توجّه مردم مدینه بود. مشکلات مردم به دست آنها حل می گردید و خوشه چینی از خرمن سبز تعالیم حسینی و مکتب رهایی بخش اسلام به وسیله آنها برای مردم محقّق می شد. گذران روزها، ماه ها و سال ها،

خاطره سوزناک کربلا را از ذهن مسافران این سفر پربلا پاک نکرد. زنان هاشمی جلسات عزاداری را قطع نکردند و با حزن و اندوه، آن روزها را به یاد می آوردند. امام صادق علیه السلام فرمود:

هیچ بانوی هاشمی، سرمه به چشم نکشید و خضاب نساخت و از خانه هیچ فرد بنی هاشم تا پنج سال دودی بلند نشد تا اینکه عبیدالله بن زیاد به هلاکت رسید.(بحارالانوار، ج 10، ص 293.

ص:286

خانم سکینه علیها السلام در خانه امام سجّاد علیه السلام زندگی می
کرد؛ خانه ای که صاحب آن برای گریه بر »سیّدالشّهدا« روز و شب
نمی شناخت. زمانی که از امام می خواستند کمتر بگرید تا چشمانش
آسیب نبیند، می فرمود:
چگونه نگریم در حالی که دیدم خواهران و عمّه هایم در عصر
عاشورا از این خیمه به آن خیمه می دوند؟ !
به این ترتیب، حضرت سکینه علیها السلام در مدّت عمرش در شهر
پیامبر و در منزل برادرش، امام سجّاد علیه السلام زندگی کرد و به
ترویج و نشر راه امام حسین علیه السلام پرداخت.
آرامگاه
سرانجام حضرت سکینه علیه السلام در پنجم ربیع الاوّل 117 ق.
دنیا را وداع گفت و روح مطهّرش در بهشت برین سکنا گزید.
آرامگاه آن بانوی گرامی در قبرستان بقیع)مدینه(است؛ وی هنگام
انجام عمره، در مکّه رحلت کرده است. و گروهی نیز بر این باورند که:
آرامگاه او در مقبره باب الصّغیر)دمشق(می باشد، که هم اکنون
زیارتگاه شیعیان می باشد...(ریاحین الشریعه، ج 3، ص 280 و
.281

حضرت رقیه و زندگینامه ایشان !

سه شنبه 88/9/24 :: ساعت 56:9 عصر

درباره سنّ شریف حضرت رقیه (علیها السلام) در میان تاریخ نگاران

اختلاف نظر وجود دارد. اگر اصل تولد ایشان را بپذیریم، مشهور این

است که ایشان سه یا چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای

آغازین صفر سال 61 ه .ق، پرپر شده است.

بر اساس نوشته های بعضی کتاب های تاریخی، نام مادر حضرت رقیه

علیها السلام)، امّ اسحاق است که پیش تر همسر امام حسن مجتبی

علیه السلام) بوده و پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن

علیه السلام) به عقد امام حسین (علیه السلام) درآمده است.

(الاربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، تهران، کتاب فروشی

اسلامیه، بیتا، ج2، ص216 ؛ الطبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، اعلام الوری

بأعلام الهدی، بیروت، دار المعرفه، 1399 ه .ق، ص251.

مادرحضرت رقیه(علیها السلام) از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به شمار

می آید. بنا به گفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه

است.(مفید، محمد بن محمد، الارشاد، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

چاپ چهارم، 1378 ه . ش، ج2، ص200، اعلام الوری، ص251.

نام مادر حضرت رقیه (علیها السلام) در بعضی کتاب ها، ام جعفر

قضاعیّه آمده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست.

هم چنین نویسنده معالی السبطین، مادر حضرت رقیه (علیها السلام)

را شاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم پادشاه ایرانی، معرفی میکند که در

حمله مسلمانان به ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسین

علیه السلام) درآمد و مادر گرامی حضرت امام سجاد (علیه السلام)

نیز به شمار می آید.(حایری، محمد مهدی، معالی السبطین، قم، منشورات الرضی، 1363 ه . ش،

ج2، ص214.

نام گذاری حضرت رقیه (علیها السلام)

رقیه از »رقی« به معنی بالا رفتن و ترقی گرفته شده است.(ابن منظور، محمد بن مکرم،

ص:288

لسان العرب، بیروت، دار احیاءالتراث العربی،چاپ اول، 1416 ه . ق، ج5، ص293.

گویا این اسم لقب حضرت بوده و نام اصلی ایشان فاطمه بوده است؛ زیرا نام

رقیه در شمار دختران امام حسین(علیه السلام) کمتر به چشم

میخورد و به اذعان برخی منابع، احتمال این که ایشان همان فاطمه

بنت الحسین (علیه السلام) باشد، وجود دارد.(نظری منفرد، علی، قصه کربلا، قم، انتشارات سرور، 1379 ه . ش، پاورقی ص518.

در واقع، بعضی از

فرزندان امام حسین (علیه السلام) دو اسم داشته اند و امکان تشابه

اسمی نیز در فرزندان ایشان وجود دارد.

گذشته از این، در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعا وجود دارد.

چنانچه در کتاب تاریخ آمده است: «در میان کودکان امام حسین

علیه السلام) دختر کوچکی به نام فاطمه بود و چون امام حسین

علیه السلام) مادر بزرگوارشان را بسیار دوست میداشتند، هر فرزند

دختری که خدا به ایشان میداد، نامش را فاطمه میگذاشت. همان

گونه که هرچه پسر داشتند، به احترام پدرشان امام علی (علیه السلام)

وی را علی مینامید«.(ر.ک: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مومسه الوفاء، 1404 ه .

ق،ج44، ص210.

گفتنی است سیره دیگر امامان نیز در نام گذاری فرزندانشان چنین بوده است.

نویسنده: رضایی

یا حیدر کرار علی ادرکنی صلوات الله علیه

سلام بر شادکننده قلب مادرم زهرای اطهر حضرت فیروز ابولولو

رحمت اله علیه

پژوهشی در هویت تاریخی حضرت رقیه (علیها السلام)

پدید آورنده : ابوالفضل هادی منش ، صفحه 32

ص:289

اشاره:

در واپسین سال های عمر معاویه، روزگاری که زیاده خواهی های او سایه ای سنگین از فساد و تباهی بر جامعه مسلمین انداخته بود، تولد نوزادی دختر به نام رقیه (علیها السلام) شادی و شعف را به خانه گلین و ساده امام حسین (علیه السلام) فرا خواند و اشک شوق را مهمان نگاه های منتظر کرد و امام، آرامش کوتاه و زودگذری در سایه خرسندی از مولود خجسته خود پیدا کرد و لبخندی از سرور بر چهره خسته و اندوهگین اش از ظلم و جور زمانه نشاند؛ زمانه ای که هتاکی به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دشنام دادن به امیرالمومنین علیه السلام) سکه رایج شده بود. تزویر و ریاکاری چنان در بافت جامعه نفوذ کرده بود که کسی به چشم های خود نیز اعتماد نداشت.

این در حالی بود که سنگینی زخم تمام این معضلات ریشه دار، بر قلب امام وارد می آمد. معاویه اما، با همه فریبکاری و نیرنگی که داشت، در برابر فرشته مرگ، بی چاره و ذلیل می نمود و آن گاه که مرگ گریبانش را گرفت، بی هیچ مقاومتی تسلیم شد و پسر می گسار و شهوت پرست او بر اریکه ای که بیست سال، پدرش بر آن تن، و دنیا پرستان بر آن رخ ساییده بودند، تکیه زد.

در چنین روزگاری بود که صدای زنگ شتران از مقصد مدینه به سوی آینده ای روشن و تابناک به وسعت تاریخ، برخاست و در رهگذر

حوادث و رویدادهای این سفر پردرد و رنج، رقیه (علیها السلام) به

تماشا ایستاده و عروج خود را انتظار می کشید.

اگر چه بسیاری از منابع تاریخی، نام او را در خاطره خود حفظ نکرده

اند، اما

دلایل گویایی بر اثبات وجود او در دست است که در جای خود بدان

اشاره خواهد شد.

نوشتار حاضر، رهاوردی است از چکیده آن چه تاریخ، به نام و خاطره

ص:290

رقیه (علیها السلام) در خود ثبت کرده است و تلاش دارد تا دریچه ای به اقیانوس بی کران درد و رنج دخترک خورشید بگشاید و قطره ای از دریای معرفت و بینش او را در کام تشنگان زلال حقیقت بریزد، اما گفتنی است به دلیل نبود منابع کافی و محدود بودن شرح حال او، نگارنده بیشتر به بیان آن چه درباره ایشان نگاشته اند، همت ورزیده است تا مخاطب به مطالبی که نقل شده، اشراف یابد. از این رو، بدون داوری در مورد اخبار نقل شده، به گردآوری آن دست یازیده است.

میلاد کوثر ثانی

هوا گرم بود و سکوت، خیره خیره، پرده سیاه شب را تماشا می کرد. شهر در تاریکی فرو رفته بود. پنجره خانه ای در شهر، گرم انتظار و محو گفت و گوی شب با ستارگانش بود. نسیم، بر دیوارهای آفتاب خورده خانه می وزید. قلب شهر، از تنها پنجره باز و روشن خود می تپید و همه به انتظار نشسته بودند که ناگاه صدای گریه نوزادی خجسته، احساس شب را به بازی گرفت. اشک شوق بر گونه ها غلتید و لب ها، یک صدا، ترانه لبخند سرودند.

غنچه ای دیگر، به باغ حسین (علیه السلام) روییده بود و همه بر گلبرگ رخش، غنچه های عاطفه نثار می کردند. رقیه (علیها السلام) در آن شب شکفت، و مادر تاریخ، کتاب کهن خویش را گشود و بر صفحه ای مبهم از آن، قلم را به تکاپو واداشت. ولی آن صفحه مبهم تاریخ،

در کوران تاخت و تازهای روزگار، از دفتر گذار زمان جدا گشت و از حافظه آن ناپدید گردید. در کتابچه کوچک زندگانی رقیه (علیها السلام)، لحظه روییدنش بدون هیچ سطری، سفید ماند و نام هیچ روزی به عنوان زادروزش ثبت نگردید.

درباره سنّ شریف حضرت رقیه (علیها السلام) نیز در میان تاریخ

ص:291

نگاران اختلاف نظر وجود دارد. اگر اصل تولد ایشان را بپذیریم، مشهور این است که ایشان سه یا چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای آغازین صفر سال 61 ه .ق، پرپر شده است.

مادر حضرت رقیه (علیها السلام) !

بر اساس نوشته های بعضی کتاب های تاریخی، نام مادر حضرت رقیه (علیها السلام)، امّ اسحاق است که پیش تر همسر امام حسن مجتبی (علیه السلام) بوده و پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن (علیه السلام) به عقد امام حسین (علیه السلام) درآمده است.1

مادر حضرت رقیه(علیها السلام) از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به شمار می آید. بنا به گفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است.2

نام مادر حضرت رقیه (علیها السلام) در بعضی کتاب ها، ام جعفر قضاعیّه آمده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست.

هم چنین نویسنده معالی السبطین، مادر حضرت رقیه (علیها السلام) را شاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم پادشاه ایرانی، معرفی می کند که در حمله مسلمانان به ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسین (علیه السلام) درآمد و مادر گرامی حضرت امام سجاد (علیه السلام) نیز به شمار می آید.3

این مطلب از نظر تاریخ نویسان معاصر پذیرفته نشده؛ زیرا ایشان

هنگام تولد امام سجاد (علیه السلام) از دنیا رفته و تاریخ درگذشت او را 23 سال پیش از واقعه کربلا، یعنی در سال 37 ه .ق دانسته اند. از این رو، امکان ندارد او مادر کودکی باشد که در فاصله سه یا چهار سال پیش از حادثه کربلا به دنیا آمده باشد. این مسأله تنها در یک صورت قابل حل می باشد که بگوییم شاه زنان کسی غیر از شهربانو)مادر امام

ص:292

سجاد (علیه السلام) است.

نام گذاری حضرت رقیه (علیها السلام)

رقیه از »رقی« به معنی بالا رفتن و ترقی گرفته شده است.4 گویا این اسم لقب حضرت بوده و نام اصلی ایشان فاطمه بوده است؛ زیرا نام رقیه در شمار دختران امام حسین (علیه السلام) کمتر به چشم می خورد و به اذعان برخی منابع، احتمال این که ایشان همان فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) باشد، وجود دارد.5 در واقع، بعضی از فرزندان امام حسین (علیه السلام) دو اسم داشته اند و امکان تشابه اسمی نیز در فرزندان ایشان وجود دارد.

گذشته از این، در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعا وجود دارد.

چنانچه در کتاب تاریخ آمده است: «در میان کودکان امام حسین (علیه السلام) دختر کوچکی به نام فاطمه بود و چون امام حسین (علیه السلام) مادر بزرگوارشان را بسیار دوست می داشتند، هر فرزند دختری که خدا به ایشان می داد، نامش را فاطمه می گذاشت. همان گونه که هرچه پسر داشتند، به احترام پدرشان امام علی (علیه السلام) وی را علی می نامید«.6 گفتنی است سیره دیگر امامان نیز در نام گذاری فرزندانشان چنین بوده است.

نام رقیه در تاریخ

این نام ویژه تاریخ اسلام نیست، بلکه پیش از ظهور پیامبر گرامی

اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز این نام در جزیره العرب رواج داشته

است. به عنوان نمونه، نام یکی از دختران هاشم)نیای دوم پیامبر

ص:293

(صلی الله علیه و آله) رقیه بود که عمه حضرت عبداللّه ، پدر پیامبر

اکرم (صلی الله علیه و آله) به شمار می آید.7

نخستین فردی که در اسلام به این اسم، نام گذاری گردید، دختر پیامبر

اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت خدیجه بود. پس از این نام

گذاری، نام رقیه به عنوان یکی از نام های خوب و زینت بخش

اسلامی درآمد.

امیرالمومنین علی (علیه السلام) نیز یکی از دخترانش را به همین اسم

نامید که این دختر بعدها به ازدواج حضرت مسلم بن عقیل (علیه السلام) درآمد. این روند ادامه یافت تا آن جا که برخی دختران امامان

دیگر مانند امام حسن مجتبی (علیه السلام)،8 امام حسین (علیه السلام) و دو تن از دختران امام کاظم (علیه السلام) نیز رقیه نامیده

شدند. گفتنی است، برای جلوگیری از اشتباه، آن دو را رقیه و رقیه

صغری می نامیدند.9

خاستگاه تربیتی

حضرت رقیه (علیها السلام) در خانواده ای پرورش یافت که پدر، مادر

و فرزندان آن، همگی به عالی ترین فضیلت های اخلاقی و پارسایی

آراسته بودند. افزون بر آن، فضای دل انگیز شهر پیامبر (صلی الله علیه وآله) که شمیم روح فزای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)،

علی (علیه السلام) و فاطمه (علیه السلام) هنوز در آن جاری بود و

مشام جان را نوازش می داد، در پرورش او نقشی بزرگ داشت. او در

خانواده ای رشد یافت که همگی سیراب از زلال معرفت امام حسین

(علیه السلام) بودند؛ خانواده ای که از بزرگ ترین اسطوره های علم و ادب و معرفت و ایثار مانند زینب کبری (علیها السلام)، اباالفضل العباس (علیه السلام)، علی بن الحسین (علیه السلام)، علی اکبر

ص:294

(علیه السلام) و... تشکیل شده بود.

حضرت رقیه (علیها السلام) در مدت عمر کوتاه خود در دامان این بزرگواران، به ویژه پدر گرامی اش امام حسین (علیه السلام) پرورش یافت و با وجود همان سن کم، به عنوان یکی از زیباترین اسطوره های ایثار و مقاومت در تاریخ معرفی گردید.

دیگر دختران امام حسین »«

در مورد تعداد فرزندان دختر امام حسین (علیه السلام) در میان تاریخ نویسان، اختلاف نظر وجود دارد. بیشتر آنان دو دختر به نام های سکینه و فاطمه برای حضرت ذکر کرده اند و برخی دیگر تعداد دختران حضرت را تا هشت نفر نیز برشمرده اند. در این جا برخی از دیدگاه ها را بیان می کنیم.

1. علامه ابن شهر آشوب و محمد بن جریر طبری که از تاریخ نویسان بزرگ اسلام هستند، از سه دختر به نام های سکینه، فاطمه و زینب نام برده اند.10

2. میرزا حبیب اللّه کاشانی، شمار پسران حضرت را سیزده تن به نام های علی اکبر، علی اوسط، علی اصغر، محمد، جعفر، قاسم، عبداللّه ، محسن، ابراهیم، حمزه، عمر، زید و عمران دانسته است و تعداد دختران حضرت را هشت نفر می داند؛ به نام های فاطمه کبری، فاطمه صغری، زبیده، زینب، سکینه، ام کلثوم، صفیه و دختری که در

شام از دنیا می رود و نامی از او به میان نمی آورد. او بر این باور است

که این چند گانگی تنها در اسم آن ها بوده و بیشتر آنان در مسمّی

شریک اند؛ زیرا امام حسین (علیه السلام) در تاریخ به کمی فرزند

معروف بوده اند. پس ممکن است بعضی از اولاد ایشان دو اسم

داشته باشند یا حتی نام نوه های ایشان نیز در ردیف فرزندان شان قرار

ص:295

گرفته باشد و یا به دلیل سرپرستی بعضی یتیمان بنی هاشم مانند

فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) به اشتباه، نام آنان نیز در شمار

فرزندان ایشان دانسته شده باشد.11

3. علی بن عیسی اربلی، نویسنده کتاب معروف کشف الغمّه فی

معرفه الائمه، می نویسد: امام حسین (علیه السلام) شش پسر و چهار

دختر داشت. با این حال، او هنگام برشمردن دختران حضرت، نام

سه نفر زینب، سکینه و فاطمه را می برد و از نفر چهارم سخنی به

میان نمی آورد12 که احتمال دارد چهارمین آن ها، حضرت رقیه

(علیها السلام) باشد.

4. علامه حایری، در کتاب معالی السبطین، می نویسد: برخی مانند

محمد بن طلحه شافعی)از عالمان اهل تسنن(می نویسند: امام

حسین (علیه السلام) ده فرزند داشته که عبارت بوده اند از: شش پسر

و چهار دختر. سپس می افزاید: دختران او عبارت اند از: سکینه،

فاطمه صغری، فاطمه کبری، و رقیه (علیها السلام). آنگاه در مورد رقیه

(علیها السلام) می نویسد: رقیه (علیها السلام) پنج یا هفت سال

داشت و در شام درگذشت که مادرش، شاه زنان، دختر یزدگرد

است.13

به همین اندک بسنده می کنیم و تحقیق بیشتر در این زمینه را به فصل های آینده

موکول می کنیم.

پژوهشی در دیدگاه های تاریخی در مورد حضرت رقیه

»«

در بعضی کتاب های تاریخی، نام حضرت رقیه (علیها السلام) آمده، ولی در بسیاری از آن ها نامی از ایشان برده نشده است. این احتمال وجود دارد که تشابه اسمی میان فرزندان امام حسین (علیه السلام)، سبب پیش آمدن این مسأله شده باشد. هم چنان که بعضی از کتاب ها به این مسأله اذعان دارند و بنابر نقل آن ها، حضرت رقیه

(علیها السلام) همان فاطمه صغری (علیها السلام) است. در چگونگی درگذشت ایشان نیز اختلاف نظر وجود دارد که در این جا به این دو مسأله خواهیم پرداخت.

طرح بحث

برای روشن شدن این مطلب، بحث را با طرح یک پرسش بنیادین و بسیار مشهور آغاز می کنیم که: آیا نبودن نام حضرت رقیه (علیها السلام) در شمار فرزندان امام حسین (علیه السلام) در کتاب های معتبری چون ارشاد مفید، اعلام الوری، کشف الغمه و دلائل الامامه، بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ دلالت دارد؟

با بیان چند مقدمه، پاسخ این پرسش به خوبی روشن می شود:

1. در دوره زندگانی ائمه اطهار (علیهم السلام) و در صدر اسلام مسائلی مانند کمبود امکانات نگارشی، اختناق شدید حکمرانان اموی، کم توجهی به ثبت و ضبط جزئیات رویدادها، فشار حکومت بر سیره نویسان، جانب داری ها و... سبب بروز بعضی اختلافات در نقل مطالب تاریخی می شده است.

2. در اثر تاخت و تازها و وجود بربریت و دانش ستیزی بعضی حکمرانان، بسیاری از منابع ارزشمند از میان رفته است. به همین دلیل، این گمان تقویت می شود که چه بسا بسیاری از این اسناد و منابع معتبر، در جریان این درگیری ها، از بین رفته و به دست ما

نرسیده است.

3. تعدد فرزندان، تشابه اسمی و به ویژه سرگذشت های شبیه در مورد شخصیت های گوناگون تاریخی و گاه وجود ابهام در گذشته ها و پیشینه زندگی افراد، امر را بر تاریخ نویسان مشتبه کرده است. همان گونه که این مسأله در مورد دیگر شخصیت های تاریخی حتی در جریان قیام عاشورا نیز به چشم می خورد.

4 همان گونه که پیش تر گفته شد، امام حسین (علیه السلام) به دلیل شدت علاقه به پدر بزرگوار و مادر گرامی شان، نام همه فرزندان خود را فاطمه و علی می گذاشتند. این امر خود منشأ بسیاری از سهوِ قلم ها در نگاشتن شرح حال زندگانی فرزندانِ امام حسین (علیه السلام) گردیده است. قراین و شواهدی نیز در دست است که رقیه (علیها السلام) را فاطمه صغیره می خوانده اند. احتمال دارد همین موضوع سبب غفلت از نام اصلی ایشان شده باشد.14

بنابراین، نیامدن نام حضرت رقیه (علیها السلام)، در کتاب های تاریخی، اگر چه شک در وجود تاریخی او را بسیار تقویت می کند، اما هرگز دلیل بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست. افزون بر آن، مهم ترین دلیلِ فراموشی یا کم رنگ شدن حضور این شخصیت، زندگانی کوتاه ایشان است که سبب شده ردّ کمتری از ایشان در تاریخ به چشم بخورد. در مورد حضرت علی اصغر (علیه السلام) نیز به جرأت می توان گفت: اگر شهادت او بحبوحه نبرد و وجود شاهدان بسیار بر این جریان نبود، نامی از حضرت علی اصغر (علیه السلام) نیز امروز در بین کتاب های معتبر شیعه به چشم نمی خورد؛ زیرا تاریخ نویسی فنی است که با جمع آوری اقوال سر و کار دارد که بسیاری از آن ها شاهد عینی نداشته و به صورت نقل قول گرد هم آمده است. تنها موضوعی که در آن مورد بحث و بررسی قرار می

گیرد، درستی و یا نادرستی آن از حیث ثقه بودن راوی است که البته این موضوع فقط در تاریخ اسلام وجود دارد. اما به عنوان نمونه، در بحث حدیث، معرفه ها و مشخصه های دیگری نیز برای سنجش درستی اخبار، موجود می باشد که خبر را با تعادل و نیز تراجیح، علاج معارضه و تزاحم، بررسی دلالت و عملیات های دیگر مورد بررسی قرار می دهند.

ص:298

افزون بر مطالب بالا، دو شاهد قوی نیز بر اثبات وجود ایشان در تاریخ ذکر شده است. ابتدا گفتگویی که بین امام و اهل حرم در آخرین لحظات نبرد حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) هنگام مواجهه با شمر، رخ می دهد. امام رو به خیام کرده و فرمودند: «اَلا یا زِینَب، یا سُکَینَه ! یا وَلَدی ! مَن ذَا یَکُونُ لَکُم بَعدِی؟ الا یا رُقَیَّه وَ یا امِّ کُلثُومِ ! انتم وَدِیعَهُ رَبِّی، الیَومَ قَد قَرَبَ الوَعدُ«؛ ای زینب، ای سکینه ! ای فرزندانم ! چه کسی پس از من برای شما باقی می ماند؟ ای رقیه و ای ام کلثوم ! شما امانت های خدا بودید نزد من، اکنون لحظه میعاد من فرارسیده است.15

هم چنین در سخنی که امام برای آرام کردن خواهر، همسر و فرزندانش به آنان می فرماید، آمده است: «یا اختَاه، یا ام کُلثُوم وَ انتِ یا زَینَب وَ انتِ یا رُقَیّه وَ انتِ یا فاطِمَه و انتِ یا رُباب ! انظُرنَ اذا أنَا قُتِلتُ فَلا تَشقَقنَ عَلَیَّ جَیباً وَ لا تَخمُشنَ عَلَیَّ وَجهاً وَ لا تَقُلنَ عَلیَّ هِجراً«؛ خواهرم ،ام کلثوم و تو ای زینب ! تو ای رقیه و فاطمه و رباب ! سخنم را در نظر دارید] و به یاد داشته باشید [هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان چاک نزنید و صورت نخراشید و سخنی ناروا مگویید.16

در مورد تشابه اسمی رقیه (علیها السلام) و فاطمه صغیره به یک جریان تاریخی اشاره می کنیم. مسلم گچ کار از اهالی کوفه می گوید:

«وقتی اهل بیت (علیهم السلام) را وارد کوفه کردند، نیزه داران، سرهای مقدس شهیدان را جلوی محمل زینب (علیها السلام) می بردند. حضرت با دیدن آن سرها، از شدت ناراحتی، سرش را به چوبه محمل کوبید و با سوز و گداز شعری را با این مضامین سرود:

ای هلال من که چون بدر کامل شدی و در خسوف فرورفتی ! ای پاره دلم ! گمان نمی کردم روزی مصیبت تو را ببینم. برادر ! با فاطمه

ص:299

خردسال و صغیرت، سخن بگو که نزدیک است دلش از غصه آب شود. چرا این قدر با ما نامهربان شده ای؟ برادرجان! چقدر برای این دختر کوچکت سخت است که پدرش را صدا بزند، ولی او جوابش را ندهد.(17

حضرت زینب (علیها السلام) در این شعر از رقیه (علیها السلام) به فاطمه صغیره یاد می کند و این مسأله را روشن می کند که فاطمه صغیره که در بعضی از کتاب ها از او یاد شده، همان دختر خردسالی است که در خرابه شام جان داده است.

در این جا برای روشن شدن بیشتر مسأله، گفتار کتاب های تاریخی و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی را بررسی می کنیم.

کامل بهائی

قدیمی ترین کتابی که از حضرت رقیه (علیها السلام) به عنوان دختر امام حسین (علیه السلام) یاد کرده است و شهادت او را در خرابه شام می داند، همین کتاب است. این کتاب، اثر عالم بزرگوار، شیخ عمادالدین الحسن بن علی بن محمد طبری امامی است که به امر وزیر بهاءالدین، حاکم اصفهان در روزگار سلطنت هلاکوخان، نوشته شده است. به ظاهر، نام گذاری آن به کامل بهائی از آن روست که به امر بهاءالدین نگاشته شده است.

این کتاب در سال 675 هجری قمری تألیف شده و به دلیل قدمت

زیادی که دارد، از ارزش ویژه ای برخوردار است؛ زیرا به جهت نزدیک بودن تألیف یا رویدادهای نگاشته شده به نسبت منابع موجود در این راستا حایز اهمیت است و منبعی ممتاز به شمار می رود و دستمایه تحقیقات بعدی بسیار در این زمینه قرار می گرفته است. شیخ عباس قمی در نفس المهموم و منتهی الامال، ماجرای

ص:300

شهادت حضرت رقیه (علیها السلام) را از آن کتاب نقل می کند. هم چنین بسیاری از عالمان بزرگوار مطالب این کتاب را مورد تأیید، و به آن استناد کرده اند. این نگارنده، کتاب دیگری به نام بشاره المصطفی (صلی الله علیه و آله) لشیعه المرتضی (علیه السلام) دارد که در این کتاب نیز به برخی رویدادهای پس از واقعه عاشورا اشاره شده است. اولین منبعی که در آن تصریح شده که اسیران کربلا در اربعین اول، بر سر مزار شهدای کربلا نیامده اند، همین کتاب می باشد. او جریانی را از عطیه 18 دوست جابربن عبدالله انصاری نقل می کند که به اتفاق هم بر سر مزار اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و شهیدان کربلا حاضر شده، اولین زائرین قبر او در نخستین اربعین حسینی می گردند. اما نگارنده سخنی از ملاقات جابر با اسیران کربلا به میان نمی آورد و بر خلاف آنچه در برخی مقتل ها نگاشته شده، هیچ ملاقاتی در این روز بین او و اسیران کربلا صورت نمی گیرد.19 این موضوع نیز نقطه عطف دیگری در امتیاز و برتری این کتاب می باشد.

اللهوف

یکی دیگر از کتاب های کهن که در این زمینه مطالبی نقل نموده، کتاب اللهوف از سیدبن طاووس است. باید دانست احاطه ایشان به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشم گیر است. وی می نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) اشعاری

در بی وفایی دنیا می خواند، حضرت زینب (علیها السلام) سخنان

ایشان را شنید و گریست. امام (علیه السلام) او را به صبر دعوت کرد و

فرمود: «خواهرم، ام کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب!

سخنم را در نظر دارید] و به یاد داشته باشید [هنگامی که من کشته

شدم، برای من گریبان چاک نزنید و صورت نخراشید و سخنی ناروا

ص:301

مگویید] و خویشتن دار باشید 20).]

بنابر نقل ایشان، نام حضرت رقیه (علیها السلام) بارها بر زبان امام

حسین (علیه السلام) جاری شده است. این مطلب در مقتل

ابومخنف نیز هست که حضرت پس از شهادت علی اصغر (علیه السلام)، فریاد برآورد: «ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای عاتکه و

ای زینب ! ای اهل بیت من ! خدانگهدار؛ من نیز رفتم«. این مطلب را

سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی)وفات: 1294 ه .ق(در کتاب

ینابیع الموده از مقتل ابومخنف نقل می کند.21

المنتخب للطُریحی

این کتاب را شیخ فخرالدین طریحی نجفی)وفات: 1085 ه .ق(نوشته

است. این کتاب در دو جلد تنظیم شده و هر یک از مجلدات آن

حاوی ده مجلس پیرامون سوگواری حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و روایاتی شامل پاداش سوگواری بر آن امام و نیز مشتمل بر

اخباری در گستره رویدادهای روز عاشورا و رویدادهای پس از آن می

باشد. اگر چه نگارنده این کتاب از متأخرین بوده و در عصر صفوی

زیسته، اما روایات و موضوعات خوبی را در کتاب خود جمع آوری و

تنظیم کرده است. وی سن حضرت رقیه (علیها السلام) را سه سال

بیان نموده است. پس از او، فاضل دربندی)وفات: 1286 ه.ق(که

آثاری هم چون اسرار الشهاده و خزائن دارد، مطالبی را از منتخب

طریحی نقل کرده است. بعدها سید محمد علی شاه عبدالعظیمی

)وفات: 1334 ه .ق(در کتاب شریف الایقاد، مطالبی را از آن کتاب

بیان کرده است.22 هم چنین علامه حایری)وفات 1384 ه .ق(نیز

در کتاب معالی السبطین از کتاب منتخب طریحی بهره برده است.

ص:302

الدروس البهیه

علامه سید حسن لواسانی)وفات: 1400 ه . ق(در کتاب الدروس البهیه فی مجمل احوال الرسول و العتره النبویه می نویسد:

یکی از دختران امام حسین (علیه السلام) به نام رقیه (علیها السلام)، از اندوه بسیار و گرما و سرمای شدید و گرسنگی، در خرابه شام از دنیا رفت و در همان جا به خاک سپرده شد .قبرش در آن جا معروف و زیارت گاه است.23

دیگر کتاب هایی که در این زمینه سخنی دارند، مستقیم یا غیرمستقیم از همین منابع نقل کرده اند. در این جا به بررسی دیدگاه های برخی اندیشمندان اسلامی در این باره می پردازیم.

دیدگاه آیت الله العظمی گلپایگانی)ره(

از آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی)ره(در مورد حضرت رقیه (علیها السلام) و مرقد ایشان در دمشق و هم چنین داستان تعمیر قبر حضرت که به دستور خود ایشان، به وسیله رویای صادقه ای انجام گرفت، پرسیدند. ایشان فرمود:

این گونه مطالب که نقل شده است، هیچ گونه محال بودنی از نظر عقلی ندارد؛ لکن از اموری که اعتقاد به آن لازم و واجب باشد، نیست.24

م

پی نوشت ها:

(1) الاربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، تهران، کتاب فروشی

اسلامیه، بی تا، ج2، ص216 ؛ الطبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، اعلام الوری

بأعلام الهدی، بیروت، دار المعرفه، 1399 ه .ق، ص251.

(2) مفید، محمد بن محمد، الارشاد، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

چاپ چهارم، 1378 ه . ش، ج2، ص200، اعلام الوری، ص251.

(3) حایری، محمد مهدی، معالی السبطین، قم، منشورات الرضی، 1363 ه . ش،

ج2، ص214.

(4) ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار احیاءالتراث العربی،

چاپ اول، 1416 ه . ق، ج5، ص293.

(5) نظری منفرد، علی، قصه کربلا، قم، انتشارات سرور، 1379 ه . ش، پاورقی

ص518.

(6) ر.ک: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مومسه الوفاء، 1404 ه . ق،

ج44، ص210.

(7)همان، ج15، ص39.

(8) الارشاد، ج2، ص22.

(9) همان، ص343.

(10) ابن شهر آشوب، ابوجعفرمحمدبن علی، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دار

الاضواء، بی تا، ج4، ص77.

(11) تذکره الشهداء، میرزاحبیب اللّه کاشانی، ص193.

(12) کشف الغمه، ج2، ص214.

(13) معالی السبطین، ملاّمحمدمهدی حایری مازندرانی، ج2، ص214.

(14) محمدی اشتهاردی، محمد، سرگذشت جان سوز حضرت رقیه (علیها السلام)، تهران، انتشارات مطهر، 1380 ه . ش، ص 12.

(15) جمعی از نویسندگان، موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، قم،

دارالمعروف، چاپ اول، 1373 ه . ش، ص 511.

(16) ابن طاووس، ابوالقاسم ابوالحسن بن سعدالدین، اللهوف علی قتلی

ص:304

الطفوف، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، 1414 ه . ق، ص 141؛ اعلام الوری،

ص 236،)با اندکی تغییر(.

(17) قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، تهران، مکتبه الاسلامیه، 1368 ه . ق، ص

252؛ بحارالانوار، ج 45، ص 115.

(18) در گفتار برخی ذاکران و واعظان مشهور است که عطیه غلام جابربن عبدالله

انصاری بوده، در حالی که این مطلب تحریف تاریخ است. عطیه عوفی از رجال

کوفه و از اصحاب امیرالمومنین (علیه السلام) بوده و حتی نام گذاری او نیز

هنگام پ42:08 -29/09/88شماره: 8809281573

پاسخ به شبهه وجود حضرت رقیه(س)

حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) دختری به نام رقیه داشتند که در سن سه

سالگی در خرابه شام به شهادت رسید)منتخب التواریخ ص299)

مادر حضرت رقیه مطابق اکثر نقل ها »ام اسحاق« نام دارد که فضایل و

مناقب بسیاری را برای آن بانو بر میشمارند.)ترجمه ارشاد ج2 ص197)

حضرت رقیه در ماه شعبان چشم به جهان گشود، سن مبارک آن

حضرت هنگام شهادت سه سال بود.

عبدالوهاب بن احمد شافعی مصری مشهور به شعرانی)م 973 ق(

در کتاب المنن باب دهم نقل میکند، نزدیک مسجد جامع دمشق

بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیه(س)، دختر امام

حسین(علیه السلام) معروف است و بر روی سنگی واقع در درگاه آن مرقد

نوشته شده است »این خانه، مکانی است که به ورود آل پیامبر)ص(و

دختر امام حسین(علیه السلام) حضرت رقیه شرافت یافته است.

مورخ خبیر عمادالدین حسن بن علی بن محمد طبری، هم عصر

خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب کامل بهایی مینویسد دخترک سه

ص:305

چهار ساله ای که خاندان امام حسین(علیه السلام) در خرابه شام شب هنگام،

خواب پدر را دید و بهانه پدر نمود یزید گفت: سر پدر را برایش ببرند،

سر مقدس را آورده و در کنار دختر قرار دادند، آن دختر از غم پدر

فریادی برآورد و جان داد.

نام حضرت رقیه علاوه بر کتب مشهوری چون لهوف و... در قصیده

سوزناک سیف بن عمیره، صحابی بزرگ امام صادق(علیه السلام) آمده و

علمای بزرگی همچون شیخ طوسی، نجاشی، علامه حلی و... به آن

تصریح کرده اند از)ستاره درخشان شام(

بخشی از صحبت های حضرت رقیه(س) با سر پدر

یا ابتاه من الذی خضبک بدمائک)پدر چه کسی محاسنت را با خونت

خضاب کرد(

یا ابتاه من الذی قطع وریدک)چه کسی رگ گردنت را برید(

یا ابتاه لیتنی لک الفدا)ای پدر کاش من قربانت میشدم(

یا ابتاه لیتنی توسدت التراب و لا اری شیبک مخضباً بدما)ای پدر کاش خاک

مرا در آغوش میکشید تا محاسنت را به خون رنگی نمیدیدم

)معالیالسبطین(.

غسل و دفن حضرت رقیه

هنگامی که زن غساله بدن حضرت رقیه را غسل میداد، ناگاه دست

از غسل کشید و گفت: سرپرست این اسیران کیست؟ زینب(س)

فرمود چه میخواهی زن غساله گفت: چرا بدن این طفل کبود است، آیا به بیماری مبتلا بوده است؟ حضرت در پاسخ فرمودند: ای زن او بیمار نبود، این کبودها آثار تازیانه و ضربه های دشمن است)الوقایع ص:306

والحوادث ج 5 ص81)

نظرات مراجع عظام تقلید مکارم شیرازی و نوری همدانی در

مورد حضرت رقیه(س)

آیات عظام مکارم شیرازی و نوری همدانی نظر خود را در خصوص

وجود مضجع شریف دختر سه ساله حضرت ابا عبدالله الحسین(علیه السلام)

اعلام کرده اند.

شکی نیست که دختر کوچکی از امام حسین(علیه السلام) در شام از دنیا رفت و

در آنجا دفن شد و حرم فعلی منسوب به همان دختر است، اما این که

نام آن دختر رقیه بوده یا نام دیگری داشته در بین دانشمندان اسلامی

اختلاف نظر وجود دارد هر چند معروف این است که نامش رقیه

است.

به گزارش حوزه نیوز، پنجم صفر سالروز شهادت ریحانه امام

حسین(علیه السلام) حضرت رقیه(س) است که سندی بر مظلومیت خاندان

پیامبر)ص(میباشد، عده ای از ارادتمندان به ساحت قدسی اهل

بیت(علیه السلام) در پاسخ به شبهه ای که در برخی محافل مطرح شده نظر دو

تن از مراجع عظام تقلید شیعه در این خصوص را با طرح 4 سوال

جویا شده اند.

1-صحت وجود دختری با مشخصاتی که ارباب مقاتل در مورد

کیفیت شهادت آن بزرگوار نقل کرده اند)درخرابه شام(چیست؟

2- صحت انتساب چنین دختری به امام حسین(علیه السلام) چگونه میباشد؟

3-صحت انتساب حرم موجود در نزدیک دمشق به دختری به نام

حضرت رقیه(س) چگونه است؟

4-با توجه به موارد گفته شده و پاسخ های حضرت عالی انجام نذر و

ادای آن دارای چه حکمی است؟

متن کامل نظرات این دو مرجع تقلید تقدیم میگردد

پاسخ آیت الله العظمی مکارم شیرازی

ص:307

بسمه تعالی

شکی نیست که دختر کوچکی از امام حسین(علیه السلام) در شام از دنیا رفت و

در آنجا دفن شد و حرم فعلی منسوب به همان دختر است، اما این که

نام آن دختر رقیه بوده یا نام دیگری داشته در بین دانشمندان اسلامی

اختلاف نظر وجود دارد هر چند معروف این است که نامش رقیه

است.

همیشه موفق باشید.

پاسخ آیت الله العظمی نوری همدانی

بسمه تعالی

در کتاب هایی چون کامل بهائی و نفس المهموم و کتاب های معتبر

دیگر دختر خردسالی که برخی نام او را رقیه نامیده اند و در شام به

شهادت میرسد، برای امام حسین(علیه السلام) ذکر کرده اند و اگر کسی برای

آن حضرت نذر کند، باید آن را ادا نماید و مضجع موجود در دمشق

متعلق به آن حضرت است.

تنظیم :موسوی _ گروه دین و اندیشه تبیان

زندگینامه حضرت زینب (علیه السلام) و همسرش عبدالله جعفر طیار و

اولادش

در یکی از روزهای سال ششم هجری خانه ی پاک علی(علیه السلام) و

فاطمه(س) با شادی و سرور به پیشواز نو رسیده ای می رفت.دختری

که سومین فرزند خانواده و اولین دختر حضرت امیر المومنین(علیه السلام) و

بی بی فاطمه ی زهرا (س) بود.

حضرت زینب (س) در روز پنجم جمادی الاول(1*) و در خانه ای

چشم به این جهان گشود که سرپرستی آن را سه تن از پاک ترین بندگان

خدا بر عهده داشتند،

ص:308

رسول خدا)ص(،امیر مومنان(علیه السلام) و سرور زنان جهان فاطمه ی زهرا

(س) که درود خداوند بر همه ی آنها باد.

البته این دیدگاه مشهور شیعه درباره ی تاریخ ولادت آن حضرت

است و درباره ی روز و سال ولادت ایشان نظرات تاریخی دیگری نیز

وجود دارد. (2*).

در همینجا سزاوار است که به یک جرم یا تحریف تاریخی اشاره کنیم

که تاریخ نویسان اموی مرتکب آن شدند و به مذاق برخی از منحرفان

خوشایند افتاد، آنان که این دروغ تاریخی را با انحرافات فکری و

عقیدتی خود همگون می دیدند.

عایشه بنت الشاطی نویسنده ی مصری در کتاب خود»بطله کربلا« یا

»قهرمان کربلا« چنین می نویسد:

» این زهرا است،دختر پیامبر که چشم به راه نوزاد تازه ای است،پس

از اینکه با زادن حسن و حسین چشمان پیامبر را روشن کرد و خدا

برای سومین پسرش که محسن بن علی بود زندگی را تقدیر نکرده

بود...«3*)

در حالی که تردیدی نیست که محسن (علیه السلام) فرزند حضرت علی(علیه السلام)

پنجمین فرزند آن حضرت است، نه سومین . او همان فرزندی است

که در ماجرای فشردن مادرش (س)میان در و دیوار و به سبب ضربات

دردناک و مرگ آوری که به جسم مبارک مادرش(س) وارد آمده بود، پیش از تولد از دنیا رفت.

اما این نویسنده ی مصری دست به مغالطه و فریب می زند و با تلاش در جهت باطل نمایاندن حق و حق جلوه دادن باطل، می گوید:»حضرت زینب پس از محسن بن علی به دنیا آمد...«

بنگرید که بنت الشاطی در اینجا چگونه می کوشد جنایاتی را که برخی از مردمان پس از رسول خدا)ص(مرتکب شدند بپوشاند!!!

مسائلی چون هجوم به خانه ی حضرت زهرا (س) برای بیرون آوردن

امیرمومنان(علیه السلام) و وادار کردن ایشان به بیعت با خلیفه ی آنان، دفاع

حضرت زهرا(س) از همسرش و جلو گیری از ورود بیگانگان به خانه،

فشردن ایشان بین در و دیوار و ضرب و جرح آن بانو(س) که به سقط

شدن جنینی که در شکم داشت منجر گردید،جنینی که پیش از تولد و

در زمان حیات رسول خدا)ص(توسط ایشان محسن(علیه السلام) نامیده شده

بود.

منبع:

زینب کبری (س) از ولادت تا شهادت تالیف مرحوم علامه خطیب آیه الله

سید محمد کاظم قزوینی)ره(به ترجمه ی کاظم حاتمی طبری

پی نوشتها:

(1)شیخ جعفر نقدی)ره(-زینب الکبری-باب 17

(2)مراجعه شود به کتاب زینب الکبری تالیف شیخ جعفر نقدی صفحه 17وکتاب ریاحین الشریعه ی محلاتی

(3)عایشه بنت الشاطی-بطله کربلا-1م

حضرت زینب و لحظه وصال

چشمانش را گشود و برای آخرین بارْ به دورترین نقطه خیره شد. در

این مدتْ حتی یک لحظه چهره برادر از نظرش دور نمانده بود. آتش

اشتیاقْ بیش از پیش شعله کشید و یاد برادرْ تمام وجودش را پر کرده

بود. لحظه وصال نزدیک بود. دوباره خیمه های آتش زده و سرهای بر

نیزه، چشمانش را به دریایی از غم مبدل ساخت. زینب علیهاالسلام

پلک ها را روی هم گذاشت و زیر لب گفت: «السلام علیک یا اباعبداللّه

« و به برادر پیوست.

نامی آسمانی

ص:310

هنگامی که زینب علیهاالسلام ، این ریحانه علی و فاطمه علیهماالسلام چشم بر این جهان فانی گشود، رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر بود. صبر کردند تا پیامبر باز گردد و چون نام حسن وحسین، نام این کودک را نیز از ملکوت بیاورد.

رسول خدا پس از مدتی از سفر بازگشت و به خانه نور چشم خود، فاطمه علیهاالسلام رفت. علی علیه السلام دختر را در آغوش مبارک پیامبر نهاد و منتظر نزول وحی شدند پس جبرئیل نازل شد و فرمود: »نامش را زینب بگذارید« و آن گاه از سرنوشت کودک خبر داد.

پیامبر زینب علیهاالسلام را بوسید و صورت بر صورتش گذاشت و اشک از چشمان مبارکش جاری گردید. عرض کردند: «ای رسول خدا، سبب گریه شما چیست؟« فرمود: «این دخترْ در مصیبت ها شریک حسین من است«.

عشق خواهر به برادر

عشق زینب به حسین علیه السلام به گونه ای بود که روزْ به پایان نمی رسید، مگر این که زینب علیهاالسلام به دیدار برادر رفته و آتش اشتیاق خود را با نگاه و کلام برادرْ شعله ورتر می کرد. غنچه قلب زینب علیهاالسلام هر روز با دیدن برادر می شکفت و این نگاه برادر بود که هر روزْ گل وجود زینب علیهاالسلام را آبیاری می کرد.

کنیه و القاب حضرت زینب

کنیه حضرت زینب علیهاالسلام ، این بانوی مکرّمْ ام المصائب، ام الرَّزایا و ام النوائب بود. دلیل این کنیه ها هم این بود که وی در طول عمر خودْ انواع مصائب و بلایا را با چشم خود دیده و صبر پیشه کرده بود. هم چنین از القاب آن حضرتْ صدیقه صغری، عصمت صغری و عقیله بنی هاشم بود. عقیله، زنِ کریمه ای را گویند که در بین خانواده

ص:311

و خویشانْ بسیار عزیز و محترم و در خاندان خود ارجمند باشد.

همسر حضرت زینب

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب از چهره های درخشانی است که یاد و نامش در تاریخ ثبت گردیده است. عبدالله از دوران طفولیت، باشهادت پدر پا در صحنه های گوناگون اجتماعی و سیاسی گذاشت و با درک صحیح،بینش سیاسی و هوش و استعدادی که داشت، از جایگاه بسیارخوبی برخوردار شد.جود و بخشش، رابطه صمیمی با اهل بیت علیهم السلام، اطاعت از رهبری، همراهی باعلی علیه السلام در صحنه های مختلف زندگی و ده هانقطه مثبت دیگر، نشانگر روح بلند اوست.این نوشتار کوتاه به گوشه ای از افتخارات اومی پردازد.

پدر و مادر

عبدالله از نظر اصالت خانوادگی جایگاه بسیار ویژه ای دارد؛ پدرش جعفربن ابی طالب- پسر عموی پیامبرصلی الله علیه وآله و برادر حضرت علی علیه السلام -در جنگ موته (1) به شهادت رسیدو مادرش اسماء بنت عمیس (2) می باشد؛مادر فداکاری که سالیان دراز در سرزمین حبشه برای رضای خدا و به دور از وطن، رنج فراوان کشید و با شهادت همسر خود در موته،نشان دیگری از صبر و استقامت برای خودکسب کرد. عبدالله بن جعفر در دامان این پدرو

مادر پرورش یافت.

ولایت و زادگاه

به گفته تمام مورخان، عبدالله اولین نوزادمسلمانان مهاجر است که در

سرزمین حبشه چشم به جهان گشود. (3)
از سال تولد عبدالله تاریخ دقیقی در دست نیست. عبدالله در روز رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله ده ساله بود. بنابراین می توان حدس زد که وی در سال های نخستین هجرت پیامبرصلی الله علیه وآله به دنیا آمده است.
در دائره المعارف آمده است: عبدالله سه سال بعد از بعثت پیامبرصلی الله علیه وآله در حبشه متولدشد. (4) این نظر صحیح نیست؛ زیرا دعوت پیامبرصلی الله علیه وآله در سه سال اول بعد از بعثت، علنی نبود تا مقابله ای از طرف کفار قریش صورت گرفته و در نتیجه، هجرتی به حبشه رخ داده باشد. شاید مراد مرحوم اعلمی سه سال پس از هجرت پیامبرصلی الله علیه وآله است، نه پس از بعثت. دراین صورت، نظر فوق تقریبا با سن عبدالله درموقع رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله همخوانی دارد. درغیر این صورت، نظر مرحوم اعلمی باسن عبدالله در موقع رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله تناسب ندارد، علاوه برآن که جعفر بن ابی طالب درماه رجب سال پنجم بعثت (5) ، به دستورپیامبرصلی الله علیه وآله به حبشه هجرت کرد. بنابراین اگرنظر مرحوم اعلمی را بپذیریم، باید عبدالله دوسال پیش از هجرت به حبشه به دنیا آمده باشد، که کسی چنین سخنی را نگفته است.

ویژگی ها

1 -جایگاه رفیع

عبدالله بن جعفر از آغاز جوانی به داشتن اخلاق نیک و ایمان شهرت یافته بود، به گونه ای که در بین مسلمانان از احترام خاصی برخوردار بود. مسلمانان به پاس خدمات شایسته ای که پدر اوتقدیم داشته

ص:313

بود)هجرت به حبشه که چشیدن طعم سختی هاو تلخی های غربت
و دوری از وطن را به همراه داشت، دفاع از اسلام و پیامبرصلی الله
علیه وآله و شهادت در راه خدا(، وی را مورد اکرام قرار می
دادند.عبدالله بن عمر هر وقت عبدالله را می دید،وی را مخاطب
قرار می داد و می گفت: السلام علیک یابن ذی الجناحین. (6)
در کتاب معجم رجال الحدیث، درباره جایگاه عبدالله بن جعفر آمده
است: جلالت قدر و شان و منزلت عبدالله بن جعفر طیار به قدری
روشن است که هرگز نیازی به توضیح ندارد؛ زیرا از جمله مواردی که
دلالت برشان وعلو مقام وی دارد، این است که امیرمومنان علیه
السلام همیشه تلاش می کرد تا ازکشته شدن عبدالله جلوگیری کند،
همان گونه که از حسنین علیهما السلام و محمدبن حنفیه محافظت
می نمود. (7)
2 -چهره محبوب
از زمانی که پدر عبدالله در جنگ موته به شهادت رسید، عبدالله
پیوسته مورد تفقد ودلجویی پیامبر خداصلی الله علیه وآله قرار
گرفت. اسماءمی گوید: من در روز کشته شدن جعفر و یاران او، حدود
چهل کیلو آرد خمیر کردم و خورشی درست کردم، پسرانم را شستشو
دادم و روغن و بوی خوشی به آن ها زدم. ناگاه رسول خداصلی الله
علیه وآله به خانه ام آمد و فرمود: ای اسماء!پسران جعفر کجایند؟ من

پسرها را حضوررسول خداصلی الله علیه وآله آوردم. پیامبرصلی الله علیه وآله آن ها رابه سینه خود چسبانید و بوئید. سپس پیامبرصلی الله علیه وآله گریست. گفتم: ای رسول خدا ! مثل این که خبری از جعفر به شما رسیده است.پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: آری، امروز کشته شد. (8)

ص:314

عبدالله بن جعفر می گوید: به خاطر دارم که رسول خداصلی الله علیه وآله نزد من آمد و خبر مرگ پدرم را آورد. من به آن حضرت نگاه می کردم وایشان برسرمن و برادرم دست می کشید و ازچشمانش اشک سرازیر می شد و از محاسن مبارکش می چکید. سپس عرضه داشت:پروردگارا ! جعفر برای رسیدن به بهترین ثواب ها پیشگام شد. پروردگارا ! خودت بهترین جانشین برای فرزندان او باش؛ به بهترین نحوی که در مورد یکی از بندگان خوداعمال می فرمایی.

سپس به مادرم فرمود: ای اسماء ! به تومژده ای بدهم؟ گفت: آری، پدر و مادرم فدای توباد ! فرمود: خداوند -عزوجل -برای جعفردوبال قرار داده است که در بهشت پروازمی کند. مادرم گفت: پدر و مادرم فدای تو باد !این مطالب را به مردم بگو. پیامبرصلی الله علیه وآله برخاست و دست مرا گرفت و درحالی که دست به سرم می کشید و نوازش می فرمود، به منبر رفت و مرا بر پله پایین، جلوی خود نشاندو با چهره ای اندوهگین فرمود: مرد باداشتن برادر و پسرعمو احساس افزونی و قدرت می کند. همانا جعفر کشته شد و خداوند برای او دو بال قرار داده است که در بهشت پروازمی کند. رسول خداصلی الله علیه وآله از منبر فرود آمد و به خانه خود رفت و مرا همراه خود برد و دستورفرمود غذایی برای خانواده ما درست کنند.

آن حضرت برادرم را نیز نزد ما آورد و ما با رسول خداصلی الله علیه

وآله غذا خوردیم. غذایی بسیار خوب وفرخنده... سه روز با آن حضرت بودیم. آن حضرت به هریک از حجره های خود که می رفت، ما همراه او بودیم. سپس به خانه خود برگشتیم. (9)

همچنین عبدالله می گوید: پیامبرصلی الله علیه وآله پس از گذشت سه روز از شهادت پدرم، به خانه ماآمد و فرمود: فرزندان برادرم را نزد من بیاورید. ما را که کودکانی بودیم، نزد او آوردند.در همان وقت

ص:315

فرمان داد تا سلمانی موی سرهای ما را بتراشد. آن گاه فرمود:
محمدشبیه عموی ما، ابوطالب است و عبدالله شبیه خلق و خوی
من است. سپس دست مراگرفت و بلند کرد و گفت: خدایا ! جانشین
جعفردر اهل و عیالش باش و خرید و فروش عبدالله را نیز مبارک
گردان. دراین هنگام مادرمان آمد و از یتیمی ما شکوه کرد. آن حضرت
فرمود: از چه می ترسی؟ آیا از سرپرستی آن هاوحشت داری، در
حالی که من در دنیا و آخرت ولی و سرپرست آن ها می باشم؟ (10)

3 -دعای خیر پیامبرصلی الله علیه وآله

عبدالله بن جعفر از دوران کودکی سرشار ازاستعداد و خلاقیت بود. او
در کودکی ازگل،برای کودکان اسباب بازی می ساخت و آن ها رامی
فروخت. همچنین به خرید و فروش گوسفند می پرداخت.
روزی عبدالله مشغول ساختن وسائل بازی کودکان بود که پیامبرصلی
الله علیه وآله به وی فرمود: چرااین ها را می سازی؟
او پاسخ داد: آن ها را می فروشم.
آن حضرت فرمود: با پولش چه می کنی؟
عبدالله گفت: رطب می خرم و می خورم.
پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: بارخدایا ! به کاری که عبدالله انجام
می دهد، برکت ده !
براثر دعای پیامبرصلی الله علیه وآله، عبدالله چیزی خرید و فروش

نمی کرد مگر آن که سودمی برد. (11)

عبدالله می گوید: روزی پیامبرصلی الله علیه وآله نزد ماآمد، درحالی که من مشغول فروش گوسفندبرادرم بودم. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: خدایا ! به خرید و فروش عبدالله برکت ده.

عبدالله می گوید: پس از دعای خیرپیامبرصلی الله علیه وآله، هرچه

را که خریدم یا فروختم،خداوند آن را برایم مبارک گردانید. (12)

4 -بیعت با پیامبرصلی الله علیه وآله در دوران کودکی

چند نفر انگشت شمار در کودکی با پیامبراسلام صلی الله علیه وآله بیعت کردند، اولین کودکی که باپیامبرصلی الله علیه وآله بیعت کرد حضرت علی علیه السلام بود.سپس امام حسن و امام حسین علیهما السلام با پیامبرخدا بیعت کردند. چهارمین کودکی که باپیامبرصلی الله علیه وآله بیعت کرد، عبدالله بن جعفر طیاراست. در همه موارد فوق بیعت ها از طرف پیامبرصلی الله علیه وآله مورد قبول قرار می گرفت. این چندنمونه فقط در خاندان آل ابی طالب بود.

امام صادق علیه السلام به نقل از پدرش فرمود: امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفردر کودکی با پیامبرصلی الله علیه وآله بیعت کردند. هیچ کودکی جز آن ها، با پیامبر بیعت نکرد. (13)

عبدالله 10 سال بیش نداشت که پیامبرصلی الله علیه وآله فوت کرد. (14) بنابراین، بیعت او باپیامبرصلی الله علیه وآله در دوران کودکی محرز است.

5 -یار پیامبر و پنج امام علیهم السلام

یکی از امتیازات عبدالله بن جعفر این است که او را جزو صحابه پیامبرصلی الله علیه وآله شمرده اند. ابن اثیر جزری پس از این که

نامش را در شمارصحابه می آورد، می گوید:»له صحبته... وروی عن

النبی صلی الله علیه وآله احادیث «؛ او از اصحاب بود... و روایاتی از

پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده است. (15)

شیخ طوسی علاوه بر این که عبدالله را جزویاران پیامبرصلی الله علیه

وآله (16) شمرده، او را در ردیف یاران حضرت علی علیه السلام

(17) و امام حسن علیه السلام نیزشمرده است. (18) جای تعجب

است که شیخ طوسی نام او را در شمار یاران امام حسین علیه السلام، امام سجادعلیه السلام و امام باقرعلیه السلام نیاورده است.

علامه مامقانی دراین باره می نویسد: هنوزپی نبرده ام که چرا شیخ طوسی از آوردن نام عبدالله جزو یاران امام حسین، خودداری کرده است؛ زیرا شکی نیست که او از یاران امام حسین علیه السلام به شمار می رود. وی بافرستادن فرزندانش، عون و محمد -که درکربلا به شهادت رسیدند.- باامام حسین علیه السلام مواسات کرد، زیرا به خاطر عذری که داشت،خود نتوانست در کربلا شرکت کند. (19)

عبدالله تا سال 80 ه .ق زنده بود. (20) بنابرنقل های متفاوت سال او در 84 یا 85 یا 90 ه.ق از دنیا رفته است. (21) بنابراین عبدالله درعصر امام باقرعلیه السلام زنده بود. جای تعجب است که در کتب رجال نام وی جزو یاران امام حسین، امام سجاد و امام باقرعلیهم السلام نیامده است.

6 -راوی نور

عبدالله با این که ده سال بیش تر نداشت،احادیثی را، اگرچه اندک از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده، که نشانگر هوش و استعداد اوست. احمد، ازرومای مذاهب چهارگانه اهل سنت در مسند خودعلاوه برنقل ماجرای برخورد پیامبر با عبدالله پس از کشته شدن جعفر، 13 حدیث از پیامبرصلی الله علیه وآله رااز وی نقل کرده

است. (22)

محب طبری نیز درباره او می نویسد: وحفظ عن النبی صلی الله علیه وآله و روی عنه (23) ؛ سخنان پیامبرصلی الله علیه وآله را به خاطر سپرد و نقل کرد.

ابن حجر عسقلانی علاوه براین که عبدالله را جزو راویان حدیث از پیامبرصلی الله علیه وآله و علی علیه السلام وبرخی از صحابه می

شمارد، نام کسانی که از اوروایت کرده اند، برشمرده و چنین می

نویسد:وی از پیامبر و از مادرش، اسماء و عمویش علی بن ابی طالب،

عثمان و عمار بن یاسرروایت کرده است.

همچنین افراد زیر از او روایت کرده اند:

فرزندانش؛ معاویه، اسحاق، اسماعیل ام ابیها)دختر عبدالله) و

پسرخاله اش،عبدالله بن شداد و برادر زاده اش از مادرش،قاسم بن

محمدبن ابی بکر وحسن بن حسن بن علی علیه السلام و فرزند وی،

عبدالله بن حسن وعبدالله بن محمدبن عقیل و محمدبن علی بن

الحسین علیه السلام و حسن سعد و خالد بن ساره مخزومی و سعدبن

ابراهیم زهری و عبدالله بن ملیکه و عروه بن زیبر و عمر بن عبدالعزیز

ومورق عجلی و... (24)

7 -ازخاندان شهیدان

عبدالله این افتخار را دارد که در بین بنی هاشم ازچند جهت به

خانواده محترم شهدا نسبت دارد.

وی فرزند شهید است. پدرش جعفر بن ابی طالب در جنگ موته به

شهادت رسید.

برادرش در کربلا به شهادت رسید. (25) وی پدر شهید است که سه

نفر از آن ها، به نام های عون، محمد (26) و عبدالله (27) در کربلا به

شهادت رسیدند و دو نفر دیگر، به نام های:ابوبکر و عون و اصغر در

واقعه »حره «، در مدینه شهید شدند. (28)

به گفته مورخان مادر عون بن عبدالله،حضرت، زینب علیها السلام

است. (29) مادر محمد بن عبدالله خوصاء -دختر حفصه بن ثقیف

- است. (30)

8 -همسر حضرت زینب علیها السلام

ص:319

عبدالله داماد عموی خود، حضرت علی علیه السلام است. عبدالله از جمله خواستگارانی بود که به خانه علی علیه السلام رفت و آمد می کرد. و آرزو داشت با حضرت زینب علیها السلام دختر عموی خود ازدواج کند. اما شرم و حیا می کرد که خواسته خود راباعمویش مطرح کند. طولی نکشید که عبدالله قاصد چنین را به قصد خواستگاری به خانه علی علیه السلام فرستاد. قاصد به عرض رسانید: علی جان ! شما خوب می دانید که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به فرزندان جعفر علاقه فراوانی داشت، حتی یک روز خطاب به آنان فرمود:

»بناتنا لبنینا و بنونا لبناتنا«؛ دختران ما،متعلق به پسران ما و پسران ما، متعلق به دختران ما می باشند.

پیشنهاد می کنم و شایسته خواهد بود که دختر گرامی خود، زینب علیها السلام را به ازدواج عبدالله، فرزند برادر خویش در آوری و مهریه را هم مانند مهریه مادرش، فاطمه علیها السلام قرار دهی. حضرت علی علیه السلام هم که غیر ازجهت خویشاوندی واصالت خانوادگی، در وجودعبدالله اخلاق و فضیلت و ارزش های انسانی و معنوی زیادی سراغ داشت، خواستگاری راپذیرفت. و حضرت زینب علیها السلام، دختروالاگهرخویش را در حالی که سن او ده سال ازعبدالله کم تر بود، به ازدواج وی در آورد. (31) ثمره این ازدواج،

سه پسر و یک دختر بود. (32)

9 -همراه با علی علیه السلام

عبدالله بن جعفر نه فقط برادرزاده و دامادحضرت علی علیه السلام بود، بلکه عاشقی دلداده و بااخلاص، کارگزاری فعال، نیرویی مجرب وکارآزموده میدان های نبرد و پشتیبانی محکم و قوی برای آن حضرت به شمار می آمد.حضرت امیرمومنان علیه السلام نیز به او عنایت ویژه ای داشت.

ص:320

الف -کارگزار کاردان

عبدالله بن جعفر در ایام خلافت حضرت علی علیه السلام یکی از کارگزاران آن حضرت بود. و ازطرف وی پست کتابت را پذیرفته بود. (33) ،همان گونه که حضرت علی علیه السلام در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله پست کتابت را عهده دار بود. (34)

شغل کتابت بسیاری از موارد را شامل می شد، از جمله کتابت وحی که حضرت علی علیه السلام متصدی آن بود و پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله این پست حذف گردید. امابقیه موارد، که شامل نامه نگاری های حکومتی، نامه به شخصیت های داخلی وخارجی و... بود، وجود داشت.

ب -فرماندهی در جنگ جمل

عبدالله بن جعفر بنا به وظیفه ای که احساس می کرد، همراه دیگر یاران رسول خداصلی الله علیه وآله به حمایت و پشتیبانی از امیرمومنان علی علیه السلام، برای خاموش ساختن فتنه و آشوب،در رکاب آن حضرت به بصره شتافت و به فرماندهی لشگر ده هزار نفری در جنگ جمل منصوب گردید. (35)

ج -فرماندهی در جنگ صفین

عشق و ایمانی که عبدالله به نظام اسلامی وحاکم مقتدر آن، حضرت علی علیه السلام داشت، او راوادار ساخت تا به دعوت رهبر لبیک

گفته، درجبهه نبرد حق علیه باطل شرکت جسته، به دفاع از آرمان های اسلام بپردازد. حضورعبدالله در جنگ صفین بسیار چشمگیر بود.وی از فرماندهان سپاه حضرت علی علیه السلام درجنگ صفین بود. (36) عبدالله فرمانده طایفه های قریش، اسد و کنانه بود. (37) عبدالله در جنگ صفین رشادت های فراوانی از خودنشان داد. (38)

د -امضاکننده پیمان حکمین

با خیانت آشکار معاویه و فریب خوردن سپاهیان حضرت علی علیه

ص:321

السلام و فروکش کردن جنگ صفین، رای تحمیلی براین شد که یک نفر به نمایندگی از مردم عراق و یک نفر به نمایندگی از مردم شام براساس کتاب خدا وسنت رسول الله صلی الله علیه وآله به ختم غائله بپردازند.

پیمانی مشروح و مفصل نوشته شد و 27نفر از یاران حضرت علی علیه السلام، از جمله عبدالله آن را امضاء کردند. (39)

ه -موضع گیری در برابر خیانت حکمین

پس از پایان گرفتن سرنوشت حکمیت وخیانت حکمین به اسلام و مسلمانان، یاران حضرت علی علیه السلام لب به اعتراض گشودند.آن ها از این که حضرت علی علیه السلام فردی ساده لوح را برای گفت و گو با عمروبن عاص فرستاده بود، ناراحت بودند.

روزی امام علی علیه السلام بر فراز منبر از امام حسین علیه السلام خواست تا درباره حکمین سخن گوید. سپس از عبدالله بن عباس چنین درخواستی کرد. باردیگر، به عبدالله بن جعفردستور داد تا درباره حکمین سخن بگوید.عبدالله بن جعفر پس ازحمد و ثنای الهی، گفت: ای مردم ! این امر چیزی بود که نظر خواهی اش با علی وپذیرفتنش ازدیگری بود، اما شما آمدید و عبدالله بن قیس)ابوموسی اشعری کلاهی(را پیشنهادداده، گفتید: به غیر از او رضایت نمی دهیم.

به خدا سوگند نه علمی از او آموختیم و نه امیدی به او داشته و نه از

پیش یار خود می دانستیم. این کار نه تباهی مردم عراق را در پی

داشت و نه کارشامیان را سروسامان داد و نه حق علی علیه السلام را

به پاداشتند و نه باطل معاویه را سرنگون ساختند.

چنین نیست که حق به وسیله طلسم جادوگران و یا به دمیدن شیطان

از بین برود.ما امروز بر همان نظری هستیم که دیروز از آن دفاع می

ص:322

کردیم. (40)

منظور عبدالله از این سخن، این بود که به اعتراض کنندگان بفهماند که ایراد شان نابجاست، زیرا این خیانت آشکار نتیجه کارنادرست خودشان بود.

دو شرط ازدواج

هنگامی که عبداللّه بن جعفر طیار به خواستگاری حضرت زینب علیهاالسلام رفت، امیرمومنان علیه السلام این ازدواج را به همان مهریه زهرا، ولی با دو شرط پذیرفت: شرط اول آن که حضرت زنیب علیهاالسلام روزی یک بار به دیدار برادرش حسین علیه السلام برود و دیگر آن که هر گاه حسین علیه السلام خواست به سفر برود، عبداللّه اجازه دهد زینب هم با حسین همراه شود و مانع وی نگردد. عبداللّه پذیرفت و ریحانه علی علیه السلام ، به عقد پسر عموی خود درآمد.

پی نوشت :

(1) -مغازی، واقدی، ج 2، ص 576.

(2) -تهذیب التهذیب، ج 5، ص 149.

(3) -الاصابه، ج 2، ص 289؛ سیره ابن اسحاق، ص 226؛ تذکره الخواص، ص 172.

(4) -دائره المعارف، اعلمی، ج 12، ص 282.

(5) -فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص 129.

(6) -تذکره الخواص، ص 174.

(7) -معجم رجال الحديث، ج 10، ص 143.

(8) -مغازى، ج 2، ص 584؛ كامل، ج 2، ص 115.

(9) -مغازى، ج 2، ص 584؛ تذكره الخواص، ص 173.

(10) -سيراعلام النبلاء، ج 3، ص 458.

ص:323

(11) -سفینه البحار، ج 2، ص 126.

(12) -همان.

(13) -العقد الفرید، ج 5، ص 133.

(14) -تهذیب التهذیب، ج 5، ص 150.

(15) -اسدالغابه، ج 3، ص 135.

(16) -رجال شیخ طوسی، ص 23؛ معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 142.

(17) -رجال شیخ طوسی، ص 46.

(18) -همان، ص 69.

(19) -تنقیح المقال، ج 2، ص 173.

(20) -تهذیب التهذیب، ج 5، ص 149.

(21) -همان.

(22) -مسنداحمد، ج 1، ص 205.

(23) -ذخائرالعقبی، ص 219؛ عقدالفرید، ج 2،ص 212.

(24) -تهذیب التهذیب، ج 5، ص 149.

(25) -پیامبر و یاران، ج 4، ص 137. عون بن جعفر ازکسانی بود که باحضرت از

مدینه خارج شد و درکربلا شهیدگشت.)ر.ک: ذخیره الدارین، ص 168)

(26) -ابصارالعین، ص 75.

(27) -تنقیح المقال، ج 2، ص 173.

(28) -قاموس الرجال، ج 5، ص 412.

(29) -ابصارالعین، ص 75.

(30) -همان، ص 77.

(31) -زینب قهرمان دختر علی(علیه السلام)، ص 34.

(32) -الکوکب الدری، ج 2، ص 213.

(33) -عقدالفرید، ج 4، ص 246.

(34) -همان، ص 243.

(35) -دائره المعارف،اعلمی، ج 12، ص 282.

(36) -الاصابه، ج 2، ص 289؛ لغت نامه دهخدا، ج 76،ص 70.

(37) -سیراعلام النبلاء، ج 3، ص 460؛ تهذیب التهذیب، ج 5، ص 150.

(38) -ر. ک: وقعه الصفین،، ص 373.

(39) -ر.ک: همان، ص 506.

(40) -عقدالفرید، ج 5، ص 98

ص:324

فرزندان حضرت زینب (س)

پس از شهادت خاندان عقیل حضرت امّ المصائب، عقیله بنی هاشم

(علیه السلام) دو فرزندش عون و محمد را برای جانفشانی به محضر حضرت ابا

عبدالله (علیه السلام) فرستاد.

در تاریخ آمده این دو بزرگوار فرزندان عبدالله بن جعفر بودند. این دو

برادر به میدان آمده و هر یک جداگانه وفاداری خویش را تا مرز

شهادت به امام زمانشان ابراز داشتند.

ابتدا محمد در حالی که اینگونه رجز می خواند وارد میدان شد:

مبه خدا شکایت می کنم از دشمنان قومی که از کوردلی به هلاکت

افتادند. نشانه های قرآنی که محکم و مبیّن بود، عوض کردند و کفر و

طغیان را آشکار کردند.م

جمعی از سپاه کوفه به دست او کشته شدند و سر انجام عامر بن

نهشل تمیمی، جناب محمد را به شهادت رساند.

بعد از شهادت محمد، عون بن عبدالله بن جعفر وارد میدان شد و این

گونه رجز خواند:

ماگر مرا نمی شناسید، من پسر جعفر هستم که از روی صدق شهید

شد و در بهشت نورانی با بالهای سبز پرواز می کند، این شرافت برای

من در محشر کافی است.م

نوشته اند تا بیست تن را به درک واصل کرد، آنگاه به دست عبدالله بن

قطنه طائی به شهادت رسید.

ص:325

منقول است حضرت زینب(س) زمانی که هر یک از بنی هاشم(علیه السلام) به

شهادت می رسیدند، به کمک سید الشهدا (علیه السلام) برای تعزیت می آمد،

ولی هنگام شهادت این دو بزرگوار پرده خیام را انداخت و از خیمه

گاه خارج نشد.

شرح شمع صفحه199

وقتی حضرت زینب (س) به دنیا آمد و این خبر را به گوش رسول خدا

)ص(رساندند،به منزل فاطمه(س) آمد و فرمود:»دخترم فرزندت را

نزد من بیاور«

وقتی او(س) را نزد پیامبر خدا)ص(آوردند، رسول خدا)ص(او

(س)را به سینه ی مبارک خود چسباند و صورت بر صورت نوزاد نهاد

و با صدای بلد به شدت گریست،چنانکه اشک از گونه های مبارکش

سرازیر شد.

حضرت فاطمه ی زهرا(س) عرضه داشت:

»مم بکائک؟ لا ابکی الله عینک یا ابتاه.پدر جان، خدا هیچ گاه

چشمانتان را گریان نکند،این گریه برای چیست؟«

حضرت فرمود:

»یا بنتاه،یا فاطمه ،ان هذه البنت ستبتلی ببلایا و ترد علیها مصائب

شتی و رزایا ادهی-دخترم فاطمه جان ، این دختر به بلاهایی گرفتار

آمده و با انواع مصیبتها و دشواریهای جانکاه مواجه خواهد شد.

یا بضعتی و قره عینی،ان من بکی علیها،و علی مصائبها یکون له ثوابه کثواب من بکی علی اخویها-ای پاره ی تن و ای نور چشمم، هر کس بر این دختر و مصیبتهای او بگرید پاداش او همانند پاداش کسی خواهد بود که بر دو برادر او گریه کند.«

سپس رسول خدا)ص(نام نوزاد را زینب نهاد.

زندگی حضرت زینب(س) به همان اندازه که آکنده از

قداست،پیراستگی،پاکدامنی،پرهیزگاری،شرافت و مجد

است،آمیخته با حوادث نا گوار ، مصیبت ها و جریانات اندوهباری

بود که از اوان کودکی تا پایان عمر بر آن بزرگوار وارد گردید.

پنج سال بیش نداشت که با ضایعه ی دردناک فقدان جد اطهر خود

رسول خدا)ص(روبه رو گردید، ضایعه ای که وی با کمی سن و سال

نیز عمق آن را درک کرده بود.

از همان روز ، جریان زندگی در خانه ی او تغییر کرد و خیمه ی غم و

اندوه بر خانواده ی او گسترده شد.مردان سقیفه برای بیرون آوردن

پدرش حضرت امیرالمومنبن(علیه السلام) از خانه برای گرفتن بیعت،به آن خانه

هجوم آورده و با آتش زدن در خانه که نزدیک بود به سوختن اهل آن

منجر شود ،حرمت آن خانه را شکستندو...

همه ی این رویداد ها و فجایع در برابر چشمان حضرت زینب(س)

انجام شده است.او فریاد مادر خود را از میان در و دیوار شنیده و

چشمانش دشمنانی که مادرش را محاصره کرده و با تازیانه و غلاف

شمشیر بر بدنش می زدند، و سایر جنایاتی را که به سقط جنین

فرزندش محسن(علیه السلام) و شکستن پهلو و تورم بازوی او منجر شد،می

دید...

چند ماه نگذشت که این دختر خردسال با فاجعه ی از دست دادن

مادر مهربان خود مواجه گشت...

حضرت زینب(س) از همان وقت همواره شاهد خانه نشینی پدرش

حضرت امیر المومنین(علیه السلام) بود که همه ی امکانات از وی سلب و

حقش از وی غصب گردیده و همچنان در طول زمان بر این سختی ها

صبر می کند.

ص:327

بیست و پنج سال بعد پس از کشته شدن عثمان حضرت علی (علیه السلام) را

مجبور کردند تا بیعت مردم را بپذیرد،مردم نیز با طوع و رغبت و بدون

هیچ اجبار و اکراهی با ایشان بیعت کردند.اولین کسانی که با آن

حضرت بیعت کردند طلحه و زبیر بودند و همین دو نفر اولین کسانی

بودند که بیعت ایشان را شکسته و پیمان خود را نقض نمودند، آنها به

مکه رفته و در آنجا به عایشه ملحق شده و به خون خواهی عثمان

قیام کردند،آنان ناکثین را رهبری کرده،به بصره رفته و با به راه انداختن

جنگ معروف جمل،کشتار فجیعی به راه انداختند که حاصل آن

بیست و پنج هزار کشته بود.

این روز های پر آشوب با شهادت حضرت امیرالمومنین(علیه السلام) به دست

عبدالرحمن بن ملجم به پایان رسید.

پس از شهادت پدر، برادر حضرت زینب (س)حضرت امام حسن

مجتبی(علیه السلام) عهده دار مسئولیت امامت گردید،گروهی از یاران آن

حضرت در جنگ با معاویه به ایشان پشت کرده ،خیانت بزرگی از آنان

به ظهور رسید که لکه ی ننگ آن تا کنون باقی است. بدین ترتیب

حضرت امام مجتبی(علیه السلام) مجبور شد برای حفظ جان افراد باقی مانده

از خاندان رسول خدا)ص(جنگ را متوقف نماید.

با بیرون رفتن امام حسن(علیه السلام) از میدان مبارزه ، عملا جوّ سیاسی جامعه

برای فعالیت معاویه بن ابی سفیان و مزدورانش خالی شد و آنان نیز

آزادانه و آشکارا انواع دشمنی ها را با حضرت امیرالمومنین(علیه السلام) از

خود بروز دادند ، معاویه در سراسر ممالک تحت امر خود ،لعن آن

حضرت را بر منبر ها سنت قرار داد و دستور داد تا احادیثی در ذمّ و

بدگویی آن حضرت جعل کنند.

بی بی زینب کبری (س) همه ی این امور و فجایع را به چشم خود می

دید این سختی ها و فشار ده سال به طول انجامید و در نهایت به

ص:328

مسموم شدن حضرت امام حسن(علیه السلام) با توطئه معاویه و شهادت آن

حضرت منتهی گردید.آنان به این مقدار هم بسنده نکرد و جنازه ی

مطهر آن حضرت را نیز تیر باران کردند تا نگذارند در کنار قبر جدش

رسول خدا)ص(دفن گردد.

سال های ظلم و ستم بنی امیه همچنان ادامه داشت،ستمگری آنان به

اوج خود رسیده و قساوت آنها از حد گذشته بود ، " آنان هر کجا که

شیعیان را می یافتند انواع بلاها را به گونه ای که در تاریخ اسلام

مانندی برای آن نمی توان یافت بر سرشان می ریختند، دست و پای

آنان را می بریدند ،چشمانشان را میل می کشیدند،بدنشان را بر سر

دار می آویختند " و کارهای وحشیانه ی دیگری از این دست که بر

،بربریت و وحشی گری آنان دلالت داشت.

این سالهای سیاه که به مرگ معاویه و جانشینی پسرش یزید منتهی

گردید،دوران امامت امام حسین (علیه السلام) بود.

این چکیده ای از مصیبت های و فجایعی بود که بی بی حضرت

زینب(س) در چهل و اندی سال از عمر شریف خود که پر از حوادث

و مصائب بود با آنها روبه رو گردیده بود.

اما بزرگترین فاجعه ای که در زندگی آن حضرت روی داد و شدت آن

به حدی بود که سایر مصیبتها و فجایع زندگی آن حضرت را تحت

شعاع قرار داده،تحمل مصیبتهای بعدی را نیز آسان کرد واقعه ی

خونین کربلا بود...

علت وفات حضرت زینب:

علت وفات حضرت زینب(س) چه بوده است؟ یکی از علماء گفته

است ایشان بر اثر حادثه ای کشته شده ظاهرا بر اثر خفگی در آب

ص:329

فوت کردند؟

در هیچ کدام از م آخذ و منابعی که مراجعه کرده ایم دیده نشده که

حضرت زینب کبری(س) در نهر آبی غرق شود. برخی از منابع و

م آخذی که مورد مراجعه قرار گرفت از این قرار است:

اعیان الشیعه، ج 7، چاپ رحلی، حرف زاء -اسدالغابه، ج 7، کتاب النساء،

چاپ بیروت -الاصابه فی تمییز الصحابه، ج 4، کتاب النساء، چاپ مصر -

طبقات، ج 8، چاپ بیروت -الاعلام، زرکلی، ج 3، چاپ نهم بیروت -معجم

رجال الحدیث، ج 24، ص 219، شماره مسلسل 15659 -تاریخ طبری، ج 4،

حوادث سال 40 هجری و حوادث سال 60 -بحارالانوار، ج 45، ج 28، ج 44 وج 42 -تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، اصغر قائدان -منتخب

التواریخ -تنقیح المقال، ج 3، فصل نساء -ریاحین الشریعه، ج 3 -زندگانی

زینب کبری، شهید دستغیب -المجالس السنیه، سید محسن امین -منتهی

الامال، ج 1 -زینب الکبری من المهد الی اللحد، سید محمد کاظم قزوینی، ص

696 و کتاب های دیگر.

در هیچ کدام از این منابع مسأله غرق شدن مطرح نشده است.

دشمنان اهل بیت(علیه السلام) اینگونه داستان ها را می سازند تا در بین مردم

از شخصیت این بزرگواران کم کنند. حضرت زینب یک شخصیت

مورد احترام برای همه بود و همواره با او افرادی بودند و در خدمت

او بودند. او تنها نبود تا در آب خفه شود.

درباره چگونگی وفات حضرت زینب کبری باید گفت: براساس

برخی از نوشته ها آن حضرت مریض شد و به طور طبیعی وفات کرد

منتخب التواریخ، ص 67

و این احتمال طبیعی تر به نظر می رسد چون آن حضرت آن همه

سختی و مصیبت دید و در سایه آنها بیمار شد. براساس برخی از

احتمالات حضرت زینب کبری توسط عوامل یزید مسموم شد و به

شهادت رسید

زینب الکبری من المهد الی اللحد، ص 295.

ص:330

این احتمال هم دور نیست چون حضرت زینب همه وقایع کربلا را دیده و وجود او یادآور مصائب کربلا و یادآور فجایع حکومت یزید است و یزید نمی تواند او را تحمل کند. البته دشمن در انجام این کارها سند به دست کسی نمی دهد و در خفا و پنهانی دست به این اعمال می زنند.

در تاریخ وفات آن حضرت هم اختلاف هست. مشهور این است که آن حضرت در 15 رجب سال 62 هجری روز یکشنبه وفات کرده است

(زینب الکبری من المهد الی اللحد، ص 592.)

حضرت زینب(س) چگونه و در کجا چشم از جهان فرو بست؟

در مورد محل دفن حضرت زینب(س) سه قول هست:

1. حضرت زینب)س (به مدینه آمد و پس از ورود به مدینه پیوسته عزادار و گریان بود تا این که پس از یک سال و نیم در همان مدینه از دنیا رفت و در همان جا دفن شد. اکنون از قبر آن بانوی محترمه ، اثری در دست نیست . این قول را علامه سید محسن امین اختیار کرده و از اقوال دیگر معتبرتر می داند.

2. حضرت زینب)س (پس از ورود به مدینه ، در مجالس و محافل سخن می گفت و مظالم و جنایات یزیدیان را بازگو می کرد. فرماندار مدینه ماجرا را به یزید نوشت و او دستور داد زینب را مخیر سازند تا

هر شهری که می خواهد)غیر از مکه و مدینه (برود. حضرت زینب

به شام رفت و در آن جا اقامت کرد و پس از چندی در همان جا از دنیا

رفت . البته برخی احتمال داده اند قبری که در شام است ، قبر زینب

صغری)ام کلثوم (است ، نه قبر زینب کبری.

3. زینب)س (به علت افشاگری علیه دستگاه بنی امیه ، مجبور شد

ص:331

که مدینه را ترک کند. از این رو مصر را انتخاب کرد و در آن جا رحل

اقامت افکند و همان جا از دنیا رفت . سیده زینب در شهر قاهره هم

اکنون زیارتگاه مجلل و با شکوهی است و...«،

)ر.ک : زندگانی حضرت فاطمه)س (و دختر آن حضرت ، سید هاشم رسولی

محلاتی (.

بنابراین نمی توان به صورت یقینی گفت که قبر حضرت زینب(س) در

شام است و اگر مسلّم باشد که آنان در شام دفن شده اند در این

صورت می توان پرسید که آیا آنان دوباره به شام برگشته اند؟ در این

مورد برخی از مورّخان نوشته اند که حضرت زینب کبری(س) در اثر

قحطی در مدینه و یا واقعه ی »حرّه« به همراه شوهرش عبداللّه به شام

آمد و در آن جا وفات یافت و واقعه »حرّه« این است که در سال 62

هجری قمری مردم مدینه یزید را از حکومت خلع و حاکم اموی

مدینه را عزل کردند. این خبر به یزید رسید. یزید، مسلم بن عقبه را با

12 هزار نفر به سوی مدینه فرستاد. نیروهای مسلم بن عقبه در شرق

مدینه در مکانی به نام حرّه مستقر شدند و از آن جا به شهر حمله و

شهر را قتل و غارت کردند

(تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، ص 63 و منتخب التواریخ، ص66.)

آن چه باید در این گونه موارد مورد توجه واقع شود این است که

دشمن همواره تلاش می کرد تا اقلیت شیعه را که پیرو امامان معصوم بودند، از بین ببرد و برای همین در کربلا همه را کشتند و در واقعه »حرّه« بسیاری از علویان را کشتند و به این کشتار در طول تاریخ ادامه دادند. با وجود این گونه دشمنان چطور می توان در باب ولادت، وفات، محل دفن و تاریخ زندگی این شخصیّت ها سخن قاطعانه گفت؟!

ص:332

نکته دیگری که توجه به آن خوب است این است که آنچه مهم است

انجام زیارت و ارتباط معنوی با اولیای خدا است لذا ما در، هر سه

مورد حضرت زینت سلام الله علیها را زیارت می کنیم و هیچ گونه

مشکلی ندارد و در، هر صورت این بارگاهها مرکز عبادت و توسل به

حضرات معصومین و زینب کبری است و دشمن شکن هم هست.

حضرت زینب سلام الله علیها مگر بعد از اربعین به مدینه برنگشتند،چرا قبر آن حضرت در شام قرار دارد؟

پاسخ: از قدیم الایام سه مکان به عنوان قبر مطهر این بانوی بزرگوار

مطرح است و هرکدام نیز طرفدارانی دارد.

1- قبری که در شهرک زینبیه امروز در نزدیکی دمشق، پایتخت فعلی

کشور سوریه وجود دارد. علمای قدیم از این مکان)شهرک زینبیه(به

»غوطه« یا »راویه« تعبیر آورده اند. زائران ایرانی که جهت زیارت به

سوریه میروند، این مکان را زیارت میکنند.

2- محلی که در شهر قاهره پایتخت مصر به نام »زینبیه« مشهور است.

3- شهر مدینه نیز به عنوان محل دفن حضرت زینب علیها السلام

معرفی شده است، گرچه در مدینه النبی محلی به این نام مثل دمشق

و قاهره وجود ندارد.

برای هر یک از این احتمالات میتوان چند نفر از علماء را نام برد.

تعدادی از عالمان مصری مثل قاضی شبراوی شافعی) الاتحاف بحب

الاشرف، الشیخ عبدالله بن محمد الشبراوی، ص 93) . ، شبلنجی و شیخ حسن

عدوی خمراوی)نورالابصار، شبلنجی ، ص 183 . الطبقات الکبری المسماه

بلواقح الانوار، شعرانی، ج 1 ص 27 . مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار، الشیخ

حسن العدوی الخمراوی، قاهره، 1285 ه . ق.، ص 156،(و عده دیگری از

علمای مصری که ظاهرا یا از عرفا و یا شافعی و از محبین و علاقمندان

اهلبیت بوده اند معتقدند که حضرت زینب علیها السلام، در مصر

ص:333

مدفون شده است. مرحوم شیخ جعفر نقدی مومف کتاب »زینب

الکبری علیها السلام« و نسابه عبیدلی نواده امام سجاد علیه السلام در

کتاب اخبار الزینبات)اخبار الزینبات، نسابه عبیدلی، ص 122 -125

(نیز این احتمال را تقویت کرده اند. در محافل علمی مانیز بعضی از

بزرگان مثل مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی متمایل به مصر

است.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی به نقل از استاد خودش مرحوم محدث

نوری

) هدیه الزائرین و بهجه الناظرین، حاج شیخ عباس قمی، ص 353)، محمد

حسن خان در خیرات حسان(خیرات حسان، محمد حسن خان، سنه 1304ه.،

ج 2، ص 29،(سید حسن صدر در نزهه اهل الحرمین) نزهه اهل الحرمین، السید

حسن الصدر، ط مطبعه سرفراز الملیه فی لکنهو الهند، 1354ه. ص 39)

و محقق و نویسنده بزرگ، محمد حسنین سابقی در کتاب مرقد

العقیله زینب علیها السلام احتمال شام را تقویت کرده اند. محقق اخیر

با روشی عالمانه احتمال مصر را رد کرده و با قرائن و شواهدی اثبات

کرده است که حضرت زینب کبری علیها السلام در شام دفن شده

است.

از میان کسانی که معتقدند این بانوی گرامی در مدینه مدفون است،

میتوان مرحوم بیرجندی مومف کتاب کبریت الاحمر ، عباسقلی خان سپهر

مومف کتاب الطراز المذهب (الطراز المذهب، ص 485)، که در تکمیل »ناسخ

التواریخ« بوده ویک جلد آن مربوط به حضرت زینب علیها السلام است و

مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه) اعیان الشیعه، سید محسن امین،

چاپ بیروت، 10 جلدی، ج 7، صص 141 -137) را نام برد.

برای هر یک از این سه احتمال دلائلی ذکرشده است که پس از بیان

هر یک، به نقد و بررسی آن ها خواهیم پرداخت .

ص:334

الف: احتمال مصر

برای این احتمال دلیل زیر بیان شده است:

نسابه عبیدلی در کتاب »اخبار الزینبات« 6 روایت نقل کرده است که

بر اساس مضمون آن ها باید حضرت زینب علیها السلام درمصر دفن

شده باشد، ما برای جلوگیری از طولانی شدن کلام روایات را ذکر

نمی کنیم.

) اخبار الزینبات، نسابه عبیدلی، صص 122 -115).

نقد و بررسی

این روایات از نظر سند و محتوا قابل اعتماد نیست. محمد حسنین

سابقی نویسنده کتاب مرقد العقیله زینب علیها السلام اشکالاتی را

براین احادیث وارد کرده است که به اختصار بیان میگردد:

بررسی روایات از نظر سند

1- اکثر راویانی که عبیدلی این روایات را از آنان نقل کرده است،

مجهول هستند و پس از بررسی و تتبع فراوان در کتب رجال وتراجم و

نسب هیچ اثری از آنان به دست نیاوردیم. اینان عبارتند از:

زهران بن مالک -عبدالله بن عبدالرحمن العتبی -علی بن احمد الباهلی -

قاسم بن عبدالرزاق -محمد بن عبدالله -علی بن محمد بن عبدالله -عسامه

المعافری -عبدالملک بن سعید الانصاری -وهب بن سعید الاوسی -
اسماعیل بن محمد البصری -حمزه المکفوف .

با آنکه سیوطی شرح حال تابعان و محدثان و راویان و مورخان قدیم

و جدید مصر را نوشته است، اما شرح حال هیچکدام از این چند نفر

که یاد کردیم در کتاب وی نیامده است. و چون وضع اینان بر ما

مجهول است، طبعا روایتشان نیز فاقد اعتبار خواهد بود. از این

گذشته سند روایت دوم به مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت

زبیری)متوفی 233 (میرسد که از یک خانواده مخالف و دشمن

ص:335

سرسخت اهل بیت بوده و دشمنی این خانواده با علی علیه السلام و خاندان او در میان مورخان و دانشمندان ما مشهور و امر مسلمی است، بنابر این روایت چنین شخصی نمیتواند قابل اعتماد و استناد باشد.

بررسی مفاد روایات

مفاد این روایات نیز خالی از تناقض و اشکال تاریخی نیست. مثلا روایت مصعب حاکی از این است که عبدالله بن زبیر در مکه قیام کرد و مردم را به خونخواهی حسین علیه السلام دعوت نمود. در حالی که دعوت وی به خونخواهی حسین علیه السلام در هیچ یک از تواریخ نقل نشده است، بلکه آنچه مسلم است این است که عبدالله بن زبیر مردم را به خلافت خود دعوت کرد.

از طرف دیگر، پس از حادثه کربلا یزید در مدینه چندان نفوذ و قدرتی نداشت که بتواند حضرت زینب علیها السلام را مجبور به هجرت از این شهر بکند، بلکه بر عکس پس از فاجعه کربلا و رسوا شدن حکومت یزید، وی از آزار و اذیت خاندان امام حسین علیه السلام پرهیز میکرد تا اسباب بدنامی بیشتری فراهم نشود .چنانکه در جریان شورش مردم مدینه علی بن الحسین علیهما السلام و خاندان علوی از تعرض مصون ماندند.

علاوه بر این ها چند تناقض دیگر نیز در این روایات به چشم میخورد

که نشان میدهد احتمالا جعل و تحریف در این روایات وجود دارد از آن جمله:

1. روایت اول حاکی است که حضرت زینب قسم یاد کرد مدینه را ترک نکند ولی روایات دیگر میگوید: او از مدینه هجرت کرد و به مصر رفت؛ یعنی سوگند خود را نقض کرد. آیا این معنی از حضرت زینب باور کردنی است؟

ص:336

2. روایت دوم حاکی است که حضرت زینب علیها السلام چند روز به آخر ذیحجه مانده وارد مصر شد و روایت پنجم میگوید: حضرت زینب علیها السلام پس از یازده ماه و پانزده روز اقامت در مصر درگذشت. بر این اساس وفات آن بانوی بزرگ باید در ذیقعده سال بعد رخ داده باشد در حالی که روایت ششم حاکی است که او در رجب سال 62 وفات یافته است و با هم سازگار نیستند. و چندین تناقض دیگر که به جهت اختصار بیان نمی شود.

زینب مدفون در مصر کیست؟

اکنون این پرسش پیش می آید که اگر حضرت زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام در مصر دفن نشده است پس قبری که در محله »قناطر السباع« قاهره است متعلق به کیست؟ در پاسخ به این پرسش باید یادآوری کنیم که از بررسی و تتبع در تاریخ روشن میگردد که زینبی که در مصر)قاهره(دفن شده است، زینب بنت یحیی المتوج بن الحسن الانور بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب است. ولی از آنجا که ذهن انسان با شنیدن نام مشترک بین چند نفر، متوجه مشهورترین آن ها میگردد، بسیاری از مردم تصور کرده اند که این همان زینب مشهور یعنی زینب دختر علی بن ابیطالب علیهما السلام است) اعیان الشیعه، ج 7، ص 142)

در حالی که این تصور کاملا بی اساس است. البته نسبت دادن افراد به

جد بزرگ آنان معمول است، چنانکه امامان ما را پسر پیغمبر میخوانند. بنابراین اگر زینب بنت یحیی را زینب بنت علی علیهما السلام بخوانند، هیچ اشکالی نخواهد داشت.

ب: احتمال مدینه

علامه فقید سید محسن امین معتقد است که حضرت زینب علیها

ص:337

السلام در مدینه دفن شده است و برای این مطلب دلیل می آورد که:
بازگشت حضرت زینب علیها السلام پس از فاجعه کربلا به مدینه،
قطعی و مسلم است اما خروج مجدد او از این شهر ثابت نشده است،
بنابراین باید گفت: در مدینه وفات یافته و در همانجا دفن شده است،
گرچه تاریخ وفات و محل دفنش دقیقا روشن نباشد.
این دلیل در واقع نوعی استصحاب است که مرحوم امین به آن استناد
کرده است
نقد و بررسی
البته مقام علمی و تحقیقات و مطالعات ارزنده تاریخی علامه امین بر
اهل فضل و مطالعه پوشیده نیست اما برخی از صاحب نظران، نظریه
معظم له را نمیپذیرند و معتقدند که:
گرچه دفن حضرت زینب علیها السلام در مدینه)بقیع(یک امر ممکن
و کاملا طبیعی است زیرا قبر برادرش امام حسن علیه السلام و
بسیاری از بزرگان بنی هاشم در این قبرستان قراردارد که خصوصیات
و تفصیل آن ها در کتب مربوط بیان شده است، اما باید توجه داشت
که اگر او در این قبرستان دفن شده بود، طبعا قبرش با توجه به
شخصیت و عظمت مقامش مشخص میشد. در حالی که در هیچ
یک از کتب مربوط به تاریخ مدینه و مزارات این شهر نامی از محل قبر
او به میان نیامده است، با این که نام زنانی همچون »ام البنین« که در

بقیع دفن شده اند در کتاب هایی مانند وفاء الوفاء منعکس شده است.

مسعودی در شرح حال امام حسن مجتبی علیه السلام مینویسد:

«حسن بن علی در کنار قبر مادرش فاطمه علیها السلام به خاک سپرده شدو در این قبرستان تا این زمان سنگی است که نام مادرش روی آن نوشته شد است.) التنبیه و الاشراف، ص 260، چاپ مصر(.

و این نشان میدهد که قبر آن بزرگواران در قرن چهارم یعنی تا زمان مسعودی مشخص بوده است، و اگر قبر حضرت زینب علیها السلام

ص:338

در این قبرستان قرار داشت، نام او هم حداقل تا زمان مسعودی روی قبر نوشته میشد. چنانکه قبر همسرش عبدالله بن جعفر در همان قبرستان مشخص است، بنابراین چگونه ممکن است قبر حضرت زینب در بقیع باشد، اما هیچ نشانی از آن نباشد، و در هیچ تاریخی یاد نشده باشد؟

از طرف دیگر موضوعات تاریخی جای اعمال استصحاب نیست که بگوییم: بازگشت حضرت زینب علیها السلام به مدینه قطعی است، اما خروج او از این شهر ثابت نشده است، پس در همان شهر و همانجا به خاک سپرده شده است.)مرقد العقیله زینب، محمد حسنین السابقی، ص103)

ج: احتمال شام

طرفداران این نظریه میگویند: در مدینه قحطی و دست تنگی شدیدی به وجود آمد. عبدالله جعفر تصمیم گرفت با همسر خود ؛ حضرت زینب علیها السلام به شام که مقداری زمین زراعتی داشت سفرکند. پس از مسافرت به شام حضرت زینب علیها السلام در همانجا درگذشت(خیرات حسان، محمد حسن خان، ص 29، هدیه الزائرین و بهجه الناظرین، حاج شیخ عباس قمی، ص 353؛ نزهه اهل الحرمین، سید حسن صدر، ص 39).

نقد و بررسی

1- اینکه گفته شده است که عبدالله بن جعفر در حومه دمشق مزرعه و قریه داشته و همراه همسرش جهت سرکشی یا بهره برداری از آن ها رفته بوده و در این سفر حضرت زینب علیها السلام درگذشته است مطلب بیاساسی است. در هیچ یک از کتب تاریخی از چنین

مزرعه ای اسمی به میان نیامده و اصولا چون عبدالله فرد بخشنده ای بوده هرگز مال و ثروت در دست او دوام نمی آورده است، بنابراین چگونه ممکن است دارای چنین مزرعه و قریه ای بوده باشد؟

2- اگر فرضا عبدالله بن جعفر چنین مزرعه ای داشته، ممکن بود شخصا برای رسیدگی به وضع آن به شام برود و دیگر نیازی به بردن همسر و دیگر اعضای خانواده خود که مستلزم هزینه زیادی بود، نداشت.

3- مدینه از شهرهای مهمی است که مثل بسیاری از شهرهای مهم دنیا برای آن تاریخ های متعددی نوشته اند. بعضی از این کتاب ها به حوادث مهمی که در مدینه اتفاق افتاده مثل زلزله، آتش گرفتن حرم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، وزیدن باد سرخ و . .. پرداخته اند. اگر چنان قحطی و گرسنگی در آن سال در مدینه اتفاق افتاده بود، قطعا در این کتاب های تاریخی درباره آن بحث میشد، در حالی که چنین چیزی مطرح نشده است.

نتیجه بحث

پس از بررسی سه احتمال در مورد محل دفن حضرت زینب کبری علیها السلام میتوان چنین نتیجه گرفت که:

احتمال مصر اشکالات فراوان دارد، احتمال مدینه بدون دلیل است، و احتمال شام مشهورتر از بقیه احتمالات است

می شه بگید چه کسی حضرت زینب(علیه السلام) رو تبعید کرد، اصلا مگه می

تونستن؟ حضرت زینب چند سال بعد شهادت امام حسین(علیه السلام) فوت

می کنند؟

حضرت زینب سلام الله علیها در سال 65 هجرت ، 15 رجب وفات

کرد. پس از این که آن حضرت به همراه اسیران به مدینه برگشت مردم

را بر ضد یزید به قیام دعوت کرد. فرماندار مدینه فعالیت های آن

حضرت را به یزید گزارش کرد و یزید دستور داد او را از مدینه تبعید

کردند. زینب بنت الامام امیرالمومنین، نوشته علی محمد علی دخیل، ص

10 و ص45

و بنابر قولی دیگر ایشان در سال 62 هجرت در شب یکشنبه،

چهاردهم رجب، یعنی 18 ماه پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) به لقاءالله پیوست.

برای توضیح بیشتر به این مطالب توجه بکنید:

در مورد سفر و عزیمت ایشان اقوال متفاوت وجود دارد:

بعضی مینویسند، علت این که حضرت زینب)سلام الله علیها(به

مصر یا شام آمد و در آنجا از دنیا رفت ، این بوده است که زینب)سلام

الله علیها(را به دستور یزید به مصر یا شام تبعید کرده اند، چرا که

میدیدند اگر او در مدینه بماند سرزمین حجاز را بر ضد دستگاه یزید

میشوراند، زیرا زینب)سلام الله علیها(در مدینه همواره رسواگر

حکومت یزید بود و مردم را بر ضد او میشوراند و هدف شهیدان

کربلا را بیان میکرد. از این رو، یزید برای فرماندار مدینه نوشت

سکونت و ماندن زینب)سلام الله علیها(در مدینه و مکه ممنوع

است. ولی تبعید نیز آن حضرت را از ادامه راه باز نداشت، و با این که

در مصر یا در شام تحت نظر بود پیام شهیدان را به مردم میرساند و بر

ضد طاغوت سخن میگفت. تا این که در سال 62 هجرت در شب

یکشنبه، چهاردهم رجب، یعنی 18 ماه پس از شهادت امام

حسین(علیه السلام) به لقاءالله پیوست.(علی نجاتی)سیرجانی(/ قطعه ای از بهشت)جامع ترین تاریخ واقعه کربلا()ج2) / موسسه فرهنگی انتشاراتی نقش / چاپ اول ،1383 / ص 648

بنا بر قولی دیگر حضرت زینب سلام الله علیها در سال 65 ه ق 15

رجب وفات کرد.)زینب بنت الامام امیرالمومنین، نوشته علی محمد علی

ص:341

دخیل، ص 10 و ص 45)

مصعب بن عبدالله گوید: حضرت زینب)سلام الله علیها(دختر

علی(علیه السلام) در مدینه مردم را برای قیام و خونخواهی

حسین(علیه السلام) گرد می آورد. چون عبدالله بن زبیر در مکه قیام

کرد، و مردم را برای انتقام خون حسین(علیه السلام) و برکناری یزید

از حکومت تهییج نمود، و خبر به اهل مدینه رسید، زینب)سلام الله

علیها(برای مردم سخنرانی نمود و آنها را برای خونخواهی

برانگیخت. چون خبر به عمرو بن سعید)والی مدینه(رسید، برای

یزید نامه ای نوشت و او را مطلع کرد. یزید در جواب نامه نوشت که

بین زینب و مردم جدایی بینداز، لذا دستور تبعید از مدینه و سکونت

در هر جا که بخواهند صادر شد.و آن حضرت قصد سفر نمود و

کسانی که از بنیهاشم قصد همراهی حضرت را داشتند به قصد مصر

حرکت کردند، و هنوز چند روزی از رجب باقی مانده بود.(علی نجاتی)سیرجانی(/ قطعه ای از بهشت)جامع ترین تاریخ واقعه کربلا()ج2) / موسسه فرهنگی انتشاراتی نقش / چاپ اول ،1383 / ص 650

محدث نوری گوید: علت مسافرت حضرت زینب)سلام الله علیها(از

مدینه به شام، این بود که قحطی شدیدی در حجاز و مدینه پدید آمد.

عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب)سلام الله علیها(تصمیم

گرفت به شام سفر کند، و پس از نابودی قحطی، به حجاز بازگردد. او

به سوی شام حرکت نمود، و زینب)سلام الله علیها(در این سفر

همراه شوهرش بود. آنها به شام آمدند، و در آنجا اقامت نمودند، و

پس از مدتی حضرت زینب)سلام الله علیها(بیمار شد و بر اثر آن از

دنیا رفت. و پیکر مطهرش در همانجا که ملک عبدالله بود و هم اکنون

بارگاه حضرت زینب)سلام الله علیها(در آن قرار دارد، به خاک سپرده

شد. (علی نجاتی)سیرجانی(/ قطعه ای از بهشت)جامع ترین تاریخ واقعه کربلا()ج2) / موسسه فرهنگی انتشاراتی نقش / چاپ اول ،1383 / ص 649

ص:342

مرحوم سید حسن صدر در کتاب »نزهه اهل الحرمین« مینویسد:

زینب کبری دختر امیرالمومنین(علیه السلام) که کنیه او ام کلثوم بود

قبر شریفش در نزدیکی همسرش عبدالله بن جعفر خارج دمشق در

شام معروف است. ایشان زمانی که قحطی شده بود به همراه

همسرش عبدالله در زمان عبدالملک بن مروان به سوی شام آمدند،

چه این که برای عبدالله قریه ها و مزارع خارج شام بود. پس جناب

زینب)سلام الله علیها(در آنجا از دنیا رفتند و در بعضی از قریه ها دفن

شدند. و تحقیق در علت دفن آن مخدره در آنجا همین است، و

مطالب دیگری که میگویند غلط و بیاصل میباشد. پس آن را

غنیمت بشمار که جماعتی به اشتباه افتاده اند. (علی نجاتی)سیرجانی(/ قطعه ای از بهشت)جامع ترین تاریخ واقعه کربلا()ج2) / موسسه فرهنگی انتشاراتی نقش / چاپ اول ،1383 / ص 651

همانطور که می بینید در علت سفر قولی به دستور یزید مبنی بر تبعید

ایشان دلالت دارد و قول دیگری علت سفر را قحطی ذکر می کند.

البته گفته شده ماخذ قول باینکه ایشان در شام مدفون است از

صاحب کامل بهائی است که حضرت زینب در شام وفات کرد و سبب

آن را بعضی چنین نقل کرده اند که در مدینه قحطی روی داد و عبدالله

بن جعفر که عادت به بذل و عطا کرده بود و چیزی دیگر در دست او

نمانده بود ناچار آن مخدره را برداشته بطرف شام رفته چه در آنجا

علاقه زراعتی داشته است.(شیخ ذبیح الله محلاتی / ریاحین الشریعه در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه)ج3) / ناشر: دارالکتب الاسلامیه /چاپ : ---

--/ ص 37

این قول به ذهن نزدیکتر است الا آن که دلیل تاریخی ندارد و در کتب

تاریخ و انساب و سیر و تراجم آثار صحیحی ندارد. (شیخ ذبیح الله محلاتی / ریاحین الشریعه در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه

)ج3) / ناشر: دارالکتب الاسلامیه /چاپ : -----/ ص 37

و در مورد علت رحلت گفته شده حضرت زینب)سلام الله علیها(

ص:343

پس از ورود به شام گرفتار تب میگردد و هر لحظه مریضی او شدت

پیدا میکند، تا این که نیمه ظهر به همسر خویش عبدالله میگوید:

بستر مرا در حیاط به زیر آفتاب قرار بده. عبدالله میگوید: او را در

حیاط جای دادم که متوجه شدم چیزی را روی سینه خویش نهاده و

مدام زیر لب حرفی میزند. به او نزدیک شدم دیدم پیراهنی را که

یادگار کربلاست، یعنی پیراهن حسین(علیه السلام) را، که خونین و

پاره پاره است، بر روی سینه نهاده و مدام میگوید: «حسین، حسین،

حسین ! ...« لحظاتی بعد او وارد بر حریم اهل بیت النبوه گشت و

کارنامه عمرش به خیر و سعادت ختم گردید.(قطعه ای از بهشت)جامع ترین تاریخ واقعه کربلا( )ج2) ، ص 651

نویسنده : شهروز تهرانی

اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَعَلی آبائِهِ فی هذِهِ

السّاعَهِ وَفی کُلِّ ساعَهٍ وَلِیّاً وَحافِظاً وَقائِدا وَناصِراً وَدَلیلاً وَعَیْناً حَتّی

تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً

نگاهی به زندگینامه حضرت زینب (س)

پر رفت و آمدترین خانه »محله بنی هاشم« را آوای شادی و سرور در

آغوش گرفته بود، موج شعف و لبخند همراه با انتظار، فضای خانه و

محله را پر کرده بود. همه برای ولادت سومین نوه عزیز پیامبر

لحظه شماری میکردند، و دل خوش میداشتند که »مولود فاطمه« را

در آغوش بفشارند و گل بوسه های محبت را بر گونه های عطر آگینش

نثار گردانند.

در پنجم جمادیالاولی سال پنجم هجرت، مطابق با 627 میلادی،

دختر فاطمه علیهاالسلام متولد شد. با این تولد، حضرت فاطمه(علیه السلام)،

سومین فرزند خود را به دنیا آورد و پدر نیز خود را به زینت »زینب«

آراست.

رسم خانواده علی(علیه السلام) و زهرا(علیه السلام) این بود که نام گذاری نوزاد خود را

به بزرگِ خانواده واگذار میکردند، امّا وقتی این نوزاد زهرا چشم

به جهان گشود، بزرگ خانواده یعنی پیغمبر)ص(در مسافرت بود و

آنان چند روزی صبر کردند تا پیامبر از مسافرت آمد و همین که مژده

ولادت دختر فاطمه(علیه السلام) را شنید، در اولین فرصت به خانه فاطمه(علیه السلام)

رفت، و نوزاد را طلب نمود و او را در آغوش خود فشرد و بوسه ها به

گونه اش افکند. و نام کودک را زینب نهاد.

کلمه »زینب« از دو بخش »زین« یعنی زینت و »اَب« یعنی پدر ترکیب

یافته است، و زینب یعنی زینت بابا.

وفات و مرقد حضرت

در تاریخ وفات و مدفن حضرت زینب علیهاالسلام اختلاف است.

همانطور که در تاریخ ولادت و وفات برخی از ائمه هم اختلاف است.

در هر حال به احتمال قوی آن حضرت در پانزدهم رجب سال 62

هجری رحلت نمود و به نقل از کتاب " اخبارالزینبیات " در مصر خانه

مسلمه بن مخلد الانصاری دفن گردید. و عده کثیری از مورخین این

خبر را قبول دارند.

و گروهی میگویند: زینب مدفون در شام، زینب صغری است؛ چنانچه روی سنگ قبرش ترسیم شده است و زینب کبری در مصر از دنیا رفت.

بنابر اینکه ولادت زینب علیها السلام در سال ششم هجری باشد و تاریخ وفات پیامبر اکرم در سال یازدهم؛ زینب بیش از پنج سال با پیامبر نبوده است و این مدت زمان، کافی است که او از اصحاب پیامبر اسلام به شمار آید. بر این مبنا کسانی که شرح حال اصحاب

ص:345

پیامبر اسلام را نوشته اند، نام زینب را زینت بخش کتاب خود

ساخته اند.

در دامان عطوفت

این پنج سال فرصتی بود که زینب علیها السلام از تابش نور وجود

پیامبر بهره گیرد و پیامبر رحمت، او را در دامان مهر و عطوفت خود

نوازش کند و از جرعه های معرفت سیراب سازد و حدیث صبر و

استقامت در دفتر وجودش بنگارد. چرا که پیامبر بر مصیبت ها و

ناگواری های مسیر زندگی زینب به خوبی واقب بود و می دانست که

تاب تحمل این زنج ها و حوادث ناگوار را تنها روحی بلند و قلبی چون

کوه و دلی سرشار از عشق به خدا خواهد داشت. گویا مصیبت وسختی، با
سرنوشت زینب عجین گشته و خداوند صبر و پایداری رادر او جلوه گر
ساخته است تا اسوه و الگویی برای همه پویندگان راه خدا باشد.

رؤیایی دردناک

زینب مسیر پرحادثه و دردناکی را که در پیش دارد، در همان زمان

کودکی در آینه رؤیا می نگرد و برای جدش پیامبر اکرم بازگو میکند و

پیامبر خدا حوادثی را که در انتظار اوست تعبیر میکند تا او که دست

پرورده علی و بزرگ شده دامان زهراست، خود را برای رویارویی با

این حوادث مهیا سازد. این رؤیا را در تاریخ چنین میخوانیم: ارتحال

پیامبر خدا نزدیک بود، زینب نزد پیامبر آمد و با زبان کودکانه به پیامبر

چنین گفت: «ای رسول خدا! دیشب در خواب دیدم که باد سختی وزید که
بر اثر آن دنیا در ظلمت فرو رفت و من از شدت آن باد به این سو و آن

سو میافتادم؛ تا این که به درخت بزرگی پناه بردم، ولی باد آن را ریشه کن کرد و من به زمین افتادم.

دوباره به شاخه دیگری از آن درخت پناه بردم که آن هم دوام نیاورد. برای سومین مرتبه به شاخه

دیگری روی آوردم، آن شاخه نیز از شدت باد در هم شکست. در آن هنگام به دو شاخه به هم پیوسته دیگر پناه بردم که ناگاه آن دو شاخه نیز شکست و من از

خواب بیدار شدم«. پیامبر با شنیدن خواب زینب، بسیار گریست و فرمود: «درختی که اولین بار به آن پناه بردی جدّ توست که به زودی از دنیا میرود. و دو شاخه بعد مادر و پدر تو

هستند که آن ها هم از دنیا میروند و آن دو شاخه به هم پیوسته دو

برادرت حسن و حسین هستند که در مصیبت آنان دنیا تاریک میگردد«.

اولین واقعه

چندی نگذشت که گوشه ای از خواب زینب به وقوع پیوست و سایه پرمهر و عطوفت پیامبر اکرم از سر زینب کبری و مسلمین رخت بربست و او اولین پناهش را از دست داد و این نخستین مصیبتی بودکه در کودکی روح لطیف او را آزرده ساخت.

و این تازه آغاز راه بود واو همچنان در انتظار حوادث تلخ و دردناکی است که در پیش رو دارد.

ولی این راست قامت همیشه تاریخ بشریت هرگز سر ذلت در برابرمصیبت ها و سختیهای زندگی و تاریخ خم نخواهد کرد او بااستواری زیبنی رسالت خویش را که حفظ جاودانگی اسلام است درمیان طوفان حوادث به انجام خواهد رساند.

با مادرش فاطمه

فاطمه بعد از پدر گرامی خویش چند ماهی بیش در این دنیا نماند.

بنابراین زینب از محبتهای مادری چون صدیقه کبری بیش از چند

ماهی بهره نجست. این دوران کوتاه چند ساله، پر است از فراز و

نشیبها و خاطره های تلخ و شیرینی که زینب را برای ادامه حرکت و

مجاهدت در راه خدا و استقبال از مشکلات و مصائب زندگی آماده

می ساخت. زینب مادرش فاطمه را بعد از رحلت رسول خدا خندان

و متبسم نمی دید. فاطمه در غم از دست دادن پدری چون رسول خدا و حمایتهای او چندان گریست که نام او را در شمار گریه کنندگان معروف تاریخ چون آدم، یعقوب، یوسف و امام سجاد آورده اند.

زینب در تمامی این دوران با مادر در کنار او بود و صحنه های مصیبت بار رحلت پیامبر خدا و اندوه بیکران مادر و ظلم و جنایت دشمنان* در حق اهلبیت پیامبر را نظاره میکرد و همه این ناملایمات بر قلب کوچکش فرود می آمد و او برای خدا صبر میکرد و پایداری در راه خدا را پیشه خود میساخت، تا زمینه ای باشد برای تحمل مصیبتها و رنجهای بزرگتری که در انتظار او بود.

دفاع از حق

زینب در مجلس سخنرانی مادرش فاطمه در مسجد رسول خدا در دفاع از حقوق اهلبیت و فدک حاضر بود و خطبه و سخنان مادرش را در آن مجلس به یاد داشت؛ به طوری که خود یکی از راویان آن خطبه به شمار می آید. او از مادرش آموخت که چگونه باید در مقابل دشمنان ایستادگی کرد و آنان را رسوا ساخت. او آماده میشد که با سخنان خود در بازار کوفه و کاخ ابن زیاد و یزید، ظلم و جنایت آنان را برملا سازد و از اسلام و ولایت دفاع کند.

آخرین دیدار

سرانجام زمان آخرین دیدار و وداع با مادر فرا میرسد و تکفین مادر پایان مییابد. به دعوت پدر، فرزندان زهرا با مادر خویش وداع میکنند و لحظاتی مادر را در آغوش میگیرند، چنان که فرشتگان از این صحنه دلخراش می گریند... بیایید گوشه ای از این ماجرای

غم افزا را از زبان امیرالمومنین بشنویم:

»زمانی که خواستم کفن زهرا را گره بزنم، به ام کلثوم، زینب، حسن و حسینم گفتم: بیایید از مادرتان توشه ای برگیرید که این آغاز جدایی است و دیدار بعدی در بهشت خواهد بود. حسن و حسین به طرف

مادر آمدند؛ در حالی که چنین میگفتند: اندوه و حسرتی که از فقدان

جدّمان پیامبر و مادرمان فاطمه داریم هرگز خاموش نمیشود. ای

مادر حسن ! ای مادر حسین ! هنگامی که جدّمان محمد مصطفی را

دیدی سلام ما را به او برسان و بگو بعد از تو ما در دنیا یتیم شدیم.

علی فرمود: به خدا سوگند مشاهده کردم که زهرا با ناله و اندوه با دو

دست فرزندانش را گرفت و مدتی به سینه چسباند که ناگاه هاتفی از

آسمان ندا داد که ای ابوالحسن آنان را از آغوش مادر برگیر که به خدا

سوگند این دو فرزند، ملائکه آسمان را به گریه انداختند و بدین سان

زینب مادری مهربان، مونسی عطوف و پناهی آرام بخش را در سنین

کودکی از دست میدهد که غم هجران او بر قلب کوچکش سنگینی

میکند. ولی او که مسئله آموز مکتب پیامبر و فاطمه و علی است

لحظه ای و ذره ای در راه هدف خود تردید نمیکند و با استواری گام

برمیدارد و رسالتش را به انجام میرساند.

بعد از مادر

دیگر شمع وجود مادر روشنی بخش خانه علی نیست. لزوم

نگهداری از فرزندان فاطمه ایجاب میکرد که شخصی عهده دار این

مهم شود. فاطمه این امر مهم را در آخرین روزهای زندگیش پیش بینی

کرده بود و مادری مهربان برای فرزندانش و همسری برای علی در نظر

گرفته و ازدواج با او را به علی توصیه نموده بود. این افتخار نصیب

بانوی بزرگواری به نام »امامه« شد که به فرموده فاطمه برای فرزندانش همانند خود او بود. زینب بعد از مادر در سایه تربیتهای پرمهر پدری چون علی و در کنار برادرانی چون حسن و حسین رشد مییابد و از همان دوران کودکی مشکلات فراوان و فشارهای روحی بیشماری را تجربه کرده و در برابر آن ها مقاومت میکند و بدین گونه دوران کودکی را پشت سر میگذارد.

ص:349

هر چند زینب کوچکتر از حسن و حسین است، ولی از آن جا که دخترفاطمه و دست پرورده اوست و عطر مهر مادری چون فاطمه از اوتراوش میکند، علاقه و پیوند روحی و عاطفیای که میان او دوبرادرش وجود دارد، وصف ناشدنی است. و این ارتباط روحی تاپایان عمر استمرار مییابد و زینب لحظه ای نمیتواند دوری و اندوه

این جگرگوشگان فاطمه را تاب بیاورد و چنانکه خواهیم دید تا

آخرین لحظات، چون مادری مهربان به آنان عشق می ورزد و هر و

محبت نثارشان میکند و چیزی نمیتواند مانع این پیوند و بستگی

گردد.

زندگی مشترک

اینک زینب به سالهای تشکیل زندگی مشترک نزدیک شده است. او

میداند که ازدواج برای هر زنی حق طبیعی و شرعی است و روی

گردانی از این سنت، خارج شدن از آئین پیامبر اسلام است. ولی

زینب با ازدواج که عمل به سنت پیامبر خداست، رسالت بزرگی را که

بر دوش دارد فراموش نمیکند. او میداند که باید در تمام صحنه ها و

لحظه ها در کنار برادرش باشد. او میداند که به ثمر نشستن قیام

حسین و شهادت عزیزانش، نیازمند آزادگی در اسارت، صبر و

پایداری، و پیام رسای او به گوش تاریخ بشریت است.

از این رو زینب در قرارداد ازدواجش شرط همراهی با برادرش حسین

را قید میکند تا از وظیفه مهم خود باز نماند. از شخصیتی متعهد به

اسلام و دوستدار اهلبیت، چون عبدالله بن جعفر که به خواستگاری

دختر علی آمده است، انتظاری جز پذیرش این شرط نیست. به هر صورت مراسم خواستگاری پایان مییابد و عبدالله بن جعفر به افتخار همسری زینب کبری نائل میگردد.

همسر زینب

ص:350

عبدالله از فرزندان جعفر است و جعفر، فرزند ابوطالب و برادر علی و از جانبازان جبهه موته و شهیدان بزرگ اسلام است. شخصیت جعفر بن ابیطالب را که معروف به جعفر طیار است، میتوان از اظهار علاقه و سخنان پیامبر اکرم درباره او دریافت. هنگام فتح خیبر، زمانی که جعفر از حبشه مراجعت کرد پیابمر او را آغوش گرفت و میان دیدگانش را بوسید و فرمود: نمیدانم به خاطر کدام یک خوشحال تر باشم، به خاطر ورود جعفر یا فتح خیبر؟ و رسول خدا او را در جوار مسجد منزل دادند.

زمانی که جعفر در جبهه موته جنگید و دو دستش قطع شد و حاضر نشد پرچم را بر زمین بیفکند، پیامبر خدا فرمودند: خداوند به جای دو دست دو بال به جعفر عنایت کرد که در بهشت با آن ها پرواز کند و از همین روست که او به جعفر طیار معروف شد.

عبدالله در حبشه متولد شد و این ولادت زمانی رخ داد، که جعفر به همراه همسرش و عده ای دیگر از مسلمانان بر اثر فشار دشمنان اسلام و به پیشنهاد پیامبر اکرم)ص(به حبشه هجرت کرده بود. عبدالله بعد از شهادت پدرش جعفر مورد محبت و علاقه پیامبر اکرم بود. در تاریخ آمده است: هنگامی که جعفر پدر عبدالله به شهادت رسید، پیامبر فرمود: فرزندان جعفر را نزد من بیاورید. حضرت آنان را در آغوش عطوفت خود گرفت، بوسید و چشمهایش پر از اشک شد. و این گونه

از عبدالله که کودکی بیش نبود تفقد و دلجویی فرمود.

بعد از پیامبر اکرم تاریخ شاهد رشادتها و فداکاریهای عبدالله در کنار

امیرالمومنین(علیه السلام) بوده و او در جنگ صفین از شجاعان صحنه نبرد به

شمار رفته است و جود و سخاوت او نیز در آن زمان زبانزد بوده است.

در محیط خانه

ص:351

بدون شک در دورانهای مهم تربیت انسان و شکل گیری شخصیت او

دوران کودکی است. تأثیر پذیری انسان از محیط و اطرافیان خود در

این دوره، به مراتب بیشتر و عمیقتر از دوره های دیگر زندگی است.

اعمال، رفتار، برخوردها و به طور کلی شیوه معاشرت پدر و مادر در

خانه و کیفیت ارتباط آنان با یکدیگر و دیگر افراد، در روح و خلق و

خوی فرزند اثری مستقیم خواهد گذاشت، روح حساس و لطیف

فرزند را تحت تأثیر خود قرار خواهد داد. اصولاً پدر و مادر میتوانند،

زشتی و زیبایی رفتار وسلوک خود را در آینه شفاف و زلال کودک خود

بنگرند و حرکات، روحیات و خصلت های کودکشان را نمونه ای از

روحیات و صفات خود بدانند. به خاطر این روح الگو خواهی و

تربیت پذیری ،پیرامون تربیت کودکان و پرورش فکری، اعتقادی و

اخلاقی آنان در روایات توصیه های فراوانی شده است. تأثیر این

تربیتها، به قدری است که علی(علیه السلام) قلب کودک و مرکز دریافت های او

را همانند زمین خالی و بدون کشتی میداند که هر بذری را پذیراست.

بنابراین میتوان شخصیت و آینده کودک را مرهون تربیتها و

پرورشهای عملی پدر و مادر دانست که فرزند به صورت الگو از آنان

کسب کرده است. اما زینب، در خانه ای تربیت و رشد یافت، که عالی

ترین نمونه زندگی خانوادگی است و در طول تاریخ بشر خانواده ای به

این بزرگی و عظمت نیامده است و نخواهد آمد. شخصیت زینب در

خانه ای شکل گرفت که نور ایمان در آن می درخشید و سرشار از صفا و صمیمیت و آکنده از معنویت و عشق به خدا بود. خانه ای که پدری چون علی دارد و مادری چون فاطمه، پدر و مادر معصومی که تمایلات نفسانی و هوی و هوس در آنان راه نداشت و انگیزه حرکتها و فعالیتهایشان فقط انجام وظیفه الهی بود. آنان جز به رضای خدا به چیزی دیگر نمی اندیشیدند و جز برای پیشرفت اسلام و نجات

ص:352

بشریت گام برنمیداشتند.

زینب در این محیط و تحت تربیت چنین پدر و مادری رشد مییابد و در چنین مدرسه ای معارف الهی و آداب اسلامی را فرا میگیرد و به تربیت دینی و فضائل اخلاقی دست مییابد و به کمال میرسد. و بدین گونه مهم ترین و اساسیترین کلاس آموزش خانه داری، شوهرداری، تربیت فرزند، اداره زندگی و به طور کلی آداب معاشرت زینب، دورانی بود که در کنار مادرش حضور داشت و از رفتار و شیوه زندگی او الگو میگرفت تا زمانی او نیز همچون مادرش که زیباترین و خداییترین زندگی را گذراند در خانه شوهر انجام وظیفه کند.او شاهد بود که چگونه مادرش برای ایجاد کانونی آرام بخش و انباشته از صفا و صمیمیت و روح و معنویت تلاش میکرد. او این سخن پدرش را شنیده بود که میفرمود: وقتی به خانه می آمدم و به زهرا نگاه میکردم،تمام غم و غصه هایم برطرف میشد و او هیچ گاه مرا خشمگین نکرد. زینب نمونه باشکوه صمیمیت، همدلی و همراهی را در کانون پرمهر پدر و مادر خویش مشاهده کرده بود، و لذت آن را از یاد نمی برد. او شاهد تلاشهای مادرش در خانه بود و دستهای تاول زده مادر و زحمتهای خانه داری را دیده بودو اجر و پاداش کار در خانه را باور داشت.او تعاون و همکاری در خانه را از پدر و مادرش آموخته بود و میدید که پدر هیزم و آب خانه را تهیه میکرد و مادر آسیا

میکرد، خمیر می ساخت و نان می پخت.

زینب، مهر و محبت مادر را نسبت به فرزندان از یاد نمی برد و عطوفت های مادر از شیرین ترین خاطره های او بود. او سخنرانی مادرش در مسجد در دفاع از کیان اسلام و ولایت را فراموش نمیکرد و از آن درس دینداری و حراست از دستاوردهای جدّ بزرگوارش پیامبر اکرم را فرا میگرفت و حمایت از دین خدا را برای خود فرض و

لازم می دانست. و بالاخره شخصیت والایی چون زینب کبری که در کانون ولایت رشد یافته و در سایه این تربیتها بزرگ شده است، دریایی است از معرفت و فضیلتهای انسانی و تجربه های اخلاقی و تربیتی که از پدر و مادرش فرا گرفته است. او اکنون به خانه شوهر میرود و کانون زندگی را تشکیل میدهد و به عنوان مربی بزرگ و نمونه ای در سنگر مقدس خانه انجام وظیفه میکند و برای اسلام فرزندان برومندی را تربیت میکند که نتایج درخشان آن را در آینده تاریخ زندگانی زینب ملاحظه خواهیم کرد.

در مکتب پدر

بانوی بزرگ اسلام زینب کبری حدود سی و پنج سال داشت که پدرش علی به شهادت رسید. او بدون تردید از دوران حیات پدر بزرگوارش آگاهیها و بهره های فکری و معنوی فراوانی گرفته است و خاطرات زیادی از دوران پدر دارد. خاطرات تلخ و شیرینی که هر کدام در شکل گیری شخصیت زینب و سازندگی او تأثیر عمیقی داشته است.

صبر و بردباری

او روزها و سالهای مظلومیت پدر را خوب به یاد داشت و شاهد بود که بعد از رحلت پیابمر اسلام، ولایت پدرش را که بزرگترین شخصیت جهان اسلام بعد از پیامبر بود، نادیده گرفتند و بر جایگاهی که پیامبر

بعد از خود برای علی(علیه السلام) تعین کرده بود و کراراَ آن را گوشزد میکرد و

مسلمانان را به آن توصیه میفرمود عاصبانه تکیه زدند و حق او را

ضایع ساختند. بر کرسی هوسها نشستند و خود را جانشین و خلیفه

پیامبر خواندند. و امیرالمومنین که جز به حفظ اسلام و مصالح

ص:354

مسلمین نمی اندیشید همچنان صبر پیشه کردو رضایت خدا را بر هر
چیز مقدم داشت و بیست و پنج سال سکوت اختیار کرد.

زینب در این دوران، حوادث را به دقت پیگیری میکرد و بر بینش و
آگاهیهای خود می افزود. هواپرستی و دنیا طلبی بسیاری را میدید،
دوست و دشمن را به خوبی از یکدیگر تمیز میداد و شاهد
کینه توزیهای ابوسفیان ها و معاویه ها بود. دشمنان نقابداری که در
ظاهر، لباس اسلام بر تن کرده بودند و سنگ اسلام به سینه میزدند و
در باطن و حقیقت برای نابودی آن نقشه می کشیدند و حقایق را
وارونه جلوه می دادند.

زینب، همه این دشمنیها را میدید و عظمت صبر پدر را
درمییافت. هم او که فرمود: «صبرت و فی العین قدیً و فی الحلق
شجاً» شکیبایی ورزیدم همچون کسی که خاشاک چشمش را پر کرده
و استخوان راه گلویش را گرفته است. زینب از صبر او الهام میگرفت و
درس فداکاری می آموخت. می آموخت که چگونه باید تمام
مشکلات و رنجهای راه خدا را تحمل کرد، محرومیتها را پذیرا شد و
مصالح فردی را فدای مصلحت اسلام کرد.

عدالت گستری

دوران بیست و پنج سال مظلومیت و سکوت سپری میشود؛ مردم به
خانه امیرالمومنین هجوم می آورند و علی(علیه السلام) که اندیشه ای جز
حق

در او راه ندارد برای رهایی بخشیدن مردم از ظلمها، بیعدالتیها و انحرافاتی که بعد از پیامبر اکرم دامنگیر آنان شده بود، زمام حکومت را در دست میگیرد. پنج سال حکومت علی(علیه السلام) برای زینب بسیار آموزنده و الهام بخش بود. عدالت گستری در آن دوران چنان اوج داشت که بسیاری از کسان که به هوس متاع دنیا، ریاست، پست و مقام و ثروت اندوزی به سوی علی روی آورده بودند از دشمنان

سرسخت و ستیزه جوی او شدند. آنان ظطاقت شنیدن سخنی چون:
»به خدا قسم آن چه از عطایای عثمان، و آن چه بیهوده از بیت المال
مسلمین به این و آن بخشیده، بیابم به صاحبش برمیگردانم؛ گرچه
زنانی را به آن کابین بسته یا کنیزانی را با آن خریده باشند.« را نداشتند.
آنان دیدند که حضرت در برابر درخواست برادرش عقیل که به خاطر
فقر چیزی از گندمهای بیت المال میطلبید، آهنی گداخته به بدن او
نزدیک کرد و در مقابل ناله برادرش عقیل، فرمود: «زنان در سوگ تو
بگریند! از آهن تفتیده ای که انسانی آن را به صورت بازیچه، سرخ
کرده ناله میکنی! اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار با
شعله خشم و غضبش برافروخته است! تو از این می نالی و من از آتش
سوزان نالان نشوم؟«. قضاوت حضرت درباره دخترش که گردنبندی
را از بیت المال به امانت گرفته بود که »اگر این امانت را از بیت المال به
صورت عاریه ضمانتی نگرفته بودی نخستین زن هاشمی بودی که
دستت را به خاطر دزدی قطع میکردم« ریشه های طمع را در آنان می
سوزاند.

منابع:

سایت تبیان سایت مدرسه علمیه حضرت زینب(س)

بحث مفصل در باره ام کلثوم و عدم صحت ازدواجش باعمر

اشاره

از مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر(عج) انتشار 20 / 1 / 1395 شمسی.

بررسی شبهه ازدواج ام کلثوم با عمر (ویرایش جدید)

بسم الله الرحمن الرحیم

ازدواج ام کلثوم با عمر، شاهد دروغ بودن شهادت:

ص:356

طرح شبهه:

شیعیان ادعا می کنند که خلیفه دوم قاتل فاطمه زهرا (رضی الله عنها)است؛ اما کدام عقل سلیم می پذیرد که حضرت علی (رضی الله عنه) دخترش را به ازدواج قاتل همسر گرامیش ، فاطمه (رضی الله عنها)درآورد و رابطه دوستانه با او برقرار نماید؟

نقد و بررسی:

یکی از شبهاتی که اهل سنت؛ به ویژه در سال های اخیر به صورت گسترده مطرح کرده اند، ازدواج خلیفه دوم با امّ کلثوم دختر امیرمؤمنان و فاطمه زهرا علیهما السلام است.

اهل سنت، استفاده های گوناگونی از این ازدواج می کنند؛ از جمله می خواهند با اثبات این ازدواج، رابطه صمیمانه و دوستانه امیرمؤمنان با خلفا را ثابت و از سوی دیگر، شهادت صدیقه شهیده سلام الله علیها، غصب خلافت و... را انکار نماید.

از این رو، این شبهه اهمیت فوق العاده و پیوند ناگسستنی با اندیشه های شیعیان دارد و باید به صورت دقیق و مستدل بررسی شود.

اندیشه وران شیعه پاسخ های گوناگونی از این مطلب داده اند که همگی آن ها صحیح و معقول به نظر می رسد؛ برخی همچون رضی الدین حلی، علامه مقرّم، علامه باقر شریف القرشی و... اصل وجوددختری به نام امّ کلثوم را برای حضرت زهرا سلام الله علیها منکرشده و دلیل های متقنی برای آن ارائه کرده اند. که ما نیز در این مقاله،

در دفاع از این نظر، شواهد فراوان بیان کرده ایم.

برخی دیگر، وقوع تعارض در روایات ازدواج را دلیلی واضح برای بطلان مدعای اهل سنت در باره این ازدواج می دانند؛ از جمله شیخ مفید رضوان الله

تعالی علیه در دو رساله مجزا به نام های المسائل العُکبریه و المسائل السرویه، و نیز سید ناصر حسین الهندی در کتاب افحام الأعداء والخصوم و آیت الله میلانی و...

ما نیز در این مقاله، تعارض های گسترده در نقل این ماجرا را مطرح ومستندات آن را از کتاب های اهل سنت ذکر کرده ایم.

و اندیشه وران دیگری، همچون سید مرتضی پاسخ داده اند که این ازدواج با زورگویی و تهدید عمر بن خطاب بوده است.

عده ای از دانشمندان شیعه و سنی با پذیرش اصل ازدواج، نکته دیگری را مطرح کرده اند که امّ کلثوم همسر عمر، دختر امیر مؤمنان علیه السلام نبود؛ بلکه دختر ابوبکر بوده است؛ از جمله یحیی بن شرف نووی، مهمترین شارح صحیح مسلم در کتاب تهذیب الأسماء، این مطلب را نقل کرده و آیت الله مرعشی نجفی از عالمان شیعه در شرح احقاق الحق به این مطلب تصریح کرده اند که در ادامه مدرک، اصل سخن ایشان خواهد آمد.

گویا از بین پاسخ های موجود، پاسخ اخیر کامل تر است؛ چرا که ازطرفی تمام روایات موجود در کتاب های اهل سنت که ازدواج دخترامیر مؤمنان علیه السلام را با خلیفه دوم ثابت می کند، با اشکالات سندی مواجه و با تعارض ها و تناقض های غیر قابل جمعی که دارند،غیر قابل اعتماد هستند و از طرف دیگر در هیچ یک از روایات موجود در کتاب های شیعه، تصریح نشده که امّ کلثوم دختر امیر مؤمنان ازحضرت زهرا علیهما السلام باشد؛ بلکه ازدواج دختری به نام امّ کلثوم را که در خانه امیر مؤمنان بوده ثابت می کنند.

اعتراف اندیشمندی همچون نووی، برترین شارح صحیح مسلم که گسترده ترین و مهمترین کتاب فقهی شافعی نیز متعلق به او است،عامل مهم دیگری است که این دیدگاه را تقویت می کند.

و نیز می گوییم که حتی در صورت اثبات چنین ازدواجی، نمی توان ازآن رابطه صمیمانه امیر مؤمنان را با خلفا اثبات کرد؛ زیرا این ازدواج نه تنها برای خلیفه دوم فضیلت محسوب نمی شود؛ بلکه لکه سیاهی است که همانند تیرگی غصب خلافت، بر دامان او باقی مانده است؛ چرا که در ماجرای این ازدواج چیزهایی نقل

شده است که عرق شرم از پیشانی انسان غیرت مند جاری می شود. این مطلب را در محور چهارم بررسی کرده ایم.

فهرست مطالب

منکرین ازدواج در اهل بیت به اقرار علمای اهل سنت

محور دوم: ام کلثوم دختر ابوبکر، یا ام کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام؟

1. اعتراف مهم ترین شارح صحیح مسلم: عمر داماد أبو بکرتحلیل روایت

ص:359

جعلی رد خواستگاری عمر از دختر أبو بکر توسط عایشه:

2. یک روایت از دو ام کلثوم:

محور سوم: تعارض های موجود در نقل قضیه

1. ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد؟

2. سن ام کلثوم هنگام ازدواج هنوز به حدی نرسیده بود که شهوت را برانگیزد:

دختری کوچک و غیر بالغ که با دیگر دختران بازی می کرد:ده سال یا بیشتر داشت:

3. مقدار مهریه ام کلثوم:

الف: ده هزار دینار:

ب: چهل هزار دینار:

ج: چهل هزار درهم:

4. آیا عمر از ام کلثوم فرزندی داشته است؟

فرزندی نداشت:

یک فرزند داشت:

دو فرزند داشت:

سه فرزند داشت:

زید برادر عمر بود یا پسر عمر؟

5 . زید اصغر بزرگتر از زید اکبر!!!

6 . عمر، دخترش رقیه را به ازدواج ابراهیم بن نعیم آورد:

7. تاریخ وفات ام کلثوم و زید:

مرگ در زمان حکومت عبد الملک بن مروان (86 73ه):

مرگ در زمان امارت سعید بن العاص (54 48ه):

مرگ، پس از واقعه کربلا:

8. نحوه وفات ام کلثوم و زید:

ص:360

مرگ بر اثر مریضی:

مرگ بر اثر اصابت سنگ:

مرگ بر اثر اصابت تیر:

مرگ بر اثر خوردن سم:

9. آیا زید، فرزند داشت؟

فرزندی نداشت:

چندین فرزند داشت:

10. سن زید هنگام وفات:

خردسال بود:

جوان بود:

بزرگسال بود:

11. چه کسی بر جنازه زید و ام کلثوم نماز خواند؟

عبد الله بن عمر

سعید بن العاص:

12. حضور أبو قتاده بدری در صف نماز جماعت:

13. ازدواج عمر با ام کلثوم یا با حضرت زینب (س)

14. چه کسی امام جماعت را مقدم کرد؟

امام حسن علیه السلام:

امام حسین علیه السلام:

مردم امام جماعت را مقدم کردند!

محور چهارم: اهانت به ناموس رسول خدا

عمر ساق ام کلثوم را برهنه کرده به آن نگاه کرد:

عمر ساق ام کلثوم را برهنه، لمس کرد!

آرایش ام کلثوم توسط امیر مومنان پیش از ازدواج، و لمس ساق و

ص:361

بوسیدن او توسط عمر!

کشف ساق توسط عمر، مصدر تشریع برای پیروان او:

توجیه این عمل توسط علمای اهل سنت:

بررسی این روایات از دیدگاه منصفین:

دیدگاه علمای شیعه نسبت به این عمل:

ام کلثوم، عمر را «امیر المومنین» می خواند!!!

عمر در مقابل اهانت مغیره به ام کلثوم، سکوت کرد:

محور پنجم: بررسی و تحلیل بهانه عمر برای ازدواج

محور ششم: مخالفت با سنت رسول خدا

رد خواستگاری أبو بکر و عمر توسط رسول خدا (صلی الله علیه و آله):

احیاء سنت جاهلی توسط عمر:

جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا حرام است:

م

محور هفتم: عمر با ام کلثوم «کفو» نبود

غیر هاشمی، کفو هاشمی نیست:

عدم کفائت سنی عمر با ام کلثوم:

عدم صلاحیت اخلاقی عمر برای ازدواج با ام کلثوم:

عدم کفائت دینی عمر با ام کلثوم:

امیر مومنان (علیه السلام)، خلیفه دوم را فاجر، ستمگر، دروغگو، خیانتکار و...

می داند:

شراب خواری خلیفه، دلیل بر عدم کفائت:

بدعت گذار با دختر عفیفه، کفو نیست:

ص:362

محور هشتم: ازدواج با تهدید و زورگویی

در حال ضرورت، ازدواج با کافر نیز جایز است:

ازدواج اجباری عمر با عاتکه:

ازدواج های اجباری با خاندان اهل بیت علیهم السلام:

ازدواج اجباری حجاج بن یوسف با دختر حضرت زینب (س):

ازدواج اجباری مصعب بن زبیر با سکینه بنت الحسین علیهما السلام

روایت جنیه در کتاب های سنی

محور نهم: بررسی روایات اهل تسنن

زهری، در خدمت گروه جعل حدیث بنی امیه:

زهری، کثیر الإدراج است:

زهری از مدلسین بوده است:

زهری، دشمن امام علی علیه السلام است:

محور اول: دختری به نام ام کلثوم وجود نداشته است:

اشاره

عده ای از اندیشه وران و محققان شیعی، معتقد هستند که امیر مؤمنان علیه السلام دختری به غیر از حضرت زینب سلام الله علیها، به نام امّ کلثوم از حضرت زهرا سلام الله علیها نداشته است و در حقیقت امّ کلثوم، همان حضرت زینب سلام الله علیها است.

کسانی که فرزندان امیر مؤمنان از فاطمه زهرا را پنج نفر؛ یعنی امام حسن، امام حسین، محسن، زینب و امّ کلثوم معرفی کرده اند، تنها به

مضامین روایات نظر داشته اند که در آن ها گاهی نام زینب آمده و گاهی امّ کلثوم. به همین سبب نام هر دو

ص:363

را آورده اند؛ غافل از این که امّ کلثوم کنیه زینب کبری است؛ چنانچه این مطلب در بسیاری از کتب انساب شیعه ذکر شده است.

کلام عالمان شیعه در تایید این دیدگاه:

رضی الدین حلی از عالمان بزرگ شیعه در قرن هشتم هجری در باره فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام می نویسد:

کان له (علیه السلام) سبعه وعشرون ذکرا وأنثی: الحسن، والحسین،

وزینب الکبری المکناه بأم کلثوم من فاطمه بنت رسول الله (صلی الله

علیه وآله)....

تعداد فرزندان علی علیه السلام از دختر و پسر بیست و هفت نفراست. حسن، حسین و زینب کبری که کنیه وی امّ کلثوم است، همگی از فرزندان دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده اند.

الحلی، رضی الدین علی بن یوسف المطهر، (متوفای705ه)، العدد القویه لدفع المخاوف الیومیه، ص242، تحقیق: السید مهدی الرجائی، ناشر: مکتبه آیه الله المرعشی قم، الطبعه الأولی، 1408 ه.

و آیت الله مرعشی در شرح احقاق الحق به نقل از فضل بن روزبهان ازعالمان قرن دهم هجری می نویسد:

ومنهم العلامه فضل الله روزبهان الخنجی الأصفهانی المتوفی سنه 927 فی " وسیله الخادم إلی المخدوم " در شرح صلوات چهارده معصوم علیهم السلام (ص 103 ط کتابخانه عمومی آیه الله العظمی نجفی بقم) قال:... وحضرت امیر المؤمنین علی را هفده فرزند بوده وبه روایتی بیست فرزند، امام حسن، دیگر امام حسین، دیگر محسن

- درطفلی وفات کرده -دیگر ام کلثوم واین هر چهار از فاطمه

بوده اند.

المرعشی النجفی، آیه الله السید شهاب الدین (متوفای 1369ش)،

شرح إحقاق الحق وإزهاق الباطل، ج 30 ص 172، ناشر: منشورات مكتبه آيه الله العظمى المرعشى النجفى قم.

ص:364

باقر شریف القرشی، محقق معاصر و از مفاخر شیعه ساکن نجف در این باره می گوید:

لیس لصدیقه الطاهره بنت غیر السیده زینب. و أنها تکنّا بأُمّ کلثوم. کماذکرنا الیه بعض المحققین. و علی ایّ حال فإنّی اذهب بغیر تردد اذا ان الصدیقه الطاهره الزهراء لیس عندها بنت تسمّی بأم کلثوم.

صدیقه طاهره، دختری غیر از حضرت زینب نداشته است و هموکنیه اش امّ کلثوم بوده است؛ چنانچه برخی از محققین نیز بر این عقیده هستند. به هر حال من بدون تردید عقیده دارم که صدیقه طاهره دختری به نام امّ کلثوم نداشته است.

القرشی، باقر شریف (معاصر)، حیاه سیده النساء فاطمه الزهرا سلام

الله علیها، ص 219.

کلام علمای اهل سنت در تایید این نظر:

برخی از دانشمندان سنی نیز فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها رافقط چهار نفر و یا سه نفر ذکر و هیچ نامی از امّ کلثوم نبرده اند. صالحی شامی در(سبل الهدی و الرشاد) می نویسد:

الثانی: فی ولده -رضی الله تعالی عنهم -له من الولد الحسن والحسین ومحسن وزینب الکبری من فاطمه -رضی الله تعالی عنهم- وله أولاد من غیرها کثیرون.

فرزندان علی رضی الله عنه از فاطمه زهرا؛ حسن، حسین، محسن وزینب کبری بود و از دیگر زنانش فرزندان زیادی داشت.

الصالحی الشامی، محمد بن یوسف (متوفای942ه)، سبل الهدی والرشاد فی سیره خیر العباد، ج 11، ص 288، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیه -

بیروت، الطبعه: الأولی، 1414ه.

و شهاب الدین قلیوبی (متوفای1069ه) در حاشیه ای که بر شرح جلال الدین محلی بر منهاج الطالبین دارد، فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام را

سه نفر ذکر کرده و از جلال الدین سیوطی نیز همین مطلب رانقل می کند:

قوله: (والاعتبار بالأب) أی إلا فی حقه (صلی الله علیه و آله) فإن أولاد بنته فاطمه وهم الحسن

ص:365

والحسين وأولادهما من الذكور ينتسبون إليه، وهم الأشراف فى عرف مصر وإن كان الشرف أصاله لقبا لكل من أهل البيت، وأما أولاد زينب بنت فاطمه، وكذا أولاد بنات الحسن والحسين وأولادهما من غيرهم، فإنهم ينتسبون إلى آبائهم وإن كان يقال للجميع أولاده (صلى الله عليه و آله) وذريته.

فائده: قال الجلال السيوطى رحمه الله لم يعقب من أولاده (صلى الله عليه و آله) إلا فاطمه الزهراء فإنها ولدت من على رضى الله عنه الحسن والحسين وزينب، وتزوجت زينب هذه بابن عمها عبد الله فولد له منها على وعون الأكبر وعباس ومحمد وأم كلثوم، وكل ذريه فاطمه يقال لهم أولاده (صلى الله عليه و آله) وذريته لكن لا ينسب إليه منهم إلا الذكور من أولاد الحسن والحسين خاصه لنصه على ذلک اه.

این سخن که فرزند به پدر نسبت داده می شود، صحیح است؛ مگر درحق رسول خدا (صلی الله علیه و آله)؛ چون فرزندان فاطمه؛ یعنی حسن و حسین وفرزندان پسر این دو به آن حضرت نسبت داده می شود که در عرف مردم مصر به آنان اشراف می گویند؛ اگر چه اشراف لقبی است برای هر یک از اهل بیت.

و اما فرزندان زینب دختر فاطمه و همچنین فرزندان دختران حسن و حسین و اولاد این دو که از غیر اهل بیت هستد به پدرانشان نسبت داده می شوند؛ اگر چه به همه آنان ذریه و فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز گفته می شود.

جلال الدین سیوطی گفته است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرزندی غیر از فاطمه نداشت، وفاطمه پس از ادواج با علی فرزندانی به نام حسن، حسین و زینب به دنیا آورد، و زینب با پسر عمویش عبد الله ازدواج کرد که از وی فرزندی به نام علی، عون اکبر، عباس، محمد و امّ کلثوم داشت. به تمام فرزندان فاطمه، فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز می گویند؛ ولی فقط فرزندان پسر از اولاد حسن و حسین می گویند به آن حضرت نسبت داده می شود؛ چون خود پیامبر بر این موضوع تصریح فرموده است.

القلیوبی، شهاب الدین أحمد بن أحمد بن سلامه (متوفای1069ه)،

حاشیه قلیوبی علی شرح جلال الدین المحلی علی منهاج الطالبین،

ج 3، ص 236، تحقيق: مكتب البحوث والدراسات، ناشر: دار الفكر،

ص:366

بیروت، الطبعه: الأولی، 1419ه -1998م.

و شیخ محمد خضری از دانشمندان اهل سنت مصر نیز فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها را فقط سه نفر می داند:

زواج علی بفاطمه علیهما السلام. وفی هذه السنه تزوج علی بن أبی طالب وعمره إحدی وعشرون سنه بفاطمه بنت رسول الله، وسنهاخمس عشره سنه، وکان منها عقب رسول الله صلی الله علیه وسلم بنوه: الحسن والحسین وزینب.

در سال دوم پس از هجرت، علی که بیست و یک سال داشت بافاطمه که پانزده سال داشت ازدواج کرد و فرزندان رسول خدا؛ یعنی حسن، حسین و زینب نتیجه این ازدواج بودند.

الخضری، الشیخ محمد (متوفای1298ه)، نور الیقین فی سیره سید

المرسلین، ج 1، ص 111، تحقیق: أحمد محمود خطاب، ناشر:

مکتبه الإیمان -المنصوره / مصر، الطبعه: الأولی، 1419ه -1999م.

شواهد این دیدگاه:

شواهد بسیاری می توان بر اثبات این نظریه اقامه کرد که به چند شاهدبسنده می کنیم:

1. در هیچ روایت صحیح السندی بین نام ام کلثوم و زینب جمع نشده است:

نخستین شاهد این است که در هیچ روایت صحیح السندی در منابع شیعه، در باره فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها و ماجراهایی که به ایشان مربوط می شود، نام زینب و امّ کلثوم با هم نیامده؛ بلکه تنها یانام زینب آمده است و یا نام امّ کلثوم.

و نیز در هیچ روایت صحیح السندی از روایات شیعیان به این مطلب تصریح نشده است که خلیفه دوم با دختر فاطمه زهرا سلام الله علیهاازدواج کرده باشد؛ بلکه تمام روایات امّ کلثوم را دختری در خانه امام علی معرفی کرده اند.

و تنها چیزی که به عنوان مدرک به آن استدلال شده است، اجتهادات و سخنان برخی از علما است که این هم نمی تواند برای دیگران حجت باشد.

ص:367

2. عبد الله بن جعفر با چه کسی ازدواج کرده است:

اهل سنت با سندهای صحیح نقل کرده اند که عبد الله بن جعفر همزمان با یکی از همسران امیر مؤمنان و دختر آن حضرت ازدواج کرده است. در برخی از روایات، نام این دختر امّ کلثوم و در برخی دیگر نام او زینب نقل شده است.

محمد بن اسماعیل بخاری می نویسد:

وَجَمَعَ عبد اللَّهِ بن جَعْفَرٍ بین ابْنَهِ عَلِیٍّ وَامْرَأَهِ عَلِیٍّ.

عبد الله بن جعفر با همسر علی و دختر علی همزمان ازدواج کرد.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای256ه)،

صحیح البخاری، ج 5، ص 1963، کِتَاب النِّکَاحِ، بَاب ما یَحِلُّ من

النِّسَاءِ وما یَحْرُمُ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر،

الیمامه -بیروت، الطبعه: الثالثه، 1407 -1987.

در شرح این روایت، برخی از عالمان اهل سنت این دختر را زینب معرفی کرده اند:

وجمع عبد الله بن جعفر بین بنت علی وامرأته أما امرأه علی فهی لیلی

بنت مسعود وأما بنته فهی زینب.

عبد الله بن جعفر با یکی از همسران علی و دختر او ازدواج کرد. اماهمسر او لیلی بنت مسعود و دخترش زینب بود.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل

(متوفای852ه)، هدی الساری مقدمه فتح الباری شرح صحیح

البخاری، ج 1، ص 321، تحقیق: محمد فومد عبد الباقی، محب

الدین الخطیب، ناشر: دار المعرفه -بیروت ج 1379ه.

عده ای نیز او را امّ کلثوم معرفی کرده اند:

حَدَّثَنَا سعید حَدَّثَنَا جَرِیر بن عَبد الحمید عَن قثم مولی آل العباس قال

جمع عَبد الله بن جعفر بین لیلی بنت مَسعود النهشلیه وکانت امرأه علی وبین أم کلثوم بنت علی لفاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فکانتا امرأتیه.

ص:368

عبد الله بن جعفر بین لیلی دختر مسعود نهشلی که در زمانی همسرعلی بود و بین دخترش امّ کلثوم فرزند فاطمه یادگار رسول خدا (صلی الله علیه و آله)جمع کرد و هر دو در یک زمان همسران عبد الله بودند.

الخراسانی، سعید بن منصور (متوفای227ه)، سنن سعید بن منصور،

ج 1، ص 286، ح1011، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر:

الدار السلفیه -الهند، الطبعه: الأولی، 1403ه 1982م .

سند این روایت کاملا صحیح است. ابن حجر پس از نقل این روایت می گوید:

وقال بن سیرین لا بأس به وصله سعید بن منصور عنه بسند صحیح این حدیث ایرادی ندارد؛ چون سعید بن منصور آن را با سند صحیح نقل کرده است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852

ه)، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 9، ص 155، تحقیق: محب

الدین الخطیب، ناشر: دار المعرفه -بیروت.

و پسر احمد بن حنبل نیز این دختر را امّ کلثوم می داند:

کانت عند عبد الله بن جعفر أم کلثوم بنت علی ولیلی بنت مسعود وامرأه علی النهشلیه.

امّ کلثوم دختر علی و لیلی دختر مسعود نهشلی که زمانی همسر علی

بوده است، همزمان در خانه عبد الله بن جعفر و همسران وی

بوده اند.

عبد الله بن أحمد بن حنبل (متوفای290 ه)، مسائل أحمد بن حنبل

روایه ابنه عبد الله ج 1، ص 349، تحقیق: زهیر الشاویش، ناشر:

المكتب الإسلامی -بیروت، الطبعه: الأولی، 1401ه 1981م .

و بیهقی نیز در دو کتاب خود نام همسر عبد الله بن جعفر را امّ کلثوم آورده است:

ص:369

جمع عبد الله بن جعفر بين ليلى بنت مسعود والنهشليه وكانت امرأه على وبين أم كلثوم بنت على لفاطمه فكانتا امرأتيه.

عبد الله بن جعفر بین لیلی دختر مسعود نهشلی که پیش از آن همسر علی بود و بین دخترش امّ کلثوم فرزند علی از فاطمه جمع کرد و هر دو در یک زمان همسران عبد الله بودند.

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای458ه)،

معرفه السنن والآثار عن الامام أبی عبد الله محمد بن أدریس

الشافعی، ج 5، ص 294، تحقیق: سید کسروی حسن، ناشر: دار

الکتب العلمیه بیروت.

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای458ه)،

سنن البیهقی الکبری، ج 7، ص 167، ناشر: مکتبه دار الباز -مکه

المکرمه، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، 1414 -1994.

پاسخ اهل سنت به این تعارض:

در جمع بین این دو روایت عالمان اهل سنت چون می دانسته اند اگرزینب را همان امّ کلثوم معرفی کنند، دچار مشکل می شوند توجیه شگفت آور و صد البته غیر قابل قبولی کرده اند.

با این دو خواهر یکی پس از دیگری ازدواج کرده است: ابن حجر عسقلانی می نویسد:

ولا تعارض بین الروایتین فی زینب وأم کلثوم لأنه تزوجهما واحده بعد

أخری مع بقاء لیلی فی عصمته.

منافاتی بین دو روایت نیست که در یکی زینب و در دیگری ام کلثوم

آمده است؛ زیرا عبد الله بن جعفر با هر یک پس از دیگری ازدواج کرد(نه اینکه در زمان واحد با دو خواهر ازدواج کرده باشد).

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852

ه)، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 9، ص 155، تحقیق: محب

ص:370

الدین الخطیب، ناشر: دار المعرفه -بیروت.

این سخن دو احتمال بیشتر ندارد، یا در ابتدا با حضرت زینب سلام الله علیها ازدواج کرده است و پس از آن حضرت با امّ کلثوم، و یا درابتدا با امّ کلثوم و سپس با حضرت زینب (سلام الله علیها)؛ تفسیراول، همان پاسخ هایی است که در ادامه از اهل سنت نقل خواهدشد؛ اما تفسیر دوم، جدای از تعارض با تصریح عالمان اهل سنت به معنی اول، اشکالات دیگری نیز دارد.

طبق نظر مشهور اهل سنت، حضرت امّ کلثوم، در زمان حیات امام حسن علیه السلام از دنیا رفته است و تا آن زمان به عنوان همسر عبدالله بن جعفر به شمار می آمده است؛ بنابراین ازدواج عبد الله بن جعفر با حضرت زینب، در زمان امیرمؤمنان ممکن نیست؛ زیرا جمع بین اختین می شود؛ اما طبق روایات اهل سنت، عبد الله بن جعفر درزمان حیات آن حضرت، همسر حضرت زینب سلام الله علیها بوده است.

ابوبکر آجری ذیل نقل ماجرای کشته شدن ابن ملجم می گوید:

فعجّل علیه عبد الله بن جعفر وکانت زینب بنت علی تحته

عبد الله بن جعفر که زینب در آن زمان همسر او بود، به قتل ابن ملجم اقدام کرد.

الآجری، أبی بکر محمد بن الحسین (متوفای360ه، الشریعه، ج 4،ص 2108، تحقیق الدکتور عبد الله بن عمر بن سلیمان الدمیجی،ناشر: دار الوطن -الریاض / السعودیه، الطبعه: الثانیه، 1420 ه -

1999 م.

این پاسخ ابن حجر با سخنان دیگر عالمان اهل سنت که گفته اند عبدالله بن جعفر پس از طلاق دادن حضرت زینب یا از دنیا رفتن ایشان باامّ کلثوم ازدواج کرد، در تعارض است.

زینب را طلاق داد و با ام کلثوم ازدواج کرد !!!

برخی ادعا کرده اند که عبد الله بن جعفر، حضرت زینب سلام الله علیها را طلاق داد و سپس با امّ کلثوم ازدواج کرد.

ص:371

ابن حزم ظاهری گفته است :

وتزوج أم كلثوم بنت على بن أبى طالب، بنت بنت رسول الله -صلى الله عليه وسلم -عمر بن الخطاب، فولدت له زيداً لم يعقب، ورقيه؛ثم خلف عليها بعد عمر - رضى الله عنه -عون بن جعفر بن أبى طالب؛ ثم خلف عليها بعده محمد بن جعفر بن أبى طالب؛ ثم خلف عليها بعده عبد الله بن جعفر ابن أبى طالب، بعد طلاقه لأختها زينب. عمر با امّ كلثوم دختر رسول خدا (صلى الله عليه و آله) ازدواج كرد كه نتيجه آن فرزندى به نام زيد و رقيه بود. سپس پس از عمر عون بن جعفر بن ابوطالب با وى ازدواج كرد و پس از آن محمد بن جعفر بن ابوطالب وسرانجام عبد الله بن جعفر بن ابوطالب پس از طلاق دادن خواهرامّ كلثوم؛ يعنى زينب با وى ازدواج كرد.

إبن حزم الظاهرى، على بن أحمد بن سعيد أبو محمد(متوفاى456ه)، جمهره أنساب العرب، ج 1، ص 38، ناشر: دارالكتب العلميه -بيروت، الطبعه: الثالثه، 1424 ه 2003م

در حالى كه طبق روايات شيعه و سنى عبد الله بن جعفر در زمان حيات امير مومنان با حضرت زينب ازدواج كرده است (يكى از اين شواهد روايت ابوبكر آجرى است كه در قسمت پيش گذشت) و تا آخر عمر حضرت زينب، يعنى تا پس از شهادت امام حسين عليه السلام (سال 61ه) همسر عبد الله بوده است.

البته شايد، امّ كلثوم دو باره زنده شده باشد و با عبد الله ازدواج كرده باشد !!!.

بيهقى در باره وفات حضرت زينب سلام الله عليها مى نويسد:

فأما زينب فتزوجها عبد الله بن جعفر فماتت عنده زينب، عبد الله بن جعفر با او ازدواج كرد و تا زنده بود، همسر او بود.

البيهقى، أبى بكر أحمد بن الحسين بن على (متوفاى458ه)، دلائل النبوه، ج 7، ص 283، طبق برنامه الجامع الكبير؛البيهقى، أحمد بن الحسين بن على بن موسى أبو بكر (متوفاى

458ه)، سنن البيهقى الكبرى، ج 7، ص 70، الرقم 13201، ناشر:مكتبه دار الباز -مكه المكرمه، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، 1414 ج 1994؛

ابن عساكر الدمشقى الشافعى، أبى القاسم على بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله،(متوفاى571ه)، تاريخ مدينه دمشق وذكر فضلها وتسميه من حلها من الأماثل، ج 69، ص 176، تحقيق: محب الدين أبى سعيد عمر بن غرامه العمرى، ناشر: دار الفكر -بيروت -1995.

ص:372

بنابراین، این ادعا که عبد الله بن جعفر حضرت زینب سلام الله علیها را طلاق داده و سپس با امّ کلثوم ازدواج کرده است، صحیح نمی باشد.

پس از وفات زینب با ام کلثوم ازدواج کرد!!!

عینی در عمده القاری، مشکل را این گونه حل کرده است:

أن ابن جعفر تزوج زینب بنت علی وتزوج معها امرأته لیلی بنت مسعود، وقال ابن سعد: فلما توفیت زینب تزوج بعدها أم کلثوم بنت علی بنت فاطمه، رضی الله تعالی عنهم. عبد الله بن جعفر با زینب دختر علی و همسرش لیلی ازدواج کرد. ابن سعد می گوید: هنگامی که زینب از دنیا رفت با امّ کلثوم دختر علی و فاطمه ازدواج کرد.

العینی، بدر الدین محمود بن أحمد (متوفای 855ه)، عمده القاری

شرح صحیح البخاری، ج 20، ص 101، ناشر: دار إحیاء التراث

العربی ج بیروت.

در حالی که طبق روایات اهل سنت و طبق نظر کسانی که امّ کلثوم راغیر از زینب می دانند، امّ کلثومی که با عمر ازدواج کرده، پیش از حضرت زینب و در زمان حیات امام حسن علیه السلام در مدینه و به همراه فرزندش زید از دنیا رفته است و امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر جنازه آن دو نماز خوانده اند.

محمد بن حبیب بغدادی در المنمق و ابن عساکر دمشقی در تاریخ مدینه دمشق و صفدی در الوافی فی الوفیات می نویسند:

وقد ذکر بعض أهل العلم أنه وأمه أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب رحمه الله علیهم وکانت تحت عبد الله بن جعفر بن أبی طالب علیه مرضاً جمیعاً وثقلاً ونزل بهما وأن رجالاً مشوا بینهما لینظروا أیهما یموت قبل صاحبه فیرث منه الآخر وأنهما قبضا فی ساعه واحده ولم یدر أیهما قبض قبل صاحبه فلم یتوارثا.

بعضی از اهل علم گفته اند که او و مادرش امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب (رحمه الله علیهم) بود که در آن زمان همسر عبد الله بن جعفربود

هر دو مریض

ص:373

شده و در یک زمان از دنیا رفتند. عده ای بین خانه آن دو در رفت و آمد بودند تا ببینند که کدامیک پیش از دیگری می میرد، تا دیگری از او ارث ببرد؛ اما آن دو در یک زمان مردند و

ندانستند که کدامیک زودتر مرده است و به همین سبب از هم ارث نبردند.

محمد بن سعد در الطبقات الکبری، سه روایت در این باره نقل می کند:

عن عامر عن بن عمر أنه صلى على أم کلثوم بنت علی وابنها زيدوجعله مما يليه وكبر عليهما أربعا أخبرنا وكيع بن الجراح عن زيد بن حبيب عن الشعبی بمثله وزاد فيه وخلفه الحسن والحسين ابنا علی ومحمد بن الحنفيه وعبد الله بن عباس وعبد الله بن جعفر.أخبرنا عبيد الله بن موسى أخبرنا إسرائيل عن جابر عن عامر عن عبدالله بن عمر أنه كبر على زيد بن عمر بن الخطاب أربعا وخلفه الحسن والحسين.

عبد الله بن عمر بر امّ کلثوم دختر علی و فرزندش زید نماز خواند و چهار تکبیر گفت و نیز روایت دیگری اضافه بر آن آمده است که حسن، حسین، محمد حنفیه، ابن عباس و عبد الله بن جعفر به امامت عبد الله بن عمر نماز خواندند.

أخبرنا عبيد الله بن موسى أخبرنا إسرائيل عن السدی عن عبد الله البهی قال شهدت بن عمر صلى على أم كلثوم وزيد بن عمر بن الخطاب فجعل زيدا فيما يلی الإمام وشهد ذلک حسن و حسين.

عبد الله الهبی می گوید: من نماز خواند عبد الله بن عمر را بر امّ کلثوم وفرزندش زید دیدم و نیز حسن و حسین شاهد نماز خواندن وی بر آن دو نفر بودند.

الزهری، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصری (متوفای230ه)،

الطبقات الکبری، ج 8، ص 464، ناشر: دار صادر -بيروت.

ذهبی در تاریخ الإسلام می نویسد که سعید بن عاص که در آن زمان

امیر مدینه بود، بر جنازه امّ کلثوم نماز خوانده است:

وقال حماد بن سلمه، عن عمار بن أبی عمار، إن أم كلثوم وزيد بن عمر

ماتا فکفنا، وصلی علیهما سعید بن العاص، یعنی إذ کان أمیر المدینه.

و حماد بن سلمه از عمار بن ابی عمار روایت کرده است که ام کثوم و

زید هر دو مرده و با هم کفن شده و بر آن دو در زمان سعید بن عاص

نماز خوانده شد، یعنی هنگامی که سعید بن عاص امیر مدینه بود.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای748ه)،

تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج 4، ص 138، تحقیق د.

عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الکتاب العربی -لبنان/ بیروت،

الطبعه: الأولی، 1407ه -1987م.

در حالی که سعید بن عاص در زمان معاویه امیر مدینه بوده و سال

59ه از دنیا رفته است.

ذهبی در حوادث این سال می نویسد:

حوادث سنه تسع وخمسین. فیها توفی: سعید بن العاص الأموی،

علی الصحیح.بنا به نقل صحیح، سعید بن عاص اموی در سال 59ه از دنیا رفت.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای748ه)،

تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج 4، ص 138، تحقیق د.

عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الکتاب العربی -لبنان/ بیروت،

الطبعه: الأولی، 1407ه -1987م.

بنابراین، ازدواج با امّ کلثوم پس از رحلت حضرت زینب سلام الله

علیها که در کربلا نیز حضور داشته است، به معنی زنده شدن دوباره

امّ کلثوم، پس از ماجرای کربلا است!!!

3. دو خطبه با نام یک نفر:

در باره خطبه حضرت زینب در کوفه و شام، در کتاب های تاریخی یک خطبه با دو عنوان ذکر شده است «خطبه ام کلثوم بنت علی» و «خطبه زینب بنت علی»؛ یعنی همان خطبه ای که برای حضرت زینب نقل شده، دقیقاً عین همان خطبه برای امّ کلثوم نیز ذکر شده است.

ابن طیفور از عالمان قرن چهارم در کتاب بلاغات النساء، ابوسعد الآبی در نثر الدرر، و ابن حمدون در التذکره الحمدونیه، خطبه امّ کلثوم

ص:375

را در کوفه این گونه نقل می کنند:

ورأیت أم کلثوم علیها السلام ولم أر خفره والله أنطق منها کأنما تنطق وتفرغ علی لسان أمیر المؤمنین علیه السلام وقد أومأت إلی الناس أن اسکتوا فلما سکنت الأنفاس وهدأت الأجراس قالت أبدأ بحمد الله والصلاه والسلام علی جدی أما بعد یا أهل الکوفه یا أهل الختر والخذل إلا فلا رفأت العبره ولا هدأت الرنه إنما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوه أنکاثاً.

امّ کلثوم را دیدم و دیگر همانند او سخنوری ندیدم؛ گویا از زبان علی سخن می گفت، به مردم اشاهر کرد تا ساکت شوند و چون ساکت شدند و زنگ ها از حرت ایستاد، گفت: سخنم را با ستایش پروردگار و با دورود و سلام بر جدم رسول خدا آغاز می کنم، ای مردم کوفه و ای اهل نیرنگ و خدعه، اشک چشمانتان همیشه جاری باد، و ناله هایاندوه شما هیچ وقت پایان نیابد، مَثَل شما، مَثَل کسی است که رشته خود را پس از محکم شدن از هم می گسست....

أبی الفضل بن أبی طاهر المعروف بابن طیفور (متوفای380 ه)، بلاغات النساء، ص 24، ناشر: منشورات مکتبه بصیرتی قم و ص 11 طبق برنامه الجامع الکبیر.

الآبی، أبو سعد منصور بن الحسین (متوفای421ه)، نثر الدر فی المحاضرات، ج 4، ص 19، تحقیق: خالد عبد الغنی محفوط، ناشر:

دار الكتب العلميه -بيروت /لبنان، الطبعه: الأولى، 1424ه -

2004م؛ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن على (متوفاى608ه)،

التذكره الحمدونيه، ج 6، ص 265، تحقيق: إحسان عباس، بكر

عباس، ناشر: دار صادر -بيروت،، الطبعه: الأولى، 1996م.

صفوت، أحمد زكى، جمهره خطب العرب، ج 2، ص 134، ناشر:

المكتبه العلميه -بيروت.

ص:376

در حالی که شیخ مفید و برخی دیگر از علما، همین خطبه را از زبان حضرت زینب سلام الله علیها نقل کرده اند:

ورأیت زینب بنت علی علیهما السلام ولم أر خفره قط أنطق منها کأنها تفرغ عن لسان أمیر المومنین علیه السلام. قال: وقد أومأت إلی الناس أن اسکتوا، فارتدت الأنفاس وسکتت الأصوات فقالت: الحمد لله والصلاه علی أبی رسول الله، أما بعد یا أهل الکوفه، ویا أهل الختل والخذل، فلا رقأت العبره، ولا هدأت الرنه، فما مثلکم إلا " کالتی نقضت غزلها من بعد قوه أنکاثا، تتخذون أیمانکم دخلا بینکم.

زینب دختر علی را دیدم و همانند او سخنوری ندیدم؛...

الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبی عبد الله العکبری، البغدادی (متوفای413 ه)، الأمالی، ص 322، تحقیق الحسین أستاد ولی -علی أکبر الغفاری، ناشر: دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1414ه -1993 م.

همچنین در قضیه منع کودکان اهل بیت از خوردن صدقات کوفیان، برخی از علما آن را برای امّ کلثوم و برخی برای حضرت زینب سلام الله علیها نقل کرده اند؛ چنانچه شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه در این باره می نویسد:

وقد اشتهر حکایه منع سیدتنا زینب أو أم کلثوم علیهما السلام للسبایا عن أخذ صدقات أهل الکوفه معللتین بکونها صدقه.

داستان ممانعت اسیران از خوردن صدقه اهل کوفه توسط حضرت
زینب یا امّ کلثوم معروف و مشهور است که چون گرفتن صدقه بر اهل
بیت حرام بود، منع می کردند.

الأنصاری، الشیخ مرتضی (متوفای1281 ه) کتاب الزکاه، ص353،
تحقیق: تحقیق: لجنه تحقیق تراث الشیخ الأعظم، ناشر: الموممر
العالمی بمناسبه الذکری المئویه الثانیه لمیلاد الشیخ الأنصاری قم،
الطبعه: الأولی، 1415 ه.

ص:377

4. عزاداری و نوحه خوانی ام کلثوم برای حضرت زهرا سلام الله علیها:

فتال نیشابوری در روضه الواعظین می نویسد:

ثم توفیت صلوات الله علیها وعلی أبیها، وبعلها وبنیها فصاحت أهل المدینه صیحه واحده واجتمعت نساء بنی هاشم فی دارها، فصرخن صرخه واحده کادت المدینه ان تزعزع من صراخهن وهن یقلن: یا سیدتاه یا بنت رسول، واقبل الناس مثل عرف الفرس إلی علی " علیه السلام " وهو جالس، والحسن والحسین علیهما السلام بین یدیه یبکیان فبکی الناس لبکائهما، وخرجت أم کلثوم وعلیها برقعه وتجر ذیلها، متجلله برداء علیها تسحبها وهی تقول: یا أبتاه یا رسول الله، الآن حقا فقدناک فقدا لالقاء بعده ابدا واجتمع الناس فجلسوا، وهم یرجون وینظرون ان تخرج الجنازه، فیصلون علیها وخرج أبو ذر فقال: انصرفوا فإن ابنه رسول الله (صلی الله علیه وآله) قد أخر اخراجها فی هذه العشیه فقام الناس وانصرفوا.

هنگامی که فاطمه از دنیا رفت، مردم مدینه یکپارچه صدای ناله سر دادند، زنان بنی هاشم در خانه آن حضرت گردآمدند و صدای شیون آنان در همه جا پیچید؛ آن چنان که مدینه از فریاد و ناله آنان به لرزه درآمد و می گفتند: ای سید و سرور ما و ای دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله.

مردم دسته دسته به نزد علی آمده در حالی که حسن و حسین در

جلوی آنحضرت نشسته و گریه می کردند و مردم نیز از گریه آن دو گریان می شدند.

امّ کلثوم در حالی که روبند بر چهره داشت و چادر عربی برسرش افکنده بود، از خانه بیرون آمد و فریاد می زد: ای جد بزرگوار! و ای رسول خدا! اکنون به حق تو را از دست دادم که هیچگاه دیگر تو را نخواهیم دید، مردم مدینه همه جمع شده بودند و منتظر بودند تا

جنازه فاطمه را بیرون بیاورند تا بر وی نماز بخوانند، ابوذر از خانه بیرون آمد و گفت: همه برگردید و متفرق شوید؛ زیرا امشب بدن زهرا دفن نمی شود و به تأخیر افتاد، مردم همه متفرق شدند.

النیسابوری، محمد بن الفتال (متوفای508ه)، روضه الواعظین، ص 152، تحقیق: تقدیم: السید محمد مهدی السید حسن الخرسان، ناشر: منشورات الرضی قم ج إیران

در این روایت چند نکته قابل توجه است:

1. تنها نام حسن، حسین و امّ کلثوم به عنوان فرزندان و داغدیدگان حضرت زهرا سلام الله علیها ذکر شده و نامی از حضرت زینب سلام الله علیها که به اتفاق همه بزرگتر از امّ کلثوم بوده برده نشده است.

2. امّ کلثوم در زمان شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها، طبق نظر مدعیان وجود امّ کلثوم که گفته اند در واپسین سال های عمر پیامبر به دنیا آمده، در خوش بینانه ترین حالت، دو سال داشته است. با توجه به این نکته چگونه می توانیم تفاصیل ذکر شده در روایت (از جمله نوحه سرائی و پوشیدن برقع و...) را بر امّ کلثوم حمل نماییم. بنابراین تردیدی وجود ندارد که این امّ کلثوم همان حضرت زینب سلام الله علیها است.

5. امیر مؤمنان در شب ضربت خوردن، مهمان چه کسی بود؟

روایات متعددی وجود دارد که امیر مؤمنان علیه السلام در ماه

رمضان، هر شب در خانه یکی از فرزندانش افطار می کردند. شبی در خانه امام حسن و شبی در خانه امام حسین و شبی در خانه عبد الله بن جعفر (شوهر حضرت زینب). و در شب شهادت نیز طبق تمام نقل ها در خانه امّ کلثوم بوده است؛ امّ کلثوم همسر کدامیک از افراد نام

ص:379

برده شده است؟

شیخ مفید در کتاب شریف الإرشاد می نویسد:

لما دخل شهر رمضان، کان أمیر المؤمنین علیه السلام یتعشی لیله عند الحسن ولیله عند الحسین ولیله عند عبد الله بن جعفر، وکان لا یزید علی ثلاث لقم، فقیل له فی لیله من تلک اللیالی فی ذلک، فقال: " یأتینی أمر الله وأنا خمیص، إنما هی لیله أو لیلتان " فأصیب علیه السلام فی آخر اللیل.

و چون ماه مبارک رمضان فرارسید، امیر مؤمنان علیه السلام شبی را نزد حسن و شبی را نزد حسین و شبی هم خانه عبد الله بن جعفر (شوهر حضرت زینب سلام الله علیها) می گذراند و بیش از سه لقمه غذا نمی خورد، در یکی از شب های رمضان سؤال شد که چرا غذا کم می خورید؟ فرمود: فرمان خدا (کنایه از مرگ و شهادت) مرادرخواهد یافت و دوست دارم با شکم گرسنه به ملاقات بروم، یک شب یا دو شب بیش باقی نمانده بود که در آخر شب فرقش را با شمشیر شکافتند.

الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبی عبد الله العکبری، البغدادی (متوفای413 ه)، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج 1، ص 14، تحقیق: مومسه آل البیت علیهم السلام لتحقیق التراث، ناشر: دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع -بیروت -

لبنان، الطبعه: الثانیه، 1414ه -1993 م.

و قطب الدین راوندی می نویسد:

وکان یفطر فی هذا الشهر لیله عند الحسن، ولیله عند الحسین، ولیله

عند عبد الله ابن جعفر زوج زینب بنته لأجلها، لا یزید علی ثلاث لقم،

فقیل له فی ذلک، فقال: یأتینی أمر الله وأنا خمیص، إنما هی لیله أو

لیلتان، فأصیب من اللیل. وقد توجه إلی المسجد فی اللیله التی ضربه

الشقی فی آخرها، فصاح الإوز فی وجهه، فطردهن الناس، فقال:

دعوهن فإنهن نوائح.

... در پایان آن شبی که فرق علی علیه السلام شکافته شد، آن حضرت به طرف مسجد رفت، پرندگان مقابل وی سروصدا می کردند، مردم مرغابیها را دور کردند، فرمود: رهایشان کنید که آنان بر من نوحه گری می کنند.

الراوندی، قطب الدین (متوفای573ه)، الخرائج والجرائح، ج 1 ص 201، تحقیق ونشر مومسه الإمام المهدی علیه السلام قم، الطبعه: الأولی، 1409ه.

عالمان اهل سنت نیز همین روایت را به این صورت نقل کرده اند:

کان علی لما دخل رمضان یتعشی لیله عند الحسن ولیله عند الحسین ولیله عند أبی جعفر لا یزید علی ثلاث لقم یقول أحب أن یأتینی أمر الله وأنا خمیص.

ماه رمضان که فرا می رسید، علی یک شب را نزد حسن و شبی را نزد حسین و شبی هم نزد عبد الله بن جعفر،(همسر زینب) افطار می کرد، و بیش از سه لقمه غذا نمی خورد و می گفت: دوست دارم با شکم گرسنه به دیدار معبودم بشتام.

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای630ه)، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج 4، ص 128،

تحقيق عادل أحمد الرفاعى، ناشر: دار إحياء التراث العربى -بيروت / لبنان، الطبعه: الأولى، 1417 ه -1996 م؛

الجزرى، عز الدين بن الأثير أبى الحسن على بن محمد (متوفاى630ه) الكامل فى التاريخ، ج 3، ص 254، تحقيق عبد الله القاضى، ناشر: دار الكتب العلميه -بيروت، الطبعه الثانيه، 1415ه؛

الزمخشرى الخوارزمى، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد جار الله

ص:381

(متوفای538ه) ربیع الأبرار، ج 1، ص 249؛

النویری، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب (متوفای733ه)، نهایه

الأرب فی فنون الأدب، ج 3، ص 312، تحقیق مفید قمحیه وجماعه،

ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه: الأولی، 1424ه -2004م.

و از طرف دیگر، طبق عده ای از روایات، امیر مؤمنان علیه السلام در

آخرین شب، مهمان امّ کلثوم سلام الله علیها بوده است:

قالت أم کلثوم بنت أمیر المؤمنین صلوات الله علیه: لما کانت لیله تسع

عشره من شهر رمضان قدمت إلیه عند إفطاره طبقا فیه قرصان من خبز

الشعیر وقصعه فیها لبن وملح جریش.

ام کلثوم گوید: چون شب نوزدهم رمضان فرا رسید، هنگام افطار سفره ای پهن کردم

که دو قرص نان جو و ظرفی شیر و مقدار نمک در آن بود.

المجلسی، محمد باقر (متوفای 1111ه)، بحار الأنوار، ج 42 ص

276، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مومسه الوفاء -بیروت -

لبنان، الطبعه: الثانیه المصححه، 1403 -1983 م.

المجلسی، محمد باقر (متوفای 1111ه)، بحار الأنوار، ج 42 ص

276، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مومسه الوفاء -بیروت -

لبنان، الطبعه: الثانیه المصححه، 1403 -1983 م.

حال چگونه می توان بین این روایات جمع کرد؟ یا باید بگوییم برنامه

امیرمؤمنان علی علیه السلام این بوده است که یک شب در خانه

حسن و یک شب در خانه حسین و یک شب در خانه زینب و یک
شب در خانه امّ کلثوم سلام الله علیهم باشد، که منافات با نص روایت
مذکور دارد؛ و یا باید خانه امّ کلثوم را یکی از این سه خانه به حساب
آوریم، که تنها می تواند خانه عبد الله بن جعفر باشد. یعنی همسر عبد
ص:382

الله بن جعفر، زینب سلام الله علیها همان امّ کلثوم است.

و نکته دیگر این که اگر امّ کلثومی وجود داشته است، چرا امیر مؤمنان شبی را به ایشان اختصاص نداده اند؟

6. ام کلثوم بهترین دختر امیر مؤمنان علیه السلام:

قاضی نعمان مغربی، از دانشمندان قرن چهارم شیعه در ضمن نقل روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام، امّ کلثوم را بهترین دختر آن حضرت معرفی می کند:

قالت: قال علی علیه السلام یوما لابنته أم کلثوم وکانت خیر بناته : یا بنیه ما أرانی إلا أقل ما أصحبک.....

علی علیه السالم روزی به دخترش امّ کلثوم که بهترین دخترانش بود، فرمود: دیدار من و تو خیلی کم است....

التمیمی المغربی، أبی حنیفه النعمان بن محمد (متوفای363 ه)، شرح الأخبار فی فضائل الأئمه الأطهار، ج 2 ص 452، تحقیق: السید محمد الحسینی الجلالی، ناشر: مومسه النشر الاسلامی قم، الطبعه: الثانیه، 1414 ه.

در حالی که تردیدی وجود ندارد که زینب کبری، عقیله الهاشمیه، برترین دختر آن حضرت بوده است.

7. معاویه، از دختر چه کسی خواستگاری کرد؟

طبق نظر اهل سنت، معاویه بن ابوسفیان، از دختر عبد الله بن جعفر

برای پسرش یزید خواستگاری کرد؛ اما با دخالت امام حسین علیه السلام نقشه معاویه خنثی شد و امام حسین علیه السلام او را به ازدواج قاسم بن محمد بن جعفر درآورد.

این که این دختر چه کسی است، به دو صورت نقل شده است: 1. امّ کلثوم دختر حضرت زینب دختر حضرت زهرا سلام الله علیها؛ 2. زینب دختر امّ کلثوم دختر حضرت زهرا سلام الله علیها.

ص:383

بلاذری و حموی اعتقاد دارند که این دختر، فرزند حضرت زینب سلام الله علیها از عبد الله بن جعفر بوده:

کتب معاویه إلی مروان وهو علی المدینه أن یخطب أم کلثوم بنت عبد الله بن جعفر، وأمها زینب بنت علی. وأمها فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم، علی ابنه یزید.

معاویه، در نامه ای به مروان که از طرف او والی مدینه بود، نوشت تا از امّ کلثوم دختر عبد الله بن جعفر که مادرش زینب دختر علی و مادرش فاطمه دختر رسول خدا است، برای پسرش یزید خواستگاری نماید.

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای279ه)، أنساب الأشراف، ج 2، ص 127.

و حموی می نویسد:

وتحدث الزبیریون أن معاویه کتب إلی مروان بن الحکم وهو والی المدینه أما بعد فإن أمیر المؤمنین قد أحب أن یرد الألفه ویسل السخیمه ویصل الرحم فإذا وصل إلیک کتابی فاخطب إلی عبد الله بن جعفر ابنته أم کلثوم علی یزید ابن أمیر المؤمنین.

زبیریها نقل کرده اند که معاویه به والی مدینه مروان بن حکم نوشت: دوست دارم کینه ها و دشمنیها تمام شود و صله رحم تقویت گردد، پس از خواندن نامه نزد عبد الله بن جعفر برو و از دخترش امّ کلثوم برای فرزندم یزید خواستگاری کن.

الحموی، أبو عبد الله یاقوت بن عبد الله (متوفای626ه)، معجم البلدان، ج 1، ص 469، ناشر: دار الفکر ج بیروت.

اما برخی دیگر از عالمان اهل سنت، آن را دختر امّ کلثوم از عبد الله بن جعفر دانسته اند.

أبو الفرج نهروانی از عالمان قرن چهارم می نویسد:

عن أم بکر بنت المسور بن مخرمه قالت سمعت أبی یقول کتب معاویه إلی مروان وهو علی المدینه أن یزوج ابنه یزید بن معاویه زینب بنت

ص:384

عبد الله بن جعفر وأمها أم كلثوم بنت على وأم أم كلثوم فاطمه بنت رسول الله.

دختر مسور بن مخرمه از پدرش نقل کرده است که گفت: معاویه به مروان والی مدینه نامه ای نوشت تا از دختر عبد الله بن جعفر به نام زینب که مادرش امّ کلثوم دختر علی و فاطمه دخت گرامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، خواستگاری نماید.

النهروانی، أبو الفرج المعافی بن زکریا (متوفای390ه) الجلیس الصالح والأنیس الناصح، ج 1، ص 66.

ابن عساکر دمشقی نیز همین مطلب را نقل کرده است:

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاریخ مدینه دمشق وذکر فضلها وتسمیه من حلها من الأماثل، ج 57، ص 245، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر -بیروت -1995.

8. در شام چه کسی دفن شده است:

در رحله ابن بطوطه (متوفای779ه) در هنگام سفر به شام به جای زیارت قبر زینب بنت علی می گوید قبر امّ کلثوم دختر علی در نزدیکی دمشق و...

وبقریه قبلی البلد وعلی فرسخ منها مشهد أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب من فاطمه علیهم السلام ویقال أن اسمها زینب وکناها النبی

صلى الله عليه وسلم أم كلثوم لشبهها بخالتها أم كلثوم بنت الرسول....

در نزدیکی شهر و یک فرسخ مانده به آن، بارگاه امّ کلثوم دختر علی بن أبی طالب از فاطمه علیهم السلام قرار دارد، برخی گفته اند که اسم او زینب بوده و چون شباهت به خاله آن حضرت داشته، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کنیه او را امّ کلثوم نهاده است.

ابن بطوطه، محمد بن عبد الله بن محمد اللواتی أبو عبد الله (متوفای779 ه)، تحفه النظار فی غرائب الأمصار وعجائب الأسفار (مشهور به رحله ابن بطوطه)، ج 1، ص 113، تحقیق: د. علی المنتصر الکتانی، ناشر: مومسه الرساله -بیروت، الطبعه: الرابعه، 1405ه.

از سخن ابن بطوطه به این نتیجه می رسیم که این مدفن متعلق به امّ کلثوم است و امّ کلثوم همان حضرت زینب سلام الله علیها است که رسول خدا این کنیه را به خاطر شباهت به دخترش به او داده است. و نمی تواند امّ کلثوم دختر حضرت زهرا باشد؛ چرا که طبق نظر افرادی که امّ کلثوم را غیر از حضرت زینب می دانند، امّ کلثوم در مدینه دفن شده نه در شام.

حموی در معجم البلدان نیز این بارگاه را متعلق به امّ کلثوم می داند: راویه بکسر الواو وياء مثناه من تحت مفتوحه بلفظ راویه الماء قریه من غوطه دمشق بها قبر أم کلثوم.قبر امّ کلثوم در راویه دمشق است.

الحموی، أبو عبد الله یاقوت بن عبد الله (متوفای626ه)، معجم البلدان، ج 3، ص 20، ناشر: دار الفکر ج بیروت.

ابن جبیر اندلسی نیز در سفرنامه خود، آن را مدفن امّ کلثوم می داند: ومن مشاهد أهل البیت رضی الله عنهم مشهد أم کلثوم ابنه علی بن أبی طالب رضی الله عنهما ویقال لها زینب الصغری وأم کلثوم کنیه

اوقعها علیها النبی صلی الله علیه وسلم لشبهها بابنته أم کلثوم رضی الله عنها والله اعلم بذلک ومشهدها الکریم بقریه قبلی البلد تعرف براویه علی مقدار فرسخ وعلیه مسجدکبیر وخارجه مساکن وله اوقاف وأهل هذه الجهات یعرفونه بقبر الست أم کلثوم مشینا الیه وبتنا به وتبرکنا برؤته نفعنا الله بذلک.

از زیارتگاه های اهل بیت (علیه السلام) محل دفن امّ کلثوم دختر علی علیه السالم است که بر او زینب صغری می گویند و امّ کلثوم کنیه ای است

که رسول خدا به او داده است؛ چون به دخترش امّ کلثوم شباهت داشته است. این زیارتگاه در روستای یک فرسخی دمشق است که مسجدی بزرگ و موقوفاتی دارد، من آن جا را زیارت کرده و شبی آن جا ماندم.

الکنانی الأندلسی، أبی الحسین محمد بن أحمد بن جبیر (متوفای614ه)، رحله ابن جبیر، ج 1، ص 196، تحقیق: تقدیم / الدکتور محمد مصطفی زیاده، ناشر: دار الکتاب اللبنانی / دار الکتاب المصری -بیروت / القاهره.

و عبد الرزاق بیطار، از عالمان قرن چهاردهم، تصریح می کند که امّ کلثوم همان حضرت زینب و این مدفن مربوط به آن حضرت است:

راویه، وهی قریه من جهه الشرق إلی القبله من الشام، بینها وبین الشام نحو ثلاثه أمیال، وقد دفن فی هذه القریه السیده زینب أم کلثوم بنت الإمام علی بن أبی طالب، أمها فاطمه الزهراء بنت رسول الله.

راویه، در سمت قبله و شرق شام روستای است که سه مایل با شام فاصله دارد. در این روستا زینب دختر علی بن ابوطالب و فاطمه زهرا که کنیه اش امّ کلثوم است، دفن شده است.

البیطار، عبد الرزاق بن حسن بن إبراهیم (متوفای1335ه)، حلیه البشر فی تاریخ القرن الثالث عشر، ج 2، ص 50.

در تاریخ مدینه دمشق نیز وی را امّ کلثوم می خواند؛ اما می گوید

نمی دانم این دختر کدام امّ کلثوم است؛ زیرا امّ کلثوم دختر علی همسر عمر در مدینه مرده است:

مسجد راویه مستجد علی قبر أم کلثوم وأم کلثوم هذه لیست بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم التی کانت عند عثمان لأن تلک ماتت فی حیاه النبی صلی الله علیه وسلم ودفنت بالمدینه ولا هی أم کلثوم بنت علی من فاطمه التی تزوجها عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه لأنها ماتت هی وابنها زید بن عمر بالمدینه فی یوم واحد ودفنا

ص:387

بالبقیع....

مسجد راویه، مسجدی است تازه تأسیس و تجدید بنا شده بر قبر

امّ کلثوم، و این امّ کلثوم دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که همسر عثمان بوده

نیست؛ چون او در زمانی زندگی پیامبر از دنیا رفت و در مدینه دفن

شد، و نیز دختر علی از فاطمه که همسر عمر بود نیز نیست؛ زیرا او با

فرزندش زید در یک روز از دنیا رفتند که در بقیع دفن شده اند.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله

بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاریخ مدینه دمشق وذکر فضلها وتسمیه

من حلها من الأماثل، ج 2، ص 309، تحقیق: محب الدین أبی سعید

عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر -بیروت -1995.

بهترین راه حل این است که امّ کلثوم همان حضرت زینب باشد.

9. چه کسانی از زنان اهل بیت، در کربلا اسیر شدند:

قاضی نعمان مغربی در شرح الأخبار، نام تمام اسیران کربلا را نقل

می کند؛ اما در میان آن ها نامی از حضرت زینب سلام الله علیها

نمی برد:

والذین أسروا منهم بعد من قتل منهم یومئذ: علی بن الحسین علیه

السلام وکان علیلا دنفا... ومن النساء أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب.

وأم الحسن بنت علی بن أبی طالب. وفاطمه. وسکینه ابنتا الحسین بن

علی.

افرادی که در روز عاشورا به اسارت گرفته شدند، یکی از آنان علی بن حسین علیه السلام است که بیمار بود و از زنان امّ کلثوم دختر علی بن أبی طالب است و امّ حسن دختر علی بن ابوطالب و فاطمه و سکینه دختران حسین بن علی علیه السالم بوده اند.

ص:388

التمیمی المغربی، أبی حنیفه النعمان بن محمد (متوفای363 ه)، شرح الأخبار فی فضائل الأئمه الأطهار، ج 3 ص 198، تحقیق: السید محمد الحسینی الجلالی، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی قم، الطبعه: الثانیه، 1414 ه .

با توجه به کنیه حضرت زینب که امّ کلثوم بوده، به احتمال زیاد، مقصود از امّ کلثوم همان حضرت زینب باشد؛ چرا که به اتفاق همگان حضرت زینب در کربلا حضور داشته است و وجود امّ کلثوم دختر دیگر امیر مؤمنان علیه السلام جای تردید دارد.

10. میراث فاطمه، فقط به ام کلثوم رسید:

علامه مجلسی رضوان الله علیه به نقل از مصباح الأنوار می نویسد:

عن أبی عبد الله، عن آبائه قال: إن فاطمه علیها السلام لما احتضرت أوصت علیا علیه السلام فقالت: إذا أنت مت فتول أنت غسلی، وجهزنی وصل علی وأنزلنی قبری، وألحدنی وسو التراب علی واجلس عند رأسی قباله وجهی فأكثر من تلاوه القرآن والدعاء، فإنها ساعه یحتاج المیت فیها إلی انس الاحیاء وأنا أستودعک الله تعالی وأوصیک فی ولدی خیرا ثم ضمت إلیها أم کلثوم فقالت له: إذا بلغت فلها ما فی المنزل ثم الله لها.

فاطمه سلام الله علیها در لحظه احتضار به علی علیه السلام فرمود: وقت از دنیا رفتم، خودت غسل مرا به عهده بگیر، کفن بر من بپوشان،

بر پیکرم نماز بخوان، مرا در قبر قرار ده، سنگ لحد را بگذار، خاک روی بدم بریز، بالای سرم بنشین و قرآن و دعا زیاد بخوان؛ چون در آن لحظه میت به همنشین زندگان بسیار محتاج است. و تو را ای علی به خدا می سپارم و سفارش می کنم که به فرزندانم خوبی کن. سپس فاطمه، امّ کلثوم را به خودش چسپاند و فرمود: هنگامی که این دخترم

به سن رشد و بلوغ رسید، وسائل منزل مال او است و او را به خدا

می سپارم.

المجلسی، محمد باقر (متوفای 1111ه)، بحار الأنوار، ج 79 ص 27،

تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مومسه الوفاء -بیروت -لبنان،

الطبعه: الثانیه المصححه، 1403 -1983م.

طبق متن روایت، وسائل خانه حضرت زهرا سلام الله علیها فقط به

امّ کلثوم رسیده است؛ حال چگونه می توان آن را طبق نظر افرادی که

امّ کلثوم و زینب را دو نفر می دانند، توجیه کرد؛ با این که طبق نظر آن ها

حضرت زینب از امّ کلثوم بزرگتر بوده است.

11. ازدواج عمر با حضرت زینب (س) !!!

برخی از عالمان اهل سنت تصریح کرده اند که خلیفه دوم با حضرت

زینب سلام الله علیها ازدواج کرده است !!!.

عبد الحی کتانی می نویسد:

ذکر الشیخ المختار الکنتی فی الاجوبه المهمه نقلا عن الحافظ

الدمیری اعظم صداق بلغنا خبره صداق عمر لما تزوج زینب بنت

علی فانه أصدقها اربعین الف دینار فقیل له فی ذلک فقال والله ما فی

رغبه إلی النساء ولاکنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول

کل سبب ونسب ینقطع یوم القیامه الا سببی ونسبی فأردت تاکید

النسب بینی وبینه صلی الله علیه وسلم فأردت أن أتزوج ابنته کما

تزوج ابنتی وأعطیت هذا المال العریض اکراما لمصاهرتی ایاه صلی الله علیه وسلم. منها هذا مع کون عمر نهی عن المغالات فی المهر.

مختار کنتی به نقل از دمیری می نویسد: بزرگترین مهریه ای که تاکنون شنیده ایم، مهریه ای بود که عمر برای ازدواج با زینب دختر علی قرار داد، مبلغ این مهریه عبارت بود از چهل هزار دینار . وهنگامی که از

این مهریه سنگین از وی سؤال شد گفت: من میلی به زنان ندارم؛ ولی از رسول خدا شنیدم که فرمود: تمام نسب ها و سبب ها در قیامت قطع می شود؛ مگر سبب و نسبت داشتن با من؛ بنابراین دوست داشتم تا نسبت بین من و رسول خدا محکم و استوار بماند و لذا با دختر وی همانگونه که با دختر من ازدواج کرد، ازدواج نمودم و این مهریه سنگین را هم به جهت دامادی رسول خدا به عهده گرفتم.

الکتانی، الشیخ عبد الحی (متوفای1382ه)، نظام الحکومه النبویه المسمی التراتیب الإدرایه، ج 2، ص 405، ناشر: دار الکتاب العربی ج بیروت.

این نیز نشان می دهد که امّ کلثوم و حضرت زینب سلام الله علیها یک نفر بوده اند و با توجه به این که می دانیم حضرت زینب سلام الله علیها با خلیفه دوم ازدواج نکرده است، نتیجه می گیریم که اصل ازدواج خلیفه با دختر امیر مومنان علیه السلام افسانه ای بیش نیست.

12. ام کلثوم در کربلا حضور داشت:

افرادی که امّ کلثوم را غیر از حضرت زینب سلام الله علیها می دانند، معتقدند که امّ کلثوم در زمان امام حسن علیه السلام در مدینه از دنیا رفته و در بقیع به خاک سپرده شده است؛ اما طبق برخی از مدارک موجود در کتاب های اهل سنت، امّ کلثوم در قضیه کربلا نیز حضور داشته است.

چنانچه از خطبه امّ کلثوم در کوفه به نقل از بلاغات النساء آمده بود:

قالت أبدأ بحمد الله والصلاه والسلام علی جدی أما بعد یا أهل الکوفه...

چنین گفت که: با ستایش خدا آغاز به سخن می کنم و درود و سلام بر

جدّ خویش می فرستم. ای اهل کوفه !...

أبی الفضل بن أبی طاهر المعروف بابن طیفور (متوفای380 ه)،

بلاغات النساء، ص 24، ناشر: منشورات مکتبه بصیرتی قم و ص 11،

طبق برنامه الجامع الکبیر.

و جمال الدین بغدادی از عالمان قرن ششم اهل سنت در بستان

الواعظین می نویسد:

فظللن ورأس الحسین بینهن مصلوب تسع ساعات من النهار وإن أم

کلثوم رفعت رأسها فرأت رأس الحسین فبکت وقالت یا جداه ترید

رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا رأس حبیبک الحسین مصلوب.

سر مبارک امام حسین علیه السلام را حدود 9 ساعت در برابر اسیران

بالای نیزه قرار دادند، امّ کلثوم به بالا نگاه کرد، سر پدر را در برابر

آفتاب بالای نی مشاهده کرد عرضه داشت: ای جد بزرگوار و ای

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این سر محبوبت حسین است که بالای نی قرار

دارد.

البغدادی، جمال الدین أبو الفرج عبد الرحمن بن أبی الحسن علی بن

محمد (متوفای597ه)، بستان الواعظین ورياض السامعین، ج 1، ص

264، تحقیق: أيمن البحیری، ناشر: مومسه الکتب الثقافیه -بیروت،

الطبعه: الثانیه، 1419ه 1998م.

در این روایات، امّ کلثوم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را جد خویش معرفی

می کند؛ و اگر قبول کنیم که طبق نظر مشهور اهل سنت، امّ کلثوم در

زمان حیات امام حسن و امام حسین علیهما السلام، از دنیا رفته

است، این روایات هیچگونه توجیهی جز حمل امّ کلثوم، بر حضرت

زینب علیها السلام ندارد.

نتیجه:

با توجه به شواهدی که ذکر شد، دختری به نام امّ کلثوم از حضرت

زهرا سلام الله علیها، جای تردید دارد؛ بلکه می توان گفت که امّ کلثوم

همان حضرت زینب سلام الله علیها است. هنگامی که امّ کلثوم و حضرت زینب یک نفر شدند، اصل ازدواج با عمر منتفی می شود؛ زیرا همه می دانند که عبد الله بن جعفر همسر آن حضرت بوده است و نه کسی دیگر.

منکرین ازدواج در اهل بیت به اقرار علمای اهل سنت:

از عبارت برخی از عالمان اهل سنت استفاده می شود که در میان اهل بیت و سادات نیز کسانی بوده اند که این ازدواج را منکر شده اند.

ابن حجر هیثمی پس از نقل روایتی در باره ازدواج با سند ضعیف از اهل بیت علیهم السلام در الصواعق المحرقه می نویسد:

وفی روایه أخرجها البیهقی والدارقطنی بسند رجاله من أکابر أهل البیت أن علیا عزل بناته لولد أخیه جعفر فلقیه عمر رضی الله تعالی عنهما فقال له یا أبا الحسن أنکحنی ابنتک أم کلثوم بنت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال قد حبستها لولد أخی جعفر فقال عمر إنه والله ما علی وجه الأرض من یرصد من حسن صحبتها ما أرصد فأنکحنی یا أبا الحسن فقال قد أنکحتکها فعاد عمر إلی مجلسه بالروضه مجلس المهاجرین والأنصار فقال رفئونی قالوا بمن یا أمیر المؤمنین قال بأم کلثوم بنت علی وأخذ یحدث أنه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول (کل صهر أو سبب أو نسب ینقطع یوم القیامه إلا صهری وسببی ونسبی) وأنه کان لی صحبه فأحببت أن

يكون لى معها سبب

وبهذا الحديث المروى من طريقه أهل البيت يزداد التعجب من إنكار جماعه من جهله أهل البيت فى أزمنتنا تزويج عمر بأم كلثوم؛ لكن لا عجب لأن أولئک لم يخالطوا العلماء ومع ذلک استولى على عقولهم جهله الروافض فأدخلوا فيها ذلک فقلدوهم فيه وما دروا أنه عين الكذب ومكابره للحس إذ من مارس العلم وطالع كتب الأخبار والسنن

علم ضروره أن علیا زوجها له وأن إنکار ذلک جهل وعناد ومکابره

للحس وخبال فی العقل وفساد فی الدین.

در روایتی که آن را بیهقی و دارقطنی با سندی که راویان آن از بزرگان

اهل بیت هستند، چنین آمده است که علی دختران خویش را برای

ازدواج با فرزندان جعفر نگاه داشته بود؛ عمر او را در راه دیده و گفت:

ای اباالحسن، دخترت امّ کلثوم از فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به

ازدواج من در آور؛ او فرمود: من دختران خود را برای ازدواج با

فرزندان برادرم جعفر نگاه داشته ام؛ عمر در پاسخ گفت: قسم به

خداوند بر روی زمین کسی نیست که قصد داشته باشد مانند من با او

به بهترین وجه زندگی کند؛ او را به ازدواج من در آور.

علی گفت: او را به ازدواج تو در آوردم؛ عمر به مسجد پیامبر بازگشته

و گفت: به من تبریک ازدواج بگویید؛ گفتند با چه کسی ازدواج کرده

ای؟

در پاسخ گفت: با امّ کلثوم دختر علی و سپس چنین گفت که از پیامبر

(صلی الله علیه و آله) شنیده است که فرمود «هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع می

گردد، جز سبب و نسب من» و گفته بود که من از اصحاب پیامبر بودم،

دوست داشتم که ارتباط سببی نیز داشته باشم!!!

و با این روایت که از طریق اهل بیت نقل شده است، تعجب ما از انکار

ازدواج عمر با امّ کلثوم توسط جماعتی از اهل بیت در زمان ما، بیشتر می شود؛ اما جای تعجبی ندارد؛ زیرا آن ها با علما معاشرت نداشته و نادانی رافضه بر عقل آن ها مستولی شده است و در عقل خویش نادانی را وارد کرده اند؛ و به همین سبب در این مورد از روافض تقلید نموده و نمی دانند که سخن روافض در این زمینه دروغ محض و انکار حسیات است!!! زیرا کسی که ممارست با علوم داشته و کتاب های اخبار و سنن را مطالعه کند، علم ضروری پیدا می کند که علی امّ کلثوم را به ازدواج عمر در آورده است و انکار این مطلب نادانی ، عناد ،

ص:394

انکار بدیهیات و نیز بیماری عقلی و فساد در دین است!!!

الهیثمی، أبو العباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر (متوفای973ه، الصواعق المحرقه علی أهل الرفض والضلال والزندقه، ج 2، ص 456، تحقیق عبد الرحمن بن عبد الله الترکی - کامل محمد الخراط، ناشر: مومسه الرساله -لبنان، الطبعه: الأولی، 1417ه -1997م.

جالب اینجاست که با وجود ادعای ابن حجر، چنین روایت با چنین مضمونی را نه بیهقی و نه دارقطنی نقل نکرده اند!!! تنها روایتی که پیدا شد، روایتی است که در سیره ابن اسحاق با یک سند و در سنن دارقطنی با دو سند مرسل آمده (که یکی از آن ها را از سیره ابن اسحاق گرفته است) و آن نیز با این متن اختلاف های فراوان دارد!!!

13171 أخبرنا أبو عبد الله الحافظ ثنا الحسن بن یعقوب وإبراهیم بن عصمه قالا ثنا السری بن خزیمه ثنا معلی بن أسد ثنا وهیب بن خالد عن جعفر بن محمد عن أبیه عن علی بن الحسین ح وأخبرنا أبو عبد الله الحافظ ثنا أبو العباس محمد بن یعقوب ثنا أحمد بن عبد الجبار ثنا یونس بن بکیر عن بن إسحاق حدثنی أبو جعفر عن أبیه علی بن الحسین قال لما تزوج عمر بن الخطاب رضی الله عنه أم کلثوم بنت علی رضی الله عنهم أتی مجلسا فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم بین القبر والمنبر للمهاجرین لم یکن یجلس فیه غیرهم فدعوا له

بالبرکه فقال أما والله ما دعانی إلی تزویجها إلا أنی سمعت رسول الله

صلی الله علیه وسلم یقول کل سبب ونسب منقطع یوم القیامه إلا ما

کان من سببی ونسبی لفظ حدیث بن إسحاق وهو مرسل حسن

هنگامی که عمر بن خطاب با امّ کلثوم دختر علی ازدواج کرد، به

جلسه مهاجرین در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بین قبر و منبر آمده و

آن ها برای او دعا به برکت کردند.

ص:395

عمر گفت: قسم به خدا من را به ازدواج او مایل نکرد، مگر اینکه از

پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می گفت هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع

می شود مگر سبب و نسب من.

این روایت متن روایت ابن اسحاق است و مرسلی نیکو است!!!

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای

458ه)، سنن البیهقی الکبری، ج 7، ص 63، ناشر: مکتبه دار الباز -

مکه المکرمه، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، 1414 -1994.

شگفت آور است که ابن حجر، مرسل بودن روایت را ندیده و تنها و

تنها به این علت که در سند روایت، نام ائمه شیعه آمده است، می

گوید چرا اهل بیتی که منکر این ازدواج هستند، نظر اهل سنت را

قبول نمی کنند!!! و ایشان را متهم به نادانی می کند، با اینکه قبول

چنین روایتی عین نادانی است.

ما نیز از این همه توهین ابن حجر نسبت به منکرین ازدواج، تعجب

نمی کنیم؛ چرا که او در مکتبی رشد یافته است که از اهل بیت علیهم

السلام و آموزه های آن ها سودی نبرده اند.

خود همین توهین ها نشان دهنده آن است که اصل ازدواج دروغ و

سخن منکرین حقیقت داشته باشد؛ چرا که اگر ابن حجر از نظریه خود

مطمئن بود، هرگز به توهین و جسارت به طرف مقابل پناه نمی آورد و

با دلیل و مدرک نظر مخالف را رد می کرد.

آن چه از کلام او استفاده می شود، این است که در میان اهل بیت کسانی بوده اند که این ازدواج را قبول نداشته اند و همین برای ما مهم است.

محور دوم: ام کلثوم دختر ابوبکر، یا ام کلثوم دختر امیر مؤمنان

اشاره

علیه السلام؟

بر خلاف ادعای اهل سنت که این دختر را فرزند امیر مومنان از فاطمه

ص:396

زهرا معرفی کرده اند، در هیچ روایتی از روایات شیعیان به این مطلب اشاره نشده است که این دختر فرزند امیر مومنان از فاطمه زهرا (سلام الله علیهما) بوده است؛ و تنها به این نکته اشاره دارد که دختری به نام امّ کلثوم که در خانه امیر مومنان زندگی می کرده، به ازدواج عمر (آنهم به زور) در آمده و امیر مومنان پس از مرگ عمر، او را به خانه خود برگردانده است.

بنابراین می گوییم: ممکن است که این دختر فرزند امیر مومنان علیه السلام باشد؛ اما از دیگر همسران آن حضرت. در نتیجه این توجیه احساسی که وی فرزند فاطمه زهرا (س) بوده است نیز کارگر نخواهد شد.

یا این که به احتمال زیاد و طبق اعتراف بزرگان اهل سنت، این دختر، ربیبه آن حضرت و دختر ابوبکر باشد.

1. اعتراف مهم ترین شارح صحیح مسلم: عمر داماد أبو بکر

برخی از عالمان اهل سنت اعتراف کرده اند که امّ کلثومی که با عمر ازدواج کرده، دختر ابوبکر بوده نه دختر امیر مومنان علیه السلام.

محی الدین نووی، مهمترین شارح صحیح مسلم در کتاب تهذیب الاسماء می گوید عمر با امّ کلثوم دختر ابوبکر ازدواج کرده است !!!

أختا عائشه: اللتان أرادهما أبو بکر الصدیق، رضی الله عنه، بقوله لعائشه: إنما هما أخواک وأختاک، قالت: هذان أخوای، فمن أختای؟

فقال: ذو بطن بنت خارجه، فإنی أظنها جاریه. ذکر هذه القصه فی باب الهبه من المهذب، وقد تقدم بیانهما فی أسماء الرجال فی النوع الرابع فی الأخوه، وهاتان الأختان هما أسماء بنت أبی بکر، وأم کلثوم، وهی التی کانت حملاً، وقد تقدم هناک إیضاح القصه، وأم کلثوم هذه تزوجها عمر بن الخطاب، رضی الله عنه.

دو خواهر عائشه؛ همان دو نفری که مقصود ابوبکر صدیق! از

سخنانش به عائشه بودند، که به او گفت «دو برادرت و دو خواهرت (از من ارث می برند)؛ عائشه گفت: این دو نفر برادران من هستند؛ اما دو خواهر من چه کسانی هستند (من که یک خواهر بیشتر ندارم)؛ در پاسخ گفت: آن کسی که در شکم دختر خارجه است؛ من گمان دارم که او نیز دختر است؛ این ماجرا را در باب هبه کتاب مهذب آورده است.

و سخن در باره آن دو در اسماء الرجال در باب چهارم در خواهران گذشت؛ این دو خواهر، اسماء دختر ابوبکر و امّ کلثوم دختر ابوبکر هستند؛ و او است که در شکم مادرش بود؛ و در آنجا توضیح ماجرا گذشت؛ و همین امّ کلثوم است که عمر با او ازدواج کرده است.

النووی، أبو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف بن مری (متوفای676 ه)، تهذیب الأسماء واللغات، ج 2، ص630، رقم: 1224، تحقیق: مکتب البحوث والدراسات، ناشر: دار الفکر -بیروت، الطبعه: الأولی، 1996م.

با توجه به این اعتراف، بسیاری از حقایق روشن و ثابت می شود که ازدواج دختر امیر مومنان علیه السلام با عمر، افسانه ای بیش نیست.

این ازدواج با واقعیت های تاریخی نیز سازگارتر است؛ چرا که خلیفه اول دوم همپیمان و دوست قدیم یکدیگر بودند، با مرگ ابوبکر، طبیعی است که خلیفه دوم احساس مسوال یت کرده و بخواهد

خانواده او را تحت تکفل خود دربیاورد و ازدواج با دختر ابوبکر بهترین راه بوده است.

تحلیل روایت جعلی رد خواستگاری عمر از دختر أبو بکر توسط عایشه:

البته برخی سعی کرده اند که بگویند عمر فقط از او خواستگاری کرده است و ازدواج اتفاق نیفتاده؛ اما ماجرای این خواستگاری را به صورتی نقل کرده اند که نه شیعه قبول دارد و نه سنی می تواند بپذیرد.

ص:398

عالمان اهل سنت نقل کرده اند که عمر از دختر ابوبکر خواستگاری کرد؛ اما امّ کلثوم و عائشه با این خواستگاری، به خاطر اخلاق تند و خشونت ذاتی عمر مخالفت کردند. و سپس عایشه به عمرو عاص متوسل شد و عمرو عاص که دشمنی او با خاندان امیر مومنان علیه السلام روشن تر از خورشید است، دختر امیر مومنان علیه السلام را پشنهاد کرد.

وخطب أم کلثوم بنت أبی بکر وهی صغیره وأرسل فیها إلی عائشه فقالت الأمر إلیک فقالت أم کلثوم لا حاجه لی فیه فقالت لها عائشه ترغبین عن أمیر المومنین قالت نعم إنه خشن العیش شدید علی النساء.

فأرسلت عائشه إلی عمرو بن العاص فأخبرته فقال أکفیک فأتی عمر فقال یا أمیر المومنین بلغنی خبر أعیذک بالله منه قال وما هو قال خطبت أم کلثوم بنت أبی بکر قال نعم أفرغبت بی عنها أم رغبت بها عنی قال لا واحده ولکنها حدثه نشأت تحت کنف أم المومنین فی لین ورفق وفیک غلظه ونحن نهابک وما نقدر أن نردک عن خلق من أخلاقک فکیف بها إن خالفتک فی شیء فسطوت بها کنت قد خلفت أبا بکر فی ولده بغیر ما یحق علیک قال فکیف بعائشه وقد کلمتها قال أنا لک بها وأدلک علی خیر منها أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب.

عمر بن خطاب ابتدا به خواستگاری امّ کلثوم دختر ابوبکر رفت،

عایشه این پیشنهاد را با خواهرش مطرح کرد. در پاسخ گفت: مرا با او کاری نیست. عایشه گفت: آیا امیرالمومنین را نمی خواهی؟ گفت: آری نمی خواهم، او در زندگی سخت و خشن و با زنان تندخو و بد رفتار است.

عایشه کسی را نزد عمرو عاص فرستاد و ماجرا را برای او بازگو کرد. عمرو عاص گفت: من ماجرا را درست می کنم، آن گاه نزد عمر رفت و

گفت: ای امیر مومنان خبری شنیده ام که خدا کند درست نباشد، عمر

گفت: چیست؟ گفت: امّ کلثوم دختر ابوبکر را خواستگاری کرده ای؟

گفت: بله، مرا برای او نمی پسندی یا او را برای من نمی پسندی؟

گفت: هیچکدام، ولی او نوسال است و در سایه امّ المومنین عایشه با

ملایمت و مدارا بزرگ شده و تو تندخویی و ما از تو می ترسیم و نمی

توانیم هیچیک از عادات تو را بگردانیم... و من بهتر از او را به تو نشان

می دهم: امّ کلثوم دختر علی بن ابوطالب را...

الطبری، أبی جعفر محمد بن جریر (متوفای310)، تاریخ الطبری، ج

2، ص 564، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت؛

الأندلسی، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفای 328ه)، العقد الفرید،

ج 6، ص 99، ناشر: دار إحیاء التراث العربی -بیروت / لبنان، الطبعه:

الثالثه، 1420ه -1999م؛

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد

(متوفای630ه)، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 451، تحقیق عبد الله

القاضی، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه الثانیه، 1415ه.

آیا اهل سنت این نکته را قبول می کنند که خواستگاری عمر از دختر

ابوبکر آن قدر وحشتناک بوده است که عمرو عاص از آن به خدا پناه

می برد! اما همین شخص پشنهاد می کند که از دختر امیر مومنان

خواستگاری کند. یعنی احترام ابوبکر واجب است و نباید دختر او

آزرده خاطر شود؛ اما حضرت زهرا احترام ندارد و آزردن دختر او نیز اشکالی ندارد !!!

آیا اهل سنت متلزم به این مسأله می شوند که آزردن روح ابوبکر مهمتر از آزردن روح حضرت زهرا سلام الله علیها است؛ با این که طبق روایات صحیح السند موجود در کتاب های اهل سنت، آزردن فاطمه، آزردن رسول خدا است؛ اما در باره ابوبکر چنین روایتی نیامده است.

مگر اهل سنت از عمر نقل نمی کنند که گفت: بستگان رسول خدا از بستگان من برای من مهمتر هستند؟

آیا اهل سنت قبول می کنند که بگویند که عمر حرمت بستگان ابوبکر را مراعات می کند؛ ولی حرمت خاندان پیامبر را مراعات نمی کند!!!

به خاطر خشونت ذاتی از ازدواج با دختر ابوبکر امتناع؛ اما برای ازدواج با ناموس رسول خدا اصرار می کند!!!

اگر این روایت را صحیح بدانیم، اشکالات گفته شده بر اهل سنت وارد می شود؛ و اگر این روایت جعلی باشد (که چنین است) علت جعل آن مشخص است؛ در زمان جعل این افسانه، این دیدگاه در بین مردم شیوع داشت که عمر با دختر ابوبکر ازدواج کرده است و نه دختر علی؛ خواستند بگویند یک خواستگاری ساده صورت گرفته است و سپس در پی دختر علی رفته است!!! (همان دروغ هایی که در بسیاری از ازدواج ها گفته می شود!!! که این آقا پیش از این همسر نداشته و تنها یک خواستگاری ساده بوده؛ اما مشخص می شود که زن داشته و...)

نسب شناسان شیعه نیز همین کلام نووی را قبول داشته و امّ کلثوم همسر عمر را از نسل امیرمومنان نمی دانند.

آیه الله مرعشی که تمام شجره نامه های موجود خاندان اهل بیت در اختیار ایشان بود در حاشیه شرح احقاق الحق همین مطلب را اشاره

کرده و آن را نظر محققین می دانند.

هاجرت مع زوجها إلی الحبشه، ثم إلی المدینه المنوره، تزوجها بعد جعفر أبو بکر، فتولدت له منها عده أولاد منهم أم کلثوم وهی التی رباها أمیر المومنین علیه السلام وتزوجها الثانی، فکانت ربیته علیه السلام وبمنزله إحدی بناته، وکان علیه السلام یخاطب محمد بابنی وأم کلثوم هذه بنتی، فمن ثم سری الوهم إلی عده من المحدثین والمومخین فکم لهذه الشبهه من نظیر، ومنشأ الأکثر الاشتراک فی

ص:401

الاسم أو الوصف، ثم بعد موت أبی بکر تزوجها مولانا علی علیه السلام.

همراه با شوهرش به حبشه هجرت کرده و سپس به مدینه آمد؛ پس از جعفر ابوبکر با او ازدواج کرده و چند فرزند برای او آورد که از جمله آن ها امّ کلثوم است؛ که امیرمومنان علیه السلام او را بزرگ کرده و خلیفه دوم نیز با او ازدواج کرد؛ او دختر خوانده حضرت و مانند یکی از دختران ایشان بود؛ و آن حضرت محمد را پسر خویش و امّ کلثوم را دختر خویش خطاب می کردند؛ و به همین سبب عده ای از محدثین و مورخین به توهم افتاده اند؛ و این اشتباه، مشابهات بسیار دارد که منشا آن ها اشتراک در اسم یا وصف بوده است؛ و پس از مردن ابوبکر، امیرمومنان با اسماء ازدواج کردند.

المرعشی النجفی، آیه الله السید شهاب الدین (متوفای 1369ش)، شرح إحقاق الحق وإزهاق الباطل، ج 30 ص 315 ناشر: منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی قم.

حال این دختر چطور در خانه امیرمومنان بوده است؟ واضح است؛ هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت، بعضی همسران ابوبکر با امیرمومنان ازدواج کردند؛ و به همین سبب ایشان و تعدادی فرزندان ابوبکر در خانه حضرت بزرگ شده اند، مانند محمد بن ابی بکر؛ امّ کلثوم هم یکی از ایشان.

در مقابل این نظر تنها یک اشکال وجود دارد؛ برخی ادعا کرده اند که
این دختر نمی تواند ربیبه امیر مومنان علیه السلام باشد؛ چرا که طبق
روایات اهل سنت، مادر امّ کلثوم حبیبه بن خارجه بوده و او نیز پس از
مردن ابوبکر با خبیب بن أساف ازدواج کرده، نه با امیر مومنان، در
پاسخ می گوییم که ازدواج مادر امّ کلثوم با این شخص نیز از دروغ های
جاعل این قصه است، تا تمام راه های کشف حقیقت را ببندد؛ زمانی
پرده از دروغ بودن این قصه برداشته می شود که مشخص شود منابع

ص:402

قدیم تاریخ نزد اهل سنت، خبیب بن أساف در جنگ یمامه و در زمان ابوبکر کشته شده است.

محمد بن حبیب بغدادی در المحبّر می نویسد:

خبیب بن اساف قتل یوم الیمامه.

خبیب بن اساف در روز یمامه (جنگ با مسیلمه کذاب) کشته شد.

البغدادی، أبو جعفر محمد بن حبیب بن أمیه (متوفای245ه)، المحبر، ج 1، ص 403، طبق برنامه الجامع الکبیر.

2. یک روایت از دو ام کلثوم:

با مراجعه به منابع اهل سنت مشاهده می کنیم که گاهی یک روایت از یک راوی به دو صورت نقل شده است: در یک نقل آن را از امّ کلثوم دختر ابوبکر و در نقل دیگر از امّ کلثوم دختر امیر مومنان علیه السلام آورده اند و این نشان می دهد که دختری که مشهور به امّ کلثوم بنت علی است، در حقیقت همان امّ کلثوم دختر ابوبکر است.

ابن أبی شیبه، روایت ذیل را از امّ کلثوم دختر ابوبکر نقل می کند:

حدثنا عفان حدثنا حماد بن سلمه أخبرنا جبر بن حبیب عن أم کلثوم بنت أبی بکر عن عائشه أن رسول الله صلی الله علیه وسلم علمها هذا الدعاء اللهم إنی أسألک من الخیر کله عاجله وآجله ما علمت منه وما لم أعلم وأعوذ بک من الشر کله ما علمت منه وما لم أعلم اللهم إنی أسألک من خیر ما سألک عبدک ونبیک وأعوذ بک من شر ما عاذ به

عبدک ونبیک اللهم إنی أسألک الجنه وما قرب إلیها من قول أو عمل وأعوذ بک من النار وما قرب إلیها من قول أو عمل وأسألک أن تجعل کل قضاء تقضیه لی خیرا.

عفان برای ما روایت کرد که حماد بن سلمه برای او روایت کرده است که جبر بن حبیب برای او روایت کرده است که امّ کلثوم دختر ابوبکر از عائشه روایت کرده است که...

إبن أبی شیبه الکوفی، أبو بکر عبد الله بن محمد (متوفای235 ه)،

الکتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ج 6، ص 44، ح29345،

تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبه الرشد -الریاض، الطبعه: الأولی، 1409ه؛

الشیبانی، أحمد بن حنبل أبو عبدالله (متوفای241ه)، مسند أحمد بن حنبل، ج 6، ص 133، ناشر: مومسه قرطبه ج مصر؛

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای256ه)، الأدب المفرد، ج 1، ص 222، تحقیق: محمد فومد عبدالباقی، ناشر: دار البشائر الإسلامیه -بیروت، الطبعه: الثالثه، 1409 ج 1989م.

در حالی که اسحاق بن راهویه، همین روایت را از امّ کلثوم دختر امیر مومنان علیه السلام به نقل از عائشه نقل کرده است:

أخبرنا النضر نا شعبه نا جبر بن حبیب قال سمعت أم کلثوم بنت علی تحدث عن عائشه أن رسول الله صلی الله علیه وسلم لیکلمه فی حاجه وعائشه تصلی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عائشه علیک بالجوامع والکوامل قولی اللهم إنی أسألک من الخیر کله عاجله وآجله ما عملت منه وما لم أعلم وأعوذ بک من الشر کله عاجله وآجله ما عملت منه وما لم أعلم اللهم إنی أسألک الجنه وما قرب إلیها من قول أو عمل وأعوذ بک من النار وما قرب إلیها من قول أو عمل اللهم إنی أسألک مما سألک منه محمد وأعوذ بک مما استعاذ منه محمد صلی الله علیه وسلم اللهم ما قضیت لی من قضاء فاجعل عاقبته لی

رشدا

نضر برای ما روایت کرده است که شعبه برای او روایت کرده است که حبیب بن جبر برای او روایت کرده است که از امّ کلثوم دختر علی شنیده است که...

الحنظلی، إسحاق بن إبراهیم بن مخلد بن راهویه (متوفای238ه)، مسند إسحاق بن راهویه، ج 2، ص 590، ح1165، تحقیق: د. عبد الغفور بن عبد الحق البلوشی، ناشر: مکتبه الإیمان -المدینه المنوره،

ص:404

الطبعه: الأولى، 1412ه ج 1991م.

محور سوم: تعارض های موجود در نقل قضیه:

یکی از دلائل افسانه بودن این ازدواج، این است که اختلاف های و تناقض های شدیدی در نقل ماجراهای آن دیده می شود. این تناقض ها به حدی است که مانع اطمینان انسان به صحت آن ها و سبب اطمینان به افسانه بودن آن می شود.

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در باره این اختلاف ها و تناقض ها می نویسد:

والحدیث بنفسه مختلف، فتاره یروی: أن أمیر المومنین علیه السلام تولی العقد له علی ابنته. وتاره یروی أن العباس تولی ذلک عنه. وتاره یروی: أنه لم یقع العقد إلا بعد وعید من عمر وتهدید لبنی هاشم. وتاره یروی أنه کان عن اختیار وإیثار.

ثم إن بعض الرواه یذکر أن عمر أولدها ولدا أسماه زیدا. وبعضهم یقول: إنه قتل قبل دخوله بها. وبعضهم یقول: إن لزید بن عمر عقبا. ومنهم من یقول: إنه قتل ولا عقب له. ومنهم من یقول: إنه وأمه قتلا. ومنهم من یقول: إن أمه بقیت بعده. ومنهم من یقول: إن عمر أمهر أم کلثوم أربعین ألف درهم. ومنهم من یقول: مهرها أربعه آلاف درهم. ومنهم من یقول: کان مهرها خمسمائه درهم.

وبدو هذا الاختلاف فیه یبطل الحدیث، فلا یکون له تأثیر علی حال.

خود همین روایت اختلاف های بسیار دارد؛ گاهی روایت می شود که

خود امیرمومنان عقد امّ کلثوم را به عهده گرفت، و در بعضی روایات

آمده است که عباس این کار را به عهده گرفت. در بعضی روایات آمده

است که این عقد صورت نگرفت، مگر پس از تهدید عمر و تهدید

شدن بنی هاشم؛ و در بعضی دیگر آمده است که این عقد به اختیار و

از روی میل صورت گرفت.

بعضی از راویان می گویند که عمر از او صاحب فرزندی به نام زید

ص:405

شد؛ عده ای می گویند که او پیش از نزدیکی با امّ کلثوم کشته شد، عده ای می گویند که از زید بن عمر، نسلی بر جای ماند؛ عده ای می گویند که زید بن عمر کشته شد و فرزندی نداشت؛ عده ای می گویند که او و مادرش با هم کشته شدند. عده ای می گویند که مادرش پس از او باقی ماند؛ عده ای می گویند عمر مهر او را چهل هزار درهم قرار داد، عده ای می گویند چهار هزار درهم، و عده ای می گویند پانصد درهم.

و همین اختلاف در حدیث، سبب بطلان آن می شود و بنابراین، این روایت هیچ اثری ندارد.

الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبی عبد الله العکبری، البغدادی (متوفای413 ه)، المسائل السرویه، ص 90، تحقیق: صائب عبد الحمید، ناشر: دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع - بیروت، الطبعه: الثانیه، 1414ه -1993م.

از آن جایی که این اختلاف ها بسیار گسترده است و این مقاله گنجایش نقل تمام آن ها را ندارد، فقط به چند مورد محدود اشاره و مدارک آن از کتاب های اهل سنت ارائه می شود.

1. ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد؟

از آن جایی که اهل سنت می دانسته اند که امّ کلثوم پس از عمر زنده مانده است، برای این که ثابت کنند امّ کلثومی بوده، شوهران بسیاری برای وی تراشیده اند.

نخستین کسی که از اهل سنت این افسانه را دامن زده، محمد بن سعد زهری (متوفای 230ه) در الطبقات الکبری است. بقیه عالمان اهل سنت نیز چشم بسته و بدون این که به تناقض های موجود در این نقل توجه کنند، آن را در کتاب های ذکر کرده اند. محمد بن سعد می نویسد:

أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی وأمها فاطمه بنت رسول الله وأمها خدیجه بنت خویلد

ص:406

بن أسد بن عبد العزى بن قصى تزوجها عمر بن الخطاب وهى جاريه لم تبلغ فلم تزل عنده إلى أن قتل وولدت له زيد بن عمر ورقيه بنت عمر ثم خلف على أم كلثوم بعد عمر عون بن جعفر بن أبى طالب بن عبد المطلب فتوفى عنها ثم خلف عليها أخوه محمد بن جعفر بن أبى طالب بن عبد المطلب فتوفى عنها فخلف عليها أخوه عبد الله بن جعفر بن أبى طالب بعد أختها زينب بنت على بن أبى طالب.

امّ كلثوم، دختر على بن أبى طالب... كه مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بود... عمر بن خطاب با او ازدواج كرد؛ در حالى هنوز به سن بلوغ نرسيده بود! تا زمانى كه عمر كشته نشده بود در كنار او به سر مى برد و زيد بن عمر و رقيه را به دنيا آورد. پس از عمر، با عون بن جعفر بن أبى طالب و پس از آن با محمد بن جعفر ازدواج كرد. هنگامى كه محمد بن جعفر از دنيا رفت با برادرش عبد الله بن جعفر پس از حضرت زينب ازدواج كرد...

الزهرى، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصرى (متوفاى230ه)، الطبقات الكبرى، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر -بيروت؛

البلاذرى، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفاى279ه)، أنساب الأشراف، ج 1، ص 178.

در اين حديث آمده است كه امّ كلثوم پس از به كشته شدن عمر بن خطاب با پسر عمويش عون بن جعفر پس از عون با برادر او محمد و

سپس با عبدالله بن جعفر برادر دیگر آن دو ازدواج کرد؛ در حالی که راوی فراموش کرده که عون و محمد هر دو در جنگ شوشتر سال 16 یا 17 هجری در زمان خلیفه دوم کشته شده اند؛ یعنی همسر دوم و سوم امّ کلثوم پیش از همسر اول فوت کرده اند!

ابن حجر در الاصابه می گوید:

استشهد عون بن جعفر فی تستر وذلک فی خلافه عمر وما له عقب.

عون بن جعفر در جنگ شوشتر در زمان عمر شهید شد و هیچ

ص:407

فرزندی از او بر جای نماند.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 4، ص 744، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412 -1992.

و جالب این است که ابن حجر عسقلانی در جای دیگر از همین کتابش در ترجمه محمد بن جعفر می گوید:

محمد بن جعفر بن أبی طالب بن عبد المطلب... أنه کان یکنی أبا القاسم وأنه تزوج أم کلثوم بنت علی بعد عمر قال واستشهد بتستر.

محمد بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب... کنیه او ابوالقاسم بود و او پس از عمر، با امّ کلثوم دختر علی ازدواج کرده و در تستر شهید شد!

العسقلانی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل الشافعی، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 6، ص 7768، رقم: 7769، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412 -1992.

از قدیم گفته اند که دروغگو فراموش کار است. اگر محمد و عون در زمان عمر در جنگ تستر شهید شده اند، چگونه پس از عمر دوباره زنده شده و با امّ کلثوم ازدواج کرده اند؟!!!

افزون بر این که ازدواج امّ کلثوم با عبد الله جعفر شوهر حضرت زینب

امکان پذیر نیست و مضمون روایت جمع بین دو خواهر می باشد؛

زیرا حضرت زینب تا پس از واقعه کربلا زنده و همسر عبد الله بن

جعفر بوده است.

و پس از حضرت زینب نیز نمی تواند با عبد الله بن جعفر ازدواج کند؛

زیرا طبق اعتقاد اهل سنت، امّ کلثوم در زمان حیات امام حسن علیه

السلام در مدینه از دنیا رفته است. مدارک این مطلب را پیش از این

بیان کردیم.

ص:408

برخی دیگر از عالمان اهل سنت که متوجه دروغ بودن ازدواج امّ کلثوم

با عون و محمد، و عدم سازگاری آن با واقعیت های تاریخی بوده اند،

ادعا کرده اند که امّ کلثوم پس از عمر با عبد الله بن جعفر ازدواج کرده

است.

ثم هلک عمر عن أم کلثوم فتزوجها عبد الله بن جعفر فلم تلد منه.

عمر از دنیا رفته و همسر او امّ کلثوم با عبد الله بن جعفر ازدواج کرد اما

از او صاحب فرزند نشد.

الزبیر بن بکار بن عبد الله بن مصعب الزبیری أبو عبد الله

(متوفای256ه)، المنتخب من کتاب أزواج النبی صلی الله علیه

وسلم، ج 1، ص 31، تحقیق: سکینه الشهابی، ناشر: مومسه الرساله

- بیروت، الطبعه: الأولی، 1403ه.

در حالی که این مطلب را هرگز نمی توان پذیرفت؛ چرا که به اتفاق

شیعه و سنی، حضرت زینب سلام الله علیها در زمان امیر مومنان

علیه السلام با عبد الله بن جعفر ازدواج کرده و تا آخر عمر همسر او

بوده است.

2. سن ام کلثوم هنگام ازدواج

در این که امّ کلثوم در هنگام ازدواج با عمر چند سال داشته،

اختلاف های شدیدی میان عالمان سنی وجود دارد. آن جایی که دفاع

از آبروی خلیفه در میان است، او را آن قدر کوچک جلوه می دهند که

بوسیدن، در بغل گرفتن و حتی برهنه کردن ساقش حرام نیست.

هنوز به حدی نرسیده بود که شهوت را برانگیزد:

ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقه می نویسد:

وتقبیله وضمه لها علی جهه الإکرام لأنها لصغرها لم تبلغ حدا تشتهی

حتی یحرم ذلک....

بوسیدن امّ کلثوم و در آغوش گرفتن او، به خاطر اکرام بوده است؛ زیرا

او به خاطر کوچک بودن به حدی نرسیده بود که سبب برانگیختن

ص:409

شهوت شود تا این کار در باره او حرام باشد!!!

الهیثمی، أبو العباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر (متوفای973ه)، الصواعق المحرقه علی أهل الرفض والضلال والزندقه، ج 2، ص 457، تحقیق عبد الرحمن بن عبد الله الترکی - کامل محمد الخراط، ناشر: مومسه الرساله -لبنان، الطبعه: الأولی، 1417ه -1997م.

دختری کوچک و غیر بالغ که با دیگر دختران بازی می کرد:

عبد الرزاق صنعانی او را دختر خردسالی معرفی می کند که با کنیزکان بازی می کرد:

تزوج عمر بن الخطاب أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب وهی جاریه تلعب مع الجواری....

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای211ه)، المصنف، ج 6، ص 164، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب الإسلامی -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1403ه.

محمد بن سعد زهری، او را دختری که هنوز به سن بلوغ نرسیده، معرفی می کند:

تزوجها عمر بن الخطاب وهی جاریه لم تبلغ.

عمر با امّ کلثوم ازدواج کرد؛ در حالی که هنوز امّ کلثوم به سن بلوغ نرسیده بود.

الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای230ه)،

الطبقات الکبری، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر -بیروت.

و در روایت دیگر او را «صبیه؛ کودک» می داند:

لما خطب عمر بن الخطاب إلی علی ابنته أم کلثوم قال یا أمیر المومنین

إنها صبیه.

زمانی که عمر، امّ کلثوم را از علی (علیه السلام) خواستگاری کرد،

علی (علیه السلام) فرمود: ای امیر مومنان، او کودکی بیش نیست.

ص:410

الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای230ه)، الطبقات الکبری، ج 8، ص 464، ناشر: دار صادر ج بیروت.

ابن عساکر و ابن جوزی نیز همین مطلب را نقل کرده اند.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاریخ مدینه دمشق وذکر فضلها وتسمیه من حلها من الأماثل، ج 19، ص 485، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر -بیروت -1995.

ابن الجوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای 597 ه)، المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، ج 4، ص 237، ناشر: دار صادر - بیروت، الطبعه: الأولی، 1358.

بلاذری، ابن عبد البر، زمخشری و... گفته اند که او در هنگام ازدواج با عمر «صغیره» بوده است.

خطب عمر بن الخطاب أم کلثوم بنت علی -رضی الله تعالی عنهم - فقال: إنها صغیره.

عمر از امّ کلثوم دختر علی خواستگاری کرده و علی به او گفت: او دختری کوچک است.

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای279ه)، أنساب الأشراف، ج 1، ص 296؛

القرطبی، یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفای463 ه)،

الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 4، ص 1954، تحقیق: علی

محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412ه؛

الزمخشری الخوارزمی، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد جار الله

(متوفای538ه) ربیع الأبرار، ج 1، ص 468.

ابن جوزی می گوید، ای ازدواج در سال هفدهم اتفاق افتاده و در

ص:411

زمانی که عمر با او ازدواج کرده، هنوز به سن بلوغ نرسیده بوده:

وفی هذه السنه (17ه) تزوج عمر رضی الله عنه أم کلثوم بنت علی رضی الله عنه... فزوجها إیاه ولم تکن قد بلغت فدخل بها فی ذی القعده ثم ولدت له زیدا.

ابن الجوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای 597 ه)، المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، ج 4، ص 237، ناشر: دار صادر - بیروت، الطبعه: الأولی، 1358.

ده سال یا بیشتر داشت:

و زمانی که نیاز دارند وجود فرزندی را برای امّ کلثوم ثابت و از عدم تناسب سنی او با عمر پاسخ دهند، او را ده ساله و حتی بیشتر معرفی می کنند:

أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب الهاشمیه أمها فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ولدت فی أواخر عهد النبی صلی الله علیه وسلم وتزوجها عمر بن الخطاب ولها عشر سنین أو أکثر فولدت له زیدا وماتت هی وابنها زید فی یوم واحد

امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب هاشمی، مادرش فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)؛ در اواخر زندگانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دنیا آمده و عمر با او

ازدواج کرد؛ وی در هنگام ازدواج ده سال یا بیشتر داشت و برای عمر زید را به دنیا آورد و اوِ و فرزندش زید در یک روز از دنیا رفتند.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852 ه)، الإیثار بمعرفه رواه الآثار ج 1، ص 211، 328، تحقیق: سید کسروی حسن، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه: الأولی، 1413ه.

ذهبی در یک کتابش اعتقاد دارد که او در سال ششم هجری به دنیا آمده است:

أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب بن عبد المطلب بن هاشم الهاشمیه

ص:412

شقیقه الحسن والحسین ولدت فی حدود سنه ست من الهجره ورأت
النبی صلی الله علیه وسلم ولم ترو عنه شیئا. خطبها عمر بن الخطاب
وهی صغیره.
امّ کلثوم دختر علی بن ابوطالب، خواهر حسن و حسین، در حدود
سال ششم هجرت به دنیا آمد، رسو لخدا را دید؛ ولی از او روایتی نقل
نکرده است، عمر از او خواستگاری کرد؛ در حالی که هنوز خردسال
بود.
الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای748ه)،
سیر أعلام النبلاء، ج 3، ص 500، تحقیق: شعیب الأرناومط، محمد
نعیم العرقسوسی، ناشر: مومسه الرساله -بیروت، الطبعه: التاسعه،
1413ه.
و اگر ازدواج را مطابق نظر اهل سنت در سال هفدهم یا هجدهم
بدانیم، او یازده یا دوازده ساله بوده است!!!
با این حال ذهبی در کتاب دیگرش می گوید در حیات رسول خدا به
دنیا آمد و زمانی که عمر با او ازدواج کرد، خردسال بود:
أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب الهاشمیه. ولدت فی حیاه جدها
صلی الله علیه وسلم، وتزوجها عمر وهی صغیره.
امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب هاشمی، در زمان حیات پدر بزرگش
به دنیا آمد و عمر در حالی که او کوچک بود، با او ازدواج کرد.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای748ه)،
تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج 4، ص 137، تحقیق د.
عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الکتاب العربی -لبنان/ بیروت،
الطبعه: الأولی، 1407ه -1987م.

با توجه به آن چه که از ابن سعد گذشت که امّ کلثوم «صبیه» بوده و یا به
حد بلوغ نرسیده بوده، چگونه می توان پذیرفت که او در سال ششم
هجری به دنیا آمده باشد !!.

3. مقدار مهریه ام کلثوم:

در مقدار مهریه امّ کلثوم نیز اختلاف های چشمگیری وجود دارد، برخی ده هزار دینار و اکثر عالمان سنی آن را چهل هزار درهم ذکر کرده اند.

الف: ده هزار دینار:

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد:

فتزوجها وأمهرها عشره آلاف دینار.

عمر با او ازدواج کرده و ده هزار دینار برای او مهریه تعیین کرد.

الیعقوبی، أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفای292ه، تاریخ الیعقوبی، ج2، ص150، ناشر: دار صادر ج بیروت.

ب: چهل هزار دینار:

لما تزوج زینب بنت علی فانه أصدقها اربعین الف دینار.

هنگامی که عمر با زینب دختر علی ازدواج کرد، به او چهل هزار دینار مهریه داد !!!

الکتانی، الشیخ عبد الحی (متوفای1382ه)، نظام الحکومه النبویه المسمی التراتیب الإدرایه، ج 2، ص 405، ناشر: دار الکتاب العربی ج بیروت.

ج: چهل هزار درهم:

بسیاری از بزرگان اهل سنت با چندین سند نقل کرده اند که مهریه امّ کلثوم، چهل هزار درهم بوده است:

أن عمر تزوج أم كلثوم على أربعين ألف درهم

عمر با امّ کلثوم دختر علی در مقابل چهل هزار درهم مهر ازدواج کرد.

إبن أبی شیبه الکوفی، أبو بکر عبد الله بن محمد (متوفای235 ه)، الکتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ج 3، ص 494، تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبه الرشد -الریاض، الطبعه: الأولی،

ص:414

1409ه؛

الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای230ه)، الطبقات الکبری، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر -بیروت؛

إبن عبد البر، یوسف بن عبد الله بن محمد (متوفای463ه)، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 4، ص 1955، تحقیق علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412ه؛

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 8، ص 293، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412 -1992.

جدای از تناقض های موجود در مقدار مهریه، مشکل دیگر در زیاد بودن مهریه امّ کلثوم است؛ با اینکه طبق روایات صحیح السندی که در کتاب های اهل سنت وجود دارد، خود خلیفه از تعیین مهریه کلان جلوگیری می کرده است.

ابن ماجه قزوینی در سنن خود می نویسد:

حدثنا أبو بَکْرِ بن أبی شَیْبَهَ ثنا یَزِیدُ بن هَارُونَ عن بن عَوْنٍ ح وحدثنا نَصْرُ بن عَلِیٍّ الْجَهْضَمِیُّ ثنا یَزِیدُ بن زُرَیْعٍ ثنا بن عَوْنٍ عن مُحَمَّدِ بن سِیرِینَ عن أبی الْعَجْفَاءِ السُّلَمِیِّ قال قال عُمَرُ بن الْخَطَّابِ لَا تُغَالُوا صَدَاقَ النِّسَاءِ فَإِنَّهَا لو کانت مَکْرُمَهً فی الدُّنْیَا أو تَقْوًی عِنْدَ اللَّهِ کان

أَوْلَاكُمْ وَأَحَقَّكُمْ بها مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وسلم ما أَصْدَقَ امْرَأَةً من نِسَائِهِ ولا أُصْدِقَتْ امْرَأَةٌ من بَنَاتِهِ أَكْثَرَ من اثْنَتَىْ عَشْرَةَ أُوقِيَّةً وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيُثَقِّلُ صَدَقَةَ امْرَأَتِهِ حتى يَكُونَ لها عَدَاوَةٌ فى نَفْسِهِ وَيَقُولُ قد كَلِفْتُ إِلَيْكِ عَلَقَ الْقِرْبَهِ أو عَرَقَ الْقِرْبَهِ وَكُنْتُ رَجُلًا عَرَبِيًّا مَوْلِدًا ما أَدْرِى ما عَلَقُ الْقِرْبَهِ أو عَرَقُ الْقِرْبَهِ.

عمر بن خطاب گفت: مهر زنان را بالا نگیرید؛ زیرا اگر بالا بودن مهر، سبب کرامت دینی شده و یا جزو تقوا به حساب می آمد، سزاوارترین

ص:415

شخص به این کار، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که برای هیچ زنی از همسران و یا

دخترانش بیش از دوازده اوقیه قرار نداده است.

و به درستی که مرد هنگامی که مهریه زن را بالا ببرد، در دل دشمنی او

را پیدا کرده و می گوید من به خاطر تو مجبور به کارهای سخت شدم،

با اینکه من مردی عرب بوده و نمی دانستم سختی کار چیست!!!

القزوینی، محمد بن یزید أبو عبدالله (متوفای275ه)، سنن ابن ماجه،

ج 1، ص 607، ح1887، بَاب ضَرْبِ النِّسَاءِ، تحقیق محمد فومد عبد

الباقی، ناشر: دار الفکر -بیروت.

البانی این روایت را در صحیح ابن ماجه شماره 1532 تصحیح کرده

است.

و ابوداوود در سنن خود می نویسد:

م

حدثنا محمد بن عُبَيْدٍ ثنا حَمَّادُ بن زَيْدٍ عن أَيُّوبَ عن مُحَمَّدٍ عن أبی

الْعَجْفَاءِ السُّلَمِیِّ قال خَطَبَنَا عُمَرُ رَحِمَهُ الله فقال ألا لَا تُغَالُوا بِصُدُقِ

النِّسَاءِ فَإِنَّهَا لو كانت مَكْرُمَةً فی الدُّنْيَا أو تَقْوَى عِنْدَ اللَّهِ لَكَانَ أَوْلَاكُمْ بها

النبی صلى الله عليه وسلم ما أَصْدَقَ رسول اللَّهِ صلى الله عليه وسلم

امْرَأَةً من نِسَائِهِ ولا أُصْدِقَتْ امْرَأَةٌ من بَنَاتِهِ أَكْثَرَ من ثِنْتَیْ عَشْرَةَ أُوقِيَّةً

عمر بن خطاب گفت: مهر زنان را بالا نگیرید؛ زیرا اگر بالا بودن مهر،

سبب کرامت دینی شده و یا جزو تقوا به حساب می آمد، سزاوارترین

شخص به این کار، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که برای هیچ زنی از همسران و یا

دخترانش بیش از دوازده اوقیه قرار نداده است.

السجستانی الأزدی، سلیمان بن الأشعث أبو داود (متوفای275ه)،

سنن أبی داود، ج 2، ص 235، ح2106، تحقیق: محمد محیی الدین

عبد الحمید، ناشر: دار الفکر.

البانی این روایت را در صحیح ابی داوود شماره 1852 تصحیح کرده

است.

و ترمذی نیز همین روایت را نقل و آن را تصحیح می کند:

حدثنا بن أبی عُمَرَ حدثنا سُفْيَانُ بن عُيَيْنَةَ عن أَيُّوبَ عن بن سِيرِينَ عن أبی الْعَجْفَاءِ السُّلَمِیِّ قال قال عُمَرُ بن الْخَطَّابِ ألا لَا تُغَالُوا صَدُقَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّهَا لو كانت مَكْرُمَةً فی الدُّنْيَا أو تَقْوَى عِنْدَ اللَّهِ لَكَانَ أَوْلَاكُمْ بها نَبِیُّ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم ما عَلِمْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم نَكَحَ شيئا من نِسَائِهِ ولا أَنْكَحَ شيئا من بَنَاتِهِ على أَكْثَرَ من ثِنْتَیْ عَشْرَةَ أُوقِيَّةً. قال أبو عِيسَى هذا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ وأبو الْعَجْفَاءِ السُّلَمِیُّ اسْمُهُ هَرِمٌ وَالْأُوقِيَّةُ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا وَثِنْتَا عَشْرَةَ أُوقِيَّةً أربعمائه وَثَمَانُونَ دِرْهَمًا

عمر بن خطاب گفت: مهر زنان را بالا نگیرید؛ زیرا اگر بالا بودن مهر، سبب کرامت دینی شده و یا جزو تقوا به حساب می آمد، سزاوارترین شخص به این کار، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که برای هیچ زنی از همسران و یا دخترانش بیش از دوازده اوقیه قرار نداده است...

و اوقیه نزد اهل علم چهل درهم است و دوازه اوقیه، چهارصد و هشتاد درهم.

الترمذی السلمی، محمد بن عیسی أبو عیسی (متوفای 279ه)، سنن الترمذی، ج 3، ص 422، ح1114، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحیاء التراث العربی -بیروت.

و سیوطی در جامع الأحادیث می نویسد:

عن مسروقٍ قَالَ: رَكِبَ عُمَرُ بنُ الّخَطّابِ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ المِنْبَرَ ثُمَّ قَالَ:

أَیُّهَا النَّاسُ مَا إِکْثَارُکُمْ فی صِدَاقِ النسَاءِ وَقَدْ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَصْحَابُهُ

وَإِنَّمَا الصدَاقُ فِیمَا بَیْنَهُمْ أَرْبَعُمَائَهُ دِرْهَمٍ فَمَا دُونَ ذالِکَ، فَلَوْ کَانَ الإِکْثَارُ

فی ذالِکَ تَقْوَی عِنْدَ اللَّهِ أَوْ مَکْرُمَهً لَمْ تَسْبِقُوهُمْ إِلَیْهَا) (ص، ع).

از مسروق روایت شده است که عمر از منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بالا رفته

و گفت: ای مردم، چه شده است که مهریه زنان خود را بالا می گیرید؟

با اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اصحاب او چهارصد درهم و یا کمتر از آن

ص:417

را مهر قرار می دادند.

اگر زیاد بودن مهر، جزو تقوا و یا خصال نیک بود، به طور قطع ایشان پیش از شما چنین می کردند.

السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر (متوفای911ه)، جامع الاحادیث (الجامع الصغیر وزوائده والجامع الکبیر)، ج 14، ص 271، ح3318.

بنابراین، مقدار مهریه امّ کلثوم در قدم نخست مخالف با سنت رسول خدا است؛ چرا که طبق روایاتی که گذشت، رسول خدا مهریه هیچ یک از زنان و دخترانش را زیاد نمی گذاشته.

وثانیاً: مخالف سیره و سنت خود عمر است. آیا اهل سنت می توانند چنین نسبتی را به عمر بدهند با اینکه این مطلب مصداق این آیه کریمه است که خداوند می فرماید:

يَأَيهُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبرُ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفْعَلُون. الصف / 2 و 3.

ای افرادی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گویید که عمل نمی کنید؟!. نزد خدا بسیار باعث خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی کنید!

4. آیا عمر از ام کلثوم فرزندی داشته است؟

یکی از چیزهایی اصل وقوع این ازدواج را زیر سوال می برد، فرزندانی

است که برای امّ کلثوم تراشیده اند. برخی فرزندی برای امّ کلثوم ذکر نکرده اند، برخی فقط برای او یک فرزند به نام زید، برخی رقیه را نیز اضافه کرده و برخی سه فرزند به نام های: زید، رقیه و فاطمه نقل کرده اند.

فرزندی نداشت:

مسعودی شافعی در باره اولاد عمر می نویسد:

أولاد عمر. وکان له من الولد: عبد اللّه، وحفصه زوج النبی صلی الله

عليه وسلم، وعاصم، وعبيد اللّه، وزيد، من أَمٍّ، وعبد الرحمن،

وفاطمه، وبنات آخر، وعبد الرحمن الأصغر -وهو المحدود فی

الشراب، وهو المعروف بأبی شحمه -من ام.

فرزندان عمر: او فرزندانی به نام های ذیل داشت: عبد الله و حفصه

همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عاصم و عبید الله و زید از یک مادر؛ و عبد

الرحمن و فاطمه و دخترانی دیگر، و عبد الرحمن اصغر وهمو است

که به خاطر شرابخواری حد خورده و معروف به ابی شحمه است،

این ها هم از یک مادر هستند.

المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی (متوفای346ه)،

مروج الذهب، ج 1، ص 299

طبق این نقل خلیفه دوم فقط یک پسر به نام زید داشته که او هم برادر

عاصم و عبید الله بود که مادر آن ها امّ کلثوم بنت جرول است و هیچ

نامی از فرزندان عمر از امّ کلثوم در این نقل دیده نمی شود.

یک فرزند داشت:

بسیاری از بزرگان اهل سنت فقط یک فرزند را برای عمر نقل کرده اند:

بیهقی در سنن کبرای خود می نویسد:

وأما أم كلثوم فتزوجها عمر بن الخطاب رضی الله عنه فولدت له زيد

بن عمر ضرب ليالی قتال بن مطيع ضربا لم يزل ينهم له حتى توفی ثم

خلف علی أم كلثوم بعد عمر عون بن جعفر فلم تلد له شيئا حتى

مات.

امّ کلثوم، عمر با او ازدواج کرده و برای او زید بن عمر را به دنیا آورد که در شب درگیری ابن مطیع، ضربه ای به او وارد شده و تا زمان مردن، از این ضربه در رنج بود؛ سپس پس از عمر، عون بن جعفر با امّ کلثوم ازدواج کرد اما از او صاحب فرزندی نشد تا از دنیا رفت.

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای 458ه)، سنن البیهقی الکبری، ج 7، ص 70، ناشر: مکتبه دار الباز -

ص:419

مکه المکرمه، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، 1414 -1994.

و نویری در نهایه الأرب می نویسد:

وتزوج أم كلثوم عمر بن الخطاب فولدت له زيد بن عمر، ثم خلف

عليها بعده عون بن جعفر فلم تلد له حتى مات.

امّ کلثوم به ازدواج عمر بن خطاب در آمده و برای او زید بن عمر را به

دنیا آورد؛ پس از عمر، عون بن جعفر با او ازدواج کرد اما فرزندی

برای او نیاورد تا از دنیا رفت.

النويري، شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب (متوفای733ه)، نهاية

الأرب في فنون الأدب، ج 18، ص 142، تحقيق مفيد قمحيه

وجماعه، ناشر: دار الكتب العلميه -بيروت، الطبعه: الأولى، 1424ه

- 2004م.

و صفدی نیز، فقط یک فرزند برای امّ کلثوم نقل می کند:

وأم كلثوم تزوجها عمر بن الخطاب رضى الله عنه فولدت له زيدا.

و امّ کلثوم، عمر با او ازدواج کرده و برای عمر، زید را به دنیا آورد.

الصفدي، صلاح الدين خليل بن أيبك (متوفای764ه)، الوافي

بالوفيات، ج 1، ص 79، تحقيق أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى،

ناشر: دار إحياء التراث -بيروت -1420ه- 2000م.

و ابن کثیر دمشقی سلفی نیز می نویسد:

وأما أم كلثوم فتزوجها أمير المومنين عمر بن الخطاب فولدت له زيدا

ومات عنها فتزوجت بعده ببنى عمها جعفر واحدا بعد واحد....

امّ كلثوم، امير المومنين عمر! با او ازدواج كرده و او براى عمر، زيد بن عمر را به دنيا آورد. عمر مرد و پس از عمر با فرزندان عمويش جعفر يكى پس از ديگرى ازدواج كرد...

القرشى الدمشقى، إسماعيل بن عمر بن كثير أبو الفداء (متوفاى774ه)، البدايه والنهايه، ج 5، ص 293، ناشر: مكتبه المعارف ج بيروت.

ص:420

دو فرزند داشت:

اکثر عالمان سنی، گفته اند که دو فرزند داشته است؛ آن ها در ذکر فرزندان عمر از امّ کلثوم چنین گفته اند:

وزید الأکبر لا بقیه له ورقیه وأمهما أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب بن عبد المطلب بن هاشم وأمها فاطمه بنت رسول الله.

و زید اکبر، فرزندی نداشت و رقیه؛ مادر این دو امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم است و مادر او نیز فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است.

الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای230ه)، الطبقات الکبری، ج 3، ص 265، ناشر: دار صادر -بیروت؛

الزبیری، أبو عبد الله المصعب بن عبد الله بن المصعب (متوفای 236ه)، نسب قریش، ج 10، ص 349، تحقیق: لیفی بروفسال، القاهره، ناشر:دار المعارف؛

التمیمی البستی، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم (متوفای354 ه)، الثقات، ج 2، ص 144، تحقیق السید شرف الدین أحمد، ناشر: دار الفکر، الطبعه: الأولی، 1395ه ج 1975م؛

الطبری، أبی جعفر محمد بن جریر (متوفای310)، تاریخ الطبری، ج 2، ص 564، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت؛

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد

(متوفای630ه) الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 450، تحقیق عبد الله

القاضی، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه الثانیه، 1415ه.

سه فرزند داشت:

بلاذری در انساب الأشراف دختران امّ کلثوم از عمر را دو نفر معرفی

می کند که با زید سه فرزند می شوند:

ص:421

عبد الرحمن بن زید بن الخطاب: کانت تحته فاطمه بنت عمر، وأمها

أم کلثوم، بنت علی بن أبی طالب، وجدتها فاطمه بنت رسول الله

صلی الله علیه وسلم، وأخوها لأبیها وأمها زید بن عمر بن الخطاب،

فولدت لعبد الرحمن: عبدَ الله وابنةً. وإبراهیم بن نعیم النحام بن عبد

الله بن أسید بن عبد بن عوف بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب،

کانت عنده رقیه بنت عمر، أخت حفصه لأبیها، وأمها: أم کلثوم بنت

علی.

عبد الرحمن بن زید بن خطاب، همسر او فاطمه دختر عمر بود که

مادرش امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب و مادر بزرگش فاطمه دختر

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. برادر پدری و مادری او زید بن عمر است و

برای عبد الرحمن، فرزندی به نام عبد الله و یک دختر به دنیا آورد.

ابراهیم بن نحام بن عبد الله بن اسید بن عبد بن عوف بن عبید بن

عویج بن عدی بن کعب، همسر او رقیه دختر عمر بود، خواهر پدری

حفصه؛ و مادرش امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب.

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای279ه)، أنساب الأشراف،

ج 1، ص 189.

زید برادر عمر بود یا پسر عمر؟

ابن عساکر دمشقی، روایتی را نقل می کند که طبق آن، امّ کلثوم همسر

خطاب بوده، نه عمر بن الخطاب.

وحدثنی عمر بن أبی بکر المومّلی حدثنی سعید بن عبد الکبیر عن عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب وأمه أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب وکان سبب ذلک أن حربا وقعت فیما بین عدی بن کعب.

... از عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن خطاب که مادرش امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب است روایت شده است که...

ص:422

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاریخ مدینه دمشق وذکر فضلها وتسمیه من حلها من الأماثل، ج 19، ص 487، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر -بیروت -1995.

زید اصغر بزرگتر از زید اکبر!!!

جدای از این نکته، به مطلب مهمتری اشاره می کنیم و آن کلمات و سخنانی است که عالمان اهل سنت در باره زید و خود امّ کلثوم زده شاند:

اهل سنت برای عمر بن الخطاب دو فرزند به نام زید ذکر کرده اند، یکی از امّ کلثوم بنت جرول و یکی از امّ کلثوم دختر امیر مومنان.

امّ کلثوم بنت جرول در جاهلیت زن عمر بود و با اسلام آوردن عمر از او جدا شد و سپس با شخص دیگری ازدواج کرد.

وأمُّ عبید الله أم کلثوم: واسمها ملیکه بنت جرول الخزاعیه، وکانت علی شرکها حین نزلت «وَ لا تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الْکَوافِرِ» فطلقها عمر فتزوجها أبو فهم بن حذیفه صاحب الخمیصه، وقد تقدم ذکره فی أول الکتاب.

مادر عبید الله مشهور به امّ کلثوم، نام او ملیکه دختر جرول خزاعی است؛ و هنگامی که آیه «وَ لا تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الْکَوافِرِ» نازل شد، او کافر باقی ماند؛ عمر او را طلاق داد و ابوفهم بم حذیفه، با او ازدواج کرد که

در اول کتاب ذکر او گذشت.

الانصاری التلمسانی، محمد بن أبی بکر المعروف بالبری

(متوفای644ه) الجوهره فی نسب النبی وأصحابه العشره، ج 1، ص

.258

و ابن حجر عسقلانی می نویسد:

زید بن عمر بن الخطاب القرشی العدوی شقیق عبد الله بن عمر

المصغر أمهما أم کلثوم بنت جرول کانت تحت عمر ففرق بینهما

ص:423

الإسلام لما نزلت وَ لا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوافِرِ فتزوجها أبو الجهم بن حذيفه وكان زوجها قبله عمر ذكر ذلک الزبير وغيره فهذا يدل على أن زيدا ولد فی عهد النبی.

زيد بن عمر بن خطاب قرشی عدوی، برادر عبد الله بن عمر اصغر؛ مادر آن دو امّ كلثوم دختر جرول است كه همسر عمر بوده و هنگامی كه آيه «وَ لا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوافِرِ» نازل شد، اسلام بين آن دو جدايی انداخت؛ سپس ابوجهم بن حذيفه با او ازدواج كرد؛ و پيش از او عمر همسر او بود؛ زبير و غير او اين مطلب را ذكر كرده اند و اين نشان می دهد كه زيد (اصغر) در حيات پيامبر به دنيا آمده است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852ه)، الإصابه فی تمييز الصحابه، ج 2، ص 628، رقم: 2961، تحقيق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجيل -بيروت، الطبعه: الأولی، 1412 -1992.

نكته جالب توجه در اين نقل اين است كه پسر امّ كلثوم بنت جرول را كه در زمان رسول خدا به دنيا آمده، «زيد اصغر» ناميده اند و زيد پسر امّ كلثوم دختر امير مومنان را «زيد اكبر». اين مطلب اصل وجود فرزندی به نام زيد از امّ كلثوم دختر امير مومنان عليه السلام زير سوال می برد. چگونه می شود كه پسر بزرگتر را «زيد اصغر» ناميد و پسر كوچكتر را «زيد اكبر» !!!.

عالمان اهل سنت بدون توجه به این نکته، این چنین گفته اند:

وزید الأکبر ورقیه وأمهم أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب وأمها فاطمه

بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وزید الأصغر وعبیدالله وأمهما

أم کلثوم بنت جرول. وفرق الإسلام بین عمر وبین أم کلثوم بنت جرول

و زید اکبر و رقیه، مادر آن دو امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب و مادر

او فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است؛ و زید اصغر و عبید الله مادر

آن دو امّ کلثوم دختر جرول است؛ و اسلام سبب جدایی عمر و

ص:424

امّ كلثوم دختر جرول شد.

ابن الجوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای 597 ه)، المنتظم فی تاريخ الملوک والأمم، ج 4، ص 131، ناشر: دار صادر - بيروت، الطبعه: الأولی، 1358.

بنابراین با کلام عالمان اهل سنت ثابت شد که امّ کلثوم دختر ابوبکر است و زید فرزند عمر هم از امّ کلثوم بنت جرول بوده، نه از امّ کلثوم دختر امیر مومنان علیه السلام و اهل سنت با استفاده از همین تشابه اسمی، این افسانه را ساخته اند.

البته برخی از عالمان سنی، همسر دیگری به نام امّ کلثوم را نیز برای عمر ذکر کرده اند. عاصمی مکی در تعداد زنان عمر می نویسد:

والرابع عاصم أمه أم كلثوم جميله بنت عاصم بن ثابت بن أبی الأفلح حمی الدبر.

چهارمین فرزند عمر، عاصم است؛ مادر او امّ کلثوم جمیله دختر عاصم بن ثابت بن ابی افلح است.

العاصمی المكی، عبد الملک بن حسين بن عبد الملک الشافعی (متوفای1111ه)، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج 2، ص 508، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود- علی محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلميه.

یعنی خلیفه دوم چهار زن به نام «امّ کلثوم» داشته: 1. امّ کلثوم دختر

جرول؛ 2. امّ کلثوم دختر ابوبکر؛ 3. امّ کلثوم دختر عاصم بن ثابت؛ 4. امّ کلثوم دختر امیر مومنان. !!!.

گویا عالمان اهل سنت با استفاده از این تشابهات اسمی، امّ کلثوم دختر امیر مومنان علیه السلام را نیز اضافه کرده باشند.

عمر، دخترش رقیه را به ازدواج ابراهیم بن نعیم آورد:

یکی از شواهد دروغ بودن این مدعا آن است که برخی از عالمان اهل سنت ادعا کرده اند که خود عمر بن الخطاب دخترش رقیه را که از

امّ کلثوم بوده به ازدواج شخصی به نام ابراهیم بن نعیم درآورده است.

ابن قتیبه دینوری می گوید:

ویقال إن اسم بنت أم کلثوم من عمر رقیه وأن عمر زوجها إبراهیم بن نعیم النحام فماتت عنده ولم تترک ولدا.

و گفته شده است که نام دختر امّ کلثوم از عمر، رقیه بود که عمر او را به ازدواج ابراهیم بن نعیم نحام در آورده و او نیز نزد ابراهیم از دنیا رفته برای او فرزندی نیاورد.

الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای276ه)، المعارف، ج 1، ص 185، تحقیق: دکتور ثروت عکاشه، ناشر: دار المعارف -القاهره .

و ابن اثیر جزری نیز می گوید:

وقد ذکر الزبیر بن أبی بکر أن عمر بن الخطاب زوج ابنته رقیه من إبراهیم بن نعیم بن عبد الله النحام

زبیر بن ابی بکر گفته است که عمر بن خطاب دختر خویش را به ازدواج ابراهیم بن نعیم بن عبد الله نحام در آورد.

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای630ه)، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج 1، ص 71، تحقیق عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی -بیروت / لبنان، الطبعه: الأولی، 1417 ه -1996 م.

ابن حجر عسقلانی در این باره می نویسد:

وقال الزبیر زوج عمر بن الخطاب إبراهیم هذا ابنته قلت وعند

البلاذری أنه کانت عنده رقیه بنت عمر من أم کلثوم بنت علی.

زبیر گفته است که عمر بن خطاب، این دختر خویش را به ازدواج

ابراهیم در آورد؛ بلاذری نیز گفته است که رقیه دختر عمر از امّ کلثوم

همسر او بوده است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل

ص:426

(متوفای852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 1، ص 178، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412 -1992.

با توجه به آن چه که در محور پیشین گفته شد، خلیفه دوم در سال هفدهم و یا هیجدهم هجرت با امّ کلثوم ازدواج کرده است و در سال 23 هجرت از دنیا رفته؛ یعنی حد اکثر شش سال با امّ کلثوم زندگی کرده است.

و نیز با توجه به این که زید بن عمر، فرزند دیگر امّ کلثوم !!! از او بزرگتر بوده و زید در واپسین سال عمر پدرش به دنیا آمده، چگونه می توان پذیرفت که عمر بتواند رقیه را که با خوشبینانه ترین وضعیت فقط یک یا دو سال داشته، به ازدواج کسی دربیاورد؟

ابن حجر در باره تاریخ تولد زید می گوید:

وکان مولده فی آخر حیاه أبیه سنه ثلاث وعشرین.

تولد او در آخر عمر پدرش در سال بیست و سه بوده است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852 ه)، الإیثار بمعرفه رواه الآثار ج 1، ص 79، تحقیق: سید کسروی حسن، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه: الأولی، 1413ه.

شاید چون جناب خلیفه، با خود امّ کلثوم در کودکی ازدواج کرده، دوست داشته که دختر او نیز در سن شیرخوارگی ازدواج کند !!!.

5. تاریخ وفات ام کلثوم و زید:

در باره تاریخ وفات امّ کلثوم و زید نیز اختلاف های وجود دارد. برخی گفته اند که در زمان امام حسن علیه السلام از دنیا رفته اند و برخی گفته اند که به دست عبد الملک بن مروان مسموم شده اند.

مرگ در زمان حکومت عبد الملک بن مروان (86 73ه):

عبد الرزاق صنعانی، زمان مرگ آن دو را زمان حکومت عبد الملک بن

مروان ذکر کرده است. عبد الملک بن مروان سیزده سال حکومت کرد و در سال 86 هجری از دنیا رفت؛ یعنی امّ کلثوم و زید حد اقل تا سال 73 هجری زنده بوده اند:

قال عبد الرزاق وأم کلثوم من فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ودخل علیها عمر وأولد منها غلاما یقال له زید فبلغنی أن عبد الملک بن مروان سمهما فماتا وصلی علیهما عبد الله بن عمر وذلک أنه قیل لعبد الملک هذا بن علی وبن عمر فخاف علی ملکه فسمهما.

عبد الرزاق می گوید: و امّ کلثوم فرزند فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که عمر با او ازدواج کرده و از او صاحب پسری به نام زید شد؛ و به من خبر رسید که عبد الملک بن مروان آن دو را سم داده و کشت؛ و عبد الله بن عمر بر آن دو نماز خواند؛ و علت اینکار این بود که به عبد الملک گفته شد که زید، پسر علی و پسر عمر است؛ و به همین سبب او بر خلافت خویش از زید ترسید و آن دو را سم داد!

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای211ه)، المصنف، ج 6، ص 164، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب الإسلامی -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1403ه.

مرگ در زمان امارت سعید بن العاص (54 48ه):

روایات مشهور اهل سنت ثابت می کند، که هر دوی آن ها در زمان

سعید بن العاص که از سال 48ه تا 54ه امیر مدینه بوده، از دنیا رفته اند.

صفدی در الوافی بالوفیات می نویسد:

وتوفی زید رحمه الله شابا فی حدود الخمسین للهجره.

زید رحمه الله در جوانی در حدود سال پنجاه هجری از دنیا رفت.

الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أیبک (متوفای764ه)، الوافی بالوفیات، ج 15، ص 24، تحقیق أحمد الأرناومط وترکی مصطفی،

ص:428

ناشر: دار إحیاء التراث -بیروت -1420ه- 2000م.

و ابن حجر عسقلانی می گوید:

زید بن عمر بن الخطاب القرشی العدوی أمه أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب مات مع أمه فی یوم واحد وکان مولده فی آخر حیاه أبیه سنه ثلاث وعشرین ومات وهو شاب فی خلافه معاویه فی ولایه سعید بن العاص علی المدینه

زید بن عمر بن خطاب قرشی عدوی، مادر او امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب است که به همراه مادرش در یک روز از دنیا رفتند.

ولادت او در اواخر عمر پدرش در سال 23 بود و در جوانی در خلافت معاویه در زمان امارت سعید بن عاص بر مدینه از دنیا رفت.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852 ه)، الإیثار بمعرفه رواه الآثار ج 1، ص 79، تحقیق: سید کسروی حسن، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه: الأولی، 1413ه.

بین این دو نقل بیش از بیست سال تفاوت وجود دارد !!!.

مرگ، پس از واقعه کربلا:

و طبق خطبه ای که ابن طیفور از آن حضرت در کوفه نقل کرده، ثابت می کند که امّ کلثوم تا پس از قضیه کربلا زنده بوده اند:

قالت أبدأ بحمد الله والصلاه والسلام علی جدی أما بعد یا أهل الکوفه...

چنین گفت که: با ستایش خدا آغاز به سخن می کنم و درود و سلام بر جدّ خویش می فرستم.

ای اهل کوفه !...

أبی الفضل بن أبی طاهر المعروف بابن طیفور (متوفای380 ه)، بلاغات النساء، ص 24، ناشر: منشورات مکتبه بصیرتی قم و ص 11، طبق برنامه الجامع الکبیر.

6. نحوه وفات ام کلثوم و زید:

ص:429

در باره نحوه وفات امّ کلثوم و زید نیز اختلاف های وجود دارد. برخی گفته اند که هر دوی آن ها مریض و همین مریضی سبب مرگ همزمان هر دوی آن ها شد.

مرگ بر اثر مریضی:

محمد بن حبیب بغدادی در المنمق و ابن عساکر دمشقی در تاریخ مدینه دمشق و صفدی در الوافی فی الوفیات می نویسند:

وقد ذکر بعض أهل العلم أنه وأمه أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب رحمه الله علیهم وکانت تحت عبد الله بن جعفر بن أبی طالب علیه مرضاً جمیعاً وثقلاً ونزل بهما وأن رجالاً مشوا بینهما لینظروا أیهما یموت قبل صاحبه فیرث منه الآخر وأنهما قبضا فی ساعه واحده ولم یدر أیهما قبض قبل صاحبه فلم یتوارثا.

بعضی از اهل علم گفته اند که او و مادرش امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب (رحمه الله علیهم) بود که در آن زمان همسر عبد الله بن جعفر بود هر دو مریض شده و در یک زمان از دنیا رفتند. عده ای بین خانه آن دو در رفت و آمد بودند تا ببینند که کدامیک پیش از دیگری می میرد، تا دیگری از او ارث ببرد؛ اما آن دو در یک زمان مردند و ندانستند که کدامیک زودتر مرده است و به همین سبب از هم ارث نبردند.

البغدادی، أبو جعفر محمد بن حبیب بن أمیه (متوفای245ه)، المنمق

فی أخبار قریش، ج 1، ص 312، تحقیق: خورشید أحمد فارق، ناشر: عالم الکتب -بیروت، الطبعه: الأولی، 1405ه 1985م؛

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاریخ مدینه دمشق وذکر فضلها وتسمیه من حلها من الأماثل، ج 19، ص 487 تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر -بیروت -1995؛

الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أیبک (متوفای764ه)، الوافی

ص:430

بالوفيات، ج 15، ص 24، تحقيق أحمد الأرناومط وتركى مصطفى،

ناشر: دار إحياء التراث -بيروت -1420ه- 2000م.

مرگ بر اثر اصابت سنگ:

برخی گفته اند که سنگی به سرش خورد و از دنیا رفت.

ابن حبان می نویسد:

فأما أم كلثوم فزوجها على من عمر فولدت لعمر زيدا ورقيه وأما زيد

فأتاه حجر فقتله.

امّ کلثوم را علی به ازدواج عمر در آورده و برای او زید و رقیه را به دنیا

آورد؛ اما زید سنگی به سر او اصابت کرده و او را کشت!

التميمی البستی، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم (متوفای354 ه)،

الثقات، ج 2، ص 144، تحقيق السيد شرف الدين أحمد، ناشر: دار

الفكر، الطبعه: الأولى، 1395ه ج 1975م.

ابن قتیبه دینوری اعتقاد دارد که زید در جنگی که بین بنی عویج و بنی

رزاح اتفاق افتاده، کشته شده است.

وأما زيد بن عمر بن الخطاب فرمى بحجر فى حرب كانت بين بنى

عويج وبين بنى رزاح فمات ولا عقب له ويقال أنه مات هو وأم كلثوم

أمه فى ساعه واحده فلم يرث واحد منهما من صاحبه...

اما زید بن عمر، در درگیری بین بین عویج و بنی رزاح سنگی به سر او

خورد و او را کشت، در حالی که او فرزندی نداشت.

همچنین گفته شده است که او مادرش در یک ساعت از دنیا رفته و به همین علت از همدیگر ارث نبردند...

الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای276ه)، المعارف، ج 1، ص 188، تحقیق: دکتور ثروت عکاشه، ناشر: دار المعارف -القاهره.

ص:431

و برخی دیگر از عالمان اهل سنت نوشته اند که زید در جنگی که بین قبیله بنی عدی اتفاق افتاده کشته شده است:

وتوفیت أم کلثوم وابنها زید فی وقت واحد وقد کان زید أصیب فی حرب کانت بین بنی عدی لیلا کان قد خرج لیصلح بینهم فضربه رجل منهم فی الظلمه فشجه وصرعه فعاش أیاما ثم مات وهو وأمه فی وقت واحد وصلی علیهما ابن عمر...

امّ کلثوم و فرزندش زید در یک زمان از دنیا رفتند؛ زید در جنگی شبانه بین بنی عدی برای آشتی دادن آن ها رفته بود اما در تاریکی یکی از آن ها ضربتی به سر او زده او را زخمی کرد.

زید چند روز پس از این ماجرا زنده بود، تا اینکه در یک زمان به همراه مادرش از دنیا رفتند؛ و ابن عمر بر آن دو نماز خواند....

القرطبی، یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفای463 ه)، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 4، ص 1956، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412ه؛

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای630ه)، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج 7، ص 425، تحقیق عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی -بیروت / لبنان، الطبعه: الأولی، 1417 ه -1996 م

مرگ بر اثر اصابت تیر:

فولدت له زید بن عمر وهو زید الأکبر ورقیه بنت عمر وکانت وفاتها ووفاه ابنها فی ساعه واحده وکان سبب موته سهما أصابه لیلا فی ثائره وقعت بین عدی وبنی حذیفه

امّ کلثوم، از عمر صاحب فرزندی به نام زید شد-که زید اکبر همین فرزند است- و دختری به نام رقیه؛ و مردن امّ کلثوم و فرزندش در یک زمان بود.

علت مردن زید آن بود که در یک درگیری شبانه بین بنی عدی و بنی

حذيفه، تيرى به او اصابت كرد.

السهيلى، عبد الرحمن بن عبد الله أبو القاسم (متوفاى581ه)، الفرائض وشرح آيات الوصيه، ج 1، ص 138، تحقيق: د. محمد إبراهيم البنا، ناشر: المكتبه الفيصليه -مكه المكرمه، الطبعه: الثانيه، 1405ه.

مرگ بر اثر خوردن سم:

عبد الرزاق صنعانى، استاد بخارى مى نويسد:

قال عبد الرزاق وأم كلثوم من فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم ودخل عليها عمر وأولد منها غلاما يقال له زيد فبلغنى أن عبد الملك بن مروان سمهما فماتا وصلى عليهما عبد الله بن عمر وذلک أنه قيل لعبد الملک هذا بن على وبن عمر فخاف على ملكه فسمهما.

عبد الرزاق مى گويد: و امّ كلثوم فرزند فاطمه دختر رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) است كه عمر با او ازدواج كرده و از او صاحب پسرى به نام زيد شد؛ و به من خبر رسيد كه عبد الملک بن مروان آن دو را سم داده و كشت؛ و عبد الله بن عمر بر آن دو نماز خواند؛ و علت اينكار اين بود كه به عبد الملک گفته شد كه زيد، پسر على و پسر عمر است؛ و به همين سبب او بر خلافت خويش از زيد ترسيد و آن دو را سم داد!

الصنعانى، أبو بكر عبد الرزاق بن همام (متوفاى211ه)، المصنف، ج

6، ص 164، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب الإسلامی -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1403ه.

7. آیا زید، فرزند داشت؟

در باره این که زید بن عمر، فرزندی داشته یا نه، نیز دیدگاه های گوناگونی نقل شده. برخی ادعا کرده اند که دارای فرزندانی بوده و برخی با قاطعیت گفته اند که هیچ بچه ای نداشته است.

فرزندی نداشت:

وزید الأکبر لا بقیه له ورقیه وأمهما أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب بن عبد المطلب بن هاشم وأمها فاطمه بنت رسول الله.

زید اکبر -فرزندی نداشت -و رقیه، مادر آن دو امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هشام و مادر امّ کلثوم، فاطمه دختر رسول خدا است.

النمیری البصری، أبو زید عمر بن شبه (متوفای262ه)، تاریخ المدینه المنوره، ج 1، ص 345، تحقیق علی محمد دندل ویاسین سعد الدین بیان، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت -1417ه-1996م.

چندین فرزند داشت:

ابن قدامه مقدسی، فقیه مشهور حنابله اعتقاد دارد که او فرزندانی داشته است:

فإن زید بن عمر هو ابن أم کلثوم بنت علی الذی صلی علیه معها وکان رجلا له أولاد کذلک.

زید بن عمر که پسر امّ کلثوم دختر علی است که نماز میت او با مادرش، با هم برگزار شد؛ او مردی بود که فرزندانی داشت.

المقدسی، عبد الله بن أحمد بن قدامه أبو محمد (متوفای620ه)، المغنی فی فقه الإمام أحمد بن حنبل الشیبانی، ج 2، ص 221، ناشر: دار الفکر -بیروت، الطبعه: الأولی، 1405ه.

المقدسی، عبد الله بن أحمد بن قدامه أبو محمد (متوفای620ه)،

الشرح الكبير لابن قدامه، ج 2، ص 345.

ابن عساکر دمشقی نیز می گوید:

قال الزبير وأما زيد بن عمر بن الخطاب فكان له ولد فانقرضوا

زبیر گفته است که زید بن عمر بن خطاب، از او فرزندانی به جا ماند؛

اما نسل او منقرض شد.

ص:434

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاریخ مدینه دمشق وذکر فضلها وتسمیه من حلها من الأماثل، ج 19، ص 483، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر -بیروت -1995.

8. سن زید هنگام وفات:

زید بن عمر، هنگامی از دنیا رفت، چند سال داشت؟ برخی او را «صغیر؛ خردسال»، برخی دیگر «شاب؛ جوان» و برخی دیگر او را « کان رجلا؛ بزرگسال» معرفی کرده اند.

خردسال بود:

أبی حاتم رازی در الجرح و التعدیل و ابن عساکر دمشقی در تاریخ مدینه دمشق، او را «صغیر» نامیده اند:

زید بن عمر بن الخطاب من أم کلثوم بنت علی سمعت أبی یقول ذلک ویقول توفی هو وأمه أم کلثوم فی ساعه واحده وهو صغیر لا یدری أیهما مات أول

زید بن عمر بن خطاب، که مادرش امّ کلثوم دختر علی بود: از پدرم شنیدم که این را می گفت و می افزود که او در حالی که کودک بود به همراه مادرش در یک زمان از دنیا رفتند و مشخص نشد که کدامیک زودتر مرده است.

الرازی التمیمی، أبو محمد عبد الرحمن بن أبی حاتم محمد بن

إدريس (متوفای327ه)، الجرح والتعديل، ج 3، ص 568، رقم:

2576، ناشر: دار إحياء التراث العربی -بيروت، الطبعه: الأولی،

1271ه 1952م؛

ابن عساكر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله

بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاريخ مدينه دمشق وذكر فضلها وتسميه

من حلها من الأماثل، ج 19، ص 484، تحقيق: محب الدين أبی سعيد

ص:435

عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر -بیروت -1995.

جوان بود:

ذهبی و ابن حجر، او را «شاب؛ جوان» نامیده اند:

زید بن عمر بن الخطاب، القرشی العدوی، وأمه أم کلثوم بنت فاطمه الزهراء. قال عطاء الخراسانی: توفی شاباً ولم یعقب.

زید بن عمر بن خطاب قرشی عدوی، مادر او امّ کلثوم دختر فاطمه زهرا است.

عطاء خراسانی گفته است که او در جوانی از دنیا رفته و فرزندی نداشت.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای748ه)، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج 4، ص 58، تحقیق د. عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الکتاب العربی -لبنان/ بیروت، الطبعه: الأولی، 1407ه -1987م.

و ابن حجر می گوید:

زید بن عمر بن الخطاب القرشی العدوی أمه أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب مات مع أمه فی یوم واحد وکان مولده فی آخر حیاه أبیه سنه ثلاث وعشرین ومات وهو شاب فی خلافه معاویه فی ولایه سعید بن العاص علی المدینه

زید بن عمر بن خطاب قرشی عدوی؛ مادر او امّ کلثوم دختر علی بن

ابی طالب است که به همراه مادرش در یک روز از دنیا رفت.

ولادت او در آخر عمر پدرش در سال 23 بود و در جوانی در زمان

خلافت معاویه و حکومت سعید بن العاص بر مدینه از دنیا رفت.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852

ه)، الإیثار بمعرفه رواه الآثار ج 1، ص 79، تحقیق: سید کسروی

حسن، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه: الأولی، 1413ه.

ص:436

بزرگسال بود:

عده ای دیگر از عالمان اهل سنت گفته اند هنگامی که زید از دنیا رفت، برای خودش مردی شده بود. خطیب بغداد می نویسد:

فولدت له زید بن عمر بن الخطاب فعاش حتی کان رجلا ثم مات

امّ کلثوم، برای عمر، زید را به دنیا آورد و زید زنده ماند تا اینکه مردی شده و سپس از دنیا رفت.

البغدادی، أحمد بن علی أبو بکر الخطیب (متوفای463ه)، تاریخ بغداد، ج 6، ص 182، ناشر: دار الکتب العلمیه ج بیروت.

ابن عساکر دمشقی داستان کتک کاری زید با بسر بن أبی أرطاه را در حضور معاویه نقل می کند. از این داستان استفاده می شود که زید بزرگسال باشد:

حدثنی رجل من الأنصار عن أبیه قال وفاقا مع زید بن عمر بن الخطاب وأمه أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب وأمها فاطمه بنت رسول الله ص إلی معاویه بن أبی سفیان فأجلسه علی السریر وهو یومئذ من أجمل الناس وأشبههم فبینا هو جالس قال له بسر بن أرطأه یا ابن أبی تراب فقال له أإیای تعنی لا أم لک لک أنا والله خیر منک وأزکی وأطیب فما زال الکلام بینهما حتی نزل زید إلیه فخنقه حتی صرعه وبرک علی صدره فنزل معاویه عن سریره فحجز بینهما وسقطت عمامه زید فقال زید والله یا معاویه ما شکرت الحسنی ولا حفظت ما کان منا إلیک

حيث تسلط على عبد بنى عامر فقال معاويه أما قولک يا ابن أخى أنى لكفرت الحسنى فوالله ما استعملنى أبوک إلا من حاجه إلى وأما ما ذكرت من الشكر فوالله لقد وصلنا أرحامكم وقضينا حقوقكم وإنكم لفى منازلكم فقال زيد أنا ابن الخليفتين والله لا ترانى بعدها أبدا عائدا إليک وإنى لأعلم أن هذا لم يكن إلا عن رأيک قال وخرج زيد إلينا وقد تشعث رأسه وسقطت عمامته.

یکی از انصار از پدرش روایت کرد که او به همراه زید بن عمر بن خطاب که مادرش امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب و دختر فاطمه زهرا است، به نزد معاویه بن ابی سفیان رفتند.

معاویه او را به همراه خویش بر تخت نشاند. زید در آن زمان از زیباترین مردمان بود.

در این هنگام که زید بر تخت بود، بسر به او گفت: ای پسر ابوتراب!

زید گفت: آیا مقصود تو من هستم؟ ای بی مادر؟ قسم به خدا من از تو بهتر و پاکیزه تر و برتر هستم.

و آن قدر سخن بین آن دو رد و بدل شد، تا اینکه زید از تخت پایین آمده و بسر را به زمین زد و بر روی سینه او نشست!

معاویه از تخت خویش پایین آمده و بین آن دو واسطه شد و عمامه زید افتاد.

زید گفت: ای معاویه، نیکی های ما را سزای خوبی ندادی؛ و الطافی را که از جانب ما به تو شده بود، به خوبی حفظ نکردی؛ و بنده ای از بنی عامر را بر من مسلط ساخته ای!

معاویه گفت: اما اینکه به من گفتی نیکی های ما را سزای خوبی ندادی، بدان که پدرت من را به کار نگرفت مگر به خاطر اینکه او به من محتاج بود!

اما اینکه گفتی الطافی که از جانب شما به ما رسیده بود را به خوبی

حفظ نکردیم، قسم به خدا که ما با بستگان شما وصلت ایجاد کرده و حقوق شما را ادا کرده ایم و شما اکنون در همان جایگاه سابق هستید.

زید گفت: من پسر دو خلیفه هستم! قسم به خدا دیگر مرا نخواهی دید که به نزد تو آیم! و می دانم که این سخن و برخورد بُسر، جز طبق نقشه تو نبوده است!

سپس زید در حالی که موهایش آشفته و عمامه اش افتاده بود، به نزد ما آمد.

ص:438

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاریخ مدینه دمشق وذکر فضلها وتسمیه من حلها من الأماثل، ج 19، ص 484، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر -بیروت -1995.

همین داستان را بلاذری در انساب الأشراف، زمخشری در ربیع الأبرار، ابن حمدون در التذکره الحمدونیه، ابن أثیر در الکامل فی التاریخ و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، با اختصار و تفاوت های در متن نقل کرده اند:

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای279ه)، أنساب الأشراف، ج 2، ص 86؛

الزمخشری الخوارزمی، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد جار الله (متوفای538ه) ربیع الأبرار، ج 1، ص 469؛

ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی (متوفای 608ه)، التذکره الحمدونیه، ج 9، ص 309، تحقیق: إحسان عباس، بکر عباس، ناشر:دار صادر -بیروت،، الطبعه: الأولی، 1996م؛

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای630ه) الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 373، تحقیق عبد الله القاضی، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه الثانیه، 1415ه؛

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای748ه)،

سیر أعلام النبلاء، ج 3، ص 502، تحقیق: شعیب الأرناومط، محمد نعیم العرقسوسی، ناشر: مومسه الرساله -بیروت، الطبعه: التاسعه، 1413ه.

آیا زید می تواند در کودکی و نوجوانی چنین سخنوری کرده و بسر را که فرمانده لشکر معاویه بود، اینچنین به زمین بزند؟

نیز گذشت که اهل سنت ادعا کرده بودند زید در واپسین سال وفات عمر به دنیا آمده است؛ حال اگر مرگ او را در زمان سعید بن العاص

ص:439

بدانیم، بیش از 28 سال و اگر توسط عبد الملک بن مروان مسموم

شده باشد، بیش از 50 سال سن داشته است!

9. چه کسی بر جنازه زید و ام کلثوم نماز خواند؟

در باره این که چه کسی بر جنازه زید و مادرش نماز خوانده، نیز

روایات گوناگونی نقل شده است. برخی گفته اند که عبد الله بن عمر و

برخی گفته اندکه سعید بن العاص بر جنازه آن دو نماز خواند:

عبد الله بن عمر

ابن حجر عسقلانی، می گوید در روایتی صحیح آمده است که عبد

الله بن عمر بر زید و امّ کلثوم نماز خواند:

وأخرج بسند صحیح أن بن عمر صلی علی أم کلثوم وابنها زید فجعله

مما یلیه وکبر أربعا

با سند صحیح روایت شده است که ابن عمر بر امّ کلثوم و فرزندش

زید نماز خواند و زید را در جانب امام قرار داده و چهار تکبیر گفت.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل

(متوفای852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 8، ص 294، تحقیق:

علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی،

1412 ج 1992.

محمد بن حسن شیبانی از عالمان قرن دوم اهل سنت می نویسد:

عن عامر الشعبی، قال: صلی ابن عمر رضی الله عنه علی أم کلثوم

بنت علی رضی الله عنه وزید بن عمر رضی الله عنه ابنها، فجعل أم کلثوم تلقاء القبله، وجعل زیدا مما یلی الإمام

از عامر شعبی روایت شده است که گفت: ابن عمر بر امّ کلثوم دختر علی رضی الله عنه و زید بن عمر رضی الله عنه که پسر امّ کلثوم بود نماز خواند؛ او امّ کلثوم را در سمت قبله و زید را در سمت امام گذاشت.

ص:440

الشيبانی، أبو عبد الله محمد بن الحسن بن فرقد (متوفای189ه‍)، الآثار لمحمد ابن الحسن، ج 1، ص 318.

و محمد بن سعد و عبد الرزاق صنعانی می نویسد:

عبد الرزاق عن الثوری عن أبی حصین وإسماعیل عن الشعبی أن بن عمر صلی علی أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب وزید بن عمر فجعل زیدا یلیه والمرأه أمام ذلک.

از شعبی روایت شده است که ابن عمر بر امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب و زید بن عمر نماز خواند؛ او زید را نزدیک خویش و زن را در جهت دیگر گذاشت.

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای211ه‍)، المصنف، ج 3، ص 465 ح6336، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب الإسلامی -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1403ه‍؛

الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای230ه‍)، الطبقات الکبری، ج 8، ص 464، ناشر: دار صادر -بیروت.

و بخاری در تاریخ الأوسط می نویسد:

419 حدثنا محمد بن الصباح ثنا إسماعیل بن زکریا عن رزین البزاز حدثنی الشعبی قال توفی زید بن عمر وأم کلثوم فقدموا عبد الله بن عمر وخلفه الحسن والحسین ومحمد بن الحنفیه وعبد الله بن جعفر.

از شعبی روایت شده است که گفت: زید بن عمر و امّ کلثوم از دنیا

رفتند؛ مردم عبد الله بن عمر را به عنوان امام جماعت جلو فرستادند؛

و در پشت او حسن و حسین و محمد حنفیه و عبد الله بن جعفر

ایستادند.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای256ه)،

التاریخ الأوسط، ج 1، ص 102، تحقیق: محمود إبراهیم زاید، ناشر:

دار الوعی، مکتبه دار التراث -حلب، القاهره، الطبعه: الأولی،

1397م 1977م.

ص:441

البته با توجه به این سعید بن العاص در آن زمان امیر مدینه بوده، نماز خواندن عبد الله بن عمر بر جنازه زید و امّ کلثوم بعید به نظر می رسد.

سعید بن العاص:

روایات بسیاری نیز نقل شده است که سعید بن العاص که در آن زمان امیر مدینه بوده، بر جنازه آن دو نماز خوانده است.

ابن أبی شیبه می نویسد:

حدثنا حَاتِمُ بن وَرْدَانَ عن یُونُسَ عن عَمَّارٍ مولی بَنِی هَاشِمٍ قال شَهِدْت أُمَّ کُلْثُومٍ وَزَیْدَ بن عُمَرَ مَاتَا فی سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فاخرجوهما فَصَلَّی عَلَیْهِمَا سَعِیدُ بن الْعَاصِ فَجَعَلَ زَیْدًا مِمَّا یَلِیهِ وَجَعَلَ أُمَّ کُلْثُومٍ بین یَدَیْ زَیْدٍ وفی الناس یَوْمَئِذٍ نَاسٌ من أَصْحَابِ النبی صلی الله علیه وسلم وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ فی الْجِنَازَةِ.

من در نزد بنی هاشم بودم و دیدم که امّ کلثوم و زید بن عمر هر دو در یک زمان از دنیا رفتند؛ مردم آن دو را بیرون آورده و سعید بن العاص بر آن دو نماز خواند؛ زید را در جانب خویش گذاشت و امّ کلثوم را پس از زید.

در آن روز در میان مردم گروهی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حسن

و حسین نیز بودند.

إبن أبی شیبه الکوفی، أبو بکر عبد الله بن محمد (متوفای235 ه)، الکتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ج 3، ص 8، ح11568،

تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبه الرشد -الریاض، الطبعه: الأولی، 1409ه.

و احمد بن حنبل، مومس مذهب حنبلی می نویسد:

عن عمار مولی بنی هاشم قال شهدت وفاه أم کلثوم بنت علی وزید بن عمر قال فصلی علیهما سعید بن العاص وقدم أم کلثوم بین یدی زید بن عمر.

از عمار غلام بنی هاشم روایت شده است که گفت: من در زمان مردن

امّ کلثوم دختر علی و زید بن عمر حاضر بودم. سعید بن العاص بر آن دو نماز خواند و محل قرار گرفتن جنازه امّ کلثوم (در هنگام نماز) پس از زید بن عمر بود.

الشیبانی، أحمد بن حنبل أبو عبدالله (متوفای241ه)، العلل ومعرفه الرجال، ج 1، ص 140، تحقیق: وصی الله بن محمد عباس، ناشر: المکتب الإسلامی، دار الخانی -بیروت، الریاض، الطبعه: الأولی، 1408 -1988.

محمد بن علی شوکانی که وهابیها برای سخن او ارزش زیادی قائل هستند، در نیل الأوطار می نویسد:

وَعَنْ الشَّعْبِیِّ أَنَّ أُمَّ کُلْثُومٍ بِنْتَ عَلِیٍّ وَابْنَهَا زَیْدَ بن عُمَرَ تُوُفِّیَا جمیعا فَأُخْرِجَتْ جِنَازَتَاهُمَا فَصَلَّی عَلَیْهِمَا أَمِیرُ الْمَدِینَهِ فَسَوَّی بین رومسهما وَأَرْجُلِهِمَا حین صلی عَلَیْهِمَا

از شعبی روایت شده است که امّ کلثوم دختر علی و پسرش زید بن عمر، هر دو از دنیا رفته و جنازه هر دو را بیرون آوردند؛ در آن زمان امیر مدینه بر آن دو نماز خواند؛ سر و پای آن دو را در یک موازات قرار داده و بر آن دو نماز خواندند.

الشوکانی، محمد بن علی بن محمد (متوفای 1255ه)، نیل الأوطار من أحادیث سید الأخیار شرح منتقی الأخبار، ج 4، ص 110، ناشر: دار الجیل، بیروت ج 1973.

نکته جالب در این روایت، این است که از قول شعبی نقل شده است که امیر مدینه بر جنازه آن دو نماز خوانده است؛ در حالی که پیش از این روایاتی از او گذشت که عبد الله بن عمر نماز جنازه را خوانده است. و این یعنی این که فقط از شعبی دو قول نقل شده است.

نسائی در المجتبی که یکی از صحاح سته اهل سنت به حساب می آید، در این باره می نویسد:

وَوُضِعَتْ جَنَازَهُ أُمِّ كُلْثُومِ بِنْتِ عَلِیٍّ امْرَأَهِ عُمَرَ بن الْخَطَّابِ وبن لها یُقَالُ له زَیْدٌ وُضِعَا جمیعا وَالْإِمَامُ یَوْمَئِذٍ سَعِیدُ بن الْعَاصِ وفی الناس بن عُمَرَ وأبو هُرَیْرَهَ وأبو سَعِیدٍ وأبو قَتَادَهَ فَوُضِعَ الْغُلَامُ مِمَّا یَلِی الْإِمَامَ.

جنازه امّ کلثوم دختر علی همسر عمر بن خطاب و فرزند او را که نامش زید بود، با هم روی زمین نهادند.

امام جماعت در آن روز سعید بن عاص بود، و در میان مردم عبد الله بن عمر، ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده نیز بودند. جنازه جوان را در جانب امام جماعت نهادند.

النسائی، أحمد بن شعیب أبو عبد الرحمن، المجتبی من السنن، ج 4، ص 71، تحقیق: عبدالفتاح أبو غده، ناشر: مکتب المطبوعات الإسلامیه -حلب، الطبعه: الثانیه، 1406 -1986.

و مالک بن أنس، مومس مذهب مالکی در المدونه الکبری می نویسد:

عن نافع عن بن عمر قال وضعت جنازه أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب من فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وهی امرأه عمر بن الخطاب وبن لها یقال له زید فصفا جمیعا والإمام یومئذ سعید بن العاص فوضع الغلام مما یلی الإمام وفی الناس بن عباس وأبو هریره وأبو سعید وأبو قتاده فقالوا هی السنه.

از ابن عمر روایت شده است که گفت: جنازه امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب از فاطمه زهرا دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله

وسلم) را که همسر عمر بن خطاب بود، به همراه فرزند او که نامش

زید بود، در کنار هم خواباندند؛ زید را در جانب امام جماعت گذاشته

و امام در آن روز سعید بن عاص بود و در میان مردم ابن عباس و

ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده نیز بودند و گفتند مستحب است که

اینگونه باشد.

مالک بن أنس أبو عبدالله الأصبحی (متوفای179ه)، المدونه

الکبری، ج 1، ص 182، ناشر: دار صادر ج بیروت.

عبد الرازق صنعانی نیز همین روایت را نقل می کند.

ص:444

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای211ه)، المصنف، ج 3، ص 465، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب الإسلامی -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1403ه.

ابن ملقن انصاری، روایت نماز خواندن سعید بن العاص را صحیح می داند:

980 أثر سعید بن العاص أنه صلی علی زید بن عمر بن الخطاب وأمه أم کلثوم بنت علی فوضع الغلام بین یدیه والمرأه خلفه وفی القوم نحو من ثمانین نفسا من أصحاب النبی صلی الله تعالی علیه وسلم فصوبوه وقالوا هو السنه رواه البیهقی وبنحوه أبو داود والنسائی بإسناد صحیح.

روایتی که می گوید سعید بن عاص بر زید بن عمر بن خطاب و مادرش امّ کلثوم دختر علی نماز خوانده است و جوان را در کنار امام و زن را بعد از او نهادند و در میان مردم بیشتر از هشتاد نفر از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و این کار را تایید کرده و گفتند این چنین مستحب است؛ این روایت را بیهقی نقل کرده و شبیه آن را ابوداوود و نسائی با سند صحیح آورده اند.

الأنصاری، عمر بن علی بن الملقن (متوفای804ه)، خلاصه البدر المنیر فی تخریج کتاب الشرح الکبیر للرافعی، ج 1، ص 138، تحقیق: حمدی عبد المجید إسماعیل السلفی، ناشر: مکتبه الرشد -الریاض، الطبعه: الأولی، 1410ه.

10. حضور أبو قتاده بدری در صف نماز جماعت:

یکی از تناقض های موجود در نقل وفات امّ کلثوم، حضور ابوقتاده بدری است؛ در حالی که او سالها پیش از این واقعه از دنیا رفته است. ابوبکر بیهقی در کتاب معرفه السنن والآثار، به این اشکال اشاره کرده است:

وروینا فی کتاب الجنائز عن ابن جریج وأسامه بن زید عن نافع مولی

ابن عمر فی اجتماع الجنائز أن جنازه أم کلثوم بنت علی إمرأه عمر بن الخطاب وابنها زید بن عمر وضعتا جمیعا والإمام یومئذ سعید بن العاص وفی الناس یومئذ ابن عباس وأبو هریره وأبو سعید وأبو قتاده فوضع الغلام مما یلی الإمام ثم سئلوا فقالوا: هی السنه.

وقد ذکرنا أن إماره سعید بن العاص إنما کانت من سنه ثمان وأربعین إلی سنه أربع وخمسین وفی هذا الحدیث الصحیح شهاده نافع بشهود أبی قتاده هذه الجنازه التی صلی علیها سعید بن العاص فی إمارته علی المدینه.

وفی کل ذلک دلاله علی خطأ روایه موسی بن عبد الله ومن تابعه فی موت أبی قتاده فی خلافه علی. ویشبه أن تکون روایه غلط من قتاده بن النعمان أو غیره ممن تقدم موته إلی أبی قتاده.

فقتاده بن النعمان قدیم الموت وهو الذی شهد بدرا منهما. إلا أن الواقدی ذکر أنه مات فی خلافه عمر وصلی علیه عمر وذکر هذا الراوی أن أبا قتاده صلی علیه علی. والجمع بینهما متعذر.

در کتاب جنائز، روایتی از نافع غلام عمر در باره کنار هم نهادن جنازه ها نقل شده است به این صورت که جنازه امّ کلثوم دختر علی همسر عمر و فرزندش زید را در کنار هم نهادند و امام آن روز سعید بن عاص بود و در میان مردم ابن عباس و ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده بودند و جوان را در جانب امام نهاده و سپس از صحابه سوال شد؛ آن ها پاسخ

دادند که این کار مستحب است و

و ما گفته ایم که حکومت سعید بن عاص از سال 48 تا سال 54 بوده

است؛ در این روایت صحیح آمده است که ابی قتاده در این ماجرا که

سعید بن عاص در زمان حکومت خویش در مدینه بر آن نماز خوانده

است، حاضر بوده است.

این روایت نشان می دهد که روایت موسی بن عبد الله و تابعین او در

باره مرگ ابوقتاده در زمان خلافت علی اشتباه است؛ و احتمالا روایت

ص:446

درست، قتاده بن نعمان یا دیگر کسانی است که پیش از ابوقتاده
مرده اند.

زیرا قتاده بن نعمان بسیار پیش از این زمان از دنیا رفته است؛ و اوست
که در جنگ بدر شرکت داشته است.

اما مشکل اینجا است که واقدی می گوید او در زمان خلافت عمر
مرده است و عمر بر او نماز خوانده است؛ و این راوی گفته است که
علی بر ابوقتاده نماز خوانده است؛ و نمی توان بین این دو قول جمع
کرد.

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای458ه)،
معرفه السنن والآثار عن الامام أبی عبد الله محمد بن أدریس
الشافعی، ج 1، ص 559، تحقیق: سید کسروی حسن، ناشر: دار
الکتب العلمیه -بیروت.

یعنی در طبق روایات اهل سنت، ابوقتاده در زمان امیرمومنان از دنیا
رفته و آن حضرت بر او نماز خوانده اند؛ اما طبق این روایت ابوقتاده
در بین کسانی بوده است، که بر امّ کلثوم نماز خوانده اند؛ بیهقی برای
حل تعارض می گوید روایت نماز امیرمومنان بر ابوقتاده اشتباه است؛
و ما می گوییم که طبق قرائن، این روایت، یعنی نماز خواندن بر
امّ کلثوم و زید، اشتباه بوده و چنین مطالبی زاییده ذهن خیال پردازان
است.

ازدواج عمر با ام کلثوم یا با حضرت زینب (س)

اختلاف و تناقض در روایات اهل سنت به حدی است که خودشان

هم نمی دانند عمر با کدام دختر امیر مومنان علیه السلام ازدواج کرده

است. عبد الحی کتانی اعتقاد دارد که عمر با حضرت زینب سلام الله

علیها ازدواج کرده است !!!

ذکر الشیخ المختار الکنتی فی الاجوبه المهمه نقلا عن الحافظ

ص:447

الدمیری اعظم صداق بلغنا خبره صداق عمر لما تزوج زینب بنت
علی فانه أصدقها اربعین الف دینار فقیل له فی ذلک فقال والله ما فی
رغبه إلی النساء ولاکنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
کل سبب ونسب ینقطع یوم القیامه الا سببی ونسبی فأردت تاکید
النسب بینی وبینه صلی الله علیه وسلم فأردت أن أتزوج ابنته کما
زوج ابنتی وأعطیت هذا المال العریض اکراما لمصاهرتی ایاه صلی
الله علیه وسلم ه منها هذا مع کون عمر نهی عن المغالات فی المهر.
مختار کنتی به نقل از دمیری می نویسد: بزرگترین مهریه ای که تاکنون
شنیده ایم، مهریه ای بود که عمر برای ازدواج با زینب دختر علی قرار
داد، مبلغ این مهریه عبارت بود از چهل هزار دینار . وهنگامی که از
این مهریه سنگین از وی سوال شد گفت: من میلی به زنان ندارم؛ ولی
از رسول خدا شنیدم که فرمود: تمام نسب ها و سبب ها در قیامت قطع
می شود؛ مگر سبب و نسبت داشتن با من؛ بنابراین دوست داشتم تا
نسبت بین من و رسول خدا محکم و استوار بماند و لذا با دختر وی
همانگونه که با دختر من ازدواج کرد، ازدواج نمودم و این مهریه
سنگین را هم به جهت دامادی رسول خدا به عهده گرفتم.
الکتانی، الشیخ عبد الحی (متوفای1382ه)، نظام الحکومه النبویه
المسمی التراتیب الإدرایه، ج 2، ص 405، ناشر: دار الکتاب العربی ج
بیروت.

12. چه کسی امام جماعت را مقدم کرد؟

اهل سنت برای این که به این افسانه آب و تاب بیشتری داده باشند، ادعا کرده اند که امام حسن و امام حسین علیه السلام نیز در تشییع جنازه حضور داشته اند؛ اما برای این که نماز خواندن سعید بن العاص و یا عبد الله بن عمر را با وجود فرزندان رسول خدا که برادران امّ کلثوم

و سزاوارتر بر نماز بودند، توجیه نمایند، ادعا کرده اند که خود آن ها عبد الله بن عمر و یا سعید بن العاص را مقدم کردند و خود پشت سر آن دو نماز خواندند!!!

اما این که کدامیک از آن دو امام همام، چنین کاری را کردند، روایات گوناگون است. برخی گفته اند حسن بن علی و برخی گفته اند حسین بن علی علیهم السلام.

امام حسن علیه السلام:

ابن عبد البر در الإستیعاب می نویسد:

وتوفیت أم کلثوم وابنها زید فی وقت واحد وقد کان زید أصیب فی حرب کانت بین بنی عدی لیلا کان قد خرج لیصلح بینهم فضربه رجل منهم فی الظلمه فشجه وصرعه فعاش أیاما ثم مات وهو وأمه فی وقت واحد وصلی علیهما ابن عمر قدمه الحسن بن علی.

امّ کلثوم و فرزندش زید در یک زمان از دنیا رفتند؛ زید در جنگی شبانه بین بنی عدی برای آشتی دادن آن ها رفته بود اما در تاریکی یکی از آن ها ضربتی به سر او زده او را زخمی کرد.

زید چند روز پس از این ماجرا زنده بود، تا اینکه در یک زمان به همراه مادرش از دنیا رفتند؛ و ابن عمر بر آن دو نماز خواند؛ حسن بن علی او را برای نماز جلو فرستاد!

القرطبی، یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفای463 ه)،

الاستيعاب فى معرفه الأصحاب، ج 4، ص 1956، تحقيق: على

محمد البجاوى، ناشر: دار الجيل -بيروت، الطبعه: الأولى، 1412ه.

محب الدين طبرى مى نويسد:

وحكى الدولابى وغيره القولين فى موتها عنده أوموته عندها قال أبو

عمر ماتت أم كلثوم وابنها زيد فى وقت واحد وكان زيد قد أصيب فى

حرب بين بنى عدى ليلا فخرج ليصلح بينهم فضربه رجل منهم فى

الظلمه فشجه وصرعه فعاش أياما ثم مات هو وأمه فى وقت واحد

ص:449

وصلی علیهما ابن عمر قدمه الحسن بن علی فکانت فیهما سنتان فیما ذکروا لم یورث أحدهما من الآخر.

دولابی و غیر او در باره مرگ امّ کلثوم در کنار زید یا مرگ زید در کنار امّ کلثوم دو روایت نقل کرده اند!

ابوعمر گفته است که امّ کلثوم و پسرش زید در یک زمان از دنیا رفتند؛ زید در درگیری شبانه بین بنی عدی بیرون رفته بود تا بین آنان آشتی دهد؛ اما در تاریکی شخصی به سر او ضربتی وارد کرد و او را بیهوش ساخت.

او چند روز زنده بود تا اینکه به همراه مادرش هر دو در یک زمان از دنیا رفتند؛ ابن عمر بر آن دو نماز خواند؛ حسن بن علی او را برای نماز جلو فرستاد.

الطبری، محب الدین أحمد بن عبد الله (متوفای694ه)، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ج 1، ص 17، ناشر: دار الکتب المصریه ج مصر.

و عاصمی مکی می گوید:

وکان موتها هی وولدها من عمر المسمی زیدا الأکبر المقتول خطأ بید خالد بن اسلم مولی زوجها عمر رضی الله عنه فی وقت واحد وصلی علیهما ابن عمر قدمه الحسن بن علی.

مرگ امّ کلثوم و پسرش از عمر که نام او زید اکبر بود و به دست خالد

بن اسم، غلام عمر به اشتباه کشته شد، در یک زمان بود؛ ابن عمر بر

آن دو نماز خواند و حسن بن علی ابن عمر را برای نماز جلو فرستاد!

العاصمی المکی، عبد الملک بن حسین بن عبد الملک الشافعی

(متوفای1111ه)، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج

1، ص 534، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود- علی محمد

معوض، ناشر: دار الکتب العلمیه.

امام حسین علیه السلام:

ص:450

در عده ای از روایات نیز تصریح شده است که حسین بن علی علیهما السلام، عبد الله بن عمر را مقدم کرد و اصلاً نامی از امام حسن علیه السلام در روایت برده نشده است.

محمد بن یوسف العبدری می نویسد:

وقد قدم الحسین عبد الله بن عمر للصلاه علی جنازه أخته أم کلثوم وابنها زید بن عمر قال ابن رشد: وهذا لا حجه فیه إذ یحتمل أنه قدمه لسنه ولإقراره بفضله لا لأنه أحق

حسین، عبد الله بن عمر را برای نماز بر جنازه خواهرش امّ کلثوم و فرزندش زید بن عمر جلو فرستاد. ابن رشد گفته است که این کار حسین حجت نیست؛ زیرا شاید او ابن عمر را به خاطر امری مستحبی و یا به خاطر اعتراف به برتری او مقدم کرده است؛ زیرا ابن عمر سزاوارتر بود!

العبدری، أبو عبد الله محمد بن یوسف بن أبی القاسم (متوفای897ه)، التاج والإکلیل لمختصر خلیل، ج 2، ص 252، ناشر: دار الفکر -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1398م.

در بعضی از روایات اصلا نامی از حسن بن علی (علیهما السلام) و حضور ایشان در نماز بر امّ کلثوم برده نشده است و تنها نام حسین بن علی برده شده است!

محمد ضیاء الأعظمی می گوید:

الشعبی قال: صَلّی ابن عمر علی زید بن عمر وأمه أم کلثوم بنت علی، فجعل الرجل مما یلی الإمام والمرأه من خلفه، فصَلَّی علیهما فکبر أربعاً وخلفه ابن الحنفیه، والحسین بن علی، وابن عباس.

شعبی گفته است که ابن عمر، بر زید بن عمر و مادرش امّ کلثوم دختر علی نماز خواند؛ او مرد را در جانب خویش و زن را بعد از جنازه مرد قرار داد و بر آن دو نماز خواند و چهار تکبیر گفت.

ص:451

پشت سر او محمد حنفیه و حسین بن علی و ابن عباس نیز بودند.

الأعظمی، محمد ضیاء الرحمن (متوفای458ه)، المنه الکبری شرح وتخریج السنن الصغری، ج 3، ص 52، ناشر: مکتبه الرشد - السعودیه/ الریاض، الطبعه: الأولی، 1422ه -2001م.

از روایت بیهقی نیز استفاده می شود که امام حسن علیه السلام در تشیع جنازه و نماز حضور نداشته است:

أخبرنا أبو الحسین بن الفضل أنبأ عبد الله بن جعفر ثنا یعقوب بن سفیان ثنا أبو نعیم ثنا رزین بیاع الرمان عن الشعبی قال صلی بن عمر علی زید بن عمر وأمه أم کلثوم بنت علی فجعل الرجل مما یلی الإمام والمرأه من خلفه فصلی علیهما أربعا وخلفه بن الحنفیه والحسین بن علی وبن عباس رضی الله عنهما

ابن عمر بر زید بن عمر و مادرش امّ کلثوم دختر علی نماز خواند؛ او جنازه مرد را در جانب خویش و جنازه زن را بعد از آن قرار داد؛ و بر آن دو نماز خوانده و چهار تکبیر گفت.

در پشت سر او محمد حنفیه و حسین علی و ابن عباس بودند.

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای 458ه)، سنن البیهقی الکبری، ج 4، ص 38، ح6743، ناشر: مکتبه دار الباز -مکه المکرمه، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، 1994 - 1414.

مردم امام جماعت را مقدم کردند!

و بخاری در تاریخ الأوسط می نویسد:

419 حدثنا محمد بن الصباح ثنا إسماعیل بن زکریا عن رزین البزاز حدثنی الشعبی قال توفی زید بن عمر وأم كلثوم فقدموا عبد الله بن عمر وخلفه الحسن والحسین ومحمد بن الحنفیه وعبد الله بن جعفر.

از شعبی روایت شده است که گفت: زید بن عمر و امّ کلثوم از دنیا رفتند؛ مردم عبد الله بن عمر را به عنوان امام جماعت جلو فرستادند؛

ص:452

و در پشت او حسن و حسین و محمد حنفیه و عبد الله بن جعفر ایستادند

محور سوم: تعارض های موجود در نقل قضیه:

یکی از دلائل افسانه بودن این ازدواج، این است که اختلاف های و تناقض های شدیدی در نقل ماجراهای آن دیده می شود. این تناقض ها به حدی است که مانع اطمینان انسان به صحت آن ها و سبب اطمینان به افسانه بودن آن می شود.

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در باره این اختلاف ها و تناقض ها می نویسد:

والحدیث بنفسه مختلف، فتاره یروی: أن أمیر المومنین علیه السلام تولی العقد له علی ابنته. وتاره یروی أن العباس تولی ذلک عنه. وتاره یروی: أنه لم یقع العقد إلا بعد وعید من عمر وتهدید لبنی هاشم. وتاره یروی أنه کان عن اختیار وإیثار.

ثم إن بعض الرواه یذکر أن عمر أولدها ولدا أسماه زیدا. وبعضهم یقول: إنه قتل قبل دخوله بها. وبعضهم یقول: إن لزید بن عمر عقبا. ومنهم من یقول: إنه قتل ولا عقب له. ومنهم من یقول: إنه وأمه قتلا. ومنهم من یقول: إن أمه بقیت بعده. ومنهم من یقول: إن عمر أمهر أم کلثوم أربعین ألف درهم. ومنهم من یقول: مهرها أربعه آلاف درهم. ومنهم من یقول: کان مهرها خمسمائه درهم.

وبدو هذا الاختلاف فيه يبطل الحديث، فلا يكون له تأثير علی حال.

خود همین روایت اختلاف های بسیار دارد؛ گاهی روایت می شود که خود امیرمومنان عقد امّ کلثوم را به عهده گرفت، و در بعضی روایات آمده است که عباس این کار را به عهده گرفت. در بعضی روایات آمده است که این عقد صورت نگرفت، مگر پس از تهدید عمر و تهدید شدن بنی هاشم؛ و در بعضی دیگر آمده است که این عقد به اختیار و

از روی میل صورت گرفت.

بعضی از راویان می گویند که عمر از او صاحب فرزندی به نام زید شد؛ عده ای می گویند که او پیش از نزدیکی با امّ کلثوم کشته شد، عده ای می گویند که از زید بن عمر، نسلی بر جای ماند؛ عده ای می گویند که زید بن عمر کشته شد و فرزندی نداشت؛ عده ای می گویند که او و مادرش با هم کشته شدند. عده ای می گویند که مادرش پس از او باقی ماند؛ عده ای می گویند عمر مهر او را چهل هزار درهم قرار داد، عده ای می گویند چهار هزار درهم، و عده ای می گویند پانصد درهم.

و همین اختلاف در حدیث، سبب بطلان آن می شود و بنابراین، این روایت هیچ اثری ندارد.

الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبی عبد الله العکبری، البغدادی (متوفای413 ه)، المسائل السرویه، ص 90، تحقیق: صائب عبد الحمید، ناشر: دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع - بیروت، الطبعه: الثانیه، 1414ه -1993م.

از آن جایی که این اختلاف ها بسیار گسترده است و این مقاله گنجایش نقل تمام آن ها را ندارد، فقط به چند مورد محدود اشاره و مدارک آن از کتاب های اهل سنت ارائه می شود.

1. ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد؟

از آن جایی که اهل سنت می دانسته اند که امّ کلثوم پس از عمر زنده

مانده است، برای این که ثابت کنند امّ کلثومی بوده، شوهران بسیاری برای وی تراشیده اند.

نخستین کسی که از اهل سنت این افسانه را دامن زده، محمد بن سعد زهری (متوفای 230ه) در الطبقات الکبری است. بقیه عالمان اهل سنت نیز چشم بسته و بدون این که به تناقض های موجود در این نقل توجه کنند، آن را در کتاب های ذکر کرده اند. محمد بن سعد می نویسد:

أم كلثوم بنت على بن أبى طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد
مناف بن قصى وأمها فاطمه بنت رسول الله وأمها خديجه بنت خويلد
بن أسد بن عبد العزى بن قصى تزوجها عمر بن الخطاب وهى جاريه
لم تبلغ فلم تزل عنده إلى أن قتل وولدت له زيد بن عمر ورقيه بنت
عمر ثم خلف على أم كلثوم بعد عمر عون بن جعفر بن أبى طالب بن
عبد المطلب فتوفى عنها ثم خلف عليها أخوه محمد بن جعفر بن أبى
طالب بن عبد المطلب فتوفى عنها فخلف عليها أخوه عبد الله بن
جعفر بن أبى طالب بعد أختها زينب بنت على بن أبى طالب.

امّ كلثوم، دختر على بن أبى طالب... كه مادرش فاطمه دختر رسول
خدا صلى الله عليه وآله وسلم بود... عمر بن خطاب با او ازدواج كرد؛
در حالى هنوز به سن بلوغ نرسيده بود! تا زمانى كه عمر كشته نشده
بود در كنار او به سر مى برد و زيد بن عمر و رقيه را به دنيا آورد. پس از
عمر، با عون بن جعفر بن أبى طالب و پس از آن با محمد بن جعفر
ازدواج كرد. هنگامى كه محمد بن جعفر از دنيا رفت با برادرش عبد
الله بن جعفر پس از حضرت زينب ازدواج كرد...

الزهرى، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصرى (متوفاى230ه)،
الطبقات الكبرى، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر -بيروت؛
البلاذرى، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفاى279ه)، أنساب الأشراف،
ج 1، ص 178.

در این حدیث آمده است که امّ کلثوم پس از به کشته شدن عمر بن خطاب با پسر عمویش عون بن جعفر پس از عون با برادر او محمد و سپس با عبدالله بن جعفر برادر دیگر آن دو ازدواج کرد؛ در حالی که راوی فراموش کرده که عون و محمد هر دو در جنگ شوشتر سال 16 یا 17 هجری در زمان خلیفه دوم کشته شده اند؛ یعنی همسر دوم و سوم امّ کلثوم پیش از همسر اول فوت کرده اند!

ابن حجر در الاصابه می گوید:

ص:455

استشهد عون بن جعفر فی تستر وذلک فی خلافه عمر وما له عقب.

عون بن جعفر در جنگ شوشتر در زمان عمر شهید شد و هیچ فرزندی از او بر جای نماند.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 4، ص 744، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412 -1992.

و جالب این است که ابن حجر عسقلانی در جای دیگر از همین کتابش در ترجمه محمد بن جعفر می گوید:

محمد بن جعفر بن أبی طالب بن عبد المطلب... أنه کان یکنی أبا القاسم وأنه تزوج أم کلثوم بنت علی بعد عمر قال واستشهد بتستر.

محمد بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب... کنیه او ابوالقاسم بود و او پس از عمر، با امّ کلثوم دختر علی ازدواج کرده و در تستر شهید شد!

العسقلانی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل الشافعی، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 6، ص 7768، رقم: 7769، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412 -1992.

از قدیم گفته اند که دروغگو فراموش کار است. اگر محمد و عون در زمان عمر در جنگ تستر شهید شده اند، چگونه پس از عمر دوباره

زنده شده و با امّ کلثوم ازدواج کرده اند؟!!!

افزون بر این که ازدواج امّ کلثوم با عبد الله جعفر شوهر حضرت زینب

امکان پذیر نیست و مضمون روایت جمع بین دو خواهر می باشد؛

زیرا حضرت زینب تا پس از واقعه کربلا زنده و همسر عبد الله بن

جعفر بوده است.

و پس از حضرت زینب نیز نمی تواند با عبد الله بن جعفر ازدواج کند؛

زیرا طبق اعتقاد اهل سنت، امّ کلثوم در زمان حیات امام حسن علیه

السلام در مدینه از دنیا رفته است. مدارک این مطلب را پیش از این بیان کردیم.

برخی دیگر از عالمان اهل سنت که متوجه دروغ بودن ازدواج امّ کلثوم با عون و محمد، و عدم سازگاری آن با واقعیت های تاریخی بوده اند، ادعا کرده اند که امّ کلثوم پس از عمر با عبد الله بن جعفر ازدواج کرده است.

ثم هلک عمر عن أم کلثوم فتزوجها عبد الله بن جعفر فلم تلد منه.

عمر از دنیا رفته و همسر او امّ کلثوم با عبد الله بن جعفر ازدواج کرد اما از او صاحب فرزند نشد.

الزبیر بن بکار بن عبد الله بن مصعب الزبیری أبو عبد الله (متوفای256ه)، المنتخب من کتاب أزواج النبی صلی الله علیه وسلم، ج 1، ص 31، تحقیق: سکینه الشهابی، ناشر: مومسه الرساله - بیروت، الطبعه: الأولی، 1403ه.

در حالی که این مطلب را هرگز نمی توان پذیرفت؛ چرا که به اتفاق شیعه و سنی، حضرت زینب سلام الله علیها در زمان امیر مومنان علیه السلام با عبد الله بن جعفر ازدواج کرده و تا آخر عمر همسر او بوده است.

2. سن ام کلثوم هنگام ازدواج

در این که امّ کلثوم در هنگام ازدواج با عمر چند سال داشته،

اختلاف های شدیدی میان عالمان سنی وجود دارد. آن جایی که دفاع از آبروی خلیفه در میان است، او را آن قدر کوچک جلوه می دهند که بوسیدن، در بغل گرفتن و حتی برهنه کردن ساقش حرام نیست.

هنوز به حدی نرسیده بود که شهوت را برانگیزد:

ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقه می نویسد:

وتقبیله وضمه لها علی جهه الإکرام لأنها لصغرها لم تبلغ حدا تشتهی حتی یحرم ذلک....

ص:457

بوسیدن امّ کلثوم و در آغوش گرفتن او، به خاطر اکرام بوده است؛ زیرا او به خاطر کوچک بودن به حدی نرسیده بود که سبب برانگیختن شهوت شود تا این کار در باره او حرام باشد!!!

الهیثمی، أبو العباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر (متوفای973ه)، الصواعق المحرقه علی أهل الرفض والضلال والزندقه، ج 2، ص 457، تحقیق عبد الرحمن بن عبد الله الترکی - کامل محمد الخراط، ناشر: مومسه الرساله -لبنان، الطبعه: الأولی، 1417ه -1997م.

دختری کوچک و غیر بالغ که با دیگر دختران بازی می کرد:

م

عبد الرزاق صنعانی او را دختر خردسالی معرفی می کند که با کنیزکان بازی می کرد:

تزوج عمر بن الخطاب أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب وهی جاریه تلعب مع الجواری....

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای211ه)، المصنف، ج 6، ص 164، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب الإسلامی -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1403ه.

محمد بن سعد زهری، او را دختری که هنوز به سن بلوغ نرسیده، معرفی می کند:

تزوجها عمر بن الخطاب وهی جاریه لم تبلغ.

عمر با امّ کلثوم ازدواج کرد؛ در حالی که هنوز امّ کلثوم به سن بلوغ نرسیده بود.

الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای230ه)، الطبقات الکبری، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر -بیروت.

و در روایت دیگر او را «صبیه؛ کودک» می داند:

لما خطب عمر بن الخطاب إلی علی ابنته أم کلثوم قال یا أمیر المومنین

ص:458

إنها صبیه.

زمانی که عمر، امّ کلثوم را از علی (علیه السلام) خواستگاری کرد، علی (علیه السلام) فرمود: ای امیر مومنان، او کودکی بیش نیست.

الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای230ه)، الطبقات الکبری، ج 8، ص 464، ناشر: دار صادر ج بیروت.

ابن عساکر و ابن جوزی نیز همین مطلب را نقل کرده اند.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاریخ مدینه دمشق وذکر فضلها وتسمیه من حلها من الأماثل، ج 19، ص 485، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر -بیروت -1995.

ابن الجوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای 597 ه)، المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، ج 4، ص 237، ناشر: دار صادر - بیروت، الطبعه: الأولی، 1358.

بلاذری، ابن عبد البر، زمخشری و... گفته اند که او در هنگام ازدواج با عمر «صغیره» بوده است.

خطب عمر بن الخطاب أم کلثوم بنت علی -رضی الله تعالی عنهم - فقال: إنها صغیره.

عمر از امّ کلثوم دختر علی خواستگاری کرده و علی به او گفت: او دختری کوچک است.

البلاذری، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفای279ه)، أنساب الأشراف،

ج 1، ص 296؛

القرطبی، يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفای463 ه)،

الاستيعاب فی معرفه الأصحاب، ج 4، ص 1954، تحقيق: علی

محمد البجاوی، ناشر: دار الجيل -بيروت، الطبعه: الأولی، 1412ه؛

الزمخشری الخوارزمی، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد جار الله

(متوفای538ه) ربيع الأبرار، ج 1، ص 468.

ص:459

ابن جوزی می گوید، ای ازدواج در سال هفدهم اتفاق افتاده و در زمانی که عمر با او ازدواج کرده، هنوز به سن بلوغ نرسیده بوده:

وفی هذه السنه (17ه) تزوج عمر رضی الله عنه أم کلثوم بنت علی رضی الله عنه... فزوجها إیاه ولم تکن قد بلغت فدخل بها فی ذی القعده ثم ولدت له زیدا.

ابن الجوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای 597 ه)، المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، ج 4، ص 237، ناشر: دار صادر - بیروت، الطبعه: الأولی، 1358.

ده سال یا بیشتر داشت:

و زمانی که نیاز دارند وجود فرزندی را برای امّ کلثوم ثابت و از عدم تناسب سنی او با عمر پاسخ دهند، او را ده ساله و حتی بیشتر معرفی می کنند:

أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب الهاشمیه أمها فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ولدت فی أواخر عهد النبی صلی الله علیه وسلم وتزوجها عمر بن الخطاب ولها عشر سنین أو أکثر فولدت له زیدا وماتت هی وابنها زید فی یوم واحد

امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب هاشمی، مادرش فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)؛ در اواخر زندگانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دنیا آمده و عمر با او

ازدواج کرد؛ وی در هنگام ازدواج ده سال یا بیشتر داشت و برای عمر

زید را به دنیا آورد و او و فرزندش زید در یک روز از دنیا رفتند.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852 ه)، الإیثار بمعرفه رواه الآثار ج 1، ص 211، 328، تحقیق: سید کسروی حسن، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه: الأولی، 1413ه.

ذهبی در یک کتابش اعتقاد دارد که او در سال ششم هجری به دنیا

ص:460

آمده است:

أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب بن عبد المطلب بن هاشم الهاشمیه شقیقه الحسن والحسین ولدت فی حدود سنه ست من الهجره ورأت النبی صلی الله علیه وسلم ولم ترو عنه شیئا. خطبها عمر بن الخطاب وهی صغیره.

امّ کلثوم دختر علی بن ابوطالب، خواهر حسن و حسین، در حدود سال ششم هجرت به دنیا آمد، رسو لخدا را دید؛ ولی از او روایتی نقل نکرده است، عمر از او خواستگاری کرد؛ در حالی که هنوز خردسال بود.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای748ه)، سیر أعلام النبلاء، ج 3، ص 500، تحقیق: شعیب الأرناومط، محمد نعیم العرقسوسی، ناشر: مومسه الرساله -بیروت، الطبعه: التاسعه، 1413ه.

و اگر ازدواج را مطابق نظر اهل سنت در سال هفدهم یا هجدهم بدانیم، او یازده یا دوازده ساله بوده است!!!

با این حال ذهبی در کتاب دیگرش می گوید در حیات رسول خدا به دنیا آمد و زمانی که عمر با او ازدواج کرد، خردسال بود:

أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب الهاشمیه. ولدت فی حیاه جدها صلی الله علیه وسلم، وتزوجها عمر وهی صغیره.

امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب هاشمی، در زمان حیات پدر بزرگش

به دنیا آمد و عمر در حالی که او کوچک بود، با او ازدواج کرد.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای748ه)،

تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج 4، ص 137، تحقیق د.

عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الکتاب العربی -لبنان/ بیروت،

الطبعه: الأولی، 1407ه -1987م.

با توجه به آن چه که از ابن سعد گذشت که امّ کلثوم «صبیه» بوده و یا به

ص:461

حد بلوغ نرسیده بوده، چگونه می توان پذیرفت که او در سال ششم
هجری به دنیا آمده باشد!!.

3. مقدار مهریه ام کلثوم:

در مقدار مهریه امّ کلثوم نیز اختلاف های چشمگیری وجود دارد،
برخی ده هزار دینار و اکثر عالمان سنی آن را چهل هزار درهم ذکر
کرده اند.

الف: ده هزار دینار:

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد:

فتزوجها وأمهرها عشره آلاف دینار.

عمر با او ازدواج کرده و ده هزار دینار برای او مهریه تعیین کرد.

الیعقوبی، أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح
(متوفای292ه، تاریخ الیعقوبی، ج2، ص150، ناشر: دار صادر ج
بیروت.

ب: چهل هزار دینار:

لما تزوج زینب بنت علی فانه أصدقها اربعین الف دینار.

هنگامی که عمر با زینب دختر علی ازدواج کرد، به او چهل هزار دینار
مهریه داد!!!

الکتانی، الشیخ عبد الحی (متوفای1382ه)، نظام الحکومه النبویه
المسمی التراتیب الإدرایه، ج 2، ص 405، ناشر: دار الکتاب العربی ج

بیروت.

ج: چهل هزار درهم:

بسیاری از بزرگان اهل سنت با چندین سند نقل کرده اند که مهریه

امّ کلثوم، چهل هزار درهم بوده است:

أن عمر تزوج أم کلثوم علی أربعین ألف درهم

عمر با امّ کلثوم دختر علی در مقابل چهل هزار درهم مهر ازدواج کرد.

إبن أبی شیبه الکوفی، أبو بکر عبد الله بن محمد (متوفای235 ه)،

الکتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ج 3، ص 494، تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبه الرشد -الریاض، الطبعه: الأولی، 1409ه؛

الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای230ه)، الطبقات الکبری، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر -بیروت؛

إبن عبد البر، یوسف بن عبد الله بن محمد (متوفای463ه)، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 4، ص 1955، تحقیق علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412ه؛

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 8، ص 293، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412 -1992.

جدای از تناقض های موجود در مقدار مهریه، مشکل دیگر در زیاد بودن مهریه امّ کلثوم است؛ با اینکه طبق روایات صحیح السندی که در کتاب های اهل سنت وجود دارد، خود خلیفه از تعیین مهریه کلان جلوگیری می کرده است.

ابن ماجه قزوینی در سنن خود می نویسد:

حدثنا أبو بَکْرِ بن أبی شَیْبَهَ ثنا یَزِیدُ بن هَارُونَ عن بن عَوْنٍ ح وحدثنا نَصْرُ بن عَلِیٍّ الْجَهْضَمِیُّ ثنا یَزِیدُ بن زُرَیْعٍ ثنا بن عَوْنٍ عن مُحَمَّدِ بن

سِيرِينَ عن أبى الْعَجْفَاءِ السُّلَمِىِّ قال قال عُمَرُ بن الْخَطّابِ لَا تُغَالَوا صَدَاقَ النِّسَاءِ فَإِنَّهَا لو كانت مَكْرُمَةً فى الدُّنْيَا أو تَقْوًى عِنْدَ اللَّهِ كان أَوْلَاكُمْ وَأَحَقَّكُمْ بها مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وسلم ما أَصْدَقَ امْرَأَةً من نِسَائِهِ ولا أُصْدِقَتْ امْرَأَةٌ من بَنَاتِهِ أَكْثَرَ من اثْنَتَىْ عَشْرَةَ أُوقِيَّةً وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيُثَقِّلُ صَدَقَةَ امْرَأَتِهِ حتى يَكُونَ لها عَدَاوَةٌ فى نَفْسِهِ وَيَقُولُ قد كَلِفْتُ إِلَيْكِ عَلَقَ الْقِرْبَهِ أو عَرَقَ الْقِرْبَهِ وَكُنْتُ رَجُلًا عَرَبِيًّا مَوْلِدًا ما أَدْرِى ما عَلَقُ الْقِرْبَهِ أو عَرَقُ الْقِرْبَهِ.

ص:463

عمر بن خطاب گفت: مهر زنان را بالا نگیرید؛ زیرا اگر بالا بودن مهر،

سبب کرامت دینی شده و یا جزو تقوا به حساب می آمد، سزاوارترین

شخص به این کار، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که برای هیچ زنی از همسران و یا

دخترانش بیش از دوازده اوقیه قرار نداده است.

و به درستی که مرد هنگامی که مهریه زن را بالا ببرد، در دل دشمنی او

را پیدا کرده و می گوید من به خاطر تو مجبور به کارهای سخت شدم،

با اینکه من مردی عرب بوده و نمی دانستم سختی کار چیست!!!

القزوینی، محمد بن یزید أبو عبدالله (متوفای275ه)، سنن ابن ماجه،

ج 1، ص 607، ح1887، بَاب ضَرْبِ النِّسَاءِ، تحقیق محمد فومد عبد

الباقی، ناشر: دار الفکر -بیروت.

البانی این روایت را در صحیح ابن ماجه شماره 1532 تصحیح کرده

است.

و ابوداوود در سنن خود می نویسد:

حدثنا محمد بن عُبَيْدٍ ثنا حَمَّادُ بن زَيْدٍ عن أَيُّوبَ عن مُحَمَّدٍ عن أبی

الْعَجْفَاءِ السُّلَمِیِّ قال خَطَبَنَا عُمَرُ رَحِمَهُ الله فقال ألا لَا تُغَالُوا بِصُدُقِ

النِّسَاءِ فَإِنَّهَا لو كانت مَكْرُمَةً فی الدُّنْيَا أو تَقْوَی عِنْدَ اللَّهِ لَكَانَ أَوْلَاكُمْ بها

النبی صلی الله عليه وسلم ما أَصْدَقَ رسول اللَّهِ صلی الله عليه وسلم

امْرَأَةً من نِسَائِهِ ولا أُصْدِقَتْ امْرَأَةٌ من بَنَاتِهِ أَكْثَرَ من ثِنْتَیْ عَشْرَةَ أُوقِيَّةً

عمر بن خطاب گفت: مهر زنان را بالا نگیرید؛ زیرا اگر بالا بودن مهر،

سبب کرامت دینی شده و یا جزو تقوا به حساب می آمد، سزاوارترین

شخص به این کار، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که برای هیچ زنی از همسران و یا

دخترانش بیش از دوازده اوقیه قرار نداده است.

السجستانی الأزدی، سلیمان بن الأشعث أبو داود (متوفای275ه)،

سنن أبی داود، ج 2، ص 235، ح2106، تحقیق: محمد محیی الدین

عبد الحمید، ناشر: دار الفکر.

البانی این روایت را در صحیح ابی داوود شماره 1852 تصحیح کرده

است.

و ترمذی نیز همین روایت را نقل و آن را تصحیح می کند:

حدثنا بن أبی عُمَرَ حدثنا سُفْيَانُ بن عُيَيْنَةَ عن أَيُّوبَ عن بن سِيرِينَ عن أبی الْعَجْفَاءِ السُّلَمِیِّ قال قال عُمَرُ بن الْخَطَّابِ ألا لَا تُغَالُوا صَدُقَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّهَا لو كانت مَكْرُمَةً فی الدُّنْيَا أو تَقْوَی عِنْدَ اللَّهِ لَكَانَ أَوْلَاكُمْ بها نَبِیُّ اللَّهِ صلی الله عليه وسلم ما عَلِمْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله عليه وسلم نَكَحَ شيئا من نِسَائِهِ ولا أَنْكَحَ شيئا من بَنَاتِهِ علی أَكْثَرَ من ثِنْتَیْ عَشْرَةَ أُوقِيَّةً.

قال أبو عِيسَی هذا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ وأبو الْعَجْفَاءِ السُّلَمِیُّ اسْمُهُ هَرِمٌ وَالْأُوقِيَّةُ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا وَثِنْتَا عَشْرَةَ أُوقِيَّةً أربعمائه وَثَمَانُونَ دِرْهَمًا

عمر بن خطاب گفت: مهر زنان را بالا نگیرید؛ زیرا اگر بالا بودن مهر، سبب کرامت دینی شده و یا جزو تقوا به حساب می آمد، سزاوارترین شخص به این کار، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که برای هیچ زنی از همسران و یا دخترانش بیش از دوازده اوقیه قرار نداده است...

و اوقیه نزد اهل علم چهل درهم است و دوازه اوقیه، چهارصد و هشتاد درهم.

الترمذی السلمی، محمد بن عیسی أبو عیسی (متوفای 279ه)، سنن الترمذی، ج 3، ص 422، ح1114، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحیاء التراث العربی -بیروت.

و سیوطی در جامع الأحادیث می نویسد:

عن مسروقٍ قَالَ: رَکِبَ عُمَرُ بنُ الْخَطَّابِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ المِنْبَرَ ثُمَّ قَالَ:

أَیُّهَا النَّاسُ مَا إِکْثَارُکُمْ فی صِدَاقِ النسَاءِ وَقَدْ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَصْحَابُهُ

وَإِنَّمَا الصدَاقُ فِیمَا بَیْنَهُمْ أَرْبَعُمَائَهُ دِرْهَمٍ فَمَا دُونَ ذالِکَ، فَلَوْ کَانَ الإِکْثَارُ

فی ذالِکَ تَقْوَی عِنْدَ اللَّهِ أَوْ مَکْرُمَهً لَمْ تَسْبِقُوهُمْ إِلَیْهَا) (ص، ع).

از مسروق روایت شده است که عمر از منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بالا رفته

و گفت: ای مردم، چه شده است که مهریه زنان خود را بالا می گیرید؟

ص:465

با اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اصحاب او چهارصد درهم و یا کمتر از آن

را مهر قرار می دادند.

اگر زیاد بودن مهر، جزو تقوا و یا خصال نیک بود، به طور قطع ایشان

پیش از شما چنین می کردند.

السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر (متوفای911ه)،

جامع الاحادیث (الجامع الصغیر وزوائده والجامع الکبیر)، ج 14، ص

271، ح3318.

بنابراین، مقدار مهریه امّ کلثوم در قدم نخست مخالف با سنت رسول

خدا است؛ چرا که طبق روایاتی که گذشت، رسول خدا مهریه هیچ

یک از زنان و دخترانش را زیاد نمی گذاشته.

وثانیاً: مخالف سیره و سنت خود عمر است. آیا اهل سنت می توانند

چنین نسبتی را به عمر بدهند با اینکه این مطلب مصداق این آیه

کریمه است که خداوند می فرماید:

يَأَيهُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبرُ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا

لَا تَفْعَلُون. الصف / 2 و 3.

ای افرادی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گویید که عمل

نمی کنید؟!. نزد خدا بسیار باعث خشم است که سخنی بگویید که

عمل نمی کنید!

4. آیا عمر از ام کلثوم فرزندی داشته است؟

یکی از چیزهایی اصل وقوع این ازدواج را زیر سوال می برد، فرزندانی است که برای امّ کلثوم تراشیده اند. برخی فرزندی برای امّ کلثوم ذکر نکرده اند، برخی فقط برای او یک فرزند به نام زید، برخی رقیه را نیز اضافه کرده و برخی سه فرزند به نام های: زید، رقیه و فاطمه نقل کرده اند.

فرزندی نداشت:

مسعودی شافعی در باره اولاد عمر می نویسد:

أولاد عمر. وکان له من الولد: عبد اللّه، وحفصه زوج النبی صلی الله

علیه وسلم، وعاصم، وعبید اللّه، وزید، من أًم، وعبد الرحمن،

وفاطمه، وبنات آخر، وعبد الرحمن الأصغر -وهو المحدود فی

الشراب، وهو المعروف بأبی شحمه -من ام.

فرزندان عمر: او فرزندانی به نام های ذیل داشت: عبد الله و حفصه

همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عاصم و عبید الله و زید از یک مادر؛ و عبد

الرحمن و فاطمه و دخترانی دیگر، و عبد الرحمن اصغر وهمو است

که به خاطر شرابخواری حد خورده و معروف به ابی شحمه است،

این ها هم از یک مادر هستند.

المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی (متوفای346ه)،

مروج الذهب، ج 1، ص 299

طبق این نقل خلیفه دوم فقط یک پسر به نام زید داشته که او هم برادر

عاصم و عبید الله بود که مادر آن ها امّ کلثوم بنت جرول است و هیچ

نامی از فرزندان عمر از امّ کلثوم در این نقل دیده نمی شود.

یک فرزند داشت:

بسیاری از بزرگان اهل سنت فقط یک فرزند را برای عمر نقل کرده اند:

بیهقی در سنن کبرای خود می نویسد:

وأما أم کلثوم فتزوجها عمر بن الخطاب رضی الله عنه فولدت له زید

بن عمر ضرِب لیالی قتال بن مطیع ضربا لم یزل ینهم له حتی توفی ثم

خلف علی أم کلثوم بعد عمر عون بن جعفر فلم تلد له شیئا حتی مات.

امّ کلثوم، عمر با او ازدواج کرده و برای او زید بن عمر را به دنیا آورد که در شب درگیری ابن مطیع، ضربه ای به او وارد شده و تا زمان مردن، از این ضربه در رنج بود؛ سپس پس از عمر، عون بن جعفر با امّ کلثوم ازدواج کرد اما از او صاحب فرزندی نشد تا از دنیا رفت.

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای

ص:467

458ه)، سنن البیهقی الکبری، ج 7، ص 70، ناشر: مکتبه دار الباز -مکه المکرمه، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، 1414 -1994.

و نویری در نهایه الأرب می نویسد:

وتزوج أم كلثوم عمر بن الخطاب فولدت له زيد بن عمر، ثم خلف عليها بعده عون بن جعفر فلم تلد له حتى مات.

امّ کلثوم به ازدواج عمر بن خطاب در آمده و برای او زید بن عمر را به دنیا آورد؛ پس از عمر، عون بن جعفر با او ازدواج کرد اما فرزندی برای او نیاورد تا از دنیا رفت.

النویری، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب (متوفای733ه)، نهایه الأرب فی فنون الأدب، ج 18، ص 142، تحقیق مفید قمحیه وجماعه، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه: الأولی، 1424ه - 2004م.

و صفدی نیز، فقط یک فرزند برای امّ کلثوم نقل می کند:

وأم كلثوم تزوجها عمر بن الخطاب رضي الله عنه فولدت له زيدا.

و امّ کلثوم، عمر با او ازدواج کرده و برای عمر، زید را به دنیا آورد.

الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أیبک (متوفای764ه)، الوافی بالوفیات، ج 1، ص 79، تحقیق أحمد الأرناومط وترکی مصطفی، ناشر: دار إحیاء التراث -بیروت -1420ه- 2000م.

و ابن کثیر دمشقی سلفی نیز می نویسد:

وأما أم كلثوم فتزوجها أمير المومنين عمر بن الخطاب فولدت له زيدا ومات عنها فتزوجت بعده ببنى عمها جعفر واحدا بعد واحد....

امّ كلثوم، امير المومنين عمر! با او ازدواج کرده و او برای عمر، زید بن عمر را به دنیا آورد. عمر مرد و پس از عمر با فرزندان عمويش جعفر يكى پس از ديگرى ازدواج كرد...

القرشی الدمشقی، إسماعيل بن عمر بن كثير أبو الفداء (متوفای774ه)، البدايه والنهايه، ج 5، ص 293، ناشر: مكتبه

ص:468

المعارف ج بیروت.

دو فرزند داشت:

اکثر عالمان سنی، گفته اند که دو فرزند داشته است؛ آن ها در ذکر فرزندان عمر از امّ کلثوم چنین گفته اند:

وزيد الأكبر لا بقيه له ورقيه وأمهما أم كلثوم بنت على بن أبى طالب بن عبد المطلب بن هاشم وأمها فاطمه بنت رسول الله.

و زید اکبر، فرزندی نداشت و رقیه؛ مادر این دو امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم است و مادر او نیز فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است.

الزهری، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصری (متوفای230ه)، الطبقات الكبرى، ج 3، ص 265، ناشر: دار صادر -بيروت؛

الزبيری، أبو عبد الله المصعب بن عبد الله بن المصعب (متوفای 236ه)، نسب قريش، ج 10، ص 349، تحقيق: ليفى بروفسال، القاهره، ناشر:دار المعارف؛

التميمی البستی، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم (متوفای354 ه)، الثقات، ج 2، ص 144، تحقيق السيد شرف الدين أحمد، ناشر: دار الفكر، الطبعه: الأولى، 1395ه ج 1975م؛

الطبری، أبی جعفر محمد بن جرير (متوفای310)، تاريخ الطبری، ج 2، ص 564، ناشر: دار الكتب العلميه -بيروت؛

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای630ه) الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 450، تحقیق عبد الله القاضی، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه الثانیه، 1415ه.

سه فرزند داشت:

بلاذری در انساب الأشراف دختران امّ کلثوم از عمر را دو نفر معرفی می کند که با زید سه فرزند می شوند:

عبد الرحمن بن زید بن الخطاب: کانت تحته فاطمه بنت عمر، وأمها

أم کلثوم، بنت علی بن أبی طالب، وجدتها فاطمه بنت رسول الله

صلی الله علیه وسلم، وأخوها لأبیها وأمها زید بن عمر بن الخطاب،

فولدت لعبد الرحمن: عبدَ الله وابنةً. وإبراهیم بن نعیم النحام بن عبد

الله بن أسید بن عبد بن عوف بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب،

کانت عنده رقیه بنت عمر، أخت حفصه لأبیها، وأمها: أم کلثوم بنت

علی.

عبد الرحمن بن زید بن خطاب، همسر او فاطمه دختر عمر بود که

مادرش امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب و مادر بزرگش فاطمه دختر

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. برادر پدری و مادری او زید بن عمر است و

برای عبد الرحمن، فرزندی به نام عبد الله و یک دختر به دنیا آورد.

ابراهیم بن نحام بن عبد الله بن اسید بن عبد بن عوف بن عبید بن

عویج بن عدی بن کعب، همسر او رقیه دختر عمر بود، خواهر پدری

حفصه؛ و مادرش امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب.

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای279ه)، أنساب الأشراف،

ج 1، ص 189.

زید برادر عمر بود یا پسر عمر؟

ابن عساکر دمشقی، روایتی را نقل می کند که طبق آن، امّ کلثوم همسر

خطاب بوده، نه عمر بن الخطاب.

وحدثنى عمر بن أبى بكر الموملى حدثنى سعيد بن عبد الكبير عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب وأمه أم كلثوم بنت على بن أبى طالب وكان سبب ذلک أن حربا وقعت فيما بين عدى بن كعب.

... از عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن خطاب كه مادرش امّ كلثوم دختر على بن ابى طالب است روايت شده است كه...

ابن عساكر الدمشقى الشافعى، أبى القاسم على بن الحسن إبن هبه الله

ص:470

بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاریخ مدینه دمشق وذکر فضلها وتسمیه من حلها من الأماثل، ج 19، ص 487، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر -بیروت -1995.

زید اصغر بزرگتر از زید اکبر!!!

جدای از این نکته، به مطلب مهمتری اشاره می کنیم و آن کلمات و سخنانی است که عالمان اهل سنت در باره زید و خود امّ کلثوم زده شاند:

اهل سنت برای عمر بن الخطاب دو فرزند به نام زید ذکر کرده اند، یکی از امّ کلثوم بنت جرول و یکی از امّ کلثوم دختر امیر مومنان.

امّ کلثوم بنت جرول در جاهلیت زن عمر بود و با اسلام آوردن عمر از او جدا شد و سپس با شخص دیگری ازدواج کرد.

وأمُّ عبید الله أم کلثوم: واسمها ملیکه بنت جرول الخزاعیه، وکانت علی شرکها حین نزلت «وَ لا تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الْکَوافِرِ» فطلقها عمر فتزوجها أبو فهم بن حذیفه صاحب الخمیصه، وقد تقدم ذکره فی أول الکتاب.

مادر عبید الله مشهور به امّ کلثوم، نام او ملیکه دختر جرول خزاعی است؛ و هنگامی که آیه «وَ لا تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الْکَوافِرِ» نازل شد، او کافر باقی ماند؛ عمر او را طلاق داد و ابوفهم بم حذیفه، با او ازدواج کرد که در اول کتاب ذکر او گذشت.

الانصاری التلمسانی، محمد بن أبی بکر المعروف بالبری

(متوفای644ه) الجوهره فی نسب النبی وأصحابه العشره، ج 1، ص

.258

و ابن حجر عسقلانی می نویسد:

زید بن عمر بن الخطاب القرشی العدوی شقیق عبد الله بن عمر

ص:471

المصغر أمهما أم كلثوم بنت جرول كانت تحت عمر ففرق بينهما

الإسلام لما نزلت وَ لا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوافِرِ فتزوجها أبو الجهم بن

حذيفه وكان زوجها قبله عمر ذكر ذلک الزبير وغيره فهذا يدل على أن

زيدا ولد فى عهد النبى.

زيد بن عمر بن خطاب قرشى عدوى، برادر عبد الله بن عمر اصغر؛

مادر آن دو امّ كلثوم دختر جرول است كه همسر عمر بوده و هنگامى

كه آيه «وَ لا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوافِرِ» نازل شد، اسلام بين آن دو جدايى

انداخت؛ سپس ابوجهم بن حذيفه با او ازدواج كرد؛ و پيش از او عمر

همسر او بود؛ زبير و غير او اين مطلب را ذكر كرده اند و اين نشان مى

دهد كه زيد (اصغر) در حيات پيامبر به دنيا آمده است.

العسقلانى الشافعى، أحمد بن على بن حجر أبو الفضل

(متوفاى852ه)، الإصابه فى تمييز الصحابه، ج 2، ص 628، رقم:

2961، تحقيق: على محمد البجاوى، ناشر: دار الجيل -بيروت،

الطبعه: الأولى، 1412 -1992.

نكته جالب توجه در اين نقل اين است كه پسر امّ كلثوم بنت جرول را

كه در زمان رسول خدا به دنيا آمده، «زيد اصغر» ناميده اند و زيد پسر

امّ كلثوم دختر امير مومنان را «زيد اكبر». اين مطلب اصل وجود

فرزندى به نام زيد از امّ كلثوم دختر امير مومنان عليه السلام زير سوال

مى برد. چگونه مى شود كه پسر بزرگتر را «زيد اصغر» ناميد و پسر

کوچکتر را «زید اکبر» !!!.

عالمان اهل سنت بدون توجه به این نکته، این چنین گفته اند:

وزید الأکبر ورقیه وأمهم أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب وأمها فاطمه

بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وزید الأصغر وعبیدالله وأمهما

أم کلثوم بنت جرول. وفرق الإسلام بین عمر وبین أم کلثوم بنت جرول

و زید اکبر و رقیه، مادر آن دو امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب و مادر

او فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است؛ و زید اصغر و عبید الله مادر

ص:472

آن دو امّ کلثوم دختر جرول است؛ و اسلام سبب جدایی عمر و امّ کلثوم دختر جرول شد.

ابن الجوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای 597 ه)، المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، ج 4، ص 131، ناشر: دار صادر - بیروت، الطبعه: الأولی، 1358.

بنابراین با کلام عالمان اهل سنت ثابت شد که امّ کلثوم دختر ابوبکر است و زید فرزند عمر هم از امّ کلثوم بنت جرول بوده، نه از امّ کلثوم دختر امیر مومنان علیه السلام و اهل سنت با استفاده از همین تشابه اسمی، این افسانه را ساخته اند.

البته برخی از عالمان سنی، همسر دیگری به نام امّ کلثوم را نیز برای عمر ذکر کرده اند. عاصمی مکی در تعداد زنان عمر می نویسد:

والرابع عاصم أمه أم کلثوم جمیله بنت عاصم بن ثابت بن أبی الأفلح حمی الدبر.

چهارمین فرزند عمر، عاصم است؛ مادر او امّ کلثوم جمیله دختر عاصم بن ثابت بن ابی افلح است.

العاصمی المکی، عبد الملک بن حسین بن عبد الملک الشافعی (متوفای1111ه)، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج 2، ص 508، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود- علی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیه.

یعنی خلیفه دوم چهار زن به نام «امّ کلثوم» داشته: 1. امّ کلثوم دختر جرول؛ 2. امّ کلثوم دختر ابوبکر؛ 3. امّ کلثوم دختر عاصم بن ثابت؛ 4. امّ کلثوم دختر امیر مومنان. !!!.

گویا عالمان اهل سنت با استفاده از این تشابهات اسمی، امّ کلثوم دختر امیر مومنان علیه السلام را نیز اضافه کرده باشند.

عمر، دخترش رقیه را به ازدواج ابراهیم بن نعیم آورد:

یکی از شواهد دروغ بودن این مدعا آن است که برخی از عالمان اهل

سنت ادعا کرده اند که خود عمر بن الخطاب دخترش رقیه را که از

امّ کلثوم بوده به ازدواج شخصی به نام ابراهیم بن نعیم درآورده است.

ابن قتیبه دینوری می گوید:

ویقال إن اسم بنت أم کلثوم من عمر رقیه وأن عمر زوجها إبراهیم بن

نعیم النحام فماتت عنده ولم تترک ولدا.

و گفته شده است که نام دختر امّ کلثوم از عمر، رقیه بود که عمر او را به

ازدواج ابراهیم بن نعیم نحام در آورده و او نیز نزد ابراهیم از دنیا رفته

برای او فرزندی نیاورد.

الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای276ه)،

المعارف، ج 1، ص 185، تحقیق: دکتور ثروت عکاشه، ناشر: دار

المعارف -القاهره .

و ابن اثیر جزری نیز می گوید:

وقد ذکر الزبیر بن أبی بکر أن عمر بن الخطاب زوج ابنته رقیه من

إبراهیم بن نعیم بن عبد الله النحام

زبیر بن ابی بکر گفته است که عمر بن خطاب دختر خویش را به ازدواج ابراهیم بن نعیم بن عبد الله نحام در آورد.

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد

(متوفای630ه)، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج 1، ص 71، تحقیق

عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی -بیروت / لبنان،

الطبعه: الأولی، 1417 ه -1996 م.

ابن حجر عسقلانی در این باره می نویسد:

وقال الزبیر زوج عمر بن الخطاب إبراهیم هذا ابنته قلت وعند البلاذری أنه کانت عنده رقیه بنت عمر من أم کلثوم بنت علی.

زبیر گفته است که عمر بن خطاب، این دختر خویش را به ازدواج ابراهیم در آورد؛ بلاذری نیز گفته است که رقیه دختر عمر از امّ کلثوم همسر او بوده است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 1، ص 178، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412 -1992.

با توجه به آن چه که در محور پیشین گفته شد، خلیفه دوم در سال هفدهم و یا هیجدهم هجرت با امّ کلثوم ازدواج کرده است و در سال 23 هجرت از دنیا رفته؛ یعنی حد اکثر شش سال با امّ کلثوم زندگی کرده است.

و نیز با توجه به این که زید بن عمر، فرزند دیگر امّ کلثوم !!! از او بزرگتر بوده و زید در واپسین سال عمر پدرش به دنیا آمده، چگونه می توان پذیرفت که عمر بتواند رقیه را که با خوشبینانه ترین وضعیت فقط یک یا دو سال داشته، به ازدواج کسی دربیاورد؟

ابن حجر در باره تاریخ تولد زید می گوید:

وکان مولده فی آخر حیاه أبیه سنه ثلاث وعشرین.

تولد او در آخر عمر پدرش در سال بیست و سه بوده است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852 ه)، الإیثار بمعرفه رواه الآثار ج 1، ص 79، تحقیق: سید کسروی حسن، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه: الأولی، 1413ه.

شاید چون جناب خلیفه، با خود امّ کلثوم در کودکی ازدواج کرده،

دوست داشته که دختر او نیز در سن شیرخوارگی ازدواج کند!!!.

5. تاریخ وفات ام کلثوم و زید:

در باره تاریخ وفات امّ کلثوم و زید نیز اختلاف های وجود دارد. برخی گفته اند که در زمان امام حسن علیه السلام از دنیا رفته اند و برخی گفته اند که به دست عبد الملک بن مروان مسموم شده اند.

مرگ در زمان حکومت عبد الملک بن مروان (73 86ه):

عبد الرزاق صنعانی، زمان مرگ آن دو را زمان حکومت عبد الملک بن

ص:475

مروان ذکر کرده است. عبد الملک بن مروان سیزده سال حکومت کرد و در سال 86 هجری از دنیا رفت؛ یعنی امّ کلثوم و زید حد اقل تا سال 73 هجری زنده بوده اند:

قال عبد الرزاق وأم کلثوم من فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ودخل علیها عمر وأولد منها غلاما یقال له زید فبلغنی أن عبد الملک بن مروان سمهما فماتا وصلی علیهما عبد الله بن عمر وذلک أنه قیل لعبد الملک هذا بن علی وبن عمر فخاف علی ملکه فسمهما.

عبد الرزاق می گوید: و امّ کلثوم فرزند فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که عمر با او ازدواج کرده و از او صاحب پسری به نام زید شد؛ و به من خبر رسید که عبد الملک بن مروان آن دو را سم داده و کشت؛ و عبد الله بن عمر بر آن دو نماز خواند؛ و علت اینکار این بود که به عبد الملک گفته شد که زید، پسر علی و پسر عمر است؛ و به همین سبب او بر خلافت خویش از زید ترسید و آن دو را سم داد!

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای211ه)، المصنف، ج 6، ص 164، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب الإسلامی -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1403ه.

مرگ در زمان امارت سعید بن العاص (54 48ه):

روایات مشهور اهل سنت ثابت می کند، که هر دوی آن ها در زمان

سعید بن العاص که از سال 48ه تا 54ه امیر مدینه بوده، از دنیا رفته اند.

صفدی در الوافی بالوفیات می نویسد:

وتوفی زید رحمه الله شابا فی حدود الخمسین للهجره.

زید رحمه الله در جوانی در حدود سال پنجاه هجری از دنیا رفت.

الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أیبک (متوفای764ه)، الوافی بالوفیات، ج 15، ص 24، تحقیق أحمد الأرناؤوط وترکی مصطفی،

ص:476

ناشر: دار إحياء التراث -بیروت -1420ه- 2000م.

و ابن حجر عسقلانی می گوید:

زید بن عمر بن الخطاب القرشی العدوی أمه أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب مات مع أمه فی یوم واحد وکان مولده فی آخر حیاه أبیه سنه ثلاث وعشرین ومات وهو شاب فی خلافه معاویه فی ولایه سعید بن العاص علی المدینه

زید بن عمر بن خطاب قرشی عدوی، مادر او امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب است که به همراه مادرش در یک روز از دنیا رفتند.

ولادت او در اواخر عمر پدرش در سال 23 بود و در جوانی در خلافت معاویه در زمان امارت سعید بن عاص بر مدینه از دنیا رفت.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852 ه)، الإیثار بمعرفه رواه الآثار ج 1، ص 79، تحقیق: سید کسروی حسن، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه: الأولی، 1413ه.

بین این دو نقل بیش از بیست سال تفاوت وجود دارد!!!.

مرگ، پس از واقعه کربلا:

و طبق خطبه ای که ابن طیفور از آن حضرت در کوفه نقل کرده، ثابت می کند که امّ کلثوم تا پس از قضیه کربلا زنده بوده اند:

قالت أبدأ بحمد الله والصلاه والسلام علی جدی أما بعد یا أهل الکوفه...

چنین گفت که: با ستایش خدا آغاز به سخن می کنم و درود و سلام بر جدّ خویش می فرستم.

ای اهل کوفه !...

أبی الفضل بن أبی طاهر المعروف بابن طیفور (متوفای380 ه)، بلاغات النساء، ص 24، ناشر: منشورات مکتبه بصیرتی قم و ص 11، طبق برنامه الجامع الکبیر.

6. نحوه وفات ام كلثوم و زيد:

در باره نحوه وفات امّ كلثوم و زيد نيز اختلاف هاى وجود دارد. برخى گفته اند كه هر دوى آن ها مريض و همين مريضى سبب مرگ همزمان هر دوى آن ها شد.

مرگ بر اثر مريضى:

محمد بن حبيب بغدادى در المنمق و ابن عساكر دمشقى در تاريخ مدينه دمشق و صفدى در الوافى فى الوفيات مى نويسند:

وقد ذكر بعض أهل العلم أنه وأمه أم كلثوم بنت على بن أبى طالب رحمه الله عليهم وكانت تحت عبد الله بن جعفر بن أبى طالب عليه مرضاً جميعاً وثقلاً ونزل بهما وأن رجالاً مشوا بينهما لينظروا أيهما يموت قبل صاحبه فيرث منه الآخر وأنهما قبضا فى ساعه واحده ولم يدر أيهما قبض قبل صاحبه فلم يتوارثا.

بعضى از اهل علم گفته اند كه او و مادرش امّ كلثوم دختر على بن ابى طالب (رحمه الله عليهم) بود كه در آن زمان همسر عبد الله بن جعفر بود هر دو مريض شده و در يک زمان از دنيا رفتند. عده اى بين خانه آن دو در رفت و آمد بودند تا ببينند كه كداميک پيش از ديگرى مى ميرد، تا ديگرى از او ارث ببرد؛ اما آن دو در يک زمان مردند و ندانستند كه كداميک زودتر مرده است و به همين سبب از هم ارث نبردند.

البغدادی، أبو جعفر محمد بن حبيب بن أميه (متوفای245ه)، المنمق
فی أخبار قريش، ج 1، ص 312، تحقيق: خورشيد أحمد فارق، ناشر:
عالم الكتب -بيروت، الطبعه: الأولی، 1405ه 1985م؛
ابن عساكر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله
بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاريخ مدينه دمشق وذكر فضلها وتسميه
من حلها من الأماثل، ج 19، ص 487 تحقيق: محب الدين أبی سعيد
ص:478

عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر -بیروت -1995؛

الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أیبک (متوفای764ه)، الوافی بالوفیات، ج 15، ص 24، تحقیق أحمد الأرناومط وترکی مصطفی، ناشر: دار إحیاء التراث -بیروت -1420ه- 2000م.

مرگ بر اثر اصابت سنگ:

برخی گفته اند که سنگی به سرش خورد و از دنیا رفت.

ابن حبان می نویسد:

فأما أم کلثوم فزوجها علی من عمر فولدت لعمر زیدا ورقیه وأما زید فأتاه حجر فقتله.

امّ کلثوم را علی به ازدواج عمر در آورده و برای او زید و رقیه را به دنیا آورد؛ اما زید سنگی به سر او اصابت کرده و او را کشت!

التمیمی البستی، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم (متوفای354 ه)، الثقات، ج 2، ص 144، تحقیق السید شرف الدین أحمد، ناشر: دار الفکر، الطبعه: الأولی، 1395ه ج 1975م.

ابن قتیبه دینوری اعتقاد دارد که زید در جنگی که بین بنی عویج و بنی رزاح اتفاق افتاده، کشته شده است.

وأما زید بن عمر بن الخطاب فرمی بحجر فی حرب کانت بین بنی عویج وبین بنی رزاح فمات ولا عقب له ویقال أنه مات هو وأم کلثوم أمه فی ساعه واحده فلم یرث واحد منهما من صاحبه...

اما زید بن عمر، در درگیری بین بین عویج و بنی رزاح سنگی به سر او خورد و او را کشت، در حالی که او فرزندی نداشت.

همچنین گفته شده است که او مادرش در یک ساعت از دنیا رفته و به همین علت از همدیگر ارث نبردند...

الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای276ه)، المعارف، ج 1، ص 188، تحقیق: دکتور ثروت عکاشه، ناشر: دار

المعارف -القاهره.

و برخی دیگر از عالمان اهل سنت نوشته اند که زید در جنگی که بین قبیله بنی عدی اتفاق افتاده کشته شده است:

وتوفیت أم کلثوم وابنها زید فی وقت واحد وقد کان زید أصیب فی حرب کانت بین بنی عدی لیلا کان قد خرج لیصلح بینهم فضربه رجل منهم فی الظلمه فشجه وصرعه فعاش أیاما ثم مات وهو وأمه فی وقت واحد وصلی علیهما ابن عمر...

امّ کلثوم و فرزندش زید در یک زمان از دنیا رفتند؛ زید در جنگی شبانه بین بنی عدی برای آشتی دادن آن ها رفته بود اما در تاریکی یکی از آن ها ضربتی به سر او زده او را زخمی کرد.

زید چند روز پس از این ماجرا زنده بود، تا اینکه در یک زمان به همراه مادرش از دنیا رفتند؛ و ابن عمر بر آن دو نماز خواند....

القرطبی، یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفای463 ه)، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 4، ص 1956، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412ه؛ الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای630ه)، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج 7، ص 425، تحقیق عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی -بیروت / لبنان، الطبعه: الأولی، 1417 ه -1996 م

مرگ بر اثر اصابت تیر:

فولدت له زید بن عمر وهو زید الأکبر ورقیه بنت عمر وکانت وفاتها ووفاه ابنها فی ساعه واحده وکان سبب موته سهما أصابه لیلا فی ثائره وقعت بین عدی وبنی حذیفه

امّ کلثوم، از عمر صاحب فرزندی به نام زید شد-که زید اکبر همین فرزند است- و دختری به نام رقیه؛ و مردن امّ کلثوم و فرزندش در یک

زمان بود.

علت مردن زید آن بود که در یک درگیری شبانه بین بنی عدی و بنی حذیفه، تیری به او اصابت کرد.

السهیلی، عبد الرحمن بن عبد الله أبو القاسم (متوفای581ه)، الفرائض وشرح آیات الوصیه، ج 1، ص 138، تحقیق: د. محمد إبراهیم البنا، ناشر: المکتبه الفیصلیه -مکه المکرمه، الطبعه: الثانیه، 1405ه.

مرگ بر اثر خوردن سم:

عبد الرزاق صنعانی، استاد بخاری می نویسد:

قال عبد الرزاق وأم كلثوم من فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ودخل علیها عمر وأولد منها غلاما یقال له زید فبلغنی أن عبد الملک بن مروان سمهما فماتا وصلی علیهما عبد الله بن عمر وذلک أنه قیل لعبد الملک هذا بن علی وبن عمر فخاف علی ملکه فسمهما.

عبد الرزاق می گوید: و امّ کلثوم فرزند فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که عمر با او ازدواج کرده و از او صاحب پسری به نام زید شد؛ و به من خبر رسید که عبد الملک بن مروان آن دو را سم داده و کشت؛ و عبد الله بن عمر بر آن دو نماز خواند؛ و علت اینکار این بود که به عبد الملک گفته شد که زید، پسر علی و پسر عمر است؛ و به همین سبب او بر خلافت خویش از زید ترسید و آن

دو را سم داد !

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای211ه)، المصنف، ج 6، ص 164، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب الإسلامی -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1403ه.

7. آیا زید، فرزند داشت؟

ص:481

در باره این که زید بن عمر، فرزندی داشته یا نه، نیز دیدگاه های گوناگونی نقل شده. برخی ادعا کرده اند که دارای فرزندانی بوده و برخی با قاطعیت گفته اند که هیچ بچه ای نداشته است.

فرزندی نداشت:

وزید الأكبر لا بقیه له ورقیه وأمهما أم كلثوم بنت علی بن أبی طالب بن عبد المطلب بن هاشم وأمها فاطمه بنت رسول الله.

زید اكبر -فرزندی نداشت -و رقیه، مادر آن دو امّ كلثوم دختر علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هشام و مادر امّ كلثوم، فاطمه دختر رسول خدا است.

النمیری البصری، أبو زید عمر بن شبه (متوفای262ه)، تاریخ المدینه المنوره، ج 1، ص 345، تحقیق علی محمد دندل ویاسین سعد الدین بیان، ناشر: دار الكتب العلمیه -بیروت -1417ه-1996م.

چندین فرزند داشت:

ابن قدامه مقدسی، فقیه مشهور حنابله اعتقاد دارد كه او فرزندانی داشته است:

فإن زید بن عمر هو ابن أم كلثوم بنت علی الذی صلی علیه معها وكان رجلا له أولاد كذلك.

زید بن عمر كه پسر امّ كلثوم دختر علی است كه نماز میت او با مادرش، با هم برگزار شد؛ او مردی بود كه فرزندانی داشت.

المقدسی، عبد الله بن أحمد بن قدامه أبو محمد (متوفای620ه)،

المغنی فی فقه الإمام أحمد بن حنبل الشیبانی، ج 2، ص 221، ناشر:

دار الفکر -بیروت، الطبعه: الأولی، 1405ه.

المقدسی، عبد الله بن أحمد بن قدامه أبو محمد (متوفای620ه)،

الشرح الکبیر لابن قدامه، ج 2، ص 345.

ابن عساکر دمشقی نیز می گوید:

قال الزبیر وأما زید بن عمر بن الخطاب فکان له ولد فانقرضوا

ص:482

زبیر گفته است که زید بن عمر بن خطاب، از او فرزندانی به جا ماند؛ اما نسل او منقرض شد.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاریخ مدینه دمشق وذکر فضلها وتسمیه من حلها من الأماثل، ج 19، ص 483، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر -بیروت -1995.

8. سن زید هنگام وفات:

زید بن عمر، هنگامی از دنیا رفت، چند سال داشت؟ برخی او را «صغیر؛ خردسال»، برخی دیگر «شاب؛ جوان» و برخی دیگر او را « کان رجلا؛ بزرگسال» معرفی کرده اند.

خردسال بود:

أبی حاتم رازی در الجرح و التعدیل و ابن عساکر دمشقی در تاریخ مدینه دمشق، او را «صغیر» نامیده اند:

زید بن عمر بن الخطاب من أم کلثوم بنت علی سمعت أبی یقول ذلک ویقول توفی هو وأمه أم کلثوم فی ساعه واحده وهو صغیر لا یدری أیهما مات أول

زید بن عمر بن خطاب، که مادرش امّ کلثوم دختر علی بود: از پدرم شنیدم که این را می گفت و می افزود که او در حالی که کودک بود به همراه مادرش در یک زمان از دنیا رفتند و مشخص نشد که کدامیک

زودتر مرده است.

الرازی التمیمی، أبو محمد عبد الرحمن بن أبی حاتم محمد بن إدریس (متوفای327ه)، الجرح والتعدیل، ج 3، ص 568، رقم: 2576، ناشر: دار إحیاء التراث العربی -بیروت، الطبعه: الأولی،

ص:483

1271ه 1952م؛

ابن عساكر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاریخ مدینه دمشق وذكر فضلها وتسمیه من حلها من الأماثل، ج 19، ص 484، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفكر -بیروت -1995.

جوان بود:

ذهبی و ابن حجر، او را «شاب؛ جوان» نامیده اند:

زید بن عمر بن الخطاب، القرشی العدوی، وأمه أم كلثوم بنت فاطمه الزهراء. قال عطاء الخراسانی: توفی شاباً ولم یعقب.

زید بن عمر بن خطاب قرشی عدوی، مادر او امّ كلثوم دختر فاطمه زهرا است.

عطاء خراسانی گفته است كه او در جوانی از دنیا رفته و فرزندی نداشت.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای748ه)، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج 4، ص 58، تحقیق د. عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الكتاب العربی -لبنان/ بیروت، الطبعه: الأولی، 1407ه -1987م.

و ابن حجر می گوید:

زید بن عمر بن الخطاب القرشی العدوی أمه أم كلثوم بنت علی بن أبی

طالب مات مع أمه فی یوم واحد وکان مولده فی آخر حیاه أبیه سنه ثلاث وعشرین ومات وهو شاب فی خلافه معاویه فی ولایه سعید بن العاص علی المدینه

زید بن عمر بن خطاب قرشی عدوی؛ مادر او امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب است که به همراه مادرش در یک روز از دنیا رفت.

ص:484

ولادت او در آخر عمر پدرش در سال 23 بود و در جوانی در زمان

خلافت معاویه و حکومت سعید بن العاص بر مدینه از دنیا رفت.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852

ه)، الإیثار بمعرفه رواه الآثار ج 1، ص 79، تحقیق: سید کسروی

حسن، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه: الأولی، 1413ه.

بزرگسال بود:

عده ای دیگر از عالمان اهل سنت گفته اند هنگامی که زید از دنیا

رفت، برای خودش مردی شده بود. خطیب بغداد می نویسد:

فولدت له زید بن عمر بن الخطاب فعاش حتی کان رجلا ثم مات

امّ کلثوم، برای عمر، زید را به دنیا آورد و زید زنده ماند تا اینکه مردی

شده و سپس از دنیا رفت.

البغدادی، أحمد بن علی أبو بکر الخطیب (متوفای463ه)، تاریخ

بغداد، ج 6، ص 182، ناشر: دار الکتب العلمیه ج بیروت.

ابن عساکر دمشقی داستان کتک کاری زید با بسر بن أبی أرطاه را در

حضور معاویه نقل می کند. از این داستان استفاده می شود که زید

بزرگسال باشد:

حدثنی رجل من الأنصار عن أبیه قال وفاقا مع زید بن عمر بن الخطاب

وأمه أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب وأمها فاطمه بنت رسول الله ص

إلی معاویه بن أبی سفیان فأجلسه علی السریر وهو یومئذ من أجمل

الناس وأشبههم فبينا هو جالس قال له بسر بن أرطأه يا ابن أبی تراب

فقال له أإيای تعنی لا أم لک لک أنا والله خير منک وأزكی وأطيب فما

زال الكلام بينهما حتی نزل زيد إليه فخنقه حتی صرعه وبرک علی

صدره فنزل معاويه عن سريره فحجز بينهما وسقطت عمامه زيد فقال

زيد والله يا معاويه ما شكرت الحسنی ولا حفظت ما كان منا إليک

حيث تسلط علی عبد بنی عامر فقال معاويه أما قولک يا ابن أخی أنی

لکفرت الحسنی فوالله ما استعملنی أبوک إلا من حاجه إلی وأما ما ذکرت من الشکر فوالله لقد وصلنا أرحامکم وقضینا حقوقکم وإنکم لفی منازلکم فقال زید أنا ابن الخلیفتین والله لا ترانی بعدها أبدا عائدا إلیک وإنی لأعلم أن هذا لم یکن إلا عن رأیک قال وخرج زید إلینا وقد تشعث رأسه وسقطت عمامته.

یکی از انصار از پدرش روایت کرد که او به همراه زید بن عمر بن خطاب که مادرش امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب و دختر فاطمه زهرا است، به نزد معاویه بن ابی سفیان رفتند.

معاویه او را به همراه خویش بر تخت نشاند. زید در آن زمان از زیباترین مردمان بود.

در این هنگام که زید بر تخت بود، بسر به او گفت: ای پسر ابوتراب !

زید گفت: آیا مقصود تو من هستم؟ ای بی مادر؟ قسم به خدا من از تو بهتر و پاکیزه تر و برتر هستم.

و آن قدر سخن بین آن دو رد و بدل شد، تا اینکه زید از تخت پایین آمده و بسر را به زمین زد و بر روی سینه او نشست !

معاویه از تخت خویش پایین آمده و بین آن دو واسطه شد و عمامه زید افتاد.

زید گفت: ای معاویه، نیکی های ما را سزای خوبی ندادی؛ و الطافی را که از جانب ما به تو شده بود، به خوبی حفظ نکردی؛ و بنده ای از

بنی عامر را بر من مسلط ساخته ای!

معاویه گفت: اما اینکه به من گفتی نیکی های ما را سزای خوبی ندادی، بدان که پدرت من را به کار نگرفت مگر به خاطر اینکه او به من محتاج بود!

اما اینکه گفتی الطافی که از جانب شما به ما رسیده بود را به خوبی حفظ نکردیم، قسم به خدا که ما با بستگان شما وصلت ایجاد کرده و حقوق شما را ادا کرده ایم و شما اکنون در همان جایگاه سابق هستید.

ص:486

زید گفت: من پسر دو خلیفه هستم! قسم به خدا دیگر مرا نخواهی دید که به نزد تو آیم! و می دانم که این سخن و برخورد بُسر، جز طبق نقشه تو نبوده است!

سپس زید در حالی که موهایش آشفته و عمامه اش افتاده بود، به نزد ما آمد.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاریخ مدینه دمشق وذکر فضلها وتسمیه من حلها من الأماثل، ج 19، ص 484، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر -بیروت -1995.

همین داستان را بلاذری در انساب الأشراف، زمخشری در ربیع الأبرار، ابن حمدون در التذکره الحمدونیه، ابن أثیر در الکامل فی التاریخ و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، با اختصار و تفاوت های در متن نقل کرده اند:

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای279ه)، أنساب الأشراف، ج 2، ص 86؛الزمخشری الخوارزمی، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد جار الله

(متوفای538ه) ربیع الأبرار، ج 1، ص 469؛

ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی (متوفای 608ه)، التذکره الحمدونیه، ج 9، ص 309، تحقیق: إحسان عباس، بکر عباس، ناشر:دار صادر -بیروت،، الطبعه: الأولی، 1996م؛

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای630ه) الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 373، تحقیق عبد الله القاضی، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه الثانیه، 1415ه؛

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای748ه)، سیر أعلام النبلاء، ج 3، ص 502، تحقیق: شعیب الأرناومط، محمد نعیم العرقسوسی، ناشر: مومسه الرساله -بیروت، الطبعه: التاسعه،

ص:487

1413ه.

آیا زید می تواند در کودکی و نوجوانی چنین سخنوری کرده و بسر را که فرمانده لشکر معاویه بود، اینچنین به زمین بزند؟

نیز گذشت که اهل سنت ادعا کرده بودند زید در واپسین سال وفات عمر به دنیا آمده است؛ حال اگر مرگ او را در زمان سعید بن العاص بدانیم، بیش از 28 سال و اگر توسط عبد الملک بن مروان مسموم شده باشد، بیش از 50 سال سن داشته است!

9. چه کسی بر جنازه زید و ام کلثوم نماز خواند؟

در باره این که چه کسی بر جنازه زید و مادرش نماز خوانده، نیز روایات گوناگونی نقل شده است. برخی گفته اند که عبد الله بن عمر و برخی گفته اندکه سعید بن العاص بر جنازه آن دو نماز خواند:

عبد الله بن عمر

ابن حجر عسقلانی، می گوید در روایتی صحیح آمده است که عبد الله بن عمر بر زید و امّ کلثوم نماز خواند:

وأخرج بسند صحیح أن بن عمر صلى على أم كلثوم وابنها زيد فجعله مما يليه وكبر أربعا

با سند صحیح روایت شده است که ابن عمر بر امّ کلثوم و فرزندش زید نماز خواند و زید را در جانب امام قرار داده و چهار تکبیر گفت.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل

(متوفای852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 8، ص 294، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412 ج 1992.

محمد بن حسن شیبانی از عالمان قرن دوم اهل سنت می نویسد:

عن عامر الشعبی، قال: صلی ابن عمر رضی الله عنه علی أم کلثوم

ص:488

بنت علی رضی الله عنه وزید بن عمر رضی الله عنه ابنها، فجعل أم کلثوم تلقاء القبله، وجعل زیدا مما یلی الإمام

از عامر شعبی روایت شده است که گفت: ابن عمر بر امّ کلثوم دختر علی رضی الله عنه و زید بن عمر رضی الله عنه که پسر امّ کلثوم بود نماز خواند؛ او امّ کلثوم را در سمت قبله و زید را در سمت امام گذاشت.

الشیبانی، أبو عبد الله محمد بن الحسن بن فرقد (متوفای189ه)، الآثار لمحمد ابن الحسن، ج 1، ص 318.

و محمد بن سعد و عبد الرزاق صنعانی می نویسد:

عبد الرزاق عن الثوری عن أبی حصین وإسماعیل عن الشعبی أن بن عمر صلی علی أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب وزید بن عمر فجعل زیدا یلیه والمرأه أمام ذلک.

از شعبی روایت شده است که ابن عمر بر امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب و زید بن عمر نماز خواند؛ او زید را نزدیک خویش و زن را در جهت دیگر گذاشت.

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای211ه)، المصنف، ج 3، ص 465 ح6336، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب الإسلامی -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1403ه؛

الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای230ه)،

الطبقات الکبری، ج 8، ص 464، ناشر: دار صادر -بیروت.

و بخاری در تاریخ الأوسط می نویسد:

419 حدثنا محمد بن الصباح ثنا إسماعیل بن زکریا عن رزین البزاز حدثنی الشعبی قال توفی زید بن عمر وأم کلثوم فقدموا عبد الله بن عمر وخلفه الحسن والحسین ومحمد بن الحنفیه وعبد الله بن جعفر.

از شعبی روایت شده است که گفت: زید بن عمر و امّ کلثوم از دنیا رفتند؛ مردم عبد الله بن عمر را به عنوان امام جماعت جلو فرستادند؛

ص:489

و در پشت او حسن و حسین و محمد حنفیه و عبد الله بن جعفر ایستادند.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای256ه)، التاریخ الأوسط، ج 1، ص 102، تحقیق: محمود إبراهیم زاید، ناشر: دار الوعی، مکتبه دار التراث -حلب، القاهره، الطبعه: الأولی، 1397م 1977م.

البته با توجه به این سعید بن العاص در آن زمان امیر مدینه بوده، نماز خواندن عبد الله بن عمر بر جنازه زید و امّ کلثوم بعید به نظر می رسد.

سعید بن العاص:

روایات بسیاری نیز نقل شده است که سعید بن العاص که در آن زمان امیر مدینه بوده، بر جنازه آن دو نماز خوانده است.

ابن أبی شیبه می نویسد:

حدثنا حَاتِمُ بن وَرْدَانَ عن یُونُسَ عن عَمَّارٍ مولی بَنِی هَاشِمٍ قال شَهِدْت أُمَّ کُلْثُومٍ وَزَیْدَ بن عُمَرَ مَاتَا فی سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فاخرجوهما فَصَلَّی عَلَیْهِمَا سَعِیدُ بن الْعَاصِ فَجَعَلَ زَیْدًا مِمَّا یَلِیهِ وَجَعَلَ أُمَّ کُلْثُومٍ بین یَدَیْ زَیْدٍ وفی الناس یَوْمَئِذٍ نَاسٌ من أَصْحَابِ النبی صلی الله علیه وسلم وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ فی الْجِنَازَةِ.

من در نزد بنی هاشم بودم و دیدم که امّ کلثوم و زید بن عمر هر دو در یک زمان از دنیا رفتند؛ مردم آن دو را بیرون آورده و سعید بن العاص

بر آن دو نماز خواند؛ زید را در جانب خویش گذاشت و امّ کلثوم را

پس از زید.

در آن روز در میان مردم گروهی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حسن

و حسین نیز بودند.

إبن أبی شیبه الکوفی، أبو بکر عبد الله بن محمد (متوفای235 ه)،

الکتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ج 3، ص 8، ح11568،

تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبه الرشد -الریاض، الطبعه:

ص:490

الأولی، 1409ه.

و احمد بن حنبل، مومس مذهب حنبلی می نویسد:

عن عمار مولی بنی هاشم قال شهدت وفاه أم کلثوم بنت علی وزید بن عمر قال فصلی علیهما سعید بن العاص وقدم أم کلثوم بین یدی زید بن عمر.

از عمار غلام بنی هاشم روایت شده است که گفت: من در زمان مردن امّ کلثوم دختر علی و زید بن عمر حاضر بودم. سعید بن العاص بر آن دو نماز خواند و محل قرار گرفتن جنازه امّ کلثوم (در هنگام نماز) پس از زید بن عمر بود.

الشیبانی، أحمد بن حنبل أبو عبدالله (متوفای241ه)، العلل ومعرفه الرجال، ج 1، ص 140، تحقیق: وصی الله بن محمد عباس، ناشر: المکتب الإسلامی، دار الخانی -بیروت، الریاض، الطبعه: الأولی، 1408 -1988.

محمد بن علی شوکانی که وهابیها برای سخن او ارزش زیادی قائل هستند، در نیل الأوطار می نویسد:

وَعَنْ الشَّعْبِیِّ أَنَّ أُمَّ کُلْثُومٍ بِنْتَ عَلِیٍّ وَابْنَهَا زَیْدَ بن عُمَرَ تُوُفِّیَا جمیعا فَأُخْرِجَتْ جِنَازَتَاهُمَا فَصَلَّی عَلَیْهِمَا أَمِیرُ الْمَدِینَهِ فَسَوَّی بین رومسهما وَأَرْجُلِهِمَا حین صلی عَلَیْهِمَا

از شعبی روایت شده است که امّ کلثوم دختر علی و پسرش زید بن

عمر، هر دو از دنیا رفته و جنازه هر دو را بیرون آوردند؛ در آن زمان امیر مدینه بر آن دو نماز خواند؛ سر و پای آن دو را در یک موازات قرار داده و بر آن دو نماز خواندند.

الشوکانی، محمد بن علی بن محمد (متوفای 1255ه)، نیل الأوطار من أحادیث سید الأخیار شرح منتقی الأخبار، ج 4، ص 110، ناشر: دار الجیل، بیروت ج 1973.

نکته جالب در این روایت، این است که از قول شعبی نقل شده است

ص:491

که امیر مدینه بر جنازه آن دو نماز خوانده است؛ در حالی که پیش از
این روایاتی از او گذشت که عبد الله بن عمر نماز جنازه را خوانده
است. و این یعنی این که فقط از شعبی دو قول نقل شده است.
نسائی در المجتبی که یکی از صحاح سته اهل سنت به حساب
می آید، در این باره می نویسد:
وَوُضِعَتْ جَنَازَةُ أُمِّ كُلْثُومِ بِنْتِ عَلِیٍّ امْرَأَةِ عُمَرَ بن الْخَطَّابِ وبن لها يُقَالُ
له زَيْدٌ وُضِعَا جميعا وَالْإِمَامُ يَوْمَئِذٍ سَعِيدُ بن الْعَاصِ وفی الناس بن عُمَرَ
وأبو هُرَيْرَةَ وأبو سَعِيدٍ وأبو قَتَادَةَ فَوُضِعَ الْغُلَامُ مِمَّا يَلِی الْإِمَامَ.
جنازه امّ کلثوم دختر علی همسر عمر بن خطاب و فرزند او را که نامش
زید بود، با هم روی زمین نهادند.
امام جماعت در آن روز سعید بن عاص بود، و در میان مردم عبد الله
بن عمر، ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده نیز بودند. جنازه جوان را در
جانب امام جماعت نهادند.
النسائی، أحمد بن شعیب أبو عبد الرحمن، المجتبی من السنن، ج 4،
ص 71، تحقیق: عبدالفتاح أبو غده، ناشر: مکتب المطبوعات
الإسلامیه -حلب، الطبعه: الثانیه، 1406 -1986.
و مالک بن أنس، مومس مذهب مالکی در المدونه الکبری می نویسد:
عن نافع عن بن عمر قال وضعت جنازه أم کلثوم بنت علی بن أبی
طالب من فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وهی امرأه عمر

بن الخطاب وبن لها يقال له زيد فصفا جميعا والإمام يومئذ سعيد بن العاص فوضع الغلام مما يلى الإمام وفى الناس بن عباس وأبو هريره وأبو سعيد وأبو قتاده فقالوا هى السنه.

از ابن عمر روایت شده است که گفت: جنازه امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب از فاطمه زهرا دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را که همسر عمر بن خطاب بود، به همراه فرزند او که نامش زید بود، در کنار هم خواباندند؛ زید را در جانب امام جماعت گذاشته

و امام در آن روز سعید بن عاص بود و در میان مردم ابن عباس و

ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده نیز بودند و گفتند مستحب است که

اینگونه باشد.

ماالک بن أنس أبو عبدالله الأصبحی (متوفای179ه)، المدونه

الکبری، ج 1، ص 182، ناشر: دار صادر ج بیروت.

عبد الرازق صنعانی نیز همین روایت را نقل می کند.

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای211ه)، المصنف، ج

3، ص 465، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب

الإسلامی -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1403ه.

ابن ملقن انصاری، روایت نماز خواندن سعید بن العاص را صحیح

می داند:

980 أثر سعید بن العاص أنه صلی علی زید بن عمر بن الخطاب وأمه

أم کلثوم بنت علی فوضع الغلام بین یدیه والمرأه خلفه وفی القوم نحو

من ثمانین نفسا من أصحاب النبی صلی الله تعالی علیه وسلم فصوبوه

وقالوا هو السنه رواه البیهقی وبنحوه أبو داود والنسائی بإسناد صحیح.

روایتی که می گوید سعید بن عاص بر زید بن عمر بن خطاب و

مادرش امّ کلثوم دختر علی نماز خوانده است و جوان را در کنار امام و

زن را بعد از او نهادند و در میان مردم بیشتر از هشتاد نفر از اصحاب

پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و این کار را تایید کرده و گفتند این چنین
مستحب

است؛ این روایت را بیهقی نقل کرده و شبیه آن را ابوداوود و نسائی با سند صحیح آورده اند.

الأنصاری، عمر بن علی بن الملقن (متوفای804ه)، خلاصه البدر المنیر فی تخریج کتاب الشرح الکبیر للرافعی، ج 1، ص 138، تحقیق: حمدی عبد المجید إسماعیل السلفی، ناشر: مکتبه الرشد -الریاض، الطبعه: الأولی، 1410ه.

10. حضور أبو قتاده بدری در صف نماز جماعت:

ص:493

یکی از تناقض های موجود در نقل وفات امّ کلثوم، حضور ابوقتاده بدری است؛ در حالی که او سالها پیش از این واقعه از دنیا رفته است. ابوبکر بیهقی در کتاب معرفه السنن والآثار، به این اشکال اشاره کرده است:

وروینا فی کتاب الجنائز عن ابن جریج وأسامه بن زید عن نافع مولی ابن عمر فی اجتماع الجنائز أن جنازه أم کلثوم بنت علی إمرأه عمر بن الخطاب وابنها زید بن عمر وضعتا جمیعا والإمام یومئذ سعید بن العاص وفی الناس یومئذ ابن عباس وأبو هریره وأبو سعید وأبو قتاده فوضع الغلام مما یلی الإمام ثم سئلوا فقالوا: هی السنه.

وقد ذکرنا أن إماره سعید بن العاص إنما کانت من سنه ثمان وأربعین إلی سنه أربع وخمسین وفی هذا الحدیث الصحیح شهاده نافع بشهود أبی قتاده هذه الجنازه التی صلی علیها سعید بن العاص فی إمارته علی المدینه.

وفی کل ذلک دلاله علی خطأ روایه موسی بن عبد الله ومن تابعه فی موت أبی قتاده فی خلافه علی. ویشبه أن تکون روایه غلط من قتاده بن النعمان أو غیره ممن تقدم موته إلی أبی قتاده.

فقتاده بن النعمان قدیم الموت وهو الذی شهد بدرا منهما. إلا أن الواقدی ذکر أنه مات فی خلافه عمر وصلی علیه عمر وذکر هذا الراوی أن أبا قتاده صلی علیه علی. والجمع بینهما متعذر.

در کتاب جنائز، روایتی از نافع غلام عمر در باره کنار هم نهادن جنازه ها نقل شده است به این صورت که جنازه امّ کلثوم دختر علی همسر عمر و فرزندش زید را در کنار هم نهادند و امام آن روز سعید بن عاص بود و در میان مردم ابن عباس و ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده بودند و جوان را در جانب امام نهاده و سپس از صحابه سوال شد؛ آن ها پاسخ دادند که این کار مستحب است و

و ما گفته ایم که حکومت سعید بن عاص از سال 48 تا سال 54 بوده است؛ در این روایت صحیح آمده است که ابی قتاده در این ماجرا که سعید بن عاص در زمان حکومت خویش در مدینه بر آن نماز خوانده است، حاضر بوده است.

این روایت نشان می دهد که روایت موسی بن عبد الله و تابعین او در باره مرگ ابوقتاده در زمان خلافت علی اشتباه است؛ و احتمالا روایت درست، قتاده بن نعمان یا دیگر کسانی است که پیش از ابوقتاده مرده اند.

زیرا قتاده بن نعمان بسیار پیش از این زمان از دنیا رفته است؛ و اوست که در جنگ بدر شرکت داشته است.

اما مشکل اینجا است که واقدی می گوید او در زمان خلافت عمر مرده است و عمر بر او نماز خوانده است؛ و این راوی گفته است که علی بر ابوقتاده نماز خوانده است؛ و نمی توان بین این دو قول جمع کرد.

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای458ه)، معرفه السنن والآثار عن الامام أبی عبد الله محمد بن أدریس الشافعی، ج 1، ص 559، تحقیق: سید کسروی حسن، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت.

یعنی در طبق روایات اهل سنت، ابوقتاده در زمان امیرمومنان از دنیا

رفته و آن حضرت بر او نماز خوانده اند؛ اما طبق این روایت ابوقتاده در بین کسانی بوده است، که بر امّ کلثوم نماز خوانده اند؛ بیهقی برای حل تعارض می گوید روایت نماز امیرمومنان بر ابوقتاده اشتباه است؛ و ما می گوییم که طبق قرائن، این روایت، یعنی نماز خواندن بر امّ کلثوم و زید، اشتباه بوده و چنین مطالبی زاییده ذهن خیال پردازان است.

ازدواج عمر با ام کلثوم یا با حضرت زینب (س)

ص:495

اختلاف و تناقض در روایات اهل سنت به حدی است که خودشان
هم نمی دانند عمر با کدام دختر امیر مومنان علیه السلام ازدواج کرده
است. عبد الحی کتانی اعتقاد دارد که عمر با حضرت زینب سلام الله
علیها ازدواج کرده است !!!
ذکر الشیخ المختار الکنتی فی الاجوبه المهمه نقلا عن الحافظ
الدمیری اعظم صداق بلغنا خبره صداق عمر لما تزوج زینب بنت
علی فانه أصدقها اربعین الف دینار فقیل له فی ذلک فقال والله ما فی
رغبه إلی النساء ولاکنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
کل سبب ونسب ینقطع یوم القیامه الا سببی ونسبی فأردت تاکید
النسب بینی وبینه صلی الله علیه وسلم فأردت أن أتزوج ابنته کما
تزوج ابنتی وأعطیت هذا المال العریض اکراما لمصاهرتی ایاه صلی
الله علیه وسلم ه منها هذا مع کون عمر نهی عن المغالات فی المهر.
مختار کنتی به نقل از دمیری می نویسد: بزرگترین مهریه ای که تاکنون
شنیده ایم، مهریه ای بود که عمر برای ازدواج با زینب دختر علی قرار
داد، مبلغ این مهریه عبارت بود از چهل هزار دینار . وهنگامی که از
این مهریه سنگین از وی سوال شد گفت: من میلی به زنان ندارم؛ ولی
از رسول خدا شنیدم که فرمود: تمام نسب ها و سبب ها در قیامت قطع
می شود؛ مگر سبب و نسبت داشتن با من؛ بنابراین دوست داشتم تا
نسبت بین من و رسول خدا محکم و استوار بماند و لذا با دختر وی

همانگونه که با دختر من ازدواج کرد، ازدواج نمودم و این مهریه سنگین را هم به جهت دامادی رسول خدا به عهده گرفتم.

الکتانی، الشیخ عبد الحی (متوفای1382ه)، نظام الحکومه النبویه المسمی التراتیب الإدرایه، ج 2، ص 405، ناشر: دار الکتاب العربی ج بیروت.

12. چه کسی امام جماعت را مقدم کرد؟

ص:496

اهل سنت برای این که به این افسانه آب و تاب بیشتری داده باشند، ادعا کرده اند که امام حسن و امام حسین علیه السلام نیز در تشییع جنازه حضور داشته اند؛ اما برای این که نماز خواندن سعید بن العاص و یا عبد الله بن عمر را با وجود فرزندان رسول خدا که برادران امّ کلثوم و سزاوارتر بر نماز بودند، توجیه نمایند، ادعا کرده اند که خود آن ها عبد الله بن عمر و یا سعید بن العاص را مقدم کردند و خود پشت سر آن دو نماز خواندند !!!

اما این که کدامیک از آن دو امام همام، چنین کاری را کردند، روایات گوناگون است. برخی گفته اند حسن بن علی و برخی گفته اند حسین بن علی علیهم السلام.امام حسن علیه السلام:

ابن عبد البر در الإستیعاب می نویسد:

وتوفیت أم کلثوم وابنها زید فی وقت واحد وقد کان زید أصیب فی حرب کانت بین بنی عدی لیلا کان قد خرج لیصلح بینهم فضربه رجل منهم فی الظلمه فشجه وصرعه فعاش أیاما ثم مات وهو وأمه فی وقت واحد وصلی علیهما ابن عمر قدمه الحسن بن علی.

امّ کلثوم و فرزندش زید در یک زمان از دنیا رفتند؛ زید در جنگی شبانه بین بنی عدی برای آشتی دادن آن ها رفته بود اما در تاریکی یکی از آن ها ضربتی به سر او زده او را زخمی کرد.

زید چند روز پس از این ماجرا زنده بود، تا اینکه در یک زمان به همراه مادرش از دنیا رفتند؛ و ابن عمر بر آن دو نماز خواند؛ حسن بن علی او

را برای نماز جلو فرستاد!

القرطبی، یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفای463 ه)، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 4، ص 1956، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412ه.

محب الدین طبری می نویسد:

ص:497

وحکی الدولابی وغیره القولین فی موتها عنده أوموته عندها قال أبو عمر ماتت أم کلثوم وابنها زید فی وقت واحد وکان زید قد أصیب فی حرب بین بنی عدی لیلا فخرج لیصلح بینهم فضربه رجل منهم فی الظلمه فشجه وصرعه فعاش أیاما ثم مات هو وأمه فی وقت واحد وصلی علیهما ابن عمر قدمه الحسن بن علی فکانت فیهما سنتان فیما ذکروا لم یورث أحدهما من الآخر.

دولابی و غیر او در باره مرگ امّ کلثوم در کنار زید یا مرگ زید در کنار امّ کلثوم دو روایت نقل کرده اند!

ابوعمر گفته است که امّ کلثوم و پسرش زید در یک زمان از دنیا رفتند؛ زید در درگیری شبانه بین بنی عدی بیرون رفته بود تا بین آنان آشتی دهد؛ اما در تاریکی شخصی به سر او ضربتی وارد کرد و او را بیهوش ساخت.

او چند روز زنده بود تا اینکه به همراه مادرش هر دو در یک زمان از دنیا رفتند؛ ابن عمر بر آن دو نماز خواند؛ حسن بن علی او را برای نماز جلو فرستاد.

الطبری، محب الدین أحمد بن عبد الله (متوفای694ه)، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ج 1، ص 17، ناشر: دار الکتب المصریه ج مصر.

و عاصمی مکی می گوید:

وكان موتها هی وولدها من عمر المسمی زیدا الأکبر المقتول خطأ بید خالد بن اسلم مولی زوجها عمر رضی الله عنه فی وقت واحد وصلی علیهما ابن عمر قدمه الحسن بن علی.

مرگ امّ کلثوم و پسرش از عمر که نام او زید اکبر بود و به دست خالد بن اسم، غلام عمر به اشتباه کشته شد، در یک زمان بود؛ ابن عمر بر آن دو نماز خواند و حسن بن علی ابن عمر را برای نماز جلو فرستاد!

العاصمی المکی، عبد الملک بن حسین بن عبد الملک الشافعی

ص:498

(متوفای1111ه)، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج 1، ص 534، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود- علی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیه.

امام حسین علیه السلام:

در عده ای از روایات نیز تصریح شده است که حسین بن علی علیهما السلام، عبد الله بن عمر را مقدم کرد و اصلاً نامی از امام حسن علیه السلام در روایت برده نشده است.

محمد بن یوسف العبدری می نویسد:

وقد قدم الحسین عبد الله بن عمر للصلاه علی جنازه أخته أم کلثوم وابنها زید بن عمر قال ابن رشد: وهذا لا حجه فیه إذ یحتمل أنه قدمه لسنه ولإقراره بفضله لا لأنه أحق

حسین، عبد الله بن عمر را برای نماز بر جنازه خواهرش امّ کلثوم و فرزندش زید بن عمر جلو فرستاد. ابن رشد گفته است که این کار حسین حجت نیست؛ زیرا شاید او ابن عمر را به خاطر امری مستحبی و یا به خاطر اعتراف به برتری او مقدم کرده است؛ زیرا ابن عمر سزاوارتر بود!

العبدری، أبو عبد الله محمد بن یوسف بن أبی القاسم (متوفای897ه)، التاج والإکلیل لمختصر خلیل، ج 2، ص 252، ناشر: دار الفکر -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1398م.

در بعضی از روایات اصلا نامی از حسن بن علی (علیهما السلام) و حضور ایشان در نماز بر امّ کلثوم برده نشده است و تنها نام حسین بن علی برده شده است !

محمد ضیاء الأعظمی می گوید:

الشعبی قال: صَلّی ابن عمر علی زید بن عمر وأمه أم کلثوم بنت علی، فجعل الرجل مما یلی الإمام والمرأه من خلفه، فصَلَّی علیهما فکبر أربعاً وخلفه ابن الحنفیه، والحسین بن علی، وابن عباس.

ص:499

شعبی گفته است که ابن عمر، بر زید بن عمر و مادرش امّ کلثوم دختر علی نماز خواند؛ او مرد را در جانب خویش و زن را بعد از جنازه مرد قرار داد و بر آن دو نماز خواند و چهار تکبیر گفت.

پشت سر او محمد حنفیه و حسین بن علی و ابن عباس نیز بودند.

الأعظمی، محمد ضیاء الرحمن (متوفای458ه)، المنه الکبری شرح وتخریج السنن الصغری، ج 3، ص 52، ناشر: مکتبه الرشد - السعودیه/ الریاض، الطبعه: الأولی، 1422ه -2001م.

از روایت بیهقی نیز استفاده می شود که امام حسن علیه السلام در تشیع جنازه و نماز حضور نداشته است:

أخبرنا أبو الحسین بن الفضل أنبأ عبد الله بن جعفر ثنا یعقوب بن سفیان ثنا أبو نعیم ثنا رزین بیاع الرمان عن الشعبی قال صلی بن عمر علی زید بن عمر وأمه أم کلثوم بنت علی فجعل الرجل مما یلی الإمام والمرأه من خلفه فصلی علیهما أربعا وخلفه بن الحنفیه والحسین بن علی وبن عباس رضی الله عنهما

ابن عمر بر زید بن عمر و مادرش امّ کلثوم دختر علی نماز خواند؛ او جنازه مرد را در جانب خویش و جنازه زن را بعد از آن قرار داد؛ و بر آن دو نماز خوانده و چهار تکبیر گفت.

در پشت سر او محمد حنفیه و حسین علی و ابن عباس بودند.

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای

458ه)، سنن البيهقى الكبرى، ج 4، ص 38، ح6743، ناشر: مكتبه دار الباز -مكه المكرمه، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، 1994 - 1414.

مردم امام جماعت را مقدم كردند!

و بخارى در تاريخ الأوسط مى نويسد:

419 حدثنا محمد بن الصباح ثنا إسماعيل بن زكريا عن رزين البزاز حدثنى الشعبى قال توفى زيد بن عمر وأم كلثوم فقدموا عبد الله بن

عمر وخلفه الحسن والحسين ومحمد بن الحنفيه وعبد الله بن جعفر.

از شعبی روایت شده است که گفت: زید بن عمر و امّ کلثوم از دنیا رفتند؛ مردم عبد الله بن عمر را به عنوان امام جماعت جلو فرستادند؛ و در پشت او حسن و حسین و محمد حنفیه و عبد الله بن جعفر ایستادند.

محور چهارم: اهانت به ناموس رسول خدا

اهل سنت برای این که ازدواج عمر و امّ کلثوم را ثابت کنند، روایات ساختگی فراوانی را نقل کرده اند که از شنیدن و خواندن آن ها عرق شرم از پیشانی هر مسلمان با غیرتی جاری می شود.

ما از اهل سنت می پرسیم: اثبات حسن روابط به چه قیمتی؟ آیا این قدر ارزش دارد که چنین روایاتی جعل و چنین تعابیر زشت و زننده ای مطرح کنند؟

اهل سنت با مطرح کردن این روایات هم به رسول خدا و امیر مومنان علیهما السلام اهانت کرده اند و هم آبروی خلیفه دوم را ریخته اند.

ازدواج امّ کلثوم با عمر عوارضی دارد که کمترین عارضه آن خیانت به ناموس رسول خدا توسط خلیفه دوم است، آیا اهل سنت این عوارض را می پذیرند؟

عمر ساق ام کلثوم را برهنه کرده به آن نگاه کرد:

ابن حجر عسقلانی که یکی از استوانه های علمی اهل سنت و حافظ

على الاطلاق آن ها است، در كتاب تلخيص الحبير و الاصابه و بسيار ديگر از بزرگان اهل سنت، اين جملات توهين آميز را نقل كرده اند:

عن مُحَمَّدِ بن عَلِیٍّ بن الْحَنَفِيَّهِ أَنَّ عُمَرَ خَطَبَ إلَى عَلِیٍّ ابْنَتَهُ أُمَّ كُلْثُومٍ فذكر له صِغَرَهَا فقال أَبْعَثُ بها إلَيْک فَإِنْ رَضِيت فَهِیَ امْرَأَتُک فَأَرْسَلَ بها إلَيْهِ فَكَشَفَ عن سَاقِهَا فقالت لَوْلَا أَنَّک أَمِيرُ الْمُومِنِينَ لَصَكَكْت

ص:501

عَیْنَک وَهَذَا یُشْکَلُ علی من قال إِنَّهُ لَا یَنْظُرُ غیر الْوَجْهِ وَالْکَفَّیْنِ.

از محمد بن علی روایت شده است که عمر امّ کلثوم را از علی (علیه السلام) خواستگاری کرد، امام خردسال بودن او را یادآوری کرد. امام علی علیه السلام فرمود: من امّ کلثوم را به نزد تو می فرستم، اگر خوشت آمد، او را به همسری خود انتخاب کن. امام علیه السلام امّ کلثوم را نزد عمر فرستاد، عمر ساق پای امّ کلثوم را برهنه کرد!

امّ کلثوم فرمود: اگر خلیفه نبودی چشمت را کور می کردم!

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای211ه)، المصنف، ج6، ص 163، ح10352، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر:المکتب الإسلامی -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1403ه؛

الخراسانی، سعید بن منصور (متوفای227ه)، سنن سعید بن منصور،ج 1، ص 173، ح1011، تحقیق:

حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر:الدار السلفیه -الهند، الطبعه: الأولی، 1403ه 1982م .

القرطبی، یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفای463 ه)،الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 4، ص 1955، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412ه.

الانصاری التلمسانی، محمد بن أبی بکر المعروف بالبری(متوفای644ه) الجوهره فی نسب النبی وأصحابه العشره، ج 1، ص260؛ابن قدامه المقدسی، بد الرحمن بن محمد (متوفای682ه)، الشرح

الکبیر، ج 7، ص 343؛العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل(متوفای852ه) تلخیص الحبیر فی أحادیث الرافعی الکبیر، ج 3، ص147، تحقیق السید عبدالله هاشم الیمانی المدنی، ناشر: - المدینه المنوره ج 1384ه ج 1964م؛الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 8، ص 293، تحقیق: علی محمد

البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412 -1992؛ السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر (متوفای911ه)،جامع الاحادیث (الجامع الصغیر وزوائده والجامع الکبیر)، ج 14، ص

265؛الشوکانی، محمد بن علی بن محمد (متوفای 1255ه)، نیل الأوطارمن أحادیث سید الأخیار شرح منتقی الأخبار، ج 6، ص 240، ناشر:دار الجیل، بیروت ج 1973.

عمر ساق ام کلثوم را برهنه، لمس کرد !

و نیز ذهبی یکی دیگر از استوانه های علمی اهل سنت در سیر أعلام

ص:502

النبلاء و بسيار ديگر از بزرگان اهل سنت، اين توهين را به صورت ديگرى نقل كرده اند:

قال عمر لعلى: زوجنيها أبا حسن، فإنى أرصُدُ من كرامتها مالا يرصد أحد، قال: فأنا أبعثها إليک، فإن رضيتها، فقد زَوَّجْتُكها، يعتل بصغرها، قال: فبعثها إليه ببُرْدٍ، وقال لها: قولى له: هذا البرد الذى قلت لک، فقالت له ذلک. فقال: قولى له: قد رضيت رضى الله عنک، ووضع يده على ساقها، فكشفها، فقالت: أتفعل هذا؟ لولا أنک أمير المومنين، لكسرت أنفک، ثم مضت إلى أبيها، فأخبرته وقالت: بعثتنى إلى شيخ سوء!.

عمر به على (عليه السلام) گفت: امّ كلثوم را به همسرى من در بياور، من مى خواهم به وسيله اين ازدواج به كرامتى برسم كه احدى نرسيده است. امام گفت: من او را نزد تو مى فرستم، اگر رضايتش را جلب كردى، او را به عقدت درمى آورم گر چه امّ كلثوم به خاطر خردسال بودن بهانه آورد امام (عليه السلام) امّ كلثوم را به همراه پارچه اى نزد عمر فرستاد و به او گفت: از جانب من به عمر بگو، اين پارچه اى است كه به تو گفته بودم، امّ كلثوم نيز سخن امام را به عمر رساند. عمر گفت: به پدرت از جانب من بگو، من راضى شدم خدا از تو راضى باشد. سپس عمر دستش را بر ساق امّ كلثوم نهاد و آن را برهنه كرد. امّ كلثوم گفت: چرا چنين مى كنى؟ اگر خليفه نبودى، دماغت را

می شکستم. سپس نزد پدرش رفت و او را از عمل عمر خبردار کرد و گفت: مرا به نزد پیر مرد بدی فرستادی.

الزبیری، أبو عبد الله المصعب بن عبد الله بن المصعب (متوفای236ه)، نسب قریش، ج 10، ص 349، ناشر: دار المعارف تحقیق: لیفی بروفسال، القاهره؛

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاریخ مدینه دمشق وذکر فضلها وتسمیه

ص:503

من حلها من الأماثل، ج 19، ص 483، تحقيق: محب الدين أبى سعيد
عمر بن غرامه العمرى، ناشر: دار الفكر -بيروت ج 1995؛
ابن الجوزى، أبو الفرج عبد الرحمن بن على بن محمد (متوفاى 597
ه)، المنتظم فى تاريخ الملوك والأمم، ج 4، ص 237، ناشر: دار صادر
- بيروت، الطبعه: الأولى، 1358؛
ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن على (متوفاى608ه)،
التذكره الحمدونيه، ج 9، ص 309، تحقيق: إحسان عباس، بكر
عباس، ناشر: دار صادر -بيروت،، الطبعه: الأولى، 1996م؛
الجزرى، عز الدين بن الأثير أبى الحسن على بن محمد
(متوفاى630ه)، أسد الغابه فى معرفه الصحابه، ج 7، ص 425،
تحقيق عادل أحمد الرفاعى، ناشر: دار إحياء التراث العربى -بيروت
/ لبنان، الطبعه: الأولى، 1417 ه -1996 م؛
الذهبى، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفاى748ه)،
تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ج 4، ص 138، تحقيق د.
عمر عبد السلام تدمرى، ناشر: دار الكتاب العربى -لبنان/ بيروت،
الطبعه: الأولى، 1407ه -1987م؛
سير أعلام النبلاء، ج 3، ص 501، تحقيق: شعيب الأرناومط، محمد
نعيم العرقسوسى، ناشر: مومسه الرساله -بيروت، الطبعه: التاسعه،
1413ه؛

الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أیبک (متوفای764ه)، الوافی

بالوفیات، ج 24، ص 272، تحقیق أحمد الأرناوءط وترکی مصطفی،

ناشر: دار إحیاء التراث -بیروت -1420ه- 2000م؛

العینی، بدر الدین محمود بن أحمد (متوفای 855ه)، عمده القاری

شرح صحیح البخاری، ج 14، ص 168، ناشر: دار إحیاء التراث

العربی ج بیروت؛

الصفوری، عبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان

ص:504

(متوفای894 ه)، نزهه المجالس ومنتخب النفائس، ج 2، ص 438،
تحقیق: عبد الرحیم ماردینی، ناشر: دار المحبه -دار آیه -بیروت -
دمشق -2001 / 2002م.

آرایش ام کلثوم توسط امیر مومنان پیش از ازدواج، و لمس ساق و
بوسیدن او توسط عمر!

همچنین خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد تعابیر بسیار زشت تر و
زننده تری نقل کرده است:

فقام علی فأمر بابنته من فاطمه فزینت ثم بعث بها إلی أمیر المومنین
عمر فلما رآها قام إلیها فأخذ بساقها وقال قولی لأبیک قد رضیت قد
رضیت قد رضیت فلما جاءت الجاریه إلی أبیها قال لها ما قال لک أمیر
المومنین قالت دعانی وقبلنی فلما قمت اخذ بساقی وقال قولی
لأبیک قد رضیت فأنکحها إیاه.

علی (علیه السلام) دخترش را آرایش کرد و نزد عمر فرستاد، عمر
هنگامی که او را دید، به سوی او آمد و ساق پای او را گرفت و به او
گفت: به پدرت بگو، راضی شدم، راضی شدم، راضی شدم. و امّ کلثوم
نزد پدرش آمد، امام از او پرسید: عمر به تو چه گفت: امّ کلثوم عرض
کرد: مرا صدا زد، و بوسید!، هنگامی که بلند شدم، ساق پایم را
گرفت! گفت: از جانب من به پدرت بگو، راضی شدم.

البغدادی، أحمد بن علی أبو بکر الخطیب (متوفای463ه)، تاریخ

بغداد، ج 6، ص 182، ناشر: دار الکتب العلمیه ج بیروت.

کشف ساق توسط عمر، مصدر تشریع برای پیروان او:

از آن جایی که خلفای سه گانه خود را خلیفه و جانشین مطلق رسول خدا صلی الله علیه وآله می دانستند، تمام مقامات و اختیارات آن حضرت را نیز برای خود قائل بودند؛ از جمله این که خود مصدر تشریع می دانستند. بدعت ها و انحراف های که از آن ها به صورت گسترده در کتاب های اهل سنت نقل شده، بهترین شاهد برای اثبات

ص:505

این مطلب است.

خلفا دیده بودند که رسول خدا، تعداد رکعات نماز، نحوه خواندن آن، مقدار زکات و... را تعیین می کند؛ فکر کردند که آن ها نیز می توانند تغییراتی را در احکام شرعی به وجود بیاورند. حذف «حی علی خیر العمل» و اضافه کردن «الصلاه خیر من النوم» در اذان، تغییرات گسترده در نماز، حج، زکات و... از یادگاریهای 25 ساله حکومت خلفای سه گانه است.

با تبلیغاتی که آن ها انجام داده بودند، مردم نیز با همین دید به خلفا می نگریستند؛ تا جایی که سنت شیخین را در کنار کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله معتبر و رعایت آن را برای همگان لازم می دانستند.

از جمله کارهایی که اهل سنت آن را به عمر نسبت داده و پیروان او همین عمل را مصدر تشریع قرار داده و عین همان و حتی به مراتب زشت تر از آن را مرتکب شدند، قضیه کشف ساق بود.

طبق روایات اهل سنت، عبد الله، پسر خلیفه از کسانی بود که از همین عمل پدرش تقلید کرد و کشف ساق دختران و کنیزکان را پیش از محرمیت حق خود می دانست.

عبد الرزاق صنعانی، در کتاب معتبر المصنف می نویسد:

13200 عبد الرزاق عن عبد الله بن عمر عن نافع عن بن عمر ومعمر

عن أيوب عن نافع عن بن عمر كان إذا اراد أن يشترى جاريه فراضاهم

على ثمن وضع يده على عجزها وينظر إلى ساقيها وقبلها يعنى بطنها.

از ابن عمر روايت شده است كه هر زمان مى خواست كنيزى بخرد،

هنگامى كه صحبت در باره قيمت را با صاحب كنيز تمام مى كرد،

دست بر باسن كنيز گذاشته و به ساق و فرج او نگاه مى كرد؛ مقصود از

فرج در اين روايت شكم است!!!

قُبُل در زبان عربى معناى مشخصى دارد؛ اما اين كه چرا در اين روايت

ص:506

«بطن» معنا شده است، باید ریشه آن را در تعصب و جانبداری کورکورانه پیروان خلیفه از فرزند عمر جستجو کرد.

و در روایت دیگر می نویسد:

13202 عبد الرزاق عن معمر عن عمرو بن دینار عن مجاهد قال مر

بن عمر علی قوم یبتاعون جاریه فلما رأوه وهم یقلبونها أمسکوا عن

ذلک فجاءهم بن عمر فکشف عن ساقها ثم دفع فی صدرها وقال

اشتروا قال معمر وأخبرنی بن أبی نجیح عن مجاهد قال وضع بن عمر

یده بین ثدییها ثم هزها.

ابن عمر، بر گروهی گذشت که کنیزی را می فروختند؛ هنگامی که او را

دیدند، دست از بررسی اعضای بدن کنیز برداشتند! ابن عمر به نزد

آن ها آمده و ساق او را برهنه کرده و سپس با دست به سینه او زده و

گفت: او را بخرید.

همچنین روایت شده است که ابن عمر دست خود را بین سینه های

او گذاشته و سپس تکان داد!!

و در ادامه می نویسد:

13205 عبد الرزاق عن بن جریج عن نافع أن بن عمر کان یکشف عن

ظهرها وبطنها وساقها ویضع یده علی عجزها.

از ابن عمر روایت شده است که او پشت و شکم و ساق کنیز را برهنه

کرده و دست بر باسن او می گذاشت!

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای211ه)، المصنف، ج

7، ص 286، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب الإسلامی -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1403ه.

این عمل که اهل سنت به خلیفه نسبت دادند، پس از او به عنوان سنتی قابل احترام در میان پیروانش درآمده و اجرای آن را برای خود لازم می دانستند. بُسر بن أبی ارطاه، جنایتکار مشهور تاریخ از کسانی

ص:507

است که به دستور معاویه همین عمل را در حق زنان مسلمان تکرار کرد.

ابن عبد البر در کتاب الإستیعاب می نویسد:

عن أبی ارباب وصاحب له أنهما سمعا أبا ذر رضی الله عنه یدعو و یتعوذ فی صلاه صلاها أطال قیامها ورکوعها وسجودها قال فسألناه مم تعوذت وفیم دعوت فقال تعوذت بالله من یوم البلاء ویوم العوره فقلنا وما ذاک قال أما یوم البلاء فتلتقی فتیان من المسلمین فیقتل بعضهم بعضا.

وأما یوم العوره فإن نساء من المسلمات لیسبین فیکشف عن سوقهن فأیتهن کانمت أعظم ساقا اشتریت علی عظم ساقها فدعوت الله ألا یدرکنی هذا الزمان ولعلکما تدرکانه قال فقتل عثمان ثم ارسل معاویه بسر بن ارطاه إلی الیمن فسبی نساء مسلمات فأقمن فی السوق.

از ابوارباب و دوست او روایت شده است که از ابوذر شنیدند که در دعا کرده و در نماز قیام و رکوع و سجود خویش را طولانی کرد و در آن به خدا پناه می برد!

از او پرسیدیم که از چه چیزی به خدا پناه می بری؟ پاسخ داد از روز بلا و روز عورت!

گفتیم این دو روز چه روزهایی است؟ در پاسخ گفت: روز بلا، روزی است که دو گروه از مسلمانان با یکدیگر جنگیده، بعضی از آنان

بعضی دیگر را می کشند.

و روز عورت روزی است که زنان مسلمان را اسیر کرده در بازار ساق های آنان را برهنه می کنند؛ و هر کدام را که ساق درشت تری داشت، می خرند. از خدا خواستم که آن زمان را نبینم اما شاید شما آن زمان را ببینید.

چیزی نگذشت که عثمان کشته شد و معاویه بسر بن ارطاه را به یمن فرستاده و زنان مسلمان را اسیر کرده به بازار آوردند!

ص:508

القرطبی، یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفای463 ه)، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 1، ص 161، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412ه.

هنگامی که اهل سنت چنین روایتی را نقل می کنند که جانشین رسول خدا، حرمت ناموس رسول خدا را رعایت نمی کند و ساق او را برهنه می کند، از عبد الله بن عمر و یا بُسر بن أبی ارطاه چه انتظاری می توان داشت !!!. به قول سعدی:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی برآورند غلامان او درخت از بیخ

عالمان اهل سنت، همین عمل را مصدر تشریع قرار داده و استحباب نگاه کردن به بدن زن پیش از ازدواج را استفاده کرده اند.

محمد بن اسماعیل صنعانی در سبل السلام می نویسد:

دلت الأحادیث علی أنه یندب تقدیم النظر إلی من یرید نکاحها وهو قول جماهیر العلماء والنظر إلی الوجه والکفین لأنه یستدل بالوجه علی الجمال أو ضده والکفین علی خصوبه البدن أو عدمها.

وقال الأوزاعی ینظر إلی مواضع اللحم. وقال داود ینظر إلی جمیع بدنها. والحدیث مطلق فینظر إلی ما یحصل له المقصود بالنظر إلیه ویدل علیه فهم الصحابه لذلک ما رواه عبد الرزاق وسعید بن منصور أن عمر کشف عن ساق أم کلثوم بنت علی.

روایات دلالت می کند که مستحب است به بدن کسی که می خواهد

با او ازدواج کند، نگاه کند! این نظر همه علما است.

اما این نگاه به صورت و دست و پا تا مچ است؛ زیرا صورت علامت زیبایی و دست و پا تا مچ، نشان دهنده سلامت بدن یا عدم آن است.

اوزاعی گفته است به هر جایی که گوشت می آورد می توان نگاه کرد!

و داوود گفته است می توان به همه بدن نگاه کرد!

روایت مطلق است، پس می توان به هر جایی که مقصود او را از ازدواج برآورده می کند، نگاه کند!

ص:509

دلیل بر این مطلب فهم صحابه است، و یکی از این موارد، روایتی

است که عبدالرزاق و سعید بن منصور روایت کرده اند که عمر ساق

امّ کلثوم دختر علی را برهنه کرد!

الصنعانی الأمیر، محمد بن إسماعیل (متوفای852ه)، سبل السلام

شرح بلوغ المرام من أدله الأحکام، ج 3، ص 113، تحقیق: محمد

عبد العزیز الخولی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی -بیروت، الطبعه:

الرابعه، 1379ه.

توجیه این عمل توسط علمای اهل سنت:

برخی دیگر از عالمان سنی که می دانسته اند دست درازی خلیفه به

ناموس رسول خدا صلی الله علیه وآله، عمل بسیار زشتی محسوب

می شود، برای دفاع از آبروی خلیفه توجیهات خنده داری کرده اند.

ابن حجر هیثمی می نویسد:

وتقبیله وضمه لها علی جهه الإکرام لأنها لصغرها لم تبلغ حدا تشتهی

حتی یحرم ذلک....

بوسیدن و در آغوش گرفتن امّ کلثوم، به خاطر اکرام او بوده است؛ زیرا

امّ کلثوم به علت کمی سن، به حدی نرسیده بود که شهوت را برانگیزد

تا این کارها در باره او حرام باشد!

الهیثمی، أبو العباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر

(متوفای973ه)، الصواعق المحرقه علی أهل الرفض والضلال

والزندقه، ج 2، ص 457، تحقیق عبد الرحمن بن عبد الله الترکی - کامل محمد الخراط، ناشر: مومسه الرساله -لبنان، الطبعه: الأولی، 1417ه -1997م.

چگونه است که امّ کلثوم، زشتی این عمل را درک می کند و می خواهد دماغ خلیفه را بشکند، یا چشم او را کور کند؛ اما به حدی نرسیده است که دست درازی به او حرام باشد؟

اگر بوسیدن امّ کلثوم به خاطر احترامش بوده، برهنه کردن ساق او

برای چیست؟ آیا تا به حال دیده و یا شنیده اید که کسی با برهنه کردن ساق دختری، بخواهد او را مورد تکریم قرار دهد؟

جالب این است که همین دختر خردسالی که به قول ابن حجر به حدی نرسیده که شهوت خلیفه را برانگیزد؛ می تواند در مدت کوتاهی سه فرزند به دنیا بیاورد !!!

بررسی این روایات از دیدگاه منصفین:

زشتی این عمل به حدی بوده که حتی صدای طرفداران را نیز درآورده و به قول معروف آش آن قدر شور شده که صدای آشپز هم در آمده است.

سبط ابن الجوزی در این باره می گوید:

ذکر جدی فی کتاب منتظم ان علیاً بعثها لینظرها و ان عمر کشف ساقها و لمسها بیده، هذا قبیح والله. لو کانت امه لما فعل بها هذا. ثم باجماع المسلمین لایجوز لمس الاجنبیه.

جدّ من در کتاب منتظم نقل کرده است که علی (علیه السلام) امّ کلثوم را نزد عمر فرستاد تا او را بنگرد؛ اما عمر ساق پایش را برهنه کرد و با دستش آن را لمس کرد. به خدا قسم چنین چیزی قبیح است، حتی اگر او کنیز بود، عمر حق نداشت این کار را انجام دهد؛ چرا که به اجماع مسلمین دست زدن به زن نامحرم جایز نیست.

سبط بن الجوزی الحنفی، شمس الدین أبوالمظفر یوسف بن فرغلی

بن عبد الله البغدادی، تذکره الخواص، ص289 288، ناشر: مومسه

أهل البیت بیروت، 1401ه 1981م.

دیدگاه علمای شیعه نسبت به این عمل:

شهید قاضی نور الله تستری در این باره می گوید:

وإنی لأقسم بالله علی أن ألف ضربه علی جسده علیه السلام وأضعافه

علی جسد أولاده أهون علیه من أن یرسل ابنته الکریمه إلی رجل

أجنبی قبل عقدها إیاه لیریها فیأخذها ذلک الرجل ویضمها إلیه

ویقبلها ویکشف عن ساقها وهل یرضی بذلک من له أدنی غیره من

آحاد المسلمین.

من به خدا قسم می خورم که هزار ضربه بر بدن امیرمومنان علیه

السلام و بیشتر از آن بر بدن فرزندانش، برای آنان راحت تر است از

اینکه دختر گرامی خود را پیش از عقد به نزد مردی نامحرم بفرستد تا

اینکه او را ببیند و سپس او را در آغوش گرفته و ببوسد و ساق او را

برهنه کند!

آیا کسی از مسلمانان هست که اندکی غیرت داشته باشد و به این کار

راضی شود؟

الصوارم المهرقه -الشهید نور الله التستری -ص 200

و سید ناصر حسین الهندی در این باره می نویسد:

ومن العجائب أن واضع هذ الخبر لقله حیائه قد افتری أن سیاقه المنکر

أن عمر بن الخطاب معاذ الله قد کشف ساق سیدتنا أم کلثوم (علیه السلام) وهذا

کذب عظیم، وبهتان جسیم، تقشعر منه الجلود، وتنفر عنه کل قلب

ولو کان الجلمود، ولعمری إن هذا المفتری الکذاب قد فاق فی الفریه

والفضیحه وبالجرأه والجساره علی مختلق السیاق السابق الذی أورده

ابن عبد البر، أولا بغیر سند، فإن ذلک المختلق المدحور قد ذکر فی

سیاق المذکور وضع الید علی الساق....

ومن البين أن وضع اليد على الساق وإن كان منكرا قبيحا جدا، ولكن

هذا الخبيث الذى يقول: فكشف عن ساقها، يظهر خبثه صراحه...

ومما يضحک الثكلى أن وضاع هذا السياق السائق إلى الجحيم قد

نسب إلى سيدتنا أم كلثوم سلام الله عليها أنها لما أحست بقبح عمر بن

الخطاب، أقسمت بالله وهددته بلطم عين إمامه.

از عجايب اين است كه جاعل اين روايت، به خاطر بى حياييااش،

روايت را با متنى غير قابل پذيرش به دروغ نقل كرده است كه عمر بن

خطاب معاذ الله ساق امّ کلثوم را برهنه کرده است! و این دروغی بزرگ و تهمتی زشت است که بدن ها را می لرزاند و قلب ها را هر چند سخت چرکین می کند!

قسم به جان خودم، این دروغگو، در دروغگویی و بی حیایی و جرات و جسارت را از راوی روایت پیشین که ابن عبد البر آن را بدون سند نقل کرده بود، وارد تر است!!! زیرا آن دروغگو تنها دست نهادن بر ساق را آورده بود!!

واضح است که دست نهادن بر روی ساق اگر چه قبیح است؛ اما این پلید می گوید او ساق امّ کلثوم را برهنه کرد! و راوی دروغگو به صراحت خبث باطن خود را آشکار می کند.

از مطالبی که حتی مادر جوان مرده را به خنده می آورد، آن است که جاعل این روایت، که مردم را به سوی جهنم فرا می خواند، گفته است که امّ کلثوم هنگامی که احساس کرد عمر قصد سوء دارد، به خدا قسم خورده و او را تهدید کرد که به چشم امامش، سیلی خواهد نواخت!!!

الموسوی الهندی، السید ناصر حسین (معاصر)، إفحام الأعداء والخصوم بتكذيب ما افتروه علی سیدتنا امّ کلثوم علیها سلام الحی القیوم، ج1، ص 169، تقدیم وتحقیق وتعلیق الدکتور محمد هادی الأمینی، ناشر: مکتبه نینوی الحدیثه طهران.

آیا سزاوار است که به امیرمومنان علیه السلام چنین نسبت های

ناروایی داده شود؟ آیا آن حضرت دخترش را پیش از ازدواج و

محرمیت به چنین دیدار شرم آوری می فرستد؟

ما نیز به جعلی بودن این روایات یقین داریم؛ اما از آن جایی که برترین

دانشمندان سنی؛ از جمله شمس الدین ذهبی و ابن حجر عسقلانی با

آب و تاب فراوان، این مطالب را مطرح کرده اند، از آن ها می پرسیم:

چگونه است که یک دختر خردسال زشتی چنین عملی را درک می

کند؛ اما خلیفه مسلمین آن را درک نمی کند؟

آیا سزاوار است که جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین عمل زشتی را انجام دهد؟

اگر این عمل را نمی پسندید، چرا آن را در حق ناموس رسول خدا نقل می کنید؟

ام کلثوم، عمر را «امیر المومنین» می خواند !!!

نکته شگفت آور و خنده دار در این افسانه این است که هنگامی که خلیفه دوم با وقاحت تمام، ساق امّ کلثوم را برهنه و صورتش را می بوسد، و امّ کلثوم با درک زشتی این عمل، می خواهد چشمان خلیفه را کور کند؛ اما در عین حال به او لقب امیرمومنان می دهد !!!

آیا امکان دارد که امّ کلثوم چنین فردی را، امیر و فرمانده افراد با ایمان خطاب کند؟ !

سید ناصر حسین الهندی در کتاب إفحام الأعداء والخصوم در این باره می نویسد:

ومما یدل علی قله حیاء هوماء الکذابین أنهم ینسبون إلی سیدتنا أم کلثوم (ع) أنها وصفت عمر بن الخطاب بأمیر المومنین ولا یشعرون أن السیده التی ولدت فی بیت النبوه وترعرعت من جرثومه الرساله کیف تخاطب رجلا وضع یداه علی ساقها، أو کشف ساقاها، واستحق عنده أن یکسر أنفه أو یلطم عینیه بهذا الخطاب الجلیل.

ولعمری أن الواضع للسیاق الأول أحق بالتعسیر والتندید، حیث أورد فی سیاقه بعد ذکر التشویر والتهدید، أنها لما جاءت أباها أخبرته الخبر، وقال: بعثتنی إلی شیخ سوء، أفیکون هذا الشیخ الذی أسوأ المجسم مستحقا للوصف بأمره المومنین؟ حاشا وکلا إن هذا لاختلاق واضح والله لا یهدی کید الخائنین.

از مطالبی که بی حیایی این دروغگویان را می رساند، آن است که به بانوی ما امّ کلثوم نسبت می دهند که او عمر را امیرمومنان خوانده

است !!! ولی خبر ندارند که این بانو، در خانه نبوت بزرگ شده و از سرچشمه نبوت سیراب شده است؛ چگونه ممکن است کسی را که دست بر ساق او نهاده یا آن را برهنه کرده است و به نظر او مستحق شکستن بینی و سیلی زدن به چشم است را اینگونه با این خطاب احترام آمیز، صدا بزند !!!

مشخص است که جاعل روایت اول، سزاوار تر است که بیشتر عذاب شود؛ زیرا در سخن خویش بعد از ذکر سخنان امّ کلثوم و تهدید عمر می گوید که او به نزد پدرش آمده و ماجرا را نقل کرده و می گوید: پدر ! من را به نزد پیرمردی پلید فرستادی !

آیا این پیرمرد که چنین کار زشتی کرده است، سزاوار است که با وصف امیرمومنان مورد خطاب قرار گیرد؟

به طور قطع چنین نیست و این دروغی واضح است و خداوند نیرنگ نیرنگ بازان را به انجام نمی رساند.

الموسوی الهندی، السید ناصر حسین (معاصر)، إفحام الأعداء والخصوم بتكذيب ما افتروه على سيدتنا امّ كلثوم عليها سلام الحی القيوم، ج1، ص 169، تقديم وتحقيق وتعليق الدكتور محمد هادی الأمينی، ناشر: مكتبه نينوى الحديثه طهران.

عمر در مقابل اهانت مغیره به ام کلثوم، سکوت کرد:

اهل سنت ادعا می کنند که عمر با امّ کلثوم ازدواج کرده است، اگر

چنین مطلبی صحت دارد، چرا هنگامی که مغیره بن شعبه به امّ کلثوم توهین می کند، غیرتش به جوش نمی آید و از همسرش دفاع نمی کند.

ابن خلکان در وفیات الأعیان می نویسد:

ثم إن أم جمیل وافقت عمر بن الخطاب رضی الله عنه بالموسم والمغیره هناک فقال له عمر أتعرف هذه المرأه یا مغیره قال نعم هذه أم کلثوم بنت علی فقال له عمر أتتجاهل علی والله ما أظن أبا بکره کذب علیک وما رأیتک إلا خفت أن أرمی بحجاره من السماء.

ص:515

ام جمیل (کسی که سه نفر شهادت دادند مغیره با او زنا کرده است، و به خاطر امتناع شاهد چهارم از شهادت، از حد رهایی یافت) در حج، با عمر همراه شده و مغیره نیز در آن زمان در مکه بود. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را می شناسی؟

مغیره در پاسخ گفت: آری این امّ کلثوم دختر علی است!

عمر گفت: آیا خودت را به بی خبری می زنی؟ قسم به خدا من گمان می کنم که ابوبکره در باره تو دروغ نگفته است؛ و هر زمان که تو را می بینم می ترسم که از آسمان سنگی بر سر من فرود آید!

إبن خلکان، أبو العباس شمس الدین أحمد بن محمد بن أبی بکر (متوفای681ه)، وفیات الأعیان و انباء أبناء الزمان، ج6، ص366، تحقیق احسان عباس، ناشر: دار الثقافه -لبنان.

و ابوالفرج اصفهانی می نویسد:

حدثنا ابن عمار والجوهری قالا حدثنا عمر بن شبه قال حدثنا علی بن محمد عن یحیی بن زکریا عن مجالد عن الشعبی قال کانت أم جمیل بنت عمر التی رمی بها المغیره بن شعبه بالکوفه تختلف إلی المغیره فی حوائجها فیقضیها لها قال ووافقت عمر بالموسم والمغیره هناک فقال له عمر أتعرف هذه قال نعم هذه أم کلثوم بنت علی فقال له عمر أتتجاهل علی والله ما أظن أبا بکره کذب علیک وما رأیتک إلا خفت أن أرمی بحجاره من السماء

ام جمیل همان کسی است که مغیره را به زنای با او متهم کردند و در کوفه به نزد مغیره رفته و کارهای او را انجام می داد! این زن در زمان حج با مغیره و عمر همراه شد. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را می شناسی؟ پاسخ داد: آری این امّ کلثوم دختر علی است!

عمر گفت: آیا در مقابل من خود را به بیخبری می زنی؟ قسم به خدا من گمان ندارم که ابوبکره در باره تو دروغ گفته باشد! و تو را نمی بینم،

ص:516

مگر آنکه می ترسم از آسمان سنگی بر سر من فرود آید!

الأصبهانی، أبو الفرج (متوفای356ه)، الأغانی، ج 16، ص 109،

تحقیق: علی مهنا وسمیر جابر، ناشر: دار الفکر للطباعه والنشر -لبنان.

زنا کردن مغیره با امّ جمیل، مشهور و معروف و امّ جمیل به بدکاره بودن شهره شهر و انگشت نمای عام و خاص بود. چرا هنگامی که مغیره بن شعبه، دختر رسول خدا بود، با چنین زنی زناکاری مقایسه می کند، خلیفه دوم او را مجازات نمی کند؟

اگر همسر او بود، باید غیرتش به جوش می آمد و از همسرش دفاع می کرد.

محور پنجم: بررسی و تحلیل بهانه عمر برای ازدواج:

طبق ادعای اهل سنت، هنگامی که خلیفه دوم به خواستگاری امّ کلثوم رفت، امیر مومنان علیه السلام خردسال بودن او را بهانه و از پذیرش ازدواج خودداری کرد؛ اما خلیفه دوم اصرار و دلیلی آورد که امیر مومنان پذیرفت!!!.

عبد الرزاق صنعانی می نویسد:

تزوج عمر بن الخطاب أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب وهی جاریه تلعب مع الجواری فجاء إلی أصحابه فدعوا له بالبرکه فقال إنی لم أتزوج من نشاط بی ولکن سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول إن کل سبب ونسب منقطع یوم القیامه إلا سببی ونسبی فأحببت

أن يكون بينى وبين نبى الله صلى الله عليه وسلم سبب ونسب

عمر بن خطاب با امّ كلثوم دختر على بن ابى طالب ازدواج كرد.

امّ كلثوم دخترى كوچک بود كه با ديگر دختران بازى مى كرد! عمر به نزد ياران خويش آمده و آن ها براى او طلب بركت كردند.

عمر گفت: علت ازدواج من به خاطر شور و شوق جوانى نيست! اما از

ص:517

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده ام که می فرمود: هر سبب و نسبی در روز

قیامت قطع خواهد شد، مگر سبب و نسب من! و من دوست داشتم

که بین من و پیامبر سبب و نسبی باشد.

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای211ه)، المصنف، ج

6، ص 164، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب

الإسلامی -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1403ه.

در حالی که به اتفاق شیعه و سنی، رسول خدا صلی الله علیه وآله با

دختر عمر ازدواج کرده است و نسب عمر از این طریق با رسول خدا

متصل شده است؛ بنابراین چه دلیلی دارد که دو باره با امّ کلثوم

ازدواج نماید.

فرقی نمی کند که شما داماد کسی باشی یا او داماد شما باشد، در هر

حال خویشاوندی برقرار می شود و اگر خویشاوندی رسول خدا در

قیامت برای کسی فایده داشته باشد، با ازدواج حفصه با رسول خدا

محقق شده است.

بنابراین، بهانه خویشاوندی با رسول خدا از طریق ازدواج عمر با

امّ کلثوم دروغ است و این سبب می شود که اصل ازدواج نیز دروغ

باشد.

سید ناصر حسین لکنوی در این باره می گوید:

وأما ما وقع فی هذا الخبر المکذوب أن عمر قال للأصحاب: إن رسول

الله (ص) قال: كل نسب وسبب منقطع يوم القيامه إلا نسبى وسببى،
وكنت قد صحبته فأحببت أن يكون هذا أيضا.
فمردود لأن اتصال السبب من رسول الله (ص) لعمر بعد الصحبه كان
حاصلا بلا شبهه عند أهل السنه من جهه أبنته حفصه: فإنها كانت من
أزواج رسول الله (ص)، وهذا الاتصال يكفى له أن كان عمر بن
الخطاب مومنا مصدقا لقوله، وإن لم يكن مومنا مصدقا للرسول (ص)
فما يزيده هذا الاتصال الذى طلبه من على (ع) وهو محرم عليه
ص:518

بوجوه عدیده غیر تقصیر وتخسیر کما لا یخفی علی من له حظ من

الإیمان، ونصیب.

اما آنچه در این روایت دروغین آمده است، که عمر به یاران خویش

گفت: به درستی که رسول خدا فرمودند: تمام سبب و نسب ها در روز

قیامت جز سبب و نسب من قطع خواهد شد؛ و من از صحابه

حضرت بودم و دوست داشتم که سبب و نسب هم داشته باشم !

این به طور قطع باطل است؛ زیرا اتصال سببی بین عمر و رسول خدا

(صلی الله علیه و آله) پس از صحابی شدن او، بدون هیچ شبهه ای نزد اهل سنت از

طرف دختر عمر حفصه، حاصل شده است. زیرا او از همسران رسول

خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است و همین یک اتصال، در صورتی که عمر به

سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان داشته باشد، برای ایجاد ارتباط با

رسول خدا کفایت می کرد.

و اگر به سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان نداشت، تکرار این اتصال

برای او، با خواستگاری از دختر علی نیز فایده ای به او نمی رساند؛

جدای از اینکه ازدواج با این دختر از چند جهت برای عمر حرام بوده

است؛ و کسی که بهره ای از ایمان برده باشد، به خوبی این مطلب را

درک می کند (اشاره به بحث عدم کفائت که به صورت مفصل بحث

خواهد شد)

الموسوی الهندی، السید ناصر حسین (معاصر)، إفحام الأعداء والخصوم بتكذیب ما افتروه علی سیدتنا امّ كلثوم علیها سلام الحی القیوم، ج1، ص 140، تقدیم وتحقیق وتعلیق الدكتور محمد هادی الأمینی، ناشر: مكتبه نینوی الحدیثه طهران.

ص:519

محور ششم: مخالفت با سنت رسول خدا:

اشاره

خداوند در قرآن کریم خطاب به همه مومنین فرموده است:

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللّهَ کَثِیراً . الأحزاب / 21.

مسلّماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود؛ برای آن ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.

در این آیه خداوند خطاب به مومنین می فرماید که پیامبر در همه جا برای شما اسوه است و مقصود از اسوه در باره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پیروی کردن از او است، و اگر تعبیر به « لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ » شده است و استقرار و استمرار در گذشته را افاده می کند، برای این است که اشاره کند این وظیفه همیشه ثابت است، و همیشه باید آن حضرت الگوی شما باشد. و نیز معنای آیه این است که یکی از فلسفه های رسالت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و ایمان آوردن به او، این است که به ایشان تأسی کنید، هم در گفتارش و هم در رفتارش.

رد خواستگاری أبو بکر و عمر توسط رسول خدا (صلی الله علیه و آله):

این مطلب نیز قطعی است که هنگامی که عمر و ابوبکر به

خواستگاری حضرت زهرا سلام الله علیها آمدند، پیامبر اسلام دست
رد بر سینه آن ها زد و از آن دو روی گرداند. در حقیقت می خواست به
آن دو بگوید که شما لیاقت این را ندارید که با خانواده رسول خدا
رابطه خویشاوندی برقرار کنید، نه تناسب سنی با حضرت زهرا دارید
و نه تناسب دینی ایمانی، و نه اخلاقی و نسبی و...

ابن حجر هیثمی در باب 11 از صواعق محرقه که آن را بر ضد شیعه
نوشته است، می گوید:

وأخرج أبو داود السجستانی أن أبا بکر خطبها فأعرض عنه صلی الله

ص:520

عليه وسلم ثم عمر فأعرض عنه فأتيا عليا فنبهاه إلى خطبتها فجاء فخطبها.

ابو داوود سجستانی نقل کرده است که ابوبکر از حضرت زهرا خواستگاری کرد، رسول گرامی اسلام از او روی گرداند، سپس عمر خواستگاری کرد و رسول خدا از او نیز رویگرداند...

الهیثمی، أبو العباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر (متوفای973ه، الصواعق المحرقه علی أهل الرفض والضلال والزندقه، ج 2، ص 471، تحقیق عبد الرحمن بن عبد الله الترکی - کامل محمد الخراط، ناشر: مومسه الرساله -لبنان، الطبعه: الأولی، 1417ه -1997م.

ابن حبان در صحیحش و نسائی در سننش می نویسند:

أخبرنا الْحُسَيْنُ بن حُرَيْثٍ قال حدثنا الْفَضْلُ بن مُوسَى عن الْحُسَيْنِ بن وَاقِدٍ عن عبد اللَّهِ بن بُرَيْدَةَ عن أبيه قال خَطَبَ أبو بَكْرٍ وَعُمَرُ رضی الله عنهما فَاطِمَةَ فقال رسول اللَّهِ صلى الله عليه وسلم أنها صَغِيرَةٌ فَخَطَبَهَا عَلِيٌّ فَزَوَّجَهَا منه.

عبد الله بن بریده از پدرش نقل می کند که ابوبکر و عمر از فاطمه خواستگاری کردند، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم به آن ها فرمود: فاطمه خردسال است، سپس علی علیه السلام خواستگاری نمود، پیامبر او را به ازدواج علی علیه السلام درآورد.

النسائی، أحمد بن شعیب أبو عبد الرحمن (متوفای303 ه)، خصائص أمیر المومنین علی بن أبی طالب، ج 1، ص 136، تحقیق: أحمد میرین البلوشی، ناشر: مکتبه المعلا -الکویت الطبعه: الأولی، 1406 ه؛النسائی، أحمد بن شعیب أبو عبد الرحمن، المجتبی من السنن، ج 6، ص 62، تحقیق: عبدالفتاح أبو غده، ناشر: مکتب المطبوعات الإسلامیه -حلب، الطبعه: الثانیه، 1406 -1986؛

ص:521

التمیمی البستی، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم (متوفای354 ه)،

صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، ج 15، ص 399، تحقیق: شعیب

الأرنومط، ناشر: مومسه الرساله -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1414ه

1993م؛الهیثمی، أبو الحسن علی بن أبی بکر (متوفای 807 ه)، موارد الظم آن

إلی زوائد ابن حبان، ج 1، ص 549، تحقیق: محمد عبد الرزاق حمزه،

ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت؛

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل

(متوفای852ه)، النکت الظراف علی الأطراف (تحفه الأشراف)، ج

2، ص 83، تحقیق: عبد الصمد شرف الدین، زهیر الشاویش، ناشر:

المکتب الإسلامی -بیروت / لبنان، الطبعه: الثانیه، 1403 ه -1983

م؛ ملا علی القاری، علی بن سلطان محمد، مرقاه المفاتیح شرح مشکاه

المصابیح، ج 11، ص 259، تحقیق: جمال عیتانی، ناشر: دار الکتب

العلمیه -لبنان/ بیروت، الطبعه: الأولی، 1422ه -2001م .

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث می گوید:

هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه.

این حدیث، طبق شرائطی که بخاری و مسلم در صحت روایت قائل

بودند صحیح؛ اما آن دو نقل نکرده اند.

النیسابوری، محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاکم (متوفای405 ه)،

المستدرک علی الصحیحین، ج 2، ص 181، تحقیق: مصطفی عبد

القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه: الأولی،

1411ه -1990م.

بنابراین، طبق آن چه گذشت، سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله

ندادن دختری از اهل بیت به ابوبکر و عمر است و امکان ندارد که

امیرمومنان علیه السلام با این سنت مخالفت کرده باشد.

احیاء سنت جاهلی توسط عمر:

ص:522

یکی دیگر از عوارض اثبات ازدواج امّ کلثوم با عمر، این است که ثابت می کند، عمر بن الخطاب پس از گذشت سی سال از بعثت نبی مکرم اسلام و چندین سال خلافت بر مسلمین و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، هنوز مبلّغ سنت های جاهلی بوده و نتوانسته سنت های زشت جاهلی را فراموش کند؛ با این که رسول خدا صلی الله علیه وآله صریحاً او و دیگر مسلمانان را از همان سنت جاهلی منع کرده است.

ابن سعد در الطبقات الکبری می نویسد: پس از آن که عمر امّ کلثوم را از امام علی (علیه السلام) خواستگاری کرد، به مهاجرین و انصاری که در کنار قبر پیامبر نشسته بودند گفت:

رفئونی فرفومه وقالوا بمن یا أمیر المومنین قال بابنه علی بن أبی طالب.

به من تبریک بگویید، پس به او تبریک گفته و پرسیدند، در باره چه کسی تبریک بگوییم؟ عمر گفت: به خاطر ازدواج با دختر علی.

الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای230ه)، الطبقات الکبری، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر -بیروت؛

الخراسانی، سعید بن منصور (متوفای227ه)، سنن سعید بن منصور، ج 1، ص 172، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: الدار السلفیه - الهند، الطبعه: الأولی، 1403ه 1982م؛

القرطبی، یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفای463 ه)، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 4، ص 1955، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412ه؛
ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی (متوفای608ه)، التذکره الحمدونیه، ج 9، ص 309، تحقیق: إحسان عباس، بکر عباس، ناشر: دار صادر -بیروت،، الطبعه: الأولی، 1996م؛

ص:523

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای630ه)، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج 7، ص 425، تحقیق عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی -بیروت / لبنان، الطبعه: الأولی، 1417 ه -1996 م؛

الانصاری التلمسانی، محمد بن أبی بکر المعروف بالبری (متوفای644ه) الجوهره فی نسب النبی وأصحابه العشره، ج 1، ص 259؛الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أیبک (متوفای764ه)، الوافی بالوفیات، ج 15، ص 23، تحقیق أحمد الأرناؤوط وترکی مصطفی، ناشر: دار إحیاء التراث -بیروت -1420ه- 2000م؛

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 8، ص 294، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412 -1992.

تبریک گفتن با عبارت « رفئونی» یا « بالرفاء والبنین » در زمان جاهلیت مرسوم بود؛ هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث شدند، از این عمل نهی کردند؛ چنانچه نووی تصریح می کند:

وکانت ترفئه الجاهلیه أن یقال (بالرفاء والبنین) ثم نهی النبی صلی الله علیه وسلم عنها.

تبریک گفتن جاهلیت به این صورت بود که می گفتند: « بالرفاء والبنین

»، سپس پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم از آن نهی کرد.

النووی، أبی زکریا محیی الدین (متوفای676 ه)، المجموع، ج 16، ص 205، ناشر: دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع، التکمله الثانیه.

و عینی، یکی دیگر از شارحین صحیح بخاری در کتاب عمده القاری می نویسد:

قوله: (بارک الله لک) وهذه اللفظه ترد القول: بالرفاء والبنین، لأنه من أقوال الجاهلیه، والنبی صلی الله علیه وسلم کان یکره ذلک لموافقتهم

ص:524

فیه، وهذا هو الحکمه فی النهی.

« بارک الله لک » سخنی است که گفتن « بالرفاء والبنین » را رد می کند؛ چرا که این جمله از سخنان عصر جاهلیت بوده است و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم از گفتن این کلمه بدش می آمد و دلیل نهی پیامبر هم به جهت مخالفت با سنن جاهلی بود.

العینی، بدر الدین محمود بن أحمد (متوفای 855ه)، عمده القاری شرح صحیح البخاری، ج 20، ص 146، ناشر: دار إحیاء التراث العربی ج بیروت.

جالب اینجاست که طبق روایات اهل سنت، عقیل بن ابی طالب، که در سال هشتم هجرت کرده و پس از آن به علت مریضی از بسیاری از حوادث و وقایع آن زمان دور ماند و بسیاری از سخنرانی های رسول خدا را درک نکرد، از این تحریم با خبر است ! اما طبق روایات اهل سنت عمر و اطرافیان او و مهاجرین نخستین، از این نهی خبر ندارند !

خرج إلی رسول الله مهاجرا فی أول سنه ثمان فشهد غزوه مؤته ثم رجع فعرض له مرض فلم یسمع له بذکر فی فتح مکه ولا الطائف ولا خیبر ولا فی حنین

او در ابتدای سال هشتم هجرت کرده و در جنگ موته حاضر بود؛ سپس بازگشت و مریض شد و به همین سبب دیگر نه در فتح مکه و طائف و خیبر و حنین هیچ خبری از او نیست !

الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای230ه)،

الطبقات الکبری، ج 4، ص 43، ناشر: دار صادر -بیروت.

احمد بن حنبل در مسند خود می نویسد:

حدثنا عبد اللَّهِ حدثنی أبی ثنا الْحَكَمُ بن نَافِعٍ حدثنا إسماعیل ابن

عَيَّاشٍ عن سَالِمِ بن عبد بن عبد اللَّهِ عن عبد اللَّهِ بن مُحَمَّدِ بن عَقِيلٍ

قال تَزَوَّجَ عَقِيلُ بن أبی طَالِبٍ فَخَرَجَ عَلَيْنَا فَقُلْنَا بِالرِّفَاءِ وَالْبَنِينِ فقال مَهْ

ص:525

لاَ تَقُولُوا ذلک فان النبی صلی الله علیه وسلم قدنهانا عن ذلک وقال

قُولُوا بَارَکَ الله فِیکَ وَبَارَکَ الله فیها

عقیل بن ابی طالب ازدواج کرد؛ ما به او گفتیم «بالرفاء والبنین»؛ به ما

گفت: هان! مبادا چنین بگویید؛ که پیامبر (صلی الله علیه و آله) ما را از گفتن این

سخنان نهی کرده است؛ بگویید خداوند به تو و به آن زن برکت دهد.

الشیبانی، أحمد بن حنبل أبو عبدالله (متوفای241ه)، مسند أحمد بن

حنبل، ج 1، ص 201، ح1738، ناشر: مومسه قرطبه ج مصر.

آیا اهل سنت قبول می کنند که عمر بر خلاف سنت رسول خدا صلی

الله علیه وآله وسلم تلاش می کند که سنت های عصر جاهلی را دو

باره زنده کند؟ مگر پیامبر از این عمل نهی نکرده بود؟

جالب این است که برخی از عالمان اهل سنت که از زشتی این کار به

خوبی آگاه بوده و آن را مخالف سنت قطعی رسول خدا تشخیص

داده اند، برای دفاع از آبروی خلیفه دوم، توجیهات شگفت آور، خنده

داری کرده و عذری بدتر از اصل گناه آورده اند.

حلبی در سیره خود می نویسد:

أن سیدنا عمر بن الخطاب رضی الله عنه جاء إلی مجلس المهاجرین

الأولین فی الروضه فقال رفئونی فقالوا ماذا یا أمیر المومنین قال

تزوجت أم کلثوم بنت علی هذا کلامه ولعل النهی لم یبلغ هوماء

الصحابه حیث لم ینکروا قوله کما لم یبلغ سیدنا عمر رضی الله تعالی

عنهم.

سرور ما عمر بن خطاب به مجلس مهاجرین نخستین بین قبر شریف و

محراب پیامبر آمده و گفت: به من بگویید «بالرفاء والبنین».

آنان گفتند: ای امیرمومنان! چه شده است؟ در پاسخ گفت: من با

امّ کلثوم دختر علی ازدواج کرده ام.

شاید نهی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به این گروه از صحابه نرسیده است که به

عمر اشکال نگرفته اند! همانطور که به سرور ما عمر! نیز نرسیده است.

ص:526

الحلبی، علی بن برهان الدین (متوفای1044ه)، السیره الحلبیه فی سیره الأمین المأمون، ج 2، ص 42، ناشر: دار المعرفه -بیروت ج 1400ه.

این توجیه حلبی در حقیقت توهینی بدتر از اصل ماجرا است؛ چرا که ثابت می کند خلیفه دوم پس از چندین سال حکومت بر مسلمانان و جانشینی رسول خدا، هنوز با مسائل و احکام شایع الهی آشنائی ندارد. آیا چنین کسی می تواند بر مسند خلافت نشسته و مسلمانان را به صراط مستقیم الهی رهنمون سازد؟

و شگفت آورتر این که ادعا شده «مهاجرین الأولین» نیز از این حکم با خبر نبوده اند!!!.

آیا می توان پذیرفت صحابه ای که بیش از بیست سال با رسول خدا زندگی کرده اند، از این حکم خداوند بی خبر باشند؟

آیا چنین کسانی می توانند مرجعیت دینی مسلمانان را پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله به عهده بگیرند؟

از کجا معلوم که دیگر احکام الهی نیز به همین سرنوشت دچار نشده باشد؟

جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا حرام است:

دانشمندان اهل سنت برای خرده گیری از امیرمومنان علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت در زمانی که فاطمه سلام الله علیها همسر

او بود، دختر ابوجهل را نیز خواستگاری کرد. این امر باعث شد که صدیقه طاهره ناراحت شده و شکایت خود را پیش پیامبر ببرد!!

پیامبر اسلام هنگامی که از این قضیه با خبر شدند، با عصبانیت به مسجد آمد و فرمود:

وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّی، وَإِنِّی أَکْرَهُ أَنْ یَسُوءَهَا، وَاللَّهِ لاَ تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُل وَاحِد " .

فَتَرَکَ عَلِیٌّ الْخِطْبَةَ.

فاطمه پاره تن من است، دوست ندارم چیزی ناراحتش کند، به خدا

سوگند! دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در یکجا جمع

نمی شوند. پس از این بود که علی از خواستگاری دختر ابوجهل

منصرف شد.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای256ه)،

صحیح البخاری، ج 3، ص 1364 ح 3523، کتاب فضائل الصحابه،

ب 16، باب ذِكْرُ أَصْهَارِ النَّبِیِّ صلی الله علیه وسلم مِنْهُمْ أَبُو الْعَاصِ بْنُ

الرَّبِیعِ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن كثیر، الیمامه -

بیروت، الطبعه: الثالثه، 1407 - 1987.

و در روایت دوم آمده است که آن حضرت فرمود:

إِنَّ بَنِی هِشَامِ بن الْمُغِیرَهِ اسْتَأْذَنُوا فی أَنْ یُنْكِحُوا ابْنَتَهُمْ عَلِیَّ بن أبی

طَالِبٍ فلا آذَنُ ثُمَّ لَا آذَنُ ثُمَّ لَا آذَنُ إلا أَنْ یُرِیدَ بن أبی طَالِبٍ أَنْ یُطَلِّقَ

ابْنَتِی وَیَنْكِحَ ابْنَتَهُمْ فَإِنَّمَا هِیَ بَضْعَهٌ مِنِّی یُرِیبُنِی ما أَرَابَهَا وَیُومذِینِی ما

آذَاهَا.

فرزندان هشام بن مغیره اجازه گرفتند تا دخترشان را به همسری علی

در آورند، اجازه ندادم، اجازه ندادم، اجازه ندادم، مگر آنکه علی

بخواهد دخترم را طلاق دهد و با دختر آنان ازدواج کند. فاطمه پاره

تن من است، هرچیز او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است، هرچیز

او را اذیت کند، مرا اذیت کرده است.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای256ه)، صحیح البخاری، ج 5، ص 2004، ح4932، کِتَاب النِّكَاحِ، بَاب ذَبِّ الرَّجُلِ عن ابْنَتِهِ فی الْغَيْرَهِ وَالْإِنْصَافِ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه -بیروت، الطبعه: الثالثه، 1407 -1987.

از آن جایی که بحث تنقیص مقام امیرمومنان علیه السلام در میان است، عالمان اهل سنت این قضیه را با آب و تاب فراوانی نقل کرده و آن را دلیل بر غضب فاطمه سلام الله علیها بر امیرمومنان علیه السلام

ص:528

دانسته اند.

حال پرسش ما این است که اگر واقعا جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا حرام است و رسول خدا به همین خاطر امیرمومنان را از خواستگاری دختر ابوجهل بازداشته است، چرا خلیفه دوم این عمل را مرتکب شده است.

فاطمه دختر ولید بن مغیره، از کسانی است که خلیفه دوم با او در سال هیجدهم هجری؛ یعنی در همان زمانی که امّ کلثوم همسر او بوده، ازدواج کرده است.

و ولید بن مغیره، از روسای کفار قریش، و از کسانی است که در جنگ بدر کشته شده و در ذم او آیه «ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً» نازل شده است!

ابن سعد در الطبقات الکبری می نویسد:

عبد الرحمن بن الحارث بن هشام بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم بن یقظه بن مره وأمه فاطمه بنت الولید بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم ویکنی عبد الرحمن أبا محمد وکان بن عشر سنین حین قبض النبی صلی الله علیه وسلم ومات أبوه الحارث بن هشام فی طاعون عمواس بالشام سنه ثمانی عشره فخلف عمر بن الخطاب علی امرأته فاطمه بنت الولید بن المغیره وهی أم عبد الرحمن بن الحارث

عبد الرحمن بن حارث بن هشام بن مغيره... مادر او فاطمه دختر وليد بن مغيره است؛ هنگامى كه رسول خدا از دنيا رفت ده ساله بود؛

پدرش حارث بن هشام، در طاعون عمواس در سال 18 از دنيا رفت و عمر با همسر او فاطمه دختر وليد بن مغيره كه مادر عبد الرحمن بود ازدواج كرد!

الزهرى، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصرى (متوفاى230ه)، الطبقات الكبرى، ج 5، ص 5، ناشر: دار صادر -بيروت.

ص:529

ابن حجر عسقلانی نیز در ترجمه عبد الرحمن بن الحارث بن هشام شبیه همین سخنان را تکرار می کند:

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 5، ص 29، رقم: 6204، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412 -1992.

اگر جمع بین دختر رسول خدا و دشمن خدا حرام است، چرا خلیفه دوم این کار حرام را انجام داده است؟

ولید بن مغیره و ابوجهل، از سرسخت ترین دشمنان رسول خدا بوده اند، پس اگر ازدواج با دختر ابوجهل برای امیرمومنان علیه السلام حرام بوده، ازدواج با دختر ولید بن مغیره نیز برای خلیفه دوم حرام است.

آیا اهل سنت می پذیرند که خلیفه دوم مرتکب این عمل حرام شده باشد؟

نتیجه:

با این توضیحات، آیا امکان دارد که امیرمومنان علیه السلام بر خلاف سنت رسول خدا کاری را انجام دهد؛ با این که خود امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، خطبه قاصعه می فرماید:

وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ أُمِّهِ يَرْفَعُ لِی فِی كُلِّ يَوْم مِنْ أَخْلَاقِهِ

عَلَماً وَ یَأْمُرُنِی بِالِاقْتِدَاءِ.

من دنبال او می رفتم همان گونه که بچه شتر دنبال مادرش می رود، آن بزرگوار هر روز برای من پرچمی از اخلاق فاضله خود بر می افراشت و مرا به پیروی از آن دستور می داد.

نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه 198.

در نتیجه قبول چنین ازدواجی از سوی امیرمومنان علیه السلام

ص:530

مخالفت با سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم محسوب

می شود و امکان ندارد که امیرمومنان علیه السلام با سنت رسول خدا

مخالفت کرده باشد.

محور هفتم: عمر با ام کلثوم «کفو» نبود:

با بررسی شخصیت دینی، اخلاقی و نسبی خلیفه دوم و مقایسه آن با

شخصیت امّ کلثوم، به این نتیجه می رسیم که این دو از هیچ نظر با

یکدیگر همشأن نبوده اند.

امّ کلثوم دختر رسول خدا بود در دامان صدیقه شهیده بزرگ شده بود؛

اما خلیفه دوم (بنا بر اعتراف اهل سنت) دو سوم عمرش را در بت

پرستی گذرانده و در دامان زنی همچون حنتمه بزرگ شده است.

اخلاق تند و خشونت ذاتی خلیفه دوم را عالمان بزرگ اهل سنت با

صراحت نقل کرده اند؛ در حالی که امّ کلثوم کودک خردسال و از

خانواده ای است که رعایت اخلاق و آداب اسلامی برای همه

جهانیان اسوه بوده است:

امّ کلثوم در خوشبینانه ترین حالت هفت یا هشت سال بیشتر نداشته؛

ولی خلیفه دوم حد اقل پنجاه و هفت ساله بوده.واقعاً چه تشابهی بین

این دو وجود دارد؟

ما این تشابهات را دسته بندی و دلیل عدم شأنیت خلیفه دوم را با

امّ کلثوم از دیدگاه اهل سنت بررسی خواهیم کرد.

غیر هاشمی، کفو هاشمی نیست:

برخی از عالمان اهل سنت تصریح کرده اند که در ازدواج، تناسب دینی و حتی نسبی نیز ضرور است و غیر قریش نمی توانند با دختران قرشی و همچنین غیر بنی هاشم نمی توانند با دختران بنی هاشم ازدواج کنند؛ چرا که بنی هاشم به خاطر وجود رسول خدا صلی الله

ص:531

علیه وآله قوم برتر هستند و هیچ قومی از نظر فضیلت با آن ها برابری نمی کند.

به همین دلیل بود که امیرمومنان علیه السلام می فرمود: من دخترانم را برای فرزندان جعفر کنار گذاشته ام و جز به آن ها به کسی دیگر دختر نخواهم داد.

أَنَّ عُمَرَ خَطَبَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُ ابْنَتَهُ أُمَّ كُلْثُومٍ فَقَالَ عَلِىٌّ إِنَّمَا حَبَسْتُ بَنَاتِى عَلَى بَنِى جَعْفَرٍ.

عمر بن خطاب، از علی بن ابی طالب دخترش امّ کلثوم را خواستگاری کرد؛ علی در پاسخ گفت: من دختران خویش را برای ازدواج با پسران جعفر از ازدواج منع کرده ام.

الخراسانی، سعید بن منصور (متوفای 227ه)، سنن سعید بن منصور، ج 1، ص 172، ح520، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر:الدار السلفیه -الهند، الطبعه: الأولی، 1403ه 1982م.

الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای230ه)، الطبقات الکبری، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر -بیروت.

بجیرمی شافعی، از دانشمندان متأخر اهل سنت (متوفای 1221ه) تصریح می کند که امتناع رسول خدا از دادن حضرت زهرا به خلیفه اول و دوم به خاطر این بود که آن ها از نظر نسبی با خاندان رسول خدا همتا نبودند:

وفی شرح الخصائص: وخُصّ أن آله لا یکافئهم فی النکاح أحد من

الخلق وأما تزویج فاطمه لعلیّ، فقیل: إنه لم یکن إذ ذاک کفوم لها

سواه... وزوّجت له بأمر الله لما رواه الطبرانی عن ابن مسعود: أنه لما

خطبها منه أبو بکر وعمر ردهما وقال: (إن الله أمرنی أن أُزَوّج فاطِمَةَ

مِنْ عَلیّ) وزوجها له فی غیبته علی المختار ویمکن أنه وکل واحداً فی

قبول نکاحه فلما جاء أخبره بأن الله تعالی أخبره بذلک فقال رضیت.

ص:532

در شرح خصائص آمده است که «از خصوصیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن است که هیچ کس با خاندان او در ازدواج هم شان نیست؛ اما در باره ازدواج علی با فاطمه، گفته شده است که فاطمه جز او همتایی نداشت و به خاطر امر الهی با او ازدواج کرد. زیرا طبرانی از ابن مسعود روایت می کند که هنگامی که ابوبکر و عمر از فاطمه خواستگاری کردند، رسول خدا آن دو را رد کرده و فرمود خداوند به من دستور داده است که فاطمه را به ازدواج علی در آوردم؛ و او را در غیاب علی که برگزیده خدا برای این ازدواج بود، به همسری او در آورد؛ و ممکن است که رسول خدا شخصی را وکیل در قبول ازدواج از جانب علی کرده باشد؛ و هنگامی که پیامبر به علی گفت که خداوند او را به این کار مامور کرده است، راضی شد.

البجیرمی الشافعی، سلیمان بن محمد بن عمر (متوفای1221ه)، تحفه الحبیب علی شرح الخطیب ج 4، ص 89، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت/ لبنان -1417ه 1996م، الطبعه: الأولی.

و در حاشیه خود بر منهج الطلاب می نویسد:

فَالنَّسَبُ مُعْتَبَرٌ بِالْآبَاءِ إلَّا أَوْلَادُ بَنَاتِهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّهُمْ يُنْسَبُونَ إلَيْهِ فَلَا يُكَافِئُهُمْ غَيْرُهُمْ ح ل (قَوْلُهُ وَاصْطَفَانِی مِنْ بَنِی هَاشِمٍ) فِيهِ دَلَالَةٌ عَلَى بَعْضِ الْمُدَّعَى وَهُوَ قَوْلُهُ وَلَا غَيْرُ هَاشِمِیٍّ وَمُطَّلِبِیٍّ كُفُوما لَهُمَا.

نسب تنها از جانب پدران به حساب می آید؛ مگر در فرزندان دختر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم. زیرا این دختران به رسول خدا منسوب بوده و به همین سبب غیر از ایشان کسی همتایشان نیست. کلام رسول خدا که فرموده اند «خداوند من را از بنی هاشم برگزید» دلالت بر مقداری از این مدعا دارد، یعنی غیر هاشمی کفو هاشمی و غیر مطلبی، کفو مطلبی نیست!

البجیرمی الشافعی، سلیمان بن محمد بن عمر (متوفای1221ه)، ص:533

حاشیه البجیرمی علی منهج الطلاب، ج 3، ص 417، ناشر: المکتبه

الإسلامیه -دیار بکر ج ترکیا.

طبق سخن بجیرمی، رسول خدا به این دلیل فاطمه زهرا سلام الله

علیها را به آن دو نداد که از نظر قومی با بنی هاشم کفو نبودند؛ پس

ندادن دختر هاشمی به غیر هاشمی سنت رسول خدا است. آیا

امیرمومنان علیه السلام می تواند بر خلاف این سنت عمل نماید؟

مقدسی حنبلی به نقل از احمد بن حنبل می نویسد:

وعنه] احمد بن حنبل] أن غیر قریش لا یکافئهم وغیر بنی هاشم لا

یکافئهم لقول النبی (صلی الله علیه و آله) إن الله اصطفی کنانه من ولد إسماعیل

واصطفی من کنانه قریشا واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی

من بنی هاشم.

از احمد بن حنبل نقل شده است که غیر قریشی، کفو قریشی نیست؛

و غیر بنیهاشمی، کفو بنیهاشمی نیست؛ زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

فرمودند: خداوند من را از کنانه از نسل اسماعیل برگزید؛ و از میان

کنانه قریش را برگزید و از میان قریش بنی هاشم را برگزید و از میان

بنی هاشم من را برگزید.

المقدسی، عبد الله بن أحمد بن قدامه أبو محمد (متوفای620ه)،

الکافی فی فقه الإمام المبجل أحمد بن حنبل، ج 3، ص 31، ناشر:

المکتب الاسلامی ج بیروت.

شهاب الدین قلیوبی نیز تصریح می کند که هیچ قومی با احرار بنی هاشم نمی توانند کفو باشند:

قوله: (وبنو هاشم إلخ) نعم الأشراف الأحرار منهم لا یکافئهم غیرهم، وخرج بالأحرار ما لو تزوج هاشمی برقیقه بشرطه، وولدت بنتا فهی مملوکه لسید الأمه وله تزویجها برقیق ودنیء النسب وإن کانت هاشمیه لأن تزویجها بالملکیه، ولذلک لو زوجها السلطان بذلک لم یصح.

ص:534

ساداتی که آزاد باشند، هیچ کس کفو آنان نیست. قید آزاد، موردی را استثنا می کند که یک هاشمی، با یک کنیز ازدواج کند؛ اما مولا شرط کند که فرزند غلام او باشد؛ اگر این شخص دختری به دنیا آورد، این دختر، کنیز صاحب مادرش می شود؛ و مالک می تواند او را به برده و یا شخصی با نسب پایین تزویج کند. حتی اگر هاشمی باشد؛ زیرا او برده است. و به همین سبب حتی اگر سلطان بخواهد او را به عقد غیر هاشمی در آورد نمی تواند ! (زیرا برده سلطان نیست)

القلیوبی، شهاب الدین أحمد بن أحمد بن سلامه (متوفای1069ه)، حاشیتان. قلیوبی: علی شرح جلال الدین، المحلی علی منهاج الطالبین، ج 3، ص 236 تحقیق: مکتب البحوث والدراسات، ناشر: دار الفکر -لبنان، الطبعه: الأولی، 1419ه -1998م.

آیا می توان خانواده و نسب عمر را با نسب امّ کلثوم مقایسه کرد؟ آیا صهاک با حضرت خدیجه، و حنتمه با حضرت زهرا که سیده زنان اهل بهشت است، می تواند یکسان باشد؟ آیا خطّاب را می توان با رسول اکرم و امیرمومنان علیهما السلام برابر دانست؟

اگر امّ کلثوم را دختر امیرمومنان بدانیم، به هیچ وجه نمی توان ادعا کرد که عمر با آن حضرت کفو بوده است !!!

جالب این است که حتی خود خلیفه دوم نیز کفائت نسبی را شرط ازدواج می داند و از پیوند افرادی که از خانواده پست بودند با

خانواده های اصیل جلوگیری می کردند.

سرخسی حنفی از بزرگان اهل سنت در کتاب المبسوط می نویسد:

وبلغنا عن عمر رضی الله عنه أنه قال لأمنعن النساء فروجهن الا من الأکفاء... وفیه دلیل أن الکفاءه فی النکاح معتبره.

از عمر روایت شده که می گفت: من از ازدواج زنان جلوگیری می کنم؛ مگر این که با همتای او (هم کفو او) باشد و این دلیل بر این است که

ص:535

در ازدواج همتا بودن معتبر است.

السرخسی، شمس الدین أبو بکر محمد بن أبی سهل (متوفای483ه)، المبسوط، ج 4، ص 196، ناشر: دار المعرفه ج بیروت.

و عبد الرزاق صنعانی می نویسد:

عن إبراهیم بن محمد بن طلحه قال قال عمر بن الخطاب لأمنعن فروج ذوات الأحساب إلا من الأکفاء.

از ابراهیم بن محمد بن طلحه نقل شده است که عمر می گفت: من از ازدواج افرادی که دارای شرافت خانوادگی هستند منع می کنم؛ مگر با همتای او باشد.

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای211ه)، المصنف، ج 6، ص 152، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب الإسلامی -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1403ه؛

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای279ه)، أنساب الأشراف، ج 3، ص 96؛

المقدسی، عبد الله بن أحمد بن قدامه أبو محمد (متوفای620ه)، المغنی فی فقه الإمام أحمد بن حنبل الشیبانی، ج 7، ص 26، ناشر: دار الفکر -بیروت، الطبعه: الأولی، 1405ه.

السیواسی، کمال الدین محمد بن عبد الواحد (متوفای681ه)، شرح فتح القدیر، ج 3، ص 292، ناشر: دار الفکر -بیروت، الطبعه: الثانیه.

ابن تیمیه الحرانی، أحمد عبد الحلیم أبو العباس (متوفای 728 ه)، کتب ورسائل وفتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه، ج 19، ص 28، تحقیق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمی النجدی، ناشر: مکتبه ابن تیمیه، الطبعه: الثانیه.

اما آیا خلیفه دوم نیز به این مسأله پایبند بود؟ آیا بین خلیفه دوم و امّ کلثوم تناسب قومی و کفائت نسبی رعایت شده است؟

عدم کفائت سنی عمر با ام کلثوم:

ص:536

رعایت تناسب سنی یکی از مسائلی است که باید در ازدواج رعایت شود. و اتفاقا خود خلیفه دوم با ازدواج پیرمردان با دختران جوان مخالف بوده است.

سعید بن منصور در سنن خود می نویسد:

أُتِیَ عُمَرُ بنُ الْخَطَّابِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ بِامْرَأَهٍ شَابَّهٍ زَوَّجُوهَا شَیْخَاً کَبِیرَاً فَقَتَلَتْهُ، فَقَالَ: أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ، وَلْیَنْکَحِ الرَّجُلُ لُمَّتَهُ مِنَ النسَاءِ، وَلْتَنْکَحِ المَرْأَهُ لُمَّتَهَا مِنَ الرجَالِ یَعْنِی شِبْهَهَا

زنی جوانی را که با پیرمردی ازدواج کرده بود و سپس شوهرش را کشته بود، نزد عمر آوردند، عمر گفت: ای مردم از خدا بترسید، هر مردی باید بازنی همسان خودش (هم کفو خودش) ازدواج کند و هر زنی نیز باید با مردی ازدواج کند که همسان او هست.

الخراسانی، سعید بن منصور (متوفای227ه)، سنن سعید بن منصور، ج 1، ص 243، ح809، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: الدار السلفیه -الهند، الطبعه: الأولی، 1403ه 1982م .

السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر (متوفای911ه)، جامع الاحادیث (الجامع الصغیر وزوائده والجامع الکبیر)، ج 14، ص 263

الهیثمی، أبو العباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر (متوفای973ه)، الإفصاح عن أحادیث النکاح، ج 1، ص 32، تحقیق:

محمد شکور أمریر المیادینی، ناشر: دار عمار -عمان -الأردن،

الطبعه: الأولی، 1406ه.

آیا تناسب سنی بین عمر و امّ کلثوم رعایت شده است؟

بنا به نقل اهل سنت این ازدواج در سال هفده هجری اتفاق افتاده است؛ چنانچه ابن أثیر جزری نیز می نویسد:

وفیها أعنی سنه سبع عشره... تزوج عمر أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب وهی ابنه فاطمه بنت رسول الله ودخل فی ذی القعده.

ص:537

در سال هفدهم عمر با امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب که فرزند

فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود ازدواج کرده و در ماه ذی القعده با

او عروسی کرد!

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد

(متوفای630ه) الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 382، تحقیق عبد الله

القاضی، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه الثانیه، 1415ه.

النویری، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب (متوفای733ه)، نهایه

الأرب فی فنون الأدب، ج 19، ص220 215، تحقیق مفید قمحیه

وجماعه، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه: الأولی، 1424ه

- 2004م.

أبو الفداء عماد الدین إسماعیل بن علی (متوفای732ه)، المختصر

فی أخبار البشر، ج 1، ص 111

ابن الجوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای 597

ه)، المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، ج 4، ص237 236، ناشر: دار

صادر -بیروت، الطبعه: الأولی، 1358.

امّ کلثوم نیز که در واپسین سال زندگی نبی مکرم به دنیا آمده است در

زمان خواستگاری عمر هفت یا هشت سال بیشتر نداشته است.

چنانچه ابن سعد در طبقات به این حقیقت اشاره کرده و می نویسد:

تزوجها عمر بن الخطاب وهی جاریه لم تبلغ.

عمر با امّ كلثوم ازدواج كرد؛ در حالى كه هنوز امّ كلثوم به سن بلوغ نرسيده بود.

الزهرى، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصرى (متوفاى230ه)، الطبقات الكبرى، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر -بيروت.

از طرف ديگر عمر بن الخطاب هنگامى كه در سال 23 ه كشته شد، شصت و سه سال داشته؛ پس در سال 17 ه، پنجاه و هفت ساله بوده؛ يعنى بين امّ كلثوم و عمر بيش از 50 سال فاصله سنى وجود داشته

ص:538

است.

پرسش ما از اهل سنت این است که چه تناسبی بین امّ کلثوم هفت ساله و عمر بن خطاب پنجاه و هفت ساله وجود داشته است؟

هنگامی که ابوبکر و عمر از مادرش حضرت زهرا سلام الله علیها خواستگاری کردند، پیامبر عدم تناسب سنی را دلیل بر رد خواستگاری آن ها دانست.

ابن حبان در صحیحش و نسائی در سننش می نویسند:

أخبرنا الْحُسَیْنُ بن حُرَیْثٍ قال حدثنا الْفَضْلُ بن مُوسَی عن الْحُسَیْنِ بن وَاقِدٍ عن عبد اللَّهِ بن بُرَیْدَةَ عن أبیه قال خَطَبَ أبو بَکْرٍ وَعُمَرُ رضی الله عنهما فَاطِمَةَ فقال رسول اللَّهِ صلی الله علیه وسلم أنها صَغِیرَةٌ فَخَطَبَهَا عَلِیٌّ فَزَوَّجَهَا منه.

عبد الله بن بریده از پدرش نقل می کند که ابوبکر و عمر از فاطمه خواستگاری کردند، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم به آن ها فرمود: فاطمه خردسال است، سپس علی علیه السلام خواستگاری نمود، پیامبر او را به ازدواج علی علیه السلام درآورد.

النسائی، أحمد بن شعیب أبو عبد الرحمن (متوفای303 ه)، خصائص أمیر المومنین علی بن أبی طالب، ج 1، ص 136، تحقیق: أحمد میرین البلوشی، ناشر: مکتبه المعلا -الکویت الطبعه: الأولی، 1406 ه؛النسائی، أحمد بن شعیب أبو عبد الرحمن، المجتبی من السنن، ج 6،

ص 62، تحقيق: عبدالفتاح أبو غده، ناشر: مكتب المطبوعات الإسلاميه -حلب، الطبعه: الثانيه، 1406 -1986

آیا این تناسب سنی، پس از سال ها بین کوچکترین فرزند حضرت زهرا و شیخین به وجود آمده بود؟

امیرمومنان علیه السلام، چون موافق با این ازدواج نبود، عین همان سخن پیامبر را که در هنگام خواستگاری از حضرت زهرا علیها السلام در پاسخ آن دو فرموه بود، بیان کرده و می گوید: «امّ کلثوم هنوز

خردسال است »

ما از این عالمان سنی می پرسیم، چه سنخیت و چه شباهتی بین عمر 57 ساله و امّ کلثوم 7 ساله وجود داشته است؟

چگونه است که طبق روایات اهل سنت، خلیفه دوم رعایت تناسب سنی را برای دیگران ضروری می دانند و از ازدواج پیرمردان با دختران جوان جلوگیری می کنند؛ اما خود به این قانون پایبند نیست و با دختری که هنوز به سن بلوغ شرعی نرسیده است، ازدواج می کند؟

آیا این عمل مصداق این آیه نمی شود:

أَ تَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ البقره /44.

آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید؛ اما خودتان را فراموش می نمایید؛ با این که شما کتاب (آسمانی) را می خوانید! آیا نمی اندیشید؟!

عدم صلاحیت اخلاقی عمر برای ازدواج با ام کلثوم:

رعایت کفائت اخلاقی، شرطی است که همه عاقلان به آن پایبند هستند. طبیعی است که کسی دختر نازدانه اش را به فردی بد اخلاق و عبوس نخواهد داد. از طرف دیگر اخلاق تند عمر با مردم و به ویژه با خانواده اش، مشهور و روشن بوده است؛ به طوری که همین اخلاق تند عمر او را در بسیاری از خواستگاریها ناکام گذاشته است. از آن جایی که ما در مقاله «بررسی آیه محمد رسول الله» به صورت مفصل

به این مطلب پرداخته ایم، از تکرار همه آن ها خودداری و فقط به چند نمونه اشاره می کنیم:

خودداری دختر عتبه از ازدواج با عمر به خاطر برخورد تند او:

مطابق نقل بلاذری، طبری، ابن اثیر و ابن کثیر هنگامی که یزید بن ابوسفیان از دنیا رفت، عمر از همسرش امّ ابان دختر عتبه خواستگاری کرد؛ وی نپذیرفت و علّت آن را چنین بیان کرد:

لأنّه یدخل عابساً، ویخرج عابساً، یغلق أبوابه، ویقلّ خیره.

ص:540

عمر بن خطاب عبوس و ترش رو وارد منزل می شود و عبوس و اخمو خارج می گردد؛ درِ خانه را می بندد. (و اجازه بیرون رفتن به همسرش نمی دهد) و خیرش (رسیدگی به همسرش) اندک است.

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای279ه) أنساب الأشراف، ج 3، ص 260؛

الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای276ه)، عیون الأخبار، ج 1، ص 379؛

الطبری، أبی جعفر محمد بن جریر (متوفای310ه)، تاریخ الطبری، ج 2، ص 564، ناشر: دار الکتب العلمیه ج بیروت؛

الشیبانی، أبو الحسن علی بن أبی الکرم محمد بن محمد بن عبد الکریم (متوفای630ه)، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 451، تحقیق عبد الله القاضی، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه الثانیه، 1415ه؛

القرشی الدمشقی، إسماعیل بن عمر بن کثیر أبو الفداء (متوفای774ه)، البدایه والنهایه، ج 7، ص 139،، ناشر: مکتبه المعارف ج بیروت.

امتناع دختر ابو بکر از ازدواج با عمر به خاطر اخلاق تند او:

افرادی که اصرار دارند خلیفه دوم با دختر امیر مومنان علیه السلام ازدواج کرده، نه با دختر أبوبکر، دلیل آن را امتناع دختر ابوبکر به

خاطر اخلاق تند و خشونت ذاتی خلیفه دوم دانسته اند:

مطابق نقل ابن عبدالبر، امّ کلثوم دختر ابوبکر به خواهرش عایشه گفت:

تو می خواهی من به ازدواج کسی درآیم که تندخویی و سخت گیری او را در زندگی می دانی؟!

سپس افزود:

والله لئن فعلتِ لأخرجنّ إلی قبر رسول الله ولأصیحنّ به

ص:541

به خدا سوگند اگر مرا به این کار وادار کنی، کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می روم و آنجا (به عنوان اعتراض) فریاد خواهم کشید.

إبن عبد البر، یوسف بن عبد الله بن محمد (متوفای463ه)، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 4، ص 1807، تحقیق علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل -بیروت، الطبعه: الأولی، 1412ه.

می بینیم که حتی دختر کم سنّ و سالی همانند امّ کلثوم دختر ابوبکر، با آن که عمر، هم خلیفه مسلمین است و هم با پدرش ابوبکر بسیار دوست و همراه بود؛ ولی حاضر به ازدواج با وی نمی شود.

حال چگونه امکان دارد که امیر مومنان علیه السلام این ویژگی اخلاقی عمر را نادیده بگیرد و دختر خردسالش به دست او بسپارد؟

عمر همسرش را کتک می زد:

یکی از ویژگیهای اخلاقی خلیفه دوم این بود که همواره زنانش را کتک می زد. ابن ماجه قزوینی در سنن خود که یکی از صحاح سته اهل سنت است می نویسد:

از اشعث بن قیس نقل شده است که گفت:

ضِفْتُ عُمَرَ لَيْلَةً فلما كان فی جَوْفِ اللَّيْلِ قام إلى امْرَأَتِهِ يَضْرِبُهَا فَحَجَزْتُ بَيْنَهُمَا.

شبی مهمان عمر بودم نیمه های شب دیدم همسرش را کتک می زند؛

برخاستم و او را از کتک زدن همسرش منع کردم. هنگامی که به بسترش برگشت گفت:

فلما أَوَى إلى فِرَاشِهِ قال لی یا أَشْعَثُ احْفَظْ عَنِّى شیئا سَمِعْتُهُ عن رسول اللَّهِ صلى الله علیه وسلم لَا یُسْأَلُ الرَّجُلُ فِیمَ یَضْرِبُ امْرَأَتَهُ.

ای اشعث! جمله ای از رسول خدا شنیده ام، آن را به خاطرت بسپار (آن جمله این است): کسی حق ندارد از مرد بپرسید که چرا همسرت را کتک می زنی.

ص:542

القزوینی، محمد بن یزید أبو عبدالله (متوفای275ه)، سنن ابن ماجه، ج 1، ص 639 ح1986، بَاب ضَرْبِ النِّسَاءِ، تحقیق محمد فومد عبد الباقی، ناشر: دار الفکر -بیروت؛

المقدسی الحنبلی، أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن أحمد (متوفای643ه)، الأحادیث المختاره، ج 1، ص 189، تحقیق عبد الملک بن عبد الله بن دهیش، ناشر: مکتبه النهضه الحدیثه -مکه المکرمه، الطبعه: الأولی، 1410ه؛

المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای742ه)، تهذیب الکمال، ج 18، ص 31، تحقیق د. بشار عواد معروف، ناشر: مومسه الرساله -بیروت، الطبعه: الأولی، 1400ه ج 1980م؛

القرشی الدمشقی، إسماعیل بن عمر بن کثیر أبو الفداء (متوفای774ه)، تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص 493، ناشر: دار الفکر - بیروت ج 1401ه.

شبیه همین روایت در مسند احمد بن حنبل:

الشیبانی، أحمد بن حنبل أبو عبدالله (متوفای241ه)، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج 1، ص 20 ، ناشر: مومسه قرطبه ج مصر.

آیا هیچ عاقلی حاضر می شود دخترش را به کسی بدهد که می داند او دخترش را کتک خواهد زد؟

با این وضعیت اخلاقی عمر، چگونه ممکن است امیرمومنان علیه

السلام دخترش را به چنین فرد خشن و بد اخلاق بدهد و با تن دادن به این ازدواج اسباب آزار و اذیت روح رسول خدا و حضرت زهرا سلام الله علیهما را فراهم کند؟

عدم کفائت دینی عمر با ام کلثوم:

طبق نظر اهل سنت، رعایت کفائت دینی نیز یکی از شرائط ازدواج است.

أبو طالب مکی به نقل از سفیان ثوری می نویسد:

ص:543

وکان الثوری یقول: إذا تزوّج الرجل وقال: أی شیء للمرأه فاعلم أنه لصّ، فلا تزوّجوه، ولا ینکح إلی مبتدع، ولا فاسق، ولا ظالم، ولا شارب خمر، ولا أکل الربا، فمن فعل ذلک فقد ثلم دینه، وقطع رحمه، ولم یحسن الولایه لکریمته، لأنه ترک الإحسان، ولیس هوماء أکفاء للحره المسلمه العفیفه.

ثوری می گفت: هنگامی که مردی خواستگاری کرده و بگوید که این زن چقدر مال دارد، بدانید که او دزد است! و به او دختر ندهید!

همچنین به بدعت گذار و به فاسق و ستمگر، و شارب خمر و رباخوار نباید دختر داد.

اگر کسی چنین کند، دین خویش را نابود کرده و رحم خویش را قطع کرده و سرپرستی دختر خویش را به خوبی انجام نداده است؛ زیرا او نیکی به این دختر را ترک کرده است! اینها همتای دختر آزاد مسلمان عفیف نیستند!

أبو طالب المکی، محمد بن علی بن عطیه الحارثی (متوفای286ه)، قوت القلوب فی معامله المحبوب ووصف طریق المرید إلی مقام التوحید، ج 2، ص 414، تحقیق: د.عاصم إبراهیم الکیالی، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1426ه -2005 م.

ابن قدامه مقدسی، برترین فقیه حنابله تصریح می کند که «کفائت دینی» در ازدواج شرط است و فاسق نمی تواند با عفیفه ازدواج

نماید. و سپس به نقل از احمد بن حنبل می نویسد که هیچ قومی با

بنی هاشم کفو نیستند و نمی توانند با آن ها ازدواج نمایند:

فصل: والکفء ذو الدین والمنصب فلا یکون الفاسق کفءا لعفیفه

لأنه مردود الشهاده... وعنه [احمد بن حنبل] أن غیر قریش لا

یکافئهم وغیر بنی هاشم لا یکافئهم لقول النبی (صلی الله علیه و آله) إن الله اصطفی

کنانه من ولد إسماعیل واصطفی من کنانه قریشا واصطفی من قریش

بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم.

ص:544

همتا کسی است که دین دار و صاحب رتبه باشد؛ به همین سبب

فاسق همتای زن عفیف نیست؛ زیرا شهادت فاسق مردود است...

و از احمد بن حنبل نقل شده است که غیر قریشی، کفو قریشی

نیست؛ و غیر بنیهاشمی، کفو بنیهاشمی نیست؛ زیرا رسول خدا

(صلی الله علیه و آله) فرمودند: خداوند من را از کنانه از نسل اسماعیل برگزید؛ و از

میان کنانه قریش را برگزید و از میان قریش بنی هاشم را برگزید و از

میان بنی هاشم من را برگزید.

المقدسی، عبد الله بن أحمد بن قدامه أبو محمد (متوفای620ه)،

الکافی فی فقه الإمام المبجل أحمد بن حنبل، ج 3، ص 31، ناشر:

المکتب الاسلامی ج بیروت.

روایت مورد استدلال ابن قدامه را مسلم نیشابوری در صحیحش از

وَاثِلَةَ بن الْأَسْقَعِ از رسول خدا صلی الله علیه وآله، نقل کرده است.

؛النیسابوری، مسلم بن الحجاج أبو الحسین القشیری (متوفای261ه)،

صحیح مسلم، ج 4، ص 1782، ح2276، کِتَاب الْفَضَائِلِ، بَاب فَضْلِ

نَسَبِ النبی صلی الله علیه وسلم، تحقیق: محمد فومد عبد الباقی،

ناشر: دار إحیاء التراث العربی -بیروت.

امیر مومنان (علیه السلام)، خلیفه دوم را فاجر، ستمگر، دروغگو، خیانتکار و...

می داند:

طبق سخن ابن قدامه، خلیفه دوم به هیچ وجه نمی تواند با دختر امیر مومنان علیه السلام ازدواج کند؛ چرا که نه از بنی هاشم است و از نظر دینی شباهتی با امّ کلثوم دارد.

این که از بنی هاشم نیست، جای پرسش ندارد؛ اما دلیل این که از نظر دینی نیز با امّ کلثوم همشأن نیست، روایات صحیح السندی در کتاب های اهل سنت آن را به اثبات می رساند؛ هرچند که ممکن است با وجود صحت سند، این مطالب را قبول نداشته باشند؛ اما این روایات در صحیح ترین کتاب های آن ها با سند صحیح نقل شده است

ص:545

و این اهل سنت هستند که باید جوابگوی این مطالب باشند.

روایت اول (ظالم فاجر):

عبد الرزاق صنعانی با سند صحیح از خود خلیفه دوم نقل کرده که خطاب به عباس و امیر مومنان علیه السلام گفت که شما مرا فاجر می دانید:

ثم ولیتها بعد أبی بکر سنتین من إمارتی فعملت فیها بما عمل رسول الله (صلی الله علیه و آله) وأبو بکر وأنتما تزعمان أنی فیها ظالم فاجر....

من بعد از ابوبکر دو سال حکومت کردم و روش رسول و ابوبکر را ادامه دادم؛ اما شما دو نفر مرا ستمگر و فاجر می دانستید.

إبن أبی شیبه الکوفی، أبو بکر عبد الله بن محمد (متوفای235 ه)، الکتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ج 5، ص 469، ح9772، تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبه الرشد -الریاض، الطبعه: الأولی، 1409ه.

روایت دوم (کَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا):

مسلم نیشابوری نیز به نقل از عمر بن الخطاب در صحیحش می نویسند که وی خطاب به امام علی علیه السلام و عمویش عباس گفت:

ثُمَّ تُوُفِّیَ أَبُو بَکْرٍ وَأَنَا وَلِیُّ رَسُولِ اللَّهِ -صلی الله علیه وسلم- وَوَلِیُّ أَبِی بَکْرٍ فَرَأَیْتُمَانِی کَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا.

پس از مرگ ابوبکر، من جانشین پیامبر و ابوبکر شدم، شما دو نفر مرا خائن، دروغگو حلیه گر و گناهکار خواندید.

النیسابوری، مسلم بن الحجاج أبو الحسین القشیری (متوفای261ه)، صحیح مسلم، ج 3، ص 1378، ح 1757، کِتَاب الْجِهَادِ وَالسِّیَرِ، بَاب حُکْمِ الْفَیْ ءِ، تحقیق: محمد فومد عبد الباقی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی -بیروت.

این اعتقاد واقعی امیرمومنان علیه السلام نسبت به خلیفه اول و دوم

ص:546

بوده است؛ زیرا امیر مومنان علیه السلام گفتار خلیفه را انکار نکرد، هم چنین تعدادی از اصحاب بزرگ که حضور داشتند همانند: عثمان بن عفان، عبد الرحمن بن عوف، زبیر بن عوام، سعد بن أبی وقاص و... این قضیه را انکار نکردند؛ بویژه این که این سخن اواخر خلافت عمر بن خطاب انجام گرفته است و دلالت می کند که حضرت تا آن زمان بر این عقیده پایبند بوده است.

حال آیا امکان دارد که شخص عاقل دختر نازنینش را به فردی دروغگو، خائن، حیله گر و گناهکار بدهد؟

طبق روایتی که بخاری که در صحیح ترین کتاب اهل سنت پس از قرآن، نقل کرده است، منافق چهار خصلت دارد: دروغگو، خائن، فریبکار و فاجر است. و طبق دو روایتی که از کتاب های اهل سنت گذشت، تمام این چهار خصلت در خلیفه دوم بوده و امیرمومنان علیه السلام آن ها را تأیید کرده است:

حدثنا سُلَيْمَانُ أبو الرَّبِيعِ قال حدثنا إِسْمَاعِيلُ بن جَعْفَرٍ قال حدثنا نَافِعُ بن مَالِكِ بن أبی عَامِرٍ أبو سُهَيْلٍ عن أبيه عن أبی هُرَيْرَةَ عن النبی صلی الله عليه وسلم قال آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ إذا حَدَّثَ كَذَبَ وإذا وَعَدَ أَخْلَفَ وإذا أومِمن خَانَ

حدثنا قَبِيصَةُ بن عُقْبَةَ قال حدثنا سُفْيَانُ عن الْأَعْمَشِ عن عبد اللَّهِ بن مُرَّةَ عن مَسْرُوقٍ عن عبد اللَّهِ بن عَمْرٍو أَنَّ النبی (صلی الله عليه و آله) قال أَرْبَعٌ من كُنَّ

فیه کان مُنَافِقًا خَالِصًا وَمَنْ کانت فیه خَصْلَهٌ مِنْهُنَّ کانت فیه خَصْلَهٌ من النِّفَاقِ حتی یَدَعَهَا إذا أوممن خَانَ وإذا حَدَّثَ کَذَبَ وإذا عَاهَدَ غَدَرَ وإذا خَاصَمَ فَجَرَ تَابَعَهُ شُعْبَهُ عن الْأَعْمَشِ.

از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که فرمود:

علامت منافق سه چیز است؛ هنگامی که سخن بگوید، دروغ می گوید؛ و هنگامی که وعده بدهد، خلف وعده می کند؛ و هنگامی

که به او اطمینان شود، خیانت می کند!

از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که فرمودند چهار علامت است که اگر در کسی باشد او منافق خالص است! و اگر کسی یکی از آن ها را داشته باشد، در او یکی از علامت های نفاق است مگر آنکه این خصوصیت را ترک کند؛ هنگامی که به او اطمینان می شود خیانت می کند؛ و هنگامی که سخن بگوید، دروغ می گوید؛ و هنگامی که پیمان ببندد، حیله می کند؛ و هنگامی که دشمنی کند، مرتکب فجور می شود!

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای256ه)، صحیح البخاری، ج 1، ص 21، ح 33 و 34، کِتَاب الْإِیمَانِ، بَاب عَلَامَهِ الْمُنَافِقِ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه -بیروت، الطبعه: الثالثه، 1407 -1987.

پس طبق روایاتی که در کتاب های اهل سنت با سند صحیح نقل شده است ، خلیفه دوم این ویژگیها را داشته است ؛ بنابراین از آن ها میپرسیم که آیا منافق می تواند همشأن دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد؟

طبق این روایات که اهل سنت آن را نقل کرده اند، خلیفه دوم همشأن امّ کلثوم نیست و نمی تواند با او ازدواج کند.

شراب خواری خلیفه، دلیل بر عدم کفائت:

طبق نظر عالمان اهل سنت، دادن دختر به کسی که شارب خمر است جایز نیست شارب خمر نمی تواند با دختر مسلمان کفو باشد و کسی که این کار را انجام دهد، در حقیقت قطع رحم کرده است.

گذشت که ابوطالب مکی به نقل از سفیان ثوری می نویسد:

وکان الثوری یقول: إذا تزوّج الرجل وقال: أی شیء للمرأه فاعلم أنه لصّ، فلا تزوّجوه، ولا ینکح إلی مبتدع، ولا فاسق، ولا ظالم، ولا شارب خمر، ولا أکل الربا، فمن فعل ذلک فقد ثلم دینه، وقطع رحمه،

ص:548

ولم يحسن الولايه لكريمته، لأنه ترک الإحسان، وليس هوماء أكفاء للحره المسلمه العفيفه.

ثوری می گفت: هنگامی که مردی خواستگاری کرده و بگوید که این زن چقدر مال دارد، بدانید که او دزد است! و به او دختر ندهید!

همچنین به بدعت گذار و به فاسق و ستمگر، و شارب خمر و رباخوار نباید دختر داد.

اگر کسی چنین کند، دین خویش را نابود کرده و رحم خویش را قطع کرده و سرپرستی دختر خویش را به خوبی انجام نداده است؛ زیرا او نیکی به این دختر را ترک کرده است! اینها همتای دختر آزاد مسلمان عفیف نیستند!

أبو طالب المکی، محمد بن علی بن عطیه الحارثی (متوفای286ه)، قوت القلوب فی معامله المحبوب ووصف طریق المرید إلی مقام التوحید، ج 2، ص 414، تحقیق: د.عاصم إبراهیم الکیالی، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1426ه -2005 م.

عبد الرزاق صنعانی که استاد بخاری محسوب می شود در المصنف می نویسد:

حدثنا أبو بکر قال حدثنا بن مسهر عن الشیبانی عن حسان بن مخارق قال بلغنی أن عمر بن الخطاب سایر رجلا فی سفر وکان صائما فلما أفطر أهوی إلی قربه لعمر معلقه فیها نبیذ قد خضخضها البعیر فشرب

منها فسکر فضربه عمر الحد فقال له إنما شربت من قربتک فقال له عمر إنما جلدناک لسکرک.

عمر بن خطاب در سفر همراه مردی روزه دار بود؛ موقع افطار، مرد از مشک عمر که در آن شراب بود و شتر آن را تکان داده بود نوشید و مست شد! عمر او را حد زد! آن مرد گفت: من از مشک تو نوشیدم! عمر در پاسخ گفت: من تو را به خاطر مست شدن حد زدم!

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای211ه)، المصنف، ج ص:549

5، ص 502، ح28401، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب الإسلامی -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1403ه.

ابن عبد ربه در عقد الفرید می نویسد:

وقال الشعبی شرب أعرابی من إداوه عمر فانتشی فحده عمر وإنما حده للسکر لا للشراب.

شعبی گفته است که بیابانگردی، از مشک عمر نوشید و مست شد؛ و عمر او را حد زد؛ و حد زدن او به خاطر مست شدن بود و نه به خاطر نوشیدن شراب !

الأندلسی، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفای 328ه)، العقد الفرید، ج 6، ص 382، ناشر: دار إحیاء التراث العربی -بیروت / لبنان، الطبعه: الثالثه، 1420ه -1999م.

حال پرسش ما از برادران اهل سنت این است اگر خلیفه دوم شارب خمر نبوده، شراب در مشک او چه می کرده است؟ احتمالا چون این شخص مشک خلیفه را خالی کرده، بر او حد جاری شده است.

همان طور که ملاحظه کردید، ما این روایات را از منابع اهل سنت نقل کردیم نه از منابع شیعه؛ لذا این اهل سنت هستند که باید پاسخگوی این مسائل باشند.

بدعت گذار با دختر عفیفه، کفو نیست:

طبق نظر عالمان اهل سنت، بدعت گذار در دین، با دختر مسلمان و

عفيفه، كفو نيست و نمى تواند با او ازدواج كند.

أبو طالب مكى به نقل از سفيان ثورى مى نويسد:

وكان الثورى يقول: إذا تزوّج الرجل وقال: أى شىء للمرأه فاعلم أنه

لصّ، فلا تزوّجوه، ولا ينكح إلى مبتدع، ولا فاسق، ولا ظالم، ولا

شارب خمر، ولا أكل الربا، فمن فعل ذلک فقد ثلم دينه، وقطع رحمه،

ولم يحسن الولايه لكريمته، لأنه ترک الإحسان، وليس هوماء أكفاء

ص:550

للحره المسلمه العفيفه.

ثوری می گفت: هنگامی که مردی خواستگاری کرده و بگوید که این زن چقدر مال دارد، بدانید که او دزد است! و به او دختر ندهید!

همچنین به بدعت گذار و به فاسق و ستمگر، و شارب خمر و رباخوار نباید دختر داد.

اگر کسی چنین کند، دین خویش را نابود کرده و رحم خویش را قطع کرده و سرپرستی دختر خویش را به خوبی انجام نداده است؛ زیرا او نیکی به این دختر را ترک کرده است! اینها همتای دختر آزاد مسلمان عفیف نیستند!

أبو طالب المکی، محمد بن علی بن عطیه الحارثی (متوفای286ه)، قوت القلوب فی معامله المحبوب ووصف طریق المرید إلى مقام التوحید، ج 2، ص 414، تحقیق: د.عاصم إبراهیم الکیالی، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت، الطبعه: الثانیه، 1426ه -2005 م.

از طرف دیگر، بدعت های خلیفه دوم در کتاب های اهل سنت و حتی در صحیح بخاری و مسلم که از صحیح ترین کتاب های اهل سنت پس از قرآن هستند، به صورت گسترده نقل شده است.

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود می نویسد:

وَعَنْ ابن شِهَابٍ عن عُرْوَةَ بن الزُّبَيْرِ عن عبد الرحمن بن عَبْدٍ القاریء أَنَّهُ قال خَرَجْتُ مع عُمَرَ بن الْخَطَّابِ رضی الله عنه لَيْلَةً فی رَمَضَانَ إلى

الْمَسْجِدِ فإذا الناس أوْزَاعٌ مُتَفَرِّقُونَ يُصَلَى الرَّجُلُ لِنَفْسِهِ وَيُصَلَى الرَّجُلُ فَيُصَلِّى بِصَلَاتِهِ الرَّهْطُ فقال عُمَرُ إنى أَرَى لو جَمَعْتُ هَوملَاءِ على قَارِئٍ وَاحِدٍ لَكَانَ أَمْثَلَ ثُمَّ عَزَمَ فَجَمَعَهُمْ على أُبَىِّ بن كَعْبٍ ثُمَّ خَرَجْتُ معه لَيْلَةً أُخْرَى وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلَاهِ قَارِئِهِمْ قال عُمَرُ نِعْمَ الْبِدْعَةُ هذه وَالَّتِى يَنَامُونَ عنها أَفْضَلُ من التى يَقُومُونَ يُرِيدُ آخِرَ اللَّيْلِ وكان الناس يَقُومُونَ أَوَّلَهُ.

از عبد الرحمن بن عبدالقارى روايت شده است كه گفت: همراه با

ص:551

عمر در شبی از شب های ماه رمضان به مسجد رفتیم و مردم را دیدیم که به صورت پراکنده و گروهی به صورت فرادا و گروهی به صورت جماعت نماز مستحبی می خوانند!

عمر گفت: به نظر من باید اگر همه را پشت سر یک امام جمع کنیم شایسته است! سپس همه را پشت سر ابی بن کعب آورد تا جماعت نماز بخوانند.

شبی دیگر با او به مسجد رفتیم؛ مردم همگی پشت سر یک نفر نماز می خواندند.

عمر گفت این کار خوب بدعتی است! و عبادت در آخر شب، بهتر از این است که اول شب عبادت کرده و آخر شب بخوابند.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای256ه)، صحیح البخاری، ج 2، ص 707، ح1906، كِتَاب صَلَاةِ التَّرَاوِيحِ، بَاب فَضْلِ من قام رَمَضَانَ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه -بیروت، الطبعه: الثالثه، 1407 -1987.

بدعت های که خلیفه دوم در اسلام بنیان گذار آن بوده، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، طالبین می توانند به کتاب النص والإجتهاد مراجعه کنند. مرحوم شرف الدین در این کتاب موارد متعددی از بدعت های خلفا را از منابع اهل سنت نقل کرده است.

نتیجه:

طبق آن چه گذشت، خلیفه دوم به هیچ وجه با امّ کلثوم همتائی ندارد و کفو او نیست؛ بنابراین امکان ندارد که امیر مومنان علیه السلام این شرایط را در نظر نگرفته باشد و دخترش را به کسی بدهد که با هیچ معیاری کفو او نیست؛ و اگر از جانب امیرمومنان، این ازدواج مورد قبول قرار گرفته باشد، همانند ماجرای حضرت لوط علیه السلام و

قبول ازدواج قوم گناهکارش، با دخترانش خواهد بود که علت ازدواج، خوب بودن رابطه لوط با قومش و یا محترم بودن قومش در نظر حضرت لوط نبود.

محور هشتم: ازدواج با تهدید و زورگویی:

در کتاب های شیعه نیز روایاتی در این باب وجود دارد؛ اما با بررسی تک تک آن ها متوجه خواهیم شد که این روایات نه تنها روابط دوستانه میان امیر مومنان علیه السلام با عمر بن خطاب را ثابت نمی کند؛ بلکه نشان دهنده روابط زورمدارانه و رسیدن به اهداف از راه توسل به زور می باشد.

مرحوم کلینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب کافی این روایات را نقل می کند:

1. مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ لَمَّا خَطَبَ إِلَیْهِ قَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُومِنِینَ إنها صَبِیَّةٌ قَالَ فَلَقِیَ الْعَبَّاسَ فَقَالَ لَهُ مَا لِی أَ بِی بَأْسٌ قَالَ وَمَا ذَاکَ قَالَ خَطَبْتُ إِلَی ابْنِ أَخِیکَ فَرَدَّنِی أَمَا وَاللَّهِ لَأُعَوِّرَنَّ زَمْزَمَ وَلَا أَدَعُ لَکُمْ مَکْرُمَةً إِلَّا هَدَمْتُهَا وَلَأُقِیمَنَّ عَلَیْهِ شَاهِدَیْنِ بِأَنَّهُ سَرَقَ وَلَأَقْطَعَنَّ یَمِینَهُ فَأَتَاهُ الْعَبَّاسُ فَأَخْبَرَهُ وَسَأَلَهُ أَنْ یَجْعَلَ الْأَمْرَ إِلَیْهِ فَجَعَلَهُ إِلَیْهِ.

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: زمانی که عمر بن الخطاب از امّ کلثوم خواستگاری کرد،

امیرمومنان به او فرمود: امّ کلثوم خردسال است. امام صادق

می فرماید: عمر با عباس ملاقات کرد و به او گفت: من چگونه ام، آیا

مشکلی دارم؟ عباس گفت: تو را چه شده است؟ عمر گفت: از برادر

زاده ات دخترش را خواستگاری کردم، دست رد بر سینه ام زد، قسم به

خدا چشمه زمزم را پر خواهم کرد، هیچ کرامتی را برای شما

نمی گذارم؛ مگر این که آن را از بین ببرم، دو شاهد بر می انگیزم که او سرقت کرده و دستش را قطع خواهم کرد. عباس به به نزد امیرمومنان علیه السلام آمد، او را از ماجرا با خبر ساخت و از او درخواست کرد که تصمیم در این باره را بر عهده او نهد، حضرت امیر نیز مسأله ازدواج را به عهده عباس گذاشت.

الکلینی الرازی، أبی جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق (متوفای328 ه)، الأصول من الکافی، ج 5 ص 346، ناشر: اسلامیه، تهران، الطبعه الثانیه،1362 ه.ش.

2.. حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ وَمُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا أَ تَعْتَدُّ فِی بَيْتِهَا أَوْ حَيْثُ شَاءَتْ قَالَ بَلْ حَيْثُ شَاءَتْ إِنَّ عَلِيّاً (علیه السلام) لَمَّا تُوُفِّیَ عُمَرُ أَتَى أُمَّ كُلْثُومٍ فَانْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِه.

عبد الله بن سنان و معاویه بن عمار می گویند: از امام صادق علیه السلام در باره زنی که شوهرش مرد پرسیدم که در کجا عده نگه دارد؟ حضرت فرمود: هر جا که بخواهد می تواند عده اش را نگه دارد. سپس فرمود: هنگامی که عمر مُرد، علی علیه السلام به نزد امّ کلثوم آمد و دست او را گرفت و به خانه خویش برد.

الکلینی الرازی، أبی جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق (متوفای328

ه)، الأصول من الكافی، ج 6 ص 115، ناشر: اسلامیه، تهران، الطبعه الثانیه،1362 ه.ش.

3. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی وَغَیْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنِ امْرَأَهٍ تُوُفِّیَ زَوْجُهَا أَیْنَ تَعْتَدُّ فِی بَیْتِ زَوْجِهَا تَعْتَدُّ أَوْ حَیْثُ شَاءَتْ قَالَ بَلَی حَیْثُ شَاءَتْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَلِیّاً (علیه السلام) لَمَّا مَاتَ عُمَرُ أَتَی أُمَّ كُلْثُومٍ فَأَخَذَ بِیَدِهَا فَانْطَلَقَ بِهَا

ص:554

إِلَى بَيْتِهِ.

سلیمان بن خالد می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره زنی که شوهرش مرده پرسیدم که آیا در خانه شوهرش عده نگه دارد یا هر جا که دلش خواست؟ امام علیه السلام فرمود: هر جا که دلش می خواهد، سپس فرمود: هنگامی که عمر از دنیا رفت، امام علی علیه السلام دست امّ کلثوم را گرفت و به خانه اش آورد.

الکلینی الرازی، أبی جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق (متوفای328 ه)، الأصول من الکافی، ج 6 ص 115، ناشر: اسلامیه، تهران، الطبعه الثانیه،1362 ه.ش.

4. عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَمَّادٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فِی تَزْوِيجِ أُمِّ كُلْثُومٍ فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ فَرْجٌ غُصِبْنَاه.

از امام صادق علیه السلام در باره ازدواج امّ کلثوم پرسیدند، حضرت فرمود: او ناموسی است که از ما غصب کرده اند. (طبق یک معنی؛ اما طبق ترجمه دیگر، اصل ازدواج زیر سوال می رود؛ یعنی او زنی است که به بهانه او ما را تحت فشار قرار می دهند؛ نکته قابل توجه این است که حضرت با وجود فصاحت تمام، نفرموده اند ذلک فرج غصب منا؛ بلکه خود را مغصوب معرفی کرده اند و فرموده اند غصبناه، و یا غصبنا علیه که در مصادر دیگر شیعه و مصادر سنی به نقل از شیعه این چنین آمده است، و معنی غصبنا، آن است که ما

مغصوب شدیم و نه آن فرج)

الکلینی الرازی، أبی جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق (متوفای328 ه)، الأصول من الکافی، ج 5 ص 346، ناشر: اسلامیه، تهران، الطبعه الثانیه،1362 ه.ش.

اولاً: همان طور که پیش از این گذشت، از این روایات استفاده نمی شود که امّ کلثوم اشاره شده در این روایات و دیگر روایات شیعیان، همان امّ کلثوم دختر امیر مومنان علیه السلام از حضرت زهرا

ص:555

سلام الله علیها بوده یا امّ کلثوم دختر ابوبکر و یا امّ کلثوم از دیگر زنان امیر مومنان علیه السلام؛ بلکه هر سه احتمال وجود دارد.

ثانیاً: اهل سنت هرگز به این روایات استدلال نخواهند کرد؛ زیرا با کنارهم قرار دادن این روایات، حتی بر فرض وقوع این ازدواج، هیچ خدمتی به حسن روابط بین امام علی علیه السلام و عمر بن الخطاب نمی کند؛ بلکه سوء روابط را ثابت می کند؛ زیرا حد اکثر چیزی که این روایات ثابت می کنند، ازدواج با تهدید و ارعاب؛ آن هم با دختر خردسالی بوده است که نه خودش به این ازدواج راضی بوده و نه پدرش.

آیا چنین ازدواجی می تواند برای عمر بن خطاب فضیلت محسوب شود و آیا می تواند دلالت بر صمیمیت و دوستی میان خلیفه دوم و امیرمومنان داشته باشد؟

سید مرتضی علم الهدی در این باره می گوید:

فأما انکاحه علیه السلام إیاها، فقد ذکرنا فی کتابنا الشافی، الجواب عن هذا الباب مشروحا، وبینا انه علیه السلام ما أجاب عمر إلی انکاح بنته إلا بعد توعد وتهدد ومراجعه ومنازعه بعد کلام طویل مأثور....

والذی یجب أن یعتمد فی نکاح أم کلثوم، أن هذا النکاح لم یکن عن اختیار ولا إیثار، ولکن بعد مراجعه ومدافعه کادت تفضی إلی المخارجه والمجاهره....

وقد تبیح الضروره أكل المیته وشرب الخمر، فما العجب مما هو دونها؟

اما در باره به ازدواج در آوردن امّ کلثوم، برای عمر؛ ما در کتاب شافی پاسخ از این مطلب را به صورت مفصل آورده و بیان کرده ایم که آن حضرت، ازدواج عمر با دخترش را قبول ننمود، مگر پس از تهدید و تکرار این درخواست و درگیری، پس از سخنی طولانی که در روایات آمده است....

ص:556

آنچه که در ازدواج امّ کلثوم مورد توجه باید قرار گیرد، این است که این ازدواج از روی اختیار و میل نبوده و پس از تکرار درخواست و زورگویی که نزدیک بود به درگیری آشکارا بیانجامد صورت گرفت.... و ضرورت حتی خوردن مردار و نوشیدن شراب را جایز می کند؛ چه رسد به چیزی که کمتر از آن است.

المرتضی علم الهدی، أبو القاسم علی بن الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن إبراهیم بن الإمام موسی الکاظم علیه السلام (متوفای436ه)، رسائل المرتضی، ج 3 ص 149، تحقیق: تقدیم: السید أحمد الحسینی / إعداد: السید مهدی الرجائی، ناشر: دار القرآن الکریم ج قم، 1405ه.

در حال ضرورت، ازدواج با کافر نیز جایز است:

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در این باره می گوید:

ثم إنه لو صح لکان له وجهان لا ینافیان مذهب الشیعه فی ضلال المتقدمین علی أمیر المومنین علیه السلام: أحدهما: أن النکاح إنما هو علی ظاهر الإسلام الذی هو: الشهادتان، والصلاه إلی الکعبه، والاقرار بجمله الشریعه. وإن کان الأفضل مناکحه من یعتقد الإیمان، وترک مناکحه من ضم إلی ظاهر الإسلام ضلالا لا یخرجه عن الإسلام، إلا أن الضروره متی قادت إلی مناکحه الضال مع إظهاره کلمه الإسلام زالت الکراهه من ذلک، وساغ ما لم یکن بمستحب مع الاختیار.

وأمیر المومنین علیه السلام کان محتاجا إلی التألیف وحقن الدماء، ورأی أنه إن بلغ مبلغ عمر عما رغب فیه من مناکحته ابنته أثر ذلک الفساد فی الدین والدنیا، وأنه إن أجاب إلیه أعقب صلاحا فی الأمرین، فأجابه إلی ملتمسه لما ذکرناه.

والوجه الآخر: أن مناکحه الضال -کجحد الإمامه، وادعائها لمن لا یستحقها -حرام، إلا أن یخاف الإنسان علی دینه ودمه، فیجوز له ذلک، کما یجوز له إظهار کلمه الکفر المضاد لکلمه الإیمان، وکما یحل

ص:557

له أكل الميته والدم ولحم الخنزير عند الضرورات، وإن كان ذلک محرما مع الاختيار.

وأمير المومنين عليه السلام كان مضطرا إلى مناكحه الرجل لأنه يهدده ويواعده، فلم يأمنه أمير المومنين عليه السلام على نفسه وشيعته، فأجابه إلى ذلک ضروره كما قلنا إن الضروره تشرع إظهار كلمه الكفر، قال تعالى: (إِلاّ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ) .

این ازدواج، اگر صحیح باشد، دو توجیه دارد که با مذهب شیعه در باره گمراهی افرادی که پیش از امیرمومنان بودند سازگار است:

1. شرط ازدواج، اسلام ظاهری است که شهادتین و نماز به سوی قبله و اقرار کردن به مجموعه شرایع است؛ اگر چه سزاوارتر است که تنها با کسی که مومن است، وصلت صورت گیرد و با کسی که به ظاهر مسلمان است و گمراهی که سبب خروج او از اسلام شود، ندارد، وصلت ننمود؛ اما هر زمان که ضرورت اقتضا داشت که با چنین گمراهی، به شرط تظاهر به اسلام، ازدواجی صورت گیرد، کراهت از بین رفته و این کار جایز می شود؛ و کاری که در زمان اختیار مستحب نبود، در زمان اضطرار، جایز می شود.

امیرمومنان در آن زمان، احتیاج داشتند که جان ها را حفظ کرده و نزدیکی ایجاد کنند. و چنین دید که اگر همانند عمر، در خواسته ای که او مطرح کرده به این عنوان که با دختر علی ازدواج کند، پافشاری

نماید (و دختر خویش را به او ندهد) این مطلب فساد دینی و دنیوی خواهد داشت؛ و اگر این کار را قبول کند، سبب صلاح دینی و دنیوی خواهد بود؛ به همین سبب بود که خواسته او را برآورده کرد.

2. ادعا کنیم که ازدواج با گمراهی که امامت را منکر شده و آن را حق کسی می داند که مستحق آن نیست، حرام است؛ اما حتی طبق این فرض نیز زمانی که انسان بر جان و دین خویش بیمناک باشد، می تواند این کار را انجام دهد؛ همانطور که در زمان تقیه می تواند سخن

شرک که منافات با توحید دارد، بر زبان آورد؛ و همانطور که خوردن مردار و گوشت خوک در زمان ضرورت جایز است؛ با اینکه در زمان اختیار حرام بوده است.

امیرمومنان در این زمان مضطر به قبول ازدواج امّ کلثوم با عمر شدند؛ زیرا او حضرت را تهدید کرده و به همین سبب امیرمومنان بر جان خویش و شیعیان بیمناک بودند؛ و به همین سبب از روی ضرورت، خواسته او را پذیرفتند؛ همانطور که ضرورت سبب جواز گفتن سخنان شرک آلود می شود. خداوند در قرآن فرموده است «مگر افرادی که (به خاطر ستم دیگران) مجبور به انجام کاری شده و قلب آن ها با ایمان، محکم شده باشد »

الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبی عبد الله العکبری، البغدادی (متوفای413 ه)، المسائل السرویه، ص 93 92، تحقیق: صائب عبد الحمید، ناشر: دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع - بیروت، الطبعه: الثانیه، 1414ه -1993م.

و در کتاب المسائل العبکریه می نویسد:

وبالجمله إنّ مناکحه الضّال قد وجدت من الأنبیاء علیهم السلام عملا وعرضاً ودعاءً، ولم یمنع من ذالک ضلالهم، ولا أوجب موالاه الأنبیاء لهم، ولا دل علی ذلک. ألا تری أن النبی صلی الله علیه وآله قد أنکح ابنتیه برجلین کافرین، وهما عُتبه بن أبی لهب وأبو العاص بن الرّبیع،

ولم يقض ذلک بضلاله صلی الله علیه وآله ولا هداهما، ولا منعت المناکحه بینها من براءه منهما فی الدین. وقد قال الله تعالی مخبراً عن لوط علیه السلام: « یا قَوْمِ هوملاءِ بَناتی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُم» فعرض بناته علی الکفّار من قومه، وقد اذن الله فی إهلاکهم، ولم یقض ذلک بولایته لهم، ولا منع من عداوتهم فی الدین.

و قد اقرّ رسول الله المنافقین علی نکاح المومنات، وأقرّ المومنین علی نکاح المنافقات، ولم یمنع ذلک من تباین الفریقین فی الدّین.

ص:559

ازدواج با گمراه، توسط انبیا به صورت عملی با گمراه ازدواج کرده و

عده ای (از مومنین) را به ازدواج گمراهان در آورده و گاهی نیز به این

کار دعوت کرده اند؛ و گمراهی آنان سبب جلوگیری از این ازدواج ها

نشد؛ و نیز سبب نگشت که انبیا آنان را دوست داشته باشند؛ و حتی

دلالت بر این مطلب نیز نمی کند! آیا نمی بینید که پیامبر دو دختر

خویش را به ازدواج دو کافر، یعنی عتبه بن أبی لهب و أبوالعاص بن

ربیع در آورد؛ اما این کار منجر به گمراهی پیامبر یا هدایت آن دو

نگردید. و حتی ازدواج دو دختر پیامبر با آنها، سبب جلوگیری از

بیزاری پیامبر از دین آن ها نگردید.

خداوند نیز در قرآن از لوط علیه السلام خبر داده است که فرمود:« ای

قوم! اینان دختران من برای شما پاکیزه ترند!»؛ او دختران خویش را در

معرض ازدواج با کفار قوم خویش قرار داد آنهم زمانی که خداوند اذن

در هلاک آن قوم داده بود! اما این کار سبب دوستی بین لوط و قومش

نشد، و سبب عدم دشمنی دینی قومش با او نگردید.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ازدواج منافقین با زنان مومن را جایز دانست؛ و

ازدواج مومنین با زنان منافق را نیز جایز دانست؛ اما این کار سبب

جدایی دینی دو گروه نمی شود!

الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبی عبد الله

العکبری، البغدادی (متوفای413 ه)، مصنفات الشیخ المفید، ج6

(المسائل العبکریه < المسائل الحاجبیه)، ص62، تحقیق: علی اکبر الالهی الخراسانی، ناشر: المومر العالمی لألفیه الشیخ المفید قم، 1413ه.

ازدواج اجباری عمر با عاتکه:

ازدواج با امّ کلثوم، نخستین ازدواج اجباری خلیفه نیست؛ بلکه پیش از آن نیز اتفاق افتاده است که ازدواج با عاتکه دختر زید از نمونه های

ص:560

آن است.

محمد بن سعد در الطبقات الکبری می نویسد:

أَنَّ عَاتِکَةَ بِنْتَ زَیْدٍ کَانَتْ تَحْتَ عَبْدِ اللَّهِ بنِ أَبی بَکْرٍ، فَمَاتَ عَنْهَا وَاشْتَرَطَ عَلَیْهَا أَلاَّ تَزَوَّجَ بَعْدَهُ، فَتَبَتَّلَتْ وَجَعَلَتْ لاَ تَزَوَّجُ، وَجَعَلَ الرجَالُ یَخْطِبُونَهَا وَجَعَلَتْ تَأْبَی، فَقَالَ عُمَرُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ لِوَلِیهَا: اذْکُرْنِی لَهَا، فَذَکَرَهُ لَهَا فَأَبَتْ عَلی عُمَرَ أَیْضَاً، فَقَالَ عُمَرُ: زَوجْنِیهَا: فَزَوَّجَهُ إِیَّاهَا، فَأَتَاهَا عُمَرُ فَدَخَلَ عَلَیْهَا فَعَارَکَهَا حَتَّی غَلَبَهَا عَلی نَفْسِهَا فَنَکَحَهَا، فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ: أُفَ أُفَ أُفَ، أَفَّفَ بها ثُمَّ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا وَتَرَکَهَا لاَ یَأْتِیهَا، فَأَرْسَلَتْ إِلَیْهِ مَوْلاَةً لَهَا أَنْ تَعَالَ فَإِنی سَأَتَهیَّأُ لَکَ.

علی بن زید می گوید: عاتکه دختر زید، همسر عبد الله بن ابوبکر بود، و عبد الله با او شرط کرده بود که اگر او مُرد، شوهر نکند. عاتکه پس از مرگ عبد الله بدون شوهر مانده بود و هر کس از وی خواستگاری می کرد، نمی پذیرفت، عمر به کسی که ولایت بر عاتکه داشت گفت که برای من از او خواستگاری کن، آن زن عمر را نیز قبول نکرد. عمر به سرپرست او گفت: تو او را به همسری من دربیاور. مراسم ازدواج انجام شد، عمر بر او وارد و با وی درگیر شد تا سرانجام با زور با وی همبستر شد. هنگامی که کارش تمام شد، عمر با اظهار نفرت چندین مرتبه گفت: اف اف... سپس عمر خارج شد و نزد وی بازنگشت تا آن که عاتکه کنیزش را فرستاد و به عمر گفت: بیا من در اختیار تو هستم.

الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای230ه)، الطبقات الکبری، ج 8، ص 265، ناشر: دار صادر -بیروت.

ازدواج های اجباری با خاندان اهل بیت علیهم السلام:

البته در تاریخ نمونه های زیادی وجود دارد که زورمداران و سردمداران با تأسی از عمر، هنگامی که می خواستند خانواده و بستگان رسول خدا را آزار و اذیت کنند، پیشنهاد ازدواج با دختران و

نواده های پیامبر را مطرح می کردند و اگر آن ها موافق نبودند، با زور و تهدید این کار را عملی می کردند. نمونه بارز آن ازدواج زور مدارانه و ازدواج غاصبانه حجاج بن یوسف ثقفی با امّ کلثوم دختر حضرت زینب سلام الله علیها از عبدالله بن جعفر است که به منظور توهین به خاندان رسول خدا مبادرت به غصب ناموس هاشمی کرد.

ازدواج اجباری حجاج بن یوسف با دختر حضرت زینب (س):

طبق نظر اهل سنت ، حضرت زینب سلام الله علیها از عبد الله بن جعفر دختری داشت که حجاج بن یوسف سقفی با اکراه با وی ازدوج کرد. ابن حزم اندلسی می نویسد:

وتزوجت زینب بنت علی من فاطمه بنت رسول الله -صلی الله علیه وسلم -عبد الله بن جعفر بن أبی طالب؛ فولدت له ابنه تزوجها الحجاج بن یوسف.

زینب دختر علی از فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ازدواج کرد؛ و از او صاحب دختری شد که حجاج بن یوسف با آن دختر ازدواج کرد !

إبن حزم الظاهری، علی بن أحمد بن سعید أبو محمد (متوفای456ه)، جمهره أنساب العرب، ج 1، ص 38، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت / لبنان، الطبعه: الثالثه، 1424 ه -2003م.

ابن أبی طیفور در بلاغات النساء، الآبی در نثر الدرر، زمخشری در ربیع

الأبرار، و برخی دیگر از بزرگان اهل سنت نقل کرده اند:

لما زفت ابنه عبد الله بن جعفر " وکانت هاشمیه جلیله " إلی الحجاج بن یوسف ونظر إلیها فی تلک اللیله وعبرتها تجول فی خدیها فقال لها بأبی أنت وأمی مما تبکین قالت من شرف اتضع ومن ضعه شرفت.

هنگامی که دختر عبد الله جعفر را برای زفاف نزد حجاج بردند، هنگامی که به او نگاه کرد، دید که اشک های او بر گونه هایش جاری است. گفت: پدر و مادرم فدایت چرا گریانی؟ گفت: از شرافتی که

خوار و حقیر شد و از پستی که بزرگی یافت.

ابن طیفور، أبو الفضل أحمد بن أبی طاهر (متوفای280ه)، بلاغات النساء، ج 1، ص 51؛

الآبی، أبو سعد منصور بن الحسین (متوفای421ه)، نثر الدر فی المحاضرات، ج 4، ص 39، تحقیق: خالد عبد الغنی محفوط، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت /لبنان، الطبعه: الأولی، 1424ه - 2004م؛

الزمخشری الخوارزمی، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد جار الله (متوفای538ه) ربیع الأبرار، ج 1، ص 92؛

ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی (متوفای608ه)، التذکره الحمدونیه، ج 2، ص 48، تحقیق: إحسان عباس، بکر عباس، ناشر: دار صادر -بیروت،، الطبعه: الأولی، 1996م.

آیا پس از آن همه ستم و جنایتی که حجاج بن یوسف در باره خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بنی هاشم انجام داد، می توان به استناد این ازدواج، تجاهل کرد که روابط حجاج بن یوسف با اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دوستانه بوده و او مرتکب هیچ ستم و جنایتی نسبت به آن ها نشده است؟ !

ازدواج اجباری مصعب بن زبیر با سکینه بنت الحسین علیهما السلام

سبط بن جوزی در تذکره الخواص در باره فرزندان امام حسین علیه

السلام می نویسد:

وأما سکینه: فتزوجها مصعب بن الزبیر فهلک عنها... وأول من تزوجها مصعب بن الزبیر قهراً....

معصب بن زبیر با سکینه ازدواج کرد و در حالی که همسر او بود، از دنیا رفت. نخستین کسی که با سکینه ازدواج کرد، معصب بود و این ازدواج با اجبار صورت گرفت.

سبط بن الجوزی الحنفی، شمس الدین أبوالمظفر یوسف بن فرغلی

ص:563

بن عبد الله البغدادی، تذکره الخواص، ص250 249، ناشر: مومسه أهل البیت بیروت، 1401ه 1981م.

روایت جنیه در کتاب های سنی:

پیش از این با استناد به روایات صحیح السندی از کتاب های اهل سنت، ثابت کردیم که امیر مومنان علیه السلام، خلیفه دوم را «فاجر، ستمگر، دروغگو، خیانتکار، گناهکار و پیمان شکن» می داند، و نیز ثابت کردیم که اخلاق تند و خشونت ذاتی خلیفه دوم، شراب خواری، بدعت گذاری او دلیل های محکمی در کتاب های اهل سنت دارد.

همچنین رفتار خلیفه دوم با فاطمه زهرا سلام الله علیها و به شهادت رساندن بانوی دو عالم مسأله ای ثابت شده است و روایات صحیح السندی در کتاب های اهل سنت دارد.

بنابراین می گوییم حتی اگر چنین ازدواجی با تهدید و زورگوییهای عمر اتفاق افتاده باشد، امکان ندارد که امیر مومنان اجازه داده باشد، دست خلیفه دوم به ناموس رسول خدا برسد.

اهل سنت در قضیه زلیخا و عزیز مصر و آسیه و فرعون اعتقاد دارند از آن جایی که آسیه قرار است در بهشت همسر رسول خدا باشد، دست فرعون هیچگاه به آسیه نرسیده است؛ بلکه هر وقت که فرعون قصد آسیه را کرده، خداوند جنیه ای را به صورت آسیه فرستاده است.

همچنین چون قرار بوده که زلیخا در آینده زن حضرت یوسف علیه السلام شود، هر وقت که عزیز مصر می خواست با زلیخا خلوت کند، خداوند جنیه ای را به صورت زلیخا می فرستاده است.

عبد الرحمن صفوری در نزهه المجالس می نویسد:

قیل کانت زلیخا من بنات الملوک وکان بینها وبین مصر نصف شهر فرأت فی منامها یوسف فتعلق حبه بقلبها فتغیر لونها فسألها أبوها عن ذلک فقالت رأیت صوره فی منامی لم أری أحسن منها فقال أبوها لو

عرفت مكانه لطلبته لک ثم رأته فی العام الثانی فقالت له بحق الذی صورک من أنت قال أنا لک فلا تختاری غیری فاستیقظت وقد تغیر عقلها فقیدها أبوها بالحدید ثم رأته فی العام الثالث فقالت بحق الذی صورک أین أنت قال بمصر فاستیقظت وقد صح عقلها فأخبرت أباها بذلک ففک القید منها وأرسل إلی ملک مصر أن لی بنتا قد خطها الملوک وهی راغبه إلیک فکتب إلیه قد أردناها فجهزها أبوها بألف جاریه وألف عبد وألف بعیر وألف بغله فلما دخلت مصر وتزوجها الملک بکت بکاء شدیدا وسترت وجهها وقالت للخادم لیس هو الذی رأیته فی المنام فقالت الجاریه اصبری فلما رآها الملک افتتن بها وکان إذا أراد النوم معها مثل الله له جنیه فی صورتها وحفظها لیوسف فلما اجتمع بها وجدها بکرا کما حفظ آسیه بنت مزاحم رضی الله عنها من فرعون لأنها من زوجات النبی صلی الله علیه وسلم فی الجنه.

گفته شده است که زلیخا از دختران پادشاهان بود و بین محل سکونت او با مصر، پانزده روز راه بود؛ شبی در خواب یوسف را دیده و مهر او در دلش نشست؛ و به همین سبب رنگ رخسارش تغییر یافت. پدرش از او علت این تغییر رنگ را پرسید؛ او در پاسخ گفت: در خواب چهره ای را دیدم که از آن زیباتر را ندیده ام؛ پدرش گفت: اگر بدانم کجاست، در پی او خواهم رفت.

سال بعد در خواب یوسف را دید و به او گفت: قسم به حق کسی که تو

را آفرید، به من بگو که هستی؟ در پاسخ گفت: من همسر تو خواهم بود؛ مبادا غیر من را برگزینی !

در همین حال از خواب بیدار شده و عقل از سرش رفته بود؛ به همین سبب پدرش او را به بند کشید.

در سال سوم او را در خواب دید و به او گفت: قسم به حق کسی که تو را آفرید، به من بگو در کجایی؟ در پاسخ گفت: من در مصر هستم.

در همین حال از خواب بیدار شده و عقل او بازگشت؛ و این مطلب را

ص:565

به پدرش خبر داد؛ پدرش بند را از او باز کرده و نامه ای به پادشاه مصر فرستاد که من دختری دارم که پادشاهان خواستگار او هستند؛ اما او دل به تو بسته است.

در پاسخ نوشت که ما نیز خواستار او هستیم؛ پدر زلیخا او را به همراه هزار کنیز و هزار برده و هزار شتر و هزار استر به مصر فرستاد؛ هنگامی که به مصر رسیده و پادشاه مصر با او ازدواج کرد، گریه بسیار کرده و صورت خویش را پنهان نمود؛ و به خادم خویش گفت: این آن کسی که در خواب دیدم نیست! اما کنیز به او گفت: باید صبر کنی!

هنگامی که پادشاه زلیخا را دید، فریفته او شد؛ اما هر زمان می خواست با او بخوابد، خداوند جنیه ای را به صورت او در آورده و زلیخا را برای یوسف نگاه داشت و هنگامی که یوسف با زلیخا ازدواج کرد، متوجه شد که او باکره است!

همانطور که آسیه بنت مزاحم را از فرعون حفظ نمود؛ زیرا او از همسران پیامبر در بهشت خواهد بود.

الصفوری، عبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان (متوفای 894 ه)، نزهه المجالس ومنتخب النفائس، ج 2، ص 262، تحقیق: عبد الرحیم ماردینی، ناشر:دار المحبه -دار آیه -بیروت - دمشق -2001 / 2002م.

و طبق روایات اهل سنت، هر اتفاقی که در امت های پیشین صورت

پذیرفته باشد، در این امت نیز اتفاق خواهد افتاد؛ بنابراین احتمال

خداوند جنیه ای را به صورت امّ کلثوم برای خلیفه فرستاده باشد؛

همان طور که به جای آسیه و زلیخا فرستاد!!!

محور نهم: بررسی روایات اهل تسنن:

روایات زیادی از طریق اهل سنت در باره این ازدواج وارد شده است

که از نظر سندی با مشکلاتی مواجه هستند و از طرف دیگر از نظر

مضمون آن قدر با هم تعارض دارند که به هیچ وجه قابل جمع نیستند.

حضرت آیت الله میلانی در کتاب تزویج امّ کلثوم من عمر، تمام این روایات را بررسی و رد کرده است. از آن جایی که هدف ما بر چکیده نویسی است، از بررسی باقی روایات خودادری می کنیم و فقط مهم ترین روایت را که بخاری در صحیحش نقل کرده، بررسی خواهیم کرد.

بخاری می نویسد:

حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَاب [زهری] قَالَ ثَعْلَبَهُ بْنُ أَبِی مَالِک إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی الله عنه قَسَمَ مُرُوطًا بَيْنَ نِسَاء مِنْ نِسَاءِ الْمَدِينَهِ، فَبَقِىَ مِرْطٌ جَيِّدٌ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ عِنْدَهُ يَا أَمِيرَ الْمُومِنِينَ أَعْطِ هَذَا ابْنَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم الَّتِى عِنْدَکَ. يُرِيدُونَ أُمَّ کُلْثُوم بِنْتَ عَلِىّ. فَقَالَ عُمَرُ أُمُّ سَلِيط أَحَقُّ. وَأُمُّ سَلِيط مِنْ نِسَاءِ الأَنْصَارِ، مِمَّنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم. قَالَ عُمَرُ فَإِنَّهَا کَانَتْ تَزْفِرُ لَنَا الْقِرَبَ يَوْمَ أُحُد. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ تَزْفِرُ تَخِيطُ.

ثعلبه بن مالک می گوید: عمر، لباس یا روسریهایی را بین زنان مدینه تقسیم می کرد، یکی از لباس های ارزشمند باقی مانده بود، گفتند این سهم دختر پیامبر است که نزد تو است. مقصود دختر علی (علیه السلام) بود. عمر گفت: امّ سلیط که از زنان مدینه بود سزاوارتر است؛

زیرا او در روز احد مشک های پاره را وسله می زد و می دوخت.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای256ه)، صحیح البخاری، ج 3، ص 1056، ح2725، کتاب الجهاد والسیر، ب 66، باب حَمْلِ النِّسَاءِ الْقِرَبَ إِلَی النَّاسِ فِی الْغَزْوِ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه -بیروت، الطبعه: الثالثه، 1987 - 1407.

اولا: در سند این روایت یونس بن یزید ایلی قرار دارد که به اعتقاد

ص:567

بزرگان اهل سنت؛ از جمله محمد بن اسماعیل بخاری، در روایات از ابن شهاب زهری دچار خطاهای زیادی شده و از زهری احادیث منکر نقل کرده است.

مزی در تهذیب الکمال در ترجمه او می نویسد:

وقال محمد بن عوف، عن أحمد بن حنبل: قال وکیع: رأیت یونس بن یزید الایلی وکان سیئ الحفظ.

قال أبو عَبد الله: یونس کثیر الخطأ عن الزُّهْرِیّ، وعقیل أقل خطأ منه.

وقال أبو زُرْعَه الدمشقی: سمعت أبا عَبد الله أحمد بن حنبل یقول: فی حدیث یونس بن یزید منکرات عن الزُّهْرِیّ.

وَقَال أبو الحسن المیمونی: سئل أحمد بن حنبل: من أثبت فی الزُّهْرِیّ؟ قال: معمر. قیل له: فیونس؟ قال: روی أحادیث منکره.

وقال محمد بن سعد: کان حلو الحدیث، کثیره، ولیس بحجه، ربما جاء بالشئ المنکر.

وکیع گفته است: یونس بن یزید ایلی را دیدم که حفظ او بد بود!

ابوعبد الله (ظاهرا احمد بن حنبل) گفته است که یونس از زهری اشتباهات بسیار دارد و عقیل از او کمتر اشتباه کرده است.

ابوزرعه دمشقی گفته است: از ابوعبد الله احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: در روایات یونس بن یزید روایات منکر بسیاری از زهری وجود دارد.

ابوالحسن میمونی نیز گفته است: از احمد بن حنبل سوال شد که چه کسی بهترین راوی از زهری است؟ گفت معمر؛ سوال شد: پس یونس چه؟ گفت روایات منکر نقل می کند!

محمد بن سعد نیز گفته است که او روایات شیرین بسیاری دارد؛ اما حجت نیست؛ زیرا گاهی روایات منکر می آورد!

المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای742ه)، تهذیب الکمال، ج 32، ص 554، تحقیق: د. بشار عواد معروف،

ص:568

ناشر: مومسه الرساله -بیروت، الطبعه: الأولی، 1400ه ج 1980م

و ابن حجر عسقلانی در ترجمه او می نویسد:

یونس بن یزید بن أبی النجاد الأیلی بفتح الهمزه وسکون التحتانیه بعدها لام أبو یزید مولی آل أبی سفیان ثقه إلا أن فی روایته عن الزهری وهما قلیلا وفی غیر الزهری خطأ.

یونس بن یزید، ثقه است؛ اما روایات او از زهری اشتباهات کمی دارد؛ و از غیر زهری خطا دارد.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852ه)، تقریب التهذیب، ج 1، ص 7912، رقم: 7919، تحقیق: محمد عوامه، ناشر: دار الرشید -سوریا، الطبعه: الأولی، 1406 -1986.علی بن عابس.

ثانیاً: در سند این روایت محمد بن مسلم زهری وجود دارد که از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و عضو گروه جعل حدیث بنی امیه بوده است. همچنین زهری «کثیر الإندراج» بوده؛ یعنی سخنان خود را وارد روایت می کرد.

زهری، در خدمت گروه جعل حدیث بنی امیه:

زهری از کسانی است که در دربار بنی امیه، عضو گروه جعل حدیث بوده است؛ چنانچه ابن عساکر، از عالمان بزرگ اهل سنت در کتاب تاریخ مدینه دمشق می نویسد:

نا جعفر بن إبراهيم الجعفری قال كنت عند الزهری أسمع منه فإذا

عجوز قد وقفت علیه فقالت یا جعفری لا تكتب عنه فإنه مال إلی بنی

أمیه وأخذ جوائزهم فقلت من هذه قال أختی رقیه خرفت قالت

خرفت أنت كتمت فضائل آل محمد.

جعفر بن ابراهیم جعفری می گوید: در حال شنیدن حدیث از زهری

بودم، ناگهان زن کهن سالی آمده و گفت: ای جعفری از زهری حدیث

نقل نکن. چون به بنی امیّه گرایش یافته و جوائزشان را دریافت کرده

ص:569

است ! گفتم: این زن کیست؟ زهری گفت: خواهر من است و خرفت دیوانه شده است.

آن زن در پاسخ گفت: تو خرفت دیوانه شده ای؛ زیرا که فضائل آل محمد را کتمان و پنهان می کنی !.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاریخ مدینه دمشق وذکر فضلها وتسمیه من حلها من الأماثل، ج 42، ص 228، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر -بیروت -1995.

ابن حجر در ترجمه اعمش می گوید:

وحکی الحاکم عن ابن معین أنه قال أجود الأسانید الأعمش عن إبراهیم عن علقمه عن عبد الله فقال له انسان الأعمش مثل الزهری فقال برئت من الأعمش أن یکون مثل الزهری الزهری یری العرض والإجازه ویعمل لبنی أمیه والأعمش فقیر صبور مجانب للسلطان ورع عالم بالقرآن.

حاکم (نیشابوری) از ابن معین نقل کرده است که: بهترین سند این است که اعمش از ابراهیم، از علقمه و او از عبد الله نقل کند. شخصی از او پرسید: اعمش مثل زهری است؟ ابن معین گفت: بیزازم از این که اعمش مثل زهری باشد؛ چرا که زهری دنبال مال دنیا و گرفتن جایزه بود و برای بنی امیه کار می کرد؛ اما اعمش فقیر و صبور بود و از

فرمانروایان دوری می کرد، اهل ورع و عالم به قرآن بود.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852ه)، تهذیب التهذیب، ج 4، ص 196، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعه: الأولی، 1404 -1984 م.

و همچنین ذهبی در سیر اعلام النبلاء می نویسد:

کان رحمه الله محتشما جلیلا بزی الأجناد له صوره کبیره فی دوله بنی أمیه.

ص:570

زهری، دارای مال و ثروت زیادی بود و در حکومت بنی امیه اسم و رسمی داشت.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای748ه)، سیر أعلام النبلاء، ج 5، ص 337، تحقیق: شعیب الأرناومط، محمد نعیم العرقسوسی، ناشر: مومسه الرساله -بیروت، الطبعه: التاسعه، 1413ه.

و ابن عساکر می نویسد:

عن عمر بن ردیح قال کنت مع ابن شهاب الزهری نمشی فرآنی عمرو بن عبید فلقینی بعد فقال ما لک ولمندیل الأمراء یعنی ابن شهاب

از عمر بن ردیح روایت شده است که گفت روزی به همراه زهری می رفتم؛ عمرو بن عبید من را دید؛ پس از آن روزی مرا دیده و گفت: با دستمال پادشاهان یعنی زهری چه می کردی؟

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله،(متوفای571ه)، تاریخ مدینه دمشق وذکر فضلها وتسمیه من حلها من الأماثل، ج 55، ص 370، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر -بیروت -1995.

از طرفی عالمان اهل سنت؛ از جمله مزی و ذهبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

هشام بن عباد، قال: سمعت جعفر بن محمد، یقول: الفقهاء أمناء

الرسل، فإذا رأيتم الفقهاء قد ركنوا إلى السلاطين فاتهموهم.

هشام بن عباد می گوید: از جعفر بن محمد (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: فقهاء امانت داران پیامبرانند؛ پس هر گاه آنان را دیدید که به سلاطین تکیه کردند (با آن ها ملازم شدند) به آن ها بدبین شوید.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای748ه)، سیر أعلام النبلاء، ج 6، ص 262، تحقیق: شعیب الأرناومط، محمد نعیم العرقسوسی، ناشر: مومسه الرساله -بیروت، الطبعه: التاسعه،

ص:571

1413ه.

با این حال، چگونه می شود به چنین شخصی که در دربار دشمنان امیرمومنان کارش جعل حدیث بر ضد امیرمومنان بوده است، اعتماد کرد؟

زهری، کثیر الإدراج است:

ثالثاً: از آن جایی که زهری کثیر الأندارج بوده، مدرجات و اضافات او حتی از دیدگاه بزرگان اهل سنت نیز هیچ اعتباری ندارد؛ یعنی زهری از کسانی است که الفاظی را از پیش خود در احادیث پیامبر اضافه می کرده است و کلام خود را با کلام پیامبر خلط می کرده است و با توجه به متن روایت، ظاهرا جمله « یُرِیدُونَ امّ کلثوم بِنْتَ علی » از اضافات زهری است و در اصل روایت نبوده است.

حسن بن سقاف از عالمان اهل سنت در کتاب تناقضات البانی می نویسد:

ثم إن الزهری کان یدرج ألفاظا فی الأحادیث النبویه هی من فهمه أو تفسیره نبه علی ذلک بعض الأئمه کالبخاری وربیعه شیخ الامام مالک... وکم فی الفتح وغیره من جمل وکلمات وعبارات نبه علیها الحفاظ أنها من مدرجات وزیادات الزهری والله الهادی.

زهری، الفاظی را در احادیث نبوی زیاد می کرد که آن الفاظ فهم و یا تفسیر خودش بوده است؛ چنانچه بعضی از ائمه؛ همانند بخاری،

ربیعه شیخ و امام مالک به آن اشاره کرده اند.

چه بسیار است در فتح الباری و... جمله ها، کلمات و عباراتی که حافظان حدیث اشاره کرده اند که آن ها از زیادات زهری است.

السقاف، حسن بن علی بن هاشم بن أحمد بن علوی (معاصر)، تناقضات الألبانی الواضحات فیما وقع له فی تصحیح الأحادیث وتضعیفها من أخطاء وغلطات، ج 3، ص 336، ناشر: دار الامام النووی، عمان ج الأردن، الطبعه: الرابعه، 1412ه 1992 م.

ص:572

ابن حجر در فتح الباری موارد متعددی در باره مدرجات زهری در کتاب صحیح بخاری آورده که ما به چند مورد اشاره می کنیم:

1. تنبیه) قوله «وبعض العوالی الخ» مدرج من کلام الزهری فی حدیث أنس بینه عبد الرزاق عن معمر عن الزهری... فقال هو إما کلام البخاری أو أنس أو الزهری کما هو عادته.

عبارت «وبعض العوالی.. از ادراجات زهری است... این مطلب یا کلام بخاری است، یا انس و یا زهری همانطور که عادت او است!

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852 ه)، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 2، ص 29، تحقیق: محب الدین الخطیب، ناشر: دار المعرفه -بیروت.

2. قال الخطابی هذه الزیاده یشبه أن تکون من کلام الزهری وکانت عادته أن یصل بالحدیث من کلامه ما یظهر له من معنی الشرح والبیان.

ظاهرا این مقدار زیاده از کلام زهری است؛ عادت او این بود که سخن خویش را در میان روایت وارد می کرد تا معنی و شرح آن را مشخص کند!ج 5، ص 38

3. قوله وما نعلم أحدا من المهاجرات ارتدت بعد ایمانها هو کلام الزهری.

عبارت «وما نعلم أحدا من المهاجرات ارتدت بعد ایمانها» این از کلام زهری است!ج 5، ص 352.

4.) قوله فهما على ذلک إلى اليوم) هو کلام الزهری أی حين حدث بذلک.

عبارت «فهما على ذلک الى اليوم» اين از سخنان زهری است، يعنی تا زمانی که اين روايت را می گفت! ج 6، ص 204.

5.) قوله وهی العوامر) هو کلام الزهری أدرج فی الخبر

ص:573

عبارت «وهی العوامر» این از مدرجات کلام زهری است که در روایت وارد شده است!

ج6، ص204.

و نیز موارد بسیاری؛ از جمله: ج 6، ص 174 و ج 6، ص 249 و ج 7، ص 186 و ج 8، ص 87 و ج 9، ص 404 و ج 10، ص 78 و ج 10، ص 141 و ج 11، ص 507 و ج 12، ص 362 و...

و همچنین نووی، یکی دیگر از بزرگان اهل سنت در باره دو روایتی که از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در باره جهر و یا اخفات قرائت نماز پشت سر امام جماعت وارده شده، می نویسد:

(الشرح) * هذان الحدیثان رواهما أبو داود والترمذی وغیرهما وقال الترمذی هما حدیثان حسنان وصحح البیهقی الحدیث الأول وضعف الثانی حدیث أبی هریره وقال تفرد به عن أبی هریره ابن أکیمه، بضم الهمزه وفتح الکاف، وهو مجهول قال وقوله فانتهی الناس عن القراءه مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما جهر فیه هو من کلام الزهری وهو الراوی عن ابن أکیمه قاله محمد بن یحیی الذهلی والبخاری وأبو داود واستدلوا بروایه الأوزاعی حین میزه من الحدیث وجعله من قول الزهری.

این دو حدیث را ابوداوود، ترمذی و دیگران نقل کرده اند. ترمذی گفته است که این دو حدیث حسن هستند. بیهقی، حدیث اول را

تصحیح و حدیث دوم را که حدیث ابوهریره از أبی اکیمه است تضعیف کرده است؛ چرا که أبی اکیمه مجهول است. و نیز بیهقی گفته است که « فانتهی الناس عن القراءه مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما جهر فیه » از کلام زهری است که زهری روایت را از أبی اکیمه نقل کرده است. این سخن را محمد بن یحیی الذهلی، بخاری، ابوداوود گفته اند. و به روایت اوزاعی استدلال کرده اند، هنگامی سخن زهری را از حدیث جدا کرده اند و آن را کلام زهری قرار داده اند.

ص:574

النووی، أبی زکریا محیی الدین (متوفای676 ه)، المجموع، ج 3، ص 311، ناشر: دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع، التکمله الثانیه.

این نشان می دهد که « مدرجات » زهری از دیدگاه اهل سنت ارزشی ندارد و الا بیهقی یکی از دلیل های ضعف حدیث أبی هریره را اندارج زهری نمی دانست.

زهری از مدلسین بوده است:

رابعاً: زهری از مدلسین بوده است؛ چنانچه ابن حجر عسقلانی در کتاب « تعریف اهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلیس »، زهری را در مرتبه سوم از مدلسین قرار داده و در تعریف این مرتبه از مدلسین گفته است:

الثالثه من أکثر من التدلیس فلم یحتج الأئمه من أحادیثهم الا بما صرحوا فیه بالسماع ومنهم من رد حدیثهم مطلقا

افرادی که تدلیس بسیار داشته اند، ائمه به روایات آنان احتجاج نکرده اند، مگر روایاتی را که در آن ها تصریح به سماع کرده باشند؛ و بسیاری از ائمه روایات آنان را مطلقا رد کرده اند!

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای852 ه)، تعریف اهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلیس، ج 1، ص 13، تحقیق وتعلیق د. عاصم بن عبد الله القریونی، ناشر: مکتبه المنار اردن، عمان، الطبعه الأولی.

و در ترجمه زهری می نویسد:

محمد بن مسلم بن عبید الله بن شهاب الزهری الفقیه المدنی نزیل الشام مشهور بالامامه والجلاله من التابعین وصفه الشافعی والدارقطنی وغیر واحد بالتدلیس.

محمد بن مسلم بن عبید الله بن شهاب زهری فقه مدنی، که در شام زندگی کرده و مشهور به امامت و جلالت و از تابعین بود؛ شافعی و دارقطنی و دیگران او را مدلس خوانده اند! ج 1، ص 45.

ص:575

از طرف دیگر عالمان اهل سنت تدلیس و مدلسین تقبیح کرده و تدلیس را برادر کذب دانسته اند؛ چنانچه خطیب بغدادی در الکفایه فی علم الروایه از قول شعبه بن حجاج می نویسد:

عن الشافعی، قال: «قال شعبه بن الحجاج: التدلیس أخو الکذب... وقال غندر: سمعت شعبه یقول: التدلیس فی الحدیث أشد من الزنا، ولأن أسقط من السماء أحب إلی من أن أدلس... المعافی یقول: سمعت شعبه یقول: لأن أزنی أحب إلی من أن أدلس.

تدلیس، برادر دروغ است. غنذر می گوید: از شعبه شنیدم که می گفت: تدلیس در حدیث از زنا بدتر است، من از آسمان سقوط کنم برایم بهتر از این است که تدلیس کنم. معافی می گوید: از شعبه شنیدم که می گفت: من زنا کنم، بهتر از این است که تدلیس کنم.

و در ادامه می نویسد:

«خرّب الله بیوت المدلّسین، ما هم عندی إلا کذابون » و « التدلیس کذب »

خداوند، خراب کند خانه تدلیس کنندگان را، آن ها در نزد من جز دروغ نیستند. تدلیس همان دروغ است.

البغدادی، أحمد بن علی أبو بکر الخطیب (متوفای463ه)، الکفایه فی علم الروایه، ج 1، ص 356، تحقیق: أبو عبدالله السورقی، إبراهیم حمدی المدنی، ناشر: المکتبه العلمیه -المدینه المنوره.

آیا بازهم می توان به روایت زهری اعتماد کرد؟

زهری، دشمن امام علی علیه السلام است:

ثانیاً: زهری نسبت به امیرمومنان علیه السلام بد گویی می کرده است.

ابن أبی الحدید معتزلی شافعی در شرح نهج البلاغه می نویسد:

وَ كَانَ الزهْرِیُّ مِنَ الْمُنْحَرِفِینَ عَنْهُ علیه السلام

وَ رَوَی جَرِیرُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شَیْبَهَ قَالَ شَهِدْتُ مَسْجِدَ الْمَدِینَهِ فَإِذَا الزُّهْرِیُّ وَ عُرْوَهُ بْنُ الزُّبَیْرِ جَالِسَانِ یَذْكُرَانِ عَلِیّاً فَنَالا مِنْهُ

ص:576

فَبَلَغَ ذَلِکَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ (علیه السلام) فَجَاءَ حَتَّی وَقَفَ عَلَیْهِمَا

فَقَالَ أَمَّا أَنْتَ یَا عُرْوَهُ فَإِنَّ أَبِی حَاکَمَ أَبَاکَ إِلَی اللَّهِ فَحَکَمَ لِأَبِی عَلَی أَبِیکَ

وَ أَمَّا أَنْتَ یَا زُهْرِیُّ فَلَوْ کُنْتُ بِمَکَّهَ لَأَرَیْتُکَ کَرَامَتَکَ.

زهری نیز از منحرفان نسبت به علی علیه السلام بود. از محمد بن شیبه روایت شده است که روزی در مسجد مدینه زهری و عروه بن زبیر نشسته بودند و از علی بدگوئی ها میکردند. این خبر بعلی بن الحسین علیه السلام رسید پیش آن ها آمده و فرمود: اما تو عروه پدرم با پدرت پیش خدا حکومت بردند خدا به نفع پدرم حکومت کرد. و تو ای زهری ! اگر در مکه بودی نشان می دادم که چه شخصیتی داری.

إبن أبی الحدید المدائنی المعتزلی، أبو حامد عز الدین بن هبه الله بن محمد بن محمد (متوفای655 ه)، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 61، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیه -بیروت / لبنان، الطبعه: الأولی، 1418ه -1998م.

آیا ادعای کسی را که از نواصب به شمار می رفته و به همراه سرسخت ترین دشمنان آن حضرت همواره امیرمومنان علیه السلام را سبّ می کرده است می توان در باره اهل بیت علیهم السلام شنید و قبول کرد؟

و امام علی بن الحسین علیه السلام در نامه به زهری می نویسد:

... وَ اعْلَمْ أَنَّ أَدْنَی مَا کَتَمْتَ وَ أَخَفَّ مَا احْتَمَلْتَ أَنْ آنَسْتَ وَحْشَهَ

الظّالِمِ وَ سَهَّلْتَ لَهُ طَرِیقَ الْغَیِّ بِدُنُوِّکَ مِنْهُ حِینَ دَنَوْتَ وَ إِجَابَتِکَ لَهُ حِینَ دُعِیتَ فَمَا أَخْوَفَنِی أَنْ تَکُونَ تَبُوءُ بِإِثْمِکَ غَداً مَعَ الْخَوَنَهِ وَ أَنْ تُسْأَلَ عَمَّا أَخَذْتَ بِإِعَانَتِکَ عَلَی ظُلْمِ الظَّلَمَهِ إِنَّکَ أَخَذْتَ مَا لَیْسَ لَکَ مِمَّنْ أَعْطَاکَ وَ دَنَوْتَ مِمَّنْ لَمْ یَرُدَّ عَلَی أَحَدٍ حَقّاً وَ لَمْ تَرُدَّ بَاطِلاً حِینَ أَدْنَاکَ وَ أَحْبَبْتَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ أَ وَ لَیْسَ بِدُعَائِهِ إِیَّاکَ حِینَ دَعَاکَ جَعَلُوکَ قُطْباً أَدَارُوا بِکَ رَحَی مَظَالِمِهِمْ وَ جِسْراً یَعْبُرُونَ عَلَیْکَ إِلَی بَلَایَاهُمْ وَ سُلَّماً إِلَی ضَلَالَتِهِمْ دَاعِیاً إِلَی غَیِّهِمْ سَالِکاً سَبِیلَهُمْ یُدْخِلُونَ بِکَ الشَّکَّ

عَلَى الْعُلَمَاءِ وَ يَقْتَادُونَ بِکَ قُلُوبَ الْجُهَّالِ إِلَيْهِمْ فَلَمْ يَبْلُغْ أَخَصُّ وُزَرَائِهِمْ وَ لَا أَقْوَى أَعْوَانِهِمْ إِلَّا دُونَ مَا بَلَغْتَ مِنْ إِصْلَاحِ فَسَادِهِمْ وَ اخْتِلَافِ الْخَاصَّهِ وَ الْعَامَّهِ إِلَيْهِمْ.

بدان که ساده ترین نمونه کتمان و سبک ترین باری که (در این راه) به دوش می کشی، این است که ترس و وحشتی را که ستمگر (از عواقب بیدادگری و مردم آزاری در دل) دارد تو با نزدیک شدن به او (به عنوان یک مقام دینی) و پذیرفتن دعوت گاه و بیگاهش تسکین می دهی، و راه ضلالت را برایش هموار می کنی. من چه بیمناکم که تو فردا با گناه خود همراه ستمگران وارد شوی، و از آن دست مزدها که برای همکاری با ستمگران دریافت کرده ای بازخواست شوی، تو اموالی را به ناحق گرفته ای، به کسی نزدیک شده ای که حق هیچ کس را رد نمی کند، و تو نیز با نزدیکی به او باطلی را بر نمی گردانی، با آن که به دشمنی خدا برخاسته طرح دوستی ریخته ای، مگر نه این است که با این دعوت ها می خواهند تو را چون قطب آسیا محور بیدادگری ها قرار دهند، و ستمکاری ها را گرد وجود تو بچرخانند؟ ترا پلی برای بلاها (و مقاصد) شان سازند، نردبان گمراهی ها و مبلغ کجرویهایشان باشی، و به همان راهی برندت که خود می روند؟ می خواهند با وجود تو عالمان راستین را در نظر مردم مشکوک سازند، و دلهای عوام را بسوی خود کشند. [ای عالم دین فروخته]

کاری که به دست تو می کنند از عهده مخصوص ترین وزیران و

نیرومندترین همکارانشان بر نمی آید، تو بر خرابکاریهای آنان سرپوش

می نهی، پای خاص و عام را به بارگاهشان می گشائی...

الحرانی، أبو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه (ق4ه)،

تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیهم، ص276، تصحیح و

تعلیق: علی أکبر الغفاری، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی قم، الطبعه:

الثانیه، 1404ه.

ص:578

از این نیز که بگذریم، زهری از کسانی است که از عمر بن سعد روایت نقل کرده است و با این کار دشمنی خود را با اهل بیت علیهم السلام آشکار نموده است. عمر سعدی که جگر گوشه رسول خدا را با آن وضع فجیع به شهادت رساند و نوامیس رسول خدا را به اسارت گرفت. ذهبی می نویسد:

عمر بن سعد بن أبی وقاص، عن أبیه، وعنه ابنه إبراهیم، وقتاده، والزهری.

عمر بن سعد، از پدرش روایت نقل کرده و از او پسرش ابراهیم، قتاده و زهری روایت نقل کرده اند.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای748ه)، الکاشف فی معرفه من له روایه فی الکتب السته، ج 2، ص 61، رقم: 4058، تحقیق محمد عوامه، ناشر: دار القبله للثقافه الإسلامیه، مؤسسه علو -جده، الطبعه: الأولی، 1413ه -1992م.

آیا چنین کسی می تواند مورد اعتماد باشد؟ آیا روایت چنین کسی می تواند منبع عقائد مسلمانان باشد؟

نتیجه:

اولا: اصل وجود دختری به نام امّ کلثوم از حضرت زهرا سلام الله علیها جای تردید دارد و عده ای از محققین شیعه و سنی صریحا منکر وجود دختری به نام امّ کلثوم شده اند.

ثانیاَ: امّ کلثومی که با عمر ازدواج کرده، دختر ابوبکر بوده نه دختر امیر مومنان علیه السلام.

ثالثاً: بر فرض این که چنین ازدواجی با دختر امیرمومنان صورت گرفته باشد، طبق روایات شیعیان با زورگویی و اجبار بوده است؛ بنابراین، هیچ خدمتی به حسن روابط بین اهل بیت و خلیفه دوم نمی کند.

ص:579

پیشینه تحقیق:

کتاب های بسیاری در باره ازدواج امّ کلثوم نوشته شده که محققین گرامی می توانند به آن ها مراجعه بفرمایند. ما به چند مورد اشاره می کنیم:

المسائل العُکبریه و المسائل السرویه، شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه (متوفای 413ه)

تزویج امّ کلثوم لعمر، سید مرتضی علم الهدی (متوفای 436ه)؛

رساله فی تزویج عمر لامّ کلثوم بنت علی (ع)، الشیخ سلیمان بن عبد الله الماحوزی (متوفای1121 ه)؛

قول محتوم فی عقد امّ کلثوم، سید کرامه علی الهندی، چاپ هند، 1311ه؛

العجاله المفحمه فی ابطال روایه نکاح امّ کلثوم (فارسی)، سید مصطفی ابن السید محمد هادی بن مهدی بن دلدار علی نقوی (متوفای 1323ه)؛

کنز مکتوم فی حل عقد امّ کلثوم، سید علی اظهر الهندی الکهجوی (متوفای 1352ه)؛

تزویج امّ کلثوم بنت امیرمومنان علیه السلام وانکار وقوعه، الشیخ محمد الجواد البلاغی (متوفای1352ه؛

زواج امّ کلثوم، سید علی الشهرستانی (معاصر)؛

إفحام الأعداء والخصوم بتكذيب ما افتروه على سيدتنا امّ كلثوم عليها سلام الحی القیوم، الموسوی الهندی، السید ناصر حسین (معاصر)، فی خبر تزویج امّ کلثوم من عمر و تزویج امّ کلثوم من عمر، سید علی المیلانی (معاصر).و....

جعفر بن علی (کذّاب)

اشاره

ص:580

آیاامام حسن عسکری علیه السلام برادری به اسم جعفر کذاب داشته است؟
اگر چنین است، پس چگونه او که فرزند امام هادی و تحت تربیت او بود، دچار انحراف گردید؟
در مورد اینکه امام هادی علیه السلام فرزندی به نام جعفر معروف به جعفر کذاب داشته اند، میان مورخین شیعی و حتی غیر شیعی اختلافی نیست.
اما باید دانست که ائمه علیهم السلام به جهت آگاهی کامل به تمام جوانب مسائل تربیتی و رعایت دقیق آنها در مورد فرزندان خود، انسانهای صالحی را تحویل جامعه اسلامی دادند که در طول تاریخ جوامع اسلامی بهره های فراوانی از وجود این افراد بردند و هر کدام منشأ خدمات زیادی بودند و حتی امروزه نیز بارگاه و مرقدشان محلی برای جذب قلوب بسوی دین و معنویت است. اما نکته مهم این است که تربیت صحیح به معنای سلب اختیار و جبر نیست.
یعنی حتی برای کسی که در نهایت تربیت صحیح قرار گرفته، هر لحظه ممکن است در اثر عدم مراقبت و رعایت مسائل تربیتی و بروز عوامل انحراف، به سوی فساد کشیده شود. پس هر چند ائمه علیهم السلام و انبیاء الهی فرزندان خود را تربیت صحیح نموده اند، ولی ممکن است بعضی از فرزندان در اثر حسادت یا حب جاه و مقام و یا

همنشینی با افراد ناباب، دچار انحراف گردند.

البته نباید نقش بعضی از مادران را از نظر دور داشت چون بر اساس قانون وراثت، انتقال بعضی از صفات مادر به فرزند، زمینه انحراف را در آنها آماده تر می کند.

به همین دلایلی که بیان شد برخی از فرزندان انبیاء الهی نیز از مسیر

حق منحرف شدند و به راه تباهی رفتند، چنانکه خداوند در مورد

فرزند نوح می فرماید: «قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ

صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ 1

» ای نوح ! او از اهل تو نیست ! او عمل غیر صالحی است [فرد

ناشایسته ای است !] پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه ! من

به تو اندرز میدهم تا از جاهلان نباشی !!»

1- سوره هود، آیه 46

تهیه:ح.عسگری

اثبات ادعای دروغ جعفر کذاب مبنی بر عقیم بودن امام حسن عسکری

(علیه السلام)

نویسنده : منتظر ظهور -ساعت م:06 ب.ظ روز م م م9/4/9

بسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

اثبات ادعای دروغ جعفر کذاب مبنی بر عقیم بودن امام حسن

عسکری (علیه السلام) :

یکی از دلایلی که بسیاری به آن اکتفا میکنند وآن را سند مهم وموثقی

میدانند برای آنکه اثبات کنند امام حسن عسکری (علیه السلام) عقیم بوده

وفرزندی نداشته است که بخواهد امام زمان باشد جعفر کذاب

برادرامام است

زیرا اوکه برادر امام حسن (علیه السلام) بودهمواره چه هنگام زنده بودن

برادرش امام حسن وچه هنگام شهادت برادرش ادعا میکرد که امام

حسن (علیه السلام) عقیم بوده وهیچ فرزندی نداشته است وخود را امام

وجانشین ایشان معرفی میکرد وی از طرف برخی مردم امام فرض

میشد(1)

لازم به ذکر است که : شیعیان دوازده امامی، جعفر)برادر امام حسن

عسکری (علیه السلام) و از مدعیان اصلی جانشینی او(را »جعفر کذّاب«

مینامند. به عقیده شیعیان جعفر کذاب ویژگیهای امامت را

نداشته. و هنگام نماز گزاردن بر بدن امام، فرزندش حجت بن الحسن

بر او نماز گزارد و شک را از شیعیان برداشت.زیرا به گفته ووصیت

خود امام حسن عسکری (علیه السلام) در زمان حیاتش کسی که بر پیکر من

نماز گزارد او جانشین من است ومیدانیم که امام بر پیکر امام نماز

میگذارد ...

سئوالی که ما از این افراد داریم)خصوصا بعضی از سنی مذهبان (

آیا تاریخ را کامل خوانده اند وشناخت عمیق روی شخصیت مبتذل

جعفر کذاب دارند که ادعای او را میپذیرند ؟آیا قبول ندارند که از

خصوصیات مهم وشاخص امام معصومیت وعلم اوست در حالی که

جعفر هیچ کدام را که نداشت هیچ ، بلکه فردی عیاش وگناهکار بود

وحتی احکام معمولی دین را هم نمیدانست !!؟

این نوشتار بر آن است گذری اجمالی بر زندگی و عملکرد جعفر برای

رسیدن به جایگاهی که مستحق آن نبوده داشته و بر بررسی روایات و

مطالب پیرامون وی و اقداماتش بپردازد.

ما قضاوت را به خواننده گان گرامی میسپاریم

بیوگرافی جعفرکذاب :

هر چند در رابطه با تولد، نحوه زندگی و کلاً بیوگرافی جعفر در منابع،

مطالب چندانی ذکر نشده است ولی در مورد اقدامات وی پس از

شهادت امام حسن عسکری(علیه السلام) و آغاز غیبت صغرای امام

عصر)عجّل الله تعالی فرجه الشریف(به برخی مسائل هر چند کوتاه

و مختصر اشاراتی شده است. شیخ مفید)م 413ه.ق(برای امام

هادی(علیه السلام)، پنج فرزند ذکر نموده است که عبارتند از: امام

حسن عسکری(علیه السلام)، حسین، محمد، جعفر و عایشه و فخر

رازی)م 606ه.ق(به غیر از این پنج تن، علی، موسی، فاطمه و بریهه

ص:583

را نیز بر فرزندان آن حضرت افزوده است و طبری)م 358ه(در ذکر فرزندان آن حضرت »دلاله« را نیز از دختران امام هادی(علیه السلام) برشمرده است.

ولی نسل آن حضرت فقط از دو فرزندش یعنی امام حسن عسکری(علیه السلام) و جعفر میباشددر برخی منابع گفته میشود که مادر جعفر کنیزی به نام »حدق« بوده است.وبرخی مادرش را سوسن میدانند منابع به تاریخ تولد جعفر اشاره ای ننموده اند، ولی با توجه به اینکه وی در 45 سالگی و در سال 271ه.ق وفات کرده میتوان نتیجه گرفت که تاریخ تولد وی در حدود سال 226ه.ق بوده است.

کد سایت 0673af کد بایگانی 2758 نمایه ادعای امامت جعفر کذاب

طبقه بندی موضوعی تاریخ بزرگان سوء استفاده از مهدویت

اشتراک گذاری

خلاصه پرسش

چرا جعفر بن علی (کذاب) ادعای امامت نمود، سابقه او چگونه بود و چه کسانی از او پیروی نمودند؟

پاسخ اجمالی

جعفر بن علی معروف به جعفر کذاب، پسر حضرت امام هادی (علیه السلام)

بود و در سال 226 ه ق به دنیا آمد. او مردی عیاش و نااهل و

شرابخوار بود. حضرت امام هادی (علیه السلام)درباره او فرمود: « از فرزندم

جعفر دوری کنید، نسبت او به من همچون نسبت کنعان به نوح

(علیه السلام)است». جعفر پس از شهادت پدرش ادعای امامت کرد اما

حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) اجازه هیچ گونه خودنمایی را به او

نداد. تا این که پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) و آغاز غیبت

صغرای امام مهدی، او بار دیگر فرصت یافت تا ادعای امامت کند و با

دروغ، جمعی را به گمراهی بکشاند و از این رو به جعفر کذاب شهرت

یافت. مورخین درباره عاقبت کار جعفر بن علی دو نظر دارند. عده ای

ص:584

بر این باورند که وی تا پایان زندگی بر دعوی دروغین خود پای فشرد

و همچنان خود را امام میدانست، اما برخی دیگر میگویند که وی از

دعوی خود دست کشید و توبه کرد، و شیعیان نیز نامش را از جعفر

کذاب به جعفر تائب برگرداندند.

پاسخ تفصیلی

جعفر بن علی معروف به جعفر کذاب، پسر حضرت امام هادی (علیه السلام)

بود و در سال 226 ه ق به دنیا آمد. او مردی عیاش و نااهل و

شرابخوار بود. حضرت امام هادی (علیه السلام) درباره او فرمود: «از فرزندم

جعفر دوری کنید ، نسبت او به من همچون نسبت کنعان به نوح

(علیه السلام)است « . 1 ابو الادیان، که یکی از یاران حضرت امام عسکری

(علیه السلام)است ، درباره جعفر می گوید که او شراب خوار و قمارباز و اهل

تار و طنبور بود . 2

جعفر پس از شهادت پدرش ادعای امامت کرده و می گفت: " امام

مردم من هستم نه برادرم (امام عسکری (ع» " ، و به همین منظور نزد

خلیفه وقت رفت و گفت: " بیست هزار اشرفی برای تو می فرستم و از

شما خواهش دارم که فرمان دهی تا بر مسند امامت بنشینم و این مقام

از برادرم سلب گردد. 3 " ولی حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) اجازه

هیچ گونه خودنمایی را به او نداد تا این که پس از شهادت امام حسن

عسکری (علیه السلام) و آغاز غیبت صغرای امام مهدی، او باردیگر فرصت

یافت تا ادعای امامت کند و با دروغ، جمعی را به گمراهی بکشاند و

از این رو به جعفر کذاب شهرت یافت.

حضرت امام سجاد (علیه السلام)درباره ملقب شدن امام ششم به «صادق»

فرمود: «از نسل پنجم او مردی به نام جعفر متولد میشود که به دروغ

ادعای امامت میکند، و نامش جعفر کذاب است، از این رو به امام

ششم، جعفر صادق لقب داده اند.« 4

ابن بابویه به سند معتبر از ابوالادیان روایت کرده است که من خدمت

حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام)می آمدم و نامه های آن جناب را به

شهرها می بردم. پس روزی در بیماریی که در آن مرض به عالم بقاء

رحلت فرمودند ، مرا طلبیدند و نامه ای چند نوشتند به مداین و

فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای

شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند؛

ابوالادیان گفت: ای سید! هرگاه این واقعه روی دهد امر امامت با

کیست؟ فرمود: هر که جواب نامه مرا از تو طلب کند او بعد از من امام

است؛ گفتم: دیگر علامتی بفرما، فرمود: هر که بر من نماز کند او

جانشین من خواهد بود، گفتم: دیگر بفرما ، فرمود: هر که بگوید که در

همیان چه چیز است او امام شما است. ابوالادیان گفت : مهابت

حضرت مانع شد که بپرسم کدام همیان. پس بیرون آمدم و نامه ها را

به اهل مداین رسانیدم و جواب ها را گرفته، چنان چه فرموده بود

برگشتم.

روز پانزدهم داخل سامرا شدم صدای نوحه و شیون از منزل منور آن

امام مطهر بلند شده بود. چون به در خانه آمدم جعفر [کذاب] را دیدم

که به در خانه نشسته و شیعیان بر گرد او برآمده اند و او را تعزیت به

وفات برادر و تهنیت به امامت او می گویند. پس من در خاطر خود

گفتم که اگر این امام است امامت نوع دیگر شده، این فاسق کی اهلیت

امامت دارد؛ زیرا که پیشتر او را می شناختم که شراب می خورد و

قمار بازی می کرد و طنبور می نواخت . پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سوال از من نکرد؛ در این حال « عقید » خادم بیرون آمد و به جعفر کذاب خطاب کرد که برادر تو را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن. جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند. چون به صحن خانه رسیدیم، دیدیم که حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام)را کفن کرده و بر روی نعش (تابوت) گذاشته اند. پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز کند. چون خواست تکبیر بگوید طفلی

گندم گون، پیچیده موی و گشاده دندانی مانند پاره ماه بیرون آمد و

ردای جعفر را کشید و گفت: ای عمو ! پس بایست که من سزاوارترم به

نماز بر پدر خود از تو . پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد. آن

طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد.

پس از شهادت امام حسن عسکری(علیه السلام)، جعفر مأموران حکومت

ستمگر عباسی را جهت تفتیش و تفحص از منزل امام و پیدا کردن

امام زمان (علیه السلام)به سرای امام برد.

ابوالادیان باز می گوید: روز بعد دیدم گروهی از اهل قم به قصد

زیارت امام عسکری (علیه السلام) به سامرا آمده بودند. وقتی مطلع شدند که

حضرت از دنیا رفته است؛ پرسیدند: امروز امام و حجت خدا

کیست؟ گروهی جعفر کذاب را نشان دادند؛ اهل قم نزد جعفر آمده و

سلام کردند و گفتند : پول زیادی که مخصوص امام (علیه السلام) است برای

شما آورده ایم؛ دستور داد پولها را بگیرند. گفتند: ما هر وقت خدمت

امام عسکری (علیه السلام)می رسیدیم و پولی نقد می آوردیم نام صاحبان پول

را حضرت می بردند و حدود مبلغ را از درهم و دینار می فرمود ، شما

هم اگر امام هستید و جانشین برادر خود می باشید مبلغ و عدد و اسم

صاحبان پول را بگوئید. جعفر گفت: مردم از من علم غیب می

خواهند، مگر برادرم علم غیب داشت؟ اهل قم گفتند: در این صورت

ما پول را نخواهیم داد. همین که به بیرون شهر سامراء رسیدند، پیک امام دوازدهم (عج) با آنان دیدار کرد. بدین ترتیب، آنان به درک فیض دیدار با آن بزرگوار موفق شدند . 5

مورخین درباره عاقبت کار جعفر بن علی دو نظر دارند. عده ای بر این باورند که وی تا پایان زندگی بر دعوی دروغین خود پای فشرد و همچنان خود را امام میدانست، اما برخی دیگر میگویند که وی از دعوی خود دست کشید و توبه کرد، و شیعیان نیز نامش را از جعفر کذاب به جعفر تائب برگرداندند.

در روایتی از محمد بن عثمان عمری، نائب خاص امام زمان (علیه السلام)، آمده است که امام دوازدهم در توقیعی به توبه او اشاره نموده و فرموده است که راه جعفر راه برادران یوسف است که سرانجام توبه کردند.

جعفر عمر کوتاهی داشت و سرانجام در سال 271 قمری در سامراء درگذشت. 6

پی نوشتها

(1) محمدی اشتهاردی، محمد، حضرت مهدی فروغ تابان ولایت، فصل اول، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ دوم، 1376 شمسی.

(2) کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح علی اکبر غفاری، ص 476.

(3) قمی، حاج شیخ عباس، منتهی الآمال، ج 2، ص 261 و باب سیزدهم در فصل پنجم.

(4) دایره المعارف تشیع، ج 5.

(5) کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح علی اکبر غفاری، ص 476.

(6) دایره المعارف تشیع، ج 5؛ قاموس الرجال، ج 2؛ المعارف و المعاریف، ج 2؛ دایره المعارف الشیعیه العامه، ج 7.

اندوه امام هادی علیه السلام در هنگام ولادت جعفر کذاب :

شیخ صدوق در کمال الدین در روایتی از صالح بن عبدالله آورده که وی گوید: مادرم فاطمه دختر محمد بن هیثم معروف به ابن سیابه در روز تولد جعفر در خانه امام هادی(علیه السلام) بود و نقل میکرد:

هنگام ولادت جعفر در خانه امام هادی (علیه السلام) بودم. همه اهل خانه، به

جز خود امام (علیه السلام)، خوشحال بودند. از ایشان سؤال کردم: «مولای من !

چرا شما را خوشحال نمی بینم؟« حضرت فرمود: « در آینده علت این

ص:588

امر بر تو روشن خواهد شد چرا که او افراد بسیاری را گمراه خواهد کرد(«2)

این فرمایش حضرت بنا به گفته مرحوم صدر بعدها آشکار شد چرا که جعفر در دوران جوانی از تعالیم اسلام روی برگردانید و به لهو و لعب پرداخت تا آن جا که امام هادی(علیه السلام) اصحاب خویش را از معاشرت با فرزندش منع مینمود.

امام هادی(علیه السلام) به بسیاری از یارانش فرمودند :

»اجتناب کنید از پسر من، جعفر، زیرا که او برای من، بمنزله نمرود)پسرنوح (است نسبت به حضرت نوح که خداوند عزوجل فرمود در حق او: «نوح گفت پسر من از کسان منست .« سپس خداوند می فرماید: «ای نوح او از کسان تو نیست که آن عملی است غیر صالح («3) ،

جعفر مردی عیاش و نااهل و شرابخوار و از مدعیان امامت بود.وهمواره در مجالس بزم وشرابخواری شرکت میکرد واغلب مست بود وبسیار باعث ناراحتی پدر وبرادرش امام حسن عسکری (علیه السلام) میشد

کنیه جعفر ابوعبدالله و از القاب معروفش ابوالکراین)پدر فرزندتان بسیار(و »کذاب« بود و از آن جهت به او »کرین« لقب دادند که اولاد و احفاد بیشماری داشت تا آن جا که در برخی از منابع آنان را در حدود

120 نفر ذکر نموده اند. بیشتر این افراد از شش پسر جعفر یعنی: اسماعیل، طاهر، یحیی، هارون، علی و ادریس بودند. فرزندان جعفر را به جهت انتسابشان به امام رضا(علیه السلام) »جد بزرگوارشان«، رضویون مینامیدند.

از فرزندان معروف جعفر میتوان به ابو رضا محسن بن جعفر که در ایام المقتدر بالله عباسی در دمشق به سال 300ه خروج نمود و نیز به عیسی بن جعفر که فردی عالم و فاضل و استاد ابو محمد هارون بن

ص:589

موسی تلعکبری بود اشاره کرد. تلعکبری در سال 325ه.ق در نزد او به آموختن علم حدیث پرداخته و از وی اجازه روایت أخذ نموده است.

لقب دیگر وی که در تاریخ بیشتر به این لقب مشهور شده »کذّاب« است.

دلیل ملقب شدن جعفر بن علی به جعفرکذاب :

وی پس از شهادت پدرش امام هادی (علیه السلام) ادعای امامت کرد ولی حضرت امام حسن عسگری علیه السلام اجازه هیچگونه خودنمایی را به او نداد تا این که پس از شهادت امام حسن عسگری علیه السلام و آغاز غیبت صغری امام مهدی، او فرصت یافت دوباره ادعای امامت کند و با دروغ، جمعی را به گمراهی بکشاند و از این رو به جعفر کذاب شهرت یافت.

منشأ و علت چنین لقبی را شیخ صدوق در کمال الدین، راوندی در الخرائج و الجرائح، مرحوم علامه ابو منصور احمد بن علی طبرسی در الاحتجاج و امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی در اعلام الوری باعلام الهدی از ابو خالد کابلی در ضمن روایتی چنین ذکر کرده اند که ابوخالد گوید:

روزی بر مولایم علی بن حسین زین العابدین(علیه السلام) وارد شدم و عرض کردم یابن رسول الله مرا آگاه کن از کسانی که خداوند عزوجل طاعت و مودّت آنها را واجب گردانیده است و واجب است بر بندگان

خدا که بعد از رسول الله)صلّی الله علیه و آله و سلّم(به آنها اقتداء

کنند. آن حضرت فرمود: «اولین کسی که خداوند امام قرار داده و

اطاعتش را واجب نمود امیرالمومنین علی بن ابیطالب(علیه السلام)

است، پس از آن امام حسن(علیه السلام) و سپس امام حسین(علیه السلام) از فرزندان علی بن ابیطالب(علیه السلام)، پس از آن، این امر

به من رسیده است.« آن حضرت این را گفت و ساکت شد. عرض

کردم: ای سرور من از امیرالمومنین روایت شده است که زمین از

حجت خدای عزوجل خالی نمیماند پس حجت و امام پس از شما

کیست؟ فرمود: فرزندم محمد و اسم او در تورات باقر است و او علم

را میشکافد شکافتنی، و او حجت و امام بعد از من است و پس از او

فرزندش جعفر است که اسمش در نزد اهل آسمان ها صادق است.

عرض کردم: چگونه اسم او صادق است در حالی که همه شماها

صادق هستید. فرمود: پدرم از پدرش و او نیز از رسول اکرم)صلّی الله

علیه و آله و سلّم(روایت کرد که آن حضرت فرمود: زمانی که فرزندم

جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب(علیهم السلام)
متولد شد او را صادق نام بگذارید؛ چرا که پنجمین نسل از

فرزندان او متولد میشود که نام او نیز جعفر است و ادعای امامت

میکند و بر خداوند دروغ میبندد و او نزد خداوند، جعفر کذّاب

است زیرا به خداوند افتراء میبندد و چیزی را ادعا میکند که اهل آن

نیست در آن روزی که خداوند ولی خود را مستور گرداند، با پدرش

مخالفت میکند و بر برادر خود حسادت میورزد. حضرت امام

سجاد(علیه السلام) این را فرمود و گریه سختی نمود سپس فرمود:

گویا جعفر کذاب را میبینم که طاغوت زمانش را برای تفتیش امر

ولیالله وادار میکند. کسی که غائب و در پناه خداست و بر حرم

پدرش وکیل میباشد. این در حالی است که جعفر به ولادت آن

حضرت جاهل و ناآگاه است و اگر به او دست یابد به قتل او حریص

است، و به میراث او چشم طمع دوخته تا آن که آنها را بدون حق

بگیرد و تصاحب کند. ابو خالد گوید عرض کردم: یابن رسول الله)صلّی الله علیه و آله و سلّم(این امر واقع میشود؟ فرمود: بله به خدا قسم این مکتوب است در صحیفه ای که در پیش ماست و در آن صحیفه هر چه از سختیها پس از رسول خدا)صلّی الله علیه و آله و سلّم(بر ما میرود مذکور است.(4)

با توجه به این روایت، جعفر بنا به اقداماتی که در راستای مخالفت با

برادر بزرگوارش و نیز برای گرفتن امامت پس از او و همراهی نمودنش

با طاغوت زمان که در بُرهه ای از زندگی خویش انجام میدهد در نزد

خداوند »کذاب« شمرده شده و در صحیفه ائمه هدی(علیهم السلام)

نیز این امر ثبت شده است.

امام زمان(علیه السلام) نیز طی توقیع هایی او را دروغگو دانست به همین

جهت در میان شیعیان به جعفرکذاب مشهور شد. (5)

ملقب شدن او به کذاب از نشانه های نبوت وبهترین گواه راستگویی

امامان معصوم است که سالها پیش از ولادت جعفر از پیامبر اکرم

)ص(، کذاب بودن اورا نقل کرده اند امام زین العابدین (علیه السلام) 200 سال

پیش از ولادت جعفر از او خبر داده ،از اسم ولقب او سخن گفته است

ودوقرن بعد آنچنانکه فرموده تحقق یافته است

آیا برای کسی که از مرکز وحی الهام نگرفته باشد چنین جرات

وشهامت هست که بگوید بعد از دویست سال برای من چنین نواده

ای به دنیا خواهد آمد ودارای چنین اوصافی خواهد بود !!!

هنگامی که جعفر از وجود بقیه الله آگاه شد همان کاری را کرد که امام

سجاد (علیه السلام) پیش بینی کرده بود ...تامل در این اوضاع ورفتار غیر انسانی

جعفر برای اثبات حقانیت رسول اکرم)ص(وامامان معصوم (علیه السلام)

کافی است

جعفر کذاب که مدتی مدید در ایام پدر و برادر و برادرزاده اش عنان اختیار از کف داد و در طلب مقام و موقعیت چند روزه دل این بزرگواران را به درد آورد و در مواقعی، موقعیت آن حضرات را به مخاطره انداخت

صاحب منتهی الامال می نویسد: «و اما جعفر، پس مثلش مثل فرزند حضرت نوح پیغمبر علیه السلام است و ملقب به کذاب است و ادعا کرد امامت را به غیر حق و گمراه کرد مردم را و فروخت زن حره مآزاد از آل جعفر را و اخبار بسیار در مذمت او وارد شده «. (6)

ص:592

جعفر در ایام پدر و برادر گرامیش

الف : جعفر در ایام پدر بزرگوار خود :

جعفر ایام کودکی و نوجوانی و جوانی خویش را در حیات پدرش امام هادی(علیه السلام) سپری نمود و در شهادت پدرش سال 254ه.ق در حدود 28 سال بیش نداشت. در طول این مدت تنها مطلبی که در رابطه با وی در منابع متقدم ذکر شده جریان تولد وی و عدم سرور و خوشحالی امام هادی(علیه السلام) از این واقعه میباشد که شیخ صدوق در کمال الدین، شیخ طوسی در کتاب الغیبه و علامه مجلسی در بحارالأنوار آن را ذکر کرده اند.

و روایت دیگری را ابن حمدان خصیبی)م 334ه(در الهدایه الکبری از امام هادی(علیه السلام) ذکر میکند که آن حضرت فرمودند: از فرزندم جعفر دوری کنید چرا که مَثَل من و فرزندم مَثَل نوح و فرزندش حام میباشد آن جا که نوح عرض کرد:

»... رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی«.

و خداوند فرمود:

»یَا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صَالِحٍ«. (7)

این دو روایت که هر دو از امام هادی(علیه السلام) میباشند نشان از آگاهی امام از اقدامات آتی وی و عدم رضایتش از وی میباشد و از روایات دیگری که از امام حسن عسکری(علیه السلام) در رابطه با

جعفر ذکر شده به نظر میرسد که جعفر در جوانی و در ایام حیات پدرش امام هادی(علیه السلام) نیز برخلاف سیره و روش پدر و اجداد طاهرینش عمل مینموده و باعث ناخشنودی آن حضرت میگردید.

احمد بن سعد کوفی می گوید:

»به همراه گروهی از شیعیان نزد امام هادی(علیه السلام) رسیدیم و از امامت

بعد از ایشان سوال کردیم و گفتیم که برخی می گویند امام بعد از شما،

جعفر است و نه حسن.

امام فرمود:] از این سخن [بپرهیزید، همانا جعفر دشمن من است؛

اگرچه فرزند من است. همچنین او دشمن برادرش حسن است و

حسن او امام بعد از من است...«.

امام هادی (علیه السلام) در جایی دیگردرمورد جعفر می فرماید: او از تعالیم

دین خارج، و زیر بار فرمان من نیست (8).

شیخ طوسی، در ضمن حدیثی که نقل می کند واز شرابخواری

ومستی جعفر حکایت می کند، می گوید: کارهای زشت وگفتارهای

ناهنجاری که از وی روایت شده، به قدری زیاد است که نمی توان

احصاء نمود... جعفر بن علی، چون از طرف دستگاه بنی عباس

تقویت می شد و آن عنصر فاسد را عامل خود دانسته ودر مقابل امام

حسن عسکری (علیه السلام) تقویت می کردند،

ب : جعفر وامام حسن عسکری (علیه السلام):

از بیانات امام حسن عسکری(علیه السلام) مشخص میشود که پس

از شهادت امام هادی(علیه السلام)، جعفر در مسأله امامت، طمع

داشته و نسبت به برادر خود حسد میروزیده است. خصیبی در

ضمن روایتی که در رابطه با جعفر ذکر میکند، آورده است که امام
حسن عسکری(علیه السلام) فرمودند: در آینده از اعمال و کردار
جعفر بر شما اموری آشکار میشود، به خدا قسم مَثَل من و او مثل
هابیل و قابیل از فرزندان آدم است، آن جا که قابیل بر هابیل در آن چه
خداوند بر او از فضلش بخشیده بود، حسد ورزید و او را به قتل
رسانید و اگر برای جعفر هم زمینه اش آماده باشد مرا به قتل میرساند
ص:594

ولکن خواست و امر خداوند چنین نیست که او موفق به این امر گردد.(9)

از مواردی که در رابطه با اعمال سوء جعفر در حیات برادرش امام حسن عسکری(علیه السلام) میتوان برشمرد استفاده مفرط وی از مسکرات بود که بسیار باعث رنجش خاطر آن حضرت میشد.

شیخ طوسی از سعد بن عبدالله و او از چند نفر از جمله ابوهاشم داود بن قاسم جعفری که به خاطر قتل عبدالله بن محمد عباسی در زندان به سر میبردند، نقل میکند که شبی در زندان بودیم که امام عسکری(علیه السلام) و برادرش را دستگیر و به زندان آوردند. ما پس از احوالپرسی از آن حضرت، او و برادرش را در صدر مجلس جای دادیم. در این میان جعفر که در کنار برادرش نشسته بود با صدای بلند گفت: «واشطناه» یعنی نام کنیز خود را برد و این در حالی بود که آثار مستی وجودش را فرا گرفته بود. امام(علیه السلام) بر او ناراحت شده فرمودند: ساکت باش و طولی نکشید که جعفر در آنجایی که نشسته بود به خواب رفت. (10)

قطب الدین راوندی و علامه مجلسی نیز به این روایت اشاره کرده اند.

شیخ مفید هم در ضمن بیان مناقب و معجزات امام حسن عسکری(علیه السلام) روایتی نقل میکند که در آن به شرب خمر و فسق و فجور جعفر اشاره شده است. شیخ صدوق نیز به هنگام نقل

جریان ورود کاروان قمیها پس از شهادت امام حسن عسکری(علیه السلام) به سامراء آورده است که وقتی اهل کاروان از وارث آن

حضرت سوال کردند، آنها را به جعفر بن علی ارجاع دادند و چون

پرسیدند که جعفر کجاست؟ گفته شد که جعفر در کنار دجله همراه

آوازخوانان مشغول شرب خمر میباشد که این امر در ابتدا باعث

انصراف کاروان قمیها از رفتن به پیش جعفر شد.

بااین حال امام حسن عسکری (علیه السلام) همواره به جعفر محبت میکردبه

عنوان مثال میتوان از تلاش امام حسن عسگری علیه السلام برای
رهایی جعفر کذاب از زندان نام برد که :
معتمد ، امام را با برادرش، جعفر کذاب ، به زندان انداخت و هر روز و
هر لحظه سراغ امام را می گرفت. زندانبانان به او می گفتند روزها روزه
است و شب ها مشغول نماز. تا این که یک روز معتمد به علی بن
جرین که مأمور مراقب امام بود، گفت:»نزد حسن عسگری برو و به او
از طرف من سلام برسان و بگو به خانه اش برگردد.«
علی بن جرین نزد امام رفت. دید امام در زندان نشسته و لباس و
کفشش آماده است. علی بن جرین پیام معتمد را داد. امام برخاست و
سوار بر مرکب شد، اما حرکت نکرد. علی بن جرین گفت:»چرا
ایستاده اید؟ !«
فرمود:» ایستاده ام که برادرم جعفر هم بیاید.«
علی بن جرین عرض کرد:»اما خلیفه فقط دستور آزادی شما را داده
است.«
فرمود:»نزد خلیفه برگرد و بگو من و جعفر با هم از خانه خارج شده
ایم و اگر من تنها برگردم برای او)خلیفه(خوب نیست.«
علی بن جرین رفت و برگشت و عرض کرد خلیفه می گوید:»من جعفر
را به دلیل سخنان و رفتار ناروایش نسبت به شما به زندان افکندم.
ولی اکنون به احترام در خواست شما آزادش میکنم.«

آن گاه جعفر همراه امام حسن عسگری علیه السلام به خانه برگشت.

(11)

امام حسن عسکری(علیه السلام) برای اینکه امرامامت وجانشینی بر مردم

اشتباه نشود و امامت امام مهدی (عج) را از کارشکنیهای جعفر

حفظ کند، در آخرین لحظات عمرشان، یکی از اصحاب به نام

" ابوالادیان " را به حضور طلبیدند ونشانه های جانشین خود را ذکر

فرمودند ویکی از علامات امام پس خود را اینگونه بیان میکنند :

» امام کسی است که بر جنازه من نماز بخواند.«

اقدامات جعفر پس از شهادت برادرش امام حسن عسکری (علیه السلام)

جعفر پس از شهادت امام حسن عسکری(علیه السلام) اقدامات

فراوانی در راستای به دست آوردن مقام و منزلت برادر خویش نمود

که با نگاهی اجمالی به این اقدامات وی، میتوان روحیه زیاده طلبی و

حسادت و به تعبیری، خود باختگی او را تصور نمود. راوندی در باب

بررسی معجزات پیامبر اسلام)صلّی الله علیه و آله و سلّم(و اهل بیت

اطهار(علیهم السلام) با معجزات سایر پیامبران و اوصیاء در فصلی

مینویسد:

حضرت قائم)عجّل الله تعالی فرجه الشریف(به عمویش جعفر

کذاب گرفتار بود ولکن خداوند شر او را از آن حضرت دفع نمود و او

را »کلمه العلیا« قرار داد.

1- درخواست خواندن نماز بر پیکر پاک امام عسکری (علیه السلام)

که خواست ازاین طریق خود را امام بعدی معرفی کند.:

وی پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام)، پیش از آن که مردم جنازه

را از خاته بیرون ببرند، دَمِ در ایستاده و تسلیت را نسبت به شهادت

برادر وتبریک را نسبت به امامت خود، از مردم تحویل می گرفت .

راوندی درباره اولین اقدام جعفر پس از شهادت امام حسن

عسکری(علیه السلام) مینویسد:

زمانی که آن حضرت به شهادت رسیدند، اصحاب برای برگزاری نماز بر آن حضرت در خانه اش جمع آمدند. جعفر برای خواندن نماز ایستاد در این هنگام کودکی آمد و ردای جعفر را گرفت و او را از بدن مطهر امام عسکری(علیه السلام) دور ساخت و خود بر او نماز گذارد.

ص:597

مردم نیز با او به نماز ایستادند و جعفر مبهوت و متحیّر مانده بود و

چیزی نمیگفت. و چون آن کودک از نماز فارغ شد از بین مردم خارج

شده و غایب گشت و معلوم نشد که او از چه طریقی از بین مردم

گذشت.

این روایت را شیخ صدوق نیز از ابوالادیان خادم امام حسن

عسکری(علیه السلام) نقل میکند که گوید:

چون کودک ردای جعفر را گرفت فرمود: ای عمو برگرد که من از تو به

این امر أحق هستم و جعفر کنار کشید در حالی که رنگ صورتش تغییر

کرده و سرخ شده بود(12)

2- جعفروماجرای خزینه های خانه امام حسن عسکری (علیه السلام) :

جعفر در شب شهادت امام عسکری (علیه السلام)، عوض اینکه در سوگ از

دست دادن برادر باشدبرای تصاحب غیرمشروع اموال برادرش به

خانه آن حضرت هجوم برد وزنها وخدمتگذاران دودمان امامت را به

وحشت انداخت به سراغ خزینه های خانه رفت وبا خوشحالی آنها را

مهر کرد و به منزل خود رفت. چون صبح شد به خانه آن حضرت آمد

تا آنچه را که مهر بر آن زده بود،با خود ببرد. پس چون مهرها را باز کرد

و نظر کرد، در خزائن و در خانه جز اندکی به جا نمانده بود. پس

جماعتی از خدمتکاران و کنیزان را زد. و آنها می گفتند: سوگند به

خداوند که دیدیم این متاع ها و ذخیره ها را که برداشته می شد و بار

می شد بر شترانی که در شارع بودند و ما قدرت حرکت و سخن گفتن نداشتیم، تا آنکه شتران به راه افتادند و رفتند و درها بنحوی که بود، بسته شد. پس جعفر به ولوله افتاد و سر خود را از حسرت آنچه از خانه برده شد، می کوفت.

3- ادعای ارث و تصاحب اموال صاحب الامر(علیه السلام):

ص:598

در سال 259 ق. امام حسن عسکری (علیه السلام)، مادرش سوسن و امام زمان

را به سفر حج فرستاد. سوسن و نوه گرامیاش، به سفر مکه مشرف

شدند و سپس به مدینه رفتند. در آن جا باخبر شد که فرزند دلبندش به

شهادت رسیده است؛ پس با عجله به طرف سامرا حرکت کرد.

هنگامی که به سامرا رسید، متوجه شد جعفر کذّاب ادعای ارث و

وصایت حضرت امام حسن(علیه السلام) دارد و خود را وصیّ و وارث امام

معرفی می کندو برای این که میراث برادر را به دست آورد باز مدعی

شده که آن حضرت فرزندی نداشته و پس از برادرش وارث اموال او

میباشد.

سوسن نزد جعفر کذاب رفته و فرمود: «وصیّ امام حسن من هستم».

جعفر قبول نکردو برای اثبات مدعای خود، نزد »ابوالشّوارب«،

قاضی سامرا، رفت و وصایت خود را به اثبات رساند.

در چنین شرایطی جعفر با حضرت صاحب الزمان)عجّل الله تعالی

فرجه الشریف(روبه رو میشود و آن حضرت میفرمایند: ای جعفر

برای چه متعرّض حقوق من میشوی و سپس از دید جعفر غایب

میشود و جعفر به دنبال آن حضرت میرود ولی او را نمیبینند.

شایان توجه است که جعفر با اطلاع قطعی از وجود آن حجت الهی

میراث آن حضرت راتقسیم نمود تا وانمود کند که امام حسن (علیه السلام)

فرزندی ندارد وبدین وسیله راه رابرای دعوی امامت خود هموار

سازد ولی به زودی نقشه ها نقش بر آب شد ودروغگویی جعفر بر

همگان آشکار شد

4- جلوگیری جعفر از دفن سوسن مادر بزرگ امام زمان (علیه السلام) در خانه امام حسن عسکری (علیه السلام) :

در مرحله بعدی چون مادر امام حسن عسکری(علیه السلام) وفات

میکند او را برای دفن در منزلش)بنابروصیت خود ایشان (آماده

میکنند خواستند به وصیتش عمل کنند ، جعفر کذاب به بهانه اینکه

ص:599

وارث برادر و مالک منزل حضرت است، از دفن کردن وی خودداری

میکند ومیگوید: این خانه من است و نباید او را در این خانه دفن کنید.

در این لحظه به امر پروردگار حضرت مهدی (علیه السلام)ظاهر شد و خطاب به

عموی ناخلفش فرمود: «ای جعفر! آیا این خانه، خانه توست یا خانه

من است؟ !» و از نظرها غایب گردید. جعفر که به شدت تحت تأثیر

قرار گرفته بود، خود را کنار کشید و به این ترتیب سوسن در کنار شوهر

و فرزند معصومش به خاک سپرده شد(13).

و پس از آن جعفر هرگز آن حضرت را نمیبیند.

5- اقدامات جعفر برای از بین بردن امام زمان (علیه السلام) :

جعفر که تازمان شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) از وجود امام زمان

خبر نداشت همه جریاناتی که ذکر شد باعث شد که وی به وجود امام

عصر)عجّل الله تعالی فرجه الشریف(واقف شده و درهمه حال در

صدد لطمه زدن به آن حضرت بر آید و در این راستا نزد حاکمان

عباسی رفته و خبر آن حضرت را به عباسیان رسانید وآنان نیز در چند

مرحله به خانه امام عصر)عجّل الله تعالی فرجه الشریف(هجوم

آوردند تا هر کجا که به حضرت دست یافتند او را به شهادت برسانند،

ولی در هر مرحله آن حضرت با اعجاز الهی توانستند از شر مهاجمان

در امان بمانند.

در مورد امام زمان (عج) امام باقر (علیه السلام) در روایتی فرموده اند » اگراولاد

فاطمه جایگاه او را بدانند ،بسیار حریص میشوند که او را قطعه قطعه

کنند «

این گفتار امام باقر(علیه السلام) در آغاز امر ،به دست جعفر کذاب تحقق یافت

که با تمام نیرو تلاش میکرد جایگاه برادرزاده اش را بدست آورد واو

را به دست طاغوت زمان بسپارد تا او را به شهادت رسانند او یکی از

اولاد فاطمه (س) بود که اینچنین به کشته شدن حضرت بقیه الله تشنه

ص:600

وحریص بود در طول تاریخ بعد از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام)

بسیاری بوده اند وهستند که اگر سر نخی از جایگاه حضرت بقیه الله

بدست می آمد هزاران بار بدتر از جعفر کذاب شده واز او در این زمینه

عقب نمی ماندند

6 -تحریک حکومت برای دستگیری امام مهدی (عج) پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) :

هنگامی که امام زمان بر پیکر پدرش نماز خواند وثابت کرد که او

جانشین پدرش است جعفر دید با این وضع به هدف شوم خود نمی

رسد، نزد معتمد عباسی خلیفه وقت رفت و گزارش داد که برادرم امام

عسکری علیه السلام پسری دارد و او بر جنازه پدرش نماز خواندفورا

برای دستگیری وی اقدام کنید (14)

شیخ صدوق در روایتی از ابوالحسین حسن بن وجناء نقل میکند که

جدّ پدرم زمان هجوم مأموران عباسی در خانه امام حسن

عسکری(علیه السلام) حضور داشت و او نقل میکند که همراه

مهاجمان، جعفر نیز وارد خانه شد و همه جا را برای یافتن حضرت

قائم)عجّل الله تعالی فرجه الشریف(جستجو کرده و خانه را به غارت

بردند و من که سعی داشتم مولایم را ببینم با او رو در رو شدم و آن

حضرت بدون آن که کسی متوجه شود از در خانه خارج شد. وغیبت

صغری آغاز شد

در اثر فتنه انگیزی جعفر خلیفه دودمان امامت را محاصره

کرده،اعضاء خانه امام حسن عسکری (علیه السلام) را به سیاه چالهای زندان

منتقل کرد(15)

یک بار دیگر هم خلیفه ، سربازان را به فرماندهی شخصی بنام رشیق

به خانه امام عسکری علیه السلام فرستاد و به او دستور اکید داد که

برو به خانه امام عسکری علیه السلام همه حجره ها را جستجو کن ،

بی آنکه اجازه بگیری وارد خانه شو.

رشیق با مامورین به خانه امام عسکری علیه السلام آمدند و همه

حجره ها را گشتند تا به آن حجره که در آن پرده سفید آویزان بود

رسیدند، پرده را بلند کردند دریائی آنجا دیدند که در وسط آن ،

کودکی سجاده انداخته و نماز می خواند، رشیق بیکی از سربازانش

دستور داد که برو، و آن کودک را بگیر. آن سرباز تا به سراغ کودک آمد

در میان آب غرق شد.

رشیق به دیگری دستور داد، دیگری وقتی خواست به طرف کودک

رود در آب غرق شده با فریاد بلند تقاضای کمک کرد، او را نجات

دادند، حضرت با کمال وقار نماز را تمام کرد و سپس در پیش روی

ماموران از حجره بیرون آمد. ماموران گویا چوب خشکی شده بودند.

اصلا نتوانستند کوچکترین آسیبی به کودک که حضرت حجت)عج (

بود برسانند.(16)البته بیشتر منابع این اتفاق رازمان معتضد عباسی

بیان کرده اند

تحریکات جعفر خلیفه را برآن داشت که همچون مراقب فرعون از

تولد موسی ،دودمان امامت را همواره زیر نظر گرفته ،جاسوسهای

فراوانی براهل منزل بگمارد حتی گروهی از کنیزان را به احتمال حامله

بودن به زندان بردند

درخواست جعفرکذاب از عبیدالله بن یحی بن خاقان برای رسمیت شناختن
مقام امامتش:

جعفر در اقدام بعدی نزد عبدالله بن خاقان، از بزرگان حکومتی

میرود تا بلکه از طریق حکومت مقام و منزلت برادرش را بیابد ولی با عکس العمل تند وی مواجه میشود.

احمد بن عبیدالله بن خاقان می گوید: جعفر کذاب نزد پدرم)عبید الله که دارای مقام عالی در دربار خلیفه بود(آمد و گفت : «مقام برادرم را بر من بده ، در عوض ، من سالی 20 هزار دینار برای تو می فرستم «.

پدرم به او تندی کرد و با خشم و ناسزا گوئی به او گفت :

»ای احمق نادان !خلیفه ، به روی معتقدین به امامت برادرت)امام
حسن عسکری (شمشیر کشید، تا آنها را از این اعتقاد برگرداند،
نتوانست ، بنابراین اگر آنها و شیعیان ، امامت تو را قبول دارند، نیازی
به خلیفه و غیر او نداری ، و اگر آنها تو را به امامت ، قبول ندارند، به
وسیله ما هرگز نمی توانی به این مقام برسی «.
پدرم از آن پس ، اصلا به جعفر اعتنا نکرد، و تا زنده بود اجازه نداد که
جعفر نزدش بیاید.
کلینی و ابن شهرآشوب مازندرانی این ماجرا رانقل کرده مینویسند:
عبدالله بن خاقان در مقابل سخن جعفر که در قبال اعطای موقعیت
برادرش هر ساله 20 هزار دینار به سلطان پیشنهاد میکند، به وی
میگوید: ای احمق، سلطان شمشیرش را برای این از غلاف کشید که
اگر برادر و پدرت بنا به گفته مردم امام باشند آنها را از امامت براندازد
ولی موفق به این کار نشد. و حال اگر تو هم نزد شیعه پدر و برادرت،
امام باشی حاجتی برای حمایت ما نداری. و اگر چنین نباشد و
شیعیان تو را امام خود ندانند هرگز بدان دست نخواهی یافت.«
درخواست جعفر از معتمد عباسی :
شیخ صدوق در کمال الدین، جریان دیگری نقل میکند که در آن،
جعفر کذاب برای کسب مقام برادرش به نزد خلیفه عباسی »المعتمد«
میرود و در آن جا نیز توفیقی نمییابد(17) .

تلاش جعفر برای جلب حمایت شیعیان واثبات امامت خود :

تلاش های جعفر برای به دست آوردن مقام و منزلت برادر خویش در هیچ مرحله ای به ثمر نرسید و وی در اقدام بعدی در صدد بر آمد با مکاتبه با شیعیان پدر و برادر خود اموالی که هر ساله به خدمت آن بزرگواران از طرف شیعیان میرسید به طرف خود جلب کند در این

ص:603

راستا نامه ای به احمد بن اسحاق قمی مینویسد و از او اموال اهالی
قم را طلب میکند. احمد بن اسحاق پس از مشورت با مردم قم
نامه ای که متضمن چندین سوال بود به نزد جعفر میفرستد و از او
جواب آن مسائل را میخواهد و اضافه میکند که این روشی است که
گذشتگان ما نسبت به آباء و اجداد شما اعمال مینمودند و در
صورت ارائه جواب مسائل، اموال را به آن بزرگواران تحویل میدادند
و تو نیز اگر جواب مسائل را بگویی ما اموال را به سوی شما، ارسال
خواهیم نمود. پیک قمیها به سوی جعفر رهسپار میشود و مدتی نیز
در آن جا اقامت میکند، ولی هیچ گونه جوابی از جعفر نمیگیرد
این در حالی بود که جعفر قبل از این نیز وقتی که کاروان قمیها پس از
شهادت امام حسن عسکری(علیه السلام) وارد سرمن رأى شده
بودند از آنان مطالبه اموال را نموده بود که قمیها از وی علامات و
نشانه های اموال و صاحبان آنها را پرسیده بودند و جعفر در جواب
گفته بود که از من میخواهید علم غیب بگویم در حالی که علم غیب
را جز خدا کسی نمیداند و شما نسبت به برادرم در این گونه امور
دروغ میگویید. پس از آن جعفر به نزد خلیفه میرود تا به این طریق
اموال را تصاحب کند ولی موفق به آن نمیشود(18) جعفر در نامه
دیگری به یکی از بزرگان شیعه پس از معرفی خود آورده است که پس
از برادرش قیّوم و متولی امور است و علوم حلال و حرام و آن چه بدان

نیاز است از تمامی علم ها نزد اوست. وقتی نامه به دست شخص مورد نظر می رسد، ناراحت شده و در مطالب آن مشکوک می شود . لذا نامه را برداشته پیش احمد بن اسحاق اشعری می رود که او از اصحاب خاص امام حسن عسکری)ع) راز مقربین پیش آن حضرت بوده وجریان را به او می گوید

احمد بن اسحاق قمی میگوید: پس از آن که این نامه را مشاهده نمودم نامه ای به خدمت صاحب الزمان)عجّل الله تعالی فرجه

ص:604

الشریف(نوشته و نامه جعفر را نیز بدان الحاق نمودم که پس از مدتی جواب آن نامه از طرف حضرتش بر من رسید.
نامه بسیار تند و با عالی ترین برهان و دلیل و لحن بسیار شدید، امامت جعفر را رد فرموده است(19) ما قسمتی از آن نامه را از احتجاج نقل می کنیم:
»... و این ادعاکننده باطل با ادعایش دروغ بر خداوند بسته و نمی دانم که به چه چیزی امید داشته که چنین ادعایی کرده است؟ آیا به آگاهی و فقاهتش در دین؟ ! به خدا سوگند که نمی تواند حلال را از حرام تشخیص دهد و اشتباه را از صحیح جدا سازد. یا به علم و دانشش؟ ! که حتی حقی را از باطل نمی شناسد و محکم را از متشابه تمیز نمی دهد و اندازه نماز و اوقات آن را نمی داند. یا به ورع و پرهیزگاری اش؟ ! خداوند گواه است که او به گمان یادگیری شعبده، چهل روز نماز واجب را ترک کرده و شاید خبرش هم به شما رسیده باشد، و آن ظرف های مشروباتی است که در)خانه اش(نهاده است و آثار نافرمانی و عصیان او نسبت به خداوند ظاهر و آشکار است. یا به دلیل آیه و نشانی؟ پس آن را بیاورد. یا حجتی دارد؟ پس آن را اقامه کند و بپا دارد. و یا دلیل و برهانی دارد؟ پس آن را متذکر شود.
خداوند متعال در کتاب خود فرموده است:)بنام خداوند بخشنده مهربان، حم، فرستادن کتاب از سوی خداوند مقتدر و باحکمت

است، ما آسمان ها و زمین و آنچه که بین آنهاست جز به راستی و حق و به مدت معین نیافریدیم و کسانی که کافرند از آنچه بیم داده شوند اعراض می کنند. بگو آیا دیده اید آنچه را که به جز خداوند می خوانید، به من نشان بدهید که آیا در زمین چیزی آفریده اند و برایشان شرکتی در خلقت آسمان ها است یا از کتب آسمانی پیشین و یا نشانی از علم و دانش بیاورید اگر راست می گویید. و کیست گمراه تر از آنکه به جز خدا را می خواند، کسی را که تا روز قیامت او را اجابت نکند و

ص:605

آنان از دعای اینها غافلند و چون مردم محشور شوند دشمن اینها

خواهند بود و عبادت و پرستش آنها را انکار نموده و نمی پذیرند.(

پس بخواه خداوند تو را توفیق دهد از این ستمکار آنچه که برای تو

گفتم و او را آزمایش کن و از او بپرس تا یک آیه از قرآن را تفسیر کند و

یا حدود و واجبات نماز را به تو بگوید تا حال او و قدر و منزلت او را

بشناسی و کمبودها و زشتی هایش بر تو آشکار شود و خداوند

حسابرس اوست. خداوند حق را بر اهلش نگه داشته و آن را در

جایگاه خود ثابت قرار داده است و از اینکه امامت و پیشوایی را در

دو برادر جز امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) قرار دهد، خودداری

نموده است و هرگاه که خداوند اجازه سخن گفتن به ما بدهد، حق

آشکار شده و باطل نابود و از شما دور می گردد و من به خداوند در

کفایت کردن و نیکو ساختن و سرپرستی روی آورده ام و او ما را

کفایت کرده و خوب وکیلی است و درود خداوند بر محمد و

خاندانش باد.« (20) دیدیم که حضرت نامه اش را با جملاتی در رابطه

با احوال جعفر به پایان میرساند که نشان از عدم رضایت حضرتش از

عملکرد جعفر میباشد. و از این طریق است که عثمان بن سعید،

جعفرکذاب را رسوا می کند.

جریان این نامه را به غیر از شیخ طوسی، علامه طبرسی و علامه

مجلسی نیز ذکر کرده اند.

در باره جعفر کذاب.

جعفر در نامه دیگری به یکی از بزرگان شیعه پس از معرفی خود آورده است که پس از برادرش قیّوم و متولی امور است و علوم حلال و حرام و آن چه بدان نیاز است از تمامی علم ها نزد اوست. وقتی نامه به دست شخص مورد نظر می رسد، ناراحت شده و در مطالب آن

ص:606

مشکوک می شود . لذا نامه را برداشته پیش احمد بن اسحاق اشعری
می رود که او از اصحاب خاص امام حسن عسکری)ع) راز مقربین
پیش آن حضرت بوده وجریان را به او می گوید
احمد بن اسحاق قمی میگوید: پس از آن که این نامه را مشاهده
نمودم نامه ای به خدمت صاحب الزمان)عجّل الله تعالی فرجه
الشریف(نوشته و نامه جعفر را نیز بدان الحاق نمودم که پس از مدتی
جواب آن نامه از طرف حضرتش بر من رسید.
نامه بسیار تند و با عالی ترین برهان و دلیل و لحن بسیار شدید،
امامت جعفر را رد فرموده است) احتجاج طبرسی ج 2، ص 468 ،تاریخ
سامرا، ج 2 ، ص 253..) احمد بن اسحاق قمی میگوید: پس از آن که این
نامه را مشاهده نمودم نامه ای به خدمت صاحب الزمان)عجّل الله
تعالی فرجه الشریف(نوشته و نامه جعفر را نیز بدان الحاق نمودم که
پس از مدتی جواب آن نامه از طرف حضرتش بر من رسید.
ما قسمتی از آن نامه را از احتجاج نقل می کنیم:
»... و این ادعاکننده باطل با ادعایش دروغ بر خداوند بسته و نمی دانم
که به چه چیزی امید داشته که چنین ادعایی کرده است؟ آیا به آگاهی
و فقاهتش در دین؟ ! به خدا سوگند که نمی تواند حلال را از حرام
تشخیص دهد و اشتباه را از صحیح جدا سازد. یا به علم و دانشش؟ !
که حتی حقی را از باطل نمی شناسد و محکم را از متشابه تمیز نمی

دهد و اندازه نماز و اوقات آن را نمی داند. یا به ورع و پرهیزگاری اش؟! خداوند گواه است که او به گمان یادگیری شعبده، چهل روز نماز واجب را ترک کرده و شاید خبرش هم به شما رسیده باشد، و آن ظرف های مشروباتی است که در)خانه اش(نهاده است و آثار نافرمانی و عصیان او نسبت به خداوند ظاهر و آشکار است. یا به دلیل آیه و نشانی؟ پس آن را بیاورد. یا حجتی دارد؟ پس آن را اقامه کند و بپا دارد. و یا دلیل و برهانی دارد؟ پس آن را متذکر شود.

ص:607

خداوند متعال در کتاب خود فرموده است:)بنام خداوند بخشنده
مهربان، حم، فرستادن کتاب از سوی خداوند مقتدر و باحکمت
است، ما آسمان ها و زمین و آنچه که بین آنهاست جز به راستی و حق
و به مدت معین نیافریدیم و کسانی که کافرند از آنچه بیم داده شوند
اعراض می کنند. بگو آیا دیده اید آنچه را که به جز خداوند می
خوانید، به من نشان بدهید که آیا در زمین چیزی آفریده اند و برایشان
شرکتی در خلقت آسمان ها است یا از کتب آسمانی پیشین و یا نشانی
از علم و دانش بیاورید اگر راست می گویید. و کیست گمراه تر از آنکه
به جز خدا را می خواند، کسی را که تا روز قیامت او را اجابت نکند و
آنان از دعای اینها غافلند و چون مردم محشور شوند دشمن اینها
خواهند بود و عبادت و پرستش آنها را انکار نموده و نمی پذیرند.(
پس بخواه خداوند تو را توفیق دهد از این ستمکار آنچه که برای تو
گفتم و او را آزمایش کن و از او بپرس تا یک آیه از قرآن را تفسیر کند و
یا حدود و واجبات نماز را به تو بگوید تا حال او و قدر و منزلت او را
بشناسی و کمبودها و زشتی هایش بر تو آشکار شود و خداوند
حسابرس اوست. خداوند حق را بر اهلش نگه داشته و آن را در
جایگاه خود ثابت قرار داده است و از اینکه امامت و پیشوایی را در
دو برادر جز امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) قرار دهد، خودداری
نموده است و هرگاه که خداوند اجازه سخن گفتن به ما بدهد، حق

آشکار شده و باطل نابود و از شما دور می گردد و من به خداوند در

کفایت کردن و نیکو ساختن و سرپرستی روی آورده ام و او ما را

کفایت کرده و خوب وکیلی است و درود خداوند بر محمد و

خاندانش باد.«)- احتجاج طبرسی ، ج 2 ، ص 468.)

دیدیم که حضرت نامه اش را با جملاتی در رابطه با احوال جعفر به

پایان میرساند که نشان از عدم رضایت حضرتش از عملکرد جعفر

میباشد. و از این طریق است که عثمان بن سعید، جعفرکذاب را

ص:608

رسوا می کند.

جریان این نامه را به غیر از شیخ طوسی، علامه طبرسی و علامه

مجلسی نیز ذکر کرده اند.

حبس نمودن جاریه ها وکنیزان امام حسن عسکری (علیه السلام) :

در ادامه اقدامات جعفر برای رسیدن به اموال و جایگاه برادرش

میتوان به حبس نمودن جاریه ها و کنیزان امام حسن عسکری(علیه السلام) اشاره کرد، وی نه تنها بر ماترک امام دست برده و کنیزان آن

حضرت را حبس نمود بلکه پا را فراتر گذاشته اقدام به فروش برخی از

آنها نمود که در ضمن آنها دختر بچه ای از اولاد جعفر بن ابیطالب بود

که تحت سرپرستی و پرورش خانه امام عسکری(علیه السلام) قرار

داشت. یکی از علویون کسی را نزد خریدار فرستاد و او را از این

موضوع مطلع ساخت، خریدار گفت: من آن را به دلخواه بر میگردانم

و پولی که داده ام در برابر او کم نمیکنم او را با خود ببرید. آن علوی

پس از اطلاع اهل ناحیه از این واقعه 41 اشرفی نزد خریدار فرستادند

و او را ملزم نمودند که آن دختر را به صاحبش یعنی به سرپرست او از

خاندان جعفر بن ابیطالب رد کند.

چرا بعضی از مردم به جعفر وگفته هایش اعتماد کردند ؟

رفتارهای زشت جعفر باعث شد که جامعه شیعه آن روز از جعفر روی

برتافته و دنبال نایب اصلی امام حسن عسکری(علیه السلام) باشند؛

هر چند که خواص یاران امام عسکری(علیه السلام) از تولد و نیابت

حضرت مهدی(علیه السلام) پس از پدر بزرگوارش مطلع بودند، ولی به علت پنهان کاری که از طرف امام عسکری(علیه السلام) نسبت به تولد و وجود حضرت مهدی)عجّل الله تعالی فرجه الشریف(که برای حفظ جان امام عصر)عجّل الله تعالی فرجه الشریف(صورت گرفته بود اکثریت مردم از این واقعه بیخبر بودند و لذا برخی از آنها در ابتدا

ص:609

پیرو جعفر بوده، و پس از شهادت امام عسکری(علیه السلام) به او

تعزیت گفته و بر امامتش تبریک میگفتند آنها سخن جعفر مبنی بر

عقیم بودن امام حسن (علیه السلام) را پذیرفته بودند بسیاری از آنها با وجود

اینکه امام زمان (علیه السلام) را در زمان شهادت پدرش مشاهده کردند کودکی

وکم سن بودن ایشان را بهانه قرار داده و گفتند چگونه ممکن است

کودکی 5 ساله امام وحجت خداوند باشد وچون کسی را سراغ

نداشتند گرد جعفر جمع شدند ... عده ای از آنها در نهایت با اقدامات

منفی و پیدرپی جعفر از عقیده خود نسبت به وی بازگشتند. و به

جستجوی امام پس از امام عسکری(علیه السلام) پرداختند. و در این

بُرهه از تاریخ بود که امام عصر)عجّل الله تعالی فرجه الشریف(با

تعیین وکلایی با جامعه شیعه ارتباط برقرار کرده و آنان را در مسیر

اصلی و الهی امامت قرار دادند. با این حال عده اندکی نیز بر امامت

جعفر پس از امام عسکری(علیه السلام) باقی ماندند ولی آنان نیز در

طول تاریخ منقرض شده و از بین رفتند. شیخ طوسی در رد این افراد

مینویسد:

امام باید معصوم و أعلم مردم به احکام الهی باشد. جعفر نه معصوم

بود و نه به احکام الهی آگاهی داشت و افعال جعفر نشان از عدم

عصمت او، و عدم علم و آگاهی او نسبت به احکام الهی داشت.

نوبختی در ضمن بیان فرقه هایی که پس از شهادت امام هادی(علیه السلام) به وجود آمدند، مینویسد:

عده اندکی از مردم نیز قائل به امامت جعفر بن علی شدند و معتقد

بودند که پس از آن که محمد بن علی »برادر جعفر« از دنیا رفت پدرش

وی را وصی قرار داد.

نوبختی سپس در بیان فرقه های بعد از امام حسن عسکری(علیه السلام) چهار فرقه را میشمارد که قائل به امامت جعفر پس از امام

حسن عسکری(علیه السلام) بودند.

ص:610

علامه تستری در قاموس الرجال خویش آورده است که سعد بن

عبدالله قمی کتابی در ردّ اصحاب جعفر بن علی نوشته است.

اما همواره ادعای او مبنی بر عقیم بودن امام حسن عسکری (علیه السلام) در

طول تاریخ غیبت منجر به گمراهی بسیاری از افراد شده به نظر

میرسد در زمان حال ادعاهای دروغین جعفرکذاب دوباره دست

آویزی شده برای دشمنان اسلام تا اثبات کنند امام زمان وجود ندارد

وآنقدر منطقی وماهرانه سخن میگویند که متاسفانه عده ای که

تعدادشان اندک نیست این امر را پذیرفته اند که امام زمان وجود ندارد

وامام حسن عسکری (علیه السلام) عقیم بوده وفرزندی نداشته است وامکان

دارد که در آینده متولد شود

فرمایش حکیمه خاتون واثبات بطلان ادعای جعفر کذاب :

در بحار از محمدبن عبدالله مطهری روایت است که بعد از شهادت

امام عسکری (علیه السلام)، به خدمت حکیمه خاتون رفتم و سوال کردم از

حضرت حجه (علیه السلام) و خبر دادم او را از حیرتی که مردم را عارض شده

است. پس فرمود: «ای محمد! خداوند زمین را خالی نمی گذارد از

حجتی که یا ناطق است و آشکارا دعوی امامت می کند و یا خاموش

است و تقیه می کند؛ و بعد از امام حسن و امام حسین

(علیهما السلام) امامت در دو برادر نمی باشد و این فضیلتی است که

حق حسین (علیه السلام) را بر سایر ائمه علیهم السلام داده است.« این ناچیز

گوید این فرمایش آن خاتون، اشاره به بطلان دعوی امامت داشتن

جعفر کذاب است بعد از شهادت امام عسکری (علیه السلام).

م

یکی بودن مادر جعفر کذّاب و امام حسن عسکری (علیه السلام):

یک شبهه :

ص:611

آیا جعفر کذّاب و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از یک

مادر بوده اند؟

پاسخ:

درکتب تاریخی ذکر شده که امام هادی (علیه السلام) تنها یک زن داشته وآنهم سوسن)حدیث (بوده واز زنی دیگر نام برده نشده علامه محدّث سیّد تاج الدین علی بن احمد حسینی عاملی در کتاب التتمه فی تواریخ الائمه علیهم السلام نقل می کند که حضرت امام هادی(علیه السلام) تنها یک کنیز داشتند و لامحاله 5 یا 7 فرزند ایشان از آن یک

زن بوده است(21)

دربرخی منابع گفته شده که مادر جعفر کنیزی به نام »حدق« بوده است.که این جز نامهای سوسن نیست از طرفی وقتی با اقدامات قبیح جعفردر مقابل سوسن روبرو میشویم در اینکه مادر او سوسن است به شک می افتیم . الله اعلم

برادر و پسر امام بودن جعفر کذاب و علت انحراف او با وجودتربیت امام هادی (علیه السلام)

یک شبهه :

چگونه جعفرکذاب که فرزند امام و تحت تربیت امام نیز بود، دچارانحراف گردید؟

در مورد اینکه امام هادی علیه السلام فرزندی به نام جعفر معروف به

جعفر کذاب داشته اند، میان مورخین شیعی و حتی غیر شیعی اختلافی نیست.

ائمه علیهم السلام بجهت آگاهی کاملشان به تمام جوانب مسائل تربیتی و رعایت دقیق آنها در مورد فرزندان خود، انسانهای صالحی راتحویل جامعه اسلامی دادند که در طول تاریخ جوامع اسلامی بهره های فراوانی از وجود این افراد بردند و هر کدام منشأ خدمات زیادی بودند و حتی امروزه نیز بارگاه و مرقدشان محلی برای جذب قلوب بسوی دین و معنویت است.

اما نکته مهم این است که تربیت صحیح به معنای سلب اختیار و جبر نیست. یعنی حتی برای کسی که درنهایت تربیت

ص:612

صحیح قرار گرفته، هر لحظه ممکن است در اثر عدم مراقبت و رعایت مسائل تربیتی و بروز عوامل انحراف، به سوی فسادکشیده شود. پس هر چند ائمه علیهم السلام و انبیاء الهی فرزندان خود را تربیت صحیح نموده اند، ولی ممکن است بعضی از فرزندان در اثر حسادت یا حب جاه و مقام و یا همنشینی با افراد ناباب، دچارانحراف گردند. البته نباید نقش بعضی از مادران را از نظر دور داشت چون بر اساس قانون وراثت، انتقال بعضی از صفات مادر به فرزند،زمینه انحراف را در آنها آماده تر میکند.

تذکر این نکته لازم است که به همین دلایلی که بیان شد برخی ازفرزندان انبیاء الهی نیز از مسیر حق منحرف شدند و به راه تباهی رفتند، چنانکه خداوند در مورد فرزند نوح میفرماید: «قَالَ یَنُوحُ إِنَّهُ لَیْس مِنْ أَهْلِک إِنَّهُ عَمَلٌ غَیرُ صالِحٍ فَلا تَسئَلْنِ مَا لَیْس لَک بِهِ عِلْمٌ إِنی أَعِظک أَن تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ]i[فرمود: «ای نوح! او از اهل تو نیست! اوعمل غیر صالحی است] فرد ناشایسته ای است پس، آنچه را از آن

آگاه نیستی، از من مخواه! من به تو اندرز میدهم تا از جاهلان نباشی!! (22»)

در بررسی زندگانی انبیاء، امامان و بزرگان گاهی شاهد افرادی ازخاندان آن بزرگواران هستیم که برخلاف روش و مشی آباء و اجدادخویش عمل نموده و اثرات نامطلوبی از این گونه اقدامات خود برجای گذاشته اند. برخی از اینان تا پایان عمر خود از عملکردشان روی برنتافته و تا آخرین لحظه از اقدامات سوء خود دست بر نداشته اند وبرخی دیگر پس از سال ها عناد و کینه توزی نسبت به راه راستین

اجداد خویش در نهایت متنبّه شده و حقیقت امر را دریافته اند. آن چه قابل تأمل است اثرات اعمال این گونه افراد است که گاه و بیگاه صفحات تاریخ را لکه دار نموده و موجب تشویش اذهان گشته وثمرات جبران ناپذیری در جامعه بر جای گذاشته است.

سرانجام جعفرکذاب :

چون دست جعفر کذاب به اموال متعلق به امام (علیه السلام) نرسید، مشغول به

ص:613

خوردن آنچه داشت، شد؛ به طوریکه می فروخت و می خورد تا آنکه

برایش به قدر قوت یک روز نماند درحالیکه او 24 پسر و دختر داشت

و چند کنیز و خدم و حشم. پس فقر او به جایی رسید که سوسن جده

ابی محمد (علیه السلام) امر فرمود که برای او از مال آن معظمه، آرد و گوشت و

جو و کاه مجری دارند برای اولاد و مادران آنها و خدم و حشم غلامان

او و مخارج ایشان.

او سرانجام در سال 271 قمری در 45 سالگی در سامراءدرگذشت.(23) او را در کنار قبر پدرش در سامرا به خاک سپردند .

عده ای از مورخین عنوان کرده اند که جعفر همچنان بر کفر وگناه خود باقی بود تا اینکه خداوند شر او را از سر امام زمان (عج) کم کرد زیرا بعید میدانند جعفر

با آنهمه گناه وظلمش در حق امام زمان (عج) توفیق توبه یافته باشد

اما آن چه از منابع دیگربه دست می آید این است که جعفر هر چند در

راه رسیدن به مقامی که شایسته آن نبود، تلاش فراوانی نمود و با افعال

و اعمال سوء خود موجبات رنجش خاطر پدر و برادر گرامیش و امام

عصر)عجّل الله تعالی فرجه الشریف(را فراهم ساخت)و پس از آن

بزرگواران، مدعی امامت و طالب ارث و میراث برادرش گردید و

مرتکب اعمالی چون شرب مسکرات و مجالست با آوازه خوانان،

فروش دختر بچه از اولاد جعفر بن ابیطالب و... شد(ولی در نهایت

از کرده خود پشیمان شده، توبه نمود و از توقیعی که از جانب حضرت

ولیعصر)عجّل الله تعالی فرجه الشریف(صادر شده میتوان این مطالب را به طور مشخص استنباط نمود. شیخ طوسی در کتاب الغیبه خود در بخش توقیعات آورده است که اسحاق بن یعقوب توسط محمد بن عثمان عمری)رحمه الله) نامه ای خدمت ولیعصر)عجّل الله تعالی فرجه الشریف(میفرستد که در آن چند سؤال مطرح کرده بود و از جمله سؤالات راجع به جعفر و عاقبت وی میباشد، حضرت ضمن توقیعی که به خط مبارک خود مینویسند راجع به جعفر

ص:614

آورده اند که:

... پس بدان همانا بین خدا و بین احدی هیچ قرابتی نیست و هر کس

»از اهل بیت ما« مرا انکار کند از ما نیست و راه او راه فرزند نوح(علیه السلام) میباشد. و اما راه عمویم جعفر و فرزندانش، همانند راه

برادران یوسف »علی نبینا و آله و علیه السلام« میباشد... .(24)

این که حضرت، منکرین خود را همانند فرزند نوح معرفی میکند از

این روست که فرزند نوح از اطاعت پدر خویش برتافت و مطیع اوامر

الهی نشد و با همان حال نیز از دنیا رفت، ولی در مورد عمویش جعفر

از تعبیر برادران یوسف استفاده نمود و برادران یوسف با این که در

ابتدا در حق پدر و برادر خویش جفا نمودند، ولی عاقبت از عملکرد

بد خویش پشیمان شده به راه حق بازگشتند و استفاده از چنین

عنوانی برای جعفر، نشان از بازگشت جعفر به راه حق و پذیرش

امامت حضرت مهدی»« دارد و این یعنی توبه از تمام آن چه که در

ابتدا مدّعی آن بود و پذیرش آن چه در ابتدا منکرش شده بود یعنی

ولایت و امامت حضرت ولیعصر)عجّل الله تعالی فرجه الشریف(.الله اعلم

ص:615

منابع وپی نوشتها :

1- احمد کسروی، در پاسخ بدخواهان،.

2- محجه البیضاء ج 4 ص 313

3- هود آیه 45، بحار الانوار، ج 50، ص 176، الزام الناصب ص 114، سیره الأئمه الاثنی عشر، شاهم معروف الحسنی، ج 2، ص 475.

4- بحار، ج 50، ص 227 و 228.منتخب الاثرص 243،اعلام الوری ص 385والزام الناصب ص 67

5- مفاخر اسلام، ج 2، ص 40

6- منتهی الآمال حاج شیخ عباس قمی ج 2 ص 261

7- هود آیه 45، بحار الانوار، ج 50، ص 176، الزام الناصب ص 114، سیره الأئمه الاثنی عشر، شاهم معروف الحسنی، ج 2، ص 475.

8- تاریخ سامرا، ج 2 ص 251.

9- الزام الناصب ص 114 وروزگار رهایی ج1 ص 189

10- بحار الانوار، ج 50، ص 306، ح 2

11- بحار الانوار، ج 50، ص 313، ح 11

12- بحارالانوار جلدج 52 ص 67 ،منتخب الاثر ص 367 ،الزام الناصب ص

108 ،وفاه العسکری ص 44 ، ینابیع الموده ج 3 ص 125

13- زنان مردآفرین، محمد محمدی اشتهاردی، ص 185.

14- رجوع شود به کتاب تاریخ عصر غیبت، ص 262 تا 264.

15- غیبت شیخ طوسی ص 74 وارشاد مفید ص 325

16- اقتباس ازجامع النورین صفحه 314، بحار جلد 51 صفحه 332 به بعد. در مورد غایب شدن آن حضرت در سرداب و جریان غرق شدن دشمنان، در مجالی السنیه جلد 5 صفحه 728 مطالبی آمده است.

17- الزام الناصب ص 106 وارشاد مفید ص 320 و325

18- .الزام الناصب ص 106 وارشاد مفید ص 320 و325

19- احتجاج طبرسی ج 2، ص 468 ،تاریخ سامرا، ج 2 ، ص 253..

20- احتجاج طبرسی ، ج 2 ، ص 468.

21-ایشان این مطلب را از مصباح کفعمی نقل کرده است.

22- سوره هود، آیه 46

23- معارف و معاریف، ج م، ص م م م.وجلد 2 ،دایره المعارف تشیع ج 5؛ قاموس الرجال ج2؛ دایره المعارف الشیعه العامه، ج 7 24- این روایت در منابع بسیاری از جمله: غیبت شیخ طوسی ص 176 ، بشاره الاسلام ص 300 ، الزام الناصب ص 129 ، الامام المهدی ص 253 ، الاعلام الوری باعلام الهدی امین الاسلام طبرسی ص 423 ، الاحتجاج علامه طبرسی، کشف الغمه اربلی ج 3 ص 321 ، الخرائج و الحرائج راوندی، بحارالأنوار مجلسی ج 51 ص 356 وجلد 53 ص 108 و184 ، المجدی فی انساب

الطالبین علی بن محمد علوی نسابه (از بزرگان قرن پنجم هجری(، ینابیع الموده

قندوزی حنفی و نیز علامه سید محمد صادق بحرالعلوم در تعلیقه ای که برای

کتاب سرّ السلسله العلویه ابی نصر بخاری)ح 341ه(زده، آمده است.

ص:616

خلیفه در جواب گفت: عجب آدم احمقی هستی، اگر امامت در

دست ما میبود، آن رابرای خود قرار میدادیم، اگر امام شناسان و

شیعیان آنچه از برادرت و پدرت از معجزات و... دیدند از تو ببینند، تو

را امام خود میدانند، دیگر نیازی به کمک ما نداری و گرنه هرگز به تو

ایمان نخواهند آورد.

کارشکنیهای او در عصر امامت برادرش امام حسن عسکری(علیه السلام) به

جایی نرسید، ولی پس از شهادت برادرش دوباره شروع به ادعا کرد و

اعلام داشت که امام بعد از برادرم من هستم.

امام حسن عسکری(علیه السلام) برای اینکه این امر بر مردم اشتباه نشود و

امامت امام مهدی (عج) را از کارشکنیهای جعفر حفظ کند، در

آخرین لحظات عمرشان، یکی از اصحاب به نام " ابوالادیان " را به

حضور طلبیدند و به او فرمودند: " چند نامه هست، اینها را به مدائن

میبری و به فلان و فلان کس میرسانی و جواب نامه ها را میگیری،

روز پانزدهم به سامراء می آیی، صدای گریه از خانه من خواهی شنید،

مطلع میشوی که من از دنیا رفته ام. "

ابوالادیان میگوید: عرض کردم: فدایت شوم، معلوم است که سخن

شما راست و درست است و همین طور که میفرمایید خواهد شد،

ولی سئوالی دارم و آن اینکه پس از شما امام کیست؟ امام (علیه السلام) فرمودند: امام کسی است که جواب نامه ها را از تو مطالبه کند.

ص:617

عرض کردم: علامت دیگر امام پس از شما چیست؟ امام (علیه السلام)

فرمودند: امام کسی است که بر جنازه من نماز بخواند.

عرض کردم: علامت دیگر چیست؟ امام (علیه السلام) فرمودند: امام کسی

است که از میان همیانهای طلا خبر دهد.

ابوالادیان میگوید: ابهت امام عسکری (علیه السلام) مرا گرفت، دیگر نپرسیدم

که منظور چه همیانی است، برخاستم خداحافظی کردم، نامه را گرفتم

و به سوی مدائن رهسپار شدم، نامه ها را به صاحبانشان دادم و جواب

نامه ها را گرفتم وبه سامراء برگشتم، همین که وارد خانه امام حسن

عسکری(علیه السلام) شدم صدای گریه شنیدم، فهمیدم که امام عسکری(علیه السلام)

دار دنیا را وداع کرده اند.

ولی دیدم گروهی دور جعفر را گرفته اند و به عنوان امام به او تهنیت

میگویند و بعضی هم تسلیت میگفتند !

در این میان کسی آمد و به جعفر گفت: جنازه برادرت را غسل

داده اند، بفرمایید بر آن جنازه نماز بخوانید، دیدم جعفر برخاست و

همراه گروهی برای انجام نماز رهسپار شد، با خود گفتم: عجبا ! اگر

امام مردم بیدین بشود، معلوم میشود که همواره دین از اول سست

بوده است، چون من من جعفر کذاب را میشناختم که همواره با ساز

و آواز و شراب خواری سر و کار داشت،من هم دنبال جعفر به راه

افتادم تا ببینم جریان به کجا منتهی میشود!

کنار جنازه امام عسکری (علیه السلام) رسیدیم، جعفر پیش ایستاده و همراهان

پشت سرش، با خود گفتم: دیگر کار از کار گذشت.

ناگهان پرده سفیدی که در حجره آویزان بود بلند شد، دیدم کودکی

نورانی پیدا شد، ردای جعفر را گرفت و فرمود: " ای عمو! پس برو، من

سزاوارترم که بر جنازه پدرم نماز بخوانم، جعفر مانند نقش بر دیوار

هیچ نتوانست بگوید و کنار رفت.

آن کودک مشغول نماز شد و پس از نماز همین که خواست برود، به

من رسید و فرمود: جواب نامه ها را به من بده، نامه ها را به ایشان

دادم، رفتند به حجره .

با خود گفتم : حمد و سپاس خدا را که دو علامت از علاماتی که امام

عسکری(علیه السلام) به من فرموده بودند، ظاهر شد، نزد جعفر آمدم و گفتم :

این طفل که بود؟ گفت: من اصلا چنین کودکی را ندیده ام و

نمیشناسم !!!

دستور دستگیری امام زمان(عج)

جعفر دید با این وضع به هدف شوم خود نمیرسد، نزد معتمد

عباسی خلیفه وقت رفت و گزارش داد که برادرم عسکری(علیه السلام) پسری

دارد و او بر جنازه پدرش نماز خواند) امام عسکری(علیه السلام) برای حفظ

فرزندش حضرت حجت (عج) از دشمنان، تولد او را به کسی نفرموده

بود.(خلیفه، ضد مامور به فرماندهی شخصی به نام رشیق به خانه

امام عسکری (علیه السلام) فرستاد و دستور داد که برو به خانه امام

عسکری(علیه السلام) و همه حجره ها را جستجو کن، بی آنکه اجازه بگیری،

وارد شو.

رشیق با مامورین به آنجا رفتند و همه حجره ها را گشتند تا به آن حجره

که در آن، پرده سفیدی آویزان بود رسیدند، پرده را بلند کردند دریایی

آنجا دیدند که در وسط آن کودکی سجاده انداخته و نماز میخواند،

رشیق به یکی از مامورانش دستور داد که برو و آن کودک را بگیر. آن

مامور تا به سراغ کودک آمد در میان آب غرق شد .

رشیق به دیگری دستور داد، آن شخص هم وقتی خواست به کودک

نزدیک شود در آب غرق شد با فریاد بلند تقاضای کمک کرد، او را

نجات دادند، حضرت با کمال وقار نماز را تمام کردند و سپس در پیش

روی ماموران از حجره بیرون آمدند.

ماموران گویا چوب خشکی شده بودند، اصلا نتوانستند کوچکترین

ص:619

آسیبی به کودک که حضرت حجت (عج) بودند برسانند.همین موقع

بود که حضرت مهدی (عج) غایب شدند و غیبت صغری به وقوع

پیوست.

" التماس دعا "

اقتباس ازجامع النورین صفحه 314، بحار جلد 51 صفحه 332 به بعد. در مورد

غایب شدن آن حضرت در سرداب و جریان غرق شدن دشمنان، در مجالی

السنیه جلد 5 صفحه 728 مطالبی آمده است.

جعفر بن ابیطالب مشهور به جعفر طیار برادر امیرالمؤمنین

زندگی نامه جعفر ابن ابطالب)جعفر طیار(

جعفربن ابیطالب (علیه السلام)

اشاره

جعفر، کنیه او ابوعبدالله و مشهور به " جعفر طیار " پسرعموی پیغمبر و

از شهدای بزرگ صدر اسلام ! پدرش ابی طالب و مادرش فاطمه بنت

اسد و برادرش عقیل، طالب، و علی علیه السلام است. جعفربن

ابیطالب 20 سال بعد از عام الفیل در مکه به دنیا آمد. آن زمان که

خشکسالی مکه بود، جعفر به دلیل معیشت سخت و تنگ پدرش، در

خانه عمویش عباس بزرگ شد و همچنان نزد او ماند تا در سال اول

بعثت پیغمبر اسلام، اندکی بعد از برادرش علی علیه السلام مسلمان

شد و اسلام آورد.

سال 5 هجرت، بر اثر فشار زیاد و شکنجه کفار قریش و بنا بر توصیه

پیغمبر به مسلمانان برای مهاجرت از مکه به حبشه،جعفر با همسرش اسماء بنت عمیس، به حبشه رفت. پیغمبر نامه ای برای نجاشی

پادشاه حبشه به دست جعفر داد و او را دعوت به اسلام کرد و از

نجاشی خواست تا به اوضاع جعفر)امیر و سرپرست تمام مسلمانان

ص:620

مهاجر(و همراهانش رسیدگی کند. از آنطرف کفار قریش هم، چند نفر
را با هدایایی نزد نجاشی فرستادند تا مسلمانان مهاجر را به مکه
برگرداند ولی سخنان جعفربن ابیطالب در دل نجاشی اثر کرد.
او در جلسات مناظره ای که با کفار قریش داشت، به خوبی مواضع و
دیدگاه اسلام را بیان کرد تا جایی که نجاشی و اسقف هایش را متقاعد
کرد و کفار قریش، ناامید به مکه برگشتند. نقل است که نجاشی بعد از
سخنان جعفر، مسلمان شد. جعفر در حبشه صاحب چند فرزند شد
که از آن جمله عبدالله، محمد، عون بودند و اولین مولود مسلمان در
حبشه عبدالله بود که بعدها، داماد امیرالمومنین علی علیه السلام و
شوهر حضرت زینب سلام الله علیها شد. سال ششم هجرت، جعفر
به دستور پیامبر مسلمانان را به مدینه برگرداند که در سال هفتم بعد از
جنگ خیبر به مدینه رسیدند. وقتی پیغمبر جعفربن ابیطالب را دید،
او را در برگرفت و میان دو چشمش را بوسید و با خوشحالی گفت: به
خدا قسم نمی دانم از آمدن جعفر خوشحال شوم یا از فتح خیبر! آنگاه
پیغمبر، خانه ای در کنار مسجد به او اختصاص داد و از غنائم غزوه
خیبر به او و مهاجران همراهش سهمی دادند.
در سال هشتم هجرت، زمانی که فرستاده پیغمبر در مقابل پادشاه
بصری در روستای »موته« کشته شد، پیغمبر بسیار ناراحت شد، سپاه
سه هزار نفری بنام سپاه »امرا« تشکیل داد و فرماندهی آن را به 3 نفر از

صحابه داد که اولین فرمانده آن، جعفر بود. این سپاه در مقابل سپاه

دویست هزار نفری رومیان جنگید، جعفر در این نبرد، هر دو دستش قطع شد ولی نگذاشت که پرچم روی زمین بیفتد و خودش در همین

جنگ »موته« شهید شد. از این رو پیغمبر فرمود: خداوند به جعفر دو

بال داده و او با فرشتگان در بهشت به هر جا که می خواهد پرواز می

کند. به همین سبب او را »جعفر طیار« و »ذوالجناحین« می گویند. در

همان روز شهادت جعفر، پیغمبر از طریق وحی آگاه و بسیار غمگین

ص:621

شدند، آنگاه مردم مدینه را جمع کرده و واقعه موته و چگونگی شهادت سه سردار سپاه را برای آنها گفتند، سپس برای آنها آمرزش خواست و آنان را " شهید " خواند.

عبدالله فرزند جعفر می گوید: من به یاد دارم که وقتی خبر شهادت پدرم جعفر به مدینه رسید پیامبر اکرم به خانه ما آمدند و تسلیت گفتند و دست مبارک بر سر من و برادرم کشیدند و بر روی ما بوسه زدند در حالی که اشک ایشان روان بود و فرمودند: که جعفر به بهترین ثواب رسید و تا سه روز هر روز به خانه ما می آمدند و ما را تسلی می دادند و به مادرم اسماء بنت عمیس فرمودند: غم مخور که من ولی شمایم در دنیا و آخرت.

فضائل و مناقب جعفربن ابیطالب:

او در عصر جاهلیت به داشتن چهار خصلت، متمایز بود. پرهیز از شرابخواری، دروغ، فحشاء، و بت پرستی. جعفر خطیبی توانا و مردی شجاع، سخاوتمند، بردبار و متواضع و شخصیتی نافع داشت و دارای عقل و درایت و هوش زیاد و اراده قوی بود. این سردار برجسته، آگاه به مسائل دینی و آشنا به فنون و اصول جنگ بود و از سابقین در اسلام بود. درباره فضایل او روایاتی از پیامبر نقل شده که جعفر در ردیف بهترین مردم و با پیامبر از یک طینت و سرشت و از نظر خلق و خوی شبیه ترین افراد به پیغمبر بوده است. هم چنین

پیغمبر، او را از " ابوالمساکین " یعنی پدر بینوایان دادند، زیرا او بسیار به فقرا و مستمندان رسیدگی میکرد و اموالش را میان آنها تقسیم نمود.

ارادت و علاقه اش به برادر خود، علی بن ابیطالب هم بسیار زیاد بود.

او از پیامبر روایت نقل کرده و پسرش عبدالله، ابوموسی اشعری، عبدالله بن مسعود، عایشه، ام سلمه و دیگران هم از او نقل حدیث

ص:622

کرده اند.

شهادت جعفربن ابیطالب (علیه السلام)

جعفر، کنیه او ابوعبدالله و مشهور به " جعفر طیار " پسرعموی پیغمبر و از شهدای بزرگ صدر اسلام ! پدرش ابی طالب و مادرش فاطمه بنت اسد و برادرش عقیل، طالب، و علی علیه السلام است. جعفربن ابیطالب 20 سال بعد از عام الفیل در مکه به دنیا آمد. آن زمان که خشکسالی مکه بود، جعفر به دلیل معیشت سخت و تنگ پدرش، در خانه عمویش عباس بزرگ شد و همچنان نزد او ماند تا در سال اول بعثت پیغمبر اسلام، اندکی بعد از برادرش علی علیه السلام مسلمان شد و اسلام آورد.

سال 5 هجرت، بر اثر فشار زیاد و شکنجه کفار قریش و بنا بر توصیه پیغمبر به مسلمانان برای مهاجرت از مکه به حبشه،جعفر با همسرش اسماء بنت عمیس، به حبشه رفت. پیغمبر نامه ای برای نجاشی پادشاه حبشه به دست جعفر داد و او را دعوت به اسلام کرد و از نجاشی خواست تا به اوضاع جعفر)امیر و سرپرست تمام مسلمانان مهاجر(و همراهانش رسیدگی کند. از آنطرف کفار قریش هم، چند نفر را با هدایایی نزد نجاشی فرستادند تا مسلمانان مهاجر را به مکه برگرداند ولی سخنان جعفربن ابیطالب در دل نجاشی اثر کرد.

او در جلسات مناظره ای که با کفار قریش داشت، به خوبی مواضع و

دیدگاه اسلام را بیان کرد تا جایی که نجاشی و اسقف هایش را متقاعد کرد و کفار قریش، نا‌امید به مکه برگشتنند. نقل است که نجاشی بعد از سخنان جعفر، مسلمان شد. جعفر در حبشه صاحب چند فرزند شد که از آن جمله عبدالله، محمد، عون بودند و اولین مولود مسلمان در حبشه عبدالله بود که بعدها، داماد امیرالمومنین علی علیه السلام و

ص:623

شوهر حضرت زینب سلام الله علیها شد. سال ششم هجرت، جعفر
به دستور پیامبر مسلمانان را به مدینه برگرداند که در سال هفتم بعد از
جنگ خیبر به مدینه رسیدند. وقتی پیغمبر جعفربن ابیطالب را دید،
او را در برگرفت و میان دو چشمش را بوسید و با خوشحالی گفت: به
خدا قسم نمی دانم از آمدن جعفر خوشحال شوم یا از فتح خیبر! آنگاه
پیغمبر، خانه ای در کنار مسجد به او اختصاص داد و از غنائم غزوه
خیبر به او و مهاجران همراهش سهمی دادند.
در سال هشتم هجرت، زمانی که فرستاده پیغمبر در مقابل پادشاه
بصری در روستای »موته« کشته شد، پیغمبر بسیار ناراحت شد، سپاه
سه هزار نفری بنام سپاه »امرا« تشکیل داد و فرماندهی آن را به 3 نفر از
صحابه داد که اولین فرمانده آن، جعفر بود. این سپاه در مقابل سپاه
دویست هزار نفری رومیان جنگید، جعفر در این نبرد، هر دو دستش
قطع شد ولی نگذاشت که پرچم روی زمین بیفتد و خودش در همین
جنگ »موته« شهید شد. از این رو پیغمبر فرمود: خداوند به جعفر دو
بال داده و او با فرشتگان در بهشت به هر جا که می خواهد پرواز می
کند. به همین سبب او را »جعفر طیار« و »ذوالجناحین« می گویند. در
همان روز شهادت جعفر، پیغمبر از طریق وحی آگاه و بسیار غمگین
شدند، آنگاه مردم مدینه را جمع کرده و واقعه موته و چگونگی
شهادت سه سردار سپاه را برای آنها گفتند، سپس برای آنها آمرزش

خواست و آنان را " شهید " خواند.

عبدالله فرزند جعفر می گوید: من به یاد دارم که وقتی خبر شهادت پدرم جعفر به مدینه رسید پیامبر اکرم به خانه ما آمدند و تسلیت گفتند و دست مبارک بر سر من و برادرم کشیدند و بر روی ما بوسه زدند در حالی که اشک ایشان روان بود و فرمودند: که جعفر به بهترین ثواب رسید و تا سه روز هر روز به خانه ما می آمدند و ما را تسلی می دادند و به مادرم اسماء بنت عمیس فرمودند: غم مخور که من ولی

شمایم در دنیا و آخرت.

مسعود، عایشه، ام سلمه و دیگران هم از او نقل حدیث کرده اند.

بنا بر قول مشهور، او در هنگام شهادت 41 سال داشت و در همان

منطقه)موته(شهید شد و مزار او و سایر شهدای موته، در منطقه ای

معروف به شهر مزار در اطراف موته)شهری در استان کرک اردن(قرار

دارد. ظاهرا قبر آنها قبلا مخفی بود ولی امروزه شناخته شده و امروز

زیارتگاه است. گفته می شود که " ظاهر بیترس اول " چهارمین سلطان

مصر، مزار جعفر را تجدید بنا کرد و اوقاف بسیاری به آن اختصاص

داد

+ نوشته شده در پنجشنبه بیست و سوم دی 1389ساعت 2:11 توسط محمد

رضا

مشهور به جعفر طیار یکی از صحابه پیامبر اسلام بود. وی در سال

پنجم بعثت که آزار و شکنجه هایی که کفار نسبت به مسلمانان روا

میداشتند، به اوج خود رسیده و آنان را به ستوه آورده بود، سرکرده

گروهی از مسلمانان بود که با اجازه رسول خدا به سرزمین حبشه

هجرت کردند. چون مردم حبشه از اهل کتاب و به دین حضرت

عیسی بودند و میتوان حدس زد که نسبت به یکتاپرستان مهربان

خواهند بود. داستان دفاع جعفر ابن ابی طالب از اسلام و مسلمین در

برابر نجاشی پادشاه حبشه)هنگامی که عمروعاص برای برگرداندن

آن ها با هدایای بسیار به نزد پادشاه رفته و او را تحریک کرده بود(در تاریخ آمده است. حضرت جعفر بن ابی طالب علیه السلام پسری به نام عبدالله دارد که شوهر حضرت زینب سلام الله علیها است.

وی در غزوه موته)سال هفت بعد از هجرت(رایت سپاه اسلام را داشت، تا آنکه دو دستش را بیفکندند و او با دو دست بریده سعی در برپا نگاه داشتن رایت اسلام داشت. رسول اسلام در مورد وی فرمود:

»خداوند به جای آن دو دست دو بال عطا فرمود که بدانها در بهشت پرواز کند بهر جای که خواهد«. وی برادر امام اول شیعیان نیز هست. قبر وی در موته است.

جعفر پسر ابی طالب نزد عبّاس پسر عبدالمطّلب تربیت شد. او سردسته مهاجرین به حبشه بود و به عنوان سخنگوی مسلمانان در نزد نجاشی برگزیده شد. او در سال م م م میلادی در غزوه موته کشته شد. فرزندان او عبدالله بن جعفر، محمّد بن جعفر و عون بن جعفر همگی در نبرد کربلا کشته شدند.

بنا به قول دیگر فرزندان جعفر طیار در کربلا حضور نداشتند بلکه نوه های ایشان که فرزندان عبدالله بودند در عاشورا حاضر بوده و به شهادت رسیدند: محمّد بن عبداللّه بن جعفر طیّار -عون بن عبداللّه بن جعفر طیّار -عبید اللّه بن عبد اللّه بن جعفر طیّار

منابع] ویرایش [

این مقاله شامل بخش هایی به قلم محمد معین)درگذشته در م م تیر م م م م(است.

جلد یکم منتهی الامال

ویکیپدیای انگلیسی

بامداد اسلام، عبدالحسین زرّین کوب، تهران: امیرکبیر، م م م م

اسلام شناسی)مشهد(علی شریعتی، تهران: چاپخش، م م م م

)معین، جلد پنجم صفحه م م م(

فضیلت نمازجعفرطیار

مقدمه

ص:626

بسیاری از ما انسان ها، دچار مشکلات و اضطراب هایی هستیم که زندگی را بر ما تیره کرده است و از سویی دعاها و خواهش هایی مادی و معنویی داریم که آرزومند برآورده شدن آنیم. میدانیم که بلاها و گرفتاریهای ما، با توجه به سطح ایمان ما، گاهی برای ارتقاء درجه ایمانی، گاهی برای امتحان یا نتیجه و اثر لغزش ها و گناهان ما است و روایات زیادی به این مطلب تصریح میکند.1 همچنین کوتاهی های ما در بندگی حضرت حق باعث میشود استحقاق برآورده شدن آرزوهایمان را نداشته باشیم. این جا است که به وسیله ای نیازمندیم که هم برطرف کننده گناهان و آثار شوم آن ها باشد و هم بر استحقاق ما در درگاه الهی بیفزاید، تا آرزوهایمان برآورده شود.

خداوند مهربان، از روی رحمت گسترده خود، انواع این وسایل را از طریق اولیای الهی به ما بخشیده و ما را به بهره گیری از آن ها فرا خوانده است2. یکی از مومرترین آن ها نماز آسمانی و گرانسنگ جعفر طیار7است؛ نمازی که به دلیل غنای محتوایی آن باید در حال انجام آن طمأنینه و آرامش ویژه ای داشته باشی و مدتی را مانند بنده و گدایی بر در سلطان، روی پا بایستی و سپس تعظیم کنی و به خاک بیفتی. همین ایستادن و خم شدن و به خاک افتادن طولانی، همراه آرامش و تسبیح گفتن، باعث میشود غبار گناهان بزرگ از آیینه وجود ما پاک شود و ظرفیت و استحقاق ما در درگاه با عظمت الهی بیشتر

گردد، و در نهایت، به خواسته خود -در صورت صلاحدید الهی-
برسیم؛ از همین رو بزرگان و اولیای الهی که هم به مشکلات ما و
ریشه های آن، واقف بوده اند و هم به درمان های متناسب با آن آگاهی
داشته اند، نماز جعفر طیار را به عنوان یک نسخه کاملاً مجرب و
همگانی، سفارش میکرده اند و خود نیز به آن ملتزم بوده اند.

مسیره و گفتار بزرگان در مورد نماز جعفر7

ص:627

شیخ اعظم انصاری1

عباداتی که شیخ انصاری از سن بلوغ تا آخر عمر به آن ها مواظبت داشت -گذشته از فرائض و نوافل شبانه روز و ادعیه و تعقیبات- عبارت بوده است از قرائت یک جزء قرآن و نماز جعفر طیار و زیارت جامعه و عاشورا در هر روز.3

حضرت آیت الله بهجت در این رابطه میفرماید:

مرحوم شیخ انصاری با این که یک چشم داشت و شب نمی توانست مطالعه کند، در روز این همه درس، تألیف و عبادت داشت، هر روز زیارت عاشورا را با صد لعن و سلام، در بالاسر مرقد حضرت امیر7نیم ساعت ایستاده می خوانده، و نماز جعفر، و یک جزء قرآن را همراه با توفیق معنوی انجام می داده است.4

مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی

حضرت آیت الله بهجت که از شاگردان ایشان بود، درباره استاد خود چنین میفرمود:

مرحوم آقا شیخ محمّد حسین، طوری بود که اگر کسی به فعالیت های علمی اش توجّه می کرد، تصوّر می کرد در شبانه روز هیچ کاری غیر از مطالعه و تحقیق ندارد، و اگر کسی از برنامه های عبادی ایشان اطّلاع پیدا می کرد، فکر می کرد غیر از عبادت به کاری نمی پردازد. در کنار این فعالیت های علمی، آن قدر مقیّد به برنامه های عبادتی بودند که

هر کس این ها را می دید، فکر می کرد که اصلاً به هیچ چیز غیر از عبادت نمی رسد. هر روز زیارت عاشورا و هر روز نماز جعفر طیّار از برنامه های عادی ایشان بود. روزهای پنج شنبه -طبق سنّتی که علمای نجف دارند و معمولاً روز پنج شنبه یا جمعه یک روضه هفتگی دارند- ضمن توسل به اهل بیت:که زمینه ای بود برای دیدار دوستان و استادان و شاگردان با همدیگر، مرحوم آقا شیخ محمد

ص:628

حسین در این روضه شان مقید بود که خود پای سماور بنشیند، و خود
او همه کفش ها را جفت کند، و در عین حال، زبانش مرتّب در حال
حرکت بود؛ خیلی تند تند یک چیزی را می خواندند. ما متوجّه
نمی شدیم که این چه ذکری است که ایشان این قدر در نشستن و
برخاستن به گفتن آن مقید است.5

حاج شیخ عباس قمی

مرحوم حاج شیخ عباس قمی از این نماز به عنوان »اکسیر اعظم و
کبریت احمر« یاد کرده و فرموده است:

از جمله نمازها، نماز حضرت جعفر طیار است که اکسیر اعظم و
کبریت احمر است و به سندهای معتبره با فضیلت بسیار که عمده،
آمرزش گناهان عظیمه است، وارد شده است.6

آیت الله سید محمد کاظم یزدی

این عالم بزرگوار نیز فرموده است:

هی من المستحبات الأکیده و مشهوره بین العامّه و الخاصّه و الأخبار
متواتره فیها؛

این نماز، از مستحبات مورد تأکید و بین شیعه و سنی مشهور است و
روایات درباره آن، در حد تواتر میباشد.7

آیت الله حاج شیخ محمد حسن نجفی)صاحب جواهر(

این عالم کم نظیر، در این باره میفرماید:

مستحب بودن نماز جعفر طیار، اجماعی میباشد و بین شیعه و سنی مشهور است و اخبار مربوط به آن، متواتر است و اهل بیت:پیوسته آن را میخوانده اند.8

آیت الله بهجت ونماز جعفر

یکی از خصوصیات بارز آیت الله بهجت، اصرار بر خواندن نماز جعفر طیار و نماز خواندن با توجه قلبی و چشم گریان بود.9

خدمت حضرت آیت الله بهجت گاهی همین سوال میشد که: «در

فرصت های مناسب، چه عملی زودتر انسان را به آن توجهات میرساند؟« ایشان سفارش میکردند: «این نماز جعفر طیار، تجربه شده برای این که میبُرد انسان را از مشاغل زیاد و انسان را متوجه خدا میکند«.10

ایشان در خصوص حل مشکل ازدواج، به خواندن نماز جعفر طیار و دعایی که در کتاب زادالمعاد مجلسی آمده است، سفارش فرمودند.

از محضر آیت الله بهجت در مورد مشکل ازدواج دختری سوال شد، آن بزرگوار در جواب سوال اظهار داشت:

نماز جعفر طیار بخواند و پس از آن، دعایی که در کتاب زادالمعاد مجلسی آمده که در این هنگام خوانده شود، بخواند و در پی آن، به سجده رود و تلاش کند که حتما گریه کند -گرچه به مقدار کم -و همین که چشمش را اشک گرفت، حاجتش را از خدا بخواهد.

آیت الله ناصری حفظه الله

این عالم فرزانه و بزرگوار در این باره میفرماید:

یکی از نمازهای مستحبی که اهل بیت:و بزرگان خیلی سفارش کرده اند -به خصوص برای حاجت های خیلی مهم- نماز جعفر طیار است. انسان، هر مشکلی که دارد، نماز جعفر طیار بخواند، بسیار عالی است. برای هر حاجت مهمی که دارید، این نماز را بخوانید.11

یکی از امور بسیار مهم که باید عنایت ویژه ای به آن داشته باشیم،

توسل است. توسل خیلی اثر دارد. گدایی کردن از در خانه خدا و ائمه اطهار7تجارتی است که سرمایه نمیخواهد. یکی از توسلاتی که بزرگان به آن سفارش میکردند، نماز جعفر طیار است که گره های بسیار مهم را با آن میتوان باز کرد. البته شرایطی دارد که رعایت آن ها، اثر گذاریاش را بیشتر میکند. بهترین وجهش این است که روز چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه را انسان روزه بگیرد و در عصر جمعه

ص:630

نماز جعفر طیار را بخواند و بعد هم مبلغی را هر چند اندک باشد، برای سلامتی حضرت بقیه الله7صدقه بدهد و حاجتش را از خدا تقاضا کند که فرموده اند: ممکن نیست حاجت او رد شود. اغلب افراد در ماه مبارک رمضان موفق به خواندن نماز جعفر طیار میشوند؛ چون در این سه روز، روزه دارند و عموماً شرطش در ماه مبارک رمضان موجود است.12

درباره نماز جعفر یکی از بزرگان اهل معنا میفرماید:

اگر بخواهد معنویت در زندگی ما تعریف شود، یک فداکاری و گذشت لازم دارد و یک اشتغال شدید میخواهد. ما برای پیگیریهای معنوی و رشدمان باید بیش از این هزینه کنیم و وقت و نیرو صرف کنیم. یک عمل عبادی قوی را در طول شبانه روز باید ملتزم باشیم و یک جهت مراقبه ای قوی را باید ملتزم باشیم. مثلاً در اعمال عبادی بعضی مشغول به ذکر میشوند که پیچیدگی خاص خود را دارد. اشتغال و عدم اشتغال، کیفیت ذکر، شرائط ذکر که آثار عجیبی در زندگی انسان میگذارد که بابش مفصل است. ولی منظور ما از ذکر، یک اشتغال است. نماز امام زمان7، نماز جعفر طیار، این ها چیزهایی بوده که اعجاز میکرده است. مخصوصاً اگر یک جنبشی میشد که انسان علاقه مند به این قضایا، مدتی را به نماز جعفر طیار اشتغال پیدا میکرد، برکاتش زود محسوس میشود. زود که عرض

میکنم منظور بعد از ماه هاست و برای انسان فتح باب میکند. گویا

این عمل عبادی نماز جعفر طیار حکم کیمیا دارد. بعضی اهمال

میکنند؛ مثلاً سریع دو رکعت میخوانند و اذکارش را بعد میگویند،

این گونه، آثارش کم میشود. نماز جعفر طیار در سلوک عملی، یک سر

بوده است. آقا علی بن موسی الرضا7از مدینه که عازم طوس شدند،

مرتب این نماز را مشغول بوده اند.13 با این که خودشان امام هستند و

ص:631

خودشان نماز دارند؛ اما نماز جعفر را ملتزم بوده اند.

این نماز، آثار و برکاتی را در زندگی و در ارتقاء معنویت انسان میگذارد. مشکل و خطری که الآن با آن مواجهیم این است که نکند آرام آرام سیره بزرگان حوزه فراموشمان بشود. و اشتغال به یک اموری پیدا کنیم که با سیره علما و بزرگان حوزه فاصله داشته باشد؛ این نماز جعفر از جمله سنت هایی است که از اهل بیت:به علمای اهل معنویت منتقل شده که دیگر واسطه نداشته است. این نماز جعفر طیار، مدتی التزام میخواهد. خیلی از این عبادت ها به گونه ای است که اگر انسان مدت زمانی ملتزم باشد، بهره اش را میگیرد؛ از جمله این نماز است. البته حداقل یک حول < [سال] کامل میخواهد، اگر کسی حاجتی را در نظر گرفت و حاجتش زودتر برآورده شد که چه بهتر. این نماز، در بین علمای نجف مجرب بوده است. علمای اهل معنایی که بعضی از اعمال عبادی را به هیچ وجه ترک نمیکردند از جمله آن عبادات، نماز جعفر طیار بوده است.

بعضی از دوستان مدتی به این نماز مشغول میشدند و آثار و برکاتی میدیدند که واقعاً بهت آور است. برخی که از نظر پزشکی برای فرزنددار شدن مأیوس شده بودند مشغول به خواندن این نماز شدند و نتیجه گرفتند. البته اکابر و بزرگان، فقط برای حوائج مادی نماز جعفر را نمیخوانده اند؛ بلکه ضمیمه اش میکرده اند و اصل را حوائج

معنوی قرار میدادند؛ ولی اگر نماز جعفر طیار در برنامه عبادی کسی قرار گیرد یک قدس و یک نور همیشه همراه او خواهد بود. یکباره ساختار روحی او تغییر میکند؛ یعنی یک بهاء و نور پیدا میکند. این نماز، خیلی جای کار دارد؛ یعنی ارزش دارد که انسان وقت بگذارد و ملتزم باشد و هرچه میخواهد از این نماز بخواهد. البته حوائج هم متفاوت هستند و انسان باید بداند که کدام حاجت چه مقدار ادامه

میخواهد. هر حاجتی یک مقدار حد نصابی از تکرار عمل را دارد.

گاهی حد نصاب، بالا است؛ یک وقت یک نفر یک قضیه معنوی را که

اکابر، چهل سال دنبالش میدویده اند مد نظر قرار میدهد میخواهد

نماز جعفر طیار بخواند و فکر میکند بعد از دو سه ماه هم باید به آن

برسد که این، خطا است؛ ولی گاهی حوائج را باید از هم تفکیک کرد.

گاهی ما مشکلاتی در زندگیمان هست که اصلاً راه معنویت را بر ما

بسته است. این موارد، جای نماز جعفر طیار است که شخص؛

میخواند و راه برای او باز میشود. قدم به قدم پیش میرود و

استمداد میکند از الطاف حق تعالی. به هرحال، نماز جعفر طیار در

برهه هایی از طلب در زندگی مادی و معنوی، به داد انسان میرسد و

انسان را رشد میدهد.14

کیفیت خواندن نماز جعفرو برخی از احکام آن

امام خمینی1چنین میفرماید:

یکی از نمازهای مستحبی که استحبابی مومد دارد و بین شیعه و سنی

از نمازهای معروف است، نماز جعفر بن ابیطالب7است که رسول

خدا9آن را به وی هنگامی که از سفر حبشه بر می گشت، عطا کرد، تا با

این وسیله، محبت و کرامت خود نسبت به او را اظهار بدارد.... و

بهترین وقت انجام آن، هنگام بلند شدن آفتاب در صبح جمعه است و

جائز است که مکلف، آن را جزء نافله های شب و یا روز خود حساب

کند که در این صورت هم به عنوان نماز جعفر و هم به حساب

نافله های او محسوب میشود همان طور که در روایت آمده است.15

مثلاً اگر مکلف خواست آن را بعد از نماز مغرب بیاورد، می تواند به

عنوان نافله مغرب نیت کند.

این نماز، چهار رکعت با دو سلام است؛ یعنی دو نماز دو رکعتی است

ص:633

که در هر رکعت حمد و سوره را میخواند و پس از تمام شدن سوره،

پانزده بار می گوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أکبر«.

آن گاه به رکوع می رود و این ذکر را در رکوع ده بار می گوید و پس از سر

برداشتن از آن، ده بار می گوید و همچنین در سجده و بعد از

سربرداشتن از سجده و همچنین در سجده دوم و بعد از سر برداشتن

از سجده، ده بار همین ذکر را بگوید که در نتیجه، در یک رکعت، هفتاد

و پنج بار و در چهار رکعت، سیصد بار این ذکر را گفته است. و ظاهراً

می تواند در رکوع و سجود، به همین ذکر اکتفا نموده، ذکر خاص رکوع

و سجود را نگوید؛ لکن نزدیک تر به احتیاط، آن است که به گفتن آن

اکتفا ننموده، ذکر رکوع و سجود را نیز بگوید. در این نماز، سوره

خاصی معین نشده و هر سوره ای میتواند بخواند؛ ولی، بهتر آن است

که در رکعت اول، سوره »إذا زلزلت«، و در رکعت دوم، سوره

»عادیات« و در رکعت سوم »إذا جاء نصر الله« و در رکعت چهارم،

سوره »قل هو الله أحد« را بخواند.

مسأله1. جائز است در صورتی که عجله داشته باشد، تسبیحات را

بعد از نماز بگوید.] یعنی دو تا دو رکعت نماز بخواند مانند نماز صبح

و بعداً 300 بار ذکر تسبیحات اربعه را بگوید [1 همچنان که جائز است

در صورتی که حاجتی ضروری دارد، اصل نماز جعفر را دو قسمت

نموده یک دو رکعتی را بیاورد و دو رکعت دیگر را بعد از بر آمدن

حاجتش بخواند.

مسأله2. اگر بعضی از تسبیحات را در جای خودش فراموش کند، اگر در محل های دیگر به یادش آمد؛ در همان جا قضایش را به جا می آورد و تسبیحات همان محل را نیز می خواند.17 بنابراین اگر تسبیحات رکوع را فراموش کرد و بعد از سربرداشتن از آن، به یادش آمد، در همان جا ده تسبیح رکوع را قضا نموده، تسبیح خود آن محل را نیز

می خواند و همچنین در محل ها و در احوال دیگرِ نماز. و اگر بیادش نیامد، تا از نماز فارغ شد، بهتر و به احتیاط نزدیک تر، آن است که تسبیحات فراموش شده را به امید ثواب بیاورد.18

یادآوری

1- برای نماز جعفر، دعاهای بسیار زیبا و آدابی ذکر شده است که اگر با این دعاها و آداب به جا آورده شود، زودتر و بهتر نتیجه بخش خواهد بود. برای اطلاع از این دعاها به مفاتیح الجنان مراجعه کنید.

2- درباره شیوه خواندن و احکام مربوط به این نماز، نظرهای متعدد وجود دارد که ما شیوه مشهور را از امام خمینی1نقل کردیم.

3- با وجود آن که می توان ابتدا نماز را بدون تسبیحات خواند و بعد، تسبیحات آن را خواند، باید توجه داشت که این کار، تأثیرات نماز را خواهد کاست.

4-این نماز، بین مردم، به نمازی طولانی مشهور شده است تا جایی که ضرب المثل شده است؛ در صورتی که به طور معمول، این نماز بیشتر از نیم ساعت طول نمیکشد که اگر اندکی حضور قلب در آن باشد، شیرینی آن باعث میشود نماز، هرگز طولانی جلوه نکند.

به شما که رشد معنوی و برآورده شدن نیازهایتان، آرزوی ما است، خواندن این نماز را سفارش کرده و از شما خواهشمندیم پس از خواندن این نماز، دوستان خود در نشریه خُلُق را از دعای خیر،

فراموش نفرمایید.

نویسنده: هیئت تحریریه

ص:635

پی نوشت

(1) میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج 2، ص 40، باب البلاء؛ عدل الهی،

مرتضی مطهری، ص 166.

(2) اشاره به آیه شریفه: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ ...،

سوره مائده: 35.

(3) سیمای فرزانگان، رضا مختاری، چ 16، بوستان کتاب، قم، 1386، ص 139.

(4) در محضر آیت الله بهجت، محمد حسین رخشاد، نشر سماء، چ 3 ، قم،

1382، ج 1، ص 49.

(5) برگی از دفتر آفتاب، رضا باقی زاده، نشر مشهور، چ دهم، قم، 1382، ص

204.

(6) مفاتیح الجنان، نماز جعفر طیار.

(7) العروه الوثقی)للسید الیزدی(، ج2، ص 105.

(8) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج12، ص 199.

(9) حجت الاسلام حسین دانی در گفتگو با خبرنگار اجتماعی باشگاه خبری

فارس.

(10) حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ جعفر ناصری حفظه الله، نوار

سخنرانی)در جمع معتکفین مسجد المحمود خانه اصفهان واقع در شهر

اصفهان(، 85/5/18.

(11) متن سخنرانی آیت الله ناصری، مسجد کمرزرین اصفهان، رمضان المبارک،

1385ه ش.

(12) مجله خُلُق، شماره 8.

(13) بحارالانوار، جم م، صم م.

(14) سخنرانی ایشان در جمع طلاب حوزه علمیه، قم، مومسه فرهنگی

دارالهدی، 88/7/12.

(15) من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 554.

(16) ر.ک: کافی، ج 3، ص 466.

(17) وسائل الشیعه، ج 8، ص61.

(18) تحریر الوسیله، ج1، ص 243؛ و بنگرید: العروه الوثقی)للسید الیزدی(، ج2، ص 107.

ص:636

تهیه و تنظیم توسط موسسه فرهنگی ، اخلاقی دارالهدی -قم

برگرفته از سایت بنیاد فرهنگی آموزشی هاد

(نماز جناب جعفر طیّار) آیابه دنبال کیمیاویانقشه گنج نیستید؟

سه شنبه، 16 اسفند 1390 ساعت 27:11

بسم الله الّرحمن الرّحیم

نماز جناب جعفر طیّار علیه السلام

1- نماز جعفر طیّار ، هدیّه ع ی رسول خدا صلّی الله علیه و آله به

جناب جعفر بن أبی طالب علیه السلام

مرحوم علامه مجلسی در ربیع الأسابیع می نویسد: بدان که این نماز

از جمله متواترات است و خاصّه و عامّه به سندهای بسیار روایت

کرده اند، و مخالفان نیز این نماز را مستحبّ می دانند مگر نادری از

ایشان، امّا اکثر ایشان به اعتبار عداوت باطنی که با امیرالمومنین علیه

السّلام و اقارب آن حضرت دارند، این نماز را به عبّاس عموی پیغمبر

صلّی الله علیه وآله نسبت داده اند. [1]

مرحوم علّامه ع ی مجلسی در ادامه میع نویسد:

به سند معتبر از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام منقول است

که چون جعفر طیّار، برادر امیرالمومنین علیه السلام، از هجرت حبشه

مراجعت نمود، در روزی رسید که فتح خیبر بر دست امیرالمومنین

علیه السّلام شده بود. حضرت رسول صلّی الله علیه وآله به قدر

مسافت یک تیر پرتاب، به استقبال او شتافت. چون جعفر نظرش بر جمال عدیم المثال آن حضرت افتاد، مشتاقانه به جانب آن حضرت دوید. حضرت او را در بر گرفت و دست در گردن او آورد و ساعتی با

ص:637

او سخن گفت. پس بر ناقه ع ی غضبا سوار شد و جعفر را ردیف خود

ساخت، و چون ناقه به راه افتاد، حضرت فرمود که: ای جعفر، ای

برادر، میع خواهی بخشش بزرگی کنم نسبت به تو؟ میع خواهی تو

را عطیّه ع ی گران ع بهایی بدهم؟ میع خواهی تو را برگزینم؟ مردم

گمان کردند که مال جزیل از غنایم خیبر

به او عطا خواهد فرمود. جعفر گفت: بلی، پدر و مادرم فدای تو باد.

پس حضرت نماز تسبیح را تعلیم نمود به او. [2]

2- ثواب نماز جعفر طیّار) یا نماز تسبیح(

مرحوم علّامه ع ی مجلسی در ربیع الاسابیع میع نویسد: بعد از نوافل

شبانه ع روزی ، نمازی به حسب صحّت سند و کثرتِ ثواب به این نماز

نمیع رسد. [3]

ابوحمزه ع ی ثمالی از حضرت باقر علیه السّلام نقل میع کند که

فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله به جعفر بن ابی طالب فرمود:

آیا نمیع خواهی به تو نمازی را یاد دهم که اگر بخوانی و مقدار گناهان

تو به تعداد ریگ بیابان و کف دریا باشد آمرزیده شوی؟ عرض کرد:

بله ای رسول خدا. [4] ابراهیم بن ابی البلاد نقل می کند که از امام رضا

علیه السّلام ثواب نماز جعفر را پرسیدم، فرمود: اگر گناهان کسی که

این نماز را میع خواند به تعداد شن ع های بیابان و به مقدار کف دریا

باشد، خداوند وی را می آمرزد! ابراهیم گفت: پرسیدم: این آمرزش،

اختصاص به شیعیان دارد؟ فرمود: بله، اختصاص به شما دارد. [5]
اسحاق بن عمّار از حضرت صادق علیه السّلام سوال نمود: اگر کسی
نماز جعفر را بخواند، آیا خداوند همان ثوابی که رسول خدا صلّی الله
علیه وآله برای جعفر بیان نمود، برای این فرد نیز میع نویسد؟ فرمود:
به خدا قسم بله ! 6 حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هرکس هر روز
ص:638

نماز جعفر را بخواند، کارهای بد برای او نوشته نمی شود، و به ازای هر تسبیحی که در نماز بگوید، برای او حسنه ع ای نوشته میع شود، و درجه ع ی وی در بهشت بالا میع رود. 7 حضرت باقر علیه السّلام به ابوحمزه ع ی ثمالی فرمود: در هر رکعت نماز جعفر، 75 مرتبه تسبیحات خوانده میع شود که جمعاً میع شود 300 تسبیح در چهار رکعت. خداوند این تسبیحات را مضاعف کرده، و به ازای آن، برای تو دوازده هزار حسنه میع نویسد که هر حسنه معادل کوه احد و بزرگ ع تر از آن میع باشد. [3 [8- زمان ع های مناسب برای خواندن نماز جعفر طیّار

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل میع کند که فرمود: در هر زمان از شب یا روز که خواستی، نماز جعفر را بخوان ... اگر خواستی نماز جعفر را در شب بخوان و آن را بخشی از نمازهای نافله ع ی شب خود قرار بده، و اگر خواستی این نماز را در روز بخوان و آن را بخشی از نمازهای نافله ع ی روز خود قرار بده. [9] احمد بن علی انصاری از رجاء بن ابی ضحّاک نقل میع کند که گفت: مأمون مرا فرستاد که علیّ بن موسی علیه السّلام را از مدینه به خراسان بیاورم، و سفارش نمود که من شخصاً مراقب و مواظب او باشم. هم ع چنین امر کرد که در طول شبانه روز از او جدا نشوم و محافظ او باشم تا ایشان را به نزد مأمون برسانم. لذا من پیوسته با حضرت بودم و از ایشان جدا نمی شدم. به

خدا قسم کسی را ندیدم که نسبت به خداوند متعال از او متّقی تر باشد، و یا بیش ع تر از او یاد خدا باشد، و یا خدا ترس ع تر از وی باشد. آن حضرت هر شب چهار رکعت نماز جعفر طیّار می خواند و آن را بخشی از نماز شب محسوب میع نمود. [10] حضرت صاحب الامر علیه السّلام در یکی از توقیعات صادره فرمود: بهترین زمان برای خواندن نماز جعفر، آغاز روز جمعه میع باشد، البته در هر زمانی که

ص:639

خواستی و یا هر وقتی از شب و روز که خواستی، خواندن نماز جعفر جائز است. [11] حسن بن فضّال گفت: از حضرت رضا علیه السّلام درباره ع ی شب نیمه ع ی شعبان پرسیدم و عرض کردم: آیا برای این شب نمازی به غیر از نمازِ دیگر شب ع ها وجود دارد؟ حضرت فرمود: نماز واجبی برای این شب نیست، اما اگر دوست داری که در این شب عمل مستحبّی انجام دهی، تو را به نماز جناب جعفر بن ابی طالب علیه السّلام توصیه میع کنم. [12] زمان ع های توصیه شده برای تکرار نماز جعفر طیّار

ابوحمزه ع ی ثمالی از حضرت باقر علیه السّلام نقل میع کند که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله به جعفر بن ابی طالب فرمود: هرگاه خواستی چهار رکعت نماز بخوان، اگر خواستی هر شب، اگر خواستی هر روز، اگر خواستی جمعه به جمعه، اگر خواستی ماه به ماه، و اگر خواستی سال به سال. [13] رسول خدا صلّی الله علیه وآله به جناب جعفر فرمود: من به تو عملی را اعطا میع کنم که اگر آن را هر روز انجام دهی، برای تو از دنیا و آن ع چه در آن است بهتر است، و اگر یک ع روز در میان انجام دهی، گناه مابین آن دو روز آمرزیده خواهد شد، یا اگر در هر جمعه یا هر ماه یا هرسال انجام دهی، خداوند گناهان مابین آن دو را میع آمرزد، هرچند گناهان تو به تعداد ستارگان، به تعداد برگ درختان، و به تعداد ریگ ع های بیابان باشد. [14]

حضرت صادق علیه السّلام از پدران گرامی خویش نقل میع کند که امیرالمومنین علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به جعفر چنین فرمود: اگر توانستی، هر روز این نماز را بخوان. اگر نتوانستی هر روز بخوانی، در هر جمعه بخوان. اگر در هر جمعه نتوانستی بخوانی، در هر ماه بخوان. اگر در هر ماه نتوانستی بخوانی، در هر سال بخوان. اگر در هر سال نتوانستی بخوانی، یک بار در

عمرت بخوان. اگر چنین کنی، خداوند گناهان کبیره و صغیره، گناهان غیر عمد و عمد، و گناهان قدیم و جدید تو را میع آمرزد. [15]

مکان ع های توصیه شده برای خواندن نماز جعفر طیّار

مرحوم علّامه ع ی مجلسی در بحارالانوار میع نویسد: به خطّ مرحوم شیخ حسین بن عبدالصّمد عاملی؛ پدر شیخ بهایی دیدم که از شیخ ابوالطّیّب رازی چنین نقل کرده است:

هرکس حضرت رضا علیه السّلام یا یکی از ائمّه علیهم السّلام را زیارت کند، و نزد او نماز جعفر بخواند، برای او به ازای هر رکعت نمازی که خوانده است، ثواب هزار حجّ، هزار عمره، آزاد ساختن هزار بنده، و هزار جهاد در راه خدا هم ع راه با پیامبر مُرسل نوشته میع شود. هم ع چنین به ازای هر قدمی که برداشته است ع، ثواب صد حج، صد عمره، آزاد سازی صد بنده در راه خدا منظور میع شود، و برای او صد حسنه نوشته میع شود، و از او صد عملِ بد، پاک میع شود. [16]

6- طریقه ع ی خواندن نماز جعفر طیّار

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به جعفر بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: چهار رکعت نماز میع خوانی)دو نماز دو رکعتی(؛ در هر رکعت بعد از قرائت یعنی خواندن حمد و سوره 15 بار میع گویی: «سُبْحَانَ اللهِ ، وَ الْحَمْدُ لِلهِ ، وَ

لَا إِلَهَ إِلّا اللهُ ، وَ اللهُ أكْبَر« تسبحات اربعه بعد به رکوع میع روی و 10 بار تسبحات اربعه میع گویی. بعد از برخاستن از رکوع 10 بار تسبیحات اربعه میع گویی. در سجده ع ی اوّل 10 بار تسبیحات اربعه میگویی. بعد ازآن که سر از سجده ع ی اوّل برداشتی 10 بار تسبیحات اربعه می گویی. در سجده ع ی دوم 10 بار تسبیحات اربعه میع گویی و سرانجام، بعد از آن که سر از سجده ع ی دوم برداشتی 10

بار تسبیحات اربعه می گویی. [17]

در مورد خواندن سوره ع ای که در هر رکعت بعد از سوره ع ی حمد

خوانده میع شود، روایات مختلفی نقل شده است که به هر یک از

آن ع ها میع توان عمل کرد، هرچند بزرگان فقها و محدّثین انجام دو

مورد اوّل از روایات ذیل را توصیه نموده اند : [18]

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: در رکعت اوّلِ نماز جعفر سوره ع ی

زلزال، در رکعت دوم سوره ع ی عادیات؛ در رکعت سوم سوره ع ی

نصر؛ و در رکعت چهارم سوره ع ی توحید خوانده شود. [19]

ابراهیم بن أبی بلاد از حضرت کاظم علیه السّلام نقل میع کند که

فرمود: در نمازجعفر، سوره ع های زلزال، نصر، قدر و توحید را

بخوان. [20] حضرت صادق علیه السّلام به عبدالله بن مغیرم فرمودند:

در نماز جعفر علیه السّلام، دو سوره ع ی توحید و کافرون را بخوان.

[21] حضرت صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و

آله به جعفر علیه السّلام فرمود: در هر رکعت این نماز، دو سوره ع ی

توحید و کافرون را بخوان. [22] رسول خدا صلّی الله علیه وآله به

جناب جعفر فرمود: در این نماز میع توانی در هر رکعت سوره ع ی

توحید را بخوانی. [23] روایت شده است که در هر رکعت از نماز

جعفر، میع توانی سوره ع ی حمد و سوره ع ی توحید را بخوانی. [24]

طریقه ع ی مختصر کردن نماز جعفر طیّار با گفتن تسبیحات بعد از نماز

ابان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میع فرمود:

هرکس عجله دارد، میع تواند نماز جناب جعفر را بدون تسبیحات

بخواند، سپس تسبیحات را در حالی که به دنبال حاجتش)کارهای

خود(میع رود بگوید ! [25] حضرت صادق علیه السّلام به ابابصیر

فرمود: اگر عجله داشتی، نماز جعفر را بدون تسبیحات بخوان و

سپس قضای تسبیحات را به ع جا آور. [26] مرحوم آیت الله محمّد تقی

ص:642

موسوی اصفهانی)متوفّی 1348 ه ق(در کتاب سراج القبور

میع نویسد: اگر فردی کار تعجیلی دارد، جایز است که اصل نماز

)جعفر(را بیع تسبیحات بخواند، و بعد از نماز تسبیحات را بخواند

اگر چه در حال راه رفتن باشد . [27]

مرحوم آیت الله میرزا محمّد باقر فقیه ایمانی)متوفّی 1370 ه ق(در

کتاب فوز اکبر و پس از تأکید بر خواندن نماز جناب جعفر علیه السّلام

در شب نیمه ع ی شعبان میع نویسد: یک قسمِ مختصر و آسان این

نماز آن است که 4 رکعت به دو سلام خوانده شود، و بعد از چهار

رکعت، سیع صد مرتبه بگویند: «سُبْحَانَ اللهِ ، وَ الْحَمْدُ لِلهِ ، وَ لَا إِلَهَ إِلَّا

اللهُ ، وَ اللهُ أَكْبَر«. [28]

8- اذکار آخرین سجده ع ی هر رکعت از نماز جعفر طیّار

[29] مرحوم شیخ صدوق در " هدایه " میع نویسد: در پایان هر رکعت [30] از

نماز جعفر چنین بگو: " يَا مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَ الْوَقَارَ ، يَا مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَ

تَكَرَّمَ بِهِ ، يَا مَنْ لَا يَنْبَغِى التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ ، يَا مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَىْ ءٍ عِلْمُهُ ، يَا

ذَا النِّعْمَهِ وَ الطَّوْلِ ، يَا ذَا الْمَنِّ وَ الْفَضْلِ ، يَا ذَا الْقُدْرَهِ وَ الْكَرَمِ ، أَسْأَلُكَ

بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ ، وَ مُنْتَهَى الرَّحْمَهِ مِنْ كِتَابِكَ ، وَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ

الْأَعْلَى وَ كَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ أَنْ تَفْعَلَ

بِى كَذَا وَ كَذَا)به جای کذا و کذا حاجتت را بگو(" . [31]

9- اذکار آخرین سجده ع ی نماز جعفر طیّار

حضرت صادق علیه السلام فرمود: در رکعت آخِر نمازِ تسبیح یا نماز جعفر، در آخرین سجده بعد از گفتن تسبیحات چنین بگو: " سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَ الْوَقَارَ ، سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَ تَکَرَّمَ بِهِ ، سُبْحَانَ مَنْ لَا یَنْبَغِی التَّسْبِیحُ إِلَّا لَهُ ، سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَی کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْمُهُ ، سُبْحَانَ ذِی الْمَنِّ وَ النِّعَمِ ، سُبْحَانَ ذِی الْقُدْرَهِ وَ الْکَرَمِ ، اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِکَ ، وَ مُنْتَهَی الرَّحْمَهِ مِنْ کِتَابِکَ ، وَ اسْمِکَ الْأَعْظَمِ ، وَ کَلِمَاتِکَ

التَّامَّهِ الَّتِی تَمَّتْ صِدْقاً وَ عَدْلًا ، صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ ، وَ افْعَلْ بِی کَذَا وَ کَذَا)به جای کذا و کذا حاجتت را بگو(" . [32]

ابان از حضرت صادق علیه السّلام نقل میع کند که فرمود: در آخرین رکعت نماز جعفر بن ابی طالب علیه السّلام چنین بگو: " سُبْحَانَ اللهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ ، سُبْحَانَ اللهِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ ، سُبْحَانَ اللهِ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ ، سُبْحَانَ اللهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَهً وَ لَا وَلَداً ، سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَ الْوَقَارَ ، سُبْحَانَ مَنْ تَعَظَّمَ بِالْمَجْدِ وَ تَکَرَّمَ بِهِ ، سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَی کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْمُهُ ، سُبْحَانَ ذِی الْفَضْلِ وَ الطَّوْلِ ، سُبْحَانَ ذِی الْمَنِّ وَ النِّعَمَ ، سُبْحَانَ ذِی الْقُدْرَهِ وَ الْأَمْرِ ، سُبْحَانَ ذِی الْمُلْکِ وَ الْمَلَکُوتِ ، سُبْحَانَ ذِی الْعِزِّ وَ الْجَبَرُوتِ ، سُبْحَانَ الْحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ ، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ السَّمَاءُ بِأَکْنَافِهَا ، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ الْأَرَضُونَ وَ مَنْ عَلَیْهَا ، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ الطَّیْرُ فِی أَوْکَارِهَا ، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ السِّبَاعُ فِی آجَامِهَا ، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ حِیتَانُ الْبَحْرِ وَ هَوَامُّهُ ، سُبْحَانَ مَنْ لَا یَنْبَغِی التَّسْبِیحُ إِلَّا لَهُ ، سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَی کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْمُهُ، یَا ذَا النِّعْمَهِ وَ الطَّوْلِ ، یَا ذَا الْمَنِّ وَ الْفَضْلِ ، یَا ذَا الْقُوَّهِ وَ الْکَرَمِ

، أَسْأَلُکَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِکَ ، وَ مُنْتَهَی الرَّحْمَهِ مِنْ کِتَابِکَ ، وَ بِاسْمِکَ الْأَعْظَمِ الْأَعْلَی ، وَ کَلِمَاتِکَ التَّامَّاتِ کُلِّهَا ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِی کَذَا وَ کَذَا)به جای کذا و کذا حاجتت را بگو(" . [33]

10- ادعیه پس از نماز جعفر طیّار

مفضّل بن عمر گفت: حضرت صادق علیه السّلام را دیدم که بعد از نماز جعفر دستانش را بالا برد و چنین دعا کرد: یَا رَبِّ یَا رَبِّ ، و تا نفس داشت تکرار کرد. یَا رَبَّاهْ یَا رَبَّاهْ و تا نفس داشت تکرار کرد. یَا رَحِیمُ یَا رَحِیمُ و تا نفس داشت تکرار کرد. یَا اللهُ یَا اللهُ و تا نفس داشت تکرار کرد. یَا حَیُّ یَا حَیُّ و تا نفس داشت تکرار کرد. یَا رَحِیمُ یَا

ص:644

رَحِيمُ و تا نفس داشت تکرار کرد.

پس هفت بار گفت: يَا رَحْمَانُ يَا رَحْمَانُ. پس هفت بار گفت: يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

سپس گفت: اللَّهُمَّ إِنِّى أَفْتَتِحُ الْقَوْلَ بِحَمْدِکَ ، وَ أَنْطِقُ بِالثَّنَاءِ عَلَيْکَ وَ أُمَجِّدُکَ ، وَ لَا غَايَهَ لِمَدْحِکَ ، وَ أُثْنِى عَلَيْکَ ، وَ مَنْ يَبْلُغُ غَايَهَ ثَنَائِکَ وَ أَمَدَ مَجْدِکَ؟ ! وَ أَنَّى لِخَلِيقَتِکَ كُنْهُ مَعْرِفَهِ مَجْدِکَ؟ ! وَ أَىُّ زَمَنٍ لَمْ تَكُنْ مَمْدُوحاً بِفَضْلِکَ ، مَوْصُوفاً بِمَجْدِکَ ، عَوَّاداً عَلَى الْمُومِنِينَ بِحِلْمِکَ؟ !

تَخَلَّفَ سُكَّانُ أَرْضِکَ عَنْ طَاعَتِکَ ، فَكُنْتَ عَلَيْهِمْ عَطُوفاً بِجُودِکَ ، جَوَاداً بِفَضْلِکَ ، عَوَّاداً بِكَرَمِکَ ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ ، ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ.

حضرت صادق عليه السلام به مفضّل فرمود: اى مفضّل ! اگر حاجت مهمّى داشتى، نماز جعفر را بخوان، سپس اين دعا را بخوان و حاجت خود را درخواست کن. اگر چنين کنى، خداوند حاجتت را برآورده ميع سازد. [34]

عبدالملک بن مروان ازحضرت صادق عليه السّلام نقل ميع کند که فرمود: روز چهارشنبه، پنج شنبه و جمعه روزه بگير و در آخر روز پنج شنبه به ده مسکين يک مُدّ طعام [35] صدقه بده. روز جمعه غسل کن و به صحرا برو و نماز جناب جعفر بن أبى طالب عليه السّلام را بخوان. سپس دو زانوى خود را برهنه کن و روى زمين قرار بده و بگو:

«يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ عَلَىَّ الْقَبِيحَ ، وَ يَا مَنْ لَمْ يُوماخِذْ بِالْجَرِيرَهِ وَ لَمْ

يَهْتِکِ السِّتْرَ ، يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَهِ ، يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَهِ ، يَا صَاحِبَ کُلِّ نَجْوَی وَ مُنْتَهَی کُلِّ شَکْوَی، يَا مُقِيلَ الْعَثَرَاتِ ، يَا کَرِيمَ الصَّفْحِ ، يَا عَظِيمَ الْمَنِّ ، يَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا».

سپس هر یک از اذکار زیر را ده بار تکرار کن:

يَا رَبَّاهْ ، يَا رَبَّاهْ / يَا اللهُ ، يَا اللهُ / يَا سَيِّدَاهْ ، يَا سَيِّدَاهْ / يَا مَوْلَاهْ ، يَا مَوْلَاهْ / يَا رَجَایَاهْ / يَا غِيَاثَاهْ / يَا غَايَهَ رَغْبَتَاهْ / يَا رَحْمَانُ / يَا رَحِيمُ / يَا مُعْطِیَ

الْخَيْرَاتِ.

پس ده بار بگو: «صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَثِيراً طَيِّباً] مُبَارَكاً] كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ»

و حاجت خود را درخواست کن. [36]

حسن بن قاسم عبّاسی گفت: روز جمعه نزد حضرت کاظم علیه السّلام رفتم. دیدم وقتی روز بالا آمد، حضرت نماز جعفر علیه السّلام را خواند و پس از نماز دستانش را به سوی آسمان بالا برد و چنین دعا کرد: " يَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ اللُّغَاتُ ، وَ لَا تَتَشَابَهُ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ ، وَ يَا مَنْ هُوَ كُلَّ يَوْمٍ فِى شَأْنٍ ، يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ ، يَا مُدَبِّرَ الْأُمُورِ ، يَا بَاعِثَ مَنْ فِى الْقُبُورِ ، يَا مُحْيِىَ الْعِظَامِ وَ هِىَ رَمِيمٍ ، يَا بَطَّاشُ ، يَا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ ، يَا فَعَّالاً لِمَا يُرِيدُ ، يَا رَازِقَ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ، يَا رَزَّاقَ الْجَنِينِ وَ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ ، وَ يَا رَاحِمَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ ، وَ يَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ ، يَا مُدْرِكَ الْهَارِبِينَ ، وَ يَا غَايَةَ الطَّالِبِينَ ، يَا مَنْ يَعْلَمُ مَا فِى الضَّمِيرِ وَ مَا تُكِنُّ الصُّدُورُ ، يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ ، وَ سَيِّدَ السَّادَاتِ ، وَ إِلَهَ الْ آلِهَهِ ، وَ جَبَّارَ الْجَبَابِرَهِ ، وَ مَلِكَ الدُّنْيَا وَ الْ آخِرَهِ ، وَ يَا مُجْرِىَ الْمَاءِ فِى النَّبَاتِ ، وَ يَا مُكَوِّنَ طَعْمِ الثِّمَارِ، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى اشْتَقَقْتَهُ مِنْ عَظَمَتِكَ ، وَ أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ الَّتِى اشْتَقَقْتَهَا مِنْ كِبْرِيَائِكَ ، وَ أَسْأَلُكَ بِكِبْرِيَائِكَ الَّتِى اشْتَقَقْتَهَا مِنْ كَيْنُونِيَّتِكَ ، وَ أَسْأَلُكَ بِكَيْنُونِيَّتِكَ الَّتِى اشْتَقَقْتَهَا مِنْ جُودِكَ ، وَ أَسْأَلُكَ بِجُودِكَ الَّذِى اشْتَقَقْتَهُ مِنْ عِزِّكَ ، وَ أَسْأَلُكَ بِعِزِّكَ الَّذِى اشْتَقَقْتَهُ

مِنْ كَرَمِکَ ، وَ أسْاَلَکَ بِکَرَمِکَ الّذِی اشْتَقَقْتَهُ مِنْ رَحْمَتِکَ ، وَ أسْاَلَکَ بِرَحْمَتِکَ الَّتِی اشْتَقَقْتَهَا مِنْ رَأْفَتِکَ ، وَ أَسْأَلُکَ بِرَأْفَتِکَ الَّتِی اشْتَقَقْتَهَا مِنْ حِلْمِکَ ، وَ أَسْأَلُکَ بِحِلْمِکَ الَّذِی اشْتَقَقْتَهُ مِنْ لُطْفِکَ ، وَ أَسْأَلُکَ بِلُطْفِکَ الَّذِی اشْتَقَقْتَهُ مِنْ قُدْرَتِکَ ، وَ أَسْأَلُکَ بِأَسْمَائِکَ کُلِّهَا ، وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْمُهَیْمِنِ الْعَزِیزِ الْقَدِیرِ عَلَی مَا تَشَاءُ مِنْ أَمْرِکَ ، یَا مَنْ سَمَکَ السَّمَاءَ بِغَیْرِ عَمَدٍ ، وَ أَقَامَ الْأَرْضَ بِغَیْرِ سَنَدٍ ، وَ خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ غَیْرِ حَاجَهٍ بِهِ إِلَیْهِمْ إِلَّا إِفَاضَهً

ص:646

لِإِحْسَانِهِ وَ نِعَمِهِ ، وَ إِبَانَهً لِحِکْمَتِهِ وَ إِظْهَاراً لِقُدْرَتِهِ، أَشْهَدُ یَا سَیِّدِی ، أَنَّکَ

لَمْ تَأْنَسْ بِابْتِدَاعِهِمْ لِأَجْلِ وَحْشَهٍ بِتَفَرُّدِکَ ، وَ لَمْ تَسْتَعِنْ بِغَیْرِکَ عَلَی

شَیْ ءٍ مِنْ أَمْرِکَ ، أَسْأَلُکَ بِغِنَاکَ عَنْ خَلْقِکَ ، وَ بِحَاجَتِهِمْ إِلَیْکَ ، وَ بِفَقْرِهِمْ وَ

فَاقَتِهِمْ إِلَیْکَ ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ ، وَ أَهْلِ بَیْتِهِ

الطَّیِّبِینَ الْأَئِمَّهِ الرَّاشِدِینَ ، وَ أَنْ تَجْعَلَ لِعَبْدِکَ الذَّلِیلِ بَیْنَ یَدَیْکَ مِنْ أَمْرِهِ

فَرَجاً وَ مَخْرَجاً، یَا سَیِّدِی صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ، وَ ارْزُقْنِی الْخَوْفَ مِنْکَ وَ

الْخَشْیَهَ لَکَ أَیَّامَ حَیَاتِی ، سَیِّدِی ارْحَمْ عَبْدَکَ الْأَسِیرَ بَیْنَ یَدَیْکَ ، سَیِّدِی

ارْحَمْ عَبْدَکَ الْمُرْتَهَنَ بِعَمَلِهِ ، یَا سَیِّدِی أَنْقِذْ عَبْدَکَ الْغَرِیقَ فِی بَحْرِ

الْخَطَایَا ، یَا سَیِّدِی ارْحَمْ عَبْدَکَ الْمُقِرَّ بِذَنْبِهِ وَ جُرْأَتِهِ عَلَیْکَ ، یَا سَیِّدِی

الْوَیْلُ قَدْ حَلَّ بِی إِنْ لَمْ تَرْحَمْنِی ، یَا سَیِّدِی هَذَا مَقَامُ الْمُسْتَجِیرِ بِعَفْوِکَ مِنْ

عُقُوبَتِکَ ، هَذَا مَقَامُ الْمِسْکِینِ الْمُسْتَکِینِ ، هَذَا مَقَامُ الْفَقِیرِ الْبَائِسِ الْحَقِیرِ

الْمُحْتَاجِ إِلَی مَلِکٍ کَرِیمٍ رَحِیمٍ ، یَا وَیْلَتَا مَا أَغْفَلَنِی عَمَّا یُرَادُ مِنِّی، یَا سَیِّدِی

هَذَا مَقَامُ الْمُذْنِبِ الْمُسْتَجِیرِ بِعَفْوِکَ مِنْ عُقُوبَتِکَ ، هَذَا مَقَامُ مَنِ انْقَطَعَتْ

حِیلَتُهُ ، وَ خَابَ رَجَاومهُ إِلَّا مِنْکَ ، هَذَا مَقَامُ الْعَانِی الْأَسِیرِ ، هَذَا مَقَامُ الطَّرِیدِ

الشَّرِیدِ ، یَا سَیِّدِی أَقِلْنِی عَثَرَاتِی ، یَا مُقِیلَ الْعَثَرَاتِ ، یَا سَیِّدِی أَعْطِنِی

سوالی ، سَیِّدِی ارْحَمْ بَدَنِیَ الضَّعِیفَ وَ جِلْدِیَ الرَّقِیقَ الَّذِی لَا قُوَّهَ لَهُ عَلَی

حَرِّ النَّارِ ، یَا سَیِّدِی ارْحَمْنِی ، فَإِنِّی عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ أَمَتِکَ بَیْنَ

یَدَیْکَ وَ فِی قَبْضَتِکَ ، لَا طَاقَهَ لِی بِالْخُرُوجِ مِنْ سُلْطَانِکَ ، سَیِّدِی وَ کَیْفَ

لِی بِالنَّجَاهِ وَ لَا تُصَابُ إِلَّا لَدَیْکَ ، وَ کَیْفَ لِی بِالرَّحْمَهِ وَ لَا تُصَابُ إِلَّا مِنْ

عِنْدِکَ ، یَا إِلَهَ الْأنْبِیَاءِ ، وَ وَلِیَّ الْأتْقِیَاءِ ، وَ بَدِیعَ مَزِیدِ الْکَرَامَهِ ، إِلَیْکَ قَصَدْتُ وَ بِکَ أَنْزَلْتُ حَاجَتِی ، وَ إِلَیْکَ شَکَوْتُ إِسْرَافِی عَلَی نَفْسِی وَ بِکَ أَسْتَغِیثُ ، فَأَغِثْنِی وَ أَنْقِذْنِی بِرَحْمَتِکَ مِمَّا اجْتَرَأْتُ عَلَیْکَ ، یَا سَیِّدِی ، یَا وَیْلَتَا ، أَیْنَ أَهْرُبُ مِمَّنِ الْخَلَائِقُ کُلُّهُمْ فِی قَبْضَتِهِ ، وَ النَّوَاصِی کُلُّهَا بِیَدِهِ ، یَا سَیِّدِی مِنْکَ هَرَبْتُ إِلَیْکَ ، وَ وَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْکَ ، مُتَضَرِّعاً إِلَیْکَ ، رَاجِیاً لِمَا لَدَیْکَ، یَا إِلَهِی وَ سَیِّدِی ، حَاجَتِی الَّتِی إِنْ أَعْطَیْتَنِیهَا لَمْ یَضُرَّنِی مَا

مَنَعْتَنِی ، وَ إِنْ مَنَعْتَنِیهَا لَمْ یَنْفَعْنِی مَا أَعْطَیْتَنِی ، أَسْأَلُکَ فَکَاکَ رَقَبَتِی مِنَ

النَّارِ ، سَیِّدِی قَدْ عَلِمْتُ وَ أَیْقَنْتُ بِأَنَّکَ إِلَهُ الْخَلْقِ ، الَّذِی لَا سَمِیَّ لَهُ وَ لَا

شَرِیکَ لَهُ ، یَا سَیِّدِی وَ أَنَا عَبْدُکَ ، مُقِرٌّ لَکَ بِوَحْدَانِیَّتِکَ وَ بِوُجُودِ رُبُوبِیَّتِکَ

، أَنْتَ اللَّهُ الَّذِی خَلَقْتَ خَلْقَکَ بِلَا مِثَالٍ وَ لَا تَعَبٍ وَ لَا نَصَبٍ ، أَنْتَ الْمَعْبُودُ وَ

بَاطِلٌ کُلُّ مَعْبُودٍ غَیْرُکَ، أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی تَحْشُرُ بِهِ الْمَوْتَى إِلَى

الْمَحْشَرِ ، یَا مَنْ لَا یَقْدِرُ عَلَى ذَلِکَ أَحَدٌ غَیْرُهُ ، أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی تُحْیِی

بِهِ الْعِظَامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ ، أَنْ تَغْفِرَ لِی وَ تَرْحَمَنِی وَ تُعَافِیَنِی وَ تُعْطِیَنِی وَ

تَکْفِیَنِی مَا أَهَمَّنِی ، أَشْهَدُ أَنَّهُ لَا یَقْدِرُ عَلَى ذَلِکَ أَحَدٌ غَیْرُکَ ، أَیَا مَنْ أَمْرُهُ إِذا

أَرادَ شَیْئاً ، أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ ، أَیَا مَنْ أَحاطَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عِلْماً ، وَ أَحْصى

کُلَّ شَیْ ءٍ عَدَداً ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَ رَسُولِکَ وَ نَبِیِّکَ ، وَ

خَاصَّتِکَ وَ خَالِصَتِکَ ، وَ صَفِیِّکَ وَ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ ، وَ أَمِینِکَ عَلَى

وَحْیِکَ ، وَ مَوْضِعِ سِرِّکَ ، وَ رَسُولِکَ الَّذِی أَرْسَلْتَهُ إِلَى عِبَادِکَ ، وَ جَعَلْتَهُ

رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ ، وَ نُوراً اسْتَضَاءَ بِهِ الْمُومِنُونَ ، فَبَشَّرَ بِالْجَزِیلِ مِنْ

ثَوَابِکَ ، وَ أَنْذَرَ بِالْأَلِیمِ مِنْ عِقَابِکَ، اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَیْهِ بِکُلِّ فَضِیلَهٍ مِنْ

فَضَائِلِهِ ، وَ بِکُلِّ مَنْقَبَهٍ مِنْ مَنَاقِبِهِ ، وَ بِکُلِّ حَالٍ مِنْ حَالَاتِهِ ، وَ بِکُلِّ مَوْقِفٍ مِنْ

مَوَاقِفِهِ ، صَلَاةً تُکْرِمُ بِهَا وَجْهَهُ ، وَ أَعْطِهِ الدَّرَجَهَ وَ الْوَسِیلَهَ وَ الرِّفْعَهَ وَ

الْفَضِیلَهَ ، اللَّهُمَّ شَرِّفْ فِی الْقِیَامَهِ مَقَامَهُ ، وَ عَظِّمْ بُنْیَانَهُ ، وَ أَعْلِ دَرَجَتَهُ ، وَ

تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِی أُمَّتِهِ ، وَ أَعْطِهِ سوال هُ ، وَ ارْفَعْهُ فِی الْفَضِیلَهِ إِلَى غَایَتِهَا

،اللّهُمَ ّ صَلِ ّ عَلَی أهْلِ بَیْتِهِ أئِمَّهِ الْهُدَی وَ مَصَابِیحِ الدَّجَی ، وَ أمَنَائِکَ فِی خَلْقِکَ ، وَ أَصْفِیَائِکَ مِنْ عِبَادِکَ ، وَ حُجَجِکَ فِی أَرْضِکَ ، وَ مَنَارِکَ فِی بِلَادِکَ ، الصَّابِرِینَ عَلَی بَلَائِکَ ، الطَّالِبِینَ رِضَاکَ ، الْمُوفِینَ بِوَعْدِکَ ، غَیْرِ شَاکِّینَ فِیکَ ، وَ لَا جَاحِدِینَ عِبَادَتَکَ وَ أَوْلِیَاءَکَ ، وَ سَلَائِلِ أَوْلِیَائِکَ ، وَ خُزَّانِ عِلْمِکَ ، الَّذِینَ جَعَلْتَهُمْ مَفَاتِیحَ الْهُدَی ، وَ نُورَ مَصَابِیحِ الدُّجَی صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِمْ وَ رَحْمَتُکَ وَ رِضْوَانُکَ. اللَّهُمَ ّ صَلِ ّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ عَلَی مَنَارِکَ فِی عِبَادِکَ ، الدَّاعِی إِلَیْکَ بِإِذْنِکَ ، الْقَائِمِ بِأَمْرِکَ ، الْمُومدِّی عَنْ رَسُولِکَ عَلَیْهِ وَ

آلِهِ السَّلَامُ ، اللَّهُمَ ّ إِذَا أَظْهَرْتَهُ فَأَنْجِزْ لَهُ مَا وَعَدْتَهُ ، وَ سُقْ إِلَيْهِ أَصْحَابَهُ ، وَ انْصُرْهُ وَ قَوِّ نَاصِرِيهِ ، وَ بَلِّغْهُ أَفْضَلَ أَمَلِهِ ، وَ أَعْطِهِ سوالهُ ، وَ جَدِّدْ بِهِ عَنْ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ بَعْدَ الذُّلِ ّ الَّذِی قَدْ نَزَلَ بِهِمْ بَعْدَ نَبِیِّکَ ، فَصَارُوا مَقْتُولِینَ مَطْرُودِینَ مُشَرَّدِینَ خَائِفِینَ غَیْرَ آمِنِینَ ، لَقُوا فِی جَنْبِکَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِکَ وَ طَاعَتِکَ الْأَذَی وَ التَّکْذِیبَ ، فَصَبَرُوا عَلَی مَا أَصَابَهُمْ فِیکَ ، رَاضِینَ بِذَلِکَ ، مُسْلِمِینَ لَکَ فِی جَمِیعِ مَا وَرَدَ عَلَیْهِمْ وَ مَا یَرِدُ إِلَیْهِمْ ، اللَّهُمَ ّ عَجِّلْ فَرَجَ قَائِمِهِمْ بِأَمْرِکَ ، وَ انْصُرْهُ وَ انْصُرْ بِهِ دِینَکَ الَّذِی غُیِّرَ وَ بُدِّلَ ، وَ جَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَی مِنْهُ وَ بُدِّلَ بَعْدَ نَبِیِّکَ صلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ. اللَّهُمَ ّ صَلِ ّ عَلَی جَمِیعِ النَّبِیِّینَ وَ الْمُرْسَلِینَ ، الَّذِینَ بَلَغُوا عَنْکَ الْهُدَی ، وَ اعْتَقَدُوا لَکَ الْمَوَاثِیقَ بِالطَّاعَهِ ، اللَّهُمَ ّ صَلِ ّ عَلَیْهِمْ وَ عَلَی أَرْوَاحِهِمْ وَ أَجْسَادِهِمْ ، وَ السَّلَامُ عَلَیْهِمْ وَ رَحْمَهُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ ، اللَّهُمَ ّ صَلِ ّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی مَلَائِکَتِکَ الْمُقَرَّبِینَ ، وَ أُولِی الْعَزْمِ مِنْ أَنْبِیَائِکَ الْمُرْسَلِینَ ، وَ عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ أَجْمَعِینَ ، وَ أَعْطِنِی سوالی فِی دُنْیَایَ وَ آخِرَتِی ، یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ. اللَّهُمَ ّ کُلَّمَا دَعَوْتُکَ لِنَفْسِی لِعَاجِلِ الدُّنْیَا وَ آجِلِ الْ آخِرَهِ ، فَأَعْطِهِ جَمِیعَ أَهْلِی وَ إِخْوَانِی فِیکَ ، وَ جَمِیعَ شِیعَهِ آلِ مُحَمَّدٍ ، الْمُسْتَضْعَفِینَ فِی أَرْضِکَ بَیْنَ عِبَادِکَ ، الْخَائِفِینَ مِنْکَ ، الَّذِینَ صَبَرُوا عَلَی الْأَذَی وَ التَّکْذِیبِ فِیکَ وَ فِی رَسُولِکَ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ عَلَیهِمُ السَّلامُ ، أَفْضَلَ مَا یَأْمَلُونَ ، وَ اکْفِهِمْ مَا أَهَمَّهُمْ ، یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ ، اللَّهُمَ ّ اجْزِهِمْ عَنَّا جَنَّاتِ النَّعِیمِ ، وَ اجْمَعْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُمْ بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ " .

در دعایی دیگر، بخش ذیل نیز بیان شده است:

" اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ تَوْفِیقَ أَهْلِ الْهُدَی ، وَ أَعْمَالَ أَهْلِ التَّقْوَی ، وَ مُنَاصَحَهَ أَهْلِ التَّوْبَهِ ، وَ عَزْمَ أَهْلِ الصَّبْرِ ، وَ حَذَرَ أَهْلِ الْخَشْیَهِ ، وَ طَلَبَ أَهْلِ الرَّغْبَهِ ، وَ عِرْفَانَ أَهْلِ الْعِلْمِ ، وَ فِقْهَ أَهْلِ الْوَرَعِ ، حَتَّی أَخَافَکَ اللَّهُمَّ مَخَافَهً تَحْجُزُنِی عَنْ مَعَاصِیکَ ، وَ حَتَّی أَعْمَلَ بِطَاعَتِکَ عَمَلاً أَسْتَحِقُّ بِهِ کَرِیمَ کَرَامَتِکَ ، وَ حَتَّی أُنَاصِحَکَ فِی التَّوْبَهِ خَوْفاً لَکَ ، وَ حَتَّی أُخْلِصَ لَکَ فِی النَّصِیحَهِ حُبّاً

ص:649

لَکَ ، وَ حَتَّى أَتَوَکَّلَ عَلَيْکَ فِى الْأُمُورِ کُلِّهَا بِحُسْنِ ظَنِّى بِکَ ، سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ ، سُبْحَانَ اللهِ وَ بِحَمْدِهِ ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ، وَ تَفَضَّلْ عَلَىَّ فِى أُمُورِى کُلِّهَا بِمَا لَا يَمْلِکُهُ غَيْرُکَ ، وَ لَا يَقِفُ عَلَيْهِ سِوَاکَ ، وَ اسْمَعْ نِدَائِى ، وَ أَجِبْ دُعَائِى ، وَ اجْعَلْهُ مِنْ شَأْنِکَ ، فَإِنَّهُ عَلَيْکَ يَسِيرٌ ، وَ هُوَ عِنْدِى عَظِيمٌ ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ " . [37]

برگرفته از کتاب " همراه با ماه شعبان " ص 291 : آقای مهندس امین اوحدی

پی نوشتها

1) ربیع الاسابیع ، ص180-181

2) ربیع الاسابیع ، ص181 به نقل از جمال الاسبوع

3) ربیع الاسابیع ، ص181

4) من لایحضره الفقیه، ج 1، ص552

5) ثواب الأعمال ، ص40

6) کافی ،ج3،ص467

7) مستدرک الوسائل، ج6 ، ص224 به نقل از فقه الرّضا

8) من لایحضره الفقیه، ج 1، ص553

9) من لایحضره الفقیه، ج 1، ص554

10) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج2، ص180-181

11) وسائل الشیعه ،ج8 ، ص56 به نقل از احتجاج

)12(بحارالأنوار ،ج97،ص84-85 به نقل از امالی صدوق

)13(من لایحضره الفقیه، ج 1، ص552

)14(وسائل الشیعه ، ج 8 ، ص53 به نقل از کتاب المقنِع

)15(مستدرک الوسائل، ج6 ، ص224 -223 بن نقل از جعفریات/روایت مشابه: مستدرک الوسائل، ج6 ، ص227 -226 به نقل از نوادر راوندی

ص:650

)16(بحارالأنوار، ج100 ،ص137-138/مستدرک الوسائل، ج6، ص232-233

)17(کافی ،ج3،ص465-466

)18(ربیع الاسابیع ، ص193

)19(کافی ،ج3،ص465

)20(من لایحضره الفقیه، ج 1 ،ص554 -553

)21(من لایحضره الفقیه، ج 1 ،ص553

)22(تهذیب الأحکام ،ج3 ،ص187

)23(وسائل الشیعه، ج8، ص53 به نقل از کتاب مقنع

)24(من لایحضره الفقیه، ج 1، ص553

)25(وسائل الشیعه ،ج 8 ،ص 60 به نقل از کافی

)26(وسائل الشیعه ،ج 8 ،ص61 -60

)27(سراج القبور ، فصل11

)28(فوز اکبر،ص203

)29(توجّه: خواندن ادعیه واذکاری که در سجده ع ی دوم هر رکعت، یا در

سجده آخر نماز، یا در بعد از نماز توصیه شده است، جهت بالابردن ثواب

نماز جعفر طیّار است و خواندن این ادعیه یا اذکار الزامی نیست.

)30(احتمالاً این ذکر در سجده ع ی دوم هر رکعت و بعد از گفتن تسبیحات

خوانده میع شود.

)31(مستدرک الوسائل، ج 6 ،ص230

)32(کافی ،ج3،ص467

)33(مستدرک الوسائل، ج 6 ،ص229 -228 به نقل از جمال الاسبوع

)34(مستدرک الوسائل، ج6 ،ص233 -232 به نقل از مصباح المتهجد و جمال

الاسبوع

)35(یک مدّ حدودا 750 گرم گندم ، جو و ... است.

)36(مصباح المتهجّد، ص330-331

)37(بحارالأنوار، ج 91 ،ص195-199 به نقل از جمال الاسبوع

برگرفته از کتاب " همراه با ماه شعبان " ص 291 : آقای مهندس امین اوحدی

کلمات کلیدی:نماز جناب جعفر طیّار علیه السلام کتاب همراه با ماه شعبان، دکتر

امین اوحدی

»محمد بن جعفر بن ابی طالب« فرزند جعفر طیار،

برادرزاده علی ابن ابی طالب است و همسرش ام کلثوم ، دختر علی

بود.

وی در حبشه و در زمانی که گروهی از مسلمانان به دستور محمد

عبدالله و به ریاست جعفر بن ابیطالب، هجرت کرده بودند، متولد

شد؛ وقتی که در جنگ موته جعفر، پدر محمد کشته شد، محمد

گفت: «خداوند به پاداش آن دو دوست بریده، دو بال سبز به جعفر

عطا فرمود که در بهشت پرواز کند.« به این سبب بود که پدر محمد را

جعفر طیار نامیدند.

محمد بن عبدالله بعد از کشته شدن جعفر به اسماء بنت عمیس که

مادر محمد بود، گفت: «غم مخور که من ولی ایشان در دنیا و آخرت

هستم« و گفت: «محمد شبیه عمویم، ابوطالب است.«

محمد بن جعفر طیار، در صدر اسلام و به دستور علی همراه حسن پسر علی در تهاجم به ایران حاضر شد و در جنگ شوشتر زخم برداشت و بر اثر همان زخم در هفت کیلومتری شهرستان دزفول، کشته و به خاک سپرده شد.

بنای این بقعه ظاهراً در عصر امیر تیمور گورکانی و پسرش شاهرخ

ص:652

میرزا ساخته شد و در دوره صفویه و بعد از آن چند بار تجدید بنا شد

و در فهرست آثار میراث فرهنگی به ثبت رسید.

هم اکنون بقعه دارای فضای سبز و تفریحی و امکانات بهداشتی و

رفاهی بسیار مناسب برای زائران است و سالانه میزبان جمع کثیری از

علاقه مندان و ارادتمندان به او است.

بقعه محمد بن جعفر طیار (علیه السلام) در فاصله پنج کیلومتری شهر دزفول ،

در شهرکی به این نام قرار دارد و یکی از زیارتگاه های مهم شهرستان

دزفول به شمار می رود . صاحب بقعه فرزند جعفر طیار برادر امام

علی علیه السلام و داماد امام علی علیه السلام)شوهر ام کلثوم(و

یکی از فرماندهان سپاه اسلام بوده است.

معماری بقعه :

بقعه دارای گنبدی م م ترک است که با کاشی سبز رنگ ساده و یکرنگ

تزئین شده اند ،این گنبد با حاشیه بندی کاشی های ترک ها و نقش و

نگار هندسی و حاشیه سیاه رنگ و لچکی سفید و نقوش منظم و قرینه

سازی جلوه ویژه و زیبایی دارد.

ورودی بقعه از سمت شمال است و دارای دو شبستان در طرفین

مقبره است . ضریح مقبره در قدیم چوبی بوده است ولی در سال های

اخیر ضریحی فلزی با نقش و نگارهای زیبا نصب شده است.

بقعه در وسط باغ بزرگی احداث شده و در اطراف آن آرامگاه هایی از

اشخاص و شخصیت های دزفول وجود دارد. در اطراف هر یک از ایوانهای اطراف بنا دو غرفه و پلکان وجود دارد . طاقهای غرفه ها و ورودی های پلکان با تکه کاشیهای سبزرنگ تزئین شده اند قرار گیری بقعه در میان درختان کهنسال و سرسبز کُنار جلوه و آراستگی خاصی دارد و از زیبایی و جلالی خاصی برخوردار است . دو درخت کنار

ص:653

روبروی بقعه وجود دارد که قدمتی یکی از آنها به م م م و دیگری به م م م

سال می رسد.

بقعه محمد بن جعفر یک ورودی قدیمی داشته که سر در ورودی با

کاشیهای سیاه و سفید و فیروزه ای مربع شکل زینت داده شده و

دارای بدنه آجری قدیمی است و در بالای آن تاریخ کاشیکاری

م م موم م م م به چشم می خورد و مربوط به اواخر دوره قاجاریه است .
دو

مناره گلدسته ازنوع مناره هایی که بر فراز طاق ورودیبنای بقعه ساخته

اند بر روی سردر حیاط نیز با کاشیهای آبی رنگ وجود دارند . در کنار

این ورودی مدرخت قدیمی کنار قرار دارد که به " چهار خواهر "

معروفند و مردم اعتقاد خاصی به بستن دخیل و پارچه و نذر و نیاز به

آنها دارند . در میدان جلوی دیوار قدیمی باغ تعدادی کنار

سرسبزوکهنه بر زمینهای چمنی سایه انداخته اند که محل نشستن و

تفرج مردم است .

با طرح های توسعه محوطه بقعه مجمد بن جعفر ورودی قدیمی آن

در وسط محوطه فعلی قرار گرفته است و از قدمت بنا حکایت می

کند. در فضای باز حیاط جلوی بقعه حوض زیبا و بزرگی وجود دارد .

حضور آب ، سبزی درختان کنار)کنار به درختی معنوی و مقدس در

فرهنگ قدیم مشهور است(و نمای زیبای بقعه ، فضای معنوی زیبایی

را به وجود آورده که فرصت مغتنمی برای هر خسته دلی ایجاد می

کند تا در جو معنوی آن ، آرام گیرد.

در خصوص تأیید وجود این بقعه در شهرستان دزفول در کتاب

تذکره الاخیار و مجمع الابرار مطالبی آورده شده و عبداللطیف خان

شوشتری نیز در مورد محمد بن جعفر (علیه السلام) گفته است : در جنگ فتح

شوشتر ، محمدبن جعفر طیار به سختی زخمی شده بود و در

بازگشت به دزفول دعوت حق را لبیک گفته و در آنجا در خارج شهر

ص:654

مدفون شد .

در حال حاضر این بقعه یکی از جاذبه های گردشگری و زیارتی

دزفول به شمار می رود و مردم زیادی از سراسر استان و شهرستان

دزفول به خصوص در فصل بهار از این مکان زیارتی ج سیاحتی

بازدید می کنند.

بقعه محمد بن جعفر علیه السلام در ایام محرم :

در قسمتی از محوطه این بقعه نخلستانی قرار دارد و با توجه به ارادت

مردم دزفول به صاحب این بقعه در روز اربعین کاروان بزرگی از

عزاداران حسینی پای پیاده از مرکزشهر دزفول به آستانه مشرف شده

و به یاد عاشورا وکاروان اسیران در نخلستان بقعه به عزاداری ، ذکر

مصیبت و تعزیه می پردازند. و در طول ایام محرم نیز اغلب مراسمات

عزاداری شهرک محمد بن جعفر (علیه السلام) در این مکان برگزار می شوند.

از برکت حضور بقعه محمد بن جعفر ، این شهرک با داشتن بیشترین

افراد تحصیلکرده دانشگاهی بالاترین سطح تحصیلات در میان

شهرک های منطقه را دارا می باشد.

تهیه و تنظیم : محمد آذرکیش

عکس : محمد آذرکیش ، پاکرا

ص:655

خود ایشان. 138

دوست دارم بتوانم بیایم پیش شما ! 139

مرا نشناختی؟ ! من «علی بن موسیالرضا» هستم. 140

خرج سفری که از سوی ضامن آهو(علیه السلام) پرداخت شد 141

- این جمعیت انبوه، در این وقت شب این جا چه کار 143

میکنند؟ ! 143

ص:657

ص:658

ص:659

ص:660

ص:661

ص:662

آیا محمدبن جعفر طیار در کشتار مردم شوشتر دست داشته

است؟

نمایش پیگرد در جایی خواندم که مقایسه ای شده بود بین قبر دکتر

محمد مصدق در احمدآباد مستوفی که بی نام و نشان است و قبر

محمدبن جعفر طیار در نزدیکی دزفول که دارای آرامگاه است.

از دکتر مصدق به عنوان کسی ذکر شده بود که استعمار انگلیس را به

زانو درآورده است و محمد بن جعفر طیار را شریک در قتل بسیاری

مردم در جنگ شوشتر معرفی کرده بود که در همان جنگ به دست

ایرانیان زخمی شده و همانجا از دنیا میرود.

من در اینترنت جستجو کردم و نامی از حاضرین در جنگ شوشتر بجز

ابوموسی اشعری نیافتم. آیا محمد بن جعفر در این جنگ و در کشتار

مردم شوشتر دست داشته است؟ اگر چنین است چرا برای او آرامگاه

و زیارتگاهی ساخته شده است؟

با تشکر

پاسخ:

پرسشگر گرامی با سلام و سپاس از ارتباطتان با این مرکز

ص:663

آنچه بیان داشتید که محمد بن جعفر بن ابی طاللب)طیار(در دزفول،

یا صحیح تر در شوشتر در جنگ با ایرانیان کشته شد، گفته برخی از

تاریخ نگاران است که صحیح نمی باشد.

زیرا اولا در این که وی در کجا به قتل رسید، چند دیدگاه وجود دارد:

1. شوشتر

2. صفین

3. طف)کربلا(

ثانیا با توجه به این که در داده های تاریخی آمده است که وی با ام

کلثوم بعد از فوت عمر ازدواج نموده است، نمی توان پذیرفت وی در

شوشتر و جنگ با ایرانیان کشته شده باشد؛ زیرا کشته شدن وی در

جنگ با ایران، در دوران زندگی عمر است و ازدواج او با ام کلثوم،

پس از عمر است و این نشان دهنده آن است که وی پس از جنگ با

ایران، زنده بوده است و در ماجرای مذکور، به شهادت نرسیده است.

(1)

اما این که پرسیدید چرا برای چنین شخصی که قبرش مشکوک است،

آرامگاه ساخته اند؟ باید گفت منشأ این عملکرد، علاقه و محبتی

است که مردم به خاندان پیامبر دارند؛ به ویژه که محمد بن جعفر طیار

از همراهان و یاران امام علی(علیه السلام) بوده است. نظیر این عملکرد، در

بسیاری از نقاط کشورمان دیده می شود و در برخی موارد، اصلا

شخص مورد تصور مردم در آن جا دفن نیست؛ نظیر مزار شریف

افغانستان که مردم آن دیار، قبر امام علی ابن ابی طالب(علیه السلام) را در آن جا

می پندارند.

نکته: چون بیش تر مردم ایران مذهبی هستند و علاقه مند به

شخصیت های مذهیی می باشند، مقایسه عملکرد مردم در برخورد

با شخصیت های ملی و آرامگاه شان، متفاوت با شخصیت های

ص:664

مذهبی است. از این رو، به هزینه هایی در این باره روی می آورند و به

طور خودجوش برای بارگاه شخصیت های مذهبی)امامان و امام

زادگان(، هدایا و نذوراتی را تقدیم می کنند.

ضمن آن که مرحوم دکتر مصدق تلاش های بسیاری را در جهت ملی

کردن صنعت نفت نمود و همان گونه گه گفتید، در برابر انگلیس

ایستاد؛ اما با این همه، بر عملکرد ایشان نقدهایی است که شاید منشأ

بی مهری قرار گرفتن از سوی مردم، همان نکات باشد.

پی نوشت ها:

(1) قاموس الرجال، شیخ محمد تقی تستری، ج 9، ص 158، ناشر: مومسه نشر

اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم.

آیا ازدواج دو دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) با عثمان صحت دارد ؟

اشاره

گروه اهل سنت

سؤال کننده : میلاد فنائی

پاسخ :

یکی از فضیلت هایی که برای عثمان بن عفان نقل کرده اند ، ازدواج با

دو دختر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله وسلم به نام های رقیه و

ام کلثوم است . در این باره نظریات مختلفی وجود دارد ، اهل سنت با

قاطعیت تمام بر آن پافشاری میکنند ؛ اما از طرف دیگر برخی از

محققین شیعه بر این اعتقاد هستند که همسران عثمان هیچ کدامشان

دختر پیامبر نبودند ؛ بلکه ربیبه آن حضرت و دختران خواهر حضرت خدیجه بوده اند و برای این احتمال دلایلی نیز ذکر کرده اند که ما بدون هیچگونه اظهار نظر این دلایل را به صورت مختصر نقل و قضاوت به عهده خوانندگان گرامی وا می گذاریم .

دوستان عزیزی که مایل به تحقیق بیشتر در این باره هستند میتوانند به این کتاب ها مراجعه بفرمایند : ازواج النبی و بناته ، تألیف الشیخ نجاح الطائی و الصحیح من سیره النبی الأعظم نوشته سید جعفر مرتضی و... .

اما دلایلی که در این باره آورده شده است :

1 . عدم وجود رابطه صمیمانه بین پیامبر و دیگر دختران آن حضرت :

با رجوع به سیره نبی مکرم اسلام و دقت در آن ، در مییابیم که روایات بسیاری از رابطه بسیار صمیمانه نبی مکرم اسلام و دختر بزرگوارش صدیقه طاهره سلام الله علیها حکایت میکند ؛ تا جایی هر زمانی پیامبر اسلام به سفر میرفت ، آخرین کسی که با او خدا حافظی میکرد ، فاطمه زهرا بود و وقتی از سفر بر میگشت ، قبل از هر کاری به دیدار فاطمه میرفت و در خانه او را میزد . روایات فراوانی در کتاب های شیعه و سنی این رابطه بسیار صمیمانه را ثابت میکند ؛ از جمله بسیاری از علمای شیعه و سنی یکی از القاب آن حضرت را « ام أبیها » نقل کرده اند . ابن حجر عسقلانی در تهذیب و الإصابه ، ذهبی

در سیر اعلام النبلاء و الکاشف خود نوشته اند :

ص:666

م

فاطمه الزهراء ... كانت تكنى أم أبيها .

الإصابه -ابن حجر -ج 8 -ص 262 و سير أعلام النبلاء -الذهبى -ج 2 -ص 118 ج 119 و الكاشف فى معرفه من له روايه فى كتب السته -الذهبى -ج 2 -ص 514 و تهذيب الكمال -المزى -ج 35 - ص 247 و أسد الغابه -ابن الأثير -ج 5 -ص 520 و الاستيعاب - ابن عبد البر -ج 4 -ص 1899 .

اما هيچ روايتى ؛حتى يک روايت ضعيف نيز در کتاب هاى شيعه و سنى نقل نشده است که پيامبر اسلام حتى يکبار درِ خانه رقيه و ام کلثوم را زده باشد . چرا پيامبر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم اين رابطه بسيار صميمانه را با ديگر دختران خود نداشته است ؛ نه در مدينه و نه حتى در مکه ؟ مگر نه اين که به ادعاى اهل سنت آن ها نيز يادگار خديجه بودند ؟

هر چند که فاطمه زهرا از هر نظر از تمامى زنان عالم متمايز بوده است ؛ ولى اگر پيامبر دخترى غير از فاطمه داشت ، شايسته بود که اين رابطه صميمانه بين آن ها نيز وجود داشته باشد .

و يا در زمانى که کفار قريش پيامبر اسلام را آزار و اذيت ميکردند ، ديگر دختران رسول خدا کجا بودند که از پدر حمايت کنند ؟ بخارى و مسلم در صحيحشان نوشته اند :

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ بَيْنَمَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلّٰى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلّٰمَ يُصَلِّى عِنْدَ الْبَيْتِ وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ وَقَدْ نُحِرَتْ جَزُورٌ بِالْأَمْسِ فَقَالَ

ص:667

أَبُو جَهْلٍ أَيُّكُمْ يَقُومُ إِلَى سَلَا جَزُورِ بَنِى فُلَانٍ فَيَأْخُذُهُ فَيَضَعُهُ فِى كَتِفَىْ مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ فَانْبَعَثَ أَشْقَى الْقَوْمِ فَأَخَذَهُ فَلَمَّا سَجَدَ النَّبِىُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَضَعَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ قَالَ فَاسْتَضْحَكُوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَمِيلُ عَلَى بَعْضٍ وَأَنَا قَائِمٌ أَنْظُرُ لَوْ كَانَتْ لِى مَنَعَةٌ طَرَحْتُهُ عَنْ ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّبِىُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَاجِدٌ مَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ حَتَّى انْطَلَقَ إِنْسَانٌ فَأَخْبَرَ فَاطِمَةَ فَجَاءَتْ وَهِىَ جُوَيْرِيَةٌ فَطَرَحَتْهُ عَنْهُ ثُمَّ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِمْ تَشْتِمُهُمْ .

صحيح البخاری -البخاری -ج 1 -ص 65 و صحيح مسلم -مسلم النيسابوری -ج 5 -ص 179 .

از ابن مسعود روايت شده است كه گفت : هنگامی كه پيغمبر اكرم صلّی اللّه عليه و آله در برابر خانه كعبه نماز می گزارد ، ابو جهل و همدستانش در نزديكی خانه نشسته بودند و يک روز قبل از آن ، بچه شتری نحر شده بود . ابو جهل به همدستان خود گفت : كداميک از شما حاضر است برود و شكمبه آن شتر را بياورد و هنگامی كه محمد صلّی اللّه عليه و آله در سجده است ، آن ها را روی شانه او بيفكند ؟ بدترين آنها پيشقدم شد و دستور ابو جهل را عملی ساخت . در حالی كه پيغمبر اكرم صلّی اللّه عليه و آله در سجده بود ، آن شكمبه آلوده را روی شانه رسول خدا صلّی اللّه عليه و آله افكند . ابو جهل و همدستانش از مشاهده اين منظره بسيار خنديدند به طوری كه بعضی

از آن ها از شدت خنده به روی دیگری می افتاد !

ابن مسعود می گوید : من در این هنگام گوشه ای ایستاده بودم و جریان را مشاهده می کردم ، لیکن جرئت آن را نداشتم که شکمبه را از روی شانه حضرتش بردارم . پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله همچنان در

حال سجده بود و سر از سجده برنمی داشت تا این که مردی به حضور حضرت زهرا علیها السّلام شتافت و جریان را به عرض رسانید .

حضرت فاطمه علیها السّلام در حالی که از شنیدن این سخن به شدت ناراحت شده بود ، آمد و آن را از روی دوش حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله برداشت و آن ها را مورد شماتت و ملامت قرار داد .

در تمامی گرفتاریهایی که برای نبی مکرم اسلام پیش می آمد ، تنها کسی که می آمد پدر را دلداری میداد ، زخم های او را مداوا میکرد ، فاطمه زهرا بود . اگر آن ها نیز دختر رسول خدا بودند ، شایسته بود که آن ها نیز فاطمه را در دفاع از پدر یاری کنند .

بعد از جنگ احد که صورت نبی مکرم زخمی شده بود ، رقیه و ام کلثوم کجا بودند که همانند فاطمه بیایند و زخم های پدر را شستشو بدهند ؟

مگر نه این که به قول آن ها ، آن دو نیز دختران پیامبر بودند ؛ پس چرا هیچ نوع رابطه ای بین پیامبر اسلام با دختران دیگرش نقل نشده است؟ 2 .

در قضیه مباهله که پیامبر تمام بستگان درجه یک خود را انتخاب کرد ، چرا دیگر دختران خود را نبرد و از بین «نساء» خود فقط فاطمه را انتخاب کرد ؟

مسلم در صحیح خود مِینویسدِ :

عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِی وَقّاصٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ أَمَرَ مُعَاوِیَهُ بْنُ أَبِی سُفْیَانَ سَعْدًا فَقَالَ مَا مَنَعَکَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التُّرَابِ فَقَالَ أَمَّا مَا ذَکَرْتُ ثَلَاثًا قَالَهُنَّ لَهُ

ص:669

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَنْ أَسُبَّهُ لَأَنْ تَكُونَ لِى وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَىَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ ... وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآْيَهُ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَوملَاءِ أَهْلِى .

صحيح مسلم ، ج 5 ، ص 23، كتاب فضائل الصحابه ، باب من فضائل على بن أبى طالب، ح 32 .

عامر بن سعد بن ابى وقاص از پدرش (سعد بن ابيوقاص) نقل كرده است كه معاويه سعد را امر كرد و گفت : تو را چه مانع است كه ابوتراب (على بن ابى طالب عليه السلام) را دشنام دهى ؟ (سعد) گفت : من سه چيز (سه فضيلت) را از او در خاطر دارم ، كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم درباره وى فرموده است ، هرگز وى را دشنام نخواهم داد. چنانچه من يكى از اين سه فضيلت را مى داشتم از شتران سرخ مو برايم محبوبتر بود ... وقتى اين آيه نازل گرديد : (... فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ...) پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم على و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام را فراخواند و فرمود : «خدايا، اينان اهل من هستند ».

آيا «نساءنا » شامل ديگر دختران پيامبر نميشد ، يا پيامبر دختر ديگرى غير از صديقه طاهره نداشت ؟

3 . چرا هيچ كس از ديگر دختران پيامبر خواستگارى نكردند ؟

قضيه ديگرى كه بطلان اين قضيه را روشن ميكند ، اين است كه در

هیچ جایی از تاریخ ثبت نشده است که در مدینه ، احدی از مهاجرین و یا انصار به خواستگاری ام کلثوم رفته باشد ؛ با این که برای خواستگاری از فاطمه زهرا و رسیدن به افتخار دامادی پیامبر ، بر یکدیگر پیش دستی میکردند و هر کس دوست داشت این افتخار نصیب او شود . آیا ام کلثوم دختر پیامبر نبود یا اصلاً چنین دختری وجود خارجی نداشت ؟

4. حرمت جمع بین دختران رسول خدا و دختران دشمن خدا :

علما و محدثین اهل سنت برای خرده گیری از امیر المومنین علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت در زمانی که فاطمه سلام الله علیها همسر او بود ، دختر ابو جهل را نیز خواستگاری کرد . این امر باعث شد که صدیقه طاهره ناراحت شده و شکایت خود را پیش پیامبر ببرد !! پیامبر اسلام وقتی از این قضیه با خبر شدند ، با عصبانیت به مسجد آمد و فرمود :

وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّى وَإِنِّى أَكْرَهُ أَنْ يَسُوءَهَا وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ .

صحیح البخاری -ج 4 -ص 212 ج 213

فاطمه پاره تن من است ، من دوست ندارم کسی او را ناراحت کند ، به خدا قسم نباید دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در نزد یک نفر جمع شود .

و در روایت دیگری نوشته اند که آن حضرت فرمود :

إِلَّا أَنْ يُرِيدَ ابْنُ أَبِی طَالِبٍ أَنْ يُطَلِّقَ ابْنَتِی وَيَنْكِحَ ابْنَتَهُمْ فَإِنَّمَا هِیَ بَضْعَهٌ مِنِّی يُرِيبُنِی مَا أَرَابَهَا وَيُومذِينِی مَا آذَاهَا .

صحيح البخاری ج 6، ص 158، ح 5230، كتاب النكاح، ب 109 - باب ذَبِّ الرَّجُلِ عَنِ ابْنَتِهِ، فِی الْغَيْرَهِ وَالإِنْصَافِ و صحيح مسلم، ج 7، ص 141، ح 6201، كتاب فضائل الصحابه رضی الله تعالی عنهم، ب 15 -باب فَضَائِلِ فَاطِمَهَ بِنْتِ النَّبِیِّ عَلَيْهَا الصَّلاَهُ وَالسَّلام .

علی (علیه السلام) اگر میخواهد دختر ابوجهل را بگیرد ، باید دختر من را طلاق بدهد . فاطمه پارم تن من است ، آن چه كه موجب رنجش فاطمه بشود ، مرا میرنجاند ... .

از آن جایی كه بحث تنقيص مقام امير المومنين عليه السلام در ميان است ، علمای اهل سنت اين قضيه را با آب و تاب فراوانی نقل كرده اند ؛غافل از اين كه عثمان بن عفان نيز عملاً بين دختران پيامبر و دختران دشمان خدا نه يكبار كه چندين بار جمع كرده است .

رمله بنت شيبه ، يكی از همسران عثمان است كه در مكه با او ازدواج كرد و از كسانی بود كه همراه عثمان به مدينه مهاجرت كرد . ابن عبد البر در اين زمينه مينويسد :

رمله بنت شيبه بن ربيعه كانت من المهاجرات هاجرت مع زوجها عثمان بن عفان.

الاستیعاب ، ج 4 ، ص 1846 رقم 3345 .

رمله ، دختر شیبه از کسانی بود که همراه همسرش عثمان به مدینه مهاجرت کرد .

و شیبه از دشمنان پیامبر اسلام است که در جنگ بدر به هلاکت رسیده است ؛ چنانچه ابن حجر مینویسد :

رمله بنت شیبه بن ربیعه بن عبد شمس العبشمیه قتل أبوها یوم بدر کافرا .

الإصابه، ج 8، ص 142 -143 رقم 11192.

م

رمله ، دختر شیبه ... پدرش در جنگ بدر کشته شد ، در حالی که کافر بود .

در حالی که نوشته اند در همان زمان رقیه دختر رسول خدا ! نیز همسر عثمان بوده است . ابن اثیر در اسد الغابه مینویسد :

ولما أسلم عثمان زوّجه رسول الله صلی الله علیه وسلم بابنته رقیه وهاجرا کلاهما إلی أرض الحبشه الهجرتین ثم عاد إلی مکه وهاجر إلی المدینه .

أسد الغابه، ج 3، ص 376 .

زمانی که عثمان اسلام آورد ، رسول خدا دخترش رقیه را به همسری

او درآورد ، هر دوی آن ها به سرزمین حبشه مهاجرت کردند ، سپس وقتی از آن جا بازگشتند ، به مدینه مهاجرت کردند .

علاوه براین ، عثمان با أم البنین بنت عیینه و فاطمه بنت الولید بن عبد شمس نیز ازدواج کرده است ؛ در حالی که پدر هر دوی آن ها نیز در آن زمان از دشمنان خدا بوده اند .

اگر واقعاً جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا ، حرام بوده است ، چرا عثمان این عمل حرام را بارها و بارها مرتکب شده است ؟ و اگر حرام نبوده ، چرا پیامبر اسلام به قول اهل سنت اجازه چنین کاری را به امیر المومنین نداد و نعوذ بالله میخواست حلال خدا را حرام کند ؟ پس معلوم میشود که یا قضیه خواستگاری از دختر ابوجهل از اختراعات بنی امیه و برای تنقیص مقام امیر المومنین است ، یا پیامبر اسلام دختری غیر از صدیقه طاهره نداشته است ؟

5 .

از دلایلی که دروغ بودن این قضیه را روشن میسازد ، این است که بسیاری از علمای اهل سنت و از جمله ضیاء المقدسی گفته اند :

عن قتاده ، قال : ولدت خدیجه لرسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) : عبد مناف فی الجاهلیه ، وولدت له فی الاسلام غلامین ، وأربع بنات : القاسم ، وبه کان یکنی : أبا القاسم ، فعاش حتی مشی ، ثم مات ، و عبد الله ، مات صغیرا . وأم کلثوم . وزینب . ورقیه . وفاطمه

... .

البدء والتاريخ ، ج 5 ، ص 16 و ج 4 ، ص 139 .

ص:674

قتاده گفته است : خدیجه برای نبی مکرم اسلام ، در عهد جاهلیت ، عبد مناف را به دنیا آورد و بعد از اسلام ، دو پسر و چهار دختر به نام های : قاسم به خاطر او کنیه پیامبر را «ابوالقاسم » گذاشتند ، آن قدر زنده بود که میتوانست راه برود بعد از آن فوت کرد و عبد الله که خردسال فوت کرد ، و ام کلثوم ، زینب ، رقیه و فاطمه را به دنیا آورد .

شهاب الدین قسطلانی بعد از نقل سخن مقدسی مینویسد :

وقیل : ولد له ولد قبل المبعث ، یقال له : عبد مناف ، فیکونون علی هذا اثنی عشر ، وکلهم سوی هذا ولد فی الاسلام بعد المبعث .

المواهب اللدنیه ، ج 1 ، ص 196 .

گفته اند که که خدیجه قبل از مبعث یک پسر برای او به دنیا آورد که به او عبد مناف میگفتند ، غیر از عبد مناف بقیه فرزندان پیامبر بعد از مبعث متولد شده است .

و ابن عبد البر در الإستیعاب مینویسد :

وقال الزبیر ولد لرسول الله صلی الله علیه وسلم القاسم وهو أکبر ولده ثم زینب ثم عبد الله وکان یقال له الطیب ویقال له الطاهر ولد بعد النبوه ثم أم کلثوم ثم فاطمه ثم رقیه .

الاستیعاب -ابن عبد البر -ج 4 -ص 1818 .

زبیر گفته : نخستین فرزند رسول خدا که به دنیا آمد ، قاسم بود و او از

همه بزرگتر بود ، پس او زینب ، و پس از وی عبد الله که به وی طیب و

یا طاهر نیز میگفتند بعد از نبوت متولد شد ، پس از آن ام کلثوم ،

سپس فاطمه و پس از وی رقیه به دنیا آمدند .

از طرف دیگر نوشته اند که رقیه ، کوچکترین دختر رسول خدا و حتی

از حضرت زهرا سلام الله علیها نیز کوچکتر بوده است . چنانچه ابن

کثیر دمشقی مینویسد :

أکبر ولده علیه الصلاه والسلام القاسم ، ثم زینب ، ثم عبد الله ، ثم أم

کلثوم ثم فاطمه ثم رقیه ...

بزرگترین فرزند ، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قاسم ، و پس از آن ،

زینب ، عبد الله ، ام کلثوم ، فاطمه و پس از آن رقیه بوده است .

با این تفصیل ، چگونه میتوان این سخن اهل سنت را تصدیق کرد که رقیه
با عثمان ازدواج کرده ، بعد با او به حبشه مهاجرت نموده و حتی در داخل
کشتی فرزندی از او سقط شده است !!! . با این که میدانیم ،هجرت اول
به حبشه در سال پنجم بعد از بعثت بوده است .

و همچنین بسیاری از علمای اهل سنت نوشته اند که ام کلثوم رقیه قبل

از این که با عثمان ازدواج کند در عقد پسران أبی لهب بوده اند و بعد از

آن که سوره تبّت در حق أبی لهب نازل شد ، وی به فرزندانش دستور

داد که دختران رسول خدا را طلاق بدهند . ابن أثیر در اسد الغابه

مینویسد :

قد زوج ابنته رقیه من عتبه بن أبی لهب وزوج أختها أم کلثوم عتیبه بن أبی لهب فلما نزلت سوره تبت قال لهما أبوهما أبو لهب وأمهما أم جمیل بنت حرب بن أمیه حماله الحطب فارقا ابنتی محمد ففارقاهما ...

أسد الغابه -ابن الأثیر -ج 5 -ص 456 .

رسول خدا ، دخترش رقیه را به عتبه پسر أبی لهب و ام کلثوم را به عتیبه پسر دیگر ابولهب داد ، وقتی سوره تبت نازل شد ، ابولهب و همسرش ام جمیل که همان «حماله الحطب » باشد ، به پسرانش دستور دادند که دختران محمد را طلاق دهند . پس آن ها را طلاق دادند ...

در حالی که میدانیم ، سوره تبت در زمانی نازل شده است که مسلمین در شعب أبی طالب در محاصره بودند . سیوطی در الدرالمنثور مینویسد :

وأخرج أبو نعیم فی الدلائل عن ابن عباس قال ما کان أبو لهب الا من کفار قریش ما هو حتی خرج من الشعب حین تمالأت قریش حتی حصرونا فی الشعب وظاهرهم فلما خرج أبو لهب من الشعب لقی هندا بنت عتبه ابن ربیعه حین فارق قومه فقال یا ابنت عتبه هل نصرت اللات والعزی قالت نعم فجزاک الله خیرا یا أبا عتبه قال إن محمدا یعدنا أشیاء لا نراها کائنه یزعم أنها کائنه بعد الموت فما ذاک وصنع فی یدی ثم نفخ فی یدیه ثم قال تبا لکما ما أری فیکما شیئا ممایقول محمد فنزلت تبت یدا أبی لهب قال ابن عباس فحصرنا فی الشعب ثلاث سنین وقطعوا عنا المیره حتی أن الرجل .

الدر المنثور -جلال الدین السیوطی -ج 6 -ص 408

و محاصره در شعب أبی طالب در سال ششم بعثت و بعد از هجرت

به حبشه بوده است .

با این حال چگونه میتوان تصدیق کرد که همسر عثمان دختر پیامبر بوده است ؟

6 .

محمد بن اسماعیل بخاری مینویسد ، شخصی پیش عبد الله بن عمر آمد و از او سؤالاتی کرد ؛ از جمله نظر او را در باره عثمان و امام علی علیه السلام پرسید ، وی در مقایسه بین عثمان و حضرت علی علیه السلام میگوید :

أَمَّا عُثْمَانُ فَكَأَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَأَمَّا أَنْتُمْ فَكَرِهْتُمْ أَنْ تَعْفُوا عَنْهُ وَأَمَّا عَلِيٌّ فَابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَتَنُهُ ... .

صحیح البخاری -البخاری -ج 5 -ص 157 .

اما عثمان ، خداوند از گناه او (فرار عثمان در جنگ احد) درگذشت ؛ ولی شما دوست ندارید که او را ببخشید ، اما علی علیه السلام پس او پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و داماد او است .

ملاحظه میفرمایید که دفاع عبد الله بن عمر از عثمان فقط در این مطلب خلاصه میشود که خداوند از گناه فرار وی در جنگ احد درگذشته است ؛ ولی صحابه ای که علیه او خروج کردند ، او را نبخشیده و عثمان را کشتند ؛ ولی این که عثمان داماد پیامبر نیز باشد ، متذکر نمیشود . اما نسبت به امیر المومنین علیه السلام استدلال

میکند که او پسر عموی پیامبر و داماد آن حضرت است .

ص:678

اگر عثمان داماد پیامبر بود ، باید ابن عمر به آن استدلال میکرد ؛ زیرا وی تمام تلاش خود را میکند که در برابر هر نوع تهمتی را از عثمان دفع کند و معنا ندارد که وقتی دلیل قویتری همانند دامادی پیامبر وجود دارد ، وی به دلیل سخیف و ضعیف استدلال کند ؛ زیرا عفو خداوند فقط شامل کسانی میشود که بعد از فهمیدن زنده بودن پیامبر از فرار دست کشیده و برگشتند و شامل عثمان که بعد از سه روز برگشت ، نمیشود . حتی اگر فرض کنیم که عفو خداوند شامل عثمان نیز میشود ، سبب نخواهد شد که خداوند تمامی گناهان او را که حتی بعد از آن نیز انجام داده بخشیده باشد ؛ بلکه حد اکثر شامل فرار او در همان جنگ میشود .

بنابراین شایسته بود که اگر دامادی عثمان صحت داشت ، به آن استناد میکرد .

7 . حضرت زهرا سلام الله علیها بعد از غصب فدک توسط ابوبکرژ به مسجد آمد و خطبه غرائی خواند که بسیاری از علمای اهل سنت آن را نقل کرده اند . آن حضرت در بخش های از این خطبه میفرماید :

أنا فاطمه بنت محمد أقول عودا علی بدء ، وما أقول ذلک سرفا ولا شططا... فإن تعزوه تجدوه أبی دون نسائکم وآخا ابن عمی دون رجالکم ، فبلغ الرساله صادعا بالرساله ناکبا عن سنن مدرجه المشرکین ، ضاربا لثجهم آخذا بأکظامهم ، داعیا إلی سبیل ربه بالحکمه

والموعظه الحسنه .

مناقب على بن أبى طالب (عليه السلام) وما نزل من القرآن فى على (عليه السلام) -أبى

ص:679

بکر أحمد بن موسی ابن مردویه الأصفهانی -ص 202 و السقیفه

وفدک -الجوهری -ص 142 .

ای مردم آگاه باشید که من فاطمه و پدرم محمّد است ، گفتارم تماما

یک نواخت از سر صدق بوده و از غلط و نادرستی به دور است ... اگر

تحقیق کنید (پیامبر اسلام) پدر من بود نه پدر زنان شما ، و در عقد

اخوّت پسر عموی من بود نه شما .

اگر زنان عثمان دختران پیامبر بودند ، نباید فاطمه زهرا سلام الله

علیها که سرور زنان بهشت است ، چنین سخنی بگوید و از طرف

دیگر عثمان نیز میتوانست به این سخن حضرت اعتراض کند که زنان من نیز دختران پیامبر بودند .

8 .

ابن الدمشقی و محب الدین طبری مینویسند :

أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعلی : أوتیت ثلاثا لم یؤتهنّ

أحد ولا أنا ، أوتیت صهرا مثلی ولم أوت أنا مثلی ، وأوتیت زوجه

صدیقه مثل بنتی ولم أوت مثلها زوجه ، وأوتیت الحسن والحسین من

صلبک ولم أوت من صلبی مثلهما ، ولکنکم منی وأنا منکم .

جوا هر المطالب فی مناقب الإمام علی (علیه السلام) -ابن الدمشقی -ج 1 -

ص 209 و الریاض النضره ج 2 ص 202 .

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود : یا علی

خدای تعالی سه گونه موهبت به تو عنایت فرموده است که به من و هیچیک از مردم ، عنایت نفرموده است :

ص:680

1. پدر زنی مانند من به تو ارزانی داشته است که به من عنایت نکرده است ؛ 2. همسر پاکیزه گوهر راستگو و راست رو به تو مرحمت داشته که به من عنایت نفرموده است ؛ 3 . حسن و حسینی از پشت تو به وجود آورده است که چنان دو فرزندی از پشت من بوجود نیاورده است ؛ آری ! من از شمایم و شما از من می باشد .

در این روایت پیامبر اسلام به صراحت میگوید که به احدی غیر از علی علیه السلام پدر زنی مثل من داده نشده است ، معلوم میشود که پیامبر دختر دیگری نداشته است و گرنه چنین سخنی نمیفرمود .

موفق باشید گروه پاسخ به شبهات

مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج)

عنوان :

بشار مکاری

علمای رجال، شرح حالش را متعرض نشده اند، اما به طور مسلم در عصر امام

صادق (علیه السلام) میزیسته و گاهی به محضر آن بزرگوار شرفیاب میشده، و مورد لطف

بوده.

مرحوم مجلسی میگوید: در کتاب مزار بعضی از قدماء، و در کتاب مقتل بعض

متأخرین، روایتی را یافتم که دوست دارم نقل کنم، و این از مزار است که نقل

میشود:

حدیث کردند جماعتی از شیخ مفید، ابی علی حسن بن علی طوسی، و از شریف ابی الفضل منتهی بن ابی زید بن کیابکی حسینی و از شیخ امین ابیعبدالله محمد بن شهریار خازن، و از شیخ جلیل ابن شهر آشوب، از مقری عبدالجبار رازی، و همگی نقل کردند از شیخ ابی جعفر محمد بن علی طوسی (ره) که فرمود: حدیث کرد برای ما شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی در نجف اشرف (که بر صاحب آن سرزمین درود باد) در ماه رمضان سال 458 هجری.گفت: حدیث کرد شیخ

ص:681

ابوعبدالله حسین بن عبیدالله غضایری که گفت: حدیث کرد ما را ابوالفضل محمد بن عبدالله سلمی که گفتند: حدیث کرد برای ما شیخ مفید ابوعلی حسن بن محمد طوسی، و شیخ امین ابوعبدالله محمد بن احمد بن شهریار خازن که آنان گفتند:

حدیث کرد برای ما شیخ ابومنصور محمد بن احمد بن عبدالعزیز عکبری در خانه اش در بغداد سال 467 هجری.

گفت: حدیث کرد برای ما ابوالفضل محمد بن عدالله شیبانی که گفت: حدیث کردما را محمد بن یزید از ابی ازهر نحوی که گفت: حدیث کرد ما را ابوالصباح محمد

بن عبدالله بن زید نهلی که گفت: خبر داد مرا پدرم و گفت که حدیث کرد برای ما

شریف زید بن جعفر علوی که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن وهبان هناتی،

گفت: حدیث کرد ما را ابوعبدالله حسین بن علی بن سفیان بزوفری، گفت:

حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد علوی که گفت: حدیث کرد برای مامحمد بن جمهور العمی، از هیثم بن عبدالله ناقد، از بشار مکاری که گفت:

واردشدم بر حضرت صادق (علیه السلام)، در شهر کوفه، دیدم در خدمت آن جناب طبقی از

خرمای طبرزد بود و حضرت تناول میفرمود. پس به من فرمود: بشار! نزدیک بیا وبخور. گفتم: خدا بر تو گوارا کند و مرا قربان تو گرداند،مرا به واسطه چیزی که در

راه دیده ام غیرت گرفته، و دلم را به درد آورده، و ناراحتی شدیدی به من دست داده است. حضرت فرمود: قسم میدهم تو را به حق من که نزدیک بیایی و از این خرمابخوری. من نزدیک رفتم و از آن خرما خوردم. سپس

فرمود: قضیه چه بوده؟ عرض کردم: در راه که می آمدم، دیدم پاسبانی بر سر زنی میزد و او را به سمت زندان

میبرد. آن زن فریاد میکشید: از برای خدا و رسول خدا، به فریاد من برسید. و

کسی به داد او نرسید. امام صادق (علیه السلام) فرمود: به چه جهت با او چنین میکردند؟

عرض کردم: از مردم شنیدم که میگفتند: پای آن زن لغزیده و گفته خدا لعنت کند

ظلم کنندگان بر تو را،ای فاطمه (علیه السلام)؛ بدین جهت او را زندانی میکردند. چون حضرت این سخن را شنید، دست از خوردن کشید و چندان بگریست که ریش و سینه و دستمالش از اشک چشمش تر شد، بعد از آن فرمود: ای بشار! برخیز تا به

مسجد سهله رویم و دعا کنیم و خلاصی آن زن را از خدا بخواهیم. آن گاه یکی ازشیعیان را بر در خانه حاکم فرستاد و به او فرمود: در آن جا باش تا فرستاده من به سوی تو بیاید، و اگر مطلب تازه ای نسبت به آن زن واقع شد، فورا به ما خبر ده، در هر کجا که باشیم. پس به مسجد رفتیم و هر یک از ما دو رکعت نماز گزارد. سپس حضرت صادق (علیه السلام) دست خود را به آسمان بلند کرد و این دعا را خواند:

(بسم الله الرحمن الرحیم) انت الله لا اله الا انت مبدئ الخلق و معید هم و انت الله

لا اله الا انت خالق الخلق و رازقهم و انت الله لا اله الا انت القابض الباسط و انت الله لا اله الا انت مدبّر الامور و باعث من فی القبور انت وارث الارض و من علیهااسئلک باسمک المخزون المکنون الحی القیوم و انت الله لا اله الا انت عالم السر واخفی اسئلک باسمک الذی اذا دعیت به اجبت و اذا سئلت به اعطیت و اسئلک به اعطیت و اسئلک بحق محمد و اهل بیته و بحقهم الذی اوجبته علی نفسک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تقضی لی حاجتی الساعه الساعه یا سامع الدعاء یاسیداه یا مولاه یا غیاثاه اسئلک بکل اسم سمیت به نفسک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعجل خلاص هذه المرأه یامقلب القلوب و الابصار یا سمیع الدعاء». . [1]

پس از آن سر به سجده گذاشت و جز نفس از او چیزی شنیده نمیشد. آن گاه سر

برداشت و به من فرمود: برخیز که آن زن رها و آزاد شد. پس هر دو از مسجد بیرون آمدیم. در راه بودیم که مأمور آن حضرت به ما رسید؛ حضرت به او فرمود:

چه خبراست؟ عرض کرد: آن زن را رها کردند. فرمود: کیفیت خلاصی او چگونه بود؟عرض کرد: من سبب آن رانمی دانم، لیکن بر در خانه حاکم ایستاده بودم که حاجب بیرون آمد و زن را طلبید، و از او پرسید که چه گفتی؟ زن گفت: پایم لغزید، گفتم:

لعن الله ظالمیک یا فاطمه، پس به سرم آمد آن چه که آمد. حاجب دویست درهم به آن زن داد و گفت: این پول را بگیر و امیر را حلال کن. زن از قبول پول خودداری کرد. حاجب نزد امیر رفت تا او را آگاه کند که

زن از قبول پول امتناع میورزد وسپس برگشت و زن را مرخص کرد، و زن به منزلش بازگشت. امام صادق (علیه السلام)

ص:683

پرسید: زن از قبول پول خودداری کرد؟ عرض کرد: بلی، قسم به خدا که او کمال احتیاج را به پول داشت. حضرت کیسه ای از جیب بیرون آورد که در آن هفت دینار

بود.، و فرمود: این پول را به آن زن بده و سلام مرا به او برسان.

بشار گوید: همگی به خانه آن زن رفتیم و سلام آن حضرت را به او رساندیم. زن

گفت: شما را به خدا قسم، جعفر بن محمد (علیه السلام) به من سلام رسانده؟ گفتم: خدا تو رارحمت کند، قسم به خدا که جعفر بن محمد (علیه السلام) به تو سلام رسانده. چون این

سخن از من شنید، جامه خود درید و بیهوش بر زمین افتاد. ما صبر کردیم تا به

هوش آمد و گفت: آن چه امام فرموده به من باز گو. من سلام حضرت را تکرار کردم. باز غش کرد و به زمین افتاد. تا سه نوبت این حالت به وی دست داد. پس به

او گفتم: این پول را بستان که آن حضرت برایت فرستاده و به آن خشنود باش. زن پول را گرفت و گفت: از حضرت بخواهید مرا ببخشد. بشار گوید: من ندیدم کسی

را که بیشتر از آن زن به آن جناب و پدران بزرگوارش توسل جوید. ما به حضور امام صادق (علیه السلام) بازگشتیم و تمام جریان را عرض کردیم. حضرت گریست و در حق آن زن دعا فرمود... . [2]

پی نوشت ها:

(1) به نام خداوند بخشنده مهربان، تویی الله، که معبودی جز تو نیست، آغازنده خلق و برگرداننده آنها و تویی الله، که معبودی جز تو نیست، آفریننده خلق و روزی دهنده آنها و تویی الله، که معبودی جز تو نیست، گیرنده و گشاینده و تویی الله، که معبودی جز تو نیست، تدبیر کننده امور و برانگیزنده ساکنان در گور، تویی وارث زمین و ساکنان آن، از تو میخواهم به حق نامت که در گنجینه و پنهان است،ای

زنده پاینده. و تویی الله، که معبودی جز تو نیست، دانای نهان و نهان تر، از تو

میخواهم به حق آن نامت که هرگاه تو را بدان خوانند اجابت کنی و چون به آن از تودرخواست شود عطا کنی. و از تو میخواهم به حق محمد و خاندانش و به حقی که از ایشان بر خود واجب کرده ای، که درود فرستی بر محمد و آلش و حاجت مرا

ص:684

همین ساعت، همین ساعت، بر آوری.ای شنوای دعا،ای آقای من،ای سرور

من،ای فریاد رس من! از تو میخواهم به حق هر نامی که خود را بدان نامیدی و یا

تنها برای خود برگزیدی آن را در علم غیب نزد خودت، که درود فرستی بر محمد وآلش و در همین ساعت آزادی این زن را تعجیل فرمایی،ای گرداننده و زیر روکننده دلها و دیده ها،ای شنوای دعا.

(2) بحارالانوار، ج 47، ص 378 -بحارالانوار، ج 100، ص 441.

اصطلاح تصادفی

1 -مناظره امام باقر علیه السلام با نافع بن ازرق

نقشه نافع علیه امام باقر -ع-

پرسش نافع از امام

پاسخ روشن امام

اعتراف نافع به امامت امام

نقشه نافع علیه امام باقر -ع-

سالی که هشام به حج آمده بود، نافع بن ازرق غلام عمربن خطاب همراه هشام بود که چشمش به حضرت امام محمد باقر علیه السلام افتاد. امام در کنار کعبه نشسته بود و عدّه ای گرداگرد ایشان بودند.

نافع از هشام پرسید: « این شخص کیست؟«

هشام گفت: « امام اهل کوفه، »محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابیطالب« است.«

نافع گفت: « اکنون از او سؤالاتی می پرسم که جز پیامبر و وصیّ او نمی توانند جواب دهند. «

هشام گفت: « برو و بپرس! شاید بتوانی او را خجالت زده کنی. «

ص:685

پرسش نافع از امام

نافع پیش آمد و گفت: « ای محمد بن علی! من تورات و انجیل و زبور و قرآن را خوانده ام، آمده ام سؤالاتی کنم که جز پیامبر و یا وصی او آنها را جواب نمی دهند.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: « بپرس!«

نافع پرسید: « بین حضرت عیسی و رسول اکرم چند سال فاصله بوده است؟«

حضرت فرمود : «عقیده خودم را بگویم، یا عقیده تو را؟«

گفت: « هر دو را بگو!«

پاسخ روشن امام

امام فرمود: « به قول من پانصد سال و به قول تو ششصد سال.«

گفت: « پس این قول خداوند چه معنا دارد که می فرماید: « ای پیامبر! از آنان که قبل از تو فرستاده ایم بپرس که آیا ما غیر از خدای رحمان برای آنها خدایانی قرار داده بودیم تا آنها را عبادت کنند؟«

بین رسول اکرم و حضرت عیسی که پانصد سال فاصله بود! » حضرت باقر علیه السلام این آیه را خواند: « پاک و منزه است خدایی که بنده اش محمد صلی والله علیه و اله و سلم را شبانه از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد؛ آنجا که ما اطرافش را مبارک گردانده بودیم تا آیاتش را به او نشان دهیم. «)سوره اسراء آیه. 1) و سپس فرمود: « یکی از آیات و نشانه هایی که خداوند در شب معراج به پیامبر گرامیش نشان داد،این بود که جمیع پیامبران و مرسلین را محشور کرد و به جبرئیل امر فرمود اذان و اقامه بگوید.

جبرئیل در اقامه خود گفت : «حی علی خیرالعمل« پس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جلو ایستاد و همه پیامبران پشت سر او نماز گزاردند و سپس این آیه نازل شد که: « از پیامبران بپرس. . .« رسول خدا هم از آنها پرسش کرد.

همگی انبیاء الهی گفتند: « شهادت میدهیم که معبودی جز الله نیست و او شریکی ندارد و شهادت می دهیم که تو رسول خدایی و ما بر این شهادت پیمان

ص:686

بسته ایم.«

اعتراف نافع به امامت امام

نافع گفت: « ای ابوجعفر و ای فرزند رسول خدا! راست گفتی! به خدا قسم شما وارثان رسول خدایید و شمایید خلفاء تورات و اسامی شما در انجیل و زبور و قرآن هست و شما به امر خلافت و ولایت از دیگران سزاوارترید.«

نافع سؤالات دیگری در همین مجلس یا مجلس دیگر پرسیده و امام باقر علیه السلام به همگی پاسخ فرموده است. سپس امام به نافع فرمود: « ای نافع! به این خوارج بگو چگونه جدا شدن از امیرالمؤمنین را جایز دانستید؟«

خواهند گفت : «چون علی علیه السلام در دین خدا، حَکَم قرار داد. «

پس به آنها بگو اوّلاً خداوند خودش حَکَم قرار داده و فرموده است: « در موقع اختلاف مرد با زن، حَکَمی از طرف مرد و حَکَمی از طرف زن بیایند و اگر اراده سازش و اصلاح داشته باشند، خداوند بین آنها را توفیق و موافقت می دهد. «)سوره اعراف آیه 35)

ثانیاً رسول خدا سعد بن معاذ را در جنگ با یهودیان بنی قریظه حَکَم قرار داد و خداوند هم حکمیت او را امضاء فرمود. مگر اینان نمی دانند که امیرالمؤمنین که حکم قرار داد، به معنای آن بود که به حُکم قرآن، حُکم کنند و شرط کرد که اگر بر خلاف قرآن حُکم کردند، حُکمشان مردود است؟ پس این خوارج به امیرالمؤمنین بُهتان و افترا می زنند. «

نافع گفت: « به خدا قسم این سخنی است که هرگز نشنیده بودم و به ذهنم خطور نکرده بود و این حرف حق است.«

منابع:

بحار الانوار، ج 10، ص 161، ح 13.

ارشاد شیخ مفید، ج 2، ص 162، ح 6.

ص:687

2 -مناظره امام باقر علیه السلام با حروری

مخالفین امیرالمؤمنین علی علیه السلام چندین گروهند که یکی از آنها خوارج نام دارند. خوارج، خود به دسته های مختلفی تقسیم شده اند که عدّه ای از آنها به » حروریه« معروفند: یعنی کسانی که در منطقه حروراء در نزدیکی کوفه جمع شدند و تشکیل گروه دادند.

امام باقرعلیه السلام با یکی از افراد این گروه در حضور تعدادی از فقهای آنها مناظره ای داشته است که قسمت هایی از آن در زیر آمده است:

حروری به امام باقر علیه السلام عرض کرد:» ابوبکر به دلیل چهار خصوصیت، سزاوار امامت و خلافت است.«

امام فرمود:» چه خصوصیاتی؟«

حروری گفت:» اول این که او اولین صدّیق است و وقتی می گویند »ابوبکر«، ما نمی دانیم مقصود، کدام ابوبکر است تا وقتی گفته شود ابوبکر صدیق. دوم این که او در غار ثور همنشین و همدم رسول خدا بوده است.) شبی که پیامبر از مکه به طرف مدینه هجرت فرمود، ابوبکر را همراه خود برد. آنها در راه به غاری پناه بردند تا از شرّ کفّار در امان باشند.(سوم این که در روزی که بیماری رسول خدا شدت یافته بود، در مسجد به جای ایشان به نماز ایستاد. چهارم این که او در قبرش در کنار رسول خدا آرمیده است.«

حضرت باقرعلیه السلام فرمود:» وای بر تو! این خصوصیات که به گمان تو برای ابوبکر فضیلت به شمار می آید، همه نقص و عیب است. اولا این که گفتی ابوبکر صدّیق است، بگو چه کسی این اسم را بر او نهاده است؟«

حروری گفت:» خدا و رسولش.«

امام فرمود:» از فقها بپرس آیا ابوبکر اوّلین مؤمن به رسول خدا بوده است؟«

فقها همه گفتند:» نه، به خدا قسم. علی بن ابیطالب اوّلین ایمان آورنده به رسول خداست.«

امام باقرعلیه السلام فرمود:» ای حروری! اگر ابوبکر به علّت تصدیق رسول

خدا، صدیق نام گذاری شده، بنا به اعتراف جماعت مسلمین، قبل از او، امیرالمؤمنین سزاوار این نام بوده است.«

حروری سکوت کرد.

حروری گفت:» اگر این طور است که می گویید، علی بن ابیطالب هیچ گاه و در هیچ زمانی شرک نورزید، پس اسم صدّیق برای او سزاوارتر است.«

جماعت فقها گفتند:»بله، همین طور است. او هرگز مشرک نبوده و اسم صدّیق زیبنده اوست.«

سپس امام باقر علیه السلام فرمود:»اما اینکه گفتی ابوبکر همنشین رسول خدا در غار بوده است. این هم برای ابوبکر فضلیت نیست؛ به چند علت: اول آنکه در قرآن، مدحی برای ابوبکر بیان نشده، جز روایت همراهی اش با رسول خدا، که این همراهی و همصحبتی حتی می تواند با انسانی کافر باشد؛ چنانچه خداوند می فرماید:» قال له صاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک« _ سوره کهف، آیه 37 _)شخصی که همراه او بود و با او صحبت می کرد، گفت آیا به خدایی که تو را آفریده کافر شده ای؟(پس » همراه رسول خدا بودن« به تنهایی فضیلت ندارد؛ زیرا ابوبکر نه ظلمی را دفع کرد، نه با دشمن پیامبر جنگید.

دوم آنکه خداوند می فرماید:» لاتحزن ان الله معنا« _ سوره توبه، آیه 40 _)رسول خدا به ابوبکر فرمود: محزون مباش! خدا با ماست.(این آیه هم دلالت دارد بر عدم اطمینان و اضطراب درونی و ترس ابوبکر. زیرا بر آنچه خداوند راجع به حفاظت و امنیت از رسول خدا وعده داده بود، اطمینان نداشت و با اینکه جان پیغمبر در خطر بود، ابوبکر حاضر به مساوات با او نشد. به همین دلیل پیامبر فرمود:» این قدر محزون مباش!« اکنون من سؤال می کنم: آیا حزن ابوبکر مورد رضای خداوند بود یا خشم خداوند؟ اگر بگویی رضای خداوند، پاسخت این است که:

چنین نیست؛ زیرا رسول خدا هرگز آنچه را که مورد رضای خداست نهی نمی فرماید؛ و اگر بگویی که مورد خشم خداوند بود، پس این برای او چه فضیلتی است؟ سوّم آنکه همین کلام رسول خدا که فرمود:» محزون نباش، خدا با ماست.« به این معناست که ایشان دریافته بود که ابوبکر به همراهی خداوند و کمک او اعتقاد

حقیقی ندارد و این هم برای ابوبکر فضیلت نیست و اگر این را قبول نکنی، باید بدانی که » خدا با ماست« یک قاعده همیشگی است. خداوند همیشه با همه مخلوقاتش همراه است؛ چرا که در سوره مجادله، آیه 7 می فرماید: ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلاّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلاّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلاّ هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا هیچگاه سه نفر با هم سخن پنهانی نمی گویند، مگر اینکه خداوند چهارمی آنهاست و نه پنج نفری که خداوند ششمین آنهاست و نه کمتر و نه بیشتر، مگر اینکه خداوند با آنهاست، هر جا که باشند.(پس خداوند همیشه با ماست و این فضیلتی برای ابوبکر نیست.

چهارم آنکه این قسمت از آیه که می فرماید: فَأَنْزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها (سوره توبه آیه40) خداوند اطمینان خود را بر او نازل کرد و به لشکریان نادیدنی تأییدش فرمود.(این قسمت درباره چه کسی نازل شده است؟

حروری گفت: « درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم.«

امام فرمود:» آیا ابوبکر هم در این نزول آرامش و اطمینان با پیغمبر اکرم شریک بود؟«

حروری گفت:»بله.«

امام فرمود:» دروغ گفتی؛ زیرا اگر چنین بود خداوند می فرمود »علیهما« یعنی آن سکینه و آرامش خاطر بر هر دوی آنها نازل شد؛ و اگر ابوبکر در این آرامش قلبی شرکت داشت، خداوند او را هم شریک می کرد؛ کما اینکه وقتی در جنگ حنین خداوند اطمینان و آرامش خود را فرستاد، فرمود: « ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین« _ سوره توبه،آیه 25 و 26 _)پس خداوند آرامش خود را بر رسولش و به مؤمنین نازل فرمود.(و این دسته از مؤمنین که مشمول این آیه شدند، کسانی بودند که فرار نکردند و آنان تنها 9 نفر بودند. علی علیه السلام، ابودجانه ، ایمن و شش نفر دیگر از بنی هاشم . پس، از این آیه هم معلوم می شود ابوبکر جزو گروهی که خدا آرامش خود را بر آنان نازل کرده نبوده ، بلکه جزء فراریان بوده است.«

حروری که جواب های دندانشکن امام باقر علیه السلام، او را شکست داده بود،

گفت: « ای جماعت! برخیزید که این سخن، محمد بن علی را از ایمان خارج کرد.

این سخن کفر است!«

امام باقر علیه السلام فرمود: « اینها گفته های من نیست، بلکه کلام خداست«.

جماعت همراه حروری گفتند:» ای حروری! در بحث شکست خوردی و جواب نداری.«

امام باقر علیه السلام فرمود:» اما اینکه گفتی ابوبکر با مردم نماز خواند، پاسخت را بشنو! ابوبکر، آن روز مأمور بود تحت فرمان و پرچم اسامه بن زید باشد و همه راویان، متّفق القول هستند که ابوبکر با اسامه چندین فرسخ از مدینه بیرون رفته بود.

پس چگونه ممکن است رسول خدا به او امر کرده باشد با مردم نماز بخواند؟ رسول خدا نه تنها امر نکرده بود که لشکریان اسامه برگردند، بلکه چندین بار فرموده بود:» لشکر اسامه را تقویت کنید! خدا لعنت کند کسی را که از او سرپیچی کند.«) یعنی افرادی که رسول خدا فرموده بود تا با اسامه باشند، اگر به مدینه بازمی گشتند، مورد لعن و نفرین حضرت قرار می گرفتند.(و تازه خود شما می گویید وقتی ابوبکر به نماز ایستاد و تکبیر گفت، رسول خدا که خانه اش چسبیده به مسجد بود، صدای او را شنید و شتابان در حالی که بر علی علیه السلام و فضل بن عباس تکیه کرده بود و پاهای مبارکش روی زمین کشیده می شد، به مسجد وارد شد و ابوبکر هنوز به رکوع نرفته بود که رسول خدا جلو آمد و ابوبکر را از محراب کنار زد و خودش نماز را از ابتدا شروع فرمود. همه ی اینها دلیل بر این است که نماز ابوبکر بدون امر رسول خدا بوده است و روایات صحیحی موجود است مبنی بر اینکه هرگاه بلال اذان می گفت و پیامبر نمی توانست برای نماز حاضر شود، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به نماز امر می فرمود.«

حروری در اینجا نیز سکوت کرد.

امام باقر علیه السلام فرمود:» اما خصلت چهارم که گفتی » او در کنار رسول الله دفن شده است«، بگو ببنیم قبر رسول الله کجاست؟«

حروری گفت:» در خانه اش.«

امام باقر علیه السلام فرمود:» مگر خداوند نفرموده: یاایها الذین امنوالله لا

ص:691

تدخلوا بیوت النبی الا ان یوذن لکم_ سوره احزاب، آیه 53 _)ای مؤمنین! به خانه های پیامبر داخل نشوید مگر به شما اجازه داده شود.(آیا رسول خدا به ابوبکر اجازه چنین کاری را داده بود؟«

حروری گفت:» بله.«

امام باقر علیه السلام فرمود:» دروغ گفتی! چون رسول خدا تمام درهای خانه را که به مسجد باز می شد، بسته بود و به امر خدا، تنها در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را باز گذاشته بود. حتی در خانه عمر را هم بست. عمر به رسول خدا عرض کرد:» روزنه ای برای من قرار بده تا تو را ببینم.«

پیامبر فرمود:» نه، به اندازه باریکی سر ناخن هم روزنه ای باز نمی کنم.«

پس رسول خدا ابوبکر و عمر را از خانه ی خدا و مسجد بیرون کرده و درهای آنها را بسته بود. چه دلیلی دارید که به آنها اجازه ورود به خانه اش را داده باشد؟!«

حروری گفت: « محل قبر ابوبکر و عمر، سهم الارث دختران آنها عایشه و حفصه است. «

امام باقر علیه السلام فرمود:» چون رسول خدا در زمان رحلت، 9 همسر داشت، پس به تمام همسران، روی هم، یک هشتم از خانه می رسید. بنابراین به آن دو زن - عایشه و حفصه- دو قسمت از نه قسمت سهم زنان می رسید و این می شود دو قسمت از هفتاد و دو قسمت، که اگر درست حساب شود، شاید سهم هر یک از این دو، یکی دو وجب بیشتر نبوده نباشد. پس ابوبکر و عمر در سهم دخترانشان دفن نشده اند بلکه در زمین غصبی اند. به علاوه، خود شما از ابوبکر نقل می کنید که رسول خدا فرمود:» ما انبیا ارثی نمی گذاریم؛ هر چه از ما بماند، متعلّق به همه مسلمین است.« پس ارثی هم در کار نبوده است.«

در اینجا شخص حروری دیگر کلامی نتوانست بگوید و ساکت ماند.

منابع:

بحار الانوار، ج 27، ص 321، ح 4.

ص:692

3 -مناظره امام باقر علیه السلام با قتاده

» قتاده بن دعامه« به حضور امام باقر علیه السلام رسید.

امام به او فرمود:» فقیه اهل بصره تویی؟«

عرض کرد:» بله، این طور می گویند.«

امام فرمود:» به من گفته اند که تو تفسیر قرآن می گویی.«

عرض کرد:»بله.«

امام فرمود:» تفسیر تو از روی علم است یا جهل؟! عرض کرد:» نه، از روی علم است.«

امام فرمود:» خدای تعالی در سوره سبا می فرماید:» و قدرنا فیها السیر سیر وا فیها لیالی و ایّاماً آمنین«)آیه 18( )و ما در آنها سیر و حرکت را مقدّر کردیم؛ در امن و امان، شب ها و روزها در آنها سیر کنید.(این آیه را برایم تفسیر کن.«

قتاده گفت:» این آیه درباره کسی است که از خانه خود با زاد و توشه و مَرکَب حلال به سوی خانه کعبه حرکت می کند. خداوند می فرماید او در امن و امان است تا به خانه خود برگردد.«

امام باقر علیه السلام فرمود:» آیا تا به حال پیش نیامده کسی با زاد و توشه ی حلال به زیارت خانه خدا برود ولی در راه، دزدان او را بگیرند و اموالش را ببرند و او را چنان بزنند که دیگر نتواند به راه خود ادامه دهد؟«

قتاده گفت:» چرا.«

امام فرمود:» وای بر تو ای قتاده، اگر قرآن را از پیش خود تفسیر کنی!«)یعنی تو که گفتی هر کس به سوی خانه ی خدا برود، تا موقع برگشتن در امان است، پس این همه دزدی ها و غارت ها در راه و در داخل شهر مکه چیست؟(

در این صورت هم خودت هلاک شده ای و هم دیگران را هلاک کرده ای. این آیه در مورد کسی است که از خانه خود با زاد و توشه ی حلال حرکت

کند و به زیارت خانه خدا بیاید و به حق ما ائمه معصومین آگاه باشد و قلبش ما را طلب کند و در

ص:693

سرش هوای ما باشد. همان طور که خدای تعالی هم فرموده: فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ (سوره ابراهیم، آیه 37))خدایا محبت آنان را در قلب مردم بیفکن!(در این آیه مقصود خداوند شوق خانه ی کعبه نیست و الّا می فرمود:»تهوی الیه« پس حضرت ابراهیم که از خدا خواست مردم به سوی آنها میل کنند، به خدا قسم مقصودش ما بودیم. هر کس به شوق ما بیاید و حج کند، حجّش مقبول درگاه ایزدی است و الّا قبول نیست؛ و اگر چنین باشد، از عذاب جهنم در روز قیامت در امن و امان خواهد بود.«

قتاده گفت:» به خدا قسم، دیگر این آیه را جز همان گونه که فرمودید، تفسیر نمی کنم.«

سپس امام باقر علیه السلام به او فرمود:»ای قتاده! قرآن را تنها و تنها کسی می فهمد که به او خطاب شده باشد.

قرآن بر ما اهل بیت نازل شده و فقط ما قرآن و حقایق موجود در آن و تفسیرش را می دانیم و هر کس علم قرآن را بخواهد، باید از ما بگیرد.«

قتاده مدتی ساکت شد و سپس گفت:» به خدا من تاکنون در حضور علمای بزرگی نشسته بودم ولی این گونه اضطرابی به من دست نداده بود!«

امام فرمود:» می دانی کجا نشسته ای؟ در حضور کسانی نشسته ای که خداوند فرمود:» خانه هایی که خداوند اجازه فرموده تا در آنها ذکر نامش شود. آنان هر صبح و شام در آنها تسبیح او می کنند؛ مردانی که تجارت و خرید و فروش، از ذکر خدا و نماز و پرداخت زکات بازشان نمی دارد.«)سوره نور، آیه 36) ماییم آن خانه هایی که خداوند در این آیه فرموده است.«

قتاده پرسید:» آیا خوردن پنیر حلال است؟«

امام باقر علیه السلام تبسمی کرد و فرمود:» همه ی پرسش تو همین است؟!«

قتاده گفت:» چهل مسأله آماده کرده بودم تا بپرسم ولی همه را فراموش کرده ام.«

امام فرمود:» بله؛ خوردن پنیر جایز است.«

قتاده گفت:» گاهی در آنها از پنیرمایه های مُردار استفاده می کنند.«

امام فرمود:» مایه ی پنیر، رگ و خون ندارد و در آن استخوان نیست، پس اشکال

ص:694

ندارد. مانند مرغی که مرده باشد و تخم مرغ را از شکمش بیرون آورند. آیا آن را می خوری؟«

قتاده گفت:»نه.«

امام فرمود:» چرا؟«

گفت:» چون از مُردار است.«

امام فرمود:» اگر آن تخم مرغ را زیر مرغ دیگری گذاشتند و جوجه شد، آیا آن جوجه را می خوری؟«

گفت:»بله.«

امام فرمود:»چه چیزی تخم مرغ را حرام کرد و این جوجه را حلال؟ پنیر را از بازار مسلمین نمازخوان بخر و درباره ی پنیرمایه اش سؤال نکن؛ مگر کسی خودش به تو بگوید که فلان پنیر از مایه ی حرام درست شده.«

منابع:

بحار الانوار، ج 46، ص 349، ح 2. و بحار الانوار، ج 46، ص 357، ح 11.

4 -مناظره امام باقر علیه السلام با طاووس یمانی

روزی امام باقر علیه السلام در مسجد الحرام با اصحابش نشسته بود که طاووس یمانی با عده ای از پیروانش جلو آمد و سلام کرد و گفت:» آیا به من اجازه می دهید سؤال کنم؟«

امام فرمود:»بله، بپرس !«

طاووس پرسید:»چه زمانی بود که یک سوّم مردم دنیا هلاک شدند؟«

امام فرمود:»اشتباه کردی ! باید می گفتی یک چهارم مردم؛ و آن وقتی بود که قابیل برادرش هابیل را کشت. در آن زمان مردم دنیا فقط چهار نفر بودند: آدم و حوا و هابیل و قابیل. پس یک چهارم اهل دنیا هلاک شدند.«

طاووس گفت:» بله، شما درست فرمودید. من اشتباه کردم.«

بعد پرسید:»کدامیک ازآن دو برادر، پدر جهانیانند که فرزندانشان تا امروز زیاد شده؟«

امام فرمود:»هیچ یک. مردم جهان نسل فرزند دیگر حضرت آدم یعنی» شیث« هستند.«

طاووس پرسید:»چرا حضرت آدم، » آدم« نامیده شده؟«

امام فرمود:»چون گِل او را از» ادیم«)پوسته ی رویی (زمین برداشته اند. «

طاووس پرسید:»چرا به حضرت حوّا ،»حوا« گفته می شود؟«

امام فرمود:»چون حوّا از پهلوی موجود »حیّ« خلق شد.«)یعنی پس از اینکه حضرت آدم، دارای روح شد، از کنار گِل او حوا آفریده شد.«

طاووس پرسید:»ابلیس به چه دلیلی، به این نام خوانده می شود؟«

امام فرمود:»ابلیس به معنای ناامید است و چون شیطان از رحمت خدای عزّوجل نا امید شد، او را به این نام می خوانند.«

پرسید:»جن را چرا به این نامه می خوانند؟«

فرمود:»جن یعنی پنهان؛ و چون جن ها از دیده ها پنهانند، به این نام خوانده می شوند.«

پرسید:»چه کسی اوّلین دروغ را گفت؟«

فرمود:»اولین دروغ را » ابلیس« گفت، وقتی که گفت: من بهتر از آدم هستم.

)سوره اعراف آیه. 12«

پرسید:»کدام گروهند که شهادت به حق داده اند، ولی دروغگویند؟«

فرمود:»منافقینی که به رسول الله گفتند: « ما شهادت می دهیم که تو رسول خدایی.« سپس آیه نازل شد که: وقتی منافقین می آیند و می گویند

ما شهادت می دهیم که تو رسول خدایی...، خداوند شهادت می دهد که آنان دروغ می گویند.«)سوره منافقون، آیه ی 1)

طاووس پرسید:» کدام پرنده بود که فقط یک بار پرواز کرد؟«

فرمود:» آن پرنده، »کوه طور « بود که خداوند آن را با بال هایی از انواع عذاب به پرواز درآورد تا بنی اسرائیل ، تورات را قبول کنند؛ چرا که در قرآن چنین آمده

ص:696

است:» ما کوه را بر سر آنها مانند سایبانی بلند کردیم و آنها گمان کردند که روی سر آنها خواهد افتاد. «)سوره اعراف، آیه 171)

طاووس پرسید:» فرستاده ی خدا که نه از جنّ است و نه از انس و نه از ملائکه کیست؟«

امام فرمود:» کلاغی است که خداوند آن را فرستاد تا به قابیل نشان دهد جنازه ی برادرش را چگونه در خاک پنهان کند؛ چرا که در قرآن چنین آمده است:» پس خداوند کلاغی را فرستاد تا زمین را کنار بزند و به او نشان دهد چگونه برادرش را به خاک بسپارد.«)سوره مائده، آیه31)

طاووس پرسید:» موجودی که به قوم خود هشدار داد ولی نه از جنس جن بود، نه انسان و نه ملائکه؟«

امام فرمود:» مورچه بود. خداوند در قرآن می فرماید:» آن مورچه گفت: ای مورچگان، داخل خانه های خود شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را لگد نکنند، چرا که آنها شما را نمی بینند.«)سوره نمل، آیه 18)

پرسید:» کیست که به او دروغ بستند ولی از جنس جن و انس و ملک نیست؟«

حضرت باقر علیه السلام فرمود:» گرگی است که برادران یوسف به او دروغ بستند و گفتند: گرگ او را خورد.)سوره یوسف آیه 17«

طاووس پرسید:» آن چیست که کمش حلال بود و زیادش حرام؟«

امام فرمود:» آب نهر طالوت است که در قرآن چنین آمده:» طالوت فرمود هر کس از این نهر بیاشامد از من نیست. . . مگر به اندازه یک کف دست.«)سوره بقره آیه 249«

پرسید:» کدام نماز واجب است که وضو ندارد و کدام روزه است که مانع خوردن و آشامیدن نمی شود؟«

امام فرمود:» آن نماز همان صلوات بر محمد و آل اوست (صلوه به معنای دعا است(؛ و آن روزه همان روزه از سخن گفتن است که روزه ی حضرت مریم بود و خدا در قرآن می فرماید:» بگو من نذر کرده ام برای خدای

مهربان که روزه باشم؛ پس امروز با هیچکس سخن نمی گویم.«)سوره مریم،آیه 26)

ص:697

طاووس پرسید:» آن چیست که کم و زیاد می شود؟ و آن چیست که زیاد می شود ولی کم نمی شود؟ و آن چیست که کم می شود ولی زیاد نمی شود؟«

حضرت باقر علیه السلام فرمود:» آنچه کم و زیاد می شود، ماه آسمان است و آنچه کم نمی شود دریاست و آنکه کم می شود ولی زیاد نمی شود، عمر است.«

منابع:

بحارالانوار، ج 46، ص 351، ح 5.

5 -مناظره امام باقر علیه السلام با عبدالله معمّر لیثی

عبدالله بن معمر لیثی خدمت امام باقر علیه السلام رسید و گفت: «شنیده ام شما ازدواج موقت را حلال دانسته اید.«

امام فرمود:» خداوند آن را در کتابش حلال کرده، رسول خدا سنّت فرمود و اصحاب او هم عمل کردند.«

عبدالله گفت: « اما عمر بن خطاب آن را حرام کرد.«

امام فرمود:» ما به قول خدا و رسول هستیم و تو بر قول رفیقت باش.«

عبدالله گفت:» آیا برای خود شما خوشایند است زنانتان متعه شوند؟«

امام فرمود:» این چه سؤالی است،احمق؟ همان خدایی که متعه را در کتابش برای بندگانش مباح دانسته، از تو و از آن کسی که بی دلیل آن را نهی کرده، غیرتمندتر است. مگر برای تو خوش آیند است که دخترانت به نکاح یکی از بافنده های یثرب درآیند؟«

گفت: « نه.«

امام فرمود: « چرا حرام می دانی آنچه را که خداوند حلال فرمود؟ نکاح که دیگر حلال است !«

گفت:» من آن را حرام نمی دانم، بلکه می گویم یک بافنده هم شأن ما نیست؛ با شئون اجتماعی ما تناسب ندارد.«

امام فرمود:» مگر بافنده چه اشکالی دارد؟ کسی را که خداوند از عملش راضی است و حوریان بهشتی را به همسری او در می آورد، تو حاضر نمی شوی او را بپذیری؟«

)یعنی ای مسکین ! آنچه خداوند راضی است خوب است و صحیح، نه آنچه تو می پنداری !(

عبدالله خندید و گفت:» راست گفتید. باید گفت سینه های شما محل پرورش درختان علم است. شما از میوه های آنها استفاده می کنید و مردم از برگ هایشان.«

منابع:

بحار الانوار، ج 46، ص 356، ح 10.

6 -مناظره امام باقر علیه السلام با حسن بصری

حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام رفت و عرض کرد:» آمده ام سؤالاتی از شما بپرسم.«

امام فرمود:» مگر تو فقیه اهالی بصره نیستی؟«

گفت:» چنین می گویند.«

امام فرمود:» امر بزرگی را به عهده گرفته ای. شنیده ام که می گویی خداوند مردم را به خودشان واگذار کرده است !«

حسن بصری ساکت شد. امام فرمود:» اگر خداوند به کسی وعده ی امن و امان دهد، آیا او دیگر باید از چیزی بترسد؟«

گفت:» نه«

امام فرمود:» من آیه ای می خوانم که تو آن را به اشتباه تفسیر کرده ای.«

پرسید:» کدام آیه؟«

فرمود:»و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قریً ظاهرةً وقدرنافیها السّیر سیروا فیها لیالی و ایّاماً آمنین. «)سوره سبا آیه 18)

شنیده ام که جای امن را به مکّه تفسیر کرده ای؟ وای بر تو! این چه امنیتی است

ص:699

که اموال اهالی آنجا به سرقت می رود و همواره عده ای کشته می شوند؟ !«

سپس امام باقر علیه السلام به سینه مبارک خود اشاره کرد و فرمود:» آن قریه های مبارک ماییم.«

حسن بصری گفت:» فدایت شوم ! آیا در قرآن آیه ای هست که به انسان ها بگوید قریه؟«

امام فرمود:»بله، آیه 8 سوره طلاق: وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ فَحاسَبْناها حِساباً شَدِیداً وَ عَذَّبْناها عَذاباً نُکْراً (و چه بسیار قریه هایی که از امر پروردگار و پیامبرانش سرپیچی کردند ،وماحسابسختی از آنان کشیدیم و به عذاب بدی مجازاتشان کردیم.)

بعد فرمود:»آیا سرپیچی کننده در و دیوار است یا انسان ها؟«

حسن بصری گفت:»بله؛ منظور همان انسان هاست.«

امام فرمود:» در آیه ی » واسأل القریه التی کنافیها«« _ سوره یوسف،آیه 82 _)از قریه ای که ما بودیم بپرس.(از قریه و دهستان سؤال می شود یا از اشخاص؟ !«

سپس فرمود:» قری یعنی علمای شیعیان ما و مقصود از سیر، علم است. یعنی هر کس به سوی ما آمد و حلال و حرام را از ما آموخت، دیگر از شک و گمراهی در امان است؛ زیرا احکام را از آنجا که باید بیاموزد، آموخته است؛ چون اهل بیت وارثان علم و فرزندان برگزیده اند و آن فرزندان ما هستیم، نه تو و امثال تو. و مبادا بگویی خداوند بندگان را به خودشان واگذاشته زیرا خداوند عزوجل، دچار سستی و ضعف نیست تا کاری را به مردم واگذار کند. آنها را هم به چیزی مجبور نمی کند که در این صورت به آنها ظلم می شود؛ خدا با بندگانش نه با جبر رفتار می کند نه با تفویض؛ بلکه با امری بین آن دو رفتار می کند.«

منابع:

بحار الانوار، ج 24، ص 232، ح 1. بحار الانوار، ج 24، ص 235، ح 4.

7 -مناظره امام باقر علیه السلام با سالم

ث سالم به حضور امام باقر علیه السلام رسید و گفت:»آمده ام درباره علی بن ابیطالب سؤال کنم. درباره ی کارهایی که کرده است: جنگ با اصحاب نهروان و صفین و. . .«

امام فرمود:»به روایاتی که در نظر تو کاملاً صحیح است، توجه کن. آیا این حدیث را شنیده ای؟ رسول خدا در جنگ خیبر ، پرچم انصار را به دست سعدبن عباده داد، و او رفت ولی شکست خورد و برگشت. سپس رسول خدا پرچم مهاجرین و انصار را به عمربن خطاب داد؛ او هم پس از مدتی هراسان برگشت. رسول خدا سه بار فرمود:» آیا مهاجر و انصار باید این چنین باشند؟« بعد فرمود:» فردا پرچم را به دست مردی می دهم که همواره حمد خدا را می گوید، هرگز فرار نمی کند، خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد.« مگر آن مرد امیرالمومنین علی بن ابیطالب نبود؟«

سالم گفت:»بله؛ همه می گویند.«

حضرت باقر علیه السلام فرمود:» ای سالم ! اگر بگویی خداوند علی علیه السلام را دوست داشته، ولی نمی دانسته در آینده چه اعمالی از او صادر می شود که در این صورت کافر هستی؛ چون نسبت دادن جهل به خداوند کفر است؛و اگر بگویی او را دوست داشته و می دانسته چه می کند، پس از کدام کار او می توانی اشکال بگیری، در حالی که خداوند او را با همان عملش دوشت داشته؟«

سالم گفت:» دوباره استدلال خود را تکرار کنید.«

حضرت باقر دو مرتبه آن را بیان کرد.

سالم گفت:»هفتاد سال است که خدا را با گمراهی عبادت کرده ام.«

منابع:

احتجاج طبرسی، ج 2، ص 64.

ص:701

8 -مناظره امام باقر در حضور امام سجاد علیهماالسلام

امام سجاد علیه السلام روزی در مجلسی فرمود:»وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مأمور شد به طرف تبوک حرکت کند، دستور داد امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مدینه بماند. علی علیه السلام عرض کرد:» یا رسول الله! من دوست ندارم از شما جدا باشم.« رسول خدا در اینجا مطلب مهمی فرمود که به» حدیث منزلت« معروف است:

» ای علی! آیا راضی نیستی جایگاهت نسبت به من همان جایگاه هرون نسبت به موسی باشد؟ و همان گونه که هرون وصیّ موسی بود، تو هم وصیّ من باشی؟ با این تفاوت که بعد از من دیگر پیامبری نخواهد آمد.

ای علی! درمدینه بمان و همان اجری را که در بودن با رسول خدا هست، ببر؛ بلکه خداوند معادل پاداش همه افرادی که با حال یقین و اطاعت همراه ایشان هستند، برای تو به تنهایی در نظر خواهد گرفت؛ و چون دوست داری در همه حال به چهره ی محمد بنگری، خداوند به جبرئیل امر فرموده که چشم تو را بینا گرداند تا محمد و اصحابش را ببینی، با آنان باشی و دیگر نیازی به نامه نگاری نداشته باشی.«

یکی از حضار برخاست و از امام سجاد علیه السلام پرسید:» ای فرزند رسول خدا! چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که این نوع تصرّفات و معجزات فقط برای پیامبران مقدور است، نه غیر آنها.«

امام سجاد علیه السلام فرمود: « این معجزه رسول خدا بود؛ به دعای رسول خدا بود که حجاب ها از چشم علی علیه السلام کنار رفت.«

امام باقر علیه السلام که در مجلس حاضر بود، فرمود:» ظلم این امت به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب چقدر زیاد است و یاران او چقدر کم! آیا حتی آنچه برای باقی اصحاب پیامبر قبول دارید، برای علی علیه السلام قبول ندارید، در حالی که او برترین صحابه است؟ شما دوستان ابوبکر را دوست دارید و از دشمنانش بیزاری می جویید؛ همچنین دوستان عمر و عثمان را دوست دارید و از دشنمان آنان نیز بیرازی می جویید _ هر کس که باشد. اما به امیرالمؤمنین می رسید، می گویید دوستانش را دوست داریم ولی از دشمنانش بیزاری نداریم، بلکه آنها را

هم دوست داریم ! این کار چگونه جایز است، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مورد او فرمود:» اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و انصرمن نصره واخذل من خذله«)خداوندا ! هر کس علی را دوست دارد، او را دوست داشته باش و هر کس او را دشمن می دارد، دشمن بدار؛ هر کس او را یاری کند، یاریش کن و هر کس او را خوار کند، خوارش کن !(

اشکال دیگرتان آن است که وقتی فضیلتی درباره ی او سخنی گفته می شود، آن را انکار می کنید اما وقتی فضلیتی برای باقی صحابه گفته می شود، قبول می کنید. چرا دست کم علی علیه السلام را در کنار صحابه دیگر قرار نمی دهید؟ چرا وقتی عمر بن خطاب در بین خطبه هایش گفت:» ای ساریه به طرف کوه برو!« از او پرسیدند:» یعنی چه؟« عمر گفت:»در موقع خطبه نگاه کردم و صحنه جنگ برادرانتان را در نهاوند دیدم؛ خداوند پرده ها را از جلو چشم من برداشت. بعضی از کافران می خواستند از پشت به ساریه حمله کنند. من گفتم ای ساریه برو به طرف کوه تا آنجا پناه بگیری. سپس گفت:» این ساعت یادتان بماند تا خبرش به شما برسد. در حالی که بین مدینه تا نهاوند نزدیک پنجاه روز راه بود. چرا این کلام را از عمر قبول می کنید ولی شبیه این را از علی علیه السلام نمی پذیرید؟ ! دلیلش چیزی نیست مگر اینکه از راه انصاف وارد نمی شوید بلکه خودخواهی و گردنکشی را پیشه خود ساخته اید.«

مناظره امام باقر علیه السلام با عثمان الاعمی

یکی از اهالی بصره به نام عثمان الاعمی به امام باقر علیه السلام عرض کرد:» حسن بصری می گوید کسی که علمش را پنهان کند، عذابش در قیامت آن قدر شدید است که از بوی گند شکمش، اهل جهنم به ستوه می آیند.«

امام باقر علیه السلام فرمود:» پس مؤمن آل فرعون باید اهل جهنم و جزو هلاک شدگان باشد؛ در حالی که خداوند او را مدح و ستایش فرموده؛ چون مؤمن آل فرعون، ایمان و علم خودش به حضرت موسی علیه السلام را کتمان کرد تا در موقع

مناسب بتواند به او کمک کند.)سوره غافر آیه 28)

ای عثمان! علم از زمان رسالت حضرت نوح همیشه پنهان و مکتوم بوده است، زیرا گوهری است که تا ارزش آن را نشناسند و آن را به قصد عمل کردن نیاموزند، باید مخفی بماند. لذا ائمه اطهار علیهم السلام بسیاری از اسرار و مطالب مهم را از اصحاب خود پنهان می کردند و فقط نسبت به اصحاب سِرِّ خود، آن هم در حد ظرفیت و قدرت روحی آنها پرده برداری می فرمودند.

ای عثمان! اگر حسن بصری تمام دنیا را بگردد، به خدا قسم علمی نمی یابد مگر نزد ما، پس او از پیش خود سخن گفته و عقیده اش باطل است.«

سپس امام باقر علیه السلام با حسرت فراوان فرمود:» مصیبت این مردم بر ما زیاد است. اگر آنها را دعوت کنیم، نمی پذیرند و اگر رهایشان کنیم، به وسیله ی غیر ما هدایت نمی یابند. هر طریقی غیر از طریق اهل بیت ضلالت است و گمراهی.«

مناظره امام باقر علیه السلام با ابوحنیفه

امام باقر علیه السلام در مسجد رسول الله نشسته بود. ابوحنیفه وارد شد و گفت:» می توانم نزد شما بنشینم؟«

امام فرمود:» تو مرد مشهوری هستی و من نمی خواهم نزد من بنشینی.«

ابوحنیفه اعتنایی نکرد و نشست و گفت: « آیا شما امام هستی؟«

امام فرمود: « نه.«)شاید منظور امام این بوده که برای ابوحنیفه امام نیست و ابوحنیفه از او پیروی نمی کند.(

ابوحنیفه گفت:» گروهی در کوفه می پندارند که تو امامی.«

حضرت فرمود:» با آنان چه کنم؟«

گفت:» نامه بنویس و به آنها خبر بده!«

امام فرمود:» آنها از من اطاعت نمی کنند. آنها که غایب هستند، مانند شمایند که اکنون اینجایید.

من به تو گفتم اینجا ننشین، تو گوش نکردی. اگر به اهل کوفه هم بنویسم، فرمان

ص:704

مرا نمی برند.«

ابوحنیفه دیگر نتوانست کلامی بگوید.

9 -حوادث شام

سخنان امام در جمع حاجیان در ایام حج

امام در قصر هشام در شام

تعجب هشام از تیراندازی حضرت و پاسخ امام

سوالات هشام و پاسخ های امام باقر

علم غیب ائمه علیهم السلام

اطلاع همه مردم از شهادت علی علیه السلام در شب شهادت

مناظره با مسیحیان:

سئوالات عالم نصاری از امام و پاسخ حضرت

در راه بازگشت به شام

نفرین امام در حق مردم مدین

سخنان امام در جمع حاجیان در ایام حج

امام صادق علیه السلام می فرماید:

یک سال که من در خدمت پدرم امام باقر علیه السلام به حج رفته بودم، هشام بن عبدالملک هم به حج آمده بود.

یک روز در مکّه در جمع مردم گفتم:» حمد مخصوص خدایی است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به راستی به پیغمبری برانگیخت و ما را به امام گرامی گردانید. ما برگزیدگان خدا بر خلقش و بهترین بندگان او و خلیفه های خداوند در زمین هستیم. سعادتمند کسی است که از ما پیروی کند و بدبخت کسی است که با ما دشمنی ورزد.«

این خبر را برادر هشام به او رسانید.

امام در قصر هشام در شام

ولی هشام در مکّه به ما اعتراضی نکرد و به دمشق برگشت؛ ما هم به مدینه برگشتیم. سپس پیکی برای والی مدینه فرستاد که پدرم و مرا به نزد او به دمشق بفرستد. والی مدینه ما را به سوی دمشق روانه کرد.

وقتی وارد شدیم، تا سه روز راهمان نداد. روز چهارم که در مجلس او وارد شدیم، هشام بر تخت پادشاهی خود نشسته بود و لشگریانش در دو صف با اسلحه جلوی او ایستاده بودند. در مقابلش هدفی گذاشته بودند که بزرگان قوم به سوی آن تیر می زدند. هشام رو کرد به پدرم و گفت:» با بزرگان قوم خود تیراندازی کن.«

پدرم فرمود:» من پیرشده ام. مرا معاف بدار!«

هشام گفت:» به حق خدایی که ما را به دین خودش و به رسولش محمد صلی الله وعلیه و اله وسلم عزیز گردانیده تو را معاف نمی کنم. باید تیراندازی کنی.«

سپس از یکی از حضار خواست تیر و کمان خود را به ایشان بدهد.

امام باقر علیه السلام کمان او را گرفت و تیری در چله کمان گذاشت و بر وسط هدف زد. فریاد آفرین در قلب ها اوج گرفت اما زبان ها بی صدا بود. بعد پدرم تیر دیگری گرفت و در زه کمان گذاشت و آن چنان بر هدف زد که چوبه تیر اول را شکافت و بر میانه هدف نشست.

سپس تیر سوم را بر وسط تیر دوم زد و آن را نیز دو نیم کرد. تا اینکه 9 تیر، یکی پس از دیگری بر وسط هدف اصلی کوبید. تیرها که گویی بر قلب هشام وارد می شد، اضطراب شدیدی در او ایجاد کرد. هشام از روی ناچاری گفت:» خوب تیرانداختی ای ابا جعفر! تو ماهرترین تیرانداز عرب و عجم هستی! مگر نگفتی دیگر از سن من گذشته و من پیر شده ام!«

تعجب هشام از تیراندازی حضرت و پاسخ امام

هشام که از کار خود پشیمان شده بود، تصمیم بر قتل امام باقر علیه السلام

ص:706

گرفت. سر به زیر انداخت و هیچ نگفت. من و پدرم در مقابلش ایستاده بودیم.

وقتی ایستادن ما به طول انجامید، آثار غضب در صورت مبارک پدر ظاهر گردید.

هشام با مشاهده چهره برافروخته پدرم، ترسید و گفت:» ای محمد به سوی ما بیا!« و برخاست و پدرم را در آغوش گرفت و در سمت راست خود نشاند و سپس مرا در آغوش گرفت و مرا در دست راست پدرم نشاند و به پدر گفت:» قبیله قریش همیشه باید بر عرب و عجم افتخار کند که کسی چون تو در میان ایشان هست. چه کسی این گونه تیراندازی را به تو تعلیم داده و در چه مدت آنرا یاد گرفته ای؟«

پدرم فرمود:» تو خودت می دانی که تیراندازی در میان اهل مدینه رایج است و من هم در جوانی گاهی تیراندازی می کردم ولی دیگر آنرا ترک کرده بودم. چون اصرار کردی، امروز کمان به دست گرفتم و چند تیری پرتاب کردم.«

هشام گفت:» هرگز تا به حال چنین تیراندازی ندیده بودم و اصلا گمان نمی کردم که در روی زمین کسی باشد که این گونه ماهرانه بتواند تیرهای متعددی به هدف بزند! آیا فرزندت جعفر هم مانند تو می تواند تیراندازی کند؟«

پدرم فرمود:» ما کمال را از یکدیگر به ارث می بریم و هرگز زمین از یکی از ما اهل بیت خالی نیست.«

سوالات هشام و پاسخ های امام باقر

هشام چون این سخن را از پدرم شنید، رنگ چهره اش سرخ شد و سکوت کرد.

بعد سر برداشت و گفت:» مگر همه ی ما فرزندان عبد مناف نیستیم؟ !«

امام فرمود:» آری؛ ولی خدای متعال، ما را مخصوص گردانیده و از علم خاص خود به ما ارزانی داشته است.«

هشام گفت:» مگر خدای متعال محمد صلی الله علیه وآله وسلم را از نسل عبد مناف به سوی همه مردم مبعوث نگردانید؟ پس این میراث از کجا مخصوص شما شد در حالی که رسول خدا برای همه مبعوث شد و خداوند هم می فرماید " وله میراث السموات والارض " _ سوره آل عمران آیه، 180 _)میراث همه آسمانها و زمین مخصوص خداوند است.(چگونه فقط شما وارث این علم شدید، در حالی

که پیامبر هم نیستید؟ !«

پدرم فرمود: « از آنجا که خداوند به پیامبرش فرمود: « " لاتحرک لسانک لتعجل به ")سوره قیامت آیه 16) ولی پیغمبر خود را امر کرد که ما را به آن چه به دیگران نمی گوید، مخصوص گرداند. لذا رسول خدا با برادرش علی علیه السلام سخنانی می گفت که با هیچ یک از صحابه نمی گفت و این آیه نازل شد: " وتعبها اذن واعیه " _ سوره الحاقه، آیه 12 _)آنها را گوش های ضبط کننده و نگاه دارنده حفظ می کند.(

پس رسول خدا در مقابل اصحابش فرمود:» من از خداوند طلب کردم که آن گوش ضبط کننده را گوش تو قرار دهد، ای علی !)یعنی آن گوش شنوا که در قرآن می گوید گوش های توست، ای علی !(و لذا امیرالمومنین هنگامی که در کوفه بود، فرمود:» رسول خدا به من هزار باب از علم آموخت که از هر باب، هزار باب گشود شد.« پس این رسول خدا است که از اسرار خود به امیرالمومنین آموخت؛ کما اینکه خداوند هم رسولش را مخصوص اسرار خود قرارداد و این اسرار از پدرمان به ما به ارث رسیده و دیگران در آن سهم ندارند.«

علم غیب ائمه علیهم السلام

هشام گفت: « علی ادعای علم غیب می کرد، در حالی که خداوند کسی را بر علم غیب خود آگاه نکرده است !«

امام باقر علیه السلام فرمود:» خداوند متعال بر پیامبر کتابی فرستاد که در آن هر چه بود و تا روز قیامت خواهد بود، نوشته شده است. زیرا می فرماید:» ونزلناعلیک الکتاب تبیانا لکل شی و هدی و رحمه و بشری للمسلمین.« _ سوره نحل، آیه 89 _)و ما بر تو کتابی فرستادیم که روشنگر همه چیز است و برای مسلمانان هدایت و رحمت و بشارت است.
(

یا در جای دیگر می فرماید:» و کل شی احصیناه فی امام مبین.« _ سوره یس، آیه 12 _)و ما هر چیزی را در امام مبین با شماره و اندازه می آوریم(و نیز فرمود:» ما فرطنا فی الکتاب من شی.« _ سوره انعام،آیه 38 _)ما در قرآن هیچ چیزی کم نگذاشته ایم.(پس حق تعالی به پیامبرش وحی کرد که از غیب و اسرار عملش

چیزی را باقی نگذارد، مگر آنکه آن را به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب بگوید و نیز رسول مکرم امر فرمود که علی علیه السلام بعد از او قرآن را جمع کند و متولّی غسل و کفن و حنوط او باشد و به اصحابش فرمود بر اصحاب و اهل من حرام است که به بدن من نگاه کنند مگر برادرم علی، زیرا که او از من است و من از اویم. هر چه برای من بود، برای اوست و هر وظیفه ای که بر من واجب بوده ،بر او واجب است.

اوست که قرض مرا ادا و وعده های مرا وفا می کند.« سپس به اصحابش فرمود:» علی بن ابیطالب بعد از من برای تأویل حقایق و اسرار قرآن خواهد جنگید همان گونه که من برای نزول ظاهر قرآن جنگیدم.« و بدان، ای هشام، که هیچ یک از اصحاب پیامبر تاویل کامل قرآن را نمی دانست مگر علی بن ابیطالب علیه السلام؛ و برای همین است که رسول خدا به اصحابش فرمود:» داناترین شما به علم قضاوت، علی بن ابیطالب است.« و عمر بن خطاب بارها می گفت:» اگر علی علیه السلام نبود، عمر هلاک می شد.« عمر به علم علی علیه السلام گواهی می داد، ولی عده ای هستند که آن را انکار می کنند.«

اطلاع همه مردم از شهادت علی علیه السلام در شب شهادت

هشام گفت: « ای اباجعفر! مساله ای از تو میپرسم.« پدرم امام باقر (علیه السلام) فرمود: « بپرس اگر بدانم جواب گویم و گرنه میگویم نمیدانم.« هشام پرسید: « شبی که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شهید شد، مردمی که در شهر نبودند، بلکه در شهرهای دوردست بودند، از کجا فهمیدند؟ !« پدرم فرمود: « در آن شب هیچ سنگی را از روی زمین برنمیداشتند، مگر اینکه میدیدند در زیر آن خون تازه است. جریان خون تازه در زیر سنگها در شب وفات هارون برادر موسی و نیز شب کشته شدن یوشع بن نون و شبِ به آسمان رفتن حضرت عیسی بن مریم و بالاخره شب شهادت امام حسین »علیه السلام) هم اتفاق افتاده است.

در این هنگام هشام که جوابهای دندان شکن امام باقر (علیه السلام) را شنیده بود سر خود را بزیر انداخت و مدتی طولانی به فکر فرو رفت. سپس سر بلند کرد و

گفت: « اگر حاجتی داری،از من طلب کن.« حضرت فرمود: « اهل و عیال من از خروجم از مدینه، در وحشت بودند.« هشام گفت: « خداوند وحشت آنها را به انس تبدیل کند. دیگر اینجا توقف نکنید و همین امروز به مدینه برگردید.«

مناظره با مسیحیان:

چون از آنجا خارج شدیم، جماعت کثیری نشسته بودند. امام باقر (علیه السلام) پرسیدند: « اینها چه کسانی هستند؟« حاجب هشام که همراه ما بود، گفت اینان قسّیسان و رهبانان نصاری هستند. در این کوه عالِمی دارند که از همه علمای آنان، داناتر است. سالی یک بار، نزد او جمع میشوند و مسائل خود را از او می پرسند.

پدرم امام باقر (علیه السلام) سر خود را با کناره ردائش پوشاند و من هم چنان کردم و در بین آنها نشستیم. خبر شرکت پدرم به هشام رسید. هشام دستور داد که بعضی از غلامانش بیایند تا ببینند چه میشود. در این هنگام آن عالم بزرگ نصاری، بیرون آمد. او بسیار پیر بود،ابروهای خود را با دستمال حریر زرد بسته بود.

چشمانش را که مانند چشمان افعی بود، به گردش درآورد و وقتی پدرم را دید، گفت: « تو از مایی یا از امّت مرحومه ای؟« حضرت فرمود: « از امّت مرحومه ام.« پرسید: « از علماء آنها هستی یا از جاهلین شان؟« حضرت فرمود: « از جاهلین آنها نیستم.«

سئوالات عالم نصاری از امام و پاسخ حضرت

پس بسیار مضطرب شد و گفت: « من سؤال کنم یا شما سؤال میکنید؟« حضرت فرمود: « سؤال کن!« عالم بزرگ نصاری پرسید: « شما چگونه ادّعا میکنید که اهل بهشت میخورند و می آشامند ولی فضولات ندارند و شاهد بر آن چیست؟« امام باقر (علیه السلام) فرمود: « شاهد بر این مدّعا جنین است در شکم مادرش که میخورد، ولی فضولات ندارد.«

آن عالم مضطرب شد و گفت: « مگر نگفتید من از علما آنها نیستم!؟« حضرت

فرمود: « من گفتم من از جهال آنها نیستم.« گفت: « مسأله ای دیگر بپرسم؟« حضرت فرمود: « بپرس !« گفت: « چگونه ادّعا میکنید که میوه بهشت همیشه تازه است و هیچگاه تمامی ندارد. شاهد بر آن چیست؟« حضرت فرمود: « مانند تورات و انجیل وزبور و قرآن که هر چه از آن توشه برمیگیرند، تمام نمیشود و همیشه تازه است یا مانند چراغی است که اگر صد هزار چراغ دیگر از آن بیفروزند، کم نمیشود.« گفت: « خبر بده از ساعتی که نه جزو روز است، نه جزو شب.«

حضرت فرمود: « آن ساعت بین الطلوعین است. طلوع فجر و طلوع آفتاب که در آن ساعت بیماران آرام میگیرند و آنها که در شب بی خوابی کشیده اند، به خواب میروند و بیهوشان به هوش می آیند. خداوند آن ساعت را در دنیا باری رغبت کنندگان به سوی او قرار داده و برای توشه برداران برای آخرت، دلیل واضحی ساخته و برای انکار کنندگان متکبر که عملی در آن ساعت از طاعات و عبادات انجام نمیدهند، حجت رسا گرداینده است.

در این وقت عالم بزرگ نصاری فریادی کشید و گفت یک مسأله مانده به خدا قسم نخواهی توانست آنرا جواب دهی ابداً.«

حضرت باقر فرمود: « که قسم خود را میشکنی ! گفت خبر ده مرا از آن دو فرزندی که در یک روز به دنیا آمدند و در یک روز از دنیا رفتند ولی عمر یکی پنجاه سال بود و عمر دیگری صد و پنجاه سال ؟ !« امام باقر (علیه السلام) فرمودند: « آنها عزیر و عزیره بودند که در یک روز متولد شدند. وقتی هر دو به سن بیست و پنج سالگی رسیدند،عزیر در حالی که بر درازگوشی سوار بود، از قریه ای در انطاکیه گذر کرد و دید آن قریه زیر و رو شده و همه اهلش مرده اند. از روی تعجب گفت:

«خداوند اینها را چگونه زنده میکند؟«)سوره بقره آیه 259) خداوند او را همان جا میراند.

صد سال طول کشید و سپس او را زنده کرد و دراز گوشش را هم جلوی او زنده کرد و او دو مرتبه به خانه اش برگشت.

امّا برادرش عزیره که پیر شده بود، و 125 سال عمر داشت، برادرش عزیر را

نشناخت. عزیر گفت: « مرا به مهمانی بپذیر!« عزیره قبول کرد. وقتی داخل خانه برادر آمد، پسرها و نوه های عزیره هم پیر شده بودند. عزیر جریان خودش را با برادرش گفت. آنها کم کم چیزهایی را به یاد آوردند و عزیره گفت: « عجب جوانی هستی! من کسی را به این جوانی ندیده ام که جریانات جوانی من و برادرم را به این خوبی و کاملی بداند. آیا تو اهل آسمانی یا اهل زمینی؟ !« در اینجا عزیر خود را معرفی کرد و گفت: « ای عزیره! من برادرت عزیرم که خداوند مرا صد سال میرانده است و دوباره زنده کرده تا یقین من زیاد شود و خدا بر همه چیزی تواناست.

این دو برادر عزیر 25 سال در کنار هم زندگی کردند و 25 سال گذشت و خداوند هر دوی آنها در یک روز میراند.

در این حال عالم نصرانی که بسیار مضطرب شده بود، برخاست و با عصبانیت گفت: « شما کسی را که از من عالمتر است آورده اید تا مرا رسوا کنید. من دیگر با شما سخنی نمیگویم. «او را به دیرش که در آن کوه بود برگرداندند.

و در روایت دیگری می فرماید: « آن عالم نصاری خدمت امام باقر علیه السلام رسید و نام آن حضرت و پدر و مادرشان را پرسید و توسط آن حضرت مسلمان شد.«

در راه بازگشت به شام

امام صادق (علیه السلام) میفرماید با پدرم به محل سکونتمان در شام بازگشتیم.

این خبر به هشام رسید. او برای پدرم هدایایی فرستاد و پیغام داد که فوراً بیرون برویم؛ زیرا سخنان پدرم مردم را مضطرب و منقلب کرده بود.

با پدرم امام باقر (علیه السلام) از دمشق بطرف مدینه به راه افتادیم و هشام هم قبل از ما به والیان همه شهرهای بین راه خبر داده بود که دو نفر فرزندان ابو تراب امیرالمومنین علی (علیه السلام) به طرف شما رهسپارند. بدانید آنها ساحرند و دروغگو و از دین اسلام برگشته به دین نصاری در آمده اند.

هرگز با آنها مدارا نکنید و اعلام کنید که مردم چیزی به آنها نفروشند و به آنها

ص:712

سلام نکنند. من میخواستم آنها را بکشم ولی ملاحظه نزدیکی آنها را به رسول خدا کردم. این خبر به همه شهرها رسید. وقتی نزدیک شهر مدین رسیدیم، پدرم امام باقر (علیه السلام) غلامان خود را فرستادند تا منزلی بگیرند و طعامی تهیه کنند و برای چارپایان علفی بخرند. اما به دستور هشام، دروازه شهر را بر ما بستند و ما را دشنام دادند و به امیرالمومنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) ناسزا گفتند.

پدرم به ملاطفت با آنها سخن گفت که از خدا بترسید و اینچنین سخت نگیرید.

ما آن چنان که به شما خبر داده اند نیستیم. بر فرض همانطور هم باشیم با ما معامله کنید، همانگونه که با یهود و نصاری معامله می کنید. چرا به ما طعام نمی فروشید؟« آن بدبختان غفلت زده که مدتهای طولانی از زمان معاویه به بعد، بغض امیرالمومنین را در دل پرورانده بودند، گفتند شما از یهود و نصاری و مجوس بدترید. ما به شما غذا نمیدهیم تا خودتان و چارپایانتان از گرسنگی جان دهید.« هر چه امام باقر (علیه السلام) آنها را نصحیت کرد، سرکشی و سنگدلی آنها بیشتر میشد.

نفرین امام در حق مردم مدین

در این حال امام باقر (علیه السلام) از مرکب خود پیاده شد و فرمود: « ای جعفر! همین جا باش و جایی نرو!« و از کوهی که در کنار شهر مدین بود، بالا رفت و مردم شهر آن حضرت را نگاه میکردند. وقتی حضرت به بالای کوه رسید، رو کرد به مردم و دست خود بر گوش گذاشت و با فریاد بلند آیات مربوط به شهر مدین و پیغمبرشان حضرت شعیب را خواند: « و ما شعیب را به سوی مدین فرستادیم. او گفت »ای قوم خدا را عبادت و بندگی کنید! شما را جز الله خدایی نیست.

ای مردم پیمانه و ترازو را کم نگذارید. کم فروشی نکنید! من شما را به خیر راهنمایی میکنم و بر شما میترسم از آن روزی که عذابش فراگیر است. و ای قوم! پیمانه و ترازو را به عدل بدهید و چیزی از مردم کم نکنید و در زمین، فتنه و فساد به پا نکنید. " بقیه الله خیرلکم ان کنتم مؤمنین ")آنچه خداوند برای شما باقی گذارده است برای شما بهتر است اگر ایمان بیاورید.( )سوره هود، آیات 86 و85) سپس

امام باقر علیه السلام با صوت بلند فرمودند: « به خدا قسم، ما بقیه الله در زمین هستیم.«

در این حال خداوند امر فرمود و بادی شدید وزیدن گرفت که هوا تیره و تار شد.

مردم به بالای پشت بامها رفتند و در میان آنها پیرمردی بود که صدای پدرم امام باقر (علیه السلام) را میشنید. پیرمرد فریاد زد: « ای اهل مدین از خدا بترسید این مرد در همانجا ایستاده است که پیغمبر شهر مدین حضرت شعیب آنجا ایستاد و بر قومش نفرین نمود. اگر درهای شهر را برایشان باز نکنید، عذاب خداوند خواهد آمد و شما را فرا خواهد گرفت.

من شما را پند میدهم و دیگر عذری نخواهید داشت.«

مردم از دیدن این منظره ترسیدند و درها را باز کردند و به امام باقر (علیه السلام) و همراهیانشان جا و طعام دادند. تمام این جریانات را برای هشام نوشتند و هشام دستور داد آن پیرمرد را به قتل رساندند و سپس هشام به عامل خود در مدینه دستور داد تا پدرم را به سَمّ کشنده که در طعام یا نوشیدنی می ریزند به شهادت برساند.

منابع کتاب بیواسطه و با واسطه

«الف»

1 -اصول کافی،

2-اسعاف الراغبین، در حاشیه نورالابصار.

3 -اعلام النّساء.

4 -اعلام الوری بأعلام الهدی: الطبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن،

، بیروت، دار المعرفه، 1399 ه .ق، ص251.

5 -الزام الناصب:

6-انساب الطالبین علی بن محمد علوی نسابه (از بزرگان قرن پنجم هجری

7 -الأئمه الاثنی عشر، شاهم معروف الحسنی.

ص:714

8 -الغیبه شیخ طوسی.

9 -العروه الوثقی)للسید الیزدی(، ج2، ص 105.

10 -الامام المهدی:.

11 -الاعلام الوری باعلام الهدی امین الاسلام طبرسی

12-الاحتجاج علامه طبرسی،

13 -الخرائج و الحرائج راوندی.

14 -الاربلی، علی بن عیسی،

15 -الارشاد، مفید، محمد بن محمد، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

چاپ چهارم، 1378 ه . ش، ج2، ص200.

16 -المقنِع

«ب»

17 -بحار الانوار: مجلسی، محمد باقر، بیروت، مؤسسه الوفاء، 1404 ه . ق،

18 -برگی از دفتر آفتاب، رضا باقی زاده، نشر مشهور، چ دهم، قم، 1382.

19 -بشاره الاسلام:.

«ت»

20 -تاریخ عصر غیبت،

21 -تراجم سیّدات بنت النّبوّه.

22-تاریخ سامرا:.

23 -تذکره الخواص.

24 -تحریر الوسیله،

25 -تهذیب الأحکام: شیخ طوسی.

«ج»

26 -جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام:.

27 -جمال الاسبوع

«ح»

ص:715

28 -حضرت سکینه و...، علاّمه مقرّم.

«د»

29 -دایره المعارف تشیع:.

30 -در پاسخ بدخواهان: احمد کسروی.

31 -دایره المعارف الشیعه العامه:.

32 -در محضر آیت الله بهجت، محمد حسین رخشاد، نشر سماء، چ 3 ، قم، 1382.

«ر»

33 -ربیع الاسابیع ، ص181 به نقل از جمال الاسبوع

34 -ریاحین الشّریعه: شیخ ذبیح الله محلاتی در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه

ناشر: دارالکتب الاسلامیه.

35-روزگار رهایی.

«ز»

36 -زنان مردآفرین، محمد محمدی اشتهاردی.

«س»

37 -سیره الأئمه الاثنی عشر، شاهم معروف الحسنی.

38 -سیمای فرزانگان، رضا مختاری، چ 16، بوستان کتاب، قم، 1386، ص 139.

«ع»

39 -عدل الهی: مرتضی مطهری.

40 -عیون أخبار الرضا علیه السلام.

«ف»

41 -فوز اکبر:.

«ق»

42 -قصه کربلا، نظری منفرد، علی، قم، انتشارات سرور، 1379 ه . ش،

43-قطعه ای از بهشت: علی نجاتی سیرجانی، جامع ترین تاریخ واقعه کربلا

موسسه فرهنگی انتشاراتی نقش / چاپ اول ،1383.

ص:716

44-قاموس الرجال ؛

«ک»

45 -کشف الغمه فی معرفه الائمه، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، بیتا.

«ل»

46 -لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مکرم،بیروت، دار احیاءالتراث العربی،

چاپ اول، 1416 ه . ق.

«م»

47 -مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر.

48 -مجالس السنیه

49 -محجه البیضاء ملا محسن کاشانی.

50 -مفاخر اسلام:

51 -منتهی الامال حاج شیخ عباس قمی.

52 -محدّثات شیعه، دکتر غروی نایینی.

53-منتخب، طریحی.

54 -منتخب الاثر: لطف اللّه گلپایگانی.

55 -معالی السبطین، حایری، محمد مهدی، قم، منشورات الرضی، 1363 ه ش .

56 -مستدرک الوسائل: محدث نوری.

57-مقتل الحسین(علیه السلام)، مقرّم.

58 -مصباح المتهجد: كفعمى

59-معارف و معاريف،

60 -مفاتيح الجنان: شيخ عباس قمى.

61 -مجله خُلُق، شماره 8.

62 -من لايحضره الفقيه: شيخ صدوق.

63 -ميزان الحكمه، محمدى رى شهرى.

«ن»

64 -نفس المهموم: شيخ عباس قمى.

«و»

65 -وسائل الشیعه: شیخ حرّ عاملی.

66 -وفاه العسکری:

«ه»

67 -همراه با ماه شعبان: آقای دکتر امین اوحدی

«ی»

68 -ینابیع الموده: شیخ سلیمان قندوزی حنفی.

جلد 2

مشخصات کتاب

سرشناسه:امینی گلستانی، محمد، 1317 -

عنوان و نام پدیدآور:کشکول گلستانی/ محمدامینی گلستانی.

مشخصات نشر:قم: انتشارات محمد امینی گلستانی

مشخصات ظاهری:7 ج.

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

موضوع:امینی گلستانی، محمد، 1317 - -- وعظ

موضوع:اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع:تاریخ

ص: 1

اشاره

ص :2

کشکول گلستانی

محمدامینی گلستانی

ص: 3

فهرست موضوعات

ص:5

ص:8

مختصری از زندگی نامه مؤلّف کتاب

اشاره

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش 15 فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل.

تخصّص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (42 جلد). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف (21 نفر).

در سال 1329 شمسی از زادگاهش قریه گلستان در 30 کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملا ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال 1331 به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملائی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدوزانی وغیرهم) استفاده نموده است، و در نیمه دوم سال 1334 به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنکرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی وسید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر وغیره)، استفاده نموده است. و درتاریخ 1340 از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده است. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته.

مانند.

1 - مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مساحت 800 متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر

متعلقات و فضای باز مسجد 1400 متر.

2 - احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

4 - تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از 17 صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

در سال 1351 شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت 14 سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و 11 سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده است.

در سال 1357 شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال 1359 به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته است. تا اینکه در سال 1365 دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر وکارهای مربوط به روحانیت شده است. تا این که در سال 1375 از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدند.

در سال 1375 شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از 25 درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال 1381 بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجارفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره هاو کاشیکاریهای آنرا انجام داده است.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه داده است از جمله.

1 - مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت 1500 متر با متعلقات آن که در سال 1382 تا سال 1392 ادامه پیدا کرد،

و الان مورد استفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می باشد و در نظر است که تأسیس

ص:11

حوزه علمیه و درمانگاه عمومی و 15 باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع نمایند انشاءالله.

2 - در زادگاهش روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساند.

3 - در سال 1382 مسجد مجلل در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال 1384 تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

4 - احداث غسال خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

5 - با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمود.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

تالیفات چاپ شده از مؤلّف.

1 - سرچشمه حیات - وزیری یک جلد 402 صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه 4 مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

2 - سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوجلد ضخیم وزیری 1283 صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی واقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

خواب سیده سکینه خانم طباطبائی

در 29 ماه صفر سال 1386 در روز آخر روضه دخترم امینه خانم در شهر قدس من صحبت کردم و برای خانمها مسائل گفته و موعظه کرده و درنهایت چون روز شهادت امام رضا علیه السلام بود، به امام رضاعلیه السلام توسل نمودم، چند روز بعد دخترم امینه گفت: بابا یک نفر سیده خانم هست به نام سکینه طباطبائی که آن روز در مجلس روضه حضور داشت باگریه شدید گفت: از مجلس شما که رفتم شب خوابیدم در خواب دیدم درمجلس روضه شما هستم، ناگهان یک نفر سید نورانی که من تا آن روز شخصیت چنانی با آن نورانیت ندیده بودم وارد شد و مستقیماً رفت پیش حاجی آقا روبرو نشست و حاجی آقا در دستش دو جلد کتاب بود و با زبان عربی باهم صحبت زیاد نمودند و من هم پشت سر آن آقا نشسته گریه می کردم و به من متوجه شده و فرمود: زیاد گریه نکن چشمهایت خراب می شود تو که هرهفته نزد من هستی، دوباره با حاجی آقا به صحبت ادامه دادند و می دانستم راجع به آن کتاب صحبت می کردند، حاجی آقا آن دو جلد کتاب را به آن آقا تحویل داد و ایشان هم تحویل گرفتند و چون آش شما را من تقسیم می کردم آن آقا به من فرمود:

به هرکس که از آش می دهید هم نامش را بنویسید و هم آن را مهر نموده به من دهید و ما هم به این دستور عمل کردیم و تمامی آنها را لای کتاب حاجی آقا گذاشت و با خود برد، در این حال من به صدای گریه خودم از خواب بیدار شدم.

البته آن دو جلد کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) است که در باره حالات و نحوه مدیریت و حکومت آن حضرت بعد از ظهور نوشته ام که انشاء اللّه مورد قبول آن آخرین امید قرار گرفته است و امتیاز آن را مسجد مقدس جمکران قم از من گرفت و خودشان چاپ کردند که خدا را شکر مورد قبول اقشارمختلف جامعه قرار گرفته است که

در مدت یک سال دوبار با تیراژ بالا 16 هزار جلد چاپ شده است والحمدللّه.

3 - از مباهله تا عاشورا - در یک جلد وزیری 684 صفحه در باره مباهله رسول خدا 6 با نصارای نجران و سر انجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان باسرگذشت پنج تن آل عبا: و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام

فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

4 - والدین دو فرشته جهان آفرینش - در یک جلد وزیری در 320 صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار وگفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

5 - آداب ازدواج و زندگی خانوادگی - وزیری 276 صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمائی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و... که در واقع مکمّل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

6 - کتاب مهم اسلام فراتر از زمان - درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثمّ أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبنی من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بیت فی ذلک الزّمان الّا و فیه شیطاناً أریل.

کلمه أریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن أریال گویند، حضرت 1400 سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی أمّتی یُخربون قباب الأئمّه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!!. دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرمها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلاً نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها یتزوّج الرّجال بالرّجال و یتزوّج النساء بالنساء، و روایت لعن اللّه المتشبّهین من الرّجال بالنّساء و المتشبّهات من النّساء بالرّجال درباره

تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در 688 صفحه وزیری.

پیشگوئی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نو آوری زیاد می باشد.

7 - آغلار ساولان - سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقعی 50 صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال 1375 استان اردبیل و تخریب 111 بخش و روستا از 25 در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن 77 نفر ا ز نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

8 - 111 پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - رقعی در 295 صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و ییلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

9 - فلسفه قیام و عدم قیام امامان - در 198 صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساسا قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

10 - گلستان سخنوران شامل 110 مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری 1511 صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

11 - ولایت شرط قبولی أعمال جلد اول.

14 - شرح دعاهای روزانه ماه رمضان.

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف

1 - آیا و چرا - در زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خودشان در باره اهلبیت، خاصّه امیرمؤمنان و فاطمه زهراء علیهم السلام و اینکه چرا آنها به این دلیلها و اسناد خودشان عمل نمی کنند.

2 - 600 مجلس سخنرانی مذهبی در 12 جلد از منبرهای 55 ساله مؤلّف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و

منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در 12 جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

3 - رحمت واسعه - در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنند گان و شمول غفران الهی در باره آنها.

این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

4 - شب - کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.

5 - عتابات قرآن - در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.

6 - خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من - این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز 1393/11/30 که به 400 صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

7 - دعای عرشیان برفرشیان - درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه 7 سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام.

8 - نشانه هائی از او - کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

9 - مرزهای زندگی - از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

10 - مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها - از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

11 - نوادر - روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کشکول در 7 جلد.

12 - شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهائی درباره وی.

13 - مادران 14 معصوم علیهم السلام، هنگام ازدواج هیچکدام بیوه نبود.

ص:16

14 - یاد داشتهای انترنتی ام درسایت «امینی گلستانی» در دو جلد که وسیله (مؤسسه مرکز تحقیقات علوم اسلامی «نور» حوزه علمیه قم) پخش می شود و هنوزهم ادامه دارد.

15 - متفرّقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون.

16 - تحدی یا دعوت به مقابله به مثل در باره اعجاز قرآن.

17 - نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن نبیره امام حسن مجتبی علیه السلام.

18 - ولایت شرط قبولی أعمال جلد دوم.

19 - اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان وزیری در دو جلد ضخییم.

20 - صفات متقین و مؤمنین از آیات و أحادیث.

21 - مجالس: در دو جلد وزیری. سخنرانی های ماه رمضان و محرم در شهر توریستی سرعین اردبیل و اطراف.

بیشتر این کتابها با کتاب دو جلدی سیمای جهان که مسجد جمگران چاپ میکند و هم مسجد جمکران آن را داده، در پایگاه اندیشوران قم به سی دی ریخته شده که همه بتوانند از آن استفاده نمایند

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

ص:17

پیشگفتار

لطفاًپیش از شروع به مطالعه کتاب، این مقدمه را تماماً مطالعه نمائید.

1 - در اوقات فراغت، برای اینکه حوصله ام تنگ نشود، کتاب های گوناگون را، مطالعه می کردم یا از انترنت استفاده می نمودم بعضی، از مطالب را نسخه برداری ویاد داشت می کردم، تا اینکه بصورت کتاب قطور و سنگین در آمد و حیفم آمد که آن را بلا استفاده رها سازم، لذا با مرور و کوچک ترین تنظیم، بصورت هفت جلد در آمده.

1 - خاندان رسالت. 2 - اصحاب. 3 - علما. 4 - میوه های شفا بخش. 5 - متفرقات در سه جلد.

2 - بعنوان امانت دار، هیچگونه دخل و تصرف در مطالب یا محتوی نکرده، آنگونه که در کتابها موجود بود، ثبت کرده و کوچکترین تغییری نداده ام که در نتیجه قسمتی از مطالب، تکرار یا مشابه هم در آمد که از اینجهت معذرت می خواهم.

3 - اگر ضمن مطالعه به مطلب ناخوشایندی بر خورد کردید، لطفا ببینید از کجانقل کرده ام، به منبع آن مراجعه کنید من هیچگونه مسؤلیتی در این مورد ندارم.

4 - بعلت هزینه سنگین چاپ و عدم امکان در دسترس قرار دادن این مجموعه را بصورت کتاب، فعلا آن را برای ثبت در سی دی، به این صورت تحویل دادم، تادر صورت تمایل، عزیزان، ازآن استفاده نمایند، اگر در آینده امکانات چاپ، پیش آید، چون مجلداتش زیاد است، انشاء الله، با تجدید نظر کلی و تقسیم بندی صحیح، آن را، به چاپ رسانده و در اختیار عزیزان قراردهم.

5 - در مورد بعضی از قضایا بحث به طول کشیده مانند جریان ام کلثوم و غیره، هر گوشه ای از آن را خواستم حذف نمایم، دیدم آن قسمت، خود نیز قابل استفاده است بدینجهت نخواستم، دست بزنم و ترتیبش را بهم بزنم. در پایان توفیق همه عزیزان و سروران را از ایزد منّان خواستارم موفق باشید.

ص:18

بخش اصحاب

اشاره

ص:19

سلمان فارسی

اشاره

سلمان پارسی، نام کامل روزبه، لقب سلمان فارسی، مکتب اسلام،

زادگاه، ایران، دین مسلمان، تألیفات خبر جاثلیق، زندگی

زادگاه و کودکی، اندیشه سلمان، ایمان به مانی، ایمان به مسیحیت

ایمان به اسلام، در جنگ خندق، منابع

زندگی، زادگاه و کودکی

سلمان فرزند یک زمین دار ایرانی بود. از شهرهای گوناگونی چون: کازرون فارس، اصفهان، دشت ارژن استان فارس و رامهرمزخوزستان به عنوان زادگاه سلمان فارسی یاد شده است. برخی از محققان او را از خاندانی مزدکی می دانند و برخی معتقدند از طبقه برگزیدگان جامعه مانوی بوده است.

اندیشه سلمان :

حکمت وخرد در ایران از دیرباز وجود داشته و ایرانیان در پیشرفت اندیشه انسانی تاثیر بسیاری داشته اند. سلمان یا روزبه به اعتقاد تمامی فلاسفه ایرانی پیش از هر چیز یک اندیشمند، خردورز، حکیم و فیلسوف ایرانی اسلامی می توان دانست. در کتاب نفس الرحمن اثر علامه حاج میرزا حسین نوری طبرسی محدث نوری و اواخر جلد ششم و جلد هشتم کتاب بحارالانوار اثرعلامه مجلسی به زندگی و اندیشه سلمان پرداخته شده است. کسی که در پی حقیقت و کسب علم مرزها را در نوردید و با ادیان و اندیشه های مختلف آشنا شد و در نهایت وقتی از اصحاب محمد شد، تبدیل به صحابه ای خاص شده بود که تمایزش با دیگر صحابه در اندیشه و خرد بود تا آنجا که محمد در حق او گفت:(«سَلْمانُ مِنّا اهْلُ الْبَیْتِ) سلمان از مااهل بیت است». و علی درباره او گفته است: «علم اولین و آخرین را فرا گرفت. او دریایی است که هرچند از آن استفاده شود کم نمی گردد، او از ما اهل بیت است».

سلمان ابتدا در ایران با عقاید میترایی آشنا بود و بعد عقاید زرتشتی و سپس عقاید مانوی و بدینگونه با حکمت و خرد ایران باستان آشنا بود. به غرب رفت و با عقاید مسیحی آشنا شد و سالها در آنجا در خدمت کلیسا بود و در کنار آنجا با عقاید یهودی بیشتر اشنا شد. این گونه با اندیشه مسیحی کاملا آشنا بود. در یثرب محمد را دید و با عقاید او اسلام آشنا شد و بر هیچ تاریخ نویسی پوشیده نیست چه میزان با اندیشه اسلامی آشنا بوده. اندیشه سلمان ترکیب است از حکمت ایرانی و اسلامی که تجربه مطالعه و دریافت ادیان و حکمت های دیگر را داشته است و اکثر فلاسفه اسلامی ایران امروز، خود را پیرو مکتب سلمان می دانند. لویی ماسینیون فرانسوی ، آثار منسوب به سلمان را، چهار کتاب معرفی می کند، که از جمله آنها «خبر جاثلیق» است که 10 سند مکتوب را برای ذکر آن آورده است.

ایمان به مانی

سلمان فارسی از طبقه برگزیدگان جامعه مانوی بوده است و چون دین مانی را بر دین زرتشتی ترجیح داده بود مجبور به فرار از ایران شد.

ایمان به مسیحیت

او در زمانی که پسری بیش نبود به مسیحیت روی آورد. او سپس برای تحصیل دین به سوریه رفت. ابوریحان بیرونی در «الآثار الباقیه عن القرون الخالیه» می نویسد: «انجیل سبعین (بلامس) نام انجیلی است که سلام پسر عبدالله سلام از زبان سلمان فارسی نوشته است.» او پس از فوت استادش همراه با کاروانی رهسپار شبه جزیره عربستان شد. چون وعده ظهور پیامبری را شنیده بود. در راه کاروان مورد حمله قرار می گیرد و او به اسارت در آمد و مردی یهودی از مدینه او را به بردگی خرید و به یثرب برد.

ایمان به اسلام

روایت مستند و پذیر میان مورخان شیعه و غیر شیعه هست که سلمان چون

علائم پیامبر خاتم را شنیده بود روزی ظرفی خرما برای پیامبر آورد و گفت صدقه است محمد آن را نپذیرفت. روز دیگری ظرفی خرما آورد و در پاسخ محمد گفت که صدقه نیست و هدیه است که محمد آن را پذیرفت. سلمان از این رویداد (که نخوردن صدقه از سوی محمد را ثابت می کرد) و بررسی دیگر نشانه ها به پیامبری او ایمان آورد و با کمک وی آزاد شد و کم کم بزرگ ترین صحابه حضرت محمد و امام علی شد.

در تاریخ گزیده حمداله مستوفی آمده است که روزبه (سلمان فارسی) پس از فرار از ایران در حوالی حجاز توسط قبیله بنی کلب به بردگی گرفته شد و به قبیله دیگری فروخته شد تا اینکه سرانجام در شمار بردگان محمد، پیامبر اسلام درآمد و محمد سلمان فارسی را از بردگی آزاد کرده و از مشاوران خود قرار داد.

در سفینه البحار آمده است هنگامی که محمد به مدینه هجرت کرد با دعوت محمد با دین اسلام آشنا شد و مسلمان شد و محمد با مولای او قراردادی بست که سلمان کار کند و از درآمدهای خود، خود را آزاد کند. پیامبر و مسلمانان مدینه به او کمک کردند که بهای خود را (به مبلغ چهل نهال خرما و چهل وقیه - هر وقیه معادل چهل درهم) به یهودی بپردازد و آزاد شود.

در جنگ خندق

در جنگ خندق، که در سال - هجری رخ داد و به پیشنهاد سلمان، پیرامون شهر خندق کندند. واژه خندق عربی شده واژه پارسی میانه کَندَگ و به معنی کَنده است.

در زبان های کهن ایرانی چون اوستایی و فارسی باستان، ریشه «کن» به معنی «کندن» امروزی به کار می رفته است و «فرکنتن» یعنی آغاز به ساختن ساختمان یا شهر. هر گروهی می خواست سلمان با آنها باشد؛ مهاجران می گفتند: سلمان از ما است و انصار می گفتند ازماست.

منابع

کتاب نفس الرحمن فی فضائل سلمان، اثر علامه حاج میرزا حسین نوری طبرسی محدث نوری.

کتاب بحارالانوار، اثرعلامه مجلسی، جلد ششم و جلد هشتم.

کتاب سلمان پاک نوشته: لویی ماسینیون.

کتاب: سلمان فارسی استاندار مدائن. نوشته: احمد صادقی اردستانی.
Oklahama ,Islam's first great general :Muhammad ,Gabriel
.Richard A page ,University of

پایگاه اطلاع رسانی شهرداری شیراز؛ مشاهیر شیراز، سلمان فارسی

[www.salmancongress.ir/persian/aboutSalman.aspx//:http
الاعلام زرکلی ج 3 ص 111 و الوفی بالوفیات ج 5 ص 98

تاریخ دمشق ابن عساکر

قبل از ظهور اسلام تاریخ ایران

مانی و آیین او از: فرید شالیزاده و سایت روزنامک

الآثار الباقیه عن القرون الخالیه دایره المعارف بزرگ اسلامی

شناخت هویّت ایرانی از زمان فردوسی تاکنون مرتضی ثاقب فر - سخنرانی در دانشکده حقوق دانشگاه تهران در «همایش هویّت و حاکمیت ملی ایران «در بهمن، منتشره در ماهنامه ایران مهر به تاریخ اسفند

سابقه تاریخی اسکان قبایل عرب در خوزستان دکتر امیرحسین خنجی - دوشنبه اسفند - ایران امروز

تاریخ گزیده - حمداله مستوفی - ص

سفینه البحار، ج، ص.

پیوند به بیرون (ویرایش)

شرح حال اصحاب حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام - شرح حال سلمان فارسی

تاریخ ما - سلمان فارسی

داستان جالب سلمان فارسی

رشد - سلمان فارسی

ویکی پدیا عربی - سلمان الفارسی

قصه سلمان الفارسی

سیرت سلمان الفارسی

ص:23

دانشنامه دین اسلام - سلمان فارسی

تبیان - خبر جاثلیق کتاب سلمان فارسی

زندگانی سلمان فارسی

نویسنده: حسین نیک روان

سلمان کیست؟

حدود دویست و شانزده یا سیصد و شانزده سال قبل از هجرت، در روستای «جی» (از روستاهای اصفهان) فرزندی به دنیا آمد، که نامش را «روزبه» گذاشتند و بعدها پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) او را «سلمان» نامید.

پدر سلمان «بدخشان کاهن» (روحانی زرتشتی) بود و کار همیشگی اش هیزم نهادن بر شعله آتش. با اینکه سلمان در میان خاندان و محیطی زرتشتی دیده به جهان گشود، ولی هرگز در برابر آتش سر فرود نیاورد و به خدای یکتا اعتقاد یافت.

سلمان در دوران کودکی مادرش را از دست داد و عمه اش سرپرستی او را به عهده گرفت.

سلمان، بعد از آنکه دریافت قرار است او را شش ماه با اعمال شاقه زندانی سازند و پس از آن اگر به آیین نیاکانش ایمان نیاورد اعدامش کنند، با همکاری عمه اش گریخت و روانه بیابان شد. در بیابان کاروانی دید که به سوی شام می رفت؛ پس به مسافران پیوست و رهسپار سرزمینهای ناشناخته گردید.

سرانجام سلمان، در همان آغاز هجرت گمشده اش را یافت و در حالی که برده یک یهودی بود، در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مسلمان شد.

آزادی و نامگذاری سلمان

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) سلمان را به مبلغ چهل نهال خرما و چهل وقیه (هر وقیه معادل چهل درهم)، از مرد یهودی، خرید و آزادش ساخت و نام زیبای «سلمان» را بر او نهاد. این تغییر نام، بیانگر آن است که:

1 - برخی از نامهای عصر جاهلیت، شایسته یک مسلمان نیست؛ 2 - واژه

«سلمان» از سلامتی و تسلیم گرفته شده است. انتخاب این نام زیبا از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشانه پاکی و سلامت روح سلمان است.

فضیلتهای برجسته سلمان

سلمان، الگوی مسلمان کمال جو، وارسته و خودساخته است و ارزشهای متعالی بسیاری در خویش گردآورده بود. بخشی از این فضایل عبارت است از:

1 - نزدیکی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

سلمان، پس از پذیرفتن اسلام، چنان در راه ایمان و معرفت اسلامی پیش رفت که نزد رسول خدا جایگاهی والا یافت و مورد ستایش معصومان (علیه السلام) قرار گرفت.

بخشی از سخنان آن بزرگان در باره سلمان چنین است:

الف) در ماجرای جنگ خندق، که در سال پنجم هجری رخ داد و به پیشنهاد سلمان پیرامون شهر خندق کندند. هر گروهی می خواست سلمان با آنها باشد؛ مهاجران می گفتند: سلمان از ما است. انصار می گفتند: او از ما است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «سلمان منا اهل البیت»؛ سلمان از اهل بیت ما است.

عارف معروف، محی الدین بن عربی، با اینکه از علمای اهل تسنن است، در شرح این سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می گوید: پیوند سلمان به اهل بیت (علیهم السلام) در این عبارت، بیانگر گواهی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مقام عالی، طهارت و سلامت نفس سلمان است؛ زیرا منظور از اینکه سلمان از اهل بیت (علیهم السلام) است، پیوند نسبی نیست؛ این پیوند بر اساس صفات عالی انسانی است.

ب) جابر نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«همانا اشتیاق بهشت به سلمان بیش از اشتیاق سلمان به بهشت است؛ و بهشت به دیدار سلمان عاشق تر از دیدار سلمان به بهشت است.»

ج) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«هر که می خواهد به مردی بنگرد که خداوند قلبش را به ایمان درخشان کرده، به سلمان بنگرد.»

د) آن بزرگوار همچنین فرمود:

«سلمان از من است، کسی که به او ستم کند به من ستم کرده است و کسی که او

ص:25

را بیازارد مرا آزرده است.»

و) امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«سلمان علم الاسم الاعظم»؛ سلمان اسم اعظم را می دانست.

این سخن بدان معناست که سلمان از نظر عرفان، به مقامی رسیده بود که حاصل اسم اعظم الهی بود. اگر کسی چنین لیاقتی داشته باشد، دعایش به اجابت می رسد و کرامات عظیمی از او سر می زند.

2 - علم سلمان

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «اگر دین در ثریا بود، سلمان به آن دسترسی پیدامی کرد.»

وسعت و عمق آگاهیهای سلمان به حدی بود که برای هر کس قابل هضم نیست.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) اسراری را که دیگران قدرت تحمل آن را نداشتند به سلمان می گفتند و او را لایق نگهداری علم مخزون و اسرار می دانستند؛ از اینرو یکی از القاب سلمان، «محدث» است.

سلمان دارای علم بلایا و منایا (حوادث آینده) بود و همچنین از متولمان (قیافه شناسان) و محدثان به شمار می رفت. جایگاه علمی سلمان چنان بود که امام صادق (علیه السلام) در باره اش فرمود: «در اسلام، مردی که فقیه تر از همه مردم باشد، همچون سلمان، آفریده نشده است.»

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: «سلمان دریای علم است که نمی توان به عمق آن رسید.»

البته دانش سلمان، به معارف فکری محدود نمی شد و آگاهیهای فنی او نیز در حد بالایی بود. در جنگ خندق، طرح کندن خندق را سلمان خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیشنهاد کرد و عملی شد. همچنین در جنگ طائف، طرح ساختن «منجنیق» برای درهم کوبیدن قلعه های مشرکان از ابتکاراتی است که به سلمان نسبت داده شده است.

بنابراین، سلمان حق دارد از مقام علمی اش چنین تعبیر کند:

ای مردم ! اگر من شما را از آنچه می دانستم مطلع می کردم، می گفتید، سلمان

ص:26

دیوانه است، یا به کسی که سلمان را بکشد درود می فرستادید.

3 - عبادت سلمان

آنچه به عبادت سلمان ارزش بیشتری می دهد، علم و آگاهی اوست. چرا که عبادت آگاهانه و پرستش از روی بصیرت از عبادت سطحی و ظاهری ارزشمندتر است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: روزی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به یاران خود فرمود: کدام یک از شما تمام روزها را روزه می دارد.

سلمان گفت: من، یا رسول الله.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسید: کدام یک از شما تمام شبها را به عبادت می گذراند؟

سلمان گفت: من، یا رسول الله.

حضرت پرسید: آیا کسی از شما هست که روزی یک بار قرآن را ختم کند؟

سلمان گفت: من یا رسول الله.

یکی از حاضران که جوابهای سلمان را خودستایی و فخرفروشی می پنداشت، گفت: اکثر روزها دیده ام که سلمان روزه نیست، بیشتر شب را هم می خوابد و بیشتر روز را به سکوت می گذراند، پس چگونه همیشه روزه است و هر شب برای نیایش با خدا بیدار می ماند و روزی یک بار قرآن را ختم می کند؟ !

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ساکت باش! تو را با همسان لقمان چه کار؟ اگر می خواهی چگونگی اش را از خودش بپرس تا خبر دهد.

سلمان گفت: در ماه سه روز روزه می گیرم و خداوند فرموده است: «هر کس عمل نیکی انجام دهد پاداش ده برابر دارد. از طرف دیگر، روز آخر شعبان را روزه گرفته و آن را به روزه ماه رمضان متصل می کنم و هر که چنین کند، پاداش روزه همیشه را دارد. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: هر کس با طهارت بخوابد، در ثواب، چنان است که تمام شب را عبادت کرده باشد. اما ختم قرآن، رسول خدا (صلی الله علیه

و آله) فرمود: هر کس یک بار سوره «قل هوالله» را بخواند، پاداش یک سوم قرآن را دارد و هر که دو بار بخواند، دو ثلث قرآن را خوانده است و هر که سه بار بخواند، گویا قرآن را ختم کرده است. و نیز حضرت فرمود: یا علی، هر کس تو را با زبان

دوست بدارد یک سوم ایمانش کامل شده، هر که با دل و زبان وستت بدارد، دو ثلث ایمان او کامل شده؛ و هر که با دل و زبانش دوستت بدارد و با دست هم یاری ات کند، تمام ایمان را به دست آورده است.»

4 - زهد سلمان

آیات و روایات نشان می دهد که «زهد» به معنای حرام ساختن نعمتهای الهی بر خود نیست. زهد به معنای عدم دلبستگی به امور مادی است. یکی از مواردی که در تمام زوایای زندگی سلمان، از آغاز تا پایان عمر، دیده می شود زهد، پارسایی و بی رغبتی او به دنیاست.

سلمان، که پیرو راستین پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) بود، راه آنان را پیش گرفت و حتی وقتی فرماندار مدائن بود، ساده زیستی را رها نکرد. زهد و وارستگی سلمان از ایمان عمیق او سرچشمه می گرفت؛ زیرا هر کس ایمان قویتر داشته باشد، از جاذبه های دنیوی آزادتر است. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«ایمان ده درجه دارد، مقداد در درجه هشتم و ابوذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم ایمان است.»

سلمان، خانه نداشت و هرگز دل به خانه سازی نمی داد. شخصی از او خواست تا برایش خانه ای بسازد ولی سلمان راضی نشد. سرانجام به سبب اصرار شخص نیکوکار اجازه داد برایش خانه بسازد، ولی سفارش کرد خانه چنان باشد که هنگام ایستادن سر به سقف آن بخورد و هنگام خوابیدن پا به دیوار برسد.

سلمان پارسا، حتی حقوق اندک سالانه خود را هم به نیازمندان می داد و بسیار اندک برای خود برمی داشت.

5 - دفاع از حریم ولایت

آنچه در زندگی سلمان، بسیار چشمگیر و جالب است عدم بی تفاوتی اوست. او با هوشیاری و جدیت کامل در صحنه های مختلف حضور داشت و در پیروی از امام حق لحظه ای تردید نکرد. او همواره، از هر فرصتی، برای گفتن حق بهره می برد و مسلمانان را به امامت حضرت علی (علیه

السلام) فرا می خواند. آن بزرگوار پیوسته این سخن رسول خدا را برای مردم تکرار می کرد:

ص:28

«همانا علی (علیه السلام) دری است که خداوند گشوده است. هر کس در آن وارد شود، مؤمن است و هر کس که از آن خارج گردد، کافر است.» - «بهترین فرد این امت، علی (علیه السلام) است.»

بعد از رحلت جانسوز رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، غصب خلافت و مظلومیت حضرت علی (علیه السلام)، سلمان در خطبه ای بسیار فصیح، که می توان آن را «کوبنده و افشاگرانه» خواند، چنین گفت:

«ای مردم ! هر گاه فتنه ها و آشوبها را همچون پاره ظلمانی شب دیدید که برجستگان در آن به هلاکت می رسند، بر شما باد به آل محمد (صلی الله علیه و آله) چرا که آنها راهنمایان به سوی بهشتند، و بر شما باد علی (علیه السلام). ای مردم ! ولایت را در میان خود همانند سر قرار دهید.»

یعنی اگر ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را نداشته باشید، مسلمان حقیقی نیستید و دین شما سودی ندارد.

ابن عباس سلمان را در خواب دید و از او پرسید: در بهشت، پس از ایمان به خدا و رسول، چه چیز برتر است؟ سلمان پاسخ داد: پس از ایمان به خدا و پیامبر، هیچ چیز با ارزشتر و برتر از دوستی و ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) و پیروری از او نیست.

نقش سلمان در تشیع ایرانیان

یکی از کارهای بسیار مهم سلمان، که بخش اعظم زندگی او را فرا گرفته بود، تلاش پیگیر او در معرفی اسلام ناب و تشیع راستین بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. او در این راستا در مدینه جهاد کرد و از هر فرصتی بهره برد. وقتی به مدائن آمد، همین عقیده را دنبال کرد و نقش بسیاری در تشیع ایرانیان داشت.

می پرسند: با اینکه اسلام در عصر خلافت خلیفه دوم وارد ایران شد، چرا اکثریت قاطع مردم ایران، شیعه حضرت علی (علیه السلام) هستند؟

در پاسخ باید گفت: عوامل متعددی سبب این گرایش است. از نخستین عوامل این گرایش، وجود سلمان در مدائن و رفت و آمد او به کوفه و حوالی آن و حتی اصفهان و... بود. سلمان پیام آور اسلام ناب، منادی تشیع و نویدبخش مذهب اهل

بیت (علیهم السلام) بود و اکثر ایرانیان این ندا و نوید را شنیدند و پذیرفتند.

وفات

سلمان سرانجام، پس از عمری طولانی و بابرکت، در اواخر خلافت عثمان در سال 35 ه. ق وفات یافت.

حضرت علی (علیه السلام) با طی الارض از مدینه در مدائن حضور یافت و پیکرش را غسل داد، کفن کرد و بر آن نماز گزارد. همراه آن حضرت، جعفر بن ابی طالب و حضرت خضر، در حالی که با هر یک از آن دو هفتاد صف از فرشتگان بودند بر پیکر سلمان نماز گزاردند. بعضی از راویان چنین نقل کرده اند که حضرت علی (علیه السلام) بر کفن سلمان شعری نوشت.

وفدت علی الکریم بغیر زادٍ من الحسنات و القلب السّلیم

وحمل الزاد أقبح کلّ شیءٍ اذا کان الوفود علی الکریم

«بر شخص کریم و بزرگواری وارد شدم، بی آنکه توشه نیک و قلب پاک داشته باشم؛ ولی بردن توشه نزد شخص کریم و بزرگوار، زشت ترین کار است.

بعد دوباره با طیّ الارض به مدینه برگشت، آنهائی که با حضرت بودند ناگهان دیدن حضرت نیست بعد برگشت و پرسیدند یا علی یک دفعه غیبت زد؟ ! فرمود:

سلمان در مدائن وفات یافت و برای غسل دادن و کفن و دفن و نمازش حضور یافته و انجام دادم برگشتم.

مرقد شریف حضرت سلمان (س) در مدائن، در پنج فرسخی بغداد، نزدیک تاق کسری قرار دارد.

در این دنیای پرتلاطم و پرزرق و برق که انسان را در گرداب گناه غرق می کند، هر کس الگویی می خواهد تا با سرمشق قرار دادن روش و کردارش کشتی وجودش را سالم به ساحل سعادت برساند؛ و زندگی سلمان فارسی برای ما ایرانیان الگویی شایسته است.

نویسنده: حسین نیک روان پنج شنبه 12/7/86 ساعت 8:37 عصر

"سلمان" اهل جندیشاپور بود. با پسر حاکم وقت رفاقت و دوستی محکم و

ص:30

ناگسستنی داشت، روزی با هم برای صید به صحرا رفتند، ناگاه چشم آنها به راهبی افتاد که به خواندن کتابی مشغول بود، از او راجع به کتاب مزبور سؤالاتی کردند راهب در پاسخ آنها گفت: کتابی است که از جانب خدا نازل شده و در آن فرمان به اطاعت خدا داده و نهی از معصیت و نافرمانی او کرده است، در این کتاب از زنا و گرفتن اموال مردم به ناحق نهی شده است، این همان "انجیل" است که بر عیسی مسیح نازل شده.

گفتار راهب در دل آنان اثر گذاشت و پس از تحقیق بیشتر بدین او گرویدند به آنها دستور داد که گوشت گوسفندانی که مردم این سرزمین ذبح می کنند حرام است از آن نخورند.

سلمان و فرزند حاکم وقت روزها هم چنان از او مطالب مذهبی می آموختند روز عیدی پیش آمد حاکم، مجلس میهمانی ترتیب داد و از اشراف و بزرگان شهر دعوت کرد، در ضمن از پسرش نیز خواست که در این مهمانی شرکت کند، ولی او نپذیرفت.

در این باره به او زیاد اصرار نمودند، اما پسر اعلام کرد که غذای آنها بر او حرام است، پرسیدند این دستور را چه کسی به تو داده؟ راهب مزبور را معرفی کرد.

حاکم راهب را احضار نموده به او گفت: چون اعدام در نظر ما گران

و کار بسیار بدی است تو را نمی کشیم ولی از محیط ما بیرون برو! سلمان و دوستش در این موقع راهب را ملاقات کردند، وعده ملاقات در " دیر موصل" گذاشته شد، پس از حرکت راهب، سلمان چند روزی منتظر دوست با وفایش بود، تا آماده حرکت گردد، او هم همچنان سرگرم تهیه مقدمات سفر بود ولی سلمان بالاخره طاقت نیاورده تنها به راه افتاد.

در دیر موصل سلمان بسیار عبادت می کرد، راهب مذکور که سرپرست این دیر بود او را از عبادت زیاد بر حذر داشت مبادا از کار بیفتد، ولی سلمان پرسید آیا عبادت فراوان فضیلتش بیشتر است یا کم عبادت کردن؟ در پاسخ گفت:

البته عبادت بیشتر اجر بیشتر دارد.

عالم دیر پس از مدتی به قصد بیت المقدس حرکت کرد و سلمان را با خود به

ص:31

همراه برد در آنجا به سلمان دستور داد که روزها در جلسه درس علمای نصاری که در آن مسجد منعقد می شد حضور یابد و کسب دانش کند.

روزی سلمان را محزون یافت، علت را جویا شد، سلمان در پاسخ گفت تمام خوبیها نصیب گذشتگان شده که در خدمت پیامبران خدا بوده اند.

عالم دیر به او بشارت داد که در همین ایام در میان ملت عرب پیامبری ظهور خواهد کرد که از تمام انبیاء برتر است، عالم مزبور اضافه کرد من پیر شده ام، خیال نمی کنم او را درک نمایم، ولی تو جوانی امیدوارم او را درک کنی ولی این را نیز بدان که این پیامبر نشانه هایی دارد از جمله نشانه خاصی بر شانه او است، او صدقه نمی گیرد، اما هدیه را قبول می کند.

در بازگشت آنها به سوی موصل در اثر جریان ناگواری که پیش آمد سلمان عالم دیر را در بیابان گم کرد.

دو مرد عرب از قبیله بنی کلب رسیدند، سلمان را اسیر کرده و بر شتر سوار نموده به مدینه آوردند و او را به زنی از قبیله" جهینه "فروختند! سلمان و غلام دیگر آن زن به نوبت روزها گله او را به چرا می بردند، سلمان در این مدت مبلغی پول جمع آوری کرد و انتظار بعثت پیامبر اسلام ص را می کشید.

در یکی از روزها که مشغول چرانیدن گله بود رفیقش رسید و گفت: خبر داری امروز شخصی وارد مدینه شده و تصور می کند پیامبر و فرستاده خدا است؟! سلمان به رفیقش گفت: تو اینجا باش تا من بازگردم، سلمان وارد شهر شد، در جلسه پیامبر حضور پیدا کرد اطراف پیامبر اسلام می چرخید و منتظر بود پیراهن پیامبر کنار برود و نشانه مخصوص را در شانه او مشاهده کند.

پیامبر ص متوجه خواسته او شد، لباس را کنار زد، سلمان نشانه مزبور یعنی اولین نشانه را یافت، سپس به بازار رفت، گوسفند و مقداری نان خرید و خدمت پیامبر آورد، پیامبر فرمود چیست؟ سلمان پاسخ داد: صدقه است، پیامبر فرمود: من به آنها احتیاج ندارم به مسلمانان فقیر ده تا مصرف کنند.

سلمان بار دیگر به بازار رفت مقداری گوشت و نان خرید و خدمت رسول اکرم آورد، پیامبر پرسید این چیست؟ سلمان پاسخ داد هدیه است، پیامبر فرمود:

ص:32

بنشین. پیامبر و تمام حضار از آن هدیه خوردند، مطلب بر سلمان آشکار گشت زیرا هر سه نشانه خود را یافته بود.

در این میان سلمان راجع به دوستان و رفیق و راهبان دیر موصل سخن به میان آورد، و نماز، روزه و ایمان آنها به پیامبر و انتظار کشیدن بعثت وی را شرح داد.

کسی از حاضران به سلمان گفت آنها اهل دوزخند! این سخن بر سلمان گران آمد، زیرا او یقین داشت اگر آنها پیامبر را درک میکردند از او پیروی مینمودند.

اینجا بود که آیه: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هادُوا وَ النَّصاری وَ الصّابِئِینَ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ سوره البقره (2): آیه 62 بر پیامبر نازل گردید و اعلام داشت: آنها که به ادیان حق ایمان حقیقی داشته اند و پیغمبر اسلام را درک نکرده اند دارای اجر و پاداش مؤمنان خواهند بود. تفسیر نمونه، ج 1، ص: 288 ببعد.

حاکمی که تنها دارایی اش یک عبا بود

مجموعه: زندگینامه بزرگان دینی

سلمان، سلمان فارسی، زندگی نامه سلمان فارسی، داستان اسلام آوردن سلمان

حاکمی که تنها دارایی اش یک عبا بود/ توصیه هنگام مرگ

» سلمان «آزاد شده رسول خاتم (صلی الله علیه و آله) است، کسی که افتخار شیعه به ویژه ایرانیان است، او همان کسی است که پیامبر و مولایش او را لایق نگهداری علم می دانستند و حاکمی که تنها دارایی اش یک عبا بود.

در ششمین سده پس از میلاد مسیح، در حالی که سر تا سر جهان را تیرگی های جهل و ظلم فرا گرفته بود و مشعل هایِ هدایتِ الهی در همه سرزمین ها به خاموش

می گرایید، آزاد مردی روشن ضمیر به نام سلمان در سرزمین ایران پا به عرصه هستی نهاد. نام اصلی او» روزبه «بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را سلمان نامید.

کُنیه او را ابوعبداللّه، ابوالحسن و ابواسحاق گفته اند. بنا بر قولی از کناره جِی اصفهان و به قول دیگر از رامهرمزِ خراسان بوده است. سلمان اگر چه در دامن پدر و مادری غیر مسلمان و زرتشتی پرورش یافته بود امّا در سیمای نورانی اش، آثار یکتا پرستی کاملاً آشکار بود و در جواب کسانی که از دودمانش می پرسیدند، می گفت:

» من سلمان، فرزند اسلام هستم «.

مورخان در مدّت عمر او اختلاف کرده اند، بر اساس روایاتِ او عمری دراز داشته است. وفات او، در سال 35 یا 36 قمری اتفاق افتاده و قبر او در مدائن در نزدیکی بغداد است.

هجرت و اسلام آوردن سلمان

درباره اسلام آوردن سلمان، سخن های بسیار گفته اند، اما آن چه پذیرفته شده همگان است که روح بزرگ سلمان، همواره از بت پرستی و عادت های جاهلانه رنج می برد و گم شده ای در ضمیر خود جست و جو می کرد که به ناچار برای یافتن آن از شهر و دیار خود هجرت کرد. او در مسافرت هایش با پیری روشن ضمیر آشنا شد که نشانه های حضرت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم را برایش بازگو نمود.

بعد از جدا شدن از استاد، در شهر مدینه به بردگی گرفته شد.

در این مدّت، همیشه دیدار مولای خود را از حضرت حقّ می خواست، تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از مکّه به مدینه هجرت کرد و سلمان نشانه های نبوّت را در پیامبر دید، به او ایمان آورد و اسلام را با کمال معرفت پذیرفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز او را از بند بردگی رهانید.

بدین گونه، سلمان به تنها آیین پذیرفته شده در نزد خدا، دست یافت و پس از تشرف به اسلام، به دلیل توانایی عقلی و گنجایش والایی که داشت، به پایه های عالی معارف الهی نایل شد.

سه خصلت سلمان

شیخ طوسی در امالی خود آورده است که به امام صادق علیه السلام گفتند:

» شما سلمان فارسی را بسیار یاد می کنید «. امام فرمود:

» مگو سلمان فارسی، بلکه بگو سلمان محمّدی، و من او را دوست دارم، برای سه صفتش: یکی آن که میل و خواست امیرمؤمنان علیه السلام را بر خواست خود مقدم می داشت و این است حقیقتِ قبول ولایت؛ دوم آن که تهیدستان را دوست می داشت و هم دم آنان بود و آنان را بر ثروت مندان برتری می داد؛ سوم آن که بنده نیکوکار و تسلیم پروردگار بود و مشرک نبود.

سلمان در پیش گاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

سلمان در میان ایرانیان، یگانه ای بود که از اصحاب خاص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شد و پیوندی ژرف با او پیدا کرد. بزرگی روح و انسانیت پیامبر به گونه ای بود که سلمان وجودش را کاملاً در اختیار پیامبر نهاد و پیامبر که مأمور بود، با هر کس برابر با فهمش سخن بگوید، به سلمان علومی را آموخت که شخصی از اصحاب، مگر او توان به دوش کشیدن آن را نداشت. نزدیکی سلمان به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تا اندازه ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را از خانواده خود دانست. در هر مجلسی که پیامبر می نشست، سلمان را در نزدیکی خود می نشاند.

بنا بر نقل برخی از زنان پیامبر، سلمان ساعت هایی از شب را با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خلوت داشت، گویا محرم راز پیامبر شده بود.

نامه پیامبر به خویشان سلمان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، بنا بر درخواستِ سلمان، نامه ای به برادر

ص:35

و فرزندان سلمان نوشت. نویسنده این نامه حضرت علی علیه السلام بود که در ماه رجب سال نهم هجری آن را نوشت و ابوذر، مقداد، عمار و بلال و عده ای دیگر از مسلمانان به آن شهادت دادند. در قسمتهایی از این نامه، عظمت شأن و مقام سلمان بیان می شود. آمده است:

سلام خدا بر شما، خداوند جهان به من فرمان داده تا بگویم، هیچ معبودی به جز اللّه نیست، بازگشت همه به سوی خداست... به من وحی شده که بهشت بر سلمان مشتاق تر است از سلمان به بهشت، او امین و مورد اعتماد من و پرهیزگار و خیرخواه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و مؤمنان است، سلمان از خانواده من است. ای مردم! اگر از شما کمک خواستند به ایشان کمک کنید، اگر بدی از آنان دیدید، ببخشاییدشان، اگر حقّ آنان را کسی پای مال کرد، از حقشان دفاع کنید، اگر پناه خواستند پناهشان دهید...

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در پایان نامه برای کسانی که به مندرجات نامه عمل کنند دعا نمود.

سلمان، فرمانروای مداین

مداین از شهرهای سر سبز و خرّم و پایتخت ساسانیان در ایران بود که به دست مسلمانان فتح شد. خلیفه دوم، بنا به توصیه حضرت علی علیه السلام، سلمان را به فرمان روایی مداین برگزید. شاید دلیل این انتخاب، هم زبانی سلمان با مردم مداین بود و مردم پارسی زبان آن شهر، با یک حاکم ایرانی الأصل و هم زبان بهتر می توانستند کار کنند دلیل دیگر انتخاب سلمان آن بود که مداین مرکزی حساس بود و اداره آن به استانداری زیرک و کاردان و پرهیزگار نیاز داشت، تا اسلام آیین جدید را به شایستگی جای گزین انکار و آداب پیشینیان سازد.

سلمان که تربیت یافته مکتب نبوت و ولایت بود، با تدبیر و کاردانی توانست دستگاه حکومتی خود را از وجود افراد نالایق و آلوده و غارت گر پاک نماید و عدالت را برقرار سازد.

ص:36

حاکمی که تنها دارایی اش عبا بود

ابونعیم و ذهبی نوشته اند که سلمان در حالی که بر حدود سی هزار نفر حکومت می کرد، تنها با یک عبا که فرش و لباس او نیز بود، برای مردم خطبه می خواند، به همین جهت مورد سرزنش خلیفه وقت، عمر بن خطاب قرارگرفت، او در پاسخ خلیفه چنین نوشت:

» گفته بودی که من حکومت خدا را ضعیف و سست کرده و خود را خوار گردانیده و خدمتکار مردم کرده ام به حدی که اهالی مدائن نمی دانند که من امیر آن هایم ! پس مرا به منزله پلی گردانیده اند که بر من می گذرند و بارهای خود را بر دوش من می گذارند ! و نوشته بودی که این ها باعث سستی سلطنت خدا می شود ! پس بدان که ذلت در اطاعت الهی، دوست داشتنی تر است در نزد من از عزت در معصیت و نافرمانی خدا و تو خود می دانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تألیف دل های مردم می کرد و به ایشان نزدیکی می جست و مردم هم به سوی او تقرب می جستند... «

به این ترتیب وی، خلیفه وقت را به سنت های فراموش شده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تذکر داد که مردمی بودن و با آنان و همچون آنان زندگی کردن، نه تنها مغایر با زمامداری نیست، بلکه لازمه حکومت الهی و مردمی است و از سنت های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است.

نامه حضرت علی علیه السلام به سلمان

در طول مدتی که سلمان فرمان روای مداین بود، حضرت علی علیه السلام نامه های گوناگونی به سوی او نوشت؛ در یکی از نامه ها او را این گونه از دنیا و ظواهر مادی دور می کند:

ای سلمان ! دنیا همانند ماری است که ظاهری بسیار زیبا و نرم دارد، ولی زهر کشنده ای دارد. بنابراین، از هر چیز که در دنیاست و دل تو را در می رباید، دوری کن؛ زیرا همان چیز به زودی از تو جدا می شود و زمانی کوتاه همراه تو خواهد بود،

غم و اندوه آن را از خود دور کن؛ زیرا بی تردید جدایی آن را می بینی. هنگامی که انسان به شادی می رسد، دنیا او را به سوی رنج ها می فرستد و هر زمان که به آن انس می گیرد، او را در وحشت قرار می دهد.

سلمان، رویاروی تبعیض نژادی

سلمان از افراد مورد علاقه و توجه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام و جزو مشاوران عاليِ آن دو بود و در کارهای مهم با او مشورت می نمودند.

همین اکرام و احترام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و نزدیکی حضرت علی علیه السلام با او موجب حسادت جمعی از افراد متعصب و منافق گردید. از این رو، همواره در صدد آزار و اذیت و اهانت به وی بودند و با حالتی طعنه آمیز از نَسَبِ او سؤال می نمودند. سلمان جواب بسیار قانع کننده ای به آنان می داد و مغزهای جاهل و فاسد آنان را که هنوز افکار جاهلیت در آن جا داشت، با منطق اسلامی خود می کوبید و آنان را شرم سار می کرد.

دفاع پیامبر از سلمان

در روایتی آمده است که مردی از سلمان به طور طعنه آمیز از حَسب و نسبش پرسید، سلمان گفت:» نام من سلمان و فرزند یکی از بندگان خدا هستم، گم راه بودم که خدا مرا به وسیله محمد صلی الله علیه و آله وسلم هدایت نمود، پریشان و فقیر بودم که بی نیازم کرد و برده ای بودم که به وسیله او آزاد شدم، این است اصل و نسب من «.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از راه رسید و سلمان آن چه را گذشته بود، به عرضِ پیامبر رساند. حضرت در حالی که از مباهات نادرستِ اصحاب و رنجشِ سلمان ناراحت شده بود، زبان به نکوهش مخالفان سلمان گشود و از عقیده جاهلانه آنان، انتقاد کرد و فرمود:

ای گروه قریش! همانا حَسب مرد، دین اوست و مردی او خُلق و خوی اوست و اصل آدمی عقل اوست. حقّ تعالی فرمود:» همانا شما را از مرد وزنی آفریدیم و شما را شعبه ها و قبیله قبیله قرار دادیم همانا گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست. «

علی (علیه السلام) در کنار جنازه سلمان

اصبغ بن بنابه که از یاران حضرت علی علیه السلام است، می گوید:» پس از آن که سلمان از دنیا رفت، هنوز ما جنازه او را در قبرستان نگذاشته بودیم که مردی غم گین، سوار بر مرکب به طرف ما آمد و به ما سلام نمود و فرمود:» در تجهیز جنازه سلمان شتاب کنید. «به او کمک نمودیم و او تمام وسیله ها را با خود داشت، آن گاه بعد از انجام آن مرحله ها، بر او نماز خواند و جنازه را دفن نمودیم. آن مرد، حضرت علی علیه السلام بود که برای شرکت در مراسم دفنِ سلمان خود را از مدینه به مداین رسانده بود. وقتی آن حضرت عبا را از روی صورت سلمان برداشت، در وداعی غم گنانه با سلمان، جملاتی جان سوز بیان فرمودند.

توصیه سلمان هنگام مرگ

مسعودی که از مورخان است، در کتاب خود مروج الذهب از زبان سعد وقاص آورده است که سلمان در حال احتضار بود که به او گفتم:» یا اباعبداللّه مرا وصیتی نما! «گفت:» درسه جا به یاد خدا باش: هرگاه خواستی در کاری تصمیم بگیری، هر گاه خواستی در امری داوری نمایی، هرگاه خواستی چیزی را تقسیم نمایی. «

منبع: abna.ir

ابوذر غفاری

اشاره

(جندب بن جناده)

تاریخ شهادت: 32 ه. ق و محل شهادت: ربذه و مزار شهید: ربذه

جندب فرزند جناده از افراد قبیله «بنی کنانه» در سرزمین یمن بود. او قبل از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از پرستش بت قبیله خویش «فلس» امتناع جست و به خداوند یکتا ایمان آورد. زمانی که خبر ظهور پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در مکه شنید برادرش را به آنجا

فرستاد تا اطلاعاتی به دست آورد اما پس از بازگشت برادر، برای اطمینان خاطر راه مکه را در پیش گرفت و به مدت سه روز در خانه امیر مؤمنان (علیه السلام) مهمان گشت.

آنگاه در مورد نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) از امام علی (علیه السلام) سؤالاتی پرسید و با راهنمایی امام (علیه السلام) به خانه ارقم رفت. ابوذر در شمار اولین نفرات به اسلام ایمان آورد و با وجود منع پیامبر (صلی الله علیه و آله) مبنی بر اظهار آشکار به اسلام در میان قریش کنار مسجدالحرام فریاد زد: لااله الاالله، محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله)، وی تا زمان هجرت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به مدینه در زادگاهش ماند و بعد از تشکیل حکومت اسلامی به مدینه مهاجرت کرد ابوذر در جنگ های غابه، حنین، کرز بن جابر فهری، فتح مکه و تبوک در رکاب رسول الله (صلی الله علیه و آله) و همراه مسلمین جنگید و پسرش را در نبرد غابه از دست داد. در زمان جنگ خیبر او به عنوان جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شهر ماند. بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جرگه یاران و شیعیان امیرمؤمنان (علیه السلام) پیوست و هیچ گاه با خلفای سه گانه بیعت نکرد. در زمان خاک سپاری دختر گرامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، نیز او امام علی (علیه السلام) را یاری رساند و در مراسم تشییع حاضر شد. ابوذر در هنگام حکومت عثمان به علت مخالفت با او به شام تبعید شد، اما بعد از مدتی به اصرار معاویه و ترس از قیام و شورش مردم به مدینه بازگشت. عثمان که تحمل شنیدن سخنان او را نداشت و او را خطری بزرگ برای خلافت جائر از خود می دانست به ربذه تبعید کرد و مردم را از مشایعت او برحذر داشت. ولی امیرمؤمنان (علیه السلام) به همراه حسین (علیه السلام)، عبدالله بن جعفر و عمار یاسر او را تا دروازه های شهر بدرقه کردند. ابوذر روایتگر راستگوی سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) سرانجام در سال 32 ه. ق غریبانه در صحرای ربذه جان سپرد و مردانی با ایمان مانند حذیقه بن یمان و مالک اشتر که از آنجا می گذشتند او را به خاک سپردند.

منابع:

کتاب تاریخ یعقوبی جلد 1

کتاب تاریخ یعقوبی جلد 2

کتاب نهج البلاغه

كتاب مروج الذهب جلد 1

ص:40

کتاب الجمل شیخ مفید

به نقل از سایت صبح

پاسخ تبیان:

ابوذر غفاری» (جندب بن جناده با بیان دیگر)

از قبیله غفار و از پیشگامان در اسلام بود. او را چهارمین یا پنجمین مسلمان تاریخ می دانند.

ابوذر از ساکنین شهر مکه نبود بلکه در اطراف آن شهر می زیست. وقتی خبر ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را شنید به مکه شتافت و اسلام آورد، سپس به میان قوم خود بازگشت و حتی در جنگ های بدر و احد و خندق نیز شرکت نکرد. او پس از جنگ خندق به مدینه هجرت کرد.

پیامبر اسلام در مورد او فرمود: «خداوند ابوذر را مورد رحمت خویش قرار دهد.

او تنها زندگی می کند، تنها می میرد و تنها محشور می شود.»

و نیز درباره صراحت و صداقتش فرمود: «در زیر آسمان آبی و بر روی زمین خاکی راستگوتر و صریح تر از ابوذر نیست.»

ابوذر پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از طرفداران امیرمومنان علی علیه السلام شد و از جمله چند نفری بود که از بیعت با ابوبکر خودداری کرد. می گویند او در فتح بیزانس (روم شرقی) و قبرس در سال 23 قمری شرکت کرده و جزو سپاهیان مسلمانان بوده است.

در دوره خلافت عثمان و حیف و میل و بذل و بخشش های حکومت به بنی امیه، ابوذر به انتقاد و افشاگری علیه حکومت روی آورد. به همین دلیل به شام و سپس به ربذه تبعید شد. امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و عمار و عبدالله بن جعفر او را به هنگام تبعید به ربذه مشایعت کردند.

ابوذر در سال 31 یا 32 قمری در ربذه در حالی که غیر از همسرش کسی در آن بیابان در کنارش نبود وفات یافت و عبدالله بن مسعود که با چند تن از افرادش از

آنجا عبور می کرد، بر او نماز خواند و او را در همان جا به خاک سپرد.

مراجعه شود به ابوذر علی علیه السلام را امیرالمؤمنین حقیقی می داند

تلاش ابوذر برای رسیدن به لشگر اسلام در جنگ تبوک

محبت ابوذر غفاری به امام علی علیه السلام

مسجد ابوذر

منابع:

الاصابه ج 4، الاستیعاب ج 4، اسد الغابه ج 6، دایره المعارف بزرگ اسلامی ج 5، دایره المعارف تشیع ج 1

ابوذر غفاری

ابوذر غفاری از اصحاب بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بود که در همان اوایل دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله به اسلام گروید و جزو نخستین مسلمانان به شمار می آمد. [1]

1 - نام

مشهور مورخان نام کامل او را چنین ذکر کرده اند: جندب بن جناده بن قیس بن عمرو بن ملیل بن صعیر بن حرام بن غفار که به ابوذر غفاری معروف شد. [2]

2 - نام مادر

مادر ابوذر نیز از قبیله بنی غفار، به نام رمله دختر وقیعه بود. [3]

3 - گرویدن به اسلام

او قبل از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز خداپرست بوده و در نتیجه آشنایی با پیامبر، به اسلام گروید. [4]

4 - محل سکونت

ابوذر برخلاف دیگر مسلمانان، بعد از اسلام آوردن، در مکه نماند و به قبیله خود بازگشت و حتی بعد از هجرت پیامبر به مدینه نیز به آنجا نرفت و در زمان جنگ هایی چون بدر، احد و خندق نیز در میان قبیله خود بود، تا این که بعد از جنگ خندق نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و تا زمان رحلتشان با ایشان بود. [5]

او هم چنین تا زمان مرگ ابوبکر، خلیفه اول در مدینه به سر می برد. [6]

ویژگی های ابوذر

ابوذر از جمله اصحابی بود که به صراحت لهجه و شجاعت معروف بوده و حتی گفته شده که با پیامبر صلی الله علیه وآله عهد بسته بود که از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نهراسد. [7]

5 - نمونه ای از یک روایت

روایت مشهوری به این ویژگی ابوذر اشاره دارد:» آسمان سایه نینداخته و زمین بر خود حمل نکرده گوینده ای راستگوتر و نیک تر از ابوذر «. [8]

6 - طرح یک شبهه

تعریف این روایت از شخصیت ایشان به حدی است که برای برخی شیعیان این شبهه پدید آمده بود، آیا ابوذر از اهل بیت علیهم السلام نیز برتر بوده است یا خیر؟

7 - روایتی از امام صادق

یکی از شیعیان این اشکال را با امام صادق علیه السلام این گونه مطرح ساخت:

آیا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حق ابوذر چنین نفرموده است که:» آسمان بر کسی سایه نیفکنده و زمین بر خود حمل نکرده، کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد؟ «امام فرمود:» آری «، او پرسید: پس پیامبر خدا

صلی الله علیه وآله، امیرالمؤمنین علیه السلام و حسن و حسین علیهماالسلام در این میان چه خواهند

ص:43

شد؟! امام در پاسخ فرمود:» دوره سال چند ماه است؟ «گفته شد: دوازده ماه، امام علیه السلام فرمود:» چند ماه از آنها، ماه حرام شمرده شده است؟ «پاسخ داده شد:

چهار ماه، امام ششم فرمود:» آیا ماه رمضان هم جزو آنهاست؟ «که پاسخ منفی داده شد، امام صادق علیه السلام فرمود:» یقیناً در ماه رمضان شبی هست که برتر از هزار ماه است، و ما خاندانی هستیم که هیچ فردی با ما سنجیده نمی شود «. [9] 10

ابوذر غفاری) ره (، صراحت لهجه و حقیقت گویی خود را تا آخر عمر داشت و شاید همین ویژگی سبب تبعید و در نهایت مرگ او شده باشد.

همراهی با امام علی

او از جمله افراد بسیار نزدیک به امام علی علیه السلام بوده است. بعد از ماجرای سقیفه او همراه تعداد معدودی از اصحاب، در کنار حضرت علی علیه السلام باقی ماند و از یاران نزدیک ایشان به شمار می آمد. همین روش او سبب شد تا در روایات مختلفی ستایش از او به عمل آید.

8 - روایتی از امام رضا

امام رضا علیه السلام می فرماید:»... واجب است دوستی امیرالمؤمنین و کسانی که بر طریقه رسول خدا باقی ماندند و تغییر و تبدیل در دین او ندادند؛ مثل سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر و... خداوند از آنها راضی است و رحمت خداوند بر آنهاست «. [11] [12]

سفر به شام

ابوذر بعد از مرگ خلیفه اول به شام رفت؛ اما دور شدن از مدینه به معنای جدایی او از اسلام نبود. او تا زمان عثمان در آنجا ماند تا این که عثمان، دستور بازگشت او را به مدینه داد.

علت فرمان عثمان به بازگشت ابوذر [ویرایش]

علت این دستور چنین بود که ابوذر در آنجا خاری در چشم معاویه بود و در مقابل بدعت های او ایستادگی می کرد و با همان صراحت لهجه خود، او را رسوا می ساخت. او از عمل کرد معاویه در شام گلایه داشت و همین سبب نامه نگاری معاویه به عثمان و شکوه و گلایه از ابوذر شد. [13]

اعتراض ابوذر به عثمان

ابوذر بعد از برگشت از شام نیز ساکت نماند و اعتراضات شدیدی نسبت به عثمان کرد. او حتی گفت وگوی تندی با او در نزد اصحاب داشت. [14]

تبعید به ربذه

در نهایت، عثمان او را به ربذه تبعید کرد و ابوذر در آنجا بود تا در سال 32 از دنیا رفت و عبدالله بن مسعود نیز بر او نماز گذارد. [15]

سخنان امام علی درباره ابوذر

زمانی که او در حال عزیمت به ربذه بود؛ امام علی علیه السلام به بدرقه او رفته و او را چنین خطاب ساخت:» ای اباذر! همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی داشته باش که به خاطر او غضبناک شدی، این مردم برای دنیای خود از تو ترسیدند، و تو بر دین خویش از آنان ترسیدی، پس دنیایی را که به خاطر آن از تو ترسیدند به خودشان واگذار، و با دین خود که بر آن ترسیدی از این مردم بگریز. این دنیاپرستان چه محتاج اند به آنچه که تو آنان را از آن ترساندی، و چه بی نیازی از آنچه آنان تو را از آن منع کردند. و به زودی خواهی یافت که چه کسی فردا سود می برد؟ و چه کسی بیشتر مورد غبطه واقع می شود؟ اگر آسمان و زمین درهای خود را بر روی بنده ای ببندند و او از خدا بترسد، خداوند راه نجاتی از میان آن دو برای او خواهد گشود. آرامش خود را تنها در حق جست وجو کن، و جز باطل چیزی تو را به

وحشت نیندازد. اگر تو دنیای این مردم را می پذیرفتی، تو را دوست داشتند، و اگر سهمی از آن برمی گرفتی دست از تو برمی داشتند «. [16]

این جمله ها از امیر المؤمنین علیه السلام، بیانگر شخصیت و صداقت ابوذر است و به نوعی تصمیم اتخاذ شده در مورد تبعید ابوذر را به چالش می کشد.

پانویس

1. ابو نعیم إصبهانی، أحمد بن عبد الله، معرفه الصحابه، تحقیق: عزازی، عادل بن یوسف، ج 2، ص 557، دار الوطن، ریاض، چاپ اول، 1419 ق.

2. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، تحقیق: بجاوی، علی محمد، ج 4، ص 1657، دارالجیل، بیروت، چاپ اول، 1412 ق.

3. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، تحقیق: بجاوی، علی محمد، ج 1، ص 252، دارالجیل، بیروت، چاپ اول، 1412 ق.

4. ابونعیم إصبهانی، أحمد بن عبدالله، معرفه الصحابه، تحقیق: عزازی، عادل بن یوسف، ج 2، ص 557، دارالوطن، ریاض، چاپ اول، 1419 ق.

5. ابن أثیر جزری، علی بن محمد، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج 1، ص 357، دارالفکر، بیروت، 1409 ق.

6. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، تحقیق: بجاوی، علی محمد، ج 1، ص 252، دارالجیل، بیروت، چاپ اول، 1412 ق.

7. ابونعیم إصبهانی، أحمد بن عبدالله، معرفه الصحابه، تحقیق: عزازی، عادل بن یوسف، ج 2، ص 557، دارالوطن، ریاض، چاپ اول، 1219 ق.

8. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، تحقیق: موسوی جزایری، سید طیب، ج 1، ص 52، دارالکتاب، قم، چاپ چهارم، 1367 ش.

ص:46

9. شیخ صدوق، معانی الاخبار، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، ص 179، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، 1403 ق.

10. ترجمه معانی الاخبار، مترجم: محمدی شاهرودی، عبدالعلی، ج 1، ص 395-396، دارالکتب الإسلامیه، تهران، چاپ دوم، 1377 ش.

11. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، محقق و مصحح: لاجوردی، مهدی، ج 1، ص 134.

12. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، محقق و مصحح: لاجوردی، مهدی، ج 2، ص 126، نشر جهان، تهران، چاپ اول، 1378 ق.

13. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، تحقیق: بجاوی، علی محمد، ج 1، ص 253، دارالجیل، بیروت، چاپ اول، 1412 ق.

14. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج 22، ص 426، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، 1403 ق.

15. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، تحقیق: بجاوی، علی محمد، ج 1، ص 253، دارالجیل، بیروت، چاپ اول، 1412 ق.

16. شریف الرضی، نهج البلاغه ت الحسون، خطبه 130، ص 292.

منبع پایگاه اسلام کوئست.

حجر بن عدی

اشاره

حِجر بن عَدی کندی از افراد سرشناس دوره آغازین شیعه بود. وی در جنگ صفین از سوی علی علیه السلام، پیشوای اول شیعه ها، فرمانده قبیله کنده بود و در جنگ نهروان فرماندهی پهلوی چپ لشکر علی را بر عهده داشت. وی هم چنین از یاران حسن بن علی، دومین امام شیعیان بود.

محتویات حجر بن عدی تابعی یا صحابه

حجر بن عدی بعد از مر گ علی

منابع

حجر بن عدی تابعی یا صحابه

ص:47

صحابه کسانی هستند که شخصاً محمد پیامبر اسلام را دیده اند و در زمان حیات او اسلام آورده اند. اما تابعی کسی است که اصحاب محمد را دیده و نه خود محمد را. بسیاری از علما همچون محمد بن اسماعیل بخاری، ابی حاتم رازی، ابن حبان و ابن سعد و خلیفه بن خیاط و دیگر علما گفته اند: حجر بن عدی تابعی بود و از صحابه نیست. آن چیزی هم که مسلم است نقش حجر در زمان خلفای نخسیتن پررنگ و مشخص می باشد.

حجر بن عدی بعد از مر گ علی

وقتی حسن بن علی مجبور به صلح با معاویه گردید حجر بن عدی شدیدا از این کار عصبانی گردید و بی اختیار گفت: ای کاش ما همه از میان رفته بودیم و چنین روز شومی را ندیده بودیم که دشمنان دلشاد و کامکار باشند. پس از این واقعه حجر و یارانش حاضر به صلح با معاویه نشدند و اعلام کردند که حکومت او را به رسمیت نمی شناسند. از آن پس آنها را علویان یا طرفداران علی نامیدند. معاویه، زیاد بن ابیه را به عنوان والی و فرماندار کوفه مقرر کرد. بر اساس روایات در یکی از روزهای جمعه زیاد بن ابیه بلند شد و برای مردم خطبه جمعه خواند، گفته می شود که او خطبه را طولانی کرد و بر علیه علی بن ابی طالب نیز حرف زد، آنگاه حجر بن عدی بلند شد. و گفت: نماز، نماز. زیاد به خطبه اش ادامه داد، آنگاه حجر بلند شد و سنگی کوچک به سوی او پرتاب کرد، و پیروان حجر بلند شدند و نیز به سوی او سنگ انداختند. بعد از این حادثه زیاد به معاویه پیام فرستاد و او را از ماجرا آگاه کرد، آنگاه معاویه فرمان داد که حجر را پیش او بیاورند. سر انجام در سال هجری قمری زیاد بن ابیه او و تعدادی دیگر را به دمشق فرستاد و به دستور معاویه آنها را در مرج عذراء دمشق کشته و همانجا به خاک سپردند.

دیدگاه اهل سنت و اهل تشیع نسبت به حجر بن عدی

اهل سنت به دلیل اینکه او تابعی است و نه از صحابه محمد نظر مثبتی به وی ندارند. ولی شیعیان به دلیل همراهی او با علی و مبارزه با معاویه برای او حرمت بالایی قائل هستند.

ص:48

منابع

بامداد اسلام، عبدالحسین زرّین کوب، تهران: امیرکبیر،

تاریخ خلفا، رسول جعفریان، تهران: قلم،

زندگانی امام حسین نوشته زین العابدین رهنما

سایت لغت نامه دهخدا

برگرفته از D8%B9%D8%AF%DB%8Coldid 5947337%_D8%A8%D9%86%_D8%AD%D8%AC%D8%B1%

ص:49

او در عین رزم جوئی، مرد تقوی و نیایش و معنویت بود و به همین سبب او را حجر الخیر می نامیدند، در برابر حجر شر که از یاران معاویه بود. او نسبت به مادرش همواره نیکی می کرد و نماز و روزه فراوان انجام می داد. او هرگز بی وضو نمی ماند و هر وقت وضو می گرفت، نماز می خواند. دعای او در پیشگاه، پروردگار به هدف اجابت می رسید.

حجر مرد هدف و عقیده بود، او به مردان حق و فضیلت عشق می ورزید، او هنگام مرگ "ابوذر" در ربذه همراه اشتر بر بالینی او حاضر شد، آری مردان خدا از همرزمان خود چنین یاد می کنند! حجر شیفته حق و عدالت و تشنه فضیلت و مردانگی و پیرو راستین اسلام بود و همه این ها را در وجود علی می دید.

حجر در زمان علی

و در میان یاران حضرت علی (علیه السلام) نمونه بود. او در مدت خلافت امیر مؤمنان (علیه السلام) در هر سه جنگ صفین، نهروان و جمل در رکاب آنحضرت شمشیر می زد او پیش از شروع جنگ صفین، روزی پشتیبانی خود را از امیر مؤمنان (علیه السلام) چنین اعلام کرد "ما زاده جنگ و فرزندان شمشیریم می دانیم جنگ را از کجا باید شروع کرد و چگونه از آن بهره برداری نمود، ما با جنگ بزرگ شده و آن را آزموده زود شناختیم ما دارای یاران نیک، خویشاوندان و عشیره فراوان، رأی آزموده و نیروی پسندیده ای هستیم اینک اختیار ما در دست توست، اگر به شرق یا غرب جهان بروی، در رکاب تو هستیم و هر چه دستور بدهی اطاعت می کنیم. امیر مؤمنان (علیه السلام) از این وفاداری خوشحال شد و درباره او دعا کرد. یکی از افتخارات وی مقابله با ضحاک یکی از فرماندهان نامدار شام بود که در این نبرد پیروز شد.

حجر در جنگ صفین از طرف امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمانده قبیله کنده بود و در جنگ نهروان فرماندهی میسره ی لشگر امام را بر عهده داشت.

بعد از شهادت حضرت علی (علیه السلام) و جریان صلح تحمیلی بر امام حسن (علیه السلام) حاکمان شهرها به دستور معاویه شروع به شکنجه و آزار شیعیان

حضرت علی (علیه السلام) کردند یکی از این حاکمان مغیره بود که چون از محبوبیت عمومی و شایستگی و فضیلت حجر آگاه بود ناگزیر به آن اعتراف می کرد و می گفت نمی خواهم بهترین مردان شهر را بکشم تا آنان را در پیشگاه خدا سعادتمند گردند و من بدبخت و تبهکار! او اضافه کرد با قتل حجر و یاران او معاویه در دنیا به عزت و آقائی می رسد ولی مغیره روز قیامت ذلیل و معذب می گردد.

پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام و رفت و آمد بزرگان عراق و اشراف حجاز با امام حسین علیه السلام دست نشاندگان معاویه به دستور او سختگیری بیشتری نسبت به شیعیان، به خصوص شیعیان کوفه می کردند و بعضی از چهره های سرشناس شیعه را به بهانه های پوچ و بی اساس به قتل می رساندند. یکی از آنان حجربن عدی کندی بود.

بیان حجر در رثای علی

حجر بن عدی فردای ضربت خوردن مولای متقیان چنین گفت: تأسف و اندوه من بخاطر سرور پرهیزگاران، پدر پاکان، و شیر مرد پاکیزه خوئی است که او را کافری پست و گمراه، و دور از رحمت خدا و گنهکاری مفسد و سنگدل کشت. لعنت خدا بر کسی باد که از شما خاندان دوری کند، زیرا شما از خاندان پیامبر راهنما و نقطه امید من در روز رستاخیز است.

خبر شهادت

چشمان نافذ و بصیر امیر مؤمنان (علیه السلام) به سوی حجر دوخته شد و او را مخاطب ساخته و فرمود:" چگونه خواهی بود هنگامی که تو را به تبری از من فرا خوانند و چه خواهی گفت در آن حال که از تو بخواهند پیوند دوستی ات را از من بگسلی؟ حجر پاسخ داد: به خدا سوگند، اگر با شمشیر بدنم را پاره پاره کنند و اگر خرمنی از آتش بیفروزند تا مرا در آن بیندازند، تمام اینها را قبول می کند ولی تبری از تو را، نه! حضرت علی (علیه السلام) شهادت حجر و یارانش را پیشگوئی کرد و فرمود: اهل کوفه! هفت نفر از بهترین مردان شما در عذراء کشته خواهند شد و وضع آنان مانند اصحاب اخدود خواهد بود.

زیاد به حکمرانی منصوب می شود

در سال 50 هجری دست مرگ طومار عمر مغیره بن شعبه را در هم نوردید و معاویه "زیاد بن ابیه" برادر خوانده بد نام و سفاک خود را که حکمران بصره بود به حکمرانی کوفه نیز منصوب نمود. اما با چنان اعتراض سختی و مبارزه بی امانی از جانب حجر مواجه شد که بر فراز منبر رفت و چنین گفت اگر نتوانم این قریه ناچیز (یعنی کوفه) را از شر تحریکات حجر حفظ کنم مرد نیستم ! من بلائی بر سر حجر بیاورم که برای آیندگان عبرت باشد ! اما با سرسختی حجر و یارانش مواجه شد و ناگزیر پس از تلاشهای فراوان از دستگیری وی نا امید شد اما با بی وفائی و خیانت کوفیان چندی بعد حجر مجبور شد در عوض دادن امان نامه از طرف زیاد خود را تسلیم کند چون همرزمان حجر بازداشت و سرکوب شدند زیاد برای اینکه معاویه را به کشتن حجر وا دارد شروع به جمع آوری شهادتهای دروغ و طوماری بی اساس بر ضد حجر و همرزمانش کرد. و سرانجام حجر و یازده تن از یارانش را به شام حرکت داد و در نتیجه هفت تن از همراهان حجر آزاد و باقی به مرگ محکوم شدند.

دو رکعت عشق

هنگامی که نوبت قتل حجر وفادار و بزرگوار رسید از دژخیم خود اجازه خواست دو رکعت نماز بخواند، او موافقت کرد، حجر به نماز ایستاد و نماز را طول داد پرسیدند آیا از ترس مرگ نماز را طول دادی گفت: "به خدا سوگند در عمرم هر وقت وضو گرفته ام، دو رکعت نماز خوانده ام و هرگز نمازی به این کوتاهی نخوانده ام و برای اینکه خیال نکنید من از مرگ می ترسم به این کوتاهی خواندم و بعد گفت پس از مرگ من، زنجیر از دست و پایم باز نکنید و خون پیکرم را نشوئید زیرا می خواهم روز رستاخیز با همین وضع با معاویه روبرو شوم" !خبر شهادت جانگداز حجر دلیر و همرزمانش بازتاب وسیع داشت. من جمله اعتراض شدید امام حسین (علیه السلام) به معاویه در این بین عایشه نیز معترض بود و شخصی را نزد معاویه فرستاده بود تا مانع کشتن حجر شود اما کار از کار گذشته بود اما عایشه به معاویه گفت: از پیامبر اسلام شنیدم که فرمود: بعد از من هفت کشته می شوند که خدا و اهل آسمان از قتل آنان خشمگین خواهند شد و چنین شد چه بسا هنگام مرگ

ص:52

معاویه او دچار کابوس وحشتناکی شده بود و در حالی که به شدت دچار تشنج و درد بود تکرار می کرد: "ای حجر! مؤاخذه و گرفتاری من به خاطر تو طولانی خواهد بود".

تاثیر شهادت حجر

شهادت حجر تأثیر بسیاری بر روحیه مردم گذاشت و موج نفرت از خاندان اموی سراسر جامعه اسلامی را فرا گرفت، به طوری که عایشه هنگامی که در مراسم حج با معاویه ملاقات کرد، به او گفت: «چرا حجر و یاران او را کشتی و از خود شکیبایی نشان ندادی؟ از رسول خدا شنیدم که فرمود در «مرج عذراء» جماعتی کشته می شوند که فرشتگان آسمان از کشته شدن آنها خشمگین خواهند شد.»

معاویه برای این که عمل خود را توجیه کند گفت: «در آن زمان هیچ مرد عاقل و کاردانی نزد من نبود تا مرا از این کار باز دارد.»

گفته اند که حجر مستجاب الدعوه بود.

همچنین ببینید

شهادت عمروبن حمق

منابع

قصه کربلا، ص 43

تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 230

کامل بن اثیر، ج 3، ص 472.

پایگاه اسلامی الشیعه

عنوان: حجربن عدی کندی

نویسنده: (تلیخص) هیئت تحریریه سایت پژوه

کلمات کلیدی: حجر بن عدی، جنگ حُجر بن عَدی کِنْدی، جمل، جنگ صفین، جنگ عذراء

حُجربن عدی کندی با بیان دیگر

"حجربن عدی کندی" از صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و از اصحاب

ص:53

خاص امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود، که در سال 51 یا 53 به دستور معاویه به شهادت رسید.

زمان مرگ ابوذر در ربذه حاضر بود. در حوادث زمان خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، نیز حجر بن عدی نقش فعالی داشت. وقتی "ابوموسی اشعری" نمی گذاشت مردم کوفه، در جنگ جمل، به یاری علی (علیه السلام) بروند، "حسن بن علی" (علیه السلام) و "عمار یاسر" به مسجد رفتند و ابوموسی را بیرون کردند و با مردم سخن گفتند؛ سپس حجربن عدی کندی که از افاضل اهل کوفه بود برخاست و مردم را به یاری علی (علیه السلام) فرا خواند.

زمانی که ربودن زیورهای یک زن مسلمان و یک زن ذمّی به وسیله سپاه معاویه را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گزارش دادند، سخت بر او دشوار آمد و برخاست، به نخیله رفت و خطبه مشهور «جهادیه» را ایراد کرد. سران کوفه همه اعلام آمادگی کردند. ولی مردم بسیج نشدند. حجر بن عدی به امیرالمؤمنین گفت:

«ما همگی آماده رفتن به جنگ هستیم. از هیچ چیز باک نداریم. اما شما هم مردم را به رفتن جنگ مجبور کنید، و در میان آنان بانگ دهید که هر کس به جنگ حاضر نشد کیفر خواهد دید».

حجربن عدی نخستین کسی بود، که پس از صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه، حضرت را به بازگشت به جنگ فرا خواند و گفت:

«یابن رسول الله، آرزو می کردم که پیش از دیدن چنین روزی بمیرم، ما را از عدل بیرون آورده به جور وارد کردی، حقی را که داشتیم پشت سر گذاشتیم، در باطلی درآمدیم که از آن می گریختیم، و پستی را از خودمان به خود بخشیدیم، و فرومایگی را پذیرفتیم که سزاوار آن نبودیم».

سخن حجر بر امام حسن (علیه السلام) بسی گران آمد و در پاسخ او فرمود:

«من خواست اکثریت مردم را در صلح دیدم، دانستم که از جنگ اکراه دارند، دوست ندارم آنان را به چیزی که اکراه دارند، مجبور کنم. به منظور حفظ شیعیان خود از کشته شدن، مصالحه کردم، و به نظرم رسید که این جنگ ها را برای روزی مناسب واگذارم، زیرا خدا در هر روزی شأنی دارد».

هنگامی که "زیادبن ابیه" والی کوفه شد، حجر را فرا خواند و گفت: «می دانی که من تو را می شناسم، من و تو هر دو چنان که می دانی یک عقیده داشتیم، و منظورش دوستی علی (علیه السلام) بود، اکنون وضع عوض شده است، ترا به خدا سوگند می دهم مبادا کاری کنی که ناچار شوم خون ترا بریزم، زبانت را نگهدار و از خانه ات بیرون نیا، همه نیازها و خواسته هایت را برآورده می کنم. و تو را از این مردم فرومایه پرهیز می دهم و برحذر می دارم، مبادا اندیشه ات را سست کنند و به کاری وادارند که باعث خفت و خواریت در نزد من شود.»

حجر گفت: حرفت را فهمیدم و به خانه رفت.

روزی حجر به "عمرو بن حریث" جانشین زیاد، در یکی از خطبه های نماز جمعه، سنگ انداخت و او را از منبر پایین آورد. عمرو به زیاد نوشت: اگر به کوفه نیاز داری شتاب کن. زیاد به سرعت خود را به کوفه رساند و از حجر خواست تا از او عذرخواهی کند. آن گاه مأموران خود را فرستاد که او را بیاورند. حجر با کسانی که در خانه اش بودند با آن مأموران جنگید. سپس آن افراد پراکنده شدند، مأموران او را گرفتند و به نزد زیاد بردند. زیاد گفت: وای بر تو ای حجر، این چه کاری است که می کنی؟ حجر گفت: من بر بیعت خود با معاویه هستم و آن را نشکسته ام. زیاد هفتاد نفر از بزرگان و سران کوفه را فرا خواند و از آنان خواست گواهی خود را علیه حجر و یارانش بنویسند. سپس حجر و یارانش را به نزد معاویه اعزام کرد.

معاویه گفت: آنان را به مرج عذراء ببرید و در آنجا بکشید. چون بدان جا رسیدند حجر گفت: این روستا چه نام دارد؟ گفتند: عذراء، گفت: الحمدلله، به خدا من نخستین مسلمانی هستم که سگ های این روستا در راه خدا به من پارس کردند، و امروز مرا با غل و زنجیر بدین جا آورند.

هر نفر را به یکی از مردم شام دادند که بکشد. حجر را به شخصی از حمیر دادند.

حجر گفت: بگذار دو رکعت نماز بخوانم. به او اجازه داد. حجر وضو گرفت و دو رکعت نماز گزارد و آن را طولانی کرد. به او گفتند: از ترس مرگ نمازت را طولانی کردی؟ گفت:

«هرگز وضو نگرفته ام، مگر این که با آن نماز به جای آورده ام، و هرگز نمازی بدین

سبکی و شتاب نخوانده ام و اگر هم بترسم بعید نیست، زیرا شمشیری آخته و کفنی آماده و گوری کنده شده در برابر خود دیده ام.»

منبع:

دایره المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، قم، شهید سعید محبی، چاپ اول، 1376

حجربن عدی و پسرش شهیدان راه علی علیه السلام

حُجربن عَدی به قاتل خود گفت: اگر سرِ آن داری که فرزندم را بکشی او را پیش از من گردن بزن! جلّاد فرزند را گردن زد.

به حجر گفتند: در داغ فرزندت شتاب کردی؟! گفت: بیم آن داشتم که چون برق شمشیر را بر گردن من ببیند، بهراسد و دست از ولایت علی علیه السلام بردارد و آن گاه میان من و او در اقامتگاه جاوید که خداوند صابران را وعده فرموده جدایی افتد.

المجالس السنیه 86/3

حجر بن عدی، قیام سرخ با شرح دیگر.

پدید آورنده: غلامحسین صمیمی، صفحه 82

پس از جریان سقیفه و یاری جستن امیرمومنان (علیه السلام) از مبارزان بدرو سابقین صحابه، که به شهادت کوثرالهی فاطمه زهرا (علیهاالسلام) و فرزند پاک وی محسن شش ماهه انجامید، می توان قیام حجربن کندی را نخستین حرکت خونین شیعه به شمار آورد.

تاریخ دقیق تولد حجربن عدی در دست نیست؛ ولی برخی از منابع تاریخی، از وی به عنوان صحابی کم سن و سالی که در کسب فضایل انسانی و ملکات نفسانی در ردیف بزرگان آنها بود، نام برده اند.

پس اگر سن او را در اواخر حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هفده سال بدانیم، می توانیم سن وی را هنگام شهادت حدود 58 سال به شمار آوریم.

اسلام حجر

پس از غزوه بدر، آفتاب اسلام در آسمان مدینه ظاهر شد و دیدگان بسیاری را خیره ساخت. دیگر اسلام امری درونی باوری مخفی نبود؛ سرود پیکارهای خونینی بود که در صفوف پولادین مردان سترگ تجلی می کرد و ایمان راسخ مومنان راسیتن را در صحنه جهاد به تصویرمی کشید. نوید پیروزی توحید که از تکبیر رعد آسای شیرخدا درنبرد احزاب ظاهر شد، پیکر حق جویان را نیرویی تازه بخشید.

صدای دل انگیز اسلام در سراسر جزیره العرب پیچید و معارف زلالش سمت دلهای مشتاق سرازیر شد. سیل تشنگان حقیقت از نقاط مختلف جهان سوی مدینه شتافتند. برخی مانند سلمان فارسی، ابوذر غفاری و اویس قرنی انفرادی و بعضی نیز گروهی نزد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رفته، در کمال آزادی اسلام را می پذیرفتند. در تاریخ اسلام، کسانی که به صورت گروهی به ملاقات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شتافته، به اسلام ایمان می آوردند «وفد» نامیده می شوند. این گروهها به دو دسته تقسیم می شود:

1 - بزرگانی که از اعتبار سیاسی یا قبیله ای بر خوردار بودند، در راس گروهی از طرفدارانشان به مدینه می آمدند و بسیاری ازآنان نیز با شنیدن سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مسلمان می شدند.

2 - کسانی که در پی کشف حقایق و خارج شدن از کجروی های عقیدتی، با یک هم فکری به حضور فرستاده خداوند شرفیاب شده، به دور ازگرایشهای قومی و سیاسی به اسلام می پیوستند.

حجر بن عدی نوجوانی حقجو بود و در شمار دسته دوم جای داشت.

سال دقیق ایمان آوردنش معلوم نیست؛ ولی می توان گفت: وی همراه برادرش هانی بن عدی به مجلس پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد و به دست مبارک آن حضرت به دین اسلام مشرف شد.

سیمای علمی حجر

برخی از محدثان حجر را از تابعین، یعنی کسانی که با یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) معاشرت نزدیک داشتند، شمرده اند؛ اما بیشتر

مورخان و محدثان، ضمن تصریح

ص:57

به کم سن بودنش، وی را از بزرگان صحابه پیامبراکرم دانسته اند. در حقیقت این نکته را می توان دلیل روشنی بر وسعت ابعاد علمی و عملی حجر دانست؛ زیرا هیچ کس بدون این دو نمی تواند به مقام بلند اصحاب بزرگ نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) دست یابد. او در این زمینه از چنان درجه ای بر خوردار بود که حتی مورخان اهل سنت نیز وی را ثقه یعنی کسی که در گفتارو کردار مورداعتماد کامل است، شمرده اند. در فقه شیعه نیز، ضمن اعتبار همین معنا راویی را به این نام می خوانند که در فهم نقل روایت گرفتار خطا و فراموشی نشود. افزون بر این، فردی که در جوانی بار علمی و عملی سالخوردگان دانشمند را بر دوش گیرد، باید ازهوش و استعداد بالا؛ انگیزه نیرومند، اراده و کوشش عالی وتزکیه و خود سازی روحی نسبتا کاملی بر خور دار باشد.

سیمای معنوی، اجتماعی و نظامی

حجر بن عدی افزون بر فضیلتهای علمی، در بعد ایمان و بندگی پروردگار نیز مقامی والا داشت. عرفان عملی آن مرد خدا چنان بودکه بسیاری از مخالفان تشیع، که در عدم انصاف شهره اند، کرامتهای روحی آن شیعه مخلص را تا مرز مستجاب الدعوه بودن نگاشته اند. او در بعد اجتماعی نیز چهره ای شاخص داشت و نفوذمردمی اش در تمام مراحل قیامش به چشم می خورد. حمایت گسترده عمومی و استقامت پسندیده وی در برابر دو چهره فریبکار وخونریز تاریخ بشر، معاویه و فرزند ابیه نشان دهنده نفوذ والای حجربن عدی است. بسیاری از منابع تاریخی اهل سنت به معروف بودنش به «حجرالخیر» گواهی داده اند. هنگام نماز و دفن ابوذر، در ربذه همراه مالک اشتر بود. حضور وی در رده های بالای فرماندهی سپاه امیرمومنان (علیه السلام) و حکومتهای پیشین بخشی دیگر ازویژگیهای شایسته او را نمایان می سازد. در جنگ صفین، از سوی امام (علیه السلام) به فرماندهی قبیله بزرگ کنده برگزیده شد و در حماسه نهروان، در سمت ریاست میسره ارتش نیرومند آن حضرت لشکرگمراهان را به خاک مذلت افکند. حدود شایستگیهای انسانی وی افزون بر گنجایش این گفتار است.

بنابراین، بدانچه گذشت بسنده می کنم و سخن را در باره قیام تاریخی حجر پی می گیریم.

در سال 41 هجری مغیره بن شعبه از سوی معاویه حاکم کوفه شد. به شهادت تاریخ و حتی صاحب نظران غیر مسلمان، معاویه نخستین کسی بود که به نام خلیفه اسلامی، به رسم شاهان ایران و امپراطوران روم باستان، حکومت کرد. او ضمن فرمانی به مغیره به نکات زیرتاکید ورزید:

1 - به کار بردن تازیانه بر مردم ضروری است.

2 - از ناسزاگفتن به امیرمومنان (علیه السلام) و تحقیر پیروانش خود داری نگردد.

3 - از شیعیان عیب جویی کرده، بر تکریم عثمان و هواخواهانش افزوده شود.

اولین درسی که فرزند هند به کارگزاران خود داد، استفاده اززور و حاکمیت شلاق برای کوبیدن جسم و جان مردم بود و جالب اینکه او این عمل ظالمانه را از ویژگیهای سیاست و خردمندی می شمارد.

خداوند حق را به آب روان و حیات بخش تشبیه کرده که سرسبزی طبیعت و شادابی مردم در گرو وجود او است. و برای باطل نیزکفهای سبک و بی ارزش را مثال آورده که روی جریان آب در هیئتی خیره کننده ظاهر می شود و سرانجام با تمام ابهت کاذبش از میان می رود. معاویه که حق را شناخته و از باطل بودن خود به خوبی آگاه بود، تمام سعی خویش را در مبارزه با حق به کار برد تابتواند چند روزی به بقای ظاهری حکومتش ادامه دهد. مبارزه پیگیر معاویه با نام علی (علیه السلام) که تجسم همه نیکیها و تجلی تمام زیباییهای هستی است؛ گویای نهایت پستی و پلیدی اوست. اومی دانست امیرمومنان (علیه السلام) کسی نیست که با مرگ به نیستی بپیوندد.

و دیگر هیچ اثری بر جامعه ننهد. بنا براین، جلوه دادن نام علی و از میان بردن عظمت یادش رادر راس برنامه های خود قرار داد.

البته معاویه واقعا از قتل عثمان متاثر نبود. عبدالفتاح عبدالمقصود، که خود از محققان معاصر اهل سنت است، در جلد دوم کتاب علی (علیه السلام)

می نویسد: «برای معاویه زندگی و خلافت عثمان مطرح نیست. او به حکومت خود می اندیشد.

زمانی که بقای ریاست خود رادر قوام خلافت عثمان بداند، از او دفاع می کند؛ و

ص:59

روزی هم که تشخیص دهد از بر افراشتن علم خونخواهی خلیفه به مقاصد خودبهتر می رسد، مقدماتش را فراهم می سازد. چنانکه وقتی استمداد اورا شنید، با آنکه یکصد هزار مرد جنگی در اختیار داشت، التفاتی به کمک خواهی وی نکرد. چون خبر قتل عثمان به او رسید، او که منتظر چنان لحظه ای بود به تحریک مردم پرداخت؛ چه اینکه تحریک از انگیزه های نفسانی و تجارت معاویه سرسلسله امویان بود که این بار نیز غریزه تجارت پیشه اش وی را به تاخیر در کمک به عثمان و هدفهای وسیعتر و سودمندتری راهنمایی کرد.

مغیره بن شعبه، که ابن اثیر در جلد دوم تاریخ معروف خود وی را در شمارچند مرد با هوش عرب قرار داده است، مردی فریبکار و نیرنگ بازبود. جرجی زیدان مسیحی می نویسد: «واما مغیره اگر شهر هفت دروازه ای باشد و از هیچ دروازه آن کسی بدون فریب و فسون بیرون آمدن نتواند، مغیره از تمام آن هفت دروازه بیرون می جهد.

این بار عقل تجارت گر آن پیر تبهکار سود ظاهری اش را در پیروی ازتمایلات پسر ابوسفیان دید و فرمان حاکم شام را اطاعت کرد. حقوق پیروان مکتب علوی را به تاخیر می انداخت و گاه از اصل پرداخت آن نیز خود داری می ورزید. او، چون دیگر فرمانروایان دستگاه اموی، به مسجد و منبر به عنوان ابزار مصالح شخصی و حب و بغضهای فردی می نگریست. روزی در خطبه نماز جمعه به امیرمومنان (علیه السلام) و خاندان وحی ناسزاگفت. ناگاه صدای اعتراض حجر بن عدی کلامش را برید.

هرچند جملات حجر کوتاه بود، ولی بسیار پرمحتوا و شورانگیز می نمود. «تو حق نداری حقوق ما را به تاخیراندازی و در اموال مردم بدون اجازه آنان تصرف کنی. تو نمی توانی به امیرمومنان (علیه السلام) یعنی به بهترین مخلوق خداونداهانت روا داری.»

آنگاه بر روان علی (علیه السلام) درود فرستاد و معاویه و حاکم بی شرمش را لعن و نفرین کرد. چون مغیره به مرکز فرمانروای اش رسید، هواخواهان بنی امیه ونیز فرومایگانی که هر روز در پی موقعیتهای ویژه به مدح قدرتهای تازه مشغولند، نزدش شتافتند؛ بر کشتن حجر و یارانش تاکید کردند و گفتند: «چنانچه حجر و شیعیان مخالف را تنبیه نکنی، سبب شورش دیگران می شوند. و امیر شام از تو دلگیر خواهدشد.»

مغیره در آخرین روزهای زندگی، مانند بیشتر جنایتکاران جهان که خود را در آخر خط مشاهده می کنند، حقایقی را به زبان آورد که عمری به خاطر سود جویی بیشتر به جنگ آنان رفته بود. ولی افسوس که حقایق پس از ناتوانی جنایتکاران آشکار می گردد. در حالی که سران قبایل گرد بسترش حلقه زده بودند، گفت: «اجل من فرا رسیده، نمی خواهم نیکان این شهر را بکشم تا آنها خوشبخت و من بدبخت باشم. معاویه در این دنیا عزیز و مغیره در آخرت ذلیل گردد.

او، که به گفته مسعودی و طبری به دلیل شیوع بیماری طاعون ازآن شهر گریخته بود و سرانجام پس از بازگشت به سبب همان بلای عمومی از دنیا رفت. سیاست بازی ماهر بود که به هر چیز از دیدسود شخصی می نگریست و در این راه از هیچ کردار پستی کوتاهی نمی کرد.

بلال حبشی

بلال بن ریاح حبشی، برده ای سیاه از دیار حبشه بود که به مکه آورده شد و به بردگی امیه بن خلف در آمد. پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به دین اسلام گروید و از پیشگامان اسلام و از صحابه پیامبر به شمار آمد.

امیه، مولای بلال، که از دشمنان سرسخت پیامبر خدا بود، روزها بلال را بر ریگ های داغ مکه می خواباند و با گذاشتن سنگ بزرگی بر سینه ی او، به او دستور می داد از آیین محمد صلی الله علیه و آله و سلم دست بردارد و لات و عزی را بپرستد. بلال از دستور او سرپیچی می نمود و از آیین اسلام دست نمی کشید.

پایداری بلال به گونه ای بود که ورقه بن نوفل مسیحی، زبان به تحسین وی گشود و گفت: «به خدا سوگند، اگر این غلام در این راه کشته شود، من نخستین کسی هستم که برای تبرک، قبر او را زیارت کنم!»

بلال پس از ماه ها تحمل رنج و مشقت، به توصیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خریداری و آزاد شد. وی پس از آزادی به جمع مسلمانان پیوست و در هجرت مسلمانان به مدینه با مهاجران همراه شد. در پیمان برادری که میان مهاجران و انصار بسته شد، بلال با ابوریحه انصاری صیغه ی برادری خواند. او در تمامی

غزوات پیامبر چون بدر، احد و خندق شرکت کرد و دوشادوش مسلمانان با قریش جنگید. در جنگ بدر، امیه بن خلف را که روزگاری شکنجه اش می کرد دید و به اشاره او، مسلمانان، امیه را با شمشیر از پای درآوردند.

بلال نخستین مسلمانی بود که مدینه اذان گفت.

موقعیت و شهرت او میان مسلمانان نیز از روزگاری آغاز شد که وی به دستور رسول خدا به مقام موذنی مفتخر شد. بلال در روز فتح مکه بر بالای بام کعبه رفت و اذان گفت.

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بلال به نشانه اعتراض به غصب خلافت، دیگر اذان نگفت، مگر دو بار: یک بار به درخواست حضرت فاطمه سلام الله علیها و بار دیگر به تقاضای حسین علیه السلام. هر دو بار، اذان او مدینه را متحول کرد و مردم را به شیون و گریه واداشت.

بلال به دلیل عدم بیعت با ابوبکر، به اجبار به دمشق هجرت نمود و در همان جا در سال 18 یا 20 قمری در سن 60 یا 70 سالگی وفات یافت. مدفن او در باب الصغیر دمشق زیاتگاه صاحبدلان است.

منابع:

الطبقات الکبری، الاستیعاب، اسدالغابه، سیره ابن هشام، قاموس الرجال، اعیان الشیعه

مراجعه شود به:

اذان گفتن بلال روز فتح مکه

شنیدن اذان از جبرئیل و تعلیم دادن به بلال

گریه فاطمه علیهاسلام و شنیدن صدای بلال

مرقد بلال حبشی کشور: سوریه شهر: دمشق تاریخ:

محل دفن: بابُ الصغیر دمشق قبرستان شام (محل دفن در نقشه)؟

«بلال» برده ای بی نام و نشان با چهره ای سیاه و بدنی دردآلود از تازیانه اشرافیت زورمند و زرآلود بود. فرزند «رباح» و «حمامه» که به جرم یکتاپرستی و آزادی خواهی شکنجه مرگبار امیه بن خلف را تا عمق جان احساس می کرد و تنها با یاد و نام خدای مهربان «احد»، شکیبایی و بردباری می نمود. روزی که رایحه روح

ص:62

پرور خداباوری و یکتاپرستی با آزادی از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ژرفای وجود او وزید، شوقی شگفت آور سیمای سیاه و سیرت سپید بلال را فرا گرفت، ناگاه رو به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمود و با ارادتی بسیار با زبان حبشی این شعر را سرود:

«اَرَه بَرَهْ كَنْكَرَهْ كِرا كِرى مِنْدَرَهْ»؛

آن هنگام که در دیار ما بهترین صفات پسندیده را جویا شوند ما تو را شاهد گفتار خود می آوریم !!

عظمت مقام و ابهت کلام او موجب گردید که منصب ارجمند اذان گویی که شعار اسلامی و نماد ارزش دینی است و در آن زمان مؤذن نمایندگی رسمی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را در فراخوانی مردم به سوی نیایشگاه عهده دار بود به او واگذار شود. به گونه ای که ناتوانی او در ادای «شین» موجب بخشودگی وی و ادامه این مسؤولیت تنها از سوی او گردد! شخصیت برجسته بلال به گونه ای بود که با فتح مکه به دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر بام کعبه، ندای توحید و نبوّت سرداد و چون پاره ای از وارثان کبر و استکبارِ جاهلیت، زبان به نکوهش او و ستایش خود گشودند، فرشته وحی با پیام پرنوید الهی در آیه ای نورانی بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرود آمد تا معیار برتری از سرسپردن «قبیله» به دل سپردن به «قبله» و میزان تقوا و پرهیزگاری استوار شود.

و در پی آن جبرئیل امین با نزول خود نخست سخن اشرافِ خودخواه را که شرافت خود را در حقارت دیگران دیده و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواستار دوری بردگان و پابرهنگان دیروزی بودند تا جایگاهی والا نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یابند مردود شمرد که با این خبر سرور و شادی وجود بلال را فرا گرفت، روح او اطمینان و آرامش یافت و آنقدر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزدیک شد که زانوانش در کنار پاهای آن حضرت دیده می شد. سپس خداوند رسول خود را دعوت به بردباری و همراهی افزون تر با موحّدان پابرهنه و شیفتگان الهی نمود که:

«و اصبر نفسک مع الذّین یَدْعُونَ رَبَّهم بِالْغَداهِ و الْعَشی یُریدُونَ وَجْهَهُ و لا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُریدُ زینَةَ الحیاه الدنیا أ»

[ای رسول ما !] با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند [و]

خشنودی او را می خواهند، شکیبایی پیشه کن و دو دیده ات را از آنان برمگیر. مبادا زیور زندگی دنیا را بخواهی [و از آنان غافل شوی] أ

شناخت روشنگر بلال نسبت به معارف الهی و شایستگی های والای او به گونه ای بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بهشت را مشتاق علی، سلمان، عمّار و بلال دانست (?) و گفتار وی را به هنگام اذان، یگانه حجّت در خودداری از خوردن و آشامیدن به هنگام ماه رمضان معرفی کرد. (?) آن زمانی که قریشیان در برابر اسلام مقاومت می کردند، آن حضرت از بلال درخواست کرد پس از اذان از خداوند بخواهد تا او را بر ضد قریش یاری دهد. () و روزی که سخن از سرای فردوس و بهشت برین به میان آمد، فرمود:

«بلال در بهشت بر شتری سوار می شود و اذان می گوید. چون جملات «اشهَد انْ لا اله الاّ اللّه» و «اشهَد انَّ محمدا رسولُ اللّه» را ادا می کند، لباس آراسته ای از لباسهای بهشتی بر تن او می کنند.»

دفاع درس آموز پیامبر (صلی الله علیه و آله) از بلال در عرصه های مختلف زینت بخش تاریخ است، به گونه ای که آن حضرت در ماجرایی از ابوبکر خواست تا از بلال و دوستان او عذرخواهی کند! و هنگامی دیگر که ابوذر سخن از سیاهی صورت بلال مطرح کرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با عبارتی کوتاه، بزرگی تقصیر او را گوشزد کرده، فرمود: هنوز اندکی از کبر جاهلیت در تو وجود دارد؟! در این هنگام ابوذر صورت خود را بر خاک گذارد و به بلال گفت سر را از خاک برنمی دارد تا او پای خود را بر صورت او گذارد و بلال نیز چنین کرد. بلال همچون سلمان صحابی صالح و برجسته ای بود که به خانه فاطمه زهرا (س) رفت و آمد داشته، در بسیاری از مواقع از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای انجام کاری مأموریت می یافت. روزی آن حضرت پولی به بلال داده، فرمود: «یا بلالُ! ابتع بها طیبا لابنتی فاطمه»؛ ای بلال! با این پول عطر و ماده خوشبویی برای [جهیزیه] فاطمه دخترم تهیه کن.

هنگامی که در واپسین روزهای حیات، پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر از رحلت خود داد و از صاحبان حق درخواست قصاص در همین جهان را کرد، پس از سخن یکی از حاضران، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شلاق روز جنگ را درخواست کرد و از آن میان تنها از

بلال درخواست نمود و فرمود: «یا بلال ! قم الی منزل فاطمه أ»؛ ای بلال ! برخاسته به سوی منزل فاطمه برو و أ.

گاهی که مشتاق دیدار فرزندان فاطمه (علیه السلام) می شد، رو به بلال کرده، می فرمود:

«یا بلال ! ایتنی بولدی الحسن و الحسین»؛ بلال ! فرزندانم حسن و حسین را برایم بیاور.

روزی امام علی (علیه السلام) با شناختی روشن از پیشینه بلال، او را چون خود دانست و فرمود: پیشگامان به دین اسلام پنج نفرند: من پیشقدم عرب هستم، سلمان پیشگام عجم، صهیب اولین مؤمن از روم، بلال پیشقدم حبشه و خباب پیشگام نبط.

همان گونه که امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) شایستگی بلال را در ابعاد مختلف ستود و فرمود: خداوند بلال را رحمت کند، خاندان ما را دوست می داشت، او بنده شایسته ای بود و می گفت: پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، اذان نخواهم گفت و از آن روز جمله «حی علی خیر العمل» در اذان ترک شد.

فاطمه زهرا (س)، بلال را شیعه ای هوشیار، آگاه به زمان، هوشمند در پدیده های پیدا و پنهان جامعه و دارای بینشی روشنگر می دانست. از این رو هیچ گاه سخنی یا گلایه ای از کوتاهی بلال در عرصه های حمایت از ولایت بر زبان جاری نکرد و هماره شیوه های حرکت و ستیز آرام او را با غاصبان می ستود.

بلال به خوبی رد پای دشمن را در یکایک مواضع او شناسایی می کرد و با روشنی می دانست که تحریف سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و یا ساخت و پرداخت گفته هایی دروغین از سوی آن حضرت، گامهایی است که در پی آن، مسیر هدایت آفرین ولایت دچار انحراف خواهد شد و برای همیشه، ضلالت و گمراهی نصیب انسانهای ناآگاه و ساده انگار خواهد بود. از این رو، آگاهی و روشن بینی خود را هماره حفظ می کرد و با دیده ای ژرف به عمق حوادث سیاسی می نگریست تا افزون بر دوری از روحیه بی تفاوتی، غفلت و فراموشی ارزشهای والا، هیچ گاه از پیشوایان معصوم (علیه السلام) که یگانه رهبران راستین هستند، جدا نشود.

او دورسازی انسانها از اسلام ناب و آموزه های زرّین آن، همراه با تیره ساختن چهره الگوهای معرفت آموز در هر زمان را شیوه شیطانی دشمن می دانست که در

ص:65

پی آن زنده ساختن آداب و رسوم جاهلیت، قبیله گرایی، دنیاخواهی و مقام طلبی پدیدار خواهد شد و سرگرمیهای پوچ و بی ارزش برای فراموشی شعارهای پویا و ارزشهای راستین جلوه گر می شود. آن هوشیاری و این بیداری سبب گردید که لحظه ای با غاصبان خلافت نرمش و یا سازش نشان ندهد و نسبت به آنچه در توان داشت، مبارزه ای از سر تحلیل درست و شناخت عمیق شروع کند.

روزی که خبر از پایان کار سقیفه و آغاز ریاست خلیفه به او رسید، در حالی که سرا پا اندوه و ماتم بود، در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشسته بود و در باره این فاجعه بزرگ که ضایعه ای بی جبران بود، می اندیشید و آن را قضا و قدر الهی می شمرد.

ناگاه خلیفه وارد شد و هنگام اذان فرا رسید. اطرافیان منتظر صدای بلال بودند تا همچون زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ندای توحید و نبوت با صدای خود سر دهد. اما او را ساکت در گوشه ای دیدند. به گمان بی خبری نزد بلال آمده گفتند: بلال ! اذان.

اذان !

و او با شهامت و رشادت بسیار پاسخ داد: پس از این اذان نمی گویم. شخص دیگری را معین کنید. خلیفه اول خود نزد بلال آمد و گفت: برخیز اذان بگو ای بلال !

و او سری از بصیرت و بینایی تکان داد و گفت: نه !

و چون سخن ابوبکر را شنید که برای چه بلال؟ پاسخ داد: اگر مرا [با آزادی از دست امیه] به بندگی خود گرفته ای، در اختیار تو هستم و اگر در راه خدا آزاد ساخته ای، پس مرا رها کن و به حال خود واگذار.

و چون شنید که من تو را در راه خدا آزاد کرده ام، پاسخ داد: من پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای احدی اذان نخواهم گفت.

نگرش روشن و روشنگر بلال، امیدآفرین اصحاب و خرسندکننده فاطمه زهرا (علیه السلام) بود. به گونه ای که حضور هوشیارانه و دفاع مردانه او در عرصه های سیاسی موجب گردید که بلال در بین اندک یاران امیر

مؤمنان (علیه السلام) و فاطمه زهرا (س) محسوب شود که از مسیر سعادت بخش ولایت کوچکترین بازگشت و انحرافی نداشتند.

اما آنگاه که دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به یاد دوران پرعظمت و باشکوه اسلام و

ص:66

نبوت پدر عزیز خود فرمود: «اِنّی اشتهی انْ اسْمَعَ صوتَ مؤذنِ ابی (علیه السلام) بالاذان»؛ بسیار دوست دارم صدای اذان بلال، مؤذن پدرم را بشنوم، اطاعت تمام عیار نمود و بار دیگر صدای خود را در فضای مدینه طنین انداز کرد. با عبارت «اشهد انَّ محمدا رسولُ اللّه»؛ قلب دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به لرزه در آمد، اشک او چون سیل از دیدگان جاری شد به گونه ای که نقل شده است فاطمه (علیه السلام) ناله ای زد، بر زمین افتاد و بی هوش گردید. ناگاه خبر به بلال رسید که اذان را رها کن، فاطمه (علیه السلام) غش کرده است و او چون هراسان و سراسیمه از بام فرود آمد، خدمت پاک بانوی آفرینش رسید تا از حال او جویا شود. زهرا (علیه السلام) به هوش آمده فرمود: بلال! اذان را تمام کن! و او که از عشق بی کران دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به پدر آگاه بود پاسخ داد: دختر رسول خدا! مرا از این کار معذور بدار زیرا بر جان شما هراسانم، می ترسم خویشتن را به هلاکت رسانی.

بلال از علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (س) و آرمانهای آنان حمایت بی دریغ می کرد.

آنگاه که امام (علیه السلام) در بین مسلمانان حاضر می شد، احترام چشمگیری به او می نمود، به گونه ای که برخی زبانِ اعتراض به او می گشودند و می گفتند: ابوبکر تو را از امیه خرید و آزاد کرد، با این خصوصیت، علی (علیه السلام) را بیشتر از او احترام می کنی؟

بلال پاسخ داد: حق علی (علیه السلام) بر من، بیش از ابوبکر است، زیرا ابوبکر مرا از قید بندگی و شکنجه و آزاری که [در دنیا [می کردند، نجات داد، گرچه با صبر و بردباری [و شهادت] به سوی بهشت جاودان رهسپار می شدم، اما علی (علیه السلام) مرا از عذاب ابدی و آتش همیشگی جهنم نجات بخشید. چون به خاطر دوستی و ولایت او و برتر دانستن وی بر دیگران، سزاوار بهشت برین و نعمتهای پایدار و ابدی آن خواهم بود!

هنگامی که هواداران ابوبکر، مردم را به بیعت با وی دعوت می کردند، سراغ بلال آمده [با اطمینان بسیار نسبت به پذیرش [پیشنهاد بیعت دادند.

او با کمال خونسردی، به دور از هیجانات و جریانات زودگذر و از سر شناخت و معرفت، بیعت را نپذیرفت. عمر که شاهد ماجرا بود با عصبانیت گریبان او را گرفت و با لحن تندی گفت: این پاداش ابوبکر است که تو را آزاد ساخت!

بلال پاسخ داد: اگر ابوبکر مرا به خاطر خداوند آزاد کرده، برای خدا نیز مرا به اختیار خود واگذارد و اگر برای غیر خدا آزاد کرده، من در اختیار او هستم، هرچه می خواهد بکند، اما هرگز با کسی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را جانشین نکرده است بیعت نمی کنم و آن که او را جانشین خود قرار داده، پیرویش تا روز قیامت بر گردن ما است.

عمر وقتی پاسخ راسخ و سخن صریح بلال را شنید، برآشفت و به او دشنام داده، گفت: «لا ابا لک أ»؛ ای بی پدر دیگر در مدینه نباید بمانی.

و این آغاز تبعید بلال از مدینه به شام به خاطر دفاع از امامت و ولایت بود.

در آخرین لحظات حضور در شهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و در کنار دخت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیر مؤمنان (علیه السلام) این اشعار را زمزمه می کرد:

«باللّه لا ابابَکرٍ نجوتُ وَ لولا اللّه نأمت عَلی اوْصالی الضَبُعْ»؛

به وسیله خدا نجات یافتم نه به خاطر ابوبکر و اگر خدا نبود کفتار، رگهای مرا می درید. خداوند مرا در محل خوبی جای داد و مرا گرامی داشت، همانا خیر نزد او یافت می شود. مرا پیرو بدعت گذاری نخواهید یافت و من مانند آنان بدعت گذار نیستم.

بلال به شام رفت، ایامی چند در آن دیار زندگی کرد و سرانجام در بین سالهای

هجری قمری در زمان خلافت عمر در اثر بیماری طاعون دیده از جهان خاکی فرو بست و به دیار افلاکی پر کشید. بابُ الصغیر دمشق قبرستان شام است که پیکر پاک بلال را در آغوش خود جای داده و همه روزه زیارتگاه ارادتمندان مسلمان است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مسلمانان درمسجد بودند و هنگام نماز بود، ولی بلال حبشی در مسجد دیده نمی شد تا اذان بگوید. همه در انتظارآمدن او بودند که سرانجام بلال با مقداری تاخیر به مسجد آمد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: چرا دیرآمدی؟

بلال گفت: به سوی مسجد می آمدم. از کنار در خانه ی حضرت زهرا (س) عبور کردم و دیدم فاطمه زهرا (س) مشغول دستاس (آسیا کردن گندم یا جو) بود و فرزندش حسن گریه می کرد. به آن حضرت عرض کردم: یکی ازاین دوکار را به عهده ی من بگذار یا نگهداری کودک را و یا دستاس کردن را؟

فرمود: من نسبت به پسرم، مهربانتر هستم.

او به نگهداری کودک پرداخت و من به دستاس و آسیا کردن مشغول شدم، و همین باعث دیرآمدن من به مسجد شد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای بلال دعا کرد و فرمود: خداوند به تو مهربانی کند که نسبت به فاطمه (س) مهربانی کردی!

مجموعه ورام ج 2 ص 230

قصه ها و پندها، جلد 2، سیدناصرحسینی

گروه کودک و نوجوان سایت تبیان

رشیدهجری

اشاره

از اصحاب امام علی (علیه السلام)

از اصحاب خاص علی بن ابیطالب (علیه السلام) و محرم اسرار و یار شجاع و باوفای آنحضرت بود.

شیخ طوسی در کتاب «رجال»، او را از یاران علی (علیه السلام) و امام حسن و امام حسین و حتی امام سجاد، صلوات الله علیهم، شمرده است، هرچند که بنا به گواهی تاریخ، نمی شود او در زمان امام سجاد علیه السلام، زنده باشد.

رشید هجری اصالتا منسوب به «هجر» که از شهرهای بحرین، بلکه تمام منطقه بحرین بوده، و به نقلی «هجر»، قریه ای در مدینه النبی که خرما و حصیر آن معروف و ازجمله جهیزیه حضرت زهرا (س) بوده است. حضرت علی (علیه السلام) او را «رشید

البلایا» نامیدند و به او علم «منایا و بلایا» آموخت (حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) به عنوان امام معصوم که به فرمان خداوند از علوم غیبی آگاهی داشت قسمتی از این اخبار غیبی را بنام «ملاحم و مغیبات» به بعضی از یاران شایسته و ذی صلاح خود از جمله کمیل، میثم تمار و رشید

هجری منتقل کرد) یعنی او سرنوشت بعضی افراد را می دانست و از سرنوشت دردناک خود در راه عشق علی بن ابیطالب (علیه السلام)

ص:69

خبر داشت و از همین رو، احوال و عاقبت دوستان خود، «میثم تمار و حبیب بن مظاهر اسدی» را به آنها گفته، و کشته شدن آن دو نفر را خبر داده بود و بسیار شده بود که به بعضی مردم می رسید و می گفت: تو چنین خواهی بود و چنین خواهی شد و آنچه می گفت واقع می شد.

متاسفانه از جزئیات زندگی این راد مرد تاریخ، اطلاعی در دست نیست، فقط آنچه که نقل شده و عالمان ما آن را پذیرفته اند، مقام والای معنوی و حالات روحانی و ارادت خالص او به مولای متقیان علی (علیه السلام) است.

رشید، بعد از شهادت آنحضرت، در حکومت «زیاد بن ابیه»، به مصائب سختی مبتلا شد و سرنوشت غم انگیزی پیدا کرد. البته امام علی (علیه السلام)، او را از این احوالات، آگاهش کرده بود.

روزی علی (علیه السلام) با عده ای از یارانش در بستان برنی، از باغ های کوفه زیر درخت نخلی نشسته بود، فرمود: از آن نخل، مقداری خرما چیدند و همگی خوردند، رشید که در جمع بود عرض کرد یا امیرالمومنین، چه رطب نیکویی است. حضرت فرمود:

ای رشید، تو بر تنه این درخت به دار خواهی شد. رشید گفت: از آن به بعد، پیوسته صبح و شام نزد آن درخت می رفتم و آن را آب میدادم و رسیدگی می کردم. تا آن زمانکه یکروز کنار درخت آمده، دیدم آن را بریده اند. فهمیدم اجل من نزدیک است. روایتی را شیخ کشی از «ابوحیان بجلی»، از دختر رشید «قنوا»، نقل کرده است.

از «قنوا» پرسیدم، آنچه درباره شهادت پدرت میدانی و از پدرت شنیده ای، به من بگو! دختر گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: خبر داد امیرالمومنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) که: ای رشید چگونه صبر می کنی زمانی که این حرامزاده که بنی امیه او را به خود ملحق کرده اند، ترا بطلبد و دستها و پاها و زبان ترا ببرد؟ عرض کردم یا امیرالمومنین، سرانجام آن بهشت است؟ فرمود: ای رشید، آری، تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.

در مدتی که «زیاد» پدر عبیدالله ملعون، حاکم کوفه بود دنبال رشید که پنهان بود، می گشت و در صدد تعذیب و قتل او بود.

روزی «ابو اراکه» یکی از بزرگان شیعه در خانه اش با عده ای از یاران نشسته بود که ناگهان رشید بر او وارد گشت و داخل منزل او شد، خیلی ترسید، برخاست و دنبال او رفت و گفت: ای وای بر تو رشید، از اینکار مرا به کشتن می دهی و بچه های مرا یتیم می کنی، رشید گفت: مگر چه شد؟ «ابو اراکه» گفت: زیاد بن ابیه، دنبال توست و اینان در جستجوی تواند و تو در خانه من آمدی و می خواهی پنهان شوی؟ تمام کسانی که نزد من بودند ترا دیدند.

شهادت رشید به روایت دخترش:

قنواء، که بعضی نقل ها نام او را «امه الله» گفته اند، دختر رشید هجری چنین روایت می کند: روزی «زیاد بن ابیه» (بعضی مورخین، گفته اند که (ابن زیاد) بود ولی بنابر اکثر نقل ها، همان «زیاد پدر ابن زیاد» بوده است) پدرم را خواست و گفت:

از امیرالمومنین علی (علیه السلام)، بیزاری جو و از دروغ های مولای خودت برای ما بگو.

پدرم امتناع کرد. زیاد گفت: صاحب تو یعنی (علی) به تو گفته است که چگونه کشته می شدی و ما با تو چه خواهیم کرد؟

گفت: آری، خلیل من علی (علیه السلام)، به من خبر داده که مرا می خوانی به بیزاری از او و من بیزاری نمی جویم، پس دستها و پاها و زبانم را می برید. به خدا سوگند نه من دروغگویم و نه او!!!

آن ملعون گفت: به خدا سوگند، حال که چنین است دروغ او را ثابت می کنم.

دستور داد که دست و پای او را ببرید و بیرونش کنید.

هنگامیکه پدرم را با حالتی زار بیرون آوردند، مردم به دورش جمع شدند و اظهار تاثر و ناراحتی می کردند، من به نزدش رفتم و پرسیدم، ای پدر، از این زخم ها، چقدر درد و سختی داری؟ گفت: دخترم، دردم فقط به اندازه درد کسی است که در میان ازدحام مردم، فشرده شود. همسایه و آشنایان بر مصیبت او ناراحتی و گریه مي كردند، پدرم گفت: گریه نکنید قلم و کاغذی بیاورید تا به شما خبر دهم آنچه را که مولایم علی (علیه السلام)، به

من خبر داده و بعدا واقع می شود و برای شما بگویم آنچه را که تا روز قیامت واقع می شود و شروع کرد به نقل احادیثی از امیرالمومنین علی (علیه السلام) برای مردم. جاسوسان این خبر را برای «زیاد» بردند که رشید، وقایع آینده و امور

غریبه را برای مردم می گوید: نزدیک است فتنه شود. آن خبیث جانی گفت: مولای او دروغ نمی گوید، بروید زبانش را ببرید.

به دستور او، جلادش «حجام» زبان آن مخزن اسرار را برید و به نقلی، او را به دار کشیدند. و او در همان شب، به شهادت رسید. جسدش را در «باب النخیله» کوفه دفن کردند. شیخ مفید، این حکایت را از «زیاد بن نصر حارثی» نقل کرده که می گوید من در «دارالاماره» نزد «زیاد بن ابیه»، حاکم کوفه بودم که ناگاه رشید هجری را آوردند و حاکم گفتگویی با او انجام داد که همین روایتی است که ذکر کردیم.

نکته 1 - این روایت شهادت رشید، در منظر علمای مسلمان تمام فرقه ها مشهور است و این، از جمله معجزات و اخبار غیبی امیرالمومنین علی (علیه السلام) است.

نکته 2 - در بعضی تواریخ، این شهادت را در زمان «عبیدالله بن زیاد» ذکر کرده اند اما گویا این یک سهو در نقل تاریخ است. زیاد پدر عبیدالله، قاتل او بوده است.

منابع:

1 - موسوعه الامام علی (علیه السلام)

2 - منتهی الامال

3 - دانشنامه امام علی (علیه السلام) - علی اکبر رشاد

4 - معارف و معاریف به نقل از: بحار الانوار، اعیان الشیعه

5 - نفس المهموم

6 - نقش ائمه در احیا دین (ج 1-4) علامه عسگری

اصحاب

آل ابی رافع

ابوالاسود دوئلی

ابوالطفیل کنانی (ابوطَفِیلِ کِنانی)

ابوالهیثم بن تیهان (ابوالهَیثَمِ بنِ تَیِّهان)

ابورافع

ابوطفیل کنانی

ص:72

احنف بن قیس

اصبغ بن نباته (اصبَغِ بنِ نُباتِه)

اویس مرادی قرنی (اویس مرادی قَرَنی)

بلال حبشی

جابربن عبدالله انصاری

جاریه بن قدامه (جاریه بن قُدامه)

جعده بن هبیره

حارث اعور همدانی

حبیب ابن مظاهر

شیخ طوسی به سند معتبر از ابوحسّان عجلی روایت کرده است که گفت:

ملاقات کردم امَه اللّه دختر رُشید هَجَری را گفتم خبر ده مرا از آنچه از پدر بزرگوار خود شنیده ای.

گفت: شنیدم که می گفت: که شنیدیم از حبیب خود حضرت امیرالمؤ منین علیه السّلام که می گفت ای رُشَید چگونه خواهد بود صبر تو در وقتی که طلب کند ولدالزنای بنوامیّه و دستها و پاها و زبان ترا ببرد؟

گفتم: یا امیرالمؤ منین ! آخرش بهشت خواهد بود؟

فرمود که بلی و تو با من خواهی بود در دنیا و آخرت.

پس دختر رُشید گفت: به خدا سوگند ! دیدم که عبیداللّه بن زیاد پدر مرا طلبید و گفت بیزاری بجوی از امیرالمؤ منین علیه السّلام، او قبول نکرد؛ ابن زیاد گفت که امام تو چگونه ترا خبر داده است که کشته خواهی شد؟

گفت که خبر داده است مرا خلیلم امیرالمؤ منین علیه السّلام که مرا تکلیف خواهی نمود که از او بیزاری بجویم پس دستها و پاها و زبان مرا

خواهی برید.

آن ملعون گفت: به خدا سوگند که امام ترا دروغگو می کنم، دستها و پاهای او را ببرید و زبان او را بگذارید، پس دستها و پاهای او را بریدند و به خانه ما آوردند،

من به نزد او رفتم و گفتم: ای پدر! این درد و الم چگونه بر تو می گذرد؟

گفت: ای دختر! الَمی بر من نمی نماید مگر به قدر آنکه کسی در میان ازدحام

مردم باشد و فشاری به او برسد؛ پس همسایگان و آشنایان او به دیدن او آمدند و اظهار درد و اندوه برای مصیبت او می کردند و می گریستند،

پدرم گفت: گریه را بگذارید و دواتی و کاغذی بیاورید تا خبر دهم شما را به آنچه مولایم امیرالمؤ منین علیه السّلام مرا خبر داده است که بعد از این واقع خواهد شد. پس خبرهای آینده را می گفت و ایشان می نوشتند.

چون خبر بردند برای آن ولدالزنا که رشید خبرهای آینده را به مردم می گوید و نزدیک است که فتنه برپا کند،

گفت: مولای او دروغ نمی گوید بروید و زبان او را ببرید. پس زبان آن مخزن اسرار را بریدند و در آن شب به رحمت حق تعالی داخل شد،

حضرت امیرالمؤ منین علیه السّلام او را رُشَیْدُ الْبَلایا می نامید و علم منایا و بلایا به او تعلیم کرده بود و بسیار بود که به مردم می رسید و می گفت تو چنین خواهی بود و چنین کشته خواهی شد، آنچه می گفت واقع می شد.

شیخ کَشّی روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤ منین علیه السّلام با اصحاب خود به خرما ستانی آمد و در زیر درخت خرمائی نشست و فرمود که از آن درخت، خرمائی به زیر آوردند و با اصحاب خود تناول فرمود،

پس رُشید هَجَری گفت: یا امیرالمؤ منین، چه نیکو رُطَبی بود این رطب !

حضرت فرمود: یا رشید ! ترا بر چوب این درخت بر دار خواهند کشید؛

پس بعد از آن رُشید پیوسته به نزد آن درخت می آمد و آن درخت را آب می داد، روزی به نزد آن درخت آمد دید که آن را بریده اند گفت اجل من نزدیک شد؛ بعد از چند روز، ابن زیاد فرستاد و او را طلبید در راه دید که درخت را به دو حصّه نموده اند گفت: این را برای من بریده اند؛ پس بار دیگر ابن زیاد او را طلبید و گفت: از دروغهای امام خود چیزی نقل کن.

رشید گفت: من دروغگو نیستم و امام من دروغگو نیست و مرا خبر داده است که دستها و پاها و زبان مرا خواهی برید.

ابن زیاد گفت بِبَرید او را و دستها و پاهای او را ببرید و زبان او را بگذارید تا دروغ امام او ظاهر شود؛ چون دست و پای او را بریدند و او را به خانه بردند خبر به آن

ص:74

لعین رسید که او امور غریبه از برای مردم نقل می کند، امر نمود که زبانش را نیز بریدند و به روایتی امر کرد که او را نیز به دار کشیدند

رُشید هَجَری از مُتَمسّکین به حبل اللّه المتین و عروه الوثقی و از مخصوصین اصحاب امیرالمؤ منین علی علیه السّلام بوده.

رشید هجری؛ کسی که ابن زیاد خواست تا پیشگویی امام علی را...

رشید هجری از جمله شخصیتهای کم نظیر شیعه است که محضر چهار امام را درک کرد.

او نخست از شیعیان مخلص علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود و پس از شهادت آن حضرت در زمره اصحاب حسن بن علی (علیه السلام) و سپس در شمار یاران و شیعیان امام سجاد (علیه السلام) قرار گرفت و در این دوره بود که به دست عبیدالله بن زیاد، به جرم شیعه بودن و تبری از خلفای جور، مظلومانه شهید شد.

رشید از جمله کسانی بود که علی بن ابی طالب (علیه السلام) خبر شهادت و چگونگی کشته شدنش را به وی خبر داده و از او آگاهانه در مسیر تشیع و عشق به خاندان ولایت امامت، دار خویش را بر دوش می کشید و در انتظار تحقق وعده امامش بود.

ابی حیان بجلی می گوید به قنواء دختر رشید هجری گفتم آنچه از پدرت می دانی و از او شنیده ای برایم بازگو!

دختر رشید گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: امیر المؤمنین، علی (علیه السلام) به من فرمود: ای رشید! چگونگی صبر و شکیبایی خواهی ورزید آن زمانی که عنصری پست از بنی امیه تو را نزد خود احضار کند و دستها و پاها و زبانت را قطع کند!

علی (علیه السلام) فرمود: آری ای رشید، تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.

آن گاه قنواء - دختر رشید - چنین ادامه داد: به خدا سوگند! روزگاری سپری نشد مگر این که عبیدالله بن زیاد آن عنصر پست و پلید دستگاه

اموی، ماء مورانی را برای دستگیری پدرم فرستاد. وقتی پدرم را به بیزاری کند! اما پدرم از این کار امتناع ورزید.

ص:75

ابن زیاد گفت: پیشگویی سرورت علی بن ابی طالب درباره کشته شدن تو چه بوده است؟

رشید: مولا و دوستم به من خبر داده است که تو مرا به برائت از علی (علیه السلام) اجبار می کنی و من از مولا علی (علیه السلام) تبری نمی جویم آن گاه تو دستها، پاها و زبان مرا جدا می کنی!

ابن زیاد: به خدا سوگند کاری خواهم کرد که سخن مولایت علی (علیه السلام) تحقق نیابد و دروغ و باطل شود!

ابن زیاد دستور داد تا دستها و پاهای پدرم جدا شده بود از او پرسیدم: آیا دردی احساس می کنی؟ پدرم گفت: دخترم خیر، مثل این است که در ازدحام مردم قرار گفته باشم.

پدرم را از قصر ابن زیاد بیرون آوردند، مردم برای مشاهده وضع او دورش د حلقه زدند.

پدرم رو به مردم کرد و گفت: کاغذ و قلمی بیاورید تا مسایل آینده را برایتان بازگویم!

سخنان رشید افشاگری علیه ابن زیاد و دستگاه اموی به شمار می آمد، از این رو ابن زیاد دستور داد تا زبان پدرم را نیز قطع کردند و پدرم در همان شب جان سپرد.

(15)

شیخ طوسی متولد 460 هجری اصحاب امام سجاد (علیه السلام) را حدود 175 نفر ذکر کرده است که به طور مفصل در آنجا آمده است. (1)

شیخ مفید در کتاب اختصاص تنها نام پنج تن از تن از اصحاب امام سجاد (علیه السلام) را به این شرح یاد کرده است: ابو خالد الکابلی، یحیی بن ام الطویل، معطم (محمد بن جبیربن مطعم) سعید بن المسیب المخزومی، حکیم بن جبیر. (2)

علت این که شیخ مفید تنها به ذکر پنج تن از شاگردان امام سجاد (علیه السلام) اکتفا کرده است، چه بسا روایتی باشد که فضل بن شادان نقل

کرده است. او می گوید:

در نخستین مراحل امامت امام علی بن الحسین (علیه السلام) اولین اصحاب آن حضرت تنها پنج نفر بودند: سعید بن جبیر، سعید بن المسیب، محمد بن جبیربن مطعم،

ص:76

یحیی بن ام طویل، ابو خالد الکابلی که نام او وردان و لقبش کنکر بوده است. (3)

فرقی که عبارت مفید با عبارت روایت فضل بن شاذان مشهود می باشد این است که در عبارت مفید به جای سعید بن جبیر نام حکیم بن جبیر آمده است و البته هر دو از اصحاب امام سجاد (علیه السلام) بوده اند.

ابن آشوب در کتاب مناقب ضمن این که نام گروهی از اصحاب امام سجاد (علیه السلام) را بر شمرده است می گوید: آن دسته از کسانی که از شاگردان امام سجاد (علیه السلام) بوده و قبلا محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را درک کرده و از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شمار می آیند عبارتند از: جابربن عبدالله، عامربن واثله کنانی، سعید بن مسیب (ابن) حزن و سعید بن جهان الکنانی. (4)

ممتازترین اصحاب امام سجاد (علیه السلام)

امام صادق (علیه السلام) سه نفر از اصحاب امام سجاد (علیه السلام) را مبرزترین و آشناترین چهره در میان اصحاب آن حضرت دانسته است.

1 - ابو خالد الکابلی 2 - یحیی بن ام الطویل 3 - جبیر بن مطعم (5)

از این روایت چنین استشمام می شود که پس از شهادت حسین (علیه السلام) امر امامت علی بن الحسین بر بسیاری از شیعیان مخفی بوده و بحران فکری بر ایشان مستولی گشته است به گونه ای که در مرحله نخست سه نفر پیشگام طریق معرفت امام بوده اند و به تدریج، دیگران به آنان پیوسته اند.

در روایتی دیگر از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) چنین نقل شده است:

هنگامی که قیامت بر پا شود، منادی یکایک اصحاب ائمه را فرا می خواند... تا آنجا که ندا می دهد: کجایند یاران و اصحاب علی بن الحسین (علیه السلام)، پس در پاسخ او جبیرین معطم، یحیی بن ام الطویل، ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب می ایستند.

(6)

روایت فضل بن شاذان که در چند سطر قبل آن را یاد آور شدیم نیز پیشگام ترین چهره ها را در میان اصحاب امام، پنج نفر دانسته است.

یحیی بن ام الطویل

وی فرزند دایه امام سجاد (علیه السلام) بوده است. این ارتباط نزدیک می تواند از عواملی به شمار آید که اندیشه و روح یحیی را با محبت و ولایت و معرفت امام پروریده است. (7)

یمان بن عبیدالله می گوید: یحیی ام طویل را در میدان بزرگ کوفه کردم که ستبر ایستاده بود و فریاد می زد: ای دوستان خدا! ما بیزاریم از آنچه شما بدان گوش می دهید و در کنار گوش شما نجوا می کنند! هر کس به علی (علیه السلام) دشنام دهد، لعنت خدا بر او باد.

ما از خاندان مروان بیزار و متنفریم...

یحیی با صدایی آهسته تر ادامه داد: هر کس دوستان خدا را دشنام می دهد با او ننشیند و هر کس در راه روش ما تردید دارد به او رو نیندازید و از وی مدد نجویید و بدانید که اگر یکی از برادران شما مورد بی توجهی شما قرار گیرد تا ناگزیر شود اظهار نیاز و فقر کند، به او خیانت کرده اید... (8)

از متن روایت دانسته می شود که یحیی در شرایطی فریاد به حمایت از علی (علیه السلام) بلند کرده است که مروانیان بر پیکر اسلام و جامعه اسلامی می تاخته و دشنام به خاندان رسالت را رواج می داده اند.

این چنین بوده است که امام باقر (علیه السلام) درباره شخصیت شجاع و ممتاز وی فرموده است: یحیی بن ام طویل شخصیتی هماره جوانمرد و بی باک بود. (9)

ارتباط نزدیک او با علی بن الحسین (علیه السلام) و حمایت علنی وی از علی بن ابی طالب (علیه السلام) و توهین آشکارش به سیاستمداران اموی و همگامان آنان، سبب شد تا در شهر واسط به دست حجاج بن یوسف به شهادت رسد. (10)

حجاج پس از دستگیری یحیی و تسلط بر وی، نخست از او خواست تا علی (علیه السلام) را لعن کند ولی او که هرگز تن به چنین کاری نمی داد مورد خشن حجاج قرار گرفت و

به دستور وی دستور وی دستها و پاهایش، قطع و به شهادت رسید.

در تاریخ شهادت وی، زمان دقیقی یاد نشده است ولی از قرینه هایی می توان گفت که شهادت یحیی بن ام طویل در میان سالهای 84 تا 85 بوده است؛ زیرا با توجه به این شهادت وی در شهر واسط بوده و شهر واسط در سال 84 هجری ساخته شده (11) و از سوی دیگر مرگ حجاج در سال 95 رخ داده است، به دست می آید که به هر حال یحیی بن ام طویل در سالهای میان 84-95 هجری به دست حجاج شهید گشته است. (12)

سعید بن جبیر

سعید بن جبیر از جمله عاملان شیعی است به جرم پیروی از مکتب معرفتی اهل بیت و بیزاری از خلفای جور به دست حجاج به شهادت رسید. (13)

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) شخصیت و سرگذشت سعید بن جبیر چنین یاد شده است: سعید بن جبیر از پیروان دیر پای علی بن الحسین (علیه السلام) و مورد تمجید آن حضرت بود. شهادت او به دست حجاج، سببی جز پایبندی او به ولایت و امامت علی بن الحسین (علیه السلام) نداشت. او در طریق حق ره می پیمودند.

حجاج پس از محاجه لفظی با سعید، به شدت ناراحت شده و او را با چهره بر زمین افکندند تا سرش را جدا کنند. در این فاصله سعید به یگانگی خدا و حقانیت پیامبر و کفر حجاج شهادت داد و گفت: خدایا پس از من حجاج را بر هیچ کس مسلط مکن و به او فرصت مده تا پس از من کسی را بکشد. حجاج پس از شهادت سعید بن جبیر بیش از پانزده روز زنده نبود و به بیماری آکله خوره مبتلا گردید و مرد.

پس از کشته شدن سعید، حجاج تحت فشارهای روانی قرار داشت و همواره می گفت: سعید بن جبیر با من چکار دارد که هر وقت می خواهم بخوابم گلوی مرا می گیرد! (14)

شهادت سعید به دست حجاج در سال 94 هجری رخ داد 39

ابوخالد کابلی؛

از امامت محمد حنفیه تا امام سجاد (علیه السلام)

ابوخالد کابلی که او را کنکر یا وردان نیز یاد کرده اند از کسانی که نخست در خدمت محمد بن حنفیه بود و روزگار درازی به عنوان امام به وی اعتقاد داشت تا این روزی نزد محمد بن حنفیه آمد و او را به حرمت و منزلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیر المؤمنین (علیه السلام) سوگند داد تا حقیقت را در امر امامت بر او روشن سازد.

محمد بن حنفیه به ابو خالد گفت: سوگند بزرگی را در برابرم نهادی. بدان که امام و پیشوای من و تو و همه مسلمانان علی بن الحسین (علیه السلام) است.

از این زمان به بعد ابو خالد به جانب علی بن الحسین آمد، در نخستین ملاقات امام سجاد (علیه السلام) به او فرمود: مرحبا ای کنکر تو تاکنون نزد ما نمی آمدی، چه اتفاقی افتاده که اینجا آمدی؟

ابو خالد با شنیدن این سخن تواضع کرد و سجده شکر برای خداوند به جا آورد و گفت: خدای را سپاس که نمردم و امامم را شناختی؟

ابوخالد گفت: از این که شما مرا به اسمی خواندید که مادرم بر من نهاده و کسی از آن خبر نداشته است! من در گذشته فاقد بصیرت و معرفت بودم و به این پندار که محمد بن حنفیه امام است! ولی اکنون دانستم که شما امام بحق هستید و اطاعت شما بر من و هر مسلمانی ضروری است. (16)

ابوخالد پس از این تاریخ، روزگار درازی را در خدمت علی بن الحسین (علیه السلام) باقی ماند و در زمره یاران ویژه آن حضرت در آمد تا آنجا که در روایتی او از پیشگامان اصحاب شناخته شده است. (17)

گذشته از ابعاد معرفتی ابوخالد و مراتب پیوند او با امام سجاد (علیه السلام)، در زندگی این شخصیت شیعی، نشانه هایی نیز از جو خفقانی که خلفا برای دوستان اهل بیت و معتقدان به مکتب امامت پدید آورده بودند، مشهود است؛ زیرا در همان دوره ای که یحیی بن ام الطویل به دست

حجاج شهید گشت، کسانی چون ابو خالد نیز در معرض تعقیب و تعدید حجاج قرار داشتند ولی ابو خالد به سوی مکه گریخت و

ص:80

خویش را مخفی داشت و از چنگال حجاج رهایی یافت. (18)

سعید بن مسیب

چنان که قبلا نیز یاد گردید، سعید بن مسیب از شمار پنج حواری امام سجاد (علیه السلام) می باشد. از امتیازها و افتخارات او این است که به وسیله امیر المؤمنین (علیه السلام) رشد یافته و تربیت شده بود. زیرا جدش - حزن - وصی خویش را علی (علیه السلام) قرار داده بود. (19)

سعید بن مسیب در میان اصحاب امام سجاد (علیه السلام) از فقها به شمار می آمد چنان که در روایتی امام باقر (علیه السلام) می فرماید: از پدرم علی بن الحسین (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: سعید بن مسیب از همه مردم به مسایل گذشته آگاهتر است و شرایط زمانش را بهتر درک می کند. (20)

علت این که امام سجاد (علیه السلام) او را آگاه به زمان دانسته اند، شاید این باشدکه وی علاوه بر فقه امامیه، بر فقه اهل سنت نیز آگاهی داشت و برای اهل سنت براساس باورهای خودشان فتوای داد و این نبود مگر به خاطر این تقیه و همین تقیه و همین بود که در نهایت شر حجاج را از دور داشت و مانع کشته شدن او گردید. (21)

وی در سال 15 هجری تولد و در سال 95 وفات یافت. ابن حجر عسقلانی در کتاب تقریب التهذیب درباره شخصیت او می نویسد:

سعید بن مسیب یکی از علما وفقهای گرانقدر است و همگان اتفاق نظر دارند که روایات مرسل او - روایاتی که بدون ذکر سلسله سند یاد کرده است - صحیح ترین روایات مرسل به حساب می آید. ابن مدینی درباره او گفته است: در میان تابعین شخصی را از نظر گستردگی دانش چون او نمی شناسم. (22)

پی نوشتها:

1 - رجال الطوسی 120-81

2 - الاخصاص 8.

3 - رجال کشی 76

4 - مناقب 3/311؛ بحار النوار 46/133؛ اعیان الشعیه 11/637

5 - اختیار معرفه الرجال 9

6 - اختیار معرفه الرجال 9

7 - عیون المعجزات 73

8 - اصولی کافی 4/89

9 - اختیار معرفه الرجال 123؛ حدیث شماره 194/195

10 - تاریخ الائمه ابی الثلج بغدادی 28؛ اعیان الشیعه؛ دلائل الامامه 80

11 - واسط شهری است که به دست حجاج بنا شده است و از آنجا که این شهر میان بصره و کوفه قرار گرفته و از طرف پنجاه فرسخ با این دو شهر فاصله دارد، واسط نامیده شده است.

معجم البلدان 5/347

12 - تاریخ یعقوبی 2/290

13 - رجال الطوسی، پاورقی ص 90

14 - مروج الذهب 3/164

15 - اختیار معرفه الرجال 75-78

16 - دلائل الامامه 90؛ اختیار معرفه الرجال 120، حدیث 192؛ اثبات الهداه 5/251

17 - همان مدرک 123 حدیث 194 ش تنقیح المقال 2/42

18 - اختیار معرفه الرجال 123، حدیث 195؛ رجال ابن داود 281

19 - اختیار معرفه الرجال 115

20 - همان مدرک 119.

21 - همان مدرک 124؛ تاریخ الشعیه 38.

22 - طبقات ابن سعد 7/106؛ اختیار معرفه الرجال 125-126

انتهای خبر / خبرگزاری دانشجو / کد خبر: 13900917081

رجعت کنندگان

ص:82

روایاتی که رجعت کنندگان را معرفی می کند، به دو دسته تقسیم شده اند:

1. بعضی روایات به طور عموم دلالت می کند که تمام مؤمنان خالص (زن و مرد) و کفار و معاند (زن و مرد) که در طول تاریخ در روی زمین زندگی کرده اند، بر می گردند. امام صادق علیه السلام فرموده است: «همانا رجعت عمومی نیست؛ بلکه خصوصی است، بر نمی گردند مگر مؤمنان خالص و کفار محض». (1)

2. بعضی از روایات، رجعت کنندگان را با اسم و مشخصات معرفی می کند.

در این میان گروهی از یاوران امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، زنانی هستند که خدا به برکت ظهور امام آنان را زنده می کند و آن ها بار دیگر به دنیا رجعت می کنند.

در منابع معتبر اسلامی، نام سیزده زن آمده است که به هنگام ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف زنده خواهند شد و در لشکر امام به مداوای مجروحان جنگی و پرستاری بیماران خواهند پرداخت. در روایتی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «همراه مهدی سیزده زن خواهند بود». مفضل بن عمر از حضرت پرسید: «آن ها را برای چه کاری می خواهد؟» حضرت فرمود:

«برای مداوای مجروحان و رسیدگی به مریض ها؛ همان گونه که وقتی همراه پیامبر بودند، چنین می کردند». مفضل پرسید: «نام آن ها را بفرمایید». حضرت فرمود:

«قنواء دختر رشید هجری، ام ایمن، حبابه والبیّه، سمیه مادر عمار بن یاسر، زبیده، ام خالد احمسیه، ام سعید حنفیه، صبانه ماشطه و ام خالد جهنیه». (2)

هر چند در حدیث امام صادق علیه السلام فقط از نه نفر از آنان نام می برد، اما باید توجه داشت زنانی همچون «صیانه» که مادر چند شهید بود و خود نیز با وضعی جانسوز به شهادت رسید، سمیه که در راه دفاع از عقیده اسلامی خود، سخت ترین شکنجه ها را تحمل نمود و تا پای جان از عقیده خود دفاع کرد، ام خالد که برای حفظ اسلام جانباز شد و نیز دیگرانی

همچون زبیده، کسانی بودند که زرق و برق دنیا هرگز آنان را از اسلام باز نداشت؛ بلکه آن ها از آن امکانات در راه عقیده خود استفاده کرده و در مراسم حج که یکی از ارکان دین است، به کار بردند.

ص:83

بعضی نیز افتخار دایگی رهبر امت را داشتند و خود نیز از معنویات زیادی برخوردار بودند و بعضی دیگر، از خانواده شهیدانی بودند که خود، پیکر نیمه جان فرزندان شان را حمل کردند. این افراد با داشتن چنین شرایطی ثابت کردند که می توانند گوشه ای از بار سنگین حکومت جهانی اسلام را بردوش گیرند.

زنان مؤمن

سمیه، مادر عمار یاسر

هفتمین فردی که به اسلام گروید و بدترین شکنجه ها را نیز تحمل کرد، سمیه بود. (3) او و شوهرش، یاسر در دام ابوجهل گرفتار شده بودند و او به آن ها دستور داد که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دشنام دهند، اما آن ها چنین کاری نکردند.

ابوجهل زره آهنی به سمیه و یاسر پوشاند و آن ها را مقابل آفتاب سوزان نگه داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله که گاهی از کنارشان عبور می کرد، آن ها را به صبر و مقاومت سفارش می کرد و می فرمود: «ای خاندان یاسر صبر پیشه کنید که وعده گاه شما بهشت است». سرانجام ابوجهل با ضربتی آنها را به شهادت رساند. (4)

ام ایمن

این زن که نامش "برکه" است، دختر "ثعلبه بن عمرو بن حصن بن مالک" و خدمت گزار "آمنه" ،مادر پیامبر و کنیز پیامبر صلی الله علیه و آله بود. آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله مادر خود را از دست داده بود، وی پرستاری حضرت را برعهده گرفت و به اصطلاح، خدمت گزار رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب می شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش می فرمود: «او باقی مانده خاندان من است». (5) او از شیفتگان امامت بود که در ماجرای فدک، حضرت زهرا علیها السلام او را به عنوان شاهد معرفی کرد و پنج یا شش ماه پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان خلافت ابوبکر از دنیا رفت. (6)

صیانه

از دیگر زنان رجعت کننده در دوران امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که به یاری حضرت می پردازند، "صیانه" است. درباره او آمده می نویسند: «در دولت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، سیزده تن برای معالجه زخمیان زنده گشته و به دنیا باز می گردند. یکی از آنان "صیانه" است که همسر "حزقیل" و آرایشگر دختر فرعون بوده است. شوهرش "حزقیل" پسرعموی فرعون و گنجینه دار او بوده و به گفته او، مؤمن خاندان فرعون است که به پیامبر زمانش، موسی علیه السلام ایمان آورد». (7)

نسیبه، دختر کعب

وی که همسر "زید بن عاصم" و از بانوان مجاهد و صحابی فداکار رسول خدا صلی الله علیه و آله و راوی حدیث از آن حضرت بوده است. درباره او نوشته اند: « در بیعت عقبه که 62 مرد از قبیله خزرج شرکت داشتند و با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند، دو زن یعنی نسیبه و خواهر وی هم حضور داشتند و بدون اینکه به هنگام بیعت، دست رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست آن ها بخورد، با آن حضرت بیعت کردند و به اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله اقرار و تعهد نمودند». (8)

او که کنیه اش "ام عماره" است، در بیعت رضوان، جنگ احد و در جنگ یمامه که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله با مسیلمه کذاب واقع شد، حضور داشته است. ایمان و اخلاص و فداکاری وی در جنگ احد، به جایی رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وفاداری و مقاومت نسیبه، بهتر و بالاتر از بسیاری از مردها می باشد». (9) در جنگ "یمامه" نیز دوازده زخم برداشت و حتی یک دست وی هم قطع شد.

ام خالد عبدی

ام خالد عبدی، بانویی است که استاندار عراق، یوسف بن عمرو به سبب عقیده شیعی و پیروی از زید بن علی بن الحسین علیه السلام در کوفه، دست او را قطع

کرد. وی در راه عقیده و عبادت خویش، استواری و پای بندی قاطعی داشت و در بیان معارف دین و ابراز عشق و ارادت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برابر مخالفان، هیچ کوتاهی و مسامحه ای روا نمی داشت. (10)

زبیده

او، همسر هارون الرشید و از شیعیان بود. وقتی هارون از عقیده او آگاه شد، سوگند یاد کرد او را طلاق دهد. او به انجام کارهای نیک معروف بود. زمانی که یک مشک آب در شهر یک دینار طلا ارزش داشت، او همه حُجاج و شاید مردم مکه را سیراب کرد. او دستور داد با کندن کوه ها و احداث تونل ها، آب را از خارج حرم مکه، به حرم آوردند. وی صد کنیز داشت که همگی حافظ قرآن بودند و هر کدام موظف بود که یک دهم قرآن را بخواند؛ به گونه ای که از منزل او صدای قرائت قرآن همانند زمزمه زنبورهای عسل بلند بود. (11)

حبابه والبیه

بزرگانی همچون شیخ طوسی، شیخ کلینی، فیض کاشانی، محدث بحرانی، طبرسی، راوندی و علامه مجلسی، او را محدث و راوی حدیث از هشت تن از امامان معصوم، از امام علی علیه السلام تا امام رضا علیه السلام دانسته اند. وی، راوی حدیث از امام علی علیه السلام بوده و در روزگار امام زین العابدین علیه السلام، 113 سال از عمر او می گذشت. در سال 183 ق که امام موسی بن جعفر علیه السلام شهید شده و امام رضا علیه السلام عهده دار امامت گردید، وی به حضور امام هشتم رسید؛ در حالی که عمر او در این روزگار، حداقل 235 بود. وقتی از دنیا رفت، امام رضا علیه السلام او را با پیراهن خود کفن کرده و به خاک سپرد.

سن او هنگام مرگ، بیش از 240 سال بود. او، دوبار به جوانی بازگشت که یک بار به معجزه امام سجاد علیه السلام و بار دوم به معجزه امام هشتم علیه السلام بود.

هشت امام معصوم علیهم السلام با خاتم خود بر سنگی که او همراه داشت، نقش بستند. (12)

قنواء، دختر رشید هجری

دانشمندان رجالی و اهل فقه و حدیث، مانند شیخ طوسی، برقی و مامقانی این بانوی بزرگوار را از بانوان یاور امام صادق علیه السلام و راوی حدیث از آن حضرت معرفی کرده اند. میزان پایداری در عقیده و پای بندی او به اسلام و تشیع و علاقه اش به امیرالمؤمنین علیه السلام، از جریانی که درباره شیوه اسارت و شهادت پدرش توسط ابن زیاد نقل می کند، مشخص می شود. (13)

زنان غیرمؤمن

در حدیثی از امام باقر علیه السلام، از زنی خبر داده شده است که حضرت زهرا علیها السلام را خیلی رنج می داد. این زن نیز از رجعت کنندگانی است که باز می گردد تا به سزای عملش در این دنیا برسد: «آگاه باشید اگر قائم ما قیام کند، حمیراء زنده می شود تا اینکه آن حضرت به او تازیانه بزند و تا اینکه از وی برای فاطمه دختر رسول خدا انتقام بگیرد. روای از حضرت پرسید: «فدایت شوم! چرا بر او تازیانه می زند؟» حضرت فرمود: «به سبب افترا و تهمتی که به أم ابراهیم زد». روای پرسید: «چرا خداوند، تا زمان قائم آن را به تأخیر انداخت؟» امام باقر علیه السلام فرمود: «به سبب اینکه خداوند، پیامبر را برای رحمتِ خلق مبعوث کرد، ولی مهدی را برای انتقام از دشمنان». (14)

پی نوشت:

1. حر عاملی، الایقاظ من الهجعه، باب 10، ص 360.

2. طبری، دلائل الامه، ص 260.

3. طبسی، چشم اندازی از حکومت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص 78.

4. ریاحین الشریعه، ج 4، ص 335.

5. تاریخ طبری، ج 2، ص 7.

6. قاموس الرجال، ج 10، ص 378.

7. رياحين الشريعه، ج 5، ص 153.

ص:87

8. ابن اثیر، اسدالغابه، ج 5، ص 555.

9. بحارالانوار، ج 20، ص 133.

10. آیت الله خویی، معجم رجال الحدیث، ج 14، ص 23، 108، 176.

11. چشم اندازی به حکومت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص 77.

12. مامقامی، تنقیح المقال، ج 23، ص 75.

13. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج 1، ص 522؛ ریاحین الشریعه، ج 5.

14. صدوق، علل الشرایع، جلد 1 و 2، ص 304.

منبع: تبیان

منابع

1 ناظم زاده قمی، سید اصغر. یاران امام علی، صفحه 455. بوستان کتاب.

2 «رشید هجری (رُشَیدِ هَجَری)». وبگاه داشنامه طهور. بازبینی شده.

علاّمه مجلسی رحمه اللّه در (جلاء العیون) فرموده: شیخ کَشّی به سند معتبر روایت کرده است که روزی میثم تمّار که از بزرگان اصحاب حضرت امیرالمؤ منین علیه السّلام و صاحب اسرار آن حضرت بود بر مجلس بنی اسد می گذشت ناگاه حبیب بن مظاهر که یکی از شهدا کربلا است به او رسید ایستادند و با یکدیگر سخنان بسیار گفتند، حبیب بن مظاهر گفت که گویا می بینم مرد پیری که پیش سر او مو نداشته باشد و شکم فربهی داشته باشد و خربزه و خرما فروشد او را بگیرند و برای محبّت اهل بیت رسالت بردار کشند و بردار، شکمش را بدرند. و غرض او میثم بود. میثم گفت: من نیز مردی را می شناسم سرخ رو که دو گیسو داشته باشد و برای نصرت فرزند پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم بیرون آید و او را به قتل رسانند و سرش را در دور کوفه بگردانند و غرض او حبیب بود، این را گفتند و از هم جدا شدند. اهل مجلس چون سخنان ایشان را شنیدند گفتند ما از ایشان دروغگوتری ندیده بودیم، هنوز اهل مجلس برنخاسته بودند که

رشید هجری که از محرمان اسرار حضرت امیرالمؤ منین علیه السّلام بود به طلب آن دو بزرگوار آمد و از اهل مجلس احوال ایشان را پرسید، ایشان گفتند که ساعتی در اینجا توقف کردند

ص:88

و رفتند و چنین سخنان با یکدیگر گفتند؛ رُشَید گفت: خدا رحمت کند میثم را این را فراموش کرده بود که بگوید آن کسی که سر او را خواهد آورد جایزه او را صد درهم از دیگران زیاده خواهند داد. چون رُشید رفت آن جماعت گفتند که این از آنها دروغگوتر است، پس بعد از اندک وقتی دیدند که میثم را بر دَرِ خانه عمرو بن حریث بر دار کشیده بودند و حبیب بن مظاهر با حضرت امام حسین علیه السّلام شهید شد و سر او را بر دور کوفه گردانیدند.

شاگردان امام سجاد (علیه السلام)؛

رشید هجری؛ کسی که محضر چهار امام شیعه را درک کرد

یکی از اقدامات امام سجاد (علیه السلام) در دوران خفقان حجاج تربیت شاگردانی بوده است که یکی از آنها رشید هجری بود که محضر چهار امام را درک کرد و امام علی (علیه السلام) نحوه شهادتش را به وی گفت.

همان گونه که تعلیم و تزکیه دو وظیفه اصلی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و خداوند فرموده است:

یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه

یعنی خداوند پیامبر اکرم را برانگیخت تا آیات الهی را بر مردم تلاوت کند، ایشان را تزکیه نماید و رشد و دهد و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد.

امام سجاد (علیه السلام) در یکی از این دورانها دشوار، امامت امت را بر عهده داشت اما انبوه مشکلات و دشواریها و نابسامانیهای سیاسی - اجتماعی که در فتنه عبدالله بن زبیر و سختگیریهای وی بر بنی هاشم و نیز هجوم مسلم بن عتبه به مدینه و... رخ داد، هیچ یک سبب نشد تا امام به طور کلی از تربیت و تعلیم شاگردان بازمانده و روح تشنه امت را از معارف ناب الهی خویش محروم سازد !

امام در همان شرایط بحرانی شاگردانی را پرورید که با توجه به شرایط آن حضرت، شمارشان اندک نیست.

میثم تمار

اشاره

میثم تمار فرزند یحیی و اهل سرزمین «نهروان» _ منطقه ای میان عراق و ایران _ بود. بعضی او را ایرانی و از مردمان فارس دانسته اند. به او «ابو سالم» هم می گفتند. لقب «تمار» (خرما فروش) را هم ازآن جهت به او می گفتند، که در کوفه خرمافروش بود. ابتدا، غلام زنی از طایفه «بنی اسد» بود. علی پسر ابیطالب (امام اول شیعیان) او را از آن زن خرید و آزادش کرد. که بعد از ان از یاران و شاگردان علی شد. همچنین وی از اصحاب پیامبر اسلام به شمار آمده است، میثم تمار شش پسر و نوه های بسیاری داشت. پسران وی عبارت بودند از: عمران، شعیب، صالح، محمد، حمزه و علی. میثم تمار، علاوه بر آن که خود، مسلمان و شیعه ای خالص بود، خاندانش نیز از رجال و بزرگان شیعه بودند. آنان هم بطور عمده همچون وی در راه اهل بیت پیامبر اسلام بودند و بیشتر آنان در شمار راویان احادیث اهل بیت نام برده شده اند. امامان شیعه هم، به میثم و فرزندانش اظهار محبت و علاقه کرده و از آنان تجلیل کرده اند. صالح از اصحاب باقر (امام پنجم شیعیان) و صادق (امام ششم شیعیان) و شعیب از اصحاب صادق بود. حتی باقر به صالح گفت: «من به شما و پدرتان علاقه بسیار دارم.». عمران هم، از اصحاب سجاد (امام چهارم شیعیان) و باقر و صادق بود.

اولین برخورد حضوری و دیدار میثم با آن حضرت در دوران خلافت علی انجام گرفت. به دنبال همین برخورد و ملاقات بود که علی، تصمیم گرفت میثم را از صاحبش بخرد و سپس وی را آزاد کند. سرانجام با تصمیم آن وی، میثم به آزادی رسید. آشنایی میثم با علی برای او توفیقی بزرگ بود. از این رو به شاگردی در مکتب علی مشغول شد. علی هم با مشاهده استعداد روحی و زمینه مناسب وی دانش و آگاهیهای بسیاری را به او آموخت. در آن اولین ملاقات علی (علیه السلام) با میثم، چنین گفتگویی انجام گرفت: علی (علیه السلام) پرسید: - نامت چیست؟ سالم. - از رسول خدا شنیدم که پدرت نام تو را «میثم» گذاشته است، به همان نام برگرد و کنیه ات را «ابو سالم» قرار بده. - خدا و رسول و امیرمؤمنان راست گفتند.

آشنایی میثم با مولایش علی - علیه السلام برای او توفیقی بزرگ و سعادتی ارزشمند بود. از این رو به شاگردی در مکتب علی (علیه السلام) گردن نهاد و دریچه قلبش را به

ص:90

روی معارف علوی گشود و جان تشنه اش را از چشمه زلال علوم آن حضرت سیراب کرد. آن حضرت هم با مشاهده استعداد روحی و زمینه مناسب وی دانش و آگاهیهای بسیاری را به او آموخت و میثم را با اسرار و رازهای نهانی آشنا ساخت و از این رو میثم از علومی بهره مند و برخوردار بود که فرشتگان مقرب و رسولان الهی از آن آگاه بود

میثم، علم تفسیر قرآن را نزد علی - علیه السلام فراگرفت و از معارفی که از آن حضرت آموخته بود کتابی تدوین کرد که کتابش را پسرش از او روایت کرد. به همین جهت، میثم یکی از مؤلفان شیعه به حساب می آید. صاحب سر امیرالمؤمنین بود و آن حضرت، وی را به طریق فهمیدن حوادثی که در آینده، اتفاق خواهد افتاد، آشنا کرده بود و میثم، گاهی برخی از آنها را برای مردم، بازگو می کرد و مایه اعجاب دیگران می شد. این دانش و آگاهی از عاقبت افراد و پیشگوییها در اصطلاح به «علم اجل» یا «علم منایا و بلایا» معروف است، که امامان معصوم به کسانی که آمادگی و استعداد و رازداری و ظرفیت و کشش آن را داشتند، می آموختند. میثم تمار، دست پرورده این مکتب بود. هرچند که اشخاص فرومایه و مغرض، یا جاهل و نادان. او را به دروغگویی متهم می کردند.

روزی «ابو بصیر» به امام صادق - علیه السلام عرض کرد: شما چرا از یاد دادن علم به من مضایقه می کنید؟!

فرمود: چه علمی؟ علمی که امیرالمؤمنین - علیه السلام به میثم یاد داده بود.

تو میثم نیستی. آیا شده است تا به حال من مطلبی به تو بگویم و تو افشا نکرده باشی؟ نه یا ابن رسول الله! پس رازدار چنان علوم نمی باشی!

میثم، علم تفسیر قرآن را نزد علی فراگرفت و از معارفی که از آن حضرت آموخته بود کتابی تدوین کرد که کتابش راپسرش از او روایت کرد. به همین جهت، میثم یکی از مؤلفان شیعه به حساب می آید.

میثم، پیش از شهادت از آن با خبر بود و آن را از مولایش علی (علیه السلام) شنیده بود.

این که میثم، از شهادت خویش، خبر داشت و حتی جزئیات آن را هم از زبان مولایش شنیده بود، دلیل دیگری بر عظمت روح و ظرفیت بالا و

قدرت ایمان او

ص:91

بود.

میثم، با این روحیه بالا و شهادت طلب، مدافعی بزرگ از حریم حق و خط ولایت بود. پس از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) گاهی برای زیارت به مدینه می آمد، و از امام حسن و امام حسین (علیه السلام) جدا می ماند. مردم کوفه و مدینه پذیرای سخنان میثم بودند و زبان حقگو و فضیلت گستر میثم، همواره در هرجا به نشر و بیان فضایل علی (علیه السلام) گویا بود، تا کوشش دشمنان امام در پنهان ساختن فضیلتهای آن حضرت، کمتر به نتیجه برسد. این، سفارش خود امام به میثم بود که فضایلش را نشر دهد.

صالح - یکی از فرزندان میثم - نقل کرده است که: پدرم گفت: روزی در بازار بودم، «اصبغ بن نباته» یکی از یاران علی (علیه السلام) نزد من آمد و با حالتی شگفت زده گفت: ای وای... میثم ! از امیرمؤمنان سخنی دشوار و عجیب شنیدم.

گفتم: چه شنیدی؟

گفت: شنیدم که می فرمود: «حدیث و سخن اهل بیت، بسیار سنگین و دشوار است، و آن را جز فرشته ای مقرب یا پیامبری صاحب رسالت یا بنده مؤمنی که خداوند، دلش را برای ایمان آزموده است، توان تحملش را ندارد و به درک عمق آن نمی رسد.»

فوری برخاسته، خدمت حضرت علی (علیه السلام) رفتم و از او نسبت به کلامی که از «اصبغ» شنیده بودم، توضیح خواستم. حضرت، تبسمی کرد و فرمود: بنشین ! ای میثم ! آیا هر صاحب دانشی می تواند هرعلمی را حمل کند و بار آن را بکشد؟ ! خداوند وقتی به فرشتگان گفت که می خواهم در زمین، جانشینی قرار دهم، فرشتگان گفتند: خدایا آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد کند و خون بریزد؟ آن گاه با اشاره ای به داستان حضرت موسی و خضر و سوراخ کردن آن کشتی و کشتن آن غلام فرمود: پیامبر ما در روز غدیرخم دست مرا گرفت و فرمود: «خدایا ! هرکه را من مولایش بودم، علی مولای اوست.» ولی جز اندکی که خداوند، نگاهشان داشت، آیا دیگران این کلام پیامبر را به دوش کشیدند و فهمیده و عمل کردند؟ پس بشارت باد بر شما ! که با آنچه از گفته پیامبر حمل کردید و به آن متعهد ماندید، خداوند به شما امتیازی بخشید که به فرشتگان و رسولان نداد. پس بدون پروا و گناه

فضیلت ما و کار بزرگ و شان والای ما را به مردم بازگویی کنید

در آن عصر خفقان که نشر و پخش فضایل علی (علیه السلام) جرم محسوب می شد و ممنوع بود، میثم، رهنمود ارزنده ای از آن حضرت فراگرفته، کوشید تا پای جان به آن عمل کند.

میثم، با خبری که امام، به او داده بود، می دانست که پس از شهادت مولا او را گرفته و بر شاخه نخل به دار خواهند کشید؛ حتی آن درخت را هم می دانست.

گاهی هنگام عبور از کنار آن درخت، علی (علیه السلام) به او می فرمود: ای میثم ! تو بعدها با این درخت، ماجراها خواهی داشت... این د رخت خرما را به چهار قسمت، تقسیم کرده و تو را از قسمت چهارم به دار می آویزند. از این رو، میثم، خیلی وقتها پیش درخت آمده و در کنارش نماز می خواند و می گفت: مبارکت باد ای نخل ! مرا برای تو آفریده اند و تو برای من روییده ای و همواره به آن نخل نگاه می کرد

روزی که ابن زیاد، حاکم کوفه شد، هنگام ورود به شهر، پرچمش به شاخه ای از آن درخت نخل، گیر کرد و پاره شد. ابن زیاد از این پیش آمد، فال بد زد و دستور داد که آن را بریدند. نجاری آن را خرید و به چهار قسمت درآورد. میثم به فرزندش صالح گفت: نام من و پدرم را بر چوب آن نخل، حک کن !

صالح می گوید: نام پدرم را آن روز بر آن چوب، نوشتم. وقتی ابن زیاد، پدرم را به دار آویخت، پس از چند روز، چوبه دار را دیدم، همان قسمتی از آن نخل بود که نام پدرم را بر آن نوشته بودم !.

میثم، بیانی رسا داشت و در نطق و سخن، توانا و فصیح بود. سخنوری میثم تمار را از این واقعه که نقل می شود می توان دریافت:

در بازار، میثم، رئیس صنف میوه فروشان بود. هرگاه قرار بود در جایی و نزد کسی و یا موقعیت مهمی، سخنی گفته شود از میثم تمار می خواستند که سخنگویشان باشد. گروهی از بازاریان نزد میثم رفتند تا باهم به عنوان شکایت از حاکم و عامل بازار، پیش «ابن زیاد» بروند که والی شهر کوفه بود. در این برخورد و دیدار با ابن زیاد میثم بود که به نمایندگی از دیگران

با رشادت به سزایی سخن گفت. خود میثم در باره این دیدار و سخنها می گوید:

ص:93

«ابن زیاد، با شنیدن گفتارم به شگفتی افتاد و در سکوت فرورفت.»

همین بیان صریح و حقگویی آشکار باعث شد که از میثم کینه ای در دل ابن زیاد بماند.

پیشوایان دین ما - که درود خدا بر آنان باد - آشنایی شان با قرآن از علم الهی سرچشمه می گرفت و از آن معارف والا به شاگردان و اصحاب خویش به تناسب فهم و استعداد آنان می آموختند. میثم تمار، یکی از این شاگردان والا مقام درمکتب تفسیری علی (علیه السلام) بود. میثم علم تاویل معانی قرآن را از آن حضرت فرا گرفت و در قرآن شناسی، دانا و بصیر گردید.

روزی میثم با «ابن عباس» - مفسر قرآن و شاگرد علی (علیه السلام) - در مدینه دیدار کرد و به او گفت: آنچه از تفسیر قرآن می خواهی، بپرس! من تمام قرآن را نزد علی (علیه السلام) فراگرفتم و آن حضرت تاویل قرآن را به من تعلیم فرمود. ابن عباس که مراتب فضل و علم و تقوای میثم را می دانست، کاغذ و دواتی طلبید تا سخنان میثم را در باره تفسیر قرآن بنویسد. میثم پیش از بیان تفسیر، گفت: ای ابن عباس! چگونه خواهی بود وقتی که مرا مصلوب و به دار آویخته ببینی، نهمین نفری که چوبه دارش هم کوتاهتر از دیگران است؟....

ابن عباس گفت: کاهن هم که هستی؟! و خواست که کاغذ را پاره کند.

ابن عباس از علم به آینده بی بهره بود، و چون چنین خبر و پیشگویی را از میثم شنید که از جزئیات شهادتش خبر می دهد، برایش غیر قابل هضم بود، از این جهت. این گونه برخورد کرد. اما میثم گفت: آرامتر!... آنچه را از من می شنوی بنویس و نگهدار! اگر آنچه می گویم راست بود، نگاهش دار و اگر باطل بود، آن گاه پاره اش کن.... و ابن عباس پذیرفت که چنان کند

با آن استعداد خاص و موقعیت خوبی که میثم داشت، احادیث زیادی از علی (علیه السلام) شنیده بود، و آن گونه که از گفته های پسرش بر می آید، حتی کتابی که مجموعه ای از احادیث بود تالیف کرده است، لیکن متاسفانه از نوشته های او چیزی باقی نماند و راویان دیگر هم به خاطر درک نکردن موقعیت و اهمیت آن به نقل از وی نپرداختند و بیشتر آنها از دسترس دور ماند. فقط اندکی از روایات میثم در

کتابهای حدیث نقل شده است. پسرانش یعقوب و صالح از نوشته های او روایت نقل می کردند

میثم را به دار آویختند. میثم مرگ را به چیزی نمی گرفت و چنان عادی و بی اعتنا، آن را تلقی می کرد که بر خشم دشمن می افزود. میثم تمار بر فراز دار با صدایی رسا مردم را برای شنیدن حقایق اسلام و احادیث سری علی (علیه السلام) فرامی خواند. میثم می گفت: هرکس می خواهد حدیث مکنون و ارزشمند علی (علیه السلام) را بشنود، پیش از آن که کشته شوم بیاید. من شما را از حوادث آینده تا پایان جهان، خبر می دهم. مردم مشتاق، پیرامون او جمع می شدند. میثم از فراز منبر «دار» برای انبوه جمعیت، سخن می گفت. فضایل و شایستگیهای اهل بیت پیامبر و دودمان علی (علیه السلام) را بازگو می کرد و خیانتها و فسادهای بنی امیه را فاش می ساخت.

بیان حقایق و افشاگریهای میثم، در آن آخرین لحظه های حیات و از بالای دار، چنان مؤثر و تکان دهنده بود که به «ابن زیاد» خبر دادند: این بنده، شما را رسوا کرد.

گفت: به دهانش لجام بزنید. و میثم، اولین کسی بود که در راه اسلام بر دهانش لجام زده شد.

پس از آن، زبان حقگوی او را، که به صراحت روز و به برندگی شمشیر بود، بریدند. آن کس که مامور بریدن زبانش بود، به میثم گفت: هرچه می خواهی بگو! امیر فرمان داده است که زبانت را قطع کنم. میثم گفت: فرزند زن تبهکار - عبیدالله بن زیاد - خیال کرده است که می تواند من و مولایم را دروغگو معرفی کند! این است زبان من.

و آن مزدور، زبان میثم را از کامش برآورد

میثم به همان حالت بود، تا این که فردایش، از بینی و دهان او خون غلیظ می آمد و بدین صورت، طبق آن پیشگویی، موی سفید صورتش با خون سرخ، رنگین شد.

روز سوم، مردی نزدیک میثم آمد و با نیزه به او اشاره کرد و گفت: به خدا قسم می دانم که اهل عبادت بودی و شبها را به مناجات به سرمی بردی. آن گاه با نیزه، چنان ضربتی بر پهلو یا شکم میثم فرود آورد که پیکرش

دریده شد و جان پاک آن اسوه صبر و مقاومت و رشادت به افلاک شتافت و میثم با روح بلندش معراجی

ص:95

والاتر را آغاز کرد؛ که هم اکنون هم، آن طیران معنوی ادامه دارد و با هر درودی که از سوی خداجویان پاکدل و وارسته، نثار آن شهید راه فضیلت می گردد، مقام و رتبه اش در فردوس اعلا و نزد پروردگار، بالاتر می رود.

میثم بن یحیی تمّار، غلام زنی از بنی اسد و عجمی تبار بود. امیر مؤمنان علی علیه السلام او را خرید و آزاد ساخت. میثم از خواص اصحاب و از یاران سرّ علی علیه السلام به شمار می آمد.

او به مقدار قابلیت و ظرفیت خویش از محضر امام علی علیه السلام علم آموخت و آن حضرت او را بر برخی از اخبار غیبی و اسرار نهان آگاه ساخت تا جایی که ابن عباس از محضر میثم استفاده می کرد.

نقل است که امیر مومنان علیه السلام چگونگی کشته شدن میثم را پیش گویی و به وی فرمود: تو را بعد از من دستگیر می کنند و به دار خواهند زد. در روز سوم از بینی و دهان تو خون روان خواهد شد و محاسنت را رنگین خواهد ساخت.

آن گاه امام درختی را که بر آّن میثم را بر دار خواهند کشید به او نشان داد و فرمود: تو در آخرت با من خواهی بود. پس از شهادت امیرالمومنین علیه السلام میثم پیوسته به نزد آن درخت می آمد و نماز می گزارد.

میثم در سال آخر عمر خویش به بیت الله الحرام و سپس به مدینه رفت و در آن جا به دیدار ام المومنین ام سلمه شتافت و از احوال امام حسین علیه السلام پرس و جو کرد. ام سلمه به وی گفت: بسیار می شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سفارش تو را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود. امام حسین علیه السلام نیز تو را بسیار یاد می کند.

میثم به کوفه بازگشت و در همان سال، یعنی آخر سال 60 هجری، ده روز قبل از ورود امام حسین علیه السلام به عراق، توسط عبیدالله بن زیاد دستگیر شد و به همان نحوی که امام علی علیه السلام خبر داده بود به دار آویخته شد و به شهادت رسید.

او اولین مسلمانی بود که به هنگام قتل بر دهانش لگام زده شد.

منابع:

اعیان الشیعه ج 10، معجم رجال الحدیث ج 19، تنقیح المقال ج 3،

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«میثم برده زنی از بنی اسد بود. علی (علیه السّلام) او را خریداری کرد و آزاد نمود ولی او به گونه ای دیگر اسیر شد، اسیر ولای علی و محبت و عشق او.

وی شیفته آن بود که از محضر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) علم و حکمت بیاموزد. از این رو دل و جان خود را دربست در اختیار معارف علوم علوی گذاشت. حضرت (علیه السلام) نیز که او را لایق و با استعداد یافت، دانش و حکمت های فراوانی به وی آموخت، حتی برخی اسرار را که به هر کس نمی توان گفت و آگاهی از حوادث آینده و بلاها و فتنه های زمانه را در اختیار او گذاشت. از این رو میثم تمّار را (صاحب سرّ) امیر المؤمنین می دانند. 3

ابن حجر عسقلانی و شیخ مفید و عده ای دیگر از مورخان نوشته اند:

«حضرت علی (علیه السّلام) روزی به میثم گفت: تو بعد از من دستگیر می شوی و به دار آویخته خواهی شد. روز سوم از بینی تو خون خواهد آمد و محاسنت از آن خون خضاب خواهد شد. تو بر در خانه عمرو بن حریث، جزء آن ده نفری خواهی بود که به دار آویخته می شوند. چوبه دار تو از همه آنها کوتاه تر است. سپس حضرت آن نخله را به وی نشان داد و فرمود: تو را بر آن به دار آویخته خواهی شد.

میثم همواره کنار آن نخل می آمد و نماز می خواند و با آن نخل سخن می گفت. و به عمرو بن حریث می گفت: من همسایه تو می شوم، برای من همسایه خوبی باش.

عمرو به او می گفت: آیا می خواهی خانه ابن مسعود یا خانه ابن حکیم را بخری و نمی دانست که منظور میثم چیست. 4

این روایات نشان دهنده مقام معنوی میثم تمار در نزد حضرت علی می باشد به گونه ای که حضرت اخبار زندگی و آینده وی را برایش بیان می کند.

در روایتی آمده است: «پس از آنکه میثم را نزد ابن زیاد آوردند، ابن زیاد به او گفت: تو باید از علی (علیه السّلام) برائت بجویی و از او بدگویی کنی... و الا دست و پایت را قطع می کنم و تو را به دار می آویزم میثم می گوید: من گریه کردم. ابن زیاد از علت گریه من سؤال کرد. گفتم: از قول و عمل تو گریه نمی کنم. از شکی که آن روز از

ص:97

خبر مولایم بر من عارض شد گریه می کنم. ابن زیاد پرسید: مگر مولای تو چه گفته؟ سپس میثم جریان را نقل کرد، ابن زیاد گفت دست و پایت را قطع می کنم. اما زبانت را باقی می گذارم تا دروغ تو و مولایت را آشکار سازم. سپس دست و پای او را قطع کرد و او را بالاتر دار برد. او در بالای دار صدا می زد؛ ای مردم هر کسی می خواهد احادیث علی (علیه السّلام) را بشنود جلو بیاید. مردم جمع شدند. عمرو بن حریث به عبیدالله بن زیاد گفت: می ترسم او دل های مردم کوفه را دگرگون کند و آن ها بر علیه تو خروج کنند. عبیدالله دستور داد: برو زبانش را قطع کن سپس زبان او را قطع کردند و میثم به شهادت رسید». 5

ابن حجر عسقلانی درباره میثم تمّار می نویسد:

میثم در سال آخر عمرش به مکّه مشرف شد و در مدینه خدمت امّ سلمه همسر رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله رسید و گفت و گویی میان ایشان صورت گرفت.

وقتی او به کوفه برگشت و دست گیر و زندانی شد، به مختار ثقفی که او نیز در زندان بود، این گونه می گوید:

إنّک ستفلت وتخرج ثائراً بدم الحسین فتقتل هذا الّذی یرید أن یقتلک؛ 6

تو به زودی آزاد خواهی شد و از مرگ نجات می یابی و انتقام خون حسین علیه السلام را از کسانی که قصد جان تو را کرده اند خواهی گرفت.

جایگاه والای میثم را در چشم ائمه از سخنان آنان نسبت به وی و نیز از برخوردشان با او در صحنه عمل، می توان دریافت. صفا و صمیمیتی که میان علی (علیه السلام) و میثم بود و میزان رابطه مودت آمیزشان را از انس و الفت این دو نسبت به هم می توان شناخت. حضرت، حتی به مغازه خرمافروشی میثم می رفت و در آن جا با او صحبت می کرد و قرآن و معارف دین را به او می آموخت

خدمات میثم

میثم یکی از فقیه ترین و عالم ترین اصحاب حضرت علی می باشد. او علم تفسیر قرآن، علم غیب، علم حدیث را در مکتب علی (علیه السلام) فرا گرفت و در زمینه های

مختلف به جهان اسلام خدماتی ارائه نمود.

1. علم تفسیر و تأویل قرآن

میثم یکی از بزرگترین مفسران جهان اسلام می باشد که این علم را از علی (علیه السلام) آموخت، به حدی میثم در تنزیل، تفسیر و تأویل قرآن متبحر بود، که ابن عباس مفسر و شاگرد علی (علیه السلام) که تفسیرش اعجاب همگان را برمی انگیخت، وقتی در پای تفسیر و تأویل قرآن میثم نشست، دستور داد قلم و کاغذ برایش بیاورند تا سخنان میثم را درباره قرآن بنویسد. 7

2. راوی حدیث و مناقب

میثم احادیث بسیار زیادی از حضرت علی (علیه السلام) شنید و کتابی از شنیده های خود گردآوری نمود که متأسفانه جز اندکی روایات، چیزی از آن باقی نمانده است، بیشتر روایات میثم درباره فضائل امام علی (علیه السلام) می باشد. پس از او پسرانش نوشته های او را بازگو می کردند. 8 میثم در این زمینه یکی از مولفان شیعه محسوب می گردد وبیشتر روایاتی که او نقل کرده درباره ی فضایل علی (علیه السلام) بود.

3. معرفی امام علی (علیه السلام)

او به معرفی امام علی (علیه السلام) بسیار مشتاق بود، او افکار عامه را متوجه حقانیت امام و عظمت امام می نمود و حتی مدتی که از چنگال ابن زیاد فراری بود، در هر فرصت مناسب، مناقب و فضائل علی (علیه السلام) را بیان می کرد.

4. روشن بینی و علم غیب

میثم دانای رازها بود، او از بسیاری حوادث آینده و فتنه ها آگاهی داشت و در صورت لزوم با تشخیص ظرفیت افراد، مردم را از آن آگاه می کرد، از جمله: پس از شهادت مسلم، در کوفه، ابن زیاد حاکم کوفه، میثم، مختار و جمعی از شیعیان را دستگیر کرد. میثم به مختار گفت: تو از زندان رها می شوی و به خون خواهی حسین

بن علی (علیه السلام) قیام می کنی و ابن زیاد را که ما را می کشد، خواهی کشت. 9

او شهادت خود و شهادت حبیب بن مظاهر را پیش گویی کرده بود و وقتی معاویه مرد میثم خبرش را در کوفه منتشر کرد. 10

خطابه و سخنوری:

میثم، بیانی رسا و نطقی گویا داشت و در بازار کوفه، رئیس صنف میوه فروشان و سخنگوی آنان بود. او هنگام شکایت بازاریان کوفه از ابن زیاد، به عنوان نماینده آنان نزد والی کوفه رفت.

دیدگاه علی (علیه السلام) و ائمه نسبت به میثم

جایگاه والای میثم را در چشم ائمه از سخنان آنان نسبت به وی و نیز از برخوردشان با او در صحنه عمل، می توان دریافت. صفا و صمیمیتی که میان علی (علیه السلام) و میثم بود و میزان رابطه مودت آمیزشان را از انس و الفت این دو نسبت به هم می توان شناخت. حضرت، حتی به مغازه خرمافروشی میثم می رفت و در آن جا با او صحبت می کرد و قرآن و معارف دین را به او می آموخت. 11

علاوه براین، نزدیکی معنوی میثم با علی (علیه السلام) را در لحظه ها و موقعیتهای دیگر هم می توان دید، از جمله این که میثم، پابه پای افراد زبده ای چون «کمیل» در مواقف نیایش و عبادت مولا حضور می یافت و انیس شبهای عرفانی آن حضرت و راز و نیازهای امام با پروردگار بود. 12

میثم دانای رازها بود، او از بسیاری حوادث آینده و فتنه ها آگاهی داشت و در صورت لزوم با تشخیص ظرفیت افراد، مردم را از آن آگاه می کرد، از جمله: پس از شهادت مسلم، در کوفه، ابن زیاد حاکم کوفه، میثم، مختار و جمعی از شیعیان را دستگیر کرد. میثم به مختار گفت: تو از زندان رها می شوی و به خون خواهی حسین بن علی (علیه السلام) قیام می کنی و ابن زیاد را که ما را می کشد، خواهی کشت

ص:100

مزار شهید

میثم بنا به نقلی ده روز قبل از آمدن امام حسین (علیه السّلام) به عراق بوده است. 13

مدتی پیکر پاک و مطهر میثم پس از شهادتش بر سر داربود. ابن زیاد برای اهانت بیشتر به میثم اجازه نداد که بدن مقدس او را فرود آورده و به خاک بسپارند؛ به علاوه می خواست با استمرار این صحنه، زهر چشم بیشتری از مردم بگیرد و به آنان بفهماند که سزای مدافعان و پیروان علی (علیه السلام) چنین است، ولی غافل از آن بود که شهید، حتی پس از شهادتش هم، راه نشان می دهد، الهام می بخشد، امید می آفریند و مایه ترس و تزلزل حکومتهای جور و ستم است.

هفت تن از مسلمانان غیور و متعهد که از همکاران او و خرمافروش بودند، این صحنه را نتوانستند تحمل کنند که میثم شهید، همچنان بالای دار بماند؛ با هم، هم پیمان شدند تا پیکر شهید را برداشته و به خاک بسپارند. برای غافل ساختن مامورانی که به مراقبت از جسد و دار مشغول بودند، تدبیری اندیشیدند و نقشه را به این صورت عملی ساختند که: شبانه در نزدیکیهای آن محل، آتشی افروختند و تعدادی از آنان بر سر آن آتش ایستادند.

نگهبانان، برای گرم شدن به طرف آتش آمدند، در حالی که چند نفر دیگر از دوستان شهید، برای نجات پیکر مقدس میثم از آتش دور شده بودند. طبیعتا، ماموران که در روشنایی آتش ایستاده بودند، چشمشان صحنه تاریک محل دار را نمی دید. آن چند نفر، خود را به جسد رسانده و آن را از چوبه دار باز کردند و آن طرفتر در محل برکه آبی که خشک شده بود دفن نمودند.

صبح شد. ماموران جنازه را بر دار ندیدند؛ خبر به ابن زیاد رسید. ابن زیاد می دانست که مدفن او مزار هواداران علی (علیه السلام) خواهد شد. از این رو جمع انبوهی را برای یافتن جنازه میثم، مامور تفتیش و جستجوی وسیع منطقه ساخت، ولی آنان هرچه گشتند، اثری از جنازه نیافتند و مایوس گشتند. 14

اینک مزار شهید یک مشهد است و به شهادت ایستاده است. مرقد میثم تمار در چند صد متری مسجد کوفه و در کنار خیابان اصلی کوفه - نجف قرار دارد. بر روی

قبر مطهر میثم ضریحی کوچک و بر بالای آن گنبدی آبی رنگ وجود دارد و گواه پیروزی حق و شاهد رسوایی و نابودی باطل است. در سرزمین عراق در محلی میان نجف اشرف و کوفه، بارگاهی است که مدفن میثم تمار است. بر سنگ مزارش نام میثم به عنوان یار و مصاحب علی - علیه السلام نوشته شده است.

آفتاب روز محشر، بیشتر می سوزدش ** هر که اینجا درد و داغ عشق، کمتر می کشد»

فرآوری: زهرا اجلال ج گروه دین و اندیشه تبیان

منابع

1 - محدثی / جواد / چاپ اوّل / ص 10

2 - میثم تمار / ص 10

3 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید /همان / ص 292؛ رجال کشّی / ص 86

4 - ابن حجر عسقلانی / الاصابه فی تمییز الصحابه / ج 6 / ص 250-251

5 - شیخ طوسی محمد بن حسن / اختیار معرفه الرجال / ج 1 / ص 297-298

6 - الارشاد /ج 1 / ص 324

7 - بحارالانوار / ج 42 / ص 128؛ سفینه البحار / ج 2 / ص 524

8 - سفینه البحار / ج 2 / ص 524

9 - بحارالانوار/ ج 42 / ص 125

10 - رجال کشی / ص 80

11 - الاصابه فی تمییز الصحابه / ج 6 / ص 251؛ الارشاد مفید / ج 1 / ص 325

12 - شیخ عباس قمی / نفس المهموم / ص 60؛ شیخ عباس قمی / منتهی ال آمال / ص 276؛ بحار الانوار / ج 40 / ص 200

13 - سفینه البحار / ج 2 / ص 525؛ بحار الانوار / ج 41 / ص 268

14 - رجال کشی / ص 83

خدایا به ماهم عشق ولایت و جان نثاری و شهادت در طریق ولایت عنایت بفرما

ص:102

جابر بن عبدالله بن عمرو انصاری

اشاره

جابر بن عبدالله انصاری

نوجوان انصار

در میان هفتاد نفر مسلمان که در یک شب تاریخی یثرب با پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیمان دفاع و پشتیبانی بستند، نوجوانی به چشم می خورد که همراه پدرش در آن بیعت تاریخی شرکت کرده بود، او کسی جز جابر بن عبدالله عمرو انصاری نبود عبدالله بن عمرو) پدر جابر (یکی از دوازده نفری بود که پیامبر اسلام آنان را از میان هفتاد نفر برگزید.

یار قدیمی اسلام

جابر نه تنها از روز نخست، پیمان دفاع از اسلام و جانبازی در راه خدا بست بلکه عملا نیز در راه پیشرفت اسلام از جانبازی و فداکاری فروگذار نکرد به طوری که در اغلب جنگهای که در زمان حیات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) رخ داد، در رکاب آن حضرت شرکت داشت. او نه تنها در میان جنگ و جهاد در راه خدا یک قهرمان و شخصیت بزرگی بود، بلکه در میدان علم و دانش و معارف اسلامی نیز چهره ممتازی به شمار می رفت. او از علوم و معارف خاندان رسالت، بهره ها اندوخته و دانشها آموخته بود و گنجینه های سرشاری از علوم و دانش خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سینه داشت به همین دلیل بود که حتی امام محمد باقر (علیه السلام) در بعضی اوقات با استناد به جابر انصاری حدیثی را نقل می نمود. در میان خاندان پیامبر، جابر جزء گروه معدودی است که در میان شیعه

شهرت و محبوبیت خاصی دارند و در افکار عمومی، چهره شناخته شده ای به شمار می روند، علت این امر، ارتباط و پیوند معنوی عمیق جابر با خاندان به ثبوت رسانیده است.

لوح آسمانی

او بود که لوح آسمانی را که در آن بر امامت ائمه علیهم السلام تصریح شده، نزد حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دید و از روی آن، نسخه ای برای خود نوشت.

او در نوزده غزوه از غزوه های رسول خدا شرکت داشت. در جنگ صفین یاور امیرالمومنین علی علیه السلام بود و پیوسته مردم را به اطاعت و دوستی آن امام دعوت می نمود. جابر در حال عبور از کوچه های مدینه این سخن پیامبر را نقل می کرد که:» علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر «؛) علی بهترین مردم است. هر کس از محبت و ولایت او رو بگرداند کافر است. (و همچنین می گفت:» ای مردم! فرزندان خود را به دوستی با امیرالمؤمنین علی علیه السلام تربیت کنید. «

جایگاه جابر

امام صادق (علیه السلام) ضمن حدیث مفصلی فرمود: جایز نسبت به ما خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) وفادار و صمیمی بود. جابر پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیوسته در کنار خاندان رسالت بود و در جریان مبارزه امیر مؤمنان (علیه السلام) با سرکشی های معاویه در کنار آن حضرت قرار داشت و در جنگ صفین جزء یاران علی (علیه السلام) بود. علاوه بر همه این ها، آمدن جابر به زیارت امام حسین (علیه السلام) در کربلا، شخصیت جاویدی به او بخشیده است که تا زمانی که نام سرور شهیدان حسین بن علی (علیه السلام) زنده است نام جابر نیز در پرتو آن جلوه گر است، و همین امر باعث شده است که نام جابر در بسیاری از محافل و مجالس دینی، همراه نام امام حسین (علیه السلام) برده شود.

ابو زبیر می گوید: جابر به عصا تیکه می کرد و در کوچه ها و مجالس انصار می گشت و می گفت: علی بهترین انسانهاست و هر کس این مطلب را انکار کند حق کشی کرده است آنگاه می گفت: ای گروه انصار! فرزندان خود را با مهر علی تربیت کنید.

باز ابو زبیر می گوید: از جابر پرسیدم: علی چگونه شخصیتی بود؟ او ابروان خود را که روی چشمانش افتاده بود، بالا کشید و گفت: علی بهترین افراد بشر در روی زمین بود، ما، در زمان رسول خدا، منافقان را از طریق عداوت با علی (علیه السلام) می شناختیم. از جابر در مورد جنگ و مخالفت با علی (علیه السلام) پرسیدند وی پاسخ داد: در حرمت جنگ با علی، جز کافران کسی شک نمی کند.

جابر از نخستین کسانی بود که پس از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) پیوست و در پیمان خود با او وفادار و صمیمی ماندند. البته گرایش جابر به سوی امیر مؤمنان (علیه السلام) بی جهت نبود زیرا خود یکی از راویان حدیث معروف "غدیر" و نیز حدیث مشهور "منزلت" است که در کتابهای مختلف سنی و شیعه از طرق مختلف نقل شده است.

ترجمه حدیث منزلت چنین است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمودند آیا نمی خواهی نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی جز اینکه پیامبری بعد از من نخواهد بود؟ و دیگر اینکه یکی از افتخارات جابر، این است که حامل سلام پیامبر اسلام برای امام باقر (علیه السلام) پیشوای پنجم شیعیان بود که سالها پس از رحلت پیامبر این سلام را به حضرت باقر (علیه السلام) ابلاغ نمود.

اولین زائر حسین

نخستین زائر امام حسین (علیه السلام) جابر بود. در زمانی که همه از حکومت یزید در هراس و ترس بودند تنی چند با شهامت و تن دردادن به همه خطرات از امام به نیکی یاد کردند و به قاتلان و دشمنان او لعن و نفرین می فرستادند یکی از پیشتازان برجسته این گروه جابر بود که براستی سند زرینی در ابراز علاقه به خاندان رسالت از خود به جا گذاشت و هنوز چهل روز از شهادت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) نگذشته بود که به زیارت تربت پاک او شتافت. زیارت جابر، یک زیارت عادی نبود، بلکه یک زیارت حماسی و توأم با اشک و آه و حسرت بود او با این عمل خود درسی بزرگ در زمینه ولایت و ابراز علاقه به خاندان پیامبر به

آیندگان آموخت. او سه بار صدا زد:

یا حسین

آنگاه گفت چگونه دوستی است که جواب دوست را نمی دهد؟

چگونه می توانی پاسخ بدهی در حالی که رگهای گردنت بریده شده، و خونت ریخته و سرت از بدن جدا گشته است؟

گواهی می دهم که تو زاده بهترین پیامبران، فرزند سرور مؤمنان فرزند همزاد تقوی، از نسل هدایت پنجمین عضوء اصحاب کساء فرزند سرور برگزیدگان الهی، و زاده فاطمه سرور زنان جهانی چگونه چنین نباشی در حالی که از دست سرور پیامبران غذا خورده، در دامن پرهیزکاران پرورش یافته ای، از پستان ایمان شیر خورده و با نور ایمان از شیر باز گرفته شده ای تو چه در زندگی و چه پس از مرگ پاک بوده ای، دلهای مؤمنان از فراق تو آزرده گشته است ولی در زنده بودن تو شکی ندارند سلام و درود خدا بر تو باد، گواهی میدهم که در راه برادرت یحیی بن زکریا گام نهادی و مثل او به شهادت رسیدی.

سپس جابر به اطراف قبر نگریست و چنین گفت: "درود بر شما روان های پاکی که در آستان حسین (علیه السلام) خفته و در بارگاه او آرمیده اید! گواهی می دهم که شما نماز را بر پای داشتید زکات را پرداختید، امر به معروف و نهی از منکر نمودید با بیدینان به جهاد برخاسته خدا را پرستش نمودید تا آنکه مرگ را در آغوش کشیدید سوگند به خدائی که محمد (صلی الله علیه و آله) را به پیامبری بر انگیخته، ما نیز در پاداش شما شریکیم.

وفات

جابر که آخرین بازمانده گروه شکست کنندگان در پیمان عقبه بود پس از عمری مجاهدت و کوشش در راه خدا در حالی که از مرز نود سالگی گذشته بود در سال 78 دیده از جهان فرو بسته و برای همیشه در خاک مدینه آرمید. درود به روان پاک

ص:106

وی و هم پیمانانش که هرگز در مبارزه با کفر و شرک و ستم، لحظه ای از پای ننشستند. او بیش از 90 سال عمر کرد و بعد از ملاقات با امام باقر در مدینه وفات کرد. او آخرین نفر از اصحاب رسول خدا بود که در مدینه از دنیا رفت.

منابع

تحفه الاحباب، شماره 90، ص 66

پایگاه اسلامی الشیعه

زیارت جابر بن عبدالله انصاری در روز اربعین

منبع: بشاره المصطفی عماد الدین طبری: ص 7، بحار الأنوار مجلسی: ج 8 ص 130 ح 2؛ مقتل الحسین للخوارزمی: ج 2 ص 17 نحوه.

عن عطیّه العوفی: خَرَجتُ مَعَ جابِرِ بنِ عَبدِ اللّه ِ الأَنصارِیِّ زائِرَینِ قَبرَ الحُسَینِ بنِ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام، فَلَمّا وَرَدنا کَربَلاءَ دَنا جابِرٌ مِن شاطِئِ الفُراتِ فَاغتَسَلَ، ثُمَّ اتَّزَرَ بِإِزارٍ وَارتَدی بِ آخَر، ثُمَّ فَتَحَ صُرَّةً فیها سُعدٌ فَنَثَرَها عَلی بَدَنِه، ثُمَّ لَم یَخطُ خُطوَةً إلّا ذَکَرَ اللّه َ تَعالی.

حَتّی إذا دَنا مِنَ القَبرِ قال: ألمِسنیهِ فَأَلمَستُهُ فَخَرَّ عَلَی القَبرِ مَغشِیّا عَلَیهِ فَرَشَشتُ عَلَیهِ شَیئا مِنَ الماءِ فَلَمّا أفاقَ قال: یا حُسَینُ ثَلاثا ثُمَّ قال: حَبیبٌ لا یُجیبُ حَبیبَهُ. ثُمَّ قال:

وأنّی لَکَ بِالجَوابِ وقَد شُحِطَت أوداجُکَ عَلی أثباجِک، وفُرِّقَ بَینَ بَدَنِکَ ورَأسِک، فَأَشهَدُ أنَّکَ ابنُ خاتَمِ النَّبِیّین وَابنُ سَیِّدِ المُؤمِنین وَابنُ حَلیفِ التَّقوی وسَلیلِ الهُدی وخامِسُ أصحابِ الکِساءِ وَابنُ سَیِّدِ النُّقَباءِ وَابنُ فاطِمَهَ سَیِّدَهِ النِّساءِ وما لَکَ لا تَکونُ هکَذا وقَد غَذَّتکَ کَفُّ سَیِّدِ المُرسَلین ورُبّیتَ فی حِجرِ المُتَّقین ورُضِعتَ مِن ثَدیِ الإِیمانِ وفُطِمتَ بِالإِسلام فَطِبتَ حَیّا وطِبتَ مَیِّتا غَیرَ أنَّ قُلوبَ المُؤمِنینَ غَیرُ طَیِّبَهٍ لِفِراقِک ولا شاکَّهٍ فِی الخِیَرَهِ لَکَ فَعَلَیکَ سَلامُ اللّه و رِضوانُهُ وأشهَدُ أنَّکَ مَضَیتَ عَلی ما مَضی عَلَیهِ أخوکَ

يَحيَى بنُ زَكَرِيّا.

ثُمَّ جالَ بِبَصَرِهِ حَولَ القَبرِ وقال: السَّلامُ عَلَيكُم أيَّتُهَا الأَرواحُ الَّتى حَلَّت بِفِناءِ الحُسَينِ وأناخَت بِرَحلِهِ وأشهَدُ أنَّكُم أقَمتُمُ الصَّلاةَ وآتَيتُمُ الزَّكاةَ، وأمَرتُم بِالمَعروفِ ونَهَيتُم عَنِ المُنكَرِ وجاهَدتُمُ المُلحِدين وعَبَدتُمُ اللّه َ حَتّى أتاكُمُ اليَقينُ. وَالَّذى بَعَثَ مُحَمَّدا بِالحَقِّ نَبِيّا لَقَد شارَكنا كُم فيما دَخَلتُم فيهِ. قالَ عَطِيَّةُ: فَقُلتُ لَهُ: يا جابِرُ! كَيفَ ولَم نَهبِط وادِيا ولَم نَعلُ جَبَلاً ولَم نَضرِب بِسَيفٍ وَ القَومُ قَد فُرِّقَ بَينَ رُؤوسِهِم وأبدانِهِم، واُوتِمَت أولادُهُم و أرمَلَت أزواجُهُم؟! فَقال: يا عَطِيَّهُ! سَمِعتُ حَبيبى رَسولَ اللّه ِصلى الله عليه و آله يَقولُ: مَن أحَبَّ قَوما حُشِرَ مَعَهُم و مَن أحَبَّ عَمَلَ قَومٍ اشرِکَ فى عَمَلِهِم وَالَّذى بَعَثَ مُحَمَّدا بِالحَقِّ نَبِيّا إنَّ نِيَّتى ونِيَّةَ أصحابى عًلى ما مَضى عَلَيهِ الحُسَينُ عليه السلام وأصحابُهُ خُذوا بى نَحوَ أبياتِ کوفانَ.

فَلَمّا صِرنا فى بَعضِ الطَّريقِ قالَ: يا عَطِيَّهُ! هَل اوصيکَ وما أظُنُّ أنَّنى بَعدَ هذِهِ السَّفَرَهِ مُلاقيکَ؟ أحبِب مُحِبَّ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ما أحَبَّهُم وأبغِض مُبغِضَ آلِ مُحَمَّدٍ ما أبغَضَهُم وإن كانَ صَوّاما قَوّاما، وَارفُق بِمُحِبِّ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ، فَإِنَّهُ إن تَزِلَّ لَهُ قَدَمٌ بِکَثرَهِ ذُنوبِهِ ثَبَتَت لَهُ اخرى بِمَحَبَّتِهِم، فَإِنَّ مُحِبَّهُم يَعودُ إلَى الجَنَّهِ، ومُبغِضَهُم يَعودُ إلَى النّارِ.

ترجمه: به نقل از عطيّه عوفى: همراه جابر بن عبد اللّه انصارى، براى زيارت قبر حسين بن على بن ابى طالب عليه السلام حرکت کرديم. هنگامى که به کربلا رسيديم جابر به کرانه فرات نزديک شد و غسل کرد و پيراهن و ردايى به تن کرد و کيسه عطرى را گشود و آن را بر بدنش پاشيد و هيچ گامى برنداشت جز آن که ذکر خداى متعال گفت تا اين که به قبر نزديک شد و [به من] گفت: دست مرا بر قبر بگذار

چون دست او را بر قبر گذاشتم بيهوش، بر روى قبر افتاد. کمى آب بر او پاشيدم و هنگامى که به هوش آمد سه بار گفت: اى حسين!

آن گاه گفت: دوست پاسخ دوست را نمى دهد؟!

سپس گفت: چگونه پاسخ دهی در حالی که خون رگ هایت را بر میان شانه ها و پشتت ریختند و میان سر و پیکرت جدایی انداختند؟! گواهی می دهم که تو فرزند خاتم پیامبران و فرزند سَرور مؤمنان و فرزند هم پیمان تقوا و چکیده هدایت و پنجمین فرد از اصحاب کسایی و فرزند سالار نقیبان و فرزند فاطمه سَرور زنانی؟! و چگونه چنین نباشی در حالی که از دست سَرور پیامبران غذا خورده ای و در دامان تقواپیشگان پرورش یافته ای و از سینه ایمان شیر نوشیده ای و با اسلام تو را از شیر گرفته اند.

پاک زیستی و پاک رفتی؛ امّا دل های مؤمنان در فراق تو خوش نیست بی آن که در این تردیدی رود که همه اینها به خیرِ تو بود. سلام و رضوان خدا بر تو باد! و گواهی می دهم که تو بر همان روشی رفتی که برادرت یحیی بن زکریّا رفت.

آن گاه جابر دیده خود را گِرد قبر چرخاند و گفت: سلام بر شما ای روح هایی که گرداگردِ حسین فرود آمده، همراهش شدید! گواهی می دهم که نماز را به پا داشتید و زکات دادید و به نیکی فرمان دادید و از زشتی باز داشتید و با مُلحدان جنگیدید و خدا را پرستیدید تا به شهادت رسیدید. سوگند به آن که محمّد را به حق برانگیخت در آنچه به آن در آمدید با شما شریک هستیم.

به جابر گفتم: ای جابر! چگونه [با آنان شریک باشیم]1 با آن که ما نه به درّه ای فرود آمدیم و نه از کوهی بالا رفتیم و نه شمشیری زدیم، در حالی که اینان سرهایشان از پیکر جدا شد و فرزندانشان یتیم و زنانشان بیوه شدند؟!

جابر گفت: ای عطیّه! شنیدم که حبیبم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:» هر کس گروهی را دوست داشته باشد، با آنان محشور می شود و هر کس کارِ کسانی را دوست داشته باشد، در کارشان شریک می شود «و سوگند به آن که

محمّد را به حق به پیامبری بر انگیخت نیّت من و همراهانم همان است که حسین علیه السلام و یارانش بر آن رفته اند. مرا به سوی خانه های کوفه ببر.

هنگامی که بخشی از راه را رفتیم گفت: ای عطیّه ! آیا سفارشی به تو بکنم که دیگر گمان ندارم پس از این سفر تو را ببینم؟ دوستدار خاندان محمّد را تا زمانی که آنان را دوست می دارد دوست بدار و دشمن خاندان محمّد را تا زمانی که با آنان دشمن است دشمن بدار هر چند روزه گیر و شب زنده دار باشد، و با دوستدار محمّد و خاندان محمّد رفاقت کن که اگر یک گامش از فراوانیِ گناهش بلغزد گام دیگرش به محبّت آنان استوار می مانَد؛ چرا که دوستدار آنان به بهشت باز می گردد و دشمن آنان به سوی آتش [دوزخ] می رود.

جابربن عبدلله

این بار نیز چشم دل به سیمای یک اسوه متعالی و الگوی ایمان و جهاد و علم و معنویت می دوزیم تا از او معرفت و بصیرت بیاموزیم و از هدایت هایش چراغی فراراویمان و فرا راهمان بر افروزیم؛ یعنی» جابر بن عبدالله انصاری «، از اصحاب بزرگوار پیامبر و یاوران نستوه خاندان عصمت و طهارت.

تبار و دودمان

» جابر «، فرزند عبدالله بن عمرو بن حرام و نام مادرش نسیبه بنت عقبه (1) بود.

پدرش اهل یثرب و از مسلمانان اولیه ای بود که از مدینه به مکه آمد و همراه هفتاد نفر دیگر از انصار و مردم مدینه، در» عقبه «با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیعت کرد و در جنگ بدر و احد نیز شرکت داشت. وی نخستین نفر از شهدای جنگ احد بود که پس از مقاومتی دلیرانه در تنگه احد و تپه تیراندازان، به شهادت رسید و همان جا به خاک سپرده شد.

جابر بن عبدالله، تنها فرزند این خانواده بود و پس از ایمان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و

پذیرش اسلام، در دفاع از دین خدا و مبارزه با مشرکان، در میدان های نبرد حضور یافت. خود او نقل می کند: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در 21 نبرد، شخصاً حضور داشت و من در 19 تای آنها حضور داشتم و تنها توفیق شرکت در دو جنگ در کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نصیبم نشد. (2)

در رکاب پیامبر

جابر بن عبدالله، کودک بود که همراه پدرش به مکه آمد و در پیمان عقبه دوم همراه هفتاد نفر از انصار حضور داشت و با پیامبر بیعت کرد (3) و بر ایمان خود وفادار بود. وی پس از هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مدینه در کنار پیامبر و در رکاب او به عنوان یک جوان مسلمان و با ایمان حضور داشت. در نقل های تاریخی، حضور او در جنگ احد و غزوه حمراء الاسد) که پس از نبرد احد پیش آمد (و جنگ ذاتُ الرّقاع در سال چهارم هجری، جنگ احزاب، بنی قریظه، صلح حدیبیّه، بیعت رضوان، جنگ خیبر، نبرد موته، فتح مکه، حجّه الوداع و صحنه های مختلف از حوادث تاریخ اسلام و حماسه آفرینی های مسلمانان، نقل شده است. این، نشانه ایمان راسخ، شجاعت فراوان و ایثارگری او در راه دین و دفاع از حق است.

انس و الفت جابر بن عبدالله با پیامبر خدا و محبت و عنایت آن حضرت به این صحابی والا قدر، از حکایت های مختلفی که با پیامبر داشته و احادیث فراوانی که از رسول خدا نقل کرده، به خوبی آشکار است. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) سخنان و حکمت های خاصی به او می آموخت که به کمتر مسلمانی یاد می داد. ایمان و خلوص و صفا و قرب وی به پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از همین سخنان و آموزه ها به دست می آید.

وی در سایه این انس و قرابت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به اهل بیت آن حضرت، به خصوص امیرالمؤمنین (علیه السلام) ارادت و محبت ویژه ای داشت و در هر مناسبتی فضایل آن امام را بازگو می کرد و آیاتی را که درباره حضرت علی (علیه السلام) نازل شده بود یادآور

می شد. شخصی به نام ابوزبیر مکّی می گوید: جابر بن عبدالله را دیدم که عصا زنان در کوچه ها و محله های انصار می چرخید و می گفت:» یا معشر الانصار ! ادّبوا اولادکم علی حبّ عليٍ... «، (4) ای گروه انصار ! فرزندانتان را با محبت علی (علیه السلام) تربیت کنید. «

این خط تا پایان عمر ادامه داشت. حتی در کهن سالی هم، در حالی که ابروهای او روی چشم هایش افتاده بود، وقتی از او درباره علی (علیه السلام) پرسیدند، با دستانش ابروها را بالا زد و گفت: علی، بهترین انسان است، جز منافق با او دشمنی نمی کند و جز کافر درباره او شک نمی کند. (5)

در دوران امیرمؤمنان (علیه السلام)

جابر بن عبدالله، با عشق به خاندان رسالت و با عقیده به امامت و ولایت امیرمؤمنان (علیه السلام) دوران خلفای سه گانه را گذراند و منتظر فرصتی بود که ایمان و صدق خود را در دفاع از حق به ظهور برساند. سال ها گذشت و حضرت علی (علیه السلام) به خلافت رسید. با شروع فتنه گری های بدخواهان و ریاست طلبان، وقتی» جنگ جمل «پیش آمد، جابر در رکاب امیر مؤمنان با آن پیمان شکنان جنگید. برخی از خطبه های حضرت علی (علیه السلام) در جنگ جمل و پس از آن، در کتاب های حدیث از قول جابر، ثبت و نقل شده است. (6)

وقتی جنگ با طغیان گران شام پیش آمد، و پس از پایان یافتن جنگ طولانی صفّین، فتنه خوارج نهروان رخ داد. جابر بن عبدالله در این دو جنگ نیز در رکاب مولایش و به فرمان او با آنان جنگید.

مواضع جابر در حمایت از امام علی (علیه السلام) برای همه روشن بود. حتی در سال چهلم هجری قبل از شهادت علی (علیه السلام) که مهاجمانِ سپاه شام به سرکردگی بسر بن

ص:112

ارطاه به شهرهای مختلف هجوم آوردند، از جمله وقتی به مدینه یورش بردند، در پی جابر بن عبدالله می گشتند. (7)

در خدمت امامان حق

جابر بن عبدالله، این مسلمان موالی اهل بیت، پس از شهادت امام علی (علیه السلام) و قضایای پیش آمده میان امام حسن مجتبی (علیه السلام) و معاویه و تسلط یافتن کامل معاویه بر همه جا و همه چیز، هم چنان به خاندان رسالت وفادار ماند. با آن که سنّ او بالا بود، اما برای حسنین (علیهما السلام) که یادگاران حضرت رسول بودند، احترام خاصی قائل بود. به نقل تاریخ، در سال پنجاه هجری در برخوردی که جابر با امام حسن و امام حسین (علیه السلام) در کوچه های مدینه داشت، جابر از روی علاقه و محبت، به دست و پای آن دو امام افتاد و بر آنها بوسه زد. یکی از مروانیان که شاهد این صحنه بود، جابر را ملامت کرد که تو از اصحاب قدیمی پیامبر و از جنگ آوران بدری و با این سنّ و سالی که داری، این گونه رفتار می کنی؟ جابر با معرفت و بصیرتی که داشت، به او گفت: دور شو، اگر تو قدر و فضیلت و جایگاه والای آن دو را می دانستی، خاک زیر پای آنان را می بوسیدی. سپس حدیثی را از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) در فضیلت خاندان وحی و سبط پیامبر نقل کرد؛ به این مضمون که مهدی آخرالزّمان، از نسل حسین بن علی (علیه السلام) خواهد بود و خوشا به حال آن که این دو نواده والاقدر و پدر و مادرشان را دوست بدارد. (8)

جابر بن عبدالله، در نظر امام حسین (علیه السلام) هم جایگاه خاصی داشت. روز عاشورا هنگام نصیحت سپاه کوفه و نکوهش آنان که به جنگ فرزند پیامبر آمده بودند، فرمود: هنوز بزرگانی از صحابه همچون جابر بن عبدالله انصاری، ابو سعید خدری و سهل ساعدی و... زنده اند، از آنان بپرسید که خواهند گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

حسن و حسین، سرور جوانان بهشت اند. (9)

عشق و ارادت جابر بن عبدالله انصاری به سیدالشهدا، از زیارت اربعین او به خوبی آشکار است. هنگام واقعه عاشورا، جابر پیرمردی نابینا و ساکن مدینه بود.

وقتی خبر شهادت حسین بن علی (علیه السلام) را شنید، علی رغم خطرهایی که در آن روزگار برای حمایت علنی از اهل بیت وجود داشت، به همراه عطیّه عوفی به قصد زیارت قبر مطهّر ابا عبدالله (علیه السلام) عازم کربلا شد و در چهلم آن حضرت، خود را به آن سرزمین رساند و پس از غسل در فرات، با ادب و احترام و با گام های کوچک، در حالی که اشک از دیدگان فرو می ریخت و دستش در دست عطیّه بود، بر سر تربت امام حسین حضور یافت. آن گفت و گوها و اظهار ارادت های عاشقانه و از حال رفتن، سپس به هوش آمدن و خواندن زیارت نامه بر سر تربت امام عاشقان که در کتاب های تاریخ و مقتل و حدیث نقل شده، همه حاکی از عشق و اخلاص او به خاندان عصمت است. (10)

جابر در دوران امام سجاد و امام باقر (علیهما السلام) نیز با این دو امام بزرگوار رابطه صمیمی داشت و از علوم آنان بهره می گرفت و فضایل و مناقب آنان را در میان مردم منتشر می ساخت. روزی حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به جابر فرمود: ای جابر! بر تو روزگاری خواهد آمد که مردی از فرزندان مرا درک خواهی کرد که هم نام من است و شمایل او شبیه من است و دانش را می شکافد. اگر او را دیدی سلامم را به وی برسان.

این بود که جابر پس از وفات پیامبر خدا، فراوان از این سخن یاد می کرد و ندا می داد: ای باقر العلوم، ای باقر العلم! و آرزوی دیدار او را داشت. در مسجد پیامبر می نشست. عمامه ای سیاه بر سر می نهاد و پیوسته یا باقر العلم می گفت. مردم مدینه می پنداشتند که جابر هذیان می گوید و عقلش را از دست داده است، ولی او می گفت: به خدا قسم، عقلم را از کف نداده ام، از پیامبر چنین شنیده ام. این است که پیوسته او را ندا می دهم، باشد که روزی به دیدارش برسم.

یک روز در مدینه عبور می کرد، کودکان از مکتب بر می گشتند. در کنار آنان امام باقر (علیه السلام) را شناخت که نوجوانی کوچک بود و شروع کرد به بوسه زدن بر سر مبارک آن حضرت و فرمود: پدر و مادرم فدایت، پدرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تو را سلام رسانده است.

از آن پس جابر بن عبدالله در خانه امام باقر (علیه السلام) صبح و عصر به دیدار حضرت می شتافت و با او به گفت و گو می نشست. با آن که جابر آخرین نفر از اصحاب پیامبر بود که تا آن زمان زنده مانده بود، لیکن به احترام حضرت رسول به دیدار این نواده نورانی و شکافنده علوم می رفت و با او انس می گرفت و در برخی روایات است که جابر نزد آن حضرت می رفت و از وی علم می آموخت. (11)

شخصیت علمی و حدیثی جابر

افزون بر بُعد ایمانی و ولایی و جهاد و مبارزه جابر بن عبدالله انصاری، شخصیت علمی او بسیار ممتاز و درخشان است. در بُعد تفسیر و حدیث، نام او بسیار مطرح است و یکی از مفسّران عالی قدر شیعه به شمار می آید. (12) احادیث فراوانی از او در کتاب های روایت نقل شده و مجموعه تدوین یافته ای از حدیث نیز داشته است. نقل شده که وی برای شنیدن احادیثی که برخی از پیامبر نقل می کردند، ولی او خودش از زبان رسول خدا نشنیده بود، گاهی بار سفر می بست و به شهری دیگر می گرفت تا خودش آن را بشنود و این، عشق وافر او را به احادیث پیامبر و اهل بیت می رساند. از سخنان خود اوست:

علم بیاموزید، سپس حلم و بردباری فرا گیرید، علم بیاموزید، سپس عمل به علم را بیاموزید؛ پس از آن شما را بشارت باد.

در حدیثی هم که در روز اربعین سیدالشهدا پس از زیارت قبر حسین بن علی (علیه السلام)

به هم سفر و همراهش عطیّه عوفی گفت، آمده است:

» ای عطیّه! دوست دار آل محمد را دوست بدار. دشمن آل محمد را هم دشمن بدار، هر چند اهل روزه و نماز شب باشند. با دوست داران آل محمد هم رفق و مدارا کن، چرا که اگر یک گامشان به سبب گناه بلغزد، گام دیگرشان به سبب محبت اهل بیت، ثابت می ماند. سرانجام دوست دارشان، بهشت است و سرنوشت دشمنشان، دوزخ. («13)

پایان عمر

بیشتر مورّخان، درگذشت جابر بن عبدالله انصاری را در سال 78 هجری در مدینه گفته اند، در حالی که سنّ او بیش از 90 سال بود. در برخی منابع نیز عمر او را هنگام وفات، 94 سال دانسته اند. (14)

مدفن این صحابی پاک و جلیل القدر، در جنوب غربی مدینه در محله بنی سلمه و نزدیک منطقه قباست. (15) برخی هم قبر او را در بقیع دانسته اند.

به هر حال، هر کجا مدفن او باشد، جای او در دل اهل معرفت است و آثار و احادیث او در لا به لای کتاب ها می درخشد و فضایل او با گذشت زمان هرگز از یاد نمی رود و برای انسان های با ایمان، راهنما و هدایت گر است.

نمونه هایی از گهرهای جابری

جابر بن عبدالله، در حفظ و نقل و نشر احادیث نبوی سهمی عظیم داشت و سخنان بسیاری را از آن حضرت نقل کرده است.

برای تکمیل فایده و بهره وری بیشتر از حیات الگویی این صحابه والا قدر، به

ترجمه چند حدیث پیامبر بسنده می کنیم که جابر نقل کرده است: (16)

1. منشینید مگر نزد عالِمی که شما را از پنج چیز به پنج چیز دعوت کند: از شک به یقین، از ریا به اخلاص، از رغبت به زهد و پارسایی، از تکبّر به فروتنی و از نیرنگ به خیرخواهی.

2. خداوند لعنت کرده است شراب را و شراب خوار و شراب ساز و ساقی شراب و فروشنده آن و استفاده کننده از قیمت آن را.

3. احترام به پیر مرد مسلمان، گرامی داشت جلال خداوند است.

4. از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: مسلمانیِ چه کسی برتر است؟ فرمود: کسی که مسلمانان از دست و زبان او آسوده و ایمن باشند.

5. خداوند، حضرت ابراهیم را از آن جهت دوست خود قرار داد که به دیگران طعام می داد و هنگامی که مردم خواب بودند، به نماز شب می ایستاد.

6. هر کس به قیمت غضب و خشم خدا، حاکمی را راضی و خشنود کند، از دین خدا بیرون رفته است.

7. بدترین مردم در قیامت کسانی اند که مردم از روی ترس و برای ایمنی از شرّ آنان، احترامشان کنند.

8. مَثَل نمازهای پنجگانه همچون نهر آبی است که از جلوی خانه شما بگذرد که روزی پنج نوبت در آن شست و شو کند. هم چنان که با این شست و شوی پیاپی، اثری از چرک و آلودگی نمی ماند، گناهان هم با پیوسته نماز خواندن از بین می روند

و چیزی باقی نمی ماند.

پی نوشت ها:

1) نام مادرش را انیسه بنت عنمه هم نقل کرده اند.

2) مکارم الاخلاق، ص 55؛ بحارالانوار، ج 16، ص 233.

3) اسدالغایه، ج 1، ص 307.

4) بحارالانوار، ج 38، ص 7.

5) شیخ مفید، الامالی، ص 39؛ بحارالانوار، ج 39، ص 265.

6) تحف العقول، ص 186.

7) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 10.

8) بحارالانوار، ج 22، ص 110 و ج 37، ص 44.

9) شیخ مفید، الارشاد، ج 2، ص 97.

10) بحارالانوار، ج 98، ص 196 و 330؛ مصباح الزائر، ص 286.

11) کافی، ج 1، ص 469؛ اختصاص، ص 62.

12) اعیان الشیعه، ج 4، ص 46.

13) بحارالانوار، ج 98، ص 196 و بشاره المصطفی، ص 75.

14) ر. ک: الاصابه، ج 1، ص 213؛ مروج الذّهب، ج 3، ص 115 و منابع دیگر.

15) تاریخ مدینه و دمشق، ج 11، ص 237.

16) احادیث به ترتیب شماره از این منابع است: بحارالانوار، ج 71، ص 188؛ مستدرک الوسائل، ج 13، ص 68؛ جامع الاخبار، ص 242؛

بحارالانوار، ج 71، ص 53؛ علل الشرایع، ص 35؛ کافی، ج 2، ص 373؛ کافی، ج 2، ص 327؛ شیخ مفید، الامالی، ص 190.

جابربن عبداللّه انصاری، صحابی و از مُکْثِرینِ حدیث بود.

فهرست مندرجات

ص:118

4.4 - جابر مفتی متوسط صحابه

4.5 - جابر و تفسیر قرآن

4.6 - جابربن عبداللّٰه در منابع امامیه

5 - جابر و حب علی علیه السلام

5.1 - جابر و قضیه عاشورا

5.2 - ملاقات جابر با امام باقر علیه السلام

6 - جابر و نقل روایات مشهور

ص:119

7 - آثار جابر

8 - کتابنامه

9 - پانویس

1 - منبع

نسب جابر [ویرایش]

جدّ وی، عَمرو بن حرام بن کعب بن غَنْم بود و نسبتش به خَزْرَج می رسید. [?] [?] پدرِ جابر پیش از هجرت پیامبر اکرم به یثرب، مسلمان شد و در بیعت عَقَبه دوم با رسول خدا پیمان بست و جزو دوازده نقیبی شد که پیامبر آنان را به نمایندگی قبایلشان بر گزید. وی در غزوه بدر حضور داشت و در غزوه احُد به شهادت رسید.

[?] [?] [?] کنیه جابر، به سبب نام فرزندانش، در منابع به صورتهای گوناگون آمده، اما از میان آنها کنیه ابوعبداللّه صحیح تر دانسته شده است. [?] [?]

زندگی جابر [ویرایش]

اولین آگاهی ما از زندگی جابر، حضور او با پدرش در بیعت عقبه دوم در سال سیزدهم بعثت است. وی کم سال ترین ناظرِ بیعت اوسیان و خزرجیان با پیامبر صلی اللّه علیه وآله وسلم بود. [?] [?] باتوجه به سال مرگ و مدت عمرش، [] احتمالاً در آن زمان حدود شانزده سال داشته است.

? حضور جابر در جنگ ها

پس از هجرت پیامبر اکرم از مکه به مدینه، جابر از جوانانی بود که در بیشتر غزوه ها و سریّه ها حضور داشت و فقط در غزوه بدر و احد غایب بود. [] از سوی دیگر در گزارشهایی، او را بدری گفته اند و از خود او نقل شده که در غزوه بدر آب رسان بوده است. [] واقدی حضور جابر در جنگ بدر را رد کرده و گزارشهای آن را خطای راویان عراقی دانسته است. []

عذر حضور نیافتن جابر در این دو غزوه، اطاعت از پدرش بود که او را سرپرست خانواده پرجمعیت خود کرده بود.

ص:120

[] غزوه حمراءالاسد، که در سال چهارم هجرت و در پی غزوه احد رخ داد، اولین تجربه جنگی جابر بود. به فرموده پیامبر اکرم، فقط شرکت کنندگان در غزوه احد اجازه همراهی با آن حضرت را در این مأموریت نظامی داشتند، اما جابر تنها کسی بود که به رغم غایب بودن در غزوه احد، در این جنگ شرکت کرد، زیرا رسول اکرم عذر وی را پذیرفت. ?

[] [] ازدواج جابر

در سال سوم هجرت و پیش از غزوه ذاتُ الرَقاع، جابر با بیوه ای به نام سُهَیْمه، دختر مسعود بن اوس، ازدواج کرد تا بتواند پس از شهادت پدرش، از نُه خواهر خود بهتر سرپرستی کند [] []. در این هنگام جابر با مشکلات مالی دست به گریبان بود و دیونی از پدر خود برعهده داشت. چندی بعد در راه بازگشت از غزوه ذات الرقاع (پیامبر اکرم سال چهارم هجرت) جویای حال جابر شد و آبرومندانه مشکل مالی او را برطرف و برای وی استغفار کرد. ?

[] رابطه جابر و پیامبر

بنا بر بعضی گزارشها، پیوند میان پیامبر و جابر محبت آمیز و دوستانه بود. یک بار که جابر در بستر بیماری افتاده بود، پیامبر به عیادت او رفت و جابر که گویا امیدی به بهبود نداشت از حکم تقسیم ماترک خود میان خواهرانش از پیامبر سؤال کرد. پیامبر به او امید بخشید و بشارت عمر دراز داد و در پاسخ به سؤال جابر، آیه ای نازل شد که به آیه کَلالَه [] شهرت دارد. ?

[] [] شمار غزوه ها و سریه های جابر

با مرور تاریخ مغازی رسول خدا، معلوم می شود که جابر سهم چشمگیر و برجسته ای در آنها نداشته است. وی جوان مؤمنی بود که همراه دیگر مجاهدان در برخی غزوه ها به همراه پیامبر می جنگید و بعدها گزارشگر برخی از غزوه ها شد.

شمار غزوه هایی که جابر در آنها حضور داشت به اختلاف ذکر شده است. به

گزارش خود او، از غزوه پیامبر در نوزده غزوه شرکت داشته است. [] جابر در برخی از سریّه ها نیز حضور داشته و در باره آنها گزارش داده است. ؟

[] جابر و خلیفه اول

از موضع جابر در باره خلیفه اول سخنی در منابع نیامده است. احتمالاً او ابتدا با انصار و مهاجران در مدینه همراه بوده اما پس از چندی، با استناد به منابع شیعی، به طرفداران حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام پیوسته است. []

در دوره خلفای راشدین، جابر بیشتر به فعالیتهای علمی و تعلیمی می پرداخت و از امور سیاسی و نظامی دوری می جست. وی فقط در یک مأموریت جنگی شرکت کرد و آن نیز در آغاز فتوحات مسلمانان در دوره خلیفه اول بود. جابر در گزارشی، از حضور خود در سپاه خالد بن ولید، که برای محاصره دمشق به کمک سپاه شام رفته بود، سخن گفته است [] [] ولی معلوم نیست که آیا جابر در فتح عراق نیز همراه سپاه خالد بوده یا در منطقه دیگر به سپاه پیوسته است.

؟ جابر و خلیفه دوم

جابر در زمان خلافت عمربن خطّاب، عَریف بود. [] عریف فردی از قبیله بود که خلیفه وی را به ریاست قبیله یا طایفه منصوب می کرد و او رابط خلیفه و افراد قبیله به شمار می آمد.

؟ جابر و خلیفه سوم

از فعالیتهای جابر در دوران خلیفه سوم، اطلاع چندانی در دست نیست، تنها می دانیم در آخرین روزهای خلافت عثمان، که معترضان مصری راهی مدینه شدند، وی به فرمان خلیفه همراه پنجاه تن از انصار مأموریت یافت تا با معترضان گفتگو کند و آنان را به دیار خود باز گرداند. ؟

[] [] [] جابر در دوران خلافت امام علی علیه السلام

ص:122

در دوره کوتاه خلافت حضرت علی علیه السلام، ظاهراً جابر بدون دخالت در حوادث سیاسی، در مدینه به سر می برده است. اشاره هایی که در برخی گزارشها در باره شرکت جابر در جنگهای جمل، صفّین و نهروان وجود دارد، چندان موثق نیست. [] [] در اواخر خلافت حضرت علی، سپاهیان معاویه به غارت شهرها می پرداختند و از مردم به زور بیعت می گرفتند. مدینه نیز از این غارتها در امان نماند. بُسر بن ارْطاه در سال بر مدینه تاخت و از مردم مدینه، از جمله قبیله بنی سَلِمه) قبیله جابر (، نیز بیعت خواست. جابر که بیعت با بُسر را گمراهی می دانست، به خانه ام سلمه، همسر رسول خدا، پناه برد و سرانجام مجبور شد به توصیه ام سلمه، برای پرهیز از خونریزی، با بسر بیعت کند. ?

[] [] منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و قصد معاویه

پس از آنکه معاویه به حکومت رسید تصمیم گرفت منبر رسول خدا را از مدینه به دمشق منتقل سازد) سال (. جابر از کسانی بود که نزد معاویه رفت و او را از این کار منصرف ساخت. ?

[] سفر جابر به شام و مصر

جابر در دهه به مصر سفر کرد. گروهی از مصریان از او روایت کرده اند. [] در این ایام مَسلَمه بن مُخَلَّد انصاری، هم قبیله ایِ جابر، والی مصر بود و به گزارش ابن مَنْدَه، جابر به همراه مسلمه به شام و مصر رفت. [] به گزارش منابع حدیثی، جابر برای شنیدن یک حدیث در باره قصاص از عبداللّه بن انَیْس، به شام سفر کرد [] که تاریخ آن معلوم نیست. در زمان معاویه نیز به شام رفت که با بی اعتنایی معاویه روبرو شد. جابر که از رفتار معاویه ناخرسند بود راه مدینه را در پیش گرفت و ششصد دینار اهدایی معاویه را نپذیرفت. [] برخورد معاویه را با جابر می توان نشانی از موضع امویان در تحقیر مردم مدینه، به سبب قتل خلیفه سوم، دانست.

? جابر و امویان

جابر که دوره پیامبر را درک کرده و آگاه به قرآن و سنّت بود، از بدعتها و زشتکاریهای امویان آزرده بود و آرزو می کرد که ناشنوا شود تا اخبار بدعتها و تغییر ارزشهای دینی را نشنود. [] [] گستاخیهای حجاج بن یوسف در سال ، که ولایت مدینه را داشت، شهره است. او تا توانست مردم مدینه را تحقیر کرد و اصحاب رسول خدا، از جمله جابر، را همچون بردگان داغ زد. [] [] با این همه، جابر واکنشی جز تغییر رفتار خود با حجاج نشان نداد [] و وصیت کرد که حجاج بر جنازه اش نماز نگزارد. []

تاریخ وفات جابر

جابر در پایان عمر خود، یک سال در جوار خانه خدا در مکه زیست. در آن مدت، بزرگانی از تابعین، مانند عطاءبن ابی رَباح و عمروبن دینار، با وی دیدار کردند. جابر در اواخر عمر نابینا شد. وی در مدینه درگذشت. [] [] روایتهایی در باره سال وفات جابر آورده است که هریک تاریخ متفاوتی را، بین سالهای تا ، ذکر کرده اند و در یک خبر، به نقل از جمعی از مورخان و محدّثان، از وفات جابر در سال و در سالگی سخن گفته و اشاره کرده است که ابان بن عثمان، والی مدینه، بر وی نماز گزارد. ?

[] فرزندان جابر

از فرزندان جابر، از عبدالرحمان، محمد، [] محمود، عبداللّه [] و عقیل [] یاد شده است. از وجود افرادی منتسب به جابر در افریقیه [] [] و بخارا [] گزارشهایی در دست است. در ایران نیز عده ای از نسل او هستند که مشهورترین ایشان شیخ مرتضی انصاری، فقیه و اصولی بزرگ شیعه در دوران معاصر، بود. [] []

شخصیت علمی جابر [ویرایش]

جابر از آن گروه صحابه ای است که احادیث فراوانی از پیامبر اکرم نقل کرده

است؛

از این رو، او را حافظ سنّت نبوی و مُکْثِر در حدیث خوانده اند. [] [] در منابع روایی و سیره و تاریخ، به روایات جابر استناد بسیار شده و روایات وی مورد توجه مذاهب اسلامی بوده است. جابر در حوزه احکام فقهی صاحب رأی بوده و فتوا می داده [] [] و از این رو، ذهبی [] او را مجتهد و فقیه خوانده است.

? نقل حدیث از صحابه و تابعین

جابر افزون بر روایتهایی که از پیامبر اکرم نقل کرده، از صحابه و گاه از تابعین نیز روایت کرده است. علی بن ابی طالب، طلحه بن عبیداللّه، عَمار یاسر، مُعاذبن جبل، و ابوسعید خُدری از جمله صحابه ای اند که جابر از آنها روایت کرده است. [] [] جابر چندان جویای یافتن معارف دینی بود که برای شنیدن بی واسطه حدیث پیامبر از یکی از صحابه، به شام سفر کرد. [] [] این شوق، جابر را در پایان عمر بر آن داشت که چندی مجاور خانه خدا شود تا احادیثی بشنود. [] او در کار حدیث، ناقدی بصیر بود و در نقل اخبار و روایات از رقابتها و تعصبات قبیله ای پرهیز می کرد. مثلاً، با آنکه خزرجی بود، اعتراف می کرد که چگونه راویان خزرجی سخن پیامبر را در ستایش از داوری سعدبن مُعاذ در باره بنی قُریْظه، از آن روی که سعد رئیس اوسیان بود، تحریف کردند. ?

[] حلقه درس جابر

جا بر در مسجد نبوی حلقه درس داشت و حدیث املا می کرد و شماری از تابعین از وی علم می آموختند و حدیث او را می نوشتند. [] [] [] []

از جابر افراد فراوانی حدیث نقل کرده اند. از مشهورترین راویان حدیث از جابر، سعیدبن مُسیِّب، حسن بن محمدبن حنفیه، عطاءبن أبی رباح، مجاهدبن جَبر، عمروبن دینارمکی، عامربن شَراحیل شعبی، و حسن بصری بودند. ?

[] [] نقل روایت امامان شیعه از جابر

از امامان شیعه، امام باقر، و نیز امام صادق و امام کاظم به نقل از امام باقر، چند حدیث نبوی از جابربن عبداللّه نقل کرده اند. ?

[] [] [] [] [] [] [] [] [] [] [] [] جابر مفتی متوسط صحابه

بر اساس طبقه بندی ابن سعد در الطبقات الکبیر، جابر جزو» اصحاب مفتی و مقتدا «یا» اهل العلم و الفتوا «قرار نگرفته اما ذهبی [] از او با عنوان» مفتی مدینه «یاد کرده است. باتوجه به آرای فقهی و فتواهای جابر، دیدگاه ابن حزم که وی را از مفتیان متوسط صحابه دانسته است، موجه به نظر می رسد. [] موسی بن علی بن محمد امیر، گزارش کاملی از آرای فقهی جابر را از منابع گوناگون روایی استخراج و با عنوان جابربن عبداللّه و فقهه به چاپ رسانده است) بیروت (. روایات فقهی جابر که در کتابهای چهارگانه شیعه آمده، اندک است. [] شیخ طوسی در کتاب الخلاف، در مواردی آرای فقهی جابر را نقل کرده است. ?

[] [] جابر و تفسیر قرآن

در تفسیر قرآن کریم، از جابر روایات بسیاری نقل شده که در منابع تفسیری به آنها استناد گردیده است. [] [] [] [] [] [] آرای تفسیری جابر در باره برخی آیات قرآن، همسو با دیدگاه تفسیری شیعه است. ?

[] [] جابربن عبداللّه در منابع امامیه

شخ صیت جابر در منابع رجالی امامیه محترم و تأیید شده است. وی از اصحاب ائمه، از امام علی تا امام باقر علیهم السلام، دانسته شده است. [] [] اما باید توجه داشت که جابر در زمان امامت امام سجاد از دنیا رفت و امام باقر هنگام مرگ جابر، در دوره کودکی یا نوجوانی به سر می برد از این رو، نمی توان جابر را از اصحاب امام باقر دانست. [?] [?] در برخی منابع رجالی آمده است که جابر، به دلیل شهرت روایات در مدحش، نیازی به توثیق ندارد. [?] [?] گر

ص:126

چه جابر در ماجرای سقیفه از یاران حضرت علی نبود، چندی بعد به ایشان پیوست و از یاران وفادار و مخلصاهل بیت شد. [?] محمدبن عمر کشی، اختیار معرفه الرجال، [?] جابر را از اعضای گروهی دانسته است که فدایی حضرت علی و همواره گوش به فرمان آن حضرت بودند. این گروه به» شُرطه الخمیس « شهرت داشتند. [?]

جابر و حب علی علیه السلام

در نگاه جابر، حضرت علی چنان مقامی داشت که در زمان حیات پیامبر اکرم، میزان حق تلقی می شد و منافقان را با بغض داشتن به او می شناختند. [?] [?] جابر از کوچه های مدینه می گذشت و در مجالس انصار شرکت می جست و به ایشان نصیحت می کرد که فرزندان خود را با دوستی علی علیه السلام تربیت کنند و می گفت آن کس که علی را بهترین خلق خدا نداند، ناسپاسی کرده است.

[?] سخن معروف جابر در باره حضرت علی)» علی خیرالبشر («، الهام بخش مؤلف شیعی به نام جعفربن احمد قمی شد تا در کتابش به نام نوادر الاثر فی علیّ خیرالبشر، ثلث روایات خود را از جابر نقل کند. ?

[?] جابر و قضیه عاشورا

در واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام، جابربن عبداللّه از پیرمردان مدینه، و نگران ذریه رسول خدا بود. امام حسین در مقام احتجاج با لشکریان عبیداللّه بن زیاد، جابر را از جمله شاهدان سخن خود معرفی کرده است. [?] [?] در اربعین شهادت امام حسین، جابر اولین زائر قبر امام بود. [?] [?] در آغاز امامت امام سجاد یاران وی انگشت شمار بودند و جابر نیز از اندک یاران آن امام بود و به سبب سالخوردگی از تعقیب حجاج بن یوسف در امان مانده بود.

?

[?] ملاقات جابر با امام باقر علیه السلام

ماجرای ملاقات جابربن عبداللّه با امام باقر در منابع گزارش شده است. [?] جابر از پیامبر اکرم شنیده بود که تو چندان عمر می کنی که فرزندی از ذریه من و همنام من را ملاقات می کنی، او شکافنده علم) یَبْقَرُالعلم بَقْراً (است، پس سلام مرا به او برسان. [?] [?] [?] جابر پیوسته در پی یافتن این فرزند بود تا جایی که در مسجد مدینه صدا می کرد:» یا باقَرالعلم «، سرانجام روزی محمد بن علی را یافت و سخن پیامبر را یادآور شد، کودک را بوسید و سلام پیامبر را به او رساند.

[?] [?] [?]

جابر و نقل روایات مشهور [ویرایش]

نام جابر در نقل احادیث مشهور شیعی آمده است، از جمله در نقل» حدیث غدیر «، [?] حدیث ثقلین) محمدبن حسن صفار قمی، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد» ص «، ص ؟ (، حدیث» انامدینه العلم و علیٌ بابها «، [?] حدیث منزلت «، [?] حدیث ردّ شمس « [?] و» حدیث سدّالابواب «.

[?] همچنین وی راوی احادیثی بوده که در آن رسول خدا امامان پس از خود را نام برده [?] [?] و نیز ویژگیهای حضرت مهدی عجل اللّه تعالی فرجه الشریف را شناسانده است. [?]

حدیث لوح از جمله احادیث مشهور است که جابر آن را روایت کرده و نامهای دوازده امام جانشین پیامبر در آن آمده است. [?] [?]

آثار جابر [ویرایش]

احادیث مسند جابر، که از طریق منابع روایی اهل سنّت نقل شده است، به ؟ ، ؟ حدیث می رسد که بخاری و مسلم در نقل حدیث آن اتفاق دارند. [?] احمدبن حنبل روایات جابر را در مسند خود [?] گرد آورده است. نسخه خطی مسند جابربن عبداللّه، به روایت ابوعبدالرحمان عبداللّه بن احمدبن محمدبن حنبل، در خزانه الرباط) در مغرب (موجود است [?] که احتمالاً همان روایات جابر در مسند احمدبن حنبل است. حسین واثقی نیز روایات جابر را از منابع روایی

شیعه استخراج کرده و در کتاب خود، جابربن عبداللّه الانصاری حیاته و مسنده، به چاپ رسانده است.

مهم ترین اثری که از جابر در منابع یاد شده، صحیفه اوست. این صحیفه را، که نمونه ای از کهن ترین صورتهای تدوین حدیث است، سلیمان بن قیس یَشْکری گردآوری کرده اما به سبب درگذشت زودهنگام سلیمان، راویان دیگر بدون قرائت و سماع از متن صحیفه نقل کرده اند. [?] [?] [?] نسخه ای از این صحیفه در مجموعه شهید علی پاشا در کتابخانه سلیمانیه استانبول موجود است. [?]

کتابنامه [ویرایش]

ث ابن اثیر، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، چاپ عادل احمد رفاعی، بیروت / ؛

ث همو، الکامل فی التاریخ، بیروت / ؛

ث ابن اشعث کوفی، الاشعثیات) الجعفریات (، چاپ سنگی تهران: مکتبه نینوی الحدیثه،) بی تا. (؛

ث ابن بابویه، عیون اخبارالرضا، چاپ حسین اعلمی، بیروت / ؛

ث همو، کتاب من لایحضره الفقیه، چاپ علی اکبر غفاری، قم ؛

ث همو، کمال الدین و تمام النعمه، چاپ علی اکبر غفاری، قم ش؛

ث همو، معانی الاخبار، چاپ علی اکبر غفاری، قم ش؛

ث ابن حبّان، مشاهیر علماء الامصار و اعلام فقهاء الاقطار، چاپ مرزوق علی ابراهیم، بیروت / ؛

ث ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، چاپ علی محمد بجاوی، بیروت / ؛

ث ابن حزم، الاحکام فی اصول الاحکام، چاپ احمد شاکر، قاهره) بی تا. (؛

ث همو، جمهره انساب العرب، چاپ عبدالسلام محمد هارون، قاهره) (؛

ث ابن حنبل، مسند الامام احمدبن حنبل، بیروت: دارصادر،) بی تا. (؛

ث ابن سعد، الطبقات الکبری) لیدن (؛

ص:129

ث ابن شبّه نمیری، کتاب تاریخ المدینه المنوره: اخبار المدینه النبویه، چاپ فهیم محمد شلتوت،) جدّه (/ ، چاپ افست قم ش؛

ث ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، چاپ هاشم رسولی محلاتی، قم) بی تا. (؛

ث ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، چاپ علی محمد بجاوی، بیروت / ؛

ث همو، جامع بیان العلم و فضله و ماینبغی فی روایته و حمله، قاهره / ؛

ث ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، چاپ علی شیری، بیروت /

؛

ث ابن قتیبه، المعارف، چاپ ثروت عکاشه، قاهره ؛

ث ابن قیّم جوزیّه، اعلام الموقعین عن رب العالمین، چاپ طه عبدالرؤف سعد، بیروت ؛

ث ابن کثیر، البدایه و النهایه، چاپ علی شیری، بیروت / ؛

ث عبدالحسین امینی، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، قم / ؛

ث احمدبن محمد برقی، کتاب الرجال، تهران ؛

ث احمدبن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، چاپ محمود فردوس العظم، دمشق ؛

ث تستری؛

ث ابراهیم بن محمد ثقفی، الغارات، چاپ جلال الدین محدث ارموی، تهران ش؛

ث احمدبن علی خطیب بغدادی، تقیید العلم، چاپ یوسف عش،) بیروت (؛

ث همو، الرّحله فی طلب الحدیث، چاپ نورالدین عتر، بیروت / ؛

ث همو، الكفايه فى علم الروايه، چاپ احمد عمر هاشم، بيروت / ؛

ص:130

ث نجم عبدالرحمان خلف، استدراکات علی تاریخ التراث العربی لفؤاد سزگین فی علم الحدیث، بیروت / ؛

ث خوئی؛

ث ذهبی؛

ث خیرالدین زرکلی، الاعلام، بیروت ؛

ث فؤاد سزگین، تاریخ التراث العربی، ج ? ، جزء ? ، نقله الی العربیه محمود فهمی حجازی، ریاض / ؛

ث محمدبن حسن صفار قمی، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد» ص «، چاپ محسن کوچه باغی تبریزی، قم ؛

ث عبدالرزاق بن همام صنعانی، تفسیرالقرآن، چاپ مصطفی مسلم محمد، ریاض / ؛

ث طبرسی؛

ث طبری، تاریخ) بیروت (؛

ث همو، جامع؛

ث محمدبن حسن طوسی، التبیان فی تفسیرالقرآن، چاپ احمد حبیب قصیر عاملی، بیروت) بی تا. (؛

ث همو، رجال الطوسی، چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم ؛

ث همو، کتاب الخلاف، قم ؛

ث همو، مصباح المتهجد، بیروت / ؛

ث محمدبن ابوالقاسم عمادالدین طبری، بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، نجف / ؛

ث محمدبن احمد قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، بیروت / ؛

ث عباس قمی، تحفه الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب، تهران ؛

ث محمدبن عمر کشی، اختیار معرفه الرجال،) تلخیص (محمدبن حسن طوسی، چاپ حسن مصطفوی، مشهد ش؛

ث محمدبن یعقوب کلینی؛

ص:131

ث محمدبن اسماعیل مازندرانی حائری، منتهی المقال فی احوال الرجال، قم ؛

ث یوسف بن عبدالرحمان مزّی، تهذیب الکمال فی اسماءالرجال، چاپ بشار عواد معروف، بیروت / ؛

ثمسعودی، مروج) بیروت (؛

ث محمدبن محمد مفید، الارشاد فی معرفه حجج اللّه علی العباد، قم ؛

ث حسین واثقی، جابربن عبداللّه الانصاری: حیاته و مسنده، قم ش؛

ث Leiden -.

Fuat Sezgin3 Geschichte des arabischen Schrifttums2

پانویس [ویرایش ?

] . ? رجوع کنید به ابن سعد، ج ? ، قسم ? ، ص ?

. ? ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ، ص ? .

? . ? احمدبن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ? ، ص ? .

? . ? ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ، ص ? ، ? .

? . ? قس ابن حبّان، مشاهیر علماء الامصار و اعلام فقهاء الاقطار، ص که از حضور عبداللّه و فرزندش جابر در بیعتِ عقبه اول و دوم سخن گفته است.

? . ? رجوع کنید به ابن عبدالبرّ، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ، ج ? ، ص ? .

? . ? ابن اثیر، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ، ج ? ، ص ? .

? . ? ابن قتیبه، المعارف، ص ? .

?. ? ذهبی، ج ?، ص ?.

. ? رجوع کنید به ادامه مقاله.

. ? ابن قتیبه، المعارف، ص ?.

. ? رجوع کنید به ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ، ص ? ?.

. ? ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ، ص ?.

. ? ذهبی، ج ?، ص ?.

ص:132

. ? رجوع کنید به ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ? ، قسم ? ، ص .

. ? احمدبن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ? ، ص .

. ? رجوع کنید به ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ? ، ص ? .

. ? ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ? ، ص ? .

. ? ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ? ، قسم ? ، ص .

. ? نساء/سوره ? ، آیه ? .

. ? رجوع کنید به طبری، جامع طبری.

. ? محمدبن حسن طوسی، التبیان فی تفسیرالقرآن، التبیان، ذیل آیه.

. ? ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ، ص ? ، ، قس ص ? که در آن به شرکت جابر در شانزده غزوه اشاره کرده است.

. ? مثلاً برای سریه خَبَط رجوع کنید به طبری، تاریخ طبری، ج ? ، ص .

. ? رجوع کنید به محمدبن عمر کشی، اختیار معرفه الرجال، ص .

. ? . رجوع کنید به ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ، ص ? .

. ? ذهبی، ج ? ، ص ? .

. ? ذهبی، ج ? ، ص ? .

. ? ابن شبّه نمیری، کتاب تاریخ المدینه المنوره: اخبار المدینه النبویه، ج ? ، ص .

. ? ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ? ، قسم ? ، ص .

. ? احمدبن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ? ، ص ? .

. ? رجوع کنید به ابن شبه نمیری، ج ? ، ص .

. ? . ابن بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ، ج ? ، ص ? .

. ? ابراهیم بن محمد ثقفی، الغارات، ج ? ، ص .

. ? . ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ، ص ? .

. ? رجوع کنید به طبری، تاریخ طبری، ج ? ، ص ? .

. ? . رجوع کنید به ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ، ص .

. ? . رجوع کنید به ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ، ص .

. ? رجوع کنید به بن حنبل، مسند الامام احمدبن حنبل، ج ? ، ص ? .

ص:133

. ? مسعودی، مروج الذهب، ج ? ، ص .

. ? . ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ، ص ? .

. ? ذهبی، ج ? ، ص ? .

. ? رجوع کنید به احمدبن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ? ، ص ? .

. ? طبری، تاریخ طبری، ج ? ، ص ? .

. ? . رجوع کنید به ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ، ص ? .

. ? ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ? ، ص ? .

. ? ذهبی، سیر، ج ? ، ص .

. ? یوسف بن عبدالرحمان مزّی، تهذیب الکمال فی اسماءالرجال، ج ? ، ص .

. ? نیز رجوع کنید به ابن قتیبه، المعارف، ص ? .

. ? رجوع کنید به ابن قتیبه، المعارف، ص ? .

. ? رجوع کنید به ابن حزم، جمهره انساب العرب، ص ? .

. ? رجوع کنید به یوسف بن عبدالرحمان مزّی، تهذیب الکمال فی اسماءالرجال، ج ? ، ص ? .

. ? تونس امروزی.

. ? رجوع کنید به ابن حزم، جمهره انساب العرب، ص ? .

. ? رجوع کنید به ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ، ج ، ص ? .

. ? رجوع کنید به عباس قمی، تحفه الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب، ص .

. ? برای آگاهی بیشتر در باره اعقاب جابر در ایران رجوع کنید به حسین واثقی، جابربن عبداللّه الانصاری، ص .

. ? رجوع کنید به ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ? ، قسم ? ، ص ? .

. ? ابن عبدالبرّ، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ، ج ? ، ص ? .

. ? رجوع کنید به ابن قیّم جوزیّه، اعلام الموقعین عن رب العالمین، ج ? ، ص که از او در زمره صحابیانی که تعداد متوسطی فتوا از آنها نقل شده، نام برده است.

. ? نیز ادامه مقاله.

. ? ذهبی، ج ? ، ص ? .

. ? . رجوع کنید به ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ، ص .

. ? یوسف بن عبدالرحمان مزّی، تهذیب الکمال فی اسماءالرجال، ج ? ، ص ? .

. ? احمدبن علی خطیب بغدادی، الرّحله فی طلب الحدیث، ، ص ? ? .

. ? ابن عبدالبرّ، جامع بیان العلم و فضله و ماینبغی فی روایته و حمله، ، ص .

. ? رجوع کنید به ذهبی، ج ? ، ص ? .

. ? رجوع کنید به ابن اثیر، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ، ج ? ، ص ? .

. ? . رجوع کنید به ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ، ص ? .

. ? احمدبن علی خطیب بغدادی، تقیید العلم، ، ص ? .

. ? ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ? ، ص ? .

. ? برای آگاهی از فهرست کامل راویان حدیث از جابر رجوع کنید به یوسف بن عبدالرحمان مزّی، تهذیب الکمال فی اسماءالرجال، ج ? ، ص ? ? .

. ? برای آگاهی از فهرست کامل راویان حدیث از جابر رجوع کنید به حسین واثقی، جابربن عبداللّه الانصاری، ص ? ? .

. ? ابن اشعث کوفی، الاشعثیات) الجعفریات (، ص .

. ? ابن اشعث کوفی، الاشعثیات) الجعفریات (، ص .

. ? برای نمونه رجوع کنید به ابن اشعث کوفی، الاشعثیات) الجعفریات (، ص .

. ? . محمدبن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ? ، ص ? .

. ? . محمدبن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ? ، ص ? .

. ? . محمدبن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ? ، ص .

. ? . محمدبن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ? ، ص ? ? .

. ? . محمدبن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ? ، ص ? .

. ? . محمدبن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ? ، ص .

. ? ابن بابویه، عیون اخبارالرضا، ، ج ? ، ص .

. ? ابن بابویه، عیون اخبارالرضا، ، ج ? ، ص .

. ? ذهبی، ج ? ، ص ? .

. ? رجوع کنید به ابن حزم، الاحکام فی اصول الاحکام، ج ? ، ص ? .

. ? برای آگاهی از موارد آن رجوع کنید به خوئی، ج ? ، ص .

ص:135

. ? . برای نمونه رجوع کنید به محمدبن حسن طوسی، کتاب الخلاف، ج ? ، ص ? .

. ? . رجوع کنید به محمدبن حسن طوسی، کتاب الخلاف، ج ? ، ص

. ? عبدالرزاق بن همام صنعانی، تفسیرالقرآن، ج ? ، ص .

. ? عبدالرزاق بن همام صنعانی، تفسیرالقرآن، ج ? ، ص ? .

. ? عبدالرزاق بن همام صنعانی، تفسیرالقرآن، ج ? ، ص ? .

. ? عبدالرزاق بن همام صنعانی، تفسیرالقرآن، ج ? ، ص ? .

. ? عبدالرزاق بن همام صنعانی، تفسیرالقرآن، ج ? ، ص ? ? .

. ? محمدبن احمد قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ? ، ص ? ، ? ، ج ? ، ص ? ، ? .

. ? مثلاً رجوع کنید به طَبْرِسی، ذیل احزاب: .

. ? . نساء/سوره ? ، آیه .

. ? رجوع کنید به احمدبن محمد برقی، کتاب الرجال، ص ? ، .

. ? محمدبن حسن طوسی، رجال الطوسی، ص ، ، ? ، ? .

? . ? رجوع کنید به خوئی، ج ? ، ص .

? . ? تستری، ج ? ، ص ? ? .

? . ? رجوع کنید به محمدبن اسماعیل مازندرانی حائری، منتهی المقال فی احوال الرجال، ج ? ، ص ? .

? . ? خوئی، ج ? ، ص ، .

? . ? رجوع کنید به محمدبن عمر کشی، اختیار معرفه الرجال، ص .

? . ? محمدبن عمر کشی، اختیار معرفه الرجال، ص ? .

?. ? رجوع کنید به احمدبن محمد برقی، کتاب الرجال، ص ? .

?. ? محمدبن عمر کشی، اختیار معرفه الرجال، ص .

?. ?. نیز رجوع کنید به ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ، ص ? .

?. ?. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ، ص ? .

?. ? تستری، ج ?، ص ? .

?. ? رجوع کنید به محمدبن محمد مفید، الارشاد فی معرفه حجج اللّه علی العباد، ج ?، ص .

?. ? ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ، ج ?، ص .

ص:136

?. ? محمدبن حسن طوسی، مصباح المتهجد، ص ?.

?. ? نیز رجوع کنید به محمدبن ابوالقاسم عمادالدین طبری، بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ص .

?. ? محمدبن عمر کشی، اختیار معرفه الرجال، ص .

?. ? از جمله رجوع کنید به ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ?، ص ?.

?. ?. رجوع کنید به محمدبن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ?، ص ?، .

?. ?. رجوع کنید به محمدبن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ?، ص .

?. ? محمدبن محمد مفید، الارشاد فی معرفه حجج اللّه علی العباد، ج ?، ص ?.

?. ? محمدبن عمر کشی، اختیار معرفه الرجال، ص .

?. ? نیز رجوع کنید به محمدبن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ?، ص .

?. ?. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ، ص .

?. ? رجوع کنید به عبدالحسین امینی، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ?، ص .

?. ? رجوع کنید به ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ?، ص .

?. ? رجوع کنید به ابن بابویه، معانی الاخبار، ش، ص .

?. ? رجوع کنید به محمدبن محمد مفید، الارشاد فی معرفه حجج اللّه علی العباد، ج ?، ص .

?. ? رجوع کنید به ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ?، ص .

؟. ؟ رجوع کنید به ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ش، ج ؟ ، ص .

؟. ؟ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ؟ ، ص ؟ .

؟. ؟ رجوع کنید به ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ش، ج ؟ ، ص ؟ ، ؟ ، ؟ .

؟. ؟ رجوع کنید به محمدبن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ؟ ، ص ؟ ؟ .

؟. ؟ ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ش، ج ؟ ، ص .

؟. ؟ ذهبی، ج ؟ ، ص ؟ .

؟. ؟ مسنداحمدبن حنبل، ج ؟ ، ص ؟ ؟ .

؟. ؟ خیرالدین زرکلی، الاعلام، ج ؟ ، ص ؟ .

؟. ؟ رجوع کنید به احمدبن علی خطیب بغدادی، الکفایه فی علم الروایه، ، ص ؟ .

؟ . ؟ سزگين، ج ؟ ، ص .

؟ . ؟ ترجمه عربى، ج ؟ ، جزء ؟ ، ص ؟ ؟ .

؟ . ؟ رجوع كنيد به نجم عبدالرحمان خلف، استدراكات على تاريخ التراث العربى لفؤاد سزگين فى علم الحديث، ص .

منبع [ويرايش] دانشنامه جهان اسلام، بنياد دائره المعارف اسلامى، برگرفته از مقاله» جابر بن عبدالله انصارى «، شماره

جابر بن عبد الله الانصارى

لقد أقبل جابر على الجهاد من أول فرصه للجهاد، لقد منعه أبوه عبد الله من الخروج إلى بدر وأحد، واستأثر بذلك الخروج لنفسه، وترک جابرًا الشاب لأخواته الست، ولما استشهد أبوه فى غزوه أُحد بادر إلى الخروج إلى الجهاد لا تفوته غزوه مع رسول الله.

هو جابر بن عبد الله بن عمرو بن حرام بن كعب بن غنم بن كعب بن سلمه، صحابى جليل من الأنصار، يكنى أبا عبد اللّه، وقيل: أَبُو عبد الرحمن، والأول أصح، شهد العقبه الثانيه مع أبيه وهو صبى، وقد كان أصغر من شهد العقبه الثانيه، وقال بعضهم: شهد بدرًا، وقيل: لم يشهدها، وكذلک غزوه أحد. وكان من المكثرين فى الحديث، الحافظين للسنن، روى عنه محمد بن على بن الحسين، وعمرو بن دينار، وأبو الزبير المكى، وعطاء، ومجاهد، وغيرهم. (1)

كما روى جابر بن عبد الله علماً كثيراً عن النبى صلى اللَّهُ عليه وسلم وعن عمر وعلى وأبى بكر وأبى عبيده ومعاذ بن جبل والزبير وطائفه، وكان مفتى المدينه فى زمانه، شهد ليله العقبه مع والده، وكان والده من النقباء البدريين، استشهد يوم أحد، وكان جابر قد أطاع أباه يوم أحد، وقعد لأجل أخواته. (2)

حياته وجهاده ووفاته

قاتل جابر بن عبد الله مع الرسول فى سبع عشره غزوه، قال جابر: غزوت مع رسول اللَّهِ صلى اللَّهُ عليه وسلم سبع عشره غزوه، لم أشهد بدراً ولا أحداً، منعنى أبى، فلما قتل يوم أحد، لم أتخلف عن رسول اللَّهِ صلى اللَّهُ عليه وسلم فى غزوه قط. وقال الكلبى: شهد جابر أحداً، وقيل: شهد مع النبى صلى اللَّهُ عليه وسلم ثمانى عشره غزوه، وشهد صفين مع على بن أبى طالب (عليه السلام)، وعمى فى آخر عمره، وكان يحفى شاربه، وكان يخضب بالصفره، وتوفى فى سنه 78 ه وهو ابن أربع وتسعين سنه، وكان قد ذهب بصره، وصلى عليه أبان بن عثمان وهو والى المدينه يومئذ، (3). وهو آخر من مات بالمدينه ممن شهد العقبه. (4)

وقد استغفر له رسول الله، قال جابر: استغفر لى رسول اللَّهِ صلى اللَّهُ عليه وسلم ليله البعير خمسًا وعشرِين مره، يعنى بقوله ليله البعير: أنه باع من رسول اللَّه صلى اللَّهُ عليه وسلم بعيرًا، واشترط ظهره إِلى المدينه، وكان فى غزوه لهم، وتوفى جابر سنه أربع وسبعين، وقيل: سنه سبع وسبعين، وصلى عليه أبان بن عثمان، وكان أمير المدينه، وكان عمر جابر أربعًا وتسعين سنه. (5)

من أقواله

عن أبى سفيان قال: جاورت مع جابر بن عبد اللَّهِ بمكه سته أشهر، فسأله رجل: هل كنتم تسمون أحدا من أهل القبله كافرًا؟ فقال: معاذ اللَّه ! قال: فهل تسمونه مشركاً؟ قال:

لا. (6)

بعض الأحاديث التى رواها

روى جابر بن عبد الله عن الرسول أحاديث كثيره، فكان من أشهر رواه الحديث الشريف، وكان المسلمون يرجعون إليه للحصول على الحديث وتدوينه، فعن عبد اللَّهِ بن محمد بن عقيل قال:» كُنْتُ أَذْهَبُ أَنَا وَأَبُو جَعْفَرٍ إِلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَمَعَنَا أَلْوَاحٌ صِغَارٌ نَكْتُبُ فِيهَا الْحَدِيثَ «. (7) وعن عطاء، قال: "كنا نكون عند جابر بن عبد اللَّهِ فيحدثنا، فإذا خرجنا من عنده تذاكرنا حديثه، قال: فكان أبو الزبير أحفظنا للحديث".(8)

وعن جابر بن عبد اللَّهِ قال:» ما سُئِلَ النَّبِىُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا قَطُّ فَقَالَ لا «.

و عنه قال: أشهد على رسول اللَّهِ صلى اللهُ عليه وسلم أنه قال:) أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوهَا عَصَمُوا مِنِّى دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (.

وعنه أن النبى صلى اللهُ عليه وسلم كان يأمر بتعليم هؤلاء الكلمات كما يأمر بتعليم السوره من القرآن:» اللَّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ، وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَهِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، وَفِتْنَهِ الْمَحْيَا، وَفِتْنَهِ الْمَمَاتِ «. (9)

وعنه أيضا أن رسول اللَّهِ صلى اللَّهُ عليه وسلم بلغه موت النجاشى فقال: "صلوا على أخ لكم مات بغير بلادكم" قال: فصلى عليه رسول اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) وصفنا صفوفًا. قال جابر: فكنت فى الصف الثانى أوِ الثالث. قال: وكان اسم النجاشى: أصحمه. (10)

وعن جابر بن عبد اللَّهِ، قال: قال رسول اللَّهِ صلى اللهُ عليه وسلم:» لَا تَطْلُبُوا الْعِلْمَ لِتُبَاهُوا بِهِ الْعُلَمَاءَ، وَتُمَارُوا بِهِ السُّفَهَاءَ، وَتَخَيَّرُوا بِهِ الْمَجَالِسَ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَالنَّارُ النَّارُ «. (11)

حرصه على الجهاد:

لقد أقبل جابر على الجهاد من أول فرصه للجهاد، لقد منعه أبوه عبد الله من الخروج إلى بدر وأحد، واستأثر بذلك الخروج لنفسه، وترك جابرًا الشاب لأخواته الست، ولما استشهد أبوه فى غزوه أُحد بادر إلى الخروج إلى الجهاد لا تفوته غزوه مع رسول الله؛ نصرةً لدين الله وإعلاء لكلمته. قال جابر: "غزا رسول الله إحدى وعشرين غزوه، غزوت معه تسع عشره غزوه، ولم أشهد بدرًا ولا أحدًا، منعنى أبى، حتى إذا قُتل أبى يوم أُحد لم أتخلف عن غزوه غزاها".

بعض مواقف جابر بن عبد الله مع الرسول:

عن جابر بن عبد الله قال: لما قتل أبى جعلت أكشف الثوب عن وجهه أبكى وينهونى عنه، والنبى لا ينهانى، فجعلت عمتى فاطمه تبكى، فقال النبى: "تبكين أو لا تبكين، ما زالت الملائكه تظله بأجنحتها حتى رفعتموه".

وروی البخاری بسنده عن جابر قال: جاء رسول الله یعودنی وأنا مریض لا أعقل، فتوضأ وصبَ ّ علیَ ّ من وضوئه فعقلت، فقلت: یا رسول الله، لمن المیراث؟ إنما یرثنی کلاله. فنزلت آیه الفرائض.

بعض مواقف جابر بن عبد الله مع الصحابه:

مع أبیه:

فی البخاری بسنده عن جابر قال: لما حضر أُحد دعانی أبی من اللیل، فقال: "ما أرانی إلا مقتولاً فی أول من یقتل من أصحاب النبی، وإنی لا أترک بعدی أعز علیَ ّ منک غیر نفس رسول الله، فإن علیَ ّ دینًا فاقضِ واستوصِ بأخواتک خیرًا" .فأصبحنا فکان أول قتیل، ودفن معه آخر فی قبر، ثم لم تطب نفسی أن أترکه مع الآخر، فاستخرجته بعد سته أشهر، فإذا هو کیوم وضعته هُنَیَّهً غیر أُذُنه.

مع أبی بکر الصدیق:

عن جابر بن عبد الله الأنصاری - رضی الله عنهما - أنه قال: دخلت علی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فقال لی: "یا جابر، لو قد جاءنا مال لحثیت لک ثم حثیت لک" .قال: فقبض رسول الله قبل أن ینجز لی تلک العده، فأتیت أبا بکر فحدثته فقال أبو بکر: ونحن لو قد جاءنا شیء لحثیت لک ثم حثیت لک ثم حثیت لک. قال: فأتاه مال فحثی لی حثیه ثم حثیه ثم قال: لیس علیک فیها صدقه حتی یحول الحول. قال: فوزنتها فکانت ألفًا وخمسمائه.

مع عبد الله بن أنیس:

عن جابر بن عبد الله قال: بلغنی حدیث عن رجل من أصحاب النبی سمعه من النبی لم أسمعه منه، فسرت شهرًا إلیه حتی قدمت الشام فإذا هو عبد الله بن أنیس، فأرسلت إلیه أن جابرًا علی الباب، فرجع إلیَ ّ الرسول فقال: أجابر بن عبد الله؟ قلت:

نعم. فخرج إلیَ ّ فاعتنقنی واعتنقته. قال: قلت: حدیث بلغنی أنک سمعته من رسول

الله لم أسمعه منه فى المظالم؛ فخشيت أن أموت أو تموت. قال: سمعت النبى يقول: "يحشر الناس - أو العباد - عراه غرلاً بهما، فيناديهم بصوت يسمعه من بعد كما يسمعه من قرب: أنا الملك أنا الديان لا ينبغى لأحد من أهل الجنه أن يدخل الجنه وأحد من أهل النار يطلبه بمظلمه، ولا ينبغى لأحد من أهل النار يدخل النار وأحد من أهل الجنه يطلبه بمظلمه حتى يقتصه منه حتى اللطمه" .قال: وكيف وإنما نأتى عراه غرلاً؟ قال: "بالحسنات والسيئات".

مع جابر بن عمير:

عن عطاء أنه رأى جابر بن عبد الله وجابر بن عمير الأنصاريين - رضى الله عنهما - يرتميان، فملّ أحدهما فجلس، فقال له صاحبه: كسلت؟ قال: نعم. فقال أحدهما للآخر: أما سمعت رسول الله يقول: "كل شىء ليس من ذكر الله فهو لعب، إلا أن يكون أربعه: ملاعبه الرجل امرأته، وتأديب الرجل فرسه، ومشى الرجل بين الغرضين، وتعلم الرجل السباحه".

بعض مواقف جابر بن عبد الله مع التابعين:

مع سعيد بن الحارث:

قال سعيد بن الحارث: دخلنا على جابر بن عبد الله وهو يصلى فى ثوب واحد ملتحفًا به، ورداؤه قريب لو تناوله بلغه، فلما سلم سألناه عن ذلك، فقال: "إنما أفعل هذا ليرانى الحمقى أمثالكم، فيفشوا على جابر رخصه رخصها رسول الله" .ثم قال جابر: "خرجت مع رسول الله فى بعض أسفاره، فجئته ليله وهو يصلى فى ثوب واحد وعلىّ ثوب واحد فاشتملت به، ثم قمت إلى جنبه، قال:" يا جابر، ما هذا الاشتمال؟ إذا صليت وعليك ثوب واحد فإن كان واسعًا فالتحف به، وإن كان ضيقًا فأتزر به".

بعض الأحاديث التى رواها جابر بن عبد الله عن النبى:

عن جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله:" أعطيت خمسًا لم يعطهن أحد قبلى:

كان كل نبى يبعث إلى قومه خاصه وبعثت إلى كل أحمر وأسود، وأحلت لى الغنائم ولم تحل لأحد قبلى، وجعلت لى الأرض طيبه طهورًا ومسجدًا، فأيما رجل أدركته الصلاه صلى حيث كان، ونصرت بالرعب بين يدى مسيره شهر، وأعطيت الشفاعه".

وعن أبى الزبير، عن جابر بن عبد الله الأنصارى قال: سمعت رسول الله قبل موته بثلاثه أيام يقول: "لا يموتن أحدكم إلا وهو يحسن الظن بالله".

أثر جابر بن عبد الله فى الآخرين:

روى عنه أحاديث النبى أكثر من مائه وعشرين من الصحابه والتابعين؛ فممن روى عنه من الصحابه: أنس بن مالک، وعبد الله بن ثعلبه، ومحمود بن لبيد، وماعز التميمى، ومحمود بن عبد الرحمن التميمى وغيرهم. وممن روى عنه من التابعين:

واسع بن حبان بن قرمز، ومعاذ بن رفاعه بن رافع، ويزيد بن صهيب، والحارث بن رافع، وغيرهم الكثير.

وكان يعلِّم غيره وينشر ما تعلمه من رسول الله،ٍوكان أحد المفتين بعد رسول الله ، وكانت له حلقه فى المسجد النبوى، يعلِّم فيها الناس ويفقههم.

من كلمات جابر بن عبد الله:

قال جابر بن عبد الله: " ما منا أحد إلا مالت به الدنيا ومال بها، ما خلا عمر وابنه عبد الله ".وقال عندما سمع بموت ابن عباس وصفق بإحدى يديه على الأخرى:

" مات أعلم الناس، وأحلم الناس، ولقد أصيبت به هذه الأمه مصيبه لا ترتق".

وفاه جابر بن عبد الله:

تُوُفِّى جابر بن عبد الله سنه أربع وسبعين، وهو ابن أربع وتسعين سنه، وصلى عليه أبان بن عثمان.

المصادر:

1 - أسد الغابه فی معرفه الصحابه.

ص:143

2 - سیر أعلام النبلاء.

3 - أبو الفرج بن الجوزی کتاب: المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم

4 - أسد الغابه فی معرفه الصحابه.

5 - أسد الغابه فی معرفه الصحابه.

6 - کتاب الإیمان للقاسم بن سلام.

7 - المحدث الفاصل بین الراوی والواعی للرامهرمزی.

8 - الجامع لأخلاق الراوی وآداب السامع للخطیب البغدادی.

9 - المحدث الفاصل بین الراوی والواعی للرامهرمزی.

10 - الأسماء المبهمه فی الأسماء المحکمه.

11 - الجامع لأخلاق الراوی وآداب السامع للخطیب البغدادی.

حذیفه را بهتر بشناسیم

اشاره

تبار

حذیفه بن یمان * مکنّی به ابو عبدالله العَبْسی، از اصحاب پیامبرخدا (صلی الله علیه و آله) و یاران امام علی (علیه السلام) است. سیره نویسان او را به بزرگی یاد می کنند و با القابی چون:» صاحب سرّ رسول الله «،» من کبار اصحاب رسول الله «، » اعلم الناس بالمنافقین «او را ستوده اند.

حذیفه دارای فضیلتهای زیادی است. وی از جمله هفت نفری است که بر جنازه حضرت فاطمه (علیها السلام) نماز خواندند و همچنین به امر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، شهربانو را برای امام حسین (علیه السلام) عقد کرد.

خاندان شهادت

1. پدر حذیفه حسیل بن جابر، که در جنگ احد به شهادت رسید.

ص:144

جریان شهادتش چنین بود که: در جریان جنگ احد حذیفه در رکاب رسول الله شمشیر می زد. در اثنای جنگ، حسیل بن جابر، پدر حذیفه برای یاری پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد میدان کارزار شد. حسیل هنگامی قدم به میدان جنگ گذاشت که جبهه اسلام به علت خیانت عده ای از سربازان، از دو سوی مورد هجوم بود، لذا تشخیص مسلمان از کافر مشکل می نمود. عده ای از مسلمانان به خیال اینکه حسیل از مشرکین است، به او حمله کرده و او را محاصره کرده و کشتند، ناگهان حذیفه پدر را شناخت و با صدای بلند فریاد زد: دست نگه دارید. او پدر من است، ولی کار از کار گذشته و پدرش زیر ضربات شمشیر، به شهادت رسیده بود.

2. برادرش صفوان بن الیمان، نیز در این جنگ شهید شد.

مأموریت ویژه

در جریان جنگ خندق، که مسلمانان در محاصره دشمن قرار داشتند، حذیفه می گوید:

» در شبی از شبها که بسیار سرد و طوفانی بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاسی از شب را نماز خواند و پس از نماز رو به اصحاب کرد و گفت: ألا رجل یأتینا بخبر القوم یجعله الله رفیقی فی الجنّه؟ به علت سرما و طوفان شدید، هیچ کس امر رسول الله را اجابت نکرد، من برخاستم و گفتم: لبیک. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: میان قوم) دشمن (برو و برایم خبر بیاور و تا هنگام بازگشت اقدامی انجام نده. امر پیامبر را اجابت کرده، مخفیانه به میان لشکر دشمن رفتم. در این هنگام شنیدم ابوسفیان برای قوم سخنرانی می کند و می گوید: مواظب باشید که جاسوسی از طرف محمد (صلی الله علیه و آله) در میان شما نباشد. برای اطمینان بیشتر، هر کس نام کناری خود را بپرسد. من پیشدستی کرده و زودتر نام کناری خودم را پرسیدم تا مرا نشناسند. در این هنگام ابوسفیان از شدت سرما و طوفان، دستور داد برگردند. ابوسفیان در تیر رس من بود، تیر در کمان گذاشتم تا او را بزنم، یکباره به یاد سخن پیامبر افتادم و صرف نظر کردم. پس از انجام مأموریت، به مدینه

برگشتم و نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفتم. آن حضرت در حال نماز بود، تا مرا دید اشاره کرد به زیر عبایش بروم) تا گرم شوم (. و سپس گزارش کار را به ایشان دادم. «

ویژگی ها

1. جوانمردی

حذیفه در جنگ بدر، هنگامی که دید پدرش توسط مسلمانان به شهادت رسید، برای مسلمانان طلب مغفرت کرد. خبر شهادت حسیل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید، حضرت دستور داد دیه او را از بیت المال به پسرش حذیفه دادند.

حذیفه آن را گرفت و میان مسلمانان تقسیم کرد.

2. افسر سلحشور

حذیفه به غیر از جنگ بدر، در تمام جنگ های پیامبر (صلی الله علیه و آله) حضور داشت. پس از فوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز جزو سپاه اسلام بود.

وی در سال (23 ه. ق. (در فتح آذربایجان، دینور، ماسبذان و همدان شرکت داشت.

همچنین در فتح ری در کنار ابو موسی اشعری بود. نیز در فتح نهاوند پس از شهادت » نعمان بن مقرن «پرچم دار سپاه اسلام شد و با تدبیر او نهاوند فتح گردید.

3. محافظ پیامبر

حذیفه همراه سعد بن عباده، از پیامبر محافظت می کرد تا اینکه این آیه قرآن نازل شد؛" وَ اللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ.. "پیامبر آنها را مرخص کرد و فرمود:» خدا مرا از خطر مردم حفظ می کند. «

4. منافق شناسی

هنگامی که سپاه اسلام از جنگ تبوک بر می گشت، گروهی از منافقان، طرح ترور پیامبر را ریختند. جبرئیل توطئه آنان را به پیامبر خبر داد. منافقین هنگامی که می

ص:146

خواستند قصد خود را عملی سازند و پیامبر را در درّه بیاندازند، پیامبر به حذیفه فرمود: به صورت مرکبهای آنان بزن. حذیفه بر صورتهای آنها کوبید و به عقب راند.

به این صورت نقشه آنان خنثی شد و نتوانستند کاری انجام دهند. بعد از این واقعه، پیامبر به حذیفه فرمود: آیا آنان را شناختی؟ حذیفه جواب داد: نه. پیامبر اسامی آنان را به او گفت. پس از این قضیه، حذیفه به عنوان راز دار پیامبر و منافق شناس معروف شد. اگر کسی اسامی منافقان را از او می پرسید، جواب نمی داد. و اگر کسی فوت می کرد و ایمان و نفاقش معلوم نبود و حذیفه بر پیکرش نماز نمی خواند، خلیفه وقت جرأت نمی کرد، نماز بخواند.

5. پیشگویی از آینده

حذیفه همچون اصحاب خاص امام علی (علیه السلام)) سلمان، عمار، رشید هجری و... (گاهی از آینده خبر می داد، که با گذشت زمان به وقوع می پیوست. دو مورد از پیشگویی های وی عبارت است از:

الف هنگامی که امام علی (علیه السلام) به خلافت رسید، حذیفه در مسجد مدائن برای مردم سخنرانی کرد و پس از سخنرانی به پسرانش) صفوان و سعد (گفت:

» او) امام (را همراهی کنید، برای او جنگهای زیادی رخ خواهد داد و عده ای از مردم در آن هلاک خواهند شد. بکوشید در رکاب او شهید شوید. به خدا قسم او بر حق و مخالفش بر باطل است. «

صفوان و سعد به سخن پدر گوش داده و در جنگ صفین شرکت کردند و به شهادت رسیدند.

2. حبّه عرنی می گوید: حذیفه یک سال قبل از قتل عثمان به من گفت:» گویا می بینم مادرتان، حمیرا بر شتری سوار شده و شما دُم و پاهای آن را گرفته اید. آن روز قبیله ازد او را همراهی خواهند کرد. خدا آنان را به آتش دوزخ مبتلا کند، نیز بنی ضبّه انصار و یاران آنها خواهند بود. خدا پاهایشان را قطع کند. «

حبّه عرنی نقل می کند، روز جنگ جمل حضور داشتم. به علّت دفاع یاران

عایشه توسط سپر، منادی امام علی (علیه السلام) گفت: پاهایشان را قطع کنید.

در این هنگام به یاد سخن حذیفه افتادم که دعایش مستجاب شد و در عمرم روزی را ندیدم که مثل آن روز پاهای فراوان قطع شود.

6. ادب حذیفه

روزی پیامبرخدا (صلی الله علیه و آله) با حذیفه ملاقات کرد و دستش را دراز کرد تا با حذیفه مصافحه کند. حذیفه دستش را کشید. رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای حذیفه دستم را به سوی تو دراز می کنم و تو دستت را می کشی؟ حذیفه در جواب گفت: من دوست دارم ولی چه کنم که جنب هستم. پیامبر فرمود:

» أَ مَا تَعْلَمُ أَنَّ الْمُسْلِمَيْنِ إِذَا الْتَقَيَا فَتَصَافَحَا تَحَاتَّتْ ذُنُوبُهُمَا كَمَا يَتَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ «.

» آیا نمی دانی وقتی دو مسلمان ملاقات و مصافحه کنند، همانگونه که برگ درخت می ریزد، گناهان آن دو می ریزد. «

حذیفه از دیدگاه امام علی (علیه السلام)

امام باقر (علیه السلام) در باره فضیلت حذیفه، از پدرانش از امام علی (علیه السلام) نقل می کندکه فرمود:

» ضاقت الأرض بسبعه، بهم ترزقون و بهم تنصرون و بهم تمطرون، منهم سلمان الفارسی و المقداد و أبو ذر و عمار و حذیفه) رحمهم الله (و كان علی (علیه السلام) یقول و أنا إمامهم، و هم الذین صلّوا علی فاطمه (علیها السلام) «.

» زمین برای هفت نفر کوچک و تنگ است، به وسیله آنها روزی داده می شوید و نصرت الهی شامل حال شما می گردد. باران به برکت آنان بر شما می ریزد، از آن جمله اند: سلمان، مقداد، ابوذر، عمار و حذیفه، من پیشوای آنها هستم و آنان کسانی هستند که بر فاطمه (علیها السلام) نماز گزاردند. «

همچنین روزی دیگر امام علی (علیه السلام) بر فراز منبر رفت و گفت:

» أيّها الناس، سلونى فإنّ بين جوانحى علماً جماً «.

ص:148

شخصی به نام» ابن الکوّاء «بلند شد و سؤالات زیادی از حضرت پرسید؛ از جمله گفت: نظرت درباره حذیفه چیست؟ حضرت در جواب گفت:

» ذاک امرؤ علم أسماء المنافقین إن تسألوه عن حدود الله تجدوه بها عالماً «.

» او مردی است که نام منافقان را می داند. اگر از او در باره حدود الهی پرسش کنید، خواهید دید که بدان آگاه است. «

فرماندار مدائن

عمر بن خطاب، حذیفه را به فرمانداری مداین منصوب کرد و در این باره نامه ای به مردم مدائن نوشت. در این نامه آمده است:» به حرفش گوش کنید و از او اطاعت کنید و هر چه خواست به او بدهید. «

حذیفه همراه با نامه خلیفه، به طرف مدائن حرکت کرد. خبر ورود فرماندار جدید به مردم مدائن رسید. آنان برای استقبال، به دروازه شهر آمدند، دیدند شخصی سوار بر الاغ در حالی که نان جو می خورد، به طرف شهر در حرکت است.

بی اعتنا از او گذشتند و از افرادی که پشت سر او در حرکت بودند، سوال کردند:

فرماندار، کدام یک از شما هستید؟ گفتند: همان کسی که بر الاغ سوار بود.

ساده زیستیِ حذیفه در جایی که روزگاری پایتخت ایران بزرگ بوده، اثر تبلیغیِ عمیقی بر مردم آن منطقه گذاشت.

پس از استقرار در مدائن، مردم نزد حذیفه آمدند و گفتند: چه می خواهی؟ حذیفه در جواب آنان گفت:» تا در میان شما هستم، طعامی که بخورم و علفی که به الاغم بدهم. «

پس از مدتی حذیفه از کار برکنار و سلمان فارسی به جای او فرماندار شد و پس از مرگ سلمان، دوباره با حکم عمر، حذیفه به فرماندری مدائن منصوب شد.

هنگامی که عثمان کشته شد و امام علی (علیه السلام) به خلافت رسید، خبر به حذیفه رسید. از این خبر خوشحال شده و گفت:» اگر تیرهایی در کمان داشتم همه را بر شکم عثمان می زدم، او در حالی که فاجر بود مرد. «

آنگاه دستور داد، مردم در مسجد تجمّع کنند. حذیفه با وجود مریضی سختی که

داشت با کمک یاران و فرزندانش در جمع مردم حضور یافت و پس از حمد خدا و صلوات بر پیامبر و آل پیامبر به آنان گفت:

» الحمد لله الَّذی أحْیا الحقّ و أمات الباطل و جاء بالعدل و أدحض الجور و كبت الظّالمین. أیّها النّاس"... إِنَّما وَلِیُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ... "و أمیر المؤمنین حقّاً حقّاً و خیر من نعلمه بعد نبیّنا محمد رسول الله و أولی الناس بالناس و أحقّهم بالأمر... «.

آنگاه دست راست را در دست چپش قرار داد و گفت: این بیعت با امیر المؤمنین (علیه السلام) است.

فرماندار امام علی (علیه السلام)

امام علی (علیه السلام) هنگامی كه به خلافت رسید، حذیفه بن یمان را به عنوان فرماندار مدائن ابقا كرد.

راوی حدیث

حذیفه روایات زیادی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل كرده است؛ به طوری كه صحیح مسلم و بخاری، 23 حدیث به واسطه او از پیامبر نقل كرده اند.

دو روایت از وی كه از پیامبر نقل می كند:

1. روی حذیفه قال النبی (صلی الله علیه و آله):» ضَرْبَهُ عَلِیٍّ یَوْمَ الْخَنْدَق، أَفْضَل مِنْ أَعْمال امَّتی إلی یَومِ الْقِیامَه «.

2. روی حذیفه قال النبیّ (صلی الله علیه و آله):» أَنَا مَدِینَهُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا وَ لا تُؤْتَی الْبُیُوتُ إِلاَّ مِنْ أَبْوَابِهَا «.

وفات

حذیفه در اوایل خلافت امام علی (علیه السلام) به مریضی سختی مبتلا شد.

دستور داد، برایش کفن بخرند. پارچه ای از حلّه به قیمت 300 درهم برایش تهیه کردند. حذیفه قبول نکرد و گفت: نمی خواهم، فقط دو لباس سفید برایم بخرید و

ص:150

سرانجام با همان مرض در سال (36 ه. ق. (و 40 روز پس از خلافت امام علی (علیه السلام) در مدائن از دنیا رفت. او را کنار قبر سلمان دفن کردند.

یکی از اجداد حذیفه به نام» جروه «در قبیله اش مرتکب قتلی شد و به مدینه گریخت. آنجا با قبیله» بنی عبد الاشهل «که یمنی بودند، پیمان برادری بست، از آن به بعد، این خاندان به یمانی معروف شدند.) شخصیتهای اسلامی شیعه، ج 2، ص 237)

منبع: ره توشه عتبات عالیات؛ جمعی از نویسندگان

حسین بن روح نوبختی

وفات حذیفه بن یمان/فردی که جسدش پس از سیزده قرن سالم بود

امروز بیست و هشتم محرم، مصادف با سالروز وفات حذیفه از بزرگان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و از خواص اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

SHIA-NEWS.COM شیعه نیوز:

به گزارش» شیعه نیوز «به نقل ازحج، حذیفه یکی از هفت نفری بود که بر صدیقه طاهره حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) نماز خواند. وی منافقین را می شناخت، یعنی به اذن خداوند متعال قدرتی یافته بود که می توانست منافقین را تشخیص دهد. منافقینی که پس از غدیر توطئه قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله) را چیدند و می خواستند در بازگشت از غدیر خم در راه، شتر حضرت را بترسانند تا حضرت به دره سقوط کند و به قتل برسد، که جبرئیل حضرت را از حیله آنها با خبر نمود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن منافقین را به حذیفه معرفی نمود و حذیفه همه را به خاطر سپرد. به همین دلیل بود که غاصبین خلافت بعد از آن واقعه از حذیفه می ترسیدند که مبادا آنان را به مردم معرفی کند، لذا حذیفه بر نماز هر کس حاضر

نمی شد دیگران می فهمیدند که میت منافق بوده است. این بزرگوار چهل روز پس از خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مدائن از دنیا رحلت نمود. او قبل از رحلت به دو فرزندش صفوان و سعید وصیت کرد که همیشه ملازم امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشند، آنها هم به وصیت پدر عمل نمودند تا در جنگ صفین به شهادت رسیدند.

هادی الجبوری تولیت مقبره سلمان فارسی در گفت و گو با شفقنا گفت: همان طور که در تاریخ نوشته شده است، حذیفه یکی از بزرگان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جانب عمر بن خطاب سال ها والی مدائن بود که پس از مدتی او را بر کنار و سلمان محمدی یا فارسی را به ولایت این شهر منصوب کرد و هنگامی که سلمان رحلت کرد دوباره حذیفه والی مدائن شد و ولایت حذیفه در مدائن باقی بود تا نوبت به ولایت حضرت علی (علیه السلام) رسید.

الجبوری افزود: هنگامی که حذیفه وفات کرد در مکانی در نزدیکی سلمان فارسی که حدود 2 کیلومتر از آن فاصله دارد، دفن شد که بر رودخانه دجله مشرف بود و در کنار عبدالله بن جابر انصاری قرار داشت.

در سال 1931 میلادی که آب رودخانه دجله به قبر حذیفه و عبدالله بن جابر انصاری نزدیک بود، به همین دلیل آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید آن زمان نجف اشرف صلاح دید که جسد این دو نفر به نزدیک سلمان فارسی انتقال داده شود که فورا این انتقال به صورت رسمی و در زمان فیصل اول و با حضور وزیران معروف آن زمان در دولت عراق از قبیل سید محمد الصدر رییس مجلس اعیان عراق، شیخ جعفر ابوالتمن، شیخ محمد رضا الشبیبی وزیر معارف، سید عبد المهدی و دکتر عادل عبدالمهدی معاون رییس جمهور سابق عراق صورت گرفت.

تولیت مقبره سلمان فارسی ادامه داد: در آن زمان و در هنگام انتقال جسد این دو

صحابی بزرگ، معجزه بزرگی رخ داد که جسدها کاملا سالم و تازه بود و گویا چند لحظه پیش به شهادت رسیده بودند که در کتاب» علما به عنوان الگو و اسوه «نوشته سید محمد شیرازی ذکر شده است.

انتهای پیام/ ز. ح

عدم نماز خواندن حذیفه بر جسد ابی بکر

پاسخ عدم نماز خواندن حذیفه بر جسد ابی بکر

بسم رب الحسین علیه السلام

سلام بر شما

خداوند متعال در قرآن کریم) توبه 84) در مورد منافقان چنین می فرماید:

" وَ لا تُصَلِّ عَلى أَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ أَبَداً وَ لا تَقُمْ عَلى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ ماتُوا وَ هُمْ فاسِقُون "

" و هرگز بر هیچ مرده ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست، چرا که آنان به خدا و پیامبر او کافر شدند و در حال فسق مُردند"

این آیات در مورد عدم نماز خواندن بر منافقین نازل شده است.

حذیفه بن یمان، صاحب سرّ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و نام منافقین را می دانست.

امیرالمومنین (علیه السلام) در مورد حذیفه می فرماید:

" علم المنافقین، و سال عن المعضلات، فان تسالوه تجدوه بها عالما "

" او منافقان را می شناسد. در مورد مشکلات از وی سوال نمایید زیرا اگر از وی

بپرسید، وی را عالم بر آنها خواهید یافت"

) سیر اعلام النبلاء ج 2 ص 363)

حاکم نیشابوری در" المستدرک "ج 3 ص 381 نیز از قول امیرالمومنین (علیه السلام) در مورد حذیفه می گوید:

" کان اعلم الناس بالمنافقین "

" وی داناترین مردم به) نامهای (منافقین بود"

در تاریخ آمده است که عمر بن خطاب بر روی جسدی که حذیفه بر آن نماز نمی خواند، هرگز نماز نمی خواند.

ابن اثیر در" اسد الغابه "ج 1 ص 391 چنین می گوید:

" وکان عمر إذا مات یسأل عن حذیفه، فإن حضر الصلاه علیه صلی علیه عمر، وإن لم یحضر حذیفه الصلاه علیه لم یحضر عمر "

" هر وقت کسی فوت می کرد، عمر بن خطاب از حذیفه درخواست می کرد.

پس اگر حذیفه بر آن میّت نماز می خواند، عمر بن خطاب هم بر وی نماز می خواند. و اگر حذیفه بر سر جنازه آن شخص حاضر نمی شد؛ عمر بن خطاب نیز بر وی نماز نمی خواند و بر سر جنازه اش حاضر نمی شد"

مشابه این مطالب را عینی در" عمده القاری "ج 2 ص 12 و ابن عبدالبر در" الاستیعاب "ج 1 ص 335 نیز بیان کرده اند.

پس معلوم می شود که نماز نخواندن جناب حذیفه بن یمان بر جنازه کسی، یعنی آن شخص از منافقان بوده است.

عمر بن خطاب نیز به تبعیت از وی، بر آن شخص نماز نمی خواند و آن میّت را منافق می دانست!

چه کسی بر جنازه ابی بکر نماز خواند؟؟

بنابر وصیت ابی بکر، عمر بن خطاب بعنوان جانشین وی انتخاب شد) البته به صورت شخصی و بنابر نوشتار عثمان بن عفان (

ص:154

بعد از مرگ ابی بکر، عاقلانه به نظر می رسد که عمر بن خطاب، که جانشین ابی بکر بود، بر جنازه ابی بکر نماز گذارد و مراسم تشییع را انجام دهد....

ولی نکته جالب در این است که جناب حذیفه بن یمان) منافق شناس عصر نبوی (بر جنازه ابی بکر نماز نخوانده است !!!

ابن حزم اندلسی در" المُحلّی "ج 11 ص 225 چنین می گوید:

" ولم یقطع حذیفه ولا غیره علی باطن امرهم فتورع عن الصلاه علیهم"

حذیفه و دیگر صحابه بر صحت ایمان و باطن آنها) ابی بکر - عمر - عثمان (یقین نداشتند و لذا از نماز خواندن بر آنان امتناع ورزیدند.

پس از آنجا که حذیفه بن یمان بر ابی بکر نماز نخواند و عمر بن خطاب نیز در نماز میت از حذیفه تبعیت می کرد، پس می توان نتجیه گرفت:

عمر بن خطاب بر ابی بکر نماز نخواند زیرا او را منافق می دانست) به تبع حذیفه بن یمان (

ابن سعد در" الطبقات الکبری "ج 3 ص 206) ذکر وصیه ابی بکر - روایه شبابه بن سوار (چنین می گوید:

" صلی عمرو علی أبی بکر فکبر علیه أربعا "

" عمرو بن عاص بر ابی بکر نماز خواند و 4 تکبیر بر وی گفت"

ابن منظور در" مختصر تاریخ ابن عساکر "ج 6 ص 253) تاریخ ابن عساکر ج 12 ص 276) چنین می گوید:

" وعن حذیفه قال: مر بی عمر بن الخطاب وأنا جالس فی المسجد فقال لی: یا حذیفه، إن فلاناً قد مات فاشهده. قال: ثم مضی حتی إذا کاد أن یخرج من المسجد التفت إلی فرآنی وأنا جالس فعرف، فرجع إلیّ فقال: یا حذیفه، أنشدک الله أمن القوم أنا؟ قال: قلت: اللهم لا، ولن أبرئ أحداً بعدک. قال: فرأیت عینی عمر جاءتا."

حذیفه می گوید: عمر به نزد من آمد، در حالی که من در مسجد بود.

پس به من گفت: فلانی) ! (مرده است. بر جنازه وی حاضر شو !

حذیفه می گوید: مدتی گذشت تا اینکه عمر خواست از مسجد خارج شود که مرا دید در حالیکه هنوز نشسته بودم. پس فهمید) که برای نماز خواندن بر میت

ص:155

نرفته ام).

به سوی من آمد و گفت: ای حذیفه! تو را به خدا قسم می دهم که آیا من از آن قوم) منافقین (هستم؟

حذیفه می گوید: گفتم: به خدا نه! و بعد از تو نیز هرگز کسی را مطلع نخواهم کرد.

: محقق بزرگوار، دکتر نجاح طایی، معتقد است که منظور از" فلانی "در این روایت همان ابی بکر است و این روایت در تایید کلام ابن حزم می باشد.

مشابه این جریان را نیز از قول ام المومنین، ام سلمه (علیها السلام)، نیز بیان شده است.

) تاریخ ابن عساکر ج 44 ص 307)

این همه نگرانی عمر بن خطاب برای چه بوده است؟؟؟؟

آیا وی از خود مطمئن نبوده است که منافق است یا خیر؟؟؟!!!!

یا علی ع

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

من مات و لیس فی عنقه بیعه، مات میته جاهلیه

یا اهل السنه:

من هو امام الفاطمه الزهرا) سلام الله علیها

(عَمرو بن حَمِق خُزاعی کعبی)

اشاره

پس از شهادت حجر بن عدی در سال 51 هجری، معاویه در صدد دستگیری

عمرو بن حمق که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از یاران خاص علی علیه السلام و دوست حجر بن عدی بود برآمد و سرانجام او را در اطراف موصل به قتل رساند. سرش را بریدند و به نیزه زدند و برای زهرچشم گرفتن از مردم در معابر عمومی گرداندند؛ سپس به شام بردند و آن را در دامن همسرش که زندانی معاویه بود انداختند.

همسر شجاع و وفادارش برای معاویه پیام فرستاد که: «جنایتی بس بزرگ مرتکب شدی و انسانی نیکوکار و پاک را به قتل رساندی.»

شهادت این صحابی بزرگ نیز توانست افکار عمومی را که با شهادت حجربن عدی کاملاً تحریک شده بود، خوش بین کند.

عمرو بن حمق خزاعی بعد از غزوه ی حدیبیه و به روایتی در حجه الوداع نزد رسول خدا آمد و اسلام آورد، از اصحاب او شد و احادیثی را از پیامبر فرا گرفت، سپس در زمره ی شیعیان علی علیه السلام درآمد. او در کوفه زندگی می کرد و در جنگ های جمل و صفین و نهروان در رکاب امام علی شمشیر زد.

بعد از شهادت علی علیه السلام به حجربن عدی که یاران امام را رهبری می کرد پیوست و پس از شهادت حجر، در موصل در غاری ساکن شد. به فرمان معاویه او را دستگیر کردند سر از بدنش جدا ساخته و شهر به شهر گرداندند تا به نزد معاویه بردند و در اسلام، این اولین سری بود که از شهری به شهری حمل شد.

منابع:

قصه کربلا، ص 44 - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 232

الاستیعاب، ج 3، ص 173

عمرو بن حمق خزاعی کعبی از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و یاران خاص علی بن ابیطالب و امام مجتبی علیهم السلام ! بزرگمردی که ایمان و عقیده اش، نسبت به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به صلابت کوه بود !

پدرش: حمق بن کاهل] کاهن [... خزاعی

ص:157

از قبیله خزاعه بود، که در زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بعد از «صلح حدیبیه» سال ششم هجری و به نقلی، در سال پنجم هجری، مسلمان شده و به مدینه آمد.

فروغ اسلام!

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عده ای را برای سریه ای فرستاد و فرمود: در فلان شب، به فلان مکان می رسید و راه را گم می کنید و نمی دانید به کدام سو بروید! در آن موقع، به سمت شمال رفته و پس از مدتی با مردی، برخورد نموده و راه را از او می پرسید، او می گوید به شرطی او را به شما نشان می دهم که پیاده شده تا با گوسفندی که ذبح می کنم شما را اطعام کنم و بعد خودش می آید و شما را راهنمایی می کند. در آن زمان، سلام مرا به او برسانید و بگویید: که من در مدینه ظهور کرده ام، ماجرا به همین شکل، پیش رفت و آن مرد، پس از اطعام سربازان اسلام، راه را نشان داد. آن عده، سلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به او رساندند و از ظهورش در مدینه او را مطلع کردند، آن مرد، کسی نبود جز «عمروبن حمق»، که اینگونه پیغمبر خدا، نسبت به او پیشگویی کردند. عمرو، سپس جانشینی برای خود در بین قومش قرار داد و به طرف مدینه رهسپار شد و به حضور پیغمبر رسید و اسلام آورد! آنحضرت به او فرمود: برگرد و در بین قبیله ات باش و آنجا بمان، تا زمانی که علی بن ابیطالب (علیه السلام)، وارد کوفه شود. در آن هنگام به او ملحق شو! «قاموس الرجال»

در بعضی از منابع تاریخی آمده که او مدتی در کنار پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و مصاحب ایشان بود و در ضبط احادیث اهتمام داشت و مورد لطف و عنایت خاص آن حضرت، واقع می شد.

روایت شده که وقتی ظرف شیری] آبی [به پیامبر نوشاند، حضرت برایش دعا نمود و فرمود: خدایا! او را از جوانیش بهره مند گردان، پس هشتاد سال عمر کرد و یک موی سفید، در سر و صورتش پیدا نشد.

حکایت دیگری از او درباره عنایت پیغمبر نقل است که:

روزی در مسجد الحرام با پیامبر خدا نشسته بودم، آن حضرت فرمود: ای عمرو، آیا می خواهی مردی از اهل بهشت و مردی از اهل جهنم را ببینی؟

گفتم: پدر و مادرم فدایت! آری، آنها را به من نشان ده. مدتی نشستیم تا علی بن ابی طالب وارد

شد، سلام کرد و نشست رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای عمرو، این مرد و قومش، نشانه های اهل بهشت هستند. مدتی گذشت و بعد «معاویه بن ابوسفیان» وارد شد، جلو آمد و سلام کرد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: این مرد و قومش، نشانه های اهل دوزخ می باشند.

زمانی که کشور مصر، بدست مسلمین فتح شد، مدتی آنجا بود و در دوران خلافت «عثمان»، عمرو، به شدت مخالفت می کرد و هیچگاه دل به او نداشت و به عنوان یکی از سران گروه 600 نفری در اعتراض به عثمان، با مصریان، و علیه او، در محاصره اش همراه با شورشیان بود و آنگاه که به بارگاه عثمان وارد شد، با شهامت، انحرافش را روبرو کرد و امتیازات ضداسلامی را که او به امویان بخشیده بود، یادآور شد، عثمان نیز، از دشمنان او بود و در نامه ای سری به استاندار خود در مصر دستور داده بود که او و عبدالرحمن بن عریس را شلاق زده و سر و ریش آنها را بتراشند. (سیمای کارگزاران)

یار پرافتخار علی (علیه السلام):

از دوستداران راستین علی (علیه السلام) و پایمردی در راه او و مکتبش از خصوصیات ویژه او بود و در زمان حکومت آن حضرت، در کوفه ساکن شده و در تمام جنگهای «جمل، نهروان، صفین» در رکاب علی (علیه السلام) شمشیر زد و در همین جنگ صفین، آنحضرت، او را، فرمانده و پرچمدار قبیله «خزاعه» نمود و چون آنحضرت برای رفتن به جنگ از دوستان و یارانش، نظرخواهی نمود عمرو، خطاب به امام علی علیه السلام، کرد و گفت: به خدا سوگند، که محبت و دوستی و بیعت من با شما، نه به خاطر دوستی و خویشاوندی و طمع به زر و سیم دنیا و نه به خاطر کسب مقام و شهرت است، بلکه از آنجا که ترا در چند خصلت ممتاز دیده ام، سر به آستان پرشکوه تو گذاشتم، اینکه پسرعمو و جانشین پیغمبر خدائی، و اینکه می دانم همسر فاطمه و پدر ذریه و نسل رسول الله (صلی الله علیه و آله) که در میان ما بر جای مانده اند هستی، و معتقدم که تو اولین کسی هستی که اسلام آورد و در میان مهاجران و انصار، در پاسداری از حریم اسلام، بیشترین سهم را دارایی.

ص:159

علی (علیه السلام)، درباره اش دعا نمود و فرمود: خدایا دل او را به نور تقوا نورانی، و به راه راست خود، او را هدایت کن. ای کاش در سپاه من، صدنفر مانند تو، بودند! در حدیثی نقل شده که: مقام و منزلت او در پیشگاه علی بن ابیطالب (علیه السلام)، مانند منزلت سلمان فارسی بود نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله).

روایت دیگر: روزی امیرالمومنین (علیه السلام) او را دید که پیر شده ولی تند و چالاک راه می رفت، فرمود: ای مرد، سن تو بالا رفته، گفت در اطاعت تو ای امیرمؤمنان (علیه السلام).

فرمود: هنوز تند و چالاک هستی، گفت: بر ضد دشمنان تو ای امیرمؤمنان (علیه السلام).

فرمود: هنوز در تو رمقی می بینم. گفت: آن هم در اختیار و خدمت تو، ای امیرمؤمنان. و بعد عرض کرد: به خدا سوگند، اگر مرا تکلیف کنی که کوههای گران را از جای بر کنم و آب انبوه دریاها را بکشم و تا جان در بدن دارم، شمشیری بدست گیرم تا دشمنانت را پراکنده سازم و دوستانت را یاری کنم، باز هم امید ندارم که توانسته باشم، حق تو را آنگونه که باید، بگزارم. (اختصاص/ 11، در کتاب علی بن ابیطالب «رحمانی همدانی» ص 15 و کتاب اصحاب امیرالمومنین (ع».

بعد از شهادت علی (علیه السلام) در مدتی که «مغیره بن شعبه» حاکم کوفه بود (یعنی تا اول دهه پنجاه) به عنوان آزادی نسبی، در مسجد نسبت به امام علی (علیه السلام) بدگویی می شد، او و «حجر بن عدی» که رهبر شیعیان بودند به شدت به او اعتراض می کردند. وی در زمان امامت، امام حسن مجتبی علیه السلام، از یاران خاص آنحضرت بود و همراه با «حجر بن عدی» سرسختانه، از حریم ولایت دفاع کرد و چون آن زمان، با حکومت «معاویه» مقارن بود، از این رو، معاویه برخوردهای سخت و سنگینی با آنها می کرد و با بی رحمی خاصی و مواضع تند و بی حساب و کتاب، می خواست چهره این عنصر پاک را مخدوش نموده و تا مرز کشتن او و دیگر شیعیان علی (علیه السلام) پیش رود. او نیز، از دشمنی و نفرت با معاویه چشم پوشی نکرد، چون از پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم شنیده بود که: (معاویه، نشانه و مظهر اهل جهنم است). و در راه مبارزه حق علیه باطل، نایستاد و هرگز یار و مددکار باطل نشد.

شهادت مرد خدا

پس از شهادت حضرت علی (علیه السلام) و امام مجتبی (علیه السلام)، معاویه دستور داد که یاران و شیعیان خاص آن بزرگواران را تعقیب کنند. از این رو، «زیاد بن ابیه» که حاکم کوفه بود، بیشتر از هر کس، به دنبال «عمروبن حمق» و بعضی از برادران مجاهدش، فرستاد. درگیری های مختصری بین آنها و مأموران «زیاد» رخ داد ولی عمرو، توانست با «رفاعه بن شداد»، یکی دیگر از یارانش، بطرف مدائن و بعد از آن به کوههای شهر «موصل»، فرار کند. آنجا به غاری پناه برد و ظاهرا، در آن غار، بر اثر نیش ماری مجروح شد. (در برخی منابع آمده، او را در غار، بر اثر نیش ماری، مرده یافتند و بعد سرش را جدا کردند، اما عده ای معتقدند که این مطلب، گویا برای پاک کردن جنایت صحابه کشی از دامن معاویه باشد.)

حاکم منطقه، مأمورینی در پی آنها فرستاد، رفاعه گریخت ولی عمرو، دستگیر شد و به نزد «عبدالرحمان بن عبدالله بن عثمان ثقفی»، حاکم موصل، برده شد. او از «رؤسایش» کسب تکلیف کرد، و معاویه، طی نامه ای دستور قتل او را داد.

تا رسیدن جواب نامه معاویه، عمرو در زندان بود و شدیدترین شکنجه ها را تحمل می کرد. عبدالرحمن، بیشتر اوقات او را از زندان بیرون می آورد و در حالی که بند و زنجیر، بدن او را آزرده کرده بود، می خواست تا او علی (علیه السلام) را دشنام داده و از پیروان او، بیزاری جوید و از دوستی و محبت معاویه گوید. ولی تنها پاسخ عمرو، مسخره کردن معاویه و زیاد و بیزاری از این فرماندهان ظالم بود و لذا، دائما با دستور عبدالرحمان، او به شدت با شلاق و تازیانه و سوزاندن بدنش، مواجه و با وضع خونین به زندان برگردانده می شد.

تا اینکه نامه چنین رسید: در مورد عمروبن حمق خزاعی، روی گردان طاعت امویان و دوستدار ابوتراب: او را به گزینش یکی از این دو، امر است. یا از علی (علیه السلام) بیزاری جسته و او را دشنام دهد و امویان را ستایش کرده و خدمات و نیکی هایشان را بازگوید. یا با نه ضربه خنجر، او را بکشید.

عمرو، با تمام صلابت و شکوه، ثبات عقیده اش را ابراز کرده و جواب داد:

پندارهایتان تباه شد و آرزوهایتان نابود گشت که من از علی بیزاری جویم؟ آن هم در حالی که می دانم او بر حق است و معاویه بر باطل.

نه، هرگز! و در مورد قتل من، آماده و پذیرای مرگ هستم و فردا در هنگامه محشر، در پیشگاه خدا و رسولش خواهم ایستاد و علی (علیه السلام)، قصاص مرا خواهد کرد.

سپس مهلت 2 رکعت نماز خواست، ولی آن بی خبران از خدا، مهلت ندادند و جلاد معاویه، حکم را در موردش اجرا کرد و با خنجر او را به شهادت رساند (سال 50 یا 51 هجری قمری) عبدالرحمن بن ام الحکم ملعون، از تخت پایین آمد و خودش، سر او را از بدن جدا کرد و برای «زیاد» فرستاد. به نقلی سر او را در بازار گرداندند. و بعد «زیاد» سرش را به شام، نزد معاویه فرستاد. این اولین سری بود که از شهری به شهر دیگر منتقل شد و علی (علیه السلام) از عاقبت امر او خبر داده بود. بدنش، در همان شهر (موصل)، توسط «زاهر بن عمرو کندی» که از هم پیمانان و هم سنگران او و از انقلابیونی که از ترس معاویه و کارگزارانش به سمت منطقه «جزیره» فرار نموده و تا موقع شهادت عمرو، او را یاری کرد، به خاک سپرده شد. (زاهر در سال 61 ه. ق در کربلا، در رکاب امام حسین (علیه السلام) شهید شد) قبرش هم اکنون در بیرون شهر موصل واقع شده و سیف الدوله سال 336 ه. ق، گنبد و بارگاهی مجلل بر آن بنا کرد که همیشه زیارتگاه پاکان و شیعیان می باشد.

سخن حسین بن علی (علیه السلام) درباره او:

امام حسین علیه السلام، در زمان امامت خود، در جواب، در نامه ای اعتراض آمیز به معاویه ضمن بیان حقایق زیادی از جنایات معاویه در حق شیعیان امام علی علیه السلام به او، چنین نوشت. (آیا تو قاتل «عمروبن حمق خزاعی» نیستی؟ او که از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و عبادت، او را ضعیف کرده و چهره او را تغییر داده و جسم او را لاغر کرده بود؟ با آن که به او امان داده و چنان با قسم های شدید، عهد و پیمان بسته بودی که اگر به پرنده ای می دادند، از فراز ابرها به زیر می آمد. تو او را کشتی و بر خدا بی پروا شدی و عهد و پیمان او را سبک شمردی. ای عمرو، خدایت رحمت کند. آنچه در راه عقیده ات بر عهده تو بود، ادا کردی و از آن پاسداری نمودی.)

معاویه، در آخرین لحظات حیات ننگین خود، دائما نگرانی خودش را از ریختن خون او و حجربن عدی ابراز و اظهار پشیمانی می کرد.

منابع:

1 - تاریخ خلفا رسول جعفریان

2 - امام علی بن ابیطالب احمد رحمانی همدانی

3 - منتهی الامال

4 - اصحاب امیرالمؤمنین سید محمد بحرالعلوم

5 - دائره المعارف تشیع به نقل از: رجال شیخ طوسی، الدرجات الرفیعه، الغدیر و...

6 - طبقات ابن سعد ج 6

7 - زندگانی امام حسن مجتبی (علیه السلام)

8 - سیمای کارگزاران علی (علیه السلام)

9 - فروغ ولایت

10 - قاموس الرجال

1 - عن رفاعه قال: حدثنی اخی، عمروبن حمق قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: «مامن رجل امن رجلا علی دمه فقتله فانابریء من القاتل و ان کان المقتول کافرا» (1)؛ رفاعه گفت: برادرم، عمروبن حمق برایم از زبان مبارک پیغمبرصلی الله علیه وآله چنین گفت: «از مردانگی به دور است که فردی، مردی را درپناه خود گیرد (به او امان دهد.) و زنده بودنش را تعهد کند، آن گاه او را بکشد. من از چنین کشنده ای بیزارم، هرچند مقتول کافر باشد.»

رفاعه بن شداد، راوی دوم حدیث، پرورش یافته مکتب امیرالمؤمنین صلی الله علیه وآله است و ازعمروبن حمق استفاده علمی فراوانی برده وتاواپسین لحظات عمر همراه او بوده است.

2 - حدثنا ابویوسف عن عبدالرحمن بن شریح المعافری عن عمیره بن عبدالله المعافری یقول: حدثنی ابی انه سمع عن عمروبن الحمق انه قال: قال رسول الله صلی

الله علیه وآله: «تکون فتنه اسلم الناس فیها اوقال: خیرالناس فیها الجند العربی قال عمروفلذالک قدمت علیکم»؛ (2) ابویوسف ازعبدالرحمن بن شریح معافری و او ازپسرعموی خود عمیره بن عبدالله معافری و اواز قول پدرش نقل کرد: شنیدم که عمروبن حمق خزاعی گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «فتنه ای خواهد آمد که سالم ترین مردم یابهترین آنان در آن فتنه، سپاه عرب هستند.» عمروگفت:

برای همین فرموده حضرت بود که من نزد شما آمدم.

عمروبن حمق درعصر «ممنوعیت حدیث» می زیست ولی همواره احادیث پیامبرصلی الله علیه وآله راآشکارا باز می گفت و مردم را با کلام و زندگی آن حضرت آشنا می کرد. او از صحابه ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان نخستین ایمان آورنده یاد کرده (3) و از راویان مشهورحدیث غدیر است.

(4)

عمروبن حمق در نگاه معصومین علیهم السلام

عمروبن حمق از آغاز پذیرش اسلام، لحظه ای قرار نداشت. قلبش مالامال از عشق به خدا بود. نام خدا زبانش را به خود مشغول می داشت. چون زبانش از ذکر باز می ایستاد، ندای حق روحش را بر می انگیخت و تسبیح الله از سینه اش به گوش می رسید. سعادت رادر پیروی از پیامبر و اهل بیت او می دید. هوش و تلاش او باعث گشت تا به سرعت درردیف بزرگ ترین صحابه رسول خداعلیه السلام قرارگیرد و از دعای مخصوص پیامبرصلی الله علیه وآله بهره مند گردد. رسول خداصلی الله علیه وآله درحضوریاران خویش، عمرو را این گونه دعا فرمود: «اللهم امتعه بشبابه»؛ خداوندا! به جوانی اش برکت ده! دراثر همین دعای آن حضرت بودکه عمروبن حمق در هشتادسالگی هیچ موی سفیدی در سر و صورتش یافت نمی شد. (5)

حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین درباره اش فرمود:«اللهم نوّر قلبه بالتّقی و اهدنا الی صراط المستقیم.»؛ پروردگارا! قلب او را به نورتقوا روشن کن و ما

را به راه راست هدایت فرما. ای عمرو! کاش صدنفر مانند تو در لشگر من بود. (6)

امام حسین علیه السلام از شهادت عمروبن حمق خزاعی به دست معاویه، بسیار ناراحت گردید. آن حضرت نامه ای به معاویه نوشت و او رابدین گونه سرزنش کرد:«اولست قاتل عمروبن حمق صاحب رسول الله صلی الله علیه وآله العبدالصالح الذی ابلته العباده فنحل جسمه واصغر طائرا انزل علیک من راس الجبل ثم قتله جراه علی ربک استخفافا بذالک العهد.»؛ آیا تو قاتل عمروبن حمق نیستی؛ آن بنده شایسته ای که در عبادت خداوندپیکرش لاغر و ناتوان و چهره اش زرد و رنجورشده بود. تو او را کشتی، در حالی که به او امان داده بودی، آن چنان امانی که اگر به مرغان آسمان داده بودی، ازکوهستان ها به سویت می آمدند، آنگاه ناجوانمردانه خونش راریختی. تو بر پروردگارت گستاخ شده ای وپیمانش را درهم شکسته ای» (7)

سخن امام حسین علیه السلام اشاره به امانی است که معاویه در صلح با امام حسن علیه السلام به شیعیان داده بود.

پیامد شهادت عمروبن حمق

شهادت عمروبن حمق، یاروفادار حضرت محمدصلی الله علیه وآله از رخدادهای دردناک جهان اسلام بود. مؤمنان آگاه از شنیدن آن به سوگ نشستند و برغربت اسلام اشک ریختند. موج اعتراضات بالا گرفت. سخنان انتقاد آمیز مسلمانان، به ویژه صحابه پیامبرصلی الله علیه وآله به درباردمشق رسید و خیال معاویه را پریشان نمود. او که تا آن لحظه ازکشتن عمروبن حمق باافتخار سخن می گفت و مردم را از هرسو به تماشای سربریده وی فرا می خواند؛ ناگهان تغییر روش داد و مرگ عمروبن حمق را بر اثر «مارگزیدگی» اعلام کرد.

مورخان چندی نیز از روی غفلت و یاتعصبات سیاسی و مذهبی از گفتار معاویه پیروی کرده اند و نوشته اند: «دخل غارافنهشته حیه فقتله. فبعث الی الغار فی طلبه فوجد میتا»؛ عمرو داخل غاری شد. ماری وی راگزید و از دنیا رفت. چون برای دستگیری اش آمدند، او را مرده یافتند.

از میان مورخان مسلمان، تنها ابن قتیبه وابن عبدالبرقرطبی به دام چنین ترفندی نیفتاده اند. پیامد شهادت عمروبن حمق برای فرزند هند چنان سنگین بود که درواپسین لحظات زندگی برخود می پیچید و از انجام آن می نالید. ابن اعثم کوفی می نویسد: «معاویه دربستر مرگ با رنج و اندوه می گفت: مرا باتو چه افتاده بود ای حجربن عدی ونیز چه افتاده بودمرا با تو ای عمروبن حمق خزاعی. چرا با توخلاف کردم، ای پسرابوطالب! و چندان بی قراری کرد تا ازهوش رفت.» (8)

زن عمرو در زندان

آمنه زن عمروبن حمق نخستین زنی بودکه در اسلام به جرم مبارزات شوهر، به زندان افتاد. او فشار غل و زنجیرهای سنگین راتحمل کرد و ماه ها در یک اتاق تاریک به سربرد. پیکرش براثر رنج های فراوان و کمی آب و غذا بسیار نحیف شده بود. سرانجام دریکی از روزها چند مامور با شتاب و پرخاش به سوی او آمدند و جسم نسبتا سنگینی را به دامنش پرتاب کردند. نخست از شدت تعجب چیزی نفهمید. اما پس از چندی که به دقت نگریست، سر شوهر را در دامن دید. زن مدت کوتاهی خاموش بود و با حیرت به چهره خون آلود شوهرنگاه کرد. آمنه چهره خود راخراشید و در برابر ماموران معاویه گفت: «ای وای از مظلومیت تو در این دنیای پست و این تنگنای دردناکی که ستمگران برایت فراهم آورده اند! درود و سلام برهمسری که مراهمیشه دوست می داشت و امروز هم به دیدارمن آمده است، تا هرگز از یادش نبرم!» (9)

مقبره عمرو

به دستور معاویه، سرازتن عمروبن حمق جداکردند و پیکرش را در کنار شهر موصل، بربالای تپه ای گذاردند. کسی جرات دفن کردن پیکر او را نداشت. سرانجام پس از چندروز که غلام عمروبن حمق از شهادت اربابش آگاه شد، بدن پاک آن شهید راه امامت را به خاک سپرد. معزالدوله دیلمی در قرن پنجم هجری برای عمروبن حمق مقبره ای ساخت وخادمی نیز برآن گماشت. هم اکنون مزارعمروبن

حمق در غرب شهر موصل، زیارتگاه شیعیان و مورد احترام سایر مسلمانان است.

(10)

غلام عمروبن حمق

زاهر، غلام عمروبن حمق خزاعی نیز ازشیفتگان خاندان رسول خداصلی الله علیه وآله بود. محمدبن سنان زاهری، محدث معروف شیعی از نسل اوست. زاهر در سال 60 ه. ق. برای انجام حج و زیارت کعبه به مکه رفت وامام حسین علیه السلام را ملاقات کرد و از عزم آن حضرت برای سفر به سوی عراق آگاه گردید. اوکه شوق جهاد و عشق به شهادت در راه معبود را از دوران بسیار دور، در مکتب سرخ علوی از ارباب فداکار خود، عمروبن حمق خزاعی به نیکی آموخته بود، بی درنگ به کاروان امام حسین علیه السلام پیوست.

صبح عاشورا در حالی که در صف نخست یاران امام حسین علیه السلام قرار داشت، در نبردی دلاورانه، در اولین هجوم سپاه یزید به شهادت رسید.

حضرت مهدی علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه می فرماید: السلام علی زاهر مولاعمروبن حمق خزاعی. (11) سلام بر زاهر! همو که غلام آزاده شده عمروبن حمق خزاعی است.

پی نوشتها:

1 - التهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج 2، ص 486.

2 - الاصابه فی تمییزالصحابه، ج 4، ص 626؛ المعرفه و التاریخ، ج 1، ص 330.

3 - الصحیح فی سیره النبی، ج 2، ص 218.

4 - الغدیر، ج 1، ص 58.

5 - الاصابه، ج 4، ص 624؛ اسدالغابه، ج 4، ص 218؛ التهذیب و التهذیب، ج 8، ص 22؛ البدایه والنهایه، ج 8، ص 52.

6 - الفتوح، ص 498؛ سفينه البحار، ج 2، ص 360.

7 - تعليقات، ص 246.

8 - الفتوح، ص 809.

9 - تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 165؛ اسدالغابه، ج 4، ص 218.

ص:167

10 - مراقدالمعارف، ج 3، ص 93.

11 - ناسخ التواریخ، ج 3، ص 24؛ منتهی الآمال، ص 283.

امیرالمومنین علیه السّلام: تبعیّت از خشم پشیمانی است و عصیان
امیرالمومنین علیه السّلام: بهترین خصلت ها، دورترین آنها از لجبازی است
شرح لقب

عمرو بن حَمِق بن کاهِن خُزاعی از یاران بزرگ پیامبر خدا [1] و از همراهان استوارْگام علی علیه السلام [2] و یار وفادار حسن بن علی علیهما السلام است. . [3]

او بعد از صُلح حُدَیبیّه اسلام آورد [4] و احادیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله فرا گرفت. او پس از پیامبر خدا از معدود کسانی است که حقّ خلافت را پاس داشت و در کنار علی علیه السلام استوار ایستاد. [5] او در خیزش مسلمانان علیه عثمان، شرکت کرد و فریاد حق را علیه دگرسانی های ناهنجار در خلافت وی بیان کرد. [6]

او در نبردهای علی علیه السلام بِشْکوه و سختکوش و استوار، شرکت کرد. [7] این همراهی، آن اندازه ارجمند بود که علی علیه السلام به او فرمود:

«ای کاش در میان پیروان من، صد تن چُونان تو می بود !». [8]

باری ! عمرو، رهیافته و ژرف نگر بود و بصیرتش بدان گونه بود که خود را فانی در علی علیه السلام می دانست و هوشمندانه و مؤمنانه می گفت:

چون تو فرمان دهی، ما را رأیی نخواهد بود.

عمرو، یار همگام و همراه حُجْر بن عَدی و هم فریاد او علیه ستم بنی امیّه بود [9] و بدین سان، معاویه آهنگ قتل او کرد و در سال 50 هجری - پس از آن که همسر ارجمندش را برای دست یافتن به او زندانی کرده بودند - توسط عمّال معاویه به شهادت رسید. [10]

پس از به شهادت رساندن عمرو، سر وی را به سوی معاویه گسیل داشتند [11] و این، اوّلین سَری بود که در اسلام از دیاری به دیاری دیگر فرستاده شد. [12]

ابا عبد اللّه الحسین علیه السلام در نامه پرشِکوه و کوبنده اش به معاویه، از آن بزرگوار با عنوان «بنده صالح خدا» و «سختکوش در عبادتْ» یاد نمود و معاویه را به خاطر قتل او نکوهش کرد. [13]

پی نوشت ها:

[1] الطبقات الکبری: 25:6، تهذیب الکمال: 4353:597:21، المعارف: 291.

[2] رجال الطوسی: 644:70.

[3] رجال الطوسی: 940:95، مناقب آل أبی طالب: 40:4.

[4] الاستیعاب: 1931:258:3، اسد الغابه: 3912:205:4، تهذیب الکمال: 4353:597:21، المعارف: 291. در دو منبع اخیر آمده است: «در حجّه الوداع، بیعت کرد و پس از آن، همراه پیامبرصلی الله علیه وآله بود».

[5] الاختصاص: 7، رجال الکشّی: 78:186:1.

[6] الطبقات الکبری: 25:6، أنساب الأشراف: 219:6، تاریخ الطبری: 393:4. در دو منبع اخیر آمده است: «او یکی از چهار نفری بود که به خانه عثمان، داخل شدند».

[7] الطبقات الکبری: 25:6، تهذیب الکمال: 4353:597:21، المعارف: 291.

[8] وقعه صفّین: 104، الاختصاص: 15.

[9] المعارف: 291، الاستیعاب: 1931:258:3، اسد الغابه: 3912:206:4. در دو منبع اخیر آمده است: «حجر بن عدی را یاری داد».

[10] تاریخ الیعقوبی: 232:2، اسد الغابه: 3912:206:4.

[11] تهذیب الکمال: 4353:597:21، المعارف: 292، الاستیعاب: 1931:258:3.

[12] الطبقات الکبری: 25:6، أنساب الأشراف: 282:5، تاریخ الإسلام: 88:4.

[13] رجال الکشّی: 99:253:1، الاحتجاج: 164:90:2، أنساب الأشراف: 129:5.

نوشته شده توسط گروه اصحاب و یاران در روز چهارشنبه 1390/3/25 ساعت 8:45

عمروبن جموح

از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

عمروبن جموح بن حرام انصاری از قبیله خزرج بود، و در احد شهید شد و با عبدالله بن حرام پدر جابربن عبدالله در یک قبر دفن شدند. در حالات وی گفته اند:

ص:169

جوانان مدینه و بت عمرو بن جموح

ابن هشام می نویسد: کسانی که در عقبه با رسول خداصلی الله علیه و آله بیعت کرده بودند عموما از جوانهای مدینه بودند، و پیرمردان قبائل بیشتر در همان حالت بت پرستی وشرک بسر می بردند، در میان سالمندان قبیله بنی سلمه پیرمردی بود بنام «عمرو بن جموح» که مانند شیوخ دیگر قبائل بت مخصوصی برای خود تهیه کرده بود به نام «مناه» و او را درخانه خود در جایگاه مخصوصی گذارده بود.

در میان جوانان تازه مسلمان همانگونه که قبلا ذکر شدیکی هم «معاذ» پسر همین عمرو بن جموح بود که تازه از سفرمکه و بیعت با رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشته بود.

معاذ با رفقای دیگر مسلمان خود که از جوانان همان قبیله بنی سلمه بودند قرار گذاردند که چون شب شد بدستیاری وکمک او «مناه» - یعنی بت مخصوص پدرش - را بدزدند و در مزبله های مدینه بیاندازند، و به اینکار موفق هم شده و چند شب پی در پی «مناه» را بمیان مزبله های مدینه که پر از نجاست بودمیانداختند و عمرو بن جموح هر روز صبح بجستجوی بت گمشده خود به اینطرف و آنطرف میرفت و چون آنرا پیدا میکردشستشو میداد و بجای خود باز گردانده میگفت:

- بخدا اگر میدانستم چه کسی نسبت بتو اینگونه جسارت وبی ادبی کرده او را بسختی تنبیه میکردم !

و چون این عمل تکرار شد شبی عمرو بن جموح شمشیری بگردن بت آویخت و گفت: من که نمیدانم چه شخصی نسبت بتو این جسارت ها و بی ادبیها را روا میدارد اکنون این شمشیررا بگردنت می آویزم تا اگر براستی خیری و یا نیروئی در توهست هر کس بسراغ تو می آید بوسیله آن از خودت دفاع کنی !

آن شب جوانان بنی سلمه «مناه» را بردند و شمشیر را ازگردنش باز کرده و بجای آن، توله سگ مرده ای را بگردنش بستند و با همان حال در مزبله دیگری انداختند.

عمرو بن جموح طبق معمول هر روز بدنبال بت آمد و چون او را پیدا کرد کمی بدو خیره شد و بفکر فرو رفت، جوانان بنی سلمه نیز که در همان

حوالی قدم میزدند تا ببینند عمرو بن جموح بالاخره چه خواهد کرد و چه زمانی از خواب غفلت بیرون

ص:170

آمده و فطرتش بیدار میشود وقتی آن حال را در او مشاهده کردند نزدیک آمده شروع به سرزنش بت و بت پرستان کردند وکم کم عمرو بن جموح را به ترک بت پرستی و ایمان به خدا و اسلام دعوت کردند، سخنان ایشان با آن سابقه قبلی در دل عمرو بن جموح مؤثر افتاد و مسلمان شد و در مذمت آن بت و شکرانه این نعمت بزرگ که نصیبش شده بود اشعار زیر را سرود:

و الله لو کنت الها لم تکن انت و کلب وسط بئر فی قرن

اف لملقاک الها مستدن الآن فتشناک عن سوء الغبن

الحمد لله العلی ذی المنن الواهب الرزاق دیان الدین

هو الذی انقذنی من قبل ان اکون فی ظلمه قبر مرتهن

باحمد المهدی النبی المرتهن.

ترجمه: به خدا اگر معبود به حق بودی هرگز در وسط چاه با سگی مرده هم آغوش نبودی.

سپاس خدای بزرگ را که دارای نعمت هایی است. او است بخشنده، رازق و پاداش ده، او است که مرا نجات داد پیش از آنکه در گرو تاریکی قبر باشم.

سپاس خدای بزرگ و بخشنده را که بوسیله پیغمبر راهنمای خویش مرا نجات بخشید.

عمروبن جموح از دیدن آن منظره به خود آمد و مستبصر شده و گفت: به خدا قسم اگر تو معبود بودی به این حالت نمی افتادی.

مسلمانان قومش قبلا مقداری با او درباره اسلام صحبت کرده بودند، این شخص به سرعت در اسلام پیشرفت کرده و از معروفین گردید، آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را به جهاد بدر خواند، خواست در آن شرکت کند، پسرانش به دستور حضرت از رفتن او مانع شده و گفتند: پای تو بشدت لنگ است و جهاد بر تو واجب نیست،

(این نظریه بنا به روایت علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام مردود است زیرا حضرت در ضمن روایتی می فرماید: حضرت (یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

مگذارید ابوجهل بدر رود پس عمرو بن جموح ابوحهل را دید و ضربتی بر رانش زد و آن ملعون ضربتی بر عمرو زد که دستش از بازو جداشد و آویخت، پس عمرو دست بریده را به زیر پا گذاشت و قوت کرد و دست را جدا کرد و انداخت (که از جنگ

ص:171

کردن او، مانع نشود) و باز مشغول جنگ شد.)(1)

چون جریان احد پیش آمد به پسرانش گفت: در بدر از رفتن من مانع شدید ولی این دفعه مانع نشوید، گفتند: خداوند تو را معذور فرموده است، اگر به جهاد نروی حرجی نیست و پسرانت همه با حضرت رفته اند، گفت: پسرانم به بهشت بروند و من نزد شما بنشینم؟ !.

آنگاه محضر حضرت آمده عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم (پسرانم) قوم من از رفتن من مانع می شوند، به خدا قسم من امید آن دارم که با این پای لنگ در بهشت قدم بزنم. حضرت فرمود: خدا تو را معذور کرده بر تو جهادی نیست و به پسرانش فرمود: مانع نشوید شاید خدا شهادت روزیش فرماید

عمرو آنگاه که سلاح برداشت و عازم شد گفت: خدایا مرا به پیش خانواده ام برمگردان و بر من شهادت روزی فرما: «اللهم لاتردنی الی اهلی و ارزقنی الشهاده»، و چون او و یکی از پسرانش به نام خلاد به شهادت رسیدند زنش هند (خواهر عبداللّٰه و عمه جابر) او را با پسرش خلاد و برادرش عبدالله بر شتری حمل کرد و خواست به مدینه آورد، چون سنگلاخ احد تمام شد، شتر خوابید، هند چون او را به طرف مدینه می کرد، می خوابید و چون به طرف احد می کرد به سرعت می رفت، لذا محضر رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و جریان را باز گفت، حضرت فرمود: این شتر ماءموریتی دارد، آیا شوهرت چیزی گفته است؟ گفت: آری به وقت بیرون رفتن ازخانه گفت: خدایا مرا به خانواده ام برمگردان و شهادت روزی ام فرما.

حضرت فرمود: این است که شتر به مدینه نمی رود بعد افزود: ای جماعت انصار، از شما کسانی هستند که اگر به خدا قسم بدهد، خدا قسم او را اجابت کند، عمروبن جموح از آنهاست، یا هند ملائکه از وقت مقتول شدن برادرت بر او سایه انداخته اند نگاه می کنند کجا دفن خواهد شد، آنگاه حضرت مقداری بالای قبرشان ایستاد و فرمود: ای هند، شوهرت و پسرت و برادرت در بهشت رفیق هم هستند، گفت: دعا کنید خدا مرا هم با آنها گرداند. عبدالله بن حرام، پدر جابر و برادر هند

1- (1) - حیوه القلوب مجلسی چاپ قدیم ج 2 ص 214 سطر 31 از تفسیر قمی (علی بن ابراهیم.

گوید: چند روز قبل از احد عبدالمنذر را که یکی از شهدای بدر است، در خواب دیدم، به من گفت: تو در چند روز آینده پیش ما خواهی آمد، گفتم: تو درکجایی؟ گفت: در بهشت هستیم هرکجا خواستیم سیاحت می کنیم، گفتم: مگر تو در بدر کشته نشده بودی؟ گفت: آری ولی بعد زنده شدم، جابر خواب پدرش را برای رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرد، حضرت فرمود: این شهادت است یا جابر، یعنی: شهید زنده است.

به هر حال عمروبن جموح و عبدالله پدر جابر در یک قبر دفن شدند، بعد از چهل و شش سال در احد سیل آمد، قبر آن دو را شکست جنازه ها ظاهر شدند، عبدالله زخمی را در صورت بود و دست خود را روی آن گذاشته بود، دستش را از روی زخم کنار کردند، خون زخم سرازیر شد، دستش را روی آن گذاشتند، خون قطع گردید.

واقدی از جابر نقل کرده گوید: پدرم را در قبرش دیدم گویی خفته بود اصلا تغییری در وی دیده نمی شد، گفتند: کفنش چطور؟ گفت: او را در پوستی پیچیده و بر پاهایش علف اسپند ریخته بودند و هیچ یک تغییر نکرده بود، با آن که از شهادتش چهل و شش سال می گذشت جابر خواست قبل از دفن با عطر مشک او را معطر کند، اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند: چیزی در آن ها بوجود نیاورید.(1)

عمرو بن حمق (1) مردی از قبیله خزاعه با بیان دیگر

یکی از صحابه راستین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که هم در دوران حضرت رسول و هم در دوران پس از ایشان رشادت های فراوانی از خود نشان داد «عمرو بن حمق بن کامل خزاعی» است. یکی از نعمت های بزرگ انسان برخورداری از قبیله و نسب شریف است که می تواند نقش بسزایی در سرنوشت آدمی داشته باشد. عمرو از

1- (1) - حیوه القلوب مجلسی چاپ قدیم ج 2 ص 236 سطر 1 از ابن ابی الحدید. (مقداری از حدیث در اسدالغابه نیز آنده است).

این موهبت برخوردار بود. او از قبیله خزاعه و در شمار اعراب جنوبی عربستان است. اعراب جنوبی را قحطانی، یمنی، حمیری، عاربه و اصیل می خوانند و در مقابل، اعراب شمالی را عدنانی، مضری، مدحری، مستعربه و ناخالص می نامند.

اعراب جنوبی از پیشینه فرهنگی بارزی برخوردارند و تمدن به جای مانده از آنان نزد صاحب نظران قابل بررسی است. قبیله خزاعه از دیرینه ترین مهاجران جنوب است که به مکه آمد و حدود سیصد سال برآن فرمان راند. قبیله خزاعه در پیشبرد اسلام نقش فراوان داشت و به گفته مورخان همواره دوستدار پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. از جمله پس از جنگ احد، قریش تصمیم به بازگشت دوباره و یکسره کردن کار مسلمانان را در سر می پروراند که با سخنان مردی از قبیله خزاعه از اندیشه خود می گردد و راه مکه پیش می گیرد. در صلح حدیبیه نیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از یاری خزاعه بسیار بهره برد و از تصمیم گیری قریش با همکاری آنان خبر یافت. وابستگان بدین قبیله، پس از پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، در یاری امیرمومنان (علیه السلام) چنان پیش رفتند که معاویه به سپاهش گفت: بنی خزاعه دشمن ما است. اگر زنان شان نیز می توانستند، چون مردان شان با ما به ستیز برمی خاستند و می جنگیدند.

تولد و خردسالی

در تاریخ نامی از تولد عمرو بن حمق نیست؛ ولی از آنجا که مورخان مسلمان به اتفاق، شهادت او را سال های 50 و 51 نگاشته اند، سال تولدش را نیز می توان در حدود سی سال پیش از هجرت دانست. در قبایل سرزمین خشک حجاز، «پرورش» در کار شبانه روزی و زندگی دشوار معنا می یافت. از این رو، شخصیت افراد همواره بادلیری و پایداری به رشد می رسید. دوران کودکی او نیز چون همسالانش با سختی و تلاش گذشت. در هفده سالگی شاهد بعثت، این شگرف ترین پیشامد تاریخ، بود. روشن نیست که چه هنگام عمروبن حمق از وجود پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و دعوتش آگاه شده و او که در آن روزگار در گروه جوانان نورس قبیله خزاعه جای داشت تاچه اندازه در انتخاب مسیر زندگی اش آزاد بوده است. به هرحال آنچه در بستر تاریخ می یابیم دوستی و همکاری عمروبن حمق و دیگر مردان خزاعه با

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از نخستین روزهای ظهوراسلام در مدینه است.

س پیوند با اسلام

جان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به شوق خانه دوست قرار نداشت. به تدریج ذی قعده سال ششم هجرت فرا رسید و همه چیز برای یک حرکت بزرگ مهیا شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همراه هزار و ششصد تن از یارانش به سوی مکه حرکت کرد. در سرزمین حدیبیه با قریش پیمان صلح ده ساله بست. همزمان با این رخداد، عمروبن حمق با بسیاری از جنگجویان خزاعه به دین اسلام داخل شد. هرچند در گذشته نیز عمروبن حمق و دیگر مردان خزاعه در پیشبرد اسلام نقش زیادی داشتند؛ اما در این تاریخ آن را در فکر و عمل به عنوان آخرین و کامل ترین دین الهی پذیرفتند.

عمرو پس از صلح حدیبیه به مدینه آمد و یار و همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) شد. او حدود پنج سال در مدینه همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. در جنگ هایی که از آن پس رخ داد، شرکت جست. پیوسته نزد حضرت می رسید و عاشقانه از چشمه زلال و بی پایان فضلش فیض می برد. روزی در چهره پیغمبر (صلی الله علیه و آله) اثر تشنگی دید، بی درنگ کاسه شیری آورد و به دست مبارک آن بزرگوار داد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شیر را نوشید و تشنگی اش فرو نشست. ادب و دوستی عمرو بن حمق در نظرش نیکو آمد و درباره اش چنین دعا کرد: «اللهم امتعه بشبابه»؛ خدایا به جوانی اش برکت ده. در پرتو این دعا، حتی پس از هشتاد سالگی نیز هیچ موی سفیدی در سر و چهره عمرو دیده نمی شد.

برگرفته از کتاب فدایی امامت نوشته غلامحسین صمیمی

اخبار غیبی امام علی (علیه السلام) شهادت عمرو بن حمق

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

جابر بن عبدالله انصاری گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سریه ای را (به منطقه ای) گسیل داشت و به آن ها فرمود: در فلان ساعت از شب به زمینی می رسید که حرکت شما در آن سرزمین به طول نمی انجامد. پس وقتی که بدانجا رسید، به سمت چپ بروید و در آن جا (در ساقیه) به

مرد فاضل نیکوکاری برخورد می کند و از او می خواهید که راه را به شما نشان دهد و او از راهنمایی کردن شما قبل از این که

ص:175

از طعامش بخورید، سرباز می زند. گوسفندی را برای شما ذبح می کند و به شما طعام می دهد و سپس برخاسته و راه را به شما نشان می دهد پس از قول من به او سلام برسانید و به او بگویید که من در مدینه ظهور کرده ام. آنها رفتند و هنگامی که در همان وقت معین به آن محل رسیدند، راه را گم کردند. یکی از آنها گفت: آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شما نفرمود که به سمت چپ بروید؟ و آنها چنین کردند و به مردی برخورد کردند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وصف نموده بود از او راه را پرسیدند.

مرد گفت: راه را به شما نشان نمی دهم، مگر این که از غذای من بخورید.

سپس برای آنها گوسفندی ذبح نمود و آنها از طعامش خوردند و او برخاست و راه را به آنها نشان داد و گفت: آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مدینه ظهور کرده است؟ گفتند: بلی و سلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به او رساندند. آن شخص، قیمی برای کارهای خود قرار داد و به سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفت: او عمرو بن حمق خزاعی ... بود. مدتی نزد آن جناب ماند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: برگرد به آن محلی که از آن جا به سوی من هجرت کردی تا زمانی که برادرم امیرالمؤ منین (علیه السلام) به کوفه نزول اجلال فرماید و آن جا را دار هجرتش قرار دهد، آن گاه خدمت او (امیرالمؤ منین (علیه السلام)) بیا.

عمرو بن حمق به دنبال کار خود رفت تا این که امیرالمؤ منین (علیه السلام) به کوفه تشریف آورد و او نزد امیرالمؤ منین (علیه السلام) آمد و با آن حضرت در کوفه اقامت جست.

روزی امیرالمؤ منین (علیه السلام) نشسته بود و عمرو در مقابلش. حضرت به او فرمود: ای عمرو آیا خانه داری؟

گفت: بلی.

فرمود: آن را بفروش و پولش را صرف ازدیان (قبیله ازد) کن. در آینده اگر من از دنیا بروم، به دنبال تو می گردند و ازدیان از پی تو می آیند تا این که از کوفه به طرف موصل خارج شوی. در مسیرت به مرد نصرانی فلجی برخورد می کنی و نزدش می نشینی و از او آب می طلبی و او تو را سیراب می کند. از وضعت می پرسد و تو به او خبر می دهی. پس او را به

اسلام دعوت کن و او احتمالا اسلام می آورد. وقتی اسلام آورد، دستت را بر روی زانوهایش د بکش و او در حالی که سلامت خود را

ص:176

بازیافته و مسلمان شده، از جا برمی خیزد و از تو پیروی می کند. در ادامه راه به مردی نابینا که در کنار جاده نشسته برخورد می کنی و از او آب می طلبی. او هم تو را سقایت می کند. به او بگو که معاویه به خاطر ایمانت به خدا و رسولش و اطاعتت از من و اخلاصت در ولایت من و خیر خواهی از برای خدا در دینت، به دنبال توست تا تو را به قتل برساند و مثله کند. پس او را به اسلام دعوت کن که حتما اسلام می آورد. پس دستت را بر چشمان او بکش که به اذن خدا، نابینا می گردد.

پس آن دو به دنبال تو می آیند و با تو خواهند بود و آن دو نفر، جسدت را در زمین دفن خواهند کرد. سپس به دیری در کنار نهری که به آن دجله گفته می شود می روی . در آن جا صدیقی است که پاره ای از علوم مسیح (علیه السلام) را می داند. او را یار و یاور بر سر خود نمی یابی، تا این که خداوند او را بر اعانت تو هدایت کند. وقتی لشکریان ابن ام الحکم، که او خلیفه معاویه در جزیره است و ساکن در موصل می باشد، تو را بیابد نزد همان صدیق که در دیر واقع در بلندی های موصل است برو و او را صدا بزن. او امتناع می کند، پس اسم اعظم خدای تعالی را که به تو یاد دادم، به او بگو (که در اثر ذکر این اسم) دیر برای تو پایین می آید تا این که به بالای آن می رسی و هنگامی که آن راهب صدیق تو را ببیند، به شاگردی که همراه اوست می گوید:

اکنون زمان حضرت مسیح نیست. محمد (صلی الله علیه و آله) هم که رحلت فرموده و وصی اش هم در کوفه به شهادت رسیده، پس این، شخص د کریمی از حواریین آن جناب است.

سپس راهب با خشوع و فروتنی به نزد تو می آید و می گوید: ای شخص د بزرگ ، تو مرا در منزلتی قرار دادی که استحقاق آن را ندارم. اکنون مرا به چه امر می کنی؟ و به او می گویی این دو شاگرد مرا، نزد خودت پنهان کن و از فراز دیر، نظر کن که چه می بینی. وقتی که به تو بگوید: همانا اسب سواران بسیاری را می بینم که به جانب ما می آیند، شاگردانت را نزد او بگذار و از دیر پایین بیا و اسبت را سوار شو و به طرف غاری در کنار ساحل دجله برو و پنهان شو. آن غار تو را پنهان می دارد در حالی که در میان آن جن و انس های فاسقی هستند. هنگامی که در آن جا پنهان شدی، یکی از جن های فاسق و سرکش، تو را می شناسد و به صورت ماهی

سیاهی در نزد تو ظاهر می شود و تو را می گزد که باعث ضعف شدید تو می شود و اسب تو فرار می کند و آن لشکریان به طرف تو می شتابند و می گویند: این اسب عمرو است و به دنبال رد پای اسب می آیند. وقتی که آنها را در پایین غار مشاهده کردی، به طرف آنها بیرون بیا و در حالی که بین جاده و دجله قرار می گیری، در آن قسمت از زمین، منتظر آنها بایست. همانا خدای تعالی، آن جا را قبر و حرم تو قرار داده. پس با شمشیرت، هر چه قدرت داری از آنها بکش تا این که مرگ تو فرا رسد.

وقتی که بر تو غلبه نمایند، سرت را بریده و بر نیزه می کنند، به نزد معاویه می برند و سر تو، اولین سری است در اسلام که از این شهر به آن شهر برده می شود.

سپس امیرالمؤ منین (علیه السلام) گریه کرد و فرمود: جانم فدای ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

و میوه دل و نور چشم آن حضرت، فرزندم حسین (صلی الله علیه و آله). به درستی که بعد از تو ای عمرو، او را همراه فرزندانش می بینم که از کربلا، در کنار فرات، به طرف یزید بن معاویه علیهما لعنه الله حرکت می کنند (منظور سرهای شهدای کربلا است که به طرف شام برده می شود). سپس در همراه تو (که قبلا) نابینا و فلج بودند، از دیر پایین آمده و جسد تو را در محلی که کشته شدی، دفن می کنند و فاصله مقبره تو با دیر و موصل، صد و پنجاه قدم است. پس آن گونه شد که امیرالمؤ منین (علیه السلام) از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرد و این یکی از دلایل امامت آن جناب است.

Tags: اخبار، غیبی، امام، علی، شهادت، عمرو، بن، حمق

مقداد بن اسود

ابوسعید مقداد بن عمرو بن ثعلبه بن مالک بن ربیعه بن عامر بن مطرود البهرائی الکندی (زاده پ. م.) که سپس تر وی را مقداد بن اسود هم خواندند، از صحابه محمد پیامبر اسلام بود. او با محمّد از مکّه به مدینه هجرت کرد و در نبردهای محمّد در سپاه اسلام می جنگید.

در یکی از جنگ های دوران جاهلیت پای مردی از قبیله کنده را مجروح ساخت و به مکه گریخت و الاسود بن عبد یغوث الزُهری وی را به

پسرخواندگی پذیرفت و

ص:178

وی حلیف (هم پیمان) قبیله بنو زهره شد. او ازجمله هفت نفر نخستی است که با میل خود اسلام آورد. وی به همراه دیگر مسلمانان به به حبشه هجرت کرد. در همه غزوه های محمد شرکت داشت و گاه از تیراندازن بود. در غزوه بدر از معدود سواره ها، در احد به همراه حمزه بن عبدالمطلب از فرماندهان و در غزوه غابه فرمانده سوارکاران بود. پس از مرگ وی را به مدینه بردند.][

با رحلت محمّد، مقداد پسر اسود، به پیروی از علی بن ابی طالب از بیعت با ابوبکر سرباز زد امّا پس از بیعت کردن علی با ابوبکر، او نیز بیعت نمود. او در نزد شیعیان و اهل سنت از احترام برخوردار است. مقداد، در میان اهل سنت با لقب «حارس رسول الله» به معنی نگهبان فرستاده خدا، مشهور است. تاریخ زایش و درگذشت او نامعلوم است.

مقداد از مردم حضرموت بود. محمد پیامبر اسلام دختر عموی خود (ضباعه) دختر زبیر بن عبدالمطلب را به ازدواج او درآورد. مقداد پسری داشت به نام معبد که در جنگ جمل در سپاه عایشه بود و کشته شد.

پانویس

AMR .AL-MIDD B" ,Juynboll".

منابع] ویرایش NAZ ,7 .vol .In The Encyclopaedia of Islam ."AMR .AL-MIDD B" .G.H.A ,Juynboll

] ج MIF. Leiden ج 3 .1993 ,3 New York: E. J. Brill ج .04-90- ISBN .32 9-09419

شرح حال اصحاب حضرت امیرالمومنین علیه السلام

- مقداد بن اسود

زندگی صحابه، محمود طریقی، مشهد،

للامام الحافظ، أبی حاتم، محمد، بن حَّبان البسّتی تاریخ الصّحابه دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چا پ سوم، میلادی. (به عربی)

خلاف نیست که بصره و کوفه پس از فتح مداین پایتخت ایران و رفتن یزدگرد پسر شهریار پسر کسری از آن جا به حلوان و پس از جنگ جلولاء بنیاد شده است»

ص:179

مسعودی التّنبه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص 340.

بعد از آن که سعد کوفه را بنیاد نهاد، طوایف بسیاری از داخل شبه جزیره عربستان به کوفه مهاجرت کرده و در آن جا ساکن شدند. کوفه همیشه و مخصوصاً در زمان ائمه (علیه السلام) مرکز ثقل تشیّع بوده است. عدّه ای بر این عقیده هستند که چون اکثر ساکنین این شهر از عرب قحطانی بودند و آنان به خاطر سوابقی که در تشکیل حکومت در یمن داشتند، مفهوم امامت را بهتر درک می کردند و به همین خاطر هنگام تشکیل حکومت حضرت علی (علیه السلام) به این حکومت گردن نهادند.

تحلیل مذکور هرچند خوشایند افراد بسیاری است، امّا با سیر تاریخ اسلام مطابقت نمی کند، چراکه بعد از جنگ صفّین عده زیادی از همین اعراب قحطانی بودند که از همراهی حضرت علی (علیه السلام) سرپیچی کرده، به خوارج پیوستند و اکثریت این فرقه را تشکیل دادند و به اصل بی دولتی پافشاری کردند و شعار «اسلام منهای حکومت» را سر زبان ها انداختند.

[1] صفحه 35

نام اصلی امِّ سلمه «هند بنت ابی امیّه حذیفه»

می باشد و عده ای عقیده دارند که نامش هند و دختر «مغیره بن عبدالله بن عمروبن مخزوم» بوده است.

ایشان پس از قبول اسلام مورد آزار و اذیت مشرکین قرار گرفتند و از این رو مجبور شدند، همراه همسر و سایر مسلمانان به حبشه مهاجرت نمایند. بعد از واقعه جنگ خندق بود که از حبشه بازگشته وارد مدینه شدند و بعد از مرگ همسر، به همسری پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آمدند.

در زمان خلفای ثلاثه که هر یک از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اقتضای منافعشان، به یکی از گروه های سیاسی کمک می نمودند، ام سلمه (رحمه الله علیها)، با چشم پوشی از منافع دنیوی، به تبلیغ و ترویج احادیثی پرداخت که از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در فضیلت حضرت علی (علیه السلام) و خاندان وحی نقل شده بود

[2] صفحه 41

زبیربن عوام بن خویلد اسدی

ص:180

که بیست وهشت سال قبل از هجرت به دنیا آمده بود، از یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شمار می رفت و پسرعمه آن حضرت بود. سرانجام در واقعه جنگ جمل در سال 36 ه. ق. به دست «برموز» نامی در وادی سباع هنگامی که از جنگ جمل برمی گشت کشته شد. (طبقات ابن سعد، ج 3، صص 100 تا 110). حضرت علی (علیه السلام) در مورد او فرمودند: زبیر پیوسته با ما بود تا این که فرزندش عبدالله بن زبیر بزرگ شد اعیان الشیعه، ج 7، ص 44.

[3] صفحه 41

مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیّه بن عبدشمس بن عبدمناف، در سال دوم هجری به دنیا آمد و بعد از مدتی به همراه پدرش که از مخالفین حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، به شهر طائف تبعید شد و در خلافت عثمان به مدینه بازگردانده شد. وزیر و مشاور خلیفه گشت و بعد از بیعت مردم با حضرت علی (علیه السلام)، به هواداری از عایشه، با حضرت علی (علیه السلام) جنگید. در سال 64 هجری به جانشینی یزیدبن معاویه برگزیده شد و بعد از ده ماه حکومت، در سال 65 ه. ق. وفات کرد.

[4] صفحه 41

طلحه بن عبدالله بن عثمان،

بیست وهشت سال پیش از هجرت به دنیا آمده بود. بعد از اسلام، از یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود و در جریان انتخاب خلیفه، جزو شورای شش نفره ای بود که عُمربن خطاب برای تعیین جانشین خود انتخاب کرده بود.

او به اتفّاق زبیر، جنگ جمل را به راه انداخت، ولی هنگامی که زبیر از صحنه جنگ کناره گیری کرد، او هم چنان در عرصه باقی ماند و در اواخر جنگ، هنگامی که لشکریان بصره شکست خوردند، قصد فرار داشت که توسط مروان هدف تیر قرار گرفت و کشته شد اعلام، زرکلی، ج 3، ص 331.

[5] صفحه 41

کوفه، یکی از شهرهای مهم اسلامی بود که بعد از اسلام و در جریان جنگ های اعراب با ایرانیان، بنیان نهاده شد. مسعودی، این شهر را از هفت شهر مهمی می داند که بعد از اسلام ساخته شده است و در این مورد می نویسد:

ص:181

«درباره بنیاد آن به وسیله سعدبن ابیوقاص اختلاف است؛ بعضی گفته اند آن نیز به سال هفدهم بود و واقدی و دیگران بر این رفته اند؛ جمعی دیگر گفته اند بنیاد آن به سال پانزدهم بوده و عبدالمسیح بن بقیله غسّانی، سعد را به محل آن رهنمون شده و گفت: جایی را به تو نشان می دهم که از باتلاق بالاتر و از فلات پایین تر باشد.

خلاف نیست که بصره و کوفه پس از فتح مداین پایتخت ایران و رفتن یزدگرد پسر شهریار پسر کسری از آن جا به حلوان و پس از جنگ جلولاء بنیاد شده است» مسعودی التّنبه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص 340.

بعد از آن که سعد کوفه را بنیاد نهاد، طوایف بسیاری از داخل شبه جزیره عربستان به کوفه مهاجرت کرده و در آن جا ساکن شدند. کوفه همیشه و مخصوصاً در زمان ائمه (علیه السلام) مرکز ثقل تشیّع بوده است. عدّه ای بر این عقیده هستند که چون اکثر ساکنین این شهر از عرب قحطانی بودند و آنان به خاطر سوابقی که در تشکیل حکومت در یمن داشتند، مفهوم امامت را بهتر درک می کردند و به همین خاطر هنگام تشکیل حکومت حضرت علی (علیه السلام) به این حکومت گردن نهادند.

تحلیل مذکور هرچند خوشایند افراد بسیاری است، امّا با سیر تاریخ اسلام مطابقت نمی کند، چراکه بعد از جنگ صفّین عده زیادی از همین اعراب قحطانی بودند که از همراهی حضرت علی (علیه السلام) سرپیچی کرده، به خوارج پیوستند و اکثریت این فرقه را تشکیل دادند و به اصل بی دولتی پافشاری کردند و شعار «اسلام منهای حکومت» را سر زبان ها انداختند.

[6] صفحه 47

معاویه بن ابی سفیان اموی

(20 ق. ه. 60 ه. ق.) مؤسّس خلافت بنی امیّه است. وی در سال هشتم هجری، روز فتح مکه، اسلام پذیرفت و بعد از جریان سقیفه بنی ساعده و قشقرق های ابوسفیان، ابوبکر به پیشنهاد عمر، برادر ارشد معاویه را سردار یکی از قشون های اعزامی به شام نمود که بعد از فتح دمشق، به حکومت آن شهر منصوب شد.

درست بعد از مرگ وی بود که عمر معاویه را که قبلا حکمرانی اردن را به عهده

ص:182

داشت، به فرمانروایی دمشق منصوب کرد.

وی در سال 41 ه. ق. بعد از صلحی که بین او و امام حسن مجتبی علیه السلام به وقوع پیوست، خلافت تمامی ممالک اسلامی را به چنگ آورد رجوع شود به تاریخ طبری، ج 6، ص 80.

[7] صفحه 50

برای روشن شدن مطلب و آگاهی دو جریان مذکور،

زندگی نامه افراد هر دو جریان با اندکی تفصیل بیان می شود.

ابوسعیدمقدادبن اسود،

جزو اولین کسانی است که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد. نام پدرش «عمروبَهْرانی» است و چون اسودبن عبدیغوث او را به فرزندی پذیرفت، معروف به مقدادبن اسود شد.

در سال 33 ه. ق. در منطقه ای به نام «جرف» که در یک فرسخی مدینه است، وفات نمود و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد ایشان فرموده اند:«اِنَّ الجنّه تشتاق الی ارْبَعه عَلی و سَلْمان و عَمّار و المقداد.» همانا بهشت مشتاق چهار نفر است؛ علی (علیه السلام)، سلمان، عمار و مقداد منتهی الآمال، ج 1، 228.

[8] صفحه 50

ابوعبدالله سلمان فارسی یا محمدی، اهل را مهرمز بوده و بنابرقولی از ناحیه «جِی» اصفهان بوده است و عدّه ای بر این رفته اند که وی از اهالی کازرون می باشد.

سلمان بعد از آن که شهر خود را ترک کرد، در «حمص» سُکنی گزید. سپس برای دیدار پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سوی مکّه رهسپار گردید، چون او می دانست که پیامبری در این شهر مبعوث خواهد شد؛ امّا بین راه او را به عنوان برده به یک نفر یهودی فروختند. سلمان در نزد آن یهودی بود تا این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه مهاجرت کردند و سلمان را از آن یهودی خریده آزاد ساختند.

انس بن مالک از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که حضرت فرمودند: «انا سَابقُ وَلَد آدم

ص:183

و سَلْمان سابق

[6] صفحه 47

جندب بن جناده (ابوذر)

از قبیله بنی غفّار است. از اولین کسانی بود که اسلام آورد و بنابر قولی پنجمین شخصی بود که ایمان آورد و بعد از پذیرفتن اسلام، به میان قبیله خود بازگشت. او در جنگ های بدر، احُد و خندق حضور نداشت و بعد از جنگ خندق بود که به مدینه وارد شد. در زمان خلافت عمر به شام رفت و تا زمان عثمان در آن منطقه ماند تا این که معاویه از او به عثمان شکایت کرده و نوشت: اگر چند صباحی در این منطقه باقی بماند مردم را از تو روی گردان می کند.

عثمان هم، چون تحمل اعتراضات و تاب امربه معروف و نهی ازمنکر ابوذر در مدینه را نداشت، پس او را به صحرای بی آب و علف «رَبَذه» تبعید کرد.

ابوذر در ربذه ماند تازمانی که همسرش براثر تشنگی و گرسنگی وفات یافت و خود او نیز بعد از مدتی در آن صحرا وفات یافته و توسط افراد قافله عراق به سرکردگی مالک اشتر که در میان آن قافله بود غسل و کفن و دفن شد. بنابرقولی، وفات او مطابق است با سال 32 ه. ق. منتهی الآمال، ج 1، ص 222.

[10] صفحه 50

عماریاسرعنسی حلیف ابن مخزوم،

که با کُنیه ابی یقطان شناخته می شد. پدرش اهل یمن بود و قبل از هجرت، توسط مشرکین به شهادت رسید. مادرش سمیّه کنیز ابوحُذیفه مغیره مخذومی بود و او نیز قبل از هجرت و بعد از تحمل شکنجه های فراوان توسط ابوجهل به شهادت رسید.

عمار در سال 37 ه. ق. در سنّ نود سالگی در جنگ صفین شهید شد. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به او وعده داده بودند که به دست قوم ظالم

شهید خواهد شد، به همین خاطر هنگامی که به شهادت رسید، عده کثیری از لشکریان شام توبه کرده به سپاه

علی (علیه السلام) پیوستند.

[11] صفحه 50

عباس بن عبدالمطّلب، کُنیه اش «ابوالفضل» و عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) می باشد. در زمان جاهلیت و اسلام از بزرگان قریش بود. در جنگ بدر، در میان لشکر قریش حضور داشت و به دست مسلمانان مدینه اسیر شد. یکی از اشخاص مهمی بود که طرفدار حضرت علی (علیه السلام) بود و در سال 32 ه. ق. وفات یافت. در مدینه مدفون است.

[12] صفحه 50

محمدبن ابی بکربن ابی قحافه، مادرش اسماء بنت عمیس، همسر جعفربن ابیطالب بود که بعد از شهادت ایشان در جنگ با رومیان، به ازدواج ابوبکر درآمده و در سفر حجه الوداع محمد را به دنیا آورد.

بعد از مرگ ابوبکر، اسماء بنت عمیس به همسری علی (علیه السلام) درآمد، و محمد در خانه آن حضرت بزرگ شد.

محمدبن ابی بکر در جنگ های جمل و صفّین در لشکر حضرت علی (علیه السلام) حضور فعالی داشت و بعد از جنگ صفّین، از سوی حضرت علی (علیه السلام) به حکومت مصر فرستاده شد؛ تا این که در مصر در جنگ با عمروبن عاص به دست معاویه بن خدیج، در سال 38 ه. ق. به شهادت رسید.

حضرت علی علیه السلام وی را در نامه ای که خطاب به ابن عباس نوشته، ستوده و بنابرقولی در مورد ایشان فرموده «انّه کان لی رَبیباً و کنت له والداً اعِدُّه ولداً» (هرچند او فرزند شخص دیگری بود، ولی من برای او پدر بودم و او را فرزند خود می شمردم) منتهی الآمال، ج 1، ص 398.

[13] صفحه 50

اصبغ بن نُباته بن حارث بن عمرو از بزرگ یاران حضرت علی (علیه السلام) بود و در صفّین همراه ایشان با لشکر شام جنگیده است.

عهدنامه مالک اشتر و وصیّت حضرت علی (علیه السلام) به فرزندش محمدحنفیّه را همو نقل کرده و بعد از شهادت حضرت علی (علیه السلام) در سنین پیری وفات یافته است اعیان الشیعه، ج 3، ص 465.

در کتاب «کشی» از ابوجارود نقل شده که از او پرسیدم چرا حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تو را «شرطه الخمیس» نام نهاد؟ اصبغ در جواب گفت: به این خاطر که ما با ایشان شرط کرده بودیم تا در راه او مجاهده کنیم یا پیروز و یا کشته شویم و او شرط کرد که به پاداش آن مجاهده بهشت را برای ما ضمانت کند.

[14] صفحه 50

حارث بن عبدالله اعور هَمْدانی،

از یاران حضرت علی (علیه السلام) می باشد. در دیوان منسوب به امیرالمؤمنین، این شعر خطاب به حارث آمده که حضرت فرمودند:

یا حارِث هَمْدانی مَنْ یَمُتُ بَرَنی مِن مُؤمِن اوْ مُنا فقاً

یعنی: ای حارث هَمْدانی هرکس چه مؤمن، چه منافق هنگام مرگ مرا خواهد دید.

بنابرقول مشهور، در سال 65 ه. ق. در کوفه وفات یافت و عبدالله بن یزید انصاری که از سوی عبدالله بن زبیر حاکم کوفه بود، بر او نماز خواند اعیان الشیعه، ج 4، ص 365.

[15] صفحه 50

عمروبن حمق خزاعی از یاران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود و در جنگ های جمل، صفّین و نهروان، در لشکر حضرت علی (علیه السلام) حضور داشت. بعد از شهادت امیرالمؤمنین، در جریان دستگیری حُجَربن عَدی، به موصل گریخت و در غاری پنهان شد و در همان غار ماری او را گزید سربازان زیاد که به دنبال او آمده بودند، او را مرده یافتند.

سر او را بریدند و برای معاویه فرستادند منتهی الآمال، ج 1، ص 392.

امام حسین (علیه السلام) در نامه ای خطاب به معاویه می نویسد: «اَولَسْتَ قاتل عمروبن

ص:186

الحَمق صاحب رسول اللّه (صلى الله عليه و آله) العَبْد الصالح الذى ابلَتْه العبادَه...» يعنى: آيا تو قاتل عمروبن حمق خزاعى كه از اصحاب رسول خدا (صلى الله عليه و آله) و بنده صالح خدا بود و از] فرط] عبادت براى او، لاغر و ضعيف گشته بود، نيستى؟ نهج الشهاده، ص 248.

[16] صفحه 50

مالک بن حارث اشتر نخعى، نزديكترين فرد به حضرت على (عليه السلام) بود و در جنگ هاى آن حضرت از فرماندهان بزرگ ارتش ايشان به شمار مى رفت. وى سلحشورى هاى زيادى در جنگ هاى فتح شام و قسمتى از جنگ هاى ايران از خود نشان داد.

به عنوان يكى از فرماندهان بزرگ سپاه اسلام شناخته مى شود.

در دوره عثمان در شهر كوفه سكنى گزيد و به مخالفت با امراى ظالم عثمان پرداخت، عثمان وى را به همراه عده اى به شام تبعيد كرد تا معاويه با قدرتى كه داشت، آن ها را سركوب كند. امّا معاويه نيز از پس آنان برنيامد و آنان را به موصل فرستاد و آن ها، دوباره در سال 38 ه. ق. به كوفه بازگشتند. اميرالمؤمنين او را به عنوان والى، به مصر فرستاد. ولى قبل از اين كه به مصر برسد، در شهر قلزم در بين راه به دست ايادى معاويه در راه مصر به شهادت رسيد.

هنگامى كه خبر شهادت ايشان را به حضرت على (عليه السلام) دادند، حضرت به منبر رفته و خطبه اى ايراد فرمودند كه در نهج البلاغه به طور مفصل نقل شده است.

از حضرت نقل شده كه در مورد مالک اشتر فرمودند «اشتر براى من چنان بود كه من براى رسول خدا (صلى الله عليه و آله) بودم».

ابن ابى الحديد نيز در مورد مالک اشتر مى گويد: «اگر كسى قسم بخورد كه در عرب و عجم شجاع تر از اشتر نيست مگر استادش اميرالمومنين (عليه السلام)، گمان مى كنم كه قسمش راست باشد». منتهى الامال، ج 1، ص 369.

[17] صفحه 50

قیس بن سعدبن عباده خزرجی انصاری،

از بزرگان صحابه و از نزدیکترین یاران حضرت علی (علیه السلام) بود. حضرت او را به

ص:187

حکومت مصر منصوب کرد و در جریان جنگ صفین به فرمان ایشان از مصر برگشت. وی مردی شجاع و قوی بود و همیشه می گفت: «لولا سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) یقول: المکر و الخدیعه فی النار لکنت من امکر هذه الامه» (اگر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نمی شنیدم که جایگاه شخص مکار و حیله گر آتش است، حتماً مکارترین این امّت بودم).

قیس در دوستداری حضرت علی (علیه السلام) چنان پایدار و ثابت قدم بود که هنگامی که از پدرش در مورد حقّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) سخنی شنید، به او گفت: «تو از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این سخن را که در مورد حضرت علی (علیه السلام) گفته بود، شنیدی و باز ادعای خلافت کردی؟...» مورّخان و تذکره نویسان وفات او را سال 60 ه. ق. ذکر کرده اند.

اعیان الشیعه، ج 8، ص 453.

[18] صفحه 50

میثم بن یحیی تمّار،

بنده]غلام] یکی از زنان «بنی اسد» بود، حضرت علی (علیه السلام) او را از آن زن خریده و آزاد نمود. امّ سلمه (ره) نقل می کرده که در نیمه های شب از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که میثم را به حضرت علی (علیه السلام) سفارش می کرد.

میثم ده روز قبل از ورود امام حسین (علیه السلام) به عراق، در شهر کوفه توسط ابن زیاد به دار آویخته شد. اعیان الشیعه: ج 1، ص 198.

[19] صفحه 50

حجربن عدی،

یکی از زهاد عرب و از بزرگ یاران حضرت علی (علیه السلام) بود که در جنگ صفین، حضرت او را فرمانده لشکر قبیله «کنده» کرد و در جنگ نهروان امیر لشکر حضرت علی (علیه السلام) بود.

زیادبن ابیه به خاطر حمایت حجر از حضرت علی (علیه السلام) او را به دمشق نزد معاویه فرستاد و معاویه در منطقه ای به نام «عذراء» واقع در دو فرسخی دمشق، او و یارانش را به شهادت رسانید منتهی الآمال، ج 1، ص 369.

امام حسین (علیه السلام) در نامه ای که خطاب به معاویه نوشت، پس از سرزنش او می

نویسد: «آیا تو قاتل حجربن عدی کندی و یاران نمازگزار و عبادت پیشه او نیستی؟ آری ! تو قاتل مردانی هستی که بدعت ها را ناروا می شمردند و امر به معروف و نهی از منکر می کردند و در راه خداوند از ملامت ملامتگران نمی هراسیدند.» نهج الشهاده، ص 248.

[20] صفحه 50

عبدالله بن جعفر طیّار،

برادرزاده حضرت علی (علیه السلام) و همسر حضرت زینب (س) می باشد. در جریان کربلا دو نفر از پسرانش به شهادت رسیدند و بعد از واقعه کربلا در خدمت حضرت زینب (س) بود. عبدالله بن معاویه یکی از نوادگان ایشان است که در سال 127 ه.

ق. قیام کرد و بعد از پیروزی های اولیه، از سپاهیان بنی امیه شکست خورد، به خراسان رفت و به دست ابومسلم به شهادت رسید.

[21] صفحه 50

زیدبن ارقم بن زید:

شیخ طوسی وی را جزو یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، حضرت علی (علیه السلام)، امام حسن و امام حسین علیهماالسلام ذکر کرده است. از او روایات بسیاری در مناقب امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام نقل شده است. در جنگ صفین حضور داشته و حضرت را یاری می نموده و بعد از حضرت علی (علیه السلام)، در خدمت امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) بود، تا این که در سال 68 ه. ق.، در شهر کوفه وفات یافت اعیان الشیعه، ج 7، ص 87.

[22] صفحه 50

عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب،

پسرعموی رسول الله (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) بود و حضرت علی (علیه السلام) را در جنگ های اسلام یاری می کرد.

علاوه بر این، یکی از بزرگترین شاگردان امیرالمؤمنین به شمار می رود. «عطاء» در مورد او گفته است: «مجلسی زیباتر از

ص:189

مجلس ابن عباس ندیدم، زیرا مفسرین، شعراء و فقیهان سؤالات خود را از او می پرسیدند و ابن عباس به همه آن ها پاسخ می داد.» اعیان الشیعه، ج 8، ص 55.

[23] صفحه 56

فضل بن عباس بن عبدالمطلب،

او نیز پسرعموی پیامبر و حضرت علی (علیه السلام) بود. در ماجرای «سقیفه بنی ساعده» به طرفداری از امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرداخت و در جنگ صفین نیز حضور داشت و در جواب نامه ای که عمروعاص به عبدالله بن عباس نوشته، شعری سروده قبل از فرستادن به عمروعاص آن را به حضرت علی (علیه السلام) ارائه نمود؛ حضرت فرمودند: تو بزرگترین شاعر قریش هستی اعیان الشیعه، ج 8، ص 404.

[24] صفحه 69

اویس قرنی،

از یاران حضرت علی (علیه السلام) بوده که در جنگ صفین همراه ایشان می جنگید تا این که در سال 37 ه. ق. به شهادت رسید و در همان جا مدفون گشت. دستگاه خلافت اموی به اقتضای سیاستش، مدفن دیگری را برای او معرفی کرده است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد «اویس» فرموده اند: «یفوح روائح الجنه من قِبَل القرن و اشوقاه الیک یا اویس القرن»: (بوهای بهشت از جانب قرن میوزد، چقدر به تو شوق و علاقه دارم ای اویس قرن) اعیان الشیعه، ج 3، ص 512.

[25] صفحه 69

مصعب بن زبیر

برادر عبدالله بن زبیر بود. هنگامی که عبدالله بن زبیر بر علیه یزید شورید و بعد از هلاکت یزید، به شبه جزیره عربستان مسلط شد. مصعب را به جنگ مختار فرستاد و مصعب هم به یاری اشراف کوفه، بر مختار غلبه کرد

و او را به شهادت رساند. عاقبت خود مصعب نیز به دست لشکریان عبدالملک بن مروان کشته شد.

[26] صفحه 71

بنابر نقل شیخ مفید (ره) حضرت امام حسین (علیه السلام) شش فرزند داشته که چهار نفر از ایشان پسر و دو نفرشان دختر بودند. یکی از دختران ایشان سکینه نام داشت که

نام اصلی ایشان «آمنه» و یا «امیمه» بوده و مادر ایشان «رباب بنت امرءالقیس» بوده و همو بود که لقب سکینه را به ایشان داد. حضرت سکینه در سال 117 ه. ق. در شهر مدینه وفات یافت. منتهی الآمال، ج 1، ص 854.

[27] صفحه 75

زیدبن موسی بن جعفر

ملقب به زیدالنّار، فرزند امام موسی کاظم (علیه السلام) و برادر امام رضا (علیه السلام) می باشد. و مردم را به پیروی از «الرضی من آل محمد» و عمل به کتاب و سنّت دعوت می کرد.

مسئول امور جنگی ابن طباطبا، «ابوالسرایا» بود که بعد از پیروزی شان بر «زهیربن مسیب العبنی» ابن طباطبا را مسموم و محمدبن محمدبن زیدبن علی بن حسین (علیه السلام) را جانشین ابن طباطبا نمود. ابوالسّرایا برای شهرهای اطراف حاکمانی از علویان منصوب کرد و زیدبن موسی بن جعفر «زیدالنّار» را به حکومت اهواز منصوب کرد.

زیدالنّار علاوه بر حکومت اهواز، بصره را نیز از عباس بن محمد که از سوی ابوالسّرا یا حاکم بصره شده بود، گرفت و حاکم هر دو شهر گردید.

بعد از شکست و کشته شدن ابوالسریا، «زیدالنار» هم دستگیر شد. بنابر گفته ابن اثیر، چون زید هنگام ورود به بصره خانه های زیادی از بنی عباس و تابعین آن ها را به آتش کشیده بود، به او لقب «النّار» داده بودند الکامل، ج 5، ص 173. شرح وقایع سال 199 ه. ق.

[28] صفحه 76

زیدبن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) در سال 78 ه. ق. متولد و در سال 120 ه. ق. به شهادت رسید.

مادر ایشان کنیزی به نام «حوریه» بوده که توسط مختاربن ابی عبیده ثقفی به امام سجاد (علیه السلام) اهداء شده بود.

[29] صفحه 78

بعد از شهادت زید، فرزندش یحیی

از کوفه به مداین رفت و از آن جا به ری و از ری نیز به خراسان رفت و در شهر بلخ نزد «حریش بن عمروبن داود» اقامت گزید تا این که در سال 125 ه. ق. توسط

عمال حکومتی دستگیر شد و این زمانی بود که هشام مرده و ولیدبن یزید، جانشین او شده بود، به حاکم خراسان نامه نوشت که یحیی را آزاد کنید. او نیز یحیی را آزد کرد و به او گفت: به سوی دمشق راهی شود.

یحیی به سرخس رفت. اما حاکم شهر او را بیرون کرد. بعد به سوی بیهق رفت و از بیهق به سوی نیشابور روانه شد و مدتی نیز در هرات بود. این حرکت ها همراه بود با جنگ و گریزهایی که یحیی بن زید در آن ها پیروز می شد تا این که در «جورجان» به دست افراد «نصربن سیّار» شهید شد.

جنازه او را همانند جنازه پدرش به صلیب کشیدند. هم چنان بر صلیب بود تا این که توسط ابومسلم پایین آورده شد و به خاک سپرده شد ابن اثیر، الکامل، ج 4، ص 260. شرح حوادث سال 225 ه. ق.

[30] صفحه 81

محمد و ابراهیم،

فرزندان عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) هستند.

بعد از شهادت یحیی بن زید، محمدبن عبدالله زمینه قیام دیگری را آماده کرد.

پدرش عبدالله بن حسن بن حسن بن علی (علیه السلام) درباره او تبلیغات فراوانی انجام داد و در نتیجه، بسیاری او را به عنوان «مهدی اهل بیت (علیه السلام)» شناختند.

بنی عباس نیز گرد او جمع شدند، حتی منصور عباسی با او بیعت کرد، در حالی که مبلغ های آن ها در خراسان به نفع آنان تبلیغ می کردند. اما وقتی کار بنی عباس قوت گرفت، او را رها کردند، تا این که در سال 145 ه. ق. در عهد منصور عباسی، محمد در مدینه و ابراهیم در بصره قیام کردند.

منصور عباسی هم عیسی بن موسی را به جنگ محمدبن عبدالله فرستاد و عیسی بر محمد پیروز شده او را کشت محمد در تاریخ به نفس زکیّه مشهور است.

ابراهیم نیز در جنگ با لشکریان منصور عباسی کشته شد. الکامل، ج 5، ص 4.

[31] صفحه 89

سعیدبن جبیربن هشام اسدی، از بزرگان صحابه امام زین العابدین (علیه السلام) بوده است. فضل بن شاذان در این مورد گفته است که «لم یکن فی زمن علی بن الحسین

ص:192

علیهماالسلام فی اول امره الا خمسه انفس: سعیدبن جبیر و سعیدبن المسیّب و محمدبن جبیربن مطعم و یحیی بن ام الطویل و ابوخالد الکابلی»: (زمان علی بن حسین (علیه السلام) در آغاز کار به غیر از پنج نفر، یعنی سعیدبن جبیر، سعیدبن مسیب، محمدبن جبیربن مطعم، یحیی بن امّ طویل و ابوخالد کابلی، شخص دیگری نبود).

ابن خلکان می نویسد: هنگامی که عبدالرحمن بن محمدبن اشعث بر علیه عبدالملک بن مروان قیام کرد، سعیدبن جبیر همراه او بود و هنگامی که عبدالرحمن بن محمدبن اشعث کشته شد و یارانش پراکنده شدند، سعیدبن جبیر به مکه رفت و خالدبن عبدالله قسری که والی مکه بود، او را دستگیر کرده نزد حجاج بن یوسف ثقفی فرستاد و حجاج او را در شعبان سال 95 ه. ق. به قتل رسانید اعیان الشیعه، ج 1، صص 234 و 235.

[32] صفحه 89

ابولبختری

نام او سعیدبن عمران و بنابر قولی سعیدبن فیروز می باشد. شیخ طوسی در کتاب رجال، او را از صحابه حضرت علی (علیه السلام) شمرده است. او هنگام قیام عبدالرحمن بن محمدبن اشعث او را یاری کرده است و در سال 183 ه. ق. وفات یافته است اعیان الشیعه، ج 7، صص 226 و 242.

[33] صفحه 89

شعبی،

اسمش عامربن شرحبیل است و یکی از منابع تفسیر مجمع البیان می باشد.

[34] صفحه 89

جبله بن زحر

یکی از قراء بزرگ بود که در واقعه دیر جماجم جنگی که بین عبدالرحمن بن محمدبن اشعث و حجاج اتفاق افتاد کشته شد. او یکی از بزرگان لشکر

عبدالرحمن بن محمدبن اشعث بود که با نقل گفتار امیرالمؤمنین، مردم را به جنگ با سپاه حجاج

ص:193

تشویق می کرد الکامل، ج 4، ص 85.

[35] صفحه 103

ابومسلم خود را پسر «عمیربن بطین عجلی» می دانست که مادرش کنیز او بوده و هنگام بارداری او را به معقل و ادریس عجلی فروخته و ابومسلم در خانه آن دو به دنیا آمده و تربیت یافته است و چون معقل و ادریس از طرفداران محمدبن علی بن عبدالله بن عباس بوده اند، ابومسلم با داعیان محمدبن علی یعنی «سلیمان بن کثیر»، «مالک بن هیثم» و «لاهزبن قرط» ارتباط برقرار می کند و در این زمان معقل و ادریس او را آزاد می کنند.

ابومسلم نزد محمدبن علی می آید، محمدبن علی او را قاصد میان خود و داعیانش در خراسان می کند و ابومسلم بوده که خبر مرگ محمدبن علی و جانشینی ابراهیم را به عراق و خراسان می برد اخبار الطّوال، ص 379.

ابن اثیر زندگی ابومسلم را به گونه ای دیگر بیان کرده و در آغاز کلام می گوید:

مردم در نسب او اختلاف دارند و زندگینامه او را به چند گونه بیان می دارد. الکامل، ج 4، ص 252.

[36] صفحه 177

نیاز به تبیین های اخبار یهود، از هنگام خلافت عمربن خطاب احساس می شد.

همین احساس نیاز سبب شد که احبار یهود و علمای مسیحی در میان مسلمانان صاحب نظر و عقیده باشند.

اولین کسی که از طرف خلفا برای این امر پشتیبانی و حمایت شد، تمیم بن اوس داری بود. گویا او کیش مسیحی داشته و در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، در نهمین سال هجرت به مدینه آمده و اظهار اسلام کرده بوده است.

در صفحه 281 از جلد اول کتاب «کنزالعمال» آمده است که

«تمیم بن اوس»

اولین کسی بوده که در میان مسلمانان به قصه گویی پرداخته و از عمربن خطاب خواست تا به وی اجازه دهد تا ایستاده به مردم قصه بگوید و عمر هم به او اجازه داد. عمربن خطاب در حالی که نقل حدیث و نوشتن و کتابت حدیث را هم ممنوع

ص:194

کرده بود و این عمل خود را چنین توجیه می کرد که اگر به این کار اجازه داده شود و حدیث به صورت مکتوب درآید، با آیات قرآن مخلوط و موجب اشتباه می شود، به فردی که مسیحی بوده و تنها در سال آخر حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ایمان آورده بوده، اجازه داد تا قصه گویی کند و در کانون مملکت اسلامی، خرافه های ادیان دیگر را به عنوان توجیه دینی برای مسلمانان بازگو کند. در آن ایام که مسلمانان از اطراف و اکناف به شهر هجوم می آوردند و اهالی شهر را پیروان و شاگردان راستین مکتب رسول اکرم می دانستند، افسانه پردازی یک مسیحی نو مسلمان، به جای تبیین های اعتقادی، ذهن و اندیشه آنان را پر می کرد و همه این افسانه های منسوخ و یا ساخته و پرداخته ذهن یک مسیحی، سخنان پیامبر اکرم قلمداد می شد.

پس از عمربن خطاب، عثمان رویه او را پی گرفت و کعب الاحبار را به عنوان همنشین و مفتی اعظم انتخاب کرد.

ذهبی در مورد

«کعب الاحبار»

می نویسد: دانشمند یهودی بود که بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اسلام آورد و در زمان خلافت عمربن خطاب از یمن به مدینه آمد. بعد از ورود، همنشین اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و برای آنان از کتاب های اسرائیلی سخن می گفت و نکات عجیب را حفظ می کرد.

قدر و منزلت او به حدی بود که عثمان بن عفّان همیشه از وی حمایت می کرد و به خاطر او با ابوذر غفاری بدرفتاری می کرد.

سومین فرد] قصه گو] ، وهب بن منبه بود که در اواخر خلافت عثمان به دنیا آمد. او از کتاب های یهود سخن بسیار نقل کرده و عاقبت در سال 114 ه. ق. وفات کرد میزان الاعتدال، ج 4، ص 352.

متأسفانه احادیثی که از این افراد در کتاب های تفسیر و سایر کتاب های شیعی و بالخصوص سنّی نقل شده فراوان است و گویا تفکیک این روایات از حدیث های ائمه و پیامبر (صلی الله علیه و آله) کاری بسیار سخت و محتاج زمان می باشد. دانشمند محترم، جناب آقای جعفر سبحانی در کتاب «ملل و نحل» به تفصیل در این مورد سخن گفته

اند، ایشان در مورد فرقه فرقه شدن امت اسلامی چندین دلیل آورده اند که چهارمین دلیل ایشان به بررسی نقش احبار یهودی و راهبان مسیحی در ایجاد تفرقه در میان امت اسلامی، اختصاص یافته است جعفر سبحانی، ملل و نحل، ج 1، صص 77، 104.

[37] صفحه 179

معتمد

که نامش احمدبن جعفر متوکل بوده، در رجب سال 256 ه. ق. به خلافت رسید و در رجب سال 279 ه. ق. مرد.

مسعودی می گوید: عده ای گفته اند در پنجاه سالگی وفات کرده و عده ای بر این عقیده اند که او در 48 سالگی فوت کرده است التنبیهوالاشراف.

[38] صفحه 272

هر دو، «امّ ولد» یعنی کنیز بودند و آنان را از شمال خراسان به اسارت آورده بودند و گرنه کنیز نمی شدند. مادر مأمون کنیزی به نام «مراجل» از اهالی بادغیس بود و مادر معتصم کنیزی به نام «مارده» بود التنبیهوالاشراف.

آنان که می گویند مادر مأمون ایرانی بود، سخت در اشتباهند و یا به سخن درست تر درصدد جعل واقعیات هستند، چرا که در زمان عباسیان، همه جای فلات ایران، اعم از مسلمان و زرتشتی تسخیر شده بود که زرتشتیان هم اهل کتاب شناخته می شدند و هیچ کس در فلات ایران قابل اسارت و برده کردن نبود.

عرب ها حدود فلات ایران و زبان و نژاد مردم را در نظر نمی گرفتند. آنان هر چه در مشرق پیش می رفتند، به همان میزان لفظ خراسان را نیز پیش می بردند، به حدی که سمرقند و بخارا را نیز جزو خراسان بل قلب خراسان حساب می کردند و می گفتند، مادر مأمون و معتصم، خراسانی هستند. در حالی که مرز نهایی فلات ایران در آن قسمت، رودخانه جیحون بوده است.

نخستین گروهی که هجرت کردند

نخستین دسته ای که به منظور حفظ جان و عقیده خود مکه را ترک گفتند و تن به غربت دادند این عده بودند که بعضی از آنها زن و فرزند خود را نیز همراه داشتند.

1 - ابو حذیفه پس عتبه بن ربیعه، از قبیله بنی عبد الشمس وی همسر خود «سهله» دختر سهیل بن عمرو از قبله بنی عامر را نیز همراه داشت. پسر او محمد بن ابی حذیفه در حبشه متولد گردید.

2 - زبیر بن عوام، زبیر از جانب پدر برادرزاده حضرت خدیجه از قبیله بنیاسد بن عبدالعزی، و از طرف مادر عمه زاده پیغمبر از فامیل بنی هاشم بود. زیرا مادر وی «صفیه» دختر عبدالمطلب بود.

3 - مصعب بن عمیر، از قبیله بنی عبدالدار که گفتیم خود را از حبس و بند نجات داد و همراه سایر مسلمانان به حبشه هجرت کرد. مصعب در آن هنگام جوانی نوخاسته بود.

4 - عثمان بن عفان، از قبیله بنیامیه. عثمان همسر جوان خود «رقیه» دختر پیغمبر را نیز همراه داشت.

5 - عبدالرحمان بن عوف، از قبیله بنی زهره که از مال داران بزرگ عرب به شمار می رفت.

6 - ابو سلمه عبدالله بن عبدالاسد مخزومی. زن او هند معروف به «ام سلمه» که بعدها پس از مرگ ابوسلمه به همسری پیغمبر درآمد نیز با وی بود.

ابوسلمه و همسرش هر دو از قبیله بنی مخزوم بودند. دختر ابوسلمه زینب نیز در حبشه متوله گردید.

7 - عثمان بن مظعون، از قبیله بنی جمح. این مرد از نیاکان مسلمانان نخستین بود، و بعدها برادر خوانده پیغمبر شد، و چون در مدینه بدرود حیات گفت پیغمبر در مرگش سخت اندوهگین گردید.

8 - عامربن ربیعه، از قبیله بنیعدی. که با خاندان خطاب هم پیمان بود. عامر همسرش «لیلی» دخترابو حثمه بن غانم را همراه داشت.

9 - ابو سبره بن رهم، از قبیله بنی عامر. بعضی گفته اند: وی ابوحاطب بن عمرو

ص:197

بود و نخستین کسی است که تن به هجرت داد.

10 - صهیب بن وهب بن ربیعه، از قبله بنی حارث.

این ده نفر نخستین افراد مسلمانی بودند که به حبشه مهاجرت کردند. سرکرده اینان «عثمان بن مظعون» بود. (سیره ابن هشام - جلد 1 صفحه 213)

این عده پس از چند ماه که در حبشه ماندند شنیدند که بسیاری از قریش و کسان آنها مسلمان شده اند. این خبر بی اصل موجب گردید که عده ای از آنها به مکه بازگردند، و چون متوجه شدند خبر دروغ بوده عده ای ناگزیر درحمایت رجال قریشقرار گرفتند تا درامام بمانند، و دسته دیگر از پناه بردن به قریش امتناع ورزیدند و همین نیز باعث شد که بار دیگر مسلمانان زجر بیشتر ببرند. سرانجام اکثر مسلمانان تن به مهاجرت دادند که جمعا 83 یا 82 مرد، غیر از زن و فرزندان خود بودند.

دومین گروه مهاجرین

پس از حرکت ده نفر نامبرده که شایدبیش از دیگران تحت فشار و تعقیب و سرزنش کسان و بستگان خود بودند، دسته دیگری به سر کردگی جعفر بن ابیطالب برادر بزرگ امیر مؤمنان علی علیه السلام و عموزاده پیغمبر اسلام ازمکه خارج شدند و روز به حبشه نهادند. همچنین افراد دیگری به دنبال آنها به طور آشکار یا دور از چشم قریش مکه را ترک گفتند و به حبشه رفتند و اینان:

11 - جعفر بن ابیطالب از قبیله بنی هاشم که در آن موقع 24 سال داشت.

همسرش «اسماء» دختر عمیس از قبیله خثعم که از زنان با فضیلت به شمار می رفت نیز همراه او بود. فرزند آنها عبدالله بن جعفر بن جعفر نیز در همین سفر حبشه در آن سرزمین متولد گردید.

12 - عمرو بن سعید بن عاص، ازقبیله بنی امیه. وی زن خود «فاطمه» دختر صفوان بن امیه را نیز همراه داشت.

13 - خالد بن سعید بن عاص برادر عمرو بن سعید. نامبرده به اتفاق همسرش «امینه» یا «همینه» دختر خلف بن اسعد از قبیله خزاعه بود.

پسر و دختر خالد به

نامهای «خالد» و «آمنه» نیز درحبشه متولد شدند. آمنه بعدها شوهر کرد به زبیر بن عوام و از وی دو پسر آورد به اسامی «عمرو بن زبیر» و «خالد بن زبیر) 14 - عبدالله بن جحش، از قبیله بنی اسد. که با برادرش عبیدالله و دو تن بعدی هم پیمان قریش بودند.

15 - عبیدالله بن جحش، برادر عبدالله نامبرده است. وی یکی از چند جوان زیبا و برازنده و خوش ترکیب قریش بود که خواهیم گفت همین زیبائی و تناسب اندام و برازندگی جسمانی باعث ارتداد و انحراف او از اسلام شد. وی همسرش «ام حبیبه» دختر ابوسفیان اموی را نیز همراه داشت.

16 - قیس بن عبدالله، ازقبیله بنی اسد بن خزیمه. همسر او «برکه» دختر یسار کنیز ابوسفیان اموی نیزبا وی بود.

17 - معیقیب بن ابی فاطمه، از قبیله دوس.

18 - ابوموسی اشعری عبدالله بن قیس، از قبیله بنی عبدالشمس که با خاندان عتبه بن ربیعه هم پیمان بود.

19 - عتبه بن غزوان، از قبیله نوفل.

20 - اسود بن نوفل بن خویلد، از قبیله بنی اسد بن عبدالعزی.

21 - یزید بن ربیعه بن اسود بن مطلب، از قبیله بنی اسد مذکور. پیشتر گفتیم که جد وی «اسود بن مطلب» از کسانی بود که پیغمبر و مسلمانان را ریشخند می کرد، و به نفرین پیغمبر نابینا شد. و گفتیم که پسر وی زمعه نیز کشرک بود و در جنگ بدر به قتل رسید ولی می بینید که «یزید» پسر آنها مسلمان شده و تن به هجرت داده است.

22 - عمرو بن امیه نیز از قبیله بنی اسد بن عبدالعزی.

23 - طلیب بن عمیر بن وهب، از قبیله بنی عبدالدار بن قصی 24 - سویبط بن سعد بن حرمله، از قبیله بنی عبدالدار.

25 - جهم بن قیس بن شرحبیل، از همین قبیله، که همسرش «ام حرمله» دختر عبدالاسد پسر حذیمه بن اقیش خزاعی را نیز همراه داشت.

26 - عمرو بن جهم، پسر جهم نامبرده.

27 - خزیمه بن جهم، پسر دیگر جهم.

28 - ابوالروم بن عمیر، از همان قبیله بنی عبدالدار.

29 - فراس بن نضر بن حارث نیز از همان قبیله. پیشتر گفتیم که نصر بن حارث یکی از مستهزئان پیغمبر بود و از افراد خطرناک و دشمنان سرسخت پیغمبر و اسلام به شمار می رفت، ولی پسرش از دل باختگان رهبر اسلام شد.

30 - عامر بن ابنی و قاص ار قبیله بنی زهره که همسرش «رمله» دختر ابو عوف سهمی از فبیله بنی سهم با وی بود بود عبدالله بن مطلب پسر او در جبشه متواد گردید.

34 - هبداله بن مسعود از قبیله بنی هذیل و هم پیمانان قریش. عبدالله مسعود که بعد ها اورا بیشتر خواهیم شناخت از مردان نامی اسلام بود و یکی ار مبلغان زبر دست و قاری مشهور به شمار می رفت.

35 - غتبه بن مسعود برادر عبدالله مسعود.

36 - مقداد بن عمرو از قبیله بهراء. مقداد که بعدها از مردان کم نظیر اسلام به شمار آمد چون پدر خوانده اسود بن عبد یغوث بود در جاهلیت به وی مقدادبن اسود می گفتند.

37 - حارث بن خالد از قبیله تمیم که همسرش «ریطه» دختر حارث بن جبله بن عامر از همان قبیله تمیم رانیز همراه داشت پسروی موسی بن حارث و دخترانش «عایشه» و «زینب» و «فاطمه» در حبشه متولد گردیدند.

38 - عمرو بن عثمان بن کعب نیز از قبیله تیم

39 - عثمان بن عثمان بن شرید شماس از قبیله بنی مخزوم. شماس مبالغه در شمس یعنی خورشید است. نطر به زیبایی وی او را بدین لغب خواندند. زیرا وقتی در زمان جاهلیت وارد مکه شد مردم از ریبایی وی دچار شگفتی شدند عتبه بن ربیعه که داعی او بود گفت من زیبا تر از شماس (خورشید پنهان) به شما نشان می دهم و از اینجا او را به این لغب خواندند.

40 - هبار بن سفیان بن عبداالاسد نیز از قبیله بنی مخزوم.

41 - عبدالله بن سفیان. نیز از قبیله بنی مخزوم.

42 - هشام بن ابی حزیفه نیز از قبیله بنی مخزوم.

43 - سلمه بن هشام بن مغیره نیز از قبیله بنی مخزوم.

44 - عیاش بن ابی ربیعه بن مغیره نیز از قبیله بنی مخزوم.

45 - سائب بن مظعون، پسر عثمان بن مظعون، سابق الذکر از قبیله بنی جمح.

46 - معتب بن عوفبن عامر، از قبیله خزاعه. هم پیمان قریش.

47 - قدامه بن مظعون برادر عثمان بن مظعون.

48 - عبدالله بن مظعون برادر دیگر عثمان

49 - حاطب بن حارث بن معمر، نیز از قبیله بنی جمح که همسرش «فاطمه» دختر مجلل بن عباده بن قیس، بنی عامر را نیز همراه داشت.

50 - محمد بن حاطب پسر حاطب مزبور و از همان فاطمه همسر وی.

51 - حارث بن حاطب، پسر دیگر حاطب.

52 - حطاب بن حارث، برادر حاطب، نامبرده به اتفاق همسرش «فکیهه» دختر یسار.

53 - سفیان بن معمر بن حبیب، نیز از بنی جمح به اتفاق همسرش «حسنه».

54 - جابر بن سفیان پسر سفیان.

55 - جناده بن سفیان پسر دیگر او.

56 - شرحبیل بن عبدالله برادر مادری پسران سفیان که مادر هر سه نفر همان «حسنه» بوده است.

57 - عثمان بن ربیعه، از همان قبیله بنی جمح که با عقمان بن مظعون جمعا 11 مرد بودند.

58 - خنیس بن حذلفه بن قیس، از قبیله بنی سهم.

59 - عبدالله بن حارث بن قیس، برادر زاده خنیس.

60 - هشام بن عاص بن وائل، نیز از بنی سهم. قبلا گفتیم که عاص بن وائل از دشمنان سرسخت پیغبر اسلام بود، و درباره سخنان ناهنجار او بود که سوره کوثر نازل شد، ولی اینک می بینیم که پسر او دلداده اسلام و پیغمبر است.

61 - قیس بن حذافه بن قیس، برادر خنیس بن حذافه نام برده.

62 - ابوقیس بن حارث بن قیس، برادر عبدالله بن قیس نام برده.

63 - معمر بن عبدالله بن نضله بن عبد العزى از قبیله بنی عدی.

64 - عروه بن عبدالعزی بن حرثان.

65 - عدی بن نضله نب عبدالعزی.

66 - نعمان بن عدی پسر عدی نامبرده. چنانکه می بینید این چهار تن از یک فامیل بودند.

67 - عبدالله بن مخرمه بن عبدالعزی از قبیله بنی عامر.

68 - عبدالله بن سهیل بن عمرو، نیز از بنی عامر. خواهران این عبدالله که زن ابوحذیفه نب عتبه و ابوسبره بن ابی رهم بود هم در این هجرت شرکت داشتند.

ماجرای این عبدالله در بازگشت از حبشه با پدرش سهیل بن عمرو فداکاری وی در راه اسلام را ضمن وقایع بعدی در جلد دوم خواهیم دید.

69 - شمس بن عبدود از همان قبیله.

70 - سلیط بن عمرو بن عبدشمس بن عبدود از همان قبیله.

71 - سکران بن عمرو بن عبدشمس برادر سلیط که همسرش «سوده» دختر عمویش زمعه بن قیس، همراه او بود.

72 - مالک بن زمعه بن قیس، برادر «سوده» به اتفاق همسرش «عمره» دختر سعدی بن وقدان بن عبد شمس

73 - حاطب بن عمرو بن عبدشمس.

74 - سعد بن خوله که هم پیمان بنی عامر از مردم یمن بود.

75 - ابو عبیده جراح از قبیله بنی حارث. نامش عامر بن عبدالله بود.

76 - سهیل بن بیضاء از همان قبیله. بیضاء لقب مادر او «دعد» بوده است. که گویا به ملاحظه سفیدی اش بدین نام موسوم شده است. پدر سهیل، وهب بن ربیعه بوده، ولی بیشتر به نام مادرش خوانده شده است.

77 - عمرو بن ابی سرح بن ربیعه از همان قبیله.

78 - عیاض بن زهیر بن ابی شداد.

79 - عمرو بن حارث بن زهیر، برادرزاده «عیاض» نام برده.

80 - عثمان بن عبد غنم بن زهیر، پسر عموی «عمرو» نامبرده.

ص:202

81 - سعد بن عبد قیس بن لقیط از همان قبیله.

82 - حارثبن عبد قیس بن لقیط برادر «سعد» نامبرده.

83 - عبدالله بن حذافه نب عیس سهمی از قبیله بنی سهم. این شخص همان سفیر معروف بعدی پیغمبر است که نامه رسول اکرم را به دربار ایران برد و به دست خسرو پرویز داد و ابلاغ رسالت کرد.

84 - حارث بن عیس از قبیله بنی سهم.

85 - معمر بن حارث بن قیس از قبیله بنی سهم.

86 - بشر بن حارث بن قیس از قبیله بنی سهم.

87 - سعید بن عمرو برادر مادری او. مادر وی از قبیله بنی تمیم بوده است.

88 - سعید بن حارث بن قیس از قبیله بنی تمیم.

89 - سائب بن حارث بن قیس از قبیله بنی تمیم.

90 - عمیر بن رئاب بن حذیفه از قبیله بنی تمیم.

91 - محمیه بنت جزء، از بنی زبید هم پیمان بنی سهم.

مهاجران حبشه به گفته ابن هشام گذشته از زنان و فرزندان خود که همراه داشتند، و فرزندانی که در حبشه متولد شدند، جمعا (83 نفر) بودند. (سیره ابن هشام - جلد 1 ص 213 تا 220 - در صورتی که عمار یاسر را جزو مهاجران به حبشه بدانیم 82 نفر خواهند بود.)

هیجده نفر از مهاجرین همسر داشتند و چهار تن دارای هفت اولاد ذکور بودند.

زنان بعضی از آنها نیز در حبشه چهار پسر و پنج دختر زائیدند.

زنان مهاجرین

در این جا مناسب می دانیم برای ادای حق زنان مسلمانی که همراه شوهران داپرست خویش تن به هجرت و آن سفر پرخطر دادند و برخی از آنها در حبشه و بازگشت به مدینه نقشی سازنده و سرنوشتی گوناگون داشته اند، اسامی آنها را جداگانه در ستون مشخص بیاوریم، و اینان:

1 - اسماء دختر عمیس همسر جعفر بن ابیطالب برادر بزرگتر علی علیه السلام و

ص:203

سردار معروف.

2 - رقیه، دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و همسر عثمان بن عفان.

3 - فاطمه، دختر صفوان بن امیه همسر عمرو بن سعید بن عاص.

4 - امینه، دختر خلف بن اسعد بن عامر همسر خالد بن سعید بن عاص.

5 - ام حبیبه، دختر ابوسفیان عمسر عبیدالله بن جحش.

6 - برکه، دختر یسار همسر قیس بن عبدالله.

7 - ام حرمله، دختر عبدالاسود بن حذیمه همسر جهم بن قیس.

8 - رمله، دختر ابوعوف بن خبیره، همسر مطلب بن ازهر.

9 - ریطه، دختر حارثبن جبله، همسر حارث بن خالد.

10 - ام سلمه، دختر ابوامیه بن مغیره، همسر عبدالله بن عمرو بن مخزوم.

11 - فاطمه، دختر مجلل بن عبدالله همسر خاطب بن حارث.

12 - فکینه، دختر یسار، همسر خطاب بن حارث.

13 - حسنه، همسر سفیان بن معمر.

14 - ام کلثوم، دختر سهیل بن عمرو، همسر ابوسبره بن ابی رهم.

15 - سوده، دختر زمعه بن قیس، همسر سکران بن عمرو.

16 - عمره، دختر سعدی بن وقدان، همسر مالک بن زمعه.

17 - لیلی، دختر ابو حثمه بن غانم، همسر عامر بن ربیعه.

18 - سهله، دختر سهیل بن عمرو، همسر ابو حذیفه بن عتبه بن ربیعه.

فرزندان مهاجرین که همراه آنها بودند

چهار نفر از مهاجرین فرزندان خردسال خود را نیز همراه داشتند. فرزندان مهاجرین 7 نفر بوده اند. بعضی از اینان با ماردان خود بوده اند، و فقط یکی با پدر بوده است. معلوم نیست که آیا مادر او درگذشته بود یا چون مانند شوهر مسلمان نبوده، کسان او از هجرت وی با شوهر و فرزند مسلمانش امتناع ورزیده اند؟ یا اینکه مادر او هم بوده است ولی تاریخ ثبت نکرده است.

اینک اسامی اینان نیز حداگانه برای ثبت در ترایخ نگارش می یابد؛ چه اینان در

بازگشت از حبشه در سرنوشت مسلمین نقشی داشته اند، و به مناسبت از آنها یاد می شود، و اینان:

1 - عمرو بن جهم بن قیس.

2 - خزیمه بن جهم برادر وی.

3 - سائب بن عثمان بن مظعون، از مادر او ذکری نشده است.

4 - محمد بن حاطب بن حارث.

5 - حارث بن حاطب، برادر وی.

6 - جابر بن سفیان بن معمر.

7 - جناده بن سفیان، برادر او.

آنها که در حبشه متولد شدند.

در خلال مطالب گذشته از فرزندان برخی از مهاجران که درحبشه متولد شدند یاد کردیم و اسامی آنها را برشمردیم.

ولی چون بعضی از اینان پس از بازگشت به مدینه نقشی مهم در تاریخ اسلام داشته اند، و همه آنها در موارد گوناگون نام برده می شود، خوب است که جداگانه نیز نام آنها مسطور گردد، تا بهتر در خاطره ها بماند، و اینان:

1 - عبدالله بن جعفر بن ابیطالب. (به گفته یعقوبی فرزندان جعفر همگی در حبشه متولد شدند.)

2 - سعید بن خالد بن سعید.

3 - امه دختر خالد بن سعید.

4 - عبدالله بن مطلب بن ازهر.

5 - موسی بن حارث بن خالد.

6 - عایشه دختر حارث نامبرده.

7 - زینب خواهر وی.

8 - فاطمه خواهر دیگر او.

9 - زینب دختر ابوسلمه بن عبدالاسد. (از 83 نفر مهاجران حبشه 8 مرد:

عبیدالله جحش، حاطب و حطاب و عبدالله فرزندان حارث، عروه بن عبدالعزی و

عدی بن نضله، مطلب بن ازهر و عمرو بن امیه و سه زن: ام حرمله، فاطمه دختر صفوان بن امیه، و ریطه در حبشه وفات یافتند.)

اللهم عجل لولیک الفرج والعافیه والنصر واجعلنا من خیر انصاره و اعوانه و المستشهدین بین یدیه

آشنایی مختصر علاوه بر جریان های گذشته با اصحاب پیامبر

اشاره

سلمان فارسی

«سلمان فارسی از مردم ایران بود که سیصد سال عمر نمود ودر سالهای ابتدای بعثت، توانست رسولخدا (صلی الله علیه و آله) را زیارت کند ومسلمان شودودرکمالات به درجه ای برسد که پیامبر خدا، اورا سلمان محمّدی بنامد. دراواخر عمر، از طرف عمر حاکم مدائن بود ودر همانجا از دنیارفت ودرآن شهر دفن گردید.

در باب زهد او آمده است که: سلمان هرسال پنج هزار درهم از بیت المال می گرفت که همه را صدقه می داد واز تلاش خود مبلغی بدست آورده وبا آن زندگی می کرد. او خانه ای نداشت وروزها در سایه درختان ودیوارها استراحت می نمود. روزی شخصی به او گفت: می خواهی خانه ای برایت بسازم؟ سلمان گفت: من به خانه نیاز ندارم! امّا آن مردخیلی اصرار کرد. سلمان به او گفت: تو می دانی من چه خانه ای نیازدارم؟ مرد گفت: خانه ای می خواهی که وقتی می ایستی، سرت به سقف می رسد! واگر پاهای خود را دراز کنی، به دیوار برسد! سلمان گفت: راست گفتی! وآن مرد چنین خانه ای برای سلمان ساخت.

علی (علیه السلام) فرمود: سلمان را پر از علم وحکمت کرده اند.»

ابوذر غفاری:

«ابوذر نامش جندب بن جناده از قبیله غفّار بوده است.

نقل شده که پیامبر فرمود: ابوذر در زهد در میان امّت من، شبیه عیسی بن مریم (علیه السلام) است.

همچنین پیامبر فرمود: برزمین راه نرفته وآسمان سایه نیانداخته برکسیکه از ابوذر راستگوتر باشد.

بعد از رحلت رسولخدا (صلی الله علیه و آله)، ابوذر در خط ولایت بود ودر زمان عثمان، با زراندوزان مخصوصا معاویه مبارزه نمود تا اینکه بدستور خلیفه سوم، به ربذه (در نزدیکی مدینه) تبعید شد ودر همانجا از دنیا رفت.»

عمّاربن یاسر:

«او از اولین مسلمانان بود که کفّار قریش، پدر ومادرش را در راه اسلام، شهید کردند وخود اورا بارها شکنجه نمودند.

بعد از رحلت پیامبر، در خط ولایت بود ودر زمان عثمان، به مفاسدومظالم او اعتراض می نمود تا اینکه روزی عثمان اورا احضار کرد وخودبا غلامش، آنقدر اورا زدند که مجروح وبیهوش شد !

بالاخره او در جنگ صفین، در رکاب مولای متقیان علی (علیه السلام) در سنین نودسالگی به شهادت رسید.»

مقدادبن اسود کندی:

«در میان اصحاب پیامبر، بعد از سلمان وابوذر، کسی به مقام مقدادنمی رسد.

امام پنجم فرمود: بعد از رحلت رسولخدا (صلی الله علیه و آله) اصحاب پیامبر مرتدشدند به غیر از سلمان، ابوذر، مقداد وعمّار !

او بعد از رحلت رسولخدا (صلی الله علیه و آله)، همواره در کنار علی (علیه السلام) بود تا اینکه درسال 33 هجری در سن هفتادسالگی رحلت نمود واورا در قبرستان بقیع دفن نمودند.»

ابوایوب انصاری:

پیامبر در هنگام هجرت به مدینه به خانه او وارد شد. او از اصحاب پیامبربوده است که بعد از رحلت پیغمبر در کنار علی (علیه السلام) درجنگهای جمل وصفین ونهروان

ص:207

حضور داشت. در جنگ صفین، او روزی بطرف لشگرمعاویه رفت وهماورد خواست وچون کسی حاضرنشد به صفوف دشمن حمله کرد وسینه لشگر را شکافت وبه چادر فرماندهی معاویه رسید. معاویه فرار کرد وشامیان باو درگیرشدند واو به سلامت به لشگرعلی (علیه السلام) برگشت. معاویه یاران خودرا سرزنش کرد وگفت: یکی از یاران علی (علیه السلام) تا اینجا نفوذ کرد! مردی از لشگریان او گفت: همانطور که ابوایوب تا چادر تو آمدمنهم به لشگر علی (علیه السلام) نفوذ می نمایم وتاچادر (علیه السلام) علی می روم. امّا وقتی به لشگرعلی (علیه السلام) حمله کرد، ابوایوب راه بر اوبست واورا طی جنگی به هلاکت افکند!

بلال بن ریاح

او از پیشگامان در اسلام است که جزو غلامان طایفه بنی جمح بود. وقتی مسلمان شد، ابوجهل اورا خوابانده و سنگهای سنگین برپشتش می گذاشت ودر آفتاب سوزان مکه او را نگه می داشت بطوریکه از حرارت پشتش می سوخت. در حالی که ابوجهل اصرار داشت تا بلال کافر شود ولی او فقط کلمه «احداًاحد» را بر زبان جاری می کرد.

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود اگر پولی داشتم بلال را از صاحبش می خریدم. ابوبکر این را شنید وبلال را خرید واورا آزاد نمود. با اینکه ابوبکر او را آزاد نموده بود ولی به علی بن ابیطالب (علیه السلام) بیشتر از ابوبکراحترام می کرد. وقتی علت را پرسیدند گفت: حق علی بر من زیادتر ازحق ابوبکر بر من است زیرا ابوبکر مرا از شکنجه وزنجیر نجات داد درحالی که اگر بر آن صبر می کردم به بهشت می رفتم. ولی علی (علیه السلام) مرا ازعذاب ابدی وجهنم نجات داده و بواسطه دوستی و ولایت او سزاواربهشت برین هستم.

استقامت خباب الارت

وقتی خباب مسلمان شد، اربابش که زنی مشرک بود اورا شکنجه می کرد ودستور می داد تا آهنی را گداخته وبر روی سرش قراردهند. روزی خباب از این شکنجه

ارباش به رسول خدا (صلى الله علیه و آله) شکایت کرد. حضرت برایش دعا نمود. اتفاقا آن زن سردرد شدیدی پیدا کردبطوری که از شدت درد زوزه می کشید. به او گفتند اگر بخواهی خوب شوی باید سرت را با آهن داغ گرم کنند ! او هم به خباب می گفت تا آهن گداخته بر سرش بگذارد.

پسر خباب از شیعیان علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود. روزی عده ای ازخوارج راه بر او گرفتند وبا او درباره علی بن ابیطالب (علیه السلام) نزاع کردندوچون استقامت او را در ولایت علی بن ابیطالب (علیه السلام) دیدند، اورا درحالی که قرآنی به گردن آویخته بود کنار نهر بردند وسر بریدند. سپس شک زنش را که حامله بود پاره کردند وکودکش را کشتند وچند زن دیگراکشتند.

افسر شجاع اسلام

عبدالله بن حذاقه از مسلمانان پیشتاز بوده که به حبشه هم مهاجرت نمود. در جنگی اسیر رومیان شد. ابتدا به او پیشنهاد مسیحی شدن دادند. ولی او قبول ننمود. دیگ بزرگی از روغن زیتون را به جوش آورده ویکی از اسیران را آورده وگفتند یا مسیحی شو یا کشته می شودی. اوقبول ننمود. اورا در دیگ انداختند. چیزی نگذشت که استخوانهایش برروی روغن نمودارشد.

خواستند عبدالله را در دیگ بیاندازند ناگاه شروع به گریه کرد. فرمادنه شان گفت از ترس می گرید. او را برگردانید. عبدالله گفت شما خیال کردیداز ترس می گریم. نه من از این ناراحتم که چرا فقط یک جان دارم تا در راه اسلام تقدیم کنم. ای کاش به تعداد موهای بدنم جان داشتم تا به عددجانهایم کشته می شدم.

فرمانده گفت بیا سر مرا ببوس تا تورا آزاد کنم. عبدالله قبول ننمود. گفت بیا مسیحی شو تا دخترم را بتو داده وتورا فرمانده نمایم. عبدالله قبول نکرد. گفت اگر سر مرا ببوسی هشتاد اسیر مسلمان راآزاد می کنم. عبدالله گفت اینک که بواسطه بوسیدن من اینها آزادمی شوند حاضرم. او پیش رفت وسر فرمانده را بوسید وباتفاِ هشتاد نفرآزاد شد. وقتی به مدینه برگشت، عمر پیش رفته وسر او را بوسید.

اصحاب رسول خدا (صلى الله علیه و آله) به شوخی به او می گفتند سر کافری رابوسیدی

خداهم در مقابل هشتاد نفر از مسلمین را آزاد فرمود.

دلاوری عبدالله بن رواحه

او یکی از فرماندهان جنگ موته بود. بعد از شهادت جعفر بن ابیطالب و زیدبن حارثه او درحالی که سه روز به گرسنگی بسر برده بود

پرچم را به دست گرفت. پس عمویش مقداری گوشت به او داد. همینکه به دهان گذاشت به یاد شهادت جعفر افتاد، گوشت را بیرون انداخت وگفت: ای نفس! بعد از جعفر هنوز زنده هستی؟ سپس مشغول جهادشد. در گیرو دار جنگ ضربتی بر یک انگشتش وارد شد. از اسب پیاده شد و انگشت را زیر پا نهاده تا جدا گردید. سپس به خود گفت: ای نفس! زن را طلاِ دادم. غلامان را آزاد کردم. باغ وبوستان را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بخشیدم. اینک در این جهان چیزی نداری پس چرا از شهادت گریزانی؟ دل بر شهادت نهادوبا قلبی آکنده از ایمان به کفار حمله نمود. بالاخره از اسب پیاده شد و شروع به نبرد کرد و آنقدر دلاوری نمود تا شهید شد.

او بنده صالح و مرد نماز بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعد از شهادت وی فرمود: خدا رحمت کند فرزند رواحه را که هرکجا وقت نماز می شد به نماز می ایستاد. همچنین از همسر او نقل شده که عبدالله هنگام بیرون رفتن از خانه دورکعت نماز می خواند و وقتی بر می گشت دورکعت، می خواند وهرگز این سنت را ترک نکرد.

گویند عبدالله با دوستانش در مجلسی بودند که چنین گفتند: اگرمی دانستیم کدام عمل نزد خدا محبوبتر و پسندیده تر است تا آخر عمرانجام می دادیم.

چندی بعد آیه شریفه «انّ الله یحبّ الذین یُقاتلون فی سبیله صفاً کانّهم بنیانٌ مرصوصٌ» وآیات قبلش نازل شد واهمیت محبوب بودن جهاد در راه خدا نزد پروردگار جهان است. عبدالله گفت: حال خودرا وقف راه خدا می کنم تا کشته شوم.

او به عهد خود وفا کرد و در جنگ موته شربت شهادت را نوشید.

خزیمه بن ثابت:

او ملقب به «ذوشهادتین» از اصحاب پیغمبر واز یاران علی (علیه السلام) بود که درجنگ صفین بشهادت رسید.

حذیفه بن یمان:

او یکی از هفت نفری است که برحضرت فاطمه (س) نماز خواند و منافقین را می شناخت. خودش درمدائن که حاکم آنجا بود رحلت نمود و دو پسرش در جنگ صفین در رکاب علی (علیه السلام) بشهادت رسیدند.

زیدبن حارثه:

او غلام خدیجه بود که به پیامبر بخشیده شد وحضرت او را آزاد کرد و سومین نفری است که ایمان آورد ودر جنگ موته بدرجه شهادت رسید.

جابربن عبداللّه انصاری:

او از اصحاب بدر است واولین زائر قبرشریف امام حسین (علیه السلام) می باشد. اوحامل سلام پیامبر برای امام باقر (علیه السلام) بود. بعد از رحلت پیامبر، درکوچه هاومجالس فضائل علی (علیه السلام) را برای مردم می گفت وصدا می زد:

علی خیرُ البشر فَمَنْ ابی فَقَدْکَفَر

یعنی: علی بهترین انسان است وکسیکه این را قبول نکند کافراست. !

او توصیه می کرد: ای اصحاب پیامبر! فرزندان خود را با دوستی علی (علیه السلام) تربیت کنید وهرکه دشمن علی (علیه السلام) باشد، باید بررسی کند که مادرش چه می کرده است!

اودرجمگ صفین باعلی (علیه السلام) بود. عاقبت درسن 78 سالگی در زمان امام باقر (علیه السلام) درمدینه وفات نمود.

عبداللّه بن مسعود

او ششمین شخصی بود که مسلمان شد و یکی از مسلمانان ثابت قدم ودانشمند گردید. عبداللّه نزد پیامبر قرآن را می آموخت و یکی ازنویسندگان وحی بود.

روزی عده ای از مسلمانان دور هم جمع شده بودند که صحبت از این بمیان آمد که تابحال غیر از پیامبر 6، کسی جرعت تلاوت قرآن باصدای بلند در بین مشرکین را پیدا نکرده است. عبداللّه اعلام آمادگی کرد تا این کار را انجام دهد! مسلمانان به او گفتند: تو عشیره ای نداری تااز تو دفاع کنند. بگذار کسی این کار را بکند که در صورت خطر، از اوحمایت شود. عبداللّه گفت: من می روم و پشتیبان من خداست!

فردای آن روز در حالی که سران مشرکین در کنار کعبه بودند، عبداللّه آمدو در کنار مقام ابراهیم و در مقابل مشرکین، با صدای بلند مشغول تلاوت آیات قرآن شد! «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اَلرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ...» مشرکین با شنیدن آیات قرآن، از اینکه جوانی مانند عبداللّه این چنین جرعت پیدا کرده، خشمگین شدند و بطرف او هجوم آوردند و او را که همچنان و بدون ترس، مشغول تلاوت بود، زیر ضربات خود گرفتند! امّاعبداللّه که جوانی لاغر و کوتاه اندام بود، دست برنداشت و بقدر لازم قرآن خواند. سپس خود را نجات داد و نزد مسلمانان بازگشت. وقتی مسلمانان او را با صورتی مجروح دیدند، گفتند: ما از همین می ترسیدیم! عبداللّه گفت: نه، چیز مهمی نیست! اگر بخواهید فردا نیزبرای تلاوت می روم! مسلمانان گفتند: نه! کافی است. آنچه آنهانمی خواستند را بگوش آنان رساندی!

بعدها او به حبشه رفت. سپس به مدینه آمد و در جنگها در کنار پیامبربود. او بود که سر دشمن بزرگ اسلام یعنی ابوجهل را جدا کرد و برای پیامبر برد و پیامبر 6 مژده بهشت را به او داد.

عتاب بن اسید

پس از فتح مکّه بدست مسلمین، طولی نکشید که جنگ حُنین پیش آمد. ناچار باید رسول اکرم و سربازانش از مکّه خارج شوند و به جبهه جنگ بروند. از طرفی لازم بود برای تنظیم امور اداری آن شهر که بتازگی از دست مشرکین خارج شده، فرماندار لایق و مدبّری تعیین شود که درکمال شایستگی بکارهای مردم رسیدگی کند و بعلاوه از بی نظمی هائی که ممکن است دشمنان بوجود آورند، جلوگیری نماید.

پیشوای اسلام از بین تمام مسلمین، جوان بیست و یک ساله ای را بنام «عتاب بن اسید» برای آن مقام بزرگ برگزید و بنام وی فرمان صادر کرد. و به او دستور داد که امامت جماعت مردم را بعهده بگیرد. حضرت به اوفرمود: آیا میدانی تو را به چه مقامی برگزیده ام؟ تو را حاکم و امیر اهل حرم خدا و ساکنین مکه کرده ام. و اگر بین مسلمین کسی از تو برای این مقام شایسته تر بود، او را انتخاب می نمودم. او اولین کسی بود که بعد ازفتح مکه در آن شهر نماز جماعت اقامه نمود.

انتصاب یک جوان بیست و یک ساله به این مقام باعث رنجش خیلی هاشد! عده ای زبان به شکایت گشودند و گفتند: رسول اکرم 6 دوست دارد ما حقیر و پست باشیم! به همین جهت جوان نورسی را برمشایخ عرب و بزرگان حرم، امیر و فرمانروا کرده است!

وقتی این سخنان به گوش پیامبر که خارج از مکه بود رسید، نامه ای به اهل مکه نوشت و در کمال صراحت به لیاقت و کاردانی عتاب بن اسیداشاره نمود و تأکید کرد که همه مردم موظفند از اوامر وی اطاعت کنند ودستورهای او را بکار بندند. در آخر نامه این جمله بسیار زیبا را نوشت:«وَ لا یَحْتَجّ مُحَتَجٌ مِنْکُم فی مُخ ' الَفَتِهِ بِصِغَرِ سِنِّهِ! فَلَیْسَ الاْ کْبَرُ هُوَ الاَفْضَل بَلِ الاَفْضَلُ هُوَ الاَکْبَر!» یعنی: کسی کوچکی سن او را دلیل ناکار آمدبودنش نیاورد که بزرگتر برتر نیست! بلکه برتر بزرگتر است!

عتاب تا آخر عمر پیغمبر اکرم 6 فرماندار مکه بود و خدمات درخشانی را انجام داد.

خثیمه

قبل از جنگ بدر وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شورای نظامی تشکیل دادواز اصحاب در مورد اینکه در خارج از شهر با دشمن مواجه شوند ویادر مدینه بمانند واز طریق برج وباروی شهر دفاع کنند، مشورت خواست. هرکه حرفی زد از جمله پیرمردی به نام خثیمه گفت: من وپسرم برای شرکت در جنگ قبلی قرعه کشی کردیم واسم او درآمد و در بدرشرکت کرد وشهید شد. حال خیلی علاقه دارم که در این جنگ شرکت کرده ومن هم به شهادت برسم.

عمروبن جموح

عمرو با چهار فرزند رشیدش در جنگ احُد شرکت کرد. او که ازناحیه پا لنگ بود، وقتی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت که قصد شرکت درجنگ را دارد. حضرت فرمود خدا تورا معذور شمرده وتکلیفی متوجه تو نیست. اما او اصرار والتماس نمودتا عاقبت رسول خدا اجازه شرکت به او داد. عمرو موقع بیرون آمدن چنین گفت: خدایا توفیق بده در راه توکشته شوم و بسوی خانه ام باز نگردم.

وقتی جنگ احُد شروع شد او با پای لنگ خود حمله می کرد ومی گفت: آرزوی بهشت را دارم. یکی از پسرانش با او همراه بود ومی جنگید. عاقبت این پدر وپسر به شهادت رسیدند.

وقتی عمرو شهید شد، بعد از جنگ همسرش جسد او را بر شتری بست وخواست به مدینه ببرد ولی شتر بطرف مدینه نمی رفت ولی وقتی سر شتر را بطرف محل جنگ بر می گرداند شتر حرکت می نمود. اوعلت این مسئله را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسید. حضرت فرمود که وقتی عمرو به جنگ می آمد از خدا چه خواست؟ زن گفت شوهرم از خداخواست که او را به خانه برنگرداند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود دعای شوهرت مستجاب شد وخدا نمی خواهد این جنازه به خانه برگردد. اووپسرت وبرادر شوهرت را در همین جا بخاک بسپار وبدان که این سه درسرای باقی نیز باهم خواهند بود. زن به گریه افتاد واز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خواست که دعا کند تا او هم پیش آنها باشد.

حنظله غسیل الملائکه با اینکه پدر حنظله، مشرک بوده ودر جنگ احُد علیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شرکت کرده بود ولی خود حنظله مسلمان پاکی بود که درجنگ احُد با اینکه تازه داماد بود، در حالی که هنوز فرصت غسل جنابت را پیدا نکرده بود، شرکت نمود وبه شهادت رسید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود فرشتگان را دیدم که حنظله را غسل می دادند. لذا به نام «غسیل الملائکه» معروف شد. همچنین همسر حنظله، که زن پاکدامن ومؤمنی بود، دختر رئیس منافقان، عبدالله بن ابی سلول بود ! پسر حنظله بنام عبدالله رهبری مردم را در مخالفت با یزید به عهده داشت وعاقبت به شهادت رسید.

ابودجانه

قبل از آغاز جنگ احُد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شمشیری در دست گرفت وفرمود: کیست این شمشیر را بدست بگیرد و حق آن را دا کند؟ عده ای برخاستند ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دادن شمشیر به آنان امتناع کرد. سپس ابودجانه برخاست وگفت: حق این شمشیر چیست؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن است که آن قدر با آن بجنگی تا خم شود.

ابودجانه گفت من حاضرم حق آن را ادا کنم. سپس دستمال سرخ رنگی که آن را «دستمال مرگ» می گفت: به سر بست و شمشیر گرفت. هرموقع ابودجانه این دستمال را به سر می بست، نشانه آن بود که تا جان دربدن دارد نبرد خواهد نمود.

زبیر گوید که من از اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شمشیر را به من ندادناراحت شدم و تصمیم گرفتم تا ابودجانه را تعقیب کنم وشجاعتش راببینم. من خود دیدم که او با هیچ قهرمانی از مشرکین روبرو نمی شد مگراینکه او را از پای در می آورد. او در زمان ابوبکر در جنگ با مسیلمه کذّاب شرکت کرد وبه شهادت رسید.

سعد ربیع

سعد ربیع از یاران با وفای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی که دوازده زخم بر بدن داشت در میدان جنگ احُد افتاده بود. مردی از کنارش رد شدوگفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کشته شده است. سعد گفت اگر محمد (صلی الله علیه و آله) کشته شده ولی خدای او که زنده است و ما در راه نشر آئین خدا جهادمی کنیم واز حریم توحید دفاع می نمائیم.

بعد از جنگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شخصی را مأمور کرد تا خبری از سعدبیاورد. زیدبن ثابت رفت واو را در میان کشتگان یافت ودید هنوز زنده است. زید به سعد گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا مأمور کرده تا خبری از توبرایش ببرم. سعد گفت سلام مرا به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برسان وبگو چندلحظه بیشتر از زندگی سعد باقی نمانده است وخداوند بتو ای پیامبربهترین پاداش یه پیامبر را بدهد.

وسلام مرا به انصار ویاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برسان وبگو هرگاه به پیامبر آسیبی برسد وشما زنده باشید هرگز در پیشگاه خداوند معذورنخواهید بود. هنوز فرستاده

ص:215

پیامبر از کنار سعد دور نشده بود که سعد به شهادت رسید.

زیدبن دِثنه وخبیب بن عدی

دونفر از مبلغین اسلام بنامهای زید و خبیب به دست مشرکین اسیرشدند وبدستور ابوسفیان آنها را اعدام نمودند. ابتدا زید را برای دارزدن آوردند. ابوسفیان به او گفت که دوست داری که محمد به جای تو کشته شود وتو آزاد به خانه ات برگردی؟

زید با کمال شجاعت گفت «من هرگز راضی نمی شوم که خاری درپای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرو رود اگر چه به قیمت آزادی من تمام شود.»

ابوسفیان تعجب کرده وگفت در تمام عمرم یارانی مثل یاران محمد (صلی الله علیه و آله) ندیده ام که اینقدر فداکارباشند. سپس زید را به دار زدند.

بعد از چند روز نوبت به اعدام خبیب رسید. او قبل از نماز دورکعت نمازخواند وگفت اگر نبود که خیال می کردید من ترس و واهمه دارم بیشتر ازاین نماز می خواندم ورکوع وسجود را طول می دادم. سپس رو به آسمان کرد وگفت، خداوندا! ما به مأموریتی که از جانب پیامبر داشتیم عمل کردیم. در این موقع طناب دار را بر گردن خبیب آویختند واو را به شهادت رساندند. سپس مدتها نعش او را بر دار قرار دادند تا اینکه دونفراز طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مأموریت پیدا کردند تا نعش او را شبانه پایین آورده ودفن کنند.

«پیامبر در یکی از شبها سوره مبارکه «القارعه» را در نماز مغرب تلاوت فرمود. یکی از اصحاب حضرت بعد از این نماز مریض شد ودربستر بیماری افتاد. حضرت به عیادت او رفتند وعلت مریضی او را جویاشدند. او گفت: من وقتی سوره القارعه را شنیدم، متأثر شدم وگفتم: خدایا! من طاقت عذاب آخرت را ندارم. اگر من گناهکار هستم ومی خواهی مرا عذاب کنی، مرا در همین دنیا عذاب کن! بعد از این دعا بیمار شدم.

حضرت فرمود: درست نگفتی! بلکه باید می گفتی: ربنا آتنا فی الدنیاحسنه وفی الاخره حسنه وقنا عذاب النار. یعنی خدایا! هم در دنیا وهم در آخرت بما خوبی کن

ومارا از عذاب جهنم دور نما !

آنگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای او دعا کرد وسلامتی اورا از خدا خواست. اوهم سلامتی خود را بدست آورد.» سفینه البحار ج 1 ص

جعفر طیار

جعفر که برادر امیر مؤمنان (علیه السلام) بود به دستور رسولخدا با جمعی به حبشه مهاجرت کرد وبا سخنان شیوا وبلیغ وپر معنای خود توانست نظرنجاشی را به موافقت با ماندن مسلمین در خاک حبشه جلب کند. او درجنگ خندِ از حبشه برگشت ودر کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. لذا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود نمی دانم به کدام پیروزی خوشحال باشم؟ به آمدن جعفر یا پیروزی در جنگ خندِ؟ سپس به جعفر فرمود می خواهم بتوگنجی را بدهم. در این موقع حضرت نماز جعفر طیار را به او تعلیم کردوفرمود هرکه این را بخواند تو در ثوابش شریک هستی.

جعفر فرماندهی لشکر اسلام در جنگ موته را به عهده گرفت. وقتی لشگر سه هزارنفره مسلمین با لشگر صدهزار نفره روم مواجه شد، اوهمراه با رجزهایی که می خواند، حملات جانانه ای به دشمن می نمودوفرماندهی جنگ را به عهده داشت.

بعد از مدتی دشمن اورا محاصره کرد. جعفر برای اینکه دشمن از اسبش استفاده کند، ضربتی بر اسبش وارد کرد سپس به دفاع پرداخت. دشمن دست راست اورا قطع کرد. او پرچم فرماندهی را به دست چپ گرفت اما دست چپش را نیز قطع کردند او با بازوان قطع شده پرچم را گرفت تااینکه اورا شهید نمودند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود در عوض دستهای قطع شده جعفر، خداوندبه او بالهایی در بهشت عطا می کند که به هرکجا بخواهد پرواز کند. پس جعفر به جعفر طیار یعنی جعفر پرواز کننده معروف شد.

مصعب بن عمیر !

یکی از اصحاب جوان پیغمبر اسلام در ایّام قبل از هجرت، مصعب بن عمیر است. او بسیار زیبا و عفیف، بلند همّت و جوانمرد بود و پدر ومادرش او را دوست

می داشتند. مصعب در مکهّ مورد تکریم و احترام عموم مردم بود. بهترین لباسها را می پوشید و در بهترین شرائط کمال ورفاه و آسایش زندگی می کرد. امّا با بعثت پیغمبر اسلام، او شیفته سخنان آسمانی پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مجذوب گفتار روحانی و نافذ آن حضرت شد و بر اثر شرفیابی مکرّر و شنیدن آیات قرآن، آئین اسلام را صمیمانه پذیرفت و به شرف مسلمانی نائل آمد.

در محیط مسموم و خطرناک آن روز و بین بت پرستان خودسر وجنایتکار مکّه، پیروی از رسول اکرم و پذیرفتن آئین اسلام بزرگترین جرم شناخته می شد. کسانی که به پیغمبر ایمان می آوردند و تعالیم عالیه اسلام را در کمال صفا و صمیمیت می پذیرفتند، جرئت اظهار نداشتند وحتی المقدور ایمان خود را از دیگران حتّی از کسان و بستگان خویش پنهان می داشتند. بهمین جهت مصعب، مسلمانی خود را به کسی نگفت و فرائض دینی خویش را تا آنجا که ممکن بود درخفا انجام می داد.

روزی عثمان بن طلحه او را در حال نماز دید و فهمید که او مسلمان شده است.

این خبر را به مادر مصعب داد و طولی نکشید که خبر به گوش دیگران رسید و همه جا صحبت از مسلمان شدن مصعب به میان می آمد. مادر مصعب وبقیه بستگان او وارد عمل شدند و او را در خانه زندانی نمودند، تا شاید او دست از اسلام و پیغمبر بردارد. ولی اومقاومت کرد و بنابر قولی در ایام زندانی شدن، آیات زیادی از قرآن راحفظ نمود. در هر حال بعد از مدتی از زندان نجات یافت و جزء یاران نزدیک حضرت شد.

روزی دو نفر از محترمین مدینه و از قبیله خزرج بنامهای اسعد بن زراره و ذکوان بن عبد قیس نزد پیغمبر آمدند و بعد از مسلمان شدن، تقاضاکردند که حضرت شخصی را به نمایندگی از خود به مدینه بفرستد تا قرآن را به مردم آموخته و آنان را به آئین اسلام دعوت نماید.

این اولین بار بود که شهر بزرگ و پراختلافی مثل مدینه در خواست نماینده کرده بودند. و اولین بار است که حضرت می خواهد شخصی رابه نمایندگی از طرف خود به شهری بفرستد. پیشوای اسلام از میان همه مسلمانان سالخورده و جوان و از بین تمام اصحاب و یاران خود، مصعب بن عمیر جوان را به نمایندگی خود برگزید و او

را برای انجام آن مأموریت مهم به مدینه فرستاد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام اعزام مصعب جوان به مدینه فرمود:

مصعب به مدینه رفت و با نیروی ایمان و شور و شوِ جوانی کار خود راآغاز کرد و او با تلاوت آیات قران و گفتار آتشین در سخنرانیها و اخلاِاسلامی توانست عده زیادی را مسلمان کند. او اولین شخصی است که در مدینه اقامه جمعه کرد و شخصیتهایی مانند سعد بن معاذ و اسید بن خضیر بدست او مسلمان شدند.

مصعب در جنگ بدر همراه رسولخدا بود و عاقبت در جنگ احدبشرف شهادت نائل آمد.

مالک اشتر:

علی (علیه السلام) درباره مالک اشتر فرمود: او شمشیر خدا بود که تیزی آن کندنمی شد وضربتش بی اثر نبود.

مالک برای علی مانند علی برای پیامبر بود. او در راه اجرای فرامین امیرمؤمنان بدست عمّال معاویه بشهادت رسید.

کمیل بن زیاد:

او از اصحاب خاصّ علی (علیه السلام) بود وامام بعضی از اسرار معنوی والهی رابه او آموخت. دعای کمیل توسط او از علی (علیه السلام) نقل شده است. عاقبت در راه ولایت بدست حجاج خونخوار بشهادت رسید.

میثم تمار:

او از شاگردان خاص علی (علیه السلام) بود که گاهی از غیب سخن می گفت وازآینده خبر می داد. اوبدست ابن زیاد در راه علی (علیه السلام) بشهادت رسید.

محمدبن ابوبکر:

ص:219

مادر محمدبن ابوبکر، اسماء بود که بعد از رحلت ابوبکر بازدواج امیرمؤمنان در آمد ومحمد درخانه علی (علیه السلام) تربیت شدواز یاران حضرت بود. او در هنگام استانداری مصراز طرف امیرمؤمنان (علیه السلام)، بدست عمروعاص بشهادت رسید.

قنبر:

قنبر سالها درخانه علی (علیه السلام) خدمت نمود واز شیعیان مخلص بود.

روزی حجاج خونخوار به اطرافیانش گفت: امروز دوست دارم که یکی ازشیعیان ابوتراب را بیاورم وخونش را قربةً الی اللّه! بریزم! به او گفتند: غیراز قنبر کسی را سراغ نداریم! بدستور حجاج، قنبر را آوردند. حجاج به اوگفت: از علی بیزاری بجو! قنبر امتناع کرد. حجاج اورا درنحوه مردن مخیّرکرد. قنبرگفت: مولایم بمن خبردادکه من مظلومانه ذبح می شوم! حجاج دستور داد سر اورا بریدند.

عدی بن حاتم:

او پسر حاتم طائی معروف است. درجنگ جمل خود وپسرانش دررکاب امیرمؤمنان بودند. او درجنگ کور شد ودوپسرش بشهادت رسیدند.

اوبعد از شهادت علی (علیه السلام) روزی به نزد معاویه رفت. معاویه به اوگفت: پسرانت کجاهستند؟ گفت: در رکاب علی (علیه السلام) شهید شدند. معاویه گفت: علی با انصاف باتو عمل نکرد که دوپسر خودش سالمند ولی پسران تورا بکشتن داد! عدی گفت: من با او به انصاف رفتارنکردم که علی (علیه السلام) بشهادت رسید ولی من هنوز زنده ام!

رشید هجری:

او از یاران خاص علی بود که اخبار غیبی می گفت وبه بعضی ها می گفت: تو به فلان مرض ویا فلان بلا از دنیا می روی!

یکروز علی (علیه السلام) وچندنفر از یارانش در نخلستانی زیر نخلی نشسته بودند. برای حضرت مقداری خرما آوردند. رشید گفت: ای امیرمؤمنان! چه خرمای خوبی است؟ امام فرمود: بدانکه تورا به همین نخل بدار می کشند! ای رشید! آن زمانیکه

زنازاده بنی امیه (ابن زیاد) دست وپاوزبان تورا قطع می کند، چه حالی داری؟ رشید گفت: آیا عاقبتم آمرزش وبهشت است؟ فرمود: آری! تو در دنیا وآخرت با من خواهی بود.

بعد از این سخن امیرمؤمنان، رشید روزها پای آن درخت می رفت وبه آن آب می داد! یکروز دید که شاخه های انرا بریده اند. باخودگفت: اجل من نزدیک شده است. طولی نکشید که ابن زیاد، رشید را احضار کردوگفت: از علی بیزاری بجو! رشید امتناع کرد. ابن زیاد گفت: از دروغهای مولایت برایم بگو! آیا مولایت گفته که چگونه کشته می شوی؟ رشیدگفت: واللّه که من دروغ نمی گویم ومولایم هم دروغ نگفته است. او بمن خبر دادکه تومرا احضار می کنی وامر می کنی که از علی بیزاری بجویم. ولی من قبول نمی کنم وتو دست وپا وزبان مرا قطع می نمائی! ابن زیاد گفت: برای اینکه حرف مولایت راست درنیاید، من دستور می دهم که دست وپایت راببرند ولی زبانت را نبرند! بدستور ابن زیاد، دست وپای رشید را بریدند. او را به بازار بردند تامردم اورا ببینند. اودرآنحال صدا می زد: ای مردم! قلم وکاغذ بیاورید تا من اخبار آینده تاقیامت را برایتان بگویم! وقتی این سخن را برای ابن زیاد نقل کردندوگفتند: رشید دربازار مشغول سخنرانی است!، دستور داد تا زبان اورا هم بریدند!

صعصعه بن صوحان:

امام صادِ (علیه السلام) درباره او فرمود: در میان یاران علی (علیه السلام)، هیچ کس مثل صعصعه آنطور باید وشاید، قدر علی (علیه السلام) را بجا نیاورد.

یکروز معاویه اورا احضارکرد ودستور دادتا بالای منبر رفته وعلی (علیه السلام) رالعن نماید! صعصعه بالای منبر رفت وبعد از صلوات بر پیامبر گفت: ای گروه حاضران! من از نزد کسی می آیم که شرّ خود را مقدم وخیر خودرامؤخر قرار داده است! اومرا دستور دادتا علی را لعن کنم. اورا (معاویه) را لعنت کنید وخداهم اورا لعنت کند! همه اهل مجلس گفتندآمین. صعصعه پایین آمد ونزد معاویه رفت وماوقع را به او خبر داد. معاویه گفت: قبول نیست وباید بروی واورا صریح لعن کنی! صعصعه بالای منبر رفت وگفت: معاویه دستور داده تا علی را لعن کنم. ولی من آنکس را لعن می کنم که

علی را لعن نماید! همه گفتند: آمین. معاویه وقتی مطلب را شنید، دستور تبعید اورا از کوفه صادرکرد.

ابو الاسود دئلی:

اورا پدر علم نحو می خوانند. روزی معاویه برای بدست آوردن دل او، برایش هدایای از جمله مقداری شیرینی فرستاد. دختر ابوالاسودمقداری از شیرینی را دردهان گذاشت. پدرش وقتی اورا مشغول خوردن دید گفت: دخترم! معاویه اینهارا فرستاده تا ما از محبت علی (علیه السلام) دست بکشیم! دخترگفت: خدا روی معاویه را سیاه کند. او نیرنگ زده و هلاک شود کسی را که این شیرینی را فرستاد! وهلاک شود کسیکه آنرابخورد. سپس دست درگلوی خود فروکرد وآنچه خوردبودبالا آورد!

حجربن عدی

او از عدول صحابه بشمار می رفت و راهب اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نام داشت. با سن کمی که داشت از شخصیت های برجسته اصحاب پیامبر محسوب می شد. حجر مستجاب الدعوه و شخص مورداعتمادی بوده و به صفات خوب مشهور بود. نوشته اند که حجر به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید، از عباد و زهاد روزگار بشمار می رفت ونسبت به مادرش خیلی مهربان و پیوسته روزه دار و بسیار نمازخوان بود. او عابدی بود که هرگاه وضویش باطل می شد تجدید وضو می کرد وبعد از هر وضو نمازی می خواند. او در جنگهای صدر اسلام شرکت داشت.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از شهادت او خبر داد وفرمود در عذراء هفت نفرکشته می شوند که خداوند و اهل آسمانها از کشته شدن آنها خشمگین می شوند.

در دوران معاویه او ویارانش دستگیر شدند وچون از اهانت به علی (علیه السلام) وبیزاری از حضرت خودداری نمودند در حالی که غل وزنجیربر تن داشتند به شهادت رسیدند.

در نامه ای که امام حسین (علیه السلام) به معاویه نوشت فرمود: آیا تو کشنده حجر ویارانش نبودی آنانکه پیوسته عبادت می کردند و از بدعتها تنفرداشتند و امر بمعروف و نهی

از منکر می کردند. آنها را از روی ظلم وستم کشتی با اینکه به آنها امان دادی؟ آری جرأت بر خدا پیدا کردی و پیمان او را سبک شمردی!

عبدالله ذوالبجادین ***

عبدالعزّی ' پسر یتیمی بود که از نظر ثروت دنیا بطور کلی چیزی نداشت وتحت تکفل عمویش زندگی می کرد. تا اینکه بزرگ شد وباکمک عمویش صاحب کنیز وغلام وگوسفند وشتر شد وثروتمند گردید. مدتها عبدالعزّی ' بود که در فکر اسلام آوردن بود ولی از ترس عمویش جرعت نمی کرد. تا اینکه وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از جنگ حنین برمی گشت عبدالعزّی ' نزد عموی خود رفت ومدتها بود که دوست داشتم مسلمان شوم ومنتظر بودم تا شما در این کار پیشقدم بشوید ولی اینطورنشد لذا من می خواهم مسلمان شوم. عمویش گفت اگر چنین کنی هرچه اری از تو می گیرم حتی لباست را! عبدالعزّی ' گفت اسلام آوردن را بر تمام ثروت دنیا ترجیح می دهم. عمویش ثروتش را گرفت واورا نیمه عریان بیرون نمود. عبدالعزّی ' نزد مادرش رفت واز مادرش لباسی خواست. مادرش چون لباسی نداشت، گلیم خود را به او داد. عبدالعزّی ' گلیم را دوقسمت کرد وبا نیمی از آن بالاتنه و با نیم دیگر پائین تنه خودرا پوشاند وروانه مدینه شد. هنگام سحر به مدینه رسید. داخل مسجدشد و نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفت. حضرت فرمود تو کیستی؟ گفت من عبدالعزّی ' هستم و از فلان قبیله ام. حضرت فرمود من تورا عبدالله ذوالبجادتین نام می گذارم. مهمان من باش. عبدالله مهمان حضرت شدوبه تعلیم قرآن مشغول شد.

موقع اعزام مسلمانان به جنگ تبوک، عبدالله از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خواست دعا کند تا شهید شود. حضرت بازوبندی بر بازویش بست وفرمود خدایا! خون عبدالله را بر کافران حرام کن. عبدالله گفت من مایلم جزو جانبازان وشهدای دین شوم. فرمود هرکه جزو مجاهدین باشد ولی در راه مریض شده وبمیرد شهید است.

عبدالله در رکاب آن جناب عازم تبوک شد. چون سپاهیان اسلام درآنجا منزل گرفتند او مریض گردید وتب کرد و بعد از چند روز از دنیارفت. مو قع دفن او بلال چراغی گرفته ورسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد قبر او شدو فرمودخدایا! من از عبدالله راضیم

تو نیز از او راضی باش. عبدالله بن مسعود وقتی این سخن را شنید گفت ای کاش من صاحب این قبربودم.

عمیربن حمام

گویند در جنگ بدر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اصحاب فرمود: برخیزید وبسوی بهشتی که هم پهنای آسمانها وزمین است، پیش روید.

عمیربن حمام گفت: بهشتی که هم پهنای آسمانها وزمین است؟ به به.

فرمود: چرا می گوئی به به؟

گفت به امید اینکه شایسته همچو بهشتی باشم. فرمود: تو شایسته این بهشت هستی.

عمیر زاد وتوشه ای را که همراه آورده بود از دست بگذاشت و درحالی که این سرود رزمی را می خواند به میدان جنگ قدم گذاشت:

رکضاً الی الله بغیرزاد الاّ التقی و عمل المعاد

والصبر فی الله علی الجهاد وکل زاد عرضه النفاد

غیر التقی و البر و الرشاد

یعنی دلشاد سوی خدا دوانم بی زادجز پاکی و تقوی ' و بجز زاد معاد

پا در ره حق همی فشارم بجهادهر توشه که هست هست در معرض باد

جز پاکی و جز خیررسانی و رشاداو چندان نبرد کرد تا به افتخار و سعادت شهادت نائل آمد.

عرب بیابان نشین

شدادبن هادی گوید: عرب بیابان نشینی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد وبه پیامبری حضرتش ایمان آورد وگفت من همراه شما مهاجرت می کنم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را پذیرفت وسفارش او را به چند تن ازیارانش نمود. بعد جنگها پیش آمدوغنائمی به دست مسلمین

افتاد. پیامبر آنها را بین مسلمین تقسیم کرد وبه آن مرد هم سهمی داد. پرسید: این چیست؟ حضرت فرمود: سهم توست. گفت من برای این پیرو تو نشدم بلکه با این نیت پیرو تو شدم که تیری به اینجا - در این موقع اشاره به گلوی

ص:224

خود کرد - اصابت کند وبمیرم وبه بهشت بروم. حضرت فرمود اگر در پیمان خود با خدا راست باشی خدا هم با توراست خواهد بود.

چندی نگذشت که جنگی در گرفت وآن مرد هم در جهاد شرکت نمود. بعد از جنگ جسد او را دیدند ونزد حضرت آوردند در حالی که تیری به گلویش که خود اشاره کرده بود رسیده بود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود این همان شخص است؟ گفتند آری.

فرمود: چون با خدا راستی نمود خدا هم با او راستی نمود. سپس به دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را در لباس حضرت قرار دادند وحضرت بر اونماز خواند و این دعا را کرد: خدایا ! این بنده توست که در راه تو هجرت کرد وشهید شد و من بر این مطلب شاهدم.

ابوحذیفه

ابوحذیفه از مسلمانان پسر عتبته بن ربیع از سران کفار ! بود. در جنگ بدر عتبه کشته شد. ابوحذیفه سراغ جسد پدرش رفت. در این هنگام حضرت او را دید که غمگین وناراحت است. فرمود: ای ابوحذیفه ! شایداز سرنوشت پدرت تغییر حال پیدا کردی؟ گفت نه بخدا ای رسول خدا ! بخاطر پدرم یا وضعش به تریدی نیافتاده ام. بلکه در پدرم خردمندی ومتانتی سراغ داشتم که امیدوار بودم اسلام بیاورد. اما حالاکه می بینم با کفر مرد ناراحت شدم.

پسر رئیس منافقین

عبدالله پسر رئیس منافقین مدینه «عبدالله بن ابی» بود. پدرش مرتب در حال توطئه علیه اسلام وپیامبر ومسلمین بود. مخصوصا در جنگ بنی المصطلق خواست تا بین مسلمین دودستگی ایجاد کند وبه پیروان خودگفته بود که: اگر به مدینه رفتیم فرد قدرتمند - یعنی خودش - فردضعیف - یعنی پیامبر - را از مدینه بیرون می کند !

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرزندش عبدالله را که جوانی دیندار وغیرتمند بودخواست وفرمود می دانی پدرت چه می گوید؟

پرسید چه می گوید؟

فرمود: می گوید اگر به مدینه برگشتیم مقتدرترین فرد، ضعیف ترین فرد راااز مدینه بیرون می نماید!

عبدالله گفت بخدا راست گفته است زیرا تو مقتدرترین فرد هستی واو بیچاره ترین فرد! اگر به مدینه رفتیم با اینکه اهل مدینه می دانند که من خیلی با پدرم خوشرفتار هستم ولی اگر خدا ورسول اجازه دهندسرش را بریده و برای شما می آورم؟

حضرت فرمود: نه.

چون به مدینه برگشتند عبدالله با شمشیر آخته دم در خانه ایستادونگذاشت پدرش وارد خانه شود وگفت توئی که گفته ای اگر به مدینه برسیم مقتدرترین فرد، ضعیف ترین فرد را بیرون می کند؟ هان! اینک می فهمی که عزت واقتدار از آن توست یا از آن پیامبر خدا! بخدا قسم تاپیامبر خدا اجازه ندهد نمی گذارم وارد خانه شوی!

پدر فریاد زد وعشیره خود را به کمک طلبید. مردم جمع شدند وباعبدالله صحبت کردند تا اجازه دهد پدرش وارد خانه شود ولی عبداللهاجازه نمی داد ومی گفت تا رسول خدا نگوید نمی گذارم وارد خانه شود! ناچار خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدند وداستان را گفتند. حضرت فرمود اجازه دهد پدرش وارد خانه شود. عبدالله هم اجازه داد.

ازبانوان

صفیّه

صفیه، عمه و دختر خاله پیامبر، دختر عبدالمطلب، برادر حمزه و مادرزبیر از زنان بسیار پر صلابت و شجاع بوده که در مکه مسلمان شد و درراه اسلام استوار ماند. او تقریباً همسن پیامبر بود.

«او در جنگ احد نیزه ای بدست داشت ومانع فرار مسلمانان می شدوآنها را

برتنها گذاشتن پیامبر سرزنش می نمود.، در این جنگ دشمن، حمزه را شهید وبدنش را مُثله نمود. پیامبر 6 کنار بدن حمزه نشسته بود که دید صفیّه به آن طرف می آید. به زبیر فرمود: برو و جلو مادرت رابگیر که این صحنه را نبیند!

زبیر نزد صفیه رفت و خواست او را برگرداند. ولی صفیه گفت: چرا مرا ازدیدن برادرم حمزه مانع می شوید؟ درست است که اعضای بدن او راقطع کرده اند ولی این حادثه در راه خدا، کوچک است و ما به آنچه رخ داده خوشنودیم و آن رابه حساب خدا می گذاریم و صبر می کنیم. حضرت فرمود: پس بگذارید تا بیاید».

«در جنگ خندِ، او با جمعی از زنان در قلعه قارع حضور داشت ناگاه متوجه شدند که یک نفر از یهودیان مشغول جاسوسی می باشد. صفیه چادرش را به کمر بست و چوبی بدست گرفت و به آن شخص حمله کردو او را به هلاکت رساند».

عاقبت، این زن شجاع در سن 73 سالگی در سال 20 هجری از دنیارفت.

سمیّه مادر عمّار

او دختر خباط و ابتدا کنیز ابو حذیفه بن مغیره بود. وقتی با یاسر عبسی که هم پیمان ابو حذیفه بود، ازدواج کرد و عمار بدنیا آمد، او از بردگی آزاد شد.

موقعی که ندای اسلام از مکه بلند شد، این دو در سنین کهولت بودند. باشنیدن ندای توحید، سمیّه و یاسر و پسرشان، عمار

مسلمان شدند.

طولی نکشید که آزار و اذیت و شکنجه مسلمین توسط کفار شروع شد. خاندان مغیره بسراغ این خانواده سه نفره آمدند و می خواستند با فشار وتهدید و شکنجه آنان را به کفر برگردانند. امّا آنان مقاومت کردند. روزی پیامبر آنان را در حال شکنجه دید و فرمود:

«ای آل یاسر! صبر پیشه کنید که خداوند در عوض: بهشت را بشمامی دهد.»

عاقبت سمیّه توسط ابوجهل شهید شد و یاسر توسط شخص دیگری بشهادت رسید و عمّار بعد از تحمل شکنجه های فراوان نجات پیدا کرد. این چنین شد که سمیّه اولین شهید راه اسلام گردید.

ص:227

در جنگ بدر وقتی ابوجهل به هلاکت رسید، پیغمبر 6 به عمارفرمود: دیدی که چگونه قاتل مادرت گرفتار انتقام الهی شد؟

نُسَیبه «ام عماره»

او از زنانی بود که در هنگام بیعت عقبه با پیامبر بیعت کرد. او در جنگ اُحد در دفاع از حضرت، 13 زخم برداشت. پسرش در جنگ احد و پسردیگرش در جنگ با مسیلمه کذّاب بشهادت رسید. دست نسیبه درجنگ یمامه قطع گردید. او از زنانی است که در هنگام ظهور امام عصر (عج)، بدنیا برمی گردد.

او در جنگ احد ابتدا سقایی می کرد ولی وقتی دید که کفار بر شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حمله کرده اند، مشک انداخت وخود را سپر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قرار داد تا سیزده زخم برداشت. یکی از جراحات چنان عمیق بود که تا یک سال بعد از جنگ آن را معالجه می کرد. نسیبه سپر یکی ازفراریان را برداشته ودر برابر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مردانه مبارزه می کرد. کافری به او نزدیک شد ونسیبه توانست اسب اورا از پای درآورد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پسر نسیبه را به کمک مادرش فراخواند. عبدالله به کمک مادر آمده وهر دو آن کافر را کشتند. در این موقع عبدالله بوسیله کافری زخم برداشت. مادر زخم اورا بست وگفت برخیز ودر جهاد تأخیرمکن.. خودش به آن کافر حمله کرد وزخمی بر پای او زد واورا از پای درآورد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنان خندان شد که داندانهای عقب دهان مبارکش آشکار شد. وفرمود: قصاص خود را کردی. خدا را شکر که تو بردشمن پیروز شدی. «بارک الله علیکم من اهل بیتی لمقامک خیرمن مقام فلان وفلان» خدا شما را اط رف اهل بین من خیر دهد که کارشما در جهاد بهتر بود از فلان وفلان

که حضرت نام دونفر از فراریان را ذکر نمود. نسیبه گفت از خدا بخواه تا مارا در بهشت همراه شما قرار دهد. حضرت فرمود: «اللهم اجعلهم رفقائی فی الجنه» خدایا اینها را در بهشت رفیق من قرار بده.

نسیبه من در جنگ با مسیلمه که در زمان ابوبکر یود حاضر بودم که دراین جنگ دستم قطع گردید ولی به خدا سوگند! من برنگشتم. بعد ازلحظه ای آن مرد ضارب را

کشته دیدم که پسرم عبدالله بالای سرش بودوشمشیرش را پاک می نمود. سجده شکر بجا آوردم وبه مداوای جراحات خود پرداختم.

در زمان عمر پارچه قیمتی نزد خلیفه آوردند. شخصی فت این پارچه را به عروست صفیه بده. عمر گفت این پارچه را به زنی می دهم که ازتمام زنان شایست تر است وآن را برای نسیبه فرستاد.

امّ ایمن

امّ ایمن که نام او برکت بود و کنیه او ام ایمن یکی از زنان برجسته اسلام است که پیامبراکرم 6 در باره او فرمود: امّ ایمن زنی از اهل بهشت است. او از همسران پیامبر و خدمتگذار صدیقی برای مکتب گرانسنگ اسلام بود.

فضّه

فضّه نام کنیزی است که رسولخدا درسالهای آخر عمرش به زهرا 3 بخشید تا در امور خانه کمک کار او باشد و نام فضّه (نقره) را پیامبر بر اونهاد. او در خانه فاطمه اطهر تربیت شد، چنان که از زنان بزرگ اسلام گردید و کمالاتی کسب کرد.

راوی می گوید در راه حج، زنی را دیدم که تنها سفر می کرد، از او پرسیدم توکیستی؟ گفت:«وَ قُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ» یعنی: بگو سلام بعدمی دانی. من به او سلام کردم و گفتم: اینجا چه می کنی؟ گفت:«من یهدی الله فلا مضل له» یعنی هرکه را خدا هدایت کند، گمراه نمی شود. گفتم: آدمی یا جنّی؟ گفت:«یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ» یعنی ای فرزندان آدم! خود را زینت دهید. گفتم:

از کجا آمده ای؟ گفت:«یُنادَوْنَ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ» یعنی از راه دور صدا می کنند.

گفتم: به کجا می روی؟ گفت:«وَ لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ» یعنی خدا حجّ را بر مردم واجب کرده است. گفتم: چه وقت از قافله عقب ماندی؟ گفت:«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما فِی سِتَّهِ أَیّامٍ» . یعنی ما آسمانها و زمین را در شش روز خلق کردیم. گفتم: غذا میل داری؟

گفت:«وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا يَأْكُلُونَ الطَّعامَ» يعنی: ما انسان را جسمی بدون نیاز به غذا قرار ندادیم. غذا به او دادم و گفتم: تندتر بیا ! گفت:

ص:229

«لا يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها» یعنی خدا تکلیفی فوِ طاقت انسان نمی کند. گفتم پشت سر من سوار شو! گفت:«لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلاَّ اللّهُ لَفَسَدَتا» یعنی: اگر در آسمانها و زمینهاخدایانی غیر از خدای واحد بود، آسمان و زمین از بین می رفتند.

پیاده شدم تا او سوار شود، وقتی سوار شد گفت:«سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا» یعنی منزّه است خدایی که این را به تسخیر ما در آورد. وقتی به قافله رسیدیم، گفتم: در این کاروان، قوم و خویشی داری؟ گفت:«یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ» «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ» «یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ» «یا مُوسی إِنِّی أَنَا اللّهُ» من صدا زدم: ای داود! ای محمّد! ای یحیی! ای موسی! ناگاه چهار جوان از قافله بطرف ما آمدند. از آن زن پرسیدم: اینها کیستند؟ گفت:«اَلْمالُ وَ الْبَنُونَ زِینَهُ الْحَیاهِ الدُّنْیا» یعنی: مال و فرزند زینت زندگی دنیا هستند. وقتی آنها رسیدند، به آنها گفت:«یا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ» یعنی ای پدر این را اجیر کن که قوی و امین است. آنها مقداری بمن پول دادند. باز گفت:«وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ» یعنی: خدا به هر که بخواهد مضاعف می دهد. آنها مقدار دیگری پول دادند.

به آنها گفتم: این زن کیست؟ گفتند: این مادر ما فضّه، کنیز حضرت فاطمه علیهاالسلام است که بیست سال است جز با قرآن حرف نمی زند.»

سیّده نفیسه

در سال 145 هجری در مکه متولد شد. وی در 15 سالگی با جناب اسحاِ پسر امام جعفر صادِ 7 ازدواج کرد در سال 193 با شویش وارد مصر شد. زنی بسیار عابده، عالمه و پرهیزکار که 190 بار قرآن را درقبری که در خانه اش حفر نموده بود، ختم نمود و در هنگام تلاوت، گریه می کرد. اکثر روزها روزه بود. همه شبها را به عبادت می گذراند و در شب و روز بیش از یکبار غذا نمی خورد.

علما برای شنیدن حدیث به خانه او می رفتند. از جمله احمد بن حنبل، ذوالنون مصری و شافعی خدمت این بانو مشرف می شدند.

شافعی در هنگام رحلت وصیت نمود که جسدش را بر دور خانه سیده نفیسه طواف دهند و این بانو بر او نماز گذارد!

این بانوی بزرگوار، سی بار به حج مشرف شد. و در هنگام رحلت روزه دار بود.

ص:230

بعد از رحلتش، چون شوهرش خواست که بدنش را به مدینه منتقل کند، مردم آن دیار خواهش کردند که او را در مصر دفن نماید تا باعث برکت اهل منطقه گردد.

رسولخدا 6 در خواب به اوفرمود که خواسته مردم را اجابت کند که خداوند قبر او را باعث برکت برای مردم قرار می دهد. اسحاِ هم بدن این زن صاحب فضیلت را درمصر دفن نمود. اکنون هم آرامگاه او زیارتگاه حاجتمندان می باشد.

مشخصات نویسنده

درباره: شبهای دراز بی عبادت چه کنم؟ طبعم به گناه کرده عادت چه کنم؟ گویند کریم است و گنه میبخشد گیریم ببخشد، ز خجالت چه کنم؟

(خَبّاب بن ارِّت)

اشاره

اصحاب خباب بن ارت (خَبّاب بن ارِّت) 360

از اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله) و خواص اصحاب علی بن ابیطالب (علیه السلام) !

پدرش: ارت بن جندله بن سعد.... تمیمی !

کنیه اش: ابوعبدالله

پسرش: عبدالله که در «جنگ نهروان» به جرم هواداری از علی (علیه السلام) به دست خوارج کشته شد.

(نگارش نام او و پدرش به شکل مختلفی چون: خباب، ارت، ارث، ارت، آمده است.) خباب جوانی از بردگان و اسرای زمان جاهلیت (قبل از اسلام) بود که در مکه فروخته شد و برده و غلام زنی بنام «ام انمار»، از قبیله «خزاعه» و هم پیمان با

«بنی زهره» بود که این زن، بعدا او را آزاد کرد. کار این جوان، آهنگری بود و شمشیر می ساخت و آنرا اصلاح می کرد و درآمد خوبی داشت و از همین جهت با رسول خدا، انس و الفت و رفت و آمد داشت و به دلیل پاکی باطن و صفای دلش، در همان اوایل بعثت پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله)، به آن حضرت ایمان آورد و مسلمان شد!!

گویند که او، ششمین مردی بود که ایمان آورد و در این راه بسیار محکم و با استقامت و از هر گونه آزار و شکنجه ای که می دید، دست از ایمانش برنداشت و در کنار پیامبر ایستادگی کرد. او را از نخستین مسلمانان (سابقین) و از مستضعفین و

شکنجه شدگان در راه خدا می دانند که اسلام خود را آشکار نمود و در این راه رنج های فراوان دید. در جنگ بدر، شرکت داشت.

شمه ای از آزارها و شکنجه او!

مشرکان مکه او را می گرفتند و زره آهنین بر تنش می کردند و در آفتاب داغ، روی ریگهای بیابان مکه می نشاندند تا شاید از شدت حرارت هوا و آهن و ریگ ها، به ستوه آمده و دست از دین اسلام بردارد.

مقداری هیزم جمع کرده و آتش می زدند و چون آنها می سوخت و به صورت آتش سرخ درمی آمد، بدن او را برهنه می کردند و از پشت روی آن می خواباندند.

خباب می گوید: در این موقع، مردی از قریش آمد و پایش را روی سینه من گذاشت و آنقدر نگهداشت تا چربی بدن آب شد و گوشت بدن من، آتش را خاموش کرد. و تا آخر عمرش، جای سوختگی آن در پشت بدنش، پیدا بود.

«ام انمار»، زنی که مولایش بود، وقتی متوجه شد که او مسلمان شده، آهن گداخته از کوره بیرون می آورد و روی سر او می گذاشت و از او می خواست تا از انس با پیغمبر اسلام و پذیرش آئین او، خودداری کند. اگرچه خباب، به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شکایت کرد و آنحضرت درباره اش دعا نمود و گفت: «اللهم انصر خبابا، خدایا خباب را یاری کن». بعد از این دعا، آن زن به سردرد شدیدی آنقدر مبتلا شد که فقط فریاد می زد و در آخر، کارش به جایی رسید که به او گفتند: برای درمان آن باید آهن را داغ کرده و بر سرت بگذاری و از آن به بعد، خباب آهن داغ می کرد و بر سر او می گذاشت.

این مشرکان، غیر از شکنجه های بدنی، او را آزار مالی هم می دادند. یکبار برای مطالبه پولش از «عاص بن وائل» به او مراجعه و حق خود را خواست. عاص به او گفت: طلب تو را نمی دهم مگر اینکه دست از دین محمد (صلی الله علیه و آله) برداری و به او کافر شوی؛ ولی خباب به او گفت: من هرگز به او کافر نمی شوم تا هنگامی که تو بمیری و در روز قیامت مبعوث شوی. عاص که از مشرکین بود گفت: پس باشد تا آن موقع که محشور شدم و به مال و فرزندی رسیدم، طلب ترا می دهم. بدنبال

این گفتگو، خداوند آیاتی از سوره مریم را نازل کرد. "افرایت الذی کفر بایاتنا و قال لاوتین مالا و

ص:232

ولدا" اطلع الغیب... الی آخر آیه.

ترجمه: آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کافر شد و گفت: مال و فرزند بسیاری به من خواهند داد. مگر او از غیب خبر یافته و یا از خدا پیمانی گرفته؟ هرگز چنین نخواهد بود. ما آنچه را گوید ثبت و عذاب او را افزون می کنیم و آنچه را گوید به او می دهیم ولی نزد ما به تنهایی خواهد آمد. (سوره مریم - آیه 77). خباب، به هیچوجه دست از دین و آیین اسلام برنداشت و چون کوه، مقاوم در برابر همه مشرکین و یاوه گویان ایستاد و حاضر نشد از ایمان به خدایتعالی دست بردارد.

زمانی که همراه «مقداد بن عمرو» به مدینه، هجرت کرد، به خانه «کلثوم بن هدم» وارد شده و تا قبل از خروج پیامبر برای جنگ بدر که «کلثوم» درگذشت، آنجا بوده و بعد به منزل سعد بن عباده رفته و تا موقع فتح سرزمین های «بنی قریظه» همانجا ماندند.

در تمام جنگ های پیامبر شرکت کرد. (بدر، احد، خندق و دیگر جنگها)

در زمان خلافت علی بن ابیطالب (علیه السلام)، به کوفه هجرت نمود و از اصحاب و خواص آن حضرت و از امضا کنندگان حکمیت در پیمان صلح (تحمیلی) در گروه یاران علی علیه السلام بود. بعضی از مورخین گفته اند که او در جنگ های «صفین و نهروان»، شرکت داشته ولی برخی دیگر معتقدند که او به علت بیماری نتوانست در جنگ صفین شرکت کند و در سال 37 ه. ق، قبل از «فتنه نهروان»، به سبب مرضی در کوفه، در سن 73 سالگی از دنیا رحلت نمود و وصیت کرد که او را در خارج شهر کوفه، دفن کنند (او اولین نفری بود که اینگونه دفن شد، زیرا تا آن روز، هر یک از مسلمانان در کوفه از دنیا می رفت در خانه خود یا در کنار کوچه، او را به خاک می کردند؛ و از آن به بعد مسلمانان به تبعیت از او، مردگان خود را در خارج شهر می بردند). وقتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام، از جنگ صفین برمی گشت، نرسیده به شهر کوفه، کنار محله «بنی عوف» در سمت راست جاده، در نقطه بلندی، 7 یا 8 قبر مشاهده و از صاحبان آن سئوال نمود. «قدامه بن عجلان» پاسخ داد: خباب بن ارت، بعد از رفتن شما به صفین، از دنیا رفت و سفارش کرد که او را در ظهر کوفه، در نقطه بلندی به خاک سپارند. دفن او در این نقطه سبب شد که دیگران نیز، اموات

خود را در اطراف قبر او دفن کردند. علی (علیه السلام) بعد از طلب رحمت برایش، درباره اش فرمود: وی از صمیم دل و به دلخواه خود، اسلام آورد و با میل و رغبت هجرت کرد و عمری را جهاد، و به مجاهدت درباره خدا سپری نمود و با شکنجه های زیاد در بدنش و تحمل آن، ناتوان شد و خداوند اجر و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی سازد.

جمعی از محدثان از جمله: مسروق بن الاجرع، قیس بن حازم و... از او حدیث روایت کرده اند.

سیمای نورانی خبّاب بن ارت

وَقالَ (علیه السلام) فی ذِکْرِ خَبّابِ ابْنِ الاَرَتِّ: یَرْحَمُ اللهُ خَبّابَ ابْنَ الْأرَتِّ فَلَقَدْ أَسْلَمَ راغِباً، وَهاجَرَ طائِعاً، وَقَنِعَ بِالْکَفافِ، وَرَضِیَ عَنِ اللهِ، وَعاشَ مُجاهِداً، طُوبی لِمَن ذَکَرَ الْمَعادَ، وَعَمِلَ لِلْحِسابِ، وَقَنِعَ بِالْکَفافِ، وَرَضِیَ عَنِ اللهِ

ترجمه: و (امام علی (علیه السلام)) فرمود: خدا خبّاب بن ارت را رحمت کند که با رغبت مسلمان شد و فرمانبردار، هجرت کرد و به (اندازه) کفایت قناعت کرد، و از خدا راضی بود، و مجاهد زندگی کرد. خوشا به (حال) کسی که به یاد معاد باشد، و برای حساب (آن روز) کار کند و به (قدر) کفایت قناعت کند و از (عطای) خدا راضی باشد.

مفهوم

در این حکمت علی (علیه السلام) با یاد کردن از یکی از صحابه باوفای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یکی از بهترین یاران خود، به معرفی یکی از انسانهای نمونه و اوصاف پسندیده او می پردازد. امام با این روش، افراد دیگر جامعه را به حرکت به سوی راه درست زندگی و رسیدن به سعادت و کمال انسانی تشویق و ترغیب می کند. در واقع امام علی (علیه السلام) در اینجا از یکی از مؤثرترین شیوه های تربیتی استفاده می کند و به جای توصیه مستقیم، یکی از یارانش را به عنوان الگو به پیروانش معرفی می کند و برایش رحمت الهی را می طلبد تا به طور غیر مستقیم ضرورت ویژگیهای انسانی و الهی را

به آنان گوشزد کند.

آری، اگر کسی با رغبت و علاقه ایمان آورد و به خاطر حفظ ایمان خود هجرت کند، در استفاده از مادیات به حداقل آن اکتفا کند، به سرنوشت الهی خود راضی باشد، در همه حال آماده جهاد و جانفشانی در راه خدا باشد، همواره به یاد خدا و روز حساب باشد و از کار برای خدا خسته نشود، او پیرو حقیقی امامان معصوم است و خداوند از او خشنود و مشمول رحمت واسعه الهی است.

خبّاب بن ارتّ کیست؟

خبّاب در زمان جاهلیت برده ای بود که با بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با قلبی سرشار از ایمان و یقین به آیین شکوهمند اسلام گروید و این در زمانی بود که هیچ یک از مسلمانان امنیت مالی و جانی نداشتند و بسیاری از آنان مورد آزار و شکنجه های سخت مشرکان قرار می گرفتند. خباب از جمله کسانی بود که او را به پشت در آتش می افکندند و شکنجه می کردند، ولی این سختیها نه تنها ذره ای در اراده و استقامت و صلابت آنان تأثیر نمی گذاشت، بلکه حقانیت اسلام و پیامبر را برای آنان آشکارتر می ساخت. خبّاب بن ارت باوجود فقر شدید کم توقع و قانع بود و به عنوان یار وفادار و فداکار در کنار پیامبر حضور داشت و به همراه او به مدینه هجرت کرد و در جنگهای گوناگون از جمله در جنگ بدر با مشرکان به مبارزه پرداخت. پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز در جنگهای صفین و نهروان در رکاب امام علی (علیه السلام) شمشیر زد و از حقانیت آن حضرت دفاع کرد. او سرانجام در 73 سالگی در کوفه درگذشت. این یار وفادار امام علی (علیه السلام) فرزندی به نام عبدالله داشت که خوارج، او و همسر باردارش را به جرم حمایت از آن حضرت به طرز فجیعی به شهادت رساندند.

اولین مسلمانان

ص:235

در کتاب خصال از امام علی (علیه السلام) نقل شده است: پنج تن در گرویدن به اسلام بر دیگر مسلمانان پیشی گرفتند: اولین نفر در میان عرب من هستم، اولین مسلمان از میان فارس سلمان، از حبشیها بلال، از رومیان صهیب و از میان نبطیها خبّاب بن ارت است.

رغبت چیست؟

رغبت یکی از مقامات و حالات سالکان الهی است و حالتی است که باعث می شود انسان از روی شوق و نه بااکراه عبادت کند. برای رسیدن به این مقام باید خدا را به خوبی شناخت تا هر چه بهتر تسلیم امر او و مشتاق تقرّب به او شد. اگر انسان بداند که خداوند، زیباترین و بهترین محبوب عالم است، به سراغ کس دیگری نمی رود. امام سجّاد (علیه السلام) در نیایش خود این گونه به خداوند عرض می کند: « وَلا تَحْجُبْ مُشْتاقیکَ عَنِ النَّظَرِ إِلی جَمِیلِ رُؤْیَتِک؛ (الهی) شیفتگانت را از نظر انداختن به جمال و زیبایی دیدارت محجوب نکن». خداوند هم به پیامبرش خطاب می فرماید:

(فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ إِلی رَبِّکَ فَارْغَبْ ؛ «و چون فراغت یافتی، به عبادت بپرداز و به سوی پروردگارت رغبت داشته باش». شبها زمان بهتری برای خلوت، عبادت و نزدیک شدن به خداوند است و در میان شبهای سال، یک شب به نام «لیله الرغائب (شب رغبت)» نامگذاری شده و آن، شب جمعه اول ماه رجب است. شاید علت این نامگذاری این باشد که در آن شب، میل و کشش بنده به سوی خدا بیشتر و امید به جلب رحمت و عنایات او افزون تر است.

معنای طوبی

«طوبی» در لغت به معنای «خوشا به حالِ...» می باشد که نوعی حالت غبطه خوردن به همراه سعادت و خوشبختی است. در کتب تفسیر، آمده است که «طوبی» نام درختی در بهشت است.

به کار بردن تعبیر «طوبی» از سوی امام (علیه السلام) مخاطب را به یادآوری روز قیامت و لحظه حساب و کتاب وا می دارد و در نتیجه در او ایجاد انگیزه می کند تا توشه ای

برای آخرت خود برگیرد و اندیشه خود را به نیازهای غیر ضروری دنیوی و زودگذر مشغول نسازد. البته چنین کسی به قضا و قدر الهی راضی خواهد بود و دنیا را سرای فناپذیری می داند که مشکلات آن، پلی برای بهشت بی بدیل است.

بین ویژگیهایی که امام در وصف یار وفادار خود ذکر کرد، چه ارتباطی هست؟

از جملات امام استنباط می شود که وقتی فردی با میل قلبی خود تسلیم اوامر خداوند شود، باید خود را چون بنده ای مطیع در اختیار او قرار دهد و در هر مسیری که او می خواهد، حرکت کند؛ مانند جهاد در راه خدا، مهاجرت برای فرار از گناه، تبلیغ دین خدا، تحصیل علم و.... در این مسیر چه بسا مشکلات مالی و جانی بسیاری برایش پیش آید. چنین شخصی چون مهر بندگی و تسلیم بر پیشانی خود زده است و در راه خدا حرکت می کند، باید به اندازه کفایت قناعت کند و از افزودن بار زندگی مادی به دور ماند؛ چون برای هجرت کننده، دارایی بیش از حد کفایت، جز مشکل و سختی نتیجه ای ندارد. او باید گله ای از خداوند نداشته و به آنچه او مقدّر کرده و به داده ها و نداده هایش راضی باشد و بدین گونه انسان مؤمن، رحمت خدا را شامل حال خود می سازد.

اما ارتباط جمله «طوبی لمن...» با ابتدای این کلام این است که امام وقتی یارانش را با خبّاب مقایسه می کند، به حال او غبطه می خورد و با این سخنانش، مردم را تشویق و ترغیب می کند تا به روش و منش او عمل کنند و او را الگو قرار دهند.

بنابراین آن حضرت در قسمت دوم سخنان خود این مفهوم را بیان می فرماید: خوشا به حال آنان که به یاد معاد باشند، اما این به تنهایی کافی نیست؛ بلکه یاد آخرت با انجام عمل صالح سودمند است. پس چنین کسانی به زیاده طلبیهای دنیوی پاسخ نمی دهند و از مقدرات خداوند برایشان راضی هستند.

دو نکته

1. یکی از مؤثرترین شیوه های تربیتی، روش اسوه سازی است. اگر مربی در پاره ای از موارد به جای توصیه مستقیم، مقاصد تربیتی خود را در یک

فرد بیابد و او را به عنوان الگو نشان دهد، به طور غیر مستقیم بر افکار و رفتارهای آنان تأثیر

خواهد گذاشت. در این روش، انسان تشویق می شود شخصی را به عنوان نمونه ای مطلوب و آرمانی در نظر بگیرد و به همانندسازی و تقلید از رفتارش دست بزند. او تلاش می کند تا قدم در جای پای فرد مورد نظر و آرمانی خود بگذارد.

2. ایمان زمانی کامل می شود که علاوه بر داشتن جایگاه اعتقادی و نیز بیان آن در رفتار و گفتار، در احساسات و عواطف فرد نیز تأثیر بگذارد و شادی، غم، ترس، پشیمانی، لذت بردن و مانند آن را در او ایجاد کند.

در این حکمت، امام علی (علیه السلام) به ایمان خبّاب در این سه بُعد اشاره می کند و آن را می ستاید: کلمه «اسلم» اشاره ای به بعد فکری، ایمان و تأیید اعتقادات اوست.

کلماتی چون: «هاجَرَ، قَنَعَ، عاشَ مُجاهداً و عَمِلَ» به بُعد رفتاری ایمان خبّاب، و اوصافی مانند: راغباً، طائعاً، رَضیَ و ذَکَرَ المعاد»، به بُعد احساسی او اشاره کرده است.

مقام مجاهد در راه خدا

وهب بن وهب از امام صادق (علیه السلام) و آن حضرت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند:

جبرئیل مرا به چیزی خبر داد که چشمم به آن روشن و دلم شادمان شد. گفت: ای محمّد! هر کس از امت تو در راه خدا جهاد کند، هیچ قطره بارانی به او نمی رسد و سختی ای نمی بیند، مگر اینکه روز قیامت برای او به این کار گواهی می دهند.

شهید چمران الگویی دیگر برای پیروان امام (علیه السلام)

شهید عارف، دکتر مصطفی چمران، سالها دور از وطن خود، به مجاهدت و مبارزه در راه خداوند پرداخت. او پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، با هجرتی طولانی از وطن و تن دادن به آوارگی، در مصر و لبنان با دشمنان اسلام ستیز کرد و به محرومان آن سرزمینها یاری رساند. شهید چمران در یکی از مناجاتهایش با خداوند می گوید: «خدایا! سالها دربه در بودم و به خاطر مستضعفان دنیا مبارزه می کردم. از همه چیز چشم پوشیده بودم و

آرزو می کردم که روزی به ایران عزیز برگردم و از همه استعدادهای خود استفاده کنم...».

ص:238

نتیجه صبر و رضا در کلام امام سجاد (علیه السلام)

امام سجّاد (علیه السلام) رضایت از خداوند و صبر در راه او را این گونه توصیف می کند:

«صبر و رضا رأس همه طاعات است و هر که صبر کند و از مقدرات خداوند، راضی شود، خدا برای او مقدر نمی کند، مگر آنچه خیر اوست».

شیرینی عبادت

افراد بسیاری هستند که هرچند اهل عبادتهای طولانی، کار خیر و دوری از گناهان هستند، اما همچنان دلهای آنها به دنیا علاقه مند است. آنان به رستگاری کامل دست نمی یابند، مگر اینکه محبت به کالای ناچیز دنیا را از جان خود بیرون کنند و تا این علاقه و دلبستگی در قلوب آنها وجود دارد، درهای آسمان به رویشان باز نمی شود و شیرینی ایمان را نمی چشند. قرآن در این باره می فرماید:(وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ) ؛ «و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم».

امام صادق (علیه السلام) نیز درباره اعراض قلبی از دنیا، و پاک کردن خانه دل و دوری از هر نوع دلدادگی به دنیا می فرماید: «حَرامٌ عَلی قُلُوبِکُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلاوَةَ الْاِیمانِ حَتّی تَزْهَدَ فِی الدُّنْیا؛ بر دل شما حرام است که حلاوت ایمان را بچشد تا اینکه زاهد به دنیا بشوید».

منابع:

1 - الاصابه اسدالغابه: در دائره المعارف تشیع.

2 - معارف و معاریف

3 - زندگانی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) رسولی محلاتی

4 - فروغ ولایت جعفر سبحانی

5 - رجال شیخ طوسی

6 - نهج البلاغه فيض الاسلام، حكمت 41

7 - طبقات ابن سعد ج 3/143

خباب بن ارت

خبّاب پسر ارّت نجدی تمیمی از اصحاب محمّد، پیغمبر اسلام و از مهاجرین است. خبّاب دهمین مردی بود که اسلام آورد. او معلّم قرآن فاطمه دختر خطاب و شوهرش سعید بود و او عمر بن خطاب را به خانه ارقم بن ابی الأرقم راهنمایی کرد و بعد نیز به او قرآن می آموخت. خبّاب در جنگ بدر، احد، خندق و تبوک در سپاه اسلام می جنگیده است. او در زمان خلافت علی بن ابی طالب در مدینه مرد و علی بر پیکر او نماز گزارد.

منابع

ویکی پدیای انگلیسی

زندگی صحابه، محمود طریقی، مشهد،

نفرین امیرالمؤ منین به بسر بن ارطات

بسر جمعا سی هزار نفر را کشت و گروهی را در آتش سوزاند. لعنه اللّه علیه ! حضرت امیر (علیه السلام) در حق بسر نفرین کرد و فرمود:

اللّهم انّ بسرا باع دینه بالدّنیا و انتهک محارمک، و کانت طاعه مخلوق فاجر آثر عنده ممّا عندک. اللّهمّ فلا تمته حتی تسلبه عقله و لاتوجب له رحمتک و لاساعه من نهار اللّهم العن بسرا و معاویه و لیحل علیهم غضبک و لتنزل بهم تقمتک و لیصبهم باءسک و رجزک الذی لاتردّه عن القوم المجرمین.

بار خدایا ! بسر دین خود را به دنیا فروخته و محارم تو را هتک کرده است و کار او اطاعت از مخلوق فاجر بود که برگزید آنچه نزد او بود، بر آنچه نزد توست. بار خدایا ! او را مرسان تا این که عقلش را بگیری و او را مشمول رحمت خود منما حتی اندک از روز. بار خدایا ! بسر، عمرو و معاویه را لعن فرما و غضبت را بر آنان روا دار و نقمت خود را بر آنان نازل فرما و به آنان سختی (عذاب) خود را برسان و آن عذابی را که از قوم مجرمین برنمی داری، بر آنان نازل فرما.

ص:240

حضرت علی (علیه السلام) اینگونه ناراحتی خود را از جنایات بسر ابراز فرمود.

عاقبت بسر

بعد از نفرین علی (علیه السلام) مدتی نگذشت که بسر دچار وسواس شد و عقلش د را از دست داد. او با شمشیر بازی می کرد و می گفت شمشیر مرا بدهید تا بکشم. او این گونه عمل می کرد، تا این که برایش شمشیری از چوب ساختند و در کنار او متکا می گذاشتند. وی آنقدر تا شمشیر چوبی به متکا می زد که بی هوش می شد و همین گونه زندگی کرد تا این که مرد.

ابن ابی الحدید گوید: همان نقشی که مسلم بن عقبه در حمله به مدینه و واقعه «حرّه» برای یزید داشت، همان نقش را بسر برای معاویه در حمله به حجاز و یمن بازی کرد و من اشبه اباه فما ظلم؛ یعنی که شبیه پدرش د باشد، ظلمی نکرده است.

(320)

آری تفرق و اختلاف مردم کوفه و عدم اطاعت آنان از امیرالمؤ منین (علیه السلام) باعث شد که بسربن ارطات به سر حدات حکومت امیرالمؤ منین یورش برد و عده زیادی را به قتل رساند و عده ای را در آتش بسوزاند و این، درس بزرگی برای ما مسلمانان است که باید همیشه توجه داشته، از فرمان رهبر بحق خود پیروی نماییم.

شیخ طوسی - علیه الرحمه - در کتاب آمالی خود آورده است که روزی بسربن ارطات و عبیداللّه بن عباس نزد معاویه بودند. معاویه به عبیداللّه گفت: آیا این شخص را می شناسی؟ گفت: آری او پیری است که دو کودک را کشته است. بسر گفت: بله من آنها را کشته ام پس چه؟! عبیداللّه گفت: اگر شمشیری داشتم؟! بسر اشاره به شمشیر خود کرد و گفت: این شمشیر. معاویه رو به بسر کرد و گفت: ای پیر احمق! می خواهی شمشیرت را به کسی بدهی که دو فرزند او را کشته ای؟ تو قلبهای بنی هاشم را نمی شناسی. اگر شمشیرت را به او بدهی اول خودت را خواهد کشد و سپس مرا. عبیداللّه بن عباس گفت: به خدا قسم اول تو را می کشتم و بعد بسر را. (321)

گفتگوی عبیداللّه بن عباس بعد از شهادت امیرالمؤ منین (علیه السلام) با مردم کوفه

بعد از اینکه امیرالمؤ منین (علیه السلام) به شهادت رسید، عبیداللّه بن عبّاسس از منزل

ص:241

خارج شد و به طرف مردم رفت و گفت: امیرالمؤ منین از دنیا رفته است. او جانشینی به یادگار گذاشته است؛ اگر می خواهید، خارج شوید و اگر کراهت دارید، کسی را نمی بینم چنین شایستگی را داشته باشد. مردم گریستند و گفتند: نزد ما بیایید. امام حسن (علیه السلام) بیرون آمد و برای مردم سخنرانی کرد و فرمود:

ای مردم! تقوی الهی را پیشه کنید. پس ما فرمانروایان شما و دوستانتان و اهل بیتی هستیم که خداوند درباره ما فرموده است: انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا؛ (322)

خداوند اراده کرده است که رجس و ناپاکی را از شما خاندان دور بدارد. مردم با آن حضرت بیعت کردند؛ در حالی که امام مجتبی با لباس سیاه از منزل خارج شده بود. (323)

خیانت عبیداللّه به امام حسن (علیه السلام)

فضل بن شاذان در بعضی از کتبش نوشته است که بعد از شهادت امیرالمؤ منین (علیه السلام)، امام مجتبی در ماه شوّال از کوفه به قصد جنگ با معاویه حرکت کرد. دو گروه (گروه امام مجتبی و معاویه) در «مسکن» به هم رسیدند و حدود شش ماه باهم جنگیدند. امام حسن عبیداللّه بن عباس، پسرعموی خود را بر مقدمه لشکر گمارده بود. معاویه صدهزار درهم برای او فرستاد (324)

بدین صورت که شبانه فردی را نزد عبیداللّه روانه کرد که امام حسن درباره صلح با من مکاتبه دارد و به من نامه نوشته است و این امری مسلم برای من است. حال اگر الان پیش من بیایی، پیروی خواهد شد و الّا در آینده در حالی که پیرو باشی، از من اطاعت خواهی کرد. اگر پاسخ مثبت بدهی، تو را هزارهزار درهم خواهم داد؛ نصفش را الان و نصفش د را زمانی که وارد کوفه شوم. عبیداللّه به طمع پول، شبانه داخل اردوگاه لشکر معاویه شد و معاویه هم به وعده خود وفا کرد.

صبح روز بعد مردم منتظر بودند که عبیداللّه برای آنها نماز جماعت بخواند اما هر چه منتظر ماندند، بی فایده بود. در جستجو برآمدند، ولی او را ندیدند. لذا قیس بن سعد با مردم نماز خواند و برای آنها سخنرانی کرد و آنان را توصیه به پایداری و حرکت و قیام علیه دشمن نمود. مردم به خواست قیس جواب مثبت داده، گفتند به

نام خدا ما را به جانب دشمن حرکت داده و او چنین کرد. (325)

سخنرانی قیس بن سعدبن معاذه

قیس در سخنرانی خود چنین گفت: آنچه این مرد ترسو انجام داد، شما را به ترس و وحشت نیندازد و برای شما بزرگ جلوه نکند؛ زیرا او پدرش و برادرش، هیچ روزی، کار خیر انجام نداده اند. پدرش عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، اما در جنگ بدر شرکت کرده، با پیامبر جنگید و او را ابویسر، کعب بن عمرو انصاری اسیر کرد و نزد رسول خدا برد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از او فدیه گرفت و آن را بین مسلمانان تقسیم کرد. برادرش را علی، امیرالمؤ منین (علیه السلام)، حاکم بصره نمود، اما او مال خدا و مسلمین را به سرقت برد، و با آن کنیز برای خود خرید و تصور و گمان می کرد که این کار برای او حلال است و این آقا را علی (علیه السلام) بر یمن گماشت، اما او از ترس بسربن ارطات فرار کرد و فرزندان خود را گذاشت تا اینکه کشته شدند و حالا هم انجام داد و آنچه انجام داد و شما از آن مطلع هستید. (326)

آری این رفتار عبیداللّه با حضرت علی (علیه السلام) و امام مجتبی - علیهما السّلام - بود.

او مردی ترسو و کم جراءت بود که به آسانی تسلیم توطئه های دشمن گردید و قدرت و توان رویارویی و درگیری با حوادث و مشکلات را نداشت.

مرگ عبیداللّه بن عباس

نوشته اند که حضرت امیر (علیه السلام) در حق فرزندان عباس نفرین نموده لذا دیده نشده است که قبرهای برادرانی همچون فرزندان عباس دور از هم باشند؛ زیرا قبر عبداللّه در طائف، قبر عبیداللّه در مدینه، قثم در سمرقند، عبدالرحمن در شام و معبد در آفریقاست. (327)

عبیداللّه در سال هشتادوپنجم یا هشتادوهفتم هجری در دوران خلافت ولیدبن عبدالملک و به قول واقدی در ایام خلافت یزیدبن معاویه در مدینه از دنیا رفت . (328)

فصل پنجم: کارگزاران نهروان، فرات و بهرسیر

1 - عبداللّه بن خبّاب بن ارت، کارگزار نهروان

ص:243

نهروان: ناحیه ای بین واسط و بغداد بوده است که جنگ با خوارج در آن اتفاق افتاده است و سبب آن، کشته شدن عبداللّه به دست خوارج بود.

معمولا وقتی که سخن از جنگ نهروان به میان می آید، تنها اشاره ای به قتل عبداللّه می شود، اما بعضی کتابها به این که عبداللّه بن خبّاب، کارگزار حضرت در نهروان بوده است، اشاره کرده اند.

1 - در مناقب شهر آشوب می نویسد: و خوارج عبداللّه بن خبّاب ارت را که کارگزار حضرت بر نهروان، بود، به شهادت رساندند. (329)

2 - در سفینه البحار می نویسد: عبداللّه بن خبّاب ارت از اصحاب حضرت امیرالمؤ منین (علیه السلام) و کارگزار حضرت بر نهروان بوده است که به دست خوارج کشته شد و شکم همسرش را که آبستن بود پاره کردند و همین گونه در مروج الذّهب آمده است. (330)

3 - شیخ طوسی می نویسد: حضرت علی (علیه السلام) عبداللّه بن خبّاب را به عنوان کارگزار نهروان که خوارج در آن بودند، فرستاد اما آنها او را کشتند. (331)

چگونگی شهادت عبداللّه بن خبّاب

حضرت علی، امیرالمؤ منین (علیه السلام)، تصمیم گرفته بود که به جنگ شامیان برود، اما جنگ با خوارج، حضرت را از این امر بازداشت.

خوارج از کوفه حرکت کردند و به نزدیک نهروان رسیدند. آنها مردی را دیدند که زنی را بر الاغی نشانده، پیش می راند به او گفتند: تو کیستی؟ گفت: من مردی مؤ من می باشم. گفتند: نظرت درباره علی بن ابیطالب چیست؟ ! گفت: من می گویم که او امیرالمؤ منین اولین کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورد. (332)

خوارج گفتند: اسمت چیست؟ گفت: من عبداللّه بن خبّاب ارت هستم که که از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است. گفتند: بیم نداشته باش! حدیثی از قول پدرت که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده باشد، برای ما بگو که ما را با آن حدیث بهره مند سازی. گفت: «ستون فتنه بعدی یموت فیها قلب الرّجل کما یموت بدنه یمسی مؤ منا و

یصبح کافرا»؛ بزودی فتنه ای خواهد آمد که در اثنای آن دل مرد چنانکه بدنش می میرد، خواهد مرد. شبانگاه مؤ من است و صبح کافر».

ص:244

گفتند: همین حدیث، مورد نظر ما بود که از تو پرسیدیم. تو درباره ابوبکر و عمر چه می گویی؟! وی آن دو را ستود. گفتند: در مورد آغاز و انجام خلافت عثمان چه می گویی؟! گفت: در آغاز و انجام آن بر حق بود. گفتند: درباره علی (علیه السلام) پیش از داستان حکمیّت و پس از آن چه می گویی؟ گفت: می گویم که او خدا را بهتر از شما می شناسد و در کار دینش محتاطتر و بصیرتش بیشتر است. گفتند: تو از هوی و هوس خود پیروی می کنی و اشخاص را به واسطه نامهای ایشان دوست داری نه کردارشان و به خدا سوگند تو را چنان بکشم که هیچ کس را چنان نکشته باشیم.

آنگاه او را گرفتند و شانه هایش را بستند و همراه همسرش - که آبستن و زایمانش نزدیک بود - زیر درخت خرمای پرباری بردند. اتّفاقا خرمایی از درخت فرو افتاد.

یکی از خوارج آن را برداشت و در دهان گذاشت. دیگری به او گفت: به ناروا و بدون پرداخت بها آن را خوردی؟ و آن شخص خرما را از دهان بیرون انداخت.

آنگه خوکی اهلی که به شخصی از اهل ذمّه تعلّق داشت دیدند. یکی از خوارج شمشیر بر آن زد و آن را کشت. دیگری گفت: این کار، فساد و تباهی در زمین بود.

لذا آن مرد به دیدار صاحب خوک رفت و رضایت وی را به دست آورد. عبداللّه بن خبّاب که این رفتار ایشان را دید، گفت: اگر در آنچه در شما دیدم راستگو باشید، من از شما بیمی ندارم که مسلمانم و بدعتی در اسلام نیاورده ام. وانگهی مرا امان داده اید و گفته اید نترس؛ ولی آنان وی را خواباندند و در کنار نهر سر بریدند و به طرف همسر وی رفتند. آنان بعدا سه زن دیگر را که از جمله آنان امّسنان صیداوی بود - که پیامبر را دیده بود - کشتند و شقاوت خود را نشان دادند.

چون این خبر به علی (علیه السلام) رسید، حارث بن مرّه عبدی را نزد ایشان روانه فرمود که برود و کار آنان را ببیند و نتیجه را برای امیرالمؤ منین (علیه السلام) بنویسد. ولی حارث چون نزدیک شد که بپرسد، او را هم کشتند.

چون این خبر به علی (علیه السلام) رسید، مردم به او گفتند: ای امیرالمؤ منین! چرا این اشخاص را بر پشت سر بگذاریم که بر اموال، زن و فرزندانمان مسلط شوند نخست ما را به جنگ ایشان ببر و پس از این که از آنان آسوده شدیم، ما را به جنگ شامیان ببر. علی (علیه السلام) نیز همی تصمیم را پسندید و به سوی خوارج حرکت کرد. (333)

ص:245

رویارویی امیرالمؤ منین (علیه السلام) با خوارج

حضرت علی (علیه السلام) وقتی که در مقابل خوارج قرار گرفت، درباره قتل عبداللّه بن خبّاب از آنها سؤ ال کرد. آنها به قتل اقرار و اعتراف کردند. حضرت فرمود: از گردانها و گروههای آنها به طور جداگانه سؤ ال کنید (شاید افرادی باشند که از این قتل بیزارند). سؤ ال کردند و همه آنها اقرار کردند. حضرت فرمود: چه کسی ابن خبّاب را کشته است؟ آنها گفتند: تو را می کشیم همانگونه که او را کشتیم یا گفتند: همگی ما او را کشتیم. حضرت فرمود: و اللّه لو اقرّ اهل الدّنیا کلّهم بقتله هکذا و اءنا اقدر علی قتلهم به لقتلتهم؛ به خدا قسم اگر تمام اهل دنیا این گونه به قتل عبداللّه اقرار کنند و من توانا باشم بر کشتن آنها به خاطر او، آنها را خواهم کشت. (334)

سپس حضرت علی (علیه السلام) در مقابل آنها ایستاد و سخنرانی کرد و پند و اندرز داد؛ (335)

امّا آنها متنبّه نشدند و گفتند با یاران علی (علیه السلام) صحبت نکنید و آماده جنگ شوید و به دیدار خدا به سوی بهشت بشتابید.

آنگاه خوارج به سوی پل حرکت کردند. یاران امیرالمؤ منین (علیه السلام) گفتند: خوارج از پل عبور کردند. حضرت علی (علیه السلام) فرمود: هرگز از پل نمی گذرند.

پس گروهی را برای تحقیق فرستادند. آنان هم آمدند و گفتند: خوارج از رودخانه گذشتند. میان خوارج و سپاه علی (علیه السلام) شاخه ای از رودخانه فاصله بود و آن گروه از ترس مقدمه سپاه خوارج نزدیک نشدند و برگشتند و بدون تحقیق گفتند: آنان از رودخانه گذشتند. علی (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند آنها از رودخانه عبور نکرده اند.

کشتارگاه آنان این سوی پل است و به خدا سوگند از شما ده نفر هم کشته نمی شود و از ایشان ده نفر هم سالم باقی نمی ماند. علی (علیه السلام) پیش رفت و دید که خوارج کنار پل هستند و از رودخانه عبور نکرده اند مردم در ابتدا در صحت گفتار علی (علیه السلام) شک کرده بودند، ولی همین که دیدند خوارج از رودخانه نگذشته اند، تکبیر گفتند و وضعیّت آنان را به علی (علیه السلام) گزارش د دادند. حضرت فرمود: به خدا سوگند

دروغ نگفتم و به من هم دروغ گفته نشده است. آنگاه دو گروه صف آرایی کردند.

پرچم امان

ص:246

علی (علیه السلام) به ابوایّوب پرچم امانی سپرده بود و ابوایّوب بانگ برداشت و گفت:

هر کس از شما خوارج که زیر این پرچم آید، مشروط به آن که کسی را نکشته و راه نبسته باشد، در امان خواهد بود. هر کس هم به کوفه یا مداین برگردد و از این گروه خود را کنار بکشد، او هم در امان است. اما پس از این که قاتلان برادران خویش را بکشیم، نیازی به ریختن خون شما نداریم.

درگیری دو نیرو

خوارج در ابتدا چهارهزار نفر بودند که تنها همراه عبداللّه بن وهب هزاروهشتصد نفر باقی مانده بود (و بقیّه دست از جنگ برداشتند) که به سوی سپاه علی (علیه السلام) حمله آوردند. آن حضرت به یاران خود گفته بود که شما دست بدارید، تا آنان جنگ را شروع کنند. خوارج بانگ برداشتند: پیش به سوی بهشت و حمله کردند. سواران سپاه علی (علیه السلام) به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی به سمت راست و گروهی به سمت چپ رفتند. تیراندازان شروع به تیراندازی کردند و سواران هم از دو سو حمله کردند. پیادگان نیز با شمشیر و نیزه حمله بردند و چیزی نگذشت که آنان را از پای درآوردند و در کمتر از ساعتی آنان را کشتند؛ گویی به آنان گفته شده بود و آنان مردند.

علی (علیه السلام) آنچه در اردوگاه آنان بود، جمع کرد؛ اسلحه و چهارپایان را که در جنگ به کار رفته بود، میان مسلمانان تقسیم کرد و دیگر کالاها و بردگان و کنیزان را بر صاحبانشان رد فرمود.

عدی بن حاتم کشتگان خود را که در میان خوارج بودند، دفن کرد. چون این خبر به آن حضرت رسید، فرمود: می کشیدشان و دفن می کنید؛ حرکت کنید و مردم حرکت کردند و از یاران علی (علیه السلام) فقط هفت نفر کشته شدند که از جمله ایشان یزید بن نویره بود که از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دارای سابقه بود. (336)

این خوارج همان کسانی هستند که در در کتابها حدیثی از پیامبر درباره آنها نقل شده است که فرمود: «یخرج قوم... یمرقون من الدّین کما یمرق السهم من الرمیّه فاقتلوهم فانّ قتلهم اجر لمن قتلهم یوم القیامه»؛ گروهی از دین بیرون می روند، مانند بیرون رفتن تیر از کمان. آنها را بکشید زیرا کشتن آنها پاداشی است برای

کسانی که آنها را کشته اند در روز قیامت. (337)

و پیامبر فرمود: گروهی خروج می کنند که از دین بیرون می روند همچنان که تیر از کمان بیرون می رود و نشانه آن مردی است که دست او ناقص است (338)

لذا علی (علیه السلام) در میان کشتگان به جستجوی وی برآمد و آن مرد را پیدا کرد. بالای بازوی او گوشتی همچون پستان زن بود که اطرافش موهای سیاه بود و چون آن را می کشیدند به اندازه دست دیگر دراز می شد و چون رهایش می کردند، به طرف شانه اش جمع می شد علی (علیه السلام) پیش از واقعه خوارج این موضوع را مکرّرا به مردم گفته بود. نام این مرد حرقوص بود.

جنگ با خوارج نهروان در سال سی وهشتم صورت گرفته است. (339)

شورشهای دیگر خوارج

از تاریخ استفاده می شود که حرکت و ضدّیت خوارج، تنها منحصر به خوارج نهروان نبود، بلکه گروههای دیگری نیز بر ضدّ خلافت علی (علیه السلام) قیام کردند.

ابن اثیر گوید: چون خوارج نهروان کشته شدند، اشرس بن عوف شیبانی بر علی (علیه السلام) خروج کرد و نخست با دویست نفر در «دسکره» (340)

بود و سپس به سوی انبار حرکت کرد.

علی (علیه السلام) اشرس بن حسّان را همراه سیصد نفر به مقابله با او فرستاد. ولی اشرس در ماه ربیع الآخر سال سی وهشتم کشته شد.

سپس هلال بن علقمه که از قبیله تیم الرّباب بود، همراه برادرش، مجالد، خروج کرد و به «ماسبذان» آمد. علی (علیه السلام) معقل بن قیس ریاحی را به مقابله وی فرستاد. او موفّق شد که هلال و اصحابش را - که دویست نفر بودند - بکشد و کشته شدن آنان در جمادی الاولی سال سی وهشتم بود.

بعدها اشهب ابن بشره که نامش را اشعث هم گفته اند و از قبیله بجیله بود همراه یکصدوهشتاد نفر خروج کرد و به نبردگاه هلال بن علقمه آمد و بر جنازه ها نماز گزارد و هر کس را توانست دفن کرد. علی (علیه السلام) جاریه بن قدامه سعدی یا حجربن عدی را به مقابله او فرستاد و دو گروه در «جرجرایا» که در سرزمین «جوخی» است رویاروی شدند و اشهب و یاران وی در جمادی الآخر سال سی وهشتم کشته

شدند.

سپس سعیدبن فضل تیمی که از قبیله تیم اللّه بن ثعلبه است در ماه رجب در «بند نیجین» همراه دویست نفر خروج کرد و به شهر «درزیجان» که در دو فرسنگی مداین است، آمد. مجیعدبن مسعود به مقابله با آنان رفت و در همان ماه آنان را نابود کرد.

بعد ابومریم سعدی تیمی خروج کرد و به شهر «زور» آمد. بیشتر همراهان او از بردگان بودند و گفته شده است همراه او از عربها پنج یا سه نفر بودند دویست یا چهارصد مرد با او همراه شدند و به پنج فرسنگی کوفه آمد و در آنجا اردو زد علی (علیه السلام) کسی را نزد او فرستاد و از او خواست بیعت کند و به کوفه آید. وی نپذیرفت و گفت: میان ما جز جنگ چیز دیگری نخواهد بود. علی (علیه السلام) شریح بن هانی را همراه هفتصد نفر به سوی او روانه فرمود. خوارج بر شریح حمله کردند و همراهان شریح گریختند و شریح با دویست نفر باقی مانده، در کنار دهکده ای پناه گرفت. برخی از همراهان گریخته اش برگشتند و دیگران به کوفه رفتند. علی (علیه السلام) خود بیرون آمد و جاریه بن قدامه سعدی را پیشاپیش فرستاد. و آنها را به اطاعت کرد و از کشته شدن برحذر داشت، اما نپذیرفتند. علی (علیه السلام) نیز آنان را به حق دعوت کرد و نپذیرفتند.

چون جنگ درگرفت، یاران علی (علیه السلام) آنان را کشتند غیر از پنجاه نفر که امان خواستند و به آنان امان داده شد و چهل نفر که زخمی بودند و امیرالمؤ منین دستور فرمود آنها را به کوفه آوردند و معالجه کردند تا بهبود یافتند این جنگ در ماه رمضان سال سی وهشتم اتّفاق افتاد و این گروه، از شجاعترین خوارج بودند، چون جراءت کردند به نزدیک کوفه بیایند. (341)

از جمله حرکتهای مخالف حضرت علی (علیه السلام) خروج خریت بن راشد تمیمی و بنی ناجیه بود که شرح حال آن در ضمن شرح زندگانی مصقله بن هبیره شیبانی ذکر شده است. بنابراین علی (علیه السلام) علاوه بر سه جنگ معروف و دفع یورشهای مزدوران معاویه، شش درگیری با خوارج داشته است.

اعتقادات خوارج

ریشه اصلی خارجیگری را چند چیز تشکیل می داد:

1 - تکفیر علی (علیه السلام)، عثمان، معاویه، اصحاب جمل و اصحاب تحکیم - کسانی که به حکمیّت رضا دهند - عموما مگر آنکه به حکمیّت راءی داده و سپس توبه کرده باشند.

2 - تکفیر کسانی که مایل به کفر علی (علیه السلام)، عثمان و دیگران - که یادآور شدیم - نباشد.

3 - ایمان، تنها عقیده قلبی نیست، بلکه عمل به اوامر و ترک نواهی جزو ایمان است؛ ایمان امر مرکبی از اعتقاد و عمل است.

4 - وجوب بلاشرط شورش بر والی و امام ستمگر می گفتند: امر به معروف و نهی از منکر مشروط به چیزی نیست و در همه جا بدون استثناء باید این دستورات انجام گیرد. اینها به واسطه این عقاید، تمام مردم روی زمین را کافر، مهدورالدّم و مخلد در آتش می دانستند.

استاد شهید مطهّری ممیّزات خوارج را چهار چیز ذکر کرده است:

1 - آنها روحیه ای مبارزه گر و فداکار داشتند و در راه و ایده خویش د سرسختانه می کوشیدند.

2 - آنها مردمی عبادت پیشه و متنسّک بودند؛ شبها را به عبادت می گذراندند؛ به دنیا و زخارف آن بی میل بودند.

3 - خوارج مردمی جاهل و نادان بودند و در اثر جهالت و نادانی، حقایق را نمی فهمیدند و بد تفسیر می کردند. این کج فهمیها به صورت یک مذهب درآمد که بزرگترین فداکاریها را در راه تثبیت آن از خویش د بروز دادند.

4 - آنان مردمی تنگ نظر و کوته بین بودند؛ اسلام را در اندیشه های محدود خود محصور کرده بودند و افراد دیگر را جهنّمی می دانستند. (342)

2 - عبیده سلمانی، کارگزار فرات

بلاذری می نویسد: کارگزار حضرت امیر (علیه السلام) بر فرات، عبیده سلمانی بود. (343)

احتمالا مراد از فرات، «فرات بادقلا» است که از نواحی کوفه بوده است. نواحی کوفه عبارت بود از: طسوج (ناحیّه) جبّه، طسوج بداه و فرات بادقلا و سالحین و

نهر یوسف و حیره که در سه میلی کوفه و در منطقه نجف واقع است (344)

و فرات بادقلا جزو بهقباذ اسفل بود - به شرح حال قرظه مراجعه شود یاقوت حموی شهری را به نام فرات بصره ذکر می کند که به دست مسلمانان فتح گردید (345)

اما این که محل ماءموریت عبیده آنجا بود، بعید است. طبق نقل تاریخ گزیده، عبیده مدّتی کارگزار قزوین بوده است. (346)

شرح حال عبیده سلمانی

عبیده (به فتح عین) فرزند عمرو و گفته شده فرزند قیس بن سلمانی است و سلمانی به سلمان بن یشکربن مراد منسوب می باشد. ذهبی گوید: عبیده بن عمرو سلمانی مرادی کوفی فقیه و عالمی است که انتظار می رفت جزو صحابه باشد. او در سال فتح مکّه در یمن ایمان آورد و علوم خود را از علی (علیه السلام) و ابن مسعود فرا گرفت (347)

لذا به او جاهلی اسلامی گفته اند چون دو سال قبل از رحلت پیامبر مسلمان شد و پیامبر را ندید. از این رو جزو صحابه نیست.

کنیه او ابومسلم و بنابه قولی ابوعمرو بود. او از بزرگان فقها و یاران ابن مسعود بود و از یاران علی (علیه السلام) نیز می باشد. (348)

او را از فقهای دوران معاویه و عبدالملک ذکر کرده اند. (349)

ابن سعد گوید: یاران عبداللّه بن مسعود پنج تن بودند که عدّه ای عبیده را بر بقیّه مقدّم می دارند و گروهی علقمه (بن قیس نخعی) را و همه اختلاف ندارند که کمترین آنها در علم و دانش، شریح قاضی است و آن پنج عالم عبارت بودند از:

عبیده (سلمانی)، علقمه، مسروق (ابن اجدع)، همدانی و شریح. (350)

صاحب الغارات مسروق، شریح و مرّه همدانی را - اگر مراد از همدانی او باشد - از دشمنان علی (علیه السلام) معرّفی کرده است. (351)

عبیده از ابن مسعود و علی (علیه السلام) روایت می کند و محمدبن سیرین، ابواسحاق سبیعی، ابراهیم نخعی و دیگران از او روایت نقل می کنند. ابن نمیر می گوید: وقتی که مساءله ای بر شریح مشکل می شد به عبیده نامه می نوشت و از او سؤ ال می

ص:251

کرد. (352)

از آنچه نقل کردیم بخوبی استفاده می شود که عبیده از بزرگان تابعین می باشد و جزو یاران عبداللّه بن مسعود بوده است و از حضرت امیر (علیه السلام) نیز روایت نقل می کند و از نظر علمی برتر از شریح و دیگر همردیفانش بوده است. او همچنین جز قرّاء است و قرائت را از ابن مسعود آموخته است. اقوال علمای شیعه را درباره او بعدا نقل خواهیم کرد.

بعد از اینکه حضرت علی (علیه السلام) برای جنگ صفّین آماده شد، بیشتر مردم دعوت حضرت را پذیرفتند. و تنها یاران عبداللّه بن مسعود آمدند و دعوت حضرت را نپذیرفتند. از جمله آنها عبیده سلمانی بود که همراه با یارانش گفتند ما با شما خارج می شویم، لیکن به لشکرگاهتان وارد نمی شویم بلکه برای خود اردوگاه جداگانه ای برپا می کنیم تا فرجام کار شما و شامیان را نظاره گر باشیم. پس هر که را ببینیم کار حرام انجام می دهد و یا ستم را پیشه خود ساخته، بر او می شوریم.

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: مرحبا و اهلا هذا هو الفقه فی الّین و العلم بالسّنه من لم یرض بهذا فهو جائر خائن؛ خوشا به حال شما این همان تفقّه بر دین و آگاهی بر سنّت است. اگر کسی بدین کار خرسند نباشد، ستمگر خائن است. (353)

این گروه از قاریان همراه با قاریان شام، قبل از شروع جنگ صفّین، خارج شدند و با سی هزار نفر در منطقه صفّین اردو زدند. علی (علیه السلام) بر کنار آب اردو زد و معاویه بالای آن.

قاریان بین علی و معاویه رفت و آمد می کردند. در میان آنها عبیده سلمانی، علقمه بن نخعی، عبداللّه بن عتبه و عامربن عبدالقیس از اردوگاه علی (علیه السلام) خارج و به حضور معاویه رسیدند و گفتند: ای معاویه چه می خواهی؟ گفت: در پی خونخواهی عثمان هستم. گفتند: از که می طلبی؟ گفت: از علی (علیه السلام) گفتند: آیا علی او را کشت؟ گفت: آری او عثمان را کشت و به قاتلانش پناه داد.

قاریان از نزد معاویه خارج شدند و به حضور علی (علیه السلام) رسیدند و گفتند: معاویه تو را در خون عثمان شریک می داند. علی (علیه السلام)

فرمود: او دروغ می گوید. من او را نکشته ام. آنها دوباره نزد معاویه رفتند و او را به مفاد مذاکره با علی آگاه ساختند.

ص:252

معاویه گفت: اگر او مستقیما عثمان را نکشته، حداقل به این کار اشاره کرده است.

گفتند: علی می گوید: من چنین کاری نکرده ام. معاویه گفت: اگر راست می گوید قاتلان عثمان را به ما بسپارد؛ زیرا آنان هم اکنون در لشکرگاه او و جزو سپاهیان و دوستانش قرار دارند. آنها بار دیگر نزد علی (علیه السلام) بازگشتند و ماجرا را بازگو کردند.

علی فرمود: مردم قرآن را نسبت به او تاءویل کردند و اختلاف پدید آمد او را در اوج قدرتش مقتول ساختند و بر آنها تقاضّی نیست این گونه علی (علیه السلام) در استدلال و احتجاج بر معاویه غلبه کرد.

معاویه گفت: حال که چنین است علی را نشاید بدون مشورت ما زمام خلافت را در دست گیرد. علی (علیه السلام) فرمود:

انّما النّاس تبع المهاجرین و الانصار و هم شهود المسلمین فی البلاد علی ولایتهم و امر دینهم فرضوا و بایعونی و لست استحلّ ان ادع ضرت معاویه یحکم علی الامه و یرکبهم و یشقّ عصاهم.

مردم تابع مهاجرین و انصار هستند. آنها گواهان مسلمانان در دین و امر خلافت هستند. آنان از روی رضایت با من بیعت کردند. نشاید که فردی چون معاویه بر مردم حکومت براند و با امّت مسلمان مخالفت ورزد.

قاریان به سوی معاویه بازگشتند و او را آگاه کردند. وی گفت: چنین نیست که او می گوید. چه شده است که بعضی از مهاجرین او انصار با او بیعت نکرده اند.

آنها نزد علی رفتند و سخنان معاویه را به او گفتند. علی (علیه السلام) فرمود: وای بر شما! تمام جنگجویان بدر با من بیعت کردند و یا این که بدین کار رضایت داشتند. مبادا که معاویه شما را در دین مفتون سازد.

سه ماه ربیع الاخر و دو جمادی (اول و ثانی) بین علی و معاویه به نامه نگاری سپری شد و جنگی رخ نداد و قرّاء نیز مانع درگیری می شدند. (354)

عبیده جزو قاریانی بود که در این وساطت شرکت کرد و باعث جلوگیری از خونریزی شد و با این که خوارج را اکثرا قرّاء تشکیل می دادند، عبیده جز آنها نشد و همراه علی (علیه السلام) بود و از کتب تاریخ استفاده می شود که در جنگ نهروان او همراه علی (علیه السلام) بوده است.

ص:253

ابن سیرین از عبیده سلمانی نقل می کند که او گفت: بعد از این که علی (علیه السلام) اهل نهروان را کشت، فرمود: نگاه کنید ببینید آیا فردی را که دست او ناقص است، می یابید؟ آنها گشتند، امّا او را پیدا نکردند تا این که بعد از بررسی زیاد، او را در گودالی پیدا کردند. او را بیرون آورده، دیدند در بازویش گوشتی اضافی وجود دارد مثل سینه زن حضرت علی بعد از پیدا کردن این مرد (که حرقوص نام داشت) فرمود:

خدا و رسول او، راست فرمودند. اگر این نبود که شما در درک مسائل ناتوانید، به شما خبر می دام به آنچه خداند بر زبان پیامبرش وعده داده است که چه کسی این گروه را خواهد کشت عبیده سلمانی که آنجا بود با تعجّب گفت: آیا تو این را از رسول خدا شنیدی؟! آری به پروردگار کعبه! (355)

این واقعه را کشف الغمّه از صحیح مسلم و ابوداوود نقل کرده است. (356)

آنچه از این نقل به دست می آید این است که عبیده همراه علی (علیه السلام) در جنگ نهروان حضور داشته است و دیگر این که در آن زمان، اطّلاع کافی نسبت به مقام علی (علیه السلام) نداشته است و به نظر می رسید شک و تردید او در ابتدای جنگ صفّین نیز به خاطر اطّلاع کم و اندک او از مقام علی (علیه السلام) بوده است و استاد او، عبداللّه بن مسعود، شاگردانش را تنها به قرآن آشنا ساخته و از بینش سیاسی آنها غفلت ورزیده است و شاید علت آن، کنار گذاشتنش از جانب عثمان از خزانه داری بیت المال بوده که البتّه به پیشنهاد خود عبداللّه این عزل حاصل شد و او نتوانست در مقابل خواسته های نامشروع عثمان ساکت بماند و کلید بیت المال را به او داد. عبیده در گیرودار جنگ صفّین و نهروان فضای سیاسی جدیدی که به وجود آمده بود، توانست با علی (علیه السلام) آشنا شده، از محضر او استفاده کند. مخصوصا چنین استنباط می شود که او مردی سؤ ول و طالب علم و دانش بوده است. لذا از عجلی نقل شده که آنچه محمّدبن سیرین از عبیده روایت کرده به جز نظر او (آنچه خود اظهار نظر کرده و یا نظرش در مورد خلافت) همه را از علی (علیه السلام) گرفته است (357)

و عجلی گوید عبیده یکی از یاران عبداللّه بن مسعود بود که به مردم قرائت یاد می دادند و فتوای خود را به آنها می آموختند. (358)

تفسیر نهج البلاغه پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) جلد 12 نکته: خباب بن ارتّ که

ص:254

بود؟

مجاهدی وارسته

«خباب بن ارت» که کنیه او ابو عبدالله یا ابو محمد یا ابو یحیی بود از سابقین در اسلام و بزرگان صحابه. او از طایفه بنی تمیم بود. در زمان جاهلیت او را اسیر کردند و به مکه آورند و فروختند و سپس آزاد شد. در عصر جاهلیت کار او آهنگری و ساختن شمشیر بود.

بعضی می گویند: ششمین نفری است که اسلام را پذیرفت و بعضی معتقدند پس از چند نفری به افتخار اسلام درآمد و همان گونه که قبلاً اشاره کردیم او شکنجه های سختی از مشرکان مکه دید. در بعضی از تواریخ آمده است که خلیفه دوم در ایام خلافتش از او سؤال کرد: مشرکان مکه با تو چه کردند؟ پشت خودش را نشان داد و گفت: نگاه کن. هنگامی که خلیفه آثار آتشی را که بر پشت او افروخته بودند مشاهده کرد که پس از سال ها باقی بود گفت: تا امروز پشت کسی را این چنین ندیده بودم و همان گونه که در بالا اشاره شد، او در جنگ بدر و تمام غزوات اسلامی بعد از آن شرکت داشت. در اواخر عمرش به کوفه رفت و در سال 37 و بعضی گفته اند 39 هجری چشم از جهان بربست.

بعضی گفته اند در جنگ صفین و نهروان در لشکر علی (علیه السلام) بود در حالی که از بعضی از روایات استفاده می شود هنگامی که امیر مؤمنان از صفین بازگشت قبری را در بیرون دروازه کوفه دید. از صاحب آن پرسید عرض کردند: قبر خباب است.

او فرزندی داشت، که در زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) متولد شده و حضرت نام «عبدالّله» را بر او نهاد. به این ترتیب او هم جزء صحابه محسوب می شد. او مردی پارسا و از شیعیان مخلص علی (علیه السلام) بود که خوارج وی و همسرش را به طرز بسیار بی رحمانه ای کشتند؛ او را ذبح و شکم همسرش را که باردار بود پاره کردند. امیر مؤمنان هنگامی که جنایات خوارج را برمی شمرد، شهادت عبدالله را مطرح فرمود و آنها را مسئول خون او دانست. (1)

(1). استیعاب و أسد الغابه در شرح حال «خباب بن الارت» و شرح نهج البلاغه ابن ابی

الحدید، ج 18، ص 171.

صهیب بن سنان

صهیب بن سنان رومی، عراقی تبار و از ساکنان دجله (نزدیک موصل عراق) بود. مادرش سلمی، دختر قعیده خزاعی و پدرش سنان بن مالک ربعی نمری، کارگزار کسری در منطقه «ابله» بود.

صهیب در کودکی در یکی از جنگ های روم و ایران به اسارت رومیان درآمد و در روم بزرگ شد. به همین جهت در سخن گفتن به عربی چندان مسلط نبود.

یکی از افراد قبیله کلب او را از رومیان خرید و در مکه به عبدالله بن جدعان فروخت. عبدالله نیز صهیب را آزاد ساخت.

صهیب در سال نخست بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدود 20 سال داشت. همانند سایر جوانان مکه مجذوب اسلام شد و در هنگام اقامت رسول خدا در خانه ارقم، به نزد پیامبر رفت و مسلمان شد. از این رو شکنجه زیادی را توسط مشرکین قریش تحمل کرد.

وی از آخرین مسلمانانی بود که به مدینه هجرت کرد. در هنگام برقراری عقد اخوت اسلامی، پیامبر بین او و حارث بن حمسه انصاری پیمان برادری بست. وی پس از آن در جنگ بدر، احد، خندق و سایر جنگ های دیگر در کنار پیامبر شرکت کرد؛ اما پس از رحلت پیامبر از مسیر حق منحرف گشت و از بیعت با امیرالمؤمنین علی علیه السلام سر باز زد. نقل است که عمر سخت به وی علاقمند بود و پیش از مرگش وصیت کرد که صهیب با مردم نماز بگزارد. او نیز به عمر علاقمند بود و بعد از درگذشت عمر به شدت گریست.

امام صادق علیه السلام فرمود: «بلال بنده ی صالح و صهیب بنده ی بدی بود.»

نیز فرمود: «خداوند بلال را رحمت کند که ما اهل بیت را دوست می داشت و صهیب را لعنت کند که با ما خاندان رسالت دشمنی می ورزید.» روایات دیگری نیز در مذمت وی در تاریخ ثبت شده است.

سرانجام، صهیب در ماه شوال سال 38 قمری در هفتاد سالگی درگذشت.

منابع:

اسدالغابه، ج 3، ص 36، الطبقات، ج 3، ص 226، قاموس الرجال، ج 5، ص 517 / سفینه البحار، ج 5، ص 30 / معجم رجال الحدیث، ج 9، ص 142.

صهیب ابن سنان بن مالک، مکنی به ابویحیی، از بنی نمربن قاسط. صحابی است و از تیراندازان نامی عرب و از سابقان در اسلام است. پدر او از اشراف جاهلیت است. کسری او را بر ابله بصره ولایت داد. منازل کسان او در سرزمین موصل بر شط فرات (از جانب جزیره و موصل) بود. و صهیب بسال 36 قبل از هجرت. بدانجا متولدشد. رومیان بر آنها غارت بردند و صهیب را اسیر گرفتند. یکی از بنی کلب وی را اسیر گرفت و بمکه آورد. عبداللّه جدعان تیمی او را خرید، سپس آزاد کرد و او در مکه بتجارت پرداخت و چون اسلام ظاهر گشت، وی مسلمانی گرفت و سی و چندمین تن بود که اسلام آورد. چون مسلمانان عازم هجرت حبشه شدند، صهیب مالی فراوان بدست آورده بود. مشرکان از مهاجرت او ممانعت کردند و گفتند تو گدائی پست بودی و اکنون که مالی فراوان یافته ای اراده رفتن داری! گفت: اگر مال خویش را بدهم مرا در رفتن آزاد میدارید؟ گفتند: آری. وی همه مال خود بدانها داد. چون این خبر به پیغمبر رسید، گفت: ربح صهیب ربح صهیب؛ یعنی صهیب سود برد. صهیب در جنگ بدر و احد و دیگر غزوات حاضر بود و در صحیحین 307 حدیث از او آمده است. وی بسال 32 ه ' . ق. در مدینه درگذشت. (الاعلام زرکلی ص 436). صهیب بخاطر زهد و پارسائی و مقام شامخی که در متقدمین دارد بین مسلمانان شهرتی وافر داشته ودر ادب فارسی نام او فراوان دیده میشود:

پیش صدر مصطفی بین هم بلال و هم صهیب. این چو عود آن چون شکر در عود سوزان آمده.

السّباق الأربعه صهیب بن سنان

للأستاذ بعد الموجود عبد الحافظ

ص:257

قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و سلم:

«السباق أربعه: أنا سابق العرب، و صهيب سابق الروم، و بلال سابق الحبشه و سلمان سابق الفرس».

صهيب أحد السبعه الأول الذين أظهروا الإسلام استجابه لدعوه الرسول عليه السلام، و ناله من المشركين ما نال غيره من المستضعفين، فقد أوذى و عذب فى سبيل اللّه، و لم يزده هذا الإيذاء و هذا التعذيب إلا تمسكا بالإسلام و إخلاصا له. قال خالد بن الوليد: «كنت شابا أحب أن أمتع ناظرى برؤيه هؤلاء النفر يعذبون فكنت أرى منهم العجب العجاب... من ذلک أننى رأيت صهيبا و القوم يعذبونه بالنار و ينوشونه بالرماح و يلهبون جسمه بالسياط و مع ذلک فهو يتحدث إليهم حديث من لا يحفل بما كانوا يفعلون به من الأذى. و ربما اشتد عليه العذاب، فعقد لسانه عن القول برهه، و تفصد جبينه عرقا «ثم لا يلبث أن تثوب إليه نفسه فيعود إلى التحدث إلى معذبيه فى بعض أمرهم، كأنهم لم ينالوه بمكروه، فيستمرون فى تعذيبهم له بالحديد و النار و السياط، و يستمر هو يعذبهم بهدوئه و ثباته و تحدثه إليهم فى أيسر أمورهم، حتى إذا جروا وملوا ضاعفوا له العذاب و خرجوا عن أطوارهم، فينال صهيبا شىء الذهول، ثم يأخذه شىء يشبه السكر، فيمضى فى حديثه و لكنه حديث يجانبه الصواب، عند ذلک يعلم معذبوه أنهم قد بلغوا منه بعض ما كانوا يريدون، فيكفون عنه عذابهم.

يقول خالد: و أشهد أنى قد أتيت لأمنع نظرى فانصرفت و أنا كاره لبعض أمر هؤلاء القوم».

ولد صهيب على الضفه الغربيه لنهر دجله بالموصل بالعراق لأبوين عربيين فأبوه سنان بن مالک من أحرار العرب إذ

حبيب بن مظاهر

به گزارش گروه جهاد و مقاومت مشرق، جناب حبيب ابن مظاهر (ره) هم اين افتخار را داشت كه در ركاب پيامبر (صلى الله عليه و آله) شمشير بزند و هم اين شرف را كسب كرده بود كه دركنار اميرالمومنين على ابن ابيطالب (عليه السلام) جهاد كند.

سرانجام حبیب بعد از سال ها سربازی در محضر خاندان عصمت در سن

سالگی در حالی که پیرمردی سال خورده بود با شنیدن صدای هل من ناصر امام حسین (علیه السلام) وارد کربلا شد و مزد سالیان محبت و ارادتش را از معبود خویش گرفت و در کربلا به همراه امامِ زمان خویش وارد بهشت شد.

سال بعد انگار که تاریخ تکرار شد و این بار فرزندی از تبار اهل بیت، امام روح الله مردانی را به جهاد در راه خدا فراخواند. در جنگ تحمیلی مردانی بسیار حضور داشتند که از جناب حبیب ابن مظاهر آموخته بودند که باید گوش به فرمان امامشان وارد میدان رزم شده و به جنگ با دشمنان اسلام به پا خیزند.

آن چه مشاهده خواهید کرد تصاویری است از پیرمردانی که چهره هایشان انسان را به یاد حبیب ابن مظاهر می اندازد.

حبیب مظاهر

حبیب بن مظاهر (مظهر) اسدی (به عربی: حبیب بن مُظهر (أو مظاهر) بن رئاب الأسدی الکِنْدی، ثمَّ الفقعسی) از یاران محمد و علی و حسین است. وی در جنگ های جمل، صفین و نهروان با علی همراه بود و در کربلا نیز در کنار حسین حضور داشت و کشته شد.

وی چهارده سال پیش از هجرت محمد در خاندان بنی اسد در یمن بدنیا آمد.

سال نهم هجری با خانواده اش به مدینه آمد و در آنجا ساکن شد. حبیب از کسانی بود که برای حسین نامه نوشت و هنگامی که مسلم بن عقیل نماینده حسین به کوفه وارد شد، در منزل مختار به حمایت از او سخن گفت آنها پس از خیانت کوفیان به سمت کربلا رفته و با او همراه گشتند وی در ظهر عاشورا و در سن سالگی کشته شد.] وی در بسیاری از علوم از جمله فقه، تفسیر، قرائت، حدیث، ادبیات، جدل و مناظره تبحر داشت و حافظ کل قرآن بود.] ? [

سر وی در کنار سر عباس بن علی و علی اکبر پسر حسین در آرامگاه باب الصغیر در سوریه بخاک سپرده شد و بدن او را در چند متری مدفن حسین

بن علی دفن کرده اند و همکنون نیز مقبره او با ضریح نقره ای در حرم حسین بن علی قرار دارد.

ص:259

زندگانی حبیب بن مظاهر

حبیب ابن مَظاهر (مُظَهَّر) اسَدی

پیر میدان دار عشق حبیب بن مظاهر

19/10/1386 تاریخ: حبیب ابن مَظاهر (مُظَهَّر) اسَدی

«حبیب» فرزند «مظهر بن رئاب بن اشتر بن جخوان» است. (1) برخی به جای «مظاهر» او را «مظهّر» خوانده اند. ایشان از اشراف و چهره های سرشناس، مورد احترام و اعتماد کوفه و از قبیله «بنی اسد» بوده است. (2)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و حبیب

به گزارش کلبی «حبیب» صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرده است. (3) همه تاریخ نگاران نگاشته اند که او در دوران امام علی علیه السلام مقیم کوفه شده است.

امام علی علیه السلام و حبیب

اشاره

تاریخ نگاران گفته اند که حبیب در دوران امام علی علیه السلام در کوفه سکونت کرد و او را همیشه همراهی کرده است. (4) او از یاران امام علی علیه السلام بود و در تمام جنگ ها در خدمت حضرت مولی شمشیر می زده است. «حبیب» چنان به امام خود نزدیک بود که از اصحاب سرّ امیرالمومنین و از حاملان علوم آن بزرگوار به شمار آمده است. (5)

حبیب، حامل اسرار الهی

جناب کشّی که بزرگ رجالی شیعه است از فضیل بن زبیر (6) گزارش کرده است.

«میثم تمار در حالی که بر اسب خود سوار بود، در حال عبور بود که حبیب بن مظاهر اسدی در حالی که در مجلس بنی اسد بود او را استقبال کرد؛

سپس حبیب گفت: گویا می بینم شیخی را که جلوی سرش مو ندارد و شکمی بزرگ دارد و نزدیک «دار الرزق» کدو می فروشد؛ او را به سبب محبت به اهل بیت پیامبرش به صلیب و دار آویخته اند. همانگونه که بر چوبه دار است، شکمش را پاره می کنند. پس میثم

ص:260

گفت: و البته من خود بهتر می دانم مردی سرخ و سفید را که دو لگام به دهان او زده می شود. او برای یاری فرزند دختر پیامبر خارج می شود، پس کشته می شود، و سر او را در کوفه می گردانند. سپس هر دو از یکدیگر جدا شدند. اهل آن مجلس گفتند:

تا به حال دروغگوتر از این دو مرد ندیده ایم. فضیل گفت: هنوز جلسه به هم نریخته بود که «رُشَید هُجری» سر رسید و سراغ میثم و حبیب را گرفت. مردم گفتند: آن دو از هم جدا شدند و ما شنیدیم که آنها چنین و چنان می گفتند. رشید گفت: خداوند میثم را رحمت کند. او (نکته ای را) فراموش کرد و خود افزود که برای کسی که سر او را بیاورد صد درهم پرداخت خواهد شد. سپس پشت کرد و رفت. آن گروه گفتند: به خدا قسم این از همه آنها دروغگوتر است. گزارشگر گفت: دورانی بیش از گذر شب و روز نگذشت که خود دیدم میثم را در باب «عمرو بن حریث» به دار آویختند و سر حبیب که با حسین علیه السلام کشته شده بود آورده شد و خود دیدم که هر چه گفتند همان شد.» (7)

حبیب و کوفه

پس از مرگ معاویه به اهل کوفه خبر رسید که امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شده و از بیعت با یزید سر باز زده است. حرکت امام به سوی مکه بسیار معنا دار بود. شیعیان حضرت در منزل «سلیمان بن صرد خزاعی» جمع شدند. بنا شد که نامه هایی به سوی امام نوشته شود و همگی حضرت را به کوفه دعوت کنند. خطبا هم در نماز جمعه ها مردم را به این مسئله سوق دهند. از جمله کسانی که به امام نامه نوشت و حضرت را به کوفه دعوت کردند، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و سلیمان بن صرد... بودند. (8) اینگونه گفته اند: هنگامی که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد و به منزل مختار فرود آمد، شیعیان رفت و آمد با ایشان را شروع کردند. (9) در برابر او برخی از سخنوران چون عابس بن ابی شبیب شاکری به سخن برخاستند.

پس از وی حبیب از جای برخاست و عابس را مدح بلیغی کرد و گفت: خدا رحمتت کند، البته آن چه در باطن داشتی در قالب جملاتی کوتاه بر زبان آوردی! در حالی که به خدایی که جز او معبودی نیست. ما همه بر همان راهی هستیم که تو بر

آن استوار گشته ای.» (10)

ورود حبیب به کربلا

حبیب بن مظاهر و دوست بزرگوارش مسلم بن عوسجه پیش از ماجرای کربلا در کوفه، برای یاری امام حسین علیه السلام از مردم بیعت می گرفتند. هنگامی که ابن زیاد به کوفه آمد و بر مردم سخت گرفت، مردم هم مسلم را تنها نهادند و بیعت شکستند، قبیله بنی اسد حبیب و مسلم بن عوسجه را نزد خود پنهان کردند تا به آنها آسیبی نرسد، و هنگامی که امام به کربلا آمد، این دو دوست صمیمی به سوی حضرت رهسپار شدند. در آن اختناق، روزها از چشم جاسوسان و ماموران ابن زیاد پنهان می شدند و شب ها طی طریق می کردند تا به اردوی امام ملحق شدند. (11)

حبیب در روز تاسوعا

پس از آن که حبیب، یاران کم امام و زیادی دشمنان را مشاهده کرد، از ایشان اجازه خواست تا قبیله «بنی اسد» را که در نزدیکی کربلا سکونت داشتند به یاری امام دعوت کند و امام به او اجازه داد. او به میان قبیله خود آمد و از آنها درخواست کرد که پسرِ دختر پیامبر خدا را یاری کنند تا شرف دنیا و آخرت برای آنها باشد. او را نود مرد اجابت کردند. شخصی که از قبیله «حّی» بود به عمر بن سعد خبر داد که گروهی به سوی امام رهسپار شده اند. ابن سعد چهارصد مرد جنگی را به سپاه «ازرق» ملحق ساخت. این گروه با آن مردان حق در بین راه درگیر شدند و در این نزاع و جدال، جماعتی از «بنی اسد» کشته شدند. هر کسی که زنده مانده بود، شبانه گریخت و خود را به قبیله «حی» رسانید. آری حبیب به سوی امام حسین علیه السلام بازگشت و آن حضرت را از آن چه اتفاق افتاده بود، با خبر کرد. امام فرمود: نخواستید مگر آن چه خداوند خواست، در حالی که هیچ قدرت و قوه ای جز خدای بزرگ نیست. (12)

دعوت حبیب در روز تاسوعا

ص:262

طبری گزارش کرده: ابن سعد، «کثیر بن عبدالله شعبی» را به سوی امام حسین علیه السلام فرستاد، هنگامی که آمد ابوثمامه او را شناخت و بازگرداند. پس از آن ابن سعد «قره بن قیس حنظلی» را به سوی امام فرستاد. وقتی امام حسین علیه السلام او را دید که به سویش می آید، فرمود: آیا او را می شناسی؟ حبیب در پاسخ گفت: آری، این مردی از قبیله تمیم از حنظله است و او پسر خواهر ماست. آری، من او را به خوش رایی می شناسم. آنگونه که باور دارم این است که در این مقام، شهادت خود را قرار خواهد داد.

طبری گوید: پس قره آمد تا به امام حسین علیه السلام سلام کرد. و نامه عمر بن سعد را به دست آن حضرت رسانید. امام او را پاسخ داد. سپس حبیب به او روی کرد و فرمود: وای بر تو ای قره! آیا به سوی قوم ستمگر باز می گردی؟ این مرد را یاری کن تا به توسط پدرانش خداوند تو را به کرامت یاری فرماید و ما نیز با تو هستیم. قره گفت: من به سوی همراه خودم باز می گردم تا جواب نامه اش را برسانم و بیندیشم خود چه باید بکنم. (13)

درسی که می توان گرفت: از این ماجرا چند نکته به دست می آید:

1. حبیب از محرمان درگاه امام حسین علیه السلام بود و امام درباره دیگران با او مشورت می کرده اند؛

2. حبیب در خیرخواهی برای بندگان خدا و مقام امامت همیشه تلاش می کرد و قره را در آخرین روز هم به سوی امام دعوت کرد؛

3. شرح صدر مبلغان الهی نیز درسی آموزنده است که از لحن حبیب با قره و سپس پاسخ منفی او را درک و می پذیرد.

عباس علیه السلام و حبیب

روز نهم محرم به لشکر عمر سعد دستور دادند تا به لشکر امام حسین علیه السلام حمله کنند. حضرت عباس علیه السلام به امام خبر داد: ای برادر، قوم به سوی شما می آیند. امام فرمود: عباس! جانم فدایت بر اسب سوار شو و به نزد آنها برو و به آنها بگو شما را چه شده؟ و چه چیز باعث شده به این سمت حرکت کنید.

حضرت عباس علیه السلام با بیست نفر از یاران، چون حبیب و زهیر رهسپار میدان شدند تا خبر بیاورند. دشمن گفت: امیر امر کرده که تحت فرمانش در آیید یا آماده جنگ شوید. عباس علیه السلام فرمود: عجله نکنید تا به اباعبدالله خبر دهم، سپس شما را ملاقات کنم. (14) حضرت عباس علیه السلام به سوی برادر بازگشت و از یاران خواست که این قوم را موعظه کنند. حبیب به زهیر گفت: اگر می خواهی با این قوم سخن بگو. زهیر گفت: تو پیش از این شروع کرده ای، پس با آنها سخن بگو.

حبیب فرمود: «ای مردم! به خدا قسم نزد خدای تعالی در روز قیامت بد گروهی اند کسانی که به استقبال فرزند پیامبر و خاندان اهل بیت او و بندگانی از اهالی این شهر آمده اند تا آنها را به قتل رسانند، در حالی که آنها بندگانی عبادت پیشه، شب زنده دار، سحرخیز و بسیار به یاد خدایند.

«عزره بن قیس» در پاسخ گفت: هر چه می توانی خودستایی کن. (15)

درسی که می توان گرفت: حبیب، ویژگی یاران امام را شب زنده داری، سحرخیزی و فراوانی یاد خداوند و بندگی آنها دانسته است. آیا افتخار دیگری برای انسان های کامل می توان سراغ داشت؟

حبیب در شب عاشورا

در شب عاشورا، حبیب چون «بُریر» شادمان و خرسند بود. به گونه ای که «یزید بن حصین» به او خرده گرفت: ای برادر! این ساعت زمان شوخی نیست. «حبیب» در پاسخ گفت: کجا از این جا سزاوارتر برای سرور خواهد بود؟ در حالی که تنها فاصله ما با حورالعین، حمله این قوم بر ماست تا که شمشیرها را از نیام برکشند. (16)

قدری از شب عاشورا گذشت، «نافع» می گوید: امام وارد خیمه خواهرشان زینب (سلام الله علیها) شدند. من در برابر خیمه به انتظار امام بودم که شنیدم حضرت زینب (سلام الله علیها) به امام عرض کرد: آیا شما نیّات یارانتان را امتحان کرده اید؟ من نگران آنم که آنان نیز به ما پشت کنند و در هنگامه درگیری شما را

تسلیم دشمن کنند. امام در پاسخ فرمودند: به خدا سوگند اینها را امتحان کرده ام؛ پس آنها را مردانی یافتم که سینه سپر کرده اند، به گونه ای که به مرگ زیرچشمی می نگرند و به مرگ در راه من چنان شیرخواره به سینه مادرش انس دارند. (17)

نافع می گوید: چون این گفتار امام را شنیدم، گریه ام گرفت و نزد حبیب بن مظاهر رفتم و داستان گفت و گوی امام و خواهرش را بازگو کردم. (18) حبیب گفت: به خدا سوگند، اگر انتظار امر امام نبود در همین شب با این شمشیرم به آنها حمله ور می شدم. نافع می گوید: به حبیب گفتم: من نزد خواهرشان بوده ام؛ گمان می کنم باید زن ها را تسکین خاطری داد. آیا می توانی یارانت را جمع کنی تا نزد آنها رفته خاطرشان را آسوده کنیم؟

«حبیب» از جای برخاست و فرمود: ای یاران مردانگی! ای شیران! چون شیران وحشی از آشیانه های خود به در آیید. سپس به بنی هاشم گفت: به خیمه های خویش بازگردید (امیدوارم که) چشمانتان بیدار مباد. بعد از آن به اصحاب خود نظر کرد و آن چه خود دیده بود یا از نافع شنیده بود بازگو کرد و همگی گفتند: به آن خدایی که بر ما منت نهاد که در این جایگاه قرار بگیریم، اگر انتظار فرمان حسین نبود، اکنون با شتاب بر آنان حمله می کردیم تا که نفس خویش را پاک و چشم را روشن سازیم. حبیب از خداوند بر آنان طلب خیر کرد و گفت همراه من بیایید تا که نزد زن های حرم رویم و خاطرشان را آسوده سازیم. او خود به راه افتاد و یاران، او را همراهی کردند. حبیب به نزدیک حرم اهل بیت رسیده و فریاد زد: ای حریم رسول خدا! این شمشیرهای جوانان و جوانمردان شماست که به غلاف نخواهد رفت تا این که گردن بدخواه شما را بزنند. این نیزه های پسران شماست، سوگند یاد کرده اند که تنها بر سینه جدا شده از دعوتتان فرو روند. در این هنگام زن های حرم از خیمه ها به گریه خارج شدند و گفتند: ای پاکان! از دختران رسول الله و ناموس امیر مومنان حمایت کنید.» در آن حال همه منقلب و گریان شده بودند، گویا زمین هم با آنها زار می گریست. (19)

حبیب در روز عاشورا

حبیب، فرماندهی طرف چپ سپاه امام حسین علیه السلام را به عهده داشت

چنان که زهیر فرمانده طرف راست بود. اگر کسی حبیب را به مبارزه دعوت می کرد او با شتاب پاسخ می داد. «سالم» غلام زیاد و «یسار» غلام عبیدالله بن زیاد وارد میدان شدند و مبارز طلبیدند. این در حالی بود که یسار جلوتر آمده بود و در پیشاپیش سالم قرار داشت. حبیب و بریر به سرعت به سمت آنان شتافتند؛ ولی امام حسین علیه السلام آن دو را به جای خود نشانید. عبدالله بن عمیر از جای برخاست و امام به او اجازه جهاد فرمود. (20)

درسی که می توان گرفت: طبری و دیگران درباره وضعیت حبیب چنین بیان داشته اند: هرگاه حبیب را مبارزی به جنگ دعوت می کرد. او به سادگی اجابت می کرد. (21) این روحیه، بیانگر شجاعت و نیز از خودگذشتگی آن مجاهد بزرگ در راه احیای دین خداست.

هنگامی که «ابوثمامه» وقت نماز را به امام یادآوری کرد، حضرت در حق او دعای خیر کرد و فرمود: به آنها بگویید از جنگ دست بردارند تا نماز بگزاریم. در این حال، یکی از افراد سپاه ابن سعد به نام «حصین بن تمیم» فریاد برآورد که نماز او (حسین علیه السلام) پذیرفته نخواهد بود. حبیب از این گفتار برآشفت و گفت:

پنداشته ای که نماز از آل رسول قبول نمی شود، ولی از تو - ای الاغ - پذیرفته می شود؟ حصین که تاب شنیدن این حقیقت را از حبیب نداشت، بر او حمله ور شد و حبیب نیز دست به شمشیر برد و با ضربه ای به صورت اسب او کوبید، که اسب با شتاب به زمین خورد و بر روی او افتاد. خویشان و اطرافیان حصین برای نجات او به سویش شتافتند و با حبیب درگیر شدند تا او را نجات دهند. (22) در این درگیری که حبیب با شمشیر در بین دشمن می جنگید، این اشعار را ترنم می کرد:

«اُقسِمُ لَو کُنا لَکُم اعدائاً و شَطَرَکُم وَلَّیتُم ألا اکتاداً

یا شَرَّ قَوم حَسَباً وَ آدا.» (23)

رجز حبیب در میدان رزم، هنگام حمله، این بود:

انا حبیب و ابی مظاهر فارس هیجاء و حرب تسعر

و انتم عند العدید اکثر و نحن اعلی حجه و اظهر

و انتم عند الوفاء اغدر و نحن اوفی منکم و اصبر

ص:266

من حبیبم و پدرم مظاهر، پهلوان میدان نبرد و کارزار شعله ور؛

گرچه گروه شما از ما فزون تر است، ولی ما حجتی والاتر و آشکارتر داریم؛

و اگرچه شما خائن به عهد خود هستید، ولی ما وفادارتر از شما و شکیباتریم.

(24)

«حبیب» آن شیرمرد دلاور، به رغم کهولت سن، در آن درگیری شصت و دو نفر از آنها را به خاک انداخت. او این سرود حماسی را پیوسته به زبان داشت تا این که «بدیل» به او حمله ور شد.

شهادت حبیب

فردی از «بَنی تمیم» (25) به نام «بُدَیلُ بنُ صُریم» با شمشیر خود ضربه ای به حبیب زد و دیگری از همان قبیله (تمیم) با نیزه اش به او ضربه زد. پس از این بود که حبیب از اسب به زمین افتاد، اما همین که خواست از جای برخیزد «حصین بن تمیم» با شمشیر بر فرق او زد. مرد «تمیمی» از اسب پایین پرید و سر حبیب را از بدن او جدا کرد. حصین به او گفت: من در کشتن او شریک تو هستم. پس دیگری گفت: به خدا قسم، او را کسی جز من نکشت. حصین گفت: سر را به من بده تا که به گردن اسبم بیندازم تا مردم ببینند و بدانند که من در قتل او شریک تو هستم، سپس سر را تو بگیر و به عبیدالله بن زیاد بده، من نیازی به هدیه ای که برای کشتن او به تو عطا می کند ندارم. او زیر بار نرفت و قوم آن دو سرانجام بین آن دو نفر داوری کردند.

او سر حبیب را به حصین داد و حصین در بین لشکر به جولان پرداخت، در حالی که سر را به گردن اسب آویخته بود. سپس سر را بازگردانید و تمیمی آن را گرفت و به اسب خود آویزان کرد تا آن که نزد ابن زیاد برد. (26) در این هنگام بود که امام حسین علیه السلام خود را بر بالین حبیب رسانید و فرمود: «خودم و اصحاب وفادارم را نزد خدا احتساب می کنم.» (27) پس از آن، امام مکرر این آیه را تلاوت می فرمود:«إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ؛ ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم.» (28) در برخی از

مقاتل آمده که امام فرمود: آفرین بر تو ای حبیب تو مردی فاضل بودی که در یک شب قرآن را ختم می کردی. (29)

ص:267

در زیارت ناحیه مقدسه آمده: السلام علی حبیب بن مظاهر الاسدی؛ درود بر تو ای حبیب بن مظاهر اسدی. (30)

امتیازات حبیب:

1. امام حبیب را فاضل می دانند؛

2. او هر شب، کل قرآن را تلاوت می کرد؛

3. معرفت او به امام بر دیگران امتیاز داشت.

اما آیا انحراف دشمن امام حسین علیه السلام توجیه پذیر است؟ آیا ریاکاری و مقام طلبی حصین و شمشیر به مزد بودن آن تمیمی شایان عبرت نیست؟

پی نوشت ها:

1 - ابصار العین، ص 100.

2 - مقتل الحسین مقرم، ص 254.

3 - الاصابه فی تمییز الصحابه، ج 2، ص 142.

4 - ابصار العین، ص 101.

5 - همان.

6 - شیخ طوسی فضیل بن زبیر را از یاران و اصحاب امام باقر و امام صادق علیهماالسلام دانسته است. رجال شیخ طوسی، ص 272 و 132.

7 - رجال الکشی، ص 78، ش 133 / مامقانی، تنقیح المقال، ج 2، ص 328.

8 - ابصارالعین، ص 25 / الارشاد، ج 2، ص 37 / الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 533.

9 - اللهوف، ص 108 / الارشاد، ج 2، ص 41 / الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 555، الاخبارالطوال، ص 341

10 - ابصارالعین، ص 102.

11 - ابصارالعین، ص 57.

12 - کتاب الفتوح، ج 5، ص 90-91 / مقتل الحسین مقرم، ص 254 / بحارالانوار، ج 44، ص 368، باب 37.

13 - تاریخ الامم و الملوک، ج 5، ص 510-511.

14 - تاریخ الامم و الملوک، ج 5، ص 416.

15 - تاریخ الامم و الملوک، ج 5، ص 416-417 / مقتل الحسین مقرم، ص 256 16 - مقتل الحسین مقرم، ص 263.

17 - مقتل الحسین مقرم، ص 265.

18 - مقتل الحسین مقرم، ص 246.

19 - مقتل الحسین مقرم، ص 266.

20 - تاریخ الامم و الملوک، ج 5، ص 429 / الارشاد، ج 2، ص 95.

21 - ابصارالعین، ص 104.

22 - تاریخ الامم و الملوک، ج 5، ص 439 / الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 567.

23 - ابصارالعین، ص 105.

24 - کتاب الفتوح، ج 5، ص 107 / مقتل الحسین خوارزمی، ج 2، ص 18 / ابصارالعین، ص 105.

25 - موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص 446، ش 424.

26 - الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 567.

27 - تاریخ الامم و الملوک، ج 5، ص 440 / مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج 2، ص 192 / الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 567 / البدایه و النهایه، ج 8، ص 198 / بحارالانوار، ج 45، ص 27 / عوالم، ج 17، ص 27 / اعیان الشیعه، ج 1، ص 206 / وقعه الطف، ص 231 / موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص 446.

28 - بقره، آیه 156 / مقتل الحسین مقرم، ص 301.

29 - موسوعه کلمات الامام الحسین، ص 446، ش 424، ص 231.

30 - اقبال الاعمال، ج 3، ص 78 و 343.

منبع:

یاران شیدای حسین بن علی علیهماالسلام، استاد مرتضی آقا تهرانی.

مسلم بن عوسجه

اشاره

و شهادت در کربلا

ص:269

آنچه به اینجا پیوند دارد... شمارشهدایی که در نبرد های تن به تن به شهادت رسیدند حمله همه جانبه سپاه عمر سعد وداع با پدر در روز عاشورا بشارت امام حسین علیه السلام به یاران خود جاسوس ابن زیاد و یافتن مخفیگاه مسلم نامه امام حسین به حبیب بن مظاهر اعلام حمایت مسلم بن عوسجه از امام حسین علیه السلام حبیب بن مظاهر مسئولیت حبیب در سپاه امام سخنان امام حسین علیه السلام با اجساد یاران شهیدش یارانی که صحابه پیامبر بودند زنان اسیر از غیر بنی هاشم در کربلا آغاز حمله سپاه عمر سعد به سپاه امام حسین علیه السلام گ. یاران

«مسلم بن عوسجه بن سعد اسدی» از مردان شریف، عابد و زاهد بود، از اصحاب رسول خدا به شمار می رفت و از پیامبر حدیث روایت کرده بود. سوار کار شجاعی بود و نامش در جنگ ها و فتوحات اسلامی زبانزد مسلمانان. مسلم در کوفه می زیست و از کسانی بود که از کوفه برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و به عهد و پیمانش وفادار ماند.

او با ورود مسلم بن عقیل به کوفه، برای امام علیه السلام بیعت گرفت و در محاصره قصر عبیدالله بن زیاد نقش حساس و کلیدی ایفا کرد.

مسلم وکیل مسلم بن عقیل در کوفه بود و مسؤلیت جمع آوری اموال و خرید سلاح و گرفتن بیعت از مردم را بر عهده داشت.

پس از دستگیری مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و شهادت آن دو بزرگوار، مدتی مخفیانه زیست، آن گاه با خانواده اش از کوفه فرار کرد، به حسین علیه السلام پیوست و جان خویش را فدای امام خود ساخت.

در روز عاشورا هنگامی که فرمان حمله ی همه جانبه سپاه عمر سعد صادر شد، مسلم بن عوسجه در جانب چپ سپاه امام حسین علیه السلام می جنگید و دلاورانه به دشمن حمله می برد.

او در حالی که شمشیرش در دست راستش بود، چنین رجز می خواند: «اگر می خواهید مرا بشناسید، بدانید که من دلاوری از برگزیدگان بنی اسدم. کسی که بر من ستم کند از راه سعادت جدا شده و به دین خدای جبار و بی نیاز کافر گردیده است.»

و پیوسته شمشیر بر دشمن فرود می آورد، تا این که «مسلم بن عبدالله ضبابی» و «عبدالرحمن بن ابی خشکاره الیجلی» به وی حمله بردند و از شدت جنگ غبار غلیظی میدان نبرد را فرا گرفت.

هنگامی که غبار از صحنه جنگ فرو نشست، مشاهده کردند که مسلم بن عوسجه بر روی زمین افتاده است. در آخرین لحظات حیات مسلم امام حسین علیه السلام بر بالین وی حاضر شد.

امام علیه السلام به او فرمود: «ای مسلم بن عوسجه! خداوند تو را رحمت کند.»

و این آیه را تلاوت فرمود: «بعضی پیمان خود را به آخر بردند و در راه او شربت شهادت نوشیدند و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.» (سوره احزاب، آیه 23)

آن گاه حبیب بن مظاهر به بالینش رفت و گفت: «ای مسلم بن عوسجه، شهادت تو سخت بر من گران است. تو را به بهشت بشارت می دهم.»

مسلم بن عوسجه با صدای ضعیفی گفت: «خداوند تو را هم مژده خیر بدهد!»

حبیب بن مظاهر گفت: «اگر یقین نداشتم که به زودی به تو ملحق می شوم، دوست داشتم هر چه می خواهی به من وصیت کنی تا چنان که شایسته ی آنی به آن عمل کنم.»

مسلم بن عوسجه گفت: «تو را به این مرد سفارش می کنم که جان خود را فدای او کنی.» و با دست خود به امام علیه السلام اشاره کرد.

حبیب پاسخ داد: «قسم به خدای کعبه چنین خواهم کرد.»

منابع:

ابصار العین، ص 59 و 61 و 63.

مراجعه شود به:

بشارت امام حسین علیه السلام به یاران خود

شمارشهدایی که در نبرد های تن به تن به شهادت رسیدند

یارانی که صحابه پیامبر بودند

اعلام حمایت مسلم بن عوسجه از امام حسین علیه السلام

ص:271

آغاز حمله سپاه عمر سعد به سپاه امام حسین علیه السلام

حمله همه جانبه سپاه عمر سعد

منابع

منتهی الامال شیخ عباس قمی

مسلم بن عوسجه اسدی با بیان دیگر

وی، ابوحجل، مسلم بن عوسجه بن سعد بن ثعلبه بن دودان بن اسد بن خزیمه و شخصیتی بزرگوار، برجسته، نیایش گر و زاهد بوده است.

ابن سعد در طبقات خود آورده است:

مسلم بن عوسجه از جمله اصحابی بوده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را مشاهده نموده و شعبی از او روایت نقل کرده است.

وی دلاورمردی شجاع به شمار می آمده که در نبردها و فتوحات اسلامی از او یاد شده است و سخن شبث در این زمینه خواهد آمد.

به گفته سیره نگاران: مسلم بن عوسجه از جمله افرادی بود که به حسین (علیه السلام) نامه نوشت و بدان وفا کرد و آن گاه که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد، برای اباعبدالله (علیه السلام) از مردم بیعت گرفت.

مورخان گفته اند: هنگامی که عبیدالله بن زیاد وارد کوفه شد و مسلم بن عقیل از جریان اطلاع حاصل کرد، مهیای جنگ با عبیدالله شد، از این رو، پرچمی را برای «مسلم بن عوسجه» بست و او را بر تیره های مذحج و اسد و «ابوثمامه» را بر تیره های تمیم و همدان و «عبدالله بن عمرو عزیز کندی» را بر تیره های کنده و ربیعه و «عباس بن جعده جدلی» را بر تیره مدینه گماشت و به سوی عبیدالله زیاد به حرکت در آمده و او را در دارالاماره به محاصره در آوردند. عبیدالله دست به پراکنده کردن مردم زد تا از یاری مسلم دست بردارند، مسلم از خانه مختار که در آن اقامت داشت خارج شد و همانگونه که قبلا یاد آور شدیم به خانه هانی بن عروه که شریک بن اعور در آن حضور داشت، رفت.

عبیدالله سعی داشت از محل اقامت مسلم اطلاع حاصل کند، از این رو، معقل

ص:272

غلام خویش را با سه هزار درهم ماءموریت داد تا به وسیله آن ها محل اقامت مسلم را بیابد، معقل وارد مسجد شد و نزد مسلم بن عوسجه رفت، دید در گوشه ای از مسجد مشغول نماز است، منتظر ماند تا وی از نمازش د فراغت یافت. بر او سلام کرد و سپس گفت: ای بنده خدا! من مردی شامی و از غلامان ذی کلاع هستم و خداوند با محبت و دوستی این خانواده] اهل بیت (علیهم السلام) [و علاقه مندی به دوستان آن ها بر من منت نهاده است، اکنون این سه هزار درهم را در اختیار درام و می خواهم با مردی از این خانواده که شنیده ام وارد کوفه شده تا برای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت بگیرد، دیدار کرده و این پول ها را به وی تقدیم کنم، ولی هیچ کس مرا به محل اقامت وی راهنمایی نکرده، لحظاتی قبل در مسجد نشسته بودم که از چند تن شنیدم می گویند: این مرد از وضعیت این خانواده اطلاع دارد، از این رو، خدمت شما رسیدم تا این پول ها را از من بستانی و مرا به آقای خود راهنمایی کنی تا با او بیعت کنم و اگر دوست داشته باشی می توانی قبل از دیدار با او از من برایش بیعت بگیری.

مسلم بن عوسجه گفت: خدا را بر دیدار شما با خود سپاس می گویم و این دیدار مرا شادمان ساخت که تو به آن چه دوست داری، دست یابی و خداوند به واسطه تو اهل بیت پیامبرش را یاری فرماید. ولی از این که قبل از انتشار این خبر به ارتباط من با این قضیه پی بردی، به جهت بیم از این ستمکار و قدرتش، برایم نگران کننده است و آن گاه قبل از جدا شدن وی، از او بیعت گرفت و بدو سوگندهای بزرگی داد که خیرخواهانه عمل کند و ماجرا را پوشیده نگاه دارد تا آن چه را دوست دارد به وی ارائه کند و سپس د به آن مرد گفت: چند روزی نزد من آمد و شد نما، تا برایت اجازه ورود بگیرم، مرد نیز چنین کرد و مسلم بن عوسجه برایش وقت ملاقات گرفت و داخل شد و بدین گونه، عبیدالله را به محل اقامت مسلم بن عقیل راهنمایی کرد و این حادثه پس از رحلت «شریک بن اعور» رخ داد.

نقل کرده اند: پس از آن که مسلم بن عقیل و هانی دستگیر شده و به شهادت رسیدند، مسلم بن عوسجه مدتی در پنهان به سر می برد و سپس با خانواده اش از کوفه فرار کرد و در کربلا خود را به امام حسین (علیه السلام) رساند و جان خویش را

نثار مقدمش کرد.

ابومخنف از ضحاک بن عبدالله همدانی مشرقی روایت کرده: حسین (علیه السلام) برای یاران خویش به ایراد سخن پرداخت و در خطابه خود فرمود:

إنّ القوم یطلبوننی و لو اصابونی لذهلوا عن طلب غیری و هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا ثم لیاءخذ کل رجل منکم بید رجل من اهل بیتی.

«دشمن در پی من است و اگر به من دست یابد، به دیگران کاری ندارد و اکنون تاریکی شب شما را فرا گرفته، از سیاهی شب استفاده کنید و هر یک از مردان شما دست مردی از خاندان مرا بگیرد و به دیار خویش د بازگردد».

اهل بیت او و قبل از همه قمر بنی هاشم (علیه السلام) سخن گفت و عرضه داشت: چرا چنین کاری کنیم؟ برای این که بعد از شما زنده بمانیم؟! هرگز، خداوند چنین روزی را نصیب ما نگرداند.

سپس مسلم بن عوسجه به پا خاست و عرضه کرد: آیا دست از یاری تو برداریم و در ادای حقی که بر ما داری در پیشگاه خدا عذری نداشته باشیم؟! نه به خدا سوگند! از تو دور نخواهم شد تا نیزه ام را در سینه دشمن بشکنم و تا قبضه شمشیر در دستم باقی است بر سر آن ها بکوبم و از تو جدا نگردم و اگر سلاحی در دست نداشته باشم در راه دفاع از تو آن ها را آماج سنگ قرار خواهم داد، تا در راهت جان دهم. سایر یاران آن حضرت نیز به همین شیوه سخن گفتند.

شیخ مفید می گوید: زمانی که امام حسین (علیه السلام) نی های خشک داخل خندقی را که پشت خیمه ها حفر نموده بود، به آتش کشید، شمر بر آن جا عبور کرد و صدا زد: حسین از قبل از قیامت، برای ورود به آتش شتاب کردی؟!

امام (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: یابن راعیه المعزی! انت اولی بها صلیا.

«ای فرزند زن بزچران! تو برای سوختن آتش سزاوارتری».

مسلم بن عوسجه خواست او را هدف تیر قرار دهد، ولی امام حسین (علیه السلام) او را از این کار باز داشت. مسلم به حضرت عرض کرد: این فاسق، از دشمنان خدا و ستم پیشگان به نام است و خدا او را در تیررس ما قرار داده است] اجازه دهید او را با تیر بزنم [.

ص:274

امام (علیه السلام) فرمود: لا تَرمِه فاؤ نی اءکره اءبداءهم فی القتال.

«به او تیراندازی مکن؛ زیرا من دوست ندارم در جنگ با آنان پیشدستی کنم.»

به گفته ابومخنف: آن گاه که جنگ در گرفت، جناح راست سپاه ابن سعد به فرماندهی عمرو بن حجاج زبیدی، بر جناح چپ لشکریان امام به فرماندهی زهیر بن قین یورش برد، حمله آنان از ناحیه فرات صورت گرفت و ساعتی درگیر بودند.

مسلم بن عوسجه که در سمت چپ سپاه امام حضور داشت به گونه ای جانانه جنگید که کسی مانندش را سراغ نداشت، وی در حالی که شمشیر خود را به دست داشت بر دشمن یورش می برد و این رجز را می خواند:

إنْ تساءلوا عنی فانی ذو لبد *** و إنّ بیتی فی ذُری بنی اسد

فمن بغانی حائد عن الرشد *** و کافر بدین جبار صمد

یعنی: اگر از من بپرسید چه کاره ام، دارای شجاعت شیرم و در نسب از قبیله بنی اسدم. کسی که بر من ستم روا دارد، از حق، منصرف و به خدای بی نیاز، کفر ورزیده است.

وی همچنان شمشیر میان آن ها گذاشته بود تا این که مسلم بن عبدالله ضبابی و عبدالرحمان بن ابوخشکاره بجلی، وی را در میان گرفتند و در کشتن او با یکدیگر همدست شدند، در اثر درگیری شدید، گرد و غبار غلیظی ایجاد شد، پس از فرو نشستن غبار میدان، مسلم بن عوسجه نقش بر زمین شده است. امام حسین (علیه السلام) به سمت او رفت، هنوز رمقی در بدن داشت، حضرت بدو فرمود:

رحمک الله یا مسلم:«فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلاً».

«مسلم ! خداوند تو را مشمول رحمت خویش گردند: برخی از آنان به فیض د شهادت نایل آمدند و بعضی در انتظار آنند و در عهد و پیمان خود تغییر و تبدیلی ندادند».

سپس نزدیک مسلم آمد و آن گاه حبیب با او سخن گفت که قبلا در حالات وی بدان اشاره کردیم.

راوی می گوید: دیری نپایید که روح مسلم به آسمان ها پر کشید، صدای کنیزکی از او به: وا سیداه ! یابن عوسجتاه ! وای سرورم ! وای ابن عوسجه ام ! بلند شد و هواداران عمر سعد، از این ماجرا شادمانی می کردند.

ص:275

شبث بن ربعی خطاب به آنان گفت: مادرانتان به عزایتان بنشیند، کسان خود را با دست خویش می کشید و خود را در برابر دیگران خوار و ذلیل می سازید، آیا شادمانید که مسلم بن عوسجه را به شهادت رسانده اید؟ به خدایی که تسلیم دستورات او گشته ام، من چه فداکاری های ارزنده ای از این مرد میان مسلمانان مشاهده کرده ام، وی در پهن دشت آذربایجان قبل از سازمان یافتن نیروی سواره نظام مسلمانان، شش تن از مشرکان را به هلاکت رساند، آیا چنین شخصیتی از شما کشته می شود و شما شادی می کنید؟!

کمیت بن زید اسدی درباره مسلم بن عوسجه می گوید: ابوحجل (مسلم) شهیدی است که به خاک و خون افتاده است.

مردی که فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پیاده به محل شهادتش می رود فردی بی نظیر است.

به حبیب سفارش کرد به جهت شدت عشق و علاقه، در راه حسین (علیه السلام) جانفشانی کند.

حبیب گفت: ای فرزند عوسجه! چقدر بر ما دشوار است که تو در صحنه کارزار نباشی.

با شمشیر و نیزه هایشان دست به گریبان شدی و سپس نقش بر زمین گشتی.

بر تو می گریم ولی از آن جا که قلبم را غم و اندوه فرا گرفته، گریه ام سودی ندارد.

سلحشوران طفّ «ترجمه ابصار العین فی انصار الحسین (علیه السلام)»

: الشیخ محمد بن طاهر السماوی

امضای محبّ الزهراء

قیس بن سعد بن عباده

اشاره

آنچه به اینجا پیوند دارد... امام حسن علیه السلام در دوران خلافت پدر بسیج نمودن مردم کوفه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام عوامل پیروزی سپاه امام علی علیه السلام در صفین نصب فرمانداران و تجهیز لشگر در آغاز حکومت

ص:276

اقدامات امام حسن مجتبی علیه السلام پس از بیعت مردم گ. شخصیت ها بسیج نمودن مردم کوفه عبیدالله بن عباس سعد بن عباده ویژگی های دینی معاویه گزارشی از جنگ نهروان لشگرکشی ناموفق امام حسن علیه السلام امام علی علیه السلام و فرماندهی لشگر برای حمله به معاویه

نام او قیس و کنیه اش ابو عبدالله بود. پدرش سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج بود و مادرش فکهیه نام داشت. قیس در سال آغازین اسلام و یا اندکی پیش از آن در مدینه به دنیا آمد. او در همان روزهای نوجوانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علاقه مند شد و در شمار صحابه آن حضرت درآمد. پس از حضور در غزوه بنی المصطلق در همه جنگ های زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بود.

قیس بن سعد در واقعه غدیر خم حاضر بود و با توجه به آن چه از رسول خدا شنیده بود (حدیث غدیر) یکی از دوازده نفری بود که تصمیم به رویارویی با ابوبکر گرفتند؛ ولی حضرت علی علیه السلام آن ها را به آرامش دعوت کرد و آنان به اعتراض لفظی بسند کردند.

قیس در سال 19 در فتح مصر شرکت کرد و سپس ساکن همان جا شد تا این که در ماجرای اعتراض به عثمان، به مدینه آمد و پس از به حکومت رسیدن حضرت علی علیه السلام، از سوی امام حاکم مصر شد؛ ولی توطئه های معاویه، حضرت علی را وادار به احضار قیس کرد.

قیس بن سعد در نبردهای جمل و صفین و نهروان حضوری چشمگیر داشت و به جانبازی رسید. وی در دوران حکومت امام علی علیه السلام فرمانده شرطه الخمیس (گروهی از یاران جان نثار حضرت علی علیه السلام) بود.

از سوی حضرت علی علیه السلام قیس بن سعد مدتی فرماندار آذربایجان شد.

وی پس از شهادت امام علی علیه السلام در کنار امام حسن مجتبی علیه السلام قرار گرفت و از فرماندهان و پیشقراولان سپاه آن حضرت شد و پس از امام حسن علیه السلام نیز از یاران وفادار آن حضرت به شمار می آمد.

گفته شده که وی بسیار بلندقد بود و مردی سخاوتمند و شجاع شناخته می شد و

در سال 59 یا 60 هجری دار فانی را وداع گفت.

1234

آشنایی با قیس بن سعد

نویسنده: مریم اسماعیلی (آرام)

جزو یاران بزرگ و نام آور پیامبر و علی بن ابی طالب است، ولی گمنام در تاریخ اسلام و تشیع. به خاطر بینش سیاسی اجتماعی اش از دیگر یاران امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) متمایز بود. معاویه هم به بزرگ مردی اش معترف بود و او را با صدهزار نفر از یاران خود برابر می دانست.

تمام مورخان و سیره نویسان، او را یکی از پنج سیاست مدار عرب در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) می دانند.

پدرش رئیس قبیله خزرج بود؛ پیشوای انصاری و از افسران ارشد اسلام. مادرش فکهیه، دختر عبیدبن دلیم بن حارثه بود. (1)

از اصیل ترین و شریف ترین خاندان های انصار است که در اسلام و ایمان سوابق درخشانی داشتند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم به مناسبت های مختلف علاقه خاص خود را به آنها ابراز می کرد. (2)

مانند پدرش بلند قامت و کشیده بود و وقتی بر اسب تنومندی می نشست، پاهایش به زمین می رسید. (3)

باهوش ترین و مشهورترین فرزند پدرش بود. در محضر سه آفتاب عالم تاب، رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، علی بن ابی طالب (علیه السلام) و امام حسن مجتبی (علیه السلام) روزگار گذراند. فرزند رئیس قبیله بود، ولی پدرش او را برای خدمتگزاری نزد پیامبر خدا فرستاد. (4)

احادیث فراوانی از پیامبر نقل کرده است و از بزرگان شیعه امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) بود و معتقدی راستین به محبت و ولایت ایشان که در همه جنگ ها در رکاب حضرتش جنگید. (5)

همواره در کنار علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود و با وجود فشارها و دورنگی های جامعه حاضر نشد مولایش را ترک کند. به ولایت آن حضرت، معتقد بود و با همین عقیده نیز جهان را بدرود گفت. (6)

دشمنان علی (علیه السلام) را با سخنان زیرکانه اش بر زمین می کوبید. حلبی در کتاب سیره خود می نویسد: «هر کس بر آنچه میان قیس و معاویه گذشت آگاهی یابد، از وفور عقل و زیرکی وی در شگفتی فرو می رود.»

در کمال آرامش و دقت نماز می خواند. ماری آرام آرام به سوی سجده گاهش آمد و در آنجا آرمید. قیس به رکوع رفت. مارتابی به خود داد، ولی گویا قصد حرکت نداشت. قیس با سر خود، ما را کنار زد و در پهلوی وی به سجده رفت. مار هم در کنارش آرام گرفته بود. قیس غرق در نمازش بود. مار از دوشش بالا رفت و به گردنش پیچید، ولی قیس گویا وجود او را حس نمی کرد. آن قدر محو معبودش بود که جز او هیچ را نمی دید. آرا از سجده برخاست و سلام نماز را داد. مار را از گردنش جدا کرد و به طرفی افکند. (7)

می توانست برود. می توانست چشم ببندد و دنبال دنیایی برود که بارها به او رو کرده بود و او به آن پشت. کم پیشنهادی نبود. هزار هزار درهم، آن هم از طرف معاویه که در کنار او حتما حکمرانی های عظیمی هم عایدش می شد. اما او حسن بن علی (علیه السلام) را برگزید. چگونه می توانست به او پشت کند در حالی که در رکاب پدر و جد بزرگوارش شمشیر زده بودو اینک که هجده روز از شهادت مولایش علی (علیه السلام) می گذشت و دستِ بیعت فرزندش، حسن را فشرده بود، پیشنهاد معاویه بپذیرد؟ !

امام حسن (علیه السلام) به او اعتماد کرده بود که وی را به همراه عبدالله بن عباس با دوازده هزار سپاهی به جنگ معاویه فرستاده بود. حالا چطور می توانست به اعتماد مولایش پشت پا بزند؟

پس به معاویه پیغام داد: مرا از طریق دینم فریب می دهی و با مال گمراه می کنی؟ !

او برای جنگ با معاویه ماند، ولی عبدالله بن عباس با هشت هزار سرباز و هزار

هزار درهم، جبهه حسن بن علی را به معاویه فروخت. (8)

معاویه با سه توطئه بزرگ، کوشید سد محکم قیس را بشکند. ایمان و پذیرش ولایت آل علی (علیه السلام) سدی در برابر دنیای آل امیه بود. اما این توطئه هم جواب نداد. معاویه بار دیگر فهمید که مردان خدا گرچه در فشار سخت حوادث، احساس تنهایی و غربت کنند، با تهدید نیز نمی توان آنها را از راه بازداشت. (9)

قیس به همراه مولایش، امام علی (علیه السلام) به قصد تعقیب پیمان شکنان، وطن اجدادش، مدینه را با هزار خاطره ترک کرد و پس از شرکت در جنگ جمل وارد کوفه شد. امام در همان آغازین لحظات حضور در کوفه، قیس را به فرمانداری مصر منصوب کرد. (10)

با خانواده اش به سمت مصر حرکت کرد؛ تنها، راهی پر از خطر و دشمن، سپاه را برای امام باقی گذاشت تا در صورت نیاز از آنها استفاده کند.

مؤمنی مخلص بود و به هدفش ایمان داشت که چنین آرام و ثابت قدم در راه اجرای فرمان مولایش گام بر می داشت. تمام دارایی اش، هفت نفر بود و یک دعوت نامه، برای فراخواندن مردم به بیعت با علی بن ابی طالب (علیه السلام.) (11)

با هوش و تدبیری که در زمامداری مصر به کار برده بود، آن سرزمین پر راز و رمز را در کنترل کامل خود درآورده و امامش را از بابت تسلط معاویه و عمربن عاص آسوده خاطر کرده بود، و معاویه را پریشان. (12)

معاویه آرام و قرار نداشت. باید این شیر بیشه علی را از او جدا می کرد.

چاره ای اندیشید و پیامی برای قیس فرستاد: «از معاویه بن ابی سفیان به قیس بن سعد. سلام بر تو! اما بعد... اگر می توانی از خواستاران انتقام خون عثمان باشی، چنین کن و از دستور ما پیروی کن. اگر من پیروز شوم تا زنده ام عراقین (کوفه و بصره) را به تو می دهم و تا هنگامی که قدرت دارم، حجاز را به هر یک از خویشانت که دوست داری واگذار می کنم. جز این نیز هر چه دوست داری از من بخواه که تو هر چه از من بخواهی، دریافت می کنی.»

پیشنهاد کمی نبود. کوفه و بصره و حجاز؛ یعنی نصف تمام متصرفات حکومت

ص:280

اسلامی، می توانست با پذیرفتن راه شرعی که معاویه پیش رویش قرار داده بود (خون خواهی عثمان) این همه دارایی داشته باشد و حتی بیش از آن، باید انتخاب می کرد. (13)

مدت ها بود معاویه را در انتظار پاسخش گذاشته بود. معاویه محال می دانست که قیس پیشنهادش را رد کند. زمامداری نصف تصرفات مسلمانان چیز کمی نبود، حتما قبول می کرد.

چشم معاویه به دروازه مصر بود تا پاسخ قیس آمد:

«شگفتا از فریبی که درباره من خورده ای و طمعی که در من بسته ای. از من می خواهی از فرمان کسی رخ برتابم که شایسته ترین شخص برای امیری، حق گوترین و راه یافته ترین مردم، و از همه کس به پیغمبر خدا نزدیک تر است؛ و به من دستور می دهی سر به فرمان تو نهم که از همه مردم برای این کار نالایق تر، دروغ گوتر و گمراه تر و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دورتری و طاغوتی از طاغوت های ابلیس هستی!؟»

پسر سعد با پیغامش، معاویه را مانند ماری زخمی به خود پیچاند. (14)

پس از شهادت امام علی (علیه السلام) وقتی مردم در جواب امام مجتبی (علیه السلام) که از آنان خواسته بود به اردوگاه جنگ بروند کندی می کردند، در خطبه ای غرا مردم را به شدت سرزنش، و آمادگی خود و بندگانش را برای ایثار جان در راه آن حضرت اعلام کرد. (15)

پی نوشت ها:

1. رجال کشی، ص 73؛ محمدتقی شوشتری، قاموس الرجال، ج 7، ص 397.

2. سید علی خان کبیر، الدرجات الرفیعه، ص 334؛ واقدی، المغازی، ج 2، ص 547.

3. محمدتقی شوشتری، قاموس الرجال، ج 7، ص 401، الاعلام، ج 2، ص 800.

4. ابوالحسن على بن ابى الكرم محمد، اسدالغابه، ج 2، ص 215؛ نووى، تهذيب الاسماء، ج 2، ص 62.

5. ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ص 128.

6. ابراهيم بن محمدثقفى، الغارات، ص 538.

7. ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 14.

ص:281

8. ابن واضع یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 141.

9. الغارات، صص 103-106.

10. همان، ص 99.

11. همان.

12. الغارات، ص 102.

13. همان، ص 103.

14. همان، صص 103-105.

15. همان، ص 538.

منبع: گلبرگ 120

اَلَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَیْهِ راجِعُونَ

همان کسانی که می دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به سوی او باز خواهند گشت

«البقره/ 46)

فرستادن قیس بن سعد به عنوان والی مصر

منابع مقاله:

سیره معصومان، ج 3، امین، سید محسن؛

در واقع می بایست این بخش پیش از آغاز جنگ صفین نقل می شد اما ما به این دلیل آن را در اینجا ذکر می کنیم تا اخبار مربوط به والیان مصر پی درپی از سال 36 تا 38 ه، نقل شود.

در ماه صفر سال 36 ه، امیر مؤمنان (علیه السلام) قیس بن سعد بن عباده را به عنوان والی مصر از مدینه بدان دیار گسیل داشت. قیس مردی صاحب نظر و مقتدر و زیرک و از پیروان و دوستان علی (علیه السلام) بود. ابن اثیر و ابراهیم بن سعد بن هلال ثقفی در کتاب الغارات، بنابر روایتی که ابن ابی الحدید از آنان نقل کرده است، گفته اند: امیر مؤمنان (علیه السلام) به قیس فرمود: با سپاه مصر برو. زیرا این کار دشمن را بیشتر می ترساند و مولایت را عزیزتر می دارد. به نیکو کردار نکویی کن و بر شکاک سخت بگیر و با

عامه مردم ملاطفت کن که ملاطفت خود برکت است. قیس گفت: سپاه را برای تو وا می نهم، اما آنچه درباره ملاطفت و احسان به مردم به من سفارش کردی، از خداوند تعالی در این مورد کمک خواهم گرفت.

قیس با هفت تن از خانواده اش قدم به مصر نهاد. این خود نشانه ای بر زیرکی و اعتماد به نفس وی است، آن گاه بر فراز منبر بر آمد و نامه امیر المؤمنین (علیه السلام) را خواست و آن را برای مصریان خواند و سپس ایشان را به بیعت و مساعدت خود دعوت کرد. آن گاه برخاست و سخنانی کوتاه بر زبان راند. وی گفت: سپاس خدایی راست که حق را آورد و باطل را میرانید و ظالمان را نگونسار کرد. ای مردم! ما با بهترین کس پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست بیعت دادیم. پس شما نیز برخیزید و بر مبنای کتاب خدا و سنت رسولش بیعت کنید. اگر ما بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) کار نکردیم، پس بیعت ما بر گردن شما نیست. مردم همگی با او دست بیعت دادند مگر ساکنان قریه ای به نام خربتا، که طرفداران عثمان بودند. اما قیس با آنان از در صلح و آشتی داخل شد. وی از مردم خراج گرفت و هیچ کس با او ستیزه نکرد.

امیر مؤمنان (علیه السلام) برای جنگ جمل خارج شد و قیس به جای خود بازگشت. وی سرسخت ترین مردم در برابر معاویه بود. معاویه می ترسید از اینکه در میان حکومت عراق که به وسیله علی (علیه السلام)، و حکومت مصر که به وسیله قیس اداره می شد قرار بگیرد. از این رو نامه ای خطاب به قیس نوشت و او را به خونخواهی عثمان و پیروی از خود فراخواند و حکومت عراق را به قیس و حکومت حجاز را به یکی از بستگان قیس که خود بگوید، وعده داد. قیس در پاسخ به خواسته معاویه از راه حیله وارد شد و گفت: باید درباره این کار فکر کند. معاویه برای بار دوم به صراحت قضیه را مطرح کرد و گفت: او نمی تواند کسی چون مرا با این نیرنگها بفریبد. قیس هم متقابلا پاسخ معاویه را به صراحت داد و او را نیز تهدید کرد. معاویه از جانب قیس ناامید شد و ترفندی دیگر به کار برد. او به اهل شام گفت که قیس جزو دوستان وی است و او را در گرفتن انتقام خون عثمان یاری می دهد. همچنین نامه ای از قول قیس جعل کرد و آن را برای شامیان خواند. خبر این ماجرا توسط یکی از جاسوسان علی (علیه السلام) و نیز از طریق محمد بن ابو بکر و محمد بن جعفر بن ابو طالب به آن

حضرت رسید. علی (علیه السلام)، قیس را به بزرگی یاد کرد و فرمود: به خدای سوگند این نامه از جانب او نوشته نشده و کذب است.

عزل قیس از حکومت مصر و نصب محمد بن ابو بکر

عبد الله بن جعفر پیشنهاد عزل قیس را به علی (علیه السلام) ارائه داد. نامه قیس نیز که متضمن شرح حال مردم خربتا و خودداری وی از جنگ با ایشان بود به دست علی (علیه السلام) رسید. عبد الله بن جعفر گفت: می ترسم قیس با آنان همدست باشد. به قیس فرمان بده تا با مردم خربتا بجنگد». علی (علیه السلام) به قیس فرمان داد که به جنگ اهالی خربتا برود. قیس به آن حضرت پاسخ داد: از این فرمان تو در شگفتم. اینان قومی اند که دست از یاری تو کشیده اند و آهنگ دشمن تو را دارند و هرگاه بر آنان خشم گیریم آنان با دشمن تو، بر ضدت، همدست می شوند. پس ای امیر مؤمنان نظر مرا بپذیر و از ایشان دست بازدار. بهترین کار رها کردن ایشان است. ابن جعفر گفت: ای امیر مؤمنان! محمد بن ابو بکر را بر ولایت مصر بگمار و قیس را از آن منصب بر کنار کن. به من خبر داده اند که قیس می گوید: حکومت راست در نمی آید مگر با گشتن مسلمه بن مخلد. ابن جعفر از جانب مادر، برادر محمد بن ابو بکر بود و مادر آنان اسماء بنت عمیس نام داشت. علی (علیه السلام) نیز قیس را از حکومت برکنار و محمد بن ابو بکر را جای وی به آن دیار روانه کرد. قیس از این عمل خشمگین شد و به مدینه رفت. حسان بن ثابت که هواخواه عثمان بود، با دیدن قیس وی را ملامت و توبیخ کرد و به او گفت: تو عثمان را کشتی و حال آنکه علی تو را از ولایت مصر برکنار کرد و خون عثمان همچنان بر گردن تو باقی ماند و او از رنجهای تو به خوبی سپاسگزاری نکرد. قیس به او پاسخ داد: ای کور دیده و دل! به خدا قسم اگر میان قوم من و قوم تو جنگی برپا می شد گردنت را به شمشیر می زدم. گم شو. سپس قیس و سهل بن حنیف به جانب علی (علیه السلام) رفتند و در رکاب آن حضرت در جنگ صفین، حضور یافتند. امیر مؤمنان (علیه السلام) همراه محمد بن ابو بکر، نامه ای برای مصریان نوشت و در آن محمد و نیز مصریان را مورد خطاب قرار داد. این نامه، نوشته ای است طولانی و بسیار گرانبها که شامل سفارشهای ارزشمند و آداب بس گرانقدر است. ابراهیم

می نویسد: محمد بن ابو بکر همواره در این نامه می نگریست و به آداب آن متأدب می شد. چون عمرو بن عاص، محمد را به قتل رساند آن نامه را به نزد معاویه فرستاد معاویه در آن نامه می نگریست و در شگفت می شد. ولید بن عقبه به او گفت: فرمان بده تا این سخنان را بسوزانند. معاویه گفت: هرگز چنین نمی کنم. ولید گفت: آیا این درست است که مردم بدانند سخنان علی (علیه السلام) نزد تو باقی مانده و تو آنها را می آموزی؟! معاویه گفت: وای بر تو! آیا دانشی اینچنین را به آتش بکشم. به خدای سوگند دانشی جامع تر و حکیمانه تر از این نشنیده ام. ولید به وی گفت: اگر تو از دانش و داوری علی (علیه السلام) در شگفت می شوی پس از چه رو با وی به جنگ برمی خیزی؟ سپس به حاضران در مجلس گفت: ما نمی گوییم که این نامه از علی بن ابیطالب است بلکه می گوییم آن از جمله نوشته های ابو بکر است که در نزد فرزندش باقی گذارده!

این نامه همواره در خزائن بنی امیه موجود بود تا زمانی که عمر بن عبد العزیز متولی حکومت شد و هم او بود که اعلام کرد این نوشته از سخنان و احادیث علی بن ابیطالب (علیه السلام) است.

محمد بن ابو بکر به معتزلان (کناره گیران) پیغام داد که به اطاعت ما درآیید و یا آنکه از قلمرو ما بیرون روید. آنان پاسخ دادند: ما چنین نکنیم و خواستار مهلت شدند. محمد بن ابو بکر از دادن مهلت به ایشان خودداری کرد آنان نیز از پذیرش پیشنهاد محمد امتناع ورزیدند. چون واقعه صفین رخ داد آنان از محمد می گریختند و وقتی علی (علیه السلام) از جنگ با معاویه بازگشت و کار جنگ به حکمیت واگذار شد آنان در فریفتن محمد طمع کردند. محمد نیز، محمد بن حارث جعفی را به سوی ایشان فرستاد، محمد بن حارث با ایشان نبرد کرد. آنان نیز به رویارویی وی درآمدند و او را از پای درآوردند. پس از کشته شدن محمد بن حارث، فرد دیگری از جانب محمد بن ابو بکر مامور جنگ با معتزلان شد که او هم به قتل رسید.

فرستادن اشتر به مصر و کشته شدن او

چون خبر از هم گسیختگی حکومت مصر بر محمد بن ابو بکر به گوش علی (علیه السلام)

رسید، آن حضرت فرمود: برای ولایت مصر کسی جز اشتر یا قیس صلاحیت ندارد. اشتر، پس از جنگ صفین به محل کار دولتی خود در جزیره بازگشته بود. علی (علیه السلام) به قیس فرمود: تا وقتی کار حکمیت به اتمام رسید تو رئیس شرطگی مرا به عهده گیر و پس از آن به آذربایجان روانه شو. آن حضرت در پی اشتر که در نصیبین بود فرستاد و او را طلبید و ولایت مصر را بر عهده او نهاد و عهدنامه مشهوری را که در نهج البلاغه نیز آمده است، برای وی نوشت. در این عهدنامه مسائل مختلفی از هر باب مانند سیاست، آداب حکام و والیان، گفته آمده که در حکم گنجینه گرانقدری محسوب است. محمد با آمدن اشتر از برکناری خود آگاهی یافت و ناراحت شد. علی (علیه السلام) نیز به او نوشت: خبر دلگیریت از فرستادن اشتر به جای تو به من رسید. من این کار را برای ایجاد کندی در سعی و کوشش و یا زیادی در تلاشت نکردم و اگر آنچه را که در دست تو بود از تو گرفتم تو را به ولایت جایی می گمارم که اداره آن برای تو آسان تر و خوش آیندتر باشد. پس معاویه به مقدم اهل خراج منطقه قلزم پیغام داد تا اشتر را مسموم سازد و در عوض قول داد، در صورت انجام این کار، از آنان هرگز خراج نستاند. وی نیز با تهیه شربتی از عسل مالک را، که روزه دار هم بود، مسموم ساخت. معاویه پیوسته به اهل شام می گفت که علی (علیه السلام) اشتر را به دیار مصر گسیل داشته است بر او نفرین کنید. مردم نیز هر روز بر اشتر نفرین می کردند. چون معاویه از مسموم شدن اشتر آگاهی یافت برای شامیان سخنرانی کرد و گفت: خداوند دعای شما را استجابت کرد. وی همچنین گفت: علی، دو بازو داشت. یکی از آنها، عمار بن یاسر بود که در صفین قطع شد و دیگری مالک اشتر بود که امروز آن هم قطع شده است. همچنین معاویه گفت: خداوند لشکرهایی از عسل دارد. اما وقتی خبر کشته شدن مالک به علی (علیه السلام) رسید، آن حضرت فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون». مالک و تو چه می دانی مالک چیست؟ و آیا موجودی مثل او خواهد بود؟ اگر او آهن بود از آهن استوارتر و اگر سنگ بود از سنگ سخت تر بود و زنان مویه کننده باید بر مرگ چنین کسی فریاد ضجه سر دهند.

فتح مصر توسط عمرو بن عاص و کشته شدن محمد بن ابو بکر

ص:286

سپس عمرو بن عاص به همراه شش هزار تن روانه مصر شد. محمد بن ابو بکر نامه ای به امیر مؤمنان نگاشت و از او درخواست کمک کرد. مردم برای یاری وی جمع آمدند اما با این همه پس از گذشت یک ماه و با وجود مالک بن کعب تعداد آنان از دو هزار تن افزون نشد. آنان پنج شب مقابله کردند و چون خبر قتل محمد را دریافتند، بازگشتند. چون محمد بن ابو بکر کشته شد، جنازه او را در پوست خری جای داده آن را آتش زدند و زشتی پیروزی خود را بدین گونه به نمایش گزاردند. جاسوس امیر مؤمنان (علیه السلام) در شام، خبر شادکامی اهل شام را از کشته شدن محمد به آگاهی آن حضرت رسانید. علی (علیه السلام) فرمود: اندوه ما در از دست دادن محمد به اندازه شادمانی آنان و بلکه بیشتر از آن است. ما نزد خداوند از آنان حساب خواهیم کشید. به خدا سوگند محمد جزو کسانی بود که انتظار قضای الهی را می کشید و برای پاداش الهی عمل می کرد. او هیئت فاجر را دشمن و هدایت مؤمن را دوست می داشت. این واقعه در سال 38 ه به وقوع پیوست. علی (علیه السلام) نامه ای به ابن عباس، که ولایت بصره را بر عهده داشت، نوشت و او را از فتح مصر و کشتن محمد بن ابو بکر توسط معاویه مطلع ساخت. ابن عباس نیز پاسخ نامه آن حضرت را نوشت و آن گاه به کوفه آمد و قتل محمد را به علی (علیه السلام) تعزیت گفت. زیرا محمد پسر اسماء بنت عمیس یکی از همسران علی (علیه السلام) بود. آن حضرت، اسماء را پس از وفات همسرش ابو بکر به ازدواج خود درآورد. اسماء پیش از ابو بکر همسر جعفر بن ابیطالب بود و خود نیز همچون فرزندش محمد از بهترین شیعیان امیر مؤمنان (علیه السلام) به حساب می آمد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (1)، در توضیح این سخن حضرت که فرمود: به خدای سوگند معاویه زیرک تر از من نیست ولی او نیرنگ می بازد و.... به ذکر اموری می پردازد که ناآگاهان آن را به حساب ضعف تدبیر آن حضرت می گذارند. از جمله مثالهای آنان در این باره همین قضیه ای است که برای حکومت مصر پیش آمد. ابن ابی الحدید در این باره می نویسد: از جمله خرده گیریهایی که بر علی (علیه السلام) کرده اند دادن ولایت مصر به محمد بن ابو بکر و برکنار داشتن قیس بن سعد از آن منصب بود تا جایی که محمد به قتل رسید و معاویه حکومت مصر را به

دست گرفت.

پاسخ از این ایراد آن است که: نمی توان گفت: محمد شایستگی حکومت بر مصر را نداشت زیرا او مردی زاهد، دانشمند و درست تدبیر بوده و در مراتب خیر خواهیش نمی توان شک و تردید کرد. علاوه بر این، او پسر همسر علی و دوست او بود. مردم مصر نیز بی نهایت او را دوست می داشتند و از ولایت او بر مصر، استقبال کردند. چون مصریان عثمان را محاصره کردند از او درخواست عزل عبد الله بن سعد بن ابی سرح، از ولایت مصر، را کردند به وی پیشنهاد دادند تا محمد بن ابو بکر را جای عبد الله بر آنان بگمارد. عثمان نیز عهدنامه ای برای ولایت او بر مصر نوشت. وی با مردم مصر رفت تا نامه عثمان را به ابن ابی سرح تسلیم کند. با توجه به این مطالب، جز تولیت محمد بن ابو بکر بر مصر، هیچ رأی و تدبیری برای علی (علیه السلام) باقی نمانده بود. زیرا چنان که گفتیم مصریان به او علاقه داشتند و او را برگزیده بودند و از طرف دیگر هم محمد با داشتن اخلاقی پسندیده، استحقاق برخورداری از این منصب را داشت. با این مقدمات، گمان قوی می رفت که مردم از وی اطاعت و او را یاری کنند و بر محبت و دوستی او جمع آیند. اما عاقبت کار او همان شد که دیدیم. ولی این امور را نمی توان عیب و منقصتی برای امیر مؤمنان (علیه السلام) قرار داد. زیرا امام بنابر مصالحی که خود در نظر دارد به رتق و فتق امور می پردازد و کسی هم جز خداوند از امور پنهان آگاهی ندارد. در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم آن حضرت، جعفر و زید و عبد الله بن رواحه را در روز جنگ موته به میدان فرستاد. اما آنان همگی کشته شدند و سپاهشان نیز درهم شکست و عده ای از آنان نیز با حالی زار و نزار به مدینه بازگشتند. حال با این وجود کسی می تواند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بدین خاطر مورد ایراد قرار دهد و تدبیر و فکر او را زیر سؤال ببرد؟!

فرستادن عبد الله بن حضرمی از سوی معاویه به بصره جهت ایجاد فتنه

ابن اثیر گوید: در سال 38 ه پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر، معاویه مردی به نام عبد الله بن حضرمی را برای ایجاد فتنه و فساد به بصره فرستاد. زیرا او

می دانست که اکثر اهالی بصره، هواخواه عثمان اند و به خاطر ضربه ای که در جنگ جمل خورده اند، هنوز خشمگین و عصبانی اند. از طرفی ابن عباس، امیر بصره، نیز جهت عرض تسلیت به علی (علیه السلام) به خاطر کشته شدن محمد بن ابو بکر، بصره را ترک گفته و به کوفه رفته و زیاد بن ابیه را به جانشینی خود گمارده بود. ابن حضرمی در میان بنی تمیم منزل کرد. هواداران عثمان و دیگران به نزد او آمدند و وی برای ایشان سخنرانی کرد و آنان را به خونخواهی عثمان فراخواند. پس ضحاک بن قیس هلالی، رئیس شرطه ابن عباس، برخاست و گفت: خدا تو را رسوا کند. به خدا برای ما همان چیزی را آوردی که طلحه و زبیر برای ما آورده بودند. ما با علی دست بیعت دادیم و کارهایمان سر و سامان گرفت اما آن دو ما را به سوی تفرقه سوق دادند. اکنون ما دوباره با او بیعت کردیم و او از لغزش ما درگذشت و گنهکاران را مورد عفو قرار داد. حال تو از ما می خواهی که باز شمشیرها را از نیام بیرون کشیم و به جان یکدیگر بیافتیم تا معاویه امیر ما شود. به خدا سوگند یک روز از روزهای حکومت علی بهتر از معاویه و آل اوست. عبد الله بن حازم سلمی سخنان وی را رد کرد و به سخنان ضحاک پاسخ داد و به ابن حضرمی گفت: نامه معاویه را بخوان. ابن حضرمی نامه معاویه را خواند. وی در آن نامه مردم بصره را به خونخواهی عثمان فراخوانده بود و به آنان وعده داده بود که دوبار در سال به آنان اموال ببخشاید. احنف گفت: من در این کار دخالتی نمی کنم و از آنان گوشه گرفت. عمرو بن مرجوم عبدی برخاست و درباره التزام به بیعت امیر المؤمنین (علیه السلام) و عدم پیمان شکنی سخن گفت. اما عباس بن صحار عبدی، که از مخالفان علی (علیه السلام) بود با سخنان او ستیزه کرد و به ابن حضرمی قول یاری داد. مثنی بن مخرمه عبدی نیز قول عباس را رد کرد. زیاد بیمناک شد و به حضین بن منذر و مالک بن مسمع پناهنده شد. حضین به او جواب مثبت داد و مالک که به بنی امیه گرایش داشت گفت بگذار تا در این کار مشورت و اندیشه کنم. چون زیاد از سرگرانی مالک خبردار شد ترسید که قبیله ربیعه بر او اختلاف کنند. پس به صبره بن شیمان حدانی پناهنده شد و او بیت المال را به خانه او انتقال داد. زیاد نامه ای به امیر المؤمنین (علیه السلام) نوشت و آنچه را که واقع شده بود، برای آن حضرت بیان کرد. علی (علیه السلام) اعین بن ضبیعه مجاشعی

تمیمی را فرستاد تا قبیله اش را از حول ابن حضرمی پراکنده سازد و اگر آنان از این امر سرتافتند با کسانی که پیرو اویند به جنگ نافرمانان برود. اعین به نزد قبیله اش آمد و به سوی ابن حضرمی رفت و آنان را فراخواند اما ایشان به وی ناسزا گفتند و آن روز را در مقابل وی پایداری کردند سپس اعین برگشت. گروهی، که گفته اند از خوارج بوده اند و نیز گفته شده آنان را ابن حضرمی برای کشتن اعین فرستاده بود، به او حمله بردند و در یک شبیخون از پای درآوردند. زیاد این خبر را به آگاهی علی (علیه السلام) رسانید. آن حضرت نیز جاریه بن قدامه سعدی را به فرماندهی گروهی به بصره گسیل کرد. جاریه نامه آن حضرت را بر بصریان خواند آنان را توبیخ کرد و از ملحق شدن به ابن حضرمی و برپایی جنگی مانند جمل برحذر داشته بود.

جاریه در پی ابن حضرمی که با ازدیان و گروهی از قومش همراه بود، برآمد. آنان ساعتی با هم پیکار کردند. سپس ابن حضرمی گریخت و در کاخی پناهنده شد. جاریه هم آن کاخ را با هر که در آن بود به آتش کشید و در نتیجه، ابن حضرمی و هفتاد تن از مردانش نابود شدند.

حمله ضحاک بن قیس فهری بر حاجیان و غارت اموال و کشتن بی گناهان به فرمان معاویه پس از جریان حکمین و پیش از وقوع جنگ نهروان

در شرح نهج البلاغه (2) به نقل از ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی در کتاب غارات روایت شده است: حمله ضحاک بن قیس پس از جریان حکمین و پیش از جنگ نهروان رخ داده است. جریان از این قرار بود که وقتی معاویه دانست علی (علیه السلام) پس از واقعه حکمین در صدد حمله بر اوست، ترسید. پس لشکری از دمشق بیرون آورد و نامه ای به نواحی شام فرستاد. آن نامه را بر مردم خواندند. در آن مکتوب آمده بود. ما میان خود و علی قراری نوشتیم و در آن شروطی را ذکر کردیم و دو تن را به عنوان حکم برگماردیم تا بر ما به فرمان کتاب خدا حکم برانند و از آن تجاوز نکنند. ما عهد و پیمان الهی را بر کسی قرار دادیم که این پیمان را بشکند و نظر حکم را اجرا نکند. حکمی که من او را تعیین کرده بودم، مرا تثبیت کرد و حکمی که علی تعیین کرده بود، او را از خلافت خلع کرد. اکنون علی به سوی شما هجوم آورده و آن کس که پیمان شکنی کند، بر خود پیمان شکسته است. پس ای مردم با آمادگی و

امکانات هر چه تمام تر مهیای نبرد شوید تا خدا ما و شما را به کارهای نیک شادمان دارد. مردم اطراف معاویه گرد آمدند و وی با آنها به رایزنی پرداخت و گفت: علی از کوفه بیرون آمده و از نخیله گذشته است. حبیب بن مسلمه پیشنهاد داد که همگی به سوی صفین حرکت کنند. عمرو بن عاص نیز گفت که: در جزیره نفوذ کنند. پس دو یا سه روز درنگ کردند و به مشورت پرداختند تا آنکه جاسوسان آنها خبر دادند که گروهی از یاران علی، دست از همراهی با وی کشیده و مسئله حکمیت را رد کرده اند. علی نیز بدین سبب از آمدن به سوی شما منصرف شده و به سوی آنان رفته است. مردم تکبیر گفتند و شادمانیها کردند. سپس خبر آوردند که علی به جنگ با خوارج مشغول است و می خواهد پس از یکسره کردن کار آنها به جنگ شما بشتابد اما اصحاب وی از او مهلت خواسته اند. یاران معاویه از شنیدن این خبر خوشحال شدند.

طبری گوید: عماره بن عقبه بن ابی معیط پس از قتل عثمان، در کوفه ساکن بود و علی (علیه السلام) به خاطر احترام وی و نیز تمسک به دین او را مورد آزار قرار نمی داد. اما این مرد به طور مخفیانه با معاویه مکاتبه داشت و خبرهای محرمانه را برای وی می نوشت. ابن اسحاق روایت کرده است: نامه عمار به معاویه رسید و در آن آمده بود که عده ای از قاریان و عابدان سپاه علی بر او شوریده اند و علی با آنان جنگیده است. اینان سپاه علی را دچار آشوب کرده اند. پس معاویه، ضحاک بن قیس فهری را طلبید و سه هزار تا پنج هزار تن را نیز تحت فرمان او قرار داد و گفت: حرکت کن تا به ناحیه کوفه برسی و هر چقدر می توانی از آن بالا برو پس هر یک از اعراب طرفدار علی را دیدی بر او حمله ببر، اگر چه آنها مسلح هم باشند. پس ضحاک یورش برد و اموال را غارت کرد و هر کس از اعراب (بادیه نشینان) را که می دید می کشت تا آنکه به منطقه ثعلبیه رسید. پس به حاجیان حمله برد و کالاهای آنان را گرفت. آن گاه با عمرو بن عمیس بن مسعود ذهلی برادر عبد الله بن مسعود صحابی معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله) روبه رو شد و او را نیز در راه حج در منطقه قطقطانه به همراه گروهی از یارانش به قتل رسانید. و البته تمام اینها از روی اجتهادی است که حتما به صاحب آن نیز پاداش داده می شود!! پس امیر المؤمنین (علیه السلام) برای مردم به سخنرانی ایستاد. آنان را

توبیخ کرد و به بسیج برای جنگ با دشمن تشویقشان کرد. آنان نیز به دعوت آن حضرت، پاسخی ضعیف دادند. علی (علیه السلام) متوجه عجز و سستی مردم شد پس پایین آمد و از آنجا بیرون رفت تا به غریین رسید. آن گاه حجر بن عدی را فراخواند و چهار هزار تن را تحت امر او قرار داد. حجر حرکت کرد تا به سماوه، دیار قبیله کلب، رسید و در آنجا با امرؤ القیس بن عدی کلبی از خویشان امام حسین (علیه السلام) دیدار کرد. زیرا آن حضرت با رباب دختر همین امرؤ القیس، پیوند همسری داشت. کلبیان راهنمایی سپاه حجر را بر عهده گرفتند و آنان را بر راهها و آبشخورها راهنمایی کردند. حجر و سپاهش گام به گام ضحک را تعقیب می کردند تا آنکه در منطقه تدمر با او روبه رو شدند. هر دو گروه ساعتی به پیکار پرداختند. از یاران ضحاک نوزده تن به خاک و خون در غلتیدند و از یاران حجر نیز دو تن از پای درآمدند. با آمدن شب دو سپاه دست از نبرد کشیدن و چون صبح فرا رسید از ضحاک و یارانش هیچ اثری برجای نمانده بود.

اخبار مربوط به علی علیه السلام با برادرش عقیل

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (3) می نویسد: عقیل در هیچ یک از جنگهای ایام خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در رکاب آن حضرت شرکت نکرد.

او خود و فرزندانش را برای جنگ به علی علیه السلام تسلیم کرد اما آن حضرت او را از حضور در میدان نبرد معاف کرد. سپس ابن ابی الحدید گوید: مردم درباره عقیل اختلاف کرده اند که آیا در زمان حیات امیرمومنان علیه السلام به جانب معاویه پیوست یا خیر؟ گروهی پاسخ مثبت به این سوال داده و روایت کرده اند: روزی معاویه در حالی که عقیل هم در نزد وی حضور داشت، گفت: این ابویزید است. اگر نمی دانست من بهتر از برادرش هستم اینجا پیش ما نمی ماند و برادرش را ترک نمی کرد.

عقیل پاسخ داد: برادرم برایم در دین بهتر است و تو در دنیایم. و من دنیا را برگزیدم و از خدا خواهانم که عاقبتم را به خیر کند.

همچنین ابن ابی الحدید در جای دیگری از شرح نهج البلاغه (4)

می نویسد: روایت شده که عقیل بر امیر المؤمنین (علیه السلام) وارد شد و دید آن حضرت در صحن مسجد کوفه نشسته است. گفت: ای امیر مؤمنان السلام علیک و رحمه الله و برکاته. عقیل در آن هنگام بینایی خود را از دست داده بود. علی (علیه السلام) پاسخ داد: السلام علیک ای ابو یزید. آن گاه به پسرش حسن (علیه السلام) نگریست و به او فرمود: برخیز و عمویت را بنشان. حسن (علیه السلام) برخاست و عقیل را نشانید سپس قصد بازگشت کرد که علی (علیه السلام) فرمود: برو و برای عمویت پیراهن و ردا و ازار و کفش نو بخر. حسن (علیه السلام) برای خرید این وسایل روانه بازار شد. فردا عقیل با لباسهای نو بر علی (علیه السلام) وارد شد و گفت: السلام علیک یا امیر المؤمنین. علی (علیه السلام) پاسخ داد: و علیک السلام ای ابو یزید. عقیل پرسید: ای امیر مؤمنان! چه می بینم؟ تو صاحب خلافتی ولی من خود را از آنچه تو خویش را بدان راضی ساخته ای خشنود نمی بینم. علی (علیه السلام) به او گفت: ای ابو یزید! من سهم خود را از بیت المال به تو بخشیدم. چون عقیل از نزد علی (علیه السلام) بیرون شد به درگاه معاویه رفت. معاویه دستور داد به او صد هزار درهم دهند. عقیل هم آن مبلغ را گرفت. سپس بعد از این واقعه و پس از وفات امیر مؤمنان (علیه السلام) و صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه، باز عقیل به نزد وی رفت.

سپس ابن ابی الحدید در تتمه گفتار قبل می گوید: عده ای نیز گویند عقیل پس از وفات علی (علیه السلام) به نزد معاویه روانه شد. آنان برای این سخن خود استدلال کرده اند به نامه ای که عقیل در آخرین روزهای خلافت امیر مؤمنان (علیه السلام) به آن حضرت نوشت و پاسخی که وی به نامه عقیل داد. ابن ابی الحدید خود گوید که قول دوم در نظر من صحیح تر است. آن گاه ابن ابی الحدید، نامه عقیل و پاسخ علی (علیه السلام) را بنابر آنچه ابن اسحاق در کتاب غارات روایت کرده، نقل کرده و گفته است: عقیل بن ابیطالب به برادرش علی بن ابیطالب (علیه السلام)، در پی هجوم ضحاک بن قیس و آنچه درباره خذلان کوفیان و دست شستن آنان از مقابله با ضحاک شنیده بود، نامه ای نوشت که در زیر آن را نقل می کنیم.

به بنده خدا علی امیر مؤمنان از عقیل بن ابیطالب. سلام بر تو. سپاس خدای یگانه را سزد. (اما بعد) خداوند تو را از هر بدی و سختی مصون و محفوظ بدارد. به

هر حال من برای حج عمره به سوی مکه روانه شدم. در میان راه با عبد الله بن سعد بن ابی سرح که حدود چهل تن از فرزندان جوان طلقا را نیز به همراه داشت، مواجه شدم. من زشتی و تباهکاری را در چهره ایشان به وضوح دیدم. پس از آنان پرسیدم: ای فرزندان دشمنان به کجا می روید؟ آیا به معاویه می پیوندید. به خدای سوگند این کینه ای است دیرینه از جانب شما که می خواهیدنور الهی را فرو نشانید و امر او را دگرگون سازید. آن قوم سخنانی به من گفتند و من نیز چیزهایی بدیشان گفتم. پس چون به مکه رسیدم شنیدم مردم آنجا می گویند. ضحاک بن قیس بر مردم حیره حمله کرده و هر چه خواسته است برده سپس بدون آنکه زخمی بردارد به سلامت بازگشته است. پس اف بر زندگی باد در روزگاری که ضحاک را بر تو گستاخ کرده است. ضحاک کیست؟! من وقتی این خبر را شنیدم، گمان کردم شیعیان و پیروان تو، از یاریت دست کشیده اند. پس ای برادر برایم بنویس اگر اراده مرگ داری من با فرزندان برادرت و فرزندان پدرت به سوی تو حرکت می کنیم. ما با تو زندگی می کنیم و چون بمیری ما نیز با تو می میریم. به خدای سوگند دوست ندارم پس از تو در دنیا بمانم. و به خدای عزوجل سوگند یاد می کنم زندگی پس از تو نه خوش است و نه گوارا و السلام علیک و رحمه الله و برکاته (5) امیر مؤمنان (علیه السلام) در پاسخ نامه عقیل چنین نوشت: از بنده خدا، علی امیر مؤمنان، به عقیل بن ابیطالب سلام علیک. سپاس خداوند یکتا را اما بعد خداوند ما و تو را در پناه خود گیرد. حفظ کردن کسی که در نهان از خداوند می ترسد و خدا ستوده و بزرگوار است. نامه تو به وسیله عبد الرحمن بن عبید ازدی به دستم رسید که در آن نوشته بودی با عبد الله بن ابی سرح روبه رو شدی که به همراه چهل تن از سواران، فرزندان طلقاء، به جانب غرب روانه بودند. پسر ابی سرح همواره در پی حیله با خدا و رسول او و قرآن و بستن راه خدا و ایجاد کجی در آن بوده است. پس او و قریش را واگذار. ایشان را در دویدن در گمراهی خود و گردش در نفاقشان آزاد بگذارد. بلی امروز عرب بر جنگ برادر تو اتفاق کرده اند. چنان که پیش از این در جنگ با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با یکدیگر دست اتحاد داده بودند. آنان صبح کردند در حالی که نسبت به حق او نادانی ورزیدند و فضل او را مورد انکار قرار دادند و در کینه ورزی به او سبقت گرفته اند و بر ضد او

جنگ بر پا کردند و تمام نیرو و قوای خویش را در این جهت گرد آوردند و سپاه احزاب را به رویارویی او روانه کردند. خداوندا از جانب من به قریش جزا ده. آنان پیوند خویشی مرا بریدند و علیه من شوریدند و مرا از رسیدن به حقم بازداشتند و حکومت پسر مادرم را از من گرفتند و آن را به کسی سپردند که در قرابت با رسول اسلام مانند من نبود و سابقه مرا در اسلام نداشت مگر آنکه کسی ادعا بکند که ما اینها را نمی دانستیم و من فکر می کنم چنین کسی خدا را نمی شناسد. و در هر حال سپاس و ستایش خداوند راست. اما آنچه درباره هجوم ضحاک بر مردم حیره گفتی باید بدانی که این قضیه بسی کم ارزش تر و خوارتر از آن است که بدان اعتنا شود اما او با سواران جنگی گزیده خود راه سماوه در پیش گرفت تا به واقصه و شراف و قطقطانه و شهرهای نزدیک آن رسید. من نیز برای رویارویی با آنان، لشکر انبوهی از مسلمانان را روانه کردم. چون او از آمدن این لشکر آگاهی یافت، راه گریز در پیش گرفت. سپاه ما او را تعقیب کردند و بالاخره در راه به او رسیدند. این در زمانی بود که خورشید داشت غروب می کرد. آنان اندکی با هم پیکار کردند اما ابن ابی سرح تاب جنگ نداشت و دوباره فرار کرد. بیش از ده تن از همراهان او کشته شدند و با اندوهی بزرگ در گلو رهایی یافت پس از آنکه از او جز نیمه جانی باقی نمانده بود پس با تحمل رنج و سختی بسیاری نجات پیدا کرد. اما درباره آنکه از من خواسته بودی تا نظرم را درباره قضیه ای که بدان دچار شده ام برایت بنویسم باید بدانی که نظر من مبتنی است بر جنگ با کسانی که جنگ را روا می شمرند تا زمانی که خداوند را دیدار کنم. انبوهی مردم در اطراف من بر بزرگی من و پراکندگی آنان از کنار من بر وحشتم نمی افزاید. زیرا حق به جانب من است و خداوند نیز با محقان است و به خدای سوگند از مرگ در راه حق ناخشنود نیستم. و برای محقان خیر مطلق پس از مرگ است. و درباره پیشنهاد خود مبنی بر آوردن پسران و پسران پدرت به نزد من باید بدانی که من نیازی به کمک آنان ندارم. و تو هم راشد و محمود برخیز. به خدا قسم دوست ندارم شما با من کشته شوید. گمان به پسر مادرت، اگر مردم از او روی گردانند، خوار و فروتن شود و به زاری افتد بلکه او چنان است که برادر بنی سلیم گفته است:

اگر از من بپرسی چطوری؟ باید بدانی که من بر سختی روزگار بسی شکیبا و توانایم.

گران است که غم و اندوهی بر من دیده شود تا بدگویی شاد و یا دشمنی غمگین شود.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (6) از زبیر بن بکار حکایت کرده که او در کتاب موفقیات به سند خود نقل کرده است: وقتی عثمان به محاصره در آمد، مروان دو پیک را به شام و یمن روانه کرد و دو نامه هم به آنان داد. یکی از این نامه ها خطاب به یعلی بن منیه در یمن و دیگری خطاب به معاویه در شام بود. مروان در این دو نامه از آنان طلب رهنمود کرده بود. سپس نامه مروان درباره قتل عثمان به معاویه رسید. معاویه به جماعتی از بنی امیه و غیر ایشان نامه نوشت و آنان را به خونخواهی عثمان به معاویه بر انگیخت. تمام آنها طی نامه هایی که به معاویه نوشتند، وی را بر تصمیم خود استوار داشتند و تنها سعد بن عاص بود که ضمن نوشتن نامه ای به معاویه او را از این مقصود نهی کرد.

ابن ابی الحدید گوید: در خبری مشهور روایت شده است که معاویه، سعید بن عاص را به خاطر آنکه در آمدن به جنگ صفین تأخیر کرده بود، سرزنش کرد. سعید به او گفت: اگر مرا فرا می خواندی به سرعت می آمدم. ولی من در مجلس عقیل و گروهی از بنی هاشم حضور داشتم و اگر ما می آمدیم آنان نیز می آمدند.

ابن ابی الحدید گوید: (7) درباره عقیل سخن درستی که راویان ثقه بر آن اتفاق دارند این است که وی تنها پس از وفات امیر مؤمنان (علیه السلام) به نزد معاویه آمد اما او در مدینه ساکن بود و در جنگهای جمل و صفین، البته به اجازه علی (علیه السلام) شرکت نکرد. پس از ماجرای حکمیت، عقیل نامه ای به علی (علیه السلام) نوشت و از آن حضرت اجازه گرفت تا با فرزندان و خانواده اش به کوفه بیاید و در آنجا سکنی گزیند.

در یکی از خطبه های نهج البلاغه آمده است: عقیل بر درخواست خود پای فشاری و سخن خود را پیوسته تکرار می کرد. پس من به گفتارش گوش سپردم. او گمان کرد که من دین خود را به او فروخته و از روش خویش دست بر داشته ام و به دنبال او می روم پس آهن پاره ای برای او سرخ کردم...

اینها تمام مطالبی بود که ما درباره برخورد و ارتباط علی (علیه السلام) با برادرش عقیل، بدان دست یافتیم و می توان مطالب ذکر شده را به صورت زیر جمعبندی

ص:296

کرد.

اول، چنان که سخن سعید بن عاص گواهی می داد، عقیل با فرزندانش در مدینه باقی مانده بود. همچنین نامه عقیل به علی (علیه السلام) نشانگر آن بود که وی با فرزندانش، در هنگام حمله ضحاک که پس از جریان حکمین رخ داد، در حجاز ساکن بوده و امیر مؤمنان (علیه السلام) به او فرمان می دهد که در همانجا با فرزندانش بماند و به سمت عراق حرکت نکند.

دوم، عقیل در زمان حیات علی (علیه السلام) به طرف معاویه نرفت بلکه پس از وفات آن حضرت، وی به سوی معاویه رفت. و دلیل ما بر این سخن نامه و جواب و نیز سخن سعید بن عاص است که پیش از این ذکر شد. سخن سعید نمایانگر آن است که عقیل در هنگام بر پایی جنگ صفین در حجاز حضور داشته و آن نامه و جواب نامه نیز دال است بر آنکه این قضیه پس از ماجرای حکمین و در آن مدت رخ داده که این ماجرا هم به روزهای واپسین خلافت امیر مؤمنان (علیه السلام) مربوط می شود. شاید کسانی که گفته اند عقیل در زمان حیات علی (علیه السلام) به سوی معاویه رفته، رفتن عقیل را پس از وفات علی (علیه السلام) اشتباها قبل از وفات وی ذکر کرده اند.

سوم، آیا عقیل در زمان خلافت برادرش به کوفه آمده است؟ می توان گفت: آری. علی (علیه السلام) به پسرش حسن دستور داد تا عقیل را در نزد او بنشاند و برایش لباس و کفش نو بخرد. حسن نیز اوامر علی (علیه السلام) را اطاعت کرد. و عقیل فردای دومین روز با لباس و کفش نو به خدمت آن حضرت آمد. عقیل به آن حضرت گفت از این مساواتی که علی درباره خود و دیگر مسلمانان، در بخشش و عطایا، به اجرا گذارده خشنود نیست و او می خواهد به خاطر آنکه برادر خلیفه است، تفاوتی با دیگر مردم داشته باشد. پس باید به او بخششهای دیگری کرد. اما امیر مؤمنان (علیه السلام) برای خود خط عدل و مساوات میان مردم را پیش گرفته و در این کار از خود و دو فرزندش آغاز کرده بود. آن حضرت مانند دیگر مسلمانان از عطایای بیت المال بهره مند می شد و با فرزندانش نیز چنین رفتار می کرد و وقتی برادرش عقیل به نزد او در آمد آن حضرت در اکرام او غایت تلاش خویش را کرد و او را در نزد فرزندانش به منزله میهمان قرار داد و لباسهای نو در بر او کرد و چون عقیل خواستار عطایای زیاد شد

فرمود: اینها سهم من بود که آنها را به تو دادم و این تمام چیزی بود که در وسع آن حضرت بود و نهایت جود و کرم و رأفت و شفقت آن حضرت بر عقیل را نشان می داد. امیر المؤمنین (علیه السلام) در پی ذخیره کردن مال نبود و نفقه خود و خانواده اش تنها از حقوق بیت المال تأمین می شد که آن را هم به عقیل بخشید. این تمام چیزی بود که علی (علیه السلام) مالک آن بود و خود را مهیا کرد تا بدون حقوق زندگی کند و حقوق دوم خود را از بیت المال نیز به وام به او داد. بنابر این، این سخن ما که گفتیم این عمل علی (علیه السلام) نشانه غایت جود و شفقت آن حضرت بر عقیل بود، اصلا به عنوان مبالغه به شمار نمی آید. اما با این همه، عقیل راضی و قانع نشد و پیوسته در گرفتن سهم بیشتر از بیت المال، پای فشاری می کرد و سخن خود را تأکید می کرد و مانند کوری که به بدهکار خود در آویخته، آن حضرت را رها نمی کرد تا آنکه علی (علیه السلام) را در تنگنا قرار داد و آن حضرت راهی جز سرخ کردن پاره آهن و نزدیک کردن آن به بدن عقیل نیافت تا مگر او بدین وسیله عبرت گیرد. زیرا قانع کردن عقیل تنها از این طریق میسور بود و از اینجا دانسته می شود که علی (علیه السلام) در اکرام و نیکویی در حق عقیل، تا آنجا که در توان داشت، کوتاهی نکرد. کاری که علی (علیه السلام) با عقیل کرد، هیچ نشانی از سنگدلی و بی مهری در آن نیست، چنان که شاید در نگاه اول چنین به نظر آید. و ظاهرا عقیل وقتی به کوفه می آید فرزندان خود را نیز همراه می آورد تا موجبات دلرحمی علی (علیه السلام) را بیشتر فراهم آورد و سپس به همراه آنان به مدینه باز می گردد و لابد وقتی امیر مؤمنان (علیه السلام) حقوق خود را از بیت المال جدا کرد به همراه سهم عقیل، برای وی فرستاد. زیرا او در وعده و قولی که داده بود، خلاف نمی کرد.

پی نوشتها:

. 1 ج 2، ص. 575

. 2 ج (1) ص 153 154

3. ج 3، ص. 82

4. ج 1، ص. 157

5. کسی که چنین نامه ای می نویسد نمی تواند در زمان حیات برادرش به دستگاه معاویه

ملحق شود. (ناشر)

6. ج 2، ص. 579

7. ج 2، ص. 575

سعد بن عباده

سعد بن عباده بن دلیم از اصحاب محمّد پیغمبر اسلام و از انصار بود. او پیش از ورود محمّد به یثرب، رییس طایفه خزرج بود. او در پیمان عقبه اوّل با محمّد بیعت کرد. وی توسط هشام بن عمرو دستگیر شد و تحت شکنجه قرار گرفت اما با وساطت مطعم بن عدی و حارث بن حرب آزاد شد.] ? [پس از مرگ محمّد، سعد پسر عباده از مدعیان خلافت بود و بسیاری از انصار در سقیفه بنی ساعده طرفدار او بودند. امّا پس از خطبه ابوبکر در سقیفه، بیشتر صحابه با ابوبکر بیعت کردند. سعد پسر عباده از بیعت با ابوبکر سرباز زد. او حتی در زمان عمر نیز بر موضع خود پای فشرد. او در زمان خلافت عمر راهی یکسری از زمین هایش در شام شد اما در بیابان های اطراف مدینه کشته شد. از عبدالعزیز نوه او نقل شد که جنیان از درون چاهی به عبدالعزیز گفته اند که آنها سعد را کشته اند. به هر حال هرکس سعد بن عباده را کشته بود، پسر او از یاران وفادار علی باقی ماند.] ? [

منابع

زندگی صحابه، محمود طریقی، مشهد،

to Muhammad .Wilferd Madelung ? .?-? . 4Cambridge University Press .A Study of the Early Caliphate :The Succession

سعد بن عباده، دانشنامه رشد.

برگرفته از D8%B9%D8%A8%D8%A7%D8%AF%D9%87oldid %5641815%_D8%A8%D9%86%_D8%B3%D8%B9%D8%AF

Sunday 8 April 2012

برخورد عمر با سعد بن عباده

کتابخانه - سب و لعن

شنبه، 16 خرداد 1388 ساعت 05:13

خلیفه دوم رخدادهای پس از رحلت رسول خدا را چنین شرح می دهد: «وقتی که پیامبر خدا درگذشت، علی و زبیر و کسانی که با آنان بودند در خانه فاطمه جمع شدند، انصار نیز با ما مخالفت کردند، مهاجران پیش ابوبکر گرد آمدند، من به ابوبکر گفتم نزد برادران انصار خود برویم، به قصد آنان رفتیم، در بین راه دو مرد پارسا را که از بدریّون بودند، دیدیم، گفتند: ای گروه مهاجران کجا می روید؟

گفتیم: پیش برادران انصار خویش می رویم،

گفتند: برگردید و کارتان را میان خودتان تمام کنید.

گفتیم: به خدا پیش آنها می رویم.

وی در ادامه می گوید: پیش انصار رفتیم در حالی که در سقیفه بنی ساعده جمع شده بودند و مردی که خود را به جامه پیچیده بود در آن میان بود.

گفتم: این کیست؟

گفتند: سعد بن عباده.

گفتم: چرا چنین است؟

گفتند: بیمار است.

آن گاه یکی از انصار برخاست و خدا را حمد و ثنا گفت و ادامه داد: و اما بعد، ما انصاریم و گروه مسلمانان و شما قریشیان، جماعت پیامبرید و ما از قوم شما بلا دیده ایم.

سپس می گوید: دیدیم که می خواهند ما را کنار بزنند و کار را از ما بگیرند. در ذهن خودم گفتاری فراهم کرده بودم، اما ابوبکر مانع شد و خود سخن گفت...، و چون ابوبکر سخن خویش به سر برد، یکی از انصار برخاست و گفت: من مرد کار آزموده و سرد و گرم چشیده ای هستم، ای گروه قریشیان یک امیر از ما و یکی از

شما.

صداها برخاست، به گونه ای که کسی سخن دیگری را نمی شنید، از اختلاف ترسیدم و به ابوبکر گفتم: دست پیش آر تا با تو بیعت کنم و او دست پیش آورد و با او بیعت کردم. مهاجران نیز با وی بیعت کردند، انصاریان نیز بیعت کردند و چنان شد که سعد بن عباده زیر دست و پای ما ماند. یکی گفت: سعد بن عباده را کشتید، گفتم: خدا سعد بن عباده را بکشد. [1]

بعد از بیعت عمومی، ابوبکر از سعد بن عباده خواست که با او بیعت کند. سعد جواب داد: نه به خدا قسم من بیعت نخواهم کرد تا وقتی که آخرین تیر خود را از تیردان به سوی تو پرتاب نکرده باشم، و همواره مردم و قبیله ام که از من پیروی می کنند با تو خواهیم جنگید. بشیر بن سعد ابوبکر را نصیحت کرد که بر بیعت او سعد بن عباده اصرار نکند چرا که تمامی خزرج و اوس با او اظهار همبستگی خواهند کرد. [2]

وقتی که عمر خلیفه شد به طور اتفاقی با سعد بن عباده ملاقات کرد و از او پرسید که آیا هنوز هم بر مواضع قبلی خود پافشاری می کند؟ جواب داد: بلی چنین است، چون که خلافت هذاالامر به تو واگذار شده است، به خدا رفیق تو در نظر ما بر تو ترجیح داشت، من حتی از مجاورت تو هم نفرت دارم. عمر از او خواست مدینه را ترک کند، سعد به شام رفت و در حوران در سال 15 درگذشت. نوه او عبدالعزیز بن سعد بن سعد بن عباده نقل می کند که جنیان از چاهی خبر دادند که آنها سید خزرج را در آن کشتند. [3]

طبری می نویسد: در جریان بیعت با ابوبکر در سقیفه هرج و مرج پدید آمد، به گونه ای که نزدیک بود سعد بن عباده را لگدمال نمایند. عده ای از یاران او گفتند: به هوش باشید، لگدمالش نکنید. عمر گفت: او را بکشید، خداوند او را بکشد! سپس بالای سر سعد ایستاد و گفت: می خواستم چنان لگدمالت کنم که اعضایت جدا شود، سعد ریش عمر را گرفت، عمر به او گفت به خدا اگر یک مو از آن بکنی به خانه ات برمی گردی بی آن که دندانی در دهانت باشد. [1]

[4] . طبقات الکبری، ج 3، ص 616، (... قال قائل منهم: قتلتم سعداً، فقلت: قتل الله سعد...».

[2] . همان. «... فقال (سعد) لا والله لا ابایع حتی أرامیکم بما فی کنانتی و اقاتلکم بمن تبعنی...».

[3] . همان، ص 616 617.

[4] . تاریخ طبری، ج 2، ص 459. (... فأخذ سعد بلحیه عمر فقال و الله لو حصصت منه شعره ما رجعت و فی فیک واضحه...».

سعدبن عباده 363

ابوثابت، یا ابوقیس، سعدبن عباده، صحابه مهم رسول خدا و از بزرگان انصار! از معدود صحابه پیغمبر بود که از آن حضرت، اجازه کتابت حدیث گرفت و از نقبای 12 گانه انصار سعد، رئیس قبیله خزرج و از بزرگان عرب در مدینه در زمان جاهلیت و اسلام بود. او در خانواده شریف و بزرگوار پرورش یافت. مادرش عمره، دختر مسعودبن قیس از زنهایی بود که با رسول خدا بیعت کرد و در سال 5 هجری وفات یافت، و پیغمبر بنا به درخواست سعد، بر او نماز خواند. پدرش عباده، جدش دلیم (دلهم) و پسرش قیس، همگی کریم و میهمان نواز بودند، همه روزه اطراف مکان آنها، دعوت عمومی برای صرف غذا از مردم می شد. گفته اند که درهیچ یک از خاندان عرب، سابقه نداشته که میهمانداری عمومی در چهارنسل به این صورت ادامه داشته باشد.

سعد برای پیغمبر همه روزه ظرفی از غذا می فرستاد و گاهی هم حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام را به خانه اش دعوت می کند. نیز هر شب حدود 80 نفر از اصحاب صفه را به خانه می برد و پذیرایی می کرد. در حالی که بقیه انصار، یکی دو نفر را همراه می بردند. پیامبر بارها برای او و خانواده اش دعا کردند. روزی بعد از افطار در منزل او، اینگونه دعا کردند که غذایتان را همواره نیکان خورند و فرشتگان بر شما درود فرستند و روزه داران نزد شما افطار کنند (الغیر، ج 95/2).

سعدبن عباده در عقبه (منی) به همراه عده ای از انصار با پیغمبر اسلام بیعت کرد و این اولین بیعت در اسلام بود. اگر چه که قریش او را بعد از این بیعت دستگیر و اسیر کردند. او در بیشتر جنگهای پیغمبر، همراه حضرت بود از جمله جنگ احد،

جنگ خندق و... فقط در جنگ بدر، بر اثر عارضه ای، نتوانست شرکت کند. از پرچمداران سپاه اسلام است چنانکه گویند در تمام غزوات، پرچم مهاجرین به دست امیرالمومنین علی (علیه السلام) و پرچم انصار به دست سعد، داده می شد. بعد از وفات پیامبر، سعد در آزمایشی سخت قرار گرفت. انصار در سقیفه بنی ساعده، جمع شدند، سعد درباره برتری انصار بر مهاجرین صحبت کرد و خود و بعضی از پسرهایش، حدیث غدیر و سایر احادیث فضیلت و برتری علی علیه السلام را نقل کردند و در اثر امر خلافت ابوبکر و عمر، سخن گفت و خزرجیان می خواستند با او بیعت کنند، اما با ورود ابوبکر و عمر که اختلاف دیرینه میان دو قبیله (اوس و خزرج) را یادآوری کردند، ورق برگشت و هیچکس با سعد بیعت نکرد. اگر چه سعد نیز حاضر نبود که کسی با او بیعت کند و می گفت که من دینم را به دنیا نفروشم و با خدا و رسولش، دشمنی نمی کنم.

از این رو، مردم با ابوبکر بیعت کردند، ولی سعد با ابوبکر بیعت نکرد و قوم او هم بیعت نکردند و در زمان حکومت عمر هم از عمر تبعیت نکرد و به (حوران) یکی از نواحی شام سفر کرد و در همانجا هم درسال 14 یا 15 ه ق وفات کرد.

مشهور است که عمر بن خطاب، محمدبن سلمه انصاری و خالدبن ولید را برای کشتن سعد، از مدینه به حوران فرستاد و سعد به امر عمر، به قتل رسید، آنوقت از اهل سنت گویند: او را جنیان برای خاطر عمر کشتند. پسر او، قیس بن سعد، از یاوران مخلص حضرت علی و امام حسن مجتبی صلوات الله علیهما بود.

زندگانی حضرت محمد (سیدهاشم رسولی محلاتی صفحات 240 به بعد)

دائره المعارف تشیع به نقل از استیعاب، اسدالغابه، شرح ابن ابی المدینه)

تاریخ تحول دو

سعد بن معاذ انصاری

اشاره

کنیه سعد بن معاذ، ابوعمرو بود و پدرش معاذ و مادرش کبشه نام داشتنند. سعد حدود 32 سال قبل از هجرت، در طایفه «بنی عبد الاشهل» ازقبیله اوس در شهر

ص:303

مدینه در خانواده ای بزرگ به دنیا آمد. پدرش قبل از اسلام از دنیا رفت ولی مادرش تا زمان نبوت پیامبر اسلام زنده ماند و مسلمان شد.

او دارای سه خواهر و پنج برادر به نام های عمرو، اوس، زید و حارث بود.

برادران وی در جنگ های اسلامی در سپاه پیامبر حضور داشتند و یکی از آنها، اوس بن معاذ، درحادثه بئر معونه به شهادت رسید.

سعد مردی مدبر و شجاع و شخصیتی بانفوذ در میان قبیله خود بود. از این رو در همان دوران جوانی به مقام ریاست قبیله اوس برگزیده شد. سعد بن معاذ با هند، دختر سماک، ازدواج کرد و صاحب دو پسر به نام های عمرو و عبدالله شد. پس از پیمان اول عقبه و ماموریت مصعب بن عمیر به مدینه، رییس طایفه بنی عبدالاشهل، توسط مصعب مسلمان شد.

مسلمان شدن سعد تاثیر شگرفی در گسترش آیین پیامبر در مدینه داشت؛ به گونه ای که با تدبیر وی در یک روز تمامی مردم بنی الاشهل مسلمان شدند. او از آن هنگام تا زمان شهادت در راه گسترش و ترویج اسلام لحظه ای از پا ننشست، تردیدی به دل راه نداد و در تمامی صحنه ها حضور یافت.

در هنگام مراسم عقد اخوت اسلامی، پیامبر اکرم بین او و سعد بن ابی وقاص، پیمان برادری بست. در غزوه بواط در سال دوم هجرت، حکومت مدینه از سوی پیغمبر به وی سپرده شد. در جنگ بدر به همراه برادرش، عمرو، و فرزند برادرش، حارث بن اوس، حضور یافت و در آن نبرد، فرماندهی گروه محافظان پیامبر را بر عهده داشت.

در جنگ بدر هنگامی که پیامبر اسلام درباره آمادگی مسلمانان برای نبرد نظر خواهی و مشورت نمود، سعد انصاری چنین اعلام نظر کرد: «ای رسول خدا ! ما به تو ایمان آورده ایم و آماده فرمانیم. جان و مال انصار در اختیار تو است... اگر فرمان دهی که خود را به دریا زنیم، می زنیم».

پس از نبرد بدر، در جنگ بدر، غزوه بنی قینقاع، سریه قتل کعب بن الاشرف، غزوه بنی نضیرشرکت کرد.

آخرین صحنه رزم وی، میدان جنگ خندق در یوم الاحزاب بود که بازویش

آسیب دید و به مقام جانبازی نایل آمد.

مورخان نوشته اند که در جنگ خندق تیری نیز به رگ اکحل (رگ حیاتی) سعد اصابت کرد و او از شدت خونریزی بی حال شد و بر زمین افتاد. پس از پراکنده شدن لشگر احزاب، پیامبر خدا به فرمان خداوند، یهودیان بنی قریظه را که عهد شکسته و با مشرکان مکه در جنگ احزاب همکاری کرده بودند، محاصره نمود. آنان مدتی بعد به قضاوت و حکم سعد بن معاذ تن دادند.

سعد که در بستر بیماری بود، خود را به آنجا رساند و درباره بنی قریظه چنین داوری کرد: «مردان بالغ آنان کشته شوند، زنانشان اسیر و اموالشان میان مهاجران فقیر مدینه تقسیم گردند.» حکم سعد مورد تائید پیامبر اکرم قرار گرفت و اجرا شد.

سعد بن معاذ پس از این داوری بر اثر جراحت همان تیر، در سال پنجم هجرت در مدینه دار فانی را وداع گفت. پیامبر در مراسم غسل و کفن و تشییع جنازه وی شرکت کرد و تجلیل فراوانی از او به عمل آورد. وی در هنگام شهادت حدود 37 سال داشت.

«مسلمان شدن سعد بن معاذ»

اسعد بن زراره همراه مصعب بن عمیر به قبیله ی بنی عبدالاشهل و بنی ظفر (دو قبیله مهم مدینه) رفتند تا سعد بن معاذ انصاری (پسرخاله اسعد بن زراره) و اسید بن حضیر را که از اشراف این دو قبیله بودند به اسلام دعوت کنند.

سعد بن معاذ که از آمدنشان آگاه شد، به اسید بن حضیر گفت: «می دانی که اسعد بن زراره پسر خاله من است و نمی توانم با او دشمنی کنم. این دو برای گمراه کردن افراد سست قبایل ما آمده اند. تو خود نزد آنان برو و آنها را از نزدیک شدن به خانه های ما باز دار!»

اسید سلاح خود را برداشت و همین که به آنان رسید به دشنام و ناسزا پرداخت.

مصعب به او گفت: «بنشین تا با تو سخن بگویم. اگر دعوتم را پسندیدی بپذیر و اگر ناخوشایند داشتی در بازداشتن ما کوتاهی نکن.»

اسید گفت: «چه با انصاف سخن گفتی.»

و نشست. مصعب بن عمرو آیاتی از قرآن برای او خواند.

اسید منقلب شد و پرسید: «برای مسلمان شدن چه باید انجام داد؟»

آنگاه با راهنمایی مصعب برخاست و غسل کرد و جامه هایش را پاکیزه کرد و شهادت (اشهَدُ انَّ لا الهَ الا الله و اشهَدُ انَّ مُحَمَّداً رَسُول الله) به زبان راند و دو رکعت نماز خواند.

سپس به آنها گفت: «اگر سعد بن معاذ مسلمان شود، دیگر کسی از قبیله بنی عبدالاشهل نا مسلمان نخواهد ماند.

اکنون او را نزد شما می فرستم.»

سعد بن معاذ هم به همین ترتیب، با شنیدن آیاتی از قرآن مسلمان شد. آن گاه همراه اسید نزد قبیله خویش بازگشت و به آنان گفت: «ای بنی عبدالاشهل ! مرا در میان خود چگونه می دانید؟»

گفتند: «تو سرور مایی و از همه ما باتدبیرتر و نیکو سرشت تر هستی.»

گفت: «حال که چنین است سخن گفتن با مردان و زنان شما بر من حرام است تا به خدا و رسول او ایمان آورید.»

چنین روایت شده است که آن شب حتی یک نفر از مردان و زنان قبیله بنی عبدالاشهل نامسلمان باقی نماند و همگی مسلمان شدند.

وفات سعد بن معاذ

چون غایله بنی قریظه پایان یافت و مسلمانان به شهر بازگشتند، ناگهان زخمی که در دست سعد بود سرباز کرد و آن قدر خونریزی کرد که منجر به مرگ و شهادت او گردید این زخم در جنگ خندق با تیری از ناحیه مردی از قریش ایجاد شده بود رسول خدا در مراسم تشییع و دفن سعد حاضر شد و مرگ او مسلمانان را سخت متأثر و غمگین ساخت و عموما در مرگ او گریستند، و خود پیغمبر نیز می گریست و در مراسم دفن او خود آن حضرت شرکت کرد، زیرا سعد در پیشرفت اسلام و

پشتیبانی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بی دریغ فداکاری می کرد و با موقعیتی که از نظر اجتماعی داشت و ریاست قبیله اوس با او بود خدمات مؤثری به نفع مسلمین در مدینه انجام داده بود. رسول خدا درباره مرگ او فرمود: عرش خدای رحمان در مرگ سعد لرزید، و فرشتگان یکدیگر را به صعود روح سعد به آسمان بشارت می دادند.

خواندن سوره توحید (سعد بن معاذ)

پیامبر بر جنازه سعد بن معاذ نماز خواند و فرمود: «نود هزار فرشته که در میانشان جبرییل حاضر بود در نماز او شرکت جستند. از جبرییل پرسیدم: به چه علت استحقاق یافته است که شما بر او نماز گذارید.

گفت: او سوره قل هو الله را دایم، چه ایستاده و چه نشسته و چه پیاده و چه سواره و در حال رفتن و آمدن می خواند.»

منابع:

الاستیعاب، ج 2، ص 27؛

الاصابه، ج 2، ص 27؛

اسدالغابه، ج 2، ص 273؛

الطبقات، ج 3، ص 420؛

قاموس الرجال، ص 65؛

اعیان الشیعه، ج 7، ص 230؛

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 272.

زندگانی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، رسولی محلاتی، سید هاشم؛

رساله لقاءالله، ص 121.

مراجعه شود به:

مسلمانان صدر اسلام

اسعد بن زراره: نمونه وجدان بیدار

در مقابل این گروه، کسانی هم بودند که با عقل و وجدان و فطرت پیامبر را

ص:307

می دیدند و کلامش را می شنیدند و بدون این که حتی معجزه ای طلب کنند به او ایمان می آوردند.

شیخ طبرسی در کتاب إعلام الوری از علی بن إبراهیم قمی نقل می کند که بعد از این که قبیله خزرج از قبیله اوس در جنگ شکست خودر، أسعد بن زراره برای جلب حمایت قبیله قریش به منزل دوست خود عتبه بن ربیعه به مکه رفت. اما عتبه به او پاسخ داد:

«لنا شغل لا تنفرغ معه لشئ!... خرج فینا رجل یدعی أنه رسول اللّه، سفه أحلامنا و سب آلهتنا و أفسد شبابنا و فرق جماعتنا... ضع فی اذنیک القطن... فلا تسمع منه و لا تکلمه فإنه ساحر یسحرک بکلامه»..

گرفتاری ای برای ما پیش آمده که بر اثر آن به کار دیگری نمی توانیم بپردازیم.

چندی است مردی در میان ما پیدا شده که ادعا می کند فرستاده خداست. او با سخنانش خرد ما را سفاهت خوانده، به خدایان ما توهین کرده، جوانان ما را فاسد کرده، و جماعتمان را پراکنده ساخته است...

برای همین، تو نیز (وقتی برای طواف می روی) پنبه در گوش هایت فرو کن...

مبادا از او سخنی بشنوی با با او سخنی بگویی، زیرا او ساحر است و با کلامش تو را نیز افسون می کند.

وقتی اسعد برای طواف رفت، پیامبر را دید که که با گروهی از بنی هاشم در کنار حجر نشسته است. نگاهی به ایشان کرد و همان طور که پنبه در گوش از کنارشان گذشت. اما وقتی برای بار دوم به کنار حجر رسید از کارش پشیمان شد و با خود گفت: «ما أجد أجهل منی؟» از من نادان تر هم کسی پیدا می شود؟

می روم و از او می پرسم حرفش چیست و مردم را به چه چیز دعوت می کند. اگر حرف هایش منطقی بود، قبول می کنم وگرنه سخنش را نمی پذیرم. لذا، پنبه ها را از گوش درآورد و نیز پیامبر اکرم رفت. پیامبر نیز او را به پرستش خدای یگانه و پذیرش مفاد آیات 151-152 سوره مبارکه انعام دعوت کرد که در حقیقت داروی دردهای مردم مدینه بود:

«قل تعالوا أتل ما حرّم ربّكم عليكم: أن لا تشركوا به شيئا و بالوالدين إحسانا و لا

ص:308

تقتلوا أولادكم من إملاق نحن نرزقكم و إيّاه و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و لا تقتلوا النّفس الّتی حرّم اللّه إلّا بالحقّ ذلكم وصّاكم به لعلّكم تعقلون».

بیایید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم: این که چیزی را شریک او قرار مدهید، و به پدر و مادر نیکی کنید، و فرزندانتان را از ترس تنگدستی مکشید، ما شما و آنان را روزی می دهیم، و به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیک نشوید، و انسانی را که خدا محترم شمرده جز به حق نکشید. خدا این گونه به شما سفارش کرده تا بیندیشید.

«و لا تقربوا مال الیتیم إلّا بالّتی هی أحسن حتّی یبلغ أشدّه و أوفوا الكیل و المیزان بالقسط لا نكلّف نفسا إلّا وسعها و إذا قلتم فاعدلوا و لو كان ذا قربی و بعهد اللّه أوفوا.

ذلكم وصّاكم به لعلّكم تذكّرون».

و به مال یتیم جز به روشی که نیکوتر است نزدیک نشوید تا به حد بلوغ (بدنی و عقلی) خود برسد، و پیمانه و ترازو را براساس عدالت و انصاف تمام و کمال بدهید. هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی کنیم. و هنگامی که سخن گویید عدالت ورزید، هرچند درباره خویشان باشد، و به پیمان خدا وفا کنید. خدا این گونه به شما سفارش کرده تا پند گیرید.

سخن پیامبر به این جا که رسید اسعد فورا مسلمان شد. سپس گفت:

یک نفر با من همراه کنید [17] تا پیام خدا را به مردم مدینه برساند. ما به مدینه می رویم تا زمینه را برای آمدن شما آماده کنیم. شما هم بیش از این پیش این مردم نادان نمانید و به شهر ما تشریف بیاورید. آن گاه رفت و واقعا هم مدینه را برای هجرت پیغمبر آماده کرد. پایگاه عرفان

زندگینامه مالک اشتر

اشاره

حسین گلی

مالک بن یغوث نخعی معروف به مالک اشتر از شاخه ی نخع و از قبیله مذحج و اهالی یمن "و از فرماندهان نظامی و بزرگ و از دلاوران شجاع و از یاران خاص امیر

المومنین (علیه السلام) بود. مالک قبل از بعثت رسول اکرم متولد شده بود، ولی از زندگی وی قبل از ورود نمایندگان پیامبر به یمن اطلاعی در دست نیست. وی در سالهای پایانی حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) اسلام آورد و در عهد خلافت راشدین به شام مهاجرت نمود. وی در فتوحات اسلامی عهد شیخین، مخصوصا در از پای در آوردن هماوردان نقش مهمی داشت. او ظاهرا پس از نبرد قادسیه در کوفه اقامت گزید.

مالک که از بزرگان یمانی کوفه محسوب می گردید، در دوره خلافت عثمان به مقابله با زیاده خواهی های حکام اموی برخاست و از حقوق جهادگران دفاع می نمود. او مردی بسیار قوی و از رهبران و بزرگان شیعه است و بسیار عالم و زاهد بود و با فقر زندگی میکرد

بر قوم خود ریاست داشت وبا جماعت کوفی برای مطالبه ی حقوق خودشان به نزد خلیفه ی سوم (عثمان) رفت." سعید بن عاص "والی عثمان در کوفه به دستور عثمان ودر ادامه سیاست تبعیدی که عثمان ان را دنبال میکرد" مالک را به همراه ?

نفر دیگر به شام تبعید و بعد به کوفه برگرداند و مجددا به حمص تبعید کرد.

مالک مردم را برای بیعت با حضرت علی (علیه السلام) رهبری کرد.

در جنگ جمل صفین و نهروان امام را همراهی کرد. رشادتها وجان فشانی های او در این جنگها در تاریخ ثبت است. در صفین اهل شام را در هم کوبید تا انکه جنگ را به سمت معاویه رساند و قبل از انکه سپاهیان وفریب قرآن بر سر نیزه کردن را بخورند و امام (علیه السلام) مجبور به پذیرش حکمیت شود و پیروزی را نزدیک کرده بود.

وی در جنگها با کفار شرکت میکرد و در واقعه ی یرموک حاضر بود وچشمش در این واقعه پاره شد. وبه

همین علت او را اشتر (کسی که پلک چشمش برگشته) می گفتند. مالک فرماندار نصیبین در نزدیکی جزیره از طرف امام بود که جنگی را بر ضد متمردین واز اصحاب معاویه به فرماندهی ضحاک در شمال رهبری کرد.

پیش از انکه به مصر برودامام (علیه السلام) برای اهل مصرنامه ای نوشت که بعضی ازمفاد ان چنین است: بنده ای از بندگان خدا رابه سوی شما فرستادم که درزمان ترس چشمش خواب ندارد ودرهنگام خطر ازدشمن نمی ترسد. اومالک پسرحارث

ص:310

ازطایفه ی مذحج است. پس گفته های او رابشنوید وبه فرمان اوکه مطابق حق است گردن نهید.

اکنون با همه ی نیازی که به او دارم و او را نزد شما می فرستم که خیرخواه شماست.

بنا به نقل تاریخ و چون این خبر به معاویه رسید و پیغام داد برای یکی از مالکان روستاهای بین راه مصر که مالک اشتر را مسموم کن تا من خراج 20 سال را از تو نگیرم.

وقتی مالک به آنجا رسید و د هقان که فهمیده بود اوعسل را زیاد دوست دارد و مقداری عسل مسموم برای مالک هدیه اورد و قدری هم از او اوصاف و فوائد عسل حرف زد. وی شربتی از ان عسل زهر الود را خورد که هنوز از گلویش پایین نرفته بود در همان بین راه و از دنیا رحلت نمود. بعضی گفته اند که شهادتش در قلزم واقع شده و نافع و غلام عثمان او را مسموم کرد.

بخش هایی از سخنان امام علی (علیه السلام) درباره ی مالک:

مالک برای من چنان بود که من برای پیامبر بودم.

ای کاش در میان شما دو نفر و بلکه یک نفر مثل او داشتم.

وقتی خبر شهادت مالک به حضرت علی (علیه السلام) رسید و بسیارمحزون و متاسف شد و خطاب به مالک گفت که مرگ تو جهانی را محزون و و جهانی را خوشحال کرد.

مالک اشتر از زبان پیامبر:

نقل است که از او نزد پیغمبر، ذکری شد. آن حضرت فرمود: او حقیقتا مؤمن است. همچنین پیغمبر در مسیر خود در تبعیدگاه ابوذر، به هنگام تجهیز و دفن ابوذر فرمود: یکی از شما در بیابانی می میرد و گروهی از مؤمنان بر او حاضر می شوند. از این رو پیغمبر بر ایمان او گواهی داد.

عهدنامه مالک اشتر

امام علی (علیه السلام): ما در این فرمان، پیش از همه چیز، پسر حارث را به پرهیزگاری و

ص:311

اطاعت خداوند متعال وصیت می کنیم، و از او انتظار داریم که در اجرای اوامر الهی دقیقه ای فروگذار نکند.

ما به او خاطرنشان می کنیم که سعادت هر دو جهان در گرو رضای خداوند است، آنچنانکه بی خشنودی خدا هیچ طاعت، پسندیده و مقبول نخواهد افتاد.

فرماندار مصر موظف است که از احکام مقدس اسلام با همه وسایلی که در دست دارد طرفداری کند، تا در مقابل به یاری و نصرت ایزد متعال امیدوار باشد.

فرماندار مصر باید دیو هوس و مشتهیات خود را همچون پارسایان، پیوسته به زنجیر زهد و عبادت مقهور و محبوس دارد. زیرا عفریت نفس، آتشی است خاموش نشدنی و فروزان، که اگر دمی انسان را غفلت زده بیند، ناگهان دوزخ آسا شعله ور گردد و خرمن سعادت و حیات او را خاکستر کند.

ای مالک ! برای روزگار سختی چه ذخیره ای بهتر از نیکوکاری می توانی گذارد؟ آیا کدام پس انداز از عدل و داد برای ملوک و حکمرانها بهادارتر تواند بود؟

دانی که نفس پرهیزگار کدام است؟ آنکه در تمام حوادث زندگی بر هوس خویش پای گذارد و در داوری کاملا بی طرف و میانه رو باشد.

ای مالک ! مهربان باش و رعیت را با چشمی پرعاطفه و سینه ای لبریز از محبت بنگر. زنهار ! نکند ای چوپان که در جامه شبانی، گرگی خونخوار باشی و در لابلای پنجه های لطیف، چنگالهای دلخراش و جانفرسا پنهان داری !

الا ای فرمانفرما ! فرمانبران تو از دو صنف بیرون نیستند، یا مسلمانند که با تو یک کیش و یک دین دارند، و یا پیرو مذاهب بیگانه که با تو همنوع و هم جنسند. ای بشر، آنها هم بشرند.

ای مالک ! تو بر مصر حکومت می کنی و امیرالمؤمنین بر تو، ولی پروردگار بی همتا بر همه ما.

هرگز مگو که من مامورم و معذور، هرگز مگو که به من دستور داده اند و باید کورکورانه اطاعت کنم. هرگز طمع مدار که تو را کورکورانه اطاعت کنند.

- < تو اکنون بر تخت فراعنه خواهی نشست، و کشور مصر را به زیر فرمان خواهی آورد، و سپاه بیکران اسلام را در صحرای وسیع آفریقا سان خواهی دید.

ص:312

نکند این ابهت و حشمت تو را فراموشی آورد. یعنی فراموش کنی که تو مالکی و پدرت حارث نام داشته است، او بدرود جهان گفته و تو نیز امروز و فردا بدرود جهان خواهی گفت، و به کاروان مرموز ارواح متصل خواهی شد. < -

مالکا! انصاف و عدل، سرلوحه برنامه حکومت است. دادگاه، خانه ملت است و قانون، حق عموم. در مقابل "قرآن" خویشاوندی و علاقه خصوصی هرگز موقعیت و احترام نخواهد داشت.

ای مالک! مبادا در حکومت تو خادم و خائن یکسان باشد.

الا ای پسر حارث! بدان که در هیچ کشور، مردم یکسان نتوانند بود. هم اکنون سازمان رعیت آن دیار را برای تو تشریح می کنم:

گروهی سرباز و سپاهیند، عده ای حکام و امرا، جمعی قضات، و طبقه ای بازرگان و پیشه ور، و پائین تر از همه این دسته ها، مستمندان و تهدستان جای دارند که بلا می کشند و محنت می بینند. همواره شکسته دل و خسته پیکرند.

- < این طبقات مختلف را که می نگری، دمی هم به اعضای پیکر خویش بنگر! همانطور که دست غیر از پاست، و چشم از گوش جدا و بدور است، و در عین حال وظائف زندگی را به کمک و معاضدت یکدیگر ایفا میکنند، دسته های متعدد ملت نیز در عین جدائی باز به سوی مقصدی واحد پیش می روند، و به پشتیبانی یکدیگر یک هدف را تعقیب می کنند. خداوند مهربان در قرآن مجید برای همه طبقات، حدود و مقرراتی وضع فرمود و همگان را از برکت قانون و مساوات برخوردار کرد. < -

احکام پروردگار همیشه در حکومت ما محترم، و رفتار پسندیده پیشوای عظیم الشان ما حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم تا به دامنه محشر سرمشق امت اسلام است. ما نمی توانیم از آن اسلوب مقدس، کوچکترین اغماض و تخطی روا داریم.

افسر من! تو سربازی و بیش از همه به عظمت مقام سربازی آشنائی داری، و به حرارت خونی که در زیر حلقه های زره و کاسه کله خود جوش می زند، پی می بری.

تو خوب می دانی که سپاهی را از چه ساخته اند، و قلب گرم و شجاعی که در پشت

ص:313

پیراهن سربازی کار می کند چقدر حساس و غیور است. سرباز دژ محکم و حصار پولادینی است که همچون سلسله جبال، حیات و ناموس محیط خویش را در پناه گرفته است و با قدرتی بهت آور، از پناهندگان خود دفاع می کند.

سرباز، زینت کشور و دژ مستحکم خلق است.

سرباز، نگهبان دین و پاسدار شرف و حرمت قانون است.

سرباز، مدار امنیت راهها و حافظ کاروانیان شب پیماست...

اما دل شکستگان تهیدست و مستمندان تیره بخت، همانهائی که پسر ابوطالب پیوسته به یاد ایشان است و همواره تیمار آنان می برد و غم آنان می خورد، آنها مرغان بی بال و پری هستند که در عین ناتوانی، شراره آه را می توانند تا دامن سرادق الوهیت شعله ور سازند.

آنها شب زنده داران پارسا و سحرخیزان پرهیزگارند، که در محضر مردم ضعیفند ولی در پیشگاه خدا، مقامی محترم و بزرگ دارند. آنها را خداوند به دست تو ای فرماندار سپرده...

اکنون که دولت ما دست دورباش بر سینه اراذل و نانجیبان زد، و از عظمت و غرورشان به حضیض تیره بختی فروکشید، نکند که بار دیگر چنگ توسل به دامن عدالت زنند و قضات را به وعده یا وعید، از احقاق حق منحرف سازند...

ای مالک ! اکنون درباره حکام و عمال تو که در مصر انجام وظیفه می کنند سخن می گویم:

همچنانکه در سازمان ارتش و دادگستری تو را مکرر به انتخاب مردم آزموده و شریف سفارش کردم، راجع به فرمانداران آن کشور نیز پیش از همه چیز همان سفارش را تجدید می کنم. یعنی می گویم که حکام و نمایندگان تو در شهرستانها و ایالات سرزمین کهنسال مصر، باید از نظر تاریخ خانوادگی نجیب و شرافتمند باشند. باید در محیط عصمت و تقوی پرورش یافته باشند.

الا ای مالک! هرگز از جریان امور کشور و طرز سلوک حکام با رعیت، لحظه ای غافل مباش! به جزئیات امور شخصا رسیدگی کن و گزارشهای کشور را تا آخرین کلمه با دقت بشنو! این عمل چنان فرمانداران تو را در ایفای تکلیف، محتاط و دقیق

ص:314

خواهد کرد که از بیم بازرسان پنهان، در غایب و حضور به هیچ حرکت مخالف اقدام نکنند. به تو و همه فرماندارانم امر می کنم که قبل از اقدام در استفاده از مالیات کشور، به عمران و ابادی بپردازند.

ای فرماندار! از بار گران ملت، لختی بردار! و بگذار که پرتگاه حوادث و ظلمات انقلاب را کاروان ما آسانتر طی کند، و بار وظیفه را سالمتر به منزل رساند.

در بین کارمندان حکومت مصر، گروهی را که بر امانت و دیانتشان خاطر استوارداری برگزین، و آن گروه را به ویژه جهت رسیدگی به عرایض مستمندان برگمار! و با این وصف، خود در کوی و برزن به جستجوی ارباب حاجت برخیز! و مخصوصا پریشانان را که در هر محیط از همه مظلومتر و از همه خاموشترند هنگام تشکیل دادگاه بر همه مقدم دار!

الا ای مالک! یتیمان را می شناسی؟

کودکان خردسالی که در حساسترین سنین عمر، پرستار را از دست می دهند و همچون نونهالی که در آغاز رستن بی باغبان ماند پژمرده می شوند، در هر کشور که باشند، پدری جز حکومت وقت ندارند.

وصیتهای من بر مقام محترم حکومت بس گران می آید ولی چه باید کرد! اجرای اوامر پروردگار و ایفای تکالیف انسانیت، مشکل است.

مالکا! با همه سفارشهای که در این فرمان به منظور حکمرانان و قضات ایراد شده، بازهم مطمئن نتوانم بود، مگر در موقعی که در برنامه شخصی خود هر ماهه یک روز بارعام دهی و عموم مردم را یکجای ملاقات کنی، و مخصوصا حاجتمندان و دادخواهان را به نام پیش خوانی و به اصرار از تظلم و عرایض آنها تحقیق کنی؟

الا ای پسر حارث! حکومتهای کسری و قیصر از مردم روی همی پوشانیدند، و از مجامع عمومی و غمکده های مستمندان گریزان همی بودند. اما تو ای حاکم مسلمانان، نباید از ملت خود محجوب و پنهان باشی.

الا ای پسر حارث! در اجرای اوامر الهی بین خویش و بیگانه فرق مگذار! و پسر خود را بر سیاهان صحرای مصر رجحان مده! حق سنگین است و برداشتن آن دشوار.

شما ای حکومتها چه گمان می کنید؟ آن شمشیر که بر کمرتان بستیم و آن کرسی که به افتخار شما گذاشتیم، برای آن نیست که خون مردم بریزید، یا دسترنج بیچارگان بخورید.

مالکا ! بکوش که مضامین این فرمان را به دقت انجام دهی ! من و تو هر دو سربازیم و سزاوار است به نام عزیزترین آرزوهای خود، از مقام الوهیت درخواست کنیم که عمر ما را در خاک و خون میدان پیکار به پایان رساند و فضیلت شهادت نصیبمان کند، تا در آن جهان گلگون کفن و سپید روی از خاک برخیزیم....

مالک اشتر

محتویات

دوران جوانی

نام او پس از جنگ بیزانتین (روم شرقی) بر سر زبانها افتاد و در آن جنگ نقشی برجسته داشت و با شهامت، فراتر از منطقه درب در سرزمین دشمن پیش روی نمود.] ? [

دوران خلافت عثمان

او یکی از سرسخت ترین شورش گران بر ضد عثمان بود و مخالف شیوه های

حکومت داری عثمان بود و مدعی بود که جنگاوران نیز باید از اموال فیء بهره مند گردند. بعد از یک درگیری در حضور حاکم کوفه سعید بن عاص در سال

هجری/ ? - ? میلادی، مالک به همراه ده تن دیگر که شورش کرده بودند به شام تبعید شد. معاویه آنان را پس از مدتی دوباره به عراق فرستاد اما سعید بن عاص آنان را سوی حاکم حمص در جزیزه فرستاد. با بالا گرفتن شورش ها در کوفه، وی بلافاصله به کوفه بازگشته و در تحریک توده های مردم کوفه نقش موثری داشت. او در راس شورش گرانی بود که مانع از بازگشت سعید بن عاص به کوفه شدند و ابوموسی اشعری را امیر خود می دانستند.] ? [

مالک در هنگامی که بر علیه عثمان شورش کرده بود، عروه بن زید خیل را مسئول نگهداری از مدائن نمود. مالک پس از آن، در سال ? ، یزید بن هیجبه تیمی را به حکومت مدائن و ارض جوقه گماشت.] ? [

در هنگام ورود شورشیان به مدینه و محاصره خانه عثمان در سال

هجری/ ? میلادی، مالک ? نفر را از کوفه به همراه خود به مدینه آورد و جزو محاصره کنندگان خانه عثمان بود. برخی نیز بر این باورند که او در میان قاتلین عثمان بوده است.] ? [

دوران خلافت علی

مالک که رهبر کوفیانی بود که در زمان محاصره عثمان به مدینه آمده بودند، به نظر می رسد که نقش اصلی را در تامین امنیت برای خلیفه شدن علی داشته است. ? [ ] ویلفرد مادلونگ می نویسد پس از کشته شدن عثمان، وقتی علی به سمت بازار رفت، با اصرار مردم مبنی بر پذیرش خلافت مواجه شد و وقتی به کنار خانه عمر بن محصن انصاری رسید، اولین بیعت ها را دریافت کرد. روایات کوفی حاکی از این هستند که مالک اشتر اولین کسی بود که با وی بیعت نمود.] ? [او چندین نفر را که از بیعت با علی تمرد کرده بودند، با خشونت مجبور به بیعت با علی می کرد.] ? [بر طبق روایتی از شعبی، مالک، طلحه را به زور برای بیعت آورد، اما طلحه گفت که مرا رها کن تا ببینم مردم با کی بیعت می کنند.]

?] وقتی عبدالله بن عمر برای بیعت با علی آورده شد. وی نیز گفت که قبل از اجماع مردم بر علی، با وی بیعت

نمی کند. علی از وی ضامنی خواست تا عبدالله پس از بیعت مردم، فرار نکند و عبدالله درخواست علی را رد کرد. مالک اشتر به علی گفت که عبدالله از شلاق و شمشیر تو در امان است. او را به من واگذار. علی به مالک گفت که رهایش کن که من ضامن او هستم.] ? [لارا وسیا وگلییری بر این باور است که مالک علی رغم اینکه خود را هوادار علی می نامید، همواره تمایل داشت که عقایدش را بر علی تحمیل کند.] ? [

علی به خاطر دیدگاه سرسخت خود در مخالفت با رویکرد قوم و خویش سالاری عثمان در توزیع مناصب حکومتی، تمامی والیان قبلی را به جز ابوموسی اشعری عوض کرد. ظاهرا ابقا ابوموسی به پیشنهاد مالک اشتر بوده است.] ? [

درجنگ جمل

در هنگام لشکر کشی علی بر ضد طلحه و زبیر و عایشه، مالک به همراه تنی چند از یاران برجسته علی به کوفه فرستاده شد تا مردم کوفه را به یاری علی متقاعد کنند.

او موفق به انجام این کار شد و سپاهی تقویتی برای علی آورد. مالک در جنگ جمل (هجری/ ? میلادی) حضور داشت و در منابع در این جنگ نبردی تن به تن بین وی و عبدالله بن زبیر و شجاعت های دیگری از مالک ذکر شده است.] ? [پس از جنگ، مردم بصره با علی بیعت کردند. علی، ابن عباس را والی بصره نمود و زیاد بن ابیه را به دستیاری ابن عباس گماشت. مالک اشتر به خاطر این موضوع خشمگین شد. چرا که پسران عباس، یکی والی بصره، یکی والی مکه و دیگری والی یمن شده بودند.] ? [

درجنگ صفین

مالک که طلایه دار سپاه علی در جنگ صفین بود، اهالی رقه را واداشت که پلی بر فراز رود فرات بسازند تا لشکریان علی بتوانند از روی آن عبور کنند. در جنگ صفین فرماندهی بال راست سپاه علی با وی بود و شجاعت زیادی در این جنگ از خود نشان داد.] ? [

در هنگام بروز مساله حکمیت، علی می خواست مالک را به عنوان حکم اهالی عراق انتخاب کند، اما سپاه علی مخالفت کردند چرا که معتقد بودند که این انتخاب

ص:318

یعنی همان ادامه جنگ. وقتی مالک خبر وانهادن جنگ را شنید، دست از جنگ نکشید و می خواست به جنگ ادامه دهد چرا که پیروزی را نزدیک می دید و کل سخنانی که مالک در این مقطع بیان کرده به ما رسیده است. او سعی کرد که توافق نامه متارکه جنگ را امضا نکند. [?]

بعد از جنگ صفین و ماجرای حکمیت

بعد از حکمیت، مالک به حکومت خود در مناطق بالایی بین النهرین بازگشت.

را وسیا وگلییری بر این باور است که احتمالا به خاطر دیدگاههای سازش ناپذیر مالک با معاویه، علی که می خواست از دستش آسوده گردد ابتدا وی را به امارت موصل و سپس به امارت مصر گماشت. مالک به جای محمد بن ابوبکر (که به خاطر جوانی، در امور جنگ و سیاست تجربه نداشت) به به ولایت مصر انتخاب شد.

علی وی را در هنگامی که می خواست دومین حمله خود به شام را سامان دهد، به سوی مصر فرستاد و این مهم نشانگر اهمیت مساله مصر برای علی بود.

اگر چه تمامی شهرهای عراق و شام تحت قلمرو علی محسوب می شد، اما مالک وقتی با مقاومت ضحاک بن قیس فهری، عامل معاویه روبرو شد، به سمت موصل عقب نشینی کرد. دقیقا معلوم نیست که این وقایع بعد از حمله ضحاک بن قیس صورت گرفت یا بعد از عزل محمد بن ابی بکر از امارت مصر (محمد نتوانسته بود شایستگی اش را به اثبات برساند). مالک پیش از آنکه سوی مصر برسد، توسط جایستار، حاکم قلزم در آنجا مسموم شد. علی و معاویه وقتی خبر مرگ اشتر را شنیدند جملاتی گفتند که بعدها مشهور شد. علی گفت: للیدین و الفم (یعنی از جانب دستان و صورت بر زمین افتاد) و معاویه گفت که خداوند سربازانی از زنبور عسل دارد. معاویه را عامل مسموم شدن اشتر دانسته اند و معاویه گفته بود که علی دو بازو دارد، یکی مالک اشتر و دیگری عمار بن یاسر. [?]

ویلفرد مادلونگ می نویسد مالک گرچه همیشه تسلیم محض علی نبود، اما به عنوان وفادارترین و لایق ترین یار علی مطرح بود. مرگ وی، علی را بسیار ناراحت کرد و علی این ناراحتی را ابراز کرد و در دیدار خود با شیوخ

قبیله نخع، مالک را مورد ستایش قرار داد. علی به محمد بن ابوبکر که از فرستادن اشتر به حکومت

ص:319

مصر، ناراحت شده بود، نامه ای نوشت و گفت که محمد را به خاطر کم طاقتی در جنگ با دشمنان یا عدم جدیت برکنار نکرده، بلکه وی را به حکومت جایی خواهد فرستاد که برایش اداره آن آسان تر باشد. وی در نامه خود به مالک اشاره کرد و گفت که وی یاری مخلص برای علی، سخت سر در جنگ با دشمنان بود و در رکابم کشته شد و من از او رضایت دارم و خدا نیز از او راضی باشد و پاداشش را دو چندان کند.

] [

مالک اشتر

مالک اشتر نخعی

تعریف و توصیف مالک خارج از آنست که در این چند سطر نوشته است اشاره مینمائیم. میفرماید یکی از بندگان خدا را بسوی شما (برای حکومت) روانه کردم که در روزهای خوفناک نمیخوابد و در ساعات وحشت و اضطراب از برابر دشمن بر نمیگردد و بیمناک نشود و بر بدکاران از سوزاندن آتش سخت تر است و او مالک بن حارث از قبیله مذحج است پس سخنش را بشنوید و فرمانش را در آنچه با حق مطابقت دارد اطاعت کنید فانه سیف من سیوف الله زیرا او شمشیری از شمشیرهای خدا است که تیزی آن کند نشود و ضربتش بی اثر نباشد (1).

آری مالک سیف الله المسلول بود که با شمشیر آتشبار خود خرمن هستی منافقین را خاکستر مینمود و مقام شامخی داشت که علی علیه السلام درباره اش فرمود: لقد کان لی کما کنت لرسول الله یعنی مالک برای من چنان بود که من نسبت برسول خدا بودم اگر باین کلام امام توجه دقیق شود آنوقت میزان عظمت و علو منزلت مالک روشن میگردد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید اگر کسی سوگند یاد کند که خدای تعالی در میان عرب و عجم کسی را مانند مالک خلق نکرده است مگر استادش علی بن ابیطالب را گمان نمیکنم که در سوگند خود گناهی کرده باشد زندگی مالک اهل شام و مرگ وی اهل عراق را پریشان نمود.

رشادتهای مالک در جنگ صفین غیر قابل توصیف است و معاویه او را دست

راست علی مینامید، پس از مراجعت از صفین علی علیه السلام او را بفرمانداری مصر اعزام نمود و بطوریکه قبلا شرح داده شد در قلزم بوسیله نافع مسموم گردید.

خبر شهادت وی علی علیه السلام را بیاندازه متأثر نمود و برای آن شجاع بی نظیر بسیار گریه نمود و فرمود خدا رحمت کند مالک را و سپس فرمود مالک اگر کوه بود کوهی عظیم بود و اگر سنگ بود سنگی صلب و سخت بود مرگ او اهل شام را عزیز و اهل عراق را ذلیل نمود پس از این دیگر مثل مالک را نخواهم دید.

پی نوشت:

(1) نهج البلاغه از نامه 38

علی کیست؟ صفحه 405

فضل الله کمپانی

پنجشنبه سیزدهم مرداد 1390

تحقیقی در زندگینامه مالک اشتر

اشاره

نویسنده: محمود. م

زمانی که دین اسلام توسط رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ارائه شد و جاهلیت را از میان برداشت، عده ای که تشنه این حقیقت بودند، اسلام را قبول کردند که در پیشاپیش آنان علی (علیه السلام) بود. او دست پیامبر را به گرمی فشرد و از صحابه نمونه پیامبر شد تا جایی که شایستگی وصایت و خلافت پیدا کرد و قدم جای رسول خدا گذاشت و بعد از او شاگردان لایق و پرهیزگاری را تربیت کرد.

مردانی چون میثم تمار، اویس قرنی، کمیل بن زیاد، مالک اشتر و... که همگی صاحب علوم و به دور از هرگونه ناپاکی بودند ولی بدون تردید مالک

اشتر در میان آنها امتیاز خاصی داشت چون هم استادی لایق داشت و هم شاگردی آماده بود تا اینکه رفته رفته نمونه استادش شد.

تمام زندگی مالک اشتر، به خصوص از ابتدای امامت علی (علیه السلام) تا

ص:321

هنگامی که شهید شد، توام با حوادث بود زیرا مرام بی طرفی و سست عنصری از وجود مالک دور بود. از این رو همواره دست به گریبان حوادث می شد. او در این حوادث لحظه ای غفلت نکرد و همواره وفادار و گوش به فرمان علی (علیه السلام) بود. امام شناسی و معرفت شناسی او به حضرت علی (علیه السلام) کامل بود و چون پروانه به دور چراغ انسانیت می گشت و در این میدان های خطیر حوادث یکه تاز بود و در آزمایش های مرموز و فراز و نشیب های زندگی پایش نلغزید و شعارش این بود که علی برحق است و حق با علی است و باید در راه حق جان فدا کرد.

نسب:

به اتفاق واقعه نگاران نام اصلی وی مالک است ولی در سلسله نسب او اختلاف کرده اند. بیشتر مورخان و ترجمه نویسان معتبر، سلسله نسب او را به این ترتیب یادآور شده اند: مالک بن حارث بن عبدیغوش ابن مسلمه بن ربیعه بن خذیمه بن سعد بن مالک بن نخعی.

اینکه معروف است وی از خاندان نخعی برخاست. از این رو نسب او به مردی به نام نخع منتهی می شود. نام اصلی نخع، جسر بود. او از قوم خود دور شد و عرب به کسی که از قوم خود دور می شود، می گویند "انتخع من قومه" به این حساب وی را نخع خواندند. این دودمان به نام، که در یمن از شریف ترین قبایل به شمار می آمدند، به خاندان نخعی و مذحج معروف بودند و تاریخ درخشان این طایفه در اسلام بسیار مورد توجه است و اصالت این خانواده و برومندی و برازندگی این دودمان به حدی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: اکثر القبائل فی الجنه مذحج (نخع.) مالک اشتر نیز در یکی از اشعار رجزی خود به نسبت خویشاوندی خویش افتخار می کند و می گوید: من از دودمان ربیعه و مضر نیستم بلکه من از خاندان شریف و برجسته مذحج هستم.

خاندان بزرگ نخع قبل از اسلام یعنی در زمان جاهلیت در قریه بزرگ و معروفی آنروز یمن به نام بیشه و برخی از آنها در قریه دیگری به نام دشینه سکونت داشتند.

بیشه در آنروز قریه ای آباد و پر درخت بود و بخصوص درخت های خرما زیاد داشت و افرادی با شخصیت از آنجا به پا خاستند. این خانواده اصیل عرب، پس از

اسلام به کوفه آمده و در آنجا ساکن شدند. رفته رفته طوایفی عظیم به نام بنومالک و بنو ابراهیم و... در کربلا و نجف اشرف و سایر بلاد مسکن گزیدند و هم اکنون در عراق خانواده های شریفی چون خاندان آل کاشف الغطاء و ال شیخ راضی و غیره به مالک اشتر منتسب هستند.

تولد:

به اتفاق سیره نویسان، مالک اشتر در عصر جاهلیت متولد گشت ولی روز تولد وی معلوم نیست زیرا واضح است که در زمان جاهلیت به موضوع تاریخ نویسی و نگارش واقعه اهتمام نداشتند و این موضوع به خوبی روشن نیست که آیا مالک اشتر، پیش از بعثت پیامبر متولد شده یا بعد از بعثت آن حضرت دیده به جهان گشوده است. مثلا در کتاب تهذیب التهذیب در شرح حال مالک اشتر نوشته شده "ادرک الجاهلیه" و در کتاب اصاله نوشته شده "لم ادرک و کان رئیس قومه " یعنی او اول زمان بعثت پیامبر را درک کرده و در خاندان خود رئیس بوده است و بیش از این توضیح نداده اند.

بنابراین مالک اشتر پس از تولد در زادگاه خود در میان قوم خود نشو و نما کرد و پس از رشد و بلوغ در زمان رسول اکرم صلی الله مسلمان شد و در زمان خلافت ابوبکر به شام آمد و در جنگ قادسیه به عراق آمد و بالاخره وقتی که به کوفه آمد، در همانجا با قوم خود ساکن شد و آنجا را وطن خویش قرار داد.

همسر و فرزندان:

در مورد همسر مالک تا جایی که بنده تحقیق کردم، چیزی را نیافتم و در مورد فرزندان وی که او دو فرزند داشت؛ اسحق یکی از فرزندان برومند و رشید مالک است. او همانند پدرش مردی با اخلاص و رشید و مجاهد بود و در کربلا از یاران امام حسین (علیه السلام) به شمار می رفت و پس از آنکه حبیب بن مظاهر به میدان رفت و شهید شد، صدای مبارک امام حسین (علیه السلام) بلند شد" من یبرزالی هولاء الملعونین "کیست که به جنگ این ملعون ها

رود؟ اسحق ندای امام را لبیک گفت و آماده جنگ شد. هنگامی که به طرف میدان رفت، شجاعت عجیبی از خود نشان داد و پس از مجاهدت و جانبازی های

عاشقانه، شهید شد.

پسر دیگر او ابراهیم بود که به درستی پا جای پای پدر گذاشت و در تمام جهات به خصوص در شجاعت و دلیری نمونه کاملی از پدرش بود. وقتی که به حد رشد رسید، در جنگ صفین با اینکه نورس بود، دوش به دوش پدر می جنگید. او در قیام مختار نقش بسزایی داشت و ابن زیاد به دست او کشته شد و مختار با کمک ابراهیم بر دشمنان پیروز گشت. ابراهیم دو فرزند داشت یکی به نام نعمان و دیگری خولان که هر یک از آنها نیز مردانی با شخصیت و با ایمان بودند. ابراهیم در سال 72 هجری، هنگامی که با سپاه عبدالملک می جنگید کشته شد و بنابر نقلی جسد مبارک وی را نزد عبدالملک آوردند. غلام او هیزمی تهیه کرد و آن را آتش زد.

کنیه و القاب:

کنیه مالک اشتر ابو ابراهیم بود و اما القاب او بسیار است، ولی دو لقب آن بزرگوار مشهور و معروف می باشد و خود او نیز در اشعاری که به عنوان رجز در میدان های نبرد گفته است، گاهی از این دو لقب اسم می برد؛ یکی اشتر و دیگری کبش العراق. اینکه او را به کنیه ابوابراهیم خواندند زیرا فرزند برومند او ابراهیم اسم داشت از این رو او را ابوابراهیم (پدر ابراهیم) گفتند، اما علت اینکه به او اشتر گفتند این بود که در یکی از جنگ ها بر اثر ضرباتی که از ناحیه دشمن به او رسید، پلک های چشم او شکافته شد و کسی که چشم های او اینگونه صدمه ببیند، به زبان عربی گفته می شود" شَتَرَ عَيْنُه "از این رو به او اشتر گفتند.

اما علت اینکه به او کبش العراق می گفتند، از این رو بود که کبش عبارت است از قوچ شاخدار که معمولا" گله "گوسفند دنباله روی قوچ هستند و او جلودار آنهاست.

این لقب برای مالک، کنایه و اشاره به آن است که وی جلودار و سپهسالار لشکریان علی (علیه السلام) در عراق بوده است و او پس از نشان دادن دلاوری و شجاعت عجیب در نبرد صفین به این لقب نایل شد.

بنابراین مالک اشتر از خاندان بزرگ و معروف یمن که در سراسر حجاز و جزیره العرب به نام بودند، به نام قوم مذحج و خاندان نخع برخاست و پس از آنکه با گروهی از افراد طایفه اش به نبرد با رومیان رفتند، سرانجام کوفه را به عنوان مسکن

انتخاب نمودند. مالک با آن ظرفیت و لیاقت و کمال و پاکی ای که داشت، رئیس و سرپرست طایفه خود گردید و این دودمان اصیل در کوفه و عراق نیز مشهور و معروف به خوبی و شجاعت بود.

منابع:

1 - مظفر، عبدالواحد، مالک اشتر.

2 - ذاکری، علی اکبر، سیمای کارگزاران علی (علیه السلام)، انتشارات اسلامی قم.

3 - شیخ صدوق، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری صفت، دفتر انتشارات اسلامی قم.

4 - امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه، تحقیق حسن امین، ج 5، دارالتعارف، بیروت.

مالک اشتر نخعی

تعریف و توصیف مالک خارج از آنست که در این چند سطر نوشته است اشاره مینمائیم. میفرماید یکی از بندگان خدا را بسوی شما (برای حکومت) روانه کردم که در روزهای خوفناک نمیخوابد و در ساعات وحشت و اضطراب از برابر دشمن بر نمیگردد و بیمناک نشود و بر بدکاران از سوزاندن آتش سخت تر است و او مالک بن حارث از قبیله مذحج است پس سخنش را بشنوید و فرمانش را در آنچه با حق مطابقت دارد اطاعت کنید فانّه سیف من سیوف الله زیرا او شمشیری از شمشیرهای خدا است که تیزی آن کند نشود و ضربتش بی اثر نباشد (1).

آری مالک سیف الله المسلول بود که با شمشیر آتشبار خود خرمن هستی منافقین را خاکستر مینمود و مقام شامخی داشت که علی علیه السلام درباره اش فرمود: لقد کان لی کما کنت لرسول الله یعنی مالک برای من چنان بود که من نسبت برسول خدا بودم اگر باین کلام امام توجه دقیق شود آنوقت میزان عظمت و علو منزلت مالک روشن میگردد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید اگر کسی سوگند یاد کند که خدای تعالی در میان عرب و عجم کسی را مانند مالک خلق نکرده است

مگر استادش علی بن ابیطالب را گمان نمیکنم که در سوگند خود گناهی کرده باشد زندگی مالک اهل شام و مرگ وی اهل عراق را پریشان نمود.

رشادتهای مالک در جنگ صفین غیر قابل توصیف است و معاویه او را دست

ص:325

راست علی مینامید، پس از مراجعت از صفین علی علیه السلام او را بفرمانداری مصر اعزام نمود و بطوریکه قبلا شرح داده شد در قلزم بوسیله نافع مسموم گردید.

خبر شهادت وی علی علیه السلام را بی اندازه متأثر نمود و برای آن شجاع بی نظیر بسیار گریه نمود و فرمود خدا رحمت کند مالک را و سپس فرمود مالک اگر کوه بود کوهی عظیم بود و اگر سنگ بود سنگی صلب و سخت بود مرگ او اهل شام را عزیز و اهل عراق را ذلیل نمود پس از این دیگر مثل مالک را نخواهم دید.

پی نوشت:

(1) نهج البلاغه از نامه 38

علی کیست؟ صفحه 405

فضل الله کمپانی

فرستادن اشتر به مصر و کشته شدن او

چون خبر از هم گسیختگی حکومت مصر بر محمد بن ابو بکر به گوش علی (علیه السلام) رسید، آن حضرت فرمود: برای ولایت مصر کسی جز اشتر یا قیس صلاحیت ندارد. اشتر، پس از جنگ صفین به محل کار دولتی خود در جزیره بازگشته بود. علی (علیه السلام) به قیس فرمود: تا وقتی کار حکمیت به اتمام رسید تو رئیس شرطگی مرا به عهده گیر و پس از آن به آذربایجان روانه شو. آن حضرت در پی اشتر که در نصیبین بود فرستاد و او را طلبید و ولایت مصر را بر عهده او نهاد و عهدنامه مشهوری را که در نهج البلاغه نیز آمده است، برای وی نوشت. در این عهدنامه مسائل مختلفی از هر باب مانند سیاست، آداب حکام و والیان، گفته آمده که در حکم گنجینه گرانقدری محسوب است. محمد با آمدن اشتر از برکناری خود آگاهی یافت و ناراحت شد. علی (علیه السلام) نیز به او نوشت: خبر دلگیریت از فرستادن اشتر به جای تو به من رسید. من این کار را برای ایجاد کندی در سعی و کوشش و یا زیادی در تلاشت نکردم و اگر آنچه را که در دست تو بود از تو گرفتم تو را به ولایت جایی می گمارم که اداره آن برای تو آسان تر و خوش آیندتر باشد. پس معاویه به مقدم اهل خراج منطقه قلزم پیغام داد تا اشتر را مسموم سازد و در عوض قول داد، در صورت انجام این کار،

از آنان هرگز خراج نستاند. وی نیز با تهیه شربتی از عسل مالک را، که روزه دار هم

ص:326

بود، مسموم ساخت. معاویه پیوسته به اهل شام می گفت که علی (علیه السلام) اشتر را به دیار مصر گسیل داشته است بر او نفرین کنید. مردم نیز هر روز بر اشتر نفرین می کردند. چون معاویه از مسموم شدن اشتر آگاهی یافت برای شامیان سخنرانی کرد و گفت: خداوند دعای شما را استجابت کرد. وی همچنین گفت: علی، دو بازو داشت. یکی از آنها، عمار بن یاسر بود که در صفین قطع شد و دیگری مالک اشتر بود که امروز آن هم قطع شده است. همچنین معاویه گفت: خداوند لشکرهایی از عسل دارد. اما وقتی خبر کشته شدن مالک به علی (علیه السلام) رسید، آن حضرت فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون». مالک و تو چه می دانی مالک چیست؟ و آیا موجودی مثل او خواهد بود؟ اگر او آهن بود از آهن استوارتر و اگر سنگ بود از سنگ سخت تر بود و زنان مویه کننده باید بر مرگ چنین کسی فریاد ضجه سر دهند.

عاقبت ابراهیم مالک اشتر چه شد؟

متن زیر رونوشت از وبلاگ "این روزها" جناب آقای دکتر ناطقی است. (در قسمت پیوندها امکان دسترسی به وبلاگ ایشان وجود دارد.)

يَا مَنْ هُوَ قَبْلَ كُلِّ شَیْ ءٍ يَا مَنْ هُوَ بَعْدَ كُلِّ شَیْ ءٍ

مختار را هم شهید کردند

قسمت آخر مختارنامه حس عجیب و غریبی برایم به یادگار گذاشت

حسی که توصیفش سخته چون حسی است همراه با غرور و در عین حال امیخته با حسرت شاید بعضی ها دلشون به حال مختار سوخته باشه شاید هم از اینکه شهید شد خوشحال شدند اما من دلم به حال یاران خائن مختار سوخت! نمیدونم چی باید بگم راجع به حسم. کاش موقع دیدن فیلم خونه خودمون بودم و مهمان نبودم تا شاید کمی گریه میکردم. من یکی قطعا به حال مختار غبطه خوردم.

قریب به 1300 سال پیش کسی اینقدر با بصیرت باشه و اینطور به شهادت برسه واقعا جای قبطه خوردن داره. مختار ثقفی کسی بود که برای به پا کردن حکومت اسلامی قیام کرد و در نامه ای که به محمدبن حنفیه (علیه الرحمه) مینویسد به این نکته اشاره میکند. هدف اصلی مختار تشکیل حکومت اسلامی بود و گرفتن انتقام

خون قاتلان امام حسین (علیه السلام) یک هدف فرعی بود بر این هدف اصلی. و این یعنی بصیرت و من به این ویژگی مختار غبطه میخورم.

به جز قبطه خوردن حس دیگری هم داشتم و آن ترس بود، ترسی عمیق از دچار شدن به سرنوشت اسماعیل و دیگر یاران مختار. ان هفت هزار نفری که کشته شدند در حالی که خیانت کردند و کشته شدند در حالی که شقی ترین و کثیف ترین مردمان انها را همانند گوسفندان ذبح کردند و ترس من از این بود که نکند ما هم به روزگار اینان مبتلا شویم. گاهی ادم با خودش میگوید که من در مسیر حقم، خدا را شکر. فرض کنید در مسیر حق باشیم اما آیا تضمینی است که تا انتها در این مسیر بمانیم؟ آیا ایمان و بصیرت ما از اسماعیل و دیگر یاران مختار بیشتر است؟ یارانی که سالها در رکاب مختار جنگیدند و زن و فرزندان خود را در خطر انداختند تا عملا با جان و مال و ناموس خود به دفاع از دین خدا بشتابند. وقتی اینها اینطور خسر الدنیا والاخره میشوند من و امثال من باید بترسند یا نه؟!

اصلا آیا میدانید عاقبت ابراهیم مالک اشتر نخعی چه شد؟ ابراهیم از دلاوران و یلان زمان خود به حساب میامد و کسی بود که حتی در نوجوانی با انکه سنی نداشت در رکاب حضرت امیر (علیه السلام) در جنگ صفین رشادتهایی مثال زدنی از خود نشان داد و چنان در سپهسالاری زبانزد و خبره بود که با سپاه بیست هزارنفری کوفه توانست لشگر هشتاد و سه هزار نفری عبیدالله بن زیاد را شکست دهد و در جنگ تن به تن ابن مرجانه را به هلاکت برساند. او فردی بود که یار و همراه حضرت عباس (علیه السلام) بود. آیا میدانید عقوبت سرکشی از ولایت مختار برای او چقدر هزینه برداشت؟

بعد از شهادت مختار، مصعب بن زبیر از یک سو و عبدالملک مروان از سوی دیگر در او طمع بستند تا ابراهیم را که مردی پر نفوذ و مدیر بود، را با خود همراه سازند؛ از این رو مصعب نامه ای به ابراهیم نوشته به او وعده داد که در صورتی که حکومت ابن زبیر را بپذیرد، امارت مناطق شمالی عراق را به او می سپارد. نامه ی مشابهی نیز از سوی عبدالملک مروان - خلیفه اموی شام - به دست ابراهیم رسید.

ابراهیم با یاران و مشاورانش در این باب به مشورت پرداخت و سرانجام تصمیم

گرفت با مصعب بن زبیر همراه شود، پس نامه ای به مصعب نوشت و با گروهی از یاران خود از موصل یا نصیبین - مقر حکومت خود - حرکت کرد و به کوفه آمد و با مصعب ملاقات کرد.

سرانجام ابراهیم در سال 72 هجری در پی شکست لشکر عراق از سپاهیان عبدالملک مروان که برای تصرف عراق به جنگ مصعب بن زبیر فرستاده شده بودند، در 13 جمادی الاولی در سن چهل سالگی کشته شد.

بله ابراهیم مالک اشتر فرزند سردار رشید و بی همتای اسلام مالک اشتر نخعی در حالی کشته شد که در سپاه حق نبود بلکه در سپاه باطل علیه باطلی دیگر شمشیر میزد. و این است سرنوشت نپذیرفتن ولایت رهبران صادق.

و برای من عجیب است که همه ما این سریال را میبینیم یا تاریخ را میخوانیم اما دریغ از یک جو معرفت برای درس عبرت گرفتن.

نمیفهمیم و دوزاریمان نمی افتد که شیطان و یارانش همیشه برای مقابله با حق دست به ترور میزنند و اگر دیدند با ترور فیزیکی از پس حریف برنمی آیند اقدام به ترور شخصیت میکنند تا سخن حریف دیگر خریداری نداشته باشد. چرا که اگر قرار باشد با حریفشان وارد مجادله و بحث منطقی و منصفانه شوند بواسطه حق بودن و درستکار بودن حریف قطعا شکست خواهند خورد فلذاست که فرزند رسول خدا را خارجی (کسی که از دین خروج کرده) و فردی مثل مختار را کذاب میخوانند. و ما اینها را میدانیم و باز مثل کودکان کم فهم بعد از 1300 سال همچنان فریب این ترفندهای باستانی را میخوریم و در انتها مدعی روشنفکر بودن هم هستیم. عجیب نیست؟

نمیفهمیم که یار امام بودن و فرزند فلان شهید معروف بودن نه چیزی را اثبات میکند و نه گارانتی! نمیفهمیم که امتحان شدن تا لحظه خفتن در گور سنت الهی است و هیچ بنی بشری جز معصومین (علیهم الصلاه و السلام) نیست که به واسطه سابقه و اسم و رسم پدر و خانواده اش از انحراف و سقوط مصون باشد. اینها را میبینیم و میخوانیم و میدانیم ولی باز عربده میزنیم که بسیجی واقعی کی هست و کی نیست! حالا اگر کسی بپرسد چرا؟ میگوییم چون پسرش مثل ما با دروغگو

ص:329

بودن فلانی موافق است!!!! آنوقت است که باید منصفی باشد تا بگوید آخر دختر و پسر فلان شهید بزرگوار که از خودشان چیزی ندارند! پدرانشان هم که هرچقدر والا مقام باشند به مالک اشتر که نمیرسند. از طرفی ابراهیم مالک اشتر (فارغ از اصل و نسبش) به خودی خود مسلمان با تقوی و دلاوری بود که همه مورخین بر این مهم صحه میگذارند و باز اینطور دچار خسران و انحراف میشود و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

امیدوارم زمانی برسد که همه مردم فهم و درایت عبرت گرفتن از تاریخ را کسب کنند و از خدای رحمان و رحیم میخواهم که ما را لحظه ای و کمتر از لحظه ای به خودمان وامگذارد و به زور هم که شده گوشمان را بگیرد و نگذارد از راه حق خارج شویم که اگر به خودمان واگذار شویم میترسم نه به سرنوشت اسماعیل و هفت هزار یار مختار بلکه به سرنوشت کوفیانی که در مقابل امام حسین (علیه السلام) صف کشیدند مبتلا شویم. به خدا میترسم.

محمد بن ابوبکر

اشاره

محتویات] نهفتن [

تولد و نسب

مادرش اسما بنت عمیس از قبیله خثعم وی را زیر درختی که محمد پیامبر اسلام در هنگام احرام حجه الوداع به آنجا رفته بود، به دنیا آورد و این موضوع را بعدها به محمد گفت. محمد از قبیله قریشی تیم بن مره بود. محمد از طرف مادرش اسما که قبلا با جعفر و بعد از مرگ ابوبکر (زمانی که محمد احتمالا ؟ ساله بود) با علی

ص:330

ازدواج کرد، به خاندان ابوطالب متصل می شد و محمد در دامان علی بزرگ شد.

محمد پسری به نام فقیه القاسم بن محمد داشت و به این خاطر هم کنیه و هم اسم محمد پیامبر اسلام گردید.] ? [

دوران خلافت عثمان

محمد از اولین مخالفان عثمان بود و به اتفاق محمد بن ابی حذیفه از دستور عبدالله بن ابی سرح مبنی بر حضور در لشکرکشی، سر باز زده و لیستی از «جرایم» عثمان را تهیه کرد. وقتی که شورشیان مصر در سال هجری/ ? میلادی به مدینه آمدند، محمد از آنان حمایت کرد (برخی روایات حاکی از آنانند که وی همراه آنان به مدینه آمد و برخی نیز می گویند وی از قبل در مدینه بود.). دانشنامه اسلام بر این باور است که او آنقدر در جریان مخالفت با عثمان نقشی اساسی داشت که گاهی به عنوان باعث و بانی اصلی کشته شدن عثمان تلقی می گردد. البته گرچه وی با عثمان در این اثنا برخورد فیزیکی داشته، اما هرگز ضربتی به وی وارد ننموده است.] ? [

دانشنامه اسلام می نویسد دقیقا مشخص نیست که دلیل این همه مخالفت محمد با عثمان چه بوده، اما می توان این مخالفت را به دلیل گرایشات محمد به علی دانست. برخی روایات می گویند که در هنگامی که شورشیان خانه عثمان را محاصره کرده بودند، وی در کنار علی بود. روایتی بیان می کند که خاله محمد وی را از مخالفت با عثمان برحذر می دارد اما وی می گوید که نمی تواند آنچه که عثمان بر سر وی آورده را فراموش کند. وقتی خاله اش در این مورد توضیحی بیشتر از او می خواهد، وی جوابی نمی دهد. روایتی دیگر معتقد است که انگیزه ی وی «تعصب و حسادت» بوده است.] ? [

دوران خلافت علی

بعد از قتل عثمان، محمد از حامیان علی شد و برای جلب حمایت مردم کوفه به آن جا رفت. وی در جنگ جمل شرکت کرد و بعد از دستگیری عایشه (خواهر ناتنی

محمد)، از کسانی بود که وی را به بصره بردند.] ? [

دوران پایانی زندگی محمد، دوران تصدی گری امارت مصر از طرف علی است.

این مساله بعد از جنگ جمل و قبل از تصرف مصر توسط معاویه و عمرو عاص در سال هجری/ ? میلادی است. اما ترتیب وقایع تاریخی و اتفاقات این برهه تاریخی در منابع به صورت ضد و نقیض بیان شده است. ولهاوزن شرق شناس آلمانی در کتاب امپراطوری عرب و سقوط آن از منابعی که در این زمینه داشته استفاده کرده و فرد بول مطالب ولهازون را به طور خلاصه در مقاله محمد بن ابی بکر در دانشنامه اسلام به کار برده است. در میان مطالب اشاره نشده در این زمینه توسط این دو، می توان به روایات کتاب «ولاه مصر» اثر کندی اشاره نمود. ولهازون معتقد است که در این برهه خاص، نمی توان روایتی را نسبت به روایات دیگر صحیح تر دانست و این مهم باعث عدم اعتبار کلی روایات این برهه از تاریخ می شود که دانشنامه اسلام این نظر را منطقی می داند.] ? [

محمد بن ابی بکر وارد مصر شد و با گروهی به سرکردگی معاویه بن حدیج سکونی که تا به حال در مساله عثمان بی طرف مانده بوند و در حال حاضر از حامیان عثمان بود، وارد جنگ شد. معاویه بن حدیج تا به حال همکاری با معاویه بن ابوسفیان و عمرو عاص را رد کرده بود اما سرانجام به آن دو پیوست و سپاهیان عمروعاص به کمک معاویه بن حدیج، محمد را در مکانی به نام مسنات شکست دادند. محمد در حالی که در حال فرار بود توسط معاویه بن حدیج کشته شد و جنازه اش را در شکم خر مرده ای کرده و آتش زدند. عایشه با شنیدن این خبر، تا آخر عمر از خوردن گوشت کباب شده، امتناع می کرد.] ? [

شهادت محمدبن ابی بکر

"محمدبن ابی بکر" در 25 ذیقعده سال 10 هجری، زمانی که پیامبر اسلام، قصد انجام آخرین حج زندگی خویش را داشتند، متولد شد (1) و "عایشه" ،خواهر وی کنیه او را "اباالقاسم" گذاشت. (2)

ص:332

"اسماء بنت عمیس" ،مادر محمدبن ابی بکر، از زنان پاک روزگار خود بود. این بانو، نخست، همسر "جعفربن ابی طالب" بود. پس از شهادت جعفر در جنگ موته، به عقد "ابوبکر بن ابی قحافه" درآمد. حاصل این ازدواج، محمدبن ابی بکر بود. (3) اسماء بعد از مرگ ابوبکر، به عقد حضرت علی (علیه السلام) درآمد که حاصل این ازدواج "یحیی بن علی بن ابی طالب" بود. (4)

زندگی محمد در خانه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

محمدبن ابی بکر، از همان سنین کودکی، با حضرت علی (علیه السلام) آشنا شد، بعد از مرگ ابوبکر، و ازدواج اسماء با حضرت علی (علیه السلام)، محمد در خانه آن حضرت پرورش یافت و از نزدیک با شیوه زندگی امام علی (علیه السلام) و سیره آن حضرت آشنا شد، و این باعث شد که محمد علاقه وافری به حضرت پیدا کند، حضرت علی (علیه السلام) نیز متقابلاً محمد را دوست می داشت و می فرمود:

«محمد از صلب ابوبکر و فرزند من است.» (5)

محمد کم کم در خانه امیرالمؤمنین رشد کرد و معارف دین را بی واسطه از آن حضرت فرا می گرفت و از مردان بزرگ روزگار خود به حساب می آمد.

یکی از مهم ترین حوادث دوران زندگی محمدبن ابی بکر، واقعه "یوم الدار" یا همان جریان کشته شدن عثمان است که روایات ضد و نقیضی در این باره نقل شده است.

در کتاب "استیعاب ابن عبد البر اندلسی" ،چندین روایت آمده که محمدبن ابی بکر را به عنوان قاتل عثمان معرفی می کند، ولی نویسنده استیعاب، در پایان با عنوان صحیح ترین روایت، این روایت را آورده که: «اسدبن موسی از محمدبن طلحه روایت می کند:

در کتاب "البدایه و النهایه" آورده که محمدبن ابی بکر، عثمان را نکشته، بلکه از کسانی بوده که فقط وارد خانه عثمان شد، بلکه عثمان را مورد عتاب قرار داده که چرا دین خدا را منحرف کردی و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نابود کردی، ولی پس از مشاجراتی که بین آن دو صورت گرفت، بیرون رفت و عده ای از اهل مصر عثمان را کشتند.

ص:333

شخصی به اسم کنانه گفت: من در یوم الدار، در زمان کشته شدن عثمان حضور داشتم و شهادت می دهم که محمدبن ابی بکر، عثمان را نکشت، بلکه وارد خانه عثمان شد و عثمان به او گفت: لَسْتُ بصاحبی؛ (من بزرگ تر تو نبودم) و با محمد صحبت کرد، بعد از آن محمد از پیش عثمان بیرون آمد، بدون این که به عثمان آسیب برساند، محمد به طلحه گفت: پس چه کسی او را کشت؟ گفت: مردی از اهل مصر که به او "حیله بن الأیهم" گفته می شود.» (6)

همچنین در کتاب "البدایه و النهایه" آورده که محمدبن ابی بکر، عثمان را نکشته، بلکه از کسانی بوده که فقط وارد خانه عثمان شد، بلکه عثمان را مورد عتاب قرار داده که چرا دین خدا را منحرف کردی و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نابود کردی، ولی پس از مشاجراتی که بین آن دو صورت گرفت، بیرون رفت و عده ای از اهل مصر عثمان را کشتند. (7)

وقتی حضرت علی (علیه السلام) محاصره خانه عثمان را دید، به امام حسن و امام حسین (علیهماالسلام) فرمودند: که خانه عثمان را مورد محافظت قرار دهند، هم چنین طلحه و زبیر با دیدن این جریان، فرزندان خود را به این کار گماردند. در این اثنا مردم که به ستوه آمده بودند، حمله کردند و به سوی خانه عثمان یورش بردند و قصد از بین بردن او را داشتند، در این حین، سر مبارک امام حسن (علیه السلام) شکسته شد، به طوری که خون بر سر و صورت حضرت جاری شد و وضع بدی پیدا کرد، عده ای از مصریان به همراه محمدبن ابی بکر، از پشت خانه عثمان وارد شدند و کسی متوجه آنها نشد. (8) و البته این جای سؤال است که چطور مردان و غلامان عثمان، متوجه ورود آنها نشدند؟

به هر صورت، عثمان به چنگ مصریان افتاد، محمدبن ابی بکر، عثمان را گرفت و به زمین زد و از او پرسید، چرا معاویه به کمک تو نیامد؟ چرا اطرافیانت، تو را یاری نکردند؟ چرا دین خدا را منحرف کردی؟ عثمان به محمد گفت: اگر پدر تو، مرا در این حالت می دید، بر من می گریست. محمد با این سخن، عثمان را رها کرد و از خانه عثمان، بیرون آمد، ولی عده ای از مصریان بیرون نیامدند و عثمان را کشتند، که قاتل عثمان، مردی از مصریان، به نام "سودان بن حمران مرادی" بود. (9)

محمدبن ابی بکر، از همان سنین کودکی، با حضرت علی (علیه السلام) آشنا شد، بعد از مرگ ابوبکر، و ازدواج اسماء با حضرت علی (علیه السلام)، محمد در خانه آن حضرت پرورش یافت و از نزدیک با شیوه زندگی امام علی (علیه السلام) و سیره آن حضرت آشنا شد، و این باعث شد که محمد علاقه وافری به حضرت پیدا کند، حضرت علی (علیه السلام) نیز متقابلاً محمد را دوست می داشت و می فرمود:

«محمد از صلب ابوبکر و فرزند من است.»

ولایت مصر

به دستور حضرت علی (علیه السلام)، محمدبن ابی بکر بعد از عزل "قیس بن سعد" ،در سال 36 هجری، به جای او به ولایت مصر منصوب شد. (10) محمد وقتی وارد مصر شد در میان مردم حاضر شد و نامه علی (علیه السلام) را برای آنان قرائت کرد. حضرت در آن نامه فرمودند:

16 رمضان

ورود محمد بن ابی بکر به مصر

در این روز در سال 37 ه جناب محمد ابن ابی بکر به عنوان استاندار از طرف امیرالمومنین علی (علیه السلام) وارد مصر شد. (مستدرک سفینه البحار: ج 5 ص 213. الوقایع و الحوادث: ج 1 ص 190. تهذیب الکمال: ج 24 ص 542. الاصابه : ج 6 ص 194.

+ نوشته شده در جمعه بیست و هشتم مرداد 1390 ساعت 19:11 توسط علمدار

«ای محمد، تقوا پیشه کن و از خداوند اطاعت نما و در نهان و آشکار، از خداوند بترس و ظاهر و باطن خود را یکی کن....» (11)

حضرت علی (علیه السلام) در نامه ای دیگر برای محمدبن ابی بکر و مردم مصر نوشت و به آنان این چنین فرمود:

«ای مردم، شما را به تقوا وصیت می کنم و از انجام اعمالی که فردا از آن مورد سؤال قرار خواهید گرفت کوتاهی نکنید، شما در گرو اعمال خود هستید و با آنها

ص:335

حرکت می کنید و روزی به آنها خواهید رسید... (12)؛ ای بندگان خدا از مرگ بترسید و اسباب و وسائل و زاد و توشه برای آن تهیه نمایید، مرگ شما را، به جاهای سختی می کشاند و حوادث بزرگی در پی دارد....» (14)

محمد بن ابی بکر، یک ماه در مصر توقف کرد و بعد برای کسانی که از بیعت با علی (علیه السلام)، خودداری کرده بودند، نامه فرستاد که یا بیایید و بیعت کنید و یا از شهر ما خارج شوید. اما این گروه از بیعت امتناع کردند و از وی خواستند که به آنان مهلت بدهد، ولی محمدبن ابی بکر، پیشنهاد آنان را قبول نکرد. در همین اثنا جریان جنگ صفین پیش آمد، این گروه متمرد وقتی شنیدند که جریان جنگ صفین، به پایان رسید و شامیان به شام و عراقیان به عراق برگشتند، بر محمدبن ابی بکر شورش بردند، اما شورش های آنان با شکست مواجه شد، در این میان شخصی به نام "معاویه بن خدیج" به خونخواهی عثمان، قیام کرد.

حضرت علی (علیه السلام) در نامه ای دیگر برای محمدبن ابی بکر و مردم مصر نوشت و به آنان این چنین فرمود: «ای مردم، شما را به تقوا وصیت می کنم و از انجام اعمالی که فردا از آن مورد سؤال قرار خواهید گرفت کوتاهی نکنید، شما در گرو اعمال خود هستید و با آنها حرکت می کنید و روزی به آنها خواهید رسید...؛ ای بندگان خدا از مرگ بترسید و اسباب و وسائل و زاد و توشه برای آن تهیه نمایید، مرگ شما را، به جاهای سختی می کشاند و حوادث بزرگی در پی دارد....»

حضرت علی (علیه السلام) وقتی از حوادث مصر آگاه شد، مالک اشتر را برای آرام کردن اوضاع مصر به آن منطقه فرستاد. در این میان معاویه با دسیسه ای مالک را در منطقه ی "قلزم مصر" مسموم و به شهادت رساند.

مصر برای معاویه اهمیت زیادی داشت، لذا معاویه از هر ابزاری استفاده می کرد تا مصر را تصرف کند. معاویه به کمک عمروعاص و عده ای از بزرگان قریش طرحی ریختند که با استفاده از آن اوضاع داخلی مصر را ناآرام کرده تا بتواند از بیرون با حمله ای سریع و پرقدرت مصر را بگیرد.

معاویه گفت: برای موافقین و مخالفین خود نامه می نویسم، پیروان خود را به پایداری فرمان دهیم و آنها را منتظر ورودمان به مصر سازیم و دشمن خود را به

صلح و سازش دعوت کرده و آنان را از نبرد خود بترسانیم، اگر آنچه می خواهیم، یعنی تصرف مصر، بدون نبرد انجام گیرد، این همان چیزی است که ما دوست داریم وگرنه جنگ با آنان را در پیش می گیریم.

عمروعاص گفت: هر چه خواهی عمل کن اما عاقبت کار جنگ است. (14) و نهایتاً همین شد. معاویه لشکری به رهبری عمروعاص به جنگ محمدبن ابی بکر فرستاد که در این نبرد عمروعاص با کمک نیروهای داخل مصر، محمد را محاصره کرد و بعد "معاویه بن خدیج" او را دستگیر کرده و او را گردن زد و بدن مبارکش را در شکم یک الاغ مرده گذاشت و سوزاند. (15)

محمد بن ابی بکر این یار مخلص امام علی (علیه السلام)، تنها در جنگ جمل توانست به یاری مولا و امام خویش بشتابد و نهایتاً توسط دشمن خود معاویه به شهادت رسید و دعوت حق را لبیک گفت و در بیست و هشتمین بهار زندگی خود در سال 38 هجری به دیدار معبود شتافت. (16)

هنگامی که خبر شهادت محمدبن ابی بکر را به حضرت علی (علیه السلام) رساندند، حضرت به شدت محزون و بی تاب گشتند. وقتی فردی در آن میان، از علت بی تابی ایشان پرسید، حضرت فرمودند:

چرا از مرگ او اندوهگین نباشم، او تربیت شده من بود و در خانه ام رشد یافت، او برای فرزندانم، برادر به حساب می آمد. من پدر او بودم و او را فرزند خود می دانستم. (17)

پی نوشت ها:

1 - استیعاب، ج 3، ص 1366، مؤلف ابن عبدالبر (م 463)؛ تحقیق علی محمد البحاوی، بیروت، دارالجبل.

2 - اسدالغابه، ج 4، ص 326، مؤلف ابن اثیر (م 630)، بیروت دارالفکر

3 - استیعاب، ج 3، ص 1366.

4 - اسدالغابه، ج 4، ص 326.

5 - الغارات، ص 158، مؤلف ابراهيم بن محمد ثقفى كوفى (م 283)، ترجمه عزيز ا...

عطاردى، انتشارات عطارد، 1372.

ص:337

6 - استیعاب، ج 3، ص 1376.

7 - البدایه والنهایه؛ ج 7، ص 185، مؤلف ابن کثیر دمشقی (م 774)، بیروت، دارالفکر.

8 - مروج الذهب، ج 1، ص 700 تا 703، مؤلف مسعودی (م 346)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم 1374.

9 - همان.

10 - طبری، ج 6، ص 2492، مؤلف محمدبن حریر طبری، (م 310)؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، سال 1362.

11 - همان.

12 - نهج البلاغه، نامه 27.

13 - همان.

14 - الکامل، ابن اثیر، ج 4، ص 158 تا 168، ترجمه عباس خلیلی، انتشارات کتب ایران.

15 - الغارات، ص 131.

16 - الکامل، ج 3، ص 352.

17 - الغارات، ص 158.

"یدالله حاجی زاده"

گروه دین و اندیشه تبیان، هدهدی

سلمان فارسی 4

: اندیشه سلمان (ویرایش) 5

اندیشه و خرد بود تا آنجا که محمد در حق او گفت: پ («سَلْمانُ مِنّا اهْلُ 5

الّبَیْتِ) سلمان از مااهل بیت است». و علی درباره او گفته است: «علم اولین و 5

اویس قرنی

اشاره

اویس قَرَنی (درگذشته قمری/ ? میلادی) با عنوان کامل ابو عمرو اوَیْس بن عَامِرِ بنِ جَزْءِ بنِ مَالِكٍ، مسلمانی ساکن قَرَنْ یمن بود که در زمان محمد می زیست ولی او را ملاقات نکرد و از تابعین محسوب می شود. مقبره او در بایکان از استان

سیرت ترکیه است.

زندگی

قرنی در دوران زندگی محمد، پیامبر اسلام، مسلمان شد ولی هرگز او را ندید، نقل می کنند وقتی برای دیدار محمد به مدینه آمد او در جنگ بود و او را ندید.] نقل دقیق شود ! [پس از درگذشت پیامبر دین اسلام در سال ? میلادی علی - علیه السلام - را ملاقات کرد.

وی پس از این ملاقات قرن را به مقصد کوفه در عراق امروزی ترک کرد و در سال ? در جنگ صفین در حالی که در سپاه علی علیه السلام در برابر معاویه می جنگید به شهادت رسید. اویس زمان پیامبر اسلام را درک کرد و مسلمان شد، اما به خاطر سرپرستی و خدمت به مادرش، از دیدار محمد صل الله علیه و آله و سلم بازماند.

محمد صل الله علیه و آله و سلم در باره او چنین گفته است: «همانا از سوی قرن، رایحه ? رحمان می شنوم.»

آرمگاه اویس قرنی در نزدیگی شهر کرمانشاه برفراز کوهستان قرار دارد

(این مطلب درست نیست چون او در جنگ صفین شهید و باشهدای آن جنگ دفن شد ازکجا به کرمانشاه آمد بعضی ترکیه را مدفن او می دانند آن هم صحیح نیست)

ادبیات] ویرایش [

مسلمان شدن اویس در یمن و موفق نشدن او به دیدار با محمد یکی از موضوعاتی است که در عرفان و ادبیات فارسی به آن پرداخته شده، رباعی زیر از ابوسعید ابوالخیر یکی از معروف ترین نمونه ها است که رابطه اویس و محمد صل الله علیه و آله و سلم را یک رابطه عرفانی معرفی می کند:

گر در یمنی چو با منی پیش منی گر پیش منی چو بی منی در یمنی

من با تو چنانم ای نگار یمنی خود در غلطم که من توام یا تو منی

در تذکره الاولیا عطار نیشابوری در ذکر شماره 2 در مورد اوَیس قَرَنی آمده است:

ص:339

«آن قبله تابعین، آن قُدوه اربعین، آن آفتاب پنهان، آن نَفسِ رحمان، آن سُهیل یُمَنی، اویس قَرَنی - رضی الله عنه...»] ? [

پانویس

سیراعلام النبلاء (به زبان عربی)، ص 16 تا 33، سرگذشت اویس قرنی

تذکره الاولیاء، ص 81

منابع

شرح حال اصحاب حضرت امیرالمومنین علیه السلام - اویس بن عامر معروف به اویس قرنی

پدید آورنده: لیلا تفقدی، صفحه 39

اویس، میراث دار ارزش ها

اویس بن عامر قَرَنی، از پارسایانِ نامدار صدرِ اسلام، مُلَقب به «سیّدُ التابعین» و از اصحاب و حواریون حضرت علی علیه السلام بود. وی در قَرَن، از نواحی یمن دیده به جهان گشود و زمانی که خبر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او رسید، ایمان آورد. اویس به دلیل پرستاری از مادر پیر و ناتوانش، موفق به زیارت ظاهری پیامبر اسلام نشد، ولی پیامبر او را «نَفَسُ الرحمان» نامید و فرمود: «من از سوی یمن، بوی خدا می شنوم». او سرانجام در جنگ صفین، به یاری حضرت علی علیه السلام شتافت و در نبردی سخت با سپاهیان معاویه، به درجه والای شهادت نایل آمد.

سفر اویس برای دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

مادر اویس، پیرزنی ناتوان، بیمار و نابینا بود. اویس به حکم فطرت و هم چنین فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله به نیکی و مهربانی با والدین، مراقب مادر بود.

هنگامی که شوق دیدار پیامبر نور و رحمت، سرتاسر وجودش را فراگرفته بود، بر خویش واجب دانست با اجازه مادر، برای دیدار پیامبر به مدینه

سفر کند. مادر که کسی جز اویس نداشت و نیازمند پرستاری بود، گفت: اگر پیامبر در مدینه نبود،

ص:340

توقف نکن و زود بازگرد.

اویس با شور و شوق دیدار پیامبر به مدینه سفر کرد. وقتی به مدینه رسید، با خبر شد که پیامبر به سفر رفته است. او که می دانست پیامبر راضی نیست برای دیدارش به مادری بی احترامی شود، آخرین نگاه را به خانه گلین پیامبر دوخت و با سختی از شهر پیامبر خارج شد. هنگامی که پیامبر به مدینه بازگشت، به او عرض کردند: شتر چرانی از یمن به نام اویس به این جا آمد و به شما سلام رسانید و بازگشت. پیامبر فرمود: «آری، این نور اویس است که در خانه ما هدیه گذاشته و خود رفته است».

اویس در آغوش اسلام

خاندان اویس قرنی در سرزمین یمن می زیستند. در سال دهم هجرت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را به قصد تبلیغ اسلام به سوی یمن فرستاد. آن حضرت، مردم یمن را به اسلام دعوت کرد و مردم، گروه گروه دعوت حق را پذیرفتند و اویس قرنی هم که مشتاق نورِ معرفت و هدایت بود و تاریکی جهل و نادانی برای او آزار دهنده می نمود، با شور و اشتیاق بسیار به اسلام گروید و خالصانه ندا برآورد: اشهدُ انْ لا اله الا اللّه و اشْهَدُ انَّ مُحَمَّدا رسولُ اللّه.

لبیک یا محمد! اینک من باتمام وجود، وارد وادی اسلام می شوم. لبیک یا محمد! با تو پیمان می بندم که تا بند بندِ وجودم از هم نپاشد، وفادار تو باشم. لبیک یا محمد! هیچ گاه تو را ندیده ام، ولی پیام دل نشین و کلام نورانی تو را با گوش جان شنیده ام.

این گونه بود که اویس به آغوش اسلام پناه آورد و به سرمنزل کمال، رهنمون شد و یکی از بهترین مُبلّغان اسلام گردید.

اویس در نگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

اویس قرنی، یکی از سپیدرویان تاریخ است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در گرامی داشت او سخن ها گفته است. آن حضرت در حدیثی، اویس را دوست و یار خود و یکی از بهترین و نیکوکارترین تابعین معرفی

می کند. بارها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دیدار اویس اظهار اشتیاق می کرد و می فرمود: «هر کس او را

ببیند، سلام مرا به او برساند». ایشان گاه رو به جانب یمن می کرد و می گفت: «من نسیم خدایی را از سوی یمن می بویم». سلمان فارسی پرسید: ای رسول خدا، این شخصی که بوی خوش او را از یمن می بویی، کیست؟ پیامبر فرمود: «در یمن شخصی است به نام اویس قرنی که در روز قیامت محشور می شود و جمعیت بسیاری را به تعداد افراد و قبیله پرجمعیتِ ربیعه و مُضرّ، شفاعت می کند».

سیمای ظاهری اویس در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یاران خویش امر فرمودند که هر یک از شما اویس قرنی را ملاقات کرد، سلام مرا به او برساند و از او درخواست استغفار کند.

اصحاب از وی پرسیدند: یا رسول اللّه، اویس قرنی کیست؟ ! پیامبر نشانه های وی را این گونه بیان کرد: «اویس چشمان سیاه مایل به کبودی دارد و بین دو کتف او، اثر ماه گرفتگی است. گندم گون بوده و چانه اش کشیده و قامتش معتدل است.... قرآن تلاوت می کند و اشکش همواره از خوف خدا جاری است. دو جامه کهنه دارد. در زمین گمنام است، ولی آسمانیان او را می شناسند. اگر به خدا قسم خورد، سوگندش پذیرفته است. روز رستاخیز به دیگر مردمان گفته می شود وارد بهشت شوید، ولی به اویس می گویند بمان و شفاعت کن. خداوند به تعداد دو قبیله ربیعه و مُضرّ، شفاعت او را می پذیرد».

زهد و آزادگی

اویس قرنی، مانند گنج گران بهایی که در اعماق زمین قرار گیرد، در محیط زندگی خود ناشناخته بود، ولی از آن جا که هر گنجی روزی کشف می شود، اویس نیز توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همه مسلمانان معرفی شد. بارها پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدار اویس اظهار اشتیاق می کرد و می فرمود: «هر کس او را ببیند، سلام مرا به او برساند». گفتند: یا رسول اللّه، اویس قرنی کیست که این گونه از او یادمی کنی؟ ! پیامبر پاسخ داد: «او با وجود عظمت و شخصیتی که دارد، در نظر شما فردی عادی است. اگر از میان شما غایب گردد، هرگز سراغ او را نمی گیرید و

اگر در انجمن شما حاضر شود، به او اهمیت نمی دهید. او در پیشگاه الهی مقامی بزرگ دارد، به طوری که در روز رستاخیز، در سایه شفاعت او، دو قبیله به بهشت می روند. او مرا نمی بیند ولی به آیین من ایمان می آورد و سرانجام در رکاب علی در جنگ صفین کشته می شود».

اویس از حواریون حضرت علی علیه السلام در قیامت

اویس قرنی آن قدر لیاقت و عظمت داشت که حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین به انتظارش نشسته، از او ستایش می کند. او تنها یکی از یاران معمولی علی علیه السلام نبود، بلکه از حواریون آن حضرت به شمار می رفت. پیشوای هفتم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: «روز رستاخیز منادی الهی ندا می دهد که حواریون محمّد که از پیروی او دست نکشیدند و بر سر پیمان خود باقی ماندند، کجا هستند؟! در این هنگام، چهره های درخشانی مانند سلمان، ابوذر و (مقداد) از جا برمی خیزند و خود را معرفی می نمایند. بار دیگر منادی ندا می دهد:

حواریون علی کجا هستند؟! در این هنگام، گروهی از یاران برجسته امیرمؤمنان، علی علیه السلام مانند محمد بن ابی بکر، میثم تمار و اویس قرنی برخاسته و از دیگران مشخص می گردند».

اویس در میان اجتماع

اویس قرنی، زاهدی گوشه گیر و دور از اجتماع نبود؛ بلکه زهد او، در عشق به خدا و وارستگی از دل بستگی های مادّی و دل سوزی به حال محرومان اجتماع جلوه گر می شد. او خود را در برابر خدا و اجتماع مسئول و متعهد می دانست و در دفاع از حق و رسیدگی به حال نیازمندان، از هیچ کوششی دریغ نمی ورزید. اویس در پاسخ شخصی که از حال او پرسید، گفت: سوگند به خدا، مرگ و اندوه و رنج های آن، و بیم از روز رستاخیز، برای فرد با ایمان، جای خوشحالی باقی نگذاشته، پرداخت حقوق الهی برای ما، درهم و دیناری، نیندوخته و طرفداری از حق و حقیقت، یک نفر دوست در میان مردم برای ما به جای نگذاشته است؛ زیرا وقتی

آن ها را به نیکی ها دعوت نموده و از بدی ها نهی می کنیم، از ما می رنجند و به هزار عیب و گناه متهم می کنند. عدّه ای مردم بی ایمان هم در این کار با آن ها همکاری می کنند، ولی هرگز اینان نمی توانند مانع مبارزه ما برای احقاق حق و نابودی باطل گردند».

اویس و ساده زیستی"

اویس قرنی در زندگی خویش، عارفی زهد پیشه بود. او به تلاش برای معاش، به عنوان عبادت می نگریست و با سستی، تنبلی و تن پروری مبارزه می کرد. او گاه شتربان بود و زمانی هسته های خُرما را جمع می کرد و شب هنگام آن را می فروخت و از دسترنج خویش، زندگی ساده ای را برای خود و مادر ناتوانش فراهم می آورد و باقی مانده دستمزدش را نیز در راه خدا انفاق می کرد. اویس دیگران را به خود ترجیح می داد و گاه لباسش را به نیازمندان می بخشید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ایثار اویس می فرماید: «در میان امّت من، کسانی هستند که به دلیل نداشتن لباس نمی توانند در مسجد حاضر شوند و ایمانشان به آن ها اجازه نمی دهد که از مردم تقاضا کنند؛ از شمار آن ها، اویس قرنی و فرات بن حیان هستند».

همنشینی با قرآن در کلام اویس

اویس قرنی درباره اثراتِ هم نشینی با قرآن می گوید: «هیچ کس با قرآن همدم نمی شود، مگر آن که وقتی برخاست، بر کمالش افزوده گردید یا از کوردلی و انحرافش کاسته شد. قرآن، مایه شفا و رحمت مؤمنان است، ولی برای ستمگران، چیزی جز زیان و خسارت نیست». از دیدگاه اویس، قرآن برای مؤمنان عامل رشد و قوّت و کمال است و برای ستمکاران، زمینه ساز ضعف و تباهی و شکست می شود. اویس، بهترین همدم و مونس خویش را قرآن کریم قرار داده بود و آن گاه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشانه های اویس را برمی شمرد، چنین فرمود:

«اویس قرآن می خواند و بر خویش می گرید».

تقسیم بندی مردم به سه گروه

روزی اویس قرنی در مجلسی که جمعی حضور داشتند، آن ها را موعظه می کرد و می گفت: «کسانی که در این مجلس هستند، سه گروه اند: مؤمن آگاه، مؤمن ناآگاه و منافق.

مؤمن آگاه همانند بارانی است که بر درخت با نشاط میوه دار می بارد و باعث زیبایی و طراوت آن می شود. مؤمن ناآگاه مانند بارانی است که بردرخت بی میوه می بارد و موجب افرایش طراوت و زیبایی آن و سرسبزی شاخ و برگش می گردد.

منافق هم مانند بارانی است که برگیاه خشک و شکسته می بارد و باعث خُرد شدن و متلاشی شدن آن می گردد».

دنیای ناپایدار در کلام اویس

اویس قرنی در سخنی خطاب به «هَرم بن حیّان» مرگ را پدیده ای همگانی معرفی می کند: «ای هَرم بن حیّان، می بینی که انسان ها یکی پس از دیگری از دنیا می روند. پیامبر که اشرفِ مخلوقات است، از این جهان سُست بنیاد رفت. پدرت آدم نیز مُرد. مادرت، حوّا هم مُرد. نوح، پیامبر خدا نیز مُرد. ابراهیم، خلیل اللّه هم مُرد. حضرت موسی و داوود خلیفه الرحمن نیز از این جهان رخت بربستند. من و تو هم فردا جزء مردگانیم. فریفته دنیا مشو. خود را دریاب و آماده مرگ باش و برای این سفر دور، مرکب راه تهیه کن که سفری بس دراز در پیش داری. تو نیز مردم را از عذاب الهی بترسان؛ مبادا از دین خارج شوی». بعد در ادامه گفت: «ای هرم، آن گاه که می خوابی، مرگ را بالش خویش گردان و هنگامی که برمی خیزی، مرگ را پیش روی خود قرار ده».

نصایح اویس

مردی از اویس قرنی درخواست موعظه و نصیحت کرد. اویس به او گفت: «تو را به کتاب خدا قرآن، و به سنّت رسولان و به صالحِ مؤمنان، علی علیه السلام سفارش می کنم. بر توباد که یاد مرگ را فراموش نکنی و به اندازه چشم بر هم زدنی قلبت را

از یاد خدا غافل نگذاری. خیرخواه امت باش و از جدایی از گروه مسلمانان] و انزوا [بپرهیز که موجب جدایی از دین خواهد شد، در حالی که به نتیجه شوم جدایی از دین آگاهی نداری و در اثر این جدایی، وارد دوزخ می گردی».

در جستجوی فضیلت

اویس قرنی، سخنی حکمت آمیز برای رسیدن به فضیلت دارد. او می گوید:

«چه نیکوست ایمان که آن را علم بیاراید، و چه نیکوست علم که آن را عمل بیاراید و چه نیکوست عمل که آن را حلم بیاراید و چه نیکوست حلم و صبر که به علم آمیخته گردد». آری از دیدگاه اویس، آمیختن علم و ایمان، علم و عمل، عمل و حلم و در نهایت حلم و علم به آدمی فضیلت می بخشد.

اویس در کلام سیّد حیدر آملی

سیّد حیدر آملی، از عُرفای قرن هشتم هجری، درباره مقام عرفانی اویس قرنی می نویسد: «به دلیل قدر و منزلت اویس قرنی رحمه الله و هم چنین آگاهی کشفی وذوقی او بر اسرار الهی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که از جهت ظاهر و یا باطن، از طرف یمن، رایحه های شریفِ اویس را استشمام می کرد، چنین می فرمود: من نسیم و رایحه رحمانی را از طرف یمن می بویم».

اویس در کلام سنایی غزنوی

سنایی غزنوی، شاعر و عارف معروف قرن ششم هجری، با طبعی لطیف، اشعاری ظریف درباره اویس قرنی سروده است:

برگ بی برگی نداری، لافِ درویشی مَزَن رخ چو عیّاران نداری، جان چون نامردان مَکَن

یا برو هم چون زنان، رنگی و بویی پیش گیر یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن

سال ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر

ص:346

یمن

قرن ها باید که تا از پشتِ آدم، نطفه ای بایزید اندر خراسان یا اویس اندر یمن

اویس در کلام مولوی

مولانا جلال الدین محمدبلخی، عارف و شاعر مشهور قرن هفتم، به این کلام نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که «من نفس الهی را از طرف یمن استشمام می کنم» اشارتی دارد:

که محمد گفته بر دست صبا از یمن می آیدم بوی خدا

بوی رامین می رسد از جان ویس بوی یزدان می رسد هم از اویس

از اویس و از قَرَن بوی عَجَب مرنبی را مست کرد و پرطَرَب

چون اویس از خویش فانی گشته بود آن زمینی آسمانی گشته بود

آن کسی کز خود به کُلّی درگذشت این منی و مایی خود در نوشت

اویس قرنی و چاووش علوی

روزی اویس قرنی در کنار آب فُرات وضو می گرفت، آواز طبلی به گوش وی رسید. پرسید: این چه صدایی است؟ گفتند: سپاه علی مرتضی به جنگ معاویه می رود، چاووش است که مردم را به صحنه نبرد دعوت می کند و صدا، صدای طبل سپاه علی است. اویس گفت: هیچ عبادتی نزد من برتر از یاری و پیروی حضرت علی علیه السلام نیست. آن گاه برای یاری و همراهی مولایش به سوی سپاه امیرالمؤمنین حرکت کرد، به امید ملاقات مولا علی علیه السلام در قلّه جهاد و شهادت، و برای چشیدن طعم لبخند علوی.

امام علی در انتظار اویس

سپاه حضرت علی علیه السلام برای جنگ با معاویه، از کوفه به سوی شام حرکت کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در راه رفتن به صفین، به منطقه ای به نام

ذی قار رسید و در آن جا توقف کرد و فرمود: امروز از سوی کوفه، هزار نفر بدون کم و زیاد به سوی من می آیند و تا پای جان با من بیعت می کنند. عبداللّه بن عباس، پسرعموی آن حضرت، می گوید: من شروع به شمارش کسانی که برای بیعت می آمدند، کردم. تعداد به 999 نفر رسید و کس دیگری نبود، گفتم: انّا للّه و انّا الیه راجعون، چه باعث شد که حضرت چنین گوید؟! ناگاه مردی پشمینه پوش و سلاح به دوش دیدم که از سمت کوفه می آید. او به حضور امیرمؤمنان رفت و عرض کرد:

دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم. علی فرمود: با من بر چه چیزی بیعت می کنی؟! گفت: بیعت بر شنیدن سخنانت و پیروی از دستوراتت و جنگیدن در رکابت تا مرگم فرا رسد، یا این که خداوند پیروزی نصیبت گرداند. علی فرمود: نامت چیست؟ او گفت: اویس قرنی. علی فرمود: «اللّه اکبر! رسول خدا به من خبر داد که مردی از امتش را ملاقات می کنم که به او اویس قرنی گفته می شود. او از حزب خدا و رسول خداست. مرگش شهادت است و در آخرت، به تعداد دو قبیله ربیعه و مُضرّ شفاعت می کند».

پیوستن یکی از سپاهیان شام به سپاه عراق به خاطر اویس

پیوستن اویس قرنی به سپاه امیرمؤمنان علی علیه السلام در جنگ صفین، باعث شادمانی علی علیه السلام و یارانش شد. ورود اویس به جبهه حق بر ضدّ باطل، حتّی در لشکریان معاویه نیز تأثیر گذاشت، تا آنجا که در نخستین روز نبرد، یکی از جنگجویان سپاه معاویه از سپاهیان امام علی علیه السلام پرسید: آیا اویس قرنی در لشکر شماست؟! جواب داده شد: آری، از او چه می خواهی؟! گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود: اویس قرنی از بهترین تابعین، یعنی مسلمانان بعد از اصحاب پیامبر است. این را گفت و بی درنگ وارد سپاه حضرت علی علیه السلام شد.

شهادت اویس در جنگ صفین

در جنگ صفین، اویس قرنی، این پیرمرد شیردل، قهرمان میدان عرفان و جهاد، پیش تاز مبارزه شد و به استقبال مرگ در راه خدا رفت. او سال ها در جهاد اکبر پیروز

و سربلند بود و حال به میدانِ جهاد اصغر آمده است. اویس در نیایش به درگاه الهی، چنین دعا می کرد: «خدایا، شهادتی ارزانی ام کن که برایم بهشت را به ارمغان آورد». وی در رکاب حضرت علی علیه السلام جرعه جرعه شربت شهادت نوشید و عارفانه و خالصانه به معراج عشق رفت. حضرت علی علیه السلام بر جنازه اویس نماز خواند و او را دفن کرد و روی تربتش نشست و به یاد اویس گریست».

مرقد و مزار اویس

مرقد اویس قرنی، در سمت چپ قبر عمار یاسر، در شهرِ رقّه سوریه قرار دارد.

مزار شریف او، دارای گنبد و بارگاه و حرم کوچک و صحن است و در روی سنگی که نصف روی قبر را گرفته و در ناحیه سر روی قبر قرار دارد، به خط کوفی نام اویس نوشته شده است. کسانی که از شهر رقّه به شام می روند و کنار مرقد مطهّر اویس می ایستند، به یاد زندگی بی آلایش او و زهد راستینش، و به یاد خاطره جانبازی او در رکاب مولایش علی علیه السلام می افتند و بی اختیار سرشک از دیده می ریزند.

سلام و درود بر توای اویس قرنی، ای شهید جانباز خدا، ای مجاهد مخلص، و ای بنده پاک حریم کبریایی.

نویسنده: لیلاتفقدی صفحه 391390/5/16

من نفس الاهی راازطرف یمن احساس میکنم

چگونه اویس قرنی در جنگ صفین به سپاه امام علی (علیه السلام) پیوست؟

با سلام

جریان پیوستن اویس قرنی به نیروهای امیرمؤمنان (علیه السلام) در جنگ صفین، جالب و شنیدنی است، این جریان نشانه دیگری، بر عظمت و فضیلت «اویس» و میزان جانبازی و فداکاری او، در راه پشتیبانی از امیرمؤمنان (علیه السلام)، محسوب میشود.

استاد بزرگ شیعه، مرحوم شیخ «مفید» در این باره چنین مینویسد:

امیرمؤمنان (علیه السلام) در مسیر خود به سوی صفین، در نقطهای بنام «ذی قادر» (نزدیکی بصره) دستور استراحت داد و شروع به گرفتن بیعت از مسلمانان نمود و به یاران خود فرمود:

«هزار نفر از طریق کوفه خواهند رسید و همگی با من پیمان مرگ بسته، آمادگی خود را برای کشتن و کشته شدن در رکاب من اعلام خواهند کرد.»

طولی نکشید که گروهی از راه رسیدند و دست بیعت در دست امیرمؤمنان (علیه السلام) گذاشتند.

شماره این عده از نهصد و نود و نه نفر تجاوز نمیکرد، و کسی از آنها در راه نبود تا بتوان به حساب آورد.

«ابن عباس» که پسر عمو و از یاران خاص امیرمؤمنان (علیه السلام) بود، و در نیروهای علی (علیه السلام) شرکت داشت، میگوید:

«در این هنگام، من سخت در تعجب فرو رفتم و دستخوش اضطراب و دلهره واقع شدم که چرا شماره آنها به هزار نفر نرسید، زیرا بیم آن داشتم که اگر این پیشگوئی تحقق نیابد، ممکن است مخالفان آن را دستاویز قرار داده خرده بگیرند.

ناگهان مرد مسلح و پشمینه پوشی از راه رسید و به حضور امیرمؤمنان (علیه السلام) شرفیاب شد و گفت:

دستت را بده تا با تو بیعت کنم.

بر چه اساسی بیعت میکنی؟

براساس پیروی از فرمان تو و مبارزه و فداکاری در رکاب تو، تا هنگامی که جان بسپارم یا اینکه پیروزی نصیب شما گردد.

اسم تو چیست؟

اویس

اویس قرنی؟ !

بلی

الله اکبر!، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من خبر داده که من شخصی از امت او را ملاقات

ص:350

میکنم که نام او اویس قرنی است او از اعضای حزب خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، او در راه خدا به شهادت خواهد رسید، و روز رستاخیز در سایه شفاعت او قبائلی مانند «ربیعه» و «مضر» وارد بهشت میشوند.

(ارشاد مفید چاپ تهران / 149)

حسن خزّاز گفت: از امام رضا (علیه السّلام) شنیدم که فرمود:

بعضی از کسانی که ادّعای محبّت و دوستی ما را دارند، ضررشان برای شیعیان ما از دجّال بیشتر است.

حسن گفت: عرض کردم ای پسر رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) به چه علّت؟

فرمود: به خاطر دوستی شان با دشمنان ما و دشمنی شان با دوستان ما. و هر گاه چنین شود، حقّ و باطل به هم در آمیزد و امر مشتبه گردد و مؤمن از منافق باز شناخته نشود.

(صفات الشیعه ص 8)

اویس تنها یکی از یاران معمولی امیرمؤمنان (علیه السلام) نبود، بلکه از حواریون آن حضرت به شمار میرفت.

آری او آن قدر لیاقت و عظمت داشت که توانست مورد اعتماد شخصیت بزرگی مانند امیرمؤمنان واقع شده، رازدار آن حضرت گردد.

پیشوای هفتم، حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود:

«روز رستاخیز، منادی الهی ندا میدهد که حواریون حضرت «محمد (صلی الله علیه و آله)» که از پیروی او دست نکشیدند و بر سرپیمان خود باقی ماندند، کجا هستند؟ در این هنگام چهرههای درخشانی مانند «سلمان» «ابوذر»، و «مقداد»، از جا برمیخیزند و خود را معرفی مینمایند.

بار دیگر منادی ندا میکند: حواریون علی (علیه السلام)» کجا هستند؟.

گروهی از یاران بر جسته امیرمؤمنان (علیه السلام) مانند «عمرو بن حمق خزاعی»، «محمد بن ابیبکر»، «میثم تمار»، و «اویس قرنی» برخاسته از دیگران مشخص میگردندأ

ص:351

(تنقیح المقال / 1561/157)

اویس در جنگ صفین، جزء نیروهای پیاده نظام امیرمؤمنان (علیه السلام) بود، او با کمال رشادت و دلاوری به جنگ با دشمنان اسلام میپرداخت و از کشتن و کشته شدن بیمی بخود راه نمیداد.

سرانجام در جبهه جنگ و در رکاب امیرمؤمنان (علیه السلام) شربت شهادت نوشید (رجال کشی / 93)، و آخرین برگ حیات خود را با سطور خونین نوشت که شهادت برای نیکان و پاکان پروازی به ابدیت است !.

ناگفته پیدا است که بیعت شخصی مانند اویس با امیرمؤمنان (علیه السلام)، شرکت او در سپاه عراق، و شهادت وی در رکاب علی (علیه السلام) سند زنده دیگری بر حقانیت امیرمؤمنان محسوب میشود و موضوعی است که در بررسی مزایا و مناقب امیرمؤمنان (علیه السلام) نمیتوان آن را انکار نمود.

ولی این مسئله، برای برخی از مورخان گذشته گران آمده، خواستهاند با جعل افسانه هائی مشابه آن، درباره یکی از خلفاء (خلیفه دوم) از اهمیت مطلب بکاهند، از آن جمله «ابو نعیم اصفهانی» در کتاب خود، داستانهائی در این باره آورده، ملاقات عمر را با اویس، به صورتهای گوناگونی نقل نموده است

(حلیه الاولیاء / 822/86)

ولی ساختگی بودن آن به قدری واضح است که نیازی به رد آن احساس نمیشود و آثار جعل و تحریف کاملا در آن به چشم میخورد.

دروغ پردازان تاریخ، برای آنکه شهادت اویس را در جنگ صفین انکار کنند، تاریخ مرگ او را چند سال جلوتر کشیده، ادعا نمودهاند که وی در زمان خلافت عمر، در بازگشت از جنگ آذربایجان، بیمار شد و با همان بیماری از دنیا رفت، و وقتی او را به خاک سپردند، اثری از قبر و صاحب قبر نیافتند !.

(حلیه الاولیا / 2/83)

ولی با برسی دقیق این افسانه ها به خوبی روشن میشود که اینها ساخته و پرداخته مورخان مزدور و دروغ پرداز است که خواسته اند از این رهگذر،

به اربابان خود خدمت نموده، از روی تعصب و غرضورزی، پرده بروی حقایق بکشند حتی

ص:352

«ابن جوزی» که روابط خوبی با شیعیان نداشته در کتاب خود به نام «تذکره الموضوعات» (که کتابی است پیرامون روایات جعلی و ساختگی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده) داستان ملاقات خلیفه دوم را با اویس (که در برابر بیعت اویس با امیرمؤمنان، و شهادت وی در صفین ساخته و پرداخته شده)، بی اساس شمرده و از روایات جعلی معرفی مینماید !.

(قاموس الرجال / 2/133)

اویس قرنی همان زرتشت ایرانیان نزد یمنی ها بوده است

این نگاره توسط جواد کهلان مفرد در تاریخ م آبان، و در دسته "دسته بندی نشده" ارسال شده است

نویسنده: جواد کهلان مفرد

نام اویس قرنی لابد بعد از آمدن سپاه ایرانی وهریز (ابنای احرار) در عهد انوشیروان به یمن و بیرون راندن حبشی ها از آنجا از روی ترجمه نام و نشان زرتشت و اوستا پدید آمده است چه نام اویس به صور عویص قرنی و اویس قرنی معانی مختلفی میدهد که جملگی با معانی اوستا و زرتشت سازگاری دارند: عویص در لغت عرب به معنی کار سخت و مشکل و سخن غامض و پیچیده و سخن نامأنوس و عجیب و غریب است. و قَرَن در لغت عرب به معانی پیوند دادن دوچیز و نیز در حالت اسمی به معنی شتری است که آن را با شتر دیگر به هم بسته باشند.

در مقابل در نزد ایرانیان افسمن به معنی یک بسته بیت اندیشه است و اوستا (افد - ستا، اپس - ستاک، اوس - ستا) به معنی اشعار شگرف ستایش می باشد. یعنی شعر در دین زرتشتی به معنی یک بسته اندیشه موزون بوده است. از این رو قرن ترجمه عربی کلمه اوستایی اوس (افس، یعنی بسته بیت) بوده است یا ترجمه نام زرتشت (زرتوشترا) که در عهد ساسانی به معنی دارنده شتر زرین گرفته میشده است. ولی با توجه به این القاب مختلف زرتشت زریادر و زریر (دارنده زرین تنی) و شاهزاده ابراهیم ادهم بلخی (پدر بور امتهای فراوان) زرتشت (زرتو - ائشتَ) یا زرتوشترا (زرتو - ائشت - ره) در اصل دارنده تن زرین معنی می داده است. یعنی عویص قرنی در مجموع حاوی نامهای زرتشت و اوستای وی بوده است و بعد

تفحصات فراوان در امر ترجمه توسط یمنی ها و ایرانی های ساکن یمن بدین شکل پدید آمده بوده است. لذا نام اویس قرنی به صورت عویص قرنی در اصل به معنی شاعر و پدید آورنده اشعار شگرف (< اوستا) معنی می داده است. از سوی دیگر نام اویس به صورت اویس در اوستا به معنی مرد مجرد و بی زن و بچه است که این مفهوم نیز در مورد اویس قرنی مد نظر قرار گرفته است. پیداست ریشه نام اویس از سوی دیگر نشانگر جزء اول نام اوستا (اوس - ستا) و ترجمه آن می باشد. از اینجا در مجموع می توان چنین نتیجه گرفت که خود نام قرآن نیز با کلمه قرن (بسته شعر، بیت) پیوند دارد و جمع مکسر عربی آن است. با توجه به کلمه مرکب اوستایی گائو - رئو - ان یعنی ابیات دینی باشکوه و سرودهای کهن کردان یعنی گورانی معلوم میگردد که در یمن برای نام قرآن دو ریشه اوستایی و عربی مرتبط وجود داشته است و محمد نام کتاب خود را از همین زوج نام یمنی و ایرانی استخراج کرده بوده است. نام عویص قرنی از سوی دیگر می توانست به معنی دارنده شتری که حادثه بسیار سخت و ناگوار برایش رخ داده در نظر گرفته شود. از اینجاست که نام اویس قرنی - زرتشت را در قرآن به صورت صالح (مرد نیکوکار و صلح دوست) در می یابیم که قومش به خاطر پی کردن شتر مقدس وی با صیحه بلند آسمانی (به یونانی یعنی مگافونی) به غضب الهی گرفتار میگردد. در اصل منظور از مگافونی (صیحه بلند آسمانی)، ماگوفونی (به یونانی یعنی مغ کشی) بوده است که داریوش اول در کودتای خود علیه خانواده کوروش (پسران کورش یعنی کمبوجیه و وهیزداته بردیه و پسرخوانده و داماد کورش یعنی گائوماته بردیه) مسبب واقعه ماگوفونی یعنی مغ کشی شد. در واقع گائوماته بردیه به نیابت از کمبوجیه و بردیه سنگین وزن در غیاب کمبوجیه در سفر جنگی وی به امور امپراطوری هخامنشی را اداره می نمود. چون شایعه خبر مرگ کمبوجیه در مصر به ایران رسید وی بعد از مشورت با وه یزداته بردیه در جنوب فارس حکومت خود به نیابت از وه یزداته بردیه رسمی اعلام کرد.

گائوماته بردیه پیشتر در عهد کورش در بلخ حاکم بود و از آنجا بر امور هندوستان نظارت می نمود. وی در بلخ و هندوستان بیشتر تحت لقب گوتمه بودا (سرود دان منور) و لقمان (به افغانی لوک مان < یعنی مرد درشت اندام) و گوتمه مهاویرا (سرود

دانی که قهرمان بزرگ است) معروف بود و در زادگاهش آذربایجان تحت القاب زریادر و زریر و زرتشت؛ و در فارس تحت القاب گائوماته بردیه (سرود دان تنومند) و پاتیزیت (نگهبان سرودهای دینی) معروف بوده است. وی با اعلام اصلاحات عجیب و خارق العاده خویش از جمله بخشیدن سه سال مالیات رعایای امپراطوری هخامنشی محبوب ملل امپراطوری هخامنشی شده بود. اسم اصلی گائوماته بردیه یا همان زرتشت سپیتمان را کتسیاس به صورت سپیتاک پسر سپیتمه ذکر کرده است. وی در عهد پدرش سپیتمه حاکم ولایات جنوب قفقاز یعنی اران و ارمنستان و آذربایجان بوده است. بعد از به قتل رسیدن پدرش سپیتمه (داماد و ولیعهد آستیاگ) توسط کوروش سوم، محل ساتراپی وی از سوی کورش بلخ و شمال غربی هندوستان تعیین شد. هرتسفلد باستان شناس معروف آلمانی نخستین کسی است که زرتشت اساطیری را در وجود سپیتاک پسر سپیتمه شناسایی کرد.

مطالب مرتبط:

زبان آذری همان ترکی ارانی بوده است

پشوتن اساطیری همان پیسوتن ساتراپ لیدیه در عهد اردشیر اول و داریوش دوم بوده است

تیگران اول ارمنستان همان ویشتاسپ کیانی بوده است

از دجال و سفیانی همان خواجه نصیرالدین طوسی و هلاکو منظور بوده اند

آتلانتیس همان فواصل بین شبه جزیره اسکاندیناوی و شبه جزیره ژوتلند دانمارک بوده است

اویس قرنی با بیان دیگر

اویس قَرَنی با عنوان کامل ابو عمرو اوَیْس بن عَامِرِ بنِ جَزْءِ بنِ مَالِكٍ، مسلمانی ساکن قَرَنْ یمن بود که در زمان محمد می زیست ولی او را ملاقات نکرد و از تابعین محسوب می شود. مقبره او در الولک از استان قزوین ایران است.] ? [

محتويات

ص:355

? زندگی

? ادبیات ?

پانویس

? منابع

زندگی

قرنی در دوران زندگی حضرت محمد، پیامبر اسلام، مسلمان شد ولی هرگز او را ندید. نقل می کنند وقتی برای دیدار محمد به مدینه آمد، او در جنگ بود و او را ندید.] نقل دقیق شود ! [پس از درگذشت پیامبر اسلام در سال ? میلادی علی بن ابی طالب را ملاقات کرد.

آیا اویس قرنی در جنگ صفین امیر المومنین علیه السلام را یاری کرد؟

گروه عقائد شیعه

سؤال کننده: فرهاد. ف

پاسخ:

اویس قرنی، یکی از با وفا ترین و برترین یاران امیر المؤمنین علیه السلام بوده است که در جنگ صفین حضور داشته و در همان جنگ نیز به شهادت رسیده است . روایات فراوانی از طریق شیعه و سنی در این باره وارد شده است که من فقط به یک روایت از طریق شیعه بسنده می کنم.

مرحوم شیخ مفید رحمت الله علیه در کتاب شریف الإرشاد می نویسد:

وَ قَالَ (علیه السلام) بِذِي قَارٍ وَ هُوَ جَالِسٌ لِأَخْذِ الْبَیْعَهِ یَأْتِیکُمْ مِنْ قِبَلِ الْکُوفَهِ أَلْفُ رَجُلٍ لَا یَزِیدُونَ رَجُلًا وَ لَا یَنْقُصُونَ رَجُلًا یُبَایِعُونِّی عَلَى الْمَوْتِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَجَزِعْتُ لِذَلِکَ وَ خِفْتُ أَنْ یَنْقُصَ الْقَوْمُ عَنِ الْعَدَدِ أَوْ یَزِیدُوا عَلَیْهِ فَیَفْسُدُ الْأَمْرُ عَلَیْنَا وَ لَمْ أَزَلْ مَهْمُوماً دَأْبِی إِحْصَاءُ الْقَوْمِ حَتَّى وَرَدَ أَوَائِلُهُمْ فَجَعَلْتُ أُحْصِیهِمْ فَاسْتَوْفَیْتُ عَدَدَهُمْ تِسْعَمِائَهِ رَجُلٍ وَ تِسْعَةً وَ تِسْعِینَ رَجُلًا ثُمَّ انْقَطَعَ مَجِیءُ الْقَوْمِ فَقُلْتُ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ مَا ذَا حَمَلَهُ عَلَى مَا قَالَ فَبَیْنَا أَنَا مُفَکِّرٌ فِی ذَلِکَ إِذْ رَأَیْتُ شَخْصاً قَدْ أَقْبَلَ حَتَّى دَنَا

فَإِذَا هُوَ رَاجِلٌ عَلَيْهِ قَبَاء صُوفٍ مَعَهُ سَيْفُهُ وَ تُرْسُهُ وَ إِدَاوَتُهُ فَقَرُبَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) فَقَالَ لَهُ امْدُدْ يَدَکَ أُبَايِعْکَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَ عَلَامَ تُبَايِعُنِی قَالَ عَلَی السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْقِتَالِ بَيْنَ يَدَيْکَ حَتَّی أَمُوتَ أَوْ يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْکَ فَقَالَ لَهُ مَا اسْمُکَ قَالَ أُوَيْسٌ قَالَ أَنْتَ أُوَيْسٌ الْقَرَنِيُّ قَالَ نَعَمْ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ أَخْبَرَنِی حَبِيبِی رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) أَنِّی أُدْرِکُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِهِ يُقَالُ لَهُ أُوَيْسٌ الْقَرَنِيُّ يَكُونُ مِنْ حِزْبِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ يَمُوتُ عَلَی الشَّهَادَةِ يَدْخُلُ فِی شَفَاعَتِهِ مِثْلُ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج 1، ص: 316 و إرشاد القلوب إلی الصواب، ج 2، ص:

225 و إعلام الوری بأعلام الهدی، ص 170 و الخرائج و الجرائح، ج 1، ص: 200

هنگامی که] حضرت علی علیه السلام [در منزل ذی قار (نزدیکی بصره) برای بیعت کردن نشسته بود فرمود:

از سمت کوفه هزار مرد بدون کم و زیاد می آیند و بشرط جان با من بیعت کنند (که تا دم مرگ دست از یاری من بر ندارند)

ابن عباس گوید: من از این سخن بیتاب شدم و ترسیدم مبادا این مردم که از کوفه می آیند از این شماره کمتر باشند یا زیادتر شوند آنگاه کار بر ما تباه گردد (و مردم بگویند علی علیه السّلام دروغ گفت) و همچنان در شماره آنان اندوهناک بودم تا این که جلوداران ایشان رسیدند و من می شمردم و چون نهصد و نود و نه نفر تمام شمردم دنباله ایشان برید و دیگر کسی نیامد، من گفتم:

«إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» چه چیز علی را وادار کرد بر آنچه گفت؟

همین طور که من در این اندیشه بودم ناگهان شخصی را دیدم که می آید تا این که نزدیک شد دیدم مردی است که جامه پشمین در بر دارد و شمشیر و سپر و آفتابه همراه او است، پس نزدیک امیر المؤمنین علیه السّلام رفته و عرض کرد: دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنم، امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

بر چه چیز با من بیعت کنی؟

عرض کرد: بر شنیدن (سخنانت) و پیروی (دستوراتت) و جنگیدن در رکاب تو تا مرگم فرا رسد یا این که خداوند فتح و پیروزی نصیبت گرداند.

ص:357

حضرت به او فرمود: نامت چیست؟ عرض کرد: اویس، فرمود: تو اویس قرنی هستی؟ عرض کرد: آری، فرمود: «اللّٰه اکبر» حبیب من رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به من خبر داد که مردی از امت او را (خواهم دید و) درک خواهم نمود و او را اویس قرنی می گویند، و او از حزب خدا و رسول او است مرگش به شهادت (در راه دین) خواهد بود، و (گروه بسیاری) مانند (بسیاری گروه دو قبیله) ربیعه و مضر در شفاعت او (در روز رستاخیز) در آیند، (و به وسیله شفاعتش از آتش دوزخ رهائی یابند).

موفق باشید

گروه پاسخ به شبهات

مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج)

زیارتگاه اویس قرنی

آرامگاه حضرت اویس قرنی که از صحابه بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و بسیار مورد احترام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده در مسیر جاده کرمانشاه و روانسر در فاصله 35 کیلومتری شمال غربی کرمانشاه واقع است و هر سال زائران بسیاری را از شهرهای دور و نزدیک به سوی خویش جذب می نماید که در بارگاه ویس به ذکر و مراسم عبادی خاص خویش می پردازند. بارگاه ویس به شکل بناهای دوره سلجوقی و بر ارتفاعات کوهی به نام (بیشه کوه) در محدوده روانسر قرار گرفته است. در مورد احداث بنای مقبره ویس اطلاع دقیقی در دست نیست گویا عمر بنای آرامگاه از آغاز حکومت سلجوقیان است. هر چند که پیش از آن نیز قبرستانی در آن محل وجود داشته است. البته در کتب تاریخ اصحاب و تابعین پیامبر (صلی الله علیه و آله)، روایاتی چند مبنی بر فوت اویس در هنگام جهاد در منطقه ای از کردستان آمده است.

حنظله بن أبی عامر

اشاره

هو حنظله بن أبى عامر بن صيفى بن زيد بن أميه بن ضبيعه الأنصارى الأوسى،

ص:358

من بنی عمرو بن عوف. صحابه رسول الله إسلامه: أسلم مع قومه الأنصار لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینه، (یعد فی الطبقه الثانیه للصحابه).

زوجته جمیله بنت عبد الله بن أبی بن سلول زعیم النفاق کان أبوه أبو عامر الراهب واسمه عمرو، وقیل: عبد عمرو یعرف بالراهب فی الجاهلیه، وکان یذکر البعث ودین الحنیفیه، ویسأل عن ظهور رسول الله، ویستوصف صفته الأحبار، فلما بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم حسده. ولما هاجر إلی المدینه فارقها إلی مکه، وقدم مع قریش فی غزوه أحد محارباً، فسماه الرسول صلی الله علیه وسلم أبو عامر الفاسق..

استشهد حنظله یوم أحد قتله شداد بن الأسود مع أبو سفیان اشترکا فی قتله، لحق بأحد صبیحه عرسه فاستشهد وغسلته الملائکه بنص الحدیث، ولما علم رسول الله صلی الله علیه وسلم بمقتله قال: «إنی رأیت الملائکه تغسل حنظله بن أبی عامر بین السماء والأرض بماء المزن فی صحاف الفضه» قال أبو أسید الساعدی: فذهبنا فنظرنا إلیه فإذا رأسه یقطر ماء. ولما سئلت زوجته عن ذلک قالت: خرج وهو جنب لما سمع الهیعه (منادی الجهاد)، فقال صلی الله علیه وسلم: «لذلک غسلته الملائکه» فلقب من یومها ب «غسیل الملائکه» وقد افتخرت به الأوس علی الخزرج کما جاء فی الخبر الذی رواه قتاده عن أنس قال: افتخرت الأوس والخزرج فقالت الأوس: منا غسیل الملائکه أ إلخ. ولد لحنظله عبد الله، فکان بنوه یقال لهم: بنو غسیل الملائکه.

عرف حنظله باسم غسیل الملائکه، ولد له ولد بعد استشهاده سمّوه عبد الله وصار والیا علی المدینه لما وقعت معرکه الحره استشهد علی ید جیش یزید بقیاده مسلم بن عقبه الذی غزا المدینه المنوره واستباحها.

شهادت حنظله ابن ابی عامر

یکی از کسانی که در جنگ احد شرکت کرده و ماجرای شهادتش قابل ذکر است حنظله ابن ابی عامر (ابو عامر که از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ملقب به ابوعامر فاسق و پدر حنظله بود خود به همراه تنی چند از یارانش در لشکر ابوسفیان و در برابر

مسلمین قرار داشت) است.

حنظله از جوانان خالصی بود که در غزوه احد، در برابر کفار قریش حاضر شده و تا آخرین لحظه در رکاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جنگیده و به شهادت رسید. آنچه درباره حنظله مورد توجه بوده و در بسیاری از کتاب سیره آمده است مصادف شدن شب ازدواج او با حرکت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به احد می باشد که امتحان سختی را برای او بوجود آورد. امتحانی در وادی تصمیم؛ تصمیم به رفتن یا ماندن.

نزول آیه 62 از سوره نور:

درست شبی که بنا بود حنظله همسر خود «جمیله دختر عبدالله ابن ابی سلول» را به خانه ببرد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به همراه یاران خود به سوی احد حرکت کردند.

حنظله از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه خواست تا آن شب را در مدینه و نزد همسرش بماند، به دنبال درخواست او، این آیه نازل شد: «بدرستیکه مومنان کسانی هستند که به خداوند و رسول او گرویده و هنگامیکه برای امر مهمی به همراه او (< رسول خدا (ص» - حاضر می شوند، از نزد وی - نمی روند مگر اجازه بگیرند. (ای پیامبر!) کسانی که از تو (در چنین اموری) اجازه می گیرند، به راستی به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند. در این صورت هرگاه برای بعضی کارهای (مهم) خود از تو اجازه بخواهند، به هر کدام که می خواهی (و صلاح می دانی) اجازه بده...»(سوره نور، آیه 62)

پس حضرت به موجب این آیه به حنظله اجازه داد تا در مدینه بماند. شب که شد همسر حنظله را به خانه آوردند و او با وی همبستر شد. وقتی صبح رسید، حنظله سلاح خود را برداشت تا به میدان جنگ برود اما «جمیله» از او خواست تا کمی صبر کند. آنگاه چهار نفر از مردم مدینه را حاضر کرد و از ایشان خواست تا شاهد باشند که حنظله شب گذشته با وی همبستر شده و اگر فرزندی از جمیله به هم رسید از آن حنظله بوده و او کار منافی شرعی انجام نداده. افراد مذکور شهادت داده و حنظله پس از آن به جنگ رفت.

بعد از رفتن او از جمیله پرسیدند: «چرا این کار را کردی؟» گفت: «شب هنگام ج

خواب - دیدم آسمان شکافته شد و حنظله از آن بالا رفت و سپس شکاف - آسمان - به حال اولیه اش بازگشت، - از این خواب - دانستم که حنظله شهید خواهد شد - فلذا خواستم اگر پس از او فرزندی از من بدنیا آمد کسی در پدر او شک نکند -.

رسیدن حنظله به صحنه جنگ:

حنظله وقتی به احد رسید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حال مرتب نمودن صفوف سربازان خود بود. پس او نیز به سپاه اسلام پیوسته و در جایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امر فرمود مشغول کارزار شد.

با شروع جنگ و بالا گرفتن درگیری مشرکان تاب مقاومت را از دست داده و توان ایستادگی در خود ندیدند، لذا هر یک از طرفی شروع به فرار کردند، در این هنگام حنظله نیز مانند دیگر مسلمانان به تعقیب مشرکین پرداخته و در این اثنا چشمش به ابوسفیان افتاد، فرصت شمرده به دنبال او افتاد تا شاید مسلمین را از شر او خلاص کند حنظله به هر ترتیبی که بود خود را به ابوسفیان رسانده و با ضربتی پاهای اسب ابوسفیان را مورد اصابت قرار داد، در اثر این ضربه اسب تعادلش را از دست داده و ابوسفیان را زمین زد؛ حنظله جهید تا کار ابوسفیان را یکسره کند اما او با فریاد بلندی قریش را به کمک خواسته و گفت: «ای جماعت قریش! من ابوسفیان هستم، حنظله می خواهد مرا بکشد». ابوسفیان این را گفته و پا به فرار گذاشت. حنظله نیز به تعقیب او پرداخته و در این تعقیب و گریز بود که ناگهان فردی از مشرکان با نیزه ای حنظله را مورد اصابت قرار داد و او را به شدت زخمی کرد، اما حنظله در نهایت استقامت برخاسته و به دنبال مهاجم مذکور دویده، به او حمله کرد و او را کشت، لحظاتی بعد حنظله نیز توان خود را از دست داده و در همانجایی که حمزه، عمرو ابن جموح و جمعی از انصار به خاک افتاده بودند به شهادت رسید.

پس از پایان جنگ ابوعامر بر سر جنازه فرزندش حنظله آمده و گفت: «من تو را از متابعت این مرد (< یعنی رسول خدا (ص» بر حذر می کردم - اما تو گوش فرا ندادی - به خدا قسم در زندگی به پدرت نیکوکار و آدمی شریف الخلق بوده مرگت

نیز در کنار بزرگان و اشراف است. اگر خدا به حمزه یا یکی از یاران محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) جزای خیر دهد به تو نیز جزای نیکی دهد». سپس با صدای بلند گفت: «- ای مردم ! این جنازه حنظله - است، آن را پاره پاره (و مثله) نکنید هرچند با من و شما مخالفت کرد.»

ملائکه حنظله را غسل می دهند:

ظاهرا حنظله به هنگام خروج از منزلش - برای حضور در احد - نتوانسته بود غسل کند و با همان حال به میدان آمده بود؛ نقل است پس از شهادت وی، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در این باره فرمود: «من ملائکه را دیدم که میان آسمان و زمین حنظله را با آب باران در کاسه هایی از طلا غسل می دادند.» و به همین سبب بود که او را غسیل الملائکه (یعنی غسل داده شده بدست ملائکه) نامیدند.

فرشتگان آب بریزید !

حنظله بن ابی عامر

حنظله جوانی بود از انصار مدینه و پدرش ابو عامر در سلک دشمنان اسلام و در میان لشکر قریش بود و تا پایان عمر نیز به حال کفر باقی ماند، اما حنظله فرزند او از مسلمانان پر شور و فداکار انصار به شمار می رفت و چون مسلمانان برای جنگ احد بسیج شدند و می خواستند حرکت کنند مصادف شده بود با شب زفاف و عروسی او و از این رو به نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده و ماندن در مدینه و یا رفتن همراه سپاه مسلمانان را به نظر آن حضرت موکول کرد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او اجازه داد آن شب را درمدینه بماند و عروسی کند.

حنظله آن شب را در مدینه ماند و مراسم عروسی انجام گرفت و فردا صبح زود، روی ایمان و عشقی که به جهاد در راه دین و دفاع از رهبر عالی قدر خود داشت پیش از آنکه غسل جنابت کند شتابانه آماده حرکت به سوی احد گردید.

علی بن ابراهیم (ره) نقل کرده: هنگامی که حنظله خواست روانه میدان جنگ شود همسرش که دختر عبد الله بن ابی بود پیش آمده و جلوی او را

گرفت و به نزد چهار تن از مردان انصار فرستاد و چون آنان حاضر شدند به حنظله گفت: در حضور

ص:362

اینان شهادت بده که دیشب با من عروسی کرده ای و عمل زناشویی انجام شد و حنظله گواهی داد.

حنظله با سرعت به میدان جنگ آمد و با شجاعت و شهامتی که در گیر و دار جنگ از خود نشان داد خود را به ابو سفیان سرکرده لشکر قریش رسانید و اسب او را پی کرد و چیزی نمانده بود که او را به قتل برساند، ولی

و چون حنظله به راه افتاد، از آن زن پرسیدند: برای چه این کار را کردی؟ گفت: دوش در خواب دیدم که گویا آسمان شکافته شد و حنظله وارد آسمان گردید و سپس بسته شد و من از این خواب دانستم که حنظله در این جنگ به شهادت خواهد رسید، خواستم تا شما بدانید او با من عروسی کرده که اگر حامله شدم معلوم باشد فرزند حنظله است (و مورد تهمت قرار نگیرم).

و به هر ترتیب حنظله با سرعت به میدان جنگ آمد و با شجاعت و شهامتی که در گیر و دار جنگ از خود نشان داد خود را به ابو سفیان سرکرده لشکر قریش رسانید و اسب او را پی کرد و چیزی نمانده بود که او را به قتل برساند، ولی ابو سفیان در حالی که پیاده از برابر شمشیر حنظله می گریخت مشرکان را به کمک طلبید و سرانجام یکی از آنها به نام شداد بن اوس سر راه بر حنظله گرفت و پس از زد و خوردی که با هم کردند حنظله را به قتل رسانید و ابو سفیان در مدح او اشعاری سرود و تا زنده بود حیات و زندگی خود را مرهون او می دانست.

و چون جنگ به پایان رسید رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره او فرمود: حنظله را فرشتگان غسل دادند و هنگامی که وضع حال او را از همسرش پرسیدند؟ گفت: حنظله وقتی ازخانه بیرون رفت جنب بود و با همان حال جنابت به جنگ رفته بود و از آن پس در تاریخ به «حنظله غسیل الملائکه» معروف گردید.

تهیه و تنظیم برای تبیان: رضا سلطانی

1 - النبی الاکرم ج 1

2 - الصحیح من سیره النبی الاعظم ج 6

3 - از هجرت تا رحلت

ص:363

کمیل بن زیاد نخعی کیست؟

اشاره

کمیل شخصیتی جلیل القدر و از یاران خاص امیرالمؤ منین (علیه السلام) است. و در اوقات مخصوصی که نصیب همه نمی شده است، مورد عنایت خاص آن حضرت قرار می گرفته است.

کمیل کیست؟

دانشمندان علم رجال و درایه درباره کمیل چنین گفته اند:

شیخ طوسی در کتاب رجال خود کمیل را از اصحاب امیرالمؤ منین و امام حسن مجتبی (علیهما السلام) ذکر کرده است.

ابن ابی الحدید که از علماء بزرگ اهل سنت است درباره کمیل می گوید: (کان من شیعه علی و خاصته کمیل از شیعیان خاص امیرالمؤ منین بود). و حجاج بن یوسف او را با کسانی که با او در پیروی از امیرالمؤ منین شریک بودند به جرم شیعه بودن به قتل رسانید. او می گوید: کمیل عامل و فرماندار امیرالمؤ منین بود در شهری به اسم) هیت (که گویا در کنار فرات بود، ولی کمیل در اداره کردن حوزه ماءموریتش تسلط کافی نداشته بطوری که لشکر معاویه بعضی از آبادیها و روستاهای او را مورد حمله قرار داد و کمیل نتوانست از آنها دفاع بکند و این برای او نقطه ضعفی بود و برای جبران کردن آن به بعضی از قرائی که تحت تصرف معاویه بود حمله نمود. امیرالمؤ منین به او اعتراض کرد و این جمله ارزنده را فرمود:

) انّ من العجر الحاضر أن یهمل الوالی ما ولیه و یتکلف مالیس من تکلیفه یکی از دلائل ضعف یک مسؤ ول این است که موارد وظیفه خود را انجام ندهد و چیزی که وظیفه او نیست آن را انجام دهد (.

ذهبی که یکی از علمای بزرگ اهل سنت است درباره کمیل چنین می گوید:) کان شریفا مطاعا ثقه عابدا علی الشیعه قلیل الحدیث قتله الحجاج کمیل مردی شریف و در میان قومش مورد احترام بود و دستورات او را

اطاعت می کردند. مردی مورد اطمینان و در پیروی امیرالمؤ منین و اطاعت خدا می کوشید و کم سخن، می گفت

ص:364

قاتل او حجاج بن یوسف بود ().

علامه معاصر صاحب قاموس الرجال در توثیق کمیل می گوید: سید بن طاووس که از علمای بزرگ است در کتاب) کشف المحجه (که آن را برای فرزندش نوشته و وصایای خود را باو می نماید می گوید: بعد از جنگ نهروان مردم از امیرالمؤ منین راجع به خلفاء سؤ ال نمودند، حضرت به عبدالله بن عباس فرمود که ده نفر از اشخاص مورد اطمینان را برای گواهی احضار کن، یکی از آنها کمیل بود که حضرت او را مورد اطمینان قرار داد.

مرحوم حاج میرزا هاشم خراسانی در کتاب منتخب التواریخ، معاصرین امیرالمؤ منین را به سه دسته: حواریین، یاران، و خواص اصحاب آن حضرت تقسیم می نماید.

حواریین امیرالمؤ منین را چهار نفر: عمر و بن حمق خزاعی، میثم تمار، محمد بن ابی بکر و اویس قرنی ذکر کرده. و خواص اصحاب حضرت بسیارند، از جمله آنها کمیل بن زیاد را ذکر نموده. سپس می گوید: کمیل از بزرگان تابعین بود که حجاج بن یوسف در سال هشتاد و سه هجری در سن نود سالگی او را به قتل رسانید.

شیخ مفید که از بزرگان شیعی متوفی 413 و مورد توجه ولی عصر بوده است، در کتاب ارزنده اش الارشاد می گوید: هنگامی که حجاج فرماندار کوفه شد کمیل بن زیاد را طلبید، جناب کمیل چون خون آشامی حجاج را می دانست مدتی متواری شد. حجاج حقوق و مزایای طائفه و قوم کمیل را قطع کرد. وقتی کمیل فهمید با خود اندیشید که من در سنین پیری هستم و شایسته نیست که خویشاوندانم به واسطه من در مضیقه و ناراحتی قرار گیرند، لذا خود را به ماءموران حجاج معرفی نمود. وقتی چشم حجاج به کمیل افتاد گفت من خیلی دوست داشتم که به تو دست یابم. کمیل گفت: از عمر من چیزی باقی نمانده لیکن موعد خدای تعالی است و بعد از قتل نیز حسابی است و مولایم امیرالمؤ منین) سلام الله علیه (به من خبر داده که تو قاتل منی. حجاج گفت: آری، تو در کشتن عثمان شرکت داشته ای.

سپس حجاج ملعون امر کرد گردن این پیر مرد صحابی را با شمشیر زدند.

صدوق (علیه الرحمه) که از بزرگان علمای شیعی و در حدود دویست کتاب و تاءلیف از او به جای مانده در کتاب امالی خود گوید: امیرالمؤ منین دست کمیل را گرفت و به صحرا برد و آهی کشید و فرمود:

) الناس ثلثه عالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم یلجاؤ ا الی رکن، یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک و انت تحرس المال و المال تنقصه النفقه و العلم یزکو بالانفاق. یا کمیل العلم دین یدان به یکسب الانسان الطاعه فی حیاته و جمیل الا حدوثه بعد وفاته و العلم حاکم و المال محکوم علیه با کمیل هلک خزان الاموال و هم احیاء و العلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقوده و امثالهم موجوده (.

) مردم سه دسته اند: گروهی عالم ربانیند) در معارف حقه و علم مبداء و معاد دانا هستند (و گروهی متعلم اند، و دسته سوم مردم فرومایه اند که مانند مگسان بهر طرف باد وزیدن گیرد به آن طرف حرکت می کنند از روشنایی علم بهره نیافته اند و متکی به یک تکیه گاه محکم نیستند. کمیل ! علم بهتر از مال است، زیرا تو مال را نگهداری می کنی در صورتی که علم تو را نگهداری می نماید، مال به واسطه بخشش کم می شود، اما علم بوسیله انفاق زیاد می گردد.

ای کمیل ! علم برنامه ای است که انسان به آن عمل می کند، به وسیله علم به دین است که انسان در حال حیات می تواند خدا را اطاعت کند و بعد از مرگ اثر خیر او باقی بماند ج ای کمیل ! علم حاکم است و مال محکوم علیه است. ای کمیل ! خزانه داران مال و ثروت هلاک شدند و خزانه داران علم و دانشها زنده اند، و علماء و دانشمندان تا روزگار باقی است جاودانند. بدنهای آنها از نظر پنهاست اما نشانه های آنها در دنیا موجود است (.

طریحی صاحب کتاب معروف) مجمع البحرین (می گوید: کمیل از بزرگان اصحاب امیرالمؤ منین و صاحب سر آن حضرت. بعد از آن در ماده) نفس (می گوید: کمیل از امیرالمؤ منین سؤ ال کرد از شما تقاضا دارم که نفس مرا به من معرفی فرمایید. حضرت فرمود مقصود شما کدام نفس است. عرض کرد مگر انسان بیش از یک نفس دارد. حضرت مفصلا بیان کرد که انسان دارای چهار نفس است: 1 نامیه

نباتی 2 حسیه حیوانی 3 ناطقه قدسی 4 کلیه الهی. و هر یک از اینها دارای پنج قوه و نیرو و دو خاصیت هستند.

) نامیه نباتی (دارای پنج نیرو است:

1 ج ماسکه 2 ج جاذبه 3 ج هاضمه 4 ج دافعه 5 ج مربیه؛ یعنی نیروی نظم دهنده در اعضاء.

اما دو خاصیت، کم و زیاد شدن آنها است. و منشاء این نیروها کبد می باشد و این دو خاصیت نزدیک به حیوانیت است.

) حسیه حیوانی (نیز دارای پنج نیرو است:

1 ج بینایی 2 ج شنوایی 3 ج بویایی 4 ج چشایی 5 ج لامسه. که همان حواس د پنجگانه می باشند. و دو خاصیت آن، رضا و غضب است و منشاء آنها قلب است و این دو صفت شبیه به درندگانست.

ناطقه قدسی (نیز دارای پنج نیرو است:

1 ج فکر 2 ج ذکر 3 ج علم 4 ج حلم 5 ج آگاهی، و اینها منشاء جسمی ندارند بلکه انسان از این بعد شبیه ترین مخلوقات به ملائکه است. و دو خاصیت این نفس ، پاکیزه بودن و حکمت است.

) کلیه الهی (دارای پنج نیرو است:

1 ج بقاء درفنا 2 ج نعمت در سختی و شقاء 3 ج عزت در ذلت 4 ج فقر در غنا 5 ج صبر در بلاء. و این نفس دارای دو خاصیت است: 1 ج حلم و بردباری 2 ج کرم و بزرگواری. و این نفس کلیه الهیه است که مبداء آن خدای تعالی است که می فرماید:

) و نفخت فیه من روحی (و بازگشت آن به سوی خدای تعالی است چنانچه می فرماید:) ارجعی الی ربک راضیه مرضیه (

سپس امیرالمؤ منین به کمیل فرمود. عقل و خرد در وسط اینهاست تا هر کس هر چه بگوید یا قضاوت کند از روی قیاس و میزان معقول باشد.

بعد از بیان این مطالب صاحب روضات الجنان گوید: این جریان کمیل با امیرالمؤ منین از حکمتهایی است که کمتر در کتابهای حدیث نظیر آن دیده می شود و خود دلالت دارد که کمیل دارای معرفتی کامل و منزلتی بزرگ و در معنویات

دارای مقامی رفیع و قدری منیع بوده است.

نیشابوری در رجال خود گوید که: کمیل از خواص اصحاب امیرالمؤ منین است که حضرت او را ردیف خود بر شتر سوار کرد سپس کمیل از امیرالمؤ منین سؤ ال کرد:

یا امیرالمؤ منین) ما الحقیقه فقال مالک و الحقیقه فقال اولست صاحب سرک قال بلی ولکن یرشح علیک ما یطفح منی فقال او مثلک تخیب سائلا فقال الحقیقه کشف سبحات الجلال من غیر اشاره فقال زدنی بیانا قال (علیه السلام) محو الموهوم و صحو المعلوم فقال زدنی بیانا قال هتک السر لغلبه السر فقال زدنی بیانا قال نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیا کل التوحید آثاره فقال زدنی بیانا فقال اطف السراج فقد طلع الصبح (.

از امیرالمؤ منین سؤ ال می کند که حقیقت چیست؟ ج ظاهرا مقصود کمیل

سؤال از حقیقت ذات مقدس است لذا امیرالمؤ منین به او می فرماید) تو کجا، حقیقت ذات کجا؟ (به قول شاعر

برد خرد پی به کنه ذاتش

اگر رسد خس به قعر دریا

) کمیل اصرار می کند که آیا من صاحب سر تو نیستم؟ حضرت فرمود بلی تو صاحب سر من هستی ولی رشحه هایی که از اسرار درونی من سرریز می کند به تو می رسد.

عرض می کند آیا شخصی مثل شما سائل را ماءیوس می کند؟ با این اصرار حضرت شروع می کند به بیان این مطالب که حقیقت کشف سبحات جلال است بدون اشاره، یعنی حقیقت ذات را جز از طریق کشف نمی شود درک کرد. یا این که حقیقت ذات را جز از طریق تنزیه نمی شود شناخت ج یعنی ذات مقدس را منزه دانستن از تمام چیزهایی که ما آن را تصور می کنیم. عرض کرد بیش از این بیان فرمایید. فرمود: انسان باید بداند که خدا در وهم او نیاید. همان طوری که در جایی دیگر امیرالمؤ منین فرمود) کلمامیز تموهم باوها مکم فی ادق نظر فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم (یعنی آنچه در شما در وهمهایتان تمییز می دهید خدا نیست و مخلوق

شما است و بخودتان برمی گردد.) وصحو المعلوم (یعنی علم با آگاهی یا مقصود آنست

که معلومات انسان به کشف و روشنائی کامل برسد، که تقریبا جمله دوم بیانی است برای جمله اول که) محوالموهوم (باشد.

یعنی هنگامی که انسان از عالم موهومات رها شد و علم خالصی پیدا کرد که در او هیچ گونه وهمی نباشد آنجاست که علم کشف حقیقت می کند. چون) صحو (در لغت به معنی بر طرف شدن ابر، و صاف شدن هوا است که تقریبا موهومات به منزله ابر است که جلو معلومات را می گیرد، وقتی آن ابر موهومات برطرف شد آفتات حقیقت ظاهر می شود که) صحوالمعلوم (است.

عرض کرد بیشتر بیان فرمایید. حضرت فرمود پاره نمودن حجاب به واسطه غلبه سر. بعد کمیل عرض کرد بیشتر بیان فرمایید. حضرت فرمود: نوری است که از صبح ازل تابیدن می گیرد و آثار آن بر هیکلهای توحید پرتو می افکند. عرض کرد بیشتر بیان فرمایید. فرمود چراغ را خاموش کن که صبح طالع گردید.

این جملات از فرمایشات امیرالمؤ منین (علیه السلام) جزء جمله های عمیق و پرمعنی و شاید جزء اخبار متشابهات باشد. عرفاء درباره آنها خیلی بحث و تحقیق کرده اند، از آن جمله فیلسوف ارجمند ملا عبدالرزاق لا هیجی صاحب شوارق در تحقیق این فرمایشات گوید:

چون کمیل از اصحاب دل بوده و در خواست مقام ولایت که مقام فناء در ذات است می نمود و حال او اقتضای سؤ ال از حقیقت نمود، لذا حضرت جواب او را طوری فرمود که دلالت داشت که آن مقام مقامی عالیست؛ یعنی امیرالمؤ منین به دیگری این طور مطالب را نفرمود، اولا او را ترغیب می کند به سیر و سلوک لایق به اهل حال، کمیل عرض می کند آیا من صاحب سر تو نیستم حضرت فرمود بلی تو صاحب سر من هستی ولی چون دیگ سینه من بجوش آید آنچه از او سرریز می کند به تو می رسد. کمیل اصرار می کند و عرض می کند شخص کریمی مثل شما سائل را مأیوس می کند؟! حضرت فرمود) الحقیقه کشف سبحات الجلال من غیر اشاره (یعنی حقیقت آنست که کثرتها که وجود موهوم دارند در هنگام روشن شدن چراغ علم محو و متلاشی شوند و غیر حق چیزی باقی نماند و تجلی نکند.

قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤ منین می گوید: شیخ کامل مکمل:

کمیل بن زیاد نخعی) قدس سره (ت کمیل کننده موحدین یار و همدم امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) است. آن حضرت را رسم بودی که چون علوم و اسرار در باطنش موج زدی و خواستی که گوهر عرفانی بیرون اندازند کمیل را پیش خواندی و بر او جواهر اسرار افشاندی، سپس د جریان خطبه) مالحقیقه (را که گذشت ذکر می کند.

اعثم کوفی در تاریخ خود گوید: عثمان در زمان خلافتش دستور داد که مالک اشتر و دوستان وی را از کوفه به شام نزد معاویه ببرند وقتی به نزد معاویه رسیدند سلام کردند و نشستند. معاویه جواب سلام داد و ایشان را احترام کرد و گفت: ای قوم از خدا بترسید وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَیِّناتُ نباشید از کسانی که ایجاد تفرقه و اختلاف نمودند بعد از آن که دلائل حق برایشان روشن شده بود (یعنی معاویه سوء استفاده از آیه کرد. کمیل که از همراهان مالک اشتر بود فوری به معاویه جواب داد: ای معاویه!) فهدی الله الذین امنوا بما اختلفوا فیه من الحق باذنه خدای تعالی راه راست را نشان آن قومی داد که درباره پیدا کردن حق اختلاف کردند (والله ای معاویه ما آنها هستیم.

معاویه گفت: ای کمیل چنین نیست که تو می گویی. این آیه درشاءن جماعتی است که ایشان اطاعت خدا و رسول و اولی الامر را نمودند و کارهای نیکویی که اولی الامر نموده مخفی نکردند و معائب او را آشکار ننمودند. و مقصودش از این حرفها خودش بود. کمیل گفت اگر عثمان بر تو اعتماد نداشت تو را نگاهبان نمی کرد و ما را نزد تو نمی فرستاد. مالک گفت ای کمیل بگذار تا بزرگتر از تو سخن بگوید، چون اشتر از او بزرگتر بود. کمیل خاموش شد و اشتر شروع به سخن گفتن نمود و گفت: ای معاویه! تو نیکو می دانی که خدای تعالی این امت را به واسطه رسالت پیغمبر اسلام گرامی داشت و همچنین به سبب او این امت را بر دیگران برگزید. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به اندازه ای که مقدر بود در میان مردم زندگی کرد و چون اجل حتمی او فرار رسید به جوار رحمت الهی انتقال یافت، بعد از وفات او جماعتی مردمان صالح مدتی بر کتاب خدا و سنت رسول الله عمل کردند خدا به ایشان جزای خیر بدهد بعد از ایشان چیزهایی حادث شد که نه بر

قانون خدا بودند و نه مؤ منین آن را پسندیدند، بلکه آنها را انکار نمودند و امروز اگر چنانچه حکومتهای ما به راه حق بروند از ایشان خشنودیم اگر بر خلاف حق بروند خدای تعالی از اعمال ایشان خبر داده که می فرماید:

وَ إِذْ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَکْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَبِئْسَ ما یَشْتَرُونَ «5) یعنی) خدای تعالی از مؤ منین پیمان گرفته (یعنی کسانی که احکام خدا را پشت سر انداخته و به پول کمی آنرا خریداری کردند، هان ای معاویه ما آنها نیستیم.

گفتگوی مالک و معاویه طولانی است ما به قدر حاجت که مربوط به کمیل بود از آن نقل کردیم.

صوفیه کمیل را یکی از چهار ولی می دانند که از چهار امام خرقه گرفته اند.

صاحب طرائق الحقائق چنین می گوید:

مرحوم میرزا محمد تقی ملقب به مظفر علی شاه کرمانی در کتاب) بحر الاسرار (می گوید: طریقه حقه از چهار امام به وساطت چهار ولی از شیعیان خاص اهل بیت جاری و در میان مردم منتشر گردیده.

1 از مولانا امیرالمؤ منین، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب (علیه السلام) به واسطه کمیل بن زیاد.

2 ج از سید الساجدین به واسطه ابراهیم ادهم.

3 ج ار مولینا جعفر بن محمد صادق به واسطه با یزید بسطامی.

4 ج از حضرت رضا (علیه السلام) به واسطه معروف کوفی.

اختصاصی سایت رهبران شیعه

اخبار از کیفیت شهادت کمیل !

روایات وارده در باره حجت های الهی. می گوید: خدای متعال علم اولین و آخرین را در اختیار آنها قرار داده و زوایای مختلف دنیا و علوم مربوط به

آن. مانند طشتی است که در جلوی چشم آنان جلوه می کند و از تمامی سرگذشت ها و

ص:371

پیشامد ها تا انقراض عالم. اطلاع دارند.

ازین جهت است که امامان بزرگوار به بعضی از علوم آینده بیانات شگفت آوری دارند که بعد از چهارده قرن مصداق پیدا کرده و می کنند. مانند اخبار از شبیه سازی و تغییر جنسیت و میکروب ها و رادیو و تلویزیون و اخبار از هوا پیماهای بمب افکن و اتم و انگشت نگاری و انتقال هورمون و زندگی در کرات دیگر و هزاران مسایل دیگر) که من در این مورد کتابی بنام اسلام فراتر از زمان در 688 صفحه نوشته ام طالبین تفصیل به آن مراجعه کنند (که برای نمونه به چند نکته اشاره می نمایم.

در مورد بمب افکن ها فرمود: و الحدید یجری علی ظهر الهوی و تمطر علیهم نارا و یموت من اهل الارض من السبعه خمس... آهن در هوا) آسمان (جریان پیدا میکند و از آن آتش می بارد بطوری که از مردم زمین از 7 نفر 5 نفرشان از بین می رود و در مورد تلفون های نشان دهنده عکس و تلویزیون فرمود:... و اهل المغرب یسمعون صوت اهل المشرق و اهل المشرق یسمعون صوت اهل المغرب... و اهل مغرب می شنوند صدای اهل مشرق را و اهل مشرق می شنوند صدای اهل مغرب را..

امام صادق علیه السلام فرمود: یأتی علی الناس زمان یری و یسمع من یعیش فی المشرق صورت و صوت من فی المغرب و کل قوم یسمعون بلغتهم..) می آید زمانی بر مردم می بیند و می شنود آنکس که در مشرق زندگی می کند صدا و صورت مغربیها را و هرقومی با زبان خود می شنوند (اسلام فراتر از زمان بخش 14) وامثال این روایتهای فراوان که از علم اولیای الهی به آینده. پرده برمی دارد

همچنین برای بعضی از اصحاب و اشخاص. از سرگذشت و کیفیت مرگشان را . خبر می دادند. مانند اخبار امیر مومنان علیه السلام کیفیت شهادت تعدادی از شهادت اصحاب خود مانند میثم و حجر بن عدی ورشید هجری و حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و عمروبن حمق و غیرهم و آماده ساختن آنها برای پیشواز از مرگ.

از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است: أنّه یمشی فی خارج الکوفه معه کمیل بن زیاد حتّی وصل الی موضع فوقف فیه و قال: یاکمیل بن زیاد ! هاهنا موضع قبرک ثمّ

أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبنی من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بیت فی ذلک الزّمان الاّ و فیه شیطاناً أریل.(1) همانا حضرت درخارج کوفه راه می رفت و کمیل فرزند زیاد نخعی هم با او بود تا این که به محلی رسیدند: حضرت در آن محل ایستاد و فرمود: ای کمیل پسر زیاد! اینجا موضع قبر تواست سپس با دست مبارکش به راست و چپ اشاره نمود و فرمود: به زودی از اینجا تا اینجا خانه ها و قصرهائی ساخته می شود که «خانه ای نیست در آن زمان مگر این که در آن شیطان أریل خواهد بود» من این روایت را می نوشتم معنای لغت اریل را پیدا نکردم داشتم فکر می کردم چه بنوییسم با یکی از پسرانم آقای دکتر حاج طاهر امینی گلستانی که استاد زبان انگلیسی در حوزه بود شب چهارشنبه 1387/9/11 صحبت می کردم این روایت را مطرح کردم ایشان با تعجب زیاد پرسید بابا واقعا حضرت این گونه فرموده است؟ !!! گفتم: این روایت خودت ببین. گفت: بابا اریل) اریال (در انگلیسی به دستگاه گیرنده و ماهواره می گوید آخر آن زمان نه انگلیس بود و نه از این اختراعات خبری. حضرت چگونه با لغت امروزی پس از گذشت چهارده قرن خبر داده است.

در زمان تحصیل ما درنجف اشرف سال 1334 شمسی ببعد مابین نجف و کوفه بیابان بود الان ببین چه خبر است نجف بکوفه متصل شده و چه قصرها و خانه های مجلل که بالای همه آنخا آنتن های ماهواره و غیره نصب شده است که مولای آزادگان در آن زمان با چشم امامت می دید. عزیزان برای شناختن این بزرگواران کمی بر رسی و زحمت بکشید و اخبار وارده در آن زمان را با دقت مطالعه بفرمائید تا ببینید ما پیروی چه شخصیت ها و بزرگانی هستیم.

مولای متقیان هنگام بازگشت از جنگ صفین در شمال موصل برابر آبشاری ایستاد و فرمود: به زودی از این آب عراق روشن می شود که الان برآن سد آب زده و تولید برق می کنند. و در شمال حجاز سرزمین احساء روی شنزار نشست و شن ها را با دست مبارک این طرف و آن طرف می زد و نگاه می کرد بعضی از اصحاب

1- (1) - بیان الأئمّه: 205/1 از مجموعه خطی شیخ محمدعلی قاضی

گفتند یا امیرالمومنین چیزی گم کرده ای فرمود نه ولکن در این سرزمین مایعیست که شایسته اداره عرب هارا دارد. گفت: زیتونست؟ ! فرمود: آن را نفت می گویند امام صادق علیه السلام در یک روایت با 125 فراز از قضایا و اوضاع آیندگان خبر داده از جمله آنهاست همجنس بازی و ازدوا ج رسمی و حتی باحیوانات که اخیرا شنیدید در آمریکا به وقوع پیوسته و ازدواج همجنس در چند کشور اروپایی و آمریکا رسمیت یافته و قانونی شده است.

مدارک این گفتارها رادر کتاب (اسلام فراتر از زمان) بخش 14 مفصلا آورده ام.

در این موارد به احادیث و اخبار فراوانی که در اختیار ماست مراجعه نمائید که به علوم گوناگون پیغمبر و امامان خود پی برده و آنان را خوب بشناسیم بیش ازین وقت پر بهایتان را اشغال نمی کنم خدای توانا را قسم می دهیم به احترام این پسندیدگان و سنجیده های خودش. دستان ما را تا دم مرگ از دامان این بزرگواران کوتاه نکند و در روز قیامت از شفاعتشان محروم نفرماید انشائالله.

جریر از مغیره روایت می کند وقتی که حجاج به امارت رسید کمیل بن زیاد را طلبید و او هم فرار نمود تا این که حجاج طایفه او را از عطایش (و از بیت المال) محروم کرد: وقتی که کمیل این را دید گفت: من یک پیرمرد کهنسال هستم و عمرم به آخر رسیده است: سزاوار نیست قوم (و قبیله) خودم را از عطایای آنها محروم نمایم؛

از (مخفی گاهش) بیرون آمد و دستش را در دست حجاج گذاشت: هنگامی که او را دید گفت: من دوست داشتم به تو دست یابم !؛

کمیل به او فرمود:«لاتصرف علیّ أنیابک و لا تهدّم علیّ فو اللّه مابقی من عمری الاّ مثل کواسل الغبار فاقض ما أنت قاض، فاِنّ الموعد اللّه و بعد القتل الحساب و لقد خبّرنی امیرالمؤمنین: «أنّک قاتلی»؛ برای من دندانهایت را به هم نزن و به روی سرم خراب نشو (و مرا تهدید نکن) پس به خدا سوگند، باقی نمانده از عمر من مگر مانند پراکندگی های غبار (و گرد و خاک)، پس هرچه می خواهی بکن، همانا وعده من و تو (پیشگاه) خداست و بعد از کشته شدن هم حسابی هست و به تحقیق به من خبر داده امیرمؤمنان علیه السلام و فرمود: تو قاتل منی (و مرا تو می کشی) !.

حجاج به او گفت: پس حجت برتو تمام است: کمیل گفت: درست است اگرتو حکم کنی: گفت بلی تو از کسانی هستی که در قتل عثمان بودند: گردنش را بزنید و گردنش را زدند.(1)

کمیل بن زیاد نخعی

کمیل بن زیاد از اصحاب خاص امام علی (علیه السلام) است. او مردی شجاع و سلحشور و زاهدی عابد بود. کمیل را یکی از هشت عابد معروف کوفه شمرده اند

ولادت و نسب

از زمان دقیق تولد کمیل، اطلاعی در دست نیست؛ ولی با توجه به این که وی در سال 83 هجری) زمان شهادت (90 بهار از عمرش می گذشته، می توان تولد او را 7 سال قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ یعنی سال پنجم بعثت دانست. بنابراین، کمیل در سال هجرت، هفت سال داشته است. کمیل پسر زیاد بن نهیک بن هیثم بن سعد بن مالک بن حارث بن صهبان بن سعد بن مالک بن نخع از قبیله مذحج می باشد. [1] وی از اصحاب معروف علی (علیه السلام) و مرد شریف و با نفوذی در بین قومش و از عباد کوفه بود [2] و از عمر، عثمان، علی (علیه السلام) و عبدالله بن مسعود و جماعت بسیاری از تابعین حدیث نقل کرده است. [3]
کمیل صحابی یا تابعی؟

بیشتر رجال شناسان، کمیل را» تابعی « [4] معرفی نموده و صحابه نگاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز نامی از وی به میان نیاورده اند؛ ولی از آن جا که او بخشی از دوران جوانی خود را در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذرانده، صحابی بودن وی با گمان قوی همراه است؛ چرا که طبق آنچه برآورد نمودیم، در زمان رحلت آن حضرت، کمیل 18 سال داشته است. از این رو، ابن حجر عسقلانی

1- (1) - الإرشاد: 172؛ كشف الغمه: 278/1؛ المحجه البيضاء: 198/4 بحارالأنوار: 148/42 ح 12؛ الأصابه: 318/3.

(773-852 ق (می گوید: له ادراک، قد ادرک من الحیاه النبویه ثمانی عشره سنه (5) کمیل 18 سال از عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک نموده است. تحقیق و جمع بین سخنان مختلف، آن است که چنانچه» صحابی «را کسی بدانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده یا دیده باشد، در حالی که مسلمان بوده، کمیل جزء اصحاب آن حضرت بشمار می رود؛ ولی اگر» صحابی «را کسی بدانیم که از ایشان بدون واسطه روایت هم نقل کرده باشد، او را نمی توان جزء اصحاب محسوب نمود؛ چرا که کمیل روایتی را از حضرتش بدون واسطه نقل نکرده است.

و اما معصومان دیگری که کمیل در خدمت آنان بوده، عبارتند از: امام علی، امام حسن، امام حسین و امام سجاد علیهم السلام؛ بلکه به گواهی دانشمندان رجال، او از خواص آن بزرگواران محسوب می شود.

کمیل در دوران امیرمؤمنان علیه السلام

امام علی علیه السلام در خطبه 118 نهج البلاغه به نام برخی از یاران مورد اعتماد خود، اشاره می نماید [6] و کمیل را می توان یکی از مصادیق این سخن یافت.

روزی آن حضرت به کاتب خود، عبدالله بن ابی رافع فرمان داد تا ده نفر از معتمدان ایشان را حاضر نماید. عبدالله عرض کرد: ای امیرمؤمنان! آنان را مشخص فرمایید.

حضرتش ده نفر، از جمله کمیل را نام برد. [7] این حدیث، بیانگر جایگاه ویژه کمیل نزد امام علی علیه السلام است.

نمونه دوم را خود کمیل نقل می کند: با علی علیه السلام در مسجد کوفه بودم.

نماز عشاء را به جای می آوردیم که حضرت دست مرا گرفت و از مسجد خارج شدیم. او راه را در پیش گرفت تا این که به بیرون شهر رسیدیم. در این مدت، حضرتش هیچ سخنی با من نگفت. چون به بیابان رسیدیم، حضرت نفسی تازه کرد و فرمود: ای کمیل! این قلب ها ظروفی هستند و بهترینشان با ظرفیت ترین آن هاست. آن چه را می گویم به خاطر بسپار! مردم بر سه قسمند: عالِمٌ رَبّانیٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلی سَبیلِ نَجاهٍ وَ هَمَجٌ رَعاعٌ؛

دانشمندانِ هدایت یافته از جانب خداوند، فراگیرندگان دانش که راه نجات را در پیش گرفته اند و افراد نادانی که به هر سو متمایل و هر

بانگی را پیروی می نمایند. آن ها، هم جهت بادند و هرگز به فروغ علم، نورانی نگشته و به ملجأ مورد اعتمادی نیز پناه نبرده اند.

یا کمیل ! العلمُ خیرٌ مِنَ المال؛ ای کمیل ! علم از مال بهتر است؛ چرا که دانش، تو را حفظ می کند؛ اما تو نگهبان ثروت هستی. مال با پرداخت، کاسته می گردد؛ ولی علم با انفاق، افزون می شود... آن گاه اشاره به سینه مبارک خود کرد و فرمود: هاهْ، هاه انَّ هٰهُنا لَعِلْماً جَمّاً؛ آه ! آه ! در این جا علوم فراوانی است؛ ولی حاملی برای آن ها نمی یابم، بلکه آنچه هست) یکی از سه گروه اند: (تیزهوشانی که دین را وسیله کسب دنیا قرار داده و بر بندگان خدا فخر می فروشند. متدینانی نادان که با اولین شبهه بر آنها شک عارض می گردد و یا شهوت پرستان و مال اندوزانی که کاری به دین نداشته و به چهارپایان شبیه ترند و این چنین است که علم با مرگ حاملانش می میرد... [8] گمان می رود سخنان آن حضرت در جو خفقان غصب خلافت ایراد گردیده باشد؛ در آن هنگامی که آتش جهل، بی تفاوتی، شهوت پرستی و ثروت اندوزی، ارکان اصلی جامعه اسلامی را فراگرفته بود و علی علیه السلام مخاطبی برای بیان بخشی از اندوه خود جز امثال کمیل نمی یافت !

آخرین سخن در مورد« رازداری کمیل «این که: شبی علی علیه السلام به همراه کمیل از مسجد کوفه عازم منزل بودند؛ در میان راه به در خانه مردی رسیدند که در آن وقت از شب با صدایی زیبا و محزون این آیات قرآن را تلاوت می کرد: أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیْلِ ساجِداً وَ قائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ یَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ . [9] کمیل بدون آن که سخنی بگوید، صدا و حالت خوش آن مرد، بسیار او را تحت تأثیر قرار داده بود؛ در این هنگام، علی علیه السلام رو به کمیل کرد و فرمود:» لاتُعْجِبْکَ طَنْطَنَةُ الرَّجُلِ انَّهُ مِنْ اهْلِ النَّارِ؛ صدای این مرد تو را متعجب نسازد؛ چرا که او اهل آتش است و من در آینده تو را آگاه خواهم نمود ! «. کمیل که هم از اطلاع حضرت از باطن خود و هم دوزخی بودن آن مرد، بسیار شگفت زده شده بود، در فکر فرورفت و ساکت ماند.

مدت زیادی گذشت تا آن که ماجرای« نهروان «پیش آمد و خوارج که بسیاری حافظ قرآن بودند، به جنگ امیرمؤمنان علیه السلام پرداختند و این داستان با

پیروزی حضرت خاتمه یافت. پس از پایان نبرد، کمیل همراه علی علیه السلام در میان کشتگان خوارج قدم می زدند تا آن که حضرت، نوک شمشیر را روی سر یکی از آنها گذاشت و فرمود:» یا کمیل! امَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیلِ ساجِداً وَ قائِماً؛ این، همان شخصی است که آن شب با چنان حالتی مشغول تلاوت قرآن بود و تو را به تحسین واداشت. «در این هنگام، کمیل بر قدم های حضرت افتاد و پاهای مبارکش را بوسید و از خداوند طلب مغفرت نمود. 10 این ماجرا، رازداری کمیل را به طور کامل واضح می سازد؛ چرا که پرده برداری از چهره شوم خوارج، در زمانی که آنان چهره های متدین و موجه جامعه شناخته می شدند، در تحمل همگان نبود.

کمیل بن زیاد یکی از مدافعان سرسخت ولایت بوده است. او از اولین کسانی است که برای خلع عثمان دعا کرد و با علی (علیه السلام) بیعت کرد. [11] کمیل و عمرو بن زراره فرزند قیس نخعی مردم را دور خود جمع کرده و در جمع آنها به سخنرانی پرداخته و گفتند:» ای مردم، عثمان در حالی که حق و باطل را به خوبی از هم تشخیص می دهد، عمداً آن را پشت سر انداخته و نادیده گرفته است. اشخاص پست و ناشایست را بر جان و مال پاکان و صلحای شما مسلّط کرده و به آنها قدرت و حکومت داده است.... « [12] شب ها تا دیر وقت اشراف کوفه و سرداران قادسیه که از آن افراد کمیل بن زیاد و مالک اشتر بود نزد سعید بن العاص می نشستند و درباره وقایع گذشته، جنگ ها، انساب و اخبار مردم گفتگو می کردند. گاهی کار به دشنام گویی و کشتار می کشید. در این حال نگهبانان سعید بن العاص آن ها را ملامت می کردند یا بیرون می راندند. روزی که مالک اشتر با سعید درباره سرزمین سواد به گفتگو نشسته بودند گفتگویشان به مشاجره کشید و سعید از آن پس مجلس شبانه خود را تعطیل کرد و این عده خواص در جای دیگری گرد آمده و از سعید و عثمان به بدی یاد می کردند. [13] کمیل بن زیاد به همراه مالک اشتر و چند تن از اصحاب دیگر به نزد عثمان آمدند و عزل سعید بن عاص، حاکم کوفه را خواستند؛ ولی عثمان از عزل او خودداری کرد. [14] کمیل در تبعید: در زمان حاکمیت عثمان، برخی از شیعیان امام علی علیه السلام مانند: صعصعه و کمیل نزد معاویه رفته و از او با لحنی شدید درخواست نمودند از مقام خود کناره گیری نماید! معاویه که از آنان به

ستوه آمده بود، ایشان را نزد عثمان فرستاد و عثمان نیز آن ها را به شهر» حِمص « تبعید نمود. [15]

حضور کمیل بن زیاد در جنگ ها: کمیل در جنگ صفین حضور داشت [16] و هم چنین در جنگ دیرالجماجم که بین ابن اشعث و حجاج واقع شد در لشکر ابن اشعث حضور داشت. حجاج سپاه خود را به مقابله کمیل بن زیاد فرستاد. وی مردی بود که در نبرد معتبر و دلیر و در نزد افراد مورد اطمینان و معتمد بود. دسته سواره نظام وی دسته سوار قاریان نام داشت که از حمله حریفان از جا نمی رفتند و زمانی که حمله می کردند با تمام توان خود می جنگیدند و به این ترتیب مشهور بودند. [17] کمیل در جنگ نهروان نیز حضور داشت، اما در نبرد جمل) سال 36)، ابن اثیر (555-630 ق (می گوید: به علی علیه السلام گزارش داده شد که عایشه و طلحه و زبیر همدست شده، آهنگ خروج بر علیه حکومت وی را دارند. آن حضرت، مردم مدینه را در جریان قرار داده، از ایشان برای مقابله با دشمن دعوت به عمل آورد؛ ولی آنان سستی به خرج دادند. آن گاه علی علیه السلام کمیل نخعی را نزد عبدالله بن عُمر فرستاد و از او درخواست یاری نمود، که او نیز همکاری خود را مشروط به همراهی مردم مدینه نمود. [18]

فرمانداری امام علی علیه السلام:

از افتخارات کمیل آن است که فرماندار علی علیه السلام در شهر» هیتْ « [19] بود. از چگونگی و مدت این حاکمیت، مدرکی در دست نیست به جز نامه آن حضرت به کمیل پیرامون آن چه در زمان این فرماندار اتفاق افتاد. داستان چنین بود:

معاویه در سال 39 هجری لشکری متشکل از 6 هزار نفر، به فرماندهی سُفیان بن عَوف سازماندهی کرد و به آنان مأموریت داد از شهر هیت بگذرند و سپس به انبار و مداین رفته، این دو شهر را غارت کنند. این سپاه در هیت با مقاومتی روبرو نشد و در شهر انبار، پادگانی که می بایست 500 سرباز در آن وجود داشته باشد، تنها 200 نفر در آن مستقر بود. علت تفرق آنان بدین قرار بود که فرماندهی این پادگان را کمیل بر عهده داشت. او مطلع شده بود که عده ای از هواداران معاویه در شهر» قرقیسا « [20]

تصمیم به حمله و غارت هیت گرفته اند و کمیل بدون هماهنگی با علی علیه السلام جمعی از سربازان را با خود برداشته، به سوی قرقیسا حرکت نموده بود. [21]

این امر سبب خشم امیرمؤمنان علی علیه السلام گردید و حضرت نامه ای بدین مضمون خطاب به کمیل نوشت:» ضایع ساختن انسان، مسئولیتی را که به او واگذار شده، و رنج بردن در کاری که بر عهده دیگران است، ناتوانی آشکار و رأی فاسد است. حمله تو بر اهل قرقیسا و رهاکردن پادگانی که تو را فرمانده آن قرار دادیم، بدون آن که مدافعی در آن وجود داشته باشد، اندیشه ای ضعیف است. پس تو، پُلی برای غارت دشمن گشته ای. نه قوتی از خود نشان دادی و نه ترسی در دل دشمن ایجاد کردی، نه شوکت خصم را شکستی، نه مردم شهر را بی نیاز ساختی و نه کفایت از امیر داری «. [22]

برخی از شارحان نهج البلاغه همچون: ابن ابی الحدید (586-656 ق (این نامه را نشان ضعف درونی کمیل دانسته و اذعان نموده اند: پیوسته لشکریان معاویه بر قلمرو کمیل حمله می کردند؛ ولی او توانایی دفاع نداشت. و سپس افزوده اند: کمیل برای جبران این ضعف و سر پوش نهادن بر عجز خود، به شهرهای تحت سیطره معاویه، مانند قرقیسا حمله می کرد. [23] فساد این سخن، بر کسی که تاریخ را مورد مطالعه قرار دهد، پوشیده نیست؛ زیرا همان طور که قبلاً نیز آوردیم، این نامه تنها و تنها به خاطر یک اقدام ناهماهنگ کمیل بوده است وگرنه او در میدان های نبرد، مبارزی شجاع و جنگجویی توانا بوده است.

شاهد مدعای ما، حوادث مقطعی از تاریخ است که آن نیز در سال 39 هجری واقع شده است. معاویه، لشکری را به فرماندهی» عبدالرحمان بن قباث «برای غارت شهرهای جزیره [24] رهسپار کرد. از قضا» شبیب بن عامر «) یار مخلص علی علیه السلام (در شهر» نصیبین «که در همین محدوده واقع شده است، می زیست؛ او ماجرای ورود سپاه معاویه را در ضمن نامه ای به کمیل، که در هیت بود، گزارش داد. کمیل، لشکری متشکل از 600 نفر سواره ترتیب داده، به آن منطقه گسیل کرد.

دو لشکر در منطقه ای به نام» کَفَرتوثا «به یکدیگر برخورد نمودند و جنگ درگرفت؛ اما کمیل توانست سپاه شام را درهم شکسته، افراد زیادی از آنان را از بین ببرد. او

دستور داد نه به تعقیب فراری بپردازند و نه به مصدومان آسیب رسانند. در این جنگ تنها دو نفر از یاران کمیل به شهادت رسیدند. پس از این واقعه، کمیل نامه ای به امام علی علیه السلام نوشته و پیروزی خود را به ایشان گزارش داد. آن حضرت نیز پاداش خوبی به کمیل عنایت کرد و نامه ای همراه با ابراز رضایت از وی ارسال نمود. [25] بنابراین، مسئله نارضایتی امام از کمیل، توهمی بیش نیست.

کمیل در زمان امام حسن و امام حسین علیهما السلام

پس از شهادت حضرت امیر در ماه رمضان 40 هجری، مردم کوفه با امام حسن مجتبیعلیه السلام بیعت کردند. جناب کمیل هم که همه خصایص حضرت امیر را در فرزندش امام حسن علیه السلام متجلی می دید، با حضرتش بیعت کرد و جزء سربازان و فدائیان حضرتش گردید. مرحوم مجلسی به نقل از ابن شهر آشوب، کمیل بن زیاد را از اصحاب امام حسن علیه السلام می شمارد. در زمان امام حسین علیه السلام مردانی چون: کمیل و قنبر غلام حضرت علی علیه السلام به دستور معاویه و یزید و به جرم دلدادگی و طرف داری از اهل بیت علیهم السلام به زندان افتادند و درست یک روز بعد از واقعه عاشورا از زندان آزاد شدند.

کمیل در زمان حضرت سجاد علیه السلام

هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید و امر امامت به حضرت سجادعلیه السلام رسید، جناب کمیل سر سپردگی خود را به خاندان امامت ادامه داد و در شمار شیعیان او قرار گرفت.

معارف نابی که او تحت تربیت حضرت علی علیه السلام به دست آورده بود و عبادات و توسلاتی که به اهل بیت علیهم السلام داشت، از او رادمردی راسخ پدید آورده بود که تحت هیچ شرایطی حاضر نبود از خاندان امامت دست بردارد، حتی اگر با ستمگر خون خواری چون حجاج بن یوسف ثقفی روبه رو شود؛ چرا که بخوبی می داند که رستگاری در تمسک به اهل بیت علیهم السلام است و گمراهی در اثر جدا شدن از آنان است:» فاز من تمسک بکم و ضل من فارقکم «شهادت

از افتخاراتی که نصیب کمیل شد، شهادت او توسط سفاکی به نام حَجاج بن یوسف است. این افتخار در 90 سالگی کمیل و در سال 83 هجری اتفاق افتاد.

جالب است که علی علیه السلام از شهادت کمیل و کیفیت آن، خبر داده بود.

علامه مجلسی می گوید: وکذلک اخبر علیه السلام بقتل جماعه منهم حجر بن عدی و رشید الهجری و کمیل بن زیاد و... [26] شیخ مفید، ماجرای شهادت کمیل را چنین آورده است: چون حجاج فرماندار کوفه شد، در پی کمیل برآمد. کمیل گریخت و پنهان شد. حجاج که این خبر را شنید، حقوق فامیل و قبیله کمیل را از بیت المال قطع نمود. وقتی کمیل از جریان مطلع شد، با خود گفت: من پیری سالخورده هستم و عمرم بسر آمده است؛ روا نیست که به خاطر من حقوق قبیله ام قطع گردد. پس، از مخفیگاه خود بیرون آمده، وارد کوفه شد و خود را تسلیم حجاج نمود.

هنگامی که حجاج او را دید، گفت: بسیار دوست داشتم تو را بیابم! کمیل گفت:

آوازت را بر من درشت نکن و مرا به مرگ تهدید منما! به خدا سوگند که از عمرم چیزی باقی نمانده جز مانند باقی مانده غبار. هر چه می خواهی درباره من انجام بده، فان الموعدلله؛ زیرا وعدگاه ما نزد خداست و بعد از کشتن، حساب در کار است.

و همانا امیرمؤمنان علیه السلام به من خبر داده که تو قاتل من هستی! حجاج گفت:

پس حجت بر تو تمام است! کمیل گفت: این در صورتی است که قضا و قدر به دست تو باشد! حجاج گفت: آری، به دست من است. تو در زمره قاتلان عثمان بن عفان هستی! سپس به مأمورانش اشاره کرد: بزنید گردنش را... !

شیخ مفید در پایان این ماجرا می نویسد: این روایتی است که راویان عامه از راستگویان خود نقل کرده اند و شیعیان نیز در نقل با آن ها شریکند، که مضمون آن از معجزات علی علیه السلام و جزء براهین و بینات دانش های غیبی علی علیه السلام است. [27]

کمیل بن زیاد در نگاه دیگران

جایگاه والای» کمیل بن زیاد «نزد دانشمندان شیعه بر کسی پوشیده نیست. همه

ص:382

محدثان، مورخان و اهل رجال، او را در زمره مقربان حضرت علی علیه السلام ثبت نموده اند و به قول حافظ:» منم که شُهره شهرم به عشق ورزیدن «، او به خلوص در بارگاه ائمه اطهار علیهم السلام معروف است.

آیت الله سید ابوالقاسم خویی قدس سره می فرماید: شیخ طوسی، کمیل را از اصحاب امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام شمرده و شیخ مفید در کتاب اختصاص او را از سابقین و مقربین به علی علیه السلام معرفی نموده و ابن داود نیز کمیل را از خواص اصحاب این دو امام معصوم علیهماالسلام یاد کرده است. آیت الله خویی در پایان می گوید: اقول جلاله کمیل و اختصاصه به امیرالمؤمنین علیه السلام من الواضحات التی لایدخلها ریب 28 ج عظمت و قرب کمیل نزد علی علیه السلام از واضحاتی است که شکی در آن ها نیست.

اکثر دانشمندان اهل سنت نیز کمیل را به نیکی و عظمت یاد نموده اند. ابن سعد زهری) متوفی 230 ق (می گوید: کان شریفاً مطاعاً فی قومه، 29 ج کمیل، مردی شریف و در خاندان و قبیله خود فرمانروا بود. حافظ ابوحجاج یوسف المزی (654-742 ق (می نویسد: کان شریفاً مطاعاً فی قومه و کان ثقه 31 ج کمیل، مردی شریف و در خاندانش مورد اعتماد بود.

البته برخی از عالمان اهل سنت چون: ابن حبان) متوفی 354 ق (زبان به مذمت کمیل گشوده و اشکالاتی نسبت به او ایراد نموده اند؛ مانند: رافضی بودن، افراط در حُبّ علی علیه السلام و نقل معجزات علی علیه السلام و بدین سبب برخی از آنان در مورد کمیل گفته اند: وکان بلاءً من البلاء. [32] اما بر هوشمندان آگاه به مقام ائمه اطهار علیهم السلام مخفی نیست که آن چه را ایشان به عنوان نقص ذکر نموده اند، عین فضیلت و نشان معرفت است.

دعای کمیل

مبحث دیگری که در بررسی زندگینامه کمیل شایان توجه است،» دعای کمیل « است. این دعا یکی از ادعیه معروف است. علامه مجلسی آن را از بهترین دعاها می داند و آن دعای حضرت خضر علیه السلام است. حضرت امیرالمومنین علیه

السلام آن را به کمیل که از خواصّ اصحاب آن حضرت است، تعلیم داد.

کمیل و روایت حدیث

اهل سنت، کمیل را به» قلیل الحدیث «بودن، متصف نموده اند [33] و این، مربوط به جوامع حدیثی اهل سنت است؛ چرا که در جوامع و منابع حدیثی شیعه، روایات کمیل بسیار است. [34] کمیل را ابن معین و ابن حبان توثیق کرده اند. [35] از کمیل هم افراد بسیار چون عبدالرحمن بن جندب و ابوحمزه ثمالی، عبدالرحمن بن عابس، ابواسحاق السّبیعی، الاعمش و دیگران روایت نقل کرده اند.

[36] چند حدیث به روایت کمیل:

1. امام علی علیه السلام فرمود: یا کمیل ! مر اهلک ان یروحوا فی کسب المکارم و یدلجوا فی حاجه من هو نائم 37 ج ای کمیل ! به خاندانت امر کن در کسب اخلاق کریمانه، سرعت ورزند و به رفع حاجت نیازمندی که در خواب است، بپردازند.

2. امام رضا علیه السلام فرمود: از جمله فرمایشات علی علیه السلام به کمیل این بود که یا کمیل اخوک دینک فاحتط لدینک بما شئت 38 ج دین تو برادرت است پس تا می توانی در مورد دینت احتیاط نما !

3. امام علی علیه السلام در مورد آداب غذاخوردن به کمیل فرمود: هرگاه غذا می خوری، آرام میل کن، تا دیگران که هم غذای تو هستند نیز بهره مند شوند و هنگامی که بر سر سفره قرار می گیری، با صدای بلند حمد خدا کن تا دیگران نیز حمد خدا نمایند و بدین سبب برای تو اجر خواهد بود. معده خود را مملو از غذا قرار نده، بلکه بخشی را برای آب و بخشی را برای هوا) نفس (قرار ده.

[39]4. کمیل می گوید: از امام علی علیه السلام سؤال کردم ارکان اسلام کدام است؟ حضرت فرمود: هفت چیز: 1. عقل که اساس صبر است؛ 2. حفظ آبرو و راستگویی؛ 3. تلاوت قرآن، آن چنان که شایسته است؛ 4. دوست داشتن و دشمن داشتن در راه خدا؛ 5. شناخت حق آل محمد و معرفت به ایشان؛ 6. به جا آوردن حق برادران دینی و حمایت از ایشان؛ 7. با مردم رفتار نیک داشتن. [5].

امیرمؤمنان علی علیه السلام در ضمن وصایای بسیار مهم به کمیل فرمود: هیچ علمی نیست مگر این که من فاتح آنم و هیچ سِری نیست مگر این که قائم علیه السلام خاتم آن است. [40]

پانویس

1 - ابن سعد؛ الطبقات الکبری، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1410 ق، ج 6، ص 217 و السمعانی؛ الأنساب، حیدرآباد، مجلس دایره المعارف العثمانیه، 1382 ش، ج 8، ص 251 و ابن حزم؛ جمهره أنساب العرب، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1403 ق، ص 415.

2 - ابن سعد؛ الطبقات الکبری، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1410 ق، ج 6، ص 217 و ابن حجر عسقلانی؛ الاصابه، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1415 ق، ج 5، ص 486.

3 - ابن حجر؛ پیشین، ج 5، ص 486 و الذهبی؛ تاریخ الاسلام، بیروت، دارالکتب العربی، 1413 ق، چاپ دوم، ج 5، ص 516.

4 - کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نکرده یا از ایشان روایت ننموده باشد.

5 - الاصابه فی تمییز الصحابه، احمد بن علی بن حجرالعسقلانی، ج 3، ص 325، دارالکتب العلمیّه، بیروت.

6 - انتم الانصار علی الحقّ والاخوان فی الدّین، والجُنن یوم البأس، والبِطانه دون النّاس، بکم اضرِبُ المدبِر، و ارجو طاعهَ المُقبل...) نهج البلاغه، صبحی صالح، خ 118).

7 - وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 30، ص 235، مؤسسه آل البیت.

8 - الامالی، شیخ مفید) متوفی 413 ق (، ص 247-250، مؤسسه النشر الاسلامی، 1412 ق؛ نهج البلاغه، حکمت 147. این حدیث علاوه بر این که در

بسیاری از جوامع روایی شیعه نقل گردیده، مورد شرح و بسط فرزانگانی چون: شیخ بهایی) متوفی 1031 ق (در اربعین نیز قرار گرفته است.

9 - سوره زمر/ 9:) آیا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگار خود امیدوار است) با ارزش تر است یا کسانی که کفر نعمت می ورزند...؟ ! (بگو آیا عالمان و جاهلان یکسانند؟ ! تنها خردمندان متذکر می گردند «.

ص:385

10 - ارشادالقلوب، حسن بن محمد الدیلمی، ج 2، ص 226، نشر رضی.) دانشوران، این واقعه را جزء اخبار غیبیه امام علی علیه السلام ثبت نموده اند (.

11 - البلاذری؛ انساب الاشراف، بیروت، دارالفکر، 1417 ق، ج 5، ص 517.

12 - نقش عایشه در تاریخ اسلام، علامه سید مرتضی عسکری، ج 1، ص 173

13 - الطبقات، پیشین، ج 5، ص 24 و ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، 1407 ق، ج 7، ص 165.

14 - ابن سعد؛ پیشین، ج 5، ص 24.

15 - الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 144.

16 - ابن اعثم کوفی؛ پیشین، ج 2، ص 387 و السمعانی؛ پیشین، ج 13، ص 69 و ابن حجر؛ پیشین، ج 5، ص 485.

17 - الطبری، محمد بن جریر؛ تاریخ الطبری، بیروت، دار التراث، چاپ دوم، 1387 ش، ج 6، ص 350 و ابن اثیر؛

18 - الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 205.

19 -) هیت «، شهری در کنار فرات و نزدیک بغداد، دارای نخل های زیاد و آبادانی های فراوان است. در وجه نامگذاری آن، گفته شده: 1: از عبارت هُوَّهٌ من الأرض؛ به معنی شکاف یا سراشیبی زمین، مشتق شده.

2: به نام بانی آن شهر؛ یعنی هیت بن سَبَنْدی نامگذاری گردیده است.) معجم البلدان، ج 5، ص 420).

20 -) قرقیسیاء «نیز گفته شده، که شهری در نزدیکی هیت است.) معجم البلدان، ج 4، ص 328).

21 - الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 2، ص 425، داراحیاءالتراث العربی، 1408 ق.

22 - نهج البلاغه، صبحی صالح و فیض الاسلام، نامه 61.

23 - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 5، ص 69، مؤسسه الاعلمی، بیروت، 1415 ق.

24 -» جزیره «، محدوده شمال بین النهرین) دجله و فرات (را گویند که بین عراق و ترکیه واقع شده است) المنجد، لویس معلوف (.

25 - الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 428.

26 - بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج 41، ص 316، داراحیاءالتراث العربی.

27 - الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، شیخ مفید، ج 1، ص 328، علمیه اسلامیه.

28 - معجم رجال الحدیث، آیت الله خویی، ج 14، ص 128، نشر مدینه العلم.

ص:386

29 - الطبقات الکبیر، ج 8، ص 299.

30 - تهذیب الکمال، ج 24، ص 219.

31 - همان؛ میزان الاعتدال فی نقدالرجال، احمد بن احمد بن عثمان الذهبی) متوفی 748 ق (، ج 3، ص 415، دارالمعرفه، بیروت. A

32 - الذهبی؛ پیشین، ج 6، ص 177 و خیرالذین زرکلی، الاعلامبیروت، دارالعلم للملایین، 1989 م، ج 3، ص 234.

33 - تهذیب الکمال، ج 15، ص 416.

34 - ثقفی کوفی، ابن محمد؛ الغارات، تهران، انجمن آثار ملی، 1353 ش، ج 2، ص 944 و ابن حجر، پیشین، ج 5، ص 486 و زرکلی؛ الأعلام، پیشین، ج 5، ص 234.

35 - الذهبی، تاریخ الاسلام، ج 6، ص 176 و زرکلی؛ پیشین، ج 5، ص 234.

36 - بحارالانوار، ج 1، ص 223.

37 - همان، ج 2، ص 258.

38 - همان، ج 66، ص 424.

39 - همان، ج 68، ص 381.

40 - همان، ج 77، ص 267.

منابع

سید جعفر ربانی، فرهنگ کوثر شماره 61، بهار 1384. مریم السادات قدمی، کمیل بن زیاد سایت پژوهشکده باقرالعلوم (علیه السلام) تاریخ بازیابی: 5 دی ماه 1392. محمد کاظم پور

قبر کمیل بن زیاد در نجف اشرف مشهور است

تاریخ درج: 1393/12/11 موضوع: اخلاق و عرفان

نام: محمد

نام خانوادگی: امینی گلستانی

کشور: ایران

استان: اردبیل

ص:387

تخصص: فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ

کاربر جاری آقای: امینی گلستانی؛ محمد

لینک صفحه شخصی

زندگی نامه امام موسی بن جعفرالکاظم (علیه السلام)

اشاره

شرح مختصری از زندگانی امام کاظم سلام الله علیه

علی بن یقطین؛ کارگزار امام در دربار هارون

مقدمه

تاریخ پرفراز و نشیب شیعه به ویژه در عصر حضور ائمه اطهار علیهم السلام شاهد تحولات و دگرگونی های فراوانی بوده است. در تمام آن دوران اعم از دوران اموی و عباسی شیعیان از آزادی کامل محروم بوده و همواره مورد شکنجه و آزار روحی و جسمی قرار داشتند. تا آنجا که حتی خود ائمه اطهار علیهم السلام نیز از این آزار و شکنجه ها در امان نبودند و زندانی شدن طولانی مدت امام کاظم علیه السلام نمونه ای از این مدعاست.

در این میان در عصر امامت امام کاظم علیه السلام و در یک مدت کوتاه، شیعیان از حمایت های نسبی برخوردار شدند و چنین امری ناشی از حضور علی بن یقطین در دستگاه خلافت عباسیان بود.

آنچه در این نوشتار به دنبال آن هستیم، آشنایی با زندگی فردی واجتماعی علی بن یقطین و خدمات وی به کیان تشیع در مدت حضورش در دستگاه خلافت عباسی است.

علی بن یقطین

ولادت و رشد و نمو علی بن یقطین در سال 124 هجری در کوفه متولد شد. [1] تولد وی همزمان با آغاز شورش های مردمی علیه حکومت و خلافت بنی امیه و

ص:388

بنی مروان بود، پدرش از جمله شخصیت های انقلابی بود که علیه خلافت امویان مبارزه می کرد، از این رو تحت تعقیب مأموران حکومت قرار گرفت و مخفی شد.

همسر و دو فرزندش علی و عبید برای مصون ماندن از دستگیری و آزار و اذیت مروانیان از کوفه فرار کرده و به مدینه پنهان بردند [2] تا آنکه مروان به قتل رسید و دولت عباسیان ظهور کرد. آنگاه یقطین خود را ظاهر کرد و با همسر و پسرانش به وطن خود کوفه بازگشتند. [3]

پدر علی بن یقطین تا قبل از دوران عباسی حضور سیاسی آشکاری نداشته است بلکه جزء کسبه ادویه فروش بوده است و علی نیز با سکونت در بغداد شغل پدر یعنی ادویه فروشی را ادامه داد. با آغاز حکومت عباسیان، یقطین به یکی از شخصیت های سیاسی آن دولت تبدیل شد و در دستگاه سیاسی سفاح و منصور به خدمت مشغول شد.

منزلت علی بن یقطین

جایگاه و منزلت علی بن یقطین را می توان از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام و نیز اندیشمندان مسلمان بررسی کرد.

الف) علی بن یقطین در نگاه امامان شیعه

علی بن یقطین در عصر دو امام معصوم زندگی می کرد که مورد تأیید و عنایت هر دو امام قرار داشت:

1. امام صادق علیه السلام و علی بن یقطین

دوران کودکی و نوجوانی «علی بن یقطین» هم زمان با دوران امامت امام صادق (علیه السلام) بوده است که مدت این دوره به 24 سال می رسد.

او در این مدت چند بار خدمت امام و مقتدای خود رسیده، و بهره ها برده و مورد دعای خیر آن حضرت نیز واقع شده است. .[4][4] غلامحسینی، مصطفی،

علی بن یقطین کارگزار حضرت امام کاظم (علیه السلام)،

ص:389

کشّی در رجال خود از قول محمد بن عیسی چنین روایت می کند:

از بزرگمان شنیدم که می گفتند: علی و عبید دو فرزند یقطین بر ابی عبدالله امام صادق (علیه السلام) وارد شدند آن حضرت فرمود: صاحب گیسوان را نزد من آورید علی در آن وقت گیسوانی بر سر داشت پس نزدیک آن حضرت آمد آن حضرت او را در برگرفت و برای او دعای خیر کرد. .[5][5] القمی، همان، المامقانی، همان.

امام کاظم علیه السلام و علی بن یقطین

امام کاظم (علیه السلام) خالص ترین دوستی و محبت را نسبت به علی بن یقطین در دل داشت و در بعضی از موارد آن را ابراز می کرد:

1 - عبدالله بن یحیی کاهلی گوید: خدمت امام کاظم (علیه السلام) بودم، در آن هنگام علی بن یقطین از دور نمایان شد. امام فرمود: هر کس با دیدن مردی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خوشحال می شود به این مرد علی بن یقطین که دارد می آید بنگرد. یکی از حاضران رو به امام (علیه السلام) کرد و گفت: آیا وی اهل بهشت است؟ امام فرمود: آری من گواهی می دهم که وی اهل بهشت است. .[6][6] الطوسی، محمد حسن، اختیار معرفت الرجال،

2 - عبدالرحمن حجاج گوید: یکی از سال ها عازم سفر شدم تا اموال زیادی را به امام کاظم (علیه السلام) برسانم، علی بن یقطین نامه ای به من سپرد که در آن از امام خود خواسته بود تا برایش دعا کند. عبدالرحمن گوید: وقتی کارم تمام شد و اموال را تحویل امام دادم، عرض کردم: یابن رسول الله؛ علی بن یقطین از من خواسته تا خدمت شما عرض کنم که برایش در پیشگاه خدا دعا کنی. امام فرمود: برای آخرت است. گفتم: بله. .[7][7] اختیار معرفت الرجال، همان، ح 808.

امام فرمود: برای علی بن یقطین بهشت را ضامنم و اینکه هرگز آتش جهنم به او نرسد. .[8][8] العلیاری التبریزی، علی، بهجه الامال فی شرح زبده المقال، (قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، بی چا، 1365 ه. ش)، نقل از رجال کیش، ص 558.

3 - داود رقی می گوید: روز عید قربان خدمت موسی بن جعفر (علیه السلام) رسیدم. آن حضرت فرمود: وقتی که در موقف بودم هیچ کس در دلم نگذشت مگر علی بن یقطین که وی همواره با من بود و از نظرم نرفت تا اینکه از آنجا رفتم. .[9][9] العلیاری التبریزی، علی، بهجه الامال فی شرح زبده المقال، (قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، بی چا، 1365 ه. ش)، نقل از رجال کیش، ص 557.

4 - یونس بن عبدالرحمن می گوید: امام کاظم (علیه السلام) فرمود: از سعادت و خوشبختی علی بن یقطین این است که من در موقف او را یاد کردم و به یادش بودم.

.[10][10] اختیار معرفت الرجال، همان، ح 816.

5 - اسماعیل بن موسی، که در مکه توفیق زیارت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) یافته، به برادرزاده اش محمد بن قاسم گفت: بنده نیکوکار پروردگار، حضرت کاظم (علیه السلام)، را در صفا دیدم که پروردگارش را چنین می خواند: الهی فی اعلی علیین اغفر لعلی بن یقطین. پروردگارا ! در اعلی علیین علی بن یقطین را بیامرز ! .[11][11] خوئی، همان، 248.

6 - حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود: شب گذشته از پروردگارم خواستم علی بن یقطین را به من ببخشد. او نیز بخشید. همانا علی بن یقطین دارایی و دوستی اش را در راه ما نهاد پس برای چنین امری شایستگی داشت. .[12][12] خوئی، همان، ص 246.

به طور کلی امام کاظم (علیه السلام) چنان به علی بن یقطین اعتماد داشت که فرزندش امام رضا (علیه السلام) را هم عنوان امام بعد از خود به وی معرفی کرده بود. چنانکه حسین بن نعیم نقل می کند که: من وهشام بن الحکم و علی بن یقطین در بغداد گرد هم آمده بودیم: علی بن یقطین گفت: خدمت بنده نیک پروردگار موسی بن جعفر نشسته بودم که فرزندش رضا وارد شد. امام (علیه السلام) فرمود: ای علی ! این سرور فرزندانم است، آگاه باش ! من کنیه ام را به وی بخشیدم.

هشام بن حکم دست بر پیشانی اش کوفت و پرسید: وای بر تو، امام چگونه فرمود؟ علی بن یقطین پاسخ داد: به خدا سوگند ! همانگونه که از سرورم شنیدم، برایت بازگفتم. هشام گفت: به پروردگار سوگند ! تو را از امام پس از خویش آگاه

ساخت. .[13][13] الکلینی، همان، ج 1، ص 311، ح 1.

گفتار علماء درباره علی بن یقطین

اندیشمندان علم رجال شیعه به بزرگی و عظمت از علی بن یقطین یاد کرده اند، چنانکه نجاشی، شیخ طوسی و علامه حلی در عباراتی مشابه راجع به وی می نویسند:

علی بن یقطین ثقه، مورد اعتماد، جلیل القدر و در پیشگاه ابی الحسن موسی بن جعفر از جایگاه عظیم و والایی برخوردار بود. و جایگاه عظیمی نزد طایفه شیعه دارد. [14]

در این باره مامقانی می گوید: همه علمای رجال علی بن یقطین را توثیق کرده اند و هیچ کس طعن و نقصی راجع به او گزارش نکرده است. [15]

ابن شهر آشوب نیز او را از خواص یاران امام کاظم ع به شمار آورده است. [16]

علی بن یقطین در زمان خلفای عباسی

علی بن یقطین دست کم با چهار خلیفه از خلفای عباسی به نام های منصور، مهدی، هادی و هارون هم عصر بوده است.

گزارش های زیادی از علی بن یقطین در دوران منصور در دست نداریم؛ ولی این مطلب مسلّم هست که وی در زمان منصور از افراد مؤثر نظام بوده است. و آنچه از نصوص تاریخی و نوشته های مورخین بدست می آید این است که منصب سیاسی رسمی وزارت علی بن یقطین از زمان خلافت مهدی عباسی شروع شده است.

طبری در تاریخ خود در حوادث سال 168 هجری می نویسد:

«در این سال مهدی عباسی، علی بن یقطین را به جای عمر بن بزیع به سمت دیوان امور برگزید» [17]

راجع به آن دوران در تاریخ نقل شده است که مهدی عباسی، مسجد الحرام را توسعه بخشید، اما خانه ای در کنار مسجد باقی ماند، که

صاحبانش از آن دل نمی کندند. مهدی در این باره از فقیهان نظر خواست، آنان همگی گفتند روا نیست زمینی بی خشنودی صاحبش به مسجد الحرام اضافه شود.

ص:392

علی بن یقطین گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر به موسی بن جعفر علیه السلام نامه ای بنویسید شما را در این باره راهنمایی می کند.

مهدی به فرماندار مدینه نوشت تا مشکل را با امام کاظم (علیه السلام) در میان نهد.

فرماندار نزد هفتمین جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) شتافته، پرسش خلیفه را باز گفت:

امام فرمود: آیا باید پاسخ دهم؟

فرماندار عرض کرد: ناگزیرید، راه دیگری ندارید.

امام فرمود: بنویس.

به نام خداوند بخشنده مهربان

اگر نخست مردم در مکه می زیستند و کعبه، با وجود آنها، ساخته شده، بی تردید مردم به زمین های پیرامون آن سزاوارترند و اگر در آغاز کعبه پدید آمد و بعد مردم گردش حلقه زده اند، پس کعبه به زمین های اطرافش سزاوارتر است.

چون این پاسخ به مهدی رسید، نامه را بوسید، فرمان داد خانه را نابود کنند.

صاحبان خانه نزد امام موسی بن جعفر (علیه السلام) شتافتند و از وی خواستند ضمن نامه ای مهدی را به پرداخت بهای خانه فراخواند. امام (علیه السلام) خلیفه را به دلجویی از آنان سفارش کرد. [18]

اعتبار علی بن یقطین در زمان هادی عباسی چنان بود که وی انگشتر و مهر خلافت را به دست علی بن یقطین سپرده بود. [19] بطور کلی، علی بن یقطین در طول وزارت و مسئولیتش در دستگاه خلافت، سعی کرد به طور مستقیم و غیر مستقیم، مطابق مقتضیات و شرایط موجود، امام کاظم (علیه السلام) و نظریات ایشان را در سطح وسیعی مطرح و فضیلت و اعلمیت امام (علیه السلام) را یادآور گردد. البته این کار را در زمان

مهدی عباسی تا آنجا که شواهد تاریخی حکایت می کند، بهتر و بیشتر انجام شده است. [20]

یکی از کارهای اساسی و مهمی که علی بن یقطین در طول وزارت خود در دستگاه هادی عباسی به نفع شیعیان و امام موسی کاظم (علیه السلام) انجام داد، این بود که اخبار و تصمیم های دستگاه حکومت غاصب را، به اطلاع امام (علیه السلام) می رساند و مخصوصا هنگامی که نقشه های دستگاه حکومت غاصب، بر ضد امام (علیه السلام) بود، وی

خیلی سریع، امام (علیه السلام) را با خبر می ساخت. هارون قدرتمندترین خلیفه ی عباسی، در اوج شکوفایی اجتماعی اقتصادی جامعه اسلامی آن روز که وسیع ترین قلمرو حکومتی را نیز در اختیار داشت به خلافت رسید و زمام دستگاه خلافت را به عنوان یک امپراطور بلامنازع در اختیار گرفت. در چنین وضعیت و شرایطی، علی بن یقطین سخت ترین اما پربارترین دوران عمر خود را بر اساس رهنمودهای امام کاظم (علیه السلام) در دستگاه حکومت هارون گذراند.

و همانگونه که امام فرمود وجود این ولی خدا در کنار هارون باعث حفظ حقوق اولیاء خدا و سنگری برای دفاع از آنان بود که آتش فتنه و سعایت دشمنان را خاموش می ساخت.

ورود علی بن یقطین به دستگاه عباسی با اجازه و راهنمایی امام کاظم (علیه السلام) بود، چنانکه خود نقل می کند:

از سرورم حضرت ابو ابراهیم، موسی بن جعفر (علیه السلام) اجازه خواستم تا به خدمت عباسیان درآیم و در اموری که گزندی به آیینم نمی رساند، تلاش کنم.

حضرت پاسخ داد: نه، حتی اندازه ای که نقطه ای بر کاغذهایشان نهی اجازه نمی دهم، مگر به خاطر گرامی داشت و آزادی مؤمنی از اسارت.

سپس فرمود: بی تردید باید کارهایتان برآوردن نیاز برادران و نیکی بدان ها در حد امکان انجامد وگرنه هیچ کرداری از شما پذیرفته نمی شود. بر برادرانتان مهر ورزید و رحم آورید تا به ما بپیوندید. [21]

** *

همچنین حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) خطاب به وی فرمود: پیوسته بر یک خوی استوار باش، تا سه چیز را برایت ضمانت کنم! علی گفت: فدایت شوم! بر کدامین خوی باید پایدار بمانم و سه چیزی که شما تضمین می کنید، چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: تضمین می کنم هرگز گرمای آهن تو را در نیابد و کشته نشوی، سقف زندان هیچ گاه بر فراز پیکرت قرار نگیرد و ناداری و تنگدستی هرگز سراغت نیاید.

[22]

در روایتی دیگر علی بن یقطین از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) پرسید: درباره کردار آنان گرفتن اموال مردم چه می گویید؟ امام فرمود: اگر ناگزیر به انجامش شدی، از

اموال شیعیان بپرهیز! ابراهیم بن ابی محمود گفت: علی بن یقطین پس از بازگویی این روایت افزود: من ناگزیر ثروت های پیروان اهل بیت (علیه السلام) را آشکارا می ستاندم، ولی پنهان و دور از چشم مأموران خلیفه بدان ها برمی گرداندم. [23]

** *

گاه علی بن یقطین از بودن در دستگاه عباسی به ستوه می آمد و خطاب به امام (علیه السلام) می گفت: از کارگزار خلیفه بودن، دلگیرم. پروردگار مرا فدایت سازد، اگر اجازه دهی، می گریزم. پاسخ امام (علیه السلام) کوتاه و روشن بود: اجازه نمی دهم از دستگاه آنان برون روی، پروای الاهی پیشه ساز.

در روایتی دیگر علی بن یقطین به حضرت امام کاظم عرض کرد: آیا روزگار و شرایط دشوارم را نمی نگری؟ حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) که بر گستره ای بسیار فراتر از عراق چشم دوخته بود، وی را به پایداری فراخوانده، فرمود: ای علی آگاه باش! خداوند در کنار پیشوایان ستمگر دوستانی دارد تا به یاری آنها از نیکان دین باور دفاع کند تو در شمار این گروه جای داری. .[24][24] الکلینی، همان، ج 5، ص 110، ح 2.

موسی بن جعفر علیه السلام در امر خودسازی و تهذیب و نیز در حفظ و حراست از جان او نیز کوشا بود و ما به چند قضیه در این باره اشاره می کنیم:

1 - ابراهیم جمّال که از شیعیان خوب است قصد زیارت موسی بن جعفر را کرد و به بغداد آمد تا علی بن یقطین را ملاقات کند؛ ولی نتوانست او را ببیند، پس به مدینه بازگشت. موسی بن جعفر (علیه السلام) سراغ علی بن یقطین را از او گرفت، ابراهیم قضیه ی خود را نقل کرد. همان سال علی بن یقطین مشرف شد تا خدمت موسی بن جعفر برسد و نصف شب به خانه ی موسی بن جعفر علیه السلام وارد شد. امّا حضرت او را نمی پذیرفت. شب دوم و شب سوم هم پذیرفته نشد تا اینکه به گریه و التماس افتاد و می گفت نمی دانم تقصیرم چیست. حضرت او را پذیرفت و فرمود: تا ابراهیم شتربان از دستت راضی نشود از تو راضی نیستم. بالاخره بطور خرق عادت او را روانه ی کوفه کرد و او نصف شب در خانه ی ابراهیم را زد چون ابراهیم را دید، گریه کرد، التماس کرد که از من راضی باش حتی او را جبراً واداشت که پایش را روی

صورت علی بن یقطین بگذارد. چون به مدینه بازگشت، حضرت فرمودند از تو راضی شدم. و این کار لطف خاصی بود برای تهذیب نفس که موسی بن جعفر (علیه السلام) به او عنایت فرمود.

2 - هارون الرشید یک پارچه ی قیمتی به علی بن یقطین جایزه داد علی بن یقطین جامه را خدمت موسی بن جعفر (علیه السلام) فرستاد. حضرت پارچه را برگردانید و فرمود: «پارچه را معطر کن و در جای محفوظی از آن نگهداری نما.» سعایت کاران قضیه را به هارون اطلاع دادند. روزی هارون پرسید: کجا است جامه ای را که به تو جایزه دادم چرا نمی پوشی؟ علی بن یقطین گفت: چون هدیه شما بود آن را معطر کردم و در جای محفوظی نگهداری می کنم؛ و غلام خود را فرستاد تا پارچه را آورد.

هارون قسم خورد که از آن پس حرف دیگران را درباره او نپذیرد.

3 - امام موسی بن جعفر (علیه السلام) دستور داده بود که علی بن یقطین در جاهای خلوت و دور از اغیار طبق روش اهل سنت وضو بگیرد. به هارون گفته بودند که علی بن یقطین شیعه است و دلیل آن طرز وضو گرفتن است. روزی هارون تصمیم گرفت که طرز وضو گرفتن علی بن یقطین را ببیند. مخفیانه تماشاگر وضوی او شد و دید که او بر اساس روش اهل سنت وضو می گیرد و کسی هم نزد او نیست. از این جهت یقین پیدا کرد که علی بن یقطین شیعه نیست، و باز قسم خورد که حرف دیگران را درباره ی او باور نکند. بعداً موسی بن جعفر علیه السلام به او گفت از این به بعد به روش شیعه وضو بگیرد. .[25][25] الکلینی، همان، ج 5، ص 110، ح 2.

وکالت علی بن یقطین

گرچه بزرگانی همچون شیخ طوسی نسبت به وکالت علی بن یقطین بیان صریحی ندارند، ولی وجود برخی نقل ها حاکی از فعالیت های وی به عنوان یکی از کارگزاران سازمان وکالت است. از جمله این نقل ها، روایت کشّی از «اسماعیل بن سلام» و «ابن حمید» است، این دو نقل کرده اند که علی بن یقطین ما را احضار کرد و گفت: دو مرکب تهیه کرده و از بی راهه آمدیم تا به «بطن الرّمّه» رسیدم. در آن جا از مرکبمان فرود آمده و آنها را به گوشه ای بسته و برایشان علف نهادیم و خود نیز

مشغول خوردن غذا شدیم که ناگاه، سواری را که به همراهش خدمت کاری در حرکت بود، مشاهده کردیم. هنگامی که به ما نزدیک شدند، دیدیم که امام ابوالحسن موسی (علیه السلام) است! پس، از جای برخاسته و بر ایشان سلام کرده، و اموال و نامه هایی که به همراه داشتیم، تقدیم نمودیم؛ و آن جناب نیز از آستین، نامه هایی برآورده و فرمود: آنها جواب نامه های شما است! عرض کردیم: زاد و توشه ما تمام شده، اگر اجاه فرمایید، داخل مدینه شده و ضمن زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تهیه زاد و توشه نماییم؛ فرمود: آنچه از زاد و توشه دارید پیش بیاورید! پس زاد و توشه را بیرون آورده وبه حضرت دادیم؛ آن جناب، دستی در آن چرخانید و فرمود: این؛ شما را به کوفه می رسانید! و اما رسول الله (صلی الله علیه و آله)، پس شما او را زیارت کردید! چرا که من نماز فجر را با آنان (پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اجداد معصومین حضرت) گزاردم، و اکنون قصد دارم نماز ظهر را نیز با آنان به جای آورم! بروید به امان خدا. [26]

این روایت، از آن رو دلالت بر وکالت علی بن یقطین دارد که در آن، خبر از ارسال اموال و نامه ها به نزد حضرت و گرفتن پاسخ آنها داده شده است! و این امر، از شؤون وکلای ائمه (علیه السلام) بوده است. البته ممکن است در این جا، چنین شبهه ای طرح شود که اموال مزبور، چه بسا بعضی از اموال حکومتی بوده که علی بن یقطین به طور پنهان، برای امام ارسال می داشته، و نامه ها نیز سؤالات شخصی وی بوده است! بنابراین، نقل مزبور نمی تواند دلیل بر وکالت وی داشته باشد.

به هر حال، می توان وی را یکی از کسانی دانست که شیعیان از طریق او می توانستند مشکلات مالی یا علمی خود را حل کنند؛ و او توان ایجاد ارتباط بین شیعیان عراق و امام کاظم (علیه السلام) در مدینه را در وضع خفقان آور آن عصر دارا بود؛ و این نقش از شؤون مهم وکلای ائمه (علیه السلام) بوده است.

****

افزون بر آن، همانطوری که گفتیم، وی به امر امام (علیه السلام) و علی رغم میل باطنی خود، به فعالیت در دستگاه خلافت عباسی ادامه می داد! امام (علیه السلام) در پاسخ وی، که به سبب همکاری با خلیفه عباسی، اظهار ناراحتی و دل تنگی می کرد، فرمود:

ای علی! همانا خدای را اولیایی است در کنار اولیای ظالمان، که به وسیله آنان از

ص:397

اولیای خودش رفع بلا کند؛ و تو از آنانی، ای علی.

بدین ترتیب، جلوه دیگری از فعالیت وکلای رخ می نماید که همان، نفوذ در دستگاه خلافت عباسی و دفع خطر اط شیعیان و کمک رسانی به آنان به هر نحو ممکن و با حفظ جهات امنیتی بود ! [27]

علی بن یقطین و علم حدیث

علی بن یقطین با وجود این که در طول دوران زندگی پربار خود کارهای حساس دولتی و فعالیت های گسترده سیاسی داشته و در دولت باطل، وزیری شیعه و پایگاه مطمئنی برای ابلاغ اندیشه های امامت و ولایت بوده، با وجود این، نقش به سزایی در علم حدیث هم داشته است. نجاشی در کتاب خود می گوید: علی بن یقطین از ابی عبدالله (علیه السلام) یک حدیث را روایت کرد، اما روایات زیادی را از امام موسی (علیه السلام) نقل کرده است و کتابی بنام مسائله هم دارد. [28]

شیخ طوسی نیز در کتاب فهرست کتاب هایی را علی بن یقطین ذکر می کند مانند «ماسئل عنه الصادق (علیه السلام) من الملاحم»، کتاب «الشاک بحضرته (علیه السلام)» و «مسائل از ابی الحسن موسی بن جعفر». [29]

خدمات علی بن یقطین به امام و شیعیان در دستگاه عباسی

علی بن یقطین کمک های مالی فراوانی به امام و شیعیان داشت، تا آنجا که کشی از فرزند علی بن یقطین نقل می کند که می گفت هر گاه امام کاظم علیه السلام به چیزی از احتیاجات دنیوی نیاز پیدا می کرد، به پدرم علی می گفت تا آن را برآورده سازد. . [30][30] شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ج 2، ص 546.

همچنین نقل شده است که برخی اوقات علی بن یقطین صد هزار تا سیصدهزار درهم به رسم هدیه، به حضور امام کاظم (علیه السلام) می فرستاد. و آن حضرت درهم ها را، در بین فقرای شیعه و اهل و عیال خود قسمت می نمود. .[31][31] ر. ک: روایت در اختیار معرفت الرجال، ح 820.

از دیگر جلوه های خدمت علی بن یقطین به شیعه فرستادن شیعیان به مراسم

حج بود. حج و مراسم و مناسک آن از نظر اسلام اهمیت بسزایی دارد و همین اهمیت ویژه باعث شده که مسلمان ها در طول تاریخ احترام خاصی برای آن قائل شده و نسبت به انجام آن توجه داشته و تلاش نمایند.

علی بن یقطین که به عظمت حج و اجتماع عظیم زائران و نقش تبلیغی و سرنوشت ساز آن واقف و آگاه بود، همواره سعی می کرد حضور خود را، در این مراسم باشکوه حفظ کند و در این سنگر بزرگ الهی از اهداف و آرمانهای بلند تشیع دفاع نماید.

او هر ساله طرح جالب و بسیار مؤثری در این راستا اجرا می کرد. کاروانی متشکل از دویست و پنجاه الی سیصد نفر از شیعیان زبده را، تجهیز می کرد، تا از طرف او حج مستحبی انجام دهند.

این عمل بن یقطین پیامدهای مهمی داشت:

اولا حضور شیعیان را که در آن زمان تحت فشار دستگاه خلافت و در حال مبارزه و تعقیب و گریز بودند و امکان فراهم آوردن زاد و توشه برای سفر حج نداشتند، تضمین می کرد.

ثانیا با اجرتی که به آنها پرداخت می نمود، بنیه مالی و اقتصادی شیعیان را بالا می برد.

وفات علی بن یقطین

سرانجام علی بن یقطین پس از عمری تلاش و مبارزه و صبر و مقاومت در برابر حوادث ناگوار، در سال 182 هجری قمری و در سن 57 سالگی در بغداد، در حالی که امام کاظم (علیه السلام) در زندان هارون به سر می برد، از دنیا رفت. .[32][32] الطوسی، الفهرست، همان، ص 234.

وی در طول حیات طیب و طاهر خود، توانست رضایت امام کاظم (علیه السلام) را کسب نماید، تا آنجایی که امام (علیه السلام) بهشت را برای او تضمین کرد، و درباره او فرمود:

«انی احب لک ما احب لنفسی» .[33][33] الکلینی، همان، ج 3، ص 534، ح 3.

برای تو آن چیزی را دوست دارم که برای خودم دوست می دارم.»

نتیجه گیری

نتایج حاصل از این نوشتار عبارتند از:

1. علی بن یقطین و پدرش از افراد دارای نفوذ در دستگاه خلافت عباسی بودند؛

2. علی بن یقطین یکی از محبوب ترین افراد نزد امام کاظم علیه السلام بود که همواره مورد عنایت آن حضرت قرار داشت؛

3. ورود علی بن یقطین به دستگاه خلافت خطرهای فراوانی را به دنبال داشت، اما وی به توصیه امام منصب وزارت هارون الرشید شد؛

4. علی بن یقطین در طول مدت وزارت خود، خدمات شایان توجهی را به امام و نیز شیعیان انجام داد.

منابع

1 - اکبری، غلامرضا، بررسی زندگی علی بن یقطین، بی جا، مؤسسه فرهنگی و الشمس، چاپ اول، بی تا

2 - جباری، محمد رضا، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه (علیه السلام)، قم، انتشارات مؤسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی (علیه السلام)،. 1372

3 - جزائری، عبدالنبی، حاوی الاقوال فی معرفه الرجال، قم، ریاض الناصری، 1418 ه

4 - دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1341 ه ق

5 - شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیه، چاپ چهارم، 1377 ش

6 - طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، بیروت، دارالتراث، 1387.

7 - الطوسی، محمد الحسن، الرجال، قم، مؤسسه النشر الاسلامیه، 1428 ه. ق

8 -----------، الفهرست کتب الشیعه، (بی جا، بی نا، بی چا، بی تا)

9 -----------، اختیار معرفت الرجال، قم، موسسه آل البیت، 1404.

10 - علیاری تبریزی، علی، بهجه الامال فی شرح زبده المقال، قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، 1365 ه. ش

11 - غلامحسینی، مصطفی، علی بن یقطین کارگزار حضرت امام کاظم (علیه السلام)، مجله کوثر، شماره 15،

ص:400

خرداد 1377.

12 - قمی، عباس، منتهی الامال، بی جا، انتشارات قائم، 1377 ه. ش

13 - قهپائی، علی، مجمع الرجال، اصفهان، بی نا، چاپ 3، 1384 ه

14 - مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، النجف، بی نا، بی چا، 1352

15 - مطهری، مرتضی، سیری در سیره ی ائمه اطهار، قم، انتشارات صدرا، چاپ نهم، 1373

16 - نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، مؤسسه النشر الاسلامیه، 1429 ه. ق)

17 - کلباسی، ابوالهدی، سماء المقال فی علم الرجال، (قم، مؤسسه ولی عصر 18 - عبیری، عباس، علی بن یقطین آفتاب تقیه (قم، انتشارات دارالحدیث، چاپ اول، 1375)

19 - خوئی، سیدابوالقاسم، مجمع رجال الحدیث، (بی جا، بی نا، ط 5، 1413 ه. ق)

20 - مفید،...، خلاصه، الایجاز، (بیروت لبنان، دارالمفید للطباعه و النشر و التوزیع، ط 2، 1414 ه)

21 - لحمیری القمی،...، قرب الاسناد، (بی جا، بی نا، بی جا، بی تا)

22 - الکلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، (طهران، دارالکتب، ط 5، 1362)

.[1] نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص 273. نیز: دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج 25، ص 21. نیز: قهپائی، علی، مجمع الرجال، (اصفهان، بی نا، بی جا، 348 ه)، ص 234.

.[2] القمی، عباس، منتهی الامال، ص 849، المامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، (النجف، بی نا، بی چا، 1352)، ص 315.

.[3] غلامحسینی، مصطفی، علی بن یقطین کارگزار حضرت امام کاظم (علیه السلام)، (مجله کوثر، شماره 15، خرداد 1377، ص 82)

.[4] غلامحسینی، همان.

.[5] القمی، همان، المامقانی، همان.

.[6] الطوسی، محمد حسن، اختیار معرفت الرجال، (بی جا، بی نا، بی چا، بی تا)، ح 810.

.[7] اختیار معرفت الرجال، همان، ح 808.

.[8] العلیاری التبریزی، علی، بهجه الامال فی شرح زبده المقال، (قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، بی چا، 1365 ه. ش)، نقل از رجال کیش، ص 558.

.[9] همان، ص 557.

.[10] اختیار معرفت الرجال، همان، ح 816.

ص:401

.[11] خوئی، همان، 248.

.[12] خوئی، همان، ص 246.

.[13] الکلینی، همان، ج 1، ص 311، ح 1.

.[14] النجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، (قم، مؤسسه النشر الاسلامیه، ط التاسعه، 1429 ه . ق)، ص 273 و نیز ر. ک. الطوسی، محمد حسن، الفهرست کتب الشیعه، (بی جا، بی نا، بی چا، بی تا)، ص 234 و الحلی،...، خلاصه الاقوال، (بی جا، موسسه نشر الثقافه، ط 1417، 1 ه)، ص 97.

.[15] المامقانی، همان، نقل از کتاب بررسی زندگی علی بن یقطین، ص 25.

.[16] الخوئی، همان، ص 243.

.[17] الطبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، (بیروت، دارالتراث، ط الثانیه، 1387)، ج 8، ص 167.

.[18] عبیری، عباس، علی بن یقطین آفتاب تقیه، (قم، انتشارات دارالحدیث، چاپ اول، 1375)، ص 30.

.[19] الطبری، همان، ج 12، ص 5170.

.[20] به علت اختصار متن از ارائه این نمونه ها صرف نظر می کنم، ر. ک: کتاب بررسی زندگی علی بن یقطین.

.[21] عبیری، همان، ص 21، نقلا از بحارالنوار، ج 72، ص 379.

.[22] خوئی، همان، ص 246.

.[23] الکلینی، همان، ج 5، ص 110، ح 2.

.[24] عبیری، همان، ص 28.

.[25] غلامحسینی، همان.

. [26] شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ج 2، ص 735.

.[27] جباری، محمد رضا، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه (علیه السلام)، (قم، انتشارات مؤسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی (علیه السلام)، چاپ دوم، بهار 1372، ص 495.

.[28] النجاشی، مترجم: نویسنده، همان، ص 273.

.[29] طوسی، همان.

. [30] شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ج 2، ص 546.

ص:402

.[31] ر. ک: روایت در اختیار معرفت الرجال، ح 820.

.[32] الطوسی، الفهرست، همان، ص 234.

.[33] الکلینی، همان، ج 3، ص 534، ح 3.

+ نوشته شده در شنبه بیست و یکم خرداد 1390 ساعت 3:40 توسط خادمین اهلبیت |

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ولِیَّ اللَّهِ وَابْنَ وَلِیِّهِ،

سلام بر تو ای نماینده خدا و فرزند نماینده اش

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّهَ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ،

سلام بر تو ای حجت خدا و فرزند حجت او سلام

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفِیَّ اللَّهِ وَابْنَ صَفِیِّهِ،

بر تو ای برگزیده خداوند و فرزند برگزیده اش

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا امینَ اللَّهِ وَابْنَ امینِهِ،

سلام بر تو ای امین خدا و فرزند امین او

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ اللَّهِ فی ظُلُماتِ الْأَرْضِ،

سلام بر تو ای نور خدا در تاریکیهای زمین

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا امامَ الْهُدی،

سلام بر تو ای پیشوای هدایت

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَلَمَ الدّینِ وَالتُّقی،

سلام بر تو ای پرچم دین و تقوی

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خازِنَ عِلْمِ النَّبِیّینَ،

سلام بر تو ای خزینه دار علم و دانش پیمبران

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خازِنَ عِلْمِ الْمُرْسَلینَ،

سلام بر تو ای خزینه دار علم و دانش رسولان

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ن آئِبَ الْأَوْصِی آءِ السَّابِقینَ،

سلام بر تو ای نایب اوصیاء پیشین

ص:403

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَعْدِنَ الْوَحْیِ الْمُبینِ،

سلام بر تو ای معدن وحی آشکار

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ الْعِلْمِ الْیَقینِ،

سلام بر تو ای دارنده دانش یقینی

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَیْبَهَ عِلْمِ الْمُرْسَلینَ،

سلام بر تو ای گنجینه دانش پیمبران

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ ایُّهَا الْاِمامُ الصَّالِحُ مرسل

سلام بر تو ای امام شایسته

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ ایُّهَا الْاِمامُ الزَّاهِدُ،

سلام بر تو ای امام پارسا

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ ایُّهَا الْاِمامُ الْعابِدُ،

سلام بر تو ای امام عابد

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ ایُّهَا الْاِمامُ السَّیِّدُ الرَّشیدُ،

سلام بر تو ای امام بزرگ و رشید

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ ایُّهَا الْمَقْتُولُ الشَّهیدُ،

سلام بر تو ای کشته شهید راه حق

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَابْنَ وَصِیِّهِ،

سلام بر تو ای فرزند رسول خدا و فرزند وصی آن حضرت

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ، وَرَحْمَهُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ

سلام بر تو ای سرور من ای موسی بن جعفر و رحمت خدا و برکاتش

نویسندگان

خادمین اهل بیت

ذوالفقار

کارگزار حضرت کاظم (علیه السلام)

پدید آورنده: مصطفی غلامحسینی، صفحه 82

ص:404

اصحاب و شاگردان ائمه معصومین (علیهم السلام) نقش بزرگی

در اخذ و انتقال آثار و روایات آنان، به جهان اسلام داشته اند.

اگر این حاملان آثار امامت و ناقل آن اخبار ولایت نبودند، آثار گرانبهای اهل بیت علیهم السلام از بین می رفت و بازرگانان حدیث و واضعان مکتب جهل، میدان را برای عرضه متاع بی ارزش غرور خود، بلامانع احساس کرده و بازار دین سازی را، رونق می بخشیدند.

در میان اصحاب ائمه معصومین (علیهم السلام) کسانی هستند که در میادین مختلفی به پاسداری از حریم تشیع و حفظ آثار امامان پرداخته، و گسترش فرهنگ امامت راوظیفه خود می دانستند.

«علی بن یقطین» یکی از نمونه های بارز این مردان سختکوش است او برای رسیدن به رشد و تعالی و رضوان الهی مرارتها و سختیها کشیده، از هیچ مانعی نهراسیده، و در دامان ولایت پرورش یافته است.

او عنصری بود که در دستگاه خلافت به استخدام آنها و اهدافشان در نیامد وابزاری برای اجرای مقاصد آنها نبود، بلکه؛ امکانات و ابزار دستگاه خلافت را به استخدام خود در آورد و اهداف مقدس امامت و اندیشه های پربار امام کاظم علیه السلام را، در حوزه مسئولیت خود، بارور ساخت و کمکهای زیادی به جامعه شیعه کرد و با موقعیتی که داشت، موانع زیادی را، از سر راه آنان برداشت. لذا بر مالازم است زندگی علی بن یقطین خادم اهل بیت علیهم السلام، را مورد مطالعه قرارداده تا از آن درس بگیریم.

زندگی علی بن یقطین با بیان دیگر

بر اساس آنچه در کتاب های رجال و تاریخ آمده است یقطین بن موسی دارای چهار فرزند پسر، به نامهای علی، عبید، یعقوب و خزیمه بود که علی اولین فرزند وی محسوب می شده است و همه فرزندان یقطین بن موسی، از اصحاب امام کاظم

علیه السلام به شمار می رفتند.

علی کوفی، فرزند یقطین بن موسی در سال 124 هجری قمری در کوفه متولد شد؛ 3 تولد وی همزمان با آغاز شورشهای مردمی علیه حکومت و خلافت بنی امیه و بنی مروان بود.

پدرش از جمله شخصیتهای انقلابی بود که علیه خلافت امویان مبارزه می کرد لذا تحت تعقیب ماموران حکومت قرار گرفت و مخفی شد.

همسر و دو فرزندش علی و عبید برای مصون ماندن از دستگیری و آزار و اذیت مروانیان، از کوفه فرار کرده و به مدینه پناه بردند. پس از انقراض خلافت بنی امیه و تاسیس خلافت عباسیان، یقطین ظاهر شد، و همراه همسر و دو فرزندش علی و عبید به کوفه بازگشت.

علی بن یقطین در دوران امام صادق (علیه السلام)

دوران کودکی ونوجوانی «علی بن یقطین» همزمان با دوران امامت امام صادق علیه السلام بوده است؛ که مدت این دوره به 24 سال می رسد. چرا که تولد وی همان طور که گذشت سال 124 هجری بوده، و شهادت امام صادق علیه السلام در 25 شوال سال 148 هجری اتفاق افتاده است.

او در این مدت چند بار خدمت امام و مقتدای خود رسیده، وبهره ها برده و مورد دعای خیر آن حضرت واقع شده است.

«علی بن یقطین» با وجوداین که در طول دوران زندگی پربار خود کارهای حساس دولتی و فعالیتهای گسترده سیاسی، داشته و در دولت باطل، وزیری شیعه، و پایگاه مطمئنی برای ابلاغ اندیشه های امامت و ولایت بوده؛ فقیه و مورخ و محدث نیز بوده است.

روایتی را شیخ کلینی از زبان علی بن یقطین نقل نموده، که شایان توجه است اثرکافی و وافی را بگذارد.

«الکلینی باسناده عن علی بن یقطین عمن رواه عن ابی عبدالله - علیه السلام قال: اوحی الله عزوجل الی موسی - علیه السلام، اتدری لم اصطفیتک بکلامی

دون خلقی؟ قال: یا رب و لم ذاک؟

قال: فاوحی الله تبارک و تعالی الیه ان یا موسی انی قلبت عبادی ظهرا لبطن فلم اجد فیهم احدا اذل لی نفسا منک، یا موسی انک اذا صلیت وضعت خدک علی التراب اوقال: علی الارض».

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

خداوند به موسای کلیم وحی کرد: آیا می دانی چرا تو را از میان خلق برای سخن گفتن با خود برگزیدم؟ موسی علیه السلام گفت: پروردگارا نمی دانم.

خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد: ای موسی! من تمام بندگانم را زیر و روکردم و در میان آنها از تو ذلیل تر و متواضع تر در برابر خود ندیدم؛ ای موسی:

توهر گاه نماز می گزاری، گونه هایت را بر خاک یا زمین می سایی.

علی بن یقطین در زمان امام موسی کاظم (علیه السلام)

«علی بن یقطین» از اصحاب برجسته امام کاظم علیه السلام و مورد اعتمادو از شیعیان پرهیزکار بود. و از کسانی است که حدیث امامت امام رضا علیه السلام را از پدر خود امام کاظم علیه السلام روایت کرده است.

وی، ارتباط محکمی با امام کاظم علیه السلام داشت، و با راهنمایی وارشاد آن حضرت به فریاد مظلومین می رسید. او در عین حال که وزیر هارون، شخص دوم ممکلت بود، اما در حقیقت، مطیع محض امام کاظم علیه السلام و شیعه آن حضرت بود. امام کاظم علیه السلام توانست با نفوذ دادن علی بن یقطین. در هیات حاکمه خلافت عباسی، تشکیلات منسجم خود را، تا قلب سنگرهای دشمن، گسترش داده وامید و تلاش و تحرک را در میان اصحاب و یاران خود، بیفزاید و در بالاترین رده اداره حکومت، پناهگاه و فریاد رسی برای شیعیان مستضعف خود، ترتیب دهد.

شخصیت والای علی بن یقطین از نظر امام کاظم (علیه السلام)

امام کاظم علیه السلام خالص ترین دوستی و محبت را نسبت به «علی بن یقطین

ص:407

» در دل داشت، و در بعضی از موارد آن را ابراز می کرد:

1 عبدالله فرزند یحیی کاهلی گوید:

خدمت امام کاظم علیه السلام بودم. در آن هنگام «علی بن یقطین» از دور نمایان شد. امام علیه السلام فرمود هر کس با دیدن مردی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خوشحال می شود، به این مرد علی بن یقطین که دارد می آید، بنگرد. یکی از حاضران روبه امام علیه السلام کرد و گفت: آیا وی اهل بهشت است؟ امام علیه السلام فرمود:

آری، من گواهی می دهم که وی اهل بهشت است.

2 - «علی بن یقطین» به حضورامام کاظم علیه السلام رسید و از آن حضرت اجازه خواست تامنصب خود را، ترک کند.

امام او را از این کار منع کرد، و فرمود:

این کار را نکن. زیرا ما به تو انس داریم و برادران دینی ات به وسیله تو درعزت می باشند. امید است که خداوندبه وسیله تو، صدمه دیده ای را، جبران کرده وبهبود بخشد. و یا آتش خشم مخالفان را از اولیای خود فرو نشاند.

یا علی ! کفاره اعمال شما، احسان و نیکی به برادرانتان می باشد. تو برای من یک چیز را ضمانت کن، من برای تو سه چیز را ضامن می شوم، تو قبول کن که کسی ازدوستان ما را نبینی مگر این که نیاز او را برآوری و مورد احترام قرار دهی؛ ومن برای تو ضمانت می کنم که سقف زندانی، هرگز بر تو سایه نیفکند، و هرگز تیزی شمشیری، به بدن تو نرسد، و هرگز تنگدستی وارد خانه تو نشود...

یا علی ! هر کس مومنی را خوشحال کند، در درجه اول خدا را خشنود کرده و بعدپیامبر را، و سپس ما را.

قبول ولایت از ناحیه ظالم

این یکی از مسائلی است که در فقه، مورد بررسی قرار گرفته، و فقها و اندیشمندان شیعه پیرامون آن تحقیقات شایانی انجام داده اند، فقهای

نامدار شیعه موارد وجوب قبول ولایت و مسولیت، ازناحیه دستگاه خلافت و حکومت غاصب

و همچنین موارد غیر مجاز ورود در دستگاه آنان را، به طور استدلالی بیان کرده اند.

شیخ انصاری (ره) ابتدا روایات این باب را، بررسی کرده، و می گوید: ظاهر روایات این است که قبول ولایت از طرف ولی جائر و ستمگر با قطع نظر از ترتیب گناه ومعصیت به خودی خود حرام است؛ علاوه بر این که ولایت و حکومت از طرف جائر جدای ازمعصیت نیست.

سپس می فرماید: یکی از موارد اتفاقی و اجماعی، که قبول ولایت از طرف ولی جائررا، مباح و جایز می سازد؛ قیام به مصالح مردم است.... و برای این مطلب سه دلیل اقامه شده است: اول:

اجماع، دوم: سنت، سوم: قرآن. آنجا که خداوند از قول یوسف علیه السلام می فرماید:

«قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم» یعنی؛ یوسف گفت: مرا به خزینه داری مملکت منصوب کن، که من در حفظ دارایی و مصارف آن دانا و بصیرم.

لذا شیخ انصاری (ره) فرموده: اگر دو واجب: امر به معروف و نهی از منکر، متوقف بر ورود به دستگاه ظلم و حکومت غاصب باشد، ورود به دستگاه ظلم واجب خواهد بود.

زیرا وقتی انجام واجبی متوقف بر امری باشد، آن امر، از باب وجوب مقدمه واجب، واجب است. بخاطر همین است که امام کاظم علیه السلام نیز، بر باقی ماندن علی بن یقطین در پست وزارت اصرار داشت.

خدمات علی بن یقطین

1 - به طور کلی، علی بن یقطین در طول دوران وزارت ومسوولیتش در دستگاه خلافت، سعی می کرد به طور مخفیانه، مطابق مقتضیات و شرایطموجود، نظریات امام کاظم علیه السلام را یادآوری کند.

2 - اخبار و تصمیم های دستگاه حکومت غاصب را، به اطلاع امام علیه السلام می رساند. مخصوصا هنگامی که نقشه های دستگاه حکومت غاصب، بر ضد امام

علیه السلام بود، وی خیلی سریع، امام علیه السلام را با خبر می ساخت.

3 - ارسال کمکهای مالی برای امام کاظم علیه السلام؛ ابوعمر کشی روایت کرده است چه بسا علی بن یقطین صدهزار درهم تا سیصد هزار درهم به رسم هدیه، به حضور امام کاظم علیه السلام می فرستاد. و آن حضرت درهم ها را، در بین فقرای شیعه و اهل وعیال خود قسمت می نمود.

تقوی و تواضع علی بن یقطین

ابراهیم جمال که یکی از شیعیان موسی بن جعفر علیه السلام بود، روزی خواست خدمت علی بن یقطین برسد.

چون ابراهیم ساربان بود و علی بن یقطین وزیر، به حسب ظاهر، شان ابراهیم نبودکه؛ وارد شود لذا علی بن یقطین او را راه نداد.

اتفاقا در همان سال علی بن یقطین به حج مشرف شد. در مدینه خواست خدمت امام کاظم علیه السلام شرفیاب شود، حضرت او را راه نداد. روز دوم، در بیرون خانه، حضرت را ملاقات نمود. و عرضه داشت؛ که ای سید من، تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید؟!

امام - علیه السلام فرمود: به این دلیل که برادرت ابراهیم جمال رابه حضور نپذیرفتی، من نیز از ورود تو مانع شدم؛ و خداوند عمل تو را قبول نخواهد کرد و فرمود مگر آن که ابراهیم جمال تو را ببخشد.

سرانجام به دستور امام علیه السلام علی بن یقطین، خود را به درب خانه ابراهیم رسانید و گفت: اگر تو مرا عفو نکنی، و مرا نبخشی، سرورم موسی بن جعفرعلیه السلام مرا قبول نکرده و به حضور نخواهد پذیرفت. ابراهیم گفت:

خدا تو را ببخشد و بیامرزد.

سپس علی بن یقطین صورت خود را روی زمین گذاشت و با اصرار زیادی خواست که ابراهیم پای خود را روی صورت او بگذارد! در این هنگام پیوسته می گفت: «خدایاشاهد باش».

وی همان شب، خود را به درب خانه امام علیه السلام رسانید، آن حضرت به او اجازه ورود داده و او را به حضور پذیرفت!

دستور امام کاظم (علیه السلام) به تقیه

امام موسی بن جعفر علیه السلام دستور داده بود که علی بن یقطین در جاهای خلوت و دور از اغیار، طبق روش اهل سنت وضو بسازد. به هارون خبر داده بودند که علی بن یقطین شیعه است و دلیل آن طرز وضو گرفتن است. روزی هارون تصمیم گرفت که طرز وضو گرفتن علی بن یقطین را ببیند. مخفیانه تماشاگر وضوی او شد و دید که او به روش اهل سنت وضومی گیرد و کسی هم نزد او نیست.

از این جهت یقین پیدا کرد که علی بن یقطین شیعه نیست، قسم خورد که حرف دیگران را درباره او باور نکند.

بعد، موسی بن جعفر علیه السلام به او گفت از این به بعد، به روش شیعه وضو بگیرد.

علی بن یقطین و حج

حج و مراسم و مناسک آن از نظر اسلام اهمیت بسزایی دارد. وهمین اهمیت ویژه باعث شده که مسلمانها در طول تاریخ احترام خاصی برای آن قائل شده و نسبت به انجام آن توجه داشته و تلاش نمایند.

علی بن یقطین که به عظمت حج و اجتماع عظیم زائران و نقش تبلیغی و سرنوشت سازآن واقف و آگاه بود، همواره سعی می کرد حضور خود را، دراین مراسم باشکوه حفظکند و در این سنگر بزرگ الهی از اهداف و آرمانهای بلند تشیع دفاع نماید.

او هر ساله طرح جالب و بسیار مؤثری در این راستا اجرا می کرد. کاروانی متشکل از دویست و پنجاه الی سیصد نفر از شیعیان زبده را، تجهیز می کرد، تا از طرف اوحج مستحبی انجام دهند.

ص:411

این عمل علی بن یقطین پیامدهای مهمی داشت:

اولا حضور شیعیان را، که در آن زمان تحت فشار دستگاه خلافت و در حال مبارزه وتعقیب و گریز بودند وامکان فراهم آوردن زاد و توشه برای سفر حج نداشتندتضمین می کرد.

ثانیا با اجرتی که به آنها پرداخت می نمود، بنیه مالی و اقتصادی شیعیان را بالامی برد.

بطور خلاصه این یار فداکار امام موسی بن جعفر علیه السلام در هر زمینه ای، اگرکاری از دستش برمی آمد، که به نفع شیعیان بود، انجام می داد. به خاطر همین بودکه امام علیه السلام او را مورد لطف خود قرار می داد، و او را جزء اولیاء الهی می دانست، و می فرمود:

«خدایا ! علی بن یقطین را در اعلی علیین مورد آمرزش خود قرار ده»

وفات علی بن یقطین

سرانجام علی بن یقطین پس از عمری تلاش و مبارزه و صبر و مقاومت دربرابر حوادث ناگوار، در سن 58 سالگی، در سال 182 هجری قمری، در بغداد، در حالی که امام کاظم علیه السلام در زندان هارون به سر می برد؛ وفات کرد.

وی در طول حیات طیب و طاهر خود، توانست رضایت امام کاظم علیه السلام را کسب نماید، تاآنجایی که امام علیه السلام بهشت را برای او تضمین کرد، و درباره او فرمود:

«انی احب لک ما احب لنفسی» یعنی: برای تو آن را دوست دارم که برای خوددوست می دارم.

براستی او شهید زنده ای است که همیشه در تاریخ، مانند شمعی فروزان، خواهددرخشید. چرا که خاتم پیامبران محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«الا و من مات علی حب آل محمد مات شهیدا»

یعنی: هر کس حب ما خاندان را در دل داشته باشد و بمیرد، شهید مرده است.

ص:412

(درود خدا و رسول بر علی بن یقطین)

غزوات و جنگهای اسلام

جنگ خندق (احزاب)

جنگ احزاب (خندق) هفده شوال سالروز جنگ خندق (احزاب)

در سوره احزاب هفده آیه (از آیه 9 تا 26) پیرامون جنگ احزاب، و کارشکنی های منافقان، یهودیان و قبایل مختلف قریش و بت پرستان آمده که همه دست به دست هم داده بودند، تا اسلام و مسلمین را نابود کنند. سرانجام امدادهای غیبی، تدابیر شجاعانه پیامبر صلّی الله علیه و آله و قهرمانی های حضرت علی علیه السلام در جنگ خندق، موجب شکست مفتضحانه دشمنان شد، و پس از جنگ خندق، همه یهودیان عنود، به فرمان پیامبر صلّی الله علیه و آله در سرزمین حجاز، قلع و قمع شدند. این حادثه بزرگترین و سخت ترین امتحان و آزمون برای مسلمانان بود، (چنان که آیه یازده احزاب بیانگر این مطلب است) سرانجام مسلمانان با پیروزی چشمگیری، در این امتحان، رو سفید شدند، و لکّه ذلّت و رو سیاهی را تا ابد برای مشرکان و منافقان کار شکن باقی گذاشتند.

در دو آیه 9 و 10 سوره احزاب از این پیروزی و امدادهای غیبی چنان یاد شده است:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیراً إِذْ جاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّهِ الظُّنُونَا ؛ احزاب: 9 ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که

لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می دهید بینا بوده است. 10 (به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدّت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید.

علت غزوه خندق

روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله «بنونضیر» را از مدینه بیرون کرد. جمعی از ایشان به «خیبر» رفتند. رئیس ایشان «حیّ بن اخْطَب» به مکه رفت و به ابوسفیان و رؤسای قریش گفت: محمد بسیاری از ما و شما را کشت و عداوتش با ما و شما محکم شده است و ما را از خانه های خود بیرون کرد و اموال و مزارع ما را تصرف کرد و پسر عمّان (عموزادگان) ما را نیز از دیار خود جلای وطن (و دور) نمود پس بگردید در زمین و هم سوگندان خود را و غیر ایشان را از قبایل عرب جمع کنید تابرویم بر سر او و از قوم من هفتصد نفر هستند. همه، مردان جنگند و میان ایشان و محمد (صلی الله علیه و آله) عهد و پیمانی هست و من ایشان را راضی می کنم که پیمان را بشکنند و بر دفع آن حضرت ما را یاری کنند و شما از جانب بالای مدینه بیایید و ایشان از جانب پایین مدینه و محمد (صلی الله علیه و آله و) اصحابش را از میان برداریم.

تانفرات دشمن به بیش از ده هزار نفر رسید با تجهیزات بسیار، ولی نفرات مسلمانان سه هزار نفر با تجهیزات اندک بودند. کندن خندق که با پیشنهاد سلمان و تأیید خداوند، با عرض و طول و عمق بسیار، تصویب شد برای مسلمانان طاقت فرسا بود، و در عین حال مسلمانان با کمال سربلندی پیروز شدند،

جنگ خندق، و قهرمانی های بی نظیر علی علیه السلام

ماجرای جنگ خندق (بنا به اختلاف روایات) در ماه رمضان یا 17 شوال، بود. مردانِ اطّلاعاتی پیامبر گزارش دادند که بیش از «ده هزار نفر» که از قبیله های مختلف تشکیل شده اند، از مکه برای براندازی اسلام و مسلمین به سوی مدینه حرکت کرده اند. پیامبر بی درنگ با سران اسلام به مشورت پرداخت، رسید و برای مقابله با این لشکر جرّار در فکر فرو رفتند. چاره ای جز آنکه در مدینه بمانند و حالت دفاعی به خود گیرند ندیدند، اما باز هم برای حفظ شهر از حمله دشمن تدبیری لازم بود.

از این جهت پیغمبر اسلام با اصحاب خود در این باره مشورت کرد و سلمان فارسی که در آن وقت از قید بردگی آزاد شده بود، پیشنهاد کندن خندق (سنگری عظیم در سراسر راههای ورودی مدینه) نمود،

وگفت: خندقی می کنیم بر دور خود که حجابی باشد میان تو و ایشان که ایشان از هر جانب بر سر ما نیایند و جنگ از یک جانب باشدو ما در بلاد عجم وقتی که لشکر گرانی (بزرگ و مجهّز) متوجه ی ما می شد، چنین می کردیم که جنگ از موضع معینی واقع شود. پس جبرییل بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: رای سلمان ثواب است و به آن عمل می باید کرد.

این پیشنهاد پذیرفته شد، و طبق فرمان پیامبر، مسلمانان گروه گروه به کندن خندق پرداختند. مسلمانان سه هزار نفر بودند، خندق که طولی در حدود شش هزار متر و عرضی به وسعت مقداری که سواران دشمن نتوانند از آن سوی آن به این سو بپرند، قرار شد که بدان عمل کنند. سلمان گفت: آن قسمت از شهر مدینه را که سر راه دشمن می باشد خندقی حفر کنند. رسول خدا (صلی اللّه علیه وآله) این نظریه را پسندید و قرار شد قسمت زیادی از شمال و بخصوص شمال غربی مدینه را به صورت هلالی خندق بکنند. قسمتی را که پیغمبر دستور حفر خندق در آن قسمت داد، قسمت شمالی مدینه بود که شامل ناحیه احد می شد و تا نقطه ای به نام رائج را می گرفت، چون در قسمت جنوب غربی و جنوب، محله قبا و باغستانهای آنجا

بود و در ناحیه شرقی نیز یهود بنی قریظه، سکونت داشتند و لشکر دشمن ناچار بود از همان ناحیه شمال و قسمتی از شمال غربی به مدینه بتازد، از این رو فقط همان قسمت را برای حفر خندق انتخاب کردند.

به دنبال خبر حرکت لشکر احزاب، وحشت سر تا سر مدینه را فرا گرفت، با این تفاوت که افراد با ایمان با علم به اینکه آزمایش سختی در پیش دارند از این وحشت داشتند که آیا بتوانند به خوبی از عهده آزمایش برآیند یا نه؟ و افراد سست عقیده و منافق از سرنوشت خود و زن و بچه و اموال و داراییشان وحشت داشتند.

کار حفر خندق بطور سریع، به پایان رسید و علت عمده این سرعت عمل و پیشرفت کار هم آن بود که خود پیغمبر اسلام نیز مانند یکی از افراد معمولی کار می کرد. مسلمانان که می دیدند رهبر عالی قدرشان نیز با آن همه گرفتاری و مشکلات کلنگ می زند و سنگ و خاک به دوش می کشد، به فعالیت و کار تشویق می شدند و موجب سرعت عمل آنها می گردید، بطوری که سه روز قبل از رسیدن دشمن، کار خندق به اتمام رسید.

عمر بن عوف گوید: سهم من، سلمان، حذیفه، نعمان و شش تن دیگر از انصار چهل ذراع شده بود و مشغول کندن آن قسمت بودیم که ناگهان سنگ سختی بیرون آمد که کلنگ در آن کارگر نبود و چند کلنگ را هم شکست، ولی خود آن سنگ شکسته نشد. ما که چنان دیدیم به سلمان گفتیم: «پیش رسول خدا برو و ماجرای این سنگ را به آن حضرت بگو تا اگر اجازه می دهد از پشت سنگ حفر نموده و راه خندق را کج کنیم.»

در کتاب های تاریخی و تفسیری آمده است:

سلمان خود را در مسجد فتح به آن حضرت رسانده دید حضرت از شدت گرسنگی، ردای خود را زیر سر گذاشته و سنگی بر شکم بسته و به پشت خوابیده است، جریان را معروض داشت. پیغمبر از جا برخاست و در حالی که همه آن نُه نفر کنار خندق ایستاده بودند تا سلمان دستوری بیاورد پیش آنها آمد و کلنگ سلمان را گرفت و وارد خندق شد و با دست خود کلنگی به آن سنگ زد و قسمتی از آن سنگ شکسته شد و برقی خیره کننده جستن کرد که شعاع زیادی را روشن نمود،

همچون چراغی که در دل شب فضای مدینه را روشن سازد. پیغمبر بانگ به تکبیر

(الله اکبر) بلند کرد و مسلمانان دیگر نیز بانگ الله اکبر برداشتند، سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کلنگ دوم را زد و قسمت دیگری از سنگ شکسته شد و مانند بار اول برق زیادی جستن کرد و دوباره پیغمبر تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند و برای سومین بار کلنگ زد و سنگ خورد شد، نیز برق جستن نمود و همگی تکبیر گفتند.

سلمان ماجرای آن برقهای زیاد و خیره کننده و تکبیر آن حضرت را به دنبال آنها پرسید؟، پیغمبر در حالی که دیگران نیز می شنیدند فرمود:

«کلنگ نخست را که زدم و آن برق جهید، در آن برق قصرهای حیره و مداین را که همچون دندانهای نیش سگان می نمود مشاهده کردم و جبرئیل به من خبر داد که امت من آن کاخها را فتح خواهند کرد. در دومین برق کاخهای سرخ سرزمین روم برایم آشکار شد و جبرئیل به من خبر داد که امت من بر آنها چیره می شوند و در سومین برق قصرهای صنعا را دیدم و جبرئیل مرا خبر داد که امتم آن قصرها را می گشایند، پس بشارت باد شما را !»

ابوبکر و عمر با شنیدن این اظهارات حضرت، گفتند: از ترس نمی توانیم به قضای حاجت (و دستشوئی) برویم، دارد وعده ملک پادشاهان عجم و روم را بما می دهد.(1)

از جریان های شگفت انگیز جنگ خندق،

یکی اش این بود علی بن ابراهیم روایت کرده است جابر گوید، چون آن سنگ با اعجاز آن حضرت مانند ریگ فرو ریخت و من چون یافتم که حضرت گرسنه است گفتم: ای رسولخدا (صلی الله علیه و آله) ممکن است در خانه من چاشت (غذا) میل فرمائی؟ فرمود: چه داری ای جابر؟ ! گفتم بزغاله و یک صاع (یک من) جو دارم، فرمود: برو آنچه داری درست کن تا ما بیائیم.

1- (1) - حیوه القلوب مجلسی چاپ قدیم رحلی ص 244، بتاریخ روز دوشنبه 2 ذی القعده 1319 قمری از منابع گوناگون.

به خانه رفتم و زنم را از جریان آگاه ساختم وگفتم: جورا آرد کرد و من هم بزغاله سربریدم و پوست آن را کندم و زن نان پخت و بزغاله را بریان نمود و چون فارغ شد به خدمت حضرت آمدم وگفتم: پدر و مادرم فدای توباد یا رسول اللّه غذا آماده است.

(در روایت دیگر جز روایت بالا چنین آمده است) جابر دوپسر کوچک داشت برادر بزرگ به کوچکش گفت: برادر پدر بزغاله را سربرید گفت: چگونه؟ گفت بیا بخواب، داداش کوچک خوابید و بزرگه سر اورا برید، وقتی دید برادرش بی حرکت ماند این طرف آن طرف دوید و از ترسش رفت پشت بام و هنگام دویدن، او هم از پشت بام افتاد و مرد.

زن جابر

از قضیه که اطلاع یافت، برای اینکه حضرت ناراحت نشود و غذا گوارای وجودمبارکش باشد، هردو بچه را به گلیمی پیچید و در انباری پنهان نمود) (1)

(ادامه روایت علی بن ابراهیم) ازاین طرف رسول خدا صلی اللّه علیه وآله کنار خندق ایستاد و فرمود، ای گروه مهاجر و انصار اجابت کنید دعوت جابر را و در خندق هفتصد نفر مرد کار می کردند.

جابر گوید: چون ندای حضرت را شنیدند، همه دست ازکار کشیدند و به خانه من روان گشتند و در راه حضرت به هرکه می رسید از مهاجر و انصار می فرمود:

اجابت کنید جابر را!!! من پیشتر رفتم و جریان را به زنم گفتم، که حضرت آمد با گروهی که هیچ کس را طاقت اطعام آنها نیست.

زن پرسید آیا تو به حضرت خبر دادی چه داریم؟ گفت آری، گفت: کار نداشته باش خود بهتر می داند (که چگونه از عهده آنها برآید) حضرت داخل شد در دیک نظر کرد و فرمود: کمچه بزن و بیرون آور و قدری در تهش بگذار، و در تنور نظر کرد و فرمود: نان بیرون آر و قدری در تنور بگذار همه را بیرون نیار و کاسه طلبید و با دست بابرکت خود در کاسه ترید کرد و کمچه زد و مرق (آب گوشت) روی آن ریخت و

1- (1) - در اینجا قضیه طفلان از منبع دیگر نقل شده و جزء روایت علی بن ابراهیم نیست.

فرمود ده نفر را بیاور، آمدند و خواستند بخورند،

(بقیه روایت طفلان) جبرئل نازل شد یا رسول خدا صلی اللّه علیه وآله خدا می فرماید: تا بچه های جابر سر سفره حاضر نشوند کسی حق ندارد طعام بخورد.

جابر از زنش پرسید بچه ها کجایند؟ گفت: خانه نیستند، جابر گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بچه ها خانه نیستند باز خواستند دست به غذاببرند دوباره جبرئیل نازل شد ای رسول خدا صلی اللّه علیه وآله خدا می فرماید: تا بچه ها نیایند حق غذا خوردن ندارید، باز جابر از زنش سراغ بچه ها را گرفت، خانه نبودند در مرتبه سوم باز مسئله تکرار شد، جابر به زنش فشار آورد که بچه ها را حاضر کن رسول خدا صلی اللّه علیه وآله اصرار دارد آنها سر سفره حاضر شوند.

این بار زن فهمید مسئله ای هست، رفت بچه های به گلیم پیچیده را آورد و گذاشت کنار سفره، حضرت که از ماجرا باخبر شد از صبر و ایمان و تحمل و علاقه اونسبت به رسول خدا صلی اللّه علیه وآله تعجب کرد و دانست که خداوند نمی خواهد زن جابر به خاطر رسول خدا صلی اللّه علیه وآله در فراق بچه هایش گرفتار شود.

دست به دعا برداشت و برگشت روح آن دو را از خدای توانا در خواست نمود، فی الحال هردو بلند شده و درکنار رسول خدا صلی اللّه علیه وآله سر سفره نشستند که همگی از این جریان شگفت زده شدند).

(بقیه روایت علی بن ابراهیم)

و خوردند تاسیر شدند پس فرمود: یک دست بزغاله را بیاور، آوردم و خوردند و سیر شدند و بقیه هم به این منوال از ذراع بزغاله سیر شدند.

من عرض کردم ای رسول خدا صلی اللّه علیه وآله تابه حال سه ذراع بزغاله آوردم بزغاله دوذراع بیشتر ندارد؟ !

حضرت فرمود: اگر سخن نمی گفتی هرآینه همه مردم از ذراع می خوردند.

جابر گفت: همچنین ده نفر ده نفر تا همه خوردند و سیر شدند و آن قدر طعام برای ما ماند که تاچند روز دیگر خوردیم. (1)

ص:419

1- (1) - حیوه القلوب مجلسی ص 244، چاپ قدیم رحلی بتاریخ روز دوشنبه 2 ذی القعده 1319 قمری از علی بن ابراهیم قمی.

از جریان های پر برکت جنگ خندق، برداشته شدن سختی روزه داری است.

کلینی و علی بن ابراهیم بسند صحیح از حضرت امام جعفرصادق علیه السلام روایت کرده اند که در اول اسلام مقرر بود هرکه در شب ماه مبارک رمضان بخواب می رفت، خوردن و آشامیدن بر او حرام می شد و چون حضرت در ماه مبارک ماه رمضان حکم کرد به کندن خندق، خوات بن جبیر انصاری برادر عبداللّه بن جبیر که در احد شهید شد، در خندق کار می کرد و مرد پیر ضعیفی بود، چون به خانه برگشت با اهل خود گفت: طعامی حاضر داری که افطار کنم؟ گفتند: نه، نخواب الان غذا مهیا می کنم چون تکیه کرد بی اختیار بخواب رفت و بیدار شد، دیگر نمی توانست غذا بخورد، فردا باشکم گرسنه به خندق رفت و مشغول کار شد و در اثنای کار غش کرد چون حضرت از ما جرا باخبر شد و خداوند به خاطر او بر مسلمانان منت گذاشت و آیه مبارکه کلوا واشربو حتّ یتبیّن لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجربخورید و بیاشامید تا ظاهر شود برای شما ریسمان سفید صبح از ریسمان تاریک شب.

سر انجام لشکر عظیم دشمن و سپاه انبوه قریش و سایر احزاب هم پیمانشان دسته دسته با تجهیزات جنگی که داشتند از راه رسیدند و در دامنه کوه احد اردو زدند و چون به لشکر مسلمانان برنخوردند به سوی مدینه حرکت کرده، تا کنار خندق پیش آمدند، و خندق را در برابر خود دیدند، حدود یک ماه پشت خندق زمین گیر شدند و نتوانستند وارد مدینه شوند، به ناچار در همان سوی خندق اردو زدند.

در این میان خبر پیمان شکنی یهود بنی قریظه نیز به رسول خدا (علیه السلام) رسید و فکر آن حضرت را نگران ساخت. راستی هم کار سختی بود، زیرا با این ترتیب دشمن از هر طرف مسلمانان را محاصره کرده بود و این خطری بود که بنی قریظه در حالی که مردان مسلمانان رو به روی لشکر احزاب در کنار خندق موضع گرفته اند آنها از فرصت استفاده کرده، به داخل شهر حمله کنند و زنان و کودکان و خانه های مردم را مورد هجوم و دستبرد قرار دهند.

این خبر پنهان نماند و تدریجاً همه مسلمانان از پیمان شکنی بنی قریظه مطلع شدند و بر ترس و اضطرابشان افزوده شد. پنج نفر از قهرمانان دشمن از نقطه باریکی عبور کردند، و در بین خندق و کوه سَلْع (مرکز سپاه اسلام) به میدان تاختند و مبارز طلبیدند، این پنج نفر عبارت بودند از: 1. عمرو بن عَبْدود 2. عکرمه بن ابی جهل 3. هُبَیره بن وهب 4. نوفل بن عبدالله 5. ضرار بن خطّاب.

هیچ یک از آنان در شجاعت، شهرت عمرو بن عبدود را نداشت و سالخورده تر و با تجربه تر از وی در جنگها نبود، و بلکه به گفته اهل تاریخ در آن روزگار هیچ شجاعی در میان عرب شهرت عمرو بن عبدود را نداشت. او را «فارس یلیل» می نامیدند و با هزار سوار او را برابر می دانستند. از این رو مسلمانان نیز تنها از جنگ با او واهمه داشتند وگرنه همراهان او چندان ابهتی برای آنها نداشتند.

با عبور اینها از خندق مسلمانانی که جلوی رسول خدا صلی اللّه علیه وآله صف کشیده و خود را سپر انسانی قرار داده بودند، از ترس جان به پشت سر حضرت رفته و حضرت را به جلو انداخته و رنگ از رخ همگان پریده بود.

البته برای پهلوانان و سلحشورانی مانند عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابی جهل که به همراه این سپاه گران به مدینه آمده بودند تا انتقام کشتگان بدر و احد را از سربازان جانباز اسلام نگیرند، بسیار دشوار و ننگین بود که بدون هیچ گونه زد و خورد و کشت و کشتار و کارزاری به مکه بازگردند.

عمرو بن عبدود که توانسته بود خود را به این سوی خندق برساند و آرزوی خود را که جنگ در میدان با مسلمانان باشد برآورده سازد، با نخوت و غروری خاص اسب خود را به جولان درآورده و با نعره های پیاپی مبارز می طلبید و می گفت:

«وَ لَقَدْ بُحِحْتُ مِنَ النِّداءِ بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبارِزٍ و وقفت اذ جبن الشجاع بموقف البطل المناجز...؛

صدایم از فریاد کشیدن، گرفت و خسته شدم، آیا کسی هست که به نبرد با من به میدان آید؟ و ایستاده ام درجائی که شجاع می ترسد و من در مقام پهلوان جنگجو ایستاده ام».

علی (علیه السلام) اجازه خواست به جنگ او برود. پیغمبر فرمود: «او عمرو است؟».

ص:421

علی (علیه السلام) عرض کرد: «اگر او عمرو است منهم علی بن ابی طالبم !»(1)

مسلمانان از وحشت، در سکوت فرو رفته بودند، تنها حضرت علی علیه السلام با شنیدن صداهای پیاپی «عمرو»، مکرر به پیامبر التماس می کرد تا اجازه رفتن به میدان را به او بدهد.

سرانجام پیامبر صلّی الله علیه و آله به علی علیه السلام اجازه داد، و فرمود: برو از فاطمه عمّامه زرد رنگ مرا گرفته بیاور، فاطمه از خواستن عمامه زرد ناراحت شد چون آن را در مواقع حساس و خطرناک به سر می بست، و پرسید پسر عمو چه مشکلی پیش آمده است؟ حضرت جریان را گفت و عمامه را آورده و به رسول خدا صلی اللّه علیه وآله تسلیم نمود و حضرت عمامه را بر سر او بست و شمشیر ذوالفقارش را به دست او داد و هنگام بدرقه، در حقّ علی علیه السلام چنین دعا کرد: «خدایا ! در جنگ بدر، «عبیده بن حارث» (پسر عمویم) را از من گرفتی، و در جنگ احد، حمزه (عمویم) را از من گرفتی، اینک این علی بن ابیطالب برادر من است پروردگارا مرا تنها نگذار.»

سپس فرمود: «بَرَزَ الْاِیمانُ کُلُّهُ اِلَی الشِّرْکِ کُلِّهِ؛ تمام ایمان در برابر تمام شرک قرار گرفت.»(2)

حضرت علی علیه السلام شتابان به میدان رفت و جواب رجز خوانی عمرو را چنین داد و فرمود:

لاتعجلن لقد أتاک مجیب صوتک غیر عاجز *** ذو نیّه وبصیره والصبر منجی کل فائز

انی لارضی القوم أن أقیم علیک نائحه الجنائز *** بضربه نجلاء تبقی ذکرها عندالهزاهز

عجله نکن آمد به سویت کسی که به صدایت جواب دهد بدون عجز *** صاحب نیت و بصیرت خوب، و صبر نجات دهنده همه به رستگاری رسیدگان است.

من بهترین فرد گروهم که زنان نوحه گر را به کنار جنازه ات بکشانم *** با یک ضربت شمشیر شکافنده که یاد آن بماند در هنگام همه کارزارها.

1- (1) - حیوه القلوب مجلسی ص 247، چاپ قدیم رحلی بتاریخ روز دوشنبه 2 ذی القعده 1319 قمری.
2- (2) - بحار، ج 20، ص 215.

عمرو با بی اعتنائی پرسید من أنت أیّها الشّاب؟ فرمود:

أناالّذی سمّتنی أمّی حیدره ضرغام اجام و لیث قسوره

منم آن کس که مادرم مرا حیدر نامیده *** شیر جنگلها وبیشه زارهاو شیر هجوم برنده به دشمن.

منم علی بن ابی طالب گفت: پسر برادرم من با پدرت دوست بودم برگرد کس دیگر به جنگ من آید، فرمود: دوستی جاهلیت را اسلام از هم گسسته است.

و فرمود: «ای عمرو! تو در عصر جاهلیت می گفتی سوگند به لات و عُزّی، هر کس مرا به یکی از سه چیز بخواند همه سه تقاضای او، یا یکی از آنها را می پذیرم.»

عمرو: آری چنین است.

علی علیه السلام فرمود: من به تو پیشنهاد دارم و آن گواهی دادن به یکتایی خدا و رسالت محمد صلّی الله علیه و آله می باشد.

عمرو: از این تقاضا بگذر.

علی: بیا و از راهی که آمده ای برگرد.

عمرو: نه، این کار ننگ است و نُقل مجالس زنان قریش خواهد شد، هرگز این ننگ را به زبان زنان نمی افکنم.

علی علیه السلام: تقاضای دیگری دارم و آن این که: از اسب پیاده شو و با من بجنگ.

عمرو، خندید و گفت: «گمان نمی کردم مردی از عرب، چنین پیشنهادی به من کند، من دوست ندارم مرد بزرگواری چون تو را بکشم، با این که با پدرت در زمان جاهلیت دوست بودم.»

علی علیه السلام فرمود: ولی من دوست دارم تو را بکشم، اگر می خواهی پیاده شو!

عمرو از این سخن برآشفت، از اسب پیاده شد و اسب را پی کرده به علی حمله کرد، و شمشیری به جانب سر آن حضرت حواله نمود که علی (علیه السلام) سپر کشید و آن ضربت را رد کرد. با این حال شمشیر عمرو سپر را شکافت و جلوی سرِ علی علیه السلام را نیز زخمدار کرد. اما علی (علیه السلام) در همان حال مهلتش نداده

و شمشیر را از پشت سر حواله گردن عمرو کرد و چنان ضربتی زد که گردنش را قطع نمود و او را بر زمین انداخت.

و در روایت حذیفه است که علی (علیه السلام) شمشیر را حواله پاهای عمرو کرد و هر دو پای او را از بیخ قطع نمود

در نقل دیگری است که جابر گوید: «من در آن وقت به همراه علی علیه السلام رفتم تا جنگ و کارزار آن دو را تماشا کنم و چون به یکدیگر حمله کردند غباری بلند شد که دیگر کسی آن دو را نمی دید و در میان آن غبار ناگاه صدا تکبیر علی (علیه السلام) بلند شد و همه دانستند که عمرو به دست علی (علیه السلام) به قتل رسیده و کشته شده است.»

یاران عمرو با اسب، خود را به خندق افکندند، از سوی دیگر مسلمانان با شنیدن صدای تکبیر علی علیه السلام، کنار خندق آمدند، دیدند «نوفل» با اسبش در میان خندق افتاده، و آن اسب نمی تواند او را از آن جا بیرون برد، او را سنگباران کردند، نوفل گفت: «چنین نکنید مرا با این ذلت نکشید بلکه مردی از شما بیاید و با من بجنگد.» در این هنگام علی علیه السلام به نوفل حمله کرد و او را نیز کشت، سپس به قهرمان سوم دشمن «هُبَیرَه» حمله کرد، او نیز بر خاک هلاکت افتاد، و دو قهرمان دیگر (عکرمه و ضرار) گریختند.

هلاکت این قهرمانان به دست علی علیه السلام از یک سو، و طوفان و شدت سرما و کمبود علوفه دشمن از سوی دیگر، و کمک های آسمانی از سوی سوم، موجب شد که سپاه ده هزار نفری دشمن با کمال خواری، جبهه را ترک کرده و به سوی مکه عقب نشینی نماید.(1)

شیخ طبرسی و دیگران روایت کرده اند، مشرکان فرستادند بدن نوفل را به ده هزار درهم بخرند حضرت فرمود: ما قیمت مردگان را نمی خوریم جیفه اورا به هرجامی خواهید ببرید. (2)

1- (1) - ترجمه ارشادمفید، ج 1، ص 89 و 90؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 486، و منابع گوناگون دیگر.
2- (2) - حیوه القلوب: چاپ قدیم ص 249.

حضرت علی علیه السلام خواست سر عمرو را بردارد گفت: من از تو خواهشی دارم، بعد از کشتن من تمام اسلحه های جنگی پرقیمت مرا بردار که فقط به دسته شمشیرم مالیات و خراج 7 سال قبیله امرا، خرج کرده ام امالباس مرا نبر و بدن مرا عریان رها نکن چون خیلی از مردم به تماشای جسد من خواهند آمد، اگر بدن مرا لخت ببینند هم برای تو خوب نیست و هم برای من آبرو ریزیست.

امام فرمود: نگران نباش من حتی اسلحه های پر قیمت تراهم نمی برم من برای مال و منال نمی جنگم !!!.

سپس سر از بدن «عمرو» جدا نمود و آن را نزد پیامبر آورد، و آن را پیش روی پیامبر صلّی الله علیه و آله بر زمین انداخت، ابوبکر و عمر پیش آمدند و سر مبارک علی علیه السلام را بوسیدند.(1)

علی علیه السلام هیچ یک از ابزار جنگی عمرو، شمشیر نیزه و لباس رزم و سپر و سایر را، با این که از نظر اسلام مال خاص او بود، باخود نبرد و بزرگواری خود را به اثبات رسانید.

عمر گفت: یاعلی چرا زره اورا نکندی زرهی که در میان عرب نکوتر از آن نیست؟ فرمود: نخواستم که اورا برهنه بگذارم و چون خواهر عمرو دید که اورا برهنه نکرده اند و زره اورا نکنده اند گفت: کفو کریمی اورا کشته است و چون شنید امیرمؤمنان علیه السلام اورا کشته است، راضی شد و گفت اگر غیر از علی عمرو را کشته بود تا آخر ابد گریه می کردم. !(2)

1- (1) - ترجمه ارشاد مفید، ج 1، ص 93.
2- (2) - حیوه القلوب: چاپ قدیم ص 249. احتمال دارد منظور از این لشکریان نامرئی، فرشتگان باشند که در جنگ بدر نیز به کمک مسلمانان شتافتند، یا منظور تقویت روحیه مؤمنان از طرف خدا است. بحار، ج 20، ص 215. ترجمه ارشاد مفید، ج 1، ص 89 و 90؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 486. ترجمه ارشاد مفید، ج 1، ص 93. مستدرک حاکم، ج 3، ص 32؛ احقاق الحق، ج 6، ص 54 و 55. بحار، ج 20، ص 216. مجمع البیان، ج 9، ص 252.

ارزش ضربت علی علیه السلام

هنگامی که حضرت علی با پیروزی به حضور پیامبر آمد، پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله درباره ارزش ضربت و پیروزی علی علیه السلام فرمود:

«ضَرْبَهُ عَلِی یوْمَ الْخَنْدَقِ افْضَلُ مِنْ عِبادَهِ الثَّقَلَینِ؛ ارزش ضربتی که علی در جنگ خندق بر دشمن فرود آورد، از ارزش عبادت جن و انس برتر است.» (1)

و در عبارت دیگر آمده که فرمود:

«لَوْ وُزِنَ الْیوْمُ عَمَلُکَ بِعَمَلِ جَمِیعِ امَّهِ مُحَمَّدٍ، لَرُجِّحَ عَمَلُکَ عَلی عَمَلِهِمْ ...؛ اگر امروز ارزش عمل تو با ارزش عمل همه امت من سنجیده شود، ارزش عمل تو بر ارزش عمل همه امت، برتری می یابد.»

سپس افزود: «زیرا با کشته شدن عمرو بن عبدود، به همه خانه های مشرکان، ذلّت و خواری وارد گردید، و به همه خانه های مسلمانان، عزت و شکوه، وارد شد.» «لمبارزه علی بن ابی طالب لعمرو بن عبدود یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیامه» البته مبارزه علی بن ابی طالب با عمروبن عبدود روز خندق، افضل است از اعمال امت من تاروز قیامت. (2)

البته فلسفه این سخن روشن است: در آن روز اسلام و قرآن در صحنه نظامی بر لب پرتگاه قرار گرفته بود و بحرانی ترین لحظات خود را می پیمود و کسی که با

1- (1) - مستدرک حاکم، ج 3، ص 32؛ احقاق الحق، ج 6، ص 54 و 55.
2- (2) - المستدرک علی الصحیحین، تحقیق و اعداد: عبد الرحمن المرعشی، چاپ اول، بیروت، دار المعرفه، 1406 ه. ق، ج 3، ص 32.

فداکاری بی نظیر خود اسلام را از خطر نجات داد و تداوم آن را تا روز قیامت تضمین نمود و اسلام از برکت فداکاری او ریشه گرفت، علی علیه السلام بود، بنا بر این عبادت همگان مرهون فداکاری اوست.

شرح کوتاه این که:

اگر علی علیه السلام به میدان نرفته بود، هیچ یک از مسلمانان چنین جرئتی را نداشتند، و ارتش ده هزار نفری دشمن وارد مدینه شده و سپاه اسلام را تار و مار می کرد، با کشته شدن «عمرو» و قهرمانان دشمن به دست علی علیه السلام، حلقه محاصره دشمن شکسته شد، و کمر دشمن خم گردید و داغ جانکاهی بر دل دشمن نهاده شد، که موجب عقب نشینی آنان گردید.

اگر علی علیه السلام قهرمانان پیشتاز دشمن را نمی کشت، عبور سپاه دشمن از خطّ دفاعی خندق، قطعی بود، و در چنین صورت نه تاک می ماند و نه تاک نشان، بر همین اساس و محاسبات نظامی، و ارزیابی دقیق است که پیامبر صلّی الله علیه و آله، ارزش ضربت علی علیه السلام را برتر از ارزش اعمال جن و انس دانست.

جنگ خندق با تمام مشکلاتی که برای مسلمانان ایجاد کرده بود و فشار دشواری که برای آنها داشت با نصرت الهی به سود مسلمانان پایان یافت و احزاب به سرعت به سوی مکه کوچ کردند. مسلمانان اثاثیه و خیمه و خرگاه دشمن را برداشته و پیروزمندانه به شهر بازگشتند.

طوفان ویرانگر، یا امداد غیبی خدا

دشمنان زیاد که از احزاب مختلف تشکیل شده بودند، مدینه را در محاصره شدید قرار داده بودند، و این محاصره حدود یک ماه طول کشید. مسلمانان در فشار سخت کمبود غذا قرار گرفتند، تا آن جا که طبق بعضی از روایات پیامبر صلّی الله علیه و آله که مشغول کندن خندق بود، سه روز گرسنه ماند، و حضرت زهرا علیهاالسلام قطعه

ص:427

اندکی از نان خشک برای آن حضرت برد.(1)

نتایج جنگ خندق

در این ماجرا، حوادث گوناگونی رخ داد که مهم ترین آنها؛

1 - جنگ خندق، 2 - کشته شدن عمروبن عبدود 3 - شکستن صخره داخل خندق وسیله رسول خدا 4 - حریان نهار دادن جابر به کار کنان خندق 5 - زنده شدن بچه های جابر با اعجاز رسول خدا 6 - ماجرای امداد غیبی 7 - آمدن طوفان، 8 - قلع و قمع یهودیان کارشکن و عهد شکن، 9 - در نهایت برداشته شدن شرایط سخت روزه داری، بود که بطور اختصار به عرض عزیزان و شنوندگان رساندم.(2)

در تاریخ آمده است که خواهر عمرو کشته شدن برادرش را شنید با زنان قبیله اش، دسته جمعی حرکت کرده خود را به مدینه رساندند، وقتی که با شیون و ناله همگانی، بالای سر برادر رسید، به جنازه نگاه کرد و دید هیچکدام از اسلحه ولباس رزم پر قیمت او را نبرده اند، به همراهانش صدا زد هیچکدام از شماها به برادر من گریه نکند، خودش نیز اشک چشمش را پاک کرد !.

پرسیدند خانم این چه دستور است برادر با این بزرگی و بزرگ قبیله مان را از دست دادیم گریه نکنیم؟ ! گفت: نه، زیرا برادر من کسی نبود که کنار زن وبچه اش بمیرد او مرد کارزار و جنگاور بود و باید در میدان جنگ می میرد، من از این ترس داشتم که برادرم در دست شخص پست و کمتر از خود کشته شود، ولی می بینم برادر من در دست شخصیت بزرگوار کشته شده که این همه تسلیحات پر بهای جنگی اورا نبرده و دست نزده است.

پرسید قاتل برادرم کیست؟ گفتند: علی بن ابی طالب، گفت: پسر ابی طالب بزرگ قریش و مکه؟ گفتند: بلی گفت: من افتخار می کنم برادرم در دست شخص بزرگتر از خودش به قتل رسیده است نه کمتر از خودش !!.

1- (1) - مجمع البیان، ج 9، ص 252.

2- (2) - جریان جنگ خندق کلااز منابع مورد اعتماد، تلخیص و تنظیم و نقل گردید.

و مبلغ سنگینی پیشنهاد کرد تا جنازه برادر را ببرد رسول خدا ص فرمود: مابه مرده پول نمی گیریم هرجا می خواهد ببرد.

جان عالم به قربانت ای عزیز زهراء در وداع آخر پیراهن بی ارزشی را از فضه گرفته و زیر لباست پوشیدی که آن اشقیای بی ارزش اقلا آن را نبرند که بدن شریفت عریان نماند ولی آن را هم بردند مولای متقیان علیه السلام زره پر قیمت عمرو را نبرد که بدنش در دید مردم لخت و عریان نماند اما پست فطرتان کوفه پیراهن کهنه را هم از بدن جگر گوشه زهراء و پاره تن رسول خدا ص کندند و بردند !!!.

بدین جهت بود که خواهر بالای سر برادر، گریه کنان می گفت: برادر آن پیرهن چه شد؟ ! این ارذل ها آن را هم از بدنت کندند.

در میان عرب رسم بر این بود پس از پایان جنگ، اسیرانی را که گرفته بودند اگر از خانواده محترم و با شخصیت بود، به کمرش شال یا کمربند ابریشم می بستند که از هرجا عبور کردند، مردم بفهمند این اسیر از خانواده یا قبیله بزرگوار است که اورا اذیت نکنند اما اگر از قبیله پست و خانواده گمنام بود، ریسمان قرمز به بازوانش می بستند که در مسیر راه هرچه بتوانند اذیتش کنند.

علیا مخدره زینب علیها السلام انتظار داشت که لا اقل به کمر اسیران آل اللّه کمر بند ابریشم ببندند که در راه مورد آزار و اذیت قرار نگیرند ولی بمیرم الهی وقتی دید ریسمان سرخ به بازوان آنها می بندند دیگر تاب نیاورد و گریه سر داد که خدایا با این رفتار در مسیر شهرها و روستاها، با اینها چه رفتار و برخوردهائی خواهد شد.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

منابع:

مغازی واقدی، ج 2، ص 440

سیره ابن هشام، ج 3، ص 224

فروغ ابدیت، ج 2، ص 532

عوامل شکست کفار در غزوه احزاب

مهم ترین عوامل شکست سپاه دشمن در غزوه احزاب چنین بود:

ص:429

1 - انگیزه قبیله های غطفان و فزاره برای حضور در جنگ خندق علیه مسلمانان، طمع به محصولات خیبر بود که یهودیان آنجا به آنان وعده داده بودند.

بنابراین پیامبر اکرم هیئتی را فرستاد که با سران این قبایل پیمانی ببندند که یک سوم میوه های مدینه برای آنان باشد، به شرطی که با دشمنان همکاری نکنند. همین پیمان باعث شد که آنان از همکاری با دشمنان اسلام خودداری کنند و از تعداد دشمنان اسلام کاسته شود.

2 - کشته شدن عمرو بن عبدود و فرار دیگر مدعیان مبارزه، از میدان نبرد.

3 - مأموریت نعیم بن مسعود که تازه مسلمان بود نیز در شکست سپاه دشمن مؤثر بود. او به اهالی بنی قریظه گفت مدینه مرکز زندگی شماست؛ اگر دشمنان پیامبر بر او پیروز شوند، به هدف خود رسیده اند ولی اگر شکست بخورند فورا به مناطق خود برمی گردند، ولی شما در صورت شکست، همه چیز خود، از جمله تمام ثروت و دارایی خود را از دست می دهید. او با نقشه ای دیگر قریش را نسبت به بنی قریظه بدبین کرد و باعث شد همکاری بین آنان ادامه پیدا نکند.

4 - امداد غیبی و طوفانی شدن هوا هم که همه چیز را در اردوگاه دشمن به هم ریخت در شکست دشمنان اسلام بی تاثیر نبود. طوفان باعث شد ابوسفیان با ترس و وحشت و شتاب منطقه نبرد را به سوی مکه ترک کند.

منابع:

فروغ ابدیت، ج 2، ص 550

سیره ابن هشام، ج 3، ص 242

D8%A7%D8%AD%D8%B2%D8%A7%D8%A8SSOReturnPage
CheckRand
0%+D8%BA%D8%B2%D9%88%D9%87%+D8%AF%D8%B1
%+DA%A9%D9%81%D8%A7%D8%B1%+D8%B4%DA%A9
%D8%B3%D8%AA%+D8%B9%D9%88%D8%A7%D9%85%D
9%84%

یهودیت، با اعراب ازدواج کرده و از بسیاری از آداب آنها تأثیر پذیرفته بودند. به نظر می آید که قبایل یهودی (که اقلیتی از جمعیت مدینه را تشکیل می دادند) در کشاورزی پیشتاز بوده اند و در دورانی نیز از نظر سیاسی غالب بوده اند، ولی قدرت سیاسی آنها بعدها رو به افول گزارده بود.

حدود صد سال قبل از هجرت محمد از مکه به مدینه بین قبایل مختلف مدینه درگیری درگرفته و به تدریج تمامی اهالی مدینه وارد آن شده بودند. در این میان قبایل یهودی گهگاه در جبهه های مخالف هم می جنگیدند.

پس از رسیدن آنان به منطقه مدینه یهود بنی قریظه به ایشان پیوست، البته اینان از ابتدا در پیمان صلح با پیامبر بودند و این پیمان شکنی آنان پیشامد خطرناکی برای مسلمانان بود. آنان با پیمان شکنی خود، به جمعیت، و کمک دشمن افزودند بناچار مسلمانان بر آن شدند تا به خطوط دفاعی خود، خط دفاعی جدیدی بیفزایند. میان مسلمانان تعدادی از منافقان بودند که خبرهای ناگواری به آنها می دادند و در دل آنان رفته ایجاد خوف می کردند. مسلمانان را ترسی شدید فرا گرفته بود و بجز کسانی که خدا آنان را حفظ کرده بود - که البته زیاد نبودند - بقیه از ترس جانهایشان به لب رسیده بود. قرآن از حالات روانی که مسلمانان در آن برهه از زمان به سر می بردند نقل می کند:

«هنگامی که دشمنان از بالای سر و از پایین پای شما به طرف شما آمدند و هنگامی که چشمها نگران و دلها به حنجره ها رسیده بود و به خدا گمان بد می بردید، آن جا بود که مؤمنان آزمایش شدند و بشدت به خود لرزیدند. و هنگامی که منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری نفاق بود می گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده فریبکارانه به ما ندادند. و هنگامی که گروهی از آنان می گفتند: ای مردم مدینه! دیگر جای اقامت برای شما نیست پس باز گردید! و جمعی از آنان اجازه می خواستند از پیامبر] تا برگردند [و می گفتند: خانه های ما ناامن است، در حالی که ناامن نبود، آنان قصدی جزفرار از جنگ نداشتند.

بر خلاف آنان وضع روحی مشرکان بالا بود و پیروزی را در دسترس خود مشاهده می کردند آنان مدینه را محاصره کرده اند و کسی از اهل مدینه جرات بیرون

شدن از آن را ندارد. بخصوص موقعی اطمینانشان به پیروزی زیاد شد و روحیه شان بالا رفت که بنی قریظه تا حدی با آنها همدست شدند و مکیان را از حالت محاصره کردن خارج کردند و در وضع تهاجم رو در رو قرار دادند.

جنگ خندق با تمام مشکلاتی که برای مسلمانان ایجاد کرده بود و فشار دشواری که برای آنها داشت با نصرت الهی به سود مسلمانان پایان یافت و احزاب به سرعت به سوی مکه کوچ کردند. مسلمانان اثاثیه و خیمه و خرگاه دشمن را برداشته و پیروزمندانه به شهر بازگشتند.

پیغمبر خدا برای شستشوی سر و بدن و رفع خستگی به خانه آمد و به درون خیمه ای که دخترش فاطمه (علیه السلام) به همین منظور در خانه زده بود درآمد. پس از اینکه بدن را شستشو داده و بیرون آمد جبرئیل بر او نازل شد و دستور حرکت به سوی قلعه های بنی قریظه را داده و پیغمبر دانست که مأمور است بدون توقف به جنگ بنی قریظه برود.

پیغمبر خدا نماز ظهر را در مدینه خواند و بی درنگ لباس جنگ پوشید و به بلال دستور داد در مدینه جار زند که هر کس فرمانبر و مطیع خدا و رسول اوست باید نماز عصر را در محله بنی قریظه بخواند.

بنی قریظه که از ماجرا مطلع شدند، وارد قلعه های خود شده و به استحکام برج و باروی آ نها پرداختند و چون علی (علیه السلام) و همراهان او به پای قلعه های ایشان رسیدند آنان بالای دیوار آمده و شروع به دشنام دادن به آن حضرت و رسول خدا (ص) کردند.

محاصره یهود بنی قریظه شروع شد و تا روزی که تسلیم شدند و به وسیله مسلمانان از پای درآمدند بیست و پنج روز طول کشید.

یهود بنی قریظه که از محاصره به تنگ آمدند و حاضر به پذیرفتن اسلام و جزیه هم نشدند چاره ای جز تسلیم نداشتند، اما از سرنوشت خود بیمناک بودند. از این رو برای سران قبیله اوس که همپیمانان آنها بودند پیغام دادند که ما چاره ای جز تسلیم نداریم، اما شما باید به ما کمک کنید و با محمد مذاکره کنید تا درباره ما ارفاق کند. با این پیغام چند تن از افراد قبیله مزبور به نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفته و

در این باره با آن حضرت مذاکره کردند پیغمبر فرمود: «آیا حاضرید حکمیت آنها را به یک نفر از شما واگذار کنم؟» گفتند: «آری.»

فرمود: «سعد بن معاذ درباره ایشان حکم کند.» آنها پذیرفتند و سعدبن معاذ را به خاطر زخمی که داشت و نمی توانست به پای خود راه برود بر الاغی سوار کرده و بالشی برای او ترتیب دادند و به سوی قلعه های بنی قریظه حرکت دادند.

سعد گفت: «حکم من آن است که مردانشان کشته شوند و اموالشان قسمت شود و زنان و کودکانشان به اسارت درآیند.» و مسلمانان نیز به دستور رسول خدا (ص) بر طبق حکم او عمل کردند.

گفتار برخی تواریخ

در برخی تواریخ چنین آمده:

«قبیله اوس که با بنی قریظه پیمان داشتند به پیغمبر گفتند: بنی قُریْظه هم پیمان های ما هستند و از کاری که کردند پشیمان شده اند؛ با هم پیمان های ما هم مثل هم پیمان های خزرج (بنی قَینُقاع) رفتار کن] [. پیامبر داوری اسیران بنی قریظه را به سعد بن معاذ (رئیس قبیله اوس) واگذار کرد. بنی قُریْظه نیز رضا دادند.

در نهایت سعد رأی به این داد که مردان آنان کشته و زنان و فرزندان آنان اسیر گردند.

5. هنگام ظهور اسلام، سه قبیله یهودی (بنی قینقاع، بنی نضیر، بنی قُریْظه) در مدیته سکونت داشتند و علاوه بر آنان گروه هایی از جمله در خیبر و فدک (شمال مدینه) می زیستند. پیشرفت آئین جدید، کار را به نزاع و درگیری کشید و روابط محمد با یهودیان تیره شد و ادامه کشمکش ها به تبعید یهودیان انجامید.

دایره المعارف مصاحب (غزوه ی بنی قُریْظه)

سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صفحه

سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صفحه

نوشته ابن اسحاق، و نقل عین آن در تاریخ طبری

ص:433

پیامبر آن دسته از اسیران یهود را به عبدالله ابن ابی که هم پیمان آنان بود بخشید

D8%A8%D9%86%DB%8C%E2%80%8C%D9%82%D8%B1%
DB%8C%D8%B8%D9%87%/fa.wikipedia.org/wiki//:http

وقایع دیگرسال چهارم هجرت

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این سال به منظور سرپرستی از زنان بیوه ? مسلمان و مهاجرینی که شوهران مهاجر خود را در جنگها از دست داده و در شهر مدینه ج دور از وطن و قوم و خویشان خود ج در وضع اندوهباری زندگی می کردند دو زن دیگر را به عقد خود درآورد. یکی زینب دختر خزیمه و دیگری ام سلمه دختر أبی امیه مخزومی بود و نام ام سلمه هند بود. بدین ترتیب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن دو را نیز جزء همسران خود قرار داده و ضمن سرپرستی از آنها، آن دو را از غم و اندوه و غربت و نداری و عوارض دیگری که شهادت شوهرانشان به دنبال داشت نجات بخشید.

ام سلمه از زنان بزرگی است که صرفنظر از افتخار همسری با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در ایمان به خدا و روز جزا و پیروی از دستورهای پیغمبر بزرگوار اسلام به مرتبه ?

والایی رسید و پس از خدیجه ? کبری (س) در میان همسران پیغمبر از همگان گوی سبقت را در فضل و کمال ربود. پس از رحلت آن حضرت نیز با اینکه عمری طولانی کرد و آخرین همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود که از دنیا رفت، تا زنده بود حرمت خود و پیغمبر را نگاه داشته و کاری که مخالف شأن بانوی بزرگی چون او بود از وی دیده نشد و به حق ام المؤمنین بود.

در ماه شعبان سال چهارم مطابق قول مشهور خدای تعالی مولود جدیدی از فاطمه ? زهرا (س) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی ابی طالب (علیه السلام) عنایت فرمود و نام او را حسین گذاردند.

در همین سال فاطمه ? بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دنیا رفت، و گذشته از امیرالمؤمنین، رسول خدا نیز در مرگ او بسیار متأثر و غمگین شد.

جنگ خندق و جنگ اخیر (کانال سوئز)

براستی که عبور پسر عبدود از خندق در روز جنگ احزاب شبیه عبور اسرائیلیها بود از کانال سوئز در منطقه دریاچه های تلخ در جنگ تشرین اول سال 1973؛ اگر عمرو و یارانش در محکم کردن جای پاهاشان در طرف داخلی خندق موفق می شدند - همان طوری که اسرائیلیها در محکم کردن رد پایشان روی قسمت غربی کانال موفق شدند - تمام ارتش بت پرستان به جانب مدینه عبور کرده بودند و خطر ناشی از عبور عمرو از خطر گذر اسرائیلیها از کانال سوئز مهمتر بود. مسلمانان در جنگ احزاب، از کمکها و همپیمانهای عرب و غیر عرب که در اختیار مصریها بود بی بهره بودند.

با این تشابه بین دو جنگ قدیم و جدید، در می یابیم که میان آن دو فرقهای مهمی وجود دارد. زیرا که رفع خطر بت پرستان در جنگ احزاب تنها نتیجه دلاوری یک فرد و سرعت و حضور ذهن او بود. با این که رفع خطر اسرائیل نتیجه کوشش مصریها از حکومت، لشکر، توده مردم و شماری از عوامل داخلی و خارجی بود، تا آن جا که همه آنها برای رفع این خطر پشت به هم دادند (6).

و آنچه در جنگ احزاب روی داد، این بود که آن هسته اسلامی بی مانند در جهان به واسطه عمرو با خطری سهمگین روبرو شد. آن خطر را علی با دلاوری فوق العاده خود و حضور ذهن و سرعت عملش دفع کرد.

پی نوشتها:

1 - سوره احزاب، آیه 10-13.

2 - سوره احزاب آیه 23.

3 - سیره ابن هشام ج 2 ص 224.

4 - سیره ابن هشام ج 2.

5 - مستدرک ج 3 - ص 32.

آری اگر آن روز (زمان جمال عبد الناصر) با فداکاری و جانبازی مسلمانان اسرائیلیها از در بیرون رانده شدند بعدها به وسیله حاکمانی خائن چون

سادات و حسنی مبارک از دریچه برگشتند ! م.

ص:435

پی نوشت ها:

احزاب: 14-8.

واقدی رعب شدید مسلمانان را با این جمله مجسم می کند: «کان علی رؤسهم الطیر»: گویی بر سرشان پرنده نشسته بود. (محمد بن عمر بن واقدی، المغازی، تصحیح: مارسدنس جونز، بیروت، مؤسسه الاعلمی، (بی تا) ج 2، ص 470).

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهیم، چاپ اول، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، 1378 ه. ق، ج 13، ص 248.

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تهران، دار الکتب الاسلامیه، (بی تا) ج 20، ص 215 (به نقل از کراجکی).

محمد بن عمر بن واقدی، المغازی، تصحیح: مارسدنس جونز. بیروت، مؤسسه الاعلمی، (بی تا) ج 2، ص 471.

جریان پیکار سرنوشت ساز علی علیه السلام با عمرو بن عبدود، علاوه بر منابع پیشین، با اندکی تفاوت، در کتابهای یاد شده در زیر نیز نقل شده است: - بحار الانوار، تهران، دارالکتب الاسلامیه (بی تا) ج 20، ص 206-203. - الخصال، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، جامعه المدرسین فی الحوزه العلمیه قم، 1403 ه. ق، ص 560. - السیره النبویه، تحقیق: مصطفی السقا، ابراهیم الابیاری، و عبد الحفیظ شلبی، قاهره، مکتبه مصطفی البابی الحلبی، (افست مکتبه الصدر تهران) 1355 ه. ق، ج 3، ص 236. - الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، 1399 ه. ق، ج 2، ص 181. - الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی (بی تا) ص 54.

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تهران، دار الکتب الاسلامیه (بی تا) ج 20، ص 216.

المستدرک علی الصحیحین، تحقیق و اعداد: عبد الرحمن المرعشی، چاپ اول، بیروت، دار المعرفه، 1406 ه. ق، ج 3، ص 32.

منابع مقاله:

سیره پیشوایان، پیشوایی، مهدی

* تاریخ اسلام، دکتر علی اکبر فیاض، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، سال 1378

* تاریخ تحلیلی اسلام، سید جعفر شهیدی، مرکز نشر دانشگاه تهران، 1362

ص:436

* تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، انتشارات دلیل، سال 1380

الأحزاب 11:33.

الأحزاب 9:33 و 10.

جنود؛ اشاره به احزاب مختلف جاهلی مانند: قریش، عظفان، بنی سلیم، بنی اسد، بنی فزاره، بنی اشجع و بنی مره و طایفه ی یهود داخل مدینه دارد؛ و منظور از جنوداً لم تروه که به یاری مسلمانان آمدند، ممکن است همان فرشتگانی باشد که یاری آن ها نسبت به مؤمنان در غزوه ی بدر نیز صریحاً در قرآن مجید آمده است؛ یا منظور تقویت روحیه ی مؤمنان از طرف خداوند است. تفسیر نمونه، ج 17، ص 219.

بحارالانوار، ج 20، ص 215، این حدیث را از کراجکی نقل می کند.

ابن اثیر، تاریخ کامل، ج 2، ص 184، به نقل از تفسیر نمونه.

الأحزاب 13:33.

الأحزاب 14:33.

الأحزاب 15:33.

تفسیر قرطبی و تفسیر فی ظلال، ذیل آیات مورد بحث.

آلوسی در روح البیان، ذیل آیات مورد بحث این قول را نقل کرده است.

الأحزاب 16:33.

الأحزاب 17:33.

ترجمه ی ارشاد مفید، ج 1، ص 89 و 90.

الأحزاب 25:33.

بحارالأنوار، ج 39، ص 1.

بحارالأنوار، ج 20، ص 216.

مجمع البيان، ج 9، ص 252.

ابن اثير، تاريخ كامل، ج 2، ص 120 و بحارالأنوار، ج 20، ص 208.

الأحزاب 9:33.

مجمع البيان، ج 4، ص 552.

الأنفال 56:8.

مولوی در دفتر اول مثنوی معنوی خود، ابیات 3721 تا 3810، به تفصیل، جریان نبرد امام علی علیه السلام و عمروبن عبدود را آورده است. در اینجا، فقط به چند بیت از آن شعر بلند اشاره می کنیم:

از علی آموز اخلاص عمل شیرحق را دان مُنزّه از دغل

در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری برآورد و شتافت

او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی

در زمان انداخت شمشیر آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی

گشت حیران آن مبارز زین عمل وز نمودن عفو و رحمت، بی محل

گفت برمن تیغ تیزافراشتی از چه افکندی مرا بگذاشتی

گفت من تیغ از پی حق می زنم بنده حقم نه مأمور تنم

شیر حقّم، نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا

که نیم، کوهم ز حلم و صبر و داد کوه را کی در رباید تند باد

تیغ حلمم گردن خشمم زده است خشم حق بر من چو رحمت آمده است

پدیدآورنده: سوری، محمود

زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از سپری کردن اتفاقات مختلف در بین راه، در روز دوازدهم ربیع الاول به یثرب رسید. بعد از ورود پیامبر به یثرب این شهر به مدینه النبی مشهور شد. بسیاری از بزرگان شهر در محله ای به نام قبا که خارج از مدینه بود به پیشواز رفته بودند و استقبال گرمی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) کردند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) سه روز در قبا اقامت کرد. در آنجا مسجدی را بنا کرد که به مسجد قبا معروف است (برخی بر این عقیده اند که آیه معروف لا تَقُمْ فِيهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ (توبه 108» در مورد همین مسجد نازل

شده). و منتظر ماند تا علی (علیه السلام) از مکه به ایشان برسد. علی (علیه السلام) بعد از اینکه امانت های پیامبر را به صاحبانش بازگرداند، به همراه خانواده

پیامبر سه روز پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مکه حرکت کرد و در قبا به پیامبر رسید. نقشه مدینه هنگام هجرت رسول الله (صلی الله علیه و آله)

پیامبر در روز جمعه به سمت مدینه حرکت کرد در بین راه در میان قبیله بنی سالم بن عوف اولین نماز جمعه را به جا آورد. تمام بزرگان شهر و روسای قبایل می خواستند که پیامبر افتخار میزبانی خودش را به آنها بدهد، پیامبر با تدبیری مناسب و برای اینکه تبعیض قائل نشود فرمود: هر کجا که شترم بنشیند همانجا اتراق می کنم. شتر در محله بنی النجار (که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) از طرف مادر خویشاوند بودند) و بر در خان ? ابوایّوب انصاری فرود آمد. ابو ایوب با خوشحالی وسایل پیامبر را به خانه خودش برد. در مقابل خانه قطعه زمین بایری بود که به دو برادر یتیم و خردسال تعلق داشت. پیامبر آن زمین را از ولیّ آنها خریداری کرد و در آنجا مسجد بنا کرد و هم اکنون نیز بنای مسجدالنّبی در همان منطقه است. پیامبر به همراه اصحاب و یاران در آن زمین شروع به ساختن مسجد کردند. مسجد سقف نداشت اما گوشه ای از مسجد را سرپوشیده ساختند تا یاران و اصحاب فقیر و مستمند در آن زندگی کنند. یاران و اصحابی که در این مکان زندگی می کردند به «اصحاب صُفّه» مشهور شدند. پس از پایان کار مسجد دو خانه برای سوده و عایشه (همسران پیامبر) ساختند.

مدتی پس از ساخت مسجد اذان مقرر شد و بلال موذن مخصوص پیامبر و مسجد شد.

اولین عهدنامه مسلمین

زمانی که پیامبر وارد مدینه شد. معادلات قدرت در مدینه شکل تازه ای به خود گرفت اکثریت مردم مسلمان شده بودند و مهاجرین و انصار در کنار یکدیگر با مسالمت و دوستی زندگی می کردند. از سوی دیگر افرادی بودندکه با ورود پیامبر از قدرت آنها کاسته شد بنابراین میانه خوبی با پیامبر نداشتند بعضی از این افراد از مدینه رفتند مثل ابوعامر معروف به عامر و گروهی دیگر در مدینه ماندند و وجهه ای منافق گونه به خود گرفتند. مهمترین این افراد عبدالله بن ابَیّ بود همانطور که گفتیم قرار بود عبدالله بن ابیّ ریاست مدینه را برعهده بگیرد که با ظهور اسلام در

مدینه بساط او برچیده شد. عبدالله بن ابی به ظاهر اسلام آورد اما در خفا با یهودیان برای براندازی دین جدید لحظه شماری می کرد قرآن کریم در آیات بسیاری پرده از نیات و اعمال سوء منافقین برداشته و در آیه ای می فرماید: إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللّهِ وَ اللّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ

هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند. «ما شهادت می دهیم، که یقینا تو رسول خدایی! و خدا می داند که تو فرستاد ؟ اویی و خدا گواهی می دهدکه منافقان دروغ می گویند (منافقون 1)

گروه دیگر در مدینه یهودیان مدینه بودند که سابقه دیرینه در این شهر داشتند.

یهودیان اهل کتاب بودند و قبلا گفتیم که آنها منتظر ظهور پیامبری در آخرالزّمان بوده اند. با اینکه دو تن از علمای و احبار یهود به نامهای خُوَیریق و عبدالله بن سَلام اسلام آوردند و در تمام مجادلات بر علیه یهود و به نفع پیامبر نظر می دادند اما اکثریت یهودیان به خاطر از دست ندادن منافع خود پیامبر را انکار کردند و چنانکه خواهیم خواند سعی در براندازی اسلام و حکومت تازه تاسیس مسلمین داشته اند.

پیامبر با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی و سیاسی مدینه اولین کاری که کرد همان پیمان اخوت میان مهاجرین و انصار بود و به این ترتیب بذر اتحاد و انسجام را در حکومت نوپای اسلامی پخش کرد. دومین حرکت مدبرانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نوشتن عهد نامه با یهود بود تا وظایف و حقوق هر گروه را مشخص کند.

اما متن عهدنامه:

«این نوشته ای است از محمد پیغمبر بین مومنان و مسلمانان از قریش و یثرب و هرکه پیرو آنان باشد و بدان ها بپیوندد و با ایشان جهاد کند. اینان یک امتند جدا از دیگر مردم. مهاجران از قریش به رسمی که داشتند خون بها را میان خود قسمت می کنند. وفدیه اسیران خویش را به عدالت و رسمی که میان مومنان است می پردازند.

بنی عَوف به رسمی که داشتند خون بها را میان خود قسمت می کنند. و هر طایفه ای فدیه اسیران خویش را بر طبق عدالت و معروف بین مومنان

می پردازد. بنی

ص:440

ساعده، بنی حَرث، بنی جُشم، بنی النجار، بنی عمرو بن عوف، بنی نبیت، بنی اوس، هر طایفه ای دین های پیشین و فدیه اسیران را به عرف و عدالت بین مومنان تقسیم می کنند. مومنان، عیالوار گران وام را بی آن که خون بها یا فدیه او را بپردازند وانمی گذارند.

هیچ مومنی با مولای مومنی پیمان نمی بندد مگر با رخصت او. مومنان پرهیزگار علیه کسی از آنان که ستم کند یا خواهان ستم یا گناه یا فسادی بین مسلمانان باشد، همدست خواهند بود، هرچند که این ستمکار یا متجاوز فرزند یکی از ایشان باشد. هیچ مومنی مومن دیگر را به خون کافری نباید بکشد، و کافری را علیه مومنی نباید یاری کند. عهدی که برای خدا بسته می شود یکی است و پست ترین مسلمانان اگر کسی را در پناه خود آورد همه آن را می پذیرند. مومنان جدا از دیگر مردم ولیّ یکدیگرند. هر که از یهودیان پیرو ما باشد بی آن که بدو ستمی رود یا کسی علیه او یاری شود از مواسات و یاری ما برخوردار خواهد بود. آشتی مومنان یکی است (یکی که آشتی کرد همه آن را می پذیرند) و هنگام جنگ در راه خدا نمی شود با یکی از مومنین آشتی کرد و بادیگری نه، بلکه باید آشتی بر اساس عدالت بین همه رعایت شود. جنگجویانی که همراه ما جنگ کنند هر دسته از آنان جانشین دسته دیگر خواهد شد. مومنان در خونهایی که از آنان در راه خدا ریخته می شود بعضی دیگری را بازمی دارد (یکی جای دیگری را می گیرد). مومنان پرهیزگار بر راست ترین و استوارترین راه قرار خواهندداشت. هیچ مشرکی مالی یا انسانی ازآنِ قریش را در پناه خود نخواهد گرفت ومیان او ومومنی حائل نخواهد شد. هر که مومنی را بدون گناهی بکشد و این قتل ثابت گردد باید در مقابل کشتن او قصاص شود، مگر این که اولیای مقتول رضایت دهند. مومنان همه بر ضد این قاتل خواهند بود و جز قیام علیه بر آنان روا نیست. هرمومنی که بدین پیمان نامه گردن نهد و به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشدنباید کسی را که بدعتی پدید آورده (مرتکب کاری زشت شده) یاری کند، یا او را پناه دهد. کسی که چنین کسی را یاریکند یا اورا پناه دهد لعنت خدا و غضب او تا روز قیامت بر وی باد ! از چنین کسی در مقابل کردار زشتی که مرتکب شده مالی و یا معادلی گرفته نخواهد شد

(بلکه باید کیفری را که مستحق آن است بیند). شما مسلمانان هرگاه در چیزی اختلاف پیدا کردید بازگشت آن به خدا و داوری محمد است. به یهودیان که با مسلمانان در کارزار شرکت کنند انفاق خواهد شد. یهودیان بنی عوف امتی هستند متحد با مومنان، یهود پیرو دین خود و مسلمانان پیرو دین خود خواهند بود. خود می دانند و بندگانشان، مگر کسی که ستم کند یا مرتکب گناهی شود که در این صورت، خود و کسان خود را هلاک کرده است. یهود بنی النجار (در حقوق اجتماعی) مانند یهود بنی عوف خواهند بود. یهودیان بنی حرث و بنی ساعده و یهودیان بنی جُشَم و یهودیان بنی اوس و یهودیان بنی ثَعلَبَه مانندیهودیان بنی عوفند مگر کسی که ستم کند و مرتکب گناهی شود که در این صورت جزوخود اهل خود را هلاک نکرده است.... جَفنَه تیره ای است از بنی ثَعلَبه و در حقوق مانند آن هاست. بنی شُطَیبَه در حقوق اجتماعی مانند یهودیان بنی عوفند و وفای به عهد مانع از پیمان شکنی خواهد بود. موالی ثعلبه مانند خود آنان هستند. کسان یهود نیز مانندآنان هستند (از حقوق این پیمان بهره مند خواهند بود) و جز با اجازت محمد (صلی الله علیه و آله) کسی از آنان را نباید از این پیمان بیرون کرد. هیچ کس را به کیفر جراحت وارد کردن نباید بازداشت کرد. کسی که بناگاه دیگری را بکشد خود و کسان خود را به کشتن داده است، مگر آنکه ستمدیده ای باشد. خدا با کسی است که وفای به عهد کند. نفقه یهودیان بر یهودیان ونفقه مسلمانان بر مسلمانان است.

آنان باید با کسی که با امضا کنندگان این پیمان می جنگد بجنگند و به آنان که بدان گردن نهاده اند خیرخواه و یاور باشند. وفای به عهد مانع پیمان کشنی است. کسی که جانب هم سوگند را رعایت نکند گناهی نکرده مگر آن که آن هم سوگند مظلوم باشد. به یهودیان مدام که همراه مسلمانان بادشمن بجنگند انفاق خواهد شد. درون یثرب برای امضا کنندگان این پیمان، حرم شمرده می شود (کسی نمی تواند در آن جا به کسی آسیب برساند). حق همسایه ای که زیانی نرساند یا گناهی نداشته باشد مانند خود انسان است.

به پردگی (حرم) کسی پناه داده نمی شود مگر با اجازه آن کس. هر گونه خلاف که بین حاضران در این پیمان باشد و بیم آن برود که به فسادی گراید داوری آن به

خدا و پیغمبر واگذار می شود خدا با آنچه در این پیمان نامه به پرهیز گاری و تقوی نزدیکتر است خواهد بود. به قریش و کسانیکه قریش را یاری کنند پناه داده نخواهد شد. با کسانی که ناگهان به یثرب بتازند باید بجنگند و اگر آشتی خواهند با آنان آشتی خواهد شد. اگر چنین کاری کردند پذیرفتن آشتی بر ذمه مومنان است، مگر با کسی که با دین به پیکار برخیزد. هر کس از حاضران در یان پیمان نامه از جانب قوم خود نیز نسبت به پیمان تعهد دارد. یهودیان اوس و موالی آنان از حقوقی که در این پیمان است برخوردار خواهند بود. با کسی که بدین پیمان وفادار باشد به نیکویی رفتار خواهد شد. خدا باکسی است که بدین پیمان نامه وفادار بماند. این پیمان نامه از ستمکار و گناهکار پشتیبانی نمی کند هر کس از یثرب بیرون رود و یا در آن بماند در امان است، مگر آن که ستمکار یا گناهکار باشد. خدا پناه نیکوکار و پرهیزگار است و محمد رسول الله»

مکه، قبله جدید مسلمین

قبله مسلمانان بیت المقدس بود و به آن سمت نماز می خواندند. یهودیها همین مسئله را دستاویز قرار دادند و بر پیامبر خرده میگرفتند و می گفتند محمد تا کنون قبله نداشت و ما قبله را به او نشان دادیم. این امر خاطر پیامبر را مکدر کرده بود و در دل دوست داشت که کعبه قبله مسلمین باشد. در یک از ماه شعبان در سال دوم هجری (هفده ماه پس از هجرت)، پیامبر در مسجد بنی سَلمَه مشغول نماز ظهر بود که در وسط نماز دستور تغییر قبله به سمت کعبه نازل شد:(قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ وَ إِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ لَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمّا یَعْمَلُونَ) (بقره 144)

تغییر قبله برای یهود و منافقین گران تمام شد. و آنها این بار می گفتند که چرا تاکنون به سمت بیت المقدس نماز می خواندید و این آی ? شریفه نازل شد.

سَیَقُولُ السُّفَهاءُ مِنَ النّاسِ ما وَلاّهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِی كانُوا عَلَیْها قُلْ لِلّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ (142)

به زودی بی خردان مردم می گویند چه چیز برگرداند ایشان را از قبله شان که بر آن بودند. بگو شرق و غرب از آنِ خداست، هر که را می خواهد به راه راست هدایت می کند (بقره 142)

مدتی پس از تغییر قبله روز ? ماه رمضان واجب شد و پیامبر در آخر رمضان زكوه عید فطر را معین كرد و در اولین روز شوال اولین عید فطر مسلمین را به نماز عید ایستاد.

جنگ با كفارقریش

در سال دوم هجرت جنگ های مسلمانان با مشركان قریش آغاز شد. مسلمین با حمله به كاروانهای تجاری قریش سعی درناامن كردن تجارت و راه بازرگانی قریش آنها می كردند. جنگ هایی كه پیامبر در آن حضور پیدا می كرد «غزوه» نام داشت و به جنگ هایی كه پیامبر در آنها حضور نداشت «سریه» می گفتند. هرگاه پیامبر برای جنگ از مدینه خارج می شد یكی از اصحاب خود را جانشین خود در مدینه می كرد.

اولین غزوه، غزوه ابواء بود كه به آن غزوه دوّان هم می گویند. و بعد از آن غزوه بواط بود كه در هر دو غزوه سپاه اسلام به دنبال كاروان قریش رفتند اما بدون درگیری بازگشتند. در این گیر و دار شخصی به نام عامربن كُرَیز به اطراف مدینه حمله كرد و گله های مردم را غارت كرد. پیامبر او را تا سرزمین بدر دنبال كرد و او را نیافت. به همین مناسبت به این غزوه، غزوه بدر اولی می گویند.

در ماه جمادی الاول سال دوم هجرت، خبر دادند كه كاروان قریش به سركردگی ابوسفیان از مكه به شام می رود. پیامبر با دویست نفر و سی شتر به دنبال كاروان تا ذات العَشیره رفت اما كاروان از آن محل گذشته بود. پیامبر در آنجا با دوقبیله بنی مُدلِج و بنی ضَمره پیمان یاری بست. و این اولین پیمان مسلمین در خارج از مدینه بود.

در اواخر ماه جمادی الثانی همان سال پیامبر عبدالله بن جَحش اسدی را با هشت یا دوازده نفر از مهاجرین به نَخله در نزدیكی مكه فرستاد تا درباره

قریش اطلاعات کسب کند. گروه مسلمین در نخله کمین کردند و با کاروانی از قریش روبرو

شدند که به سمت مکه می رفت عبدالله بن جحش بر سر کاروان تاختند و رئیس کاروان را به نام عمرو بن الحَضرَمی کشتند و با اموال تجاری و دو اسیر به مدینه بازگشتند. این حمله در ماه رجب انجام گرفت و رجب یکی از ماههای حرام بود.

قریش و یهود این کار مسلمین را نکوهش می کردند و حتی مسلمین نیز با این کار عبدالله بن جحش و یارانش مخالفت کردند و او را سرزنش کردند. تا اینکه آیه نازل شد و بر درست بودن عبدالله بن جحش و یارانش صحّه گذاشت:(یَسْئَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِیهِ قُلْ قِتالٌ فِیهِ کَبِیرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ وَ کُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ إِخْراجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَکْبَرُ عِنْدَ اللّهِ وَ الْفِتْنَهُ أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا یَزالُونَ یُقاتِلُونَکُمْ حَتّی یَرُدُّوکُمْ عَنْ دِینِکُمْ إِنِ اسْتَطاعُوا وَ مَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَیَمُتْ وَ هُوَ کافِرٌ فَأُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ) (217)

از تو، در باره جنگ کردن در ماه حرامها، سؤال کنندگان می کنند... بگو: «جنگ در آنان)، (گناهی) بزرگ است؟!» ولی جلوگیری از راه خدا (و گرایش مردم به آیین حق) و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام» و اخراج آنان)، نزد خداوند مهمتر از آن است؟!» و ایجاد فتنه ای (و محیط نامساعد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان بازمی دارد) حتی از قتل بالاتر است اینها پیوسته با شما پیکار می کنند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند... (بقره 217)

جنگ بدر

در همان سال دوم هجرت به پیامبر خبر دادند که ابوسفیان با کاروان تجاری از شام به مکه بازمی گردد. نقل است که کاروان قریش هزار شتر و حدود پنجاه هزار دینار به همراه داشت. پیامبر به همراه سیصد و سیزده تن از یارانش به دنبال کاروان رفتند و در منطقه بدر، کمین کردند. ابوسفیان از این قضیه خبردار شد و از مسیر دیگری راه مکه را پیش گرفت و پیکی را زودتر به مکه فرستاد تا خبر دهد که کاروان قریش در خطر است (اکثر قبایل مکه در این کاروان سهم داشتند). وقتی خبر به مکه رسید ابوجهل به همراه نهصد سوار به سرعت به سمت بدر حرکت کرد. سپاه

قریش وقتی به بدر رسید خبردار شد که کاروان تجاری به سلامت به مکه بازگشته.

اما ابوجهل که یکی از روسای قریش بود قبل عمرو بن حضرمی را بهانه کرد و از قلت سپاه اسلام و شوکت سپاه قریش سخن به میان آورد. به ناچار دو طرف در مقابل هم اردو زدند. مسلمین زودتر از مشرکین چاه آب را به تصرف خود درآوردند و مشرکین تشنه ماندند. لذا در مقابل سپاه اسلام صف کشیدند. و جنگ آغاز شد.

پیامبر در زیر سایبانی جنگ را نظاره می کرد و عده ای از اصحاب محافظ او بودند و بقیه در میدان به جنگ مشغول بودند. پس از مدتی سپاه قریش با اینکه از حیث عدد و تجهیزات از مسلمین برتر بودند با این حال شکست سختی خوردند. هفتاد تن از بزرگان قریش از جمله ابوجهل که یکی از سرسخت ترین دشمنان پیامبر بود در این جنگ کشته شد. هفتاد نفر از قریش هم اسیر شدند که از آن جمله می توان از عموی پیامبر عباس نام برد. از سپاه اسلام تنها چهارده نفر شهید شدند.

در جنگ بدر رشادت و پهلوانی دو نفر کاملا متمایز بود. علی (علیه السلام) که بسیاری از ابطال عرب را در این جنگ به هلاکت رساند و پیروزی اسلام را قطعی کرد. و دیگر حمزه عموی پیامبر که یکی از استوانه های سپاه اسلام بود.

کشتگان را در چاهی انداختند. و با اسرا و غنائم بسیار به طرف مدینه به راه افتادند. در میان سپاه اسلام بر سر غنائم اختلاف شد و کسانی که در میدان جنگیده بودند می خواستند از کسانی که محافظ پیامبر بودند بیشتر سهم ببرند که آیه نازل شد: يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (1)

از تو درباره انفال (غنایم، و هرگونه مال بدون مالک مشخص) سؤال کنندگان می کنند؛ بگو: «انفال مخصوص خدا و پیامبر است؛ پس، از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید! و خصومتهایی را که در بین شماست، آشتی دهید! و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید اگر ایمان دارید! (انفال 1)

بنابراین پیامبر غنائم را به طور مساوی تقسیم کرد و به مدینه بازگشت. این اولین پیروزی مسلم اسلام بر کفار بود و لذا روحیه مسلمین را تقویت کرد. قریش را تضعیف کرد و نظر دیگر قبایل را درباره اسلام تغییر داد.

جنگ با یهود

سابقا اشاره کردیم که یهودیان از نفوذ و قدرت گرفتن اسلام راضی نبودند و منافع خود را در خطر می دیدند. پیامبر در ابتدای ورود به مدینه با آنها با ملاطفت رفتار کرد اما هر چه می گذشت خباثت ها و خیانت های یهودیان مدینه، بیشتر آشکار می گشت و بالتبع سبب شد که طرز رفتار مسلمین نیز با آنها تغییر کند. قرآن کریم در آیات بسیاری از سوره بقره تاریخ سیاه و پرفراز و نشیب این قوم را به تصویر می کشد و از پیامبرکشی ها و شرک ورزیدن آنها به خداوند متعال پرده بر می دارد.

هنوز چند هفته از پیروزی دلنشین جنگ بدر نگذشته بود که یهودیان بنی قینُقاع عهدنامه را نقض کردند. بنی قینقاع در بیرون شهر مدینه، درون یک قلع زندگی می کردند و بازاری در مدینه به نام آنها بود. روزی یکی از زنها مسلمان در بازار یهودیان نشسته بود. یکی از یهودیان دامن او را به پشت وی گره زد. وقتی زن بلند شد، دامنش بالا رفت و یهودیان به او خندیدند و او را مسخره کردند. زن به استغاثه از مسلمین و اعراب کمک خواست. یکی از اعراب مرد یهودی را کشت و نزاع بالا گرفت. وقتی پیامبر از این ماجرا آگاه شد به بنی قینقاع گفت شما پیمان را شکسته اید و اگر بخواهید اینجا بمانید باید تسلیم شوید. آنها به درشتی جواب دادند و گفتند ما قریش نیستیم که از شما شکست بخوریم و اگر با ما جنگ کنی عاقبتی جز شکست نخواهی داشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) قلعه آنها را به محاصره در آورد و بعد از پانزده روز بنی قینقاع به ناچار تسلیم شدند. در این میان عبدالله بن ابی با اصرار فراوان حکم قتل را به تبعید، تبدیل کرد. و یهود بنی قینقاع را به شام تبعید شدند.

این جنگ در ماه شوال سال دوم هجرت رخ داد.

در آخر ذی الحجه همان سال ابوسفیان به سبب نذری که کرده بود با دویست تن به نخلستان های مدینه حمله کرد و قسمتی از نخلستان ها را به آتش کشید. پیامبر و گروهی از یارانش به دنبال او شتافتند اما ابوسفیان به سرعت فرار کرد. این غزوه به غزوه سَویق مشهور شد.

بعد از جنگ بدر و در اواخر سال دوم و اوائل سال سوم هجری سه غزوه یا سریه به وقوع پیوست که فقط به گفتن نام آنها بسنده می کنیم. غزوه قَرقَرَه الکُدر و ذی امَر

و سریه قَرَدَه که در سریه قرده غنیمت زیادی به مسلمین رسید و فقط خمس آن که سهم رسول بود بیست هزار درهم بود. همچنین از وقایع سال دوم هجرت می توان به ازدواج علی (علیه السلام) و فاطمه (س) اشاره کرد که تفصیل این واقعه را می توانید در سایت تخصصی تاریخ اسلام مطالعه فرمایید.

جنگ احد

پس از شکست سنگین قریش در جنگ بدر، ابوسفیان رئیس و همه کاره مکه و قریش شد چراکه ابوجهل در جنگ بدر کشته شد و چند روز پس از جنگ ابولهب نیز مُرد. و ابوسفیان بزرگ قریش شد. تمام فکر و ذکر قریش این بود که انتقام شکست بدر را بگیرند حتی نوشته اند که بعد از جنگ بدر، مردم مکه از گریه کردن و عزاداری منع شدند تا عقده و غضب خود را در جنگ بعدی تخلیه کنند.

ابوسفیان توانست به کمک هم پیمانانش هزار مرد و دویست سوار و هزار شتر جمع آوری کند. و به طرف مدینه به راه افتاد. عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر که در پس از اسارت در جنگ بدر آزاد شده بود، نامه ای به پیامبر نوشت و او را از تصمیم قریش آگاه ساخت. کفار قریش در عرض ده روز به ذوالحُلَیفه رسیدند و از آنجا به سمت شمال مدینه حرکت کردند و در دامنه کوه احد فرود آمدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اصحاب را مسجد جمع کرد و از آنها مشورت کرد پیامبر در این شورا عبدالله بن ابیّ را نیز فراخواند. اکثر بزرگان مدینه و از جمله عبدالله بن ابیّ بر این عقیده بودند که از شهر خارج نشوند و دشمن را به شهر بکشانند و پیامبر نیز با این نظر موافق بود.

اما جوانان که پر شور و هیجان تر بودند جنگ در صحرا را مناسب مید انستند و چون اکثریت با آنها بود پیامبر نظر آنها را قبول کرد. و برای رفتن به صحرا آماده شد.

پیامبر با هزار مرد از مدینه خارج شد در بین راه عبدالله بن ابیّ با سیصد تن از یارانش به نشانه اعتراض از لشگر خارج شد و به مدینه بازگشت. عبدالله بن ابی می گفت پیامبر نظر بچه ها را بر نظر من ترجیح داده است و این آیه در حق او نازل شد:

وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نافَقُوا وَ قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا قاتِلُوا فِی سَبِيلِ اللّهِ أَوِ ادْفَعُوا قالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتالاً لاَتَّبَعْناكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمانِ يَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَيْسَ فِی قُلُوبِهِمْ وَ اللّهُ أَعْلَمُ بِما يَكْتُمُونَ

و نیز برای این بود که منافقان شناخته شوند؛ آنگاه که به ایشان گفته شد: «بیایید در راه خدا نبرد کنید یا (حداقل) از حریم خود، دفاع نمایید !» گفتند: «اگر می دانستیم جنگی روی خواهد داد، از شما پیروی می کردیم، اما می دانیم جنگی نمی شود. آنها در آن هنگام، به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان؛ به زبان خود چیزی می گویند که در دل آنها نیست و خداوند از آن چه کتمان می کردید آگاهتر است. (آل عمران 167)

بنابراین سپاه اسلام هفتصد نفر بود که فقط دو اسب داشت و صدنفر زره پوشیده بودند. در روز نبرد پیامبر عبدالله بن جُبَیر را به همراه پنجاه نفر تیرانداز بر دامنه کوه احد نگاه داشت و به او گفت: مواظب باش که سوار نظام دشمن از پشت به ما حمله نکند و جنگ به سود یا به زیان ما باشد تو و یارانت از اینجا حرکت نکن.

جنگ آغاز شد و پس از مدتی نشانه های شکست قریش آشکار شد. تیراندازان که نگهبان کوه بودند، به خیال اینکه جنگ با پیروزی تمام شده است به میدان رفتند تا از قافله تقسیم غنائم عقب نمانند. از آن سو وقتی خالدبن الولید کوه را از نگهبان خالی دید با سواران خودش از پشت مسلمین را دور زد و دیگر افراد قریش هم از جلو حمله کردند و کار بر مسلمین دشوار شد و صفحه جنگ به نفع قریش برگشت.

مسلمین فرار کردند و جز عده کمی باقی نماندند. قریش به سمت مقر پیامبر یورش برد و پیامبر زخمی شده و در گودالی افتاد. قریش به گمان اینکه محمد (صلی الله علیه و آله) را کشته اند به شادی پرداختند و شایع کردند که محمد کشته شد. مسلمانان بیش از پیش نا امید شدند و به کوههای اطراف فرار کردند از جمله افراد نامداری که در این جنگ گریختند می توان از عمر بن الخطّاب و عثمان بن عفّان نام برد. علی (علیه السلام) و گروهی از اصحاب وفادار دور پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گرفتند و هر چه قریش سعی کردند که به محمد دست یابند، نتوانستند. ابوسفیان از پیروزی ناگهانی سرمست بود، دائم فریاد می زد «اُعلُ هُبَل» یعنی زنده باد هبل (هبل اسم یکی از چهار بت بزرگ عرب بود) ابوسفیان به مسلمانان

گفت وعده ما و شما، سال آینده در بدر. علی الجمله با اینکه سپاه اسلام پراکنده شده بود اما ابوسفیان به مدینه حمله نکرد. بسیاری از

مورخین علت آن را، ترسی و وحشتی می دانند که خدا در دل او افکنده بود. کما اینکه آیات قرآن نیز موید این نظر است. تعداد شهدای مسلمان را در این جنگ 74 نفر ذکر کرده اندو از کفار 20 نفر مردند. از شهدای معروف و نامدار جنگ احد، حمزه عموی پیامبر بود که توسط غلام حبشی به نام جُبَیربن مُطعِم به شهادت رسید. فردای آن روز پیامبر تمام سپاه را فراخواند و تمام اصحاب با وجود زخم و خستگی با پیامبر تا منطقه حمراء الاسد رهسپار شدند تا به دشمن بفهمانند که سپاه اسلام هنوز به قوت خود باقی است و در ضمن خیالشان از عقب رفتن دشمن آسوده باشد.

در همین سال یعنی سال سوم هجری امام حسن مجتبی (علیه السلام) به دنیا آمد.

غزوه احد

الف - غزوه احد

ب - 7 رمضان سال سوم هجری

ج -

د -

ه - دره احد سرراه مدینه و مکه واقع در عربستان

و - رهبر سپاه اسلام: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رهبر سپاه کفر: ابوسفیان

ز - شکست قریش در جنگ بدر - تبلیغات کفار بویژه ابوسفیان علیه اسلام و زنده نگه داشتن کینه کشته شدگان بدر و بدست آوردن اعتبار از دست رفته در بدر که بسیار برای آنها گران تمام شده بود.

ح - اسلامی

کلید واژه: تاریخ صدر اسلام - تاریخ اسلام - بدر - ابوسفیان - احد - هندجکرخوار - حمزه - علی

(علیه السلام) - محمد (صلی الله علیه و آله).

غزوه احد در 7 رمضان سال سوم هجری رخ داد و از این واقعه بیش از 1400 سال می گذرد. این واقعه در دره احد واقع که در سرراه مکه و مدینه قرار داشت رخ

ص:450

داد.

رهبر سپاه اسلام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بودند و رهبر سپاه کفر ابوسفیان بود. علت این جنگ که از جانب کفار آغاز شده بود ناشی از شکست سنگین و حقارت بار بدر بود وهمچنین تبلیغات ابوسفیان و کفار قریش برای انتقام گرفتن از مسلمانان به خاطر کشتگان بدر بود وهمچنین تازه نگه داشتن کینه قریش نسبت به مسلمانان و همچنین به دست آوردن اعتبار گذشته و آبروی ازدست رفته و ازهمه مهمتر سرکوب مسلمانان و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بود. این واقعه، واقعه ای اسلامی می باشد.

تاریخ صدر اسلام آکنده از فراز و نشیب های فراوانی است از این فراز و نشیب های فراوان می توان به غزوات و سریات صدر اسلام نام برد که حضرت رسول در زمان حیات خود با کفار انجام دادند تعداد غزوات ایشان 26 یا 27 غزوه است یکی از غزوات محمد غزوه احد است که توانست تاثیری شکرف برحکومت اسلامی تازه تاسیس اسلامی بگذارد.

در جنگ بدر هنگامی که کفار شکست سختی خواند و حیثت آنان به خصوص قریش لکه دار شد و از یک سپاه کوچک سیصد نفری شکست مفتضحانه ای خورده بودند و ابوجهل فرمانده سپاه کشته شده بود و ابولهب از شدت تاثر دق مرگ شده کفار تصمیم گرفتند که انتقام سختی از مسلمین بگیرند.

در نبرد بدر هریک از کفار قریش یکی از کسان خود را ازدست داده بودند و در اندوه و ماتم به سر می بردند اما ابوسفیان و سران کفار اعلام کرده بودند.

کسی حق ندارد برای کشتگان بدر اشکی بریزد تا داغ ازدست رفتگان تازه بماند و آتش کینه و انتقام روشن بماند.

از منظر تبلیغاتی جنگ بدر اسلام را و حکومت اسلامی را بیمه کرد و آن را به تمام قبایل عربستان بشناساند و نشان داد چگونه یک نیروی کوچک و بدون امکانات 300 نفری به یک لشکر هزار نفری با تجهیزات فراوان چیره شد این امر باعث تبلیغات زیادی برای مسلمانان شد و آنان را نزد قبایل دیگر عرب به عنوان یک نیروی قدرتمند که درآینده حرفهای زیادی برای گفتن دارد نشان داد و از سوی دیگر قریش و مکیان ازنظر سیاسی وجهه خود را ازدست داده بودند و از نظر

اقتصادی هم زندگی و خان و مان خود را برای بازرگانی در خطر می دیدند و نمی خواستند مسلمانان به عنوان نیروی برتر مانع کاربازرگانی آنها شوند و مهمترین مسئله دیگر که کینه قریش را بیشتر می کردمسئله مذهبی و ایدئولوژیک بود که پیامبر بتهای آنها را رد می کرد و این امر برای آنها بسیار گران بود. و درصدد سرکوب هرچه بیشتر مسلمانان برآمدند. بالاخره درسال سوم هجری قریش برای انتقام کشیدن از مسلمانان سپاه گرانی تهیه کرد وهمراه 3000 سرباز راهی مدینه شدند و در بین آنها زوجه ابوسفیان (هندجگرخوار) نیز همراه با 15 زن دیگر دف کوبان شعار خون خواهی بدر را می دادند وجود داشتند.

خبر حمله ارتش مکه به مدینه رسید و آنها هم تکاپو افتادند و با رای صحابه پیامبر تصمیم گرفتند که بیرون از مدینه با کفار بجنگند و در دره احد سرراه مکه و مدینه سنگر گرفتند دراین میان یکی از فرماندهان که نفاق در سکنات او مشهود بود راه خلاف پیش گرفت و سپاه اسلام جدا شد و طرفدار ماندن در مدینه بود. و شمار سربازان اسلام که تاآن زمان 1000 تن بودند به 700 تن تقلیل یافت.

دراین نبرد احد که در 7 رمضان سال سوم هجرت صورت گرفت البته پیروزی با مسلمانان بود اما عده ای به قصد جمع کردن غنایم سنگرهای خود را رها کردند و دشمن توانست طی یک یورش آنها را غافلگیر کند و پیامبر زخمی شد و حضرت علی (علیه السلام) زخمهای زیادی برداشت حمزه (علیه السلام) دراین نبرد شهید شد وتوسط هند جگرخوار مسئله شد و قلب ایشان را به دندان کشید و از آن پس لقب آکله الاکباد (جگرخوار) به او دادند و این امر چنان شنیع بود که حتی ابوسفیان هم از آن تبری جست. حتی شایع شد که پیامبر کشته شده است.

تعداد شهدای سپاه اسلام دراین نبرد 74 نفر بودند که چهارتن از مهاجران بودند و بقیه از انصار بودند و تلفات دشمن هم 20 نفر بود. اگر مسلمانان برای کسب غنائم سنگرهای خود را ترک نمی کردند چنین شکستی نمی خوردند واگر به دستورات پیامبر عمل کرده بودند گرفتار چنین مصیبتی نبودند.

در مورد احد از دید مورخان درمتن به تفصیل سخن گفته شده است.

در مورد خبردریافت شده درمورد اینکه قریش قصد حمله به مدینه را دارد

عباس عموی پیامبر این خبررا به ایشان داد.

درمورد کسانی همچون عبدالله ابن ابی، حضرت علی (علیه السلام) حمزه (علیه السلام) و زخمهای پیامبر و کسانی که دراین جنگ سرنوشت ساز بودند سخن گفته شده است و قسمتی هم به سرنوشت حمزه و چگونگی شهادت ایشان و سرنوشت قاتل مطالبی آمده است. در مورد تحلیل واقعه و نتیجه گیری هم سطوری چند نوشته شده است.

چنانکه می دانیم، ماجرای احد به صورت غم انگیزی برای مسلمانان پایان یافت. هفتاد نفر از مسلمین و از آن جمله جناب حمزه، عموی پیغمبر شهید شدند، مسلمین در ابتدا پیروز شدند و بعد در اثر بی انضباطی گروهی که از طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برروی یک

حمزه سیدالشهداء

یار با وفای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و عموی آنحضرت، جناب حمزه سیدالشهداء، دوسال پیش از تولد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بدنیا آمد. و دوران کودکی و نوجوانی وی با زندگی آنحضرت قرین گشت واز کرامات وفضائل سرشار او درسها آموخت و آن وجود مبارک را سرمشق والگوی خویش قرار داد.

او قوی اندام و چالاک بود و به سوارکاری وتیراندازی و مقابله بامبارزان و پهلوانان عصر خویش می پرداخت و زندگی خود را وقف مبارزه با دشمنان اسلام نمود.

روزی ابوجهل راه را بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بست وآن حضرت را اذیت نمود. وقتی حمزه از این کار با خبر شد، بسیار خشمگین گردید و بسوی ابوجهل رفته وچنان با کمان بر سرش زد که فرقش شکافت و خون چهره اش را فرا گرفت. سپس او را بر زمین انداخت و پا بر گلویش گذاشت تا او را بکُشدولی با میانجیگری مردم، ابوجهل نجات یافت.

حمزه در جنگ بدر فراندهی سپاه را بر عهده داشت و نخستین سرداری بود که

پرچم از دست پر افتخار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گرفت و عازم نبرد با مشرکین شد. با حمله او چنان ترسی بر مشرکین چیره شد که باعث تحسین مسلمانان گردید. آنطور

ص:453

که علی (علیه السلام) درباره فداکاری وشجاعت حمزه چنین فرمود: «در حال تعقیب مشرکی بودم که دیدم مسلمانی بدست مشرکی شهید شد. آن مشرک وقتی مرا دید نعره زدکه: ای پسر ابیطالب! به میدان من بیا! سپس با شمشیر به من حمله نمود. بین من واو درگیری ایجاد شد ومن ضربتی بر گردنش وارد کردم که زره محکمش مانع شد ولی ناگاه صدای گرم وآشنایی بلند شدکه: بگیر! این منم فرزند عبدالمطلب! و با ضربت شمشیر سر از تن مشرک جدا گردید! وقتی پشت سر خود را نگاه کردم جناب حمزه را چون کوه استوار مشاهده کردم.

در جنگ چنان یورش می برد که شخصی از او پرسید: تو هنگامی که جوان وقوی بودی این چنین خود را به خطر نمی انداختی؟ چگونه است که در حال پیری اینقدر بیباک شده ای؟ حمزه جواب داد: در جوانی ازحوادث و خطرات دوری می کردم چون سفر از این دنیا را مرگ می انگاشتم. که البته همگان از مرگ پرهیز می کنند. ولی اکنون از برکت نور محمّد (صلی الله علیه و آله) این سفر را مرگ نمی دانم و اعتنائی به این جهان فانی ندارم. و خدا را سپاسگزارم که مرا از خواب بیدار نمود تا با بصیرت به دنیا بنگرم. من مرگ را نابودی نمی دانم و به همین خاطر به دشمن تاختن و جهاد شجاعانه را هلاکت نمی پندارم. البته هر که مردن راهلاکت بداند، مرگ برایش بد وناگوار است. امام کسی که مردن را دری به روی زندگی حقیقی و راستین بداند آرزو دارد که هر چه زودتر به بهشت خداوند وارد شود.

عاقبت او در جنگ احد به شهادت رسید ورسول خدا (صلی الله علیه و آله) او راسیدالشهداء نامید و در عظمت مقامش فرمود: «روز قیامت چهار پرچم به من داده می شود: پرچم حمد را خود بدست می گیرم. پرچم لااله الاّاللهرا به علی می دهم و پرچم الله اکبر را به حمزه و پرچم سبحان الله را به جعفر طیار می سپارم. آنگاه در برابر امّت خود قرار می گیرم تا از آنان شفاعت کنم.

امام صادِ (علیه السلام) در تفسیر آیه «من المؤمنین رجالٌ صدقوا ماعاهدوا الله علیه فمنهم مَن قضی ' نحبه و منهم مَن ینتظر ومابدّلوا تبدیلاً» فرمود: آنانکه به عهد خود وفا کردند وشهیدشدنده، حمزه وجعفر بودند وآنکه به انتظار شهادت مقاومت کرد، جدم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود.

ص:454

«تل» گماشته شدند مورد شبیخون دشمن واقع شدند. گروهی کشته و گروهی پراکنده شدند گروه کمی دور رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) باقی ماندند. آخر کار همان گروه اندک، بار دیگر نیروها را جمع کردند و مانع پیشروی بیشتر دشمن شدند. مخصوصا شایعه اینکه رسول اکرم کشته شد بیشتر سبب پراکنده شدن مسلمین گشت، اما همین که فهمیدند، رسول اکرم زنده است نیروی روحی خویش را بازیافتند.

منابع:

1 - از ژرفای فتنه ها - درنگی در تاریخ اسلام و مسلمانان - سعید ایوب

2 - اعیان اکشعیه - ج اول

2 - تاریخ اسلام - تالیف علی اکبر فیاض

3 - تاریخ طبری - ج 2

4 - تحلیل از تاریخ اسلام - تالیف جعفر شهیدی

5 - تاریخ تحلیلی اسلام - تالیف محمدنصیری رضی

6 - تاریخ ادیان و مذاهب - مبلغی آبادانی

7 - تاریخ صدر اسلام - تالیف اصغر منتظر القائم

8 - درسهایی از تاریخ اسلام - تالیف علی اکبر غروی

9 - دایره المعارف زرین - تالیف غلامرضا طباطبایی مجد

10 - مغازی - ج

زندگینامه حضرت حمزه سید الشهداء (علیه السلام)

حمزه بن عبدالمطلب، عموی پیامبر گرامی اسلام بود، دو سال پیش از ولادت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دیده به جهان گشود.

در میان جوانان قریش در دلاوری و بزرگواری برجسته و در آزاداندیشی، آزادمنشی وستم ستیزی سرآمد بود.

سلحشوری و توان رزمی وی همزمان با آغاز دوره جوانی نمودار شد.

ص:455

آن آزادمرد، حتی پیش از پذیرش اسلام، از رسول خدا در برابر آزارهای مشرکان حمایت می کرد، گرویدن وی به اسلام موجب سربلندی دین خدا شد؛ زیرا پس از آن مسلمانان از

انزوا بیرون آمدند و قریش با درک پشتیبانی توانا و استوار حمزه ازپیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از آزارهای خود کاستند و رفتارشان با رسول خدا و مسلمانان ملایم تر شد.

حمزه (علیه السلام) همراه دیگر مسلمانان به مدینه هجرت کرد و خدمات ارزنده ای بویژه درامور نظامی ارائه داد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به مسائل دفاعی حکومت نوبنیاد خود اهتمام خاصی داشتند. ایشان با تشکیل گروه های رزمی درصدد برآمدند امنیت مدینه را تامین کرده، مسلمانان

رابرای رویارویی با دشمنان آماده سازند. بر این اساس هفت ماه پس از هجرت، نخستین گروه گشتی رزمی را به فرماندهی حضرت حمزه (علیه السلام)، اعزام نمودند. گرچه این رویارویی

بدون درگیری پایان یافت ولی نشانه ای از اقتدار سپاه اندک اسلام دربرابر کاروان بزرگ مشرکان بود.

رسول گرامی اسلام در ربیع الاول سال دوم هجرت غزوه "ابواء" را تدارک دید و درجمادی الاولی غزوه "ذات العشیره" را به قصد تعقیب کاروان قریش سازماندهی کرد.

در این دو غزوه نیز پرچمدار سپاه اسلام، حضرت حمزه بود.

آن رزمنده نستوه در جنگ بدر حضوری درخشنده داشت. این نبرد با امدادهای الهی ودلاوری های بی مانند امیرمومنان علی (علیه السلام) و سلحشوری حمزه، با پیروزی قاطع سپاه

اسلام به پایان رسید. در این پیکار تنی چند از سران کفر به دست توانای حمزه به هلاکت رسیده یا به اسارت درآمدند. طعیمه بن عدی و ابوقیس بن فاکه از جمله این کشته شدگان

بودند؛ و "اسود بن عامر" به دست حمزه به اسارت درآمد، سیدالشهدا حمزه بن عبدالمطلب در غزوه "بنی قینقاع" پرچمدار سپاه اسلام بود. یهودیان بنی قینقاع نخستین گروه یهود بودند که

با اسلام اعلام جنگ نمودند، سپاه اسلام قلعه آنها رامحاصره کرد. آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آنان را از مدینه تبعید نمود و اموالشان رامصادره کرد.

یک سال پس از جنگ بدر، غزوه احد با هدف مقابله با مشرکانی که برای انتقام گیری از مسلمانان و جبران شکست بدر به سمت مدینه آمده بودند آغاز گردید.

حمزه و برخی دیگر از مسلمانان سلحشور، معتقد به جنگ برون شهری بودند، حمزه به رسول خدا عرض کرد:

"سوگند به آن که قرآن را بر تو فرستاد امروز دست به غذا نخواهم برد، مگرآنکه بیرون مدینه با شمشیر خود بر دشمن بتازم!"

حضرت حمزه (علیه السلام) از معدود قهرمانانی بود که در جنگ، نشان بر خود می نهاد و بدین وسیله خود را به دوست و دشمن معرفی می کرد. او نمونه ای از شجاعت و دلیری در میدان نبرد

بود، خود را به اعماق صفوف دشمن می رساند و با دشمن درگیر می شد، از قدرت بازوی برجسته ای بهره مند بود. دراحد با دو شمشیر پیش رسول خدا می جنگید و می گفت: "من شیر خدا هستم!"

شهادت

دراحد، به هنگام تهاجم دشمن، وفادار و ثابت قدم از رسول خدا دفاع می کرد و توانست سی مشرک جنگجو را به هلاکت برساند. یکی از مشرکان به نام "وحشی"، زیر درختی درکمین آن سردار

دلاور نشسته بود حمزه او را دید و آهنگ او کرد. یکی از دشمنان راه را بر او بست، حمزه به او حمله کرد و وی را به قتل رساند. سپس با شتاب به سوی وحشی خیز برداشت ولی پایش در

گل سر خورد و به زمین افتاد. در این هنگام وحشی زوبین به سویش پرت کرد...

ص:457

و بدین ترتیب آن بزرگوار پس از عمری جهاد در راه خداو یاری پیامبر گرامی به ملکوت اعلی پیوست

و آن سردار رشید، شهید شاهد بارگاه الهی شد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در منزلت او فرمود:

"سالار شهیدان در روز قیامت نزد خداوند حمزه است".

مزار آن سردار شهید و دیگرشهیدان احد همواره زیارتگاه عاشقان و عارفان الهی و الهام بخش جهاد و شهادت به مبارزان بوده است.

"السلام علیک یا عم رسول الله السلام علیک یا خیر الشهداء السلام علیک یااسد الله و رسوله" .

از این رو عمرو عاص وچند نفر دیگر مامور شدند که قبایل کنانه وثقیف را با خود همراه سازند واز آنان برای جنگ با مسلمانان کمک بگیرند. آنان توانستند سه هزار مرد جنگی برای مقابله با مسلمانان فراهم آورند.

دستگاه اطلاعاتی اسلام، پیامبر را از تصمیم قریش وحرکت آنان برای جنگ با مسلمانان آگاه ساخت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای مقابله با دشمن شورای نظامی تشکیل داد واکثریت اعضا نظر دادند که ارتش اسلام از مدینه خارج شود ودر بیرون شهر با دشمن بجنگد. پیامبر پس از ادای نماز جمعه با لشکری بالغ بر هزار نفر مدینه را به قصد دامنه کوه احد ترک گفت.

صف آرایی دو لشکر در بامداد روز هفتم شوال سال سوم هجرت آغاز شد.

ارتش اسلام مکانی را اردوگاه خود قرار داد که از پشت به یک مانع وحافظ طبیعی یعنی کوه احد محدود می شد. ولی در وسط کوه بریدگی خاصی بودکه احتمال می رفت دشمن، کوه را دور زند واز وسط آن بریدگی در پشت اردوگاه مسلمانان ظاهر شود. پیامبر برای رفع این خطر عبد الله جبیر را با پنجاه تیر انداز بر روی تپه ای مستقر ساخت که از نفوذ دشمن از این راه جلوگیری کنند وفرمان داد که هیچگاه از این نقطه دور نشوند، حتی اگر مسلمانان پیروز شوند ودشمن پا به فرار بگذارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را به دست مصعب داد زیرا وی از قبیله بنی عبد الدار بود وپرچمدار قریش نیز از این قبیله بود.

ص:458

جنگ آغاز شد، وبراثر دلاوریهای مسلمانان ارتش قریش با دادن تلفات زیاد پا به فرار گذارد. تیراندازان بالای تپه، تصور کردند که دیگر به استقرار آنان بر روی تپه نیازی نیست. ازاین رو، برخلاف دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، برای جمع آوری غنایم مقر نگهبانی را ترک کردند. خالد بن ولید که جنگاوری شجاع بود از آغاز نبرد می دانست که دهانه این تپه کلید پیروزی است. چند بار خواسته بود که از آنجا به پشت جبهه اسلام نفود کند ولی با تیراندازی نگهبانان روبرو شده، به عقب بازگشته بود. این بار که خالد مقر نگهبانی را خلوت دید با یک حمله توام با غافلگیری، در پشت سر مسلمانان ظاهر شد ومسلمانان غیر مسلح وغفلت زده را از پشت سر مورد حمله قرار داد. هرج ومرج عجیبی در میان مسلمانان پدید آمد وارتش فراری قریش، از این راه مجددا وارد میدان نبرد شد. در این میان مصعب بن عمیر پرچمدار اسلام به وسیله یکی از سربازان دشمن کشته شد وچون صورت مصعب پوشیده بود قاتل او خیال کرد که وی پیامبر اسلام است، لذا فریاد کشید: «الا قد قتل محمد». (هان ای مردم، آگاه باشید که محمد کشته شد). خبر مرگ پیامبر در میان مسلمانان انتشار یافت واکثریت قریب به اتفاق آنان پا به فرار گذاردند، به طوری که در میان میدان جز چند نفر انگشت شمار باقی نماندند.

ابن هشام، سیره نویس بزرگ اسلام، چنین می نویسد:

انس بن نضر عموی انس بن مالک می گوید: موقعی که ارتش اسلام تحت فشار قرار گرفت وخبر مرگ پیامبر منتشر شد، بیشتر مسلمانان به فکر نجات جان خود افتادند وهر کس به گوشه ای پناه برد. وی می گوید: دیدم که دسته ای از مهاجر وانصار، که در بین آنان عمر خطاب وطلحه وعبید الله بودند، در گوشه ای نشسته اند ودر فکر نجات خود هستند. من با لحن اعتراض آمیزی به آنان گفتم: چرا اینجا نشسته اید؟ در جواب گفتند: پیامبر کشته شده است ودیگر نبرد فایده ندارد. من به آنها گفتم: اگر پیامبر کشته شده دیگر زندگی سودی ندارد؛ برخیزید ودر آن راهی که او کشته شد شما هم شهید شوید؛ واگر محمد کشته شد خدای او زنده است. وی می افزاید که: من دیدم سخنانم در آنها تاثیر ندارد؛ خوددست به سلاح بردم ومشغول نبرد شدم. (1)

ابن هشام می گوید: انس در این نبرد هفتاد زخم برداشت ونعش او را جز خواهر او کسی دیگر نشناخت. گروهی از مسلمانان به قدری افسرده بودند که برای نجات خود نقشه می کشیدندکه چگونه به عبد الله بن ابی منافق متوسل شوند تا از ابوسفیان برای آنها امان بگیرد! گروهی نیز به کوه پناه بردند. (2)

ابن ابی الحدید می نویسد:

شخصی در بغداد در سال 608 ه. ق. کتاب مغازی واقدی را نزد دانشمند بزرگ محمد بن معد علوی درس می گرفت ومن نیز یک روز در آن مجلس درس شرکت کردم. هنگامی که مطلب به اینجا رسید که محمد بن مسلمه، که صریحا نقل می کند که در روز احد با چشمهای خود دیده است که مسلمانان از کوه بالا می رفتند وپیامبر آنان را به نامهایشان صدا می زد ومی فرمود: «الی یا فلان، الی یا فلان (به سوی من بیا ای فلان) ولی هیچ کس به ندای رسول خدا جواب مثبت نمی داد، استاد به من گفت که منظور از فلان همان کسانی هستند که پس از پیامبر مقام ومنصب به دست آوردند وراوی، از ترس، از تصریح به نامهای آنان خودداری کرده است وصریحا نخواسته است اسم آنان را بیاورد. (3)

فداکاری نشانه ایمان به هدف

جانبازی وفداکاری نشانه ایمان به هدف است وپیوسته می توان با میزان فداکاری اندازه ایمان واعتقاد انسان را به هدف تعیین کرد. درحقیقت عالیترین محک وصحیحترین مقیاس برای شناسایی میزان اعتقاد یک فرد، میزان گذشت او در راه هدف است. قرآن این حقیقت را در یکی از آیات خود به این صورت بیان کرده است.

انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون. (حجرات: 15)

افراد با ایمان کسانی هستند که به خدا ورسول او ایمان آوردند ودر ایمان خود شک وتردید نداشتند ودر راه خدا با اموال وجانهای خود جهاد کردند. حقا که آنان در ادعای خود راستگویانند.

جنگ احد بهترین محک برای شناختن مؤمن از غیر مؤمن وعالیترین مقیاس

برای تعیین میزان ایمان بسیاری از مدعیان ایمان بود. فرار گروهی ازمسلمانان در این جنگ چنان تاثر انگیز بود که زنان مسلمان، که در پی فرزندان خود به صحنه جنگ آمده بودند وگاهی مجروحان را پرستاری می کردند وتشنگان را آب می دادند، مجبور شدند که از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کنند. هنگامی که زنی به نام نسیبه فرار مدعیان ایمان را مشاهده کرد شمشیری به دست گرفت واز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کرد. وقتی پیامبر جانبازی این زن را در برابر فرار دیگران مشاهده کرد جمله تاریخی خود را در باره این زن فداکار بیان کرد وفرمود: «مقام نسیه بنت کعب خیر من مقام فلان و فلان» (مقام نسیبه دختر کعب از مقام فلان وفلان بالاتر است) ابن ابی الحدید می گوید: راوی به پیامبر خیانت کرده، نام افرادی را که پیامبر صریحا فرموده، نیاورده است. (4)

در برابر این افراد، تاریخ به ایثار افسری اعتراف می کند که در تمام تاریخ اسلام نمونه فداکاری است وپیروزی مجدد مسلمانان در نبرد احد معلول جانبازی اوست.

این افسر ارشد، این فداکار واقعی، مولای متقیان وامیر مؤمنان، علی علیه السلام است. علت فرار قریش در آغاز نبرد این بود که پرچمداران نه گانه آنان یکی پس از دیگری به وسیله حضرت علی علیه السلام از پای در آمدند وبالنتیجه رعب شدیدی در دل قریش افتاد که تاب وتوقف واستقامت را از آنان سلب نمود. (5)

شرح فداکاری امام علیه السلام

نویسندگان معاصر مصری که وقایع اسلام را تحلیل کرده اند حق حضرت علی علیه السلام را چنانکه شایسته مقام اوست ویا لااقل به نحوی که در تواریخ ضبط شده است ادا نکرده اند وفداکاری امیر مؤمنان را در ردیف دیگران قرار داده اند. ازاین رو لازم می دانیم اجمالی از فداکاریهای آن حضرت را از منابع خودشان در اینجا منعکس سازیم.

1 - ابن اثیر در تاریخ خود (6) می نویسد:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از هر طرف مورد هجوم دسته هایی از لشکر قریش قرار گرفت. هر دسته ای که به آن حضرت حمله می آوردند

حضرت علی علیه السلام به فرمان پیامبر به آنها حمله می برد وبا کشتن بعضی از آنها موجبات تفرقشان

ص:461

را فراهم می کرد واین جریان چند بار در احد تکرار شد. به پاس این فداکاری، امین وحی نازل شد وایثار حضرت علی را نزد پیامبر ستود وگفت: این نهایت فداکاری است که او از خود نشان می دهد. رسول خدا امین وحی را تصدیق کرد وگفت: «من از علی واو از من است» سپس ندایی در میدان شنیده شد که مضمون آن چنین بود:

«لاسیف الا ذوالفقار، ولا فتی الا علی».

شمشیری چون ذوالفقار وجوانمردی همچون علی نیست.

ابن ابی الحدید جریان را تا حدی مشروحتر نقل کرده، می گوید:

دسته ای که برای کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هجوم می آوردند پنجاه نفر بودند وعلی علیه السلام در حالی که پیاده بود آنها را متفرق می ساخت.

سپس جریان نزول جبرئیل را نقل کرده، می گوید:

علاوه بر این مطلب که از نظر تاریخ مسلم است، من در برخی از نسخه های کتاب «غزوات» محمد بن اسحاق جریان آمدن جبرئیل را دیده ام. حتی روزی از استاد خود عبد الوهاب سکینه از صحت آن پرسیدم. وی گفت صحیح است. من به او گفتم چرا این خبر صحیح را مؤلفان صحاح ششگانه ننوشته اند؟ وی در پاسخ گفت: خیلی از روایات صحیح داریم که نویسندگان صحاح از درج آن غفلت ورزیده اند ! (7)

2 - در سخنرانی مشروحی که امیر مؤمنان برای «راس الیهود» در محضر گروهی از اصحاب خود ایراد فرمود به فداکاری خود چنین اشاره می فرماید:

هنگامی که ارتش قریش سیل آسا بر ما حمله کرد، انصار ومهاجرین راه خانه خود گرفتند. من با وجود هفتاد زخم از آن حضرت دفاع کردم.

سپس آن حضرت قبا را به کنار زد ودست روی مواضع زخم، که نشانه های آنها باقی بود، کشید. حتی به نقل «خصال» صدوق، حضرت علی علیه السلام در دفاع از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به قدری پافشاری وفداکاری کرد که شمشیر او شکست وپیامبر شمشیر خود را که

ذوالفقار بود به وی مرحمت نمود تا به وسیله آن به جهاد خود در راه خدا ادامه دهد. (8)

3 - ابن ابی الحدید می نویسد:

هنگامی که غالب یاران پیامبر پا به فرار نهادند فشار حمله دشمن به سوی آن حضرت بالا گرفت. دسته ای از قبیله بنی کنانه وگروهی از قبیله بنی عبد مناف که در میان آنان چهار قهرمان نامور بود به سوی پیامبر هجوم آوردند. در این هنگام حضرت علی پروانه وار گرد وجود پیامبر می گشت واز نزدیک شدن دشمن به او جلوگیری می کرد. گروهی که تعداد آنان از پنجاه نفر تجاوز می کرد قصد جان پیامبر کردند وتنها حملات آتشین حضرت علی بود که آنان را متفرق می کرد. اما آنان باز در نقطه ای گرد می آمدند وحمله خود را از سر می گرفتند. در این حملات، آن چهار قهرمان وده نفر دیگر که اسامی آنان را تاریخ مشخص نکرده است کشته شدند.

جبرئیل این فداکاری حضرت علی علیه السلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تبریک گفت وپیامبر فرمود: «علی از من و من از او هستم».

4 - در صحنه جنگهای گذشته پرچمدار از موقعیت بسیار بزرگی برخوردار بوده وپیوسته پرچم به دست افراد دلیر وتوانا واگذار می شده است. پایداری پرچمدار موجب دلگرمی جنگجویان دیگر بود وبرای جلوگیری از ضربه روحی به سربازان چند نفر به عنوان پرچمدار تعیین می شد تا اگر یکی کشته شود دیگری پرچم را به دست بگیرد.

قریش از شجاعت ودلاوری مسلمانان در نبرد بدر آگاه بود. از این رو، تعداد زیادی از دلاوران خود را به عنوان حامل پرچم معین کرده بود. نخستین کسی که مسئولیت پرچمداری قریش را به عهده داشت طلحه بن طلیحه بود. وی نخستین کسی بود که با ضربات حضرت علی علیه السلام از پای در آمد. پس از قتل او پرچم قریش را افراد زیر به نوبت به دست گرفتند وهمگی با ضربات حضرت علی علیه السلام از پای در آمدند: سعید بن طلحه، عثمان بن طلحه، شافع بن طلحه، حارث بن ابی طلحه، عزیز بن عثمان، عبد الله بن جمیله، ارطاه بن شراحبیل، صواب.

با کشته شدن این افراد، سپاه قریش پا به فرار گذارد واز این راه نخستین پیروزی مسلمانان با فداکاری حضرت علی علیه السلام به دست آمد. (9)

مرحوم مفید در ارشاد از امام صادق علیه السلام نقل می کند که پرچمداران قریش نه نفر بودند وهمگی، یکی پس از دیگری، به دست حضرت علی علیه

السلام از پای در آمدند.

ابن هشام در سیره خود علاوه بر این افراد از افراد دیگری نام می برد که در حمله نخست با ضربات علی علیه السلام از پای در آمدند. (10)

منابع

1 - سیره ابن هشام، ج 3، ص 83-84.

2 - سیره ابن هشام، ج 3، ص 83-84.

3 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 23.

4 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 266.

5 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 250.

6 - کامل، ج 2، ص 107.

7 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 215.

8 - خصال، شیخ صدوق، ج 2، ص 15.

9 - تفسیر قمی، ص 103؛ ارشاد مفید، ص 115؛ بحار ج 20، ص 15.

10 - سیره ابن هشام، ج 1، ص 81-84.

سالروز شهادت حضرت حمزه سید الشهداء (علیه السلام)، در جنگ احد (3

قمری)

حمزه بن ابوالمطلب، عموی پیامبر گرامی اسلام بود، دو سال پیش از ولادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دیده به جهان گشود. در میان جوانان قریش در دلاوری و بزرگواری برجسته و در آزاداندیشی، آزادمنشی و ستم ستیزی سرآمد بود.

سلحشوری و توان رزمی وی همزمان با آغاز دوره جوانی نمودار شد.

آن آزادمرد، حتی پیش از پذیرش اسلام، از رسول خدا در برابر آزارهای مشرکان حمایت می کرد، گرویدن وی به اسلام موجب سربلندی دین خدا شد؛ زیرا پس از آن مسلمانان از انزوا بیرون آمدند و قریش با درک پشتیبانی توانا و استوار حمزه از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از آزارهای خود کاستند و رفتارشان با رسول خدا و مسلمانان ملایمتر شد. حمزه (علیه السلام) همراه دیگر مسلمانان به مدینه هجرت کرد و خدمات

ص:464

ارزنده ای بویژه درامور نظامی ارائه داد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به مسائل دفاعی حکومت نوبنیاد خود اهتمام خاصی داشتند. ایشان با تشکیل گروههای رزمی درصدد برآمدند امنیت مدینه را تامین کرده، مسلمانان را برای رویارویی با دشمنان آماده سازند.

بر این اساس هفت ماه پس از هجرت، نخستین گروه گشتی رزمی را به فرماندهی حضرت حمزه (علیه السلام)، اعزام نمودند. گرچه این رویارویی بدون درگیری پایان یافت ولی نشانه ای از اقتدار سپاه اندک اسلام در برابر کاروان بزرگ مشرکان بود. رسول گرامی اسلام در ربیع الاول سال دوم هجرت غزوه «ابواء» را تدارک دید و درجمادی الاولی غزوه «ذات العشیره» را به قصد تعقیب کاروان قریش سازماندهی کرد. در این دو غزوه نیز پرچمدار سپاه اسلام، حضرت حمزه بود.

آن رزمنده نستوه در جنگ بدر حضوری درخشنده داشت. این نبرد با امدادهای الهی و دلاوری های بی مانند امیرمومنان علی (علیه السلام) و سلحشوری حمزه، با پیروزی قاطع سپاه اسلام به پایان رسید. در این پیکار تنی چند از سران کفر به دست توانای حضرت حمزه به هلاکت رسیده یا به اسارت درآمدند. سیدالشهدا حمزه بن عبدالمطلب در غزوه «بنی قینقاع» پرچمدار سپاه اسلام بود. یهودیان بنی قینقاع نخستین گروه یهود بودند که با اسلام اعلام جنگ نمودند، سپاه اسلام قلعه آنها را محاصره کرد. آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنان را از مدینه تبعید نمود و اموالشان را مصادره کرد.

یک سال پس از جنگ بدر، غزوه احد با هدف مقابله با مشرکانی که برای انتقام گیری از مسلمانان و جبران شکست بدر به سمت مدینه آمده بودند آغاز گردید. حمزه و برخی دیگر از مسلمانان سلحشور، معتقد به جنگ برون شهری بودند، حمزه به رسول خدا عرض کرد: «سوگند به آن که قرآن را بر تو فرستاد امروز دست به غذا نخواهم برد، مگر آنکه بیرون مدینه با شمشیر خود بر دشمن بتازم!» حضرت حمزه از معدود قهرمانانی بود که در جنگ، نشان بر خود می نهاد و بدین وسیله خود را به دوست و دشمن معرفی می کرد. او نمونه ای از شجاعت و دلیری در میدان نبرد بود، خود را به اعماق صفوف دشمن می رساند و با دشمن درگیر

می شد، از قدرت بازوی برجسته ای بهره مند بود. در احد با دو شمشیر پیش رسول خدا می جنگید و می گفت: «من شیر خدا هستم!»

شهادت:

در احد، به هنگام تهاجم دشمن، وفادار و ثابت قدم از رسول خدا دفاع می کرد و توانست سی مشرک جنگجو را به هلاکت برساند. ولی کینه دیرینه هند همسر ابوسفیان که پدر و برادر خود را در جنگ بدر بدست جنگجوی حمزه بن عبدالمطلب از دست داده بود، او را واداشت که غلام حبشی خود، «وحشی» را در صورت به شهادت رساندن حمزه، وعده آزادی و رهایی از بردگی دهد. و بدینگونه حین جنگ حضرت حمزه بن عبدالمطلب با زوبین غلام که در کمین آن سردار دلاور بود، مورد نشان قرار گرفته شد و آن بزرگوار پس از عمری جهاد در راه خدا و یاری پیامبر گرامی به ملکوت اعلی پیوست و آن سردار رشید، شهید شاهد بارگاه الهی شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در منزلت او فرمود: «سالار شهیدان در روز قیامت نزد خداوند حمزه است» قبر مطهر حمزه سید الشهدا در قبرستان احد (محل واقعه جنگ احد) در مدینه منوره واقع شده و مزار آن سردار شهید و دیگر شهیدان احد همواره زیارتگاه عاشقان و عارفان الهی و الهام بخش جهاد و شهادت به مبارزان بوده است. «السلام علیک یا عم رسول الله السلام علیک یا خیر الشهداء السلام علیک یا اسد الله و رسوله»

منبع: خبرگزاری جمهوری اسلامی

ص:466

علی اکبر لطیفیان

برای اوج نوشتند بال وا شده را نزول نیست، به معراج آشنا شده را

توحمزه ی احَد و حمزه ی احد هستی چگونه شرح دهم جلوه ی دو تا شده را

قسم به حرمت جعفر تو نیز طیاری قفس چگونه بگیرد تن رها شده را

خودی شکستی و آوازه ات فراتر رفت خدا بلند کند خاک مصطفی شده را

تو ایستاده ای و ایستاده می مانی شکست نیست، به دست نبی بنا شده را

به بازویت "اسد اللّهی" علی وصل است سپاه نیست جلودار مرتضی شده را

به روی خاکی و پیغمبر خدا مانده است چگونه جمع کند این جدا جدا شده را

کفن که بر تن تو کرد، گریه کرد و نشست کنار پیکر تو دید بوریا شده را

خدا به خواهر غمدیده ی تو رحم کند اگر نگاه کند جسم جا به جا شده را

حمزه که جان عالم و آدم فدای او لب باز می کنم که بگویم رثای او

مردی که در شجاعت و هیبت نمونه بود در غیرت و شکوه و شهامت نمونه بود

شیر خدا و شیر نبی فارس العرب در انتهای جاده ی مردانگی، ادب

هم یکه تاز عرصه ی جنگ و نبردها هم آشنای بی کسی اهل دردها

هنگام رزم و حادثه مردی دلیر بود خورشید آسمانی و روشن ضمیر بود

شب های مکه شاهد جود و کرامتش گل داشت باغ شانه ی او از سخاوتش

او صاحب تمام صفات حمیده بود دل را به نور حضرت حق پروریده بود

الگوی اهل سرّ و یقین بود طاعتش یعنی زبانزد همه می شد عبادتش

در آسمان مکه ی دلها ستاره بود بر قلبهای خسته امیدی دوباره بود

بالا گرفت روز احد تا که کارزار شد آسمان روشن آن روز تارِ تار

آتشفشان شده احد از بس گدازه ریخت از آسمان و خاک زمین خون تازه

ریخت

حمزه در آن میانه که گرم قتال شد کم کم برای حمله ی دشمن مجال شد

آنقدر روبهان به شکارش کمین زدند تا نیزه ای به سینه ی آن نازنین زدند

حمزه که رفت قلب رسول خدا شکست خورشید چشمهای رئوفش به خون

نشست

لبریز زخم بود و جراحت دل نبی از دست رفته بود همه حاصل نبی

میدان خروش ناله ی واویلتا گرفت عالم برای غربت حمزه عزا گرفت

جانم فدای پیکر پاک و مطهرش جانم فدای زخم فراوان پیکرش

اما هنوز غربت آن روز مانده بود داغی عظیم بر دل عالم نشانده بود

خواهر کنار جسم برادر رسید و بعد آهی ز داغ لاله ی پرپر کشید و بعد

پیمانه های صبر دل او که جوش رفت آنقدر ناله زد که همان جا ز هوش رفت

آری دلم گرفته ز اندوه دیگری دارم دوباره ماتم مظلومه خواهری

زینب غروب واقعه را غرق خون که دید از خیمه تا حوالی گودال می دوید

ناگاه دید در دل گودال قتلگاه درخون تپیده پیکر سردار بی سپاه

"پس با زبان پُر گله آن بضعه ی بتول رو کرد بر مدینه که یا أیها الرسول

این کشته ی فتاده به هامون حسین توست این صید دست و پا زده در خون

حسین توست"

یوسف رحیمی

ص:467

پاسخ: عاقبت وحشی قاتل حمزه سیدالشهدا چه شد؟؟؟

وحشی غلام غول پیکر یکی از سران شرک به نام (مطعم) بود و عموی جببیر به نام (طعیمه) در جنگ بدر بدست حمزه سیدالشهدا کشته شده بود

هند زن ننگین شرک و کفر، همسر ابوسفیان؛ که پدر و برادر و فرزندش در جنگ بدر کشته شده بودند تشنه ی خون افرادی همچون پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و حمزه (علیه السلام) بودند. او نقشه ی قتل این سه نفر را می کشید تا انتقام خود را گرفته باشد.

در این جستجو (وحشی) را برای این کار، مناسب دانست. او را نزد خود آورد و به او گفت: اگر یکی از این سه نفر (محمد (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) یاحمزه (علیه السلام)) را بکشی، علاوه بر آنکه تو را از مولایت خریداری کرده و آزادت می سازم؛ آنچه که بخواهی به تو خواهم داد و مولایت (جبیربن مطعم) نیز حتما با تو همکاری خواهد کرد، زیرا عمویش به دست حمزه کشته شده است.

وحشی گول دنیا را خورد، و پیشنهاد هند را در مورد قتل حمزه راپذیرفت و گفت: قتل محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) از عهده ی من ساخته نیست

هنگامی که جنگ احد در دامنه ی کوه احد، نزدیک مدینه بین مشرکان و مسلمین در گرفت وحشی نیزه ی کوچکی به نام (زوبین) را که در جنگ های قدیم به طرف مقابل پرتاب می کردند تهیه کرده و درکمین حضرت حمزه (علیه السلام) نشسته بود تا اینکه حضرت حمزه در حالی که سر گرم جنگ با دشمن بود و از هر سو جلوی دشمن را می گرفت از فرصت استفاده کرد و نیزه را به طرف حضرت حمزه پرتاب کرد این ضربه به قدری سخت بود که وقتی به قسمت ناف حضرت حمزه خورد از پشت حضرت حمزه بیرون آمد حمزه با آن حال چون شیری آشفته به سوی وحشی تاخت، اما وحشی گریخت و حضرت حمزه در حالی که وحشی را تعقیب می کرد بر اثر خونریزی زیاد از پای در آمد و به زمین افتاد و به شهادت رسید

ص:468

لذا بعد از فتح مکه وحشی جزء فراریانی بود که حکم غیابی اعدام او از طرف حکومت اسلامی صادر شده بود

ولی وحشی از جنایت خود پیشمان گردیده و در عین حال امیدوار بود که فرصتی بدست آورد و توبه کند تا مورد بخشش پیامبر قرار بگیرد هنگامی که مکه در سال هشتم هجرت فتح گردید وحشی به صورت فراری در طائف به سر می برد

وقتی که آیه ی 53 سوره ی زمر به گوشش رسید امیدوار به عفو و بخشش خداوند شد

«بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید؛ از رحمت خدا نومید نشوید که خدا همه ی گناهان را می آمرزد و او آمرزنده ی مهربان است» وحشی پس از فتح مکه با امید عفو همراه خاندان خود به مکه رفت و به حضور پیامبر رسید و خود را معرفی کرد و قبول اسلام نمود و گواهی به یکتایی خدا و رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) داد

پیامبر فرمود: تو وحشی هستی؟

او عرض کرد: آری

پیامبر فرمود عمویم حمزه را چگونه کشتی؟ او جریان کشتن حضرت حمزه را از آغاز تا انجام شرح داد، پیامبر سخت گریه کرد و قطرات اشک از سیمای نورانیش سرازیر شد در عین حال وحشی مشمول عفو پیامبر قرار گرفت آزاد شد، اما پیامبر به او فرمود: صورتت را از من پنهان کن (برو به جای دیگر من طاقت ندارم قاتل عموی عزیزم را بنگرم)

به این ترتیب وحشی با آن جنایت بزرگ بخشیده شد و از آن پس، از حامیان اسلام گردید وحتی بعدها به همراه ابودجانه ی انصاری، مسیلمه ی کذاب را که ادعای پیامبری می کرد (در زمان ابوبکر و در جنگ یمامه) کشتند

و پس از این ماجرا وحشی می گفت: «من بهترین انسانها (حمزه) و بدترین انسانها (مسیلمه) را کشتم

و در بعضی از احادیث آمده است: «حمزه و قاتلش (وحشی) اهل بهشت هستند» 1

ص:469

به این ترتیب می بینیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) در فتح مکه، حتی اینگونه افراد را که قبول اسلام کرده بودند بر اساس دستور قرآن، مورد عفو قرار داد

وادی یابس

به معنای بیابان خشک و بی آب و علف است. این نام به طور خاص اشاره به سرزمینی واقع در منطقه حوران، نزدیک اذرعات (درعا) در مرز سوریه و اردن دارد و نیز منطقه سنگلاخی است که از سنگ های آنجا، سنگ آسیاب می سازند. (?) نام این سرزمین بارها در روایات مربوط به حوادث آخرالزمان، به ویژه موضوع خروج سفیانی آمده است.

سفیانی همان طور که از نامش پیداست از نوادگان ابوسفیان و فرزند هندجگرخوار است. او شورش کرده و مدّت ? ماه جنگ و خون ریزی شدیدی به وجود می آورد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در روایاتی، از جمله روایت زیر، تمامی جنبش سفیانی را به طور خلاصه شرح می دهد و محلّ خروج او را نیز «وادی یابس» بیان می کنند.

از حذیفه روایت شده است: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) از فتنه ای که بین مشرق و مغرب واقع خواهد شد یاد نمود و فرمود، در حالی که آنها گرفتار فتنه هستند، ناگهان سفیانی از وادی یابس (بیابان خشک) بر آنها خروج کند، تا آنکه در دمشق فرود آید. آنگاه دو لشکر را به سوی مشرق و مدینه روانه کند تا به زمین بابل از شهر نفرین شده (بغداد) برسد. او بیش از سه هزار نفر را بکشد و بالغ بر یکصد زن را به زور تصاحب کند و سیصد نفر از اولاد فلان عبّاس را به هلاکت رساند، آنگاه به کوفه هجوم آورده، اطراف آن را ویران سازد. سپس از آنجا خارج شده به سوی شام حرکت کند. در این هنگام لشکری با پرچم هدایت از آن منطقه به پا خیزد و با لشکر سفیانی رو در رو گردد و آنها را چنان تار و مار کند که یک نفر هم که خبر مرگ بقیه را ببرد باقی نماند و آنچه از اسیرها و غنیمت ها در دست آنهاست باز پس گیرند.

همچنین در نسخه خطی ابن حماد از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: سفیانی از فرزندان خالد، پسر ابوسفیان مردی با سر درشت و چهره ای

آبله گون، در چشمش نقطه ای سفید پیداست، او از سمت دمشق که «دره خشک» نامیده می شود، با هفت نفر که یکی از آنها درفشی آماده اهتزاز با خود دارد، خروج می کند

امّا لشکر روم وارد مدینه شده و سه شبانه روز به غارت و چپاول آنجا پردازند، آنگاه به سوی مکّه روانه گردند تا به بیابان رسند. خداوند در این هنگام جبرئیل را به سوی آنها فرستد و فرماید: «ای جبرئیل برو آنها را نابود کن»، پس جبرئیل ضربه ای به آن زمین زند که آنها را در خود فرو برد. هیچ یک از آنها نجات نیابد مگر دو نفر از قبیله جهینه». (?)

همچنین در نسخه خطی ابن حماد از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: «سفیانی از فرزندان خالد، پسر ابوسفیان مردی با سر درشت و چهره ای آبله گون، در چشمش نقطه ای سفید پیداست، او از سمت دمشق که «دره خشک» نامیده می شود، با هفت نفر که یکی از آنها درفشی آماده اهتزاز با خود دارد، خروج می کند». (?)

پی نوشت ها:

1 - تونه ای، مجتبی، موعودنامه: فرهنگ الفبایی مهدویت، ص

2 - بحارالانوار، ج ، ص ?

3 - نسخه خطی ابن حماد، ص به نقل از کورانی، علی، عصر ظهور.

ارسال کننده مطلب: مسلم مهکی

سریّه ابوسَلَمه

در اول محرم سال چهارم هجری به پیامبر خبر رسید که که طایف ? بنی اسد قصد حمله به مدینه را دارد. پیامبر ابوسلمه مخزومی را به همراه صدو پنجاه نفر به آن سمت فرستاد. ابوسلمه دستور داشت که روزها استراحت کند و شبها راه بپیماید تا کسی از وجود آنها مطلع نشود تا به ناحی ? قَطَن رسید اما طایف ? بنی اسد فرار کرده بود و ابوسلمه با مقداری غنایم بازگشت.

در پنجم محرم سال چهارم هجری پیامبر مطلع شد که سفیان بن خالد لحیانی

رئیس قبیله هذیل لشگری را برای حمله به مدینه تدارک می بیند. پیامبر عبدالله بن انَیس را به سراغ او فرستاد و عبدالله او را کشت و به مدینه بازگشت.

کشتار رجیع و بِئر مَعونه

روزی گروهی از قبیل ? عَضَل و قارَه نزد پیامبر آمدندو گفتند دسته ای از مردم ما مسلمان شده اند. شما چند نفر را برای تبلیغ دین اسلام به همراه بفرستید. پیامبر شش نفر از اصحاب خود را با آنها فرستاد.

در رجیع آنها به شش نفر صحابی حمله کردند و چهار نفر از آنها را کشتند و دو نفر دیگر را که تسلیم شده بودند به قریش تحویل دادند وقریش به انتقام کشتگان بدر آنها را به شهادت رساند.

حادثه غم انگیز دیگر حادثه بئر معونه بود. ماجرا از این قرار بود که گروهی از مردم بنی عامر نزد پیامبر آمدند و گفتند اگر می شود تعدادی از اصحاب شما را با خود به نجد ببریم که امید می رود مردم نجد مسلمان شوند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود من از مردم نجد بر مسلمین میترسم اما رئیس آنها ابو براء به پیامبر اطمینان داد و آنها را تحت حمایت خود دانست. پیامبر اکرم چهل تن و به روایتی هفتاد تن از اصحاب خود را با آنها روانه کرد. همین که به بئر معونه رسیدند. به مسلمین حمله بردند. مسلمانان چون چاره ای جز جنگ ندیدند با مردانگی جنگیدند و همگی کشته شدند به جز یک نفر به نام عمرو بن امیه ضمری که بر پیشانی او داغ گذاشتند و او را رها کردند. عمرو بن امیه در بین راه بر دو نفر از قبیله بنی عامر دست یافت و آن دو نفر را کشت و به مدینه بازگشت.

غزوه بنی النضیر

بعد از اینکه عمرو بن امیه در راه بازگشت به مدینه دو نفر از بنی عامر را کشت.

بنی عامر از پیامبر طلب خون بها کردند. و پیامبر بر اساس عهدی که با آنها داشت باید خون بها را پرداخت می کرد.

ص:472

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سیاستی اندیشید و از یهودیان بنی النضیر خواست که در پرداخت خون بها به مسلمین کمک کنند چرا که بنی النضیر هم با بنی عامر پیمان بسته بود. پیامبر از کار خود یک هدف داشت و آن اینکه پرده از نیت واقعی یهودیان بنی نضیر بردارد. چون یهودیان و بنی نضیر بعد از جنگ احد و به خصوص بعد از کشتار رجیع و بئر معونه زبان از طعنه و تمسخر و شبه افکنی، نمی بستند و دائما سعی در مغشوش کردن اذهان عمومی مسلمین داشتند. و می گفتند پیغمبری که از طرف خداوند مبعوث شده باشد این چنین شکست نمی خورد.

پیامبر با چند تن از اصحاب به قلع ? یهودیان بنی نضیر رفت تا با آنها مذاکره کند . بنی نضیر در ظاهر موافق بودند اما در خفا تصمیم گرفتند که کار پیامبر را همین جا یکسره کنند آنها قصد داشتند تا سنگی را از بالای بام بر سر پیامبر بیندازند. جبرئیل امین، پیامبر را از این خُدعه آگاه کرد. رسول اکرم به سرعت به مدینه برگشت و اصحاب را از این قضیه آگاه کرد و تصمیم خود را مبنی بر اخراج این قوم از مدینه اعلام کرد. محاصر ? قلع ? بنی نضیر شش روز به طول انجامید و سرانجام یهودیان تسلیم شدند و هم ? آنها به حوالی شام در منطقه ای به نام اذرُعات تبعید شدند. به غیر از دو نفر که مسلمان شدند.

دو ماه بعد پیامبر برای جنگ با قبایل بنی مُحارب و بنی ثَعلَبه از قبایل غَطَفان، روان ? نجد شد. در سپاه در ذات الرقاع به یکدیگر رسیدند اما جنگ در نگرفت و هر دو سپاه بازگشتند. در این جنگ برای اولین بار نماز خوف خوانده شد.

در ماه شعبان سال چهارم پیامبر، برای جنگ با قریش به منطقه بدر رفت تا به وعد ? خودش با ابوسفیان عمل کند. ابو سفیان هم با سپاه خود از مکه خارج شد اما بعد پشیمان شد و برگشت. در سال چهارم هجری امام حسین (علیه السلام) بدنیا آمد و فاطمه بنت اسد مادر علی (علیه السلام) دار فانی را وداع گفت شخصی که پیامبر از او به نام مادر خود یاد کرد. و هم در این سال پیامبر اکرم با امّ سلمه ازدواج کرد.

در اوائل سال پنجم پیامبر مطلع شد که گروهی در دومه الجندل در سر حد مرز شام به دنبال حمله به مدینه هستند پیامبر با سپاه خود تا دومه الجندل لشگر کشید.

از دومه الجندل تا دمشق بیش از پنج روز فاصله نیست. بعد از طی مسافت طولانی

ص:473

و طاقت فرسا وقتی به آنجا رسیدند خبری از دشمن نبود و همگی فرار کرده بودند و لشگر اسلام با مقداری غنیمت به مدینه بازگشت.

غزوه بنی المصطلق

در سال پنجم غزوه بنی المصطلق واقع شد. قبیله خزاعه که یکی از یاوران مسلمین بودند اکنون برضد اسلام به جمع آوری لشگر مشغول بودند. لشگر اسلام به پیشواز رفت و در نزدیک دریای سرخ و در کنار آبی به نام مُرَیسیع دو سپاه به هم رسیدند که سرانجام با پیروزی مسلمین پایان یافت.

در خلال جنگ بنی المصطلق چند مهم رخ داد. اول آنکه بین یکی از موالی عمر بن الخطاب و یکی از بستگان خزرج اختلاف بالا گرفت. و مهاجرین در حمایت از یک شخص، و انصار برای کمک به شخص دیگر جمع شدند و نزدیک بود نزاع در بگیرد. در این بین عبدالله بن ابی که از خزرجیها بود به خشم آمد و در حضور خزرجیها از اسلام و مسلمانان بد گویی کرد. این خبر را زید بن ارقَم به گوش پیامبر رساند. عمر گفت که باید او را کشت و انصار نیز به شفاعت آمدند در این گیر و دار عبدالله بن ابی خود نزد پیامبر آمد و سخن زید بن ارقم ر ا تکذیب کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) ترسید که بین دو گروه انصار و مهاجرین اختلاف در بگیرد. لذا دستور داد که اردوگاه را جمع کنند واز آن منطقه عبور کنند در راه بازگشت به مدینه پیامبر (صلی الله علیه و آله) جُوَیریَه دختر حارث رئیس قبیله بنی المصطلق را که سهم یکی از مسلمین بود، خرید و با او ازدواج کرد. مسلمین به برکت این ازدواج و به مناسبت اینکه بنی المصطلق اکنون فامیل پیامبر هستند، صد خانواده از اسیران بنی المصطلق را آزاد کردند.

ماجرای افک (تهمت به عایشه): پیامبر به حکم قرعه یکی از زنان خود را با خود به سفر می برد و در این سفر نوبت به عایشه رسید. در آن زمان رسم بر این بود که زن را سوار هودج زنانه می کردند و پرده های هودج را می کشیدند که زن راحت باشد و بعد از رسیدن به مقصد پرده را می کشیدند و زن را از شتر پیاده می کردند.

بعد از جنگ بنی المصطلق وقتی به مدینه رسیدند، خواستند عایشه را از شتر پیاده کنند که متوجه شدند که عایشه در هودج نیست. مدتی بعد عایشه سوار بر

یک شتر از راه رسید در حالی که افسار شتر در دست یکی از صحابی به نام صفوان قرار داشت. شایعه عجیبی در مدینه رواج یافت و همه از ناپاکی عایشه سخن می گفتند حتی خود مسلمانان نیز زبان به ملامت عایشه گشودند. پیامبر از این ماجرا اندوهناک بودو مدتی از عایشه کناره گرفت. خود عایشه قضیه را چنین تعریف می کرد که: «وقتی لشگر در ذات الجیش (نزدیک مدینه) توقف کرد برای قضای حاجت رفته بودم که گردنبندم گم شد و در پی یافتن آن معطل شدم و از کاروان جا ماندم و صفوان که برای کاری از کاروان عقب مانده بود مرا بر شتر سوار کرد و به مدینه رساند.» تا اینکه آیه بر تبرئ ? عایشه نازل شد و تهمت زنندگان را محکوم کرد و پیغمبر به عایشه مژده داد و چهار نفر از تهمت زنندگان را حد زد.

صلح حدیبیه

در سال ششم هجرت جنگها و سریه های متعددی بوقوع پیوست. که اکثر آنها با موفقیت مسلمانان همراه بود. پس از جنگ احزاب و بنی قریظه و جنگ ها و درگیری های جزئی با دزدان و قبایل یاغی قدرت اسلام در شمال شبه جزیره تقریبا تثبیت شد و قبایل مختلف اگر هم اسلام نیاورده بودند اما از اسلام حساب می بردند. از پایگاه های مهم کفار که هنوز دارای قدرت و شوکت بودند مکه و همچنین طائف بود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در سال ششم هجرت نهال فتح مکه مهمترین پایگاه کفار در شمال شبه جزیره را کاشت. نهالی که دو سال بعد به ثمر رسید در ذی القعده سال ششم هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مناسبتی خوابی که دیده بود (خواب دیده بود که وارد مکه شده و کعبه را از وجود بت ها پاک کرده). به مسلمانان اعلام کرد امسال برای ادای حج عمره به مکه می رویم. مسلمانان که چندین سال از زیارت خان ? خدا محروم مانده بودند بی صبرانه منتظر چنین روزی بودند به خصوص مهاجرین که دوست داشتند دوباره به وطن بازگردند. پیامبر اکرم با هزار و پانصد تن از اصحاب و بیش از صد شتر برای قربانی، به سمت مکه به راه افتاد و عبدالله بن مکتوم را به جانشینی خود در مدینه قرار داد. قریش به تب و تاب افتاد و سپاه به راه انداختند. سرانجام مسلمین در حدیبیّه که ابتدای محدود ? حرم است، اتراق

کردند. و به قریش خبر دادند که ما فقط برای زیارت آمده ایم. ابتدا قریش نپذیرفت اما بعد نمایندگانی را به صورت متوالی و پشت سر هم به کاروان مسلمین می فرستاد تا از وضعیت آنها اطلاع پیدا کنند. کار قریش به دو دستگی واختلاف کشید.

پیامبر عثمان بن عفّان را که در نزد قریش دارای وجه ؟ خاصی بود، نزد آنان فرستاد بازگشت عثمان به درازا کشید و شایعه شد که عثمان را کشتند. پیامبر مصمم بر جنگ شد و مسلمین با پیامبر تجدید بیعت کردند و این بیعت به بیعت شجره معروف شد. چون پیامبر در زیر درخت بزرگی نشسته بود و مسلمین با او تجدید بیعت می کردند.

عثمان به همراه نماینده قریش سهیل بن عمرو برگشت و قرار شد دو طرف عهدنامه ای را به امضا برسانند. مبنی بر اینکه: تا ده سال هیچ جنگی بین دو طرف صورت نگیرد. اگر کسی از مردم مکه به مدینه بیاید، مسلمین وظیفه دارند او را به قریش برگردانند. اما اگر کسی از اسلام به سمت قریش برود الزامی در بازگرداندن او نیست. قریش و مسلمین می توانند با قبیله ای که بخواهند هم پیمان شوند. امسال مسلمین نمی توانند به مکه بیایند اما از سال بعد فقط سه روز حق دارند در مکه به زیارت بپردازند و بعد از سه روز باید خارج شوند.

ظاهرا این عهد نامه به نفع قریش بود و همین امر بعضی از مسلمین را مانند عمر بن خطاب نسبت به پیامبرجسور کرده بود. اما در واقع این قطعنامه کلید فتح مکه بود که پیامبر با هوشمندی آن را بدست آورده بود. چراکه قریش مجبور شد مسلمانان را به عنوان یک گروه قدرتمند به رسمیت بشناسد و از طرف دیگر خیال پیامبر از آزارهای قریش راحت شده بود و می توانست میزان نفوذ خود را در سطح جزیره العرب بیشتر کند. در این دو سال که این قطعنامه اجرا شد، مردم عربستان بیشتر از تمام سال های گذشته مسلمان شده بودند. و از طرف دیگر قانون یک طرف ؟ تبادل افراد کاملا به ضرر قریش تمام شد. مثلا بعد از اینکه مسلمین به مدینه بازگشتند تازه مسلمانی به نام ابو بصیر از مکه فرارکرد و به مدینه پناه برد قریش طبق مفاد قطعنامه برگرداندن او را خواستار شد. و مسلمین مجبور شدند او را به قریش تحویل دهند اما در بین راه ابوبصیر فرستادگان قریش را کشت و از آنجا

به ساحل دریا و در مکانی به نام عمیص وارد شد. عده دیگری از مسلمین هم به آنجا فرار کردند و این گروه کاروان های تجاری قریش را مورد اذیت قرار می دادندو بر آنها می تاختند. قریش از این بند قطعنامه صرف نظر کرد و از مسلمین خواست تا آنها را به مدینه ببرند.

پیامبر دستور داد که مردم به رسم ادای عمره همانجا سرهای خود را بتراشند و قربانی کنند و به مدینه بازگردند. بسیاری از مسلمانان که وعد ? زیارت کعبه را شنیده بودند ناراحت بودند و تا قبل از اینکه پیامبر خود اقدام به این کار کند، از این دستور سرپیچی می کردند. اما مرور زمان نشان داد که صلح حدیبیه کلید یکی از بزرگترین و تاریخی ترین فتوح صدر اسلام است.

ارسال نامه به پادشاهان بزرگ

در سال هفتم و به روایتی در سال ششم هجری پیامبر برای پادشاهان بزرگ جهان نامه نوشت و آنها را به دین اسلام دعوت کرد. متکلمین اسلامی از این موضوع بر جهان شمول بودن اسلام استدلال می کنند. منقول است که به شش پادشاه نامه نوشت که چهار پادشاه از اهمیت بیشتری برخوردار بودند.

پیامبر نامه ای به امپراتور روم شرقی نوشت و او را به اسلام فراخواند. بعضی از مورخین معتقدند که هرقل پادشاه روم این موضوع را با راهبان کلیسا در میان گذاشت و رسول اکرم را همان پیامبر موعود می دانست اما به علت مخالفت شدید راهبان و امرای حکومتی جرئت اظهار این عقیده را نداشت.

نام ? دوم را برای پادشاه ایران خسرو پرویز فرستاد و خسروپرویز نامه را پاره کرد. پیامبر او را نفرین کرد تا سلطنت از نسل او بریده شد.

نامه سوم را به پادشاه مصر فرستاد. پادشاه مصر اسلام نیاورد اما قاصد نامه را با احترام بدرقه کرد و هدایایی از جمله دو کنیز به پیامبر هدیه داد. یکی ماری ? قبطی که پیامبر با ازدواج کرد و دیگری شیرین که او را به حسان بن ثابت شاعر معروف، بخشید.

ص:477

نامه ای هم به نجاشی پادشاه حبشه فرستاد. منقول است که نجاشی مسلمان شد. و پسرش را به همراه گروهی به مدینه فرستاد اما آنها در دریا غرق شدند.

جنگ خیبر

در سال هفتم هجری پیامبر با هزار و ششصد نفر به سمت قلاع خیبر (خیبر منطقه ای یهودی نشین بود که نخلستان ها و اموال احشام فراوانی در آنجا داشتند و دارای قلعه های مستحکم بودند) حرکت کرد و به کسانی که برای کسب غنیمت خواستار حضور در جنگ بودند، اجازه داده نشد.

بعد از چند روز قلعه های خیبر یکی پس از دیگری به دست مسلمین سقوط کرد. در این جنگ داستان مبارز ؟ علی (علیه السلام) با مرحب و کندن درب خیبر، زبانزد خاص و عام است. سرانجام یهودیان خیبر تسلیم شدند. و قرار شد مردم خیبر بر سر زمین های سابق خود کار کنند و نصف محصول را به مدینه بفرستند و پیامبر هر وقت بخواهد می تواند یهودیان را از آنجا اخراج کند. در جنگ خیبر غنائم بسیار زیادی به مسلمین رسید. یهودیان فدک وقتی شاهد وضعیت اهالی خیبر بودند با پیامبر صلح کردند که مانند اهالی خیبر با آنها رفتار شود. فدک چون بدون جنگ بدست آمده بود. متعلق به پیامبر می شد و پیامبر آن را به دخترش فاطمه زهرا (س) بخشید.

زیارت خانه خدا

بعد از پیروزی در جنگ خیبر، پیامبر طبق قرار عازم زیارت خانه شد و دو هزار نفر با پیامبر در این سفر همراه بودند. پیامبر با شکوه خاصی وارد مکه شد در حالی که بر شتر قصواء سوار بود و عبدالله بن رواحه در حالی که افسار شتر را در دست داشت این اشعار را می خواند:

خلّوا بَنی الکفّارعَن سبیله خَلّوا فَکُلُّ الخیرِ فی رسولِه

ص:478

وقتی مسلمین وارد مسجد الحرام شدند بسیاری از کفار از آنجا خارج شدند و حتی برخی از آنها به کوه های اطرف رفتند تا این ذلت را به چشم نبینند. پیغمبر سه روز در مکه ماند و در این ایام با مَیمونه بنت حارث بن عبدالمطلب ازدواج کرد. در این سفر شکوه و قدرت اسلام بیش از پیش تثبیت شد و موجب خواری و ذلت کفار شد تا جایی که بعضی از بزرگان قریش مثل خالدبن الولید و عمروبن عاص به مدینه رفتند و مسلمان شدند.

قرآن بار ؟ این حج عمره می فرماید:

لَقَدْ صَدَقَ اللّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَکُمْ وَ مُقَصِّرِینَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذلِکَ فَتْحاً قَرِیباً (فتح 27)

جنگ مؤته

در سال هشتم پیامبر قاصدی نزد پادشاه بُصری یعنی شُرَحبیل غَسّانی فرستاد اما پادشاه غسانی قاصد را در موته کشت. پیامبر سپاهی را متشکل از سه هزار نفر به آن سمت فرستاد نکته ای در این جنگ اهمیت داشت این بود که مسلمین به مرزهای امپراتوری روم لشگر کشیده بودند. پیامبر زید بن حارثه را به فرماندهی برگزید و گفت اگر زید شهید شد، جعفربن ابی طالب که به تازگی از حبشه برگشته بود فرمانده باشد. واگر او هم شهید شد عبدالله بن رواحه فرمانده شود. در منطق ؟

معان مسلمین فهمیدند که لشگر عظیمی از رومیان و اعراب در بلقاء جمع شده اند و برخی عدد لشگریان را صد هزار نفر نوشته اند.

مسلمین با یکدیگر به مشورت پرداختند که آیا منتظر دستور بعدی پیامبر بمانند یا با رومیان و غسانی ها بجنگند. عبدالله بن رواحه مردم را به جهاد تشویق کرد و گفت چه کشته شویم و چه پیروز شویم، در هر صورت کامیاب شده ایم. جنگ

بسیار سختی بین دو طرف در گرفت و هر سه فرمانده سپاه اسلام کشته شدند مسلمین خالد بن ولید را به فرماندهی بر گزیدند. خالد با تدبیر و هوشمندی خاصی لشگر اسلام را از انهدام حتمی نجات داد و آنها را به مدینه بازگرداند.

فتح مکه

همانطور که گفتیم قرار قریش و مسلمین بر این شد که هر کدام از دو طرف می توانند برای خود هم پیمان بگیرند و در این کار آزادند. قبیله خُزاعه هم پیمان مسلمین بود و طایف ? بنوبکر هم پیمان قریش. در سال هشتم بین این دو قبیله جنگ در گرفت و قریش در جنگ به بنوبکر کمک کرد. و در نتیجه پیمان را شکست.

ابوسفیان که می دانست چه عواقبی در انتظار قریش است، به مدینه رفت تا دوباره عهدنامه را استوار کند اما با مهری مسلمین مواجه شد و به مکه بازگشت.

پیامبر موقعیت را مناسب دید و تمام قبایل تازه مسلمان شده و همچنین مهاجرین و انصار را جمع کرد. و با سپاه ده هزار نفری عازم مکه شد. پیغمبر طوری حرکت کرد که قریش متوجه نشوند. تا لشگر به یک منزلی مکه (مرّالظهران) رسید.

پیامبر فرمود گروهای کوچک آتش های بزرگ روشن کنند تا جمعیت سپاه در نظر قریش زیاد به نظر برسد. همان شب ابوسفیان برای تفحص از مکه خارج شده بود که با عباس عموی پیامبر مواجه شد. عباس ابوسفیان را از خشم پیامبر ترساند و او را نزد پیامبر برد و ابوسفیان در آنجا اسلام آورد. پیامبر به ابو سفیان دستور داد که مکه بازگردد و به مردم اعلام کند که هرکس در خانه خود بماند یا به خانه ابوسفیان یا مسجدالحرام برود در امان است. فتح مکه مکرمه - نقشه های تاریخ اسلام

لشگر اسلام در گروههای مختلف و از چند مسیر وارد مکه شدند. هیچ مقاومتی دیده نشد فقط عده ای در مسیر خالد بن ولید به مسلمین جنگیدند که بیست ودو نفر از آنها و دو نفر ازمسلمین کشته شدند.

پیغمبر با اسب وارد مسجد الحرام شد و هفت بار طواف کردو فرمود:

"

لا اله الّا الله وَحدَهُ لا شریکَ لَه صَدَقَ وَعدَهُ و نَصَرَ عبدَهُ وهَزَمَ الاحزابَ وَحدَه.

ص:480

پیامبر بتهای کعبه را شکست و بنابر روایت شیعه علی (علیه السلام) بر دوش پیامبر ایستاد و این کار را کرد. بلال بر بالای کعبه رفت و اذان گفت. وپیامبر مردم را نصیحت کرد.

و در حالی که می توانست تمام مردم مکه را به اسارت بگیرد هم ? آنها را آزاد کرد و مردم مکه به «طُلقاء» مشهور شدند یعنی آزادشدگان.

پیغمبر گروه هایی را برای شکستن بت ها و ویران کردن بت خانه به اطراف فرستاد. خالدبن ولید را به طرف قبیل ? بنی جذیمه فرستاد با اینکه آنها تسلیم شدندو اسلام آوردند اما خالد به خاطر عداوتی که در جاهلیت با آنها داشت دستور داد هم ? آنها را گردن بزنند و فقط گروهی از مهاجرین وانصار از این دستور سرپیچی کردند. خبر به پیامبر رسید و رسول اکرم از این موضوع بسیار ناراحت شد و چندین بار گفت: اللهم انّی ابرَءُ ممّا صنَع خالد و علی (علیه السلام) را دستور داد که دی ? کشته شدگان را بازماندگان بپردازد.

جنگ حنین

پیامبر دو هفته در مکه و بعد از آن جنگ حنین پیش آمد. قبایل هوازن با بنی ثقیف در طائف با یکدیگر متحد شدند تا به جنگ مسلمین بروند. پیغمبر با دوازده هزار نفر که دو هزار نفر آنها از مکی های تازه مسلمان بودندبه طرف آنها حرکت کرد . مسلمین بر کثرت عدد خود مغرور بود و پیروزی در جنگ را حتمی می دانستند.

اما وقتی سپاه اسلام به حنین رسید و باید از دره ای عبور می کرد. هوازنیها بر فراز کوه ها کمین کرده بودند و با تیر و سنگ ونیزه به مسلمین حمله ور شدند. سپاه اسلام از هم پاشید و مسلمین پا به فرار گذاشتند فقط عد ? کمی از مهاجرین و انصار و همچنین علی (علیه السلام) و عباس اطراف پیامبر ایستادند و سپاه اسلام را به صحن ?

جنگ بازگرداندند سرانجام هوازن شکست خورد. قرآن کریم به غرور مسلمین در این جنگ اشاره می کند و می فرماید:

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ فِى مَواطِنَ كَثِيرَهٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ

خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید)؛ و در روز حنین (نیز یاری نمود)؛ در آن هنگام که فزونی جمعیت شما را مغرور ساخت» ولی (این فزونی جمعیت هیچ به دردتان نخورد و زمین با همواره) وسعتش بر شما تنگ شده؛ سپس پشت (به دشمن) کرده. فرار نمودید! (25 توبه)

در این جنگ چون هوازن زنها و فرزندان خودرا به جنگ آورده بود غنائم بسیار زیادی به مسلمین رسید. بیست و چهار هزار شتر، چهل هزار گوسفندوبز، چهارهزار ظروف نقره و شش هزار اسیر از جمله غنائم این جنگ بود. در هنگام تقسیم غنائم گروه زیادی از مسلمین دور پیامبر ازدحام کردند و می گفتند زودتر شترها را تقسیم کنند و آنچنان دور پیغمبر شلوغ شد که رداء پیامبر از دوشش افتاد.

پیامبر مردم را به آرامش دعوت کرد و فرمود: اگر به اندازه درختان تهامه شتر داشته باشم بین شما تقسیم می کنم و غنائم را تقسیم کرد. و به برخی از بزرگان و سران قبائل تا صد شتر سهم رسید و علت این کار، جذب قلوب آنها به اسلام بود. در این تقسیم غنائم به انصار سهمی نرسید و انصار از این کار پیامبر اندوهگین شدند. پیامبر انصار را جمع کرد و به آنها فرمود: آیا به این راضی نیستید که دیگر مردم گوسفند شتر را به غنیمت بردند و شما پیامبر خدا را به همراه بردید. من خود را یکی از انصار می روم و اگر هم ? مردم به یک راه بروند و انصار به راه دیگر بروند من با انصار همراه خواهم شد سپس برای انصار و نسل آنها دعا کرد. انصار از گفت ? پشیمان شدند و از سخنان پیامبر آنقدر گریستند که ریش آنها تر شد.

جنگ تبوک

در سال نهم هجری گروهی از بازرگانان که از شام به مدینه آمده بودند خبر دادند که روم در حال جمع کردن سپاه بزرگی برای حمله به مدینه است. پیامبر دستور جمع کردن سپاه را داد. هوای گرم تابستان و فصل ثمردهی درختان بود گروهی بهانه کردند و آیه دربار ? آنها نازل شد:

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللّهِ وَ كَرِهُوا أَنْ يُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِى الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كانُوا يَفْقَهُونَ

تعداد سپاهیان اسلام به سی هزار تن رسید و لشگری به این عظمت تا کنون در جزیره العرب سابقه نداشت. مسلمانان تا تبوک رفتند اما خبری از سپاه روم نبود و بدون نتیجه بازگشتند. پس از بازگشت ماجرای مسجد ضِرار پیش آمد. گروهی از منافقان مدینه مسجدی را ساخته بودند که از آن استفاده های سیاسی کنند پیامبر دستور مسجد را خراب کردند. قرآن کریم از این مسجد اینگونه یاد می کند:

وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِراراً وَ كُفْراً وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِرْصاداً لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنى وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ

(گروهی دیگر از آنها؛ کسانی هستند که مسجدی ساختند؛ برای زیان (به مسلمانان)، و (تقویت) کفر، و تفرقه افکنی می گفت: مؤمنان، و کم فروشان! برای کسی که از پیشاپیش با خدا و پیامبرشان مبارزه کرده بود؛ آنها سوگندها یاد می کردند، که: «جز نیکی (و خدمت)، نظری نداشته اند، اما) خداوند گواهی می داد، که آنها دروغگوست هستند! (107 توبه)

در سال نهم هجرت قبایل مختلف از گوشه و کنار عربستان به مدینه می آمدند و اسلام می آوردند از جمله قبیل ? ثقیف از طائف که اسلام را پذیرفتند لذا سال نهم هجرت به سنه الوفود معروف است.

برائت از مشرکان

در اواخر سال نهم هجری سور ? برائت نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابوبکر را برای اعلام کردن برائت از مشرکین به مکه فرستاد. بعد از او علی (علیه السلام) را فراخواند و او را بر شتر مخصوص خود سوار کرد و علی (علیه السلام) را مامور کرد که نامه را از ابوبکر بگیرد و خود این کار را انجام دهد. البته برخی از علمای اهل سنت معتقدند که سور ?

برائت بعد از حرکت ابوبکر به سمت مکه، نازل شد.

علی ایّ حال، علی در ایام حج به مکه رفت و چهل آی ? اول سور ? توبه را برای مردم قرائت کرد. مفاد آیات این بود که خدا ورسول از مشرکان برئ هستند. و هر پیمانی که از قبل بوده باطل است به جز پیمانهای مدت دار که هنوز از مدت آن

ص:483

باقی است. چهار ماه به مشرکین اجازه داده می شود که به خانه های خود بازگردند و از آن پس هر جا که مشرکی دیده شود کشته خواهد شد. از سال بعد مشرکین حق زیارت کعبه را ندارند و طواف کعبه به صورت برهنه ممنوع است.

همچنین در سال نهم هجری ام کلثوم دختر پیامبر و همسر عثمان بن عفان دار فانی را وداع گفت.

ظهور پیامبران دروغین

در اواخر عمر شریف رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) حوادث عجیبی در عربستان رخ داد.

همین که کار اسلام بالا گرفت و برای اولین بار در طول تاریخ عربستان، اعراب توانستند به برکت اسلام در زیر یک پرچم متحد شوند، برخی موقعیت را برای ریاست طلبی و مال اندوزی و کسب موقعیت مناسب دیدند لذا خود را به عنوان پیامبر معرفی کردند و افرادی را دور خود جمع کردند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تمام عزم خود را برای خشکانیدن ریش ? این پدید ? شوم جزم کرد. از پیامبران دروغین سه نفر ازهمه مهمتر بودند یکی مسیلمه در قبیل ? بنی حنیفه در یمامه دیگری طُلَیحه در بنی اسد در نجد و دیگری اسود عنسی در یمن که البته کار آنها بعد از وفات پیامبر خاتمه یافت.

حجه الوداع

از زمان هجرت تا سال یازدهم هجری پیامبر به حج نرفته بود و فقط در سال هفتم و هشتم هجری به ادای عمره پرداخت. بعد از اعلام برائت از مشرکان پیامبر در سال دهم برای ادای حج عازم مکه شد. و تمام خانوا ? پیامبر همراه او بودند. در این سفر پیامبر تمام امتیازاتی که قریش برای خود در نظر گرفته شده بود را زیرپا گذاشت. از جمله آنکه عرب خیال می کرد باید با لباس پاک کعبه را طواف کند و تنها لباسی پاک است که از قریش خریداری شود و اگر لباس پاک نداشت، برهنه به طواف می پرداخت و همچنین امتیازات دیگری که پیامبر هم ? آنها را از بین برد.

بعد از ادای حج به سمت مدینه به راه افتادند و در محل تلاقی راه مصر، عراق و

حجاز در محلی به نام «غدیر خم» به امر خدا دستور داد تا تمام مسلمین و حاجیان جمع شوند. پیامبر به حکم آیه، وظیفه داشت برای خود جانشین معرفی کند.

پیامبر علی را نزد خود فراخواند و در حضور بیش از صدهزار مسلمان، فرمود: مَن کُنتُ مولاه فهذا علیٌّ مولاه و با این اوصاف علی (علیه السلام) جانشین و وصی بعد از رسول شد. و مسلمین گروه گروه با او بیعت کردند. هرچند بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این بیعت به راحتی گذشتند.

وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) لشگری را برای جنگ با روم، جمع آوری کرد و فرماند ؟ لشگر را اسامه بن زید بن حارثه قرار داد. اسامه در آن زمان نوزده یا بیست سال بیشتر نداشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به تمام صحابه به غیر از علی (علیه السلام) دستور داد که تحت فرمان اسامه به «موته» (مرز روم) بروند. بعضی از اصحاب از فرمان سرپیچی می کردند. و از اردوگاه لشگر خارج می شدند. بعضی وخامت حال پیامبر را بهانه می کردند. و بعضی به اینکه از یک جوان کم سن و سال کسب دستور کنند، معترض بودند..

بالاخره پیامبراکرم با وجود تب شدید و حال نامساعد به مسجد رفت و تاکید کرد که هرچه زودتر لشگر اسامه به طرف «موته» حرکت کند حتی در بعضی از روایات نقل شده است که پیامبر لعن و نفرین کرد کسی را که از سپاه اسامه خارج شود،

پیامبر در بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجرت جان به جان آفرین تسلیم کرد.

بعد از اینکه خبر فوت پیامبر به اصحاب رسید. عمر فریاد برآورد که پیامبر نمرده است بلکه غایب شده. و هرکس بگوید پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرده، او را خواهم کشت.

ابوبکر از راه رسید و این غائله را خاموش کرد و آیه إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ (زمر 30) را تلاوت کرد. انصار و مهاجرین با حقیقت تلخی مواجه شدند و

آن از دست کسی بود که زندگی دنیا و آخرت را برای آنها تضمین کرده بود و صلّی الله علیه و علی آله الطاهرین.

ص:485

www.tarikheslam.com/history/1-sadr-islam/434-pyambarinmadine.html//:http

منطقه خندق درمدینه هفت مسجدداشت که به مساجد سبعه مشهوربود

مساجد سبعه مدینه منوره بسته شد

بنا بر تصمیم دولت عربستان، مساجد سبعه واقع در دامنه کوه سلع در مدینه منوره بسته می شود.

و برای ترمیم و نگهداری، به عنوان آثار باستانی، تحویل وزارت امور شهرداری ها و دهداری های عربستان خواهد شد.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی حج، روزنامه عکاظ، چاپ عربستان به نقل از شهردار مدینه منوره اعلام کرد در جلسه تصمیم گیری در این خصوص، علاوه بر شهردار مدینه، نمایندگان وزارت کشور، وزارت امور اسلامی، وزارت شهرداری و سازمان گردشگری نیز حضور داشتند.

شایان ذکر است که شورای عالی و بلند پایه عربستان، قبلاً پیشنهاد احداث مسجد بزرگی را در منطقه مساجد سبعه به وزارت اوقاف عربستان داده بود؛ تا جایگزین این مساجد شود. مسجد مزبور که اخیراً افتتاح شده است؛ با هزینه ای بالغ بر 26 میلیون ریال سعودی احداث شده، دارای 3 طبقه و ظرفیت 4500 نمازگزار زن و مرد می باشد و نام مسجد خندق بر آن اطلاق شده است.

مسلمانان بر این اعتقاد اند که مساجد سبعه، یادگاری از زمان رسول الله می باشد؛ ولیکن بعضی از علمای سعودی، عقیده دارند که این مساجد، در دوران های متأخر احداث شده اند.

6 باب از مساجد سبعه در اطراف کوه سلع قرار دارد و هفتمین آنها مسجد قبلتین می باشد.

این مساجد، عبارت اند از:

1 - مسجد قبلتین

2 - مسجد فتح، واقع بر تپه ای در دامنه غربی کوه سلع

3 - مسجد سلمان فارسی، واقع در 20 متری پای کوه سلع

ص:486

4 - مسجد ابوبکر، واقع در 15 متری جنوب غربی مسجد سلمان

5 - مسجد عمر بن خطاب، واقع در 10 متری جنوب مسجد ابوبکر

6 - مسجد علی بن ابی طالب (علیه السلام)، واقع بر تپه ای مرتفع و مستطیل شکل (به طول 5/8 و عرض 5/6 متر)

7 - مسجد فاطمه زهرا (علیها سلام) که کوچک ترین مساجد مزبور به شمار می رود و مساحت آن، از 12 متر مربع تجاوز نمی کند

hajj.ir/hadjwebui/news/wfShowOpinion.aspx?id 43598//:http

جنگ روانی در صدر اسلام

آیا جنگ روانی یا جنگ نرم بر ضد اسلام و مسلمانان، در صدر اسلام هم وجود داشته است و می توان نمونه هایی از آن را از زمان پیامبر ذکر کرد و در این گونه موارد، واکنش قرآن و نیز رفتار پیامبر به چه صورتی بوده است؟

تاریخ جنگ روانی، از تاریخ حیات بشر جدا نیست؛ اما همیشه با این عنوان به کار گرفته نشده است و مانند سایر مفاهیم، در بستر تاریخ و همراه با مقتضیات زمان و مکان، متحول بوده و سیر تطور خود را تا امروز، پیموده است؛ به گونه ای که در عصر حاضر، با استفاده از فن آوری، بر پیچیدگی آن افزوده شده است.

در قرآن کریم، آیات زیادی وجود دارد که بیشتر آنها مربوط به جنگ های صدر اسلام، در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می باشد. بخشی از این آیات، در مقام پاسخ گویی به جنگ روانی دشمن و خنثی کردن توطئه های آنان می باشند و بخش دیگری از آیات، که جنبه تعرضی دارند، می خواهند روحیه طرف مقابل را تحت تاثیر قرار داده، او را به تسلیم وادارند و بخشی دیگر از آیات نیز در زمانی که مسلمانان احساس ضعف و شکست می کنند، درصدد تقویت روحیه آنان است. با مطالعه سنت نیز می توان روایات متعددی را در این زمینه ذکر کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با نقشی همه جانبه که در جنگ ها به کار گرفته

بود، دگرگونی بزرگی در آیین نبردهای جدید به وجود آورد. وی جنگ را به تمام جبهه ها کشاند و از هر سلاحی که در اختیارش بود، بهره گرفت و همان طور که نبرد همه جانبه در تمام جبهه ها جریان داشت، «جنگ روانی» نیز با شدت مورد استفاده قرار می گرفت. جنگ های مسلحانه، نتیجه عوامل نظامی، اقتصادی و روانی بوده است و به همین دلیل، به «نبرد همه جانبه» تعبیر می شود. 1

با توجه به گستره بحث «جنگ روانی در قرآن و سیره نبوی»، از میان ابزارها و روش های جنگ روانی، در این نوشتار، فقط موضوع «شایعه» مورد بررسی قرار می گیرد.

پیشینه شایعه در اسلام

در تاریخ اسلام نیز آن جا که ابهام و اهمیت رخدادی قطعی بود، شایعات، رواج و قوت می گرفتند. تاریخ غزوات پیامبرصلی الله علیه وآله آکنده از این گونه شایعات است که غالبا به وسیله گروه های سست عنصر حزب نفاق، به ویژه «مرجئون»، در سطح صفوف رزم، انتشار می یافتند و تخم یأس و ترس را در دل ها می پراکندند. در ذیل، نمونه هایی از این شایعات را ملاحظه می کنید:

1. جنگ بدر

«منافقان و آنان که در دل بیماری دارند، گفتند: اینان را دینشان فریفته است». 2 «آنها که در دل مرضی دارند، می بینی که به دوستی با آنان] یهود و نصارا [، شتاب می کنند و می گویند: می ترسیم که مبادا در گردش روزگار، به ما آسیبی برسد». 3

2. جنگ احد

پیش از جنگ احد، عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه وآله، خبر تجهیز سپاه قریش را بی درنگ به اطلاع پیامبر صلی الله علیه وآله رساند و پیک او در قبا، نامه را به پیامبرصلی الله علیه وآله داد. هنوز پیامبرصلی الله علیه وآله به مدینه نیامده بود که یهودیان و منافقان در مدینه شایع کردند که خبر خوشی برای پیامبرصلی الله علیه وآله نرسیده است؛ «آنان که از جنگ باز ایستادند و درباره برادران خود گفتند که اگر سخن ما را شنیده

بودند، کشته نمی شدند»، 4 «می گفتند: اگر یقین داشتیم که جنگی در می گیرد، با شما می آمدیم». 5

ص:488

3. جنگ احزاب

«خدا و پیامبرش جز فریب به ما وعده ای نداده اند». 6 «و گروهی از آنان گفتند:

ای مردم یثرب! این جا، جای ماندنتان نیست؛ بازگردید و گروهی از آنان از پیامبرصلی الله علیه وآله رخصت می طلبیدند و می گفتند: خانه های ما را حفاظی نیست. خانه هایشان بی حفاظ نبود؛ می خواستند بگریزند». 7

سلمان فارسی می گوید: در جنگ احزاب، آن گاه که مشغول حفر خندق بودم، ناگهان با سنگی روبه رو شدم که کار را بر من دشوار کرد و کلنگ در آن کارگر نبود.

رسول خداصلی الله علیه وآله که در آن نزدیکی بود، پیش آمد و کلنگ را گرفت و به سنگ زد و برقی زد. از ضربه دوم و سوم نیز برقی جست و سپس سنگ شکست.

سلمان پرسید: یا رسول الله! این برق ها چه بود؟ فرمود: «تو هم دیدی»؟ گفتم:

آری. فرمود: «جرقه اول، کلید فتح یمن بود. جرقه دوم، کلید فتح شام و مغرب زمین و جرقه سوم، کلید فتح مشرق و ایران زمین بود که خدا به من عنایت نمود. ای سلمان! اینها نشانه فتوحاتی است که پس از من، خداوند برای شما خواهد گشود؛ شام، فتح خواهد شد... و هیچ کس را یارای ستیز با شما نخواهد بود. یمن نیز برای شما فتح خواهد شد و خاور هم برای شما گشوده خواهد گشت و خسرو پرویز پس از فتح کشورش، کشته خواهد شد». سلمان می گوید: همه اینها را دیدم. پیامبر این سخنان را هنگامی فرمود که می دید چه ترس و بیمی مسلمانان را فرا گرفته است.

4. جنگ تبوک

«و اگر به تو مصیبتی رسد، می گویند: ما چاره کار خویش پیش از این اندیشیده ایم». 8 «و بعضی از ایشان، پیامبر] صلی الله علیه وآله [را می آزارند و می گویند:

او به سخن هر کس گوش می دهد] او گوش است [». 9 «گفتند: در هوای گرم، به جنگ نروید». 10

عبدالله بن ابی، که به همراه گروهی از منافقان از حرکت خودداری کرد، گفت:

محمد می خواهد با این سختی و در هوای گرم و سرزمین دور، با رومیان نبرد کند؛ آن هم با سپاهی که تاکنون کسی مانندش را ندیده است. گویی محمد جنگ با رومیان را ساده پنداشته است. به خدا! گویا می بینم که فردا اصحاب محمد، همگی

به بند اسارت درآیند.

منافقان نیز به پیروی از سرکرده خویش، همین شیوه را در پیش گرفتند و گفتند:

می پندارند جنگ با رومیان، مثل جنگ با دیگران است! به خدا قسم! فردا شما را به ریسمان، بسته خواهیم دید. ودیعه بن ثابت هم گفت: نمی دانم چرا قرآن خوانان ما از همه شکم باره تر و به هنگام جنگ، ترسوترند!

5. صلح حدیبیه

در مذاکرات صلح حدیبیه، پیامبرصلی الله علیه وآله نمایندگانی به سوی قریش فرستاد؛ تا هدف آن حضرت را که زیارت خانه خدا بود، بی پرده به سران شرک ابلاغ کنند. این ماموریت، متوجه عمر بن خطاب شد؛ اما او به دلایل و بهانه هایی، از این کار امتناع ورزید و پیشنهاد کرد که عثمان بن عفان این کار را بر عهده گیرد.

عثمان، راهی مکه شد و وارد شهر گردید. قریشیان به عثمان، اجازه طواف کعبه دادند؛ اما از بازگشت عثمان جلوگیری کردند؛ تا شاید در این مدت، راه حلی پیدا کنند. بر اثر تاخیر نماینده پیامبر صلی الله علیه وآله، هیجان و اضطراب عجیبی در میان مسلمانان پدید آمد و شایعه قتل عثمان به شدت در میان طرفین در منطقه، رواج یافت و منجر به موضع گیری نظامی پیامبر صلی الله علیه وآله شد. از این رو، شرایط مساعدی پدید آمد و شایعه مزبور، قوت گرفت.

6. جنگ حنین

در آغاز جنگ حنین که مسلمانان غافلگیر شدند و به هزیمت رفتند و ظاهرا کار به زیان آنها می نمود، منافقان، کفر و کینه درونی خود را آشکار ساختند. ابوسفیان گفت: اینان تا کرانه دریا عقب خواهند نشست. کلده بن حنبل به او گفت: دهانت را ببند، سروری قریش برای من، از ریاست بر «هوازن» بهتر است. سهیل بن عمرو گفت: محمد و یارانش، این شکست را چگونه جبران خواهند کرد؟

اهداف شایعات

انتشار شایعات در جنگ، می تواند نقش تعیین کننده ای در جنگ ایفا نماید. در

ص:490

سیر غزوات پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله، گاهی

شاهد به کارگیری ماهرانه شایعات به عنوان ابزار جنگ روانی هستیم و این می رساند که آن حضرت در چهارچوب خط مشی پایدار «دعوت - هدایت» و در پرتو حفظ موجودیت نظام و امنیت ملی، اساسا جنگ و ابزار کارآمد آن را استثنایی از اصل نیرنگ و فریب دانسته اند؛ زیرا: «ان الحرب خدعه) 11 و بر این پایه، از عواملی که اتحاد احزاب - مانند یهود بنی قریظه، مشرکان مکه، قبایل غطفان و فزاره - را در جنگ خندق، متلاشی ساخت و به موقعیت تهدید کننده و بحرانی خاتمه بخشید، انتشار شایعاتی بود که با مشورت و درایت پیامبرصلی الله علیه وآله توسط نعیم ابن مسعود به اجرا درآمد.

نعیم می گوید: به پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کردم: ای رسول خدا ! هر فرمانی که می خواهی بده، تا من بدان اقدام کنم؛ زیرا نه قوم من و نه هیچ کس دیگری، از اسلام من اطلاع ندارند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «تا آن جا که بتوانی، میان نیروهای دشمن، اختلاف و پراکندگی بینداز». نعیم که سابقه دوستی با بنی قریظه داشت، نزد آنها آمد و مورد استقبال قرار گرفت و به دنبال ماموریت موفقیت آمیز نعیم بن مسعود و از هم گسیختن صفوف دشمن، مدد الهی نیز فرود آمد؛ هوا یکباره دگرگون شد و باد و توفانی شدید، همراه با سرمای سخت وزیدن گرفت؛ دیگ های غذا را برانداخت؛ خیمه ها را از جا کند و آتشی برجا نگذاشت.

احزاب به ستوه آمدند و نمی توانستند تشخیص دهند که به کدام طرف باید بروند و سرانجام، شتابان پا به گریز نهادند.

پخش شایعات، گاهی چنان مؤثر است که به فروپاشی کامل نیروهای مقابل می انجامد؛ تا جایی که حتی حاضر می شوند به عنوان ستون پنجم دشمن عمل کرده، نظام ارتش را مختل سازند. این اقدامات، می توانند سیر تحول جنگ را به کلی دگرگون سازند. معاویه پس از رویارویی نظامی با سپاه امام حسنعلیه السلام، این سیاست را اتخاذ کرد. او با سران سپاه امام علی علیه السلام مکاتبه و آنان را تطمیع کرد و او به آنان نوشت: حسن بن علی، با من صلح می کند. او به عوامل جنگ روانی نیز دستور داد تا این شایعه را در همه جا پخش کنند و چون نیروهای امام به

فرمان دهی عبیدالله بن عباس در منطقه مسکن، در برابر سپاه معاویه قرار گرفتند، معاویه، شبانه برای عبیدالله پیام فرستاد و گفت: حسن، با من درباره صلح مکاتبه کرده و اختیار را به من سپرده است و بدین گونه، او را تطمیع کرد و به جانب خود متمایل ساخت.

پس از عبیدالله، قیس بن سعد، زمام فرمان دهی را به دست گرفت و آنان را به صبر و ثبات فرا خواند. در این هنگام، بسر بن ارطاه از طرف معاویه به سوی لشکر امام آمد و گفت: وای بر شما! این فرمانده شماست که دست بیعت به ما داده و امام شما، حسن نیز با ما صلح کرده است؛ پس برای چه، خود را به کشتن می دهید؟ سرانجام، چنان نیروهای امام حسن علیه السلام تضعیف شدند که بعضی از سران سپاه فرار کرده، به معاویه پیوستند و حتی گروهی اعلام آمادگی کردند که امام مجتبی علیه السلام را تحویل معاویه دهند و در این موقعیت بحرانی، امام مجتبی علیه السلام مجبور شد از در صلح درآیند.

پی نوشت ها:

1. مصطفی طلاس، پیامبر و آیین نبرد، ترجمه حسن اکبری مرزناک، مؤسسه انتشارات بعثت، ص 515 و 516

2. انفال، آیه 49.

3. مائده، آیه 52.

4. آل عمران، آیه 168.

5. همان، آیه 167.

6. احزاب، آیه 12.

7. همان، آیه 13.

8. توبه، آیه 50.

9. همان، آیه 61.

10. همان، آیه 81.

11. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 33، ص 331.

پدیدآورنده: حسن فراهانی

ص:492

www.hawzah .net/Hawzah /Magazines /MagArt.aspx? Magazine NumberID 7148id 87146//:http

تبدیل مسجد فاطمه (س) در مدینه به پارک

به گزارش شیعه آنلاین، شهرداری مدینه در عملی کاملا خلاف شرع، عقل، تاریخ و عرف، با تخریب و الحاق مسجد حضرت فاطمه (س) به پارک، گام جدی دیگری در راه محو آثار اسلامی و به فراموشی سپردن نام اهل بیت عصمت و طهارت (س) برداشته است.

محوطه ای که سابقا "مسجد حضرت فاطمه زهرا (س)" در آن وجود داشت و به عنوان یکی از مساجد سبعه، از اماکن مقدس و مورد زیارت حجاج و زائران در شهر مدینه منوره بود، توسط شهرداری مدینه به پارکی که برای تفریح و تفرج مردم ساخته و به نام "حدیقه الفتح (پارک فتح)" نامگذاری شده است ملحق گردید!

عجیب اینکه یک سایت وابسته به صدا و سیما، با انتشار خبر و عکس بازگشایی این بخش از پارک، از این واقعه با خوشحالی یاد کرده و بدون توجه به عمق این فاجعه فرهنگی و مذهبی نوشته است: «پس از سال ها حسرت زایران حرم پیامبر مبنی بر حضور در مسجد حضرت زهرا سلام الله علیها در مساجد سبعه، و وجود محدودیت هایی که هر ساله نسبت به سال قبل تشدید می شد، درب محوطه ورودی مسجد حضرت زهرا (س) در این قسمت بازگشایی شد»!!

اگرچه ابراز خشنودی خبرنگار این سایت، از روی اخلاص و علاقه بوده است، اما صرف نظر از اشکالات شرعی این تصرف و الحاق توجه به لایه های زیرین این عمل وهابیون، و نیز سابقه آنان در محو و تخریب آثار اسلامی و اهل بیتی، بروشنی از نیت پلید آنان پرده بر می دارد.

زائران و شیعیان غریبانه در کنار مسجد عبادت می کردند ولی اکنون دیگر نه

تاریخ مساجد سبعه

تاریخچه مساجد سبعه به صدر اسلام بازمی گردد. در شمال غربی شهر مدینه، رشته کوهی به نام «سلع» قرار دارد که در سال پنجم هجری شاهد جنگ خندق بود.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) در این جنگ با پیشنهاد سلمان فارسی در اطراف

مدینه به حفر خندق پرداختند. مسیر این خندق که طولی قریب ده کیلومتر و عرضی نزدیک به پنج متر داشت، از نزدیک مسجد ذوقبلتین که زمینی هموار بود و در غرب مدینه قرار دارد، آغاز می شد و به صورت نیم دایره با عبور از کنار کوه سلع تا نزدیکی مسجد "اجابه" که اکنون "بنو معاویه " نامیده می شود، امتداد داشت.

بخشی از مدینه که پوشیده از نخلستان ها بود، از نظر نظامی قابل استفاده برای نبرد نبود و بخشی هم در محاصره خندق قرار داشت. کوه های" سلع "هم که خود مانعی طبیعی به شمار می رفت، محل استقرار سپاه اسلام بود و منطقه نبرد در مقابل آن قرار داشت. پیامبر (صلی الله علیه و اله) و اصحاب، از بالای رشته کوه سلع، نظاره گر سپاه کفار بوده و نمازهای خود را در همانجا به جای آورده اند. بعدها در محل نماز آنان مساجدی ساخته شده تا یاد و نام آنان حفظ شود.

تعداد این مساجد که از مساحت کمی برخوردار بودند و به دلیل موقعیت کوهستانی، شکل پلکانی داشته و دارای پستی و بلندی بودند به شش عدد می رسد که با مسجد ذوقبلتین، هفت عدد می شود: 1. مسجد فتح، 2. مسجد سلمان، 3. مسجد علی (س)، 4. مسجد فاطمه (س)، 5. مسجد ابوبکر، 6. مسجد عمر، 7. مسجد ذوقبلتین.

مساجد سبعه در دوران وهابیت

پس از به قدرت رسیدن وهابیون در حجاز آنها تلاش زیادی برای محو آثار اسلامی و اهل بیتی نمودند. از جمله کم کم این مساجد را به سمت متروکه شدن پیش بردند و سرانجام در سال 1419 قمری (12 سال پیش) درب ورودی مسجد حضرت فاطمه (س) را با سیمان مسدود کردند. در نتیجه این مسجد به مخروبه تبدیل و سپس نابود شد.

کسانی که در سال های اخیر به مدینه منوره مشرّف شده و به زبارت مساجد سبعه (معروف به زیارت دوره) رفته اند دیده اند که در محوطه مذکور، دیگر اثری از مسجد حضرت علی و حضرت زهرا سلام الله علیهما باقی نمانده و محل قبلی مسجد به صورت مسطح وجود داشت. لذا زایران ایرانی و عاشقان اهل بیت (س) با راهنمایی کسانی که از قبل با این محل آشنا بودند در این مکان ها به اقامه نماز

می پرداختند.

مساجد سبعه و پارک!!

اینک شهرداری مدینه در عملی کاملا خلاف شرع، عرف، عقل، عدل و تاریخ، با تخریب و الحاق مسجد حضرت فاطمه (س) به پارک فتح، قدم جدی دیگری در راه محو آثار اسلامی و به فراموشی سپردن نام اهل بیت عصمت و طهارت (س) برداشته است.

شایان ذکر است که قبل از بسته شدن مسجد به وسیله بتون و سیمان، بوته ها و درختان زیادی در اطراف مسجد به طور غیر عادی کاشته شده بود تا جایی که مسجد از فواصل نسبتاً نزدیک هم دیده نمی شد! بعد از این اقدام و رشد درختان در اطراف مسجد بود که سعودی ها اقدام به مسدود نمودن درب آن نمودند.

مسجدی که به دلیل عدم تعمیر و مرمت و براثر فرسایش در معرض تخریب قرار داشت رفته رفته مقدار زیادی از آن تخریب شد و سپس با ساخته شدن پارک در اطراف آن، به مرور زمان به تلی از خاک تبدیل شد و وهابیان به بهانه حفظ فضای پارک، در زمین این خانه خدا و یادگار دخت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تصرف کردند و یک اثر دیگر از آثار باقیمانده تمدن اسلامی از بین رفت.

www.valiasr-aj.com/fa/page.php?bank khabarid 1651//:http

به گزارش خبرگزاری اهل بیت (علیه السلام) ابنا محوطه ای که سابقا" مسجد حضرت فاطمه زهرا (س) "در آن وجود داشت و به عنوان یکی از مساجد سبعه، از اماکن مقدس و مورد زیارت حجاج و زائران در شهر مدینه منوره بود، توسط شهرداری مدینه به پارکی که برای تفریح و تفرج مردم ساخته و به نام" حدیقه الفتح (پارک فتح) " نامگذاری شده است ملحق گردید!

نماهایی از پارک فتح که با هدف محو آثار اهل بیتی ساخته شد و اینک با دربرگرفتن محل مسجد حضرت فاطمه (س) بازگشایی شده است؛ اقدامی خلاف شرع، عقل، تاریخ و قانون..

هشدار آیت الله العظمی سبحانی به سعودی ها، در پی تخریب مسجد حضرت

ص:495

فاطمه (س) در مدینه منوره

بیانیه مهم آیت الله سبحانی و توضیحات یک مسؤول

درلینکهای زیر ببینید

www.hadj.ir/fa/default.php?part galerysubject seven-mosqueid seven-mosque-1//:http

hajj.ir/hadjwebui/news/wfShowOpinion.aspx?id 49272//:http

www.3noqte.com/main/akhbar/akhbar-mazhabee/4461//:http D8%B3%D8%A8%D8%B9%D9%87%-D9%85%D8%B3%D8%A7%D8%AC%D8%AF%-D9%87%D9%81%D8%AA%DA%AF%D8%A7%D9%86%D9%87%-D9%85%D8%B3%D8%A7%D8%AC%D8%AF%/www.saadat-cpi.com/content//:http

www.hamshahrionline.ir/news-86776.aspx//:http

abna.ir/data.asp?lang 1Id 190602//:http نمای 360 درجه از مساجد سبعه

www.rasekhoon.net/Software/Download-1977.aspx//:http

عکسهائی ازمدینه

picasaweb.google.com/kooye.eshgh/SarzaminNoor1Madineh //:http

sardareeshqh.blogfa.com//:http/

hajpishva.blogfa.com/post-3.aspx//:http

کاش مادر مرا نمیزاد

- بحار الأنوار - العلامه المجلسی ج 8 ص 203:

قال رسول الله لما نزلت هذه الآیه علی النبی صلی الله علیه وآله " وإن جهنم لموعدهم أجمعین لها سبعه أبواب لکل باب منهم جزء مقسوم " بکی النبی صلی الله علیه وآله بکاء شدیدا وبکت صحابته لبکائه، ولم یدروا ما نزل به جبرئیل علیه السلام ولم یستطع أحد من صحابته أن یکلمه، وکان النبی صلی الله علیه وآله إذا رأی فاطمه علیها السلام فرح بها، فانطلق بعض أصحابه إلی باب بیتها فوجد بین

يديها شعيرا وهى تطحنه وتقول:" وما عند الله خير و أبقى " فسلم عليها وأخبرها بخبر النبى صلى الله عليه وآله وبكائه، فنهضت والتفت بشمله لها خلقه قد خيطت اثنا عشر مكانا بسعف النخل، فلما خرجت نظر سلمان الفارسى إلى الشمله وبكى وقال: واحزناه إن قيصر وكسرى لفى السندس والحرير، وابنه محمد صلى الله عليه وآله عليها شمله صوف خلقه قد خيطت فى اثنى عشر مكانا، فلما دخلت فاطمه على النبى صلى الله عليه وآله قالت: يارسول الله إن سلمان تعجب من لباسى، فوالذى بعثک بالحق مالى ولعلى منذ خمس سنين إلا مسک (1) كبش تعلف عليها بالنهار بعيرنا فإذا كان الليل افترشناه، وإن مرفقتنا لمن ادم حشوها ليف، (2) فقال النبى صلى الله عليه وآله: يا سلمان إن ابنتى لفى الخيل السوابق. ثم قالت: يا أبت فديتک ما الذى أبكاک؟ فذكر لها ما نزل به جبرئيل من الآيتين المتقدمتين قال: فسقطت فاطمه عليها السلام على وجهها وهى تقول: الويل ثم الويل لمن دخل النار، فسمع سلمان فقال : ياليتنى كنت كبشا لاهلى فأكلوا لحمى ومزقوا جلدى ولم أسمع بذكر النار، وقال أبو ذر: ياليت امى كانت عاقرا ولم تلدنى ولم أسمع بذكر النار، وقال عمار: ياليتنى كنت طائرا فى القفار لم يكن على حساب ولا عقاب ولم أسمع بذكر النار، وقال على عليه السلام: ياليت السباع مزقت لحمى وليت امى لم تلدنى ولم أسمع بذكر النار، ثم وضع على عليه السلام يده على رأسه وجعل يبكى ويقول: وابعد سفراه! واقله زاداه! فى سفر القيامه يذهبون، وفى النار يترددون،

* (هامش) * [1] المسک: بفتح الميم: الجلد. [2] الادم جمع الاديم: الجلد المدبوغ.

الليف: قشر النخل وما شاكله. (*)

گروهى از زنان امت درعذاب هاى گوناگون

- بحار الأنوار - العلامه المجلسى ج 8 ص 308: / صفحه 309 /

75 - ن: الوراق، عن الاسدى، عن سهل، عن عبد العظيم الحسنى، عن محمد بن على، عن أبيه الرضا، عن آبائه، عن أمير المؤمنين صلوات الله عليهم أجمعين قال:

دخلت أنا وفاطمه على رسول الله صلى الله عليه وآله، فوجدته يبكى بكاء شديدا،

فقلت: فداک أبی وامی یا رسول الله ما الذی أبکاک؟ فقال: یا علی لیله اسری بی إلی السماء رأیت نساء من امتی فی عذاب شدید، فأنکرت شأنهن فبکیت لما رأیت من شده عذابهن، ور أیت امرأه معلقه بشعرها یغلی دماغ رأسها، ورأیت امرأه معلقه بلسانها والحمیم یصب فی حلقها، ورأیت امرأه معلقه بثدیها، ورأیت امرأه تأکل لحم جسدها والنار توقد من تحتها، ورأیت امرأه قد شد رجلاها إلی یدیها وقد سلط علیها الحیات و والعقارب، ورأیت امرأه صماء عمیاء خرساء فی تابوت من نار، یخرج دماغ رأسها من منخرها، وبدنها متقطع من الجذام والبرص، ورأیت امرأه معلقه برجلیها فی تنور من نار، ورأیت امرأه تقطع لحم جسدها من مقدمها ومؤخرها بمقاریض من نار، ورأیت امرأه یحرق وجهها ویداها وهی تأکل أمعاءها، ورأیت امرأه رأسها رأس خنزیر، وبدنها بدن الحمار، وعلیها ألف ألف لون من العذاب، ورأیت امرأه علی صوره الکلب، والنار تدخل فی دبرها وتخرج من فیها، والملائکه یضربون رأسها وبدنها بمقامع من نار.

فقالت فاطمه علیها السلام: حبیبی وقره عینی أخبرنی ماکان عملهن وسیرتهن حتی وضع الله علیهن هذا العذاب؟ فقال: یا بنتی أما المعلقه بشعرها فإنها کانت لا تغطی شعرها من الرجال، وأما المعلقه بلسانها فإنها کانت تؤذی زوجها، وأما المعلقه بثدیها فانها کانت تمتنع من فراش زوجها، وأما المعلقه برجلیها فإنها کانت تخرج من بیتها بغیر إذن زوجها، وأما التی کانت تأکل لحم جسدها فإنها کانت تزین بدنها للناس، وأما التی شدت یداها إلی رجلیها وسلط علیها الحیات والعقارب فإنها کانت قذره الوضوء قذره الثیاب، وکانت لا تغتسل من الجنابه والحیض، ولا تتنظف، وکانت تستهین بالصلاه، وأما العمیاء الصماء الخرساء فإنها کانت تلد من الزناء فتعلقه فی عنق زوجها، وأما التی تقرض لحمها بالمقاریض فإنها تعرض نفسها علی الرجال، وأما التی کانت تحرق وجهها وبدنها وهی تأکل أمعاءها فإنها کانت قواده، / صفحه 310 / وأما التی کان رأسها رأس خنزیر وبدنها بدن الحمار فإنها کانت نمامه کذابه، وأما التی کانت علی صوره الکلب والنار تدخل فی دبرها وتخرج من فیها فإنها کانت قینه نواحه حاسده. ثم قال علیه السلام: ویل لامرأه أغضبت زوجها، وطوبی لامرأه رضی عنها زوجها. " ص 184-185" بیان: کانت قینه أی مغنیه.

وادی سقر

- بحار الأنوار - العلامه المجلسی ج 8 ص 310:

78 - ل: ابن الولید، عن الصفار، عن عباد بن سلیمان، عن محمد بن سلیمان، الدیلمی، عن أبیه، عن إسحاق بن عمار، عن أبی الحسن موسی علیه السلام فی حدیث

/ صفحه 311 / طویل یقول فیه: یا إسحاق إن فی النار لوادیا یقال له سقرلم یتنفس منذ خلقه الله، لو أذن الله عزوجل له فی التنفس بقدر مخیط لاحترق ما علی وجه الارض، وإن أهل النار لیتعوذون من حرذلک الوادی ونتنه وقذره وما أعد الله فیه لاهله ، وإن فی ذلک الوادی لجبلا یتعوذ جمیع أهل ذلک الوادی من حر ذلک الجبل ونتنه وقذره وما أعد الله فیه لاهله، وإن فی ذلک الجبل لشعبا یتعوذ جمیع أهل ذلک الجبل من حرذلک الشعب ونتنه وقذره وما أعد الله فیه لاهله، وإن فی ذلک الشعب لقلیبا (1) یتعوذ جمیع أهل ذلک الجبل من حر ذلک القلیب ونتنه وقذره وما أعد الله فیه لاهله، وإن فی ذلک القلیب لحیه یتعوذ جمیع أهل ذلک القلیب من خبث تلک الحیه ونتنها وقذرها وما أعد الله فی أنیابها من السم لاهلها، وإن فی جوف تلک الحیه لصنادیق (2) فیها خمسه من الامم السالفه واثنان من هذه الامه. قال قلت جعلت فداک ومن الخمسه؟ ومن الاثنان؟ قال: فأما الخمسه: فقابیل الذی قتل هابیل، ونمرود الذی حاج إبراهیم فی ربه فقال: أنا احیی وامیت، وفرعون الذی قال: أنا ربکم الاعلی، ویهود الذی هود الیهود ، وبولس الذی نصر النصاری، ومن هذه الامه أعرابیان. " ج 2 ص 34" بیان: الاعرابیان أبو بکر وعمر، وإنما سماهما بذلک لانهما لم یؤمنا قط.

آسیاب جهنّم

- بحار الأنوار - العلامه المجلسی ج 8 ص 311:

78 - ل: أبی، عن الحمیری، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن زیاد، عن الصادق، عن آبائه علیهم السلام أن علیا علیه السلام قال: إن فی جهنم رحی تطحن خمسا، أفلا تسألونی ما طحنها؟ فقیل له: وما طحنها یا أمیر المؤمنین؟ قال: العلماء الفجره، والقراء الفسقه، والجبابره الظلمه، والوزراء الخونه، والعرفاء الکذبه، وإن فی النار لمدینه یقال لها الحصینه، فلا تسألونی ما فیها؟ فقیل: وما فیها یا أمیر المؤمنین؟ فقال: فیها أیدی الناکثین. "ج 2 ص 142 "

79 - م: ألا وإن الراضين بقتل الحسين عليه السلام شركاء قتله، ألا وإن قتلته وأعوانهم وأشياعهم والمقتدين بهم برآء من دين الله، وإن الله ليأمر ملائكته المقربين أن يتلقوا (3) * (هامش) * [1] القليب: البئر. [2] فى المصدر: لسبعه صناديق. م [3] فى نسخه: أن يلقوا. (*)/

صفحه 312 / دموعهم المصبوبه لقتل الحسين إلى الخزان فى الجنان، فيمزجونها بماء الحيوان فتزيد عذوبتها، ويلقونها فى الهاويه، ويمزجونها بحميمها وصديدها وغساقها وغسلينها فتزيد فى شده حرارتها وعظيم عذابها ألف ضعفها، تشدد على المنقولين إليها من أعداء آل محمد عذابهم.

نار، وثياب من نار، وسلاسل من نار، وأغلال من نار، الحديث." ص 19 "

كوه سكران

- بحار الأنوار - العلامه المجلسى ج 8 ص 312:

80 - لى: بالاسناد المسطور فى كتاب النبوه عن ابن عمر، عن النبى صلى الله عليه وآله فى سياق قصه يحيى عليه السلام قال: قال زكريا: حدثنى حبيبى جبرئيل عليه السلام عن الله عزوجل أن فى جهنم جبلا يقال له السكران، فى أصل ذلک الجبل واد يقال له الغضبان لغضب الرحمن تبارک وتعالى، فى ذلک الوادى جب قامته مائه عام، فى ذلک الجب توابيت من نار، فى تلک التوابيت صناديق من نار، وثياب من نار، وسلاسل من نار، وأغلال من نار، الحديث." ص 19 "

81 - ع: أبى، عن محمد العطار، عن محمد بن أحمد، عن سهل، عن محمد بن سليمان عن رجل، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: قلت له: اصلى فى قلنسوه سوداء؟ قال: لا تصل فيها فإنها لباس أهل النار. " ص 122"

أقول: سيأتى كثير من الاخبار فى ذلک فى أبواب الصلاه وأبواب اللباس.

82 - فر: محمد بن أحمد معنعنا عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم: يا على إن جبرئيل عليه السلام أخبرنى أن امتى يغدر بک من بعدى، فويل ثم ويل ثم ويل لهم (1) - ثلاث مرات - قلت: يارسول الله وماويل؟ قال: واد فى جهنم أكثر أهله معادوک، والقاتلون لذريتک، والناكثون لبيعتک فطوبى

ثم طوبى ثم طوبى - ثلاث مرات - لمن أحبک (2) ووالاک، قلت: یا رسول الله وما طوبى؟ قال: شجره فی دارک فی الجنه، لیس دار من دور شیعتک فی الجنه إلا وفیها غصن من تلک الشجره، تهدل علیهم بکل ما یشتهون. " ص 78 "

* (هامش) * [1] فی المصدر: فویل ثم الویل لهم، قلت: اه د. م [2] فی المصدر: فطوبى ثم طوبى لمن احبک اه د. م (*)

/ صفحه 313 / بیان: قال الجوهری: هدلت الشئ أهدله هدلا: إذا أرخیته وأرسلته إلى أسفل ، ویقال: تهدلت أغصان الشجره: إذا تدلت.

منابع بیواسطه یابا واسطه کتاب

قرآن کریم

نهج البلاغه

«الف»

5 - الآثار الباقیه عن القرون الخالیه دایره المعارف بزرگ اسلامی

6 - الاختصاص: شیخ مفید.

7 - امام علی بن ابیطالب احمد رحمانی همدانی

8 - اصحاب امیرالمؤمنین سید محمد بحرالعلوم

9 - أسد الغابه فی معرفه الصحابه.

10 - المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم: أبو الفرج بن الجوزی.

11 - کتاب الإیمان للقاسم بن سلام.

12 - الجامع لأخلاق الراوی وآداب السامع للخطیب البغدادی.

13 - الأسماء المبهمه فی الأسماء المحکمه.

14 - الاعلام زرکلی:.

15 - الوافى بالوفيات:.

ص:501

16 - الاصابه: ابن حجر.

17 - الجمل شیخ مفید

18 - الاستیعاب فی معرفه الأصحاب: ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، تحقیق: بجاوی، علی محمد، دارالجیل، بیروت، چاپ اول، 1412 ق.

19 - المجالس السنیه:.

20 - الایقاظ من الهجعه: حر عاملی،

21 - الامالی: شیخ مفید،

22 - الکامل فی التاریخ، ابن اثیربیروت؛

23 - الاشعثیات (الجعفریات) ابن اشعث کوفی، چاپ سنگی تهران: مکتبه نینوی الحدیثه

24 - التهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج 2، ص 486.

25 - المعرفه و التاریخ، ج 1، ص 330.

26 - الصحیح فی سیره النبی، ج 2، ص 218.

27 - الغدیر، ج 1، ص 58.

28 - التهذیب و التهذیب، ج 8، ص 22؛

29 - البدایه والنهایه؛ مؤلف ابن کثیر دمشقی (م 774)، بیروت، دارالفکر.

30 - الفتوح، ص 498؛

31 - النبی الاکرم ج 1

32 - الصحیح من سیره النبی الاعظم ج 6

33 - از هجرت تا رحلت

34 - الاصابه فی تمییز الصحابه، ابن حجر عسقلانی چاپ علی محمد بجاوی، ابن الاحکام فی 35 - اصول الاحکام، ابن حزم، چاپ احمد شاکر، قاهره) بی تا.

36 - الطبقات الکبری ابن سعد، لیدن (؛

37 - التبیان فی تفسیرالقرآن، محمدبن حسن طوسی، چاپ احمد حبیب قصیر عاملی، بیروت.

38 - الجامع لاحکام القرآن، محمدبن احمد قرطبی، بیروت.

39 - البدایه و النهایه، ابن کثیر، چاپ علی شیری، بیروت.

40 - الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، عبدالحسین امینی، قم.

41 - الرجال، احمدبن محمد برقی، تهران

42 - المعارف، ابن قتیبه، چاپ ثروت عکاشه، قاهره؛

43 - الکفایه فی علم الروایه، احمدبن علی خطیب بغدادی، چاپ احمد عمر هاشم، بیروت.

44 - الرّحله فی طلب الحدیث، احمدبن علی خطیب بغدادی، چاپ نورالدین عتر، بیروت

45 - الخلاف، محمدبن حسن طوسی، قم.

46 - اعلام الموقعین عن رب العالمین، ابن قیّم جوزیّه، چاپ طه عبدالرؤف سعد، بیروت.

47 - الغارات، ابراهیم بن محمد ثقفی، چاپ جلال الدین محدث ارموی، تهران

48 - الارشاد فی معرفه حجج اللّه علی العباد، محمدبن محمد مفید، قم

49 - الرّحله فی طلب الحدیث، احمدبن علی خطیب بغدادی.

50 - الاحکام فی اصول الاحکام، ابن حزم.

51 - الجامع لاحکام القرآن، محمدبن احمد قرطبی،

52 - الرجال، احمدبن محمد برقی.

53 - استدراکات علی تاریخ التراث العربی لفؤاد سزگین فی علم الحدیث، بیروت

54 - انساب الاشراف، احمدبن یحیی بلاذری، چاپ محمود فردوس العظم، دمشق

55 - أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ابن أثیر جزری، علی بن محمد، دارالفکر، بیروت، 1409 ق.

56 - اختیار معرفه الرجال، محمدبن عمر کشی،) تلخیص (محمدبن حسن طوسی، چاپ حسن مصطفوی، مشهد.

57 - اقبال الاعمال:.

58 - الدرجات الرفیعه: سید علی خان کبیر،

59 - المغازی: واقدی

60 - المعارف:

61 - الاختصاص:.

62 - ابصارالعین:

63 - الارشاد:

64 - الکامل فی التاریخ: ابن اثیر.

65 - اللهوف:

ص:503

66 - الاخبارالطوال:

67 - الاعلام:

68 - الرجال، الطوسی: محمد الحسن، قم، مؤسسه النشر الاسلامیه، 1428 ه. ق

69 - الاقوال فی معرفه الرجال: - جزائری، عبدالنبی، حاوی قم، ریاض الناصری، الامالی، شیخ مفید) متوفی 413 ق (، ص 247-250، مؤسسه النشر الاسلامی، 1412 ق؛

70 - الکافی: الکلینی، محمد بن یعقوب، (طهران، دارالکتب، ط 5، 1362)

71 - المستدرک علی الصحیحین: تحقیق و اعداد: عبد الرحمن المرعشی، چاپ اول

72 - الفتوح:

73 - اعیان الشیعه؛

74 - اصول کافی:

75 - اثبات الهداه:

76 - اختیار معرفه الرجال: شیخ طوسی محمد بن حسن

77 - اخبار المدینه النبویه: یوسف بن

78 - اسدالغابه: ابوالحسن علی بن ابی الکرم محمد،

79 - الغارات: ابراهیم بن محمدثقفی،

80 - از ژرفای فتنه ها - درنگی در تاریخ اسلام و مسلمانان - سعید ایوب

«ب»

81 - بررسی زندگی علی بن یقطین: اکبری، غلامرضا، بی جا، مؤسسه فرهنگی و الشمس، چاپ اول، بی تا

82 - بحارالانوار: اثرعلامه مجلسی، جلد ششم و جلد هشتم.

83 - بامداد اسلام: عبدالحسین زرّین کوب، تهران: امیرکبیر،

84 - بصائر الدرجات: فی فضائل آل محمد» محمدبن حسن صفار قمی،، چاپ محسن کوچه باغی تبریزی، قم.

85 - بشاره المصطفی لشیعه المرتضی: محمدبن ابوالقاسم عمادالدین طبری،، نجف

86 - بهجه الامال فی شرح زبده المقال: علیاری تبریزی، علی، قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، 1365 ه. ش

«پ»

ص:504

87 - پیوند به بیرون:

88 - پایگاه اسلام کوئست.

89 - پایگاه اسلامی الشیعه:

90 - پیامبر و آیین نبرد: مصطفی طلاس، ترجمه حسن اکبری مرزناک، مؤسسه انتشارات بعثت،

«ت»

91 - تاریخ مدینه دمشق: ابن عساکر

92 - تاریخ یعقوبی:.

93 - تاریخ ادیان و مذاهب: مبلغی آبادانی

94 - تاریخ صدر اسلام: - تالیف اصغر منتظر القائم تاریخ خلفا، رسول جعفریان، تهران: قلم،

95 - تاریخ گزیده: حمداله مستوفی.

96 - تاریخ ما: سلمان فارسی

97 - ترجمه معانی الاخبار: مترجم: محمدی شاهرودی، عبدالعلی، ج 1، ص

98 - تاریخ الائمه: ابی الثلج بغدادی؛

99 - تاریخ الشیعه:.

100 - تنقیح المقال: مامقامی،

101 - تاریخ تحلیلی اسلام:، سید جعفر شهیدی، مرکز نشر دانشگاه تهران، 1362

102 - تاریخ سیاسی اسلام: رسول جعفریان، انتشارات دلیل، سال 1380

103 - تاریخ اسلام: تالیف علی اکبر فیاض

104 - تاریخ ادیان و مذاهب: مبلغی آبادانی

105 - تاریخ صدر اسلام: تالیف اصغر منتظر القائم

106 - تاریخ الإسلام:.

107 - تاریخ: طبری،) بیروت (؛

108 - تاریخ المدینه المنوره: اخبار المدینه النبویه، چاپ فهیم محمد شلتوت،) جدّه (چاپ افست قم.

109 - تحفه الاحباب،: شماره 90، ص 66

110 - تحف العقول:

111 - تفسیر قرطبی:.

112 - تفسیر فی ظلال:.

113 - تفسیر قمی: قمی، علی بن ابراهیم، تحقیق: موسوی جزایری، سید طیب، دارالکتاب، قم، چاپ چهارم، 1367 ش.

114 - تقیید العلم: احمدبن علی خطیب بغدادی، چاپ یوسف عش،) بیروت (

115 - تاریخ التراث العربی: فؤاد سزگین، نقله الی العربیه محمود فهمی حجازی، ریاض.

116 - تفسیرالقرآن: عبدالرزاق بن همام صنعانی، چاپ مصطفی مسلم محمد، ریاض.

طبرسی؛

117 - تحفه الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب: عباس قمی، تهران.

118 - تهذیب الکمال فی اسماءالرجال: یوسف بن عبدالرحمان مزّی، چاپ بشار عواد معروف، بیروت.

119 - تاریخ المدینه المنوره: ابن شبّه نمیری، تهذیب الکمال فی اسماءالرجال،

120 - تعلیقات:.

121 - تهذیب الاسماء: نووی.

122 - تذکره الاولیاء:

123 - تهذیب الکمال:.

124 - ترجمه ارشاد مفید:

«ج»

125 - جامع الاخبار:

126 - جمهره انساب العرب: چاپ عبدالسلام محمد هارون، قاهره

127 - جامع بیان العلم و فضله و ماینبغی فی روایته و حمله: ابن عبدالبرّ.

128 - جابربن عبداللّه الانصاری: حیاته و مسنده، حسین واثقی، قم؛

«چ»

129 - چشم اندازی از حکومت مهدی عجل الله تعالی فرجه

«خ»

130 - خلاصه، الایجاز: مفید،. (بیروت لبنان، دارالمفید للطباعه و النشر و التوزیع، ط 2، 1414 ه)

ص:506

«د»

131 - دایره المعارف بزرگ اسلامی:،

132 - دایره المعارف تشیع: زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، قم، شهید سعید محبی، چاپ اول، 1376

133 - دایره المعارف مصاحب: (غزوه ی بنی قُرِیْظه)

134 - دانشنامه امام علی (علیه السلام): علی اکبر رشاد.

135 - دلائل الامامه: طبری،

136 - دانشنامه جهان اسلام: بنیاد دائره المعارف اسلامی، برگرفته از مقاله» جابر بن عبدالله انصاری.

137 - درسهایی از تاریخ اسلام: تالیف علی اکبر غروی

138 - دایره المعارف زرین: تالیف غلامرضا طباطبایی مجد

«ر»

139 - رجال الطوسی: چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم.

140 - ره توشه عتبات عالیات: جمعی از نویسندگان

141 - حسین بن روح نوبختی:

142 - رجال النجاشی: احمد بن علی نجاشی.

143 - ریاحین الشریعه:

144 -«رشید هجری: (رُشَیدِ هَجَری)».

145 - رجال کشّی:

146 - روح البیان،: آلوسی

«ز»

147 - زندگانی امام حسین: نوشته زین العابدین رهنما

148 - زندگانی امام حسن مجتبی (علیه السلام)

149 - زندگانی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله): رسولی محلاتی

«س»

150 - سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه (علیه السلام): جباری، محمد رضا، قم، انتشارات مؤسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی (علیه السلام)،. 1372

151 - سیری در سیره ی ائمه اطهار: مطهری، مرتضی، قم، انتشارات صدرا، چاپ نهم، 1373

152 - سماء المقال فی علم الرجال: کلباسی، ابوالهدی، (قم، مؤسسه ولی عصر 18 -

153 - سلمان پاک نوشته: لویی ماسینیون.

154 - سلمان فارسی استاندار مدائن: نوشته احمد صادقی اردستانی.

155 - سابقه تاریخی اسکان قبایل عرب در خوزستان: دکتر امیرحسین خنجی - دوشنبه اسفند - ایران امروز:

156 - سفینه البحار: شیخ عباس قمی.

157 - سلمان فارسی: رشد -

158 - سلمان الفارسی: ویکی پدیا عربی -

159 - سلمان الفارسی: قصه

160 - سیرت سلمان الفارسی:

161 - سلمان فارسی: دانشنامه دین اسلام -.

162 - سلمان فارسی تبیان: خبر جاثلیق.

163 - سلمان فارسی: داستان جالب.

164 - سیره ابن هشام،:

165 - سفینه البحار: شیخ عباس قمی.

166 - سیر أعلام النبلاء:.

167 - سیمای کارگزاران علی (علیه السلام): ذاکری، علی اکبر،، انتشارات اسلامی قم.

«ش»

168 - شناخت هویّت ایرانی از زمان فردوسی تاکنون مرتضی: ثاقب فر - سخنرانی در دانشکده حقوق دانشگاه تهران در «همایش هویّت و حاکمیت ملی ایران: در بهمن، منتشره در ماهنامه ایران مهر به تاریخ اسفند

169 - شرح حال اصحاب حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام

170 - شرح حال سلمان فارسی:

171 - شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید.

«ط»

ص:508

172 - طبقات: ابن سعد

«ع»

173 - عیون المعجزات:

174 - علل الشرایع: صدوق.

175 - عیون اخبارالرضا: ابن بابویه، چاپ حسین اعلمی، بیروت؛

176 - علی بن یقطین کارگزار حضرت امام کاظم (علیه السلام): غلامحسینی، مصطفی، مجله کوثر، شماره 15، خرداد 1377.

177 - علی بن یقطین عبیری: عباس، آفتاب تقیه (قم، انتشارات دارالحدیث، چاپ اول، 1375)

«ف»

178 - فروغ ولایت: جعفر سبحانی

179 - فرهنگ کوثر: سید جعفر ربانی، شماره 61، بهار 1384. مریم السادات قدمی،

180 - فروغ ابدیت:

181 - فرهنگ الفبایی مهدویت:

«ق»

182 - قبل از ظهور اسلام تاریخ ایران

183 - قصه کربلا:.

184 - قاموس الرجال: محمدتقی شوشتری،

185 - قرب الاسناد: الحمیری القمی، (بی جا، بی نا، بی جا، بی تا)

«ک»

186 - کمال الدین و تمام النعمه: چاپ علی اکبر غفاری، قم.

187 - کمیل بن زیاد: سایت پژوهشکده باقرالعلوم (علیه السلام) تاریخ بازیابی: 5 دی ماه 1392. محمد کاظم پور.

«گ»

188 - گروه کودک و نوجوان: سایت تبیان

189 - گلبرگ 120

«ل»

ص:509

190 - لغت نامه دهخدا: دهخدا، علی اکبر، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1341 ه ق

«م»

191 - مالک اشتر: مظفر، عبدالواحد،

192 - مروج الذهب:، مؤلف مسعودی (م 346)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم 1374.

193 - میزان الاعتدال فی نقدالرجال: احمد بن احمد بن عثمان الذهبی) متوفی 748 ق (دارالمعرفه، بیروت.

194 - مجالس المؤمنین: شوشتری، قاضی نورالله، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیه، چاپ چهارم، 1377 ش

195 - مقتل الحسین: خوارزمی،

196 - موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام:.

197 - موعودنامه: تونه ای، مجتبی،

198 - مانی و آیین او: از فرید شالیزاده و سایت روزنامک

199 - مروج الذهب: مسعودی. بیروت.

200 - منتهی المقال فی احوال الرجال: محمدبن اسماعیل مازندرانی حائری، نجم

201 - معرفه الصحابه: ابو نعیم إصبهانی، أحمد بن عبد الله، تحقیق: عزازی، عادل بن یوسف، دار الوطن، ریاض، چاپ اول، 1419 ق.

202 - معانی الاخبار: شیخ صدوق، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، ص 179، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، 1403 ق.

203 - معرفه الصحابه: ابونعیم إصبهانی، أحمد بن عبدالله، تحقیق: عزازی، عادل بن یوسف، دارالوطن، ریاض، چاپ اول، 1219 ق.

204 - مجموعه ورام:.

205 - مجمع الرجال: قهپائی، علی، اصفهان، بی نا، چاپ 3، 1384 ه

206 - مجمع البیان:.

207 - موسوعه الامام علی (علیه السلام)

208 - مصباح المتهجد: محمدبن حسن طوسی، بیروت.

ص:510

209 - مشاهیر علماء الامصار و اعلام فقهاء الاقطار: قس ابن حبّان، که از حضور عبداللّه و فرزندش 210 - جابر در بیعتِ عقبه اول و دوم سخن گفته است.

211 - مراقدالمعارف:.

212 - مغازی: واقدی،

213 - منتهی الامال: شیخ عباس قمی.

214 - معارف و معاریف:

215 - معجم البلدان:

216 - مروج الذهب:

217 - معجم رجال الحدیث: آیت الله خویی.

218 - میثم تمار:.

219 - مناقب آل أبی طالب:.

220 - مقتل الحسین مقرم:.

221 - مکارم الاخلاق:

222 - مصباح الزائر:.

223 - مستدرک الوسائل:،

224 - مناقب آل ابی طالب: ابن شهر آشوب، چاپ هاشم رسولی محلاتی، قم) بی تا.

225 - من لایحضره الفقیه: چاپ علی اکبر غفاری

226 - معانی الاخبار: چاپ علی اکبر غفاری، قم

227 - مشاهیر علماء الامصار و اعلام فقهاء الاقطار: ابن حبّان، چاپ مرزوق علی ابراهیم، بیروت.

228 - مسند: الامام احمدبن حنبل ابن حنبل، بیروت: دارصادر،) بی تا. (؛

«ن»

229 - ناسخ التواریخ:

230 - نفس الرحمن فی فضائل سلمان: اثر علامه حاج میرزا حسین نوری طبرسی محدث نوری.

231 - نفس المهموم:

232 - نقش ائمه در احیا دین: علامه عسگری.

233 - نقش عایشه در تاریخ اسلام: علامه سید مرتضی عسکری، ج 1، ص 173

234 - نسخه خطی ابن حماد:،

«و»

235 - وقعه صفّین:

236 - وسایل الشیعه: شیخ حر عاملی، ج 30، ص 235، مؤسسه آل البیت.

«ی»

237 - یاران امام علی: ناظم زاده قمی، سید اصغر بوستان کتاب.

238 - یاران شیدای حسین بن علی علیهماالسلام: استاد مرتضی آقا تهرانی.

ص:511

جلد 3

مشخصات کتاب

سرشناسه:امینی گلستانی، محمد، 1317 -

عنوان و نام پدیدآور:کشکول گلستانی/ محمدامینی گلستانی.

مشخصات نشر:قم: انتشارات محمد امینی گلستانی

مشخصات ظاهری:7 ج.

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

موضوع:امینی گلستانی، محمد، 1317 - -- وعظ

موضوع:اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع:تاریخ

ص: 1

اشاره

کشکول گلستانی

محمدامینی گلستانی

ص: 3

ص:4

فهرست موضوعات

ص:7

ص:9

«الغدیر» از نگاه اندیشمندان اهل

ص:11

ص:15

مختصری از زندگی نامه مؤلّف کتاب

اشاره

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش 15 فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل.

تخصّص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (42 جلد). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف (21 نفر).

در سال 1329 شمسی از زادگاهش قریه گلستان در 30 کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملا ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال 1331 به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملائی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدوزانی وغیرهم) استفاده نموده است، و در نیمه دوم سال 1334 به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنکرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی وسید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر وغیره)، استفاده نموده است. و درتاریخ 1340 از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده است. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته است، مانند.

1 - مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی

فرجه الشریف) به مساحت 800 متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر متعلقات و فضای باز مسجد 1400 متر.

2 - احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

4 - تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از 17 صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

در سال 1351 شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت 14 سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و 11 سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده است.

در سال 1357 شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال 1359 به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته است. تا اینکه در سال 1365 دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر وکارهای مربوط به روحانیت شده است. تا این که در سال 1375 از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدند.

در سال 1375 شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از 25 درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال 1381 بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجارفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره هاو کاشیکاریهای آنرا انجام داده است.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه داده است از جمله.

1 - مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت 1500 متر با متعلقات آن که در سال 1382 تا سال 1392 ادامه پیدا کرد، و الان

ص:17

مورد استفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می باشد و در نظر است که تأسیس حوزه علمیه و درمانگاه عمومی و 15 باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع نمایند انشاءالله.

2 - در زادگاهش روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساند.

3 - در سال 1382 مسجد مجلل در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال 1384 تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

4 - احداث غسال خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

5 - با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمود.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

تالیفات چاپ شده از مؤلّف.

1 - سرچشمه حیات - وزیری یک جلد 402 صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه 4 مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

2 - سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوجلد ضخیم وزیری 1283 صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی واقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

خواب سیده سکینه خانم طباطبائی

در 29 ماه صفر سال 1386 در روز آخر روضه دخترم امینه خانم در شهر قدس من صحبت کردم و برای خانمها مسائل گفته و موعظه کرده و درنهایت چون روز شهادت امام رضا علیه السلام بود، به امام رضاعلیه السلام توسل نمودم، چند روز بعد دخترم امینه گفت: بابا یک نفر سیده خانم هست به نام سکینه طباطبائی که آن روز در مجلس روضه حضور داشت باگریه شدید گفت: از مجلس شما که رفتم شب خوابیدم در خواب دیدم درمجلس روضه شما هستم، ناگهان یک نفر سید نورانی که من تا آن روز شخصیت چنانی با آن نورانیت ندیده بودم وارد شد و مستقیماً رفت پیش حاجی آقا روبرو نشست و حاجی آقا در دستش دو جلد کتاب بود و با زبان عربی باهم صحبت زیاد نمودند و من هم پشت سر آن آقا نشسته گریه می کردم و به من متوجه شده و فرمود: زیاد گریه نکن چشمهایت خراب می شود تو که هرهفته نزد من هستی، دوباره با حاجی آقا به صحبت ادامه دادند و می دانستم راجع به آن کتاب صحبت می کردند، حاجی آقا آن دو جلد کتاب را به آن آقا تحویل داد و ایشان هم تحویل گرفتند و چون آش شما را من تقسیم می کردم آن آقا به من فرمود:

به هرکس که از آش می دهید هم نامش را بنویسید و هم آن را مهر نموده به من دهید و ما هم به این دستور عمل کردیم و تمامی آنها را لای کتاب حاجی آقا گذاشت و با خود برد، در این حال من به صدای گریه خودم از خواب بیدار شدم.

البته آن دو جلد کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) است که در باره حالات و نحوه مدیریت و حکومت آن حضرت بعد از ظهور نوشته ام که انشاء اللّه مورد قبول آن آخرین امید قرار گرفته است و امتیاز آن را مسجد مقدس جمکران قم از من گرفت و خودشان چاپ کردند که خدا را شکر مورد قبول اقشارمختلف جامعه قرار گرفته است که در مدت یک سال دوبار با تیراژ بالا 16 هزار جلد چاپ شده است والحمدللّه.

3 - از مباهله تا عاشورا - در یک جلد وزیری 684 صفحه در باره مباهله رسول خدا صلی اللّه علیه و آله با نصارای نجران و سر انجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان باسرگذشت پنج تن آل عبا: و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام

حسین علیه السلام فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

4 - والدین دو فرشته جهان آفرینش - در یک جلد وزیری در 320 صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار وگفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

5 - آداب ازدواج و زندگی خانوادگی - وزیری 276 صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمائی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و... که در واقع مکمّل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

6 - کتاب مهم اسلام فراتر از زمان - درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیرمؤمنان 7 به کمیل:

یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثمّ أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبنی من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بیت فی ذلک الزّمان الّا و فیه شیطاناً أریل.

کلمه أریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن أریال گویند، حضرت 1400 سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: سیأتی زمان علی أمّتی یُخربون قباب الأئمّه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!!. دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرمها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلاً نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها: یتزوّج الرّجال بالرّجال و یتزوّج النساء بالنساء، و روایت لعن اللّه المتشبّهین من الرّجال بالنّساء و المتشبّهات من النّساء بالرّجال درباره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در 688 صفحه وزیری. پیشگوئی

های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نو آوری زیاد می باشد.

7 - آغلار ساولان - سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقعی 50 صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال 1375 استان اردبیل و تخریب 111 بخش و روستا از 25 در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن 77 نفر ا ز نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

8-111 پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - رقعی در 295 صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و ییلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

9 - فلسفه قیام و عدم قیام امامان - در 198 صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساسا قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

10 - گلستان سخنوران شامل 110 مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری 1511 صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

11 - ولایت شرط قبولی أعمال جلد اول.

12 - شرح دعاهای روزانه ماه رمضان.

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف

1 - آیا و چرا - درباره زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خود آنان در بار ه امیرمؤمنان و فاطمه زهراء علیهماالسلام و به زیر سوال بردن آنها در عمل نکردن به این دلیلها و اسناد خودشان.

2-600 مجلس سخنرانی مذهبی در 12 جلد از منبرهای 55 ساله مؤلّف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و

منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در 12 جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

3 - رحمت واسعه - در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنند گان و شمول غفران الهی در باره آنها.

این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

4 - شب - کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.

5 - عتابات قرآن - در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.

6 - خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من - این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز 1393/11/30 که به 400 صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

7 - دعای عرشیان برفرشیان - درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه 7 سوره غافر و سوره شوری و سایر آیات، نزدیک به اتمام.

8 - نشانه هائی از او - کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

9 - مرزهای زندگی - از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

10 - مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها - از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

11 - نوادر - روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کشکول در 7 جلد.

12 - شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهائی درباره وی.

ص:22

13 - مادران 14 معصوم علیهم السلام، هنگام ازدواج هیچکدام بیوه نبود.

14 - یاد داشتهای انترنتی ام درسایت «امینی گلستانی» در دو جلد که وسیله (مؤسسه مرکز تحقیقات علوم اسلامی «نور» حوزه علمیه قم) پخش می شود و هنوزهم ادامه دارد.

15 - متفّرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون.

16 - تحدی یا دعوت به مقابله به مثل در باره اعجاز قرآن.

17 - نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن نبیره امام حسن مجتبی علیه السلام.

18 - ولایت شرط قبولی أعمال جلد دوم.

19 - اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان وزیری در دو جلد ضخیم.

20 - صفات متقین و مؤمنین از آیات و أحادیث.

21 - مجالس: در دو جلد وزیری. سخنرانی های ماه رمضان و محرم در شهر توریستی سرعین اردبیل و اطراف.

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

22 - یاد داشتهای انترنتی من در دو جلد.

بیشتر این کتابها با کتاب دو جلدی سیمای جهان که مسجد جمگران چاپ میکند و هم مسجد جمکران آن را داده، در پایگاه اندیشوران قم به سی دی ریخته شده که همه بتوانند از آن استفاده نمایند

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

ص:23

پیشگفتار

لطفاًپیش از شروع به مطالعه کتاب، این مقدمه را تماماً مطالعه نمائید.

1 - در اوقات فراغت، برای اینکه حوصله ام تنگ نشود، کتاب های گوناگون را، مطالعه می کردم یا از انترنت استفاده می نمودم بعضی، از مطالب را نسخه برداری ویاد داشت می کردم، تا اینکه بصورت کتاب قطور و سنگین در آمد و حیفم آمد که آن را بلا استفاده رها سازم، لذا با مرور و کوچک ترین تنظیم، بصورت هفت جلد در آمده.

1 - خاندان رسالت. 2 - اصحاب. 3 - علما. 4 - میوه های شفا بخش. 5 - متفرقات در سه جلد.

2 - بعنوان امانت دار، هیچگونه دخل و تصرف در مطالب یا محتوی نکرده، آنگونه که در کتابها موجود بود، ثبت کرده و کوچکترین تغییری نداده ام که در نتیجه قسمتی از مطالب، تکرار یا مشابه هم در آمد که از اینجهت معذرت می خواهم.

3 - اگر ضمن مطالعه به مطلب ناخوشایندی بر خورد کردید، لطفا ببینید از کجانقل کرده ام، به منبع آن مراجعه کنید من هیچگونه مسؤلیتی در این مورد ندارم.

4 - بعلت هزینه سنگین چاپ و عدم امکان در دسترس قرار دادن این مجموعه را بصورت کتاب، فعلا آن را برای ثبت در سی دی، به این صورت تحویل دادم، تادر صورت تمایل، عزیزان، ازآن استفاده نمایند، اگر در آینده امکانات چاپ، پیش آید، چون مجلداتش زیاد است، انشاء الله، با تجدید نظر کلی و تقسیم بندی صحیح، آن را، به چاپ رسانده و در اختیار عزیزان قراردهم.

5 - در مورد بعضی از قضایا بحث به طول کشیده مانند جریان ام کلثوم و غیره، هر گوشه ای از آن را خواستم حذف نمایم، دیدم آن قسمت، خود نیز قابل استفاده است بدینجهت نخواستم، دست بزنم و ترتیبش را بهم بزنم. در پایان توفیق همه عزیزان و سروران را از ایزد منّان خواستارم موفق باشید.

ص:24

از کارشناسان استفاده کنید

پر واضح است که در همه کارها، اگر خود خبره نباشیم، برای سالم ماندن از اشتباه و جلوگیری از ضرر و زیان و مغبون نشدن، باید از خبره های آن کار یا فن، استفاده کنیم.

مثلا اگر بخواهیم ساختمان بسازیم باید از مهندس و معمار اگر طلائی نیاز داریم، باید از طلافروش و یا فرشی می خریم از فرش فروش و. و. بپرسیم و استفاده کنیم تا کلاه سرمان نرود.

و همچنین اگر بخواهیم از مسائل دینی و شریعتی، بهره مند شویم، یا باید خود خبره باشیم و یا از وجود خبرگان، بهره ببریم.

این خبرگان را مراجع تقلید یامجتهد و یا کارشناس یا این بهره برداری، را تقلید یا تبعیت و یا با هر نامی بنامیم، باید استفاده نمائیم یعنی اگر خود خبره نباشیم و از کارشناسان دینی استفاده نکنیم، دچار اشتباه شده و بیراهه خواهیم رفت.

حال به تعدادی از آیات مربوطه گوش فرا دهیم.

1 - فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ نحل: 43 و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می کردیم، نفرستادیم! اگر نمی دانید، از آگاهان بپرسید (تا تعجب نکنید از اینکه پیامبر اسلام از میان همین مردان برانگیخته شده است)!

2 - وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما یَذَّکَّرُ إِلاّ أُولُوا الْأَلْبابِ آل عمران: 7 در حالی که تأویل آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند. (آنها که به دنبال فهم و درکِ اسرارِ همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می گویند: «ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگارِ ماست.» و جز صاحبان عقل، متذکر نمی شوند (و این حقیقت را درک نمی کنند).

3 - شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَ الْمَلائِکَهُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاّ

هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ آل عمران: 18 خداوند، (با ایجادِ نظامِ واحدِ جهانِ هستی،) گواهی می دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، (هر کدام به گونه ای بر این مطلب،) گواهی می دهند؛ در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد؛ معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است.

4 - قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ زمر: 9 (آیا چنین کسی با ارزش است) یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! بگو: «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکّر می شوند!»

این آیات که تلاوت نمودم صراحتاً به ما دستور می دهد از نظرات دانشمندان و دانایان، در هر رشته ای باشد، تبعیت نموده و استفاده نماییم.

و نیز روایات فراوان به دست ما رسیده است و ما را وادار و الزام می کند، باید از وجود فقهاء و مراجع دینی، استفاده کرده و از خبرویت و تخصص آنها بهره مند شویم.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: وأمّا من الفقهاء من كان صائنا لنفسه، حافظاً لدينه مخالفاً لهواه، مطيعاً لامر مولاه فللعوام أن يقلّدوه(1) و اما از فقهاء هرکدام نگهدارنده نفس خود از خواسته آن باشد، نگهبان دین خود، مخالف هوا و هوس و فرمان بردار دستور مولایش باشد، پس برای عوام (واجب) است به او تقلید کرده (و از او تبعیت نمایند).

در این روایت دستور صریح داده است که هرکس دارای آن صفات باشد، باید از تشخیص و تحقیق او، متابعت نمایند.

درست است رسیدن به این مقام و متصف شدن با این صفات، خیلی زحمت می خواهد، تابشود مقدس اردبیلی و بحرالعلوم و شیخ مرتضی انصاری و امثال این ها که واقعاً هرکدام این بزرگوان در زمان خود تالی تلو معصوم بودند وبس.

1- (1) - الاحتجاج الطبرسی: ج 2 ص 263 وکتاب های فقهی و حدیثی از آن حضرت.

اقسام دانشمندان

- بحار الأنوار - العلامه المجلسی ج 8 ص 310:

76 - ل: ماجیلویه، عن محمد العطار، عن محمد بن أحمد، عن الخشاب، عن إسماعیل بن مهران، وعلی بن أسباط فیما یعلم، عن بعض رجالهما قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: إن من العلماء من یحب أن یخزن علمه ولا یؤخذ عنه فذاک فی الدرک الاسفل من النار، ومن العلماء من إذا وعظ أنف وإذا وعظ عنف فذاک فی الدرک الثانی من النار، ومن العلماء من یری أن یضع العلم عند ذوی الثروه (1) ولایری له فی المساکین (2) فذاک فی الدرک الثالث من النار، ومن العلماء من یذهب فی علمه مذهب الجبابره والسلاطین، فإن رد علیه شئ من قوله أو قصر فی شئ من أمره غضب فذاک فی الدرک الرابع من النار، ومن العلماء من یطلب أحادیث الیهود والنصاری لیغزر به علمه ویکثر به حدیثه فذاک فی الدرک الخامس من النار، ومن العلماء من یضع نفسه للفتیا ویقول: سلونی ولعله لا یصیب حرفا واحدا والله لا یحب المتکلفین فذاک فی الدرک السادس من النار، ومن العلماء من یتخذ علمه مروه وعقلا فذاک فی الدرک السابع من النار. "ج 2 ص 7"

بیان: من إذا وعظ - علی بناء المجهول - أنف أی استنکف لترفعه عن أن یعظه غیره، وإذا وعظ - علی بناء المعلوم - عنف بضم النون وفتحها من العنف ضد الرفق، أو علی بناء التفعیل بمعنی التعییر واللوم.

(هامش) [1] * فی المصدر: ذوی الثروه والشرف. م [2] فی المصدر: عند المساکین وضعا. م (*)

محمد بن یعقوب کلینی رازی ذخیره مقاله با فرمت پی دی اف.

وی از بزرگان شیعه در زمان غیبت صغرا است و در نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم هجری از بزرگ ترین محدثین شیعه به شمار می رفت. او در عهد امامت امام یازدهم در دهی به نام کلین، در 35 کیلومتری شهر ری، و در خانه ای سرشار از عشق به اهل بیت - علیهم السلام - چشم به جهان گشود. وی برای

فراگیری حدیث راهی قم شد. ورود کلینی به قم، مقارن با حاکمیت سیاسی و دینی مردان با فضیلت و با تقوایی بود که از حدیث گویان مشهور زمان خود به شمار می رفتند. در قله این هرم، احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم قمی قرار داشتند که تقوا، فضل و عشق آنها به اهل بیت - علیهم السلام - بر کسی پوشیده نیست. کلینی برای یافتن روایات و احادیث ناشنیده، قم را به قصد دیار دیگر، ترک کرد. او روستاها و شهرهای بی شماری را پشت سر نهاد و هر جا محدث یا راوی حدیثی می یافت که حدیثی از اهل بیت را نزد خویش داشت، در مقابلش زانوی ادب می زد و پس از مدتی، باز کوله بار عشق و صفایش را بردوش می گرفت و راهی دیار دیگر می شد. کلینی پس از کسب فیض از دهها استاد و محدث در شهرها و مناطق مختلف، سرانجام به بغداد رسید. مدت مسافرت کلینی به درستی معلوم نیست.

کلینی پس از کسب علم و حدیث از اساتید و محدثان مورد افتخار شیعیان قرار گرفت و نخستین کسی بود که به لقب ثقه الاسلام شهرت یافت.

کلینی نام آورترین شخصیت عصر خود بود که اوج تلاش محدثان و عالمان بزرگ و حتی عصر چهار نایب خاص امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بوده است، در این عصر به دلیل محدودیت ها و ممنوعیت های اجتماعی این بزرگان مسئولیت فرهنگی و علمی تشیع بر دوش کلینی بوده است.

عظمت و بزرگی کلینی در میان اهل سنت به قدری است که ابن اثیر ضمن نقل این روایت از پیامبر که» خداوند در آغاز هر قرن شخصی را برمی انگیزد که دین او را زنده نگه دارد «، می گوید:» احیا کننده مذهب شیعه، در آغاز قرن اول محمد بن علی امام باقر - علیه السلام -، در ابتدای قرن دوم علی بن موسی امام رضا - علیه السلام - و در ابتدای قرن سوم ابو جعفر محمد بن یعقوب رازی بوده است «. [?] به جرأت می توان گفت کلینی نام آورترین و بلند آوازه ترین اندیشمند عصر خود بود.

مرحوم کلینی پس از هفتاد سال زندگی از این جهان عروج کرد و سرانجام در ماه شعبان سال 329 ه. ق با رفتنش نه تنها شیعیان بلکه پیروان مذاهب اسلامی دیگر را در ماتم خود فرو برد و پیکر پاکش در بغداد به خاک سپرده شد.

فهرست مندرجات

استادان

ابو الحسن علی بن ابراهیم قمی

ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی

احمد بن محمد بن عیسی اشعری

احمد بن ادریس قمی

عبدالله بن جعفر حمیری

شاگردان

ابن ابو رافع

احمد بن احمد کاتب کوفی

احمد بن علی بن سعید کوفی

ابو غالب احمد بن محمد رازی

محمد بن قولویه قمی

هارون بن موسی تلعکبری

محمد بن احمد صفوانی

محمد بن ابراهیم نعمانی

ص:29

تألیفات

کتاب کافی

کتاب الرجال

کتاب رد بر قرامطه

رسائل ائمه

تعبیر الرؤیا

مجموعه شعر.

پانویس

1.1 موسوعه طبقات الفقهاء، ج 4، ص 478.

منبع

سایت اندیشه قم

گذری بر زندگی و آثار شیخ کُلینی (ره)

نویسنده: حجت الاسلام حسین انصاری - سید ابوالقاسم آقایی میبدی

ارسال شده در تاریخ 16 اردیبهشت 1392

ابن اثیر از علمای بزرگ اهل سُنت به روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) مبنی بر» ظهور یک شخصیت ممتاز دینی در هر صد سال «اشاره می کند و می گوید:» محمد بن یعقوب کُلینی «رأس بزرگان در قرن سوّم هجری است. نوزدهم اردیبهشت ماه سالروز بزرگداشت شیخ کلینی است. این نوشتار به همین مناسبت تهیه شده است.

عالم و دانشمند بزرگ شیعه و صاحب اولین مجموعه گسترده و منظم شیعه، ثقه الاسلام شیخ ابو جعفر، محمد بن یعقوب کُلینی در روستای کُلین از توابع ری به دنیا آمده است. کُلین از ری حدود 28 کیلومتر به طرف

جنوب غربی فاصله دارد و نزدیک حسن آباد) در مسیر قم - تهران (واقع شده است.

ص:30

از تاریخ ولادت کُلینی اطلاع دقیقی در دست نیست ولی بعضی ولادتش را در سال 258 هجری قمری) 249 شمسی (و در عصر امامت امام حسن عسکری (علیه السلام) دانسته اند. دوران زندگی شیخ کلینی با زندگی چهار نائب خاص امام زمان) عج (معاصر بوده است. شیخ کلینی به طور طبیعی امکان ارتباط با امام عصر) عج (را در این سال ها داشته است. اگر چه دلیل قطعی بر این ارتباط، وجود ندارد اما احتمال ارتباط ایشان با نواب خاص آن حضرت بسیار قوی است. هم چنین احتمال این که تألیف کتاب» کافی «به اشاره و راهنمایی امام زمان) عج (بوده باشد.

تاریخ وفات شیخ را بیشتر سال 329 هجری قمری ثبت کرده اند که درماه شعبان این سال از دنیا رفته است، وبعضی نیز وفاتش را در سال 328 قمری برابر با 319 خورشیدی که مصادف با مبدأ غیبت کبرای امام زمان است در سن 70 سالگی در بغداد ذکر کرده اند. پس از وفات، ابو قیراط محمد بن جعفر حسنی یکی از بزرگان علمای بغداد بر پیکرش نماز خواند. هنوز پس از گذشت هزار سال از درگذشت او، آرامگاهش در باب الکوفه در شهر بغداد امروزین در ناحیه شرق رود دجله کنار پل قدیم بغداد، زیارتگاه مسلمانان به ویژه شیعیان است.

آنچه از احوالات خانواده و حتی مادرش به دست می آید، این است که خانواده او از خاندان علم و حدیث و روایت بوده اند. پدرش یعقوب بن اسحاق از راویان سرشناس شیعه بوده که اکنون هم در» کُلین «مرقد ایشان محل زیارت عموم مردم است. دایی ایشان هم از علمای بر جسته بوده که به علاّن کُلینی شهرت داشته است. محمد بن یعقوب کُلینی از دایی خود نیز نقل حدیث می کند. در احوالات علاّن کُلینی، دایی شیخ کُلینی، آمده است که پدر او نیز از علمای بزرگ عصر خود بوده است.

بنا بر این شیخ کلینی در دامان مادری تربیت یافت که در محیط خانواده ای علم دوست و عالم پرور، رشد یافته و بالیده بود. هم چنان که پدر و برادر ایشان از علمای زمان خود در خطه ری بوده اند. لذا کلینی در خاندانی دانش دوست و حدیث شناس به دنیا آمده و بزرگ شده است. به هر حال از همزمان شدن تاریخ وفات شیخ کلینی و همچنین تاریخ پایان غیبت صغرا که سال 328 است به دست

می آید، که دوران تولد، آموزش و رشد شیخ کلینی در غیبت صغرا گذشته و سپری شده است به گونه ای که اگر فرض کنیم شیخ کلینی حدود 70 سال عمر کرده است، تقریباً به اندازۀ طول همان دورۀ غیبت صغرا خواهد بود. این تقارن عجیبی است زیرا آن سالی که توقیع) دستنوشتۀ (مبارک از طرف امام زمان) عج (به» علی بن محمد سمری «رسید وحضرت به ایشان فرمودند که شما دیگر برای خودت جانشین معرفی نکن و تو از دنیا خواهی رفت و غیبت صغرا تمام می شود، شعبان سال 328 بود که وفات شیخ کلینی نیز در همین ماه و سال اتفاق افتاده است.

از روایات نقل شده در کافی، چنین استنباط می شود که کلینی یک مدت از عمرش را در همان روستای کلین شهر ری و در خود ری یعنی اوایل زندگی اش را در آنجا گذرانده است، لذا از پدر و دایی اش و دیگر عالمان و محدثان ری و قم و دیگر رجال ایرانی استفاده برده و روایاتی را از آنها اخذ کرده است.

شاید بتوان استظهار کرد که کلینی در کلین ری مقدمات علوم را آموخته است.

هم چنان که از روایات بسیار فراوانی که کلینی از علی بن ابراهیم قمی در کتاب کافی آورده است چنین بر می آید که شیخ کلینی مدتی از عمرش را در قم سپری کرده است. زیرا علی بن ابراهیم از مشایخ و اجلاء قم بوده و از پدرش نقل حدیث می کرده است. علی بن ابراهیم قمی مانند پدرش در شهر قم یکی از چهره های شاخص حدیث شیعه بوده است. برای همین است که در شرح حال پدر علی بن ابراهیم که جناب ابراهیم بن هاشم است می گویند که» اول من نشر حدیث الکوفیین بقم « یعنی او اولین کسی بود که روایات روایان کوفی را در قم منتشر کرد.

در این که پس از ری و قم شیخ کلینی در چه سالی وارد بغداد شد باز هم تاریخ دقیقی در دست نیست. آن چه مشخص است این که ایشان می تواند به این جهت به بغداد رفته باشد که بغداد در آن تاریخ یکی از شهرهایی بود که درآن عصر محل تردد علما و محدثین بود وحوزۀ حدیث بسیار قوی داشت و مرکز فرهنگی جهان اسلام در دوران شکوفایی تمدن اسلامی به شمار می آمد. همان شهری که علاوه بر مراکز علمی مسلمانان ج سنی و شیعه - محل زندگی نواب خاص امام زمان نیز بود.

کلینی مورد توجه بزرگان و عالمان اهل سنت نیز بوده است و نزد آنان از

شخصیت علمی بسیار ممتازی برخوردار است.» ابن اثیر «که از علما و نویسندگان بزرگ اهل سنت است در کتاب» جامع الاصول «خود وقتی از کلینی یاد می کند، می گوید:» کلینی رازی، پیشوای مذهب اهل بیت بود. او دانشمندی بزرگ و فاضلی نامدار بوده است «.

ابن اثیر پس از نقل این سخن، روایتی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ذکر می کند که آن حضرت فرموده اند» در هر سده ای یک شخصیت بسیار ممتاز ظهور می کند که در مورد دین خدمات بزرگی را انجام می دهد و شخصیت بسیار والا مقامی می شود « آن گاه ابن اثیر شروع به شمردن می کند و در رأس سد؟ اول محمد بن علی الباقر (علیه السلام) که منظور امام باقر (علیه السلام) است و در رأس سده دوم امام رضا (علیه السلام) را بر می شمرد و در رأس سده سوم محمد بن یعقوب کلینی را نام می برد و تا این اندازه برای شیخ کلینی اهمیت قائل می شود. این سخنان به خوبی نشان می دهد کلینی شخصیتی ممتاز بوده و مورد توجه دانشمندان اهل سنت واقع شده است.

کلینی دارای تألیف های متعددی بوده است. نجاشی در شرح زندگی و آثار شیخ کلینی و هم چنین شیخ طوسی در کتاب الفهرست، برای کلینی چندین کتاب را یاد می کند. از جمله کتابی در» علم رجال «که به شناخت شخصیت های روات از نگاه کلی مذهب، عقیده و وثاقت، اطمینان و حفظ مربوط می شود. برخی کتاب دیگری را در علم تعبیر خواب هم به وی نسبت داده اند که بنا به دلایل پژوهشی این نسبت اشتباه است و آن کتاب از تألیفات کلینی نیست.

کتاب دیگر کلینی، عنوان» الرد علی القرامطه «دارد که کتابی کلامی بوده است و چنان که از نام آن پیداست در رد اندیشه های باطل نوشته شده است. گروه های چندی را که عقاید باطل و مخالف اسلام داشته اند در تاریخ اسلام، قرامطه می نامیدند. نکت? حائز اهمیت این که شیخ کلینی در رد آنها و عقاید شان کتاب نوشته است. مسئل? که نشان می دهد او همانند دیگر عالمان ری در آن عصر از دانش کلامی و شناخت عقایدی و شم معارفی والایی بر خوردار بوده است.

یکی نیز کتاب» ما قیل فی الائمه (علیه السلام) من الشعر «است که در آن اشعار شاعران بزرگ را که مورد ائمه (علیه السلام) گفته شده بوده است، جمع آوری و مدون کرده است.

یکی دیگر کتاب رسائل بوده که شامل رسائل) نامه ها (ائمه (علیه السلام) بوده است. بدین ترتیب نتیجه گیری می شود کرد که شیخ کلینی به چهار حوز?؛ تاریخ، ادب، اندیشه، و حدیث شیعه اهمیت می داده و در این حوزه ها تألیف هایی را سامان داده و تدوین کرده است.

در این میانه اما شهرت و آواز? کلینی به واسطه کتاب» الکافی «است چه این کتاب به تنهایی کاری بزرگ و نوشته ای با عظمت است. شیخ کلینی برای نوشتن کتاب» الکافی « سال از عمر پر بار خود را صرف کرد. کلینی در این مدت به جستجو و جمع آوری روایات شیعه پرداخته است.

کلینی کتاب کافی را به سه بخش تقسیم کرد و هر بخش را جداگانه نام نهاد.? (» اصول کافی «که عربی آن دو جلد است و ترجم? آن به چندین مجلد می رسد.

مباحث این بخش مربوط به اعتقادات یا مباحث مرتبط با آن مثل دعا و ایمان وأ است که تقریبا هم? ابواب گوناگون اصول عقاید از توحید، نبوت و امامت و ایمان را در بر می گیرد.

اولین بخش در اصول کافی» کتاب عقل و جهل «است که در ابواب و موضوعات بسیار ریز تنظیم شده است. همچنین بخش های دیگر کتاب.

? (» فروع کافی «که در چاپ قدیم آن از جلد سوم تا جلد هفتم کتاب را شامل می شود. این مجلدات به مباحث فقه شیعه از طهارت تا دیات می پردازد.

? (» روضه کافی «یا گلستان کافی بخش پایانی این مجموع? حدیث شیعه است که شیخ کلینی مباحث مختلف وروایات متعدد و نوادر احادیث را در آن جمع آورده است.

کلینی سلسله اسناد راویان را بسیار دقیق مراعات می کند. کتاب کافی آنقدر مهم وبا ارزش بوده که تا کنون دهها شرح برای آن نوشته اند و دهها حواشی کوچک و بزرگ بر آن نگاشته اند. از شرح فیلسوفانی چون میرداماد و ملاصدرا گرفته تا شرح دانشمندانی چون علامه مجلسی، ملا صالح مازندرانی، ملا محسن فیض کاشانی وأدیگران. تا کنون ترجمه های متعددی از این کتاب شده است و استقبال محافل

علمی - مذهبی را به دنبال داشته است که همه ناشی از عظمت اثر کلینی است.

» کافی «مهم ترین کتاب حدیثی و مهم ترین جامع حدیثی شیعه را تشکیل می دهد.

به هر حال کلینی به تشخیص نافذ و ژرف خود بخش عظیمی از روایاتی را که برای آیند? تشیع و هدایت و راهبرد اندیش? آنان لازم بوده در متنی منسجم و موضوع بندی شده گرد آورده است. شیخ کلینی خصوصیاتی دارد که مجموع این خصوصیات یا در دیگر محدثان و عالمان شیعه یافت نمی شود و یا به این قوت نیست. از جمل? خصوصیات این است که او به درستی، میراث دار مکتب اهل بیت (علیه السلام) در عصر غیبت صغرای امام عصر) عج (است. یگانه متن فرازمندی که آینه جامعی برای اندیشه ها و عقاید و فقه شیعه است و هنوز به تنهایی مکتب تشیع را در چارچوب اصلی اش نمایندگی می تواند کرد.

ویژگی دیگر این که تألیف کتاب کافی توانسته است با موفقیت، پاسخی به نیاز های فرهنگی تاریخ هزار سال? شیعه پس از وی باشد. تألیف این کتاب از سویی پاسخی به تفکّر کلامی معتزله در بغداد و از سوی دیگر واکنشی مناسب در برابر شیوع تصوف و عرفان کژتاب در آن دوران بود. اثر بزرگ شیخ کلینی در دوران پسین نیز همواره خطی برای ثبات و پایداری تفکر شیعی را شکل داده است.

ویژگی دیگر شیخ کلینی این است که او اوّلین کسی است که اخبار وروایات شیعه را به این نظم و دقت تقسیم بندی کرده است به گونه ای که کتاب» الکافی «وی اوّلین کتاب از کتب اربعه شیعه است و حاوی 15176 حدیث می باشد.

شیخ مفید در باره کتاب کافی می گوید: کافی در ردیف جلیل ترین کتب شیعه و سودمندترین آنها است.

محمد بن مکی عاملی، شهید اول می گوید: کتاب کافی در علم حدیث است و شیعه مانندش را ننوشته است.

شیخ زین الدین، شهید ثانی می گوید: به جان خودم سوگند هیچ نویسنده ای کتابی همانند کافی را به رشته تألیف در نیاورده است. قدر و منزلت

کلینی و جلالت او از این کتاب نمایان است.

ملا محسن فیض کاشانی می گوید: کافی شریفترین و کاملترین و جامعترین کتاب

ص:35

است زیرا که در میان آنها شامل اصول وخالی از عیب و فضول است

نجاشی می گوید: او در زمان خود، شیخ و پیشوای شیعه بود. او در ری حدیث را از همه بیشتر ضبط کرده و بیشتر از همه مورد اعتماد است.

ابن طاوس حلی می گوید: توثیق و امانت کلینی مورد اتفاق همگان است.

ابن حجر عسقلانی می گوید: کلینی از رؤساء فاضلان شیعه در ایام مقتدر عباسی است.

منابع مورد استفاده:

سایت مشرق نیوز، مقاله حجت الاسلام محمد مسعودی.

سایت پایگاه اطلاع رسانی حوزه.

خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مطهری ص 480

مقدمه اصول کافی، سید جواد مصطفوی.

کلینی، کتابخانه ظهور.

کتاب مفاخر اسلام جلد سوم ص 3-140-119

تألیف حجت الاسلام والمسلمین علی دوانی.

شیخ صدوق، زندگینانه ابوجعفر محمد بن علی ابن بابویه قمی

اشاره

تولد و دوران کودکی

اساتید شیخ صدوق

شاگردان شیخ صدوق

آثار شیخ صدوق

ابتکارات علمی

چهار کتاب معتبر شیعه

ص:36

هجرت به ری

کرامت و وفات شیخ

زندگی

ابوجعفر محمد بن علی ابن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق از پیشتازان علم حدیث و از مردان نامی جهان اسلام در سال 305 ه. ق چون ستاره ای در آسمان روایت و فقاهت در شهر مقدس قم طلوع کرد. ولادت این عالم فقیه با آغاز نیابت حسین بن روح سومین نائب خاص امام زمان) عجل الله تعالی فرجه (هم زمان بوده است.

پدر بزرگوار شیخ صدوق علی بن الحسین بن بابویه قمی، از فقهای بزرگ اسلام و در زمان امام حسن عسگری (علیه السلام) و امام زمان) عجل الله تعالی فرجه (می زیسته و مورد احترام آن امامان بوده است. در نامه ای که امام حسن عسگری (علیه السلام) به علی بن بابویه نوشته وی را با کلماتی چون: شیخ معتمد و فقیه من خطاب کرده است. پدر شیخ صدوق در قم بدنیا آمد و زندگی را آنجا گذارند و در همان شهر نیز وفات کرده است. پدر شیخ صدوق در ایام زندگی پر برکت خویش نزدیک دویست جلد کتاب تألیف کرده است.

دعای ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه):

عمر با برکت علی بن باویه پدر شیخ صدوق از پنجاه می گذشت و هنوز فرزندی نداشت و بسیار دوست می داشت که خداوند به او فرزند صالحی عنایت کند، از این رو به حضرت ولی عصر) عجل الله تعالی فرجه (متوسل شده طی نامه ای به وسیله حسین بن روح که یکی از نمایندگان خاص امام زمان بود تقاضای دعا کرد تا آن حضرت از خداوند، فرزند صالحی برای او بخواهد. ولی عصر) عج (دعا کرده و برای ابن بابویه نوشتند:» برای تو از خداوند خواستیم دو پسر روزیت شود که اهل خیر و برکت باشند. «پس از دعای امام زمان بود که ابن بابویه صاحب فرزندی شد

که نامش را محمد نامید و بعدها عالمی بزرگ و فقیه ای نام آور شد. او همان شیخ صدوق است.

دوران کودکی:

محمد بن علی بن بابِویَه در حدود سال 306 ق. در شهر» قم «متولد شد. شیخ صدوق دوران کودکی و آغاز جوانی را در دامان علم و فضیلت و تقوای پدر بزرگوارش علی بن بابویه سپری کرد. صدوق در محضر پدر، علوم و معارف را همراه با تربیت های عملی و اخلاقی فرا گرفت. پدری که در اوج علم و فقاهت و شهرت، زندگی خود و فرزندانش را از راه مغازه ای کوچک در بازار قم و در نهایت زهد و قناعت می گذرانید. شیخ صدوق بیش از بیست سال از دوران پر برکت حیات پدر را درک کرد و در سن 22 یا 23 سالگی بود که دست روزگار دامان پر مهر محبت پدر را از او گرفت!

دیدار اعضاء تبیان با شاگرد شیخ صدوق

نبوغ ذاتی:

خانواده اصیل و اهل علم شیخ صدوق و پرورش یافتن در دامان پدری فقیه و وارسته از یک سو، و نیزهوشی، ذکاوت، حافظه فوق العاده قوی و استعداد ذاتی او از سوی دیگر موجب گردید در مدتی کوتاه به قله های بلندی از کمالات انسانی دست یابد و در کمتر از بیست سالگی هزاران حدیث و روایت با راویان آن ها را به حافظه بسپارد. استاد صدوق محمد بن علی الاسود درباره حافظه و اشتیاق وافر شیخ صدوق به آموختن می فرمود:» این میل و اشتیاق به علم و دانش که در صدوق وجود دارد مایه شگفتی نیست زیرا او به دعای امام زمان متولد شده است. «خود شیخ صدوق بارها می فرمود:» من به دعای صاحب الامر متولد شده ام «.

استادان شیخ صدوق

ص:38

شاید بتوان گفت یکی از عوامل مؤثر در موفقیت صدوق استادان بسیار زیادی است که دیده و از خرمن علوم آن ها خوشه ها برگرفته است. او ابتدا از محضر پدر خود علی بن بابویه درس آموخت و افزون بر آن در مجالس و محافل درسی بزرگان علم و ادب حاضر می شد، به گونه ای که بعضی از علما گفته اند: تعداد استادان صدوق از دویست نفر متجاوز است. از جمله بزرگانی که صدوق از محضر آنها بهره برده می توان به ابوجعفر محمد بن یعقوب کُلینی نویسنده متاب گرانمایه اصول کافی اشاره کرد.

کلینی و صدوق

پس از مرحوم کلینی نویسنده کتاب ارزشمند اصول کافی، صدوق از بزرگترین محدثان عصر خود به شمار می آید که علاوه بر ضبط و نقل حدیث، در علوم دیگر نیز تبحر داشته و تألیفات بسیاری از خود به جای گذاشته است. صدوق سالها از محضر کلینی استفاده نموده و به شنیدن و جمع آوری احادیث ائمه (علیه السلام) مشغول بوده است؛ اما بر خلاف شخصیت علمی کلینی که بیشتر از جهت جمع آوری، بررسی و نقل حدیث مشهور است، شیخ صدوق در سه زمینه روایت، مباحث کلام و فقه برحسته و ممتاز بوده است.

شاگردان شیخ صدوق

صدوق، به خوبی دریافته بود که بهترین شیوه برای حفظ و حراست از سخنان پیشوایان دین که در هر زمان ممکن است مورد تعرض و دستبرد قرار گیرد، انتقال به سینه دلسوختگان مکتب اهل بیت می باشد؛ از همین رو با پرورش شاگردان و طالبان دانش، به نگهداری و صیانت از این میراث گران بها پرداخت. از میان مهم ترین شاگردان وی می تواند به دانشمند بلند آوازه، محمد بن نُعمان معروف به شیخ مفید نام برد که خدمات بسیاری به جهان اسلام ارائه کرد، و آثار به جای مانده از وی حکایت از وسعت معلومات او دارد. به تعدادی از شاگردان شیخ اشاره می کنیم:

شیخ مفید، ابن غضائری، ابو عبدالله، حسین بن عبید الله بن ابراهیمله، برادرش حسین بن علی بن بابویه قمی

شیخ جلیل، ابو الحسن، جعفر بن حسین حسکه قمی، استاد شیخ طوسی، شیخ ابو جعفر، محمد بن احمد بن عباس بن فاخر دوریستی، معاصر شیخ طوسی، برادر زاده اش شیخ ثقه الدین حسن بن حسین بن علی بن موسی بن بابویه

حسن بن محمد قمی) مؤلف تاریخ قم (، علی بن احمد بن عباس نجاشی) پدر نجاشی (، شیخ ابو البرکات، علی بن حسن خوزی، ابو القاسم، علی بن محمد بن علی خزاز، ابو زکریا، محمد بن سلیمان حمرانی

آثار شیخ صدوق

شیخ صدوق این عالم بزرگ و محدث گران قدر تألیفات با ارزش بسیاری از خود به جا گذاشت. شیخ طوسی در این باره می نویسد:» او سیصد کتاب تألیف کرده است «کتاب های شیخ صدوق همه در نهایت نیکویی و استحکام و در زمینه های متنوعی نوشته شده اند، که این خود نشانگر قدرت علمی و آشنایی گسترده او با علوم اسلامی است. برخی از مهمترین آثار ایشان عبارتند از:

1 - من لا یحضره الفقیه) دومین کتاب از کتب اربعه (

2 - علل الشرایع) درباره فلسفه احکام و علت تشریع آن ها است (

3 - کمال الدین و تمام النعمه) درباره اثبات وجود امام زمان و غیبت طولانی آن حضرت از نظر عقلی و نقلی (

4 - کتاب التوحید

5 - الخصال

6 - الامالی

7 - عیون الاخبار الرضا

8 - کتاب صفات شیعه

9 - کتاب مصادقه الاخوان

10 - کتاب اثبات ولایت علی علیه السلام

11 - کتاب معرفت

12 - کتاب مدینه العلم

13 - کتاب مقنع در فقه

14 - کتاب معانی الاخبار

15 - کتاب مشیخته الفقیه

کتاب من لایحضره الفقیه

مشهورترین و بزرگترین کتاب صدوق - پس از مدینه العلم - همین کتاب است که یکی از) کتب اربعه (روایی شیعه به شمار می رود. این کتاب در بردارنده نزدیک به شش هزار حدیث می باشد که بر اساس د موضوعات مختلف فقهی تدوین شده است. سبب نگارش این کتاب حکایتی زیبا و شنیدنی دارد که وی خود آن حکایت را در مقدمه کتاب آورده است.

ایشان در آنجا ضمن ذکر آن حکایت چنین نوشته:

من نخواستم مانند سایر مصنفان روایاتی را که در هر موضوع رسیده است ثبت کنم بلکه در این کتاب روایاتی را آورده ام که بر اساس آن فتوا می دهم و آنها را صحیح می دانم و معتقد به صحت آنها می باشم و میان من و پروردگار حجت است .

مرحوم مامقانی به نقل از علامه طباطبایی) بحر العلوم (می نویسد:

) برخی از اصحاب روایات کتاب) الفقیه (را بر سایر کتب اربعه به چند دلیل ترجیح می دادند:

برخورداری مؤ لف از حافظه ای قوی که سبب ضبط بهتر روایات می باشد.

استواری وی در نقل روایات.

متاءخر بودن کتاب) من لايحضره الفقيه (از کافی.

صدوق صحت آنچه بر او در اين کتاب آورده خود ضمانت کرده است هدفش تنها نقل روايت نبوده بلکه به اظهار خود مطابق آنچه نقل کرده فتوا داده است.

ص:41

من نخواستم مانند سایر مصنفان روایاتی را که در هر موضوع رسیده است ثبت کنم بلکه در این کتاب روایاتی را آورده ام که بر اساس آن فتوا می دهم و آنها را صحیح می دانم و معتقد به صحت آنها می باشم و میان من و پروردگار حجت است .

کمال الدین و تمام النعمه

صدوق این کتاب را در اواخر عمرش تالیف کرده است. در آن عصر از طرف فرقه اسماعیلیه که نفوذ بسیار داشتند و از سوی فرقه زیدیه و طرفداران جعفر کذاب و پیروان زیادی از اهل تسنن ایرادهایی به فرقه امامیه وارد می شد و آنان بدین وسیله اذهان مردم را مشوب می کردند. از این نظر شیخ صدوق - رضوان الله علیه - کتاب) کمال الدین (را تالیف کرد. او در اول این کتاب اشکالات مخالفین را نقل می کند و به آنها پاسخ می دهد و به خوبی از عقیده امامیه دفاع کرده به طور تفضیل درباره قائم آل محمد) عج (بحث می کند.

با اینکه این کتاب حدود 90 سال پس از غیبت کبرای حضرت ولی عصر) عج (نگاشته شده از مباحث آن معلوم می شود در آن زمان که هنوز مدت چندانی از این مساءله نگذشته بود، عده ای از اهل کفر و نفاق نسبت به ماجرای غیبت تردید کرده بر شیعیان خرده می گرفتند. همچنانچه خود شیخ صدوق نیز بارها به این نکته اشاره کرده است.

معانی الاخبار

یکی از آثار ارزشمند صدوق کتاب معانی الاخبار حاوی روایاتی است که موارد ابهام و مشکل احادیث و آیات قرآن را توضیح داده است.

عیون اخبار الرضا

عیون اخبار الرضا علیه السلام

این کتاب را برای صاحب بن عباد، وزیر دانشمند و دین پرور آل بویه نگاشته و به وی اهدا کرده است و در آن، روایاتی که از امام هشتم علیه السلام نقل شده گرد آمده است.

خصال

این کتاب که در بردارنده نکات اخلاقی - علمی، تاریخی و فقهی و پندهای درس آموز می باشد بر اساس سلسله اعداد ترتیب یافته که این تدوین و تنظیم نیز بر زیبایی و شیوایی و ارزش کار وی در این اثر افزوده است. او در هر باب روایاتی که مطابق همان عدد نکته یا مطلبی را در برابر آورده است.

امالی) مجالس (

مجموعه درسها و سخنرانیهای شیخ صدوق در این اثر گرد آمده است مطالب آن را شاگردان او تحریر کرده اند.

علل الشرایع

این کتاب، همچنانکه از نامش پیداست حاوی علتها و فلسفه احکام می باشد، مؤ لف تمام احادیثی که به علل و فلسفه احکام اشاره شده، در یک مجموعه به همین نام نگاشته است، و شاید اولین کتاب در موضوع خود می باشد.

گوهر گمشده یا مدینه العلم

مهمترین کتاب شیخ صدوق که خود نیز از آن یاد کرده و تا زمان پدر شیخ بهایی مورد استفاده عالمان دینی بوده کتاب) کتاب العلم (است که مفقود گشته است و با کمال تاءسف به دست کار نرسیده است.

بنا به نوشته ابن شهر آشوب در کتاب معالم العلماء کتاب مدینه العلم ده جلدی و من لا یحضره الفقیه چهار جلدی است و از این نوشته معلوم می شود که مدینه العلوم بیش از دو برابر من لا یحضره الفقیه بوده است.

شیخ طوسی، شیخ منتجب الدین و دیگران از این کتاب به عنوان یکی از مهمترین تاءلیفات صدوق یاد کرده اند و بسیاری از بزرگان دین از کتاب مدینه العلوم روایت کرده اند.

شیخ صدوق در اول کتاب کمال الدین و تمام النعمه اشکالات مخالفین را نقل می کند و به آنها پاسخ می دهد و به خوبی از عقیده امامیه دفاع کرده به طور تفضیل درباره قائم آل محمد) عج (بحث می کند.

صاحب روضات الجنات می نویسد:

بعد از زمان علامه و شهیدین، دیگر هیچ اثری از کتاب مدینه العلم دیده و شنیده نشده است ولی بنا به نوشته برخی دیگر، معتقدند این کتاب تا عصر پدر شیخ بهایی نیز موجود بوده و ایشان نسخه ای از آن را داشته است.

شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی) پدر شیخ بهاء الدین عاملی (در کتاب درایه اش نوشته است: پایه ها و اصول معتبر حدیث ما پنج کتاب است: کافی، مدینه العلم، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار.

علامه مجلسی و پس از وی سید محمد باقر جیلانی) سید شفتی (تلاشها و اموال زیادی صرف یافتن این کتاب کردند ولی اثری از آن به دست نیاوردند.

ابتکارات علمی:

فقها و بزرگان مسلمان، شیخ صدوق را بیشتر با لقب رئیس المحدثین شناخته اند؛ زیرا او در شناخت احادیث، آگاه و در حفظ منابع و جمع آوری آن ها تلاش فراوان می کرده است. شیخ صدوق احادیث را به تناسب موضوعات مختلف دسته بندی و برای هر موضوع، باب جداگانه ای باز می کرد، مانند کتاب من لایحضره الفقیه یا عیون اخبار الرضا یا کتاب های دیگر صدوق که وی در هر یک از آن ها طبق اختلاف موضوعات و مزایا، باب های جداگانه ای گشوده است.

چهار کتاب معتبر شیعه:

برای آشنایی با اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) و شناخت حقایق قرآن ناگزیر به شناخت سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اخبار و احادیث امامان معصوم هستیم، از سویی نیز وجود درغگویان و حدیث سازان و درهم آمیختگی احادیث صحیح و جعلی، این شناخت دقیق را برای مردم مشکل می سازد؛ از این رو سه تن از بزرگان شیعه، کمر همت

بسته و اقدام به جمع آوری و نوشتن چهار کتاب روایی ارزشمند کردند. این

ص:44

کتاب ها معروف به» کتب اربعه «و مؤلفان آن ها را» محمد بن ثلاث «می نامند؛ زیرا اسامی هر سه محمد و کنیه هر سه ابو جعفر بوده است.

1 اصول کافی، تألیف ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی، دارای 16199 حدیث؛

2 من لایحضره الفقیه تألیف ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق شامل 5963 حدیث؛

3 تهذیب، تألیف ابوجعفر محمد بن الحسن معروف به شیخ طوسی دارای 13590 حدیث و استبصار که این کتاب نیز تألیف شیخ طوسی است و 5511 حدیث دارد.

هجرت به شهر ری

شیخ صدوق از کسانی است که برای جمع آوری احادیث امامان معصوم (علیه السلام) به مسافرت های بسیار رفته است در این سفرها از استادان بزرگی استفاده کرده و خود نیز به تدریس و بحث می پرداخته است. صدوق برخی از کتاب های خود را در این سفرها تألیف کرده است. از جمله سفرهای شیخ صدوق سفر به شهرهای بخارا، نیشابور، طوس، اصفهان و بغداد بوده است.

صدوق سرانجام به دعوت صاحب بن عباد نخست وزیر دولت آل بویه در زمان رکن الدوله دیلمی و مردم شهر ری، به آن شهر آمده، تشکیل حوزه و کلاس درس داد و به تدریس فقه و احادیث اهل بیت (علیه السلام) مشغول گردید.

وفات شیخ صدوق

سرانجام شیخ صدوق این عالم بزرگوار پس از گذشت هفتاد و چند سال از عمر شریف و پر برکتش در سال 381 ه. ق دعوت حق را لبیک گفت و در شهر ری دیده از جهان فرو بست. پیکر پاکش در میان غم و اندوه مردمان در نزدیکی مرقد مطهر حضرت عبدالعظیم مدفون گردید.

امروزه آرامگاهش به نام ابن بابویه در شهر ری مشهور و قبر منورش زیارتگاه مسلمانان و محل استجابت دعای مؤمنان است.

کرامتی از شیخ صدوق پس از نهصد سال:

در عهد حکومت فتحعلی شاه قاجار در حدود سال 1238 ه. مرقد شریف صدوق که در اراضی ری قرار دارد به دلیل بارندگی های زیاد خراب شده و رخنه ای در آن پیدا می شود، برای تعمیر مرقد اطرافش را می کنند تا به سردابی که مدفن شیخ صدوق بود برخورد می کنند ناگهان بدن شریف صدوق را کاملاً سالم آنچنان که گویا تازه از حمام آمده باشد مشاهده می کنند و اثر خضاب را در انگشتان شریفش می بینند. 20 نفر از بزرگانی که خود شاهد این کرامت بوده اند می توان به میرزا ابوالحسن جلوه، حضرت آیت الله ملا محمد رستم آبادی و مرحوم والد حضرت آیت الله مرعشی نجفی حاج سید محمود مرعشی نام برد.

آری این چنین است سرانجام عاشقان و دلدادگان کوی حضرت دوست که که مس وجود خود را با کیمیای محبت او به طلا مبدل ساختند.

روحش شاد

ابن بابویه، معروف به «شیخ صدوق» را بیشتر بشناسیم

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به» شیخ صدوق «، محدث و متکلم و فقیه شیعی.

زندگی ابن بابِوَیْه) حدود 381-305 ق (

در مورد زمان دقیق و محل تولد او چندان نمی دانیم، اما با توجه به این که پدرش مرجع مردم قم و اطراف آن بوده شکی نیست که در این شهر بزرگ شده است. به نوشته نجاشی و دیگر معاصرانش، پدر او، که از داشتن فرزند ناامید شده بود، در نامه ای به امام زمان او را واسطه قرار داد تا در این باره دعا کند. استجابت این دعا بود که او را صاحب فرزندی کرد که محمد نام گرفت. ابن بابویه خود به این مطلب افتخار می کرده است) دانشنامه ایران و اسلام، ج 3، ص 431).

ابن بابویه از کودکی، در قم، نزد محدثان آن شهر آغاز به استماع و یادگیری

حدیث کرد. از مهم ترین استادان او در این دوره می توان پدرش و محمد بن حسن بن احمد بن ولید و محمد بن علی ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم قمی را نام برد.

پس از آن بود که به ری مهاجرت کرد. تاریخ این مهاجرت مشخص نیست.) ابن بابویه، ثواب الاعمال، ص 15، 17، 40؛ همو، الخصال، ص 429).

در 352 ق، برای دیدار با محدثان شهرهای گوناگون سفر آغاز کرد و به شهرهای نیشابور و توس و مکه و مدینه و از آن جا به عراق سفر کرد و در هر شهر که محدثی می یافت به محضرش می شتافت و از او حدیث می شنید و اجازه نقل حدیث می گرفت. مدتی در کوفه و بغداد ماند و هم از محدثان این شهرها حدیث شنید و هم خود حدیث نقل کرد. از کسانی که در این دوره از ابن بابویه حدیث شنیدند می توان شیخ مفید را نام برد) پاکتچی، ج 3، ص 63؛ ولایتی و دیگران، ج 1، ص 308-307).

در 354 ق، از عراق خارج شد و پس از مدتی اقامت در همدان به ری بازگشت.

در 367 ق، بار دیگر از ری خارج شد و تا 368 ق در نیشابور ماند. پس از آن به ماوراءالنهر رفت و در شهرهای سرخس و مرو و مرورود و بلخ و سمرقند و فرغانه و نیز روستاهایی همچون اخسیکت و جبل بوتک به نقل و دریافت حدیث پرداخت.

او در پایان عمر به ری بازگشت و در همان شهر وفات یافت) ابن بابویه، الخصال، ص 198).

اندیشه ها و افکار

ابن بابویه از نظر فکری پیرو مکتب اخباریان متقدم قم است که در تعریف مفاهیم و اثبات قضایای کلامی فقط بر روایات تکیه می کنند. این ویژگی هم در آثار فقهی و هم در آثار کلامی او دیده می شود. او در آغاز،» من لا یحضره الفقیه «را نوشته است که آنچه در این کتاب آورده فتوای فقهی اوست که با آوردن متن روایات با حذف سلسله سند آن ها بیان شده است. او در همه آثار خویش به متن روایت اکتفا می کند و از هرگونه اظهارنظر و استنباط خودداری می ورزد؛ فقط گاه در چارچوب آنچه در

روایات آمده است به رد برخی احادیث می پردازد. برای رفع تعارض میان روایات

ص:47

نیز او روش های خاصی دارد) همو، لایحضره الفقیه، ج 1، ص 235-234؛ همو، الاعتقادات، ص 47).

جایگاه

ابن بابویه از دو نظر بسیار اهمیت دارد؛ یکی آن که او از بزرگ ترین محدثان شیعه در عصر غیبتِ کبراست و از 250 محدث روایت نقل کرده و حدود 450 کتاب و رساله دارد که مبنای همه آن ها روایت است، همچنین او یکی از کتب اربعه شیعه را، به نام مدین؟ العلم، نوشته است. ابن بابویه، هم زمان با کلینی و پیش از شیخ طوسی، جمع آوری و تنظیم و دسته بندی روایات شیعه را آغاز کرد و بدین ترتیب، مانع پراکندگی و از دست رفتن آن ها شد) شیخ طوسی، ص 157).

اهمیت دیگر ابن بابویه در تبیین عقاید شیعی و طرح ریزی نظام عقیدتی و کلامی شیعه در پرتو روایات امامان شیعه است. در سفرهای بسیار خود عقاید شیعه را برای مردم تبیین می کرد و گاه برای تأکید بر مطلب کتابی می نوشت. بسیاری از کتاب های او در این سفرها خطاب به مردم این شهرها یا در پاسخ به پرسش های ایشان نوشته شده است. او در پی ریزی مرزهای عقیدتی میان شیعیان امامی با شیعیان زیدی و اسماعیلی، که در آن روزگار بسیار فعال بودند، نقش بسیار مهمی داشت. همچنین در تثبیت مسئله اعتقاد به امام غایب و وضعیت شیعیان در عصر غیبت آثاری نوشت که از همه آن ها مهم تر کتاب کمال الدین و تمام النعم؟ است؛ به همین علت او در رأس دیگر علمای اخباری قم مبارزه ای بی امان با عقاید انحرافی و غلوآمیز در مورد امامان شیعه را رهبری کرد. این تلاش به تکفیر و شکست مقطعی مُفوّضه، که خود را نمایندگان جریان اصیل مکتب تشیع معرفی می کردند، در آن دوران انجامید. ابن بابویه تلاش کرد میانه روی در اعتقاد به امامان را نشان دهد؛ راهی که نه غلو و زیاده روی در حق ایشان باشد، نه کوتاهی و تقصیر. چندی بعد با تلاش های شیخ مفید، در بغداد، مؤلفه های عقلانی معتزلی در کلام و عقاید شیعی راه یافت و به جریان مسلط در کلام شیعی تبدیل شد و کلام روایت محور ابن بابویه از رونق افتاد) پاکتچی، همان، ص 65-64؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ج 1، ص

ص:48

.(235-234

آثار

آثار ابن بابویه را می توان به دو دسته آثار چاپی و خطی تقسیم کرد. از مهم ترین آثار او می توان بدین موارد اشاره کرد:

1. مدین? العلم، یکی از منابع پنج گان? حدیث شیعه که حجمی بیش از من لایحضره الفقیه داشته است. این کتاب تا اوایل عصر صفوی در دسترس بوده است، اما علام? مجلسی با صرف اموالِ بسیار هم نتوانسته بدان دست یابد. با از میان رفتن این کتاب، منابع حدیث شیعه چهار کتاب شدند که به کتب اربعه معروف اند) شیخ طوسی، ص 157).

2. من لایحضره الفقیه،

مشهورترین و بزرگ ترین کتاب ابن بابویه، پس از مدینه العلم، که از کتب اربعه حدیث شیعه است. در این کتاب حدود 6 هزار حدیث نقل شده و بر اساس ابواب فقهی تدوین شده است. در این کتاب، بر خلاف روش کلینی، در سند روایت فقط نام نخستین کسی که روایت را از امام شنیده ذکر شده است. در عوض، ابن بابویه در بخشی الحاقی، که به» مَشیخه «معروف است، سلسله سند خود به هر یک از آن راویان را بیان می کند. این مشیخه از مهم ترین منابع رجالی شیعه است. من لایحضره الفقیه را ابن بابویه در شهر ایلاق، در نزدیکی تاشکند کنونی، نوشته است) ولایتی، نقش شیعه، ص 343؛ دانشنامه ایران و اسلام، همان، ص 432).

3. عیون اخبار الرضا، درباره زندگی و احادیث روایت شده از امام رضا (علیه السلام) که به درخواست صاحب بن عباد، وزیر دیلمی، نوشته شده است.

4. معانی الاخبار، در این کتاب، حدیث هایی که ابهامات آیات و روایات را توضیح داده اند جمع آوری شده است.

5. امالی، مجموعه درس ها و سخنرانی های ابن بابویه است که شاگردانش آن را تحریر کرده اند.

6. علل الشرایع، در آن احادیثی که فلسفه و علل احکام را توضیح می دهند جمع آوری شده است.

7. کمال الدین و تمام النعمه، درباره امام زمان و غیبت او و وظیفه مردم در زمان غیبت است. ابن بابویه در مقدمه این کتاب نوشته که امام زمان در خوابی به او فرمان داده است که این کتاب را بنویسد. این کتاب در نیشابور نوشته شده است) آقابزرگ طهرانی، ج 21، ص 97).

8. الاعتقادات، در این کتاب آنچه را هر شیعی باید بدان اعتقاد داشته باشد برشمرده است. شیخ مفید در کتاب تصحیح الاعتقاد حاشیه ای بر این کتاب نوشته و در مواردی آن را نقد و رد کرده است. این کتاب به خوبی شیوه های متفاوت مکتب اخباری قم و مکتب عقلانی بغداد در کلام را و نتایج مترتب بر این شیوه های متفاوت را نشان می دهد) دانشنامه ایران و اسلام، همان جا (.

برای خواندن متن کامل این مطلب، می توانید به کتاب» منتخب زندگینامه یکصد و ده چهره از آفرینندگان فرهنگ و تمدن اسلام و بوم ایران» بارقه های آفتاب «، جلد اول، چاپ سوم، 1390، انتشارات امیرکبیر «مراجعه نمایید.

منابع:

آقابزرگ طهرانی، الذریعه الی التصانیف الشیعه، قم، مؤسسه اسماعیلیان، 1408 ق.

ابن بابویه، محمدبن علی، الخصال، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، 1362 ش.

همو، الاعتقادات، چاپ سنگی، تهران، 1300 ق.

همو، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، به کوشش محمدمهدی حسن خرسان، نجف، 1392 ق/ 1972.

همو، من لایحضره الفقیه، به تصحیح علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.

پاکتچی، احمد،» ابن بابویه «، دائره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج 3، 1369 ش.

ص:50

دانشنامه ایران و اسلام،» ابن بابویه «، زیر نظر احسان یارشاطر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج 3، 1355 ش.

شیخ طوسی، الفهرست، صححه و علق علیه سید محمدصادق آل بحرالعلوم، نجف، المکتبه المرتضویه، بی تا.

ولایتی و دیگران، تقویم تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، تهران، چوگان، ج 1، 1388 ش.

همو، نقش شیعه در فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، تهران، امیرکبیر، 1389 ش.

نویسنده: دکتر علی اکبر ولایتی

مردم تهران الآن ابن بابویه را فقط به قبرستانی که به نام ایشان است می شناسند و کمتر کسی از هویت تاریخی این شخصیت بزرگ باخبر است.

زندگی نامه شیخ ابوجعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن طوسی، معروف به شیخ الطائفه، شیخ اعظم و» شیخ طوسی) ره («

شیخ ابوجعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن طوسی، معروف به شیخ الطائفه، شیخ اعظم و شیخ طوسی در ماه مبارک رمضان سال 385 قمری در جوار مرقد حضرت امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در طوس به دنیا آمد. دوران کودکی و جوانی و تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود یعنی طوس سپری کرد.

هجرت به بغداد

شیخ طوسی در بیست و سه سالگی به منظور استفاده از محضر استادان بزرگ آن دوره همانند شیخ مفید و سید مرتضی، طوس را به مقصد بغداد ترک کرد. او در مدت پنج سالی که افتخار شاگردی شیخ را داشت، مورد توجه استاد قرار گرفت.

پس از رحلت شیخ مفید، در سال 413 قمری، شیخ طوسی در محضر درس برجسته ترین شاگرد شیخ مفید، یعنی سید مرتضی که ریاست علمی

و زعامت دینی شیعه به وی منتقل شده بود، حاضر گردید. وی از آن زمان تا سال 436 قمری

یعنی حدود 23 سال، از دانش بیکران سید مرتضی، در علومی چون کلام، تفسیر، لغت و علوم ادبی، فقه، اصول فقه و... بهره برد.

با توجه به نبوغ فکری و استعداد شگفت مرحوم شیخ طوسی و تلاش و کوشش فراوان، ایشان توانست مدارج علمی عصر خود را یکی پس از دیگری پشت سر نهاده و در دوران جوانی به درجه اجتهاد برسد. او در اندک زمان، به یکی از ارکان حوزه درسی شهر بغداد تبدیل شد و بعد از اساتید به نام خود، یعنی شیخ مفید و سیدمرتضی، یکه تاز میدان علم و عمل گردید. عظمت و مقام علمی کم نظیر شیخ طوسی باعث شد تا مدت طولانی، فقهای شیعه را تحت تأثیر دیدگاه های خود قرار دهد. آنان تا یکصد سال بعد از وفات شیخ، مقلّد ایشان بودند و بر اساس نظرات او فتوا می دادند.

هجرت به نجف

در نیمه اول قرن پنجم قمری، طغرل بیک سلجوقی که سنی متعصبی بود، تصمیم گرفت بغداد را اشغال و خاندان آل بویه را منقرض سازد. طغرل بیک تا سال 449 چندین بار کتاب های شیخ طوسی را در ملا عام سوزاند. این نابسامانی ها و آزار و اذیت شیعه باعث گردید که حوزه و مجامع علمی شیعه در بغداد از هم بپاشد و این مساله سبب هجرت شیخ به نجف اشرف گردید.

نجف در آن زمان محله بسیار کوچکی بود که عده ای از زوار حرم مطهر علوی در آن جا زندگی می کردند. ورود شیخ به نجف، زمینه ساز هجرت شاگردان وی و علمای اسلام به این شهر گردید. وی پایان عمر شریف خود در نجف، زندگی کرد و آثار علمی گرانبهایی از خود به یادگار گذاشت.

اساتید و شاگردان

اساتید شیخ طوسی بسیارند، و برخی تا سی و هفت نفر ذکر کرده اند که مهمترین اساتید ایشان عبارتند از:

ابن الحاشر، ابن عبدون، ابن صلت اهوازی، ابن الغضائری، شیخ مفید، سید مرتضی، ابن صفار، ابوطالب بن غرور و قاضی ابوطیب حویری.

ص:52

اما شاگردان این دانشمند بزرگ نیز زیاد می باشند، که برخی از آنها را ذکر می کنیم:

شهید شیخ محمّد ابن فتال نیشابوری، شیخ حسن بن حسین بن بابویه قمّی، شیخ حسین بن فتح واعظ جرجانی، شیخ حسن بن مظفّر حمدانی، شیخ حسن بن مهدی سلیقی، سید ناصر بن رضا حسینی، شیخ ابو فتح محمّد کراجکی، شیخ محمّد بن علی طبری، شیخ منصور بن حسن آبی، شیخ بو خیر برکه اسدی، شیخ سعدالدین ابن برّاج و....

آثار

آثار گرانبهای شیخ طوسی در همه علوم می باشد؛ حدیث، رجال، فقه، اصول، تفسیر و...؛ که فقط به برخی از کتب ایشان اشاره ای خواهیم داشت:

- تهذیب الأحکام) در احادیث فقهی که از کتب اربعه شیعه است. (؛

- الإستبصار فیما اختلف من الأخبار) در احادیث فقهی که از کتب اربعه محسوب می شود. (؛

- کتاب الأمالی) که مطالب جلسات روایی اوست. (؛

- الأبواب؛ معروف به» رجال شیخ طوسی «؛

- الفهرست؛

- اختیار معرفه الرجال) که شیخ به حذف اشتباهات و اصلاح اصل کتاب» رجال کشی «اقدام کرد. (؛

- التبیان فی تفسیر القرآن؛

- المسائل الدمشقی? فی تفسیر القرآن؛

- المسائل الرجبیه فی تفسیر آیه من القرآن؛

- النهایه فی مجرد الفقه و الفتوی؛

- المبسوط فی الفقه؛

- الجمل و العقود فی العبادات؛

- الخلاف فی الأحکام) شیخ در این کتاب آراء علمای شیعه و مذاهب مختلف

ص:53

اهل سنت را در هر مسأله گردآوری کرده است. (؛

- الإیجاز فی الفرائض؛

- مناسک الحج فی مجرد العمل؛

- المسائل الحلبی? فی الفقه؛

- المسائل الجنبلائی? فی الفقه؛

- المسائل الحائری? فی الفقه؛

- مسأله فی وجوب الجزی? علی الیهود و المنتمین إلی الجبابره؛

- مسأل? فی تحریم الفقّاع؛

- العده فی الأصول؛

- مسأل? فی العمل بخبر الواحد و بیان حجیه الأخبار؛

- تلخیص الشافعی فی الأم?؛

- تمهید الأصول؛

- الإقتصاد الهادی إلی طریق الرشاد؛

- المفصح فی الإمام?؛

- ما یعلل و ما لایعلل؛

- الغیبه) با توجه به نزدیکی زمان تولد مرحوم شیخ طوسی به زمان غیبت صغرای حضرت ولی عصر) عج (، ایشان درباره شخصیت حضرت و شبهه های وارده، این کتاب را نگاشته است. این کتاب، یکی از محکم ترین و استدلالی ترین کتاب های شیعه درباره مسئله غیبت شمرده می شود. (؛

- مصباح المتهج دّد و سلاح المتعب دّد؛

- أنس الوحید؛

- هدای? المسترشد و بصیره المتعبد فی الأدعیه و العبادات؛

- النهای?) رساله عملیه اوست. (؛

- عد? الأصول) در اصول فقه (؛

- تلخیص الشافی) مباحث مربوط به امامت؛ این کتاب در واقع گزیده کتاب » الشافی «تألیف سید مرتضی است. (.

ص:54

از نگاه بزرگان

علامه حلّی:

» شیخ طوسی، پیشوای دانشمندان شیعه و رئیس طایفه امامیه است. او در علوم حدیث، رجال، فقه، اصول و کلام صاحب نظر بود و تمام فضیلت ها به وی منسوب است «.

علامه بحرالعلوم:

» شیخ طوسی، برپا کننده پرچم های شریعت فقه و پیشوای شیعه بعد از ائمه معصومان و تکیه گاه شیعیان در تمام موضوعاتی است که به غمذهب و دین تعلق دارد «.

نجاشی:

» ابوجعفر طوسی، بزرگی از اصحاب ما، ثقه، از شاگردان استاد ما مفید می باشد او تالیفاتی دارد یکی از آنها تهذیب الاحکام و آن کتاب بس بزرگی است، و دیگری الاستبصار و.... «.

خواجه نصیرالدین طوسی:

» شب ها را بیدار می ماند و سرگرم مطالعه بود. کتاب های زیادی در کنار خود می گذاشت و هنگامی که از مطالعه یک نوع از آن خسته می شد، به مطالعه نوع دیگر می پرداخت. او ظرف آبی در کنار خود قرار می داد تا به وسیله آن خواب را از چشمان خود دور کند تا بیشتر مطالعه نماید. هنگام سحر که با مطالعه فراوان بعضی از مشکلات علمی را حل می کرد، می گفت: کجایند پادشاهان و فرزندان آنها، تا این لذت را ببینند."

امام خمینی:

» شیخ طوسی در 52 سالگی نیز درس می رفته است، در صورتی که در سن بیست و سه سالگی برخی از کتابهای خود را نگاشته است، کتاب تهذیب الاحکام را گویا در همین سن نوشته، او در سن 52 سالگی در حوزه درس مرحوم سید مرتضی حاضر شده است که به آن مقام والا دست پیدا کرده است «.

وفات

سرانجام شیخ الطائفه، در هفتاد و شش سالگی در شب 22 محرم سال 460 قمری در نجف اشرف از دنیا رفت. بدن پاک ایشان بنا به وصیت خودش در خانه مسکونی اش دفن شد و سپس آن مکان به مسجد تبدیل گشت که هم اینک در سمت شمال بقعه علوی، به نام مسجد طوسی معروف است.

منابع

- عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم؛ فقهای نامدار شیعه، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی.

- خوانساری، میر محمدباقر؛ روضات الجنات، ترجمه شیخ محمدباقر ساعدی، تهران: نشر اسلامیه.

- مدرس خیابانی تبریزی، محمدعلی؛ ریحانه الادب، تهران: انتشارات علمی.

- گلبرگ، شماره هفتاد و دوم.

- پاسدار اسلام، شماره یکم.

- یاس، شماره چهاردهم.

شیخ مفید

شیخ مفید که نام کاملش «محمد بن محمد بن نعمان» است در سال 336 هجری در حوالی بغداد دیده به جهان گشود.

وی در یک خانواده پرسابقه و اصیل در تشیع و از سلاله نیکان و پاکان به دنیا آمد. سراسر وجود خاندان او مالامال از عشق به اهل بیت رسالت علیهم السلام بود.

شیخ مفید از چهره های بسیار درخشان شیعه در جهان اسلام است. ابن ندیم در فن دوم از مقاله پنجم «الفهرست» که درباره متکلمان شیعه بحث

می کند، از او به عنوان «ابن المعلم» یاد کرده و او را ستایش می کند.

شیخ مفید از شاگردان ابن ابی عقیل است.

شیخ مفید بیشتر شب را بیدار بود و به مطالعه و عبادت سپری می کرد

ص:56

ابو یعلی جعفری که داماد مفید بوده است، می گوید:

«شیخ مفید شب ها مختصری می خوابید و بقیه شب را به نماز یا مطالعه یا تدریس یا تلاوت قرآن مجید می گذرانید»

نظر بزرگان درباره شیخ مفید

شیخ مفید از دیدگاه دانشمندان شیعه و سنی دارای جایگاه رفیعی است که به کلماتی از بزرگان اشاره می کنیم:

نجاشی، شاگرد نامدار و مورد اعتماد شیخ مفید درباره او می گوید:

«محمد بن محمد بن نعمان... شیخ و استاد ما است - که رضوان خدا بر او باد - فضل او در فقه و حدیث و ثقه بودن او مشهورتر از آن است که وصف شود. او تالیفات متعددی دارد.»

شیخ طوسی، شاگرد ارزنده مکتب او، درباره استاد خود شیخ مفید در «فهرست» می نویسد:

«محمد بن محمد بن نعمان، معروف به ابن المعلم، از متکلمان امامیه است. در عصر خویش ریاست و مرجعیت شیعه به او منتهی شد. در فقه و کلام بر هر کس دیگر مقدم بود. حافظه خوب و ذهنی دقیق داشت و در پاسخ به سؤالات، حاضر جواب بود. او بیش از 200 جلد کتاب کوچک و بزرگ دارد.»

ابن حجر عسقلانی از علمای اهل سنت درباره شیخ مفید می گوید: «او بسیار عابد و زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت بر علم و دانش داشت. جماعت بسیاری از محضر او بهره بردند. او بر تمام شیعیان حق دارد. پدرش در «واسط» زندگی می کرد و به آموزگاری می پرداخت و در «عکبری» کشته شد. گفته می شود که عضد الدوله به ملاقات او می شتافت و هنگام مریضی به عیادت او می رفت.»

عماد حنبلی، یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت درباره او می گوید:

«او بزرگی از بزرگان امامیه و رئیس بخش فقه و کلام و مباحثه بود. او با پیروان هر عقیده به مباحثه و مناظره می پرداخت. موقعیت شایان توجهی

در تشکیلات دولت آل بویه داشت. او صدقه فراوان می داد. بسیار اهل خشوع و تهجد و اهل نماز و

ص:57

روزه و خوش لباس بود.

او مورد زیارت و ملاقات عضد الدوله قرار می گرفت. نزدیک 76 سال عمر کرد و بیش از 200 جلد تالیف دارد. تشییع جنازه او شهرت دارد. در تشییع او بیش از 80 هزار نفر از شیعیان شرکت جستند و درگذشت او در ماه رمضان بود. رحمت خدا بر او باد...».

جهان اسلام در عصر شیخ مفید

از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله حدود 300 سال می گذشت. در این مدت امامان و شیعیان تحت فشار بنی امیه و در خفقان خشن بنی عباس بسر می بردند. شکنجه های روحی و جسمی و اذیت و آزار خلفا و حکمرانان همچنان ادامه داشت تا اینکه در اواسط قرن چهارم هجری محدودیت، شیعیان به مقدار قابل ملاحظه ای کاهش یافت.

خلفای فاطمی - که شیعه اسماعیلی بودند - در مصر دولت نیرومندی تشکیل و با این دولت از ابهت و جلال دربار بغداد کاسته شد و از طرفی سیف الدوله حمدانی و امرای آن خاندان در شام حکومت می کردند که آنها نیز افتخار شیعی بودن را داشتند.

در کنار این دو غوریان، صفاریان و طاهریان و از همه مهمتر دولت آل بویه که از شیعیان مخلص و فرزانه اهل بیت علیهم السلام بودند در قسمت هایی از ایران و عراق قدرت یافتند.

دو سال پیش از ولادت شیخ مفید، احمد معزالدوله - در سال 334 - با ورود خود به بغداد و تاسیس شاخه ای از حکومت آل بویه در این شهر صفحه نوینی در تاریخ بغداد گشود. فرصتی فراهم شد و شیعیان در پناه آل بویه از آزادی موجود بهره برده و عقاید خویش را نشر دادند.

سال 352 اولین عزاداری علنی شیعیان در عاشورا بر پا شد و در پی آن جشن عید غدیر روحی تازه در کالبد شیفتگان شیعی دمید.

عزالدوله در سال 367 هجری به امارت رسید و در سال 367 با ریاست عضدالدوله، بغداد رونقی تازه یافت و شور و نشاط علمی قابل توجهی به دست

آورد.

شیخ مفید در این عصر می زیست و با توجه به اوضاع، از مقام و منزلتی بسیار برخوردار بود. به طوری که عضدالدوله به هنگام بیماری شیخ به دیدار او رفت و از وی عیادت کرد. شفاعت مفید در حق دیگران پذیرفته می شد و رهنمودهایش مورد قبول قرار می گرفت و این در حالی بود که 36 ساله بود.

نامه های امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف) به شیخ مفید

دفتر زندگی شیخ مفید، صفحات نورانی دارد که در آنها، نامه های مفصل و مبارک امام زمان حضرت بقیه الله الاعظم عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف. به چشم می خورد حتی تعداد آنها را تا 30 عدد هم گفته اند و نمونه ای از آن ها را به عرض می رسانم.

دانشمند بزرگوار، احمد بن علی طبرسی در اواخر کتاب «احتجاج» برخی از توقیع های (نامه) حضرت «ولی عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف» را که به شیخ مفید صادر کرده، آورده است.

در این نامه ها حضرت حجت (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.) شیخ مفید را مشمول عنایات خاص و الطاف مخصوص خود قرار داده است. به عنوان نمونه امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.) در خطاب هایش به شیخ مفید چنین می فرماید:

1. للاءخ السّدید و الولیّ الرّشید الشیخ المفید أدام اللّه اعزازه؛ به برادر با ایمان و دوست رشید، شیخ مفید خدا عزتش را دئمی کند....

ترجمه برخی از فرازهای این نامه چنین است:

«این نامه ای است به برادر با ایمان و دوست رشید، شیخ مفید أبو عبد اللّه محمّد بن محمّد بن نعمان که از جمله پیمان هایی است که به ودیعت نهاده شده و از بندگان خدا اخذ گردیده است.

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم، سلام بر تو ای دوست مخلص در دين كه در اعتقاد به ما با علم و يقين امتياز داری.

ما شكر وجود تو را به پيشگاه خداوندی كه جز او خدائی نيست برده و از ذات بی زوالش مسألت می نمائيم كه رحمت پياپی خود را بر آقا و مولی و پيغمبر ما محمّد و اولاد طاهرين او فرو فرستد، و به تو - كه پروردگار توفيقات را برای ياری حقّ مستدام بدارد و پاداش تو را با سخنانی كه از جانب ما می گوئی با صداقت افزون گرداند - اعلام می دارم كه: به ما اجازه داده شده كه تو را به شرافت مكاتبه مفتخر سازيم و موظّف بداريم كه آنچه به تو می نويسيم به دوستان ما كه نزد تو هستند برسانی....

هر چند ما در جايی منزل كرده ايم، كه از محلّ سكونت ستمگران دور است و اين هم به علّتی است كه خداوند صلاح ما و شيعيان با ايمان ما را تا زمانی كه دولت دنيا از آن فاسقان است در اين ديده است، ولی در عين حال از اخبار و اوضاع شما كاملا آگاهيم و چيزی از آن بر ما پوشيده نمی ماند.

ما از لغزش هايی كه از برخی شيعيان سر می زند از وقتی كه بسياری از آنان ميل به بعضی از كارهای ناشايسته ای نموده اند كه نيكان گذشته از آنان احتراز می نمودند و پيمانی كه از آنان برای توجّه به خداوند و دوری از زشتی ها گرفته شده و آن را پشت سر انداخته اند اطّلاع داريم، گويا آنان نمی دانند كه ما در رعايت حال شما كوتاهی نمی كنيم و ياد شما را از خاطر نبرده ايم، و اگر جز اين بود از هر سو گرفتاری به شما رو می آورد و دشمنانتان، شما را از ميان می بردند، تقوا پيشه سازيد و به ما اعتماد كنيد و چاره اين فتنه و امتحان را كه به شما رو آورده است از ما بخواهيد....»

2. در نامه ای ديگر آمده است: اين نامه ای است از ما به تو؛ ای برادر و ای ولیّ، و ای مخلص در محبّت ما، و ای پاک و ياور وفادار...

3. در تاريخ پنجشنبه بيست و سوم ذو الحجّه سال چهار صد و دوازده نامه ديگری از امام زمان به او رسيد: بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، سلام خدا بر تو باد ! ای ياری كننده حقّ، ای خواننده به سوی او با كلمه صدق و راستی...

فتوای نادرست شيخ مفيد و اصلاح آن توسط امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه

الشّریف.)

شیخ مفید سوالی را به طور غیر عمد و به اشتباه جواب داد ولی حضرت ولی عصر (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.) با پیغامی آن را اصلاح فرمود. پس از مدتی که مرحوم مفید آگاه شد و در پی آن از دادن فتوا منصرف شد، آن حضرت طی نامه ای خطاب به شیخ فرمود: «بر شماست که فتوا بدهید و بر ماست که شما را استوار کرده و نگذاریم در خطا بیفتید.»

رویای عجیب شیخ مفید درباره درس گفتن به امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام)

شبی شیخ مفید در خواب دید که در مسجد کرخ از مساجد بغداد نشسته است و فاطمه زهرا سلام الله علیها دست امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را گرفته بود و به نزد شیخ مفید آمد و فرمود: «یا شیخ ! علّمهما الفقه» یعنی «ای شیخ به این دو، فقه تعلیم بده».

شیخ از خواب بیدار شده و در حیرت افتاد که این چه خوابی بود و من کی هستم که به دو امام فقه تعلیم دهم؟ از سوی دیگر خواب دیدن امامان معصوم (علیه السلام) خواب شیطانی نیست.

وقتی صبح شد، شیخ به مسجدی که در خواب دیده بود رفت و در آنجا نشست؛ ناگهان دید که زنی جلیل و محترم که دست دو پسر را در دست دارد وارد مسجد شد. وی به نزد شیخ آمد و گفت: «یا شیخ علمهما الفقه». شیخ تعبیر خواب را فهمید و به تعلیم و تربیت آنان همت گماشت و بسیار به آن دو بزرگوار احترام می نمود.

آن دو پسر، «سید رضی» (کسی که بعدا نهج البلاغه را گردآوری کرد) و «سید مرتضی» معروف به علم الهدی بودند.

پاسخ امام علی (علیه السلام) به شیخ مفید

در مساله ای فقهی بین شیخ مفید و شاگردش سید مرتضی اختلاف نظر شد و با بحث و ارائه دلیل مشکل حل نشد.

هر دو راضی به قضاوت امام امیرالمومنین علی علیه السلام شدند. مساله را بر

کاغذی نوشته و بالای ضریح مقدس حضرت گذاشتند. صبح روز بعد که کاغذ را برداشتند دستخطی مزین به چنین نوشته ای دیدند که: «انت شیخی و معتمدی و الحق مع ولدی علم الهدی» (ای شیخ) تو مورد اطمینان من هستی و حق با فرزندم علم الهدی است.

استادان شیخ مفید

برخی از استادان شیخ مفید عبارتند از:

1 - ابن قولویه قمی 2 - شیخ صدوق 3 - ابن ولید قمی 4 - ابو غالب زراری 5 - ابن جنید اسکافی 6 - ابو علی صولی بصری 7 - ابو عبد الله صفوانی

شاگردان شیخ مفید

برخی از شاگردانش عبارتند از:

1 - سید مرتضی علم الهدی 2 - سید رضی 3 - شیخ طوسی 4 - نجاشی 5 - ابو الفتح کراجکی 6 - ابو یعلی جعفر بن سالار

تالیفات شیخ مفید

شیخ مفید، بالغ بر 200 عنوان کتاب تألیف نموده است، از جمله:

1 - المقنعه 2 - الفرائض الشرعیه 3 - أحکام النساء 4 - الکلام فی دلائل القرآن 5 - وجوه إعجاز القرآن 6 - النصره فی فضل القرآن 7 - أوائل المقالات 8 - نقض فضیله المعتزله 9 - الإفصاح 10 - الإیضاح و...

وفات

شیخ مفید در سال 413 هجری، در بغداد و پس از 75 سال تلاش و خدمت ارزنده درگذشت و مورد تجلیل فراوان مردم و قدردانی علما و فضلا قرار گرفت.

شیخ طوسی، که خود در تشییع جنازه او حضور داشته است، می گوید: روز وفات او از کثرت دوست و دشمن برای ادای نماز و گریستن بر او، همانند

و نظیر نداشته است. هشتاد هزار تن از شیعیان او را تشییع کردند و سید مرتضی علم

ص:62

الهدی بر او نماز گزارد و در حرم مطهر امام جواد علیه السلام، پایین پای آن حضرت، نزدیک قبر استادش ابن قولویه، مدفون شد.

سید مرتضی که سالیانی از علم و دانش شیخ مفید خوشه چینی کرده بود زبان سوگ گشود و قصیده ای با این مطلع سرود:

من علی هذه الدیار اقاما / اوضفا ملبس علیه و داما

در این دیار چه کسی ساکن شده است، جامه جاودانگی پوشیده و همیشه باقی مانده است.

در گذشت شیخ مفید، مصیبت بزرگ برای آل پیامبر

سرسلسله داغداران و سوگواران این ماتم عظمی، قلب حضرت بقیه الله عجّل الله فرجه الشّریف. بود. از غیب، بر قبر شیخ مفید نوشته شد:

لا صوت الناعی بفقدک انه / یوم علی آل الرسول عظیم

ان کنت قد غیبت فی جدث الثری / فالعدل و التوحید فیک مقیم

و القائم المهدیّ یفرح کلما / تلیت علیک من الدروس علوم

صدای آنکه خبر مرگ تو را اطلاع داد به گوش نرسد که مردن تو روزی است که بر آل رسول مصیبت بزرگی است.

اگر در زیر خاک پنهان شده ای حقیقت عدل و توحید و خداپرستی در تو اقامت گزیده است.

قائم مهدی (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.) خوشحال می شد هرگاه تو از انواع علوم تدریس می کردی.

بلی بنا به فرموده بزرگان و رهبران دین، روزی دنیا از وجود همچون شخصیت ها، خالی خواهد شد و جایش را نا پرهیزان و دور افتادگان از قافله، خواهند گرفت.

سید مرتضی علم الهدی (ره)

اشاره

ابوالقاسم علی بن الحسین معروف به سید مرتضی و علم الهدی، در رجب سال

ص:63

355 هجری قمری در شهر بغداد دیده به جهان گشود پدرش حسین موسوی بود که منصب رسیدگی به کار و زندگی سادات دودمان ابوطالب و مسؤولیت نظارت بر دیوان مظالم و سرپرستی زائران خانه خدا را که از منصب های مهم آن روز بود به عهده داشت. پدربزرگش نیز ابراهیم مجاب از نوادگان حضرت امام کاظم (علیه السلام) بود. برادر بزرگوارش نیز سید رضی) ره (می باشد.

مقام علمی

جناب سید مرتضی علم الهدی) ره (به حق شاگرد اصلی شیخ مفید می باشد که بنا بر آنچه نقل شده، شیخ مفید بعد از خوابی که دید و دو فرزند حضرت فاطمه (علیها السلام) را به فرزندی قبول کرده بود، سیدمرتضی و سیدرضی را به شاگردی قبول کرد و تا آخر عمر به بارور کردن علم و عمل این دو برادر کوشید.

استادان دیگر این بزرگوار عبارتند از: ابومحمد هارون فرزند موسی تلعکبری، شیخ محمد صدوق، حسین بن علی بابویه برادر شیخ صدوق، احمد بن علی بن سعیدکوفی، ابوالحسن علی بن محمد کاتب و بسیاری علمای اعلام دیگر.

خداوند متعال به سید مرتضی استعدادی وافر داده بود و او نیز از این نعمت بزرگ الهی به خوبی بهره برداری کرد و در نتیجه تلاش و کوشش در مدتی نه چندان طولانی کتب زیادی تالیف کرد. مرحوم علامه امینی در الغدیر نام 86 اثر او را بیان کرده یکی از کتاب های وی دیوان معروف او با بیست هزار بیت است. مرحوم علامه امینی در الغدیر نام 86 اثر او را بیان کرده یکی از کتاب های وی دیوان معروف او با بیست هزار بیت است.

سید مرتضی علم الهدی) ره (علاوه بر مقام علمی و اجتهاد دارای ذوق شعر و ادب بود و در زمان ایشان، غیر از برادرش سید رضی شاعری همانندش نبود. کتاب دیگر او امالی است که در موضوع فقه و تفسیر و حدیث و شعر و فنون ادب است.

کتاب دیگر ایشان شافی است که هر چه علمای کنونی درباره امامت نوشتند، کمتر از آن است که در شافی سیدمرتضی تحقیق کرده است.

دیگر کتاب های ایشان عبارتند از مسائل ناصریه، مسائل طرابلسیه، مسائل موصلیه.

ص:64

در باب تدریس مرحوم سیدمرتضی باید گفت ایشان علوم زیادی را تدریس می کرد. یکی از ویژگی های درس او این بود که بزرگان بسیاری در آن شرکت می کردند، حتی گاهی استاد عالی قدرش شیخ مفید نیز در درس او حضور می یافت.

اما شاگردان حضرت استاد بسیارند از جمله:

شیخ طوسی، ابویعلی سلار دیلمی، ابوالصلاح حلبی، قاضی ابن براج طرابلسی، شریف ابویعلی محمد بن حسن بن حمزه جعفری، ابو الصمصام مروزی، سید نجیب الدین کراجکی، شیخ ابوالحسن سلیمان صهرشی، جعفر بن محمد دوریستی، ثابت بن عبدالله نباتی، شیخ احمد خزاعی، شیخ مفید ثانی، شیخ ابوالمعالی احمد بن قدامه، شیخ ابوعبدالله محمد فرزند علی صلواتی و ابوزید فرزند کیابکی حسینی و بسیاری از علمای دیگر.

سید مرتضی علم الهدی (ره) در کلام دیگران

علامه حلی این عالم گرانمایه درباره سیدمرتضی می گوید: "علم الهدی در علوم بسیاری یگانه بود. دانشمندان ما به وفور فضل و دانش او اتفاق نظر دارند. در دانش هایی مانند علم کلام و فقه و ادب، از قبیل شعر و لغت و جز این ها بر همگان مقدم بود... شیعه از زمان وی تا عصر ما که در سال 693 قمری است، از کتاب های او استفاده کرده اند. او رکن طائفه شیعه و معلم آن هاست."

علامه بحرالعلوم نیز می فرماید: "علی بن حسین ابوالقاسم مرتضی علم الهدی، ذوالمجدین و صاحب الفخرین و الریاستین، مروج دین جدش، سرور ثقلین در قرن چهارم، به روش پیشوایان برگزیده، او سرور علمای اسلام و پس از ائمه اطهار از همه کس برتر است. او دانش هایی گرد آورد که نصیب هیچ کس نشد و از فضایلی برخوردار گردید که او را از همه کس ممتاز گردانید. دانشمندان مخالف و موافق درباره فزونی فضلش اتفاق نظر دارند و به تقدمش بر تمامی دانشمندان پیشین و پسین معترف می باشند."

ابو العلاء معری در ضمن شعر عربی، در پاسخ افرادی که از سید مرتضی

پرسیدند، گفته است: "ای کسی که آمده ای تا درباره سید مرتضی از من بپرسی، بدان که او از هر نقص و عیبی پیراسته است. اگر او را ببینی، خواهی فهمید که وجود همه مردم در مردی جمع، و روزگار در یک ساعت متمرکز گشته و جهان در یک خانه قرار گرفته است."

او علاوه بر مقام علمی و اجتهاد دارای ذوق شعر و ادب بود و در زمان ایشان، غیر از برادرش سید رضی شاعری همانندش نبود.

فعالیت های اجتماعی

بعد از سیدرضی برادر بزرگوارش امارت حج و نظارت بر دیوان مظالم به عهده سید مرتضی افتاد. از زمان خلفای بنی امیه تا زمان معتضد عباسی، فرزندان علی بن ابیطالب همیشه تحت تعقیب و مراقبت خلفا و ماموران بودند و معمولا در جنگ و گریزها به شهادت می رسیدند. هنگامی که حکومت و خلافت در سال 279 ق. به معتضد عباسی واگذار شد موضوع احترام به علویان و تعیین سرپرست مطرح شد و در هر شهری یکی از بزرگان سادات یا علمای علوی نقابت یعنی سرپرستی سادات آن شهر یا منطقه را به عهده گرفت.

سید مرتضی علاوه بر نظارت بر نسب و دفاع از حقوق و حفظ شرافت آنان موظف بود در میان آنان قضاوت کند، سرپرستی اموال و دارایی یتیمان را بر عهده گیرد، احکام الهی را در صورت ارتکاب گناه درباره آنان جاری کند، دختران و زنان بی سرپرست را شوهر دهد و از بی سرپرستان مراقبت کند.

امارت حج هم مسئولیت بزرگی بود که ریاست و رهبری زائران خانه خدا را به عهده داشت و معمولا شخص خلیفه آن را به عهده داشت. ولی گاهی خلیفه این مسئولیت بسیار مهم را به شخصی که شایستگی داشت واگذار می کرد. نظارت بر دیوان که در آن به اعمال ظالمانه حکام و امرا و رجال بزرگ دولت زیر نظر شخص خلیفه رسیدگی می شد، نیز یکی از مسئولیت های خطیر اجتماعی بود.

ص:66

سید مرتضی عاشق نماز

سید مرتضی در وصیت نامه زیبایی راجع به نمازش می گوید: "تمام نمازهای واجب مرا که در طول عمرم خوانده ام به نیابت از من دوباره بخوانید." دوستانش پرسیدند چرا؟! شما که فردی وارسته بودید و اهمیت فوق العاده ای به نماز می دادید، علاقه مند و عاشق نماز بودید و همیشه قبل از فرارسیدن وقت نماز وضو گرفته، آماده می شدید تا وقت نماز فرا رسد، حال چه شد که اینگونه وصیت می کنید؟!

وصیت می کنم که تمام نمازهای مرا دوباره بخوانید زیرا تصور من این است که شاید نمازهای من صد در صد خالص برای خدا انجام نگرفته باشد بلکه درصدی از آنها به خاطر لذت روحی و معنوی خودم به انجام رسیده باشد! پس همه را قضا کنید چون اگر یک درصد از نماز هم برای غیر خدا انجام گرفته باشد شایسته درگاه الهی نیست و می ترسم به همین سبب اعمال و راز و نیازهای من مورد پذیرش خدای منان قرار نگیرد!"

سید در پاسخ فرمود: " آری من علاقه مند به نماز بلکه عاشق نماز و راز و نیاز با خالق خود بودم و از راز و نیاز هم لذت فراوان می بردم، از این رو همیشه قبل از فرا رسیدن وقت نماز لحظه شماری می کردم تا وقت نماز برسد و این تکلیف الهی را انجام دهم و به دلیل همین علاقه شدید و لذت از نماز، وصیت می کنم که تمام نمازهای مرا دوباره بخوانید زیرا تصور من این است که شاید نمازهای من صد در صد خالص برای خدا انجام نگرفته باشد بلکه درصدی از آنها به خاطر لذت روحی و معنوی خودم به انجام رسیده باشد! پس همه را قضا کنید چون اگر یک درصد از نماز هم برای غیر خدا انجام گرفته باشد شایسته درگاه الهی نیست و می ترسم به همین سبب اعمال و راز و نیازهای من مورد پذیرش خدای منان قرار نگیرد!"

ص:67

وفات

سید مرتضی سرانجام پس از عمری پربار و انجام کارهایی بزرگ و ارزنده در حدود هشتاد سالگی در 25 ربیع الاول 436 هجری قمری در شهر بغداد به جوار حق شتافت و به دست ابوالحسین نجاشی و دیگر شاگردانش د غسل داده شد و سپس فرزندش سید محمد بر او نماز خواند و در خانه اش د واقع در محله کرخ به خاک سپرده شد. پس از مدتی پیکر مطهر او به کربلا منتقل شد و در جوار جد بزرگوارش حضرت سید الشهدا در کنار قبر برادرش سید رضی در مقبره ابراهیم حجاب دفن گردید.

برگرفته از منابع

ریحانه الادب، محمد علی مدرس تبریزی، تهران، چاپخانه شفق

ترجمه روضات الجنات، محمد باقر ساعدی، تهران، کتاب فروشی اسلامیه

منبع taamolnews.ir :

علامه حلی

اشاره

جمال الدین حسن، فقیه بزرگ شیعه و از مفاخر علما در اصول، کلام، حدیث، تفسیر، منطق، فلسفه، ادبیات عرب، ریاضی، رجال و در تمام این علوم صاحب تالیفات است. در حدود یکصد کتاب از آثار او شناسایی شده که بعضی مانند تذکره الفقهاء کافی است که نبوغ او را نشان دهد. علامه کتب زیادی دارد که غالب آنها در زمان های بعد، از طرف فقهاء شرح داده شده است.

پدرش سدید الدین یوسف ابن مطهر حلی، از دانشمندان و فقهای بزرگ و بسیار شجاع و با تدبیر، مادرش زنی فاضله و بلند مرتبه از خاندان بنی سعید، برادرش رضی الدین صاحب «العددالقویه لدفع المخاوف الیومه» که سیزده سال از علامه بزرگتر بود. خواهرش همسر مجدالدین ابوالفوارس که دو فرزند او از شاگردان علامه بودند. لقب او آیت الله، و جمال الدین فاضل بود و کنیه اش" ابومنصور "و" ابن مطهر "در سخنان بزرگان از او با لقب" علامه "و" علامه دهر "نام برده شده است.

علامه حلی در 29 رمضان سال 648 ه. ق، در شهر حله در حله سیفیه (محلی بین بغداد و نجف) به دنیا آمد. از همان کودکی در محضر پدر، علوم تفسیر، حدیث و صرف و نحو را یاد گرفت، آنگاه در خدمت دایی خود" نجم الدین حلی "معروف به محقق حلی به تحصیل علم پرداخت. او آنقدر هوش و استعداد سرشار و حدیث در کار و علاقه به تعلیم علوم مختلف نزد اساتید بزرگ از خود نشان داد که خیلی زود تمام مدارج علمی را طی کرد و آنطور که نقل کرده اند: هنوز به سن بلوغ نرسیده بود که به درجه اجتهاد رسید و در جوانی به تالیفات پرداخت. در سن 26 سالگی به نگارش فقه و اصول مشغول شد بطوری که آثارش امروزه جزء مهمترین کتب شیعه و مورد استفاده دانشمندان است. علامه حلی یکی از پرکارترین و موفق ترین فقهای نامدار شیعه از نظر تالیف به شمار می آید. طبق شمارشی که از تالیفات او به عمل آورده اند با تقسیم به روزهای عمر او، به هزار سطر در هر روز عمر او رسیده است.

آنچه که باعث شد شهرت علامه، بیشتر شود، فتوائی بود که این دانشمند درباره بطلان طلاقی که الجایتو (سلطان محمد خدابنده، از پادشاهان مغول) همسر محبوبش را داده بود، خلاصه ماجرا اینست که" الجایتو "روزی از همسرش عصبانی می شود و او را در یک مجلس، سه طلاقه کرد و بعد از آن پشیمان شد و درباره حلال شدن همسرش سوال می کرد بنابر مذهب اهل تسنن فقهای اهل سنت گفتند هیچ راهی نیست. بالاخره بعضی او را از وجود فقیهی از حله با خبر کردند که او اینگونه طلاق را اصلا باطل می داند. سلطان با اینکه با اعتراض درباریان مواجه شد ولی به دنبال علامه حلی فرستاد. روزی که علامه را به کاخ سلطنت خواند، تمام علمای چهار مذهب اهل تسنن راهم، دعوت کرد در حضور سلطان با او بحث کنند، آنها هم تبانی کردند مجلس را طوری تنگ نمایند و هنگام ورود او، برای نشستن جا نداشته باشد و سبک شود.

علامه وقتی که وارد قصر شد نعلین (دمپائی بی ارزش) خود را برداشت و به بغلش زد، وارد مجلس شد سلام کرد، دید جائی برای نشستنش نیست ولی کنار سلطان جا هست، مستقیم رفت و کنار شاه نشست!!.

علمای مجلس به شاه گفتند: اعلیحضرت نگفتیم این را دعوت نکن حالا ببین نه

ادب دارد و نه معرفت، به شماادای احترام نکرد و به خاک نیفتاد و کفش بی قیمتش را باخود آورد و کنار شما نشست، شاه خودش هم ناراحت شد ولی میهمانی بود که خود دعوت کرده قبل از صحبت: علت این کارهایش را پرسید.

علامه فرمود: آیا شما افضلید یا رسول خداصلی الله علیه و آله؟! گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ پرسید آیا اصحاب و غیر اصحاب او: موقع شرفیابی به خاک می افتادند؟! نه سلام می کردند منهم سلام کردم، اما سبب نشستن در کنار شما، خداوند در قرآن کریم فرموده: یاایها الذین امنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم و اذا قیل انشزوا فانشزوا یرفع الله الذین امنوا منکم و الذین أوتوا العلم درجات و الله بما تعملون خبیرمجادله: 11 ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به شما گفته شود: «مجلس را وسعت بخشید (و به تازه واردها جا دهید)»، وسعت بخشید، خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می بخشد؛ و هنگامی که گفته شود: «برخیزید»، برخیزید؛ اگر چنین کنید، خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می بخشد؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است! منهم دیدم اینها به قرآن عمل نکردند و به من جا ندادند، کنار شما جابود اینجا نشستم و اما دمپائی را بغل زدم ترسیدم علمای مالکی آن را بدزدند آنگونه که مالک نعلین رسول خداصلی الله علیه و آله را دزدید!! علمای مالکی فریاد کشیدند خجالت بکش کی مالک امام ما پیغمبر را دید تا کفشش را بدزدد، گفت: ببخشید اشتباه کردم احمد حنبل دزدید، حنبلی ها داد زدند حیا کن کی امام ما رسول خداصلی الله علیه و آله را درک کرد، کم مکث نمود و گفت: ابوحنیفه دزدید، حنفی ها جیغ کشیدند خجالت نمی کشی کی امام ما پیغمبر را دیده؛ گفت حتماً محمدبن ادریس شافعی بود آنها هم صداشان بلند شد این شیخ هیچ چیز بلد نیست، شاه او را دعوت کرده است.

علامه گفت: شاه شنیدند که هیچکدام از ائمه اینها زمان رسول خداصلی الله علیه و آله را درک نکرده اما امام ما حضرت علی علیه السلام پیش برنده پرچم اسلام و داماد او و شب وروز، در خدمت او بود، و در مذهب ما (شیعه) سه طلاقه کردن در یک مجلس مردود است و این طلاق باطل است و دلایل حکم خود و

حقانیت مذهب شیعه را اثبات کرد. الجایتو (سلطان محمد خدابنده) در این موقع بود که به مذهب شیعه گروید و دستور داد که بنام امامان دوازده گانه خطبه خواندند و سکه زدند. علامه و پسرش مدتی در مراغه اقامت داشت و در سلطانیه که مرکز حکومت (الجایتو) پادشاه مغول ایران بود، به بحث های کلامی با سایر علما پرداخت. او آنقدر حاضر جواب و مستدل حرف می زد که بر تمام رقیبان پیروز می شد.

در تاریخ زندگانی مرجع جامع الشرایط سیزده ساله یعنی علامه حلّی که عالم تشیع دوسال تمام انتظار کشیدند تا او، به حد بلوغ برسد و همگی از او تقلید نمایند.

در اثر مورد توجه بودنش که بهرجا می رفت از او استقبال نموده و ادای احترام می کردند، روزی به خادمش فرمود: من می خواهم بطور خصوصی به کربلا مشرف شوم نباید کسی متوجه شود و به کسی هم نگو.

از حلّه که نام قدیمی آن «بابل» می باشد و ازشهرهای تاریخ دار و باسابقه عراق است وروزگاری هم پایتخت بخت النّصر که هزار و پانصد و پانزده سال عمر کرد و در آن شهر عجایب هفتگانه را آفرید، بود وفعلانیز یکی از استان های کشور عراق می باشد، بیرون آمد و به سوی کربلا حرکت نمود وچون تنها مسیر را طی می کرد، حوصله اش تنگ شد، یک وقت دید یک کشاورز بیل بر دوش گذاشته از میان نخلستان، بیرون آمد و به علامه سلام کرد و درکنار او راه می رفت.

علامه فرصت را غنیمت شمرد که اقلاً چند مسئله سبک و آسان از این کشاورز بپرسم و مقداری سرگرم شوم، مسئله را مطرح نمود دید بارک اللّه اخاالعرب پاسخ صحیح داد، مسئله دیگر باز، جواب داد مسئله هرچه سنگین تر نمود جواب شنید تا رسید به جائی که خودش در فقه آن را از روی قاعده حل کرده بود، دید برادر عرب برخلاف نظر ایشان، فتوا داد، علامه گفت: برادر! در این مورد از ائمه علیهم السلام که روایت نداریم و این پاسخ شما هم برخلاف قواعد فقهی است؟ !، اخاالعرب جواب داد، چرا روایت نداریم مگر در کتاب «تهذیب الاحکام» که دارید، در فلان صفحه و فلان سطر، در این مورد روایت نداریم.

علامه در اینجا به فکر فرورفت، این عرب از کجا می داند که من آن کتاب را دارم

و با کدام خط نوشته شده است و در کدام صفحه و سطر است، خواست مؤدبانه به شناختن این شخصیت، پی ببرد و سؤال کرد آقا یک مسئله دیگر، در میان علماء مورد بحث است، آیا در زمان غیبت امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف، می شود آن حضرت را دید یانه؟ ! این را گفت اما از بس خود را باخته بود، دستهایش می لرزید و تازیانه اش از دستش افتاد.

دید اخالعرب خم شد و تازیانه را دو دستی جلوی علامه آورد و فرمود: چگونه نمی شود دید در حالی که در رکاب تو پیاده می رود !!.

چشم علامه به سیاهی رفته و سرش گیج رفت به حال عادی که برگشت، دید نه اخالعرب هست و نه ازهمراه خبری.

بلی عزیزان اینهایند حکومت کنندگان بر هوای نفس و مهار کنندگان خواسته های آن !، و این هایند مصداق کامل فرمایش امام صادق علیه السلام و دستور خود حضرت ولی عصر و امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف در جواب اسحاق بن یعقوب کلینی فرمود: و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم (1) اما در حوادث پیش آمده، به راویان احادیث ما رجوع کنید، آنها حجت من برشما و من حجت خدایم. (یعنی در نتیجه آنها حجت خدا هستند برشما).

شرحی کوتاه بر زندگی مرحوم مقدس اردبیلی

شیخ جلیل، عالم ربانی احمد بن محمد اردبیلی مشهور به مقدس اردبیلی از مادری سیده و از پدری روحانی در روستایی به نام) نیار (از توابع شهر اردبیل دیده به جهان گشود و در دامان خانواده ی پاک و متدین پرورش یافت.

تاریخ دقیق ولادت او وعلوم نیست ولی در تاریخ 993 ه. ق دیده از جهان فرو

1- (1) - کمال الدین، ج 2، ص 483، حدیث. 4 (ب) الغیبه، ص 290، حدیث. 247 احتجاج الطبرسی، ج 2، ص. 469 (د) بحارالانوار، ج 53، ص

180، حدیث 10. بحارالانوار، ج 51، ص 90، حدیث. 13 وسائل الشیعه، ج 17، باب 16، ص 123، روایت 2215.

بست و در جوار امیر المومنین (علیه السلام) به خاک سپرده شد.

ازدواح والدین مقدس اردبیلی

شخصی کنار جوی آبی نشسته بود، دید سیبی بر روی آب می آید دست برد و سیب را برداشت و خورد. بعد از خوردن سیب به فکر افتاد که این سیبی که خوردم از کجا بود؟ از کدام باغ بود؟ رفت تا به باغی که سیب از آن باغ بود، رسید. وقتی صاحب باغ را پیدا کرد از او سئوال کرد: من سیبی از روی آب برداشتم و خوردم و بعد فهمیدم که سیب از باغ شما بوده است. نزد شما آمده ام که مرا حلال کنید یا آنکه قیمتش را بپردازم. صاحب باغ در جواب گفت: این باغ فقط از من نیست، ما چهار برادریم و من سهم خودم را به شما بخشیدم. گفت: بسیار خوب، آن سه برادر کجا هستند، جواب داد: دو تا دیگر از برادرانم در ایران هستند و یکی در خارج از ایران

نزد آن دو برادر رفت و حلالیت طلبید و سپس بار سفر بست و به خارج از ایران رفت) گویا برادر دیگر در شوروی بوده است (و خود را به در خانه ی آن برادر رسانید و قصه را بیان کرد. آن برادر چهارم تعجب کرد که این فرد کیست که برای یک چهارم سیب این همه راه را طی کرده و به اینجا آمده تا حلالیت بطلبد. گفت:

من سهم خودم را به شما بخشیدم ولی به یک شرط. و آن شرط این است: دختری دارم از چشم، کور و از زبان، لال و از گوش، کر است اگر قبول کنی با او ازدواج کنی حلالت می کنم و الا نه

جوان قدری تامل کرد و پذیرفت

وقتی مراسم عقد تمام شد و داخل حجله رفتند، عروس را حوریه ای از حوران بهشتی دید. از حجله بیرون آمد و به پدر دختر گفت: شما گفتید دخترتان کور و کر و

لال است. گفت: آری، من دروغ نگفتم، گفتم: کور است چون تا به حال چشمش به نامحرم نیفتاده، و اینکه گفتم: کر است، گوش او صدای نامحرم و صدای ساز و آواز و غنا نشنیده، و گفتم: لال است، زبانش به دروغ و غیبت و ناسزا و تکلم با نامحرم باز نشده است. مدتها از درگاه حضرت حق درخواست می کردم که خدایا داماد خوبی که هم کفو این دختر باشد به من مرحمت کن. خدا دعای مرا مستجاب کرد و دامادی متقی چون تو که این همه مسافت راه را پیمودی، برای این که یک چهارم سیبی را که خوردی حلال باشد نصیبم کرد

از این ازدواج خداوند فرزندی صالح و بی نظیر، عالمی ربانی افقه الفقهاء زمان شیخ احمد مقدس اردبیلی را عنایت فرمود

یکی از کسانی که خدمت حضرت امام زمان ارواحنافداه شرفیاب شده مقدس اردبیلی) ره (است. یکی از شاگردان خاص مقدس اردبیلی میگوید: یکی از شبها در صحن مطهر امیر مؤمنان علی علیه السّلام در حالی که شب از نیمه گذشته بود، خسته از مطالعات علمی قدم میزدم. ناگهان در آن فضای نورانی، شیخ جلیل القدری را دیدم که به سوی حرم حضرت امیرالمؤمنین روان است. در حالی که تمام درهای حرم مطهر قفل بود. با کنجکاوی او را تعقیب کردم. دیدم او چون به در حرم نزدیک شد، قفلها باز و در حرم گشوده شد. او به هر دری که دست می گذاشت باز می شد، تا اینکه با کمال وقار و سنگینی کنار حرم مطهر حضرت امیرمؤمنان ایستاد وسلام کرد ومن جواب سلام او را شنیدم، سپس با همان صاحب صدا شروع به صحبت کرد. هنوز از آن گفتگو چیزی نگذشته بود، که آن مرد خارج شد. من نیز او را تعقیب کردم تا اینکه از شهر بیرون رفت و به سوی مسجد کوفه سرازیر شد. من از روی کنجکاوی او را دنبال کردم تا به مسجد رسید و داخل محراب شد، سپس با کسی به گفتگو نشست. سخنانش که به اتمام رسید از مسجد خارج وبه سوی شهر سرازیز شد. نزدیک دروازه نجف که رسید تازه سپیده صبح دمیده بود و خفتگان آرام آرام سر از بستر بر می داشتند وآماده نیایش صبحگاهی می شدند. ناگهان در طول راه عطسه ای به من دست داد که نتوانستم جلوی آن را بگیرم. آن مرد متوجه من شد و برگشت، چون به چهره اش نگریستم دیدم استادم مقدس اردبیلی

است. پس از سلام و اظهار ادب، به استادم عرض کردم که من از لحظه ورود به حرم امیر مؤمنان تاکنون همراه شما بودم، لطفاً بفرمائید که در حرم مطهر ودر محراب مسجد کوفه با چه کسی سخن می گفتید؟ مقدس اردبیلی) ره (ابتدا از من قول گرفت که این راز را تا زمانی که ایشان در قید حیات است فاش نکنم، سپس مقدس اردبیلی فرمود: فرزندم؛ گاهی حل مسائل برای من دشوار می شود و از حل آن عاجز می شوم، خدمت علی بن ابیطالب شرفیاب شده و جواب آن را می گیرم امّا شب گذشته حضرت امیرمؤمنان علیه السّلام مرا به سوی حضرت صاحب الامر) عج (راهنمایی کرد و فرمود: مقدس اردبیلی فرزندم مهدی) عج (در مسجد کوفه است، نزد او برو و مسائلت را از او فراگیر. من به امر آن حضرت داخلی مسجد کوفه شدم و از حضرت سؤال کردم.

گروه فرهنگی / حوزه آئین و اندیشه 92/01/18 - 09:49 شماره: 13920117001098

نسخه چاپی ارسال به دوستان

معرفی مفاخر و بزرگان شیعه/ 18

» مقدس اردبیلی «، عالمی که در قرن دهم با امام علی (علیه السلام) گفت وگو داشت

علامه مجلسی) ره (نویسنده کتاب بحار الانوار که یک قرن پس از» مقدس اردبیلی «زیسته است، درباره او می گوید: در قداست نفس و تقوا و زهد و فضل به مقام نهایی رسید و در میان عالمان متقدم و متأخر شخصیت بزرگی چون او را سراغ ندارم.

خبرگزاری فارس:» مقدس اردبیلی «، عالمی که در قرن دهم با امام علی (علیه السلام) گفت وگو داشت

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، در ادامه معرفی مفاخر و بزرگان شیعه، در این شماره به معرفی» مقدس اردبیلی «می پردازیم.

در شماره های پیشین» ابن فهد حلی «،» سیدبن طاووس «،» سید بحرالعلوم «، » شیخ مفید «،» شیخ صدوق «،» شیخ کلینی «،» علامه حلی

«،» سید مرتضی «،» سید رضی «،» شیخ طوسی «،» امین الاسلام طبرسی «،» خواجه نصیرالدین طوسی «،

ص:75

» قطب الدین راوندی «،» محقق حلی «،» شهید اول «،» شهید ثانی «و» شیخ بهایی « معرفی شدند.

احمد بن محمد اردبیلی، معروف به» مقدس اردبیلی «و

» محقق اردبیلی

اشاره

«، از علمای بزرگ اسلام و شیعه در قرن دهم هجری است که در ادامه به معرفی او می پردازیم.

ولادت و تحصیلات

وی در عصر صفویه و در شهر اردبیل دیده به جهان گشود. پس از کسب تحصیلات ابتدایی، به قصد تحصیلات عالیه، به نجف اشرف مهاجرت کرد و با بهره گیری از فضای علمی و معنوی نجف اشرف مجاورت آن خاک اقدس را پذیرفت.

وی همواره در جستجوی دانش بود و در طول عمر پربرکت خود از هیچ کوششی برای آموختن غفلت نمی کرد. هر جا که از وجود دانشمند و عالمی نشانی می یافت به خدمتش می شتافت و از علم و معرفت وی بهره می گرفت. به همین دلیل زمانی نیز برای استفاده از محضر فیلسوف و عالم وارسته جمال الدین محمود) از شاگردان فیلسوف نامی جمال الدین اسد دوانی (به شیراز مهاجرت کرد و مدتی نزد وی به تحصیل علوم عقلی مشغول گردید.

احمد بن محمد اردبیلی در بین توده مردم به مقدس اردبیلی، و در میان خواص و فقها به محقق و مدقق اردبیلی شهرت دارد و عامل این شهرت، وجود آن آثار وتالیفات و تحقیقات گرانقدری است که در زمینه فقه، کلام و عقاید از او به یادگار مانده است.

مقدس اردبیلی پس از شهید ثانی مرجعیت و ریاست تامه شیعه را در نجف بر عهده داشت.

وی با وجود شهرتی که در میان توده های مردم داشت، ولی با کمال تاسف منابع شناخت این فقیه عالیقدر در میان کتاب ها و منابع تراجم و رجال بسیار محدود است.

مقدس اردبیلی در گفتار بزرگان

وی از آن جمله عالمانی است که مورد تجلیل فراوان علما و فقها قرار گرفته است.

سید مصطفی تفرشی از معاصران محقق اردبیلی می نویسد:» امرش د در جلالت و اطمینان و امانت مشهورتر از آن است که ذکر شود و بالاتر از آن است که عبارتی بتواند آن را وصف کند. او متکلمی فقیه و عظیم الشان و جلیل القدر و بلند منزلت و باورع ترین شخص زمانش و عابدترین و با تقواترین آنها بود. «

شیخ حر عاملی که خود از چهره ها و بزرگان دین و دانش است می نویسد:

» احمد بن محمد اردبیلی عالمی فاضل، محققی عابد، مورد اطمینان و پارسا، عظیم الشان و جلیل القدر و معاصر شیخ بهایی بود «

علامه مجلسی می نویسد:» محقق اردبیلی در قداست نفس و تقوا و زهد و فضل به مقام نهایی رسید و در میان عالمان متقدم و متاخر شخصیت بزرگی چون او را سراغ ندارم... کتب او دارای بالاترین مراتب دقت نظر و تحقیق است. «

شیخ عباس قمی می نویسد:» شیخ اجل عالم ربانی فقیه محقق صمدانی معروف به محقق اردبیلی... در مراتب علم و فضل و عبادت و زهد و کرامت و وثاقت و تقوا و ورع و جلالت به درجه ای رسید که توصیف نشود و در قدس و تقوا به مرتبه ای رسید که به او مثل زده شود و به راستی اشعه انوار جمال و پرتو حسن آن عالم مفضال چنان تجلی کرده بر هیچ دیده پوشیده نیست «

شهید استاد مطهری می نویسد:» احمد بن محمد اردبیلی، معروف به مقدس اردبیلی. ضرب المثل زهد و تقواست و در عین حال از محققان فقهای شیعه است.

محقق اردبیلی در نجف سکنی گزید. معاصر صفویه است. گویند شاه عباس اصرار

ص:77

داشت که به اصفهان بیاید، حاضر نشد. شاه عباس خیلی مایل بود که مقدس اردبیلی خدمتی به او ارجاع کند تا اینکه اتفاق افتاد که شخصی به علت تقصیری از ایران فرار کرد و در نجف از مقدس اردبیلی خواست که نزد شاه عباس شفاعت کند.

مقدس نامه ای به شاه عباس نوشت به این مضمون:» بانی ملک عاریت عباس بداند:

اگرچه این مرد اول ظالم بود، اکنون مظلوم می نماید. چنانچه از تقصیر او بگذری » شاید «که حق سبحانه از» پاره ای «تقصیرات تو بگذرد. بنده شاه ولایت، احمد اردبیلی. «

شاه عباس نوشت:» به عرض می رساند: عباس خدماتی که فرموده بودید به جان منت داشته، به تقدیم رسانید. امید که این محب را از دعای خیر فراموش نفرمایید.

کلب آستان علی، عباس. «

امتناع مقدس اردبیلی از آمدن به اصفهان سبب شد که حوزه نجف به عنوان مرکزی دیگر در مقابل حوزه اصفهان احیا شود، همچنانکه امتناع شهید ثانی و پسرش شیخ حسن صاحب معالم و دخترزاده اش سید محمد صاحب مدارک از مهاجرت از جبل عامل به ایران سبب شد که حوزه شام و جبل عامل همچنان ادامه یابد و منقرض نگردد. صاحب معالم و صاحب مدارک برای این که دچار محظور و رودربایستی برای توقف در ایران نشوند، از زیارت حضرت رضا علیه السلام که فوق العاده مشتاق آن بودند صرف نظر کردند.

این بنده فعلاً نمی داند که مقدس اردبیلی فقه را کجا و نزد چه کسی تحصیل کرده است. همین قدر می دانیم که فقه را نزد شاگردان شهید ثانی تحصیل کرده است.

پسر شهید ثانی) صاحب معالم (و نواده دختری اش) صاحب مدارک (در نجف شاگرد او بودند. در کتاب زندگی جلال الدین دوانی می نویسد که:» ملا احمد اردبیلی، مولانا عبد اللّٰه شوشتری، مولانا عبد اللّٰه یزدی، خواجه افضل الدین ترکه، میرفخرالدین هماکی، شاه ابومحمد شیرازی، مولانا

میرزا جان و میرفتح شیرازی شاگردان خواجه جمال الدین محمود بوده اند و او شاگرد محقق جلال الدین دوانی بوده است. «

و ظاهراً تحصیل مقدس اردبیلی نزد خواجه جمال الدین محمود در رشته های

ص:78

معقول بوده نه منقول. «

شاگردان مقدس اردبیلی

شاگردان برجسته وی را چنین برشمرده اند:

1. شیخ حسن) متوفی 1011 ق. (فرزند شهید ثانی) مولف کتاب های معالم الاصول و المنتقی (

2. سید محمد) متوفی 1009) نوه دختری شهید ثانی، معروف به صاحب مدارک

3. میر فیض الله تفرشی

4. عنایت الله کوهپایه ای، ترتیب دهنده برخی از کتاب های رجالی

5. ملا عبدالله شوشتری) متوفی 1012)

تالیفات مقدس اردبیلی

فقیه بزرگوار محقق اردبیلی علاوه بر تدریس، کتابهای پرارجی نیز در موضاعات کلام، فقه، اصول، سیره اهل بیت علیهم السلام و عقاید تالیف کرد که از برخی ازآنها اثری در دست نیست.

آثار و تالیفات مقدس اردبیلی

1 - حاشیه به شرح تجرید قوشجی

2 - حاشیه شرح مختصر الاصول عضدی

3 - استنباس المعنویه به زبان عربی در علم کلام

4 - اثبات واجب و اصول الدین به زبان فازسی

5 - زبده البیان فی ایات احکام

6 - رساله الخراجیه

7. بحر المناقب

8. مقاله فی الامر بالشی) در علم اصول (

9. مناسک حج) فارسی (

ص:79

10. مجمع الفایده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان

این کتاب یکی از مشهورترین و عمیق ترین دایره المعارفهای فقه استدلالی و یکی از مصادر و منابع گران سنگ فقه جعفری است که همواره مورد توجه مجتهدان بوده است.

نادرستی انتساب کتاب حدیقه الشیعه به مقدس اردبیلی

برخی معتقدند که کتاب» حدیقه الشیعه «نوشته مقدس اردبیلی است اما واقعیت این است که انتساب این کتاب به مقدس، صحیح نیست.

کتاب حدیقه الشیعه، سال ها پس از مقدس اردبیلی تنظیم شده و با توجه به نگارش کتاب کاشف الحق، در سال 1058 در هند و سخنان محقق سبزواری) م 1090) و مبارزه جدی با صوفیه در 1060 به بعد توسط علما، نتیجه می گیریم که این کتاب در فاصله سالهای 1070 تا 1090 تنظیم شده و با تکثیر نسخه، به نام محقق اردبیلی شهرت یافته است.) یعنی کتاب حدیقه الشیعه، همان کاشف الحق اردستانی است که مطالبی به آن افزوده و در موارد اندکی از آن کاسته اند. (

انگیزه این که محقق اردبیلی را برای این جعل، برگزیدند موقعیت ویژه ای است که ایشان داشت و داستانها و حکایتهایی از پاکی و زهد آن مرد بزرگ در میان مردم منتشر شده بود تا به این وسیله برخی از روایات آن کتاب را اعتبار بخشند.

به هر حال، با توجه به ناسازگاری هایی که در» حدیقه الشیعه «وجود دارد، اشکالات و اشتباهاتی که در عبارات است و روایات ضعیف آن، نسبت دادن این کتاب به مقدس اردبیلی، نه تنها فضیلت برای آن عالم فرزانه نیست، بلکه ظلم به ایشان است.

سیره مقدس اردبیلی

مقدس اردبیلی بسیار متواضع بود و در مقابل شاگردانش خود را فوق العاده کوچک می شمرد و آنان را مورد تکریم و احترام فراوان قرار می داد.

اخلاص در کار تعلیم و تدریس نیز از خصلتهای بارز مقدس اردبیلی بوده است.

ص:80

ملا عبدالله شوشتری از شاگردان مقدس اردبیلی در مجلسی مساله ای را از استاد خویش پرسید. مقدس سوال او را پاسخ گفت. اما شاگرد به این پاسخ قانع نشد و بحث ادامه یافت. ناگهان مقدس سکوت کرد و پس از لحظه ای فرمود: این بحث بماند برای بعد، باید به کتاب مراجعه کنم! سپس از مجلس برخاست و به شاگرد فرمود تا همراه او به جایی دیگر بروند. پس از خروج از آن مجلس محقق اردبیلی پاسخی بسیار دقیق و عمیق بیان کرد به طوری که شاگرد قانع شد و شبهه ای برایش باقی نماند. شاگرد پرسید: آقا، چرا پاسخی به این نیکویی می دانستید و در همان مجلس بیان نفرمودید؟

محقق فرمود: آنجا چون در مجلس و در حضور جمعی از مردم بودیم احتمال داشت که قصدمان جدل و فخرفروشی و اظهار فضل بر یکدیگر باشد ولی اینجا این شبهه نیست زیرا تنها خدای متعال ناظر بحث و گفتگوی ماست.

کمک به محرومان نیز از خصوصیات پسندیده مقدس اردبیلی بوده است. در یکی از سالها قحطی و گرانی به اوج خود رسیده بود و فقر و گرسنگی بیداد می کرد محقق اردبیلی اندک آذوقه ای داشت که فقط کفاف قوت خانواده اش را می کرد اما او راضی نشد که خانواده اش غذا داشته باشند در حالی که افراد زیادی در جامعه محتاج و گرفتارند از این رو آن طعام را بین بیچارگان تقسیم کرد. همسرش از این عمل او برآشفت و گفت: در چنین سال قحطی آنچه طعام داشتیم به فقرا کمک کردی، اکنون باید فرزندان من دست گدایی به سوی دیگران دراز کنند؟

محقق پاسخی نداد و از منزل خارج شده، راه مسجد کوفه را در پیش گرفت. او تصمیم گرفته بود چند روزی را در مسجد اعتکاف کرده، به عبادت و راز و نیاز بپردازد. در دومین روز حضور او در مسجد مرد عربی مقداری گندم و آرد بر چارپایی بار کرده، به خانه محقق اردبیلی برد و به همسرش تحویل داد و گفت:

صاحبخانه در مسجد اعتکاف کرده و این گندم و آرد را برای شما فرستاده است.

چند روزی گذشت تا اینکه مقدس اردبیلی به خانه بازگشت. همسرش به او گفت:

آرد و گندمی که فرستاده بودید خیلی مرغوب بود. محقق، بی خبر از همه جا، وقتی این سخن را شنید دریافت که این فضل و رحمتی از طرف خدا بوده است و خداوند

ص:81

را بر این بنده نوازی ستایش کرد.

کرامتی از مقدس اردبیلی

یکی از شاگردان و نزدیکان مقدس اردبیلی که فردی دانشمند و پارسا بود) میر فیض الله (می گوید:

من در مدرسه ای که حجره های آن در صحن مطهر امیرالمومنین علی علیه السلام قرار داشت، سکونت کرده به فرا گرفتن علم اشتغال داشتیم.

در یکی از شب های تاریک پس از آنکه از مطالعه فارغ شدم از حجره بیرون آمدم و به اطراف نگاه می کردم که ناگهان دیدم مردی با سرعت به طرف قبه مبارک می رود. با خود گفتم شاید این مرد دزدی است که می خواهد به حرم دستبرد بزند و قندیل های حرم مطهر را به یغما ببرد! به ناچار - طوری که او متوجه نشود - تعقیبش کردم، دیدم به طرف در حرم مبارک رفت و اندکی توقف کرد. بلافاصله قفل در گشوده شد و بر زمین افتاد و در باز شد و او وارد گردید و بعد در دوم و سوم نیز به همان صورت باز شد.

دیدم آن مرد به کنار مرقد مطهر مشرف شده، سلام عرض کرد و از جانب قبر مطهر پاسخ داده شد. متوجه شدم با امام علیه السلام درباره یکی از مسائل علمی گفتگو می کند. سپس از حرم خارج و به جانب مسجد کوفه رهسپار شد.

من هم پشت سر او به طوری که متوجه من نبود حرکت کردم) تا از اسرار او سر در آورم (وقتی به مسجد رسید به محراب مسجد نزدیک شد و باز شنیدم که با بزرگی درباره همان مساله علمی گفتگو می کند. پس از آنکه پاسخ خود را شنید از آنجا بیرون آمد. من هم در تعقیب او حرکت کردم. وقتی به دروازه شهر رسید، هوا روشن شده بود. پیش از آنکه از دروازه خارج شود با صدای بلند او را مورد خطاب قرار داده، گفتم: ای آقای ما، من از آغاز تا انجام کار همراه شما بودم، اینک بفرمایید آن دو بزرگ که با آنها درباره مسائل علمی صحبت می کردید چه کسانی بودند؟

مقدس وقتی این درخواست را شنید، پس از آنکه تعهدات لازم را گرفت که تا موقع حیاتش به کسی اطلاع ندهم، فرمود: ای فرزند من! بسیاری از اوقات مسائل

مختلفی برای من گنگ و مبهم می ماند، پس در هنگام شب به مرقد مطهر امیرالمومنین علیه السلام می روم و مساله را برای حضرت مطرح و جوابش را دریافت می کنم. امشب نیز بر طبق معمول به حضور انور شرفیاب شدم و حضرت مرا به صاحب الزمان علیه السلام حواله کرد و فرمود: فرزندم مهدی) عج (در مسجد کوفه است، به حضورش برس و پاسخ مسائل خود را از آن حضرت استدعا کن آن مردی که در مسجد کوفه دیدی حضرت مهدی) عج (بود.

مقدس اردبیلی و حضرت موسی (علیه السلام)

مقدس اردبیلی شبی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دید که حضرت موسی علیه السلام در خدمت آن بزرگوار نشسته است و مقدس نیز در آنجا حضور دارد. حضرت موسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سوال کرد: این مرد کیست؟ پیامبر فرمود: از خودش سوال کن. حضرت موسی علیه السلام از مقدس پرسید: تو کیستی؟ مقدس جواب داد: من احمد پسر محمد از اهل اردبیل هستم و در فلان کوچه، فلان خانه منزل من است!

حضرت موسی علیه السلام تعجب کرد و گفت: من از اسم تو سؤال کردم این همه تفصیل برای چه بود؟ مقدس در جواب گفت: خداوند عالم وقتی از شما سؤال کرد که این چیست که در دست شما است، چرا آن قدر در پاسخ تفصیل دادید؟!

) اشاره به این دو آیه است:» وَ مَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَمُوسیَ - قَالَ هِیَ عَصَایَ أَتَوَکَّؤُاْ عَلَیْهَا وَ أَهُشُّ بِهَا عَلیَ غَنَمِی وَ لیِ فِیهَا مَارِبُ أُخْرَی «) طه/ 17 و 18) ای موسی! آن چیست به دست راست تو؟ - گفت: این عصای من است، بر آن تکیه می کنم و با آن برای گوسفندانم برگ می تکانم، و نیازهای دیگری هم برای من در آن هست (

حضرت موسی علیه السلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: راست گفتی که علمای امت من همانند انبیاء بنی اسرائیل هستند.

وفات مقدس اردبیلی

سرانجام ماه رجب سال 993 قمری فرا رسید. در این سال جسم آفتاب فقاهت که از شهر اردبیل درخشیده بود و در سراسر جهان تشیع پرتو افشانی نموده بود پس از عمری تلاش و کوشش خستگی ناپذیر در راه دین و شریعت جاودانی اسلام در نجف اشرف غروب کرد و روح مقدسش با آثار ارزشمندش همچنان پرتو افشان اسلام و تشیع است.

پیکر مطهر مقدس اردبیلی را شیعیان و دوستانش در حرم مطهر مولای متقیان حضرت علی علیه السلام به خاک سپردند تا همان گونه که در دنیا عاشق اهل بیت علیه السلام بود، در آخرت نیز همنشین آنها باشد.

سید رضی

اشاره

از ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

ابوالحسن محمد بن الحسین بن موسی، معروف به سید رضی و یا شریف رضی، از علمای قرن؟) قمری (شیعه و گردآورنده نهج البلاغه است. او نهج البلاغه را حدوداً چهارصد سال پس از زندگی علی بن ابی طالب گردآوری و تدوین کرده است.

زندگی

در سال 359 در شهر بغداد به دنیا آمد. پدر و مادر سید رضی هر دو از سادات علوی و از نوادگان حسین بن علی بودند. نسب وی از جانب پدر با پنج واسطه به موسی کاظم، امام هفتم شیعیان، می رسد. [?] از این رو گاهی شریف رضی را » رضوی «می خوانند. و از طرف مادر نسب وی با شش رابطه به علی بن حسین، امام چهارم شیعیان، می رسد. [1]

شیخ مفید کتاب» کتاب النساء «را برای مادر سید رضی نوشته و در مقدمه کتاب از او به بانویی محترم و فاطمه یاد کرده است. [2]

اساتید

ابواسحاق، ابراهیم بن احمد طبری)

ابوعلی فارسی)

ابوسعید سیرافی)

عبدالرحیم بن نباته

ابومحمد عبدالله بن محمد اسدی اکفانی)

ابوالفتح عثمان بن جنّی)

ابوالحسن علی بن عیسی)

ابوحفص عمر بن ابراهیم بن احمد الکنانی،

ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی بن داوود بن جرّاح) ابوعبدالله مرزبانی)

ابوبکر محمد بن موسی خوارزمی)

ابومحمد هارون تلعکبری)

ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید) متوفی 413) قمری «،

شاگردان

سید عبد الله جرجانی، مشهور به ابوزید کیابکی

شیخ محمدحلوانی

شیخ جعفر دوریستی) احمد بن علی بن قدامه مشهور به این قدامه) متوفی

ابوالحسن هاشمی

مفید نیشابوری

ابوبکر نیشابوری خزاعی

قاضی ابوبکری عکبری)

ص:85

مهیار دیلمی.

آثار

1 - تلخیص البیان عن مجازات القرآن

2 - حقایق التاویل فی متشابه التنزیل

3 - معانی القرآن

4 - خصایص الائمه

5 - الزیادات فی شعر ابی تمام

6 - تعلیق خلاف الفقهاء

7 - کتاب المجازات النبویه

8 - تعلیقه بر ایضاح ابی علی

9 - الجید الحجاج

10 برگزیده اشعار حسین حجاج شاعر شیعی مشهور قرن چهارم هجری؛ نام اصلی کتاب: الحسن من شعر الحسین؛ است. - مختار شعر ابی اسحق الصابی

11 - کتاب» ما دار بینه و بین ابی اسحق من الرسائل «

12 - دیوان اشعار [4]

13 - نهج البلاغه) خطبه ها و کلمات علی بن أبی طالب (14 - دیوان شعری مشهور به الحجازیات

سید رضی از دیدگاه اهل سنت

سید رضی نه تنها در میان شیعیان بلکه اهل تسنن هم دارای شهرت علمی و اخلاقی خاصی بود.

عبدالملک ثعالبی، شاعر معاصر سید رضی در کتاب تحقیقی و ادبی خویش « یتیمه الدهر «در وصف سید می نویسد:» تازه وارد ده سالگی شده بود که به سرودن شعر پرداخت. او امروز سرآمد شعرای عصر ما و نجیب ترین سروران عراق و دارای شرافت نسب و افتخار حسب، و ادبی ظاهر و فضلی باهر و خود دارای همه خوبی هاست. [5]

ص:86

خطیب بغدادی در کتابش موسوم به» تاریخ بغداد «می گوید:»... رضی کتابهایی در معانی قرآن نگاشته است که مانند آن کمتر یافته می شود. [6]

جمال الدین ابی المحاسن یوسف بن تغری بردی اتابکی در کتاب» النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره «می نویسد:

» سید رضی موسوی، عارف به لغت و احکام و فقه و نحو و شاعری فصیح بود.

او و پدرش و برادرش پیشوای شیعیان بودند. [7]

درگذشت

سید رضی در سن 47 سالگی و در سال 406) قمری (در شهر بغداد درگذشت و در کاظمین، در کنار قبر امام موسی کاظم (علیه السلام) و امام جواد (علیه السلام)) امامان شیعیان (دفن شد.

پانویس ها

1 اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج 9، ص 216

2 همان

3 پیرامون نهج البلاغه، سید محسن امین عاملی، جلد 9 صفحه 20

4 رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، ص 283

5 یتیمه الدهر، ج 3، ص 131

6 تاریخ بغداد، احمد بن علی الخطیب، ج 2، ص 246

7 النجوم الزاهره، ج 2، ص 240

سید رضی

کلید واژه: نهج البلاغه، سید رضی، مادر سید رضی، آثار سید رضی

محتویات] نهفتن [

ص:87

سید رضی کیست؟

سید رضی که نامش محمد است، و کنیه اش ابوالحسن و ملقب به» شریف رضی «و» ذوالحسبین «و... بوده و ما در زبان فارسی او را به نام» سید رضی «می شناسیم در سال 359 هجری قمری، رد یک خانواده مشهور دینی و علمی در شهر تاریخی بغداد دیده به دنیا گشود.

پدرش» حسین بن احمد «معروف به طاهر ذوالمناقب شخصیتی بزرگ داشت و مردی بلند آوازه بود. او به عنوان نامی ترین شخصیت علوی عصر بارها به منصب » نقابت «یعنی سرپرستی علویان و سادات دودمان ابوطالب و امارت حاج یعنی رسیدگی به امور زائران خانه خدا که مناصبی بس بزرگ بود رسید. همچنین خلفای عباسی و سلاطین آل بویه و حمدانی سوریه و... از وجود او که دارای عقل و تدبیری قابل تحسین و نفوذ کلامی زایدالوصف بود، برای میانجی گری استفاده کرده، و پیوسته برای تامین این منظور از جانب آن ها به سفارت می رفت.

به گفته ابن ابی الحدید معتزلی دانشمند نامی عامه در مقدمه شرح نهج البلاغه ضمن شرح حال سید رضی» مشکل نبود که در این میانجی گری ها به سرپنجه تدبیر و اندیشه او حل و فصل نگردد «.

ما در سید رضی» فاطمه «دختر بافضیلت حسین بن احمد علوی معروف به » داعی صغیر «است. که از دانشمندان عصر بوده است. به گفته بعضی از دانشمندان، شیخ مفید مرجع اعلم عصر و پیشوای شیعیان آن روز

کتاب» احکام النساء «را به خاطر آن بانوی دانشمند بافضیلت نوشته و در آغاز آن اشاره به شخصیت ممتاز وی نموده است.

ص:88

فاطمه مادر سید رضی و همسر طاهر ذوالمناقب و دختر داعی صغیر، نوره ی حسن بن علی معروف به» ناصر حق «و» ناصر کبیر «است که از شخصیت های بزرگ علمی عصر و از قهرمانان خاندان پیغمبر بوده، و بیشتر مردم مازندارن و گیلان و دیلم و نواحی اطراف قزوین تا گیلان را به دین اسلام و مذهب پاک تشیع مشرف ساخت، و در حقیقت، اسلام و تشیع مردم مازندران و گیلان و رودبار یادگار جد مادری سید رضی است که مرد علم و شمشیر بوده، و با قیام خود مزدوران بنی عباس را که سیاه جامگان خوانده می شوند از آن جا بیرون کرد و سال ها با سامانیان که وابستگان به دربار خلافت آل عباس بودند، پیکارها نمود.

سید رضی از جانب پدر با چهار واسطه به حضرت موسی بن جعفر امام کاظم علیه السلام می پیوندد، و از طرف مادر نیز با شش واسطه به حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام نسبت می رساند. نیاکان پدری و مادری او تا امام معصوم همگی از اعلام دین و علمای مذهب و شخصیت های سرشناس شیعه و مردان دلیر و نامور و خدمتگذاران صمیمی اسلام بوده اند، به شرحی که در کتاب مفصل خود آورده ایم.

سید رضی با این نسبت کوتاه به ائمه ی طاهرین که از هر دو سوی نیز به سالار شهیدان امام حسین علیه السلام منسوب است، از افتخاری دیگر زائد بر افتخاراتش برخوردار می باشد. این معنی را ابوالعلای معری شاعر نابغه دانشمند معروف در شعری یادآور شده است.

سید رضی برادر کوچکتر سید مرتضی است که نامش» علی «و چهار سال از او بزرگتر بوده و در سال 335 ه. در بغداد متولد گشته است. سید مرتضی برادر بزرگ سید رضی که دوران تصحیل خود را با برادرش رضی بسر آورد، و اغلب هر دو با هم نزد استادان مشترکی تحصیل می کردند، از نوابغ اسلام و فقیه عالیقدر شیعه و دانشمند بلند آوازه ی ماست.

او پس از استادش شیخ مفید اعلم علمای شیعه بلکه بزرگترین و مشهورترین دانشمند اسلام در نیمه اول قرن پنجم هجری بود و در بغداد مرکز دانش جهان اسلام مانند ستاره زهره در میان انبوه ستارگان پرفروغ آسمان علم و معرفت می

درخشید. سید مرتضی دانشمندی فقیه، نویسنده، شاعر، متفکر، و در تمامی علوم متداول عصر یگانه زمان بود، و در کلیه علوم و فنون اسلامی نیز کتاب نوشته، و کتابهایش از بهترین کتب مشابه خود می باشد. کتابهای: غرر و درر، الذریعه، تنزیه الانبیاء، مسائل ناصریات، طیف الخیال، الشافی، و دیوان شعرش که چند جلد است، از کتب مشهور اوست.

سید مرتضی از جمله مدرسه ای تاسیس کرده بود، و به تربیت و پرورش شاگردان همت می گماشت. یکی از شاگردان نامی و پرافتخار او محمد بن حسن طوسی معروف به» شیخ طوسی «است که مانند خود او و سید رضی نخست شاگرد شیخ مفید بود، و پس از رحلت مفید، شاگرد برازنده ی سید مرتضی بشمار می رفت، و پس از سید سرآمد فقهای شیعه و نامی ترین دانشمندان عصر بود. [1]

نبوغ سید رضی

سید رضی از همان زمانی که تازه به محضر استاد راه یافت موجب اعجاب استاد و شاگردان او قرار گرفت و هر چه از نردبان بزرگی بالا می رفت بیشتر در مورد تحسین دانشمندان و حسادت دشمنان که نمی توانستند نبوغ او را ببیند واقع می شد.

داستان پاسخی که او در سن نه سالگی به پرسش استادش» سیرافی «نحوی معروف داد و حاضران مجلس را از تیزهوشی خود به شگفت آورد مشهور است.

وی در خردسالی همراه برادرش سید مرتضی به استفاده فقه و دیگر علوم دین از محضر شیخ مفید پرداخت، و شرح اصول خمسه و کتاب» العمده «را نزد قاضی عبدالجبار معتزلی که از متکلمین و اصولیان اهل سنت بود آموخت همچنین علم حدیث را از محمد بن عمران مرزبانی و ابوموسی تلعکبری و ابوابی از فقه را از محمد بن خوارزمی و علم قرائت را با همه روایات آن از ابوحفض عمر بن ابراهیم کنانی فراگرفت و هم مختصر طحاوی را نزد خوارزمی خواند.

و نیز مختصر ابوالحسن کرخی را نزد ابومحمد اسد اکفانی و نحو علوم عربیت را از علی بن عیسی رمانی فراگرفت و علم عروض را از ابواسحاق زجاج که از مبتکرین

نحو بود، و قوافی را نزد اخفش که او نیز در علم نحو از دانشمندان صاحب رای است خواند و هم پاره ای از علوم عربیت را نزد ابن جنی نحوی معروف و قسمتی از فنون بلاغت و ادبیات را از ابن نباته خطیب، آموخت.

سید رضی علوم یاد شده را پیش از بلوغ نزد نامبردگان که همه از اساتید مسلم فن و مبتکرین علوم عربیت بودند تحصیل نمود! در ده سالگی شروع به گفتن شعر کرد، قصائدی که در آن سن سروده هم اکنون در دیوانش موجود و به تنهائی نماینده فکر مواج و قریحه سیال و ذوق خداداد اوست.

در هفده سالگی اقدام به تدریس و تالیف و تصنیف نمود و بالاخره در بیست سالگی از تمام علوم متداول آن عصر فراغت حاصل کرد! سید رضی در فراگرفتن علوم بسیار حریص بود از هر کسی که می توانست بهره مند گردد، خودداری نمی کرد و در این خصوص میان شیعه و سنی و مسلمان و کافر فرق نمی گذاشت!!

مقام سید رضی در ادبیات عرب

سید رضی گذشته از مقام فقاهت و تبحری که در تفسیر قرآن و سایر علوم دینی داشته، پیش از آن که بیستمین بهار عمر را پشت سر بگذارد استاد مسلم عصر در ادبیات عرب بود، و در نظم و نثر نظیر و مانند نداشت.

ثعالبی و خطیب بغدادی که از دانشمندان معاصر او می باشند او را سرآمد شعرای دودمان ابوطالب دانسته اند، با این که در میان آن ها ادبای نامی و شعرای سخن سنج و نکته پرداز بسیار بوده اند. با این که بر اثر تشویق پادشاهان آل بویه ادباء، شعراء، دانشمندان بسیاری در آن عصر می زیستند معهذا هیچ کس را توانای برابری، با نظم و نثر سید رضی نبود!

صاحب بن عباد وزیر دانشمند و سخن گستر آل بویه که بارها بر اشعار متنبی شاعر زبردست عرب خورده می گرفت چنان شیفته اشعار سید رضی مقام بلند ادبی او بود، که شخصی را به بغداد فرستاد تا اشعار او را استنساخ نموده برای او ببرد، در آن موقع سید رضی فقط بیست و شش سال داشت!

در بیست و نه سالگی قصیده ای در مرثیه ابوطاهر ناصرالدوله ساخت که از بس دارای الفاظ زیبا و معانی بلند بود استادش ابن جنی کتاب نفیسی

در شرح ابیات آن

ص:91

نوشت و بدین گونه نبوغ و استعداد شاگرد نابغه اش را مورد تفقد و ستایش قرار داد! نظیر این اقدام را از کمتر استادی نسبت به شاگردش دیده ایم.

ملکات فاضله سید رضی

سید رضی در عزت نفس، وفاداری، سخاوت، و سایر ملکات فاضله در عصر خود، مانند نداشت، نسبت به امور دینی و رعایت جهات شرعی سخت پابند بود و از تملق و چاپلوسی بی نهایت احتراز می جست.

در قصائدی که در مدح خلفای عباسی و سلاطین آل بویه و وزرای آن ها و سایر دانشمندان می سرود برخلاف عادت شعراء هیچ گاه از مرز حقیقت تجاوز نمی کرد، صله و جوائز و بخشش را از هیچ کس نمی پذیرفت. چند بار بخشش بهاءالدوله دیلمی را رد کرد، حتی وقتی که پدرش به پاس قصیده نغزی که سروده بود صله ای بوی داد، گفت چون به عنوان صله ی شعر و بخشش است نمی پذیرم! ولی در عوض، خود بسیار نظر بلند و دست و دل باز بود.

با همه گرفتاری که داشت مدرسه ای تاسیس کرد و به تعلیم و تربیت اهل فضل همت گماشت و تمام هزینه مدرسه و دانشوریان آن را از کیسه فتوت خود می پرداخت. یکی از دوستان سید رضی که سال ها ابواب مکاتبات در نظم و نثر میانشان برقرار بود، ابواسحاق صابی بود که از ادبای نامور عصر خود بود و کیش صابئیان داشت، هنگامی که ابواسحاق در گذشت سید رضی او را مرثیه گفت و چون حسودان بر وی خرده گرفتند گفت تاسف من بر علوم و فضائل ابواسحاق است نه بر بدن او! [2]

تحصیلات سید رضی

سید رضی از همان اوان کودکی با برادرش سید مرتضی به اصحیل علوم مقدماتی پردات. هر دو برادر از ذوق شعری سرشاری برخوردار بودند. دیوان هر کدام چندین جلد است، و شعر هر دو نیز در ردیف بهترین و گرانبهاترین و زیباترین اشعار نغز عربی است، با این فرق که شعر سید رضی را از سید مرتضی لطیف تر و

جالب تر دانسته اند.

سید رضی نزد دانشمندان مشهور عصر که در بغداد می زیستند در علوم مختلف و متداول مانند صرف، نحو، لغت عربیت، بلاغت، تفسیر، حدیث، فقه، اصول، کلام، قرائت قرآن مجید) که در آن زمان دارای اهمیت بسیار بود (به تحصیل پرداخت، و از هر کدام بهره ی لازم را گرفت، و بدین گونه معلومات خویش را در علوم و فنون معمول عصر تکمیل نمود.

سپس در همان سنین جوانی به تدریس آن ها و تالیف و تصنیف همت گماشت، و شاگردانی برازنده و آثاری ارزنده از خود به یادگار گذارد، که از جمله نهج البلاغه است، به شرحی که خواهیم شناخت.

استادان سید رضی

در این جا لازم است فقط به ذکر اسامی استادان او اکتفا کنیم و تفصیل هر کدام و این که سید رضی کدام رشته علمی را نزد هر یک از آنان آموخته است، به کتاب » سید رضی مولف نهج البلاغه «آمده است.

لازم به ذکر است که اساتید او از علمای شیعه و سنی بوده اند. در آن زمان ها دانشمندان اسلامی بدون در نظر گرفتن مذهب به آموزش از یکدیگر می پرداختند، و همین نیز موجب گسترش علوم و فنون اسلامی گردید، و اینک اساتید سید رضی به طور فهرست:

ابوسعید سیرافی، دانشمند نحوی، یعنی استاد ادبیات عربی.

ابوعلی فارسی.

ابوالفتح ابن جنی.

ابوعبدالله مرزبانی، دانشمند محدث و مورخ و ادب دان مشهور.

شیخ مفید فقیه متکلم) دانشمند عقاید و مذاهب (و مرجع بزرگ شیعه.

هارون بن موسی تلعکبری، فقیه و محدث نامی شیعه که از مشایخ عالیقدر حدیث است.

ابن نباته، خطیب و دانشمند مشهور.

علی بن عیسی ربعی، از علمای ادبیات عرب.

ص:93

ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری. [3]

آثار علمی و تألیفات سید رضی

سید رضی همچون برادرش دارای نبوغ خارق العاده ای بود و با این که از سن کودکی (10 سالگی (شعر می سروده و بعضی از ادباء بزرگ او را از قریش هم شاعرتر می دانند، و با این که بیش از 47 سال عمر نکرده و پس از 17 سالگی در امور سیاسی و اجتماعی و قافله داری و ریاست، وقتِ زیادی را گذرانده، علیرغم تمام این امور، او را به حق می توان یکی از علماء برجست؛ زمان خود دانست. و گرچه از نظر علمی در درجه ای پائین تر از سید مرتضی بود، ولی نبوغ و هوش سرشار، توانست از او استادی بزرگ و معلمی شایان تقدیر بسازد.

سید رضی با گردآوری سخنان و خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار امیرالمومنین علیه السلام خدمتی بزرگ به عالم انسانیت نموده، و این خود کافی است که او را در جمل، پاسداران اسلام بشماریم ولی این تنها خدمت او نیست، بلکه او دارای آثار و کتاب هائی ارزنده و مفید است، که هر چند بسیاری از آن ها از بین رفته و بدست ما نرسیده، اما همین مقدار که الآن در دسترس است، دلیلی بر گستردگی افق علمی سید رضی رحمه الله علیه می باشد.

اینک برخی از این آثار را می شماریم:

نهج البلاغه: این کتاب شریف بی نیاز از تعریف است، و کمتر مسلمانی را می توان دید که پس از قرآن، از این کتاب استفاده نکند. سید رضی بر اساس ذوق ادبی خود، گفتارها و نوشته های بی نهایت بلیغ و فصیح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را که سرشار از لطائف ادبی و الفاظ زیبا و محسنات لفظی است جمع آوری کرده، و بعضی از واژه های دشوار را شرح و تفسیر نموده که شاید جز او کمتر کسی می توانست آن ها را بفهمد. تاکنون تفسیرها و شرح های بی شماری بر نهج البلاغه شده است.

حقائق التاویل فی متشابه التنزیل: این کتاب دلیلی زنده و گویا بر توانائی علمی و گستردگی سطح معلومات او می باشد. این اثر علمی همچنان که از نامش پیدا

است، تفسیر متشابهات قرآن است. متأسفانه به جز جلد پنجم این کتاب از جلدهای دیگرش اثری نیست، و ای کاش سایر جلدهایش نیز موجود بود، تا این که بیشتر این بزرگوار را می شناختیم و از محضر درسش بالاترین استفاده را می نمودیم.

رسائل الشریف الرَّضی: نامه هائی است که در طول مدت زندگی نوشته است.

این کتاب در سه جلد به چاپ رسیده است.

دیوان شعر.

مجازات الآثار النبویه.

تلخیص البیان عن مجازات القرآن.

الزیادات فی شعرأبی تمامٍ.

تعلیق خلاف الفقهاء.

اخبار قضاه بغداد.

الخصائص. [4]

نهج البلاغه و سید رضی

به طوری که گفتیم سید رضی تمام علوم متداول آن روز را از استادان طراز اول عصر و مبتکران آن فراگرفت و از سن هفده سالگی در آن علوم کتاب ها نوشت.

تألیفات او

در شمار عالی ترین آثار دینی و علمی شیعه است و در کمال نفاست و عظمت می باشد.

مشهورترین آثار جاویدان او کتاب بزرگ» نهج البلاغه «است که شهرت جهانی دارد و از همان زمان تألیفش تاکنون مورد توجه و تحسین

دانشمندان و ادبای عالم واقع گردیده است و خود بهترین معرف نبوغ و شخصیت مؤلف بزرگوار آن،» سید رضی «است.

سید رضی خطبه ها و کلمات و نامه های مولای متقیان امام علی علیه السلام را که بعد از قرآن مجید عالی ترین دستور العمل زندگی و سبب توجه مردم به مبدأ و

ص:95

معاد است از لابلای کتب و رسائل بیرون آورده و با سبکی دلپذیر که حاکی از حسن سلیقه و ذوق سرشار اوست در چهار بخش مرتب نمود و بعلاوه مقدمه ای فصیح و بلیغ که بر آن نوشت در هر مورد نکات برجسته و اشارات لطیفه سخنان شاه ولایت را توضیح داده و بالنتیجه بزرگترین اثر جاویدان را که از مغز نورانی و بزرگ دومین شخصیت عالم انسانیت تراوش نموده است به صورت کتابی جامع و کامل در اختیار جهانیان گذارد و از این راه خدمتی بزرگ به مذهب تشیع نمود که تا جهان پایدار است بی شک اثر فناناپذیر او نیز باقی خواهد ماند.

از زمان تألیف نهج البلاغه که قرن چهارم هجری است تاکنون بیش از شصت کتاب بزرگ در شرح و ترجمه آن نوشته شده است! که معروفترین آن ها: شرح ابن ابی الحدید معتزلی شرح ابن میثم بحرانی. شرح شیخ محمد عبده و شرح میرزا حبیب الله خوئی است که اخیراً تجدید چاپ شده و دو جلد آن نیز طبع درآمده است.

شاگردان سید رضی

از تعداد کامل شاگردان سید رضی اطلاعی نداریم. چنان که خواهیم گفت او به واسطه مناصبی که داشت کمتر در عمر کوتاه خود فرصت یافته است به پرورش شاگردان و تدریس علومی که اندوخته بود همت گمارد.

با این وصف علامه امینی مولف کتاب گرانقدر» الغدیر «به پیروی از محدث بزرگوار حاج میراز حسین نوری در خاتمه کتاب» مستدرک الوسائل «این عده را نام می برد که شاگرد سید رضی بوده اند یا از وی روایت کرده اند. اینان همگی از علمای نامی می باشند:

دانشمند فقیه عالیقدر شیخ جعفر بن محمد دوریستی.

شیخ ابوعبدالله محمد بن علی حلوانی.

قاضی ابوالمعالی احمد بن علی بن قدامه.

ابو زید سید عبدالله بن علی کیابکی.

ابوبکر احمد بن حسین بن احمد نیشابوری خزاعی.

ابومنصور محمد بن ابی نصر.

قاضی سید ابوالحسن علی بن بندارد.

شیخ مفید عبدالرحمن بن احمد بن یحیی. [5]

وفات سید رضی

با این همه باید گفت: خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود! زیرا این بزرگمرد که مجموعه ی فضائل و کمالات بود در سن 47 سالگی که در اوج شهرت بود و جهان آن روز انتظار خدمات و آثار قلمی تابناکتری را از او داشتند در سال 406 چشم از جهان بپوشید و روح بلند پروازش که قفس دنیا را برای طیران خود کوچک می دید. به ملکوت اعلی پرواز نمود. [6]

پانویس

1 نگاهی کوتاه به زندگانی پرافتخار سید رضی، علی دوانی، ص 2.

2 در پیرامون نهج البلاغه شهرستانی، هبه الدین، ص 12.

3 نگاهی کوتاه به زندگانی پرافتخار سید رضی، علی دوانی، ص 4-2.

4 پاسدار اسلام، شماره: 6، خرداد 1361، سال اول.

5 نگاهی کوتاه به زندگانی پرافتخار سید رضی، علی دوانی، ص 5.

6 درس هایی از مکتب اسلام، شماره مسلسل 5، شماره 5، فروردین 1338.

خواجه نصیرالدین طوسی

اشاره

مقدمه

محمد بن حسن جهرودی طوسی مشهور به خواجه نصیرالدین طوسی در تاریخ 15 جمادی الاول 598 هجری قمری در طوس ولادت یافته است. او

به تحصیل دانش علاقه زیادی داشت و از دوران کودکی جوانی در علوم ریاضی و نجوم و

ص:97

حکمت سرآمد شد و از دانشمندان معروف زمان خود گردید. طوسی یکی از سرشناس ترین و با نفوذترین چهره های تاریخ فکری اسلامی است. علوم دینی و علوم عملی را زیر نظر پدرش و منطق و حکمت طبیعی را نزد خالویش بابا افضل ایوبی کاشانی آموخت. تحصیلاتش را در نیشابور به اتمام رسانید و در آنجا به عنوان دانشمندی برجسته شهرت یافت. خواجه نصیرالدین طوسی را دسته ای از دانشوران خاتم فلاسفه ای و گروهی او را عقل حادی عشر) یازدهم (نام نهاده اند.

خواجه نصیرالدین طوسی از نگاه علامه حلی

علامه حلی که یکی از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی می باشد، درباره استادش چنین می نویسد: خواجه نصیرالدین طوسی افضل عصر ما بود و از علوم عقیله و نقلیه مصنفات بسیار داشت، او اشراف کسانی است که ما آنها را درک کرده ایم، خدا نورانی کند ضریح او را. در خدمت او الهیات، شفای ابن سینا و تذکره ای در هیأت را که از تألیفات خود آن بزرگوار است قرائت کردم. پس او را اجل مختوم دریافت و خدای روح او را مقدس کناد.

ایجاد رصد خانه مراغه

وقتی که هولاکو به فرمانروایی اسماعیلیان در سال 635 هجری قمری پایان داد طوسی را در خدمت خود نگاه داشت و به او اجازه داد که رصدخانه بزرگی در مراغه ایجاد کند، که شروع آن از سال 638 هجری قمری بود. برای کمک به رصدخانه علاوه بر کمکهای مالی دولت اوقاف سراسر کشور نیز در اختیار خواجه گذاره شده بود که از عشر) یک دهم (آن جهت امر رصدخانه و خرید وسایل و اسباب و آلات و کتب استفاده می نمود. در نزدیکی رصدخانه کتابخانه بزرگی ساخته شده بود که حدود 400000 جلد کتب نفیس جهت استفاده دانشمندان و فضلا قرارداده بود که از بغداد و شام و بیروت و الجزیره بدست آورده بودند. در جوار رصدخانه یک سرای عالی برای خواجه و جماعت منجمین ساخته بودند و مدرسه علمیه ای جهت استفاده طلاب دانشجو. این کارها مدت 13 سال به طول انجامید تا اینکه ایلخان هولاکوی مغول در سال 663 هجری قمری در گذشت.

لیکن خواجه تا آخرین دقایق عمر خود اجازه نداد که خللی در کار آنجا رخ دهد و کوشش بسیار نمود که آن رصدخانه و کتابخانه از بین نرود.

تألیفات

خواجه نصیرالدین طوسی زمانی پیش از سال 611 هجری قمری در مقال پیشروی مغولان به یکی از قلعه های ناصرالدین محتشم فرمانروای اسماعیلی پناه برد، اینکار به وی امکان داد که برخی از آثار مهم اخلاقی، منطقی، فلسفی و ریاضی خود از جمله مشهورترین کتابش اخلاق ناصری را به رشته تحریر درآورد.

قسمت اعظم 150 رساله و نامه های طوسی به زبان عربی نوشته شده است.

وسعت معلومات و نفوذ او با ابن سینا قابل قیاس است، جز آنکه ابن سینا پزشک بهتری بود و طوسی ریاضیدان برتری. از 5 کتابی که در زمینه منطق نوشته شده است اساس الاقتباس از همه مهمتر است.

در ریاضیات تحریرهایی بر آثار آوتولوکوس، آرستارخوس، اقلیدس، آپولونیوس، ارشمیدس، هوپسیکلس، تئودوسیوس منلائوس و بطلمیوس نوشت.

از جمله مهمترین آثار اصیل اصیل وی در حساب، هندسه و مثلثات، جوامع الحساب بالتخت و التراب، رساله الشافیه و اثر معروفش کتاب شکل القطاع است که به نوشته های رگیومونتانوس اثر گذارده است. معروفترین آثار نجومی وی زیج ایلخانی که در سال 650 هجری قمری نوشته شده می باشد و همچنین تذکره فی علم الهیئه است، کتاب تنسوق نامه و کتابهایی در زمینه اختر بینی نیز نوشته است.

احتمالاٌ برجسته ترین کار طوسی در ریاضیات در زمینه مثلثات بوده است.

در کشف القناع عن اسرار شکل القطاع، وی نخستین کسی بود که مثلثات را بدون توسل به قضیه منلائوس یا نجوم توسعه بخشید و هم او بود که برای نخستین بار قضیه جیوب را که رویداد برجسته ای در تاریخ ریاضیات است به روشنی بیان کرد. در نجوم تذکره فی علم الهیئه وی شاید کاملترین نقد بر نجوم بطلمیوسی در قرون وسطی و معرف تنها الگوی

ریاضی جدید حرکت سیارات است که در نجوم قرون وسطی نوشته شده است. این کتاب به احتمال زیاد از راه نوشته های منجمان

ص:99

بیزانسی به کوپرنیک اثر گذاشته است و همراه با کار شاگردان طوسی متضمن تمام تازه های نجوم کوپرنیکی است، به استثنای فرضیه خورشید مرکزی آن.

خواجه نصیرالدین با اینکه سر و کارش بیشتر در سیاست و اجتماع بوده، روشنترین راه را که برای رسیدن به جهان جاودانی نشان می دهد دیانت است. اگر چه در تمام نوشته های خود دم از استقلال و معرفت می زند اما آشکارا می گوید دانش تنها از ایمان و دین حاصل می شود و حقیقت دانش را دین می داند که تسلی بخش جانها و روان بخش کالبدهای افسرده است. طوسی بیشتر به عنوان منجم معروف است و رصدخانه وی یک مؤسسه علمی در تاریخ علم به شمار می رود.

کتاب تنسوق نامه او از لحاظ موضوع فقط در مقایسه با مشابهش یعنی کتاب بیرونی) کتاب الجماهر فی معرفت الجوهر (در درجه دوم اهمیت قرار دارد، طوسی یکی از پیشروترین فلسفه اسلامی است که تعلیمات مشایی ابن سینا را پس از آنکه در طول دو سده در محاق کلام قرار گرفته بودند احیاء کرد. او مظهر نخستین مرحله ترکیب تدریجی مکتبهای مشایی و اشراقی است، اخلاق ناصری وی رایجترین کتاب اخلاقی بین مسلمانان هند و ایران بوده است.

تجرید العقاید او در کلام مبنای الهیات اصولی شیعه دوازده امامی است.

طوسی احتمالا بیش از هر فرد دیگر مایه احیای علوم اسلامی بوده است. گروهی خواجه را برهم زننده وحدت دو ملت عربی و اسلامی می پندارند و می گویند بدست او وحدت عربی در آن زمان پاشیده شد. در حقیقت خواجه در این باب گناهی نداشت و اگر لیاقت خواجه پس از آن همه خونریزی به داد مسلمانان نرسیده بود جهان اسلامی امروز چه وضعیتی داشت؟

وداع با دنیا

در سال 672 هجری قمری خواجه نصیرالدین طوسی با جمعی از شاگردان خود به بغداد رفت که بقایای کتابهای تاراج رفته را جمع آوری و به مراغه بازگرداند.

اما اجل مهلتش نداد و در تاریخ 18 ذی الحجه سال 672 هجری قمری در کاظمین نزدیک بغداد دار فانی را وداع گفت. خواجه نصیرالدین طوسی ستاره درخشانی بود

ص:100

که در افق تاریک مقول درخشید و در هر شهری که پا گذارد آنجا را به نور حکمت و دانش و اخلاق روشن ساخت و در آن دوره تاریک وجود چنین دانشمندی مایه اعجاب و اعجاز بود.

همچنین ببینید

دانشمندان

زندگینامه خواجه نصیرالدین طوسی

تهیه کننده: ناصر مکاری

منبع: راسخون

محمد بن حسن جهرودی طوسی مشهور به خواجه نصیر الدین طوسی در تاریخ 15 جمادی الاول سال 598 هجری قمری در طوس ولادت یافته است. او به تحصیل دانش علاقه زیادی داشت و از دوران جوانی در علوم ریاضی و نجوم و حکمت سرآمد شد و از دانشمندان معروف زمان خود گردید. طوسی یکی از سرشناس ترین و با نفوذترین چهره های تاریخ اسلامی است.

علوم دینی و علوم عملی را زیر نظر پدرش و منطق و حکمت را نزد خالویش بابا افضل ایوبی کاشانی آموخت. تحصیلاتش را در نیشابور به اتمام رسانید و در آنجا به عنوان دانشمندی برجسته شهرت یافت. خواجه نصیر الدین طوسی را دسته ای از دانشوران خاتم فلاسفه و گروهی او را عقل حادی عشر) یازدهم (نام نهاده اند.

علامه حلی که یکی از شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی می باشد درباره استادش چنین می نویسد: خواجه نصیر الدین طوسی افضل عصر ما بود و از علوم عقلیه و نقلیه مصنفات بسیار داشت. او اشرف کسانی است که ما آنها را درک کرده ایم. خدا نورانی کند ضریح او را.

در خدمت او الهیات، شفای ابن سینا و تذکره ای در هیئت را که از تألیفات خود آن بزرگوار است قرائت کردم. پس او را اجل مختوم دریافت و خدای روح او را مقدس کناد. نصیرالدین زمانی پیش از سال 611 در مقابل پیشروی مغولان به یکی

برای ادامه مشاهده محتوای کتاب لطفا عبارت امنیتی زیر را وارد نمایید.

ص:

برای ادامه مشاهده محتوای کتاب لطفا عبارت امنیتی زیر را وارد نمایید.

ص:

گناهی نداشت و اگر لیاقت خواجه پس از آن همه وقایع و خونریزی به داد مسلمانان نرسیده بود جهان اسلامی امروز چه وضعیتی داشت؟ در سال 672 هجری قمری نصیر الدین طوسی با جمعی از شاگردان خود به بغداد رفت که بقایای کتابهای تاراج رفته را جمع آوری و به مراغه بازگرداند اما اجل مهلتش نداد و در تاریخ 18 ذی الحجه سال 672 هجری قمری در کاظمین نزدیک بغداد دار فانی را وداع گفت. نصیر الدین طوسی ستاره درخشانی بود که در افق تاریک مغول درخشید و در هر شهری که پاگذارد آنجا را به نور حکمت و دانش و اخلاق روشن ساخت و در آن دوره تاریک وجود چنین دانشمندی مایه اعجاب و اعجاز بود.

اساتید

خواجه نصیر الدین از محضر اساتیدی که از محضرشان بهره مند گردیده است عبارتند از:

1 از محضر دایی بزرگوارش) نور الدین علی بن محمد شیعی (.

2 از محضر ریاضی دان معروف آن زمان) محمد حاسب (کسب فیض نموده است.

3 آخرین استادی که خواجه در طوس پیش او تلمذ نمود) عبدالله بن حمزه (دایی پدرش بوده است.

4 _ درس خارج فقه و حدیث و رجال را در محضر امام سراج الدین کسب علم نمود.

5 _ فرید الدین داماد نیشابوری دانشمند بزرگ آن عصر بود که خواجه در حضور این استاد اشارات ابن سینا را آموخت.

6 کتاب قانون ابن سینا را از قطب الدین فرا گرفته و در نهایت از محضر عارف نامور شیخ عطار نیشابوری بهره مند گردید.

7 ابو السادات اسعد بن عبد القادر.

8 _ خواجه نصیر علم فقه را از محضر) معین الدین سالم (فرا گرفته است.

9 در موصل از محضر) کمال الدین موصلی (نجوم و ریاضی را آموخت.

ص:104

شاگردان

شاگردان بسیاری از محضر خواجه کسب علم نموده اند که معروف ترین آنان را می توان: علامه حلی و ابن فوطی یکی از شاگردان حنبلی مذهب را نام برد.

گفتار بزرگان

علامه حلی از شاگردان بر جسته خواجه که از بزرگترین علمای مذهب تشیع است در باره خصوصیات اخلاقی استادش می گوید: خواجه بزرگوار در علوم عقلی و نقلی تصنیفات بسیار دارد و در علوم اسلامی بر طریقه مذهب شیعه کتابها نوشت او شریف ترین دانشمندی بود که من در عمرم دیدم.) ابن فوطی (یکی از شاگردان حنبلی مذهب خواجه نصیر در خصوص اخلاق استادش می نویسد: خواجه مردی فاضل و کریم الاخلاق و نیکو سیرت و فروتن بود و هیچگاه از درخواست کسی دل تنگ نمی شد و حاجتمندی را رد نمی کرد و برخورد او با همه با خوش رویی بود.

) ابن شاکر (یکی دیگر از مورخان اهل بیت است که اخلاق خواجه را چنین توصیف می کند: خواجه بسیار نیکو صورت، خوش رو، کریم، سخی، بردبار، خوش معاشرت، زیرک و با فراست بود و یکی از سیاستمداران روزگار به شمار می رفت.

) جرجی زیدان (درباره خواجه چنین می نویسد:

علم و حکمت به دست این ایرانی در دورترین نقطه های بلاد مغول رفت تو گویی نور تابان بود در تیره شامی.

برو کلمن آلمانی در کتاب تاریخ ادبیات راجع به قرن هفتم می نویسد:

مشهورترین علما و مؤلفین این عصر مطلقا و بدون شک نصیر الدین طوسی است.

در کتاب تحفه الاحباب محدث قمی، صاحب مفاتیح الجنان، در مورد خواجه نصیر می نویسد: نصیر المله و الدین، سلطان الحکماء و المتکلمین، فخر الشیعه و حجه الفرقه الناجیه استاد البشر و العقل الحادی عشر.

خصوصیات اخلاقی

خواجه را نمی توان یک دانشمند محصور در قلم و کتاب به شمار آورد او هرگز

ص:105

زندگی خویش را در مفاهیم و واژه ها خلاصه نکرد آنجا که پای اخلاق و انسانیت به میان می آمد، او ارزشهای الهی و اسلامی را بر همه چیز ترجیح می داد خواجه از زندان نفس و خود خواهی رها گشته بود زندانی که با علم و دانش نتوان از آن بیرون آمد بلکه رهایی از آن ایمان به خداوند متعال و تقوا و عمل صالح لازم دارد با وجود اینکه بیش از هفت قرن از عصر خواجه می گذرد ولی هنوز سخن او، رفتار او و دانش او، زینت بخش مجالس و محافل اهل علم و دانش می باشد.

فعالیت

چندی از فتح بغداد نگذشته بود، که هلاکو خواجه را به ساختن رصد خانه تشویق کرد هلاکو کلیه موقوفات را به خواجه واگذار کرد تا 110 آنها را به مصرف رصد خانه برساند. خواجه به امر هلاکو، مشاهیر، حکما و منجمان را به مراغه احضار کرد رصد خانه مراغه در سال 656 ه. ق، آغاز و در سال 672 ه. ق، به اتمام رسید در این رصد خانه از ابزار نجومی که از قلعه الموت و بغداد آورده بودند استفاده گردید خواجه توانست کتابخانه عظیمی در آنجا تأسیس کند تعداد کتب آن را بالغ بر چهار صد هزار جلد نوشته اند.

دوران بازگشت به وطن

خواجه در بین راه بازگشت به وطن از شهرهای مختلف عبور کرد و به نیشابور رسید، نیشابور در آن زمان چند بار مورد هجوم قرار گرفته بود و شهر در دست مغولان بود. خواجه بعد از نیشابور به طرف طوس زادگاه خویش ادامه مسیر داد و از آنحا خود را به قاین رساند تا بعد از سالها به دیدار مادر و خواهرش موفق شود مدتی در قاین اقامت کرده و به تقاضای اهل شهر امام جماعت مسجد شهر را قبول و به مسائل دینی مردم رسیدگی کرد و اطلاعاتی نیز درباره قوم مغول به دست آورد.

خواجه در سال 628 ه ق، در شهر قاین با دختر فخر الدین نقاش پیمان زناشویی بست و به این ترتیب دوره ای دیگر از زندگی پر فراز و نشیب خواجه آغاز گردید.

بعد از چند ماه سکونت در شهر قاین از طرف محتشم قهستان به نام ناصر الدین که مردی فاضل و کریم و دوست دار فلاسفه بود دعوت به قلعه شد

او به اتفاق

ص:106

همسرش به قلعه اسماعیلیان رهسپار گردید. قلعه های اسماعیلیه بهترین و محکم ترین مکان در برابر حمله مغولها بود. در این مدت که خواجه نصیر در قلعه قهستان بود بسیار مورد احترام و تکریم قرار می گرفت و آزادانه به شهر قاین رفت و آمد داشته و به امور مردم رسیدگی می نمود در همین زمان بود که به در خواست میزبان کتاب) طهاره الاعراق (ابن مسکویه را از عربی به فارسی ترجمه کرد و نام آن را اخلاق ناصری) به نام میزبان خود (نهاد.

خواجه نصیر حدود 26 سال در قلعه های اسماعیلیه به سر برد و در این مدت دست به تألیف و تحریر کتابهای متعددی زد از جمله شرح اشارات ابن سینا، اخلاق ناصری، رساله معینیه، مطلوب المومنین، روضه القلوب، رساله تولی و تبری و... خواجه در این دوره از زندگانی پر ماجرای خویش از کتابخانه های غنی اسماعیلیان بهره ها برد و به علت نبوغ فکری و دانش و آلایش معروف و سرشناس گشت. مغول بیشتر ممالک اسلامی را به اطاعت خود در آورده بود ولی اسماعیلیه و بنی عباس هنوز در قدرت بودند در حالی که سران مغول در فکر یورش به بغداد، مقر بنی عباس، بودند اسماعیلیه ظلم و ستم را از حد گذرانده و فساد آنقدر شدت پیدا کرده بود که کسی طاقت نداشت تا جایی که قاضی شمس الدین قزوینی که عالم و مورد اعتماد مردم قزوین بود از ستم فزون از حد اسماعیلیه به) قا آن (نوه چنگیز خان شکایت برده و طلب کمک نمود تا اینکه) قا آن (برادر کوچک خود هلاکو خان را مأمور سر کوبی قلعه های اسماعیلیه کرد. هلاکو خان در سال 651 ه ق، با 12000 نفر روانه قهستان شد نماینده ای پیش) ناصر الدین (گسیل داشته و او را به قبول اطاعت از خود فرمان داد ناصر الدین که در این زمان پیر و ناتوان شده بود به نزد هلاکو رفت و تسلیم گردید هلاکو هم او را محترم شمرد و به حکومت شهر تون) فردوس کنونی (فرستاد با تسلیم شدن ناصر الدین عملا شکستی در جبهه اسماعلیه رخ داد و مغولان قلعه ها را یکی پس از دیگری تسخیر کردند.

خواجه نصیر با اطلاع از این جریان دانست که هلاکو مرد خونریزی نیست چون که ناصر الدین را دولت دیگر بخشیده سپس هلاکو دو نماینده نزد) خورشاه (فرستاد و او را به تسلیم شدن خواند، خورشاه با مشورت و صلاح دید خواجه

حاضر به قبول اطاعت شد خواجه مذاکراتی با هلاکو داشت و ضمن آن گفت پادشاه نباید از قلعه ها نگران باشد چونکه دلایل نجومی چنان نشان می دهد که دولت اسماعیلیه در حال سقوط است پیش بینی خواجه درست بود روز شنبه اول ذیقعده سال 654 ه ق، با تسلیم شدن خورشاه نقطه پایان بر حکومت اسماعیلیان در ایران گذاشته شد و از آن پس جز نامی از اسماعیلیان در تاریخ باقی نماند خان مغول خواجه را که در جلوگیری از خونریزی و تسلیم شدن خورشاه نقش بسزایی داشت با احترام پذیرفت و از او تجلیل فراوانی نمود.

آثار فراوانی

از خواجه به یادگار مانده که به برخی از آنها اشاره می گردد:

1. تجریدالعقاید
2. شرح اشارت بو علی سینا
3. قواعد العقاید
4. اخلاق ناصری یا اخلاق طوسی
5. آغاز و انجام
6. تحریر مجسطی
7. تحریر اقلیدس
8. تجریدالمنطق
9. اساس الاقتباس
10. ذیج ایلخانی
11. آداب البحث
12. آداب المتعلمین

13. روضه القلوب

14. اثبات بقاء نفس

15. تجريد الهندسه

16. اثبات جوهر

ص:108

17. جامع الحساب

18. اثبات عقل

19. جام گیتی نما

20. اثبات واجب الوجود

21. الجبر و الاختیار

22. استخراج تقویم

23. خلافت نامه

24. اختیارات نجوم

25. رساله در کلیات طب

26. ایام و لیالی

27. علم المثلث

28. الاعتقادات

29. شرح اصول کافی

30. کتاب الکل

روزگار خواجه نصیر

سده هفتم هجری بدون شک سخت ترین ایام تاریخ ایران است، چه این مصادف با ترکتازی و حمله قوم خونخوار و بی رحم مغول بر بلاد اسلامی، به ویژه ایران است. علتهای عمده این حمله را حتماً در کتابهای تاریخ خوانده اید و چون اینجا مقصود نگارش تاریخ نیست از ذکر وقایع و رویدادهای تاریخی تن می زنیم و فقط چند علت برجسته را که با مقصود ما ارتباط دارد، ذکر می کنیم.

چنگیز خان هنگامی به خیال لشکرکشی به ایران افتاد که سلطان محمد خوارزمشاه) در گذشته 616 ه '.ق (در ایران حکومت می کرد. این پادشاه البته پادشاهی لشکرکش و جنگ آزموده بود، در تحمل سختیها بسیار طاقت داشت و چندان فریفته عیاشی و خوشگذرانی هم نبود، بلکه بیشتر ایامش به مجالست اهل علم و مناظره با فقیهان می گذشت، تا حدودی به اصلاحِ حال مردم و وضع مملکت هم بی اعتنا نبود.

ص:109

اما امیرانی که در بلاد داشت غالباً نالایق و خودسر و نافرمان بودند از قبیل حاکم اترار یا فاراب که همه سفیران چنگیز را کشت و اموالشان را به غنیمت برداشت و یکی از علل مهم خشم و لشکرکشی چنگیز را فراهم آورد.

ثانیاً: مادر این سلطان که ترکان خاتون نام داشت در تمام کارهای کشور دخالتِ مستفیم می کرد و حتی در انتخاب ولیعهد هم اجازه به سلطان محمد نمی داد و در این راه آن زن مستبد بر طبقه روحانیون اتکأ تمام داشت.

ثالثاً: هم سلطان محمد و هم مادرش بی رحم و ستمکار بودند و وقتی ممالک عظیمی را تسخیر می کردند، به جای حسن سلوک و دلجویی و مهربانی و خوشرفتاری، با مردم سخت می گرفتند و بیش از بیش شعله های عصیان و نافرمانی را در دلهای آن بیچارگان برمی افروختند.

رابعاً: بین امیران و رئیسان قشون سلطان محمد خوارزمشاه همواره نزاع و ستیزه و دشمنی حکمفرما بود و غالباً همدیگر را به بددینی و بستگی به اسماعیلیان متهم می کردند، برخی از این گروه با خود خوارزمشاه هم میانه خوبی نداشتند و چند بار هم درصدد کشتن او برآمدند و چند تنشان خدمت خوارزمشاه را ترک گفتند و به اردوی چنگیز پیوستند.

خامساً: پس از نبرد که سپاهیان خوارزمشاه در حدود سال 612 با لشکریان پسر چنگیز) جوجی (کردند و اول بار بود که با مغول روبرو شدند، چنان مرعوب شجاعت و دل آوری سپاه دشمن شدند که پس از مراجعت از سمرقند پیوسته از آنها یاد می کردند.

در هر حال مغولان به ایران آمدند و کارهایی کردند که حمله تازیان را در اواخر ساسانیان از یاد برد و خرابکاریها و قتل و نهب و غارت را به نهایت رسانیدند. تنها قسمتی از ایران که در این ایام، پایکوب سمند جور و غارت و چپاول مغولان خونخوار نشد، جنوب ایران است که در دست اتابکان فارس قرار داشت. سعدی اشاره به همین مطلب کرده آنجا که در مدح اتابک ابوبکر بن سعد گوید:

سکندر به دیوار رویین و سنگ/بکرد از جهان راه یأجوج تنگ

ترا سد یأجوج کفر از زر است/نه رویین چو دیوار اسنکدر است (2)

با همه این اوصاف، شگفت است اگر بگوییم که همین سده هفتم، یکی از بهترین ایامی است که نوابغ و بزرگان علم و حکمت و تاریخ و نقاشی و شعر ایران در آن به عرصه هستی رسیده اند، مولوی بلخی و شیخ سعدی و خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی و عطاملک جوینی و حمدالله مستوفی و خواجه حافظ شیرازی و دیگران در همین روزگار تار و ظلمانی به وجود آمده اند و بدون شک بزرگ ترین نماینده حکمت و ریاضی و اخلاق در این سده، خواجه ابوجعفر نصیرالدین محمدبن محمدبن حسن طوسی ملقب به استاد بشر است.

َ زندگی خواجه نصیر

خواجه در سال 597 هجری و 1201 میلادی در طوس خراسان زاده شد و در 672 هجری و 1274 میلادی در بغدا مرد و در مشهد کاظمین پای قبر امام موسی الکاظم (علیه السلام) دفن شد، قاضی نورالله شوشتری و برخی دیگر از همان گروه نقل کرده اند که: وقتی دید بیماری دیگر علاج ندارد، درباره دفن و کفن خویش با یاران و نزدیکانش مذاکره کرد، گفتند: مناسب آن است که در جوار حضرت علی دفنش کنند. او گفت مرا شرم آید که در جوار این امام بمیرم و از آستان او به جای دیگر برده شوم. پس از مرگ بر وصیت او رفتند و در کاظمین دفنش کردند و در جلوی لوح مزارش این آیه را نقش کردند که:» و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید

ص:111

خواجه پس از آنکه در طوس پیش خالوی خویش مقدمات حکمت و حساب و هندسه و جبر را تعلیم گرفت، برای تکمیل معلومات در اوایل جوانی رهسپار نیشابور شد. نیشابور تا روزگار خواجه با وجودی که چندین بار مورد تهاجم و تاخت و تاز قرارگرفته بود به ویژه در حمله غزان خرابی بسیار بدان راه یافته بود، باز هم از مهم ترین مراکز علم و حکمت به شمار می رفت. خواجه تازه کسب علم و دانش در نیشابور آغاز کرده بود که مغولان بسان بلایی آسمانی سررسیدند و مدتی شهر در محاصره مغولان ماند و اهالی نیشابور مقاومت کردند و در این واقعه داماد چنگیز تغاجار نویان در اثر تیر یکی از محصوران به قتل رسید. سرانجام در دهم صفر 618 هجری مغولان نیشابور را فتح کردند و وارد آن شهر شدند. دختر چنگیز که زن همین تغاجار بود از فرط خشم دستور داد هر کس که در آن شهر بازمانده بکشند و نیز حکم شد آن شهر را چنان ویران کنند که در آنجا بتوان زراعت کرد و حتی سگ و گربه آن شهر را هم زنده نگذارند، مغول چنین کردند و هفت شبانه روز بر نیشابور ویران آب بستند و در سراسر آن جو کاشتند و کار بدانجا رسید که به تعبیر یکی از دانایان » دیواری از آن شهر برپای نماند «.

در ضمن خرابی نیشابور مغولان آبادیهایی را هم که به مناسبت قبر امام علی بن موسی الرضا) درگذشته ی 203 ه '.ق (و هارون الرشید) در گذشته 193 ه' .ق (مورد توجه مسلمانان بود به باد غارت و انهدام دادند.

در نیشابور خواجه به محضر فریدالدین داماد نیشابوری رسید و کتاب اشارات ابن سینا را از او استماع کرد. این فریدالدین شاگرد صدرالدین سرخسی است و او از شاگردان افضل الدین غیلانی و او شاگرد ابوالعباس لوکری صاحب کتاب بیان الحق است و همو بود که علوم حکمی را در خراسان انتشار داد، این لوکری هم از شاگردانِ بهمنیار مرزبان آذربایجانی بوده که از شاگردان برجسته ابن سینا بوده است، بدین ترتیب خواجه به پنج واسطه شاگرد ابن سینا می شود.

َ خواجه نصیر در دژ اسماعیلیان) زندانی سیاسی (

چون نیشابور مورد تاخت و تاز و نهب و غارت قرار گرفت، هر کس که می توانست به فکر چاره برآمد و از آنجا کوچ کرد و خود و زن و فرزند را از ورطه بلا

خلاص کرد. خواجه نیز در این میان حیرت زده و سرگردان و مبهوت پی مأمنی می گشت، قضا را محتشم قهستان ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور اسماعیلی او را به قهستان دعوت کرد و در اکرام و احترام او بسیار کوشید. به دستور همین ناصرالدین محتشم قهستان بود که خواجه کتاب الطهاره ابن مسکویه رازی) در گذشته 421 ه '.ق (را از عربی به فارسی ترجمه کرد و به نام همو» اخلاق ناصری « نامید.

خواجه در اثنأ اقامت خویش در قهستان قصیده ای در مدح مستعصم خلیفه عباسی ساخت و با نامه ای به بغداد فرستاد، ابن العلقمی) وفات 656 ه' .ق (وزیر مستعصم که آوازه فضل و کمال خواجه را شنیده بود و نزدیکی او را به خلیفه به صلاح خود نمی دانست، صورت این حال را به ناصرالدین محتشم اطلاع داد و او از این معنی بدگمان شد و خواجه را به قلعه الموت قزوین نزد خداوند علأالدین محمدبن حسن (618-653) برد و به حکم همو خواجه در آنجا ماند و پس از آن در قلعه) میمون دژ (از قلاع رودبار الموت می زیست و پیش رکن الدین خورشاه آخرین پادشاه اسماعیلی اقامت داشت تا آنکه هولاکو خان مغول در سال 654 قلاع اسماعیلی را فتح کرد و خورشاه تسلیم او شد.

خواجه در قلاع اسماعیلیان همچون زندانی سیاسی نگاهداری می شده در این مدت ازجمله کارها که انجام داد شرح کتاب» اشارات «ابن سینا است، در مقدمه این کتاب می گوید:

» بیشتر این کتاب را در حال سختی نوشتم که سخت تر از آن ممکن نباشد و اغلب آن را در روزگاری پریشانی فکر نگاشتم چنان که پریشان تر از آن پیدا نشود، بلکه در روزگاری که هر جزء آن ظرفی برای غصه و عذاب دردناک و ندامت و حسرت بود، زمانی نگذشت که دیدگانم اشک نریزد و دلم پریشان نباشد و زمانی برنی آمد که دردهایم افزون نگردد و غمهایم دو چندان نشود و شاعر فارسی چه نیکو گفته است:

بگردا گرد خود چندانکه بینم بلا انگشتری و من نگینم !... «

برخی از اصحاب تاریخ گفته اند:» فتح قلاع اسماعیلیه به دلالت خواجه نصیر

بود که وزیر مطلق صاحب دعوت ملاحده بود و مکانت او پیش ملاحده به مثابتی بود که اگر او را دستور کاینات گفتندی، میسر گشتی. «

َ ابتکاری نبوغ آمیز برای تأسیس رصدخانه

هولاکو شهرت خواجه را در حکمت و ریاضی شنیده بود و مهارت خواجه در بستن زیج و رصد حتی تا اقاصیِ مغولستان نیز رسیده بود چنان که» منگوقاآن «از برادرش هولاکو خواست تا در آنجا رصدخانه ای ایجاد کند ولی به سبب برخی پیش آمدها هولاکو خواجه را در ایران نگاه داشت و چون خود او به نجوم و احکام آن بسیار اعتقاد داشت و در هر کار با منجمان رأی می زد و به احکام آنها به کارها اقدام می کرد، بر آن شد که در ایران رصدخانه ای دایر کند. در سال 657 خواجه را به این مهم نامزد کرد و دستور داد در مراغه رصدی انشأ کند و در این راه تمام اوقاف ممالک ایلخانی را تحت اختیار خواجه قرار داد و خواجه دوبار - یکی در سال 662 و دیگری کمی پیش از فوت خویش - به بغداد رفت تا امور اوقاف را تحت نظر بگیرد و پس از وضع مخارج و مستمریات مازاد آن را برای انجام عمل رصد ضبط کند و در ضمن این سفرها آنچه کتاب و آلات رصدی برای کار خود لازم می دانست از اطراف جمع کند و هولاکو و پس از او اباقا نیز در تهیه اسباب این امر و جلب دانشمندان می کوشیدند تا زیجِ مراغه به انجام رسید و خواجه خلاصه اعمال و رصدهای خود و یارانش را در کتاب» زیج ایلخانی «مدون کرد.

برخی از مورخان گفته اند که بستن) تأسیس (رصد مراغه به فکر خود خواجه بود و سالها پیش از آنکه به خدمت هولاکو برسد در این اندیشه بود که هر وقت اقتضا کند و زمان یابد و وسایل فراهم شود به این کار اقدام کند، نهایت آنکه چون در روزگار هولاکو این آرزو را ممکن الحصول دید او را بر این کار برانگیخت. گویند هولاکو گفت:» فایده این کار چیست؟ «آیا آنچه آمدنی است و مقدر است که بشود با بستن رصد و دانستن حرکات کواکب می توان از آنها جلوگیری کرد؟ خواجه گفت جواب را با مثلی ادا کنم، آن گاه از ایلخان درخواست کرد که یک دو نفر بر بلندیی که

نزدیک آن مکان بود برآید و از آنجا یک طشت مسین بزرک فرواندازد به نحوی که مردم آن را ندانند، هولاکو این کار را انجام داد، کسی را مأمور کرد که بر پشت بام رود و آن طشت را بیندازد، از افتادن طشت آوازی سخت ترسناک و هول انگیز پدیدار گشت و مردم به هم برآمدند و وحشت همه جا را فراگرفت و جمعی بی هوش گشتند. اما خواجه و هلاکو که از سبب آن امر آگاه بودند نهراسیدند. پس خواجه گفت: اگر علم نجوم را هیچ فایده نیست این فایده را دارد که اگر کسی از اوضاع و احوال فلکی آگاه باشد، زمان ظهور حوادث ترسی که در مردمان غافل و نادان به وجود می آید، در او پدید نمی آید. هولاکو چون این طور دید خواجه را به بستن رصد امر داد و فرمود که ساختمان آن را آغاز کند. (3)

خواجه در این عمل مددکار و دستیاران چند داشت که مهم ترین آنها فخرالدین مراغی، فخرالدین اخلاطی، نجم الدین دبیران و مؤیدالدین عرضی بودند که خواجه خود از آنها نام برده است. غیر از این عده که برشمردیم گروهی از دانشمندان و منجمان هم در این کار با خواجه مشارکت داشته اند که نام چند تن از ایشان را ذکر کرده اند که اهم آنها عبارتند از: رکن الدین استرآبادی، محیی الدین مغربی، قطب الدین شیرازی، شمس الدین شیروانی، کمال الدین ایجی، نجم الدین اسطرلابی، قومنجی] تومه جی [چینی، ملقب به سینک سینک؛ که خواجه رشیدالدین آن را به عارف ترجمه کرده است و چند تن دیگر. (4)

بنای رصد در سالی تمام شد که خواجه در آن سال وفات یافت (672). بنابراین بنای این رصدخانه 15 سال وقت خواجه را گرفت.

بزرگواری خواجه در این کار بزرگ تنها مربوط به قدرت علمی او نیست، چه اگر این کار را هم نمی کرد دانش و معرفت خواجه بر دانشمندان آشکار و معلوم بوده و هست، بلکه در آن است که با چه مهارت و استادی و متانت و سخنان حکیمانه در عقل هولاکو رسوخ کرد و آن خون آشام بدکردار را واداشت که به جای خرابکاری و کشتار خلق خدا به اصلاح امور اجتماعی و پیشبرد فرهنگ و فنون بپردازد و از کسی که مظاهر تمدن را خراب می کرد شخصی بسازد که کاخ تمدن را برافرازد و در پیشبرد و ترقی دادن علم سر از پا نشناسد.

خواجه سرانجام کار را به جایی رسانید که هولاکو را برانگیخت تا شخصی به بلاد عربی بفرستد و دانشمندانی را که از ترس مغول و حمله خرابکارانه آنها فرار کرده بودند و به اربل و موصل و جزیره و شام رفته بودند، تشویق کند و آنها را به ایران بازگرداند و نیز از دانشمندان آن بلاد گروهی را به مراغه بیاورد. هولاکو برای این کار» فخرالدین لقمان بن عبدالله مراغی «را نامزد کرد و این مرد، شخصی هوشمند و زیرک بود و با حسن تدبیر توانست مبلغی خلق را که به بلاد عربی رفته بودند به شهرهای خودشان بازگرداند و بدین وسیله کار خود را نیک انجام دهد و برگردن دانش و معرفت حقی داشته باشد. (5)

هولاکو مانند سایر شاهزادگان مغول شتابکار بود و می خواست که کار رصد به زودی پایان یابد و از این جهت به خواجه و همکارانش فرمان داد که کار خود را زود انجام دهند. «از این رو، کار آن چنان که خواجه می خواست نشد. خود خواجه در مقدمه» زیج ایلخانی «به این مطلب اشاره کرده و می گوید،» رصد به کمتر از سی سال که دور این هفت ستاره تمام شود نتوان ساخت و اگر بیشتر از سی سال به آن کار مشغول باشند بهتر و درست تر باشد. ولیکن پادشاه ما که بنیاد رصد آغاز فرمود، فرمود که جهد کنید تا زودتر تمام کنید و فرمود که مگر به دوازده سال ساخته شود.

ما بندگان گفتیم: جهد کنیم اگر روزگار وفا کند. (»6)

َ کتابخانه مراغه با 4000 هزار کتاب

از کارهای بزرگ دیگر خواجه این است که در محل رصد مراغه کتابخانه بزرگی احداث کرد و بنا به فرمان هولاکو کتابهای نفیس و سودمند بسیاری که از بغداد و دمشق و موصل و خراسان غارت شده بود و در کار رصد خواجه هم لازم بود به آن کتابخانه آورده شد. خود خواجه مأمورانی به اطراف بلاد می فرستاد که هر جا کتب علمی بیابند خریداری کنند و برای او بفرستند و خود هر کجا به کتاب مفید و نفیسی برمی خورد و در مسافرتها به نظرش می رسید همه را می خرید و در این کار چنان کوشش داشت که به عقیده برخی از مورخان چهارصد هزار

گذشته از احترام و عزتی که خواجه در دستگاه ایلخانی داشت، به نظر برخی از مورخان خواجه وزارت هولاکو را نیز به عهده داشته است، خوانساری در روضات الجنات و» ابن شاکر «در فوات الوفیات به این امر تصریح کرده اند، سبکی نیز در طبقات الشافیه همین قول را آورده است. ولیکن همه وزارت او را مطلق نمی دانند بلکه می گویند: خواجه، وزارت هولاکو را داشت بدون اینکه دخالتی در اموال بکند، ولیکن چنان عقل او را ربوده بود و بر او مسلط شده که هولاکو سوار نمی شد و مسافرت نمی کرد و دست به کاری نمی زد مگر وقتی که خواجه تعیین می کرد... («8) و این قول به نظر درست تر می آید چه به آنکه خواجه در پیش هولاکو مقرب تر از همه بوده و عظمت و احترام فوق العاده داشته از هیچ مأخذی به صراحت برنمی آید که او وزارت هولاکو را به آن معنی که در خرج و دخل و عزل و نصب مستقیماً دستی داشت باشد پذیرفته باشد بلکه اگر در اموری از او مشورت می خواستند آنچه موافق مصلحت بوده اظهار می داشت و با فراست و کیاستی که داشت در حل و فصل امور هولاکو را یاری می کرد و بیشتر اوقات خویش را به کار ترجمه و تألیف و تصنیف کتب و افاده طالبان می گذرانید.

برخی از مورخان که وزارت خواجه را مطلق و مسلم پنداشته اند، شاید از این راه بوده که دیده اند، ایلخان مغول تمام اوقاف ممالک پهناور اسلام را در اختیار او گذارده بود تا ده یک آن را صرف مخارج و لوازم رصد و ساختن رصدخانه کند. به هر حال اگر خواجه در دربار ایلخان مذکور سمت رسمی وزارت نداشته در عمل از همه وزیران اقتدار و سیطره و جبروت بیشتر داشته است.

مذهب خواجه و دشمنان او

دانشمندان و اصحاب تاریخ شک ندارند در اینکه خواجه شیعی مذهب بوده است و بیشتر براین اند که دوازده امامی بوده است و در اغلب کتابهای کلامی خود به دوازده امام و وجوب عصمت آنها اشارت داد. (9)

و همو رسالات ویژه ای در این باره پرداخته که از آن جمله رساله الفرقه الناجیه و رساله فی حصر الحق بمقاله الامامیه که به فارسی نگاشته است و نیز کتاب الاثنی عشریه و رساله فی الامامه را می توان نام برد. (10)

در شرح حال او دیدیم که او فقه را نزد چند تن از فقیهان شیعه خواند که معین الدین مصری) در گذشته 629 ه 'ق (و کمال الدین میثم بحرانی) در گذشته 648 ه' .ق (از آن جمله اند. نیز چون به بغداد می خواست رفتن، در مجلس رئیس فقهای شیعه یعنی، نجم الدین معروف به محقق حلی) در گذشته 676 ه '.ق (صاحب کتاب شرایع الاسلام حاضر شد و او را گرامی داشت و در مبحث تیاسر که در بیان قبله اهل عراق است با او بحث کرد و پرسشهایی انجام داد.

خواجه تنها از نظر اعتقاد شیعی نبود، بلکه در عمل هم به روح تشیع پای بند بود و در ضمن اشعاری که از او نقل شده، شعری به چشم می خورد که مضمونش این است:

» اگر کسی تمام صالحات را انجام دهد و همه پیامبران مرسل و اولیأ را دوست بدارد، همواره بدون ملامت روزه بگیرد و شبها را به قصد عبادت نخوابد و به هیچکس آسیبی نرساند و تمام یتیمان را لباس دیبا بپوشاند و آنان را نان و عسل بدهد و در میان مردم به نیکی به سر برد و از گناه و لغزش برکنار بماند، روز حشر به هیچ روی سودی نبرد، اگر دوستدار علی نباشد. «

روی این اصل، گروهی از عالمانِ اهل سنت و برخی مورخان بر این رفته اند که چون خواجه شیعی متعصب بوده و خلفای عباسی را غاصب خلافت آل علی می دانسته از این رو، ایلخان مغول را بگرفتن بغداد و کشتن خلیفه برانگیخته است و برخی از علمأ سنی، به ویژه حنبلیان، در بدگویی از خواجه کار را به وقاحت و بی ادبی رسانده اند. ابن تیمیه حنبلی) در گذشته 728 ه' .ق (رساله ای در رد نصیریه که - فرقه ای از غلاه شیعه از پیروان» محمدبن نصیر نُمَیری «هستند - نوشته، می گوید:»... قوم مغول وارد بلاد اسلام شدند و خلیفه را کشتند و این کار جز به یاری و معاونت این گروه صورت نگرفت، زیرا مرجع و مقتدای آنها نصیرالدین طوسی بود که در الموت وزارت ملاحده را داشت و همو بود که هولاکو را به کشتن خلیفه اسلام واداشت... ظاهر مذهب این گروه رفض و باطنش کفر صریح است. «

َ خواجه نصیر؛ ملحد ملاحده !

ابن قیم) در گذشته 751 ه '.ق (که شاگرد ابن تیمیه بود، دشمنی و عناد با خواجه

را به مرز وقاحت رسانیده و درباره آن بزرگوار از هیچ افترایی پروا نکرده است.

می گوید:

»... چون نوبت به یاور شرک و کفر و وزیر ملحد ملاحده نصیر طوسی رسید که وزارت هولاکو یافته بود، خویش را از پیروی رسول و اهل دین او بر کنار داشت و آنان را عرضه تیغ گردانید تا از ملحدان اسماعیلی خلاص گشت و همو بود که خلیفه و قضاه و فقیهان و محدثان را به قتل رسانید و فیلسوفان را زنده نگاه داشت که برادران او بودند و منجمان و طبیعت شناسان و جاودان را گرامی داشت و اوقاف و مدارس و مساجد و اسلام و مواجب آنها را فسخ کرد و مخصوص خود و یارانش کرد. او در کتابهای خود قدم عالم و بطلان معاد و انکار صفات پروردگار جهانیان را، از علم و قدرت و حیات و سمع و بصر... نصرت کرد و گفت: خدا نه در داخل عالم است و نه در خارج آن و بالای عرش پروردگاری نیست که پرستیده شود... برای ملاحده مدارس ساخت و خواست تا» اشارات «امام ملحدان ابن سینا را جای قرآن قرار دهد! ولیکن نتوانست و گفت: این قرآن خواص است و آن قرآن عوام است و همو خواست تا نماز را تغییر دهد و به دو نماز بازگرداند. ولیکن این کار را هم نتوانست؛ در آخر کار جادویی بیاموخت و خود ساحر شد و بتان را عبادت می کرد... !. شهرستانی در کتاب المصارعه با ابن سینا گلاویز شد و قول او را راجع به قدم عالم و انکار معاد جسمانی و نفی علم پروردگار و قدرت او و برخی مسائل دیگر ابطال کرد، این نصیرالحاد به یاری ابن سینا برخاست و کتاب شهرستانی را نقض کرد و کتابی پرداخت به نام مصارعه المصارعه ما هر دو کتاب را دیدیم، نصیر طوسی در آنجا این اصل را تأیید می کرد که خدا آسمانها و زمین را در شش روز نیافرید و او چیزی نمی داند و به قدرت و اختیار خویش کاری نمی دهد و مردگان از گور برنمی خیزند... «

سبکی در یک جا همین نظر را در مورد خواجه ابراز داشته و سپس می گوید:

» به هولاکو گفته شد که اگر خون این خلیفه ریخته شود جهان به شیون و زاری برخیزند و سبب خراب دیار تو می شود، چه پسر عموی رسول و خلیفه خدا در زمین است. پس شیطان مبین نصیرالدین طوسی حکیم برخاست و گفت: کشته

می شود به نحوی که خونش بر زمین ریخته نشود! و این نصیرالدین سخت ترین مردم بر مسلمانان بود! پس خلیفه را در نمد پیچیدند و لگدمالش کردند تا جان داد. «

َ سرزنشهای شیخ مرتضی انصاری

از مخالفان دیگر خواجه یکی دیگر شیخ مرتضی انصاری) در گذشته 1281 ه' .ق (است که در کتاب مکاسب ضمن بحث فقهی داستانی از یک آسیابان و خواجه نقل می کند و در پایان از زبان خواجه نقل می کند که وی چون جهل خویش را دریافت کتاب خود را ورق ورق به آب شست! و اینکه خلاصه آن داستان:

» وقتی خواجه از شهری به شهری سفر می کرد و یکی دو کتاب از آن خود و دیگران را که در نجوم و هیئت و ریاضی نوشته اند، با اسطرلاب خود همراه داشت.

وقتی غروب به آسیابی رسید. فصل بهار بود و هوا خوش و ملایم. کیسه ای را که همراه داشت در کنار آسیا بر زمین نهاد و جایی پهن کرد تا بخوابد. در همین حال آسیابان سالخورده ای از آسیا بیرون آمد و چون خواجه را دید، پس از سلام رو به خواجه کرد و گفت:

- گمان دارم که امشب باران می آید؛ از این رو، بهتر این است که تو کیسه و باروبنه خود به درون آسیا بکشی و شب ایمن بخسبی.

خواجه از آسیابان سپاسگزاری کرد و گفت: هوای بیرون دلکش است و با این حال، خوابیدن در آسیا و شنیدن صدای یکنواخت آن روا نیست، من همین بیرون می خوابم.

پیرمرد دوباره گفت:

من یقین دارم که امشب باران خواهد آمد و تو نیمه شب به آسیا پناهنده خواهی شد و چون من در را استوار بسته ام و گوشم نیز سنگین است، تو نخواهی توانست به اندرون بی آیی.

خواجه به پشت گرمی دانش خود، اسطرلاب بیرون کشید و در اختران خیره شد و تقویم را دید و دریافت که هیچ کدام دلالت ندارد بر اینکه آن

شب بارانی بیاید. از پیرمرد عذر خواست و پیر هم دیگر اصراری نکرد و به آسیا رفت و در را استوار ببست.

پاسی از شب نگذشته بود که آسمان دگرگون شد و ابرها پدید آمد و بارانی سخت تند باریدن گرفت. خواجه بی درنگ خود را به آسیا رسانید و هر چه به در زد جوابی نشنید. تا پگاه زیر باران و سرما ماند. صبحگاهان چون پیرمرد در آسیا بگشاد و بیرون آمد و خواجه را باران زده دید خندید و گفت: ای جوان، به سخن من گوش فرانداذی و اینک پاداش خود را دریافتی!

خواجه گفت: ای پیر گرامی، من بر پایه دانشها و آزمونهای خود گمان می بردم که بارانی نمی آید. اما اکنون پرسشی دارم و این است که: تو از کجا فهمیدی که باران خواهد آمد؟ پیرمرد گفت: من سگی دارم که هر وقت زوزه کنان وارد آسیا شود، پس از آن باران بیاید...

با همه این تفاصیل و اتهامات، اینکه خلیفه به تحریک خواجه کشته شده باشد، اصلاً معلوم نیست. وآنگهی سخنان ابن قیم و دیگران، به ویژه در مورد فلسفه خواجه و عقاید او بسیار دور از واقع و کودکانه بل جاهلانه است.

آری خواجه در ترویج مذهب شیعه اهتمامی تمام داشت و در بزرگداشت عالمان شیعی و سنی، من جمله ابن الی الحدید) در گذشته 655 ه .ق (و برادرش و نیز بسیاری از دانشمندان با دل و جان می کوشید ولیکن فرسنگها از تعصبات خشک و سبک مغزی دور بود و تا می توانست با ارباب تمام مذاهب به مهربانی و محبت رفتار می کرد و بنابراین اگر به تهمت و افترأ او را دشمن اسلام بخوانیم و از نادانی، کشته شدن مردم مسلمان را به فرمان هولاکو از ناحیه او بدانیم، از انصاف دور شده ایم.

اخلاق و متانت خواجه نصیر؛ تجلیل علامه حلی

خواجه مردی حکیم و سیاستمدار بوده و از خواص این دو حالت بیشتر آن است که شخص انسانی شکیبا و بردبار می شود و به هر بادی از جای نمی جنبد.

علامه حلی در حق او می گوید که خواجه» در اخلاق شریف ترین کسی است که ما تا حال دیده ایم... «و ابن شاکر درباره او گوید» خواجه سخت نیک منظر و خوش رو و کریم و سخی و حلیم و خوش معاشرت و زیرک و هشیار بود و یکی از داهیان زمان به شمار می رفت و آورده اند که شخصی به خدمت خواجه آمد و

نوشته ای از آن دیگری به خواجه داد که در آن به خواجه بسیار ناسزا گفته و دشنام داده بود و او را کلب بن کلب خطاب کرده بود. خواجه به زبانی نرم و لطف آمیز در جواب او نوشت: و اما اینها که نوشته ای درست نیست چه سگ در زمره چهارپایان است و عوعو می کند و پوست او پوشیده از پشم است و ناخنی دراز دارد و این صفتها در من نیست و به خلاف او قامت من راست و تنم بی موی و ناخنم پهن است. من گویا و خندانم و فصول و خواصی که مراست غیر آن فصول و خواصی است که سگ دارد و آنچه در من است در او نیست و تمام عیوبی را که صاحب نامه ذکر کرده بود، بدین سان جواب گفت بدون آنکه کلمه ای درشت و زشت بنویسد و یا بگوید... «

و همو گوید» خواجه با تقرب و مکانتی که پیش هولاکو داشت، از منافع مسلمانان به ویژه شیعیان و علویان و حکمت دانان و غیر ایشان نگاهبانی می کرد و به آنها احسان و نیکی می کرد و در ابقأ آنها در شغلشان کوشا بود و می کوشید که وجوه اوقاف را در محل اصلی صرف کنند و با وجود همه اینها، شخصی متواضع و فروتن و گشاده رو و نیکو معاشرت بود. «اغلب مورخان و اصحاب رجال در حق او و اخلاق او به همین سان سخن گفته اند.

تسامح و سعه صدر خواجه نصیر

خواجه شخصی با تسامح و با وسعت مشرب بود و دانشمندان و عالمان را از هر طبقه و هر مذهبی که بودند بزرگ می داشت و در این میان به تصوف و صوفیان راستین توجه مخصوص داشت و با توجه به کتابهایی که نوشته معلوم می شود که خود او نیز در این ره قدمی راسخ داشته است. در نمط نهم» شرح اشارات «، یعنی » مقامات العارفین «و رساله نفیس» اوصاف الاشراف «چنان سخنان صوفیان را بیان می کند که گویی خود او سالک راه طریقت بوده است. او در این کتاب دوم برخی اتهامات ناروا و جاهلانه را که بر صوفیان بسته اند کشف می کند و در باب توحید و اتحاد سخنان لطیف می گوید و دعاوی منصور حلاج و برخی دیگر از صوفیان را به روشی درست تفسیر می کند. ولیکن به صوفی نمایان و قلندران بیکاره اعتقادی نداشته و آنان را سربار جامعه می دانسته است.» گویند وقتی در برابر سلطان]

هولاکو [گروهی از فقیران قلندریه پیدا شدند. سلطان از خواجه پرسید: اینها چه کسانند؟ خواجه جواب گفت: گروهی زاید و بیهوده اند، بر فور سلطان دستور داد که همه را نابود کردند. کسی را خواجه پرسید مقصود تو از این بیان چه بود؟ گفت:

مردم چهار طبقه بیش نیستند: جمعی امیر و وزیر و کسان سلطانند از لشکری و کشوری، دو دیگر بازرگانان و تجارند، سه دیگر پیشه وران و صنعتگران اند و آخرین گروه برزگران و دهقانانند و آن کس که از زمره این چهار گروه نباشد سربار مردم و در جهان زیاده است. «

آثار خواجه نصیر

خواجه در بیشتر دانشهای متداول روزگار خویش به ویژه فقه و حکمت و کلام و منطق و ریاضیات و فلک و نجوم و اخلاق و برخی دیگر مهارت شایان داشت و در اغلب این رشته ها تألیفات ارزنده نفیس دارد.

فهرست آثار مهم خواجه در» فوات الوفیات «ابن شاکر کتبی) در گذشته 762 ه'.ق (و روضات الجنات خوانساری و از همه دقیق تر در

آثار مهم خواجه

را که به نحوی از انحأ مورد دقت و نظر اهل فن بوده نام می بریم و درباره آنها سخن می گوییم:

- 1 تجریدالاعتقاد، در علم کلام و آن کتاب در این موضوع از کتابهای دقیق و استوار است و مورد عنایت بسیاری از دانشمندان بوده و بر آن شرح کرده اند یا تعلق زده اند. مهم ترین شرحهای این کتاب از آن علامه حلی، حکیم قوشچی و عبدالقادر لاهیجی است، این شرحها اغلب با اصل چاپ شده است و شرح علامه به سال 1353 هجری در صیدا در مکتبه عرفان چاپ شد و نام آن کشف المرد است و همین شرح نزدیک ترین تفسیری است به مقاصد خواجه طوسی که علامه حلی نوشته است.

- 2 شرح اشارات، ابن سینا در فلسفه، این شرح با شرح فخر رازی بر اشارات به سال 1325 هجری در مصر مطبعه خیریه چاپ شد و اخیراً دکتر سلیمان دنیا

اشارات را در مصر تنها با شرح خواجه و با دقت و حواشی سودمند چاپ کرد.

خواجه در این کتاب بسیاری از اشتباهات و نقضهای نابه جای امام را بر شیخ الرئیس جواب گفته ولیکن به هیچ روی از طریق ادب بیرون نرفته و از او به عنوان شارح فاضل یاد کرده است. برای شرح بیشتر در این باره به ترجمه امام فخر رازی نگاه کنید.

- 3 التذکره فی علم الهیاه، و آن کتاب مختصری است که جامع مسائل این فن است و شامل چهار باب است، این کتاب مایه اعجاب دانشمندان گشته و بر آن شده اند که آن را شرح کنند و بر آن تعلیق زنند. از شارحان این کتاب چند تن نام می بریم:

1) نظام الدین نیشابوری معروف به نظام اعرج، که شرح او توضیح التذکره نام دارد.

2) شرح سیدالشریف علی بن محمدالجرجانی) در گذشته 816 ه '.ق (

3) شرح شمس الدین محمدبن احمد خفری) وفات 960 ه' .ق (که از شاگردان صدرالدین محمد دشتکی است، این شرح التکمه فی شرح التذکره نام دارد، که در سال 832 پایان یافته است.

4) قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی) در گذشته 710 ه '.ق (شاگرد بزرگوار خواجه، که شرح او التحفه الشاهیه نام دارد.

- 4 بیست باب، که در اسطرلاب است و گویند: این کتاب از اسطرلاب اسماعیلیان است، که خواجه زمانی که در قرب آنها بود، تألیف کرد و از جمله غنایمی بود که از اسماعیلیان گرفته شد و عطا ملک جوینی بر آن دست یافت.

این کتاب در جشن یادبود خواجه در دانشگاه تهران چاپ شد و بر آن چند شرح نوشته اند که از مهم ترین آنها شرح دو تن معروف تر است:

1) شرح نظام الدین بن حبیب الله الحسینی، که آن را به زبان فارسی در سال 873 هجری به پایان آورد.

2) شرح شیخ عبدالعلی بن محمد بن حسن البیرجندی) در گذشته 934 ه' ق (که آن را به سال 893 تألیف کرد.

ص:124

- 5 تحریر اقلیدس، در اصول هندسه و حساب، خواجه از تألیف این کتاب در 22 شعبان سال 646 فراغ یافت. این کتاب، از کتابهای پرارج خواجه است و متجاوز از یازده شرح بر آن نوشته اند که مهم ترین آنها شرح سید شریف جرجانی و قاضی زاده رومی است، خواجه در آغاز این کتاب گوید»... تحریر این کتاب را پس از تحریر مجسطی آغاز کردم «.

- 6 تحریر اکرمانالاوس، حاوی سه مقالت است؛ مقاله نخستین شامل سی شکل و مقاله دوم شامل هیجده شکل و مقاله سوم شامل 12 شکل است.

خواجه از تألیف این کتاب در 21 شعبان سال 663 فارغ شده است.

- 7 تحریر المجسطی، اصل کتاب از آن بطلمیوس است که در هیئت و علم فلک و حرکات نجوم پرداخته و خواجه این کتاب را برای حسام الدین حسن بن محمد سیواسی تحریر کرده است و در 5 شوال سال 644 هجری تمام کرده است. این کتاب را هم گروهی از دانشمندان شرح کرده اند ازجمله شمس الدین محمد سمرقندی و نظام الدین اعرج نیشابوری را می توان نام برد.

- 8 زیج ایلخانی، فارسی است و این همان زیجی است که حاصل رصد مراغه به دستور هولاکو بنا شده بود در آن آورده است و پیش از این درباره آن صحبت کردیم. خواجه در مقدمه این کتاب گوید:»... هولاکو خان همدان را قهر کرد و بغداد بگرفت و خلیفه را برداشت، تا حدود مصر بگرفت و کسانی که یاغی بودند نیست کرد و هنرمندان را در همه انواع بنواخت و بفرمود تا هنرهای خویش و رسمهای نیکو نهادند و من بنده نصیر را که از طوسم و به ولایت همدان افتاده بودم، از آنجا بیرون آورد و رصد ستارگان فرمود و حکما را که فن رصد می دانستند چون:

مؤیدالدین العرضی که به دمشق بود و فخرالدین مراغی که به موصل بود و فخر خلاصی که به تفلیس بود و نجم الدین دبیران که به قزوین بود، بفرمود تا از آن ولایتها بطلبند و زمین مراغه رصد را اختیار کردند و بفرمود تا کتابها از بغداد و شام و موصل و خراسان بیاوردند، تقریر چنان کرد که منگوی از میان برخاست و بعد از آن رصد ستارگان تمام شد... «.

این کتاب چهار مقاله دارد:

- 1 در تواریخ؛ - 2 در سیر کواکب؛ - 3 در اوقات طالع؛ - 4 در باقی اعمال نجوم.

بر این زیج چند شرح معتبر نوشته شده است که بهتر از همه شرح این چند نفر است:

- 1 زیج شاهی (11) که آن را علیشاه بن محمد بن القاسم خوارزمی معروف به علأالمنجم نوشته که به فارسی و مختصر است. مؤلف این کتاب را) عمده الایلخانیه (نام داده و آن را برای محمد بن احمد التبریزی وزیر تألیف کرده است.

- 2 شرح حسن بن محمد نیشابوری قمی معروف به نظام اعرج و آن شرحی فارسی است که کشف الحقایق نام دارد. (12)

- 3 شرح غیاث الدین جمشید بن مسعود کاشانی بنام زیج خاقانی. شارح گوید:

این کتاب را در تکمیل زیج ایلخانی پرداختم و همه آنچه را که از اعمال منجمان استنباط کرده بودم و در هیچ زیج دیگر نیامده، با براهین در آن گرد آوردم. (13)

- 9 اخلاق ناصری، خواجه این کتاب را به امیر قهستان، ناصرالدین عبدالرحیم محتشم تألیف کرد، چه او از خواجه خواست تا کتاب الطهاره ابن مسکویه را به پارسی ترجمه کند و چون این کتاب فاقد دو قسم و تدبیر منزل بود خواجه این دو باب را خود بر آن افزود. خواجه این کتاب را به دو پادشاه تقدیم کرده است؛ نخست همان ناصرالدین محتشم که نام او را در مقدمه آورده و او را ملک الملوک العرب و العجم خسرو جهان و شهریار ایران خوانده است. ولیکن پس از آنکه به بهانه نامه نگاری خواجه با خلیفه، او را مغضوب داشته و به دژ اسماعیلیان تبعید نموده بود و) پس از آنکه محتشم و گرفتار خان مغول گشته (، خواجه آن مقدمه را بدل نموده و برای آن مقدمه ای دیگر پرداخته به هر حال درک عمیق تر ریشه های تصمیمات خواجه نصیر، خود نیازمند پژوهشهای جامع تری است که امیدواریم دانشجویان بر آن کمر همت بربندند.

به هر حال این کتاب اخلاق ناصری از پرمایه ترین کتب فارسی است که در علم اخلاق و حکمت علمی نوشته شده. رئوس مسائل و مطالب این علم

را که حکیمان بزرگ درباره هر سه قسمت تهذیب اخلاق و تدبیر و منزل و سیاست مدن در تألیفات خویش نوشته اند خواجه در این کتاب جمع کرده و در قسمت مبادی این

ص:126

کتاب هم آنچه از مسائل فلسفه شرقی برای فهم مطالب لازم بوده با بهترین اسلوب و نیکوترین طرزی نگاشته است.

- 10 اوصاف الاشراف، رساله کوچکی است از خواجه در سیر و سلوک و اخلاق صوفیان که پس از اخلاق ناصری تألیف کرده است. خواجه این کتاب را به خواهش شمس الدین محمد جوینی وزیر پرداخته و آن را بر شش باب نهاده است.

این کتاب را» رکن الدین، محمد بن علی الجرجانی «به تازی درآورده است. این کتاب مکرر چاپ شده است.

- 11 الادب الوجیز للولدالصغیر، اصل این کتاب از عبدالله بن المقفع) کشته 142 ه '.ق (است و خواجه این رساله را به دستور مخدوم نخستین خود ناصرالدین محتشم قهستان به فارسی درآورده است. خواجه این رساله را مطابق روش ابوالمعانی نصرالله منشی در ترجمه کلیله و دمنه و بهأالدین محمدبن حسن بن اسفندیار کاتب در ترجمه نامه تنسر به آیات و اشعار عربی و فارسی مزین ساخته است و مثل دو مترجم مذکور برای آنکه نگاشته خود را به زبان ادبی انشأ کند مطالب اصل کتاب را گرفته و آن را با زوایدی آزادانه در قالب فارسی ریخته است.

- 12 جواهرالفرایض، که برخی آن را الفرایض النصیریه علی مذهب اهل البیته خوانده اند، رساله مختصر و جامعی است در اصول علم فرایض و مواریث و گویا این تنها کتابی است که خواجه در فقه نوشته و از او باقی است. در این کتاب خواجه از کتاب تحریر استاد خویش معین الدین سالم بن بردران مصری نقل می کند.

- 13 اساس الاقتباس، این کتاب در فن منطق است و پس از منطق شفای ابن سینا بزرگ ترین و مهم ترین کتابی است که در این علم تألیف شده است. کتاب مذکور نه مقاله دارد و هر مقاله، خود به چند فن و هر فن و به چند فصل منقسم می شود بدین قرار:

مقاله اولی - در مدخل منطق که آن را به یونانی ایساغوجی گویند.

مقاله دوم - در مقولات عشر و آن را به یونانی قاطیغوریاس نامند.

مقاله سوم - در اقوال جازمه که آن را به یونانی باری ارمیناس گویند.

مقاله چهارم - در علم قیاس که آن را به یونانی آنالوطیقای اول نامند.

ص:127

مقاله پنجم - در برهان که آن را به یونانی آنالوطیقای دوم نامند.

مقاله ششم - در جدل که آن را به یونانی طوبیقا خوانند.

مقاله هفتم - در مغالطه که آن را به یونانی سوفسطیقا نامند.

مقاله هشتم - در خطابه که آن را به یونانی ریطوریقا خوانند.

مقاله نهم - در شعر و آن را به یونانی بوطیقا نامند.

این کتاب را خواجه به سال 642 تألیف کرد و آقای مدرس رضوی آن را در سال 1326 در جزو انتشارات دانشگاه تهران چاپ کرده است. گفتنی است که برخی، تعداد آثار خواجه را از کتاب و رساله به 168 عدد نیز رسانده اند.

َ آرای فلسفی خواجه نصیر

کاری که خواجه در استوار کردن مبانی فلسفه مشأ کرد از همه کارهای او بهتر بود، به ویژه برای گروهی که ارسطو را استاد مسلم و حقایق عالم را با فلسفه او بیان شده می پنداشتند.

حکیمان اسلام، غالباً اقوال ارسطو و افلاطون را مانند اصل ثابت علمی می پذیرفتند و اشتباه و خطا و اختلاف آنها را، از شدت اعتقاد تأویل می کردند. گفتار ابونصر فارابی در مقدمه الجمع بین الراءیین و دفاع سخت ابن سینا از تعلیمات و آرأ ارسطو در کتب خود به خصوص کتاب شفأ نمودار این حسن اعتقاد و تعصب است.

دیگران نیز عقیده ای نزدیک بدین دو تن داشتند تا بدانجا که برای متأخران، حقی در اصابت واقع و یافتن مطلبی اضافه بر آنچه حکیمان یونان گفته بودند، قائل نمی شدند.

در این میان اشخاصی از قبیل ابوبکر محمدبن زکریای رازی) در گذشته 313-20 ه'.ق (و ابوریحان محمدبن احمد بیرونی) در گذشته 440 ه'.ق (هم گاهی پدید می آمدند که خود دارای افکار تازه بودند و به دیگران نیز حق می دادند که آرأ یونانیان را باطل کنند و بر آن نکته ای بیفزایند.

مناظرات رازی با ابوحاتم محمدبن حمدان رازی) در گذشته 322 ه'.ق (حاکی از وسعت نظر پسر زکریا و جمود فکر ابوحاتم رازی است.

پس از انتشار کتب ابن سینا و شهرت و آوازه شگرف او در سده پنجم، حکیمان

ص:128

اسلام با نوعی از تعصب، کتب او را درس می دادند و راستی آنکه فلسفه به جای تحقیق در اسرار آفرینش نزد بسیاری از حکمت پژوهان، عبارت شده بود از بحث در اقوال ابن سینا و تدریس کتب او. چنان که جمعی به دفاع از ابن سینا می پرداختند و بعضی نیز سخنان وی را رد می کردند. ابوحامد غزالی در مقدمه تهافت الفلاسفه گفته است که: هرگاه ما بطلان نظر فارابی را و ابن سینا را ثابت کنیم، در نتیجه، بطلان اصول فیلسوفان مقرر خواهد گشت. عمر خیام از هواخواهان ابن سینا بود و در این باره اصرار می ورزید.

فخرالدین محمد بن عمر رازی) در گذشته 606 ه '.ق (مشهور به فخر رازی که در جدل و علوم نظری سخت قوی پایه بود و در بحث تا بدان مایه گستاخ بود که پس از نقل حدیث و روایت از حضرت رسول اکرم می گفت: محمد تازی چنین گفت و محمد رازی چنین می گوید، بر گفته های پیشینیان خاصه، ابن سینا اعتراضات و شکوک گوناگون وارد ساخت. شاگردان و پروردگان مکتب وی از قبیل: شمس الدین عبدالحمیدبن خسرو شاهی) در گذشته شوال 652 ه' .ق (و شمس الدین احمدبن الخلیل الخویی) در گذشته 637 ه '.ق (و افضل الدین محمد بن ناماور خونجی) در گذشته 646 ه' .ق (و تاج الدین محمد بن الحسین الاُرمَوِی) در گذشته 654 ه '.ق (و اثیرالدین مفضل بن عمر ابهری) در گذشته 3-660 ه' .ق (در بلاد روم و سوریه و عراق پراگنده شدند و تعلیمات استاد خود را منتشر ساختند و بیش از پیش در سست کردن عقاید مشائیان به ویژه شیخ رئیس کوشیدند. تا اینکه خواجه نصیر محمدبن حسن طوسی) در گذشته 672 ه '.ق (به دفاع از ابن سینا برخاست و شکوک و ایرادهای فخرالدین رازی و شاگردان او را با دلیلهای استوار و تقریری حکیمانه رد کرد چندان که طریقه ابن سینا بار دیگر سمت قبول یافت و بر جای محکم خود نشست.

از این مقدمه کلی چند مطلب مهم می توان فهمید:

نخست اینکه: سیر فلسفه ابن سینا تا زمان خواجه چه بوده است.

دوم اینکه: خواجه با تمام قوی در تشیید بنیان حکمت ابن سینا کوشیده است.

حتی گاهی عقاید مشائیان را تزییف و برخی اوقات سخنان ابوالبرکات بغدادی

) در گذشته 547 ه '.ق (صاحب المعتبر و شیخ اشراق) در گذشته 587 ه '.ق (را بر آرأ شیخ رئیس ترجیح داده و بهتر دانسته است.

َ شماری از عقاید خواجه

گفتنی است که افکار تازه و عقاید اصلی خواجه بیشتر در کتاب تجرید العقاید به چشم می خورد و خود در آغاز این کتاب می گوید:»... من این کتاب را بر بهترین روش ترتیب و تنظیم کردم و آنچه را که با دلیل برایم ثابت گشته و معتقد خود قرارش داده ام در این کتاب گنجانیده ام... «

- 1 گروهی از متکلمان و حکیمان وجود و عدم را تعریف به حد و رسم کنند.

متکلمان گویند: موجود چیزی است که ثابت العین باشد و معدوم آن است که منفی العین باشد. حکیمان گویند: موجود آن است که بتوان از او خبری داد و معدوم آن است که نتوان از او خبر داد. خواجه گوید: این تعریفها همه فاسد است و نادرست چه شامل دور می شوند زیرا» ثابت «مترادف» موجود «و» منفی «مترادف » معدوم «است سپس گوید که: مراد از تعریف وجود، شرح و تعریف لفظ است و تبدیل لفظی به لفظ دیگر که روشن تر و واضح تر از اولی است و این از آن روست که چیزی شناخته تر و عام تر از وجود نیست تا بتوان آن را وسیله تحدید و تعریف وجود دانست و نظیر این قول است سخن حاجی سبزواری در اول منظومه حکمت:

معرف الوجود شرح الاسم/ولیس بالحد ولا بالرسم

مفهومه من اعرف الاشیأ/و کنهه فی غایه الخفأ

و شیخ رئیس در کتاب نجاه گوید:» وجود جز به شرح اسم قابل تعریف نیست، چه او مبدأ و پایه همه شرحهاست، پس شرحی نتواند داشت، ولیکن صورت آن - بدون آنکه واسطه ای داشته باشد - در ذهن هست. «

- 2 خواجه در شرح اشارات، نمط هفتم، درباره علم خدا با شیخ رئیس مخالفت کرده و می گوید:» اگر جز این بود که در آغاز این کتاب با خویشتن شرط کردم که هر جا عقیده خود را با نظر شیخ مخالف دیدم آن

را ذکر نکنم راه گریز از این مضایق و تنگیها و غیر آن را بیان می کردم. ولیکن باید به شرط وفا کرد. با وجود این از دل

ص:130

خویش رخصت نمی یابم که در این باره اصلاً به چیزی اشاره نکنم. از این رو در اینجا اشارتی کوتاه می کنم، برای کسی که طالب آن است. اینک گوییم: اگر گفتار شیخ را در این باب که گوید:» علم باری تعالی به حصول صور در ذات او حاصل می گردد «، پذیرفتن اشکالات زیر لازم می آید:

نخست اینکه: ذات واحد بسیط، فاعلی و قابل آن صورتها می شود، این امر مستلزم پدید آمدن ترکیب در ذات خدا می گردد؛

دوم اینکه: ذات واجب محل به صفات زاید غیراضافی و غیرسلبی متصف می گردد در حالی که بطلان صفات حقیقی برای ذات واجب ثابت است.

سوم اینکه: ذات واجب محل معلومات ممکن و متکثر می شود.

و بالاتر از همه در این صورت، باید معلول اول ذات باری، مباین خود او نباشد، بلکه قائم به ذات او باشد و باری تعالی چیزی مباین ذات خویش نیافریده باشد چه بر این تقدیر معلول اول تصورات ذهنی یا صور علمیه خواهد بود نه موجودات و اعیان خارجی، در حالی که عدم تباین معلول نخستین با ذات باری خلاف آن چیزی است که حکیمان و فیلسوفان پیشین بدان رفته و مقرر کرده اند. سپس قول افلاطون را آورده که گوید: صور معقول قائم به ذات باری هستند و گویی در این را عقیده شیخ اشراق را که» علم خدا را حضوری می داند. «پسندیده است ولیکن از او در » شرح اشارات «نامی نمی برد.

- 3 به نظر خواجه اتصاف ذات باری به علیت در حق او نقص است، زیرا این امر موجب می شود که او سبب موجب باشد نه سبب مختار و نیز خصوصیت یا حیثیتی که در زمان ایجاد معلول همراه اوست، در قدمت، با او انباز باشد و این صورتی از شرک است.

از این رو خواجه» علیت «را صفتی از» امر «خدا که در قرآن آمده قرار می دهد؛» و ما امرناالاواحد کلمح البصر «و نیز:» انما امره اذا ارادشیئا أن یقول له کن فیکون. «و از این راه است که خواجه به توحید صرف و تنزیه محض می رسد.

- 4 خواجه در حقیقت مکان نیز با شیخ اختلاف داشته و رأی او را نپسندیده است. می دانید که افلاطون و بیشتر اشراقیان گویند: مکان، بعد مساوی با بعد

متمکن است و مراد از متمکن چیزی است که در مکان جای می گیرد.

ارسطو و بیشتر مشائیان ازجمله ابن سینا گویند: مکان سطح باطن جسم حاوی است که با سطح ظاهر جسم محوی مماس باشد.

خواجه در کتاب صراحةً می گوید:» معقول آن است که مکان بعد مساوی با بعد متمکن است و امارت و دلایل با آن سازگارتر است. (14) (و دلیل بر این قول آن است که معقول از مکان، بعد داشتن است زیرا هرگاه کوزه ای تهی از آب فرض کنیم تصور ابعادی می کنیم که جرم کوزه را احاطه کند، به نحوی که اگر پر از آب شود آب تمام آن ابعاد را فراگیرد - و به طوری که علامه حلی می گوید: این قول را ابوبکر کات بغدادی نیز اختیار کرده و روش متکلمان هم نزدیک به این روش است (15).

- 5 گفته اند خواجه در شماره افلاک نیز با شیخ رئیس اختلاف دارد و بنده تا حال آن را جایی ندیده و نفهمیده ام، چه نه در شرح اشارت و نه شرح تجرید علامه حلی به این مطلب اشارتی رفته است.

- 6 می دانید که درباره حقیقت جسم دو نظر مهم ابراز شده است، نخست آنکه:

جسم را مرکب از هیولی و صورت پنداشته اند و این نظر ارسطو و مشائیان است و شیخ رئیس نیز همین مذهب دارد، دلیل عمده این گروه آن است که در جسمی که قابل اتصال و انفصال است باید ماده ای ثابت که پذیرای آن دو باشد.

دوم آنکه: گویند جسم از ذرات کوچک سختی درست شده که از غایت خردی و سختی قسمت پذیر نیست و این عقیده» ذیمقراطیس (16) (و معتقدان به اجزأ می باشد، عقیده متکلمان نیز در باب جسم نزدیک به همین مذهب است.

یک عقیده سوم هم سهروردی مقتول ابراز داشته و آن این است که:» ماده المواد جسم، مطلق است. جزء آن نیست (17) و به دلایل متعدد قول مشائیان را در باب صورت و هیولی رد کرده است.

به هر حال خواجه در کتاب تجرید الاعتقاد دلیل معروف اثبات هیولی را درست ندانسته و نامعقول شمرده است و گوید:» اینکه جسم قبول اتصال

و انفصال کند به سبب ثبوت ماده ای جز جسم، بدان علت که امری محال پدید آید اقتضأ ندارد (18).)

ص:132

مقصود آن است که جسم بسیط را جزئی نیست و قبول انقسام اقتضای ثبوت ماده ای است که هر گاه آن را قسمت کنیم محال است که آن ماده بر وحدت خویش باقی بماند بلکه برای هر جزء آن ماده ای جداگانه حاصل می شود، پس اگر ماده هر جزئی بعد از قسمت حادث شود تسلسل لازم می آید، زیرا در نزد مشائیان هر حادثی ناچار ماده ای دارد و اگر این ماده قبل از قسمت هم موجود باشد لازم می آید که فرض وجود مواد بی نهایتی در ماده جسم از روی امکان پذیرش انقسامات غیرمتناهی، ممکن باشد (19).

پانوشتها

1. زیدان، جرجی، آداب اللغه العربیه، 3/234)... فزها العلم فی بلاد المغول علی ید هذا الفارسی، کانه قبس منیر فی ظلمه مدلهمه. «

2. شمسِ قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، د، مقدمه چاپ علامه مرحوم محمد قزوینی.

3. کتبی، ابن شاکر، فوات الوفیات، 2/149-50، چاپ مصر، 129 ه'. ق.

4. عزاوی، عباس، تاریخ علم الفلک فی العراق، 9-32، و خوانساری، روضات الجنات، 583، چاپ تهران.

5. مجمع الاداب، 256، چاپ هندوستان.

6. احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، تألیف مرحوم مدرس رضوی، 29.

7. کتبی، ابن شاکر، فوات الوفیات، 149 و مجله العرفان، سال 47، شماره 4، ص 330 و زیدان، جرجی، تاریخ التمدن الاسلامی، 3/214. اینک عین عبارت کتبی»... وابتنی نصیرالدین الطوسی بمراغه قبه و رصداً عظیماً. واتخذ فی ذلک خزانه فسیحه الارجأ و ملأها من الکتب التی نهبت من بغداد والشام و الجزیره، حتی تجمع فیها زیاده علی أربعمأئه ألف مجلداً .)

8. کتبی، ابن شاکر، فوات الوفیات، 2/151 چاپ مصر.»... و کان یعمل الوزاره لهولاکو من غیران یدخل یده فی الاموال و احتوی علی عقله حتی

انه لایرکب و لایسافر الا فی وقت یأمره... »

9. برای اطلاع رجوع کنید به کتاب: کشف المرادفی شرح تجرید الاعتقاد، چاپ قم) مکتبه المصطفوی، بی. تا (.

10. نعمه، شیخ عبدالله، فلاسفه الشیعه، 501 و 474، چاپ بیروت.

ص:133

11. حاجی خلیفه، کشف الظنون، 2/16. باید دانست که این غیر از آن) زیج شاهی (است که خود خواجه نوشته و نجم الدین لبودی آن را شرح کرده و) زیج زاهی (نام داده است، خواجه این کتاب را به نام رکن الدین خورشاه اسماعیلی پرداخته است.

12. نعمه، شیخ عبدالله، فلاسفه الشیعه، 497 و حاجی خلیف، کشف الظنون، 2/318.

13. حاجی خلیفه، کشف الظنون، 2/15.

14. والمعقول من الاول البعد) ای البعد المساوی بالبعد المتمکن (فان الامارات تساعد علیه... «

15. حلی، علامه، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، 111، چاپ قم.

. 023-06416 (Democritus ق. م (بنیانگذار مذهب ذره) ذره انگاری (Atomism

17. سهروردی، حکمه الاشراق، 80-74، چاپ هانری کربن.

18. ولا یقتضی ذلک ای قبول الجسم الاتصال و الانفصال، ثبوت ماده سوی الجسم لاستحاله وجود مالایتناهی... «

19. حلی، علامه، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتماد، 110 چاپ مکتبه مصطفوی قم و آثار و احوال خواجه، به قلم آقای مدرس رضوی، 4-103.

منابع:

خواجه نصیرالدین طوسی http://www.eshtehard.net

خواجه نصیرالدین طوسی که بود؟ چه کرد؟ http://www.iptra.ir

زندگینامه خواجه نصیرالدین طوسی http://behdad-vasegh.blogfa.com

خواجه نصیر طوسی http://fa.wikipedia.org

سید محمد مهدی بحرالعلوم

اشاره

علامه بحرالعلوم و بحرالعلوم هم شناخته می شود یکی از علمای دینی و فقیهان شیعه در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری بود. وی اشعاری به زبان عربی هم دارد.

زندگی نامه

سید محمدمهدی فرزند سید مرتضی فرزند سید محمد بروجردی از سادات بروجردی است. پدر وی به همراه خانواده به عتبات مهاجرت کرد و سید مهدی در

سال 1113 قمری در کربلا به دنیا آمد. در همین شهر کودکی و نوجوانی خود را گذراند و در حوزه دینی کربلا، مقدمات نحو و صرف و ادبیات و منطق و فقه و اصول را از پدر خود و سایر مدرسان آنجا فرا گرفت. در سنین نوجوانی دروس حوزوی را نزد پدر خود و همچنین محمدباقر وحیدبهبهانی و شیخ یوسف بحرانی گذراند و به درجه اجتهاد نائل شد. ایشان یکی از 4 شخصیتی است که در اوج قله عرفان تاریخ تشیع قرار دارد. (1)

ص:135

1- (1) - آثار بحرالعلوم دارای تالیفات ارزنده ای در علوم مختلفه می باشد که چند نمونه ذکر می شود: مصابیح، کتابی ارزنده در فقه (در عبادات و معاملات)؛ الدره النجفیه، منظومه ای در فقه، مشتمل بر دو هزار بیت شعر که چندین بار تفسیر و شرح شده است. مشکاه الهدایه، شاگردش مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطا، به امر استاد بر آن شرحی نوشته است. الفوائد الاصولیه؛ حاشیه علی طهاره شرائع المحقق الحلی؛ الفوائد الرجالیه پیرامون علم شامخ رجال؛ رساله فی الفرق والملل؛ تحفه الکلام فی تاریخ مکه و بیت الله الحرام؛ شرح باب الحقیقه والمجاز؛ قواعد احکام الشکوک؛ الدره البهیه فی نظم بعض المسائل الاصولیه؛ دیوان شعری که دارای بیش از یک هزار بیت می باشد. کتاب صلوه رجال اجازات فوائد اصولیه ارجوزه رساله ای منسوب به ایشان در سیر و سلوک دیوان اشعار]? [شاگردان فهرست برخی از شاگردان علامه: جعفر کاشف الغطا (شیخ جعفر نجفی) سید جواد عاملی شیخ اسداله شوشتری ملا احمد نراقی سید یعقوب کوه کمری شیخ محمدابراهیم کلباسی و....

در جوانی به نجف رفت و در آنجا به دلیل انجام کارهای عمومی و عام المنفعه از شهرت و نفوذ اجتماعی زیادی برخوردارشد. وی سپس به ایران مهاجرت کرد و چندسالی در مشهد بود و پس از آن مجددا به عراق بازگشت. وی در 24 ذی الحجه سال 1212 قمری در نجف درگذشت و همانجا دفن شد.

کاشف قبر «مختار» که بود/ سیدمهدی چگونه «بحرالعلوم» شد

سیدمهدی طباطبایی بروجردی ملقب به «بحرالعلوم» کسی است که امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.) را ملاقات و به لطف عنایات حضرت، مقام ایشان در مسجد سهله را تعیین کرد. همچنین محل قبور مختار، حضرت صالح و هود را مشخص کرد.

پدر بحرالعلوم، سید مرتضی طباطبایی از علمای بزرگ کربلا و نجف بود که علامه بحرالعلوم دروس حوزوی را از مقدمات تا خارج فقه در محضر پدر بزرگوارش فرا گرفت، همچنین اساتید بزرگوار ایشان که همگی از فقهای طراز اول بودند شامل آیت الله بهبهانی، شعبه حرّانی (استاد فقه و اصول)، آقا میرزا ابوالقاسم مدرس (فلسفه) و استاد میرزا وحید اصفهانی در مشهد است.

سیدمهدی به مقامات بلند فقه، اصول، فلسفه، کلام، تفسیر و عقاید رسیده بود به گونه ای که استادش وحید بهبهانی که مرجع کل آن زمان به شمار می رفت در اواخر عمر خویش دیگران را به سید بحرالعلوم ارجاع می داد.

ص:136

امام جمعه مکه در سن 80 سالگی توسط سید بحرالعلوم شیعه شد

عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه عنوان کرد: علامه بحرالعلوم در سال 1186 قمری به قصد زیارت، عازم مشهد مقدس شد و به محض اینکه باعلمای آنجا دیدار کرد به مدت 6 سال در مشهد اقامت کرد، با توجه به اینکه در آن زمان علامه بحرالعلوم در زمره مجتهدان بزرگ قرار داشت اما فلسفه، عقاید و کلام را از استاد میرزا مهدی اصفهانی آموخت.

وی درباره لقب «بحرالعلوم» گفت: وقتی میرزا مهدی اصفهانی دریافت که علامه بحرالعلوم در مباحث علمی همانند ماهی وسط دریا موج می زند، او را برای نخستین مرتبه، بحرالعلوم خطاب کرد و گفت: «انت یا اخی بحرالعلوم!» تو ای برادر، دریایی از دانش ها هستی و از این رو «سیدمهدی طباطبایی بروجردی» بعدها به بحرالعلوم ملقب شد.

علامه بحرالعلوم در سال 1193 قمری راهی حجاز شد و مدت 2 سال کنار خانه خدا ماند و «جار الله» شد در طی این دو سال چنان تسلطی به اهل سنت داشت که شاگردان مذاهب چهارگانه اهل سنت پیش او می آمدند و علامه براساس هر یک از مذاهب بر آنها تدریس می کرد و در واقع، در تمام این مدت علامه بحرالعلوم در تقیه بود.

زمانی که علامه قصد داشت از حجاز خارج شود مذهب تشیع خویش را به اهل تسنن اعلام کرد، وقتی علما و بزرگان اهل تسنن از این موضوع با خبر شدند مقابل او ایستادند اما علامه بحرالعلوم در بسیاری از مباحث، آنها را محکوم کرد و نکته جالب اینکه امام جمعه مکه در سن 80 سالگی به دست این عالم بزرگوار شیعه شد.

تعیین جایگاه امام زمان علیه السلام در مسجد سهله برای نخستین مرتبه

عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه با اشاره به اینکه مدتی که علامه بحرالعلوم در مکه بود کارهای عظیمی انجام داد، تصریح کرد: این سید جلیل القدر، مواقیت حج و جایگاه انجام برخی مناسک حج را مشخص و سنگفرش های حرم را به گونه ای تعویض کرد که بنابر فقه شیعه، سجده بر آن صحیح باشد.

ص:137

شاگردان طراز اول علامه بحرالعلوم نیز نشان از جایگاه سترگ او در حوزه علمیه دارد که از آن جمله می توان به شیخ جعفر نجفی معروف به کاشف الغطاء، محمد جواد آملی صاحب مفتاح الکرامه، ملا احمد نراقی صاحب معراج السعاده، سید عبدالله شبّر از مفسران بزرگ و سید محمد مجاهد اشاره کرد.

رستم نژاد اظهار داشت: «کاشف الغطاء» شاگرد بزرگ علامه بحرالعلوم در وصف شخصیت استاد ارجمند خویش می گوید:

جمعت من الاخلاق کل جمیله *** فلا فضل الا عن جنابک صادر؛

تو در اخلاق، تمام فضیلت ها را در خود جمع کرده ای، هیچ فضلی نیست مگر اینکه از جانب تو صادر شده و می شود.

این عالم گرانقدر، اقدامات اجتماعی بسیار خوبی را به ویژه در عراق از خود بر جای گذاشت که از آن جمله می توان به؛ تعیین جایگاه امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف. در مسجد سهله برای نخستین مرتبه، تعمیر مسجد شیخ طوسی که هم اکنون حدود 1000 سال از قدمت آن می گذرد، تاسیس کتابخانه خطی در نجف با عنوان مکتبه بحرالعلوم، بالا آوردن سطح مسجد کوفه از رودهای اطرافش، مشخص کردن قبر مختار، حضرت صالح و هود برای نخستین بار اشاره کرد.

بحرالعلوم، سیدی که امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف) او را به آغوش کشید

این بزرگوار در کوچه پس کوچه های شب های تاریک نجف به دنبال حمایت از محرومان و فقیران بود، تصریح کرد: علامه بحرالعلوم در فضایل اخلاقی آنقدر والا بود که پدری مهربان برای طلاب محسوب می شد و صاحب نفوذ فراوانی میان مردم بود، همچنین همواره طلاب را به خواندن نماز شب ترغیب می کرد به طوری که حتی یک بار، کلاس درس خویش را به خاطر ترک نماز شب از سوی طلاب تعطیل کرد و خطاب به آنها گفت چرا من شب ها ناله ها و گریه های شما را هنگام نماز شب نمی شنوم! از جمله اموری که از زندگی این سید بزرگوار نقل می شود ملاقات های علامه بحرالعلوم با امام عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف است که

شیخ عباس قمی آن را در منتهی الآمال آورده و در فواید الرضویه نیز به آن اشاره شده است، وقتی علامه بحرالعلوم در جلسات درس آیت الله وحید بهبهانی شرکت می کرد، میرزای قمی نویسنده کتاب «قوانین الاصول» می گوید: من با علامه بحرالعلوم با هم در درس استاد وحید بهبهانی شرکت می کردیم و در مباحثاتی که من با ایشان داشتم اغلب من تقریر کرده و درس را توضیح می دادم تا اینکه من به ایران آمدم و سید بحرالعلوم در نجف ماند. میرزای قمی سپس ادامه داد: بعدها وقتی شهرت علمی سیدبحرالعلوم به من رسید تعجب می کردم که این نباید تا این حد از حیث علمی قوی شده باشد تا اینکه من برای زیارت عتبات عالیات وارد نجف اشرف شده و سید را ملاقات کردم، با اینکه میرزای قمی، خود از بزرگان به شمار می رفت، می گوید: من دیدم سید بحرالعلوم همانند دریای مواج و عمیقی از دانش هاست سپس از او پرسیدم: ما در یک درجه ای از علم بودیم لذا شما در این حد نبودی و چطور شد که به این معارف دست یافتی؟ سید رو به من کرد و گفت:

میرزا این از اسرار است اما من آن را به تو می گویم به شرطی که تا زنده هستم به کسی نگویی! علامه بحرالعلوم ادامه داد: چگونه این طور نباشم در حالی که آقایم حجت بن الحسن (علیهماالسلام) شبی مرا در مسجد کوفه به سینه مبارک خود چسباند!

ارتفاع مسجد کوفه آنقدر کوتاه بود که آب فرات وقتی بالا می آمد دیگر قسمت هایی از مسجد کوفه قابل استفاده نبود و علامه بحرالعلوم چندین متر در آنجا خاکریزی کرد، از این رو کسانی که با مسجد کوفه آشنایی دارند آن قسمتی که به کشتی نوح منسوب است علامه بحرالعلوم یک چاهی در آنجا قرارداد تا آیندگان بدانند چه مقدار از مسجد کوفه بالا آمده است لذا کل مسجد کوفه به دستور سیدبحرالعلوم خاک ریزی شد.

سید بحرالعلوم در اواخر عمر با برکت خویش بیمار شد و در مدتی که توان تدریس نداشت در خانه می ماند و به مطالعه و تألیف کتاب مشغول بود تا اینکه در سال 1212 هجری قمری بنابر نقل برخی از افراد در 24 ذی الحجه و به قول دیگری در 24 رجب از دنیا رفت. پیکر پاک این عالم وارسته به صورت باشکوهی تشییع

شد و در کنار مرقد شیخ طوسی و پشت حرم امیرالمؤمنین () به خاک سپرده شد.

بلی حضرت بقیّه اللّه الاعظم روحی و أرواح العالمین لتراب مفدمه الفداء. سید بحرالعلوم را به سینه می چسباند و اورا به مقامات و درجات علمی و عملی، بالا می برد و انگشت نما می کند امام به کربلاء که می رسد، سر به قبر شش گوشه سالار شهیدان ابا عبداللّه الحسین 7 می گذارد و به مصائب بی شمارش اشک می ریزد و عرض می کند یاجداه اگرچه زمان مرا به تأخیر انداخت و در کر بلاء حاضر نشدم اما لأندبنّک فی کل حال یاجداه درهرحال برای تو و مصائب وارده ات ندبه و ناله می کنم و اشک می ریزم اگر اشکم تمام شود برایت خون می گریم.

یکی از علماء به این مطلب ایراد می کرد که حجت الهی مقامش بالاتر از آنست که این جمله را بگوید، شبی حضرت را در خواب دید و عرض کرد مولا همچون مطلبی را از شما نقل کرده اند آیا صحت دارد؟! فرمود: بلی من گفته ام گفت: حال یقین کردم ولی پرسید به کدام مصیبت کربلا این قدر گریه می کنی؟ دید حضرت با چشمان اشک آلود سه مرتبه فرمود: بعمّتی زینب بعمتی زینب به عمه ام زینب آن قدر می گریم اگر اشکم به پایان برسد برایش خون می ریزم.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

سه شنبه، 01 اردیبهشت 1394

مذهبی زندگینامه بزرگان دینی زندگانی شیخ مرتضی انصاری

زندگانی شیخ مرتضی انصاری

اشاره

شیخ انصاری) و نیز شیخ مرتضی انصاری () زاده 1214 دزفول و درگذشته 1281 نجف (با نام کامل شیخ مرتضی بن محمّد امین انصاری دزفولی از علمای شیعه قرن 13 قمری است.

ولادت

او در 18 ذیحجه سال 1314، در روز غدیر، در دزفول به دنیا آمد. والدینش به مناسبت روز تولد، او را مرتضی نامیدند. از دوران کودکی قرآن و معارف اسلامی را فراگرفت. پس از خواندن قرآن و ادبیات عرب به خواندن فقه و اصول پرداخت و در این دو رشته، در جوانی به درجه اجتهاد رسید.

نسب شیخ انصاری و والدین ایشان

نسب شیخ مرتضی انصاری به جابر بن عبدالله انصاری، از صحابه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، پیامبر اسلام می رسد. شیخ مرتضی فرزند محمد امیر بن شمس الدین بن احمد بن نورالدین بن محمد صادق شوشتری است. پدرش شیخ محمد امین) متوفی 1248 (از مبلغین اسلام و مادرش) متوفی 1279 (دختر یکی از علمای عصر خود بوده اند. مادر مرتضی انصاری قبل از تولد وی، شبی امام جعفر صادق (علیه السلام) را در عالم رویا می بیند که قرآنی طلاکاری شده به او داد. معبرین خوابش را و عطای قرآن را به فرزندی صالح و بلندمرتبه تعبیر کردند.

شیخ محمد امین سه پسر داشته که به ترتیب سن: مرتضی و منصور و محمد صادق نام داشته اند و هر کدام از برادر بزرگتر خود، ده سال کوچکتر بوده اند.

مادر شیخ انصاری بانویی درس خوانده و مؤمنه و متعبده و از خاندان انصاریهای دزفول بوده است، گویند سعی داشته که هنگام شیر دادن به فرزندان بزرگ خود مرتضی با وضو باشد.

کودکی

مرتضی از کودکی چنان شوق تحصیل داشته و با کوشش بسیار به درس و مطالعه مشغول بوده که کمتر به بازیهای بچگانه می پرادخته است، چنانکه در دهسالگی کوچه های نزدیک به خانه خود را نمی شناخته، گویند روزی پدرش خواست او را به جایی بفرستد که تا خانه آنها راه چندانی نبود، به پدرش گفت: کوچه ای را که نام می بری نمی دانم کجاست!

در حالی که در همان زمان روزی جمعی از طلاب مشایخ انصار که به سن از او

بسیار بزرگتر بودند، در اطاق شیخون درباره معنای کلمه اسنی بحث می کنند، مرتضای دهساله به آنها می گوید: اسنی یعنی روشنتر و توجه آنها را به شعر نصاب الصیبان: ضیاء نور و سنی روشنی افق چه کران... جلب کرد و به مباحثه و قیل و قال آنها خاتمه داد.

شیخ مرتضی به روزگار نوجوانی طلبه ای پرکار و خوشفکر و خداترس بود، غالبا "تا نیمه شب به مطالعه و نوشتن درسهای خود مشغول بود، اول شب شام نمی خورد تا خوابش نیاید و پس از رسیدگی به دروس خود شام می خورد.

مرتضی ادبیات عرب و مقدمات را نزد پدرش و دانشوران دزفول گذراند و فقه و اصول و دوره سطح را نزد شیخ حسین انصاری) عموزاده اش (آموخت. او در سال 1232 به همراه پدرش به عتبات) کربلا و نجف (برای تکمیل دروس سفر کرد. شیخ مرتضی چهار سال از درس سید مجاهد و شریف العلماء استفاده کرد. در سال چهارم، شیخ به زادگاهش دزفول بازگشت، اما پس از یک سال در سال 1237 بار دیگر به عتبات بازگشت.

سفر به عتبات

شیخ محمد امین به سال 1232 ه ق. برای زیارت کربلا و نجف اشرف به عراق رفت و فرزند هیجده ساله اش را با خود برد تا در آنجا که از مراکز بزرگ علمی شیعه بود، دوره عالی فقه و اصول راببیند و تحصیلات خود را کامل کند.

شیخ محمد امین در کربلا به خدمت سید محمد مجاهد که از فقهای بزرگ شیعه در آن زمان بود و ریاست حوزه کربلا را داشت، رسید و به ایشان عرضه داشت:

فرزندم را برای استفاده از محضر مبارک آورده و به شیخ مرتضی که در آخر مجلس نشسته بود، اشاره کرد.

سید نگاهی خاص به شیخ مرتضی کرد ! زیرا کمتر کسی با این سن و سال کم می توانست از محضر درس استاد و فقیهی بزرگ چون او استفاده کند، برای آزمایش

معلومات فقهی طلبه جوان مسأله پیش آورد و گفت: شنیده ام برادرم شیخ حسین در دزفول نماز جمعه می خواند در حالی که بسیاری از فقهای شیعه اقامه نماز جمعه را در زمان غیبت ولی عصر) عج (جائز نمی دانند!

در این موقع شیخ مرتضی دلایلی در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت بیاورد که سید مجاهد از تقریر دلایل و بیان مطلب او شگفت زده شد و به شیخ محمد امین رو کرد و گفت: این جوان نبوغ ذاتی دارد، او را به صاحب این قبه اشاره به بارگاه امام حسین علیه السلام کرد بسپارید.

شیخ مرتضی چهار سال از محضر دو فقیه بزرگ یعنی سید مجاهد و شریف العلما استفاده کرد،. بعد از آن برای ملاقات با پدر به دزفول مراجعت کرد.

شیخ انصاری چون شوق تحصیل علم در نهادش غلیان می کرد و مقام علمی فقهای کربلا و نجف را درک نموده بود، بیش از یکسال نتوانست در دزفول بماند و سال 1237 ق. برای بار دوم به عتبات رفت و یکسال از مجلس درس شیخ موسی فرزند جعفر کاشف الغطا مستفیض گردید و پس از دو سال به دزفول بازگشت.

ظاهرا" توقف کوتاه شیخ انصاری در سفر دوم، سببش آن بوده که خودش را از درس و بحث علما بی نیاز دانسته و محاصره کربلا توسط داود پاشا حاکم دولت عثمانی دربغداد، که به سال 1239 ق. بوده او را نگران ساخته است.

در این زمان که شیخ انصاری 25 سال داشت با دختر شیخ حسین استاد نخستین خود ازدواج کرد.

در محضر فقهای ایران

شیخ در سال 1241 ق. عازم مسافرت به شهرهای معروف ایران که حوزه علمیه داشتند گردید و به خویشاوندان خود گفت که از فقهای مشهور عراق کربلا و نجف استفاده لازم را برده ام اکنون می خواهم به شهرهای بزرگ ایران بروم و از محضر علمای آنجا مستفیض شوم.

رأی و فکر شیخ نشان می دهد که وی بسیار علم دوست و محقق و متواضع بوده است، زیرا با آنکه استادانی فقیه و مشهور به او گفته بودند که مجتهدی هستید و

احتیاج به استاد ندارید؛ به گفته آنان قناعت نمی کند و تصمیم می گیرد، از علمای معروف ایران نیز دیدن کند.

شیخ به برادرش شیخ منصور می گوید: آیا کفایت می کند که چند فقیه عالم ما را مجتهد بدانند و ما بگفته آنان مغرور شویم؟

آیا بهتر نیست علم خود را به رجال و بزرگان این فن در ایران عرضه بداریم و در صورت لزوم از آنها استفاده کنیم؟

مادر شیخ با مسافرت او مخالفت می کند و می گوید طاقت دوری تو را ندارم! شیخ انصاری با اینکه مادرش را فوق العاده احترام می کرد، در رفتن به مسافرت، اصرار بسیار می کند، لذا بنابر استخاره با قرآن گذاشتند، آیه هفتم سوره قصص آمد:

وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِی الْيَمِّ وَ لا تَخافِی وَ لا تَحْزَنِی إِنّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

» به مادر موسی وحی کردیم که به فرزندت شیر بده، و اگر بر او می ترسی که از دشمنان در امان نباشد او را در سبدی بگذار و بر آب بینداز و از آینده اش نگران مباش و غم مخور که او را به تو بازگردانیم و او را به مقام پیامبری می رسانیم «.

مادر شیخ که زنی باسواد و با معرفت بود، با دیدن آیه به مسافرت شیخ راضی شد.

شیخ مرتضی به سفر علمی رفت و برادرش شیخ منصور را که جوانی ساله بود، با خود برد؛ از دزفول به بروجرد و بعد از آن به کاشان رفتند تا از محضر ملا احمد نراقی که در فقه و اصول و شعر و ادبیات فارسی استادی کامل بود استفاده کند.

بدون شک ملا احمد پس از شرکت در جهاد قفقاز و ملاقات با فقهایی که از عراق و شهرهای دیگر ایران به جبهه آمده بودند، درمیان علمای شیعه شهرت پیدا کرده و شیخ نیز از شهرت و علم وی اطلاع داشته که مستقیما "از بروجرد راهی کاشان شده است.

شیخ مرتضی در خدمت ملا احمد نراقی سه سال به تدریس و مباحثه و تألیف

ص:144

مشغول گردید و از شاگردان مبرز و درجه اول آن فقیه ادیب در حوزه علمیه کاشان گردید. ملا احمد فوق العاده به شیخ احترام می گذاشت.

از احترامات ملا احمد نسبت به شیخ همین بس که به طلاب خود بود:

من پیر و عاجزم بروید از شیخ مرتضی استفاده کنید.

پیداست که شیخ با آنکه جوان بوده و سی سال بیشتر نداشته، به اندازه ای در فقه و اصول مسلط بوده که یک شخصیت علمی همچون ملا احمد او را جانشین خود در تدریس این دو علم مهم دانسته است.

جناب نراقی اجازه روایت مفصلی که تصدیق اجتهاد نیز هست به شیخ داد.

سپس شیخ انصاری از کاشان به تهران رفت و از آنجا به مشهد مشرف گردید و قریب شش ماه به زیارت ثامن الائمه علیه السلام و استفاده معنوی از حضور در بارگاه قدسی آن حضرت مشغول بود.

ایشان از مشهد به تهران و از آنجا به اصفهان آمد.

روزی برای شناختن علمای مشهور آن دیار به مجلس درس حجه الاسلام) سید (شفتی که ریاست حوزه علمی اصفهان را داشت، رفت و در آخر مجلس نشست.

سید آن روز اشکالی علمی را که چند روز پیش مطرح ساخته بود، برای بار دوم بیان کرد، و منتظر جوابی از طرف فضلای پای منبر شد.

شیخ انصاری جواب اشکال حجه الاسلام شفتی را به یکی از طلاب نزدیک خود گفت و خود از جلسه درس بیرون رفت، آن طلبه که جواب شیخ را شنیده و یاد گرفته بود، موقع را مغتنم شمرد و جواب را بیان کرد.

سید به وی گفت:

این پاسخ از تو نیست، یا ولی عصر حجه بن الحسن علیه السلام به تو تلقین کرده و یا شیخ مرتضی به تو یاد داده است!

طلبه گفت: شخص عالمی که او را نمی شناختم، جواب اشکال را به من گفت و از مجلس بیرون رفت.

حجه الاسلام شفتی دانست که شیخ انصاری به اصفهان آمده است و چند نفر را برای پیدان کردن محل سکونت شیخ روانه کرد.

ص:145

بعد از یک ماه و علی رغم اصرار سید، شیخ اقامت در اصفهان را نپذیرفت و از آنجا به دزفول مراجعت کرد.

مسافرت علمی شیخ انصاری که نزدیک به پنج سال طول کشید، برای او استفاده شایانی از نظر شهرت و استفاضه از محضر فقیه ادیب شاعری همچون ملا احمد نراقی داشت و او را از هر جهت پخته و ورزیده ساخت.

شیخ در شهر خودش مورد توجه علما و طلاب قرار گرفت و مجلس درسی تشکیل داد و از سال 1245 تا 1248 ق. در دزفول بماند. پدرش به سال ق. به بیماری، وبا که در آن موقع به صورت همه گیر در ایران شیوع داشت، وفات کرد، یکسال پس از فوت پدرش به عتبات برای سکونت رفت و تا آخر عمر در نجف اقامت نمود.

مهاجرت به عتبات و مرجعیت

رفتن شیخ از دزفول که مسلما "به حالت قهر و نارضایتی بوده است، دو علت مهم و اساسی داشته است:

اول: علاقه و توجه شیخ به مراکز و حوزه های بزرگ علمی نجف و کربلا

دوم: ناخشنودی شیخ از نفوذ ملاکان و خوانین و وضع اخلاقی تربیتی آنها

شیخ بسال 1249 ق. به قصد توطن در عتبات به کربلا رفت و زمانی وارد آن شهر مقدس گردید که چند سال از فوت شریف العلما متوفای 1245 ق. گذشته بود و فقیه برجسته ای در آن شهر نبود، و تدریش حوزه علمیه نجف را دو نفر از فقهای بزرگ و مشهور به نامهای شیخ علی فرزند شیخ جعفر کاشف الغطا و شیخ محمد حسن صاحب جواهر به عهده داشتند.

شیخ انصاری در کربلا سکونت گزید و برای استفاده از شیخ علی کاشف الغطا، بیشتر اوقات از کربلا به نجف می رفت و در مجلس آن فقیه شرکت می کرد و با اینکه استادش صریحا" می گفت که شیخ مرتضی به استاد نیاز ندارد و خودش مجتهد مطلق و صاحب فتواست، اما شیخ انصاری به احترام خاندان بزرگ و مشهور کاشف الغطا، تا سال مرگ شیخ علی یعنی 1254 ق. در مجلس درس وی حاضر می

شد.

شیخ انصاری پس از وفات کاشف الغطا، مجلس درسی در کربلا تشکیل داد.

از سال 1262 مرجعیت عامه به آیت الله شیخ محمدحسن صاحب جواهر منتقل شد. در سال 1266 او در لحظات آخر حیاتش در جمع بزرگان شیعه خطاب به شیخ انصاری گفت:

» هذا مرجعکم من بعدی: این مرجع شما بعد از من است «و پس از درگذشتش، شیخ مرتضی مرجعیت عام شیعه را یافت.

شیخ انصاری پس از شیخ علی کاشف الغطا، برادرش شیخ حسن کاشف الغطا و همچنین شیخ محمدحسن شیخ صاحب جواهر ریاست و اداره حوزه علمیه نجف را از سال 1266 تا 1281 به مدت 15 سال به عهده داشت و شیعیان جهان از وی تقلید می کردند.

مرحوم شیخ منصور می فرمود:

شیخ انصاری از دزفول به قصد سکونت در عتبات به کربلا رفته و پیش از حمله نجیب پاشا به کربلا، از آن شهر به نجف هجرت کرده است.

ملا نصرالله تراب - از شاگردان شیخ - در لمعات البیان می نویسد:

شیخ روزگاری طولانی قریب شش سال در نحف اشرف، در خدمت شیخ علی کاشف الغطا نیز گذرانید تا یگانه روزگار شد و مرجع اهل زمانه گشت.

تشرف به مکه

زمانی که شیخ در نجف بتدریس و تألیف اشتغال داشت و هنوز به زعامت نرسیده بود شخصی به نام میرزا زکی که همزمان با اقامت شیخ در دزفول، با شیخ آشنا گشته و به ایشان ارادت پیدا کرده بود، به خدمت شیخ رسید و گفت مایلم که در خدمتتان با هم برای انجام فریضه حج به مکه مشرف شویم، شیخ پیشنهاد او را نپذیرفت.

میرزا زکی اصرار کرد و گفت من مخارج سفر شما را می پردازم و هزینه خانه و خانواده جنابعالی را می دهم، وی می خواست با این بخشش شیخ را به زیارت

ص:147

خانه خدا مجبور کند و حج تمتع را بر وی واجب گرداند.

شیخ بر پول میرزا زکی ایراد گرفت، وی شیخ را مطمئن ساخت که آنها را از راه حلال بدست آورده است؛ شیخ به او گفت احتیاطا "هزینه سفر را که مبلغ دوازده هزار بود، تزکیه و تصفیه نماید، یعنی مال امام علیه السلام و خمس و رد مظالم، پول را به فقها و سادات فقیر و مستمندان نجف بپردازد؛ میرزا زکی با علاقه و ایمانی که به شیخ داشت، امر او را اطاعت کرد.

بعد از انجام این کار، شیخ پیشنهاد میرزا زکی را قبول کرد و با وی و یکی از شاگردان فاضل و ادیب خود به نام ملا نصرالله تراب دزفولی و یکی از خویشان فاضلش، شیخ محمد کاظم انصاری که چند بار به مکه مشرف شده بود و راه و چاه را بخوبی می شناخت به مکه مکرمه برای انجام فریضه حج مشرف شدند.

شیخ انصاری در مکه مورد احترام و تکریم شریف مکه قرار گرفت و شیخ نیز متقابلا" مجلس ضیافت آبرومندی که جمعی از ارادتمندان شیخ در آن شرکت داشتند برای شریف مکه ترتیب داد.

ملا نصرالله تراب در لمعات البیان نوشته است:

در سفر مکه که خدمت شیخ استاد بودم، یکروز از چادری که برای شیخ افراشته بودند، صدایی شنیدم، با خود گفتم شاید یکی از اعراب صحراگرد می خواهد دستبردی به اثاثیه بزند، وارد چادر شدم.

شیخ را دیدم در گوشه ای از چادر نشسته بخوردن چیزی مشغول است، خوب که دقت کردم، دیدم در کیسه ای مقداری قاووت مخلوطی است از آرد نخود و قهوه و قند کوبیده در پیش دارد و از آنها می خورد، عرض کردم میرزا زکی میزبان ماست و با آشپزها و نوکرهایش غذاهای خوب تهیه می کند چرا با این نوع خوراکی قناعت می کنید؟!

شیخ فرمود: دوست ندارم با غذاهای چرب و لذیذ معده خود را پر کنم، هر چند پولهای میرزا زکی تصفیه شده است، اما پول مشتبه اثر وضعی خود را خواهد داشت که من از آن پرهیز می کنم و روز قیامت طاقت حساب مال حلال را هم ندارم.

اداره حوزه علمیه نجف در سال 1262 ق. به شیخ محمد حسن معروف به صاحب جواهر رسید وی از فقهای بزرگ شیعه و مؤلف کتاب معروف جواهر در فقه است، این کتاب بسیار مفصل، مرجع فقها در فروع مسائل فقهیه است.

شیخ محمد حسن در روزهای آخر عمرش به تشکیل مجلسی امر نمود و سفارش کرد که فقهای مشهور نجف در آن حاضر شوند، چون جلسه فراهم آمد، صاحب جواهر، شیخ انصاری را در آن مجلس نیافت.

فرمود تا شیخ را نیز در آن مجلس حاضر کنند، شیخ را در حرم امیرالمؤنین علیه السلام یافتند در حالی که برای سلامت صاحب جواهر دعا می کرد؛ او را به آن مجلس آوردند، صاحب جواهر شیخ را نزد خود طلبید و دست او را روی قلب خود نهاد و گفت:

اکنون بر من گوارا شد.

سپس روی به فقهای حاضر در مجلس نمود و گفت: مرجع و رئیس علمی شما پس از من ایشان هستند؛

آنگاه شیخ انصاری را مخاطب قرار داد و گفت:

ای شیخ در مسائل فقهی احتیاطهای خود را کمتر کن، که اسلام شریعتی است که احکام آن بر سهولت و سادگی نهاده شده است.

معروف بود که شیخ انصاری در فتواهایش احتیاط بسیار می کند.

صاحب جواهر ماه شعبان 1266 ق. وفات و زعامت شیعه به شیخ انصاری رسید. محققا "کثرت علم و شهرت و تقوای شیخ نزد صاحب جواهر مسلم بود که ریاست حوزه علمیه نجف را به او تفویض نموده است والا رسم نیست که مجتهد مرجعی برای خود جانشین تعیین کند.

پس از وفات صاحب جواهر، شیخ انصاری بوسیله نامه ای جریان را به دوست و همدرس قدیمی خود، سعید العلماء مازندرانی بنوشت و چنین

یادآور شد: زمانی که هر دو در کربلا از محضر درس مرحوم شریف العلماء استفاده می کردیم، شما از

ص:149

حیث درس و معلومات بر من مقدم بودی، حال شایسته است، به نجف آمده ریاست حوزه را عهده دار شوید.

سعید العلماء در جواب شیخ نوشت: چون مدتی است به امور درسی اشتغال ندارم ولی شما تاکنون به تدریس و مباحثه مشغولید؛ لذا برای احراز این مقام سزاوارترید.

شیخ انصاری تا رسیدن جواب سعید العلماء، ریاست حوزه را به عهده نگرفت و پس از دریافت جواب سعید العلماء به منبر رفت و برای عده کثیری از فقها و طلاب و فضلا حتی مردمان عادی که پای منبر او گرد آمده بودند، در اثبات تقلید اعلم، دلایلی علمی بیان داشت که همه دلیلها، اعلمیت وی را نزد فقها و فضلا و شنوندگان ثابت گردانید و تقریر دلایل شیخ چنان متقن و قوی بود که مخالفین وی نیز به زعامت او اذعان کردند.

شیخ پس از ایراد سخنرانی از منبر به زیر آمد و به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شد و از حضرت خواست تا او را لغزشهای مختلف در این امر خطیر ریاست عامه شیعیان مصون دارد و در مشکلات زعامت وی را یاری فرماید.

شیخ انصاری از سال 1266 ق. تا هنگام وفات 17 جمادی الثانی سال 1281 ق.

ریاست علمیه فقهای شیعه را داشت و مورد تکریم و احترام فوق العاده فقها و دانشمندان و رؤسای کشورهای اسلامی قرار گرفت و نخستین فقیهی بود که یگانه مرجع شیعیان جهان گردید.

اساتید

شیخ از محضر اساتید متعددی بهره جسته است که نام چند تن از آنان چنین است:

عموش، شیخ حسین انصاری دزفولی) شاگرد صاحب ریاض، تا سن 17 سالگی (.

سید محمد مجاهد) از شاگردان آیت الله وحید بهبهانی (او در سنین 18 سالگی، دو سال تمام از محضر او بهره جسته است.

شریف العلما مازندرانی.

ملا احمد نراقی) صاحب» مستند الشیعه («، به مدت 4 سال تمام در کاشان.

شیخ موسی کاشف الغطا به مدت یک سال.

شیخ علی کاشف الغطا، به مدت 5 سال.

شیخ محمدحسن صاحب جواهر) مدت بسیار اندک (.

شاگردان

نزد او شاگردان زیادی که شمار آنها را از 500 نفر تا 3000 نفر در کتب رجالی و تاریخی ثبت کرده اند، تربیت یافتند. در میان آنان شخصیتهای نامی برجسته ای قرار داشتند که از آن جمله اند:

میرزا محمدحسن شیرازی، صاحب فتوای تحریم تنباکو.

شیخ جعفر شوشتری.

میرزا حبیب الله رشتی، صاحب بدائع الافکار، و رساله اجاره و غصب.

سید حسین کوه کمره ای تبریزی، صاحب آثار و نثر فراوان و استاد حوزه نجف.

شیخ محمدحسن مامقانی، صاحب کتاب ذرایع الاحکام فی شرح شرائع الاسلام و کتب دیگر.

شیخ محمدکاظم خراسانی، صاحب کفایه الاصول.

ملا حسینقلی همدانی، شاگرد شیخ و صاحب منظومه حاج ملا هادی سبزواری.

میرزا حسین خلیلی تهرانی، مجتهد و صاحب فتوای مشروطیت.

شربیانی، مجتهد معروف آذربایجانی.

سید جمال الدین اسدآبادی، بنیان گذار وحدت مسلمین و مبارزه علیه استعمار خارجی.

سید ابوالقاسم خوانساری.

سید محمدابراهیم بهبهانی.

آخوند ملا قربان علی زنجانی.

ص:151

علامه شیخ مرتضی ریزی.

میرزا محمد آشتیانی.

میرزا ابوطالب زنجانی.

حاج آقا رضا همدانی صاحب کتاب مصباح الفقیه متولد همدان 1250 هجری درگذشته در سامراء 1322 هجری

آثار

کتاب رسائل) در علم اصول فقه (معروف به فرائد الاصول

کتاب المکاسب) در خصوص مسائل کسب و تجارت (

کتاب الصلاه) در مورد مسائل نماز (

کتاب الطهاره

رساله ای در تقیه

رساله ای در رضاع و نشر حرمت آن

رساله ای در قضا میت

رساله ای در مواسعه و مضایقه

رساله ای در عدالت

رساله ای در مصاهره

رساله ای در ملک اقرار

رساله ای در تبیین قاعده لاضرر و لاضرار

رساله ای در خمس

رساله ای در زکات

رساله ای در خلل صلوه

رساله ای در ارث

رساله ای در تیمم

رساله ای در قاعده تسامح

ص:152

رساله ای در باب حجیت اخبار

رساله ای در قرعه

رساله ای در متعه

رساله ای در تقلید

رساله ای در قطع و جزم

رساله ای در ظن

رساله ای در اصاله البرائه

رساله ای در مناسک حج

حاشیه ای بر مبحث استصحاب

حاشیه ای بر نجاه العباد) رساله عملیه (

کتابی در علم رجال) از وجیزه علامه مجلسی بزرگتر است (

تالیفی در اصول الفقه

حواشی بر عوائد نراقی

حاشیه ای بر بغیه الطالب

اثبات التسامح فی ادله السنن

التعادل و التراجیح

رساله ای در تقیه

رساله ای در التیمم الاستدلالی

رساله ای در خمس

تازه های مذهبی

شیخ مرتضی انصاری و ولایت فقیه

شیخ مرتضی انصاری از نخستین فقیهانی ست که به بحث در مورد ولایت فقیه می پردازد. او این بحث را در کتاب مکاسب خود مطرح کرده و منصب فقیه جامع الشرایط را در سه منصب افتا، قضا و سیاست شرح می دهد. او ولایت فقیه در افتا و قضاوت را می پذیرد ولی در گسترش آن به حوزه امور سیاسی تردید جدی

ص:153

دارد. او معتقد است «استقلال فقیه در تصرف اموال و انفس، جز آن چه از اخبار وارده در شأن علما تخیل می شود، به عموم ثابت نشده است.» و «اقامه دلیل بر وجوب اطاعت فقیه همانند امام جز آن چه با دلیل خاص خارج می شود، خار در خرمن کوبیدن است»

در واقع ولایت محدود فقیه مدتهاست که در فقه شیعه پذیرفته شده و به آن عمل می شود. [نیازمند منبع] از هنگام خلق مقام مرجعیت در سده چهارم قمری. [نیازمند منبع] بر مبنای این نظریه مجتهدین حق قضاوت، صدور فتوی و اخذ وجوهات شرعی را دارند. [نیازمند منبع]

به طور کلی فقه سیاسی شیعه در دوران معاصر در دو بنیاد متفاوت توسعه یافته است، نخست اندیشه گران مخالف ولایت سیاسی فقیهان که مرتضی انصاری مهمترین نماینده آنان است و رهبران مذهبی مشروطه به ویژه محمدحسین نائینی نیز با رویکردی سلبی به دولت و تأیید شرعی مشروطه آشکارا از آن حمایت می کنند و دوم اندیشه های مبتنی بر ولایت سیاسی فقیه که کاشف الغطاء و به ویژه صاحب جواهر و احمد نراقی شاخص ترین چهره های آن هستند. روح الله خمینی و پیروان آن او نیز هر چند همچون دسته؟ دوم ولایت سیاسی فقیهان را می پذیرند اما ساختار کاملاً متفاوتی ر ا برای آن پیشنهاد می دهند که موجب می شود ولایت فقیه نظام جمهوری اسلامی تفاوت آشکاری با ولایت سیاسی فقهایی چون صاحب جواهر و نراقی داشته باشد.

ولایت در روایات

یکی از معانی ولایت، سرپرستی و اداره جامعه است، غیر از قرآن، در روایاتی که از معصومان به ما رسیده واژه «ولایت» در همین معنا بسیار به کار رفته است، در این جا برای

نمونه چند روایت را نقل می کنیم: 1 - حضرت امیرمومنان (علیه السلام) در عبارت های مختلفی از نهج البلاغه، واژه ولایت را به همین معنای سرپرستی به کار برده است؛

مثلا: الف - در خطبه دوم نهج البلاغه بعد از این که درباره اهل بیت می فرماید: «هم

موضع سره و لجاء امره و عیبه علمه و موئل حکمه و کهوف کتبه و جبال دینه بهم اقام انحنا ظهره و اذهب ارتعاد فرائصه» آن گاه می فرماید: به وسیله آل پیامبر - که اساس دین هستند - بسیاری از مسائل حل می شود. «و لهم خصائص حق الولایه و فیهم الوصیه و الوراثه»، اختصاصات ولایت مال این هاست.

حضرت امیرالمومنین (علیه السلام)، اهل بیت (علیه السلام) را به عنوان این که دارای خصائص ولایت هستند، یاد می کند، نه ولایت تکوینی، چون ولایت تکوینی یک مقام عینی است که نه در غدیر نصب شده است نه در سقیفه غصب. و اساساً قابل نصب و غصب نیست، آن فیض خاص الهی است که نمی توان از کسی گرفت؛ مثلا مقام «سلونی قبل ان تفقدونی فلانا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض» [35] که در سقیفه غصب نشد.

در خطبه هایی که امیرالمومنین (علیه السلام) خود را به عنوان والی و ولی معرفی می کند، این تعبیرات فراوان است که من حق ولایت بر عهده شما دارم و شما مولی علیه من هستید، این سخن بدین معنا نیست که من قیم شما هستم، و شما محجورید. بلکه به معنای سرپرستی و حکومت و اداره شئون مردم است.

ب - در خطبه 216، که در صفین ایراد کردند، فرمود: «اما بعد فقد جعل الله سبحانه لی علیکم حقا بولایه امرکم». در همان خطبه در بندهای شش و هفت آمده ت: «و اعظم ما افترض سبحانه من تلک الحقوق حق الوالی علی الرعیه لا تصح الرعیه الا بصلاح الولاه و لا تصلح الولاه الا باستقامه الرعیه». این جا سخن از ولی و ولایت والی ها است که 63 ناظر به سرپرستی جامعه می باشد.

ج - در نامه 42 نهج البلاغه می خوانیم که: وقتی حضرت علی (علیه السلام) می خواست به طرف دشمنان حرکت کند نامه ای به «عمر بن ابی سلمه مخذومی، والی بحرین نوشت و او را به مرکز طلبید و دیگری را به جایش فرستاد، وقتی که آمد به او فرمود:

این که تو را از بحرین آوردم و دیگری را به جایت فرستادم برای این نیست که تو در آن جا بد کار کردی بلکه اکنون من در سفر مهمی هستم که تو می توانی در کارهای نظامی مرا کمک کنی. مادامی که والی بحرین بودی حق ولایت را خوب ادا کردی و

ص:155

کاملا هم آن قسمت را اداره کردی:«فاقبل غیر ظنین و لا ملوم و لا متهم و لا مأثوم فلقد اردت المسیر الی ظلمه اهل الشام و احببت ان تشهد معی فانک ممن استظهر به علی جهاد العدو و اقامه عمود الدین ان شاء الله».

در عهدنامه مالک اشتر، مکررا واژه ولایت را در معنای سرپرستی به کار برده است:

ج - 1:«فانک فوقهم و والی الامر علیک فوقک والله فوق من ولاک». تو که به آن جا

گسیل شدی و والی مردم هستی، باید مواظب آن ها باشی و کسی که والی توست و تو را به این

سمت منصوب کرده است، ناظر به کارهای توست و خداوند هم ناظر به کارهای همه ماست.

ج - 2:«فان فی الناس عیوبا، الوالی احق من سترها فلا تکشفن عما غاب عنک

منها» مردم اگر نقطه ضعف هایی دارند، شایسته ترین افرادی که باید آن ها راباپوشانند و علنی نکنند، والی ها هستند.

ج - 3:«ولا تصح نصیحتهم الا بحیطتهم علی ولاه الامور و قله استثقال دولهم».

پس اگر کسی بگوید ولایت، فقط به معنای قیم محجور بودن است، درست نیست، چون در قرآن و روایات، ولایت در معنای خلافت و اداره امور جامعه هم به کار رفته است.

3 - از وجود مبارک امام باقر (علیه السلام) است که:«بنی الاسلام علی خمس: الصلاه و الزکاه و الحج و الصوم و الولایه» [36] این ولایت سه مسئله دارد، دو تای آن فقهی است که در ردیف حج و صوم قرار می گیرد، و آخری کلامی است که در ردیف اینها نیست. اگر ولایت را وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از طرف ذات اقدس اله برای امیرالمومنین (علیه السلام) مقرر کرد و او را نصب نمود، چون خدا فرمود که بگو «من کنت مولاه» مسئله ای کلامی است، حال که پیغمبر بر | 64 | اساس «یا

أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْکَ» [37] آن را ابلاغ کرده است، عمل به این حکم واجب است چه بر پیغمبر، چه بر امیرالمومنین، چه بر اصحاب، چه بر افراد دیگر. مگر پیغمبر

می تواند علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه نداند؟ او هم مکلف است و بر او هم واجب

ص:156

است:«آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» [38] 1 که علی بن ابیطالب را به عنوان خلیفه بداند. این مسئله ای فقهی است و در مسئله فقهی تفاوتی بین نبی و غیر نبی و امام و مأموم نیست.

پس دو جهت آن فقهی است: یکی آن که بر خود امیرالمومنین (علیه السلام) هم واجب است که این سمت را قبول کند، و دیگر آن که بر مردم واجب است که علی (علیه السلام) را به عنوان والی بپذیرند، چون موضوع اینگونه مسائل، فعل مکلف است. اما چون ذات اقدس اله به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد که خلافت حضرت علی (علیه السلام) را ابلاغ کن، از آن جهت که موضوعش فعل الله است، کلامی است.

4 - روایت دوم این است که حریز از زراره از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که:

«بنی الاسلام علی خمسه اشیاء: علی الصلاه و الزکاه و الحج و الصوم و الولایه.

قال زراره فقلته: و ای شیء من ذلک افضل؟ قال: الولایه افضل» [39] برخی برای این که از حکومت و سرپرستی آن فاصله بگیرند، می پندارند که ولایت یعنی اعتقاد به امامت ائمه و محبت این خاندان که «ما اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی» اما زراره سوال می کند:

کدام یک از این ها افضل است؟ حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود: ولایت. زیرا «لانها مفتاحهن والوالی هو الدلیل علیهن». یعنی سخن از والی است. والی یعنی چه؟ یعنی حاکم.

پس معلوم می شود ولایت به معنای سرپرستی است؛ آن هم سرپرستی فرزانگان نه دیوانگان. اگر کسی به درستی تحلیل کند خواهد فهمید که والی یک شخصیت حقیقی دارد که مکلف به احکام فقهی است و یک شخصیت حقوقی دارد که منصوب از طرف خداست؛ و آن شخصیت حقیقی زیر مجموعه ولای این شخصیت حقوقی است، در این صورت، هیچ امتیازی برای والی نخواهد بود. کدام کار بود که بر پیغمبر و امام واجب نبود و بر امت واجب است؟ کدام معصیت است که بر امت حرام است و بر آن ها حرام نیست؟ کدام فتواست که بر امت واجب است و بر آن ها واجب نیست؟ کدام قضاست که نقض آن بر امت حرام است و بر آن ها

حرام نیست؟ کدام حکم ولایی است که نقضش بر | 65 | امت حرام است و بر

ص:157

آن ها حرام نیست؟ آن ها همچون یکی از مکلفین اند، غرض آنکه

ولایت در موارد یاد شده یک مطلب تشریعی و به معنای سرپرستی جامعه خردمند انسانی است و در قبال ولایت تشریعی، معصومین: دارای ولایت تکوینی اند مانند آنچه مرحوم کلینی (ره) نقل می کند که: حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) از مکه پیاده به مدینه می رفتند، زیر درخت خرمای خشکی بار انداز کردند، کسی که در خدمت آن حضرت بود عرض کرد: اگر شما دعا می کردید و این درخت، میوه می داد و ما استفاده می کردیم، خوب بود. آن حضرت دعا کرد و درخت سبز شد و میوه داد، ساربانی که کنار ایستاده بود، گفت: پسر پیغمبر سحر کرد. حضرت امام حسن، فرمود: سحر نیست بلکه دعای مستجاب پسر پیغمبر است. [40] این کرامت و ظهور ولایت تکوینی در همان وقتی بود

که بر امام حسن (علیه السلام) صلح را تحمیل و حکومت را از او غصب کردند.

نگاهی به زندگینامه آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی

اشاره

عصردنا - سید ابوالحسن حسینی نیک: شکی نیست که در جای جای کشور عزیز و پهناورمان، بزرگان و مشاهیر زیادی وجود دارد و خواهند داشت که منطقه ما از این امر مستثنی نیست. از این رو نگارنده همیشه این سوال را به همرا خود دارد که چرا وقتی دیگران از ما میخواهند که چند تا از مشاهیر استنانتان را نام ببرید همیشه در جواب این سوال با تردید مواجهه میشویم.

آیا به راستی سرزمین ما از فقدان مشاهیر و بزرگان روبروست که همانگونه که در بالا اشاره شد مسلما اینگونه نیست. حال به نظر میرسد که جواب را باید در کم کاری و بی توجهی اهل قلم و متولیان فرهنگی استان دانست یا اگر اقداماتی صورت گرفته بیشتر در رابطه با حاشیه متن بوده نه خود متن.

البته در چند دهه اخیر تعدادی از پژوهشگران از منظر باستان شناسی، جمعیت شناسی و مردم شناسی، مطالعاتی در مورد کهگیلویه و ایلات آن

انجام داده و همچنین برخی از افراد منطقه در مورد تاریخ آن تالیفاتی داشته اند.

ص:158

این اقدامات، اگر چه بدون کاستی نبوده اند، و بعضا دارای ایرادهای اساسی هستند، اما با این حال، چون در مجموع به روشن شدن وقایع کمک می کنند در خور تقدیرند.

بنابراین وقتی تاریخ این منطقه را ورق میزنم در لابلای تاریخ این استان کم نیستند کسانی که وقتی با اسم آنها برخورد میکنیم درسته در جغرافیای دیگری متولد و بزرگ شده ولی اصالت و نسب آن به این دیار بر میگردد که از جمله آن مرحوم آیت سید ابوالحسن اصفهانی که اصالتا از سادات محمودی روستای درب کلات شهرستان دنا نام برد.

به هر حال میتوان گفت اگر کشورهای منطقه بزرگان کشور عزیزمان را به اسم خود مصادره و ثبت میکنند، بزرگان استان کهگیلویه و بویراحمد را هم استان های همسایه به اسم خود مصادره میکنند.

لذا نگارنده در این نوشتار بر خود لازم دید که برای روشنگری به زندگینامه، شرایط سیاسی و اجتماعی و آثار این مرجع تقلید بپردازد. در ضمن لازم به ذکر است چه خوب بود که مسولین استان و همچنین حوزه علمیه استان برای شناخت بیشتر نسبت به این عالم جلیل قدر بزرگداشتی برگزار و یا شهرک و خیابانی را به نام وی نام گذاری میکردند.

شرح حال

1. زندگی

سید ابوالحسن موسوی اصفهانی، فقیه امامی و مرجع تقلید شیعیان جهان، در سال 1284 در روستای مَدیسه از توابع لنجان اصفهان دیده به جهان گشود.

وی از اولاد و احفاد امامزاده محمود طیار) مدفن در روستای درب کلات شهرستان دنا در استان کهگیلویه و بویراحمد (میباشد که نسبش) با 32 واسطه (به موسی بن ابراهیم بن امام موسی کاظم (علیه السلام) می رسانند.

جد ایشان مرحوم سید عبدالحمید و مدفون در قریه سورک - از علمای ازکیا و

ازشاگردان شیخ محمد حسن صاحب جواهر و شیخ موسی کاشف الغطا بوده و علاوه بر تألیف و گردآوری تقریرات فقهی استادش شیخ موسی، شرحی نیز بر» شرایع الاسلام «علامه حلّی به خط سید عبدالحمید نزد آیت الله اصفهانی موجود بوده است. عبدالحمید پس از اتمام تحصیل به اصفهان بازگشت و تا پایان عمربه کار تدریس و امور شرعی اشتغال داشت.

ولی سید محمد پدر اصفهانی که در ایام اقامت پدرش) سید عبدالحمید (در کربلا متولد شد اهل علم نبود و در شهر خوانسار وفات یافت. درمورد طلبگی اصفهانی نقل شده که سید محمد پدر او بواسطه سختیهای فراوانی که در آنزمان متوجه اهل علم بود، ضیق معاش و جدایی از خانواده، با طلبه شدن فرزندش مخالف بوده امّا بعد از پافشاری واصرار وافر سید ابوالحسن بالأخره پدر به این امر رضایت داده.

بدین ترتیب سید ابوالحسن تحصیلات مقدماتی را در قریه مدیسه به انجام رسانید و در آغاز جوانی به حوزه علمیه اصفهان رفت.

در اصفهان، در مدرسه» نیماورد «آن شهر تحصیلات خود را ادامه و با استفاده از محضر استادان آن حوزه به تکمیل دانش در علوم نقلی و عقلی پرداخت، وی پس از گذراندن سطوح فقه و اصول، به محافل درس خارج استادان این حوزه راه یافت.

از میان همه استادانش در حوزه اصفهان، تنها شخصیتی که اصفهانی به نام و نشان از اویاد کرده، آخوند ملا محمد کاشانی است که از مدرسان علوم عقلی و ریاضی بوده است.

از دیگر استادان او در اصفهان سید مهدی نحوی، سید محمد باقر درچه ای، سید هاشم چارسوقی، ابوالمعالی کلباسی و میرزا جهانگیر خان قشقایی را بر شمرده اند.

به حکایت آنچه اصفهانی به خط خویش بر ظهر تقریرات شیخ موسی کاشف الغطا تألیف جد خود نوشته است، وی اصفهان را به قصد نجف در 13 ربیع الاول سال 1308 ق ترک کرد و در 11 جمادی الاول همان سال در حالی که بیست وچهار سال داشت به نجف رسید.

نجف در زمانی که اصفهانی وارد آن شد در قله شکوه و مزیّن به وجود مدرسان بزرگ بود. مشهورترین ایشان میرزا حسن شیرزای) صاحب فتوای تحریم تنباکو (، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، حاج سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، میرزا محمد تقی حائری شیرازی، شیخ فتح الله شریعت اصفهانی بودند که همه مرجع تقلید و از شاگردان شیخ محمد حسن اصفهانی و شیخ مرتضی انصاری و وارث مقامات علمی ایشان به شمار می رفتند.

وجود این مدرسان عالی مقام و محیط روحانی نجف سبب شد که آیت الله اصفهانی عصا و انبان سفر را همانجا بر زمین گذارد و تا پایان عمر از نجف به جایی دیگر منتقل نشود. آنجا در مدرسه» صدر «که از مراکز برجسته حوزه نجف بود ساکن شد و به استفاده از بزرگترین استادان فقه و اصول توفیق یافت. از میان همه این استادان، اصفهانی بیش از همه از درس آخوند خراسانی استفاده کرد.

چه او بیشتر از سه سال و اندی درس میرزاحبیب الله رشتی را درک نکرد و پس از آن، یعنی حدود 17 سال به شیوه ای ممتد و مستمر از درس آخوند خراسانی بهره مند شد چنانکه از نزدیکترین و بهترین شاگردان و اصحاب این استاد بشمار می رفت. وی همزمان با حضور در درس خارج آخوند خراسانی، خود به تدریس رسائل و کفایه اشتغال داشت. بعد از این دیگر نیازی به درس نداشت و خود به تدریس فقه و اصول پرداخت.

مرجعیّت عامه پس از آخوند خراسانی به سید محمد کاظم یزدی و میرزا محمد تقی شیرازی منتقل شد و شیرازی، نخستین مرجعی بود که احتیاطات خود را به اصفهانی ارجاع داد همچنین نوشته اند که شیرازی، سید ابوالحسن اصفهانی و شریعت اصفهانی را پس از خود شایسته مقام مرجعیّت معرفی کرده بود.

بعد از وفات شیرازی در سال 1338 ق وشریعت اصفهانی در 1339 ق، آیت الله اصفهانی و آیت الله حاج میرزا حسین نایینی که در علم و سیاست جانشین به حق وی بودند به مقام مرجعیّت تقلید نائل آمدند. هر دو همشهری و شاگرد آیت الله خراسانی و هر دو دارای افکار ضد انگلیسی و مشروطه خواه و در سیاست ایران همفکر بودند امّا شهرت و تعداد مقلّدان آیت الله اصفهانی در بین مردم بیشتر از

میرزا نایینی بود شاید مداخله حاد نایینی در سیاست ایران و عراق و همکاری نزدیک او با سران مشروطه در مقابل روش اعتدال و احتیاط سیاسی اصفهانی موجب این تفاوت بود.

پس از وفات میرزای نایینی و حائری یزدی در سال 1355 ق/ 1314 ش مقام مرجعّیت تقلید شیعیان در بخش عمده جهان تشیع در شخص اصفهانی منحصر شد. بدین ترتیب مقام مرجعیّت در وجود او انحصار یافت و تا ده سال بعد که زندگی را بدرود گفت بر مسند ریاست حوزه علمیه نجف تکیه داشت این تمرکز مرجعیّت و قبول شیعیان جهان در وجود هیچ مرجعی قبل اصفهانی) بعد از مشروطیّت (دیده نشده بود.

علاوه بر مرجعیت و ریاست حوزه علمیه نجف از دیگر اهمّ زندگی او بدین شرح می باشد؛ قرار گرفتن در هئیت منتخب خمسه مجتهدین طراز اوّل بمنظور احراز انطباق مصوبات مجلس شورای ملّی با احکام فقه شیعه (1328 ق/ 1289 ش (، که ازشرکت در این هیئت اعتذار جست، مشارکت درفتوای تحریم انتخابات عراق و در نتیجه تبعید به ایران برای حدود یکسال (1341 ق/ 1301 ش (، صدور فتوای مبارزه با نیروهای انگلیسی در نتیجه تصرف بصره (1360 ق/ 1320 ش (

اصفهانی شمار بسیاری از مجتهدان بزرگ و محقّقان برجسته فقه و اصول را در دوران تدریس ممتد و مستمر خود در حوزه نجف تربیت کرد که از جمله آنها میتوان از این شخصیتها نام برد، میرزا حسن بجنوردی، سید محمود شاهرودی، سید محسن حکیم، سید هادی میلانی، سید محمد حسین طباطبایی، محمد حسین خیابانی) پدر آیت الله جعفر سبحانی (، میرزا هاشم آملی، محمد تقی آملی، سید جمال الدین گلپایگانی، مرحوم علامه شیخ محمدعلی العمری) از بزرگان شیعه عربستان (و.....

افزون بر موضع گیری های اصفهانی در دوره حیات، درگذشت او نیز در عمل صورت حرکت سیاسی به خود گرفت. به گواهی برخی از منابع حضور وسیع مردم در مراسم عزاداری اصفهانی در آبان 1325 ش/ذیحجه 1365 ق در شکست فرقه

دمکرات در آذربایجان مؤثر بود و برانگیخته شدن احساسات مذهبی مردم در جریان تشییع اصفهانی در جهت مبارزه با فرقه مزبور در مرثیه ای که خوشدل تهرانی در سوک اصفهانی پرداخته، نیز منعکس است.

شرایط سیاسی اجتماعی

دوران زندگی سید ابوالحسن اصفهانی مقارن با یکی از پر فراز و نشیب ترین مقاطع از تاریخ معاصر ایران است. او در طی 81 سال از زندگی خود حضور این شاهان را درک کرد؛ ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، محمد علی شاه، احمد شاه از سلسله قاجار و دوران کامل حکومت رضا شاه) پهلوی اوّل (و پنج سال آغازین حکومت محمد رضا شاه) پهلوی دوّم (. این برهه حساس از تاریخ سیاسی معاصر ایران، مقارن باحیات اصفهانی شاهد تحوّلات سیاسی و اجتماعی عظیمی در ایران و جهان اسلام است،

از جمله؛ جنبش تحریم تنباکو، انقلاب مشروطه، استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه، انعقاد قرارداد 1907 م بین روسیه و انگلیس در نتیجه تقسیم و اشغال ایران، وقوع جنگ جهانی اوّل و ادامه اشغال ایران، کودتای 1299 ش و برآمدن رضا شاه، انقراض سلطنت قاجار و استقرار پهلوی اوّل، انقلاب 1920 عراق، اصلاحات رضا شاه، حادثه مسجد گوهر شاد و اعلام رسمی فرمان کشف حجاب، اشغال ایران توسط متفقین در نتیجه وقوع جنگ جهانی دوم، آغاز پهلوی دوّم، رشد احزاب بویژه حزب توده، اشغال آذربایجان ایران و پایان جدایی طلبی فرقه دموکرات آذربایجان.

از این رهگذر شناسایی ابعاد مختلف شخصیّت این مرجع و بویژه تعامل او با قدرتهای وقت در ایران و عراق و سیره عملی او و موضعگیری های او در قبال این رویدادها قابل اهمیّت است.

ص:163

آثار

آثار علمی بازمانده ازاصفهانی را می توان به 5 دسته تقسیم نمود:

1. نخست و مهمتر از همه، تقریرات فقهی و اصولی اوست که بوسیله جمعی از شاگردان او در دروس خارج فقه و اصول، ضبط و تحریر شده است. یک دوره کامل از تقریرات او بدست میرزا حسن سیادتی سبزواری در فاصله سالهای 1338 - 1345 ق در شش مجلد دستنویس و بعدها بعنوان» وسیله الوصول الی حقایق الاصول «در یک مجلد از طریق جامعه مدرسین قم چاپ شد.

نسخه ای دیگر از تقریرات او توسط شیخ محمد رضا طبسی جمع آوری شده است از این میان منتخباتی از تقریرات اصفهانی در علم اصول نشان دهنده مکانت علمی و ثمره استفاده ممتد او از محضر آخوند خراسانی است و شاید مهمترین نمونه آنها، تقریرات استصحاب اصفهانی به تحریر شیخ محمد تقی آملی 1391-1304 ق از شاگردان او که نام دیگر اثر او مرتبط با اصفهانی کتاب» منتهی الوصول الی غوامض کفایه الاصول من افادات سیدنا «نام دارد.

2. دسته دوم تحریر فقهی و اصولی استادان اصفهانی است که وی به رسم معهود آنها را ضبط و تألیف کرده است. مهم ترین این آثار» شرح کفایه الاصول آخوند خراسانی «است) که به احتمال قوی باید تقریرات اصول آخوند بوده باشد. (

3. دسته سوم از آثار او رساله های عملیّه و فتوایی اوست که مهمترین آنها بعنوان» وسیله النجاه «شامل یک دوره کامل فقه از طهارت تا ارث به سبک عروه الوثقی تألیف سید محمد کاظم طباطبایی یزدی است.

نسخه کامل این اثر در سال 1355 ق به چاپ رسیده و نسخه های خلاصه شده آن که شامل مسائل مبتلا بهِ مقلدین در حیات مؤلف بود 16 بار در 46 هزار نسخه چاپ شده است.

این کتاب بعنوان متنی فتوایی مورد توجه فقیهان بزرگ نسلهای بعدی قرار گرفته و تحریر الوسیله امام خمینی بهترین نمونه آن است. همچنین رساله عملیّه اصفهانی

به زبان فارسی به نام» ذخیره الصالحین «در حیات او سه بار به چاپ رسیده. نیز متنی فتوایی با عنوان» مناسک حج «از او به فارسی در سال 1342 ق در نجف انتشار یافته و همچنین گزیده ای از رساله های عملیّه او بنام» منتخب الرسائل «42 بار چاپ شده است.

4. دسته چهارم از آثار اصفهانی حواشی او بر تألیفات دیگران مانند» حاشیه بر تبصره علامه حلّی «که بارها در نجف، ایران و هند چاپ شده است. همچنین » حاشیه بر عروه الوثقی «تألیف سید محمد کاظم یزدی،» حاشیه بر نجاه العباد « صاحب جواهر،» حاشیه بر ذخیره العباد فاضل شریبانی «و» حاشیه بر مناسک الحج «شیخ مرتضی انصاری.

5. دسته پنجم ازآثار اصفهانی مجموعه ای از فتاوی اوست که به قلم خود او نیست و بوسیله دیگران بر اساس فتاوی او تنظیم شده است. از جمله» انیس المقلدین «که آن را سیدابوالقاسم صفوی موسوی اصفهانی جمع و تالیف کرده، همچنین با حواشی میرزا فتاح شهیدی تبریزی،» تحفه العوام «که گزیده ای ازفتاوی اصفهانی تالیف خواجه فیاض حسن هندی به زبان اردوست، رساله ای نیز دراحکام عبادات به زبان ترکی که در میان شیعیان کرکوک در عراق متداول بوده است و از محل وتاریخ چاپ آن اطلاع در دست نیست.

بنظر چنین می رسد که اگر اصفهانی را در مقام مقایسه با هم عصران خود همچون آخوند خراسانی، میرزای نایینی، حاج نورالله اصفهانی و... قرار دهیم، در تألیفات ایشان با اثری که دارای وجه و بُعد سیاسی بطور خاص باشد روبه رو نمی شویم و همین امر ما را برآن می دارد تا با رجوع به شرایط و زمانه زندگی او که از پر متلاطم ترین روزگاران تاریخ معاصر می باشد از قیام تنباکو تا غائله آذربایجان در ایران، با توجه به موضع گیری ها و فعالیت های او به برداشتی از اندیشه و آرای او برسیم. چنانکه یکی از نویسندگان زندگینامه وی چنین بیان می دارد:

» آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی هر چند در فقه سیاسی تألیفی بطور موضوعی از خود بر جا نگذاشت، لیکن در سیره عملی خویش از مجریان اصول اساسی فقه سیاسی اسلام و از رهبران خردمند جهان تشیع محسوب می شد. وی با

برخورداری از علوم الهی و احاطه بر فقه و احکام اسلامی بسان اساتید فرزانه اش فقه سیاسی را جزئی جدا ناپذیر از تمامی فقه اسلامی می دانست و خود در اجرای احکام الهی سیاسی اسلام و جهاد با کفار و مشرکان و استعمار گران نقش فعال داشت. «

پس با رجوع به سیره عملی او می توان به اندیشه سیاسی اش با توجه به فقدان تألیفات سیاسی اش پی برد. در مورد عدم تألیفات خاص سیاسی یا پربارتر از ایشان این نقل قول از سید محسن امین نیز شاید رهگشا باشد:

» من او را در سفرم به عراق به سال 1352 ق از نزدیک دیده و سنجیدم. او را مردی یافتم که..... علاوه بر مکانت علمی، فقهی و اجتهادیش، سیاستمداری بزرگ بود و ریاست عامه که به او رسیده از روی شایستگی و استحقاق بود امّا این که از او تألیف دیگری جز رسائل عملیّه اش باقی نمانده است به دلیل استغراق او در تدریس، پاسخگویی به استفتاء ها و اداره ی حوزه علمیّه بود که همه این خدمات را شخصاً مباشرت می کرد و لذا فراغتی برای آن حتی یک سطر تألیف نداشت. «

وفات

سر انجام وی در شب نهم ذی الحجه سال 1365 ق/ 13 آبان 1325 ش در سن 81 سالگی در کاظمین وفات یافت، پیکرش را به نجف حمل کردند و بعد از تشیع در جوار استادش، آخوند خراسانی به خاک سپردند.

منابع:

1. دایره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: انتشارات مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، 1379، مجلد نهم، ص 212.

2. دایره المعارف تشیع، زیر نظراحمد صدر حاج سید جوادی، تهران: نشر شهید سعید محبی، 1380، جلد دوم، ص 220.

3. جعفر موسوی اصفهانی، حیات جاودانی، با همکاری هادی میرآقایی، مشهد: رستگار، 1385، ص 25.

1. دایره المعارف بزرگ اسلامی، پیشین، ص 212.

2. همان، ص 212.

3. دایره المعارف تشیع، پیشین، ص 220.

4. دایره المعارف بزرگ اسلامی، پیشین، ص 213.

5. همان، ص 213.

1. دایره المعارف تشیع، پیشین، ص 220.

2. همان، ص 220.

1. سید حسن امین، مرجعیت وسیاست، ماهنامه حافظ، شماره 30، تیر 1385، ص 16.

آیت الله معظم، پیشوای شیخ وشاب.................. حجت الاسلام اعظم، مقتدای مرد وزن

نی همین تنها حیاتش بود، دین را افتخار.......... کز مماتش حفظ شد از کید ناپاکان وطن

همچنین این نقل قول از شیخ عباس قمی در کتاب» مشاهیر و دانشمندان جهان اسلام «که به اهمیّت مراسم وی اشاره دارد» انقلاب و شوریکه در فقدان او رخ داد در فوت هیچ یک از مراجع بزرگ که درک کرده ام واقع نشده است «---- مشاهیرو دانشمندان جهان اسلام، ترجمه وتکمیل شیخ عباس قمی، تهران: 1351 ش، ص 375.

برای آشنایی با زندگینامه سید ابوالحسن اصفهانی

ر. ک: ناصر باقری بیدهندی، نجوم امّت، قم: نور علم، 1367.

ر. ک: مصلح الدین مهدوی، تذکره القبور یا دانشمندان اصفهان، اصفهان:

گلدسته، چاپ دوم، جلد اول، 1385؛ صص 94-91 و

سید محسن امین، اعیان الشیعه، جلد دوم، 1983 م/ 1403 ق.

1. دایره المعارف بزرگ اسلامی، پیشین، ص 214. برای معرفی کتب ایشان به علت جامع و دقیق بودن به این منبع رجوع شده است.

ص:167

1. دایره المعارف بزرگ اسلامی، پیشین، ص 214.

2. محمداصغری نژاد، شکوه مرجعیت، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، 1373، ص 85.

برچسب ها: عصردنا، زندگینامه، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، سید ابوالحسن حسینی نیک

شیخ جعفر مجتهدی سیدابوالحسن اصفهانی امام زمان (عج) را

نشان داد

داستان بدون واسطه هم از مرحوم آیه الله آسیدابوالحسن اصفهانی نقل کنم. در زمان مرجعیت مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی یکی از علمای عامی بغداد، شانزده بیت در مذمت شیعه سروده بود و در آنها اعتقادات شیعیان به امام زمان را مورد استهزا قرار داده بود.

او نوشته بود که شیعیان انتظار دارند که مهدی از سرداب بیرون بیاید. این شعرها را برای بعضی از علمای نجف و از جمله آنها برای آشیخ محمدحسین کاشف الغطاء فرستاده بود.

مرحوم شیخ محمدحسین کاشف الغطاء در جواب آن شانزده بیت، صد و شصت بیت بر همان وزن سروده بود و در آنها اسامی علمای سنی که قائل به امامت و مهدویت هستند و اسامی کتابهاشان را ذکر کرده بود و من آن اشعار را دارم. این عالم سنی آن شانزده بیت را برای بسیاری از علما فرستاده بود.

روزی که در منزل مرحوم آسیدابوالحسن اصفهانی نشسته بودیم، بسیاری از آقایان دیگر هم بودند. آسیدابوالقاسم اصفهانی مترجم عروه الوثقی، شیخ محمدکاظم شیرازی، خلخالی برزگ، سیدمحمد پیغمبر، دامادهای مرحوم سیدابوالحسن) سیدمیربادکوبه ای و آسیدجواداشکوری (نیز حضور داشتند.

در آن هنگام یک پستچی آمد و یک پاکت نامه به دست مرحوم آسیدابوالحسن داد.

ایشان نامه را باز کردند و در داخل آن دو ورقه بود، یک ورقه اشعار همان شخص سنی بود که برای صاحب نامه فرستاده بود و ورقه دیگر نامه ای بود که نویسنده آن درباره اعتقاد شیعه به مهدی (علیه السلام) از مرحوم سید دلیل و استدلال خواسته بود.

مرحوم سید نامه را خواندند و خندیدند. سپس آن نامه را با صدای بلند خواندند. نامه از طرف بحرالعلوم یمنی بود که از سادات حسنی و از علمای تریدیه بود. در این نامه بحرالعلوم یمنی دلیلی برای وجود امام زمان درخواست کرده بود.

مرحوم آسیدابوالحسن همان وقت جواب نامه را نوشتند و در ضمن نوشتند:

» شما به نجف مشرف شوید تا من امام زمان (علیه السلام) را به شما نشان بدهم ! «

نامه را مهر کردند و به دامادشان آسیدجواد اشکوری دادند و فرمودند:

در پست بینداز.

دو ماه از این قضیه گذشت. شبی بعد از اینکه مرحوم آسیدابوالحسن در صحن امیرالمومنین نماز مغرب و عشا را خواندند، یکی از شیوخ عرب به نام شیخ عبدالصاحب آمد و به ایشان گفت:

» بحرالعلوم یمنی به نجف آمده است و در محله وشراق در فلان جا منزل کرده است «

مرحوم آسیدابوالحسن فرمودند:

» باید همین حالا به دیدنش برویم «.

ایشان همراه با عده ای از علما برای دیدن بحرالعلوم حرکت کردند.

دامادهایشان و پسرشان مرحوم آسیدعلی هم همراهشان بودند) چغندر هم داخل میوه هایشان

ما هم رفتیم !. (

بالاخره وقتی رسیدیم و تعارف به عمل آمد، بحرالعلوم یمنی شروع به صحبت در آن زمینه کرد. مرحوم سیدابوالحسن فرمود:

الان وقت صحبت کردن نیست چون من مستعجل هستم و کار دارم. فردا شب برای شام به منزل ما بیاید تا آنجا با هم صحبت کنیم.

سپس مرحوم سید برخاستند و همه با هم به منزل با گشتیم.

ص:169

فردا شب بحرالعلوم با پسرش سیدابراهیم به منزل مرحوم سیدابوالحسن آمدند.

پس از صرف شام مرحوم سید خادمشان را صدا زدند و فرمودند:

مشهدی حسین ! چراغ را روشن کن میخواهیم بیرون برویم.) در آن زمان برق نبود و باید با چراغ فانوس بیرون می رفتند (.

مشهدی حسین چراغ را روشن کرد و آورد. در این هنگام مرحوم سیدابوالحسن و بحرالعلوم و فرزندش سیدابراهیم و مشهدی حسین آماده بیرون رفتن شدند. ما هم می خواستیم همراهشان برویم اما مرحوم سید فرمود:

» نه هیچکدامتان نیایید «.

هر چهار نفر آنها بیرون رفتند و چون تا برگشتن آنها زمان زیاد گذشت، ما آن شب نفهمیدیم که کجا رفتند.

فردا صبح از سیدابراهیم پسر بحرالعلوم یمنی سئوال کردیم:

دیشب کجا رفتید؟

سیدابراهیم خندید و با خوشحالی گفت:

» الحمدلله استبصرنا ببرکه الامام السید ابوالحسن «

ما به برکت امام سیدابوالحسن شیعه شدیم.

گفتیم: کجا رفتید؟

گفت:» رحنا بالوادی مقام الحجه «

در وادی السلام به» مقام حجت (علیه السلام) رفتیم. وقتی به حصار مقام رسیدیم سیدابوالحسن چراغ را از خادمشان گرفتند و گفتند:

اینجا بنشین تا ما برگردیم. مشهدی حسین همانجا نشست و ما سه نفر وارد مقام شدیم «.

وقتی در فضای مقام داخل شدیم، سید چراغ را زمین گذاشتند و کنار چاه رفتند و وضو گرفتند و داخل مقام شدند و ما در بیرون مقام قدم می زدیم.

سپس سیدابوالحسن مشغول نماز شدند.

پدرم چون معتقد به مذهب شیعه نبود لبخند می زد و می خندید.

ناگهان صدای صحبت کردن بلند شد، پدرم با تعجب به من گفت:

ص:170

کسی اینجا نبوده است ! آقا با چه کسی صحبت می کند؟ !

دو سه دقیقه صدای صحبتها را می شنیدیم اما تشخیص نمی دادیم که صحبت درباره چیست.

هیچ یک از مطالب مشخص نبود.

ناگهان سید صدا زد:

» بحرالعلوم ! داخل شو «

پدرم داخل شد، من هم خواستم به داخل مقام بروم اما سید فرمود:» نه تو نیا ! « باز به قدر چهار پنج دقیقه صدای صحبت می شنیدم اما صحبتها را تشخیص نمی دادم. ناگهان یک نوری که از آفتاب روشن تر بود در» مقام حجت «تابش کرد و صیحه پدرم به صدای عجیبی بلند شد.

یک صیحه زد و صدایش خاموش شد.

سپس سیدابوالحسن صدا زد:

سید ابراهیم ! بیا پدرت حالش بهم خورده است، آب به صورتش بزن و شانه هایش را بمال تا به حال بیاید.

آب به صورت پدرم زدم و شانه هایش را مالیدم پدرم چشمهایش را باز کرد و بنا کرد با صدای بلند گریه کردن و بی اختیار از جا بلند شد و روی قدمهای سیدابوالحسن افتاد و پاهای سید را می بوسید و دور سید طواف می کرد و میگفت:

» یابن رسول الله ! یابن رسول الله ! یابن رسول الله ! التوبه ! التوبه التوبه ! «

طریقه مذهب شیعه را به من تعلیم بده من توبه کردم. سپس سیدابوالحسن مذهب شیعه را به او تعلیم دادند و او شیعه شد و من هم شیعه شدم.

به هرحال این قضیه گذشت و بحرالعلوم هم به یمن بازگشت. چهارماه بعد زوار یمنی به نجف آمدند و پولهای زیادی برای آسیدابوالحسن آوردند و

بحرالعلوم نامه ای نیز توسط زوار به حضور سید فرستاده بود و از سید تشکر و قدردانی کرده بود و نوشته بود:

» از برکت عنایت و هدایت شما، تاکنون دو هزار و اندی از مقلدین من شیعه دوازده امامی شده اند. «

ص:171

نویسنده یا انتخاب متن: فریدون کدخدایی

+ نوشته شده در دوشنبه چهارم تیر 1386 ساعت 10:50 قبل از ظهر توسط فریدون کدخدایی

جمعی از فضلا واعضای دفتر

آیت الله سید صادق شیرازی

با ایشان دیدار نموده وبه رهنمودهای روشنگرانه آن بزرگوار گوش جان سپردند.

ایشان ضمن بیانات خود این ماجرای درس آموز را یادآور شدند: در یکی از کتاب های حاوی توقیعات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده است: شخصی به نام شیخ محمد کوفی در نجف زندگی می کرد که پس از مدتی ساکن کوفه شد. او در مسجد کوفه حجره ای گرفت ودر همان جا سکونت اختیار کرد وگهگاه برای زیارت به مسجد سهله مشرف می شد.

در آن زمان، مرجعیت شیعیان با مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی بود. ایشان ماهی یک دینار می دادند وعلاوه بر آن، طلاب مقدار یک ماه نان مصرفی شان را به حساب سید ابوالحسن از نانوایی ها دریافت می کردند.

شیخ محمد کوفی نیز هفته ای یک بار به نجف می رفت وبه اندازه یک هفته خود پنیر وماست ونان می خرید وآن ها را می خشکاند تا در طول هفته استفاده کند. گاهی هم که خادم مسجد غذایی اضافه می آورد به شیخ می داد.

نقل است روزی شیخ محمد کوفی نزد سید ابوالحسن اصفهانی رفت وشروع به گریه شدید کرد. پس از این که آرام شد سید علت گریه اش را پرسید. گفت: سال ها در پی ملاقات با مولایم حضرت حجه بن الحسن عجّل الله تعالی فرجه الشریف بودم اما دریغا که وقتی ایشان را دیدم نشناختم ووقتی ایشان را شناختم رفته بودند.

سید ماجرا را پرسید وشیخ محمد کوفی گفت: مسیر میان مسجد کوفه ومسجد سهله را طی می کردم که ناگاه احساس کردم شخصی پشت سر

من است. از من پرسید: شیخ محمد، از کجا امرار معاش می کنی؟ گفتم: از یک دینار شهریه سید

ص:172

ابوالحسن ونانی که مجاناً به طلاب می دهد. گفت: به سید ابوالحسن بگو: «رخصّ نفسک، اجلس فی الدهلیز واقض حوائج الناس نحن ننصرک؛ خود را به رایگان در اختیار مراجعه کنندگان ومؤمنان قرار ده [وخود را از آنان پنهان مکن] ودر دهلیز خانه بنشین وحوائج مردمان را برآور، ما تو را یاری می کنیم». سید ابوالحسن این را که شنید به سرعت برگه ای برداشت وفرمایش حضرت را نوشت.

از مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی بارها نقل شده که می فرمود: وقتی کارهای روزانه و مسئولیت ها به من فشار می آورد وخسته می شوم آن برگه حاوی فرمایش حضرت را می خوانم. این کار را که انجام می دهم خستگی ام برطرف می شود وروحیه تازه ای می گیرم.

آیت الله العظمی شیرازی پس از بیان این ماجرا فرمودند: مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی امروز درمیان ما نیست ولی فرمایش حضرت ولی عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف هنوز هست وخطاب به همه ماست. مبادا نسبت به برآوردن حوائج مردم در وجودمان سنگینی ورفعت وغروری حاصل شود.

باید از تعابیری چون «کار من نیست»، «در شأن من نیست»، «وقتم ارزش دارد» و... بپرهیزیم؛ چون که خود حضرات ائمه اطهار علیهم السلام همیشه در پی قضاء حوائج مردم بودند ووقت خود را صرف حل مشکلات مردم می نمودند. بی شک وقت ما از وقت شریف آن حضرات عزیزتر وارزشمندتر نیست.

مرجع عالی قدر در پایان فرمودند: در روایت آمده است که حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرمودند: إن الله أخفی أربعه فی أربعه... وأخفی ولیّه فی عبادِهِ فلا تستَصغرنَّ عبداً من عبیدالله فربّما یکونُ ولیّه وانتَ لا تعلَمُ؛ خدای متعال چهارچیز را در چهارچیز پنهان داشته است... یکی از آن چهارچیز اولیای خدا هستند که در میان بندگان پنهانند. بنابراین مبادا هیچ یک از بندگان خدا را خُرد وکم ارج بشمارید؛ زیرا چه بسا که از اولیای الهی باشد وشما ندانید». بنابراین چه بسا شما برای شخصی که ظاهراً انسانی کاملاً عادی است وقت صرف کنید ونیازهای او را برآورده سازید و او جزء اولیای خود یا بزرگان وشخصیت های الهی بوده ویا قرار می گیرد. بنابراین در برآوردن حاجات مؤمنان حریص باشید.

- وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج 1 ص 111:

علامه طباطبایی

اشاره

برای دریافت تصویر با کیفیت روی عکس کلیک نمایید

جدّ علامه طباطبائی) ره (از شاگردان و معاشران نزدیک شیخ محمد حسن نجفی) صاحب جواهرالکلام (بود و نامه ها و نوشته های ایشان را می نگاشت.

مجتهد بود و به علوم غریب) رمل و جفر و... (نیز احاطه داشت اما از نعمت داشتن فرزند محروم بود. روزی هنگام تلاوت قرآن به این آیه رسید:

» و ایوب إذ نادی ربه: انیّ مسنی الضر و انت ارحم الرّاحمین «

با خواندن این آیه، دلش می شکند و از نداشتن فرزند غمگین می شود.

همان هنگام چنین ادراک می کند که اگر حاجت خود را از خداوند بخواهد، روا خواهد شد. دعا می کند و خداوند هم پس از عمری دراز، فرزند صالحی به او عنایت می فرماید. آن پسر، پدر مرحوم علامه طباطبائی می شود. پدر علامه نیز پس از تولد او، نام پدر خود) یعنی جدّ علامه (را بر وی می نهد.

ولادت:

علامه طباطبایی در آخرین روز ماه ذیحجه سال 1321 ه. ق در شاد آباد تبریز متولد شد و 81 سال عمر پربرکت کرد و در صبح یکشنبه 18 محرم الحرام سال 1402 ه. ق سه ساعت به ظهر مانده رحلت کردند.

اجداد علامه طباطبایی از طرف پدر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و از اولاد ابراهیم بن اسماعیل دیباج هستند و از طرف مادر اولاد حضرت امام حسین علیه السلام می باشند. در سن پنج سالگی مادرشان و در سن نه سالگی پدرشان بدرود حیات می گویند و از آنها

اولادی جز ایشان و برادر کوچکتر از ایشان بنام سید محمد حسن کسی دیگر باقی نمانده بود.

ص:174

تحصیلات واساتید:

سید محمد حسین به مدت شش سال (1290 تا 1296 ه. ش (پس از آموزش قرآن که در روش درسی آن روزها قبل از هر چیز تدریس می شد آثاری چون گلستان، بوستان و... را فراگرفت. علاوه بر آموختن ادبیات، زیر نظر میرزا علینقی خطاط به یادگیری فنون خوشنویسی پرداخت. چون تحصیلات ابتدایی نتوانست به ذوق سرشار و علاقه وافر ایشان پاسخ گوید از این جهت به مدرسه طالبیه تبریز وارد شد و به فراگیری ادبیات عرب و علوم نقلی و فقه و اصول پرداخت و از سال 1297 تا 1304 ه. ش مشغول فراگیری دانشهای مختلف اسلامی گردید. علامه طباطبایی بعد از تحصیل در مدرسه طالبیه تبریز همراه برادرشان به نجف اشرف مشرف می شوند و ده سال تمام در نجف اشرف به تحصیل علوم دینی و کمالات اخلاقی و معنوی مشغول می شوند.

علامه طباطبایی علوم ریاضی را در نجف اشرف نزد آقا سید ابوالقاسم خوانساری که از ریاضی دانان مشهور آن زمان بود فراگرفت. ایشان دروس فقه و اصول را نزد استادان برجسته ای چون مرحوم آیت الله نائینی) ره (و مرحوم آیت الله اصفهانی) ره (خواندند و مدت درسهای فقه و اصول ایشان مجموعاً ده سال بود.

استاد ایشان در فلسفه حکیم متأله، مرحوم آقا سید حسین باد کوبه ای بود که سالیان دراز در نجف اشرف در معیت برادرش مرحوم آیت الله حاج سید محمد حسن طباطبایی الهی نزد او به درس و بحث مشغول بودند.

و اما معارف الهیه و اخلاق و فقه الحدیث را نزد عارف عالیقدر و کم نظیر مرحوم آیت الله سید علی آقا قاضی طباطبائی) ره (آموختند و در سیر و سلوک و مجاهدات نفسانیه و ریاضات شرعیه تحت نظر و تعلیم و تربیت آن استاد کامل بودند. استاد امجد نقل می کند که» حال مرحوم علامه، با شنیدن نام آیت الله قاضی دگرگون می شد. «

ص:175

حجت الاسلام سید احمد قاضی از قول علامه نقل می کند که: پس از ورودم به نجف اشرف به بارگاه امیرالمؤمنین علیه السلام رو کرده و از ایشان استمداد کردم.

در پی آن آقای قاضی نزدم آمد و فرمود:

» شما به حضرت علی علیه السلام عرض حال کردید و ایشان مرا فرستاده اند. از این پس، هفته ای دو جلسه با هم خواهیم داشت. «

و در همان جلسه فرمود:

» اخلاصت را بیشتر کن و برای خدا درس بخوان. زبانت را هم بیشتر مراقبت نما. «

فعالیت و کسب درآمد:

مرحوم علامه در مدتی که در نجف مشغول تحصیل بودند به علت تنگی معیشت و نرسیدن مقرری که از ملک زراعیشان در تبریز بدست می آمد مجبور به مراجعت به ایران می شود و مدت ده سال در قریه شادآباد تبریز به زراعت و کشاورزی مشغول می شوند. فرزند ایشان مهندس سید عبدالباقی طباطبائی می گوید:

خوب به یاد دارم که، مرحوم پدرم دائماً و در تمام طول سال مشغول فعالیت بود و کارکردن ایشان در فصل سرما در حین ریزش باران و برفهای موسمی در حالی که، چتر به دست گرفته یا پوستین بدوش داشتند امری عادی تلقی می گردید، در مدت ده سال بعد از مراجعت علامه از نجف به روستای شادآباد و بدنبال فعالیتهای مستمر ایشان قناتها لایروبی و باغهای مخروبه تجدید خاک و اصلاح درخت شده و در عین حال چند باغ جدید احداث گردید و یک ساختمان ییلاقی هم در داخل روستا جهت سکونت تابستانی خانواده ساخته شد و در محل زیرزمین خانه حمامی به سبک امروزی بنا نمود.

ص:176

مهارتهای علامه:

فرزند علامه می افزاید:

پدرم از نظر فردی، هم تیرانداز بسیار ماهری بود و هم اسب سواری تیزتک و به راستی در شهر خودمان، تبریز بی رقیب بود، هم خطاطی برجسته بود، هم نقاش و طراحی ورزیده، هم دستی به قلم داشت و هم طبعی روان در سرایش اشعار ناب عارفانه و....،

اما از نظر شخصیت علمی و اجتماعی هم استاد صرف و نحو عربی بود هم معانی و بیان هم در اصول و کلام کم نظیر بود و هم در فقه و فلسفه، هم از ریاضی) حساب و هندسه و جبر (حظی وافر داشت و هم از اخلاق اسلامی، هم در ستاره شناسی) نجوم (تبحر داشت هم در حدیث و روایت و خبر و...

شاید باور نکنید که پدربزرگوار من، حتی در مسائل کشاورزی و معماری هم صاحب نظر و بصیر بود و سالها شخصاً در املاک پدری در تبریز به زراعت اشتغال داشت و در ساختمان مسجد حجت در قم عملاً طراح و معماری اصلی را عهده دار بود و تازه اینها گوشه ای از فضایل آن شاد روان بود وگرنه شما می دانید که بی جهت به هر کس لقب علامه نمی دهند و همگان بخصوص بزرگان و افراد خبیر و بصیر هیچکس را علامه نمی خوانند مگر به عمق اطلاعات یک شخص در تمام علوم و فنون عصر ایمان آورده باشند...

هجرت:

به هر حال علامه طباطبایی بعد از مدتی اقامت در تبریز تصمیم می گیرد تا به قم عزیمت نماید و بالاخره این تصمیم خود را در سال 1325 ه. ش عملی می کند.

فرزند علامه طباطبایی در این مورد می گوید:

همزمان با آغاز سال 1325 ه. ش وارد شهر قم شدیم... در ابتدا به منزل یکی از بستگان که ساکن قم و مشغول تحصیل علوم دینی بود وارد شدیم ولی به زودی در کوچه یخچال قاضی در منزل یکی از روحانیان که هنوز هم در قید حیات است اتاق

دو قسمتی که با نصب پرده قابل تفکیک بود اجاره کردیم، این دو اتاق قریب بیست متر مربع بود.

طبقه زیر این اطاقها انبار آب شرب منزل بود که در صورت لزوم بایستی از درب آن به داخل خم شده و ظرف آب شرب را پر کنیم. چون خانه فاقد آشپزخانه بود پخت و پز هم در داخل اطاق انجام می گرفت در حالی که مادر ما به دو مطبخ) آشپزخانه (24 متر مربعی و 35 متر مربعی عادت کرده بود که در میهمانیهای بزرگ از آنها به راحتی استفاده می کرد. پدر ما در شهر قم چند آشنای انگشت شمار داشت که یکی از آنها مرحوم آیت الله حجت بود. اولین رفت و آمد مرحوم علامه به منزل آقای حجت بود و کم کم با اطرافیان ایشان دوستی برقرار و رفت و آمد آغاز شد.

لازم به ذکر است که علامه طباطبایی در ابتدای ورودشان به قم به قاضی معروف بودند، چون از سلسه سادات طباطبایی هم بودند خود ایشان ترجیح دادند که به طباطبایی معروف شوند. ایشان عمامه ای بسیار کوچک از کرباس آبی رنگ و دگمه های باز قبا و بدون جوراب با لباس کمتر از معمول در کوچه های قم تردد داشت و در ضمن خانه بسیار محقر و ساده ای داشت.

رحلت:

مهندس عبدالباقی، نقل می کند:

هفت، هشت روز مانده به رحلت علامه، ایشان هیچ جوابی به هیچ کس نمی داد و سخن نمی گفت فقط زیر لب زمزمه می کرد» لا اله الا الله ! «

حالات مرحوم علامه در اواخر عمر دگرگون شده و مراقبه ایشان شدید شده بود و کمتر تناول می کردند، و مانند استاد خود، مرحوم آیه الله قاضی این بیت حافظ را می خواندند و یک ساعت می گریستند.

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

کی روی؟ ره زکه پرسی؟ چه کنی؟ چون باشی؟

همان روزهای آخر، کسی از ایشان پرسید: در چه مقامی هستید؟ فرموده بودند:

مقام تکلم

سائل ادامه داد: با چه کسی؟ فرموده بودند: با حق

حجت الاسلام ابوالقاسم مرندی می گوید:

» یک ماه به رحلتشان مانده بود که برای عیادتشان به بیمارستان رفتم. گویا آن روز کسی به دیدارشان نیامده بود. مدتی در اتاق ایستادم که ناگهان پس از چند روز چشمانشان را گشودند و نظری به من انداختند.

به مزاح] از آن جا که ایشان خیلی با دیوان حافظ دمخور بودند [عرض کردم: آقا از اشعار حافظ چیزی در نظر دارید؟ فرمودند:

صلاح کار کجا و من خراب کجا؟ بقیه اش را بخوان!

گفتم: ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

علامه تکرار کردند: تا به کجا! و باز چشم خود را بستند و دیگر سخنی به میان نیامد

آخرین باری که حالشان بد شد و راهی بیمارستان شده بودند، به همسر خود گفتند: من دیگر بر نمی گردم

آیت الله کشمیری می فرمودند:

» شب وفات علامه طباطبائی در خواب دیدم که حضرت امام رضا علیه السلام در گذشته اند و ایشان را تشییع جنازه می کنند. صبح، خواب خود را چنین تعبیر کردم که یکی از بزرگان] و عالمان [از دنیا خواهد رفت؛ و در پی آن، خبر آوردند که آیت الله طباطبائی درگذشت «

ایشان در روز سوم ماه شعبان 1401 ه. ق به محضر ثامن الحجج علیه السلام

ص:179

مشرف شدند و 22 روز در آنجا اقامت نمودند، و بعد به جهت مناسب نبودن حالشان او را به تهران آورده و بستری کردند، ولی دیگر شدت کسالت طوری بود، که درمان بیمارستانی نیز نتیجه ای نداشت.

تا بالاخره به شهر مقدس قم که محل سکونت ایشان بود برگشتند و در منزلشان بستری شدند وغیر از خواص، از شاگردان کسی را به ملاقات نپذیرفتند، حال ایشان روز به روز سخت تر می شد، تا اینکه ایشان را در قم، به بیمارستان انتقال دادند.

قریب یک هفته در بیمارستان بستری می شوند و دو روز آخر کاملاً بیهوش بودند تا در صبح یکشنبه 18 ماه محرم الحرام 1402 ه. ق سه ساعت به ظهر مانده به سرای ابدی انتقال و لباس کهنه تن را خلع و به حیات جاودانی مخلع می گردند و برای اطلاع و شرکت بزرگان از سایر شهرستانها، مراسم تدفین به روز بعد موکول می شود و جنازه ایشان را در 19 محرم الحرام دو ساعت به ظهر مانده از مسجد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام تا صحن مطهر حضرت معصومه علیها السلام تشییع می کنند و آیت الله حاج سید محمد رضا گلپایگانی) ره (بر ایشان نماز می گذارند و در بالا سر قبر حضرت معصومه علیها السلام دفن می کنند.

علامه طباطبایی

اثر پر کاه بر نظم عالم

آیا می دانستید کوچکترین تغییر در این عالم به تمام نظام آن اثر می گذارد؟ حتی افتادن یک برگ از درخت! آیا می دانستید یکی از چیزهایی که موجب تغییرهای مضر در نظم عالم می شود همین کارهایی است که از نظر شرعی گناه محسوب می شود؟ آیا می دانستید که هر گناهی اث

نامه علامه طباطبایی به آیت الله جوادی

آیت الله جوادی آملی در پاسخ برخی که پس از چندی پی گیر جواب نامه فوق بودند اظهار می دارند: علامه طباطبایی) قدس سره (نامه ای برایم نوشت که آن را

بوییدم و بوسیدم و بر مردمک دیده نهادم

طباطبایی؛ فیلسوف آزاد اندیش) قسمت سوم (

او حکمت شرق، حکمت شیعی وحکمت ایرانی شیعی را طلب می کرد و مظهر کاملش را در وجود آقای طباطبایی می دید. درکتاب، حکمت را می خواند؛ ولی تجسمش را در چهره آقای طباطبایی می دید.

طباطبایی؛ فیلسوف آزاد اندیش) قسمت دوم (

علامه طباطبایی فقیه، اصولی، ادیب، مفسر و عارف و زاهد بود. همه اینها بود و همه اینها مهم هم هست؛ اما آن چیزی که برای من اهمیت داشت، این بود که علامه طباطبایی فیلسوفی آزاداندیش است.

طباطبایی؛ فیلسوف آزاد اندیش - گفتگو با دکتر دینانی) قسمت اول (

من تاکنون که در سن پیری ام، انسانی را به حریت فکری علامه طباطبایی رؤیت نکرده ام، علی الاطلاق!

سفارش علامه طباطبایی به حجاج

به یاد خدا باش تا خدا به یادت باشد، اگر خدا به یاد انسان بود، از جهل رهایی می یابد و اگر در کاری مانده است، خداوند نمی گذارد عاجز شود و اگر در مشکل اخلاقی گیر کرد، خدایی که دارای اسماء حسنی است و متصف به صفات عالیه، البته به یاد انسان خواهد بود

علامه چرا تفسیر البیان را ناتمام گذاشت؟

پیش از تفسیر المیزان ایشان تفسیری را تحت عنوان تفسیر البیان شروع کرده بودند که اخیراً چاپ شده است و در آن تفسیر اخبار و احادیث ملاک تفسیر قرار می گرفت. تقریباً ده جزء قرآن را با این روش تفسیر می کنند و سپس آن را کنار می گذارند و

چگونگی آشنایی هانری کربن با علامه طباطبایی

هانری کوربن در دانشگاه تهران کرسی فلسفه داشت و هر سال پائیز به ایران

ص:181

می آمد و سه ماه در دانشگاه تهران تدریس داشت. آقای مطهری و بعضی آقایان که ارتباطات دانشگاهی داشتند، ایشان را می شناختند و به او گفته بودند که بهترین کسی که می تواند، تحقیقات متخصصانه و پرِ بالهایم را بگشاید.

علامه طباطبایی دور همسرش می گردید

علامه طباطبایی تا سه چهار سال پس از فوت آن مرحوم، هر روز سر قبرش می رفتند و بعد از آن هم که فرصت کمتری داشتند، به طور مرتب دو روز در هفته، یعنی دوشنبه ها و پنج شنبه ها، بر سر مزارش حاضر می شدند و امکان نداشت این برنامه را ترک کنند، و می گفتند:» بنده ی آن مرد آسمانی

یکی از شخصیتهای مارکسیست با علامه به بحث و گفتگو نشسته بود و سرانجام موحد و مسلمان گردید.

عرفان عملی علامه طباطبایی

موقعیت جناب علامه طباطبائی) رضوان الله علیه (در عرفان عملی این بود که دریافته بود و به این باور رسیده بود که: إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ (1) راه این است و جز این نیست. و دقیقا بدین جهت، رفتار او، گفتار او، سکوت او، قلم او و مطلقا آثار وجودی او، ح

انسان و اختیار

به حسبِ ِتعلیم اهل بیت که با ظاهر تعلیم قرآن مطابقت دارد، انسان در فعل خود مختار است ولیِ ِمستقل نیست، بلکه خدای متعال از راه اختیار، فعل را خواسته است و به حسب تعبیرِ ِسابق ما: خدای متعال از راه مجموع اجزای علت تامه که یکی از آنها اراده و اختیارِ انسانهاست.

معنای صفات خداوند

خدای متعال واقعیتی است مطلق که هیچگونه حد و نهایت ندارد و از این رویِ هر صفت کمالی هم که در موردش د اثبات می شود، معنای محدودیت را نخواهد

داشت...

یکی بود یکی نبود (وحدانیت خدا)

امام علی: اینکه گفته می شود خدا یکی است، چهار قسم است، دو معنا از آنِ چهار معنا درست نیست و دو معنا درست است، اما آن دو معنا که درست نیست یکی این استِ ِکه کسی گوید خدا یکی است و عدد را در نظر گیرد، این درست نیست؛ زیراآنکه دوم ندارد داخل عدد نمی شود...

نظری به جهان هستی و واقعیت

آیا می توان گفت این جهان پهناور هستی که سرتاسر اجزای آن جدا جدا و در حال وحدت و اتصال با استحکام و اتفاق حیرت انگیز خود از یک علم و قدرتِ نامتناهی حکایت می کند، آفریدگاری نداشته و بی جهت و بی سبب به وجود آمده است؟

آیا حضرت آدم دین داشت؟

از استاد بزرگ، حضرت آیت الله طباطبایی پرسیدم: آیا حضرت آدم علیه السّلام دارای دین و شریعت بود؟ ایشان فرمودند: خیر، دین و شریعت از زمان حضرت نوحِ ِعلیه السّلام شروع شده است، چنانکه آیه 13 سوره شریفه شوری بیانگر آن است

عکس جمال جان فزا (آلبوم تصاویر علامه طباطبایی)

عکس رخسار تو در چشم من افتاد آری شمع افروخته را رو به شبستان باید

افطار با بوسه (علامه طباطبایی در یادها و خاطره ها)

علامه طباطبایی در ماه رمضان، روزه خود را با بوسه بر ضریح مقدس حضرت فاطمه معصومه افطار می کرد یعنی هنگام غروب، پیاده به حرم مطهر مشرف می شد و پس از بوسیدن ضریح، به خانه می رفت و افطار می کرد. این ویژگی اوست که مرا شیفته ایشان نموده است

شاگردان شیخ ولی تراش

علامه طباطبایی را معمولا با شیخ نجم الدین کبری، عارف بزرگ قرن ششمی مقایسه می کنند. به شیخ نجم الدین کبری، می گفتند شیخِ ولی تراش، چون همه ی شاگردانش از عرفای نامدار می شدند و معروف بود که شیخ حتی از چوب خشک هم می توانسته ولی خدا بتراشد...

آقاجون مهربان بود) داستانواره ی زندگی علامه طباطبایی (

یک روز، یکی از دوستان قدیم که آمده بود دیدنش، پرسید: آقا از اشعار حافظ، چیزی در نظر دارید؟ او نگاهش کرد. چشم هایش که توی این صورت رنگ پریده، آبی تر شده بودند، برق زدند. خواند: صلاح کار کجا و من خراب کجا؟ بعد، سرش را توی بالش فشار داد و چشم هایش را بست...

نظری بر آثار مکتوب علامه طباطبایی

تفسیر المیزان: دائره المعارفی از معارف و در بردارنده بحثهای اعتقادی، تاریخی، فلسفی، اجتماعی و... با تکیه بر قرآن کریم. این کتاب ثمرهِ ای کم نظیر از بیست سال تلاش شبانه روزی علامه است. وی سبک این تفسیر را از مرحوم قاضی آموخت و در قم عملی ساخت...

ارتحال علاّمه سید محمد حسین طباطبایی

24 آبان 1360 علاّمه سّید محمد حسین طباطبایی در بیست ذی الحجه الحرام 1321 قمری، مطابق با 1281 شمسی، در تبریز در خاندان علم و تقوی دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را در سن 9 سالگی، که پدر و مادر خود را از دست داده بود، شرو...

ص:184

خبرگزاری فارس

گروه فرهنگی / حوزه آئین و اندیشه

معرفی مفاخر و بزرگان شیعه/

مشکلات معیشتی و حالات اواخر عمر علامه طباطبایی (ره)

خبرگزاری فارس: مشکلات معیشتی و حالات اواخر عمر علامه طباطبایی) ره (

حالات علاّمه در چند سال آخر عمر بسیار عجیب بود، پیوسته متفکر و در هم رفته به نظر می رسید؛ تقریباً در سال آخر عمر غالباً حالت خواب و خَلسه غلبه داشت، و چون از خواب برمی خاستند، فوراً وضو می گرفتند و رو به قبله چشم به هم گذارده، می نشستند.

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، در ادامه معرفی مفاخر و بزرگان شیعه، در این شماره به معرفی» علامه سید محمدحسین طباطبایی « می پردازیم.

ولادت

علامه سید محمّدحسین قاضی طباطبایی تبریزی، فقیه، فیلسوف، عارف و مفسر بزرگ شیعه و اسلام در آخرین روز ماه ذی الحجه (29 ذی الحجه (سال 1321 ه. ق برابر با اسفند سال 1282 ه. ش در تبریز متولد شد.

اجداد علاّمه طباطبایی از طرف پدر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) و از طرف مادر از اولاد حضرت امام حسین (علیه السلام) هستند.

علامه در سنّ پنج سالگی مادر را و در سنّ نُه سالگی پدر را از دست می دهد و از آن دو اولادی جز ایشان و برادر کوچکترشان به نام سید محمد حسن، کس دیگری باقی نمی ماند.

ص:185

تحصیلات و اساتید علاّمه

علامه پس از خواندن قرآن که در روش درسی آن روزها قبل از هر چیز تدریس می شد آثاری چون» گلستان «،» بوستان «،» نصاب الصبیان «،» اخلاق ناصری «،» انوار سهیلی «،» تاریخ عجم «،» منش آت امیر نظام «و» ارشاد الحساب «را نزد ادیبی لایق، به نام شیخ محمد علی سرائی آموخت و همه اینها را در مدت شش سال) از سال 1290 ه. ش، تا سال 1296 ه. ش (فرا گرفت و علاوه بر آموختن ادبیات، زیر نظر میرزا علی نقی خطاط به یادگیری فنون خوشنویسی پرداخت.

علامه، در سال 1297 ه. ش، وارد مدرسه طالبیه تبریز شد. ایشان پس از مرحله ای کوتاه که توفیق چندانی در علم اندوزی نداشت، مشمول عنایت ویژه الهی شد و شور و شوقی دیگر در وجود خویش احساس کرد و ادبیات عرب، منطق، فقه، اصول، کلام و حکمت را نزد اساتید گران قدر آن دیار به خوبی فرا گرفت.

علامه در رساله مختصر و کوتاهی که به قلم خودشان درباره زندگانی خویش نگاشته اند، و در مقدّمه مجموعه مقالات و رسائل ایشان به نام» بررسی های اسلامی «منتشر شده است، درباره این ایام از تحصیل خود چنین می فرماید:

» سال 1297 وارد رشته های علوم دینیه و عربیّه شدم و تا سال 1304 به قرائت متون سرگرم بودم.

در ظرف همین هفت سال، در علم صرف، کتاب» امثله «و» صرف میر «و » تصریف «و در نحو، کتاب» عوامل «و» انموذج «و» صمدیه «و» سیوطی «و» جامی « و» مغنی «و در بیان، کتاب» مطول «و در فقه کتاب» شرح لمعه «و» مکاسب «و در

ص:186

اصول، کتاب» معالم «و» قوانین «و» رسائل «و» کفایه «و در منطق،» کبری «و» حاشیه « و» شرح شمسیّه «و در فلسفه، کتاب» شرح اشارات «و در کلام، کتاب» کشف المراد « را خواندم و به همین ترتیب دروس متن) در غیر فلسفه و عرفان (خاتمه یافت «.

علامه طباطبایی بعد از تحصیل در مدرسه طالبیه تبریز، همراه برادرش به نجف اشرف مشرف شدند و در نجف اشرف به ادامه تحصیل علوم دینی و کسب کمالات علمی، اخلاقی و معنوی مشغول شدند.

استاد ایشان در فلسفه، حکیم سید حسین باد کوبه ای بود و علامه سالیان درازی در نجف اشرف در معیت برادرشان مرحوم آیت الله حاج سید محمد حسن الهی طباطبایی نزد حکیم بادکوبه ای به کسب فلسفه مشغول بودند.

ایشان دروس فقه و اصول را نزد استادان برجسته ای چون مرحوم میرزای نائینی ؟ و مرحوم آیت الله شیخ محمّدحسین کمپانی اصفهانی ؟ خواند و نیز نزد آیت الله حجت کوه کمره ای ؟ علم رجال را فرا گرفت.

همچنین علوم ریاضی را در نجف اشرف نزد آقا سید ابوالقاسم خوانساری که از ریاضی دانان مشهور آن زمان بود خواند.

علامه در رساله یاد شده، درباره تحصیل خود در نجف اشرف می فرماید:» سال 1304 برای تکمیل تحصیلات خود عازم حوزه نجف گردیدم و به مجلس درس مرحوم آیت اللّٰه آقای شیخ محمد حسین اصفهانی حاضر شده، یک دوره خارج اصول که تقریباً شش سال طول کشید و چهار سال نیز خارج فقه معظم له درک نمودم و هم چنین هشت سال در خارج فقه مرحوم آیت اللّٰه نائینی و یک دوره خارج اصول معظم له حضور یافتم و کمی نیز به خارج فقه مرحوم آیت اللّٰه آقای سیدابوالحسن اصفهانی رفتم. کلیات علم رجال را نیز پیش مرحوم آیت اللّٰه حجت

کوه کمری رفتم.

در فلسفه نیز به درس حکیم و فیلسوف معروف وقت، مرحوم آقا سید حسین بادکوبی موفق شدم. در ظرف شش سال که پیش معظم له تتلمذ می کردم، منظومه سبزواری و اسفار و مشاعر ملاصدرا و دوره شفای بوعلی و کتاب اثولوجیا و تمهید ابن ترکه و اخلاق ابن مسکویه را خواندم.

مرحوم بادکوبی از فرط عنایتی که به تعلیم و تربیت نویسنده داشت، برای این که مرا به طرز تفکر برهانی آشنا ساخته، به ذوق فلسفی تقویت بخشد، امر فرمود که به تعلیم ریاضیات پردازم.

در امتثال امر معظم له به درس مرحوم آقا سید ابوالقاسم خوانساری که ریاضی دان زبردستی بود حاضر شدم و یک دوره حساب استدلالی و یک دوره هندسه مسطحه و فضایی و جبر استدلالی از معظم له فراگرفتم «.

مرحوم علاّمه طباطبایی، معارف الهیه، اخلاق و عرفان را نزد عارف عالیقدر و کم نظیر مرحوم آیت الله سید علی آقای قاضی طباطبائی ؟ آموخت و در سیر و سلوک و مجاهدات نفسانیه و ریاضات شرعیه تحت نظر و تعلیم و تربیت آن استاد کامل بود.

اساتید نقل می کنند که مرحوم علاّمه طباطبایی هر وقت عنوان استاد را به طور اطلاق به کار می بردند، مرادشان مرحوم قاضی بود؛ گویا در چشم ایشان، تمام اساتید دیگر با وجود همه مقامات علمی و عملی و عظمتی که داشتند، در برابر مرحوم قاضی کوچک جلوه می کردند.

در مجالس عمومی اگر سخن از اساتید ایشان به میان می آمد، از فرط احترام، نام

» قاضی «را نمی بردند و او را همردیف سائر اساتید نمی شمردند. چنانکه در رساله فوق الذکر، در ردیف اساتیدشان نامی از مرحوم قاضی به چشم نمی خورد.

علامه، در سال 1314 ش، به دلیل مشکلات معیشتی، به زادگاه خود، تبریز بازگشت و به مدت ده سال در آنجا اقامت نمود.

علامه در همان رساله می نویسد:» سال 1314 بر اثر اختلال وضع معاش، ناگزیر به مراجعت شده، به زادگاه اصلی خود) تبریز (برگشتم و ده سال و خرده ای در آن سامان به سر بردم که حقاً باید این دوره را در زندگی خود دوره خسارت روحی بشمارم، زیرا بر اثر گرفتاری ضروری به معاشرت عمومی وسیله تأمین معاش) که از مجرای فلاحت بود (از تدریس و تفکر علمی) جز مقداری بسیار ناچیز (باز مانده بودم و پیوسته با یک شکنجه درونی به سر می بردم «.

ایشان در آغاز سال 1325 ه. ش، پس از سامان دهی نسبی به امور معاش خویش، از اقامت در تبریز روی برتافت و راهی قم شد و خدمات فراوانی در تفسیر قرآن کریم، فلسفه، عرفان و.... انجام داد.

علامه طباطبایی در ابتدای ورودشان به قم به» قاضی «معروف بود، ولی چون از سلسه سادات طباطبایی هم بود خود ایشان ترجیح داد که به» طباطبایی «معروف شود و شاید یکی از علل این امر این بود که نمی خواست همنام استاد خود مرحوم قاضی باشد.

مشکلات معیشتی علامه طباطبایی

علامه در همان رساله، درباره سختی معیشت و زندگی و نحوه تحصیلات خود می نویسد:» البته هر کسی حسب حال خود در زندگی اش خوشی و تلخی و زشت و

ص:189

زیباهایی دیده و خاطره هایی دارد. من نیز به نوبه خود و خاصه از این نظر که بیشتر دوره زندگانی خود را با یتیمی یا غربت یا مفارقت دوستان یا انقطاع وسایل و تهیدستی و گرفتاری های دیگر گذرانیده ام، در مسیر زندگی با فراز و نشیب های گوناگون رو به رو شده، در محیطهای رنگارنگ قرار گرفته ام. ولی پیوسته حس می کردم که دست ناپیدایی مرا از هر پرتگاه خطرناک نجات می دهد و جاذبه مرموزی از میان هزارها مانع بیرون کشیده، به سوی مقصد هدایت می کند.

در اوایل تحصیل که به صرف و نحو اشتغال داشتم، علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتم و از این روی هر چه می خواندم نمی فهمیدم و چهار سال را به همین نحو گذرانیدم. پس از آن، یک باره عنایت خدایی دامن گیرم شده، عوضم کرد و در خود یک نوع شیفتگی و بی تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم. به طوری که از همان روز تا پایان ایام تحصیل که تقریباً هفده سال طول کشید، هرگز از تعلیم و تفکر، احساس خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش نموده و تلخ و شیرین حوادث را برابر می پنداشتم. بساط معاشرت غیر اهل علم را به کلی برچیدم.

در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی به حداقل ضروری قناعت نموده، باقی را به مطالعه می پرداختم. بسیار می شد) و به ویژه در بهار و تابستان (که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می گذرانیدم و همیشه درس فردا را شب پیش مطالعه می کردم و اگر اشکالی پیش می آمد با هر خودکشی بود حل می نمودم و وقتی به درس حضور می یافتم از آنچه استاد می گفت قبلا روشن بودم و هرگز اشکال و اشتباه درس پیش استاد نبردم «.

اخلاق و تواضع علاّمه طباطبائی

علاّمه طهرانی نقل می کنند:» علاّمه طباطبایی، جهانی از عظمت بود؛ عیناً مانند

ص:190

یک بچه طلبه در کنار صحن مدرسه روی زمین می نشست و نزدیک به غروب در مدرسه فیضیّه می آمد، و چون نماز بر پا می شد مانند سائر طلّاب نماز را به جماعت مرحوم آیت الله آقای حاج سیّد محمّد تقی خونساری می خواند.

آنقدر متواضع و مؤدّب، و در حفظ آداب سعی بلیغ داشت که من کراراً خدمتشان عرض کردم: آخر این درجه از ادبِ شما و ملاحظات شما ما را بی ادب می کند! شما را به خدا فکری به حال ما کنید!

از قریب چهل سال پیش تا به حال دیده نشد که ایشان در مجلس به متّکا و بالش تکیه زنند، بلکه پیوسته در مقابل واردین، مؤدّب، قدری جلوتر از دیوار می نشستند؛

من شاگرد ایشان بودم و بسیار به منزل ایشان می رفتم، و به مراعات ادب می خواستم پائین تر از ایشان بنشینم؛ ابداً ممکن نبود.

ایشان بر می خاستند، و می فرمودند: بنابراین ما باید در درگاه، و یا خارج از اطاق بنشینیم!

در چندین سال قبل در مشهد مقدّس که وارد شده بودم، برای دیدنشان به منزل ایشان رفتم. دیدم در اطاق روی تشکی نشسته اند) به علّت کسالت قلب طبیب دستور داده بود روی زمین سخت ننشینند (. ایشان از روی تُشک برخاستند و مرا به نشستن روی آن تعارف کردند، من از نشستن خودداری کردم. من و ایشان مدّتی هر دو ایستاده بودیم، تا بالاخره فرمودند: بنشینید، تا من باید جمله ای را عرض کنم!

من ادب نموده و اطاعت کرده و نشستم. و ایشان نیز روی زمین نشستند، و بعد فرمودند: جمله ای را که می خواستم عرض کنم، اینست که:» آنجا نرم تر است. «!

مرحوم علاّمه طباطبایی دانشمندی بود دارای عدالت، تقوا، تواضع، ادب، زهد، احسان، قناعت، صفا، صمیمیّت، رأفت و دیگر فضایل قرآنی و انسانی، زیرا وی عمری در خدمت قرآن کریم زندگی کرد و درباره قرآن سخن گفت، نوشت و نشر داد و معارف قرآن در جانش مستقر شده بود و آثار قرآن مجید در سیره آموزنده او مشهود بود.

مجلس او مجلس ادب اسلامی و خلق الهی و سرشار از برکات علمی و معنوی بود و» ترک اولی «کمتر در ایشان اتفاق می افتاد.

نام هیچ کس را به بدی بر زبان نمی راند و بدِ کسی را نمی خواست، بلکه خیر و سعادت همگان را آرزو داشت.

آثار و تألیفات

آثار و تالیفات مهم و ارزنده ای از ایشان به یادگار مانده است که مهمترین آنها، تفسیر المیزان است.

کتاب های علامه به زبان عربی

1. المیزان فی تفسیر القرآن

2. رساله در توحید

3. رساله در اسماء الله

ص:192

4. رساله در افعال الله

5. الانسان قبل الدنیا

6. الانسان فی الدنیا

7. الانسان بعد الدنیا

8. رساله الولایه

9. رساله النبوه و الامامه

10. بدایه الحکمه

11. نهایه الحکمه

12. سنن النبی (صلی الله علیه و آله)

13. علی و الفلسفه الالهیه

14. حاشیه بر کفایه

کتاب های علامه به زبان فارسی

15. اصول فلسفه و روش رئالیسم

ص:193

16. شیعه در اسلام

17. قرآن در اسلام

18. وحی یا شعور مرموز

19. اسلام و انسان معاصر

20. حکومت در اسلام

21. مجموعه مذاکرات با پروفسور هانری کربن

و...

شاگردان معروف علامه طباطبایی

علامه طباطبایی شاگردان زیادی تربیت کرد که به برخی از آنها اشاره می شود:

1. شهید آیت الله مرتضی مطهری

2. شهید محمد جواد باهنر

3. شهید آیت الله سید محمد حسینی بهشتی

4. شهید دکتر محمد مفتح

5. شهید آیت الله سیدمصطفی خمینی

6. شهید آیت الله علی قدوسی

7. آیت الله سید علی خامنه ای مقام معظم رهبری

8. علامه حسن حسن زاده آملی

9. آیت الله عبدالله جوادی آملی

10. آیت الله محمدتقی مصباح یزدی

11. آیت الله جعفر سبحانی

12. دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

13. آیت الله محمد محمدی گیلانی

14. آیت الله محمد صادقی تهرانی

15. علامه سید جلال الدین آشتیانی

16. آیت الله ابراهیم امینی

17. آیت الله عزالدین حسینی زنجانی

ص:195

18. آیت الله یحیی انصاری شیرازی

19. آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

20. علامه سید محمدحسین حسینی طهرانی

21. آیت الله سید ابراهیم خسروشاهی

22. امام موسی صدر

23. آیت الله ناصر مکارم شیرازی

24. آیت الله حسین نوری همدانی

25. آیت الله سید محمد خامنه ای

26. آیت الله حسین مظاهری

27. آیت الله علی سعادت پرور) پهلوانی (

28. آیت الله عزیز خوشوقت

29. آیت الله مسلم ملکوتی

30. آیت الله علی احمدی میانجی

ص:196

31. آیت الله عبدالله جعفری تهرانی

32. آیت الله مجتبی تهرانی

33. آیت الله محمدرضا نکونام

34. حجت الاسلام دکتر احمد احمدی

35. دکتر سید حسین نصر

36. و...

حالات پایانی و وفات علاّمه طباطبایی

مرحوم علاّمه طهرانی نقل می کنند که حالات استاد علاّمه در چندین سال آخر عمر بسیار عجیب بوده است، پیوسته متفکر و درهم رفته و جمع شده به نظر می رسید؛ و مراقبه ایشان شدید بود و کمتر تنازل می نمودند و تقریباً در سال آخر عمر غالباً حالت خواب و خَلسه غلبه داشت، و چون از خواب بر می خاستند فوراً وضو می گرفتند و رو به قبله چشم بهم گذارده می نشستند.

ایشان در روز سوم ماه شعبان 1401 ه. ق به محضر ثامن الحجج حضرت امام رضا (علیه السلام) مشرف شدند و 22 روز در آنجا اقامت نمودند، و سپس به جهت مناسب نبودن حالشان ایشان را به تهران آورده و بستری کردند، ولی دیگر شدت کسالت طوری بود که درمان نیز نتیجه ای نداشت تا بالاخره به شهر مقدس قم که محل سکونت ایشان بود برگشتند و در منزلشان بستری شدند و غیر از خواص از شاگردان کسی را به ملاقات نپذیرفتند. حال ایشان روز به روز سخت تر می شد، تا اینکه ایشان

را در قم، به بیمارستان انتقال دادند و در وقت خروج از منزل به زوجه مکرّمه خود می فرمایند:» من دیگر بر نمی گردم « !

قریب یک هفته در بیمارستان بستری می شوند، و در دو روز آخر، بیهوش بودند تا در صبح یکشنبه هجدهم محرّم الحرام 1402 هجری قمری) برابر با 24 آبان 1360 ه. ش (سه ساعت به ظهر مانده به سرای ابدی انتقال و لباس کهنه تن را خَلع و به خلعت حیات جاودانی مخلّع می گردند.

برای اطلاع و شرکت بزرگان از سایر شهرستان ها، مراسم تدفین به روز بعد موکول می شود و جنازه ایشان را در 19 محرم الحرام دو ساعت به ظهر مانده از مسجد حضرت امام حسن (علیه السلام) تا صحن مطهر حضرت معصومه (علیه السلام) تشییع می کنند و آیت الله العظمی حاج سید محمد رضا گلپایگانی ? بر ایشان نماز می گزارند و در بالا سر قبر مطهر حضرت معصومه (علیه السلام) دفن می کنند.

انتهای پیام/

WhatsApp

Pocket

LinkedIn

+Google

Instapaper

Email

/http://fna.ir

خبرگزاری پارس

گروه فرهنگی / حوزه آئین و اندیشه

معرفی مفاخر و بزرگان شیعه/ 28

«علامه سید علی آقا قاضی» و ماجرای رحلت عارفانه اش + تصاویر

اشاره

خبرگزاری فارس:» علامه سید علی آقا قاضی «و ماجرای رحلت عارفانه اش + تصاویر

علامه طباطبایی درباره علامه سید علی آقا قاضی) ره (می گوید: معمولا ایشان در حال عادی ده بیست روزی در دسترس بودند، و رفقا می آمدند و می رفتند و مذاکراتی داشتند، و صحبت هایی می شد و آن وقت یکباره ایشان ناپدید می شدند.

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، در ادامه معرفی مفاخر و بزرگان شیعه، در این شماره به معرفی» علامه سید علی آقا قاضی «می پردازیم.

ولادت

آیت الله علامه سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی، فقیه، حکیم و عارف کم نظیر و بزرگ شیعه و اسلام، روز 13 ذی حجه سال 1282 یا 1285 قمری در تبریز به دنیا آمد. پدرش آیت الله سید حسین قاضی طباطبایی از علمای معروف و همواره پناهگاه مردم و عاشقان اهل بیت بود.

تحصیلات

پدرش، او را به مکتب خانه سپرد تا با آموختن قرآن مراحل رشد و ترقی را به خوبی بپیماید. سید علی که از هوشی سرشار برخوردار بود، گوی سبقت را از دیگر هم کلاسی هایش می رباید و دروس مکتب خانه را به سرعت طی می کند؛ از طرف دیگر، پدرش او را با تکالیف الهی آشنا می سازد.

سید علی پس از گذراندن مراحل اولیه، جهت سیراب کردن روح تشنه خود به

حوزه علمیه تبریز روی می آورد و از محضر اساتید آن حوزه بهره ها می برد.

استادان سید علی قاضی در تبریز

1. میرزا موسی تبریزی؛ وی از شاگردان شیخ انصاری و سید حسین کوه کمره ای بوده و کتاب اوثق الوسائل که حاشیه بر رسائل شیخ انصاری است را به نگارش در آورده است.

2. میرزا محمد علی قراچه داغی؛ وی در فقه و اصول تبحر داشته و در علوم تفسیر از تألیفاتی برخوردار بوده است.

3. پدر گرامی اش؛ ایشان به سبب علاقه و رغبت خاص، در زمینه علم تفسیر تبحر داشت؛ چنان چه سید علی آقا خود می گوید: تفسیر» کشاف «را در خدمت پدرش خوانده است.

4. میرزا محمد تقی تبریزی، معروف به» حجه الاسلام «و متخلص به» نیر «؛ سید علی آقا ادبیات عرب و فارسی را پیش این شاعر نامدار یاد گرفته و اشعار زیادی از ایشان نقل کرده است.

هجرت به نجف و استمداد از شاه نجف

روح سید علی که از دانش حوزه علمیه تبریز سیراب نشده بود به جانب حوزه کهن نجف اشرف تمایل پیدا می کند و وی با گروهی از اهالی تبریز به نجف اشرف مشرّف می شود.

زمانی که سید علی آقا قاضی به شهر نجف می رسد، به حرم علوی مشرف شده

ص:200

و از آن حضرت برای رشد و شکوفایی کمک می خواهد و خود را به آن امام همام می سپارد تا راهی را که رضایت خداوند در آن است، به وی نشان دهد و همیشه در تمام مراحل زندگی همراهی اش نماید.

این درخواست، مورد قبول امیر المومنین علیه السلام واقع شده و آن حضرت، راه سعادت و خوشبختی را به وی نشان می دهد؛ به گونه ای که از اساتید بزرگواری استفاده نموده و به درجات بالای علمی و معنوی نائل می شود.

استادان علامه قاضی در نجف اشرف

وی در نجف اشرف از محضر اساتید مبارز و زبده ای بهره مند شد؛ همانند آیات عظام:

1. محمد کاظم خراسانی) آخوند خراسانی (؛ نویسنده کفایه الاصول.

2. میرزا فتح الله شریعت اصفهانی) شیخ الشریعه (؛ این فقیه نام آور بعد از رحلت میرزای شیرازی، رهبری نهضت ضد انگلیسی را به عهده گرفت.

3. میرزا حسین تهرانی؛ وی از علمای عارف بوده و در بین الطلوعین جمعه هنگامی که در مسجد سهله مشغول عبادت بود، به رحمت ایزدی پیوست.

4. شیخ محمد حسن مامقانی؛ ایشان از اساتید برجسته و متبحر علم رجال، درایه، تراجم و نسب به شمار می آیند.

5. سید محمد کاظم یزدی؛ یکی از آثار گرانبهای وی کتاب فقهی» عروه الوثقی « است.

ص:201

6. فاضل شربیانی؛ وی در مکارم اخلاق و صفات پسندیده و دلسوزی به بینوایان، زبانزد مردم کربلا و نجف بود.

7. شیخ محمد بهاری؛ معظم له از اوتاد شاگردان عارف نامدار، ملا حسینقلی همدانی محسوب می شود.

8. سید احمد کربلایی؛ وی نیز از شاگردان ممتاز ملا حسینقلی همدانی به شمار می آید که در تهذیب نفس و عرفان، از کمالات والایی برخوردار بود.

بیشترین استفاده عرفانی مرحوم قاضی، از این عارف بزرگ بوده است.

شاگردان علامه سید علی آقا قاضی

علامه قاضی شاگردان بسیار برجسته ای در عرفان و معنویت تربیت کرد که از جمله شاگردان وی عبارتند از:

1. آیت الله شیخ محمد تقی آملی؛ وی یکی از علمای بزرگ حوزه علمیه تهران بود و خود می گود که:» علوم ظاهری مرا غنی نکرد و عاقبت گمشده خود را در وجود سید علی قاضی طباطبایی یافتم. «

و آیت الله قاضی در خصوص وی می فرمود:» ایشان از جمله کسانی هستند که شرف دیدار با امام زمان علیه السلام را داشته است.

2. علامه سید محمد حسین طباطبایی نویسنده تفسیر المیزان؛

ص:202

شاید بتوان ادعا کرد، مهمترین و زبده ترین شاگرد مرحوم قاضی، علامه طباطبایی، فقیه، مفسر، فیلسوف و عارف بزرگ معاصر است.

علامه حسن زاده آملی می نویسد: روزی به محضر مبارک آیت اللّه حاج شیخ محمد تقی آملی در تهران مشرف شدم و ایشان فرمودند:» در میان شاگردان مرحوم آقای قاضی، ایشان - یعنی استاد طباطبائی - و مرحوم سید احمد کربلائی کشمیری از همه بهتر بودند «) در ادامه علامه حسن زاده آملی می نویسد: این بنده به حضور استاد آملی عرض کرده است: آقا آیا این سید احمد کربلائی کشمیری همان سید احمد کربلائی معروف است؟ فرمود ایشان غیر از آن آقا بود. آن آقای سید احمد کربلائی را اصلا ما ندیده ایم، که از شاگردان مرحوم ملا حسینقلی همدانی، و از اساتید حاج سید علی قاضی بود، امّا این آقا سید احمد کربلائی کشمیری است و از شاگردان مرحوم قاضی بود و جوان مرگ شده است. (

3. سید محمد حسن الهی طباطبایی؛ برادر علامه طباطبایی

4. محمد تقی بهجت؛

5. سید یوسف حکیم؛

6. سید محمد حسینی همدانی؛

7. شهید محراب، سید عبدالحسین دستغیب شیرازی؛

8. شیخ حسینعلی نجابت شیرازی؛

9. سید محمد هادی میلانی.

10. محمد رضا مظفر؛

11. سید عبدالاعلی سبزواری؛

12. میرزا علی غروی علیاری؛

13. سید شهاب الدین مرعشی نجفی؛

14. سید ابوالقاسم خوئی؛

15. حاج شیخ ابوالفضل خوانساری؛

16. شیخ عبدالحسین حجت انصاری؛

17. شیخ محمد ابراهیم شریفی زابلی؛

18. شیخ عباس قوچانی؛

19. شیخ علی اکبر مرندی؛

20. سید حسن مسقطی؛

21. سید هاشم حداد؛

22. سید عبدالکریم کشمیری؛

ص:204

و...

اجتهاد در 27 سالگی

سید علی قاضی در فقه و اصول نیز مجتهد مسلم و برجسته بود و در سن 27 سالگی به درجه اجتهاد رسیده بود.

تسلط بر لغت و شعر عرب

وی در لغت عرب نیز کم نظیر بود؛ به طوری که چهل هزار لغت عرب را از حفظ داشت و شعر عربی را چنان می سرود که عرب ها از تشخیص آن عاجز می ماندند و نمی فهمیدند که شعر، از یک شاعر عجم است.

روزی در بین مذاکرات، آیت الله شیخ عبدالله مامقانی به ایشان می گوید:

من آن قدر در لغت و شعر عرب تسلط دارم که اگر شخص غیر عرب، شعر عربی بگوید، تشخیص می دهم؛ گرچه آن شعر در اعلی درجه فصاحت و بلاغت باشد.

آیت الله قاضی یکی از قصاید عربی را که سراینده اش عرب بود، شروع به خواندن کرد، و در بین آن چند بیت از اشعار خود را اضافه و سپس از آیت الله مامقانی پرسید: کدام یک از این ها را غیر عرب سروده است؟ و ایشان نتوانستند تشیخص دهند.

نظر بزرگان درباره علامه قاضی

بزرگان بسیاری درباره شخصیت علامه قاضی مطالبی گفته و نوشته اند که جهت

ص:205

تبرک، به چند مورد اکتفا می کنیم.

امام خمینی (علیه السلام)

حضرت امام خمینی) ره (درباره علامه قاضی فرموده بود: قاضی، کوهی بود از عظمت و مقام توحید.

علامه سید محمد حسین طباطبایی

علامه طباطبائی می فرمود: ما هر چه داریم، از مرحوم قاضی داریم. چه آنچه را که در حیاتش از او تعلیم گرفتیم و از محضرش استفاده کردیم، چه طریقی که خودمان داریم، از مرحوم قاضی گرفته ایم.

علامه طهرانی

می نویسد: استاد ما نسبت به استاد خود مرحوم قاضی علاقه و شیفتگی فراوانی داشت، و حقّاً در مقابل او خود را کوچک می دید؛ و در چهره مرحوم قاضی یک دنیا عظمت و ابَّهت و اسرار و توحید و ملکات و مقامات می جست.

من یک روز به ایشان عطر تعارف کردم، ایشان عطر را بدست گرفته، و تأمّلی کردند و گفتند: دو سال است که استاد ما مرحوم قاضی رحلت کرده اند؛ و من تا بحال عطر نزده ام.

و تا همین زمان اخیر نیز هر وقت بنده به ایشان عطری داده ام؛ دَرِ آنرا می بستند و در جیبشان می گذاردند.

و من ندیدم که ایشان استعمال عطر کنند، با اینکه از زمان رحلت استادشان سی

و شش سال است که می گذرد.

آیت الله خسروشاهی

از علامه طباطبائی نقل می کردند که: کتابهای معقول را خواندم ولی وقتی خدمت سید علی آقا قاضی رسیدم فهمیدم که یک کلمه هم نفهمیدم!

همچنین آیت الله حسن رمضانی می گفت: این خاطره درباره مرحوم علامه طباطبایی) ره (است که آن را از زبان مرحوم مطهری برای دوستان بیان می کنم.

استاد مطهری) ره (

از قول استاد خود مرحوم علامه طباطبایی چنین نقل فرمودند: زمانی که ما اسفار می خواندیم، در تلقی درس کوشش فراوانی داشتیم و در موقع تقریر مباحث نیز زحمت بسیاری می کشیدیم. به سبب وجود این تلاش ها به تدریج این توهم پدید آمد که اگر آخوند) ملاصدرا (زنده شود و بخواهد مطالب خود را به این ترتیبی که من تقریر می کنم، بنویسد، یقیناً نخواهد توانست.

این توهم به قوت خود باقی بود تا این که مقدمات تشرفمان به محضر سید علی آقا قاضی طباطبایی) ره (فراهم آمد و توفیق بهره بردن و استفاده از محضر ایشان را یافتیم.

ایشان با این که تخصص اصلی اش عرفان بود و در فلسفه به اندازه عرفان تخصص نداشت، وقتی که بحث از وجود و ماهیت و اصالت وجود و اعتباریت ماهیت به میان می آمد، مطالب و دقایقی ارائه می کرد که تا آن زمان آن ها را از کسی نشنیده بودیم. آن زمان بود که فهمیدم از اسفار یک حرف را هم نفهمیده ام.

سید هاشم حداد

ص:207

از صدر اسلام تا به حال، عارفی به جامعیت مرحوم قاضی نیامده است.

رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای

مقام معظم رهبری در دیدار اعضای ستاد برگزاری کنگره بزرگداشت علامه قاضی، فرمایشاتی داشتند از جمله:

مرحوم آقای قاضی - میرزا علی آقای قاضی - یکی از حسنات دهر است، یعنی واقعاً شخصیت برجسته علمی و عملی مرحوم آقای قاضی، حالا اگر نگوییم بی نظیر، حقاً در بین بزرگان کم نظیر است.

همین سلسله مرحوم آقای قاضی - مجموعه این بزرگواران که از مرحوم حاج سیدعلی شوشتری آغاز می شود - هم شأن مجتهدان تراز اول بودند.

خب، ایشان عمر طولانی هم الحمدلله داشتند و توفیقات زیادی هم داشتند، شاگردهای زیادی هم تربیت کردند، از لحاظ معانی سلوک و عرفان و مانند اینها هم از افرادی است که عرض کردم حداقل این است که بگوییم کم نظیر) است (، یعنی واقعاً شخصیت ایشان برجسته است.

علاقه استاد شهید مطهری به مرحوم قاضی

علامه سید محمد حسین طهرانی می نویسد: یک روز که به منزل شهید مطهری رفته بودم ملاحظه کردم که سه تصویر در اتاق خود نصب کرده اند؛ تصویر والدشان آقای شیخ محمد حسین مطهری، تمثال حاج میرزا علی آقا شیرازی، و عکس آیت الله حاج میرزا سید علی آقا قاضی طباطبایی.

ص:208

علامه حسن زاده آملی

یکی از اساتید بزرگ جناب استاد علامه طباطبائی مدظلّه العالی، آیه اللّه العظمی عارف عظیم الشأن فقیه عالیمقام صاحب مکاشفات و کرامات مرحوم حاج سید میرزا علی آقای قاضی تبریزی در نجف بود.... قاضی مذکور از اعجوبه های دهر بود.

نظر علامه قاضی درباره محیی الدین ابن عربی و ملا صدرا

آیت الله حسن رمضانی از آیت الله علامه حسن زاده آملی نقل می کند که فرزند مرحوم آیت الله علامه سید علی آقا قاضی، یعنی مرحوم سید مهدی قاضی، نقل می کرد: مرحوم علامه قاضی می فرمود: اگر من قبل ها می شنیدم که در بین آحاد رعیت بعد از مقام عصمت کسی به پایه محی الدین بن عربی نمی رسد، الان دارم این امر را مشاهده کرده و می بینم.

همچنین حضرت علامه حسن زاده آملی در یکی از کتابهای خود می نویسند:

تنی چند از اساتید بزرگوار ما رضوان الله تعالی علیهم که در نجف اشرف از شاگردان نامدار اعجوبه دهر، آیه الله العظمی، عارف عظیم الشان، فقیه مجتهد عالیمقام، شاعر مفلق و صاحب مکاشفات و کرامات، جناب حاج سید میرزا علی آقای قاضی تبریزی بوده اند که شرح حال ایشان در طبقات اعلام الشیعه تالیف علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی فی الجمله مذکور است، این اساتید برای ما از مرحوم قاضی حکایت می کردند که آن جناب می فرمود: بعد از مقام عصمت و امامت، در میان رعیت احدی در معارف عرفانی و حقائق نفسانی در حد محیی الدین عربی نیست و کسی به او نمی رسد. و نیز فرمود که ملاصدرا هر چه دارد از محیی الدین دارد و در کنار سفره او نشسته است.

همچنین حجت الاسلام والمسلمین علی بهجت می گفت: من آقایی را دیدم که می گفت ما پیش آقای قاضی، فتوحات مکیه می خواندیم.

چگونگی فتح باب برای علامه قاضی

آیت الله قاضی همیشه نماز مغرب و عشاء را، در حرمین شرفین امام حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام به جا می آورد، و چون به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می رسد، با خود می اندیشد که تا به حال در مدت این چهل سال هیچ چیز از عالم معنا برایم ظهور نکرده، هر چه دارم به عنایت خدا و به برکت ثبات است.

در راه سیّد ترک زبانی که دیوانه است، به طرف او می دود و می گوید؛ سیّد علی، سیّد علی، امروز مرجع اولیاء در تمام دنیا حضرت ابوالفضل علیه السلام هستند، و او آن قدر سر در گریبان است که متوجه نمی شود آن سید چه می گوید! به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می رود. اذن دخول و زیارت و نماز زیارت می خواند و می خواهد که مشغول نماز مغرب شود.

آیت الله نجابت می گوید: تکبیره الاحرام را که می گوید، می بیند که وضع در اطراف حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام به طور کلی عوض می شود، آن گونه که نه چشمی تا به حال دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده است.

قرائت را کمی نگه می دارد تا وضع تخفیف یابد و بعد دوباره نماز را ادامه می دهد، مستحبات را کم می کند و نماز را سریع تر از همیشه به پایان می رساند.

به حرم امام حسین علیه السلام نمی رود و به دنبال جایی خلوت به خانه رفته و

برای این که با اهل منزل هم برخورد نکند به پشت بام می رود. آن جا دراز می کشد و دوباره آن حال می آید و بیشتر می ماند. تا اهل منزل سینی چای را می آورد، آن حال می رود.

نماز عشاء را می خواند و دوباره آن وضع بر می گردد؛ چیزی که تا به حال حتی به گفته خودش یک ذره اش را هم ندیده است و حالا که دیده نه می تواند در بدن بماند و نه می تواند بیرون بیاید. دوباره که شام را می آوردند، آن حال قطع می شود و نیمه شب دوباره بر می گردد و مدت بیشتری طول می کشد.

آری و بالاخره درهای آسمان برایش گشوده و فتح باب می شود. می گوید:» آن چه را می خواستم، تماماً بدست آوردم و امام حسین علیه السلام در را به رویم گشود. ابن فارض یک قصیده تائیه برای استادش گفته؛ من هم یک قصیده تائیه برای امام حسین علیه السلام گفته ام نمره یک ! که کار مرا ایشان درست کرد و در غیب را به نحو اتم برایم باز کرد «

ناپدید شدن مرحوم قاضی

علامه طباطبایی در این مورد می گوید: معمولا ایشان در حال عادی یک ده بیست روزی در دسترس بودند، و رفقا می آمدند و می رفتند و مذاکراتی داشتند، و صحبت هایی می شد و آن وقت یکباره ایشان ناپدید می شدند و چند روزی اصلا خبری نبود؛ نه در خانه، نه در مدرسه، نه مسجد، نه کوفه، و نه در سهله از ایشان خبری نبود.

رفقا در این روزها به هر جا که احتمال می دادند، سر می زدند ولی پیدا نمی کردند. چند روز بعد، دوباره پیدا می شد، و درس و جلسه های خصوصی را در منزل و مدرسه دائر می کردند و همین جور حالات غریب و عجیب داشتند.

کرامتی از مرحوم قاضی/ به اذن خدا بمیر

علامه طهرانی می گوید: چندین نفر از رفقا و دوستان نجفی ما، از یکی از بزرگان و مدرسین نجف اشرف نقل می کردند که می گفت: من درباره استاد میرزا علی قاضی طباطبایی و مطالبی که از ایشان شنیده بودم و احوالاتی که به گوشم رسیده بود، در شک بودم.

با خود می گفتم: آیا این مطالب که نقل شده، درست است یا نه؟ تا این که روزی برای نماز به مسجد کوفه می رفتم و مرحوم قاضی زیاد به مسجد کوفه و سهله علاقه مند بودند در بیرون مسجد با ایشان برخورد کردم؛ با هم مقداری صحبت کردیم و در طرف قبله مسجد برای رفع خستگی نشستیم. گرم صحبت بودیم که در این زمان مار بزرگی از سوراخ بیرون آمد و در جلوی ما خزیده، به موازات دیوار مسجد حرکت کرد. در آن نواحی مار بسیار است و غالبا به مردم آسیبی نمی رساند.

همین که مار به مقابل ما رسید و من وحشتی کردم، استاد اشاره ای به مار کرد و فرمود:» مت باذن الله؛ به اذن خدا بمیر. ع «مار فوراً در جای خود خشک شد.

قاضی بدون این که اعتنایی کند، شروع به دنبال صحبت کرد، سپس به مسجد رفتیم و من در مسجد وسوسه شدم که آیا این کار واقعی بود و مار مرد یا این که چشم بندی بود؟ اعمال را تمام کرده و بیرون آمدم و دیدم مار خشک شده و به روی زمین افتاده است؛ پا زدم، دیدم حرکتی ندارد.

شرمنده به مسجد بازگشته و چند رکعتی دیگر نماز خواندم، موقع بیرون آمدن از مسجد برای نجف، باز هم با یکدیگر برخورد کردیم، آن مرحوم لبخندی زده و فرمود: خوب آقا جان ! امتحان هم کردی ! امتحان هم کردی.

ص:212

تاکید قاضی بر نماز شب

علامه سید علی آقا قاضی سفارش های اکیدی بر شاگردان خود داشت که نماز شب را اقامه کنند. علامه طباطبایی می گوید: چون به نجف اشرف برای تحصیل مشرف شدم به خاطر قرابت و خویشاوندی به محضر قاضی رفتم، روزی کنار در مدرسه ای ایستاده بودم که قاضی از آن جا عبور می کرد؛ چون به من رسید، دست خود را بر روی شانه من گذاشته و فرمود:» ای فرزند! دنیا می خواهی، نماز شب بخوان و آخرت می خواهی، نماز شب بخوان «

مواظبت از عدم مزاحمت به خانواده

مرحوم قاضی که اهل تهجد و نماز شب بود آن قدر مواظب اعمال و رفتار خود بود که حتی حاضر نبود عبادت و نمازش برای دیگران و حتی خانواده و فرزندانش ذره ای مزاحمت ایجاد کند. به همین جهت، در مدرسه قوام حجره ای برای این کار گرفته بود.

آیت الله سید محمد حسینی همدانی گوید: در سال 1347 قمری که من در مدرسه قوام نجف اشرف بودم، روزی سید علی آقا به مدرسه آمد و از متصدی آن حجره ای درخواست کرد، و وی نیز با کمال احترام پذیرفته و حجره ای کوچک در طبقه فوقانی در اختیارش گذاشت بعد معلوم شد که قاضی حجره را به عنوان مکان خلوتی برای تهجد و عبادت می خواستند. چون تصور می کردند تهجد ایشان شب هنگام در خانه، باعث مزاحمت بچه ها می شد. به همین خاطر، شب ها حدود ساعت دوازده که معمولا طلبه ها برای آمادگی جهت درس های فردا به استراحت می پرداختند شب زنده داری قاضی آغاز می شد.

تفکر و مکاشفه در وادی السلام نجف

مرحوم قاضی که از تجملات دنیا وارسته بود در نجف اشرف به قبرستان وادی

السلام می رفت و ساعت های طولانی به تفکر و مکاشفه می پرداخت تا هر چه بهتر بتواند دل از دنیا کنده و به مشاهده دوست نائل شود.

مرحوم آیت الله محمد تقی آملی از شاگردان آن بزرگوار می فرماید: من مدت ها می دیدم که مرحوم قاضی دو سه ساعت در وادی السلام می نشینند، با خود می گفتم:» انسان باید زیارت کند و برگردد و به قرائت فاتحه ای روح مردگان را شاد کند، کارهای لازم تر هم هست که باید به آن ها پرداخت! «این اشکال در دل من بود اما به احدی ابراز نکردم، حتی به صمیمی ترین رفیق خود از شاگردان استاد.

مدتها گذشت و من هر روز برای استفاده از محضر استاد به خدمتش می رفتم، تا آن که از نجف اشرف بر مراجعت به ایران عازم شدم ولیکن در مصلحت بودن این سفر، تردید داشتم.

این نیت هم در ذهن من بود و کسی از آن مطلع نبود. شبی بود می خواستم بخوابم؛ در آن اتاقی که بودم، در تاقچه پائین پای من کتاب بود؛ کتاب های علمی و دینی. در وقت خواب، طبعا پای من به سوی کتاب ها کشیده می شد، با خود گفتم:

برخیزم و جای خواب را تغییر دهم یا لزومی ندارد، چون کتاب ها درست مقابل پای من نیست و بالاتر قرار گرفته، و این، هتک حرمت کتاب نیست. بالاخره بنا بر آن گذاشتم که هتک حرمت نیست و خوابیدم.

صبح که به محضر استاد، مرحوم قاضی رفتم و سلام کردم: فرمود:» علیکم السلام! صلاح نیست شما به ایران بروید. و پا دراز کردن به سوی کتاب ها هم هتک احترام است. «بی اختیار هول زده گفتم:» آقا! شما از کجا فهمیده اید؟ «فرمود:» از وادی السلام فهمیده ام. «

تواضع علامه قاضی

ص:214

روزی آیت الله قاضی با آیت الله سید محسن حکیم) مرجع مشهور تقلید (در صحن شریف حیدری) در نجف اشرف (به صورت غیر اختیاری با هم ملاقات نمودند. در این وقت، در صحن جنازه ای را تشییع می کردند، صاحبان میت از مرحوم قاضی درخواست اقامه نماز بر آن میت کرده بودند. مرحوم قاضی، آیت الله حکیم را مأمور به خواندن نماز نموده بود، ولی مرحوم حکیم امتناع نموده و اصرار به مقدم نمودن مرحوم قاضی کرده بود. مرحوم قاضی فرموده بود:» چون شما بین مردم مشهورتر از من هستید، اگر شما اقامه نماز بکنید، مردم زیادی جمع می شوند و این، سبب ثواب زیادی برای میت می شود. «از این رو، مرحوم آیت الله حکیم بر جنازه نماز خوانده بود.

رسیدگی به محرومین

علامه طهرانی می نویسد: یکی از رفقای نجفی ما که فعلا از اعلام نجف است برای من گفت: من یک روز به دکان سبزی فروشی رفته بودم، دیدم مرحوم قاضی خم شده و مشغول سوا کردن کاهو است، ولی به عکس معهود، کاهوهای پلاسیده و آنهایی را که دارای برگ های خشن و بزرگ هستند، بر می دارد.

من کاملا متوجه بودم، تا مرحوم قاضی کاهوها را به صاحب دکان داد و ترازو کرد. مرحوم قاضی آن را در زیر عبا گرفت و روانه شد. من که در آن وقت طلبه جوانی بودم و مرحوم قاضی مرد مسن و پیرمردی بود، به دنبالش رفتم و علت ماجرا را جویا شدم. فرمود: من این مرد فروشنده را می شناسم؛ فرد بی بضاعت و فقیری است، من گاه گاهی به او مساعت می کنم، و نمی خواهم چیزی به او بلا عوض داده باشم، تا اولا آن عزت و شرف و آبرو از بین برود، و ثانیاً خدای ناخواسته عادت کند مجانی گرفتن، و در کسب هم ضعیف نشود. و برای ما فرقی ندارد کاهوهای لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهوها. و من می دانستم که این ها

بالاخره خریداری ندارد، و ظهر که دکان خود را می بندد، به بیرون خواهد ریخت؛ لذا برای عدم تضرر او مبادرت به خریدن کردم.

علاقه علامه قاضی به عید غدیر خم

فرزند علامه قاضی یعنی آقا سید محمد علی می گوید: ایشان خودش را برای این روز بزرگ آماده می کرد و آن روز بهترین لباس هایش را می پوشید. ولیمه، شیرینی و میوه تهیه می کرد، و از آشنایان، دوستان، قوم و خویش دعوت به عمل می آورد و از یکی از آنها می خواست تا خطبه رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم را که در روز عید غدیر خم فرموده، با صدای بلند و گیرا قرائت نماید و این خطبه یکی از برجسته ترین و بهترین خطبه هاست... نکته های گوناگون و دلنشین و شیرین بسیار ایراد می فرمود و ادخال سرور شادی بر دلهای حاضرین در مجلس عنایت می فرموده چه بسا نکته های کمیاب که از شعر و نثر که در حفظ داشت، بیان می کرد.

گشایش به برکت امام علی (علیه السلام)

علامه با این که خود در علوم متبحر و یگانه بود اما گاهی مشکلاتی برایش پیش می آمد که با محاسبات دنیوی نمی توانست حل نماید. در این گونه موارد، به بارگاه حضرت امیرالمومنین علیه السلام پناه می برد و از ایشان استعانت می کرد. شاگردش آیت الله شیخ حسنعلی نجابت می فرمود: آقای قاضی زمانی طالب مطلب خاصی بودند، اما آن چنان که می خواستند فتح باب بر ایشان حاصل نمی شد. از هر دری وارد می شدند، نتیجه نمی گرفتند، تا این که برای برآورده شدن آن خواسته، قصیده بلند و بسیار عالی در مدح امیر المومنین علیه السلام انشاء فرمودند و به تمام معنا در آن مطلب خاص که می خواستند، فتح باب بر ایشان رخ داد.

علامه طباطبایی می فرمود: مرحوم استاد ما قاضی می فرمودند که:«) حضرت در موقع ظهور (به اصحابش مطلبی می گویند که همه آنها در اقطار عالم متفرق و منتشر می گردند، و چون همه آن ها دارای طی الارض هستند، تمام عالم را تفحص می کنند، و می فهمند که غیر از آن حضرت، کسی دارای مقام ولایت مطلقه الهی و مأمور به ظهور و قیام و حاوی همه گنجینه های اسرار الهی و صاحب الامر نیست.

در این حال، همه به مکه مراجعت می کنند و به آن حضرت تسلیم می شوند و بیعت می نمایند. مرحوم قاضی می فرمود: من می دانم آن کلمه ای را که حضرت به آن ها می فرماید و همه از دور آن حضرت متفرق می شوند، چیست «

زنده ماندن فرزند علامه طباطبایی با سفارش علامه قاضی

علامه طباطبایی می فرمود: من و همسرم از خویشاوندان نزدیک مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی بودیم؛ او در نجف برای صله رحم و تفقد از حال ما، به منزل ما می آمد. ما کراراً صاحب فرزند شده بودیم، ولی همگی در همان دوران کوچکی فوت کرده بودند، روزی مرحوم قاضی به منزل ما آمد در حالی که همسرم حامله بود و من از وضع او آگاه نبودم؛ موقع خداحافظی به همسرم گفت: دختر عمو! این بار این فرزند تو می ماند، و او پسر است و آسیبی به او نمی رسد، و نام او » عبدالباقی «است.

من از سخن مرحوم قاضی خوشحال شدم؛ خدا به ما پسری لطف کرد و بر خلاف کودکان قبلی، باقی ماند و آسیبی به او نرسید و نام او را» عبدالباقی « گذاردیم.

سفارش علامه قاضی به امام خمینی) ره (

ص:217

آیت الله شیخ عباس قوچانی می گوید: در نجف اشرف با قاضی جلساتی داشتیم و غالبا افراد با هماهنگی وارد جلسه می شدند و همدیگر را هم می شناختیم. در یک جلسه، ناگهان سید جوانی وارد شد، استاد بحث را قطع کرده و احترام زیادی به سید جوان نمودند و به او گفتند: آقا سید روح الله ! در مقابل سلطان جور و دولت ظالم باید ایستاد، باید مقاومت کرد، باید با جهل مبارزه کرد.

این در حالی بود که از انقلاب خبری نبود. ما خیلی تعجب کردیم؛ ولی بعد از سالهای زیاد و پس از انقلاب فهمیدیم که قاضی در آن روز از چه جهت آن حرفها را زد و نسبت به امام احترام کرد.

آثار و تالیفات

علامه قاضی، بیشتر عمر شریفش را صرف تربیت و رشد خود و شاگردان قرار داد اما از مرحوم قاضی آثار مکتوبی نیز وجود داشت. ایشان بخشی از قرآن را تفسیر نموده و تألیفاتی نیز در فقه و اصول داشته که اکثر آن ها از بین رفته است و آن چه باقی مانده، تعلیقه ای بر کتاب ارشاد مفید است. وی این کتاب را در 21 سالگی تصحیح کرده و در 17 ربیع المولود 1308 آماده چاپ شده است. استاد در این تعلیقه، شرح حال شیخ مفید را نگاشته است.

از دیگر آثار بر جای مانده وی، اشعاری است که به مناسبت های مختلف سروده است؛ مثل غدیریه، شعر در مدح وادی السلام، و شعری در مورد نجف اشرف.

نامه ها و دستورالعمل های عرفانی نیز از دیگر آثار استاد است که مرحوم قاضی به سید حسن الهی) برادر علامه طباطبایی (، شیخ ابراهیم و... نوشته است.

ص:218

برخی توصیه ها و دستورالعمل ها از علامه قاضی

1. مرحوم علامه طباطبایی و آیت الله بهجت از ایشان نقل می کنند که می فرمود:

اگر کسی نماز واجبش را اول وقت بخواند و به مقامات عالیه نرسد مرا لعن کند.

2. اما نماز شب پس هیچ چاره و گریزی برای مؤمنین از آن نیست، و تعجب از کسی است که می خواهد به کمال دست یابد و در حالی که برای نماز شب قیام نمی کند و ما نشنیدیم که احدی بتواند به آن مقامات دست یابد مگر به وسیله نماز شب.

همچنین به علامه طباطبایی فرموده بود:» ای فرزند! دنیا می خواهی، نماز شب بخوان و آخرت می خواهی، نماز شب بخوان «

3. محال است انسانی به جز از راه سیدالشهدا علیه السلام به مقام توحید برسد.

سریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا علیه السلام است و پیشکار این فضیلت هم حضرت قمر بنی هاشم ابالفضل العباس علیه السلام است.

4. هر حقی که برگردنت باشد تا ادا نکنی باب روحانیت، باب قرب، باب معرفت باز شدنی نیست.

5. آقای قاضی به همه توصیه می کردند که اگر قبری از امام زادگان یا علما و بزرگان در اطرافتان یا شهرتان است حتماً بروید.

6. علامه قاضی می فرماید: اگر کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد برای پیدا کردن استاد این راه، نصف عمر خود را در جست و جو و تفحص بگذراند تا آن استاد را پیدا کند، ارزش دارد و کسی که به استاد کامل رسید، نصف راه را طی کرده

است.

وصیت نامه مرحوم قاضی

مرحوم قاضی در وصیت نامه خودشان که در دوازده صفر 1365 نوشته است به دو فصل اشاره نموده؛ که یک فصل آن در امور دنیا و دیگری در امور آخرت است.

قسمتی از وصیت نامه را به عنوان تبرک می آوریم:

و فصل دوم در امور آخرت و عمده آن ها، توحید است. خدای تعالی می فرماید:

» ان الله لا یغفر أن یشرک و یغفر مادون ذلک لمن یشاء «همانا خداوند شرک به خود را نمی بخشد و جز آن را برای هر که بخواهد می بخشد. و این مطلب حقیقتش به سهولت به دست نمی آید و از اولادهای بنده کسی را تا حال مستعد تعلیم آن ندیده ام...

اما وصیت های دیگر، عمده آن ها نماز است، نماز را بازاری نکنید؛ اول وقت به جا بیاورید با خضوع و خشوع! اگر نماز را تحفظ کردید، همه چیزتان محفوظ می ماند، و تسبیحه صدیقه کبری علیهاالسلام و آیه الکرسی در تعقیب نماز ترک نشود...

و در مستحبات تعزیه داری و زیارت حضرت سید الشهدا علیه السلام مسامحه ننمایید. و روضه هفتگی ولو دو سه نفر باشد، اسباب گشایش امور است و اگر از اول عمر تا آخرش در خدمات آن بزرگوار از تعزیت و زیارت و غیر هما به جا بیاورید، هرگز حق آن بزرگوار ادا نمی شود و اگر هفتگی ممکن نشد، دهه اول محرم ترک نشود.

ص:220

دیگر آنکه، گرچه این حرفها آهن سرد کوبیدن است، ولی بنده لازم است بگویم؛ اطاعت والدین، حسن خلق، ملازمت صدق، موافقت ظاهر با باطن، ترک خدعه و حیله، تقدم در سلام، و نیکویی کردن با هر بر و فاجر، مگر در جایی که خدا نهی کرده این ها را که عرض کردم و امثال این ها را مواظبت نمایید!

الله الله که دل هیچ کس را نرنجانید.

تا توانی دلی به دست آور دل شکستن هنر نمی باشد.

رحلت و وصال

آیت الله علامه میرزا علی آقا قاضی پس از سالها تدریس معارف بلند اسلامی و تربیت شاگردان الهی، در روز دوشنبه چهارم ماه ربیع المولود سال 1366 مطابق هفتم بهمن ماه 1325 در نجف اشرف وفات کرد و در وادی السلام نزد پدر خود دفن شد. مدت عمر شریف ایشان هشتاد و سه سال و دو ماه و بیست و یک روز بوده است.

ایشان در سال های آخر عمر عطش و بی تابی، جسم و روحش را با هم می سوزاند و او مرتب آب می خواهد و می گوید:» در سینه ام آتش است ساکت نمی شود «

و دائم با خود تکرار می کند:

گفت من مستسقی ام آبم کشد گر چه می دانم که هم آبم کشد

لحظات احتضار سخت ترین لحظات برای زمین و زیباترین لحظات برای عارف است.

آیت الله کشمیری می فرمودند: هنگام احتضار، خودش با اشاره به بدن خود می فرمود:» این دارد می رود «

و هنگام غسل مشاهده شد که صورتش باز و لبانش خندان بود.

آیت الله کشمیری فرمود:» بعد از وفاتش خواستم بفهمم مقام ایشان چقدر است، در رؤیا دیدم از قبر آقای قاضی تا به آسمان نور کشیده شده است، فهمیدم خیلی مقام والایی دارد «

ماجرای خواندی شب رحلت علامه سید علی آقا قاضی

سید عبدالحسین قاضی نوه ایشان جریان شب رحلت آقای قاضی را این طور بیان می کند:» ایشان مدتی بیمار بودند. یک شب به پدرم که در آن زمان 20 ساله بودند می گویند که امشب نخواب و بیدار باش.

پدرم هم متوجه نمی شود که جریان چیست. ایشان نقل می کند که ساعتی از نیمه شب آقای قاضی او را صدا می زنند و رو به قبله دراز می کشند و می گویند من در حال مرگ هستم و به او سفارش می کنند که همسر و بچه های دیگرشان را بیدار نکند و تا صبح بالای سرشان بنشیند و قرآن بخواند.

پدرم می گوید علی رغم این که اگر کسی بداند که پدش در حال مرگ است و هیچ نگوید، سخت است، اما من این موضوع را با کمال آرامش پذیرفتم و به کسی هیچ نگفتم و پیش او نشستم. آقای قاضی به من فرمودند که دارم راحت می شوم و

این راحتی از طرف پاهایم شروع شده و به طرف بالا می آید.

سپس فرمودند فقط قلبم درد می کند بعد فرمودند که رویم را بپوشان، من هم روی صورتشان را پوشاندم و ایشان از دنیا رفتند.

من بدون هیچ دغدغه و اضطراب تا صبح پیش ایشان نشستم و قرآن خواندم تا آن که هنگام اذان صبح شد و خانواده آمدند و پرسیدند که جریان چیست و من هم گفتم که پدر فوت شده است و فریاد و سر و صدا از اهل خانه بلند شد و در آن لحظه تازه متوجه تصرف او شدم و فهمیدم چه اتفاقی افتاده است و از مرگ پدرم بسیار متأثر شدم. «

او که عمری با عشق و سر سپردگی به مولایش امام حسین علیه السلام سر کرده، غریب نیست اگر حضرتش، کریمانه، خود کسی را سراغش بفرستد تا کارهای دفن و کفن او را بجا آورد. آقا یحیی هرگز آقای قاضی را نمی شناخته ولی از طرف امام حسین علیه السلام در حالت خواب یا مکاشفه برای این امر مأموریت پیدا می کند و تمام کارهای کفن و دفن ایشان را انجام می دهد.

آیت الله بهجت می فرمودند:» شب قبل از وفات آقای قاضی، کسی خواب دیده بود که تابوتی را می برند که رویش نوشته شده بود» توفّی ولیّ الله «فردا دیدند آقای قاضی وفات کرده است. «

انتهای پیام/

LinkedIn

+Google

Instapaper

Email

/http://fna.ir

WhatsApp

Pocket

در شماره های پیشین 1.) ابن فهد حلی «، 2.) سیدبن طاووس «، 3.) سید بحرالعلوم «، 4.) شیخ مفید «، 5.) شیخ صدوق «، 6.) شیخ کلینی «، 7.) علامه حلی «، 8.) سید مرتضی «، 9.) سید رضی «، 10.) شیخ طوسی «، 11.) امین الاسلام طبرسی «، 12.) خواجه نصیرالدین طوسی «، 13.) قطب الدین راوندی «، 14.

) محقق حلی «، 15.) شهید اول «، 16.) شهید ثانی «، 17.) شیخ بهایی «، 18.) مقدس اردبیلی «، 19.) شهید ثالث «، 20.) ملاصدرا «، 21.) فیض کاشانی «، 22.) علامه مجلسی «، 23.) آیت الله نجفی، صاحب جواهر «24.) شیخ مرتضی انصاری «، 25.

) ملا هادی سبزواری «26.) ملا حسینقلی همدانی «27.) میرزا جواد ملکی تبریزی « 28.) علامه سید علی آقا قاضی «29.) آیت الله شاه آبادی «. 30.) آیت الله شیخ عبدالکریم حائری «و 32.) آیت الله نخودکی اصفهانی «معرفی شدند.

نگاهی گذرا به زندگی نامه سراسر پر برکت حضرت آیت الله بهجت

اشاره

آفتاب مرجع تقلید شیعیان حضرت آیت الله محمد تقی بهجت فومنی روز یکشنبه به علت عارضه مغزی در بیمارستان ولی عصر قم دارفانی را وداع گفت.

یکی از مسئولان بیمارستان حضرت ولیعصر قم دقایقی پیش اعلام کرد:» ایشان به محض سکته مغزی به این بیمارستان منتقل و در بخش ICU بستری شدند اما قبل از بستری دارفانی را وداع گفته بودند «.

آیت الله العظمی محمد بهجت فومنی در اواخر سال 1334 ه. ق. در خانواده ای

دیندار و تقوا پیشه، در شهر مذهبی فومن واقع در استان گیلان، چشم به جهان گشود. هنوز 16 ماه از عمرش نگذشته بود که مادرش را از دست داد و از اوان کودکی طعم تلخ یتیمی را چشید.

درباره نام آیت الله بهجت خاطره ای شیرین از یکی از نزدیکانشان نقل شده است که ذکر آن در اینجا جالب می نماید، و آن اینکه:» پدر آیت الله بهجت در سن 17-16 سالگی بر اثر بیماری وبا در بستر بیماری می افتد و حالش بد می شود به گونه ای که امید زنده ماندن او از بین می رود وی می گفت: "درآن حال ناگهان صدایی شنیدم که گفت با ایشان کاری نداشته باشید، زیرا ایشان پدر محمد تقی است" «.

کربلایی محمود بهجت، پدر آیت الله بهجت از مردان مورد اعتماد شهر فومن بود و درضمن اشتغال به کسب و کار، به رتق و فتق امور مردم می پرداخت و اسناد مهم و قباله ها به گواهی ایشان می رسید. وی اهل ادب و از ذوق سرشاری برخوردار بوده و مشتاقانه در مراثی اهل بیت علیهم السلام به ویژه حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام شعر می سرود، مرثیه های جانگدازی که اکنون پس از نیم قرن هنوز زبانزد مداحان آن سامان است.

آیت الله بهجت در کودکی تحت تربیت پدری چنین که دلسوخته اهل بیت علیهم السلام به ویژه سیدالشهداء علیه السلام بود، و نیز با شرکت درمجالس حسینی و بهره مندی از انوار آن بارآمد. ازهمان کودکی از بازیهای کودکانه پرهیز می کرد و آثار نبوغ و انوار ایمان در چهره اش نمایان بود، و عشق فوق العاده به کسب علم و دانش در رفتارش جلوه گر.

تحصیلات:

تحصیلات ابتدایی را در مکتب خانه فومن به پایان برد و پس از آن درهمان شهر به تحصیل علوم دینی پرداخت. به هرحال، روح کمال جو و جان تشنه او تاب نیاورد و پس از طی دوران مقدماتی تحصیلات دینی در شهر فومن، به سال 1348 ه. ق. هنگامی که تقریباً 14 سال از عمر شریفش می گذشت به عراق مشرّف شد و در

کربلای معلّی اقامت گزید.

بدین سان، آیت الله بهجت حدود چهار سال در کربلای معلّی می ماند و از فیوضات سید الشهداء علیه السلام استفاده نموده و به تهذیب نفس می پردازد و در طی این مدت بخش معظمی از کتابهای فقه و اصول را در محضر استادان بزرگ آن دیار مطهّر می خواند.

در سال 1352 ه. ق. برای ادامه تحصیل به نجف اشرف مشرّف می گردد و قسمتهای پایانی سطح را در محضر آیات عظام از آن جمله مرحوم آیت الله آقا شیخ مرتضی طالقانی به پایان می رساند. با این همه، همّت او تنها مصروف علوم دینی نبوده، بلکه عشق به کمالات والای انسانی همواره جان ناآرام او را به جستجوی مردان الهی و اولیاء برجسته وا می داشته است.

یکی از شاگردان آیت الله بهجت می گوید:» در سالهای متمادی که در درس ایشان شرکت می جویم هرگز نشنیده ام که جز در موارد نادر درباره خود مطلبی فرموده باشد. از جمله سخنانی که از زبان مبارکش درباره خود فرمود، این است که در ضمن سخنی به مناسبت تجلیل از مقام معنوی استاد خود حضرت آیت الله نائینی) ره (فرمود: "من در ایام نوجوانی در نماز جماعت ایشان شرکت می نمودم، و از حالات ایشان چیزهایی را درک می کردم" «.

استادان بر جسته فقه و اصول

آیت الله بهجت پس از اتمام دوره سطح، و درک محضر استادان بزرگی چون آیات عظام:» آقا سید ابوالحسن اصفهانی) ره (، آقا ضیاء عراقی) ره (، و میرزای نائینی) ره (، به حوزه گرانقدر و پر محتوای آیتِ حقّ حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی) ره (، معروف به کمپانی وارد شد و در محضر آن علامه کبیر به تکمیل نظریات فقهی و اصولی خویش پرداخت، و به یاری استعداد درخشان و تأییدات الهی از تفکرات عمیق و ظریف و دقیق مرحوم علامه کمپانی، که دارای فکری سریع و جوّال و متحرک و همراه با تیز بینی بوده، بهره ها برد «.

آیت الله محمد تقی مصباح درباره استفاده آیت الله بهجت از استادان خود می گوید:» در فقه بیشتر از مرحوم آقا شیخ محمد کاظم شیرازی - که شاگردان مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی و از استادان بسیار برجسته نجف اشرف بود - استفاده کرده، و در اصول از مرحوم آقای نائینی، و سپس بیشتر از مرحوم آقا شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی فایده برده بودند، هم مدّت استفاده شان از مرحوم اصفهانی بیشتر بود و هم استفاده های جنبی دیگر «.

سیر و سلوک وعرفان

آیت الله بهجت، در ضمن تحصیل و پیش از دوران بلوغ، به تهذیب نفس و استکمال معنوی همّت گمارده، و در کربلا در تفحّص استاد و مربی اخلاقی بر آمده و به وجود آقای قاضی که در نجف بوده پی می برد. و پس از مشرف شدن به نجف اشرف از استاد برجسته خویش آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی استفاده های اخلاقی می نماید.

آیت الله مصباح در این باره می گوید:» پیدا بود که از نظر رفتار هم خیلی تحت تأثیر مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی بودند، چون گاهی مطالبی را از ایشان با اعجابی خاص نقل می کردند، و بعد نمونه هایش را ما در رفتار خود ایشان می دیدیم. پیدا بود که این استاد در شکل گرفتن شخصیت معنوی ایشان تأثیر بسزایی داشته است «.

همچنین در درسهای اخلاقی آقا سید عبدالغفار در نجف اشرف شرکت جسته و از آن استفاده می نموده، تا اینکه در سلک شاگردان حضرت آیت الله سید علی قاضی) ره (در آمده و در صدد کسب معرفت از ایشان بر می آید، و در سن 18 سالگی به محضر پر فیض عارف کامل حضرت آیت الله سید علی آقای قاضی بار می یابد، و مورد ملاطفت و عنایات ویژه آن استاد معظّم قرار می گیرد و در عنفوان جوانی چندان مراحل عرفان را سپری می کند که غبطه دیگران را بر می انگیزد.

به هر حال، بزرگانی که تقید به جهات عبادی و معنوی داشتند در آن عصرها

زیاد بودند. متأسفانه در عصر ما کمتر این نمونه ها را مشاهده می کنیم. البته علم غیب نداریم، شاید آن کسانی که پیشتر در حرمها این عبادتها را انجام می دادند حالا در خانه هایشان انجام می دهند، ولی می شود اطمینان پیدا کرد که تقید به اعمال عبادی و معنوی سیر نزولی داشته و این بسیار جای تأسف است.

فلسفه

آیت الله بهجت، اشارات ابن سینا و اسفار ملا صدرا را نزد مرحوم آیت الله سید حسن بادکوبه ای فرا گرفته است.

مرجعیت

با اینکه ایشان فقیهی شناخته شده اند و بیش از سی سال است که اشتغال به تدریس خارج فقه واصول دارند، ولی همواره از پذیرش مرجعیت سرباز زده اند.

آقای مصباح درباره علت پذیرش مرجعیت از سوی ایشان و نیز پیرامون عدم تغییر وضعیت آیت الله بهجت بعد از مرجعیت می گوید:» بعد از مرجعیت منزل آیت الله بهجت هیچ تغییری نکرده است، ملاقات و پذیرایی از بازدید کنندگان در منزل امکان ندارد لذا در اعیاد و ایامِ سوگواری، در مسجد فاطمیه از ملاقات کنندگان پذیرایی می شود. اصولاً قبول مرجعیت ایشان به نظر من یکی از کرامات ایشان است، یعنی شرایط زندگی ایشان آن هم در سن هشتاد سالگی به هیچ وجه ایجاب نمی کرد که زیر بار چنین مسؤلیتی برود، و کسانی که با ایشان آشنایی داشتند هیچ وقت حدس نمی زدند که امکان داشته باشد آقا یک وقتی حاضر بشوند پرچم مرجعیت را به دوش بکشند و مسولیتش را قبول بکنند. و بدون شک جز احساس یک وظیفه متعین چیزی باعث نشد که ایشان این مسؤلیت را بپذیرند. و باید گفت که رفتار ایشان در این زمان با این وارستگی و پارسایی، حجت را بر دیگران تمام می کند که می شود در عین مرجعیت با سادگی زندگی کرد، بدون اینکه تغییری در

لباس، خوراک، مسکن، خانه و شرایط زندگی پیش بیاید «.

تا اینکه بعد از فوت مرحوم آقای سید احمد خوانساری) ره (جلد اول و دوم کتاب» ذخیره العباد «) جامع المسائل کنونی (را به قلم خود تصحیح و در اختیار خواص گذاشتند، و پیش از فوت مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی اراکی) ره (اجازه نشر رساله عملیه خویش را دادند، سرانجام وقتی جامعه مدرسین با انتشار اطلاعیه ای هفت نفر از آن جمله حضرت آیه الله العظمی بهجت را به عنوان مرجع تقلید معرفی کرد و عده ای از علمای دیگر از جمله آیت الله مشکینی و آیت الله جوادی آملی و... مرجعیت ایشان را اعلام کردند، به دنبال در خواستهای مصرانه و مکرر راضی شدند تا رساله عملیه ایشان در تیراژ وسیع به چاپ برسد، با این حال از نوشتن نام خویش بر روی جلد کتاب دریغ ورزیدند.

هجرت

ایشان بعد از تکمیل دروس، در سال 1363 ه. ق. موافق با 1324 ه. ش. به ایران مراجعت کرده و چند ماهی در موطن خود فومن اقامت گزید و بعداً در حالی که آماده بازگشت به حوزه علمیه نجف اشرف بود، قصد زیارت حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام و اطّلاع یافتن از وضعیت حوزه قم را کرد، ولی در طول چند ماهی که در قم توقف کرده بود، خبر رحلت استادان بزرگ نجف، یکی پس از دیگری شنیده می شد، لذا ایشان تصمیم گرفت که در شهر مقدس قم اقامت کند.

تألیفات

حضرت آیت الله بهجت دارای تألیفات متعددی در فقه و اصول هستند که خود برای چاپ اکثر آنها اقدام نکرده اند، و گاه به کسانی که می خواهند آنها را حتی با غیر وجوه شرعیه چاپ کنند، اجازه نمی دهند و می فرمایند:» هنوز بسیاری از کتابهای علمای بزرگ سالهاست که به گونه خطی مانده است، آنها را چاپ کنید نوبت اینها دیر نشده است «.

فهرست عمده تألیفات ایشان که برخی نیز با اصرار و پشتکاری برخی از شاگردانشان به چاپ رسیده، عبارتند از:

الف) کتابهای چاپ شده:

1. رساله توضیح المسائل) فارسی و عربی (

2. مناسک حجّ

دو کتاب فوق توسط برخی از فضلا بر اساس فتاوی ایشان تألیف و پس از تأیید آقا به چاپ رسیده است.

3. وسیله النجاه

این کتاب در بردارنده نظرات فقهی ایشان در اکثر ابواب فقه است که در متن وسیله النجاه آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی) ره (گنجانده شده و نهایتاً جلد نخست آن با تأیید ایشان به چاپ رسیده است.

4. جامع المسائل

این کتاب مجموعه حواشی ایشان بر کتاب» ذخیره العباد «استادش آیت الله العظمی محمد حسین غروی اصفهانی، و نیز تکمیل آن تا آخر فقه می باشد، که قسمتهایی از آن ابتدا با نام» ذخیره العباد «با حروفچینی نه چندان زیبا و در تعداد نسخه اندک در اختیار برخی از شاگردان و خواصّ ایشان قرار گرفت، و بعداً جلد اول از این مجموعه که قرار است در پنج مجلد به چاپ برسد، به خاطر کثرت فروع فقهی که توسط حضرت آیت الله بهجت بر اصل کتاب افزوده شده و جامعیت آن » جامعُ المسائل «نام گرفته و به همت برخی از شاگردان ایشان به چاپ رسید.

ب) تألیفات آماده چاپ و نشر:

1. جلد اول از کتاب صلوه

آیت الله بهجت در این کتاب با سبکی ویژه و تلخیص مطالب به ترتیب مباحث

» جواهر الکلام «به بیان نظریات نو و ابتکاری خویش پرداخته اند.

2. جلد اول از دوره اصول

ص:230

این کتاب تقریبا "به ترتیب» کفایه الاصول «نگارش یافته است، و بارها توسط ایشان مورد مداقّه و تجدید نظر قرار گرفته، و نظریاتی نو در بسیاری از مباحث اصول را در بردارد.

3. تعلیقه بر مناسک شیخ انصاری

این کتاب در بردارنده نظرات ایشان درباره مناسک حجّ می باشد.

ج (تألیفاتی که هنوز اقدام به چاپ آنها نشده است:

1. بقیه مجلّدات دوره اصول

2. حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری

که به ترتیب مکاسب شیخ انصاری) ره (از اول تا انجام، و پس از اتمام آن ادامه مباحثی که در مکاسب مطرح نشده بر اساس متن» شرائع الاسلام «نگارش یافته است، ایشان در این دوره از مباحث فقهی نظرات جدیدی را ارائه داده اند.

3. دوره طهارت

در این کتاب نیز آیت الله بهجت بسان دوره» کتاب الصلوه «به ترتیب مباحث» جواهر الکلام «با تلخیص و نو آوری نظرات خویش را مطرح نموده اند.

4. بقیه مجلّدات دوره کتاب الصلوه

همچنین ایشان در تألیف سفینه البحار با مرحوم حاج شیخ عباس قمی) ره (همکاری داشته اند، و قسمت زیادی از سفینه البحار خطی، به خط ایشان نوشته شده است.

راز سنگ قبر آیت اللّه بهجت

به این ترتیب در وسعتی از سادگی و خلوتی سنگ، اصالت و هویتی برجسته، رخ می نماید:» العبد محمد تقی بهجت بن محمود «.» العبد «در قطعه ای میناکاری نقش می گیرد و در هنری زیبا و کاری بسیار بدیع، روی سنگ قبر متصل می شود.

تریبون مستضعفین: پس از عروج ملکوتی آیت الله بهجت و خاکسپاری ایشان در حرم مطهر حضرت معصومه (س) تا حدود دو ماه نشان خاص و ثابتی روی مزار ایشان موجود نبود و پس از آن هم یک صندوق چوبی با پوششی سیاه و پارچه ای

ص:231

روی قبر این عالم دینی قرار گرفت. بعد از مدتی نیز آن پارچه، با بنری که نقش محراب داشت و متنی توصیفی و عربی روی آن نوشته شده بود جایگزین شد.

اما سرانجام از طرف بیت آیت الله بهجت سنگی به ابعاد *? پیشنهاد می شود اما در بازار سنگ این نوع سنگ بسیار کمیاب بود و نیاز به پیگیری های مداوم داشت؛ از سوی دیگر برداشت از وجوهات شرعی، برای تهیه سنگ مزار به هیچ عنوان مورد نظر بیت معظم له نبود و برخی دوستداران و شاگردان آیت الله بهجت، داوطلب پرداختی به میزان توانایی خود و چند نفری نیز داوطلب پرداخت کل وجه شدند.

با گذشت بیش از یکسال نه تنها جستجوی سنگ بلکه متن، نوع خط، نوع ترکیب بندی و أمشخص نبود! گویا هیچ متنی رسا نبود تا آن شخصیت والا را توصیف و معرفی کند تا اینکه هنرمندی متعهد و از ارادتمندان خود آیت الله بهجت پیشنهاد می کند:» رساترین کلام در تعریف آقا امضای ایشان بود؛ العبد «. این پیشنهاد مورد تأیید قرار می گیرد.

با پیگیری و همراهی آستانه مقدسه حضرت معصومه (س)، کارگاهی در اطراف تهران که سنگی با ابعاد مورد نظر را دارد معرفی می شود. اما بدلیل عدم آماده بودن وجه خرید سنگ، مدتی طول می کشد تا سرانجام بانی سنگ مشخص و سنگ خریداری می شود.

برای خطاطی و حجاری هنرمندانی از قم و اصفهان و تهران معرفی می شوند و تقسیم کار صورت می گیرد که در این میان سهم ستاد بازسازی عتبات اصفهان قابل توجه بود؛ هنرمندانی صدیق و متدین که بی وضو دست به کار نبردند.

به این ترتیب در وسعتی از سادگی و خلوتی سنگ، اصالت و هویتی برجسته، رخ می نماید:» العبد محمد تقی بهجت بن محمود «.» العبد «در قطعه ای میناکاری نقش می گیرد و در هنری زیبا و کاری بسیار بدیع، روی سنگ قبر متصل می شود.

سید محمد حجت کوه کمره ای

اشاره

سید محمد حجت کوه کمری؛ فقیه، اصولی، محدث، رجالی، مجتهد و مرجع تقلید، در سال 131 در آبادی کوه کمر واقع در غربی ترین نقطه محال دیزمارقره داغ استان آذربایجان شرقی به دنیا آمد. گفته می شود تبار وی با 25 واسطه به علی بن حسین می رسد.

محتویات

ولادت کوه کمره ای

سید محمد در ماه شعبان 1310 هجری قمری در تبریز متولد شد و در دامان پرمهر مادر رشد کرد و بزرگ شد. پدران سید محمد همه از سادات اصیل و شریف روستای کوه کمره بوده اند. کوه کمر در قسمت شمال آذربایجان شرقی در منطقه ارس باران واقع شده است و سادات آن منتسب به سادات حسینی و از شرافت و بزرگواری بسیار زیادی برخوردارند و به گفته آیت الله مرعشی نجفی سادات کوه کمر به خصوص سادات حسینی آن که آیت الله حجت از آن هاست... به صحت نسب و شرافت حسب و رعایت شدت و در هر عصری مورد توجه عامه و خاصه مردم بوده اند. [1]

دوران تحصیلات محمد حجت کوه کمره ای

پدر سید محمد حجت آقا سید علی که خود اهل فضل و دانش و کمالات

ص:233

معروف عصر خویش بود از دوران کودکی تربیت فرزندش را به عهده گرفت. در واقع نخستین مکتب درسی و محفل تربیتی سید محمد حجت محضر پر از صفا و معنویت پدر بود او در زادگاه خویش به جهت ذکاوت و هوش سرشار توانست در اندک زمان علاوه بر ادبیات معمول و مقدمات فقه و اصول با علوم عقلی و ریاضیات نیز آشنا شود. آقا سید محمد علاوه بر این علوم، در علم طب که معروف به طب قدیم بود وارد شد و آن را فراگرفت همچنین وی با علم فیزیک و شیمی نیز در همان دوران جوانی آشنا گردید.

چنانچه از گفته های خود آقای حجت برمی آید وی برای فراگیری برخی از کتب حوزه نزد استاد حاضر نشده است بلکه با مطالعه خویش توانسته حتی آن را تدریس کند. آقای رازی از زبان وی می گوید: به حقیر فرمودند همه شرح کبیر موسوم ریاض سید علی را در نزد پدر خود در تبریز خواندم و جلدین شرح لمعه را با مطالعه تنها یعنی بدون این که نزد استاد خوانده باشم دو دوره در تبریز درس گرفتم و پس از تکمیل سطوح به نجف اشرف عظیمت نمودم. [2]

هجرت به نجف

وی در سال 1330 هجری قمری در 20 سالگی بود که راهی حوزه علمیه نجف گردید و در آن دیار نیز آن چه که در توان داشت برای رسیدن به منزلت عالی علمی و معنوی بکار گرفت اساتیدی که آیت الله حجت در نجف در محفل درس آن ها حاضر گشت عبارتند از:

آیت الله سید محمدکاظم یزدی صاحب عروت که در نزد وی تحصیل فقه نمود. آیت الله آقا سید ابوتراب خوانساری از علمای معروف، حدیث و رجال را فراگرفت و آیت الله سید شریعت اصفهانی نیز همچنان از جمله اساتید وی بشمار می رفت آیت الله حجت همچنان در درس آقا شیخ علی گنابادی و میرزا حسین نائینی و آیت الله سید جلیل فیروز آبادی و آیت الله آقا سید ضیاء الدین عراقی حاضر گشته و سال های خوشه چین دانش از این بزرگان دانش و معارف بود. [3] مدت اقامت وی در حوزه علمیه نجف 20 سال طول کشیده است.

وی در این مدت هم دوره های تحصیل را در علوم مختلف به پایان رسانده و هم به منزلت بزرگ علمی نائل می شود و در اواخر در حوزه نجف مسجد شیخ انصاری و مقبره میرزای شیرازی شاهد درس باشکوه ایشان بوده است. آیت الله حجت در سال 1349 هجری قمری به جهت بیماری و ناراحتی های جسمی به ایران بازمی گردد.

منزلت علمی آیت الله حجت کوه کمره ای

آیت الله حجت در حوزه علمیه نجف سال ها خوشه چین دانش و معارف محضر بزرگان گردید و به مقام اجتهاد نائل گشت ایشان از بزرگانی چون آقایان بزرگوار شیخ الشریعه اصفهانی، حاج میرزا حسن نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی، سید محمد فیروزآبادی، حاج شیخ عبدالکریم حائری و شیخ ضیاء الدین عراقی اجازه اجتهاد و اجازه نقل روایتی نیز داشتند. [4] وی در زمینه های گوناگون نیز کتاب هایی نگاشته اند و آثاری که از ایشان به جای مانده است فراوان است. هر چند مجموعه آثار ایشان در دسترس نیست و نوشته های ایشان در موضوعات مختلف عبارتند از:

رساله استصحاب در اصول

کتاب البیع در فقه

جامع الاحادیث و اصول در حدیث و رجال

حاشیه بر کفایه الاصول

کتاب الصلوه

لوامع الآثار الضروریه در بررسی روایات نبویه در فروع و اصول

مستدرک المستدرکات در استدراک آن چه که از صاحب مستدرک به آن نپرداخته است.

کتاب الوقف و ده ها اثر و یادداشت های دیگر در زمینه های مختلف

اقامت در قم

ص:235

در سال 1349 قمری آیت الله سید محمد حجت در قم اقامت گزید [5] و تدریس در این حوزه را آغاز نمود در آن روزگار حوزه علمیه قم در سرآغاز شکوفایی خود قرار داشت و در رأس این حوزه علمیه انسان بسیار بزرگ و عالم اندیشمند چون آیت الله شیخ عبدالکریم قرار گرفته و این حوزه در سایه توجه و تلاش های ایشان می رفت که از غربت عزلت در فراموشی بار دیگر در جهان اسلام مطرح شود و نامش شهره عالم گردد.

آیت الله حائری که از سال 1340 هجری قمری مشغول سامان دادن این حوزه بود تا زمان ورود آیت الله حجت کوه کمره ای که نه سال از این اقامت سپری می شد توانسته بود کارهای بسیار اساسی را انجام دهد و در واقع بنیان آن حوزه بزرگی که می رفت تا مهد پرورش و تربیت انسان های بزرگی چون امام خمینی و چندین مراجع بسیار عالی قدر گردد گذاشته شده بود.

لیکن این برای آیت الله حائری به معنای پایان یافتن مسئولیت نبود بلکه برای ایشان که هنوز به عظمت حوزه علمیه قم می اندیشید حضور اساتیدی چون آیت الله حجت که تجربه تدریس و تربیت سال های متمادی حوزه علمیه نجف را داشت بسیار مبارک و مغتنم بود فلذا آیت الله حائری از همان ابتدای اقامت آیت الله حجت در قم با ایشان نسبت بسیار نزدیکی را برقرار می سازد و آیت الله حجت در عین تدریس در حوزه، یکی از ملازمین و مشاورین آیت الله حائری نیز قرار می گیرد.

دوره زعامت

آیت الله حائری در سال 1355 هجری قمری به دیار ابدی پیوست لیکن میراث گرانقدر او که همان حوزه علمیه بزرگ قم بود باشکوه و عظمت باقی ماند پس از رحلت ایشان آیت الله حجت کوه کمره ای از جمله سه تن از کسانی بود که آیت الله حائری امور اداره حوزه علمیه قم را برای آن ها وصیت و سفارش کرده بود. [6]

چنانچه در کتاب علمای معاصرین آمده است حاج شیخ عبدالکریم آقا یزدی

ص:236

حائری) پیش از آن که (بدرود جهان گفته باشد) آیت الله حجت (را به نماز خواندن در جای خود در مسجد حضرت تعیین و به وصایت و نیابت او در انجام کلیه امور مذهبی چند ماه پیش از وفات خود تنصیص فرمودند. 7

همچنین پس از رحلت آیت الله حائری مرجعیت آیت الله حجت نیز برطرف گردید وی به لحاظ این که در زمان حیات آیت الله حائری مورد توجه ایشان بود مرحوم آیت الله حائری احتیاطات خود را به ایشان ارجاع می دادند. کم کم دارای مقلد شده تا فوت مرحوم حاج شیخ و پس از ایشان جمع کثیری از مقلدین حاج شیخ به ایشان گرویدند. 8 تا این که با رحلت آیت الله اصفهانی و آیت الله قمی مؤمنین از سراسر جهان اسلام به ایشان متوجه می شوند. وی پس از آیت الله بروجردی اولین مرجع عالم تشیع بود و میلیون ها نفوس شیعه از ایشان تقلید می کردند. [9] دوره جدید دوره پس از رحلت آیت الله حائری دارای ویژگی های بخصوص عصر ایشان نبوده است.

در روزگاری که آیت الله حائری بنیان حوزه علمیه قم را بنا نهاد و بر کالبد نیم جان آن روح تازه دمید عصر مشکلات و سخت ترین روزهای علمای اسلام و حوزه های علمیه است چرا که در این دوره حوزه مستقیماً در معرض حملات ناجوانمردانه حاکم وقت رضاخان پهلوی قرار گرفته بود و او هر چه می توانست برای جلوگیری از سامان یافتن حوزه انجام می داد. اما در دوره پس از رحلت آیت الله حائری هر چند همچنان فشارها وجود داشت لیکن حوزه علمیه در جهان مختلف دارای استحکام و ثبات بود. و حکومت پهلوی نیز که این بار پسرش محمدرضا در رأس امور بود اندکی محتاطانه با علماء و حوزه برخورد می کرد.

علماء در این دوره توانسته اند علاوه بر استحکام پایه های حوزه علمیه به گسترش آن در قم و سایر شهرهای ایران نیز بپردازند.

آیت الله حجت در این دوره توانسته است چندین کار مهم و اساسی در حوزه علمیه قم انجام دهد. وی پس از قرار گرفتن در رأس حوزه در کنار سامان دادن به وضع معیشتی طلاب که آن روزها طلاب به سختی زندگی خود را می گذراندند در جهت اسکان و فراهم ساختن زمینه ای رشد و تحصیل آنان نیز تلاش کرد. مدرسه

حجتیه ایشان که به وسعت 13 هزار مترمربع با 126 حجره و با مدرس و مسجد ساخته شد در همین راستا بود. آیت الله حجت در کنار این مدرسه کتابخانه ای نیز تأسیس کردند که 1000 جلد کتاب در زمینه های مختلف در آن وجود دارد و امروزه محل مطالعه طلاب و محققین است از دیگر تلاش های آیت الله حجت جمع آوری کتاب های خطی و نسخه های خطی از نوشته های علماء بزرگوار بود که امروزه ذخایری بسیار گرانسنگ از گذشته است. [10]

شتابان به سوی حق

نویسنده آثار الحجه که خود از نزدیک حالات و ویژگی های معنوی و روحی ایشان را ملاحظه کرده است از حال و هوای روحی و معنوی ایشان حکایت ها و داستان ها زیادی را آورده است و در صفحات زیادی در خصوص معنویت آیت الله حجت قلم فرسایی کرده است، ما چون بنای اختصار داریم فرصت پرداخت حتی به گوشه هایی از این گونه احوالات ایشان را که در کتاب های دیگر و یا خاطره علمای بزرگ آمده است نداریم و در این جا تنها به یک مورد از ارتباط به رحلت ایشان دارد اشاره می کنیم: می گویند ایشان در آخرین کسالتی که متوجه ایشان شد و با آن نیز دارفانی را وداع گفت همه خانواده و وکیل خود را احضار کرد و پس از حاضر شدن وصی خود آقای حاج سید احمد زنجانی و بعضی فضلاء و دیگر فرمودند مهر مرا بشکن آقایان گفتند برای چه؟

فرمودند: برای این که بعد از من کسی از این مهر سوء استفاده نکند. عرض کردند، حالا چرا؟ فرمودند: از این کسالت خوب نخواهم شد و اصرار کردند و حاضرین تفأل به نیک نگرفتند و انکار کردند تا ایشان قرآن خواسته و استخاره برای این کار کردند همه منتظر بودند که آیه وعده بهبودی ایشان بدهد؛ دیدند تا آقا قرآن را گشود و به اول صفحه آن نگاه کرد و با وجد و نشاط فراوان گفت له دعوه الحق [11] و قرآن را به دست داد دیدند [12] آیت الله حجت همان طور که خود گفته بود از این کسالت دیگر بهبود نمی یابد و او پس از بیست و سه سال اقامت در کنار بارگاه

حضرت معصومه سلام الله علیها در قم و تلاش خستگی ناپذیر در راه ترویج احکام الهی در روز دوشنبه سوم جمادی الاول 1372 هجری قمری جان به جان آفرین تسلیم می کند و مقبره وی در جلو مسجد مدرسه حجتیه واقع شده است.

شاگردان محمد حجت کوه کمره ای

آیت الله حجت چه در قم و چه در حوزه علمیه نجف مورد توجه دوستداران علم و فضیلت بود و کسانی که از کیاست و هوش و استعداد برخوردار بودند از درک محضر ایشان غافل نمی شدند. آثار الحجه با تحلیل موقعیت علمی آیت الله حجت در حوزه علمیه قم می نویسد: پس از مرحوم آیت الله حائری) مؤسس (در میان زعماء گذشته حوزه علمیه قم مرحوم آیت الله حجت هم از کسانی است که از حوزه تدریس فضلای برجسته و دانشمندان بزرگ و علمای عالی مقام و مجتهدین عظام بیرون آمده و در شهرستان قم و حوزه علمیه و سایر شهرستان های دور و نزدیک ایران مشغول به تدریس و تصنیف و تألیف و خدمات دینی می باشند. وی 136 تن از شاگردان ایشان را که هر یک از علمای خدمتگذار و اساتید معروف بوده اند نام می برد. ما این نوشته مختصر را به اسامی چند تن از آنان زینت می بخشیم، آیات و اساتید بزرگوار:

حاج سید یونس اردبیلی

آقا مهدی حائری

حاج سید مهدی انگجی

حاج سید مرتضی ایروانی

حاج شیخ مرتضی حائری

آقا سید محسن حجت) فرزند ایشان (

آقا شیخ محسن مشکینی

آقا حجت مهدی اراکی

آقا میرزا محمدعلی طباطبایی

سید محمدحسین طباطبایی.) صاحب المیزان (

حاج شیخ قربانعلی اعتمادی تبریزی

میرزا محمد بنایی

آقا سید محمد داماد

حاج شیخ عبدالحسن غروی تبریزی

حاج سید صادق لواسانی

آقا سید حسین بدلا

شیخ اسدالله کاشانی

شیخ احمد عراقی

شیخ ابوطالب تجلیل

حاج شیخ محمدباقر عرفانی بیهودی. بسیاری از این بزرگان دارفانی را وداع گفته و به سوی پروردگار شتافته اند. [13]

پانویس

1 آثار الحجه، رازی، ج 1، ص 93.

2 همان.

3 ریحانه الادب، ج 2، ص 24.

4 علماء معاصرین، خیابانی، ص 215.

5 علماء معاصرین، خیابانی، ص 214.

6 آیینه دانشوارن، ریحان یزدی، ص 53.

7 علماء معاصرین، ملا علی خیابانی، ص 215.

8 آثار الحجه، جلد 1، ص 113 با اندکی تغییر و تصرف.

9 همان.

این آثار در کتابخانه خصوصی فرزند ایشان، حجه الاسلام حاج سید حسن حجت است و فهرستی از آن نیز منتشر شده است.

ص:240

10 سوره رعد، آیه 14.

12 آثار الحجه، محمد رازی، ج 1، ص 124.

13 آثار الحجه، محمد رازی، ج 1، ص 194.

منابع

سعید عباس زاده، ستارگان حرم، جلد 1.

جامعه مدرسین، مجله نور علم، شماره 10.

رده ها: علمای قرن چهاردهم | مجتهدین | مراجع تقلید | فقیهان | راویان حدیث

به وب سایت» ندای حق «خوش آمدید

آیت الله سید محمد حجت کوه کمری

موضوع:) (|تاریخ ارسال: پنجشنبه دهم اسفند 1391

آیت الله العظمی سید محمد حجت کوه کمری، جانیشین مؤسس حوزه علمیه قم و موسس مدرسه علمیه حجتیه، در سال 1310 هجری قمری در کوه کمر یکی از توابع تبریز به دنیا آمد. پدر گرامی ش آقا سیدعلی بود که خود از عالمان و معاریف دیار خود بود.

مقام علمی

مرحوم حجت (13721301 ق (در دوران کودکی و نوجوانی در شهر خود مشغول تحصیل شد و برخی از علوم مانند ادبیات و مقدمات فقه و اصول و ریاضیات را با مطالعه بدون نشستن در محضر استاد، فراگرفت.

سپس در بیست سالگی راهی نجف اشرف شد تا از محضر اساتید بزرگ آن زمان استفاده های کامل را ببرد. بعد از مدتی ایشان به درجه اجتهاد نائل آمدند و در نجف اشرف از مدرسین مبرز محسوب شدند.

آیت الله حجت بر اثر بیماریی که بر ایشان عارض شد، در سال 1349 قمری به

ص:241

ایران مراجعت کرده و در شهر مقدس قم ساکن شدند و در این شهر به تدریس مشغول شدند. و در ضمن از ملازمین و مشاورین عالی مرحوم آیت الله العظمی حائری نیز بودند.

در دورانی که مرحوم حجت مشغول تحصیل علوم دینی و عقلی بودند از اساتید فراوان و نامداری استفاده کردند که برخی از آن بزرگواران عبارتند از: مرحوم پدر بزرگوارشان، آیت الله یزدی، آیت الله سید ابو تراب خوانساری، آیت الله شریعت اصفهانی، میرزا حسین نائینی، سید محمد فیروز آبادی، شیخ ضیاء الدین عراقی آقای شیخ عبد الله مامقانی، سید حسن صدر، شیخ محمد باقر بیرجندی و بسیاری از علمای دیگر.

اما مرحوم آیت الله حجت کوه کمری تألیفات و آثار گرانمایه ای نیز از خود به جای گذارده است که این کتب ارزشمند عبارتند از: الاستصحاب، البیع، تنقیح المطالب المهمه فی عمل الصور المجسمه، جامع الاحادیث و الاصول،، حاشیه الکفایه فی الاصول، الوقف، الصلوه، لوامع الانوار الفردیه فی مرسلات الآثار النبویه، مستدرک المستدرک فی استدراک ما فات عن صاحب المستدرک.

اساتید و شاگردان

آیت الله حجت در نجف اشرف و قم مقدسه دارای شاگردان بسیاری بوده اند که همگی از اکابر زمان خود محسوب می شدند. در اینجا به برخی از این عزیزان اشاره ای خواهیم داشت: سید محمد حسین طباطبائی، شیخ مرتضی حائری، دکتر مهدی حائری، سید محمد داماد، شیخ ابراهیم مراغه ای، سید ابراهیم علوی مقبره ای، احمد قمی، شیخ اسحق قفقازی، شیخ اسداللّه کاشانی، سید اسداللّه ده خرقانی، شیخ محمد تقی تهرانی، شیخ محمد تقی گیلانی، سید محمد حسن مدرس، شیخ محمد حسن مازندرانی، سید محمد حسین آل طه، سید محمد رضا آل محمد، شیخ محمد رضای فقیهی و بسیاری از فضلاء دیگر که برخی تا یکصد و چهل نفر از این علماء را ذکر کرده اند.

جانشینی مرحوم مؤسس

زمانی که آیت الله حائری در سال 1355 هجری قمری از دنیا رفت، آیت الله حجت کوه کمره ای از کسانی بود که آیت الله حائری امور اداره حوزه علمیه قم را برای آنها وصیت کرده بود. حتی در زمان حیات آیت الله حائری نیز خواندن نماز در حرم حضرت معصومه (س) را به ایشان واگذار کرده بودند.

البته بعد از رحلت آیت الله حائری مرجعیت آیت الله حجت نیز فراگیرتر شد تا جایی که با رحلت آیت الله اصفهانی و آیت الله قمی مؤمنین از سراسر جهان اسلام به ایشان متوجه شدند و از لحاظ کثرت مقلدین پس از آیت الله بروجردی اولین مرجع عالم تشیع بود.

از جمله کارهایی که آیت الله حجت در زمان تصدی و ریاست حوزه علمیه قم انجام داده است، سامان دادن به وضع معیشتی طلاب که آن روزها طلاب به سختی زندگی خود را می گذراندند و همچنین ساخت مدرسه حجتیه بود که ایشان با کمک خیرین در وسعتی بیش از 13 هزار متر مربع به پایان رساند و در همین مدرسه کتابخانه باشکوهی نیز برپا کردند.

خصوصیات مرحوم حجت

اشاره

آیت الله العظمی حجت دارای حافظه قوی و ذهن سرشاری بود، به طوری که خود ایشان می فرموده است: "اگر 20 سال پیش حدیثی را در بحار الانوار دیده باشم با فضل الهی هم اکنون می توانم بگویم عین روایت چه بوده و در کدام صفحه آن قرار داشته است."

مرحوم حجت از تظاهر و چاپلوسی و تعریف دیگران همیشه گریزان بودند و همیشه به اطرافیان خود گوشزد می کردند که: "راضی نیستم نام مرا بر منابر ببرید."

همچنین آیت الله حجت دارای اراده قوی و عزمی راسخ بودند، که این عزم

راسخ در مورد ترک سیگارشان معروف است. چنانچه از مرحوم آیت الله مطهری نقل شده است که تا قبل از بیماری ریه آیت الله العظمی حجت، ایشان به طور مستمر سیگار می کشیدند ولی به یکباره و با دستور طبیبشان، با یک تصمیم و با یک کلمه، برای همیشه سیگار را ترک کردند.

وفات

مرحوم آیت الله حجت کوه کمری سرانجام بعد از یک عمر تدریس و تعلیم شاگردان و خدمت به اسلام و مردم مسلمان، در سوم جمادیِ الاولی سال 1372 هجری قمری و در سن 62 سالگی در شهر مقدس قم از دنیا رفت، و بعد از یک تشییع به یاد ماندنی، در مدرسه حجتیه ای که خود تاسیس کرده بود، به خاک سپرده شد.

منابع

ریحانه الادب، محمدعلی مدرس تبریزی، چاپخانه شفق، تهران.

آیینه دانشوران، سید علیرضا ریحان یزدی، نشر کتاب، تهران.

آثار الحجه، محمد رازی، کتابفروشی اسلامیه، تهران.

نور علم، شماره یکصد و چهلم.

نویسنده پست: سید علی بنی هاشمی کوه کمر

زندگینامه آیت الله العظمی سیدمحمد حجت کوه کمره ای

اشاره

فقیهی با شاگردانِ سرشناس

آیت الله العظمی سیدمحمد حجت کوه کمره ای مرجعی بود که مقلدان بسیاری از آذری زبان ها گرد او جمع شدند و طلاب آذری وقتی به قم می آمدند به مدرسه آیت الله ج مدرسه حجتیه ج می رفتند. وی اصالتا اهل روستای کوه کمره بود؛ کوه

کمر در قسمت شمال آذربایجان شرقی در منطقه ارسباران. سید محمد حجت در سال 1310 قمری در تبریز متولد شد. وی فرزند سید علی برادرزاده سیدحسین کوه کمره ای تبریزی است که از مراجع معروف نجف بود. محمد تحصیلات خود را از تحصیل نزد پدر آغاز کرد. در سال 1348 به کربلا رفت و 4 سال در آنجا تحصیل سپس به نجف نقل مکان کرد. محمد جوان از کرسی درس اساتید سرشناسی چون آخوند خراسانی، علامه یزدی، آقا شریعت اصفهانی، سید ابوتراب خوانساری، آیت الله نائینی، علامه کشمیری، آیت الله فیروزآبادی و مرحوم آقا ضیاء عراقی استفاده کرد. وی در مدرسه شیخ انصاری و مقبره میرزای شیرازی با مجمعی از فضلا تدریس خارج فقه و اصول داشت. از جمله سرشناس ترین شاگردان وی در نجف اشرف می توان از آیت الله سیستانی مرجع اول شیعیان در زمان ما نام برد.

آیت الله مدنی نیز دیگر شاگرد وی بود که در محراب شهید شد. حجت که بار علمی خود را در کربلاو نجف بسته بود به قم آمد. او قرابت زیادی با مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، موسس حوزه قم داشت و در اداره حوزه همراه شیخ بود. قرابت مرحوم حجت و حاج شیخ عبدالکریم حائری باعث شد تا شیخ دختر حجت را برای پسرش شیخ مرتضی خواستگاری کند. پس از شیخ عبدالکریم، مرحوم حجت در کنار دو تن دیگر از آیات عظام قم یعنی آیت الله خوانساری و آیت الله سید صدرالدین صدر به عنوان» مراجع ثلاث «مطرح بودند.

این سه مرجع سعی در ایجاد اصلاحاتی در نظام حوزه داشتند. در همین زمان بود که شهریه طلاب یعنی همان کمک هزینه تحصیلی که مراجع به طلبه ها پرداخت می کردند در یک صندوق جمع و به صورت یکجا به طلاب پرداخته می شد. این طرح با کارشکنی سنتی های حوزه مواجه شد و در نتیجه ناکام ماند و با کناره گیری آیات عظام صدر و خوانساری از دریافت وجوهات و پرداخت شهریه، این مسوولیت به گردن آیت الله حجت افتاد.

پس از حدود یک دهه، مرحوم آیت الله بروجردی بنا به درخواست فضلای حوزه علمیه قم در قم ساکن شد. برپا شدن کرسی درس بروجردی در قم به تمرکز بخشی مرجعیت شیعه و استقرار حوزه قم منجر شد. در کنار مرجعیت عامه آیت

الله بروجردی، آیت الله حجت اما باز هم مرجع آذری زبانان بود و در حوزه قم به عنوان یکی از اساتید برجسته فقه و اصول شناخته می شد.

مرحوم حجت شاگردان شناخته شده بسیاری داشت. شاگردانی همچون حضرات آیات سیدمحمد محقق داماد، علامه طباطبایی، میرزا هاشم لاریجانی، شیخ عبدالجواد جبل عاملی، سیدموسی شبیری، حسینعلی منتظری، محمد مفتح، اشرفی اصفهانی، قاضی طباطبایی، سد موسی صدر، صادق خلخالی، سیدمحمود طالقانی، شیخ مرتضی مطهری، شیخ حسین غفاری، سیدعزالدین حسینی زنجانی، سیدمحمد بهشتی، شیخ مرتضی حائری، مهدی حائری، حاج سید صادق لواسانی و سید حسین بدلا بود.

آیت الله حجت تنها در فقه و اصول شناخته شده نبود. وی را می توان یکی از اساتید اخلاقی قم دانست. نویسنده کتاب» آثار الحجه «که خود از نزدیک حالات و ویژگی های معنوی و روحی ایشان را ملاحظه کرده است، چنین آورده است:» می گویند ایشان در آخرین کسالتی که متوجه ایشان شد و با آن نیز دار فانی را وداع گفت همه خانواده و وکیل خود را احضار کرد و پس از حاضر شدن وصی خود آقای حاج سید احمد زنجانی و بعضی فضلا و دیگران فرمودند مهر مرا بشکن آقایان گفتند برای چه؟ فرمودند: برای اینکه بعد از من کسی از این مهر سوء استفاده نکند. عرض کردند، حالا چرا؟ فرمودند: از این کسالت خوب نخواهم شد و اصرار کردند و حاضران تفال به نیک نگرفتند و انکار کردند تا ایشان قرآن خواسته و استخاره برای این کار کردند همه منتظر بودند که آیه وعده بهبودی ایشان بدهد؛ دیدند تا آقا قرآن را گشود و به اول صفحه آن نگاه کرد و با وجد و نشاط فراوان گفت له دعوه الحق.

آیت الله حجت همان طور که خود گفته بود از این کسالت دیگر بهبود نمی یابد و او پس از 23 سال اقامت در کنار بارگاه حضرت معصومه در قم و تلاش خستگی ناپذیر در راه ترویج احکام الهی در روز دوشنبه سوم جمادی الاولی 1372 هجری قمری جان به جان آفرین تسلیم می کند و مقبره وی در جلو مسجد مدرسه حجتیه واقع شده است.» آیت الله حجت مدرسه ای را در نزدیکی حرم حضرت معصومه بنا نهاد. این مدرسه تاریخی به نام» حجتیه «معروف است. این مدرسه کتابخانه ای

تاریخی دارد که جز اولین کتابخانه های مخصوص طلاب در قم به شمار می رود که در سال 1333 شمسی تاسیس شد. ساختمان این کتابخانه همان مدرسه کوچک آیت الله حجت است که سابقا پارک کامران میرزا بوده که در سال 1364 قمری توسط او خریداری شده بود.

مراسم بزرگداشت آیت الله در قم

مراسم بزرگداشت آیت الله سیدمحمدحجت کوه کمره ای در سالن اجتماعات مدرسه علمیه حجتیه برگزار شد.

حجت الاسلام کاظم صدیقی در این مراسم با گرامیداشت مقام آیت الله کوه کمره ای، به بیان ویژگی های اخلاقی و علمی این عالم پرداخت و گفت: «آیت الله کوه کمره ای در راه تاسیس این حوزه علمیه تلاش های فراوانی متحمل شد و توانست به این مهم دست یابد. ایشان عالم به عامل بود. عالم عامل تنها خدا را در کارهای خود محور می داند و بر همان اساس عمل می کند.

آیت الله کوه کمره ای تنها برای خدا قدم بر می داشت و در این راه و برای معرفی خود هرگز تبلیغی نکرد. «

منبع: روزنامه اعتماد ملی - شماره 909-13/2/88 - صفحه 15) حوزه (

زندگینامه آیت اللّه العظمی بروجردی

فهرست عناوین

ص:247

مساجد

کتابخانه مسجد اعظم

جلوه های ماندگار

در آیینه اندیشه ها

استفتائات

خاطرات از نگاه دیگران

رساله توضیح المسائل

مناسک حج

کتابخانه الکترونیک

آیت الله بروجردی و انیشتین

بسم الله الرحمن الرحیم

زندگینامه حضرت آیت ع الله العظمی حاج آقا حسین احمدی طباطبائی بروجردی) ره (

) يرْفَعِ اللّهُ الّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ (

) خداوند کسانی را که ایمان آورده ع اند و کسانی را که به آنان علم داده شده است، درجات عظیمی می ع بخشد (1

فصل اول:

1 - ولادت

در آخرین روزهای ماه صفر سال 1292 ه. ق، در خانه ع ای از خاندان طباطبایی، در شهر تاریخی بروجرد، کودکی چشم به جهان گشود که او را

حسین نامیدند. او از همان ایام کودکی، مورد مهر و علاقه سرشار پدرش، سید علی قرار گرفت و در سایه توجهات او تعلیم، تربیت و رشد یافت.

2 - والدین

پدر بزرگوار ایشان، مرحوم حجت الاسلام و المسلمین حاج سید علی طباطبایی، عالمی جلیل القدر، موصوف به علم و تقوا، مرجع حوائج مردم، ساعی

ص:248

در اعلای کلمه دین و عارف به نسب بیت شریف خویش بود. 2

مادرش سیده آغابیگم، دخت ارجمند مرحوم سید محمدعلی طباطبائی) رحمه الله (است که بانویی متدینه، زاهده، عابده، متحفظ بر انجام مستحبات و ترک مکروهات و عالمه و پاکدامن بود.

3 - نسب

نسب ایشان، با سی و دو واسطه به حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) می ع رسد. گذشته از شخصیت علمی و دینی و موقعیت بسیار ممتاز ایشان، از جانب پدران، نیاکان مادری، وارث مرجعیت و ریاست دینی می ع باشد. 3

شجره نامه آیت ع الله العظمی بروجردی) ره (4

» هو السید حسین بن السید علی بن السید احمد بن السید علی نقی بن السید محمد جواد بن السید مرتضی بن السید محمد الطباطبائی بن السید عبدالکریم بن السید مراد بن الشاه اسدالله بن جلال الدین ع امیر بن الحسن بن مجدالدین بن قوام ع الدین بن اسمعیل بن عباد بن ابی المکارم بن عباد بن ابی المجد بن عباد بن علی بن حمزه بن طاهر بن علی بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم طباطبا بن اسمعیل الدیباج بن ابراهیم الغمر بن حسن المثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم الاف التحیه والثناء.

فصل دوم:

تحصیلات

ایشان در هفت سالگی وارد مکتب خانه شد و کتاب» جامع المقدمات «را به خوبی آموخت و در میان شاگردان از امتیاز مخصوصی بر خورد دار شدند، به طوری که ذکاوت و تیزهوشی و متانت وی زبانزد خاص و عام گردید.

پدرش چون پیشرفتش را دید، او را به حوزه علمیه نوربخش بروجرد برد و از معلم خواست تا بقیه علوم مقدماتی را به پسرش بیاموزد. بدین گونه

صرف و نحو، معانی بیان، بدیع و منطق، فقه و اصول را در بروجرد آموخت.

هجرت به اصفهان

از آن جا که حوزه علمیه بروجرد، نیاز علمی او را پاسخ گو نبود، به توصیه بزرگان

ص:249

و صلاحدید پدر، در سال هزار و سیصد و ده قمری به اصفهان مهاجرت کرد.

اساتید ایشان در اصفهان

ایشان، پس از ورود به اصفهان، در درس مرحوم حاج سیدمحمدباقر درچه ای شرکت کرد.

آن استاد گران مایه، به حضرت آیت الله العظمی بروجردی، بسیار اظهار مهر و علاقه می کرد؛ حضرت آیت الله العظمی بروجردی) ره (تا آخرین لحظات حیات، این استاد ارزش مند را فراموش نکرد.

ایشان هم چنین در درس جناب میرزا ابوالمعالی کلباسی و جناب سیدمحمدتقی مدرس 5 شرکت می کردند. علاوه بر فقه و اصول و رجال، در درس فلسفه دو فحل این فن، یعنی آخوند کاشی و جهانگیرخان قشقایی، حاضر شد.

بازگشت به بروجرد

ایشان بعد از چهار سال تحصیل در اصفهان، در ربیع الاول سال 1319 ه. ق، نامه ع ای از طرف پدر در یافت نمود که از او خواسته بود که به بروجرد بر گردد. ایشان گمان می کرد پدرش می خواهد او را برای ادامه تحصیل به نجف اشرف بفرستد، ولی بر خلاف تصورشان، پس از دیدار پدر و بستگان، مشاهده می کند که مقدمات ازدواج او را فراهم کرده اند.

فصل سوم:

ازدواج

آیت الله بروجردی در مدت زندگی پر بارشان سه بار ازدواج کردند.

ازهمسر نخست شان، دو پسر و سه دختر داشتندکه همه در کودکی وفات کردند، به جز یکی از دختران، به نام آغا نازنین که پس از دو سال ازدواج با عموزاده خود به نام مرحوم آقا بهاء الدین طباطبائی، هنگام زایمان، وفات یافت.

این بانوی مجلله پس از گذشت مدتی، به دلیل بچه دار نشدنش به آیت الله بروجردی پیشنهاد کردند که شما باید صاحب اولاد باشید، لذا اجازه دهید که برای شما همسر دوم اختیار نمایم. با اجازه آیت الله این کار انجام شد. ایشان با دختر حاج محمد جعفر روغنی اصفهانی) از تجار متدین بروجرد (ازدواج کرد که نتیجه

ص:250

این ازدواج دو دختر و دو پسر می باشد.

همسر اول ایشان در سال 1326 شمسی در قم بدرود حیات گفت و در ایوان آئینه حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شد.

بانوی دوم ایشان هم در بروجرد در سال 1364 شمسی وفات یافت و در همان جا مدفون گردید.

همسر سوم آیت الله بروجردی نیز دختر مرحوم سید عبدالواحد طباطبایی عموزاده ایشان است که پس از وفات در صحن حضرت معصومه (س) درمقبره ع پروین اعتصامی به خاک سپرده شد. 6

فرزندان

همان گونه که قبلاً متذکر شدیم؛ از همسر دوم آیت الله بروجردی دو پسر و دو دختر باقی ماند.

حجت الاسلام و المسلمین سید محمدحسن طباطبائی بروجردی در سال 1346 ه. ق (1304 ش. (در بروجرد متولد شد.» او از همان روزهای اول زندگی تحت توجه مستقیم والد ماجد خود پرورش یافته، و ادبیات عرب و سطح را در محضر پدر آموخت، سپس در حوزه درس خارج ایشان حاضر شد. نوشتن اکثر امور استفتائی آیت ع الله العظمی بروجردی نیز بعهده ایشان بود. وی در سال 1327 ش.

با یکی از بنی اعمام خود ازدواج نموده و صاحب چهار فرزند گردید.

آیت الله زاده گرامی، جوانی مؤدب، متین، محجوب و مورد علاقه پدر و علما و فضلای حوزه بودند. آقای سید محمد حسن در صورت و سیرت و طرز برخورد و رفتار و مخصوصاً وقار و گفتار شباهت فوق العاده ای به پدر بزرگوارشان داشت. (7 سید محمد حسن احمدی طباطبایی صاحب سه فرزند پسر به نام سید محمدصادق و سید محمدباقر و سید محمدرضا و دو فرزند دختر می باشند.

او در سال 1356 ش. در شهر مقدس قم دار فانی را وداع گفت و در ایوان آیینه حرم مطهر فاطمه معصومه (س) به خاک سپرده شد.

حجت ع الاسلام والمسلمین سید احمد طباطبائی بروجردی) ره (در سال

ص:251

1316 ش. در بروجرد متولد شد. ایشان نیز جوانی مؤدب، متین، محجوب و مورد علاقه پدر و اقوام و علمای بزرگ بود، متأسفانه در سن جوانی در سال 1352 ش. درگذشت و در مقبره میرزای قمی در گلزار شیخان قم به خاک سپرده شد.

سیداحمد احمدی طباطبایی، صاحب چهار فرزند پسر به نام سید مجید و سید مهدی و سیدحسین و سید رضا و یک فرزند دختر می باشند.

حجت ع الاسلام و المسلمین سید محمدرضا) مجید (احمدی) دام عزه (از فضلای محترم حوزه علمیه قم می باشد.

حاجیه خانم، آغا فاطمه احمدی طباطبایی، دختر بزرگ ایشان و همسر مرحوم آیت الله سید جعفر احمدی) ره (، صاحب دو فرزند پسر به نام سید محمد جواد و سید محمدرضا) معروف به دکتر محمد باقر (و دو فرزند دختر می باشند. او در سال 1372 شمسی و در 80 سالگی در قم دار فانی را وداع گفته و در مقبره آیت الله شهید حاج شیخ فضل الله نوری به خاک سپرده شد.

حاجیه خانم، آغا سکینه احمدی، دختر دوم ایشان است. سال 1312 به دنیا آمد.

او در سال 1328 شمسی به عقد آقای سید محمد حسین علوی طباطبایی بروجردی درآمد و در سال 1330 در شب میلاد حضرت جواد الائمه صاحب اولین فرزند خود شد و او را سید محمد جواد نامیدند. ایشان، بعد از اخذ دیپلم در رشته طبیعی) زمین شناسی (، در هجده سالگی) سال 1348) وارد حوزه علمیه قم شد و در سال 1350 با دختر دایی خودش،) دختر مرحوم آقا سید محمد حسن، پسر بزرگ آقای بروجردی (، ازدواج نمود.. ثمره این ازدواج دو پسر و یک دختر بود که پسر اولشان سید محمود، بر اثر تصادف دار فانی را وداع گفت. حضرت آیت الله حاج سید محمد جواد علوی بروجردی پس از طی مدارج عالیه امروز یکی از امیدهای حوزه علمیه قم به شمار می روند.

ایشان غیر از سید محمد جواد، صاحب دو پسر به نام سید محمد رضا و سید محمد تقی و چهار دختر دیگر هم شد.

این بانوی پارسا بعد از فوت پدر، همراه همسرش راهی تهران شد و هم اکنون در قید حیات می باشد.

فصل چهارم:

هجرت به نجف

زمانی که آیت الله بروجردی در اصفهان مشغول به تحصیل بودند، بار دیگر نامه ای ازطرف پدر به دستش رسید که از وی خواسته بود به نجف عزیمت کند، لذا در بیست و هفت سالگی به همراه برادر کوچکش سید اسماعیل، روانه نجف شدند.

زندگی و درس

آیت الله بروجردی پس از ورود به نجف اشرف، به حوزه درس مرحوم آیت الله العظمی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی وارد شده و نه سال از محضر پر فیض آن فقیه بزرگ و علمای دیگری چون: آیت الله العظمی آقا سید کاظم یزدی، و آیت الله شریعت اصفهانی) شیخ الشریعه (در فقه و اصول و رجال کسب فیض کردند

ایشان در ایام تحصیل در نجف اشرف، بعد از اتمام درس مرحوم آخوند، بحث همان روز را برای جمع کثیری تقریر می فرمودند.

اجازات آیت ع الله بروجردی

از جمله راه ع های شناخت مقام والای علمی آیت ع الله العظمی بروجردی، اجازات مشایخ بزرگوار ایشان است که عبارتند از:

الف (اجازه نامه مرحوم آخوند خراسانی) پیوست 2-1)

توصیف آخوند خراسانی) م 1329 ق. (درباره این شاگرد برازنده ع اش، بالاترین گواهی یک استاد درباره شاگرد خود به شمار می آید.

ب (اجازه نامه آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی) پیوست 6-5-4-3-2-1)

مرحوم آیت ع الله العظمی ملا فتح ع الله نمازی شیرازی ملقب به شیخ الشریعه اصفهانی، در اجازه نامه خود خطاب به ایشان، مراتب فضل و استعداد آیت ع الله العظمی بروجردی را ستوده است

ج (اجازه ع نامه سید ابوالقاسم دهکردی) پیوست 2-1)

ص:253

ایشان اگر چه از اساتید آیت الله بروجردی) ره (نبوده است، اما با آگاهی از مراتب دانش و فضیلت ایشان، در سالِ (1320 ق. (که آیت ع الله العظمی بروجردی از اصفهان قصد مهاجرت به دارالعلم علوی نجف اشرف را داشت، ایشان را مفتخر به صدور اجازه ع ای از سوی خود می ع کند.

اجازات روائی آیت الله العظمی بروجردی

مرحوم آیت ع الله بروجردی علاوه بر اجازات اجتهاد، دارای شش فقره اجازه روایتی از علمای طراز اول نیز بوده است. 8

1 - آیت الله العظمی آخوند ملا محمدکاظم خراسانی.

2 - آیت الله شیخ فتح ع الله نمازی شیرازی،) معروف به شریعت اصفهانی (.

3 - آیت الله شیخ محمدتقی اصفهانی.) معروف به آقا نجفی (.

4 - آیت الله سید ابوالقاسم دهکردی اصفهانی.

5 - مرحوم علامه شیخ آقابزرگ تهرانی.

6 - مرحوم علم ع الهدی ملایری.

بازگشت از نجف به بروجرد و مرگ پدر و استاد

ایشان در اواخر سال 1328 ق، به اصرار و تأکید پدر از نجف اشرف به وطن خویش مراجعت و در میان استقبال پر شور علما و عموم اهالی بروجرد وارد این شهر شدند. شش ماه بعد از ورود ایشان، پدرش از دنیا رفت. چند ماه بعد،) سال 1329) آیت الله آخوند خراسانی هم دار فانی را وداع گفت.

آیت الله بروجردی حدود سی و سه سال در بروجرد اقامت داشتند. و در تمام این مدت به طور مستمر مشغول به تحصیل، تالیف، تدریس فقه واصول بودند. اکثر آثار مکتوب و ابتکارات علمی ایشان در فقه مانند حاشیه بر عروه الوثقی، اصول، حدیث و رجال، حاصل تلاش این دوره اقامت در بروجرد است.

اعتراض به رژیم پهلوی

در سال 1345 ق. رئیس اداره ثبت احوال بروجرد، شخصی بهایی را به معاونت خود منصوب کرد. همچنین مراسمی با حضور زنان برهنه و وضعیت شرم ع آور، در سطح شهر به راه افتاده بود. این اخبار به گوش آیت الله بروجردی رسید، ایشان به

ص:254

عنوان اعتراض به این اعمال ناروا، بروجرد را به مقصد عتبات عالیات ترک نمودند.

فرماندار بروجرد و دیگر مسئولین شهر، مسئول اداره ثبت احوال و معاونش را برکنار و تنبیه نمودند و حضرت آیت الله بروجردی را به شهر برگرداندند. ولی آیت الله فقید بعد از چند ماه، بر اثر دلتنگی و اعمال خلاف شرع مسئولین کشوری، به طرف عتبات رفته و در نجف اشرف ساکن گردید.

شش ماه بعد مردم اصفهان به رهبری آیت الله حاج آقا نور الله اصفهانی و برادرشان حاج آقا جمال الدین، به عنوان اعتراض به اعمال رضاخان به قم مهاجرت می کنند. با هجرت حاج آقا نورالله بسیاری از علمای بلاد نیز هجرت نموده و به آنها می پیوندند.

توجه عمده علما و متحصنین قم به نجف اشرف و پشتیبانی آیات عظام و مراجع عالی قدر عتبات: آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله میرزا محمد حسین نائینی و آیت الله میرزا علی آقا شیرازی بوده است.

مرحوم آیت الله بروجردی به علت آگاهی و اطلاع کاملی که از اوضاع کشور و وضعیت حوزه های علمی، خصوصاً قم و مشهد و شرایط خاص مردم داشتند، طرف مراجعه و مشورت زعمای نجف قرار می گرفت.

علمای نجف با دریافت تلگراف علمای متحصن در قم به حمایت از آنان برخاسته و تصمیم گرفتند اعتراض خود را به گوش رضاخان برسانند، بنابراین آیت الله بروجردی و شیخ احمد شاهرودی را به نمایندگی از طرف خود انتخاب نمودند تا با علمای قم دیدار کنند و به تهران رفته و خواسته های علما و مهاجرین را به گوش مقامات حکومتی برسانند.

بازداشت آیت الله بروجردی

همزمان با اوج گیری اعتراض های مردم علیه رضاخان و هجرت اعتراض آمیز روحانیان کشور به قم، آیت الله بروجردی به مرز ایران گام نهاد. مزدوران دربار، که از پیوستن او به مهاجران و رساندن پیام مراجع نجف به معترضان هراس داشتند، در قصر شیرین وی را دستگیر کردند و به پایتخت بردند.

در تهران رضا خان به دیدارش آمد. آیت الله بروجردی رضاخان را به همراهی

ص:255

با روحانیت و عمل به دستورات الهی دعوت می کند و چونميِ دانست اجازه سفر به قم و بروجرد را به او نميِ دهند، فرمود بر آنم به مشهد سفر کنم.

اندکی پس از خروج رضاخان، تیمورتاش پنجاه هزار تومان نزد آن مرجع وارسته آورد. آیت الله العظمی بروجردی از پذیرش هدیه دربار خودداری کرد.

سفر به مشهد مقدس

ایشان پس از این ماجرا مستقیماً از تهران به سوی مشهد مقدس حرکت کردند و مدت هشت ماه در مشهد اقامت داشتند.

ورود ایشان به مشهد مقدس با استقبال بسیار گرم بزرگان حوزه علمیه مشهد و فضلا و مدرسین مواجه شد.

به درخواست علمای بزرگ مشهد از جمله مرحوم آیت الله حاج آقا محمد کفائی،) معروف به آقازاده (و مرحوم آیت الله آقای حاج آقا حسین طباطبایی قمی، شبها در مسجد گوهرشاد، اقامه جماعت نمودند. آقایان ائمه جماعات مسجد گوهر شاد و بسیاری از مساجد دیگر، نماز خود را تعطیل و به جماعت ایشان حاضر شدند. از جمله مرحوم آیت ع الله آقازاده با آن وجاهت و شخصیت عظیم علمی و

گروهی دیگر، از ملتزمین جماعت ایشان بودند. مرحوم آیت ع الله قمی نیز گه ع گاه در این جماعت شرکت می ع کردند.

پس از گذشت مدت حدوداً هشت ماه) به قولی سیزده ماه (، ایشان تصمیم به ترک مشهد و بازگشت به بروجرد می گیرد. در بازگشت از مشهد، در قم توقف نمودند و به گرمی از سوی حوزه قم مورد استقبال قرار می گیرد. مرحوم آیت الله حائری یزدی، مصراً از ایشان تقاضای اقامت در قم و شروع تدریس را می نمایند.

مباحثات ایشان، با استقبال فضلای قم مواجه می شود. مرحوم آیت الله حائری نیز، طلاب و فضلا را به شرکت در درس ایشان ترغیب می کنند.

فصل پنجم:

بازگشت به بروجرد

اصرار طبقات مختلف بروجرد و درخواست ع های مکرر از معظم له برای بازگشت به بروجرد، باعث شد ایشان تصمیم به بازگشت بگیرند.

ص:256

در بازگشت به بروجرد، بیش از سابق مورد استقبال و توجه مردم مسلمان واقع می شوند. کمی بعد از مراجعت از سفر، رساله عملیه ایشان به فارسی چاپ شده و بدین وسیله روز به روز بر تعداد مقلدین و ارادتمندان ایشان افزوده می شود.

دوران مصیبت بار

یکی از مشکل ترین ایام اقامت ایشان در بروجرد سال ع های 1350 تا 1360 هجری قمری (1310 تا 1320 شمسی (و دوران فشار و اختناق رضاخان است.

این دوران مصادف بود با تلاش حکومت برای برداشتن عمامه، تعطیلی حوزه های علمیه، کشف حجاب و تعطیلی مجالس دینی و مذهبی. به گفته خود مرحوم آیت الله بروجردی، این دوران یکی از مصیبت بار ترین ایام زندگانی ایشان بوده است.

حفظ شخصیت ها

مرحوم آیت الله بروجردی با درک شرایط خاص زمان، ابتدا سعی می کرد با نصیحت رؤسای محلی، امتحان دادن طلاب برای گرفتن جواز عمامه و امثال آن، از شدت فشارها تا حدی بکاهند، هدف اساسی ایشان در این ایام، حفظ شخصیت های روحانی، طلاب و مردم متدین بود.

فصل ششم:

کسالت و بیماری

آیت الله العظمی بروجردی در سال 1364 ه. ق برای معالجه از بروجرد به تهران آمدند و در بیمارستان فیروز آبادی مورد عمل جراحی قرار گرفت. علمای اعلام از قم، تهران و... به عیادت ایشان شتا فتند. در این هنگام چند نفر از فقهای سرشناس حوزه علمیه قم خصوصا امام خمینی) ره (فرصت را مغتنم شمرده از آیت ع الله بروجردی جهت اقامت در قم و قبول مرجعیت جهان تشیع و رهبری و مدیریت حوزه علمیه قم دعوت کردند. 9 این موضوع با اصرار آقایان و استخاره به قرآن مجید، مورد قبول واقع شد. آیت ع الله بروجردی پس از تشرف به مشهد مقدس، عصر پنج

شنبه 26 صفر 1364 ق. در میان استقبال بی نظیر مراجع، علما و مردم قم، وارد این شهر مقدس شد.

تجلیل علمای عالیقدر قم

ص:257

اغلب فضلا وع مدرسين سرشناس از جمله امام خمينى) ره (و آيت الله سيد محمد محقق داماد و حاج آقا مرتضى جائرى براى نشان دادن اهميت دروس ايشان و تشويق فضلا به حضور درآن دروس، همراه با شاگردان خود در مجالس درس ايشان حضور مى ع يافتند. 10

آيت ع الله سيد صدرالدين صدر) از مراجع تقليد (كه در صحن بزرگ حضرت معصومه (عليها السلام) اقامه جماعت مى ع كرد، جايگاه نماز خود را به آيت ع الله بروجردى واگذار كرد.

مرحوم آيت ع الله سيد محمد حجت) يكى ديگر از مراجع وقت (، جايگاه تدريس خود را در اختيار ايشان قرار داد.

مرحوم آيت ع الله سيد محمدع تقى خوانسارى با رغبت و نشاط به عنوان احترام در درس ايشان شركت مى كرد. 11

آخرين مسافرت

ايشان در اين زمان يک بار ديگر، راهى مشهد مقدس شدند و به تقاضاى مردم مشهد، ماه رمضان آن سال در جوار حرم ملكوتى حضرت امام رضا (عليه السلام) ماندند و در شبستان بزرگ مسجد گوهرشاد به جاى مرحوم حاج شيخ على ع اكبر نهاوندى اقامه جماعت فرمودند.

ايشان در اين سفر كتابخانه آستانه مقدسه حضرت على بن موسى رضا (عليه السلام) را فهرست نگارى نموده و به نسخه اصلى خطى كتاب رجال شيخ طوسى دست پيدا كردند و بعد از سه ماه توقف، به قم مراجعت كرد. اين آخرين مسافرت ايشان به خارج از قم بود.

فصل هفتم:

ويژگى هاى منحصر به فرد

آيت الله بروجردى از هوش و ذكاوتى سرشار، بهره مند بود و داراى استعداد قوى و فوق العاده ع اى بود به طورى كه در حل اكثر مسائل سياسى و اجتماعى بصير و توانا بود و همواره از امور مملكت مطلع بود. بسيار دورانديش، مدير و مدبر بود.

ویژگی ع های اخلاقی

ص:258

شناخت ویژگی ع های اخلاقی آیت ع الله العظمی بروجردی، چراغی پر نور فراروی کسانی است که سلوک در مسیر أولیاءالله را تنها راه هدایت و سعادت خود می دانند:

1. اخلاص:

آیت الله العظمی بروجردی خدا را با تمام وجود باور کرده بود، هر وقت سخن از خدمات ایشان به میان می آمد می ع فرمودند: اخلص العمل فان الناقد بصیر 12 عمل خود را خالص کن زیرا بازرس عمل بسیار بیناست.

2. اشتیاق به دانش و معرفت:

ایشان تا آخر عمر لحظه ع ای دست از کسب علم 13 و معرفت برنداشت. در سال ع های پایانی عمر، چون دوران جوانی، شب ع های بسیاری تا صبح غرق در مطالعه بود. ایشان فرموده بود که:» من از مطالعات علمی خسته نمی ع شوم، بلکه هر گاه از کارهای دیگر خسته می ع شوم، با مطالعات علمی خستگی خود را رفع می ع کنم. (14

3. روح سماحت و بزرگواری:

حضرت علی (علیه السلام) درحدیث شریفی می ع فرماید:» آله الریاسه سعه الصدر؛ 15 ابزار ریاست ومدیریت سعهء صدر] ودوری از تنگ نظری [است.

از مطالبی که در زندگی ایشان بسیار قابل توجه است، روح سماحت و بزرگواری آن زعیم بزرگوار است. او در عین قدرت و توانایی، تملک نفس نشان داده، بی مهری ع های مخالفان خود را با شرح صدر شگفت ع انگیزی نادیده می گرفت و از لغزش ع های آنان صرف نظر می کرد و این خود یکی از عوامل بسیار مهم و شدید التأثیر در سازمان یافتن ریاست کامل و بلامنازع برای او بود. 16

4. عزت نفس:

آیت ع الله بروجردی خود را وقف عزَت اسلام و مسلمین کرده بود و در این راه از هیچ امری دریغ نکرد. او در تمام عمر عزت نفس خود را حفظ

کرد و هیچ گاه دست کمک و یاری به سوی کسی دراز نکرد و تنها پناه گاهش خدا بود.

5. اهتمام به شوکت اسلام:

ص:259

در آخرین روزهای عمرشان وقتی خبر دادند پرفسور موریس متخصص قلب، از پاریس برای معالجه ایشان به قم آمده است. ایشان را به حضور نپذیرفتند و از همراهان خواستند اتاق را مرتب کنند و شانه ع ای به ایشان بدهند تا محاسن خود را مرتب کند و وقتی به ایشان عرض کردند، اشکالی ندارد، چون حال شما خیلی خوب نیست!! فرمود:» من امروز پیشوای مسلمین هستم، نباید در مقابل یک بیگانه به این حال باشم. (17

6. مبارزه با عوام زد گی:

در مسائل مربوط به عزاداری امام حسین (علیه السلام) که گاه آلوده با کارهای خلاف می ع شد و بعضی حاضر نیستند تذکر لازم را به این افراد بدهند، آن مرد بزرگ، وظیفه خود را انجام می ع داد، و از هیچ چیز باک نداشت. 18

. 7 ایمان قوی به رابطه دین و سیاست:

آیت ع الله بروجردی گر چه به خاطر حوادث دردناک مشروطیت که سیاست ع بازان عامل دست اجانب، سر رشته کار را از دست روحانیت خارج ساختند و بر کیان مسلمین ایران ضربه زدند، نسبت به بسیاری از حرکت ع های سیاسی بدبین بود، ولی این امر در نگرش کلی او نسبت به مسائل سیاسی و حکومت اسلامی تأثیری نداشت به همین جهت با استفاده از مقام ولایت فقیه، کارهایی انجام می ع داد که گاه در نظرافراد عادی عجیب به نظر می ع رسید! 19

8. کظم غیظ:

آیت الله بروجردی وقتی مصلحت اسلام و دین به میان می ع آمد، اگر خطایی می ع دید به شدت عصبانی می ع شد. اما در امور دنیایی با خود عهد کرده بود، اگر عصبانی شود یک سال تمام روزه بگیرد و یک بار که عصبانی شد، یک سال تمام) به غیر از روزهای حرام (روزه گرفت. 20

9. آرزوی شهادت:

آن آیت الهی تا دقایق پایانی عمر در اشتیاق شهادت بود. مرحوم آیت ع الله العظمی گلپایگانی) رحمه الله (می ع فرمودند:

» مرحوم آیت ع الله بروجردی بسیار اظهار تأسف می ع کردند، به سبب این که با

ص:260

فراهم شدن زمینه شهادت این فیض بزرگ را درک نکردند و به مقام شهادت نایل نشدند. (21

10. اتصال به غیب:

مرحوم آیت ع الله بروجردی در عرفان وعمل و سلوک الی الله و تهذیب نفس و... سابقه درخشانی داشته ع اند.

11. توسل وسیع و عمیق:

از حالات ایشان، شدت توجه به خاندان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است. منزل ایشان در بروجرد مرکز اقامه عزا و سوگواری حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بود و دسته ع های سینه ع زن و زنجیرزن در آن بیت شریف به عزاداری پر شور می ع پرداختند.

آیت الله مفتح) ره (از قول مرحوم آیت الله کمالوند نقل می کند: یک بار چشم ایشان بسیار درد می کرد، به طوری که نیاز به عینک پیدا کردند. از قضا آن ایام متقارن با ایام محرم بود و دسته های سینه زنی و زنجیرزنی آغشته به گل به منزل ایشان می آمدند. ایشان دستور دادند که قدری از گلی را که عزاداران حسین به سر خود می مالند، برای ایشان بیاورند. ایشان تیمنا مقداری از آن گل ها را برداشتند و به چشم خود مالیدند. چشمان ایشان شفا پیدا کرد، به طوری که تا آخر عمر هم بی نیاز از عینک بودند و کتاب های خط ریز را هم به خوبی مطالعه می کردند. 22

در دوران اقامتشان در شهر مقدس قم نیز همواره توسل به خاندان عصمت و طهارت) (علیهم السلام) را ادامه می ع دادند. به زیارت مرقد مطهر فاطمه معصومه، (علیها السلام)، اهتمامی شدید داشتند و در تفخیم و تعظیم شأن والای آن بانوی معظمه، بسیار کوشا و جدی بودند. 23

12. در اوج معرفت:

روزی جمعی به دیدار ایشان آمده بودند؛ یکی با صدای بلند گفت: برای سلامتی امام زمان) عج (و آیت ع الله بروجردی صلوات. ایشان ناراحت شدند و گفتند:» این شخص را از اینجا بیرون کنید! چرا اسم مرا در کنار نام مبارک امام زمان) عج (قرار می ع دهد؟ 24

سالی که پادشاه عربستان به تهران آمده بود، ضمن ارسال هدایایی از ایشان درخواست ملاقات کرده بود. آیت الله بروجردی این پیشنهاد را نپذیرفتند و در جواب اطرافیان گفته بودند:» این شخص اگر به قم بیاید و به زیارت حضرت معصومه (س) نرود، توهین به آن حضرت خواهد شد و من چنین امری را به هیچ وجه تحمل نمی کنم. 25

13. دقت در صرف بیت المال:

آن حضرت با آن که در سخاوت و بلندی طبع بی نظیر بود، در صرف بیت المال، دقتی ما فوق تصور داشت.

آیت ع الله سید مرتضی مبرقعی در این باره می ع گوید:

آیت ع الله بروجردی، به تمام معنا آقا بود، طبع بسیار بلندی داشت و بزرگ منش بود... نسبت به آقایان احتیاط را در جانب نیازمند و محتاج، مراعات می ع کرد . با این حال، در اداره زندگی و مصارف شخصی، از صرف بیت المال پرهیز می کرد . فقط از پول بیت المال، در بیرونی برای مراجعین یک چای می ع دادند....

14. روشن بینی:

متفکر شهید، استاد مطهری در این باره می ع نویسد:» یکی از مزایای برجسته معظم ع له که نماینده طرز تفکر روشن وی بود، علاقه ع مندی وی به تأسیس دبستان ع ها و دبیرستان ع های جدید تحت نظر سرپرستان متدین بود که دانش آموزان را هم علم بیاموزند و هم دین. معظم ع له دیانت مردم را در بی ع خبری و بی ع اطلاعی و بی ع سوادی جستجو نمی ع کرد، بلکه معتقد بود که اگر مردم عالم شوند و دین هم به طور صحیح و معقول به آنها تعلیم گردد، هم دانا خواهند شد و هم متدین. آن مقداری که من اطلاع دارم، مبالغ زیادی از وجوه و سهم امام را اجازه داد که صرف تأسیس بعضی از دبیرستان ع ها شود. 26

15. ادب ویژه و برجسته:

از مزایای بزرگ انسان ادب است که از عوامل سعادت و موفقیت به شمار می رود. حضرت آیت الله بروجردی در این زمینه نیز سرآمد بود.

ادب ایشان در زندگی پر افتخار آن بزرگوار، زبان زد آشنایان و معاشران و شاگردان اوست. 27

ص:262

16. تنفر از تملق گویی:

از خطرات عظیمی که حاکمان و زعما و رهبران دینی را تهدید می کند، میدان دادن به تملق گویان و چاپلوسان است. مرحوم آیت الله بروجردی با درایت خاص خود اهمیت این موضوع خطرناک را دریافته بود. از این رو از چنین اشخاصی متنفر و بیزار بودند و تنفر خود را هم به شدت اظها می ع کرد.

فصل هشتم:

ویژگی های علمی

درس ایشان، ویژگی ع های منحصر به فردی داشت که حتی بسیاری از علمای بزرگوار با اشتیاق در درس ع های خارج فقه واصول ایشان حاضر می ع شدند وهرگز فرصت بهره ع گیری از نعمت وجود او را از دست نمی ع دادند.

مواردی از ویژگی ع های منحصر به فرد دروس ایشان:

1 - اهمیت به درس

الف (مداومت: شهید مطهری می ع نویسد:

» مرحوم آیت ع الله بروجردی به درس خیلی اهمیت می ع داد، حتی تا یک هفته پیش از رحلت، درس ایشان ادامه داشت. (28

ب (کیفیت: آیت ع الله سید جواد علوی بروجردی به نقل از برخی شاگردان ایشان می ع نویسد:» بعضی از فضلا که به منظور شرکت در درس ایشان از قم به بروجرد رفته ع اند، نقل می ع کردند: که مرحوم آیت ع الله بروجردی، هیچ گاه به خاطر بی توجهی شاگرد و یا عدم دقت کافی و یا قلت تعداد آنان، سطح درس را تنزل نمی ع دادند. به نحوی درس می ع گفتند که گویی شرکت کنندگان درس ایشان ، همه سید مرتضی، شیخ مفید و شیخ طوسی هستند. (29

2 - برخورداری از الطاف الهی

شهید مطهری می ع گوید:» روزی بعد از طرح درس فرمود: من توجهی به روایات این مسئله نداشتم، اما همین امروز صبح قبل از شروع درس یادداشت ع ها را مطالعه می ع کردم که) ناخواسته (یادداشت ع های این بحث آمد جلوی دستم و روایات را خواندم و چه قدر روایات جالبی بود؛ من این را از الطاف الهی می ع دانم،

ص:263

چرا که آیت ع الله العظمی بروجردی از اول قصد نشر فقاهت برای خدای متعال را داشت. (30

3 - سبک ابتکاری: حاج شیخ مجتبی عراقی) رحمه الله (می ع گوید:» افزون بر بعد معنوی و حالات ملکوتی آن مرحوم، سبک ابتکاری در تدریس و استنباط را داشت که طلاب را جذب می ع کرد، ایشان هر فرعی را به مبدأ آن بر می ع گرداند. (31

فصل نهم:

مکتب های علمی

مکتب اصولی:

روش ایشان در تدریس علم اصول، ساده ع گویی وکوتاه کردن مطالب واجتناب از مباحث زائد بود؛ از این رو، اول هر بحث اصولی، مسأله اصلی را مطرح می کرد، سپس درباره آن به تفصیل بحث می کرد.

مکتب فقهی:

ایشان همچون علمای سلف مثل شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، شیخ طبرسی وعلامه بحرالعلوم، در علوم اسلامی دارای جامعیت بود. در فقه شیوه ع ای استنباطی را به کار برد. علاوه بر این، به تتبع و جستجو در اقوال پیشینیان و نظریات قدما در فقه) چه شیعه و چه سنی (می ع پرداختند.

به طور کلی شیوه مرحوم بروجردی در فقه، بر چند نکته اساسی استوار است:

الف (اهمیت آگاهی از فتاوای قدما

ایشان در تدریس فقه، دارای ابتکارات فراوانی بود. به آرای قدمای شیعه و شهرت فتوایی آنان اهمیتی فوق العاده می ع داد. ایشان در مسائل مورد بحث، ابتدا به اقوال علمای اهل سنت توجه می ع کرد، سپس اقوال علمای شیعه را از کتب آنان) بدون واسطه (نقل کرده و مورد بحث قرار می ع دادند.

ایشان مسائل فقهی را به دو دسته تقسیم می کرد: یک دسته، مسائل متلقّات.

دسته دیگر، مسائل مشروحه. یعنی، آنچه را بعداً فقها شرح وتفصیل داده ع اند. این تقسیم بندی، غیر از تقسیم فقه به فقه منصوص وفقه تفریعی است.

ص:264

ب (اهمیت آگاهی از فتاوای اهل سنّت برای فقهای امامیه

ایشان معتقد بود: با مراجعه به روایات وفتاوای رایج علمای اهل سنتِ معاصر با ائمه) (علیهم السلام)، بهتر می توان روایات و اقوال ائمه) (علیهم السلام) را فهمید و می فرمود:» فقه شیعه حاشیه بر فقه اهل سنت است «؛ زیرا در آن عصر، بنا به دلایل سیاسی فتاوای مورد عمل مسلمانان همان فتوای اهل سنت بود، راویان واصحاب ائمه با توجه به فتاوی آنان از ائمه سؤال می کردند، وائمه هم با توجه به آنها پاسخ می گفتند.

ج (تکیه بر روایات و روش بیان آنها در درس

آیت الله بروجردی به اصول عملیه کمتر تمسک می ع جست، اما نسبت به کنجکاوی در روایات واستفاده از آنها، دقت و حوصله بسیاری را به خرج می داد.

ایشان در فن درایه الحدیث وشناخت راویان ورجال حدیث، تحقیقات و تسلط عجیب داشت.

د (ریشه یابی مسائل مورد اختلاف

ایشان مسائل مهم اختلافی بین شیعه وسنّی را بررسی، وتاریخچه آن را دنبال می فرمود وریشه اختلاف را به طور معقول ودور از هر گونه تعصب مذهبی، بیان می کرد.

مکتب رجالی

حضرت آیت الله العظمی بروجردی) ره (در علم رجال، سرآمد و بی ع نظیر بود. ایشان در این علم، روشی منحصر به فرد و ابتکاری داشت. سندهای احادیث کتاب کافی، تهذیب، استبصار و... را از متون آنها جدا کرده وبا دقت مطالعه می کرد و این کار دست آوردهای ارزشمندی نصیب محققان می کرد.

تکریم علمای سلف

آیت الله واعظ زاده خراسانی می ع نویسد یکی از فضلای حوزه برای من نقل می کرد:

حضرت آیت الله در اثنای درس فقه به یکی از حاضران درس که به قبر حاج شیخ، تکیه کرده بود، فرمود:» به قبر، پشت نکنید. برای اسلام زحمت کشیده اند!«.

ص:265

فصل دهم:

تألیفات حضرت آیت الله العظمی بروجردی 32

مرجع روشن بین شیعه در کنار تدریس و کارهای روزانه، به تحقیق میِ پرداخت و نتایج پژوهش های خویش را ثبت میِ کرد. آن بزرگوار در پاسخ علاقهِ مندانی که در پی بهره گیری از نوشته ع های ایشان بودند فرمود: زیاد چیز نوشتهِ ام... بعضی از آنها بر اثر نقل و انتقال از بروجرد به قم مفقود شده است. آثار علمی آن مرجع وارسته نشانه تلاش فراوان وی در این باره است.

نمونه ع ای از این آثار:

الف: کتب عربی:

1 ج ترتیب اسانید من لایحضره الفقیه. 2 ج ترتیب رجال اسانید من لایحضره الفقیه. 3 ج ترتیب اسانید امالی الصدوق. 4 ج ترتیب اسانید الخصال. 5 ج ترتیب اسانید علل الشرایع. 6 ج ترتیب اسانید تهذیب الاحکام. 7 ج ترتیب رجال اسانید التهذیب. 8 ج ترتیب اسانید ثواب الاعمال و عقاب الاعمال. 9 ج ترتیب اسانید عده کتب. 10 ج ترتیب رجال الطوسی. 11 ج ترتیب اسانید رجال الکشی. 12 ج ترتیب اسانید رجال النجاشی. 13 ج ترتیب رجال الفهرستین. 14 ج بیوت الشیعه.

15 ج حاشیه علی رجال النجاشی. 16 ج حاشیه علی عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب) از ابن عنبه (. 17 ج حاشیه علی منهج المقال. 18 ج ترتیب فهرست منتجب الدین. 19 ج رساله فی ترجمه بعض اعاظم اسرته و اجداده. 20 ج طبقات الرواه. 21 ج حاشیه علی رجال الشیخ طوسی. 22 ج رساله حول سند الصحیفه السجادیه. 23 ج حاشیه علی فرائد الاصول للشیخ انصاری. 24 ج حاشیه علی کفایه الاصول. 25 ج الاحادیث المقلوبه و جواباتها. 26 ج حاشیه علی وسائل الشیعه. 27 ج جامع احادیث الشیعه (31 جلد (28 ج حاشیه علی مبسوط الشیخ الطوسی. 29 ج حاشیه علی خلاف الشیخ الطوسی 30 ج حاشیه علی عروه الوثقی . 31 ج الفقه الاستدلالی 32 ج رساله فی المواسعه و المضایقه 33 ج رساله فی منجزات المریض 34 ج رساله فی المهور 35 ج حاشیه علی نهایه الشیخ الطوسی 36 ج رساله فی المنطق 37 ج تعلیقه علی الاسفار لملاصدرا الشیرازی 38 ج

حاشیه علی منهج الرشاد 39 ج المهدی، علیه السلام، فی کتب اهل السنه 40 ج الاثار المنظومه 41 ج حاشیه علی مجمع المسائل 42 ج حاشیه علی وسیله النجاه 43 ج الاعتقادات 44 ج حاشیه علی منتخب الرسائل 45 ج صراط النجاه 46 ج مجمع الفروع 47 ج حاشیه علی تبصره المتعلمین 48 ج انیس المقلدین

ب: کتب فارسی:

1 ج توضیح المناسک 2 ج توضیح المسائل 3 ج مناسک حج

آن بزرگوار در سال ع های اقامت در بروجرد، همواره در اندیشه نگارش مجموعهِ ای بود که فقیهان را در استنباط احکام یاری دهد و آنها را از مراجعه به کتاب ع های روایی متعدد بیِ نیاز سازد. وقتی به قم آمدند. و شاگردان خبره ع ای تربیت کرد، این اندیشه را با آنها در میان گذاشت و به یاری گروهی از آنان در مدت هشت سال، اثر 31 جلدی» جامع احادیث الشیعه «را آماده چاپ کرد. 33

فصل یازدهم:

شاگردان

حضرت آیت الله العظمی بروجردی) ره (در طول حیات علمی ع اش شاگردان بسیاری را تربیت نمود که هر کدام از آن ع ها منشأ خیر و برکات فراوانی برای حوزه ع های علمیه، کشور اسلامی ایران و جهان اسلام شدند. برخی از شاگردان ایشان از مراجع طراز اول و برجسته جهان تشیع شدند. همانند حضرات آیات امام خمینی) ره (، سیستانی، صافی گلپایگانی، فاضل لنکرانی، مکارم شیرازی، شبیری زنجانی و....

فصل دوازدهم:

معاصران آیت الله بروجردی

بعضی از معاصران آیت الله بروجردی، فقهای نامی و مجتهدین بزرگ و مراجع تقلید شیعیان بودند. بزرگانی همانند: حاج شیخ عبدالکریم حائری، آقا ضیاء عراقی ، مرحوم نائینی، حاج آقا حسین قمی، کاشف الغطاء، علامه شرف الدین عاملی و ....

فصل سیزدهم:

ص:267

نامه های آخوند خراسانی به والد آیت الله بروجردی) پیوست 2-1)

علاوه بر اجازاتی که ذکر شد، دو نامه از آخوند خراسانی، به والد ایشان، در اسناد تاریخی موجود است که مرحوم آخوند خراسانی، بر مراتب فضل و اجتهاد آیت الله تأکید کرده است. و در یکی از آنها به والد ایشان امر کرده که مراتب علم ودانش فرزندش را به مردم اعلام کند. 34

مرحوم آخوند خراسانی، نامه اول را هنگامی که آیت الله بروجردی در نجف در حال تحصیل بودند، به عنوان توصیه و سفارش برای والد ایشان نوشته است. نامه دوم را هنگام مراجعت آیت الله به ایران و به درخواست والدش و توصیه وی بر ترویج مراتب علمی فرزندش به مردم، مرقوم داشته است.

فصل چهاردهم:

مرجعیت

الف (مرجعیت خاصه: غرب کشور با مرکزیت بروجرد

گر چه بسیاری از مردم و عده ع ای از بزرگان، در مدتی که آیت ع الله العظمی بروجردی در بروجرد بودند، ایشان را به عنوان مرجع تقلید خویش قرار داده بودند ، امّا به طور رسمی، با انتشار رساله عملیه، دوره نخست از مرجعیت ایشان آغاز شد. مراجع محلی که با ایشان آشنایی داشتند، مقلدین خود را به ایشان ارجاع می دادند.

ب (مرجعیت عامه

یک سال پس از اقامت آیت ع الله بروجردی در قم و بعد از ارتحال غمبار مرحوم آیت ع الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی، اکثر مقلدین ایشان به آیت ع الله بروجردی رجوع کردند. اکثر وکلای مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی بعد از کسب اجازه از آیت ع الله بروجردی به عنوان وکلای ایشان به کار خود ادامه دادند.

بعد از رحلت ناگهانی آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبائی قمی، آیت ع الله العظمی بروجردی، زعیم علی الاطلاق جهان تشیع شدند، مرجعی که شیعه تا کنون مانند او را کمتر به خود دیده است.

فصل پانزدهم:

ص:268

اقدامات آیت الله بروجردی در بروجرد

الف (حمایت از نیازمندان

در سال ع های آخر حضور ایشان در بروجرد به علت جنگ دوم جهانی، قیمت آذوقه و مواد غذایی، افزایش سرسام آوری پیدا کرده بود و مردم در تنگنا قرار گرفته بودند، از این رو همه بزرگان شهر را به خانه خود دعوت و تشویق کرد به بیچارگان کمک کنند و بیشترین کمک توسط شخص ایشان و از ما یملک پدری تأمین گردید.

ب (تجدید حیات حوزه علمیه بروجرد

شهر کهن بروجرد از دیر باز محل اقامت و سکونت عالمان و مجتهدان بزرگی بوده است، به گونه ع ای که به شهادت تاریخ، در برهه ع ای از زمان، بیش از هفتاد نفر مجتهد مسلم همزمان در این شهر می ع زیستند؛ اما به علل مختلف، این رونق و شکوه در حال از میان رفتن بود، از این رو، بازگشت آیت ع الله العظمی بروجردی به بروجرد، فرصت مغتنمی برای احیای مجدد این حوزه به شمار می ع رفت.

ج (تأسیس کارخانه برق

در زمان حضور ایشان، شهر بروجرد از نعمت برق محروم بود. با درایت و مدیریت ایشان و نیز پیگیری و حمایت برخی از خیرین متدین، این شهر، دارای کارخانه برق شد که در روزگار خود، یکی از مجهزترین و بهترین کارخانه های برق در غرب کشور به شمار می ع آمد.

فصل شانزدهم:

اقدامات آیت الله بروجردی در قم

الف (انسجام واداره حوزه علمیه قم وگسترش کمی وکیفی آن

با مدیریت واحد و ع مدبرانه آیت ع الله العظمی بروجردی، تحولات عظیمی از نظر سیاسی، اجتماعی در زمینه تألیف، تصنیف وع ترجمه، چاپ کتب فقهی و...

و همین طور در اداره حوزه ع های علمیه و سازماندهی آن پدید آمد. از همه مهم ع تر نوعی وحدت و انسجام چشم ع گیری در میان حوزه، روحانیت واقشار مختلف مردم به وجود آورد.

ب (سرپرستی حوزه نجف و رسیدگی به امور آن

ص:269

ایشان برای حوزه علمیه نجف، ارزش و قداست خاصی قائل بود و به دنبال مجد و عظمت این میراث کهن و ارزشمند شیعه بود، لذا برای تجدید حیات این حوزه مقدسه، از هیچ تلاشی دریغ نمی ع کرد. حتی شخصیتی مانند آیت الله العظمی آقا سید عبدالهادی شیرازی با کمال افتخار، از شهریه ای که آیت ع الله العظمی بروجردی به صورت نان به طلاب نجف پرداخت می ع کرد، می ع گرفتند.

وقتی برخی از افراد به این کار اعتراض کردند فرمودند: بگذارید نان آقای بروجردی در سفره ما هم باشد.

ج (اعزام مبلغان توانا

1 ج تبلیغ داخل کشور؛ زعیم روشن ضمیر، برای پایداری دین اسلام، مبلغان را به میان مردم می فرستادند، تا اولاً تلاشی که در آن زمان برای به انزوا کشیدن روحانیت، صورت می ع گرفت، خنثی شود، ثانیاً روحانیون همچون گذشته در بین توده ع های مردم حضور داشته باشند و به نیازهای دینی و اعتقادی مردم جامعه خود، آشنا باشند.

2 - تبلیغ خارج از کشور؛ ایشان علاوه بر تبلیغ در داخل کشور، به نشر معارف بلند و تابناک شیعه در خارج از کشور نیز اهمیتی فوق ع العاده می ع داد و نمایندگانی را به اقصی نقاط دنیا روانه می ع کرد.

از جمله: آقای محققی در هامبورگ آلمان، آقای صدر بلاغی در انگلستان، آقای حاج شیخ مهدی حائری در آمریکا، آقای شریعت در پاکستان، آقای صدر در لبنان و آقای فقیهی در مدینه و.... 35

د (تربیت و تشویق محققان و نویسندگان حوزوی

ایشان برای شکوفایی استعدادع های نهفته طلاب جوان و تثبیت امر مهم پژوهش در نسل ع های نوخاسته حوزه، اهمیتی بسیار قائل بود. در حوزه تحت زعامت ایشان، صدها بلکه هزارها طلبه ساعی و سخت ع کوش، مدارج عالی علم و کمال را کسب کردند.

ه (نشر مجلات و کتب با محتوای دینی اسلامی

آیت الله العظمی بروجردی برای ترویج افکار توحیدی مکتب تشیع، ارزش و

ص:270

اعتباری عظیم قائل بود به همین منظور، هر تلاشی که در این جهت مقدس، قرار داشت، حمایت می کرد. نخستین نشریات علمی حوزوی از جمله نشریه وزین مکتب اسلام که توسط جمعی از فضلای خوشفکر و روشن اندیش منتشر می ع شد، از این قبیل بود.

و (ایجاد روابط حسنه بین مذاهب اسلامی

در زمانی که استعمار گران به چپاول ملل اسلامی چشم داشتند و اختلاف بین فرق مختلف اسلامی، گسترش می ع یافت، وحدت میان مذاهب مختلف اسلامی آرزوی دیرین تمام مصلحان مسلمان بود. تلاش ع های مختلفی نیز برای رسیدن به این هدف بزرگ، صورت می گرفت. تأسیس دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه، از مهم ترین و پایدارترین این اقدامات بود.

آیت الله بروجردی به عنوان پناهگاه مسلمانان جهان، به خصوص شیعیان به همراه بزرگانی چون شیخ محمود شلتوت، شیخ عبد المجید سلیم ومحمد عبده از ایجاد تفرقه جلو گیری می ع کردند. ایشان معتقد بودند که در قرآن، سنت پیامبر اکرم، سیره اهل بیت و مشی علمای سلف می توان موارد بسیار زیادی را یافت که در آنها به نقش تقریب مذاهب وجلوگیری از تفرقه تاکید شده است.

راه های دستیابی به وحدت از دیدگاه ایشان پیوند علمای اسلام، احیای شخصیت اسلامی مسلمانان، وجود دشمن مشترک برای مسلمانان و احترام متقابل فرقه های اسلامی به یکدیگر بود.

علاوه بر این ها آیت ع الله بروجردی تقریب مذاهب اسلامی را فرصتی برای معرفی شیعه و ارائه معارف شیعه به جهان تسنن می ع دانست.

ز (ایجاد ابنیه ع بزرگ مذهبی و تأسیس کتابخانه های بزرگ در ایران و جهان

مهم ع ترین آنها عبارتند از:

1. مسجد اعظم قم. 2. مدرسه نجف. 3. مدرسه کربلا. 4. مسجد بغداد. 5.

بیمارستان نجف. 6. حسینیه و حمام سامرا. 7. مدرسه بقعه کربلا. 8. مدرسه کرمانشاه. 9. مسجد بزرگ ایرانشهر. 10. مسجد بزرگ و زیبای طرابلس لبنان. 11.

مدرسه و مسجد درود. 12. مسجد صحنه کرمانشاه. 13. مسجد شاهرود. 14.

ص:271

چهار مسجد بزرگ در آفریقا. 15. ساختمان مسجد نور آباد لرستان. 16. مسجد سید بروجرد. 17. قبرستان وادی السلام قم. 18. مدرسه آیت ع الله بروجردی در قم. 19. بیمارستان نکویی قم. 20. مسجد و مرکز اسلامی هامبورگ آلمان. 21.

کتابخانه شخصی آیت ع الله فقید. 22. کتابخانه مسجد اعظم. 23. کتابخانه مدرسه نجف. 24. کتابخانه مدرسه کرمانشاه. 25. کتابخانه مدرسه جدید الاحداث قم.

فصل هفدهم:

اندیشه سیاسی آیت الله بروجردی

حضرت آیت الله بروجردی) ره (سیاست را از اسلام جدا نمی ع دانست و مسائل سیاسی را با فکری باز و پویا دنبال می ع نمود. ملاقات ع ها و حمایت ع های ایشان از آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی که در آن عصر، رادمرد بزرگ سیاسی دینی و سمبل سیاست اسلامی بود، نیز دلیل روشنی بر مشروعیت و لزوم کارهای سیاسی و دخالت در سیاست برای دفاع از دین است. 36

ایام مرجعیت آیت ع الله العظمی بروجردی مصادف با هجمه ع های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به ساحت دین مقدس اسلام بود.

این هجمه ها به دو بخش تقسیم می شد:

1 مواردی که حاکمیت سیاسی کشور به صورت آشکار و پنهان در آن دست داشت همانند:

ایجاد محدودیت برای بزرگان و علما ی دینی.

نفوذ فرقه گمراه بهائیت در ارکان سیاسی و اقتصادی کشور.

تلاش برای محو و قطع ارتباط با فرهنگ اسلامی.

نفی و انکار دین و آموزه ع های آن، خصوصاً حمله به مذهب حقه جعفری.

ترویج و گسترش منکراتی نظیر: شرب خمر، زنا و... برای نشان دادن بی اعتنایی مردم به دین و....

2 - مواردی که فراتر از مرزهای داخلی کشور بود مانند: مسأله فلسطین.

موضع آیت الله العظمی بروجردی درقبال اشغال قدس شریف و سرزمین فلسطین، توسط متجاوزان صهیونیست، موضعی غیرتمندانه بود. ایشان در سال

1327 ش. بیانیه پر محتوایی را در محکومیت صهیونیسم بین ع الملل و غاصبان فلسطین صادر فرمود و در آن از مجاهدان فلسطینی با احترام یاد کرده و برای پیروزی آنها دعا می ع کرد. 37

دفاع آیت الله العظمی بروجردی از ساحت دین

ایشان با تمام امکانات و توان، از ساحت دین دفاع می ع کرد و به هیچ عنوان در مسائل مربوط به دین، اهل مماشات و مسامحه نبود. 38

منابع موجود نشانميِ دهد كه آن پير فرزانه در كمك به انقلابيون مؤمن، سياستى بسيار دقيق داشت، و زمان را براى رويارويى مستقيم با دربار مناسب نميِ ديد. از سوى ديگر رها كردن شاه و راندنِ كامل وى موجب فرو غلتيدن فزونتر او در دامان بيگانگان ميِ شد، پس گاه با وى مدارا ميِ كرد تا آن جوان مغرور جاى پاى خود را سست نبيند و براى حفظ خويش به بيگانگان پناه نبرد. 39

مرحوم آیت ع الله فاضل لنکرانی در این باره می ع گوید:

» به نظر من آیت ع الله بروجردی و تلاش ع های آن بزرگوار، زمینه سازانقلاب اسلامی بود، زیرا آیت ع الله بروجردی به حوزه قم رشد و شخصیت داد. مبارزات حضرت امام در پرتو این شخصیت حوزه بود که به ثمر نشست. اگر این هویت و عظمت حوزه که آیت ع الله بروجردی بدان بخشیده بود، وجود نداشت، مسلماً انقلاب و حرکتی سازنده پا نمی ع گرفت. «

مبارزه با فرقه های ضاله

رهبران بهائی در دوره نخستین ایجاد آیین دروغین خویش با جعل شریعتی ساده که در عین حال دارای مشکلات اساسی حقوقی و متضاد با تعالیم ادعایی آنان است، به ارائه احکامی مانند: نماز، روزه، حج و... سایر آداب اسلامی پرداخته تا با این شبیه سازی کودکانه کارهای خود را دین معرفی کند. ایشان با آگاهی کامل از تعالیم تحمیق کننده بهائیت و انگیزه ع های شیطانی بیگانگان در حمایت از این نحله ساختگی، خطر بهائیت را بسیار جدی دانسته و اهمال و کوتاهی در جلوگیری از خطر آنان را جایز نمی ع دانستند.

دفاع از رسم الخط فارسی

ص:273

رسم الخط کنونی فارسی عامل مهمی برای ارتباط ملت ع و نسل ع های مسلمان کشورمان است. قرآن و سایر کتب اسلامی نیز با این خط نوشته شده است؛ به عبارت دیگر این رسم الخط، نشانه هویت دینی و ملی مردم این سرزمین است. با تحریک بیگانگان و به بهانه این که رسم الخط فارسی اشکالات فراوانی دارد مدعی شدند که تنها راه حل، جایگزینی خط کنونی با رسم الخط لاتین است. رهبر فرهمند و شریعتمدار اسلام با بیداری و آگاهی، نقشه پلید شیاطین را شناخته و با شجاعت در برابر آن موضع گرفت و فرمود:

» هدف اینان از تغییر خط، دور کردن جامعه ما از فرهنگ اسلامی است. من تا زنده ع ام اجازه نمی ع دهم این کار را عملی کنند. به هر جا که می ع خواهد منتهی شود.... (40

الزامی کردن درس تعلیمات دینی

در پی اعلام دولت، برای اجرای لایحه تعلیمات اجباری در دوره ابتدایی، آیت الله العظمی بروجردی خواستار گنجاندن درس تعلیمات دینی در این دوره شد و نماینده خود، آقای فلسفی را مأمور مذاکره با دولت کردند. با تلاش ایشان درس تعلیمات دینی برای دانش ع آموزان این دوره، لازم الاجرا گردید. 41

ستیز با مظاهر آتش پرستی

رژیم پهلوی به منظور اجرای دستورات حامیان بیگانه خود و بیزاری از شریعت اسلام، با سوء استفاده از برخی رسوم باقی ع مانده از قبل از اسلام، نظیر: چهارشنبه سوری، تلاش می کرد توجه مردم را به آیین زردشت جلب کند. 42 آیت الله العظمی بروجردی این بار نیز آگاهانه در برابرآنان ایستاد. نمونه هایی ازاین مقابله:

الف (: فرماندهان لشکرآذربایجان، تحت عنوان چهارشنبه سوری قصد داشتند بر فراز دو کوه مقابل هم، آتش افروخته و نیروهایشان را به احترام آتش به رژه وادارند، آیت ع الله العظمی بروجردی با اعزام چند تن از روحانیون و ارسال نامه ع ای خطاب به شاه او را از این کار بر حذر داشت، ایشان نوشته بودند:

«... شما پادشاه کشور اسلامی هستید، اگر بنا باشد پادشاه ما به آتش پرستی بگراید، همان مبارزه ای که در صدر اول اسلام با آتش پرستان انجام گرفت اکنون نیز

ص:274

شروع خواهد شد. (43

ب (: بنا به مناسبتی قرار بود جشن بزرگ تجلیل از آتش با حضور رجال لشکری و کشوری، از جمله شخص شاه در تهران برگزار گردد. آیت ع الله بروجردی، توسط صدرع الاشراف رئیس مجلس سنا، در پیامی شاه را مجبور به لغو این برنامه کرد. 44

ج (: مراسم ویژه روشن کردن مشعل در آغاز مسابقات ورزشی، توسط برگزار کنندگان مسابقات یک رسم پذیرفته شده است. مخالفان مکتب اهل ع بیت) (علیهم السلام)، تبلیغ می ع کردند که آتشی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هزار و چهارصد سال پیش در ایران خاموش کرده بود، دوباره در ایران روشن می شود.

آیت الله بروجردی، آقای فلسفی را نزد شاه فرستاد تا مانع این کار شود.

فصل هجدهم:

شوال 1380 ق. فرا رسید و بیماری بر پیکر مرجع جهان اسلام، پنجه افکند. در چنین روزهایی گروهی از ارادتمندان به عیادتش شتافتند. استاد، که بسیار اندوه گین میِ نمود، سربلند کرد و گفت: عمر ما گذشت. ما رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود از پیش بفرستیم و عمل با ارزشی انجام دهیم. !!

یکی از حاضران گفت: آقا، شما دیگر چرا؟ بحمدالله این همه آثار نیک از خود بر جای نهادهِ اید؛ شاگردان پرهیزگار، کتابهای پرارزش. مسجدها و کتابخانهِ ها ساختهِ ایدو.... ما باید چنین سخنی بر زبان برانیم.

فقیه پارسای شیعه فرمود: خَلِّصِ العَمَل فَانَّ الناقِدَ بصیر بصیر. 45

سرانجام در سیزدهم شوال 1380 ه. ق برابر با دهم فروردین 1340 ه. ش، برای همیشه چشم از جهان فرو بست. حاضرانی که در کنار بالین آن حضرت نشسته بودند می ع گویند: آن مرد بزرگ خطاب به پزشکان و اطرافیان که مشغول تلاش بودند، چنین فرمودند:

» مرگ است، مرگ... رها کنید... یا الله، لااله الا الله... «و پس از سه مرتبه تکرار، این جمله، دیدگان پر فروغ و حق بینش آهسته به روی هم

قرار گرفت، لب ها بسته شد، قلب آرام گرفت، پیکر عزیز و شریفش بی حرکت گردید، دفتر حیات عاریت بسته شد و خورشید درخشان عمر، غروب کرد، روح پاک او، با فراغت بال

ص:275

و سرشار از عظمت قدم به دنیای جاوید گذاشت تا در جوار قرب کردگار و ائمه معصومین آرام گیرد....

برگ گل در دست نسیم

پیکر مطهر ایشان بعد از خروج از منزل بر روی دست مردم قرار گرفت و چون برگ گلی در دست نسیم، به این سوی و آن سوی حرکت می ع کرد. بیشتر مردم سیاه پوش بودند، بعضی به سر و صورت خود گل مالیده و عده ای به سر خود و دیگران کاه می ع ریختند، تابوت که با پارچه سیاه و روپوش سبزی پوشیده شده و عمامه آیت الله در جلوی عماری بر روی آن قرار داده شده بود، به روی دستان مردم در حرکت بود. با نظر آیت ع الله بهبهانی، حجت الاسلام آقا محمد حسن طباطبائی بر پیکر مطهر پدر ارجمند خویش، نماز خواندند.

چهل روز در سوگ آفتاب

پیکر فقیه سترگ در میان اندوه هزاران نفر و با تشییع و تجلیلی که تا آن روز کمتر سابقه داشت، در بالاسر حرم حضرت معصومه (س) جنب در ورودی مسجد اعظم به خاک سپرده شد. به همین مناسبت تمام شهرهای ایران تعطیل شدند.

سفرا و نمایندگان کشورهای اسلامی ابراز همدردی کردند، حتی کشورهای شوروی، آمریکا و انگلیس مجبور شدند پرچم های سفارتخانه ها و کنسول ع گری های خود را به عنوان عزا نیمه افراشته نگه دارند. 46

فصل نوزدهم:

آیت الله العظمی بروجردی در انظار بزرگان:

الف (از دیدگاه علمای شیعه

1. آیت الله بروجردی از منظر امام خمینی

علاقه زاید الوصف امام به آیت ع الله بروجردی، بسیار کم نظیر و شاید منحصر به فرد بود. آیت ع الله مسعودی خمینی می ع گوید: امام خمینی

می فرمودند: به جدم قسم، هنوز سراغ ندارم کسی مثل من آقای بروجردی را دوست داشته باشد . 47

ص:276

شهید آیت ع الله مطهری نیز می نویسد:

» امام خمینی می فرمود: من در حال مطالعهء آقای بروجردی هستم و جز حقیقت چیز دیگری در این آقا نمی بینم (48

2. آیت الله العظمی بروجردی در نگاه رهبر معظم انقلاب

جای خوش وقتی بسیار است که همت و پشتکار مؤسسین این مجمع و شما حضار محترم آن، مصروف تجدید یاد و اعلاء ذکر فقیه عظیم القدر و کم نظیری شده است که برکات و آثار حیات پربار او به زمان خود او و به عرصه فقاهت، منحصر نماند و او چون خورشیدی درخشان بر تعدادی از علوم اسلامی بلکه بر روش ها و شیوه های تحقیق در آنها و نیز بر فضای عام حیات مسلمین در زمان خود و پس از آن پرتو افشانی کرد و هنوز علمای اسلام و جهان اسلام از تأثیرات مبارک آن عمر پرثمر و ریاست و مرجعیت تامه پانزده ساله او متمتع اند.

این شخصیت عالی قدر و کم نظیر مرجع عام شیعه در زمان خود و استاد فقیهان و مراجع معاصر، حضرت آیت الله العظمی مرحوم حاج آقا حسین بروجردی است، اعلی الله مقامه و رفع الله اعلامه.

علم و تقوی و اخلاص و روشن بینی و بزرگ منشی و کیاست و نو آوری و جامع نگری و خستگی ناپذیری و بسی خصلت های کمیاب و نفیس دیگر از این مرد بزرگ و ذخیره الهی، چنان شخصیت ذو ابعاد و عظیمی فراهم آورده بود که نظیر آن را در فقهای صاحب نام و برخوردار از زعامت به ندرت می توان یافت.

او در فقاهت، مبتکر شیوه ای جدید و در رجال و حدیث، صاحب سبک بود و در تدریس و تربیت شاگرد و تعلیم کار دسته جمعی بر زمان خود سبقت داشت.

بینش وسیع او از مرزهای حوزه قم و حوزه های علمیه و چارچوب کشور جمهوری اسلامی ایران و جهان تشیع فراتر می رفت و بر جهان اسلام و همه مذاهب مسلمین پرتو می افکند. زعامت او نه تنها به اداره امور درسی و معیشتی حوزه ها که به مسائل سیاسی و اخلاقی آن، و نه تنها به امور حوزه، که به امور دینی و شعائر اسلامی در سراسر کشور و در سطح بین المللی شمول می یافت.

حوزه علمیه تحت زعامت او پرورشگاه و خاستگاه افکار نو و گوهرهای

ص:277

درخشانی شد که به برکت آن در سالهای بعد نهضت روحانیت پی ریخته شد و حرکتی که در اوج آن انقلاب عظیم و شکوهمند اسلامی به رهبری مجدد بزرگ اسلام حضرت امام خمینی، قدس الله نفسه الزکیه، بود، سر برآورد.

با این همه، در مجموع شخصیت آن بزرگ مرد آن چه بیش از همه درخشنده و چشم گیر بود، اخلاص و تقوایی بود که وی در همه امور خود از آن بهره می گرفت.

اکنون که پس از گذشت سی سال از رحلت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، قدس سره، به برکت نظام جمهوری اسلامی یاد و تجلیل می شود، شایسته است که حوزه های علمیه و زعمای علمی آن به این تکریم اکتفا نکرده، روشهای علمی و تحقیقی آن بزرگوار را نیز که همچنان از تازگی برخوردار است، تعقیب و تکمیل کنند و گردونه فقاهت اسلام را به پیش برند.

از خداوند متعال علو درجات آن عالم جلیل القدر و توفیقات آقایان محترم را ظل توجهات حضرت بقیه الله - روحی فداه - مسألت می نمایم. 49

و السلام علیکم و رحمه الله

سیدعلی خامنه ای

8/2/1370

3. مرحوم آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی:

آیت الله سید مصطفی خوانساری می گوید:

» آیت ع الله حاج سید جمال ع الدین گلپایگانی برای معالجه به تهران آمده بود و در بیمارستان بازرگانان) نجمیه (بستری بود. وقتی به ملاقات ایشان رفتیم فرمود: به حاج آقا حسین سلام مرا برسانید و بگویید: اگر بنا بود سید جمال مقلد باشد از شما تقلید می کرد.

4. آیت الله العظمی گلپایگانی

» آیت الله کریمی جهرمی می نویسد:

آیت الله العظمی گلپایگانی از آغاز ورود آن بزرگوار به قم تا پایان زندگی او، در اعزاز و اجلال آن بزرگ مرد کوشش داشتند و در مراعات احترام ایشان چنان بودند که حتی از این که لفظ» آیت ع الله «روی رساله عملیه ع شان در زمان آن زعیم بزرگ

ص:278

نوشته شود ابا و امتناع ورزیدند.

5. آیت الله العظمی حاج سید احمد خوانساری

ایشان با وجود این که شخصیت علمی و عملی ع اش محرز بود و مقبول خواص و توده ع های مردم بود، ولی در برابر مرحوم آیت ع الله العظمی بروجردی متواضع بود، به گونه ع ای که وقتی معظّم له از ایشان) سید احمد خوانساری (درخواست کردند که به تهران برود و امامت مسجد سید عزیز الله را بپذیرد، پذیرفت.

6. و....

ب (از دیدگاه علمای سنی

1. شیخ عبدالمجید سلیم

علامه محمدتقی قمی می گوید:

» هرگاه نامه آیت الله بروجردی را برای شیخ عبدالمجید سلیم،) رئیس جامع الازهر (می بردم، ایشان بلند می شدند و نامه را می گرفتند و می بوسیدند، آن گاه می نشستند. «

2. شیخ محمود شلتوت

... دعا می ع کنم که آن بزرگوار همیشه مصدر و منبع برکات برای مسلمانان و وحدت کلمه آنان باشد. خداوند عمر شما را طولانی و پیروزی و موفقیت را نصیب شما گرداند.... 50

3. شیخ حسین باقوری

ایشان در قم با آیت ع الله العظمی بروجردی دیدار کرد و در بازگشت به مصر آیت الله بروجردی را چنین توصیف کرد:

» اعظم شخصیه رأیته فی عمری؛ او بزرگ ترین شخصیتی است که در طول عمرم دیده ام. «

4. و....

ج (از دیدگاه غیر مسلمانان

ص:279

1. دکتر آرشه تونک

دکتر آرشه تونک، رئیس انجمن بین ع المللی مبارزه با مشروبات الکلی با وجود آن که به نقاط مختلف جهان سفر کرده و با رهبران بزرگ سیاسی و مذهبی بسیاری ملاقات کرده بود، بعد از ملاقات با ایشان گفته بود:

» من تا به امروز هیچگاه این چنین تحت تأثیر روحانیت کسی قرار نگرفته بودم. «

آیت ع الله سید محمد حسین علوی می ع نویسد:

» هنگامی که وی به حضور آیت ع الله فقید رسید، آنچنان قیافه جذاب و روحانیت و معنویت آیت ع الله فقید او را به خود متوجه ساخت که حدود یک ساعتی را که در محضر این مرد بود و در اطراف موضوع تحریم الکل از آیت ع الله فقید سئوالاتی می ع نمود علاوه بر این که طرز نشستن به همان نحوه بود که در برابر مجسمه حضرت مسیح و در کلیساها و هنگام عبادت به آن کیفیت جلوس می ع کنند ، در همه این مدت چشم از صورت ایشان برنمی ع داشت و کوچک ع ترین توجهی به اطرافش نداشت. (51

2. پروفسور موریس

پروفسور موریس در اولین ملاقات، چنان تحت تأثیر روحانیت و عظمت آیت ع الله فقید قرار گرفت که خودش به این مطلب در همان جلسه اول اعتراف کرد. وی هنگام ترک ایران خطاب به خبر نگاران گفت:

» جاذبه روحانیت حضرت آیت ع الله مرا تحت تأثیر قرار داد و خیلی مایل بودم به من اجازه می فرمودند چند دقیقه ای در یکی از مساجد برای سلامت و بهبود کامل ایشان دعا کنم. «

3. جرج جرداق:

جرج جرداق نویسنده و دانشمند مسیحی لبنانی، مولف کتاب ارزشمند و خواندنی الامام علی صوت العداله الانسانیه، این کتاب را به مرحوم آیت ع الله العظمی بروجردی اهدا کرد و در نامه ع ای برای آن بزرگوار نوشته:

»... من شما را شایسته ع ترین شخصیتی یافتم که این کتاب را به او هدیه نمایم، لذا آن را به شما اهدا می ع کنم. «

ص:280

ج (تجلیل اقلیت های مذهبی از آیت ع الله العظمی بروجردی

شرکت اقلیت های مذهبی در مراسم سوگواری آیت ع الله العظمی بروجردی و همدردی با شیعیان در این مصیبت و برگزاری مجالس عزاداری در کلیساهای مسیحی و کنائس یهودی، حاکی از عظمت روح و جلالت قدر آن امام همام بود.

به همین مناسبت در همه کلیساهای ایران و نمازخانه های کاتولیک، جلسات بزرگداشت برقرار شد و جمع کثیری در این مجالس شرکت نمودند.

براستی او جلوه ع ای از فیض الهی بر بندگان خدا بود، به گفته مرحوم آیت الله سید مصطفی خوانساری: 52

آیت الله العظمی بروجردی، خوابی بود که مردم دیدند و دیگر نخواهند دید !

یادش رفیع به بلندای عشق باد. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

پاورقیها

1. سوره مجادله، آیه 11.

2. ایشان در سال 1252 ه. ق در بروجرد متولد و در سال 1329 ه. ق وفات یافت و در مقبره جد گرامیش، مرحوم سید محمد دفن گردید.

3. ر. ک: کتاب مفاخر اسلام، علی دوانی، ج 12، صص 69 ج 95.

4. علوی، سیدجواد، مقاله خاندان ونسب آیت الله بروجردی، مجله حوزه، شماره 43 و 44، ص...

5. تمری محمد رضا، شکوه شیعه، ص 20.

6. دوانی علی، مفاخر اسلام، ج 12، ص 538، با اندکی تغییر.

7. دوانی علی، مفاخر اسلام، ج 12، ص 442.

8. دوانی، علی، مفاخر اسلام، ج 12، ص 177.

9. واعظ زاده خراسانی، محمد، زندگی آیت ع الله بروجردی، نشر مجمع تقریب مذاهب اسلامی، چاپ اول، تهران، 1379، ص 53.

10. علی ع آبادی، محمد، الگوی زعامت، انتشارات هنارس، ص 44 و نیز ر. ک. مجله حوزه، ش 23، ص 42.

11. علوی، سید محمدحسین، خاطرات زندگانی آیت ع الله بروجردی، انتشارات اطلاعات تهران،

ص:281

خرداد 1341، صص 119 و 120.

12. این عبارت، بخشی از حدیث قدسی است که تحت عنوان سوره 25 تورات آمده است. یا بن آدم! اکثر من الزاد فان الطریق بعید بعید، وجدد السفینه فان البحر عمیق و اخلص العمل فان الناقد بصیر بصیر و اخر نومک الی القبر و فخرک الی المیزان و الشهوتک الی الجنه و راحتک الی الاخره...) کلمه الله، تألیف سید حسن شیرازی ص 471).

13. ایشان در تمام مدت نسبتا طولانی که درقم بودند، در تابستان گرم وزمستانهای سرد و در حین ریزش برف و باران با همه اشتغالاتی که داشتند تدریس درس، بخصوص فقه را ترک نکردند و در مدتی که در قم بودند کتابهای زیر را به ترتیب در فقه درس گفتند: کتاب اجاره، غصب، وصیت، ارث الزوجه، صلات جمعه، صلات مسافر، بقیه مباحث صلات که نه سال به طول انجامید، منجزات مریض، خلل حج، خمس، طهارت، قضاء وشهادت که آخرین کتابی بود که ایشان درس گفتند.

14. مجله حوزه، شماره 43 و 44، ص 262.

15. نهج البلاغه، حکمت 176.

16. شکوه فقاهت: ص 30.

17. علوی، سید محمدحسین، خاطرات زندگانی آیت الله بروجردی، انتشارات اطلاعات، خرداد 1341، ص 36.

18. مجله حوزه، شماره 43 و 44، ص 267.

ویژه نامه آیت ع الله العظمی بروجردی، مجله حوزه، شماره 43 و 44، صص 268 و 19..66

همان.. 20

شکوه فقاهت، ص 21..28

22. چشم و چراغ مرجعیت، ص 192.

23. شکوه فقاهت، ص 20.

24. مصاحبه با آیت ع الله العظمی مکارم شیرازی، مجله حوزه، شماره 43 و 44، ص 117.

25. همان، ص 118 و نیز ر. ک. الگوی زعامت، ص 176.

26. مطهری، مرتضی، مزایا و خدمات آیت ع الله بروجردی، شش مقاله، انتشارات صدرا، تهران 1380، ص 263.

27. شکوه فقاهت: ص 22.

ص:282

28. یادنامه مرحوم آیت ع الله العظمی بروجردی، شکوه فقاهت، دفتر تبیلغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص 508.

29. مقاله آیت ع الله بروجردی در بروجرد، چشم و چراغ مرجعیت، ص 332.

30. شکوه فقاهت، ص 508.) با اندکی تصرف. (

31. مصاحبه با آ یت ع الله حاج شیخ مجتبی عراقی، چشم و چراغ مرجعیت، ص 170

32. این فهرست از مقاله تحقیقی آیت الله رضا استادی وهمچنین از کتاب» فهرست نسخه های خطی کتابخانه حضرت آیت الله العظمی بروجردی) ره (، نگارش سیداحمدحسینی اشکوری «اقتباس گردیده است.

33. مجله نور علم، شماره دوازده، آبا 1364، ص 8987.

34. آیت الله واعظع زاده خراسانی، زندگی آیت الله العظمی بروجردی، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، چاپ اول تهران 1379، صص 189 تا 200.) با اندکی تصرف و تلخیص (

35. خاطرات زندگی آیت الله العظمی آقای بروجردی، علوی طباطبایی، انتشارات اطلاعات، 1341 ص 126.

36. مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شکوه فقاهت، 246.

37 جهت اطلاع از متن بیانیه به کتاب مفاخر الاسلام، ج 12 ص 362 نوشته علی دوانی مراجعه شود .

38. والبته دلایل آن بیشتر است که این جزوه مختصر، گنجایش ذکر همه آنها را ندارد.

39. مجله حوزه، سال هشتم، ش 1 و 2، ص 115 و 154 و 52 و 280

40. به نقل از مرحوم آیت ع الله فاضل لنکرانی، چشم و چراغ مرجعیت، ص 161،.

41. دوانی، علی، خاطرات و مبارزات حجت ع الاسلام فلسفی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، صص 191-189.

42. رژیم پهلوی با این امور قصد داشت تا با استفاده ابزاری از نمادهای دینی قبل از اسلام، توجه مردم را از اسلام به ادیان منسوخه جلب کند و از ترویج اندیشه ع های ظلم ستیز اسلامی ممانعت کند.

43. مجله حوزه، شماره 43 ج 44، ص 100.

44. الگوی زعامت، ص 198، به نقل از آیت الله سید موسی شبیری زنجانی.

45. مجله نور علم، ص 9998.

ص:283

46. دوانی، علی، مفاخر اسلام، ج 12، ص 532.

47.. امامی، جواد، خاطرات آیت ع الله مسعودی خمینی، مرکز استاد انقلاب اسلامی، ص 225.

48. شکوه فقاهت، ص 508.

49. مجله حوزه، شماره 43 ج 44، صص 3 ج 4 ج 5.

50. مجله حوزه، شماره 43 و 43، سال 1370، ص 13.

51. علوی، محمد حسین، خاطرات زندگانی آیت ع الله بروجردی، انتشارات اطلاعات تهران، خرداد 1341، ص 122.

52. چشم و چراغ مرجعیت، ص 66.

ماجرای عجیب غسل دادن پیکر آیت الله العظمی بروجردی

شرح زندگانی و آثار علمی و اساتید و شاگردان و آثار بنائی و. و. بیرون از این مختصر است که طالبین به تراجم رجال در کتابها و انترنت ها و سایر رسانه های عمومی مراجعه نمایند ولی بطور اختصار به مندرجات ذیل توجه فرمائید.

خبرگزاری فارس: من و یکی از دوستانم وارد حمام خانه آقا شدیم، آقا را خواستیم غسل بدهیم و هنوز آبی نریخته بودم و غسل را شروع نکرده بودیم، دیدم چشم آقا این طرف و آن طرف را نگاه می کند و چشم هایش حرکت می کند!

خبرگزاری فارس: ماجرای عجیب غسل دادن پیکر آیت الله العظمی بروجردی

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه فارس، آیت الله العظمی سیدحسین طباطبایی بروجردی در سال 1254 شمسی در بروجرد به دنیا آمد. نسب وی با 32 واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد.

سیدحسین پس از 10 سال تحصیل در اصفهان به سفارش پدر به حوزه علمیه نجف رفت و در حالی که فقط 28 سال داشت به درجه اجتهاد رسید. آیت الله بروجردی در نجف فقه و اصول تدریس می کردند. در درس فقه و اصول ایشان بالغ بر دویست نفر از فضلای حوزه علمیه نجف شرکت می کردند که در نوع خود بی نظیر است.

ص:284

سال 1350 هجری قمری که با آغاز دوران مرجعیت آیت الله بروجردی مصادف بود تا یک دهه بعد با دوران فشار و اختناق رضاخان همراه بود. آیت الله بروجردی، این دوران را یکی از مصیبت بارترین ایام زندگانی خود توصیف می کند.

این مرجع عالیقدر و خستگی ناپذیر شیعه، پس از هفتاد سال تلاش علمی و فعالیت های اجتماعی و سیاسی صبح روز پنج شنبه 13 شوال 1380 هجری قمری برابر با دهم فروردین 1340 شمسی در حالی که 88 بهار از زندگی را پشت سر گذاشته بود، چشم از جهان فرو بست.

در ادامه به ماجرای عجیب تغسیل و تدفین بزرگ ترین مرجع تقلید شیعیان جهان اشاره می شود.

در کتاب» الگوی زعامت؛ سرگذشت های ویژه حضرت آیت الله العظمی بروجردی « از قول آیت الله عبدالصاحب مرتضوی لنگرودی آمده است: یکی از آقایان محترم و خیلی مورد اطمینان) که چون احتمال می دهم ایشان راضی نباشد که اسمشان را ببرم، از بردن اسم ایشان خود داری می کنم، صددرصد مورد وثوق و اعتماد است و به قدری متدین است که می توانم پشت سر ایشان نماز بخوانم (می گفت:

من از مقلدین حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی بودم. وقتی که خبر فوت و ضایعه عظیمه آقا به من رسید، مثل اینکه پدری را از دست داده باشم خیلی ناراحت شدم، تصمیم گرفتم غسل و تکفین آقا را خودم به عهده بگیرم، لذا وقتی برای مراسم به بیت آقا رسیدم به اشخاص مربوط مراجعه کردم و گفتم: من می خواهم آقا را غسل بدهم و آقا را تکفین کنم و این توفیق نصیب من شود. آنها نیز قبول کردند.

ایشان گفت: من و یکی از دوستانم وارد حمام خانه آقا شدیم، آقا را خواستیم غسل بدهیم و هنوز آبی نریخته بودم و غسل را شروع نکرده بودیم، دیدم چشم آقا این طرف و آن طرف را نگاه می کند و چشم هایش حرکت می کنند.

به خودم گفتم: آیا چشم های من اشتباه می بیند؟ ! یا اینکه آقا زنده است؟ و در ضمن گاهی می دیدم که تبسم می کردند و لبخند می زدند، همین طور مات و مبهوت بودم.

خلاصه! پیش خود گفتم حتما من اشتباه می بینم و حتما به چشم من اینچنین می آید به هر حال به رفیقم گفتم: آب بریز! او آب می ریخت و من غسل می دادم.

بعد از اینکه غسل آقا تمام شد، آقا را حرکت دادیم و جایی دیگر برای تکفین بردیم باز همین طور می دیدم که چشمهای آقا اطراف حمام را نگاه می کند و گاهی تبسم می فرمایند. در حالت بهت و حیرت بودم که رفیقم به من گفت: چه شده است؟

گفتم: من چیز عجیبی را می بینم، نمی دانم درست است یا نه؟

گفت: چشم های ایشان و تبسم ایشان را می گویید؟ گفتم: بله! پس من اشتباه نمی بینم و شما هم همین را می بینید.

ایشان وقتی جریان را برای بنده تعریف می کردند، گفتند: چطور می شود شخصی که روح در بدن ندارد، چشم هایش حرکت کند و تبسم نماید؟!

گفتم: آقا! خدا می خواسته به شما نشان بدهد که این عالم ربانی چقدر بزرگوار است و چشم برزخی شما را باز کرده است و آن عالم برزخ ایشان بوده است، نه عالم ظاهر ایشان و شما چشم و لبخند زدن برزخی ایشان را می دیده اید، زیرا انسان به مجرد اینکه روح از بدنش خارج می شود، در قالب مثالی می رود و در واقع زنده است.

چرا امام در تشییع جنازه آیت الله بروجردی شرکت نکرد؟

صفحه اصلی فقه و حقوق چرا امام در تشییع جنازه آیت الله بروجردی شرکت نکرد؟

چرا امام در تشییع جنازه آیت الله بروجردی شرکت نکرد؟

کد خبر: 22619 | تاریخ خبر: 10/06/1391 نسخه چاپی | ارسال به دوستان

پایگاه اطلاع رسانی و خبری جماران - تهران

سیزدهم شوال 1380 هجری قمری آیت الله العظمی بروجردی دار فانی را وداع گفت، اما امام خمینی با اینکه از شاگردان و نزدیکان این مرجع

بزرگ عالم تشیع محسوب می شد، بنا به دلایلی در تشییع پیکر استادش شرکت نکرد.

سید حسین طباطبایی بروجردی، در سال 1252 خورشیدی) 1292 هجری

ص:286

قمری (در بروجرد متولد شد و در 10 فروردین سال 1340 شمسی (13 شوال 1380 هجری قمری (در سن هشتاد و شش سالگی به علت بیماری قلبی، در قم وفات یافت.

آیت الله العظمی بروجردی، پس از گذراندن مقدمات علوم در سن هجده سالگی وارد دار العلم اصفهان شد و از ابو المعالی، سید مدرس، آیت الله سید محمدباقر درچه ای سطوح فقه و اصول و ادبیات عرب را آموخت.

وی سال ها در نجف از آخوند خراسانی، سید محمد کاظم یزدی، مرتضی طالقانی، آقا شریعت اصفهانی در رشته؟ خارج فقه و اصول تحصیل کرد، و خود در علوم عقلی و نقلی به مرتبه اجتهاد و استادی ارتقاء یافت و در سن سی سالگی در ردیف استادان حوزه نجف به تدریس علما اشتغال داشت. آیت الله بروجردی بعد از ده سال اقامت در عتبات در سال 1328 از عراق وارد بروجرد شد و مدت سی سال در زادگاه خود به ترویج، تدریس و تألیف مشغول گشت و چند سفر به حوزه قم آمدوشد نمود که در برهه زمان در جمله مدرسین حوزه قم قرار گرفت و دیری نگذشت که پس از فوت آیت الله حائری تدریجاً در رأس اساتید بزرگ حوزه؟ قم قرار گرفت.

تا سال 1322 که آیت الله العظمی بروجردی به واسطه عارضه کسالت، از بروجرد به قصد معالجه به تهران عزیمت کرد و سپس برای ادای نذر خود به قم وارد شد، مراجع ثلاث) آیات خوانساری، حجت و صدر (حوزه علمیه قم را اداره کردند تا اینکه پس از ماندگار شدن آیت الله بروجردی در قم، مرجع مطلق جهان تشیع و رییس حوزه علمیه قم شد و بدان رونق فوق العاده، بخشید.

وی از اساتید برجسته امام خمینی (س) بود و امام خمینی در دوران زعامت ایشان بر حوزه علمیه قم از مشاوران آن مرحوم به شمار می آمدند. با این حال امام خمینی (س) در روز تشییع جنازه آن مرحوم حضور نیافت.

پس از رحلت آیت الله حائری مؤسس حوزه علمیه قم در سال 1315 هجری شمسی، حضرات آیات سیدمحمد حجّت، سید محمدتقی خوانساری و سید صدرالدین صدر، مسئولیت اداره حوزه علمیه قم را به عهده گرفتند. در این زمان

امام خمینی با کم تر از 40 سال سن از چهره های سرشناس و مدرّسان به نام حوزه علمیه قم بود.

این سه شخصیت بزرگ دینی که به فقهای ثلاثه شهرت داشتند، تا سال 1324 که آیت الله العظمی بروجردی به واسطه عارضه کسالت، از بروجرد به قصد معالجه به تهران عزیمت کرد و سپس برای ادای نذر خود به قم وارد شد، حوزه علمیه قم را اداره کردند تا اینکه پس از ماندگار شدن آیت الله بروجردی در قم، مرجع مطلق جهان تشیع شد و حوزه علمیه رونق فوق العادای یافت [1]

علیرضا متولّی در کتاب« شهاب سبز «چنین می نویسد: حاج آقا روح الله با این که خودش فقه و اصول تدریس می نمودند و فقیه برجسته ای بودند، برای تقویت موقعیت و کلاس های آیت الله بروجردی، در کلاس های ایشان شرکت می کردند.

آیت الله بروجردی هم برای حاج آقا روح الله احترام ویژه ای قائل بودند و در اکثر مجالس، ایشان را نزد خود جای می دادند. [2]

اما با وجود این رابطه صمیمی و پیوند قلبی عمیق، امام خمینی (س) در تشییع پیکر استادش در روز سیزدهم شوال 1380 هجری قمری) دهم فروردین سال 1340 (شرکت نکرد، چرا که آینده نگری و هوشمندی ایشان افق های پیش رو را می دید.

حجت الاسلام حاج شیخ محمدرضا توسلی رئیس دفتر حضرت امام (س) ماجرا را این گونه نقل می کند:» بعد از فوت مرحوم آیت الله بروجردی درصدد شدیم که در تشییع جنازه آقای بروجردی از امام خمینی رحمه الله تجلیل کنیم و به این طریق در عمل بفهمانیم که عده کثیری از طلاب حوزه علمیه طرف دار مرجعیت امام هستند. شاگردان مترصد بودند که امام در تشییع جنازه هر جا باشند، اطراف ایشان را بگیرند و سلام و صلوات راه بیندازند و به این طریق ارادت قلبی خودشان را به ایشان ابراز کنند و ایشان را هم به مردم معرفی کنند. متأسفانه هرچه در تشییع جنازه گشتیم، ایشان را پیدا نکردیم. بعد از چند روز معلوم شد که اصلاً امام به تشییع جنازه نیامده بود! پس از چند روز یکی از آقایان در محضر امام از یکی از دوستان امام شکایت کرد که ایشان به عنوان تجلیل از شما به من توهین کرده است.

ص:288

امام پاسخ فرمود:» من راضی نیستم کسانی که به من علاقه دارند، علاقه شان از قلبشان تجاوز کند و آن را ابراز نمایند. هرکسی که به من علاقه دارد، بگذارد در همان محدوده قلبش بماند. کسی برای ریاست من، حتی یک وجب هم قدم برندارد. «بعد این جمله را فرمود:» من که به تشییع جنازه آقای بروجردی رحمه الله نیامدم، برای این نبود که کسالتم آن قدر شدید بود که نمی توانستم به تشییع بیایم.

نیامدنم برای این بود که دیدم تشییع جنازه تبعاتی دارد، آنجا مسائلی مطرح خواهد شد و من برای خاطر آنکه از آن مسائل دور بمانم و کنار باشم، از تشییع جنازه صرف نظر کردم «.

ناگفته نماند که ایشان به آیت الله بروجردی رحمه الله خیلی معتقد بود. در همان روزهای فوت ایشان بود که دیدم در یکی از نوشته ها امام از ایشان به عنوان آیت الله العظمی نام برده بود و همیشه می فرمود:» آقای بروجردی رحمه الله برای عالم اسلام و جامعه مدرسین دیوار بلندی بود که فرو ریخت. «و خیلی به ایشان علاقه مند بود. با وجود این، به تشییع جنازه ایشان حاضر نشد که مبادا برای مرجعیت ایشان اقدامی شود «.] 3 [

پی نوشت ها:

1. علی دوانی، امام خمینی در آئینه خاطره ها، چاپ اوّل، تهران، نشر مطهّر، 1373، صص 14 و 15.

2. علیرضا متولّی، شهاب سبز) حکایت زندگی امام روح الله موسوی خمینی) ره «، چاپ اوّل، تهران، کتابهای قاصدک، 1379، صص 35، 36.

3. میرستار مهدی زاده، داستان های مبارزه با نفس، چاپ اول 1388، قم، ناشر: دفتر عقل نوبت، تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما. انتهای پیام/ *

زندگینامه: سید ابوالقاسم خویی

شرح زندگانی و آثار علمی و اساتید و شاگردان و آثار بنائی و. و. این استاد علی الاطلاق، بیرون از این مختصر است که طالبین به تراجم رجال در کتابها و انترنت ها و

سایر رسانه های عمومی مراجعه نمایند ولی بطور اختصار به مندرجات ذیل توجه فرمائید.

اندیشه > دین - همشهری آنلاین:

سید ابوالقاسم خویی فرزند سید علی اکبر بن میرهاشم موسوی خویی در سال در شب نیمه رجب 1317 ه ق برابر با 28 آبانماه 1278 شمسی در خانواده علم و تقوا در شهر خوی به دنیا آمد و در هشتم صفر 1413 ق مطابق با 1371/5/17 شمسی در کوفه دار فانی را وداع گفت. رحمه الله و رضوانه علیه و علی أبیه.

وی از مفاخر بزرگ جهان تشیع و از مشاهیر فقه و اصول و از مدرسان پرآوازه حوزه علمیه نجف اشرف و از مفسران و قرآن پژوهان عالیقدر اسلام است.

پدرش؛ آیت الله حاج سیدعلی اکبر فرزند سیدهاشم موسوی خویی، از شخصیت های برجسته خوی بود.

او بدنبال اختلاف علما در جریان نهضت مشروطیت به نجف اشرف مهاجرت کرد و در آنجا رحل اقامت گزید.

سیدابوالقاسم، دوران کودکی و نوجوانی را زیر نظر پدر گذراند و مقدمات علوم عربی و صرف و نحو و قرآن را از وی آموخت.

در سال 1330 قمری به همراه برادرش سیدعبدالله خویی، رهسپار نجف اشرف شد و به پدرش پیوست. او جوانی باهوش بود و استعدادش مایه شگفتی و اعجاب استادان حوزه علمیه نجف گردید.

برخی از استادان مشهور آیت الله خویی، عبارتند از آیات عظام؛ شیخ فتح الله شریعت اصفهانی) م 1339 ه (؛ حاج شیخ مهدی مازندرانی) م 1342 ه (؛ میرزا حسین نائینی) م 1352 ه (؛ شیخ محمدجواد بلاغی) م 1352 ه (؛ میرزا علی آقا شیرازی فرزند میرزای شیرازی) م 1355 ه (؛ سیدحسین بادکوبه ای) م 1358 ه (؛ آقا ضیاءالدین عراقی) م 1361 ه (؛ شیخ محمدحسین غروی اصفهانی.

تحصیل آیت الله خویی بیشتر در محضر درس میرزای نائینی و کمپانی بوده است و همواره در جلسات درس آن دو شرکت می جست و آنگاه که شنید جلسات درس میرزای نائینی آغاز شده، سفری را که به ایران داشت، ناتمام گذاشت و دوباره به

نجف بازگشت.

وی پس از 20 سال تحصیل در نجف اشرف، به درجه اجتهاد رسید و جمعی از علمای بزرگ به اجتهادش شهادت دادند.

حوزه درسش تا پایان عمر ادامه داشت و چنان شهره یافت که در دو دهه آخر عمرش، در حوزه های علمیه عراق، بلکه جهان اسلام بی نظیر بود و صدها نفر از جویندگان علوم و معارف اسلامی در درسش حضور می یافتند.

بسیاری از فقها و فضلای امروز، خوشه چین دانش بیکران این استاد والامقام می باشند. برخی از شاگردانش عبارتند از: آیت الله میرزا جواد تبریزی، آیت الله سیدابوالحسن شیرازی، آیت الله سید جمال الدین خویی، آیت الله باقرشریف قرشی، آیت الله باقر ایروانی، سید محمدباقر حکیم.

آیت الله خویی آثار ارزشمند و کم نظیری به جهان اسلام ارائه داده که در زمینه تأسیس مراکز فرهنگی و تبلیغی و خدمات اجتماعی، موارد زیر قابل ذکر است:

مدرسه و کتابخانه حضرت آیت الله خویی در مشهد؛

مدینه العلم حضرت آیت الله خویی در قم؛

مدرسه دارالعلم آیت الله خویی در نجف اشرف

همچنین در بمبئی، بانکوک، داکا، پاکستان، مالزی، بیروت، نیویورک، لندن، اندونزی، فرانسه، لوس آنجلس و دیگر نقاط جهان، مراکز فرهنگی و پژوهشی مشابهی تأسیس کرده که در تبلیغ مذهب تشیع در جهان بسیار موثر و کارآمد بوده اند.

برخی از آثار سید ابوالقاسم آیت الله خویی:

» معجم رجال حدیث «؛ در بیست ودو جلد که فرهنگ بزرگی در زمینه شناخت بیش از 15670 نفر از رجال و راویان احادیث است؛

» فقه الشیعه «، در 5 جلد، در فقه؛

« مصباح الاصول «، در 2 جلد، در اصول استدلالی؛

« اجود التقریرات «، در تقریرات دروس مرحوم میرزای نائینی، در 2 جلد؛

ص:291

قصیده در مدح امیرالمومنین (علیه السلام) در 900 بیت؛

اضاء القلوب) خطی (؛

آثار العقول 3

آیت الله العظمی خویی که عمر ارزشمند خویش را در راه نشر معارف اسلام و قرآن گذراندند، سرانجام در پی یک بیماری قلبی، در روز شنبه 17 مرداد 1371) مطابق با 8 صفر 1413 قمری (در کوفه دارفانی را وداع گفت و به دیار باقی شتافت.

آثار علمی ارزشمند این مرد بزرگ به دهها جلد کتاب در فقه و اصول و تفسیر و رجال منحصر نمی شود. هزاران تربیت یافته در حوزه دروس غنی و سرشار او هم اکنون در همه بلاد اسلامی پراکنده اند.

این بزرگوار، یکی از نخستین کسانی بود که پس از شروع نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی) رض (حوزه علمیه نجف را به اهمیت حوادث ایران متوجه ساخت و سعی و کوششی ارجمند در همراهی با حرکت عظیم روحانیت و مردم در ایران، مبذول داشت.

در نهضت خونین مردم عراق در رمضان سال 1412 قمری قطب اصلی نهضت و مرکز صدور حکم قیامت اسلامی بود و به همین دلیل پس از سرکوب این نهضت به واسطه رژیم خونخوار بعثی، این کهن مرد دانشمند، مورد آزار و شکنجه و اهانت مأموران سنگدل بعثی قرار گرفت و در معرض خطر جدی واقع شد و پس از آن که به فضل الهی از خطر، نجات یافت تا مدت ها زیر نظر مأموران بعثی در شرایط سخت قرار داشت.

آیت الله العظمی خویی در زمینه علوم قرآن و تفسیر، سه اثر ارزشمند، تألیف کرده اند که عبارتند از:

نفحات الاعجاز فی رد حُسن الایجاز

البیان فی تفسیر القرآن

فقه القرآن علی المذاهب الخمس

آیت الله سید ابوالقاسم خویی

ولادت:

آیه اللّه العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی، در شب نیمه رجب 1317 ه ق مطابق با 28 آبانماه 1278 شمسی درشهرستان خوی از توابع آذربایجان غربی، در یک خانواده علمی و مذهبی دیده به جهان گشود والد بزرگوار او، مرحوم آیه اللّه سید علی اکبر خوئی، از شاگردان مبرزآیه اللّه شیخ عبداللّه مامقانی بود که پس از فراغت از تحصیل به زادگاه خود مراجعت نموده و به وظایف روحانی خود اشتغال می ورزید پس از مطرح شدن مشروطیت درایران و موضع گیریهایی که دو طرف موافق و مخالف داشتند، او در سال 1328 ه ق شهرستان خوی را به قصد سکونت در نجف اشرف ترک گفت سید ابوالقاسم جوان نیز در سن 13 سالگی، همراه برادرش سید عبداللّه خوئی در سال 1330 به پدر خودپیوستند و در نجف شروع به فراگرفتن ادبیات عرب، منطق و سطوح عالیه نمودند درحدود 21 سالگی بود که شایستگی آن را پیدا نمود تا در درس خارج بزرگترین مدرس حوزه علمیه نجف، یعنی مرحوم آیه اللّه العظمی شیخ الشریعه اصفهانی حاضر شود و خوشه چین علوم و معارف او گردد البته جز آن استاد بزرگ، اساتیددیگری هم در رشته های مختلف و در مقاطع تحصیلی متفاوت داشته است که خودآن مرحوم در کتاب معجم رجال الحدیث به اسامی برخی از آن اعاظم تصریح دارد.

اساتید:

اساتید او در مراحل مختلف تحصیلی، بزرگان و استوانه های فقاهتی زیربوده اند:

1 آیه اللّه العظمی شیخ الشریعه اصفهانی (1289 1361 ه ق).

2 آیه اللّه العظمی شیخ مهدی مازندرانی) متوفی 1342 ه ق).

3 آیه اللّه العظمی شیخ ضیا الدین عراقی (1289 1361 ه ق).

4 آیه اللّه العظمی شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی (1296 1361 ه ق).

5 آیه اللّه العظمی شیخ محمد حسین نائینی (1273 1355 ه ق).

خود آن مرحوم تصریح دارد که: من از دو استاد اخیر الذکر) آیه اللّه نائینی وآیه اللّه کمپانی (بیشترین بهره را برده ام و نزد هر کدام از بزرگان فوق الذکر، دوره کاملی از اصول و خارج فقه، یا کتابهای متعددی از فقه را حاضر شده ام مرحوم نائینی آخرین استاد من بود که تا آخر عمر ملازم محضر او بودم و از او اجازه روایتی گرفته ام و او به من اجازه داد که کتب اربعه را از ایشان روایت کنم و ایشان نیز از شیخ و استادخود محدث نوری (1254 1320 ه ق (و او از استاد خود، شیخ مرتضی انصاری) م 1281 ه ق (روایت می نمود و طریقه شیخ انصاری نیز تا ائمه اطهار (علیه السلام)، بسیار روشن و واضح است.

آثار و تالیفات:

معظم له شاید یکی از موفق ترین مراجع عصر اخیر از نظر تالیف و تصنیف وتقریر بوده باشند، چون علاوه بر تالیفات گران سنگ و پرمحتوایی که خود انجام داده اند، به همان مقدار یا بیشتر از آن شاگردان و فارغ التحصیلان مکتب فقهی، اصولی و تفسیری او تقریرات او را نگاشته و نشر داده اند در دو جدول زیر ستون تالیفات وتقریرات او با استفاده از منبع پیشین اجمالا مشخص می گردد:.

1 البیان فی تفسیر القرآن 1 ج) تفسیر (.

2 نفحات الاعجاز در دفاع از کرامت و عظمت قرآن 1 ج) علوم قرآن (.

3 اجود التقریرات 2 ج) اصول (.

4 تکمله منهاج الصالحین 1 ج) فقه (.

5 مبانی تکمله منهاج الصالحین 2 ج) فقه (.

6 تهذیب و تتمیم منهاج الصالحین 2 ج) فقه (.

7 المسائل المنتخبه 1 ج) فقه (.

8 مستحدثات المسائل 1 ج) فقه (.

9 تعلیقه علی العروه الوثقی 1 ج) فقه (.

10 رساله فی اللباس المشکوک 1 ج) فقه (.

11 منتخب الرسائل 1 ج) فقه (.

ص:294

12 تعلیقه علی المسائل الفقهیه 1 ج) فقه (.

13 منتخب توضیح المسائل 1 ج) فقه (.

14 تعلیقه علی توضیح المسائل 1 ج) فقه (.

15 تلخیص المنتخب 1 ج) فقه (.

16 مناسک الحج) عربی (1 ج) فقه (.

17 مناسک حج) فارسی (1 ج) فقه (.

18 تعلیقه المنهج لاحکام الحج 1 ج) فقه (.

19 معجم رجال الحدیث 23 ج) رجال (.

به این ترتیب مجموع آثار چاپ شده ایشان 43 جلد می باشد البته جز این آثارمطبوع، آثار مخطوط و چاپ نشده و نوارهای پیاده نشده بسیاری دارند که هنوز به مرحله استفاده همگانی نرسیده است.

مشایخ:

آیه اللّه العظمی خوئی نزد مشایخ و اساتید مختلفی علم و دانش فراگرفته است اساتید او را در فقه و اصول در آغاز مقاله از خود او شنیدیم، اکنون به برخی از اساتیداو در علوم دیگر اشاره می کنیم:

1 آیه اللّه شیخ محمد جواد بلاغی (1282 1352) وی استاد کلام و عقائد و تفسیرعصر خود در نجف اشرف بود مبارزات قلمی او با مسیحیان و یهودیان و مادیون مشهور و آثار او در این باره برای اهل تحقیق روشن است مرحوم آیه اللّه العظمی خوئی کلام و تفسیر را نزد او فرا گرفته و از او نیز در آثار خود یاد می کند.

2 سید ابوتراب خوانساری: رجالی عصر خویش در نجف اشرف، آیه اللّه خوئی رجال و درایه را نزد او فرا گرفته و او حق عظیمی بر غالب رجالیون پس از خود دارد.

3 سید ابوالقاسم خوانساری: ریاضی دان عصر خویش، حضرت آیه اللّه خوئی ریاضیات عالی را نزد او فرا گرفته است.

4 سید حسین بادکوبه ای: استاد بلامنازع فلسفه و عرفان (1293 1358) وی استاد فلسفه آیه اللّه خوئی بوده است.

5 حاج سید علی قاضی: عارف و سالک عصر خود که گروهی را در اخلاق

ص:295

وعرفان پرورش داده و مترجم ما مدتها در مکتب او به سیر و سلوک پرداخته است.

ویژگی ها:

کسانی که مدتی در محضر این عالم جلیل القدر به کسب فیض پرداخته اند، بر این ویژگیها اتفاق نظر و تاکید دارند:

1 علاقه به تدریس: آن مرد بزرگ از دوران جوانی به تدریس و بحث وگفتگوهای علمی علاقه فراوانی داشت با اینکه بار مرجعیت در سنین اخیر بر دوش او سنگینی می کرد، ولی از تدریس و تحقیق و نگارش دست برنداشت حتی درسفرهای خود به مشاهد مشرفه، کار علمی را ترک نمی کرد و کارهای موقتی که یک محقق می تواند در سفر انجام دهد، جز برنامه خود قرار می داد و چه بسا در مجلسی که گروهی به دیدن او می آمدند، او از کار مقابله و غیره استفاده می کرد در علاقه او به بحث و گفتگو همین بس که چه بسا ساعاتی با طرف مقابل به بحث و گفتگومی پرداخت و احساس خستگی نمی کرد.

در شیوه آموزشی، راه سقراط را می پیمود و با طرح سؤالها و شنیدن جوابها ازطرف، چه بسا او را نسبت به رای و اندیشه خود قانع می ساخت، همچنان که سقراط نیز به این روش معروف بود و می گفت: معلم بیش از آن که آموزنده باشد، پرورش دهنده فکر است.

2 تواضع و فروتنی فزون از حد: او از دوران جوانی تا سنین بالا که مرجعیت عظیمی پیدا کرد، به یک حالت زیست و زندگی طلبگی را از دست نداد و پیوسته باکمال ابهت و عظمت مانند یک دانشجوی دینی سخن می گفت و سخن می شنید و ازدوستان و بزرگان و کوچکان پذیرایی می کرد عجب و خودبینی در او راه نداشت، ولی در عین حال از آرا و اندیشه های خود تا حد توان دفاع می کرد.

3 احترام به بزرگان: او بزرگان را بیش از حد تکریم می کرد، به خاطر دارم روزی که در مسجدی درس می گفت، حضرت آیه اللّه حکیم پس از درس او در همان جایگاه تدریس می کرد، استاد پس از فراغت از تدریس به خاطر مذاکره تلامیذ، کمی درجایگاه تدریس باقی ماند که ناگهان آیه اللّه حکیم وارد مسجد شد وقتی چشم آیه اللّه خوئی به وی افتاد، با یک دستپاچگی خاصی کفش و لوازم دیگر خود

را برداشت ودست به سينه ايستاد و معذرت خواست.

شاگردان:

حقيقتا نمى توان شاگردان و خوشه چينان حوزه درسى اين فقيد بزرگوار وبزرگ مدرس حوزه علميه نجف را به شمار آورد چون در طول شصت و هفت سال تدريس، انبوهى از علما و فضلا از محضر درس ايشان بهره گرفته اند و همانندستارگان درخشان در افق آسمان جهان اسلام پراكنده و منتشر گشته اند فقط مى توان به اسامى برخى از برجستگان و اصحاب فتواى ايشان اشاره نمود.

ايشان در دو مقطع خاص، دو نوع اصحاب استفتا و فتوى داشته اند:

دور نخستين:

1 آيه اللّه حاج شيخ صدرا بادكوبه اى.

2 آيه اللّه شهيد سيد محمد باقر صدر.

3 آيه اللّه حاج شيخ مجتبى لنكرانى.

4 آيه اللّه حاج ميرزا جواد آقا تبريزى.

5 آيه اللّه حاج ميرزا كاظم تبريزى.

6 آيه اللّه حاج سيد جعفر مرعشى.

دور دوم: كه پس از اخراج ايرانيان از حوزه علميه نجف، تركيب هيات فتوى به هم خورد و اين حضرات به عنوان اعضاى شوراى فتواى ايشان برگزيده شدند:.

7 آيه اللّه حاج سيد على سيستانى.

8 آيه اللّه حاج سيد على بهشتى.

9 آيه اللّه حاج شيخ محمود فياض.

...

10 آیه اللّه حاج شیخ مرتضی خلخالی.

11 آیه اللّه حاج شیخ علی اصغر احمدی شاهرودی.

12 آیه اللّه حاج شیخ جعفر نائینی.

دیگر شاگردان:

13 آیه اللّه حاج میرزا علی غروی تبریزی، مؤلف التنقیح.

14 آیه اللّه شیخ مرتضی بروجردی، مؤلف مستند العروه الوثقی) باب صلوه (.

ص:297

15 آیه اللّه سید رضا خلخالی، مقرر معتمد العروه الوثقی.

16 آیه اللّه سید محمد تقی خوئی، مؤلف مستند العروه الوثقی) نکاح 2 جلد (.

17 آیه اللّه سید مهدی خلخالی، مؤلف فقه الشیعه) اجتهاد و تقلید 5 جلد (.

18 آیه اللّه شیخ محمد اسحاق فیاض، مؤلف محاضرات فی اصول الفقه (5 ج (.

19 آیه اللّه سید سرور بهسودی، مؤلف مصباح الاصول (2 ج (.

20 آیه اللّه سید ابوالقاسم کوکبی تبریزی، مؤلف مبانی الاستنباط (4 ج (.

21 آیه اللّه سید علا الدین بحر العلوم، مؤلف مصابیح الاصول (1 ج (.

22 آیه اللّه سید علی شاهرودی، مؤلف دراسات فی الاصول العملیه (1 ج (.

23 آیه اللّه شیخ محمد علی توحیدی تبریزی، مؤلف مصباح الفقاهه (7 ج (.

به عنوان اعضا شورای فتوای ایشان برگزیده شدند.

24 آیه اللّه سید محمد حسین فضل اللّه، مؤلف من وحی القرآن، 24 مجلد.

25 الشیخ اسد حیدر، مؤلف الامام الصادق و المذاهب الاربعه.

26 الشیخ عبداللّه الخنیزی، مؤلف ابوطالب مؤمن قریش.

27 السید عبدالرزاق المقرم، مؤلف الصدیقه الزهرا، مقتل الحسین.

28 الشیخ محمد جواد مغنیه، مؤلف الفقه علی مذاهب الخمسه و الکاشف.

29 الشیخ محمد باقر شریف القرشی، مؤلف النظام التربوی فی الاسلام.

30 السید محمد تقی الحکیم، مؤلف الاصول العامه للفقه المقارن.

31 الشیخ محمد تقی الجواهری، مؤلف غایه المامول من علم الاصول.

32 الشیخ عبداللّٰه نعمه، مؤلف دلیل القضا الجعفری.

33 الشیخ مهدی، مؤلف دراسات فی قواعد اللغه العربیه (2 ج).

34 الشیخ عبدالهادی الفضلی، مؤلف فی علم العروض، نقد اقتراح.

35 الشیخ محمد الخاقانی، مؤلف نقد المذهب التجربی.

36 السید محمود الهاشمی، مؤلف تعارض الادله الشرعیه.

37 السید مرتضی الحکمی، مؤلف نظریه الحرکه الجوهریه عند صدرالمتالهین.

38 الشیخ محمد علی البهاولی، مؤلف فی ضلال الصحیفه السجادیه.

39 الشیخ محمد امین زین الدین، مؤلف الاسلام ینابیعه، غایاته، اهدافه.

40 الشیخ محمد مهدی شمس الدین، مؤلف فی الاحتجاج السیاسی الاسلامی.

41 السید هاشم معروف الحسنی، مؤلف المبادی العامه للفقه الجعفری.

42 الشیخ محمد مهدی الاصفی، مؤلف النظام المالی و تداول الثروه فی الاسلام.

43 آیه اللّه شیخ قربانعلی کابلی، مؤلف تحریر العروه الوثقی.

44 آیه اللّه سید محمد تقی حسینی جلالی، مؤلف فقه العتره فی زکاه الفطره.

45 آیه اللّه سید علی شاهرودی، مؤلف محاضرات فی الفقه الجعفری (3 ج).

46 آیه اللّه شیخ رضا لطفی، مؤلف الدرر الغوالی فی فروع العلم الاجمالی.

47 آیه اللّه سید عباس مدرسی یزدی، مؤلف نموذج فی الفقه الجعفری و بلغه الطالب فی شرح المکاسب (2 جلد).

48 آیه اللّه سید محمد تقی طباطبائی، مؤلف شرح الناسک فی شرح المناسک و مبانی منهاج الصالحین.

49 آیه اللّه شیخ محمد تقی جعفری، مؤلف الامر بین الامرین) جبر وتفویض).

50 آیه اللّه غلامرضا عرفانیان، مؤلف الرای السدید فی الاجتهاد و التقلید.

خدمات اجتماعی و آثار باقیه و جاودانی:

شادروان آیه اللّه العظمی خوئی) ره (در سلسله نور و رحمت فقاهت، فردشاخص و چهره بسیار ممتازی بود که دهها اثر ماندنی و بنای خیر جاودان از او به یادگار مانده است علاقه ایشان به گسترش اسلام در سطح جهان، انگیزه ای شده بودکه دهها مرکز مهم اسلامی و تبلیغی در نقاط مختلف جهان به وجود آورند این مؤسسات مراکز نشر اسلام و

معاهد نشر مکتب تشیع هستند این مراکز در شهرهای مذهبی قم و مشهد مقدس، اصفهان و دیگر شهرهای ایران به وجود آمده اند، آنچنان که در کشورهای هندوستان، پاکستان، عراق، لبنان و مخصوصا در انگلستان و آمریکادو مرکز بسیار باشکوه و آبرومندی به وجود آورده اند و مبلغانی که آشنا به زبانهای زنده جهان بوده اند، به مناطق مختلف اعزام نموده اند اینک فهرست اجمالی برخی ازخدمات اجتماعی و اسلامی آن فقیه فقید نامور در اینجا به ثبت می رسد:.

ص:299

1 مدینه العلم حوزه علمیه قم، با امکانات وسیع و خانه ها و منازل مسکونی طلا ب، و کتابخانه جهت طلا ب علوم دینی، به صورت شهرک علم و دانش.

2 مدرسه علوم دینی در 7 طبقه و کتابخانه معظم مشهد جهت طلاب ومحصلین علوم اسلامی.

3 دارالعلم اصفهان جهت طلاب و عاشقان معارف اسلامی.

4 مجتمع امام زمان) عج (در اصفهان.

5 مرکز تبلیغی و آموزشی لندن ساختمان کامل و مجهزی که تمام نیازمندیهای مسلمانان را در نظر دارد.

6 المجتمع الثقافی الخیری بمبئی هندوستان.

7 مبره الامام الخوئی لبنان.

8 مدرسه دارالعلم نجف اشرف عراق.

9 مدارس دینی بانکوک) تایلند (و داکار) بنگلادش (.

10 مکتبه الثقافه و النشر للطباعه و الترجمه و التوزیع) انتشاراتی پاکستان (.

11 مکتبه الامام الخوئی الاسلامی نیویورک آمریکا.

12 مرکز الامام الخوئی) سوانزی (.

13 مدرسه دارالعلم بانکوک) تایلند (.

14 مکتبه الامام الخوئی) کتابخانه بزرگ نجف اشرف عراق (.

15 مدرسه الامام الصادق) پسرانه (لندن انگلستان.

16 مدرسه الزهرا) دخترانه (لندن انگلستان.

17 مرکز اسلامی امام خوئی در فرانسه.

18 مسجد و مرکز اسلامی در شهر لوس آنجلس آمریکا.

19 مسجد و مرکز اسلامی در شهر دیترویت ایالت میشیگان آمریکا.

20 دهها بنای خیر و مرکز تعلیم و تربیت در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس.

وفات:

آیه اللّه العظمی خوئی در مدت زعامت خود با مصائب و مشکلات فراوانی

ص:300

روبرو شد، زیرا پس از تسلط عبدالکریم قاسم بر عراق و کودتاهای مکرر، وضع روحانیت و مردم نجف، دچار مشکل شد.

کمونیستهای وطنی از یک سو و بعثیهای بی رحم از طرف دیگر، عرصه را برروحانیت تنگ کردند خصوصا از سال 1389 که بعثیها روی کار آمدند، مصائب فراوانی آفریده و آیه اللّه حکیم و پس از وی آیه اللّه خوئی را با مشکلات انبوهی روبرو نمودند در شهامت و استقامت این مرد بزرگ همین بس که از دوران تسلطبعثیها تا به امروز که ربع قرن از آن می گذرد، آنان نتوانستند از این مرجع بزرگ، برگی به نفع خود دریافت کنند، یا در جنگ تحمیلی علیه ایران، دست خطی از او بگیرند واو پیوسته با حفظ مرجعیت و حوزه علمیه نجف، کوچکترین باجی به آنان نداد و درعین حال ناملایمات را تحمل می کرد، تا آنجا که متجاوز از ده سال است که گروهی ازنزدیک ترین یاران او به جرم خدمت و دیانت به زندان افتاده اند و از سرنوشت آنان خبری نیست، حتی یکی از فرزندان او یعنی آقای سید ابراهیم خوئی به وسیله بعثیان ربوده شده و هیچ نوع نام و نشانی از او در دست نیست.

او به خاطر ناملایمات از یک طرف و کبر سن از طرف دیگر، دچار بیماری سختی شد و هر چه علاقمندان و بزرگان تلاش کردند که برای او پزشکی از خارج بیاورند، یا او را به خارج ببرند، حزب بعث با آن موافقت نکرد و سرانجام به بیمارستان بغداد منتقل گشت و با یک مداوای مرموز او را مرخص کردند و هیچ روشن نیست که چگونه و به چه علتی از جهان رفت و در تاریخ مرجعیت شیعه این مساله به تجربه ثابت شده است هر مرجعی که به بیمارستان بغداد منتقل گشت، مرموزانه درگذشت و شما می توانید این مساله را در تاریخ زندگی حاج شیخ احمدکاشف الغطا) م 1344) و حاج آقا حسین قمی) م 1366) و آیه اللّه حکیم) م 1390) وغیره به روشنی بیابید.

سرانجام این مرد بزرگ پس از یک عمر بابرکت، طرف عصر روز هشتم ماه صفر 1413 قمری مطابق با 1371/5/17 شمسی در کوفه، جان به جان آفرین سپرد و خبر درگذشت او ساعتها مکتوم ماند وسرانجام رادیو بغداد مجبور به بازگویی آن شد انتشار خبر درگذشت او موجی ازاندوه در میان شیعیان پدید آورد شیعیان

ص:301

مظلوم عراق که در خوف و رعب عظیمی به سر می برند، خود را آماده تشییع نمودند، ولی متاسفانه حکومت بعث، حتی در خودنجف اجازه تشییع نداد و آن مرحوم در یک حکومت نظامی محلی در نیمه شب درصحن شریف در مدخل مسجد الخضرا که جایگاه تدریس او بود به خاک سپرده شدو در تشییع او جز چند نفر از شاگردان او و فرزند عزیزش سید محمد تقی خوئی کسی حضور نداشت.

زندگی نامه آیت الله خویی

اشاره

آیت الله خویی

سید ابوالقاسم از دوران کودکی و نوجوانی، در میان دوستان و خویشاوندان به ذکاوت و استعداد سرشار معروف بود و در اندک زمانی، گوی سبقت را از همگان ربود.

طلوع خورشید فقاهت

شب پانزدهم ماه رجب سال 1317 ق، شب مبارک و فرخنده ای برای جهان اسلام بود. در آن شب، آیت اللّه حاج سید علی اکبر خویی، از علمای بزرگ و نامی شهرستان خوی، صاحب فرزندی شد که سالیان بعدْ ده ها سال بر کرسی تدریس در مهم ترین حوزه علمی آن زمان تکیه زد و با پرورش صدها عالم و مجتهد و تألیف ده ها کتاب و تأسیس مراکز علمی و فرهنگی متعدد، در رأس مرجعیت قرار گرفت. این عالم فرزانه، کسی نبود جز آیت اللّه سید ابوالقاسم خویی که یکی از پ ? م داران موفّق علوم اسلامی در زمان معاصر گردید.

بشارت ولادت

چند ماه بود که آیت اللّه سید علی اکبر خویی در انتظار فرزند به سر می برد.

ص:302

روزی هنگام تدریس در حوزه عملیه خوی، ناگهان آقاسلمان، یکی از شاگردانش سراسیمه وارد کلاس درس شد و به استاد گفت: خوابی دیده ام که پیامی برای شما دارد. دیشب در عالم رؤیا حضرت علی علیه السلام را دیدم که فرمود: به سید علی اکبر بگو» حمل عیالش پسر است، اسم او را ابوالقاسم گذاشتم و برای او مقام و منزلت بلندی خواهد بود «. سرانجام در 15 رجب 1317 ق، نوزادی که همه منتظرش بودندْ چشم به جهان گشود و پدرش بنا بر آن رؤیا، نام او را ابوالقاسم نهاد.

عزیمت به نجف

سیدابوالقاسم دوران کودکی را در دامان پرمهر و محبت پدر و مادر، در فضایی آکنده از معنویت پشت سرنهاد. او علوم مقدماتی را تا 13 سالگی در زادگاه خویشْ و نزد پدر بزرگوارش آیت اللّه سید علی اکبر خویی فراگرفت. او در سال 1330 ق، همراه برادر بزرگ تر خویش سید عبداللّه به نجف عزیمت کرد و مشغول تحصیل در حوزه علمیه آن جا شد. سیدابوالقاسم به دلیل هوش و حافظه قوی، در مدت کوتاهی توانست ادبیات عرب، منطق و درس های مقدماتی فقه و اصول را فراگیرد و در 21 سالگی، در درس خارج آیت اللّه شیخ فتح اللّه شریعت اصفهانی، معروف به شیخ الشریعه حضور یابد و خوشه چین علوم و معارف دینی گردد.

هوش و ذکاوت

سید ابوالقاسم از دوران کودکی و نوجوانی، در میان دوستان و خویشاوندان به ذکاوت و استعداد سرشار معروف بود و در اندک زمانی، گوی سبقت را از همگان ربود. استاد اوسید عبدالعزیز طباطبایی نقل می کند:» زمانی ایشان در حالی که 15 سال بیش تر نداشت، در صحن مقدس امیرالمؤمنین به حضور آیت اللّه سید محمد کاظم یزدی رسید و از مسأله ای پرسش نمود. مرحوم سید پاسخی داد، امّا آقای خویی قانع نشد و گفت:» شما در کتاب عُروه خلاف این را می فرمایید «. مرحوم سید پس از رجوع به کتاب، صحبت آقای خویی را تصدیق نموده، به پدرشان فرمود:» قدر این بچه ات را بدان؛ او آینده درخشانی خواهد داشت «.

اساتید آیت اللّه خویی

آیت اللّه خویی درباره استادان بزرگوار خود در فقه و اصول چنین می گوید:» من

ص:303

درس خارج را در محضر تعدادی از استادان بزرگ آن زمان آموختم، ولی در میان آنانْ از پنج نفر نام می برم که خداوند روح آن ها را قرین رحمت فرماید:

آیت اللّه شیخ فتح اللّه معروف به شیخ الشریعه، آیت اللّه شیخ مهدی مازندرانی، آیت اللّه شیخ ضیاء الدین عراقی، آیت اللّه شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی و بالاخره آیت اللّه شیخ محمد حسین نائینی «. ایشان در ادامه می فرمایند:» من از دو استاد اخیر بیش تر بهره بردم و یک دوره کامل از اصول را نزد آنان فراگرفتم. مرحوم نائینی آخرین استاد بزرگوار من بود که تا آخر عمرْ ملازم محضر گهربار او بودم «.

اساتید اخلاق آیت اللّه خویی

آیت اللّه خویی در کنار تحصیل علم، به تهذیب نفس و خودسازی می پرداخت.

فرزانه خوی عرفان را از آقاشیخ مرتضی طالقانی، آقاسید عبدالغفار مازندرانی و عارف بی بدیلْ آیت اللّه العظمی سید علی آقا قاضی طباطبایی فراگرفت و آنانْ در سیر و سلوک معنوی و شکل گیری شخصیت های عرفانی آیت اللّه خویی نقش زیادی داشتند. ایشان درباره آن دوران می فرماید:» من در ایامی که در نجف اشرف مشغول تحصیل علوم دینیه بودم، بیش تر مقیّد به آداب و سنن و اوراد و اذکار بودم و در مجلس پر فیض مرحوم آیت اللّه علی قاضی شرکت می کردم و از انفاس قدسیه آن بزرگوار بهره می بردم «.

علاقه به تدریس

آیت اللّه خویی، از دوران جوانی به تدریس و بحث و گفت و گوهای علمی علاقه فراوانی داشت.

ایشان با این که عهده دار مرجعیت دینی بود، ولی از تدریس و تحقیق و نگارش حتی در سفر دست برنداشته و در این سنگر مهمْ به انجام وظیفه می پرداخت.

در علاقه آیت اللّه خویی به بحث و مباحثه علمی همین بس که چه بسا ساعاتی با طرف مقابل به بحث و گفت و گو می پرداخت و ذرّه ای

احساس خستگی نمی کرد.

شیوه مناظره

ص:304

روش آیت اللّه خویی در بحث و مناظره علمی، همان روش سقراط بود که در برابر طرفِ بحث و گفت و گوی خودْ به ظاهر تسلیم گردیده، گفتار و رأی وی را می پذیرفت و سپس مانند یک نفر شاگرد که در مقام دانش پژوهی است، اشکالات را به عنوان سؤال علمی پیش می کشید و طرف او نیز بدون توجه و از روی سادگی، به سوالات وی پاسخ می داد و حقایقی را به زبان می آورد که گفتار سابق خود را نقض می کرد و بدین روش، در تناقض گویی و بن بست قرار می گرفت و راهی جز اعتراف به اشتباه و جهل خویش نداشت.

روش تدریس

روش گفتار و بیان آیت اللّه خویی، واقعا اعجاب انگیز بود، چون ایشان به نکات و دقایق ادبی زبان عربی کاملاً احاطه داشت. درس وی فشرده ای از آرا و مبانی آقاضیاءالدین عراقی، میرزای نائینی، مرحوم کمپانی و نظرات خود ایشان بود.

ایشان درس خود را با بحث و استدلال بر ردّ و قبول مبانی دیگرانْ و بیان جذّاب و تحلیلی عجین می کرد، و به حقْ در حقایق و مبانی اصولی که در طول ادوار مختلفْ بر آن ها اتفاق شده بود و خدشه ناپذیر می نمود، انقلاب و دگرگونی پدید می آورد.

در لابلای درس ایشانْ نظریات جدید، ابتکار در مبانی، خروج از آرای پیشینیان، تعمق و تحقیقْ و دقت و ژرف نگری و پژوهش موج می زد. جمع همین ویژگی های علمی بود که آیت اللّه خویی را این چنین کم نظیر نمود.

شاگردان آیت اللّه خویی

حقیقتا نمی توان شاگردان و خوشه چینان حوزه درس آیت اللّه خویی، این عالم بزرگوار و این بزرگْ مدرّس حوزه علمیه نجف را به شمار آورد. در طول قریب به هفتاد سال تدریس، انبوهی از فضلا و علما از محضر درس ایشان بهره گرفته اند و همانند ستارگان درخشانی، در افق آسمان جهان اسلام پراکنده گشته اند.

از این میان، می توان از آیات عظام و مجتهدان چون مقام معظم رهبری، شهید سید محمد باقر صدر، میرزا جوادآقا تبریزی، سید علی سیستانی،

محمد تقی بهجت، محمد تقی جعفری، سید موسی شبیری زنجانی، حسین وحید خراسانی و ناصر مکارم شیرازی یاد کرد.

ص:305

آثار

شاید یکی از موفق ترین مراجع عصر اخیر از نظر تألیف و تصنیف و تقریر، آیت اللّه خویی باشد؛ زیرا علاوه بر کتاب های گران مایه و پرمحتوایی که خود ایشان به رشته تحریر درآورد، به همان مقدار و بلکه بیش تر، فارغ التحصیلان مکتب فقهی و اصولی و تفسیری ایشانْ کتاب هایی نگاشته اند و نشر داده اند.

از جمله تألیفات ارزشمند ایشانْ می توان در زمینه اصول از کتاب تعلیقه علی العروه الوثقی، در تفسیر از البیان فی تفسیر القرآن، و در رجال از کتاب کم نظیر معجم الرجال الحدیث نام برد.

آیت اللّه خویی از نگاه رهبر معظم انقلاب

مقام معظم رهبری، حضرت آیت اللّه خامنه ای، درباره شخصیت علمی و معنوی آیت اللّه خویی می فرمایند:» ما به ایشانْ نه از دید یک مرجع، بلکه از دید یک محقق، مؤلف و مُدرّس نگاه می کنیم. اگر شما به زندگی این بزرگوار نگاه کنید، می بینید که حداقل در سه رشته علمی و درسیِ مهمْ دارای فرآورده های تحقیقی هستند که یکی فقه، دیگری اصول و سومی رجال است. این همه کتاب فقهی و اصولی که شاگردان ایشان نوشته اند، همه از کلمات ایشان است، علاوه بر آن چه از قلم خود ایشان مستقیما صادر شده است «.

خدمات اجتماعی

فقهای عالی قدر و مراجع بزرگوار، هرکدام با توجه به دامنه نفوذ و اقتدار احترام خویش، در جامعه به ایجاد آثار ماندگار خدمات مختلف اجتماعی همت گماشته اند. آیت اللّه خویی نیز در سلسله نور و رحمت فقاهتْ فرد شاخص و چهره بسیار ممتازی است که ده ها اثر ماندگار و بنای خیر و جاودان از او به یادگار مانده است.

احداث کتاب خانه، مدرسه، مسجد، بیمارستان، مؤسسه خیریه و دارالایتام در ایران و نقاط مختلف جهان، از جمله کشورهای عراق، لبنان، هندوستان و به ویژه انگلستان و آمریکا، از خدمات آن مرجع بزرگ جهان اسلام است.

عشق به عبادت و ولایت

آیت اللّه خویی در کنار تحصیل و تدریس، هرگز از اهمیت عبادت، زیارت، دعا

ص:306

و ذکر غافل نبود و سال های پربرکت عمر خویش را با انس به همین ادعیه و زیارات گذراند. با وجود این که ایشان از برجسته ترین مُدرّسان حوزه علمیه نجف بود و بیش تر اوقات خویش را صرف مطالعه و تحصیل و تدریس می کرد، ولی عشق و علاقه به پرودرگار متعال، شب های چهارشنبه او را به مسجد سهله ده کیلومتری نجف می کشانید و چنان از شمیم عطر عبادت سر مست می شد که چهل شب چهارشنبه پشت سرهم در آن مسجد بیتوته کرده تا صبح با مولا و خالق خویش راز و نیاز می کرد. جذبه ولایت اباعبداللّه الحسین علیه السلام او را چنان شیدای خویش می کرد که گاه چهل شب جمعه به کربلا می رفت. آیت اللّه خویی هر روز پیش از درس به حرم مطهر حضرت علی علیه السلام مشرف می شد و همین ارتباط با پروردگار و ائمه اطهار علیهم السلام را رمز پیشرفت و موفقیت خویش می دانست.

ساده زیستی

آیت اللّه خویی این مرجع بزرگْ در زندگی، بی آلایش و ساده بود و از تجمّل و رفاه دوری می کرد و سفره هایش را غذایی ساده تشکیل می داد. او در صرف وجوهات شرعی، کاملاً احتیاط و تا حدامکانْ از استفاده وجه شرعی در مصارف شخصی، خودداری می کرد. ایشان از جوانی تا سنین بالا که مرجعیت والا و عظیمی پیدا کرد، زیّ طلبگی و زندگی ساده و بی پیرایه خود را از دست نداد.

دستگیری از ضعیفان

از ویژگی های اخلاقی آیت اللّه خویی، این بود که هر جا احساس می کرد عده ای به کمک و رسیدگی نیاز دارند، بدون درنگ به یاری آنان می شتافت و مؤیّد این مطلبْ مؤسسات خیریه ایشان در ایران و کشورهای مختلف جهان است. اهتمام ایشان به زندگی فقیران و یتیمانْ به ویژه در ماه های رمضان و ذی الحجه بیش تر می شد. آیت اللّه خویی با وجود تمام مشکلات، س ؟ رستی بسیاری از خانواده های اسرا، مفقودان و شهیدان جریانات عراق را به عهده گرفته بود.

وقت شناسی

آیت اللّه خویی تا نیمه شب بیدار می ماند و مطالعه می کرد. سپس کمی خوابیده و پس از آنْ یک ساعت و نیم به اذان صبح مانده بیدار می شد و

به تهجّد و

ص:307

قرائت قرآن می پرداخت. ایشان اوقات شبانه روز خود را به تدریس، مطالعه، عبادت، جواب به استفتاءات، تألیف کتاب و نمازجماعت تقسیم کرده بود و از کم ترین زمانْ بیش ترین بهره ها را می برد.

تجلیل از علم

آیت اللّه خویی به علم و دانش عشق می ورزید. او از کودکی و نوجوانی، با علم و دانش خو گرفته بود و از این رو، برای علم و عالم احترام فراوانی قائل بود. گاه در مناسبت های مختلفْ از شاگردان فاصل خود مانند شهید صدر و علاّمه محمد تقی جعفری نام برده و مقام فضل و دانش آنان را می ستود. آیت اللّه خویی به استاد خود مرحوم میرزای نائینی بسیار علاقه مند بوده، احترام خاصی برای ایشان قائل می شد. هنگامی که علما به نجف می آمدند، ایشان خود به دیدار آن ها می شتافت.

مبارزات سیاسی

آیت اللّه خویی در طول سال های پُربار عمر خویش، همواره با حکومت های ظلم و ستم در حال مبارزه و پیکار بود. ایستادگی ایشان در برابر مکتب های مادّی گری و الحاد، بر هیچ یک از صاحبان خرد پوشیده نیست؛ از آن جمله، فتوای تاریخی ایشان در مبارزه با مکتب خانه سرخ کمونیستی را می توان نام برد. آیت اللّه خویی از جمله عالمان و مجتهدانی بود که در شکل گیری و آگاهی مردم در انقلاب اسلامی و دفاع از پرچم دار انقلاب، امام خمینی رحمه الله نقش عمده ای ایفا نمود. او بارها با صراحتْ مخالفت خود را با اسرائیل غاصب بیان داشته، از حق مسلّم فلسطینیانِ مظلوم دفاع می کرد.

جنگ ایران و عراق

آیت اللّه خویی در زمان جنگ تحمیلی و سختی ها و کمبودهای حاصل از این تجاوز نابرابر، به جواز صرف وجوهات شرعی در خوراک و پوشاک رزمندگان اسلام فتوا داد. البته در این راستا، رژیم بعث عراق نیز با تبعید، اسارت و به شهادت رسانیدن اطرافیان و نزدیکان ایشان، این عالمِ بزرگ را تحت فشار قرار می داد که از آن جمله، به شهادت رساندن برجسته ترین شاگردشْ سید محمدباقر صدر را می

توان نام برد، ولی آیت اللّه خوییْ استوار و با تمام شجاعتْ در برابر این مصیبت ها و سختی ها ایستادگی می کرد.

استقبال از امام خمینی رحمه الله

زمانی که رژیم شاهنشاهی دیگر نتوانست وجود بابرکت و با نفوذ رهبر کبیر انقلاب، حضرت امام خمینی رحمه الله را در کشور تحمل کند، ایشان را به نجف اشرف تبعید کرد. هنگام ورود سرسلسله دار قیام مردمی ایران بر ضد شاه به نجف، آیت اللّه خویی، تعدادی از فضلا و علما را به دیدار امام فرستاد و خود نیز همان روز اول و پس از اتمام درس، به دیدار امام شتافت. آیت اللّه خویی در پاسخ افرادی که از انگیزه این همه عزت و احترام به شخصیت امام خمینی رحمه الله می پرسیدند، فرمود:» ایشان با دیگران فرق می کند، لذا دیدن او هم با دیگران باید فرق داشته باشد «.

نقش آیت اللّه خویی در انقلاب اسلامی ایران

مقام معظم رهبری، حضرت آیت اللّه خامنه ای، درباره آگاهی و همراهی موثر آیت للّه خویی با انقلاب اسلامی می فرماید:» ایشان یکی از نخستین کسانی بود که پس از شروع نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله، حوزه علمیه نجف را به اهمیت حوادث ایران متوجه ساخت و سعی و کوششی ارجمند در همراهی با حرکت عظیم روحانیت و مردم ایران مبذول داشتند. [ایشان] در نهضت خونین عراق در رمضان 1411 ق، قطب اصلی نهضتْ و مرکز صدور حکم قیام اسلامی بود «.

غروب خورشید فقاهت

آیت اللّه خویی، این مرد فرزانه، پس از 94 سال زندگی پربارْ با برجا نهادن خدمات بزرگ دینی و ده ها اثر جاویدان، با تحمل فشارها و دردها، در هشتم صفر 1413 ق مطابق با 1371/5/17 شنسی، به دیدار معبود شتافت. او که هم چون جدّش موسی بن جعفر علیه السلام به طاغوت زمان گرفتار شده بود، پس از وفاتْ همانند مادر مظلومه اش فاطمه زهرا علیهاالسلام، غریبانه به خاک سپرده شد. رژیم بعث عراق، حتی در نجف اشرف هم اجازه تشییع جنازه نداد و آن مرجع بزرگ، در

نیمه های شب و با حضور مأموران امنیتی رژیم بعث و تعداد بسیار اندکی از شاگردان و خانواده اش، پس از اقامه نماز توسط آیت اللّه سید علی سیستانی، غریبانه و مظلومانه، در صحن شریف مولی الموحدین علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجد خضراء که جایگاه درسش بود، به خاک سپرده شد.

پیام تسلیت

پس از ارتحال مرجع جهان اسلام، حضرت آیت اللّه خویی، شخصیت های علمی و سیاسی کشوهای مختلف جهان از جمله ایران، با پیام های تسلیت و اعلام عزای عمومی، در غم و فراق این عالم عامل به سوگ نشستند. مقام معظم رهبری در بخشی از پیام تسلیت خود این گونه می فرماید:» عمر طولانی و پربرکت این مرد بزرگ که نزدیک به یک قرن امتداد یافت، سرشار از آزمایش های الهی و نمایشگر سعی و تلاش یک انسان مؤمن و پرهیزکار است «. روحش شاد.

آیا آیت الله خویی با ولایت فقیه مخالف بود؟ (4)

جواد حجت:

اندیشه ی سیاسی آیت الله خویی

اندیشه سیاسی آیت الله خویی در کتب فقهی:

در ادامه ی بحث اندیشه ی سیاسی آیت الله خویی) ره (، و بعد از بررسیِ سیره ی عملی ایشان، به بررسی آراء و اندیشه های فقهی آن مرجع بزرگ در کتب فقهی می پردازیم.

آنچه از آراء و نظرات فقهیِ آیت الله خویی بر می آید این است که ایشان روایات وارد شده در اثبات ولایت فقیه) در حوزه ی حاکمیت جامعه (را) که اغلب فقها مثل حضرت امام خمینی) ره (به این روایات به عنوان دلایل روایی در اثبات ولایت

فقیه استناد می کنند (دارای دلالت کافی برای اثبات ولایت فقیه نمی دانند.

اما ایشان ولایت فقیه را به طریق دیگری اثبات می کنند:

در واقع آیت الله خویی با استناد به قاعده ی قدرمتیقّن و از باب حسبه ولایت فقیه را اثبات می کنند.

در واقع در دیدگاه حضرت آیت الله خویی) ره (، امور حسبه دامنه ای گسترده دارد، بطوری که اجرای حدود و اقامه ی حکومت را هم شامل می شود.

برای درکِ بهترِ مطلب به کتاب ولایت فقیه عالم بزرگ مرحوم حضرت آیت الله معرفت) ره (رجوع کرده و از بیانِ شیوا و گویای آن مرحوم در این مورد بهره مند می شویم: (11) (11) کتاب» ولایت فقیه «؛ آیت الله محمدهادی معرفت، انتشارات مؤسسه فرهنگی تمهید، ص 50 تا 53

"فقهایی که به عنوان مخالف در مسأله ی ولایت فقیه مطرح شده اند، مانند شیخ اعظم محقق انصاری) ره (در کتاب شریف" مکاسب "،کتاب البیع، یا حضرت آیت الله خویی) طاب ثراه (، منکر مطالب یاد شده در کلام صاحب جواهر و دیگر فقهای بزرگ نیستند، بلکه مدعی آن هستند که اثبات نیابت عامّه و ولایت مطلقه فقیه به عنوان منصب، از راه دلائل یاد شده مشکل است.

و اما درباره این مسأله که تصدّی امور عامّه، بویژه در رابطه با اجرای احکام انتظامی اسلام در عصر غیبت، وظیفه ی فقیه جامع الشرائط و مبسوطالید است، مخالفتی ندارند، بلکه صریحاً آن را از ضروریات شرع می دانند.

توضیح این که تصدّی امور حسبیه مانند ایجاد نظم و حفاضت از مصالح همگانی، از ضروریاتی است که شرع مقدّس، اهمال درباره ی آن را اجازه نمی دهد و قدر متیقّن و حداقل، وظیفه فقهای شایسته است که آن را عهده دار شوند.

منتهی طبق این برداشت، تصدی در این امور، یک وظیفه ی شرعی مانند دیگر واجبات کفایی است که اگر کسانی که شایستگی برپا ساختن آنرا

دارند عهده دار شوند، از دیگران ساقط می شود، و گرنه همگی مسئولند و مورد مؤاخذه قرار می گیرند.

ولی طبق برداشت دیگر فقها، این یک منصب است که از جانب شرع به آنان

ص:311

واگذار شده، بنابراین در عمل، هر دو دیدگاه در این که فقها باید عهده دار این وظیفه ی خطیر گردند، یکسان هستند؛ چه آن که یک وظیفه ی صرف باشد یا منصبی واگذار شده از جانب ائمه هدی علیهم السلام؛ آری در برخی از فروع مسئله تفاوت هست که خواهیم آورد..."

توضیح این که مقصود از امور حسبیه اموری است که انجام آن را شارع مقدس حتماً خواستار است و اجازه ی اهمال آن را هرگز نمی دهد. و نمی توان آن را رها ساخت تا بر زمین بماند.

آیا آیت الله خویی با ولایت فقیه مخالف بود؟ (4)

تصویری از ورودی مقبره آیت الله خویی) ره (در مجاورت حرم امیرالمؤمنین علی علیه السلام

ادامه ی بحث از کتاب ولایت فقیه آیت الله معرفت) ره (:

استاد بزرگوار آیت الله خویی درباره ی اجرای حدود شرعی) احکام انتظامی اسلام (که بر عهده ی حاکم شرع) فقیه جامع الشرایط (است، می فرماید:

"این مساله بر پایه دو دلیل استوار است: اولا، اجرای حدود ج که در برنامه انتظامی اسلام آمده ج همانا در جهت مصلحت همگانی و سلامت جامعه تشریع گردیده است تا جلو فساد گرفته شود و تبه کاری و سرکشی و تجاوز نابود و ریشه کن گردد. و این مصلحت نمی تواند مخصوص به زمانی باشد که معصوم حضور دارد، زیرا وجود معصوم در لزوم رعایت چنین مصلحتی که منظور سلامت جامعه اسلامی است، مدخلیتی ندارد.

و مقتضای حکمت الهی که مصلحت را مبنای شریعت و دستورات خود قرار داده، آن است که این گونه تشریعات، همگانی و برای همیشه باشد.

ثانیا ادله وارده در کتاب و سنت، که ضرورت اجرای احکام انتظامی را ایجاب می کند، اصطلاحا اطلاق دارد، و برحسب حجیت» ظواهر الفاظ «، به زمان خاصی اختصاص ندارد. لذا چه از جهت مصلحت و زیربنای احکام، مساله را بررسی کنیم، یا از جهت اطلاق دلیل، هر دو جهت ناظر به تداوم احکام انتظامی اسلام است، و

هرگز نمی تواند به دوران حضور اختصاص داشته باشد.

در نتیجه، این گونه احکام، تداوم داشته و به قوت خود باقی است و اجرای آن در دوران غیبت نیز دستورشارع است، بلی در این که اجرای آن بر عهده چه کسانی است، بیان صریحی از شارع نرسیده و از دیدگاه عقل ضروری می نماید که مسؤول اجرایی این گونه احکام، آحاد مردم نیستند، تا آن که هرکس در هر رتبه ومقام، و در هر سطحی از معلومات باشد، بتواند متصدی اجرای حدود شرعی گردد زیرا این خود، اختلال در نظام است، و مایه درهم ریختگی اوضاع و نابسامانی می گردد.

علاوه آن که در» توقیع شریف «آمده:» و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه احادیثنا، فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله «. در پیش آمدها، به راویان حدیث ما) کسانی که گفتار ما را می توانند گزارش دهند (رجوع کنید، زیرا آنان حجت ما بر شمایند، و ما حجت خدائیم. یعنی حجیت آنان به خدا منتهی می گردد.

و در روایت حفص آمده:» اجرای حدود با کسانی است که شایستگی نظر و فتوی و حکم را دارا باشند «.

این گونه روایات به ضمیمه دلائلی که حق حکم نمودن را در دوران غیبت از آنِ فقها می داند، به خوبی روشن می سازد که اقامه ی حدود و اجرای احکامِ انتظامی در عصر غیبت، حق و وظیفه فقهاء می باشد. «" (12) (12) برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: کتاب تنقیح؛ اجتهاد و تقلید ص 419 تا 425 و کتاب مبانی تکمله المنهاج ج 1 ص 224 تا 226 از آیت الله خویی) ره (

آیا آیت الله خویی با ولایت فقیه مخالف بود؟ (4)

ادامه بحث از کتاب ولایت فقیه مرحوم آیت الله معرفت) ره (:

"ملاحظه می شود، استدلالی که در کلام این فقیه بزرگوار آمده، عیناً همان است که در کلام صاحب جواهر و دیگر فقیهان بزرگ آمده است.

و همگی به این نتیجه رسیده اند که در عصر غیبت، حقّ تصدّی در» امور حسبیه « ج از جمله رسیدگی به و سرپرستی و ضمانت اجرایی احکام

انتظامی و آنچه در رابطه با مصالح عامّه ی امت است ج به فقیهان جامع الشرائط واگذار شده است.

ص:313

خواه به حکم وظیفه و تکلیف باشد، یا منصب شرعی که با نام ولایت عامّه یاد می شود و در هر دو صورت، حقّ تصدّی این گونه امور با فقهای شایسته است."

همان طور که در بیان مرحوم حضرت آیت الله معرفت) ره (ذکر شد، آیت الله خویی) ره (ولایت فقیه را قبول داشته ولی شیوه ی اثبات متفاوتی داشتند.

اغلب فقها به ولایت فقیه به عنوانِ منصبی می نگرند که در زمانِ غیبت از طرف ائمه معصومین علیهم السلام به فقهای جامع الشرائط واگذار شده است.

) مثل امام راحل و مرحوم صاحب جواهر و... (. اما از آنجایی که آیت الله خویی روایات مطرح شده در بابِ واگذاریِ این منصب به فقهای جامع الشرائط را دارای دلالت کافی ندانسته اند، فقط در مواردی که قطعیتِ واگذاریِ مسئولیتِ آن موارد، از طرف ائمه علیهم السلام به فقهای جامع الشرائط) در روایات (از نظرشان ثابت شده باشد عنوانِ ولایت را به کار می برند) مثل مرجعیت و قضاوت (و دخالت فقیه جامع الشرائط را در آن موارد از بابِ ولایتِ او) به عنوان جانشینِ امام معصوم علیه السلام (می پذیرند.

اما در دیگر موارد) مثل اجرای حدود و تعزیرات، مسئولیت بیت المال، جهاد، حاکمیت و... (دخالتِ فقیه را به عنوان یک وظیفه) واجب کفایی (که بر اساسِ لزومِ تصدیِ امور حسبیه، بر فقها واجب شده است، واجب می دانند.

در حقیقت روشِ اثبات ولایت فقیه در دیدگاه فقهی ج سیاسی آیت الله خویی متفاوت از حضرت امام) ره (است؛ و در نهایت به یک نقطه می رسد و آیت الله خویی هم ولایت فقیه را در حوزه ی اجرای حدود و حاکمیت می پذیرند.

بخش هایی از کتب فقهی آیت الله خویی) ره (:

التنقیح فی شرح العروه الوثقی ص 423 تا 426:

فإن الأئمه - ع - منعوا عن الرجوع إلى القضاه. و إيقاف تلك الأمور أو تأخيرها غير ممكن لاستلزامه تفويت مال الصغار أو الغائب أو انتهاک عرضهم. و معه لا مناص من أن ترجع الأمور إلى الفقيه الجامع للشرائط، لأنه القدر المتيقن ممن يحتمل أن يكون له

ص:314

الولایه فی تلک الأمور، لعدم احتمال أن یرخص الشارع فیها لغیر الفقیه کما لا یحتمل ان یهملها لأنها لا بد من أن تقع فی الخارج فمع التمکن من الفقیه لا یحتمل الرجوع فیها إلی الغیر.

نعم إذا لم یمکن الرجوع إلیه فی مورد تثبت الولایه لعدول المؤمنین، و المتحصل أن الفقیه له الولایه المطلقه فی عصر الغیبه، لأنه القدر المتیقن کما عرفت.

و الجواب عن ذلک:

أن الأمور المذکوره و إن کانت حتمیه التحقق فی الخارج و هی المعبر عنها بالأمور الحسبیه، لأنها بمعنی الأمور القربیه التی لا مناص من تحققها خارجا، کما أن الفقیه هو القدر المتیقن کما مرّ إلا أنه لا یستکشف بذلک أن الفقیه له الولایه المطلقه فی عصر الغیبه، کالولایه الثابته للنبی - ص - و الأئمه علیهم السلام

بخشی دیگر از کتاب التنقیح:

فذلکه الکلام: أن الولایه لم تثبت للفقیه فی عصر الغیبه بدلیل و انما هی مختصه بالنبی و الأئمه علیهم السلام،

بل الثابت حسب ما تستفاد من الروایات أمران: نفوذ قضائه و حجیه فتواه، و لیس له التصرف فی مال القصر أو غیره مما هو من شئون الولایه إلا فی الأمر الحسبی فان الفقیه له الولایه فی ذلک لا بالمعنی المدعی.

بل بمعنی نفوذ تصرفاته بنفسه أو بوکیله و انعزال وکیله بموته و ذلک من باب الأخذ بالقدر المتیقن لعدم جواز التصرف فی مال أحد إلا بإذنه، کما أن الأصل عدم نفوذ بیعه لمال القصر أو الغیب أو تزویجه فی حق الصغیر أو الصغیره، إلا أنه لما کان من الأمور الحسبیه و لم یکن بد من وقوعها فی الخارج کشف ذلک کشفا قطعیا عن رضی المالک الحقیقی و هو الله - جلت عظمته - و أنه جعل ذلک التصرف نافذا حقیقه.

و القدر المتیقن ممن رضی بتصرفاته المالک الحقیقی هو الفقیه الجامع للشرائط فالثابت للفقیه جواز التصرف دون الولایه.

همان طور که در متون بالا هم مشخص است، آیت الله خویی تصریح دارند) خصوصاً در بند زیر: "و المتحصل أن الفقیه له الولایه المطلقه فی عصر الغیبه، لأنه القدر المتیقن کما عرفت" (که به غیر از مناصبی مثل افتاء و قضا، بقیه ی اختیارات و

ص:315

وظایف فقیه جامع الشرایط را از باب امور حسبه و قاعده ی قدر متیقّن می دانند.

و این بدین معنی نیست که ولایت فقیه در حوزه ی حاکمیت را قبول ندارند یا در مقابلِ ولایت مطلقه، به ولایت مقیّده معتقدند! بلکه شیوه ی اثبات معظم له با اغلب فقها متفاوت است.

آیا آیت الله خویی با ولایت فقیه مخالف بود؟ (4)

پاسخ به یک شبهه:

برخی ممکن است تصور کنند این که آیت الله خویی دخالت فقیه در برخی امور را از باب حسبه می دانند،

نمی تواند دلیل بر این باشد که ایشان ولایت فقیه درحوزه ی حاکمیت و امور مربوط به آنرا می پذیرند. چرا که امور حسبه مشتمل بر اموری محدود) مثل سرپرستیِ اطفال بی سرپرست و... (است و نمی تواند مشتمل بر امور حکومتی شود!

در پاسخ به این شبهه باید گفت آیت الله خویی) ره (دایره ی امور حسبه را گسترده دانسته؛ بطوری که امور حکومتی را هم شامل می شود.

برای ارائه ی مثال در این زمینه به بحث جهاد ابتدایی اشاره می کنم. جهاد ابتدایی از جمله بحث های حکومتی است که درباره ی اینکه جهاد ابتدایی از اختیارات فقیه جامع الشرایط در زمان غیبت هست یا نه، بین فقها اختلاف فتوا وجود دارد.

حضرت امام خمینی) ره (در تحریرالوسیله، جهاد ابتدایی را از اختیارات فقیه جامع الشرائط استثناء کرده و اختیار آن را مختص به امام معصوم دانسته اند.

اما آیت الله خویی در کتاب منهاج الصالحین، جهاد ابتدایی را از اختیارات فقیه جامع الشرائط در زمان غیبت دانسته اند و تصدّی آن را از باب حسبه بر عهده ی فقها می دانند.

معظم له در کتاب منهاج الصالحین، ج 1، ص 366 می فرمایند:

"المقام الثانی: أنّا لو قلنا بمشروعیّه أصل الجهاد فی عصر الغیبه فهل یعتبر فیها إذن الفقیه الجامع للشرائط أو لا؟ یظهر من صاحب الجواهر) قدس سره (اعتباره بدعوی عموم ولایته بمثل ذلک فی زمن الغیبه.

و هذا الکلام غیر بعید بالتقریب الآتی، و هو أنّ علی الفقیه أن یشاور فی هذا الأمر المهم أهل الخبره و البصیره من المسلمین حتی یطمئن بأنّ لدی المسلمین من العدّه و العدد ما یکفی للغلبه علی الکفّار الحربیّین، و بما أنّ عملیه هذا الأمر المهم فی الخارج بحاجه إلی قائد و آمر یری المسلمین نفوذ أمره علیهم، فلا محاله یتعیّن ذلک فی الفقیه الجامع للشرائط، فإنّه یتصدّی لتنفیذ هذا الأمر المهم من باب الحسبه علی أساس أنّ تصدّی غیره لذلک یوجب الهرج و المرج و یؤدّی إلی عدم تنفیذه بشکل مطلوب و کامل."

پس با توجه به اینکه:

اولاً واضح است که حضرت امام خمینی) ره (ولایت مطلقه فقیه را قبول دارند؛ ثانیاً امام راحل جهاد ابتدایی را از اختیارات فقیه جامع الشرائط استثناء کرده اند؛ و ثالثاً آیت الله خویی جهاد ابتدایی را جزء اختیارات فقیه جامع الشرائط می دانند می توان نتیجه گرفت که آیت الله خویی هم ولایت مطلقه و اختیارات حکومتی و اجرای حدود را برای فقیه جامع الشرائط ثابت دانسته اند و حتی در برخی موارد اختیارات بیشتری را) نسبت به دیدگاه امام راحل (برای فقیه قائل اند!

بحث جهاد ابتدایی مثال نقضی است که بطلانِ اعتقادِ آیت الله خویی به ولایت مقیّده را ثابت می کند! (13) (13) برای اطلاع از دیدگاه های معظم له درباره ی جهاد به کتاب منهاج الصالحین، ج 1، ص 363 تا 366 مراجعه کنید.

آیا آیت الله خویی با ولایت فقیه مخالف بود؟ (4)

جمع بندی بحث:

آنچه در مجموع از نظرات و دیدگاه های فقهیِ آیت الله خویی) ره (بر می آید این است که ایشان جایگاه فقیه جامع الشرائط را در اداره ی جامعه و تصدّی مسئولیت های مهم، جایگاه ویژه و برجسته ای می دانند و هرچند روایات وارد شده

در این بحث را دارای دلالت کافی برای اثبات ولایت فقیه در حوزه ی حاکمیت نمی دانند، اما از باب حسبه تصدّی فقیه را در این امور را لازم دانسته اند.

آیت الله خویی ولایت مطلقه ی فقیه را در حدِ اختیارات پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه معصومین علیهم السلام) که بر جمیع امور شخصی مردم هم ولایت داشتند (نمی پذیرند؛ اما در امور اجتماعی و حکومتی، تصدّی بسیاری از امور را از شئون فقیه می دانند که نمونه ی بارز آن جهاد ابتدایی بود) که حتی از دیدگاه امام راحل برای فقیه قابل تصدی نیست (.

در پایان و برای جمع بندی بخشی از کتاب اندیشه سیاسی آیت الله خویی، نوشته محمداکرم عارفی را مرور می کنیم: (اندیشه سیاسی صفحات 111 تا 113

به نظر می رسد توجه به نوع اختیارات فقیه در عصر غیبت که در اندیشه آیت الله خویی به طور شفاف مطرح شده است، تکلیف و سرنوشت حکومت و سیاست را نیز به خوبی روشن خواهد کرد.

ایشان با استفاده از عام بودن مفهوم» حسبه «تصدّی فقیه را بر امور نظامی و لشکری) فرماندهی کل قوا (اثبات می کند () منهاج الصالحین، ص 366

و سپس می گوید:

جهاد با کفار با تمامِ وسایلِ ممکنه جنگیِ موجود، در هر عصر جایز است (منهاج الصالحین، ص 371

اکنون با توجه به اینکه تجهیز سپاه اسلام که بتواند برتری خود را بر سپاه کفر حفظ کند، نیازمند بهره گرفتن از تسلیحات مدرن زمینی، هوایی و دریایی می باشد، پس روشن می شود که چنین امری در فقدان حکومت تحقق پیدا نمی کند.

آیت الله خویی زمانی این رهبری نیروی نظامی را به فقها مربوط دانسته که از شرایط دفاعی جهان معاصر کاملاً آگاه بوده است.

همچنین او در امور قضا و اجرای حدود که بخش حقوقی، امنیتی و اجرایی دولت را تشکیل می دهند، انجام آن را از باب حسبه و حفظ نظام صرفاً به فقیه مربوط دانسته است.

ایشان بی تردید مسئله اجرای حدود، تعزیرات، صدور حکم و ایجاد زندان برای

ص:318

مجرمان را از شئون فقیه بر شمرده است (17) (17) مبانی تکلمه المنهاج، ج 1، ص 24 و 226-225.، همچنین به این امر اشاره کرده که برای اجرای حدود و اداره ی امور انتظامی اسلام، به نیروهای دائمی و حقوق بگیری نیاز است که باید از بیت المال تأمین گردد (18).(18) همان

آیا آیت الله خویی با ولایت فقیه مخالف بود؟ (4)

بنابراین، روشن می شود که آیت الله خویی بسیاری نهادها و ارکان اصلی حکومت را داخل در شئون اختیارات فقیه و از قلمرو اختصاصی منصب او شمرده است.

مخالفت آیت الله خویی با نظریه» ولایت مطلقه فقیه «ریشه در تفکر عدم جواز فعالیت سیاسی برای فقها ندارد و گرنه او هرگز جمهوری اسلامی ایران تحت رهبری حضرت امام خمینی را به رسمیت نمی شناخت، بلکه مخالفت او ناشی از تعریفی است که او برای» ولایت مطلقه «ارائه داده و آن عبارت است از:

سلطنت فقیه بر جمیع امور و شئون مردم حتی اموال و انفس آنان (19) (19) مصباح الفقاهه، ج 5، ص 34 و 41

ایشان ولایت به این گستردگی را مخصوص ائمه دانسته، اما ریاست فقیه در امور عمومی جامعه را کاملاً مورد تأیید قرار داده است.

برخی از مهم ترین وظایفی را که آیت الله خویی) ره (

برای فقیه ثابت دانسته، به شرح ذیل است:

1 - تصدّی امور انتظامی) اجرای حدود، احکام و تعزیرات (؛

2 - تصدّی امر قضا؛

3 - مسئولیت امور افتا و صدور رأی شرعی) مرجعیت (؛

4 - مسئولیت بیت المال

5 - مسئولیت جمع آوری زکات و خمس و شیوه ی مصرف آن؛

6 - سرپرستی ایتام، اطفال، مجانین، محذورین؛

ص:319

7 - تصدّی امور ازدواج افراد بی سرپرست؛

8 - رهبری جهاد و دفاع به منظور گسترش اسلام در سرزمین های کفر؛

9 - امضای قرارداد صلح و متارکه ی جنگی؛

10 - وضع و دریافت جزیه از اهل کتاب؛

11 - مدیریت زمین های خراجیه؛

12 - نظارت بر اموال دولتی و نهادها و مؤسسات مربوط به آن؛

13 - نظارت بر معاملات بانکی) بانک های دولتی (؛

14 - ریاست اوقاف؛

15 - آموزش و پرورش) تعلیم و تربیت (. (20) (20) کتاب» اندیشه سیاسی آیت الله خویی «، ص 111 تا 113

در پایان این مجموعه امیداوارم خداوند متعال روح آن مرجع بزرگ را غریق رحمت کرده و با ائمه ی اطهار محشور کند و به ما توفیق شناخت عمیق تر و پیروی عملی از مسیر ولایت فقیه) که ادامه ولایت ائمه (علیه السلام) است (

را عنایت فرماید؛

إن شاء الله...

علامه امینی کیست؟

اشاره

سخن گفتن پیرامون وجوه گوناگون شخصیت علامه امینی و شاهکار جاودانه اش الغدیر؛ کاری بس دشوار می نماید و در این مجال محدود و اندک نیز غیر ممکن به نظر می رسد. لکن مقاله حاضر بر آن است تا به مصداق» آب دریا را اگر نتوان کشید / هم به قدر تشنگی باید چشید «ما را

با زندگی؛ خصوصیات و ویژگی های اخلاقی؛ آرمان ها و ساحت های پنهان و کمتر گفته شده زندگی آن بزرگمرد؛ بهتر و بیشتر آشنا سازد.

1 - خاندان و تحصیلات

ص:320

آیت الله حاج شیخ غبدالحسین تبریزی نجفی معروف به« علامه امینی « نویسنده کتاب گرانسنگ» الغدیر «سال 1320 در خانواده علم و تقوا در تبریز متولد شد. مادرش می گوید: شیر دادن من به فرزندم عبدالحسین با شیر دادن به دیگر فرزندانم فرق داشت زیرا هرگاه می خواستم به وی شیر دهم گوئی نیروئی مرا وا می داشت که وضو سازم و با وضو سینه در دهانش بگذارم !

عبدالحسین تحصیلات ابتدائی و متوسطه علوم دینی را در تبریز و نزد علمای بزرگ آن شهر نظیر سید محمد مولانا؛ سید مرتضی خسروشاهی و پدر بزرگوارشان) میرزا احمد نجفی (فراگرفت و سپس برای تکمیل مراتب علمی به نجف اشرف رفت و در محضر علمای بزرگ آن شهر؛ میرزای نائینی؛ سید ابوالحسن اصفهانی؛ شیخ محمد حسن آل کاشف الغطاء و شیخ محمد حسین غروی اصفهانی) کمپانی (بهره فراوان گرفت و خیلی زود به مقام عالی فقاهت نایل آمد.

2 - تحقیقات علمی

حضور ذهن بسیار؛ انس شدید به مطالعه؛ علاقه وافر به پژوهش و تحقیق زد که خوشبختانه حاصل آن به صورت آثار گرانسنگی چون شهداءالفضیله و الغدیر در اختیار ماست.

امینی تحقیقات و مطالعاتش در نجف را؛ از کتابخانه حسینیه شوشتری ها آغاز کرد که در آن زمان تنها کتابخانه عمومی نجف شمرده می شد و هزاران کتاب چاپی و خطی داشت. روزها به طور مستمر به کتابخانه عطش سیری ناپذیر وی برای پژوهش و تحقیق را فرو نمی نشاند.

کتابدار کتابخانه را راضی کرد که هنگام رفتن در به روی وی ببندد و او را با کتابها تنها گذارد. کتابدار در لحظه تعطیل کتابخانه؛ در را به روی امینی قفل میکرد و او در میان کتابها غوطه میخورد و غرق در مطالعه می شد.

شادروان حاج سید کاظم حکیم زاده کتابدار کتابخانه امینی در نجف اشرف نقل میکرد: ساعاتی که من در کتابخانه امیرالمومنین علیه السلام بیکار بودم و مراجعه کننده ای نداشتم. به خواندن کتاب می پرداختم. که امینی از راه رسید و گفت: هان! چه میخوانی؟ گفتم: جلد ششم کتاب شما؛ الغدیر است. گفت:» بخوان که خدا می

داند چقدر زحمت کشیده ام تا مطالب این کتاب ها را در آورده ام « ! و افزود:» آن وقتها در نجف نه پنکه بود و نه وسایل سرد کننده دیگر در آن شرایط سخت من هر روز برای مطالعه به حسینیه شوشتری ها می رفتم که تعدادی کتب ارزشمند کهن در آن یافت می شد. زمانی که کتابخانه تعطیل می شد به کتابدار میگفتم: مطالعه من تمام نشده است؛ تو میخواهی بروی برو ولی اجازه بده من بمانم و مطالعه ام را ادامه بدهم. او درب حسینیه را می بست و می رفت و مرا در کتابخانه تنها می گذاشت و من ساعتهای دراز روی کتابها می افتادم و مطالعه می کردم و یادداشت بر میداشتم. غرق شدن در مطالعه مرا بکلی از گذشت زمان غافل می ساخت و تنها زمانی به خود می آمدم که می دیدم قالیی که روی آن نشسته ام) ازریزش مداوم عرق (کاملا خیس شده و بدنم) همچون بیمار تب زده (از گرمای شدید فضای بته کتابخانه یک پارچه آتش می نماید !... «

3 - سفرهای تحقیقی / تبلیغی

از ویژگیهای بارز امینی سفرهای پربارش به شهرها و بلاد اسلامی است که با اهداف علمی - فرهنگی - اصلاحی زیر انجام می گرفت: تحقیق و پژوهش در کتابخانه ها و یادداشت برداری و استنساخ از کتب شیعه و سنی) بویژه م آخذ خطی کهن (برای الغدیر و سایر آثار خویش برخورد و ملاقات با استادان حوزه و دانشگاه؛ اصلاح و ارشاد مردم؛ تربیت ال علم و تاثیر در آنان و گاه نیز اقامه جماعت و ایراد سخنرانی برای توده مردم و نیز دانشگاهیان؛ القای بحث و ایجاد زمینه های فکری در مسائل مربوط به فلسفه حکومت در اسلام و ابلاغ پیام» غدیر «.

شهر هائی که علامه با خصوصیات یاد شده به آنها سفرکرده است. گذشته از شهرهای عراق از قرار زیر است:

حیدر آباد دکن علیگره؛ بمبئی؛ لکهنو؛ کانپور؛ پنته؛ رامپور؛ جلالی) درهند (؛ اصفهان؛ قم؛ مشهد؛ همدان؛ کرمانشاهغ تبریز؛ بیروت؛ دمشق؛ مکه؛ مدینه؛ فوعه کفریه؛ معره مصرین؛ نبل؛ حلب و... که گزارشی از این سفرها انتشار یافته است. وی در این سفرها» همواره مورد تجلیل عالمان مذاهب قرار می گرفت. استادان دانشگاه ها به استقبال او می شتافتند. دانشمندان و مدیران کتابخانه ها از سنی و شیعه از سر

اخلاص وسایل تحقیق را در اختیار او میگذاشتند. عالمان سنت با او تماس می گرفتند. شاعران در گرامیداشت او خطابه ها می سرودند. متصدیان کتابخانه ها و نشریات و فهرست کتابخانه های خویش را به او تقدیم میکردند «.

به عنوان یکی از مهم ترین و پربارترین سفرهای امینی) ازحیث تبلیغی (باید از سفر مشهور وی به اصفهان یاد کرد که با منبرهای پرشور او در شرح فضائل و مقامات امیر مومنان علی علیه السلام) با استناد به م آخذ مهم اهل سنت (و رد شبهات و تحریفات دشمنان آن حضرت در این زمینه همراه بود. آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی دام ظله نقل می کند: ایشان یک ماه اصفهان ماندند و منبر رفتند؛ ده شب هم در مسجد جامع آقایان علما به خاطر شدت علاقه شان به این مرد همگی مساجدشان را تعطیل کردند و در مسجد جامع نماز جماعتی به امامت علامه امینی تشکیل شد که تا الان به یاد ندارم نماز جماعتی به آن شکوه در اصفهان برگزارشده باشد.

تصور کنید از محراب مسجد جامع تا بیرون مقبره علامه مجلسی قدس سره جمعیت بود ! و پس از نماز هم منبر می رفتند....

4 - پرورش محققان توانمند

مرحوم حکیم زاده در میان فضائل علامه امینی بر کادر سازی و محقق پروری ایشان تاکید می کرد و می گفت: امینی در حق محققانی که به کتابخانه می امدند پیوسته به من سفارش می کرد که هرچه می خواهند در اختیارشان بگذار و من نیز از خدمت دریغ نداشتم. یکی از آن محققان همین جناب محمدباقر محمودی است که محقق کوشا و شهیر معاصر و مصحح کتابهای) بحارالانوار (جلد مربوط به معاویه» تاریخ ابن عساکر «جلد مربوط به امام مجتبی علیه السلام و آثار ماندگار دیگر است. آقای محمودی به کتابخانه می امد و برزمین می نشست و در میان انبوه کتاب هایی که درخواست میکرد و برایش می بردیم غوطه میخورد و یادداشت بر میداشت و بخشی عظیم از مایه ای اندوخته و یادداشتهایی که برداشته از همانجاست.

حکیم زاده می افزود: علامه اسد حیدر) محقق بزرگ شیعه در نجف و مولف کتاب ارزشمند» الامام الصادق و المذهب الاربعه «در 6 جزء آن زمان که هنوز کار تالیف این کتاب را آغاز نکرده بود. برای نگارش مقاله ای مختصر راجع به امام ششم به کتابخانه آمد و از امینی در خواست رهنمود کرد.

امینی با لحنی دردمندانه از وی پرسید:» درباره پیشوای مذهب تشیع چه چیزی می خواهی بنویسی؟ «و افزود:» اگر می خواهی همچون برخی کسان چند کتاب زیر و رو کنی و با رونویسی از آنها و افزود و کاستهایی از خویش کتاب یا مقاله ای سرهم آوری و به خامه چاپ سپاری؟ بهتر است این کار را وانهی و به کار دیگری پردازی که هم تکرار مکررات است و هم شان امام فراتر از این گونه کارهای خرد و تنک مایه می باشد و مرا نیز با تو کاری نیست ولی اگر می خواهی کاری کارستان کنی و در اعماق زمان و زندگی پربار آن امام همام فرو روی و برای دستیابی به حقایق مکتوم حیات علمی و سیاسی وی به همه جا سرکشی و همه متون و م آخذ کهن را ببینی و بکاوی اهلاً و سهلاً، کاری نیکو و بجاست و من نیز به قدر وسع خویش در خدمت تو خواهم بود !... «

این سخن امینی فکر و ذهن اسد حیدر جوان را سخت تکان داد و از همانجا اندیشه نگارش کتاب چند جلدی و مهم» الامام الصادق و المذهب الاربعه «را در سر وی انداخت. خود وی بعدها میگفت که امینی مرا به این راه کشانید.

5 - عشق به قرآن و عترت پیامبر

نوشته اند که امینی به خواندن قرآن و ادعیه و نمازهای مستحبی علاقه ای در حد ولع داشت. رسم هر روزه وی چنین بود: زمانی که سپیده نزدیک می شد برای ادای نماز شب از جای بر میخواست و تهجد شبانه را به انجام فریضه صبح در لحظات آغازین سپیده دم پیوند می زد. آنگاه به قرائت قرآن پیوند میزد.

آنگاه به قرائت قرآن می پرداخت و یک جزء کامل از آن را بر میخواند. خواندن قرآن نیز با تدبر و تامل در مفهوم آیات و توشه گیری از دلایل و براهین آن همراه بود.

در فرجام صبحانه می خورد و عازم کتبخانه خاص خود می شد و به مطالعه می

ص:324

پرداخت تا انکه شاگردانش نزد وی می آمدند تا از بیان شیرین نظریات صائب و آراء آزاد منشانه اش بهره گیرند. این چنین مستمراً به تدریس و بحث اشتغال داشت تا بانگ اذان ظهر مأذنه ها برمیخاست در این هنگام مهیای انجام فریضه می شد، سپس ناهار می خورد و ساعتی می غنود و مجدداً تلاش علمی در کتابخانه را از سر میگرفت و تانیمه شب ادامه می داد !

امینی وصیت پیامبر اکرم در حدیث مشهور» ثقلین «مبنی بر لزوم تمسک همزمان امت به قرآن و اهل بیت را پیوسته در گوش داشت و براستی دلباخته خاندان عصمت بود. به گفته مرحوم حکیم زاده:» امینی دائم الوضو بود و صبحهها هرروز به حرم حضرت امیر مشرف می شد و سپس به کتابخانه می امد.

افزون براین هر زمان نیز که حاجتی داشت) دنبال مطلبی در کتابی می گشت و پیدا نمیکرد یا درجستجوی کتابی به این سو و آن سو پرسه می زد و نمی یافت و برای یافتن مقصود خود به مولا علیه السلام متوسل می شد (و از رهگذر لطف مولا مقصودش برآورده می شد یا مطلبی را کشف می نمود فوراً عبا بر دوش می افکند و به قول خود» برای تشکر از مولا «به حرم می رفت و مواردی که من خود شاهد بودم «.

امینی به نقطه کمال عشق و فنای عاشق در یاد و نام معشوق رسیده بود و در برابر محبوب قدسی برای خود هیچ چیز نمی خواست.

حسان می گوید:» با عده ای از ارادتمندان به پیشواز امینی رفتیم. در وسط راه پیاده شدیم منتظر ماندیم تا علامه امینی از راه رسیدند و پیاده شدند. من اشعاری که در مدح ایشان سروده بودم قرادت کردم. طبق معمول ایشان باز هم مثل همیشه انتظار داشتم که تشویق کنند ولی برخلاف گذشته بعد از رو بوسی علامه امینی یک نگاه تندی به من کردند و محکم و جدی فرمودند:» حسان، اگر به جای مدح من یک شعر در مدح امام زمان علیه السلام گفته بودی یقین سود معنوی تو بیشتر بود «.

با آن عشق و ارادت که امینی به آل الله علیهم السلام داشت شگفت انگیز نیست اگر ببینیم که عنایت آن بزرگواران چونان خورشید بر مسیر زندگی او می تابید و شدت این تابش گاه به حدی بود که گوئی می خواستند به همگان بفهمانند که ما

امینی را دقیقاً زیر نگاه پر مهر خویش داریم. در این باره داستانهای شگفتی وجود دارد که شرح آن فرصتی دیگر می طلبد.

6 - آثار و تالیفات

تالیفات امینی نشان از دقت نظر و نیز گستردگی حوزه دانش یا به اصطلاح » جامعیت علمی «او دارد. برخی از این آثار به چاپ رسیده و برخی بصورت خطی باقی مانده است. فهرست آثار» چاپ شده «او از قرار زیر است:

1. شهداء الفضیله) چاپ نجف 1355 ق. قم 1390 ق / 1353 ش. دمشق 1381.1376 ق (

2. تحقیق و تعلیق بر» کامل الزیارات «) نجف 1356 ق (

3. ادب الزائر لمن یمم الحائر) نجف 1362 ق (

4. سیرتنا و سنتنا سیره نبینا و سنته) نجف 1384 ق / تهران 1386 ق (

5. تفسیر فاتحه الکتاب. ترجمه قدرت الله حسینی شاهمرادی) تهران 1404 ق (

6. دوره 11 جلدی الغدیر) دارالکتب الاسلامیه. تهران 1372 ق؛ دارالکتاب العربی، بیروت 1387 ق (

7 - الغدیر، شاهکار جاویدان

آثار مکتوب امینی همه ارجمند و خواندنی است؛ اما در آن میان» الغدیر «کتابی دیگر است و این دائره المعارف سترگ را) که معرفی ان موضوع اصلی این مقاله است (باید» شاهکار «او بلکه شاهکار بزرگ شیعه در عصر حاضر شمرد. نگارش » الغدیر «تقریباً حدود 40 سال از عمر امینی را به خود اختصاص داده و برای نوشتن آن 10 هزار کتاب را) که بعضاً بالغ بر چندین مجلد می شده (از بای بسم الله تا ای تمت خوانده و به 100 هزار کتاب مراجعات مکرر داشته است.

الغدیر برای امینی فراتر از یک کتاب بود؛ فلسفه زندگی بود. برخی کسان وی را تشویق میکردند به سنت معمول فقیهان به جای نگارش الغدیر به

نوشتن رساله

ص:326

علمیه) توضیح المسائل (بپردازد و او) با توجه به تامین کامل این نیاز توسط فقهای بزرگ عصر (می فرمودند: رساله من توضیح المسائل من و برنامه من همین کتاب الغدیر است!

از یکی از نزدیکان علامه مرحوم حاج ابوالحسن ابراهیمی) تاجر فرش در خیابان ولی عصر تهران (نیز شنیدم که میگفت: زمانی نیز که رساله علمیه مرحوم آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی، مرجع دل آگاه و فرهنگبان معاصر از طبع درآمد و خبر آن به گوش امینی رسید، به ایشان پیغام داد نگارش رساله و پرداختن به شئون معمول مرجعیت از دیگر فقیهان نیز برمی آید. بجا بود این سنخ کارها وا میگذاشتید و یکسره به اموری همچون نگارش ملحقات» احقاق الحق «یا احیای متون و م آثر کهن شیعی می پرداختید که انجام آن تنها از امثال حضرت عالی ساخته است.

علامه برای تالیف الغدیر منابع مورد نیاز موجود در کتابخانه های عمومی و خصوصی نجف اشرف را به دقت بررسی کرد و سپس برای تکمیل تحقیقات خویش به ایران و هند و سوریه و ترکیه سفر کرد و با تلاشی تحسین برانگیز و در عین حال حیرت آور مصادر مربوط به ماجرای غدیر و مناقب آل الله علیهم السلام را در کتابخانه های مهم آن کشورها مطالعه و احیاناً استنساخ نمود.

وقتی به نگارش کتاب اشتغال داشت به حدی در تفکر و مطالعه مستغرق می شد که ساعتها می گذشت و هیچ گونه احساس گرسنگی و تشنگی نمی کرد. به گفته آیت الله خزعلی: زمانی که از سفرعلمی و تحقیقی چند ماهه اش به هندوستان بازگشت از وی پرسیدند: هنگام اقامتتان در هند با گرمای آن کشور چه می کردید؟! لختی تامل میکرد و سپس گفت: عجب، اصلا متوجه گرمای آنجا نشدم!!

فرزند ایشان نیز میگوید: شبها حدود ساعت 9 و 10 که می شد بچه ها گرسنه شان می شد و احتیاج به غذا داشتند، مرحوم علامه دستور فرموده بودند که ناهار و شام را به موقع بدهید و منتظر حضور من بر سرسفره نباشید. لذا مادرم شام بچه ها را می داد و ما میخوابیدیم و ایشان پس از مطالعه صرف کنند. ولی صبح که ما می رفتیم می دیدیم غذا به همان حالت روی چراغ مانده و از بین رفته است. اواخر

عمر ایشان به بیمارری سرطان ستون فقرات مبتلا شدند...

با این که مرض بر بدین ایشان کاملا مسلط شده بود من ندیدم شکوه و گله ای نماید. پیوسته می گفت: خدایا، تراشکر ! یا علی؛ مرا کمک کن !...

در سفر سوریه روزی 18 ساعت کار میکرد و مطلب می نوشت. معمولاً افراد درتابستان برای استراحت به سفر می روند و کمتر کار میکنند اما او در سفر و حضر کار می کرد. در سوریه کلید کتابخانه طاهریه) المکتبه الطاهریه (را به او داده بودند.

صبحها به آنجا می رفت و تا غروب یکسره کار می کرد. در ان کشور گذشته از عکسبرداری بیش از 50 کتاب خطی کتاب خطی منحصر به فردی را شخصاً در طول سه ماه به خط خود استنتاخ کرد که هم اکنون در کتابخانه امیرالمومنین در نجف اشرف موجود است.

8 - سیاست وجه» پنهان و ناشناخته «

زندگی امینی

علامه امینی عمدتاً) وگاه تنها (به وجه» علمی و تحقیقی «و احیاناً» تبلیغی « خویش شناخته شده و کمتر کسی با وجه» سیاسی و ضد استعماری «او آشناست و این در حالی است که به قول استاد محمدرضا حکیمی؛ امینی از پیشوای فقید انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی با عنوان ذخیره الهی در بین شیعیان) ذخیره الله فی الشیعه (یاد می کرد و در گزارش ماموران ساواک از تلگراف های بسیار امینی در حمایت از شخص امام) هنگام تبعید ایشان به عراق (و جلب توجه مراجع بین المللی به این امر سخن رفته است.

در همین راستا می توان به نقش امینی در تحریض شهید نواب صفوی به مقابله با شخص کسروی اشاره کرد که ذکر آن در تاریخ امده است. زنده یاد استاد دوانی از مرحوم شیخ محمدرضا نیکنام) ازیاران شهید نواب و منسوبان نزدیک خلیل طهماسبی (نقل می کند که در مقدمه چاپ دوم» برنامه کار فدائیان اسلام «نوشته است:» در یکی از روزها عده ای از علماء در منزل مرحوم آیت الله امینی جمع شدند و راجع به کسروی صحبت کردند و نظریه آنان ارتداد چنین کسی بود. شهید

نواب صفوی می فرمود که من در آنجا بودم و سخنان علماء را استماع می کردم. در پایان سخنان آنها برخاسته و به ایران حرکت کردم «.

9 - پایانی که خود؛ آغاز بود !

علامه در واپسین سالهای حیات از فرط مطالعات بی وقفه و پیگیر خویش اسیر بستر بیماری گردید و روز جمعه 28 ربیع الثانی 1390 هجری قمری) برابر با 12 تیر 1349 شمسی (هنگام اذان ظهر در تهران دار فانی را بدرود گفت. زمانی که چشم از جهان بر می گرفت و به دیدار محبوب می رفت. زبانش به این کلمات مترنم بود که:

» اللهم ان هذه سکرات الموت قدحلت فاقبل الی بوجهک الکریم... «.

در ساعات آخر مناجات» خمسه عشر «امام سجاد علیه السلام را برلب داشت و چون فصل مربوط به مناجات تائبین را به پایان رساند. مرغ روحش به آسمان پرواز کرد.

جنازه شریف علامه از تهران به نجف اشرف انتقال یافت و با تشییعی با شکوه در سرداب مخصوص جنب کتابخانه عمومی امام امیرالمومنین که خود برآورده بود به خاکسپرده شد.

در پی رحلت امینی در نجف و شهرها و اماکن مختلف ایران و دیگر کشورهای اسلامی چنانکه شایسته او بود از سوی علماء و مراجع بزرگوار) همچون امام خمینی (مجالس ترحیم و تکریم برپاگشت و شیفتگان ولایت در ماتم او عمیقاً به سوک نشستند.

آیت الله سید محمدتقی آل بحرالعلوم نقل می کند: پس از وفات امینی پیوسته در این فکر بودم که علامه امینی عمرش را قربانی و فدای مولا علیه السلام ساخت.

مولا در آن عالم با وی چه خواهد کرد؟

این فکر مدتها در ذهنم بود تا اینکه شبی در عالم رویا دیدم گوئی قیامت برپاشده و عالم حشر است و بیابانی سرشار از جمعیت ولی مردم همه متوجه یک ساختمانی هستند. پرسیدم: آنجا چه خبر است؟ گفتند: آنجا

حوض کوثر است. من جلو رفتم و دیدم حوضی است و باد امواجی در آن پدید آورده و متلاطم است.

ص:329

وجود مقدس علی بن ابیطالب علیهما السلام کنار حوض ایستاده اند و لیوان های بلوری را پر ساخته و به افرادی که خود می شناسند؛ می دهند در این اثنا همهمه ای برخاست. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: امینی آمد؟ به خود گفتم بایستم و رفتار علی علیه السلام با امینی را به چشم ببینم که چگونه خواهد بود؟ 12-10 قدم مانده بود که امینی به حوض برسد. دیدم که حضرت لیوان ها را به جای خود گذاشتند و دو مشت خود را از آب کوثر پر ساختند و چون امینی به ایشان رسید به روی امینی پاشیدند و فرمودند: خدا روی تورا سفید کند که روی مارا سفید کردی !

از خواب بیدار شدم فهمیدم که علی علیه السلام پاداش تالیف الغدیر را به مرحوم امینی داده است.

پی نوشتها

یادنامه علامه امینی؛ ضمیمه روزنامه رسالت، 12 تیر 67 ص؛ اظهارات دکتر محمد هادی امینی * 2.

همان صص 3-4؛ یادنامه علامه امینی به اهتمام دکتر شهیدی و محمدرضا حکیمی تحت عنوان» علامه امینی «. ص ن. زده * 3. برای دستخط این بزرگان در تصدیق اجتهاد امینی، ر. ک. مقدمه شهداءالفضیله) نجف، 1355 ق (. * قطره ای از دریا؛ گردآوری محمد حسین صفاخواه 5 * . 16-1/21. الغدیر فی الثرات الاسلامی؛ سید عبدالعزیز طباطبائی. صص 6 * . 174-175. ر. ک: حماسه غدیر. گردآوری و نگارش: محمدرضا حکیمی. صص 338-337 و نیز 7 * . 341-343. همان ص 8 * . 214. ربع قرن مع العلامه امینی حسین شاکری. قم 1417 ق. ص 9 * . 31. نیز رک وصف زیارت های مکرر و عاشقانه علامه امینی از حرم علوی و حسینی و رضوی (علیه السلام) از زبان دوست و دست پرورده اش؛ حسین شاکری در کتاب » ربع قرن مع العلامه الامینی «. صص 31-32 و 10 * . 280. یادنامه علامه امینی ضمیمه روزنامه رسالت.

ص 22، خاطرات حسان. * 11. همان ص 5، اظهارات دکتر محمدهادی امینی. * 12. سیری در الغدیر، محمد امینی، صص 25-26، به نقل از خود علامه. * 13. یادنامه علامه امینی همان ص 5. اظهارات * 14. سیری در الغدیر صص. 15 * . 7-8. یادنامه علامه امینی همان اظهارات دکتر محمد هادی امینی. * 16. ر. ک یادنامه علامه امینی. همان ص 5، اظهارات دکتر محمد هادی امینی. * 17. همان صص 18-19، اظهارات حاج شیخ علی

آخوندی داماد علامه. * 18. شیخ حسین لنگرانی به روایت اسناد ساواک ص 19

ص:330

* . 322. نهضت روحانیون ایران، چاپ 2، مرکز اسناد انقلاب اسلامی. تهران 1377، ص 436. ایام در بخش» نهان خانه «شماره حاضر. نکات و اسناد جالبی درباره اقدامات سیاسی علامه و روابط وی با مبارزان عصر پهلوی آمده است. * 20. سیری در الغدیر، ص 21 * . 8. یادنامه علامه امینی، ص 5، اظهارات دکتر محمدهادی امینی. * 22. همان ص 23 * . 15. حماسه غدیر. ص 24 * . 345. یادنامه علامه امینی، ضمیمه روزنامه راسلت، ص 6.

«الغدیر» از نگاه اندیشمندان اهل سنت

دوری از تعصب

محمدعبدالغنی حسن) مصری (: دانشمند بزرگوار» امینی «از زلال محبت پیشوا) علی علیه السلام (و پیروان او سیراب گشته... در عین این که محبت سرشار و شیفتگی سراسر وجود او را فراگرفته؛ از عصبیت و هواهای نفسانی دور است... از خداوند مسالت می کنم که برکه آب زلال شما را [کنایه از غدیر، در عربی به معنای برکه آب است] سبب صلح و صفا میان دو برادر شیعه وسنی قرار دهد که دست به دست هم داده بنای امت اسلامی را بسازد.

نزدیک شدن شیعه و سنی

عادل غضبان مدیر مجله مصری الکتاب: این کتاب منطق شیعه را روشن می کند و اهل سنت می توانند به وسیله این کتاب شیعه را به طور صحیح بشناسند. شناسائی صحیح شیعه سبب می شود که آرای شیعه و سنی به یکدیگر نزدیک شود.

مجموعاً صف واحدی تشکیل دهند.

راهی به سوی عقاید شیعه

دکتر محمدغلاب، استاد فلسفه در دانشکده اصول دین جامع الازهر: مابه یقین معتقدیم که جوانان اسلامی این عصر از این کتاب نفیس [الغدیر...] استفاده خواهند نمود... علاقه مندم که راهی به سوی عقاید واقعی و صحیح شیعه امامیه به رویم گشوده شود که با بینش و تدبر کافی درآن

بررسی و اظهار عقیده کنم تا دربرابر این فرقه جلیله دچار لغزش و سقوط نشوم!

ص:331

دکتر عبدالرحمن کبالی: کتاب الغدیر و محتویات غنی آن چیزی است که سزاوار است هر مسلمانی از آن آگاهی یابد تا دانسته شود. چگونه مورخان کوتاهی کرده اند و حقیقت کجاست؟ ما به این وسیله باید گذشته را جبران کنیم و با کوشش در راه اتحاد مسلمین به اجرو ثواب نایل گردیم.

برطرف کننده اوهام

شیخ محمد سعید دحدوح از علمای برجسته سوریه:» الغدیر «.... اوهامی را بر طرف نمود و حقایقی را ثابت کرد که ما به آنها وقوفی نداشتیم و نمی دانستیم و سخنانی را و مطالبی را ابطال کرد که قرنها برمبنای آن طالب نکوهش ها می شدو ماچنین می پنداشتیم که آن مطالب مطابق واقع است! ونمی دانستیم که از کجا آمده و در اسرار آن نمی اندیشیدیم!... و این امر برای هر سخندان و اهل بحث و تحقیق اکنون از ضروریات است که به این دقایق پی ببرند، ولی نه به منظور برانگیختن اختلاف و بروز کینه های قبلی که موجبات آشفتگی و نقار را فزونی بخشد، بلکه برای آشکار ساختن و بیان اینکه حق کدام است؟ پیروان مرتضی علی کیانند؟

دریای آکنده از مروارید

عبدالفتاح عبدالمقصود مصری نویسنده دوره 4 جلدی» امام علی (علیه السلام) «: درحالی که نمی توانستم دیدگانم را از سطرهای این کتب و کلمه های آن برگیرم، چیزی نمانده بود که خرد و فرزانگی ام در جهانی پهناور از معرفت و بینش سردرگم شود.... آیا این غدیر است؟ نه، دریایی آکنده از مروارید است. مرواریدهای گونه گون رنگارنگ که هوش و خرد از شمردن آن حیران ناتوان می شود.

مردی که خود امتی است

علاءالدین خروفه: من گمان نمی کردم در این عصر که مادیات برآن غلبه کرده است و به شتابزدگی در کار تالیف و سطحی بودن بحث و تحقیق معروف است.

مری که گویا به تنهایی خود امتی است. نهضت کند و این کتاب جلیل که مانند آنرا جمعیتی هماهنگ از دانشمندان عمیق در علم نتوانند به دست داد پدید آورد.

ص:332

یک شیعه و یک مسیحی

بولس سلامه بیروتی از محققان مسیحی: دلایل بزرگی بر شخصیت امیرالمومنین بلکه امیر تمام عرب، هرآینه برتر از آن است که به شماره درآید و آکس که بخواهد دلایل مزبور را به شماره درآورد به مانند کسی است که بخواهد اشعه خورشید را به چنگ آورد! و من در این نامه اکتفا می کنم به ذکر یکی از دلایل و آن این است که دومرد برمبنای دوستی خاندان پیغمبر با یکدیگر تلاقی می نمایند، یکی از آن دومرد شیعه بزرگوای است که 15 سال است قلم خود را در راه خدمت به حق وقف نموده و هم اکنون نیز به این خدمت ادامه می دهدو او تو هستیو دومین آنها؛ این مرد مسیحی ناتوان است که اخیراً [دراثر مطالعه الغدیر] به این عقیده درآمده است....

پانوشتها

1. الغدیر، جلد 1، ترجمه محمد تقی واحدی، مقدمه چاپ دوم. * 2. یادنامه علامه امینی، به کوش دکتر سید جعفر شهیدی، محمدرضا حکیمی، ص 3.28 * . 241 هزار روز تاریخ ایران و جهان، ضمیمه روزنامه اطلاعات، ص 4 * . 353. یادنامه علامه امینی، همان؛ ص 5 * . 242. شیخ عبدالحسین امینی نجفی، ترجمه محمدتقی واحدی، تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی، 1368، ص 6 * . 14. محمدرضا حکیمی، حماسه غدیر، انتشار، ص 7 * . 370. همان ص 288 * . 406 هزار روز تاریخ ایران و جهان، همان، ص 354.

مطالب مشابه:

سید محمد حسینی شیرازی

اشاره

حضرت آیه الله العظمی حاج سید محمد شیرازی» قدس سره «در سال 1347 ه.

ق. در شهر نجف اشرف متولد شدند. در حالی که تنها 9 سال داشتند همراه با پدر بزرگوارشان مرحوم آیت الله العظمی سید مهدی شیرازی به کربلای مقدس هجرت

نمودند.

فهرست مندرجات

اساتید

حضرت آیه اللّه العظمی شیرازی - قدس سره -، دروس مقدماتی و عالیه حوزه را در محضر جمعی از اساتید بزرگ تلمذ نموند. مانند:

پدر بزرگوارشان مرحوم آیه اللّه العظمی سید میرزا مهدی شیرازی

مرحوم آیه اللَّه العظمی سید هادی میلانی

مرحوم آیه اللَّه العظمی شیخ محمد رضا اصفهانی

مرحوم آیه اللَّه سید زین العابدین

ص:334

مرحوم آیه اللَّه شیخ جعفر رشتی

خروج از عراق

معظم له در سن 44 سالگی بر اثر فشارهای وحشیانه رژیم بعث، از عراق به کویت رفتند و در سال 1399 ه. ق. در سن 53 سالگی به شهر مقدس قم مهاجرت فرمودند.

مرجعیت

نسبت به مقام علمی و فقهی ایشان بسیاری از بزرگان، از جمله: مرحوم علامه امینی، و شیخ آغا بزرگ تهرانی صاحب کتاب» الذریعه «اشاره داشته اند، و علاوه بر اجازه اجتهاد از مرحوم آیت الله العظمی سید میرزا مهدی شیرازی - قدس سره - و مرحوم آیت الله العظمی سید علی بهبهانی رامهرمزی - قدس سره -، بسیاری از فقهاء و مجتهدین برجسته حوزه های علمیه به مقام اجتهاد حضرت آیه الله العظمی شیرازی و بعضی بر» اعلمیت «ایشان تصریح داشته و مؤمنین را در امر تقلید به معظم له ارجاع داده اند که از آن جمله اند:

آیه اللَّه سید محمد فاطمی ابهری - آیه اللَّه سید عبداللَّه شبستری - آیه اللَّه شیخ اختر عباس نجفی - آیه اللَّه شیخ روشن علی نجفی - آیه اللَّه شیخ حسین برقی - علما و اساتید حوزه علمیه زینبیه در سوریه - آیه اللَّه شیخ جعفر رشتی - آیه اللَّه شیخ محمد کلباسی - آیه اللَّه شیخ محمد هجری - آیه اللَّه شیخ محمد علی خلیق شیرازی - آیه اللَّه سید محمود موسوی اصفهانی - آیه اللَّه شیخ محمود دانش - آیه اللَّه شیخ ابراهیم مشکینی - آیه اللَّه شیخ مرتضی اردکانی - آیه اللَّه میرزا علی غروی علیاری - آیه اللَّه سید رضی الدین شیرازی - آیه اللَّه شیخ حسن سعید - آیه اللَّه سید علی رئیسی گرگانی - آیه اللَّه سید حسین علوی خراسانی - آیه اللَّه نصراللَّه شبستری - آیه اللَّه شیخ محمد حسین لنکرانی - آیه اللَّه شیخ هاشم صالحی - آیه اللَّه شیخ مهدی حائری تهرانی - آیه اللَّه شیخ یحیی نوری - آیه اللَّه

سید محمد کاظم مدرسی - آیه اللَّه سید احمد فالی - آیه اللَّه شیخ مهدی فقیه ایمانی - آیه اللَّه سید محمد علی عالمی بلخابی - آیه اللَّه شیخ مرتضی انصاری - آیه اللَّه شیخ ابوالقاسم روحانی - آیه اللَّه سید حمید الحسن - آیه اللَّه شیخ احمد پایانی - علامه شیخ باقری - علامه تقدسی - علامه آخوندی - علامه سید سعید واعظی - علامه سید محمد تهرانی - علامه شیخ عبدالحسین آخوند - علامه شیخ محمود انصاری - علامه سید محمد سبزواری و...

اعلمیت

مرحوم آیه اللَّه العظمی محقق یزدی) قدس سره (در کتاب، عروه الوثقی می فرماید: اعلم کسی است که دارای این صفات باشد:

1 آشنایی بیشتر با قواعد فقهی و مدارک احکام

دوره 150 جلدی کتاب» الفقه «تألیف حضرت آیه اللَّه العظمی شیرازی - قدس سره - دلالت بر أعرف بودن معظم له به قواعد و مدارک احکام دارد، و نیز دلالتی روشن بر احاطه کم نظیر ایشان بر کتب اخبار و روایات دارد، زیرا آنچه که در این دوره ملاحظه می شود:

اول: ذکر قواعد فقهی بسیاری که نسبت به سایر کتب فقهی افزونتر است، و معظم له در کتاب - القواعد الفقهیه - به قواعدی اشاره کرده اند که دیگر فقهاء در کتب فقهیه، اشاره ای به آن نداشته اند.

دوم: کثرت اشاره به آراء و نظرات فقهی.

سوم: کثرت بیان ادله ای که به آنها استناد می شود، و نیز استناد به بسیاری از آیات در تأکید بر استنباط حکم شرعی، یا استنباط مسایل جدید و مستحدثی که سایر فقهاء عظام، اشاره ای به آن ننموده اند.

چهارم: کثرت اشکال و جواب در اقوال محققین.

پنجم: تسلط گسترده بر فقه مقارن.

2 اطلاع و آگاهی بر نظایر فروع فقهی

آگاهی و اطلاع معظم له بر اشباه و نظایر فروع فقهی و بر دو صفت گذشته، با توجه به این دو نکته بیشتر نمایان می شود:

الف: تکمیل دوره کامل فقه، و شمول و بسط آن به مباحث و علوم جدیده و تفصیل و توضیح مباحث مذکوره و بیان بسیاری از اشباه و نظایر.

ب: ممارست بر فقه از آغاز تحصیل علم تا کنون، با مباحثه و تدریس و مراجعه از اول تا به آخر فقه، از کتاب - تبصره - گرفته تا درس و تدریس خارج فقه، در بیش از چهل سال.

3 اطلاع افزونتر بر اخبار و روایات

این آگاهی که خود در استنادات فقهی بکار می آید، با توجه به اموری روشن می شود:

اول: در دوره فقه معظم له، به روایاتی اشاره شده که عادتا در کتب فقهی دیگر به چشم نمی خورد.

دوم: مباحثه دوره کامل کتاب - بحارالانوار -.

سوم: مباحثه دوره کتاب - وسائل الشیعه -.

چهارم: تألیف دوره ای بنام - الوسائل و مستدرکاتها - در چهل جلد.

پنجم: مطالعه کتابهای تاریخی بسیاری که حاوی نکات قابل استفاده و استناد در مباحث فقهی می باشد.

ششم: مطالعه و مراجعه به بسیاری از کتب روایی مختلف.

4 درک و برداشت بهتر از اخبار

این صفت بیشتر بر اثر تماس زیاد با عرف، تطبیق احکام بر فهم عرفی و استفاده از عرف در استنباط احکام شرعی به دست می آید که در این زمینه نیز لازم است بدانیم:

اول: قوت فهم عرفی و ارتباط شدید معظم له با عرف به حدی است که این خود یکی از امتیازات ایشان بر شمرده می شود.

دوم: کثرت ممارست و مزاوله ایشان در ادبیات عرب - نحو و صرف -.

سوم: مراجعه زیاد به علوم معانی، بیان و بدیع و حفظ کردن متن مطول و تألیف کتابهایی در این علوم.

چهارم: حفظ نمودن بسیاری از نصوص و متون دینی، از جمله: قرآن کریم، روایات و ادعیه و بسیاری از اشعار و کلمات معروف عرب.

پنجم: رشد و نمو ایشان در محیط عربی.

چنانکه عمق علمی، دقت نظر، بینش و استیعاب دقیق بر تمامی جوانب ادله شرعیه نیز، از تألیفات معظم له مانند: - الفقه: کتاب البیع - در 5 جلد، و - الفقه:

المکاسب المحرمه - در 2 جلد، و - الفقه: الخیارات - در 2 جلد، و - الفقه: التجاره - و همچنین در کتاب - الاصول - در 8 جزء، به وضوح متجلی است.

اضافه بر قوت علمی که در تدریس خارج فقه و اصول از ایشان دیده می شد، که دلالت بر أعرفیت معظم له بر قواعد و مدارک، اطلاع واسع بر اخبار، اشباه و نظایر فقهی، و فهم و درک مطلوب از روایات و نصوص شرعی دارد، چنانکه دأب و سلیقه ایشان در اشکالات علماء و فضلاء در حین تدریس، پاسخگویی به همه آنها بود.

و همچنین در محاورات و نشستهای علمی و فقهی معظم له، مقومات اعلمیت، تسلط و قدرت کم نظیر، خلاقیت قوی در استنباط، مستحضر بودن مختلف فروع فقهی و ادله آن و رفعت ذوق عرفی ایشان، بر اهل فن نمایان است.

این خلاقیت علمی در کنار قدرت اداره امور و شئون مربوط به جامعه تشیع و حوزه های علمیه، از همان سنین جوانی در معظم له نمودار گشته و به دلیل وجود همین امتیازات و لیاقت بود که مرحوم آیه اللّٰه العظمی حکیم - قدس سره - و مرحوم آیه اللّٰه العظمی سید عبدالهادی شیرازی - قدس سره - و مرحوم آیه اللّٰه العظمی سید احمد خوانساری - قدس سره

-، ایشان را پس از فوت پدر بزرگوارشان مرحوم آیه اللّه العظمی سید میرزا مهدی شیرازی - قدس سره - به

ص:338

نمایندگی خود در اداره حوزه علمیه کربلاء، تعیین نمودند، در حالیکه معظم له در آن هنگام تنها 30 سال از عمر شریفشان می گذشت.

آثار

حضرت آیت الله العظمی شیرازی - قدس سره - نویسندگی را از سالهای جوانی آغاز نموده و تا پایان عمر پربرکتشان از نوشتن دست برنداشتند.

تألیفات معظم له در زمینه های مختلف علوم به شرح زیر می باشد:

1. دائره المعارف فقهی: که یکصدو پنجاه جلد را شامل شده و گویای احاطه علمی و گستردگی اندیشه و تسلط ایشان بر اصول و قواعد فقهی می باشد.

2. الأصول: این کتاب گویای عمق علمی و دقت فوق العاده ایشان در علم اصول است و در حوزه های علمیه تدریس می شود و در هشت جلد تدوین شده.

3. ایصال الطالب الی المکاسب: 16 جلد

4. الوصول الی کفایه الأصول 5 جلد

5. الوصائل الی الرسائل 16 جلد

6. شرح منظومه سبزواری

7. القول السدید فی شرح التجرید و البلاغه.

ایشان کتابهای حقوق و قانون و جامعه شناسی و سیاست و اقتصاد را برای دانش پژوهان و دانشگاهیان به رشته تحریر در آورده و کتاب هائی نیز بنام،

8. راهی به سوی نهضتهای اسلامی

9. دگرگونی

10. رسیدن به حکومت اسلامی

11. راه نجات

12. آزادی در اسلام

13. شورا در اسلام

ص:339

را برای طبقه روشن فکر به رشته تحریر در آورده اند. و کتابهائی مانند

14. حکومت اسلامی در عهد امیرالمؤمنین

15. بسوی بیداری اسلامی

16. حجاب

17. عدل زیربنای حکومت

را برای عموم مردم نوشتند و کتابهای

18. عقاید اسلامی

19. داستان پیامبران

20. از نماز چه می دانید؟

و سری کتابهای فروع دین را نیز برای کودکان و نوجوانان نوشته اند.

مؤسسات

ایشان دهها مسجد و حسینیه و مدرسه و کتابخانه و انتشارات و صندوق قرض الحسنه و درمانگاه تأسیس نمودند ضمن اینکه نمایندگان و مقلدین و دوستان معظم له به تشویق و راهنمائی و حمایت ایشان مؤسسات زیادی در مناطق مختلف جهان از جمله در مصر و سودان و بریتانیا و کانادا و آمریکا و هند و پاکستان و استرالیا و کشورهای حوزه خلیج و ایران و عراق بوجود آوردند.

حضرت آیت الله العظمی شیرازی - قدس سره - در بوجود آوردن حوزه های علمیه در ایران، عراق، کویت، سوریه و غیره نیز همت گماشتند و دهها مدرسه دینی ایجاد نموده و حوزه های مختلف علمیه را تحت پوشش و حمایت خود قرار دادند و برای طلاب و علماء دین در ایران، سوریه، هند، پاکستان، افغانستان و تعدادی از طلاب خلیج شهریه قرار دادند و همچنین از ابتدای تأسیس حوزه علمیه حضرت زینب) سلام الله علیها (که توسط برادر شهیدشان تأسیس شد - این حوزه را نیز تحت حمایت و رعایت خویش قرار دادند.

تربیت طلاب دینی

حضرت آیه اللَّه العظمی شیرازی - قدس سره - در بعد تربیت و تبلیغ امور دینی و مذهبی جهان تشیع، نمونه ای بارز در عصر حاضر بشمار می روند. چرا که علی الدوام به تربیت افراد مختلف، جهت ادای مسئولیت های شرعی و دینی مشغول می باشند و تا کنون صدها تن از علماء و مجتهدین، گویندگان، نویسندگان، مبلغان و مجاهدانی که پرورش یافتگان مکتب آن مرجع عظیم الشأن هستند، در کشورهای مختلف، در شرق و غرب جهان مشغول خدمت به دین و دفاع از حریم تشیع می باشند.

همچنین هزاران انسان مؤمنی که در خدمت دین، تأسیس مراکز دینی و فعالیت در شئون مختلف اجتماعی و مؤسسات خیریه انجام وظیفه می نمایند.

نیز بسیاری از شاگردان دیگر ایشان که تنها در عراق و کویت بالغ بر هزار تن هستند، خود محور مهم در امور دینی و فرهنگی در سرتاسر جهان اسلام بشمار می آیند.

معظم له نخست به تدریس دروس سطح پرداخته، و هنگامی به تدریس کتاب کفایه الأصول - آخرین کتاب سطح - مشغول شدند که بیش از 30 سال از عمرشان نگذشته بود.

در سن 25 سالگی اولین کتاب فقهی استدلالی خود را تألیف نمودند. و زمانی که به تدریس خارج فقه پرداختند، تنها 30 سال از عمر شریفشان می گذشت. و در طول چندین سال، بین 6 تا 8 جلسه، درس می گفتند.

حضرت آیه اللَّه العظمی شیرازی - قدس سره - در طول نیم قرن، همواره بر تقویت و گسترش هرچه بیشتر حوزه های علمیه در نقاط مختلف جهان تأکید و اصرار داشتند. و خود عملاً به توسعه حوزه های علمیه و تأسیس مدارس دینی مبادرت ورزیده اند. و در این راستا تا کنون با تشویق و ارشادات معظم له، بالغ بر سه هزار نفر به تحصیل علوم دینیه روی آوردند، و بیش از دو هزار و پانصد نفر از فضلاء و طلاب علوم دینی به دست با برکت ایشان معمم گردیده اند.

اندیشه پویا

از امتیازات رفیع فکری معظم له، همان ره آوردهای نوین و جدیدی است که در تمام زمینه ها به شکلی پیوسته و جاری است، همچون تمسک به اصالت دینی و مذهبی که خود نشان دهنده ریشه دار بودن و قوت آن در وجود شان می باشد، چنانکه در خلال استدلال های علمی و فراگیر معظم له به آیات شریفه قرآن کریم و روایات معصومین - علیهم السلام - این امر نمایان است.

تفکرات، برداشتها و شیوه های نو همواره در تألیفات و گفتارهای معظم له به چشم می خورد.

توقف و تکیه بر برخی از افکار قدیم که چه بسا کارآیی، نشاط و تأثیر خود را در این زمان از دست داده مردود دانسته، لزوم بررسی و تبلور مفاهیم اسلامی و برداشتهای عمیق و ریشه ای مستفاد از قواعد و ادله شرعیه در حل مشکلات و گرفتاریهای روزمره امت اسلامی در عصر حاضر را امری لازم و ضروری می دانند.

وجود روح خوش بینی و امید به آینده ای درخشان، از دیگر ویژگیهای معظم له می باشد، که این روحیه در لابلای تألیفات و در نظریات ایشان نیز نمایان است، و از این رو معظم له حل مشکلات را با تنگ نظری و توأم با بدبینی و یأس مردود می دانند.

درست در زمانی که معظم له کتابهای علمی و استدلالی بسیار عمیق برای استفاده پژوهندگان، اندیشمندان و دانشوران در رشته های مختلف تألیف می نمودند، در همان هنگام برای عموم مردم نیز مسایل لازم را به گونه ای ساده و در سطح فهم همگان مطرح می ساختند، و در تألیفات خود در طرح مسایل برای طبقات مختلف و در تمامی زمینه ها همواره توجه به بیان ساده مطالب، و در عین حال حفظ عمق علمی آن داشتند، و از هرگونه عبارت پردازی و پیچیدگی در مطالب اجتناب می فرمودند که در اصطلاح ادبی، آن را روش» سهل و ممتنع «می نامند.

سجایای اخلاقی

مکارم اخلاق و صفات حمیده حضرت آیه اللَّه العظمی شیرازی - قدس سره - همواره زبانزد خاص و عام بوده و می باشد:

تقوی و پرهیزکاری، تواضع، گذشت از اسائه بیخردان، سعه صدر، مدارا با مردم، احساس مسئولیت نسبت به مسایل اجتماعی، دستگیری از فقراء و محرومین و برآوردن حوایج آنها، روح برابری و مساوات با سایرین، احترام به مخالفین، احترام و اعتماد به مردم، مشورت با دیگران و شنیدن آراء و نظرات موافق و مخالف، زهد و دوری از تشریفات و تجملات، زندگی در خانه ای بسیار ساده و بی آلایش، برخورداری از روح بلند و پسندیده، تحمل مشکلات و سختیها در راه خدا، صبر و بردباری در برابر حوادث، استقامت در راه ادای وظایف شرعیه، تلاش و کوشش پیگیر و حسن مدیریت در تمامی فعالیتهای روزمره، استقامت در برابر فشارهای ظالمین و تحمل آنها و تسلیم نشدن، توکل بر خدا در تمام امور و توسل به اهل بیت عصمت و طهارت» علیهم السلام «همگی از خصوصیات بارز این بزرگ مرجع عالیقدر تقلید می باشد. و در حقیقت همین صفات پسندیده و سجایای اخلاقی است که خود ترسیم کننده شخصیت والا و نمایانگر عظمت معظم له می گردد.

جهاد و تلاش مستمر

جهاد و استقامت دو علامت مشخصه حضرت آیه اللَّه العظمی شیرازی - قدس سره - در مختلف صحنه های زندگی و در مبارزه با جباران بوده که همواره مجاهدان راه اسلام در چند دهه اخیر در راه تداوم مبارزات پیگیر خود جهت اعلای کلمه حق، به عنوان یک تجربه بزرگ و گرانقدر، از آن الهام گرفته اند، که این تجربه در مبارزات معظم له در طول نیم قرن رویارویی با مختلف حکومتهای

استبدادی و نظامهای منحرف سیاسی، و نیز برخورد با سختیها و فراز و نشیب ها به دست آمده است، و تحقیقا این جهاد و استقامت که خود منبع سرشاری از نور امید و نوید دهنده دستیابی به اهداف دینی و مذهبی است همچون مدرسه ای فراگیر و متکامل برای ما و نسلهای آینده بوده و خواهد بود.

معظم له همواره در برابر حکومتهای استبدادی که با سلاح گلوله و زندان، فریادهای آزادیخواهی ملت را خاموش کرده اند، با سیاست» عدم خشونت «و با استفاده از روشهای مختلف دینی به مقابله می پرداختند.

و البته شخصیتی که برگ برگ تاریخ زندگانیش مالامال از جهاد و استقامت در راه خدا و بیداری و آگاهی مردم می باشد، تحت فشارهای فزاینده بدخواهان بودن و تلاش در جهت نابود کردن و ترور افکار، نظرات و شخصیت او از سوی بیگانگان و استعمارگرانی که همواره مورد هجوم آن معظم له و خاندان مجاهد او بودند، امری طبیعی است.

او همانگونه که در مکتب اهل بیت علیهم السلام و در سرزمین خونین کربلا درس جهاد را فرا گرفته، درس پایداری و استقامت در برابر تمامی تهدیدها، تهمت ها، دستگیریها و حرکتهای موذیانه را نیز آموخته است.

منبع [ویرایش]

پایگاه اطلاع رسانی آیه الله حسینی شیرازی

زندگی نامه قاضی نورالله شوشتری معروف به شهید ثالث

اشاره

گردآوری: پایگاه اینترنتی تراث

بسمه تعالی

مقدمه

شهید؛

ص:344

این کلمه را بسیار شنیده ایم ولی...، آیا تا کنون در آن حتی به اندازه اندک لحظه ای تاملی نموده اید؟!

به راستی هم اکنون که این کلمه را می شنوید» شهید «، چه کلماتی به ذهن شما خطور می کند؟

بگذارید تا شما فکر می کنید من کلماتی را که به ذهنم رسیده بیان کنم: ایثار، شجاعت، پایداری، خداوند و خداوند وخداوند و دیگر هیچ...

ایثار:

زبان از بیان کنه معنای این لغت در عالم خارج قاصر است. فقط به اندازه ای که می توانم بگویم ایثار یعنی برای رضای خدا و به خاطر دیگری و از شدت محبت از خود گذشتن و فداکاری کردن!

شجاعت:

این کلمه هم بسیار تامل برانگیز است. این که کسی شجاع است یعنی چه؟ شجاعت شاید یعنی هرگز از خطراتی که در راه اقامه حق وجود دارد نهراسی و با جرأتی مثال زدنی از حق دفاع کنی!

پایداری:

پایداری؛ پایمردی، وفاداری، ایستادن بر پیمانی که داری، پیمانی که با خدا داری، با خدا...

و خداوند:

خداوند، معروفی کاملا آشنا. شهید با خدا معاهده ایثار دارد و همه چیز در شهادت در این نکته خلاصه می شود. شهید همه آنچه می تواند ایثار کند) جان خویش (را با شجاعتی مثال زدنی و پایداری بی نظیری در راه خداوند متعال می ظدهد.

اینها همه را گفتم تا از بزرگ مردی نام برم که از شهدای والا مقام عالم تشیع و از خاکساران آستان ائمه معصومین علیهم السلام است.

برخی او را شهید ثالث لقب داده اند، آری! سخن از قاضی نورالله شوشتری است که جان در راه احقاق حق ولایت اهل بیت علیهم السلام فدا نمود.

ولادت

سید ضیاءالدین نورالله حسینی مرعشی شوشتری که نسب شریفش به وجود مبارک حضرت امام سجاد علیه السلام می رسد، در سال 956 قمری مصادف با 1549 میلادی در شهر شوشتر از توابع خوزستان دیده به جهان گشود.

ایشان در دامان مادری مومنه که او هم از سادات مرعشی، از ذریه امام سجاد علیه السلام است، پرورش یافته است.

تحصیلات

مقدمات علوم اعم از عقلی و نقلی و فقه و اصول و کلام و ریاضیات را نزد پدر بزرگوارش سید شرف الدین شوشتری آموخت.

میرصفی الدین محمد و میرجلال الدین محمد صدر نیز از معلمان او بودند.

سپس در سال 979 قمری برای کسب فیض بیشتر از اساتید متبحر به مشهد مقدس عزیمت کرد.

مشهور ترین استادان او در مشهد عبارت بودند از:

عبد الوحید که در زمینه فقه، اصول، کلام، حدیث، تفسیر از او کسب فیض نمود. همچنین از محضر محمد ادیب قاری تستری، ادبیات عرب و تجوید فراگرفت و در نهایت از بزر گانی اجازه روایت دریافت نمود. مانند جناب عبد الرشید شوشتری، عبد الوحید تستری.

پس از مدتی در سال 993 قمری به هند مهاجرت نمود و در آنجا نیز به تحقیق و مجاهدت در تحصیل علوم پرداخت تا جایی که در علم و فقه تمام فرق اسلامی شهره خاص و عام شد.

در حالی که بسیاری از مقام علمی او آگاه بودند، او مذهب حقه شیعه اثنی عشریه که بر آن صراط حرکت می نمود را از دیگران پنهان می نمود و کسی از این مطلب آگاه نبود.

خصوصیات فردی

یکی از علمای اهل سنت به نام عبدالقادر بدوانی می گوید:» اگر چه قاضی نور الله شیعی مذهب است، اما بسیار به صفت عدالت و نیک نفسی و حیا و تقوا و عفاف و اوصاف اشراف موصوف است و به علم و حلم و جودت فهم و حدت طبع و صفای قریحه و ذکاء مشهور است... «

در ذکر فضیلت بزرگ مردی همچون مرحوم قاضی نورالله همین بس که فردی از تبار دشمنان او البته با عینک انصاف چنین لب به ستایش او می گشاید، وگرنه او مافوق آن است که اهل سنت می گویند.

اساتید

از اساتید معروف او در مشهد» عبدالواحد بن علی «استاد سلطان حیدر میراز بود.

قاضی نورالله، دروس ابتدایی رانزد پدر فرا گرفت و همچنین کتب اربعه، فقه اصول، کلام و ریاضیات را نزد پرد آموخت و طب را نزد حکیم عماد الدین فرا گرفت.

مشهور ترین استادان او در مشهد عبارت بودند از: عبد الوحید که در زمینه فقه، اصول، کلام، حدیث، تفسیر از او کسب فیض نمود. همچنین از محضر محمد ادیب قاری تستری، ادبیات عرب و تجوید فراگرفت و در نهایت از بزرگانی اجازه روایت دریافت نمود. مانند جناب عبد الرشید شوشتری، عبد الوحید شستری.

شاگردان

به علت حضور مرحوم شهید در فضای اختناق شدید و نیز تقیه فراوان ایشان نام شاگردان شیعه ی ایشان زیاد نقل نگردیده و از جمله آنچه آمده عبارتست از:» علامه شیخ محمد هروی خراسانی، علامه مولا محمد علی کشمیری و سید جمال الدین عبدالله مشهدی. «

آثار و تالیفات

متجاوز از نود و پنج کتاب از آثار او را بر شمرده است که اهم آنها عبارتند از:

احقاق الحق در تأیید و اثبات مطالب نهج الحق علامه حلی در ذیل داستان علامه اشاره شده این کتاب به طریقی منطقی و مستدل مانند الغدیر راه حق را می نمایاند.

مجالس المؤمنین در شرح حال رجال بزرگ شیعه و دانشمندان اسلامی عارفان و شاعران و پادشاهان و غیره، عقاید امامیه انس الوحید در تفسیر، حاشیه تهذیب طوسی، تحفه العقول، تذهیب الاکمام، شرح اثبات واجب الوجود علامه دوانی، شرح دعای صباح، شرح جواهر، شرح حدوث عالم، نهایت الاقدام، مصائب النواصب، تفسیر الآیات مشتمل بر تفسیر آیات قرآنی چندین حاشیه بر کتب علما و چندین رساله در اصول و فروع و غیره....

از دیگر آثار وی، تفاسیر و علوم قرآن، از جمله، تفسیر آیه تطهیر، کشف العوارفی، تفسیر آیه الغار، تفسیر آیه ای درباره رویت خدا. پانزده اثر در علم کلام و ابطال مکتب تسنن، دو حاشیه بر انوار التنزیل و اسرار التاویل) بیضاوی (، شرحی بر تحریر اقلیدس، دو کتاب مهم در زمینه اصول فقه و چندین حاشیه که در مجموع غیر از رسالاتی که در مسائلی مثل نماز جمعه، لباسهای ابریشمی، حرمت مسکرات، حدود 80 اثر از ایشان ذکر شده است.

آثار (علاوه بر مذکور بالا تعدادی هم به این شرح است).

احقاق الحق و ازهاق الباطل.

مجالس المومنین به زبان فارسی

الصواعق المحرقه، به زبان عربی

مصائب النواصب

تحفه العقول

حلّ العقول

امرالعصمه

دافعه الشقاق

سحاب المطر

ص:348

سبعه سیاره

الانفعالیه

أجوبه مسائل السید حسن الغزنوی.

الزام النواصب فی الردّ علی میرزا مخدوم الشریفی» این کتاب توسط استاد میرزا محمد علی چهاردهی گیلانی ترجمه شده و نوه دانشمند او به نام مرتضی مدرسی آن را چاپ کرده است «.

» القام الحجر «در رد ابن حجر.

بحر الغزیر فی تقدیر الماء الکثیر» قاضی در این کتاب در مورد وزن و حجم آب کر تحقیق کرده است «.

بحر الغدیر فی اثبات تواتر حدیث الغدیر سنداً و مؤلفا و دلاله.

» تفسیر القرآن «در چند جلد که در نوع خود بی نظیر است.

کتابی در تفسیر آیه رؤیا.

حاشیه بر» شرح الکافیه «جامی در علم نحو.

حاشیه بر» حاشیه چلپی «بر شرح التجرید اصفهانی.

حاشیه بر» مطول «تفتازانی.

حاشیه بر» رجال کشی «که مطالب مفیدی در زمینه علم رجال در بر دارد.

حاشیه بر» تهذیب الاحکام «شیخ طوسی) که ناتمام مانده است (.

حاشیه بر» کنز العرفان «فاضل مقداد در آیات الاحکام.

حاشیه بر حاشیه» تهذیب المنطق «دوانی.

حاشیه بر مبحث» عذاب القبر «از شرح» قواعد العقاید «.

حاشیه بر» شرح مواقف «در علم کلام.

حاشیه بر» رساله الاجوبه الفاخره «.

حاشیه بر» شرح تهذیب الاصول «.

حاشیه بر» مبحث الجواهر «از شرح تجرید علامه.

حاشیه بر» تفسیر بیضاوی «.

حاشیه بر» الهیات «شرح تجرید.

ص:349

حاشیه بر» حاشیه القدیمیه «.

حاشیه بر» حاشیه الخطایی «در علم فصاحت و بلاغت.

حاشیه دیگری بر» تفسیر بیضاوی «.

حاشیه بر» شرح الهدایه «در حکمت.

حاشیه بر» شرح الشمسیه «از قطب الدین رازی در منطق.

حاشیه بر» قواعد «علامه در فقه.

حاشیه بر» تهذیب «از شیخ الطائفه شیخ طوسی.

حاشیه بر» خطبه الشرایع «محقق حلی.

حاشیه بر» هدایه «در فقه حنفی.

حاشیه بر» شرح الوقایه «در فقه حنفی.

حاشیه بر شرح» رساله آداب المطالعه «.

حاشیه بر شرح» تلخیص المفتاح «معروف به مختصر تفتازانی.

حاشیه بر» شرح چغمینی در هیئت «.

حاشیه بر» مختلف علامه حلی «در فقه.

حاشیه بر» اثبات الواجب الجدید «از علامه دوانی.

حاشیه بر» تحریر اقلیدس «در هندسه.

وفات

قاضی نورالله در سال 1019 ه. ق در حالی که حدود هفتاد سال عمر داشت به وسیله شاگردی نفوذی که با ظاهرسازی رویه ی شیعه را پیشه ساخته بود نزد پادشاه جور زمان خود لو رفت و در زیر شلاق و چوب

خاردار آن چنان ضربه خورد که بدنش قطعه قطعه شد. خدایش رحمت کند که در شهادت نیز به اولیای خدا اقتدا نمود.

مرگ قاضی

محدث قمی نحوه قتل و مرگ او را چنین می آورد:

»... قاضی نورالله مشغول به قضاوت و همچنین نویسندگی در خفاء بود تا اینکه

ص:350

سلطان اکبر از دنیا رفت و جهانگیر شاه بر تخت نشست. علمای دربار و مقرب درصدد فتنه و برانگیختن شاه علیه قاضی برآمدند و نزد او به سعایت پرداختند، که قاضی شیعه است و خود را ملزم به مذاهب اربعه نمی داند و فتوایش با فتوای مذهب امامیه تطبیق می کند. جهانگیر شاه بیان آنان را برای اثبات تشیع قاضی کامل ندانست و گفت: این دلیل کامل نیست چرا که او از اول قضاوت را به شرط اجتهاد خود پذیرفته است. آنان به حیله دیگری دست زدند. شخصی را وا داشتند تا به عنوان شاگرد نزد قاضی رفت وآمد کند و خود را شیعه معرفی کند. وی پس از رفت وآمد بسیار و جلب اطمینان قاضی، به نوشته های وی از جمله» مجالس المؤمنین «پی برد و درخواست آن نمود. وی کتاب را از قاضی گرفت و از آن نسخه ای برداشت و نزد علمای دربار برد. آنان نیز این کتاب را به عنوان سند تشیّع قاضی نورالله به جهانگیر شاه عرضه کردند و به سلطان گفتند که او در کتابش چنین و چنان گفته است و استحقاق اجرای حد دارد. جهانگیر شاه گفت: حدش چیست؟ آنان گفتند: ضربه زدن با شلاق... شاه کار را بر آنان واگذار کرد و آنان بلافاصله حد را اجرا کردند. قاضی نورالله در سال 1019 ق. در حالی که حدود هفتاد سال عمر داشت در زیر شلاق کشته شد. می گویند بر بدن قاضی نورالله با چوب خاردار آنچنان زدند که بدنش قطعه قطعه شد «. [?]

امروز مزار او در آگره هندوستان زیارتگاه مسلمانان علاقه مند شبه قاره است.

شهادت قاضی نورالله شوشتری فارسی نسخه موبایل 834 نمایش |

سید ضیاء الدین نورالله بن سید شریف الدین حسینی مرعشی شوشتری (956-1019 ق)، شرح حال و گزارش زندگی وی در کتابهای چندی آمده است. از جمله حاج شیخ عباس قمی، در کتاب» فوائد الرضویه «که در شرح حال عالمان شیعه است، درباره ی این عالم ربانی و حجت حق و شهید بزرگ دین و عقیده چنین می گوید:» قاضی فاضل کامل علامه، محدث متکلم عالم دانا، سید سعید جلیل، و شمشیر بران حق و ایمان. وی کتابهای چندی در یاری مذهب و رد مخالفان نگاشته است، مانند کتاب» مجالس المؤمنون «،» احقاق الحق «و... قاضی نورالله معاصر شیخ بهائی (953-1030 ق)بود. و در هند به تألیف کتاب» احقاق

الحق «شهید شد.

واقعه چنان که یکی از عالمان هند، شیخ علی حزین معاصر علامه ی مجلسی (1111-1037 ق (نوشته است، اینچنین بوده است که ما بطور خلاصه می آوریم:

» قاضی نورالله مذهب خویش را پنهان می داشت. او بر مسائل فقهی بر طبق چهار مذهب اهل سنت مهارت داشت. از این رو اکبر شاه هندی و بسیاری از مردم او را اهل سنت میدانستند. چون اکبر شاه مقام علمی و مراتب فضل و شایستگی وی را بدانست او را قاضی القضاه کرد. سید به این شرط پذیرفت که در موارد و مسائل بر طبق یکی از چهار مذهب، اما به اجتهاد خویش فتوی دهد و قضاوت کند. به اکبر شاه گفت: من دارای قوه ی اجتهادم. بنابراین به یک مذهب بخصوص مقید نخواهم گشت، اما از چهارچوبه ی چهار مذهب بیرون نخواهم رفت. اکبر شاه شرط او را پذیرفت. اینچنین بود. و چون امری پیش آمد، قاضی نورالله موضوع را بر طبق مذهب حق و فقاهت صحیح) فقه آل محمد (فیصله می داد. و اگر در موردی بر او اعتراض می کردند، نظر خویش را بر طبق یکی از مذاهب چهارگانه ی سنی توجیه می کرد. قاضی نورالله روزگار خود را اینچنین می گذرانید و در نهان به نوشتن کتابهای خویش می پرداخت، تا اینکه اکبر شاه از دنیا رفت و پسر او جهانگیر شاه به جای پدر نشست. و سید کار را بر همان روال پی می گرفت.

روزی یکی از عالمان اهل سنت که نزد جهانگیر نیز مقرب بود، به هوشیاری دریافت که قاضی شیعی مذهب است. نزد سلطان سعایت کرد. گفت او شیعی مذهب است و به هیچیک از چهار مذهب سنی پایبند نیست و هر گاه فتوا دهد، به نظر یکی از چهار مذهب که در آن مورد با فتوای علمای شیعه موافق است، فتوا می دهد. جهانگیر نپذیرفت و گفت: به این اندازه تشیع او ثابت نمی شود، زیرا او خود در آغاز پذیرفتن منصب قضاوت شرط کرده است به یکی به خصوص از چهار مذهب مقید نباشد و در هر مورد به هر کدام اجتهاد او اقتضا کرد، عمل کند و فتوی دهد.

اینجا بود که دشمنان وی به چاره اندیشی افتادند تا تشیع او را ثابت کنند و حکم قتل او را از سلطان بگیرند [آن روزگار متأسفانه اینچنین بود] سرانجام کسی را

تطمیع کردند و واداشتند تا نزد او رود و به عنوان شاگرد خدمت او کند تا به راز او پی برد و از تألیفات او آگاه گردد و عقیده ی او را بر ملا سازد. آن کس رفت و روزگاری نزد قاضی ماند و اظهار شیعه بودن کرد، تا آنجا که قاضی به او اطمینان یافت. آن مرد کتاب» مجالس المؤمنین «قاضی را بدید و پس از اصرار بسیار نسخه ی آن را بگرفت و از روی آن بنوشت. و آن نسخه را نزد آن عالمان جبار آورد. آنان همان کتاب را وسیله ی اثبات تشیع او ساختند. و به جهانگیر شاه گفتند، او در این کتاب چنین و چنان نوشته است. اکنون باید بر او حد جاری گردد. جهانگیر گفت:

کیفر او چیست؟ گفتند: باید به فلان تعداد بر او تازیانه زنند. گفت: خود دانید.

آنگاه آن ستمگران بشتافتند و قاضی نورالله را زیر تازیانه افکندند. قاضی جان سپرد و شهید شد. رحمت خدا بر او باد. شهادت او در اکبرآباد هند واقع شد. اکنون تربت پاک او مزار مردم است.

علامه ی امینی نیز در کتاب خونین نگاره ی خود،» شهداء الفضیله «که در شرح حال عالمان شهید شیعه است، به ذکر قاضی نورالله شوشتری می رسد، و شهادتنامه ی شهدای علمای شیعه را در سده یازدهم هجری، با نام» قاضی ضیاء الدین نورالله «آغاز می کند، و پس از ذکر نسب فرخنده ی او که با 25 واسطه به امام چهارم حضرت زین العابدین و سیدالساجدین علی ابن الحسین (علیه السلام) می رسد می گوید:» او کعبه ی دین بود و مشعل دیانت، و دریای موج خیز دانش و فروغ فروزنده ی تشیع، و شمشیر دفاعگر مذهب حق، و درفش افراشته و زبان گویای حقیقت و یک تن از آنان که خداوند ایشان را برای یاری حق و نشر هدایت می انگیزد. قاضی نورالله همواره در راه خدایی خویشتن بجان کوشید، تا سرانجام شربت شهادت نوشید. خون پاک او را خداوند هیچگاه فراموش نخواهد کرد. قاضی نورالله به هندوستان رفت. در آنجا مردمان را به دین حق دعوت می کرد، احکام خدای را بر پای می داشت و با پرتو تابنده ی دانش خویش سیاهیهای نادانی و جهالت را می زدود... «

علامه ی امینی سپس شرح حال قاضی نورالله را به تفصیل می نگارد، و 97 تألیف از او در رشته های مختلف علوم عقلی و نقلی و هیئت و ریاضی و سایر

شعب معارف اسلامی، نام می برد، آنگاه به ذکر شهادت او می پردازد، و نمونه ای از اشعار فارسی او را می آورد، از جمله:

عشق تو نهالی است که خواری ثمر اوست من خاری از آن بادیه ام کاین شجر اوست

بر مائده ی عشق اگر روزه گشایی هشدار که صدگونه بلا ماحضر اوست

و:

ای در سر زلف تو، صد فتنه به خواب اندر در عشق تو خواب من، نقشی ست به آب اندر

منابع

محمدرضا حکیمی - میرحامد حسین - صفحه 106-110

کلید واژه ها

زندگینامه

قاضی نورالله شوشتری فرزند سید شریف الدین بسال 965 در شهر شوشتر واقع در استان خوزستان کشور ایران به دنیا آمد. از آثا مشهور او» مجالس المؤمنین « است که حاوی موضوعاتی در جغرافیای اماکن و تاریخ شیعی است. او در این کتاب آورده که نجم الدین محمود حسینی مرعشی آملی از اجداد اوست که در قرن ژهشتم قمری از آمل به شوشتر هجرت کرده و در آن دیار) خوزستان (که معتزلی بودند تشیع را گسترش داده است. وی چندین کتاب فقهی را از پدر آموخت سپس در سال 979 ه. ق. راهی شهر مشهد شد. و در درس علامه محقق مولا عبدالواحد شوشتری حاضر شد. وی در سال 992 یا 993 ق روانه هند گشت و آهنگ شهر » آگره «نمود. در آن زمان - حکمرانی اکبرشاه - هندوستان روزگاری آرام داشت. اکبر شاه از نسل تیمور پسر همایون شاه دارای لیاقت و درایت بیکرانی بود و با تصرفاتش سلطنتی بزرگ تشکیل داد و علاقه زیادی به عمران و آبادی داشت و عنایت خاصی به مسائل فلسفی داشت اما عقیده چندان محکمی نسبت به دین خاصی نداشت. همین نگرش او موجب گشته بود که به فکر ارائه دینی مشترک از کل ادیان بیفتدو سپس

هندوستان محل زندگی ملحدین گردد. قاضی نورالله شوشتری به هنگام ورود به آگره، نزد ابوالفتح مسیح الدین گیلانی طبیب حاذق

ص:354

ایرانی و شاعر بزرگ - از مقربان اکبرشاه - رفت. قاضی نور الله در دستگاه اکبرشاه - گویا در شهر لاهور - به منصب قضا دست یافت و همزمان 140 اثر از جمله سه اثر مشهور» احقاق الحق «و» صواعق المحرقه «و» الزام الناصب «را نوشت. آثار او جنبه علمی فقهی و ادبی داشت. گفته شده قاضی نورالله شوشتری اولین کسی است که فرهنگ شیعی را در هند رواج داده بود.

تولد و تحمیل قاضی نورالله شوشتری

سید قاضی نورالله در سال 956 ق (1549 م (در شوشتر چشم به جهان گشود.

مادرش، انسان مومنی به نام فاطمه که از خاندان جلیل و بزرگ سادات مرعشی بود.

چنانچه گفته شد، پدرش سید شریف الدین از علمای یزرگ و متبحر در علوم نقلی و عقلی و دارای آثار علمی متعدد می باشد.

قاضی نورالله، دروس ابتدایی رانزد پدر فرا گرفت و همچنین کتب اربعه، فقه اصول، کلام و ریاضیات را نزد پرد آموخت و طب را نزد حکیم عماد الدین فراگدفت.

ایشان در ربیع الثانی 1571) 979 م (شوشتر را به قصد مشهد مقدس و زیارت امام رضا (علیه السلام) و ادامه تحصیل ترک گفت. و در اول رمضان 1576) 979 م (به مشهد رسید.

مشهور ترین استادان او در مشهد عبارت بودند از:

عبد الوحید که در زمینه فقه، اصول، کلام، حدیث، تفسیر از او کسب فیض نمود. همچنین از محضر محمد ادیب قاری تستری، ادبیات عرب و تجوید فراگرفت و در نهایت از بزر گانی اجازه روایت دریافت نمود. مانند جناب عبد الرشید شوشتری، عبد الوحید شستری.

قاضی نورالله شوشتری و مهاجرت به هند.

مرحوم شهید قاضی نوراللّه در سال 1584) 993 م (از مشهد مقدس به قصد

ص:355

شهر» آگره «روانه هند گشت و از آنجا به هند مهاجرت نمود.

ظاهرا علت مهاجرت ایشان، او ضاع سیاسی و شور شها در مشهد بود. که شاه عباس صفوی هنوز رسما بر تخت سلطنت ننشسه بود و عدم ثبات سیاسی، او را وادار به مهاجرت به محلی امن تر کرد.

از سوی دیگر زمانی که او به دیار هند گام نهاد. هندوستان آرام ترین روز گار خود

را در تاریخ سپری می کرد و شاید این آرامش به روحیه اکبر شاه بازمی گشت که در آن زمان بر هند حکمرانی می کرد.

قاضی نورالله شوشتری به هنگام ورود به» آگره «نزد ابو الفتح مسیح الدین گیلانی، طبیب حاذق ایرانی و شاعر بزرگ رفت. مسیح الدین گیلانی بعد از فراگیری علوم و فنون در سال (983 ق (وارد هند شده بود و به جهت قابلیت و استعداد خویش در زمره مقربان اکبر شاه آمده بود.

حکیم ابو الفتح گیلانی او را به اکبر شاه معرفی کرد. یک سال پیش از این، قاضی نورالله کتابی در مورد حضرت امیر (علیه السلام) در 9 فصل تالیف نموده بود که این اکتاب را به امپر اتور اهدا کرد و آن را» جلالیه «نامید که بر گرفته از لقب امیراتور) جلال الدین محمد (بود. هر چند اکبر شاه به قاضی نوالله و کتابش بسیار علاقه مند شد اما در دربار مقامی به اونداد.

ورودبه قضاوت

برادر اکبر شاه میراز محمد حکیم از دنیا رفت. گرچه میر از قبلا در سال (1580 م (شورشی را در پنجاب رهبری کرده بود تااکبر شاه را سرنگون کند. اما اکبر

او را بخشید و دوباره فرماندار نمود. مرگ او حضرت اکبر شاه را در پنجاب ضروری ساخت، از این روز اکبر در سال (1585 م (به سوی پنجاب رفت و ظاهرا مرحوم قاضی نورالله نیز به همراه اکبر شاه به پنجاب عزیمت نمود. درحالی که اکبر با آرامی حرکت می کرد تا به سران شورشی آن جا و مناطق افغانی نشین فرصت دهد تا به صورت مسالمت آمیز تسلیم شوند در آوریل (1586 م (اکبر شاه لاهور رسید.

شیخ معین قاضی لاهور برای ادای احترام به استقبال امد. اما دیگر پیر و فرتوت

ص:356

شده بود. از این رو اکبر شاه از سر ترحم دستور بازنشستگی او را صادر کرد و مرحوم علامه شهید قاضی نورالله شوشتری رابه جای وی منصوب کرد.

شیخ معین قاضی لاهور مرد بسیار با تقوا و مهربانی بود ملا بدایونی در این زمینه می گوید.

شیخ معین قاضی لاهور فرشته ای در چهره انسان بود او برای مدتی از سوی خلیفه و قت به عنوان قاضی لاهور منصوب شد.

می گویند هیچ گاه برای قضیه ای حکم صادر نکرد هر گاه شاکی و مدعی، به وی اصرار می کردند که حکمی رابر دعوایی صادر نماید با پافشاری زیاد و اظهار تاسف و ادعای عدم شایستگی اش، می گفت برای رضای خدا مساله را میان خودتان مصالحه کنید. تامن نباشم و در پیشگاه خدا نادم و شرمگین نشوم.

او همچنین می کفت:

شماهر دو می دانید که واقعیت این نزاع جیست و بدبختی مال من است که هیچ نمی دانم و باید میان شما دو تن که همه چیز را درباز نزاع خود، می دانید قضاوت کنم. بنابر این باعث نشوید که من در داد گاه الهی شرمگین شوم.

اگر زنی به جهت غایب شدن شوهرش تقاضای طلاق می کرد، او وسائل زندگی زن را در حد توان خود فراهم می ساخت و می گفت.

این پول را بگیر و برای زند گیت خرج کن و در انتظار بازگشت همسرت بمان و از او جدا نشو.

مرحوم شیخ معین، کمک هزینه خود را به کاتبانی اختصاص می داد که آنها را برای استنساخ کتابهای ارزشمند، استخدام می کرد. عادت داشت که کتابهای استنساخ شده را با نسخه اصلی آنها مقابله کند و سپس آنها را صحافی می کرد و به طلاب هدیه می داد.

از این رو مرحوم قاضی نورالله در مسئولیت جدید، تکلیف سنگینی بر دوش داشت. زیرا متصدی پیش از وی، جناب شیخ معین، انسان بزرگی

بود.

ظاهرا قاضی نورالله، پیش از اینکه قاضی القضاه شود به اکبر شاه گفته بود که می تواند، مسائل دینی رابر اساس منابع اصلی آنها ار زیابی و بررسی کند. لذا نا چار

ص:357

نیست که همواره از یکی از مذاهب فقهی پیروی کند. در عین حال در اجتهاد خود از حدود فقه سنّتی فراتر نخواهد رفت و بر اساس یکی از مذاهب چهار گانه سنّی یعنی شافعی، حنفی، حنبلی و مالکی فتوا خواهد داد.

علامه سید جعفر مرتضی عاملی

اشاره

اشاره

آیه الله سید جعفر مرتضی عاملی در 25 صفر سال 1364 ق در روستای عیتا الجبل، در 110 کیلومتری شهر بیروت؛ واقع در جنوب لبنان به دنیا آمد. نسب خاندان پدری اش به» الحسین ذوالدمعه «، فرزند زید، فرزند امام سجاد علیه السلام می رسد.

وی تحصیلات خود را به صورت غیررسمی نزد پدرش که معلم بود آغاز کرد و در 1382 ق برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف سفر کرد. در آنجا مدرسه آیه الله بروجردی e و» جامعه النجف الدینیه «را برای اقامت برگزید و به تحصیل علوم دینی مشغول شد. در سال 1388 ق به شهر مقدس قم مهاجرت نمود. در حوزه علمیه قم، ابتدا باقیمانده دروس سطح را نزد آیه الله میرمحمدی آموخت و سپس در درس حضرات آیات زنجانی، فانی، حائری و آملی حاضر شد و همزمان به پژوهش درباره مسائل تاریخی و عقیدتی شیعه همت گماشت.

از فعالیت های مهم علامه جعفر مرتضی عاملی در سال های اقامت در قم می توان به پژوهش در زمینه های مختلف تاریخ و عقاید شیعه، راه اندازی» منتدا «یا » مدرسه علمیه جبل عاملی ها «و تدریس برای دانشجویان دوره کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس اشاره کرد. وی در همین سال ها از تدریس، ارائه مشاوره های تحقیقاتی و تأمین شرایط مناسب برای تحصیل طلاب لبنانی نیز غافل نبود.

استاد اواخر سال 1993 م پس از 25 سال اقامت در شهر مقدس قم، به سوی موطن خود رهسپار شد و تلاش های علمی، پژوهشی و تربیتی خود را در جنوب

لبنان که آن زمان در اشغال اسرائیل بود ادامه داد. وی در این سال ها علاوه بر پژوهش در زمینه تاریخ و عقاید شیعه و تأسیس مرکزی تحقیقاتی در بیروت، به برگزاری جلسات مختلف برای جوانان شیعه لبنانی همت گماشت و از این راه، نسلی از فعالان مذهبی در میان شیعیان لبنان به وجود آورد. یکی از مهمترین اقدامات نهادی ایشان در مسیر آموزش مبانی اعتقادی، تأسیس حوزه علمیه ای در سال 1377 ش در شهر بیروت است. دفاع پرشور از حریم امامت و ولایت و تلاش مستمر در پاسخگویی به شبهاتِ مبنایی اعتقادی، از اقدامات درخشان سال های اقامت علامه سید جعفر مرتضی عاملی در لبنان است.

مجلدات اولیه کتاب الصحیح من سیره الرسول الاعظم صلی الله علیه وآله وسلم که به تعبیری، مهمترین اثر استاد است ابتدا در سال 1361 ش توسط انتشارات اسلامی منتشر شد و انتشار آن در سال های بعد ادامه یافت. این کتاب یک بار نیز حائز عنوان کتاب سال جمهوری اسلامی ایران شد.

پژوهش های استاد علامه سید جعفر مرتضی عاملی خوشبختانه هنوز هم ادامه دارد. در گفتگوی پیش رو از وی درباره پیشینه و محتوای پژوهش هایش در حوزه امامت و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام و نیز بایسته های این عرصه پرسیدیم.

برخی از آثار استاد عبارتند از:

1 ابوذر لا اشتراکیه... ولا مزدکیه...؛

2 احیوا أمرنا؛

3 افلا تذکرون !) حوارات فی الدین والعقیده (؛

4 الإمام علی والنبی یوشع c (تاریخ یعید نفسه (؛

5 الجزیره الخضراء و مثلث برمودا؛

6 الحیاه السیاسیه للإمام الجواد علیه السلام؛

7 الحیاه السیاسیه للإمام الحسن علیه السلام؛

8 الحیاه السیاسه للإمام الرضا علیه السلام؛

9 الزواج الموقت فی الإسلام» المتعه «) دراسه وتحلیل (؛

ص:359

10 الشهاده الثالثه فی الأذان والإقامه) شبهات و ردود (؛

11 الصحیح من سیره الإمام علی علیه السلام؛

12 الصحیح من سیره النبی الأعظم صلی الله علیه وآله وسلم؛

13 المواسم والمراسم؛

14 الولایه التشریعیه؛

15 اهل البیت فی آیه التطهیر) دراسه وتحلیل (؛

16 حدیث الإفک؛

17 ردّ الشمس لعلیّ علیه السلام؛

18 ظلامه أبی طالب علیه السلام) تاریخ و نقد (؛

19 ظلامه أم کلثوم) تحقیق و دراسه (؛

20 علی علیه السلام والخوارج) تاریخ و دراسه (؛

21 الغدیر والمعارضون أو عواصف علی ضفاف الغدیر؛

22 کربلا فوق الشبهات) حدیث عن التشکیک والمشککین (؛

23 لست بفوق ان اخطئ من کلام علی علیه السلام؛

24 مأساه الزهرا علیها السلام) شبهات و ردود (؛

25 مختصر و مفید) أسئله و أجوبه فی الدین و العقیده (؛

26 مراسم عاشوراء) شبهات و ردود (؛

27 موقف علیّ فی الحدیبیه؛

28 میزان الحق.

* . برگرفته از: جعفریان، رسول،» استاد سید جعفر مرتضی، آنگونه که من شناختم «، رویکرد» الصحیح «به سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم.

گفتگو

آثار حضرتعالی طوری با مباحث امامتی آمیخته است که جدا کردن آثار امامتی از غیر آن کار ساده ای نیست؛ به همین خاطر از شما درخواست می کنیم که مهم ترین آثار خود در موضوع امامت را اجمالاً معرفی بفرمایید.

ص:360

علامه سید جعفر مرتضی:

لازم است به عنوان مقدمه نکته ای را متذکر شوم؛ در دین اسلام امام و پیامبر شخصیت هایی منزوی از مردم و زندگی آنان نیستند؛ طوری که از مردم خواسته شده باشد که فقط تقدیس شان کنند و به آنان تبرک جویند. امام و پیامبر این گونه نیستند که در جایگاه مقدّسی قرار داشته باشند و مردم فقط امر و نهی هایشان را دریافت کنند؛ جایگاهی که نزدیک شدن به آن برای مردم ممنوع باشد؛ مگر اینکه بخواهند اظهار کوچکی و خشوع نمایند یا از اشراقات فرشته گونه ایشان که فرصت کوتاهی برای نگاه کردنِ ارادتمندانه ایجاد می کند بهره ببرند و خیلی زود دوباره به پشت پرده های خفا باز گردند و در پوششی رازگونه مخفی شوند. این گونه نیست که پرده هایی از ابهام و معما در اطراف امام و پیامبر وجود داشته باشند. آن ها خود را در جنگل های تودرتوی توهم و خیال پنهان نکرده اند؛ بلکه امام و پیامبر مردان تلاش و کوشش هستند؛ با مردم زندگی می کنند؛ برای مردم زندگی می کنند؛ بین آن ها به سر می برند و حتی می توان گفت به نزدیک ترین شکل ممکن میان مردم هستند. مردم آن ها را می بینند و مستقیماً و بدون هیچ واسطه ای با ایشان تعامل می کنند و هر ریز و درشتی را از آن ها فرا می گیرند و تمام حرکات و سکناتشان را به دقت از نظر می گذرانند. می توان گفت به همین دلیل است که خداوند آنان را اسوه و پیشوا قرار داده است و چون از هر عیب و نقصی که موجب خجالتشان شود مبرّا هستند، چیزی را از مردم مخفی نمی کنند؛ مگر آنچه را خداوند مخفی کردن آن را بر او و بر سایر مردم واجب فرموده باشد که البته این پنهان کردن هم از سر تعبّد و دیانت است و با هدفِ حفظ، مصونیت و سلامتِ عمومی جامعه صورت می گیرد.

این حضور دائمی و شفّاف امام یا پیامبر، لازمه مأموریت ایشان در جامعه است.

مأموریتی که می توان از آن با این تعابیر یاد کرد:

هدایت امت؛ اصلاح و رتق و فتق امور جامعه؛ راهنمایی مردم به خیر، صلاح، موفقیت و رستگاری؛ زمینه - سازی برای جلوگیری از تجاوز اشرار و اوباش؛ تربیت شخصیت مردم به گونه ای که بتوانند رفتار خود را کنترل کنند و به نفس خود مسلط شوند و از طغیان هوس ها، شهوات و غرایزشان جلوگیری کنند و آن ها را در مسیر

خیر و صلاح به کار گیرند؛ ایجاد امکانات و مقدماتی که مردم در سایه آن بتوانند آینده ای درخشان و پربار را پایه ریزی کنند؛ آینده ای که خیرات و برکات در آن جوشان و فراوان است و برترین و ارزشمندترین اهداف در آن محقق می شوند؛ آینده ای که شیرین ترین و روشن ترین آرزوها در آن به وقوع می پیوندند.

اگر انبیا و اوصیای ایشان از عالمی دیگر آمده بودند یا اینکه خود را از زندگی مردم دور می کردند، امر به الگوپذیری و تبعیت بیهوده بود و معنای واقعی تأسّی و موجودیت و تأثیر آن نیز از بین می رفت؛ زیرا این احتمال پیش می آمد که شاید آن ها هم با فراز و نشیب زندگی کرده اند و در بخش هایی از زندگی آنان هم معایبی پیش آمده باشد؛ یا اینکه در مسائلی دچار لغزش شده باشند و امکان اطلاع از آن برای مردم فراهم نبوده است. امّا حضور همیشگی و همراهی آنان با مردم حتی در ریزترین جزئیات زندگیشان مانعی است در برابر تهمت هایی که هیچ توجیهی ندارند و در نهایت تهمت زنندگان را رسوا می کند.

همچنین از آنجا که بنا بوده است انبیا و اوصیا با تکبر مستکبرین و طغیان هوس های مردم و نیز شکستن حصار شرع مقابله کنند،] طبیعی است که [دشمنانشان زیاد می شوند و با شیاطینی روبه رو می گردند که از درون، هر انسانی را به تمرّد، مقاومت و دشمنی با انبیا فرا می خوانند. از سوی دیگر تهمت زنندگان و کارشکنان هم فراوان می شوند و به همین خاطر نسبت به هرچه از جانب انبیا رسیده باشد ایراد فراوان گرفته خواهد شد و اهل باطل هرچه را در توان داشته باشند برای مقابله با انبیا به کار می گیرند؛ از هیچ دروغی که بشود منتشر کرد یا حادثه ای که بشود وارونه جلوه داد یا آیه و روایتی که بشود معنا یا اساس آن را تحریف کرد، فروگذار نکرده اند.

] می توان گفت] هرجا که انسان و هوس هایش، سرکشی های سیاسی و مالی اش و زورگویی ها و ظلم و ستم هایش حضور دارند، پیامبر یا امام هم حضور دارد تا مقابل آن ها بایستد و انسان را در مسیر صحیح زندگی قرار دهد. این حضور مؤثر و قاطع باعث شده است که مباحث امامت، شئون امامتی و حتی شخصیت و زندگی امام و پیامبر همیشه هدف حیله ها و حمله های دشمنان باشد. به همین دلیل لازم

است هر محقق مسئولی، با اشکال مختلف تحریف، تقلب و تهمت مقابله کند.

علت اینکه می بینید تألیفات علمای شیعه پر است از بحث هایی که به نوعی پاسخ به این حملات و تجاوزات است و میراث شیعه را از آن پاک می کند نیز همین است.

در جای جای نوشته های من هم مباحث زیادی در پاسخ به این حملات به چشم می خورند.

اما در پاسخ به این سؤال که پرسیدید:

مشخصاً در موضوع امامت چه کتاب هایی نوشته ام، می شود از کتاب های أهل البیت فی آیه التطهیر، الغدیر و المعارضون، لست بفوق أن أخطئ، الولایه التشریعیه و... نام برد.

بخشی از آثار حضرتعالی مانند: الحیاه السیاسیه للإمام الرضا علیه السلام، ماساه الزهرا علیها السلام، المواسم و المراسم، ابن عباس و أموال البصره، أبوذر لا إشتراکیه و لا مزدکیه، الولایه التشریعیه، کربلا فوق الشبهات و...

با انگیزه پاسخ به یک شبهه، یک توهین و یا یک هجمه به کیان تشیع تألیف شده اند؛ لطفا در مورد این انگیزه برای امامت پژوهان و مخاطبان خاصّ این مجله توضیح بفرمایید.

علامه سید جعفر مرتضی: شاید جوابی که به سؤال قبل دادم برای پاسخ به این سؤال نیز کافی باشد؛ اما می شود این نکته را هم اضافه کرد که شبهه، در حقیقت همان باطلی است که به ظاهر و زیور حق آراسته و علامات و ظواهر حق به آن داده شده است؛ به طوری که برای بسیاری از مردم تشخیص آن دشوار است و این امر، مهارت متقلبان را نشان می دهد. شبهه مانند درهم و دینار تقلبی است که جنس واقعی آن پست و بی ارزش است؛ اما به گونه ای رنگ شده که آن را شبیه فلزات گران قیمتی چون طلا و نقره کرده است.

چنین تقلب هایی معمولاً نسبت به اشیا و مسائلی صورت می گیرند که مورد توجه و رقابت هستند و در رشد، تکامل و پیشرفت نقش حیاتی

دارند. زمینه های اعتقادی و ایمانی هم که در موضع گیری ها، اخلاقیات، زندگی و اهداف بشر تأثیر به سزایی دارند، از جمله مواضعی است که طمع کاران و هواپرستان تلاش دارند تا

ص:363

در آن دست به تقلب و فریبکاری بزنند؛ چون زمینه های اعتقادی بسیار مهم و از جمله مسائلی هستند که به ناچار هرکسی به شکلی با آن سر و کار دارد. همین اهمیت فوق العاده، دست اندرکاران و آگاهان را وا می دارد که همیشه اقدامات خصمانه اهل باطل را علیه حق و اهل حق زیر نظر بگیرند؛ اقداماتی که عقیده، فکر و ایمان آن ها را مورد هدف قرار می دهد.

باید با تمام تلاش هایی که در زمینه خراب کاری، تحریف، هتک حرمت، کوچک کردن و بی تأثیر نمودن مقدّسات بر وجدان مردم صورت می گیرد، مقابله نمود؛ چون فرصت دادن به دشمن در این زمینه به معنای اجازه دادن به او برای نابود کردن آثار خیر و صلاحی است که مایه حفظ مرزهای دین و تشیّع از تجاوز دشمن است. همین موضوع اهل فکر و قلم را وادار می کند تا با هوشیاری در مقابل این خطر بایستند و برای دفع آن تلاش کنند. اهل فکر و قلم مدافعان، رهبران، حامیان و مرزبانان فکری و ایمانی این امت اند و هوشیار نبودن آن ها به معنای کوتاهی در حق کیان اسلام است و این یعنی نابودی دین و تشیع.

بیشترِ آثار شما ناظر به ضرورت و نیاز جامعه هستند؛ اگر امروز بخواهید با همین نگاه تألیف کتابی را شروع کنید، کدام موضوع و زمینه را ضرورت و نیاز جامعه می دانید؟

علامه سید جعفر مرتضی:

مشکلی که از آن رنج می بریم این است که وقتی می خواهیم برای مردم کار فرهنگی انجام دهیم یا در زمینه تربیتی و اخلاقی تلاشی صورت دهیم، نهایتاً کاری ساخته و پرداخته فکر خودمان ارائه می کنیم و به ناحق صراحتاً یا تلویحاً آن را به دین نسبت می دهیم. در صورتیکه آنچه باید منتشر شود، تعالیم اسلام و عقاید و دستورات آن است؛ یعنی همان مضامین آیات قرآن و فرمایشات معصومین c که توسط متخصصان دین استخراج می شوند. در واقع این تعالیم که با معنای قداست آمیخته اند، روح عبودیت، تسلیم و آرامش را در مردم تثبیت می کنند.

در مقابل، آنچه ساخته و پرداخته ذهن ماست ارزشی ندارد؛ چون هیچ عبودیت و قداستی را در بر ندارد و به همین دلیل آرامش بخش نیست و ما را به مقام تسلیم

نمی رساند؛ هرچند ممکن است این نظرات شخصی برای مردم ساده لوح اعجاب آور باشند یا موجب پسند و رضایت افراد غیرمطلع نسبت به امور دینی هم بشوند.

خلاصه اینکه ما باید از طریق آیات محکم قرآن و روایات تفسیری معصومین علیهم السلام و نیز از راه ارائه روش زندگی آن حضرات و زیبایی های کلام ایشان، مردم را با اسلام آشنا کنیم؛ چون این روش برگرفته از خود آن حضرات است؛ فرموده اند: اگر مردم زیبایی های کلامشان را بشناسند از آنان پیروی می کنند.

این نکته هم قابل توجه است که همان طور که لازم است بین مردم و الگوهای عملی شان که معصومین علیهم السلام هستند رابطه قلبی ایجاد کنیم، لازم است بین مردم و قرآن) مضامین، معانی، لطایف و اهداف آن (نیز رابطه ای قلبی ایجاد کنیم.

از آنجا که اسلام به تمام شئون زندگی انسان نظر دارد و حتی در جزئیات امور هم همراه مردم است، این به معنای ضرورت تحقیقات فراوان در اسلام و دقت نظر در آن است.

در اینجا اصلی است که باید تمام فروع به آن منتهی شود و دریایی است که تمام نهرها باید به آن بریزند: اصل» امامت «.

اصلِ امامت یا همان پیشوایی و چشمه معرفت و الهام در انبیا و اوصای ایشان تحقق می یابد؛ همان کسانی که راهنمای حق و دین هستند و تنها ایشان راه مستقیم، درست و اصلی اند. این همان چیزی است که باید همت گذاشت و مردم را به آن راهنمایی کرد و بین آن ها با این اصل ارتباط برقرار کرد؛ چون امام چشمه زلالی است که سیرابشان می کند و به روحشان جانی دوباره می بخشد. امام همان کسی است که آن ها را از زشتی ها بازمی دارد و بلا را از آن ها دور می کند. ائمه علیهم السلام پناه گاهی برای حل مشکلات و عبور از معضلات هستند.

البته در معرفی امام به مردم باید توجه داشت که امامت، صِرف تصورات مجرد و مفاهیم ذهنیه نیست؛ بلکه مسئله ای واقعی و خارجی است که در تمام جزئیات زندگی همراه انسان است و در او تأثیر می گذارد. امامت راه زندگی و روش زیستن است. امامت همه جا با انسان حضور دارد؛ حتی زمان خوردن و آشامیدن؛ خرید و

فروش؛ حضور در کنار همسر یا فرزندان؛ بیداری و خواب؛ شب و روز؛ سیاست، اقتصاد و تربیت؛ جنگ و صلح و خلاصه در تمام شئون؛ چه شئون مهم و حیاتی و چه شئون کوچک و کم تأثیر. پس موضوع امامت باید در تمام بحث ها، سخنرانی ها و کتاب ها وجود داشته باشد؛ چون مردم همان طور که به آب، غذا و هوا نیازمندند، به معنا و مفهوم امامت هم نیازمندند.

از جمله مبانی شما در تحلیل تاریخ اسلام که در بخشِ مدخلٌ لدراسه السیره و التاریخ به آن اشاره فرموده اید، این است که پژوهشگر تاریخ باید به برخی علوم دیگر نیز اشراف کافی داشته باشد؛ در رابطه با این مبنا توضیح بفرمایید.

علامه سید جعفر مرتضی:

وقتی پژوهشگر تاریخ اسلام با گزارشاتی سر و کار دارد که دلالت های مشخص دارند و او می بایست صحت و سقم آن را معین کند، نیاز به ابزاری دارد که به او چنین امکانی را بدهد. مثلاً فرض کنید او با گزارشی سر و کار دارد که با سند متصل نقل شده و متضمن ادعای شأن نزول خاصی برای آیه ایست و از طرفی نسبت دروغ، کفر، دزدی یا فراموشی در نماز به پیامبر یا وصی پیامبری هم می دهد و نیز می گوید فلان شخص از مردم عادی به او اعتراض کرد و تمام این ماجرا هم در فلان سرزمین اتفاق افتاده است که زیر مجموعه هند یا مثلاً فارس است. این محقق تاریخ باید در مورد تک تک این موضوعات تحقیق کند؛ اولاً باید در مورد سند تحقیق کند؛ شاید در سلسله سند، شخص مجهولی باشد یا کسی باشد که به دروغ گویی شهرت دارد. در مرحله بعد باید در آیه ای که شأن نزول خاصی برای آن ادعا شده، دقیق شود؛ شاید در سوره ای باشد که مثلاً پنج سال قبل یا بعد از آن تاریخ نازل شده است. پس از آن باید در روایتی که به پیامبر یا وصی ایشان نسبت داده شده توجه کند و چون با دلیل قطعی، عصمت پیامبران برایش ثابت شده و می داند که شیطان بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مسلط نمی شود و هیچ سهو و اشتباهی از او صادر نمی شود در نتیجه ضعف و سستی این روایت بیشتر می شود. همچنین وقتی برایش مسلّم شد که شخصی که ادعای اعتراض او در این روایت آمده است، قبل از آن تاریخ فوت کرده یا اینکه در آن تاریخ هنوز متولد نشده بوده یا اصلاً پیامبر

صلی الله علیه وآله وسلم را در طول زندگی اش ندیده است، باز ضعف روایت بیشتر برایش روشن می شود؛ یا مثلاً اگر برایش ثابت شد جایی که روایت از آن سخن می گوید مکه است، نه هند و یا فارس یعنی حجاز محل وقوع حادثه بوده است پس از اثبات همه این امور باید این روایت را رد کند یا آن را به کذب و جعلی بودن محکوم کند.

با این توضیحات معلوم شد که پژوهشگر در مثل چنین روایتی نیازمند علم رجال، علوم قرآنی، علم کلام و جغرافیا و سایر علوم است؛ در حالی که این تنها یک روایت است و چه بسا روایتی شامل مسائل دیگری هم باشد؛ مثلاً به علم پزشکی مرتبط باشد و ادعا کند که نوشیدن آب موجب درمان جذام است یا به علم انساب مرتبط باشد و بگوید معاویه پسر عبدالملک مروان است. همچنین است ارتباط روایت به سایر علوم مانند عروض، فقه و....

در نتیجه پژوهشگر باید سعه علمی داشته باشد؛ به طوری که علمش شامل علومی که احیاناً در روایات هست هم بشود تا در صورت نیاز با اشراف بر آن علوم بتواند حقایق را کشف کند.

از آنجا که بدون تردید حضرتعالی از صاحب نظران تاریخ اسلام و اعتقادات اسلامی در عصر حاضرهستید، ارتباط بین امامت پژوهی و تاریخ پژوهی را چگونه و کدامیک را پیش نیاز دیگری می دانید؟

علامه سید جعفر مرتضی: ضمن پاسخ به سؤال اول به این سؤال هم پاسخ دادم.

در یکی از مصاحبه ها فرموده اید:»... در تاریخ اسلام نیاز به کاری در حد اجتهاد هست... «؛ در مورد این جمله کمی توضیح بفرمایید.

علامه سید جعفر مرتضی: روش تعامل با روایات تاریخی فرقی با روش تعامل با سایر روایات) مانند: روایات فقهی، اعتقادی، تفسیری و... (ندارد. محقق در روایت فقهی نیاز به بحث سندی و دلالی دارد؛ نیازمند ترجیح بین روایات یا جمع روایاتِ به ظاهر معارض است و باید روایت را بر قرآن یا بر مسلمات فقهی، اعتقادی، پزشکی و سایر علوم عرضه کند. در مورد روایات تاریخی هم که واقعه ای را نقل می کند یا مسأله ای را به پیامبر یا امام یا عالمی نسبت می دهد نیز مسأله به همین

شکل است؛ وقتی قرآن به واقعه ای اشاره می کند، محقق تاریخ باید زمان و مکان نزول سوره یا آیه را مشخص کند. او نیازمند جستجو در احادیث تفسیری است و باید با دقت آن احادیث را بر آیه منطبق کند. گاهی نیاز به جستجوهای فراوان و عمیق دارد تا به اهداف آیات و اشارات و خصوصیات زیادی که در آن ها نهفته است دست یابد. چه بسا احادیث نقل شده در کتاب های حدیثی حاکی از رویدادی باشند که مرتبط به تاریخ یک شخص یا گروه باشند یا اینکه در آن ها اشاره به مسأله ا ی اصولی، فقهی، اعتقادی و یا غیر آن باشد. بسیاری از اتفاقاتِ متضمّن حکمی شرعی است که شاید معارض با ادله فقهی باشد یا اصلاً در تناقض با آن باشد یا موافق یا مخالف قاعده ای باشد. بسیاری از رویدادهای تاریخی به نکته ای از نکات اعتقادی اشاره دارند یا مرتبط با یک رفتار اخلاقی، سیاسی اقتصادی یا تربیتی هستند. چه بسا تصدیق یک واقعه تاریخی نیازمندِ شناخت حق و باطل در پرتو یک مسأله اصولی یا فقهیِ نقل شده در روایات باشد و یا اینکه نیاز به مراجعه به ادله آن مسأله و اجتهاد باشد تا بتوان نظر درست را از نادرست و نقل سالم و محکم را از ساختگی و تحریف شده تشخیص داد. خلاصه اینکه ممارست محقّقانه در روایات مشخص می کند که در بسیاری از موارد پژوهشگر باید در تحقیقاتش از ابزار اجتهاد برای یافتن حق و حقیقت استفاده کند.

کتاب حقائق هامّه حول القرآن الکریم

و کتاب های تفسیری ای که به رشته تحریر درآورده اید، گواه مطالعاتِ قرآنی حضرتعالی است؛ به نظر شما آیا تفسیر صحیح قرآن نیازمندِ اطلاعاتِ دقیق تاریخی است؟ یا بالعکس، با داشتن فهم صحیح از قرآن است که می توانیم تاریخ را بهتر بفهمیم؟ کدام یک را ترازوی سنجش صحت و سقم دیگری می دانید؟

علامه سید جعفر مرتضی: قرآن کتاب تاریخ نیست؛ بلکه مشرف بر تمامی کتاب ها و متونی است که به ما رسیده است؛ خواه این متون تاریخی باشند یا فقهی یا اعتقادی و یا سایر موضوعات. قرآن بر تمام افکار، رفتارها، موضع گیری ها، ارزش ها، عقاید، روش ها و خلاصه بر همه چیز هیمنه و برتری دارد. قرآن است که بر آن ها حکم می راند و معیار صحت و سقم آن هاست و بدون شک هرچه در تعارض با

قرآن باشد دروغ و باطل است. البته آنچه به صراحت در قرآن مطرح نشده و در سایر متون نقل شده است، اگر با ملاک های قرآنی سازگاری داشته باشد و از نظر قرآن شرایط قبول و پذیرش را دارا باشد، مورد اعتماد قرار می گیرد. آن دسته از متونی که این چنین شرایطی را دارا نیستند به دو دسته تقسیم می شوند:

دسته اول: آن بخش از روایات تاریخی که با اصول و ضوابط قرآنی تعارض و تناقض دارند؛ مثلاً این موارد از اصول قرآنی هستند: عصمت انبیا علیهم السلام؛ طهارت مطلق اهل بیت نبوت c از هر پلیدی و عیب و نقص؛ عدم جواز نسبت دادنِ ظلم و جهل به خداوند؛ هیچ چشمی خداوند را درک نمی کند، اما او چشم ها را درک می کند؛ خداوند غفور، رحیم، عادل و حکیم است و... حال اگر روایتی کاری را به انبیا نسبت دهد که با عصمت ایشان منافات دارد یا چیزی را که منافی طهارت اهل بیت c است به ایشان نسبت دهد یا بگوید که خداوند در دنیا یا آخرت دیده می شود و... در ساختگی و دروغ بودنش شکی نیست؛ چون با ضوابط قرآنی تعارض دارد.

دسته دوم: روایاتی که مضمون آن ها با محکمات قرآن تناقض ندارد و با هیچ یک از اصول، ضوابط و قوانینی که خداوند وضع فرموده در تعارض نیستند؛ چنین روایاتی محکوم به بطلان نیستند؛ بلکه در محدوده احتمالات باقی می مانند و طبق روال طبیعی در مورد آن ها تحقیق می شود و مطابق روش عقلا در چنین مواردی، قرائنی بر نفی یا اثبات مضمون آن ارائه می شود.

به عنوان یکی از صاحب نظرانِ عرصه امامت پژوهی بفرمایید که اشراف به بحث های قرآنی تا چه حد در پیشرفت کسانی که در زمینه موضوعات امامتی فعالیت می کنند مؤثر است؟

علامه سید جعفر مرتضی: شکی نیست که قرآن کریم اصول و ستون هایی را که بنای عظیم امامت بر آن ها استوار می شود را بنیان نهاده است و اگر مردم در آیات قرآن دقت می کردند و به دور از تعصب و با انصاف به آن می پرداختند، قطعاً هر شکی از بین می رفت و راه هدایت از راه گمراهی برای همه آشکار می شد و در این صورت بود که همه به ریسمان محکم الهی که جدایی و انقطاعی ندارد چنگ می

زدند که خداوند شنوا و داناست.

این مسلم است که خداوند تبارک و تعالی درهای هدایت را از جهات گوناگون بر روی مردم گشوده است. کسی که نمی تواند به راحتی از شرّ شبهه های امامتی که هواپرستان، گمراهان و لشکریان شیطان ایجاد می کنند خلاص شود، خداوند برای او درهای مختلفی گشوده است که بتواند از یک یا چند در، از آن شبهه خارج شود؛ درهایی که هرکدام او را به مفهوم صحیح امامت و چشمه معرفت حقیقی می رسانند. مثلاً ممکن است برای کسی شبهه ایجاد شود که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، امیرالمؤمنین علیه السلام را وصی خود قرار ندادند؛ زیرا زمان رحلت شان اجازه نفرمودند چیزی به این مضمون نوشته شود! برای چنین شخصی، حدیث غدیر و بیعتی که مردم در حضور پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با امیرالمؤمنین علیه السلام نمودند، دری است که می تواند به واسطه آن از این شبهه به سلامت خارج شود. اگر شبهات دیگری مانع خروج او از این در شوند، می تواند از درِ حدیث» ثقلین «خارج شود و اگر باز نتوانست، از درِ آیه» خاتم بخشیِ امیرالمؤمنین علیه السلام در رکوع «خارج می شود و درهای دیگری که به شمارش نمی آیند.

نسبت به بسیاری از شبهات و مشکلاتی که انسان با آن ها مواجه می شود، می توان همین نکته را گفت که هر انسانی می تواند آنچه را که با طرز فکر، حالات، شرایط و فرهنگش تناسب دارد پیدا کند.

نکته قابل اشاره در اینجا این است که خداوند تبارک و تعالی در تدبیر امور بندگانش رحیم، مهربان، حکیم و علیم است و در صدد این نیست که درهای رحمتش را ببندد و مردم را بین بهشت و جهنم مخیّر فرماید؛ عده ای را به بهشت ببرد و ابایی نداشته باشد و عده ای را هم به جهنم بریزد و باکی نداشته باشد.

خداوند تبارک و تعالی با مردم با مدارا، رحمت و صبر برخورد می کند؛ حالات آن ها را از قوّت به ضعف، از مرض به عافیت، از راحتی به سختی، از نیازمندی به بی نیازی و از تنگنا به گشایش تغییر می دهد؛ به آن ها زمان و فرصت بیشتری می دهد.

مردم در اثنای عمر طولانی خود جمع می شوند و پراکنده می شوند؛ می شنوند و می بینند؛ ایراد می گیرند؛ بحث و گفتگو می کنند؛ دوستی و دشمنی می کنند؛ می

جنگند و صلح می کنند؛ به این امید که شاید دلهایشان برگردد و سختی شان به نرمی بدل شود.

شاید بتوان گفت که همین مدارا با مردم، علت نیامدن نام امیرالمؤمنین علیه السلام در قرآن باشد؛ چون اگر ذکر شده بود و مردم او و امامتش را انکار می کردند، از دین خارج می شدند. شاید همین نکته علت تقدیم آیه» اکمال «بر آیه» تبلیغ « باشد؛ چون اراده الهی به این تعلق گرفته است که قرآن مرجع همه، مانع پراکندگیِ امت و نقطه وصل همه گروه ها و فرقه ها باشد.

خلاصه مطلب اینکه قرآن اهمیت بسیاری در هدایت مردم به سوی حق دارد و آنان را به تدبّر در آیاتش ترغیب فرموده است؛ آیاتی که در نهایتِ روانی، سادگی و استواری هستند. قرآن مردم را به تدبّر در معانی اش نیز ترغیب فرموده است؛ معانی ای که در نهایتِ دقت و لطافت اند. لازمه این کار، داشتنِ قلب صاف، مذاقِ برتر و نفسِ پاک و طاهر، تدبّرِ، تمرین و دقت بیشتر در آیات است که نتیجه آن بهره مندی هرچه بیشتر از علوم و بحث های قرآنی است. تدبّر در قرآن و انس با آن، به پِژوهشگر توان مضاعفی برای فهم کلمات معصومین علیهم السلام، اهداف ایشان و نکات دقیق آن کلمات می دهد و به وی قدرتی می بخشد که هر آنچه در چهارچوب موضوع امامت و شئون آن، در کلام و رفتار معصومین می یابد بهتر بفهمد.

با توجه به اینکه حضرتعالی در تألیف کتب تفسیری هم ورود پیدا کرده اید، روش تفسیری خود را معرفی بفرمایید.

علامه سید جعفر مرتضی: کتاب هایی که از من در موضوع تفسیر به چاپ رسیده، در واقع درس هایی برای جوانان بوده که به صورت کتاب درآمده اند؛ نه آنکه به صورت تخصصی وارد تألیف کتب تفسیری شده باشم. در این کتاب ها سعی کرده ام به ظاهر آیات توجه کنم و با مراجعه به استعمال عرب در اشعار و متون و توجه به تفاوت بین الفاظ مترادف به نکات و لطایفی در آیات دست پیدا کنم.

علاوه بر این سعی کرده ام روایات را هم از دست ندهم. مثلاً در موضوع حضرت

آدم علیه السلام قرآن می فرماید: صلی الله علیه وآله وسلم فعصی آدم ربّه فغوی؛ روایات هم فرموده اند که ایشان از درخت حسد تناول کرد. من اینجا سعی کرده ام مقصود از آیه قرآن را در کنار آن روایت بفهمم. اولین سؤال این است که حسادت حضرت آدم علیه السلام به چه کسی و به چه چیزی بوده است؟ پس از دقت در روایات می یابیم که افراد مورد نظر، پیامبر و اهل بیتِ آن حضرت علیه السلام هستند و موضوع مورد نظر هم، مقامات اختصاصی آن حضرات است. سؤال بعدی این است که با توجه به مقام عصمتِ حضرت آدم علیه السلام حسادت چه معنایی دارد؟ پاسخ این است که شخصیتی مثل حضرت آدم علیه السلام که از کمال عقل و حکمت برخوردار است، طبیعی است که طالب همه کمالات باشد و از آن جمله مقامات کمالیه محمد و آل محمد علیهم السلام است. ایشان آرزو کردند که ای کاش در رتبه محمد و آل محمد علیهم السلام می بودند و این تمنّا در واقع کمالی است برای حضرت آدم علیه السلام؛ اما از آنجا که مقامات محمد و آل محمد علیهم السلام ویژه آن حضرات است، آرزوی دست یابی به آن، به نوعی سلب مقام تفرّد و اختصاص آن حضرات است و به همین جهت شائبه حسد پیش می آید. هرچند که حضرت آدم علیه السلام به هیچ وجه تقاضای سلب چنین مقامی را از اهل بیت علیهم السلام نفرمود؛ اما لازمه قهریِ درخواست آن حضرت در واقع همان نتیجه حسد است؛ اما خود فعل ایشان درخواست کمال است؛ نه حسد؛ به عبارت دیگر به دلیل اشتراک در نتیجه، از آن به حسد تعبیر شده است.

بنابر این می فهمیم که روایات، مطابق قرآن و در جهت فهم آیات آن سخن گفته اند. با این توضیح احساس می کنم من در تفسیر قرآن کار جدیدی انجام نداده ام؛ بلکه از ظاهر آیات، استعمال عرب، لغت و روایات در فهم آیات کمک گرفته ام.

از جمله سؤالاتی که نسبت به حضرتعالی در اذهان اهل پژوهش وجود دارد این است که علت عدم ورود جدّی شما به موضوع وهابیت و حملاتی که علیه شیعه صورت می دهند، چیست؟

علامه سید جعفر مرتضی: من به شبهات وهابیت ورود جدی داشته ام! گواه آن هم کتاب میزان الحق است که در چهار جلد نوشته ام و موضوع آن هم فقط پاسخ به

شبهات وهابیت است. به عقیده خود من تمام کتاب هایی که نوشته ام حتی الصحیح من سیرلآ النبی صلی الله علیه وآله وسلم در واقع رد نظریات نادرست وهابیون است و این یعنی ورود جدی !.

در مقایسه بین موضوعات امامتی و بحث های قرآنی کدام را پیش نیاز فهم دیگری می دانید؟

علامه سید جعفر مرتضی: شما در سرزمین دانش و نور زندگی می کنید؛ در واقع شهر قم مثل خورشیدی به سایر کشورها می تابد و با علوم قرآنی و حدیثی نور افشانی می کند. می دانید که قرآن وارد تمام جزئیات نشده و تنها اصول را پایه گذاری نموده است. قرآن برای ما ملاک ها و معیارهایی را وضع نموده است که ما باید بر اساس آن ها، روایات و گزارشات تاریخی را بسنجیم و در موردشان قضاوت کنیم. در تحقیقات امامتی هم باید از همین ملاک های قرآنی بهره بگیریم. مثلاً قرآن کریم در موضوع انتخاب طالوت برای بنی اسرائیل می فرماید: صلی الله علیه وآله وسلم إنّ الله اصطفاه علیکم وزاده بسطه فی العلم والجسم O. این یک ملاک قرآنی است؛ یعنی تعادل و تناسب در جسم، روحیات، صفات، ملکات و عادات نفسانی و داشتن علم از مشخصات یک پیشواست که باید این معیارها را بر امام و بحث های امامتی منطبق کنیم. بنابر این معیار، اگر نقصی در ویژگی های علمی، اخلاقی، جسمی و یا سایر شئون امام دیده شود، درمی یابیم که آن شخص صلاحیت امامت را ندارد. قرآن چنین ملاک هایی را در اختیار ما می گذارد و بر ماست که از این ملاک ها بهره ببریم.

از جمله مسائلی که امامت پژوهان به ناچار باید به آن بپردازند، مسائل اختلافی است و ممکن است پرداختن به این مسائل به نحوی نقض وحدت اسلامی به شمار آید؛ کما اینکه حضرتعالی نیز گاهی با این نگاه محکوم شده اید؛ در این مورد توضیح بفرمایید.

علامه سید جعفر مرتضی: من در پاسخ به این سؤال از قرآن کمک می گیرم.

خداوند می فرماید: صلی الله علیه وآله وسلم ولن ترضی عنه الیهود ولا النصاری حتی تتبع ملتهم شما نمی توانید رضایت دیگران را به دست آورید؛ مگر آنکه از

روش آن ها پیروی کنید. ایرادهایی که گرفته می شود، گاهی به شخص بنده و امثال بنده است؛ یعنی اشکال متوجه طریقه مطرح کردنِ حقیقت است؛ ولی گاهی موضوع فراتر از این است و اشکال متوجه روش بنده نیست؛ بلکه به اصلِ مطرح کردنِ حقیقت، ایراد می گیرند؛ همان طور که با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیز همین مشکل را داشتند و با اینکه آن حضرت حقایق را به بهترین شکل بیان می فرمودند، اما با ایشان سر جنگ داشتند و پیامبر خدا را به بیان اباطیل و اساطیرالاولین متهم می کردند و یا نسبت ساحر و شاعر به ایشان می دادند و می گفتند که وحدت آن ها را بر هم زده است! عمرو عاص در سفر به حبشه به همین نکته اشاره کرده است.

در مجموع من خودم را مبرّا از اشکال و نقص نمی دانم و اگر ایراد به شخص بنده باشد استقبال می کنم؛ اما نسبت به طرح حقایق، باید بگویم این وظیفه ماست و باید مطرح کنیم و انتظار هم نداریم که همه راضی و خشنود باشند؛ هرچند که ما به بهترین و زیباترین روش ممکن هم بیان می کنیم. قطعا ما از نظر روش ارائه حق، بهتر از پیامبر و ائمه طاهرین علیهم السلام نیستیم؛ در عین حال می بینیم که هیچ وقت همه از آن ها راضی نشدند.

وظیفه ما این است که بر اساس ضوابطی که پیامبر و اهل بیت علیهم السلام فرموده اند حقیقت را مطرح کنیم و البته این را هم می دانیم که همیشه عده ای هستند که می گویند: ما اشتباه می کنیم، ما فراموش می کنیم، ما خرابکاریم، ما موجب تفرقه ایم، ما مخالف وحدتیم و...؛ این مسأله همیشه بوده و هست؛ اگر در نهایت ادب سخن بگوییم و رفتار کنیم، باز هم تا وقتی با آن ها همراه نشویم و کوتاه نیاییم، دست بردار نیستند.

بنابراین انتظار ما همین است و انتظار شما امامت پژوهان هم باید همین باشد.

یقین داشته باشید به اخلاص شما خدشه وارد می کنند؛ به روش شما اشکال می گیرند و می گویند که شما طبق حکمت و مصلحت عمل نمی کنید. بله حق این چنین است و در واقع این غربت حق است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

» ما ترلآ الحقّ لی صدیقاً «. آیا آن زمان کسی بود که بهتر از علی علیه السلام حق را

بیان کند؟! به واقع کسی نبود که بهتر از آن حضرت و پیامبر c حق را بگوید؛ ولی در عین حال آن حضرات هم متهم شدند. پس نباید دست از کار بکشیم؛ بلکه باید سخت تلاش کنیم. نباید انتظار داشته باشیم همه از ما راضی باشند؛ باید بدانیم که عده بسیاری، از بیان حق و حقیقت زیان می بینند و در نتیجه ما را متهم به بطلان و گمراهی می کنند.

شما به عنوان کسی که همیشه دغدغه مرزبانی از حریم مذهب حقه تشیع را داشته اید، برای ما و خوانندگان این مجله بفرمایید که در حال حاضر چه تهاجماتی جهان تشیع را تهدید می کند و از بین این تهاجمات کدام هجمه را خطرناک تر می دانید؟

علامه سید جعفر مرتضی: ما شیعیان از جهات مختلف مورد هجوم و حمله هستیم؛ از طرفی مذاهب فکری و طرفداران آن مذاهب با ما دشمنی دارند. علت این دشمنی این است که توان مقابله فکری و علمی با ما را ندارند و به همین دلیل به تهمت زدن رو می آورند و با فحش، تکفیر، جنگ تبلیغاتی و تحریک احساسات، جوانان خود را از ما دور می کنند؛ یعنی با تعصّب و ایجاد تشنج از ما فاصله می گیرند؛ نه با گفتگوی علمی و دلیل.

از طرف دیگر دشمنان همیشگی شیعه، حکام، ثروتمندان و هوسرانانِ دنیاطلب جامعه هستند؛ چون فرهنگ شیعه رفتار و افکار آن ها را نادرست می داند؛ آن ها شیعه را مقابل خود و سدّ راه خود می دانند و نمی توانند وجود شیعه را تحمل کنند؛ به همین دلیل به شکل های مختلف و با تمام توان با شیعه می جنگند: جنگ تبلیغاتی، محاصره اقتصادی، تحریم، منزوی ساختن، زندانی کردن، جنگ نظامی، کشتن، آوارده کردن، دور کردن از مجامع علمی جهانی) تا آن مجامع را در مسیر اهداف خود به کار گیرند (و....

بنابراین نه حاکمان، نه ارباب مذاهب و نه دنیاطلبان هیچ یک ما را تحمل نمی کنند؛ چون ما با کسی اهل مدارا نیستیم؛ مثلاً اگر حاکمی مرتکب عملی خلاف شریعت شود، بر خود واجب می دانیم او را نهی از منکر کنیم؛ در حالی که غیر شیعه چنین روشی ندارند و معتقدند ما در هر صورت پیرو دستورات حاکمیم؛ اگر

حاکم نسبت به مسأله ای راضی باشد ما هم راضی هستیم و اگر غضب کند ما هم غضبناکیم. آن ها می گویند: همراه حاکم باش هرچند تازیانه بر پشتت زند یا اموالت را غصب کند! حاکم در دیدگاه غیرشیعه سایه خدا بر روی زمین است؛ خدا حاکم را سرکار آورده. اما شیعه چنین نیست و به همین دلیل حاکمان، شیعه را برای خود خطر می دانند و ما همیشه مورد هجمه های مختلف هستیم؛ چون تحمل ما برایشان سخت است.

اعتقاد من این است که باید تحمل کنیم و به راه خود ادامه دهیم. اگر بخواهیم مسلمان واقعی باشیم نباید آرام بگیریم؛ بلکه باید این رنج، سختی و بلا را تحمل کنیم تا زمانی که امام عصر ظهور کنند.

مطالعه کتاب طریق الحقِ حضرتعالی، انسان را به یاد کتاب المراجعاتِ مرحوم سید شرف الدین و زیبایی های اخلاقی ایشان در بحث و مناظره می اندازد. در مورد اخلاق اصیل شیعی در مناظره نکاتی بفرمایید.

علامه سید جعفر مرتضی: من روش جدیدی را به کار نگرفته ام؛ این روشِ دیرین علمای شیعه بوده است. شما روش سید شرف الدین در مناظره با شیخ سلیم بُشری را ببینید؛ یا بحث های علامه با ابن تیمیه و دیگران را. در طول تاریخ این روش ما بوده است و حتی در مناظرات اصحاب ائمه علیهم السلام نیز همین روش دیده می شود. نکته عجیبی که در تاریخ به آن برخوردم و در کتاب خوارج به آن اشاره کرده ام این است که گاهی بین دشمن ترین دشمنان اهل بیت علیهم السلام و ثابت قدم ترین شیعیان ایشان دوستی های عجیبی دیده می شود که این حاکی از عقلانیت بالا و اخلاق مترقّی شیعه است؛ دوستی هایی که موجب می شد سال ها با نرمی و آرامش در کنار هم زندگی کنند. این رابطه را چگونه می شود تفسیر کرد؟! این عقلانیت به خاطر محاسنی است که در فرهنگ شیعی یافت می شود و آن ها چنین خصوصیتی ندارند. ابن ابی الحدید هم که سنی متعصبی است چنین نظری دارد؛ وی در سخنی عجیب می گوید: علی علیه السلام خودش مردی خوش خُلق، نرم خو و... بود و این خصوصیت او در شیعیانش هم تا امروز باقی مانده است؛ یعنی قرن هفتم ولی عمر درشت خو، بداخلاق و... بود و همین خصوصیات در

پیروانش نیز تا امروز باقی مانده است. البته این ارتباط و دوستی به این معنا نیست که شیعه دست از عقیده اش برمی داشته؛ بلکه به معنای مدارا در تعامل با دشمن است که موجب جذب دشمن و سیطره بر سوء خلق او می شود. لازم است در مورد این نوع رابطه و نمونه های آن تحقیق بیشتری صورت گیرد.

بنابراین، روش علما و بزرگان شیعه از ابتدا تا امروز مبتنی بر حکمت، موعظه حسنه و خوش خُلقی بوده است و در حقیقت من کار تازه ای در این زمینه انجام نداده ام.

جنابعالی در پایانِ کتاب لست بفوق ان اخطئ من کلام علی علیه السلام پس از پاسخ کامل به این شبهه، از اصل ارجاع این کلام امام به محکماتِ روایات نیز کمک گرفته اید؛ در مورد این روش در پاسخ گویی به شبهات توضیح بفرمایید.

علامه سید جعفر مرتضی: در پاسخ به این سؤال به نکته ای بسیار زیبا از تاریخ اشاره می کنم؛ روایاتی داریم که در آن شیعیان، اعتقادات و دین خود را به ائمه علیهم السلام عرضه می کردند؛ یعنی به امام مراجعه و عرض می کردند: سیدی و مولای! من معتقدم که چنین و چنان؛ بفرمایید آیا صحیح است یا خیر؟ در یکی از این روایات کسی خدمت امام رسید و عقایدش را نسبت به توحید، نبوت، امامت و سایر موارد عرضه کرد. کسی آنجا حضور داشت که جزئیات عقاید را نمی دانست؛ به امام عرض کرد: سیدی و مولای! من این جزئیات را نمی دانم و نمی توانم بیان کنم؛ ولی به آنچه علی بن ابی طالب علیه السلام به آن معتقد بود اعتقاد دارم. امام فرمودند: همین کفایت می کند.

ما نیز باید از همین روش ساده و بسیط کمک بگیریم. ائمه علیهم السلام و قرآن برای ما اصول و ضوابطی را ترسیم کرده اند که ما باید با تکیه به آن اصول و ضوابط مقابل شبهات بایستیم. معنای ارجاع متشابه به محکم همین است که مثلاً بدانی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم معصوم است؛ اما پاسخ شبهه ابتدای سوره تحریم چیست؟ سؤالی است که باید با تحقیق و بررسی به جواب آن برسیم؛ اما از همین ابتدا یقین داریم که عصمت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اصلی محکم و خدشه ناپذیر است.

ما باید این روش را به مردم بیاموزیم تا هر وقت با شبهه هایی روبه رو شدند، ایمان خود را حفظ کنند. باید به خودمان فرصت بدهیم تا جواب را بیابیم. خداوند هم این فرصت را به ما داده است. باید بر اصول، ثابت قدم بمانیم و در عین حال برای یافتن جوابِ شبهه اقدام کنیم. اگر این روش را آموزش ندهیم، دشمن، افراد غافل و بی توجه را شکار کرده و به عقیده و دین خود نزدیک خواهد کرد.

چرا ما این روش را به جوانانمان آموزش نمی دهیم؟ !

قبلاً فرموده بودید که کتاب ارزشمندی را در موضوعِ اسرائیلیات در دست تألیف دارید؛ ما و خوانندگان مایلیم اخبار خوشی در مورد این کتاب و سایر آثار در دست تألیف و آماده چاپ شما داشته باشیم.

علامه سید جعفر مرتضی: در طول این مدت مشغول تکمیل الصحیح من سیره الامام علی علیه السلام بوده ام؛ تا جلد پنجاهم آن را به پایان رسانده ام که با فهرست هایش شاید تا 54 یا 55 جلد هم برسد. در مورد اسرائیلیات هم باید بگویم نتیجه آن تحقیقات متأسفانه در حملات اسرائیل از بین رفت و من در واقع 6 سال قبل دوباره متولد شدم !

منبع: فصلنامه امامت پژوهی شماره 6

ملاحظه: علامه تشیر إلی أن الکتاب جاهز للقراءه والتحمیل

مکتبه سماحه آیه الله السید جعفر مرتضی العاملی

آیات سوره الإسراء جدید

مختصر مفید جزء 15 جدید

مختصر مفید جزء 16 جدید

أین الإنجیل جدید

الصحیح من سیره النبی الأعظم صلی الله علیه وآله (35 / | 1)

الصحیح من سیره الإمام علی علیه السلام) المرتضی من سیره المرتضی ((1/50)

ميزان الحق - شبهات وردود (4 / | 1)

ص:378

طريق الحق) حوار مع عالم جليل من أهل السنه والجماعه (

خلفيات كتاب مأساه الزهراء عليها السلام (1/5)

مأساه الزهراء عليها السلام (1/2)

لماذا كتاب مأساه الزهراء عليها السلام

مختصر مفيد) أسئله وأجوبه فى الدين والعقيده ((1/15)

أبوذر لا إشتراكيه.. ولا مزدكيه

أحيوا أمرنا

إداره الحرمين الشريفين فى القرآن الكريم

الإسلام ومبدأ المقابله بالمثل

الإمام على والنبى يوشع عليهما السلام

أفلا تذكرون» حوارات فى الدين والعقيده «

أكذوبتان حول الشريف الرضى

أهل البيت فى آيه التطهير

بحث حول الشفاعه

براءه آدم عليه السلام حقيقه قرآنيه

البنات ربائب.. قل: هاتوا برهانكم

بنات النبى صلى الله عليه وآله أم ربائبه

بيان الأئمه وخطبه البيان فى الميزان

تخطيط المدن فى الإسلام

تفسير سوره الفاتحه

تفسير سوره الكوثر

تفسير سوره الماعون

تفسير سوره الناس

تفسير سوره هل أتى (1/2)

توضيح الواضحات من أشكل المشكلات

حقائق هامه حول القرآن الكريم

ص:379

حقوق الحيوان فى الإسلام

الحياه السياسيه للإمام الجواد عليه السلام

الحياه السياسيه للإمام الحسن عليه السلام

الحياه السياسيه للإمام الرضا عليه السلام

الآداب الطبيه فى الإسلام

ابن عباس وأموال البصره

دراسه فى علامات الظهور

ربائب الرسول صلى الله عليه وآله» شبهات وردود «

رد الشمس لعلى عليه السلام

الزواج المؤقت فى الإسلام) المتعه ((1/3)

سلمان الفارسى فى مواجهه التحدى

سنابل المجد) قصيده مهداه إلى روح الإمام الخمينى وإلى الشهداء الأبرار (

السوق فى ظل الدوله الإسلاميه

سياسه الحرب فى دعاء أهل الثغور

شبهات يهودى

الحاخام المهزوم - هكذا يحاور اليهود

الشهاده الثالثه فى الأذان والإقامه

صراع الحريه فى عصر الشيخ المفيد

ظاهره القارونيه من أين؟ وإلى أين؟!

ظلامه أبی طالب علیه السلام

ظلامه أم کلثوم

عاشوراء بین الصلح الحسنی والکید السفیانی

علی علیه السلام والخوارج (1/2)

الغدیر والمعارضون

القول الصائب فی إثبات الربائب

کربلاء فوق الشبهات

ص:380

لست بفوق أن أخطىء من كلام على عليه السلام

ابن عربی سنیّ متعصب

ماذا عن الجزيره الخضراء ومثلث برمودا؟ !

مراسم عاشوراء) شبهات وردود (

المسجد الأقصى أين؟ !

مقالات ودراسات

منطلقات البحث العلمى فى السيره النبويه

المواسم والمراسم

موقع ولايه الفقيه من نظريه الحكم فى الإسلام

موقف على عليه السلام فى الحديبيه

نقش الخواتيم لدى الأئمه عليهم السلام

الولايه التشريعيه

ولايه الفقيه فى صحيحه عمر بن حنظله

أبو ذر مسلم أم شيوعى) بالفارسيه (؟ !

خسائر الحرب وتعويضاتها

فصل الخطاب فى الميزان

العوده إلى الرئيسيه العوده إلى موقع الم

شيخ بهائی - عالمی فقیه در جوار امام مهربانیها !

پسندیدم

ارسال به وبلاگ تبیان

ارسال برای دوستان

چاپ

تاریخ: شنبه 1395/11/2

ص:381

شیخ بهایی مردی بود که از تظاهر و فخر فروشی نفرت داشت او بسیار متواضع و فروتن بود و پیوسته با ریاضتهای فراوان با هواهای نفس خو می جنگید.

فرآوری: آمنه اسفندیاری بخش اخلاق و عرفان اسلامی تبیان

شیخ بهایی

این نوشتار با نام و یاد بزرگ مردی از قبیله عالمان اسلام و ایران، زینت یافته است. علامه ذوالفنون و دانشمند شهیر شیعه، عالم ربانی و فقیه صمدانی، شیخ محمد بهاءالدین عاملی معروف به شیخ بهائی. بهاءالدین محمدبن حسین عاملی، معروف به شیخ بهایی (953-1030 ه ق (از عالمان بزرگ شیعی در سده دهم و یازدهم هجری است. او از جمله نوادر روزگار است که در عرصه های گوناگون علمی، سیاسی و هنری شهرت جهانی دارد. عده ای از نگاه فن ریاضی و هنر معماری به دنبال معرفی او به عنوان مهندسی نوآور بوده اند. و برخی دیگر از نظر گاه سیاسی، عملکرد و دیدگاه های سیاسی او را مورد کاوش قرار داده اند.

ما در اینجا به بیان برخی نکات اخلاقیه سیره ی این بزرگوار می پردازیم:

ریاضت شیخ بهایی

می گویند: شیخ بهایی تصمیم به ریاضت گرفت) ریاضت به این معنا که با هواهای نفس مخالفت کند (و در این باره رنج های زیادی کشید روزی مشاهده کرد بقال کوچه خربزه تازه آورده است. به خوردن خربزه متمایل شد و همین که تصمیم به خرید آن گرفت یک بار با خود گفت: مگر نباید با خواسته نفس مخالفت کنی؟ از خرید خربزه دست کشید. چند قدم از آنجا دور شد اما نفس فشار آورد و گفت خربزه نعمت خدا است و به نعمت خدا پشت پا زدن کمال بی ادبی است. شیخ بهایی بازگشته قیمت خربزه را از صاحب مغازه پرسید. همین که خواست پولش را بپردازد باز به خود آمد؛ نهیبی بر نفس زد و راه خود را در پیش گرفت؛ اما نفس

دوباره وسوسه خود را شروع کرد.

شیخ بهایی عارف بزرگ و دانشمند شیعه ای است که در جوار حرم هشتمین امام شیعیان به خاک سپرده شده، از فضائل اخلاقی او بسیار گفته اند، اما ویژگی بارز این عالم بزرگوار این بود که از تظاهر و فخر فروشی نفرت داشت، اگر ما همین یک فضیلت او را سرلوح ? زندگی خود قرار دهیم شاید بتوان گفت درسی بزرگ از یک عالم شیعه را فراروی زندگی خود قرار داده ایم.

شیخ مجبور شد به خاطر فرار از وسواس نفس و عمل به تهدات خود با پیرمردی که کوله باری بر دوش داشت و زبانش به ذکر خدا مترنم بود، یک اختلاف صوری راه بیندازد؛ بلکه با این سرگرمی از این گرداب رهایی یابد. ناگاه کلوخی به جانب او انداخت. پیرمرد سربرداشت و آهسته گفت: شیخ میل خوردن خربزه کرده است، چرا با من سر جنگ دارد. مرحوم شیخ از این برخورد و از این که دید خارکنی به کمال رسیده پیش رویش قرار گرفته است متاثر و بیش از پیش متنبه گردید.

اخلاق کم نظیر شیخ بهایی

مجلسی اوّل در روضه المتقین از استادش شیخ بهایی به عظمت یاد می کند و می گوید: زمانی که من در درس شیخ بهایی شرکت می کردم، یک روز درباره روایات ثواب الاعمال اشکال کرد که اگر مثلا فلان عمل ثواب هزار حج داشته باشد، برای خود حج قدر و منزلتی نمی ماند. من از آن روایات دفاع کردم و شیخ بهایی در آن مجلس هیچ پاسخی نداد، بلکه تا آخر عمر هم راجع به اشتباه و نظائر این روایات مطلبی نگفت. با اینکه من در آن موقع از کوچکترین شاگردان شیخ بهایی بودم و ظاهراً به بلوغ هم نرسیده بودم و در مجلس درس شیخ غالب فضلای عصر حاضر بودند و شیخ چون به تمام علوم احاطه داشت، به راحتی می توانست مرا به سکوت وادار کند ولی حرف مرا پذیرفت. ما چنین فردی را به چشم دیدیم که در اخلاق نظیر نداشت.) عبارت مجلسی اوّل در روضه المتّقین ج ، ص

ص:383

(405-404

شبهه شیخ بهائی

شیخ بهائی در یکی از سفرهای خود، با یکی از علمای اهل تسنّن ملاقات نمود، و خود را در مقابل او، در ظاهر شافعی وانمود کرد. آن دانشمند اهل سنّت که از علمای شافعی بود، وقتی که دانست شیخ بهائی، شافعی است، و از مرکز تشیّع) ایران (آمده به او گفت: آیا شیعه برای اثبات مطلوب و ادعای خود، شاهد و دلیل دارد؟ شیخ بهائی گفت: من گاهی در ایران با آنها روبرو شده ام می بینم آنها برای ادعای خود شواهد محکمی دارند.

دانشمند شافعی گفت: اگر ممکن است یکی از آنها را نقل کنید. شیخ بهائی گفت مثلا می گویند: در صحیح بخاری) که از کتب معتبر اهل سنت است (آمده، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: فاطمه بضعه منّی من اذاها فقد آذانی و من اغضبها فقد اغضبنی: فاطمه (سلام الله علیها) پاره تن من است، کسی که او را آزار دهد، مرا آزار داده و کسی که او را خشمگین نماید مرا خشمگین نموده است و در چهار ورق دیگر در همان کتاب است: و خرجت فاطمه من الدنیا و هی عاضبه علیهما: و فاطمه وفات کرد در حالی که نسبت به ابوبکر و عمر، خشمگین بود. جمع این دو روایت و پاسخ به این سؤال طبق مبنای اهل سنّت چگونه است؟

شیخ بهایی) ره (از جمله نوادر روزگار است که در عرصه های گوناگون علمی، سیاسی و هنری شهرت جهانی دارد. عده ای از نگاه فن ریاضی و هنر معماری به دنبال معرفی او به عنوان مهندسی نوآور بوده اند و برخی دیگر از نظر گاه سیاسی، عملکرد و دیدگاه های سیاسی او را مورد کاوش قرار داده اند.

دانشمند شافعی در فکر فرو رفت) که با توجه به این دو روایت، نتیجه این است که آن دو نفر، عادل نبودند پس لایق مقام رهبری نیستند (پس از ساعتی تامل گفت:

گاهی شیعیان دروغ می گویند، ممکن است این هم از دروغهای آنها باشد، به من مهلت بده امشب به کتاب صحیح بخاری مراجعه کنم و صدق و کذب دو روایت فوق را دریابم و در صورت صدق، پاسخی برای سؤال فوق پیدا کنم.

شیخ بهائی می گوید: فردای آن روز، آن دانشمند شافعی را دیدم و گفتم، مطالعه و بررسی تو به کجا رسید؟ او گفت: همان گونه که گفتم؛ شیعه دروغ می گویند، زیرا من صحیح بخاری را دیدم هر دو روایت فوق در آن مذکور است، ولی بین نقل این دو روایت، بیش از پنج ورقه فاصله است، در حالی که شیعه می گفتند: چهار ورق فاصله است!! براستی عجب پاسخی؟ و شگفت مغلطه ای، منظور وجود این دو روایت در آن کتاب است، خواه بین نقل آن دو روایت پنج ورق فاصله باشد یا پنجاه ورق، چه فرق می کند؟!

خلاصه سخن اینکه:

شیخ بهایی عارف بزرگ و دانشمند شیعه ای است که در جوار حرم هشتمین امام شیعیان به خاک سپرده شده، از فضائل اخلاقی او بسیار گفته اند، که البته ما در این نوشتار به برخی از آنها به اجمال اشاره کردیم اما ویژگی بارز این عالم بزرگوار این بود که از تظاهر و فخر فروشی نفرت داشت. و اگر ما همین یک فضیلت او را سرلوح ? زندگی خود قرار دهیم شاید بتوان گفت درسی بزرگ از یک عالم شیعه را فراروی زندگی خود قرار داده ایم.

منابع:

داستان دوستان/محمد محمدی اشتهاردی

مبانی اخلاق اسلامی نویسنده: آیه الله مختار امینیان

ص:385

سایت آیه الله شبیری زنجانی دام ظله

سایت اندیشه قم

آیت اللّه خوانساری مرجعی که نماز طلب باران او پذیرفته شد!!

اشاره

پسندیدم

ارسال به وبلاگ تبیان

ارسال برای دوستان

چاپ

تاریخ: سه شنبه 1395/10/21 تعداد بازدید: 436

این باران چنان گسترده و بی امان بود که تا آن وقت چنین بارشی را کسی سراغ نداشت. بی سیم های پادگان خاکفرج به کار افتاد و خبر این حادثه شگفت به جهان مخابره شد و در مدتی کوتاه پس از تأیید آن از طرف مقام های رسمی لندن و آمریکا، از طریق رادیو انعکاس جهانی یافت.

فرآوری: آمنه اسفندیاری بخش اخلاق و عرفان اسلامی تبیان

محمدتقی خوانساری

محمدتقی خوانساری فرزند سید اسدالله و با چند واسطه از نوادگان موسی بن جعفر است. او فقیه و مرجع تقلید شیعی قرن چهاردهم هجری و از مراجعی بودند که سالها در عرصه های علم و دین کارهای فراوانی را انجام دادند و در این بین مجاهدت های بی شماری را هم انجام دادند که مدتی از زندگیشان هم در زندان ها گذرانده بودند.

این عالم بزرگوار، از مراجع بزرگ حوزه علمیّه قم بود که سال 1371 قمری در قم

ص:386

از دنیا رفت و قبر شریفش در قسمت شمال جنوبی مرقد خضرت معصومه (علیها السلام) در مسجد بالا سر قم قرار گرفته است. این مرد بزرگ در ابعاد مختلف علمی و اخلاقی، تندیسی از تقوا و اخلاص د و نورانیّت بود.

دو نکته اخلاقی از پاکمردی وارسته

این دو نکته اخلاقی را یکی از اساتید بر جسته حوزه علمیه قم از ایشان نقل کرده که در اینجا می آوردیم:

1. ما چند نفر بودیم، می خواستیم خدمت حضرت آیت الله العظمی خوانساری برسیم، نزدیک منزل ایشان که رسیدیم، دیدیم ایشان از جائی دارند به طرف خود می آیند، به در منزل رسیدند سائلی به سر رسید و به ایشان عرض کرد که من پیراهن ندارم، آقا وارد اطاق شد، ما هم پشت سر ایشان وارد اطاق شدیم، دیدیم قبای خود را از تن بیرون آوردند و بعد پیراهن را از تن بیرون آوردند و به آن سائل دادند، و سپس قبای خود را پوشید و همانطور بدون پیراهن نشست و به سؤالات ما پاسخ می داد.

2. در جریان نماز باران خواندن آیت اللّه العظمی خوانساری، و باریدن باران به برکت نماز او، از قراری که در آن هنگام شنیده شد، آیت اللّه العظمی سیّد محمد حجّت و آیت اللّه العظمی صدر، به ایشان پیام دادند که ما هم حاضریم در نماز باران شرکت کنیم. ایشان در پاسخ آن پیام فرمودند: شما شرکت نکنید من نماز باران را می خواندم، اگر خداوند دعای ما را مستجاب کرد و باران آمد مردم آن را به حساب همه روحانیّت می گذارند و موجب عزّت و عظمت روحانیّت می شود، و اگر نیامد، مردم این را به حساب من می گذارند، امّا موقعیّت شما محفوظ می ماند، بگذارید اگر لطمه ای به وجهه کسی وارد شد، آن من باشم و وجهه و موقعیّت شما) برای اسلام (محفوظ باشد.

ص:387

این باران چنان گسترده و بی امان بود که تا آن وقت چنین بارشی را کسی سراغ نداشت. بی سیم های پادگان خاکفرج به کار افتاد و خبر این حادثه شگفت به جهان مخابره شد و در مدتی کوتاه پس از تأیید آن از طرف مقام های رسمی لندن و آمریکا، از طریق رادیو انعکاس جهانی یافت.

سخن آخر اینکه:

آن چیزی که شان آدمی را در درگاه الهی بالا می برد و باعث عاقبت بخیری او می شود، علم و ایمان است و هر یک از آنها بدون دیگری سودی ندارد. در دین اسلام مقام علما آن اندازه بلندمرتبه است که فقط انبیا و اوصیا به لحاظ رتبه بر آنها برتری دارند. در واقع علما کسانی هستند که به به مرتبه بالایی از فهم و بصیرت و خودشناسی رسیده باشند. قلب آنها گنجینه آیات الهی است و نزد خدا مقام ودرجه ای والا واجر و پاداشی عظیم دارند

یکی از این انسانهای فرهیخته آیت آلله محمدتقی خوانساری) ره (بود که در این نوشتار به اجمال دربار ? ایشان سخن گفتیم.

برماست که از سیره این بزرگواران درس بیاموزیم و نکات اخلاقی زندگی آنان را سرلوحه ی زندگی خود قرار دهیم.

منابع:

داستان دوستان/محمد محمدی اشتهاردی

سایت اندیشه قم

ویکی شیعه

ویکی پدیا

سایت حوزه

آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی خلاء یک عالم بزرگ!

اشاره

پسندیدم

ارسال به وبلاگ تبیان

ارسال برای دوستان

چاپ

تاریخ: چهارشنبه 1395/9/3 تعداد بازدید: 909

در کودکی بسیار مشتاق زیارت امام زمان علیه السلام بودم و از این رو، تمامی اعمالی را که در کتاب ها جهت ملاقات ولی عصر علیه السلام ذکر شده بود، انجام می دادم و سعی می کردم که حتی مستحبات را نیز ترک نکنم؛ تا اینکه شبی آن حضرت را در خواب دیدم و مانند کودکی که خود را به پدرش می چسباند، دامن ایشان را گرفتم و خود را به پاهای مبارک آن حضرت انداختم و از آن بزرگوار خواستم چیزی به من عطا فرمایند. آن حضرت نیز انگشتری فیروزه ای را از انگشت مبارکشان خارج فرموده و در انگشت من کردند.

آمنه اسفندیاری بخش اخلاق و عرفان اسلامی تبیان

ایت الله موسوی اردبیلی

آیت الله العظمی سید عبدالکریم موسوی اردبیلی،

سحرگاه سیزدهم رجب 1344 ه ق، مقارن با سالروز میلاد امیرالمومنین علیه السلام و برابر با 8 بهمن 1304 ه ش در شهر اردبیل، در خانواده ای

روحانی و تهی دست متولد شدند. پدر ایشان روحانی بزرگوار مرحوم سید عبدالرحیم و مادرشان،

ص:389

زنی پارسا مرحومه سیده خدیجه بود که پیش از آن صاحب هشت فرزند دختر شده بودند. ایشان که آخرین و تنها فرزند ذکور خانواده بودند، در سال 1346 ه ق، در دو سالگی مادر خود را در اثر بیماری حصبه از دست داده و تحت مراقبت خواهرانشان قرار گرفتند.

یک خاطره از دوران کودکی

یکی از خاطرات ایشان از دوران کودکی، مربوط به خوابی است که در آن سنین دیده بودند. خود ایشان در این باره می فرمایند:» در کودکی بسیار مشتاق زیارت امام زمان علیه السلام بودم و از این رو، تمامی اعمالی را که در کتاب ها جهت ملاقات ولی عصر علیه السلام ذکر شده بود، انجام می دادم و سعی می کردم که حتی مستحبات را نیز ترک نکنم؛ تا اینکه شبی آن حضرت را در خواب دیدم و مانند کودکی که خود را به پدرش می چسباند، دامن ایشان را گرفتم و خود را به پاهای مبارک آن حضرت انداختم و از آن بزرگوار خواستم چیزی به من عطا فرمایند. آن حضرت نیز انگشتری فیروزه ای را از انگشت مبارکشان خارج فرموده و در انگشت من کردند. وقتی این خواب را برای پدرم تعریف کردم، به من گفتند که از این پس برای تو هیچ نگرانی ندارم چون زیر سایه الطاف امام زمان علیه السلام خواهی بود «.

آغاز طلبگی

حضرت آیت الله العظمی موسوی اردبیلی تحصیلات خود را در اوان کودکی و در سن شش سالگی با ورود به مکتب خانه آغاز کردند و قرآن کریم را فرا گرفته آنگاه کتاب های فراوانی را نزد معلمان خود آموختند. در سال 1318 ه ش فراگیری دروس عربی را آغاز کرده و در سال 1319 ه ش به قصد ادامه تحصیل در دروس حوزوی، وارد مدرسه علمیه ملاابراهیم در شهرستان اردبیل شدند.

آیت الله العظمی خوئی رحمه الله در مورد حضور ایشان در نجف اشرف فرمودند:» ای کاش در نجف مانده و به قم باز نمی گشتند «

ص:390

هجرت به قم

حضرت آیت الله العظمی موسوی اردبیلی در رمضان المبارک 1322 ه ش تصمیم گرفتند به شهر مقدس قم مهاجرت نموده تحصیلات عالیه را در آن شهر مقدس ادامه دهند و در آخر همان ماه از اردبیل خارج و در نهم شوال وارد شهر مقدس قم شدند و در یکی از حجرات فیضیه رحل اقامت افکندند. مدت اقامت ایشان در شهر مقدس قم، سه سال و اندی به طول انجامید.

افزون بر درس خواندن، معظم له هیچگاه از ترویج معارف دین غفلت نکرده در ایام تبلیغ در مناطق مختلف ایران مجالس وعظ و خطابه تشکیل داده با سخنرانی های مذهبی خویش، شور و نشاط معنوی به جامعه تزریق می کردند.

مهاجرت به نجف اشرف

حضرت آیت الله العظمی موسوی اردبیلی موفق شدند در سال 1324 ه ش وارد مدرسه سید در نجف اشرف شوند. معظم له دوران اقامت خویش در نجف اشرف را بهترین ایام تحصیل خود می دانند که محیطی امن و آرام برای طلاب حاصل شده بود و محصلین غیر از تحصیل و تدریس و تحقیق، فعالیت دیگری نداشتند. ایشان نیز با شور و شوق زائد الوصفی، در دروس اساتید بزرگ حوزه در آن روزگار حاضر شده ضمن خوشه چینی از خرمن آن بزرگان، با علاقه مفرطی به تحقیق و تفحص پیرامون مسائل علمی مطرح در دروس حوزوی پرداخته و قسمتی از دروس آن اساتید را نیز به رشته تحریر درآوردند.

مدت اقامت معظم له در نجف اشرف هر چند نستبا کوتاه بود و تنها قریب دو سال و اندی به طول انجامید، اما همین مدت کوتاه به دلیل اینکه اساتید آن روزگار حوزه نجف از اعاظم فقه و اصول قرون اخیر شیعه بوده اند، از نظر علمی برای ایشان بسیار پرثمر و ارزشمند بوده و دقت ها و موشکافی های آن بزرگان در حوزه های فقه، اصول و فلسفه، تاثیرات شگرفی در شخصیت علمی معظم له گذاشت.

در اینجا مناسب است سخنی را از آیت ا... العظمی خوئی رحمه الله در مورد

حضور ایشان در نجف اشرف نقل کنیم. ایشان از حضور کوتاه مدت سه طلبه که از قم به نجف اشرف رفته و پس از مدت کوتاهی بازگشته بودند ابراز تأسف نموده و فرمودند:» ای کاش اینها در نجف مانده و به قم باز نمی گشتند «. یکی از این سه تن، حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی بود.

بازگشت به ایران

اوضاع نابسامان عراق و نگرانی ناشی از بیماری پدر موجب گردید معظم له، علیرغم میل باطنی ناچار به ترک عراق و عزیمت به ایران شوند.

حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی پس از باگشت از عراق، در سال 1327 ه ش وارد قم شده در مدرسه فیضیه اقامت گزیدند و در آنجا مشغول تدریس و تحصیل شدند.

اشتغالات و حوادث مدت اقامت در قم ایشان شامل: ادامه تحصیل، ادامه تدریس، فعالیت قرآنی، انتشار مجله، سفرهای تبلیغی، فعالیت سیاسی و... بود.

کثرت فعالیت های علمی، تبلیغی، فرهنگی و سیاسی باعث گردید که در ماه رمضان سال 1338 ه 'ش، ضعف و بیماری بر ایشان غلبه یابد که پس از مراجعات مکرر به پزشکان، تغیر محل سکونت و کاستن از فشار کار به معظم له توصیه گردید و در پی آن ناگزیر در سال 1339 ه 'ش به منظور گذراندن ایام تعطیلات تابستانی قم را به قصد اردبیل ترک فرمودند.

فعالیت در اردبیل برای ایشان شامل: فعالیت های علمی، تبلیغ؛ فعالیت اقتصادی، فعالیتهای سیاسی، تالیف کتاب جمال ابهی، و... بود.

افزون بر درس خواندن، معظم له هیچگاه از ترویج معارف دین غفلت نکرده در ایام تبلیغ در مناطق مختلف ایران مجالس وعظ و خطابه تشکیل داده با سخنرانی های مذهبی خویش، شور و نشاط معنوی به جامعه تزریق می کردند.

مهاجرت از اردبیل به تهران

گسترش فعالیت های سیاسی معظم له در اردبیل، باعث شده بود که کنترل و

ص:392

نظارت دستگاه های امنیتی رژیم بسیار شدید شود تا جایی که بر اثر هجوم مکرر مأموران ساواک به منزل ایشان، هرگونه آسایش و امنیت حتّی در منزل نیز از معظم له سلب گردید. در نتیجه ایشان ناچار گردیدند نظر مشورتی حضرت امام رحمه الله را در مورد مهاجرت از اردبیل جویا شوند.

امام نیز در پاسخ فرمودند:» ما صلاح نمی دانیم که آقایان شهرها را ترک کنند و به تهران یا قم بروند، ولی گویا وضع شما به گونه ای است که ناچارید مسافرت کنید.

در عین حال خودتان بهتر می دانید و می توانید تصمیم مناسبتری بگیرید «.

پس از دریافت نظر امام که اتخاذ تصمیم مناسب را به شخص ایشان واگذار نموده بودند، معظم له تصمیم گرفتند که از اردبیل هجرت کنند، و به خاطر شرایط موجود حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی به عنوان مسئول کمک رسانی و همچنین به بهانه چاپ کتاب جمال ابهی، بدون اینکه کسی را از قصد خود مبنی بر عدم مراجعت به اردبیل مطلع سازند، به سمت تهران حرکت کنند.

از مهمترین فعالیت های ایشان در تهران شامل: فعالیت های علمی و فرهنگی و، تأسیس موسسه خیریه مکتب امیرالمومنین علیه السلام است.

هجرت مجدد به قم

چهار دهم خرداد 1368 ه ' ش حضرت امام خمینی رحمه الله رحلت فرمودند.

پس از این حادثه، حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی که در دوران حیات حضرت امام رحمه الله بارها تقاضای کناره گیری از مسئولیت ها و پرداختن به اشتغالات علمی را از ایشان نموده و پاسخ منفی شنیده بودند، در شهریور همان سال به قم هجرت نمودند و دو فعالیت مهم در آن مدت داشتند: تدریس و بحث و تحقیق و تأسیس و اداره دانشگاه) دارالعلم (مفید.

فهرست تألیفات:

1 - فقه القضاء جلد 1 - جلد 2

2 - فقه الحدود والتعزيرات جلد 1 - جلد 2 - جلد 3 - جلد 4

ص:393

3 - فقه الدیات

4 - فقه القصاص

5 - فقه الشرکه والتأمین

6 - فقه المضاربه

7 - فقه الشهادات) تحت طبع (

8 - حاشیه بر خیارات مکاسب) مخطوط (

9 - یک دوره کامل اصول فقه) مخطوط (

10 - تقریرات دروس آیات عظام حکیم و خوئی «در فقه و اصول) مخطوط (

11 - الرسائل الفقهیه) مشتمل بر بحث های: ربا، تلقیح مصنوعی، ذبیحه اهل کتاب،... (، مخطوط

12 - مقالاتی در تفسیر قرآن

13 - اخلاق) تدریس در دانشگاه مفید (، مخطوط

14 - چهار جلد اقتصاد) مخطوط (

15 - یک دوره اقتصاد اسلامی بر اساس کتاب و سنت) مخطوط (

16 - جمال ابهی) در رد بهائیت (

17 - رساله عملیه

18 - مناسک حج

19 - نهج الرشاد) رساله عملیه به زبان عربی (

20 - مناسک الحجّ - عربی

21 - استفتاآت

آیت الله سید تقی طباطبائی قمی در گذشت !

پسندیدم

ارسال به وبلاگ تبیان

ارسال برای دوستان

چاپ

ص:394

تاریخ: شنبه 1395/8/8 ساعت 13:30 تعداد بازدید: 472

بر طبق اسناد موجود آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خویی در زمان حیات و با وجود داشتن شاگران زیاد، تنها برای سه نفر از شاگردانشان اجازه کتبی اجتهاد صادر کردند. نخستین اجازه به میرزا علی فلسفی در ذی القعده 1380 هجری قمری اختصاص داشت. دومین اجازه کتبی در ذی الحجه همان سال به سید علی سیستانی داده شد و اجازه سوم نیز برای آیت الله تقی قمی نوشته شد.

بخش اخلاق و عرفان اسلامی تبیان

ایت الله طباطبایی قمی

سید تقی طباطبایی قمی) مشهور به حاج آقا تقی قمی (در اسفند ماه سال 1301 در شهر مشهد به دنیا آمد. پدر او سید حسین طباطبایی قمی از مراجع بزرگ تقلید بود که سال ها مرجعیّت عامّ حوزه های علمیه را بر عهده داشت و در پی ابراز مخالفت با فرمان رضا شاه مبنی بر کشف حجاب اجباری زنان در سال 1314 خورشیدی (1936 میلادی (ناچار به ترک ایران و اقامت در عراق شد.

برادر وی سید حسن طباطبایی قمی نیز از مراجع مطرح تقلید و منتقد نظریه ولایت فقیه بود که در سال 1386 درگذشت.

دوران تحصیل

وی مقدمات را نزد پدر خود فرا گرفت و سپس به همراه پدر به کربلا و نجف رفت. وی چندین سال از محضر آیات عظامی چون سید محمدهادی میلانی، سید عبدالهادی شیرازی، حسین حلی، محمدکاظم شیرازی، محمدعلی کاظمینی بروجردی و به خصوص سید ابوالقاسم خویی استفاده کامل نمود و به درجه اعلای علم، فقاهت، حکمت، فلسفه و رجال دست یافت.

تدریس

پس از رسیدن به درجات عالی اجتهاد، وی شروع به تدریس در متون فقه و

اصول در نجف پرداخت و سپس در مسجد هندی در حوزه علمیه نجف شروع به تدریس خارج فقه و اصول کرد.

اجتهاد

بر طبق اسناد موجود آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خویی در زمان حیات و با وجود داشتن شاگران زیاد، تنها برای سه نفر از شاگردانشان اجازه کتبی اجتهاد صادر کردند. نخستین اجازه به میرزا علی فلسفی در ذی القعده 1380 هجری قمری اختصاص داشت. دومین اجازه کتبی در ذی الحجه همان سال به سید علی سیستانی داده شد و اجازه سوم نیز برای آیت الله تقی قمی نوشته شد.

به گفته صاحب خویی فرزند آیت الله خویی، به جز این سه نفر هیچ فرد دیگری از سوی پدرش اجازه اجتهاد دریافت نکرده است.

عزیمت به قم

در پی اخراج تعداد کثیری از روحانیان بزرگ توسط رژیم بعث عراق از نجف، وی نیز به ناچار در سال 1359 مجبور به ترک نجف شد. وی سپس به شهر قم رفت و مشغول به تدریس فقه و اصول در حوزه علمیه قم شد. از آن تاریخ تا زمان مرگ همچنان در شهر قم سکونت داشت.

تالیفات

وی تالیفات متعددی بر جای گذاشته است که عمدتاً به زبان عربی نوشته شده و تعدادی از آنها به زبانهای فارسی و انگلیسی هم برگردانده شده که در این قسمت عناوین تعدادی از کتابهای وی آمده است:

آراونا فی أصول الفقه) دوره 3 جلدی (

الأنوار البهیه فی القواعد الفقهیه

الدرر و اللئالی فی فروع العلم الإجمالی

الدلایل فی شرح منتخب المسایل) دوره 5 جلدی (

العروه الوثقی) دوره 2 جلدی (

الغایه القصوی فی التعلیق علی العروه الوثقی - کتاب الاجاره

الغایه القصوی فی التعلیق علی العروه الوثقی - کتاب المضاربه

الغایه القصوی فی التعلیق علی العروه الوثقی) کتاب الاجتهاد و التقلید (

الغایه القصوی فی تعلیق علی العروه الوثقی - کتاب الخمس جلد

الغایه القصوی فی تعلیق علی العروه الوثقی - کتاب الصوم جلد

الگوی زن اصیل و آزاد

أمیر المومنین (علیه السلام)

ثلاث رسائل) العداله، التوبه، قاعده لاضرر (

دراساتنا من الفقه الجعفری

شهید کربلا از قبل از ولادت تا بعد از شهادت

عمده المطالب فی التعلیق علی المکاسب) دوره 4 جلدی (

مباحث فقهیه ? الوصیه ? الشرکه ? صله الرحم

مبانی منهاج الصالحین) دوره 10 جلدی (

مصباح الناسک فی شرح المناسک) دوره 2 جلدی (

هدایه الأعلام إلی مدارک شرائع الأحکام

انتشار مجموعه گفتارهای ایشان

در سال 1363 و به همت عباس حاجیانی دشتی، مجموعه گفتارهای سید تقی طباطبایی قمی در کتابی تحت عنوان درسهایی از شفاعت منتشر شد.

این کتاب تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده است.

دیدگاه های سیاسی

وی در زمره مراجع مستقل محسوب می شد، که علاقه چندانی به دخالت در امور سیاسی نداشت. این یکی از دلایل عمده است که نام وی کمتر در رسانه ها

مطرح می شد.

دیدگاه های شخصی و فقهی

وی با وجود داشتن مقلدان زیاد، علاقه ای به تأسیس وبسایت شخصی برای خود نداشت و در زمره منتقدان تفکرات دکتر علی شریعتی محسوب می شود و برخی از تفکرات وی را مغایر با مبانی دین اسلام می داند.

برخی از اعتقادات فقهی سید تقی طباطبایی قمی در مورد مسائل مختلف دینی در پایگاه خبری ردود عقائدیه آمده است.

پیام تسلیت برای رحلت این عالم بزرگ

در تاریخ درگذشت وی (6 آبان 95) پیام تسلیتی از سوی رهبر معظم انقلاب آیه الله خامنه ای دام ظله به بیت سیدتقی طباطبایی قمی ابلاغ شد.

منبع: ویکی پدیا UserName

علامه جعفری در زمینه علمی و فلسفی جلوتر از زمان خود بود

پسندیدم

ارسال به وبلاگ تبیان

ارسال برای دوستان

چاپ

تاریخ: سه شنبه 1395/8/25 ساعت 15:00 تعداد بازدید: 708

رئیس گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف از مرحوم علامه جعفری به عنوان فیلسوفی یاد کرد که از نظر علمی و فلسفی از زمان خود جلوتر بود.

بخش اخلاق و عرفان اسلامی تبیان

علامه

یکشنبه شب در مراسم بزرگداشت مقام علمی و معنوی علامه محمدتقی

ص:398

جعفری در بنیاد ملی نخبگان استان تهران گفت: علامه جعفری مسائلی را درباره علم و فلسفه مطرح می کرد که در هیچ مرکز علمی مطرح نبود و او از پیشروان مسائل علمی و فلسفی بود.

عضو پیوسته فرهنگستان علوم در ابتدا به بیان مسائلی پیرامون تاریخچه رابطه علم و دین از نگاه اندیشمندان غربی در دوره های مختلف پرداخت و با اشاره به نظرات برتراندراسل فیلسوف انگلیسی قرن بیستم بر این نکته تاکید کرد که در اوایل قرن بیستم تمام فیزیکدانان بر مشاهدات خود تکیه می کردند و اعتقادی به متافیزیک نداشتند.

گلشنی افزود: در نیمه دوم قرن بیستم تزلزل هایی بر این اندیشه ایجاد شد و برخی از دانشمندان قبول کردند که در برخی از کارها اصول ماورایی حاکم است.

مولف اثر قرآن و علوم طبیعت ادامه داد: در سال 1966 مجله تایم تصویری را چاپ کرد که حکایت از کفر داشت ولی در سال 1980 تیتری با عنوان» خدا برمی گردد «در این مجله نقش بست و استدلال مجله این بود که فلاسفه به خدا باز می گردند و گروهی از فیلسوفان خداباور با هزاران عضو تشکیل شد و یکی از مهمترین تحولات دهه 80 همین مساله بود.

برگزیده جایزه علامه طباطبایی بنیاد ملی نخبگان افزود: پوپر فیلسوف آلمانی معتقد بود که سوالاتی وجود دارد که علم نمی تواند پاسخ دهد و آن را سوالات بنیادی انسان نام گذاری کرد و برخی از دانشمندان تاکید کردند که باید به سراغ دین و فلسفه رفت.

گلشنی به تحولات اخیر در دانشگاه های غرب استناد کرد که بسیاری از مراکز علمی در جهان برای جمع بندی ابعاد فلسفی فیزیک و سایر علوم به ویژه کیهان شناسی گروه هایی را تشکیل دادند و تحولات بسیاری رخ داد که این تحولات در ایران انعکاسی نداشت.

این فیزیکدان، برپایی کنفرانس های فیزیکدانان، زیست شناسان، فیلسوفان و کشیشان را در این راستا دانست که طی شش ماه 2 کارگاه علمی برگزار شد و به کنفرانسی ختم شد که بیش از 90 میلیون نفر آن را دیدند.

گلشنی نحوه آشنایی خود با علامه جعفری را مطالعه کتاب سه جلدی ارتباط انسان و جهان دانست و با ذکر ویژگی های علمی این کتاب گفت: علامه در دهه 30 گفت که هیچ دینی از انسان نمی خواهد که طبیعت را نادیده بگیرد و درپی کشف عناصر نکوشد و اگر علم و فلسفه در خدمت دین قرار بگیرد، به حیات معقول دست خواهیم یافت.

چهره ماندگار ملی افزود: علامه جعفری معتقد بود علم تجربی نمی تواند همه سوالات را پاسخ دهد و فقط یک جهان بینی جامع نگر می تواند پاسخگو باشد و دین می تواند با ارائه یک جهان بینی کمک کند.

وی افزود: اقلیتی از سرآمدان واقعی علم در زمان ما معتقدند باید یک دیدگاه در مورد علم و اخلاق و دین حاکم باشد ولی علامه جعفری معتقد بود اصولی بر علوم حاکم است و اکنون این سخنان بر زبان دانشمندان جاری است و الان همه قبول دارند که اصول کلی بر فیزیک حاکم است.

گلشنی اضافه کرد: علامه در سال های 1333 تا 35 به این مساله اشاره کرد که علوم از اصول و قضایای فلسفی بی نیاز نیستند و همه مسائل علمی از قواعد محض سرچشمه می گیرد و لذا حاصل این بررسی علامه را می توان در کتاب ارتباط انسان و جهان مطالعه کرد.

نقدهای منصفانه و عالمانه علامه

عبدالله نصری عضو هیات علمی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی از افق دید علامه جعفری درباره ملاصدرا سخن گفت و تاکید کرد:

باید جایگاه وسیعی را برای علامه در نظر بگیریم.

وی افزود: اگرچه در دهه 40 اندیشه های برتدراندراسل در ایران رواج داشت ولی برخی از آثار اصیل فلسفی وی همچون کتاب قلمرو علم کمتر ترجمه شده بود و همان زمان بود که علامه جعفری در مواجهه ای علمی و با نامه نگاری اندیشه های راسل را نقد می کرد.

وی افزود: یکی از اساتید دانشگاه می گفت نامه نگاری اهمیتی نداشت. چون

یک منشی هم می توانست نامه نگاری کند در حالی که مواجهه علامه با راسل مبتنی بر مسائل عمیق فلسفی بود که به عنوان نمونه علامه 20 ویژگی را برای راسل بیان می کند و به نظر من اگر یک منشی قدرت نوشتن چنین نامه هایی را داشته باشد باید همان منشی را در پایه علامه جعفری دانست.

این استاد دانشگاه افزود: مرحوم علامه جعفری اختلافات زیادی از نظر علمی با راسل داشت ولی یک دانشمندی بود که منصفانه و عالمانه قضاوت می کرد و در بیان مطالب خود هیچ نقدی که دارای کنایه و اسائه ادبی باشد، وجود نداشت و فقط مباحث علمی مطرح می شد و حتی از او تجلیل می کرد.

نصری همچنین گفت: علامه در مواجهه علمی خود اینگونه نبود که فقط نقد کند و همانند برخی از دانشمندان بگوید که غربی ها حرفی برای گفتن ندارند و لذا علامه چنین ذهنیتی نداشت و از دهه 30 تا پایان عمر خود چنین نگاهی داشت.

علامه

مبنای انسان شناسی در شرح مثنوی

این فیلسوف از شرح مثنوی علامه جعفری به عنوان کتابی بر مبنای انسان شناسی یاد کرد و گفت: از علامه پرسیدم چرا شرح مثنوی مورد توجه دانشکده های ادبیات قرار نگرفته و او گفت چون ابن عربی در تاریخ ما تسلط داشته است و چون نگاه ها بر اساس ابن عربی بوده کتاب علامه جایگاه مناسبی در گروه های ادبیات دانشگاه ها نداشت.

وی افزود: علامه جعفری معتقد بود اگرچه 250 شرح برای مثنوی مولوی بر اساس عرفان ابن عربی تالیف شده و او نمی خواسته همان حرف ها را تکرار کند و بگوید تجلی اول و تجلی دوم بلکه می خواسته دیدگاه های جدیدی را ارائه کند.

ارزش علامه در مواجهه با فیلسوفان غربی مشخص می شود

نصری با بیان تبحر علامه در رشته های مختلف فلسفه گفت: علامه جعفری در

دهه 50 بحث فلسفه و هدف زندگی را مطرح کرد و من درس های بسیاری را در محضر استاد آموختم و لذا معتقدم باید علامه را در مواجهه با فلاسفه غربی قرار دهیم تا ارزش وی مشخص شود.

وی افزود: موضوع فلسفه تاریخ برای علامه به طور جدی مطرح بود که قسمت هایی از این موضوع را نوشت و از طرف دیگر فلسفه هنر را مطرح کرد و برخی از فیلسوفان معاصر معتقدند که فقط علامه جعفری در این زمینه کار کرده است.

به گفته نصری، کتاب علامه در فلسفه موسیقی ناتمام ماند و پس از درگذشت وی نظریات وی در این زمینه تدوین و منتشر شد و علامه در زمینه فلسفه فرهنگ، هنر، تاریخ و تمدن مطالب ابتکاری و ابداعی داشته است. البته هر فیلسوفی از جمله علامه جعفری را می توان نقد کرد و خود او به ما یاد داد که هیچگاه نگوییم خاتم العرفاء و خاتم الفقهاء.

این استاد دانشگاه افزود: نوآوری های علامه جفعری بسیار مهم است و متاسفانه برخی از اهل علم ما بدون مبنا کم حرف نمی زنند ولی می توانند مطالعه کنند و بگویند علامه بلد بوده یا بلد نبوده و خوشبختانه ذهنیت امروز این افراد نسبت به علامه بهتر شده و اگر از بیان مطالب تکراری خودداری شود نگاه ما به فیلسوفان نگاه دیگری خواهد بود.

شجاعت های مفهومی علامه تحسین برانگیز است

حجت الاسلام داود فیرحی عضو هیات علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در این مراسم ضمن بیان خاطره ای از تدریس علامه جعفری در دانشگاه تهران و سفارش استاد شهید مرتضی مطهری برای گسترش مسائل دینی در جهان غرب گفت: شجاعت و سدشکنی های مفهومی علامه جعفری قابل تحسین است و به نظر من ادبیات علامه جفعری هنوز تازگی دارد.

وی افزود: علامه علاوه بر طرح نظریاتی جالب و جدید در فلسفه، مباحثی نو در سیاست و اخلاق داشت که واژه» شیئیت انسان ها «یا» چیز شدن انسان ها «از آن واژه های جالب است.

ص:402

فیرحی گفت: از زمانی که ادبیات مدرن در نیمه دوم قرن 19 و مساله سرمایه داری رشد پیدا کرد، انسان ها به تدریج به ماشینی متحرک و» شیئ «تبدیل شدند و شیء شدگی یا الیناسیون یکی از مباحث کلیدی بود که از نیمه دوم قرن بیستم مطرح شد و رابطه کارگر و سرمایه دار به طور جدی طرح شد.

وی افزود: علامه جعفری از زاویه جالبی این موضوع را دنبال کرد و در کتاب حیات معقول به کاربرد سیاست برای تبدیل دوباره اشیاء به انسان سخن گفت و تاکید کرد که اگر چنین تبدیلی ممکن باشد، مهمترین عامل آن دولت و سیاست است.

این پژوهشگر مذهبی همچنین گفت: علامه جعفری با کارکردی مثبت و منفی به نهاد سیاست نگاه می کرد و از دید این فیلسوف، دولتی خوب است که بتواند چرخه انحطاط انسان را برگرداند و چیزها را به انسان تبدیل کند.

وی به مساله آزادی از نگاه علامه جعفری اشاره کرد و گفت: علامه از حق حیات سخن می گفت و تاکید داشت که کسانی که انسان ها را» شیئ «کردند، در حقیقت حق حیات را از آن ها گرفته اند و به اعتقاد وی حیات، یک حق نیست بلکه حکم است و انسان باید زنده باشد و یکی از شرایط حیات معقول را زنده بودن می دانست.

دیدگاه علامه به تمدن اسلامی

قاسم حسن پور عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی به دیدگاه علامه جعفری در حوزه تمدن اسلامی اشاره کرد و

گفت: دیدگاه علامه درباره تمدن معطوف به 50 سال آینده است و اگر بنیاد ملی نخبگان بتواند تمام فعالیت های علمی را ناظر به 50 سال آینده و با محوریت ایران و تمدن اسلامی در نظر بگیرد، یک گنجینه علمی ایجاد خواهد شد.

وی افزود: در باب تمدن اسالمی نظریه خطی غالب داریم که در دیدگاه علامه دیده می شود و می تواند نظریه تاریخی و اصالت تاریخی باشد که شامل انباشتگی عقل است.

این استاد دانشگاه با بیان این که برخی از مراکز آینده پژوهی به موسساتی برای تفریح ذهن تبدیل شده اند، از سه جریان اندیشه ای در باب تمدن اسلامی شامل جریان سنت گرا، نوگرایان و روشنفکران دینی سخن گفت و افزود: هر سه دیدگاه یک نگاه ایدئولوژیکی به تمدن دارد که از نگاه علمی بازمی ماند.

وی افزود: اگر بخواهیم دیدگاه علامه جعفری را درباره تمدن کنونی غرب بررسی کنیم باید در آثار وی به تفسیر قدرتمدارانه غرب نگاه کنیم.

در این مراسم ارج نامه سورنا ستاری معاون علمی و فناوری رئیس جمهوری و رئیس بنیاد ملی نخبگان در وصف مقام علمی و معنوی علامه محمدتقی جعفری قرائت شد و از برخی شاگردان آن علامه و فیلسوفان معاصر همچون مهدی گلشنی، عبدالله نصری، قاسم حسن پور و حجت الاسلام فیرحی تجلیل شد.

همچنین از دانشجویان و پژوهشگرانی که با ارائه مقاله و رساله در حوزه آرا و اندیشه های علامه جعفری تلاش کرده بودند، با اهدای لوح تجلیل شد که می توان به محققانی چون زهرا امی در مقطع دکتری و لعیا مرادی، حمزه نادعلی زاده و حسن فقیهی در مقطع کارشناسی ارشد اشاره کرد.

بازدید از کتابخانه و منزل علامه

همزمان با آغاز هفته کتاب در این مراسم نیز اعلام شد که بنیاد نخبگان استان تهران برای آشنایی بیشتر با مقام و جایگاه علمی علامه جعفری برنامه ای برای بازدید از کتابخانه و منزل این فیلسوف اندیشمند تدارک دیده است و علاقه مندان برای حضور در این مراسم که روز پنجشنبه برگزار خواهد شد، می توانند در سامانه visitfarhani.bmn.ir ثبت نام کنند. منبع: ایرنا.

آیت اللّه شیخ محمدعلی سرابی رضوان اللّه تعالی علیه

اشاره

ایشان یکی از اساتید بزرگوار نهج البلاغه من (محمد امینی گلستانی) در نجف اشرف بود.

این شخصیت بزرگوار علاوه بر تخصص در فقه و اصول، از اوتاد زمان وبزرگان عارفان راه حق و حقیقت بودند.

در زمان تحصیلات من سالهای 1334 تا 1340 شمسی زمان تحصیلاتم در نجف اشرف، در طبقه دوم مدرسه سید، سکونت داشت و تا سن 55 سال سالگی، قدرت ازدواج نداشت حتی ما شاگردانش که فقیرترین اشخاص بودیم، جمع شده، به او عبائی خریدیم (البته این گفته ها درایت است نه روایت دقت کنید).

تا این که پس از برگشت من از نجف اشرف، یکی از علماء، دختر خود را به او تزویج می کند و او جائی برای سکونت خانواده اش نداشته و نتوانسته، منزلی اجاره نماید.

تا اینکه یک نفر از خیّرین که در داخل شهر، مقبره خانوادگی داشته، در اختیار ایشان می گذارد که در قسمت جلوی مقبره ساکن شوند و بعضی اوقات، به دفن شدگان قسمت عقب مقبره (یس) یا (قرآنی) بخواند.

بعضی از اوقات از ایشان نامه ای برای من به اردبیل می آمد و با کمال تواضع و فروتنی از من ناچیز التماس دعا می نمود و مرا شرمنده می کرد.

وفات

تا اینکه روزی به من خبر دادند که استادت در نجف اشرف دار فانی را وداع گفته و یه رحمت خدا پیوسته است.

من از اوضاع و احوالش جویا شدم، گفتند در همان مقبره که ساکن بود و دارای یک دختر هم بود وفات نموده و اتفاقا در روز وفات ایشان طوفان و گرد و خاک، نجف را فرا گرفته و مردم گفته اند بخاطر از دنیا رفتن این بزرگوار بوده که اوضاع شهر به ریخته است.(أللّهمّ اغفر له و احشره مع أئمّته الاطهاربمحمد و آله الاخیار).

عزیزان در چند سطر فوق که یکهزارم سرگذشت این شخصیت بزرگ و عالم سرفراز نیست، دقت کرده و وضع سالکان راه حق و حقیقت را بخاطر بسپاریم و خود را در برابر این بزرگان، به کفه ترازو بگذاریم و مقایسه کنیم و ببینیم ما چه هستیم و آنها کهِ بودند و بکجا رسیدند.

خدایا به احترام محمد و آل محمد ما را به انجام اوامر و دوری از نواهی خود، موفق فرما و عاقبت بخیر بگردان آمین یا ربالعالمین.

علامه شیخ جعفر کاشف الغطاء

دعایی که در کنار کعبه مستجاب شد !

پسندیدم

ارسال به وبلاگ تبیان

ارسال برای دوستان

چاپ

تاریخ: شنبه 1395/2/11 تعداد بازدید: 926

علامه کاشف الغطا با شجاعت کامل و عزمی استوار در تمام دوران زندگی خود نسبت به تبلیغ اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام و آگاه ساختن مردم سر از پا نمی شناخت.

آمنه اسفندیاری - بخش اخلاق و عرفان اسلامی تبیان

کاشف الغطاء

شیخ جعفر کاشف الغطاء مشهور به شیخ جعفر نجفی، شیخ جعفر کبیر و شیخ المشایخ، از بزرگترین علما و مراجع برجسته شیعه عراق در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری بوده است. نسب وی به ابراهیم) فرمانده سپاه مختار (پسر مالک اشتر نخعی) فرمانده سپاه امام علی (می رسد.

وی شاگرد وحید بهبهانی و شاگرد سید مهدی بحرالعلوم بوده است کتاب معروف او در فقه به نام کشف الغطا است در نجف می زیسته و شاگردان بسیاری تربیت کرده است سید جواد صاحب مفتاح الکرامه و شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام از جمله شاگردان اویند او چهار پسر داشته که هر چهار تن از فقها بوده اند کاشف الغطاء معاصر فتحعلی شاه است و در مقدمه کشف الغطا او را مدح کرده است و در سال

1228 ه ق در گذشته است کاشف الغطاء در فقه نظریات دقیق و عمیقی داشته و از او به عظمت یاد می شود.) آشنایی با علوم اسلامی، ص 307 (

ص:406

اخلاق کاشف الغطا

کاشف الغطاء دارای اخلاق الهی بود وارسته، فروتن، سخاوتمند، غیور، متواضع، مجاهد و با مستمندان از هر راهی که می توانست برای فقرا پول جمع آوری می کرد و بر آنان انفاق می نمود حتی نوشته اند که گاهی خود به پول جمع کردن می پرداخت و در عبای خود پول جمع آوری و در همان مجلس بر فقرا و بیچارگان تقسیم می نمود.

روزی شیخ جعفر برای نماز ظهر تاخیر کرد و به مسجد نیامد مردم که از آمدن شیخ ناامید شدند، شروع کردند نماز را فرادی خواندند چیزی نگذشته بود که شیخ وارد مسجد شد و با ناراحتی مردم را سرزنش کرد که چرا نماز را فرادی می خوانید؟ مگر یک نفر عادل بین شما نیست که به او اقتدا کنید؟

میرزای نوری) ره (در مستدرک می نویسد: سید مرتضی نجفی که مرد عادل و باتقوی و فرد مورد اعتمادی است و در اوایل عمرش شیخ جعفر را درک کرده بود، به من گفت: روزی شیخ جعفر برای نماز ظهر تاخیر کرد و به مسجد نیامد مردم که از آمدن شیخ ناامید شدند، شروع کردند نماز را فرادی خواندند چیزی نگذشته بود که شیخ وارد مسجد شد و با ناراحتی مردم را سرزنش کرد که چرا نماز را فرادی می خوانید؟ مگر یک نفر عادل بین شما نیست که به او اقتدا کنید؟

سپس مؤمنی را دید که تا اندازه ای امکانات مالی نیز داشت، و نماز می خواند فورا به او اقتدا کرده و به نماز ایستاد مردم که شیخ را دیدند به آن مؤمن اقتدا کرده، همه پشت سر او ایستادند و اقتدا کردند آن مؤمن به قدری شرمنده شد که نمی دانست چگونه نماز را تمام کند پس از ادای نماز ظهر کنار رفته و به شیخ عرض کرد:

باید نماز عصر را خود جناب عالی امامت کنید شیخ خودداری کرد او اصرار نمود، تا اینکه بالاخره شیخ گفت: حال که اصرار می کنی، اگر پولی بدهی که همین ج ا بر فقرا تقسیم کنیم، از امامت تو صرف نظر می کنیم آن مرد پذیرفت و دویست شامی

) که پول رایج آن زمان بود (به شیخ پرداخت و شیخ جعفر قبل از شروع به نماز عصر، دستور داد فقرا را جمع کنند و همانطور پولها را بر آنها تقسیم نمود سپس به نماز ایستاد.

دعای پدر بزرگش در کنار کعبه

در کتاب» قصص العلما «تنکابنی و» عبقات العنبریه لطبقات الجعفریه «شیخ محمد حسین کاشف الغطاء و» روضات الجنات «خوانساری آمده است: شیخ جعفر کاشف الغطاء در زیارت بیت الله الحرام از خدا درخواست عجیبی را مطرح کرد.

همراهان ایشان، مرحوم سید مهدی بحرالعلوم و سید محمدجواد عاملی) صاحب مفتاح الکرامه (نقل می کنند که شیخ جعفر داخل بیت الله الحرام شد و چنین دعا کرد:» خدایا، خاندان و ذریه ام را بی فقیه مگذار! «، سید بحرالعلوم به او گفت:» ای شیخ: خدا دعایت را مستجاب خواهد کرد. «

اکنون و با گذشت بیش از دو قرن از این موضوع خاندان کاشف الغطاء علمای برجسته ای را تربیت کرده و این خاندان عالم پرور همچنان به فعالیت های علمی دینی خود ادامه می دهد و اکنون دو دهه ای است مؤسسه» کاشف الغطاء العامه «با هدف احیای یادگارهای اهل بیت) (علیهم السلام) در شهر مقدس نجف تأسیس شده است.

ولایت فقیه

این آدم برای مبلغ بسیار اندک و کم ارزش دنیا) آن هم محتمل (در این وقت شب از خواب و آسایش خود دست برداشت و آمده در این گوشه نشسته و دست تذلل به سوی مردم دراز کرده است! آیا تو به اندازه این شخص، به وعده های خدا درباره شب خیزان و متهجدان اعتماد نداری

کاشف الغطا بخوبی نقش زمان و مکان در اجتهاد را یافته بود و بر این باور بود که

نباید احکام اسلام در تنگنای سلیقه مجتهد قرار بگیرد، زیرا فرجام چنین کاری این است که احکام اسلام، به صورت خشک و بی روح درآید.

کاشف َالغطا در مورد اختیارات ولایت فقیه نظرات بسیار بلندی دارد. امام خمینی) ره (می َفرماید:

ولایتی که برای پیامبر صلّی الله علیه و آله و امامان است، برای فقیه نیز ثابت است. موضوع ولایت فقیه چیز تازه َای نیست که ما آورده باشیم. بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است... به طوری که نقل کرده َاند، مرحوم کاشف َالغطا نیز بسیاری از مطالب را فرموده َاند.

او درباره حدود اختیارات ولی فقیه می َنویسد: ولایت فقیه همه مواردی را که به مصلحت اسلام و مسلمانان است، در برمی َگیرد.

یک داستان آموزنده از شیخ جعفر کاشف الغطاء

مرحوم شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء در یکی از شب ها که برای تهجد برخاست، فرزند جوانش را از خواب بیدار کرده و فرمود: برخیز به حرم مطهر مشرف شده و در آنجا نماز بخوانیم. فرزند جوان که برخاستن از خواب در آن ساعت شب برایش دشوار بود، در مقام اعتذار برآمد و گفت: من فعلا مهیا نیستم شما منتظر من نشوید؛ بعداً مشرف می شوم. فرمود: نه، من این جا ایستاده ام؛ برخیز، مهیا شو که با هم برویم.

آقازاده، به ناچار از جا برخاست و وضو ساخت و با هم راه افتادند، کنار در صحن مطهر که رسیدند، آن جا مرد فقیری را دیدند که نشسته و دست نیاز به طرف مردم دراز کرده است. آن عالم بزرگوار ایستاد و به فرزندش فرمود: این شخص در این وقت شب برای چه این جا نشسته است؟ گفت: برای تکدی از مردم. فرمود: چه مقدار ممکن است از رهگذران، عاید او گردد؟ گفت: احتمالاً یک تومان) به پول آن زمان (مرحوم کاشف الغطاء فرمود: فرزندم! درست فکر کن و ببین این آدم برای مبلغ بسیار اندک و کم ارزش دنیا) آن هم محتمل (در این وقت شب از خواب و آسایش خود دست برداشت و آمده در این گوشه نشسته و دست تذلل به سوی

مردم دراز کرده است! آیا تو به اندازه این شخص، به وعده های خدا درباره شب خیزان و متهجدان اعتماد نداری که فرموده است: «فَلا تَعْلَمُ نَفْسَ ما أُخفی لَهُم مِنْ قُره أعینُ» «هیچ کس نمی داند چه پاداش های مهمی که مایه روشنی چشمهاست برای آنها نهفته شده؟ !».) سوره سجده آیه 17)

گفته اند آن فرزند جوان از شنیدن این گفتار پدر خود چنان تکان خورد و تنبّه یافت که تا آخر عمر از شرف و سعادت بیداری آخر شب برخوردار بود و نماز شبش ترک نشد.

منابع:

ویکی فقه

فرهنگ نیوز

سایت عقیق

ملا حسینقلی همدانی

اشاره

عناوین این بخش

ماخذ: کتاب فرزانه قبیله عشق و

چلچراغ سالکان

مقدمه

تولد

خانواده، پدر و مادر

استادان

در محضر استاد عارف آقا سید علی شوشتری

عنایت استاد

استقامت در راه کمال

تشرف به خدمت حضرت ولی عصر - عج

سیره و روش مرحوم آخوند

برخی از شاگردان

ص:410

تأثیر نفس قدسی آخوند

نوشته های اهل غفلت

فیوضات امیرالمومنین علی علیه السلام به ارواح وادی السلام

باطن آلوده قهوه

مراقب پیدا و پنهان

تأثیر انسان ساز

امیر جند جهنم

وفات

مقدمه

در دویست سال گذشته در عرفان شیعی کمتر شخصیتی به عظمت و استواری عارف بزرگوار و فرزانه، آیت الله العظمی آخوند ملاحسینقلی همدانی رسیده است و عرصه معارف اسلامی چنین شخصیتی را میان استادان سیر و سلوک الی الله کمتر به خود دیده است.

شخصیت بزرگواری که عارفان پس از او تا کنون تحت تأثیر عمیق اندیشه های بلند و آسمانی آن جناب بوده و هستند و همه کسانی که پس از او آمده اند در عرفان اسلامی خود را وامدار او دانسته اند. مطالب ذیل عمدتا از کتاب فرزانه قبیله عشق تالیف جناب محمد جواد نورمحمدی نقل شده است.

تولد

آیت الله جناب آخوند ملاحسینقلی همدانی در جزینی به سال 1239 ق در روستای» شوند «از توابع همدان دیده به جهان گشود.

پدرش رمضانعلی نام داشت و پیشه چوپانی برگزیده بود. وی علاقه فراوانی داشت که فرزندانش به تحصیل علم بپردازند و در زمره عالمان درآیند. به همین

جهت حسینقلی را برای تحصیل به تهران فرستاد.

خانواده، پدر و مادر

از خانواده ایشان اطلاعات فراوانی در دسترس نیست اما این را میدانیم که خاندان مرحوم رمضانعلی شوندی که پدر ایشان می باشد از اعقاب جابربن عبدالله انصاری صحابی معروف رسول خدا بوده اند که قرن ها در این روستا زندگی می کرده اند و پیراهنی را که حضرت علی علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری عطا کرده بود از او به یادگار داشتند.

استادان

ایشان در تهران در مدرسه مروی از حوزه درس فقیه مشهور شیخ عبدالحسین تهرانی معروف به شیخ العراقین استفاده نمود و سپس رهسپار سبزوار شد و از محضر حکیم حاج ملا هادی سبزواری جرعه های جانبخشی نوش کرد و از فیض دروس حکمت و اخلاق وی بهره مند شد.

پس از استفاده از محضر حاج ملا هادی سبزواری بار خود را به سوی نجف اشرف بست و در پیشگاه امام همام مولی الموحدین مشغول به تحصیل شد و به درس خاتم فقیهان شیخ مرتضی انصاری حاضر شد.

مدتی در خدمت ایشان بود و اگر چه شیخ انصاری صاحب نفس قدسی و حالات و مشاهدات و کرامات بود اما خداوند برای او چنین رقم زده بود که به محضر صاحب کمالی، راه عبودیت حق را بپیماید و چنین شد که به محضر سید شوشتری راه یافت.

حکایت این تشرف مبارک را آیت الله آخوند ملا علی همدانی از عین الملک

نقل کرده و ایشان از آخوند ملاحسینقلی شنیده است که آخوند فرمود:

در محضر استاد عارف آقا سید علی شوشتری

روزگاری در نجف به درس شیخ انصاری می رفتم تا اینکه دریافتم که شیخ انصاری همیشه چهارشنبه ها به منزل آیت الله آقا سید علی شوشتری که در ظاهر از شاگردان درس شیخ انصاری بود می رود.

روزی به بهانه استخاره به منزل آقا سید علی شوشتری رفته و در زدم وچون خادم آمد در را باز کرد، گفتم: استخاره می خواهم.

آقا سید علی فرمود: بگویید بیاید داخل، چون داخل شدم دیدم که شیخ به گونه شاگردان نشسته و آقا سید علی بسان استادان نشسته و مطالبی می فرمایند.

من نیز در دل خود گذارندم که از این پس خدمت سید برسم. آن روز چون جلسه تمام شد و برخاستم سید به من فرمود: شیخ سرش شلوغ است و کمتر می تواند اینجا بیاید اما شما اگر خواستید می توانید دیگر روزها نیز اینجا بیایید.

بدنیسان فرزانه ای را که آخوند ملاحسینقلی به دنبالش بود یافت.

عنایت استاد

حکایتی را که آقا بزرگ تهرانی نقل کرده گویای این عنایت ویژه سید به آخوند است:

آخوند ملاحسینقلی در ایام تحصیل در نجف اشرف در مدرسه سلیمیه حجره داشت و در همان ایام، سخت بیمار شد و در بستر بیماری خوابید.

اتفاقاً پزشکی از ارادتمندان سید علی شوشتری به خدمت ایشان رسید. سید از دکتر درخواست می کند که فوراً به مدرسه سلیمیه برود و آخوند همدانی را معالجه کند.

دکتر پس از معاینه آخوند خدمت سید استاد می رسد و اعلام می کند که مریضی وی صعب العلاج است و هزینه سنگین نیازمند است.

سید می گویند اگر چه معالجه او صد تومان باشد او را درمان کن.

ص:413

این در حالی است که آقا بزرگ نقل می کند که در آن زمان کمتر ثروتمندی درنجف صد تومان دارایی داشت و مبلغ زیادی بود.

استقامت در راه کمال

آن طور که در زندگی جناب ملاحسینقلی همدانی نقل شده است ایشان برای رسیدن به کمال زحمات زیادی کشیده اند و در اوایل کار پس از سالها نتیجه گرفته اند.

آیت الله حسن زاده آملی در همایش بزرگداشت مقام شیخ عارفان آخوند ملاحسینقلی همدانی فرمودند:

حضرت آیه الله ملاحسینقلی همدانی پس از بیست و دو سال نتیجه گرفت و کسانی که دیر نتیجه می گیرند، پخته تر، قویتر و بهتر نتیجه میگیرند؛ چون آمادگی و استعدادشان بیشتر می شود.

قضیه هم از این قرار بود که آخوند در نجف در ایوانی نشسته بود، چشمش به تکه نان خشکی افتاد که کبوتری برای خوردن آن پر کشید و آمد، ولی نتوانست با منقارآن را خرد کند.

رفت و بار دیگر بازگشت، چند بار رفت وآمد تا این که بالاخره تکه نان را خرد کرد و خورد و دلش آرام گرفت و رفت. جناب آخوند از این واقعه الهام گرفت که باید صبوری کرد.

به خاطر همین مقام روحی بو که آخوند سیصد تن از اولیاء الله را تربیت کرد و آنها را سه دسته کرده بود. یک دسته روزها به محضرش می آمدند، یک دسته شبها بعد از نماز مغرب و عشا و یک دسته هم سحرها.

تشرف به خدمت حضرت ولی عصر - عج

ص:414

آیت الله شبیری زنجانی می فرمودند:

روزی از جناب عارف آخوند ملاحسینقلی می پرسند آیا شما خدمت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه تشرف داشته اید؟

ایشان می فرمایند متاسفانه نه اما در یک زمانی به من القا شد که حضرت ولی عصر عجل ا... تعالی فرجه الشریف در مسجد سهله در حجره سید علی شوشتری هستند، من خود را به سرعت به مسجد سهله رساندم و چون خواستم به حجره سید علی شوشتری وارد شوم جناب سید علی شوشتری صدا زد: همانجا بایست، من نیز همانجا ماندم تا ایشان اذن ورود بدهند.

من از بیرون صدای همهمه دو نفر را که با هم صحبت می کردند می شنیدم اما سخنان آنان را نمی فهمیدم که با هم چه می گویند.

پس از مدتی سید علی اذن ورود دادند من نیز وارد شدم اما کسی جز سید علی شوشتری را آنجا نیافتم. آن روز من حضرت ولی عصر را ندیدم اما سید علی شوشتری به ما وعده ها داد.

سیره و روش مرحوم آخوند

آیت الله سید حسن صدر در تکمله " امل و الآمل " می فرمایند:

سیره و روش او در قول و عمل و حتی در فتوی ندادن و قبول نکردن ریاست رعیه همانند سیره سید بن طاووس بود به گونه ای که حتی نماز جماعت را به صورت آشکار اقامه نمی کردند. ایشان فقه و اصول را از کتاب تقریرات بحث استادش شیخ انصاری که خود نوشته بود تدریس می فرمود و همچنین نماز جماعت را در خانه اش با عده ای از خواصش برگزار می کرد.

آنان که خود در تربیتشان کوشیده بود و آنان را از ظلمت های جهل به نور معرفت هدایت کرده و با ریاضتهای شرعی و مجاهدتهای عملی از هر آلودگی پاک کرده بود تا اینکه از بندگان صالح خدا شدند.

ص:415

مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی که از شاگردان برگزیده مرحوم آخوند بود می فرماید:

شیخ و پیشوای من در علوم حقه، برایم حکایت نمود که از طالبان آخرت احدی به مقامی از مقامات دینی نرسید مگر آنان که اهل تهجد و شب زنده داری بودند.

برخی از شاگردان

1 - شیخ محمد بهاری) وصی ایشان پس از مرگ (

2 - سید احمد کربلایی

3 - سید حسن صدر

4 - سید عبدالغفار مازندارنی

5 - شیخ علی زاهد قمی

6 - میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

7 - سید جمال الدین اسد آبادی

تأثیر نفس قدسی آخوند

نقل است مرحوم آخوند در یکی از سفرهای خود با جمعی از شاگردانش به عتبات عالیات می رفت در بین راه به قهوه خانه ای رسیدند که جمعی از دنیا پرستان میخواندند و پایکوبی می کردند.

آخوند همدانی به شاگردانش فرمود: یکی برود و آنان را نهی از منکر کند بعضی از شاگردان گفتند اینها به نهی از منکر توجه نخواند کرد.

ایشان فرمود: من خودم می روم. وقتی که نزدیک شد به رییسشان گفت: اجازه می فرمایید من هم بخوانم شما بنوازید؟!

رییس گفت: مگر شما بلدی بخوانی؟

فرمود: بلی، گفت: بخوان.

آخوند نیز شروع به خواندن اشعار ناقوسیه حضرت امیر علیه السلام کردند:

ص:416

لا اله الا الله حقاً حقا صدقاً صدقا

إن الدنیا قد غرتنا و أشتغلتنا و استهوتنا...

آن عده وقتی این اشعار را شنیدند به گریه در آمدند و به دست ایشان توبه کردند. یکی از شاگردان آخوند نقل کرده: وقتی ما از آنجا دور می شدیم هنوز صدای گریه شان به گوش می رسید.

نوشته های اهل غفلت

آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی می فرماید:

شیخ ما را اصحاب و یارانی از اهل تقوا بود که از جمله آنها سیدی از بزرگان شهر همدان بود که جوانی نیکو سیرت و مراقب و مجاهدی با استقامت بود.

اودر خدمت شیخ به تحصیل فقه و تزکیه نفس اشتغال داشت. روزی جمعی از همدان به خدمت شیخ رسیده بودند. و از یکی از برادان سید شکایت داشتند که در بعضی از امور متعلق به تجارت کوتاهی می کند.

شیخ، سید را فرمود که در نامه ای به برادرش بنویسد و او نامه ای نوشت و خدمت شیخ آورد.

شیخ نامه را گشود دید سید در نامه برادرش را به خاطر بد رفتاری با مردم مورد ملامت قرارد داده و نوشته این گونه رفتار هم اعتبار او را نزد مردم از بین می برد و هم در آخرت موجب زیان و ضرر خواهدبود.

چون شیخ دید که سید ضرر دنیوی را بر ضرر اخروی مقدم داشته، فرمود که این نوشته شبیه نوشته های اهل غفلت است. کسی که مراقب اعمال و رفتار خود باشد، هیچ گاه ذکر دنیا را بر آخرت مقدم نمی دارد.

فیوضات امیرالمومنین علی علیه السلام به ارواح وادی السلام

آیت الله سید عبدالحسین لاری از خواص شاگردان آن جناب در وصف حالات

ایشان فرمودند:

از جناب آخوند ملاحسینقلی همدانی شنیدم که می فرمودند:

بعضی اشخاص در نجف هستند که فیوضاتی که هر روز از بقعه نورانی حضرت امیر علیه السلام متصاعد می شود و به اموات وادی السلام افاضه می شود با چشم ظاهری مشاهده می کنند، مانند خطوط نور که متصل به قبورایشان است.

ما می دانستیم که آن شخص خود ایشان ا ست اما به ملاحظاتی بروز نمی دادند و این گونه کرامات و مکاشفات مکرر از آن بزرگوار مشاهده شده است.

مقبره حضرت هود و صالح در قبرستان وادی السلام - نجف

باطن آلوده قهوه

مرحوم آخوند ملاعلی همدانی قدس سره فرمودند:

مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی رسم و عادتش این بود که بعد از بحث و درس آقایان طلاب، یک فنجان قهوه میل می کردند.

یک روز که برای تدریس تشریف آورده بودند فرمودند: امروز بعد از مباحثه، مجلس ترحیمی هست که باید برویم. قهوه در آنجا صرف می شود.

آقایان برای درست کردن قهوه زحمت نکشند.

مباحثه تمام شده بود. آن عالم ربانی با جمعی از طلاب برای شرکت در مجلس ترحیم حرکت کردند. وقتی که ایشان وارد شدند برایشان قهوه آوردند. معظم له اشاره کردند که قهوه را ببرند.

شاگردان ایشان که مراقب اعمال استاد بودند - اطلاع داشتند که ملاحسینقلی خودشان فرموده بودند درمجلس ترحیم، قهوه صرف می شود، در صددد بر می آیند تا موضوع را بررسی نمایند.

اول از صاحب مجلس سوال می کنند پولی را که خرج این مجلس صرف کرده

است خمسش را داده یا نه.

معلوم می شود از طرف پول ایرادی نبوده است. بعداً روشن می شود کسی که متصدی درست کردن قهوه بوده، در هنگام درست کردن قهوه یک قطره خون از دماغش میان قهوه افتاده است و برای این که مبادا صاحب مجلس به او بگوید به ما ضرر زدی به صاحبخانه اطلاع نداده است.

آرامگاه شیخ محمد بهاری - ره - بهار همدان

مراقب پیدا و پنهان

شیخ محمد بهاری فرموده است:

روزی در صفه حجره برای پخش ناهار برنج پاک می کردم. در بین، متذکر و حدانیت باریتعالی شدم، ناگهان استاد برای من وحدت عددی را توضیح داد.

برخاستم و از استاد پرسیدم که چگونه بر اسرار من آگاه شدید، فرمود خداوند قلب مؤمن را آیینه جهان نمام قرار داده. اکنون نیاز تو در قلب من منعکس شد.

تأثیر انسان ساز

از علامه قاضی به سند معتبر نقل شده است که فرمودند:

چون بنده به نجف اشرف مشرف شدم یکی از پسر عموهایم در نجف بود. یکی از روزها همانطور که در کوچه می رفتم ایشان را دیدم و با ایشان مشغول صحبت شدیم.

در همان حال یکی از اهل علم را دیدم که آمدند رد شوند در حالی که خیلی حالشان پریشان بود و در فکر فرو رفته بود و معلوم بود حالشان عادی نیست.

به پسر عمویم عرض کردم: شما ایشان را می شناسید؟ چرا ایشان اینطورند و حالشان این قدر مضطرب است؟

گفتند: بله او را میشناسم. این حال ایشان به خاطر این است که شخصی در اینجا

پیدا شده است بنام آخوند ملاحسینقلی همدانی که هر کس پیش ایشان می رود، مجلس او و موعظه او چنین او را منقلب می کند و در وی تأثیر می کند.

امیر جند جهنم

آیت الله موسی زنجانی فرمودند:

در کتاب» حاج علی محمد نجف آبادی «که شرح احوالات آخوند ملاحسینقلی همدانی را آوردند داستانی را بنده شنیده ام که دیدم در آن نوشته نیست خوب است که به آن نوشته اضافه شود.

در یکی از ایام در منزل آیت الله بنی صدر همدانی بودیم آیت الله حاج سید علی خلخالی فرمودند از جناب حاج شیخ جواد جواهری نتیجه صاحب جواهر شنیدم که فرمود:

عموی من که نوه صاحب جواهر می شدند از نظر معیشت سخت در فشار بودند و به لحاظ اقتصادی وضعیت نامناسبی داشتند. بنده به نظرم رسید که به خدمت علما بروم و از آنها نامه هایی بگیرم که یا برای وکلای خودشاندر ایران یا اشخاصی که از نظر مالی توانایی دارند و از وجود علما و بزرگان به حساب می آیند، بنویسند که به عموی ما مساعدتی بکنند تا از این وضعیت بیرون آید.

با این انگیزه خدمت علما رسیدم و نامه هایی برای عمویم گرفتم.

بعد سوال کردم در همدان چه کسی هست که بتواند به ایشان کمک کند گفتند امیرافخم. سوال کردم در نجف چه کسی او را می شناسد؟

گفتند: شاید اگر آخوند ملاحسینقلی همدانی برای ایشان چیزی بنویسد از آن جهت که ایشان هم همدانی است شاید ترتیب اثر بدهند.

لذا رفتم خدمت آخوند ملاحسینقلی همدانی و مطلب را گفتم. ایشان فرمودند:

ایشان امیر هستند و برای خودش خدم و حشم دارد به حرف من که در نجف منزوی هستم و کسی مرا نمی شناسد توجه نمی کند و از نوشتن

عذر آوردند.

ص:420

من نیز اصرار کردم و به خدمت ایشان عرض کردم حالا اگر شما نامه ای بنویسید اگر نفعی نداشته باشد ضرری هم ندارد، نهایتا ترتیب اثر نمی دهد.

ایشان نیز کاغذ ته سیگار خود را باز کردند و چیزی روی آن نوشته و آن را لوله کرده و به من دادند.

من از اینکه ایشان این درخواست را روی چنین کاغذی نوشتند و حاجت مرا چنین اجابت کردند ناراحت شدم و می خواستم به ایشان چیزی بگوم اما منصرف شدم و چیزی نگفتم و بیرون آمدم.

به هر حال نامه ها را جمع کردم و آمدم خدمت عمویمو نامه ها را به ایشان دادم و یادم به نامه آخوند همدانی آمد و آن را هم داده و گفتم این نامه را هم آخوند همدانی برای امیرافخم نوشته اند.

عموی بنده از ایننامه ناراحت شدند و گفتد آخر اگر من این نامه لوله شده را بدهم به امیرافخم نمی گوید عرب ها چقدر نادانند و این هم نشانه حماقت آنها.

من عصبانیت عمو را با سخنان خود فرو نشاندم و گفتم حالا اگر چیزی بگوید به آخوند می گوید نه به تو.

این نامه را پیش خودت نگه دار شاید به دردت بخورد.

خلاصه عمو را بدرقه کردم و ایشان رهسپار شد.

ایشان بعداً برایم تعریف کرد که چون به همدان رسیدم دیدم نام امیرافخم بر سر زبانهاست چون از منزلش پرسیدم گفتند در فلان محله همدان بارگاهی دارد چون به آنجا رفتم دیدم ساختمانی مجلل به همراه خدم و حشم دارد. پیش رفته و گفتم حامل نامه ای از آخوند ملاحسینقلی همدانی برای جناب امیرافخم هستم.

ملازمان ایشان پیغام مرا برای وی بردند و خبر آوردند که به انتظار بمانم تا ایشان بیایند.

به انتظار ایشان ماندم. پس از مدتی دیم همه به احترام ایستادند و از راهروی که از دور پیدا بود و این راهرو از میان اتاقهای تو در تو می گذشت دیدم که از دور پیر

ص:421

مردی قد خمیده و عصا بدست می آید تا رسید به من و من نامه جناب آخوند را به ایشان دادم.

ایشان نیز قبل از اینکه نامه را باز کند و بخواند آن را در طول پیشانی بالای ابروهایش کشیده و صلوات فرستاد و این کار سه بار تکرار کرد و سپس نامه را باز کرد و خواند. با خواندن نامه شروع به گریه کرد و به شدت گریست و اطرافیان متأثر و منقلب شدند و من نیز تحت تأثیر قرار گرفته بودم.

آخوند ملاحسینقلی همدانی به ایشان نوشته بود:

» امیر جند جهنم؛ برای خلاصی از عذاب الهی، آورنده نامه جناب شیخ را مساعدت فرمایید. ملاحسینقلی همدانی «

پس از آن به من گفت به همراه من بیا و با هم رفتیم تا به اندرونی منزل ایشان رسیدیم و به اتاق شخصی خودش رفتیم.

به من گفت هزینه خرید یک باب منزل در نجف چقدر می شود؟

من گفتم فلان دینار. گفت چقدر قرض دارید؟ گفتم: فلان دینار. بعد یک کسیه زر به من داد و گفت: این مقدار کفایت می کند؟

آن کیسه خیلی بیشتر از مقدار قرض و خرید یک خانه مناسب بود.

بعد گفت از آنجا که شما قصد ارض اقدس را دارید من مزاحم و مانع شما نمی شوم. لذا دو اسب آماده کرده و یک نفر به همراه من فرستاد که در طول سفر دنبال من باشد.

وفات

مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی پس از یک عمر مجاهده با نفس و تربیت تشنگان معارف، در 28 شعبان سال 1311 ق در کربلا و در حالی که زائر حضرتش بود به دیار باقی شتافت و در چهارمین حجره صحن شریف) که مرحوم سید مرتضی کشمیری نیز مدفون است (به خاک سپرده شد.

ص:422

حاج میرزا اقا جواد ملکی تبریزی

اشاره

امام خمینی) ره (خطاب به استاد مطهری فرموده بود: در قبرستان قم یک مرد خوابیده و او حاج میرزا جواد آقا تبریزی است. امام آنچنان به میرزا جواد ارادت داشت که پس از بازگشت از فرانسه به زیارت قبر ایشان رفت و با تحت الحنک عمامه خویش غبار سنگ قبر استاد را زدود.

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، در ادامه معرفی مفاخر و بزرگان شیعه، در این شماره به معرفی» میرزا جواد ملکی تبریزی «می پردازیم.

ولادت

آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی؛ عارف، حکیم، استاد اخلاق و فقیه بزرگ شیعه و اسلام در تبریز به دنیا آمد. تاریخ تولدش به طور دقیق معلوم نیست ولی از کتابی در» فقه «که یکی از فضلای معاصر به آن دست یافته و از مؤلفات ایشان و در پایان آن نوشته شده معلوم می شود که به سال 1312 ه. ق مؤلف در عنفوان جوانی بوده است.

وی فرزند» حاج میرزا شفیع «بود و به دلیل نسبتش با خانواده ملک التجار تبریزی به ملکی معروف شد.

تحصیلات

آیت الله ملکی تبریزی، علوم صرف، نحو، منطق، معانی بیان و دروس مقدّماتی دیگر را در تبریز فرا گرفت و پس از مدّتی» سطح «را به پایان رساند و برای استفاده بیشتر به نجف اشرف مشرف شد.

در نجف اشرف از درس محدّث محقق، میرزا حسین نوری، فقیه وارسته آیت الله حاج آقا رضا همدانی، و اصولی معروف آخوند خراسانی استفاده کرد.

اما مهمترین استادش، عارف بالله آخوند مولی حسینقلی همدانی بود که میرزا جواد ملکی را از ملک به ملکوت رساند. مرحوم ملکی تبریزی مدت 14 سال ملازم آخوند همدانی بود.

آیت الله ملکی تبریزی بیشترین ارادت را به آخوند همدانی داشت.

وی درباره استادش در کتاب اسرار الصلاه می نویسد: حکیم عارف و معلم خبیر و طبیب کاملی بسان او ندیدم...

در جای دیگر از آن کتاب می نویسد: مرا شیخی بود جلیل القدر، عارف، عامل، کامل ج قدس الله تربته - که کسی نظیر او در این مراتب را ندیدم....

میرزا جواد آقا ملکی تبریزی از شدت علاقه به استادش) آخوند ملا حسینقلی همدانی (، نام فرزندش را حسینقلی گذاشت.

بازگشت به ایران

آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در سال 1321 قمری / 1270 شمسی به

ایران بازگشت و به زادگاهش تبریز رفت.

جاذبه معنوی او روشن ضمیران پاک را بسان پروانهِ هایی عاشق گرداگردش به پرواز درآورد و از محضر پر فیض وی آنان را سیراب ساخت.

در این سالها بود که واقعه مشروطه پدید آمد و ارتش روسیه بخشی از آذربایجان را اشغال کرد، مردم بیِ پناه آن خطه به خاک و خون کشیده شدند و شهر تبریز محاصره شد.

راهی غیر از ترک دیار باقی نماند. از این رو حاج میرزا جواد آقا به دور از چشم متجاوزان رو به سوی تهران گذارد و از آنجا به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام شتافت. سپس به قم مهاجرت کرد و این شهر را وطن خویش قرار داد.

ارمغان ارزشمند دوران تحصیل و تدریس حاج میرزا جواد آقا، ژرفِ نگری و اندیشمندی بسیار نسبت به اوضاع جهان بود.

وی صاحب سیرتی سیاسی شده بود و هماره حوادث را با دیده بصیرت و بینش میِ نگریست. حکومت زمان خود را مردود میِ دانست و صاحب منصبان را افرادی ناپاک و غاصب میِ شمرد. هیچ گاه روی خوش به آنان نشان نمیِ داد و با زبان دعا، ناخرسندی خویش را نسبت به اوضاع ابراز میِ کرد.

افرادی که برای مشورت به حضورش میِ شتافتند از قبول کارهای دولتی منصرف میِ ساخت و سردمداران حکومت را همچون ستمگران بنی امیّه و بنی عباس قلمداد میِ کرد.

تدریس و تهذیب در قم

سال 1329 ق. قم پذیرای وجود حاج میرزا جواد آقا شد. در آن ایّام این شهر از حداقل امکانات محروم بود، جمعیتی اندک داشت و هنوز حوزه علمیّه کنونی تأسیس نشده بود.

این عارف فرزانه اندکی پس از ورود، به درخواست برخی از افراد پارسا، جلسات درس و محافل اخلاق برپا کرد.

درس» فقه «که متن آن مفاتیح فیض کاشانی بود و در پی آن درس» اخلاق و عرفان «برای عموم مردم که در مدرسه فیضیه تشکیل میِ شد.

درس دیگری برای بعضی از خواص در منزل حاج میرزا برقرار میِ شد که اخلاق و عرفان بود.

علاوه بر این، نماز جماعت در مسجد بالا سر حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام نیز از سوی ایشان اقامه میِ شد؛ که امام خمینی و آیه الله بهاءالدینی از جمله افرادی بودند که در نماز حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی شرکت میِ کردند.

برخی از حالات میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

آنان که با حالات ملکوتی و عبادی این فرزانه عارف آشنا بودند ایشان را از بکّائون میِ شمردند. عالمی که از خوف و شوق خداوند بسیار گریه می کرد و از بسیار گریه کنندگان عصر بود.

سه ماه رجب، شعبان و رمضان را پی در پی روزه میِ گرفت و در قنوت نمازهای نافله این بیت حافظ را مکرر میِ خواند:

ما را ز جام باده گلگون خراب کن / زان پیشتر که عالم فانی شود خراب

استادان آیت الله ملکی تبریزی

مهمترین استادان مرحوم ملکی تبریزی عبارت بودند از:

1. آخوند ملا حسینقلی همدانی

2. حاج آقا رضا همدانی

3. آخوند خراسانی

4. میرزا حسین نوری

شاگردان درس اخلاق

برخی از شاگردان مرحوم ملکی) ره (عبارتند از:

1. امام خمینی - قدس سره الشریف -

امام راحل) ره (در کتاب» معراج السالکین «، چون سخن از عرفان میِ شود، استاد خود را» شیخ جلیل القدر «لقب داده و» عارف بالله «میِ خواند و علاقه مندان به تهذیب و وارستگی را به مطالعه کتابهای ایشان راهنمایی میِ کند.

و در کتاب» چهل حدیث «، بیدار دلان را به» رساله لقاء الله «آن بزرگوار رهنمون میِ شود.

آن فرزانه کبیر، در جای دیگر که از قم و قبرستان شیخان سخن به میان میِ آید خطاب به استاد شهید مطهری میِ فرماید:» در قبرستان قم یک مرد خوابیده است و او حاج میرزا جواد آقا تبریزی است. «

ص:427

امام خمینی آن چنان به مرحوم ملکی تبریزی ارادت می ورزید که هنگام بازگشت از پاریس به ایران، در قم به قبرستان شیخان رفته و با کمال تواضع با تحت الحنک عمامه خویش با آن که همیشه دستمال همراه داشت غبار سنگ قبر استاد را زدود و به قرائت فاتحه و تلاوت قرآن پرداخت.

2. حاج آقا حسین فاطمی قمی

دانشمندی الهی و پر مهر که سالیان بسیار خوشه چین گستره دانش استاد خود بود و تدریس اخلاق و تربیت نفوس بسیاری را به عهده داشت.

3. آخوند ملا علی همدانی

عالم ربانی و فرزانهِ ای شایسته که از همدان به قم هجرت کرد و طوبای وجود خود را با انبوه معارف الهی از حاج میرزا جواد آقا برکت بخشید و تأثیری جاودان در روح خود ایجاد کرد.

4. حاج شیخ عباس تهرانی

5. سید محمود مدرّسی

6. حجه الاسلام سید محمود یزدی

7. محمود مجتهدی

8. شیخ اسماعیل بن حسین» تائب «

9. حاج میرزا عبدالله شالچی

تالیفات آیت الله ملکی تبریزی

بیان تالیفات مرحوم ملکی تبریزی را با کلام امام خمینی شروع می کنیم که فرمود:»... از علمای معاصر کتب شیخ جلیل القدر، عارف بالله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی را مطالعه کن «.

1.) اسرار الصلاه «

کتابی که حاوی هزار نکته از اسرار نماز است و بسان استاد اخلاق برای انسانهای آماده خودسازی محسوب میِ شود. برخی از اسرار طهارت و عبرت و تفکّر را گوشزد میِ کند و به معانی وسوسه و الهام میِ پردازد. با بحث از گناهان کبیره اشارهِ ای به توبه نموده و حضور قلب و حالات ملکوتی آدمی را توضیح میِ دهد.

2.) المراقبات «یا» اعمال السنّه «

در این اثر پربها، مقدّمهِ ای کوتاه پیرامون دعا و راز و نیاز به چشم میِ خورد و سپس با قلمی زیبا و گویا، اعمال ماههای مختلف، آثار و برکات روحی و معنوی آنها توضیح داده شده است.

علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان، تقریظی بر این کتاب نوشته است که در ادامه می آید.

3.) رساله لقاء الله «

کتابی لبریز از نورانیت و معنویت که رهِ پویان راه تهذیب و وارستگی را به قلّه قداست و طهارت روح میِ رساند. معنای» لقاء الله «و آیات مربوط به آن را توضیح داده، از اسم اعظم گفتگو میِ کند و سپس راه موفقیت الهی را برای سالکین بیان میِ نماید.

4. کتابی در فقه

5. رسالهِ ای در حج

6. حاشیه فارسی بر» غایه القصوی «

آیت الله ملکی تبریزی در بیان بزرگان

امام خمینی) ره (

ص:429

عبارات امام خمینی را در قسمت شاگردان، نقل کردیم.

علامه طباطبایی

مرحوم علامه طباطبائی صاحب کتاب المیزان، بر کتاب المراقبات آیت الله ملکی تبریزی تقریظی نوشته اند که بخشی از آن چنین است:

»... چند سطری درباره کتاب اعمال سال، تألیف پیشوای طایفه، حجت حق، آیت الله، مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی - قدس اللّه روحه ج می نویسم نه با این هدف که این کتاب گرانسنگ یا مؤلف بزرگ آن را بستایم، زیرا این کتاب دریای لبریزی است که در سنگ و پیمانه نگنجد و مؤلف آن پیشوای والا مقامی است که بلندای زیاد شخصیت او با هیچ مقیاسی قابل اندازه گیری نیست، و ناتوانی، عذری موجّه، و یأس از رسیدن به مقصد، برای استراحت کافی است، بلکه با هدف تذکر به برادران و دوستان و سروران صادق و با صفا که تذکر برای مؤمنین سودمند است....

کتابی که پیش رو دارید از بهترین کتابهایی می باشد که در این زمینه نگارش یافته است. در این کتاب لطایفی که اهل ولایت خدا از آن مراقبت نموده و نکات ظریفی که در دل سرگشتگان محبت خدا خطور نموده و تمام مطالبی که مربیان درباره عبادت خدا فهمیده اند، وجود دارد. خداوند مرقد مؤلف بزرگ آن را نورانی، از بارانهای رحمت و بخشش خود بر آن سیراب و او را به پیامبر و آل پاک او ملحق نماید. «

مقام معظم رهبری

ایشان می فرماید:» ما قله های تهذیب داریم. در همین قم، مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی، مرحوم علامه طباطبائی، مرحوم آقای بهجت، مرحوم آقای بهاءالدینی) رضوان اللّه تعالی علیهم (قله های تهذیب در حوزه بودند. رفتار اینها، شناخت زندگی اینها، حرفهای اینها، خودش یکی از شفابخش ترین چیزهائی است که می تواند انسان را آرام کند؛ به انسان آرامش بدهد، روشنائی بدهد، دلها را نورانی کند. در نجف بزرگانی بودند؛ سلسله شاگردان مرحوم آخوند ملاحسینقلی تا مرحوم آقای قاضی و دیگران و دیگران؛ اینها برجستگانند. «

در جای دیگر می فرماید:»... میرزا جواد آقای تبریزی معروف - که از بزرگان اولیا و عرفا و مردان صاحب دلِ زمان خودش بوده است... «

علامه حسن زاده آملی

عارف الهی، سالک مستقیم، محقق ربانی، فقیه صمدانی، و مربّی نفوس آیه الله حاج شیخ میرزا جواد آقای ملکی تبریزی) رضوان الله تعالی علیه (از اعاظم علمای الهی عصر أخیر، و به حق از علمای فقه و اصول و اخلاق و حکمت و عرفان بوده است.

آیت الله شهید مرتضی مطهری

استاد شهید می گوید: مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی از بزرگان اهل معرفت زمان ما - که پنجاه و دو سال پیش از دنیا رفته است و قبر او در قم است و من هر وقت به قم مشرّف می شوم آرزو دارم قبر این مرد بزرگ را زیارت کنم - در یکی از نوشته هاشان درباره استاد بزرگوارشان مرحوم آخوند ملّا حسینقلی همدانی که از اعاجیب اهل معنا بوده می نویسد که یک آقایی آمد پیش مرحوم آخوند و مرحوم آخوند او را توبه داد. چهل و هشت ساعت بعد وقتی آمد، ما او را

نشناختیم. آنچنان از نظر چهره و قیافه عوض شده بود که ما باور نمی کردیم که این همان آدم چهل و هشت ساعت پیش است.

آیت الله حاج سید حسین فاطمی

وی می گوید:» او خودش دستورالعمل اخلاقی بود. شب که میِ شد در صحن خانه دیوانهِ وار قدم میِ زد و مترنم بود که:

گر بشکافند سراپای من / جز تو نیابند در اعضای من

آخرین حرفش در بیماریش این بود که گفت» الله اکبر «و جان تسلیم کرد. «

شیخ محمد رازی

وی می گوید: ایشان ماههای رجب و شعبان را روزه بودند و در مدرسه فیضیه درس اخلاق عمومی میِ گفتند. اکنون که سی سال از رحلت آن عالم ربّانی میِ گذرد، در و دیوار مدرس و فضای مدرسه، صدای حزین و گریان و نالهِ های شوق و سوزان او را به گوش هوش میِ رساند که میِ گوید:» اللهم ارزقنا التجافی عن دار الغرور و الانا به الی دارالخلود والاستعداد للموت قبل الفوت «.

ارتباط وی با حضرت بقیه الله ارواحنا له الفداء بسیار و ملازمتش به تقوا و ورع فراوان بود. مراقبتی بسیار به نوافل و حضور و توجه دایمی فراوان داشت و لحظهِ ای از یاد خداوند بیرون نمیِ رفت.

حاج میرزا عبدالله شالچی

ص:432

وی می گوید:» مرحوم استادم، آیت الله ملکی، اجتهاد فکری و درونی داشت.

در برداشتهای درونی قوی بود. ایشان دستورهایی در خوردن، خوابیدن و اعمال و رفتار ارائه میِ دادند که بسیار مؤثر بود و شخصی را پاک و پیراسته کرده، به سوی الّله رهنمون میِ نمود.

... الان نیز مرقد ایشان - در قبرستان شیخان قم - محل حوایج است. من هر وقت حاجتی داشته باشم بر سر قبر ایشان میِ روم. «

ماجرای تنها عکس منتشر شده از آیت الله ملکی تبریزی

یکی از شاگردان آیت الله ملکی تبریزی می گوید:» آن جناب اجازه نمی فرمود که از او عکس بگیرند و بعضی از دوستان و ارادتمندانش این نقشه را طرح کردند که در حال نماز از او عکس بگیرند که نتواند مانع بشود و در حالی که از عکس گرفتنش بی خبر بود از او عکس در حال قنوت نماز گرفتند. «

ماجرای عنایت آیت الله ملکی تبریزی به علامه حسن زاده آملی

علامه حسن زاده آملی می نویسد: راقم سطور پس از آنکه از مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی آگاهی یافت، تا مدّت مدیدی می پنداشت که قبر آن جناب در نجف اشرف است. تا اینکه در شبی از نیمه دوم رجب هزار و سیصد و هشتاد و هشت هجری قمری در حدود سه ساعت از شب رفته، با جناب آیه الله آقا سید حسین قاضی طباطبائی تبریزی برادر زاده مرحوم آقای حاج سید علی آقای قاضی، در کنار خیابان ملاقات اتفاق افتاد. با جناب ایشان در اثنای راه از مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی سخن به میان آوردم و سؤال از تربتشان کردم، فرمودند: قبر ایشان همین شیخان قم نزدیکی قبر مرحوم میرزای قمی صاحب قوانین است و لوح قبر دارد.

من به محض شنیدن اینکه لوح قبر دارد از ایشان نپرسیدم که در کدام سمت قبر میرزای قمی و چون با جناب آقای آسید حسین قاضی خداحافظی کردم شتابان به سوی شیخان قم رفتم که مبادا در را ببندند، رفتم به شیخان و بسیاری از الواح قبور را نگاه کردم که بعضی را تا حدّی تشخیص دادم و بعضی را چون شب بود و برق های آنجا هم بسیار ضعیف بود تشخیص دادن بسیار دشوار بود؛ با خود گفتم حالا که شب است و تاریک است باشد تا فردا، داشتم از شیخان به در می آمدم ولی آهسته آهسته که باز هم نظرم به الواح قبور بود که دیدم شخصی ناشناس از درب شرقی شیخان وارد قبرستان شده است و مستقیم به سوی من می آید تا به من رسیده گفت: آقا قبر آمیرزا جواد آقای ملکی را می خواهید؟ و مرا در کنار قبر آن مرحوم برد و از من جدا شد و به سرعت به سوی درب غربی شیخان رهسپار شد که از قبرستان بدر رود، من بی اختیار تکانی خوردم و مضطرب شدم و ایشان را بدین عبارت صدا زدم و گفتم آقا من که قبر ایشان را می خواستم اما شما از کجا می دانستید؟ آن شخص در همان حال که به سرعت به سوی درب غربی شیخان می رفت، صورت خود را برگردانید و نیم رخ به سوی من نموده گفت: ما مشتری های خود را می شناسیم !

مکاشفه ای درباره آیت الله ملکی تبریزی

علامه حسن زاده آملی می نویسد: حکایت کرد برای ما جناب حجت الاسلام حاج سید جعفر شاهرودی که از علمای عصر حاضر طهران است دو مکاشفه را که مفصّل است مجمل آن را برای یافتن مقام و منزلت صاحب ترجمه می نگارم:

فرمود شبی در شاهرود خواب دیدم که در صحرائی حضرت صاحب الامر) عجل الله تعالی له الفرج (با جماعتی تشریف دارند و گویا به نماز جماعت ایستاده اند، جلو رفتم که جمالش را زیارت و دستش را بوسه دهم، چون نزدیک

شدم شیخ بزرگواری را دیدم که متصل به آن حضرت ایستاده و آثار جمال و وقار و بزرگواری از سیمایش پیداست، چون بیدار شدم در اطراف آن شیخ فکر کردم که کیست تا این حدّ نزدیک و مربوط به مولای ما امام زمان است، از پی یافتن او به مشهد رفتم نیافتم، در طهران آمدم ندیدم، به قم مشرف شدم او را در حجره ای از حجرات مدرسه فیضیه مشغول به تدریس دیدم، پرسیدم کیست؟ گفتند عالم ربانی آقای حاج میرزا جواد آقای تبریزی است؛ خدمتش مشرف شدم تفقد زیادی کردند و فرمودند: کی آمدی گویا مرا دیده و شناخته از قضیه آگاهند. پس ملازمتش را اختیار نمودم و چنان یافتم او را دیده بودم و می خواستم.

تا شبی که نزدیک سحر در بین خواب و بیداری دیدم درهای آسمان به روی من گشوده و حجاب ها مرتفع گشته تا زیر عرش عظیم الهی را می بینم پس مرحوم استاد حاج میرزا جواد آقا را دیدم که ایستاده و دست به قنوت گرفته و مشغول تضرع و مناجات است به او می نگریستم و تعجب از مقام او می نمودم که صدای کوبیدن در خانه را شنیده و متنبه گشته برخاستم در خانه رفتم، یکی از ملازمین ایشان را دیدم که گفت بیا منزل آقا گفتم چه خبر است گفت سرت سلامت خدا صبرت دهد آقا از دنیا رفت.

تاثیر نفس آیت الله ملکی تبریزی

استاد فاطمی نیا: در مورد جمال السالکین، آیه الله آقا میرزا جواد آقای تبریزی می نویسند که وقتی در مجلسی می نشست می فرمود: ای مردم! یکی از نام های خدا » غفار «است! همین را که می گفت، چند نفر غش می کردند و آنان را از مجلس بیرون می بردند!

آیت الله شیخ علی پناه اشتهاردی هم فرمودند: میرزا جواد آقا تبریزی در مدرسه فیضیه درس اخلاق داشت و آن چنان تأثیر آتشین بر دل ها می گذاشت که در

درسش از اثر صحبت ایشان، غش می کردند و بی هوش می شدند.

روزی به میرزا جواد آقا عرض کردند که تأثیر صحبت شما چنان است که یکی از تجار در این جلسه حضور داشته بی هوش بر زمین افتاده است!

فرموده بودند: این که چیزی نیست مولایشان امیرالمؤمنین همیشه از خوف خدا چنین حالتی بهش دست می داد!

خبر از وفات خود/ خواب های متعدد درباره وفات آیت الله ملکی تبریزی

استاد فاطمی نیا:... اینها حیف است، اینها سینه به سینه است، اگر ناقلش مثل من بیافتد و بمیرد دیگر کسی پیدا نمی شود بگوید، هی منتظر شوی که رادیو خواهد گفت، یا تلویزیون. دیگر تمام شد!

... آقا شیخ محمد حسین بهاری خودش به من فرمود که آقا میرزا جواد آقا تبریزی رضوان الله علیه روی منبر نشسته بود و من پای درس ایشان بودم.

شیخ محمد حسین تا سه چهار سال پیش زنده بود خیلی مرد بزرگی بود منتهی دیگر چون آسم شدیدی داشت آن هم در یک گوشه شهرستان! ایشان مجهول القدر مانده بود...

ایشان می فرمود جوان بودم میرزا جواد آقا روی منبر درس می گفت، می گوید یک دفعه دیدم این دو چشم های نورانی را متوجه ما کرد گفت: اهل کجایی؟ من خلاصه عرض می کنم گفتم: اهل بهار!

تا گفتم اهل بهار، به پُری صورتش اشک ریخت!

ص:436

سپس گفت: شیخ محمد بهاری) آیت الله شیخ محمد بهاری از شاگردان آخوند ملا حسینقلی همدانی (، قبرش زیارتگاه شده یا نه؟ قبر شیخ محمد مزار شده یا نه؟

بعد گفت: ان شاء الله من در پنجشنبه هفته آینده مهمان ایشان هستم! یا گفت: به او ملحِق می شوم این حرفی که می زد مثل اینکه پنجشنبه بوده می فرمود: پنجشنبه آینده!

یک شاگردی داشت آن شاگرد بی قرار شد، گریه کرد، آمد خودش دست به ضریح حضرت معصومه علیها السلام شد.

گفتیم: چه خبر است؟

گفت: والله! من این آقا را می شناسم اینکه گفت: من پنجشنبه آینده مهمان شیخ محمد بهاری هستم، دیگر تمام شد!

گفتیم: حالا امام نیست، پیامبر نیست که حرفش را این قدر زود باور می کنید.

حالا که آقا میرزا جواد آقا سر حال است.

به هر حال، گفت: پنجشنبه آینده جنازه آقا میرزا جواد آقا تبریزی تشییع شد.

مهم این است که ایشان می گفت: طلبه های دارالشفاء، فیضیه و جاهای دیگر، ببینید اینها مهم است، قریب به دویست و پنجاه طلبه، قریب به دویست و پنجاه طلبه! - از حوزه علمیه خواب دیده بودند صبح که پا شده بودند برای نماز، به همدیگر می گفتند: خواب دیدیم! یک الف این خواب ها با هم فرقی نداشت.

خیلی حرف است! 250 نفر خواب ببینند یک الف هم با هم فرق نداشته باشد!

خلاصه؛ که در شب پنجشنبه خواب دیده بودند که جنازه آقا میرزا جواد آقا تبریزی روی تابوت حرکت می کند، حضرت سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم جلوی جنازه حرکت می کند!

تاریخ و چگونگی وفات آیت الله ملکی تبریزی

سرانجام خورشید عرفان و مناجات، روز یازدهم ذی حجه سال 1343 قمری از دنیا رفت به لقای محبوبش رسید.

چگونگی حضور آن عارف فرهیخته را در ملکوت از زبان فرزانه وارسته، حاج آقا حسین فاطمی آگاه میِ شویم:

روز پنجشنبه، عید قربان بود. صبح، مسجد جمکران رفتم و قبل از ظهر به منزل برگشتم.

چون وارد شدم خبر دادند که حاج میرزا جواد آقا جویای احوال شما شدهِ اند.

چون از کسالت وی اطلاع داشتم بدون هیچ معطلی به خدمتشان رفتم.

ایشان به حمام رفته، خضاب بسته و پاک و مطهر در بستر نشسته بودند. در ظاهر منتظر اذان بودند اما انتظار بیش از این مقدار بود. چون ظهر فرا رسید در بستر شروع به اذان و اقامه کردند. با گفتن هر جملهِ ای بهجت بیشتر و آرامش فراوانِ تری سراغ او میِ آمد.

پس از اذان، دعای تکبیرات افتتاحیه را ترنم کردند. سپس دو دست را بالا برده تا تکبیره الاحرام بگویند که گویی درهای آسمان برای ورود او گشوده شد لبهایش

حرکت کرد و دستها به لرزش افتاد و با آخرین کلام اولین دیدار حاصل شد؛» الله اکبر «

مرغ روحش از بدن پاکش به سوی عالم قدس پرواز کرد و به سوی یار و محبوب دیرینه خویش، پر کشید.

مردمان وارسته و رادمردان عرصه تهذیب و اخلاص، پیکر معطر وی را تشییعی باشکوه نمودند و در جوار حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام در قبرستان شیخان به خاک سپردند.

... اینک دهها سال است که مرقد آن عارف فرزانه، و مرد ملکوتی در قبرستان شیخان قم، محل زیارت مشتاقان معارف الهی است.

فیضی از شاگرد به استاد

پسندیدم

ارسال به وبلاگ تبیان

ارسال برای دوستان

چاپ

تاریخ: شنبه 1389/12/21 تعداد بازدید: 6255

حاج میرزا اقا جواد ملکی تبریزی

عالمان ربانی که از خود رسته و به حق پیوسته اند، ستون های زمین و اقطاب زمانند. اینان دنیا و لذت های این سرای زودگذر و سراسر سراب را سه طلاقه کرده اند و به دیدار دلدار دل سپرده اند. خوشا به سعادت این عرش پیمایان که عالم ملکوت و ملکوت عالم را با دیده دل و پای سلوک دیده اند و ره پیموده اند.

ص:439

از زمره این اوتاد زمین، حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی است که در شماره گذشته، خاطره ای از مقام معظم رهبری درباره وی نقل کردیم. در نوشتار حاضر پرده های دیگری از کرامات و مراتب سلوکی وی کنار می زنیم.

یکی از شاگردان حاج میرزا جواد آقا، جناب حجت الاسلام حاج سید جعفر شاهرودی، چنین نقل می کند:» شبی، در شاهرود، در خواب دیدم که گویا حضرت صاحب الامر علیه السلام با جماعتی در صحرا به نماز جماعت ایستاده است.

نزدیک رفتم تا جمال حضرت علیه السلام را زیارت کنم و بر دست مبارکش بوسه زنم. چون جلو رفتم شیخ بزرگواری را دیدم که در کنار آن حضرت ایستاده، آثار جمال، وقار و بزرگواری از سیمایش پیداست.

وقتی بیدار شدم درباره آن شیخ فکر کرده، از خود پرسیدم: او کیست که تا این اندازه به امام عصر - ارواح من سواه فداه - نزدیک است؟ برای یافتنش به مشهد و تهران رفتم، ولی او را ندیدم. سرانجام به قم مشرف شدم، ناگاه او را در یکی از حجره های مدرسه فیضیه مشغول تدریس یافتم. آن بزرگوار با من بسیار ملاطفت کرد و فرمود: کی آمدی؟ ! گویا مرا شناخته و از قضیه کاملاً آگاه بود.

از آن پس در کنارش مانده، همراه او بودم. هر چه می گذشت او را چنان می دیدم که دیده بودم و می خواستم «1

یکی از کسانی که خود، میرزا جواد ملکی را زیارت کرده، از روح بلند و الهی او بهره برده است، می گوید:» حاج میرزا جواد آقا روزی پس از پایان درس، عازم حجره یکی ازطلبه های مدرسه دارالشفاء شد. من نیز خدمتش بودم. به حجره آن طلبه وارد شد و پس از به جای آوردن مراسم احترام و اندکی جلوس برخاست و حجره را ترک گفت.

در بین راه علت این دیدار آن هم از سوی ایشان و رفتن به حجره یکی از طلبه ها را پرسیدم، در پاسخ فرمودند: شب گذشته هنگام سحر، فیوضاتی بر من افاضه شد که فهمیدم از ناحیه خودم نیست و چون توجه کردم، دیدم این آقای طلبه به تهجد برخاسته و در نماز شبش به من دعا می کند و این فیوضات، اثر دعای اوست. این بود که به خاطر سپاسگزاری از عنایتش به دیدارش رفتم «. 2

آری اینان از آن رادمردان خدایی هستند که پرده ها را برداشته، از اسرار اطلاع دارند.

سر خدا که عارف سالک به کس نگفت ** در حیرتم که باده فروش از کجا شنید 3

فرآوری: شکوری گروه دین تبیان 1. گنجینه دانشمندان، ج 1، ص 232 و 233.

2. رساله لقاءالله، مقدمه، ص ه. 3. حافظ، دیوان.

گروه فرهنگی / حوزه آئین و اندیشه

معرفی مفاخر و بزرگان شیعه/ 1

ابن فهد حلی «عالمی که بیل در دستش مار شد

اشاره

خبرگزاری فارس:» ابن فهد حلی «عالمی که بیل در دستش مار شد

خبرگزاری فارس:» ابن فهد «روزی در باغ بود که شخصی یهودی وارد شد و گفت: پیغمبرتان گفته عالمان امت من از انبیای بنی اسرائیل برتر هستند؟ پاسخ داد:

آری ! یهودی گفت: نشانه این ادعا چیست؟ موسای کلیم عصا را اژدها می کرد. شما هم می توانید؟

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، احمد بن محمد بن فهد اسدی حلی معروف به» ابن فهد حلی «، فقیه، محدث و عارف کامل

قرن نهم هجری در سال 757 هجری قمری به دنیا آمد.

ص:441

او یکی از بزرگان علمای امامیه در قرن هشتم و نهم هجری به شمار می رفت و جامع کمالات ظاهری، باطنی، علم، عمل و دربردارنده معارف عقلی و نقلی بود.

ابن فهد حلی، غیر از علامه حلی) حسن بن یوسف حلی (و محقق حلی) جعفر بن حسن حلی (است و نباید با این دو عالم بزرگوار اشتباه گرفته شود.

بهترین معرف مقامات باطنی او، آثار و تألیفات باقی مانده از اوست که حکایت از مقامات باطنی و معنوی آن عالم ربانی می کند.

گر چه» ابن فهد «در علوم مختلف از جمله فقه و تاریخ و کلام و غیر این ها تألیفاتی دارد، اما نام او تداعی کننده عرفان و سیر و سلوک و زهد و تقواست و بیشتر به این صفات شهرت دارد.

کلام بزرگان درباره» ابن فهد حلی «

آیت الله سید محمدباقر خوانساری

آیت الله خوانساری صاحب روضات الجنات می نویسد:» عالم عارف پر از اسرار، کاشف اسرار فضائل، جمال الدین ابوالعباس احمد بن شمس الدین محمد بن فهد اسدی حلی، در اثر شهرت و اعتبار، بی نیاز از توصیف و تعریف است. وی جامع معقول و منقول، فروع و اصول ظاهری و باطنی و علم و عمل است. او از شاگردان شهید اول و فخر المحققین است... «.

علامه میرزا علی آقا قاضی

علامه میرزا علی آقا قاضی - استاد عرفان علامه طباطبائی و بسیاری دیگر از بزرگان ج درباره اش چنین فرموده است: سه نفر در طول تاریخ عارفان به مقام

» تمکن در توحید «رسیده اند: سید بن طاووس، احمد بن فهد حلی و سید مهدی بحرالعلوم.

علامه سید محمدحسین طباطبایی

علامه حسن زاده آملی می نویسد: مرحوم استاد ما علامه حاج سید محمد حسین طباطبائی، مرحوم سید بحر العلوم و ابن فهد صاحب عدّه الداعی و سید بن طاووس صاحب اقبال را از کمّل می دانست و می فرمود: اینها کامل بودند.

علامه حسن زاده آملی

همچنین علامه حسن زاده آملی درباره کتاب های دعا و اذکار اهل بیت علیهم السلام، ترتیب درسی و کلاسیک برای حوزه های علمیه ارائه داده است که یکی از آنها کتاب ابن فهد حلی است.

آیت الله حسن زاده آملی در این باره می نویسد: امید آنکه در حوزه های علمیه، صحف ادعیه و اذکار که از ائمه اطهار ما صادر شده است و بیانگر مقامات و مدارج و معارج انسان است از متون کتب درسی قرار گیرند، و در محضر کسانی که زبان فهم و اهل دعا و سیر و سلوکند و راه یافته اند و راه نمایند، درس خوانده شوند. مثلا به ترتیب اول» مفتاح الفلاح شیخ بهائی «، و پس از آن» عده الداعی ابن فهد «، و بعد از آن» قوت القلوب ابو طالب مکی «، و سپس» اقبال سید بن طاوس «؛ و در آخر انجیل اهل بیت و زبور آل محمد (صلی الله علیه و آله)» صحیفه سجادیه «، در عداد کتب درسی درآیند که نقش خوبی در احیای معارف اصیل اسلامی است.

میرزا حسین نوری

ص:443

میرزا حسین نوری درباره ابن فهد می نویسد: صاحب مقامات عالی در میدان علم و عمل و دارنده خصال روحی و باطنی ای که در کمتر انسانی یافت می شود، جمال الدین احمد بن فهد حلی...

محقق تستری

محقق تستری درباره اش فرموده است: شیخ با افتخار جلیل، یگانه کامل، نیک بختی که روشنایی مسلمین و راهنمایی مومنین بود، عالمی که پیشوای به وحدت رسیدگان و دلیر عرصه های مناظره با مخالفین و دشمنان بود. الگوی عابدان و نادره عارفان و زاهدان، پدر فضایل و نیکی ها، جمال الدین احمد بن محمد بن فهد حلی قدس الله روحه...

آیت الله جوادی آملی

آیت الله جوادی آملی می نویسد: بعد از ائمه (علیه السلام) وقتی علما را بررسی می کنند خیلی فاصله دارد تا نوبت به صاحب جواهر و شیخ مرتضی انصاری ها برسد آنچه که در صف مقدم دیده می شود سید بحرالعلوم است، ابن طاوس است، ابن فهد حلی است. اینها کسانی هستند که مدعی اند ما شب قدر را شناخته ایم. اینها کسانی اند که بزرگان فقهای ما روی عظمت اینها صحه گذاشته اند. وقتی شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه الشریف درباره عظمت های اینگونه از علما صحه می گذارند آنگاه نوبت به دیگران که می رسد یقینا باید با خضوع بیشتری سخن بگویند.

این چند نفر جزو ستاره های صدر اول آسمان فقاهتند: سید بحرالعلوم، ابن طاووس، ابن فهد. اینها که ارتباط تنگاتنگی با ولی عصر ارواحنا فداه دارند، به حضور حضرت مشرف می شوند سخنان حضرت را می شنوند، پیام حضرت را

برای مردم نقل می کنند آنها یک راه های خاص دارند...

مناظره با اهل سنت

» ابن فهد «در مناظره و بحث، تبحر و توانایی ویژه داشت و با برخی از اهل سنت به ویژه درباره مسئله امامت و رهبری گفت وگوها و مناظراتی انجام داد و بر بسیاری از علمای مذاهب اهل سنت غلبه یافت.

» ابن فهد «در مناظره ای که با حضور حاکم عراق و دانشمندان هم مذهب او تشکیل شده بود تمامی ادله آنان را رد کرده و حقانیت تشیع را به اثبات رساند.

حاکم عراق هم که تحت تأثیر براهین محکم» ابن فهد «قرار گرفته بود مذهب خویش را تغییر داد و به جمع دوستداران اهل بیت پیامبر صلی الله علیهم اجمعین پیوست و خطبه خویش را به نام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اولاد پاک و معصومش انشاء کرد و در زمره شیعیان مولا امیر المؤمنین علی علیه السلام درآمد.

این واقعه را چنین گفته اند:

در سال 840 قمری در حالی که شیخ کامل حله 84 بهار را پشت سر گذاشته بود از طرف حکمران بغداد میرزا اسپند برای مناظره با علمای اهل سنت به بغداد دعوت شد.

اسپند میرزا پسر قرایوسف از امرای سلطان محمد جلایر بود. او و پدرش دوازده سال بر بغداد و اطراف آن حکومت کردند. اسپند میرزا در سال 836 به حکومت بغداد رسید و در زمان انجام این مناظره چهار سال از ایام زمامداری اش گذشته بود.

مجلس مناظره بر پاشد و ابن فهد و عالمان شیعی در یک طرف و بزرگان اهل سنت در طرف دیگر به بحث نشستند. این مناظره ها به پایان رفت و ابن فهد حلی توانست حقانیت تشیع را به اثبات برساند. بدین ترتیب اسپند میرزا حاکم بغداد مذهب

شیعه را اختیار کرده، سکه به نام دوازه امام زد و مذهب شیعه را مذهب رسمی حوزه حکمرانی اش قرار داد.

کراماتی از ابن فهد حلی

» ابن فهد «روزی در باغ بود که شخصی یهودی وارد شد و گفت: شما می گویید پیغمبرتان گفته عالمان امت من از انبیای بنی اسرائیل برترند؟ احمد بن فهد جواب داد. آری! یهودی گفت: نشانه این ادعا چیست؟ موسای کلیم، عصا را اژدها می کرد.

در این حال» ابن فهد «نیز بیلی که در دست داشت به زمین انداخت و بی درنگ ماری مهیب شد! سپس آن را گرفته دوباره به شکل بیل درآمد. یهودی گفت: شما از این نظر در رتبه آنان هستید) نه برتر از آنان (، ابن فهد گفت: برای موسی چنین خطاب آمد:» لاتخف «یعنی نترس! ولی ما نترسیده، آن را می گیریم.

نقل کرده اند که یکی از علما در خواب چنان دید که مجلسی با شکوه بر پاشده و همه عالمان شیعه در آن جمع اند ولی» ابن فهد «حضور ندارد. در عالم خواب می پرسد پس ابن فهد کجاست؟ می گویند او در مجلس انبیا مقام گزیده است!

آن عالم بزرگ مدتی بعد پس از دیدار با» ابن فهد «خوابش را برای وی تعریف می کند. آنگاه می پرسد: شما چه کرده اید که خلوت نشین محفل انس گشته و در مجلس پیامبران جای گرفته اید؟» ابن فهد «می گوید: آنچه مرا بدان مقام رهنمون شد این بود که فقیر بودم و پولی نداشتم تا به آن صدقه داده، نیازمندی را دست گیرم. از همین رو مقام و آبرویم را صدقه دادم و از موقعیت خویش نیازمند را دستگیری کردم.

استادان» ابن فهد «

ص:446

احمد بن فهد، سال ها در مکتب استادان خود علم و معرفت اندوخت و خود را به زیور صلاح و ادب آراست. استادان او در این مدت عبارت بودند از:

1. علی بن محمد بن خازن حایری

2. شیخ احمد بن متوج بحرانی که عالمی بزرگ و عارفی کامل و مفسر و شاعر بوده است.

3. ضیاء الدین ابوالحسن علی بن محمد بن مکی فرزند شهید اول

4. علی بن یوسف بن عبدالجلیل نیلی

5. بهاء الدین علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید نسابه که از بزرگترین استادان ابن فهد شمرده اند. وی شاعر و عالمی عامل و صاحب مقامات معنوی و کرامات بوده است.

6. سید جمال الدین بن اعرج حسینی

7. فاضل مقداد که از متکلمان بزرگ شیعه است.

8. جلال الدین عبدالله بن شرف شاه

9. حسن بن ابی الحسن دیلمی که عارفی بلند مرتبه و از محدثان والا مقام امامیه بوده است و مشهورترین اثر او» ارشاد القلوب «است. گفته اند او در فقه و حدیث و عرفان و سیره نگاری نیز از مردان سرشناس شیعه بوده است.

ص:447

10. نظام الدین علی بن عبدالحمید نیلی.

شاگردان» ابن فهد «

» ابن فهد «از بزرگان حوزه حله به شمار می آمد و در مدرسه» زعیه «حلقه تدریس داشته و شاگردانی تربیت کرده است. از جمله:

1. ابن طی مؤلف کتاب» مسائل ابن طی «که از شرح حال او چنین به دست می آید که وی بیشتر به موجب فزونی معرفت آن بزرگ، شیفته و در خدمت ابن فهد بوده است.

2. ابن عشره: فقیهی وارسته بوده که از حالات روحی او بسیار نوشته اند. او در پایان عمر برای خود قبری فراهم آورد و پس از فوت در همان قبر دفن شد.

3. احمد بن محمد بحرانی

4. ابن راشد قطیفی

5. شیخ شمس الدین محمد حولانی عاملی

6. ظهیر الدین بن علی عینائی عاملی

7. شیخ عبدالسمیع بن فیاض اسدی

8. علی بن هلال جزائری که از بزرگترین استادان محقق ثانی بوده است.

9. علی بن فضل بن هیکل

10. سید محمد بن فلاح موسوی حویزی

11. سید محمد نوربخش

12. شیخ مفلح بن حسن صیمری

13. عزالدین حسن بن احمد بن فضل مارونی عاملی

14. شمس الدین بن عزالدین بن ابی القاسم الحسینی.

تألیفات» ابن فهد «

1. آداب الداعی

2. استخراج الحوادث و بعض الوقایع المستقبله من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام فیما أنشأه فی صفین بعد شهاده عمار بن یاسر.

» ابن فهد «در این کتاب، برخی از اسرار علوم غریبه مانند خروج چنگیز و پدید آمدن اسماعیل صفوی از کلمات معجزه آمیز امام علی علیه السلام استنباط و استخراج شده است.

3. اسرار نماز

ص:449

4. تاریخ ائمه علیهم السلام

5. التحریر؛ در فقه

6. التحصین فی صفات العارفین من العزله و الخمول بالأسانید المتلقاه عن آل الرسول علیهم السلام

7. ترجمه الصلاه؛ در بیان معانی، اقوال، افعال و فوائد نماز

8. تعیین ساعات اللیل و تشخیصها بمنازل القمر

9. عده الداعی و نجاح الساعی؛ این کتاب، از کتاب های معروف است که درباره مباحث ان، سخن خواهیم گفت.

10. مصباح المبتدی و هدایه المهتدی

11. المقتصر فی شرح إرشاد الأذهان

12. الموجز الهادی

13. المهذب البارع فی شرح المختصر النافع

14. الموجز الحاوی.... و کتب و رساله های دیگر.

کتاب معروف» عده الداعی «از چه مطالبی بحث می کند

» ابن فهد «کتاب» عده الداعی «خود را این چنین تقسیم کرده:

1. مقدمه: درباره تعریف دعا و ترغیب به آن است. مقدمه که مختصر است بیشتر عنایت به ذکر اخبار» من بلغ «دارد که هر کس حدیثی در استحباب چیزی بشنود و به آن عمل کند ثواب آن را می برد، اگر چه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را نگفته باشد.

2. باب اول، درباره ترغیب بر دعا است از راه عقل و نقل: در این باب ابتدا دلیلی عقلی بر لزوم دعا کردن بنده آورده، پس از آن روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام را ذکر کرده است. همچنین آیات قرآن را آورده و بر آنها استدلال نموده است.

مؤلف در بین مطالب، اشکالات متعددی که ممکن است به ذهن انسان خطور کند را مطرح کرده و به آنها جواب های کاملی داده است.

3. باب دوم، درباره اسباب اجابت دعاست:» ابن فهد «در این قسمت، هفت عامل اساسی را مطرح کرده از جمله خود دعا، وقت دعا و... سپس پیرامون هر یک، روایات مربوطه را ذکر کرده است.

4. باب سوم، درباره دعا کننده است: این باب در دو بخش مرتب شده: اول، آنها که دعایشان مستجاب می شود. دوم، آنها که دعایشان مستجاب نمی شود.

5. باب چهارم، درباره کیفیت دعاست، شامل: مقدمات دعا، مانند طهارت و استقبال قبله و... و آداب مقارن دعا مانند تکرار و مخفی کردن دعا و گروهی دعا کردن و... و آداب بعد از دعا، مانند همیشگی بودن دعا و کشیدن دست به صورت و صلوات فرستادن و ترک گناهان بعد از دعا و...

همچنین به عنوان خاتمه، بحثی در ریا و عجب با استفاده از روایات معصومین علیهم السلام در پایان این باب آمده که بسیار سودمند است و شامل معنای آنها، خطرات، راه علاج و... می شود.

6. باب پنجم، درباره ذکر است: ابن فهد می فرماید: حال که فضل و اهمیت دعا بیان شد، بحثی پیرامون ذکر می آوریم؛ زیرا ذکر، تمام فوائد دعا را دارد و قائم مقام آن می شود و همان طور که دعا رفع بلا و جلب نفع می کند، ذکر نیز همین خصوصیات را دارا است.

در این باب،» ابن فهد «شرایط و آداب ذکر و انواع آن را بیان کرده و ادعیه مخصوص به اوقات خاص را آورده است.

7. باب ششم، درباره تلاوت قرآن است:» ابن فهد «می فرماید: تلاوت قرآن قائم مقام دعا و ذکر است و تمام فواید آنها را دارد و علاوه بر آنها، چندین مطلب به عنوان برتری قرآن بر دعا و ذکر، بیان کرده است. در پایان این باب نیز، فوایدی از آیات و سور قرآن ذکر کرده است.

8. خاتمه، ابن فهد حلی، در خاتمه، اسماء الله الحسنی را با ذکر روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کرده، پس از آن هر یک از 99 اسم الهی را توضیح مختصری داده و در پایان نکته ظریفی در مورد تکثّر اسماء الهی و یگانه بودن خداوند و وجه جمع این دو بیان نموده است.

این کتاب شریف، بارها به فارسی هم ترجمه شده است. یکی از ترجمه ها به نام » آیین بندگی «است.

ص:452

وفات ابن فهد حلی

ابن فهد حلی - قدس سره - پس از یک عمر پر برکت و سرشار از تلاش خستگی ناپذیر در راه معشوق و معبود و سیر و سیاحت روحی، در سال 841 هجری قمری، در حدود سن 84 سالگی در کربلای معلی، به دیدار معشوق شتافت. قبر شریفش کنار خیمه گاه واقع شده و کراماتی هم از او نقل شده است.

آرامگاه آن مرد نامی از همان ابتدا مورد توجه مؤمنان و عالمان بود. نقل کرده اند آقا سید علی طباطبایی از بزرگان علمای شیعه - مؤلف کتاب ریاض المسائل - بر زیارت قبر او مداومت داشته است. اکنون نیز، عام و خاص به زیارت آن مرقد شریف می روند.

انتهای پیام/ک

سیّد بن طاووس

اشاره

خبرگزاری پارس

گروه فرهنگی / حوزه آئین و اندیشه

معرفی مفاخر و بزرگان شیعه/ 2

ص:453

خبرگزاری فارس: چرا به پیشوای اهل مراقبه» پسر طاووس «می گفتند

خبرگزاری فارس: آیت الله ملکی تبریزی می نویسد: سید بزرگ» ابن طاووس قدّس سرّه «همان کسی که استادم) قدّس سرّه (می گفت: غیر از معصومین علیهم السّلام کسی در علم مراقبت مانند او نیامده است.

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، در ادامه سلسله گزارش های معرفی مفاخر و بزرگان شیعه و با توجه به سخن ارزشمند مرحوم علامه قاضی مبنی بر این که» سه نفر در طول تاریخ عارفان به مقام» تمکن در توحید «رسیده اند: احمد بن فهد حلی، سید بن طاووس و سید مهدی بحرالعلوم. «در این گزارش به معرفی سید بن طاووس می پردازیم.

شهر» حلّه «و نقش آن در گسترش معارف شیعی

شهر حله یکی از شهرهای بزرگ جهان تشیع محسوب می شود و زمانی از مهم ترین حوزه ها و مراکز علمی، فقهی و ادبی شیعه به شمار می رفت که از آن علما و دانشمندان بزرگی مانند» ابن ادریس حلی، محقق حلی، علامه حلی، ابن نما حلی و ابن فهد حلی «به صحنه آمدند که نقش مهمی در گسترش و رشد علوم شیعه داشتند و تحول بزرگی در علوم اسلامی ایجاد کردند.

یکی دیگر از بزرگان حله،» سید بن طاووس «فقیه، ادیب، شاعر، محدث و عارف بزرگ شیعه است.

او در روز 15 محرم سال 589 هجری در شهر حله به دنیا آمد. نام کاملش سید رضی الدین، علی بن موسی بن جعفر بن طاووس است، و از نوادگان امام حسن

مجتبی و امام حسین علیهماالسلام محسوب می شود. از این رو، ایشان را» سید ذی الحسنین «نامیده اند.

پیش بینی جالب امام علی (علیه السلام) درباره حله و علمای آن

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از ظهور چنین علما و بزرگانی در آن خطه خبر داده اند.» ابوحمزه ثمالی «از» اصبغ بن نباته «نقل می کند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، در مسیر حرکت از کوفه به طرف صفین بر تپه های بابل رسیدند، بر روی تلی ایستادند و به بیشه و نیزاری که بین بابل و همان تل بود، اشاره کردند و فرمودند: شهری است و چه شهر شگفتی!

اصبغ بن نباته که از یاران نزدیک آن حضرت بود عرض می کند: ای امیر مؤمنان! می بینم از وجود شهری در اینجا سخن می گویید، آیا در اینجا شهری بوده که اکنون آثار آن از بین رفته است؟

فرمودند: نه! ولی در اینجا شهری به وجود می آید که آن را» حله سیفیه «گویند و مردی از تیره بنی اسد آن را بنا خواهد کرد و از این شهر، مردان پاک سرشت و مطهر پدید می آیند که در پیشگاه خداوند» مقرب «و» مستجاب الدعوه «می شوند.

چرا به سید، پسر طاووس می گفتند؟

یکی از اجداد ایشان یعنی محمد بن اسحاق از سادات بزرگوار مدینه بود و به خاطر زیبایی و ملاحتش به» طاووس «مشهور شده بود و فرزندانش را آل طاووس و ابن طاووس می گفتند.

پدر و مادر» سید بن طاووس «

پدر سید علی، یعنی موسی بن جعفر، از روات بزرگ حدیث است که روایات خود را در اوراقی نوشته بود و بعد از او فرزندش یعنی» سید بن طاووس «آنها را جمع آوری نمود و با نام» فرقه الناظر و بهجه الخاطر مما رواه والدی موسی بن جعفر «منتشر نمود.

مادر او دختر» ورام بن ابی فراس «- صاحب کتاب مجموعه ورام - از بزرگان علمای امامیه بود. مادر پدرش نیز نوه شیخ طوسی بود و به همین خاطر» سید بن طاووس «گاهی می گوید:» جدی ورام بن أبی فراس «و گاهی می گوید:» جدی الشیخ الطوسی «.

برادرها و برادرزاده ها و فرزندان او نیز از علمای بزرگوار شیعه بوده اند.

» سید بن طاووس «در کلام بزرگان

علامه حلی

علامه حلی در کتاب منهاج الصلاح می نویسد: السید السند رضی الدین علی بن موسی بن طاووس، و کان اعبد من رأیناه من اهل زمانه. یعنی سید بن طاووس عابدترین افراد زمان خود بود که دیدیم.

میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

عارف فرزانه میرزا جواد ملکی تبریزی از سید بن طاووس تعبیر به» سید المراقبین «نموده است و می فرماید: سید بزرگ» ابن طاووس قدّس سرّه «همان کسی که استادم) قدّس سرّه (می گفت: غیر از معصومین علیهم السّلام کسی در علم

ص:456

مراقبت مانند او نیامده است.

ظاهرا مراد آیت الله ملکی تبریزی از» استادم «، مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی است.

همچنین می گوید: سرور ما اسوه اهل علم و عمل، طاووس اهل مراقبت و آموزگار آنان و مروج این علم و عمل کننده به آن، در کتاب اقبال، اصول مراقبات اعمال را به بهترین شکل نوشته است که در نوع خود بی نظیر است.

علامه میرزا علی آقا قاضی

علامه میرزا علی آقا قاضی - استاد عرفان علامه طباطبائی و بسیاری دیگر از بزرگان ج درباره وی چنین فرموده است: سه نفر در طول تاریخ عارفان به مقام » تمکن در توحید «رسیده اند: سید بن طاووس، احمد بن فهد حلی و سید مهدی بحرالعلوم.

حضرت امام خمینی

امام خمینی می فرماید: از علمای بزرگ معرفت و اخلاق، آنها را که پیش همه علما مسلّمند پیروی کن؛ مثل جناب عارف بالله و مجاهد فی سبیل الله، مولانا سید بن طاووس) رضی الله عنه (و مثل مولانا عارف بالله و سالک إلی الله، شیخ جلیل بهائی قدس سره....

آیت الله شیخ جعفر شوشتری

ایشان درباره سید ابن طاووس، می فرماید: و بدان که در نقل مراثی، از آن جناب،

معتبرتری نداریم. در جلالت قدر، مثل ایشان کم است.

علامه سید محمدحسین طباطبایی

علامه سید محمد حسین طهرانی می نویسد: مرحوم استاد) یعنی علامه طباطبایی (به دو نفر از علماء اسلام بسیار ارج می نهادند و مقام و منزلت آنان را به عظمت یاد می کردند: اوّل: سیّد أجلّ علیّ بن طاووس أعلی اللهُ تعالَی مقامَه الشّریف، و به کتاب» إقبال «او اهمّیّت می دادند و او را» سیّد أهل المراقبه « می خواندند.

دوّم: سیّد مهدی بحرالعلوم أعلی اللهُ تعالی مقامه، و از کیفیّت زندگی و سلوک علمی و عملی و مراقبات او بسیار تحسین می نمودند. و تشرّف او و سیّد ابن طاووس را به خدمت حضرت امام زمان أرواحنا فداه کراراً و مراراً نقل می نمودند. و نسبت به نداشتن هوای نفس، و مجاهدات آنان در راه وصول به مقصود، و کیفیّت زندگی و سعی و اهتمام در تحصیل مرضات خدای تعالی، مُعجِب بوده و با دیده ابّهت و تجلیل و تکریم می نگریستند.

علامه حسن زاده آملی هم نوشته اند: علامه طباطبائی، مرحوم سید بحر العلوم و ابن فهد صاحب عدّه الداعی و سید ابن طاووس صاحب اقبال را از کمّل می دانست و می فرمود: اینها کامل بودند.

علامه حسن زاده آملی

علامه حسن زاده آملی می نویسد: شایسته است سخنی از سید بن طاوس که به فرموده بعضی از مشایخ ما از کمّل بوده است به عرض برسانم: آن جناب در کتاب شریف اقبال فرموده است:» من بدون استهلال و رجوع به جدول تقویم از اوّل ماه و

ص:458

هلال آن باخبرم، و نیز از لیله القدر آگاهی دارم «.

تحصیلات، هوش و استعداد قوی» سید بن طاووس «

ابتدای تحصیلات سید ابن طاووس در شهر حله بود که از محضر پدر و جد خود،» ورام بن ابی فراس «علوم مقدماتی را آموخت.

سید با درکی قوی و هوشی سرشار، قدم در راه علم نهاد و در اندک زمانی از تمام هم شاگردی های خود سبقت گرفت. وی در» کشف المحجه «می گوید:» وقتی من وارد کلاس شدم آنچه را دیگران در طول چند سال آموخته بودند، در یک سال آموختم و از آنان پیشی گرفتم. «

او مدت دو سال و نیم به تحصیل فقه پرداخت و پس از آن خود را از استاد بی نیاز دید و بقیه کتب فقهی عصر خویش را به تنهایی مطالعه نمود.

جشن تکلیف از ابتکارات سید بن طاووس

سید بن طاووس از عبادت لذّت می برد و جریان جشنِ تکلیف از افتخارات ایشان است. وقتی پانزده سالش تمام شد و وارد سال شانزدهم شد، گفت باید شاکر باشم که تا دیروز لایق محضرِ الهی نبودم که خدا با من سخن بگوید؛ لایق نبودم جزو خطاب» یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا «باشم، خداوند چیزی از من بخواهد، به من فرمان بدهد و من اطاعت کنم اما از امروز به حدّی رسیدم که خدای سبحان به من دستور می دهد. با من حرف می زند. مرا مخاطب قرار می دهد و این روز عید من است.

لذا جشنی گرفت و عدّه ای را دعوت کرده، پذیرایی کرد و شیرینی داد. مردم گفتند چه جشنی است؟ گفت جشن تشریف است نه تکلیف. من مشرّف شدم نه

مکلّف؛ چون کُلفتی) سختی (نیست، شرافت است.

شخصیت اجتماعی» سید بن طاووس «

سید بن طاووس در بین علما و مردم زمان خویش از احترام خاصی برخوردار بود. او علاوه بر اینکه فقیهی نام آور بود، ادیبی گرانقدر و شاعری توانا شمرده می شد، گرچه شهرت اصلی او در زهد و تقوی و عرفان اوست و اکثر تألیفات او در موضوع ادعیه و زیارات است.

سید، کتابخانه بزرگ و بی نظیری داشت که از جدش به ارث برده بود و او به گفته خودش تمام آن کتابها را مطالعه کرده یا درس گرفته بود.

سفرهای علمی» سید بن طاووس «

سید بن طاووس که از محضر اساتید حله استفاده کافی و لازم را برده بود برای استفاده از علمای دیگر شهرها، عزم سفر نمود.

او ابتدا به کاظمین رفت. پس از مدتی ازدواج نمود و ساکن بغداد شد. مدت 15 سال در شهر بغداد به تربیت شاگردان و تدریس علوم مختلف پرداخت. ورود سید به بغداد سال 625 هجری بوده است.

سید که تحت فشار دولت عباسی برای پذیرش پستهای حکومتی قرار گرفته بود از بغداد به حله، زادگاه خویش، مراجعت کرد.

وی مدت سه سال نیز در جوار امام هشتم علیه السلام به سر برد. سپس به نجف و کربلا هجرت کرده و در هر کدام حدود 3 سال مقیم شد. در این زمان علاوه بر

تربیت شاگردان و تدریس علوم مختلف، همّت اصلی خویش را بر سیر و سلوک و کسب معنویات قرار داد.

در زمان اقامت در کربلا کتاب شریف» کشف المحجه «را به عنوان وصیتی برای فرزندانش که در آن زمان کودک بودند نوشت.

آخرین سفر ابن طاووس در سال 652 هجری به بغداد بود. وی در بغداد منصب نقابت را پذیرفت و تا پایان عمر خویش در همانجا سکنی گزید. زمانی که مغولها به بغداد حمله کرده و آن را اشغال نمودند، سید نیز در بغداد بود.

سید بن طاووس، مورد احترام امام زمان (عج) بود

در کمالات سید بن طاووس آمده است که از نزدیکان امام عصر عجل الله فرجه بود. امام عصر علیه السلام عزت و احترام خاصی برای وی قایل بود و هم چنین گفته اند که وی» اسم اعظم «را می دانست و» مستجاب الدعوه «بود.

شنیدن دعای امام زمان) عج (توسط سید بن طاووس

از سید بن طاووس نقل است که سحرگاهی، در سرداب مطهر، از حضرت صاحب الامر) عج (این مناجات را شنیدم که می فرمود:» خدایا شیعیان ما را از شعاع نور ما و طینت ما خلق کرده ای. آنها گناهان زیادی به اتکا بر محبت و ولایت ما کرده اند. اگر گناهان آنها گناهانی است که در ارتباط با توست، از آنها در گذر، که ما را راضی کرده ای و آن چه از گناهان آنها در ارتباط با خودشان و مردم است، خودت بین آنها را اصلاح کن و از خمسی که به حق ماست، به آنها بده تا راضی شوند و آن ها را از آتش جهنم نجات بده و آنها را با دشمنان ما در سخط خود جمع نفرما «.

ص:461

سید بن طاووس می فرمود: برای سلامتی امام زمان) عج (صدقه بدهید

یکی از اعمالی که سید بن طاووس به آن بسیار اهمیت می داد، صدقه برای حفظ وجود مقدس امام زمان - ارواحنا فداه - بود.

مؤمنی که صدقه می دهد فایده و غرضی در نظر دارد؛ یا برای حفظ نفس خود و یا محبوب و عزیزی که بسیار نزد او گرامی است و چه محبوبی بالاتر از امام زمان) عج (که اصلاح بسیاری از امور دینی و آخرتمان بستگی به وجود و سلامتی آن حضرت دارد و هیچ شخصی عزیزتر و گرامی تر از وجود مقدس امام زمان) عج (نیست. لذا سید بن طاووس، به فرزند خود سفارش می فرماید که: ابتدا کن به صدقه دادن برای آن حضرت قبل از اینکه برای خود و عزیزانت صدقه بدهی.

سید، منصب های پیشنهادی خلیفه عباسی را رد کرد

در دوران اقامت سید ابن طاووس در بغداد از سوی خلیفه عباسی، المستنصر، پیشنهادهایی مانند وزارت، سفارت و... به او شد؛ اما سید هیچ یک را نپذیرفت و استدلالش برای خلیفه چنین بود:» اگر من طبق مصلحت شما عمل کنم رابطه خویش را با خداوند قطع می نمایم و اگر طبق اوامر الهی و عدل و انصاف حرکت کنم خاندان تو و بقیه وزرا و سفرا و فرماندهان تو آن را تحمل نخواهند کرد و چنین خواهند گفت که علی بن طاووس با این رویه می خواهد بگوید اگر حکومت به ما برسد اینچنین عمل می کنیم و این روشی است بر خلاف سیره حکمرانان قبل از تو و مردود دانستن حکومتهای آنهاست. «

فرمانروای مغول در دهم صفر 656 سید را فرا خوانده، امان نامه ای برای او و یارانش صادر کرد. سید که در پی راهی برای بیرون بردن مومنان از پایتخت بود، هزار تن را گرد آورده، با حمایت سربازان هلاکوخان آنان را به حله رساند و در

نخستین فرصت به پایتخت بازگشت تا شاید مومنی را از دردی برهاند یا بی گناهی را از کیفر رهایی بخشد.

در این روزگار هلاکو از وی خواست مقام نقابت علویان را بپذیرد. سید بن طاووس که در آغاز، این پیشنهاد را رد کرده بود با شنیدن پیامدهای رد درخواست هلاکوخان از زبان خواجه نصیر الدین طوسی، ناگزیر این مقام را پذیرفت و برای بیعت علویان مراسم ویژه ای برگزار کرد.

سید در سال 661 هجری نقابت علویان را پذیرفت. نقیب بزرگترین شخصیت علمی و دینی سادات بود که کلیه امور مربوط به سادات را عهده دار می شد. این وظایف شامل قضاوت مشاجرات، رسیدگی به مساکین و مستمندان، سرپرستی ایتام و... می شد.

البته ایشان تأکید دارد که تنها به خاطر حفظ جان دوستان و شیعیانی که در معرض قتل و غارت مغول قرار داشتند این منصب را پذیرفته است.

دوری از مجلس فرمانروایان جور

دانشمند عارف حله از همنشینی با فرمانروایان ظالم می گریخت و در این باره هرگز پند دوستان ناآگاه را نمی شنید. روزی یکی از فقیهان روزگار به او گفت: امامان ما در محفل خلفا شرکت جسته، با آنها رفت و آمد داشتند. پس ورود ما به مجلس آنان نیز نمی تواند نکوهیده و زیان آور باشد.

سید پاسخ داد: پیشوایان ما در محفل آنان حضور می یافتند در حالی که قلبشان از شهوترانان حاکم رویگردان بود ولی تو آیا خود را چنین می دانی؟ به ویژه هنگامی که نیازت را برآورده می سازند و تو را از نزدیکان خویش قرار می دهند و نیکی

ص:463

درباره ات روا می دارند، آیا می توانی دل از دوستی آنان تهی کنی؟ فقیه گفت: نه، درست می گویی، حضور ناتوانان نزد توانگران هرگز مانند حضور اهل کمال نیست.

در حله یکی از فرمانروایان ضمن نامه ای از سید خواست در خانه به ملاقاتش شتابد. سید در پاسخ چنین نوشت: آیا در کاخی که زندگی می کنی چیزی از آن برای خدا ساخته شده است تا در آنجا حضور یابم، بر آن نشینم یا بدان نگرم؟ آگاه باش! آنچه مرا در روزهای آغازین عمر به ملاقات فرمانروایان می کشاند، اعتماد بر استخاره بود ولی اینک به فضل الهی از رازهایی آگاه شده، می دانم که استخاره در چنین مواردی دور از حق و صواب است.

فرمانروای کافر عادل، از مسلمان ظالم برتر است

هلاکوخان مغول فرمان داد دانشوران شهر در مدرسه المستنصریه حاضر شوند و درباره این پرسش که» آیا فرمانروای کافر عادل برتر است یا مسلمان ستمگر «حکم دهند.

سید بن طاووس، برتر بودن فرمانروای کافر عادل را تأیید کرد. در پی او دیگر فقیهان نیز به تأیید حکم پرداختند.

استادان» سید بن طاووس «

سید در محضر بزرگان عصر خویش به کسب علم و ادب و معنویت پرداخت. از جمله اساتید وی:

1. پدر بزرگوارش موسی بن جعفر

2. جدش ورام بن ابی فراس

3. ابن نما حلی

4. فخار بن معد موسوی

شاگردان» سید بن طاووس «

پرورش یافتگان مکتب سید ابن طاووس بزرگان معروفی هستند مانند:

1. سدید الدین حلی، پدر علامه حلی

2. علامه حلی

3. حسن بن داود حلی صاحب رجال

4. عبد الکریم بن احمد بن طاووس، برادر زاده او

5. علی بن عیسی إربلی

تألیفات» سید بن طاووس «

سید ابن طاووس حدود 50 تألیف دارد که بسیاری از آنها در موضوعات ادعیه و زیارات است. سید کتابخانه ای غنی داشته و در تألیف کتابهای خویش از آنها استفاده می کرد. بسیاری از کتب مرجع سید در طول زمان از بین رفته و تنها منبع اطلاع ما از آنها، نوشته های امثال سید ابن طاووس است و این نکته ارزش تألیفات

ص:465

سید بن طاووس را دوچندان می کند.

از جمله تألیفات سید:

1. ده جلد کتاب» المهمات و التتمات «که هر یک با عنوان مستقل چاپ شده است از جمله: فلاح السائل، جمال الأسبوع، إقبال الأعمال و...

سید این کتب را به عنوان تتمه مصباح المتهجد شیخ طوسی نوشته است.

2. کشف المحجه لثمره المهجه، کتابی اخلاقی است و شامل وصیتهای سید به فرزندانش است و مراحل مختلف زندگی خویش را هم در آن ذکر کرده است.

3. مصباح الزائر و جناح المسافر

4. الملهوف علی قتلی الطفوف.

5. مهج الدعوات و منهج العنایات و...

وفات» سید بن طاووس «

سید علی بن طاووس در سال 664 هجری در سن 75 سالگی و در شهر بغداد وفات نمود. بدن شریفش را به نجف اشرف منتقل کرده و در حرم امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خاک سپردند.

انتهای پیام/ک

http://fna.ir/

ص:466

WhatsApp

Pocket

LinkedIn

+Google

Instapaper

Email

ارتباط معنوی با امام زمان عج

سید بن طاووس (رَحمه الله) + زندگی نامه و ملاقات با امام زمان عج

عالم بزرگوار سید بن طاووس) رَحمه الله (

از ولادت تا وفات

سید بن طاووس قبل از ظهر روز پنج شنبه نیمه ماه محرم الحرام سال 580 در حله سیفیه دیده به جهان گشود.

نامش علی بن موسی بن جعفر مکنّی به» ابوالقاسم «،» ابوالحسن «و » ابوموسی «ملقب به» رضی الدین «و معروف به» ابن طاووس «و گاهی به» طاووس «موصوف است.

علت ین که او را، ابن طاووس گفته اند، ین است که جّد اعلی او» محمد بن اسحاق «داری اندام زیبا و صورت نیکوئی بوده ولی پاهی او متناسب با قیافه اش نبوده بدین جهت او را به طاووس ملقب کرده اند و سلسله نسب» محمد بن اسحاق «به» سلیمان بن داوود «پسر» حسن مثنی «منتهی میگردد که او از طرف پدر به»

ص:467

حسن مثنی «و از طرف مادر به» علی بن حسین امام سجاد (علیه السلام) «پیوند دارد و به همین دلیل اولاد آن سید بزرگوار هم از سادات حسنی و هم از سادات حسینی می باشند.

مادر وی و برادرش» احمد بن موسی «دختر عالم و زاهد معروف شیخ مسعود ورّام بن ابی فراس حلی بوده است که کتاب مجموع مسمّی به» تنبیه الخاتر و نزهه الناظر «از تألیفات اوست. همچنین ین دو برادر از طرف مادر در مجد و اصالت دیگری دارند و آن ینکه مادربزرگ انها دختر شیخ الطائفه» ابو جعفر طوسی) رَحمه الله («بوده و آن شیخ بزرگوار هم دو دختر خود را که یکی جده ین دو برادر و دیگری نیز مادر) ابن ادریس (بوده در رویات تألیفات خود و علمی دیگر اجازه داده است و ین معنی بر جلالت ین دو خواهر شاهد صادقی است.

روی ین حساب ابن طاووس از طرف مادر نوه دختری ابن ادریس و پسر نوه دختری شیخ طوسی و برادر پدر و مادری سید احمد ابن طاووس می باشد بدین جهت ین دو برادر در کتاب هی خود از شیخ ورّام و شیخ طوسی به عنوان جد و از شیخ حسن طوسی به» دیی «پدر تعبیر آورده اند.

خاندان ابن طاووس

از بزرگترین خاندان علما شیعه می باشند که شخصیتهای بزرگی که همگی آنان از فقهای محدثین، متکلمین، ادبا و فرزانگان و دانشمندان به نام جهان اسلام بودند و آثار پر ارزشی از خود به یادگار گذاشتند و منشا اشاعه فرهنگ اصیل اسلام ناب در جامعه گردیدند که بعضی از آنها عبارتند از:

1 - سعد الدین ابو ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد ابن احمد طاووس

2 - رضی الدین علی) سید بن طاووس (

3 - عزّ الدین حسن

4 - جمال الدین احمد

5 - غیاث الدین احمد

6 - جمال الدین محمد

7 - رضی الدین علی) فرزندان رضی الدین سید بن طاووس (

8 - سعد الدین موسی) فرزند برادر سید بن طاووس (

9 - قوام الدین محمد

10 - مجد الدین محمد

11 - رضی الدین علی) از نوادگان جمال الدین احمد برادر سید بن طاووس (

12 - ابوالفضل محمد

13 - قوام الدین احمد) نوه سید بن طاووس (

14 - نجم الدین ابو بکر

چهار نفر از آنان مشهور به ابن طاووس گردیدند که عبارتند از: اولین آنها سید عظیم الشان رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حسنی حسینی است.

دوم: برادر وی جمال الدین بن احمد بن موسی که در سال 673 ه. ق درگذشت.

او فقیهی بزرگ و محدثی بلند پایه بود و قریب به 80 جلد کتاب نفیس و گرانمایه دارد مانند» البشری «در فقه در 6 جلد و» الملاذ «در 4 جلد نیز در فقه می باشد و) شواهد القران (

سوم: فرزند او سید عبدالکریم بن احمد بن موسی که در سال 693 ه. ق در گذشت.

علامه نوری) ره (در مسترک می نویسد:

وی نادره زمان و اعجوبه روزگار بود. در تمام علوم عصر دست داشت و در عبادت گوی سبقت را از همدست ربوده بود و همانند سایر علما و دانشمندا خاندان خود بسیار خوش رفتار و نیکو سخن و مردم دار بوده

است. در ذکاوت و استعداد سرشار و حافظه قوی در عصر خود نظیر نداشت، به طوری که در 11 سالگی به اندک زمانی قران را خفظ نمود.

کتاب) اشمل المنظوم (و کتاب) فرحه الغری (از جمله تصنیفات اوست.

چهارم: رضی الدین علی بن رضی الدین علی بن موسی مولف کتاب) زوائد الفوائد (می باشد و علاه مجلسی روایت مشهور فضیلت 19 ربیع الاول را از آن نقل می کند.

ص:469

باید دانست که اینان همه از جانب مادر نواده شیخ طوسی پیشوای مجتهدین شیعه هستنند.

زیرا جعفر جد رضی الدین اول، داماد شیخ طوسی بوده است.

به علاوه مادر سید رضی الدین و جمال الدین نیز دختر فقیه مشهور) ورام بن ابی فراس (مولف کتاب) مجموعه ورام (است.

بدین گونه این خاندان اصیل از لحاظ حسب و نسب از جانب پدر و مادر امتیاز مخصوص دارند.

دوران کودکی و چگونگی طی آن و رسیدن به مقامات معنوی

سید بن طاووس دوران کودکی را در زادگاهش حله به سر برد و در دامان پر محبت و معنویت و روحانیت پدر رشد کرد و خود او می فرماید:

من از اوان طفولیت در دامن جدم ورام و پدرم که گرایش به سوی خداوند داشتند نشو و نما نموده و تربیت یافتم، در حالی که نزد آنان عزیز بودم.

سید بن طاووس از استعداد درخشان و نبوغ کم نظیر برخودار بودند لذا علوم آن زمان را در اندک زمانی فرا گرفت و بی نیاز گشت.

او خود در این باره چنین نوشته است:

وقتی کودک بودم جدم ورام به من گفت: فرزندم هرگاه در اموری که به مصلحت توست وارد شوی به مرتبه پایین آن اکتفا نکن بلکه کوشش کن از متخصصان آن رشته پایین تر نباشی.

من دو سال و نیم بیشتر به علم فقه نپرداختم و آنچه دیگران در چند سال فرا می گرفتند نت طی یک سال می اموختم.

نخست» المجل و العقود «را حفظ کردم و سپس به» نهایه «شیخ طوسی روی آوردم و هنگامی که جزء اول آن کتاب را خواندم در فقه به اندازه ای بی نیاز شدم که استادم» ابن نمادره «در پشت جزء اول آن اجازهای به خط خویش برایم نگاشت و مرا به اموری ستود که خود را شایسته آن نمیدانم.

پس جزء دوم نهایه را خواندم. انگاه» المبسوط «را به پایان رساندم تا اینکه از

ص:470

استادی بی نیاز شدم. از آن پس تنها به منظور نقل روایات در محضر استادان کتابها خواندم و به سخنان آنها گوش می دادم.

سید بن طاووس از شخصیتها و فقهای نامداری است که پدر و اجداد او همه از فرزانگان و دانشمندان به نام جهان اسلام بوده اند و همه اهل دین دانش و فضیلت به شمار می رفته اند. خود سید بن طاووس درباره نسب پاکش می فرماید: خداوند متعال از اجداد طاهرین ما حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و فاطمه (س) و حسن و حسین (علیه السلام) و زین العابدین (علیه السلام) گرفته تا پدران ابرار ما، ما را به آبا و اجداد و مادرانی شرافت داده است که همه اهل دیانت و امانت و مورد اعتماد کامل مردم بوده اند و همه ثنا خوان آنان بوده اند و به جلالت و بزرگواری آنان اعتراف داشته اند.

دوران سپری شده

باید دانست سید بن طاووس دوران کودکی را در حله گذراند و بعد به همراه خانواده به بغداد نقل مکان نمود و در اواخر دولت عباسیان مدت 15 سال در آنجا اقامت گزید.

پس به زادگاه خود حله مراجعت کرد و از آنجا مجائر عتبات عالیات گردید.

بدین ترتیب که در نجف، کربلا و کاظمین در هر یک 3 سال توقف نمود و بعد از آن در سامرا نیز 3 سال مجاورت اختیارکرد در حالیکه آن موقع سامرا مثل صومعه ای در وسط بیابان بود و اخیرا به اقتضای مصلحت دولت در دولت مغول به بغداد انتقال یافت و در آنجا به مدت 3 سال و 11 ماه سرپرستی و نقابت سادات طالبی را از طرف هلاکو خان مغول بر عهده گرفت با این که از قبول این سمت در زمان مستنصر به شدت امتناع می ورزید.

مقام علمی سید بن طاووس

سید بن طاووس از فحول و اعاظم علمی شیعه امامیه می باشد. وی در زمره عالمان دین و شریعت جلالت قدر و اصالت ری معروف است و در میان فقها و محدثین اثناعشریه در ردیف موثقین ومعتمدین آنها می باشد.

او اسلام را با تمام ابعادش شناخته و باور کرده بود و انگاه با علم و عمل و فعالیتهی وسیع به تبلیغ وگسترش آن می کوشید و حقاً از مدافعان خاندان رسالت بود.

سید بن طاووس سلسله رویات خود را به جمعی از مشیخ بزرگ می رساند و رشته آن اخبار را به یشان پیوند می داد و مشیخ یشان علاوه بر شبخ طوسی جد مادریش، عبارتند از:

1 - شیخ حسین بن محمد سوراوی

2 - شیخ ابوالحسن علی بن یحیی الحناظ

3 - شیخ ابوالسعادت اسعد بن عبد القادر اصفهانی

4 - شیخ نجیب الدین بن نما

5 - شیخ شمس الدین فخا بن معد موسوی

6 - شیخ تاج الدین حسن ابن ادرابی

7 - سید صفی الدین محمد بن معد موسوی

8 - شیخ سدید الدین سالم بن محفوظ بن غزیره سوراوی

9 - سید ابو حامد محی الدین محمد بن عبدالله اسحاقی

10 - نجیب الدین محمد سوراوی

11 - سید کمال الدین حیدر بن محمد حسینی

شاگردان وی و کسانی که از وی رویت کرده اند:

1 - شیخ سدید الدین یوسف ابن علی مطهر، پدر علامه حلی

2 - شیخ جمال الدین یوسف بن حاتم شامی

3 - یه الله علامه حلی جمال الدین حسن یوسف

4 - سید غیاث الدین عبد الکریم بن احمد بن طاووس

5 - شیخ تقی الدین حسن بن داود حلی

6 - شیخ محمد بن احمد بن صالح قسینی

7 - پسران شیخ قسینی: شیخ ابراهیم، شیخ جغفر، شیخ علی

8 - سید احمد ابن محمد علوی

ص:472

9 - سید نجم الدین محمد ابن موسوی

10 - شیخ محمد ابن بسیر

ابن طاووس با آنکه در علم فقه دریی مواجی بود و به دقیق آن علم آگاه بود ولی در آن رشته جز یک کتاب تالیف نکرد و در اویل اجازات خویش آورده است که: من در علم فقه بر تالیف کتاب» غیاس الوری «که در بیان قضاء صلاه در اموات است اختصار نمودم و هرگز در پی تقریر سوال و جواب و مسائل آن علم نگردیدم زیرا در مسائل فقهی به قدری اختلاف آراء زیاد است که تحقیق صواب از خطا و تمیز حق از باظل در نهیت اشکال است.

لاجرم صلاح ئنیا و آخرت خود را در آن دیدم که از فتوا در احکام شرعی خودداری نمیم و خود را از خطر ین یه شریفه که خطاب به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است حفظ کنم:

» لَو تَقَوَّل عَلینا بَعضَ الاقاویل لاخَذنا مِنه بالیمین «

یعنی) اگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بغضی سخنان بر ما به دروغ نسبت دهد دست راست او را گرفته قطع کنیم (

ین که خود را در پناه و لطف و عنیت الهی از هر خطر محفوظ میمانم و هر گاه در فقه تالیفی می کردم هرگز خویشتن را از آن خطر در امان نمی دانستم. زیرا احتمال داشت که در بیان فتاوی راه خطا پیموده باشم در نتیجه مسلمانان به غیر از ما انزل الله عمل کرده باشند و به دین وسیله نقصی در ورع من پدید ید پس در آن صورت در ردیف کسانی قرار می گرفتم که نسبت دروغ و باطل به خدی جلّ شأنه داده باشند.

صاحب» محبوب القول «آورده که ابن طاووس به علم نجوم علاقه زیادی داشت و آن علم را چون احکام خمسه به 5 قسم منقسم مینمود:

1 - واجب 2 - حرام 3 - مستحب 4 - مکروه 5 - مباح

بالاخره جلالت علمی وی مثل روز روشن است و حاجتی به اقامه برهان و دلیل نیست و تألیفات زیادی دارد که اغلب انها در ادعیه و عبادات و تهذیب نفس و دیگر وظیف دینی بوده است.

از جمله انها عبارتند از:

1 - الاقبال بالاعمال الحسنه فيما يعمل مره فى السنه

2 - اللهوف على قتلى الطوف

3 - فلاح السائل و نجاح المسائل فى عمل اليوم و الليل

4 - الطرائف فى مذهب الطوائف

5 - فرج المهموم فى معرفه الحلال و الحرام من عمل النجوم

6 - روح الاسرار و روح السماء

7 - محاسبه النفس

8 - شرح نهج البلاغه

9 - جمال السبوع فى كمال عمل المشروع

10 - ا سرار الصلاه و انوار الدعوات

11 - مجمع الدعوات و منهج العنيات

12 - كتاب الكرامات

13 - مصباح الزائر و جناح المسافر

14 - غياث السلطان الورى و لسكان الثرى

15 - انوار الباهره فى انتصار العتره الطاهره

سيد بن طاووس خطاب به فرزندش در معرفت به امام زمان (عليه السلام)

اى فرزندم! محمّد، خداوند آنچه از تو خواسته و مرضى اوست، الهامت فرميد. بدان كه: غيبت مولى ما حضرت مهدى) روحى فداه (كه دوست و دشمن را متحير نموده است

ابن طاووس اسطوره تقوا و فضیلت

ابن طاووس در زهد و عبادت تقوا و ریاضت مقام بلندی داشت چنان که شیعه و سنی بالاتفاق در شرح احوال او نوشته اند که وی) ازهد اورع (اهل زمان و) اتقی و اعبد (روزکار خود بوده است و در کلمات بزرگان به) قدوه العارفین (و) مصباح المجتهدین (موصوف است.

ص:474

گویند انسان ها در زندگی 2 دسته اند:

1 - یک دسته از آنان بدون هدف و برنامه منظم زدگی می کنند، هر جه پیش آمد و زندگی به هر جا پایان یافت، یافته است که متاسفانه این دسته اکثریت قطعی جامعه را تشکیل می دهند.

2 - دسته دیگر آنها که در زندگی هدف دارند و در پی آن از روی برنامه با مطالعه دقیق تا پایان عمر پیش می روند و آنی از آن هدف غفلت نمی ورزند و از راه مستقیم و چهارچوب برنامه خود منحرف نمی شوند.

مرحوم رضی الدین سید بن طاووس نمونه آشکاری از این گروه بود. او در زندگی اسوه تقوا، نمونه فضیلت و کوه وقار بود و اخلاق و رفتار و شیوه زندگی اش هر انسان بیدار را به شیوه زندگی و اخلاق کریمه اولیای الهی متوجه می ساخت.

شخصیت این مرد بزرگ چنان وسیع و گسترده است که انسان در ترسیم بزرگواریهایش خود را عاجز و ناتوان میبیند. از کثرت ورع و تقوا از فتوی در احکام و قبول قضاوت اکیدا امنتناع می ورزید.

سید نعمت الله جزائری نوشته است که سید رضی الدین علی سید بن طاووس گفته که: خلیفه خواست مرا قاضی کند پس من به ایشان گفتم که دعوائی واقع میان عقل و هوای من و از من محاکمه خواستند چون در نزد من حاضر شدند عقل من گفت: می خواهم تو را به راه بهشت و لذت های آن ببرم و هوای من گفت: که آخرت نسیه است و من می خواهم که تو را به لذائذ دنیا برسانم، حکم عادلانه را از من خواستند، پس روزی به نفع عقل حکم کردم و روزی به نفع هوای نفس، آنان پیوسته سر نزاع دارند و من مدت 50 سال است که منازعه آنان را تمام نکرده ام پس کی که نتوانسته یک قضیه را تمام کند پس چگونه می تواند منازعات دیگران را حل و فصل کندپس شما کسی را برای قضا اختیارکنید که عقل و نفس او متفق باشد و از مهمات خود فارغ باشد.

علامه حلی میگوید: رضی الدین علی مستجاب الدوعه بود و کرامات بسیتر از آن بزرگوار به ظهور پیوست.

در کتاب) عمده المطالب (نوشته است که آن جناب بر اسم اعظم واقف گشت و

بر آن گنج سعادت نظر یافت و به هنگام دعا و درخواست حوائج خدا را با آن نام بزرگ می خواند و از برکات آن دعایش مستجاب می شد.

او را دو پسر بود، پیوسته به ایشان می گفت که: چندین بار از خدا مسئلت نمودم که آن اسم را به شما بیاموزم ولی از خداوند حکیم اجازه آن کارنیافتم ولی آن اسم در کتاب های من مسطور است و مانند لالی تابنده در خزانه کتب من پراکنده است شما را به مطالعه ان کتب وصیت می کنم شاید خود بر آن اسم پی ببرید.

مولف ریحانه الادب می نویسد:

کرامات باهره بسیاری بدو منسوب میشد که علامه حلی بسیاری از آنان را به واسطه دیگر روایت کرده است و بسیار ستوده و بعضی از آنها را در مستدرک الوسائل نقل کرده است موافق نقل مفید در کتاب عمده الطالب مستجاب الدعوه و واقف بر اسم اعظم دانسته و از بعضی از تالیفات خودش استهظار شده که باب فیض ملاقات حضرت ولی عصر) عج (به روی وی مفتوح بود، درد دل خود را از داروخانه آن طبیب نفوس بشری مداوا و نهال وجود خود را از آن فیوضات ربانی مشروب می نمود.

گویند آن مرحوم در کتاب) مهج الدعوات (آورده که در شب چهارشنبه 23 ذیقعده الحرام از سال 638 ه. ق در) سرّ من رای (بودم به هنگام سح در سرداب مقدس می شنیدم که آن جناب در حق شیعیان خود بدین صورت دعا می فرمود:

) الهی بحق من ناجاکَ و بحق مَن دعاکَ فی البر و البحر تفضل علی الفقراءِ المومنینَ و المومناتِ بِالغنی و الثروت علی مرضَی المومنینَ و المومناتِ بالشفاءِ و الصحه و علی احیاءِ المُومنینَ و المومناتِ باللطف و الکرامه و علی المواتِ المُومنینَ و المومناتِ بالمغفره و الرحمه و علی غرَباءِ المُومنینَ و المومناتِ بالرَّدِّ الی اوطانهم سالمین الخ (

و تمام آن کلمات طیبه در خاطرم جای گرفت ولی اینک به یاد ندارم که آیا دز ذیل فقره» و علی احیا المومنین «فرمودند:) و ابقهم فی عزنا و ملکنا و سلطاننا و دولتنا (یا ذیل فقره) و علی اموات المومنین (فرمودند) و ابقهم فی عزنا و ملکنا و سلطاننا و دولتنا (با اینکه ابن طاووس به طور مکرر توفیق شرفیابی حضور ولی

عصر) عج (را پیدا کرده بود ولی هرگز به این امر تظاهر نمی کرد و به عنوان یک راز در کتمان آن میکوشید.

هرکه را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

مقامات معنوی

سید بن طاووس آنچنان حقوق حضرت) عج (را رعایت کرد تا اینکه به ملقام والائی رسید چون رعایت حق آن جناب مایه تقرب جستن نزد خدواند است سبک شمردن آن مایه دوری از خداوند و مبغوض نزد او می باشد و همچنین تمام حقوق پروردگار برای امام نیز هست چنانکه فرمودند:) هر حقی که برای خدای تعالی هست برای ما نیز می باشد (

هر چه معرفت و محبت نسبت به آن حضرت بیشتر شود رعایت حقوق آن حضرت نیز بیشتر می شود چنانکه سید بن طاووس عمل کرد و به مقامی رسید که آن حضرت در ملاقات اسماعیل هرقلی او را فرزند خود می خوانند و می فرمایند:

به فرزندم) رضی (بگو که نامه ای به علی بن عوض در باره تو بنویسد و من به او سفارش می کنم که هر چه بخواهی به تو بدهد.

یکی از علمای اهل معنا می فرمود: سید بن طاووس در مقامات معنوی و کمالات روحی به مرتبه ای میرسد که بعضی از اغمال و ادعیه را خود بدون واسطه از حضرت بقیه الله) عج (اخذ می کرد و نقل می کند و برای تایید این مطلب شواهدی را ذکر می کند:

از جمله دعایی که در سرداب از آن حضرت شنیده بود.

سید بن طاووس در بعضی از کتاب های خود پرده از حقایق بر میدارد و گوشه ای از مقامات خود را ظاهر ساختند و آن را این چنین بیان می کند: از نعمتهایی که خداوند امر به اظها و تعظیم آن فرموده است این است که معرفت خود را به طوری به من اعلام فرموده است که احتمال خطر و اشتباه و انحراف در آن راهی ندارد و هر کسی من را به چشم عیان و نور ایمان مشاهده نماید لسان حال مرا موافق و شاهد گفتارم خواهد دید و به دیدن من بی نیاز می شود از هر دلیل و برهانی.

سید بن طاووس خطاب به فرزندش در معرفت به امام زمان (علیه السلام)

ای فرزندم! محمّد، خداوند آنچه از تو خواسته و مرضی اوست، الهامت فرماید. بدان که: غیبت مولای ما حضرت مهدی) روحی فداه (که دوست و دشمن را متحیر نموده است خود دلیل بر ثبوت امامت آن حضرت و امامت آباء طاهرین آن حضرت است زیرا که اگر به کتابهای شیعه و غیر شیعه مثل کتاب (غیبت ابن بابویه) و (کتاب غیبت نعمانی) و کتاب (الشفاء و الجلاء) وکتاب (ابو نعیم حافظ) در اخبار مهدی (عج) و صفات او حقیقت ثبوت و خروج و ظهور او و کتاب هایی که در کتاب (طرائف) به آن اشاره نموده ام مراجعه نمایی خواهی دید که تمام با اکثر آنها پیش از ولادت آن حضرت به غیبت آن وجود مقدس خبر داده اند.

غیبتی که به حدی طولانی شود که حتی بعضی از قائلین به امامت آن حضرت از عقیده خود برگردند و انکار امامت او نمایند. پس اگر آن حضرت چنین غیبتی نفرماید هر آینه قدح در امامت آن حضرت و امامت آباء طاهرین او خواهد بود، پس همین غیبت دلیل بر حقانیت ائمه اطهار (علیه السلام) و صحت امامت و غیبت آن حضرت و حجت علیه مخالفین آن حضرت می باشد.

گذشته از اینکه غیبت آن حضرت از کسانی که مشرف به شرف ملاقان آن حضرت نشوند از طرف خود آنان است که متابعت و پیروی آن حضرت و اطاعت حضرت رب العالمین اعراض نموده و سرپیچی کرده اند.

آدابی در هنگام دعا کردن) ذکر شده از سید بن طاووس (

هرگاه از خدای تعالی حاجتی خواستی لااقل حال تو مثل آن شخص باشد که حاجتی از پادشاهان دنیا طلب می کند چون هرگاه حاجتی از ایشان بخواهی سعی در رضا و خشنودی آنان می نمایی به هر چه که مکنت شود. پس در وقت حاجت خواستن از خداوند در تحصیل رضای او کوشش کن مبادا اقبلت به خداوند کمتر باشد از اقبال بر ملوک و پادشاهان دنیاکه اگر حال تو چنین باشد از مستهزئین و هلاکین خواهی بود.

پس بر حذر باش که اعتمادت به خدا کمتر نباشد و نیز سزاوار است هر گاه به حاجتی روزه یا نماز به جا می آوری و دعا می کنی الاهمّ فالاهمّ حاجات خود را مراعات کنی.

بدان که اهمّ آنها، حوائج آن کسی است که تو در پناه و هدایت و حمایت او به سر می بری و آن امام زمان توست.

پس باید نماز و روزه و دعای تو اول به جهت قضاء حوائج او) حضرت (باشد و بعد به جهت حوائج خودت.

یاد و توجه به امام زمان) عج (

سید بن طاووس هرگز از ذکر و یاد امام زمانش غافل نبود و تمام محابتش را متوجه آن حضرت کرده بود و دل و قلب خود را به وجود پاک امام زمان) عج (پیوند داده بود و در فراق حضرتش می سوخت و برای اعتلای نامش تلاش میکرد.

لازمه علاقه و پیوند قلبی و ارتباط روحی با آن حضرت نگرانی و رنج بردن از فراق آن وجود مقدس است و کسانی که به مقام انس و ارتباط با حضرتش رسیده اند از محرومیت هایی که در اثر غیبت حضرت در جامعه گسترش یافته ناراحتند و از همه بالاتر و درد آورتر افرادی هستند که خود را شیعه می خوانند ولی بی توجه به امام و مقتدای خود هستند از این افراد بیشتر رنج میبرند.

صدقه بر آن حضرت

یکی از اعمالی که سید بن طاووس به آن بسیار اهمیت می داده صدقه بر حفظ وجود مقدس آن حضرت بوده چون یکی از تکالیف زمان غیبت صدقه دادن است برای حفظ وجود حضرت به آنچه که میسر است به همین دلیل سید بن طاووس به ما وصیت و سفارش می نماید: ابتدا کن به صدقه دادن برای آن حضرت قبل از اینکه برای خود و عزیزانت صدقه بدهی.

رحلت آن جناب

ابن طاووس صبح روز دوشنبه 5 ذی القعده سال 664 هجری ظاهراً در بغداد در گذشت و بنا به نوشته حوادث جامعه، جنازه او پیش از دفن به نجف اشرف انتقال داده اند.

ناگفته نماند که قبلا کفن خود را تهیه کرده و در حج بیت الله لباس احرام خود نموده بود و آن را در کعبه معظمه و روضات مطهره حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله) و ائمه بقیع (علیه السلام) و عراق متبرک و هر روز به آن می نگریست و آن را وسیله شفاعت آن بزرگواران قرار داده بود و فرموده: که چون مستحب است انسان در وقت حیات خویش بر کفن خود نظر افکند من نیز کفن خود را بیرون می آورم و بر آن نظر می افکنم. و باز فرموده که: در اخبار دیدم که جناب محمد بن عثمان بن سعید بن عمری) رض (و پدرش از سفرای مولای ما صاحب الزمان) عج (بودند قبر خود را در ایام حیات خود محیا کرده بودند من نیز محل قبر خود را معین کردم و گفتم کسی آن را برای من حفر کند و قبر خود را در جوار جدم و مولایم علی (علیه السلام) قرار دادم در حالی که میهمان و پناهنده و وارد بر آن حضرت هستم به این امید که مانند دیگران مورد لطف و عنایتش قرار بگیرم و آن قبر را در پایین پای والدین خود قرار دادم تا اینکه خداوند مرا به خفض جناح از برای ایشان امر فرموده و مرا به نیکی و احسان به ایشان توصیه کرده است پس خواستم مادامی که قبرم سرم در زیر پای ایشان باشد.

تشرفات آن جناب خدمت حضرت

آری، باید دانست که چنین مذدی با چنین روح بلندی حتما می تواند دارای معراج روح باشد و دل خویش را روانه دریای محبت محبوب دل خویش نماید و آن گاه با ارباب دل همنشین گردد و با او بسراید از شور درون.

بی شک او پروازی داشت تا اوج ملکوت و نگاهی داشت آسمانی و بهاری داشت بی خزان.

بنا بر همین نقل تصمیم گرفته شد که به چندین پرواز این بزرگ مرد به سوی محبوبش اشاره شود تا شاید ما زمینیان را نیز لیاقتی نصیب گردد برای پرواز به دیار عاشقان.) ان شاء الله تعالی (

ص:480

اما ناگفته نماند که تشرفات و ملاقات های آن جناب که نقل می شود یا خود به آنها تصریح کرده و یا خود ناقل آنها بوده که آنها را در کتب خود ثبت و ضبط نموده است.

ندای روحانی

مرحوم علامه مجلسی از ملحقات کتاب انیس العابدین و علامه نوری در کتاب نجم الثاقب نقل می کند که:

سید بن طاووس می فرماید: در یک سحر گاه در یک سرداب مطهر از حضرت صاحب العصر) عج (این مناجات را شنیدم که می فرمود:

خدایا شیعیان ما را از شعاع نور ما و طینت ما خلق کرده ای. آنها گناهان زیادی به اتکا بر محبت و ولایت ما کرده اند، اگر گناهان آنها گناهانی است که درارتباط با توست از آنها درگذر، که ما را راضی کرده ای و انچه از گناهان آنها در ارتباط با خودشان و مردم است، خودت بین آنها را اصلاح کن و از خمسیکه حق ما است به آنها بده تا راضی شوند و آنها را از آتش جهنم نجات بده و آنها را با دشمنان ما در سخط خود جمع نفرما.

معراج دل

سید بن طاووس در کتاب پر ارج و معنوی» مهج الدعوات «مینویسد:

سحرگاهی در شهر سامرا صدای دعا خواندن حضرت صاحب العصر) عج (را شنیدم و از جمله حضرت برای کسانی که او را یاد کرده اند اعم از مردگان و زندگان دعا می کردند و می فرمودند:

و ابقهم) یا اینکه می فرمودند: (احیهم من عزم ملکنا سلطاننا و دولتنا.

یعنی: آنها را) شیعیان (باقی بدار) یا می فرمودند: تردید از مرحوم سید بن طاووس است (زنده بدار در ملک عظیم ما و سلطنت و دولت ما.

) این تشرف در شب چهارشنبه 13 ذی القعده سال 386 ه بوده است (

شوق دیدار

باز سید بن طاووس ملاقات دیگری با حضرت بقیه الله نقل می کند و نام ملاقات کننده را نمی برد.

از جمله از یک نفر، که راستی گفتارش نزد من به تحقیق و اثبات رسیده می گفت:

پیوسته دعا می کردم و از مولایم حضرت مهدی) عج (تمنا می نمودم که مرا در زمره کسانی قرار دهد که به شرف ملاقات و خدمتگزاری ایام غیبتش نائل گشته اند تا بدین وسیله به نوکران و خواص حضرتش تاسی جویم.

هیچ کس را از نیت و ماضی الضمیر خودم با خبر نگردانیدم تا اینکه رشید ابوالعباس واسطی در روز پنج شنبه 29 ماه رجب سال 635 بدون مقدمه گفت: به تو می گویند ما جز محبت نظر دیگری به تو نداریم، پس اگر خود را با صبر و بردباری تسکین دهی، مقصود حاصل میگردد.

پرسیدم: این پیام را از جانب چه کسی می گویی؟

گفت: از جانب مولایمان حضرت مهدی) عج (می گویم.

اوج پرواز

سید بن طاووس در کتاب) فرج المهموم فی نهج الحلال و الحرام من النجوم (می فرماید:

از جمله تشرفات خبری است که محبت و صدق آن را دانستم و آن این است که خبر داد به من کسی که اذن نداده نام او را ببریم که:

از خدای تعالی درخواست و مسالت کرده بود که بر او تفضل نماید به ملاقات و مشاهده حضرت بقیه الله) عج (تا اینکه در خواب به او گفتند: در وقتی که به تو خواهیم گفت مشاهده خواهی کرد امام زمان) عج (را.

گفت: آن وقت که وعده داده بودند در حرم مطهر حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) بود.

شاهد ملکوت

ص:482

سید بن طاووس در کتاب) جمال الاسبوع (می فرماید:

شخصی که حضرت صاحب الزمان) عج (را در یکشنبه که در تعلق به امیرالمومنین (علیه السلام) دارد، در بیداری مشاهده میکند که آن جناب در این روز جد بزرگوارش امیر المونین (علیه السلام) ر ابه این نحو زیارت می کرده است:

) السلام علی الشجره النبوه و الدوحه الهاشمیه المضیئه المثمره بالنبوه المونقه بالامامه و علی ضجیعیک آدم و نوح علیهما السلام

السلام علیک و علی اهل بیتک الطبین الطاهرین

السلام علیک و علی الملائکه المحدقین بک و الحافین بقبرک

یا مولای، یا امیر المونین هذا یوم الاحد و هو یومک و باسمک و انا ضیفک فیه و جارک فاضفنی یا مولای واجرنی فانک کریم تحب الضیافه و المامور بالاجاره فافعل ما رغبت الیک فیه و رجوته منک بمنزلتک و آل بیتک عند الله و منزلته عندکم و بحق ابن عمک رسول الله (صلی الله علیه و آله). (

در حریم عشق

شب جمعه 27 جمادی الثانی سال 641 سید بن طاووس از زیارت مرقد حضرت امیر المومنین (علیه السلام) به حله بازگشته بود که در روز جمعه یکی از آشنایان او به نام حسن بن علی البقلی به او گفت: مردی صالح که می گوید امام عصر) عج (را دز بیداری ملاقات کرده است به دیدار شما شتافته و نامش عبدالمحسن است.

سید بن طاووس می گوید ورودش را گرامی داشتم و شب شنبه 28 جمادی الثانی با مهمان خود خلوت کرده و به گفتگو نشستم، عبدالمحسن را مردی صالح یافتم و کسی در صدق گفتارش شک نخواهد کرد.

از حالش پرسیدم گفت اصلم از» حصن بشر «است ولی به آبادی دولاب رفته، در آنجا تجارت می کنم.

زمانی از» دیوان سرائر «غله خریدم. هنگامی که برای تحویل جنس رفتم شب نزد قبیله معبدیه، در جایگاهی معروف به» مجره «خوابیدم. نیمه شب

به قصد عبادت برخاستم ولی استفاده از آب معبدیه را نمی دانستم پس به طرف نهری که

در سمت شرق بود به راه افتادم. پس از اندکی ناگهان دریافتم که در» تله السلام «در راه کربلا که به سمت باختر واقع شده قرار دارم. آن شب، شب پنج شنبه 19 جمادی الثانی سنه 641 بود...) سید بن طاووس می گوید: این شب همان شبی بود که با برادرم سید محمد آوی کنار قبرمولایم حضرت امیر المومنین (علیه السلام) بودیم و تفضلات معنوی و مکاشفات شامل حال ما شد (دراین لحظه ناگهان سواری را نزد خود یافتم، بی آنکه آمدنش را احساس کنم یا صدایی از اسبش بشنوم و ماه طلوع کرده بود ولی مه همه جا را پوشانده بود.

سید بن طاووس می گوید از او پرسیدم: هیأت آن سوار و اسب او چگونه بود؟

عبدالمحسن پاسخ داد: اسبش سرخ مایل به سیاه بود و خود سوار، جامه ای سفید داشت، عمامه ای بر سر داشت و شمشیر به خویش آویخته بود، او از من پرسید وقت مردم چگونه است؟

خیال کردم از این وقت سوال می کند. پاسخ دادم: دنیا از ابر و غبار پوشانده شده. گفت مرادم این نبود، سوال کردم حال مردم چگونه است؟

جواب دادم مردم ایمن در وطنهایشان و در کنار مالها و ثروتهایشان زندگی می کنند. سپس ادامه داد نزد ابن طاووس برو و این پیغام را این پیام را به او برسان. سید بن طاووس می گوید: او پیام آن حضرت را به من رساند و سپس گفت آن سوار بعد از پایان پیام فرمود: فالوقت قد دناه فالوقت قد دنا...

» یعنی به تحقیق زمان موعود نزدیک شده، به تحقیق زمان موعود نزدیک شده است «

در این لحظه ناگهان برخاطرم گذشت که او مولای ما حضرت صاحب الزمان) عج (است، از حال رفتم و بی هوش شدم و تا صبح همچنان باقی ماندم.

به او گفتم، از کجا دریافتی که مراد آن حضرت از» ابن طاووس «من هستم؟

عبدالمحسن پاسخ داد: من از فرزندان» طاووس «کسی جز شما را نمی شناسم و هنگامی که موضوع پیام را بیان کرد در خاطرم چیزی جز اینکه او شما را قصد کرده، خطور نکرد.

گفتم: از این وی که فرمود: به تحقیق زمان موعود نزدیک شده است چه

فهمیدی؟ آیا مرادش آن بود که هنگام مرگم نزدیک شده یا اینکه زمان ظهورش فرا رسیده است؟

عبدالمحسن گفت: من چنین فهمیدم که زمان ظهورش نزدیک شده است.

گفتم: آیا کسی را از این راز آگاه ساختی؟

گفت: آری، وقتی از معبدیه بیرون رفتم عده ای مرا مشاهده کرده و گمان داشتند من راه را گم کرده و هلاک شده ام، علاوه بر این وقتی باز گشتم تمام طول روز چهارشنبه و پنج شنبه اثر آن بی هوشی در من پدیدار بود.

به او گفتم از این پس سرگذشت آن سحرگاه اسرارآمیز را برای هیچ کس بازگو نکن.

سپس چیزهایی به او پیش کش کردم ولی عبدالمحسن نپذیرفت و گفت: من از کمک مردم بی نیازم. آنگاه برای او بستری فرستادم تا استراحت کند و چ. ن میهمان در بستر جای گرفت، اتاق را ترک کرده، خود نیز آماده خفتن شدم ولی پیش از آنکه خواب بر وجودم سایه افکند از خدا خواستم تا در آن شب حقایقی را برایم آشکار کند.

» در خواب مولای ما حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) را مشاهده کردم که با هدیه ای بس بزرگ به دیدارم شتافته وهدیه نزد من است ولی گویا قدرش را نمی دانم و ارزشش را درست نمی شناسم. «در این لحظه از خواب بیدار شده، سپاس خداوند به جای آورده و آماده خواندن نماز شب شدم.

فتح) خادم (ابریق را برای تطهیر بالا آورد، دست دراز کردم و دسته ابریق را گرفتم تا آب بر کف بریزم، ولی کسی دهانه ابزیق را گرفت و با برگرداندن آن مانع وضو گرفتنم شد. با خودم گفتم، شاید آب نجس است و خداوند می خواهد مرا از استعمال آب ناپاک در وضو باز دارد، پس کسی را که آب آورده بود راصدا زدم، گفتم ابریق را از کجا پر کردی، پاسخ داد از نهر.

گفتم شاید این نجس باشد. آن را برگردان، پاک کرده از اب نهر پر کن! پس رفت.

آبش را ریخت و در حالی که من صدای ابریق را می شنیدم، آن را پاک کرده و از نهر پر ساخت و آورد.

ص:485

من دسته ظرف را گرفتم، تا آب بر کف ریخته و وضو سازم ولی باز گویا کسی مانع وضو گرفتنم شد.

پس دریافتم که این حادثه برای باز داشتنم از نماز شب رخ داده است. در خاطرم گذشت که شاید پروردگار اراده کرده است، فردا امتحانی و حکمتی برای من جاری سازد و نخواسته برای سلامتی و رهایی از بلا دعا کنم پس نشستم و بی آنکه چیزی جز این اندیشه در خاطرم باشد، مرا خواب فرا گرفت.

در رویا ناگاه مردی را دیدم که می گوید: عبدالمحسن برای رسالت آمده بود، گویا شایسته بود، در پیش رویش راه بروی. هنگامی که سخن آن مرد را بدین جا رسید بیدار شدم و به خاطرم گذشت که در احترام و گرامیداشت عبدالمحسن کوتاهی کردم، پس استغفار کنان به سوی پروردگار بازگشته و امرزش طلبیدم.

آنگاه به سراغ ابریق رفته، وضو ساختم و چون دو رکعت نمازبه جا می آوردم فجر پدیدار شد و من نافله شب را قضا کردم.

) سید بن طاووس که دریافته بود حق فرستاده حضرت مهدی) عج (را به جای نیاورده است نزد او می رود و او را گرامی می دارد (میگوید: او را از ملهای ویژه خویش شش سکه طلا و از مالهای دیگر که همانند اموال خودم با آنها رفتار می کردم 15 سکه برداشتم و در حالی که پوزش می طلبیدم، آنها را دراختیار عبدالمحسن قرار دادم ولی او از قبول آنها امتناع کرد وگفت: من صد سکه طلا به همراه دارم. اینها را به تهی دستان بده. گفتم به کسی که رسول بزرگان است، به خاطر اکرام فرستنده اش چیزی میدهند، نه به خاطر فقر یا توانگریش. ولی باز از پذیرش خودداری، و بر این موضع خویش پافشاری کرد.

گفتم مبارک است، البته تو را به پذیرش این 15 سکه مجبور نمی کنم، ولی لین شش سکه از اموال اختصاص من است و باید اینها را بپذیری.

عبدالمحسن همچنان سر باز میزد و هرگز زیر بار پذیرش سکه های اهدایی نمی رفت ولی او را الزام کردم به قبول تا پذیرفت.

هنگام ظهر با او نهار خوردم و پس از آن، چنانکه در خواب مامور شده بودم پیش رویش راه رفتم و او را سفارش کردم به کتمان این راز.

شفای دل

سید بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع در ذر دعای زمان غیبت می فرماید:

اگر برای تو عذری باشد، از جمیع آنچه که ذکر کردیم) از خواندن دعا بعد از تعقیب روز عصر جمعه (پس حذر کن از آنکه مهمل گزاری از خواندن آن را) یعنی دعای غیبت را (پس بدرستی که ما شناختیم این را از فضل خداوند که مخصوص فرموده ما را به آن، پس اعتماد کن به آن و بخوان.

جناب حاج شیخ عباس قمی در کتاب» منتهی الامال «می فرماید:

از این کلام شریف) سید بن طاووس (چنین فهمیده می شود که او از جانب حضرت صاحب الامر) عج (چیزی به دست آورده اند در این باب) یعنی در اهمیت خواندن دعای غیبت (و این از مقام ایشان) سید بن طاووس (بعید نیست.

دلم غرق نور شد

همان کلام و جملاتی که سید بن طاووس راجع به دعای غیبت فرموده بود در زیل صلوات منسوب به ابوالحسن ضراب اصفهانی نیز فرموده، محدث جلیل القدر حاج عباس قمی معتقدند از جانب حضرت بقیه الله چیزی دز اهمیت این دعا به سید بن طاووس رسیده است که سید این چنین می فرماید. پس حذر کن از آنکه مهمل گذاری خواندن این دعا را پس به درستی که ما شناختیم این را از فضل خداوند مخصوص فرموده ما را به آن، پس اعتماد کن به آن.

ما اول داستان تشرف ابوالحسن ضراب اصفهانی را به خدمت حضرت بقیه الله که در زمان غیبت صغری بوده نقل می کنیم سپس صلوات را می آوریم:

در سال 281 به همراه عده ای از همشهریانم که در عقیده موافق نبودند، به حج رفتم. هنگامیکه به مکه رسیدیم، یکی از همراهان جلوتر رفته و خانه ای در بازار» سوق اللیل «اجاره کرد. آن خانه همان خانه حضرت خدیجه (س) بود که به خانه حضرت رضا (علیه السلام) مشهور بود.

در آن خانه پیرزنی گندمگون زندگی می کرد هنگامی که فهمیدم آنجا خانه

ص:487

حضرت رضا است از آن پیرزن پرسیدم: تو چه نسبتی با اهل این خانه داری، و به چه مناسبت اینجا را خانه حضرت رضا مینامند؟

گفت من از دوستاداران آنان هستم، و اینجا خانه حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است که امام حسن عسکری (علیه السلام) در اختیار من گذاشته و من از خدمتگزاران آن حضرت می باشم. با شنیدن این موضوع از آن پیرزن با وی انس گرفته و این قضیه را از همراهانم که شیغه نبودند مخفی کردم. شبها که از طواف فارغ می شدم، با آنان در رواق خان همی خوابیدم و در را می بستم و سنگ بزرگی را که در آنجا بود غلطانیده و پشت در می گذاشتیم.

چند شب پی در پی میدیدم، نوری شبیه نور مشعل، رواق را که در آن می خوابیدیم روشن میکند و می دیدم که در خانه باز می شود ولی کسی از ساکنان خانه آنرا باز نمی کرد، مرد متوسط القامه گندمگون مایل به زرد رنگ را می دیدم که صورتی کم گوشت داشت و اثر سجده در پیشانیش دیده می شد. دو پیراهن ویک پارچه نازک نازک که سر و گردن خود را با آن پوشانده، و کفش بی جوراب به پا کرده، ازاز پله ها به غرفه خانه همان جایی که پیرزن در آنجا بود و به ما می گفت: که دخترش در آنجا است و کسی را نمی گذاشت به آن اتاق وارد شود.

من آن نور را به هنگام ورود آن مرد به آن اتاق می دیدم و بعد آن نور را در اتاق مشاهده می کردم. بدون آنکه چراغی وجود داشته باشد همراهان من همین نور را مشاهده می کردند و گمان می کردند این مرد با دختر آن پیرزن رفت و آمد دارد و او را صیغه کرده است و گفتندایـنان مه پیروان علی بن ابیطالب (علیه السلام) می باشند متعه را جایز میدانند، با این که حرام است. ولی ما می دیدیم آن مرد به اتاق می آید و خارج می شود در حای که در بسته و سنگ بزرگ به سز جایش پشت در است.

ما این در را برای حفظ اثاثیه خود می بستیم و هیچ کس را نمی دیدیم که آن را باز کند و ببندد. ولی آن مرد داخل و خارج می شد حال آنکه سنگ بر سر جایش بود. تا اینکه ما خودمان آن را بر می داشتیم و در را باز می کردیم.

با مشاهده این حالت، غافل از اینکه ممکن است معجزه و کرامتی باشد، پریشان حال گشته و به پیرزن مراجعه نمودم، تا از آمد و رفت آن مرد آگاه شوم.

به او گفتم می خواهم به تنهایی با تو صحبت کنم و کسی از همراهان من نباشد و چنین موقعیتی دست نمی دهد، تو هر وقت مرا تنها دیدی و کسی با من نبود با اتاق ما بیا، تا درباره موضوعی از تو سوال کنم. فوراً گفت: من هم می خواستم رازی را برای تو آشکار کنم و به خاطر افرادی که با تو بودند نمی توانستم. گفتم: چه می خواستی بگویی؟! گفت: به تو می گوید با یاران و همراهانت دشمنی نکن و به آنها ناسزا مگو، زیرا آنها دشمن تو می باشند، بلکه با رفق و ملایمت با آنان صحبت کن.

گفتم: چه کسی این را می گوید؟ گفت: من می گویم. از هیبتی که داشت جرأت نکردم دوباره سوالم را تکرار کنم. گفتم مقصود شما کدام یاران هستند؟ چون فکر می کردم مقصودش همین همسفریهای من هستند که با آنها به حج آمده ام.

گفت: کسانی که در وطنت با تو شریک هستند و فعلاً با تو در این خانه می باشند اتفاقا در سابق با کسانی که در خانه بودند، در مسائل مذهبی درگیری و مباحثه ای داشتیم و آنها درباره من نزد حکومت پرس و جو کرده، تا جایی که فرار کرده و پنهان گشتم. و از اینجا فهمیدم مقصود پیرزن همانه است.

به او گفتم: تو از کجا با امام رضا (علیه السلام) آشنایی و ارتباط داری؟ و به چه مناسبت در خانه آن حضرت می نشینی؟ گفت: من خدمتکار منزل حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) بودم، وقتی یقین کردم که پیرزن از دوستان اهل بیت (علیه السلام) است تصمیم گرفتم درباره حضرت بقیه الله) عج (از او سوال کنم لذا به او گفتم تو را به خداوند سوگند می دهم که آیا حضرت را به چشم خود دیده ای؟

گفت: برادر! من به چشم خود آ ن حضرت را ندیده بودم ولی در ایامی که خواهرم) حضرت نرجس خاتون) س «حامله بود و من در حالی که از منزل حضرت امام عسکری (علیه السلام) بیرون می آمدم آن حضرت ب همن مژده دادند که در اواخر عمر فرزندشان را خواهم دید.

و به من نوید دادند که همین سمت خدمتگزاری فعلی را نسبت به آن حضرت هم خواهم داشت.

ابوالحسن ضراب اصفهانی می گوید: من مدتی در مصر به سر می بردم و علت اینکه من به حج مشرف شدم این بود که حضرت ولی عصر) ارواحنا

فداه (نامه ای

ص:489

به همراه سی دینار به توسط یک مرد خراسانی که عربی چندان درستی نمی دانست برای من فرستاده بودند و دستور داده بودند که همان سال به حج بروم و من به شوق دیدارحضرتش به حج آمدم.

در آن موقع که پیرزن صحبت کرد به دلم گذشت نکند مردی که شبها من دیدم خود امام زمان) ارواحنا فداه (باشد، من نذر کرده بودم که ده دینار در مقام حضرت ابراهیم بیندازم، لذا ده دینار را که شش دینارش به نام حضرت رضا (علیه السلام) سکه خورده بود برداشته، با خود به همراه داشتم، در آن لحظه تصمیم گرفتم تا این پول را به همین پیرزن بدهم تا به فرزندان و ذراری نیازمند حضرت زهرا (س) بدهد و ثوابش هم بیشتر است. چنین فکر می کردم که آن مردی که شبها به خانه این پیرزن رفت و آمد دارد مجود مقدس حضرت بقیه الله) ارواحنا فداه (است و این زن پول را به حضرت خواهد داد.

وی پول را گرفت و از پلکان بالا رفت و بعد از چند لحظه برگشته و گفت:

می فرماید: ما در این پول حقی نداریم، آن را در همان جایی که نذر کرده ای، لکن عوض این، سکه هایی مربوط به حضرت رضا (علیه السلام) به آنها خرده از ما بگیر، و انها را به ما بده.

من با خود گفتم: شخصی که به این زن دستور می دهد، وجود مقدس حضرت بقیه الله) ارواحنا فداه (است من به همراه خود یک نسخه از توقیع حضرت بقیه الله) ارواحنا فداه (را که برای قاسم بن علاء به آذربایجان فرستاده بودند، داشتم آنرا به پیرزن داده و گفتم: این نسخه را به کسی که توقیعات حضرت بقیه الله) ارواحنا فداه (را دیده و با آنها آشنایی دارد، نشان بده تا صحت آن را یقین کنم.

پیرزن گفت: بده آن نسخه را، من خودم می شناسم. نسخه را به او نشان دادم و می پنداشتم که او می تواند بخواند. گفت: من نمی توانم در اینجا بخوانم، از غرفه بالا رفته پایین آمد و گفت: صحیح است. در قسمتی از توقیع چنین آمده بود:» بشارت می دهم شما را به چیزش که من خود به آن وغیر آن، بشارت داده شدم «بعد پیرزن گفت: می فرماید هنگامی که بر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) درود می فرستی چگونه می فرستی؟

گفتم چنین می گویم: اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.

گفت: نه هر گاه خواستی بر آنها درود بفرستی، بر همه آنها درود بفرست و هسم آنها را ببر. گفتم: بسار خوب.

فردا صبح از اتاق پایین آمده و دفتر کوچکی با خود آورده و گفت:

می فرمایند: هرگاه برحضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرستادی بر او و جانشینانش بر طبق این نسخه صلوات بفرست. آن نسخه را از او گرفته به آن عمل می کردم. و چندین شب می دیدم که آن مرد از اتاق پایین می آمد، در حالی که همانند نور چراغ همان طور پشت سر او بود.

من در را باز می کردم و به دنبال نور می رفتمنور را می دیدم ولی هیچ کس را در آن نور نمی دیدم، تا اینکه داخل مسجد می شد. جماعتی از مردم را می دیدم که از شهرهای گوناگون به در این خانه می آمدند و بعضی از آنان نامه هایی به این پیرزن می دادند. و آن پیرزن نامه هایی به آنان می داد.

آنان با او صحبت و گفتگو می کردند، ولی صحنت آنان را نمی فهمیدم. بعضی از آنان را به هنگام بازگشت بر سر راه دیدم تا اینکه به بغداد وارد شدم. نسخه دفتری که از ناحیه مقدسه حضرت بقیه الله) ارواحنا فداه (بیرون آمده بود چنین بود:

صلوات منسوب به ضراب اصفهانی:

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی محمد سید المرسلین و خاتم النبیین و حجه رب العالمین المنتجب فی المیثاق المصطفی فی الظلال المطهر من کل آفه البرِیء من کل عیب الموملِ للنجاه المرتجی للشفاعه المفوض الیه دین الله....

پیام سبز

جناب سید بن طاووس در کتاب فرج المهموم این تشرف و ملاقات را نقل می

ص:491

کنند:

ابو محمد دعلجی دو فرزند پسر داشت او از علمای معروف بود و احادیث بسیار از ائمه (علیه السلام) شنیده بود. یکی از پسرانش به نام ابوالحسن بود که متدین و به غسل دادن اموات مشغول بود. پسر دیگر راه گناه و انحراف می پیمود. یک سال ابومحمد اجیر شد که به نیابت امام زمان) ارواحنا فداه (به حج برود. این کار در آن زمان میان مردم مرسوم بود. ابو محمد مبلغی از پول را که برای سفر حج گرفته بود به پسری که اهل فساد بود داد و به حج رفت، بعد از مراجعت نقل کرد که: در اثنای اعمال حج در عرفات ایستاده بودم، جوانی خوش رو و گندم گون را که موی سرش از دو طرف دیده می شد، پهلوی خود در حال خشوع و دعا دیدم. وقتی که نزدیک بود مردم متفرق شوند، متوجه من شد و گفت ای شیخ حیا نمی کنی؟ گفتم: آقا از چه چیز حیا کنم؟ گفت: پولی برای نیابت کسی که می دانی کیست به تو می دهند و تو آنرا به فاسق و شراب خوار می دهی، عن قریب این چشمت نابینا می شود، و اشاره به چشم من نمود، من از آن موقع بیم ناک و خائف هستم و ابو عبدالله محمد بن محمد نعمان) شیخ مفید) رحمه الله «نیز این ملاقات را شنیده بود، او گفت: هنوز 40 روز از مراجعت وی از سفر مکه نگذشته بود که دملی در همان چشم که حضرت اشاره فرموده بود پدید آمد و نابینا شد.

از این ملاقات و تشرف به خوبی معلوم می شود که اعانت و کمک به فاسق و شارب خمر حرام است اگرچه فاسق فرزند انسان باشد. و در روایتی از حضرت امام رضا (علیه السلام) نقل شده است: هر کس انسان عاصی و گنه کاری را دوست بدارد خود او نیز عاصی و گناه کار است.

وصال در نهایت نا باوری

سید بن طاووس) رحمه الله (در کتاب فرج المهموم راجع به تشرف قاسم بن علاء) رحمه الله (می فرماید:

این داستان را ما از یک نسخه کتابهای یسیار قدیمی که ازکتاب اصول اصحابمان می باشد و در زمان وکلاء حضرت امام زمان) ارواحنا فداه (نوشته شده است نقل

می کنیم.

محمد بن احمد صفوان نقل می کند که گفت: قاسم بن علی را دیدم که 117 سال داشت. در 80 سالگی که دو چشمش سالم بود به شرف ملاقات امام علی النقی و امام حسن عسگری (علیه السلام) رسیده بود سپس بعد از 80 سالگی نابینا شد، تا اینکه 7 روز پیش از وفاتش دوباره بینا گشت.

جریان بدین قرار بود مه من در شهر» ران «در آذربایجان نزد وی اقامت داشتم مرتب توقیعاتی از جانب امام زمان) ارواحنا فداه (به دست محمد بن عثمان و بعد از او به دست حسین بن روح) قدس الله روحهما (به وی می رسید، ولی بعد از آن قریب به دو ماه توقیعی نرسید و او از این جهت ناراحت شد. روزی در اثنای این که با وی غذا می خوردم ناگهان دربان خوشحال وارد شد و گفت پیک از جانب عراق آمده. قاسم مسرور گردیده و رو به قبله نهاد و به سجده افتاد. فی الوقت پیرمردی کوتاه قد با علامت قاصدی در حالی مه جامه ای دوخته به تن و کفش مخصوص سفر به پا داشت و خورجینی به دوش داشت وارد شد. قاسم برخاست و با او معانقه کرد و خورجین را از روی دوشش برداشت. آنگاه طشت و آب طلبید و دست او را شسته و پهلوی خود نشانید و به خوردن غذا مشغول گشتیم.

سپس دستها را شستیم. در این موقع پیرمرد برخاست و نامه ای را که از نیم ورق بزرگتر بود بیرون آورد و به قاسم داد. قاسم نامه را گرفت و بوسید و به کاتب خود ابوعبدالله داد. ابوعبدالله نامه را گرفت و مهرش را برداشت و خواند.

قاسم احساس مطلب خون آوری از آن نمود. لذا پرسید: یا ابوعبدالله خیر است! گفت خیر است! قاسم پرسید آیا راجع به من دستوری آمده؟ ابوعبدالله گفت: اگر خوش نمیداری نگویم.

گفت: مگر چیست؟

گفت خبر مرگ توست که نوشته چهل روز دیگر خواهی مرد و اینها هفت تکه پارچه است که برای کفن تو آورده اند!

گفت: آری چون بمیری دینت سالم است.

قاسم خندید و گفت: بعد از این عمر طولانی دیگر آرزویی ندارم. مجدداً مرد

ص:493

تازه وارد برخاست و سه طاقه پارچه و لباس یمنی سرخ رنگی و عمامه ای و دو دست لباس و دستمالی بیرون آورد و به قاسم داد. و نیز پیراهن نزد او بود که حضرت امام رضا (علیه السلام) به او خلعت داده بود. همچنین قاسم دوستی داشت به نام عبدالرحمن بن محمد سنیزی که با اهل بیت عصمت، سخت دشمن بود ولی میان او و قاسم در امر دنیوی دوستی محکمی برقرار بود.

در آن موقع عبدالرحمان برای صلح دادن ابوجعفر حمدون همدانی و پسر قاسم که داماد وی بود به خانه قاسم آمده بود.

قاسم به دو نفر پیرمرد شیعه که نزد وی می زیستند و نام یکی از آنها ابوحامد عمران بن مفلس و دیگری علی بن جحدر بود گفت: این نامه را برای عبدالرحمن بن محمد بخوانید، زیرا که دوست دارم او را هدایت کنم و امیدوارم خداوند با خواندن این نامه او را به مذهب حق راهنمایی کند.

پیرمرد ها گفتند: از این فکر درگذر زیرا مضمون این نامه را این جماعت شیعه نمی توانند تحمل کنند تا چه رسد به عبدالرحمن بن محمد.

قاسم گفت: من می دانم سرّی را فاش می کنم که نمی باید آن را اظهار بدارم ولی به ملاحظه دوستی که با عبدالرحمن بن محمد داشته و میلی که به راهنمایی او به وسیله این موضوع دارم میخواهم نامه را برای عبدالرحمان بخوانم.

آن روز گذشت چون روز پنچ شنبه 13 ماه رجب فرا رسید و عبدالرحمن بن محمد به نزد قاسم آمد و به وی سلام کرد، قاسم نامه را بیرون آورد و گفت: این نامه را بخوان و در آن بیاندیش!

عبدالرحمن نامه را خواند و چون به آنجا رسید که خبر مرگ قاسم را داده بودند نامه را پرت کرد و به قاسم گفت: ای ابو محمد! از این عقیده که داری به خدا پناه ببر، زیرا تو مردی هستی که از لحاظ دیانت بر دیگران برتری داری، و عقلت را از دست نداده ای، خدواند می فرماید:» هیچ کس نمی داند فردا چه خواهد کرد، و هیچ کس نمی داند در کدام زمین خواهد مرد. «و هم می فرماید:» خداوند داننده غیب است و هیچ کس را بر غیب خود مطلع نمی گرداند «

قاسم خندید و گفت: بقیه آیه را بخوان که می فرماید: مگر فرستاده ای که مورد

ص:494

رضایت خدا باشد، مولای من هم مورد رضای خداست!

سپس قاسم به وی گفت: من می دانستم که تو چنین خواهی گفت: ولی تاریخ امروز را نگه دار تا اگر من بعد از آن تاریخی که دراین نامه است، زنده ماندم، بدان که اعتقاد من چیزی نبوده اما اگر وفات یافتم درباره معتقدات خود تجدید نظر کن.

عبدالرحمن تاریخ روز مقرر در نامه را یادداشت کرد و از هم جدا گشتند. چون 7 روز از تاریخ رسیدن نامه گذشت، در همان روز قاسم سخت بیمار شد و میان بسترش تکیه به دیوار داد. پسرش حسن بن قاسم دائم الخمر و داماد ابوعبدالله بن حمدان همدانی بود، حسن در آن هنگام عبا به صورت انداخته و در گوشه خانه نشسته بود ابو حامد نیز در گوشه دیگر خانه نشسته بود، ابو جعفر بن محمد جحدر و من و گروهی از مردم شهر هم گریه می کردیم. در این وقت قاسم تکیه بر دو دست و پشت خود داد و شروع به گفتن این کلمات کرد: یا محمد یا علی یا حسن یا حسین! یا موالی کونوا اشفعالی الی الله عز و جل، سه بار این کلمات را تکرار نمود، چون بار سوم بدین جا رسید که گفت: یا علی یا موسی مژگانش به حرکت در آمد، همان طور که کودکان لاله نعمانی را تکان میدهند، حدقه چشمش ورم کرد، آستین خود را بر روی دیدگان می کشید که آبی مانند آب گوشت از چشمانش بیرون می آمد آنگاه رو به پسرش کرد و گفت: حسن بیا! ابو حامد بیا! ما همه نزد وی جمع شدیم و نگاه به حدقه چشمش کردیم دیدیم هر دو سالم است، ابو حامد دست روی هر یک از ما میگذاشت و می پرسید آیا مرا می بینی؟

بالاخره خبر وی در میان خلایق شایع شد و دسته دسته مردم می آمدند و او را می نگریستند و قاضی هر نیز سواره نزد وی آمد. نام او سائب عقبه بن عبیدالله مسعودی، و قاضی القضات بغداد بود. چون قاضی آمد پرسید: ای ابو محمد! این چیست که در دست من است؟ و در آن انگشتری بود که یک نگین فیروزه داشت پس انگشتر را نزدیک آورد و به او نشان داد و گفت سه سطر بر آن منقوش است.

قاسم آنرا گرفت ولی نتواست آنرا بخواند، مردم با حال تعجب بیرون می رفتند و جریان او را برای دیگران نقل می کردند.

سپس قاسم متوجه حسن پسرش شد و گفت: ای فرزندم! هر مقام و مرتبه ای که

خداوند به تو داده باشد با شکر الهی قبول کن، حسن گفت: ای پدر قبول کردم.

قاسم گفت: چطور قبول می کنی؟ حسن گفت: هر طور که تو به من فرمان دهی! قاسم گفت: من از تو می خواهم که از می خواری دست برداری.

گفت: ای پدر به آن کسی که تو نام بردی سوگند که از خوردن شراب و اعمال دیگری که تو نمی دانی دست برمی دارم.

قاسم دست به سوی آسمان بر داشت و سه بار گفت: خدایا فرمان برداریت را به حسن الهام کن و او را از نافرمانی خود دور بگردان.

پس کاغذی خواست و با دست خویش وصیت نوشت رحمه الله علیه.

زمینهایی که متعلق به امام زمان) ارواحنا فداه (و آن را وقف آن حضرت کرده بود. از جمله وصیت هایش به پسرش حسن این بود که: اگر شایستگی وکالت امام را پیدا کردی مخارج زندگی خود را ازنصف ملک من که معروف به) فرجیده (است تامین کن و بقیه آن ملک امام زمان) ارواحنا فداه (است.

ولی اگر به وکالت نرسیدی خیر خود را از راهی که مورد قبول حق باشد جستجو کن، حسن نیز این وصیت پدر را پذیرفت.

چون روز چهلم شد وفجر طالع گردید قاسم وفات یافت. خدا او را رحمت کند در آن موقع عبدالرحمن آمد و با سر و پای برهنه فریاد می زد و می گفت: واسیداه! ای وای که آقایم از دنیا رفت! مردم این موضوع را از عبدالرحمن بسیار بزرگ شمردند و می گفتند: چه شده که چنین می کنی؟

عبدالرحمن می گفت: ساکت باشید من چیزی دیدم که شما ندیده اید. پس قاسم را تشییع کرد و از عقیده سابق خود برگشت) شیعه شد (و بسیاری از املاک خود را وقف امام زمان) ارواحنا فداه (نمود.

ابو علی بن حجدر قاسم را غسل داد و ابوحامد آب بر وی می ریخت و او را در 8 پارچه کفن نمود و پیراهنی را که از امام رضا (علیه السلام) خلعت گرفته بود، نیز بر وی پوشاندند.

بعد از مدتی نامه ای که متضمن تسلیت به حسن بود، از ناحیه مقدسه امام زمان (علیه السلام) صادر گشت که در آخر آن به این عبارت دعا فرموده بود: خدا فرمان

ص:496

برداری خود را به تو الهام کند و او را از نافرمانی خود باز گرداند!

این همان دعایی بود که پدرش درباره او نموده بود! و در آخر نامه حضرت مرقوم بود که: ما پدرت را برای تو پیشوا و اعمال او را مثال و نمونه قرار دادیم.

) سید بن طاووس در کتاب فرج المهموم بعد از نقل این داستان می نویسد: ما آنرا از یک نسخه بسیار عتیقه از کتب قدیمی علمای خودمان نقل کردیم که شاید در زمان وکلای حضرت) یعنی غیبت صغری و پیش از سال 329 ه (نوشته شده است. (

در آرزوی وصال

سید بن طاووس در کتاب مستطاب اقبال از محمد بن ابی الوراد راوسی نقل نمود که:

یک روز در محضر محمد بن جعفردهان به سوی به سوی مسجد سهله بیرون رفته بودم که محمد بن جعفر گفت: برویم به مسجد صعصعه بن صوحان چون آن مسجد مبارکی است و امیر المومنین (علیه السلام) در آن نماز گزارده و ائمه هدی (علیه السلام) قدمهای شریف خود را در آنجا گذاشته اند.

سپس میل کردیم به سوی آن مسجد و مشغول نماز در آن مسجد شدیم، در بین نماز خواندن بودیم که مردی را دیدیم که از شترش پایین آمد و ساقهای شترش را عقال کرد آنگاه داخل مسجد شد و دو رکعت نماز خواند و آن دو رکعت را بسیار طول داد، سپس دستهای مبارکش را بلند کرد و این دعا را خواند:

اللهم یا ذا المنن السابغه...

سپس برخواست و سوار شترش شد و خواس برود که محمد بن جعفردهان به من گفت: آیا برنمی خیزی تا برویم نزد او و سوال کنیم که او کیست؟

برخواستیم و نزد او رفتیم به او گفتیم: شما را به خداوند قسم می دهم به ما بفرما کی هستی؟

فرمود مرا کی پنداشتید؟ محمد بن جعفردهان گفت: گمان کردم شما حضرت خضر می باشید. سپس رو به من کرد. گفت: تو هم چنین گمان کردی؟

گفتم: من هم گمان کردم که شما حضرت خضر هستید؟

ص:497

فرمود: والله من هر آیینه آن کسی هستم که» خضر «محتاج است به او و دیدن او، برگردید منم امام زمان شما.

سید بن طاووس این دعا را در اقبال روایت کرده و از روایت او ظاهر می شود که این دعا جامعترین دعاهاست و در همه اوقات آن را می توان خواند و نیز فرموده که مستحب است در هر روز این دعا را بخوانند.

اجابتی سبز

سید بن طاووس از ابو جعفر محمد بن هارون بن موسی تلعکبری روایت می کند که می گفت: ابوالحسن بن ابی البغل کاتب برایم این حکایت را نقل کرد که:

برعهده گرفتم کاری را از جانب ابی منصور بن صالحان، پس از آن میان ما کدورتی پیدا شد که باعث شد از ترس خود را پنهان کنم و او در جستجوی من برآمد.

پس از مدتی که پنهان و هراسان بودم عزم رفتن به مقابر قریش یعنی مرقد منور حضرت امام کاظم (علیه السلام) را گرفتم و شب جمعه ای خود را به آنجا رساندم و از ابن جعفر قیم خواهش کردم که آن شب را در حرم مطهر بگذارد و دربهای حرم را ببندد وسعی کند مکان مقدس خالی باشد تا بهتر متوسل شوم و همچنین ایمن باشم از ابی منصور بن صالحان و افراد او.

او درخواست مرا اجابت کرد و دربها را بست، آن شب، شب بارانی بود و نیمه های شب باد و باران آنقدر شدت گرفت مه تردد مردم را قطع کرد.

من مشغول دعا و زیارت و نماز بودم که ناگهان صدای پایی از سمت ضریح مولایم حضرت موسی بن جعفر شنیدم، دیدم مردی است مشغول زیارت است و سلام بر حضرت آدم (علیه السلام) و پیامبران اولوالعزم می دهد آنگاه بر ائمه (علیه السلام) یک یک سلام میداد و نام می برد تا رسید به نام مقدس حضرت صاحب الزمان) ارواحنا فداه (و او را ذکر نکرد، از عمل او تعجب کردم و گفتم: شاید او نام مقدس حضرت امام زمان) ارواحنا فداه (را فراموش کرده و یا این که این خود یک مذهبی است که این مرد به آن اعتقاد دارد.) یعنی یازده امامی است. (

هنگامی که از زیارت فارغ شد دو رکعت نماز خواند و صورت مبارکش را به سمت مرقد منور حضرت امام محمد جواد (علیه السلام) کرد و به همان نحو زیارت کرد و دو رکعت نماز خواند.

او جوانی بود کامل و لباس سفید پوشیده بود وعمامه ای بر سر داشت که حِنک برای اوقرار داده بودو ردائی بر کتف مبارکش انداخته بود و من از او می ترسیدم به من فرمود: ای ابوالحسن بن ابی البغل! چرا دعای فرج را نمی خوانی؟

گفتم: آقا جان این چه دعایی است؟

فرمود: دو رکعت نماز به جای آور سپس این دعا را بخوان:

یا من اضهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یواخذ بالجریره و لم یهتک الستر یا عظیم المن، یا کریم الصفح، یا حسن التجاوز، یا باسط الیدین بالرحمه، یا منتهی کل نجوی، یا غایه کل شکوی، یا عون کل مستعین، یا مبتدئاً بالنعم قبل استحقاقها.

یا سیداه. (ده مرتبه) یا مولاه (ده مرتبه (یا غلبتاه) ده مرتبه (یا منتَهی غایه رغبتاهُ (ده مرتبه).

بعد از آن دعا کن و بطلب حاجت خود را، سپس می گذاری صورت راست خود را بر زمین و صد مرتبه می گوی:

یا محمد، یا علی، یا علی، یا محمَّد اکفِیانی فَاِنَّکما کافِیای و انصُرانی فانَّکُما ناصِرای

سپس می گذاری طرف چپ خود را بر زمین. صد مرتبه می گوی:

ادرکنی، ادرکنی، ادرکنی،... و آن را بسیار تکرار کن و سپس بگو: الغوث، الغوث، الغوث،... آن قدر این ذکر را می گوی تا نفست قطع شود.

سپس سر بر می داری بدان که خدای تعالی به کرم خود حاجت خود را بر می آورد. انشاالله

من مشغول دعا و نمازی شدم که فرمود و او به بیرون رفت. هنگامی که فارغ شدم از نماز و دعا رفتم بیرون که از ابی جعفر قیم سوال کنم از این

مرد و چگونه داخل شدن آن.

دیدم درها قفل و بسته است تعجب کردم و گفتم: شاید دری باشد که من نمی دانم خود را به ابی جعفر قیم رساندم و آن را در اتاق زیت) یعنی محل نگهداری

ص:499

روغن چراغ های حرم (بود از حال آن مرد پرسیدم گفت درها قفل است چنان که میبینی و برای کسی در را باز نکردم.

من از برخورد خودم با او و تکلم او با من برایش گفتم گفت:

این مولای ما حضرت صاحب الامر) ارواحنا فداه (است و من مکرر آن جناب را دیده ام که در چنین شبی در وقت خالی بودن حرم مطهر به زیارت آمده است

ابی الحسن بن ابی البغل می گوید: تاسف خوردم از آن نعمت بزرگ) یعنی دیدار با امام زمان (که می توانستم استفاده بیشتری کنم که از من فوت شد و از دست دادم.

نزدیک طلوع فجر از حرم بیرون آمدم و خود را به کرخ) محلی که در آن پنهان شده بودم (رساندم.

روز هنوز به چاشت نرسیده بود که افراد ابی صالحان به جست و جو آمدند و از دوستانم از منزل من سوال می کردند و از آنها امانی به خط خود وزیر بود.

من همراه یکی از دوستانم نزد او رفتم، تا مرا دید برخواست و در آغوش گرفت و گفت حال تو به انجا کشیده که شکایت مرا به حضرت صاحب الزمان می کنی؟

گفتم: دعائی و سوالی بود.

گفت وای بر تو دیشب در خواب مولایم حضرت صاحب الزمان (ارواحنا فداه) را دیدم که مرا امر کردند به نیکی و احسان به تو و به من تشدد کردند به نحوی که ترسیدم. منبع http://safine-nejat.mihanblog.com

زندگی نامه علامه حلی

اشاره

طلیعه

برگهای زرین حیات علامه حلی با تعهد و صداقت مزین و با تار و پودی از اخلاص و محبت شیرازه گردیده است. مرزبان بیداری که فقه شیعه و معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را در سایه سار ولایت پاسداری کرد و فقاهت

ص:500

را با درفش ولایت بر افراشت.

باشد که با دقت و مطالعه در زندگی این ستاره درخشان روح بلند، ایمان، لوح دانش و فضیلتهای معنوی و تقوای او را نظاره کنیم و در پرتو معرفت، هنر، تعهد و اخلاصش، نبض حرکت دانشها و تحصیلات خویش را تنظیم نماییم و با شیوه برخورد با رخدادها و فراز و نشیب حوادث روزگار آشنا شویم.

ولادت و خاندان

چنانکه نقل است مولای متقیان علی علیه السلام در مسیر حرکت از کوفه به صفین بر تپه های بابل روی تل بزرگی ایستاد و اشاره به بیشه و نیزاری نمود و این سخن را فرمود: اینجا شهری است و چه شهری!

اصبغ بن نباته از یاران نزدیک حضرت عرض کرد: یا امیرالمومنین! می بینم از وجود شهری در اینجا سخن می گویی، آیا در اینجا شهری بود و اکنون آثار آن از بین رفته است؟

از ایوان طلای امیرالمومنین علیه السلام دری به رواق علوی گشوده است. پس از ورود به سمت راست، حجره ای کوچک دارای پنجره فولادی، مخصوص قبر شریف علامه حلی است. زائرین بارگاه علوی در مقابل این حجره توقفی کرده، مرقد شریفش را زیارت می کنند و از روح بلندش مدد می جویند.

فرمود: نه! ولی در اینجا شهری به وجود می آید که آن را» حله سیفیه «می گویند و مردی از تیره بنی اسد آن را بنا می کند و از این شهر مردمی پاک سرشت و مطهر پدید می آیند که در پیشگاه خداوند مقرب و مستجاب الدعوه می شوند.

ص:501

در شب 29 رمضان 648 ق. در این شهر فرزندی از خاندانی پاک سرشت ولادت یافت که از مقربان درگاه باری تعالی قرار گرفت. نامش حسن و معروف به آیه الله علامه حلی است. مادرش بانویی نیکوکار و عفیف، دختر حسن بن یحیی بن حسن حلی خواهر محقق حلی است و پدرش شیخ یوسف سدیدالدین از دانشمندان و فقهای عصر خویش در شهر فقاهت حله است.

علامه حلی از طرف پدر به " آل مطهر " پیوند می خورد که خاندانی مقدس د و بزرگ و همه اهل دانش و فضیلت و تقوا بودند. از آنها آثار و نوشته های گرانقدر به یادگار مانده که تا به امروز و در امتداد تاریخ مورد استفاده دانش د پژوهان قرار گرفته است. آل مطهر به قبیله بنی اسد که بزرگترین قبیله عرب در شهر حله است پویند می خوردند که مدت زمانی حکومت و سیادت از آنها بود.

آغاز تحصیل

منزل شیخ سدیدالدین که سرشار از کرامت و تقواست، کودکی را در خود جای داده که مایه افتخار آن است. حسن فرزند شیخ گرچه هنوز از عمرش د چند سالی بیش نگذشته، با راهنمایی دلسوزانه پدرش برای فراگیری قرآن مجید به مکتب خانه رفت و با تلاش و پیگیری مداوم و هوش و استعداد خدادادی که داشت در زمان کوتاه خواندن قرآن را بخوبی یاد گرفت.

فرزند شیخ نوشتن را در مکتب خانه آموخت ولی به این مقدار راضی نشد. از این رو نزد معلم خصوصی خد رفت و در محضر شخصی به نام» محرم «با تلاش و جدیت فراوان در اندک زمان نوشتن را بخوبی فرا گرفت.

حسن بن یوسف پس از آموختن کتاب وحی و خط، کم کم آمادگی فراگیری دانشها را در خود تقویت نمود و در مراحل اولیه تحصیل مقدمات و مبادی علوم را

ص:502

در محضر پدر فاضل و فقیه خود آموخت و به سبب کسب این همه فضیلتها و نیکیها در سنین کودکی به لقب» جمال الدین «) زینت و زیبایی دین (در بین خانواده و دانشمندان مشهور گشت.

در محضر عالمان

جمال الدین در شهر حله بزیست و در محضر فقها، متکلمان و فلاسفه والا مقام با کمال ادب زانو زد و از روح بلند و اخلاق و دانش آنان بهره کافی برد و خویشتن را به دانش و تهذیب نفس آراست و به تمام فنون و علوم مسلح گردید و از دست آنان به دریافت اجازه نامه اجتهادی و نقل حدیث مفتخر گردید. حال به اختصار به نام چند نفر از اساتید بزرگواری اشاره می کنیم: شیخ یوسف سدیدالدین) پدر ارجمند او (، محقق حلی (676-602 ق (، خواجه نصیرالدین طوسی (672-597 ق. (سید رضی الدین علی بن طاووس (664-597 ق. (، سید احمد بن طاووس) متوفا به سال 673 ق. (یحیی بن سعید حلی) متوفا به سال 690 ق. (مفیدالدین محمد بن جهم حلی، علی بن سلیان بحرانی، ابن میثم بحرانی (679-626 ق. (، جمال الدین حسین بن ایاز نحوی) متوفای 681 ق. (، محمد بن محمد بن احمد کشی (695-615 ق (، نجم الدین علی بن عمر کاتبی) متوفا به سال 675 ق (، برهان الدین نسفی، شیخ فاروقی واسطی و شیخ تقی الدین عبدالله بن جعفر کوفی.

درخشش

جمال الدین حسن، ستاره پر فروغ» آل مطهر «و شهر فقاهت حله هنوز مدت زمانی از تحصیلش نگذشته بود که با ذوق سرشار خدادادی و علاقه وافر، به تمام دانشهای بشری مانند فقه و حدیث، کلام و فلسله، اصول فقه، منطق، ریاضیات و هندسه مسلح گردید و تجربه لازم را به دست آورد. آوازه فضل و دانش وی به سرعت در سززمین حله و دیگر شهرها پیچید و در مجالس درس و محیط فرهنگی

نام مقدسش را به نیکی و احترام یاد می کردند و» علامه «اش می خواندند.

علامه حلی در شهر حله حوزه درس تشکیل داد و علاقه مندان و تشنه کامان معارف و علوم اهل بیت علیهم السلام از کوشه و کنار جذب آن شدند و از دریای بی کرانش سیراب گشتند.

یکی از دانشمندان می گوید: علامه حلی نظیری ندارد نه پیش از زمان خودش نه بعد از آن. کسی که در مجلس درس او پانصد مجتهد تربیت شد.

از جمله فرزانگان و ستارگانی که در محضرش زانو زدند و از انفاس پاک و مکتب پر بار فقهی، کلامی و روح بلندش بهره ها بردند از از دست مبارکش د به دریافت اجازه نامه اجتهادی و نقل حدیث مفتخر شدند اینان بودند:

فرزند عزیز و نابغه اش محمد بن حسن بن یوسف حلی معروف به " فخر المحققین " (771-628 ق (، سید عمیدالدین عبدالمطلب و سید ضیا الدین عبدالله حسینی اعرجی حلی) خواهرزادگان علامه حلی (تاج الدین سید محمد بن قاسم حسنی معروف به " ابن معیه ") متوفی 776 ق (، رضی الدین ابوالحسن علی بن احمد حلی) متوفی 757 ق (، قطب الدین رازی) متوفی 776 ق. (، سید نجم الدین مهنا بن سنان مدنی، تاج الدین محمود بن مولا، تقی الدین ابراهیم بن حسین آملی و محمد بن علی جرجانی.

مرجع شیعه

بعد از رحلت محقق حلی در سال 676 ق زعامت و مرجعیت شیعیان به علامه حلی منتقل گردید و او در آن زمان 28 ساله بود که این بار امانت الهی بر دوش با کفایت او گذاشته شد. بدین سبب به لقب مقدس و شریف " آیه الله " مشهور گردید،

ص:504

که در آن روزگار تنها او به این لقب خوانده می شد و هر کس آیه الله می گفت منظورش علامه حلی بود.

از فضیلتهای او بود که در زندگی کمتر دانشمنعلامه به پیروی از مولا و مقتدایش امیرالمومنین علیه السلام نواحی وسیعی را با مال و دست خود آباد کرد و برای استفاده مردم وقف نمود

عصر علامه

عصر علامه را باید زمان توسعه فقه و شیعه و حقانیت مذهب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و در دوره پیشرفت تمدن و دانش در گوشه و کنار جهان اسلام نامید. چرا که علامه حلی تلاش و کوشش خستگی ناپذیری در نشر علوم و فقه اسلام بر طبق مذهب اهل بیت نمود و در فقه تحول و شیوه نوی را ارائه کرد.

وی اولین فقیهی بود که ریاضیات را به عنوان دانشی در فقه وارد کرد و به فقه استدلالی تکامل بخشید. تاثیری که دیدگاه فقهی، کلامی و آثار علامه گذارده بود محور بحث و تکلیه گاه دانشمندان بر طبق نظرات فقهی فقها و دانشمندان شیعی بود.

حضور چنین دانشمندان دلسوز فرهنگ اسلام و ملت در دستگاه مغولان، در پیشرفت علم و جلوگیری مغولان وحشی از تخریب و آتش سوزی مراکز فرهنگی و کتابخانه ها، نقش بسزایی ایفا کرد، دانشمندانی که در انجام این مهم از آبروی خویشتن سرمایه گذاشتند و همچون شمع سوختند.

بذر تشیع

ص:505

آن را که فضل و دانش و تقوا مسلم است هر جا قدم نهد قدمش خیر مقدم است

حضور فقیه یگانه عصر علامه حلی در ایران و مرکز حکومت مغولان خیر و برکت بود و با زمینه هایی که حاکم مغول برای وی به وجود آورده بود کمال بهره را برد و به دفاع از امامت و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام برخاست. از این رو بزرگترین جلسه مناظره با حضور اندیشمندان شیعی و علمای مذاهب مختلف برگزار شد. از طورف علمای اهل سنت خواجه نظام الدین عبدالملک مراغه ای که از علمای شافعی و داناترین آنها بود برگزیده شد. علامه حلی با وی در بحث امامت مناظره کرد و خلافت بلا فصل مولا علی علیه السلام بعد از رسالت پیامبر اسلام را ثابت نمود و با دلیلهای بسیار محکم برتری مذهب شیعه امامیه را چنان روشن ساخت که جای هیچ گونه تردید و شبهه ای برای حاضران باقی نماند.

پس از جلسات بحث و مناظره و اثبات حقانیت مذهب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اولجایتو مذهب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، اولجایتو مذهب شیعه را انتخاب کرد و به لقب» سلطان محمد خدابنده «معروف گشت. پس از اعلان تشیع وی، در سراسر ایران مذهب اهل بیت منتشر شد و سلطان به نام دوازده امام خطبه خواند و دستور داد در تمام شهرها به نام مقدس ائمه معصومین علیهم السلام سکه زنند و سر در مساجد و اماکن مشرفه به نام ائمه مزین گردد.

یکی از دانشمندان می نویسد: اگر برای علامه حلی منقبت و فضیلتی غیر از شیعه شدن سلطان محمد به دست او نبود، همین برای برتری و افتخار علامه بر دانشمندان و فقها بس بود حال آنکه مناقب و خوبیهای وی شمارش یافتنی نیست و آثار ارزنده اش بی نهایت است.

ص:506

علامه در ایران

آیه الله علامه حلی، عارف و فقیه بر جسته شیعه، در ایران باقی ماند و حدود یک دهم از عمر شریفش در این خطه گذشت. او در این مدت خدمات بسیار ارزنده ای نمود و در نشر علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام کوشش فراوان نمود و شاگردان زیادی را تربیت کرد.

علامه چه در شهر سلطانیه و چه در مسافرتها به دیگر شهرهای ایران پیوسته ملازم با سلطان بود به پیشنهاد وی سلطان دستور داد مدرسه سیاری را از خیمه و چادر، دارای حجره و مدرس آماده کنند تا با کاروان حمل گردد و در هر منزلی که کاروان رحل اقامت کرد خیمه مدرسه در بالاترین و بهترین نقطه منزل بر پا شود.

او علاوه بر تدریس و بحث و مناظره با دانشمندان اهل سنت و تربیت شاگردان، به نوشتن کتابهای فقهی، کلامی و اعتقادی مشغول بود، چنانکه در پایان بعضی از کتابهای خود نگاشته است: این نوشته در مدرسه سیار سلطانیه در کرمانشاهان به اتمام رسید. وی کتاب ارزشمند» منهاج الکرامه «را که در موضوع امامت است برای سلطان نوشت و در همان زمان پخش گردید.

علامه حلی پس از یک دهه تلاش و خدمات ارزنده فرهنگی و به اهتزاز در آوردن پرچم ولایت و عشق و محبت خاندان طهارت علهیم السلام در سراسر قلمرو مغولان در ایران، در سال 716 ق. بعد از مرگ سلطان محمد خدابنده، به وطن خویش سرزمین حله برگشت و در آنجا به تدریس و تالیف مشغول گردید و تا آخر عمر منصب مرجعیت و فتوا و زعامت شیعیان را به عهده داشت.

بعد از رحلت محقق حلی در سال 676 ق زعامت و مرجعیت شیعیان به علامه حلی منتقل گردید و او در آن زمان 28 ساله بود که این بار امانت الهی بر دوش با

کفایت او گذاشته شد. بدین سبب به لقب مقدس و شریف " آیه الله " مشهور گردید، که در آن روزگار تنها او به این لقب خوانده می شد و هر کس آیه الله می گفت منظورش علامه حلی بود.

فضیلتهای درخشان

انسانهای نمونه دارای یک بعد و ارزش خاص نیستند، بلکه ارزشهای گوناگون را در خود جمع کرده اند. علامه حلی از شخصیتهایی است که از هر نظر مصداق انسان کامل است و دارای ابعاد گوناگون و فضیلتهای درخشان. او در تمام دانشها علامه بود و گوی سبقت را از دیگران ربود و ارزشهای ممتازی را که دیگران داشتند به تنهایی داشت. وی با اندیشه و فکر مواج خویش علاوه بر تحولی که در فقه ایجاد کرد و در عصر خویش د مسیر اندیشه فقها را متوجه مبانی فقه و معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نمود در فنون و دانشهای دیگر چون حدیث تحول بنیادی به وجود آورد و دریچه ای به روی محققان در طول تاریخ گشود که مشعل پر فروغی فرا راه آنان شد.

علامه حلی پرچم ولایت را بر افراشت و با تمام وجود از ولایت و رهبری صحیح دفاع کرد. این عشق سرشار به خاندان طهارت علهیم السلام با گوشت، پوست و استخوانش آمیخته بود و آنجا که در ارتباط با آنان قلم بر صفحه کاغذ می گذاشت با اخلاص برخاسته از اعماق جانش چنین می نگاشت: بزرگترین سرچشمه دوستی و محبت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اطاعت و پذیرش حکومت و ولایت آنهاست و قیام بر همان شیوه ای که آنان ترسیم کردند....

سفارش می کنم که به محبت و عشق ورزی به فرزندان فاطمه زهرا علیهاالسلام.

چون آنان شفاعت کنندگان ما هستند در روزی که مال و فرزندان برای ما سودی نخواهند داشت... از چیزهایی که خداوند بر ما احسان کرد اینکه در بین ما آل علی

ص:508

علیه السلام را قرار داده است. خداوندا، ما را بر دوستی و محبت آنان محشور کن و از کسانی قرار ده که حق جدشان پیامبر و نسلش را ادا کرده اند.

از فضیلتهای او بود که در زندگی کمتر دانشمنعلامه به پیروی از مولا و مقتدایش امیرالمومنین علیه السلام نواحی وسیعی را با مال و دست خود آباد کرد و برای استفاده مردم وقف نمود و این یکی د و فقیهی به چشم می خورد. یکی از دانشمندان می نویسد: برای وی آبادیهای زیادی بود که خود نهرهای آب آنها را حفر و با پول و ثروتش زنده کرد. این آبادیها به کسی تعلق نداشت و در زمان حیاتش آنان را وقف کرد.

غروب ستاره حله

پایان زندگی هر کس به مرگ اوست جز مرد حق که مرگ وی آغاز دفتر است محرم سال 726 ق. برای شیعیان و پیروان راستین اسلام فراموش نشدنی است.

عزا و ماتم آنان افزون است. بویژه حله این سرزمین مردان پاک سرشت و عاشقان اهل بیت علیهم السلام شور و ماتم بیشتری دارد.

از ایوان طلای امیرالمومنین علیه السلام دری به رواق علوی گشوده است. پس از ورود به سمت راست، حجره ای کوچک دارای پنجره فولادی، مخصوص قبر شریف علامه حلی است. زائرین بارگاه علوی در مقابل این حجره توقفی کرده، مرقد شریفش را زیارت می کنند و از روح بلندش مدد می جویند.

ملخص نوشته ای از: محمد حسن امانی؛

منبع: دین و اندیشه سایت تبی

ص:509

آوریل 2016، 2 در 2:52 ب. ظ توسط ستادسامرا

زندگینامه علامه حلی) متولدحله - مدفون نجف - عراق (726 ق

شیخ جمال الدین، ابو منصور، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی ملقب به علامه حلّی) ره (در ماه رمضان سال 648 ق در شهر حلّه عراق به دنیا آمد]1[و در ماه محرم سال 726 ق در همان شهر از دنیا رفت و در یکی از صحن های روضه امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در نجف اشرف دفن گردید.]2[او از علمای برجسته و نامدار جهان اسلام و مذهب شیعه است. عمر 74 سال

پدر او شیخ سدید الدین یوسف بن علی بن مطهر حلّی از علمای برجسته و نامدار و دارای مقام علمی و اجتماعی بود.]3[

تحصیلات و شخصیت علمی

علامه حلی) ره (ادبیات عرب، علم فقه، اصول، حدیث و کلام را نزد اساتید بزرگ و نامداری آموخت تا این که در زُمره دانشمندان قرار گرفت. او هیچ فرصتی را برای تحصیل علم از دست نمی داد و بیشتر وقت خود را صرف تدریس و تألیف می کرد و حتی زمانی که حوادث روزگار او را در کنار سلطان محمد خدابنده قرار داد، تدریس و تألیف او همچنان استمرار داشت.]4[

شرح های او بر سه کتاب» منطق تجرید «،» حکمت تجرید «و» شرح اشارات « خواجه نصیر الدین طوسی و نیز دیگر تألیفاتش نشانگر برجستگی علمی او می باشد که این برتری مورد تأیید معاصرانش نیز بوده است.

علامه حلی) ره (از نگاه علمای اسلام

در شأن علمی و معنوی علامه، نقل های بسیاری از علما به ما رسیده که جمع آوری تمامشان نیاز به تألیف کتابی مستقل دارد. اما در این مختصر به گوشه ای از آنها می پردازیم:

دیدگاه خواجه نصیر الدین طوسی درباره علامه حلی

1. وقتی از خواجه نصیر الدین طوسی) متوفای 672 ق (هنگام بازگشت از حلّه درباره مشاهداتش سؤال کردند در جواب گفت:» رأیت خرّیتاً ماهراً و عالماً إذا جاهد فاق «؛]5[که مقصودش از راهنمای زبردست،» محقق حلّی «و از دانشمند پیروز،» علامه حلّی «بود.

2. ابن حجر عسقلانی) متوفای 852 ق (:» ابن یوسف بن مطهر حلّی، عالم شیعه و پیشوا و مؤلف آنان است. او نشانه خدا در تیزهوشی بود. کتاب المختصر ابن حاجب را شرح زیبایی نمودأ او بسیار خوش اخلاق و خوش برخورد بود «.]6[

3. سید مصطفی تفرشی) متوفای 1044 ق (:» علامه حلی آن قدر فضیلت و شأن و اعتبار دارد که بهتر آن است که توصیف نشود، چون توصیف ها و تعریف های من چیزی بر شأن او نمی افزاید! او بیش از 70 جلد کتاب دارد که هر کدام نشانگر نوعی از فضیلت و نبوغ و علم و دانش اوست «.]7[

4. صاحب روضات الجنات) متوفای 1313 ق (می گوید:» چشم زمان به مثل و مانند او مزیّن نگشته است و بال های امکان به سطح بیان فضائل بسیارش نمی رسد.

از اندیشمندان قبل و بعد او، هیچ کس شبیه او نبوده است و تاکنون کسی ثنای لایق به حال او را نگفته است اگر چه همه ثناهایی که برای دیگران گفته شده از لقب های زیبا و علوم شریف همه را برای او نیز گفته اند پس سزاوار است که از توصیف او چشم بپوشیم «.]8[

5. محدّث نوری) متوفای 1320 ق (:» علامه حلی شیخ بزرگوار و جلیل القدر، اقیانوس علوم، غواص فضائل و حکمت ها، حافظ ناموس هدایت و ارشاد، شکننده ناقوس ضلالت، پاسدار حریم دین، زائل کننده آثار فسادگران. او در جمع علما و دانشمندان اسلام، همانند بدر) ماه شب چهارده (در میان ستارگان می درخشد و نسبت به دشمنان و بدخواهان سیاه دل، شدیدتر از عذاب زهرناک و برنده تر از شمشیر مسموم است. او دارنده مقامات فاخره و کرامات درخشان و سعادت های ظاهری است. او زبان گویای فقها و متکلمین، محدّثین، مفسرین و ترجمان حکما و

عرفای سالکین متبحر است. او فردی است که لقب آیت الله تام و کامل، شایسته اوست. رحمت ها و عنایات خاص خدا شامل حال او باد «.]9[

6. سید محسن امین عاملی (1377 ق (: علامه حلّی، ملقب به» علاّمه علی الإطلاق «گشته است و هیچ کس در هیچ زمانی چنین لقبی را که مورد اتفاق جمیع علما باشد به دست نیاورده است. لقب» آیه اللّه «را نیز علما به او داده اند.]01[

اساتید علامه حلی

1. شیخ سدید الدین حلّی) پدر علامه (

2. محقق حلّی) دایی علامه (

3. خواجه نصیر الدین طوسی

4. ابن میثم بحرانی) شارح نهج البلاغه (

5. علی بن موسی بن طاوس

6. احمد بن موسی بن طاوس

7. نجم الدین جعفر بن محمد بن جعفر، معروف به ابن نمای حلّی.]11[

شاگردان

علامه حلی، یکی از علمایی است که شاگردان زیادی تربیت کرده است؛ از جمله:

1. فخر المحققین) فرزند علامه (2. قطب الدین رازی) شارح شمسیه (3. تاج الدین محمد بن قاسم بن معی ? حسنی حلّی 4. محمد بن علی جرجانی 5. تقی الدین ابراهیم بن حسین بن علی عاملی 6. جمال الدین حسینی مرعشی.]21[

عصر علامه حلی

علامه حلی در دوران کودکی خویش شاهد ترس و وحشت عظیمی بود که بر مردم شهر حلّه به واسطه هجوم مغولان به بغداد مسلط شده بود. [31]

علامه حلی درداربارسلطان محمد خدابنده

علامه حلی، از سلاطین دارای ذوق سلیم و صفات نیک است که علم و علما را دوست می داشت. علما و از جمله علامه حلّی در این زمان فرصت خوبی برای نشر معارف اهل بیت پیدا کردند؛ از این رو در زمان این سلطان، علم و دانش رونق تام و

ص:512

رواج بسیاری یافت.]41[

علامه حلی وقتی از حلّه به بغداد می آید، سلطان محمد به دنبال ملاقاتی که با او داشته و پس از گفت وگوهای علمی، شیعه می شود.]51[از آن به بعد سلطان شیفته او می گردد.]61[در این مدت ظاهراً به خواهش و ابتکار علامه دو مدرسه به دستور سلطان ساخته شد؛ یکی در شهر سلطانیه در کنار قبه عظیم مشهور به قبه سلطانی که تا الآن باقی است و دیگری مدرسه سیّار که در ایام مسافرت سلطان همراه او حمل می شد و علامه و سایر اساتید نیز همراه او در تمام مسافرت هایش حضور داشتند و در این مدرسه به تدریس و تألیف اشتغال داشتند.]71[

در اثر تلاش های علامه حلی و مصاحبت با سلطان؛ حلّه، جایگاه علمی خویش را باز یافت و موطن اصلی برای علم و علما گردید و پشتوانه ای برای مدرسه سیّار گشت. حلّه در این زمان مرکز تشیع شد و علم آن قدر شکوفا گردید که گفته اند در آن زمان، در این شهر چهارصد مجتهد وجود داشته است.]81[

پس از مرگ سلطان محمد خدابنده، علامه به حلّه بازگشت و مشغول تألیف و تدریس و تربیت علما و تقویت مذهب و ارشاد مردم شد.

ابتکار درسندیت احادیث

یکی از ابتکارات علامه حلی تقسیم احادیث به اقسامی است که امروزه نزد علما متداول است. در قدیم علمای شیعه احادیث را یا ضعیف می دانستند و یا صحیح، ولی علامه حلّی از جهتی احادیث را به صحیح، حسن، موثّق و ضعیف و از جهات دیگر نیز به اقسام دیگری نیز تقسیم می کند.]91[ناگفته نماند که این اقسام به نحوی در کتاب های اهل سنت قبلاً آورده شده بود، ولی اجرای آن در احادیث شیعه به ابتکار علامه حلی بود.

ابتکار در تألیف

علامه حلی) ره (در زمینه های مختلف علمی، برای مبتدیان و متوسطان و سطح عالی کتاب نوشته است و ابتکار او در این زمینه نوشتن کتاب هایی در هر سطح به شیوه های مختلف می باشد. برای نمونه؛ برای مبتدیان در زمینه فقه سه کتاب » تبصره المتعلمین، إیضاح الأحکام، إرشاد الأذهان «و در سطح متوسط دو کتاب

» قواعد الأحکام و تحریر الأحکام «و در سطح عالی سه کتاب» مختلف الشیعه، تذکره الفقهاء و منتهی المطلب «را نوشته است. این کتاب ها هر کدام به هدف خاصی نوشته شده است و از نظر شکل و سیاق شبیه همدیگر نیستند. البته تحقیق درباره این که هر کدام چه تفاوت هایی با دیگری دارد فرصتی مناسب لازم دارد.

سه کتاب مفصل و استدلالی او نیز هر یک به موردی اختصاص دارد؛ در کتاب » مختلف الشیعه فی أحکام الشریعه «علاوه بر استدلال بر مسائل فقهی، اختلافات درون مذهبی شیعه را در مسائل بیان می کند و در کتاب» تذکره الفقهاء «به اختلاف فرقه های اسلامی در این مورد می پردازد ولی در کتاب» منتهی المطلب فی تحقیق المذهب «تنها استدلال را به غایت و نهایت ذکر می کند. کتاب های دیگر او در علوم دیگر مثل اصول فقه و کلام نیز همین گونه هستند.

تألیفات

برخی از تألیفات علامه حلی، عبارت اند از:

1.) إرشاد الأذهان إلی أحکام الإیمان «: این کتاب یک دوره فقه فتوایی مختصر از کتاب طهارت تا کتاب دیات می باشد و در آن از استدلال های متعارف اثری دیده نمی شود و مطالب آن به صورت منظم و در قالب بندی های خاصی ارائه شده است.

2.) تبصره المتعلمین فی أحکام الدین «: شامل مباحث فقهی از طهارت تا دیات که به صورت فتوا نوشته شده است و به خاطر مختصر بودن و بیان روان آن از زمان تألیف مورد عنایت علما بوده و شرح های بسیاری بر آن نوشته شده است.

3.) تحریر الأحکام الشرعیه علی مذهب الإمامیه «: مؤلف تمام فقه را بر اساس مذهب شیعه و مبانی و ادله فقهی بدون تمسک به استدلال و تنها به صورت فتوا طرح کرده است. از لحاظ گستردگی، این اثر حاوی جزئیات و مسائل و فروعات بسیاری است.

4.) تذکره الفقهاء «: این کتاب درباره فقه مقارن]02[در سطح محدود و معین از خارج مذهب امامیّه می باشد و از زمان نگارش آن مرجع مورد

اعتمادی برای آگاهی از نظریات و اختلافات بین علمای اهل تسنن بوده است.

ص:514

5.) أجوبه المسائل المهنائيه «: این کتاب در موضوع کلام و فقه است که در جواب پرسش های سید مهنا بن سنان بن عبدالوهاب جعفری حسینی مدنی عبدلی نوشته شده است.

6.) الألفین «: از معروف ترین و متقن ترین متون کلامی شیعه، در رابطه با امام شناسی، به ویژه شناختن امامت و حقانیت امام علی (علیه السلام) است.

7.) منهاج الکرامه فی معرفه الإمامه «: علامه در این کتاب، با آوردن براهین عقلی و دلایل نقلی فراوان، به اثبات حقانیت مذهب شیعه و امامت علی بن ابی طالب (علیه السلام) و فرزندانش پرداخته است.

پاورقی

]1[. عاملی، شیخ حر، أمل الآمل، ج 2، ص 81،

]2[. ابن حجر عسقلانی، أحمد بن علی، لسان المیزان، محقق، أبو غده، عبد الفتاح، ج 3، ص 215،

]3[. موسوعه طبقات الفقهاء، ج 8، ص 77 ج 78.

]4[. همان، ص 79.

]5[. امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه، ج 5

]6[. لسان المیزان، ج 3، ص 215.

]7[. حسینی تفرشی، سید مصطفی، نقد الرجال، ج 2

]8[. خوانساری، محمد باقر بن زین العابدین، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج 2، ص 270 ج 271

]9[. محدّث نوری، میرزا حسین، خاتمه المستدرک، ج 2، ص 403

]01[. اعیان الشیعه، ج 5، ص 396.

]11[. همان، ص 401 ج 402؛ موسوعه طبقات الفقهاء، ج 8، ص 77 ج 78.

]21[. أعيان الشيعه، ج 5، ص 402؛ موسوعه طبقات الفقهاء، ج 8، ص 79.

]31[. ر. ک: اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، ص 507 ج 508

]41[. ر. ک: مستوفی قزوینی، حمد الله بن ابی بکر بن احمد، تاریخ گزیده، تحقیق، نوایی، عبد

ص:515

الحسین،

[15]. ابن کثیر دمشقی، إسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، ج 14، ص 144 / تاریخ مغول، ص 316؛ راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، بحش 2، ج 8، ص 56،

[16]. ر. ک: أعیان الشیعه، ج 5، ص 399.

[17]. تاریخ مغول، متن، ص 316؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج 3، بخش 1، ص 211 ج 212.

[18]. أعیان الشیعه، ج 5، ص 401.

[19]. همان.

[20]. در فقه مقارن) مقایسه ای (یا فقه تطبیقی، به جمع آوری آرا و مبانی عالمان مذهب یا مذاهب مختلف اسلامی، به منظور سنجش، ارزش گذاری و گزینش نظر برتر، پرداخته می شود. /منبع: اسلام کوئست

معرفی مفاخر و بزرگان شیعه/ 23

آیت الله نجفی، عالمی که «صاحب جواهر» لقب گرفت

اشاره

خبرگزاری فارس: آیت الله نجفی، عالمی که» صاحب جواهر «لقب گرفت

علت شهرت شیخ محمدحسن به» صاحب جواهر «این است که کتاب بسیار با عظمت و مهمی در فقه به نام جواهر الکلام نوشت و همچنان مورد پسند و مراجعه همه مراجع و مجتهدین قرار گرفته است.

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، در ادامه معرفی مفاخر و بزرگان شیعه، در این شماره به معرفی» شیخ محمدحسن نجفی معروف به صاحب جواهر «می پردازیم.

ولادت

آیت الله محمدحسن نجفی معروف به» صاحب جواهر «دانشمند و فقیه بزرگ شیعه، در سال 1200 یا 1202 قمری به دنیا آمد.

هجرت نیاکان از اصفهان به نجف

نیاکان محمدحسن از اصفهان به نجف اشرف هجرت کرده اند. زمانی شیخ عبدالرحیم شریف کبیر - جد سوم محمدحسن - از اصفهان راهی نجف اشرف شد و در آن شهر مقدس رحل اقامت افکند تا از محضر عالمان بزرگ کسب فیض کند.

وی سرانجام از فقیهان وارسته و فاضل شد.

دو پسر دانشمند به نامهای آقا محمد کبیر و آقا محمد صغیر - جد دوم محمدحسن،) مولف کتاب الاقتباس و التضمین در عقاید (از او به یادگار ماندند.

شیخ عبدالرحیم، فرزند آقا محمد صغیر و جد محمدحسن فرزانه ای است که به نیکی از او یاد کرده اند.

در حقیقت محمدحسن دوران کودکی و نوجوانی را در دامان خاندان علم و فضیلت سپری کرد.

تحصیلات شیخ محمدحسن

محمدحسن نجفی دروس مقدمات و سطح را به سرعت نزد سید حسین شقرایی عاملی) متوفی 1230 ق (و شیخ قاسم آل محیی الدین) متوفی 1238 ق (و شیخ حسن) متوفی 1250 ق (گذراند و در نوجوانی به درس خارج فقه و اصول که دوره تخصص و اجتهاد در حوزه علمیه است راه یافت.

ص:517

محمدحسن، سالیان دراز در عالیترین سطح دروس حوزه علمیه، در درس دفقیه بزرگ آیت الله شیخ جعفر کاشف الغطا، علامه سید مهدی بحرالعلوم، سید جواد عاملی و شیخ موسی کاشف الغطا شرکت کرد و با پشتکار و نبوغی که داشت توانست در 25 سالگی به درجه اجتهاد نایل آید.

تدریس شیخ محمدحسن در نجف

حوزه علمیه نجف به برکت تدریس صاحب جواهر رونق تازه ای گرفت. شیخ آقا بزرگ تهرانی می نویسد:» صاحب جواهر این امتیاز را نیز بر دیگر عالمان داشت که عموم شاگردانش از علمای بزرگ و سرشناس بودند و در محضر درس او جمع فراوانی تربیت شده، در گوشه و کنار جهان پخش گردیدند و بعد از او مقام مرجعیت یافتند و بر کرسی فتوا نشستند که عدد آنان زیاد و شمارش آنان کار مشکلی است. «

استادان صاحب جواهر

شیخ محمدحسن نجفی از محضر اساتید متعددی بهره مند بوده است که از میان مشاهیر آنان، می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

1. شیخ جعفر کبیر کاشف الغطا

2. شیخ موسی کاشف الغطا

3. سید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه

4. سید محمد مجاهد صاحب مفاتیح

ص:518

5. شیخ قاسم محی الدین

6. سید بحرالعلوم

7. وحید بهبهانی

شاگردان صاحب جواهر

برخی از شاگردان ممتاز صاحب جواهر عبارتند از:

1. آیت الله سید حسین کوه کمری

وی در روستای ارونق از توابع کوه کمره تبریز به دنیا آمد و پس از فراگیری خواندن و نوشتن به حوزه علمیه تبریز راه یافت. سپس برای ادامه تحصیل عازم کربلا شد و پس از مدتی به حوزه علمیه نجف روی آورد و در درس صاحب جواهر و شیخ انصاری شرکت کرد و به اجتهاد رسید.

آیه الله کوه کمری بعد از وفات شیخ انصاری) متوفی 1281 ق (به مرجعیت رسید. بسیاری از شیعیان آذربایجان، تفلیس و ایروان از او تقلید می کردند.

سرانجام وی در سال 1299 ق در نجف درگذشت و در مقبره ای که اکنون به نام او معروف است، در برابر آرامگاه صاحب جواهر به خاک سپرده شد.

2. شیخ جعفر شوشتری

فرزند حسین و اهل شوشتر است در جوانی همراه پدر به حوزه علمیه نجف راه

یافت و در درس صاحب جواهر شرکت کرد.

پس از سالها تحصیل و رسیدن به مقامهای والای علمی و اخلاقی به زادگاه خود برگشت و بیش از سی سال در آنجا به تبلیغ اسلام پرداخت.

در سال 1291 ق به نجف بازگشت. او در صحن حرم حضرت علی علیه السلام به سخنرانی می پرداخت و گفتارش مشتاقان زیادی داشت.

در سال 1302 ق برای زیارت امام رضا علیه السلام به ایران آمد و علمای بزرگ تهران از او در خواست کردند تا مدتی در تهران بماند. او نخستین امام جماعت مسجد سپهسالار بود.

آیه الله شیخ جعفر شوشتری، مرجع تقلید و محدثی بزرگ بود و می بایست بسان اغلب مراجع تقلید به تدریس و فتوا بپردازد اما علاقه وافر او به اهل بیت علیه السلام وی را بر آن داشت تا به منبر برود و به ذکر روضه های جانسوز بر شنوندگان تاثیر بسیار گذارد.

سرانجام در 28 یا 29 صفر 1303 ق، در راه بازگشت به نجف، در کرند غرب بدرود حیات گفت و در نجف به خاک سپرده شد.

3. ملا علی کنی

در سال 1220 ق در روستای» کن «تهران به دنیا آمد.

سالها در حوزه علمیه نجف نزد استادان فرزانه ای چون صاحب جواهر به تحصیل پرداخت تا اینکه وی به اجتهادش گواهی داد و او به تهران بازگشت و به

تالیف و تبلیغ پرداخت.

از وی آثاری در زمینه اصول، فقه، تفسیر، حدیث و رجال به یادگار مانده است.

سرانجام در صبحگاه روز 27 محرم 1306 ق در گذشت و در حرم مطهر حضرت عبدالعظیم حسنی، در کنار قبر امامزاده حمزه به خاک سپرده شد.

4. شیخ محمد ایروانی

فرزند محمد باقر ایروانی است که در سال 1232 ق به دنیا آمد. در جوانی از ایروان به کربلا رفت و در درس سید ابراهیم قزوینی شرکت کرد. سپس به نجف رفت و در درس بزرگانی چون صاحب جواهر و شیخ انصاری حضور یافت و پس از رسیدن به اجتهاد به) فاضل ایروانی (شهرت یافت.

او پس از وفات آیه الله سید حسین کوه کمری) متوفی 1299 ق (مرجعیت تقلید بسیاری از شیعیان ایران، هند، ترکیه، قفقاز و روسیه را عهده دار گردید و در کرسی تدریس عالیترین سطح دروس حوزوی، به تربیت شاگردان پرداخت.

از وی کتابهایی در زمینه اصول، فقه و تفسیر بر جای مانده است. سرانجام در سال 1306 ق وفات کرد.

5. شیخ مرتضی انصاری معروف به» شیخ اعظم «به عنوان تیمن و تبرک در درس صاحب جواهر شرکت می کرد.

6. میرزا حبیب الله رشتی

ص:521

7. شیخ محمد حسن آل یس

8. سید حسن مدرس اصفهانی

9. شیخ محمد حسن مامقانی

10. میرزا حسین خلیلی

11. شیخ محمد حسین کاظمی

12. شیخ عبدالحسین شیخ العراقین تهرانی

چرا به شیخ محمدحسن نجفی، صاحب جواهر می گویند؟

علت اینکه شیخ محمدحسن به صاحب جواهر معروف است این است که کتاب بسیار با عظمت و مهمی در فقه به نام جواهرالکلام نوشت که مورد پسند همه مراجع و مجتهدین بعد از خود قرار گرفته است و اکنون نیز همه مراجع تقلید و مجتهدین حوزه های علمیه به آن کتاب علمی مراجعه می کنند. توضیح بیشتر در این باره در قسمت تالیفات می آید.

تالیفات شیخ محمدحسن نجفی

مهمترین تالیف وی کتاب» جواهرالکلام «است.

شیخ محمد حسن نجفی در 25 سالگی نگارش کتاب بی نظیر» جواهر الکلام «را که در شرح کتاب شرایع الاسلام محقق حلی است آغاز کرد.

ص:522

جواهرالکلام در 43 جلد، در حقیقت دائره المعارف فقه شیعه و یک مجموعه کامل فقهی است که حاوی نظریات و آرای فقهی علمای متقدم و متأخر است.

کتاب جواهر از دیدگاه تمام علما و تراجم حائز اهمیت است.

علامه سید محسن امین) متوفای 1371 ق (درباره این کتاب می نویسد: در فقه اسلام کتابی به همتایی جواهرالکلام نیست.

شیخ انصاری نیز گفته است: برای مجتهدی که بخواهد احکام الهی را استنباط کند، کافی است کتابهای جواهر و وسائل الشیعه را در اختیار داشته باشد و کمتر اتفاق می افتد که به کتابی از پیشینیان نیازمند شود.

جواهرالکلام پس از تألیف، بسیار مورد اقبال و ستایش عالمان شیعه قرار گرفت، که از یک سو به دلیل شخصیت مؤلف آن بود و از سوی دیگر به دلیل ویژگی های انحصاری آن.

این کتاب را اثری بی نظیر در تاریخ اسلام، بزرگ ترین اثر فقهی، شبیه معجزه، برترین شگفتی عصر خود و مظهر نبوغ یک انسان برشمرده و گفته اند که هیچ فقیهی برای استنباط فقهی بی نیاز از این کتاب نیست و با داشتن این کتاب، چندان به اثر دیگری نیاز ندارد.

ویژگی های کتاب» جواهرالکلام «

اولین ویژگی، وسعت تتبع و دقت مؤلف در اقوال و نظریات فقهای بزرگ شیعه است.

ص:523

دومین خصوصیت، اسلوب و روش بی نظیری است که از ابتدا تا انتهای کتاب ثابت مانده است.

سومین ویژگی این که با داشتن کتاب جواهر از بسیاری از کتاب های فقهی می توان بی نیاز شد و مجتهد با رجوع به این کتاب می تواند اطمینان پیدا کند در بسیاری از مسائل فقهی نیازی به کتاب دیگری ندارد اما سایر کتاب های فقهی این گونه نیستند.

در نقل قولی که از صاحب جواهر شده این گونه می گوید:» من کان عنده جامع المقاصد و الوسائل و الجواهر فلا یحتاج إلی کتاب للخروج عن عهده الفحص الواجب علی الفقیه فی آحاد المسائل الفرعیّه «

یعنی فقیهی که نزدش کتابهای جامع المقاصد، وسائل الشیعه و جواهرالکلام باشد برای جستجوی لازم و واجب که بر عهده اش به جهت به دست آوردن حکم فقهی است، محتاج کتاب دیگری نیست.

از خصوصیات دیگر این که مسائل و فروع کم یاب و نادر فقهی که در سایر کتاب های فقهی پیدا نمی شود در جواهر ذکر شده است و بنابراین، این کتاب جامع فروع و امهات مسائل فقهی است.

و به دلیل همین خصوصیات و ویژگی های خاص جواهرالکلام، در تمام مراکز علمی فقهی و نزد دانش پژوهان فقه، این کتاب ارزنده وجود دارد.

صاحب جواهر، علاوه بر کتاب» جواهر «کتابهای دیگری نیز نوشت که عبارتند از:

1. نجاه العباد فی المعاد: درباره احکام طهارت و نماز

ص:524

2. هدایه الناسکین: درباره احکام حج

3. رساله ای در احکام خمس و زکات

4. رساله ای در احکام روزه که به فارسی ترجمه شد.

5. رساله ای در احکام ارث

6. مقالاتی پیرامون اصول فقه

صاحب جواهر تا آخرین لحظات عمر به تالیف مشغول بود. در اواخر عمر تصمیم به شرح کتاب» قواعد «علامه گرفت اما این امکان برایش فراهم نشد.

نظر امام خمینی) ره (درباره صاحب جواهر و کتاب جواهرالکلام

1. امام خمینی) ره (در یکی از مصاحبه های خود درباره علل شکل گیری انقلاب در پاسخ به این سوال خبرنگار» یک سؤالِ شاید کمی شخصی دارم که مطرح کنم؛ چه شخصیت یا شخصیت هایی - در تاریخ اسلامی یا غیر اسلامی - غیر از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام علی (علیه السلام) شما را تحت تأثیر قرار داده است و روی شما مؤثر بوده است؟ و چه کتابهایی - بجز قرآن - در شما اثر گذاشته است؟ «می فرماید:

من نمی توانم به این سؤال الآن جواب بدهم. احتیاج به تأمل دارد. کتابهای زیادی ما داریم؛ شاید بتوان گفت در فلسفه: ملا صدرا، از کتب اخبار: کافی، از فقه: جواهر.

علوم اسلامی ما خیلی غنی هستند؛ خیلی کتب داریم. نمی توانم برای شما احصا کنم.) صحیفه امام، ج 5، 271 - مصاحبه با محمد حسنین هیکل درباره علل شکل گیری انقلاب (

2. از امور مهمی که این جانب نگران آن هستم مسائل حوزه های علمیه خصوصاً حوزه های بزرگ مثل حوزه مقدسه قم است. آقایان علمای اعلام و مدرسین محترم که خیر خواهان اسلام و کشورهای اسلامی هستند، توجه عمیق کنند که مبادا تشریفات و توجه به ساختمانهای متعدد برای مقاصد سیاسی و اجتماعی اسلام، آنان را از مسئله مهم اصلی حوزه ها که اشتغال به علوم رایج اسلامی و خصوصاً فقه و مبادی آن به طریق سنتی است، اغفال کند، و مبادا خدای نخواسته اشتغال به مبادی و مقدمات موجب شود که از غایت اصلی که ابقا و رشد تحقیقات علوم اسلامی، خصوصاً فقه به طریقه سلف صالح و بزرگان مشایخ همچون» شیخ الطائفه «و أمثاله - رضوان اللّٰه تعالی علیهم - و در متأخرین همچون» صاحب جواهر «و شیخ بزرگوار» انصاری «- علیهم رضوان اللّٰه تعالی - بازدارد.) صحیفه امام، ج 17 ص 325)

3. وقتی که در متأخرین از علما ملاحظه می کنیم می بینیم که» صاحب جواهر « یک همچو کتابی نوشته است که اگر صد نفر انسان بخواهند بنویسند شاید از عهده برنیایند و این کاخ نشین نبوده... یک منزل محقر داشتند و در یک اتاقشان باز بوده به یک دالانی - از قراری که نقل می کنند - که در آن هوای گرم نجف یک نسیمی، نسیم داغی می آمده است و ایشان مشغول تحریر» جواهر «بودند. از یک آدمی که علاقه به شکم و شهوات و مال و منال و جاه و امثال اینها دارد این کارها نمی آید؛ طبع قضیه این است که نتواند.) صحیفه، امام ج 17 ص 375)

4. من باز عرض می کنم که فقه را نباید فراموش کرد. فقه به همان صورتی که بوده است باید باشد.» فقه جواهری «باید تقویت شود.) صحیفه امام، ج 18 ص 72)

کارهای عمرانی و آثار دیگر صاحب جواهر

ص:526

یکی از آثار ماندگار شیخ در راه رفاه عمومی و آسایش مردم نجف، آبیاری نجف اشرف و حفر کانال معروف به» نهر صاحب جواهر «است. از فرات تا نجف کانال بسیار وسیع و عمیقی گشودند و هزینه های بسیاری را صرف کردند تا مردم را از بی آبی نجات دادند و اجرای این تصمیم با همت جمعی از مردم نیکوکار صورت گرفت.

شیخ به مسجد سهله علاقه فراوان داشت و حرکت به سوی مسجد سهله را چهارشنبه شبها، پایه گذاری نمود و جمعی از شاگردانش با او حرکت می کردند و شب را در آنجا بیتوته و عبادت می نمودند، به همین منظور دستور احداث وضوخانه و مکانی برای سکونت خادمان مسجد سهله را ابلاغ نمود.

از دیگر آثار ایشان می توان به: ساختن گلدسته برای مسجد کوفه، بنای ساختمان حرم حضرت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه در کوفه، اشاره نمود.

آرزوی صاحب جواهر

زمانی» ازری «شاعر عرب، قصیده بسیار زیبایی در مدح اهل بیت می سراید که به قصیده» هانیه «مشهور است. صاحب جواهر در مقام قدردانی از او می گوید: آرزو دارم قصیده» هانیه «در نامه عمل من نوشته شود و کتاب» جواهر «من در نامه عمل او.

توجه داشته باشیم که کتاب جواهر الکلام در 43 جلد، مورد مراجعه همه مراجع تقلید و مجتهدین و محققین حوزه های علمیه از زمان صاحب جواهر تا کنون است و این آرزوی صاحب جواهر، اهمیت اشعار خوب در مدح و مرثیه اهل بیت علیهم السلام را می رساند.

ص:527

تعیین مرجع تقلید شیعیان بعد از خود

اواخر ماه رجب 1266 ق بود و صاحب جواهر در بستر بیماری دستور داد علمای بزرگ نجف نزد او بیایند.

همه با چهره ای غمناک از مریضی مرجع تقلید شیعیان، حاضر شدند. صاحب جواهر نگاهی به حاضران انداخت و گفت: شیخ مرتضی) انصاری (کجاست؟ گفتند: نیامده است.

فرمود: بگویید بیاید. شیخ مرتضی انصاری را یافتند و پیغام ایشان را به او رساندند. شیخ انصاری به محضر استاد شرفیاب شد و استاد به او فرمود: در چنین وقت حساسی ما را رها می کنی؟

شیخ انصاری گفت: رفته بودم مسجد سهله برای بهبودی حال شما دعا کنم.

صاحب جواهر فرمود: زمام امور دینی را که به من مربوط می شود، بعد از خود به شما می سپارم و این امانتی الهی است در نزد شما. و پس از من، شما مرجع تقلید شیعیان خواهید بود. سعی کنید زیاد جانب احتیاط را نگیرید. احتیاط زیاد، زحمت امت اسلامی را فراهم می سازد و دین اسلام، دین جامع و سهل است.

وفات صاحب جواهر

روز اول شعبان 1266 ق جواهر بی نظیر فقه شیعه، فقیه بلند آوازه، شیخ محمد حسن نجفی، نفسهای آخر عمر را می کشید و شهادتین را بر زبان جاری می ساخت.

هنگامی که آفتاب به وسط آسمان رسید آفتاب عمر صاحب جواهر غروب کرد و شیعیان غرق در عزا شدند.

ص:528

تشییع پیکر جنازه با شکوهی برگزار شد. پیکر پاکش را در مقبره ای که خود جنب مسجدش آماده کرده بود، به خاک سپردند.

انتهای پیام/

WhatsApp

Pocket

LinkedIn

+Google

Instapaper

Email

/http://fna.ir

شیخ محمد حسن نجفی (ره) صاحب جواهر

شیخ محمد حسن نجفی) ره () صاحب جواهر (

در عالمان دین

(1200 1266 ه. ق)

ولادت

مرحوم) شیخ آقا بزرگ تهرانی (، بزرگترین مورخ و رجالی معاصر شیعی، در مورد ولادت او احتمال می دهد که در سال 1200 یا 1202 رخ داده باشد، با آن نشان که آغاز تألیف جواهر در 25 سالگی بوده و به تصریح خود صاحب جواهر، 30 سال در تألیف آن کتاب می کوشیده است، پس تاریخ ولادت صاحب جواهر در سال 1199 یا 1200 ه. ق خواهد بود. خاندان: از نظر پدری، نسب او به یک خاندان علم و فضیلت از کشور ایران می رسد، و از طرف مادر به عالم بزرگوار، شیخ ابوالحسن فتونی می رسد که در) عذارات (اطراف حله قرار داشت. فقیه بزرگوار، شیخ محمد

حسن بن شیخ باقر بن شیخ عبدالرحیم بن آقا محمد بن ملا عبد الرحیم شریف اصفهانی، معروف به) صاحب جواهر (، از شخصیتهای خود ساخته ای است که شهرت خاندان) جواهری (او دیگر انتسابها را زیر شعاع خود قرار می دهد و آغاز شهرتش از همان نقطه شروع می گردد هر افتخاری که در این سلسله به ظهور می رسد به او منتهی می گردد.

اساتید

او از محضر اساتید متعددی بهره مند گردیده که عبارتند از: ? شیخ جعفر کبیر کاشف الغطا. ? شیخ موسی کاشف الغطا. ? سید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه. ? سید محمد مجاهد صاحب مفاتیح. ? سید بحرالعلوم.

تدریس

در مکتب پر فیض فقهی او شاگردان فراوانی تربیت یافته اند، چون حوزه درسی او مرکز تجمع فضلا و دانشمندان از هر نقطه و دیار بود، و در حق او گفته اند که هیچ شهر شیعه نشینی وجود نداشت که یکی از شاگردان او به عنوان مرجع مسائل مردم به آن نقطه نرسیده باشد.

شاگردان

صاحب جواهر شاگردان فراوانی داشته است که از میان جمع کثیر آنان می توان افرادی مانند: ? شیخ جعفر شوشتری. ? میرزا حبیب اللّه رشتی. ? شیخ محمد حسن آل یس. ? سید حسن مدرس اصفهانی. ? شیخ محمد حسن مامقانی. ?

میرزا حسین خلیلی. ? حاج شیخ محمد حسین کاظمی. ? شیخ عبدالحسین شیخ العراقین تهرانی. و دهها تن دیگر را نام برد، و مرحوم شیخ مرتضی انصاری به عنوان

تیمن و تبرک در درس او شرکت می کرده است.

تألیفات

کتاب جواهر الکلام را می توان دائره المعارف فقه شیعه خواند. کتاب جواهر را از آن نظر تألیف کرد که کتاب جامعی باشد تا مراجعه کننده را از دیگر کتابهای فقهی بی نیاز سازد کتاب جواهر دریای بی کران و مواجی است که به تمام ابواب فقه اسلامی نظر دارد و در پایان کتاب می گوید: خداوند متعال بر ما منت گذارد که توسل ما را بر محمد و آل او، به خصوص اسداللّه الغالب، دروازه علوم اسلامی، علی بن ابیطالب (علیه السلام) پذیرفت و ما را بر آنچه خواسته بودیم، توفیق عنایت فرمود در برابر این نعمت بزرگ شکر گزاریم و تاریخ پایان آن، شب سه شنبه 23 رمضان 1254 هجری نبوی بود و در تألیف آن درست سی سال رنج و زحمت و اشتغال در کار بوده است. به طور کلی می توان ویژگی های کتاب را به شرح زیر بیان کرد: ? جامع بودن آن به اقوال و آرا بزرگان فقه و استدلال های علما و دانشمندان قبلی. ? تنها وجود آن در کتابخانه، فرد را از بیشتر کتابهای فقهی غنی و بی نیاز می سازد. ? امتیاز دیگر جواهر آن است که محتوی فروع نادر فقهی است که در اغلب کتابها مورد غفلت یا بی توجهی قرار گرفته است جواهر جامع مسائل اساسی و مسائل فرعی و جزئی است، پس جواهر به تمام معنای آن جواهر و درها و زبرجد هاست و رمز پایداری و بقا و انتشار و کثرت رغبت مردم در این خصوصیات نامبرده نهفته است و هیچ امری بدون حکمت و علت نیست و هیچ فقیهی هر چند از نظر مالی در فقر و نیازمندی به سر ببرد، بی نیاز از داشتن آن نیست. او غیر از جواهر الکلام، تألیفات دیگری نیز در موضوعات: حج، خمس، زکوه، دما ثلثه، طهارت، صلوه، فرائض، مواریث و غیر اینها دارد که گاهی همه و گاهی بعضی از اینها به نام) نجاه العباد (به چاپ رسیده است.

گفتار بزرگان

ص:531

مرحوم محدث نوری درباره او می گوید: شیخ محمد حسن صاحب جواهر، شخصیتی است که ریاست امامیه در عصر خویش به او منتهی گردید و کتاب او نظیر و همانندی ندارد و در اسلام کتابی همانند آن در حلال و حرام نوشته نشده است. مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی، استاد نوری) ره (گفته است: اگر مورخ زمان صاحب جواهر، تصمیم گیرد که حوادث عجیبه آن زمان را ثبت اوراق نماید، هر آینه عجیب تر از تصنیف کتاب) جواهر الکلام (چیز دیگری را پیدا نخواند کرد.

خصوصیات اخلاقی

او در رعایت حقوق شاگردان و تکریم و تعظیم آنان، روش پسندیده اسلامی و سلوک عالی داشت می گویند: یکی از افاضل شاگردانش به نام شیخ محمد حسن آل یس را به بغداد اعزام داشته بود تا به وظیفه اسلامی خویش قیام ورزد روزی یکی از تجار بغداد سی هزار) بیشلک (پول رایج آن روز عراق از حقوق واجب دینی به نجف پیش شیخ آورده بود، و شیخ با ناراحتی تمام آنها را رد کرد و فرمود:

مگر شخصی مانند آل یس در بغداد نبود که این پولها را تا نجف آورده ای این عمل شیخ، تأثیر فراوانی در آن منطقه ایجاد کرد و مردم را به عالم شهر خویش متوجه نمود. گوینده این سخن اظهار می دارد که پس از باز گرداندن تصور کردم) با توجه به وضع مالی آن روز صاحب جواهر (از گرسنگی و بی چیزی از دنیا خواهد رفت، ولی لطف پروردگار آن چنان او را فرا گرفت که دسته ها و گروهها و هیأتها از بغداد و کربلا و دیگر مناطق اسلامی به دیدن او می شتافتند و نیازمندی های حوزه را تأمین می نمودند با چنین دید اسلامی و علاقه و درایت این چنین سنجیده بود که صاحب جواهر شاگردان صمیمی و وفادار فراوانی تربیت کرد او با شاگردان و اصحاب خود با عطوفت و مهربانی کامل رفتار می نمود و نسبت به آنان همانند پدری مهربان بود.

مقام علمی

وی از نظر فضیلت و کرامت و علم و تقوی مفصل ترین حسبها را دارد او بانی و پایه گذار فخر جاویدان در فقه و فقاهت راستین می باشد و از نوابغی است که قرن سیزدهم هجری نظیر او را کمتر داشته است) جواهر (او بهترین نشان و علامت نبوغ و کمال، و مستند ترین دلیل ادعای ماست. در قرن نامبرده، ریاست و مرجعیت عامه شیعه به او منتهی گردید و او شایستگی کامل اداره این امر را داشته است، با آنکه در آن قرن علما و فقهای بزرگ دیگری نیز می زیسته اند، ولی با توجه به عظمت و والایی مقام شیخ، کسی در مقام معارضه یا رقابت با او بر نخاسته است.

دوران

دوران زندگی صاحب جواهر، بهترین و درخشان ترین فرصت و دوران آسایش فکری بود، چون حوزه نجف از جهات مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، در یک آسایش و آرامش نسبی به سر می برد، به حدی که طلاب و مهاجرین و زائرین از هر سو به آن ناحیه رو می آوردند و نیازهای فکری و روحی خود را از خرمن علم و عرفان، و از کانون آموزش و بینش اسلامی آن سیراب می ساختند در کنار حرکتها و فعالیتهای علمی و فقهی آن، حرکتها و نشاطهای ادبی و شعری هم شروع گردید و شعرائی مانند شاعران خاندان آل اعسم، خاندان محی الدین، خاندان شیخ عباس و ملا علی و سید حیدر حلی، شیخ محسن خضری، سید جعفر حلی، سید محمد جعفری، سید ابراهیم بحرالعلوم پدید آمدند اینها همه و همه از برکت امنیت و آسایش اجتماعی و سیاسی نجف نشات می گرفت. محصول فقهی و علمی این نشاطها، پدید آمدن آثار بزرگ فکری بود که هر کدام به نوبت خود از ذخایر فکری و علمی اسلامی محسوب می شوند، چون از آن دوران درخشان آثار جاودان و ماندنی فراوان باقی مانده است که می توان از کتابها و موسوعه های بزرگ فقهی مانند: کشف الغطا، مفتاح الکرامه، ریاض المسائل، مکاسب را در فقه، و در علم

اصول کتابهایی مانند: قوانین، فصول، ضوابط، حاشیه معالم شیخ محمد تقی اصفهانی و تعلیقات و شروح آن و فرائد الاصول را ذکر نمود از مهم ترین و نفیس ترین این کتابها می توان جواهر الکلام شیخ محمد حسن که در شرح شرائع الاسلام محقق در فقه و فرائد شیخ مرتضی انصاری را در اصول نام برد.

فعالیتها

صاحب جواهر در روزهای آخر عمر، هنگامی که در بستر بیماری افتاده بود، دستور داد تا مجلسی از تمام علمای طراز اول در حضور او تشکیل شود و شیخ مرتضی را نیز حاضر کنند آن گاه صاحب جواهر شیخ را بر بالین خود نشاند و دستش را بر بالای قلب خود گذاشت و گفت حالا مرگ بر من گوارا است و رو به حاضرین کرد و گفت: این مرد پس از من مرجع شما خواهد بود و بعد رو به شیخ کرد و گفت: تو هم از احتیاطات خود کم کن، چون دین اسلام، آئین سهل و آسان است بدین ترتیب زعامت حوزه علمیه نجف را که کوچک ترین دلبستگی به آن نداشت، به شیخ مرتضی انصاری منتقل گردانید البته این عمل مرحوم صاحب جواهر یک معرفی اجمالی و یک نوع توصیه و باز نمودن مقام علمی شیخ بود، و گرنه در مرجعیت، معرفی مرجع قبلی شرط نیست و فقط می تواند راهگشا باشد.

حفر کانال نجف اشرف: از دیگر آثار شیخ در راه رفاه عمومی و آسایش مردم نجف، آبیاری نجف اشرف و حفر کانال معروف، به نام) نهر صاحب جواهر (است که از فرات تا نجف کانال بسیار وسیع و عمیقی باز گشود که هزینه های بسیاری را صرف کردند تا مردم را از بی آبی نجات دادند و اجرای این تصمیم با همت جمعی از مردم نیکو کار صورت گرفت او در پاسخ کسانی که او را از اقدام به چنین عمل بزرگ و پر هزینه می ترساندند، گفته بود: اگر به اندازه ریگ هایی که از این نهر بیرون می آید احتیاج به صرف طلا و نقره باشد، باز هم صرف خواهم کرد و دست از این اقدام نخواهم بر نداشت. این پاسخ از یک تصمیم جدی و عزم بزرگ حکایت می کند که کوه ها را می تواند از جا بر کند و گامهای بزرگ علمی و فنی را در بر می گیرد که از

امثال کسانی مانند نویسنده جواهر با آن عظمت ساخته است این نهر دو سال قبل از فوت صاحب جواهر به اتمام رسید و نجف را سیراب نمود، از دیگر آثار شیخ، تأسیس ساختمان های مجاور مسجد کوفه است. شیخ به مسجد سهله علاقه فراوان داشت، او بود که حرکت به سوی مسجد سهله را چهارشنبه شبها، پایه گذاری نمود و جمعی از شاگردانش با او حرکت می کردند و شب را در آنجا بیتوته و عبادت می نمودند و احداث این ساختمان در رابطه با این برنامه ها بود.

وفات

وفات صاحب جواهر، در اول شعبان سال 1266 هجری قمری در نجف اشرف واقع شد و در مقبره ای که هم اکنون به نام او معروف است، مدفون گردید است.

شیخ عبدالحسین مؤلف آثار) الشیعه الامامیه (که نوه صاحب جواهر است، در تاریخ وفات جد مذکورش انشا نموده و بر لوح قبرش ثبت شده است: ذا مرقد الحسن الذات الذی دفنت اسرار احمد فیه بل سرائره. اودی و قد ایتم الاسلام ارخه) بین الانام یتیمات جواهره () جمله: بین الانام یتیمات جواهره، 1266 (ترجمه: این مرقد حسن است، فردی که اسرار احمد) صل الله علیه وآله (، بلکه مکنونات پنهانی او در او مدفون شده است با رفتن او اسلام یتیم شد، ولی در بین مردم درهای جواهر او هنوز موجود است.

شهید اول کیست؟

شهید اول

شیخ شمس الدین محمد بن مکی بن احمد عاملی نبطی جزینی معروف به شهید اول یکی از فقهای بزرگ شیعه است. او در سال 734 هجری قمری، برابر 712 خورشیدی، متولد و در سال 786 هجری قمری، برابر 763 خورشیدی، در

دمشق به جرم شیعه گری کشته شد. او از استادان بسیاری، مانند فخر المحققین پسر علامه حلی و سیّد ضیاءالدین عبد الله حلی و سید عمید الدین بن عبد المطلب حلی، بهره گرفت.

شهید اول به دستور حاکم دمشق به زندان افتاد؛ سپس او را به قتل رساندند و پس از آن او را به دار آویختند و بدنش را در آتش سوزاندند.

شهید اول در نشست های اهل سنّت و مراکز علمی آنان هم حضور می یافت و شیعه بودن او موجب محصور شدن افکارش نبود.

او کتاب های زیادی را در علوم اسلامی نوشته است و از جمله کتاب های معروف او در فقه، کتاب اللّمعه الدمشقیّه است. این کتاب از گذشته تا به حال جزو کتاب های درسی در حوزه های علمی شیعی بوده است.

او به تألیف کتابهای مهمی بمانند: ذکری الشیعه، الدروس الشرعیّه، غایه المراد، و اللمعه الدمشقیه، پرداخته که کتاب اخیر را به در خواست شمس الدین محمد آوی از یاران سلصان علی بن مؤید آخرین حاکم سربداران خراسان برای شیعیان آن خطّه به نگارش در آورد. وی در موقعیت خفقان آور آن روز، به سختی به تبلیغ دین پرداخته که در نهایت با توطئه برخی عالم نمایان به وی اتهام ارتداد زده شد و برخی از شیعیان فریب خورده طوماری را علیه وی امضا کرده و در دادگاهی فرمایشی علیرغم انکار و تکذیب از جانب وی، وی را به شهادت رساندند.

با توجه به این که اندیشه سیاسی مبتنی بر امور بنیادینی است که متکی بر آنها و با تجربه اوضاع اجتماعی معاصر اندیشه به تدوین می رسد شهید اول مبتنی بر این وضعیت به پاسخ گوئی معضلات فرهنگی و دینی زمانه خود پرداخت.

بنابراین ابتدا به رابطه عقل و شرع و نوع مواجهه ? احکام آنها با یکدیگر توجه شده و سپس دانش فقهی از نظر ولایت و اقتدار واجد آن بر امور حکومتی در عصر غیبت مورد بررسی قرار گرفت اصل ضرورت حکومت در هر دوره ای و بویژه دوران غیبت و خاستگاه این حکومت و حق حاکمیت مردم مطالعه شد.

در طرح انواع حکومت، آنها را به مطلوب و نامطلوب تقسیم کرده و با بیان وجه تمایز آنها برا ساس حاکمیت الهی، به حکومت های مطلوب پیامبر و اما اشاره می کند و سپس به حکومت شایسته عصر غیبت یعنی ولایت فقیه جامع الشرایط توجه نموده که به نیابت از امام معصوم، دارای اختیارات گسترده ? وی می شود و حکم و فرمایش بسان نایب خاص امام معصوم نافذ است.

اما دلیل عقلی بر این ولایت، برخاسته از دلیل رورت حکومت رهبری سیاسی اجتماعی پیامبر و امامان معصوم مطرح شده و بر اساس سنت فقها در محور دلیل نقلی، به گونه ای تلویحی به روایات عمر بن حنظله و ابو خدیجه اشاره کرده است.

بدیهی است که چنین حاکمی بایستی واجد ویژگیهائی باشد تا بتواند به وظیفه ?

نیابت از امام در عصر غیبت عمل کند در این راستا به شرایطی مثل ایمان، علم و عدالت توجه شده و در پرتو شرط دانش فقهی سیاسی، اعلمیت فقیه جامع شرایط فتوا داشته شده و یا اینکه شهید اول این شرایط را امری مسلّم و بدیهی تصور کرده و از آن سخنی به میان نیاورده است.

ملزومات حکومت که شامل کار ویژه حکومت و شرایط عزل حاکم در بخش بعدی مورد توجه قرار گرفته و در کار ویژه به مناصب عمده ? ولی فقیه نظیر افتاء، قضاوت و اجرای احکام انتظامی اسلام و سایر اختیارات او بمانند تصرف در امور مالی و اقامه نماز جمعه می پردازد.

نکته شایسته توجه، این که شهید اول سیاست را در قضاوت و متعلقات آن دیده

که این خود نشان دهنده ? آن است که وی قضاوت را منصبی فراتر از حلّ و فصل دعاوی دیده و حاکم، امکان تصدی بسیاری از مسؤولیت های سیاسی اجتماعی را دارد. نکته دیگری که شاید بسیاری از فقها بدان توجه نکرده و شهید اول آن را مبسوط و عمیق مورد مطالعه قرار داده شرایط عزل حاکم است که هرگاه امام یا رهبر سیاسی ج اجتماعی نظام اسلامی در مورد صلاحیت حاکم و فرمانروای مأذون و منصوب خود تردید کرد و یا فردی را کامل تر از حاکم فعلی یافت و یا کمبودی در مقبولیت عمومی حاکم فعلی مشاهده کرد می تواند وی را عزل کند. در غیر این صورت اگر زعیم سیاسی ج اجتماعی بخواهد حاکم منصوب را طبق میل خویش و بدون در نظر گرفتن مصالح عمومی و جانشین مناسب، عزل نماید رفتاری غیر مجاز تلقی می شود.

فرد و دولت و روابط متقابل آنها بخش دیگری است که در آن به جایگاه فرد در نظام سیاسی توجه شده است و علاوه بر نقش حمایتی فرد که سایر فقها بدان اشاره کرده اند سهم فرد در نصب و عزل کارگزاران نظام سیاسی و فرمانروایان در صورت نارضایتی مردم از آنان که توسط امام انجام می پذیرد مورد توجه جدی قرار گرفته است.

شهید اول نقش مشارکتی فرد را در اداره امور عمومی و حکومتی در صورت فقدان حاکم مهم تلقی کرده و به دلیل محوری بودن مقوله ? مصالح عمومی در نظام سیاسی مسلمانان، تعطیلی و توقف آن را مجاز نمی بیند البته شرط عدالت در این افراد، مشکل احتمال در مخاطره قرار گرفتن مصالح عمومی را منتفی می سازد.

حکومت نامطلوب بخش دوم انواع حکومتها تلقی شده که در آن، فرد بایستی از تبعیت و حمایت آن اجتناب نموده و آن را بر امام و نایبان وی ترجیح ندهد زندگی در قلمروی چنین حکومتی، هرگاه به قصد جلب منافع مادی و یا دوستی با حاکم جائر به برقراری ارتباط با آن بپردازد ناپسند و مذموم تلقی می شود و شیوه زیست

مناسب و مطلوب در این قلمرو به شکل تقیه برای حفظ امنیت جانی و مالی می باشد.

همچنین در راهکارهای حکومتی و همکاری سیاسی اجتماعی با حکومت جور ، پذیرش ولایت از جانب حاکم جائر در جهت امر به معروف و نهی از منکر، بر اعتبار فقاهت و اجتهاد فرد تأکید شده و سایرین مجاز به این همکاری نمی باشند

تألیفات

1. اختصار الجعفر

2. الاربعون حدیثا

3. الاربعون مساله

4. الاعتقادیه

5. الالفیه فی فقه الصلوه

6. الباقیات الصالحات.

7. البیان در فقه) مطبوع (

8. التکلیف یا تکلیفیه

9. جامع البین یا الجامع بین شرحی الاخوین

10. حاشیه شرح ارشاد علا مه حلی که نامش) غایه المراد فی شرح نکت الارشاد (می باشد

11. حاشیه قواعد علا مه

12. خلاصه الاعتبار فی الحج و الاعتمار

13. الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه) مطبوع (

14. الذکری در فقه امامیه) مطبوع (

15. القواعد الکلیه فی الاصول و الفروع، که به) قواعد شهید (معروف است.

16. اللمعه الدمشقیه که جز کتابهای درسی حوزه علمیه است.

ص:539

17. مجامیع ثلثه در سه مجلد.

18. النفلیه که با الفوائد المکیه که شرح شهید ثانی بر همان کتاب می باشد.

19. المزار.

20. المسائل، که به) مسائل ابن مکی (معروف است.

نویسنده: شورای فرهنگی شهیداول) ره (

ماجرای شهادت

شهید اول را با وضع دلخراشی در روز پنج شنبه نهم جمادی الاولی سال 786 هجری (17 تیر 763 شمسی (- در عهد سلطنت برقوق - به فتوای قاضی برهان الدین مالکی و تأیید عباد بن جماعه شافعی در میدان قلعه دمشق با شمشیر به شهادت رساندند. و جسدش را به دار آویختند و تا عصر آن روز سنگباران کردند.

سپس جسد را از دار پایین آورده و آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند.

شهید اول در نشست های اهل سنّت و مراکز علمی آنان هم حضور می یافت و شیعه بودن او موجب محصور شدن افکارش نبود. این به جهت بالندگی و انفتاح مذهب تشیع است.

او کتاب های زیادی را در علوم اسلامی نوشته است و از جمله کتاب های معروف او در فقه، کتاب) به عربی: اللّمعه الدمشقیّه (است. این کتاب از گذشته تا به حال جزو کتاب های درسی در حوزه های علمی شیعی بوده است.

او به تألیف کتابهای مهمی مانند ذکری الشیعه، الدروس الشرعیّه، غایه المراد، و اللمعه الدمشقیه پرداخته که کتاب اخیر را به در خواست شمس الدین محمد آوی

از یاران سلطان علی بن مؤید آخرین حاکم سربداران خراسان برای شیعیان آن خطّه به نگارش در آورد. وی در موقعیت خفقان آور آن روز، به سختی به تبلیغ دین پرداخته که در نهایت با توطئه برخی عالمان دینی به وی اتهام ارتداد زده شد و برخی از شیعیان طوماری را علیه وی امضا کرده و در دادگاهی فرمایشی علیرغم انکار و تکذیب از جانب وی، وی را به قتل رساندند.

دیدگاه های سیاسی

با توجه به این که اندیشه سیاسی مبتنی بر امور بنیادینی است که متکی بر آنها و با تجربه اوضاع اجتماعی معاصر اندیشه به تدوین می رسد شهید اول مبتنی بر این وضعیت به پاسخ گوئی معضلات فرهنگی و دینی زمانه خود پرداخت.

بنابراین ابتدا به رابطه عقل و شرع و نوع مواجهه ? احکام آنها با یکدیگر توجه شده و سپس دانش فقهی از نظر ولایت و اقتدار واجد آن بر امور حکومتی در عصر غیبت مورد بررسی قرار گرفت اصل ضرورت حکومت در هر دوره ای و بویژه دوران غیبت و خاستگاه این حکومت و حق حاکمیت مردم مطالعه شد.

در طرح انواع حکومت، آنها را به مطلوب و نامطلوب تقسیم کرده و با بیان وجه تمایز آنها برا ساس حاکمیت الهی، به حکومت های مطلوب پیامبر و اما اشاره می کند و سپس به حکومت شایسته عصر غیبت یعنی ولایت فقیه جامع الشرایط توجه نموده که به نیابت از امام شیعه، دارای اختیارات گسترده ? وی می شود و حکم و فرمایش بسان نایب خاص امام شیعیه نافذ است.

اما دلیل عقلی بر این ولایت، برخاسته از دلیل رورت حکومت رهبری سیاسی اجتماعی پیامبر و امامان شیعه مطرح شده و بر اساس سنت فقها در محور دلیل نقلی، به گونه ای تلویحی به روایات عمر بن حنظله و ابو خدیجه اشاره کرده است.

بدیهی است که چنین حاکمی بایستی واجد ویژگیهائی باشد تا بتواند به وظیفه ?

نیابت از امام در عصر غیبت عمل کند در این راستا به شرایطی مثل ایمان، علم و عدالت توجه شده و در پرتو شرط دانش فقهی سیاسی، اعلمیت فقیه جامع شرایط فتوا داشته شده و یا اینکه شهید اول این شرایط را امری مسلّم و بدیهی تصور کرده و از آن سخنی به میان نیاورده است.

ملزومات حکومت که شامل کار ویژه حکومت و شرایط عزل حاکم در بخش بعدی مورد توجه قرار گرفته و در کار ویژه به مناصب عمده ? ولی فقیه نظیر افتاء، قضاوت و اجرای احکام انتظامی اسلام و سایر اختیارات او بمانند تصرف در امور مالی و اقامه نماز جمعه می پردازد.

نکته شایسته توجه، این که شهید اول سیاست را در قضاوت و متعلقات آن دیده که این خود نشان دهنده ? آن است که وی قضاوت را منصبی فراتر از حلّ و فصل دعاوی دیده و حاکم، امکان تصدی بسیاری از مسؤولیت های سیاسی اجتماعی را دارد. نکته دیگری که شاید بسیاری از فقها بدان توجه نکرده و شهید اول آن را مبسوط و عمیق مورد مطالعه قرار داده شرایط عزل حاکم است که هرگاه امام یا رهبر سیاسی ج اجتماعی نظام اسلامی در مورد صلاحیت حاکم و فرمانروای مأذون و منصوب خود تردید کرد و یا فردی را کامل تر از حاکم فعلی یافت و یا کمبودی در مقبولیت عمومی حاکم فعلی مشاهده کرد می تواند وی را عزل کند. در غیر این صورت اگر زعیم سیاسی ج اجتماعی بخواهد حاکم منصوب را طبق میل خویش و بدون در نظر گرفتن مصالح عمومی و جانشین مناسب، عزل نماید رفتاری غیر مجاز تلقی می شود.

فرد و دولت و روابط متقابل آنها بخش دیگری است که در آن به جایگاه فرد در نظام سیاسی توجه شده است و علاوه بر نقش حمایتی فرد که سایر فقها بدان اشاره کرده اند سهم فرد در نصب و عزل کارگزاران نظام سیاسی و فرمانروایان در صورت نارضایتی مردم از آنان که توسط امام انجام می پذیرد مورد توجه جدی قرار

گرفته است.

شهید اول نقش مشارکتی فرد را در اداره امور عمومی و حکومتی در صورت فقدان حاکم مهم تلقی کرده و به دلیل محوری بودن مقوله ؟ مصالح عمومی در نظام سیاسی مسلمانان، تعطیلی و توقف آن را مجاز نمی بیند البته شرط عدالت در این افراد، مشکل احتمال در مخاطره قرار گرفتن مصالح عمومی را منتفی می سازد.

حکومت نامطلوب بخش دوم انواع حکومتها تلقی شده که در آن، فرد بایستی از تبعیت و حمایت آن اجتناب نموده و آن را بر امام و نایبان وی ترجیح ندهد زندگی در قلمروی چنین حکومتی، هرگاه به قصد جلب منافع مادی و یا دوستی با حاکم جائر به برقراری ارتباط با آن بپردازد ناپسند و مذموم تلقی می شود و شیوه زیست مناسب و مطلوب در این قلمرو به شکل تقیه برای حفظ امنیت جانی و مالی می باشد.

همچنین در راهکارهای حکومتی و همکاری سیاسی اجتماعی با حکومت جور، پذیرش ولایت از جانب حاکم جائر در جهت امر به معروف و نهی از منکر، بر اعتبار فقاهت و اجتهاد فرد تأکید شده و سایرین مجاز به این همکاری نمی باشند.

زین الدین علی بن احمد (شهید ثانی)

اشاره

ولادت و زندگی:

شیخ زین الدین معروف به شهید ثانی، از اعاظم فقهای شیعه است مردی جامع بوده ودر علوم مختلف دست داشته است اهل جبل عامل است جد ششم او صالح نامی است که شاگرد علا مه حلی بوده است ظاهرا اصلا اهل طوس بوده است، از این روشهید ثانی، گاهی الطوسی الشامی امضا می کرده است.]1[

ص:543

شهید ثانی در سال 911 متولد شده و در 966 شهید شده است مسافرت متعددی کرده و اساتید فراوانی دیده است به مصر و دمشق و حجاز و بیت المقدس و عراق و استانبول مسافرت کرده و از هر خرمنی خوشه هایی چیده است تنها اساتید سنی او را دوازده تن نوشته اند به همین جهت مردی جامع بوده است علاوه بر فقه و اصول، از فلسفه وعرفان و طب و نجوم هم، آگاهی داشته است فوق العاده زاهد و متقی بوده است شاگردانش در احوالش نوشته اند که در ایام تدریس شبها به هیزم کشی برای اعاشه خاندانش می رفت و صبح به تدریس می نشست مدتی در بعلبک به پنج مذهب) جعفری، حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی (تدریس می کرده است شهید تالیفات متعددی دارد معروف ترین تالیف او در فقه، شرح لمعه شهید اول، و دیگر مسالک الافهام است که شرح شرایع محقق حلی است شهید ثانی نزد محقق کرکی) قبل ازآنکه به ایران بیاید (تحصیل کرده است شهید ثانی به ایران نیامد صاحب معالم که ازمعاریف علما پایان کتاب النفلیه با انها شهید ثانی که مورد تایید محدث قمی نیز قرار گرفته است. شیعه است، فرزند شهید ثانی است.]2[

فقیه عالیقدر و دانشمند بزرگوار شیعه، زین الدین بن نورالدین شیخ علی بن احمد عاملی جبعی، معروف به شهید ثانی در سیزدهم شوال 911 ه ق، در یک خانواده علم و فقاهت زاده شده و همزمان با حیات پدر بزرگوارش، نورالدین علی بن احمد، تحصیلات مقدماتی را نزد او گذراند سپس به قریه میس رفت و نزد شیخ علی بن عبدالعالی میسی) م 938 ه ق (تحصیلات خود را ادامه داد و کتابهای شرائع الاحکام محقق حلی، و ارشاد علا مه حلی، و کتاب قواعد علا مه را نزد او خواند.

او یکی از اعیان و مفاخر فقهای نامدار شیعه، و یکی از اکابر متبحرین در علوم اسلامی و یکی از استوانه های فقهی و اجتهادی در طول ادوار فقه اسلامی می باشد که از نظر آثار و برکات وجودی کم نظیر می باشد او در قرن دهم هجری می زیسته و باتلاش و کوشش خستگی ناپذیر فقه آل محمد (صلی الله علیه و آله) را به نقاط مختلف جهان بسط وانتشار داده است.

سفرهای علمی:

ص:544

او به منظور ادامه تحصیلات علمی، مسافرتهای متعددی به نقاط مختلف جهان اسلام آغاز نمود، یعنی آنگاه که چندی در میس اقامت گزید، به کرک نوح رفت و نحو و اصول فقه را نزد سید جعفر کرکی، نویسنده کتاب المحجه البیضافراگرفت، و در سال 934 ه ق مجددا به جبع بازگشت و تا سال 937 ه ق در آنجاسرگرم مطالعه و تحقیق و مذاکرات علمی شد در همین سال به دمشق مسافرت کردو قریب یک سال و اندی در آنجا به تحصیلات خود ادامه داد و نزد شیخ محمد بن مکی حکیم و فیلسوف بزرگوار، پاره ای از کتب طب و حکمت و هیات را قرائت نمود و در محضر درس شیخ احمد جابر شرکت جست و کتاب شاطبیه را که در علم قرائت و تجوید است، بر او خواند.

او به سال 938 ه ق دوباره به جبع بازگشت، ولی نتوانست توقف خود را که موجب توقف علمی او می شد، چندان ادامه دهد، لذا مجددا آهنگ دمشق نمود تا ازآنجا به مصر برود البته مدتی کوتاه در دمشق درنگ کرد و کتاب صحیح مسلم وصحیح بخاری را در مدرسه سلیمیه نزد شمس الدین طولون قرائت کرد وسپس در نیمه ربیع الاول 942 ه ق به صوب مصر حرکت نمود مدت مسافرت او ازدمشق به مصر، حدود یک ماه به طول انجامید و در میان راه کرامات و خوارق عاداتی از وی مشاهده شد که شاگردش ابن العودی آنها را بازگو کرده است در مصر نزدشانزده استاد برجسته و دانشمند به اندوختن ذخایر علمی در علوم عربی، اصول فقه، هندسه، معانی، بیان، عروض، منطق، تفسیر و سایر علوم دیگر سرگرم شد.

شاگردش ابن العودی تمام اساتید او را در بغیه المرید نام می برد که از آن جمله است شیخ ابوالحسن بکری، نویسنده کتاب الانوار فی مولد النبی و مجلسی از این کتاب در بحار الانوار مطالبی نقل کرده است شهید ثانی در شوال 944 ه ق به زیارت خانه خدا و نیز زیارت قبر شریف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه بقیع موفق شد درصفر 944 ه ق بار دیگر به موطن خود جبع مراجعت کرد در ربیع الاول 946 ه ق به زیارت ائمه هدی (علیه السلام) در عراق مشرف شد و در پنجم شعبان همان سال به جبع بازگشت و چند سالی در آنجا ماند در ذیحجه 948 ه ق مسافرت به بیت المقدس رادر پیش گرفت و وارد این شهر شد و در محضر شیخ شمس الدین بن ابی اللطیف

مقدسی، قسمتی از صحیح مسلم و بخاری را قرائت نمود و از این استاد اجازه روایت را اخذ کرد پس از آن به موطن خود مراجعت نمود و در آنجا مشغول تحقیق و مطالعه و تدریس گشت.

پس از آن به صوب روم شرقی عزم سفر کرد و در هفدهم ربیع الاول 949 ه ق از طریق دمشق و حلب وارد قسطنطنیه گردید این دانشمند بلند همت و سخت کوش به گوشه ای پناهنده گشت و در طی مدت هیجده روز دست اندر کار نگارش رساله ای شد که راجع به ده علم بود ده مبحث جالب آن را در آن رساله تحریر کرد و آن را نزدقاضی عسکر محمد بن محمد بن قاضی زاده رومی که خود از دانشمندان برجسته آن دیار به شمار می رفت، فرستاد پس از ملاقات او با شهید ثانی، میان آن دو در مسائل مختلف مباحثات و مذاکرات علمی صورت گرفت و نوشته های شهید ثانی و نیزمذاکرات علمی او، قاضی رومی را بر آن داشت که صورت برنامه ای که حاوی وظائف مدارسی بود در اختیار او قرار داده و به او پیشنهاد کرد که در انتخاب مدرسه دلخواه خود مختار است و می تواند افاضات علمی و تدریسی خود را در هرمدرسه ای که مطابق سلیقه اوست اجرا نماید، و در ضمن با اصرار از او درخواست می کرد که در شام یا حلب به انجام وظیفه تدریس بپردازد شهید ثانی پس از استخاره، اقامت در مدرسه نوریه واقع در بعلبک را انتخاب کرد و از سوی قاضی مزبور، اداره امور این مدرسه به وی، واگذار شد.

مدت توقف شهید ثانی در قسطنطنیه چهار ماه به طول انجامید و طبق معمول که لحظه ای را به هدر نمی داد، در طول این مدت کوتاه با سید عبدالرحیم عباسی، نویسنده کتاب معاهد التنصیص آشنایی پیدا کرد و با او مجالست و آمد و شد آغازنمود و از محضرش از لحاظ علمی استفاضه می کرد.

در یازدهم رجب از طریق عراق به جبع بازگشت و در مسیر بازگشت خود به زیارت مراقد ائمه اطهار (علیه السلام) تشرف حاصل نمود و این مراجعت با نیمه صفر 953 ه ق همزمان بود او سرانجام در بعلبک اقامت گزید.

شهرت علمی:

او پس از اقامت در بعلبک، در سایه شهرت علمی، مرجعیت یافت ودانشمندان

فرزانه و فضلای آن دیار، از دوردست ترین بلاد برای استفاضه علمی به محضر او روی می آوردند و از برکات علمی و اخلاقی او بهره کافی می گرفتند وی دراین شهر، تدریس جامعی را آغاز کرد، به این معنی که چون نسبت به مذاهب پنج گانه جعفری، حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی از لحاظ آگاهی علمی کاملا محیط و مسلطبود، بر اساس تمام این مذاهب پنجگانه تدریس می نمود و در حقیقت فقه مقارن وعقائد تطبیقی را تدریس می کرد و چنانکه سلف صالح او، یعنی شیخ طوسی) قدس سره (برای نخستین بار کتابی در زمینه فقه تطبیقی و حقوق تطبیقی اسلام تالیف کرده بود، شهید ثانی برای نخستین بار تدریس فقه تطبیقی را در شهر بعلبک بنیاد نهاد توده مردم نیز بر حسب مذهب خود، پاسخ استفتاآت خویش را از محضر او دریافت می کردند.

کار و تلاش:

شهید ثانی با داشتن چنین مقام و شخصیت برجسته علمی و فقهی، در تامین پاره ای از ضروریات معاش شخصا تلاش می کرد نوشته اند: وقتی هوا تاریک می شدو شب فرا می رسید، الاغی را که مرکب سواری او بود از خانه بیرون می آورد و به خارج شهر می راند و هیزم فراهم می آورد و بار بر آن می نمود و بدین وسیله سوخت منزل را برای خانواده اش فراهم می ساخت.

از برکات وجودی این شخصیت بزرگوار، با این فضائل روحی و معنوی، فرزند برومندی همچون علا مه بزرگوار و دانشمند پارسا و ژرف نگر، ابومنصورجمال الدین حسن) صاحب معالم (به ثمر رسید که آثار گرانبهایی در اصول فقه وسایر علوم اسلامی به دنیای شیعه ارمغان آورد.

کتاب معالم الدین فی الاصول ابومنصور حسن، جایگزین کتاب اصول فقه فشرده مختصر ابن حاجب گشت و چند قرن است که به عنوان کتاب درسی طلا ب علوم دینی در حوزه علمی شیعه مورد استفاده قرار می گیرد و مانند کتاب پدر، یعنی الروضه البهیه همچنان جاویدان و پایدار است و در پایگاههای حضرت ولی عصر) عج (عطش علمی شاگردان مکتب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را فرو می نشاند وقلب آنان را با آبشخورهای پرفیض خود سیراب می سازد اثر گرانبهای دیگر

فرزندچنان پدری، کتاب منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان است که کمتردانشمندی می تواند از آن احساس بی نیازی کند.

از نوادگان فاضل او، شیخ محمد بن حسن می باشد.

مرحوم خوانساری صاحب روضات الجنات، درباره شهید ثانی چنین می گوید:

تا کنون در جمع دانشمندان بزرگ و برجسته شیعه کسی را به یاد ندارم که ازلحاظ شکوه شخصیت، سعه صدر، خوش فهمی، حسن سلیقه، داشتن نظم و برنامه تحصیلی، کثرت اساتید، ظرافت طبع، معنویت سخن و پختگی و بی نقص بودن آثارعلمی به پای او برسد، بلکه این استاد بزرگوار در تخلق به اخلاق الهی و قرب منزلت، چنان می نمایاند که تالی تلو معصوم (علیه السلام) است و بلافاصله در رده پس از معصومان (علیه السلام) قرار دارد. [3]

شهید ثانی به هنگام میزبانی از واردین بی اختیار می گشت و در پذیرایی ازمیهمانان و تامین حوائج متقاضیان در حد ایثار و فداکاری می کوشید.

اساتید:

از مجموع بحث ها و مدارک تاریخی دیگری که در زندگی این شهید عالیقدر دردست داریم، به این نتیجه می رسیم که شهید ثانی با مسافرتهای متعدد خود، در صددیافتن اساتیدی بود که بتواند بیشترین بهره های علمی را از محضر آنان به دست آورداگر چه نمی توانیم نام تمام اساتید او را برشماریم، ولی به خاطر مزید اطلاع از آن اساتیدی نام می بریم که اسامی آنان در مدارک تاریخی ضبط شده است و شهید ثانی ازمحضر آنان مستفیض گشته است و می نمایاند که شهید از درس اکثر اساتید برجسته در تمام مذاهب پنجگانه اسلامی استفاده شایان کرده است اینک تعدادی از آنان:

1 پدر او، احمد عاملی جبعی) م 925 ه ق (در میس.

2 شیخ علی بن عبدالعالی میسی) م 938 ه ق (در میس.

3 شیخ محمد بن مکی حکیم و فیلسوف، در دمشق.

4 سید حسن بن جعفر کرکی، در کرک نوح.

5 شیخ احمد بن جابر، در دمشق.

ص:548

6 شمس الدين طولون دمشقى حنفى، در دمشق.

7 شيخ ابوالحسن بكرى.

8 شيخ شمس الدين ابواللطيف مقدسى، در بيت المقدس.

9 سيد عبدالرحيم عباسى، در قسطنطنيه.

10 ملا حسن جرجانى.

11 ملا محمد استرآبادى.

12 ملا محمد على گيلانى.

13 شهاب الدين بن نجار حنبلى.

14 زين الدين حرى مالكى.

15 شيخ ناصر الدين طلاوى كفعمى.

و استادان ديگرى كه در طى سفرهاى علمى خود با آنان آشنا شده بود و به وسيله آنها اندوخته هاى علمى خود را لحظه به لحظه فزاينده تر نموده است.

تاليفات و آثار:

آثار علمى اين دانشمند پاک نهاد به دهها كتاب و رساله علمى مى رسد وعلى رغم اشتغالات ديگر تدريسى، حدود هفتاد اثر علمى از خود به جاى گذاشت كه ما به برخى از آنها دست يافته و يا با نام پاره اى از آنها ضمن ترجمه احوال او در مراجع مختلف آگاهى يافته ايم.

تاليفات شهيد ثانى كه از روض الجنان آغاز مى شود و به الروضه البهيه ازلحاظ تاريخ تاليف پايان مى گيرد، واقعا همچون روضه و بوستانى است كه هرپژوهشگر دانشهاى دينى را با مناظر دل انگيز خود بر سر نشاط آورده تا گم شده خودرا در ميان آنها بيابد و قلب او با مشاهده هر زاويه اى از اين بوستان و آبشخورهاى آن سيراب گردد و نسيم ايمان و عقيده را در سطور اين تاليفات استنشاق نمايد.

آثار شناخته شده این عالم بزرگوار و فقیه عالیقدر را بر حسب ترتیب موضوعی در زیر یاد می کنیم:

الف کتب و رسالات فقهی:

1 روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان، که ظاهرا نخستین اثر علمی این بزرگوار

ص:549

است که به تاریخ جمعه 25 ذی القعده 949 تالیف کرده است.

2 مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام که تاریخ پایان کتاب دیات آن 2 ربیع الاول 964 است. [4]

3 الفوائد العملیه فی شرح النفلیه.

4 المقاصد العلیه فی شرح الالفیه، در 19 ربیع الاول 950.

5 نتایج الافکار فی حکم المقیمین فی الاسفار، در دوشنبه 27 رمضان 950.

6 رساله فی ارث الزوجه من العقار، در 956.

7 رساله فی احکام الحیوه، در سه شنبه 25 ذی الحجه 956.

8 رساله فی وجوب صلوه الجمعه.

9 رساله فی الحث علی صلوه الجمعه، این رساله، به جز رساله قبلی می باشد.

10 رساله فی تحریم طلاق الحائض الحامل المدخول بها، الحاضر زوجها.

11 رساله فی حکم طلاق الحائض الغائب عنها زوجها.

12 رساله فی تحقیق النیه.

13 مناسک الحج الکبیر.

14 مناسک الحج الصغیر.

15 رساله فی عدم جواز تقلید المیت.

16 الفتاوی المختصره، غالبا در مسائل مربوط به عبادات است.

17 رساله فی انفعال ما البئر.

18 رساله فیما اذا احدث المجنب حدثا صغیرا فی اثنا الغسل.

19 رساله فیما اذا تیقن الحدث و الطهاره و شک فی السابق منهما.

20 المسائل النجفیه) که هنگام بازگشت از استانبول) قسطنطنیه (به نجف، به آنها پاسخ نوشته است (.

21 مسائل جبل عامل، که پس از مراجعت از مکه در جبل عامل پاسخ آنها رانگاشته است.

22 رساله فی عدم قبول الصلوه الا بالولایه.

23 الرساله الاسطنبولیه فی الواجبات العینیه که هم در فقه و واجبات علمی

وهم در مسائل اعتقادی است، در 12 صفر 952 ه ق.

24 الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه، که آن را در مدت 6 ماه و 6 روز، یا 15 ماه تالیف کرده است.

25 حاشیه المختصر النافع.

26 حاشیه ارشاد الاذهان.

27 حاشیه قواعد الاحکام.

28 حاشیه شرایع الاسلام.

ب کتب درایه:

29 البدایه فی علم الدرایه شهید ثانی در این علم شاید نخستین دانشمندشیعی باشد که دست اندر کار تالیف مهم در این رشته باشد.

30 شرح البدایه فی علم الدرایه.

ج کتب اصول فقه:

تمهید القواعد الاصولیه لتفریع الاحکام الشرعیه این کتاب دارای 100 قاعده اصولی و 100 قاعده ادبی است که در اول محرم 958 ه ق تالیف کرده است.

د کتب مربوط به حدیث:

32 غنیه القاصدین فی اصطلاحات المحدثین.

33 شرح حدیث الدنیا مزرعه الاخره.

34 کتاب فی الاحادیث مرحوم شیخ حر عاملی گوید: حدود هزار حدیث به خط شهید ثانی دیدم که از مشیخه حسن بن محبوب انتخاب کرده بود.

ه کتب ادعیه:

35 رساله فی الادعیه.

36 رساله فی آداب الجمعه.

و کلام:

37 حقائق الایمان یا تحقیق الاسلام و الایمان در شب دوشنبه، هشتم ذی القعده 954 ه ق.

ز تفسیر:

ص:551

38 رساله فی شرح بسمله.

ح نحو:

39 منظومه فی النحو.

40 شرح المنظومه فی النحو.

ط اخلاق و عرفان دینی:

41 منار القاصدین فی اسرار معالم الدین، در تعلیم و تربیت و اخلاق وعرفان.

42 منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، در آداب تعلیم و تعلم که کتابی فوق العاده مفید در امر آموزش و تربیت می باشد که صحیح ترین و کامل ترین ترجمه آن توسط دانشمند محترم، جناب آقای دکتر سید محمد باقر حجتی انجام پذیرفته است.

43 مسکن الفؤاد عند فقد الاحبه و الاولاد) آرام بخش دل به هنگام از دست دادن دوستان و فرزندان (که این کتاب را پس از حادثه از دست دادن چند فرزند، پیش از شیخ حسن صاحب کتاب معالم الاصول در تسلی خاطر خویش و دیگران، در روزجمعه اول رجب 954 ه ق نگاشته است.

44 تلخیص مسکن الفؤاد.

45 کشف الریبه عن احکام الغیبه.

46 التنبیهات العلیه علی وظائف الصلوه الغیبیه، یا اسرار الصلوه که دراسرار عرفانی و نکات و آداب درونی و باطنی نماز می باشد و با استمداد از احادیث در 9 ذی الحجه 951 تحریر شده است.

اینها برخی از آثار و تالیفات مرحوم شهید ثانی بوده که بر آن اطلاع یافته شد.

]5[

شهادت:

دو نفر از مردم جبع برای مرافعه و محاکمه به شهید ثانی مراجعه کردند او نیزطبق موازین دینی و ضوابط شرعی، دعوی را فیصله داد طبیعی است در مرافعات، هردو طرف منتفع نیستند، نتیجه به نفع یکی از طرفین و به ضرر دیگری فیصله یافت شخص محکوم از این داوری به خشم آمد و نزد قاضی صیدا رفت و از

ص:552

او سعایت کرد که شهید ثانی رافضی و شیعه است قاضی جریان را به سلطان سلیم اطلاع داد ازطرف او برای دستگیر کردن شهید، شخصی مامور شد در پی گیری این ماموریت اووارد جبع شد، از مردم شهر سراغ شهید را می گرفت، به او گفتند که در شهر نیست.

شهید ثانی اصولا به علت محیط ناسالم و جو آلوده مردم زمان، غالبا عزلت اختیار می کرد و فقط برای اقامه نماز صبح به مسجد می رفت و اکثر اوقات با حالتی آمیخته به بیم و هراس به سر می برد و خویشتن را از منافقان پنهان می کرد و غالبا به تنهایی سرگرم تحقیق و مطالعه و تالیف بود همزمان با ورود مامور کذایی، استاد درانگورستان خود سرگرم تالیف کتاب بوده است این مامور موفق به دستگیری او نشد، چون به خاطر شهید گذشت که به سفر حج برود مقدمات سفر مکه را آماده ساخت ودر محملی که با روپوش بود نشست تا کسی او را نبیند و نشناسد.

قاضی صیدا به سلطان روم) عثمانی (نامه ای نوشت که در بلاد شام) سوریه (مردی عالم زندگی می کند که بدعت گزار و بیرون از مذاهب چهارگانه اهل سنت ودست اندر کار نشر و تبلیغ عقائد خود می باشد سلطان سلیم شخصی به نام رستم پاشا را که وزیر او بود، برای دستگیری شهید مامور ساخت و گفت باید او را زنده دستگیر کنی تا با دانشمندان استانبول) قسطنطنیه (مباحثه کند و از عقائد او تفتیش شود تا سرانجام از مذهب و آئین او مطلع گردند رستم پاشا به جبع آمد و از شهیدپرس و جو کرد به او گفتند که به سفر حج رفته است این مامور در اثنا راه مکه به شهید ثانی رسید و او را دستگیر کرد شهید ثانی به او گفت: به من مهلت ده تا سفر حج را به انجام رسانم و من فرار نمی کنم و مناسک حج را زیر نظر و مراقبت تو انجام می دهم پس از انجام مناسک به هر صورتی که دلخواه توست با من عمل کن.

رستم پاشا راضی شد که شهید ثانی مراسم حج را برگزار کند و پس از پایان مراسم حج، شهید را به روم) عثمانی (برد آنگاه که او را وارد کشور عثمانی نمود، درراه به شخصی برخوردند آن شخص از مامور سؤال کرد که این مرد کیست؟

گفت ازدانشمندان شیعه امامیه است که بر حسب ماموریت او را نزد سلطان می برم آن شخص گفت: تو درباره این مرد در اثنا راه کوتاهی کرده و او را آزار رسانده

ای، ممکن است در حضور سلطان از تو شکایت کند و دوستان و یاران او نیز به حمایت ودفاع از وی برخیزند و برای تو موجبات ناراحتی و احیانا قتل فراهم کنند صلاح دراین است که در همین جا سرش را از بدن جدا کنی و سر بریده او را نزد سلطان ببری این مرد فرومایه و پست فطرت در کنار دریا استاد بزرگوار را شهید کرد آنگاه سربریده او را حضور سلطان آورد سلطان بر او برآشفت و سخت او را مورد توبیخ قرارداد و به وی گفت: من تو را مامور ساخته بودم که او را زنده بیاوری، بنابراین به چه مجوزی او را کشتی؟

سید عبدالرحیم عباسی که با شهید ثانی سابقه دوستی و آشنایی داشت، با دیدن سر بریده شهید ثانی سخت متاثر گردید و سعی کرد تا سلطان را وادارد که این مردپلید را به قصاص خود برساند بالاخره مساعی او مؤثر واقع شد و رستم پاشا به جرم این جرم بزرگ، محکوم به مرگ گردید.

مدت سه روز جسد او بر روی زمین ماند و کسی او را دفن نکرد سرانجام جسد شریف او را به دریا افکندند خدای متعال غریق رحمتش فرماید و با امامان معصوم (علیه السلام) محشور فرماید که در تحقق آرمانشان، خویشتن را قربانی ساخت وطعمه ماهیان دریا گردید.]1[.

]6[برخی در مورد کلام استاد شهید مطهری، جایی که می فرماید: ظاهرا اهل طوس بوده است، از این روگاهی الطوسی الشامی امضا می کرده است گفته اند که اصل آن الطلوسی الشامی بوده است طلوسه روستایی از جبل عامل می باشد، گویا در اعیان الشیعه، ج 7، ص 143 و ریحانه الادب، ج 3، ص 28 آمده است با مراجعه ای که به آدرس اخیر داشتیم، چنین مطلبی نبود جهت حفظ امانت مطلب استاد به همان صورت اصلی نقل گردید مشاهیر دانشمندان اسلام، قمی، ج 3، صفحات 370 تا 380.

]2[. آشنایی با علوم اسلامی، ص 303.

]3[. روضات الجنات، ج 3، ص 352387، کد معرفی 306.

]4[. در حق این کتاب گفته اند:

لولا کتاب مسالک الافهام

ما اتضحت طریق شرائع الاسلام.

کلا ولا کشف الحجاب مؤلف

عن مشکلات غوامض الاحکام.

[5] . این مقاله ارزنده از پیشگفتار ترجمه شرح منیه المرید شهید ثانی که به قلم استاد متتبع و توانا، برادرگرامی جناب آقای دکتر سید محمد باقر حجتی تنظیم یافته بود با کسب اجازه از معظم له، نقل گردید خداوندمتعال به او جزای خیر عنایت فرماید قابل ذکر است که ترجمه استاد، کامل ترین و صحیح ترین ترجمه منیه المرید می باشد که به نام آداب تعلیم و تعلم در اسلام از سوی دفتر نشر فرهنگ اسلامی چاپ و انتشاریافته است.

[6] . معجم رجال الحدیث، ج 7، ص 372 تا 377.

عقیقی بخشایشی - تلخیص از کتاب فقهای نامدار شیعه، ص 191

شنبه 11 شهریور 1391-21:18:00 چاپ

شهید ثانی کیست و کتاب معروفش، لمعه چه اهمیتی دارد؟

فرهنگ > دین و اندیشه - بی تردید یک از فروزنده ترین و درخشنده ترین ستاره های آسمان علم و عمل، و از تنومندترین و اصیل ترین درخت های خوش بار و زیبا و ماندگار باغ ایمان و تقوا کسی است که شهید ثانی می خوانندش.

زین الدین شهید ثانی که در روز 13 ماه شوال سال 911 هجری

در دهکده ی " جبع " جبل عامل، در خاندانی بزرگ از منظر علم و اصالت و ایمان دیده به دنیا گشود. نیاکانش از پدر تا جد پنجم، و همچنین فرزندان و بسیاری از نوادگان پسری و دختری او، همه از دانشمندان مشهور و عالی مقام شیعه بوده اند، و از همه معروفتر فرزند نابغه اش شیخ حسن مؤلف کتاب معروف " معالِم " در اصول، و دخترزاده اش سید محمد علی عاملی است که دانشمندی محقق ومؤلف

ص:555

کتاب مشهور " مدارک " در فقه می باشد.

دانشمند معروف سید محمد باقر خوانساری مؤلف بزرگوار " روضات الجنات " که شرح حالی کامل و جامع و مانع از شهید عزیز ثانی آورده و دانشمندان بعد از وی نیز قول او را به راستی و درستی تعبیر نموده و از او نقل کرده اند این چنین می گوید:

تا این زمان که سال 1263 قمری است هیچ کس از علمای بزرگ را به یاد ندارم که در بزرگواری، وسعت فکر، مقام بلند، خوش فهمی، تصمیم و اراده، حسن سلیقه، شیوه ی معتدل، برنامه ی منظم تحصیلی، استادان بسیار، ظرافت طبع، کارهای بدیع، معنویت کلام و تصنیفات جامع و کامل به پایه ی شهید ثانی رسیده باشد، بلکه می توان گفت: شهید از لحاظ اخلاق و ملکات فاضله در حدود مقام معصوم بوده است!

وی از لحاظ مقام علمی همچون نقطه ای بود که دائره معارف و علوم را در برگرفته، و مرکزی بود که کره ی فضایل ارباب فضیلت آن را احاطه کرده بود.... (1)

شیخ حُر عاملی دانشمند نامی و هموطن او در کتاب " امل الآمل " که قسمت اول آن راجع به زندگانی علمای جبل عامل است، می نویسد: شیخ اجل زین الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی، شهید ثانی، شخصیت وی از لحاظ وثوق و علم و فضل و زهد و عبادت و ورع و تحقیق و تبحر و جلالت قدر و عظمت شأن و جمیع فضایل و کمالات مشهورتر از آنست که ذکر شود و خوبی ها و اوصاف حمیده اش بیشتر از آن است که به شمارش آید، مصنفاتش نیز مشهور می باشد. از جماعت بسیاری از علماء خاصه و عامه در شام و مصر و بغداد و قسطنطنیه و غیره روایت کرده است. (2)

سید مصطفی تفرشی از او بدین گونه یاد می کند: چهره ای درخشان از چهره های درخشنده طائفه شیعه و علمای موثق آنهاست، محفوظاتش زیاد و نوشته هایش پاکیزه است. او راست شاگردانی بزرگ، و کتابهای نفیس و نیکو، به جرم تشیع در سال 966 در قسطنطنیه به شهادت رسید. (3)

مؤلف امل الآمل یادآور می شود که:

او فقیهی محدث، نحوی، مُقْری، متکلم، حکیم، جامع فنون علم بود، و نخستین دانشمند شیعه است که در علم درایه الحدیث کتاب نوشته است.

شهید ثانی فضلی به تمام معنا و مجمع علوم اسلامی اعم از معقول و منقول و فروع و اصول، و مردی وارسته و زاهد پیشه و پرهیزکار پیراسته و نمونه ی کامل و اعلای یک دانشمند اسلامی و شیعه حامی و مدافع مکتب اهل بیت عصمت و طهارت بوده است. به گفته ابن عودی: " اگر هیچ کاری جز مشکلات آمد و رفت واردین و پذیرایی از مهمانان نداشت، کافی بود که اوقات او را به کلی بگیرد. با این وصف او بدون مساعدت دیگران و خدم و حشم، زندگی شخصی و تأمین مخارج و امور روحانی خود را بر اساس یک برنامه صحیح و منظم به خوبی انجام می داد، با اینکه غالباً در حال ترس و اضطراب از دشمن می زیست، و پیوسته درهول و هراس به سر می برد ! "

شهید خود در کتاب مشهورش " شرح لمعه " می نویسد: " این کتاب را در ضیق مجال و تراکم احوال که خود موجب تشویش فکر بود، در شب 11 جمادی الاولی سال 975 ه نوشتم. "

تربیت نسلی از شاگردان برجسته و بزرگان عرصه علم و ایمان و تألیف آثاری ارزنده و تألیفات گرانقدر و کم نظیری در علوم عقلی و نقلی از فقه و اصول و حدیث و درایه و تفسیر و رجال و کلام و معانی و بیان و شعر و ادب از دیگر فیوضات و یادگارهای گرانسگ و سترگی شهید ثانی است. آثار قلمی برجسته ای که کمتر می توان نظیر آنها یافت.

تألیفات شهید را تا حدود 70 کتاب برآورد نموده اند و برخی نیز چندین جلد بوده است که به نقل " امل الآمل " برای ثبت در تاریخ اسامی آنها مسطور می گردد.

تألیفاتی که همچون شهید اول همگی به زبان عربی است.

نخستین تألیف او کتاب " روض الجنان " در فقه و شرح ارشاد الاذهان علامه حلی است که آن را در سال 948 که 37 ساله بوده، نوشته است. دیگر از تألیفات شهید عبارتند از:

منار القاصدین فی اسرار معالم احکام الدین، رساله مسایل اسطنبولیه فی

الواجبات العینیه، رساله فی الولایه و ان الصلوه لا تقبل الا بها، رساله فی دعوی الاجماع فی مسائل من الشیخ و مخالفه نفسه، التنبیهات العلیه فی وظائف الصلوه القلبیه، جواهر الکلمات فی صیغ العقود و الایقاعات، رساله فی نجاسه البئر بالملاقات و عدمها، جواب المسائل الشامیه، رساله اعمال یوم الجمعه، جواب المسائل الخراسانیه، منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، شرح الفیه شهید اول، کتابی مختصر است. شرح دیگر الفیه، متوسط، و شرح دیگر آن که مفصل است. شرح نفلیه شهید اول، تمهید القواعد الاصولیه و العربیه، مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام) در هفت جلد (، حاشیه فتوی خلافیات الشرایع، حاشیه القواعد، حاشیه تمهید القواعد، حاشیه ارشاد علامه، حاشیه مختصر نافع محقق حلی، اسرار الصلاه، رساله فی تیقن الطهاره و الحدث و الشک فی السابق، رساله فی من احدث فی اثناء غسل الجنابه، رساله فی تحریم طلاق الحائض الحامل الحاضر زوجها المدخول بها، رساله فی طلاق الغائب، رساله فی صلاه الجمعه، رساله فی الحث علی صلاه الجمعه، رساله فی آداب الجمعه، رساله فی حکم المقیمین فی الاسفار، منسک الحج الکبیر، منسک الحج الصغیر، رساله فی نیات الحج و العمره، رساله فی احکام الحبوه، رساله فی میراث الزوجه، رساله فی جواب ثلاث مسائل، رساله عشره مباحث مشکله فی عشره علوم، مسکّن الفؤاد عند فقد الاحبه و الاولاد، کتاب کشف الریبه عن احکام الغیبه، رساله فی عدم جواز تقلید المیت، رساله فی الاجتهاد البدایه فی الدرایه، شرح الداریه، غنیه القاصدین فی اصطلاحات المحدثین، رساله فی شرح حدیث " الدنیا مزرعه الآخره " ، کتاب الرجال و النسب، کتاب تحقیق الاسلام و الایمان، رساله فی تحقیق النیه، رساله فتوی الخلاف من اللمعه، رساله فی تحقیق الاجماع، کتاب اجازات، حاشیه علی عقود الارشاد، منظومه در نحو، شرح آن، رساله فی شرح البسمله، سؤالات شیخ زین الدین و اجوبتها، سؤالات شیخ احمد و اجوبتها، فتاوی الشرایع، فتاوی الارشاد، مختصر منیه المرید، مختصر مسکن الفؤاد، مختصر الخلاصه، فتاوی المختصر، رساله فی تفسیر قوله تعالی: والسابقون السابقون، رساله فی تحقیق العداله، جواب المباحث النجفیه، جواب مسائل الهندیه، البدایه فی سبیل الهدایه، اجازه الشیخ حسین بن

عبد الصمد، فوائد خلاصه الرجال، رساله فی ذکر احواله، الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه، معروف به شرح لمعه و جز اینها از رسائل و اجازات و حواشی دیگر. (4)

از میان کتب چاپ شده شهید ثانی شرح لمعه، مسالک منیه المرید، کشف الریبه، مسکن الفؤاد، تمهید القواعد، التنبیهات العلیه، تحقیق الایمان والاسلام به نام حقایق الایمان در دست ماست.

شهید ثانی همانطور که گفتیم شاگردان برجسته ای تربیت نمود که هر یک از آنها جزء مفاخر فقهاء و دانشمندان فاضل و گرانمایه شیعه به شمار می روند. چند تن از ایشان به گفته " ابن العودی " : سید بزرگوار نورالدین علی بن الحسین موسوی عاملی است که به واسطه علاقه سرشاری که شهید به وی داشت، او را به دامادی خود پذیرفت، و همچون فرزندش در آموزش و پرورش وی اهتمام ورزید، تا اینکه به مقام عالی علمی و عملی رسید و از خواص وی به شمار آمد.

و نیز نورالدین علی، از دختر شهید، دارای فرزندی شد که او را " محمد " نام گذاشت، و او همان " سید محمد عاملی " مؤلف عالیقدر کتاب مشهور " مدارک " است که از بزرگان فقهاء بوده است.

و همچنین فقیه محقق و محدث نامور سید علی حسین جزینی عاملی مشهور به " صائغ " مؤلف کتاب " شرح شرایع " و " شرح ارشاد " علامه حلی و غیره.

و أیضا شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی، پدر شیخ بهائی، فقیه و دانشمند عالی مقام است. وی نخستین شاگرد شهید است که در سفر مصر همراه او بود و بار اول که شهید به " اسلامبول " رفت، نیز با وی بود، و هنگام مراجعت، در عراق ماند و بعد از مدتی به ایران و به خراسان رفت.

و علی بن زهره جبعی پسر عم شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی است. وی دانشمندی پاک سرشت و پرهیزکار و مردی نیک نفس بود. او نیز همراه شهید به مصر رفت و همانجا نیز وفات یافت.

و نیز دانشمند بزرگوار شیخ محمدبن حسین مشعری عاملی، به گفته " امل الآمل " وی از فقهای جلیل القدر آن دیار بوده است.

و سید نورالدین کرکی عاملی است که در " دمشق " می زیست و از بزرگان علماء و خواص اصحاب شهید بوده است.

همچنین شیخ عبد النبی بن علی، برادرش که از علی بن عبد العالی میسی نیز استفاده نموده و استاد صاحب معالم برادرزاده اش بوده است.

و بهاء الدین محمد بن علی عودی جزینی معروف به " ابن العودی " دانشمند مشهور است. وی سالها از محضر پر فیض " شهید ثانی " استفاده کرد و از سال 1945 تا سنه ی 962 که به ایران و خراسان رفت، در خدمت وی سرگرم کسب علم و فضیلت بود و از سرچشمه دانش آن فقیه بزرگ استفاده ها نمود.

شهید ثانی که عمری را در راه نشر معارف الهی اسلام و تشیع صرف نمود در عین حال زندگی تلخ و پایان غم انگیزی داشت که تا همیشه بر دل علاقه مندان مکتب حقه جعفری و ارادتمندان آستان مقدس علم علوی و ایمان شیعی سنگینی می کند.

علامه نوری در " خاتمه مستدرک " می نویسد سید علی صائغ شاگرد دانشمند شهید در آخر جلد سوم شرح شرایع به خط خود نوشته است: " شهید هنگام طواف خانه خدا در مسجد الحرام) مکه معظمه (اسیر شد، آنگاه او را به اسلامبول بردند و روز جمعه در ماه رجب سال 966 در حالی که قرآن تلاوت می نمود به جرم تشیع شهید شد، با این که وی در آن موقع مهاجر الی الله و غریب بود. " (5)

درود و رحمت خدا بر آن عالم وارسته و سالک پیوسته که خورشید فروزان آسمان علم و آستان ایمان بود.

پی نوشتها:

1 - روضات الجنات، ص 286.

2 - امل الآمل، جلد 1، ص 85.

3 - نقد الرجال، ص 145.

4 - امل الآمل، جلد 1 ص 86.

5 - مستدرک وسائل، جلد 3، ص 428./30462

ص:560

شهدای پنجگانه شیعه را می شناسید؟ + تصاویر

اشاره

در میان علمای امامیه کم نیستند صاحبان علم و حافظان مذهب که خونشان به زخم کینه و حقد رقیبان بی منطق و حاسدان ستمگر بر زمین جاری شد.

گروه تاریخ مشرق - تاریخ اسلام: هستند کسانی که با دو بال به سوی خداوند پرواز می کنند: بال علم و بال شهادت؛ بال خون و بال قلم. در میان علمای امامیه هم کم نیستند این صاحبان علم و حافظان مذهب که خونشان به زخم کینه و حقد رقیبان بی منطق و حاسدان ستمگر بر زمین جاری شد. اما در میان این شهدای علم، چند نفر آن چنان ویژه اند که لقب« شهید «بر نام هایشان نهاده شده است. در این نوشتار قصد داریم - به مناسبت سالروز شهادت شهید ثالث - به معرفی این شهدای پنجگانه تشیع بپردازیم اما پیش از آن ذکر یک نکته ضروری است:

تعداد این شهدا پنج تا است ولی مصادیق متعددی برای آن ها در روایات و حکایات آمده است. البته بیشتر اختلافات در مصادیق شهدای سوم به بعد است و درباره شهدای اول و ثانی اختلاف کمتری وجود دارد. از سوی دیگر برخی اقوام و ممالک هم چنین تقسیم بندی ویژه خود دارند. مثلا در عراق، شهدای دوران رژیم بعث از خاندان صدر چنین رتبه بندی را دارند. با این حال ترتیب زیر، رایج ترین این ترتیب ها است هرچند در ذیل هر یک، به برخی مصادیق اختلافی هم اشاره می شود.

شهید اول؛ شمس الدین محمد بن مکی جبل عاملی

این عالم شیعه، از بزرگترین فقیهان و مجتهدان امامیه به شمار می اید. او در

روستای» جزین «از ناحیه جبل عامل لبنان به سال 734 هجری قمری دیده به جهان گشود. مراتب ابتدایی آموختن علوم دینی را از ادبیات تا سطوح آغازین علم فقه را در میهن خود فراگرفت و در همین دیار، به مجالس و اجتماعات دینی و علمی رفت و آمد می کرد. جمال الدین مکی، پدر شهید اول نخستین آموزگار او بود که ایشان هم از اعاظم علمای سوریه به شمار می آید. والدین شهید، به میمنت نام مبارک رسول الله) صلوات الله علیهِ وآله (، نام» محمد «را بر وی نهادند.

شهید اول، پس از تحصیل در نزد چهار مجتهد بزرگ زمان یعنی فخرالمحققین) فرزند علامه حلی (، سید عمیدالدین، محمد بن نما و ابن معیه) قدس سرهم (توانست در هفده سالگی از دو فقیه نخست و یک سال بعد از ابن نما و سال بعدش از ابن معیه اجازه اجتهاد دریافت کند. اما این تازه آغاز جهاد علمی شهید بود. او سفرهای علمی خود را آغاز کرد و در هجرت از نجف و کربلا و شهرهای سوریه و لبنان تا اردون و حجاز و مصر از مدرس علمای این دیار بهره برد. شهید اول در 21 سالگی به جزین بازگشت و مدرسه علمیه تاسیس کرد. از اینجا بود که شمس الدین محمد، در دو عرصه تدریس و تالیف. فعالیت خود را آغاز کرد.

شهدای پنجگانه شیعه را می شناسید؟ + تصاویر

شمس الدین محمد در فقه شیعه جایگاه رفیعی دارد. اثر مشهور او» لمعه دمشقیه «است که از متون اصلی و اولیه فقه شیعه به شمار می آید و یک دوره کامل فقه از طهارت تا دیانت را در بر می گیرد. کتاب لمعه، ظاهرا برای شیعیان خراسان تالیف یافته است.» علی بن موید «حاکم خراسان در دوران اوج نهضت سربداران، او را به شرق ایران فراخواند. حاکم دمشق چون این خبر را دریافت کرد دستور داد که شمس الدین محمد را دستگیر کنند. شهید اول چون از سفر به خراسان بازماند، کتاب لمعه را برای ابن موید فرستاد تا با اینکه از حضور او محروم اند بتوانند براساس فقه شیعه عمل کنند. (1)

ص:562

این کتاب در شرایطی نوشته شده که خطر متعصبان دیگر مذاهب بسیار جدی بوده و در این رابطه شهید ثانی، شارح لمعه از قول شمس الدین محمد می نویسد:

» مجلس درس من در شهر دمشق اغلب از دانشمندان اهل سنت به واسطه نزدیکی و رابطه ای که با آنان داشتم خالی نبود، وقتی آغاز کردم نوشتن کتاب لمعه را، بیم داشتم که فردی از متعصبان آن ها بر من وارد شود و ببیند، اما از لحظه ای که شروع به تصنیف آن نمودم تا زمانی که به پایان رساندم، هیچ یک از آن ها به من وارد نشد و این از الطاف غیبی الهی بود. «(2)

شهدای پنجگانه شیعه را می شناسید؟ + تصاویر

نمونه دستخط شهید اول از صحیفه سجادیه

شهید اول افزون بر جهاد علمی، به امور مردم و شیعیان رسیدگی می کرد و از این رو به» ملجأ شیعه «لقب یافت. با این حال همان فضای متعصبانه و کینه توزانه سبب شد که تهمت های عجیبی هم به او نسبت داده شود. این افتراها به جایی رسید که رقبا شایعه کردند» شمس الدین محمد «شراب را حلال می داند! این گونه بود که قاضیان و حاکمان شرع او را به جرم بدعت آفرینی دستگیر و زندانی کردند. پس از چندی که شیخ شیعه در زندان به سر برد، برهان الدین و ابن جماعه، قاضیان دمشقی حکم اعدام او را صادر کردند. شیخ شمس الدین محمد گردن زده شد و جسدش را نیز سنگسار کردند و آتش زدند. شهید اول در هنگام شهادت تنها 52 سال داشت. علمای شیعه در رثای شهید اول نکات جالبی را مطرح کرده اند. از جمله او را» نخستین فقیهی دانسته اند که فقه شیعه را از آراء فقهای عامه پیراسته گردانید. («3). مقبره و مضجع این شهید بزرگوار معلوم نیست.

شهید ثانی؛ زین الدین بن علی عاملی جبعی

ص:563

زین الدین بن علی مشهور به شهید ثانی در سال 965، در جبع توابع از نواحی جبل عامل لبنان متولد شد. این عالم جلیل القدر، پس از آن که در نه سالگی قرائت قرآن را ختم کرد علوم اولیه دینی را آغاز کرد. او علوم گوناگون از فقه و ادبیات تا فلسفه را نزد اساتید آن فراگرفت. او نیز به مانند شهید اول، یک عالم مجاهد مهاجر بود. به دلیلی تنگناهایی که شاهان عثمانی برای شیعیان پدید آورده بودند، این عالم شیعه هم مجبور بود که پیوسته در مسافرت های طاقت فرسا، از شهری به شهر دیگر کوچ کند.

شهید ثانی برای دوری از کینه و بدخواهی متعصبین مذهبی وابسته به دربار عثمانی و قضات رقیب مسافرت هایی به مصر، دمشق، حجاز و بیت المقدس، عراق و قسطنطنیه داشت. تماس و گفتگوی شهید ثانی با علمای مذاهب اربعه اهل سنت به گونه ای بود که مطابق برخی روایت ها، بیش از دوازده استاد سنی مذهب را دیده است. برای نمونه شهید ثانی در نزد شیخ شمس الدین بن طولون دمشقی حنفی مدتی را درس خواند و از او اجازه روایت صحیحین را نیز دریافت کرد. اما استاد اصلی و بزرگ او محقق کرکی، عالم بزرگ شیعه در عصر صفوی بود. کار مهم زین الدین بن علی، شرح بر» لمعه دمشقیه «است که به نام» الروضه البهیه «انتشار داد. این شرح، رایج ترین شرح بر لمعه و پراستفاده ترین آن ها است. اثر مشهور دیگر شهید،» منیه المرید «در آداب تعلیم و تعلم است که به عنوان دیباچه ای بر اصول و مبادی اخلاقی تعلیم و تربیت دانسته می شود.

شهدای پنجگانه شیعه را می شناسید؟ + تصاویر

مسجد مقبره شهید ثانی در لبنان

مقام این شهید بزرگوار در میان علمای شیعه به اندازه ای است که آیت الله محمدباقر خوانساری در روضات الجنات می نویسد:» در میان عالمان جلیل مثل او

دیده نشده، مبالغه نکرده است چه کسی که از سیره شهیدثانی آگاه شود، اگر آن را با سیره شیوخی که می شناسینم، به ویژه شیوخ این زمان بسنجد آن را بافته خیال می پندارد. بسیاری از اینان را دیده ایم که وقتی اهل روستاشان ایشان را به عنوان عالم بشناسند و ار وجود لقمه ای برای معیشت مطمئن بشوند، علم و مطالعه و مباحثه علمی را وا می نهند... ولی شهید وقتی به خواسته اش از علوم دست یافت، یکسره تالیف و تدریس پرداخت. «(4)

علامه سید محسن امین هم درباره او می نویسد:» چه می پنداری درباره مردی که مولفات جلیل جاودانه اش را در گذز زمان، در حالی که بر جان خویش ترسان است، تالیف می کند... آن ها را میان دیوارهای خانه های کوچک و پرچین تاکستان ها تالیف می کند، نه در کاخ های بلند و باغ های شاداب؛ نه یاوری دارد و نه مددرسانی، حتی در تدبیر معیشت خود... خود برای خانواده اش هیزم گرد می آورد و گهگاه به تجارت می پردازد و کالایی را از شهری به شهر دیگر می برد. «(5) این جملات به این نکته اشاره دارد که شهید ثانی همزمان با تالیف و تدریس، در تاکستان ها کار می کرده و خود درآمد خانواده اش را با کارگری به دست می آورده است.

شهدای پنجگانه شیعه را می شناسید؟ + تصاویر

نمونه دستخط شهیدثانی

درباره ماجرای شهادت زین الدین بن علی، یک روایت مشهور از شیخ حر عاملی وجود دارد. براساس این روایت، پس از اینکه شهید در یک اختلاف قضایی داوری خود را اعلام کرد، طرف به نزد قاضی شهر شکایت برد. قاضی هم که فردی متعصب بود برای دستگیری و مجازات شهید اقدام کرد. او درنامه ای به سلطان عثمانی از زین الدین شهید ثانی بدگویی کرد و بر شیعه بودن او انگشت گذاشت، به

این ترتیب حکم قتل او را صادر کردند. بالاخره پس از مدتی جستجو این عالم شیعه را می یابند و سرش را از تن جدا می کنند. با این حال، برخی در این روایت تشکیک کرده اند. (6) در هر صورت با وجود آنکه اصل شهادت این عالم شیعه تردیدی نیست، چگونگی آن نیازمند تحقیق بیشتر پژوهشگران است.

شهید ثالث: آیت الله محمدتقی برغانی

طبق قول مشهور و به ویژه در نزد مردم و صاحب نظران ایرانی، شهید سوم شیعه، آیت الله محمدتقی برغانی قزوینی است. شهید ثالث در 1184 هجری قمری در روستای برغان به دنیا آمد. مقدمات و سطح دروس دینی را در مدارس علیمه قزوین گذراند و سپس به قم هجرت کرد. در قم به درس میرزا ابوالاسم قمی صاحب قوانین الاصول و از اجله شاگردان علامه وحید بهبهانی وارد شد و بهره کاملی از ای عالم جلیل القدر برد. شیخ محمدتقی برای فراگیری بیشتر دانش به اصفهان و کربلا هم رفت و پس از چندی جهاد علمی به موطن خویش بارگشت و عهده دار تربیت و سرپرستی مردم این دیار شد.

شهدای پنجگانه شیعه را می شناسید؟ + تصاویر

مقبره شهیدثالث در قزوین

مولا محمدتقی برغانی، افزون بر مجاهدت های علمی در عرصه سیاست و اجتماع به جد فعال بود. در هنگامه جنگ روس، دوشادوش علمای بزرگ زمان چون سید محمد مجاهد و ملا احمد نراقی قرار گرفت. برای همین، حضرت آیت الله خامنه ای در جریان سفر به استان قزوین درباره این عام مجاهد و بردارش فرمود:» مرحوم» ملامحمّد تقی برغانی «و برادر او» ملامحمّدصالح برغانی «؛ فقهای

مبارز، نه فقهای گوشه گیر، نه آدم های منزوی؛ مردان دین که به سرنوشت مردم می اندیشیدند؛ برای آن ها مبارزه می کردند و جان خود را هم در این راه فدا می کردند. «(7)

اما آنچه شهید ثالث را ویژه و منحصر به فرد می کند، اهتمامی است که این عالم همام به اصل» امر به معروف و نهی از منکر «داشته است. این اهتمام به اندازه ای بود که علامه عبدالحسین امینی) رضوان الله علیه (در این بار می گوید:» شدیدا فی الامر به المعروف و نهی عن المنکر خشنا فی ذات الله لا تاخذه فی الله لومه لائم:

در امر به معروف و نهی از منکر فوق العاده کوشا بود و ملامت کنندگان در او اثری نداشت. «(8) براساس همین مشی و مرام، شیخ محمدتقی به مبارزه با انحراف شیخیه برخاست. انحرافی که با نظرات شیخ محمد احسایی در ایران آغاز شد و توانست پیروانی را گرد خود آورد.

شهدای پنجگانه شیعه را می شناسید؟ + تصاویر

آیت الله محمدتقی برغانی به مقابله با فتنه

احمد احسایی و شیخیه پرداخت

شیخ احمد ادعاهای گزافی می کرد و تلویحا خود را در ارتباط مستقیم و دائمی با حضرت ولی عصر) عجل الله تعالی فرجه الشریف (معرفی می کرد. او به مکتب فلسفی قزوین آمده بود و در مدرسه صالحیه این شهر دیدگاه های فلسفی - کلامی خود را بیان می کرد. از این رو مراکز شیعه دو پاره شد: یکی شیخیه و دیگری متشرعه. ادعاهای عجیب و خلاف عرف شیخ احمد و تفرقه ای که او در میان شیعیان ایجاد کرده بود، مولا محمدتقی برغانی را به واکنش وا داشت. در ابتدا باب مناظره را گشود و در چندین گفتگوی صریح با شیخ احمد شرکت کرد. با شنیدن آرا و عقاید او ناچار حکم تکفیر رئیس فرقه شیخیه را صادر کرد که این رای به تایید

دیگر علمای بزرگ شیعه هم رسید. علمای شیعه مجتهد برغانی را رییس العلماء نامیدند و از عراق تا ایران این فتوا را تصدیق کردند. (9)

بابی ها، که پیروان شیخ احمد احسایی به طریقیت سید کاظم رشتی و پس علی محمد باب بودند برای قتل این عالم بیدار و مجاهد نقشه ریختند. به سال 1264 هجری قمری، و هنگامی که شیخ محمدتقی همچون مقتدایش علی المرتضی (علیه السلام) در محراب عبادت مشغول نماز صبح و نیایش با ذات حقتعالی بود، او را ضربت زدند و گریختند. گویند که شیخ در حال ذکر مناجات خمس عشر در حال سجده بوده که با نیزه و شمشیر ایشان را هدف اصابت قرار دادند. مولا محمدتقی تا دو روز در بستر افتاد و پس از آن، دعوت حق را لبیک گفت. فتوای شیخ شهید علیه بابیان نفوذ کاملی در میان مردم و متدینین یافت و این از کینه ای که به شهادت ایشان انجامید روشن است.

شهدای پنجگانه شیعه را می شناسید؟ + تصاویر

مقبره قاضی نورالله شوشتری که در برخی مناطق او را شهید ثالث شیعه می دانند

با این وجود در برخی مدارک و نیز در برخی نقاط جغرافیایی مانند هندوستان، از شهید سید نورالله حسینی شوشتری) تستری (به نام شهید ثالث یاد می کنند. این عالم بزرگ هم از مدافعان حریم تشیع بود که در 1019 هجری قمری به سعایت تعصبان مذهبی در حالی که هفتاد سال عمر داشت زیر ضربات سلاق جور به شهادت رسید.

شهید رابع: آیت الله محمدباقر اصطهباناتی

آیت الله العظمی محمدباقر اصطهباناتی، در 1216 هجری شمسی در اصطهبان) واقع در استان فارس (زاده شد. تحصیلات دینی را تا 1246 در شیراز گذراند و سپس راهی تهران شد. در آنجا از درس عالمان بزرگی مانند آقا علی حکیم، محمدرضا قمشه ای، میرزا ابوالحسن جلوه، ملاعلی کنی، سید مهدی قزوینی نجفی و جمعی دیگر بهره برد. در سال 1258 به شیراز بازگشت اما به دلیل خشمی که حاکم وقت شیراز به نام قوام الملک بر او گرفت به سامرا تبعید شد. با این وجود، این تبعید سبب خیر شد و باب اشنایی شیخ محمدباقر با میرزای شیرازی) اعلی الله مقامه (را فراهم کرد. او از میرزا اجازه اجتهاد دریافت کرد و به تدریس در همان شهر پرداخت.

این عالم جلیل در علوم مختلف تبحر داشت. در پزشکی با تکیه بر اصل بهداشت، توانسته بود بسیاری را مداوا کند. در برخی مدارک و اسناد به اختراعاتی که به دست شیخ محمدباقر اطهباناتی انجام شده اشاره رفته است. او در فلسفه هم توانا و عمیق بود و تاسیس درس فلسفه در حوزه نجف اشرف را از اقدامات این عالم جلیل می دانند. این مساله به ویژه با توجه به فضای ضدفلسفه نجف که تا سال ها بعد هم ادامه داشت بیشتر قابل توجه می شود. ایشان آثار بعضا بی نظیری هم در کارنامه تالیفات خود داراست. از جمله رساله هایی درباره ی طرز تربیت، طرز عشق و طرز حکومت داری - مانند نامه به سید جمال الدین اسدآبادی درباره ی حکومت مطلوب و اصول چهارگانه آن - که موضوعات بدیعی را دربرمی گیرند. از دیگر اقدامات مجتهد اصطهباناتی، مناظره های او است. گفته اند در یکی از این مناظره ها، این مجتهد شیعه با الکسیس کارل، زیست شناسِ برنده جایزه نوبل گفتگوی انتقادی کرده است.

شهدای پنجگانه شیعه را می شناسید؟ + تصاویر

شیخ اصطهباناتی در سیاست هم دستی داشت. اوج این حضور در جریان

مشروطه بود و نام او را در سلک مشروطه خواهان نوشته اند. درباره چگونگی به قتل رسیدن شهید رابع در تلگرافی که انجمن اسلامی و انجمن انصار از شیراز به مجلس شورای ملی ارسال کرده اند آمده است:» پنج روز است حجت الاسلام شهید رابع را شهید، سید مظلومان را تیرباران نموده، مثله کرده سوختند. استخوان های سوخته را در خندق ریختند. آن چه عجز و لابه می کنیم رحم کنند استخوان ها را بدهند دفن کنیم فایده نمی کند. خانه های ما را غارت کردند. به زن و بچه ما بیچارگان ابقا نمی نمایند. کجا رفت غیرت شماها؟ چه شد حمیت اسلامیت شماها؟ ناله های وکلای آذربایجان کو؟ پسران سفاک خونخوار قوام بر بزرگ و کوچک زن و بچه ما ابقا نمی کنند. شماها هم به حال زار ما ترحم نمی فرمائید. کجا رویم؟ چه کنیم؟ به کدام مذهب پناه بریم؟ به چه دولتی پناهنده شویم؟ آه، ما بیچاره ها از حیوانات پست تریم. وامذهبا، وادیناه، وااسلاما، وامحمداه. انجمن اسلامی، انجمن انصار « (10)

روزنامه صوراسرافیل درباره قاتلان شیخ نوشت که نوکران قوام شیخ محمدباقر حجت الاسلام و سید احمد معین الاسلام را با گلوله کشتند و جسد معین الاسلام هفتاد ساله را به دار زده و سپس با نفت و بوریا آتش زدند. (11) برخی هم عاملان قتل او را بهائیان شیراز می دانند. (12) شهید رابع در گورستان نزدیک به حافظیه ی شیراز دفن شده است. در برخی منابع هم از افرادی چون آیت الله سید محمد سبزواری) شهید در هند (و سید محمد مهدی خراسانی) شهید در مشهد (به عنوان شهید رابع یاد کرده اند.

شهید خامس: آیت الله سید محمدباقر صدر

آیت الله صدر بنیان گذار یک مکتب فکری و نهضت علمی بزرگ در عصر خویش بود. تلاقی اندیشه های گوناگون و به ویژه خودنمایی دیدگاه های مارکسیستی در عراق، او را به تدوین و تبلیغ نظرات اسلامی در تقابل با این

دیدگاه ها سوق داد. از رهگذر این مجاهدت علمی بود که آثار ارزشمندی چون » فلسفتنا «و» اقتصادنا «تالیف شد و در میان آثار مورد توجه علما و دانشجویان به سرعت جایگاه رفیعی یافت. شهید صدر همچنین یک درس تفسیر اجتماعی قرآن هم آغاز کرده بود که پس از چند جلسه، با فشار رژیم بعث به تعطیلی کشیده شد.

نوآوری های فقهی این عالم بزرگ هم در کتبی مانند» الفتاوی الواضحه «منعکس شده است. همزمان با این فعالیت های علمی، سید محمدباقر صدر مبارزات سیاسی خود را نیز دنبال می کرد.

شهدای پنجگانه شیعه را می شناسید؟ + تصاویر

با پیروزی انقلاب اسلامی، شهید صدر بر مبارزات خود افزود. اما موضوعی که رژیم بعث را بیش از پیش برانگیخت آن بود که هدف آیت الله محمدباقر صدر از تایید و پشتیبانی انقلاب اسلامی ایران، در اصل برانگیختن و تهییج ملت عراق علیه رژیم ظالم حاکم در این شکور بود. به ویژه آنکه در همان موقع شهید صدر در فتوایی به طور علنی عضویت در حزب بعث را تحریم کرد. به دلیل همین مبارزات بود که در 17 رجب 1399 هجری قمری، عمال رژیم بعث به بیت شریف معظم له ریختند و او را دستگیر کردند. با اینکه سیل عظیم اعتراض ها و راهپیمایی ها ج از جمله راهپیمایی زنان در نجف اشرف به رهبری بنت الهدی خواهر شهید - فشارهای زیادی بر این رژیم سفاک آورد اما از جور آن ها چیزی نکاست. با اینکه این مرجع تقلید شیعه از زندان آزاد شد اما در محاصره دائمی قرار گرفت. در همین هنگام بود که آیت الله صدر فتوای جهاد علیه رژیم حاکم را صادر کرد و جوانان عراقی را به تکاپو انداخت.

ایشان در یکی از بیانیه های خود نوشت:» من به شما فرزندانم اعلام می کنم که تصمیمی ب شهادت گرتم. و شاید این پیام، آخرین پیامی باشد که از من می شنوید.

زیرا که درهای بهشت برای استقبال از کاروان های شهدا باز شده است تا اینکه

خداوند پیروزی را برای شما ثبت کند.:... امتی به حرکت و جنبش نمی افتد مگر آنکه خون خود را نبخشیم... و امت در حال حاضر به خون من نیاز دارد. «(13)

شهدای پنجگانه شیعه را می شناسید؟ + تصاویر

با وجود اقدامات انقلابی آیت الله صدر، نیروهای صدام او را از خانه به زندان منتقل کردند. او در واپسین تلفن خود این گونه وضعیت خانه را توصیف می کند:

» من در گوشه خانه قرار داده شدم و نمی توانم کسی را ببینم یا کسی مرا ببیند. «در زندان این عالم غریب شیعه را با شکنجه های فراوان آزار دادند و محاسنش را آتش زدند و پیکرش را شلاق زدند. به این ترتیب بود که زیر این شکنجه های وحشیانه، او و خواهرش که همزمان بازداشت شده بود به فیض عظیم شهادت رسیدند.

منابع:

1. کیهان، 72/09/16

2. مجله آفاق، شماره 45

3. شهید اول، احیاگر فقه شیعه، علی دوانی، جام جم، 79/05/20

4. روزنامه انتخاب، ترجمه بخشی از کتاب مع علماء النجف الاشرف نوشته محمدجواد مغنیه، 79/02/29

5. همان

7. http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id

ص:572

12. عبدالله شهبازی، رساله» زمین و انباشت ثروت؛ تکوین الیگارشی جدید در ایران امروز «13. رسالت، 67/11/01

کراماتی از بزرگان شیعه + کرامات آیت الله شیخ حسنعلی اصفهانی

معروف به آیت الله نخودکی

1 - ارتباط مستقیم شیخ با امام رضا علیه السلام

آقای حاج شیخ محمد مهدی تاج اظهار می داشتند:

» یکی از حکایاتی که از مسموعات این حقیر است و به انحاء مختلف نیز آنرا نقل کرده اند، داستان مرحوم شیخ ابراهیم ترک است.

این داستان در کتاب» التقوی و ما ادریک ما التقوی «که در احوال مرحوم حاج شیخ محمد تقی بافقی یزدی رضوان الله تعالی علیه نوشته شده نیز آمده است، و هم ایشان در کتاب توسّلات یا» راه امیدواران «به ذکر آن پرداخته اند.

داستان از این قرار است که شخصی به نام شیخ ابراهیم ترک به زیارت و آستان بوسی حضرت ثامن الحجج علیهم السلام شرفیاب می شود و مدت زیادی در آنجا توقف می کند، تا آنکه پولش تمام می شود و برای مراجعت و تهیه سوغات برای اهل و عیال خود معطل می ماند.

وی می گوید: به منظور تأمین درآمد، مدیحه ای درباره یکی از بزرگان شهر) استاندار (ساختم تا از او صله ای دریافت کنم، اما بعد به قلبم خطور کرد که در جوار قبر حضرت رضا علیه السلام سزاوار نیست که مداح دیگری باشم و از غیر آن حضرت حاجتی بخواهم.

فوراً استغفار کردم و مدیحه ای به نام حضرت رضا علیه السلام ساختم و به حرم مطهر وارد شدم. پس از زیارت عرض کردم: آقا مدیحه ای برای شما سروده ام و انتظار صله دارم.

آنگاه آهسته آن مدیحه را خواندم. سپس نزدیک ضریح مقدس رفته و بر آن بوسه

داده و عرض حاجت کردم. پس از قدری توقف نتیجه ای حاصل نشد و صله ای دریافت نکردم.

ناراحت شدم. عرض کردم: ای آقا اگر من این اشعار را برای هر کسی غیر از شما می خواندم، صله و انعام من حتمی بود، ولی از سوی شما خبری نشد. با ناراحتی از حرم بیرون آمدم و چون خواستم از صحن بیرون روم ناگاه شیخ جلیل القدری را دیدم و جلو آمد و با من مصافحه کرد و گفت:

» صله و انعام حضرت را بگیر و دیگر با امام گستاخانه سخن مگو! «

پس از مصافحه پاکتی را در دستم دیدم، اما از هیبت آن آقا سخنی نگفته و رد شدم. پاکت را که باز کردم مبلغ یکصد و بیست تومان پول در آن بود که تمام مخارج بعدی مرا کفایت کرد.

پس از چند دقیقه از وقوع این ماجرا، برای شناختن آن شیخ بزرگوار نزدیک به صحن رفته و از خادمی که ناظر و شاهد ملاقات من با آن مرد بزرگ بود پرسیدم: این بزرگوار که با من مصافحه کرد که بود؟

او پاسخ داد:

ایشان آقای حاج شیخ حسنعلی اصفهانی هستند که با حضرت رضا علیه السلام ارتباط مستقیم دارند. «

2 - شناسایی دزد!

فرزند جناب شیخ نقل می کنند:

» به خاطر دارم که شخصی از تهران آمد و خدمت پدرم رسید و عرض کرد که دزد به خانه من آمده و تمام اثاثیه منزلم را برده است. ایشان تأملی کردند و فرمودند:

» امروز به طرف تهران حرکت کن و صبح چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب به میدان حسن آباد برو و سمت شرقی خیابان بایست. در آن هنگام سه دسته چهار نفره و پنج نفره و هفت نفره با فاصله از آنجا عبور خواهند کرد.

نفر هفتم از دسته سوم مردی است که بقچه ای زیر بغل دارد. او دزد خانه تو

است. «

آن شخص بعداً نقل کرد که به دستور جناب شیخ عمل کردم. دزد را یافتم و اموالم را پس گرفتم. «

3 - حاجتت برآورده می شود !"

آقای محمد تقی بخارائی نقل کرد که:

» جناب شیخ به حاجتمندان و گرفتاران می فرمودند برای سادات فراری بخارائی نذر کنید.

آنگاه دستوری می دادند و کار آنها اصلاح می شد. روزی شخص تاجری به من گفت: مقداری پوست قره گل دارم و کسی نمی خرد. اگر از جناب شیخ دعائی بگیری که بر اثر آن به فروش رسد، صد تومان به سادات و ده تومان به تو می دهم.

خدمت شیخ شرفیاب شده و عرض حاجت کردم. ایشان فرمودند:

» به او بگو چهل روز دیگر کالای تو به فروش می رسد. «

بعد از بیست روز تاجر مزبور مرا دید و گفت هنوز آثاری ظاهر نشده است.

تصمیم گرفتم به جناب شیخ مراجعه کنم. همان شب در خواب دیدم که به حضور شیخ مشرف شده ام و ایشان در زیر درختی مشغول ذکرند.

در این حال شخصی از من سؤال کرد: چه حاجتی داری و برای چه کار آمده ای؟ عرض حاجت کردم. او گفت: برو نگاه کن اگر اسم تو روی برگ درخت نوشته شده است حاجت تو بر آورده گشته است.

بسوی درخت رفتم و نگاه کردم اسم خود را بر روی برگ درخت دیدم. ناگهان از خواب بیدار شدم. روز سی و نهم تاجر مزبور مرا دید و گفت یکروز بیشتر نمانده است و هنوز خبری نیست.

به او گفتم: تا فردا صبرکن، اگر پوستها به فروش نرفت به جناب شیخ مراجعه خواهم کرد. صبح روز چهلم دو نفر آلمانی برای خرید پوست از

تهران به مشهد وارد شدند و به تاجر مزبور مراجعه کردند و تمام پوستهای او را یکجا خریدند.

همانروز از تهران به آنها تلگراف شد که همان یک معامله بس است و دیگر

ص:575

پوست نخرید. آنها به تهران بازگشتند و آن شخص تاجر نیز به نذر خود عمل کرد. «

4 - رکوع طولانی شیخ

آقای نظام التولیه سرکشیک آستان رضوی نقل کرد که:

» شبی از شبهای زمستان که هوا خیلی سرد بود و برف می بارید نوبت کشیک من بود.

اول شب خدّام آستان مبارکه به من مراجعه کردند و گفتند به علت سردی هوا و بارش برف زائری در حرم نیست، اجازه دهید حرم را ببندیم، من نیز به آنان اجازه دادم.

مسئولین بیوتات درها را بستند و کلیدها را آوردند. مسئول بام حرم مطهر آمد و گفت: حاج شیخ حسنعلی اصفهانی از اول شب تا کنون بالای بام و در پای گنبد مشغول نماز می باشند و مدتی است که در حال رکوع هستند و چند بار که مراجعه کردیم ایشان را به همان حال رکوع دیدیم، اگر اجازه دهید به ایشان عرض کنیم که می خواهیم درها را ببندیم.

گفتم: خیر، ایشان را به حال خود بگذارید، و مقداری هیزم در اطاق پشت بام که مخصوص مستخدمین است بگذارید که هرگاه از نماز فارغ شدند استفاده کنند و در بام را نیز ببندید. مسئول مربوطه مطابق دستور عمل کرد و همه به منزل رفتیم.

آنشب برف بسیاری بارید. هنگام سحر که برای باز کردن درهای حرم مطهر آمدیم، به خادم بام گفتم برو ببین حاج شیخ در چه حالند. پس از چند دقیقه خادم مزبور بازگشت و گفت: ایشان همانطور در حال رکوع هستند و پشت ایشان با سطح برف مساوی شده است.

معلوم شد که ایشان از اول شب تا سحر در حال رکوع بوده اند و سرمای شدید آن شب سخت زمستانی را هیچ احساس نکرده اند نماز ایشان هنگام اذان صبح به پایان رسید. «

5 - این فضولی ها به ما مربوط نیست!

آقای حاج سید محمد دعائی زارچی نقل کردند که:

» در سال 1318، به مناسب عدول از ممنوعیت وعظ و تبلیغ، مرا در یزد زندانی کردند.

هنگام اذان ظهر، مشغول گفتن اذان شدم که پاسبان زندان مزاحمت ایجاد کرد و مانع شد. به او گفتم: وقت ظهر است و باید اذان را همه جا گفت. او اعتراض شدیدی کرد و من او را مضروب کردم. دستور دادند مرا حبس انفرادی کنند.

پس از بیست و چهار ساعت، به مناسبت پیش آمدهای سوئی که برای رئیس شهربانی ج شاهزاده دولتشاهی ج رخ داد، متنبه شد و آمد از من عذرخواهی کرد.

سپس به بهانه مریض بودن مرا به بیمارستان شهربانی فرستاد و در آنجا اطاق مناسب و خوبی در اختیار من قرار داد و اجازه داد که دوستانم به عیادتم بیایند.

بیش از یکسال گذشت و من همچنان در زندان بودم. یکی از دوستانم به ملاقاتم آمد و گفت: من عازم مشهد هستم، آیا در آنجا کاری ندارید که برایتان انجام دهم.

از او التماس دعا کردم و گفتم: به مشهد که رفتید به خدمت حاج شیخ حسنعلی اصفهانی برسید و به ایشان عرض کنید: سید سلام رساند و عرض کرد: شما که قدرت دارید وضع را عوض کنید چرا نمی کنید، تا من نیز از زندان نجات یابم.

پس از یکماه دوستم به یزد بازگشت و به ملاقات من آمد و گفت: طبق دستور شما، وقتی به مشهد وارد شدم سراغ حاج شیخ حسنعلی اصفهانی را گرفتم، گفتند:

ایشان روز یکشنبه قبل از ظهر از خارج شهر می آیند و به مدرسه خیرات خان می روند.

صبح یکشنبه به مدرسه خیرات خان رفتم و همراه جمعی از مردم گرفتار و بیمار منتظر ایشان شدیم. نزدیک ظهر بود که جناب شیخ از در مدرسه وارد شدند.

من ایشان را نمی شناختم، اما از هجوم جمعیت به سوی ایشان فهمیدم که حاج شیخ حسنعلی اصفهانی ایشان هستند. با خود اندیشیدم که با این جمعیت زیاد، تا نوبت به من برسد ساعتها طول خواهد کشید. جناب شیخ روی سکوی اطاقی

نشستند و جمعیت در اطراف ایشان حلقه زد. ناگهان ایشان سر مبارکشان را بلند کردند و فرمودند:

» آن کسی که از یزد آمده است و پیغامی دارد بیاید جلو. «

من فوراً جلو رفتم و سلام کردم. قبل از آنکه سخن بگویم، ایشان فرمودند:

» سلام مرا به آقای سید محمد برسان و بگو این فضولی ها به ما مربوط نیست، بابا بزرگ هر وقت بخواهد وضع را عوض می کند. و به ایشان بگوئید شما دو ماه دیگر آزاد می شوید. «

دوستم گفت: مرا دیگر یارای سخن گفتن نماند و مراجعت کردم. اما اندکی بعد با خود اندیشیدم که اگر آقا سید محمد از من بپرسد که» بابا بزرگ «کیست من چه پاسخ دهم؟

لذا بلافاصله بازگشته و خدمت جناب شیخ عرض کردم: اگر آقا سید محمد از من بپرسند که» بابا بزرگ «کیست، چه پاسخ دهم؟

ایشان فرمودند:

» برو بگو امام زمان علیه السلام خود ناظر بر همه امور هستند، هرگاه بخواهند وضع را عوض خواهند کرد، اینگونه امور به ما و شما مربوط نیست. «

حاج آقا سید محمد دعائی گفتند: همانطور که شیخ فرموده بودند دو ماه بعد از زندان آزاد شدم. «

6 - چوب خدا !

فرزند آقا نقل می کنند:

مرحوم پدرم، فرمودند:

» در ایام دهه اول محرم، به منظور شرکت در مجلس مصیبت حضرت سید الشهداء علیه السلام به منزل عالم عارف مرحوم حاج سید حسین نایب الصدر خاتون آبادی رفته بودم.

مشیر السلطنه پیشکار ظلّ السلطان خدمت آقا بود. عرض کرد که جعبه جواهری

ص:578

متعلق به ظل السلطان در اطاق خوابش گم شده است او اکنون عده ای را زندانی کرده است و زجر می دهد، و می گوید که اگر نتوانم مال خود را حفظ و پیدا کنم چگونه می توانم اموال مردم را حفظ کنم؟

نون مردم بی گناهی به خاطر این موضوع زیر شکنجه هستند. من به او گفتم به ظل السلطان بگوئید که اگر حاضر است دزد را نخواهد، من مال او را به او نشان خواهم داد.

فردای آنروز مشیرالسلطنه خدمت آقا آمد و عرض کرد که ظل السلطان حاضر شده است. به او گفتم ظل السلطان باید این موضوع را بنویسد و کتباً تعهد کند که دزد را نخواهد خواست، زیرا بعد از پیدا شدن جواهرات ممکن است بگوید دزد را هم می خواهم.

فردای آن روز مشیر السلطنه آمد و تعهد نامه ظل السلطان را به خط خود او آورد.

گفتم: به او بگوئید در خارج از شهر در فلان نقطه قنات متروکه ای است، در داخل چاه زمین را حفر کنند، جواهرات آنجا است. پس از یافتن جواهرات به فاصله چند روز مشیر السلطنه آمد و گفت: ظل السلطان می گوید: من دزد را می خواهم.

حتماً این شیخ با دزدها شریک بوده است، چون دیده اند که نزدیک است حقیقت بر ملا شود این حُقه را به کار برده اند، و چاره ای جز آنکه دزد را نشان دهند وجود ندارد.

مشیر السلطنه گفت من هرچه خواستم او را از این خواسته اش منصرف کنم موفق نشدم، و احساس کردم که به خاطر حمایت از شما ممکن است من نیز در مظان تهمت قرار گیرم. بنابراین بهتر است که شما خود نزد او تشریف بیاورید و با او صحبت کنید.

فردای آنروز من به ساختمان حکومتی نزد ظل السلطان رفتم و به او گفتم: شما فرزند ناصر الدین شاه، پادشاه این مملکت، و حاکم اصفهان می باشید، پس چگونه به خود اجازه می دهید که تعهد و امضاء خویش را نادیده بگیرید و آنرا بی اعتبار سازید؟

ظل السلطان گفت من این حرفها را نمی فهمم، من دزد را می خواهم. به او گفتم:

من اول شرط کردم که نمی توانم دزد را به شما نشان دهم و شما هم قبول کردید، حال نیز می گویم که این کار از من ساخته نیست.

ظل السلطان گفت: من دستور می دهم که تو را فلک نمایند تا اقرار کنی که دزد کیست. سپس به فرّاشها دستور داد که چوب بسیار با سه پایه آوردند و آنگاه گفت:

این شیخ را به حیاط ببرید و مضروب نمائید. کار که به اینجا رسید گفتم اگر قرار است من مضروب شوم، تو در این امر اولی هستی.

لذا امر کردم که او را به حیاط باغ حکومتی بردند و به پایه ای بستند و شروع کردند به چوب زدن او. فرّاشها و خدمه ای که آنجا بودند جلو رفتند که ممانعت کنند اما خودشان نیز مضروب شدند. و پا به فرار گذاشتند. من نیز همان ساعت مستقیماً از باغ حکومتی به قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام عازم مشهد شدم و از یکی از آشنایان خواستم که به منزل ما برود و به مادرم خبر دهد.

بعداً یکی از محترمین اصفهان نقل کرد که مشیرالسلطنه گفت: ظل السلطان مدت نیم ساعت چوب می خورد و کسی جرأت نزدیک شدن به او را نداشت، تا آنکه موکّلین او را واگذاشته و رفتند.

آنگاه او را برداشتیم و به بستر منتقل کردیم. پس از یکساعت به هوش آمد و پرسید آن شیخ کجا است؟

گفتیم نمی دانیم کجا رفت. مشیرالسلطان می گفت: از آن به بعد هرگاه شخصی معمم و روحانی مراجعه می کرد، ظل السلطان می گفت با او مماشات کنید و کارش را انجام دهید.

به او می گفتیم: همه کس آن شیخ نیست. می گفت: آری، اما احتیاط کنید. »

7 - شفای ژنرال بازنشسته مسیحی

آقای مهندس فرزانه نقل کردند:

» پانزده سال قبل به منظور خرید زمینی برای تأسیس کارخانه به اتفاق یکی از

ص:580

دوستان، قصد تشرف به مشهد را داشتم. دوستم که با من شریک بود، گفت من دوستی دارم به اسم لهراسب زردشتی، که ساکن کانادا است، او هم باید در این کارخانه سهیم باشد و با ما به مشهد خواهد آمد. همگی به اتفاق با هواپیما به مشهد مشرف شدیم. هنگامی که می خواستیم از هواپیما خارج شویم مرد زردشتی از من پرسید» نخودکی «در مشهد کیست؟

گفتم می دانم شما که را می خواهید، ایشان به رحمت حق پیوسته اند ولی شما به من بگوئید با ایشان چکار داشتید. از هواپیما پیاده شدیم و به هتل رفتیم. پس از استقرار در هتل مجدداً از لهراسب پرسیدم شما با ایشان چکار داشتید؟

گفت:» در کانادا، در همسایگی ما، یک ژنرال بازنشسته امریکائی زندگی می 1 کند. موقع عزیمت از کانادا نزد او رفتم که با او خداحافظی کنم. گفتم قصد مسافرت به ایران و مشهد را دارم. ژنرال مزبور تأکید کرد که در مشهد به دیدار» نخودکی «بروم.

وقتی علت را از او استفسار کردم. گفت: در چند سال پیش که من با درجه سرگردی، از طرف دولت امریکا در مشهد مشغول خدمت بودم، و محل سکنای من نیز در بیمارستان امریکائیهای مشهد بود، به بیماری سختی دچار شدم بطوریکه پزشکان امریکائی از مداوای من اظهار عجز و مرا جواب کردند مدتی در حال اغماء بودم.

شخصی از مراجعین به همسرم که بسیار بی تابی میکرد گفت اگر شفای شوهرت را میخواهی باید به نخودک بروی، خدمت جناب حاج شیخ. همسر من از روی استیصال به اتفاق آشپز بیمارستان به نخودک می رود. وقتی خدمت حاج شیخ می رسند ایشان می پرسند:

» آیا این مریض که مسیحی است به دین خود معتقد است؟ «

جواب می دهند که بیمار در زمان سلامت روزهای یکشنبه به کلیسا می رفته است.

مرحوم حاج شیخ خرمائی به آشپز بیمارستان می دهند و می فرمایند:

» تو این خرما را بخور و برو. مریض شفا خواهد یافت. «

البته این امر برای همسرم قابل قبول نبود ولی با ناامیدی به بیمارستان بازگشت و به بالینم آمد دید سالم در بستر نشسته ام وقتی جریان را از من استفسار کرد باو گفتم ساعتی قبل حضرت مسیح بر بالین من آمد و گفت تو شفا یافته ای و حالت خوب شده است.

بلا فاصله از اغماء به خود آمدم و دیدم حالم کاملاً خوب است وقتی پزشک بیمارستان از جریان امر مطلع می شود و می گوید بی شک معجزه ای واقع شده است والا این مریض رفتنی بود. «

8 - عنایت امام رضا علیه السلام

آقا سید ابراهیم شجاع رضوی نقل کرد:

» در جوانی به بیماری حصبه مبتلا شدم ولی چون درحال بیماری ناپرهیزی کردم حالم بد شد. پزشکان از معالجه من مأیوس شدند و به اصطلاح مرا جواب کردند.

در حال اغماء بودم که به استدعای پدرم، جناب حاج شیخ به بالینم تشریف آوردند. در آن حال چنین دیدم که بالای بام حرم مطهر هستم و حضرت رضا علیه السلام روی تختی جلوس فرموده اند و حاج شیخ نیز همانجا در کنار تخت ایستاده اند. حضرت فرمودند:

» سید ابراهیم ! اگر شفا میخواستی حاج شیخ شفای تو را از من گرفت و اگر پول می خواهی به قائم مقام مراجعه کن. «

) در آن زمان مرحوم حاج آقا قائم مقام متولی موقوفات سادات رضوی بود. (

به خود آمدم و دیدم سر تا پا عرق کرده ام و حالم خوب است. مرحوم حاج شیخ نیز بالای بسترم نشسته بودند. «

9 - عاقبت وفا نکردن به عهد

مرحوم میرزا محمد آل آقا پسر مرحوم آیت الله حاج میرزا عبدالله چهل ستونی تعریف می کرد:

» شخصی بود در دالان مدرسه خیرات خان که مغازه اسلحه فروشی داشت و یک غده بسیار بزرگی در سر و گردن او پیدا شده بود. روزی من به همراه حاج شیخ به نخودک میرفتیم، این مرد نیز از شهر پشت سر جناب شیخ می آمد و مرتب می گفت یا شیخ یا مرا شفا دهید یا بکشیدم و ایشان جوابی نمیداند تا به اواسط راه که رسیدیم، شیخ برگشته خم شدند و در گوش او آهسته سخنی گفتند.

مرد بلند گفت قبول دارم و تعهد می کنم. سپس فرمودند: پس تو را خواهم کشت عرض کرد بکشید.

از مرکبی که سوار بودند پیاده شده و به مرد دستور دادند تا کنار جاده لب گودالی بنشیند آنگاه چاقوئی از جیبشان درآورده پوست گردن او را شکافتند و غده را خارج نمودند. از شکاف چرک و خون بسیاری آمد.

با پهنای چاقو روی زخم را مالیدند تا هرچه چرک بود خارج شود بعد آب دهان خود را به محل زخم انداخته با چاقو روی آن را مالیدند و فرمودند: حالا با دستمال روی آن را ببند و برو و بعد از چند روز آثار زخم کاملاً از بین رفته بود.

چند سال از این موضوع گذشت پس از فوت مرحوم شیخ آن مرد را دیدم که مجدداً مرضش عود کرده بود. از او پرسیدم که آنروز جناب شیخ به گوش تو چه گفتند که تو جواب دادی متعهد می شوم.

گفت: من با خانمهای شوهردار رابطه نامشروع داشتم و ایشان فرمودند اگر تعهد کنی بعد از این دنبال این کارها نروی تو را معالجه می کنم و بعد فرمودند اگر دیگر مرتکب چنین عمل زشتی شوی مرض تو عود خواهد کرد و خواهی مرد و من قبول کردم.

بعد از چندین سال شیطان مرا اغوا کرد و مرتکب چنین معصیتی شدم و میدانم از این مرض خواهم مرد، چیزی نگذشت که او فوت کرد. «

10 - برو، دیگر خون دفع نشود !

صدر رشتی که از فضلا و وعاظ مشهد بود نقل نمود:

» مبتلا به مرض بواسیر شدم و خون زیاد از من دفع می شد. ماه محرم نزدیک بود آمدم خدمت حاج شیخ و عرض کردم ماه محرم آمده و من با این کسالت نمی توانم منبر بروم زیرا منبر آلوده می شود.

فرمودند چهارشنبه آخر ماه صفر بیا تا علاج کنم، عرض کردم زندگی من در این دو ماه تأمین می شود چگونه تا آخر ماه صفر صبر نمایم با این کسالت هم که نمیتوانم منبر بروم.

فرمودند: من چه کنم؟ عرض کردم نمیدانم خود دانید با تندی فرمودند:

» برو دیگر خون دفع نشود. «

گفت بعد از آن دیگر سلامتی حاصل و خون دفع نشد. «

11 - اثر نفس شیخ و کرامت خدای مهربان

شخصی نقل می کرد:

» بعد از فوت مرحوم شیخ در تهران در دکان بقالی طفل چند ساله ای را دیدم که بغل پدرش بود خیلی شباهت زیادی به مرحوم شیخ داشت.

جلب نظر مرا کرد و محو او بودم که پدر طفل متوجه شد و علت توجه مرا به طفل پرسید. گفتم شخص بزرگی بود در مشهد به نام مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی و این بچه به شیخ شباهت بسیار دارد.

گفت درست است من و خانمم که سنی از ما گذشته بود و دیگر طبق روال طبیعی نباید اولاد دار می شدیم خدمت ایشان مشرف شدیم و عرض کردیم خیلی میل داشتیم اولادی داشته باشیم ولی خداوند عطا نفرموده حالا هم هر دو پیر شده ایم و قطع امید برای ما شده ایشان فرمودند:

» شما فرزند می خواهید به یائسه شدن خانمتان چکار دارید. «

دعائی دادند و فرمودند خداوند به تو پسری می دهد اسم او را حسنعلی

بگذارید و این همان فرزند است که از اثر نفس ایشان خداوند به ما کرامت فرموده است. «

12 - نماز اول وقت بخوان

یکی از کارمندان عالی رتبه شهرداری نقل کرد که:

» به علتی مرا از شهرداری اخراج نمودند. رفتم خدمت حاج شیخ، ایشان فرمودند:

» نمازهایت را اول وقت بخوان، چهل روز دیگر کارت درست می شود. «

مدت یکماه گذشت اثری ظاهر نشد مجدداً مراجعه کردم فرمودند:

» گفتم چهل روز دیگر. «

هرچه فکر کردم آثاری و امیدی در ظاهر نبود روز چهلم در خیابان نزدیک یک قهوه خانه نشسته بودم.

شهردار سابق مشهد آقای محمد علی روشن با درشکه از آن محل عبورمی کرد بلند شده سلام کردم. درشکه را نگاه داشت پرسید چرا این جا نشسته ای مگر کاری نداری شرح حال خود را گفتم.

گفت با من بیا. با ایشان سوار درشکه شدم، رفتیم به استانداری و فوری دستور داد رفع اتهام از من کرده مرا به خدمت برگرداندند و درست قبل از ظهر چهلمین روزی که مرحوم حاج شیخ فرموده بودند حکم اعاده به خدمت مرا داده و مشغول کار شدم. «

13 - چشم باطنی جناب شیخ

آقای ابوالقاسم فرزانه می نویسد:

»... جناب شیخ هر موقع از برابر یکی از حمامها عبور می کرد حالش تا حدی منقلب می گردید، بطوریکه از چهره اش نمایان بود که ناگهان دچار ناراحتی شده

است.

یک نشانه دیگر دگرگون شدن حال شیخ این بود که مرتباً استغفار میکرد و لا اله الا الله می گفت اما با لحنی که پیدا بود ناشی از تعجب و ناراحتی است. موقعیکه علت آن دگرگونی احوال پرسیده شد شیخ گفته بود:

» به صاحب این حمام که چندی است از دنیا رفته درجه روحی پستی داده شده است. تعلق خاطرش به دنیا و مال دنیا خیلی شدید بود و هنوز هم موقعیت خود را درست درک نکرده است و نمیداند که از دنیا رفته است و دائماً سر حمام است و ناله و افغان دارد که چرا اموال او را تصرف میکنند. هر وقت از جلو این حمام عبور می کنم وضع او باعث ناراحتی من می گردد. «

یکی از اهل علم نقل میکند:

در خدمت جناب شیخ به قبرستانی برای فاتحه رفتیم. شیخ به من فرمودند گوش کن از این قبر چه صدائی می شنوی. بر اثر توجه ایشان شنیدم که از آن قبر صدا می آمد.» خیار سبز است - کاکل بسر است. «بعد به قبر دیگری اشاره کردند شنیدم میگفت: لا اله الا الله. فرمودند:

» صاحب قبر اول بقال بود و هنوز با اینکه چند سال است از فوت او می گذرد خیال میکند زنده و مشغول فروش خیار است. دومی مردی بود اهل دل و ذکرِ، در آن عالم هم مشغول ذکر حق است. «

14 - ایثار بزرگ و همسایه امام علی (علیه السلام) شدن !

فرزند شیخ نقل می کنند:

مرحوم پدرم نقل می فرمودند که:

» در شهر حله) در عراق (شخصی بود از اشرار، که صاحب مکنتی فراوان و در شرارت نیز معروف بود.

یکی از علمای نجف) که مرجع وقت خود بود و پدرم نام او را ذکر نکردند ولی از علمای اهل الله بوده (شبی در خواب می بیند که فرد مذکور در بهشت همسایه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. آن عالم چون به صحت خواب خود اعتقادی داشت از نجف به قصد حلّه حرکت کرده بود و به منزل آن شخص شرور می رود و او را می طلبد. چون ورود عالم را به صاحب خانه خبر می دهند بسیار ناراحت می شود و فکر می کند که مشارالیه حتماً برای نهی از منکر آمده است ولی بهرحال به در منزل می رود و ایشان را به داخل خانه دعوت می کند و برای ایشان چای و قهوه می آورد.

وقتی می بیند که عالم مزبور چای و قهوه صرف نمیکند یقین می کند که وی نه از روی دوستی بلکه از راه مخاصمه و دشمنی وارد شده است زیرا در عرب رسم است که اگر کسی به منزل شخصی برود ولی چیزی نخورد این خود دلیل دشمنی است. لذا عرض می کند آقا تا این زمان از جانب من به شما اسائه ادبی نشده است.

پس دلیل دشمنی شما چیست؟

عالم مزبور جواب می دهد که من با شما خصومتی ندارم بلکه سؤالی دارم که اگر جواب بدهید چای و قهوه را می خورم. عرض می کند سؤال خود را بفرمائید.

ایشان خواب خود را نقل و تأکید می کند که من یقین دارم خواب من صحیح است. تو با این سابقه و شهرت بدی که داری چه کرده ای که با امیرالمؤمنین علیه السلام در بهشت همسایه شده ای؟

عرض می کند این سرّی بود بین من و حضرتش، ظاهراً حضرت اراده فرموده اند که این سرّ فاش شود.

سپس دختر بچه 9 ساله اش را نشان می دهد و می گوید: مادر این کودک دختر شیخ حله بود و من عاشق او شدم ولی چون بد نام بودم می دانستم که شیخ دختر خود را به من نخواهد داد. در عین حال او از من واهمه داشت. به خواستگاری رفتم.

پدرش گفت این دختر نامزد پسر عمویش می باشد اگر تو بتوانی پسر عمویش را راضی کنی من مخالفتی ندارم. نزد پسر عمویش رفتم و علاقه خود را به دختر ابراز کردم.

گفت اگر تو مادیان خود را به من ببخشی من به این ازدواج رضایت می دهم)

ص:587

باید دانست که در عرب مادیان حکم زن را دارد و معمولاً کسی آن را به دیگری نمی بخشد (ولی چون من عاشق بودم مادیان را به او بخشیدم و از او رضایت گرفتم و نزد پدر دختر رفتم و جریان را گفتم.

گفت برادر دختر را نیز باید راضی کنی. نزد برادر دختر رفتم و مطلب را گفتم و در آن زمان باغی زیبا و مصفا در خارج شهر داشتم. برادرش گفت: اگر باغ خارج شهر را به من ببخشی من رضایت می دهم.

باغ را هم به او بخشیدم و پیش پدر دختر رفتم. این بار گفت باید مادر دختر را هم راضی کنی و علت این همه اشکال تراشی آن بود که نمی خواستند دخترشان را به من تزویج کنند و در ضمن از من هم می ترسیدند.

لذا نزد مادر دختر رفتم و او برای موافقت خود خانه خوبی را که در حله داشتم از من مطالبه کرد. دادم و موافقت او را نیز گرفتم و باز پیش پدر دختر رفتم.

این بار نوبت راضی کردن پدر بود که رضایت او هم با بخشیدن یک پارچه ملک آباد تحصیل شد. دیگر بهانه ای نداشتند. با اینهمه با اکراه دختر را عقد کردند و به زنی، به من دادند.

شب عروسی، هنگامیکه به حجله رفتیم عروس به من گفت این بار این منم که از تو چیزی می خواهم. گفتم من هر چه داشتم در راه تو دادم و اکنون هم هر چه ثروت برای من باقی مانده است از آن تو باشد. گفت من حاجت دیگری دارم.

گفتم هر حاجتی داری بخواه. گفت حاجت من بسیار مهم است و قبل از آنکه حاجت خود را بگویم شفیعی دارم که باید او را به تو معرفی کنم: شفیع من فرق شکافته حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. اما حاجت من اینست که من با پسر عمویم قبل از عقد به موجب صیغه محرم و هم بستر شده ام و از او بار دارم و هیچ کس از این موضوع آگاه نیست.

اگر این راز فاش شود برای قبیله ما ننگی بزرگ است و تو به خاطر حضرت مرا امشب خفه کن و بگو مرده است و این ننگ را از خانواده ما بردار زیرا تا وضع حمل نکنم بر تو حرامم و بعداً نیز صدمه زیادی به ما می خورد.

گفتم آن شفیعی را که تو آورده ای بزرگتر از آن است که من مرتکب چنین جنایتی

ص:588

شوم. از اکنون تو به منزله خواهر من هستی و از حجله بیرون آمدم. تا امروز کسی از این راز ما اطلاع نداشت و معلوم می شود حضرت می خواستند شما مطلع شوید.

این دختر بچه نه ساله همان طفل است که در رحم او بود. همه بستگان این بچه را از آن من می دانند و این زن هم تا امروز حکم خواهر مرا داشته است. «

15 - توجه به ذریه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

فرزند ایشان نقل می کنند:

» صبح زمستان یکی از روزهای سرد سنه 1357 هجری قمری که برف زیادی تقریباً هشتاد سانتیمتر بر بالای بامها نشسته بود مرحوم پدرم فرمودند:

» علی برو تحقیق کن که امروز از اهل ده کسی به شهر می رود یا نه. «

تحقیق کردم گفتند برف زیادی آمده و در راه گرگ است و کسی به شهر نمی رود.

آمدم به ایشان عرض کردم. فرمودند من هم حال رفتن ندارم. عرض کردم نروید.

فرمودند ولی باید رفت. بعد فرمودند تو به تنهائی برو. عرض کردم از رفتن به تنهائی خوف دارم.

فرمودند باید بروی. مرکوبی تهیه کن تا بگویم چه کنی. رفتم و مرکوبی تهیه کردم و عرض کردم حاضرم.

فرمودند:

» این مبلغ را بگیر و ببر شهر در محله نوقان منزل آقای سید ناصر مکی که از شاگردان ایشان بود، نصفش را به ایشان بده زیرا سید چهار روز است که چیزی نخورده است و فرمودند، زن بیوه سیده ای هست نصف دیگر آن را به آن زن بیوه بده که سه روز است چیزی نخورده است. «

وجه را گرفتم و حرکت کردم و به شهر آمدم. اولاً در راه به هیچ موجودی بر نخوردم و ثانیاً حقیقت همان بود که ایشان فرموده بودند. هر دو نفرشان گفتند که چهار روز و سه روز است که غذائی نخورده اند و گفتند در این فکر بودیم که در این روز برفی چه کنیم.

ص:589

در اثر فقر و کمبود غذا حال حرکت در آنها نمانده بود. وجه را گرفتند و شکر الهی را بجای آوردند. «

بندگان حق رحیم و بردبار / خوی حق دارند در اصلاح کار

هین بجو این قوم را ای مبتلا / هین غنیمت دارشان پیش از بلا

16 - من می دانم و تب!

مرحوم ابوالقاسم تولائی نقل نمود:

» در ایام جوانی که در مدرسه نواب مشغول تحصیل بودم شیخی از اهالی میامی با من دوست بود. بعدها ترک تحصیل کردم و حدود چهل سال بود که از او خبری نداشتم.

روزی از میامی می گذشتم مصمم شدم بروم و از حال او جویا شوم. رفتم و او را دیدم. ضمن صحبت گفت: آن زمان که در مشهد مقیم مدرسه بودم به تب شدیدی مبتلا شدم.

مرحوم حاج شیخ رحمت الله در آن زمان به در اطاق من آمدند و مرا در آن حال دیدند و فرمودند تو را چه شده است؟ عرض کردم به تب شدیدی مبتلا شده ام.

فرمودند:

» تب تو زائل شد و دیگر تا زنده هستی تب نخواهی کرد و اگر تب کردی من می دانم و تب. «

فی الفور تب من قطع شد و تاکنون متجاوز از چهل سال است که دیگر تب نکرده ام. «

17 - شفای زن سرطانی!

آقای چراغچی باشی نقل نمود که:

» پدرم در گذشته بود و من طفل و در تحت سرپرستی عمویم بودم. پس از

ازدواج، همسرم دچار سرطان پستان شد به طبیب مراجعه کردم گفتند باید قطع شود. وی شبها از درد خوابش نمی برد.

نزد عمویم رفتم و از او کمک خواستم. عمویم گفت چرا نزد حاج شیخ حسنعلی نمی روی؟ عصر به مدرسه ای که حاج شیخ در آن تدریس می فرمودند آمدم و وارد اطاق ایشان شدم.

فرمودند ناراحت نباش از این انجیرها هر روز صبح یک دانه بدهید بخورد. روز اول خورد درد ساکت شد روز دوم بهتر شد و روز سوم اثر از آن نماند و به کلی خوب شد.

18 - من نان شما را می رسانم !

فرزند ایشان نقل می کنند:

» میرزا ابوالقاسم خان خواهر زاده جان محمد خان علاء الدوله که از نیکان بود به مشهد آمده و در کاروانسرای محمدیه اطاقی گرفته و در جوار حضرت رضا (علیه السلام) پناهنده شده بود.

مرحوم پدرم خیلی به ایشان می رسیدند. وی نقل نمود وقتی روسها وارد مشهد شدند نان کمیاب شد و برای من تهیه نان محال بود. به حرم خدمت حضرت مشرف شدم و عرض کردم آقا من از تهیه نان عاجزم.

خود می دانید که چگونه مهم مرا کفایت فرمائید. به کاروانسرا برگشتم. ساعتی نگذشته بود که مرحوم حاج شیخ آمدند و فرمودند:

» شما خیالتان از حیث نان راحت باشد من نان شما را می رسانم. «

19 - خبر از اسب مفقود

فرزند جناب شیخ از قول پسر عمه اش مرحوم عبدالعلی نقل نمود:

» در سنه 1310 شمسی که مرحوم حاج شیخ به اصفهان تشریف آورده بودند

شخصی نزد ایشان آمد و عرض کرد اسبی بوده که زندگی چند بچه یتیم از کار او اداره می شد. اکنون دزدی اسب را برده است. ایشان تأملی نمودند و فرمودند:

» اسب را به فلان ده در اطراف اصفهان برده اند. به فلان باغ بروید اسب را سرآخور بسته اند. ولی رنگ اسب را عوض کرده اند. متوجه باشید. «

آن شخص می گفت به همان نشانی رفته و اسب را دیده بود در حالیکه رنگش را عوض کرده بودند. «

20 - تنبیه مار !

آقای گلبیدی از قول آقا سید حسین موسویان نقل کرد:

» آقا سید حسین برای من نقل کردند که به واسطه آقای حاج سید حسین موسوی امام جماعت مسجد سید اصفهان به مرحوم حاج شیخ حسنعلی معرفی شدم. ایشان مرا به گرمی پذیرفتند و در هر سفر که به مشهد مشرف می شدم خدمت ایشان می رسیدم.

در سفر دوم یا سوم بود که روزی در مدرسه خیرات خان واقع در بست پائین خیابان مشهد در طبقه فوقانی مدرسه در حجره ایشان بودم که از طبقه هم کف سر و صدائی بلند شد.

مرحوم حاج شیخ فرمودند چه خبر است. گفتند طلبه ای را مار زده است.

فرمودند او را بیاورید بالا. گفتند نمی تواند بیاید. فرمودند خودم می آیم. بلند شدند و به راه افتادند.

من هم به دنبال ایشان از پله ها پائین آمدم و به اتفاق حاج شیخ وارد اطاق طلبه شدیم دیدیم که طلبه دارد روی زمین می غلطد. آقا پرسیدند کجا را زده است؟ شست پای خود را نشان داد.

مرحوم حاج شیخ انگشت مبارک را با آب دهان تر کرده به محل گزیدگی مالیدند فی الفور درد ساکت شد. بعد فرمودند مار کجاست؟ مار در گوشه حجره بود نشانش دادند.

مرحوم حاج شیخ رو به مار کرده فرمودند:

» می خواهی ترا تنبیه کنم؟ چرا اذیت کردی؟ «

سپس رو کردند به شخصی که قیافه و کسوت رعایا و کشاورزان را داشت و جوالی همراهش بود که به پشت می بست. فرمودند جوال را بیاور. آورد به مار فرمودند برو توی آن توبره. مار حرکت کرد و وارد آن جوال شد. بعد به مار فرمودند:

» دیگر کسی را اذیت نکن والا ترا تنبیه خواهم کرد. «

و به آن مرد فرمودند آنرا بردار و بیرون دروازه رهایش کن و در راه هم آن را آزار منما. «

21 - شیخ حسنعلی شدن، سخت است!

سید ابوالحسین میرسعیدی گوید:

» حدود بیست سال قبل در همسایگی شیخ محمد علی فانی بودم و ایشان حکایاتی مخصوصاً از مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی که دائی ایشان بود برایم نقل می کردند.

از جمله می گفتند حدود دو سال در خدمت حاج شیخ حسنعلی در مشهد مقدس بودم. گاهی ایشان با حاج شیخ عباس قمی و حاج شیخ علی اکبر نهاوندی روزهای تعطیل به خارج شهر می رفتند. من هم در خدمت ایشان بودم و از صحبتهای شیرین ایشان لذت می بردم.

از جمله ایشان می گفتند حاج شیخ حسنعلی حدود هشت بار به مشهد مقدس مشرف شده بودند و مخارج مسافرت را از راه معالجه و حکاکی تأمین می کردند.

نامبرده می گفت ایشان در نهایت بی آلایشی زندگی می کردند. لباس بسیار ساده ای از کرباس داشتند و خوراکشان محدود بود و دقت فراوان داشتند که از خوراکیهای شبهه ناک نخورند.

از جمله می گفت روزی یک مجمعه غذای لذیذی آوردند. آنرا گرفتم. فرمودند بگو فردا قبل از ظهر بیایند و ظروف آنرا بگیرند. چون مجمعه را

داخل منزل آوردم

ص:593

به من دستور دادند غذاها را ببرم درب منزل فلان شخص در فلان کوچه و فردا صبح اول وقت بروم و ظروف آنرا بگیرم. چون مدتی بود غذای لذیذ نخورده بودم این کار برایم گران بود.

بالاخره بعد از چند روز گله کردم که چرا غذاها را در منزل مصرف نکردید فرمودند:

» این غذاها از حقوق شخصی بود که در اداره دارائی کار می کرد و خوردن آن برای ما صحیح نبود ولی آنرا به کسی دادم که برای او حکم خوردن میته را داشته که برای بعضی میته حلال می شود. «

مرحوم حاج شیخ تقوی و پرهیزگاری و هشیاری عجیبی داشتند. ریاضات شرعیه و توسلات به ائمه اطهار علیهم السلام و پرهیز از لقمه حرام و شبهه ناک موجب این همه عظمت شده بود.

شیخ فانی می گفت بعضی گمان می کنند با یک چله نشستن یا با اذکار و اوراد می توانند مثل مرحوم حاج شیخ بشوند و حال آنکه کسی تحمل زحمات و سختیهای طاقت فرسای آن مرد بزرگ را ندارد. «

22 - خودت بخور، او شفا خواهد یافت!

حجه الاسلام منصور زاده واعظ نوشته اند:

در سنه 34 شمسی در دانشگاه تهران از استادم مرحوم سبزواری شنیدم که گفت حضور مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهان بودم که شخصی از یکی از شهرهای دور برای استشفای بیمارش که در وطن بود خدمت حاج شیخ رسیده بود و تقاضای دعا یا دوائی کرد.

مرحوم حاج شیخ یک انجیر به او مرحمت فرمودند و گفتند به مریض بدهید شفا می یابد. عرض کرد اینجا نیست. فرمودند:

» خودت بخور او شفا خواهد یافت. «

ص:594

23 - نگاه خوب شیخ !

جناب آقای حاتمی نقل می کردند:

« مرحوم حاج شیخ در سال 1316 شمسی که به تهران آمدند در منزل پسر حاج میرزا عبدالله چهل ستونی یعنی محمد آل آقا تشریف داشتند. روزی خدمت ایشان بودم.

پسر آل آقا را زنبور زد فریادش بلند شد و به گریه و ناله درآمد. حاج شیخ فرمودند صدا از چیست؟ عرض کردیم بچه را زنبور زده. فرمودند او را بیاورید بچه را آوردند.

حاج شیخ نگاهی به او کردند بچه فی الفور ساکت شد. پدرش به بچه تغیّر کرد که تو دروغ می گفتی اگر ترا زنبور زده چطور آناً ساکت شدی؟ من به حاج شیخ عرض کردم چطور شد این بچه به یک نگاه شما خوب شد؟

فرمودند:

« همانطور که یک چشم بد انسان را به گور می فرستد یک نگاه خوب هم انسان را از گورستان بر می گرداند. «

24 - شفای علمای اسلام

مرحوم شیخ علی محمد بروجردی که یکی از علمای بزرگ بروجرد بود نقل کرد که:

« در ایام تحصیل در نجف اشرف به مرض سل مبتلا شدم و به دستور اطباء برای معالجه مصمم به مراجعت به ایران شدم. برای خداحافظی خدمت حاج شیخ علی زاهد قمی) ره (مشرف شدم.

ایشان به من توصیه کردند وقتی به مشهد مشرف شدی حتماً خدمت حاج شیخ حسنعلی اصفهانی برسید و سلام مرا به ایشان برسانید و از نفس ایشان استمداد کنید.

من به ایران مراجعت کردم و بعد از دو ماهی به قصد عتبه بوسی حضرت رضا علیه السلام به مشهد مشرف شدم و نشانی حاج شیخ را پرسیدم. گفتند عصرها سر مقبره شیخ بهائی درس می دهند.

عصر خدمت ایشان رسیدم و سلام آقای زاهد قمی را ابلاغ کردم و در ضمن کسالت خودم را به ایشان عرض کردم. ایشان سه دانه خرما دادند که هر روز صبح یکدانه از آنها را ناشتا بخورم.

روز اول یک ثلث مرض رفت، روز دوم دو ثلث و روز سوم به کلی شفا یافتم. «

25 - تنبیه جناب شیخ

فرزند جناب شیخ نقل می کنند:

» بعد از آمدن متفقین به ایران اداره ای به نام شرکت روستائی تأسیس شد که یکی از وظایف آن تقسیم قند و شکر مردم به وسیله قنادها بود. رئیس شرکت روستائی شخصی بود به نام آقای عبدالحسین معاون و معاون ایشان مردی به نام شاهزاده آذرخشی بود.

مرحوم پدرم به نامبرده سفارش کرده بودند که سهمیه قند و شکر مردی به نام آقا سید کاظم موسوی را اندکی بیشتر منظور نماید ولی آقای آذرخشی به سفارش ایشان ترتیب اثر نمی داد. رئیس شرکت روستائی در مقابل معاون خود قدرتی نداشت چون آقای آذرخشی روسی می دانست و واسطه در میان دولت و روسها بود.

در واقع؛ دولت در مشهد هیچگونه قدرتی نداشت و مشهد در دست روسها بود و به همین جهت، آذرخشی قدرت هر کاری داشت. یک روز که سید موسوی برای پی گیری از کار خود به شرکت رفته بود شخصی در آنجا به آذرخشی گفته بود که این سید مرید کسی است که اگر ریش خود را بجنباند شما را نابود خواهد کرد.

آذرخشی هم چون به روسها اتکاء داشت و قدرت هم در دست آنها بود گفته بود من ترسی ندارم بگو هر قدر می خواهد ریشش را بجنباند. آقای موسوی روز

دوشنبه خدمت پدرم رسید و شرح ماجرا را گفت. سحرگاه جمعه یکساعت به صبح مانده پدرم مرا صدا زدند.

خدمتشان رفتم دیدم روی سجاده ایستاده اند. فرمودند:

» الساعه خدمت حضرت علیه السلام مشرف بودم. شرح حال سید را عرض کردم حضرت فرمودند شرّ او را از سر سید رفع کردیم. «

صبح شد. نیم ساعت قبل از آفتاب، درب را زدند. درب را باز نمودم. شاهزاده بدیعی کارمند پست و تلگراف بود که می گفت با جناب شیخ کاری فوری دارم.

خدمت ایشان عرض کردم فرمودند سؤال کن چکار دارد؟ سؤال کردم. گفت یک ساعت قبل اول اذان صبح از طرف شهربانی شاهزاده آذرخشی را به دستور روسها توقیف کرده اند به جرم اینکه جاسوس آلمانها بوده و اخبار جنگ را به آنها می رسانده، چون آذرخشی همسایه من است و با هم بستگی داریم به من پیغام داد و گفت حاج شیخ مرا زده است.

الساعه برو و دست به دامن ایشان شو. از این رو آمدم و عرض کردم. فرمودند بگو تیری را که ما زدیم برنمی گردد. التماس نمود مجدداً آمدم عرض کردم، تأملی کردند و فرمودند:

» جانش به سلامت می ماند ولی باید در حبس باشد. «

یک ماه تمام بستگان او در تهران فعالیت کردند تا اینکه روسها حاضر شدند تا زمانی که از ایران خارج نشده اند در یزد تحت نظر باشد و از شهر خارج نشود همان طور هم شد.

تا 5 سال در یزد بود تا اینکه روسها رفتند و او آزادی یافت. «

26 - تواضع نسبت به سادات

باز هم فرزند ایشان نقل می کنند:

» در قریه سمرقند که بودیم در ایام عید نوروز مسافرین زیادی آمده بودند و مراجعین به مرحوم پدرم هم زیاد شده بود. یک روز صبح قریب نود نفر مراجعه

کرده بودند. پدرم اظهار خستگی کردند و فرمودند نیم ساعتی استراحت کنیم تا وقت نماز ظهر و دیگر به کسی جواب ندهید.

چند دقیقه از استراحت ایشان نگذشته بود که سیدی فقیر که شغل او طبق فروشی بود در زد. در را باز کردم و پرسیدم چه حاجت داری؟

گفت عیالم پس از وضع حمل پستانش غدّه کرده درد بسیار دارد و به بچه ام نمی تواند شیر بدهد.

گفتم ایشان دیگر جواب نمی دهند و استراحت کرده اند. در را بستم و آمدم در اطاق خواب ایشان ایستادم. ولی سید شروع کرد به فحاشی و ناسزا گویی و با لگد به درب منزل می کوبید.

پدرم متوجه صدا شدند و از داخل اطاق فرمودند چه خبر است؟ عرض کردم این سر و صدا از سیدی است که آمده و حاجتی دارد و اظهارات او را بازگو کردم.

خود ایشان از جای برخاستند و به طرف در منزل رفتند و سخنان نامربوط او را شنیدند. در را باز کردند و فرمودند چکار داری؟

عرض حال کرد، فرمودند صبر کنید. بعد به من دستور دادند تا مرهمی برای غده پستان عیال سید درست کردم که سر باز کند و مشمعی نیز برای التیام زخم آن.

خودشان تشریف بردند درب منزل و به سید فرمودند از این مرهم دو مرتبه روی غدّه پستان بگذار سرباز می کند بعداً از این مشمع بگذار چرک او را کشیده خوب می شود.

چند انجیر هم به او دادند مبلغی هم پول به او دادند. سید هم دعا کرد و رفت. به پدرم عرض کردم: چونکه سید بود با وجود سخنانی که گفته بود حاجت او را برآوردید دیگر چرا به او پول دادید؟

این مرد سخنان بسیار زشتی گفت. فرمودند:

« بابا اگر سید مستأصل نبود چنین عملی را مرتکب نمی شد. تقصیر از من بود که گفتم هر که آمد او را رد کنی و بگوئی جواب نمی دهند.

http://baah.blogfa.com/

تاریخ: یکشنبه 13 بهمن 1392 | | نویسنده: رحمت اسماعیل زاده | آرشیو

ص:598

منابع کتاب

«آ»

2 - آداب اللغه العربیه، زیدان، جرجی، 3/234)...

3 - آ یینه دانشوارن، ریحان یزدی، ص 53.

4 - آثار الحجه، محمد رازی، ج 1، ص 194.

«ا»

5 - احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، تألیف مرحوم مدرس رضوی، 29.

6 - اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج 9، ص 216

7 - الگوی زعامت، علی آبادی، محمد، انتشارات هنارس، ص 44 و نیز ر. ک. مجله حوزه، ش 23، ص 42.

8 - اظهارات دکتر محمدهادی امینی. 12.

9 - امام خمینی در آئینه خاطره هاعلی دوانی،، چاپ اوّل، تهران، نشر مطهّر، 1373،.

10 - الغدیر فی الثرات الاسلامی؛ سید عبدالعزیز طباطبائی.

11 - المعجم فی معاییر اشعار العجم، شمسِ قیس رازی، د، مقدمه چاپ علامه مرحوم محمد قزوینی.

12 - النجوم الزاهره، ج 2، ص 240

«پ»

13 - پاسدار اسلام، شماره یکم.

14 - پیرامون نهج البلاغه، سید محسن امین عاملی، جلد 9 صفحه 20

15 - پایگاه اطلاع رسانی آیه الله حسینی شیرازی

«ت»

16 - تاریخ علم الفلک فی العراق، عزاوی، عباس، 9-32،

17 - تاریخ بغداد، احمد بن علی الخطیب، ج 2، ص 246

ص:599

18 - تاریخ التمدن الاسلامی، زیدان، جرجی، 3/214.

«ج»

19 - چشم و چراغ مرجعیت، ص 192.

«ح»

20 - حماسه غدیر. گردآوری و نگارش: محمدرضا حکیمی. صص 338-337

21 - حکمه الاشراق، سهروردی، 80-74، چاپ هانری کربن.

22 - حیات جاودانی، جعفر موسوی اصفهانی، با همکاری هادی میرآقایی، مشهد: رستگار، 1385، ص 25.

«خ»

23 - خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مطهری ص 480

24 - خاطرات زندگانی آیت الله بروجردی علوی، سید محمدحسین،، انتشارات اطلاعات تهران، 25 - خرداد 1341، صص 119 و 120.

26 - خاطرات آیت الله مسعودی خمینی امامی، جواد،، مرکز استاد انقلاب اسلامی

27 - خاطرات زندگی آیت الله العظمی آقای بروجردی، علوی طباطبایی، انتشارات اطلاعات، 1341 ص 126.

28 - خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی،. دوانی، علی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، صص 191-189.

«د»

29 - دایره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: انتشارات مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، 1379، مجلد نهم، ص 212.

30 - دایره المعارف تشیع، زیر نظراحمد صدر حاج سید جوادی، تهران: نشر

شهید سعید محبی، 1380، جلد دوم، ص 220.

31 - داستان های مبارزه با نفس، 3. میرستار مهدی زاده، چاپ اول 1388، قم، ناشر: دفتر عقل نوبت، تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما. انتهای پیام/ *

32 - در پیرامون نهج البلاغه شهرستانی، هبه الدین، ص 12.

33 - درس هایی از مکتب اسلام، شماره مسلسل 5، شماره 5، فروردین 1338.

ص:600

«ر)

34 - روضات الجنات، محمدباقر؛ ساعدی، تهران: نشر اسلامیه. - خوانساری، میر ریحانه الادب، 35 - مدرس خیابانی تبریزی، محمدعلی؛ تهران: انتشارات علمی.

36 - رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، ص 283

37 - ربع قرن مع العلامه امینی حسین شاکری. قم 1417 ق.

«ز»

38 - زندگینامه خواجه نصیرالدین طوسی http://behdad-vasegh.blogfa.com

39 - زندگینامه بزرگان دینی زندگانی شیخ مرتضی انصاری

40 - زندگی آیت ع الله بروجردی، 9. واعظ زاده خراسانی، محمد، نشر مجمع تقریب مذاهب اسلامی، چاپ اول، تهران، 1379، ص 53.

«س»

41 - سایت اندیشه قم

42 - سایت مشرق نیوز، مقال؟ حجت الاسلام محمد مسعودی.

43 - سایت پایگاه اطلاع رسانی حوزه.

44 - ستارگان حرم، آعید عباس زاده، جلد 1.

45 - سیری در الغدیر، محمد امینی، صص 25-26، به نقل از خود علامه.

«ش»

46 - شکوه شیعه: تمری محمد رضا،، ص 20.

47 - شکوه فقاهت، یادنامه مرحوم آیت ع الله العظمی بروجردی، دفتر تبیلغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص 508.

«ع»

48 - علماء معاصرین، خیابانی، ص 214.

«ف»

49 - فقهای نامدار شیعه، - عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم؛ قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی.

50 - فوات الوفیات، 7. کتبی، ابن شاکر، 149 و مجله العرفان، سال 47، شماره 4، ص 330

51 - فلاسفه الشیعه، نعمه، شیخ عبدالله، 501 و 474، چاپ بیروت.

«ق»

52 - قطره ای از دریا؛ گردآوری محمد حسین صفاخواه 1/21-16.5.

«ک»

53 - کشف المرادفی شرح تجرید الاعتقاد، چاپ قم) مکتبه المصطفوی، بی. تا (.

54 - کشف الظنون، حاجی خلیفه، 2/16. باید دانست که این غیر از آن) زیج شاهی (است که خود خواجه نوشته و نجم الدین لبودی آن را شرح کرده و) زیج زاهی (نام داده است، خواجه این کتاب را به نام رکن الدین خورشاه اسماعیلی پرداخته است.

55 - کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، حلی، علامه، 111، چاپ قم.

کلمه الله، تألیف سید حسن شیرازی ص 471)

درتورات آمده است. یا بن آدم ! اکثر من الزاد فان الطریق بعید بعید، وجدد السفینه فان البحر عمیق و اخلص العمل فان الناقد بصیر بصیر و اخر نومک الی القبر و فخرک الی المیزان و الشهوتک الی الجنه و راحتک الی الاخره...)

«گ»

56 - گلبرگ، شماره هفتاد و دوم.

57 - گروه فرهنگی / حوزه آئین و اندیشه 92/01/18-09:49 شماره: 13920117001098

«م»

58 - موسوعه طبقات الفقهاء،

59 - مقدمه اصول کافی، سید جواد مصطفوی.

60 - مفاخر اسلام تألیف حجت الاسلام والمسلمین علی دوانی.

61 - مجمع الاداب، 256، چاپ هندوستان.

62 - مرجعیت وسیاست، سید حسن امین، ماهنامه حافظ، شماره 30، تیر 1385، ص 16.

63 - مجله نور علم، جامعه مدرسین، شماره 10.

64 - مقاله خاندان ونسب آیت الله بروجردی، علوی، سیدجواد، مجله حوزه، شماره 43 و 44، ص...

65 - مزایا و خدمات آیت الله بروجردی مطهری، مرتضی،، شش مقاله، انتشارات صدرا، تهران 1380، ص 263.

ص:602

66 - مصاحبه با آ یت الله حاج شیخ مجتبی عراقی، چشم و چراغ مرجعیت، ص 170

67 - مجله نور علم، شماره دوازده، آبا 1364، ص 8987.

68 - مجله حوزه، سال هشتم، ش 1 و 2، ص 115 و 154 و 52 و 280

69 - میرحامد حسین - محمدرضا حکیمی - صفحه 110-106

«ن»

70 - نگاهی کوتاه به زندگانی پرافتخار سید رضی، علی دوانی، ص 4-2.

«و»

71 - ویژه نامه آیت ع الله العظمی بروجردی، مجله حوزه، شماره 43 و 44، صص 268 و 66..19

«ی»

72 - یادنامه علامه امینی؛ ضمیمه روزنامه رسالت، 12 تیر 67 ص؛ اظهارات دکتر محمد هادی امینی

73 - یادنامه علامه امینی به اهتمام دکتر شهیدی و محمدرضا حکیمی تحت عنوان» علامه امینی «.

ص ن. زده

74 - یتیمه الدهر، ج 3، ص 131

75 - یاس، شماره چهاردهم.

76 - یادنامه علامه امینی ضمیمه روزنامه رسالت. ص 22، خاطرات حسان.

جلد 4

مشخصات کتاب

سرشناسه:امینی گلستانی، محمد، 1317 -

عنوان و نام پدیدآور:کشکول گلستانی/ محمدامینی گلستانی.

مشخصات نشر:قم: انتشارات محمد امینی گلستانی

مشخصات ظاهری:7 ج.

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

موضوع:امینی گلستانی، محمد، 1317 - -- وعظ

موضوع:اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع:تاریخ

ص: 1

اشاره

ص :2

کشکول گلستانی

محمدامینی گلستانی

ص: 3

فهرست موضوعات

ص:4

لیمو شیرین، 115

- لیمو باعث حفظ کلسیم بدن

ص:5

ص:6

خواص فيبر 200

ص:7

ص:9

پیشگفتار

اشاره

لطفاًپیش از شروع به مطالعه کتاب، این مقدمه را تماماً مطالعه نمائید.

1 - در اوقات فراغت، برای اینکه حوصله ام تنگ نشود، کتاب های گوناگون را، مطالعه می کردم یا از انترنت استفاده می نمودم بعضی، از مطالب را نسخه برداری ویاد داشت می کردم، تا اینکه بصورت کتاب قطور و سنگین در آمد و حیفم آمد که آن را بلا استفاده رها سازم، لذا با مرور و کوچک ترین تنظیم، بصورت هفت جلد در آمده.

1 - خاندان رسالت. 2 - اصحاب. 3 - علما. 4 - میوه های شفا بخش. 5 - متفرقات در سه جلد.

2 - بعنوان امانت دار، هیچگونه دخل و تصرف در مطالب یا محتوی نکرده، آنگونه که در کتابها موجود بود، ثبت کرده و کوچکترین تغییری نداده ام که در نتیجه قسمتی از مطالب، تکرار یا مشابه هم در آمد که از اینجهت معذرت می خواهم.

3 - اگر ضمن مطالعه به مطلب ناخوشایندی بر خورد کردید، لطفا ببینید از کجانقل کرده ام، به منبع آن مراجعه کنید من هیچگونه مسؤلیتی در این مورد ندارم.

4 - بعلت هزینه سنگین چاپ و عدم امکان در دسترس قرار دادن این مجموعه را بصورت کتاب، فعلا آن را برای ثبت در سی دی، به این صورت تحویل دادم، تادر صورت تمایل، عزیزان، ازآن استفاده نمایند، اگر در آینده امکانات چاپ، پیش آید، چون مجلداتش زیاد است، انشاء الله، با تجدید نظر کلی و تقسیم بندی صحیح، آن را، به چاپ رسانده و در اختیار عزیزان قراردهم.

5 - در مورد بعضی از قضایا بحث به طول کشیده مانند جریان ام کلثوم و غیره، هر گوشه ای از آن را خواستم حذف نمایم، دیدم آن قسمت، خود نیز قابل استفاده است بدینجهت نخواستم، دست بزنم و ترتیبش را بهم بزنم. در پایان توفیق همه عزیزان و سروران را از ایزد منّان خواستارم موفق باشید.

مختصری از زندگی نامه مؤلّف کتاب

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش 15 فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل.

تخصّص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (42). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف (21 نفر).

در سال 1329 شمسی از زادگاهش قریه گلستان در 30 کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملا ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال 1331 به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملائی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدوزانی وغیرهم) استفاده نموده است، و در نیمه دوم سال 1334 به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنکرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی وسید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر وغیره)، استفاده نموده است. و درتاریخ 1340 از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده است. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته.

مانند.

1 - مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مساحت 800 متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر

ص:11

متعلقات و فضای باز مسجد 1400 متر.

2 - احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

4 - تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از 17 صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

در سال 1351 شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت 14 سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و 11 سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده است.

در سال 1357 شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال 1359 به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته است. تا اینکه در سال 1365 دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر وکارهای مربوط به روحانیت شده است. تا این که در سال 1375 از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدند.

در سال 1375 شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از 25 درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال 1381 بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجارفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره هاو کاشیکاریهای آنرا انجام داده است.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه داده است از جمله.

1 - مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت 1500 متر با متعلقات آن که در سال 1382 تا سال 1392 ادامه پیدا کرد،

و الان مورد استفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می باشد و در نظر است که تأسیس

ص:12

حوزه علمیه و درمانگاه عمومی و 15 باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع نمایند انشاءالله.

2 - در زادگاهش روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساند.

3 - در سال 1382 مسجد مجلل در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال 1384 تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

4 - احداث غسال خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

5 - با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمود.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

تالیفات چاپ شده از مؤلّف.

1 - سرچشمه حیات - وزیری یک جلد 402 صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه 4 مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

2 - سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوجلد ضخیم وزیری 1283 صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی واقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

خواب سیده سکینه خانم طباطبائی

در 29 ماه صفر سال 1386 در روز آخر روضه دخترم امینه خانم در شهر قدس من صحبت کردم و برای خانمها مسائل گفته و موعظه کرده و درنهایت چون روز شهادت امام رضا علیه السلام بود، به امام رضاعلیه السلام توسل نمودم، چند روز بعد دخترم امینه گفت: بابا یک نفر سیده خانم هست به نام سکینه طباطبائی که آن روز در مجلس روضه حضور داشت باگریه شدید گفت: از مجلس شما که رفتم شب خوابیدم در خواب دیدم درمجلس روضه شما هستم، ناگهان یک نفر سید نورانی که من تا آن روز شخصیت چنانی با آن نورانیت ندیده بودم وارد شد و مستقیماً رفت پیش حاجی آقا روبرو نشست و حاجی آقا در دستش دو جلد کتاب بود و با زبان عربی باهم صحبت زیاد نمودند و من هم پشت سر آن آقا نشسته گریه می کردم و به من متوجه شده و فرمود: زیاد گریه نکن چشمهایت خراب می شود تو که هرهفته نزد من هستی، دوباره با حاجی آقا به صحبت ادامه دادند و می دانستم راجع به آن کتاب صحبت می کردند، حاجی آقا آن دو جلد کتاب را به آن آقا تحویل داد و ایشان هم تحویل گرفتند و چون آش شما را من تقسیم می کردم آن آقا به من فرمود:

به هرکس که از آش می دهید هم نامش را بنویسید و هم آن را مهر نموده به من دهید و ما هم به این دستور عمل کردیم و تمامی آنها را لای کتاب حاجی آقا گذاشت و با خود برد، در این حال من به صدای گریه خودم از خواب بیدار شدم.

البته آن دو جلد کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) است که در باره حالات و نحوه مدیریت و حکومت آن حضرت بعد از ظهور نوشته ام که انشاء اللّه مورد قبول آن آخرین امید قرار گرفته است و امتیاز آن را مسجد مقدس جمکران قم از من گرفت و خودشان چاپ کردند که خدا را شکر مورد قبول اقشارمختلف جامعه قرار گرفته است که

در مدت یک سال دوبار با تیراژ بالا 16 هزار جلد چاپ شده است والحمدللّه.

3 - از مباهله تا عاشورا - در یک جلد وزیری 684 صفحه در باره مباهله رسول خدا 6 با نصارای نجران و سر انجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان باسرگذشت پنج تن آل عبا: و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام

فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

4 - والدین دو فرشته جهان آفرینش - در یک جلد وزیری در 320 صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار وگفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

5 - آداب ازدواج و زندگی خانوادگی - وزیری 276 صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمائی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و... که در واقع مکمّل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

6 - کتاب مهم اسلام فراتر از زمان - درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثمّ أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبنی من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بیت فی ذلک الزّمان الّا و فیه شیطاناً أریل.

کلمه أریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن أریال گویند، حضرت 1400 سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی أمّتی یُخربون قباب الأئمّه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!!. دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرمها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلاً نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها یتزوّج الرّجال بالرّجال و یتزوّج النساء بالنساء، و روایت لعن اللّه المتشبّهین من الرّجال بالنّساء و المتشبّهات من النّساء بالرّجال درباره

تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در 688 صفحه وزیری.

پیشگوئی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نو آوری زیاد می باشد.

7 - آغلار ساولان - سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقعی 50 صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال 1375 استان اردبیل و تخریب 111 بخش و روستا از 25 در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن 77 نفر ا ز نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

8 - 111 پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - رقعی در 295 صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و ییلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

9 - فلسفه قیام و عدم قیام امامان - در 198 صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساسا قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

10 - گلستان سخنوران شامل 110 مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری 1511 صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

11 - ولایت شرط قبولی أعمال در دوجلد.

12 - شرح دعاهای روزانه ماه رمضان.

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف

1 - آیا و چرا - در زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خودشان در باره اهلبیت، خاصّه امیرمؤمنان و فاطمه زهراء علیهم السلام و اینکه چرا آنها به این دلیلها و اسناد خودشان عمل نمی کنند.

2 - 600 مجلس سخنرانی مذهبی در 12 جلد از منبرهای 55 ساله مؤلّف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و

منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در 12 جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

3 - رحمت واسعه - در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنند گان و شمول غفران الهی در باره آنها.

این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

4 - شب - کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.

5 - عتابات قرآن - در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.

6 - خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من - این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز 1393/11/30 که به 400 صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

7 - دعای عرشیان برفرشیان - درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه 7 سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام.

8 - نشانه هائی از او - کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

9 - مرزهای زندگی - از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

10 - مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها - از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

11 - نوادر - روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کشکول در 7 جلد.

12 - شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهائی درباره وی.

13 - مادران 14 معصوم علیهم السلام، هنگام ازدواج هیچکدام بیوه نبود.

ص:17

14 - یاد داشتهای انترنتی ام درسایت «امینی گلستانی» در دو جلد که وسیله (مؤسسه مرکز تحقیقات علوم اسلامی «نور» حوزه علمیه قم) پخش می شود و هنوزهم ادامه دارد.

15 - متفرّقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون.

16 - تحدی یا دعوت به مقابله به مثل در باره اعجاز قرآن.

17 - نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن نبیره امام حسن مجتبی علیه السلام.

18 - ولایت شرط قبولی أعمال جلد دوم.

19 - اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان وزیری در دو جلد ضخییم.

20 - صفات متقین و مؤمنین از آیات و أحادیث.

21 - مجالس: در دو جلد وزیری. سخنرانی های ماه رمضان و محرم در شهر توریستی سرعین اردبیل و اطراف.

بیشتر این کتابها با کتاب دو جلدی سیمای جهان که مسجد جمگران چاپ میکند و هم مسجد جمکران آن را داده، به سی دی ریخته شده که همه بتوانند از آن استفاده نمایند

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

ص:18

بخش میوه جات شفابخش

اشاره

درمان بیماریهای قلب و کیسه صفرا.

«رژیم غذایی در بیماریهای کیسه صفرا وبعد از عمل جراحی کیسه صفرا»

دکتر حشمت الله کلباسی

متخصص بیماریهای دستگاه گوارش

کار کیسه صفرا در انسان انباشتن و تغلیظ صفرا است تا به هضم چربی کمک نماید.

وقتی که چربی وارد اثنی عشر می شود باعث تحریک و ترشح هورمون Cholecystokinin توسط مخاط روده می شود. هورمون مذکور از راه خون وارد کیسه صفرا شده و باعث انقباض آن می شود که در نتیجه صفرای غلیظ شده وارد مجرای کلدوک و بعد به روده کوچک وارد می شود که وجود آن برای امو لسیفیکسا سیون (ذره ج ذره شدن) ((Emulsification چربی های مورد نیاز است. قطع شدن جریان صفرا که بیماریهای کیسه صفرا به وجود می آید می تواند باعث اختلال هضم چربی ها شود.

در حدود 5 تا 10 درصد از افراد بالغ دچار بیماریهای کیسه صفرا می شوند التهاب و عفونت کیسه صفرا را کولسیستیت ((Cholecystitis و به وجود آمدن سنگ کیسه صفرا کوله لیتیاز ((Cholelithiasis می نامند تشکیل سنگ کیسه صفرا وقتی رخ می دهد که کلسترول، رنگ دانه های صفراوی، املاح صفراوی، کلسیم و مواد دیگر در کیسه صفرا رسوب می کنند. علت اصلی تشکیل سنگ کیسه صفرا نامعلوم است. رکود، عفونت و اختلال متابولیک و یا تغییرات شیمیایی به نظر می رسد

ص:19

نقش داشته باشند. نشانه ها و علائم بالینی ((Symptoms در بیماریهای کیسه صفرا:

درصد بالایی از ناراحتی های کیسه صفرا بدون علامت و ((Silent خاموش هستند.

در زمانی که عفونت و یا مسدود شدن کیسه صفرا توسط سنگ در مجرای (Cystic) (درد های کولیکی شدید در صورت انقباض کیسه صفرا پیش می آید - هضم و جذب غذاهای چرب باعث ناراحت شدن (Discomfort بیمار و اختلال در هضم و جذب Imgaired Digestion چربی ها به علت مختل شدن ترشح صفروی به وجود می آید.

در بعضی از بیماران به دلائل نامعلوم تحملشان نسبت به بعضی از سبزیجات (Legumes) ج خربزه و میوه هایی مانند توت ((Berries کم می شود.

در کلیه سیستیت های حاد ج شکم درد ج نفخ شکم، حالت تهوع، استفراغ و تب نیز می تواند از علائم باشد.

برای رژیم غذایی بیماران کیسه صفرا اصل این است که ناراحتی بیمار را با دادن غذاهای کم چرب به حداقل برسانیم. از لحاظ کالری اکثر بیماران کیسه صفراوی وزن بالاتر از طبیعی داشته و رژیم کم کالری توصیه می شود.

Serles et al در سال 1970 ثابت کردند بیمارانی که کالری بالا از هر نوع غذا بگیرند باعث زیاد شدن ترشح کلسترول در صفرا و تشکیل بیشتر سنگ صفراوی می شوند. با کم کردن غذاهای کم چرب و Carbohydrates می توان بیماران را تا اندازه ای راحت نگه داشت.

رژیم غذاهای کم چربی برای بیماران کیسه صفراوی

1 - غذاهایی که می توان از آن استفاده کرد، عبارتند از:

شیر کم چربی - قهوه و چای و آب میوه و نان ج Cornflakes1 Cereals (برشتوک) پنیر کم چرب - تخم مرغ هفته ای سه عدد چربی های گیاهی و انواع میوه جاتی که بیمار بتواند آنها را تحمل کند. گوشت ها اعم از

گوسفند و گوساله و مرغ ویا ماهی ها سرخ شده نباشد و به صورت آب پز یا کباب و یا بریان شده می توان مورد استفاده قرار داد.

سوپ های صاف شده و ادویه جات از قبیل نمک، فلفل، ادویه به حد اعتدال شیرینی جات همه رقم از قبیل مربا - ژله - مارمالات و شکر آزاد است.

سبزیجات از قبیل هویج ج سیب زمینی ج کلم و غیره همه نوع در صورت تحمل موقعی که بدون اضافه کردن کره و یا خامه آب پز شده باشند.

میوه جات همه نوع در صورت تحمل بیمار می تواند مصرف شود.

2 - غذاهایی که میباید پرهیز شود.

شیر چرب - بستنی که از شیر پر چربی درست شده باشد - کیک ها و شیرینی هایی که خامه و چربی داشته باشند.

تخم مرغ نیم رو و چربی های حیوانی و چربی هایی مانند خامه و سس سالاد.

از گوشت هایی که به صورت کنسرو شده پرچربی و یا گوشت های چرب ج سوسیس - کالباس می باید پرهیز شود.

سوپ هایی که با خامه و شیر چرب درست شده اند، شیرینی هایی از قبیل شکلات ها و غیره همچنین در صورتی که بیماران نتوانند ادویه جات را تحمل نمایند بهتر است پرهیز گردد از میوه جات اوکادو ((Avocado ج سیب کال و میوه های توتی (Berries) را ممکن است بیماران تحمل ننمایند به طور کلی باید از غذاهای سرخ شده: آجیل ج زیتون - شورها (از قبیل خیار شور) ذرت بوداده و چاشنی ها ((Relishes پرهیز به عمل آورد.

بعد از عمل جراحی کیسه صفرا و بیرون آوردن کیسه صفرا بیماران پس از مدت کوتاهی که از غذاهای کم چربی استفاده نمودند می توانند رژیم غذایی خود را تغییر داده و هر نوع غذایی را آزادانه مصرف نمایند.

ناگفته نماند که ممکن است به بعضی ها غذاهایی از قبیل شیر - سوسیس - کالباس و غیره حساسیت داشته و هضم این غذاهای برایشان مشکل باشد در این صورت بهتر است از خوردن غذاهایی را که نمی توانند تحمل نمایند پرهیز نمایند.

مقدار مصرف مایعات روزانه باید 2-3 لیتر باشد که این مقدار باید به طور

ص:21

متناسب در طول مدت روز تقسیم شود حتی توصیه می شود در این گونه بیماران در نیمه خواب نیز مایعات خورده شود و به طوری که وزن مخصوص ادرار در طی شبانه روز هر زمانی در حد 1018-1020 باشد بنابراین بیمارانی که عرق زیاد می کنند و یا در شرایط گرمتری به سر می برند و کار انها با فعالیت سنگین بدنی همراه است و یا اختلال گوارشی دارند باید آب بیشتری بخوردند که حجم کافی ادرار با وزن مخصوص فوق داشته باشند.

مسئله مهم دیگر مصرف انواعی از غذاهاست که در اسید و یا بازی کردن ادرار نقش دارند میدانیم بعضی از املاح در محیط اسیدی کریستالیزه می شوند و حتی گاهی با درمان ادرار را قلیایی و اسیدی می کنند به هر جهت مهمترین غذاهای اسیدی کننده مواد پروتئینی است و قلیایی کننده ها سبزیجات و میوه جات هستند که لیمو نقش شاخصی در این میان دارد.

بیماریهای قلبی

بیماری کرونر قلبی به صورت مشکلاتی از قبیل دردهای آنژینی و انفارکتوس (حمله قلبی) بروز می کند. آنچه که سبب بروز بیماری قلبی می شود، تشکیل تدریجی رسوب های چربی یا پلاک ها در لایه داخلی دیواره سرخرگ ها می باشد.

این رسوب ها سبب محدودکردن عبور خون می شوند که این پدیده را تصلب شرایین یا سخت شدن رگ ها (آترواسکلروز) می نامند.

در این بیماری هیچ علامت واضحی وجود ندارد، اما این تا هنگامی است که آسیب به سرخرگ ها آنقدر جدی شود که جریان خون به قلب محدود شده و سبب بروز درد شود. مسدود شدن کامل یک سرخرگ خون رسان به قلب، منجر به حمله قلبی ناگهانی و کشنده می شود. روش های متداول جهت پیشگیری از تصلب شرایین شامل کاهش فشارخون، دریافت رژیم غذایی کم چربی، کاهش وزن اضافی و ترک سیگار می باشد. به برخی افراد نیز جهت کاهش کلسترول خون، دارو داده می شود.

تحقیقات نشان می دهند که ارتباط مستقیمی میان رژیم غذایی و بیماری قلبی وجود دارد و با دریافت یک رژیم غذایی سالم می توان سلامتی قلب و دستگاه گردش خون را حفظ کرد.

چه غذاهایی برای قلب مفید هستند؟

کلم برگ، کلم قرمز، گل کلم، کلم بروکسل، بروکلی، شلغم، چغندر، اسفناج، مارچوبه، لوبیا سبز، نخود سبز، لوبیا قرمز، لوبیا چشم بلبلی، نخود خشک و عصاره مخمر دارای ویتامین های گروه ب خصوصا اسیدفولیک هستند. تحقیقات متعددی نشان داده اند که اسید فولیکی که بطور طبیعی در مواد غذایی یافت می شود، می تواند سبب کاهش ماده ای در خون به نام هموسیستئین شود و به این ترتیب از ابتلا به تصلب شرایین پیشگیری کند. دانشمندان بر این باور هستند که این ماده مستقیما به دیواره رگ ها آسیب می رساند و سبب تشکیل رسوب های چربی می شود. تخمین زده شده است که افزایش دریافت روزانه اسید فولیک به میزان

میکروگرم، سبب کاهش مرگ مرتبط با بیماری های قلبی به میزان درصد در مردان و درصد در زنان می شود.

در جوامعی که مصرف کننده مقادیر فراوانی از ماهی های روغنی هستند، مشاهده شده است که شیوع بیماری های کرونر قلبی کمتر از جوامعی است که مقدار خیلی کمی ماهی مصرف می کنند. ماهی های روغنی از قبیل ماهی آزاد و سایر ماهی ها از قبیل قباد، حلوا، شیر، کیلکا، و اوزون برون دارای اسیدهای چرب مفید می باشند. دانشمندان معتقد هستند که این مواد باعث کاهش خطر انعقاد خون و همچنین ممانعت از افزایش چربی های مضر خون می شوند.

مصرف ماهی حداقل بار در هفته، برای افرادی که دارای سابقه بیماری قلبی و همچنین افرادی که مایل به پیشگیری از ابتلا به این بیماری هستند توصیه می شود.

جو دوسر، حبوبات، سیب و گلابی غنی از فیبر محلول هستند که به کاهش سطوح کلسترول خون کمک می کنند. سیر نیز اثر مشابهی دارد. افزایش کلسترول

خون، به خصوص ال دی ال (کلسترول بد)، یکی از عوامل خطر عمده در بروز تصلب شرایین است. مصرف منظم چنین غذاهایی به کاهش ال دی ال کمک می کند.

روغن زیتون، - روغن کانولا، - مغزها - و دانه ها - حاوی نوعی از اسیدهای چرب به نام موفا هستند که به کاهش سطح ال دی ال کمک می کنند.

میوه ها و سبزی ها - حاوی ویتامین های آنتی اکسیدان (ضد سرطان)، مواد معدنی و مواد مغذی مفیدی هستند که سبب متوقف کردن آسیب ناشی از عمل مواد سرطان زا به دیواره سرخرگ ها می شوند.

مصرف حداقل روزانه واحد از این غذاها توصیه می شود. سه چهارم لیوان آب میوه یا سبزی ها به عنوان یک واحد محسوب می شود که معادل یک عدد میوه متوسط یا یک لیوان سبزی خرد شده خام یا نصف لیوان پخته است.

از چه غذاهایی باید پرهیز کنیم؟

گوشت و فرآورده های آن، لبنیات پرچربی و کره، غنی از نوعی چربی هستند که باعث افزایش سطح ال دی ال در خون می شوند. مصرف این غذاها را باید به حداقل رساند.

همچنین مصرف کیک و بیسکویت به علت نوع چربی بکار رفته در آن ها سبب افزایش سطح ال دی ال می شود.

انواع غذاها و سوپ های آماده مصرف و یا کنسرو شده، غذاهای بیرون از منزل، سوسیس و کالباس و گوشت های نمک سود شده و بطور کلی گوشت و فرآورده های آن و همچنین تنقلات شور، سرشار از نمک (سدیم کلراید) هستند. دریافت زیاد سدیم با فشارخون بالا ارتباط دارد که از عوامل خطر جدی در بروز بیماری قلبی می باشد. کاهش مصرف این نوع غذاها و نمک طعام سر سفره به کاهش فشارخون کمک می کند.

چند نکته:

به سیگاری ها توصیه می شود که به ترک سیگار مبادرت ورزند زیرا نیکوتین سبب افزایش ضربان قلب، افزایش فشارخون و افزایش نیاز

بافت قلب به اکسیژن

ص:24

می شود. با مصرف سیگار توانایی خون در حمل اکسیژن کاهش می یابد. عوامل سرطان زای دود سیگار به دیواره سرخرگ ها آسیب می رسانند. استراحت و شل کردن عضلات، جهت کاهش میزان استرس لازم است. استرس از طریق افزایش هورمون های استرس (از جمله آدرنالین) سبب تولید و افزایش کلسترول می شود.

تغذیه در پوکی استخوان

کلسیم و ویتامین D از مهم ترین مواد موجود در بدن می باشند.

برای داشتن استخوانهای قوی باید کلسیم و ویتامین D کافی در بدن وجود داشته باشد. به غیر از این، مواد فوق را برای سلامت قلب، ماهیچه ها، اعصاب و برای این که خونریزی از زخمهایمان بند بیاید نیاز دارید، البته ما روزانه مقداری از کلسیم بدنمان را از راه مواد دفعی بدن مثل عرق، ادرار و مدفوع، پوسته هایی که به طور طبیعی از پوستمان می ریزد، ناخنها و موهایمان، از دست می دهیم. بنابراین مخصوصاً برای جلوگیری از پوکی استخوان باید در مواد غذایی که مصرف می کنیم ، کلسیم کافی وجود داشته باشد (پروتئین، منیزیم، روی، ویتامین آ و ویتامین ث همه برای سلامت استخوان ضروری اند)

بهترین راه به دست آوردن کلسیم، خوردن غذاهای پرکلسیم است مانند:

ث لبنیات: شیر، پنیر و ماست (انواع کم چربی را انتخاب کنید و نگران نباشید که کلسیم کمتری را به دست می آورید، زیرا کلسیم این غذاها همراه چربی آنها نیست). اگر نمی توانید شیر را تحمل کنید، ماست و پنیر جایگزینهای خوبی هستند.

ث ماهیهای نرم استخوان: نظیر ماهی آزاد، ساردین، کیلکا

ث سبزی های تازه

ث خشکبار

ث حبوبات

ث سویا

بدانید که اگر کسی در نیمه اول زندگی، کلسیم، خوب مصرف نکند، به سختی می تواند آنرا در نیمه دوم زندگی جبران کند.

اگر بخواهیم به شما با توجه به سنتان توصیه کنیم لازم است بگوییم:

* تا سالگی

بانک استخوانتان را با ذخیره ی کلسیم سرشار کنید. به نظر می رسد استخوانهای نوجوانان برای جذب کلسیم ساخته شده است. استخوانهای نوجوانها برای آن است که کلسیم را جذب کنند و از آن استفاده کنند. در استخوانها ، ابتدا داربستهایی از پروتئین به طور میکروسکوپی ساخته می شود و بعد این داربستها به وسیله کلسیم، پر و انباشته می شود. بدین ترتیب استخوانهای متراکم ما ساخته می شود. در این سال ها برای ساختن استخوانهای قوی به حداقل

میلی گرم کلسیم نیاز دارید. سعی کنید به جای انواع و اقسام نوشابه ها، (روزانه

لیوان) شیر بنوشید. همچنین از منابع دیگری که کلسیم دارند مثل ماست، پنیر، سبزی ها با برگ سبز تیره زیاد مصرف کنید.

* تا سالگی

گرچه در این سالها به راحتی استخوان ساخته نمی شود، ولی استخوانهای شما در همین سن به حداکثر قدرت خود خواهند رسید. مهم است که در این سالها ورزش کنید و دریافت کلسیم کافی داشته باشید. شما تقریباً روزانه به میلی گرم کلسیم نیاز دارید. شرکت در ورزشهایی که در آن ها پاهایتان وزن شما را تحمل می کنند شما را در ساختن استخوانهای محکمتر کمک می کند.

* تا سالگی

ممکن است به تدریج شروع به از دست دادن استخوانهایتان کرده باشید. در چنین مرحله ای از زندگی دریافت مقدار کلسیم کافی (میلی گرم) و ورزش برای در حداقل نگه داشتن سطح کاهش قدرت استخوان ضروری است. بیشتر زنان در - سالگی یائسه می شوند. اگر قبل از این سنین

قاعدگی شما نامنظم شده یا علائمی از یائسگی دارید، در رابطه با پوکی استخوان نیز با پزشکتان مشورت کنید. در ضمن شاید لازم باشد در مورد روشهای سنجش تراکم استخوان

ص:26

که مقدار پوکی آن را نشان می دهند، از پزشکتان سئوال کنید.

* بالای سال:

زنانی که وارد مرحله ی یائسگی شده اند، ممکن است سالانه تا قسمت از صد قسمت قدرت استخوانشان را از دست بدهند. از پزشکتان سئوال کنید؛

ث آیا برای جلوگیری از پوکی استخوان و کمتر شدن بیماری نیاز به دارو دارید یا نه؟

ث چه نوع داروهایی برای شما می تواند مناسب باشد؟

دریافت مقدار کلسیم کافی و ورزش هنوز مهم اند. شما باید حداقل میلی گرم کلسیم دریافت کنید. باید سعی کنید به اندازه ی کافی در معرض نور آفتاب باشید تا ویتامین D لازم را دریافت کنید. حداقل دقیقه در روز و سه بار در هفته پیاده روی داشته باشید. بعضی افراد به داروهای دارای کلسیم نیاز دارند که در این باره می توانید با پزشکتان مشورت کنید.

ویتامین D

چرا ما به ویتامین D نیاز داریم؟ ویتامین D در برابر جذب کلسیم مثل کلید دری قفل شده اثر می کند. ویتامین D مثل کلیدی است که در قفل شده ی روده ها را به طرف جریان خون باز می کند و اجازه می دهد کلسیم جذب شده از مواد خوراکی، از روده ها وارد جریان خون شده به وسیله ی آن به جاهای لازم مثل استخوانها برسد. ویتامین D همچنین روی کلیه ها اثر می کند و مانع دفع کلسیم از راه ادرار می شود. ویتامین D در پوست بر اثر تابش آفتاب ساخته می شود. میزان ویتامین D ساخته شده در پوست، در اوقات مختلف روز، فصول مختلف، نواحی مختلف دنیا و نوع رنگ پوست فرد فرق می کند. معمولاً اگر صورت و دستها، روزانه

دقیقه در مقابل نور آفتاب قرار بگیرند (به شرطی که کرم ضد آفتاب روی پوست نباشد) ویتامین D لازم برای بدن فراهم می شود. نور آفتاب باید مستقیم به پوست بتابد. شیشه پنجره ها و لباسها و آلودگی هوا مانع از اثر نور آفتاب برای ساختن

ویتامین D می شوند. هر چه پوست بدن روشنتر باشد ویتامین D بیشتری ساخته می شود. بعضی از غذاها که ویتامین D زیادی دارند عبارتند از زرده تخم مرغ، ماهی های روغن دار، ماهیهای آب شور، جگر و غلات طبیعی. در زمستانها وقتی فرد نتواند از خانه خارج شود و در معرض نور آفتاب قرار بگیرد، ویتامین D کمتری در بدن ساخته می شود. همچنین با افزایش سن، توانایی پوست برای ساختن ویتامین D کاهش می یابد. بنابراین شاید افراد مسن نیاز داشته باشند که از دارو برای به دست آوردن ویتامین D استفاده کنند. در این باره با پزشکتان مشورت کنید .

با توجه به مطالب بالا، رژیم غذایی متعادل و متنوع که کلسیم و ویتامین D لازم را به بدن شما برساند می تواند با برنامه غذایی که در ادامه خواهد آمد تامین شود.

چربی و روغنها

استفاده روزانه از قاشق مرباخوری (گرم) روغن گیاهی،

(آفتابگران، ذرت، زیتون، کنگر و دانه ی شلغم) که گرم نشده باشد

(روغنی که در سالاد استفاده می شود). البته روغنها باید کیفیتی مناسب داشته باشند. برای آماده سازی غذا بیش از قاشق مرباخوری روغن آشپزی (روغن زیتون یا روغن بادام زمینی) استفاده نکنید. روزانه بیش از قاشق مرباخوری کره یا مارگارین روی نان صبحانه خود نمالید. روزانه بیش از یک وعده غذای چرب و خیلی سرخ شده مثل سیب زمینی سرخ شده، سوسیس، سسها، کیکها و شکلاتها مصرف نکنید.

شیرینی ها:

شیرینی ها را به مقدار متعادل مصرف کنید.

خیلی از آنها در خود چربی دارند. چنانچه بعد از غذا از، دسر استفاده می کنید ، تکه ای کوچک بخورید. از دسرهایی استفاده کنید که منبع خوب کلسیم اند مثل شیر یا ماست.

حبوبات:

ترکیبات غلات و سیب زمینی:

روازنه حداقل سه وعده از ترکیباتی بخورید که قند طبیعی زیادی دارند. نان، سیب زمینی، برنج، غلات و ماکارونی غذاهایی هستند که قند طبیعی زیادی دارند . این که روزانه چه مقدار از آنها استفاده کنید، بسته به فعالیت بدنی روزانه ی شما دارد.

شیر و فرآورده های آن:

نوجوانان و بزرگسالان تا سال و زنان شیرده باید - وعده (هر وعده معادل یک لیوان) در روز شیر بخورند. اگر شیر را تحمل نمی کنید، ماست و پنیر جایگزین های خوبی اند. پیاله ای ماست و دو قطعه پنیر (اندازه دو قوطی کبریت) تقریباً معادل یک لیوان شیر، کلسیم دارند.

نوشیدنی ها:

روزانه حداقل حدود / لیتر مایعات بنوشید (تا لیوان). ترجیحا از نوشابه های غیرشیرین استفاده کنید. قهوه، چای، چای سیاه و نوشابه های کولا را خیلی نخورید. آب معدنی چنانچه از کلسیم غنی باشد نوشابه ی خوبی است.

به طور خلاصه:

1 - روزانه - قسمت شیر یا فراورده های آن را بخورید.

ص:29

2 - گوشت زیاد نخورید.

3 - هرگز الکل مصرف نکنید. (الکل دفع کلسیم را از بدن زیاد می کند

4 - نمک، زیاد مصرف نکنید.

در ایران تحقیقات نشان داده است که مردم معمولاً روزانه کمتر از میلی گرم کلسیم مصرف میکنند. دخترها حتی کمتر از پسرها کلسیم مصرف می کنند. پس حتماً به مصرف کلسیم و ویتامین D در غذایتان دقت کنید. اگر خانمی یائسه اید و برای درمان پوکی استخوان، از داروی خاصی استفاده می کنید، بدانید که اگر کلسیم کافی نخورید، این داروها هیچ فایده ای ندارند، زیرا ماده ی اصلی در بدنتان وجود ندارد که این داروها کمک کنند که استخوان با آن ساخته شود یا از تخریب استخوان جلوگیری کنند.

تغذیه دربیماریهای کلیوی

رژیم غذایی در بیماران بر اساس ناتوانی انجام کار کلیه ها تنظیم می شود.

اعمال طبیعی کلیه ها عبارتند از:

1 - دفع مواد زائد. ازته

2 - تنظیم حجم قوام مایعات بدن «آب و الکترولیت»

3 - ساخت و پرداخت بعضی از مواد اساسی بدن از جمله ویتامین ها بنابراین صرف نظر از علت اولیه نارسایی کلیه مثلا فشارخون، دیابت گلو مرو نفریت مزمن که بعضا رژیم غذایی خاص خود را نیز لازم دارند در این دسته بیماران دفع آب - سدیم - کلر - منیزیم ج فسفر ج تعدادی از اسیدهای آلی و غیر آلی ج پایانه مواد پروتئینی. ازته مختل می شود.

از طرف دیگر جذب موادی چون ویتامین D ج کلسیم ج اسید فولیک ج ریبوفلاوین ج آهن دو ظرفیتی مختل می شود و همچنین بعضی از مواد از جمله پیریدوکسین «ویتامین - B6 اسید فولیک ج ویتامین C افزایش دفع پیدا می کند و نیز موادی مثل ویتامین D3 فعال ساخته نمی شود و نکته آخر اینکه این بیماران دچار

هیپر لیپیدی خصوصا افزایش تری گلیسیرید خون می شوند که نه به جهت زیادتر ساخته شدن بلکه به علت عدم دفع کافی آن است.

بعضی از این اختلالا ت با دیالیز قابل اصلاح است ولی بیمارانی تحت درمان با دیالیز قرار می گیرند که دفع خیلی پایین تری دارند که بدون دیالیز قادر به زیست نیستند. لذا بیماران دچار نارسایی مزمن کلیه ها به دودسته بیماران دیالیزی و غیر دیالیزی «بیماران فونکیسون بهتر کلیه ها» تقسیم می شوند.

پرهیز:

اعتقاد بر این است که شاید تنها جایگاه رژیم در جلوگیری از سنگهای کلسیمی است که چنانچه بررسی علتی اولیه و رفع آن موفقیتی نداشت محدودیت مصرف کلسیم زیاد است و نیز باید با کمتر نمودن مصرف کلسیم مصرف کلرور سدیم را هم کم نمود.

مهمترین مواد غذایی دارای کلسیم پنیر و پروتئین های حیوانی است.

اما گاهی اعتقاد بر این است که به جهت عدم جذب کلسیم از روده موادی که علاقه زیادی به باند با کلسیم دارند می دهند. مثلا غذاهای دارای اگزالات زیاد.

در نتیجه در نوشتن رژیم غذایی تفاوت های زیادی به چشم خواهد خورد که ممکن است بیمار را دلسرد نماید در مورد سنگهای با منشا اسید اولیک که محدودیت غذایی چندان مفید نیست ولی بعضی مطالعات اثرات خوبی را در رعایت رژیم غذایی تایین می کنند ولی به طور کلی محدودیت رژیم غذایی به مصرف پروتئین حدود 90-100 گرم در روز یعنی ایجاد حداقل پورین و نیز قلیایی کردن ادرار با غذا و چنانچه زیاد باشد مصرف موادی چون جوش شیرین.

در سنگهای سیستنی بهترین رژیم غایی آب درمانی است و قلیایی نمودن ادرار مع الوصف پرهیز از غذاها مثل حبوبات، آجیل، مرغ و تخم مرغ توصیه میشود. در مواردی که نوع سنگ نتوان به طور دقیق تعیین نمود. رژیم غذایی با پورین کم و اگزالات کم توصیه میشود ولی به طور کلی مصرف مایعات در کلیه ها سنگ ساز مفید است.

تغذیه در تمام بیماریهای ارتوپدی نقش و جایگاه علمی دارد. یعنی اگر بتوانیم مریضی را زودتر راه بیندازیم تا به زندگی عادی خود بپدازید، هم به خود بیمار و هم به خانواده او کمک زیادی می شود به عبارت دیگر اگر تغذیه بتواند این نقش را ایفا کند که می کند. قدم خیلی مهمی در درمان بیماریها برداشته و مهمتر این که اگر از این طریق بتوانی کاری کرد که افراد کمتر بیمار شوند و کمتر بیکاریهای عضلانی و استخوانی پیدا کنند مسلما کمک زیادی به اجتماع می شود. به همین لحاظ تمام انجمن های پزشکی که با استخوان و عضلات سر و کار دارند مثل انجمن های ارتوپدی و روماتولژی، و انجمن هایی که با غدد داخلی ارتباط دارند و احیانا با افراد مسن و درمان بیماریهای خاص این سنین سر و کار دارند کوشش می کنند به راه کارهایی برسند که استخوان ها و عضلات بیشتر کار کنند و دیرتر از کار بیفتد و عارضه پیری، ناتوانی و از کار افتادگی و زمین گیر شدن و در خانه ماندن عقب بیفتد.

تغذیه در بیماریهای عفونی

نقش تغذیه در بیماریها عفونی را مجموعا به چهار گروه می توان تقسیم نمود:

1 - تغذیه در رابطه با ایجاد بیماریهای عفونی، شامل بیماریهای گوارشی و مسومیت های غذایی (بوتولیسم)، بیماریهای روده ای مثل اسهال های میکروبی و بیماریهای عفونی سیستمیک (بروسلوز و تیفوئید)

2 - تغذیه در بیماران عفونی (محدودیتها و ممنوعیتها)

3 - درمان سوء تغذیه به عنوان عارضه بیماریهای عفونی

4 - تغذیه در بیماران با نقص دفاعی شدید

تغذیه در رابطه با ایجاد بیماریهای عفونی

ص:32

قبل از اینکه وارد این بحث شویم مقدمتا به مسئله مقاومت بدن در رابطه با غذا اشاره می کنم که شاید در عامه مردم هم این مسئله شناخته شده باشد که اگر غذای کافی باشد، بیماری کمتر است یا به اصطلاح «دوایش ته دیگ است.»

در عصر قبل از آنتی بیوتیک ها، یکی از بیماریهای کشنده بشر، سل بود که متاسفانه هنور هم هست، وقتی کسی مسلول می شد او را به یک باشد. وش آب و هوا منتقل می کردند و غذاهای مقوی می دادند درمان تقریبا به همین صورت انجام می شد. شاید به همین جهت بیمارستان مسلولین و استراحتگاه آنها را جایی می ساختند که فضای کافی، هوای کافی، نور کافی و غذای کافی داشته باشد. در کشورهای فقیر یکی از علل شایع مرگ و میر کودکان بیماریهای روده ای و اسهال است فقر دانش، فقر اقتصادی و فقر بهداشتی در این کشورها از عوامل مهم بیماریهای جسمانی، روانی و اجتماعی است. یعنی فقر اقتصادی و غذایی و جهل ایجاد می کند که پایه و اساس خیلی از بیماریهای عفونی و واگیر دار در این کشورها هستند و مرگ و میر زیادی را به خصوص در اطفال به دنبال دارد.

اثر غذا در تکوین سیستم دفاعی انسان از دوره جنینی آغاز می شود. یعنی خانمی که حامله می شود در واقع همان موقع تغذیه جنین او باید جامع، کافی و حساب شده باشد. اگر در این دوره به مادر پروتئین کافی، ویتامنی کافی، املاح کافی از جمله آهن برسد بچه در همین دوره تکوینی که معولا سه ماهه اول حیات است رشد لازم را پیدا می کند. و اگر جنین رشد کافی کرده و جنین سالمی باشد وزن و اندازه طبیعی خواهد داشت. وزن طبیعی جنین معیار مهمی برای سلامتی اوست. و بعد از تولد تغذیه نوزاد با شیر مادر شروع می شود که هم ویتامین کافی و هم املاح کافی دارد و می تواند ضامن رشد کودک باشد.

بنابراین سوء تغذیه از دوره تکامل جنینی نسل بشر نقش خودش را برای تمام عمر ابقا می کند. اگر سیستم دفاعی کودکی در این دوره رشد نکرده باشد. در تمام مراحل بعدی رشد نمی تواند در مقابل عوامل بیماری زا نقش دفاعی کافی داشته باشد. به خصوص یاد آوری می کنم که دوره شیر خوارگی دومین مرحله مهم است.

تغذیه مناسب با شیر مادر که دارای ویتامین و املاح کافی است رشد دفاعی کودک را تداوم می بخشد. کودکی که سوء تغذیه دارد و پروتئین و ویتامین کافی به او نمی رسد مستعد بیماریهای عفونی است و به واکسیناسیون ها هم جواب خوبی نمی دهد. بنابراین تغذیه مبنای مقاومت بشر در مقابل عوامل بیماری زای محیطی است که این عوامل محدود به بیماریهای عفونی نیست و می شود به سایر بیماریها هم تعمیم داده شود. گر چه در حال حاضر بشریت مرفه از سوی تغذیه به گونه پر خوری و مصرف بیش از حد لازم رنج می برد. بخش وسیع انسانهای محرومی هم هستند که از کمبود تغذیه مورد نیاز خود رنج می برند. در مورد نقش تغذیه در ایجاد مقاومت در مقابله با بیماریهای عفونی بررسی های زیادی انجام گرفته است مثلا دیده شده اگر به یک گروه غذای کافی برسانیم و به گروه دیگری واکسن سل بزنیم آنهایی که تغذیه کافی می شوند کمتر از آنهایی که واکسن زده اند به سل مبتلا می شوند.

احتمال بروز سل در آنها که تغذیه کافی داشته اند و واکسن سل هم زده اند بسیار کمتر می شود.

نقش تغذیه در ایجاد بیماریها

غذا به عنوان منبع انرژی زای بدن اگر دچار آلودگی های میکروبی باشد می تواند منشاء بیماریهای مختلف و در راس آنها بیماریهای گوارشی و مسمومیت های غذایی باشد. ما در فصول مختلف در معرض مسمومیت های مختلف غذایی هستیم. به خصوص زمانی که هوا گرم می شود ما شاهد بیماریهای روده ای بیشتری هستیم که خطرناک ترین آنها «وبا» است. چنانچه در همین تهران، زهدان و در خیلی از کشورهای جهان، به خصوص کشورهای مرسوم به جهان سوم به طور موضعی شاهد بروز بیماری «وبا» هستیم.

مسمومیت های غذایی هم در رابطه با غذاهای مانده و آلوده بروز می کنند. به دلیل آنکه غذاها به طور بهداشتی تهیه نمی شوند و ما در مراکز تولید غذا و

رستوران ها کنترل واقعی نداریم. یعنی هر کس که بیکار مانده در زمینه تغذیه کار می کند و خیلی ها از اصول بهداشت غذا آگاهی ندارند و برخی از آنها که از جنبه بیماریهای انگلی که بررسی می شوند بیش از یک انگل دارند و می توانند آلودگی و بیماریهای انگلی را از طریق دست به دیگران انتقال دهند. به عبارت دیگر هم در تولید مواد غذایی و هم در توزیع آن رعایت نکات بهداشتی را نمی کنیم. بسیاری موارد مواد غذایی کنسور شده که خراب می شوند از رده خارج نمی شوند که بسیار خطرناکند. همین طور کشک هایی که در ظرفهای مخصوص نگهداری می شوند اگر دچار فساد و آلودگی شوند می توانند باعث بیماریهای مهلکی مثل بوتولیسم که یک بیماری خطرناک و کشنده است، بشوند. تب روده یا تیفوویید یا حصبه هم یکی از بیماریهای خطرناک است که از طریق آب و غذای آلوده انتقال می یابد و با توجه به مقاومت نسبت به آنتی بیوتیک که طی سالهای اخیر تکوین یافته است مشکلات زیادی را برای مبتلایان به همراه دارد. که از طریق آب و غذا انتقال می یابد به ویژه نزد کودکان می توانند سبب ایجاد اسال های شدید و بیماریهای عفونی خطرناک شوند.

لازم به ذکر است حصبه به وسیله آب آلوده ایجاد می شود و معمولا از بیمار به فرد دیگر انتقال پیدا می کند و اگر چنین اتفاقی بیفتد مطلقا به دلیل رعایت بهداشت است. نکته دیگر اینکه دیده شده به دلیل باورهای غلط مردم و حتی برخی از پزشکان و پرستاران بیماران تیفوییدی را چنان از خوردن غذا محروم می کنند که منجر به سوء تغذیه شدید و مرگ آنها می شود. مثلا می گویند بیمار حصبه ای نباید نان بخورد.

یکی از بیماریهای مهمی که از طریق تغذیه مواد آلوده در ایران شیوع دارد تب مالت است. همان طور که مس دانید تب مالت یک بیماری مشترک بین انسان و دام است. میکرب تب مالت در گوسفند، بز، گاو، و در حیوانات دیگری مثل خوک و سگ می توان ایجاد بیماری کند و انسان به طور اتفاقی در تماس با این حیوانات و با مصرف مواد آلوده عمدتا غذایی که از شیر نجوشیده تهیه شده باشد. (مثلا پنیر از شیر نجوشیده به عمل می آید.) مبتلا می شود.

ص:35

معمولا پنیر را باید سه ماه در آب نمک نگه دارند و بعد توزیع کننده که این اصل رعایت نمی شود به هر حال مصرف پنیر آلوده سبب بیماری تب مالت در انسان می شود. یکی از بیماریهای مهمی که از طریق آب و مصرف غذای آلوده برای انسان ایجاد شود اسهال های آمیبی است که آن هم در تمام فصول وجود دارد و در غالب شهرها شیوع دارد. ولی در فصل تابستان شایع تر است. همین طور مصرف جگر نیم پز گوسفند منجر به بیماری «توکسوپلاسموز» می شود که کیست انگل وارد معده انسان می شود تحت تاثیر اسید معده باز می شود و انگل آزاد می شود و از طریق مخاط روده جذب و وارد کبد می شود و وارد غدد لنفاوی می شود. اگر خانم حامله ای فرضا دچار این بیماری شود این انگل خودش را به جنین می رساند و در جنین ایجاد بیماری مغز و اعصاب می کند و می تواند منجر به گرفتاری مرکز عصبی حساس چشم و مغز شود که یکی از بیماریهای ایجاد کننده سقط در زمان حاملگی است.

بیماری انگلی دیگری که از طریق تغذیه منتقل می شوند کرمک است که در تمام کشورهای متمدن و عقب مانده شیوع بسیار دارد و در بچه ها بیشتر از بالغین است.

بیماریهای انگلی از نوع کرمهای کدو و قلاب دار و نیز در رابطه با تغذیه ایجاد می شود.

نقش تغذیه در بیماریهای عفونی

جای تاسف است نه تنها عامه مردم دچار سوء برداشتهائی در مورد بیماریهای تب دار می باشند که خیلی از پزشکان و پرستاران هم تحت تاثیر بد آموزیهای سنتی ما قرار دارند. یعنی می شود یک چیز کلی را در مورد بیماران تب دار مطرح کرد. آن، اینکه بیمار تب دار به علت سوزاندن بیشتر انرژی نیاز بیشتری به تامین انرژی دارد.

بیماری که تب دارد ممکن است به علت دردهای گلو و دستگاه گوارش نتواند تغذیه مناسب داشته باشد و یا ممکن است به علت اختلال در هوشیاری بیمار ما نتوانیم از راه دهان تغذیه مناسبی داشته باشیم.

متاسفانه یکی از نکاتی که همیشه فراموش می شود در درجه اول تغذیه این

بیماران است. در حالی که از همان آب و الکترولیت که شروع می کنیم، باید فکر کنیم بیمار چقدر کالری احتیاج دارد و این کالری را محاسبه و تامین کنیم. و بعد به ازاء هر درجه تب حساب کنیم چقدر کالری و آب نیاز دارد.

آنچه در عامه مردم مطرح است و بایستی بدانند این است تفکرات غلط و نادرست گذشته درباره بیماریهای تب دار به خصوص در حصبه را یاد آوری کنیم.

این طور رایج است که به بیمار حصبه ای نان نباید داد. در حالی که اگر می خواهیم بیمار بر بیماری غلبه کند باید او را تقویت کنیم که گار این کار را بکنیم حتی اگر دارو ندهیم بیمار بعد از یکی دو هفته خوب خواهد شد. پس می توان گفت که چیزی که بیمار حصبه ای را از بین می برد سوء تغذیه است یعنی محروم کردن او از خوردن گوشت، نان ومیوه که ممنوع کردن آن اصلا کار درستی نیست. بلکه باید هر چه اشتهای بیمار طلب می کند در اختیارش بگذاریم. در سرماخوردگی ها هم یک چیز غیر عملی رایج است و متاسفانه اگر ما پزشکان بگوییم هر چه بیمار دوست دارد بخورد و خدایی نخواسته اتفاقی بیفتد می گویند طبیب مسئول است.

البته ما می دانیم بعضی از مواد غذایی و میوه های مثل خربزه و انگور محرک هستند و اگر بیماری حساسیت نشان بدهد و احیانا گلویش ناراحت بشود بهتر است نخورد. ولی به طور عام و از نظر علمی محدودیتی نداریم بیماری که سرماخورده باید سبزی بخورد. مواد پروتئینی بخورد و موادغذایی و هیدروکربن هم مصرف کند. مگر اینکه بیماری خاصی مثل دیابت و یا اوره داشته باشد که توصیه می کنیم مواد قندی و مواد گوشتی کمتر مصرف کند. یا در کودکان یا حتی بزرگسالان وقتی دچار اسهال می شوند شایسته است شیر مصرف نکنند. البته شیر مادر در کودکان در زمان اسهال هم بلامانع است.

در رابطه با بیماران مزمن عفونی، مثلا مسلولین و بیمارانی که دچار بیماری مزمن هستند و عفونت یک عارضه ثانویه در آنها است. مثلا بیماران سرطانی یا بیمارانی که فلج هستند. کاهش قدرت عضلانی و لاغری آنها قبل از آن که مربوط به بیماری آنها باشد. مربوط به سوء تغذیه است. یعنی باید در هر شرایط غذای کافی به آنها برسانیم.

ص:37

در بیماریهای عفونی دستگاههای مختلف بدن انسان ویا در نتیجه توکسین (سم) تولید شده توسط میکروب در بدن و تاثیر آن بر سیستم مغز و اعصاب و مرکز اشتها بیمار دچار کم اشتهایی و در نتیجه سوء تغذیه می شود و یا عضو مبتلا به ویژه اگر دستگاه گوارش باشد منجر به سوء تغذیه می شود به علاوه در بیماریهای تب دار به علت مصرف بیش از حد کالری، ضعف و لاغری ایجاد می شود. برای درمان اینها جبران انرژی تحلیل رفته و یا جبران کاهش وزن است. به همین منظور برای همه بیماران تغذیه اصل است خیلی از مردم فکر می کنند عامل بروز لاغری مصرف انواع آنتی بیوتیک هاست که کاملا نادرست است. آنتی بیوتیک برای درمان بیماری است. اگر فرضا برای ذات الریه آنتی بیوتیک مصرف نشود احتمالا به مرگ او می انجامد. واقعیت این است که هر بیماری عفونی کاهش وزن میدهد کاهش وزن باعث نقصان فعالیت سیستم دفاعی بیمار می شود و یکی از علل شایع مرگ بیماران بروز عفونتهای ثانویه ایست که در زمینه سوء تغذیه و کاهش مقاومت ایجاد می شود.

مثلا در درمان کزاز گاهی شاید بیمار ار ده روز زیر دستگاه تنفی مصنوعی بگذاریم تا فلج او از بین می رود و هوشیار می شود به علت زیر دستگاه بودن عفونت های ریوی می کند که آن را هم درمان می کنیم در نتیجه بیمار حدود دو ماه در این شرایط زندگی می کند و در این مدت قوایش تحلیل رفته و غذای مناسب به او نرسیده اگر عفونت کند به علت سوء تغذیه شدید است و ممکن است نتوانیم کاری کنیم.

در بیماریهای مزمن تغذیه کلید درمان است و با ید به این شاه کلید توجه داشته باشیم و پروتئین راس همه غذاها است و بعد ویتامین کافی، املاح کافی، هیدروکربن کافی، برای اینکه بیمار مبتلا به بیماری مزمن را زودتر حرکت دهیم باید از نظر غذایی کمک کنیم و شاید لازم باشد به جای سه وعده غذا هر سه ساعت یکبار غذا بدهیم.

وقتی صحبت از نقص دفاعی شدید می کنیم بیشتر عفونت پذیری مورد نظرمان است. ممکن است در حال عادی غذایی سمی کنسرو (نیمه کنسرو) را بخوریم و دچار بیماری عفونی نشویم ولی در شرایطی که دچار نقص دفاعی شدیدی باشیم اگر از همین غذا بخوریم ممکن است دچار بیماری شویم. در بیماران با نقص دفاعی شدید به خصوص آنها که گلبول های سفیدشان زیر یا کمتر از آن است تاکید می کنیم از غذای خام استفاده نکنند و میوه جات را با آنکه ویتامین دارند به دلیل آنکه پخته نیستند و می توانند میکروب را انتقال بدهند توصیه می شود به صورت کمپوت مصرف کنند. و در دورانی که گلبول های سفید زیر است از مصرف خشکبار خودداری کنند. مصرف آب آشامیدنی هم در این موارد مهم است. البته به محض آنکه گلبولهای آنها به بالای و رسید می توانند از مواد خام هم به طور طبیعی استفاه کنند.

در پایان جا دارد که از بالانس مثبت انرژی، یعنی پرخوری هم که الآن یک بیماری شایع در جوامع بشری به خصوص در جوامع مرفه تمام کشورهای جهان است صحبتی داشته باشیم. متاسفانه چیزی که امروز به آن توجه نمی شود زیان های پرخوری و مصرف بیش از حد انرژی است.

واقعیت این است تمام افراد چاق بالقوه دیابتیک هستند و تمام افراد دیابتیک بالقوه عفونت پذیرند. بنابراین عفونت نزد افراد چاق خطرناک است یک ذات الریه نزدیک آدم چاق بیشتر باعث مرگ می شود تا یک آدم با وزن مناسب بنابراین تاکید می کنم پرخوری مازاد بر انرژی لازم و چاقی یکی از بلاهای مهمی است که بشر را تهدید می کند. در بیماریهای قلبی و عروقی نقش مهمی دارد.

تغذیه بعد از جراحی

بیمارانی که عمل جراحی می شوند مسلما چند روز و گاهی یک هفته و یا بیشتر در بیمارستان بستری هستند و در این مدت از نظر غذایی زیر نظر پزشک، متخصصان تغذیه و پرستاران مراقب می شوند زمانی که این بیماران به منزل منتقل می شوند باید در مورد تغذیه آنها اطرافیان و یا خود بیمار دستورات پزشک و یا

متخصصان تغذیه را اجرا نمایند. نوع رژیم غذایی این بیماران در منزل ادامه رژیم غذایی در بیمارستان می باشد و با بهبود و پذیرش او برای مصرف غذایی بیشتر لازم است رژیم غذایی او نیز تغییر یابد و از ؤزیم های غذایی کامل تری استفاده نماید.

تجربه نشان داده است که بیمارانی که قبلا با رژیم غذایی آشنا شده اند، در پیروی از رژیم های غذایی همکاری بیشتری دارند و با رعایت اصول صحیح تغذیه سریع تر بهبود یافته و با عوارض کمتری مواجه می شوند، ما با توجه به این اصل عقیده داریم که حتی بیماران قبل از آنکه جراحی شوند بهتر است با رژیم های غذایی بعد از آن آشنا شوند.

شما ممکن است جراحی در پیش داشته باشید و یا تحت جراحی قرار گرفته باشید و حالا در وضعی هستید که باید شخصا در تغذیه خود اقدام نمایید، توصیه ما این است که سفارشات پزشک معالج خود و متخصص تغذیه ای که با شما در ارتباط بوده اند را دقیقا در نظر داشته و به آنها عمل کنید. و برای آشنایی بیشتر با رژیم های غذایی بعد از جراحی به مطالب این قسمت توجه نمایید.

قبل از شرح رژیم های غذایی بعد از جراحی توجه به این نکته نیز ضروری است که متخصصین عقیده دارند بیمارانی که لازم است جراحی بشوند، قبل از آن باید از نظر تغذیه ای مورد مطالعه و مراقبت قرار گیرند، زیرا ثابت شده است افرادی که قبل از عمل خوب تغذیه شده اند جراحی را بهتر تحمل می کنند، و زودتر بهبود می یابند و به عوارض بعد از آن به خصوص سوء تغذیه کمتر مبتلا می شوند. بعد از جراحی بیمار مدتی نمی تواند از رژیم غذایی کامل و کافی از نظر تغذیه ای استفاده نماید. معولا بی اشتهایی و استفراغ و تب از مشکلات عمومی بعد از جراحی است که در این شرایط بیمار نمی تواند غذای کافی مصرف نماید. چنانچه اعمال جراحی بر روی دهان یا فک، مری و دستگاه گوارش انجام شده باشد به علت محدودیت های زیادی که بیمار برای خوردن دارد احتیاج به مراقبت های تغذیه ای ویژه ای دارد.

بیمارانی که جراحی شده اند ویا مشکلات دیگری داشته اند و توانسته اند رژیم های غذایی مایعات رقیق و مایعات غلیظ را تحمل نمایند قبل از اینکه از رژیم غذایی معمولی استفاده کنند غالبا لازم است برای مدتی از رژیم غذایی نرم استفاده نمایند. این رژیم غذایی به خصوص برای بیمارانی که قدرت جویدن ندارند، مناسب می باشد.

رژیم غذایی نرم شامل غذاهایی است به صورت مایع، خمیری و یا پوره بوده و از موادی تهیه می شود که هضم آنها آسان باشد بنابراین مصرف مواد غذایی که حاوی فیبر هستند مانند سبزیها و میوه های خام و سبوس غلات وپوسته حبوبات و غذاهای سرخ شده در روغن، ادویه ها، چاشنی های تند و مواد محرک مجاز نمی باشد. ولی می توان سبزی و میوه های پخته، نان بدون سبوس، آرد غلات بدون سبوس را مصرف نمود، برای تهیه سوپ و پوره می توان از گوشتهای تازه استفاده نمود. مواد خوراکی مجاز را می توان پس از ریختن به کمک شیر، آب میوه، خامه، کره، تخم مرغ به صورت پوره یا خمیری و نرم در آورد.

اگر مصرف چربی برای بیمار منع نشده باشد با اضافه کردن خامه و کره می توان کالری دریافتی بیمار را افزایش داده و با افزودن شیر خشک و یا تخم مرغ به مایعات می توان پروتئین رژیم غذایی را افزایش داد. شیر برنج و فرنی از غذاهای مناسب در این رژیم هستند. تخم مرغ را می توان به صورت خام مخلوط باشیر استفاده نمود و یا می توان تخم مرغ را آب پز نمود و سپس آن را له کرد و کمک شیر و کره به شکل پوره درآورد مصرف آب میوه های تازه و شیرین برای تامین ویتامین ها و مواد معدنی مجاز می باشد.

رژیم غذایی نرم در صورتی که با دقت تهیه گردد از نظر تغذیه ای کمبودی ندارد و برای مدت طولانی می تواند ورد استفاده قرار گیرد.

رژیم غذایی مایعات رقیق

این رژیم غذایی در دوران حاد بیماریهای سخت، در مواردی که بیمار دچار

تب، تهوع، استفراغ، بی اشتهایی شدید، نفخ و اسهال و بلافاصله بعد از اعمال جراحی توصیه می شود مایعاتی که در این رژیم غذایی مجاز هستند شامل آب معمولی، چای کم رنگ، شربت قند ساده و رقیق، آب میوه های شیرین صاف شده و رقیق و سوپ تهیه شده از گوشت تازه بدون چربی و صاف شده می باشد.

در شروع استفده از این رژیم، حجم مایعات حدود نصف استکان کوچک و ساعت به ساعت می باشد و با بهبودی بیمار به یک استکان کامل در ساعت می رسد. مسلما در این مدت در صورتی که لازم باشد دستور تزریق سرم داده خواهد شد. رژیم غذایی مایعات رقیق از نظر تغذیه ای کامل نیست و بعد از یک یا چند روز بر حسب دستور پزشک می توان از رژیم غذایی مایعات غلیظ که کامل تر است استفاده نمود.

رژیم غذایی مایعات غلیظ

بیمارانی که دوران حاد بیماریها را تا حدودی سپری نموده اند، با بهبودی نسبی خود می توانند از رژیم غذایی مایعات غلیظ استفاده نمایند.

مواد مجاز در این رژیم غذایی علاوه بر مایعات مجاز در رژیم غذایی مایعات رقیق شامل مواد دیگری می شود که تدریجا می توان وارد برنامه غذایی بیمار نمود.

این مایعات شامل شیر بدون چربی، شیر معولی، مخلوط شیر و تخم مرغ و سوپ های تهیه شده از گوشت تازه، حبوبات یا غلات و سبزی می باشد. این سوپ ها پس از آماده شدن باید صاف شوند و سپس مصرف شوند. باید دقت شود که این مایعات تدریجی و با حجم کم وارد برنامه غذایی بیمار شود و به تدریج حجم مایعات هر وعده را افزایش داده و فاصله وعده ها را زیادتر کرد، تا اینکه به وعده در شبانه روز برسد. در صورتی که بیمار منعی در مصرف خامه نداشته باشد می توان به مایعات مجاز در این رژیم غذایی خامه اضافه نمود و به این ترتیب کالری دریافتی بیمار را افزایش داد در صورتی که بیمار بتواند رژیم غذایی مایعات غلیظ را به خوبی تحمل نماید با بهبودی بیشتر و کاهش عوارض بیماری می تواند از رژیم های غذایی نرم که رژیم کامل تر است استفاده کند.

س - تغذیه ای که بتواند این نقش مهم را ایفا کند چه ویژگی هایی باید داشته باشد؟

ج - برای یک فرد عادی سالم یک پایه معمولی در تغذیه کافی است. البته عواملی که باعث می شود بدن انسان سلامت بماند و مسیرعادی حیات را طی کند فقط تغذیه نیست بلکه عوامل دیگری به این روند کمک می کند ولی از نظر تغذیه آنچه در راس قرار می گیرد، غذاهایی است که کالری مورد نیاز را تامین نماید و هر چه بیشتر پروتئین و کلسیم داشته باشد و در مقابل مواد قندی، نشاسته ای و چربی کمتر داشته باشد. یعنی اساس کار را بر این می گذاریم که به مقدار کافی ویتامین و کلسیم به فرد برسد تا آنچه در اثر فعالیت تحلیل می رود جبران گردد.

سؤال - دربیماریهایی مثل پوکی استخوان و نرمی عضلات و مشکلاتی که در مفاصل وجود دارد آیا تغذیه و برنامه غذایی مناسب هر بیماری لازم است یانه؟

جواب - اگر کسی بیمار باشد. یعنی از نظر استخوانی و عضلانی مشکلاتی داشته باشد معمولا اشکالات طبقه بندی می شوند. مسلما رژیم غذایی هم با توجه به آن مشکلات متفاوت خواهد بود. واقعیت این است که هر چه سن بالاتر می رود احتمال تحلیل روی و پوک شدن استخوان ها بیشتر می شود که البته ما نمی توانیم از این رخ داد کاملا جلوگیری کنیم اما می توانیم از طریق مواد غذایی که کلسیم فراوان دارند مثل مواد لبنی و میوه و سبزیها روند آن را کند تر کنیم و بازسازی استخوان ها را تا حدی سریع تر کنیم. البته فعالیت در کنار این تغذیه می تواند کمک مؤثری باشد. یعنی کلسیمی که وارد بدن می شود، جذب و تمرکز آن در استخوان یک دوره یا گردش خاص دارد و انجام این گردش به فعالیت فردی بستگی دارد در خیلی از کشورهای غربی دیده می شود که آدم هایی به خاطر موقعیت آب و هوایی و موقعیت اجتماعی در گوشه ای نشسته اند و هر ساعت انواع قرص های ویتامین و کلسیم را مصرف می کنند اما چون حرکت و فعالیت ندارد تاثیری را که می خواهند نمی گیرند. پس علاوه بر مواد غذایی حرکت و فعالیت هم یک فاکتور مؤثر در تامین سلامت است. یک عامل دیگر نور آفتاب است یعنی کسانی که در محیط باز و در

معرض تابش مستقیم نور آفتاب هستند به طرز چشم گیری نسبت به کسانی که در محیط بسته و بدون آفتاب زندگی یا کار می کنند از نظر تحلیل رفتن استخوان ها و مشکلات عضلانی و استخوانی و پیری زودرس تفاوت دارند. به عبارت دیگر راز جوان ماندن و حفظ سلامت استخوانها و عضلات و مفاصل در سه کلمه است فعالیت، کلسیم به صورت مواد غذایی و نور آفتاب.

سؤال - کدام یک از مواد غذایی کلسیم بیشتری دارند؟

جواب - سر دسته مواد غذایی کلسیم دار لبنیات است. مثل انواع مختلف پنیر، جالب است بدانید پنیرهای مختلف مقدار کلسیم متفاوت دارند. مثلا مقدار کلسیم موجود در پنیر لیقوان با مقدار کلسیم یک پنیر معمولی فرق می کند. انواع شیر و ماست نیز کلسیم فراوان دارند. در میوه جات، مرکبات کلسیم زیادی دارند. معمولا پرتقال را به خاطر وجود ویتامین ث می خوردند در حالی که کلسیم آن به مراتب بیشتر است. نارنگی و گریپ فروت هردو کلسیم زیادی دارند. گلابی کلسیم کمی دارد. سیب کالری دارد. ویتامین دارد ولی کلسیم آن کم است. در سبزیجات، کاهو، اسفناج، نخود فرنگی و هویج کلسیم زیادی دارند هویج بیشتر از ویتامین کلسیم دارد. البته آن قدرها هم لازم نیست آدم ها دائما دنبال آن باشند که چه چیزی کلسیم دارد و چه چیزی کلسیم ندارد. هدف شناخت است و اینکه آدم نیازش را بشناسد.

یادآور می شود که مصرف زیادی کلسیم هم می تواند عوارضی مثل سنگ کلیه را به دنبال داشته باشد.

س - نیازهای غذایی از نظر جنسیت هم تفاوت دارد؟

ج - مسلما تفاوت زیادی دارد اختلاف هورمونی که بین آقایان و خانم ها وجود دارد و مسئله یائسگی در خانم ها و تغییراتی که از نظر هورمونی و ترشحات و این که مقدار تحلیل رفتن استخوان ها در آنها بیشتر می شود. دلایل این تفاوت از نظر جنسیت است. عده ای از پزشکان در این مواقع هورمون تراپی را پیشنهاد می کنند و یا کلسیم خوراکی تجویز می کنند و عده ای دیگر به خصوص پزشکان گروه ارتوپدی معتقدند اگر این افراد فعالیت زیاد داشته باشند و کلسیم را به صورت مواد

غذایی و اگر لازم باشد به صورت دارو مصرف کنند و البته ار نور آفتاب هم بهره می گیرند عوارض یائسگی و مشکلات استخوانی ناشی از سن پیری را کمتر می بینند. و یک مسئله بسیار مهم میزان وزن است. یعنی هر چه وزن بیشتر باشد. فعالیت کمتر می شود و هر چه فعالیت کمتر شود سیکل معیوب تری در ساخت استخوان به وجود می آیند بنا براین افراد به طرف سن پیری می روند حتما باید وزنشان را متعادل نگه دارند و فعال تر باشند تا از نظر ساخت استخوانها و مفاصل جوان تر بمانند و دیرتر به پیری برسند.

س - تغذیه در روند رشد کودکان و نوجوانان تا چه حد تاثیر گذار است؟

ج - بدون شک هم تغذیه، خاصه ویتامین و کلسیم و هم نور آفتاب در رشد نوزاد و در سنین اولیه کودکان مؤثر است عوارضی که در اثر سوء تغذیه پیش می آید ف در مرحله نخست مربوط به کمبود کلسیم است که هم در رشد طولی و هم در کیفیت ساخت استخوان تاثیر بسیاز دارد و متاسفانه اگر چنین پایه ای گذشته شود و استخوان ها دچار عوارضی شود تا آخر عمر همراه فرد خواهد ماند. بنا براین در دو مرحله سنی کلسیم و ویتامین D و تغذیه خوب در نگهداری از استخوان و مفاصل بسیار مهم است یکی مرحله قبل از بلوغ و یکی سنینی که فرد به طرف یائسگی و پیری می رود.

بد نیست بدانید مردها هم دچار یائسگی می شوند اما یائسگی در زنان چشم گیر تر است. یعنی همان دورانی که خانم ها می گذرانند برای مردها هم پیش می آید ولی چون مردها معمولا فعال تر از خانم ها هستند کمتر به چشم می آید و به نظر می رسد که خانم ها بیشتر در خطر هستند و بایستی بیشتر به سلامت خود توجه داشته باشند مخصوصا از جهت افزایش وزن بایستی جدا مراقبت نمایند چون ساختمان بدن خانم ها، زانو، کمر، لگن و مچ پای آنها برای وزن زیاد ساخته نشده و آسیب پذیر تر است.

برنامه غذایی در طول درمان

البته توجه به برنامه غذایی مرحله اول درمان است و متخصصان ارتوپدی

معمولا حتی برای درمان پوکی استخوان و نگه داشتن استخوان در حد مطلوب کمتر دارو می دهند و بیشتر تذکرات ما روی غذا و فعالیت های فیزیکی، نرمش و ورزش است. البته گاهی دارو هم تجویز می کنیم ولی دارو کافی نیست هم چنان که پای بخاری نشستن و دارو خوردن هم هیچ کمکی نمی کند.

توصیه برای خانواده

توصیه به بیماران و همه خانواده ها معمولا دو کلمه است که اگر به همین دو کلمه توجه کافی بشود شاید خیلی ها نیاز به مراجعه به پزشک را نداشته باشند. این دو کلمه وزن و ورزش است که توجه به آن بسیار ساده است. به نظر من مسائلی مثل گرفتاری، بچه داری، کار بیش از اندازه، بهانه ای بیش نیست و فکر می کنند در هر شرایطی هم از نظر اقتصادی، هم از نظر اجتماعی می توانند به این نکته توجه داشته و ضمن رعایت اصل تغذیه سالم از ورزش هم خودداری نکنند. منظور از ورزش، ورزش سنگین باشگاهی نیست راه رفتن ساده و داشتن یک دمبل ساده در خانه و هفته یکی دو روز به کوه و استخر رفتن هم می تواند کار ساز باشد.

عملکرد ناقص تیروئید افزایش خطر بیماری قلبی را به همراه دارد

دانشمندان دریافتند، افرادی که مبتلا به کم کاری و پر کاری تیروئید هستند و در آنها علائم بالینی دیده نمی شود، احتمال خطر بیماری قلبی در آنها بیشتر است.

به گزارش باشگاه خبرنگاران و به نقل از پایگاه خبری شین هوا، دکتر نیکلاس رودوندی از دانشگاه لوسون سوئیس گفت: اطلاعات نشان می دهد عملکرد غیر فعال یا عملکرد بد تیروئید نشانگر یک تغییر بالقوه است که این تغییر، عامل خطر برای بیماری های کرونر قلب و مرگ و میر است.

بنابر این گزارش، یافته آنان بر اساس جمع آوری اطلاعات دوازده مطالعه در سال های 1950 تا 2008 است، تعداد افراد شرکت کننده در این مطالعات بالغ بر 449 14 نفر است.

بر اساس این گزارش، به گفته محققان، احتمال بیماری کرونر، مرگ های مرتبط با مشکلات قلبی در بیماران مبتلا به پرکاری تیروئید، بدون علائم، به ترتیب بیست

درصد، هجده درصد و دوازده است همچنین این آمارها به کم کاری غیر قابل تشخیص در معاینات بالینی نیز اطلاق می شود. این گزارش می افزاید، افراد مبتلا به پر کاری تیروئید که علائم بالینی ندارند احتمال بیماری های قلبی، مرگ های مرتبط با مشکلات قلبی و دیگر مرگ ها بیست و یک درصد، نوزده درصد و دوازده درصد است، این تحقیقات در بیمارستانی در کیو در آپریل 2006 آغاز و این مطالعات بر روی بیماران مبتلا به سرطان تیروئید انجام شد.

بنابراین گزارش، محققان اعلام کردند به مطالعات بیشتری نیاز است تا اثر مخرب این دو وضعیت بر خطر بیماری های قلبی مشخص شود.

یادآور می شود؛ تمام افراد مورد مطالعه در مورد اثر غیر قابل تشخیص تیروئید در معاینات بالینی در مورد بیماری های قلبی و مرگ بررسی شدند.

مصرف رزماری به همراه گوشت قرمز، ترکیب سرطان زای گوشت را از بین می برد

رزماری با داشتن خاصیت آنتی اکسیدان و ضد سرطان، ترکیب سرطان زای گوشت قرمز موسوم به HCAS که در محیط گرم شکل می گیرد، پیش از تشکیل از بین می رود.

به گزارش باشگاه خبرنگاران و به نقل از پایگاه خبری هلث نیوز، محققان دانشگاه " کانزاس " امریکا با بررسی تاثیر چاشنی رزماری در گوشت قرمز دریافتند، رزماری قادر به از بین بردن مولفه های سرطان زا هنگام پخت گوشت قرمز است.

بر اساس این گزارش، مصرف رزماری با گوشت قرمز مخصوصا همبرگرها خاصیت ضد سرطان داشته و ترکیبات سرطان زای گوشت را که به هنگام پخت نیز وجود دارد از بین می برد.

این گزارش می افزاید، محققان با بررسی تاثیر رزماری در کاهش سرطان زا بودن گوشت قرمز اعلام کردند، گوشت منبع اصلی آمینه هیتروسایکلیک از ترکیبات " کارسینوژنیک " موسوم به HCAS بوده، حضور HCAS که ماده بالقوه در گوشت است، عامل اصلی ایجاد سرطان است.

طبق این گزارش، رزماری از تشکیل HCAS در بدن جلوگیری می کند و به این

ص:47

ترتیب احتمال سرطان کاهش می یابد.

همچنین، محققان با بررسی این روند در عده ای از افراد متوجه شدند، مصرف گوشت قرمز به همراه رزماری میزان HCAS ناشی از گوشت قرمز را از 30 درصد به 100 درصد کاهش می دهد.

بنابراین گزارش، تمام چاشنی ها و ادویه ها با گوشت قرمز تا حدودی میزان HCAS را کاهش می دهد که در این میان رزماری نهایت کاهش میزان HCAS را دارا است.

این گزارش می افزاید، رزماری شامل ترکیبات فنولیک از قبیل اسید رز مارینیک، اسید کارنوسول و اسید کارنوسیک است و با این ترکیبات پیش از تشکیل HCAS در شرایط گرم بدن و یا هنگام پخت گوشت، آن را از بین می برند.

بر اساس این گزارش، رزماری جز خانواده گیاهان و ادویه هایی از قبیل ریحان، نعناع، سلوی (مریم گلی)، گلپر، آویشن و مرزن جوش بوده که همگی غنی از آنتی اکسیدان ها است.

اختلالات سلیاک (شکمی) در زنان بیشتر است

" سلیاک " نوعی اختلال گوارشی خود ایمن است و زنان تقریبا دو برابر مردان به آن مبتلا می شوند. به گزارش باشگاه خبرنگاران و به نقل از پایگاه خبری هلث نیوز، " سلیاک " نوعی اختلال گوارشی خود ایمن است که با مصرف " گلوتن " منجر به ایجاد ناراحتی هایی در دستگاه گوارش به ویژه روده ها می شود. بنابراین گزارش، " گلوتن " پروتئینی است که در انواع غلات اعم از گندم، جو و حبوبات یافت می شود. با ورود گلوتن به دستگاه گوارش، عملکرد ایمنی که مورد هدف قرار گرفته، سطح داخلی روده کوچک را تحریک کرده و اختلال ایجاد می شود. طبق این گزارش، تشخیص " سلیاک " مشکل است، از علائم این بیماری اسهال، نفخ، دردهای غیر طبیعی می باشد، همچنین افراد مبتلا به " سلیاک " دچار سو» جذب، کاهش وزن و ضعف هستند. بر اساس این گزارش، محققان با بررسی عده ای از افراد مبتلا به اختلالات گوارشی متوجه شدند، " سلیاک " در زنان تقریبا دو برابر مردان است.

محققان بر این باور هستند، مصرف غذاهای بدون " گلوتن " بهترین روش برای پیشرفت این بیماری است. همچنین جلوگیری نکردن و پرهیز منجر به گسترش کم خونی، نازایی و پوکی استخوان و حتی سرطان در زنان می شود. طبق این گزارش، سریعترین و راحترین روش تشخیص این بیماری آزمایش خون است که در واقع نمونه برداری از بافت روده پیشنهاد می شود. یادآور می شود، با وجود درمان نکردن قطعی، پرهیز غذایی، آن را کاهش می دهد.

جلوگیری از گرفتگی مجدد عروق پیوندی با تغییر ژنتیکی

محققان دریافتند با یک پیش درمانی ژنتیکی می توان جلوی بسته شدن مجدد عروق خونی پیوند زده شده در عمل بای پس قلب را گرفت.

به گزارش باشگاه خبرنگاران به نقل از خبرگزاری آسوشتیدپرس درطول 10 سال بعد از عمل بای پس قلب حدود نیمی از عروق پیوند زده شده به بیماران دوباره بسته می شود.

بنابراین گزارش، در صورتیکه عروق خونی قلب بیماران بسته شود متخصصان اغلب برای برقراری مجدد جریان خون طی عمل بای پس قلب از پیوند عروق استفاده می کنند اما بعد از عمل پیوند اغلب سلولهای عضلانی ازلایه میانی بافت رگ ها به درونشان مهاجرت می کنند و درون عروق تکثیر یافته و رشد می کنند و باعث بسته شدن و تنگ شدن مجدد رگ پیوند زده شده می شوند.

براساس این گزارش، مخققان کلینیک دانشگاهی هایدلبرگ دریافتند درصورت وجود آنزیم ام ام پی 3 - مهاجرت و حرکت این سلولهای مهاجر بسیار کند می شود.

این محققان با وارد کردن ژن سازنده این آنزیم به درون سلولهای عضلانی موفق به کندکردن روند تصلب عروق در خرگوش های شدند که عمل بای پس بر روی آنها صورت گرفته بود.

نوشابه های گازدار خون را اسیدی می کند

بررسی ها نشان می دهد که مصرف نوشابه های گازدار علاوه بر داشتن قند زیاد و مواد مصنوعی خون را نیز اسیدی کرده و به سلامت عمومی بدن صدمه می زنند.

دکتر حبیب کاشانی، متخصص تغذیه، در گفتگو با باشگاه خبرنگاران افزود: مصرف نوشابه های گازدار برای تمام سنین عوارض نامطلوبی به همراه دارد اما این عوارض با اسیدی کردن خون در سنین میانسالی مضاعف می شود. وی گفت: گاز موجود در نوشابه ها که ناشی از وجود اسید فسفریک است، موجب خروج کلسیم از استخوان ها شده به پوکی استخوان و شکستگی های مکرر در افراد به ویژه زنان میانسال می انجامد. دکتر کاشانی تصریح کرد: افرادی که به طور مداوم هفته ای چهار بار یا بیشتر از نوشابه های گازدار استفاده می کنند به طور قابل ملاحظه ای نسبت به بقیه از تراکم استخوان کمتری برخوردار هستند به همین دلیل توصیه می شود که والدین فرزندان خود را از سنین کودکی به نوشیدن این گونه نوشابه ها عادت ندهند تا در روند رشد اسکلتی آنها و توده استخوانی شان اختلالی رخ ندهد.

این متخصص تغذیه افزود: اسیدی شدن خون ناشی از مصرف نوشابه ها موجب فرسایش مفاصل شده و به انواع دردهای استخوانی نیز می انجامد.

خواص داروهای گیاهی

خواص سبوس گندم

اشاره

نان سنگک یک معجون است. (بخاطر سبوسی که در آن است)

سبوس گندم کلسترول خون را کاهش میدهد

سبوس یکی از مواد بسیار مفید کندم است و عده ای به غلط شهرت داده اند که سبوس در معده هضم نمی شود و باید آرد را الک کرد و آن را گرفت.

تجربیات علمی دانشمندان و غذا شناسان عکس این موضوع را ثابت کرده و حتی اخیراْ ثابت شده است که عصیر روده ها) شیره روده (قسمت زیادی از سلولز را حل می کند و بقیه آن به مصرف پاک کردن و جارو کردن روده به کار می رود.

درست است که سلولز سبوس تا اندازه ای دست نخورده با مدفوع خارج می شود اما این دلیل آن نیست که در قضاوت عجله کنیم و بگوییم این مواد برای انسان

ص:50

قابل جذب نیستند و باید خارج شوند وحتی عده ای بدون جهت این مواد را متهم سازند که در معده تولید خراش کرده و زخمهای ناسوری ایجاد می نماید.

در این اینجا حقیقت چیز دیگری است و آنچه غذاشناسان می گویند چنین است.

سلولزهایی که ما می خوریم مخصوصاً سبوس نان تا اندازه ا ی قابل هضم نیستند و مخصوصاً از معده دست نخورده خارج می شوند ولی این قسمتها ی هضم نشده دارای فواید دیگری هستند که از جماه آنها یکی ایجاد حرکات دودی معدی است.

این حرکات دودی ظا هراً اثر مفید و مطبوعی نیستند ولی در حقیقت بسیار مهم و ضروری می باشند.

معده را تحریک می کنند و این تحریکات فواید زیادی دارند و سبب تقویت معده می شوند.

از طرف دیگر مشاهده می کنیم که موادی که با الک از آرد خارج می شوند از قبیل سبوس - کلوتن و نطفه دارای فواید زیادی می باشد.

عضو هیات علمی دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه گفت: مصرف سه قاشق مرباخوری پودر سبوس گندم در یک لیوان شیرکم چرب یا یک لیوان آب میوه قبل از صبحانه، برای مدت یک ماه فرد را علیه یبوست بیمه می کند.

دانشمندان در تحقیقات انجام شده به این نتیجه رسیده اند که پودر سبوس گندم مهمترین و قویترین فیبر مکانیکی است.

پودر سبوس گندم به دلیل اینکه دافع قاطع یبوست است به طلای گیاهی معروف شده و کوچکترین عارضه جانبی نیز ندارد.

این تحقیق برای نخستین بار در ایران توسط یک تیم در دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه انجام شده و در خارج از کشور هم به این گستردگی روی مصرف پودر سبوس گندم تحقیق صورت نگرفته است.

این تحقیق در نهمین کنگره تغذیه که شهریورماه امسال در شهر تبریز برگزار می شود پذیرفته شده و به صورت مقاله ارایه خواهد شد.

ص:51

"یبوست" مادر بیماری ها محسوب می شود که به گفته پزشکان یبوست حاد یا مزمن با عوارض گوناگون ناشی از متابولیسم ناقص از قبیل دیابت تیپ دو، چاقی مرضی، چربی خون بالا، تری گلیسرید، کلسترول بالا،) لیپو پروتیین های بدخیم (، اسید اوریک بالا، پوکی استخوان، کم حجم شدن مغز استخوان، پوسیدگی دندان و حتی لاغری مفرط را بدنبال دارد.

با خوردن پودر سبوس گندم فشار خون، اسید اوریک، کلسترول و تری گلیسرید کاهش می یابد و از ناراحی های عصبی جلوگیری می شود.

کسانی که قصد کاهش وزن سالم را دارند می توانند با مصرف پودر سبوس گندم در برنامه غذایی به هدف خود برسند.

یکی دیگر از فواید مهم مصرف پور سبوس گندم از بین بردن سردل سنگین است و نفخ و گاز و فشاری که در روده و معده ایجاد می شود از بین می رود و برای قطعی شدن از بین رفتن گاز و باد معده باید تربچه قرمز را همراه با پودر سبوس گندم مصرف کرد.

مصرف پودر سبوس گندم درمانگر پولیپ هایی می شود که در کولن یا روده فراخ ایجاد می شود و از آن مهمتر ورم معده و ورم روده را درمان می کند.

مصرف مداوم پودر سبوس گندم باعث می شود فرد علیه یبوست در دوران های بعدی زندگی به خصوص در دوران های بزرگسالی ایمنی نسبی پیدا کند.

این بیماری شامل تعویق در تخلیه مدفوع می شود و به طور طبیعی ناهار روز شنبه باید یکشنبه غروب یا حداکثر دوشنبه صبح دفع شود.

در این تحقیق گسترده که با همکاری دکتر علی عزیزی انجام شد اثرات فیبر غذایی و تاثیر آن بر متابولیسم) سوخت وسازبدن (و سلامت فرد مورد بررسی قرار گرفت.

در این تحقیق اثر دو نوع فیبر غذایی کم مصرف) پودر سبوس گندم (و پر مصرف) سبزیجات تازه (بر یبوست و کیفیت فیزیکی و شیمیایی مدفوع مورد بررسی قرار گرفت.

فیبرهای غذایی به دودسته مکانیکی و ژله ای) اسفنجی (تقسیم بندی شده اند

ص:52

و فیبرهای مکانیکی از طریق یک مکانیسم عصبی شیمیایی باعث بهبود رنگ و بو در مدفوع شده، حجم آن را زمان دفع افزایش داده و بافت مدفوع را آبدار و پوک می نماید تا در زمان دفع فشار ایجاد نشود.

یکبار دفع صبح و یکبار دفع غروب حالت نرمال دفع در انسان سالم محسوب می شود.

فیبرهای مکانیکی غذایی علاوه بر بهبود خصوصیات مذکور، نظم در دفع، تخلیه روده فراخ و جلوگیری از اثرات فعل و انفعالات سوء میکروبی در روده فراخ بر روی مواد دفعی را بدنبال دارد.

اثرات بهبودی و نظم در دفع، بهبود سلامت کلی در فرد را در پی دارد و از جمله پوست بدن مخصوصا پوست چهره پاک و شاداب شده، فرد احساس سبکی می کند و حالت تعادل روانی برای وی ایجاد می شود.

ذرت پخته، زرشک، دانه انار و میوه خرمالو به عنوان سایر فیبرهای مکانیکی مفید و قوی است و میوه و سبزیجات بر خلاف اعتقاد عمومی از انواع فیبرهای ضعیف محسوب می شوند.

میوه زمانی قدرت و کارایی فیبریک پیدا می کند که با پوست مصرف شود و بهترین میوه در این چارچوب نیز گلابی با پوست، سیب با پوست و خیار با پوست است.

نوع دیگر فیبرها، فیبرهای ژله ای یا اسفنجی است که دارای؟؟؟؟ تا؟ ؟؟؟ درصد اثرات دفعی مشابه فیبر مکانیکی می باشد اما کاراصلی آنها در بدن شامل کاهش متابولیست های سمی خون) کلسترول، تری گلیسرید، قند، اسیدهای صفراوی (است.

پرقدرت ترین این نوع فیبرها توت خشک، انجیرخشک، برگ قیسی و سایر خشکبار مانند آلو بخارا و برگه زردآلو می باشد.

اساس تحقیق انجام شده هر فرد باید قادر باشد به زمان نرمال دفع مدفوع از مصرف غذا تا زمان دفع پی ببرد، برای این مسئله نیاز به مصرف مواد "مارکر" یا نشانگر است که بهترین مواد نشانگر نیز به ترتیب اولویت ذرت و زرشک پخته و

پوست گوجه فرنگی کبابی است.

این مواد غذایی، فیبرهای مکانیکی پرقدرتی محسوب می شوند و اگر ذرت پخته همراه با ناهار روز شنبه مصرف شود تعدادی از دانه های ذرت بر اساس دفع نرمال مدفوع ازنظر زمانی باید در مدفوع یکشنبه غروب یا حداکثر در مدفوع دوشنبه صبح مشاهده شود.

در غیر این صورت فرد دچار یبوست و اختلالات متابولیک ناشی از آن می باشد، بنابر این هموطنان عزیز بایستی به مصرف فیبرهای غذایی به صورت حداقل یک وعده در روز توجه کنند.

فیبرهای غذایی عنصر حیاتی غذایی) پروتیین، چربی، کربو هیدرات، مینرال، ویتامین و آب (محسوب نمی شود اما اثر آن در سلامت فرد بی نظیر و بی همتا است.

فیبر غذایی ماده ای بهشتی است که سلامت جهاز هاضمه فرد را تضمین می کند و اختلالات هاضمه از قبیل ورم معده، ورم روده و روده تحریک پذیر که اساسا درمان دارویی ندارد را به راحتی درمان می کند.

براساس قانون اول تغذیه، رعایت اعتدال غذایی از واجبات است و مصرف فیبر غذایی و نشاسته) ماکارونی، سیب زمینی و نان برشته (، برای دستیابی به تغذیه ای نرمال، سالم و بدون عارضه توصیه می شود.

فیبر غذایی، حجم مواد دفعی در روده فراخ را زیاد می کند و از طریق یک مکانیزم شیمیایی عصبی موجب رفع معضل یبوست می شود.

اگر فیبر غذایی مصرف نشود معمولا دفع مدفوع هر بار به زحمت خواهد بود در حالیکه بامصرف فیبر غذایی) فیبرهای مکانیکی (میزان دفع مدفوع تا یک کیلوگرم افزایش پیدا می کند و هرچه که روده فراخ از مواد دفعی پاک شود، سلامت روانی و فیزیکی شخص بیشتر تامین می شود.

با مصرف غذای سالم و داشتن یک الگوی غذایی سالم، گازهایی از قبیل؟ H2

CO22 و؟ CH4 از طریق باکتری های موجود در روده فراخ تولید می شود که این گازها معمولا بدون بو است و نشانه سلامت بدن و سلامت عادت

غذایی فرد است.

ص:54

مصرف چربی و پروتیین های حیوانی باعث ایجاد مواد شیمیایی رادیکالی در روده فراخ توسط باکتری ها می شود که گاز بدبویی را تولید می کند.

فرد سالم و دارای عادت غذایی مرتب و خوب، همیشه دارای متابولیسم صحیح و سالم می باشد که بازتاب آن بی بو شدن مدفوع در زمان تخلیه است.

بوی بد موفوع نشانه بیمار بودن متابولیسم فرد است که باید نسبت به این مساله حساس بود زیرا منشا بسیاری از بیماری ها بخصوص سرطان روده فراخ از همین نکته به ظاهر ساده نشات می گیرد.

رنگ سالم مدفوع قهوه ای نه چندان تیره و نه چندان روشن است و هر گونه تغییری در رنگ مدفوع نشان از یک نوع اختلال متابولیک دارد به این ترتیب اگر مدفوع زمان تخلیه به رنگ زرد روشن کف آلود تغییر یابد نشان بالا بودن "چربی خون" است.

اگر کبد نیز دچار کم کاری و نارسایی نهفته باشد بازتاب آن در رنگ مدفوع جلوه می یابد و رنگ آن یا تیره و یا کم رنگ می شود.

در تحقیقات اخیر خود به این یافته دست پیدا کردیم که در افرادی که اسید اوریک خون افزایش می یابد، مدفوع آنها زمان تخلیه رنگ نارنجی براق یا متالیک به خود می گیرد.

رنگ موجود در غذا تغییرات رنگی در مدفوع ایجاد می کند که این تغییرات ناپایدار است و با قطع مصرف یک نوع غذا، تغییر رنگ مدفوع نیز متوقف می شود در حالیکه تغییر رنگ ناشی از اختلال متابولیسم پایدار است.

Bahasa Indonesia Tr ترجمه للغه العربيه Translate to English Translate a magyar nyelv Translate ke

درمان های شگفت انگیز با «سبوس گندم»

وی بیان کرد: فیبرهای محلول با اتصال به اسیدهای صفرا که دارای کلسترول هستند مانع جذب آن ها می شود و از این طریق چربی و کلسترول خون را کاهش و از

چاقی جلوگیری می کند.

عضو اتحادیه گیاهان دارویی مشهد گفت: مصرف روزانه سبوس گندم در زنان، خطر ابتلا به سرطان سینه را کاهش می دهد.

علی لپه ئیان در گفت وگو با ایسنا، در خصوص خواص دارویی سبوس گندم اظهار کرد: با مصرف روزانه سبوس گندم می توان از ابتلا به بیماری های پوکی استخوان، یبوست» اختلالات روده بزرگ «، کم خونی، چاقی، چربی خون، سرطان روده، بیماری های قلبی و عروقی، سوء هاضمه، ضعف اعصاب، ضعف عمومی و جنسی پیشگیری کرد.

وی خاطرنشان کرد: سبوس، جدار خارجی گندم است که دارای مقادیر زیادی از مواد فسفردار، همچنین دارای انواع ویتامین های E و B3 آهن، منیزیم، روی و کمی کلسیم است.

لپه ئیان در ادامه گفت: ویتامین E و روی موجود در سبوس از ریزش و سفید شدن زود هنگام موی سر جلوگیری و باعث شادابی و طراوت پوست می شود.

وی افزود: فیبر موجود در سبوس موجب می شود هضم مواد نشاسته ای با سرعت کمتری انجام شود که در نتیجه قند به آهستگی و به میزان کم تری وارد خون شده و همچنین از بالا رفتن یک باره قندخون جلوگیری می کند.

عضو جامعه اسلامی احیاء گیاه درمانی ایران گفت: در تنظیم سیستم گوارش و رفع یبوست هیچ ماده ای با قدرت سبوس برابری نمی کند و سبوس موجب رانش مدفوع در طول لوله های روده کوچک و بزرگ شده و تحرکات موجی شکل روده ها را تقویت می کند، در نهایت ملین و برطرف کننده یبوست است.

وی بیان کرد: فیبرهای محلول با اتصال به اسیدهای صفرا که دارای کلسترول هستند مانع جذب آن ها می شود و از این طریق چربی و کلسترول خون را کاهش و از چاقی جلوگیری می کند.

لپه ئیان اظهار کرد: فیبر موجود در سبوس برای درمان یبوست و تنظیم سیستم گوارش بسیار مفید است.

وی تاکید کرد: سبوس گندم از بیشتر املاح و ویتامین های مورد نیاز بدن به اندازه

ص:56

کافی برخوردار است لذا مصرف آن در دوران بارداری و شیردهی به مادران توصیه می شود و چنانچه به طور مداوم مصرف شود عامل افزایش قد در کودکان و نوجوانان نیز خواهد شد.

لپه ئیان اظهار کرد: طریقه مصرف سبوس گندم این است که روزانه برای هر نفر یک تا دو قاشق غذاخوری در داخل انواع غذاهایی چون انواع سوپ ها و آش، سالاد، ماست و انواع خورشت ها، کتلت، کوکو سبزی و سیب زمینی، انواع خوراک ها ریخته شود و یا یک قاشق مرباخوری داخل یک لیوان شیر و یا انواع آبمیوه ها استفاده شود.

وی در خصوص طرز تهیه ماسک صورت سبوس گفت: یک قاشق غذاخوری سبوس گندم، دو قاشق ماست تازه را کاملا مخلوط نموده پس از 5 دقیقه به عنوان ماسک صورت مصرف نمایید و 15 دقیقه بعد با آب ولرم بشویید.

لپه ئیان در ادامه به طرز تهیه سس سبوس اشاره کرد و گفت: از مخلوط یک قاشق غذاخوری سبوس، 6 قاشق غذاخوری آبلیمو، یک قاشق روغن زیتون و مقدار کمی نمک می توان سس سبوس را استفاده کرد.

وی با اشاره به راه تهیه سوپ برای درمان یبوست گفت:» آلو، روغن زیتون، برنج نیمه ایرانی، اسفناج، کدو سبز رنده شده و جعفری «را مخلوط کرده و زمانی که سوپ پخته شد و آماده ظرف کردن بود یک یا دو قاشق غذاخوری سبوس را داخل سوپ ریخته و شب ها به جای شام میل کنید.

وی همچنین برای پیشگیری از سفیدی و ریزش مو افزود: یک قاشق سبوس گندم را با یک لیوان آب جوش دم کرده) حرارت غیر مستقیم (سپس آب آن را صاف کرده، دو سوم آن را میل کنید و یک سوم آب آن را به سر بمالید.

سبوس گندم به عنوان ملین

سبوس گندم داروی شفا بخش یبوست است و مطلقا هیچ ماده یا دارویی در این مورد رقیب سبوس گندم نیست. سبوس گندم موجب می شود مدفوع نرم و سنگین و قالبی شده و بسرعت و براحتی از کولون خارج و سلامت روده بزرگ را تضمین

می نماید. برای مقایسه بین آثار سبوس گندم و سایر الیاف گیاهی موجود در سبزی ها و میوه ها در مبارزه با یبوست و تنظیم شکل و وضع و سهولت دفع مدفوع، گروهی از دانشمندان متخصص در آثار شفابخش الیاف گیاهی به سرپرستی دکتر جان ج اچ ج کمینگس در مرکز مطالعات تغذیه کلینیک دان در کمبریج انگلستان، 19 نفر مرد سالم را تحت بررسی قرار داده و در رژیم غذای آنها انواع خوراکی ها شامل سبوس متراکم، هویج، کلم و سیب وارد نموده و مشاهده کردند که الیاف گیاهی سبزی ها و میوه ها البته خوب وموثر می باشند. ولی از نظر ایجاد لیست همه در ردیف پایینتر از سبوس گندم قرار دارند. در این بررسی ها نتیجه گرفتند که اگر در هر روز معادل 7/1 اونس) حدود سه چهارم ظرفیت یک لیوان متوسط (سبوس متراکم کارخانجات ارد سازی خورده شود، به طور کلی وزن مدفوع دو برابر می شود وبرای این که نظیر چنین اثری آب خوردن نان ایجاد شود لازم است 14 قطعه از بریده های نان گندم کامل که سبوس آرد ان گفته نشده ویا 5/4 پیمانه هویج پخته یا 5 پیمانه کلم پخته و یا 11 سیب خورده شود) هر پیمانه تقریبا معادل ظرفیت یک لیوان متوسط است. (ملاحظه می شود در عین حال که سبز ها و میوه ها موثرند ولی با سبوس گندم قابل مقایسه نیستند و خاصیت سبوس گندم از این جهت عالی است.

طبق مطالعه ای که دانشمند انگلیسی دکتر دنیس بورکیت پدر نظریه مربوط به آثار شفا بخش الیاف سبوس گندم، نموده است، ساکنین کشورهای غربی از نظر وضع دفع و حجم مدفوع غالبا نارسایی دارند و حجم مدفوع آنها باید به طور متوسط دو برابر شود. دکتر دنیس می گوید اهالی کشورهای آفریقا و هند که بیشتر از خوراکی های دارای الیاف گیاهی استفاده میکنند و غالبا مواد خوراکی را تصفیه نمی کنندو می خورند معمولا به بیماری های مربوط به روده و دفع مبتلا نمی شوند ، وزن مدفوع روزانه آنها به طور متوسط 500 ج 300 گرم است و طول مدت تبدیل مواد غذایی به مدفوع در مسیر از دهان تا رکتوم و دفع کامل حدود 38 ج 30 ساعت می باشد. در صورتیکه وزن متوسط مدفوع در مورد اهالی کشورهای غربی کمی بیش از 100 گرم و مدت ترانزیت از دهان تا رکتوم و دفع کامل برای اشخاص سالم

و بالغ حدود 3 روز و در اشخاص مسن حتی تا 2 هفته است و این دلیل استفاده از مواد غذایی تصفیه شده مانند آرد سفید بدون سبوس، برنج سفید و نظایر آن است.

در حال حاضر چطور عمل می شود.؟

در حال حاضر در تعدادی از کلینیکها و آسایشگاهها و بیمارستانها داروهای ملین را کنار گذارده و سبوس گندم را جانشین آن کرده اند. در یک آزمایش در بیمارستان عمومی برایتون، پزشکان بیمارستان، برای پسران وبیماران ناتوان مبتلا به یبوست مزمن، روزانه 15 گرم سبوس گندم به غذای آنها که شامل سیب زمینی ج سوپ ج غلات و سایر انواع غذاها میشد، اضافه نمودند، این آزمایش بخصوص درمورد مردان آثار عملی مفیدی داشت. همین طور در یک آسایشگاه در نیو جرسی مصرف حدود 15 گرم سبوس گندم مخلوط با آرد جو دوسر در روز یبوست مزمن بیماران را تا حدود 60 درصد درمان کرده است.

با اعجاز سبوس جو دوسر آشنا شوید !

سبوس جو دوسر خواص زیادی دارد که باورتان نمی شود. این ماده ی غذایی به لاغری کمک می کند، ضد دیابت است، کلسترول را پایین می آورد و خیلی موارد دیگر.

به گزارش ایسنا به نقل از سایت تبیان در این مطلب شما را با گلچینی از خواص این ماده ی غذایی مفید آشنا می کنیم. با ما همراه باشید.

سبوس جو دوسر همیار لاغری

به عقیده ی متخصصان تغذیه مصرف منظم سبوس جو دوسر به لاغری کمک می کند. اگر می پرسید چرا؟ باید بگوییم که این ماده ی غذایی جلوی اشتها را می گیرد و باعث سیری طولانی مدتی می شود. سبوس جو دوسر سرشار از فیبرهای محلول در آب و فیبر پکتین است و می دانید که فیبرها به لاغری کمک زیادی می کنند. اگر در طول صرف غذا از این ماده ی غذایی میل کنید و آب کافی بنوشید فیبرهای موجود در آن داخل معده حجیم می شود و به سرعت احساس سیری ایجاد می کند.

از این ها گذشته سبوس جو دوسر اجازه ی انباشته شدن کالری ها در روده را نمی دهد. سبوس خاصیت چسبندگی بالایی دارد و برای همین به مواد مغذی و کالری های اطراف خود می چسبد. در نتیجه اجازه نمی دهد که کالری ها وارد خون بشوند و آن ها را از طریق مدفوع از بدن خارج می کند.

سبوس جو دوسر میزان کلسترول خون را پایین می آورد

اگر به طور مرتب و کافی از فیبرهای موجود در سبوس جو دوسر بهره مند شوید میزان کلسترول خونتان به میزان 15 درصد کاهش می یابد. نتایج پژوهشی که در سال 2002 در استرالیا انجام شد نشان می دهد که میزان بالای فیبرهای محلول در آب باعث دفع کلسترول از طریق مدفوع می شود و میزان تولید آن از طریق کبد را کاهش می دهد.

متخصصان توصیه می کنند این افراد هر روز قبل از هر وعده ی غذایی سه قاشق غذاخوری سبوس جو دوسر را در یک لیوان آب ریخته و میل کنند. باید توجه داشته باشید که سبوس جو دوسر نمی تواند جایگزینی برای دارو باشد اما از افزایش کلسترول جلوگیری و به درمان آن کمک می کند.

سبوس جو دوسر منبع فوق العاده ی املاح معدنی و ویتامین هایی مانند ویتامین B5 E4 زینک) روی (، منگنز و غیره است که محافظ خاصیت ارتجاعی پوست هستند.

سبوس جو دوسر از ابتلا به سرطان کلون پیشگیری می کند

همه ساله 36 هزار مورد جدید ابتلا به سرطان کلون شناسایی می شود. اگر سبوس جو دوسر به طور مرتب مصرف شود نقش مهمی در جهت پیشگیری از این بیماری ایفا می کند. افراد حساس فیبرهای موجود در این ماده غذایی راحت تر از فیبرهای موجود در سبوس گندم تحمل می کنند.

برای توضیح مکانیسم پیشگیرانه ی این ماده ی غذایی باید بگوییم زمانی که فیبرهای سبوس جو دوسر پُر از آب می شود یک لایه ی محافظتی بین ضایعات و توکسین های سرطان زای حاصل از مواد غذایی صنعتی) فلزات سنگین، آفت کش ها، رنگ های خوراکی، افزودنی ها، چربی های مضر (و جداره ی کلون

تشکیل می دهد. در نتیجه از رشد سلول های سرطان زا جلوگیری می کند.

سبوس جو دوسر، یبوست را از بین می برد

از هر سه زن یک زن از یبوست رنج می برد و نصف این افراد دچار یبوست مزمن هستند. سبوس جو دوسر یک روش ساده برای مقابله با این مشکل محسوب می شود. اگر دنبال دلیلش می گردید باید بگوییم که این ماده ی غذایی می تواند تا 30 برابر حجم خود، آب جذب کند و باعث حجیم شدن مدفوع در روده ها شود. به همین دلیل روده ها مدفوع را راحت تر دفع می کنند.

سبوس جو دوسر باعث شفافیت پوست می شود

سبوس جو دوسر منبع فوق العاده ی املاح معدنی و ویتامین هایی مانند ویتامین B7 E6 زینک) روی (، منگنز و غیره است که محافظ خاصیت ارتجاعی پوست هستند. این ماده ی غذایی به ویژه بهترین منبع ویتامین B2 محسوب می شود که تأثیر زیادی روی محافظت از پوست، مو و ناخن ها دارد. توصیه می کنیم برای داشتن پوستی شفاف و زیبا هر روز صبح ها و برای صبحانه دو قاشق غذاخوری سبوس جو دو سر را یک لیوان مایعات میل کنید.

سبوس جو دوسر از ابتلا به دیابت پیشگیری می کند

با وجود این که برای پیشگیری از دیابت هیچ چیز مانند کاهش مصرف قند و ورزش موثر نیست اما با این حال سبوس جو دو سر سرعت جذب قندها را کاهش می دهد. نتایج یک پژوهش کانادایی که در سال 2002 انجام شد نشان می دهد بتاگلوکان که یک فیبر محلول

در آب است و به میزان زیادی در این ماده ی غذایی وجود دارد سرعت جذب قندها را کاهش می دهد و قند خون و نیاز به انسولین را پایین می آورد. افرادی که مستعد ابتلا به دیابت هستند می توانند روزانه قبل از دو وعده ی اصلی دو قاشق غذاخوری سبوس جو دو سر را با یک لیوان آب میل کنند. توجه داشته باشید که

سبوس جو دوسر نمی تواند جایگزین دارو شود اما می تواند از ابتلا به این بیماری پیشگیری کند و در درمان آن موثر باشد.

سبوس جو دو سر را با بلغور جو دو سر اشتباه نگیرید

بلغور از دانه ی جو دو سر درست می شود و سرشار از کالری و گلوسیدهاست و فیبر کمی دارد. سبوس از پوشش فیبردار جو دوسر حاصل می شود که سرشار از بتا گلوکان است و این فیبر اصلی ترین و مهم ترین فیبر موجود در آن است.

تمام خواصی که در این مطلب ذکر شد متعلق به سبوس جو دوسر است نه بلغور جو دو سر. علاوه بر این سبوس جو دو سر سرشار از پروتئین است. می توانید از این ماده ی غذایی در تهیه ی کیک، بیسکویت، مافین، خمیر پیتزا و غیره استفاده کنید.

عسل

اشاره

کندوی عسل

کندوی عَسَل که آن را به فارسی انگَبین گویند مایعی شیرین و گران رو است که زنبورعسل از شهد گل ها تولید می کند.

عسل مهم ترین منبع مواد قندی شناخته شده است و پانزده نوع قند دارد که مهم ترین آنها فروکتوز، گلوکز و ساکاروز است. عسل به لحاظ داشتن برخی مواد تخمیری در تبادلات غذایی و کمک به هضم غذا بالاترین مرتبه را در میان غذاها دارد، از این دسته مواد می توان به آمیلاز، اینورتاز، کاتالاز و پراکسیداز اشاره کرد.

همچنین عسل دارای ویتامین های بسیاری از جمله ویتامین های B8 10B9 B نیاسین، پریدوکسین و ویتامین های A13 E12 K11 C است. میزان این ویتامین ها در عسل زیاد نیست؛ با این حال کافی و مفید است. عسل دارای انواع پروتئین، اسیدهای آمینه، اسیدهای آلی مثل اسید فرمیک و مشتقات کلروفیل و مقداری آنزیم و رایحه های معطر است. املاح معدنی در عسل فراوانند؛ از جمله کلسیم، پتاسیم،

سدیم، منگنز، آهن، کلر، فسفر، گوگرد و ید.

بسیاری از پژوهشگران تأکید دارند که عسل حاوی عوامل قوی ضدمیکروب و نیز حاوی هورمون های نباتی و هورمون هایی از مشتقات استروژن است.

رنگ

رنگ عسل های مختلف، باتوجه به منابع اصلی شهد از سفید روشن تا سیاه متغیراست. بنابراین، آن چه به غلط بین عوام شایع شده است که عسل زنبوران مادر (یعنی جمعیت زنبور عسل با ملکه مسن) تیره و غلیظ است، اما عسل زنبوران جوان (یعنی بچه کندوها)، روشن ورقیق است، پایه علمی ندارد. به عنوان مثال:

رنگ عسل اقاقیا، سفید روشن مانند آب است

رنگ عسل افرا، لیمویی رنگ

رنگ عسل اسپرس، زرد طلایی

رنگ عسل انواع میوه ها، زرد متمایل به قهوه ای

رنگ عسل شبدر سرخ، زرد تمایل به قرمز

رنگ عسل زیرفون، زرد متمایل به سبز

رنگ عسل گل قاصد، زرد تیره

رنگ عسل نارون، قهوه ای

رنگ عسل صنوبرو زبان گنجشک، سبز تیره تا سیاه

نوع عسل: رنگ:

اقاقیا سفید

بهارنارنج زرد طلایی

جنگل های مازندران زرد مایل به سبز

آویشن عقیقی قرمز

جنگل های کاج اروپا قهوه ای

فواید دارویی و درمانی

در باب خواص درمانی عسل نکات بسیاری وجود دارد، از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد: عسل بادشکن است و برای معالجه قولنج روده تجویز می شود و در مسمومیت های غذایی، دستگاه گوارش را پاک می سازد. ث سنگ های کلیه و مثانه را از بین می برد. برای این منظور عسل را با کندر باید مصرف کرد. عسل خواب آور است و به مبتلایان به بیماری کم خوابی توصیه می شود که قبل از خواب چند قاشق مرباخوری عسل میل کنند.

ث برای رفع کم اشتهایی مفید است و کلاً جریان خون را در بدن بهبود می بخشد. از این رو به رشد عضلات کمک می کند، پس برای بچه های کم اشتها و افراد ورزشکار بسیار مفید است.

عسل گرفتگی مویرگ ها را باز می کند و برای عروق بسیار مفید است. پس سالمندان اگر هر روز شربت عسل و لیموی تازه بنوشند، عمر طولانی تری خواهند داشت.

ث حتی موم عسل نیز خواص زیادی دارد و ماسک آن برای صورت، چین و چروک و فرورفتگی های پوست را می پوشاند و پوست را لطیف می کند.

بررسی مقالات سال های 1984 تا 2001 نشان می دهد حداقل 25 تحقیق راجع به اثرات ضد زخم عسل انجام شده که نتایج آنها مثبت بوده است. عسل به عنوان التیام دهنده زخم و نگهدارنده پوست مورد تأیید قرار گرفته است. همچنین 40 مورد دیگر نشان داده، عسل دارای اثرات ضد خونریزی با موفقیت 88 درصد بوده که این عمل به همراه اثرات ضد میکروب نیز بوده است.

عسل در جلوگیری از پوسیدگی دندان: در تحقیقات دو تن از محققان به نام های وسبورن و نوزیسکین وست این نتیجه حاصل شد که افرادی که از عسل استفاده می کنند (روزانه گرم) به پوسیدگی دندان مبتلا نشده اند. علاوه بر اینکه عسل قندی طبیعی است، خاصیت ضد میکروبی آن نیز در پیشگیری از پوسیدگی مؤثر است و همچنین در رشد استخوان ها و درمان نرمی استخوان و تقویت لثه بسیار سودمند می باشد. اگر عسل با ذغال طبی مخلوط شود باعث سفیدی و براقی دندان ها می شود.

عسل در طب کودکان:

مصرف عسل در کودکان می تواند باعث افزایش وزن آنها شده و حال عمومی کودک را بهبود بخشد، نیز نیاز کودک به ویتامین B را پاسخ می گوید. البته به علت احتمال ایجاد واکنش های حساسیتی استفاده از عسل برای کودکان تا زیر سال ممنوع است.] نیازمند منبع [

عسل و بیماری های پوستی:

در گذشته درمان زخم های کهنه و چرکی با عسل متداول بوده است، هم اکنون نیز این ماده برای درمان زخم های پوستی مزمن کاربرد دارد، رشد میکروب ها را متوقف کرده و پوست و اعصاب را تغذیه می نماید. عسل برای درمان زخم سپتیک از ساولون بهتر عمل کرده و در درمان عفونت های پوستی بهبود سریع تری نسبت به پماد آمپی سیلین نشان داده است، عسل ضد کاندیدا و تریکوفیتون منتاگروفیتیس است و در درمان عفونت های پوستی ناشی از این دو بسیار مؤثر است. نیز این ماده به علت ساز و کار رطوبت گیری خود، موجب کاهش ادم زخم شده، در تسریع فرایند التیام مفید است. وجود ماده اینهیبین که خاصیت ضد باکتریایی دارد، احتمالاً از طریق از بین بردن باکتری های زخم های بستر موجب تسریع التیام آنها می شود.

عسل و بیماری های گوارشی:

عسل به علت داشتن بعضی آنزیم ها به هضم غذا کمک می کند، مثل: لیپاز، آمیلاز، ساکاراز و...

عسل از شدت هیپر اسیدیته معده می کاهد و می تواند در افراد مبتلا به ترش کردن یا رفلاکس مؤثر باشد، برای زخم معده و التهاب آن نیز مفید است. دستگاه گوارش را پاک می سازد و ضد اسهال است در تحقیقات ثابت شده اثر بسیار مفیدی بر عفونت های معده با هلیکو باکتر پیلوری دارد. از این رو ضد زخم معده و دستگاه گوارش است.

از سایر مصارف درمانی عسل می توان به اثرات کمک درمانی در بیماری سل،

التهاب ریه، آسم و ذات الریه اشاره کرد، همچنین می توان از اثرات کمکی آن در انواع زخم و التهاب های قرینه و سوزشهای چشم نام برد.

عسل در درمان بیماری های زنان و زایمان، بیماری های قلبی، بیماری های کلیوی و بیماری های اعصاب نقش به سزایی داشته است، نیز در درمان بیماری های خونی مفید بوده، گلبولهای قرمز و هموگلوبین را افزایش می دهد و خاصیت ضد خون ریزی دارد، از این رو می تواند نقص ویتامین ک بدن را جبران کند.

ترکیبات

ترکیبات یک عسل معمولی بدین صورت است:

فروکتوز 38.2%

گلوکز 31

آب 17.1

مالتوز * 7.2% Maltose کربوهیدرات ها / - Carbohydrates

ساکاروز 5.1%

املاح معدنی، ویتامین، آنزیم - / Minerals ج Vitamins ج Enzymes

ترکیبات عسل بسته به نوع تغذیه زنبور عسل بدین معنی که از چه گلی یا گلهایی استفاده کرده متفاوت است. یعنی عسل تولیدی بسته به این که زنبور، از چه گیاهی استفاده کرده گوناگون است.

در صد آب موجود در عسل ها، به شرایط اقلیمی ومیزان رطوبت منطقه بستگی دارد. در مناطقی که میزان رطوبت هوا بالاتر است، درصد آب عسل بیش تر است.

برای مثال عسل های شمال رقیق تر از عسل های شمیرانات تهران است. درصد آب عسل با توجه به شرایط آب وهوایی منطقه استقرار کندوها، می تواند تا حدود نیز بالا رود. به این ترتیب از لحظه شهد آوری تا تولید عسل، دو مرحله انجام می گیرد.

مرحله اول زنبوران هم به طور فعال هم به طور انفعالی آب را از محلول رقیق شهد که به طور معمول دارای درصد آب است، جدا می کنند. (آب شهد گل ها بین تا در صد متغیر است). برای مرحله دوم باید گفت قند مسلط درشهد، ساکاروز

ص:66

است که با فعالیت آنزیمی به دکستروز dextrose و لوولوز (levulose) و ظاهرا با مقادیر کمی از سایر قندها طی این مرحله ترکیب می شوند. در نتیجه محلول غلیظی از قندهای ساده که ماده حل شده آن بیش از حل نشده هاست، ماده ای دارویی ومغذی به نام «عسل» به وجود می آید.

عسل های دارای منبع گیاهی متفاوت دارای رنگ و طعم متفاوت بوده و به مقادیر نه زیاد متفاوت، حاوی قندها (ساکاروز، لوولوز، دکستروز، مالتوز و غیره) و حاوی اسیدها، پروتئین ها، پیک مان ها، مواد معطر و خوشبو کننده وهم چنین املاح (نظیر سدیم، گوگرد، منیزیوم، فسفر، کلر، پتاسیم، سیلیکا و غیره) آنزیم ها (مانند دیاستاز، گلوکز اکسیداز، کاتالاز، فسفاتاز و انورتاز) و هم چنین حاوی ویتامین ها (پرودوکسین، فولیک اسید) و غیره می باشند.

تقسیم بندی انواع عسل

عسل را معمولاً به چند طریق تقسیم بندی می کنند:

یکی براساس منبع اصلی گیاهی که عسل از شهد آن ساخته شده است. مانند عسل گز، عسل آویشن، عسل گون، عسل بهار نارنج وغیره. ولی به علت متنوع بودن گیاهان منطقه استقرار کندوها، عسل های به دست آمده کم تر تک گلی بوده واکثرا از چندین گیاه تولید می شوند. اگر اصطلاحا می گویند عسل گز یا عسل آویشن، احتمالا منظور این است که بیش ترین شهد از نباتات گز وآویشن وارد عسل شده است. دکتر هریک از طرف موئسسه فائو (F.A.O) اعلام نمود که «نمی توان عسل را بر اساس نام گیاه نام گذاری نمود، مگر در جایی که پوشش گیاهی منطقه منحصر به یک گیاه یا تک گلی باشد.»

تقسیم بندی دیگری که معمولاً برای عسل های مختلف در نظر گرفته می شود، بر اساس نام منطقه استقرار کندوهاست. مانند عسل سبلان عسل اردبیل عسل اعلای فیروزکوه، عسل خوانسار، عسل گرمابدر، عسل تهران، عسل سهند وعسل فارس وغیره. برای هریک از این مناطق تقسیم بندی دیگری نیز اضافه می کنند. مثلا می گویند «عسل بهاره تهران» و «عسل پائیزه تهران» منظور ازعسل بهاره عسلی

است که اکثرا از نباتات بهاره و شهد درختان میوه حاصل شده و تا شکفتن گل های درختان اقاقیا ادامه دارد. عسل پائیزه عسلی ست که از نباتات تابستانی و پائیزه که معمولاً بعد از اقاقیا رشد می کنند، تولید می گردد.

تقسیم بندی دیگری هم برای عسل در نظر می گیرند

رس کردن (شکرک زدن)

این خلاف تصور غلط و رایج در ایران است که عسل شکرک زده و سفت شده را تقلبی میدانند. این ماده اشباع شده قندی (منظور از قند انواع قندهایی است که در علم شیمی با پسوند اوز مشخص می شود مانند گلوکز، فروکتوز و مالتوز) باید در واقع جامد باشد، ولی به طور اتفاقی مایع است. به همین دلیل به محض اینکه شرایط مطلوب مهیا شود این تغییر فیزیکی یعنی شکرک زدن، پدیدار می گردد.

بعضی از عسل ها در شان (قاب) هم کریستالیزه میشوند. باید توجه داشت که در بعضی ازکشورهای خارجی مردم عسل شکرک زده رابیشتردوست دارندو قیمت آن هم بیشتر است. بهترین درجه حرارت برای نگهداری عسل 18 تا 24 درجه سانتیگراد است. بطور کلی همه عسلهای خالص شکرک می زنند ولی مدت لازم برای شکرک زدن عسل های مختلف با هم فرق می کند. اگرتمایلی به خوردن عسل شکرک زده ندارید ظرف عسل را (معمولا شیشه عسل را) در آب 40 تا 65 درجه قراردهید هنگامی که آخرین بلور محو شد و عسل به شکل اولیه خود برگشت آن را از آب در آورید. معمولاٌ برای جلوگیری از تبلور عسل در کارخانه های بسته بندی کننده همین کار را انجام می دهند. دقت کنید در مورد حرارت دادن نباید عسل به دمای جوش 100 درجه برسد چون بیشتر ویتامینهای موجود درعسل از بین خواهد رفت علاوه بر این بر اثر حرارت زیاد ماده ای به نام هیدروکسی متیل فورفورال ((HMF پدید می آید که اگر نسبت آن در عسل زیاد شود مصرف آن خطرناک است.

خاصیت بلوری شدن (شکرک زدن) عسل به عواملی متعددی بستگی دارد که عبارتنداز:

1 - درجه حرارت محیط برای عسل دمای 14 درجه سانتی گراد مطلوب ترین محیط برای تبلور است به همین دلیل است که در فریزر گذاشتن عسل برای امتحان (شکرک زدن) گویا نیست و همیشه عسل ها از این آزمایش سربلند بیرون می آیند.

2 - دیاستاز (آمیلاز) دیاستازها ذرات خیلی ریز عسل را به خود جذب کرده و باعث ته نشینی و کدر شدن آن می گردد. این خاصیت فقط در عسل های طبیعی می شود. فقط دیاستاز قادرند ذرات عسل را متبلور نموده و باعث شکرک زدن آن گردند و حال آنکه عسل تقلبی به علت نداشتن دیاستاز صاف و روشن باقی می ماند بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت که اگر عسل بعد از مدتی شکرک زد حتما طبیعی و سالم است (برخلاف تصور مردم) و هرگاه آن ته نشین نشد می تواند مصنوعی یا تقلبی.

عسل از دیدگاه بزرگان

ابوعلی سینا در کتاب قانون خود نسخه های زیادی بر پایه عسل و موم آن تجویز کرده است.

بقراط پدر پزشکی و بنیان گذار طب یونان در مورد عسل چنین گفته است: هر دارویی از مواد غذایی درست می شود و متعاقب آن هر غذایی نیز جانشین دارو می گردد، عسل پاسخگوی این دو شرط است.

موریس مترلینگ در مورد عسل گفته: همین امروز اگر زنبور عسل از بین برود هزاران نوع از گیاهان از بین خواهد رفت و از کجا معلوم که تمدن، از بین نرود.

عسل در ادیان

عسل در اسلام

در قرآن یک سوره به نام زنبور عسل (سوره نحل) وجود دارد.

خداوند در قرآن می گوید:

«و پروردگار تو به زنبور عسل وحی] الهام غریزی [کرد که از پاره ای کوه ها و از برخی درختان و از آنچه داربست] و چفته سازی [می کنند، خانه

هایی برای خود درست کن سپس از همه میوه ها بخور، و راههای پروردگارت را فرمانبردارانه، بپوی.

ص:69

] آن گاه [از درون] شکم [آن، شهدی که به رنگهای گوناگون است بیرون می آید. در آن، برای مردم درمانی است. راستی در این] زندگی زنبوران [برای مردمی که تفکر می کنند نشانه] قدرت الهی [است»

مصریان قدیم ترکیبی از جو، عسل و گندم تهیه و به جای الکل استفاده می کردند.

عسل در عهد باستان

عسل در مصر باستان

عسل در زندگی روحانی، اجتماعی و اقتصادی مصریان باستان نقش مهمی بازی می کرده است. از حکایت های به جا مانده در پرستش گاه ها و آرامگاه مردگان چنین بر می آید که عسل در آن روزگار از اهمیت بسیاری برخوردار بوده و در سنن قدیمی با اشاره به اهمیت دارویی عسل، به بیماران جهت درمان تجویز می شد.

عسل در یونان باستان

یونانیان باستان تصور می کردند که خدایان چون خوراک بهشتی می خوردند فناناپذیر و ابدی گشته اند آنها ایمان داشتند که عسل یکی از اجزای مهم این خوراک بهشتی است.

عسل با موم

گاهی اوقات عسل را بدون آن که تصفیه کنند با موم آن می فروشند و در چنین حالتی موم در درون عسل مایع غوطه می خورد و در هنگام مصرف باید عسل را مکید و موم آن را همانند آدامس جوید، این نوع عسل برای بهبود گوارش و آلرژی و درمان سینوزیت مفید است.

پانویس

مجموعه سخنرانی های جمشید خدادادی تحت عنوان پانزده روز تا سلامتی

ص:70

http://:www.asaldarmani.com/7.suger.html آیات و سوره نحل، ترجمه محمد مهدی فولادوند

فتاحی، معصوم، سید حسین، (تغذیه از دیدگاه اسلام و دانش پزشکی)، مشهد:.

ماهنامه ترویجی سبزینه [اجازه نامه]

دکتر محمدحسین صالحی سورمقی، (دنیای تغذیه).

اسرار درمان با عسل، تالیف: سوفی لاکوست، ترجمه دکتر احسان مقدس، انتشارات نیلوبرگ، تهران، چاپ اول،.

رس کردن یا شکرک زدن عسل تحت عنوان «آیا عسل طبیعی هم شکر می زند؟»، نوشته مهندس ناصر خوشبخت کارشناس زنبور عسل سازمان دامپروری کشور، در نشریه علمی، اقتصادی، انتقادی «کشاورز» - ونیزدر مجله «فضیلت خانواده»

Honey ج White,Jr .by Dr.Jonathan W

کتاب زنبور عسل وپرورش آن - تالیف دکتر نعمت الله شهرستانی، استاد دانشگاه تهران

کتاب زنبور داری عملی ج تالیف دکتر محمد عراقی، استاد دانشگاه زنجان

خواص داروئی عسل

از گذشته تا کنون از عسل در درمان بسیاری از بیماری ها استفاده شده است.

مهمترین خاصیت عسل، ضد میکروب بودن آن است. در حالی که عسل یک ماده کاملاً خوراکی است و بایستی محیط خوبی برای پرورش میکروب ها باشد، ولیکن میکروب ها در معرض عسل نابود شده و اجساد آنها نیز به مرور از بین می رود. زیرا عسل حاوی آنتی بیوتیک و آنزیم دیاستاز است. در گذشته از این خاصیت عسل برای از بین بردن پینه های دست و پا سود می جستند.

عسل حاوی آنتی اکسیدان است، از این رو مصرف آن برای سلامت قلب و عروق مفید است. عسل به سلامت پوست کمک می کند و ضد پیری است.

در قدیم هر دارویی را با عسل مخلوط می کردند، زیرا خاصیت بهبود بخشی

ص:71

داروها را چند برابر می کرده و امروزه هم از عسل در بسیاری از محصولات آرایشی و بهداشتی استفاده می کنند.

1 از عسل در فرآورده های ضد سرفه بطور مستقیم و غیرمستقیم استفاده می شود. مزه مزه و غرغره شربت عسل برای برطرف کردن زخم های دهان و ورم گلو بسیار سودمند است. عسل ضد آسم است.

2 عسل با اینکه بسیار شیرین است، برای دندان ها و لثه مضر نیست، بلکه لثه ها را سالم می سازد و دندان ها را سفید می کند.

3 دستگاه گوارش را پاک می سازد و ضد اسهال است. در تحقیقات ثابت شده اثر بسیار مفیدی برعفونت های معده با هلیکو باکتر پیلوری دارد. از این رو ضد زخم معده و دستگاه گوارش است.

4 عسل در درمان آب مروارید (کاتاراکت) مفید است.

5 عسل بادشکن است و برای معالجه قولنج روده تجویز می شود و در مسمومیت های غذایی، دستگاه گوارش را پاک می سازد.

6 دوست کبد و پادزهر است، پس در بیماری های کبدی مصرف آن مفید است . سکنجبینی که با عسل تهیه می شود، صفرابری اعلاست.

7 سنگ های کلیه و مثانه را از بین می برد. برای این منظور عسل را با کندر باید مصرف کرد.

8 عسل خواب آور است و به مبتلایان به بیماری کم خوابی توصیه می شود که قبل از خواب چند قاشق مرباخوری عسل میل کنند.

9 برای رفع کم اشتهایی مفید است و کلاً جریان خون را در بدن بهبود می بخشد. از این رو به رشد عضلات کمک می کند، پس برای بچه های کم اشتها و افراد ورزشکار بسیار مفید است.

10 عسل گرفتگی مویرگ ها را باز می کند و برای عروق بسیار مفید است. پس سالمندان اگر هر روز شربت عسل و لیموی تازه بنوشند، عمر طولانی تری خواهند داشت.

11 حتی موم عسل نیز خواص زیادی دارد و ماسک آن برای صورت، چین و چروک و فرورفتگی های پوست را می پوشاند و پوست را لطیف می کند.

بررسی مقالات سال های 1984 تا 2001 نشان می دهد حداقل 25 تحقیق

ص:72

راجع به اثرات ضد زخم عسل انجام شده که نتایج آنها مثبت بوده است. عسل به عنوان التیام دهنده زخم و نگهدارنده پوست مورد تأیید قرار گرفته است. همچنین 40 مورد دیگر نشان داده، عسل دارای اثرات ضد خونریزی با موفقیت 88 درصد بوده که این عمل به همراه اثرات ضد میکروب نیز بوده است.

خاصیت ضد میکروبی در عسل با PH حدود 2/3 تا 5 به هیدروژن پراکسید (H2O2) مرتبط بوده که از تغییرات آنزیمی گلوکز به گلوکونیک اسید حاصل می شود.

به هرحال اثرضد میکروبی عسل پس از گرم شدن یا در معرض آفتاب قرار گرفتن کاهش می یابد.

عسل های تولیدشده از جنگل و کوه های اروپایی مرکزی بیشتر از درختان کاج (PINUSSPP) و عسل های حاصل از MANUKA در نیوزلند از گیاه SCOPARIUM LEPTESPERMUM دارای خاصیت بسیار قوی ضد میکروبی است و بروی برخی میکروب ها از جمله استافیوکوک اورئوس و اپیدرمیس و استرپتوکوکوس پیوژنز و آنتروباکتریاسه اثرات خوبی دارد. عسلی که در نیوزیلند و استرالیا از گیاه مذکور حاصل می شود در جهان منحصر به فرد بوده و به آن عسل FACTOR ((UNIQUE MANUKA می گویند.

سم شناسی:

عسل ماده ای کاملاً خوراکی است، ولی در موارد استثنایی ممکن است به اسپورعامل بوتولیسم آلوده باشد که ایجاد سم کرده و مسمومیت زاست، به همین دلیل مصرف آن برای کودکان زیر یک سال ممنوع است. همچنین بعضی افراد ممکن است نسبت به دانه های گرده موجود درعسل حساسیت داشته باشند.

ممکن است بعضی از زنبورها به گل خرزهره و چند گل سمی دیگر عادت کنند و محصول سمی تهیه نمایند که البته این کار به ندرت اتفاق می افتد.

به هر حال از مصرف این ماده بسیار مفید غافل نشوید و از فواید زیاد آن سود بجویید.

منابع:

ص:73

- زبان خوراکی ها

- ماهنامه دنیای تغذیه

- ماهنامه سلامتی و تغذیه

موسوی ج کارشناس تغذیه تبیان

پرونده ها:

شیر و عسل بهترین راه پیشگیری از سینوزیت / مصرف کیوی، پرتقال و عسل در هوشیاری ذهن نقش مهمی بر عهده دارد / عسل، ضد سرفه طبیعی / آشنایی با راه های تشخیص عسل طبیعی از تقلبی / عسل برای درمان سینوزیت مزمن / آشنایی با روش تهیه دسر کیوی و سیب با عسل / معجزه عسل و دارچین / هشت نکته درباره زیبا شدن با عسل / مادربزرگ درست می گفت؛ عسل دوای سرفه است / قیمت شیرین عسل / چه عسلی هرگز شکرک نمی زند؟ / عسل می تواند دیابتی ها را از قطع پا نجات دهد / معجزه شیرین

وقتی کیسه شان پر شد، به طرف کندو برمی گردند. در راه، قبل از رسیدن به کندو مقداری دیاستاز که نوعی آنزیم است را روی شهدهای داخل کیسه مخصوص شان می ریزند. وقتی به کندو رسیدند، آن را داخل سلول های 6 ضلعی موم می گذارند و دوباره برای جمع آوری شهد از کندو خارج می شوند.

شب ها وقتی زنبورها نمی توانند از کندو خارج شوند، سراغ 6 ضلعی های موم می روند و شهد داخل آن را با خرطومشان به داخل کیسه مخصوص شان می ریزند، آب اضافه آن را جذب می کنند و با ترشح دوباره و چندباره دیاستاز روی آن، ماده غلیظ شیرینی درست می کنند به نام «عسل».

جالب است بدانید که خوردن 100 گرم عسل در روز می تواند به شما انرژی ای برابر با 330 کالری بدهد چون عسل از آب (17 درصد)، قند (40 درصد)، اسیدهای آمینه (25 درصد)، انواع موادمعدنی مانند آهن، منگنز، منیزیم، فسفات و... (12 درصد) و انواع آنزیم ها (6 درصد) تشکیل شده است و بسیاری از

احتیاجات بدن را تأمین می کند.

شیرین اما لاغرکننده

عسل های تیره نسبت به عسل های روشن مواد معدنی بیشتری دارند.

- عسل به خاطر داشتن خاصیت رادیواکتیوی و تشعشعات کهربایی انواع تب های پنهانی را آشکار می کند.

- حتما شنیده اید که قدیمی ها می گویند عسل و خربزه با هم نمی سازند! دلیلش این است که ترکیب عسل و خربزه در بدن، التهابات پنهانی را فعال می کند. التهابات عود کرده و خود را به صورت تب های شدید و به هم ریختگی وضعیت بدن نشان می دهد.

- اگر با مشکل کمبود آهن خون مواجه هستید، حتما در وعده صبحانه عسل بخورید. البته عسل به غیر از داشتن آهن زیاد، فسفر و کلسیم زیادی هم دارد که دوای امراض استخوانی است.

- عسل گَوَنْ برای رفع زخم بستر، زخم های عفونی و درمان بیماری های پروستات، رماتیسم و بی خوابی بسیار مؤثر است.

- عسل زرشک برای تقویت کبد و رفع بیماری های کبد مؤثر است، عسل آویشن در درمان بیماری های تنگی نفس، آسم، سرفه و رفع خستگی کاربرد دارد و عسل عناب به تسریع عمل خون رسانی از قلب به اعضا و جوارح کمک می کند.

- عسل طبیعی به خاطر داشتن دیاستاز توانایی آب کردن چربی اطراف قلب را دارد بنابراین مصرف آن را به بیماران و سالخوردگان قلبی توصیه می کنیم.

- خوردن موم همراه عسل دردهای معده و مفاصل را از بین می برد، از ریزش مو جلوگیری می کند و به راحتی از بدن دفع می شود.

- موم های همراه عسل اگر در دمای بالای 30 درجه نگهداری شود، بعد از مدتی کرم های ریزی در درون سوراخ های 6 ضلعی آن دیده خواهد شد. بنابراین برای سلامتی خودتان عسل های موم دار را در هوای گرم نگه

ندارید، اگر هم کرم های ریز را درون موم دیدید، به هیچ وجه از آن استفاده نکنید.

ص:75

از عسل کوهی تا زنبور خیابانی !

عسل تک گل

ا گر گل های غالب یک منطقه گل خاصی باشد، به عسل تولیدی آن منطقه

«عسل تک گل» می گویند.

مقدمه

عسل، ماده غذایی بسیار غنی و انرژی بخشی است

گفتنی است، علاوه بر اثر کالری زایی، عسل دارای ویتامین های متعددی از قبیل تیامین، ریبوفلاوین، اسیدنیکوتینک، اسید اسکوربیک، پیریدوکسین و ویتامین کا است.

خواص فیزیکی عسل، اثر ضد باکتریایی دارد و از زمانهای قدیم انسانها از خاصیت ضد میکروبی عسل سود جسته و آن را در درمان ناراحتی های پوستی از قبیل زخمها و سوختگی ها به کار برده اند و یکی از بهترین پانسمانها محسوب میشود. همچنین، عسل را در درمان بیماری های دستگاه تنفسی و عفونت های ناحیه حلق به کار می برند و خاصیت ضدباکتریایی آن موجب اثربخشی عسل می شود و خاصیت ضد التهابی آن نیز مشاهده شده که به هیگروسکوپیک بودن آن نسبت داده شده است.

عسل علاوه براینکه یک غذای کامل است یک اکسیر پر انرژی نیز میباشد به طوری که سالیان سال به عنوان دارو برای درمان بیماریها مورد استفاده قرارگرفته است مصرف عسل در عرض چند دقیقه به شخص نیرو میدهد وتحمل بافتی و قدرت ترمیم آنرا افزایش می دهد بنابراین ورزشکاران باید عسل مصرف کنند

بنا به تحقیقات به عمل آمده عسل حاوی ماده مفید برای انسان می باشد و لازم به ذکر است که در دنیا هیچ ماده غذایی به اندازه آن نیروی کهربایی ندارد.

ابو علی سینا درکتاب قانون خود دهها نسخه بر پایه عسل وموم ذکر نموده است او می نویسد مصرف متناوب عسل درهنگام زیاد شدن بلغم، بدن را تقویت و نیرو

را زیاد و اشتها را بازمی کند؛ به عقیده وی عسل جوانی را جاودان می سازد وحافظه را نیرو بخشیده و گذشته را در خاطر زنده میکند، اندیشه را پاک، زبان را می گشاید ودرد را ریشه کن میکند.

در کتب پزشکی آمده عسل درروغن مالی زخمهای چرکی، برای درمان بسیار مفید بوده، با مرهم گذاری تاریکی دید را کاهش داده و بهترین درمان اختلالات دهان است در زیاد شدن ادرار مؤثر است، دردهای شکم و سرفه را کاهش می دهد ، گزیدگی مار، دردهای دستگاه تنفس وهر درد مفصلی را تسکین میدهد. خستگی عمومی واحساس سرما را رفع ومقاومت بدن را افزایش میدهد.

گفتنی است، عسل به عنوان دارو هیچ اثر سوء، عارضه یا بیماری را به دنبال ندارد؛ مگر آن که فقط حساسیت های محدودی را به وجود بیاورد، بنا بر این در حالت آلرژی، امراض عفونی، سل، امراض روانی، بیماری های کبد و معده، امراض غدد فوق کلیه، نارسایی قلب و عروق، ناراحتی های عصبی، امراض خونی و ضعف شدید، باید از تجویز زهر زنبور عسل خودداری کرد

اثرات درمانی عسل:

بشر هزاران سال است که از مخلوط بزاق زنبور و شهد گل که عسل نام دارد، به عنوان دارویی برای درمان زخم ها استفاده می کند. آزمایش هایی که در سال های اخیر انجام گرفته، نشان داده اند که عسل در درمان عفونتهای برجای مانده از عمل سزارین و سوختگیهای از آنتی بیوتیکهای مرسوم کارآمدتر عمل می کند. این ماده شیرین با طیف وسیعی از میکروبهای خطرناک از جمله Salmonella , E.coli , Helicobacter به خوبی مبارزه می کند عسل روی باکتری های مقاوم به آنتی بیوتیک، از جمله «ابر میکروبی» به نام MRSA 14 نیز موثر است و بر خلاف بیشتر آنتی بیوتیک ها به نحو چشمگیری باعث پیشرفت بهبودی زخم ها می شود. هنوز به درستی نمی دانیم عسل چگونه این آثار را بر جای می گذارد اما محققان اعتقاد دارند توان بهبود زخم ها و مقابله با میکروب های مقاوم به آنتی بیوتیک که در این ماده بی نظیر وجود دارد، ممکن است روزی عسل را از نوعی درمان جایگزین به یک شیوه

درمانی اساسی در پزشکی تبدیل کند. رمز و راز این توانایی ها را باید در شیوه تهیه عسل جست و جو کرد. زنبورهای کارگر طی بهار و تابستان شهد جمع آوری می کنند، هنگامی که به کندو باز میگردند، آن را از معده به دهان می آورند و در دهان دستیاران خود می گذارند. آنها شهد را به درون حفره های شانه خالی می کنند و با بال هایشان آن قدر آن را باد می زنند که بیشتر آب موجود در شهد تبخیر شود. در همین زمان، بزاق سرشار از آنزیم زنبورها، ساکاروز را به گلوکز و فروکتوز تبدیل می کند که به آب باقیمانده در شهد پیوند می شوند. به این ترتیب، بیابانی بر جای می ماند که باکتری ها نمی توانند در آن زنده بمانند. البته، حین رسیدن عسل فرصت زیادی برای تهاجم عوامل بیماریزا وجود دارد. اما آنزیمی به نام گلوکز اکسیداز این فرصت را از آنها می گیرد. این آنزیم با تبدیل کردن گلوکز به اسید گلوکونیک، فرآورده تلاش زنبورها را اسیدی و آن را برای بیشتر باکتری ها نامطلوب می سازد.

اغلب افراد عقیده دارند که اسیدی بودن، تنها سلاح عسل در برابر باکتری هاست. اما مطالعات نشان داده اند تقریبا همه عسل ها سلاحی سری دارند که حتی اگر رقیق شوند، آنها را برای میکروب ها مرگبار می سازد: پراکسید هیدروژن.

این ماده زمانی در بیمارستان ها به عنوان ضدعفونی کننده مصرف می شد. از تجزیه این ماده رادیکال های آزاد تشکیل می شوند که باکتریها را از بین میبرند. چون این واکنشها خیلی سریع رخ میدهد، پراکسید هیدروژن را باید در غلظتهای بالا بر زخم ها استعمال کرد. البته، این ماده در این غلظتها به بافت سالم آسیب می رساند.

در عسل، پراکسید هیدروژن به کمک آنزیم گلوکز اکسیداز تولید می شود. اما میزان آن هزار بار کمتر از مقداری است که در گذشته روی زخمها استعمال می شد. در نتیجه، گذاشتن عسل روی زخمها، ضمن جلوگیری از تهاجم و تخریب میکروب ها ، با آسیب بافتی همراه نیست. علاوه بر این، همین طور که پراکسید هیدروژن تجزیه میشود، گلوکز اکسیداز با تسهیل ساختن آن از گلوکز، پیوسته آن را جایگزین می کند.

جالبتر این که، به دلایل ناشناخته وقتی عسل رقیق میشود، فعالیت این آنزیم افزایش می یابد.. به همین خاطر، عسل حتی وقتی تا برابر رقیق

شود، میتواند از رشد باکتریهایی مانند MRSA جلوگیری کند. خلاصه، زمانی که عسل روی زخم قرار

ص:78

می گیرد و در اثر تراوش پلاسما از زخم رقیق می شود، در مبارزه با میکروبها پرتوانتر شود.

یکی دیگر از خصوصیات جالب عسل که آن را از داروهای ضد باکتری مرسوم مجزا می سازد، تقویت بهبود یافتن زخم هاست. داروهای ضد باکتری علاوه بر نابودی باکتری ها به سلول های انسان نیز آسیب می رسانند. از طرف دیگر، آنها فقط با مهار کردن رشد میکروب ها به بهبودی زخم ها کمک می کنند. اما عسل به طور مستقیم در بهبودی زخم ها دخالت می کند. عسل محیط ویژه ای را می آفریند که برای رشد بافت مناسب است و در عین حال بامیکروب ها نیز مبارزه می کند. به علاوه، رطوبت عسل از درد وتخریب سلولها حین تعویض پانسمانهای خشک شده جلوگیری می کند.

عسل دست کم بخشی از توان ترمیمی خود را مدیون پراکسید هیدروژن است.

این ماده، رشد رگ های خونی را تحریک می کند. این رگها اکسیژن، مواد غذایی و سلول هایی به نام فیبروپلاست (که بافت پیوندی جدیدی را می سازند) را به موضع زخم هدایت می کنند. به علاوه، ترکیب ناشناختهای دسته ای از سلول های ایمنی به نام منو سیت رافعال می کند. این سلولها عامل رشدی را آزاد می کنند که سلول های پوششی را تحریک می کنند تا تقسیم شوند و زخم را ببندند. منوسیت ها به نوع دیگری از سلول های ایمنی به نام ماکروفاژ نیز تبدیل می شوند. این سلولها، میکروبها و سلولهای مرده را میبلعند و آنها را هضم می کنند.

عسل در بهبود یافتن زخم معده نیز موثر است. یک قاشق چای خوری عسل طبیعی در معده خالی میتواند مانع رشد باکتری خطرناکی به نام Helicubacter شود که باعث اغلب زخم های معده می شود. عسل، باکتری مقاوم به آنتی بیوتیکی را که باعث عفونت ریوی در بیماران مبتلا به فیبروز سیستیک میشود، cepacia 15 Burkholderia در محیط کشت از پا در آورده است.

به هر حال، همه عسلها از خواصی که برشمرده شد به یک اندازه بهره مند نیستند. شهد بعضی گل ها مقدار زیادی کاتالاز دارد. این آنزیم پراکسید هیدروژن را تخریب می کند. بعضی شهدها، گلوکز اکسید از را به گرما و نور حساس می کنند. با

وجود این، توان ضد میکروبی بعضی عسلها حتی با جوشاندن آنها از بین نمی رود.

از این رو، به نظر میرسد، عسل علاوه بر مولکولهایی که تاکنون شناخته شده است، مواد ضد میکروب دیگری دارد که به دما مقاوم ا ند.

از زمان مصریان باستان، عسل برای درمان زخم استفاده می شده است و به نظر می رسد که باکتری ها هنوز توان مقابله با مواد ضد میکروب آن را پیدا نکرده اند. از این رو، تلاش برای شناخت کامل تر این ماده، ما را در مقابله به ابر باکترها که به آنتی بیوتیک های مرسوم مقاوم شده اند، یاری خواهد رساند. به هر حال، این ماده دارویی را همانند سایر داروها باید با مشورت متخصصان استفاده کرد. زیرا دانه های گرده موجود در عسل طبیعی می توانند خود باعث عفونت شوند.

خوشبختانه، گرده ها را با پرتو گاما می توان از بین برد، بدون آن که به خواص دارویی عسل آسیبی برسد. امید است با تلاش های محققان راه برای یک شیوه درمانی جدید یعنی «عسل درمانی» هموار شود

درمان بیماری های کلیوی با عسل

عسل به عنوان یک مدر در درمان ناراحتی های کلیوی سودمند است زنبور عسل حشره ای است که حاصل آن، محصولات با ارزشی از قبیل عسل، ژله رویال ، موم و زهر است معروف ترین محصول زنبور عسل، همان عسلی است که از محصولات دیگر بیشتر به مصرف می رسد.

عسل و بیماری قلبی

عسل به علت ترکیبات قندی به خصوص وجود گلوکز زیاد تاثیر بسیار مهمی روی عضلات قلبی و تحریک وتقویت آن داشته، باعث گشاد شدن رگها، فشار خون را تنظیم و از سکته قلبی جلوگیری میکند؛ به واسطه وجود دیاستاز (آنزیمها) باعث هضم چربی های اطراف قلب میشود. بنابراین توصیه میشود افراد میانسال به بالا که دچار بیماری دیابت نیستند هر روزهنگام بیدار شدن، یک قاشق چای خوری پر، عسل را با نصف استکان آب چوشیدهء ولرم مخلوط نموده و بنوشند. افزودن عرق بادرنگبویه نیز توصیه شده است.

عسل و بیماری روده

عسل به علت دارا بودن اسید فرمیک دردهای روده را به خوبی تسکین داده و همچنین به جهت وجود اسانسهای فرار (عطرگیاهان مختلف) نارسایی های ناگوار روده را برطرف مکند؛ بنابراین توصیه میشود تمام افراد در هر سنی مصرف عسل به صورت شربت با افزودن مقداری عرقیات گیاهی مثل آویشن (کاکوتی)، شاه اسپرهم، ویا آبلیمورا در رژیم غذائی هفتگی خود داشته باشند.

عسل و درمان ضعف اعصاب

مصرف روزانه عسل به طبیعی بودن خواب کمک میکند سر درد را کاهش داده و حالت ناتوانی و عصبی را در افرادی که عدم تعادل عصبی دارند، کاهش میدهد

عسل و بیماران دیابتی

اکثر بیماران دیابتی این سؤال را درذهن خود دارند، برای جواب تا این حد می توان گفت که درمورد دیابت شیرین مصرف عسل همان قدر مضّر است که مصرف قند ضرر دارد ولی با توجه به خواص جانبی عسل و همچنین وجود فرکتوزکه جهت جذب به سلولها نیازی به انسلین ندارد، میتوانند عسل را جایگزین مقدار قند مصرف روزانه خود قرار دهند و باید توجه داشته باشند که مصرف عسل به عنوان قند اضافی در رژیم غذایی آنها مجاز نیست چرا که عسل علاوه بر فروکتوز به همان نسبت هم گلوکز دارد.

عسل و بیماریهای گوارشی

تمام افرادی که دچار بیماریهای گوارشی هستند به نفعشان است که عسل را جایگزین قند وشکر قرار دهند.

توصیه می شود مبتلایان به زخم معده عسل را در رژیم غذایی خود داشته باشند.

ص:81

عسل خاصیت ملینی ملایمی دارد بنابراین افراد مبتلا به یبوست با یک رژیم غذایی مناسب ازعسل وضعیت بهتری خواهند داشت.

عسل، ماده غذایی بسیار غنی و انرژی بخشی است که حدود درصد از قندهای ساده یا مونوساکاریدها ساخته شده و هر گرم آن کالری ایجاد می کند این مونو ساکاریدها بسرعت جذب می شوند و اثر انرژی بخشی خود را آشکار می کنند.

گفتنی است، علاوه بر اثر کالری زایی، عسل دارای ویتامین های متعددی از قبیل تیامین، ریبوفلاوین، اسیدنیکوتینک، اسید اسکوربیک، پیریدوکسین و ویتامین کا است.

خواص فیزیکی عسل، اثر ضد باکتریایی دارد و از زمانهای قدیم انسانها از خاصیت ضد میکروبی عسل سود جسته و آن را در درمان ناراحتی های پوستی از قبیل زخمها و سوختگی ها به کار برده اند و یکی از بهترین پانسمانها محسوب میشود.

همچنین، عسل را در درمان بیماری های دستگاه تنفسی و عفونت های ناحیه حلق به کار می برند و خاصیت ضدباکتریایی آن موجب اثربخشی عسل می شود و خاصیت ضد التهابی آن نیز مشاهده شده که به هیگروسکوپیک بودن آن نسبت داده شده است.

محصول دیگر زنبور عسل، ژله رویال است که حاوی مواد مغذی در حالت تغلیظ یافته ای است که زنبور برای نوزادان خود می سازد، به این ماده اکسیر جوانی لقب داده اند وشکی نیست که با محتویات انرژی زا و پرپروتئین، ماده بسیار مقوی است.

تحقیقات نشان داده است، ژله رویال نیز دارای پروتئین ضد میکروبی است و نظر بیشتر محققان بر این است که این ماده، سیستم ایمنی بدن را تحریک می کند

ژله رویال در درمان عفونتهای ویروسی و سرطان موثر است. شایان ذکر است، موم زنبور عسل نیز در پزشکی و داروسازی مصرف زیادی دارد؛ در اکثر فرمولاسیون های کرمها، پمادها و لوسیون، به عنوان جزء با ارزش از پایه استفاده

می شود.

به دلیل بی اثر و غیر فعال بودن موم زنبور عسل، براحتی با داروها مخلوط می شود، بدون این که هیچ واکنش ناخواسته ای بین مواد موثره و موم زنبور عسل رخ دهد.

مصارف دیگر موم:

امروزه برای حفاظت داروهای حساس به هیدرولیز و اکسیداسیون، آنهارا با لایه ای نازک از موم زنبور عسل می پوشانند، موم عسل به عنوان لایه هیدروفوب پوششی در اطراف دارو ایجاد می کند و سبب آهسته شدن انحلال و آزاد سازی دارو می شود.

گفتنی است، عسل به عنوان دارو هیچ اثر سوء، عارضه یا بیماری را به دنبال ندارد؛ مگر آن که فقط حساسیت های محدودی را به وجود بیاورد، بنا بر این در حالت آلرژی، امراض عفونی، سل، امراض روانی، بیماری های کبد و معده، امراض غدد فوق کلیه، نارسایی قلب و عروق، ناراحتی های عصبی، امراض خونی و ضعف شدید، باید از تجویز زهر زنبور عسل خودداری کرد.

خواص ضد باکتریایی عسل:

عسل حاوی مواد ضد میکروبی بوده و حتی قوی ترین میکروبها نیز در آن یارای مقاومت ندارند؛ با یک آزمایش ساده میتوانید مقداری میکرارگانیسم (مثلاً کپک روی مربا) را با عسل کاملاً مخلوط کنید بعد از چند روز مشاهده خواهید نمود که نه تنها در آن رشد نکرده بلکه کاملاً از بین رفته است (توضیح در صورت رشد کپک حتماً عسل با آب یا مایع دیگری مخلوط شده و خالص نمی باشد)

ص:83

عسل سر چشمه حیات

عسل روند فیزیولوژیکی پیری را کند ساخته و از ضعف زودرس اعمال حیاتی جلوگیری می کند.

20 معجزه عسل و دارچین

در این مقاله با عسل و دارچین، درمان کننده بسیاری از بیماری ها آشنا می شویم.

1. درمان بیماری قلبی:

مخلوطی از عسل و پودر دارچین را تهیه کنید و به جای مربا روی نان قرار دهید و به طور منظم در وعده صبحانه صرف کنید. این روش در کاهش کلسترول، جلوگیری از بروز حمله قلبی، تنفس راحت و تقویت ضربان قلب موثر است. بیماران مبتلا به حمله قلبی نیز با مصرف روزانه این مخلوط از حمله قلبی بعدی دراامان خواهند بود. بررسی روی سالمندان در آمریکا و کانادا نشان داده است، با بالا رفتن سن شاهرگ های حیاتی و سیاهرگ ها خاصیت انعطاف پذیری خود را از دست می دهد. عسل و دارچین به شاهرگ ها و سیاهرگ ها قدرتی تازه میبخشد.

2. از بین بردن اثر خارش نیش های حشرات:

مخلوطی از یک سهم عسل، 2 سهم آب ولرم و یک قاشق چای خوری پودر دارچین را روی قسمتی از بدن که احساس خارش می کنید، قرار دهید خارش و درد در عرض یک یا 2 دقیقه فروکش خواهد کرد.

3. درمان التهاب مفصل) آرتریت (:

روزانه، یک وعده صبح و یک وعده شب، مخلوطی از یک فنجان آب گرم، 2 قاشق چای خوری عسل و یک قاشق چای خوری پودر دارچین مصرف شود. این مخلوط معجزه گر در صورت مصرف به طور منظم آرتریت های مزمن را نیز درمان می کند. بررسی های اخیر روی 200 بیماری که قبل از صرف صبحانه از این مخلوط استفاده کردند نشان داد، 73 نفر از آنان در عرض یک هفته کاملا از درد رهایی پیدا کردند و پس از یک ماه بیشتر افرادی که قادر به راه رفتن یا حرکت نبودند، بدون

احساس هیچ دردی توانایی راه رفتن و تحرک خود را به دست آوردند.

4. جلوگیری از ریزش مو:

قبل از دوش گرفتن مخلوطی از مقداری روغن زیتون داغ، یک قاشق چای خوری عسل و یک قاشق پودر دارچین را به مدت 5 تا 15 دقیقه روی سر قرار دهید و سپس آن را بشویید.

5. از بین بردن عفونت مثانه:

2 قاشق غذاخوری عسل به همراه یک قاشق چای خوری پودر دارچین را با مقداری آب ولرم حل کنید و آن را بنوشید. این روش باعث می شود که میکروب های مثانه از بین برود.

6. درمان درد دندان:

مخلوطی از یک قاشق چای خوری پودر دارچین و 5 قاشق چای خوری عسل تهیه کنید و روی دندان خراب بمالید. این عمل را 3 بار در روز تکرار کنید تا درد تسکین یابد.

7. کاهش کلسترول:

2 قاشق غذاخوری عسل را با 3 قاشق چای خوری پودر دارچین در یک لیوان چای حل کنید و بنوشید. این کار میزان کلسترول خون را طی 2 ساعت به 10 درصد کاهش می دهد.

8. درمان سرماخوردگی:

به مدت 3 روز از مخلوط یک قاشق غذاخوری عسل با یک چهارم قاشق چای خوری پودر دارچین استفاده کنید. این روش برای درمان سرفه مزمن و سرماخوردگی و سینوزیت به کار می رود.

9. درمان ناباروری:

برای برطرف کردن این مشکل، به مردان توصیه می شود 2 قاشق غذاخوری عسل را قبل از خواب میل کنند. در کشورهای چین، ژاپن و خاوردور که با مشکل ناباروری مواجه اند، در طول روز مخلوطی از

مقداری پودر دارچین و یک دوم قاشق چای خوری عسل را به طور مرتب روی لثه و داخل دهان خود قرار می دهند تا

ص:85

مخلوط حاصل از طریق بزاق وارد بدن شود. زوجی که مدت 14 سال بچه دار نمی شدند با شروع مصرف عسل و دارچین پس از مدت کوتاهی صاحب دوقلو شدند.

10. درد معده:

مصرف عسل و پودر دارچین علاوه بر درمان درد و نفخ معده، زخم معده را نیز درمان می کند.

11. تقویت سیستم ایمنی:

استفاده روزانه از عسل و پودر دارچین سیستم ایمنی بدن را تقویت کرده و بدن را از حمله باکتری و ویروس محافظت می کند. دانشمندان دریافتند که عسل دارای مقدار زیادی ویتامین و آهن است. مصرف مداوم عسل گلبول های سفید خون را تقویت می کند تا بتواند با باکتری ها و بیماری های ویروسی مقابله کند.

12. برطرف کردن سوء هاضمه:

قبل از هر وعده غذا، پودر دارچین را روی 2 قاشق غذاخوری عسل بریزید و میل کنید تا از ترشح اضافی اسید معده رهایی پیدا کنید زیرا این مخلوط غذاهای سنگین را به راحتی هضم میکند.

13. جلوگیری از آنفلوآنزا:

دانشمندی در اسپانیا ثابت کرده که مخلوط عسل و دارچین دارای مواد مفید طبیعی است که از میکروب های آنفلوآنزا و سرماخوردگی جلوگیری به عمل می آورد.

14. افزایش طول عمر:

مصرف دائم و مرتب عسل و پودر دارچین مانع پیری زودرس می شود. مخلوطی از 4 قاشق چای خوری عسل، یک قاشق چای خوری پودر دارچین و 3 فنجان آب گرم را با هم بجوشانید. سپس مخلوط به دست آمده را 3 الی 4 بار در روز به مقدار یک چهارم فنجان میل کنید. این مخلوط علاوه بر

طراوت بخشیدن و نرم نگه داشتن پوست از پیری زودرس نیز جلوگیری می کند.

15. برطرف کردن جوش صورت:

قبل از خواب مخلوط 3 قاشق غذاخوری عسل و 1 قاشق چای خوری دارچین

ص:86

را روی جوش ها قرار دهید و روز بعد با آب ولرم بشویید. تکرار روزانه این کار به مدت 2 هفته، جوش ها را از بین می برد.

16. درمان عفونت های پوستی:

قرار دادن مخلوطی به مقدار مساوی از عسل و پودر دارچین روی قسمت های مختلف پوست، عفونت های پوستی و اگزما را نیز درمان می کند.

17. درمان سرطان:

تحقیقات جدید انجام گرفته در ژاپن و استرالیا نشان داده، سرطان های پیشرفته معده و استخوان به طور موفقیت آمیزی درمان شده است. بیماران مبتلا به این سرطان ها 3 بار در روز و به مدت 3 ماه یک قاشق غذاخوری عسل و یک قاشق چای خوری دارچین را مخلوط و مصرف می کنند.

18. از بین بردن خستگی مفرط:

مصرف نصف قاشق غذاخوری عسل و مقداری پودر دارچین در یک لیوان آب اول صبح و بعد از ظهر که بدن با افت نشاط روبه رو است طی یک هفته نیروی حیاتی بدن را افزایش می دهد.

19. از بین بردن بوی بد دهان:

شما می توانید پس از بیدار شدن از خواب با محلولی از یک قاشق چای خوری عسل، مقداری پودر دارچین و آب گرم غرغره کنید تا در طول روز مشکل بوی بد دهان را نداشته باشید.

20. مشکل شنوایی:

مصرف روزانه مقدار مساوی از عسل و پودر دارچین در صبح و شب مشکل شنوایی را برطرف می کند.

شایان ذکر است، عسل مورد مصرف باید خام و پاستوریزه نشده باشد. زیرا که آنزیم های لازم به هنگام عمل پاستوریزه به علت حرارت دیدن از بین می رود.

گردآوری: گروه سلامت سیمرغ

عسل و ترمیم زخم (سوختگی، التهاب، گزیدگی، ترک و شقاق)

ص:87

استفاده از عسل به عنوان مرحم در درمان سوختگی ها که حتی از دیر باز رایج بوده ودر طب سنتی نیز به آن اشاره شده است، در ترمیم بافتی و جلوگیری ازافزایش عفونت از طریق استعمال خارجی بسیار مفید میباشد. عسل به واسطه آنزیم کاتالاز ترمیم پوست را سرعت بخشیده، از شدت درد می کاهد و از تاول زدن جلوگیری میکند.

در رابطه با التهاب، گزیدگی، ترک و شقاق میتوان به صورت ماساژ آرام موضع، از عسل استفده نمود.

عسل از خون ریزی زخم جلوگیری می کند و موجب انعقاد خون می شود.

عسل به علت خواص جذب آنی که دارد ترشحات پوستی را جذب و به بافتهای پوششی غذا می رساند و باعث شادابی آن می گردد.

عسل و دندان:

عسل به واسطه داشتن مواد ضد باکتریایی در جایگزینی قند برای دندانها نتنها مضر نمی باشد بلکه باعث فعال شدن ماده فلورین چای شده که یک ماده ضد فساد دندان میباشد این در حالی است که مصرف چای با قند برای دندان بسیار مضر میباشد.

ترکیب یک قاشق عسل با یک قاشق سرکه انگور خانگی برای ماساژ لثه ها جهت محکم نمودن بافت لثه بسیار مفید گزارش شده است

عسل و کودکان:

مصرف عسل برای کودکان زیر یک سال ممنوع ا ست

ضد کم خونی ایست، عسل باعث افزایش هموگلوبین خون شده، به علت داشتن ویتامین B در رشد ونمو آنان تاثیر می گذارد.

دردرمان شب ادرای اطفال بسیار مفید میباشد، باعث جذب آب و کاهش میزان کلسیم خون می گردد.

مستقیماً جذب شده و بنابراین یک منبع انرژی آماده برای کودک است.

عسل و مادران:

مادرانی که درآستانه زایمان هستند باید عسل داده شود چرا که زایمان را آسان و باعث افزایش شیر مادر میشود.

مغز استخوان را محکم می کند ونوزاد قوی متولد میشود.

سیب و خواص آن

خواص سیب در کلام معصوم

خواص سیب

امام علی (علیه السلام): سیب بخورید، که معده را می پالاید.

امام صادق) ع (: سیب پالاینده و خوش بو کننده معده است.

سیب بخورید، چرا که حرارت را فرو ی نشاند و درون را سرد می کند و تب را می برد.

و در حدیث دیگری است که "وبا را فرو می نشاند"

امام صاد ق (علیه السلام): "به تبداران خود، سیب بدهید؛ چرا که هیچ چیز سودمند تر از سیب نیست."

امام صادق (علیه السلام): اگر مردم می دانستند در سیب چیست بیمارانشان را جز به آن درمان نمی کردند بدانید که سیب، بویزه سودمند ترین چیز برای قلب و مایه شست وشوی آن است."

امام کاظم (علیه السلام):" سیب برای چند چیز سودمند است، برای زهر، افسون و دیوانگی ای که از سوی ساکنان زمین به کسی می رسد و بلغمی که چیرگی یافته است. هیچ چیزی زودتر از آن اثر نمی بخشد.

خواص خوردن سیب در حالت ناشتا یا سحرگاهان

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله): سیب را ناشتا بخورید؛ چراکه تمیز کننده معده است.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله): چهارچیز عمر را می افزاید:.... و خوردن سیبی در سحرگاهان

بوییدن سیب پیش از خوردن

امام باقر (علیه السلام): "هنگامی که خواستی سیب بخوری، آن را ببوی و سپس بخور.

اگر این کار را انجام دادی هر درد و عارضه ای از تنت بیرون می رود و همه آنچه از سوی ارواح در انسان ایجاد می شود، فرو می نشیند.

مکروه بودن خوردن سیب ترش

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله):" عروس را در هفته اولش از: شیر، سرکه، گشنیز، و شیب ترش باز بدار زیرا از این چهار چیز زهدان، سترون و سرد می شود... و پلاسی افتاده در گوشه خانه، از زنی که بچه نمی آورد بهتر است... سیب ترش نیز حیض شدن زن را قطع می کند و این برای وی یک بیماری می شود.

سیب، یکی از سلامت بخش ترین خوراکی های اطراف ما محسوب می شود. از زمان های گذشته مردم جهان علاقه ی فراوانی به میوه ها داشتند. طبق نظر مورخان، منشاء اصلی سیب مناطق سردسیر شمال اروپا بوده و از آنجا این میوه ی با ارزش و مفید به نقاط دیگر جهان منتقل شده است.

سیب یکی از میوه هایی است که قبل از دیگر میوه ها شناخته شد. تمدن انسان از دیر باز با سیب پیوند خورده است. سیب نشانه ی عشق و باروری، دوستی، زیبایی، خوش بختی، تندرستی، دانایی، خوشی، نیرومندی و... می باشد. سیب دارای انواع بسیار متفاوتی است.

افرادی که به طور منظم سیب می خورند، میزان تندرستی خود را افزایش می دهند و علاوه بر آن از بروز بیماری های متعددی که به دلیل کمبود عناصر حیاتی پیش می آید جلوگیری می نمایند.

همه ی سیب ها مانند هم نیستند. اندازه، رنگ، بو و مزه ی متفاوت در گونه های

ص:90

مختلف، تعیین کننده ی نوع مصرف آن ها است. مواد مغذی موجود در یک سیب به اندازه ی آن بستگی دارد، نه نوع آن. انواع

سیب پس از مرکبات

پرتقال، نارنگی، لیموشیرین، لیموترش و گریپ فروت) و موز، عمده ترین میوه ی پرورشی در سطح دنیا است.

سیب سرشار از ویتامین ها، تانن، مواد معدنی و فیبر (سلولز گیاهی) می باشد.

ترکیبات شیمیایی موجود در میوه ی سیب بر حسب نژادهای گوناگون آن متفاوت است.

از جمله فواید سیب می توان به موارد زیر اشاره نمود.

سیب در حفظ طراوت و شادابی پوست موثر است

با استفاده از سیب می توان ناراحتی های شایعی مانند خشکی پوست، ترک خوردگی پوست، رنگ پریدگی و بسیاری از بیماری های پوستی طولانی و مزمن را از بین برد یا نشانه های آن ها را کاهش داد.

لازم به ذکر است که این قابلیت سیب به دلیل وجود ریبوفلاوین (ویتامین 2 16 (B ویتامین C و 17 A مواد معدنی مانند آهن، منیزیم، کلسیم و پتاسیم می باشد.

فشارخون را منظم می کند

خوردن سیب و حتی بو کردن سیب، باعث کاهش فشار خون می شود. بررسی انجام شده توسط دانشگاه ییل (YALE) نشان داد که تنها یک بار بو کشیدن سیب، فشارخون بیماران را پایین می آورد.

برای دندان ها و لثه ها مفید است

اسیدهای موجود در سیب، هنگام جویدن باکتری های دهان را از بین برده و دندان ها و لثه ها را تمیز می کنند. جویدن یک سیب مانند این است که از یک مسواک طبیعی استفاده کنیم. مطالعات نشان می دهند که سیب قادر

است ذرات غذایی باقی مانده در پشت دندان ها و لثه ها را پاک کرده و فساد دندان و بیماری های لثه را

ص:91

از شما دور سازد. حتی کسانی که در گذشته از بیماری های لثه رنج برده اند، خواهند توانست از فواید ناشی از غنی بودن سیب از ویتامین C بهره مند شوند.

مواد مغذی موجود در سیب باعث تقویت ساختار دندان ها می گردد. مینای دندان را محکم تر می سازد و از جرم گرفتن دندان ها پیشگیری می کند.

اسیدهای موجود در سیب، اثر ضدالتهاب و باکتری کش بر دندان ها و لثه دارند.

پژوهش های علمی نشان داده است که یک ربع ساعت پس از خوردن آهسته ی یک عدد سیب ترش حدود 90 درصد و بعد از یک ساعت تقریباً تمامی ذرات میکروبی موجود در دهان از بین می روند.

جویدن سیب، عضلات فک را قوی تر می سازد. آب سیب تازه بدون هر مکملی به دلیل اثرات ضد التهاب مواد موجود در آن، دهان شویه ای ساده و طبیعی محسوب می شود.

از بروز بیماری نقرس و درد مفاصل پیشگیری می کند

یکی از بیماری هایی که به طور مشخص به علت پرخوری و مصرف مداوم منابع حیوانی (گوشت قرمز و چربی) و الکل بروز می کند، درد مفاصل و نقرس است.

البته آمادگی ابتلا به این بیماری ارثی است. در موارد شدید، بیمار با دارو و کمپرس سرد درمان می شود. برای جلوگیری از گسترش و طولانی شدن بیماری پیروی از برنامه ی غذایی فاقد گوشت و چربی، لازم است. هم چنین سیب میوه ای بسیار باارزش است؛ چرا که هم چربی چندانی ندارد و هم موجب کاهش اوره می گردد.

سیب خام یا پخته مانع تشکیل اسید اوریک در بدن می شود و پس از مصرف آن مقدار کلی اسیدهای ادرار، به ویژه اسید فرمیک افزایش می یابد. از این رو مصرف آن برای مبتلایان به درد مفاصل و نقرس توصیه می گردد.

مقوی مغز است

سیب مقوی مغز است. به همین جهت برای کسانی که کارهای فکری انجام می دهند مفید می باشد. به طور کلی سیب به علت داشتن فسفر، اعصاب و مغز را

ص:92

تقویت می کند.

اثر آرام بخشی دارد

دم کرده ی پوست سیب که با اندکی عسل شیرین شده باشد، نوشیدنی آرام بخشی است. خوردن سیب خام نیز تأثیر آرام بخشی بر دستگاه اعصاب دارد.

علاوه بر ویتامین های گروه B 18 منیزیم و فسفر و برخی عناصر دیگر موجود در سیب اثر آرام بخشی بر اعصاب دارد. هم چنین شیرینی سیب و جویدن آن باعث انبساط عضلات منقبض صورت می شود.

ادامه دارد...

نویسنده و پژوهشگر: وحید عرفانی - کارشناس بهداشت

سیب، معجزه طبیعت

سیب را با پوست بخورید

ضمن اینکه بوی بد دهان را هم از بین میبرد

پاسخ تبیان:

میزان قند خون را تنظیم می کند

میزان قند خون در افراد مبتلا به دیابت نقش مهمی دارد. مقدار قند خون بیماران دیابتی بیش از اندازه ی مجاز است، زیرا بدن آن ها انسولین کافی برای متعادل نگه داشتن قند خون را ندارد.

در چنین بیمارانی علاوه بر تزریق انسولین و دارو درمانی، پیروی از برنامه ی غذایی کم چرب و کم قند نیز توصیه می شود.

سیب، مناسب ترین میوه برای بیماران دیابتی محسوب می شود؛ چرا که تناسب متعادلی بین فروکتوز، گالاکتوز و ساکاروز دارد که البته بیماران دیابتی تا حد امکان باید از مصرف دو نوع قند اخیر اجتناب نمایند. میزان

بالای فیبر غذایی (الیاف گیاهی) موجود در یک دانه ی سیب، موجب می شود تا سطح قندخون یا همان گلوکز خون ثابت بماند.

ص:93

به هضم غذا کمک می کند

اگر سیب خام با پوست خورده شود، اندکی ملین و محرک دستگاه خواهد بود.

فیبر یا الیاف گیاهی موجود در سیب موجب می شود مواد غذایی به آسانی در طول دستگاه گوارش حرکت کنند. بنابراین افرادی که به طور منظم سیب مصرف می کنند، به تنظیم کارکرد دستگاه گوارش کمک بسیاری می نمایند. سیب به دلیل مزه ی خوب و هضم آسان، معمولاً پس از غذا مصرف می شود.

حضرت علی (علیه السلام) فرموده اند: «سیب بخورید؛ زیرا سیب معده را دباغی می کند».

سیب ترشحات معده را مساعد و متعادل می سازد.

کلسترول بالای خون را کاهش می دهد

سیب، از معدود مواد غذایی است که کاملاً بدون کلسترول می باشد و به کاهش میزان کلسترول خون (چربی خون) کمک می کند. تقریباً یک چهارم سیب از ماده ای به نام پکتین که فیبر محلولی می باشد تشکیل شده است. پکتن موجود در میوه ی سیب باعث کاهش میزان کلسترول بد (LDL) خون از طریق کاهش جذب چربی می شود. هم زمان، پکتین میزان کلسترول خوب (HDL) شما را که برای مصارفی مانند تولید هورمون ها مورد نیاز هستند، افزایش می دهد. افزایش میزان HDL منجر به کاهش خطر بروز بیماری های قلبی می شود.

نتیجه ی بررسی هایی که در مورد انسان تاکنون انجام شده است نشان می دهد ک مصرف روزانه 300 تا 400 گرم سیب، کلسترول خون را به میزان 10 تا 20 درصد پایین می آورد و می توان در رژیم های لاغری از آن استفاده نمود.

افرادی که می خواهند یا مجبورند لاغر شوند، می توانند با استفاده از سیب به هدف خود برسند. مصرف سیب به دلیل رایحه ی خوش آن لذت بخش است.

سلولز و پکتین موجود در این میوه، قدرت سیرکنندگی زیادی دارد.

ص:94

پکتین در معده با جذب آب متورم می شود و در نتیجه فرد احساس سیری می کند. به طور کلی مصرف سیب به عنوان قسمتی از رژیم لاغری بسیار سودمند است. خوردن سیب به طور ناشتا، رژیم غذایی مناسبی برای لاغری محسوب می شود.

سیب به سلامتی قلب کمک می کند

سیب مقوی قلب است. از سیب همواره به عنوان داروی ضد سکته ی قلبی یاد شده است. مصرف تقریباً 2 عدد سیب میزان کلسترول خون (چربی خون) را کاهش می دهد و از بروز سکته ی قلبی پیشگیری می کند. ویتامین های C19 A و E 20 پلی فنول و مواد گیاهی ثانویه ی موجود در سیب، از قلب و عروق محافظت می کند.

از بروز عفونت پیشگیری می کند

سیب به وسیله ی مواد معدنی موجود در آن، برای سینه و مجاری تنفسی بسیار سودمند است.

بررسی ها نشان گر این است که کسانی که بیشتر سیب مصرف می کنند کمتر دچار سرماخوردگی یا عفونت های قسمت فوقانی دستگاه تنفسی شده و معمولاً کمتر بیمار می شوند. برخی بر این باورند که آب سیب ویروس های عفونت زا را از بین می برد. شیره ی سیب اثر مفیدی در رفع سرماخوردگی، گرفتگی صدا، سرفه، بیماری های سینه و حالات عصبی دارد.

سرشار از ویتامین است

سیب سرشار از ویتامین های 21E B12 B222 B123 A24 و 25K اسید پانتوتونیک، نیاسین، بیوتین، اسید فولیک و کولین است. مقادیر این ویتامین ها در انواع گوناگون سیب متفاوت است. پوست سیب حاوی کاروتن می باشد. تقریباً نیمی از ویتامین C در پوست سیب وجود دارد و سیب های کوچک در مقایسه مقدار بیشتری پوست دارند. انواع سیب منابع بسیار خوبی برای تأمین ویتامین C محسوب می شود. سیب

دارای مقدار بسیار ناچیزی ویتامین K است.

برای خوش طعم کردن غذا می توان از آن استفاده کرد

از سیب می توان در تهیه ی انواع غذاها (به منظور شیرین کردن آن ها) و نیز در تهیه ی انواع سالاد و شیرینی جات استفاده نمود.

هم چنین می توان به عنوان افزودنی برای انواع و اقسام غذاها از آن استفاده کرد.

نویسنده و پژوهشگر: وحید عرفانی - کارشناس بهداشت

در طب چینی اعتقاد براین است که سیب حرارت را می زداید و اثر خنک کننده در ریه ها دارد. " اسید مالیک " و " تار تاریک " در سیب سبب مهار رشد باکتری های بیماری زا در لوله گوارش می شود.

در هندوستان، خوردن میوه سیب برای جلوگیری از یبوست، متداول می باشد.

سیب مانع تشکیل اسید اوریک در بدن می شود و خوردن آن برای نقرس، روماتیسم وتصلب شریان ها مفید است. ویتامین های سیب، بیشتر در پوست آن قرار دارد، بنابراین اگر سیب با پوست خورده شود (البته برای اشخاصی که ازلحاظ وضع معده، اجازه خوردن پوست سیب خام را داشته باشند) مفیدتر است. در مناطق خاور دور در جوشانده های برگ سیب از پوست میوه سیب به صورت خشک شده یا تازه نیز می ریزند تا آن را مطبوع سازد.

مصرف سیب رسیده آبدار تازه برای ورم حاد روده اطفال، اسهال خونی و تب های حصبه ای مفید است.

پوست سیب خشک شده به صورت جوشانده برای رفع ورم مفاصل، روماتیسم و ناراحتی های کلیه که منجر به کاهش ادرار می شود بسیار مفید است، زیرا مدر بوده و دفع اسید اوریک را تسهیل نموده و فعالیت دستگاه گوارش را تنظیم می کند.

برای تهیه جوشانده پوست خشک میوه سیب، 10 گرم پوست برای 100 گرم آب که در 15 دقیقه جوشیده شود، مصرف می شود.

ص:96

خوردن سیب پس از صرف غذا، برای تقویت لثه ها مفید است.

- مصارف ویژه:

- بیماری قلبی:

اشاره

تعداد زیادی از مطالعات نشان داده است که غذاهای حاوی مقادیر زیاد (کوئرستین) از قبیل سیب، سبب بهبود فعالیت آنتی اکسیدانی خون و کاهش میزان تخریب کلسترول LDL به علت اکسیداسیون می گردند. این تحقیقات همچنین ثابت نموده اند که افراد دارای مصرف بالای کوئرستین، کمتر در خطر ابتلا به بیماری قلبی و سکته مغزی قرار دارند. این مشاهدات به اثرات ضد تصلب شرایین وضد لختگی خون در کوئرستین سیب تصریح نموده است.

- بالا بودن کلسترول خون:

سیب حاوی مقادیر خوبی از نوعی فیبر به نام (پکتین) است پکتین از دسته فیبرهای محلول است. یعنی زمانی که مرطوب می شود، چسبنده و غلیظ میگردد.

مطالعات کنترل شده مختلف نشان داده است که افزودن پکتین به رژیم غذایی منجر به کاهش متوسطی در سطح کلسترول خون می شود. علت این امر ممکن است اتصال یافتن پکتین سیب به اسیدهای صفراوی باشد که به کاهش کلسترول خون کمک می کند. البته باید توجه شود که تنها پکتین نمایانگر قدرت کاهش کلسترول سیب نیست وسیب صرف نظر از داشتن پکتین، با سایر موادی که دارد، خود یک کاهنده نیرومند کلسترول است وحتی نیروی کلسترول زدایی آن، از تمام پکتینی که از یک سیب خارج می شود بیشتر است.

- سرطان:

مطالعات تجربی بر روی نمونه های سلول تومور انسانی چنین پیشنهاد می کند که مقادیر نسبتا " زیاد کوئرستین می تواند برخی از سرطان ها رامتوقف نماید.

مطالعات جمعیتی در دنیا، با این وجود، تاکنون تأثیر حفاظتی رژیم های غنی از این ماده را برابر سرطان ها نشان نداده است. در عین حال، برخی تحقیقات چنین نشان

ص:97

می دهد که کوئرستین به طور خاصی می تواند برای افراد سیگاری مفید باشد مواد سرطان زای تنباکو سبب تخریب دیواره مثانه می شوند و بدین ترتیب موجب رشد سلول های سرطانی می گردند. چنین کشف شده است که افراد سیگاری که مصرف کننده مقدار زیادی فلاونوئیدها از جمله کوئرستین موجود در سیب هستند، از تخریب دیواره مثانه ناشی از تنباکو حفاظت می شوند.

- دیابت

پکتین موجود درسیب می تواند کمک به حفظ سطح قند خون به طور ثابت نماید. قندهای طبیعی موجود در سیب به آهستگی هضم و جذب می شوند، بخشی از این امر می تواند ناشی از تأثیر پکتین باشد که در دستگاه گوارش تشکیل ژل می دهد. افزایش آهسته در سطوح قند خون پس از مصرف سیب، به این معناست که سیب " شاخص گلیسمیک " پایینی دارد. بنابراین برای افراد مبتلا به بیماری دیابت، سیب به طور خاص مفید است. لازم به توضیح است که شاخص گلیسمیک اندازه ای است که تعیین می کند، پس از خوردن غذا قند خون با چه سرعتی بالا می رود. این امر نشان می دهد که به رغم وجود قند طبیعی در سیب، خوردن سیب در افزایش سریع قند خون اثر نمی گذارد.

- فشار خون بالا:

سیب در کاهش فشار خون نیز موثر است. یکی از مطالعات علمی جالب که در این زمینه به عمل آمده نشان می دهد که حتی بوییدن آن نیز فشار خون را کاهش می دهد.

- سرماخوردگی:

بررسی های علمی نشان داده است که ویروس ها نمی توانند در عصاره سیب مدت زیادی زنده بمانند. برای مقایسه قدرت ویروس کشی سیب با عصاره 18 نوع

میوه دیگر در آزمایشی معلوم شد که عصاره سیب، انگور و چای دارای قوی ترین امکان نابودی ویروس ها هستند. پژوهشگران متوجه شده اند اشخاصی که بیشتر از دیگران سیب می خورند، کمتر به سرماخوردگی و ناراحتی های قسمت فوقانی دستگاه تنفسی شامل عفونت های مربوط به بینی، حنجره و نای مبتلا می شوند.

چاقی:

خوردن سیب با پوست، سطح قند خون را به آهستگی و برای مدتی بالا نگه می دارد، لذا پس از خوردن سیب کامل، شخص احساس سیری بیشتری می کند، بنابراین برای کاهش وزن بهتر است خود سیب به طور کامل و طبیعی خورده شود.

تولید سالانه 52 هزار تن کشمش در تاکستان

... در این بازدید 7 نفر از کارشناسان و محققان لبنانی و کارشناسان موسسه تحقیقات اصلاح و تهیه نهال و بذر کشور حضورداشتند و از نهالستان، باغات سیب، باغات داربستی انگور، واحد تولید قارچ در شهرستان تاکستان بازدید شد ادامه...

منبع: شبکه خبری صنایع غذایی ایران تاریخ: 16 مهر 1390 شاخه: خشکبار این 9 آنتی بیوتیک طبیعی را بشناسید!

سرکه سیب:

درمان گوش درد سرکه سیب علاوه بر این که برای مبارزه با فشار خون بالا و پوکی استخوان مفید است، ضد میکروب موثری برای نابودی عفونت های مجرای شنوایی نیز محسوب می شود... بر اساس نتایج پژوهشی که در سال 1998 در آفریقای جنوبی انجام گرفت، اسید استیک موجود در سرکه سیب یک ضد باکتری قوی است که به ویژه روی باکتری استافیلوکوکوس (عامل گوش درد) موثر عمل می کند... میزان مصرف: در صورت وجود عفونت یک پیمانه سرکه سیب را با یک پیمانه آب گرم مخلوط کنید و روزانه 2 الی 3 مرتبه گوشتان را با این محلول شستشو دهید تا درد و تب تان از بین برود ادامه...

منبع: تبیان: تاریخ: 13 مهر 1390

شاخه: غذا و سلامتی سوفله ی اسفناج و سیب زمینی

... مواد اولیه اسفناج یک کیلوگرم سیب زمینی آب پز سه عدد پیاز دو عدد سیر دو حبه نمک و فلفل و روغن زیتون به میزان لازم مواد لازم برای سس پنیر سفید (فتا) 200 گرم تخم مرغ دو عدد شیر نصف پیمانه جعفری خرد شده سه قاشق غذاخوری نمک و فلفل به میزان لازم پنیر پیتزا به میزان لازم.

طرز تهیه * سیر و پیاز را خرد کرده و در روغن زیتون تفت داده تا نرم شود...

روی آن سیب زمینی مکعبی خرد شده را پخش کرده و روی آن هم مایه سس را بریزید و با پنیر پیتزای رنده شده روی مواد را بپوشانید ادامه...

منبع: تبیان تاریخ: 12 مهر 1390

شاخه: آموزش چگونگی تثبیت وزن پس از رژیم لاغری

غذاهایی که باید از خوردن شان اجتناب کنید

و یا در مقادیر بسیار کم بخورید (چراغ قرمز) کیک ها، بیسکویت ها، شکلات ها، شیرینی ها، پودینگ، کره، کله پاچه، مارگارین، کرم و خامه، کلوچه، اسنک های کوچک نمکی، پنیر خامه ای، گوشت ها و محصولات گوشتی چرب، نوشیدنی های شکری، غذاهایی که عمیقا سرخ شده است، چیپس ها، انواع فست فود شامل سیب زمینی سرخ کرده، سوسیس و کالباس برای حفظ وزن دلخواه تان هرگز فعالیت بدنی را فراموش نکنید، چرا که تمام تحقیقات علمی اذعان نموده اند که موفق ترین افراد در حفظ تناسب اندام، افرادی هستند که فعالیت بدنی منظم خود را حفظ می نمایند یک اصل کلی برای کاهش وزن و حفظ آن، این است که از یک رژیم غذایی کم چرب و پر کربوهیدرات (البته کربوهیدرات از نوع پیچیده و فیبردار) پیروی کنید، و مصرف غذاهای فرآوری شده، غذاهای چرب و سرخ کردنی، قند ساده و کربوهیدرات های ساده از جمله شیرینی جات را کاهش دهید ادامه...

منبع: تبیان تاریخ: 12 مهر 1390 شاخه: غذا و سلامتی 5 نکته ی غذایی برای مقابله با آلرژی

ص:100

... از فست فودها خداحافظی کنید همبرگر، هات داگ، سیب زمینی سرخ کرده، پیتزا، چیپس و ادامه...

منبع: تبیان تاریخ: 10 مهر 1390 شاخه: غذا و سلامتی

روش تهیه ی جوجه کباب تابه ای

... می توانید در قسمت ته و سر سیخ ها از مواد دلخواه مانند؛ قارچ، سیب زمینی، فلفل دلمه ای، گوجه فرنگی و...

نکته: می توانید در قسمت ته و سر سیخ ها از مواد دلخواه مانند؛ قارچ، سیب زمینی، فلفل دلمه ای، گوجه فرنگی و ادامه...

منبع: تبیان تاریخ: 10 مهر 1390 شاخه: آموزش

سوسیس و کالباس موجب حساسیت و تشدید آسم می شود

... به گفته دکتر کوشانفر، برخی میوه ها چون سیب، موز، پرتقال، لیمو و مانند آن برای کودکان 2 سال به بالا بسیار مناسب است و علاوه بر آنکه ارزش غذایی بالایی دارد، برای بدن نیز مفید است و ایجاد حساسیت نمی کند ادامه...

منبع: همشهری آنلاین تاریخ: 4 مهر 1390 شاخه: فراورده های گوشتی استقبال گسترده واحدهای تولیدی دارای نشان سیب سلامت از برگزاری چهارمین نمایشگاه تخصصی غذای سالم

... واحدهای دارای نشان سیب سلامت استقبال قابل توجهی از این رویداد بعمل آورده اند... نشان سیب سلامت نشانی است برای فرآورده های غذایی و آشامیدنی که الگوی سلامت و ایمنی در تولید محصول را رعایت کرده و از سوی وزارت بهداشت به محصولات حائز شرایط اهدا می شود... این نشان که نگاره آن سیب سبز رنگی است که نماد سلامت بوده و عبارت ایمنی و سلامت در کنار آن نوشته شده است و دارندگان نشان ایمنی و سلامت می توانند نگاره آن را روی برچسب محصول تولیدی خود درج نمایند ادامه...

منبع: شبکه خبری صنایع غذایی ایران تاریخ: 3 مهر 1390 شاخه: همایش ها، سمینارها و نمایشگاه روش تهیه خورش آلو گشنیز

... در این خورش منظور از آلو، سیب زمینی است... چون مردم جنوب تا یکی

ص:101

دو نسل پیش سیب زمینی را که از هندوستان آمده بود مانند هندی ها (آلو زمینی) می نامیدند... مواد لازم برای 5 تا 6 نفر روغن یک پیمانه پیاز یک عدد، درشت خرد شده سیر 4 پر، کوبیده ادویه ی خورشی یک قاشق چای خوری فلفل قرمز یک قاشق چای خوری گوشت 500 گرم، خرد شده لیمو عمانی 4 عدد گشنیز ساطوری یک کیلوگرم گرد لیمو عمانی یک قاشق سوپ خوری سیب زمینی 3 عدد، خرد شده نمک یک و نیم قاشق چای خوری محلول زعفران یک قاشق سوپ خوری طرز تهیه * مقداری از روغن را در قابلمه بریزید و روی حرارت قرار دهید... * گشنیز را هم در مقداری روغن خوب سرخ کنید و در اواخر طبخ، گرد لیمو عمانی و گشنیز را به همراه سیب زمینی به خورش بیفزایید و به مدت 45 دقیقه ی دیگر خورش را بپزید تا قوام آمده و به روغن بیفتد... 2 - در این خورش منظور از آلو، سیب زمینی است... چون مردم جنوب تا یکی دو نسل پیش سیب زمینی را که از هندوستان آمده بود مانند هندی ها (آلو زمینی) می نامیدند ادامه...

منبع: تبیان تاریخ: 30 شهریور 1390 شاخه: آموزش بهترین غذاها برای محل کار!

... شما می توانید سیب، موز، پرتقال و هر میوه دیگر را انتخاب کنید 3 - پاپ کورن (ذرت بو داده) اگر شما بخواهید لیستی از تنقلات مفید را جمع آوری کنید مسلما پاپ کورن در صدر این لیست قرار دارد... شما می توانید سیب، موز، پرتقال و هر میوه دیگر را انتخاب کنید ادامه...

منبع: تبیان تاریخ: 29 شهریور 1390 شاخه: غذا و سلامتی

سیب تخریب کلسترول:

مطالعه بر روی جوامع سراسر دنیا نشان داده است که رژیم های غذایی سرشار از ویتامین 26C به حفاظت در برابر بیماری های قلبی کمک می کند. این ویتامین از LDL در برابر تخریب اکسیداتیو توسط رادیکال های آزاد حفاظت می کند. LDL تخریب شده سبب انسداد شریان ها و ابتلا به بیماری های قلبی می گردد.

* کمبود ویتامین :C مقدار توصیه شده دریافت روزانه «ویتامین 27C برای خانم ها

75 میلی گرم و برای آقایان 90 میلی گرم است.

متخصصان تغذیه که توصیه به دریافت «مطلوب تغذیه ای» دارند، دریافت 400 میلی گرم برای افراد بین 25 تا 50 سال و 800 میلی گرم برای افراد بالای 50 سال را دارند. پرتقال و آب آن نقش مفیدی در تأمین نیازمندی های روزانه «ویتامین C ایفا می کنند.

* سرماخوردگی: دریافت کافی «ویتامین C به کاهش شدت علایم سرماخوردگی و طول مدت آن کمک می کند.

* سرطان: پرتقال و آب آن سرشار از ماده مغذی گیاهی هسپریتین (hesperitin) هستند. در تحقیقات آزمایشگاهی، عصاره هیسپریتین سبب مهار رشد سلول های سرطانی سینه و تشکیل تومور شده است. هسپریدین (یکی از انواع هسپریتین) به پیشگیری از بروز سرطان حفره دهانی کمک می کند. پوست پرتقال دارای مواد مغذی گیاهی به نام نوبیلتین و تنجرتین است که سبب متوقف کردن حملات سلول های سرطانی می شود. آب پرتقال سرشار از ماده مغذی گیاهی لیمونوئید است که آن هم دارای خواص ضد سرطانی می باشد.

همچنین تحقیقات نشان داده است افرادی که به طور منظم از مرکبات استفاده می کنند، تا 60 درصد کمتر به سرطان معده مبتلا می شوند. احتمالا «ویتامین C در مرکبات سبب مهار تشکیل مواد سرطان زا در معده می شود. در یک تحقیق به منظور مقایسه میزان ابتلا به سرطان در اشخاصی که خیلی فراوان پرتقال می خورند با اشخاصی که خیلی کم مصرف می کنند، مشخص شده است که خطر ابتلا به سرطان نای در افراد گروه اول 50 درصد کمتر از افراد گروه دوم است.

«ویتامین C به پیشگیری از گاستریت (نوعی التهاب لایه های پوششی دیواره معده) که خود عاملی برای تشکیل سلول های سرطانی در معده است، کمک می کند.

فیبر مرکبات از نوع نامحلول است، بنابراین به افزایش حجم مدفوع و سرعت بخشیدن به حرکت آن در دستگاه گوارش کمک می کند. به این ترتیب یکی از روش های پیشگیری از ابتلا به سرطان روده بزرگ، مصرف منظم و فراوان انواع مرکبات

است.

بسته نشدن لوله عصبی در جنین: پرتقال دارای فولات است که به همراه قرص های اسید فولیک به پیشگیری از بروز اسپینا بیفیدا (بسته نشدن لوله عصبی) در جنین کمک می کند. لذا به مادران باردار مصرف منابع اسیدفولیک از جمله پرتقال توصیه می شود.

آب مروارید: عدسی های چشم انسان به طور طبیعی حاوی مقادیر بالایی از «ویتامین C می باشد. افرادی که کمتر از 125 میلی گرم «ویتامین C در روز مصرف می کنند، 4 برابر بیشتر با خطر ابتلا به آب مروارید، در مقایسه با افرادی که بیش از 500 میلی گرم در روز مصرف دارند، مواجه می باشند. بنابراین مصرف مرکبات به حفاظت از عدسی ها در برابر آب مروارید کمک می کند.

کم خونی: «ویتامین C به افزایش جذب آهن در رژیم غذایی کمک می کند.

خصوصاً در افراد گیاهخوار افزایش مصرف غذاهای غنی از «ویتامین C از قبیل مرکبات، برای کاهش خطر ابتلا به کمبود آهن که سبب کم خونی می شود، ضروری است.

پرتقال به طور خاص به دلیل دارا بودن فولات برای پیشگیری از کم خونی ناشی از کمبود اسید فولیک مفید می باشد.

سالومه آرمین

فهرست منابع:

P ,2000 .London ,1st ed ,Dorling and Kindersley. 88_89. :Healing Foods ,Ursell A .1

2 - مهرین، مهرداد، خواص میوه ها و خوراکی ها، انتشارات خشایار، چاپ چهارم، تهران، 1373، ص 189.

3 - نوری، مهری، اصول تغذیه و رژیم های غذایی، مؤسسه نشر کلمه، چاپ اول، تهران، 1371، ص 171.

4 - میرحیدری، حسین، معارف گیاهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، تهران، 1377، صص 86 82.

ص:104

15 نکته درباره ویتامین C

1 کاهش تشنگی با خوردن لیمو و عسل

2 5 خطایی که حین مسواک زدن مرتکب می شویم !

3 برنامه روزانه نوشیدن آب

4 فناوری هایی که در بدنمان زندگی خواهند کرد

5 تلفن همراه را با حرف زدن شارژ کنید

6 چگونه یک وب سایت حرفه ای طراحی کنیم؟

7 زلزله اخیر ژاپن پوسته زمین را به طرز گسترده ای متلاشی کرد

8 اعضای بدن شما چقدر می ارزند؟

9 نشانه سرطان/دردهای مداوم را جدی بگیرید

10 بلایایی که زمین را دگرگون کردند

11 برنج هایی که به صورت مصنوعی قد می کشند

12 اثرات نامطلوب لامپ های کم مصرف بر انسان

13 طرح پیشگیری از سرطان سینه

14 سرگذشت جهان قبل از جهان ما

15 مصرف آسپرین از ابتلا به سرطان جلوگیری می کند

آرشیو - Niksalehi علمی»

پرتقال

اشاره

پرتقال و مزایای مصرف آن

تاریخ انتشار: پنجشنبه 17 آذر 1384 | تعداد مشاهده: 5791 | ارسال به دوستان

ایران: آناهیتا درودیان

ص:105

جای تعجب نیست اگر بگوییم پرتقال ها یکی از محبوب ترین میوه های جهان هستند. این میوه نارنجی و خوشرنگ از زمستان تا تابستان در دسترس است و برای تهیه دسرها و حتی برخی از غذاها از آن استفاده می شود. یک لیوان آب پرتقال هم نوشیدنی خوشمزه و دلچسبی است که خوردن آن در طول روز به سلامت و شادابی شما کمک می کند. بنابراین از خوردن پرتقال ها لذت ببرید و این میوه مقوی و خوش طعم را در میان وعده های غذایی خود بگنجانید. مانند سایر میوه ها، پرتقال هم حاوی عناصر و ترکیبات ارزشمندی است که به پیشگیری از انواع و اقسام بیماری های رایج کمک می کند، از جمله انواع سرطان های گوارشی مانند سرطان معده، مری، لوزالمعده و...

ویتامین C

ممکن است قبلاً هم شنیده باشید که پرتقال ها یک منبع غنی از ویتامین C هستند، ولی آیا می دانید که این ویتامین تا چه حد برای سلامتی ما مفید است؟ ویتامین C یک آنتی اکسیدان قابل حل در بدن است که رادیکال های آزاد و تخریب ناشی از آنها را خنثی می کند. بنابراین عاملی برای پیشگیری از ابتلا به سرطان محسوب می شود. همچنین ویتامین C برای فعالیت درست یک سیستم ایمنی سالم، ضروری است. توصیه می شود در فصل زمستان بیشتر از ویتامین C و پرتقال استفاده کنید تا در صورت بروز سرماخوردگی علائم این بیماری در شما کاهش یابد و سریعتر بهبود پیدا کنید. به علاوه مصرف ویتامین C به جلوگیری از عفونت های گوش کمک می کند.

یک منبع عالی از فیبرها

مزایای سلامتی پرتقال را با فیبرها ادامه می دهیم. یک پرتقال به تنهایی /

درصد از فیبر روزانه مورد نیاز بدن را تأمین می کند که برای کاهش سطح کلسترول خون مفید است، در نتیجه از بسته شدن رگ ها جلوگیری می کند. از مزایای دیگر فیبر این است که می تواند قند خون را کنترل کند، به همین دلیل خوردن پرتقال برای افراد مبتلا به دیابت هم توصیه می شود. به اضافه اینکه قند طبیعی موجود در پرتقال (فروکتوز) می تواند از افزایش قند خون ممانعت کند.

فیبر موجود در پرتقال عوامل شیمیایی ایجاد سرطان را محصور و آنها را از سلول های روده دور نگه می دارد، بدین ترتیب یکی از راه های حفاظت در مقابل سرطان روده محسوب می شود. همچنین فیبر می تواند برای کاهش یبوست یا اسهال در افرادی که مزاج تحریک پذیریدارند، مؤثر باشد.

جلوگیری از ایجاد سنگ کلیه

آیا می خواهید خطر ایجاد سنگ کلیه در بدنتان را کاهش دهید؟ آب پرتقال بخورید. اسید سیتریک ترکیبی است که در مرکباتی چون پرتقال و لیمو یافت می شود. این اسید قادر است بدن را در مقابل تشکیل سنگ های کلیه مصون نگه دارد.

یک مطالعه که نتایج آن در نشریه تغذیه انگلستان به چاپ رسیده نشان می دهد هنگامی که زنان روزانه یک دوم تا یک لیتر آب پرتقال، آب گریپ فروت یا آب سیب بخورند، اسیدیته ادرار و اسید سیتریک مدفوع آنها افزایش یافته، در نتیجه احتمال ایجاد سنگ های اکسید شده کلسیم در بدنشان کاهش می یابد.

البته به یاد داشته باشید که برای به حداقل رساندن احتمال ایجاد سنگ در کلیه هایتان بین آب پرتقال و شربت آبلیمو، دومی را انتخاب کنید چون مؤثرتر است.

کاهش خطر ابتلا به سرطان معده

خوردن روزی یک عدد پرتقال به شما کمک می کند تا از ابتلا به زخم معده مصون بمانید. نتایج بررسی های دانشکده تغذیه آمریکا نشان می دهد افرادی که سطح ویتامین C خونشان بالاست، کمتر از سایرین به سرطان معده دچار می شوند.

همچنین در این اشخاص احتمال ایجاد باکتری هایی که مسؤول بروز زخم های گوارشی هستند، درصد کمتر است. پس برای پیشگیری از ایجاد زخم های گوارشی، مخصوصاً زخم معده، نوشیدن یک لیوان آب پرتقال یا خوردن یک پرتقال تازه را فراموش نکنید.

خطر کمتر ایجاد سرطان ریه پیشرفته

در پرتقال و همین طور نارنگی و هلو، ترکیباتی وجود دارد که می تواند خطر ایجاد سرطان ریه پیشرفته را کاهش دهد.

ص:107

فشار خون

آب پرتقال سرشار از پتاسیم است و خوردن آن برای بیماران مبتلا به فشار خون توصیه می شود؛ چون این افراد داروهایی مصرف می کنند که ممکن است به دلیل استفاده از آنها پتاسیم خونشان کاهش یابد، به همین دلیل مصرف پرتقال می تواند به جبران این نقصان کمک کند.

آب مروارید

خوردن مرکبات و بویژه پرتقال به حفاظت عدسی های چشم کمک کرده و از بروز آب مروارید پیشگیری می کند. به طور طبیعی مقداری ویتامین C در عدسی های چشم ها یافت می شود. اگر کمتر از میزان مورد نیاز بدنمان طی روز ویتامین C مصرف کنیم، خطر ایجاد این بیماری افزایش می یابد.

کم خونی

عنصر ضروری برای مبارزه با کم خونی آهن است و ویتامین C یکی از ترکیباتی است که به افزایش جذب آهن در بدن کمک می کند. یکی از منابع تأمین آهن گوشت است، بنابراین گیاهخواران یا افرادی که گوشت کمی مصرف می کنند، باید مرکبات و سایر غذاهای سرشار از ویتامین C را در رژیم غذایی شان بگنجانند تا با بیماری کم خونی مواجه نشوند.

تاریخچه مصرف پرتقال

منشأ پرتقال ها از هزاران سال پیش چین و کشورهای آسیای جنوب شرقی از جمله اندونزی بودند. درخت پرتقال به تدریج گسترش پیدا کرد و به هندوستان رسید و از آنجا به اروپا و سپس به آمریکا راه یافت. مصرف این میوه در اروپا هم قدمت دارد و در تابلوهای نقاشان دوره رنسانس، از جمله در تابلوی شام آخر، بر روی میزهای غذا، پرتقال هم دیده می شود.

قبل از قرن بیستم پرتقال ها بسیار گران بودند، بنابراین به طور مرتب مصرف نمی شدند و خوردن آنها در تعطیلات ویژه مانند کریسمس رایج بود. بعد از ایجاد ابزار حمل و نقل مناسب و ابداع شیوه هایی برای استفاده از محصولات ثانویه پرتقال (مانند اسید سیتریک)، قیمت پرتقال ها پایین آمد و در مقیاس وسیعی مورد

استفاده قرار گرفت. امروزه بزرگترین تولیدکنندگان تجاری پرتقال در جهان عبارتند از: ایالات متحده آمریکا، برزیل، مکزیک، اسپانیا و چین.

نکاتی در ارتباط با مصرف پرتقال ها

- پرتقال ها هم مانند سایر مرکبات هنگامی که گرم باشند آب بیشتری دارند، بنابراین قبل از آب گیری آنها را چند ساعت در دمای اتاق قرار دهید.

- برای گرفتن آب پرتقال می توانید از دستگاه آبمیوه گیری استفاده کنید یا طبق یک شیوه سنتی آنها را با دست بچلانید.

- اگر شیوه دوم را برای آبگیری انتخاب کردید، قبل از بریدن پرتقال ها را با کف دست روی یک سطح صاف فشار دهید تا آب پرتقال بیشتری داشته باشید.

- پرتقال هایی را انتخاب کنید که پوست نازک و وزن بیشتری داشته باشند.

پرتقال های سبک و پوک، کم آب هستند.

- پوست شل و چروکیده نشان دهنده ماندگی پرتقال است.

- آب پرتقال را حتماً در یخچال نگهداری کنید. هر چقدر آب پرتقال سردتر باشد، ویتامین C آن بیشتر حفظ می شود.

- سعی کنید برای تهیه سالاد میوه، کیک و انواع شربت ها از پرتقال استفاده کنید. به علاوه تهیه سس پرتقال و مصرف آن همراه با مرغ، طعم لذیذی را برای غذای شما فراهم می کند.

- برای از بین بردن چین و چروک صورت، پرتقال را پوست گرفته و قسمت های داخلی آن را روی پوست قرار دهید. بعد از دقیقه و شست وشوی پوستتان شادابی بیشتری احساس خواهید کرد.

پرتقال

در حال حاضر بیشتر از 200 نوع پرتقال در آمریکا کشت می شود و آمریکا نصف کل محصول پرتقال دنیا را تولید می کند. پرتقال اولیه، کوچک، تلخ و

پر از هسته بوده است که در اثر تربیت مهندسی ژنتیکی و همچنین انتخاب نوع بهتر و کود کافی درشت تر و شیرین تر شده است.

ص:109

پرتقال درخت کوچکی است دارای برگهای سبز و گلهای سفید پوست پرتقال نارنجی رنگ، کمی ناصاف و میوه آن بسته بانواع مختلف شیرین و ترش، زرد رنگ و یا قرمز می باشد.

پرتقال یکی از قدیمی ترین میوه هایی است که بشر از آن استفاده می کرده است و در حدود 500 سال قبل از میلاد مسیح کنفوسیوس از آن نام برده است.

پرتقال ابتدا از چین به هندوستان برده شده و سپس از آنجا به نقاط دیگردنیا راه یافت.

ترکیبات شیمیایی:

پرتقال یکی از غنی ترین منابع ویتامین C می باشد. البته باید دقت کرد که ویتامین C در اثر سرما و گرمای زیاد از بین می رود. اسانسی که از گلهای پرتقال گرفته می شود بنام روغن نرولی Neroli Oil معروف است.

در 100 گرم پرتقال پوست کنده مواد زیر موجود است:

Orange

آب 86 گرم

پروتئین 1 گرم

نشاسته 0/2 گرم

کلسیم 12 گرم

فسفر 40 میلی گرم

آهن 20 میلی گرم

سدیم 0/4 میلی گرم

پتاسیم 1 میلی گرم

ویتامین آ 200 میلی گرم

ویتامین ب 1 200 واحد

ویتامین ب 2 0/1 واحد

ویتامین ب 3 0/04 میلی گرم

ویتامین ث 50 میلی گرم

ص:110

در صد گرم پوست پرتقال مواد زیر موجود است:

آب 70 میلی گرم

پروتیئن 1/5 میلی گرم

مواد چربی 0/2 میلی گرم

مواد نشاسته ای 25 میلی گرم

کلسیم 160 میلی گرم

فسفر 20 میلی گرم

آهن 0/8 میلی گرم

سدیم 3 میلی گرم

پتاسیم 210 میلی گرم

ویتامین آ 420 واحد

ویتامین ب 1 0/12 میلی گرم

ویتامین ب 2 0/1 میلی گرم

ویتامین ب 3 1 میلی گرم

ویتامین ث 135 میلی گرم

خواص داروئی:

موسسه مبارزه با بیماری سرطان آمریکا چندین سال پیش در اثر مطالعات زیاد دریافت که علت اینکه سرطان معده در آمریکا کمتر از نقاط دیگر است این است که مردم آمریکا در تمام مدت سال پرتقال مصرف می کنند. البته شاید علت آن وجود ویتامین C در پرتقال است.

1) دانشمندان سوئدی کشف کرده اند که خوردن پرتقال از سرطان لوزالمعده جلوگیری می کند.

2) خوردن پرتقال کلسترول را پائین می آورد.

ص:111

3) پوست سفید پرتقال و ورقه های نازک بین قسمت های داخل پرتقال بهترین دارو برای کاهش کلسترول خون است.

4) اسانس پرتقال ضد عفونت های میکروبی است.

5) پرتقال مقوی معده و ضد گاز معده است.

6) پرتقال ضد سم، ادرار آور و نرم کننده سینه و ضد استفراغ است.

7) جوشانده برگهای پرتقال برای شست وشوی ورم ها و کاهش درد مفید است.

8) خوردن پرتقال ضد اسپاسم و آرام بخش است.

9) اسانس پرتقال را برای ضد عفونی کردن بکار می برند.

10) پرتقال خون را تمیز می کند.

11) برای برطرف کرده چین و چروک صورت وشادابی آن قسمت خوراکی پرتقال را روی صورت بمالید و بعد از 15 دقیقه با آب بشوئید.

12) از پرتقال برای کم کردن وزن می توانید استفاده کنید. طرز استفاده بدین صورت است که یک عدد پرتقال و 3 عدد لیموترش را پوست کنده و به قطعات کوچک تقسیم کنید بعد آنرا داخل دیگی ریخته و به آن نیم لیتر آب اضافه کنید و بمدت 10 دقیقه بجوشانید. سپس سه قاشق عسل به آن اضافه کرده و مجددا بمدت 5 دقیقه بجوشانید و آنرا صاف کنید. از این شربت 3 فنجان در روز بنوشید.

تا وزن شما بمقدار ایده آل درآید.

13) پرتقال گرچه اسیدی است ولی خاصیت قلیایی به بدن می دهد و برای کسانیکه گوشت زیاد مصرف می کنند و بدنشان اسیدی شده است مفید است.

14) برای استفاده بیشتر از مواد غذایی پرتقال بهتر است که پوست زردرنگ آنرا بگیرید و با پوست سفید و پره های داخل آن بخورید زیرا در

پوست سفید آن مواد معدنی زیادی وجود دارد که اثر اسید موجود در پرتقال را خنثی می کند.

15) خواص گفته شده فقط منحصربه پرتقال رسیده می باشد وآب پرتقال موجود در فروشگاهها و سوپر مارکت ها این خواص را ندارند.

مضرات:

ص:112

مضرات خاصی برای آن بیان نشده است.

معجزه لیمو ترش (معلوماتی)

اشاره

1386/11/14 ساعت 4:19 PM

لیمو ترش در طبیعت سرد و تر پیدا میشود و در ترکیبات آن ویتامینهای سی و پی زیاد موجود است به هضم غذا کمک و مقوی جگر است. لیموی ترش در امراض جگرمورد استفاده قرار میگیرد، لیمو اثر مخصوص در جوان نگاه داشتن شرایین دارد.... لیمو برای معالجه روماتیسم نیز بکار میرود و این میوه ضد عفونی کننده بسیار قوی است برای رفع تشنگی و جلوگیری از دل بدی نیز مفید است.

داکتر جزایری در کتاب اسرار خوراکی ها مینویسد (آب لیمو ضد گوشت های زیادی است که در مغز پیدا میشوند، عصاره لیمو ضد کم خونی، غلظت و رقت خون است، آب لیمو ضد درد است و سر دردی، کمردردی و درد های گرده و شکم را تسکین میدهد.) آب لیمو ضد ترشی معده و سنگ های جگر است......

عصاره لیمو صفرآ بر است و ضد وحشت و دل تنگی میباشد، آب لیمو ضد امراض جگر، برای تب ها، آب لیمو را جوشانده و برگ کرم، شلغم و گلپر را به آن مخلوط کرده بخورید.

آب لیمو ادرار زیاد میکند و به این وسیله درد های گرده ها و مثانه ها را در مان میکند. آب لیمو بهترین داروی ضد خون دماغ است، برای کسانیکه اشتها ندارند داروی بهتر از لیمو وجود ندارد. عصاره لیموی ترش عمل هاضمه را تحریک مینماید. آب لیمو از طاس شدن سر جلوگیری میکند و موهای سر تقویت مینمایند.

برای ت آمین این منظور مالیدن آب لیمو روی سر مفید است.

لیمو برای معالجه تمام امراض قلبی مفید است زیرا عدم ترتیب حرکات قلب نتیجه بد هضم و سموم جگر است، برای این کار لازم است که آب لیمو جرعه جرعه با نفس های عمیق نوشید

آب لیمو نور چشم را زیاد میکند و مخصوص آ اگر شب یک قطره در چشم بچکانید.

ص:113

بو علی سینای بلخی عالم و فیلسوف افغانستان که شهرت جهانی دارد در مورد لیمو گفته است (لیموی ترش برای قلب و معده و برای زنان حامله برای دفع استفراق خیلی مفید است.) لیموی ترش برای تکالیف مانند برنشیت، سرما خوردگی، روماتیسم، کمر دردی نقرس، سنگ کلیه و مثانه بسیار مفید است.

لیموی ترش را از لحاظ زیبایی باید شناخت: اگر پوست بدن شما چرب باشد در آنصورت، همه روزه صبح صورت خود را با پخته تر نموده و به آب لیمو پاک کنید و اگر لیموی قاش شده را مدت 20 دقیقه بر صورت خود مالش بدهید آنگاه درک خواهید کرد که پوست شما لطیف و با طراوت میشود. برای اینکه زنها دستان نرم و لطیفی داشته باشند از محلول مساوی آب لیمو، گلسیرین و کلونیا به دستان خود هر شب بمالند. برای از بین بردن لکه های سرخ که روی صورت پیدا میشوند باید آب لیموی تازه را با نمک مخلوط کرده و آنرا بشکل محلول روی صورت و مخصوص آ روی لکه بمالید بعد از چندی لکه از روی صورت شما ناپدید میشود.

در هفته یکبار دندانهای خود را با آب لیمو مساژ دهید علاوه بر آنکه صاحب دندانهای سفید خواهید شد و اگر میخواهید بچه هایتان زودتر صاحب دندان شوند در آن صورت انگشتان خود را نخست با صابون پاک بشویید بعداً اب لیمو را با آب جوشانده مخلوط کرد و روز چند بار بیره های کودکان را به آن مالش بدهید، همچنین ناخن های شکننده را نیز میتوان بواسطه مالیدن به آب لیمو معالجه کند در صورتیکه بین شما خونریزی داشته باشد برای جلوگیری از آن پخته را آب لیمو آغشته کنید و در سوراخ بین بگذارید فوراً خونریزی قطع میگردد.

پوست لیمو ضد عفونی است و گازات روده ها و امع آ را به کلی دفع میکند، برای تمام جهاز هاضمه بدن مقوی است، با ماده مخصوصی تلخی که دارند معده را تقویت و ضد عفونی میکند و امع آ را پاک کرده و خون را تصفیه مینماید، تمام قسمت های لیمو کرم کش است بنا براین اگر بطور مکمل خورده شود یعنی آب، پوست و هسته آنرا بخورید کرم های روده را کاملاً از بین میبرد.

لیمو شیرین،

گونه ای لیمو است با نام علمی . (Citrus medica) میوه آن شیرین و درشت است و آبش به عنوان مدربه بیماران تبدار داده می شود.

خواص لیمو شیرین:

- غنی از عناصر قلیایی است.

- لیمو حاوی مقدار زیادی اسیدسیتریک و ویتامین C می باشد.

- مقدار زیادی فسفر، منیزیم، پتاسیم، سدیم و کلسیم دارد.

- حالت تازه کنندگی داشته و در صورتی که در چای ریخته شود، طعم مطبوعی پیدا می کند.

- عامل ضدعفونی کننده بدن است و به طور طبیعی از تخمیر در معده جلوگیری می کند.

- مصرف لیموشیرین در آنفلوانزا و افرادی که دچار تب ناشی از بیماری شده اند، توصیه

می شود. چرا که این میوه خاصیت سم زدایی داخل بدن را از خود نشان داده است.

- لیمو باعث حفظ کلسیم بدن می شود.

- مصرف لیمو در زمان زکام و گلودرد بسیار موثر است.

- در طب سنتی از لیمو شیرین به عنوان میوه ای خنک کننده یاد می کنند که برای رفع التهاب

و عطش بیماران تب دار توصیه می شود.

حجم زیادی از لیمو شیرین را آب تشکیل می دهد و به همین دلیل این میوه خاصیت ادرار آور

و همین طور ملین دارد.

- مرکبات و از جمله لیموشیرین، سرگیجه را بر طرف می کند.

پتاسیم زیاد موجود در پرتقال، عامل افزایش ادرار است؛ در نتیجه سموم را به سرعت از بدن دفع می کند؛ در ضمن پزشکان معمولا به افرادی که دچار مشکل

ص:115

یبوست هستند، توصیه می کنند که مصرف پرتقال و آب آن را افزایش دهند.

پرتقال باعث افزایش ترشحات معده و کیسه صفرا می شود؛ بنابراین افرادی که از مشکلات معده و صفرا در رنج هستند قبل از مصرف آن، با پزشک مشورت کنند.

مصرف پرتقال برای درمان بیماری هایی همچون سرماخوردگی، زکام، برونشیت، اسکوربوت (کمبود ویتامین C) بری بری (کمبود ویتامین B1)28 بیماری قند، عوارض آسمی، رماتیسم، درد مفاصل و بسیاری از بیماری های دیگر مفید و مؤثر است.

یک عدد پرتقال بزرگ چه دارد:

انرژی پروتئین هیدرات کربن فیبر ویتامین c اسید فولیک پتاسیم تیاسین

86 کیلو کالری 2 گرم 22 گرم 4 گرم 97.89 میلی گرم 55.2 میکرو گرم 333.04 میلی گرم 0.16 میلی گرم

لیمو شیرین و قلب

پزشکی - درمانی - لیمو شیرین - رشد کودکان

یزدفردا 0 پزشکی: مصرف لیمو شیرین در رشد کودکان بسیار موثر است. این کارشناسان با اشاره به اینکه لیمو شیرین حاوی برخی از انرژی های مورد نیاز بدن است، تاکید کردند: جایگزینی مصرف یک لیوان لیمو شیرین در روز به جای تنقلات فاقد ارزش غذایی، برای سلامت کودکان بسیار مفید است

لیمو شیرین میوه ای سرشار از کلسیم است که می تواند در جلوگیری از پوکی استخوان به خصوص در زنان نقش موثری ایفا کند. لیمو شیرین باعث حفظ کلسیم بدن می شود.

لیمو شیرین میوه ای است که در حدود 28 کیلو کالری انرژی دارد و در مقایسه با بعضی از میوه ها انرژی کمتری دارد.

مهمترین ترکیبات قابل توجه لیمو شیرین از جمله، اسید سیتریک و ویتامین C

ص:116

می باشد که نقش پیشگیری کننده ویتامین C موجود در این میوه از بروز سرماخوردگی و سرطان ها به اثبات رسیده است.

اسیدفولیک (فولات) موجود در لیمو شیرین نسبت به میوه های دیگر بیشتر است و نقش موثری در پیشگیری از کم خونی ایفا می کند. از دیگر خواص میوه لیمو شیرین را اثر مفید بر روی معده، هضم دستگاه گوارش، خنثی شدن مقداری از اسید معده، جلوگیری از تخمیر غذا در معده و پیشگیری از نفخ معده عنوان کرد.

لیمو شیرین برای مبتلایان به ناراحتی معده مفید است

بررسی ها نشان می دهد، لیمو شیرین برای مبتلایان به ناراحتی معده مفید است. معمولاتوصیه پزشکان به افراد مبتلابه زخم و ورم معده و یا سایر بیماری های گوارشی، قطع مصرف هر گونه میوه و سبزیجات خام است، زیرا به علت افت کارایی معده، این افراد توانایی هضم فیبر موجود در این مواد را ندارند و متعاقب مصرف میوه و سبزی خام، دچار معده درد شدید می شوند.

اما بررسی های مکرر نشان می دهد، مصرف لیمو شیرین نه تنها برای چنین افرادی مضر نیست، بلکه به ترمیم هرچه سریعتر معده نیز کمک می کند. گفتنی است، مصرف روزانه یک عدد لیموشیرین در مبتلایان به ناراحتی معده ضروری است. لازم به ذکر است، از مصرف این میوه بلافاصله پس از صرف غذا باید خودداری کرد.

کارشناسان علم تغذیه می گویند: مصرف لیمو شیرین در رشد کودکان بسیار موثر است.

این کارشناسان با اشاره به اینکه لیمو شیرین حاوی برخی از انرژی های مورد نیاز بدن است، تاکید کردند: جایگزینی مصرف یک لیوان لیمو شیرین در روز به جای تنقلات فاقد ارزش غذایی، برای سلامت کودکان بسیار مفید است

چند نکته در مورد لیمو شیرین

لیمو شیرین دارای ویتامین C ویتامین B و مواد معدنی چون کلسیم وآهن است.

لیمو شیرین خاصیت ملین دارد.

ادرار آور است وسبب دفع سموم از بدن می شود.

ص:117

بیماری که تب دارد پس از خوردن آن احساس راحتی وسبکی می نماید چون میوه ای خنک کننده است که در رفع التهاب وعطش بیماران تب دار کمک می کند.

لیمو شیرین به علت داشتن ویتامین C و پتاسیم، بهترین تنطیم کننده قلب است.

اعمال دستگاه بدن را تنظیم می کند و ماهیچه ها را تقویت می کند.

لیمو شیرین جزو آن دسته مرکبات است که سبب رفع تصلب شرائین و آنژین می شود.

لیمو شیرین دارای عناصر تشکیل دهنده خون است پس میوه ای مفید برای قلب وخون می باشد.

این میوه سر گیجه، اضطراب، و دلهره را برطرف می کند.

مصرف لیمو شیرین در زمان سرماخوردگی و گلودرد بسیارمفید است ومصرف آن درآنفولانزا وافرادی که دچار تب ناشی از بیماری شده اند توصیه می شود چرا که این میوه خاصیت سم زدایی داخل بدن را از خود نشان داده است.

انگور و خواص آن

اشاره

خواص انگور از نگاه معصومین (علیه السلام)

تأثیر انگور در از میان بردن اندوه

امام صادق (علیه السلام): "هنگامی که آب فرو نشست و استخوانهای مردگان، پدیدار شد نوح این را بدید و بدین سبب بسیار آشفته و اندوهگین شد.

سپس خدا به او وحی کرد:" این کاری است که خود با خویش کرده ای! تو خود انها را نفرین کردی!"

گفت: پروردگارا! من از تو آمرزش می طلبم و به درگاه تو توبه می کنم سپس خداوند به او وحی کرد:" انگور سیاه بخور تا اندوهت از میان برود.

اما م صادق (علیه السلام): "پیامبری از پیامبران به درگاه خدا از اندوه شکایت کرد

خداوند اورا به خوردن انگور امر فرمود.

امام صادق (علیه السلام):" نوح از اندوه به درگاه خداوند شکایت برد. خداوند به او چنین وحی کرد: "انگور سیاه بخور؛ چرا که اندوه را می برد."

آداب خوردن انگور

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: "انگور را دانه دانه بخورید چرا که گواراتر و خوش تر است"

مکارم الاخلاق: پیامبر گاه انگور را دانه دانه می خورد و گاه خوشه را به دهان می برد و دانه ها را در دهان فرو می ریخت تا جایی که قطره های آب به سان دانه ای مروارید بر ریش ایشان می غلتید.

الکافی ج به نقل از عیسی بن عبدالرحمان، از پدرش ج ابن عکاشه بن محصن اسدی، بر امام باقر (علیه السلام) وارد شد در حالی که امام صادق (علیه السلام) نیز در حضور ایشان ایستاده بود.

امام باقر (علیه السلام) انگوری پیش او نهاد و فرمود: "انگور را پیر کهن سال و کودک خردسال دانه دانه می خورند و کسانی که گمان می کنند سیر نخواهند شد سه دانه سه دانه و چهار دانه چهار دانه می خورند؛ اما تو دو دانه دودانه بخور که همین مستحب است."

بیان:

به نظر می رسد اختلاف احادیث در چگونگی خوردن انگور ناظر بر اختلاف در اندازه دانه های آن است بنابرای معیار کلی در خوردن انگور /ف رعایت مقداری است که مانع گوارایی و هضم آن نگردد چنان چه حدیث نبوی شریف براین حکمت تأکید ورزیده است.

انگور میوه ای است بهشتی که شامل ویتامین های C29 B , A می باشد هم چنین دارای مقداری منیزیم، کلسیم، آهن، فسفر، پتاسیم و آلبومین است

هر شخصی باید در روز انگور میل کند زیرا میوه ای ضد عفونی کننده است.

امروزه در طب درمان های طبیعی (نتروپت)، از رژیم های مختلف انگور استفاده می کنند. هم چنین این میوه را برای درمان بیماری های یبوست، عوارض رماتیسم ، کم خونی و حتی پیش گیری از سرطان سودمند می دانند.

انگور هم لاغر کننده است و هم چاق کننده. بدین گونه که اگر انگور را از صبح تا ظهر، خالی میل کنید لاغر کننده است و اگر آن را همراه با غذا میل کنید چاق کننده است.

توجه داشته باشید وقتی انگور میل می کنید پشت آن آب سرد ننوشید و یا میوه های خشک مانند برگه ی هلو و غیره را با انگور و آب میل نکنید زیرا دچار دل درد می شوید.

یکی از خواص انگور، صاف کننده و «مولد خون بودن» آن است. انگور قند خون را نیز تنظیم می کند. به علاوه انگور قرمز برای تصفیه ی خون و خون سازی از انگور سبز هم بهتر است. البته افراد Hypoglacimic (افرادی که قند خون پایین دارند) می توانند از انگور بهره ی زیادی ببرند. بنابر این سعی کنند همیشه انگور تهیه کنند و چند بار در روز مقداری از آن را میل کنند.

انگور یکی از میوه های ضد سرطان شناخته شده است و این، به خاطر خواص ضد عفونی کنندگی آن است.

افرادی که در دوره ی نقاهت یک بیماری هستند و یا ضعف عمومی بدن دارند، و در نتیجه قدرت دفاعی بدن آنها کم شده است، سعی کنند از انگور، هویج، سیب و هلو، به مقدار زیاد استفاده کنند. البته این میوه ها را با هم در آب میوه گیری ریخته و آب میوه ی حاصل شده را جرعه جرعه در طول روز بنوشند.

خوب است بدانید انگور پتاسیم زیادی دارد که به جبران ضعف بدن کمک می کند.

انگور وسیب هردو میوه بهشتی هستندکه افراد مبتلا به ناراحتی های قلب و اعصاب می توانند آب آن را نیز در طی روز بنوشند.

انگور برای سلامتی قلب، ریه و کلیه نافع است و به علت داشتن املاح و مواد سلولزی، ملین و مدر بوده و برای مبتلایان به اوره ی خون مناسب و سازگار است.

ص:120

این نکته را هم بدانید یبوست که عوارض آن بی اشتهایی، نفخ، سردرد تشنگی مفرط و بد بویی دهان است با خوردن آب انگور تازه برطرف می شود.

کشمش:

کشمش تقویت کننده ی بدن است و اگر آن را مانند چای دم کنید و بنوشید، برای نرم کردن سینه و درد گلو مفید است.

غوره:

غوره برای افراد مبتلا به چربی خون بسیار مفید بوده و ضد عفونی کننده بدن نیز هست هم چنین اگر با سالاد میل شود، برای لاغر کردن سودمند است.

سعی کنید غوره را خالی نخورید چون روی معده اثر سوء می گذارد هم چنین خانم های باردار از خوردن غوره ی زیاد خودداری کنند، چون غوره مدر است و

مطالب مفید خواص خوراکیها

خواص شیره انگور

خاصیت اصلی انواع شیره، انرژی زا بودن آن است و برای فصل زمستان که بدن به انرژی بیشتری برای گرم کردن خود احتیاج دارد، بهترین غذا محسوب می شود.

شیره انگور بسیار مقوی است و برای کسانی که بر اثر یک بیماری طولانی یا عمل جراحی ضعیف شده اند، بسیار مفید است.

1. شیره انگور، ضعف عمومی بدن و ضعف احشاء را معالجه و بدن را تقویت می کند.

برای این منظور شیره انگور را با شیر گاو و کمی پودر بادام مخلوط نموده و روزانه 2 تا 3 لیوان به بیمار بدهید تا قوای بدنش را سریع تر به دست آورد.

2. شیره انگور درست مانند خود انگور مقدار قابل توجهی ویتامین «آ»، «ب» و «ث» دارد و در ضمن ضد نفخ هم هست.

3. برای درمان یرقان (زردی) شیره انگور را با کمی سرکه مخلوط می کنند و به

ص:121

بیمار می دهند.

4. خوردن شیره انگور مخلوط شده با کمی پودر زعفران، برای رفع هم و غم، غضب شدید و ضعف اعصاب بسیار مفید است و معالجه تا بهبودی باید ادامه داده شود.

5. برای درمان کک مک، شیره انگور را به تنهایی یا مخلوط با نمک روی لکه ها می مالند.

6. شیره انگور مخلوط شده با کمی گل ختمی پخته را به صورت مرهم روی آبسه (دمل) قرار دهید تا دمل باز شود. علاوه بر آن برای از بین بردن ورم هایی که بر اثر ضربه ایجاد شده اند، مفید است.

7. همچنین شیره انگور در بدن باعث دفع اوره و مقداری از اسیدهای غیر مفید بدن می شود و کارشناسان تغذیه آن را پاک کننده بقایای

8. شیره انگور محرک اعمال کبدی می باشد و به خون سازی کمک می کند.

9. شیره انگور و خرما، هر دو تسکین دهنده دردهای رماتیسم و امراض شریانی و وریدی هستند.

موارد احتیاط

شیره طبیعت گرم دارد و مصرف آن برای گرم مزاج ها موجب غلیظ شدن صفرایشان می شود و نتیجه آن، جوش زدن در صورت و بدنشان است که راه درمانش هم خوردن میوه های تازه با طبیعت سرد است.

و حواس تان باشد که این ماده به غیر از انرژی زا بودن، درصد بالایی کالری هم دارد و اگر شما فرد کم تحرکی هستید که روزانه بیش از 20 دقیقه پیاده روی منظم ندارید یا ورزش نمی کنید، بدانید که با خوردن این ماده مغذی، حتماً چاقی و عوارض آن انتظارتان را می کشد.

شیره برای افراد دیابتی مضر است؛ گرچه شیره خرما به دلیل داشتن مواد قندی کم ضرر (گلوکز و ساکاروز)، برای بیماران دیابتی ضرر کمتری دارد ولی خوردن آن به آنها توصیه نمی شود.

س علمی پژوهشی ایسکانیوز،

انگور دارای ویتامین های D32C31B30A و املاحی مانند آهن، منیزیم، منگنز، کلر، ید، آرسنیک، فسفر و سیلیس است، همچنین دارای مقدار زیادی تانن است. دم کرده برگ جوان انگور جهت دفع ادرار، بیماری نقرس، زردی و استفراغ مفید است. قند انگور به طور مستقیم و آسان وارد خون می شود و در عضلات و کبد ذخیره می شود. در حالی که سایر قندها به قند خون تبدیل شده و بعد وارد خون می شوند.

شیره انگور بسیار مقوی است و برای کسانی که بر اثر یک بیماری طولانی با عمل جراحی ضعیف شده اند، بسیار مفید است. تمام خواص انگور در کشمش است، حتی ارزش غذایی کشمش از انگور بالاترست. خوردن انگور معده را کاملا تخلیه کرده، ادرار را زیاد می کند و فضولات معده را از بین می برد. انگور از امراضی مانند ترش کردن، سوءهاضمه، امراض جلدی، خونریزی معده، ایجاد سنگ کلیه و مثانه جلوگیری می کند. آب انگور دارای مقادیر قند، تانن، فسفات، مواد ضعفی، مواد سفیده ای، کلسیم و منیزیم است. مالیدن آب انگور تازه روی پوست صورت باعث شادابی، جوانی و شفافیت چهره می شود. شیره انگور ملین است و برای کسانی که بر اثر یک بیماری طولانی یا عمل جراحی ضعیف شده اند، بسیار مفید است.

مجموعه: مستند، گزارش ارسال کننده: همدان کلمات کلیدی:

خواص شیره خرما و ارده

اشاره

آشنایی با خواص شیره و ارده

خواص خوراکی ها - خاصیت اصلی انواع شیره و ارده، انرژی زا بودن آنهاست و برای فصل زمستان که بدن به انرژی بیشتری برای گرم کردن خود احتیاج دارد، بهترین غذا محسوب می شوند.

اما حواس تان باشد که هر دوی این مواد به غیر از انرژی زا بودن، درصد بالایی

کالری هم دارند و اگر شما فرد کم تحرکی هستید که روزانه بیش از 20 دقیقه پیاده روی منظم ندارید یا ورزش نمی کنید، بدانید که با خوردن این دو ماده مغذی، حتما چاقی و عوارض آن انتظارتان را می کشد.

ارده و شیره هر دو گرمی هستند و آب روی آتش برای خلاص شدن از رطوبت سردی خوردن.

قند حلواارده و حلواشکری و شیره برای افراد دیابتی مضر است؛ گرچه شیره خرما به دلیل داشتن مواد قندی کم ضرر (گلوکز و ساکاروز)، برای بیماران دیابتی ضرر کمتری دارد ولی خوردن آن را به آنها توصیه نمی کنیم.

به تازگی دو کارخانه به تولید حلواارده برای بیماران دیابتی پرداخته اند که در آن از قند مصنوعی و بی ضرر استفاده شده است.

کنجد که از مواد اصلی حلواارده است، منبع بسیار خوبی برای تامین کلسیم بدنتان است. همچنین مصرف آن کلسترول را کاهش می دهد.

از کنجد در درمان اختلالات کبد و کلیه استفاده می شود و برای درمان استخوان درد و درد مفاصل هم مفید است.

به دلیل تحرک بالای کودکان، مصرف حلواارده در وعده صبحانه، علاوه بر رساندن انرژی لازم به آنها، باعث تقویت حافظه شان هم می شود.

شیره انگور هم درست مانند خود انگور مقدار قابل توجهی ویتامین «آ»، «ب» و «ث» دارد و در ضمن ضدنفخ هم هست.

همچنین شیره انگور در بدن باعث دفع اوره و مقداری از اسیدهای غیرمفید بدن می شود و کارشناسان تغذیه آن را پاک کننده بقایای غذاها در روده و معده می دانند.

البته شیره انگور محرک اعمال کبدی هم هست و به خون سازی نیز کمک می کند.

شیره انگور و خرما، هر دو تسکین دهنده دردهای رماتیسم و امراض شریانی و وریدی هستند.

در ترکیب غذایی خرما، فسفر و آهن وجود دارد که مصرف شیره خرما در وعده صبحانه باعث فعال شدن سلول های عصبی و در ضمن مانع ایجاد کم خونی در افراد می شود.

ص:124

شیره و ارده هر دو طبیعت گرم دارند و مصرف آن برای گرم مزاج ها موجب غلیظ شدن صفرایشان می شود و نتیجه آن، جوش زدن در صورت و بدن شان است که راه درمانش هم خوردن میوه های تازه با طبیعت سرد است.

نوشته شده در تاریخ جمعه 18 بهمن 1387 | توسط: بابک نیری |

جذب وانتقال کلسیم

جذب آن در خون به صورت یون کلسیم واز دیواره روده صورت می گیرد. عامل افزایش جذب کلسیم ویتامین D است، به همین دلیل قرصهای مکمل کلسیم معمولاً دارای ویتامین D نیز می باشد. بنابراین اگر منابعی را که دارای این ماده است مصرف کنید کلسیم موجود در آنها بهتر جذب می شود. در صورتی که در غذا ماده ای به نام اگزالات باشد، جذب کلسیم آن کاهش می یابد و به همین دلیل است که کلسیم اسفناج و چغندر، به خوبی کلسیم شیر جذب نمی شود. اسید فیتیک موجود درسبوس گندم نیز جذب Ca را کاهش می دهد ولی این مسأله زمانی اثر گذار است که مصرف آن بسیار زیاد باشد، مثل گیاهخواران مطلق. دریافت کلسیم کافی، آثار مثبتی در کاهش فشار خون افراد مبتلا به فشار خون دارد. تنظیم میزان کلسیم بدن، برعهده هورمونهایی است که از غده تیروئید ترشح می شوند.

عملکرد کلسیم در بدن

کلسیم فعالیتهای زیادی رادربدن برعهده دارد از جمله:

ضربان قلب را تنظیم می نماید.

در تنظیم کار سیستم اعصاب بدن به خصوص درانتقال تحریکات عصبی نقش اساسی دارد.

کلسیم عامل استحکام استخوان هااست. کلسیم کافی باید در غذای نوجوانان قبل از بلوغ وجودداشته باشد تااستخوانها تراکم مناسبی بیابندو درسالمندی به پوکی استخوان مبتلا نشوند.

کلسیم برای انقباض عضلات ضروری است و تا کلسیم وجود نداشته باشد

حرکت امکان پذیر نیست.

بی خوابی را کاهش می دهد.

در متابولیسم آهن بدن مؤثر است.

کلسیم در یکی از مراحل انعقاد خون دخیل است.

میزان مناسب کلسیم برای هر فرد] ویرایش [

متوسط میزان مناسب کلسیم به میلی گرم نوزادان تا سن 3 سال < 400

کودکان 4 تا 6 سال سن < 700

کودکان 7 تا 10 سال سن < 800

مردان نوجوان و بالغ < 1000

زنان نوجوان و بالغ < 1000

زنان حامله < 1300

زنان شیرده < 1300

در صورت وجود بیماری های همراه مانند بیماری روماتیسمی و یا مصرف بعضی از داروها مانند کورتیکواستروئید ها نیاز به کلسیم و ویتامین D افزایش میابد که دوز مورد نیاز باید با نظر پزشک معالج تعیین شود.

مصرف میزان مناسب کلسیم در رژیم روزانه غذایی و همچنین انجام ورزش هایی مانند قدم زدن و دویدن و آئروبیک مخصوصا در سنین جوانی بهترین روش برای افزایش تراکم و استحکام استخوان ها می شود و از ابتلا به پوکی استخوان جلوگیری می کند.

عوارض کمبود کلسیم

عوارض کمبود کلسیم در کودکان بیماری راشیتیسم، در میانسالان استئومالاسی، ودر بزرگسالان استئوپروز است. این بیماری ها دراثر کمبود

ویتامین D بروز می کنند، پس اگر خواستار استخوانهای محکمی هستید، بهتر است مراقب مصرف ویتامین D هم باشید. کمبود شدید کلسیم، انقباض شدید عضلات به حالت کزاز را به دنبال دارد که ابتدا به صورت گرفتگی عضلات دیده می شود. البته

ص:126

این حالت کمتر رخ می دهد وآنچه ما بیشتر از کمبود کلسیم دیده ایم، پوک شدن استخوانها در سنین بالا است که برای جلوگیری ازآن بایداز نوجوانی به فکرخود باشیم.

کلسیم از راه پوست هم به هدر می رودو فعالیت زیاد در حرارت بالا و تعرق زیاد، دفع پوستی کلسیم راافزایش می دهد. چرا که دراثر بالا رفتن سن، درد استخوان، راحت شکسته شدن و دیر جوش خوردن استخوان ها گریبان گیرمان می شود. میزان مورد نیاز کلسیم روزانه تا میلی گرم است.

برای جلوگیری ازابتلاء به استئوپروز، باید دریافت کلسیم و ویتامین D درحداستاندارد باشد. نباید سیگار بکشیم. نباید چای و قهوه بیش از حد مصرف کنیم. نباید دیورتیک (داروهای مدر) بیش از حد مصرف کنیم. باید بیشتر خودرادر معرض نور خورشید قرار دهیم تا ویتامین D درزیر پوستمان تولید شود. درهر سنی که هستیم ورزش کنیم، چراکه کم تحرکی موجب پوکی استخوان ها می شود. مصرف کافی منابع ویتامین D رانیز فراموش نکنیم.

منابع

منابع کلسیم در پهنه زمین گسترده بوده و در هر یک از سرزمینها بوفور یافت می شود. این عنصر در حیات گیاهی و جانوری دارای نقش حیاتی بوده و در استخوانها و دندانها و پوسته تخم مرغ، انواع مرجانها و بسیاری از خاکها وجود دارد.

همچنین کلرید کلسیم در آب دریا وجود دارد. ذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که آهک (اکسید کلسیم) ماده شناخته شده ای است که از قدیم الایام در مورد یونان باستان از آن بعنوان ملات در ساختمانها استفاده می شده است. در

تهیه واستخراج

در صنعت، فلز کلسیم را می توان از الکترولیز کلسیم کلرید و مخلوط فلوئورید و پتاسیم کلرید تهیه نمود. در این روش، از صفحه های زغالی به عنوان آند و از میله های آهن به عنوان کاتد استفاده می شود. در مقیاسی

کوچکتر می توان آهک را با فلز آلومینیوم در خلا احیا نموده و متعاقب آن، عمل را بوسیله منظور بازیافت فلز

ص:127

کلسیم ادامه داد. بعلاوه کلسیم کلرید که عبارت از یک ماده اولیه است را می توان یا بوسیله اثر اسیدکلریدریک پر ماده معدنی کربناته و یا بعنوان ضایعات در فرآیند solvay تهیه کرد.

تجربه و شناسایی

از نظر کیفی، وجود کلسیم را می توان یا بوسیله تشکیل کربنات نامحلول آن، و یا بوسیله مشتعل نمودن آن شعله یک مشعل که ایجاد رنگ قرمز درخشان می نماید، تشخیص داد. از نظر کمی، کلسیم را بعد از جداکردن از سایر فلزهای قلیایی خاکی، به روش های کرومات - سولفات و یا اتر - الکل، از آمونیوم، اگزالات استفاده می کنند که کلسیم به شکل کلسیم اگزالات رسوب نموده و سپس این رسوب را توزین می نمایند. اگزالات مورد نظر را نیز یا می توان بوسیله اشتعال به اکسید و یا با استفاده از محلولهای استاندارد شده پرمنگنات پتاسیم اکسیده نمود.

خواص شیمیایی

کلسیم عنصری است که نسبت به فلزات قلیایی و سایر فلزات قلیایی خاکی از قدرت فعالیت کمتری برخوردار است. مانند بریلیم و آلومینیوم، و برخلاف فلزات قلیایی، این عنصر بر حسب سوختگی در پوست نمی گردد. باید توجه داشت که در هوا لایه نازکی از اکسید و نیترید بر روی کلسیم تشکیل می شود که می تواند آن را از اثرات بعدی هوا مصون نگاه دارد، لکن در درجه حرارت بالا این عنصر در هوا سوخته و تشکیل مقدار زیادی نیترید می دهد. کلسیم تجارتی به آسانی با آب و اسیدها واکنش نموده تولید هیدروژنی می نماید که حاوی مقدار قابل ملاحظه ای از گاز آمونیاک وهیدروکربنها، بعنوان ناخالصی می باشد. از حکیم، می توان بعنوان یک عامل آلیاژ کننده برای فلزات حاوی آلومینیوم به منظور حذف بیسموت از سرب و بعنوان کنترل کننده کربن گرافیتی، در چدن استفاده کرد. از طرف دیگر می توان از این فلز بعنوان عاملی برای حذف اکسیژن درکارخانجات فولاد و بعنوان عامل احیا کننده در تهیه فلزاتی مانند کروم، زیرکونیم و اورانیم و بعنوان یک ماده جداکننده

برای مخلوط گازهای نیتروژن و آرگون استفاده نمود. ضمنا زمانیکه کلسیم، به آلیاژهای منیزیم افزوده شود (/)، ساختمان آنها را تصفیه وموجب کاهش تمایل آتش گیریهای آنها می شود.

کلسیم در بیوسفر (زیست کره)

کلسیم جزء ساختمانی و ثابت کلیه گیاهان بوده و بصورتهای جزء ساختمانی و یون فیزیولوژیکی توامان یافت می شود. مضافا یون کلسیم قادر است اثرات سمی یونهای پتاسیم، سدیم و منیزیم را بلا اثر نماید. کلسیم بدلیل وجود در خاک قادر است بر قلیائیت آن اثر ومتعاقب آن در رویش گیاهان تاثیر داشته باشد. این عنصر در ساختمان بدن حیوانات (در بافتهای نرم)، مایعات میان بافتی و اسکت بندی یافت می شود. استخوانهای مهره داران حاوی کلسیم، بصورت فلوئورید کلسیم، کربنات کلسیم و فسفات کلسیم می باشد همچنین کلسیم ذاتا در بسیاری از وظائف بیولوژیکی مهره داران، سهیم است. شناخت محیط رشد: کلسیم

درون گیاه، کلسیم بیشتر به صورت پکتات کلسیم، در دیواره یاخته ها، یافت می شود. و کارش متصل ساختن یاخته ها به هم است. این ماده، به علت غیر قابل انتقال بودنش درون بافت ها، باید پیوسته دردسترس گیاه قرار گیرد، کمبود کلسیم باعث کمبود رشد و همچنین لوله شدن برگها و قهوه ای رنگ شدن ریشه ها می گردد.

در گوجه فرنگی، کمبود کلسیم باعث گندیدگی ته میوه می شود. در سیب، وجود آن مایه سختی بافت های میوه شده، به عمر پس از برداشت آن می افزاید و کمبودش باعث آسیب پوستی می گردد. گرچه میزان کلسیم، اغلب در خاک ها به مراتب از پتاسیم کمتر است ولی بر عکس پتاسیم، قابلیت جذب آن برای گیاه خیلی زیادتر می باشد. کمبود کلسیم را می توان با اضافه کردن آهک به خاک بر طرف ساخت، البته باید در نظر داشت که آهک واکنش خاک را نیز بالا می برد. سوپر فسفات نیز حاوی مقدار زیادی کلسیم است. همچنین برای رفع کمبود کلسیم می توان گیاهان را با کلرور کلسیم و یا نیترات کلسیم محلول پاشی کرد.

کلسیم در پزشکی

چون کلسیم یکی از عناصر ضروری بدن است برای جبران کمبود آن ترکیبات دارویی مختلفی ساخته شده است که برخی از آنها عبارتند از:

Calcium Carbonate 0.3 g+ Calcium Lactate Gluconate) (2.94g)(Calcium Forte

mg :Effervescent Tablet 500

Calcium Dobesilate 250 mg :Tablet

mg (as Gluconate) Calcium :Tablet 45

mg (as Carbonate) Calcium : Coated Tablet 500

Vitamin D 200 IU+ 500 mg (as Corbonate) Film Coated Tablet:Calcium

پانویس

Formation of the Inverse Ca(I" .(2010) Matthias ,Westerhausen ;Helmar ,Grls ;Sven ,Krieck [C6H3-1,3,5-Ph3)Ca(thf)3-)thf)3Ca)] Sandwich Complex (Mechanistic Elucidation of the Journal of the ."and Stability of Aryl-PMID. آمریکا Substituted Phenylcalcium Complexes 20718434 .doi:10.1021/ja105534w .100818110534020 : (35) n Chemical Society 132

کلینیک آنلاین روماتولوژی - کلسیم

] نهفتن [ن ث ب ث وجدول تناوبی

Uut Uuq Uup Uuh Uus Uuo Fr Ra Ac Th Pa U Np Pu Am Cm Bk Cf Es Fm Md No Lr Rf Db Sg Bh Hs Mt Ds Rg Cp

Pb Bi Po At Rn Cs Ba La Ce Pr Nd Pm Sm Eu Gd Tb Dy Ho Er Tm Yb Lu Hf Ta W Re Os Ir Pt Au Hg Tl

Y Zr Nb Mo Tc Ru Rh Pd Ag Cd In Sn Sb Te I Xe Rb Sr

Sc Ti V Cr Mn Fe Co Ni Cu Zn Ga Ge As Se Br Kr K Ca

Al Si P S Cl Ar Na Mg

B C N O F Ne Li Be

He H

فلزات قلیایی فلزات قلیایی خاکی فلزات واسطه داخلی فلزات واسطه خارجی

ص:130

فلزات ضعیف شبه فلزات نافلزات هالوژن ها گازهای نجیب

جدول تناوبی با جزئیات بیشتر

به وب سایت روابط عمومی دانشگاه علوم پزشکی تهران خوش آمدید.

لطفاً به فارسی جستجو کنید.

تغذیه»» مواد مغذی

میزان کلسیم موجود در مواد غذایی

مرکز تحقیقات غدد و متابولیسم

ماده غذایی واحد میزان کلسیم

نان بربری 1 کف دست 17 میلی گرم

نان سنگگ 1 کف دست 20 میلی گرم

نان تافتون 1 کف دست 20 میلی گرم

نان لواش 1 کف دست 3 میلی گرم

نان فانتزی 100 گرم 17 میلی گرم

شیرگاو پرچرب 1 لیوان 300 میلی گرم

شیرگاو 3% چربی 1 لیوان 300 میلی گرم

شیرگاو 2% چربی 1 لیوان 300 میلی گرم

شیرگاو 1% چربی 1 لیوان 300 میلی گرم

شیر گوسفند 1 لیوان 457 میلی گرم

شیر بز 1 لیوان 317 میلی گرم

ماست 5/3% چربی 1 لیوان 300 میلی گرم

ماست 2% چربی 1 لیوان 300 میلی گرم

ماست 1% چربی 1 لیوان 300 میلی گرم

پنیر اندازه قوطی کبریت 216 میلی گرم

کشک 1 لیوان 260 میلی گرم

بستنی 1 لیوان 200 میلی گرم

بادام 100 گرم 252 میلی گرم

ص:131

پسته 100 گرم 136 میلی گرم

کنجد 100 گرم 783 میلی گرم

تخمه آفتابگردان 100 گرم 360 میلی گرم

انجیرخشک 100 گرم 193 میلی گرم

آلبالو خشک 100 گرم 200 میلی گرم

برگه زردآلود 100 گرم 70 میلی گرم

اسفناج پخته 100 گرم 128 میلی گرم

کلم بروکلی پخته 100 گرم 105 میلی گرم

کلم پیچ 100 گرم 212 میلی گرم

جعفری 100 گرم 245 میلی گرم

لوبیا سویا 100 گرم 257 میلی گرم

لوبیا چیتی 100 گرم 150 میلی گرم

ساردین 4 قطعه نازک 550 میلی گرم

تن ماهی 100 گرم 93 کیلی گرم

علائم کمبود کلسیم

ماست بخورید تا قوی شوید

اشاره

آیا - می دانید فقط درصد کودکان زیر سال مقدار کافی کلسیم برای رشد و نمو مناسب را دریافت می کنند؟ در حقیقت امروز مردم از مواد حاوی کلسیم بسیار کم استفاده می کنند و به همین دلیل کمبود کلسیم تبدیل به

مشکلی اساسی شده است. متخصصان نیز به فکر راهی برای برطرف کردن این مشکل هستند.

بدن ما برای داشتن استخوان های قوی و سالم به مصرف مقدار کافی کلسیم نیاز دارد و کمبود آن موجب بروز مشکلات استخوانی و پوکی استخوان می شود. البته این مشکلات، کیفیت زندگی فرد را نیز تحت تاثیر قرار می دهد.

بنابراین بهترین کار آن است که از همان دوران کودکی به رژیم غذایی مناسب و

مصرف مقدار کافی کلسیم اهمیت دهیم و استفاده از مواد غذایی حاوی کلسیم را فراموش نکنیم.

اغلب مردم می دانند شیر منبع خوبی از کلسیم است و به همین دلیل سعی می کنند به مقدار کافی شیر بنوشند. در تبلیغات نیز همیشه از کلسیم موجود در شیر و اهمیت مصرف آن برای تقویت استخوان ها صحبت شده است. اما ما تا چه حد درباره کلسیم اطلاعات داریم؟ آیا شیر تنها و بهترین منبع دریافت کلسیم است؟ آیا تنها نوشیدن مقداری شیر در روز برای سلامت استخوان ها کافی است؟

اهمیت کلسیم برای بدن

به طور تقریبی درصد کلسیم موجود در بدن در دندان ها و استخوان ها ذخیره می شود. البته علاوه بر سلامت استخوان ها و دندان ها، بسیاری دیگر از فعالیت های بدن نیز به وجود مقدار کافی کلسیم وابسته است.

بنابراین کاملا مشخص است کمبود کلسیم می تواند چه عوارضی ایجاد کند؛ در شرایطی که بدن با کمبود کلسیم روبه رو باشد برای انجام فعالیت های خود کلسیم مورد نظر را از استخوان ها و دندان ها تامین می کند. به همین دلیل هم بتدریج سلامت دندان ها و استخوان ها به خطر می افتد.

البته همان طور که می دانیم، زنان یائسه بیشتر از دیگران در معرض ابتلا به پوکی استخوان قرار دارند و به همین دلیل کمبود کلسیم برای آنها خطرناک تر است.

برای سلامت استخوان ها ویتامین D را نیز فراموش نکنید. وجود این ویتامین برای استفاده مناسب کلسیم موجود در بدن مفید و ضروری است. می توانید این ویتامین را از مواد غذایی خاصی مانند ماهی یا محصولاتی که حاوی ویتامین D هستند، مانند شیر و آبمیوه های حاوی این ویتامین، دریافت کنید.

مواد غذایی حاوی کلسیم

وقتی صحبت از مصرف مقدار کافی کلسیم می شود، اغلب مردم به یاد قرص ها و مکمل های کلسیم می افتند. در حالی که باید بدانیم به راحتی می توان با افزودن

مقدار کافی مواد غذایی حاوی کلسیم مشکل را برطرف کرد.

با این که همه می دانند شیر یکی از بهترین منابع کلسیم است، اما آیا می دانید ماست تا درصد بیشتر از شیر کلسیم دارد؟ البته علاوه بر شیر و ماست و دیگر محصولات لبنی، سبزیجات سبزرنگ مانند بروکلی و اسفناج نیز حاوی مقدار مناسبی کلسیم است.

بنابراین با افزودن این مواد غذایی به رژیم غذایی خود البته در کنار مصرف شیر می توانید احتمال کمبود کلسیم و در نتیجه ابتلا به بیماری های مختلف را کاهش دهید.

کمبود کلسیم چه علائمی دارد؟

نشانه هایی وجود دارند که به شما هشدار می دهد باید مصرف کلسیم را در رژیم غذایی خود افزایش دهید. بنابراین چنانچه دچار درد و گرفتگی عضلات شده اید، دست ها و پاهایتان سوزن سوزن می شود یا بی حس است و با شکستگی های مکرر دست و پا روبه رو هستید، باید مصرف مواد غذایی حاوی کلسیم را افزایش دهید.

البته چنانچه نشانه ها شدیدتر است یا مدت زمانی طولانی ادامه پیدا می کند، مراجعه به پزشک را نیز فراموش نکنید.

منبع:

گردآوری: مجله آنلاین روزِ شادی

درمان بیماریهای قلب و کیسه صفرا. 378

شنبه 9 فروردین 1393-27 جمادی الاول 1435-29 مارس

خواص درمانی و غذایی سیر

اشاره

(1)

سیر از سبزی هایی است که تاریخی بسیار کهن دارد. انسان خواص درمانی این گیاه را پنج قرن قبل از میلاد مسیح شناخته بود.

سیر هزاران سال برای اهداف پزشکی استفاده می شده است. این گیاه حداقل

ص:134

3000 سال در طب چین کاربرد داشته است.

مصریان، بابلی ها، یونانی ها و رومی ها از سیر برای موارد شفابخش استفاده می کرده اند. در جنگ های جهانی اول و دوم نیز از سیر به عنوان ماده ی ضد عفونی کننده برای پیشگیری از قانقاریا استفاده می شده است.

در طول تاریخ، سیر در سرتاسر دنیا برای درمان ناراحتی های مختلف شامل فشار خون بالا، عفونت ها و مارگزیدگی ها استفاده شده و برخی فرهنگ ها از آن برای دفع ارواح شیطانی استفاده می کردند.

اهمیت و خواص زیاد سیر در احادیث اسلامی نیز مورد توجه بوده است.

1400 سال پیش رسول گرامی اسلام فرموده اند:

» کل الثوم فان فیها شفاء من سبعین داء لایقرب المسجد «؛ یعنی» سیربخورید، زیرا هفتاد نوع بیماری را شفا می دهد، ولی در حالیکه سیر خورده اید به مسجد) و اماکن عمومی (نروید. «

در حال حاضر از سیر برای کاهش میزان کلسترول و کاهش خطر بروز بیماری های قلبی - عروقی و نیز برای بهره مندی از خواص ضد میکروبی آن استفاده می شود.

در آزمایشاتی که در سال های 1993 تا 1994 صورت گرفت، مشخص شد که مصرف سیر در کاهش سطح کلسترول خون نقش اساسی دارد. بر اساس توصیه های مهم بالینی، به بیماران گفته می شود که سیر تاثیر خفیف و کوتاه مدت در کاهش چربی خون دارد.

بیمارانی که سابقه ی ابتلا به بیماری ترومبوز) تشکیل لخته خونی در عروق یا قلب (را دارند، باید بدانند که سیر می تواند تاثیر اندک، اما مهم روی تجمع پلاکت ها داشته باشد. به علاوه باید به بیماران توصیه شود که این گیاه خاصیت کاهش خطر ابتلا به سرطان بویژه سرطان معده و روده را دارد.

ترکیبات سولفور شامل آلیسین، ظاهرا ترکیبات فعال آنتی اکسیدانی در ریشه ی گیاه سیر هستند. پیاز ریشه ی گیاه سیر مصرف پزشکی دارد. از

آن می توان به صورت تازه، خشک و یا روغن گرفته شده استفاده کرد. از آن جا که برخی ترکیبات

ص:135

مفید در این گیاه در اثر حرارت غیر فعال می شوند، لذا سیر پخته قدرت طبی کمتری دارد.

مصرف سیر در کاهش سطح کلسترول خون و فشار خون نقش اساسی

دارد.

معمولا اثرات جانبی مصرف سیر خفیف و غیر متداول است. ظاهرا سیر تاثیری بر متابولیسم داروها ندارد، اما بیمارانی که از داروهای ضد انعقاد استفاده می کنند، باید در مصرف سیر احتیاط کنند. از این رو افرادی که جراحی می کنند، باید 7 تا 10 روز پیش از جراحی از خوردن سیر خودداری کنند، چرا که سیر زمان خونریزی را طولانی تر می کند.

کشت سیر:

در ماه فروردین هر یک از پیازهای کوچک سیر را در خاک کاملاً خشک، به فاصله 15 تا 20 سانتی متر می کارند و بین ماه های تیر و مرداد، که برگ ها پژمرده شود، سیرها جمع آوری می گردند. این گیاه در نواحی مختلف ایران به خصوص در شمال کشور به طور گسترده پرورش می یابد.

فواید سیر:

خواصی که دانشمندان) طب قدیم و جدید (برای سیر برشمرده اند، عبارتند از:

1 - معده را ضدعفونی می کند، ولی نباید آن را زیاد مصرف کرد.

2 - رسوبات خون را حل می کند، از این رو مصرف سیر به کسانی که درد مفاصل، نقرس یا روماتیسم دارند، توصیه می شود.

3 - نیروی شهوت جنسی را تقویت می کند.

4 - بهترین درمان برای فراموشی و نسیان است. خوردن سیر کدورت ذهن را از

ص:136

بین می برد.

5 - بهترین تقویت کننده ی پیاز مغز است و روی سلول های مغز تأثیر مفیدی دارد.

6 - عضلات قلب را به نشاط می آورد و به این وسیله گردش خون منظم می گردد. همچنین فشار خون را کاهش می دهد.

7 - مجاری تنفسی را پاک می کند و به این وسیله از تنگی نفس می کاهد.

بیمارانی که از داروهای ضد انعقاد استفاده می کنند، باید در مصرف سیر احتیاط کنند. از این رو افرادی که جراحی می کنند، باید 7 تا 10 روز پیش از جراحی از خوردن سیر خودداری کنند، چرا که سیر زمان خونریزی را طولانی تر می کند.

8 - برخی از انواع سل ریوی را معالجه می کند. به خصوص وقتی که با شیر مخلوط باشد.

9 - برای معالجه ی اسهال، برونشیت، سردرد و زکام مزمن، ضعف حافظه و سرگیجه سودمند است.

10 - در برابر امراض بسیاری مانند تب، مقاوم است.

11 - پوست بدن را خوش رنگ و گونه ها را سرخ و روده ها را از عفونت ها پاک می کند) به خصوص در کودکان (و با این خاصیت از انسان در مقابل بیماری حصبه و دیفتری محافظت می کند.

12 - سنگ کلیه را از بین می برد و کرم های نازک شکم کودکان را نابود می سازد.

13 - فلج و رعشه را معالجه می کند و در مورد مالاریا و بی خوابی خیلی مفید است.

14 - برای درمان میخچه و زگیل باید سیر را نرم کنید و بصورت مرهم روی میخچه و زگیل بگذارید. هر چند وقت آن را تکرار کنید تا به کلی میخچه و زگیل از بین برود.

15 وقتی حشره ای شما را گزید، فوری محل نیش زدگی را با سیر بمالید تا سوزش و درد آن تسکین پیدا کند.

ص:137

16 - اگر یک بسته سیر را در انبار غلات آویزان کنید و یا روی آن پخش کنید، باعث فرار موش ها خواهد شد.

ادامه دارد...

منابع:

خواص سبزی ها، تالیف مرتضی نظری

WWW.IRIB.IR/HEALTH

WWW.IRTEB.COM

خواص درمانی و غذایی سیر (2)

در قسمت اول "خواص درمانی سیر" ،یک سری از فواید بیشمار این ماده غذایی مفید را برای شما بیان کردیم. در این قسمت سایر فواید و تعدادی از مضرات آن را توضیح می دهیم.

فواید سیر:

1 - برای بیماران مبتلا به مرض قند) دیابت (اثر شفابخش داشته و قند خون را می کاهد.

2 - اثر سمی نیکوتین حاصل از دود سیگار را برطرف می نماید. چنان چه معتادین به سیگار، به علت نیکوتین دچار ناراحتی های هاضمه و قلب شده باشند، با مصرف سیر احساس بهبودی می کنند.

3 - عرق بدن و خون قاعدگی را زیاد می کند.

4 - مداومت در مصرف سیر به تدریج باعث ریختن موی سفید و روییدن موی سیاه می شود.

5 - چنان چه سیر پخته را بر موی و پوست بمالند کشنده ی شپش است.

6 - اگر سیر پخته را با شیر مخلوط نموده و از آن مرهم تهیه کنند و در محل آبسه

) دمل (قرار دهند، برای گشودن هر نوع آبسه و حتی آبسه ی دندان مفید است.

7 - سیر برای درمان شقاق) ترک (مقعد، نوک پستان و پاشنه ی پا مفید است. به این منظور باید سیر را در روغنی مانند روغن زیتون، کرچک و... جوشانده و در محل شقاق و ترک خوردگی بمالند.

8 - اگر جوشانده ی سیر و روغن) مانند مورد قبل (را در محل دردهای مفاصل و قولنج بمالند، درد و ناراحتی را تسکین خواهد داد.

9 - اگر مخلوط سیر با سرکه را بر پوست بمالند، ورم اعضاء را بر طرف می نماید.

10 - سیر خرد شده حاوی اسانس گوگردی است و بوی تندی دارد که برای دستگاه گوارش خاصیت آنتی بیوتیکی) ضد میکربی (دارد. اسانس فرّار آن در تمام بدن پراکنده می شود و از راه ریه و پوست دفع می گردد.

11 - سیر، یک محرک پوستی است و به عنوان خلط آور در التهاب مخاط ریه ها مصرف می شود.

12 - سیر، یک داروی ضد کرم ضعیف است و برای درمان بیماری تصلب شرایین به کار می رود.

13 - به خاطر بوی نامطبوع سیر بهتر است به طور کامل آن را خرد و در شیر حل نمایید. این محلول برای درمان فشارخون بالا، تصلب شرایین، ناراحتی های گوارشی،) اسهال و اتساع روده (و التهاب مخاط ریه ها مفید است.

به طور کلی بر اساس تحقیقات جدید و موارد ذکر شده در بالا،

مهم ترین اثرات سیر در بدن شامل موارد زیر است:

1 کم کردن چربی خون، بخصوص کلسترول

2 پایین آورنده فشار خون بالا

3 محرک دستگاه ایمنی بدن

4 ضد باکتری، قارچ و انگل های روده ای

5 ضدسرطان

6 خلط آور

ص:139

7 ضد اسهال

8 ضدسل ریوی

9 ضد آماس کبد

10 تسکین دردهای قلبی

11 درمان زگیل و واریس

مضرات سیر:

معمولا اثرات جانبی مصرف سیر خفیف و غیر متداول است. ولی با زیاده روی در مصرف آن و در موارد خاصی مضر است. بعضی از این مضرات شامل موارد زیر است:

1 - ظاهرا سیر تاثیری بر متابولیسم داروها ندارد، اما بیمارانی که از داروهای ضد انعقاد خون مثل آسپرین استفاده می کنند، باید در مصرف سیر احتیاط کنند، زیرا سیر مانع از انعقاد خون می شود. از این رو افرادی که جراحی می کنند، باید 7 تا 10 روز پیش از جراحی از خوردن سیر خودداری کنند، زیرا زمان خونریزی را طولانی تر می کند.

2 - بنابر تحقیقات دانشمندی بنام» ری) زیاده روی در مصرف سیر، موجب سردرد و ضعف بینایی می شود. برای جلوگیری از این مضرات چند راه پیشنهاد شده است:

الف - پختن سیر در آب و اضافه کردن کمی نمک یا کره یا روغن بادام به آن.

ب - مصرف گشنیز به همراه مصرف سیر یا بعد از مصرف سیر.

3 - چنانچه در مصرف سیر، مراعات سن و مزاج و فصل نگردد، مخصوصاً در مصرف سیر خام زیاده روی شود، برای دستگاه تنفسی و بیماری بواسیر مضر است.

4 - زنان آبستن یا شیرده بهتر است از سیر استفاده نکند.

از بین بردن بوی سیر:

ص:140

1 - برای از بین بردن بوی سیر می توان نیم ساعت پس از خوردن آن، یک قاشق عسل یا کمی جعفری یا یک عدد سیب خورد.

2 - بهترین کار برای برطرف کردن بوی سیر، خوردن سبزی مثل کاهو است، زیرا کلروفیل موجود در سبزی ها بوی سیر را دفع می کند.

نکاتی برای مصرف سیر:

سیر را به صورت قرص سیر، ترشی سیر، سیر سرخ شده و... استفاده می کنند.

از نظر علمی، ترکیبات و مکانیسم اثر سیر تا حد زیادی پیچیده است و ترکیبات موجود در آن، زمانی که پوست حبه های سیر جدا نشده است، نسبت به وقتی که پوست کنده و خُرد می شود کمی متفاوت است، یعنی به محض له شدن سیر و مجاورت با هوا تغییراتی در آن روی می دهد، چون مواد اصلی و موثر سیر نسبت به هوا و به ویژه حرارت حساس هستند. هر چه سیر بیشتر حرارت داده شود، خواص آن کمتر می شود. بنابراین اثر سیر در غذاهای پخته و سرخ شده به مراتب کمتر از سیر تازه است.

قرص سیر: قرص سیر حاوی پودر سیر خشک شده است که بهترین شکل دارویی آن است وخواص آن تا حدودی شبیه سیر تازه است و مواد موجود در آن نیز حاوی اکثر موادی است که در سیر تازه وجود دارد. این قرص ها روکش دار هستند و بعد از خوردن، بوی سیر کمتر به مشام می رسد.

سیر ترشی: سیر وقتی به صورت ترشی در می آید، دست خوش تغییراتی خواهد شد که به حرارت محیط، سرکه، زمان نگه داری و... بستگی دارد، ولی در اکثر موارد دارای خواصی شبیه به سیر است.

منابع:

خواص سبزی ها، تالیف مرتضی نظری

WWW.IRIB.IR/HEALTH

WWW.IRTEB.COM

گردآوری مطالب: آیت اللهی - کارشناس تغذیه تبیان

(جعفری یا سایر چاشنی های سبز: وقتی در رستوران پاستای سیر یا همبرگر پر پیاز سفارش می دهید، کنار غذای اصلی چند برگ جعفری می گذارند که در عین تزیین ظرف غذا، بوی بد دهان ناشی از سیر و پیاز نیز رفع شود. جویدن برگ های تازه جعفری موجب آزادسازی روغن های آن می شود که حس تازگی به دهان می دهد. ریحان و رزماری) اکلیل کوهی (اثری مشابه دارند.

؟ (سیب: علاوه بر سیب می توان به گلابی و هویج هم اشاره کرد. این خوراکی ها دارای فیبر زیادی هستند که جویدن آنها باعث ترشح بیشتر بزاق دهان شده مانند یک اسکراب دهان را تمیز می کند.

؟ (ادویه های قابل جویدن: تخم انیسون) بادیان رومی (، هل، گشنیز یا رازیانه را به راحتی می توانید از عطاری محل خود تهیه کنید. به میزان مساوی از هر یک داخل یک کاسه دردار بریزید و روی میز غذاخوری کنار نمک و فلفل بگذارید.

جویدن فقط چند دانه باعث تازه و خوشبو شدن دهان خصوصا پس از صرف غذای حاوی ادویه کاری یا نوشیدن قهوه می شود.

؟ (برگ نعناع یا چوب دارچین: هر یک از این دو طعم بوی شبه گوگردی پیاز و سیر را رفع می کند. علاوه بر آن، وجود یک سری روغن های اساسی در دارچین با نوعی میکروب دهانی مبارزه می کند. آدامس های نعناعی یا دارچینی تأثیری مشابه دارند. اگر از طرفداران پروپاقرص آدامس هستید، از انواع حاوی زایلیتول استفاده کنید که مانع پوسیدگی دهان نیز می شوند. رعایت طولانی مدت بهداشت دهان شما را شش سال جوان تر از سن واقعی تان نشان می دهد.

؟ (انواع توت و ماست: گاهی به خاطر میل زیاد به خوردن غذاهای سیردار یا در نظر گرفتن سلامتی و بهداشت تغذیه نمی توان از آنها چشم پوشید اما می توان با رعایت نوعی رژیم غذایی پیشگیرانه، ضمن برخورداری از فواید سلامتی سیر و امثال آن، دهانی خوشبو نیز داشت. خوردن نیم فنجان ماست ساده دو بار در روز، سطح سولفید هیدروژن) همان بوی تخم مرغ گندیده (دهان را کاهش می دهد.

انواع توت و البته خربزه، هندوانه، پرتقال و سایر میوه های سرشار از ویتامین C

ص:142

مانع از فعالیت میکروب مولد بوی بد دهان می شوند. صبح ها پس از بیدار شدن از خواب و شب ها قبل از خوابیدن، پیاله ای پر از میوه با سس ماست نوش جان کنید تا دیگر نگران بوی بد دهان خود نباشید.

عدس و خواص آن

اشاره

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله): "بر شما باد عدس؛ چراکه مبارک و پاک است، دل را نازک می کند و اشک را افزون می سازد و هفتاد پیامبر که اخرینشان عیسی بن مریم است دوام و سودمندی آنرا از خدای متعال خواسته اند.

امام باقر (علیه السلام): از جمله سفارشهای پیامبر خدا به علی (علیه السلام) آن بود که فرمود:" ای علی عدس بخور؛ چرا که مبارک و مقدس است، دل را نازک می کند و اشک را افزون می سازد، و هفتاد پیامبر دوام سودمندی آنرا از خداوند متعال خواسته اند"

امام صادق (علیه السلام):" در حالی که پیامبر خدا درجای نما زخویش نشسته بود، مردی از انصار به نام عبدالله بن تیهان نزد ایشان آمد و گفت: ای پیامبر خدا! من بسیار در محضر تو می نشینم و بسیار از تو می شنوم؛ اما نه دلم نازک می شود و نه اشکم فرو می ریزد."

پیامبر به او فرمود:" ای پسر تیهان! بر توبتد عدس آن را بخور؛ چرا که دل را نازک میکند و اشک را شتاب می دهد و هفتاد پیامبر دوام سودمندی آن را از خداوند خواسته اند"

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله):" یکی از پیامبران از سنگ دلی قوم خویش به درگاه خداوند شکایت کرد خداوند در حالی که او در نماز گه خویش بود به او وحی فرستاد که: "به قوم خویش بفرما تا عدس بخورند چرا که دل را نازک می کند، چشم را به اشک می آورد خود برتر بینی را از میان می برد و خوراک نیکان است."

امام علی (علیه السلام): "عدس دل را نازک می کند و اشک را می افزاید.

خواص عدس

عدسها در مقایسه با دیگر حبوبات خشک، سریعتر و راحتتر پخته می شوند. آنها سریع طعمهای عالی را از دیگر غذاها و چاشنی ها به خود جذب.....

ص:143

عدسها گیاهان بُنشنی هستند، دانه های گیاهانی که نام گیاه شناسی آن Lensensculenta می باشد. که در غلافهایی که شامل یک یا چند دانه عدس می باشد رشد می کنند..

عدسها را بر اساس بزرگی و کوچکی آنها تقسیم بندی می کنند.. در حالی که بیشترین نوع عدس در آمریکا سبز یا قهوه ای هستند عدسها معمولاً به رنگهای نارنجی، قرمز، زرد و یا سیاه می باشند. عدسهای گرد، بیضی یا قلبی شکل اندازه کوچک دارند، در بعضی مواقع کوچکتر از نوک مداد پاک کن می باشند که بصورت عمده یا جدا از هم فروخته می شوند. عدسهای سبز یا قهوه ای بعد از پخت شکل ظاهری آن از بین نمی رود در حالی که انواع دیگر نرم یا له می شوند. همچنین طعم آنها با یگدیگر کمی فرق می کند.

عدسها در مقایسه با دیگر حبوبات خشک، سریعتر و راحتتر پخته می شوند. آنها سریع طعمهای عالی را از دیگر غذاها و چاشنی ها به خود جذب می کنند و ارزش غذایی بالایی دارند و در تمام طول سال در دسترس هستند. عدسها همانند دیگر حبوبات از گروه گیاهان بُنشنی هستند. در غلافی که شامل یک یا چند دانه عدس می باشند رشد می کنند. بیضی یا قلب شکل هستند و معمولاً کوچکتر از سر مداد پاک کن می باشند. ممکن است به صورت عمده یا بسته بندی به رنگ قهوه ای و سبز که بعد از پخت شکل ظاهری خود را حفظ می کنند، فروخته شوند.

مواد موجود در 100 گرم عدس

فولات 148.50 میکروگرم

فیبر 15.64 گرم

تریپتوفان 0.16 گرم

منگنز

0.98 میلی گرم

آهن 6.59 میلی گرم

پروتئین 17.86 گرم

فسفر 356.40 میلی گرم

ص:144

مس 0.50 میلی گرم

ویتامین B33.01 میلی گرم

پتاسیم 730.62 میلی گرم

فواید عدسها

عدسها، عضوی کوچک ولی مغذی از خانواده گیاهان بُنشنی هستند که منبع بسیار خوبی از فیبرهای کاهش دهنده کلسترول اند که نه تنها کمک به کاهش کلسترول می کنند بلکه خاصیت تنظیم قندخون هم دارند زیرا فیبر بالای آنها از افزایش قندخون بعد از خوردن یک وعده غذایی جلوگیری می کنند. عدسها همچنین حاوی 6 ماده معدنی مهم، 2 ویتامین B و همچنین پروتئین بدون، چربی می باشند.

کالری موجود آن چقدر است؟ در یک فنجان عدس پخته فقط 230 کالری وجود دارد. این ماده ریز بسیار اشتهاآور است.

عدسها نمونه کامل فیبر

اگر جدول فیبرهای موجود در غذاها را بررسی کنید، می بینید که گیاهان بُنشنی از دیگر حبوبات در صدر جدول قرار دارند. عدسها مثل دیگر حبوبات غنی از فیبرهای غذایی هستند چه از نوع قابل جذب و چه از نوع غیر قابل جذب.

فیبرهای قابل جذب، یک ماده ژله مانندی در دستگاه گوارش ایجاد می کنند که سبب دفع صفرا) حاوی کلسترول (می گردد و آن را به خارج از بدن می برد.

بررسی تحقیقات نشان داده اند که فیبر غیر قابل جذب نه تنها کمک به افزایش مقدار مدفوع و جلوگیری از یبوست می کند بلکه کمک به جلوگیری از بیماری های گوارشی مانند سندرم روده ای تحریک پذیر و التهاب روده ای نیز می کند.

اگر قلبتان را دوست دارید، عدس بخورید.

در بررسی الگوهای غذایی به دست آمده و خطر مرگ در بیمارهای قلبی،

محققان روی بیش از 16000 انسان میانسال در آمریکا، فنلاند، نیوزلند، ایتالیا، یوگسلاوی، یونان و ژاپن به مدت 25 سال تحقیق کردند. الگوهای غذایی شاخص شامل موارد زیر بود: مصرف بالای محصولات لبنیاتی در اروپای شمالی، مصرف بالای گوشت در آمریکا، مصرف بالای سبزیجات، گیاهان بُنشنی، ماهی و شراب در اروپای جنوبی و مصرف بالای غلات، سویا و ماهی در ژاپن.

هنگامی که محققان این اطلاعات را در رابطه با خطر مرگ در بیماریهای قلبی تجزیه و تحلیل کردند به این نتیجه رسیدند که گیاهان بُنشنی 82% خطر این بیماریها را کاهش می دهد. مقاله چاپ شده با عنوان" تاریخچه طب داخلی "ثابت کرده اند که خوردن غذاهایی با فیبر بالا از قبیل عدسها کمک به جلوگیری از بیماریهای قلبی می کند. تقریباً 10000 بزرگسال آمریکایی به مدت 19 سال در این تحقیق شرکت کرده اند.

کسانی که غذاهایی با بیشترین فیبر، 12 گرم در روز، می خورند 12% کمتر دچار بیماری سکته قلبی و 11% کمتر دچار بیماری قلبی - عروقی در مقایسه با کسانی که 5 گرم در روز فیبر می خورند می شوند. کسانی که بیشترین مصرف فیبرهای غذایی قابل جذب در آب را می خورند 15% خطر ابتلا به بیماری و 10% خطر بیماریهای قلبی - عروقی در آنها کاهش می یابد.

نقش عدس در سلامتی قلب نه تنها به دلیل فیبرهای آن بلکه بعلت مقادیر قابل ملاحظه ای ازفولات(Folate) و منیزم آن است.

Folate به کاهش هموسیستئین کمک می کنند، آمینواسیدی که یک محصول میانی در فرآیند متابولیکی مهمی بنام چرخه متیلاسیون است. هنگامی که Folate همانند ویتامین B 6 جمع می شود، هموسیستئین سریعاً به سیستین یامتیونین که هر دو اسید آمینه، بی خطر هستند تبدیل می شود. هنگامی که ویتامینهای B وجود ندارند، مقدار هموسیستئین در جریان خون افزایش می یابد، که هموسیستئین به دیواره های سرخرگ آسیب می رساند که یکی از عوامل خطر ابتلا به بیماریهای قلبی است. منیزم عدس مزایای دیگری برای قلب دارد. منیزم خود یک ضد

رسوب کلسیم به شمار می آید. هنگامی که مقدار منیزم به اندازه کافی است، سیاهرگها و سرخرگها به راحتی تنفس می کنند که باعث کاهش سختی رگ می شود و خون، اکسیژن و مواد غذایی در کل بدن جریان می یابد. مطالعات نشان داده است که کمبود منیزم نه تنها باعث حمله قلبی بلکه به دنبال حمله قلبی، کمبود منیزم کافی باعث آزاد شدن رادیکال آزاد می شود که منجر به صدمه به قلب می شود.

می خواهید قلبی شاد داشته باشید؟ پس عدس بخورید.

عدس به شما انرژی برای سوزاندن می دهد در حالی که قندخون را تثبیت می کند. فیبر قابل جذب علاوه بر تأثیرات مفید روی سیستم گوارشی و قلب، به تنظیم مقدار قندخون نیز کمک می کند. اگر شما مقاومت به انسولین، کاهش قندخون یا دیابت دارید، گیاهان بُنشنی مثل عدس برای تنظیم قند خون مؤثر هستند که انرژی پایداری را باعث می شوند. بررسی غذاهایی با فیبر بالا و میزان قند خون نشان داده است که این غذاها فواید چشمگیری دارند.

محققان دو گروه مردم با دو نوع رژیم غذایی را مقایسه کردند که غذاهایی با فیبرهای متفاوت مصرف می کردند. یک گروه رژیم دیابتی آمریکایی استاندارد داشتند که شامل 24 گرم فیبر در روز بود در حالی که گروه دیگر رژیم 50 گرم فیبر در روز داشتند. آنهایی که رژیم با فیبر بالا داشتند گلوکز پلاسما) قندخون (و انسولین) هورمونی که قندخون را از سلولها می گیرند (بسیار کمی در آنها داشتند. گروه فیبر بالا کلسترولشان حدود 7% و مقدار تری گلیسرید آنها به 2/10% (VLDL) و تراکم بسیار کم لی پروتئین) یکی از خطرناکترین شکل کلسترول (به 5/12% کاهش یافته است.

آهن برای انرژی

عدسها نه تنها باعث سوخت آهسته کربوهیدراتهای پیچیده می شوند بلکه باعث افزایش انرژی بدن با پر کردن ذخائر آهنی بدن شما می شوند. مخصوصاً برای خانمهایی که در سنین باروری هستند خیلی درمعرض کمبود آهن هستند، افزایش) تقویت (ذخائر آهن با عدس ایده بسیار مناسبی است چون برخلاف

گوشت قرمز منبع دیگر آهن، عدسها کالری و چربی ندارند. آهن سازنده اصلی هموگلوبین است که اکسیژن را از ششها به تمام سلولهای بدن انتقال می دهد و این همچنین قسمت کلیدی سیستمهای آنزیمی برای ایجاد انرژی و متابولیسم است. و به یاد داشته باشید که: اگر حامله هستید یا شیر می دهید، نیاز شما به آهن افزایش می یابد.

چگونه عدسی را انتخاب کنید و چگونه آن را ذخیره کنید.

در حال حاضر عدس به صورت جعبه های بسته بندی شده قابل استفاده هستند. همانند دیگر مواد غذاهایی که آنها را بصورت عمده می خرید، مطمئن شوید که جعبه های حاوی عدس کاملاً بسته باشد و از جایی تهیه کنید که فروش عمده محصول خوب دارد تا از تازگی آن مطمئن شوید. در هنگام خرید عدس بصورت عمده یا جزیی مطمئن شوید که مواد رطوبت یا حشره ندارند و عدسها سالم اند و شکسته نیستند.

عدسهای کنسرو شده را می توان در سوپرمارکتها پیدا کرد. بر خلاف سبزیجات کنسرو شده، که بسیاری از ارزشهای غذایی خود را از دست می دهند، تفاوت زیادی در ارزش غذایی عدسهای کنسرو شده و عدسی که خود آن را می پزید وجود ندارد. کنسرو کردن سسبزیجات ارزش غذایی آنها را کم می کند چون سبزیجات را باید با حرارت کم و به مدت زمان کوتاه پخت ولی در کنسرو کردن عدس، آنها را با حرارت بالا به مدت طولانی می پزند. از طرف دیگر حبوبات به زمان طولانی برای پخت نیاز دارند. حال شما خودتان این کار را انجام دهید یا اینکه بصورت کنسرو تهیه کنید. ما به شما کنسرهایی را پیشنهاد می دهیم که نمک و مواد افزودنی کمتری دارند.

عدسها را در یک ظرف کاملاً کیپ و در جایی خشک، خنک و تاریک نگهداری کنید. در این صورت به مدت 12 ماه قابل استفاده خواهند بود. اگر عدسها را در زمانهای مختلف می خرید آنها را جدا از هم نگهداری کنید چون ممکن است رطوبتهای متفاوتی داشته باشند و بنابراین مدت زمان پخت آنها با هم متفاوت

است. عدس پخته در ظرفی کاملاً بسته در فریزر به مدت 3 روز تازه می ماند.

عدس چیست؟

عدس پسرعموی لوبیا وهردو از خانواده حبوبات هستند. حبوبات، دانه هایی هستند که درون یک پوسته محافظ رشد می کنند. عدس شبیه به یک ذره بین یا عدسی است.

پوسته بیرونی دانه، خال خال و رنگارنگ است و طیف رنگ آن، قهوه ای مایل به قرمز، قهوه های مایل به خاکستری و سبز می باشد. لایه درونی آن) لپه (، قرمز یا زرد می باشد.

طرز تهیه و پخت عدس:

تهیه و پخت آن ساده وآسان است و به راحتی از پوسته بیرونی خود جدا می شود. برای پخت، بایدعدس را بعد از جدا کردن از پوسته خارجی بشوئید و به مدت 15-20 دقیقه بجوشانید. عدس احتیاج به خیس کردن ندارد؛ همچنین موقع پخت، نمک اضافه نکنید زیرا باعث سفت شدن آن می شود.

نگهداری عدس نیز راحت است؛ می توان در یک محل خشک و خنک برای مدت زیادی آن را نگه داشت. ولی بعد از یک مدت طولانی، رنگش به مقدار جزئی از بین می رود ولی مزه آن تغییر چندانی نمی کند.

نکات تغذیه ای در مورد عدس و طرز تهیه آن

عدس دارای مواد مغذی، فیبر، کربوهیدرات های پیچیده و اسید فولیک است.

همچنین کم چربی، کم کالری، بدون کلسترول و به همان نسبت ارزان قیمت می باشد.

ما به ترتیب زیر مواد مغذی موجود درعدس را برایتان بیان می کنیم:

1 - اسید فولیک:

یکی از مهمترین مواد مغذی موجود درعدس است. اداره بهداشت و سلامتی آمریکا توصیه می کند تمام خانم هایی که نزدیک به زایمانشان است، باید روزانه 400 میلی گرم اسید فولیک دریافت کنند ولی بیشتر افراد این کار را انجام نمی دهند. یک لیوان عدس پخته، 90 درصد مقدار مورد نیاز اسید فولیک را در روز را تأمین می کند و بیشتر از هر غذای غنی نشده دیگری، اسید فولیک را برای بدن فراهم می کند.

2 - آهن:

منبع خوبی از آهن است. خصوصاً برای خانم ها که نیاز آهن بدنشان بیشتر است. مصرف عدس به همراه منابع غذایی ویتامین C33 باعث جذب بهتر و مؤثرتر آهن در بدن می شود. منابع ویتامین C شامل: گوجه فرنگی، فلفل سبز، کلم بروکلی ، مرکبات یا آبمیوه ها است.

3 - پروتئین:

از لحاظ پروتئینی غنی است، فقط اسید آمینه متیونین درآن کم است. مصرف غلات، تخم مرغ، آجیل و دانه های خوراکی دیگر، گوشت و لبنیات به همراه آن، یک پروتئین کامل وغنی را تشکیل می دهد.

4 - فیبرهای محلول:

عدس دارای فیبرهای محلول است که این فیبرها مانند یک جاروی زبر، دستگاه گوارش را تمیز می کنند. این نوع فیبر گلوکز) قند (و کلسترول سرم را کاهش می دهد.

همچنین نیاز به انسولین را در افراد دیابتی کم می کند. مواد غذایی حاوی فیبر؛ محلول شامل سبزیجات، جوی دوسر، جو و سبوس جو، میوه ها و انواع لوبیا می باشد.

نیره ولدخانی - کارشناس تغذیه تبیان

ارسال به وبلاگ تبیان

طرز تهیه عدسی

عدس را می پزیم. بعد از پختن، آب آن را کنار گذاشته و عدس را می کوبیم تا کاملا له شود. در ظرفی روغن...

سوپ عدس

100 گرم عدس 2 عدد متوسط پیاز 8 عدد متوسط ساقه کرفس 1 عدد متوسط گوجه فرنگی 1 لیوان شیر 1 قاشق غذاخوری آرد ذرت 1 قاشق غذاخوری کره به میزان کافی نمک و فلفل طرز تهیه: ابتدا عدس را به مدت 4 ساعت...

دال عدس

ابتدا پیاز را با روغن سرخ کنید. پیاز که طلایی شد، سیر را اضافه کنید و کمی تفت دهید. سپس رب گوجه فرنگی، فلفل، ادویه، لیمو عمانی، سیب زمینی و عدس را با هم به آن اضافه کنید. حرارت شعله را کاملا ملایم کنید تا با بخار بپزد. هر از...

به عدس می گویند گوشت فقرا

عدس منبع غنی پروتئین و ویتامین های گروه B می باشد.

عدس یکی از بهترین حبوبات محسوب می شود که 20 درصد پروتئین دارد و حاوی مقداری آهن است که البته از نوع آهن گیاهی است و لابد می دانید که آهن های گیاهی به خوبی آهن های حیوانی جذب بدن نمی شوند، اما به هر حال اگر عدس را با مواد غذایی ای که ویتامین C و یا بتاکاروتن دارند) مثل گوجه فرنگی یا انواع مرکبات (مصرف کنید، جذب آهن آن به شدت بالا می رود.

در کل، به دلیل آهن و پروتئین موجود در آن، عدس را گوشت فقرا هم می نامند.

البته بر خلاف پروتئین های حیوانی، عدس فاقد ویتامین B21 است که در گوشت وجود دارد. بنابراین نمی توان تنها از این ماده غذایی استفاده کرد، زیرا گوشت دارای مواد مغذی ای است که در عدس یافت نمی شود.

این ماده غذایی به شکل عدسی به عنوان یک صبحانه مغذی تهیه شده و تکمیل کننده پلو در عدس پلو است و باز هم می گوییم که یکی از بهترین نوع

ص:151

حبوبات به حساب می آید.

مساله ای که باید به آن توجه کرد این است که حبوبات به طور کلی نفاخ هستند و باید کاملا پخته شوند.

بر خلاف سایر حبوبات که نفخ آنها با خیساندن تا حدی از بین می رود، نفخ عدس با خیساندن چندان از بین نمی رود و با این که نفخ آن کمتر از نخود و لوبیاست، اما به هر حال باید خیلی خوب بپزد تا کاملا هضم شود.

متاسفانه بسیاری از افراد عدس را به اندازه ی کافی نمی پزند و این موضوع سبب هضم نشدن آن به ویژه در کودکان می شود، به طوری که دانه های عدس موقع خوردن زیر دندان حس می شوند.

پس فراموش نکنید که عدس فواید بسیاری دارد، به شرط آن که صحیح پخته شود تا به طور کامل هضم شده و فرد بتواند از آهن و پروتئین آن بهره ی کامل را ببرد.

عدس با تمام مزایایی که دارد نباید زیاد مصرف شود، زیرا اولا دیر هضم است و تولید نفخ می کند. ثانیا قابض است و جریان خون را در

رگ ها آهسته می کند.

خواص درمانی عدس:

- عدس زیاد کننده شیر مادران است.

- برای درمان زخم های دهان و گلو، عدس را بپزید و آب آن را غرغره کنید.

- برای تقویت معده و برطرف کردن گاز معده، عدس پخته را با سرکه میل کنید.

- آش عدس با روغن بادام برای دوران نقاهت بیماری ها بهترین غذاست.

- عدس را می توان به عنوان مسهل هم مصرف کرد، چون دارای لعاب زیادی است که در درمان ناراحتی های روده نیز موثر است.

- عدس پخته را به عنوان مرهم برای زخم می توان بکار برد.

* هشدار:

ص:152

عدس با تمام مزایایی که دارد نباید زیاد مصرف شود، زیرا اولا دیر هضم است و تولید نفخ می کند. ثانیا قابض است و جریان خون را در رگ ها آهسته می کند.

البته می توان برای جلوگیری از این عوارض، عدس را با روغن کنجد و یا روغن بادام و با سرکه خورد.

در ضمن عدس به علت داشتن میکروپروتئین برای افرادی که ناراحتی کلیه دارند مضر است.

فرآوری: نیره ولدخانی

بخش تغذیه و سلامت تبیان

منابع:

- هفته نامه سلامت - دکتر مسعود کیمیاگر متخصص تغذیه و رژیم درمانی

عدس به این کوچکی و این همه خاصیت

عدس حاوی آنتی اکسیدان هایی است که بیشتر متعلق به خانواده فلاوونوئیدها می باشند. این آنتی اکسیدان ها به ویژه در پوشش بیرونی عدس قرار دارند.

عدس منبع فوق العاده مواد مغذی مهمی است که برای داشتن متابولیسم خوب لازم و ضروری اند. اگر رژیم گرفته اید بدانید که مصرف عدس برایتان مفید خواهد بود.

وبلاگ بانوان در جدیدترین نوشته خود آورده است:

عدس در بین حبوبات دیگر حاوی بیشترین میزان آهن می باشد. برای آشنایی بیشتر با گلچینی از خواص این همیار سلامتی با ما همراه باشید.

شاید انگشت شمار باشد تعداد افرادی که مثلاً عدس پلو یا عدسی دوست ندارند. عدس طعم خوبی به غذا می دهد و شایستگی آن را دارد که پای ثابت سفره هایمان باشد. به خاطر این که در بین حبوبات دیگر حاوی بیشترین میزان آهن می باشد.

برای آشنایی بیشتر با گلچینی از خواص این همیار سلامتی با ما همراه باشید.

عدس منبع فوق العاده مواد مغذی مهمی است که برای داشتن متابولیسم خوب لازم و ضروری اند.

اگر رژیم گرفته اید بدانید که مصرف عدس برایتان مفید خواهد بود. پختن این ماده غذایی ساده و سریع است. حتماً شما عدس سبز و قهوه ای را دیده اید و در غذاهایتان استفاده کرده اید. هندی ها عدس قرمز نیز دارند که بسیار معروف نیز می باشد.

عدس به این کوچکی و این همه خاصیت

مصرف منظم عدس برای بدن ما بسیار مفید است چون:

خطر ابتلا به مشکلات قلبی عروقی را کاهش می دهد.

* حاوی آنتی اکسیدان هایی است که بیشتر متعلق به خانواده ی فلاوونوئیدها می باشند. این آنتی اکسیدان ها به ویژه در پوشش بیرونی عدس قرار دارند. بر اساس نتایج پژوهش ها زمانی که عدس خیس یا پخته می شود میزان آنتی اکسیدان کاتچین موجود در آن نیز افزایش پیدا می کند.

* مانند دیگر اعضای خانواده حبوبات سرشار از فیبر می باشد. باید بدانید که هر پیاله عدس پخته شده حاوی حدود 4.5 گرم فیبر می باشد. فیبرهای محلول در آب موجود در عدس می تواند شما را از گزند بیماری های قلبی عروقی در امان نگه دارد. به خاطر اینکه این فیبرها به کنترل میزان کلسترول خون کمک می کنند.

* منبع فوق العاده فسفر، منگنز و مس محسوب می شود. باید بدانید که مس برای ساخت هموگلوبین و کلاژن) پروتئین لازم برای ساخت و احیای بافت های بدن (لازم و ضروری است.

* منیزیم موجود در عدس برای رشد بافت استخوان ها و ساخت پروتئین، پیشگیری از گرفتگی عضلات، سلامت دندان ها و عملکرد سیستم ایمنی

بدن لازم است. این ماده ی معدنی نقش مهمی در متابولیسم انرژی و انتقال واکنش های عصبی بر عهده دارد.

ص:154

* منبع فوق العاده فولات می باشد که در ساخت همه سلول های بدن به خصوص گلبول های قرمز شرکت دارد؛ و از آنجایی که فولات برای تشکیل سلول های جدید لازم است مصرف آن برای رشد جنین نیز ضروری است.

پتاسیم و ویتامین های دیگر

* علاوه بر خواصی که گفته شد عدس منبع خوب پتاسیم نیز می باشد. پتاسیم در بدن ما وظیفه دارد که pH خون را تنظیم کند. پتاسیم همچنین باعث تحریک ترشح اسیدکلریدریک در معده می شود که به هضم غذا کمک می کند. علاوه بر این ها این ماده ی معدنی برای انقباض عضلات و هم چنین انتقال واکنش های عصبی لازم است.

* سرشار از ویتامین B1 و B2 می باشد. این ویتامین ها در متابولیسم انرژیِ همه ی سلول ها نقش دارند. علاوه بر این، ویتامین B2 به رشد و احیای سلول ها، تولید هورمون ها و تشکیل گلبول های قرمز کمک می کند.

* در عدس ویتامین B3 نیز وجود دارد که به تولید انرژی از گلوسیدها و چربی های مصرف شده کمک می کند. این ویتامین به روند تشکیل DNA نیز یاری می رساند.

* همین عدس خودمان منبع طبیعی ویتامین B6 نیز می باشد. کلاً جمع خانواده B در این ماده غذایی جمع است. این ویتامین که پیریدوکسین نیز نامیده می شود در سوخت و ساز پروتئین ها و اسیدهای چرب و همچنین سنتز ناقل های عصبی نقش دارد.

ویتامین B6 به تولید گلبول های قرمز کمک می کند و باعث می شود که آن ها اکسیژن بیشتر حمل کرده و به سلول ها برسانند. این ویتامین همچنین به عملکرد خوب سیستم ایمنی بدن کمک زیادی می کند. در نهایت باید بگوییم که ویتامین B6 در ساخت برخی از ترکیبات سلول های عصبی شرکت دارد و به تنظیم هورمون ها نیز کمک می کند.

در عدس ویتامین B3 نیز وجود دارد که به تولید انرژی از گلوسیدها و چربی های

مصرف شده کمک می کند. این ویتامین به روند تشکیل DNA نیز یاری می رساند.

اصلاً امکان ندارد مطلبی کار کنیم و افرادی که قصد لاغری دارند را فراموش کنیم. عدس برای آن هایی که می خواهند وزن کم کنند بسیار مفید است. این عضو خانواده ی محبوب حبوبات، چربی ندارد و حاوی میزان قابل توجهی گلوسیدهای پیچیده می باشد که جلوی ریزه خواری بین وعده های غذایی را می گیرد.

باید بدانید که این ماده غذایی تأمین کننده خوب پروتئین های گیاهی نیز می باشد. برای همین برای گیاه خوارانی که به اصطلاح لب به گوشت نمی زنند منبع خوبی برای تأمین پروتئین محسوب می شود.

حبوبات و خواص آن

تأثیر حبوبات در کاهش وزن

چرا ما باید از غذاهای تهیه شده از حبوبات نظیر انواع لوبیا، عدس، نخود، ماش و لپه استفاده کنیم؟

حتی بعضی از افرادی که استطاعت خرید گوشت را ندارند نیز ترجیح می دهند که بیشتر از غذاهای تهیه شده از گوشت های پُرچرب و غذاهای آماده ی سریع نظیر پیتزا، همبرگر، مرغ های سرخ شده و کباب های پُرچرب استفاده کنند، در حالی که از خوراکی های تهیه شده از حبوبات مانند: خوراک لوبیا، عدسی، انواع آش های سنتی، آب گوشت کم چرب یا خورش های همراه با حبوبات مانند خورش قیمه یا قورمه سبزی در وعده های غذایی خود کمتر مصرف کنند.

شیوع بیماری های غیرواگیر نظیر چاقی، اختلال چربی های خون، دیابت، پوکی استخوان، پُرفشاری خون و سرطان خون، امروزه در نوجوانان و بزرگسالان افزایش یافته است؛ طوری که بر اساس نتایج به دست آمده از مطالعه ی قند و چربی در تهران، 18 درصد از نوجوانان، 57 درصد از مردان و 6/67 درصد زنان به اضافه وزن یا چاقی مبتلا هستند.

همچنین نتایج مرحله ی دوم این مطالعه نیز حاکی از روند رو به افزایش چاقی

است که از عوامل خطرساز بیماری های قلبی - عروقی و دیگر بیماری های غیرواگیر می باشد.

بنابراین، داشتن یک برنامه ی غذایی سالم برای پیشگیری از چاقی و دیگر بیماری های غیر واگیر ضروری است.

مطالعات متعددی نشان داده اند که مصرف حبوبات از بروز بیماری های غیر واگیر مانند چاقی، بیماری های قلبی - عروقی، دیابت و انواع سرطان ها پیشگیری می کند.

لازم است بدانید پیشرفت این گونه بیماری ها بسیار تدریجی و آرام است و ممکن است حدود 10-30 سال طول بکشد.

حبوبات و کاهش وزن:

مصرف حبوبات به دلیل دارا بودن فیبر زیاد، حجم زیادی از معده را پُر می کند، موجب احساس سیری شده و به کاهش وزن کمک می کند و سبب می شود کمتر غذا بخوریم.

به دلیل آن که قند موجود در حبوبات) یعنی انرژی آن (به تدریج آزاد می شود، دیرتر گرسنه می شویم) یعنی احساس سیری طولانی تر (، در حالی که غذاهایی مانند نان های سفید) باگت، لواش و نان های فانتزی (، سیب زمینی، برنج و شکر به سرعت هضم شده و قند یا انرژی موجود در آنها به سرعت آزاد می شود و زودتر گرسنه می شویم.

لازم است بدانیم فیبرها، الیاف گیاهی هستند و در میوه ها، سبزی ها و حبوباتی که روزانه مصرف می کنیم به مقدار فراوانی وجود دارند. آنها در بدن انسان انرژی تولید نمی کنند، ولی مصرف آن ها موجب عملکرد بهتر دستگاه گوارش می شود.

مطالعات نشان داده اند که مصرف حبوبات می تواند بر رفتارهای غذایی ما نیز تأثیر بگذارد؛ بدین ترتیب که اگر در یک وعده ی غذایی از حبوبات استفاده کنیم، تمایل به انتخاب مصرف غذاهایی داریم که مانند حبوبات انرژی آنها دیرتر آزاد می شود. این امر موجب می شود که در مجموع، برنامه ی غذایی با انرژی کمتر) کم

کالری (داشته باشیم؛ در حالی که مصرف غذاهایی که انرژی آنها به سرعت آزاد می شود، مانند نان های سفید، انواع شیرینی و شکر موجب می شود که وعده ی غذایی بعدی در زمان کوتاه تری مصرف شود و در این وعده این نوع غذاها انتخاب شده و انرژی زیادتر از نیاز بدن، مصرف شود که می تواند موجب چاقی یا بروز دیابت نوع 2 شود.

کاهش وزن اضافی و حفظ آن نیز به انتخاب غذاهای غنی از مواد مغذی که موجب احساس سیری شوند، بستگی دارد. در ضمن انرژی کافی فراهم کرده و احساس گرسنگی زود هنگام ایجاد نمی کند.

انواع حبوبات گروه غذایی هستند که این خاصیت را داشته و منبع خوب پروتئین، ویتامین ها و مواد معدنی ضروری، کم چربی، کم نمک، بدون کلسترول و سرشار از فیبر بوده و انرژی کمی دارند.

هر لیوان حبوبات پخته حاوی 15 گرم فیبر است که بیشتر از نیمی از نیاز روزانه ی انسان به فیبر را بر طرف می کند.

فیبرها در بدن انسان انرژی تولید نمی کنند، ولی کارهای مفیدی انجام می دهند:

- مقدار بالای فیبر موجود در حبوبات، موجب پایین آمدن قند خون در افراد دیابتی می شود.

- همچنین فیبر موجود در حبوبات که از انواع فیبرهای محلول است، موجب کاهش سطح کلسترول خون می شود که یکی از عوامل خطر عمده ی بیماری های قلبی - عروقی است.

- فیبر موجود در حبوبات از بروز ناراحتی های گوارشی مثل بواسیر و یبوست پیشگیری می کند.

- جانشینی پروتئین سویا با گوشت قرمز در غذاها می تواند موجب کاهش سطح چربی های خون شود. حبوبات، دارای ترکیبات "سلامتی بخش" نظیر فلاوونوئیدها، تانن، آنتوسیانین، مهارکننده های پروتئاز، اسید فیتیک و ساپونین هستند. این ترکیبات جزو مواد مغذی ضروری نیستند، ولی می توانند در پیشگیری از انواع سرطان ها و دیگر بیماری های غیر واگیر موثر باشند.

- با مصرف حبوبات، دریافت فیبر و فولات) یکی از ویتامین های گروه B) افزایش می یابد که در کاهش خطر بیماری قلبی - عروقی موثرند.

جو، سلطان فیبر غلات

اشاره

در تهیه سالاد الویه می توانید به جای سیب زمینی از پرک جو دو سر پخته شده استفاده نمایید که بسیار لذیذ است. برای پخت جو دو سر پرک جهت تهیه سالاد الویه به ازای هر پیمانه پرک جو دو سر دو پیمانه آب کافی است.

جو دو سر غله ای است رژیمی با فیبر بالا و حاوی آنتی اکسیدانهای قوی و ویتامینهایی اعم از B و E و غنی از املاح معدنیست. فیبر این غله رژیمی به دو صورت محلول و غیر محلول است.

کلسترول و جو دو سر پرک

فیبر محلول به پایین آمدن سطح کلسترول خون کمک شایانی می نماید.

تحقیقات نشان داده است که فیبرهای غذایی محلول موجود در جو دوسر و سبوس آن که از نوع بتا - گلوتان هستند، 20 درصد از میزان کلسترول بد خون، LDL34 را کاسته و سطح کلسترول خوب) HDL) را حداقل 15 درصد افزایش می دهند. در همین رابطه بنا بر مقاله - ای چاپ شده در نشریه انجمن پزشکی آمریکا خواص جو دوسر در کاستن کلسترول خون همان کارآیی داروهای کاهنده کلسترول را دارد و در عین حال مصرف جو سر بسیار اقتصادی، ارزانتر و سالم تر است.

فشار خون و جو دو سر پرک

از سویی دیگر مصرف جودوسر در پایین آوردن فشار خون موثر بوده و احتمال سکته های قلبی و مغزی را کاهش داده و در بهبود کارآیی قلب بسیار مفید است.

دیابت و جو دو سر

مصرف این غله در حفظ تعادل قند و انسولین خون اثر مفیدی دارد، زیرا هضم نشاسته را کند کرده و و عوارض ناشی از افزایش گلوکز خون که پس از خوردن غذا

ص:159

در این بیماران ایجاد می شود را کاهش می دهد به همین دلیل بهترین غله برای افراد دارای دیابت نوع دوم است. خوردن جو دو سر نه تنها فیبرهای مورد نیاز روزانه را به بدنتان می رساند بلکه در کاهش وزن شما نیز موثر است. از آنجا که این غله آب زیادی را به خود جذب می کند، مصرف کم آن باعث پر شدن معده و احساس سیری می شود در نتیجه اشتهای شما نیز تنظیم می شود.

یبوست، هموروئید و جو دو سر

فیبر نا محلول این غله باعث بهبود کار دستگاه گوارش شده، فعالیت روده ها را توان بخشیده و در درمان یبوست بسیار مفید است. این غله با جذب آب فراوان باعث نرمی مزاج شده و فعالیت روده ها را بالا می برد. که در نتیجه از ابتلا به بیماریهایی مانند هموروئید جلوگیری کرده و در افراد مبتلا به درمان آن کمک می کند. از اصلی ترین عوامل ابتلا به هموروئید یبوست می باشد.

پیشنهاد می نماییم که از انواع سوپ های تهیه شده از جو دو سر که در قسمت آشپزی همین وب سایت موجود است استفاده فرمائید.

جلوگیری از انواع سرطان

از خواص مهم جو دو سر، خاصیت ضد سرطانی آن است که به دلیل وجود فیبر زیاد در این غله است. فیبرهای غذایی با سلول های سرطانی مقابله کرده و از فعالیت آنها می کاهند و به بدن کمک می کنند تا با انواع سرطان ها به ویژه سرطان روده بزرگ مقابله کند. همچنین ویتامینها و املاع معدنی موجود در این غله از احتمال ابتلای فرد به انواع سرطان ها به ویژه سرطان های هورمونی از جمله سرطان سینه، تخمدان، آندومتر و پروستات می کاهند.

تحقیقات نشان داده است که در زنانی که دارای اختلالات هورمونی بوده اند، مصرف جو دو سر سبب کاهش فعالیت عوامل به وجود آورنده سرطان سینه می شود. همچنین تحقیقات دیگری نشان می دهد که مصرف جو دو سر باعث کاهش عوامل سرطان زایی همچون سرطانهای دستگاه گوارش می شود.

جو دو سر کاهش و کنترل وزن

از آنجا که این غله آب زیادی را به خود جذب می کند، مصرف کم آن باعث پر شدن معده و احساس سیری می شود در نتیجه اشتهای شما نیز تنظیم می گردد و دیرتر احساس گرسنگی خواهید کرد. به عنوان مثال شما جهت تهیه یک شام کامل و کم کالری و در عین حال سبک می توانید با استفاده از 30 گرم جو دو سر پرک و دو لیوان آب به همراه مقداری سبزیجات تازه اعم از جعفری، اسفناج و غیره... یک سوپ خوشمزه برای خود تهیه فرمایید. که برای اطلاعات بیشتر به قسمت آشپزی وب سایت مراجعه فرمائید.

جلوگیری از بیماری های قلبی - عروقی و جو دو سر

تحقیقات اخیر نشان می دهد که مصرف جو دو سر از ابتلا به بیماریهای قلبی جلوگیری مینماید. جو دو سر حاوی مواد مغذی بسیاری از جمله ویتامین E35 منیزیم و منگنز است که سبب سلامتی قلب می شوند و سیستم ایمنی بدن را افزایش می دهند. همچنین جو دو سر دارای نوع خاصی از آنتی اکسیدان ها به نام" اونانترامید" ها، Avenanthramide36 است که از ابتلا به بیماری های قلبی - عروقی جلوگیری می کنند.

جو دو سر به دلیل دارا بودن فیبر زیاد باعث کاستن کلسترول بد خون می شود که از مهمترین عوامل ابتلا فرد به بیماریهای قلبی و گرفتگی رگهای قلب است.

همچنین فیبر بالای موجود در این غله باعث کاهش وزن شده که خود بزرگترین عامل سلامت قلب می باشد.

بیماری سلیاک و جو دو سر

بسته به میزان حساسیت افراد مبتلا به سلیاک، Celiac Disease37 به گلوتن موجود در انواع گندم و جو و سایر غلات، مصرف جو دو سر به دلیل دارا بودن میزان بسیار کم گلوتن، بهترین غله انتخابی برای این دسته از افراد است. اما قبل از مصرف هر

گونه غله با پزشک معالج خود مشورت نمایید. زیرا میزان بسیار کم گلوتن نیز در برخی از این بیماران می تواند حساسیت زیادی ایجاد کند.

تقویت سیستم دفاعی بدن با جو دو سر

فیبر بتا گلوکان موجود در جو دو سر نه تنها از قلب شما محافظت می کند، بلکه سیستم دفاعی بدن شما را نیز تقویت می کند. همچنین جو دو سر به کمک به سلول های خاصی که اولین سلولهای دفاعی بدن هستنند باعث می شود تا بافت های عفونی سریعتر شناسایی شده و بهبود یابند.

پوست، آلرژی و جو دو سر

انواع ویتامینها، الیستاسین، ویتامین E38 کلاژن و آهن موجود در این غله مانع پیری و چین و چروک پوست می گردندو از فعالیت رادیکال های آزاد جلوگیری کرده و فرایند پیری را به تعویق می اندازند.

ویتامین E موجود در این غله در التیام مشکلات پوستی مفید بوده وسبب شادابی و جوانی پوست می گردد. خمیرها یا ماسکهای حاوی آرد جو دوسر از دیرباز در فرهنگ عامه به عنوان دارویی برای حل مشکلات پوستی اعم از آفتاب سوختگی یا دفع ضایعات پوستی و تنظیم چربی پوست کارایی داشته است و امروزه پزشکان بسته های آرد جو دو سر را برای درمان اگزما و پسوریازیس تجویز می کنند. لذا شما می توانید با تهیه جو دو سر پرک انواع ماسکهای صورت را تهیه نمایید.

انواع ماسک صورت و جو دو سر

از آنجا که این فراورده عاری از هر گونه افزودنی و مواد نگهدارنده و شیمیایی است، لذا می توانید آن را آسیاب کرده و بر حسب سلیقه خود از آن، انواع ماسک صورت را تهیه نمائید.

به عنوان مثال می توانید ماسک صورت فوق العاده از ترکیب پودر جو دو سر و روغن زیتون واقعی، تهیه کرده و بر روی پوست صورتتان قرار دهید و 3-2 دقیقه پوستتان را ماساژ دهید. روغن زیتون واقعی و با کیفیت اثر بسیار مطلوبی بر روی پوستهای خشک دارد که در ترکیب با پودر جو دو سر، مناسب پوستهای چرب، معمولی و خشک می گردد. همچنین می توانید در این ترکیب چند قطره آب لیمو تازه اضافه نمایید.

قبل از استفاده از هر ماسکی با پزشک خود مشورت نمائید.

متخصصین زیبایی بر این باورند که جو دو سر خواص پاک کنندگی بالایی دارد و در حفظ سلامت سلولهای پوست بسیار مفید است.

روش های گوناگون استفاده از جو دو سر پرک:

با استفاده از جو دو سر پرک آماده مصرف، شما می توانید مقویترین و لذیذترین صبحانه و انواع سوپها و آش ها وغذاها را با فیبر بالا و ویتامین B تهیه نمایید. و حتی مقداری از آن را بر روی سالاد بریزید.

زمان پخت جو دو سر پرک درشت) خرد نشده (حدود 20-15 دقیقه می باشد و نوع خرد شده آن به مدت 7-4 دقیقه می پزد. البته لازم به ذکر است، از آنجا که این غلیه از قبل بخار پز شده است، لذا به صورت خام نیز قابل مصرف است.

در تهیه انواع سوپ شما می توانید بر حسب سلیقه خود یک پیمانه جو دو سر را در چهار الی شش پیمانه آب سرد ریخته و بپزید. برای تهیه انواع سوپ می توانید به قسمت آشپزی همین وب سایت مراجعه فرمائید.

همچنین می توانید با استفاده از جو دو سر پرک انواع کیک و کلوچه را تهیه فرمائید. و یا بر روی انواع شیرینی بپاشید.

به هنگام پختن نان نیز می توانید آرد جو دو سر به آن اضافه کنید.

در تهیه انواع کتلت می توانید به جای آرد سوخاری از جو دو سر پرک ریز شده استفاده فرمائید و همچنین در سرخ کردن انواع مرغ و ماهی از این غله استفاده کنید.

از آنجا که جو دو سر پرک لعاب زیادی دارد آن را پودر کرده و یا همانگونه به صورت پرک در انواع غذاها و خورشها ریخته که بهترین جایگزین سیب زمینی به

عنوان غلیظ کننده غذاها است.

جو دو سر پرک خرد را می توانید در تهیه انواع کوکو و دلمه استفاده نمایید.

در تهیه سالاد الویه می توانید به جای سیب زمینی از پرک جو دو سر پخته شده استفاده نمایید که بسیار لذیذ است. برای پخت جو دو سر پرک جهت تهیه سالاد الویه به ازای هر پیمانه پرک جو دو سر دو پیمانه آب کافی است.

همچنین می توانید با استفاده از جو دو سر پرک مقوی ترین ولذیذترین صبحانه را برای خود و فرزندانتان تهیه نمایید، که بهترین جایگزین انواع نانهای گندم است.

فقط کافیست جو دو سر پرک را پخته و در شیر یا شیر سویا ریخته و به همراه عسل یا شکر و یا بسته به سلیقه خودتان بدون عسل و شکر مصرف نمایید.

برای صبحانه می توانید آن را با دارچین و یا جوز هندی مزه دار کنید. کشمش و یا هر نوع میوه خشک و یا تازه نظیر تکه های موز، توت فرنگی، سیب و یا توت تازه به آن اضافه کنید و در آخر مقدار کمی شکر یا عسل و کمی شیر به آن اضافه کرده و میل نمایید.

از آنجا که جو دو سر پرک آماده مصرف است می توانید حتی بدون پختن نیز آن را در شیر یا شیر سویا گرم ریخته و میل نمایید. بر حسب سلیقه خود می توانید با افزودن انواع دانه ها همچون گردو، بادام و یا سایر آجیلها، یا انواع میوه های خشک در آن صبحانه ای سرشار از ویتامین تهیه کنید.

جو

جو گیاهی است علفی و یک ساله که ارتفاعش بسته به انواع مختلف آن، تا یک متر می رسد. برگ های آن متناوب، باریک و دراز به رنگ سبز تیره

می باشند.

جو که بیش از دوازده هزار سال پیش شناخته شد، بومی آسیای غربی و آفریقای غربی است و به سرعت در نواحی مدیترانه منتشر شد. جو از آغاز تاریخ انسان و

ص:164

احتمالا قبل از گندم کشت می شده است و هنوز یکی از غذاهای عمده انسان به شمار می رود. جو به طور گسترده در ایتالیا کشت می شود.

در گیلان، آذربایجان، اصفهان، لرستان، خوزستان و... یا به عبارت بهتر، در همه جای ایران نیز به طور وسیعی کشت می شود.

بقراط، پدر علم پزشکی غرب، جو را به عنوان یکی از راه های موثر در درمان بیماری های حاد به کار می برده است. بنابراین به نظر می رسد که انتخاب جو در بین غلات انتخاب درستی است. دم کرده های جو هنوز به نام "چای هیپوکرات" معروف است. تجربیات اخیر پزشکی نشان می دهند که مواد تشکیل دهنده جو، خاصیت درمانی دارند. جو همچنین عملکرد درمان های طبیعی را تسهیل نموده و بهبود می بخشد.

ترکیبات شیمیایی:

جدول زیر مواد موجود در 100 گرم جو را نشان می دهد:

مواد معدنی

وزن

آب

11 گرم

پروتئین

8 گرم

مواد نشاسته ای

78 گرم

کلسیم

16 میلی گرم

فسفر

189 میلی گرم

آهن

ص:165

2 میلی گرم

سدیم

3 میلی گرم

پتاسیم

160 میلی گرم

ویتامین B1

12 میلی گرم

ویتامین B2

5 میلی گرم

ویتامین B3

3 میلی گرم

جو حاوی انواع پُلی ساکاریدها نظیر نشاسته و دکسترین است. گیاهک جوانه جو حاوی ترکیبات روغنی از جمله اسیدهای چرب شامل: اسید استئاریک، اسید پالمتیک، اسید اولئیک و اسید لینولئیک می باشد. بنابراین از نقطه نظر مواد غذایی، بین دانه جو و دانه های در حال رشد و جوانه زده آن تفاوت عمده ای می باشد. جو به طور معمول به سه صورت در بازار عرضه می شود.

جو

1 - جو پوست نکنده که هنوز سبوس آن جدا نشده است.

2 - جو پوست کنده که پوست آن گرفته شده است.

3 - جو سفید که پوست و سبوس آن گرفته شده است و به نام "جو مرواریدی" معروف است.

خواص جو

جو از نظر طب قدیم ایران سرد و خشک است و دارای خواص دارویی زیر است:

1 - غذایی بسیار مقوی است. جوشانده ی حاصل از مخلوط دانه های جو همراه با جوی دوسر و گندم ماده غذایی بسیار مقوی در درمان ضعف عمومی بدن است.

ص:166

جو دارای مقادیر بالایی از فسفر است و بنابراین برای وضعیت عصبی و فعالیت های ذهنی بسیار مفید است.

2 - برای تخفیف درد مفید است.

3 - برای افراد مبتلا به نقرس مفید است.

4 - جوشانده جو داروی خوبی برای مبتلایان به تب، کم خونی و سوءهاضمه است. جوشانده آن که در درمان کم خونی به کار می رود، بدین روش تهیه می شود:

20 گرم جو را در یک لیتر آب به مدت 7 ساعت حرارت ملایم دهید. البته این درمان برای تمام انواع کم خونی ها به کار نمی رود و تنها موارد استفاده خاصی دارد.

5 - جو دارای پروتئاز و برخی مواد مفید دیگر می باشد، بنابراین از سرطان جلوگیری می کند.

6 - کلسترول خون را کاهش می دهد.

7 - افراد سردمزاج، جو را باید با شکر بخورند.

8 - بیسکویت جو بهترین دارو برای درمان یبوست است و حتی نفخ و شکم درد را از بین می برد. بهتر است به همراه آب میل شود.

9 - دانه های جو به دلیل دارا بودن نوعی آلکالوئید به نام "هوردنس" ،اثری مقوی بر قلب داشته و به عنوان کمک در درمان تنگی نفس نیز به کار می رود.

10 - کشک الشعیر) کشک تهیه شده از شیره جو (برای مزاج های گرم و اسهال های صفراوی مفید است.

11 - برای برطرف کردن گلو درد و ورم گلو می توان از کشک الشعیر استفاده کرد.

12 - ماءالشعیر برای درمان سل، زخم های ریوی و سردرد مفید است.

13 - ماءالشعیر خون ساز است و زود هضم می شود.

14 - جو دارای خاصیت ضدالتهابی است و در سیستم ایمنی بدن و بهبود آنژین صدری و التهابات حفره ی دهان تا حدی موثر است.

15 - جو خاصیت ملین دارد، در موارد ابتلا به بیماری های گوارشی؛ لوزالمعده، صفرا، مجاری ادراری و عفونت های مخاطی بسیار مفید و موثر است.

ص:167

16 - گلوتن موجود در جو، ماده ای نرم، سازگار و آرام بخش بوده و به علت آبدار بودن موجب رفع عطش شده و سبب انقباض عضلانی، اضطراب و تورم شکم هم نمی شود.

17 - در طب سنتی، جو ماده محرک برای تولید شیر در زنان شیرده می باشد. در سایر زنان نیز، جو باعث تعادل هورمون های طبیعی بدن و تولید استروژن می شود که رشد سالم سینه را به همراه دارد.

سمنو یا مالت جو:

جو را مانند دیگر غلات خیس کرده و در حرارت معتدل نگهداری می کنند تا جوانه بزنند. هنگامی که جوانه به حد معینی می رسد به آن "مالت" می گویند، که دارای ویتامین فراوان است. از پختن طولانی مدت جوانه جو له شده، سمنو حاصل می شود.

عصاره مالت جو:

از جوشاندن مالت جو در آب و غلیظ کردن مایع حاصل در خلاء، عصاره مالت جو به دست می آید که دارای 60 درصد مالتوز، 10 درصد ساکاروز، 20 درصد دکسترین و مقداری مواد مغذی و ویتامین های B1 و B2 است.

کشک الشعیر:

جو پوست کنده را با آب مخلوط کرده و آن قدر می جوشانند تا کاملا باز شود.

سپس آن را له و صاف می کنند به طوری که خود جو نیز داخل آب شود. کشک الشعیر شبیه آش جو می باشد.

ماءالشیعر:

جو پوست کنده و پوست نکنده را خوب شسته و داخل آب جوش ریخته چند دقیقه می جوشانند. آن را می پزند تا جایی که دانه های جو کاملا باز شود. بعد آن را با پارچه بدون این که له شود، صاف می کنند و بعد از سرد شدن از آن استفاده می کنند.

دکتر سید مرتضی صفوی - مدیر کل دفتر بهبود تغذیه جامعه

احسانه طاهری - کارشناس تغذیه

خواص جو

مجموعه: خواص مواد غذایی

خوردن دانه جو تشنگی را فرو می نشاند. تب را برطرف می کند و به عنوان مقوی و تونیک عمل می کند. و مالت در هضم غذاهای نشاسته ای خیلی کمک می کند و برای کاهش ترشح شیر کاربرد دارد.

جو گیاهی است یک ساله که ارتفاع ساقه استوانه ای آن بسته به ارقام مختلفه از ؟؟؟؟؟ سانتی متر فرق می کند.

خواص دارویی:

مالت جو کمک به هضم غذا می کندو مغذی است و سینه را نرم می کند، برای معالجه سوء هاضمه تجویز شده است.

خوردن دانه جو تشنگی را فرو می نشاند. تب را برطرف می کند و به عنوان مقوی و تونیک عمل می کند. و مالت در هضم غذاهای نشاسته ای خیلی کمک می کند و برای کاهش ترشح شیر کاربرد دارد.

جو از نظر طبیعت طبق نظر حکمای سنتی سرد و خشک است و مواد مغذی آن از گندم کمتر است، ولی قابض و خشک کننده است. غلیان صفرا و خون را تسکین می دهد و تب های گرم و تب های سل را تقلیل می دهد. مضر مثانه است، از این نظر باید با روغن و انسیون خورده شود.

اگر جو مقشر را بپزند به حدی که جوها شکفته و خوب پخته شوند، ولی آن را

نمالند و آن را صاف کرده و سردش کنند ماءالشعیر به دست می آید؛ ماءالشعیر سرد و تر است. مسکن حدت خون، صفرا، اخلاط سوخته و تب ها و امراض گرم است. حرارت باطنی را تسکین می دهد و حرارت کند و عطش مفرط را فرو می نشاند و برای سل، زخم های ریه، ذات الجنب، سردرد گرم و امثال اینها نافع است.

زود هضم می شود، مولد خون صالح است و به اصطلاح خونساز است ولی معده را سست می کند. برای آلات داخل شکم اشخاص سرد مزاج مضر است و نفاخ. از این نظر باید گل قند خورده شود و در مواردی که شکم بسته است، خوردن ماءالشعیر جایز نیست، و جمع بین ماءالشعیر سکنجبین نیز جایز نیست. اگر ماءالشعیر با نصف وزن جو آن، خشخاش کوبیده مخلوط و مانند حریره شود، برای سردرد گرم مفید است و با عناب، سپستان، انجیر و پرسیاوشان برای درد سینه و سرفه مجرب است.

شیره جو که آن را کشک الشعیر گویند سرد مایل به خشک است و غلیظ تر از ماءالشعیر است و برای اسهال صفراوی و مزاج های گرم مفید است و غرغره با آن برای ورم گلو و درد گلو نافع است.

ضماد و آرد جو رادع است، ورم های سخت را تحلیل می برد، دمل های گرم را سر باز می کند و به تنهایی و یا مخلوط با هم وزن آرد جو و تخم پنیرک، برای سل، ذات الجنب، ورم های زیر بغل، سینه، پستان، پشت گوش و سایر اعضا مفید است و ضماد آن با ریوند چینی برای ورم هایی که حرارت آنها در کمال حدت نباشد، بسیار نافع است و با سرکه برای ورم های صفراوی و مخملک مفید است.

اگر آرد جو نباشد، جو مقشر را با آب و یا عصاره برگ های مناسب ساییده و استفاده کنید.

ضماد آرد جو با آب برای نقرس گرم و با آب گشنیز تازه برای تحلیل خنازیر و ورم های گرم سفت و ورم گلو نافع است.

آب پخته جو با سرکه برای جرب و خارش و آب برگ کاهو و نظایر آن برای سردرد، ورم چشم، باد سرخ و محکم کردن عضو شکسته نافع است. خوردن آرد جو با شکر غذای خوبی برای اطفال و مسکن عطش و التهاب است.

نان جو ثقیل الهضم و سنگین است و نفاخ. اگر خمیر آرد جو را بگذارند که ترش شود و در دوغ حل کنند و یک شب بگذارند بماند و بخورند برای تسکین غلیان خون صفراوی، تشنگی مفرط، قی صفراوی، تب های گرم، اسهال صفراوی و خارش بسیار مفید است.

جو برای سرد مزاجان مضر است از این نظر باید با شکر خورده شود.

نگاهی به تحقیقات علمی جدید در مورد خواص درمانی جو:

جو از روزگاران کهن همیشه به عنوان بسته ای از ترکیبات دارویی مفید برای بیماران قلبی و یبوست و دیگر اختلالات هاضمه و احتمالاً سرطان شناخته شده است.

؟ جو به عنوان دارویی برای عروق قلبی:

جو، به نظر می رسد که از چند طریق در کاهش کلسترول مؤثر است. یکی این است که شبیه داروهای شیمیایی ضد کلسترول بازار، در مکانیسم ساخت کلسترول در کبد دخالت کرده و کلسترول را کاهش می دهد. محققان وزارت کشاورزی آمریکا در مرکز تحقیقات مادیسن سه ترکیب جداگانه در جو کشف کرده اند که قابلیت کبد در ساختن کلسترول نوع LDL را مهار می کند.) LDL جزوی از کلسترول است که مضر بوده و به رگ های خونی آسیب می رساند و منجر به حمله های قلبی می شود. (

در آزمایشی خوراندن جو به خوک موجب شده که کلسترول خون خوک تا؟؟ در صد پایین بیاید و بدین ترتیب، جو در کاهش کلسترول خون انسان نیز مؤثر است.

تحقیقات دکتر روزماری نیومن استاد دانشگاه موتانا که بر روی عده ای از مردان داوطلب انجام شد، نشان داد که خوردن جو به صورت نان، دانه پخت و کیک کلسترول خون آنها را به میزان محسوسی پایین آورده است.

این گروه پس از؟ هفته هر روز سه بار با غذای خود از خوراکی های جو استفاده کرده اند و پس از؟ هفته کلسترول خون آنها؟؟ در صد کاهش یافته است. آزمایشها نشان می دهد هر چقدر کلسترول خون بیشتر باشد، تأثیر رژیم جو در کاهش آن

بیشتر است.

در آزمایش فوق گروه دیگری که طی همان مدت؟ هفته از آرد گندم یا سبوس گندم به جای جو استفاده کرده بودند، هیچ کاهشی را در کلسترول خون نشان ندادند.

به نظر دکتر نیومن خاصیت کاهش کلسترول در خون، حداقل قسمتی مدیون وجود مواد بتاگلوکان محلول در آن است.) مواد بتوگلوکان الیاف صمغی هستند که به خصوص در جو و یولاف) جو دو سر (به صورت قابل حل در آب حل می شود.

این مواد نه فقط در پوسته نازک خارجی بلکه در داخل مغز دانه جو نیز وجود دارد. (

دکتر نیومن در حال حاضر با همکاری گروهی از دانشمندان سوئدی دست اندر کار اجرای تحقیقاتی هستند که معلوم کند کدام واریته جو از این نظر بهترین هستند یعنی کلسترول خون را بیشتر کاهش می دهند.

آزمایش هایی که در دانشکده پزشکی دانشگاه ویسکانسن شده نیز نشان می دهد که کپسول های حاوی روغن جو که محتوی عواملی برای کاهش قابلیت کلسترول سازی کبد هستند، به اشخاصی که پس از انفارکتوس عمل جراحی قلب کرده اند داده شده، موجب کاهش کلسترول خون آنها در حدود؟؟؟ در صد شده است.

؟ جو به عنوان ضد سرطان:

دکتر چارلز اسون، دانشمند و کارشناس تغذیه در دانشگاه ویسکانسن، معتقد است که در دانه های گیاهان، مواد شیمیایی ضد سزطان وجود دارد و دکتر ترول، یکی از صاحب نظران در رشته علوم تغذیه، نیز این نظریه را تدیید می کند. دکتر ترول می گوید مواد شیمیایی معروف به مهار کننده های پروتئاز که در دانه های گیاهی از جمله در جو وجود دارند، عوامل موجب سرطان را در بستر روده ها سرکوب می کنند و به این دلیل جو در ردیف مواد ضد سزطان قرار دارد.

جو برای رفع یبوست:

گروهی از دانشمندان معتقدند جو برای یبوست بسیار مفید است. در آزمایشاتی که انجام دادند به این نتیجه رسیدند که هر چه بیشتر آرد جو را تصفیه کنند، یعنی بیشتر سبوس آن گرفته شود اثر شفابخش آن کمتر می شود. بهترین راه این است که جو با سبوس کامل به صورت آرد یا بلغور جو مصرف شود.

جو سفید کرده که اغلب در فروشگاه ها عرضه می شود، دارای آثار شفابخش کمتری به خصوص در رفع یبوست است. ولی به هر حال جو پوست کنده و بدن سبوس نیز از نظر مبارزه با بیماری های قلبی تا حدودی مفید است.

دانشمندان دانشگاه ویسکانسن توصیه می کنند برای این که از حداکثر خواص جو استفاده شود، حتی الامکان آرد کامل آن تهیه و مصرف شود، یعنی سبوس آن هیچ گرفته نشود زیرا ترکیبات ضد کلسترول جو بیشتر در پوسته خارجی یعنی در سبوس جو قرار دارد.

بر اساس نتایج پژوهشهای جدید، جو الیاف غذایی ذوب شونده زیادی دارد و میزان کلسترول بالای خون را بسیار کاهش می دهد. کلسترول بالا میزان خطر بیماری قلبی را افزایش می دهد. پژوهشگران خوردن روزانه جو را توصیه می کنند.

منبع: aftab.ir

نان جو - نان جو چه ویژگی ای دارد؟

الإمام الصادق علیه السلام:

لَو عَلِمَ اللّهُ فی شَیءٍ شِفاءً أکثَرَ مِنَ الشَّعیرِ، ما جَعَلَهُ غِذاءَ الأَنبِیاءِ علیهم السلام.

امام صادق علیه السلام:

ص:173

اگر خداوند در چیزی بیش از جو بهبوددهندگی می دید، آن را خوراک پیامبران قرار نمی داد.

مکارم الأخلاق، جلد 1، صفحه 334، حدیث 1076، بحار الأنوار، جلد 66، صفحه 255، حدیث 1 دانش نامه احادیث پزشکی: 2/296

الإمام الرضا علیه السلام:

فَضلُ خُبزِ الشَّعیرِ عَلَی البُرِّ کَفَضلِنا عَلَی النّاسِ، وما مِن نَبِیٍّ إلاّ وقَد دَعا لِآکِلِ الشَّعیرِ وبارَکَ عَلَیهِ، وما دَخَلَ جَوفا إلاّ وأخرَجَ کُلَّ داءٍ فیهِ، وهُوَ قوتُ الأَنبِیاءِ وطَعامُ الأَبرارِ، أبَی اللّهُ تَعالی أن یَجعَلَ قوتَ أنبِیائِهِ إلاّ شَعیرا.

امام رضا علیه السلام:

برتریِ نان جو بر گندم، همانند برتریِ ما بر دیگر مردمان است. هیچ پیامبری نیست که برای خورنده جو دعا نکرده و برای او برکت نخواسته باشد و هیچ درونی نیست که جو بِدان درآمده و همه دردها از آن بیرون نرفته باشد. آن، خوراک پیامبران و غذای نیکان است. خداوند متعال، جز این را نخواسته است که خوراک پیامبران خویش را جو قرار دهد.

الکافی، جلد 6، صفحه 304، حدیث 1 عن یونس، مکارم الأخلاق، جلد 1، صفحه 334، حدیث 1074 وفیه» قوت الأنبیاء للأشقیاء «بدل» قوت أنبیائه إلاّ شعیرا «، بحار الأنوار، جلد 66، صفحه 274، حدیث 1 دانش نامه احادیث پزشکی: 2/296

پرسش

آیا نان جو تاثیری در لاغری دارد؟

پاسخ

با سلام

هر 100 گرم نان جو برابر 100 گرم نان گندم و حدود 250 کالری انرژی دارد. از

هر ماده غذایی باید به اندازه مصرف کنید. هیچ ماده غذایی وجود ندارد که بتواند شما را بدون رزیم غذایی مناسب لاغر کند.

البته نان های سبوس دار مقدار کالری کمتری دارد. مثلا 100 گرم نان سیاه سبوس دار حدود 218 کالری دارد. در زیر خواص جو را برایتان ذکر می کنم.

جو گیاهی است علفی و یک ساله که ارتفاعش بسته به انواع مختلف آن، تا یک متر می رسد. برگ های آن متناوب، باریک و دراز به رنگ سبز تیره می باشند.

جو که بیش از دوازده هزار سال پیش شناخته شد، بومی آسیای غربی و آفریقای غربی است و به سرعت در نواحی مدیترانه منتشر شد. جو از آغاز تاریخ انسان و احتمالا قبل از گندم کشت می شده است و هنوز یکی از غذاهای عمده انسان به شمار می رود. جو به طور گسترده در ایتالیا کشت می شود.

در گیلان، آذربایجان، اصفهان، لرستان، خوزستان و... یا به عبارت بهتر، در همه جای ایران نیز به طور وسیعی کشت می شود.

بقراط، پدر علم پزشکی غرب، جو را به عنوان یکی از راه های موثر در درمان بیماری های حاد به کار می برده است. بنابراین به نظر می رسد که انتخاب جو در بین غلات انتخاب درستی است. دم کرده های جو هنوز به نام "چای هیپوکرات" معروف است. تجربیات اخیر پزشکی نشان می دهند که مواد تشکیل دهنده جو، خاصیت درمانی دارند. جو همچنین عملکرد درمان های طبیعی را تسهیل نموده و بهبود می بخشد.

ترکیبات شیمیایی:

جدول زیر مواد موجود در 100 گرم جو را نشان می دهد:

مواد معدنی وزن

آب 11 گرم

پروتئین 8 گرم

مواد نشاسته ای 78 گرم

کلسیم 16 میلی گرم

ص:175

فسفر 189 میلی گرم

آهن 2 میلی گرم

سدیم 3 میلی گرم

پتاسیم 160 میلی گرم

ویتامین B3 و ویتامین B2 و ویتامین B1 به ترتیب 12، 5 و 3 میلی گرم

جو حاوی انواع پُلی ساکاریدها نظیر نشاسته و دکسترین است. گیاهک جوانه جو حاوی ترکیبات روغنی از جمله اسیدهای چرب شامل: اسید استئاریک، اسید پالمتیک، اسید اولئیک و اسید لینولئیک می باشد. بنابراین از نقطه نظر مواد غذایی، بین دانه جو و دانه های در حال رشد و جوانه زده آن تفاوت عمده ای می باشد. جو به طور معمول به سه صورت در بازار عرضه می شود.

1 - جو پوست نکنده که هنوز سبوس آن جدا نشده است.

2 - جو پوست کنده که پوست آن گرفته شده است.

3 - جو سفید که پوست و سبوس آن گرفته شده است و به نام "جو مرواریدی" معروف است.

نان جو حجیم برای دیابتی ها مضر است!

این روزها در اغلب نانواییهای فانتزی پز، نانهای حجیم جو در انواع و اقسام مختلف به فروش می رسد. این نانها بافتی ترد، مزه ای مطلوب و رنگ قهوه ای روشن یا تیره دارند و به جهت خواص شگفت انگیز جو در پایین آوردن قند خون بسیار مورد توجه مبتلایان به دیابت اند، اما مساله بسیار مهم این است که آرد جو بر خلاف آرد گندم قابلیت ورآمدن و تبدیل شدن به خمیر را ندارد و نمی تواند بافت نان را پوک و متخلخل کند.

این آرد به تنهایی باعث سفت و سیاهرنگ شدن نان می شود و اگر با پوسته اش آسیاب شود طعم نان را تلخ و غیرقابل مصرف می کند؛ از این رو تولیدکنندگان برای تهیه این نان حدود؟؟ درصد آرد جو را با؟؟ درصد آرد

گندم و روغن مخلوط و برای ایجاد طعم شیرین و رنگ تیره جو از شیره مالت استفاده می کنند که این خود می تواند باعث افزایش قند و کالری محصول شود.

ص:176

البته ناگفته نماند نانهای نیمه حجیم یا خشک جو که بافت خشن، سفت و طعم تلخی دارد و بیشتر به صورت صنعتی تولید می شود می تواند تا حدود؟؟ درصد حاوی آرد جو باشد.

برنج - نان برنج چه خواصی دارد؟

اشاره

الإمام الصادق علیه السلام:

أطعِمُوا المَبطونَ خُبزَ الأَرُزِّ، فما دَخَلَ جَوفَ المَبطونِ شَیءٌ أنفَعُ مِنهُ، أما إنَّهُ یَدبَغُ المَعِدَهَ، ویَسُلُّ الدّاءَ سَلاًّ.

امام صادق علیه السلام:

به کسی که شکمْ درد دارد، نان برنج بدهید؛ چرا که هیچ چیز، سودمندتر از آن به شکمِ چنین بیماری در نیامده است. آن، معده را پاک می کند و درد را به کلّی از بدن بیرون می کشد.

الکافی، جلد 6، صفحه 305، حدیث 2، بحار الأنوار، جلد 66، صفحه 274، حدیث 2 دانش نامه احادیث پزشکی: 1/436

الإمام الرضا علیه السلام:

ما دَخَلَ جَوفَ المَسلولِ شَیءٌ أنفَعُ لَهُ مِن خُبزِ الأَرُزِّ.

امام رضا علیه السلام:

چیزی سودمندتر از نان برنج، به درون مسلول در نمی آید.

الکافی، جلد 6، صفحه 305، حدیث 1 عن یونس، مکارم الأخلاق، جلد 1، صفحه 335، حدیث 1077 نحوه وزاد فیه» إنّه یسلّ الداء سلاًّ «، بحار الأنوار، جلد 66، صفحه 274، حدیث 3 دانش نامه احادیث پزشکی: 2/298

نان گاورس چه خواصی دارد؟

الإمام الرضا علیه السلام:

ما دَخَلَ جَوفَ المَسلولِ شَیءٌ أنفَعُ لَهُ مِن خُبزِ الأَرُزِّ.

امام رضا علیه السلام:

چیزی سودمندتر از نان برنج، به درون مسلول در نمی آید.

الکافی، جلد 6، صفحه 305، حدیث 1 عن یونس، مکارم الأخلاق، جلد 1، صفحه 335، حدیث 1077 نحوه وزاد فیه» إنّه یسلّ الداء سلاًّ «، بحار الأنوار، جلد 66، صفحه 274، حدیث 3 دانش نامه احادیث پزشکی: 2/298

خواص برنج

مجموعه: خواص مواد غذایی

برنج که به نام های دوئی، چاپول، ریس، روزی، رونز، ارز، ثمن، ری، اوریزا و گرنج نیز نامیده می شود، دارای طبع سرد و خشک است.

مشخصات

ص:178

برنج گیاهی است علفی یکساله مخصوص مناطق گرم پر آب. معروف است که از نظر شرائط اقلیمی محل رویش برنج باید سر در آتش و پا در آب باشد. ارتفاع ساق؟ آن حدود 1-4/1 متر. برگها ی آن باریک و دراز نوک تیز و گلهای آن به صورت سنبلکهایی با دم کوتاه در اطراف محور گل دهند؟ گیاه ظاهر می شود و میو؟ آن به شکل خوشه ای متشکل از سنبلکها در انتهای ساقه در می آید. در مورد بعضی از ارقام، خوشه برنج دارای ریشک است ودر مورد بعضی از ارقام بدون ریشک می باشند. در هر سنبلک سه گل وجود دارد که یکی از گلها که در راس واقع شده کامل و بارور و دو گل دیگر که در طرفین آن قرار دارند عقیم هستند. میوه را که یک دان؟ برنج در آن قرار داردشلتوک نامند.

برنج از آسیا برخاسته است و از روز گاران کهن در چین، ژاپن، هندوچین و هندوستان و پس از آن در جاوه، سیلان، اندونزی، مصر، ماداگاسکار، برزیل، امریکا، جنوب اروپاو عد های از سایر مناطق دنیا حتی در جنوب شوروی سایق نیز در مناطق گرم مانند سرزمین کوبان کاشته می شود. در ایران انواع آن در مناطق شمال ایران ودر جنوب در خوزستان و در نواحی گرمسیر فارس و اصفهان کاشته می شود.

از نظر شکل ظاهری به طور کلی دو نوع برنج وجود دارد، نوع هندی که دان؟ دراز است و باریک و خیلی مرغوب که قسمت عمد؟ برنجهای مرغوب صدری ایران از آن نوع می باشد. نوع دوم ژاپنی که دان؟ گرد و ریز است که در ایران به نام برنج گرده معروف می باشد.

از نظر تطابق با شرایط اقلیمی رویش نیز 4 گونه اصلی مختلف وجو دارد.

برنجی است که در اراضی جلگه ای آبگیر کاشته می شود و به آب زیادی احتیاج دارد. Riz cultive1.

برنجی است که دارای چسبندگی می باشد ودر مناطق پر آب کاشته می شود و ژاپنی ها بیشتر Riz glutant2.

این دونوع را دوست دارند این برنج نیز به آب زیاد احتیاج دارد.

یا برنج مواج که معمولا به طور شناور در آب می روید و در تایلند و نواحی که

Oryza fluitans یا Riz flottant3.

اراضی گود را سیلاب فرا می گیرد کاشته می شود و پس از بزرگ شدن بوته ها در بعضی قسمت عمق آب تا چند متر می رسد که نهال برنج در آن به طور شناور به رشد خود ادامه می دهد.

که در اراضی بلند آب و مرتفع نسبتا خشک و کم آب کاشته می شوند. Montana Riz de montagne4.

Oryza

یک دانه شلتوک به ترتیب از خارج به داخل، شامل پوست برنج است که در موقع کوبیدن برنج آن را از شلتوک می گیرند و پس از آن غشای قهو ه ای رنگی است که قسمت عمد؟ ویتامینها و مواد معدنی برنج در آن قرار دارد و آن را به انگلیسی تیکی تیکی نیز می نامند و آخر مغز سفید پر از نشاسته برنج است که پس از سفید کردن برنج قهو ه ای و برداشتن غشای تیکی تیکی به صورت برنج سفید در بازار عرضه می شود. تکثیر برنج از طریق کاشت شلتوک برنج در اوایل بهار در خزانه است و پس از این که گیاه چند برگه شد آنها را در مزارع غرقاب شده می کارند. انواع برنجهای زودرس پس از 70-90 روز و برنجها ی دیر رس در اوایل زمستان پس از 150 ج 120 روز می رسد.

خواص چ کاربرد

مسلم شده است که در جریان گرفتن پوست و سفید کردن دان؟ برنج مقدار قابل ملا حظه ای از ویتامینها و خواص آنتی نوری تیک یعنی) ضد التهاب عصبی (شلتوک از دست می رود، زیرا این مواد در پوست و در غشای قهو ه ای برنج وجود دارد. [برکیل ولز]. به علاوه طبق بررسی ها روشن شده است که مقدار ویتامیهای موجود در دان؟ سفید شده نیز در طول مدت زمان انبارداری برنج بخصوص اگر مدت درازی باشد کم می شود و به عبارت دیگر برنج تازه دارای ویتامین بیشتری از برنج کهنه است [کو ندو ج اوکامار]. دان؟ برنج دارای مواد غذایی است که تحریکات احشاو اندرون؟ معده ر اآرام می سازد [هاو] و در چین از Euphorbia مخلوط آرد برنج و نوعی گیاه فرفیون به نام ساییده شده و نرم ضمادی درست می کنند که

برای خنثی کردن سم یک نوع سفره ماهی به نام Pilu lifera

استینگ ری بسیار مفید است [ویدال]. دانه های جوانه زد؟ برنج یا مالت برنج به عنوان مقوی معده به کار می رود و به طور کلی تونیک وبرای تقویت بدن خیلی نافع است [روا، هاو و دیگران]. آب برنج کننده و مدر است و ترشحات زیاد اسهال و اسهال خونی را تسکین می دهد. برای ورمهایروده ای و استفراغهای خونی و خونروی از بینی و شست و شوی زخمهای بد بسیار نافع است [استوارت ج کروست و پتلو]. دم کرد؟ کلش و کاه نوعی از برنج به عنوان داروی ضد اسهال خونی و روماتیسم [هو] ونقرس [ویدال] به کار می رود.

خاکستر کاه وساقه های برنج چسبناک برای ریختن روی زخم و التیام و اگر در آب مخلوط شود مایع حاصله برای رفع تشنگی و التیام بو اسیر مفید است [هاو]. جوشاند؟ ریشه ها وساقه های زیر زمینی برنج در موارد کمی ترشح ادرار تجویز می شود [گررو].

آرد برنج را می توان در ضماد های نرم کننده به کار برد [فوکود]. ضمنا کمپرس آن خاصیت کاهش تب دارد [پتلو]. مهمترین قسمت برنج تیکی تیکی است که از موادی که از تراشیدن و سفید کردن دان؟ برنج حاصل می شود به بکار می رود. B1 دست می آید وبرای معالج؟ بیماری بری بری یعنی بیماری ناشی از کمبود ویتامین

برنج چون دارای نشاست؟ فراوان است از نظر اصول از غلات مناسب برای نان است ولی چون مقدار گلوتن آن خیلی کم است چسبندگی آرد گندم را ندارد و بنابراین نمی توان نان معمولی از آن تهیه کرد اما در صنعت شیرینی سازی از آن نانها ی شیرینی با قطع و اندازه کوچک تهیه می کنند. از برنج در کشورهای خاور دور نوعی نوشابه الکلی به نام ساکه در ژاپن تهیه می شود که چون ضمن تخمیرنشاست؟ برنج الکل آمیلیک تولید نمی شود سمیت آن از الکل گندم و چاودار کمتر است و آسانتر تصفیه می شود. آرد برنج از نظر مواد از ته و مواد چرب خیلی فقیر تر از آرد گندم می باشد.

در مورد طبیعت برنج حکمای طب سنتی اتفاق نظر ندارند عده ای آن را از نظر حرارت وبرودت کمی گرم و عده ای دیگر کمی سرد و برخی نیز معتدل می دانند

ولی به هر حال از نظر تری و خشکی آن را خشک می دانند. در مورد خواص آن نظرهای مختلف دارند و نتیجه این است که اگر برنج ر ابه صورت چلو آبکش در آورند یعنی پس از ریختن آب آن را بگیرند و نرم کنند کمی سرد است و آب آن که دور ریخته می شود کمی گرم است ولی اگر کتهکنند یعنی آب آن را نگیرند آن را گرم می دانند.

در مورد خواص برنج معتقدند که ایجاد خواب می کند و خواب آور است و خوابی نیکو می آورد. تشنگی را رفع می کند و اسهال صفراوی را تسکین می دهد . چاق کننده است و تولید اسپرم را افزایش می دهد وبرای شکم روش ودرد روده ها و زخم روده ها و اسهال خونی و اختناق رحم و امراض کلیه و مثانه نافع است. رنگ صورت را جلا می دهد و اگر با شیر و شکر خورده شود خیلی مقوی است و نیروی جنسی را تقویت می نماید و تولید اسپرم را افزایش می دهد. اگر با دوغ تازه و سماق خورده شود تشنگی را فرو می نشاند و آشفتگی ودل به هم خوردگی و اسهال صفراوی را آرام می نماید.

خوردن برنج رنگ چهره را در خشان می کند و اخلاط صالح تولید می نماید و برای اشخاصی که مبتلا به سل هستند خصوصا اگر با شیر الاغ پخته شود در مواردی که تب عفونی نداشته باشند خیلی مفید است، زیرا زخم را پاک می کند و گوشت نو می آورد. خوردنحریره یا فرنی آرد برنج که با پیه کلی؟ بز پخته شده باشد برای رفع اسهال و دل درد و زخم روده ها بسیار نافع است. گویند اگر برنج را بو بدهند و سرخ کنند تا حدی که سرخ تیره شود ولی سیاه نشودونسوزد و مقدار 60 ج 40 گرم آن را در 60 ج 40 گرم آب بخیسانند و پس از 12 ج 10 ساعت که خیسانده شد بخورند برای دفع کرم معده و دل به هم خوردگی که از رطوبت و حرارت باشد نافع است. اگر برنج سفید را در آب بخیسانند و آب صاف شد؟ آن را بخورند برای بند آوردن اسهال و قطع قاعدگی مفید است.

اگر برنج را با ساقه های زیر زمینی گیاه مرغ ساییده و با کمی نبات سفید مخلوط کرده ودر آب خالص بسایند و شیر؟ آن را بخورند برای قطع خونروی از سینه و اخلاط خونی سینه مفید است.

خوردن آب جوشاند؟ برنج برای معده و روده بسیار مفید است و اگر با هم وزن آن شیر مخلوط و خورده شود برای افزایش تولید اسپرم نافع است. کشیدن کرد برنج به بینی برای بند آوردن خون مفید است. اگر جواهر را با آب جوشاند؟ برنج بشویند چرک آن را پاک کرده و جلا می دهد و همچنین اگر آرد بسیار نرم برنج را با آب به جواهر بمالند و خشک نموده با آب بشویند و این کار را چند بار تکرار نمایند جواهر بسیار صاف و با جلا می شود. از آرد برنج برای تسکین و رفع قرمزی ناحیه دستگاه تناسلی اطفال که به علت آلوده شدن به ادرار تحریک شده باشد استفاده می شود. چون مقدار چربی آرد برنج خیلی کم است در استعمال خارج که به صورت گرد برای رفع التهاب پوست مصرف می شود اگر به تنهایی مصرف شود پوست را خشک می کند و چربی پوست را می گیرد به این جهت معمولا برای رفع این عیب آن را مخلوط با نشاسته و پودر تالک مصرف می کنند.

نظری به تحقیقات جدید در مورد خواص برنج

از روزگاران کهن برنج برای درمان فشار خون بالا و اختلالات کلیوی مورد توجه حکما و دانشمندان بوده است. تحقیقات جدید نیز نشان می دهد که برنج بخصوص در مقایسه با سایر مواد نشاسته ای نظیر سیب زمینی در مورد بیماران قند که هنوز وابسته به مصرف انسولین نشده اند، ترکیب وساخت کلسترول را کاهش می دهد و مقدار قند خون و انسولین خون را در یک حالت تعادل مناسبی نگه می دارد.

دکتر والتر کمپنر از مرکز پزشکی دانشگاه دوک از اولین محققانی بود که در ده؟ 1940 رژیم غذایی برنج را برای در مان فشار خون بالا در اختلالات کلیوی توصیه می کرد و شواهد علمی گستردهای در دست است که این رژیم و این توصیه آثار کار سازی داشته است رژیم یاد شده حداقل در ماه اول شامل برنج بدون نمک و میو ه ها می باشد. دکتر کمپنر می گوید البته من دقیقانمی دانم ماد؟ فعال موجود در برنج که چنین اثری دارد چیست ولی فکر می کنم چون برنج برای محدود کردن مقدار سدیم در بدن موثر بوده و در عین حال تاثیر محسوسی نیز در کم کردن وزن دارد

شاید به این دلیل است که برای کاهش فشار خون ورفع اختلالات کلیوی موثر است . محققان دیگری در هندوستان نیز نظیر چنین خاصیتی را در برنج برای کاهش فشار خون تجربه کرده اند.

اخیرا گروهی که به طور کاهش وزن، رژیم برنج را برگزیده بودند به عنوان خواص جانبی آن مشاهده کرده اند که بین افراد گروه، اشخاصی که مبتلا به بیماری سودا یا پزو ر یاریس بوده اند و سالها با مصرف انواع داروهاهیچ نتیجه ای برای درمان نگرفته اند در دوران رژیم برنج بهبودی حاصل کرده اند.

برنج به عنوان عامل ضد تومور

برنج نظیر سایر دانه ها منبع غنی از مهار کننده های پروتئاز است که در به تاخیر انداختن رشد سرطان بسیار موثر می باشد. به علاوه با آزمایشهایی که در جانوران شده تایید گردیده است که سبوس برنج برای کاهش خطر ابتلا ء به سرطان معده تاثیر دارد ولی البته نه به اندازه سبوس گندم. در سال 1981 دانشمندان ژاپنی در ساپورو بریوریس سه ماد؟ ضد تومور از سبوس برنج جدا نمودهاند ترکیبات برنج تومورهای سفت را در موش سرکوب کرده است. یکی از دانشمندان امریکایی مصرف سرانه انواع غذا ها را از نظر اثری که در پیش گیری بیماری ها دارند مطالعه نموده و در یافته است اشخاصی که رژیم غذایی روزانه آنها بیشتر از برنج همراه حبوبات و ذرت شیرین است کمترین نرخ ابتلابه بیماری سرطان کولون و پستان و پروستات را دارند.

خواص برنج

برنج دارویی برای معالجه اسهال

از قرنها پیش در طب سنتی دنیا معمول بوده است که از جوشانده برنج برای معالجه اسهال کودکان استفاده می شده است. اولین توصیه در این مورد در

3000 سال قبل به سانسکریت نوشته شده است ولی تنها اخیرا این خاصیت برنج مورد توجه و تایید دانشمندان جهان قرار گرفته است. مثلا مرکز بین المللی تحقیقات در مورد بیماری های مربوط به اسهال در بنگلادش دور؟ کار آموزی برای مادران در روستا ها ترتیب داه و به آنها آموزش می دهد که چطور از آب جوشانده برنج و نمک طعام از طریق خوردن برای درمان اسهال استفاده کنند. دستور ساد؟ این مرکز این است)) دو مشت برنج را در یک لیتر آب جوشانیده و یک قاشق ماست خوری نمک طعام در آن مخلوط نمایید ((وبتدریج بخورید. آزمایشها و گزارشها ی عمومی محققان حاکی است که محلول جوشاند؟ برنج و نمک، اسهال را در زمان محدودی تسکین می دهد و آب بدن را جبران می نماید و تخلیه را تنظیم کرده اسهال را درمان می کند.

برنج برای مبارزه با سنگ کلیه

اگر سنگ کلیه از جنس کلسیم است توصیه زیر را که محصول تحقیقات جدیدی است مورد توجه قرار دهید.

طبق نظر محققان ژاپنی خوردن سبوس برنج در حدود ده گرم دوبار در روز برای جلو گیری از تشکیل سنگ کلیه کلسیومی بسیار موثر است. این محققان رژیم سبوس برنج را روی 70 بیمار که در عین حال از خوراکی های غنی از کلسیم نیز استفاده می کرده اند آزمایش نموده اند. کلیه داوطلبانی که در مدت 3 ماه تا 3 سال طبق دستور از مقدار کافی سبوس برنج استفاده کرده اند مقدار کلسیم در ادرار آنها خیلی کاهش یافته و به تعداد کمتری سنگ کلیه با ترکیبات کلسیم داشته اند.

محققان ژاپنی تاثیر سبوس برنج را در این مورد در ردیف تاثیر دارو های شیمیایی ضد سنگ می دانند با این تفاوت که دارای عوارض جانبی نمی باشد. به نظر می رسد ترکیبات فیتیک اسید یا فیتاتهای موجود در سبوس برنج، جذب روده ای کلسیم ناخواسته را متوقف می کند ودر نتیجه این ماده داخل ادرار نشده و سنگی تشکیل نمی شود. معمولا نشان؟ آغازتشکیل سنگ کلیه از نوع کلسیم، وجود مقدار زیاد غیر عادی کلسیم در ادرار می باشد. این حالت را به اصطلاح فنی پزشکی ها

پپر کلسیوریا گویند.

توجه:

1. اشخاصی که به دلایل خاصی بدن آنها نیاز به کلسیم دارد نباید از سبوس برنج استفاده کنند.

2. اگربرای تهیه جوشانده برنج برای مبارزه با اسهال از دانه های طبیعی برنج قبل از این که قشر زرد رنگ دانه برنج زیر پوست گرفته شود یعنی از برنج قهو ه ای استفاده شود، تاثیرش خیلی بیشتر است.

3. خوردن برنج باید به مقدار معتدل و به عنوان قسمت محدودی از غذا با شد.

مطالعات دانشمندان ژاپنی در سال 1981 نشان می دهد اشخاصی که قسمت عمد؟ غذای آنها برنج است نظیر اشخاصی که در خوردن ماهی نمک سود و خشک و سبزی های شور نظیر خیار شور، افراط می کنند، بیشتر در معرض خطر سرطان هستند.

4. طبق نظر حکمای طب سنتی ایرانی خوردن پوست خشبی زرد برنج که بسیار نرم ساییده شده باشد ممکن است مسمومیت ایجاد نماید.

موارد استفاده:

برنج دارای خاصیت افزایش دهنده ی اسپرم، ضد عطش، کم کننده ی ترشحات بدن و زیاد کننده ی شیرمادر می باشد. همچنین از آن در مواردی مانند:

فشار خون، زخم روده، بی خوابی، واریس، بیماریهای مثانه، اسهال خونی، اسهال صفراوی، نقرس، اضطراب، تقویت کبد، تقویت کلیه، زخم معده، استفراغ، سرماخوردگی، گواتر، سوء هاضمه و دل پیچه نیز استفاده می گردد.

مضرات:

زیاده روی در مصرف سبوس برنج تاثیر سمی دارد و همچنین موجب سردرد و افسردگی می شود و حتی در زنان بادار ممکن است موجب سقط جنین گردد.

ص:186

زیاده روی و مصرف بی رویه برنج موجب جوش صورت، سسی و ضعف بدن، یبوست، اسیدی شدن خون و قولنج می شود.

اشخاص مبتلا به قند خون، یبوست، تب، آسم و کولیت باید در مصرف برنج احتیاط نمایند.

خواص برنج از منظر دیگر

برنج یکی از اجزای سالم رژیم غذایی می باشد و به هیچ عنوان نباید این غذا را از رژیم حذف نمود. برنج منبع غنی کربوهیدرات های پیچیده و فاقد سدیم و کلسترول می باشد. برنج کالری کمی دارد و فاقد چربی می باشد. سه چهارم لیوان برنج، حدود 160 کالری انرژی دارد.

برنج غذایی است که در تمام دنیا شناخته شده است. به طور میانگین، مردم آسیا سالانه 90800 تا 181600 گرم برنج مصرف می کنند. آمریکایی ها سالانه 90800 گرم برنج مصرف می کنند.

مردم آسیا به دلیل مصرف زیاد برنج، غذاهایشان دارای چربی اشباع کمتری می باشد، زیرا افزایش مقدار برنج و کاهش مصرف گوشت، به کم مصرف کردن چربی های اشباع کمک می کند.

تاریخچه برنج

تاریخچه برنج به هزاران سال قبل برمی گردد. در قدیم، مردم براین عقیده بودند که برنج هدیه و پاداشی از طرف خداوند می باشد. هنوز نیز در بعضی تمدن ها مردم براین باورند.

در دنیا حدود 7000 نوع مختلف برنج وجود دارد. کشورهای آسیایی حدود 90 درصد از برنج دنیا را تولید می کنند.

فواید مصرف برنج

6 بار در هفته، مصرف غلات و یا دانه های سبوس دار) مانند برنج قهوه ای (برای خانم های یائسه ای که دارای کلسترول بالا، فشار خون بالا و دیگر نشانه های

بیماری قلبی هستند، بسیار مهم و مفید می باشد.

برنج برای افرادی که دچار سوء تغذیه شدید می باشند، بسیار مفید است.

مصرف برنج موجب کاهش تری گلیسیرید خون و کاهش فشار خون می

گردد.

برنج موجب افزایش مقاومت نسبت به انسولین می شود و برای بیماران دیابتی بسیار مفید است.

برنج سفید و قهوه ای

تفاوت بین برنج قهوه ای و سفید تنها در رنگ آنها نیست. دانه کامل برنج دارای چندین لایه می باشد. اگر فقط یک لایه خارجی آن را برداریم، آنچه نامیده می شود، برنج قهوه ای است. در اثر این فرایند کمترین تخریب در مواد مغذی برنج حاصل می شود.

برنج

حال اگر برنج قهوه ای آسیاب شود، مقدار زیادی از لایه های دانه برنج به همراه سبوس و مواد مغذی آن از بین می روند و آن چه باقی می ماند، همان برنج سفید است.

کمبود برنج و بری بری

برنج یکی از منابع اصلی "ویتامین B1 " یا "تیامین" می باشد. این ویتامین در سبوس برنج وجود دارد. پس می توان گفت، برنج سفید فاقد این ویتامین است.

ولی برنج قهوه ای دارای این ویتامین است. هنگامی که این ویتامین در بدن کم شود، بیماری "بری بری" به وجود می آید. این بیماری بر قلب و اعصاب اثر می گذارد. کمبود ویتامین B1 دارای علائم دیگری از جمله ضعف، ادم، خستگی، کاهش اشتها و تهوع نیز می باشد. افرادی نیز در اثر این بیماری از دنیا رفته اند.

برای جبران کمبود ویتامین B1 می توان از منابع دیگر این ویتامین از قبیل: سبوس برنج، آجیل، نخود فرنگی، لوبیا، نان، جوانه گندم، پرتقال و غلات سبوس دار استفاده کرد.

ص:188

کاهش وزن با برنج

بر اساس مطالعات به دست آمده، افرادی که غلات را به شکل سبوس دار) یا بدون اینکه فرایندی روی آنها صورت گرفته شده باشد (مصرف کنند، کاهش وزن در این افراد مشهود می باشد. پس برای لاغر شدن به خود زحمت ندهید، بلکه برنج قهوه ای مصرف کنید.

تحقیقات نشان داده است که غذاهایی که دارای "شاخص گلیسمی" کمی هستند، نسبت به غذاهایی که دارای چربی کمی می باشند، موجب کاهش وزن بیشتری می شوند. همچنین احساس گرسنگی در افرادی که از غذاهای گروه اول مصرف می کنند، نسبت به کسانی که از غذاهای گروه دوم مصرف می کنند، بسیار کمتر است.

غذاهایی که دارای شاخص گلیسمی کمی می باشند، شامل کربوهیدرات هایی می باشند که به سرعت جذب نمی شوند، از قبیل: برنج، نان گندم سیاه و دیگر غلات و دانه ها.

برای کاهش وزن بهتر است برنج را با مقدار کمی نمک بپزید. نمک باعث افزایش اشتها می شود، اما نباید حذف شود.

کاهش مصرف نمک در غذاها باعث کاهش بسیاری از بیماری ها می گردد. از جمله کاهش: کلسترول، فشار خون، اندازه قلب و وزن. همچنین نمک کم در غذا باعث کاهش استفاده از دارو درمانی می گردد.

برای کاهش وزن با برنج، فعالیت بدنی و ورزش را فراموش نکنید.

بیایید به همگان آموزش دهیم که برای کاهش وزن نباید برنج را کنار گذاشت.

همه نعمات خدا برای سلامتی مفید است، اما باید به اندازه و کم مصرف شوند.

مریم سجادپور - کارشناس تغذیه

* مطالب مرتبط:

ارزش غذایی برنج

ص:189

مواد غنی کننده در برنج

روش پخت انواع پلو

سبوس برنج، بهترین داروی ضد کلسترول

قرص برنج، بسیار کشنده است

ارسال به وبلاگ تبیان

دانستنی ها در باره غذاهای چربی سوز

اشاره

ماست از آنجا که حاوی کلسیم و پروتئین فراوانی در خود است، غذای ایده آلی برای کاهش وزن به شمار می آید. این ماده با تقویت سیستم ایمنی بدن به سلامت کل بدن کمک می کند.

جام جم آنلاین: چاقی معضل بزرگی است که بسیاری از مردم جهان از عوارض آن رنج می برند. لاغر شدن نه تنها برای یافتن اندام متناسب بلکه به منظور پیشگیری از بسیاری از بیماری ها، توجه عده کثیری را به خود جلب کرده است.

امروزه همه جا سخن از تبلیغات متعدد لاغری است، انواع ابزار و ژل های لاغری به بازار عرضه شده اند و بسیاری از افراد ادعا می کنند با داروهای خاص می توانند شما را لاغر کنند؛ ولی تا چه حد می توان اعتماد داشت که این مواد عارضه ای در بر ندارند؟

آنچه مسلم است بدن همه ما از طبیعت منشا گرفته و دردی وجود ندارد که داروی آن در طبیعت یافت نشود. چاقی نیز ام الامراض بوده و از این قاعده مستثنا نیست.

در طبیعت خوراکی های بسیاری وجود دارد که می تواند به تعدیل میزان چربی بدن ما کمک و از این طریق ما را لاغر کند.

برخی از میوه ها هم چربی های انباشته شده در نقاط مختلف بدن ما را سوزانده و ترکیب بدن را متناسب می سازد.

خوردن، لذتی انکارناپذیر

خوردن به عنوان یکی از لذت های انکارناپذیر زندگی است، ولی متاسفانه یکی از دلایل اصلی چاقی نیز محسوب می شود. نگران نباشید، برای لاغر شدن لازم نیست کاملا و به طور جدی دست از غذا خوردن بکشید.

در اصل فقط از پرخوری دوری کنید. بعلاوه خواص خوراکی ها را در بالا بردن سوخت و ساز بدن بیشتر بدانید و از آن سود ببرید.

نیازی نیست خود را از لذت خوردن محروم سازید، بلکه باید آن را به طور هدفمند به کار گیرید. شما می توانید با مصرف متعادل خوراکی های مناسب، متابولیسم بدن خود را بالا ببرید و حتی کالری بسوزانید.

آنچه در تغذیه بسیار مهم است، حفظ تعادل میان مصرف و سوزاندن کالری بدن است، اگر کالری بیشتر مصرف شود و میزان سوزاندن آن نیز به همان مقدار افزایش یابد، نباید نگران چاق شدن باشید.

مصرف کالری به اندازه و ورزش متعادل و منظم موجب رسیدن به وزن دلخواه و نگهداری آن وزن می شود. در کنار این موارد مسلما استفاده از مواد غذایی چربی سوز مفید بوده و به سوزاندن بیشتر چربی ها کمک می کند. ما به آن دسته از مواد غذایی، چربی سوز می گوییم که موجب کارکرد بهتر متابولیسم بدن می شود و با مصرف مداوم آنها سوخت و ساز در بدن بالا می رود.

موادی که کالری منفی دارند

در طبیعت دو نوع ماده غذایی وجود دارد. یک دسته موادی است که در بدن براحتی هضم و جذب می شود و قسمت اعظم آنها تبدیل به کالری شده و در بدن ذخیره می شود. این دسته از مواد غذایی به اصطلاح کالری مثبت داشته و بسرعت باعث چاقی فرد می شود.

دسته دیگری نیز وجود دارد که به غذاهای با کالری منفی معروف است. این مواد غذایی نسبت به سایر مواد، انرژی بیشتری برای هضم خود نیاز دارد، یعنی بدن انرژی بیشتری برای هضم آنها می سوزاند و نمی تواند کالری زیادی از آنها برای

خود ذخیره کند.

پس نه تنها این مواد منجر به سوخت چربی ها می شود، بلکه کمتر به صورت چربی ذخیره می شود و خطر چاقی کمتری را در پی خواهد داشت. معمولا غذاهایی با کالری منفی، غذاهای سرشار از ویتامین و املاح است که باعث مصرف انرژی حاصل از خود شده و انرژی اضافی موجود طی عمل هضم را مصرف می کند.

باید توجه داشته باشید مصرف این گونه مواد غذایی زمانی در کاهش وزن مؤثر است که همراه با غذاهای پُرکالری و فاقد مواد مغذی مثل چیپس مصرف نشود.

کدام یک از غذاها چربی سوز است؟

شاید از این که بسیاری از مواد در دسترس ما چربی سوز هستند، تعجب کنید.

یکی از این مواد آب است. بر اساس تحقیقات دانشمندان، نوشیدن آب بخوبی می تواند به کاهش وزن منجر شود. سوخت و ساز بدن با نوشیدن 8 لیوان آب در روز به مقدار 30 درصد افزایش می یابد.

نوشیدن آب نه تنها اشتها را کم می کند، بلکه به رقیق شدن موادی مثل سدیم و سموم دیگر کمک کرده و عملکرد ارگان های حیاتی بدن را بهبود می بخشد. جالب است بدانید معمولا احساس تشنگی به اشتباه به گرسنگی تعبیر می شود. و از آنجا که با خوردن غذا معده اتساع می یابد، گاهی نیز این احساس تشنگی در پاسخ به این اتساع معده یا از طرق دیگر برطرف می شود.

پس بهترین کار این است که در صورت احساس گرسنگی یک لیوان آب بنوشید و اگر کمی بعد از آن هنوز احساس گرسنگی داشتید، غذا بخورید. آب بخوبی می تواند اشتها را کم کرده، باعث لاغری شود.

چای سبز، ماده دیگری است که به دلیل وجود کافئین خود می تواند سرعت سوخت و ساز بدن را افزایش دهد. البته هر نوشیدنی کافئین دار اگر زیاد مصرف شود، برای سلامت مضر خواهد بود.

یکی از غذاهایی که معمولا به عنوان پیش غذا یا میان وعده به افراد چاق

ص:192

توصیه می شود، سوپ است. سوپ اشتها را کاهش می دهد و احساس گرسنگی را برطرف می کند و برای بهبود متابولیسم بدن به کار می رود. خوردن سالاد نیز به عنوان پیش غذا، اشتها را کنترل می کند.

خوردن سالاد قبل از غذای اصلی باعث پر شدن معده می شود و نیاز به غذا را کاهش می دهد. مقدار فیبر موجود در سالاد زیاد بوده و این فیبر زیاد، باعث افزایش سرعت عبور مواد از روده ها شده و جذب را کاهش می دهد.

کلسیم یک ماده بسیار مفید در بدن است. در کنار تمام اثراتی که روی سیستم عصبی و اسکلت بدن دارد، جالب است بدانید این ماده نقش موثری نیز در رژیم لاغری دارد. ماست کم چربی دارای کلسیم فراوان است و براساس تحقیقات صورت گرفته موجب کاهش سطح کلسترول بدن هم می شود.

مصرف 200 گرم ماست کم چرب، کلسترول بد بدن را حدود 5 درصد کاهش می دهد، این خاصیت ماست به دلیل وجود باکتری های موجود در ماست است بنابراین برخلاف تصور خیلی ها، مصرف فرآورده های لبنی کم چرب در رژیم غذایی لاغری توصیه می شود.

ماست از آنجا که حاوی کلسیم و پروتئین فراوانی در خود است، غذای ایده آلی برای کاهش وزن به شمار می آید. این ماده با تقویت سیستم ایمنی بدن به سلامت کل بدن کمک می کند.

تخم مرغ منبع سالمی از پروتئین ها محسوب می شود. خوردن 2 تخم مرغ برای صبحانه بخوبی باعث کاهش وزن می شود.

غلات سبوس دار یکی از بهترین منابع برای تأمین فیبر روزانه مورد نیاز بدن است. این مواد در بسیاری از رژیم های لاغری موجود است و می تواند تعادل قند خون را حفظ کند.

غلات کامل از غلات بدون سبوس دیرتر هضم شده و این سرعت کم هضم غذا موجب تداوم بیشتر احساس سیری می شود.

جو از دسته کربوهیدرات ها یا قندهای مرکب است. جو علاوه بر تامین فیبر روزانه مورد نیاز بدن، احساس گرسنگی را برطرف می کند و انرژی زا و

کم کالری

ص:193

است.

خوردن یک کاسه جو در صبح کمک خوبی برای سیری طولانی مدت شما طی روز خواهد بود. جو حاوی آهن و منیزیم فراوانی در خود است. این ماده غذایی سطح کلسترول بدن را کاسته و ضد نوعی سرطان عمل می کند.

فلفل تند می تواند سوخت و ساز بدن را افزایش دهد و موجب کاهش اشتها شود. ماده خاص موجود در فلفل هورمون های بدن را تحریک می کند و از این طریق متابولیسم و سوخت و ساز را در بدن بالا می برد.

طبق تحقیقات صورت گرفته مصرف تنها یک قاشق غذاخوری فلفل تند می تواند کارکرد متابولیسم بدن را 23 درصد افزایش دهد.

بعلاوه خوردن فلفل باعث احساس تشنگی می شود و نوشیدن آب با کاهش اشتها و دفع سموم بدن مساوی است.

یکی از بهترین مواد غذایی که وزن شما را براحتی کم می کند، خوردن

روغن نارگیل است.

نارگیل حاوی چربی های مفید است که شما رامتناسب و قوی نگه می دارد.

با خوردن روغن نارگیل سرعت متابولیسم افزایش یافته و در نتیجه چربی های شما سریع تر سوزانده می شود و انرژی تان افزایش می یابد.

سبزیجات و میوه های چربی سوز کدامند؟

میوه و سبزی تازه، کالری پایینی دارد و حجیم بوده و بسرعت باعث سیری می شود. بعلاوه سبزیجات سیستم ایمنی بدن را تقویت می کند.

مصرف زیاد سبزی در مقایسه با سایر مواد غذایی بسیار کمتر موجب افزایش وزن می شود. سبزیجات حاوی فیبر فراوان بوده و کارایی دستگاه گوارش را بهتر می کند. همچنین سبزیجات سوخت و ساز بدن را افزایش می دهد.

میوه ها معمولا شیرین هستند و قند آنها در بیشتر موارد به چاقی منجر می شود.

ولی در این میان، میوه های بسیاری وجود دارند که نه تنها باعث چاقی نمی شوند بلکه با سوزاندن چربی های بدن به لاغر شدن نیز کمک می کنند. یکی از

این میوه ها گریپ فروت است.

حفظ تعادل میان مصرف و سوزاندن کالری بدن مهم است اگر کالری بیشتر مصرف شود و میزان سوزاندن آن نیز به همان مقدار افزایش یابد نباید نگران چاق شدن باشید

گریپ فروت

سرشار از ویتامین C است و سطح انسولین را در خون پایین می آورد و یکی از محرک های احساس گرسنگی و پایین آوردن قند خون است.

انسولین قند خون را پایین می آورد، پس وقتی مقدارش در خون کم باشد، قند خون بالاتر خواهد بود.

البته توجه داشته باشید اگر تحت درمان بیماری خاصی هستید، در مورد مصرف گریپ فروت با دکتر خود مشورت کنید چون مصرف این میوه با بعضی از داروها تداخل دارد.

جوانه ها سرشار از ویتامین ها و مواد معدنی است و با داشتن مواد مغذی و مقوی، معده را برای مدت زیادی متسع و پرنگه می دارد. جوانه ها را می توانید خودتان پرورش داده و در کنار غذا و همراه سالاد مصرف کنید.

کرفس

یکی از موادی است که اثر آن بر لاغری بکرات اثبات شده است. معمولا آب کرفس صبح ها به این منظور استفاده می شود. کرفس کالری کمی دارد و سوخت و ساز بدن را افزایش می دهد.

گوجه فرنگی

دارای پتانسیل زیادی برای کاهش وزن است. این ماده غذایی ترکیباتی دارد که سطح و مقدار هورمون اشتها را تغییر می دهد. مصرف گوجه فرنگی برای مدت طولانی شما را سیر نگه می دارد.

مطمئنا شما هم خواص کلم بروکلی را به وفور شنیده اید. کلم بروکلی سرشار از کلسیم، ویتامین C39 ویتامین A و فیبر است.

این سبزی مفید بخوبی با چربی ها مقابله کرده و حاوی موادی است که سیستم ایمنی بدن را تقویت و بدن را در برابر بیماری ها محافظت می کند. بروکلی موجب سوخت و ساز بهتر بدن می شود و در نتیجه بدن کالری بیشتری می سوزاند.

سیر

نیز از موادی است که در درمان بسیاری از بیماری ها به کار می رود. سیر فشار خون را کاهش می دهد و سیستم ایمنی بدن را قوی می سازد. بعلاوه مصرف مداوم سیر می تواند متابولیسم بدن را بهبود بخشیده و در نتیجه چربی ها را سریع تر می سوزاند.

اگر به دنبال راهی سالم برای سوزاندن چربی های بدنتان هستید، سیب گزینه خوبی است. کالری موجود در سیب پایین بوده و این میوه سرشار از فیبر است. اگر سیب را قبل از غذا میل کنید، بدن شما در طول خوردن غذا، کالری کمتری دریافت خواهد کرد.

سیب در هضم غذا کمک موثری می کند و مصرف حداقل روزی یک سیب در روش های مختلف طب سنتی توصیه شده است. سیب لاغرکننده، جاذب آب و ضدعفونی کننده بدن است. خام آن ضد اسهال و پخته اش مسهل ضعیف است.

سیب برای رفع سموم بدن توصیه شده است. اگر سه روز به طور مرتب سیب خام با پوست و دانه هایش خورده شود، پس از آن احساس سبکی به انسان دست می دهد.

برای کاهش وزن خود موز بخورید. این میوه حاوی آب فراوان و مملو از فیبر است. موز انرژی زا بوده و سرشار از الکترولیت هاست. این ماده غذایی با داشتن نشاسته که یک کربوهیدرات مرکب است سطح انرژی بدن را افزایش می دهد.

کدو

نیز یکی از مواد بسیار مشهور در کاهش وزن است. کدو فیبر فراوانی دارد و بسیار ملین است. کدو با این که بسیار کم کالری است، دارای مقادیر قابل توجهی از املاح معدنی است بنابراین در رژیم لاغری بسیار

مفید است. گاهی افراد آن را در ماست کم چرب رنده نموده و این ترکیب را در کنار غذای خود میل می کنند.

ص:196

اسفناج یکی از مواد غذایی طبیعی برای کاهش وزن است. این ماده غذایی با داشتن مقدار فراوانی فیبر و آهن در خود، سلامت شما را به مدت طولانی تضمین می کند.

انگور

یک میوه بسیار مفید است. این میوه شامل ویتامین های 40B A و C است. همچنین مقادیر زیادی منیزیم، کلسیم، آهن، فسفر، پتاسیم و آلبومین دارد.

از آنجا که کالری این میوه کم بوده و دارای آب فراوانی در خود است، ماده غذایی موثری برای کاهش وزن محسوب می شود.

امروزه در درمان های طبیعی از رژیم های مختلف انگور استفاده می کنند. این میوه برای درمان بیماری های مختلف مثل یبوست، روماتیسم، کم خونی و حتی پیشگیری از سرطان سودمند است البته بسته به نوع مصرف انگور می تواند لاغرکننده یا چاق کننده باشد اگر انگور به تنهایی مصرف شود، معمولا باعث لاغری می شود ولی در صورت استفاده آن با غذا می تواند منجر به چاقی شود.

انگور، قند خون را نیز تنظیم می کند. البته افرادی که معمولا قند خون پایین دارند، می توانند از انگور بهره زیادی ببرند. بعلاوه انگور پتاسیم زیادی دارد که به جبران ضعف بدن کمک می کند.

انگور به علت داشتن املاح و مواد سلولزی، ملین و مدر نیز بوده و به افزایش سرعت عبور مواد غذایی از دستگاه گوارش و کاهش جذب کمک زیادی می کند.

غوره نیز برای افراد مبتلا به چربی خون بسیار مفید بوده و اگر با سالاد میل شود، برای لاغر کردن سودمند است.

قرص های چربی سوز راچگونه مصرف کنید !

به گفته یک استاد فارماکولوژی دانشگاه علوم پزشکی ایران، همه قرص های چربی سوز خطرناک نیستند ولی باید با آگاهی آنها را مصرف کرد. دکتر پروانه رحیمی مقدم در گفت وگو با خبرنگار بهداشت و درمان خبرگزاری دانشجویان ایران) ایسنا (واحد...

به گفته یک استاد فارماکولوژی دانشگاه علوم پزشکی ایران، همه قرص های چربی سوز خطرناک نیستند ولی باید با آگاهی آنها را مصرف کرد. دکتر پروانه رحیمی مقدم در گفت وگو با خبرنگار بهداشت و درمان خبرگزاری دانشجویان ایران) ایسنا (واحد علوم پزشکی ایران، با اشاره به این که داروهای چربی سوز به صورت مختلف در بدن اثر می کنند و همه آنها مضر نیستند؛ گفت: به عنوان مثال داروهایی هستند که موجب تجزیه نشدن چربی ها در روده شده و باعث تولید اسهال چرب می شوند.

البته این داروها در طولانی مدت باعث دفع ویتامین های محلول در چربی شده و فرد را با سوء تغذیه روبرو می کند.

وی تصریح کرد: گروه دیگری از داروهای چربی سوز هم هستند که مهار کننده جذب چربی دارند و باعث می شوند چربی وارد چرخه سوخت بدن نشود اما به طور کلی داروهای چربی سوزی که سوخت و سوز بدن را بالا می برند چند مشکل ایجاد می کنند که بی احتیاطی و ناآگاهانه مصرف کردن آنها می تواند موجب مرگ شود.

دکتر رحیمی مقدم افزود: داروهایی که بر روی غده تیروئید اثر کرده سوخت وساز را از آن طریق بالا می برند. همچنین در افرادی که مشکلات قلبی عروقی دارند می تواند موجب مرگ شود.

وی گفت: از سوی دیگر این داروها باعث از بین رفتن چربی های سلولی شده و به بدن آسیب می رسانند. همچنین بالا رفتن سوخت و ساز بر روی دستگاه گوارش نیز اثرگذار بوده و باعث ناراحتی های گوارشی می شود.

این استاد دانشگاه اظهار داشت: پزشکی که برای افراد چاق) BMI بالاتر از 30) این داروها را به تنهایی یا به صورت ترکیبی تجویز می کند باید عملکرد داروها را توضیح دهد تا بیمار با آگاهی، مصرف چربی سوزها را انتخاب کند.

ارویانتهای

گردآوری: گروه اینترنتی نیک صالحی

ص:198

بی ضررترین و ارزانترین درمان چربی و قند خون بالا !؟

امروزه استفاده مناسب و کافی از فیبرهای غذایی یکی از اولین، راحت ترین، بی ضررترین و اقتصادی ترین روش های کاهش چربی و قند خون در افراد می باشد.

فیبر یا الیاف موادی هستند که در دیواره سلولی گیاهان یافت می شوند و قابل گوارش درمعده انسان نیستند و قادرند بدون آنکه جذب شوند از دستگاه گوارش عبور کنند.

فیبرها در مسیر عبور از دستگاه گوارش آب را در خود نگه می دارند و برخی از آنها با اتصال خود به مواد دیگر، خواص درمانی پیدا می کنند.

فیبرها در میوه و سبزی، غلات و حبوبات کامل به فراوانی یافت می شوند.

فیبرهای مواد غذائی به دو دسته تقسیم می شوند:

گروه اول فیبرهای نامحلول مانند سبوس گندم) نان های سبوس دار و پوست برخی میوه ها و صیفی ها مانند سیب، خیار، گوجه فرنگی (.

و گروه دوم فیبرهای محلول مانند میوه ها و سبزی ها، نان جو دو سر و حبوبات و سبوس برنج.

در افراد بالغ و سالم حداقل روزی 30 گرم فیبر باید مصرف شود که توصیه می شود 20 گرم آن از نوع نامحلول و 10 گرم آن از نوع محلول باشد.

برای دست یافتن به 30 گرم فیبر باید روزانه حدود نیم کیلو میوه و سبزی یا 6 واحد حبوبات و غلات غنی از فیبر مصرف شود. نان های سفید مانند نان لواش، غلات غنی از فیبر تلقی نمی شود.

فیبرهای محلول در کاهش چربی و قند خون و پیشگیری از برخی بیماری های قلبی و عروقی نقش اصلی را ایفا می کنند و فیبرهای نامحلول در کاهش یبوست، سرطان روده و برخی اختلالات دیگر موثر می باشد.

مصرف فیبر از سرطان، بالا رفتن چربی و قند خون، یبوست و برخی بیماری های گوارشی جلوگیری می کند.

خواص فيبر

ص:199

1 - فیبرها با جذب آب، مواد غذایی را ضخیم تر می کند و افراد با خوردن آن احساس سیری و پری معده می نمایند. پس یکی از راه های کاهش اشتها و تناسب اندام هم تلقی می شود.

2 - وقتی با خوردن فیبر و جذب آب، حجم مدفوع افزایش می یابد حرکات روده ها آسانتر و بیشتر می شود و از یبوست جلوگیری می شود. یبوست در 20 تا 30 درصد افراد یافت می شود و موجب مشکلاتی چون التهاب، عفونت، درد و سرطان روده بزرگ می شود) سومین سرطان شایع در جهان (که به دلیل تماس روده با مواد جذب نشده به مدت طولانی ایجاد می گردد.

3 - مطالعات نشان می دهد اگر زنان افزون بر 30 گرم میزان مصرف روزانه فقط 10 گرم در روز فیبر بیشتری مصرف کنند خطر ابتلا به سرطان سینه در آنها به نصف کاهش می یابد.

4 - فیبرهای محلول با اتصال به اسیدهای صفرا که دارای کلسترول هستند مانع جذب آنها می شوند و از این طریق چربی و کلسترول خون را کاهش می دهند. به همین دلیل اولین توصیه به کسانی که کلسترول خون بالاتری دارند، مصرف فیبر بیشتر در کنار غذاهای کم چرب است. افزودن فیبر محلول به رژیم غذائی کاهش 15 درصدی کلسترول بد) LDL) را به همراه خواهد داشت.

5 - مصرف فیبر به اندازه کافی موجب می شود هضم مواد نشاسته ای با سرعت کمتری انجام شود، در نتیجه قند به آهستگی و به میزان های کمتری وارد خون می شود و از بالا رفتن یکباره قند خون جلوگیری می شود.

نکات قابل توجه:

1 - بهتر است همراه با فیبر بیشتر مقداری آب بیشتری بنوشید و حتی الامکان فیبر خام و نپخته مصرف کنید.

2 - افرادی که بیماری خاصی نداشته باشند، می توانند به ازای هر 1000 کالری، 15 گرم فیبر مصرف کنند) حداکثر 60 گرم در روز (.

3 - توصیه می شود نان کامل) سنگک، نان های سبوس دار، جو، جو دو سر (جایگزین نان های سفید مانند لواش شود.

ص:200

4 - برخی بیماری های گوارشی با مصرف فیبر سازگار نیستند و مصرف بیش از حد فیبر می تواند در جذب برخی مواد مانند کلسیم، آهن، روی اختلال ایجاد کند.

6 - به طور طبیعی با مصرف نیم کیلو سبزی و میوه در روز، نان های سبوس دار، مصرف حبوبات و غلات غنی از فیبر می توان نیاز بدن به فیبر را تامین کرد و از سرطان، یبوست و برخی بیماری های قلبی عروقی، دیابت و کلسترول بالا پیشگیری نمود و درصورت نیاز به مصرف بیشتر با افزودن پوسته غلات) سبوس (آنها را غنی از فیبر ساخت.

گردآوری: گروه سلامت سیمرغ

www.seemorgh.com/health

منبع: tums.isna.ir

با سنبل الطیب بخوابید

اگر در جستجوی یک آرام بخش واقعی و مثور برایدرمان بی خوابی خود هستید، توصیه می کنیم پیش از آنکه به سراغ داروهای شیمیایی بروید، یکبار از گیاه سنبل الطیب استفاده کنید.

این گیاه به اعتقاد بسیاری از درمانگران شیوه های طب شرقی از جمله طب سنتی هند، چین و ایران خاصیت بی نظیری در بهبود ساعت خواب و کیفیت آن دارد.

در حقیقت افراد با گنجاندن این گیاه در برنامه غذایی خود و نوشیدن دمنوش آن، می توانند خوابی آرام را در طول شب برای خود تضمین کنند.

برای استفاده از این دمنوش کافی است نیم ساعت پیش از خواب، یک فنجان از این دمنوش را آماده کنید و آن را بنوشید و به تختخواب بروید.

*** جوشانده ای که موفقیت شغلی می آورد

افرادی که مشاغل سخت و دشوار دارند و میزان فشار و استرس کاری آنها زیاد است، بهتر است در طول روز یک یا 2 لیوان از چای یا جوشانده گیاه اسطوخودوس میل کنند.

نوشیدن این چای به آنها کمک می کند تا به افزایش توان سیستم عصبی خود کمک کنند. گیاه اسطوخودوس به دلیل خواص مثبتی که در زمینه کنترل استرس دارد، می تواند سیستم عصبی بدن را در برابر حمله های عصبی یا تنش های اضطرابی ایمن کرده و یک ریلکس کننده گیاهی بسیار مفید برای پیشگیری از بروز حمله های عصبی باشد.

به دستگاه گوارش تان آرامش بدهید

افراد زیادی در جهان وجود دارند که در زمان استرس یا عصبانیت یا بروز اختلال در سیستم دستگاه گوارش خود روبرو می شوند. خیلی از این افراد هنگام استرس و اضطراب درد معده راتجربه می کنند. برخی دچار درد در ناحیه روده ها شده و برخی با کندی یا تندی عملکرد دستگاه گوارش روبر می شوند و خلاصه به نوعی دچار مشکل می شوند.

گیاه بادنجبویه از جمله گیاهان دارویی است که در این زمینه می تواند بسیار موفق عمل کند. این گیاه می تواند دستگاه گوارش را در زمان استرس آرام کرده و فعالیت آن را تنظیم کند.

در حقیقت مصرف این گیاه چه در کنار غذا و چه به صورت چای، موجب بازیابی سیستم عصبی و کنترل دردهای ناحیه معده و روده در زمان استرس می شود.

*** وقتی خبر بدی در راه است

در مواردی که ممکن است شنیدن خبری تلخ یا نامناسب حال شما را دگرگون کند و موجب به هم ریختگی سیستم عصبی شما شود، داشتن مقدار اندکی از گیاه دارویی جنسان در آشپزخانه می تواند کمک بزرگی برای شما باشد. اگر روزی در موقعیتی قرار گرفتید که استرس و اضطراب موجب رهم ریختگی افکار و آرامش درونی شما شد، بهترین کار آن است که به سراغ گنجه گیاهان دارویی خود بروید و یک فنجان چای گیاه جنسان را دم کرده و میل کنید.

این نوشیدنی به سرعت به شما کمک می کند تا بر اضطراب و استرس تان غلبه کنید و بهتر بتوانید درباره مسائل فکر کنید. برای تهیه این چای کافی است یک قاشق

غذاخوری از آن را درون یک فنجان آب جوش بریزید و به مدت 10 دقیقه فنجان را با کمک نعلبکی بپوشانید تا چای دم بیاید. سپس آن را صاف کرده و میل کنید. /عط

منبع: روزنامه دانستنیها

گیاهان دارویی خواب آور را بشناسید

اشاره

بی خوابی، استرس، اضطراب و تنش از جمله اختلال ها و ناراحتی هایی هستند که مردم سراسر جهان آن ها را در طول زندگی شان تجربه کرده و برای رهایی از آن راه های مختلفی را که درمانگران و متخصصان پیش روی شان قرار می دهند انتخاب می کنند. با وجود این، توافق کلی در این زمینه میان درمانگران و پزشکان در جهان وجود دارد که جایگزین کردن گیاهان دارویی و داروهایی که با منشا گیاهی تهیه می شوند به جای داروهای شیمیایی انتخابی بهتر و عاقلانه است. خواص برخی از موثرترین و مفیدترین گیاهان دارویی را که خاصیت آرام بخشی معتدل و ضداسترس دارند را با هم مرور می کنیم اما اگر تصمیم دارید مصرف این گیاهان را به صورت مستمر در برنامه غذایی خود داشته باشید حتما با یک متخصص طب سنتی مشورت کنید.

درمان بی خوابی بالغین و اطفال حتی شیر خواران

نام دارو: گل بنفشه و روغن بنفشه

اشکال داروئی و مقدار مصرف:؟ - یک قاشق غذا خوری گل بنفشه را در یک لیوان آب جوش دم کرده شب قبل از خواب یک یا دو استکان با کمی شکر تناول نمایند

و یا ممکن است افراد دبالغ یک قاشق غذا خوری روغن بنفشه را شب قبل از خواب تناول نمایند.

در مورد شیرخواران چنانچه کمی پنبه را با روغن بنفشه آغشته کرده و بر مقعد کودک قرار دهند خواب آور است.

طرز تهیه روغن بنفشه آن است که در هر؟؟؟ گرم روغن کنجد؟؟؟ گرم بنفشه

ص:203

ریخته پس از چند روز صاف نموده مجددا؟؟؟ گرم دیگر می ریزند و چند مرتبه تکرار می کنند تا روغن کنجد رنگ و بوی بنفشه بگیرد

درمان بی خوابی، آرامبخش

نام دارو: تاج ریزی

اشکال داروئی و مقدار مصرف:؟ - ممکن است تخم) دانه (تاج ریزی را کوبیده از پودر آن یک قاشق غذا خوری با کمی شکر قبل از خواب تناول نمایند

ممکن است دو قاشق غذاخوری از تخم) دانه (تاجریزی در یک استکان آب پخته شب قبل از خواب با کمی شکر تناول نمایند.

خواب آور حتی برای اشخاص ضعیف و اطفال

نام دارو: شقایق

اشکال داروئی و مقدار مصرف:؟ - یک یا دو قاشق کپسول شقایق را در یک استکان آب جوشانیده شب قبل از خواب بالغین یک یا دو قاشق غذاخوری، کودکان یک یا دو قاشق چایخوری با کمی شکر تناول نمایند.

ممکن است یک قاشق غذاخوری از برگ شقایق را در یک استکان آب جوش دم کرده شبها قبل از خواب، بالغین یک یا دو قاشق غذاخوری و اطفال یک یا دو قاشق چایخوری یا کمی شکر تناول نمایند.

درمان بی خوابی

نام دارو: زعفران

اشکال داروئی و مقدار مصرف: شب قبل از خواب نیم قاشق پایخوری زعفران با کمی شکر یا عسل تناول شود

درمان بی خوابی، اضطراب، نگرانی و حتی مالیخولیا

نام دارو: پاسیفلور

اشکال داروئی و مقدار مصرف: شب قبل از خواب؟؟ قطره از عصاره گیاه را تناول نمایند

ص:204

خواب آور، آرام بخش

نام دارو: تخم خیار

اشکال داروئی و مقدار مصرف: یک قاشق غذاخوری پودر تخم خیار را در یک استکان آب معمولی حل کرده شب قبل از خواب تناول نمایند.

خواب آور، آرام بخش

نام دارو: سیب

اشکال داروئی و مقدار مصرف:؟ - شب قبل از خواب یک یا دو عدد سیب تناول نمایند.

در صورت امکان سیب را با مقدار کمی کره می پزند و شب قبل از خواب مقداری) مثلا یک یا دو استکان (تناول نمایند

و یا بجای شام مقدار بیشتری از فرآورده های سیب پخته با گوشت را تناول نمایند. ضمنا پوره سیب، رب سیب، مربای سیب،

نیز چنانچه قبل از خواب شب تناول شود اثر خواب آور دارد.

هشدار: سیب قرمز یبوست می دهد و سیب زرد لینت مزاج ایجاد می کند.

خواب آور

نام دارو: خرفه

اشکال داروئی و مقدار مصرف:؟ - شب قبل از خواب مقداری خرفه بصورت خام یا پخته تناول نمایند.

شب قبل از خواب نیم تا یک قاشق غذا خوری از پودر تخم خرفه همراه با شکر یا عسل تناول نمایند.

خواب آور

نام دارو: ریحان

اشکال داروئی و مقدار مصرف:؟ -؟؟ گرم ریحان تازه را در یک لیوان آب جوش دم کرده قبل از خواب شب یک یا دو استکان با کمی شکر تناول نمایند.

ص:205

خواب آور، رفع حالت مستی، آرامبخش

نام دارو: کلم

اشکال داروئی و مقدار مصرف: شب قبل از خواب مقداری کلم پخته یا سوپ کلم تناول نمایند.

خواب آور

نام دارو: گشنیز

اشکال داروئی و مقدار مصرف: گشنیز خام را پس از پاک کردن و شستن به مقدار ؟؟ گرم قبل از خواب نماول نمایند.

هشدار: چنانچه گشنیز خام را زیاد تر از این مقدار مصرف نمایند ممکن است حالاتی شبیه مستی، بی حسی، و گنگی ایجاد نماید.

رفع بی خوابی

نام دارو: جو دوسر

اشکال داروئی و مقدار مصرف:؟؟ گرم جو دوسر همراه با پوسته خارجی آنرا در یک لیوان آب جوشانیده شب قبل از خواب، تمام یا مقداری از آنرا تناول نمایند.

جوشانده ای که موفقیت شغلی می آورد

افرادی که مشاغل سخت و دشوار دارند و میزان فشار و استرس کاری آن ها زیاد است، بهتر است در طول روز یک یا؟ لیوان از چای یا جوشانده گیاه اسطوخودوس میل کنند. نوشیدن این چای به آن ها کمک می کند تا به افزایش توان سیستم عصبی خود کمک کنند. گیاه اسطوخودوس به دلیل خواص مثبتی که در زمینه کنترل استرس دارد می تواند سیستم عصبی بدن را در برابر حمله های عصبی یا تنش های اضطرابی ایمن کرده و یک ریلکس کننده گیاهی بسیار مفید برای پیشگیری از بروز حمله های عصبی باشد.

به دستگاه گوارش تان آرامش بدهید

افراد زیادی در جهان وجود دارند که در زمان استرس یا عصبانیت با بروز اختلال در سیستم دستگاه گوارش خود روبه رو می شوند. خیلی از این افراد هنگام استرس و اضطراب درد معده را تجربه می کنند. برخی دچار درد در ناحیه روده ها شده و

ص:206

برخی با کندی یا تندی عملکرد دستگاه گوارش روبه رو می شوند و خلاصه به نوعی دچار مشکل می شوند. گیاه بادرنجبویه از جمله گیاهان دارویی موثر است که در این زمینه می تواند بسیار موفق عمل کند. این گیاه می تواند دستگاه گوارش را در زمان استرس آرام کرده و فعالیت آن را تنظیم کند. درحقیقت مصرف این گیاه چه در کنار غذا و چه به صورت چای موجب بازیابی سیستم عصبی و کنترل دردهای ناحیه معده و روده در زمان استرس می شود.

همه درهم

مطالب مرتبط با این مطلب:

خواص دارویی و درمانی شلغم

خواص دارویی و درمانی شلغم شلغم گیاهی است به رنگ سبز و سفید و با برگ هایی ناصاف و بریدگی های زیاد....

دسته ها: سلامتی و پزشکی

برچسب ها: داروهای خواب آور، داروهای گیاهی ضد اضطراب، گیاهان خواب آور، گیاهان دارویی، گیاهان دارویی خواب آور

داروهای گیاهی خواب آور

خواب آور

نسخه شماره 1: بنفشه را مانند چای دم کنید، منوّم است.» تحفه حکیم مومن «

نسخه شماره 2: مقدار 3 تا 5 گرم برگ یا ریشه نیلوفر سفید به صورت دم کرده میل شود.» درمان با گیاه «

نسخه شماره 3: مقدار 1 تا 2 گرم کلاله های خشک شده زعفران بصورت دم کرده میل شود.

توجه: این دارو سمی است و فقط توسط پزشک تجویز می شود.» درمان با گیاه «

نسخه شماره 4: لیمو غذایی است که برای معالجه و درمان بیخوابی مفید است .» رژیم انگور «

ص:207

نسخه شماره 5: هر شب یک استکان از جوشانده مغز ناخنک و بادرنجبوبه استفاده کنند.» نسخه شماره شفا «

نسخه شماره 6:50 قطره ازعصاره گل ساعتی برای درمان بی خوابی واضطراب مفید است.» خواص میوه ها خوراکیها «

نسخه شماره 7: آشامیدن یک فنجان از شیره اکلیل الملک در شب خواب آور است.

طرز تهیه: در یک فنجان آب جوش 2 3: گرم از آن را می ریزند. و بعد از چند دقیقه آنرا می آشامند.» درمان با گیاهان «

نسخه شماره 8:1 خوردن تخم کاهو 32 نخود:

2 هفت مثقال آب گشنیز کوبیده بخورند منوّم است خواب آورنده می باشد:» راهنمای نجات از مرگ مصنوعی «

نسخه شماره 9: قبل از خواب یک فنجان از جوشانده پوست و برگ و گل بید مشک میل کنند موجب رفع بی خوابی است.» تحفه حکیم مومن «

نسخه شماره 10: اگر شیره تخم کدو را بگیرند و در شیر یا در آب بپزند برای رفع بی خوابی مفید است.» راهنمای نجات از مرگ مصنوعی «

نسخه شماره 11: برای معالجه بی خوابی در یک فنجان آب جوش مقدار دو قاشق کوچک غذا خوری از گیاه لامیون سفید بریزند و روزانه 1 2: فنجان از آن بیاشامند.» درمان با گیاهان «

نسخه شماره 12: جین سینگ داروی گیاهی عجیب چین برای بی خوابی مفید است.» خواص میوه ها خوراکیها «

نسخه شماره 13: برگهای گل خشخاش را در آب بخیسانید و شب موقع خواب آنرا به پشت خود بمالید. مالیدن برگهای گل خشخاش به پشت و بوی آن اعصاب ستون فقرات را استراحت داده و در نتیجه خواب خیلی زود به سراغ آدم می آید.» حق با طبیعت است «

نسخه شماره 14: اشخاصی که دچار بی خوابی هستند می توانند قبل از خواب کاهو میل کنند که خواب آور است.» سبزیها و میوه ها شفا بخش «

نسخه شماره 15: مقدار بیست گرم برگ خشک درخت پرتقال را در یک لیتر آب تا 15 دقیقه بجوشانید بعد آنرا صاف کنید و با عسل یا شکر شیرین کنید و هنگام خواب یک فنجان از آن را با دو قاشق عرق بهار نارنج بخورید و بخوابید.» طب المفید «

نسخه شماره 16: مقدار 120 گرم برگ خشک درخت گلابی را در یک لیتر آب جوش مدت 20 دقیقه بجوشانید و بعد از صاف کردن، هنگام خواب یک فنجان از آنرا بنوشید تا خواب عمیق و گوارائی داشته باشید.» طب المفید «

نسخه شماره 17: برای اینکه پیرها خوابشان زیاد شود سیب ترشی را که دارای مقدار زیادی ویتامین آ، ث: می باشد، رنده کرده و بعد از آنکه کمی بر آن نمک بپاشند، به آن بخورانید.» طب المفید «

نسخه شماره 18: خوردن برگهای سیر خرس وئ پیازکهای آن بی خوابی را رفع می کند.» طب المفید «

نسخه شماره 19: شیره برگهای بنفشه را در حالی که گرم باشد برای شستشوی پاها به جهت بی خوابی استعمال می کنند.

طرز تهیه: نیم لیتر تا یک لیتر آب را روی 50 گرم برگ بنفشه عطری می ریزند و پس از مدت 12 ساعت نصف آنرا به مصرف شستشوی پاها می رسانند.» درمان با گیاهان «

نسخه شماره 20: شیره برگهای ریحان برای معالجه بی خوابی شدید مصرف می شود.

طرز تهیه: یک قاشق کوچک غذا خوری از برگهای تازه یا خشک آنرا در یک فنجان آبجوش بریزند و در یک روز دو فنجان از آنرا میل کنند.» درمان با گیاهان «

تولید داروی ضد اضطراب و خواب آور ایرانی از 3 گیاه

پژوهشگران مرکز رشد سازمان پژوهش های علمی و صنعتی ایران با استفاده از گیاهان دارویی توانستند دارویی برای کاهش استرس و اضطراب ارائه دهند.

احمد راشت - مجری طرح در گفتگو با خبرنگار مهر، استرس و اضطراب را از جمله عوارض شایع در بسیاری از جوامع دانست و گفت: این عارضه حتی زمانی

ص:209

که فرد از خواب بیدار می شود نیز با وی همراه است.

وی از تولید دارویی برای کاهش اضطراب با استفاده از گیاهان دارویی خبر داد و اظهار داشت: این داروی گیاهی که به صورت قطره تولید شده است قادر است اضطراب و استرس را از فرد دور نگهدارد.

راشت با اشاره به گیاهان دارویی استفاده شده در این دارو، خاطر نشان کرد: این دارو با استفاده از 3 گیاه دارویی سنبل الطیب یا علف گربه (Valeriana officinalis)41 بادرنجبویه یا ملیس (Melissa officinalis) و گل هزار چشم (Hypericum perforatum) تولید شده است.

سه گیاه دارویی ملیس، علف گربه و گل هزار چشم برای تولید دو گیاه دارویی

مجری طرح تولید داروی گیاهی خواب آور با استفاده از گیاهان دارویی را از دیگر دستاوردهای تحقیقاتی خود نام برد و یادآور شد: برخی از افراد دارای خواب سطحی هستند و یا در هنگام بیدار شدن از خواب گرفتگی عضلانی دارند که برای رفع این مشکل اقدام به تولید گیاه دارویی کردیم.

راشت با اشاره به جزئیات این داروی گیاهی یادآور شد: این دارو با استفاده از گیاه دارویی علف گربه تولید شد.

وی با تاکید بر اینکه این داروها آماده تولید هستند، ادامه داد: برای تولید این داروها نیاز است تا گیاهان دارویی را به صورت ارگانیک و عاری از کود و سم تولید کنیم چرا که استفاده از این مواد ممکن است در داروی تولیدی اثرات نامطلوبی داشته باشد از این رو باید مزرعه ای در اختیار داشته باشیم تا این گیاهان را تولید کنیم.

راشت اضافه کرد: از این رو استاندار قول همکاری و واگذاری زمین را به ما دادند ولی زمین هایی که به ما واگذار می شد تا فاقد کاربری زراعی است و یا دارای مشکلاتی در واگذاری آنها وجود دارد از این رو تاکنون موفق به تولید این داروها نشدیم.

وی با بیان اینکه کارخانه تولید این داروها در اردبیل تاسیس شده است یادآو شد: این در حالی است که زمینی نداریم که مواد اولیه این کارخانه را تامین کنیم

ضمن آنکه بررسی های انجام شده نشان داد که این استان مناسب برای تولید گیاهان دارویی است و کلیه فاکتورهایی که مواد اولیه در گیاه شکل بگیرد در این استان وجود دارد.

راشت اطلاع نداشتن مسئولان از قوانین در استان های کشور به جز تهران را از دیگر موانع عدم اجرای این طرح نام برد و اظهار داشت: کارشناسان حوزه های مختلف علمی در استان ها وجود ندارد از این رو پرونده های درخواست مجددا به تهران ارجاع داده می شود که سیر طولانی برای بررسی نیاز دارد.

صفحات

فواید گردو؟

اشاره

1 (کاهش کلسترول کل

2 (کاهش LDL کلسترول

3 (افزایش HDL کلسترول

4 (افزایش قابلیت ارتجاعی رگ های بدن

5 (محافظت در برابر بیماری قلبی

موسسه غذا و دارو پیشنهاد کرده است که برای سلامت قلب روزانه؟؟ گرم گردو بخورید.

6 (افزایش قدرت ذهن و هوش

7 (مفید برای تنگی نفس

8 (جلوگیری از ورم مفاصل

9 (مفید در بیماری های پوست نظیر: اگزما و پسوریازیس) به وجود آمدن لکه های قرمز رنگ در پوست (

10 (ضد سرطان

11 (دارای آنتی اکسیدان. در بین آجیل ها، آنتی اکسیدان گردو و شاه بلوط از همه بیشتر است.

12 (محافظت از سیستم ایمنی

13 (جلوگیری از لخته خون

ص:211

14 (تنظیم سوخت و ساز در بدن

15 (تنظیم فشار خون

16 (تنظیم قند خون

17 (جلوگیری از پارکینسون و آلزایمر

18 (جلوگیری از سنگ کیسه صفرا

19 (حفاظت از استخوان

20 (روغن گردو درمان کننده دردهای مفاصل است و جذب مواد غذایی را آسان می کند.

21 (کودکانی که مقدار امگا؟ در برنامه ی غذایی شان کم است، اختلالاتی مانند بیش فعالی یا هایپراکتیوی، مشکلات رفتاری، کج خلقی و مشکلات خواب در آنها زیاد است.

22 (زنانی که در هفته؟؟ گرم آجیل و بادام زمینی مصرف می کنند، 23 درصد احتمال پیشرفت سنگ کیسه صفرا را کم می کنند.

24 (اگر می خواهید خواب آرامی داشته باشید، برای شام، سالاد سبزیجات به همراه گردو مصرف کنید.

گرچه فواید زیادی در آجیل پنهان است، بعضی ها به گمان این که آجیل موجب افزایش وزن می شوند، از خوردن گردو و دیگر آجیل ها امتناع می کنند. ولی ثابت شده است، افرادی که حداقل؟ بار در هفته آجیل مصرف می کنند، احتمال افزایش وزن در آنها به مراتب کمتر از آنهایی است که اصلا آجیل مصرف نمی کنند. پس به گمان این که اگر گردو یا آجیل بخورید چاق می شوید، این غذای بسیار خوشمزه و مفید را از خود دور نکنید.

؟ ویتامین ها و عناصر معدنی موجود در گردو:

؟ گردو بهترین منبع منگنز و مس می باشد.

؟ در گردو، منیزیم و فسفر نیز وجود دارد. مقداری روی، آهن، کلسیم و سلنیوم نیز پیدا شده است.

؟ گردو مقدار کمی سدیم یا نمک دارد.

ص:212

؟ گردو حاوی بیشترین مقدار ویتامین های B42 B و B) پانتوتنیک اسید (می باشد.

؟ در گردو ویتامین هایی نظیر E43 B و B نیز وجود دارد.

کالری گردو زیاد است. حدود؟؟؟ کالری در هر؟؟؟ گرم گردو وجود دارد. لذا بهتر است روزی که می خواهید گردو مصرف کنید، کالری آن را محاسبه کرده و از کالری روزانه خود کم کنید. به این ترتیب ترس از چاق شدن را نخواهید داشت؛ برای مثال، اگر کالری مورد نیاز شما در روز؟؟؟؟ کالری است و شما؟؟؟ کالری گردو مصرف می کنید، لذا می توانید؟؟؟؟ کالری باقی مانده را از مواد غذایی مختلف دریافت کنید.

ولی اگر می خواهید گردو میل کنید و همانند روزهای گذشته غذاهای روزانه خود را نیز مصرف کنید، این نکته را از یاد نبرید که باید؟؟؟ دقیقه پیاده روی کنید تا انرژی دریافت شده از گردو، بسوزد.

؟ گردو در حدود؟ /؟ گرم فیبر دارد.

منبع: آفتاب

زیان گردو

به هیچ وجه نباید در خوردن گردو افراط و از پنج عدد در روز بیشترمصرف بشود زیرابرای سلامتی زیان آور است. درضمن لثه ها و زبان و گلو رامی آزارد.

کسانیکه ناراحتی معده و کبد دارند نباید گردو بخورند. افراد چاق نیز باید از آن پرهیز کنند. خوابیدن در زیر درخت گردو به علت صدور فراوان گاز کربنیک در شب خطر ناک است.

گردو درخت زیبایی است که ارتفاع آن میتواندبه 20 متر برسد. مغز گردو دارای پروتئین، قند، آب و ویتامین، املاح معدنی و همچنین مواد چربی است. مقدار فسفر موجود در گردو با ماهی و برنج و حتی تخم مرغ نیز برابری میکند. برگ و پوست گردو مقوی و تصفیه کننده خون است. برگها و پوست آن بخصوص بخاطر ماده‌ءتلخ و تانن آن در مداوای بیماریهای جلدی و خنازیر مفید واقع می شوند.

مهمترین خواص گردو:

درمان ورم روده و معده: 15 تا 20 گرم برگ گردو را به مدت ده دقیقه در یک لیتر آب جوش دم کنید، برای ورم معده و روده به به عنوان کرم کش 3 فنجان در روز از این دم کرده را بنوشید.

درمان خستگی و ورم: دم کردهء 50 گرم برگ گردو در یک لیتر آب را در آب وان بریزید این حمام آرام بخش خستگی است و ورم را بر طرف می کند همچنین در مورد مداوای سرمازدگی و بیماریهای پوستی تجویز میشود.

درمان ورم لثه ولوزه: دمکردهء فوق را به میزان حجمش با آب رقیق کنید و آنرا غرغره کنید تا ورم لثه و لوزه شما درمان شود.

درمان کم خونی: جوشانده برگ یا پوست سبزگردو برابر تجویز فوق درمان کم خونی و ضعف است. 20 تا 30 گرم از پوست سبز گردو یا خشک آن را در یک لیتر آب به مدت یک ربع بجوشانید و صاف کنید و قبل از هر وعده غذا یک فنجان از آن را بنوشید.

گردو درمان کننده بیماریهای ریوی است.

گردو مسکن دل پیچه است.

اگر از گردو و عسل مربا درست کنید برای اشخاص لاغر وتقویت و تحریک نیروی جنسی مفید است.

مربای گردو ملین بوده و آپاندیس را تقویت می کند.

خوردن گردو از تشکیل سنگ کلیه و سنگ کیسه صفرا جلوگیری می کند.

پوست درخت گردو و پوست سبز گردو قابض است.

خوردن گردو برای تقویت جنسی مفید است.

گردو را با انجیر و موز بخورید مقوی حواس و مغز است.

اگر پوست تاز گردو را به دندان و لثه بمالید لثه و دندان را تقویت می کند.

دم کرده برگ درخت گردو برای درمان ورم مفاصل مفید است.

50 گرم برگ گردو را در یک لیتر آبجوش ریخته و بمدت چند دقیقه بجوشانید

ص:214

این جوشانده برای شست و شوی زخم ها و التیام انها بسیار مفید است.

دم کرده برگ درخت گردو برای درمان ترشحات زنانه و بیماری سل مفید است.

جوشانده برگ درخت گردو درمان کننده سر درد، سرمازدگی و بیماریهای پوستی است.

شیره قسمت سبز میوه را اگر چند بار روی زگیل بمالید آنرا از بین می برد.

قسمت سبز و تازه میوه گردو را اگر با آب بجوشانید و موهای خود را با آن رنگ کنید رنگ قهو ه ای به مو می دهد.

برگ تازه درخت گردو حشرات موذی مانند بید و ساس را از بین می برد.

اگر زن حامله روزی یک عدد گردو بخورد پس از زایمان پوست شکمش زیبایی خود را حفظ خواهد کرد.

چون گردو دارای مس می باشد بنابراین به جذب آهن در بدن کمک می کند.

خواص روغن گردو:

روغن گردو: روغنی است با رنگ طلایی و طعم مطبوع گردو، حاوی امگا 3) دارای اسیدهای چرب اشباع نشده، بازکننده عروق و برطرف کننده چربی های مضر است.

روغن گردو درمان کننده دردهای مفاصل است و جذب مواد غذایی را آسان می کند.

برای رفع درد مفاصل 4 قاشق غذاخوری به صورت استعمال خارجی مصرف می شود.

گِردو) نام علمی: جنس Juglans) درختی است گلدار (Magnoliophyta) از رده دولپه ای ها) 44(Magnoliopsida از تیره توس ها) Fagales) خانواده گردوها) Juglandaceae).

نام گردو به هر گونه درخت از خانواده گردو اطلاق می شود. آنها درختانی برگریز هستند به ارتفاع؟؟ -؟؟ متر، با برگهای شانه ای به طول؟؟ -؟؟ سانتیمتر، تعداد ؟؟ -؟ برگچه و جوانه ها دارای درونه حفره دار هستند که این ویژگی در همه بال میوه ای ها (Pterocarya) مشترک است بجز گردوهای امریکایی (Carya) در همین خانواده.

ص:215

یکی از معروفترین مناطق کشت گردو و مرغوبترین نوع گردوی ایرانی گردوی شهمیرزاد) بهشت گمشده در کویر سمنان (می باشد. پس از شهمیرزاد معروفترین مناطق کشت گردو در ایران منطقه تفرش در استان مرکزی است.

شاید معروف ترین اعضای این رده گردوی سیاه) Juglans nigra) متعلق به شرق امریکای شمالی و گردوی ایرانی یا معمولی) Juglans regia) که بومی بالکان در جنوب شرقی اروپا، مرکز و جنوب غربی آسیا تا هیمالایا و جنوب غربی چین است، باشد.

گردوی معمولی را درامریکا اغلب ولی به صورت نادرست گردوی انگلیسی می نامند.) این گونه بومی انگلیسی نیست (.

این دو گونه از نظر چوب قابل توجهی که دارند دارای اهمیت می باشند.

گریبانه های گردو به علت دارا بودن مقدار زیادی رنگ زرد ج قهوه ای، منبع مهمی برای رنگ به شمار می رود.

دانه تمامی گونه هایی که در بالا به آنها اشاره شد و سایر گونه ها، خوراکی هستند اما گردوهایی که در فروشگاهها موجود می باشند از نوع گردوی ایرانی هستند. نوع باغی که به جهت پوسته های نازک مغز. پایداری در مناطق معتدله انتخاب گشت را گهگاه گردوی کارپات می نامند. گردو سرشار از روغن است و بصورت گسترده هم به شکل تازه و هم در غذا خورده می شود. آنها را باید در مکانهای خشک و خنک نگهداری کرد چون در شرایط گرم در مدت چند هفته - بویژه پس از کندن پوسته آن، فاسد می شوند.

ترکیبات شیمیایی:

مغز گردو دارای چند اسید آلی، مقدار کمی اسانس، اگزالات آهک و ویتامینهای A,B,C,D,E می باشد. همچنین مغز گردو دارای مقدار کمی)؟؟ % (ارسنیک است.

برگ درخت گردو دارای؟ درصد اینوزیت، اسید الاژیک، اسید گالیک و اسانسی با بوی مخصوص و مقدری پارافین، تانن، مواد چرب و املاح معدنی مانند کلسیم، پتاسیم، منیزیوم، باریوم و همچنین کاروتن است.

پوسته گوشتدار میوه سبز گردو دارای امولسیون، قند و اسیدهای آلی مانند

اسید سیتریک، اسید مالیک، فسفاتها و اگزالات کلسیم است.

عصاره برگ درخت گردو خاصیت میکروب کشی و باکتری کشی درد

در صد گرم مغز گردو خام و خشک مواد زیر موجود است

آب 5/3 گرم

پروتئین 8/14 گرم

مواد چربی 65 گرم

مواد نشاسته ای 13 گرم

کلسیم 100 میلی گرم

فسفر 380 میلی گرم

آهن 3 میلی گرم

سدیم 3 میلی گرم

پتاسیم 50 میلی گرم

ویتامین آ 30 واحد

ویتامین ب 1 35/0 میلی گرم

ویتامین ب 2 12/0 میلی گرم

ویتامین ث 2 میلی گرم

خواص داروئی:

گردو از نظر طب قدیم ایران گرم و خشک است روغن گردو که از قدیم برای پختن غذاها از آن استفاده می شد است روغنی است به رنگ زرد روشن که دارای طعم مطبوع و ملایم است و باسانی تند) اکسیده (می شود.؟ (گردو خون ساز و تصفیه کننده خون است

1 (گردو درمان کننده بیماریهای ریوی است

2 (گردو مسکن دل پیچه است

3 (اگر از گردو و عسل و مربا درست کنید برای اشخاص لاغر وتقویت و تحریک

ص:217

نیروی جنسی مفید است.

4 (مربای گردو ملین بوده و آپاندیس را تقویت می کند

5 (خوردن گردو از تشکیل سنگ کلیه و سنگ کیسه صفرا جلوگیری می کند

6 (پوست درخت گردو و پوست سبز گردو قابض است

7 (خوردن گردو برای تقویت جنسی مفید است

9 (گردو را با انجیر و موز بخورید مقوی حواس و مغز است

(اگر پوست تاز گردو را به دندان و لثه بمالید لثه و دندان را تقویت می کند

10 (دم کرده برگ درخت گردو برای درمان ورم مفاصل مفید است

11 (؟؟ گرم برگ گردو را در یک لیتر آبجوش ریخته و بمدت چند دقیقه بجوشانید این جوشانده برای شست و شوی زخم ها و التیام انها بسیار مفید است.

12 (دم کرده برگ درخت گردو برای درمان ترشحات زنانه و بیماری سل مفید است

13 (جوشانده برگ درخت گردو درمان کننده سر درد، سرمازدگی و بیماریهای پوستی است

14 (شیره قسمت سبز میوه را اگر چند بار روی زگیل بمالید آنرا از بین می برد

15 (قسمت سبز و تازه میوه گردو را اگر با آب بجوشانید و موهای خود را با آن رنگ کنید رنگ قهو ه ای به مو می دهد.

16 (برگ تازه درخت گردو حشرات موذی مانند بید و ساس را از بین می برد.

17 (اگر زن حامله روزی یک عدد گردو بخورد پس از زایمان پوست شکمش زیبایی خود را حفظ خواهد کرد

19 (چون گردو دارای مس می باشد بنابراین به جذب آهن در بدن کمک می کند

گردو از دوران ما قبل تاریخ وجود داشته است. در قرون وسطی اعتقاد بر این بود که گردو سر درد را معالجه می کند حتی شواهد دال بر وجود یک باغ گردوی بسیار زیبا در باغ های معلق بابل وجود دارد. گردو هم به صورت خشکبار و هم به صورت تازه و خورده می شود و از آن در تهیه برخی از غذاها استفاده می شود. گردو منبع خوبی از فسفر، پتاسیم، منیزیم، پروتئین و ویتامین E است.

ص:218

مقدار فسفر موجود در گردو با ماهی و برنج و حتی تخم مرغ نیز برابری می کند.

برگ و پوست گردو مقوی و تصفیه کننده خون است. برگها و پوست آن بخصوص بخاطر ماده تلخ وتانن آن در مداوای بیماری های پوستی و خنازیر مفید واقع می شوند.

مهم ترین خواص گردو:

درمان ورم روده و معده:؟؟ تا؟؟ گرم برگ گردو را به مدت ده دقیقه در یک لیتر آب جوش دم کنید، برای ورم معده و روده. به به عنوان کرم کش؟ فنجان در روز از این دم کرده را بنوشید. درمان خستگی و ورم: دم کرده‌ء؟؟ گرم برگ گردو در یک لیتر آب را در آب وان بریزید این حمام آرام بخش خستگی ست و ورم را بر طرف می کند همچنین در مورد مداوای سرمازدگی و بیماریهای پوستی تجویز می شود.

درمان ورم لثه ولوزه: دمکرده‌ء فوق را به میزان حجمش با آب رقیق کنید و آن را غرغره کنید تا ورم لثه و لوزه شما درمان شود.

درمان کم خونی: جوشانده برگ یا پوست سبزگردو برابر تجویز فوق درمان کم خونی و ضعف است.؟؟ تا؟؟ گرم از پوست سبز گردو یا خشک آن را در یک لیتر آب به مدت یک ربع بجوشانید و صاف کنید و قبل از هر وعده غذا یک فنجان از آن را بنوشید.

گردو از بروز حمله قلبی جلوگیری می کند

گردو علاوه بر اینکه یک میوه خوشمزه است مزایای فراوانی برای سلامتی دارد که یکی از مهمترین آنها وجود چربی امگا ج 3 در گردو است.

به گزارش سرویس» بهداشت و درمان «خبرگزاری دانشجویان ایران، مطالعات جدید نشان می دهد که گردو حاوی اسیدهای چرب امگا ج 3 است. ماهی شناخته شده ترین منبع این گروه از چربی های مفید است اما گردو حاوی نوع امگا ج 3 با عنوان اسید آلفا لینولینک (ALA) است.

لازم به ذکر است اگر برگ خشک شده گردو را در داخل کیسه برنج قرار دهیم دیگر احتیاج به مصرف قرص برنج نخواهیم داشت برگ گردو انواع

حشرات موذی را از برنج دور خواهد کرد

ص:219

طرز استفاده:

گردوی تازه برنگ سفید با پوست زرد روشن است. مغز گردو را در ظرف سربسته در داخل فریزر نگاهدری کنید تا کهنه نشود.

مضرات: گردو با داشتن مواد مغذی زیاد غذای بسیار خوبی است ولی نباید در خوردن آن اصراف کرد زیرا زیاده روی آن باعث ورم لوزه و زخم دهان می شود.

مخصوصا گردو برای گرم زماج ها خوب نیست و معمولا بهتر است اینگونه افراد بعد از خوردن گردو دهان خود را بشویند و یا انار ترش و یا کمی سکنجبین یا سرکه بخورند. مغز گردو لطیف است و در اثر ماندن کهنه می شود ور نگ آن زرد یا قهو ه ای و طعمش تند می شود و باعث مسمومیت خواهد شد و نباید از آن استفاده شود .

به هیچ وجه نباید در خوردن گردو افراط و از پنج عدد در روز بیشترمصرف بشود زیرابرای سلامتی زیان آور است. درضمن لثه ها و زبان و گلو را می آزارد.

کسانی که ناراحتی معده و کبد دارند نباید گردو بخورند. افراد چاق نیز باید از آن پرهیز کنند. خوابیدن در زیر درخت گردو به علت صدور فراوان گاز کربنیک در شب خطر ناک است

غذاهایی که در طول رژیم باید از مصرف آنها خودداری کرد یا مصرف

آنها را به حداقل رساند:

1 - حذف کامل چربی های مرئی) چربی هایی که با چشم دیده می شوند (، چربی های اشباع شده و چربی هایی که در دمای اتاق جامد هستند مثل: گوشت های قرمز که چربی در لابه لای بافت آنها قرار دارد، کره، روغن های نباتی جامد، پیه و دنبه، پوست مرغ، خامه، مایونز و...

2 - حذف لبنیات پرچرب و جایگزین کردن آن با انواع کم چرب) زیر 5/1 درصد چربی (یا بدون چربی، شامل خامه ها، پنیرهای خامه ای) گودا، پیتزا و... (، ماست های پرچرب، سر شیر و...

3 - حذف کامل مصرف بعضی از غذاهای دریایی که حاوی کلسترول بالا هستند، مثل: خرچنگ، میگو، خاویار، صدف.

4 - مصرف حداکثر 2 عدد زرده تخم مرغ در هفته و استفاده از سفیده به شکل آب پز مانعی ندارد.

5 - حذف کربوهیدرات های ساده مثل مواد قندی) قند، شکر، مربا، کارامل، ژله، نوشابه و...

6 - حذف بیسکوئیت ها و شیرینی هایی که در بازار وجود دارد و در تهیه آنها از کره و روغن های جامد و آردهای سفید استفاده شده است، همچنین غلات صبحانه ای، کیک ها، کلوچه و پیراشکی.

7 - حذف شیرهای فرآوری شده مثل: شیرکاکائو، شیرقهوه و شیرموز با ماندگاری بالا که حاوی افزودنی هستند.

8 - مصرف امعاء و احشاء مثل: کله پاچه، جگر و مغز که کلسترول بالا دارند) خوراک دل که کاملا چربی آن گرفته شده باشد مانعی ندارد. (

9 - آبگوشت ها و خورشت های چربی گرفته شده مصرف شده یا بدون چربی طبخ شود، در حین پخت، روغن های جامد و کره اضافه نشود.

10 - حذف آجیل در افراد با کلسترول بالا لزومی ندارد و افراد با تری گلیسیرید بالا، باید مغزهای گیاهی را هم محدود کنند زیرا تری گلیسرید در برابر کاهش، مقاومت بیشتری نشان می دهد. بادام زمینی در هر دو مورد ممنوع است.

11 - اعتدال در مصرف کربوهیدرات های کمپلکس شامل: برنج، نان سفید، آرد های بدون سبوس، بیسکوئیت های کم چرب، ماکارونی و سیب زمینی) البته سیب زمینی به شکل آب پز همراه مقداری سبزی تازه یا خشک مثل نعناع و آویشن و لیمو سودمند نیز هست.

12 - در افراد با تری گلیسیرید بالا توصیه می شود میوه های خیلی شیرین) موز، گلابی، خربزه، زرد آلو، خرمالو و... (محدود شده و آب میوه های شیرین و صنعتی حذف شود.

13 - محصولات فرآوری شده مثل سوسیس و کالباس که در حین فرآیند، مقدار

زیادی چربی های اشباع و افزودنی های ادویه ای به آنها اضافه شده، بهتر است حذف یا محدود شود.

مواردی که شایسته است در رژیم غذایی رعایت شود:

1 - برنج به شکل کته و بدون روغن طبخ شده و سپس در خاتمه پخت به آن روغن اضافه شود که اگر از انواع مایع باشد بهتر است.

2 - طبخ انواع غذاها به شکل آب پز، بخارپز یا در ماکروویو بدون نیاز به سرخ کردن صورت گیرد.

3 - گنجاندن سبزی ها و میوه های تازه به مقدار زیاد در برنامه غذایی روزانه) کرفس، لوبیاسبز، هویج، مارچوبه، بروکلی، کدو و...

4 - مصرف روزانه 2/1 لیوان هویج رنده شده در روز.

5 - مصرف روزانه یک عدد سیب با پوست، خصوصا در افراد با کلسترول بالا.

6 - استفاده از ادویه مفید زرد چوبه به میزان متعادل تحقیقات جدید حاکی از این است که زردچوبه حاوی ماده مفید کورکومین است و در کاهش کلسترول و گرفتگی عروق بسیار کارآمد است.

7 - مصرف مایعات فراوان به میزان 8-7 لیوان آب سالم و گوارا در روز.

8 - پیاده روی سه بار در هفته و هر دفعه 20 تا 30 دقیقه.

9 - مصرف منابع ویتامین c مثل: گوجه فرنگی، لیمو ترش، جعفری، توت فرنگی، فلفل دلمه و مرکبات و سبزی های تازه.

10 - استفاده حداقل 2 بار در هفته از ماهی به علت داشتن اسیدهای چرب و امگا 3 و دارا بودن خاصیت آنتی اکسیدانی.

11 - استفاده از کدو و شوید با ماست های کم چرب به عنوان میان وعده.

12 - مصرف لبنیات) شیر، ماست، دوغ زیر 5/2 درصد چربی (

13 - استفاده حتی الامکان از گوشت های سفید) مرغ، ماهی، بوقلمون و...)

منبع: www.iranhealers.com

سلامت «عادی

نسخه ای گیاهی برای کاهش چربی خون

ص:222

آلبالو، گیلاس، نارنج، لیموترش و گریپ فروت نیز از میوه هایی هستند که مصرفشان هم به صورت آب میوه و هم میوه تازه چربی و کلسترول خون را کاهش می دهد.

چربی های موجود در خون به دو گروه تری گلیسرید و کلسترول تقسیم می شوند.

شاید این سوال در ذهن شما هم باشد که منظور از» چربی خون «چیست؟

در مورد چربی خون چه می دانید؟

در این باره باید گفت که چربی خون عبارتست از بالا رفتن مقدار تری گلیسرید یا کلسترول از مقدار طبیعی آنها در خون. میزان این مواد در خون در اثر مصرف مواد غذایی بیش از میزان مورد نیاز یا هنگام بروز اختلال در سوخت و ساز چربی، افزایش می یابد.

افزایش چربی خون چه خطراتی دارد؟

افزایش چربی خون با تجمع در دیواره رگ ها، تنگی آنها را به دنبال دارد و به همین دلیل باعث افزایش خطر ابتلا به سکته مغزی، درد قفسه سینه و گرفتگی عروق می شود. درمان به موقع و مناسب افزایش چربی خون، نه تنها قادر است از تنگی عروق قلبی جلوگیری کند، بلکه می تواند از پیشرفت آن نیز جلوگیری کرده و حتی باعث بهبود آن شود.

از چه سنی باید چربی خون را آزمایش کنید؟

به طور کلی، عموم افراد جامعه باید از سن 20 سالگی نسبت به آزمایش چربی خون خود اقدام کنند. چنانچه سطح چربی خون شما طبیعی است، هر پنج سال یک بار) از سن 20 سالگی به بعد (و در صورت بالا بودن چربی خون، باید هر دو تا شش ماه، یک بار چربی خون خود را آزمایش کنید. به منظور حذف اثر چربی موجود در غذا، ضروری است آزمایش چربی خون پس از 12 تا 14 ساعت ناشتا بودن انجام شود. این کار دقت آزمایش را افزایش می دهد.

رژیم غذایی برای چربی خون بالا

درواقع کلسترول علاوه بر دریافت، از طریق رژیم در سلول های کبدی نیز ساخته می شود که این مسئله اخیر می تواند موجب بالا رفتن ساخت و ساز شود و بهتر است...

بالا بودن چربی های خون جزو شایع ترین اختلالات تغذیه ای به شمار می آید که به اشکال مختلف مثل بالا بودن کلسترول خون، بالا بودن تری گلیسرید و بالا بودن) LDL کلسترول بد (یا پایین بودن) HDL کلسترول خوب (قابل بررسی است.

در واقع کلسترول علاوه بر دریافت، از طریق رژیم در سلول های کبدی نیز ساخته می شود که این مسئله اخیر می تواند بر اساس سابقه خانوادگی موجب بالا رفتن ساخت و ساز شود و بهتر است تمامی افراد چنین خانواده هایی تحت رژیم کم کلسترول قرار گیرند.

افزایش کلسترول خون مگر در مواردی که بسیار بیشتر از حد طبیعی باشد) که معمولا با سرگیجه همراه است (به خودی خود نشانه هایی ندارد و شخص نمی تواند متوجه آن شود، مگر اینکه از خون او آزمایش به عمل آید..

در واقع محدوده مطلوب برای چربی های خون عبارت است از:

کلسترول: کمتر از 180-200 میلی گرم در دسی لیتر

تری گلیسیرید: کمتر از 200 میلی گرم در دسی لیتر

LDL : کمتر از 160 میلی گرم در دسی لیتر

HDL : برای آقایان بین 40-50 میلی گرم در دسی لیتر و برای خانم ها بین 50-60 که HDL زیر 35 خطرناک است.

چند توصیه برای مراقبت از چربی خون:

1 - هوشیار باشید که افراد لاغر هم به کلسترول بالا دچار می شوند.

2 - خطر ابتلا به بیماری قلب و عروق و بروز حمله قلبی را می توان با ایجاد تغییرات غذایی که موجب کاهش چربی خون می شود، کاهش داد.

3 - باید به دقت غذاهای روزانه خود را بررسی کنید. این کار را حتی زمانی که

غذاهای بیرون از منزل را مصرف می کنید نیز انجام دهید.

4 - انتخاب غذاهای کم چربی به معنی خوردن تنها نان و آب نیست. شما می توانید غذاهای متنوع و لذت بخشی میل کنید.

اعمال تغییرات زیر در رژیم غذایی، می تواند به کاهش مقدار چربی خون کمک کند:

5 - به جای سرخ کردن مواد غذایی، آنها را آب پز، بخارپز و یا کباب کنید.

6 - به جای پنیر و شیر چرب، از انواع کم چرب استفاده کنید.

7 - مصرف شیرینی، کلوچه، کیک و فرآورده های لبنی پرچرب) شیر، پنیر و کره (، روغن نارگیل، روغن خرما، بیسکوییت، چیپس، پفک، سوسیس، همبرگر، کالباس، بستنی، پیتزا، زرده تخم مرغ، جگر سیاه، مغز، سیرابی و قلوه، میگو، خرچنگ و صدف را محدود کنید.

8 - از قسمت های کم چرب گوشت استفاده کنید و تمام چربی های قابل مشاهده را جدا کنید. از مرغ و ماهی بیشتر از گوشت قرمز استفاده کنید.

9 - در رژیم غذایی خود از سیر استفاده کنید. سیر خام یا کمی پخته شده، به میزان یک تا دو حبه در روز تاثیر مناسبی دارد. مصرف سیر همچنین می تواند علاوه بر چربی، میزان فشار خون را نیز کاهش دهد.

10 - مصرف سبزیجات مانند) کاهو و هویج (و میوه ها مانند سیب، زردآلو، گلابی، پرتقال، لیمو، گریپ فروت و توت فرنگی را افزایش دهید.

11 - به طور کلی تمام مواد غذایی گیاهی مانند سبزیجات، حبوبات وغلات فاقد کلسترول اند، اما در بین آنها موادی مانند جو، کدو، شوید و سیر اثر ضد کلسترول بسیار قوی تری را بروز می دهند. سویا نیز باعث کاهش کلسترول خون می شود.

12 - مصرف نان و غلات سبوس دار، حبوبات و انواع لوبیا، عدس، لپه و... را افزایش دهید.

13 - دانه کتان) بزرک (مصرف کنید؛ چرا که پوسته سفت و غیر قابل هضمی دارد. بهتر است در آب خیسانده شود. مقدار مصرف آن 2.5 قاشق

چای خوری و

ص:225

سه مرتبه در روز است. برخی از متخصصان تغذیه نیز تا 4 قاشق غذاخوری در روز را توصیه می کنند.

14 - مصرف آجیل ها و مغزهای برشته نشده و فاقد نمک به ویژه بادام و گردو را افزایش دهید.

15 - روزانه دو عدد سیب یا پرتقال، چند عدد توت فرنگی بویژه پس از غذا میل کنید که باعث کاهش جذب کلسترول مصرف شده با غذا می شود.

16 - حتما در کنار غذا، سبزی خوردن و یا سالاد تهیه شده با هویج زیاد و روغن زیتون) یک قاشق غذاخوری (را میل کنید.

17 - مصرف تخم مرغ را به هفته ای سه عدد کاهش دهید.

18 - میگو، دل، جگر، قلوه، کله پاچه و مغز مصرف نکنید.

19 - مصرف خامه و کره ممنوع است. علاوه بر آن از روغن های حیوانی و روغن های جامد پرهیز کنید و از روغن های زیتون، آفتاب گردان، سویا و بادام زمینی استفاده کنید.

20 - مبتلایان به کلسترول خون بالا و بیماران قلبی نباید روغن نارگیل و روغن پالم) نخل (مصرف کنند.

البته باید تاکید کرد هر چند برخی موارد ذکر شده سطح چربی خون را بالا می برند اما این موضوع به معنی مصرف نکردن مطلق آنها نیست. به عنوان مثال برای مصرف شیر، پنیر و ماست نوع کم چرب و یا بدون چربی آن را خریداری کنید و یا مصرف تخم مرغ، بستنی و پنیر را به دو مرتبه در هفته کاهش دهید.

از طرف دیگر یک رژیم غذایی مناسب می تواند نقش مهمی در کاهش بیماری قلبی داشته باشد؛ موارد دیگری نیز وجود دارند که باید آنها را رعایت کرد. پس برای اینکه قلبی سالم داشته باشید:

- از استرس های خود بکاهید.

- سیگار را ترک کنید. اگر سیگار می کشید و کلسترول خونتان بالاست، احتمال ابتلا به بیماری های قلبی - عروقی در شما زیاد است.

ص:226

- وزن تان را در محدوده مطلوب و ایده آل نگه دارید. در صورت وجود اضافه وزن، طبق نظر متخصص تغذیه برای کاستن از وزن خود کوشش کنید.

- به طور مرتب ورزش کنید. ورزش باعث کاهش وزن و تقویت قلب می شود. در مورد نوع ورزش با پزشک خود مشورت کنید.

نسخه ای گیاهی برای کاهش چربی خون

بیشتر گیاهان) سبزی ها و میوه ها (به علت فیبر و الیافی که دارند، باعث کاهش کلسترول و تری گلیسرید خون می شوند.

البته تأثیر گیاهان در کاهش چربی خون یکسان نیست، تأثیر برخی از آن ها بیشتر است و به دلیل خاصیتی که در کاهش کلسترول و تری گلیسرید خون دارند، برای تهیه دارو استفاده می شوند.

بین گیاهان، سیر بیشترین قدرت را در کاهش کلسترول و تری گلیسرید خون دارد و بیش از 100 صنعت داروسازی در دنیا از سیر، فرآورده های دارویی تهیه کرده اند.

سیر علاوه بر کاهش کلسترول و تری گلیسرید، خاصیت ضدمیکروبی و ویروسی دارد و فشارخون و قندخون را کاهش می دهد و خون را رقیق می کند.

برخی دیگر از گیاهان مانند خرفه و دانه کنگر فرنگی نیز تری گلیسرید خون را پایین می آورند و مصرفشان در بسیاری از کشورهای دنیا شایع است ولی متأسفانه در ایران استفاده از این گیاهان هنوز جا نیفتاده است.

میوه زیتون و روغن آن هم کلسترول را کاهش می دهند. مصرف برخی از روغن ها نیز HDL) کلسترول خوب (را بالا و LDL) کلسترول بد (را پایین می آورد مانند روغن بادام زمینی، هسته انگور، کنجد، ماهی و کتان. این روغن ها کلسترول و تری گلیسرید خون را هم پایین می آورند.

اگر بخواهیم 3 نوشیدنی را نام ببریم که هم فشارخون را پایین می آورند و هم کلسترول و تری گلیسرید را باید به آب گوجه فرنگی، آب انار و آب

غوره اشاره کنیم که بهترین گزینه ها هستند. این 3 نوشیدنی هم می توانند بین وعده های غذایی و هم همراه غذا مصرف شوند.

آلبالو، گیلاس، نارنج، لیموترش و گریپ فروت نیز از میوه هایی هستند که

ص:227

مصرفشان هم به صورت آب میوه و هم میوه تازه چربی و کلسترول خون را کاهش می دهد.

همچنین کدو حلوایی، جعفری، پیاز، جو، فلفل سبز، بادمجان و عدس نیز از جمله مواد غذایی ای هستند که به کاهش تری گلیسرید و کلسترول خون کمک می کنند.

البته باید دقت داشته باشید، این گیاهان باید به مقدار متناسب مصرف شوند و روش طبخشان نیز مورد توجه قرار گیرد.

با فلفل سیاه به جنگ چربی بروید

فلفل سیاه به دلیل داشتن ماده» پپرین «که موجب طعم تند فلفل می شود، تشکیل سلول های جدید چربی را متوقف می کند و خاصیت ضد چربی دارد.

تحقیقات گذشته نشان می دهد که فلفل سیاه علاوه برداشتن مزیت های بسیار بر سلامتی، میزان چربی جریان خون را کاهش می دهد.

اکنون محققان طی تحقیقات آزمایشگاهی و مدل های کامپیوتری دریافتند که » پپرین «در فعالیت ژنی که مسئول کنترل تشکیل سلول های جدید چربی است، دخالت می کند.

» پپرین «همچنین ممکن است فعالیت های زنجیره ای متابولیکی که در حفظ کنترل چربی نقش دارد را هدف قرار دهد.

پژوهشگران معتقدند که این یافته باعث استفاده وسیع از عصاره پپرین یا فلفل سیاه در جنگ با چربی و سایر بیماری های مربوطه خواهد شد.

کاهش چربی خون به خرفه

مرتضی صفوی، متخصص تغذیه گفت: مصرف خرفه به صورت خام یا پخته موجب کاهش چربی خون و رفع التهاب بدن می شود در پزشکی طب سنتی ایران از خرفه برای رفع لاغری، رفع تشنگی و تقویت کننده قوای جسمانی استفاده می شود.

وی گفت: خرفه تصفیه کننده خون، تب بر و مُدر» ادرارآور «است همچنین این

ص:228

گیاه صفراآور، ضد اسکوربوت و کمبود ویتامین C است.

صفوی ادامه داد: از گیاه دارویی خرفه می توان به صورت استعمال خارجی برای رفع سوختگی، رفع میخچه، رفع دمل و جوش استفاده کرد.

وی بیان داشت: می توان از گیاه تازه خرفه به میزان 5 تا صد گرم روزی سه بار استفاده کرد که اثرات خوبی را بر بدن می گذارد.

برچسب ها: چربی خون، فیبر، تری گلیسرید، کلسترول

سایر خبرهای خواص خوراکیها

دارچین، ضد چربی خون و دیابت

دارچین در هر خانه ای پیدا می شود. هر خانم یا آقای آشپزی آن را می شناسد و مقداری از آن را در برخی غذاها به کار می برد اما شاید ندانید همین دارچین چه نقشی در جلوگیری از برخی بیماری ها دارد یا چه مقدار باید مصرف کرد که به جای فایده، ضرری به بدن نرساند.

دارچین حاوی ترکیباتی است که عمل انسولین در انتقال گلوکز به سلول ها را بهبود می بخشد. دارچین تقریبا هیچ کالری ندارد، به همین خاطر دیابتی ها بدون خطر چاق شدن می توانند با افزودن دارچین طعم مطبوعی به غذای خود ببخشند.

هر گرم دارچین کمتر از؟ کالری دارد که بسیار اندک است.) در مصرف آن افراط نشود (.

گروهی از مطالعات نشان داده اند که عصاره؟ دارچین می تواند بر میزان فعالیت انسولین در بدن اثر گذاشته و آن را تشدید کند و بدین شکل میزان قند خون را کاهش دهد و سبب درمان دیابت و دیگر پارم ترها مانند سندرم متابولیک شود.

در یکی از این مطالعات که توسط محققان ایرانی بر روی 40 فرد مبتلا به دیابت به انجام رسید محققان بیماران را به دو دسته 22 نفره تقسیم نمودند. در این بررسی محققان مصرف روزانه 3 گرم دارچین را به مدت هشت هفته روی گروه اول بررسی کردند. علاوه بر میزان قند خون، وزن، قد، چربی بدن، فشار سیستولیک و

دیاستولیک، قند ناشتا، انسولین، HbAc45 کلسترول کل، LDL46 HDL و آپولیپو پروتئین نیز در طول آزمایش اندازه گیری شد.

لازم به ذکر است در آغاز مطالعه هر دو گروه از نظر مشخصات، رژیم دریافتی و فعالیت بدنی مشابه بودند. بررسی نتایج مشخص نمود سطح گلوگز ناشتا، تری گلیسرید، وزن، نمایه توده بدنی) BMI) و HbAc در گروهی که مکمل دارچین دریافت می کردند نسبت به گروه کنترل بسیار کاهش داشته است.

نکته عملی: بیماران مبتلا به دیابت می توانند با افزودن کمی دارچین به رژیم غذایی خود به حفظ سلامت بدنشان کمک کنند. افزودن روزانه یک گرم دارچین به رژیم غذایی، میزان قند خون، کلسترول و چربی های خون را کاهش داده که این کاهش میزان کلسترول، قند و چربی خون در بیماران دیابتی تاثیر مفیدی در بهبود سلامتی دارد. دارچین همچنین از بروز دیابت نوع دوم در افراد در معرض خطر جلوگیری می کند.

ویدا فاضل) کارشناس تغذیه (

منبع: جام جم

فشار خون

توصیه های مهم برای کاهش فشار خون

از آنجایی که بسیاری از افراد مبتلا به فشارخون، از بیماری خود آگاه نیستند، توصیه بر کنترل منظم آن وجود دارد، زیرا این بیماری مانند بالا بودن چربی های خون، می تواند برای سال ها بی سر و صدا وجود داشته باشد، بدون آن که هیچ گونه علائمی را در شخص مبتلا بروز دهد. از این رو مواردی به شکل توصیه وار در زیر مطرح می گردد و امید است با به کاربندی این موارد، به حل مشکل بالا بودن فشارخون بپردازید:

1 - مصرف آب سالم و گوارا را به میزان قابل توجهی در روز توصیه می کنم.

یک لیوان آب میوه ی رقیق شده با اندکی پودر ویتامین C47 موجب بهبود عملکرد دستگاه ایمنی و ترمیم سرخرگ ها می شود.

2 - مصرف نان ها و مواد کربوهیدراتی تهیه شده از آردهای سفید و بدون سبوس) تصفیه شده (را به حداقل برسانید و از نان های سبوس دار به خصوص حاوی سبوس جو دو سر استفاده کنید.

3 - مصرف قند و شکر و سایر فرآورده های تهیه شده از آنها مثل نوشابه ها، مربا، ژله، شکلات، کیک ها و شیرینی ها را محدود یا حذف کنید.

4 - تحقیقات ثابت کرده است که کودکان پیش دبستانی که هر روز 4 وعده میوه و سبزی و دو وعده لبنیات مصرف می کنند، در نوجوانی فشار خون پایین تری نسبت به سایر افراد دارند و در اصل احتمال ابتلا به حمله ی قلبی، سکته و سایر بیماری های ناتوان کننده در افرادی که زودتر به فشار خون مبتلا می شوند، بیشتر است.

5 ج سعی کنید غذا را کامل بجوید و حتماً غذای خود را در محیطی آرام و به دور از استرس و تشنج میل فرمایید.

6 - با اجتناب از مصرف غذاهای خیلی گرم یا خیلی سرد، اعمال هضمی را بهبود بخشید.

7 - نوشیدن هر نوع نوشیدنی را با غذا و در کنار غذای اصلی به دلیل تداخل در هضم محدود کنید.

8 - از مصرف غذاهای سرخ کرده یا غذاهایی که در درجه ی حرارت های بسیار بالا و یا با مدت زمان طولانی تهیه می شوند، خودداری کنید و به خاطر داشته باشید، استفاده ی چند باره از روغن های آشپزی عاملی در بالا بردن فشار خون است.

9 - از مصرف مواد حاوی افزودنی ها و غذاهای فرایند شده که حاوی مقدار زیادی نمک و ادویه ها هستند، مثل انواع سوسیس و کالباس، غذاهای کنسروی، شورها، ترشی ها و چاشنی های کارخانه ای جداً خودداری کنید.

10 - چای، قهوه و شکلات را بسیار محدود کنید و تا 1 ساعت پس از صرف

ص:231

غذا چای ننوشید و به جای آنها از چای ها و دم کردنی های گیاهی) مثل گل گاو زبان (استفاده کنید.

11 - از مصرف نمک و غذاهای پُر نمک و ادویه بپرهیزید. به جای نمک می توانید از سبزیجات تازه یا خشک، ادویه جات مفید) زردچوبه - دارچین و... (، پودر سیر و پیاز و آب لیموی تازه استفاده کنید.

12 - موادی مثل کره، خامه، مارگارین، دنبه، سس ها و روغن های جامد را از برنامه ی غذایی حذف کرده و به جای آنها از روغن زیتون - روغن های گیاهی مایع و روغن ماهی استفاده کنید.

13 - مغزها و دانه های گیاهی مثل گردو حاوی موادمغذی بی شماری هستند.

می توانید از آنها در رژیم غذایی روزانه بهره ببرید. استفاده از آنها در سالادها به خوش طعم و مقوی کردن آنها کمک شایانی می کند.

14 - حداقل 3 بار در هفته ماهی بخورید و به جای گوشت های قرمز سعی کنید از گوشت سفید استفاده کنید.

15 - از استرس بپرهیزید، زیرا یکی از عوامل بالا بردن فشار خون که بسیار سریع هم عمل می کند، استرس و عصبانیت است.

16 - هر روز زمانی را برای استراحت در نظر بگیرید و به خاطر داشته باشید، کار کردن بی وقفه بیشترین فشار را بر سلامتی شما وارد خواهد آورد. حتی اگر عادت به خوابیدن در میانه ی روز ندارید، برای دقایقی چشم ها را روی هم گذاشته و به استراحت بپردازید.

17 - ورزش هایی مثل: پیاده روی، شنا، دوچرخه؟ سواری ورزش های مناسبی برای پایین آوردن فشار خون به شمار می آیند. بنابراین حداقل 3 بار در هفته و هر بار حداقل 30 دقیقه ورزش کنید.

18 - از گلپر، آویشن، نعناع خشک، کنجد و... به جای نمک استفاده کنید.

19 - سیگار را به طور کامل از برنامه ی زندگی خود حذف کنید.

امید است با راهکارهای تغذیه ای ارائه شده گامی مؤثر در جهت کاهش فشار خون و از بین علل ابتلا به بیماری های قلبی و عروقی بردارید و جاده ی زندگی را با

ص:232

هموارى بيشترى طى كنيد.

عواملی که باعث بالا رفتن فشار خون می شوند:

* استرس:

هنگامی که در وضعیتی فوق العاده، اعم از تغییر موقعیت، اضطراب، عصبانیت و... قرار می گیریم، بدن ما فعالیت خود را با یک سری تغییرات سریع داخلی تنظیم می کند که یکی از مهم ترین آنها، آزاد شدن هورمون آدرنالین از غدد فوق کلیوی است که با افزایش تعداد ضربان قلب و تنگ کردن عروق به کمک یک سری ترشحات دیگر، منجر به بالا رفتن فشار خون و رسیدن خون اکسیژنه به عضلات و مغز می شود.

* نمک:

ثابت شده است که شیوع فشار خون بالا در مناطقی از جهان که مصرف نمک بالاست، بیشتر است. مصرف نمک زیاد از دوران شیرخوارگی پایه ای برای بالا رفتن فشار خون در سنین بالاتر خواهد شد. محدود کردن نمک در سال های بعدی برای بازگرداندن فشار خون به سطح مناسب کافی نیست و کمی منجر به بهبودی می شود.

یک قاشق چای خوری نمک حاوی 2300 میلی گرم سدیم است که این مقدار معادل کل مقدار مصرفی توصیه شده ی روزانه را تشکیل می دهد.

* سیگار:

با اولین پک به سیگار یا پیپ، فشار خون سیستولیک تا 25 میلی متر جیوه افزایش می یابد و علت آن نیز، آزاد شدن آدرنالین است.

* تصلب شرایین) سخت شدن دیواره رگ ها (:

تصلب شرایین علت اصلی پرفشاری مزمن خون است که عامل شروع آن، آسیب به جدار داخلی عروق است و به دنبال رسوب کلسیم، کلسترول و فیبرین و... در جدار عروق رخ می دهد.

چاقی:

فشار خون بالا در افراد چاق، دو برابر افرادی که اضافه وزن ندارند و در محدوده وزن طبیعی هستند، شایع تر است. در این موارد، کاهش اندک وزن نیز به پایین آوردن فشار خون شما کمک می کند.

آسان ترین راه های کاهش فشار خون

یکی از بیماری هایی که از جمله مشکلات قلبی نیز محسوب می شود فشار خون بالاست. این بیماری عواقب بسیار بدی برای بدن دارد و گاهی ممکن است باعث مرگ نیز بشود. ج n

آسان ترین راه های کاهش فشار خون

نیک صالحی: تا به حال قرص ها و آمپول های متفاوتی برای کنترل فشار خون و یا کاهش آن ساخته شده است که البته هر کدام عواقب مخصوص خودشان را دارند. این درحالی است که تنها با چند راه بسیار آسان می توانید فشار خون بالا را از بین ببرید.

** اولین و البته راحت ترین راه قدم زدن است. یکی از مهمترین نکاتی که در این مورد باید رعایت کنید این است که فدم زدن برای کاهش فشار خون باید قدرتی باشد و میزان آن باید تقریبا یک ساعت در روز باشد.

** کشیدن نفس عمیق می تواند کمک به سزایی به کاهش فشار خون شما کند.

صبح بعد از بیدار شدن از خواب و شب ها قبل از رفتن به رخت خواب به 5 دقیقه نفس عمیق بکشید تا اکسیژن کافی وارد رگ های شما شده و فشار خون شما تنظیم شود.

* * سیب زمینی و فشار خون

یکی از بهترین راه های درمان فشار خون است. افرادی که فشار خون بالایی دارند باید روزانه به مقدار 2 هزار تا 4 هزار میلی گرم پتاسیم مصرف کنند. بهترین منبع برای بدست آوردن این پتاسیم سیب زمینی و یا گوجه فرنگی است.

** نمک بزرگترین دشمن تمام بیماران فشار خون است. یکی از بزرگترین عاملان به وجود آمدن این بیماری نمک است پس باید در مصرف آن دقت لازم را داشته باشید و همچنین سعی کنید کمتر از آن استفاده کنید.

** شکلات های تلخ منابع خوبی از ویتامین ها و همچنین مکمل های بدن هستند. محققان به این نتیجه رسیده اند که افرادی که بیشتر از شکلات تلخ استفاده می کنند رگ های خونی بسیار منعطف تری دارند و همچنین جریان خون در بدن آن ها روان تر است.

** یکی از روش های بسیار آسان و البته کاربردی برای کاهش فشار خون نوشیدن چای در طول روز است. دانشمندان پی برده اند افرادی که روزانه از سه لیوان چای استفاده می کنند کمتر دچار بیماری فشار خون می شوند و رگ های بازتری دارند.

** کار و مشغله های روزانه خودتان را کمتر کنید تا دچار استرس نشوید. یکی از دلایل به وجود آمدن فشار خون استرس است و البته کمتر کردن کار می تواند از این استرس نیز بکاهد و شما دیگر به فشار خون دچار نخواهید شد.

** شاید بسیار عجیب به نظر برسد اما افرادی که در خواب خروپف می کنند بیشتر دچار فشار خون می شوند. این افراد باید سریع تر به پزشک مراجعه کنند.

خروپف باعث می شود تا راه نفس شما تنگ شده و سپس فشار خون شما بالا می رود.

** سویا یکی از موادی است که می تواند به شما در کاهش فشار خون کمک به سزایی کند. خوردن شیر سویا و یا استفاده از آن در غذا از جمله راه های استفاده از سویا است.

** در انتها نیز مانند درمان هر بیماری دیگر ورزش را فراموش نکنید و البته توجه خاصی به میزان فشار خون تان همیشه داشته باشید.

باشگاه خبرنگاران

گردآوری: گروه اینترنتی نیک صالحی

/http://www.niksalehi.com/pezeshki

خوراکی هایی علیه فشار خون بالا و فشار خون پایین

فشار خون بالا یکی از مهم ترین عوامل خطر زمینه ساز بیماری عروق تغذیه کننده قلب است که طی سال های اخیر شیوع آن افزایش چشمگیری داشته است به طوری که از هر 5 نفر یک نفر به فشار خون بالا مبتلاست...

فشار خون بالا سبب آسیب به کلیه) نارسایی کلیه (، چشم) اختلال بینایی (، قلب) سکته قلبی (و مغز) سکته مغزی (می شود. بر همین اساس است که فشار خون بالا بیماری خطرناکی به شمار می رود.

لازم است بدانید که فشار خون بالا بدون علامت است و شاید تا زمانی که منجر به بروز عوارض نشود تشخیص داده نمی شود. برای پی بردن به فشار خون بالا باید به طور مرتب) هر سه سال یکبار (فشار خون را اندازه گیری کرد.

به طور کلی دلایل اصلی بروز فشار خون ناشناخته است اما مهم ترین عوامل خطر شناسایی شده برای این بیماری سن بالا، چاقی، سابقه خانوادگی ابتلا به فشار خون بالا، کم تحرکی، دیابت، مصرف زیاد نمک و الکل است. مواجهه با سرب موجود در هوای آلوده نیز می تواند موجب افزایش فشار خون شود.

بهتر است بدانید با پیشگیری و کنترل این بیماری می توان از بروز عوارض و ناتوانی و مرگ و میر ناشی از آن به میزان قابل ملاحظه ای (44 درصد

از سکته های قلبی و 25 درصد از بیماری عروق کرونر (کاست.

ص:236

تعریف و طبقه بندی فشار خون بالا:

برای اینکه خون در شریان های اعضای بدن جاری شود و مواد غذایی را به اعضای مختلف بدن برساند نیاز به نیرویی دارد که این نیرو فشار خون نام دارد و مولد آن قلب است.

از آنجا که پمپ کردن خون توسط قلب به داخل شریان ها نبض دار است، فشار خون شریانی بین دو سطح حداکثر و حداقل در نوسان است.) سطح حداکثر یا سطح سیستولی در زمان انقباض قلب و سطح حداقل یا دیاستولی در زمان استراحت قلب به وجود می آید (.

غالبا فشار خون را در شریان بازویی اندازه می گیرند. در هر فرد فشار خون را در دو سطح حداکثر و حداقل اندازه گیری می کنند. در زمانی که قلب منقبض می شود، فشار به حداکثر مقدار خود می رسد، این سطح را فشار ماکزیمم یا سیستولی می نامند. سطح مینیمم یا دیاستولی در زمان استراحت قلب که فشار خون به حداقل مقدار خود می رسد، به دست می آید. هر دو سطح فشار خون به صورت دو عدد کنار هم یا به صورت کسر بر حسب میلی متر جیوه نشان داده می شود.

فشار خون طبیعی: فشار ماکزیمم کمتر از 140 میلی متر جیوه فشار می نیمم کمتر از 90 میلی متر جیوه.

فشار خون بالا: فشار ماکزیمم مساوی یا بیش از 140 میلی متر جیوه و فشار می نیمم مساوی یا بیش از 90 میلی متر جیوه.

- برای افرادی که بیماری عروق کرونر قلب، دیابت و بیماری کلیوی دارند فشار ماکزیمم مساوی یا بیش از 130 و فشار می نیمم مساوی یا بیش از 85 به عنوان فشار خون بالا در نظر گرفته می شود.

به منظور پیشگیری از ابتلا به فشار خون بالا نکات زیر را در زندگی روزانه مورد توجه قرار دهید:

- اگر افزایش وزن دارید با رژیم غذایی و افزایش فعالیت بدنی آن را کاهش

دهید.

- خوراکی های سالم مانند سبزی ها، میوه ها، حبوبات و خوراکی های کم چرب میل کنید.

- کوشش کنید در حد امکان از میزان نگرانی های روزانه هر چه ممکن است بکاهید و شرایط سازگاری با محیط خود را فراهم کنید.

- مقدار مصرف نمک، الکل و کافئین را به حداقل ممکن برسانید.

کاهش وزن بدن و ورزش چه اثری در بهبودی بیماری فشار خون دارد؟

در اغلب افرادی که دچار افزایش وزن و چاقی هستند کاهش وزن سبب کاهش فشار خون می شود. ورزش و فعالیت بدنی نیز چون به کاهش وزن کمک می کند سبب پایین آوردن فشار خون می شود. همچنین به نظر می رسد که ورزش خود به تنهایی نیز سبب پایین آوردن فشار خون می شود.

چگونه مصرف نمک را کنترل کنیم؟

در بسیاری از افراد مصرف نمک زمینه افزایش فشار خون را فراهم می کند.

بنابراین آنان که گرفتار افزایش فشار خون هستند نباید بیشتر از 5 تا 6 گرم نمک در روز مصرف کنند. این مقدار تقریبا برابر با یک قاشق چای خوری است. اما بیماران مبتلا به فشار خون بالا باید حتی از این مقدار هم کمتر نمک مصرف کنند که این مقدار را پزشک معالج برای این بیماران مشخص خواهد کرد.

- هرگز به غذای خود در سفره، نمک اضافه نکنید. هر نوشیدنی و یا غذای آماده ای که از فروشگاه می خرید حتما به میزان نمک موجود در آن که اکثرا به نام سدیم (Sodium) مشخص می شود، توجه کنید.

استرس چه اثری در افزایش فشار خون دارد؟

استرس هم ممکن است سبب افزایش فشار خون شود. به این ترتیب باید کوشش کنید که آنچه را که سبب استرس در شما می شود تا آنجا که ممکن است برطرف کنید و اگر نتوانستید از پزشک خود کمک بگیرید. در

این جا یادآوری می شود که برطرف کردن استرس و داشتن آرامش خاطر نه تنها در درمان بیماری

فشار خون بلکه در درمان هر بیماری دیگری موثر است.

رژیم غذایی در بیماران با فشار خون بالا

کاهش وزن و حفظ وزن طبیعی از ارکان اساسی هر برنامه طراحی شده جهت مقابله با فشار خون هستند. تحقیقات نشان داده است که افراد مبتلا به فشار خون بالا باید مصرف سدیم را کاهش دهند. پتاسیم و کلسیم می تواند به کاهش فشار خون کمک کند. موز، زردآلو، انجیر، گریپ فروت، هلو، انگور و آلو میوه هایی سرشار از پتاسیم هستند که در کاهش فشار خون بالا موثرند. سیب زمینی، سیر، بروکلی، کدو سبز، قارچ و گوجه فرنگی و سبزی نیز سرشار از پتاسیم هستند.

حبوبات نیز از این مواد غنی می باشند.

مرکبات، توت ها و سبزی های دارای برگ سبز، منابع خوب ویتامین ث هستند.

دریافت کم این ویتامین با فشار خون بالا ارتباط دارد. خوردن گوشت های سفید مانند مرغ و ماهی طبخ شده بدون نمک برای افراد دچار فشار خون بالا توصیه می شود. برای معطر کردن گوشت می توان از سبزی های معطر، ادویه ها و میوه ها استفاده کرد. ماهی را نیز می توان با شوید، فلفل قرمز یا سیاه، مرکبات، سس های خانگی بدون نمک یا سایر سبزی ها معطر کرد. مصرف ماهی های با اسیدهای چرب مفید از قبیل حلوا، قزل آلا و قباد حداقل دوبار در هفته توصیه می شود.

از چه غذایی باید پرهیز کرد؟

افرادی که از فشار خون بالا رنج می برند باید از خوردن غذاهایی مانند:

سوسیس، کالباس، کنسرو گوشت، ماهی دودی یا کنسرو شده، سس ها و کنسرو لوبیا که سرشار از سدیم هستند، پرهیز کنند. در طبخ به جای کره و روغن جامد نباتی بهتر است از روغن زیتون، سویا و کانولا استفاده کرد. مواد حاوی کافئین از قبیل قهوه، نوشابه های کولا و شکلات سبب افزایش فشار خون می شوند و باید در حد اعتدال مصرف شوند.

گردآوری: گروه سلامت سیمرغ

www.seemorgh.com/health

منبع: Isna.ir

سیب زمینی

اشاره

افزایش قوای بدن با خوردن سیب زمینی !!

مردم سیب زمینی پخته، تنوری و پوره سیب زمینی را به عنوان غذایی راحت می شناسند. سیب زمینی یک غذای اصلی و محصول سبزیجاتی بسیار مهم در جهان است و در تمام طول سال موجود می باشد.

توضیح سیب زمینی

بسیاری از مردم سیب زمینی را چه به صورت پوره، پخته یا سرخ شده، غذایی راحت می دانند. شاید این نشات گرفته از نام علمی سیب زمینی به نام tubersum solanum باشد. چون solanum برگرفته از کلمه لاتین به معنی "آرام بخش" است. نام سیب زمینی به ما می گوید که متعلق به خانواده solanaceae است که دیگر اعضای این خانواده، گوجه، بادمجان و فلفل دلمه است.

حدود 100 نوع سیب زمینی خوردنی در سایز، شکل، رنگ و طعمهای مختلف وجود دارد. معمولاً آنها را به سیب زمینی های رسیده) سیب زمینی های بزرگی که ما با آنها آشناییم (و سیب زمینی های تازه) سیب زمینی هایی که قبل از رسیدن برداشت می شوند و خیلی ریز هستند (تقسیم می کنند. بعضی از انواع معروف سیب زمینی های رسیده، Russet Burbank,White rose و katahdin هستند و Red Lesoda و Pontiac Red دو نوع سیب زمینی تازه هستند.

پوست سیب زمینی به رنگهای قهوه ای، قرمز یا زرد است و ممکن است نرم یا سفت باشد، در حالیکه گوشت آن زرد یا سفید است. انواع دیگر سیب زمینی با پوستهایی به رنگ بنفش مایل به خاکستری با گوشت مخملی زیبا نیز وجود دارد.

سیب زمینی به خاطر مزه نشاسته دار خنثی آن در بسیاری از غذاها مورد استفاده

قرار می گیرد.

تاریخچه

منشاء سیب زمینی منطقه کوهستانی آندان در آمریکای جنوبی است. محققان حدس می زنند که حدود 4000 تا 7000 سال، سرخ پوستانی که در این منطقه زندگی می کردند آن را کشت می کردند. بر خلاف دیگر غذاها، سیب زمینی در ارتفاعات بلند نیز رشد می کند، بنابراین غذایی معروف برای مردمان سخت کوش بود.

در قرن شانزدهم محققان اسپانیایی سیب زمینی را که در آمریکای جنوبی کشف کرده بودند به اروپا آوردند. چون سیب زمینی منبعی سرشار از ویتامین c است، برای پیشگیری از بیماری اسکوربوت) نوعی بیماری خونی ناشی از کمبود ویتامین c) در اسپانیا از آن به طور مداوم استفاده می شد. اسپانیا این محصول را به اروپا معرفی کرد، در حالیکه بعضی از مردم در ایتالیا و آلمان آن را مصرف می کردند ولی به صورت گسترده در اروپا مصرف نمی شد. در حقیقت این محصول در اروپا شهرت کمی داشت به اندازه ای که مردم تصور می کردند خوردن آن باعث بیماری جذام در انسان می شود. در ایرلند سیب زمینی ماده غذایی ارزان قیمت برای اقتصاد فقیر این کشور محسوب می شد. در سال 1845 و 1846 در ایرلند آفتی همه محصولات سیب زمینی را خراب کرد. این واقعه به نام قحطی سیب زمینی ایرلند شهرت یافت. حدود 4/3 میلیون نفر مردند و صدها هزار نفر برای یافتن این غذا به کشورهای دیگر مثل ایالت متحده مهاجرت کردند. امروزه این محصول یکی از معروفترین غذاها در سرتا سر جهان است و آمریکایی ها پول بیشتری نسبت به دیگر غذاها برای این محصول می پردازند. تولید کنندگان اصلی سیب زمینی در جهان فدرال روس، لهستان، چین و ایالت متحده هستند.

فواید سیب زمینی

سیب زمینی یک منبع غذایی عامه پسند است. متاسفانه اکثر مردم سیب زمینی

را به صورت سرخ کرده در روغن فراوان یا چیپس سیب زمینی و حتی سیب زمینی پخته را همراه با چربیهایی مثل کره، خامه ترش، پنیر ذوب شده می خورند. این کار حتی سیب زمینی پخته را عاملی برای بروز حمله قلبی می سازد. ازافزودن چربی اضافه و سرخ کردن آن اجتناب کنید. سیب زمینی پخته یک غذای استثنایی مفید با کالری کم، فیبر غذایی بالاست که قدرت دفاعی چشمگیری در برابر بیماریهای قلبی عروقی و سرطان دارد.

سیب زمینی غنی از ویتامین C49 B648 مس، پتاسیم، منگنز و فیبرغذایی است.

سیب زمینی همچنین حاوی مواد مغذی گیاهی متنوعی است که فعالیت آنتی اکسیدانتی دارند، که از بین این مواد مغذی می توان به کاروتنوئیدها، فلاونوئیدها و اسید سافئیک و همچنین غده پروتئینی منحصر به فردی چون پاتائین اشاره کرد که ضد رادیکالهای آزاد فعالیت می کنند.

مواد موجود در 100 گرم سیب زمینی

ویتامین C

15.74 میلی گرم

ویتامین B24.06 میلی گرم

مس 0.37 میلی گرم

پتاسیم 509.96 میلی گرم

منگنز 0.28 میلی گرم

تریپتوفان 0.04 گرم

فیبر 2.93 گرم

کاهش دهنده فشار خون

دانشمندان انگلستان، ترکیبات کاهش دهنده فشار خون به نام کوکوامینس را در سیب زمینی شناسایی کرده اند. قبلاً فقط در lycium chinense50 یک گیاه کمیاب که از پوست آن برای تهیه دم کرده ای در داروهای عطاری چینی یافت شده بود، ولی در نوع جدیدی از تحقیقات به نام متابولومیک، کوکوامینس در سیب زمینی هم یافت

ص:242

شد.

تا آن زمان دانشمندان در زمان تجزیه و تحلیل ساختار یک گیاه باید می دانستند که به دنبال چه هستند و معمولاً در جستجوی ترکیبات مشخصی بودند. اما اکنون تکنیکهای متابولومیک، محققان را قادر به یافتن مواد غیر منتظره با تجزیه و تحلیل 100 و یا حتی 1000 مولکول کوچک تولید شده از یک ارگانیسم می سازد.

به جز سیب زمینی محققان روی گوجه فرنگی نیز تحقیق انجام داده اند چون این محصول هم جزء خانواده solanceae-aslycium است.

ویتامین B6 سلولهای مغز را می سازد.

ویتامین B6 موجود در یک فنجان سیب زمینی پخته 21 درصد ارزش غذایی روزانه بدن را فراهم می سازد. ویتامین B6 در بیش از 100 نوع واکنش آنزیمی وجود دارد. آنزیمها پروتئینهایی هستند که به واکنشهای شیمیایی کمک می کنند، بنابراین ویتامین B6 در همه جای بدن فعال هستند. بسیاری از گروههای سازنده پروتئین، آمینواسیدها برای تولیدات خود به B6 نیاز دارند مانند اسیدهای ناکلیک استفاده شده در ایجاد DNA بدن. چون اسیدهای ناکلیک و آمینو بخشهای مهم درتشکیل سلول جدید هستند، ویتامین B6 برای تشکیل سلولهای جدید در بدن لازم و ضروری است. تولید) Heme مرکز پروتئین گلبولهای قرمز خون (و فسفولیپیدها) ترکیبات غشای سلولی که ارتباط بین سلولها را فراهم می سازد (به وجود ویتامین B6 بستگی دارد.

ویتامین B6 سلول مغزی و فعالیت سیستم عصبی

ویتامین B6 نقشهای بسیاری در سیستم عصبی دارند، که بسیاری از آنها فعالیتهای عصبی را شامل می شوند. B6 برای تولید amines آمینها ضروری است، که یک نوع پیام رسانی مولکولی یا فرستنده عصبی است که سیستم عصبی برای انتقال پیامها از یک عصب به عصب بعدی به آن نیاز دارد.

برای تولید سروتونین که کمبود آن باعث افسردگی می شود، ملاتونین، هورمونی که برای خواب شبانه به آن نیاز داریم، آدرنالین و نوراپی نفرین،

هورمونهایی که به ما کمک می کند تا به استرس واکنش نشان دهیم و GABA برای عملکرد طبیعی مغز به

ص:243

ویتامین B6 نیاز داریم.

ویتامین B6 محافظ در برابر بیماریهای قلبی عروقی

ویتامین B6 نقشی اساسی درمتیلاسیون دارد، یک فرایند شیمیایی که در آن گروههای متیلیک از یک مولکول به مولکول دیگر منتقل می شوند. بسیاری از مراحل شیمیایی مهم دربدن به وسیله متیلاسیون انجام می شوند. مثلاً ژنها در این روش می توانند فعال یا غیر فعال شوند. متیلاسیون برای سلامت قلب و عروق نیزمهم است. متیلاسیون یک مولکول خطرناک پتانسیل به نام هوموسیستین را به ترکیبی بی خطر تبدیل می کند. هوموسیستین مستقیماً می تواند به دیواره رگهای خونی آسیب برساند و پیشروی تصلب شرائین را افزایش دهد. مقدار زیاد هوموسیستین خطر حمله قلبی و سکته را افزایش می دهد. خوردن غذاهای سرشار از ویتامین B6 میزان هوموسیستین را پائین نگه می دارد.

یک سیب زمینی 11 درصد فیبر روزانه بدن را مهیا می کند اما به یاد داشته باشید که فیبر سیب زمینی در پوست آن است. اگر می خواهید کلسترول پائین داشته باشید، از قولون سرطان به دور باشید، بدانید که خوردن پوست سیب زمینی بهتر از خوردن خود سیب زمینی است.

ویتامین B6 _ انجام فعالیتهای پر قدرت

ویتامین B6 برای اختلال درگلیکوژن ضروری است، حالتی که قند درسلولهای ماهیچه ای و یا کبد ذخیره شده است، بنابراین این ویتامین نقش کلیدی در فعالیتهای ورزشی پر قدرت و استقامتی دارد.

چگونه انتخاب و ذخیره کنیم.

اغلب سیب زمینی در بسته های پلاستیکی عرضه می شود ولی بهتر است آنها را به صورت فله خریداری کنید. با این کار نه تنها می توانید سیب زمینی بدون عیب انتخاب کنید بلکه کیسه های پلاستیکی بعد از مدت کوتاهی مرطوب می شوند و باعث ایجاد عیب روی سیب زمینی می شود.

سیب زمینی باید سفت، با شکلی خوب بدون ضایعات و رطوبت و پوسیدگی

باشد. به علاوه سیب زمینی نباید جوانه زده یا سبز رنگ باشد، چون این نشان دهنده وجود آلکالوئید سمی solanine است که نه تنها طعم بدی دارد بلکه می تواندباعث ایجاد مشکلات جسمی مثل فشار خون و تنگی نفس، سردرد و اسهال شود. بعضی اوقات مغازه ها سیب زمینی را تمیز شده می فروشند. شما هرگز این کار را نکنید چون با شستن لایه محافظ آن از بین می رود و آن را در برابر باکتریها آسیب پذیر می کند. چون سیب زمینی را قبل از اینکه برسد برداشت می کنند، در برابرآسیب بسیار حساسند. دقت کنید که در هنگام خرید، آنهایی را بخرید که رنگ سبز و ضایعه نداشته باشد.

مناسب ترین روش برای ذخیره سیب زمینی، ذخیره آنه در جای خنک، تاریک، و خشک بین 45 تا 50 درجه فارنهایت (7-10 درجه سانتیگراد (است و در دمای بیشتر حتی دمای اتاق باعث ایجاد ضایعات روی آنها می شود. سیب زمینی را در معرض نور آفتاب قرار ندهید چون باعث ایجاد آلکالوئید سمی solanine در آنها می شود.

سیب زمینی را در فریزر ذخیره نکنید چون نشاسته آن به قند تبدیل می شود و مزه ناخوشایندی به سیب زمینی می دهد. همچنین آنها را در کنار پیاز قرار ندهید چون گازهای ساطع شده از آنها باعث فساد یکدیگر می شود. سیب زمینی را در کیسه های کاغذی ذخیره کنید.

سیب زمینی رسیده را می توان تا 2 ماه ذخیره کرد. آنها را مرتب بررسی کنید و ضایعات روی آنها را از بین ببرید، قبل از اینکه روی کیفیت آن تاثیر بگذارد. سیب زمینی تازه خیلی سریع فاسد می شود و بیشتر از یک هفته نمی توان آنها را ذخیره کرد.

سیب زمینی پخته در فریزر تا چند روز تازه می ماند. سیب زمینی کاملاً یخ نمی زند.

دستورات غذایی جدید و خوشمزه با سیب زمینی

تهیه و ترجمه: گروه سلامت سیمرغ

اختصاصی سیمرغ www.seemorgh.com/health

خواص درمانی سیب زمینی

سیب زمینی گیاه بومی آمریکای جنوبی است و هنوز هم بصورت وحشی در شیلی و آرژانتین می روید. در قرن شانزدهم بوسیله اسپانیولی ها به اروپا برده شد و اکنون در اروپا و آمریکا از نظر مصرف اولین سبزی است.

سیب زمینی، خواص سیب زمینی، خواص دارویی

خواص: سیب زمینی POTATO

نام علمی Solanum tuberosum

سیب زمینی درتمام طول سال وجود دارد. سیب زمینی بدلیل داشتن مقدار ویتامین C ضد بیماری اسکوربیت است و کشورهائیکه از این گیاه استفاده می کردند هیچگاه مردم آنجا به این بیماری دچار نمی شدند.

ساقه هوایی سیب زمینی دارای بریدگیهایی مرکب از 7 تا 12 برگچه اصلی است و در فواصل این برگچه نیز برگچه هایی کوچکتر وجود دارد.

انواع مختلف سیب زمینی بر حسب رنگ گل و پوست غده های زیر زمینی آن تقسیم بندی می شود. در روی پوست سیب زمینی سوراخهای کوچکی وجود دارد که دارای جوانه است و این جوانه هاست که منشاء گیاه تازه است.

خواص داروئی:

1) برگ و میوه سیب زمینی بعلت داتشم سولانین مخدر و آرام بخش است ولی بعلت سمی نبودن نباید مورد مصرف داخلی قرار گیرد و باید فقط بعنوان ضماد و استعمال خارجی استفاده شود.

2) سیب زمینی بعلت داشتن ویتامین C زیاد برای مقابله با بیماری اسکوربیت بکار می رود.

3) برای تسکین سوختگی ها، سیب زمینی خام را رنده کرده و به عنوان ضماد روی قسمت سوختگی بگذارید و هر چند دقیقه آنرا عوض کنید و ضماد تازه روی آن قرار دهید.

4) سیب زمینی دارای آنزیم مهار کننده می باشد بنابراین ضد سرطان وضد ویروس است مخصوصا سیب زمینی در این مورد از شیر یا سویا قوی تر است.

5) پوست سیب زمینی مانننده پوست میوه ها وسبزیجات دارای ماده آنتی اکسیدان است بنابراین از پیر شدن سلولها و نیز از بوجود آمدن سلولهای سرطانی جلوگیری می کند.

6) سیب زمینی بهترین دارو برای آنهایی است که بدنشان اسیدی است و اینگونه اشخاص بایدسیب زمینی را با پوست و با بخار پخته و بخورند زیرا سیب زمینی آب پز وسرخ شده برعکس سیب زمینی با بخار پخته شده تولید اسید در بدن می کند

7) سیب زمینی داروی خوبی برای از بین بردن تورم است. برای این منظور سیب زمینی را طبقه طبقه کرده و در سوپ بیاندازید و بگذارید تقریبا نیم پز شده و سپس آنرابخورید.

8) سیب زمینی بعلت دارا بودن پتاسیم زیاد تمیز کننده

کبد نیز می باشد.

9) سیب زمینی بدن را جوان می کند.

10) سیب زمینی داروی بیماریهای قلب نیز می باشد.

11) سیب زمینی قرمز درمان کننده بواسیر خونی و دردناک می باشد. برای این منظور سیب زمینی رابه طور باریک بریده و بصورت شیاف در آورید و روی آن کمی روغن ویتامین E و یا وازلین مالیده و پس از قضای حاجت بداخل معقد بگذارید.

این عمل را اگر چند روز ادامه دهید بواسیر برطرف می شود.

12) برای درمان اسهال سوپ سیب زمینی را با شیر بپزید و آنرا میل کنید.

اسهال سریع متوقف می شود.

منبع: کتب

خواص شگفت انگیز کیوی

ص:247

کیوی، منبعی غنی و سرشار از ویتامین ث است و مقدار ویتامین ث آن از پرتقال نیز بیشتر است. همچنین دانه های سیاه آن حاوی ویتامین D است.

اگر تا به حال پرتقال را فقط به خاطر ویتامین ث بالای آن و پیشگیری از سرماخوردگی مصرف می کردید می توانید کیوی را جایگزین آن کنید. ویتامین ث موجود در کیوی؟ برابر پرتقال،؟ برابر لیمو ترش و میزان مواد مغذی آن؟ برابر سیب است.

کیوی در اصل متعلق به کشور چین است، اما اکنون مردم سراسر دنیا این میوه را مصرف می کنند. ایتالیا، نیوزلند، چین، فرانسه و ژاپن جزو بزرگ ترین تولیدکنندگان کیوی محسوب می شوند.

کیوی کیوی چه دارد

کیوی منبعی غنی و سرشار از ویتامین ث است و مقدار ویتامین ث آن از پرتقال نیز بیشتر است. همچنین دانه های سیاه آن حاوی ویتامین D است. کیوی همچنین دارای ویتامین A51 ای ویتامین های ب؟، ب؟، ب؟ فولیک اسید و سایر ویتامین های گروه ب است. کیوی از میوه های بسیار کم کالری است. در؟؟؟ گرم کیوی؟؟ کالری وجود دارد و از جهت میزان کالری همردیف زردآلو و نارنگی است. در؟؟؟ گرم کیوی؟؟؟ میلی گرم پتاسیم،؟؟ میلی گرم کلسیم و؟؟ میلی گرم فسفر وجود دارد.

مقدار پتاسیم آن از موز کمتر است، اما در مقابل از میزان منیزیم بسیار بالایی برخوردار است همچنین دارای مس، آهن و فسفر است.

پشمالوی پرخاصیت

کیوی این میوه پرزدار، دارای مواد غذایی بالا و میزان کالری بسیار پایینی است، به این خاطر در رده میوه های بسیار مفید قرار دارد. این میوه به دلیل خاصیت کاهندگی که بر سطح تری گلیسیرید دارد، از غلظت خون می کاهد و از تنگ شدن عروق و بروز انواع سکته ها جلوگیری می کند. کیوی با داشتن آنتی اکسیدان فراوان

خاصیت ضدسرطانی بسیاری دارد و امکان مبتلا شدن به بعضی از سرطان ها را کاهش می دهد.

مصرف هویج می تواند از ضعیف شدن بینایی جلوگیری کند. حتما این جمله را بارها شنیده اید، اما شاید تا به حال نشنیده باشید که کیوی هم چنین خاصیتی دارد.

کیوی با داشتن پیش سازهای ویتامین آ همچنین ویتامین ای و ث موجب حفظ سلول های دستگاه بینایی می شود. ویتامین ث موجود در کیوی موجب تقویت سیستم حفاظتی بدن می شود. کیوی منبع خوبی برای پتاسیم و کلسیم است.

پتاسیم باعث کاهش فشار خون می شود. کیوی ادرارآور است. به علت کالری پایین افرادی که تصمیم به کاهش وزن خود دارند می توانند این میوه را مصرف کنند.

بعد از خوردن غذاهای گوشتی قدری اسید معده خنثی می شود. در این شرایط آنزیم های کیوی می توانند مدت کوتاهی فعالیت کنند و این زمان کافی است که مواد پروتئینی به وسیله این آنزیم ها به قطعات کوچک تر و قابل هضم تبدیل و تجزیه شوند. این امر، عمل هضم غذاهای سنگین در معده را آسان می کند، لذا خوردن کیوی به همراه غذاهای گوشتی برای هضم آسان تر غذا توصیه می شود.

چند نکته

؟ - کیوی خام نیز دارای مقادیر زیادی آنزیم به نام پاپایین است که از نظر تجاری برای نرم کردن گوشت مفید است، اما احتمال دارد برای بعضی از افراد آلرژی زا باشد. بویژه افرادی که به آناناس حساسیت دارند مستعد حساسیت به این میوه هم هستند.

؟ - کیوی را می توانید در دمای اتاق نگهداری کرده، آن را به مدت چند روز ذخیره کنید.

؟ - هرگز کیوی را کنار سیب و گلابی قرار ندهید. کیوی به هنگام رسیدن مقداری گاز اتیلن از خود متصاعد می کند این گاز باعث رسیدن میوه های

دیگری چون سیب و گلابی می شود، لذا نباید محل نگهداری کیوی با سایر میوه ها یکی باشد.

؟ - در هنگام خرید کیوی اگر بر اثر فشار جزئی، نرمی زیر دستان خود احساس

ص:249

کردید از خریدن آن صرف نظر کنید.

؟ - کیوی دارای اگزالات است. این ترکیب می تواند موجب سنگ کلیه شود. به این علت این میوه برای افرادی که مستعد سنگ کلیه و سنگ کیسه صفرا هستند باید با احتیاط مصرف شود.

؟ - اگزالات موجود در کیوی مانع جذب کلسیم می شود. به این علت بهتر است ؟ تا؟ ساعت قبل و بعد از مصرف لبنیات این میوه را میل نکنید تا مانع جذب کلسیم نشود.

؟ - کیوی طلایی دارای پوستی نرم و برنزی رنگ بوده و گوشت آن به رنگ طلایی است. ارزش تجاری این نوع کیوی از انواع سبز بیشتر است.

؟ - کیوی را می توانید حلقه کرده و خشک کنید و به جای خوردن چیپس، کیوی خشک شده میل کنید.

خواص داروئی کیوی و مضرات آن

کیوی سرشار از ویتامین C می باشد. مقدار پتاسیم آن از نظر وزنی تا حدی کمتر از موز است. همچنین دارای ویتامین A E کلسیم آهن و اسید فولیک می باشد. یک عدد کیوی متوسط؟؟ کالری انرژی دارد.

کیوی دارای مقادیر زیادی آنزیم حل کننده پتاسیم به نام پاپایین است که از نظر تجاری برای نرم کردن گوشت مفید است اما احتمال دارد برای برخی افراد آلرژی زا باشد. بویژه افرادی که به آناناس حساسیت دارند مستعد حساسیت به این میوه نیز هستند. این آنزیم با پختن میوه به سرعت از بین می رود.

به این ترتیب استفاده از کیوی خام در دسرهای حاوی شیر یا هر فراورده لبنی دیگر نامناسب است زیرا این آنزیم در عرض چند دقیقه در حالیکه بوی بسیار بدی تولید می کند شروع به حل کردن پروتئین شیر می نماید.

متأسفانه آنزیمهای کیوی در معده به وسیله اسید معده از بین می رود. اما اسید معده بعد از خوردن غذاهای گوشتی و لبنی زیاد مقداری خنثی می شود و آنزیمهای کیوی می توانند مدت کوتاهی فعالیت کنند و این زمان کافی است تا مواد

پروتئینی در اثر این آنزیمها به قطعات کوچکتری تجزیه شوند و این امر عمل هضم غذاهای سنگین را در معده و روده آسانتر می کند.

کیوی مانند قرص آسپرین موجب رقیق شدن خون شده از ایجاد پلاک در خون جلوگیری می کند. این میوه به دلیل خاصیت کاهندگی که بر سطح تری گلیسیرید دارد از غلظت خون می کاهد و از تنگ شدن عروق و بروز انواع سکته ها جلوگیری می کند.

جالب است بدانید که ویتامین C در کاهش علائم بیماری آسم بسیار موثر است و مطالعات نشان داده کودکانی که در هفته؟ تا؟ عدد از این میوه مصرف می کنند دارای علائم تنفسی کمتری نسبت به کودکانی هستند که در هفته فقط؟ عدد میل می کنند.

کیوی سیستم حفاظتی بدن را تقویت می کند و از بروز سرطان جلوگیری می نماید.

کیوی با داشتن ویتامین C و اسید قهوه دو ماده اتساسی ضد سرطان در اختیار می گذارد.

کیوی پادزهر سیگار

سیگاری ها به ویتامین C بیشتری نیاز دارندو زیرا مواد سمی مخصوصاً رادیکالهلی آزاد موجود در دود سیگار ویتامینها را از بین می برد. بنابراین سیگاریها باید حدود؟؟% بیشتر ویتامین C مصرف کنند. این مقدار با خوردن؟ عدد کیوی کسب می شود.

کیوی بمبی علیه استرس:

استرس و کمبود خواب روی بدن انسان اثر می گذارد. هرکس می خواهد به این وضع دچار نشود باید در روز؟ عدد کیوی بخورد.؟ عدد کیوی را در طول روز تقسیم کنید. مثلاً صبح ظهر بعدازظهرو عصر. چون بدن انسان نمی تواند ویتامین C را ذخیره کند.

ص:251

؟ دلیل برای کیوی خوردن وجود دارد:

؟ -؟ گرم فیبر دارد که کلسترول را کاهش داده از سرطان جلوگیری می کند و به کنترل انسولین کمک می نماید.

؟ - در مقایسه با یک عدد پرتقال هم اندازه خود ویتامین C بیشتری دارد.

؟ - حاوی مقادیر قابل توجهی آنتی اکسیدان محلول در چربی است) ویتامین A و E) که برای مبارزه با رادیکالهای آزاد مفید می باشد.

؟ - حاوی فیتوناتریفت هایی از جمله کاروتنوئید و فلاوونوئید است که تحقیقات نشان داده که DNA را از آسیبهای مربوط به اکسیژن محافظت می کند.

؟ - حدود؟؟؟% از پتاسیم پیشنهادی روزانه را داراست) حدود؟؟؟ میلی گرم).

؟ - حاوی مقادیر زیادی فولات است که بدن را در مقابل بیماریهای قلبی سرطان و غیره محافظت می کند و برای شکل گیری هموگلوبین حامل اکسیژن ضروری است.

مضرات:

کیوی دارای مقدار زیادی اگزالات است که موجب تشکیل سنگ در کلیه و کیسه صفرا می شود. به همین دلیل بار یافراد مستعد سنگ کلیه و سنگ صفرا مضر است.

بهترین روش نگهداری:

هنگام خرید این میوه آن را در میان انگشتان خود قرار دهید و در صورتی که بر اثر فشار جزئی نرمی زیر دستان خود احساس کردید از خرید آن صرفنظر کنید. این میوه را می توانید در دمای اتاق نگهداری کرده و به مدت چند روز ذخیره کنید.

هرگز این میوه را کنار سیب گلابی و سیب زمینی قرار ندهید زیرا از این میوه ها

گازی متصاعد می شود که موجب رسیدن بیش از حد این میوه می شود. اما اگر نارس باشد می توان ان را در کنار میوه های ذکر شده قرار داد تا فرایند رسیدن تسریع شود. هرگز به اندازه میوه توجه نکنید و تصور نکنید میوه بزرگتر ارزش تغذیه ای بیشتری دارد.

طرز تهیه دسر با کیوی:

مواد لازم:

کیوی 3 عدد

سیب 1 عدد

نعناع تازه به میزان دلخواه

یخ به میزان لازم

کیوی و سیب را خرد کرده و در مخلوط کن به صورت پوره درآورید. سپس آن را در ظرف یا لیوان مورد نظر ریخته به ان یخ اضافه کرده و با نعنای تازه و تکه های سیب و کیوی تزیین و سرو کنید.

خواص هویج

اشاره

هویج سبزی ای شیرین، خوشمزه، اشتها آور، ادرارآور و از بین برنده یبوست است.

درمان کننده خوبی برای بیماری اسهال خونی و بیماری های ناشی از ورود کرم و انگل به بدن است و همچنین برای درمان زخم های عمیق مصرف می شود.

مواد مغذی موجود در هویج

هویج منبع غنی بتاکاروتن می باشد. بتا کاروتن مسئول رنگ نارنجی هویج است.

هرچه بتا کاروتن زیاد تر باشد، هویج نارنجی تر می شود.

بتا کاروتن پیش ساز ویتامین A است، یعنی در بدن تبدیل به ویتامین A می شود.

ویتامین A برای تقویت سیستم ایمنی، محافظت از پوست، ریه، لوله گوارشی و

ص:253

همچنین در رشد سلول ها و تولید مثل حائز اهمیت است.

بتا کاروتن، یک آنتی اکسیدان است و بیماری های ناشی از پیری را کاهش می دهد.

منابع غنی این ویتامین عبارتند از: جگر، روغن جگر ماهی، شیر و لبنیات، کره و تخم مرغ. علاوه بر منابع فوق، ویتامین A در سبزیجات سبز و زرد رنگ نیز یافت می شود، از قبیل: سیب زمینی، اسفناج، هویج، کدو و خردل.

هویج به جز بتا کاروتن دارای فیتوکمیکال (Phytochemical) نیز است. این ماده به همراه فیبر محلول و دیگر مواد مغذی موجود در هویج فواید زیادی را به ما ارزانی می دارد.

این فواید شامل: جلوگیری از پیر شدن، محافظت بدن در مقابل بیماری ها، جلوگیری از آب مروارید، جلوگیری از پوکی استخوان و همچنین جلوگیری از عفونت مجاری ادراری است.

مقدار مواد مغذی در 100 گرم هویج

انرژی

43 کالری

پروتئین

1 گرم

کربوهیدرات

10 گرم

فیبر

3 گرم

چربی

کلسترول

سدیم

35 میلی گرم

کلسیم

ص:254

27 میلی گرم

آهن

1 میلی گرم

ویتامین C

9 میلی گرم

ویتامین A

28129 واحد بین المللی

خواص هویج

* هویج، موجب تقویت سیستم ایمنی بدن می شود.

* هویج، مقدار کلسترول خون را پایین می آورد.

* اگر هویج مصرف کنید، بینایی شما تقویت می شود و می توانید در شب بهتر ببینید.

* اگر اسهال دارید، هویج مصرف کنید.

* هویج بدن را از سرما محافظت می کند.

* هویج، تصفیه و تمیز کردن کبد را با خارج کردن صفرا و چربی ها انجام می دهد و کلیه ها را تقویت می کند.

* خوردن هویج برای تمیز کردن و استحکام دندان ها مفید است.

* هویج دارای هورمونی است که مانند انسولین عمل می کند و قند خون را تنظیم می کند. لذا برای بیماران دیابتی بسیار مفید است.

* افراد زیادی هستند که برای محافظت پوست شان در برابر اشعه خورشید، هویج می خورند. اما شما مراقب باشید، زیرا هویج پوست تان را

از سوختگی آفتاب محافظت نمی کند.

انواع هویج

هویج و خانم ها

* مادران شیرده اگر هویج بخورند، شیرشان زیاد می شود.

ص:255

* هویج به کاهش خونریزی قاعدگی کمک می کند.

هویج و سرطان

* مصرف 1 عدد هویج در روز، از بروز سرطان ریه جلوگیری می کند.

* هویج مانند دیگر سبزی ها دارای فیبر است، از این رو از سرطان روده بزرگ جلوگیری می کند.

* دریافت زیاد کاروتن، 20 درصد سرطان سینه را در زنان یائسه کاهش می دهد.

* دریافت زیاد کاروتن، 50 درصد سرطان مثانه، رحم، پروستات، کولون) روده بزرگ (، حنجره و مری را کاهش می دهد.

هویج و پوست

* هویج دارویی برای بهبود زخم است.

* با مصرف هویج، آکنه و جوش را از بین ببرید.

* هویج را با مقدار کمی نمک مخلوط کنید. مخلوط حاصل برای درمان اگزما به کار می رود.

هویج و درمان بیماری ها

* افرادی که هویج مصرف می کنند، بیماری های قلبی را از خود دور می کنند.

* هویج درمان کننده سنگ صفرا، بیماری های کبدی، سیفلیس و سل است.

* از سرفه های مداوم جلوگیری می کند.

* در زمان های قدیم، مصریان از هویج در درمان نیش زهرآلود مارها استفاده می کردند.

* پزشکان، هویج را برای درمان گازکرفتگی سگ تجویز می کردند.

- در بهبود شبکوری، ناراحتی های پوستی، آب مروارید، خشکی پوست، آسیب به اعصاب شنوایی، چشایی و بویایی موثر است.

خواص آب هویج

ص:256

- 1 لیوان آب هویج دارای 2 گرم پروتئین و 94 کالری انرژی است.

- آب هویج کاهش دهنده اسید اوریک خون است، لذا برای بیماران نقرسی مفید است.

- آب هویج به خاطر وجود کاروتن و کلسیم، برای کودکان در حال رشد بسیار خوب و مفید است.

کلسیم هویج به راحتی هضم می گردد.

مقدار کلسیم در هویج 6 برابر مقدار آن در سیب زمینی است.

زیاده روی در مصرف هویج

- زیاد مصرف کردن هویج باعث تغییر رنگ پوست می گردد. رنگ پوست زرد مایل به نارنجی می شود. اما نگران نباشید، چراکه اگر هویج مصرف نکنید، دوباره پوستتان به همان رنگ قبلی برمی گردد.

هویج پخته

هویج پخته بهتر است یا خام؟

پختن هویج باعث از بین رفتن فیبر می شود، اما کاروتن در اثر پختن از بین نمی رود. بخارپز کردن بهترین طریقه پختن است.

نتیجه یک مطالعه نشان داد هویج پخته شده، آنتی اکسیدان های بیشتری از هویج خام دارد. پختن هویج همراه با مقدار کمی روغن میزان آنتی اکسیدان های موجود در آن، به نام های بتاکاروتن و اسید فنولیک را افزایش می دهد.

هویج خام را همانند آدامس بجوید و استرس را از خود دور کنید.

مقدار مصرف هویج برای درمان چند بیماری

برای فشار خون بالا

روزانه 100 میلی لیتر آب هویج تازه را بنوشید و این کار را مدت 30 روز انجام دهید.

یبوست

ص:257

آب هویج و عصاره آن را با هم مخلوط کنید و درون 1 لیوان بریزید. سپس، یک قطره روغن زیتون در لیوان بریزید و با مقداری عسل مخلوط کنید. 80 میلی لیتر از مخلوط حاصل را در صبح و شب بنوشید.

تقویت بینایی در شب

250 گرم هویج تازه را در قابلمه بریزید و 2 قاشق غذاخوری روغن زیتون به آن بیافزایید و آرام بگذارید تا بپزد. سپس آن را میل کنید. این کار را تا 7 روز انجام دهید.

تمام مواد غذایی طبیعی دارای خواص اعجاب انگیزی هستند که هنوز خواص کامل آن ها را درک نکرده ایم و نیاز به آزمایشات متعددی دارد.

مریم سجادپور - کارشناس تغذیه

خواص هویج

هویج حاوی ویتامینهای بسیار و خواص بیشماری است و از خواص دارویی آن می توان در موارد زیادی استفاده کرد.

هویج گیاهی است دو ساله دارای ریشه راست و ساقه بی کرک که نوع پرورش یافته آن در اکثر نقاط زمین کشت می شود. قسمت مورد استفاده گیاه هویج، ریشه ، میوه و تخم آن است.

ترکیبات شیمیایی:

هویج دارای 87% آب، 1/5 مواد ازته، 0/02% چربی، 8% مواد گلوسیدی، حدود 1/5% سلولز و مقداری ماده رنگی کاروتن) ویتامین A) و دیاستازهای مختلف و ویتامین های A,B,C,D,E می باشد.

خواص داروئی:

در هویج یک نوع انسولین گیاهی وجود دارد که اثر کم کننده قند خون را دارا می باشد بنابراین این عقیده قدیمی که هویج برای مبتلایان به بیماری قند خوب نیست کاملا غلط است وبیماران دیابتی می توانند به مقدار کم از این گیاه استفاده کنند.

هویج با داشتن مواد مقوی و ویتامین ها یکی از مهمترین و مفیدترین مواد برای بدن می باشد. خوردن هویج مقاومت بدن را در مقابل بیماریهای عفونی بالا می برد مصرف هویج در برطرف کردن بیماریهای آب آوردن انساج بدن، عدم دفع ادرار ، تحریک مجاری هضم و تنفسی، سرفه های مقاوم، آسم، اخلاط خونی و دفع کرم اثر معجزه آسائی دارد.

از هویج می توان در موارد زیر استفاده کرد:

1) برای برطرف کردن یبوست یک کیلو هویج را رنده کنید و در مقداری آب دو ساعت بجوشانید تا مانند ژله در آید صبح ناشتا چند قاشق بخورید.

2) سوپ هویج برای کودکان شیر خوار که معده حساس دارند: ابتدا 200 گرم هویج رنده شده را در دیگ بریزید و روی آن یک لیتر آب اضافه کنید و بجوشانید تا کاملا هویج ها له شود. سپس آنرا صاف کرده و به نسبت مساوی باشیر مخلوط کرده و در شیشه شیر بچه ریخته و به او بدهید.

3) تخم هویج را به مقدر یک قاشق غذا خوری در یک لیوان آب جوش ریخته و آنرا بمدت 5 دقیقه دم کنید. این دم کرده اثر نیرو دهنده، اشتها آور و مدر، زیاد کننده شیر خانم های شیر ده می باشد.

4) برگ هویج را با آب بجوشانید این جوشانده را غرغره کنید برای آبسه مخاط دندان و دهان موثر است بعلاوه می توان برای رفع ترک و خراش پوست استفاده کرد.

5) هنگامیکه کودک شروع به دندان درآوردن می کند یک قطعه هویج باریک را برای دندان زدن به او بدهید.

6) آب هویج را اگر روی صورت بکشید باعث روشن شدن و جلوه پوست صورت می شود.

7) اگر بخواهید لاغر شوید همه روزه با غذا هویج خام بخورید.

8) اگر می خواهید چاق شوید بعنوان صبحانه باید آب هویج بخورید 9) هویج وپیاز را با هم بجوشانید و به آن آب لیمو اضافه کنید داروی موثری برای درمان بیماریهای عصبی، امراض کلیوی و همچنین جوان کننده پوست می باشد.

10) خوردن هویج برای بیماریهای بواسیر موثر است.

11) خوردن هویج در بهبود جوشهای صورت موثر است.

12) برای تقویت قوای جنسی و تحریک کبد و روده ها هویج داروی موثری است.

13) در فرانسه بیمارستان معروفی وجود دارد که برای درمان بیماریهای کبدی فقط از سوپ هویج استفاده می کنند و دستور تهیه این سوپ بشرح زیر است:

حدود 750 گرم هویج را رنده کنید و آنرا در ظرفی که مقدری آب نمک دارد بریزید سپس به آن یک قاشق چایخوری جوش شیرین و یک قاشق سوپخوری کره اضافه کنید آنرا بجوش آورده و با آتش ملایم بپزید تا آب بخارشود و هر روز یک بشقاب از آن را میل کنید.

14) هویج اعمال روده ها را منظم می کند و کمبود الیاف غذاهای گوشتی را جبران می کند بنابراین آنهایی که گوشت زیاد مصرف می کنند حتما باید هویج بخورند تا مشکل یبوست نداشته باشند.

15) برای برطرف کردن اسهال بچه ها بهترین دارو سوپ هویج است. برای این منظور باید 500 گرم هویج را رنده کرده و آنرا در یک لیتر آب بجوشانید تا آنکه هویج کاملا پخته و نرم شود سپس آنرا در آسیاب برقی ریخته تا آنکه بصورت شربت در آید بعد بآن آب اضافه کرده تا آنکه حجم آن یک لیتر شود.

برای بچه هایی که معده حساس دارند سوپ هویج بهترین دارو است بدین ترتیب که می توان یک یا دو بار در روز بجای شیر به بچه سوپ هویج داد حتی برای بچه هایی که کمتر از سه ماه دارند می توان بطور متناوب سوپ هویج به طفل داد یعنی یک وعده شیر و یک وعده سوپ هویج و بعد از سه ماهگی این روش تبدیل به یک وعده سوپ و دو وعده شیر می شود.

16) آب هویج در صبح ناشتا مواد سمی را از خون خارج می کند.

17) اگر آسم یا گرفتگی صدا دارید آب هویج بخورید.

18) خانم هایی که پوست حساس دارند حتما باید پوست صورت و گردن خود را با آب هویج پاک کنند.

ص:260

19) دم کرده تخم هویج و یا جویدن تخم هویج گاز معده را خارج کرده و فعالیت روده ها را زیاد می کند.

طرز استفاده:

هویج را نباید هیچگاه پوست کند زیرا مواد مغذی و ویتامین های خود را از دست می دهد بلکه باید آنرا با برس شست و مصرف کرد.

مضرات:

البته با تمام خواص زیادی که هویج دارد مصرف آن نباید زیاده روی کرد دیده شده آنهائیکه هویج زیاد مصرف می کنند رنگ پوست و چشم آنها زرد می شود که البته خطری ندارد چون اگر چند روز هویج مصرف نکنند دوباره پوست و چشم به رنگ طبیعی خود برمی گردند

منبع: www.irteb.com

خواص هویج برای مردان

به گفته متخصصان مصرف هویج، بیماری لثه را درمان می کند و مانع از بوی بد دهان می شود.

آیا می دانید چرا مردان باید علاوه بر روزی یک سیب حتما یک هویج بخورند؟ هویج نسبت به گیاهان دیگر برای سلامت مردان اهمیت بیشتری دارد.

به گزارش روزنامه خراسان؛ اما چرا؟ بتاکاروتن موجود در هویج بیشتر از آن چه تصور کنید برای مردان مفید است. به گفته متخصصان، هویج باید حداقل هفته ای ؟ بار مصرف شود. مردان بالای؟؟ سال که تشکیل خانواده داده اند باید به خوردن هویج اهمیت زیادی بدهند.

برای تصفیه خون، هفته ای یک بار آب هویج بخورید.

برای بهبود کیفیت اسپرم، هویج خام مصرف کنید.

هویج هر نوع ناراحتی معده را تسکین می دهد.

برای کاهش میزان کلسترول خون، هر شب پس از شام یک لیوان آب هویج

ص:261

مصرف کنید.

برای برطرف کردن دوربینی و آب مروارید در مردان موثر است.

با تقویت سلامت قلب، بیماری های مربوط به قلب را دور نگه می دارد.

خواص گوجه فرنگی

اشاره

نام علمی: Lycopersicum esculentum

گوجه فرنگی از جمله سبزیجات پرخاصیت است که اگرچه به صورت پخته و رب - در غذا - زیاد مورد استفاده قرار می گیرد ولی مصرف آن به صورت خام بسیار مفیدتر است.

ارزش غذایی گوجه فرنگی

گوجه فرنگی سرشار از ویتامین های C و A52 اسیدفولیک یا بتا کاروتن و مقدار کمی ویتامین های گروه B شامل B5 B353 B254 B155 و همچنین دارای مواد معدنی مختلف شامل کلسیم، فسفر، پتاسیم، فیبر، سدیم، گوگرد، کمی آهن، مس و روی نیز هست.

خواص درمانی گوجه فرنگی

خواص درمانی گوجه فرنگی

گوجه فرنگی اشتهاآور، برطرف کننده ضعف و خستگی، تقویت کننده سلسله اعصاب و همچنین قلب و دستگاه گردش خون است. متخصصان همواره مصرف آن را به بیماران مبتلا به دردهای مفاصل و همچنین رماتیسم و نقرس توصیه می کنند. در ضمن گوجه فرنگی برای رفع مسمومیت های مزمن، بالا بودن اوره و چربی خون، درمان یبوست، دفع رسوبات ادراری و صفراوی نیز مفید شناخته شده است. در ضمن با توجه به اینکه گوجه فرنگی حاوی ویتامین A است، خوردن آن در تقویت بینایی، سلامت پوست و مخاطها بسیار مؤثر است.

گوجه فرنگی دشمن سرطان

گوجه فرنگی نیز مانند هر میوه و سبزی دیگری باید رسیده باشد و ظاهری بدون

ص:262

لک و سالم داشته باشد و برای نگهداری کوتاه مدت آن حتی تا 15 الی 20 روز نیز یخچال بهترین مکان است ولی برای زمان بیشتر از آن می توان روش فریز کردن را انتخاب کرد. اگرچه در سال های اخیر گوجه فرنگی در تمام فصول سال یافت می شود ولی به لحاظ طعم و رنگ با انواع تابستانه آن متفاوت است. بنابراین برای استفاده از طعم گوجه فرنگی های تابستانه در پخت و پز زمستانی، شما می توانید آنها را ابتدا به صورت ریز خرد کرده یا رنده کنید، سپس بدون روغن در تابه ای ریخته و روی اجاق گاز بپزید. پس از آنکه آب آن بخار شد و گوشت رنده شده آن غلظت نسبی ای پیدا کرد، آن را در یک ظرف یا کیسه فریزر بسته بندی کرده و در فریزر نگهداری کنید.

ارزش غذایی یک عدد گوجه فرنگی تازه

کالری / 24

ارزش غذایی گوجه فرنگی تازه

چربی / 0 گرم

چربی اشباع شده / 0 گرم

کلسترول / 0 میلی گرم

کربوهیدرات / 5 گرم

پروتئین / 1 گرم

فیبر رژیمی / 1 گرم

سدیم / 6 میلی گرم

ویتامین C / 51 میلی گرم

پتاسیم / 292 میلی گرم

مضرات گوجه فرنگی:

در بعضی از اشخاص هضم گوجه فرنگی با اشکال صورت می گیرد آنهائیکه معده حساس دارند نباید درخوردن گوجه فرنگی افراط کنند بعضی از افراد نسبت به گوجه فرنگی حساسیت دارند اینگونه افراد نیز نباید گوجه فرنگی بخورند.

خواص دارویی و درمانی گوجه فرنگی چاپ

ص:263

گوجه فرنگی ابتدا به عنوان گیاه زینتی در باغچه ها مورد استفاده قرار گرفت وبه نام سیب طلایی یا سیب عشق معروف شد......

خواص درمانی و غذائی گوجه فرنگی

گوجه فرنگی ابتدا به عنوان گیاه زینتی در باغچه ها مورد استفاده قرار گرفت وبه نام سیب طلایی یا سیب عشق معروف شد. مصرف گوجه فرنگی به عنوان نوعی سبزی ازقرن نوزدهم میلادی به بعد شروع شد و بعد از جنگ جهانی اول به تدریج بر مصرف آن اضافه شد، طوری که امروزه به صورت خام و پخته یا به صورت سس و رب موارد استعمال زیادی دارد.

ترکیبات شیمیایی

بررسی ترکیبات و مواد موجود در گوجه فرنگی نشان می دهد که درمیوه ی گوجه فرنگی رسیده، گلوکز، فروکتوز، ساکاروز و تقریبا تمام آمینواسیدهای اصلی به استثناء تریپتوفان وجود دارد.

اسید آلی اصلی و عمده ی موجود در گوجه فرنگی، اسید سیتریک است.

اسیدیته ی میوه به تدریج از مرحله ی سبزی به طرف قرمز شدن افزایش می یابد و حداکثر آن، موقعی است که قرمز شدن و رنگ عوض کردن آن آغاز می گردد و پس از آن رو به کاهش می گذارد. ماده ی رنگی اصلی و عمده ی گوجه فرنگی کاروتنوئید، بتاکاروتن و لیکوپن می باشد. حداکثر مقدار کاروتنو ئیدها در حالتی است که گوجه فرنگی در زیر تابش مستقیم نور رشد می کند.

خواص و کاربرد:

میوه ی نارس گوجه فرنگی سمی است و باید از خوردن آن پرهیز کرد. به علاوه خوردن برگ آن که به عنوان دارو در مواردی تجویزمی شود، باید در حد اعتدال و به مقدار مجازو محدود، در حدی که پزشک تعیین کرده مصرف شود، زیرا برگ آن هم سمی است.

- در چین از جوشانده ی ریشه، شاخه ها و برگ های مسن گوجه فرنگی برای

رفع دندان درد استفاده می کنند و خود گیاه نیز خاصیت حشره کش دارد.

ماده ای سمّی به نام سولانین در گوجه فرنگی سبز و نارس وجود دارد که خوردن آن موجب مسمومیت می شود و دل پیچه، اسهال و باز شدن مردمک چشم ایجاد را می کند.

- در هند و چین از میوه ی گوجه فرنگی به عنوان ملین استفاده می شود و برای تقویت مسلولین) مبتلایان به بیماری سل (، تب های حصبهای، رفع ورم ملتحمه ی چشم، آماس گوش) اوتیت (و دفع سنگ کلیه تجویز می شود.

- در اندونزی از گرد برگ های خشک کوبیده ی گوجه فرنگی، برای رفع آفتاب سوختگی پوست و صورت استفاده می شود. از پاشیدن آب دم کرده ی برگ گوجه فرنگی، برای دفع آفت کلم به نام کاترپیلار نتیجه خوبی گرفته شده است.

- مصرف گوجه فرنگی برای مبتلایان به دردمفاصل تجویز شده است و برای مبتلایان به نقرس و روماتیسم مفید است.

- گوجه فرنگی، خنک و اشتها آور است و آب آن برای رشد و نمو بهتر طفل موثر می باشد.

- گوجه فرنگی به علّت دارا بودن ویتامین های A58 B57 C56 K ومواد معدنی مانند کلسیم، فسفر و آهن در تأمین انرژی و تقویت بدن نقش موثری ایفاء می کند.

گوجه فرنگی یکی از مهم ترین منابع ویتامین A می باشد. لذا در تقویت بینایی، تقویت و سلامتی پوست و مخاط ها) دهان و بینی (رشد و نمو استخوان ها ضروری است.

- گوجه فرنگی سرشار از ویتامین های B1 و B2 می باشد؛ از این جهت در تسکین دردهای عصبی، رفع بی اشتهایی، و درمان یبوست، نقصان ترشح شیرمادر و تورم دهان تجویز می شود.

- گوجه فرنگی، بدن را در برابر امراض و بیماری های عفونی حفظ می کند.

- مصرف گوجه فرنگی نیرو و نشاط می بخشد و پوست و دانه های آن به هضم غذا کمک می کند و روده ها را پاک می نماید.

- آب گوجه فرنگی ادرارآور مفیدی است.

ص:265

- برای تمیز کردن خون باید از آب گوجه فرنگی و کرفس به نسبت مساوی و به مقدار 3 فنجان در روز، قبلاز غذا و به مدت 3 هفته استفاده کرد.

Image

- گوجه فرنگی هضم مواد نشاسته ای را آسان می کند و به همین جهت از آن سس درست کرده و با حبوبات پخته مصرف می کنند.

- مصرف گوجه فرنگی برای اشخاصی که مبتلا به سنگ کلیه و مثانه و کبد هستند، تجویز شده است.

- گوجه فرنگی بعد از لیموترش بیش از سایرمیوه ها ویتامین C دارد و مقدار زیادی فسفر، آهن، سیلیس و کلسیم دارد.

- گوجه فرنگی گرچه دارای اسید سیتریک است، اما بدن را قلیایی می کند.

- بوی برگ های گوجه فرنگی، زنبورهای خرمایی را ناراحت می کند، لذا می توانب وته ی گوجه فرنگی را در باغ ها و بوستان ها کاشت تا از گزند زنبورها در امان باشند.

- اگر در محل مورچه ها چند عدد برگ گوجه فرنگی بگذارید، بوی این گیاه مورچه ها را فراری می دهد.

- برای تمیز کردن لکه ی جوهر بر روی لباس، یک تکه پنبه را در آب گوجه فرنگی فروبرده و روی لکه ی جوهر بمالید. سپس آن را بشویید.

- اگر پوست شما کک و مک دارد، هر روز آن رابا آب گوجه فرنگی تمیز کنید. کم کم کک و مک ها را از بین می برد.

- برای جلوگیری از مزاحمت حشرات می توانید برگ های گوجه فرنگی را به بندبکشید و آن را در اطاق خود بیاویزید، با این کار حشرات فرار می کنند.

- سالاد کاهو و گوجه فرنگی درمان کننده ی امراض عصبی هستند.

خوردن گوجه فرنگی، برای بعضی بیمارانی که دچار حساسیت یا آلرژی (خارش بدن، قرمز شدن پوست، آسم، کهیر و... (هستند، ضرر دارد.

تذکرات

ص:266

1. گوجه فرنگی نارس و کال هضمش سنگین است، لذا خوردن آن باعث دل درد می شود.

2. سرخ کردن زیادگوجه فرنگی در روغن باعث سنگینی هضم آن می شود و روی آتش کباب کردن آن مناسب است

3 - ماده ای سمّی به نام سولانین در گوجه فرنگی سبز و نارس وجود دارد که خوردن آن موجب مسمومیت می شود و دل پیچه، اسهال و باز شدن مردمک چشم راایجاد می کند.

4 - خوردن گوجه فرنگی، برای بعضی بیمارانی که دچار حساسیت یا آلرژی) خارش بدن، قرمز شدن پوست، آسم، کهیر و... (هستند، ضرر دارد.

منابع: خواص سبزی ها، تالیف مرتضی نظری

خواص گوجه فرنگی

ارسال شده توسط دکتر سید رضا خورسندی در 87/2/22::1:14 عصر

تاریخچه

خاستگاه اولیه گوجه فرنگی را به آمریکای جنوبی نسبت می دهند؛ جایی که میوه های کوچک گوجه فرنگی برای نخستین بار کشت شده و مورد مصرف خوراکی و درمانی قرار گرفته است. بعدها گوجه فرنگی به کشورهایی مانند پرو، هلند و انگلستان راه یافت و در حال حاضر، در تمامی مناطق دنیا کشت و مصرف می شود. گوجه فرنگی انواع متعددی داشته و یکی از پرمصرف ترین سبزی های جهان است. گوجه فرنگی گیاهی است، یک ساله که شاخه های بلند آن تا ارتفاع یک متر بالا می رود و دارای گل هایی زرد رنگ است.

علاوه بر آنکه گوجه فرنگی مصرف خوراکی و درمانی دارد، برخی از انواع آن به صورت زینتی مورد استفاده قرار می گیرد. تفاوت گونه های متعدد گوجه فرنگی در PH59 رنگ، آلودگی به بیماری ها و مقاومت مکانیکی است. گوجه فرنگی را باید هنگامی که به طور کامل رسیده و قرمز شد، مصرف کرد. به طور معمول، میوه گوشت دار گوجه فرنگی را هنگامی که به طور کامل رسید، از بوته جدا می کنند اما

در برخی موارد، گوجه فرنگی نارس و سبز را می چینند تا با گذشت زمان رسیده و قرمز شود.

توصیه می شود که از این گوجه های نرسیده و سبز رنگ استفاده نشود، زیرا به دلیل داشتن ماده ای سمی به نام سولانین، مصرف آنها در بدن، ایجاد مسمومیت خواهد کرد.

گوجه فرنگی را به دو صورت خام و پخته مصرف می کنند و صنعتگران غذا نیز با استفاده از تکنولوژی و دانش روز، انواع متعددی از محصولات غذایی تهیه شده از گوجه فرنگی را به بازارها عرضه کرده اند. محصولاتی از قبیل رب گوجه فرنگی، پوره گوجه فرنگی، آب گوجه فرنگی، سس گوجه فرنگی، پودر گوجه فرنگی و...

گوجه فرنگی سرشار از ویتامین A 61B160 B2 و C62 آب، املاح و مواد معدنی از جمله کلسیم، فسفر، سدیم، پتاسیم، منیزیم، آهن، مس، روی، ارسنیک و کبالت است.

میزان قند موجود در گوجه فرنگی) گلوکز و فروکتوز (اندک بوده و علاوه بر آن مقداری پروتئین و چربی نیز در گوجه فرنگی وجود دارد. رنگ دانه اصلی گوجه فرنگی لیکوپن بوده که سبب ابعاد رنگ قرمز آن می شود. پوست گوجه فرنگی حاوی مقادیر فراوانی از کاروتینوئیدها بوده که به وسیله سلول های روده انسان جذب می شود. بنابراین اغلب توصیه می شود که این سبزی خوش طعم را همراه با پوست میل کنید. گوجه فرنگی به علت دارا بودن مواد مغذی زیاد، یکی از پایه های اصلی سبزی ها در رژیم های غذایی معروف و کارآمد است. نکته جالب آن است که پختن گوجه فرنگی سبب از بین رفتن یا کاهش میزان مواد مغذی آن نشده و حتی در برخی موارد، هضم آن را در بدن آسان تر می کند. نکته مهمی که پیش از مصرف کردن گوجه فرنگی باید رعایت شود، شستن و ضدعفونی کردن آن است.

خواص گوجه فرنگی

1 - مصرف گوجه فرنگی سبب کاهش ابتلا به سرطان لوزالعمده و پروستات می شود. اثر گوجه فرنگی در این بیماری ها به لیکوپن آن نسبت داده می شود. اگر چه مصرف آن را همراه با سایر سبزی ها از جمله کلم

بروکلی توصیه می کنند و احتمال مکمل بودن این سبزی ها و تآثیر همزمان آنها در درمان بیماری وجود دارد. علاوه بر

ص:268

سرطان لوزالمعده و پروستات، تأثیر گوجه فرنگی در درمان سرطان های ریه، معده و سایر انواع آن نیز مورد بحث و تحقیق است.

2 - لیکوپن گوجه فرنگی، آنتی اکسیدانی است که مانع ایجاد کلسترول بد خون می شود و به همین دلیل از بروز حملات و بیماری های قلبی جلوگیری می کند. باید دقت شود که مصرف گوجه فرنگی خام سبب دفع بخش زیادی از لیکوپن موجود در آن می شود. بنابراین بهتر است که گوجه فرنگی را بیشتر به صورت پخته مصرف کنید زیرا در این صورت، لیکوپن بیشتری در دسترس سلول های بدن قرار می گیرد.

3 - گوجه فرنگی به دلیل نداشتن نمک و قند غذای مناسبی برای افراد مبتلا به دیابت و فشارخون است و گوجه فرنگی به دلیل داشتن فیبر و مواد قندی اندک، در کاهش وزن افراد مؤثر است.

4 - به مادران شیرده توصیه می شود که در سبد غذایی روزانه خود، گوجه فرنگی را فراموش نکنند زیرا مصرف آن موجب افزایش شیر و بهبود بافت آن می شود.

5 - گوجه فرنگی ضامن سلامت و شادابی پوست بدن به ویژه پوست صورت است. با مالیدن آب گوجه فرنگی به پوست، به مرور زمان جای جوش های کهنه و نیز لکه های قهوه ای روی پوست محو شده و پوست، لطافت و شادابی خاصی پیدا خواهد کرد.

6 - گوجه فرنگی داروی مناسبی برای رفع عصبانیت های افراد است. مصرف مداوم گوجه فرنگی همراه با غذا و به صورت سالاد، سیستم عصبی بدن را تقویت کرده و آرامش را به همراه خواهد آورد.

7 - ویتامین A موجود در گوجه فرنگی، سبب تقویت بینایی و سلامت پوست، مخاط و استخوان ها می شود.

8 - مصرف گوجه فرنگی همراه با مواد نشاسته ای به خصوص حبوبات، سبب هضم بهتر این مواد در معده می شود.

مصرف گوجه فرنگی ممکن است در برخی افراد آلرژی یا حساسیت های پوستی ایجاد کند. توصیه می شود افرادی که دچار آلرژی هستند، هنگام بروز این

ص:269

بیماری از مصرف مواد حساسیت زا از جمله گوجه فرنگی خودداری کنند، همچنین افرادی که دچار بیماری تیرگی زیر چشم هستند باید توجه داشته باشند که یکی از علل این بیماری، حساسیت و آلرژی است. این افراد نیز باید در میزان مصرف گوجه فرنگی احتیاط کنند.

آلو و درمان یبوست

این میوه کم و بیش در مناطق مختلف پرورشمی یابد که دارای انواع مختلفی مثل: آلو بخارا، آلو زرد، آلو سیاه، آلوچه و أ می باشد و.....

آلو

این میوه کم و بیش در مناطق مختلف پرورشمی یابد که دارای انواع مختلفی مثل: آلو بخارا، آلو زرد، آلو سیاه، آلوچه و أ می باشد و در تهیه غذاهای مختلفی مثل: مرغ، کوفته، خورشت به، خورشت سیب، خورشت اسفناجو فسنجان بکار می رود. آلو دارای خواص درمانی چون ضدیبوست، برطرف کننده تب، صفرا، خشکی مزاج و غلظت خون است.

خواص تغذیه ای و درمانی آلو:

* آلوی سیاه حرارت درونی بدن را فرو مینشاند.

* آلو حالت تهوع را از بین می برد. ازاین رو افرادی که به حالت تهوع و سرگیجه مبتلا می باشند، بهتر است روزانه چند عددآلو بمکند.

* آلو ضد تب و سردردهای صفراوی است.

* آلو طبیعتی سرد دارد، پس برای افرادگرم مزاج مناسب است.

* آلوی سیاه در مبتلایان به خارش بدن مانند خارش پشت، زیربغل، گردن، شانه مؤثر است.

طبیعی ترین، بهترین، و بی خطرترین راه معالجه یبوست و بواسیر، استفاده از اشکال مختلف آلو و آلوی خشک است که باید آنرا به شکل پخته یا خیس کرده مصرف کنند.

* آلو تقویت کننده و تنظیم کننده دستگاه هاضمه است.

* خوردن آلوی تازه یا پخته و یا کمپوت آلو برای درمان بیماران مبتلا به روماتیسم، نقرس و تصلب شرائین مفید است.

* مصرف آلو به صورت پخته برای افراد ضعیف و مسن بهتر است، زیرا آلوی خام دیرهضم می شود.

* آلو در معالجهکم خونی، ضعف و ناتوانی و خستگی جسمی مفید است.

* آلو سرشار از ویتامین های A و C63 کربوهیدرات) مواد نشاسته ای (، آهن، کلسیم و سایر املاح می باشد.

* آلوی خشک برای مبتلایان به سوء هاضمه بسیار مفید است.

* برگه آلو، بهترین ضد سم می باشد.

* برگه آلو، دستگاه هاضمه را در بدن تنظیم می نماید.

* غنی ازمنیزیم، سدیم، فسفرو پتاسیم است.

* به مقدار کافی فیبر غذایی را برای بدن تأمین می کند.

* در حفظ سلامتی کبد موثر بوده و باعث سمزدایی از سیستم گوارشی می شود. همچنین در مبارزه با عفونت و تب های روده ای بسیارحائز اهمیت است.

* از آنجا که حاوی مقدار زیادی فسفر است، در افزایش قدرت فعالیت های ذهنی تاثیرگذار می باشد.

* نوشیدن آب آلو در دفع انگل های معده بسیار موثر می باشد.

پژوهشگران معتقدند از آلو می توان بهعنوان ضدعفونی کننده غذا استفاده کرد.

آلوی خشک خواص ضد میکروبی دارد که می تواندخطر آلودگی گوشت را کم کند.

افزودن آلو یا عصاره آن به گوشت قیمه شده، به میزانقابل توجهی از رشد میکروب ها جلوگیری می کند.

هر چندادویه نیز می تواند نقش مشابهی ایفا کند، اما عصاره آلو طعم اندکی دارد و به همین دلیل طعم اصلی غذا را تغییر نمی دهد. افزودن 3 درصد عصاره آلو، بیش از 90 درصد مانع از رشد میکروب ها می شود. آلو به دلیل کمک به مرطوب ماندن گوشت، کیفیت گوشتی را که دوباره گرم می شود، بهبود می بخشد.

به وبسایت روابط عمومی دانشگاه علوم پزشکی تهران خوش آمدید

ص:271

لطفاً به فارسی جستجو کنید.

بیماریهای غد و متابولیسم (دیابت)

اشاره

قرص های خوراکی پایین آورنده قند خون

مرکز تحقیقات غدد و متابولیسم

دیابت چیست و انواع آن کدام است؟

دیابت یا بیماری قند به علت ناتوانی بدن در تولید یا مصرف انسولین پدید می آید. انسولین ماده ای است که در بدن توسط لوزالمعده تولید می گردد و باعث می شود قند یا به عبارتی مهمترین منبع انرژی بدن مورد استفاده قرار گیرد.

دیابت به دو شکل عمده بروز می کند:

دیابت نوع 1 که فرد مبتلا به آن لازم است جهت ادامه حیات خود، انسولین تزریق نماید و معمولاٌ در کودکان و نوجوانان پدید می آید.

دیابت نوع 2 که معمولاٌ در افراد بالای 40 سال دیده می شود و با رژیم غذایی، فعالیت بدنی و قرص های خوراکی پایین آورنده قند خون یا گاهی تزریق انسولین، قابل کنترل است.

در دیابت نوع 2 چه اتفاقی رخ می دهد؟

در فرد مبتلا به این نوع دیابت، سلول های بدن حساسیت لازم نسبت به هورمون انسولین را ندارند و پس از مدتی لوزالمعده نیز در تولید انسولین به مقدار کافی، مشکل پیدا می کند. بدون وجود حساسیت لازم به انسولین یا در صورت کمبود ترشح انسولین، بدن نمی تواند قند موجود در خون را به داخل سلول حرکت دهد؛ بنابراین قند خون بالا می رود و افزایش قند خون سبب پیدایش مشکلاتی در فرد مبتلا می گردد.

علامت ها و نشانه های دیابت نوع 2 چیست؟

این نوع دیابت معمولاً به آهستگی پیشرفت می کند. علامت های اصلی آن پرادراری، تشنگی بیش از حد، کاهش وزن قابل توجه، افزایش اشتها و خستگی

ص:272

زودرس و شدید است. علامت ها و نشانه های دیگر عبارتند از:

* عفونت های مکرر دهان، پوست، ناحیه تناسلی یا مثانه

* تاری دید

* سوزش و گزگز انگشتان دست یا پاها

* خشکی و خارش پوست

این علامت ها ممکن است خفیف باشند به طوری که فرد متوجه آنها نگردد. در سالمندان گاهی این علامت ها فقط به سن بالا نسبت داده می شود و تشخیص دیابت به تأخیر می افتد. نکته مهم این که بیش از نیمی از مبتلایان به دیابت از بیماری خود بی خبرند!

چه زمانی به مصرف قرص نیاز است؟

رعایت رژیم غذایی و کاهش وزن و همچنین انجام فعالیت بدنی اساسی ترین اصول درمان در بیماران دیابتی نوع 2 هستند و در صورتی که قند خون پس چند هفته کنترل نشود، نیاز به درمان با قرص های خوراکی پدید می آید. به خاطر داشته باشید که مصرف قرص به هیچ عنوان جای رژیم غذایی را نمی گیرد و شما با وجود مصرف قرص همچنان به یک رژیم غذایی خوب و فعالیت بدنی منظم نیاز دارید.

قرص های خوراکی پایین آورنده قند خون چند نوع است؟

قرص هایی که به طور معمول برای درمان دیابت مورد استفاده قرار می گیرد، عبارتند از:

1. گلی بن کلامید یا گلیبورید که نام دیگر آن دائونیل است. در همین گروه دارویی، از کلرپروپامید نیز گاهی استفاده می شود.

2. مِت فورمین

البته به تازگی قرص های متعدد دیگری نیز برای درمان دیابت نوع 2 به بازار عرضه شده اند که هنوز استفاده از آنها خیلی رایج نشده است.

در هر حال شما باید نام قرص های مصرفی خود را بدانید و اگر به خاطر سپردن آنها برایتان مشکل است نام قرص و تعداد دفعات مصرفی را بر روی یک کارت یادداشت کنید و همراه خود داشته باشید.

ص:273

قرص های خوراکی چگونه باعث کاهش قند خون می شوند؟

توجه داشته باشید که قرص های خوراکی همان انسولین نیستند و محتوی انسولین نیز نمی باشند، این قرص ها در افراد دیابتی که بدنشان هنوز انسولین می سازد، مصرف می شوند و از راه های زیر سبب کاهش غلظت قند خون می گردند:

1 - کمک به بدن برای آزاد شدن بیشتر انسولین در خون

2 - تسهیل ورود قند به داخل سلول

3 - کاهش میزان تولید قند در کبد

آیا مصرف قرص های خوراکی به تنهایی برای کنترل قند خون کافی است؟

قرص های خوراکی فقط در دیابتی های نوع 2 که قند خونشان با رژیم غذایی و فعالیت بدنی کنترل نشده است، مورد استفاده قرار می گیرند.

بهترین نتیجه درمانی از مصرف قرص های خوراکی پایین آورنده قند خون تنها هنگام انجام همزمان فعالیت بدنی منظم، رعایت برنامه غذایی صحیح و در صورت لزوم کاهش وزن به دست می آید. مصرف قرص های خوراکی به معنی ترک انجام فعالیت بدنی منظم و عدم رعایت برنامه غذایی صحیح نیست چرا که در این صورت، استفاده از این قرص ها به تنهایی کمک کننده نخواهد بود.

با مصف منظم قرص های تجویز شده توسط پزشک و رعایت رژیم غذایی صحیح و ورزش منظم، غلظت قند خون را در حد طبیعی نگه دارید و از پیدایش عوارض افزایش قند خون جلوگیری کنید.

آیا قرص های خوراکی دارای عوارض جانبی هستند؟

قرص های خوراکی عوارض جانبی اندکی دارند اما مانند همه داروها باید با دقت مصرف شوند. پزشک مناسب ترین قرص خوراکی را با توجه به شرایط جسمی شما تجویز می کند اما گاهی اوقات ممکن است با مصرف این قرص ها مشکلات زیر پدید آید.

* برخی افراد ممکن است با مصرف قرص گلی بن کلامید دچار بثور پوستی شوند که باقطع مصرف قرص، این عارضه از بین خواهد رفت.

* قرص های خوراکی ممکن است با داروهای دیگر تداخل اثر داشته باشند، به

ص:274

طور مثال هنگامی که این قرص ها را مصرف می کنید از مصرف آسپرین بپرهیزید و برای تسکین درد از استامینوفن استفاده نمایید. البته در افرادی که بدلیل مشکلات قلبی آسپرین مصرف می کنند، میزان آسپرین مصرفی روزانه برای آنها مشکلی ایجاد نخواهد کرد.

* گلی بن کلامید می تواند در برخی افراد باعث کاهش شدید غلظت قند خون شود بنابراین با مصرف این دارو باید برنامه غذایی را به درستی رعایت نمایید.

* با شروع مصرف مت فورمین ممکن است مشکلات گوارشی مانند تهوع و اسهال رخ دهد که معمولاً ظرف چند روز از بین می روند برای جلوگیری از ایجاد حالت تهوع، بهتر است این قرص همراه با غذا یا پس از غذا استفاده شود.

افراد دیابتی که قرص مت فورمین مصرف می کنند باید به طور سالانه از نظر وضعیت کبد و کلیه ها بررسی شوند.

قرص خوراکی را در چه زمانی از روز باید مصرف کرد؟

به دلیل تقاوت اثر قرص گلی بن کلامید و مت فورمین، بهتر است گلی بن کلامید نیم ساعت پیش از مصرف غذا مصرف گردد و قرص مت فورمین برای کاهش عوارض گوارشی مثل تهوع، همراه با غذا یا بلافاصله پس از آن خورده شود.

تا چه زمانی باید از قرص های خوراکی پایین آورنده قند خون استفاده کرد؟

این قرص ها باعث بهبود قطعی دیابت نمی شوند بلکه با روش های مختلف به کنترل غلظت قند خون کمک می کنند. اگر با یک نوع قرص کنترل مطلوب قند خون حاصل نشد، ممکن است پزشک استفاده همزمان از دو نوع قرص را تجویز نماید.

اگر فرد دیابتی به علت یک عفونت شدید یا مشکل قلبی یا عمل جراحی، در بیمارستان بستری شود، ممکن است در طول دوران بستری به تزریق انسولین نیاز پیدا کند. در این صورت پزشک معالج میزان انسولین لازم) که جاگیزین قرص ها می شود (را برای وی تجویز خواهد کرد.

اگر دیابت شما با مصرف قرص، کنترل نشود ممکن است پزشک به منظور ایجاد کنترل مطلوب، تزریق انسولین را برای شما شروع کند.

اگر بیمار شدم و اشتهایی برای خوردن غذا نداشتم، آیا باید به مصرف قرص

ص:275

ادامه دهم؟

در صورتی که می توانید غذا بخورید حتماٌ مصرف قرص را ادامه دهید. سعی کنید در دوران بیماری غذای معمولی مصرف نمایید و مایعات) بدون شیرینی (زیاد بخورید. اگر به علت تهوع، استفراغ و... قادر به خوردن غذا نیستید، به سرعت با پزشک خود تماس بگیرید.

اگر نمی توانید غذای معمولی بخورید، سعی کنید به جای آن سوپ، شیر یا آب میوه مصرف نمایید. در دوران بیماری با پزشک خود مشورت کنید.

افت قند خون در بیماران دیابتی

هنگام مصرف قرص های خوراکی یا دریافت انسولین، ممکن است کاهش قند خون) هیپوگلیسمی (ایجاد شود. اگر چه علامت های کاهش قند خون از فردی به فرد دیگر متفاوت است، در هر فرد این علامت ها مشخص می باشد. به خاطر داشته باشید که بیماران بالای 60 سال بیشتر در معرض خطر کاهش قند خون هستند.

در هر حال مبتلا به دیابت باید علامت های کاهش قند خون را به خاطر داشته باشد و پیش از افت شدید قند خون و شدت یافتن علائم، وارد عمل شود.

علل کاهش قند خون 0 هیپوگلیسمی «چیست؟

عوامل زیر می توانند باعث کاهش قند خون شوند:

* فراموش کردن یا دیر خوردن یک وعده غذایی اصلی یا میان وعده

* دریافت ناکافی مواد نشاسته ای در غذاهای اصلی یا میان وعده ها

* انجام ورزش بیش از حد معمول یا ورزش برنامه ریزی نشده

* افزایش میزان مصرف قرص های خوراکی نظیر گلی بن کلامید

* بیماری کلیوی یا کبدی که به دلیل کاهش دفع دارو، باعث افزایش غلظت آن در خون شده باشد.

* تداخل اثر دیگر داروهای مصرفی بیمار با داروهای ضد دیابت

بنابراین برای شروع یک داروی جدید، حتماً با پزشک خود مشورت کنید.

علامتها و نشانه های کاهش قند خون چیست؟

ص:276

زمانی که غلظت قند خون پایین تر از حد معمول) معمولاًکمتر از حدود 70 میلی گرم در دسی لیتر (باشد، علامت های کاهش قند خون پدیدار می شوند.

علامت های هشدار دهنده افت قند خون عبارتند از:

* احساس ضعف و گرسنگی

* لرزش دست ها

* تعریق فراوان

* عصانیت و آشفتگی

* تپش قلب و نبض سریع

* گزگز و مورمور در اطراف دهان و انشگتان

* تاری دید

علامت های دیگر:

* سردرد

* رنگ پریدگی

* تغییر خلق و خو

* کاهش تمرکز و حواس و پیدایش توهمات ذهنی

* تحریک پذیری

* گیجی و منگی

* اختلال تکلم

* دو بینی

* کاهش سطح هشیاری

* تشنج

در مواقع کاهش قند خون چه باید کرد؟

هنگام افت قند خون باید از مواد قندی سریع الاثر مانند نصف لیوان آب میوه، چند قطعه شیرینی، 3 حبه قند یا آب نبات استفاده نمود. مقدار مصرف این مواد در افراد مختلف متفاوت است اما باید توجه داشت که به دنبال مصرف مواد قندی زود اثر، مواد قندی طولانی اثر یا یک وعده غذایی کامل نیز مصرف شود. این کار به

منظور پیشگیری از کاهش دوباره قند خون انجام می گیرد. مواد قندی طولانی اثر شامل یک عدد ساندویچ، یک عدد میوه، بیسکویت یا یک وعده غذایی کامل است.

کاهش وزن چه کمکی خواهد کرد؟

چاقی یک عامل تقریباٌ مشترک بین افراد دیابتی نوع 2 است. چاقی باعث مقاومت سلول ها نسبت به انسولین می شود و در نتیجه بدن در تحمل مواد قندی دچار اختلال می گردد. پس با کاهش وزن و رساندن آن به حد طبیعی، باعث کنترل بهتر قند خون شوید.

و بالاخره اینکه:

به خاطر داشته باشید که بیشتر افرادی که دیابت نوع 2 دارند و با قرص و رژیم غذایی قند خون را کنترل می کنند، می توانند بدون مشکل به زندگی خود ادامه دهند.

آموزش تغذیه برای مبتلایان به دیابت

مرکز تحقیقات غددو متابولیسم دانشگاه

بیماری دیابت چیست؟

بیماری دیابت در اثر ناتوانی بدن در تولید انسولین یا کاهش یا عدم اثر انسولین در سوخت و ساز مواد قندی پدید می آید. امروزه، دیابت یکی از مهمترین مشکلات بهدشتی - درمانی و اجتماعی - اقتصادی جهان محسوب می شود به گونه ای که بیش از 150 میلیون نفر در دنیا مبتلا به این بیماری هستند. از آنجا که خود بیماران و خانواده های آنها عمده ترین نقش را در درمان دیابت به عهده دارند، کسب اطلاعات لازم درباره دیابت به شیوه های گوناگون آموزشی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. مبتلایان به دیابت باید یاد بگیرند که چگونه قند خون خود را کنترل کنند تا از عوارض، حاد و مزمن بیماری پیشگیری نمایند و یا در صورت پیدایش این عوارض، به موقع به مراکز بهداشتی - درمانی مراجعه نمایند. به همین

منظور بنیاد امور بیماری های خاص در راستای اهداف آموزشی تدوین شده سعی دارد تا با انتشار» مجموعه آموزش دیابت «که شامل کتابچه، بروشور، پوستر و فیلم های آموزشی می باشد، زمینه مناسبی برای آشنایی بیماران، خانواده ها و کارکنان مراکز بهداشتی - درمانی با جنبه های گوناگون بیماری دیابت فراهم نماید. با توجه به استقبال کم نظیر بیماران دیابتی، خانواده ها و کادر پزشکی از مجموعه فوق، این بنیاد نسبت به ویرایش دوباره و چاپ مجدد آن در شکلی تازه اقدام نموده است.

دیابت چیست و انواع آن کدام است؟

دیابت یا بیماری قند به علت ناتوانی بدن در تولید یا استفاده از انسولین پدید می آید. انسولین ماده ای است که در بدن توسط غده لوزالمعده تولید می شود و باعث می گردد قند یا به عبارتی مهمترین منبع انرژی بدن مورد استفاده قرار گیرد.

چگونه می توان دیابت خود را کنترل کرد؟

شما می توانید با برنامه غذایی درست، فعالیت بدنی منظم و نگهداری وزن د حد ایده آل، به کنترل مطلوب قند خون دست یابید.

نگهداری وزن در میزان طبیعی به کنترل چربی های خون و کاهش فشار خون نیز کمک می کند. تعدادی از مبتلایان به دیابت برای کنترل قند خون طبق نظر پزشک به مصرف قرص های خوراکی پایین آورنده قند خون یا انسولین نیاز دارند.

کنترل قند خون» فعالیت بدنی منظم + برنامه غذایی درست

چگونه می توان به طور صحیح غذا مصرف کرد؟

استفاده از هرم مواد غذایی به شما کمک می کند تا برای تغذیه صحیح از غذاهای متنوع استفاده کنید. زمانی که غذاهای متنوع می خورید ویتامین ها و مواد معدنی لازم نیز به بدنتان می رسد.

سعی کنید هر روز از هر گروه از مواد غذایی نام برده شده در هرم زیر استفاده نمایید.

مواد نشاسته ای چیست؟

مواد نشاسته ای شامل انواع نان، غلات، حبوبات، انواع خمیرها یا سبزیجات نشاسته ای است. در هر وعده غذایی باید از مواد نشاسته ای استفاده کرد. ممکن

ص:279

است شنیده باشید که مبتلایان به دیابت نباید مواد نشاسته ای بخورند ولی به خاطر داشته باشید که این توصیه دیگران را هرگز اجرا نکنید. خوردن مواد نشاسته ای برای سلامت هر فرد لازم و ضروری است.

تعداد واحد کربوهیدارت بستگی به شرایط مختلف دارد:

* میزان کالری مورد نیاز

* برنامه درمانی دیابت

مصرف مواد نشاسته ای سبب کسب انرژی، ویتامین ها، مواد معدنی و فیبر می شود. غلات کامل مفیدتر از بقیه غلات است زیرا باعث رساندن بیشتر مواد معدنی، ویتامین و فیبر به بدن می گردد.

فیبر موجود در غذاهای گیاهی که جزئی غیرقابل جذب است، به کارکرد درست روده ها کمک می کند.

یک واحد ماده نشاسته ای شامل چه غذاهایی است؟

1 واحد

یک برش یا 30 گرم نان) سنگک، تافتون، بربری (یا 3 عدد بیسکویت معمولی یا 1 عدد سیب زمینی کوچک یا 3/1 لیوان برنج پخته یا 3/1 لیوان عدس پخته

2 واحد

2 برش نان یا 1 عدد سیب زمینی پخته + 1 عدد بلال) تقریباٌ 15 سانتی متر (

3 واحد

1 عدد سیب زمینی آب پز + 5 قاشق غذا خوری برنج پخته + برش نان

ممکن است فقط لازم باشد یکی از مواد فوق یا 3 واحد ماده نشاسته ای را مصرف کنید. اگر به خوردن بیش از یک نوع کربوهیدرات در هر وعده غذایی نیاز داشتید از مواد نشاسته ای مختلف استفاده نمایید.

بهترین راه برای خرید، پخت و خوردن مواد نشاسته ای چیست؟

* سعی کنید نان های حاوی غلات کامل) نان سنگک، نان جو و... (تهیه کنید.

* سعی کنید مواد نشاسته ای پرچربی و سرخ شده مانند چیپس ذرت، چیپس سیب زمینی، شیرینی، بیسکویت و... کمتر مصرف کنید.

ص:280

* ماست و شیر کم چربی یا بدون چربی تهیه نمایید.

* به جای سس مایونز از خردل یا آب لیمو استفاده کنید.

* سعی کنید در انتخاب مواد غذایی، انواع بدون چربی یا کم چربی آن را مصرف کنید

* به جای کره، روغن های حیوانی یا مارگارین از روغن مایع) ذرت، آفتاب گردان و... (استفاده کنید.

* سعی کنید تا حد امکان شیرینی، شکلات، ژله، آب نبات و کلیه مواد غذایی که از قندهای ساده تشکیل شده اند مصرف ننمایید.

سبزیها شامل چه غذاهایی هستند؟

مصرف سبزیها برای تمامی افراد مفید است. سعی کنید هر روز سبزیهای خام و پخته استفاده نمایید.

مصرف سبزی ها باعث رساندن ویتامین ها، مواد معدنی و فیبر به بدن شما می شود. البته انرژی تولید شده از مصرف سبزی ها بسیار اندک است.

تعداد واحد سبزی هایی که باید در طول روز مصرف کنید به عوامل زیر بستگی دارد:

* میزان انرژی روزانه مورد نیاز

* غلظت قند خون

یک واحد از گروه سبزی ها شامل چیست؟

1 واحد

1 عدد هویج پخته یا یک سوم لیوان لوبیا سبز یا قارچ پخته

2 واحد

1 عدد هویج پخته + 1 کاسه) کوچک (سالاد یا 1 عدد گوجه فرنگی متوسط

3 واحد

نصف لیوان سبزیجات پخته یا خام خرد شده) گل کلم، ذرت و... (+ 1 عدد گوجه فرنگی متوسط + سه چهارم لیوان آب سبزی ها

ممکن است 1 واحد یا بیشتر از سبزی ها مورد نیاز روزانه شما باشد. اگر روزانه

ص:281

بیش از 1 واحد سبزی ها مورد نیاز است، سعی کنید از انواع مختلف سبزی ها استفاده نمایید.

مهم ترین راه برای خرید، پخت و خوردن سبزی ها چیست؟

* سعی کنید از سبزی های خام یا پخته بدون چربی یا کم چربی مصرف نمایید.

می توانید سبزی ها را بدون چربی نیز طبخ کنید.

* سعی کنید از سس سالاد بدون چربی یا کم چربی برای روی سالاد یا سبزی ها استفاده نمایید.

* از پیاز و سیر در غذاها استفاده کنید.

* به جای سس از آبغوره یا آب لیمو در سالاد استفاده کنید.

* در حین پخت به سبزی ها یک قطعه گوشت قرمز یا مرغ اضافه کنید.

* بهتر است سبزی ها سریعاٌ بپزید و سعی کنید آنها را در کمی آب جوش بجوشانید.

* اگر سبزی را بصورت سرخ کرده مصرف می کنید باید از روغن های مایع نظیر روغن زیتون، ذرت و یا آفتابگردان به مقدار بسیار کم استفاده نمایید.

* سعی کنید به سبزی های پخته شده کره یا مارگارین اضافه نکنید.

* اگر نیاز به مصرف سس برای سالاد دارید از ماست کم چربی و یا آب لیمو نی ز می توانید جهت تهیه سس استفاده کنید.

میوه ها شامل چیست؟

مصرف میوه ها برای همه افراد لازم و ضروری است. با مصرف میوه می توان انرژی، ویتامین ها) C,A)64 مواد معدنی و فیبر را به بدن رساند. تعداد واحدهای میوه که در طول روز مصرف می کنید به عوامل زیر بستگی دارد:

* میزان کالری مورد نیاز

* غلظت قند خون

یک واحد از گروه میوه ها شامل چیست؟

1 واحد

نصف لیوان آب پرتقال یا 1 عدد سیب کوچک) یا هلو یاکیوی یا پرتقال (یا

ص:282

نصف

گریپ فروت یا 2 قاسق غذا خوری کشمش

2 واحد

نصف موز بزرگ (5/22 سانتی متر (+ 1 عدد و نصفی انجیر خشک یا یک و یک چهارم لیوان توت فرنگی

ممکن است به مصرف 1 یا 2 واحد میوه در طول روز نیاز داشته باشید. در صورتی که در طول روز بیش از 1 واحد باید میوه بخورید، سعی کنید از انواع میوه ها استفاده نمایید.

چه نکاتی را هنگام مصرف میوه ها باید رعایت کرد؟

* سعی کنید میوه ها را بصورت خام مصرف کنید.

* میوه های خشک شده در واقع شکل تغلیظ شده هستند که مقادیر زیادی قند دارند، بنابراین باید به میزان اندکی مصرف شوند.

* انگور دارای قند زیادی است که اگر آنرا به مقدار زیاد مصرف کنید برکنترل قند خون شما اثر می گذارد.

* در هنگام خرید سعی کنید میوه های کوچک تر انتخاب کنید.

* خوردن میوه ها بصورت کامل بهتر از مصرف آب میوه ها است.

* سعی کنید در صورت مصرف آب میوه، از آب میوه صددرصد طبیعی و بدون شکر اضافه شده استفاده کنید.

* از دسرهای آماده که چربی و قند بالایی دارند استفاده نکنید.

* اگر علاقه زیاد به مصرف آب میوه دارید آنرا با افزودن آب رقیق نمایید و یا آب را به میوه له شده اضافه کنید و به خاطر داشته باشید که نباید به آن شکر اضافه نمایید.

* همچنین به منظور پیشگیری از یبوست و دیگر عوارض گوارشی سعی کنید تاحد امکان میوه ها را با پوست مصرف کنید.

گروه شیر شامل چه غذاهایی است؟

مصرف ماست و شیر بدون چربی و یا کم چربی برای سلامت همه افراد

ص:283

ضروری است. مصرف شیر و ماست سبب تولید انرژی و دریافت کلسیم، ویتامین A65 پروتئین و سایر ویتامین ها و مواد معدنی می شود.

هر روز شیر بدون چربی یا کم چربی بنوشید و ماست کم چربی یا بدون چربی مصرف کنید.

تعداد واحد مصرفی از لبنیات به شرایط زیر بستگی دارد:

* میزان انرژی روزانه مورد نیاز

* غلظت قندخون

نکته مهم: اگر باردار هستید یا به نوزاد خود شیر می دهید، روزانه 4-5 واحد شیر و ماست مصرف کنید.

یک واحد شیر و جانشین های آن شامل چه غذاهایی است؟

غذاهای پروتئینی شامل گوشت قرمز، ماکیان) مرغ، بوقلمون و.. (، ماهی، تخم مرغ و پنیر است.

هر روز مقدار کمی از این مواد را در برنامه روزانه بگنجانید.

مصرف روزانه پروتئین ها به ترمیم و ساخت بافت های بدن و عضلات کمک می کند و سبب تأمین ویتامین B6 و B21 و مواد معدنی) آهن و... (نیز می گردد.

تعداد واحدهای مورد نیاز از مواد پروتئینی به شرایط زیر بستگی دارد:

* میزان انرژی مورد نیاز روزانه

* غلظت قند خون

یک واحد گوشت و جانشین های آن شامل چه غذاهایی است؟

1 واحد

30 گرم گوشت قرمز، ماکیان یا ماهی پخته شده یا 30 گرم پنیر بصورت زیر:

1 عدد ران کوچک مرغ یا 1 قوطی کبریت پنیر یا 30 گرم ماهی تن نصف لیوان حبوبات پخته شده یا 20 عدد تخم مرغ

بهترین راه برای خرید، پخت و مصرف غذاهای پروتئینی چیست؟

* سعی کنید کم چربی ترین گوشت را بخرید.

* پوست مرغ دارای چربی زیاد است؛ قبل از پخت پوست آن را کامل جدا کنید.

ص:284

* سعی کنید که گوشت را بدون افزودن چربی طبخ کنید.

* به جای سرخ کردن تخم مرغ، آن را با پوست آب پز کنید.

* برای طعم بخشیدن بیشتر به این مواد از آبغوره، آب لیمو، سس گوجه فرنگی و.. استفاده کنید.

* فرآورده های گوشتی نظیر سوسیس، کالباس و همبرگر دارای چربی زیادی هستند، بنابراین مصرف آنها را به حداقل برسانید.

* سعی کنید ماهی بیشتر مصرف کنید و به جای سرخ کردن ماهی، آن را بصورت آب پز، بخار پز و یا کبابی مصرف نمایید.

روغن ها و چربی ها شامل چه غذاهایی است؟

همان طور که در هرم مواد غذایی مشاهده می کنید روغن ها و چربی ها در قله هرم قرار دارند. یعنی باید مصرف آنها را به حداقل رساند. بعضی از چربی ها و روغن ها دارای چربی های اشباع و کلسترول می باشد که برای سلامتی مضر است.

مصرف این غذاها انرژی فراوانی در بدن شما تولید می کند ولی مواد مغذی کمی به بدنتان می رساند. غذاهای پرچربی شامل کره، مارگارین، سس سالاد، روغن ها، مایونز، خامه، پنیرخامه ای، سرشیر، چیپس سیب زمینی و... می باشد.

یک واحد از روغن ها و چربی ها شامل چه غذاهایی است؟

1 واحد

1 قاشق مرباخوری روغن) آفتابگردان، ذرت، زیتون، سویا، پنبه دانه (یا 10 عدد زیتون کوچک

2 واحد

1 قاشق مرباخوری مارگارین + 2 قاشق مرباخوری تخمه کدو یا 12 عدد بادام خشک، در هر وعده غذایی ممکن است 1-2 واحد از این مواد مورد نیاز باشد.

مواد قندی شامل چه غذاهای است؟

همان طور که مشاهده می کنید مواد قندی) نوشابه، شربت، مربا، شکر و عسل، آب نبا، شکلات (نیز در رأس هرم قرار دارند، بنابراین باید از این مواد به مقدار بسیار کم مصرف نمایید) تا حدامکان مصرف نکنید (. این مواد سبب تولید انرژی در فرد

ص:285

می شود اما هیچ ماده مغذی به بدن نمی رسانند. بعضی از مواد قندی مثل کیک، دسرها و انواع شیرینی ها حاوی مقدار زیادی چربی نیز می باشند. مصرف کم این مواد نیز به کاهش وزن کمک می کند و قند خونتان را نیز کنترف می نماید.

یک واحد مواد قندی شامل چه غذاهایی است؟

1 واحد

1 عدد شیرینی (1 قطعه 3 سانتی متر (یا 1 قاشق مرباخوری شربت

لازم به ذکر است که مصرف مواد قندی باعث می شود قند خون به سرع بالا رود.

چند نکته مهم:

* سعی کنید روزانه از تمام گروه های مواد غذایی استفاده کنید.

* سعی کنید غذاهای متنوع مصرف کنید تا مواد معدنی و ویتامین ها به مقدار کافتی به بدنتان برسد.

* به اندازه کافی مواد نشاسته ای، سبزی ها و ماست و شیر مصرف کنید.

* روزانه از مواد پروتئینی نیز استفاده نمایید.

* در هر وعده غذایی باید سعی کنید که حداقل از هر 3 گروه غذایی مختلف استفاده نمایید؛ برای مثال ساندویچ تخم مرغ که در آن گوجه فرنگی، کاهو و جعفری استفاده شده باشد.

* مواد غذایی که روزانه مصرف می کنید به 3 وعده اصلی و 3 میان وعده تقسیم نمایید.

* غذا خوردن منظم در تنظیم میزان قند خون اثر زیادی دارد به خصوص اگر قرص یا انسولین مصرف می کنید.

* گنجاندن سبزی ها و میوه ها به مقدار کافی در غذای روزانه را فراموش نکنید.

* به هنگام طبخ غذا از نمک کمتری استفاده کنید و سعی نمایید که پس از پخت، نمک به غذا اضافه نکنید.

* از گیاهان معطر و ادویه های فاقد نمک برای طعم دادن به غذا استفاده کنید.

* از غذاهای کنسرو شده که در طی فرآیندهای صنایع غذایی نمک به آنها افزوده

ص:286

می شود کمتر استفاده کنید.

* مصرف هفتگی تخم مرغ را محدود کنید) حداکثر هفته ای 2 بار (

* به هنگام مصرف روغن، هیچ گاه روغن را در ظرف سرازیر نکنید.

* روزانه 6-8 لیوان مایعات بدون شیرینی بخورید.

* سعی کنید وزن مطلوب خود را حفظ نمایید.

* مغزهای گردو، بادام و... در گروه چربی ها قرار می گیرند و هر واحد آنها برابر 2 قاشق غذا خوری است.

دیابت و مسافرت

مرکز تحقیقات غدد و متابولیسم

وسایل مورد نیاز هنگام مسافرت

1. انسولین مورد نیاز و قرص مصرفی برای تمام مدت سفر

2. سرنگ های تزریق انسولین

3. در صورتی که گلوکومتر دارید، لانست) تیغ مخصوص (برای نمونه گیری و نوارهای آزمایش قند خون

4. نوارهای آزمایش قند و کتون ادرار

5. قند حبه ای، نبات، بیسکویت و آب میوه برای درمان کاهش احتمالی قند خون

6. میان وعده های مناسب برای چند روز) مانند میوه و ساندویچ کوچک (

7. سایر داروهای مصرفی

همیشه مقداری انسولین و قرص خود را به صورت اضافی در جای جداگانه ای همراه داشته باشید تا در صورت گم شدن سایر وسایل دچار مشکل

نشوید. در صورتی که در طی سفر دچار تهوع و استفراغ) بیماری حرکت (می شوید، از پزشک خود بخواهید داروی لازم را برایتان تجویز کند.

نگهداری و حمل انسولین در مسافرت

انسولین را تا یک ماه در دمای طبیعی اتاق می توان نگهداری کرد، از این رو در

سفر به مناطق معتدل نیازی به نگهداری انسولین در یخچال نیست. طی مسافرت مراقب باشید که شیشه انسولین در معرض نور مستقیم آفتاب قرار نگیرد. از قرار دادن آن پشت شیشه عقب اتومبیل یا کنار پنجره آفتاب گیر خودداری کنید. بهتر است انسولین درتاریکی نگهداری شود.

انسولین در اثر حرارت زیاد یا یخ زدن صدمه می بیند، به همین علت نباید انسولین در قسمت جایخی یخچال قرار داده شود.

در صورت فاسد شدن انسولین، نوع شفاف آن) کریستال (کدر می شود و نوع شیری رنگ) ان پی اچ (نیز یکنواختی خود را از دست می دهد و به صورت دانه دانه به دیواره شیشه می چسبد. اگر انسولین در معرض نور خورشید قرار گرفته باشد، گاه تغییر رنگ قهوه ای نشان میدهد که در این موارد نباید از آن استفاده کنید.

طی مسافرت بهتر است انسولین را در کیف دستی خود حمل کنید نه در چمدانی که به قسمت بار می سپارد. این نکته به ویژه در مسافرت با هواپیما اهمیت دارد؛ زیرا که در ارتفاع بالا ممکن است انسولین در قسمت بار هواپیما یخ بزند.

تغذیه

ورزش یا افزایش سایر فعالیت ها طی سفر ممکن است باعث کاهش قند خون شود. از سوی دیگر تنش) استرس (، نشستن طولانی و عدم فعالیت در مسافرت ممکن است باعث افزایش قند خون گردد. در صورت امکان قند خون را با فواصل کمتری وارسی) چک (کنید.

مقادیر زیادی غذاهای حاوی کربوهیدرات را به صورت بسته بندی در کیف دستی خود داشته باشید به گونه ای که به راحتی در دسترس باشد. به خاطر داشته باشید که همیشه مسافرت طبق برنامه پیش نمی رود. ممکن است ساعتها در ترافیک بمانید یا دچار مشکلات دیگر در جاده شوید و یا قطار، کشتی یا هواپیمای شما تأخیر داشته باشد و یا ممکن است مغازه یا رستوران مناسبی پیدا نکنید، بنابراین هرچه میان وعده های مناسب با خود بردارید کمتر دچار عارضه خواهید شد.

در بیشتر کشورها چای، قهوه و شیشه های آب نوشیدنی در دسترس هستند. از

مصرف نوشیدنی های شیرین شده جز در مواقع افت قند خون خودداری کنید.

در مسافرت با کشتی یا هواپیما بهتر است از غذای معمولی استفاده کنید و در خواست غذای دیابتی ننمایید زیرا غذای معمولی اغلب مناسب بوده، در حالی که غذای دیابتی ممکن است کربوهیدرات کمی داشته باشد.

مراقبت از پاها

در صورتی که خونرسانی به پاها خوب بوده و مشکل خاصی ندارید کافی است فقط به صورت روزانه پاهایتان را وارسی کنید. اگر قصد دارید برای مسافرت کفش جدیدی بخرید، مواضب باشید که کاملاً راحت و اندازه باشد وقبل از شروع مسافرت آن را امتحان کنید. از پا برهنه راه رفتن بپرهیزید. در کنار دریا از دمپایی پلاستیکی استفاده کنید و در هنگام شنا جورابهای شنا بپوشید. از آفتاب سوختگی به ویژه در پا جلوگیری کنید.

اگر پاهایتان اختلال خونرسانی داشته یا احساس بی حسی دارید علاوه بر رعایت نکات فوق، به خاطر داشته باشید که:

اگر پوستتان خشک است از کرم مرطوب کننده استفاده کنید؛ به پاشنه پاها دقت خاصی داشته باشید، اگر پاهایتان عرق می کنند، با دستمال یا پنبه آنها را خشک کنید، بعد از شنا نیز پاها را خشک نمایید) به ویژه لای انشگتان را (. هر روز پاهایتان را از نظر وجود زخم، تورم یا تغییر رنگ معاینه کنید. در صورت وجود هر مشکل به پزشک مراجعه نمایید. هر تاول کوچک، بریدگی یا خراشیدگی را با ماده ضدعفونی کننده تمیز و پانسمان کنید.

مسافرت به مناطق خیلی گرم

در مسافرت به مناطق خیلی گرم بهتر است انسولین در یخچال نگهداری شود.

طی مسافرت به مناطق خیلی گرم از کیسه یخ و یا فلاسک حاوی یخ استفاده نمایید.

در این موارد از تماس مستقیم انسولین با یخ جلوگیری کنید. می توانید شیشه انسولین را از جعبه مقوایی خارج و در یک پارچه مرطوب بپیچید. در

صورت عدم دسترسی به این وسایل انسولین را در پارچه خیسی گذاشته و با خود حمل کنید. اما به خاطر داشته باشید حتی در مناطق خیلی گرم می توان انسولین را تا شش ماه

ص:289

نگهداری کرد اما ممکن است اثر دارو کاهش یابد که در این صورت با اندازه گیری قند خون می توانید به اثر انسولین مصرفی پی ببرید.

در آب و هوای خیلی گرم انسولین از محل تزریق سریعتر جذب می شود، از این رو باعث افت قند خون می گردد، بنابراین قند خون خود را به طور مرتب وارسی کنید. هیچگاه مدت طولانی در آفتاب نمانید.

دراز کشیدن طولانی در ساحل آفتابی ممکن است قند خونتان را بالا ببرد. اگر قند خونتان بالاست، ممکن است با حضور در یک منطقه گرم سریع آب بدن خود را از دست بدهید. از این رو حتماٌ مقدار زیادی مایعات غیرشیرین بنوشید. جهت جلوگیری از آفتاب سوختگی، از کرم های ضدآفتاب استفاده نمایید.

مسافرت به مناطق خیلی سرد

در آب و هوای خیلی سرد، انسولین کندتر جذب می شود. انرژی مورد استفاده در هنگام لرزیدن در هوای سرد باعث افت قند خون می شود.

اگر در آب و هوای سرد قرار گرفتید و اشکال خونرسانی یا بی حسی در پا پیدا کردید حتماٌ مراقب یخ زدگی باشید. نوارهای آزمایش قند خون را در دمای اتاق قرار دهید چرا که در هوای سرد ممکن است قند خون را به طور کاذب کمتر از معمول نشان دهند.

مسافرت به دیگر کشورها

مسافرت به کشورهای شمال یا جنوب ایران) از جمله عربستان مشکل خاصی ایجاد نمی نماید اما در مسافرت به شرق یا غرب به دلیل تغییر ساعات روز، باید مصرف انسولین و قرص در صورت لزوم تغییر یابد.

در صورتی که اختلاف ساعت کشور مقصد با کشور خودمان کمتر از 4 ساعت باشد) از جمله سفر به کشورهای همسایه، کشورهای اروپایی مانند فرانسه، آلمان و... (به تغییر خاصی نیاز نیست.

دقت کنید که در مسافرت به شرق روزها کوتاهتر می شود و مقدار انسولین و کربوهیدرات مورد نیاز کاهش می یابد اما در مسافرت به غرب

روزها طولانی تر می گردد و ممکن است شما به وعده غذای اضافی و انسولین بیشتری نیازمند باشید.

ص:290

اغلب غذاهایی که در هواپیما داده می شود کافی است ولی بهتر است چند میان وعده همراه داشته باشید تا در صورت تأخیر در زمان ارئه غذا، آنها را مصرف نمایید.

بیمار شدن حین مسافرت

در صورت بروز بیماری حاد ممکن است قند خون افزایش یابد، بنابراین در این موارد اندازه گیری قند خون ضروری است. اگر بیماری شما 1-2 روز طول کشیده یا همراه با استفراغ و اسهال باشد، ممکن است نیازمند تغییر درمان قبلی یا داروهای اضافی باشید. در این موارد حتماٌ کتون ادرار را نیز) اگر وابسته به انسولین هستید (بررسی کنید. در صورت وجود کتون در ادرار، سریع به پزشک مراجعه نمایید. طی دوره بیماری به هیچ وجه نباید مصرف انسولین یا قرص را قطع نمایید. در صورت وجود بی اشتهایی و یا استفراغ، مواد غذایی را به صورت مایعاتی مانند سوپ، آب میوه، یا شیر جایگزین کنید تا دچار کاهش قندخون نشوید. برای جلوگیری از اتلاف آب بدن مقدار فراوانی مایعات بدون قند بنوشید.

رانندگی و دیابت

در مورد رانندگی بیماران دیابتی منعی وجود ندارد اما به منظور حفظ سلامت خودتان و نیز افراد جامعه رعایت نکات زیر ضروری است:

1 - هنگام دریافت گواهینامه رانندگی، حتماٌ بیماری خود را ذکر کنید. همچنین در زمان بیمه کردن خودروی خود، طرف قرارداد بیمه را نیز از این امر مطلع سازید.

2 - بیماران دیابتی وابسته به انسولین نمی توانند به عنوان راننده تاکسی، اتوبوس و نیز به عنوان راننده ماشین های سنگین فعالیت نمایند.

3 - مراقبت های لازم برای پیشگیری از کاهش قندخون طی رانندگی را رعایت کنید.

4 - بیماران دیابتی درموارد زیر نمی توانند رانندگی کنند:

الف (حملات شدید یا مکرر افت قندخون

ب (نداشتن علامتهای هشدار دهنده افت قند خون

ج (عدم توانایی در درمان سریع افت قندخون یا عدم مراجعه منظم به پزشک

ص:291

جهت

کنترل قندخون

د (آسیب های چشمی ناشی از دیابت مانند کاهش دید

ه (آسیب شدید عصبی ناشی از دیابت

به منظور پیشگیری از افت قندخون حین رانندگی، رعایت نکات زیر توصیه می شود:

1. اگر انسولین مصرف می کنید قبل از شروع رانندگی غذا یا میان وعده خود را مصرف نمایید و در صورت امکان) در دسترس داشتن گلوکومتر (قند خونتان را بررسی کنید.

2. در مسافرتهای طولانی هر دو ساعت توقف کنید و میان وعده خود را مصرف نمایید.

3. هیچگاه در زمانی که وضعیت کنترل قندخونتان ثابت نیست رانندگی نکنید.

پس از انجام ورزش یا فعالیت جسمی بیش از معمول که قندخون پایین می افتد یا هنگام غروب که از محل کار بر می گردید، نمونه چنین زمان هایی هستند.

4. هیچگاه عجله نکنید.

5. همیشه در اتومبیل خود مواد غذایی مانند قند، نبات، بیسکویت یا آب میوه داشته باشید.

6. هرگاه متوجه نخستین علامتهای کاهش قندخون شدید، به سرعت توقف کنید و مواد غذایی کافی میل نمایید تا علامت ها از بین بروند. طی این مدت از خودروی خود خارج نشوید.

7. پس از اطمینان کامل از بهبود حالتان رانندگی را ادامه دهید) حداقل 20 دقیقه بعد یا پس از رسیدن قندخون به بالای 110 میلی گرم در دسی لیتر (

8. هیچگاه قبل یا طی رانندگی الکل ننوشید. مصرف الکل علاوه بر کاهش تمرکز در تمام افراد، در فرد دیابتی می تواند افت شدید قندخون ایجاد نماید.

مراقبت از کلیه ها در مبتلایان به دیابت

ص:292

مشکل کلیوی افراد دیابتی بیشتر به دلیل اختلال در کارکرد گلومرولها که در واقع محل تصفیه خون هستند ایجاد می گردد. در مراحل ابتدایی بیماری، پروتئین در ادرار ظاهر می شود که با تشخیص زودرس در این مرحله می توان از بدتر شدن بیمار جلوگیری کرد.

در مرحله بعدی کلیه ها توان دفع مواد زائد) مانند کراتینین و اوره (از خون را از دست می دهند.

در بیشتر مبتلایان به دیابت نوع 1، نشانه های گرفتاری کلیه 15 تا 20 سال بعد مشاهده می شود. شیوع نارسایی کلیه در دیابت نوع 2 کمتر است ولی با سرعت بیشتر و معمولاً در مدت 10 سال بروز می کند.

باید به خاطر داشته باشید که فشار خون بالا عامل اصلی در پیدایش بیماری های کلیوی در مبتلایان به دیابت است.

همچنین سابقه خانوادگی فشار خون بالا در فرد دیابتی احتمال ابتلا به بیماری های کلیوی را زیادتر می کند.

فشار خون بالا معمولاً به فشار خون بالاتر از 14090 میلی متر جیوه گفته می شود. در این رابطه اگر فرد مبتلا به فشار خون بالا داروهای ضد فشار خون را طبق نظر پزشک معالج به طور مرتب مصرف کند، می تواند از ایجاد یا پیشرفت بیماری های کلیوی جلوگیری نماید.

همچنین رعایت رژیم غذایی با پروتئین کم در دیابتی های مبتلا به مشکلات کلیوی مفید است.

برای حفظ کلیه هایتان مراقب قند خون و فشار خون خود باشید.

بنابراین مشکلات کلیوی دردیابت نیز مانند دیگر عوارض مزمن آن، قابل پیشگیری یا حداقل با تأخیر انداختن است.

مهمترین نکته برای پیشگیری از پیدایش عوارض دیابت این است چکه قندخون را در محدوده طبیعی (70-110 میلی گرم در دسی لیتر (نگه دارید و نکات زیر را همواره به خاطر بسپارید:

اگر هریک از علامت های زیر که نشانه عفونت کلیه یا مثانه هستند در شما بروز

ص:293

کرد، به پزشک خود اطلاع دهید:

* کمردرد

* سوزش ادرار

* تکرر ادرار

* ناتوانی در دفع ادرار علی رغم وجود احساس مربوطه

* ادرار کدر یا خونی

فشار خون خود را مرتب کنترل کنید و در صورت بالا بودن آن به پزشک مراجعه نمایید.

اگر مبتلا به فشار خون بالا هستید:

* نمک کم مصرف کنید.

* موقع طبخ غذا نمک اضافه نکنید.

* از مصرف غذاهای خیلی شور نظیر چیپس سیب زمینی ترشی و.. پرهیز کنید.

* وزن خود را در حد مطلوب نگه دارید.

* مصرف گوشت قرمز، ماهی، پنیر و دیگر غذاهای پروتئینی را محدود سازید.

* غلظت قندخون را مرتب کنترل کنید.

* سیگار نکشید. به خاطر داشته باشید که کشیدن سیگار باعث تشدید مشکلات کلیوی خواهد شد.

* در صورت امکان هموگلوبین قنددار شده) HbA1C) خود را اندازه گیری کنید.

این آزمایش وضعیت کنترل قندخونتان را در 1 تا 3 ماه گذشته نشان می دهد.

* با برنامه غذایی صحیح، ورزش مداوم و مصرف منظم داروهای تجویز شده، به کنترل قندخون خود کمک کنید.

* سالانه برای بررسی کارکرد کلیه هایتان به پزشک مراجعه کنید.

* اعضای گروه دیابت می توانند در کاهش خطر آسیب کلیه ها به شما کمک کنند.

نوروپاتی دیابتی) اختلال اعصاب محیطی در دیابت (

مرکز تحقیقات غدد و متابولیسم

ص:294

نوروپاتی دیابتی چیست؟

نوروپاتی) بیماری اعصاب محیطی (به معنی اختلال در کارکرد اعصاب محیطی بدن است. انتقال دوطرفه پیام های عصبی بین مغز یا نخاع و اندام های مختلف بدن از راه اعصاب محیطی صورت می گیرد.

اعصاب، ساختمان های بلند و باریکی هستند که حاوی صدها تا هزاران رشته نازک بوده، همه قسمت های بدن را به مغز مرتبط می سازند. این اعصاب پیام های حسی را از اندام ها به طرف مغز می برند و پیام های حرکتی را از مغز به اندام های گوناگون می رسانند. در نوروپاتی کارکرد این اعصاب دچار اشکال می شود.

علامت های نورپاتی بیشتر شامل کاهش حس و گاهی اوقات درد در دست ها و پاها و ساق پا است.

آسیب عصبی ناشی از دیابت، می تواند سبب کاهش مشکلاتی در دستگاه گوارش، قلب و کارکرد جنسی شود و موجب سوء هاضمه، اسهال یا یبوست، عفونت مثانه، کاهش قدرت جنسی و تعرق بیش از حد گردد.

در بعضی افراد ممکن است ضعف و تحلیل عضلات نیز مشاهده شود.

معمولاً نوروپاتی چه زمانی رخ می دهد؟

افراد مبتلا به دیابت ممکن است در هر زمانی به نوروپاتی دچار شوند اما علامت های آشکار نوروپاتی معمولاً در طول 10 سال پس از تشخیص دیابت، پدید می آیند.

مطابق آمارهای موجود می توان گفت:

* حدود 60 درصد مبتلایان به دیابت به نوروپاتی مبتلا هستند اما علامتی ندارند.

* تقریباً در 30 تا 40 درصد بیماران دیابتی علامت های نوروپاتی پدیدار می شوند.

نوروپاتی دیابتی به طور معمول در افراد سیگاری، بالای 40 سال و کسانی که در کنترل قندخون دچار مشکل بوده اند، رخ می دهد.

علل ایجاد نوروپاتی دیابتی چیست؟

عوامل مختلفی در ایجاد نوروپاتی دیابتی مؤثرند که می توان از قندخون و فشارخون بالا در افراد دیابتی نام برد. فشار خون بالا ممکن است از بین رفتن رگ های خونی که اکسیژن و مواد غذایی را به اعصاب حمل می کنند، شود.

فشارخون بالا سبب تخریب اعصاب نیز می گردد. همچنین قندخون بالا روی بعضی فعالیت های شیمیایی اعصاب اثر می گذارد.

علامت های نوروپاتی دیابتی چیست؟

علامت های نوروپاتی دیابتی گوناگون است. بی حسی و کرختی در پاها اغلب نخستین علامت می باشد. گاهی افراد هیچ گونه علامتی ندارند در حالی که بعضی دیگر به علت علامت های نوروپاتی به شدت ناتوان می شوند. نوروپاتی ممکن است در عده ای موجب پیدایش درد و در گروهی دیگر سبب بی دردی) حس نکردن درد (گردد.

علامت های نوروپاتی در ابتدا اغلب خفیف هستند و تا مدت ها فرد متوجه این عارضه نمی شود.

آیا نوروپاتی انواع مختلف دارد؟

علامت های نوروپاتی با توجه به نوع اعصابی که درگیر می شوند متفاوت است.

ممکن است اعصاب متعددی درگیر شوند و یا فقط یک چند عصب دچار اختلال گردند.

نوروپاتی منتشر حسی - حرکتی

این نوع نوروپاتی شایعترین نوع بیماری است که سبب تخریب اعصاب محیطی در پاها، ساق پا و دست ها می شود و علامت ها آن عبارتند از:

* بی حسی و کرختی یا عدم احساس درد و حرارت

* درد شدید و گرفتگی در اندام ها

* حساسیت بیش از حد به لمس

* از بین رفتن تعادل بدن

ص:296

لازم به ذکر است که این علامت ها معمولاً بارزتر هستند. در این نوع بیماری به علت از دست رفتن حس اندام ها ممکن است فرد دچار آسیب ها جدی گردد ولی متوجه آنها نشود.

نوروپاتی کانونی

این نوع نوروپاتی معمولاً بصورت ناگهانی بروز می کند و روی اعصاب خاصی اثر می گذارد که علامت های زیر را ممکن است پدید آورد:

1. درد رانها

2. درد شدید در ناحیه لگن

3. درد قفسه سینه، معده یا پهلوها

4. ناتوانی در دیدن اشیاء

5. دوبینی

6. بی حسی یک طرفه صورت

7. مشکلات شنوایی

نوروپاتی خودکار یا اتونوم

این نوع بیماری، اعصابی را که قلب و اندام های درونی را عصب دهی می کنند دچار اختلال می کند و علامت های آن عبارتند از:

* اشکال در کارکرد مثانه) عدم تخلیه کامل مثانه و تکرر ادرار و... (

* کاهش توان جنسی

* تخلیه کند معده

* مشکلات گوارشی مانند احساس پری معده، از دست دادن اشت ها و...

* اختلال در بلع غذا

* اسهال یا یبوست

* کاهش وزن

* افت شدید فشار خون زمانی که فرد از حالت نشسته به وضعیت ایستاده بر می گردد.) کاهش فشار خون وضعیتی (

* تعریق

ص:297

نوروپاتی چگونه تشخیص داده می شود؟

تشخیص نوروپاتی بر پایه علامت ها و معاینات بالینی است که توسط پزشک انجام می گیرد. البته روش های تشخیصی دیگری مانند نوار عصب نیز وجود دارد.

نوروپاتی دیابتی چگونه درمان می شود؟

هدف از درمان دیابت رهایی از مشکلات ایجاد شده و همچنین پیشگیری از تخریب بیشتر اعصاب است. نخستین گام کنترل قندخون است زیرا کنترل خوب قندخون از پیدایش مشکلات جدید و بدتر شدن عوارض قلبی پیشگیری می کند.

برای کاهش یا دفع مشکلات مختلفی که افراد مبتلا به نوروپاتی دیابتی دارند، روش های گوناگونی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می شود.

رهایی از درد اندام ها

درمان درد ناشی از نوروپاتی، پشتکار و مداومت می خواهد. مهمترین مسأله پیگیری منظم درمان است حتی در مواقعی که درد فراموش شده باشد. پیشگیری از درد بسیار آسانتر از آن است که منتظر شویم تا درد را می توان به روش های زیر کنترل کرد:

* بهبود در نحوه کنترل دیابت: در مواردی که قرص ها نمی توانند قندخون را به خوبی کنترل کنند، ممکن است تزریق انسولین یکی از راه های درمان باشد.

* مسکن های ساده مانند استامینوفن به طور منظم استفاده شوند

* مسکن های قوی شب ها مورد استفاده قرار گیرند.

* برخی از قرص هایی که برای درمان نوروپاتی ناشی از دیابت به کار می روند. این داروها همچنین دارای اثر مضاعف در بهبود کیفیت خواب هستند.

* استفاده از پمادهای مسکن موضعی بر روی پاها گاهی کمک کننده است.

* یک محرک الکتریکی عصب نیز ممکن است کمک کننده باشد.

روش های درمانی دیگر مانند بلوک عصب) که در درمانگاه درد انجام می شود (یا مصرف ویتامین ها ممکن است به صورت آزمایشی به کار برده شوند ولی اغلب چندان کمک کننده نیستند. روغن گل پامچال نیز ممکن است اثر محافظت کننده اندکی بر نوروپاتی داشته باشد ولی درد را تسکین نمی دهد.

ص:298

اگر شما استفاده از یک درمان مکمل را انتخاب می کنید، به خاطر داشته باشید که باید در کنار سایر درمان ها بکار برده شود نه به عنوان درمان جایگزینی برای درمان هایی که پزشک به شما توصیه کرده است.

مشکلات گوارشی

جهت بهبود علامت های گوارشی مختلف. پزشک درمان های گوناگونی ممکن است پیشنهاد نماید. به طور مثال به افرادی که دچار کندی هضم غذا هستند پیشنهاد می شود که تعداد وعده های غذایی را افزایش دهند و میزان غذای مصرفی در هر وعده را کم کنند، همچنین از مصرف غذاهای پرچربی و پرفیبر اجتباب نمایند.

سرگیجه و ضعف

ایستادن و نشستن آهسته می تواند از سرگیجه جلوگیری کند. همچنین برای بهبود ضعف اندام ها بهتر است از فیزیوتراپی استفاده نمود.

مشکلات مثانه

به دلیل استعداد ابتلا به عفونت ادراری در مبتلایان به نوروپاتی دیابتی، لازم است مبتلایان به دیابت آب و مایعات بیشتر بنوشید و اگر دچار تکرر ادرار هستند، سعی کنند به فواصل منظم مثلاً هر 3 ساعت یک بار ادرار کنند تا به یک الگوی صحیح دفع ادرار دست یابند.

دلیل اهمیت مراقبت از پاها در مبتلایان به نوروپاتی دیابتی چیست؟

لازم است افراد دیابتی مراقبت های ویژه ای از پاهای خود انجام دهند.

مشکلات عروقی و عصبی در دیابت می تواند سبب ایجاد زخم پا شود. مهم ترین عامل در پیشگیری از مشکلات پا کنترل صحیح قندخون و رعایت نکات بهداشتی در مراقبت از پاها است که به گوشه ای از آنها اشاره می شود:

* پاهای خود را مرتب بشویید و خشک نمایید.

* کفش های مناسب و اندازه بپوشید.

* درجه حرارت آب را پیش از قرار دادن پاها در آب بررسی کنید.

* ناخن ها را به صورت عرضی کوتاه نمایید.

ص:299

* سیگار نکشید.

در پایان لازم است یادآوری نماییم که گرچه نوروپاتی در بیماران دیابتی یک مشکل شایع است، اغلب بیماران نسبت به آن آگاه نیستند. مسأله مهمی که باید به خاطر سپرد این است که در افرادی که از کاهش حس پاهای خود اطلاعی ندارند، باید مراقبت کافی از پاها به عمل آورد. این مسأله علت اهمیت معاینات دوره ای توسط پزشک رانشان می دهد.

کنترل خوب دیابت پیشرفته آسیب عصبی را کاهش می دهد.

با کمک گروه دیابت می توان علامت های بیماری را تسکین داد، از پیشرفت آنها جلوگیری کرد و کیفیت زندگی را بهبود بخشید.

دیابت بارداری (Gestational Disbestes)

سارا آرین مهر

در بسیاری از زنان در ابتدای دوران بارداری، آزمون های مربوط به قندخون، طبیعی هستند، اما در انتهای دوران بارداری به سبب ظرفیت محدود ترشح انسولین، کمبود انسولین و هیپرگلیسمی ایجاد شده و تا زمان وضع حمل طول می کشد. این وضعیت، تحت عنوان دیابت بارداری نام دارد. اگر چه بلافاصله پس از انجام وضع حمل، نتایج آزمون ها در این افراد به حالت طبیعی باز می گردد، اما در تعداد قابل توجهی از آنها در آینده، دیابت ایجاد خواهد شد، به طوری که هرچه دیابت در دوران بارداری شدیدتر باشد، احتمال آن بیمار پس از مدت کوتاهی متاقب زایمان دچار دیابت شود، بیشتر خواهد بود.

عوارض دیابت بارداری

1. عوارض مربوط به مادر: برخی عوارض مادری دیابت بارداری عبارتنداز:

* هیپوگلیسمی: که اغلب در نیمه اول بارداری ایجاد می شود.

* هیپرگلیسمی: هیپرگلیسمی مادری، بیشتر در نیمه دوم بارداری ایجاد می شود.

زن باردار در هفته های 20 تا 30 دارای بیشترین نیاز به انسولین است و در صورتی

ص:300

که در انتهای بارداری، نیاز مادر به انسولین کاهش یابد، باید به فکر نارسایی جفت بود. پس زا زایمان، نیاز مادر به انسولین، سریعاً کاهش می یابد. بیشتر مشکلات جنین، از هیپرگلیسمی و بالا بودن گلوکز مادر ناشی می شود.

* عفونت ها: در دوران بارداری به سبب تأثیرات ناشی از استروژن بر اتساع عروق خونی، افزایش جریان خون کلیوی و فیلتراسیون گلومرولی و در نتجه افزایش فیلتراسیون گلوکز صورت می گیرد. بنابراین، تمامی زنان باردار به طور طبیعی دارای گلوکوزوری هستند و زنانی که قندخون بالاتری دارند، قند ادرار نیز بالاتر خواهد بود. از طرفی، شل شدن عضلات دستگاه ادراری در طی دوران بارداری، سبب ریفلاکس ادرار به حالب و اتساع مجاری ادراری شده، شانس عفونت های ادراری را افزایش می دهد. وجود گلوکز برای تغذیه باکتری ها و نیز احتباس ادراری، زنان باردار را در معرض خطر ابتلا به عفونت های ادراری افزایش می دهد. وجود گلوکز برای تغذیه باکتری ها و نیز احتباس ادارای، زنان باردار را در معرض خطر ابتلا به عفونت های اداری قرار می دهد. به طوری که شیوع عفونت های ادراری در زنان باردار مبتلا به دیابت بالاتر است.

* هیپرتانسیون: در 20 درصد از بیماران مبتلا به دیابت، به دلیل غیرطبیعی بودن عروق خونی، احتمال ایجاد هیپرتانسیون در انتهای بارداری وجود دارد.

* پلی هیدرآمینوس: افزایش مایع آمینوتیک) بیش از cc 0002) در زنان مبتلا به دیابت بارداری) به ویژه در صورت عدم کنترل قندخون (بسیار شایع است.

2. عوارض جنبی ناشی از دیابت بارداری، عبارتنداز:

* سقط: در صورت عدم کنترل قندخون، به ویژه در سه ماهه اول بارداری، شیوع سقط افزایش می یابد.

* آنومالی های مادرزادی: احتمال بروز آنومالی های جنینی در مادران دیابتی، سه برابر بیشتر بوده و شایع ترین آنها، آنومالی های قلبی - عروقی و عصبی هستند.

آژنزی ساکرال جزء آنومالی های بسیار نادر ولی شدید ناشی از دیابت مادر است.

بیشترین شانس ایجاد این آنومالی ها، در هفته های سوم تا ششم بارداری بوده و کنترل مناسب قندخون در این زمان، می تواند از بروز این آنومالی ها جلوگیری کند.

ص:301

* از سایر عوارض جنینی دیابت دوران بارداری می توان به مواردی نظیر دیسترس تنفسی، هیپوگلیسمی نوزاد در چند ساعت اول زندگی، ماکروزومی، تروماهای زمان تولد، هیپوکلسمی همراه با تتانی و تحریک پذیری نوزاد، هیپربیلی روبینمی و زردی نوزاد، افزایش مورتالیته پره ناتال و مرگ ناگهانی جنین اشاره کرد.

غربالگری از نظر دیابت در دوران بارداری

غربالگری از نظر دیابت دوران بارداری در موارد زیر صورت می گیرد:

* تمامی زنان در انتهای سه ماهه دوم بارداری (24 تا 26 هفتگی (

* زنان high Risk) زنانی که فرزندان و والدین دیابتی دارند و یا دارای گلوکوزوری بیش از mgr/day 003 هستند (، در اولین ویزیت پره ناتال و یا در مواردی که سابقه عوارض دیابت بارداری در زایمان های قبلی وجود داشته) از قبیل ماکروزومی و... (

برای انجام غربالگری، 50 گرم گلوکز خوراکی به زنان باردار داده شده و یک ساعت گلوکز خون مورد اندازه گیری قرار می گیرد:

* در صورتی که گلوکز خون زیر mgr/dl 041 باشد، طبیعی است.

* در صورتی که گلوکز خون بین mgr/dl 041-002 باشد، باید تست Glucose Test Oral Tolerance صورت گیرد. برای انجام این تست، ابتدا FBS اندازه گیری شده و سپس محلولی حاوی 100 گرم گلوکز به بیمار داده می شود. آن گاه قندخون بیمار، پس از یک، دو و سه ساعت دوباره اندازه گیری می شود. برطبق جدول زیر، در صورتی که تمامی مقادیر درحد طبیعی باشند، نیاز به بررسی بیشتری نخواهد بود و در صورتی که یکی از مقادیر بالاتر از حد طبیعی باشد، این آزمون یک ماه بعد مجدداً تکرار می شود و در صورتی که دو مورد از مقادیر، بالاتر از حد طبیعی باشند، بیمار مبتلا به دیابت بارداری است.) براساس معیارهای کارپنتر - کوستان (

نمونه خون

ناشتا 95

پس از یک ساعت 180

پس از دو ساعت 165

پس از سه ساعت 140

* در صورتی که گلوکز خون بالای 002 mgr/dl باشد، باید FBS را نیز اندازه گیری کرد، در صورتی که FBS بیش از mgr/dl621 باشد، بیمار مبتلا به دیابت است.

درمان دیابت بارداری

* کنترل قندخون: با توجه به عدم توانایی عبور انسولین از جفت، می توان از انسولین برای کنترل قندخون در زنان مبتلا به دیابت بارداری استفاده کرد. انسولین در ابتدای بارداری با ذوز u/kg/day0/5 و در نیمه دوم بارداری با دوز u/kg/day0/7 تجویز می شود. نیاز به انسولین، در هفته های 20 تا 30 بارداری، 2 تا 3 برابر می شود. توجه داشته باشید که در بیماران باردار نمی توان از داروهای خوراکی کاهنده قندخون استفاده کرد، زیرا سبب هیپوگلیسمی طولانی در نوزاد شده و کنترل مناسبی نیز در دوران بارداری ایجاد نمی کنند.

* Monitoring سطح گلوکز: مقادیر قندخون درمادر، بهترین شاخص برای تعیین کنترل دیابت بارداری به شمار می رود. قندخون ناشتای مادر باید بین 70 تا 80 mgr/dl باشد و پس از صرف یک وعده غذایی اصلی باید قندخون mgr/dl04-05 افزایش پیدا کند و یک ساعت پس از صرف غذا، حداکثر به mgr/dl041 برسد. درصورتی که قندخون بیش از mgr/dl061 باشد، نشان دهنده عدم کنترل قندخون بوده و بیمار باید به پزشک خود مراجعه کند.

همچنین باید گلوکز ادرار 24 ساعته را در زن باردار اندازه گیری کرد. در حالت طبیعی، حداکثر دفع گلوکز در ادرار 24 ساعته در دوران بارداری روزانه mgr003 است.

در کنترل مناسب، مقادیر قند ادرار در حد Trace یا 1 + خواهند بود. اما در صورتی که میزان قند ادرار در حد 3 + تا 4 + باشد، هیپرگلیسمی مطرح است.

گلوکز مایع آمنیوتیک: در اثر هیپرگلیسمی مادر، گلوکز می تواند وارد مایع آمنیونی شود، بنابراین میزان گلوکز مایع آمنیونی نشان دهنده وضعیت گلوکز مادر در هفت روز گذشته است. به طور معمول با پیشرفت

بارداری، از گلوکز مایع آمنیونی کاسته شده و در آخرین ماه بارداری به کمتر از mgr/dl02 می رسد.

* Monitoring جنین: بهترین روش ارزیابی جنین، بررسی قندخون مادر است. در

ص:303

موارد پرخطر، بهترین آزمون ارزیابی سلامت جنین انجام CST در هفته 32 بارداری است. از NTS نیز می توان برای ارزیابی جنین استفاده کرد، اما به اندازه CST از حساسیت برخوردار نیست.

* ختم بارداری: معمولاً در مادران دیابتی، وضع حمل در هفته 38 بارداری صورت می گیرد. در مادران دیابتی، بهتر است برای ارزیابی وضعیت تکامل ریه های جنین به جای نسبت لیستین به اسفنگومیلین (L/s) از اندازه گیری فسفاتیدیل گلیسیرول مایع آمنیونی استفاده کرد. وجود فسفاتیدیل گلیسرول بیش از 3 درصد نشانه تکامل ریه هاست و می توان در این زمان وضع حمل را انجام داد. بهترین راه برای ختم زایمان، انجام تحریک زایمانی و انجام زایمان واژینال است. در حین زایمان باید جنین و وضعیت ضربان قلب جنین به دقت مانیتور شود.

* پیش گیری از بارداری: در زنان دیابتی برای پیش گیری از بارداری می توان از IUD و در صورت تمایل به استفاده از OCP66 می توان از ترکیبات با دوز کم پروژسترون استفاده نمود.

Ref Google,Medline plus Medscape

گیاههای داروئی پایین آورنده قند خون

مجموعه: داروهای گیاهی و طب سنتی

11 گیاه دارویی پایین آورنده قند خون

این یادداشت، اشاره ای دارد به برخی از مهم ترین گیاهان دارویی با خواص کاهش دهندگی قند خون که گزارش های بالینی و آزمایشگاهی معتبر مبنی بر موثر بودن آن ها موجود است و همچنین نگاهی می اندازد به گیاهان دارویی که در طب سنتی ایران در درمان بیماری دیابت تجویز می شوند.

1 - پیاز و سیر

ص:304

سیر از سبزی هایی است که تاریخی بسیار کهن دارد. این گیاه حداقل 3 هزار سال در طب چین کاربرد داشته است.

پیاز نیز یکی از قدیمی ترین گیاهان زراعی است که از هزاران سال قبل به عنوان طعم دهنده غذاها و همچنین دارو از آن استفاده می شود. ترکیبات فعال گوگردی مانند آلیل پروپیل دی سولفید موجود در پیاز و اکسیدآلیل دی سولفید موجود در سیر نقش اصلی را در کاهش قندخون دارند.

پیاز و سیر باعث افزایش میزان انسولین در خون می شوند. هر چقدر مصرف این مواد بیشتر باشد، قند خون بیشتر کاهش می یابد. مصرف قرص های سیر به میزان 2400 میلی گرم در روز به مدت 3 ماه، قند خون را مختصرا کاهش می دهد.

گیاهان دارویی توسط بیماران دیابتی تحت هیچ شرایطی نباید بدون نظر تیم پزشکی مصرف شوند.

2 - خیار تلخ

این میوه شبیه کدوی زگیل دار است و در نواحی گرمسیر مانند آمازون، آفریقای شرقی و آسیا رشد می کند و در آمریکای جنوبی به عنوان غذا و دارو کشت می شود. میوه تازه آن به رنگ سبز است که با رسیدن به رنگ نارنجی - زرد تبدیل می شود.

تمام قسمت های این میوه بسیار تلخ است. میوه خیار تلخ حاوی ماده ای شبیه انسولین است و مصرف روزانه حدود 60 گرم شیره این گیاه به کاهش مختصر قندخون منجر می شود.

3 - شنبلیله

این گیاه بومی ایران است و در بیشتر نواحی ایران می روید و به عنوان سبزی

خوراکی کاشته شده و مصرف می شود.

تجویز 15 تا 50 گرم پودر دانه شنبلیله خیسانده در آب موجب کاهش قندخون ناشتا و بعد از غذا می شود. پودر دانه شنبلیله علاوه بر کاهش مختصر قندخون باعث کاهش چربی های خون نیز می شود.

4 - سیاه گیله

در ایران تنها یک گونه از قره قات وجود دارد که آن هم در جنگل های تالش و نواحی مرطوب رشد می کند که در زبان محلی به آن سیاه گیله می گویند. میوه آن را می توان هم به صورت تازه و هم خشک شده مصرف کرد یا در تهیه انواع مرباها و دسرها به کار برد. برگ های این گیاه در طب سنتی در درمان بیماری دیابت استفاده می شود.

اثر ضددیابت یک بار مصرف عصاره این گیاه که اثری مشابه انسولین دارد، تا چند هفته در بدن باقی می ماند. به علاوه این گیاه دارویی در پیشگیری از عوارض بلندمدت دیابت مانند عوارض قلبی - عروقی، عصبی، کلیوی و چشمی تا حدی موثر است. عصاره آن به مقدار 80 تا 160 میلی گرم 3 بار در روز برای بیماران مبتلا به دیابت توصیه می شود.

5 - خار مریم

خار مریم اصالتا بومی منطقه مدیترانه است. این گیاه امروزه در سراسر نقاط دنیا از اروپا تا آسیا و از آفریقا تا آمریکای شمالی گسترده شده است. این گیاه دارویی موجب افزایش حساسیت سلول ها به انسولین و کاهش قندخون می شود. ماده موثر آن سیلی مارین نام دارد که تجویز آن به مقدار 200 میلی گرم 3 بار در روز موجب کاهش مختصر قندخون ناشتا و هموگلوبین HbA1C و چربی های خون می شود.

6 - هندوانه ابوجهل

هندوانه ابوجهل یا خربزه روباه یکی از گیاهان دارویی متعلق به خانواده خیارها و کدوها است. این گیاه بومی ایران بوده و در نواحی جنوبی کشور و مناطقی مانند جنوب استان خراسان یافت می شود. میوه این گیاه دارای گلوکوزید قابل تبلوری با طعم بسیارتلخ به نام کولوسنتین است. این گلوکوزید که به حالت متبلور و خالص به رنگ زرد است، در آب به نسبت 20 درصد حل می شود و اگر هیدرولیز شود، گلوکز و ماده ای به نام کولوسنتتین می دهد.

در طب سنتی بسیاری از کشورها از جمله ایران تجویز میوه این گیاه جهت کاهش قند خون متداول است. میوه این گیاه بسیار سمی است و مصرف مقدار زیاد آن باعث اسهال خونی و درنهایت مرگ می شود.

تجویز مقدار 100 میلی گرم 3 بار در روز ماده موثر هندوانه ابوجهل به مدت 2 ماه در بیماران دیابتی نوع دوم، موجب کاهش مختصر میزان هموگلوبین HbA1C و قندخون ناشتا می شود. تجویز این مقدار به مدت 2 ماه در این بیماران بدون هیچ گونه عوارض جانبی گوارشی، کبدی و کلیوی است.

7 - پسیلیوم یا اسفرزه

پسیلیوم یا اسفرزه، گیاهی از خانواده پلانتاجیناسه آ و یک داروی ملین گیاهی است که از طریق جذب آب باعث حجیم شدن محتویات روده شده و با افزایش حرکات دودی شکل باعث تخلیه مدفوع می شود. مصرف پودر پسیلیوم به مقدار 10 گرم در روز و به مدت 8 هفته هموگلوبین HbA1C را مختصرا کاهش می دهد.

8 - عدس الملک

این گیاه بومی ایران است و در طب سنتی جهت کاهش قندخون بیماران دیابتی تجویز می شود. با این حال مصرف روزانه پودر بذر گیاه به مقدار 1500 میلی گرم در روز به مدت 2 ماه اثر مفیدی بر قندخون نشان نداده است و فعلا اطلاعات علمی کافی در مورد اثرات این گیاه در دسترس نیست.

9 - چای سبز

بسیاری از خواص چای سبز مربوط به ماده ای به نام کاتچین است که فعالیت آنتی اکسیدانی آن بسیار بالا است. مصرف روزانه 5/1 گرم پودر چای سبز خشک موجب کاهش مختصر قندخون در بیماران دیابتی می شود. مقدار توصیه شده برای بیماران دیابتی مصرف 2 فنجان چای دم کرده در روز است.

10 - دم کرده گزنه

ساقه این گیاه را پرزها و تارهای مخروطی شکل پوشانده است که در صورت لمس کردن ساقه به دست می چسبد و پوست را می گزد و تولید خارش و سوزش می کند و شاید به همین دلیل آن را گزنه نامیده اند. تخم آن نرم، ریز و تیره رنگ و مانند تخم کتان است. قسمت مورد استفاده این گیاه برگ های تازه، ریشه، شیره و دانه آن است.

گزنه در طب سنتی ایران به عنوان یک داروی کاهنده گلوکز خون معرفی شده است. عصاره برگ گزنه می تواند یک نقش حفاظتی در برابر افزایش میزان قندخون و تخریب سلول های پانکراس داشته باشد.

11 - کلپوره همدانی، مریم نخودی همدانی

استفاده از این گیاه به طوری که در کتب دارویی قدیمی آمده است به زمان های

ص:308

دور نسبت داده می شود. بقراط، دیوسکورید، پلین و جالینوس از این گیاه در آثار خود نام برده اند. عصاره این گیاه محتوی مواد موثره زیره است. مصرف عصاره این گیاه به مقدار 125 میلی گرم به ازای هر کیلوگرم وزن بدن به مدت 6 هفته قندخون را مختصرا کاهش می دهد.

حرف آخر

در مجموع، مصرف گیاهان دارویی توسط بیماران دیابتی تحت هیچ شرایطی نباید بدون نظر تیم پزشکی انجام شود. این گیاهان دارویی نباید جایگزین داروهای ضددیابت یا انسولین در بیماران دیابتی شود چرا که اولا اثر این گیاهان بر کاهش قندخون خفیف است و ثانیا از فردی به فرد دیگر متفاوت بوده و ثالثا ممکن است با دیگر داروهای مورد استفاده بیماران تداخل داشته باشند. همچنین عوارض و اثرات مصرف طولانی مدت این گیاهان ناشناخته است. در حال حاضرهیچ گونه توصیه ای علمی در ارتباط با مصرف آن ها وجود ندارد.

منبع: chamranhospital.ir

صفحه نخست «راهنمای مدیران «دانستنیهای پزشکی

است.

خواص گردو

اشاره

گردو را به نام " غذای مغز " نیز می شناسند و این فقط به خاطر شباهت آن به مغز نیست، بلکه به خاطر وجود امگا 3 فراوان آن می باشد. برای درست عمل کردن مغز، به امگا 3 نیاز داریم.

مصرف 4 عدد مغز گردو در روز موجب افزایش اسید چرب ضروری امگا 3 می گردد.

ص:309

گردو

15 درصد از چربی های گردو از نوع چربی های غیر اشباع و مفید برای سلامت قلب می باشد. این نوع چربی، پایین آورنده کلسترول بد (LDL و افزایش دهنده کلسترول خوب (HDL (است.

یک چهارم فنجان مغز گردو، در حدود 8/90 درصد نیاز روزانه بدن به این چربی ضروری را تامین می کند.

فواید گردو:

1 - کاهش کلسترول کل

2 - کاهش LDL کلسترول

3 - افزایش HDL کلسترول

4 - افزایش قابلیت ارتجاعی رگ های بدن

5 - محافظت در برابر بیماری قلبی

موسسه غذا و دارو پیشنهاد کرده است که برای سلامت قلب روزانه 30 گرم گردو بخورید.

6 - افزایش قدرت ذهن و هوش

7 - مفید برای تنگی نفس

8 - جلوگیری از ورم مفاصل

9 - مفید در بیماری های پوست نظیر: اگزما و پسوریازیس) به وجود آمدن لکه های قرمز رنگ در پوست (

10 - ضد سرطان

11 - دارای آنتی اکسیدان. در بین آجیل ها، آنتی اکسیدان گردو و شاه بلوط از همه بیشتر است.

12 - محافظت از سیستم ایمنی

13 - جلوگیری از لخته خون

14 - تنظیم سوخت و ساز در بدن

15 - تنظیم فشار خون

ص:310

16 - تنظیم قند خون

17 - جلوگیری از پارکینسون و آلزایمر

18 - جلوگیری از سنگ کیسه صفرا

19 - حفاظت از استخوان

20 - روغن گردو درمان کننده دردهای مفاصل است و جذب مواد غذایی را آسان می کند.

پسری در حال خوردن گردو

21 - کودکانی که مقدار امگا 3 در برنامه ی غذایی شان کم است، اختلالاتی مانند بیش فعالی یا هایپراکتیوی، مشکلات رفتاری، کج خلقی و مشکلات خواب در آنها زیاد است.

22 - زنانی که در هفته 28 گرم آجیل و بادام زمینی مصرف می کنند، 25 درصد احتمال پیشرفت سنگ کیسه صفرا را کم می کنند.

23 - اگر می خواهید خواب آرامی داشته باشید، برای شام، سالاد سبزیجات به همراه گردو مصرف کنید.

گرچه فواید زیادی در آجیل پنهان است، بعضی ها به گمان این که آجیل موجب افزایش وزن می شوند، از خوردن گردو و دیگر آجیل ها امتناع می کنند. ولی ثابت شده است، افرادی که حداقل 2 بار در هفته آجیل مصرف می کنند، احتمال افزایش وزن در آنها به مراتب کمتر از آنهایی است که اصلا آجیل مصرف نمی کنند. پس به گمان این که اگر گردو یا آجیل بخورید چاق می شوید، این غذای بسیار خوشمزه و مفید را از خود دور نکنید.

ویتامین ها و عناصر معدنی موجود در گردو:

گردو بهترین منبع منگنز و مس می باشد.

در گردو، منیزیم و فسفر نیز وجود دارد. مقداری روی، آهن، کلسیم و سلنیوم نیز پیدا شده است.

گردو مقدار کمی سدیم یا نمک دارد.

گردو حاوی بیشترین مقدار ویتامین های B1 B667 و B5(پانتوتنیک اسید (

ص:311

می باشد.

در گردو ویتامین هایی نظیر E68 B3 و B2 نیز وجود دارد.

کالری گردو زیاد است. حدود 654 کالری در هر 100 گرم گردو وجود دارد. لذا بهتر است روزی که می خواهید گردو مصرف کنید، کالری آن را محاسبه کرده و از کالری روزانه خود کم کنید. به این ترتیب ترس از چاق شدن را نخواهید داشت؛ برای مثال، اگر کالری مورد نیاز شما در روز 2000 کالری است و شما 100 کالری گردو مصرف می کنید، لذا می توانید 1900 کالری باقی مانده را از مواد غذایی مختلف دریافت کنید.

ولی اگر می خواهید گردو میل کنید و همانند روزهای گذشته غذاهای روزانه خود را نیز مصرف کنید، این نکته را از یاد نبرید که باید 131 دقیقه پیاده روی کنید تا انرژی دریافت شده از گردو، بسوزد.

گردو در حدود 7/6 گرم فیبر دارد.

مریم سجادپور - کارشناس تغذیه

* مطالب مرتبط:

نقش گردو در کاهش چربی های خون

آجیل سرشار از مواد مغذی

تنقلات سودمند

یکی از خوشمزه ترین راهها برای افزودن مواد مغذی، طعم و تردی به غذا، افزودن گردو به آن است. گردو در ماههای شهریور ومهربرداشت می شود و در همه فصول سال وجود دارد و منبع بسیار خوبی از اسیدهای چرب امگا 3 است.

مغز گردو ساخته شده از تکه های ناهموار و پروانه ای شکل است. این تکه ها به رنگ سفید چرک هستند و با پوستی نازک به رنگ قهوه ای روشن پوشیده شده اند.

آنها کمی درهمدیگر گره خورده اند. این مغزها در پوستی گرد یا دوک مانند به رنگ قهوه ای و خیلی سفت محصور شده اند.

توضیحات

ص:312

تعجبی ندارد که این گردوی لذیذ از درختی تزئینی که به همین علت دارای ارزش زیادی است، پدید می آید. مغز گردو شامل دو بخش ناهموار است. این بخش ها سفید رنگ هستند و بوسیله ی پوششی نازک و قهوه ای رنگ پوشیده شده اند و بخش هایی از آنها به هم متصل است. مغز گردو در پوسته ای سخت که به شکل گرد یا دوک مانند است محصور شده است.

تعداد زیادی گونه درخت گردو وجود دارد، که فقط سه نوع از آنها قابل مصرف هستند. نوع انگلیسی) یا ایرانی (با نام Juglans regia 69 نوع سیاه با نام Juglans nigra 70 و نوع سفید با نام. Juglans cinerea نوع انگلیسی محبوب ترین نوع گردو در ایالات متحده است که به دلیل داشتن پوست نازک به راحتی بوسیله فندق شکن شکسته می شود.

نوع سیاه، پوست سخت تری دارد و دارای مزه ای تندتر است. نوع سفید شیرین تر و روغنی تر از دو نوع قبل است ولی کمتردر مغازه ها یافت میشود.

تاریخچه

با وجود اینکه درختان گردو برای هزاران سال است که کشت میشوند، ولی دارای اجداد متفاوتی هستند. منشا نوع انگلیسی درخت گردو، هند و نواحی پیرامون دریای خزر است و از این رو با نام گردوی ایرانی نیز شناخته می شود. در قرن 4 پیش از میلاد، رومی ها گردو را به بسیاری از اروپاییان معرفی کردند که از آن زمان تا کنون در این کشورها درخت گردو کشت می شود. در سرتاسر تاریخ، درخت گردو بسیار محترم بوده است، زیرا نه تنها دارای عمری چند برابر طول عمر انسان است، بلکه موارد مصرفی مانند استفاده به عنوان غذا، تولید روغن سوخت فانوس، ساختن پناهگاه و تولید رنگ و استفاده دارویی است. به نظر می رسد درخت های گردویی که در آمریکای شمالی کشت میشوند از نوع انگلیسی باشند، زیرا گردو برای اولین بار توسط کشتی های بازرگانی انگلیسی به آمریکا برده شد.

امروزه کشورهای اصلی تولید و صادر کننده گردو، آمریکا، ترکیه، چین، ایران، فرانسه و رومانی هستند.

ص:313

مواد موجود در 100 گرم گردو

منگنز 0.85 میلی گرم

امگا 32.27 گرم

مس 0.40 میلی گرم

تریپتوفان 0.05 گرم

مزیتهای سلامتی

گردوها به راحتی شکسته می شوند. این میوه مغزدار سرشار از اسیدهای چرب امگا 3 است، خصوصاً نوع چربی محافظتی که بدن نمی تواند آن را تولید کند. میزان امگا 3 گردو (4/1 فنجان، 98 درصد چربیهای روزانه را فراهم می کند. (، گردو از قلب و عروق محافظت می کند، خاصیت ضدالتهابی درآسم، روماتیسم آرتروز و بیماریهای التهابی پوستی مثل اگزما و داء الصرف) نوعی بیماری پوستی (دارد.

بعلاوه، گردو حاوی یک ماده آنتی اکسیدانت به نام اسید الاژیک است که سیستم ایمنی را حمایت کرده و به نظر می رسد که خاصیت ضدسرطانی دارد.

به خاطر قلبتان گردو بخورید.

افزودن گردو به غذا یک روش مهم برای بهبود سلامت قلب است. گردو یکی از مهمترین منابع از چربی های اشباع نشده است. حدود 15% چربی موجود در گردو، چربی اشباع نشده مفید است. بررسی ها نشان داده است که افزایش دریافت گردو با غلظت اشباع نشده در وعده غذایی، تأثیرات مثبتی روی میزان بالای کلسترول و دیگر فاکتورهای خطرناک قلب و عروق دارد. در یک بررسی ویژه، تأثیرات پائین آورنده کلسترول غذای ناحیه مدیترانه با یک غذای رایج مدیترانه که 35 درصد کالری آن از چربیهای اشباع نشده گردوی موجود در این غذاست را مقایسه کرده اند.

تحقیق روی 49 نفر نشان داده است که با مصرف مداوم غذاهای حاوی گردو، کل کلسترول) LDL شکل خطرناک آن (کلسترول و) a LP لیپو پروتئین 71 a ترکیب دیگر لیپید که لخته شدن خون را افزایش می دهد، که در واقع عامل خطرناکی برای آترواسکلروز) تصلب شرائین است (کاهش می یابد.

بعلاوه چربیهای اشباع نشده محافظ قلب، تراکم امگا 3 گردو و همچنین اسیدهای چرب مسئول تأثیرات مثبت گردو در موارد خطرناک قلب و عروق است.

امگا 3 از ضربان نامنظم قلب، لخته شدن خون در شریانها) که تقریباً علت بیشتر حمله های قلبی است (جلوگیری کرده و باعث بهبود کلسترول) HDL خوب (می شود و برای سیستم قلب و عروق مفید است. امگا 3 همچنین التهاب را کاهش می دهد، التهاب بخش کلیدی در مراحلی است که کلسترول را به پلاکهای مسدود کننده شریان تبدیل می کند. این عمل توسط گردو که حاوی میزان بالای ال آرژنین) یک آمینواسید بسیار مهم است که در هنگام فشارخون بالا از اهمیت خاصی برخوردارند (است انجام می گردد. در بدن) خصوصاً در رگهای خونی پرکار (آرژنین) به اکسید نیتریک تبدیل می شود، یک ماده شیمیایی که به هموار نگهداشتن دیواره داخلی رگهای خونی کمک می کند و اجازه میدهد تا رگهای خونی راحت باشند.

افرادی که فشار خون بالا دارند زمان بسیار دشواری برای نرمال نگهداشتن میزان اکسیدنیتریک دارند، که ممکن است به مشکلات سلامتی مهم مرتبط باشد مانند دیابت ها و مشکلات قلبی، گردو می تواند بعنوان یک افزودنی به غذای آنها کمکهای بسیاری کند. در یک تحقیق چاپ شده در مجله Phytochemistry72 سلامت قلبی عروقی توسط گردو را نشان داده است. تحقیق پیشین اظهار داشت که چند ترکیب پلی فنولیک یافت شده در گردو، خصوصاً اسید ellagic و gallic 73 دارای فعالیت مناسب آنتی اکسیدانت هستند که از تبدیل کلسترول LDL به رادیکال آزاد مضر جلوگیری می کنند. در تحقیق جدید، محققان 16 پلی فنول را شناسایی کردند که شامل 3 تانن با فعالیت آنتی اکسیدانتی دفاعی است. آنها این میزان را بسیار چشمگیر توصیف کرده اند. آنتی اکسیدانتهای گردو نقش کلیدی در سلامت قلب دارند.

گردو، گردوی آمریکایی، شاه بلوط بیشترین مقدار آنتی اکسیدانت از میان میوه های دانه دار دارند، گردو حاوی بیش از 20 mmol آنتی اکسیدانت در 3 اونس (100 گرم (است. همچنین بادام زمینی) یک سبزی بنشنی (روی دریافتهای غذایی آنتی اکسیدانت تأثیر می گذارد. مقدار زیاد آنتی اکسیدانت میوه های دانه دار به توضیح نتایج بدست آمده در تحقیق Iowa Womens Heahh Study Iowa کمک می کند که در آن تحقیق مشخص شده است که خطر مرگ ناشی از بیماریهای قلبی عروقی و بیماریهای شریانی قلب با افزایش مصرف کره بادام زمینی/ میوه های دانه دار بسیار کاهش می یابد. هنگامی که نتایج حاصله از چهار تحقیق با هم ترکیب شدند، مصرف میوه های دانه دار حداقل 4 بار در هفته، یک کاهش 37 درصدی خطر بیماریهای شریانی قلب در مقایسه با افرادی که از این میوه ها به مقدار کم مصرف می کردند و یا اینکه اصلاً مصرف نمی کردند، در بر داشت. مصرف بیش از آن، 3/8 درصد ابتلا به بیماریهای قلبی را کاهش می دهد.

نکته مفید: برای کاهش خطر ابتلا به بیماریهای قلبی و عروقی از گردو و دیگر میوه های دانه دار غنی از آنتی اکسیدانت به میزان حداقل 4 بار در هفته استفاده کنید و از آن لذت ببرید.

گردو باعث بهبود عملکرد قلبی با استفاده از مکانیزمهای مختلف است.

اداره دارو و مواد غذایی آمریکا اخیراً به این نتیجه رسیده است که خوردن 5/1 انس گردو در روز بعنوان یک رژیم که چربی اشباع شده کمی دارد می تواند باعث کاهش خطر ابتلا به بیماریهای قلبی شود. این اولین بار است که یک وعده غذایی و نه غذاهای جانبی نشان داده است که چقدر برای بیماران قلبی مؤثر است.

گردو باعث تنظیم میزان کلسترول در افرادی می شود که دیابت نوع دوم دارند.

در بیماران دیابتی نوع دوم، افزودن روزانه یک اونس گردو در رژیم غذایی می تواند باعث بهبود اساسی در میزان کلسترول شود. تحقیقات بیشتر نشان داده است که خوردن گردو بعنوان رژیم کم چرب اصلاح شده، باعث کاهش میزان

چربی دور قلب در بیماران دیابتی می شود که این با کم کردن میزان چربی در رژیم غذایی به دست می آید.

در تحقیقی منتشر شده در Journal of the American Dietetic 74 Association به 55 نفر بیمار دیابت نوع دو توصیه شد که رژیم کم چرب داشته باشند اما تنها گروهی که توانست یک چربی محافظ قلب را به دست آورد که از گردو استفاده می کردند (30 گرم تقریبا 1 انس در روز). کلیک کنید

گردو موجب کاهش میزان مولکولهایی میشود که باعث سفتی رگهای قلب میشود.

علاوه بر اینکه گردو در میزان کلسترول تاثیر میگذارد دلایل اینکه چرا گردو باعث کاهش ابتلا به بیماریهای قلبی میشود رژیم ALA غنی از گردو علاوه بر کم کردن کلسترول LD است:

1 - میزان پروتئینهای C-REACTIVE را که باعث التهاب عروق و در نتیجه سخت شدن رگها و ایجاد بیماریهای قلبی میشود را کاهش می دهد.

2 - باعث افزایش اسیدهای چرب امگا 3 و اسیدهای چرب محافظ امگا 3 EPA و DHA میشود.

3 - باعث کاهش میزان ICAM - 1 و VCAM - 1 و E-Selection می شود که همه اینها در کلسترول موجود است) شیارهای رگ (.

گردو باعث محافظت از قلب شما بعد از خوردن یک وعده غذایی چرب می شود. گردو که منبعی بسیار غنی از چربی امگا 3 و ALA است باعث بهبود عملکرد رگها بعد از یک وعده غذایی پرچرب می شود و همچنین ممکن است نقش مهمتری به نسبت روغن زیتون در رژیم غذایی مدیترانه ای داشته باشد.

محققان گزارش داده اند که جریان خون در شریانهای بازو،) اتساع جریان میانی (24 درصد در موارد با کلسترول بالابعد از خوردن گردو همراه غذا افزایش یافت در حالیکه مصرف روغن زیتون همراه با غذا 36 درصد کاهش در جریان خون موجب شد.

75 E-selection مولکولی که در چسبندگی سلول نقش دارد - فرایندی که در آن کلسترول آسیب دیده به دیواره رگهای خونی می چسبد و پلاک تشکیل می دهد - بعد از خوردن گردو کاهش می یابد. بسیاری از مردم فراموش کرده اند که گردو جز اصلی غذای مدیترانه ای است و مزیتهای فراوانی دارد. گردو بر عکس روغن زیتون و دیگر میوه های دانه دار، دارای مقادیری از اسید های چرب اشباع نشده چند گانه است، خصوصا اسید آلفا - لینولنیک 76 (ALA) یک امگا 3 گیاهی مهم.

این بدان معنا نیست که خوردن یک مشت گردو می تواند جبران یک غذای ناسالم کند. امیلی روس از دانشگاه Universitat Autonoma de Barcelona بیان می کند که:

مصرف کنندگان ممکن است از یافته های ما اشتباه برداشت کنند که می توانند غذاهایی با چربیهای ناسالم بخورند ولی به غذای خود گردو اضاف کنند. در حالیکه این تحقیق به وضوح نشان می دهد که میوه های دانه دار بسیار مفیدند، و تنها ترکیب غذای مدیترانه هستند.

غذای مدیترانه ای شامل سبزیجات، میوه ها، تمام حبوبات، ماهی زیتون، میوه های دانه دار است که سرشار از هزاران ویتامین محافظ، مواد معدنی گیاهی است. این ترکیبی از همه مواد مفید است و توضیح می دهد چگونه این روش خوردن صحیح با عمر طولانی در ارتباط است و بدن را در برابر بیماریهای بسیاری مثل بیماریهای قلبی عروقی و بعضی از سرطانها مصون نگه می دارد.

مطالعات تحقیقاتی

غذا برای تفکر بهتر:

تصور می رفت که گردو غذای مغز است نه فقط بخاطر ظاهر چین دار مغز مانند پوست آن بلکه به خاطرمقادیر زیاد چربیهای امگا 3 موجود در آن.

مغز شما متشکل از بیش از 60 درصد چربی ساختاری است. برای عملکرد مناسب سلولهای مغزی، این چربی ساختاری به چربیهای امگا 3 اصولی موجود در گردو، تخم بذر و ماهی آب سرد نیاز دارد. چون غشاء

همه سلولها از قبیل سلولهای مغز یا نورونها اصولاً از چربیها تشکیل شده اند. غشاء سلول دروازه بان سلول

ص:318

است. هر چیزی که بخواهد وارد یا خارج از سلول شود باید از غشاء بیرونی سلول عبور کند. و چربی امگا 3 که مایع و انعطاف پذیر است این فرایند را آسان تر می کند بنابراین توانایی سلول را برای هدایت مواد مغذی افزایش می دهد در حالی که ضایعات را از بین می برد، خصوصاً هنگامی که مغز شما در حال تفکر باشد.

مطالعات علمی بیماریهای همه در کشورهای مختلفی چون U.S رابطه ای بین افزایش نسبت افسردگی و کاهش مصرف امگا 3 در بچه ها، رابطه بین دریافت کم چربی امگا 3 و ADHD انجام شده است. در بررسی اخیر Purdue university نشان داده شده است که بچه هایی که اسیدهای چرب امگا 3 کمتر دریافت می کنند دارای فعالیت بیش از اندازه، اختلال در یادگیری و مشکلات رفتاری هستند. در تحقیق Purdue 77 بسیاری از مشکلات رفتاری، خشونت و مشکلات خواب در افرادی که اسید چرب امگا 3 کمتری دریافت می کنند، گزارش شده است. مشکلات یادگیری و سلامتی بیشتر در بچه هایی یافت شد که غلظت اسید چرب امگا 3 در آنها کمتر بود.

بیش از 2000 پژوهش علمی نشان داده اند که مشکلات بسیاری در رابطه با کمبود امگا 3 وجود دارد. غذاهای آمریکایی تقریباً عاری از امگا 3 است به جزء میوه دانه دار، مثل گردو، بذرها و ماهی آبهای سرد است. در حقیقت، محققان بر این باورند که حدود 60 درصد آمریکایی ها کمبود اسیدهای چرب امگا 3 دارند و حدود 20 درصد کمبود کمتری دارند که این میزان در خونشان مشخص نیست.

کمک به جلوگیری از سنگ صفرا می کند.

مطالعات غذایی 20 ساله روی بیش از 80000 زن از Nurse Health Study نشان داده است که زنانی که حداقل 1 اونس میوه دانه دار، بادام زمینی یا کره بادام زمینی در هفته مصرف می کنند، 25 درصد خطر ایجاد سنگ صفرا در آنها کاهش می یابد. 1 اونس فقط 6/28 میوه دانه دار یا حدود 2 قاشق سوپخوری کره میوه دانه دار است که از بیماریهای کیسه صفرا جلوگیری میکند و این راحت تر از خوردن یک مشت گردو به عنوان عصرانه یا خوردن آن همراه با سالاد است.

یک منبع سرشار از ملاتونین

آیا میخواهید شب بهتر بخوابید؟ هنگام شام به سالاد سبزیجات، سالاد میوه یا سبزیجات پخته به اندازه یک مشت گردو اضاف کنید. یا همراه سیب پخته یا گلابی آبپز شده مقداری گردو بخورید.

ملاتونین هورمونی محصول غده صنوبری است که خواب آور و تنظیم کننده خواب است و همچنین یک آنتی اکسیدانت قوی است که در گردو وجود دارد که باعث می شود یک عصرانه کامل برای داشتن یک خواب شبانه راحت باشد.

ملاتونین به بهبود خواب برای کسانی که شب کار هستند و افرادی که از کندی واکنش رنج می برند کمک می کند اما نگهداشتن میزان مناسب این هورمون برای افراد بیش از 40 سال بسیار مهم است چون مقدار ملاتونین تولید شده توسط بدن با بالا رفتن سن کاهش می یابد و این باعث کاهش آنتی اکسیدانت محافظ می شود که ممکن است به گسترش رادیکال آزاد مربوط به بیماریهای آینده ارتباط داشته باشد.

مؤلفان چنین استدلال کرده اند که گردو در ضمن کمک به مقاومت استرس اکسیداتیو) آسیب رادیکال آزاد (، به کاهش خطر ابتلا به سرطان و تأخیر یا کاهش شدت بیماریهای قلبی عروقی و بیماریهای عصبی مثل بیماری پارکینسون و آلزایمرنیز کمک می کند

گردو به وسیله امگا 3 از سلامت استخوان محافظت می کند.

اسید لینولنیک آلفا، چربی امگا 3 یافت شده در گردو، با کمک به جلوگیری ازبرداشت شدید استخوان، سلامت استخوان را افزایش می دهد.

میزان امگا 3 محافظ را با خوردن 4 دانه گردو در روز بهبود ببخشید.

خوردن 4 دانه گردو در روز به طور چشمگیری سطحهای خونی اسیدهای چرب امگا 3 محافظ، اسید لینولنیک آلفا ALA و اسید ایکو ساپنتانوئیک EPA در افراد بزرگسال را افزایش داد.

مصرف آجیل و خشکبار خطر چاقی را کاهش میدهد.

با اینکه آجیل و خشکبار برای سلامتی قلب بسیار مفید است، بسیاری از افراد برای جلوگیری از چاقی از مصرف آنها خودداری میکنند. بر اساس تحقیقی که در مجله) Obesity مرض چاقی (منتشر شده است، ترس افراد از چاقی حاصل از مصرف آجیل کاملاً بی اساس است. در حقیقت کسانی که در طول هفته حداقل 2 بار از این مواد استفاده میکنند، کمتر از کسانی که هیچگاه آجیل و خشکبار مصرف نمیکنند دچار اضافه وزن می شوند.

نکته کاربردی: نباید اجازه داد ترس از افزایش وزن، لذت میل کردن آجیل و بسیاری از خواص مفید آن را از ما بگیرد !

* از کره مواد آجیلی در صبحانه استفاده کنید.

* ساندویچ های ژله ای و کره بادام زمینی دوران کودکی را به خاطر بیاورید.

دوباره از این مواد غذایی استفاده کنید.

* یک تکه کرفس را با آجیل پر کنید و به عنوان میان وعده ی بعدازظهر از آن استفاده کنید.

* از آجیل در گندمک صبحانه، سالاد ناهار یا در بین سبزیهای پخته ی شام استفاده کنید.

* یا اینکه یک مشت آجیل نمکین را به تنهایی به عنوان یک خوراک مختصر میل کنید.

مغز گردو سرشار از مواد مفید است.

مغز گردو منبعی عالی ازفلز منگنز و حاوی مقادیر زیادی مس است. این دو فلز سازنده بخشی از آنزیم هایی هستند که در عمل اکسیداسیون بدن نقش دارند. برای مثال آنزیم superoxide dismutase که مواد رادیکال آزاد شده در سیتوپلاسم سلول و میتوکندری) بخشی از سلول که تولید انرژی میکند (را خنثی میکند، نیاز به مس و منگنز دارد.

مغز گردو حاوی نوعی ترکیب آنتی اکسیدان به نام ellagic acid است که فعالیت های متابولیکی که منجر به سرطان خواهند شد را متوقف میکند. این ماده نه تنها از آسیب دیدن سلول ها در معرض مواد رادیکال آزاد جلوگیری میکند، بلکه به خنثی شدن موادی که میتوانند منجر به ایجاد سرطان شوند کمک کرده و مانع تکثیر سلول های سرطانی میشود.

چگونه انتخاب و نگهداری کنیم.

وقتی می خواهید گردو) نه مغز گردو (بخرید، سعی کنید آنهایی را انتخاب کنید که وزن بیشتری دارند. پوست گردو نباید دارای ترک خوردگی، سوراخ یا هر نوع لکه باشد، زیرا این مشخصات اغلب نشانه های کپک زدگی مغز گردوست، که آن را برای مصرف نامناسب می کند.

گردوهای پوستدار معمولا در بسته بندی های متعددی عرضه میشوند. اگر قصد دارید از این بسته ها خریداری کنید، مطمئن شوید که بسته ها حاوی گردوهای تازه هستند و سعی کنید از فروشگاه های معتبر خریداری کنید. هنگام خرید گردو، چه به صورت آزاد و چه به صورت بسته بندی، مطمئن شوید که پوست گردوها چروکیده و یا نرم نیستند. اگر میتوانید گردوها را ببویید تا مطمئن شوید که بو گرفته و فاسد نیستند.

چون گردو حاوی مقادیر زیادی چربی اشباع نشده است، به راحتی و با سرعت فاسد میشود. از این رو باید نهایت دقت را در نگهداری آن به خرج داد. گردو باید در ظرفهای غیر قابل نفوذ نسبت به هوا نگهداری شود. میتوان آن را در یخچال به مدت 6 ماه و یا در فریزر به مدت یک سال بدون مشکل نگهداری کرد. مغز گردو را اگر در مکانی خنک، تاریک و خشک، مثل یخچال نگهداری کنید، تا 6 ماه تازگی و طراوت خود را حفظ خواهد کرد.

کار کیسه صفرا و ترشح صفرا در انسان چیست؟

کار کیسه صفرا در انسان انباشتن و تغلیظ صفرا است تا به هضم چربی کمک

نماید. وقتی که چربی وارد اثنی عشر می شود باعث تحریک و ترشح هورمون Cholecystokinin توسط مخاط روده می شود. هورمون مذکور از راه خون وارد کیسه صفرا شده و باعث انقباض آن می شود که در نتیجه صفرای غلیظ شده وارد مجرای کلدوک و بعد به روده کوچک وارد می شود که وجود آن برای امو لسیفیکسا سیون) ذره ج ذره شدن Emulsification چربی های مورد نیاز است.

قطع شدن جریان صفرا که بیماریهای کیسه صفرا به وجود می آید می تواند باعث اختلال هضم چربی ها شود.

در حدود تا درصد از افراد بالغ دچار بیماریهای کیسه صفرا می شوند التهاب و عفونت کیسه صفرا را کولسیستیت Cholecystitis و به وجود آمدن سنگ کیسه صفرا کوله لیتیاز Cholelithiasis می نامند تشکیل سنگ کیسه صفرا وقتی رخ می دهد که کلسترول، رنگ دانه های صفراوی، املاح صفراوی، کلسیم و مواد دیگر در کیسه صفرا رسوب می کنند.

علت اصلی تشکیل سنگ کیسه صفرا نامعلوم است. رکود، عفونت و اختلال متابولیک و یا تغییرات شیمیایی به نظر می رسد نقش داشته باشند. نشانه ها و علائم بالینی Symptoms در بیماریهای کیسه صفرا: درصد بالایی از ناراحتی های کیسه صفرا بدون علامت و Silent خاموش هستند.

در زمانی که عفونت و یا مسدود شدن کیسه صفرا توسط سنگ در مجرای) Cystic درد های کولیکی شدید در صورت انقباض کیسه صفرا پیش می آید هضم و جذب غذاهای چرب باعث ناراحت شدن Discomfort بیمار و اختلال در هضم و جذب Imgaired Digestion چربی ها به علت مختل شدن ترشح صفروی به وجود می آید.

ص:323

در بعضی از بیماران به دلائل نامعلوم تحملشان نسبت به بعضی از سبزیجات) Legumes ج خربزه و میوه هایی مانند توت Berries کم می شود.

در کلیه سیستیت های حاد ج شکم درد ج نفخ شکم، حالت تهوع، استفراغ و تب نیز می تواند از علائم باشد.

برای رژیم غذایی بیماران کیسه صفرا اصل این است که ناراحتی بیمار را با دادن غذاهای کم چرب به حداقل برسانیم. از لحاظ کالری اکثر بیماران کیسه صفراوی وزن بالاتر از طبیعی داشته و رژیم کم کالری توصیه می شود.

Serles et al در سال ثابت کردند بیمارانی که کالری بالا از هر نوع غذا بگیرند باعث زیاد شدن ترشح کلسترول در صفرا و تشکیل بیشتر سنگ صفراوی می شوند. با کم کردن غذاهای کم چرب و Carboydrates می توان بیماران را تا اندازه ای راحت نگه داشت.

رژیم غذاهای کم چربی برای بیماران کیسه صفراوی

(غذاهایی که می توان از آن استفاده کرد، عبارتند از:

شیر کم چربی قهوه و چای و آب میوه و نان ج Cereals78 Cornflakes برشتوک (پنیر کم چرب تخم مرغ هفته ای سه عدد چربی های گیاهی و انواع میوه جاتی که بیمار بتواند آنها را تحمل کند. گوشت ها اعم از گوسفند و گوساله و مرغ ویا ماهی ها سرخ شده نباشد و به صورت آب پز یا کباب و یا بریان شده می توان مورد استفاده قرار داد.

سوپ های صاف شده و ادویه جات از قبیل نمک، فلفل، ادویه به حد اعتدال شیرینی جات همه رقم از قبیل مربا ژله مارمالات و شکر آزاد است.

سبزیجات از قبیل هویج ج سیب زمینی ج کلم و غیره همه نوع در صورت

تحمل موقعی که بدون اضافه کردن کره و یا خامه آب پز شده باشند.

میوه جات همه نوع در صورت تحمل بیمار می تواند مصرف شود.

(غذاهایی که میباید پرهیز شود.

شیر چرب بستنی که از شیر پر چربی درست شده باشد کیک ها و شیرینی هایی که خامه و چربی داشته باشند.

تخم مرغ نیم رو و چربی های حیوانی و چربی هایی مانند خامه و سس سالاد.

از گوشت هایی که به صورت کنسرو شده پرچربی و یا گوشت های چرب ج سوسیس کالباس می باید پرهیز شود.

سوپ هایی که با خامه و شیر چرب درست شده اند، شیرینی هایی از قبیل شکلات ها و غیره همچنین در صورتی که بیماران نتوانند ادویه جات را تحمل نمایند بهتر است پرهیز گردد از میوه جات اوکادو Avocado سیب کال و میوه های توتی Berries را ممکن است بیماران تحمل ننمایند به طور کلی باید از غذاهای سرخ شده: آجیل ج زیتون شورها) از قبیل خیار شور (ذرت بوداده و چاشنی ها Relishes پرهیز به عمل آورد.

ناگفته نماند که ممکن است به بعضی ها غذاهایی از قبیل شیر سوسیس کالباس و غیره حساسیت داشته و هضم این غذاهای برایشان مشکل باشد در این صورت بهتر است از خوردن غذاهایی را که نمی توانند تحمل نمایند پرهیز نمایند.

... آنقدر غرق افکار کودکانه ام که نمیخواهم بزرگی را تجربه کنم...

... حداقل به خاطر قهرهایی که بی طاقت به آشتی تبدیل میشوند بزرگ نمی شوم...

چرا بدون کیسه صفرا می توان زندگی کرد؟

شما میدانید که کیسه صفرا دارید، اما آیا میدانید محل آن کجاست وعملکرد آن

چیست؟ کمی درباره کیسه صفرا و نقش آن در گوارش بدانیم.

آیا میدانید محل قرارگرفتن قلبتان کجاست؟ بطور قطع میدانید.

آیا میدانید محل قرار گرفتن مغزتان کجاست؟ جواب مثبت است.

در مورد کیسه صفرا چطور؟ این یکی از اعضایی است که شما تا زمانی که مشکلی پیش نیامده باشد، درمورد آن زیاد فکر نمی کنید.

اجازه دهید بعضی از این جاهای خالی را پر کنیم.

کیسه صفرای شما کجا واقع شده است؟

زمانی که کیسه صفرای شما شروع به درد کند، شما بلافاصله می فهمید که جای آن کجاست.

توماس راگولا MD,PHD جراح ارشد در انستیتوی اضافه وزن و سوخت و ساز Bariatric and Metabolic کلینیک کلیولند در اوهایو میگوید: "کیسه صفرا در ناحیه یک چهارم بالایی سمت راست شکم قرار دارد".

دکتر راگولا اضافه می کند: "اگر مشکلی وجود داشته باشد، به طور معمول بیمار از درد در این ناحیه شکایت می کند - درست زیر دنده ها - بعضی بیماران تهوع هم دارند.

کیسه صفرا به کبد وصل است، تقریباّ چهار اینچ) حدود 10 cm (اندازه دارد و کشیده یا به شکل گلابی می باشد.

کیسه صفرای شما چه کاری انجام میدهد؟

عملکرد اصلی کیسه صفرا، ذخیره صفرا است که به تجزیه و هضم چربی هایی که می خورید، کمک می کند.

راگولا میگوید:" کیسه صفرا بخشی از سیستم صفراوی است که به عنوان منبع

ذخیره صفرا عمل میکند. کیسه صفرا، صفرا تولید نمی کند بلکه صفرایی که در حال حاضر توسط بدن استفاده نمی شود را ذخیره می کند".

او می گوید:" کبد صفرا را تولید می کند که از کانالهای صفراوی به کیسه صفرا جاری می شود. بعد از یک وعده غذایی، زمانی که روده کوچک هورمون کوله سیستوکینین را ترشح می کند، صفرا از کیسه صفرا، آزاد می شود. سپس صفرا به درون روده کوچک جریان می یابد وبه تجزیه چربی ها کمک می کند ".برای مثال چیزبرگر بزرگی را که هم اکنون خورده اید.

چرا بدون کیسه صفرا می توان زندگی کرد؟

برای درمان بعضی از بیماری های کیسه صفرا، گاهی اوقات باید با جراحی آن را خارج کرد - اما جای نگرانی نیست - کیسه صفرا عضوی است که بدن می تواند بدون آن زنده بماند.

دکتر راگولا می گوید:" افرادی که تحت عمل جراحی برداشتن کیسه صفرا قرارمی گیرند بندرت مشکلی در رابطه با عملکرد سیستم صفراوی، دارند".

بدن می تواند از عهده ذخیره سازی صفرای اضافی، برآید واز مجاری صفراوی، برای ذخیره صفرای اضافی، استفاده کند.

راگولا ذکر می کند:" گاهی اوقات ممکن است بعد از جراحی، مجاری صفراوی کمی متورم شوند که معمولا موجب نگرانی زیادی نمی گردد".

چه چیزی ممکن است باعث اشکال در کیسه صفرا شود؟

مهمترین مشکل رایج در کیسه صفرا، سنگهای کیسه صفرا هستند سنگهای کوچکی که از صفرای سفت و سخت شده و کلسترول تشکیل می شوند.

سنگهای کیسه صفرا می توانند مانع خروج صفرا از کیسه صفرا، شوند و مشکلات زیر را بوجود آورند:

- درد شدید بویژه بعد از خوردن غذاهای چرب و خیلی چرب

- یرقان) زرد شدن پوست و چشمها (

- التهاب و تحریک پذیری دیواره های کیسه صفرا

مشکلات دیگری هم ممکن است در کیسه صفرا دیده شود که بسیار نادرند، از جمله:

- سرطان کیسه صفرا

- سوراخ شدن کیسه صفرا) پاره شدن یا شکاف (

- قانقاریا) سیاه شدن و از بین رفتن نسج کیسه صفرا (در صورتی که خون به میزان کافی به کیسه صفرا نرسد.

- التهاب پانکراس) لوزالمعده (، در صورت حرکت سنگ های صفراوی از کیسه صفرا وبستن راه مجاری پانکراس توسط این سنگ ها.

گاهی، مشکلات کیسه صفرا مانند سنگ های صفراوی، ممکن است هرگز ایجاد درد نکنند. اما این به معنی نبودن اشکال در آن نیست. اگر شما دردی در ناحیه بالای سمت راست شکم، احساس میکنید، بویژه بعد از خوردن غذاهای خیلی چرب، به پزشک مراجعه کنید ومراقب مشکلات کیسه صفرای خود باشید.

پرسش و پاسخ هایی در مورد کیسه صفرا و سنگ های کیسه صفراوی

بهمن، توسط: admin 1 موضوع: جهان پزشکی، روی خط خبرگزاری ها

ارسال نظر

ص:328

دکتر فرزاد پناهی ج جراحی عمومی و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی

سوال ج کیسه ی صفرا چیست و وظیفه ی آن در بدن چیست؟

پاسخ ج برای اینکه ما ا نرژی کافی برای فعالیت های مختلف روزانه داشته باشیم نیاز داریم که از غذا و اکسیژن بهره مند بشویم. برای اینکه بتوانیم اینها را به موادمغذی تبدیل بکنیم تا در اختیار بدن قرار بگیرد، دستگاهی بنام گوارش داریم.

دستگاه گوارش ابتدا غذا را خرد می کند، بعد آنرا آماده جذب می کند، به مولکولهای کوچکتر تبدیل می کند و نهایتا آن را وارد گردش خون می کند تا در اختیار سلولها قرار بدهد. برای اینکه این کار انجام بگیرد اجزای مختلف دستگاه گوارش نقش های مختلفی دارند که ما اینجا روی کیسه ی صفرا تاکید می کنیم. غذا وارد انتهای معده می شود و بعد وارد دوازدهه می شود، در اینجا در معده غذا به تکه های ریز تبدیل شده است و باید بتوانیم آنرا ریز و ریزتر بکنیم و برای این کار نیاز به صفرا و نمک های صفراوی داریم که دور تا دور سلول های چربی را بگیرند.

بخاطر همین ما از کبد ترشح صفرا را داریم. کیسه ی صفرا در کنار مجاری صفراوی می چسبد و کار مهمی را که برای ما انجام می دهد تغلیظ صفرا می باشد. صفرا از کبد وارد می شود و وارد کیسه ی صفرا می شود، صفرا غلیظ می شود. وقتی غذای چرب وارد اثنی عشر می شود، صفرا منقبض می شود و تا برابر غلیظ می شود. این کار کیسه ی صفرا زمانی بکار می آید که غذا پُر چرب و سنگین باشد.

عملا با استفاده از هورمون و آندو هورمون هایی که در دستگاه گوارش داریم آنرا تنظیم می کنیم. یعنی غذا وارد معده می شود، ترشح صفرا داریم، غذا وارد اثنی عشر می شود، انقباض کیسه ی صفرا همراه با ترشحات لوزل المعده را داریم. در افراد عادی صفرا کار خودش را انجام می دهد اما صفرای ما همیشه حالت محلول ندارد. صفرا سه جزء قسمت اصلی دارد. یکی کلسترول مجاری صفراوی است که با کلسترول خون فرق می کند، یکی نمک های صفراویی و یکی محلولی بنام

لسیتین است که نقش موثری را در حلالیت صفرا ایفا می کند. اتفاقی که در یک صفرای طبیعی می افتد این است که صفرا اشباع نشده باشد. صفرا باید حالت محلول باشد و اگر این طور نباشد صفرا رسوب خواهد کرد. و لجن های صفراویی ایجاد می شوند. بعد از لجن های صفراویی سنگ های صفراویی ایجاد می شود واین بستگی به ماهیت صفرای تولید شده در کبد دارد. این عمدتا سرشتی است.

ما معمولا سنگ های کیسه ی صفرا را در خانم های جوانی داریم که چاق هستند و چهل سال دارند و اغلب خانم هایی هستند که در معاشرت خنده رو هستند. البته آقایان هم به سنگ کیسه ی صفرا دچار می شوند. صفرا رسوب می کند و به لجن تبدیل می شود و لجن به سنگ صفرا تبدیل می شود. ما باید مراقبت هایی داشته باشیم که اگر کیسه ی صفرای ما دچار سنگ شد متوجه بشویم. اغلب افراد سنگ کیسه ی صفرای بدون علامت را دارند.

سوال ج عوامل زمینه ساز کیسه ی صفرا را توضیح بفرمایید.

پاسخ ج بیماری هایی زمینه ساز کیسه ی صفرا است. یکی بیماری های خونی است. افرادی هستند که کم خونی های همولیتیک دارند یعنی گلبول های قرمز آنها شروع به شکسته شدن می کند و گلبولهای قرمز از بین می روند و حجم بالایی از مواد داخل گلبول های قرمز وارد سیستم گردش خون می شود و اینها بصورت رنگدانه هایی وارد صفرا می شوند و صفرا را از حالت محلول در می آورند و آنرا به یک صفرای با رسوب تبدیل می کنند. بعد آرام آرام سنگ تشکیل می شود که رنگدانه ای هستند. پس به غیر از گروه سرشتی، گروهی داریم که توسط همولیز خونی و بیماریهای خونی دچار سنگ کیسه ی صفرا می شوند. گروه دیگری از افراد هستند که بواسطه ی عفونتهای مجاری صفراوی دچار سنگ های صفراوی می شوند. این افراد دچار کلونژیت های صعودی می شوند و کلونژیت ها آنها را از حالت محلولیت در می آورد و تبدیل به صفرایی می کند که شروع به رسوب شدن می کند. رنگدانه های صفراوی سنگ عفونی با رنگدانه های سنگ صفرای ناشی از همولیز و کم خونی های همولیت متفاوت هستند. پس ما سه دسته افراد داریم که

که در آنها سنگ های صفراویی وجود دارد. کم خونی های مختلف دچار سنگ صفراویی می شوند و اینها از دوران طفولیت دچار سنگ های صفراویی می شوند.

گروهی که بعلت کلونژیت و عفونت های سنگ های صفراویی دچار سنگ کیسه ی صفرا می شوند معمولا در سنین بالا هستند که دچار این مشکل می شوند. گروه سوم همان گروه سرشتی هستند.

سوال ج آیا نوع تغذیه هم در ایجاد سنگ های کیسه ی صفرا تاثیری دارد؟

پاسخ ج اصولا استفاده از چربی های خاصی باعث می شود که به نحویی ترکیب کلسترول در صفرا بهم بخورد. این ترکیب کلسترول در صفرا با ترکیب کلسترول در خون فرق می کند. یعنی هر کسی که کلسترول خونش بالا رفت فکر نکند که دارد سنگ کیسه ی صفرا می گیرد. کسانی که می خواهند سریع وزن شان را کم بکنند، رژیم های سخت می گیرند و یک دفعه سنگ کیسه ی صفرا می گیرند زیرا ترکیب صفرا را بهم زده اند. انسانهایی که دچار چاقی مفرط هستند در معرض سنگ های کیسه ی صفرا قرار می گیرند و برعکس افرادی که چاق هستند و می خواهند لاغر بشوند در معرض سنگ های کیسه ی صفرا قرا می گیرند. خیلی از داروها هستند که ترکیب صفرا را بهم می زنند. سنگ کیسه ی صفرا یک حالت شایعی در بین مردم هست. سنگ کیسه ی صفرا معمولا علامت ندارد. اگر شما افراد معمولی را سونوگرافی کنید تا حدود درصد افراد سنگ کیسه ی صفرا دارند ولی هیچ علامتی ندارند و راحت دارند زنگی می کنند. بعضی از این سنگ های صفرا در جداره ی کیسه ی صفرا ایجاد التهاب می کنند و سنگ در گردن صفرا گیر می کند، این سنگ باعث التهاب جداره ی کیسه ی صفرا می شود. در حالت عادی وقتی غذا شروع به حرکت می کند کیسه ی صفرا منقبض می شود و در این حالت درد در این افراد ایجاد می شود زیرا سنگ را در جدار می فشارد و جایی که ملتهب است تحت کشش قرار می دهد. بنابراین درد تیپیک کیسه ی صفرا این است که یک فردی نیم ساعت بعد از خوردن یک غذای سنگین یا پرچرب، در سمت راست و بالای شکم خودش احساس یک درد فشارنده می کند. این درد چند ساعت ادامه

پیدا می کند و به پشت شانه ی راست می زند. اگر بخواهیم منشا درد در کیسه ی صفرا را با منشا درد در قسمت های دیگر مشخص کنیم ما عملا دچار مشکل خواهیم شد که ما بیاییم بفهمیم که این سنگ کیسه ی صفرا است که درد را علامت دار کرده است یا التهاب معده و سایر بیماریهای گوارشی است. گاهی بیمار با درد زیر ناحیه ی جناغ سینه می آید، این حالتی است که به آن ترش کردن می گوییم و باید آنها را تحت درمان قرار بدهیم زیرا اسید مری برمی گردد. یک وقت فرد درد گرسنگی دارد. یعنی مدت طولانی که غذا نمی خورد وقتی از خواب بلند می شود یک درد دروسط ناحیه ی شکمی دارد که به سمت راست هم متمایل می شود. این درد هم ناشی اززخم های گوارشی ناحیه ی اثنی عشر و معده است که درمان خودش را خواهد داشت. گاهی اوقات بیماران حالت نفخ شکم را دارند و می گویند که ما باد گلو داریم و یک دردهایی در بالای شکم دارند که می آید و می رود، اینها را باید افتراق بدهیم. التهاب لوزل المعده دردی است که در وسط و بالای ناف ایجاد می شود و به پشت کمر هم می زند. اینها را باید از هم افتراق بدهیم. بهترین کار این است که اینها را با اندوسکوپی و سونوگرافی و روش های مختلف از هم جدا کرد.

سوال ج مادر من سال دارند و سنگی به اندازه ی میلیمتر درداخل کیسه ی صفرایشان دارند. آیا به جزء جراحی راه درمان دیگری وجود دارد؟

پاسخ ج اگر ایشان علامتی نداشته باشند ما کاری به این سنگ نداریم ولی اگر ایشان علامت دارند باید کیسه ی صفرای شان را در بیاوریم و بهترین کار برای ایشان جراحی است. کیسه ی صفرای پر از سنگ دیگر برای فرد کارائی ندارد. و فرد را دچار مشکل خواهد کرد. با خوردن کوچکترین غذای چربی فرد دچار درد می شود. در کیسه ی صفرایی که دو تا سنگ درشت دارد، اگر کیسه را برنداریم و فقط سنگ ها را خارج کنیم امکان دارد تا درصد دوباره سنگ عود کند زیرا این کیسه دیگر بیمار و سنگ ساز است. پس باید کیسه را برداریم تا سنگ تشکیل نشود . پس روشهایی مثل سنگ شکن و خوردن دارو حل کننده ی سنگ های صفراوی

ص:332

عود بسیار بالایی دارند بخصوصا در آنها ایجاد مشکلات فراوانی خواهند کرد ولی در افرادی که به هیچ وجه نمی توانیم آنها را عمل بکنیم شاید خوردن داروها در مواردی قابل توصیه باشد یعنی فردی باشد که این قدر بیماری های جدی قلبی و ریوی داشته باشد که به ما اجازه بیهوشی را ندهند.

سوال ج آیا داشتن سرگیجه و احساس پربودن از علائم سنگ کیسه ی صفرا است ؟ گاهی من از خواب می پرم و دچارسرگیجه می شوم.

پاسخ ج سرگیجه از علائم کیسه ی صفرا نیست اما احساس پُربودن سر دل می تواند باشد بشرطی که ما با اندوسکوپی شکم بتوانیم علت های دیگر را در کنیم.

وقتی علت های دیگر رد شد و فهمیدیم که علت دیگری وجود ندارد، این فرد را کاندیدای برداشتن کیسه ی صفرا می کنیم. در طب سنتی ما یک مباحثی داریم راجع به افرادی که مزاج صفراویی دارند مطرح می شود این ربطی به خود کیسه ی صفرا ندارد. صفرا از کبد ترشح می شود و وارد روده می شود و در مواردی بازگشت به داخل معده را دارد. حالا چه کیسه ی صفرا باشد و چه نباشد این اتفاق می افتد. بعضی از افراد بواسطه ی بازگشت اسید معده به داخل مری دهانشان تلخ است. حتی تا حفره ی حلق می تواند بالا بیاید. که اگر همراه با صفرا باشد، تلخی آن خیلی بیشتر خواهد بود. ولی این مفهومش این نیست که این افراد مشکلی از کیسه ی صفرا دارند، اینها مسائل گوارشی دیگر است.

سوال ج من سال پیش صفرایم را در آورده ام. الان درد دارم و سونوگرافی می گوید که این یک توده است. این را در دیواره ی شکم دیده اند و دکتر می گوید که برای نخ بخیه است ولی ابعادش خیلی بزرگ است. راهنمایی بفرمایید.

پاسخ ج ایشان بعد از عمل دچارعارضه ی فتق جداره ی شکم شده اند. ما برای درآوردن کیسه ی صفرا چند نوع عمل جراحی داریم. الان یکی از بهترین روش ها روش لاپاراسکوپی است. یعنی ما با دستگاه وارد شکم می شویم و کیسه ی صفرا را درمی آوریم. یک تا چهار سوراج در جداره ی شکم ایجاد می کنیم و وارد شکم

می شویم و کیسه را در می آوریم و احتمال فتق در این نوع عمل کمتر است تا عمل باز. توصیه ی من این است که این خانم به یک جراح مراجعه کنند تا فتق شان را ترمیم کند. کار سختی نیست و این یک جراحی فتق است. ما برای اینکه این مشکل را نداشته باشیم وارد عصر لاپاراسکوپی شده ایم. این نوع جراحی دوتا حُسن دارد. یکی اینکه بیماران درد کمتری نسبت به سایر افراد دارند زیرا برش ها کوچکتر است سریع تر می توانند به سر زندگی شان برگردند. دیگر اینکه ما در جراحی لاپارسکوپی ما همه ی قسمت ها را می بینیم یعنی تمام اجزای کیسه ی صفرا و رگهای مختلف را می بینیم، بنابراین عارضه ی آن خیلی کمتر از جراحی باز است. توصیه ما عمل با لاپاراسکوپی است. بیمه یک چهارم هزینه را می دهد ولی چون بیمار کمتر در بیمارستان می ماند هزینه بیمارستانی کمتر می شود.

سوال ج مادر من سال دارد و سنگ کیسه ی صفرا دارند. الان شکم شان تورم پیدا کرده است. ایشان درد ندارند. آیا این تورم مشکلی ایجاد نمی کند؟

پاسخ ج قاعدتا سنگ کیسه ی صفرا ایجاد این حالت را نمی کند. تورم یک چیز جدایی است. باید مشخص بشود که منشا تورم فقط نفخ شکم است که با بعضی از این داروها می توانیم تورم را بخوابانیم. گاهی اوقات این نشان دهنده ی فتق جداره ی شکم است که در افراد خودش را آشکار می کند. گاهی این تورم نشان دهنده ی یک مشکلی در شکم است که حتما باید یک سونوگرافی و سی تی اسکن انجام بشود. ایشان حتما به یک پزشک فوق تخصص گوارش مراجعه بکنند تا بیمار را ویزیت کند و تصمیم لازم را برای ایشان بگیرد.

سوال ج چه اطلاعاتی بین بیمار مبتلا به سنگ کیسه ی صفرا و پزشک رد و بدل می شود و این اطلاعات چه کمکی به پزشک می کند؟

پاسخ ج بیمار وقتی با علامت پیش پزشک مراجعه می کند، قاعدتا معاینه می شوند. سمت راست شکم و بالا می تواند هیچ علامتی نداشته باشد یا می تواند یک حساسیت خفیف را داشته باشد. پزشک برای اینکه به تشخیص برسد از روش

های تشخیصی استفاده می کند که بهترین آن سونوگرافی شکم است. در سونوگرافی ما می توانیم هم صفرا و هم جداره دیواره ی صفرا و هم سنگ های صفراوی را ببینیم. سی اسکن هم کمک می کند که سنگ های کیسه ی صفرا را تشخیص بدهیم ولی بیشتر تاکید ما روی التهاب لوزل المعده و سایر بیماریها است که رد می کنیم. بیمار با یک علائم مشخص همراه با یک سونوگرافی صفرا و مجاری صفراوی می تواند به ما تشخیص را بدهد و درمان را برای بیمار شروع می کنیم.

گاهی بعضی از بیماران همراه با کیسه ی صفرا و علائم آن زرد می شوند، این نشان می دهد که احتمالا سنگ از کیسه ی صفرا رد شده باشد و وارد مجاری صفراویی شده باشد و این انسداد کیسه ی صفرا را خواهد داشت. ما ابتدا باید از طریق آندوسکوپی سنگ را از مجاری خارج بکنیم که دوستان فوق تخصص گوارش این کار را برای ما انجام می دهند و بعد با لاپاراسکوپی کیسه ی صفرا را در بیاوریم.

سوال ج کسی که کیسه ی صفرایش را در آورده است، آیا می تواند غذای چرب بخورد؟

پاسخ ج بهتر است که غذای چرب نخورد. ما به هیچ کس خوردن غذای چرب را توصیه نمی کنیم زیرا غذای چرب باعث رسوب چربی ها در جداره ی رگها می شود و خطر بیماریهای قلبی و بیماریهای مغزی را زیاد خواهد کرد و باعث سکته قلبی و مغزی می شود. این افراد اگر غذای چرب بخورند ممکن است که این غذا به اندازه ی کافی هضم نشود) زیرا ما صفرای غلیظ را نداریم (و آنها دچار اختلالات ناشی از عدم هضم چربی بشوند. وقتی چربی هضم نشود در آن ناحیه گاز تولید می کند و نفخ شکم صورت می گیرد که با اتساع جداره روده و درد همراه خواهد بود. بنابراین درد ایجاد می شود و این درد کشنده ای نیست و خودش برطرف می شود. ولی این درد و احساس ناراحتی بعد از خوردن غذای پر چرب باعث می شود که ما به بیماران توصیه کنیم که بعد از عمل کیسه ی صفرا غذای چرب نخورند. این احتمال وجود دارد که بعد از برداشتن صفرا در مجاری صفراوی سنگ تشکیل بشود ولی تشکیل سنگ مجاری صفراویی خیلی نادر است و شیوع آن خیلی کم است. معمولا علت سنگ مجاری صفراویی، عبور سنگ از خود کیسه

ی صفرا به مجاری صفراویی است.

سوال ج کسی که عمل سنگ کیسه ی صفرا انجام داده است باید تا آخر عمرش رژیم غذایی خاصی داشته باشد؟

پاسخ ج خیر. باید غذای معمولی بخورد ولی غذای پرچرب نخورد. خوردن غذا با چربی معمولی اشکال ندارد و مشکلی ایجاد نمی کند. در ضمن غذای سنگین هم نخورند. مثلا دو برابر غذای معمولی نخورند.

سوال ج بیمار مبتلا به تالاسمی که طحال شان مشکل دارد اگر مبتلا به سنگ کیسه ی صفرا بشوند باید عمل جراحی انجام بدهند؟

پاسخ ج معمولا دو تا را با هم انجام می دهند. اگر مجبور بشویم که طحال را برداریم همزمان سنگ کیسه ی صفرا را هم بر می داریم.

سوال ج داشتن حالت تهوع از علائم داشتن سنگ کیسه ی صفرا است؟

پاسخ ج بله. گاهی حالت تهوع ی تواند از سنگ کیسه ی صفرا باشد ولی این حالت تهوع بعد از خوردن غذای سنگین و پرچرب است. تهوع در ناشتا معمولا بخاطر داشتن سنگ کیسه ی صفرا نیست علی رغم اینکه در التهاب های حاد کیسه ی صفرا چه ناشتا چه غیر ناشتا فرد حالت تهوع را دارد.

سوال ج من درد شکمی داشتم و به پزشک مراجعه کردم و بعد از آزمایش و سونوگرافی مشخص شد که عفونت سنگ در کیسه ی صفرا دارم. به من برای یک ماه دارو داده اند تا عفونت برطرف بشود. می خواهم بدانم که من احیتاج به جراحی دارم یا خیر؟

پاسخ ج چون کیسه ی صفرای این خانم علامت دارد نباید معطل آنتی بیوتیک بشوند و باید در اولین فرصت باید کیسه ی صفرای ایشان را در بیاوریم. کیسه ی صفرا این طور نیست که شما بگویید که من صبر می کنم که دردش زیاد بشود و با دردش می سازم و قهرمان بازی در بیارود. ممکن است این فرد یک مسافرت داشته باشد که در آنجا دستش به پزشک نرسد و در آنجا کیسه ی صفرا شروع به التهاب حاد بکند و بعد کیسه ملتهب و سوراخ و بعد پاره می شود و چرک در شکم می ریزد و عوارض شدید و حتی از دست دادن جان هم امکان دارد برای فرد اتفاق بیفتد.

دیگر اینکه در حالت عادی هم اگر ایشان در غیر اورژانس مراجعه کند خطر عملش خیلی کمتر از زمانی است که درد شدید بشود و به حالت اورژانسی برسد و این فرد به حالت اورژانس عمل خواهد شد. مرگ و میر حالت التهاب حاد کیسه ی صفرا چند برابر حالت عادی است که فرد مراجعه می کند و کیسه اش را در می آورند. من از کسانی که سنگ کیسه ی صفرای علامت دار دارند، صبر نکنند تا درد زیاد بشود.

این کار اشتباه است.

سوال ج عمل لاپاراسکوپی کیسه ی صفرا را توضیح بدهید.

پاسخ ج ما از طریق چند تا سوراخ کوچک به قطر یک سانتیمتر وارد شکم می شویم، کیسه ی صفرا را می گیریم وبا بستن قسمت انتهایی کیسه ی صفرا را جدا می کنیم و نهایتا آن را از جدار شکم با دستگاههایی خارج می کنیم. عمل حدود

دقیقه طول می کشد. الان لاپاراسکوپی را در همه نقاط ایران انجام می دهند و عمل لاپاراسکوپی الان جزء آموزش پزشکی شده است یعنی دستیاران پزشکی که پیش ما آموزش می بینند باید لاپاراسکوپی انجام داده باشند تا آماده ی فعالیت در کشور بشوند.

گاهی کیسه ی صفرا ملتهب است و بیمار دیر مراجعه کرده است. یک وقت کل احشاء دور صفرا را گرفته است و کیسه ی صفرا می خواسته سوراخ بشود. و عمل آن خیلی راحت نیست. بعد زا جراحی عوارضی مثل خونریزی و عفونت است که ممکن ا ست بعد از هر جراحی پیش بیاید. این افراد ممکن است که در حین جراحی این قدر چسبندگی زیاد باشد که گاهی اوقات به اجزاء آناتومیک هم صدمه بزنیم. مثل عروق بزرگ کبدی و سایر ساختمانهایی که در آن ناحیه وجود دارند.

عمل جراحی کیسه ی صفرا یک عمل جراحی ساده است ولی اگر به موقع انجام نشود ممکن است تبدیل به یک عمل خیلی مشکل بشود.

سوال ج من شش ماه پیش عمل صفرا انجام داده ام. عمل من با لاپاراسکوپی بوده است و من الان درد دارم. بعد از عمل سونوگرافی کردم و در آن چیز خاصی نبود. آیا این درد طبیعی است؟

پاسخ ج دردهای پس از عمل کیسه ی صفرا به دو دسته تقسیم می شوند. یکی

ص:337

دردهایی هستند که قبل از عمل هم بوده اند و به همان شکل بعد از عمل ادامه دارد . افرادی را داریم که هم سنگ کیسه ی صفرا دارند و هم التهاب اثنی عشر یا التهاب لوزل المعده دارند. این افراد قسمتی از دردهایشان خوب می شود که مربوط به کیسه ی صفرا است و آن قسمتی که مربوط به بیماریهایی دیگر است از بین نمی رود. درد دیگر به دستکاری های عمل و عوارض بعد از عمل برمی گردد. در این مورد چون سونوگرافی کرده ا ند و موردی نبوده ما نگران اجزاء دیگر نیستیم. پس برمی گردیم به اینکه فرد در هنگام عمل جراحی، صدمه ی کوچکی به عصب آن ناحیه وارد کرده است یا یک عارضه ای در دیواره ی شکم ایجاد شده باشد واین درد، درد دیواره ی شکم است نه درد داخل شکم. می دانید که جراحی در هر نقطه ای از بدن که صورت بگیرد عوارض مزمن دردهای برش های درمانی وجود دارد. ما همیشه جراحی را در آخرین مرحله می گذاریم تا از این عوارض جلوگیری کنیم. ایشان با تزریق های خاص می توانند این دردها را کم کنند. یک دسته ای دیگر از دردها به اثرات گازی که ما داخل شکم می کنیم بر می گردد. ما پرده ی حاجب بین شکم و ریه را تحت کشش قرار می دهیم. یک مدت کوتاهی بعد از عمل اینها درد های کشیدگی وجود دارد که اینها بزودی خوب می شود و به شش ماه نمی رسد. بعضی مواقع دردهایی هستند که همیشه نیستند و گاهی بعد از غذا ایجاد می شود که این بیشتر به خوردن غذاهای پر چرب برمی گردد. خیلی نادر هستند بیمارانی که با لاپاراسکوپی عمل می شوند، دچار چسبندگی بشوند. یعنی روده در قسمتی خم کوچکی بخورد. این افراد دردهای متناوب شکمی می توانند داشته باشند که زاییده ی چسبندگی های داخل شکم است. در لاپاراسکوپی چسیندگی به صفر می رسد ولی ممکن است گاهی ایجاد بشود.

سوال ج اگر بیمار این عمل را جدی نگیرد و کیسه ی صفرا در شکم پاره بشود چه اتفاقی می افتد؟

پاسخ ج عفونت شدیدی در داخل شکم ایجاد می شود که بایستی عفونت را با آنتی بیوتیک و شستشو داخل شکم و بعد چسبندگی های شدید و دردهای شکمی متناوب دارند. ممکن است که این عفونت دیواره ی روده را ملتهب کند یا دیواره ی روده حین عمل صدمه ببیند. اگر سنگ رد بشود و به داخل مجاری مشترک

صفراویی برود عوارض التهاب کبد را به همراه دارد.

کسی که دچار سنگ کیسه ی صفرا می شود، فکر نکند که اتفاق وحشتناکی افتاده است. این فرد باید به پزشک متخصص مراجعه کند تا پزشک زمان عمل را تعیین کند. ما توصیه می کنیم که این عمل زودتر صورت بگیرد. ولی مردم نباید نگران نباشند و اگر علامت دارند سر فرصت آنرا عمل کنند. دیگر اینکه وقتی کسی در بیمارستان با علائم سنگ کیسه ی صفرا بستری شد بایستی عمل جراحی کیسه ی صفرا صورت بگیرد. مرخص کردن بیمار و گذاشتن عمل به وقت دیگری، در پزشکی

فواید و مضرات چای

اشاره

چای یکی از نوشیدنی های پرطرفدار است و در تحقیقات فراوانی که درباره مصرف چای انجام شده آمده است که مصرف معمولی چای هیچ ضرری برای فرد ایجاد نمی کند.

به گزارش فارس چای یکی از پر طرفدارترین نوشیدنی های دنیاست که در بین ایرانیان از ارزش و اهمیت خاصی برخوردار است و معمولاً ایرانیان بعد از مصرف غذا از این نوشیدنی استفاده می کنند؛ چای به عنوان نوشیدنی پیش غذا، پس غذا و در وعده صبحانه مصرف می شود و می توان گفت که بعد از آب یکی از ارزانترین و پرطرفدارترین نوشیدنی ها در دنیا محسوب می شود که می تواند فواید و مضراتی داشته باشد. چای علاوه بر اینکه یک نوشیدنی محسوب می شود به عنوان یک گیاه دارویی با ارزش نیز تلقی می شود.

فواید چای:

50 خاصیت چای؛ ضد درد و ضد افسردگی

ص:339

برخی از محققان می گویند که چای برای بیماران قلبی مفید است و از بروز لخته در خون که موجب بروز حمله های قلبی و سکته های مغزی می شود، پیشگیری می کند، البته چای به هضم غذا نیز کمک می کند.

چای به دلیل داشتن کافئین از بروز خستگی پیشگیری می کند همچنین این نوشیدنی آرامبخش است و می تواند سردرد ناشی از خستگی روزانه را از بین ببرد.

چای سرشار از آنتی اکسیدان است که از بروز سرطان پیشگیری می کند.

چای دارای 50 خاصیت است که از مهمترین آنها می توان به ضد درد، ضد آمیب، ضد آلزایمر، ضد آرتریت، ضد تصلب شرایین، ضد باکتری، ضد سرطان، ضد افسردگی، ضد قند خون، ضد التهاب، آنتی اکسیدان، ضد اسپاسم، ضد ویروس، قابض، مقوی قلب، محرک سیستم عصبی مرکزی، ادرار آور، محافظ کبد، کاهنده پرفشاری خون، محرک قدرت ایمنی بدن، کاهش دهنده چربی خون و کاهش دهنده تری گلیسریدها اشاره کرد.

چای تازه دم، برطرف کننده خستگی

طرز دم کردن چای صحیح این است که مقداری چای خشک در قوری ریخته و آب جوش به آن اضافه شود همچنین به مدت 10 تا 20 دقیقه روی شعله غیرمستقیم قرار گیرد تا به آرامی دم بکشد.

هر چه چای تازه دم تر باشد، خوش بو و خوش طعم تر است و هر چه بماند، مواد تلخ آن بیشتر شده و بو و مزه آن را تغییر می دهد البته چای هرچه مانده تر باشد، خاصیت رفع کننده خستگی آن کاهش پیدا می کند چون کافئین آزاد شده با دیگر مواد ترکیب شده و خاصیت خود را از دست می دهد.

افراد باید از مصرف چای داغ پرهیز کنند به دلیل اینکه موجب بروز سرطان می شود و بررسی ها نیز نشان داده است افرادی که چای بسیار داغ می خورند، بروز سرطان در آنها بیشتر است همچنین چای به دلیل داشتن انواع تانن، ضد باکتری و

ضد ویروس است.

نکات ضد و نقیض درباره مصرف چای

بررسی ها نشان داده است که چای می تواند برای سلامتی مفید باشد و گاهی نیز تصورات نادرستی درباره این نوشیدنی مطرح می شود که می توان به برخی از آنها اشاره کرد.

برخی متخصصان معتقدند چای برای سلامتی دهان و دندان مفید است این در حالی است که برخی نیز عنوان می کنند که مصرف زیاد چای موجب سیاه شدن دندان ها می شود.

برخی از متخصصان می گویند که مصرف چای موجب بروز کم خونی می شود و برخی ها نیز معتقد هستند که مصرف چای موجب کم خونی می شود.

بسیاری از متخصصان معتقدند که مصرف معمولی چای ضرر ندارد ولی برخی از متخصصان تغذیه معتقدند که اگر بیش از 5 لیوان چای در روز مصرف شود مشکل زاست.

برخی ها می گویند مصرف چای سرطان زاست ولی متخصصانی نیز می گویند که چای سرشار از آنتی اکسیدان است و از سرطان پیشگیری می کند.

چای؛ ضرر یا سود؟

مصرف چای موجب سیاه شدن دندان ها نمی شود

احمدرضا درستی مطلق، متخصص تغذیه در گفت وگو با خبرنگار اجتماعی باشگاه خبری فارس» توانا «می گوید: از دید علمی چای چند مزیت دارد و یکی از مزیت های آن این است که یک لیوان چای، فلوئور مورد نیاز یک فرد را در طول روز تأمین می کند و مصرف 3 لیوان چای در روز مانعی ندارد.

وی بیان می دارد: اگر بیش از 5 لیوان چای در روز مصرف شود، به بدن ضرر

می رساند و موجب افزایش فلوئور بدن و بروز فلوئوریست در بدن و بروز نقاط قهوه ای رنگ بر روی دندان می شود، دندان ها را از بین می برد و استخوان را نیز پوک می کند.

محمد صالحی سورمقی استاد فارماکولوژی دانشگاه علوم پزشکی تهران می گوید: مصرف چای معمولی ضرر ندارد و موجب بروز پوکی استخوان نمی شود همچنین دندان ها را سیاه نمی کند.

مصرف چای با فاصله نیم ساعت بعد از غذا موجب کم خونی نمی شود

درستی مطلق می گوید: چای را باید با فاصله نیم ساعت بعد از غذا مصرف کرد به دلیل اینکه از جذب آهن در بدن پیشگیری می کند؛ به همین دلیل توصیه می شود که چای را همراه با غذا مصرف نشود.

محمد صالحی سورمقی نیز می گوید: بهتر است که چای را بعد از غذا و با فاصله 2 ساعت مصرف کرد به دلیل اینکه مصرف چای بعد از غذا، تمام آهن غذا را از بین می برد و مانع جذب آن در بدن می شود.

مصرف معمولی چای به بدن ضرر نمی رساند

درستی مطلق به خبرنگار اجتماعی باشگاه خبری فارس» توانا «اظهار می دارد:

اگر بیش از 5 لیوان چای مصرف کرد به دلیل داشتن فلوئور موجب پوکی استخوان می شود و به بدن ضرر می رساند.

صالحی سورمقی ادامه می دهد: مصرف معمولی چای هیچ ضرری ندارد البته هر ماده غذایی که بیش از حد تعادل مصرف شود، مشکل زاست ولی در حد تعادل مشکلی ایجاد نمی کند

صالحی سورمقی می افزاید: افراد روزانه به یک هزار و 500 میلی گرم کافئین نیاز دارند که این مقدار ضرری برای بدن ایجاد نمی کند ولی متخصصان توصیه می کنند

ص:342

که افراد روزانه یک هزار میلی گرم کافئین مصرف کنند؛ به طور معمول یک لیوان نوشابه کولا 70 میلی گرم کافئین دارد و یک لیوان چای 100 میلی گرم کافئین دارد که مصرف روزانه 10 لیوان چای مشکلی ایجاد نمی کند.

به گفته وی زنان حامله در دوران بارداری خود به 350 میلی گرم کافئین احتیاج دارند و به دلیل اینکه کافئین موجب تحریک می شود، زنان باردار می توانند روزانه 3 لیوان چای مصرف کنند.

چای یک آنتی اکسیدان قوی است و سرطان زا نیست

محمد صالحی سورمقی استاد فارماکولوژی دانشگاه علوم پزشکی تهران می گوید: چای در تمام دنیا از مصرف بالایی برخوردار است و یکی از پر مصرف ترین نوشیدنی های دنیا محسوب می شود و به دلیل اینکه مردم تمام دنیا از این نوشیدنی استفاده می کنند، تحقیقات فراوانی در این خصوص صورت گرفته و در هیچ مقاله معتبری سرطان زایی و مضرات چای مطرح نشده است.

وی اضافه می کند: چای دم کشیده دارای عطر و طعم مطبوعی است که مصرف آن موجب رفع خستگی در افراد می شود اما چای جوشیده دارای رنگ سیاه، بو و مزه ای نامطبوع است و مصرف آن موجب بروز یبوست در افراد می شود. چای جوشیده سرشار از مواد قابضی به نام تانن است که بر اثر جوشیدن چای وارد آن می شود و رنگ و مزه چای را تغییر می دهد.

درستی مطلق نیز می گوید: چای سرشار از آنتی اکسیدان است و زمانی که حرارت می بیند و دم می کشد، تغییراتی را از خود نشان می دهد. مواد آنتی اکسیدانی موجود در چای بر اثر حرارت طولانی مدت از بین می روند و ارزش غذایی خود را از دست می دهد.

به گفته وی، زمانی که چای دم می کشد، باید آن را از تفاله جدا کنیم چرا که جدا کردن تفاله موجب حفظ و نگهداری مواد غذایی پر ارزش در چای می شود. توصیه می شود که پس از 10 دقیقه تفاله را از چای جدا کرده و آب و مایع آن را نگهداری کنیم.

در کل چای فواید زیادی دارد و اگر در حد تعادل مصرف شود هیچ مشکلی ایجاد نمی کند.

خواص فوق العاده خرمالو

خواص خرمالو به عنوان یک میوه ی شیرین و حاوی مواد معدنی و ویتامین های بسیار را به اضافه ی طرز تهیه معجون و مسکن های مختلف را در این بخش از مجله سلامت نمناک می خوانید.

بازدید: 312، 41 نفر

خرمالو و خواص شگفت انگیز آن

خواص خرمالو به عنوان یک میوه ی شیرین و حاوی مواد معدنی و ویتامین های بسیار را به اضافه ی طرز تهیه معجون و مسکن های مختلف را در این بخش از مجله سلامت نمناک می خوانید. خرمالو یک میوه ی چینی است و در سرتاسر دنیا از ان به طور گسترده استفاده می شود.

این میوه دقیقاً مناسب روزهای سرد پاییزی است که بیشتر مردم کمی احساس خستگی و بی حالی می کنند. خرمالو به اندازه ی انگور انرژی زا است. البته اگر دغدغه ی تناسب اندام دارید و نمی خواهید چاق شوید نباید در مصرف آن زیاده روی کنید چون مصرف زیاد آن کالری زیادی به بدن می رساند. قندهای اصلی این میوه فروکتوز و گلوکز هستند.

خواص خرمالو

اگر در فصل سرما لثه هایتان خونریزی می کند امکان دارد به دلیل کمبود ویتامین C باشد. باید بدانید که مصرف خرمالو و جذب ویتامین C آن برای بالا بردن

استحکام سلامت لثه ها موثر است. این ویتامین برای شفافیت پوست نیز مفید است.

این میوه سرشار از پتاسیم و منیزیم می باشد که با کلسترول و فشارخون بالا مقابله می کند به علاوه پکتین موجود در خرمالو نقش بسزایی در کاضش کلسترول خون دارد.

میوه خرمالو با داشتن ویتامین ضای A و 79 C کلسیم، پتاسیم و منیزیم میتواند به ضضم ضرچه ب ضتر غذا، تقویت بینایی و ب ضبود عملکرد سیستم ایمنی بدن کمک کند. شاید بد نباشد بدانید که خرمالو تقویتکننده معده است، اس ضال را برطرف میکند. باعث نرمی سینه میشود، کمخونی را رفع میکند و اشت ضاآور خوبی ضم ضست.

طبع خرمالو گرم و تر است و دانه میوه خرمالو که کوبیده و به صورت گرد درآمده باشد سنگ کلیه و مثانه را دفع می کند.

خرمالو حاوی مقدار زیادی پکتین است. پکتین یکی از فیبرهای محلول در آب است که باعث کاهش چربی خون می شود.

خرمالو آرام کننده سکسکه است و به طور چشمگیری بندآورنده خون ریزی است.

خرمالو ورم و التهاب بواسیر را فرو می نشاندخرمالو داروی مؤثری برای تیفوس و تیفوئید است باید از جوشانده کاسبرگ های زیرگل و دم گل استفاده شود..

خرمالو سرشار از ویتامین های A 80 B و C می باشد.

ص:345

به خاطر حضور ویتامین A در خرمالو برای پوست و ناخن و موهای خشک و شکننده مفید است.

. خواص خرمالو

نکات مهم هنگام مصرف خرمالو

اما وجود تانن در خرمالو امکان دارد که باعث یبوست شود و افرادی که از یبوست رنج می برند باید با احتیاط این میوه را میل کنند. برای درمان اسهال خونی 300 تا 500 گرم میوه رسیده خرمالو را صبح ناشتا میل نمایید.

میوه ی خرمالو رسیده برای کودکان نیز میوه ای مفید محسوب می شود و در رشد و نمو آن ها موثر است و از آن برای درمان اسهال خونی هم می توان استفاده کرد.

خرمالو حاوی مقدار زیادی پکتین است. پکتین یکی از فیبرهای محلول در آب است که باعث کاهش چربی خون می شود و پتاسیم و منیزیم موجود در آن برای فشار خون مفید است.

خواص برگ خرمالو

برگ درخت خرمالو حاوی فلاوونوئیدها است که این ماده ضد فشار خون، ضد سرطان و ضدموتاژن است. در عین حال برگ این درخت خاصیت آنتی هیستامین داشته و واکنش های آلرژیک را کاهش می دهد. این ماده همچنین علائم درماتیت و التهاب را در پوست کاهش می دهد. در طب سنتی از برگ این درخت به صورت چای برای درمان این نوع بیماری ها استفاده می شود

ص:346

چه کسانی خرمالو نخورند

اگرچه خرمالو خواص بسیار زیادی دارد، اما خوردن بیشتر از 1 تا 2 عدد از آن در روز توصیه نمیشود. همچنین خوردن ضمین مقدار از خرمالو ضم برای کسانی که به یبوست مبتلا

ضستند، توصیه نمی شود چون تانن موجود در آن یبوست را تشدید میکند.

کسانی که اختلالات رودهای دارند یا عمل جراحی روده انجام دادهاند یا به بیماری ضای قلبی و سل مبتلا ضستند باید در خوردن خرمالو احتیاط کنند.

طرز تهیه یک معجون مقوی با خرمالو

برای تهیه این معجون یک عدد خرمالو را با کمی آب لیموترش، کمی ماست و عسل مخلوط کرده و هم بزنید. این معجون را صبح ها زمانی که ناشتا هستید میل کنید تا ابنرژی بسیاری وارد بدن شما شود.

طرز تهیه یک مسکن برای دردهای کمر و مفاصل

کوبیده هسته خرمالو را با روغن منداب مخلوط کرده در یک بطری ریخته سر آن را محکم ببندید و در آب جوش به مدت یک ساعت جوشانده، سپس از این روغن می توان برای دردهای کمر، مفاصل و نقرس استفاده نمود و همچنین از پودر دانه آن که با حرارت بو داده شده است مانند قهوه دم کرده میل شود.

خواص فوق العاده خرمالو

4.777

منبع: نمناک /ن

ص:347

این مطلب مفید بود؟

با ما همراه شوید تا با خواص و مضرات این میوه پاییزی خوشمزه بیشتر آشنا شوید

خرمالو

ارزش غذایی خرمالو:

هر گرم خرمالو حاوی ارزش غذایی زیر است:

انرژی تا کیلوکالری

آب. گرم

فیبر. گرم

قند گرم

ویتامین ث. میلی گرم

پتاسیم میلی گرم

منیزیم میلی گرم

آهن. میلی گرم

خواص خرمالو:

خرمالو دارای مقادیر قابل توجهی ویتامین های B 3 B 82 B 281 B1 و C است، در ضمن این میوه مواد معدنی ضروری برای بدن مانند کلسیم، گوگرد، آهن، فسفر و پتاسیم و مقداری نیز سلولز دارد.

خرمالو سرشار از ویتامین های A 83 B و C می باشد.

ص:348

خرمالو میوه ای با کالری بالا است) گرم خرمالو کالری فراهم می کند (اما در چربی بسیار پایین است.

طبع خرمالو گرم و تر است.

خرمالو سرشار از ویتامین C

میزان ویتامین C موجود در این میوه قابل توجه است. این ویتامین برای تقویت سیستم ایمنی بدن لازم و ضروری است. اگر در فصل سرما لثه هایتان خونریزی می کند امکان دارد به دلیل کمبود ویتامین C باشد.

باید بدانید که مصرف خرمالو و جذب ویتامین C آن برای بالا بردن استحکام سلامت لثه ها موثر است. این ویتامین برای شفافیت پوست نیز مفید است. البته توجه داشته باشید هر چه خرمالو رسیده تر و شیرین تر باشد میزان ویتامین C آن نیز کمتر می شود.

مصرف مرتب غذاهای غنی از ویتامین C به بدن در توسعه مقاومت در برابر عوامل عفونی، پاک کردن سموم و رادیکال های آزاد کمک می کند.

خرمالو منبع بتاکاروتن و لیکوپن

خرمالو سرشار از کاروتن یا همان پیش ساز ویتامین A و همچنین لیکوپن است.

این دو آنتی اکسیدان قوی باعث خنثی شدن رادیکال های آزاد آسیب رسان شده و شما را در برابر بیماری های مختلفی مانند بیماری های قلبی عروقی و برخی از سرطان ها ایمن می کند.

رنگ نارنجی خرمالو ناشی از همین آنتی اکسیدان بتاکاروتن است. برای همین هم خرمالو مانند همه ی میوه ها و سبزیجات نارنجی برای سلامتی چشم ها و حافظت از شبکیه چشم مفید است.

از این گذشته بتاکاروتن موجود در آن، جریان خون سلول های پوست را بیشتر

می کند برای همین هم پوستتان خوش آب و رنگ می شود.

خرمالو، سرشار از فیبر

خرمالو منبع خوب فیبرهای غذایی محسوب می شود و حاوی میزان قابل توجهی فیبر پکتین می باشد. گرم از میوه تازه دارای. گرم یا. از مصرف روزانه فیبر توصیه شده است.

فیبرهای موجود در آن باعث دفع راحت و رفع یبوست می شود. برای این کار توصیه می کنیم که روزانه دو مرتبه خرمالو میل کنید. توجه داشته باشید که این میوه حاوی آهن بوده و سدیم کمی دارد.

خرمالو برای مقابله با کلسترول و فشارخون بالا

خرمالو سرشار از دو ماده معدنی بسیار مفید است. این میوه سرشار از پتاسیم و منیزیم می باشد که با کلسترول و فشارخون بالا مقابله می کند.

مزیت دیگر این میوه این است که سدیم) نمک (کمی دارد.

توصیه می کنیم اگر دچار بیماری های قلبی عروقی هستید و یا چربی و فشارخونتان بالاست از این میوه غافل نشوید.

البته حواستان به قند موجود در آن باشد.

مصرف خرمالو در سنگ کلیه

این میوه ی پاییزی برای افرادی که از سنگ کلیه و سنگ مثانه رنج می برند مفید است. به خاطر اینکه این میوه حاوی میزان قابل توجهی آب و ادرارآور است.

هسته ی کوبیده شده ی خرمالو نیز به دفع سنگ کلیه ها کمک می کند.

ص:350

مصرف خرمالو در بارداری:

مصرف خرمالو در دوران بارداری و حاملگی بسیار مفید و سودمند بوده و در رشد جنین و سلامت خانم های باردار، نقش مهمی دارد.

مصرف خرمالو در کودکان:

خرمالو سرشار از ویتامین A 84 بتاکاروتن و همچنین مقدار قابل توجهی ویتامین های B 86 B 85 B و ویتامین C است. این میوه همچنین مواد معدنی مختلف مورد نیاز بدن را مانند کلسیم، گوگرد، آهن، فسفر، منیزیم و پتاسیم دارد؛ به همین جهت برای رشد و نمو کودکان بسیار مفید شناخته شده است.

فواید خرمالو برای پوست و مو:

خرمالو، به اندازه توت فرنگی آنتی اکسیدان دارد و به همین دلیل، شما می توانید برای جوان سازی و شاداب سازی پوستتان، روزی نیم ساعت پوست خرمالو را روی صورتتان قرار دهید.

بتاکاروتن موجود در آن، جریان خون سلول های پوست را بیشتر می کند برای همین هم پوستتان خوش آب و رنگ می شود.

افرادی که موهایشان اصطلاحا کم پشت است و یا به قدری که باید پر نیست، می توانند با خوردن خرمالو و دریافت روی) زنیک (موجود در آن، موهای سالم و پرپشتی داشته باشند.

به خاطر حضور ویتامین A در خرمالو برای پوست و ناخن و موهای خشک و شکننده مفید است.

فواید خرمالو در پیشگیری از سرطان و بیماری قلبی:

ص:351

این ویتامین نوعی» آنتی اکسیدان «است. بنابراین مصرف آن باعث از بین رفتن » رادیکال های آزاد «، عامل ایجاد انواع سرطان ها می شود. بنابراین خرمالو دارویی طبیعی برای جلوگیری از ابتلا به سرطان است.

خرمالو سرشار از پتاسیم و منیزیم است به همین دلیل مصرف آن برای فشارخونی ها می تواند مفید باشد. در گرم خرمالو میلی گرم و در یک عدد آن که حدودا گرم است حدود میلی گرم پتاسیم وجود دارد. از این رو مصرف آن برای بیماران قلبی عروقی و فشارخونی ها مفید است.

همچنین مصرف آن مانع از چسبندگی پلاکت های خونی و ایجاد لخته خون و در نتیجه بروز سکته قلبی و مغزی می شود. پس مصرف آن برای افراد مبتلا به بیماری قلبی یا افرادی که در معرض این خطر قرار دارند، مفید است.

خرمالو، ضد التهاب طبیعی:

خرمالو حاوی فلاونوئید پلی فنولیک آنتی اکسیدان مانند کاتچین و گالوکاتچین علاوه بر داشتن یک ترکیب ضد تومور مهم، اسید بتولینیک است کاتچین خواص ضد عفونی، ضد التهاب و ضد خونریزی) جلوگیری از خونریزی از عروق خونی کوچک (دارد.

سرشار از مواد معدنی:

خرمالو دارای بسیاری از ویتامین های با ارزش ب ج کمپلکس مانند) اسید فولیک، پیریدوکسین) ویتامین 87 (B6 تیامین و أ (است. این ویتامین ها کوفاکتورهایی برای توابع آنزیمی متابولیک در بدن عمل می کنند.

حاوی مواد معدنی مانند پتاسیم، منگنز) از 88 (DRI مس) از DRI (و فسفر است.

ص:352

منگنز کوفاکتور برای آنزیم سوپراکسید دیسموتاز، که یک رادیکال آزاد بسیار قوی است.

مس کوفاکتور برای بسیاری از آنزیم های حیاتی، از جمله سیتوکروم C ج اکسیداز و سوپراکسید دیسموتاز) دیگر مواد معدنی به عنوان کوفاکتور برای آنزیم منگنز و روی (است. مس همچنین برای تولید سلول های قرمز خون مورد نیاز است.

سایر فواید درمانی خرمالو:

خرمالو، مقادیر قابل توجهی ویتامین های A و 89 C کلسیم، پتاسیم و منیزیم دارد که وجودشان می تواند به هضم هرچه بهتر غذا، تقویت بینایی و بهبود عملکرد سیستم ایمنی بدن کمک کند.

این میوه در افراد مبتلا به نقرس و بیماری های کبدی و کلیوی بسیار مؤثر است.

خرمالو به علت دارا بودن مواد معدنی، برای رشد و نمو بدن بسیار مفید است و آهن موجود در آن عنصر اصلی خون سازی و پتاسیم موجود در آن اشتها آور و شستشو دهنده کلیه، کبد و معده است.

خرمالو تقویت کننده معده است، اسهال را برطرف می کند، باعث نرمی سینه می شود، کم خونی را رفع می کند و اشتهاآور خوبی هم هست.

خرمالو آرام کننده سکسکه است.

خرمالو بندآورنده خون ریزی است.

خرمالو ورم و التهاب بواسیر را فرو می نشاند.

خرمالو داروی مؤثری برای تیفوس و تیفوئید است باید از جوشانده کاسبرگ های زیرگل و دم گل استفاده شود.

اگر در فواصل غذا خرمالو خورده شود موجب باز شدن اشتها می شود.

برای درمان اسهال خونی تا گرم میوه رسیده خرمالو را صبح ناشتا میل نمایید.

زیاد کننده نور چشم است.

مصرف خرمالو در کاهش وزن:

خرمالو میوه ای شیرین و پرکالری است که یک عدد درشت آن، حدود

کیلوکالری انرژی دارد و شما باید برای سوزاندن این مقدار انرژی، نزدیک به

دقیقه راه بروید. پس اگر دچار اضافه وزن هستید یا رژیم دارید، حواستان به تعداد خرمالوهایی که می خورید، باشد.

مصرف خرمالو در دیابت:

در ضمن بیماران دیابتی هم به لحاظ دارا بودن قند فراوان در این میوه باید از مصرف بیش از حد آن اجتناب کنند.

فواید دانه خرمالو:

از کوبیده دانه خرمالو بصورت گرد می توان سنگ مثانه و کلیه را دفع کرد بدین صورت که دانه را کمی حرارت داده سپس خرد نموده مانند قهوه دم کرده میل شود.

کوبیده هسته خرمالو را با روغن منداب مخلوط کرده در یک بطری ریخته سر آن را محکم ببندید و در آب جوش به مدت یک ساعت جوشانده، سپس از این روغن می توان برای دردهای کمر، مفاصل و نقرس استفاده نمود و همچنین از پودر دانه آن که با حرارت بو داده شده است مانند قهوه دم کرده میل شود.

فواید برگ و گل درخت خرمالو:

در طب سنتی قدیم از برگ درخت خرمالو نیز برای درمان بیماری ها استفاده می شد.

برگ درخت خرمالو حاوی فلاوونوئیدها است که خاصیت ضد فشار خون، ضد سرطان و ضدموتاژن دارد.

در عین حال برگ درخت خرمالو حاوی ماده ای به نام astragalin است که خاصیت آنتی هیستامینی داشته و واکنش های آلرژیک و آبریزش بینی را کاهش می دهد.

این ماده همچنین علائم درماتیت و التهاب را در پوست کاهش می دهد.

دم کرده گل خرمالو مقوی معده است.

جوشانده برگ های آن برای سرفه مفید است.

بهترین زمان مصرف خرمالو:

چون خرمالو یک میوه اسیدی است و مصرف آن باعث افزایش ترشح اسید معده می شود، بهتر است با معده پر آن را بخورید تا اینطوری غذایتان بهتر هضم شود.

اگر اهل مصرف میوه های یخ زده هم هستید باید بدانید می شود این میوه را نیز فریز و بعدها مصرف کرد.

هشدارها و مضرات:

اگرچه خرمالو خواص بسیار زیادی دارد، اما خوردن بیشتر از تا عدد خرمالوی نارس در روز توصیه نمی شود. ضمن اینکه خوردن همین مقدار از خرمالوی نارس و گس هم برای کسانی که به یبوست مبتلا هستند، مناسب نیست؛ چون تانن موجود در آن یبوست را تشدید می کند.

بهتر است کسانی که اختلالات روده ای دارند یا عمل جراحی روده انجام داده اند یا به بیماری سل مبتلا هستند، خرمالو نخورند یا در مصرف آن محتاط باشند.

افراط در مصرف خرمالو موجب افزایش وزن میشود.

افراط در مصرف خرمالو موجب انسداد روده میشود.

کسانی که تمایل به خوردن خرمالو با پوست دارند، حتما باید پیش از این کار، آن را خوب بشویند و به تکه های کوچک تقسیم اش کنند تا بتوانند نگام خوردن، آن را خوب بجوند تا مشکلی برایشان پیش نیاید.

مصرف این میوه به صورت گس و نرسیده چندان مناسب نیست و بهتر است خرمالوی رسیده و شیرین را برای خوردن انتخاب کنید.

پیشنهادات ما:

طرز تهیه کیک خرمالو

طرز تهیه دسر خرمالو

جهت مشاهده خواص و مضرات انواع میوه ها اینجا کلیک کنید

جهت دریافت جدیدترین اخبار و مقالات از طریق تلگرام، اینجا کلیک کنید

گردآوری: گروه گنج اختصاصی گنج

www.7ganj.ir

برچسب هاارزش غذایی خرمالو افراط در مصرف خرمالو بهترین زمان مصرف خرمالو پیشگیری از سرطان خرمالو خرمالو آهن دارد؟ خرمالو ویتامین آ دارد؟ خواص انواع میوه و سبزی خواص خرمالو خواص میوه ها خواص میوه ها خوردن خرمالوی کال زیاده روی در مصرف خرمالو طبع خرمالو فواید برگ درخت خرمالو فواید خرمالو برای پوست فواید خرمالو برای معده فواید خرمالو برای مو فواید دانه خرمالو فواید گل درخت خرمالو مصرف خرمالو با پوست مصرف خرمالو در بارداری مصرف خرمالو در بیماری قلبی مصرف خرمالو در دیابت مصرف خرمالو

جلد 5

مشخصات کتاب

سرشناسه:امینی گلستانی، محمد، 1317 -

عنوان و نام پدیدآور:کشکول گلستانی/ محمدامینی گلستانی.

مشخصات نشر:قم: انتشارات محمد امینی گلستانی

مشخصات ظاهری:7 ج.

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

موضوع:امینی گلستانی، محمد، 1317 - -- وعظ

موضوع:اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع:تاریخ

ص: 1

اشاره

ص :2

کشکول گلستانی

محمدامینی گلستانی

ص: 3

فهرست موضوعات

ذوالقرنین در قرآن 87

ص:4

ص:6

پیشگفتار

اشاره

لطفاًپیش از شروع به مطالعه کتاب، این مقدمه را تماماً مطالعه نمائید.

1 - در اوقات فراغت، برای اینکه حوصله ام تنگ نشود، کتاب های گوناگون را، مطالعه می کردم یا از انترنت استفاده می نمودم بعضی، از مطالب را نسخه برداری ویاد داشت می کردم، تا اینکه بصورت کتاب قطور و سنگین در آمد و حیفم آمد که آن را بلا استفاده رها سازم، لذا با مرور و کوچک ترین تنظیم، بصورت هفت جلد در آمده.

1 - خاندان رسالت. 2 - اصحاب. 3 - علما. 4 - میوه های شفا بخش. 5 - متفرقات در سه جلد.

2 - بعنوان امانت دار، هیچگونه دخل و تصرف در مطالب یا محتوی نکرده، آنگونه که در کتابها موجود بود، ثبت کرده و کوچکترین تغییری نداده ام که در نتیجه قسمتی از مطالب، تکرار یا مشابه هم در آمد که از اینجهت معذرت می خواهم.

3 - اگر ضمن مطالعه به مطلب ناخوشایندی بر خورد کردید، لطفا ببینید از کجانقل کرده ام، به منبع آن مراجعه کنید من هیچگونه مسؤلیتی در این مورد ندارم.

4 - بعلت هزینه سنگین چاپ و عدم امکان در دسترس قرار دادن این مجموعه را بصورت کتاب، فعلا آن را برای ثبت در سی دی، به این صورت تحویل دادم، تادر صورت تمایل، عزیزان، ازآن استفاده نمایند، اگر در آینده امکانات چاپ، پیش آید، چون مجلداتش زیاد است، انشاء الله، با تجدید نظر کلی و تقسیم بندی صحیح، آن را، به چاپ رسانده و در اختیار عزیزان قراردهم.

5 - در مورد بعضی از قضایا بحث به طول کشیده مانند جریان ام کلثوم و غیره، هر گوشه ای از آن را خواستم حذف نمایم، دیدم آن قسمت، خود نیز قابل استفاده است بدینجهت نخواستم، دست بزنم و ترتیبش را بهم بزنم. در پایان توفیق همه عزیزان و سروران را از ایزد منّان خواستارم موفق باشید.

ص:9

مختصری از زندگی نامه مؤلّف کتاب

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش 15 فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل.

تخصّص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (42). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف (21 نفر).

در سال 1329 شمسی از زادگاهش قریه گلستان در 30 کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملا ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال 1331 به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملائی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدوزانی وغیرهم) استفاده نموده است، و در نیمه دوم سال 1334 به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنکرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی وسید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر وغیره)، استفاده نموده است. و درتاریخ 1340 از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده است. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته.

مانند.

1 - مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مساحت 800 متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر

ص:10

متعلقات و فضای باز مسجد 1400 متر.

2 - احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

4 - تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از 17 صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

در سال 1351 شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت 14 سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و 11 سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده است.

در سال 1357 شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال 1359 به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته است. تا اینکه در سال 1365 دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر وکارهای مربوط به روحانیت شده است. تا این که در سال 1375 از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدند.

در سال 1375 شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از 25 درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال 1381 بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجارفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره هاو کاشیکاریهای آنرا انجام داده است.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه داده است از جمله.

1 - مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت 1500 متر با متعلقات آن که در سال 1382 تا سال 1392 ادامه پیدا کرد،

و الان مورد استفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می باشد و در نظر است که تأسیس

ص:11

حوزه علمیه و درمانگاه عمومی و 15 باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع نمایند انشاءالله.

2 - در زادگاهش روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساند.

3 - در سال 1382 مسجد مجلل در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال 1384 تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

4 - احداث غسال خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

5 - با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمود.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

تالیفات چاپ شده از مؤلّف.

1 - سرچشمه حیات - وزیری یک جلد 402 صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه 4 مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

2 - سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوجلد ضخیم وزیری 1283 صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی واقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

خواب سیده سکینه خانم طباطبائی

در 29 ماه صفر سال 1386 در روز آخر روضه دخترم امینه خانم در شهر قدس من صحبت کردم و برای خانمها مسائل گفته و موعظه کرده و درنهایت چون روز شهادت امام رضا علیه السلام بود، به امام رضاعلیه السلام توسل نمودم، چند روز بعد دخترم امینه گفت: بابا یک نفر سیده خانم هست به نام سکینه طباطبائی که آن روز در مجلس روضه حضور داشت باگریه شدید گفت: از مجلس شما که رفتم شب خوابیدم در خواب دیدم درمجلس روضه شما هستم، ناگهان یک نفر سید نورانی که من تا آن روز شخصیت چنانی با آن نورانیت ندیده بودم وارد شد و مستقیماً رفت پیش حاجی آقا روبرو نشست و حاجی آقا در دستش دو جلد کتاب بود و با زبان عربی باهم صحبت زیاد نمودند و من هم پشت سر آن آقا نشسته گریه می کردم و به من متوجه شده و فرمود: زیاد گریه نکن چشمهایت خراب می شود تو که هرهفته نزد من هستی، دوباره با حاجی آقا به صحبت ادامه دادند و می دانستم راجع به آن کتاب صحبت می کردند، حاجی آقا آن دو جلد کتاب را به آن آقا تحویل داد و ایشان هم تحویل گرفتند و چون آش شما را من تقسیم می کردم آن آقا به من فرمود:

به هرکس که از آش می دهید هم نامش را بنویسید و هم آن را مهر نموده به من دهید و ما هم به این دستور عمل کردیم و تمامی آنها را لای کتاب حاجی آقا گذاشت و با خود برد، در این حال من به صدای گریه خودم از خواب بیدار شدم.

البته آن دو جلد کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) است که در باره حالات و نحوه مدیریت و حکومت آن حضرت بعد از ظهور نوشته ام که انشاء اللّه مورد قبول آن آخرین امید قرار گرفته است و امتیاز آن را مسجد مقدس جمکران قم از من گرفت و خودشان چاپ کردند که خدا را شکر مورد قبول اقشارمختلف جامعه قرار گرفته است که

در مدت یک سال دوبار با تیراژ بالا 16 هزار جلد چاپ شده است والحمدللّه.

3 - از مباهله تا عاشورا - در یک جلد وزیری 684 صفحه در باره مباهله رسول خدا 6 با نصارای نجران و سر انجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان باسرگذشت پنج تن آل عبا: و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام

فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

4 - والدین دو فرشته جهان آفرینش - در یک جلد وزیری در 320 صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار وگفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

5 - آداب ازدواج و زندگی خانوادگی - وزیری 276 صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمائی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و... که در واقع مکمّل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

6 - کتاب مهم اسلام فراتر از زمان - درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثمّ أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبنی من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بیت فی ذلک الزّمان الّا و فیه شیطاناً أریل.

کلمه أریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن أریال گویند، حضرت 1400 سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی أمّتی یُخربون قباب الأئمّه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!!. دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرمها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلاً نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها یتزوّج الرّجال بالرّجال و یتزوّج النساء بالنساء، و روایت لعن اللّه المتشبّهین من الرّجال بالنّساء و المتشبّهات من النّساء بالرّجال درباره

تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در 688 صفحه وزیری.

پیشگوئی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نو آوری زیاد می باشد.

7 - آغلار ساولان - سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقعی 50 صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال 1375 استان اردبیل و تخریب 111 بخش و روستا از 25 در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن 77 نفر ا ز نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

8 - 111 پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - رقعی در 295 صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و ییلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

9 - فلسفه قیام و عدم قیام امامان - در 198 صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساسا قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

10 - گلستان سخنوران شامل 110 مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری 1511 صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

11 - ولایت شرط قبولی أعمال در دوحلد.

12 - شرح دعاهای روزانه ماه رمضان.

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف

1 - آیا و چرا - در زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خودشان در باره اهلبیت، خاصّه امیرمؤمنان و فاطمه زهراء علیهم السلام و اینکه چرا آنها به این دلیلها و اسناد خودشان عمل نمی کنند.

2 - 600 مجلس سخنرانی مذهبی در 12 جلد از سخنرانی های 55 ساله مؤلّف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان

مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در 12 جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

3 - رحمت واسعه - در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنند گان و شمول غفران الهی در باره آنها.

این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

4 - شب - کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.

5 - عتابات قرآن - در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.

6 - خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من - این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز 1393/11/30 که به 400 صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

7 - دعای عرشیان برفرشیان - درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه 7 سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام.

8 - نشانه هائی از او - کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

9 - مرزهای زندگی - از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

10 - مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها - از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

11 - نوادر - روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کشکول در 7 جلد.

12 - شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهائی درباره وی.

13 - مادران 14 معصوم علیهم السلام، هنگام ازدواج هیچکدام بیوه نبود.

ص:16

14 - یاد داشتهای انترنتی ام درسایت «امینی گلستانی» در دو جلد که وسیله (مؤسسه مرکز تحقیقات علوم اسلامی «نور» حوزه علمیه قم) پخش می شود و هنوزهم ادامه دارد.

15 - متفرّقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون.

16 - تحدی یا دعوت به مقابله به مثل در باره اعجاز قرآن.

17 - نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن نبیره امام حسن مجتبی علیه السلام.

18 - ولایت شرط قبولی أعمال جلد دوم.

19 - اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان وزیری در دو جلد ضخییم.

20 - صفات متقین و مؤمنین از آیات و أحادیث.

21 - مجالس: در دو جلد وزیری. سخنرانی های ماه رمضان و محرم در شهر توریستی سرعین اردبیل و اطراف.

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

بیشتر این کتابها با کتاب دو جلدی سیمای جهان که مسجد جمگران چاپ میکند و هم مسجد جمکران آن را داده، به سی دی ریخته شده که همه بتوانند از آن استفاده نمایند

بخش متفرقات

خدایا اگر برای من بشر میهمان بیاید به این روز نمی اندازم

مولای متقیان امیر مومنان علیه السلام بایکی از اصحابش کنار شط فرات نشسته بودند عرض کرد آقا چرا شما هروقت دعا می کنید به اجابت می رسد ولی ما هرچه دعا می کنیم مستجاب نمی شود؟!.

حضرت او را برداشت و به فرات انداخت. با زحمت روی آب آمد و صدا زد آقا ترا به جا ن حسنینت مرا بیرون آر دوباره از سرش فشار آورد و رفت توی آب باز از آب بالا آمد و گفت ترا به احترام رسول خدا دست مرا بگیر و بیرون آر باز حضرت او را به آب فرو کرد! باز از آب بالا آمد و رو به آسمان گرفت و گفت: خدایا به احترام این ولیت مرا نجات ده. حضرت دستشو گرفت و از آب بیرون کشید عرض کرد آقا من یه چیزی پرسیدم شما مرا سه مرتبه به کام مرگ فرستادید. فرمود: من هم جواب سوالت را عملا دادم.

گفت: چگونه؟ فرمود: دعاهای ما مانند حالت آخرین دعای تواست یعنی از ماسوی الله قطع امید کرده فقط از خود او می خواهیم. امادعاهای شما مانند دو مرتبه اولیت است از بشر قطع امید نکرده بودی دعایت هم به اجابت نمی رسید اما وقتی که امیدت را از همه بریدی و فقط متوه خدا شدی او هم با دست من تورا نجات داد.

عزیزان یکی از شرایط استجابت دعا حضور قلب و قطع امید کردن از غیر خداست پس اگر می خواهیم از دعاهایمان نتیجه بگیریم باید صرفابه خود خدا متوجه شده و از خود او رفع نیاز مان را بخواهیم و حل مشکلمان را تنها از او طلب نمائیم.

یادم هست در سال 1343 ما در منا بودیم و من گروهی از حجاج را راهنمائی

ص:18

می کردم و پس از اتمام اعمال منا بعد از ظهر روز دوازدهم ذی ا لحجه می خواستیم به مکه حرکت کنیم و بقیه اعمال حج را انجام دهیم چون به علت ترافیک سنگین آن روز از منی به مکه سواره رفتن امکان نداشت هرکس که می توانست پیاده حرکت کردند و من ماندم با دونفر از حاجیان پیر و از کار افتاده بنام آقای حاج حسین الوارسی و حاج رکاب مشتقین.

و میدانید که آن زمان وسیله پخت و پز مسافرتی پریموس های دستی نفتی بود و از و سایل لازم دیگر که هرکسی کوله باری داشت من دیدم من مانده ام این دو نفر پیر.

خواستم یک عرابه بگیرم و اینهارا ببرم و به منزل برسانم گیر نیامد مجبور شدم بازوی حاج حسین را به بازوی راست و بازوی حاج رکاب را به بازوی چپم قفل وبست کرده و پریموس غذائی اینها را هم دردست بگیرم.

با این وضع اینهارا از بلندیها بالا برده و به سوی مکه سرازیر شدیم و رسیدیم سر دوراهی یکی راه اسفالته که ماشینها بهم چسبیده در حرکت بودند و دیگری خاکی و از پشت کوهها من به خیال اینکه این راه خاکی میان بر و نزدیک است این دو از کار افتاده را بازو ببازو وارد آن مسیر شدیم هرچه رفتیم به جائی نرسیدم که در نهایت من هم از کار افتادم و این دونفر هم افتادندند روی خاک و دیگر قدرت حرکت نداشتند و من هم توان کشیدن اینها را نداشتم طوری که اگر یکی از آن وهابی های اطراف حتی یک بچه شان ما را گیر می آوردند هرسه ما را لخت می کردند و هرچه داشتیم از ما می گرفتند و ما را هلاک می کردند چون ساکنین آن اطراف کسانی بودند که ریختن خون شیعه را حلال می دانستند هرسه روی خاک افتاده بودیم این دونفر چشمشان بسته و در حال مرگ بودند و آفتاب نزدیک بود غروب کند در آن حال رو به آسمان کرده با چشمان پر از اشک گفتم خدایا اگر برای من بشر میهمان بیاید هیچ وقت اورا به این روز نمی اندازم آخر اینها میهمان تواند این را گفته زدم زیر گریه یعنی آن حالتی را داشتم که ا میر علیه السلام به آن صحابه اش فرمود. یعنی از ماسوی الله بریده و صرفا به خود او گلایه کردم.

در این حال نومیدی و پیران در حال احتضار یک وقت دیدم ماشینی از جاده

اسفالته پیچید به جاده خاکی آمد و بلند شده د ست بالا بردم راننده بی اعتنا رد شد و یک وقت دیدم از میان مسافران ماشین داد و فریاد بلند شد) شوفر ساخلا ساخلا (یعنی راننده نگهدار نگهدار رفیقان ما مردند راننده ترمز کرد و اینها پیاده شدند دیدم چند نفر از رفقای ما و ما را روی دست به ماشین بردند و آب دادند و کمی حال من جا آمد پرسیدم آخر شما خیلی وقت است از ما جدا شده اید چطور شد برگشتید آن هم به این جاده خاکی؟ !.

گفتند والله ما که ازشما جداشدیم این ماشین عراقی را گیر آوردیم و سوار شدیم تا رسیدیم جلوی بازار ابی سفیان که منزل ما در نبش کوچه بود ناگهان یک شرطه) پلیس (جلوی ماشین مارا گرفت و باچوب دستی زد به کاپوت ماشین و به سر راننده دادکشید) ارجع ارجع (برگرد برگرد کفت: کجا برگردم گفت: باید برگردی و از راه شوسه خاکی که از پشت کوهها می آید به مکه بیایی راننده زبانش گرفت و نتوانست بگوید که آخر چرا و چگونه با این وضع و شلوغی برگردم و راهها یک طرفه است ا صلا نتوانست حرف بزند و خواست برگردد ما گفتیم به منزلمان رسیده و پیاده شویم و شرطه باز به کاپوت زد و گفت: حق نداری حتی یک نفر از مسافرتهایت را هم پیاده کنی بالاخره برگشتیم و چگونه و چطوری تا آمدیم اینجا خواستیم عبور کنیم دیدیم شما افتاده اید اگر ما آنجا پیاده می شدیم راننده نگه نمی داشت و شما تلف می شدید و راننده گفت این راه جده است چگونه به اینجا افتادید !!.

حال عزیزان به ابعاد این قضیه دقت کنید که این دگه درایت است و روایت و نقل قول نیست.

1 - آن پلیس که بود 2 - چرا از میان آن همه ماشین این را برگرداند 3 - چرانگذاشت حتی یک مسافرش پیاده شود اگر پیاده می شدند که هیچ!! 4 - چرا آن راه خاکی را به او نشان داد که الزاما باید از آنجا بیاید و وارد شهر شو د آن هم از طرف غرب مکه در حالی که منا در شرق مکه است 5 - آن ماشین چگونه از آن راههای یک طرفه عبور کرد و خود را به آنجا رساند و. و. و. !!!.

پس ای عزیزان همیشه موقع دعا و خواندن خدا از همه امید تان را قطع کرده و

فقط خدا را ببینید و حل مشکلاتتان را ازو بخواهید من عددی نبودم ولی آن حالت در ماندگی و آنگونه گلایه کردن که) خدا ما بشر میهمانمان را به این روز نمی اندازیم (بود که کرم و رحمش بجوش آمد و آن ناممکن ها را ممکن ساخت و از میهمانهای روسیاهش پذیرائی نمود.

خدایا به احترام مقربین درگاهت و به احترام محمد و آل محمد صلواتک علیهم اجمعین. مشکلات همه گرفتاران و حوائج عموم نیازمندان را بر آورده نما و از رحمت و کرم خود محروم نفرما آمین یا رب العالمین.

زلزله قم !

در تاریخ 1386/3/28 شمسی مطابق با سوم جمادی الاخر 1428 قمری سال روز شهادت بانوی هر دو عالم حضرت فاطمه زهراء 3 ساعت 5 و 59 دقیقه و 51 ثانیه بعد از ظهر من در کتابخانه خودم بودم ناگهان زلزله هولناک غرش کنان خانه را تکان شدید داد و من از کتاب خانه بیرون پریده به بچه ها که هم خودمان 5 نفر بودیم و هم دخترم رضوانه با اعضای خانواده اش 4 نفر و هم نوه ام محمدرضا پسر حسین داد زدم بدوید به کوچه، همگی به کوچه رسیدیم دیدیم که همه مردم زن و مرد و خرد و کلان وحشت زده به کوچه ریخته اند و مدت حدود یک ساعت در کوچه ماندیم و منتظر پس لرزه و برگشتن زلزله ماندیم ولی خدا را شکر پس لرزه نیامد و بلا فاصله تمام رسانه ها، رادیو و تلویزیون وقوع زلزله را اعلام کردند و مرتب بامرکز زلزله نگاری تهران تماس داشتند که خبر دادند این زلزله 5/9 در مقیاس ریشتر در قم به وقوع پیوست و مرکز آن در شهرستان «کهک» قم بوده است و به تهران با 3/3 ریشتر و به شهرستان های اراک و ساوه و کرج و گرمسار و غیره هم سرایت کرده و همه این شهرها را لرزاند و خدا را شکر تلفات جانی نداشت و تلفات مالی هم قابل توجه نبود چون با 3 ثانیه عبور کرد و اگر مثلاً 10 ثانیه یا بیشتر بود، خیلی جاها را ویران می ساخت و خانه ماهم با اینکه نسبتاً نوساز بود، از چند جهت «تَرَک» جزئی برداشت ودر مرکز زلزله (کهک) سه بار پس زلزله آمد؛ و همان

ص:21

روز در فیروز آباد فارس هم با 3/3 ریشتر زلزله شده بود.

تکرار زلزله ها

البته طبق گفته رسانه ها زلزله در مرکز وقوع مکرر آمده است اما آنچه که ما در قم احساس کردیم به چند مرتبه می رسد؛

1 - ساعت 3 و 27 دقیقه بعد از ظهر روز سه شنبه 3/29

2 - ساعت 6 و 33 دقیقه بعد از ظهر با مقیاس 4/9 ریشتر همان روز.

3 - ساعت 5 و 39 دقیقه صبح روز چهار شنبه 3/30 با مقیاس 3/9 ریشتر.

4 - بچه ها می گفتند شب چهار شنبه حد اقل 4 بار بطور خفیف آمد ورد شد و از به حرکت در آمدن سیم ها مشخص می شد.

أللّهمّ اجعل عواقب أمورناخيراً و احفظنا و عبادک من شرور أنفسنا و شرور بليّاتک السّماويّه و الأرضيّه آمين ياربّ العالمين.

انفجار ستاره

در تاریخ 1388/11/31 شمسی تلویزیون شبکه خبر ساعت 2/5 اعلام نمود و تصویرتلسکوپی را نیز نشان داد ستاره ای شانزده میلیارد و پانصد میلیون سال عمر داشت، در فضا منفجر شد و نابود گشت و نیز اعلام نمود که ستاره های تازه هم متولد شده است.

ای بنازم به قرآن و اسلام، آن زمانی که از این علوم درجوامع بشری خبری نبود بازبان یک پیامبر امّی و بی سواد در آیه 47 سوره ذاریات اعلان کرد «وَ السَّماءَ بَنَيْناها بِأَيْدٍ وَ إِنّا لَمُوسِعُونَ» ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و ما همواره آن را وسعت می بخشیم.

کشف ستاره بسیار دور

در اواخر سال 1386 نیز در تلویزیون شبکه یک ساعت 2 اعلام کرد پژوهشگران

فضائی، بتازگی با تلسکوپ های قوی، ستاره ای را کشف نموده اند که 17 میلیارد سال نوری با زمین فاصله دارد!!.

می دانیم که سرعت سیر نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر است با این حساب 17 میلیارد سال نوری را از مغز خود عبور دهید که آیا ارقام ریاضی متحمل شمردن آن، می شود، تازه این اول عشق است یعنی طبق نصوص چندین آیه قرآن کریم (1) همه این تشکیلات منظومه های میلیاردی، همگی در آسمان اول قرار دارند و بالاتر از آن را فقط آفریننده اش می داند و بس.

مرگ هند جگرخوار

زمان وقوع: 29 ذی حجه الحرام سال 13 هجری قمری

منبع مطالب: کتاب «تقویم شیعه» نوشته آقای عبدالحسین نیشابوری

در سال 13 هجری قمری در روز مرگ ابوقحافه، هند جگرخوار همسر ابوسفیان و مادر معاویه به درکات جحیم شتافت. (1)

هند به ظاهر همسر ابوسفیان و مادر معاویه و عتبه و یزید بود (2)، اما از صاحبان پرچم بود که مردها به او مراجعه می کردند، و میل زیادی به غلامان سیاه داشت، ولی هرگاه بچه سیاهی می زایید او را می کشت.

معاویه را به چهار کس نسبت می دهند: مسافر بن ابی عمرو، عماره بن ولید بن مغیره، عباس و صباح که این ملعون مغنی عماره بن ولید و جوانی خوش سیما بود و کارگری ابوسفیان می نمود. هند با او الفتی خاص داشت، و لذا علمای انساب عتبه بن ابی سفیان را هم از صباح می دانند. (3)

هنگامی که هند به معاویه بارور شد مایل نبود او را در خانه بزاید. لذا کنار کوه اجیاد آمد و آنجا وضع حمل کرد و به این دلیل است که حسان می گوید:

لمن الصبی بجانب البطحاء *** فی التراب ملقی غیر ذی مهد (4)

1- (1) - آیات 6 صافات و 12 فصلت و 5 سوره ملک و غیره.

فرزندی که در کنار بیابان مکه بدون گهواره روی زمین رها شده از آن کیست؟!!

سوابق سوء خاندان معاویه با اسلام

از این زن و شوهر و فرزندش معاویه و نوه اش یزید، اذیتها و جسارتها به پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام رسیده که در کتب تاریخ و روایات به تفصیل ذکر شده است.

از آن جمله در مسیر حرکت کفار قریش به طرف احد برای جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله، هند قصد داشت قبر مادر آن حضرت جناب آمنه بنت وهب علیها السلام را نبش کند و جسارت کند، چه اینکه پدر و مادر و عموی هند در بدر کشته شده بودند. ولی کفار قریش مانع شدند و گفتند: «این رسم می شود و مردگان ما را هم این چنین می کنند». هند گفت: باید محمد یا علی یا حمزه را بکشم! این بود که وحشی را بر این کار گماشت و وعده هایی به او داد. وحشی گفت: «قادر به کشتن پیامبر و علی نیستم ولی برای حمزه کمین می کنم»، با این مقدمه بود که آن بزرگوار را حسب دستور هند ملعونه به شهادت رساند.

به دستور هند وحشی سینه مبارک حضرت حمزه علیه السلام را شکافت، و جگر آن بزرگوار را خارج کرد و مانند سگ به دندان گرفت، ولی جگر مانند سنگ نقره ای رنگ شد و دندانش کارگر نشد، و آن را روی زمین انداخت و از آن روز ملقب به «آکله الاکباد» شد. بعد خودش با خنجر گوش، بینی و... حضرت حمزه را برید و به گردن آویخت. با این جنایت، دل مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را آزرد و آن حضرت و امیرالمؤمنین علیهما السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و صفیه عمه پیامبر صلی الله علیه و آله و خواهر حمزه و دیگران گریستند. با این همه جنایت، پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام هند و همسرش را - که با اکراه مسلمان شده بودند - پذیرفت.

ابن ابی الحدید می گوید: هند با عده ای از زنهای قریش خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند در حالی که نقاب زده بود و خود را پوشانده بود به خاطر کارهایی که بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده بود، مخصوصاً شهادت جناب

حمزه علیه السلام و می ترسید که آن حضرت او را مؤاخذه فرماید.

حضرت عهد و پیمان از آنها گرفت که به خداوند متعال شرک نورزند و مطالبی دیگر را نیز شرط فرمود و آنها قبول کردند. هند کلامی گفت که معلوم شد همسر ابوسفیان است. حضرت فرمودند: آیا تو هندی؟ گفت: بله و به ظاهر شهادتین را بر زبانش جاری نمود و تقاضای بخشش نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

دیگر نباید زنا کنی. هند گفت: مگر زن حره زنا می کند؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: و نباید بچه ها را بکشی! هند گفت: به جان خودم سوگند من بچه ها را بزرگ کردم و شما آنها را در بدر کشتید.

1) تتمه المنتهی: ص 43. بحار الانوار: ج 18 ص 17.

2) تتمه المنتهی: ص 50. بحار الانوار: ج 20 ص 549. حمزه سید الشهداء علیه السلام: ص 28-26. منتخب التواریخ: ص 51.

پیش از طلوع آفتاب جهانتاب اسلام،

سراسر گیتی و مخصوصا شبه جزیره عربستان در آتش فساد اخلاق می سوخت . مردم این منطقه که به کلی از آداب دینی و تعالیم انبیاء دور بودند، از دست زدن به هر عمل زشت و ناروائی پروا نداشتند. به همین جهت نیز ما آن عصر را جاهلیت می نامیم.

یکی از چیزهائی که در عهد جاهلیت رسمیت پیدا کرده بود، وجود زنان منحرف و بدنام بود که بیشتر در شهرهای طائف و مکه یعنی مرکز عربستان سکونت داشتند، این زنها در عروسیها، جشنها، شب نشینیها و بزمهای خصوصی به رامشگری و خنیاگری و نوازندگی و رقصهای محلی پرداخته، بساط عیش و نوش دولتمندان و ارباب نفوذ را رونق می بخشیدند، و بدین گونه با کمال آزادی، روزگار می گذرانیدند، و از هر گونه شهرت و شهوت پرستی برخوردار بودند.

یکی از این زنان بی بند و بار که کوس رسوائیش در همه جا طنین افکنده بود هند دختر عتبه بن ربیعه بود که پدرش از رجال متنفذ و معروف عرب به شمار می آمد.

این زن اشرافی خوشگذران و هوس باز پیش از آن که به همسری ابوسفیان درآید، با بسیاری از رجال سرشناس و جوانان زیبا دارای روابط نامشروع بود. هند اشتیاق زیادی داشت که نامش نقل مجالس و نقل محافل گردد و مرد و زن هنر او را بستانید.

این زن شهرت طلب، بسیار خودخواه، کینه توز، شرور و زباندار در تاءمین مقاصد خود از هیچ چیز باک نداشت!

ابوسفیان از اشراف بنی امیه و سرمایه داران مکه و مردی فخردوست و جاه طلب بود. وی با این زن بدنام ازدواج کرد ولی هند در کارهای خود آزاد بود. این زن هنگامی که شنید پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نبوت خود را اعلام فرموده و عده ای هم دعوت او را پذیرفته اند و متوجه شد که با پیشرفت کار حضرت، شکوه و جلال شوهرش تحت الشعاع نفوذ محمد صلی الله علیه و آله وسلم قرار می گیرد، و خود او هم که شهره شهر بود دیگر آن آزادی و بی بند و باری سابق را نخواهد داشت، از همان لحظه اول رسما به مخالفت با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم برخاست و دوش بدوش شوهرش بر ضد آنحضرت به فعالیت پرداخت، و از هر گونه تهمت و افترا و نکوهش و تمسخر و دروغ نسبت به پیغمبر بزرگوار اسلام خودداری نمی کرد.

مدت سیزده سالی که پیغمبر اسلام در مکه دعوت خود را اعلام کرد

این زن و مرد به اتفاق سایر رؤ سای قریش جلسه ها تشکیل دادند و شعرها در هجو پیغمبر گفتند، و در مجالس بزم خود خواندند و خندیدند و رقصیدند، و کاری نبود که نکردند. تا سرانجام به فرمان خداوند، پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ناگزیر شد، شهر مکه را که برای او به صورت کانون خطر درآمده بود ترک گفت و روی به مدینه آورد.

موقعی که سران قریش شنیدند مردم با وفا و مهمان نواز مدینه مقدم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را گرامی داشته اند، و پروانه وار گرد شمع وجودش حلقه زده و به یاری او برخاسته اند، و تازه مسلمانهای مکه هم دسته دسته مهاجرت

نموده و به پیغمبر می پیوندند؛ لشکری بالغ بر هزار مرد جنگی و ساز و برگ کافی که همه گردنکشان و سران مکه در آن شرکت داشتند، بسیج کرده به جنگ پیغمبر شتافتند.

در این جنگ با این که تعداد سپاه اسلام از سیصد و سیزده نفر تجاوز نمی کرد.

مع الوصف سپاه کفر سخت شکست خورد. بیش از هفتاد نفر از ناموران آنها در این جنگ به دست مسلمانان کشته شدند، هفتاد نفر هم اسیر گردیدند، و بقیه فرار کردند.

از جمله مقتولین این جنگ که نخستین جنگ رسمی اسلام و کفر بود، و معروف به جنگ بدر است، به تربیت عتبه پدر، شیبه عمو، ولید برادر، و حنظله پسر هند زن ابوسفیان بود که هر چهار تن از دلاوران مشهور کفار به شمار می آمدند، و همه به دست توانا و مردانه جوانمرد نامی اسلام علی علیه السلام به هلاکت رسیدند.

هند بعد از این واقعه که برای او بسیار گران تمام شد، دست به حیله تازه ای زد، به این معنی که مرثیه ای در سوک کشتگان جنگ بدر ساخت و زنان و دختران قریش را جمع کرد و با آهنگ اندوهگین و هیجان انگیزی؛ بر پدر و عمو و برادر و فرزندش نوحه سرائی می نمود، و از دست پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام و حمزه عموی پیغمبر سران اسلام، ناله ها می کرد، و بدین گونه احساسات مرد و زن مشرکین را به منظور تجدید قوای متلاشی شده آنها تحریک می کرد.

او نمی گذاشت زنها اشک بریزند و خود هم ابدا نمی گریست و می گفت تا ما انتقام خود را از محمد نگیریم نباید گریه کنیم! این تحریکات و اقداماتی که به دنبال آن صورت می گرفت موجب شد که سال بعد لشکر کفار با نفراتی چند برابر سال قبل؛ در دامنه کوه احد واقع در حومه مدینه با سپاه اسلام مصاف دهند و پیکار کنند.

هند زنها را تشویق می کرد که در این جنگ شرکت جویند و منظره جنگ و شکست مسلمانها را که به نظر آنها حتمی بود؛ از نزدیک ببینند!

بعضی از زنان قریش دعوت هند را که ادعای رهبری داشت رد کردند، ولی او با نطقهای آتشین و پشت هم اندازیهای خود احساسات آنها را تحریک

نمود و حاضر

ص:27

کرد که با وی در جنگ شرکت کنند.

هنگامی که آتش جنگ از هر سو شعله کشید؛ زنها که به دستور هند زره پوشیده بودند در پشت سر لشکر قرار گرفتند.

سپس خود هند در وسط لشکر قرار گرفت و بخواندن اشعار شورانگیز و حماسه های جنگی همراه با دف، پرداخت و مردان خود را برای نبرد با سپاه اسلام تشجیع می نمود، به طوری که هر وقت یکی از مردان مشرکین فرار می کرد، میل و سرمه دان به او می داد و می گفت: ای زن ! چشمت را سرمه بکش، تو مرد نیستی و باید خود را آرایش کنی !

در این جنگ، نخست بت پرستان شکست خوردند و عقب نشستند، ولی در حمله بعد بر اثر غفلت و سستی بعضی از سربازان نومسلمان، دشمنان از کمینگاه بیرون آمدند و یکباره بر مسلمین تاختند.

هند آن زن زیبا و طناز و کارکشته در دلبری و رامشگری از فرصت استفاده کرد و شخصی به نام وحشی، غلام جبیر بن مطعم را ملاقات نمود و به او قول داد که اگر پیغمبر اسلام یا علی بن ابیطالب یا حمزه را به قتل رساند؛ او را به خود نزدیک سازد و از مال دنیا بی نیاز گرداند.

این وعده چنان در وحشی که در پرتاب نیزه مهارت داشت اثر کرد که همانوقت در کمین حمزه نشست و از پشت سر نیزه ای به کتف وی زد و او را شهید نمود.

موقعی که خبر شهادت حمزه به هند رسید به قدری خوشحال شد که همانجا گردن بند و دست بندهای زرین خود را بیرون آورد و به وحشی بخشید و گفت: نه تنها تا زنده ام تو را فراموش نمی کنم بلکه استخوانهایم در قبر نیز به یاد تو خواهد بود !

سپس با وحشی به بالین کشته حمزه آمد و شکم آن سردار رشید اسلام را شکافت و جگر او را درآورد و در دهان گذاشت و جوید !! آنگاه قسمتهائی از اعضاء بدن حمزه را قطع نمود و همه را بند کرد و مانند گردن بند به گردن آویخت ! سایر زنان قریش هم از او پیروی نمودند و با بقیه شهدای اسلام چنین کردند !

بعد از این جنگ، نیز هند و شوهرش ابوسفیان همچنان در شرک و بت پرستی بسر بردند و پیوسته مشغول نقشه کشی بر ضد پیغمبر عالیقدر اسلام و افکار نورانی

او بودند، ولی نقشه ها یکی پس از دیگری نقش بر آب می شد و کار مهمی از پیش نمی رفت...

در سال هشتم هجری پیغمبر با سپاه انبوهی از مدینه حرکت کرد و به قصد فتح مکه به حوالی آن شهر مقدس رسید. پیش از همه کس ابوسفیان از مشاهده سپاه انبوه و نیرومند اسلام به کلی خود را باخت و از سرنوشت خویش بیمناک شد.

ناچار عباس عموی پیغمبر را واسطه کرد که او را نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ببرد و از وی شفاعت نماید. عباس هم او را پیش پیغمبر برد و بعد از گفتگوی زیاد پیغمبر با شروطی او را مورد عفو قرار داد.

ابوسفیان سپس با شتاب وارد شهر شد و با فریاد گفت: ای اهل مکه! اینک محمد با سپاهی انبوه و مجهز که غرق در آهن و فولاد هستند فرا می رسد، بدانید که هر کس سلاح بر زمین نگذارد یا به خانه خود، یا طبق تاءمین محمد به خانه من پناهنده نشود، جانش در معرض خطر است.

در این موقع که جمعیت دور او را گرفته بودند و جریان را از وی می پرسیدند، هند خود را به ابوسفیان رسانید و ریش او را گرفت و چند سیلی محکم و پیاپی به گوش او نواخت و گفت: ای مردم! این مرد نگون بخت احمق را بکشید تا از این سخنان نگوید! ولی دیگر دیر شده بود، زیرا همانموقع سپاه اسلام از چند نقطه وارد شهر شدند و اهل مکه را در مقابل عمل انجام یافته قرار دادند. مردم مکه در برابر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به زانو درآمدند و بدون هیچگونه مقاومتی تسلیم گردیدند و از پیغمبر تقاضای عفو کردند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از مشاهده وضع رقت بار آنها که سخت مرعوب شده و دست و پای خود را گم کرده بودند متاءثر شد، و روی همان شفقت و راءفت ذاتی، سوابق سوء آنها را نادیده گرفت و همه را مورد عفو قرار داد، و فرمود: شما همه آزاد هستید! اسلحه خود را زمین بگذارید و به هر جا که می خواهید بروید! که در امان می باشید.

سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با همراهی داماد و پسر عموی رشید خود علی علیه السلام بتهائی را که مشرکین در خانه خدا و پشت بام آن قرار داده

بودند؛ درهم شکست، و فرو ریخت. آنگاه در محلی نشست تا از مردم مکه برای پذیرش دین حنیف اسلام بیعت بگیرد. مردان دسته دسته آمدند و به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دست دادند و ایمان آوردند، و انصراف خود را از اعمال جاهلیت اعلام داشتند. به دستور پیغمبر ظرف آبی گذاشتند، تا هر زنی که می خواهد ایمان بیاورد، دست خود را در آن فرو برد و بدین گونه با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بیعت کند!

هند زن ابوسفیان هم که روزی در شهر مکه نخود هر آشی بود، با همه دشمنی که با پیغمبر اسلام داشت، در این هنگام که جز تسلیم و اظهار مسلمانی چاره ای نبود؛ ولی بعد از کشتن حمزه، از طرف پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خون او و شوهرش مباح شده بود؛ نخست از ترس خود را مخفی ساخت، سپس به طور ناشناس در صف زنانی که می خواستند ایمان بیاورند قرار گرفت، تا او نیز ایمان بیاورد!

هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم زنان را مخاطب ساخت و فرمود:

ایمان شما قبول است به شرط این که دزدی نکنید. هند که می خواست در هر جا نطق کند و رشد و نبوغ خود را به ثبوت رساند؛ در این موقع هم نتوانست آرام بگیرد و در حضور آنهمه زن و مرد گفت: یا رسول الله! شوهر من ابوسفیان مرد بخیلی است، من هم پنهانی از مال او بر می دارم، آیا حلال است؟ ابوسفیان در آنجا حاضر بود، وقتی سخن هند را شنید گفت: آنچه تاکنون برداشته ای حلال ولی از این به بعد حرام است!

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از گفتگوی آنها خندید و هند را شناخت سپس پرسید: تو هند دختر عتبه هستی؟ گفت، آری، یا رسول الله! گذشته ها را فراموش کن و مرا ببخش، خداوند تو را ببخشاید! پیغمبر مهربان به خاطر پیشرفت دین خداوند و هدایت خلق سوابق او را نادیده گرفت و از تقصیرهای او درگذشت.

آنگاه مجددا زنان را مخاطب ساخت و فرمود: شرط دیگر اینکه فرزندان خود را نکشید. هند گفت: ما فرزندان خود را در کوچکی پرورش د دادیم و شما در بزرگی آنها را در جنگ بدر کشتید!

باز پیغمبر فرمود: شرط دیگر اینست که از این پس مرتکب عمل زنا نشوید. هند که تمام حضار به خوبی او را می شناختند درین هنگام با کمال پرروئی گفت: یا رسول الله ! مگر زن آزاده، تن به عمل زنا هم می دهد،؟

از این گفتگو، حضار که از سوابق او کاملا اطلاع داشتند خندیدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هم رو به عمر کرد و خندید !! و بدین گونه مراسم ایمان آوردن مردم مکه پایان یافت. ابوسفیان و همسرش از روی ناچاری با همه بی میلی اسلام آوردند، ولی فعالیتهای آنها که دوش به دوش هم تا سر حد قدرت و امکان، روز و شب بر ضد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و برای محو و نابودی اسلام نقشه می کشیدند، به همین جا خاتمه نیافت و همچنان ادامه داشت...

دشمنیهای دیرین این زن و مرد با پیغمبر خدا، دسیسه بازیهای فرزند مفسدش معاویه با امیر مؤمنان علی علیه السلام، و جنایتهای نوه جنایتکار و فرومایه اش یزید پلید، با اولاد پیغمبر و حضرت امام حسین علیه السلام آنچنان آثار شومی برای عالم اسلام به بار آورد که مسیر مسلمانان را برای نیل به هدفهای تعالیم عالی اسلام، دگرگون ساخت و آنها را به سرنوشت اسف انگیزی سوق داد که نه تنها جهان اسلام را از جهش بیشتر به سوی معنویت و حقیقت باز داشتند، بلکه روی تاریخ عالم انسانی را سیاه کردند.

نوشته شده توسط پیمان در ساعت 9:58 PM

در تاریخ: پنجشنبه 10 شهریور ماه سال 1390

68 روایت در باره اخلاق

1 - اخلاق خوش و عبادت

امام حسین علیه السلام:

اَلخُلقُ الحَسَنُ عِبادَةٌ؛

خوش اخلاقی عبادت است.

ص:31

(کنزالعمال، ج 13، ص 151، ح 36472)

2 - خوش اخلاقی زینت اسلام

امام صادق علیه السلام:

إنَّ مِمّا یُزَیِّنُ السلامَ الخلاقُ الحَسَنَهُ فیما بَینَ النّاسِ؛

خوش اخلاقی در بین مردم زینت اسلام است.

(کنزالعمال، ج 10، ص 143، ح 28731)

3 - زندگی گوارا با اخلاق

امام علی علیه السلام:

مَن حَسُنَت خَلیقَتُهُ طابَت عِشرَتُهُ؛

هر کس خوش اخلاق باشد، زندگی اش پاکیزه و گوارا می گردد.

(نهج البلاغه، خطبه 184)

4 - آبادی شهرها در گرو اخلاق نیک

امام صادق علیه السلام:

اَلبِرُّ وَحُسنُ الخُلقِ یَعمُرانِ الدِّیارَ وَیَزیدانِ فِی العمارِ؛

نیکی و خوش اخلاقی، شهرها را آباد و عمرها را زیاد می کند.

(التوحید، ص 63)

5 - الفت با دوستان

امام علی علیه السلام:

حُسنُ الخلاقِ یُدِّرُ الرزاقَ وَیونِسَ الرِّفاقَ؛

خوش اخلاقی روزی ها را زیاد می کند و میان دوستان انس و الفت پدید می آورد.

(نهج الفصاحه، ح 781)

6 - ورود به بهشت

پیامبر صلی الله علیه و آله:

حَسِّنوا أَخلاقَکُم وَ الطُفوا بِجیرانِکُم وَأکرِموا نِساءَ کُم تَدخُلُوا الجَنَّةَ بِغَیرِ حِسابٍ؛

اخلاق خود را نیکو کنید و با همسایگان خود مهربان باشید و زنان خود را گرامی

ص:32

بدارید تا بی حساب وارد بهشت شوید.

(التوحید، ص 127)

7 - راه لذت بردن از کارهای نیک

امام علی علیه السلام:

عَوِّد نَفسَکَ الجَمیلَ فَبِاعتیادِکَ إِیّاهُ یَعودُ لَذیذا؛

خودت را به کارهای زیبا (خدا پسندانه) عادت بده که اگر به آنها عادت کنی برایت لذت بخش می شوند.

(نهج البلاغه، خطبه 178)

8 - خوش اخلاق هم رتبه روزه دار

امام علی علیه السلام:

رَوِّضوا أَنفُسَکُم عَلَی الخلاقِ الحَسَنَهِ فَإِنَّ العَبدَ المُؤمِنَ یَبلُغُ بِحُسنِ خُلقِهِ دَرَجَهَ الصّائِمِ القائِمِ؛

خودتان را بر خوش اخلاقی تمرین و ریاضت دهید، زیرا که بنده مسلمان با خوش اخلاقی خود به درجه روزه گیر شب زنده دار می رسد.

(نهج البلاغه، خطبه 91)

9 - معنای خوش اخلاقی

امام صادق علیه السلام:

لَمّا سُئِلَ عَن حَدِّ حُسنِ الخُلقِ: تُلَیِّنُ جانِبَکَ وَتُطَیِّبُ کَلامَکَ وَتَلقی أخاکَ بِبِشرٍ حَسَنٍ؛

در پاسخ به پرسش از معنای خوش اخلاقی فرمودند: نرمخو و مهربان باشی، گفتارت پاکیزه و مؤدبانه باشد و با برادرت با خوشرویی برخورد کنی.

(غررالحکم، ج 2، ص 451، ح 3260)

10 - بهترين افراد

پيامبر صلى الله عليه و آله:

أَلا انَبِّئُكُم بِخيارِكُم؟ قالوا: بَلى يا رَسولَ اللّه. قالَ: أَحسَنُكُم أخلاقا المُوَطِّئون اكنافا، الَّذينَ يَألِفونَ ويُؤلَفونَ؛

آيا شما را از بهترين افرادتان خبر ندهم؟ عرض كردند: چرا، اى رسول خدا.

ص:33

حضرت فرمودند: خوش اخلاق ترين شما، آنان كه نرمخو و بى آزارند، با ديگران انس ميگيرند و ديگران نيز با آنان انس و الفت مى گيرند.

(غررالحكم، ج 6، ص 441، ح 10926)

11 - اخلاق كليد خير و شر

امام صادق عليه السلام:

اِعْلَمى انَّ الشّابَّ الحَسَنَ الخُلقِ مِفْتاحٌ لِلْخَيْرِ مِغْلاقٌ لِلشَّرِّ وَ انَّ الشّابَّ الشَّحيحَ الْخُلقِ مِغْلاقٌ لِلْخَيْرِ مِفتاحٌ لِلشَّرِّ؛

آگاه باش كه جوان خوش اخلاق، كليد خير و قفل شر است و جوان بداخلاق قفل خير و كليد شر است.

(امالى طوسى، ص 302، ح 598)

12 - بداخلاقى و ناتوانى

پيامبر صلى الله عليه و آله:

مَن ساءَ خُلقُهُ عَذَّبَ نَفسَهُ وَ مَن كَبُرَ هَمُّهُ سَقُمَ بَدَنُهُ؛

هر كس بد اخلاق باشد، خودش را عذاب مى دهد و هر كس غم و غصه اش زياد شود، تنش رنجور مى گردد.

(نهج الفصاحه، ح 3002)

13 - رسيدن به آرزوها

امام على عليه السلام:

وُصولُ المَرءِ الى كُلِّ ما يَبتَغيهِ مِن طيبِ عَيشِهِ وَ امنِ سِربِهِ وَ سَعَهِ رِزقِهِ بِحُسنِ نيَّتِهِ وَ سَعَهِ خُلقِهِ؛

انسان، با نيّت خوب و اخلاق خوب، به تمام آنچه در جستجوى آن است، از زندگى خوش و امنيت محيط و روزى زياد، دست مى يابد.

(غررالحکم، ح 10141)

14 - هدف از بعثت

پیامبر صلی الله علیه و آله:

اِنَّما بُعِثتُ لاُتَمِّمَ مَکارِمَ الخلاقِ؛

ص:34

من تنها برانگیخته شده ام تا اخلاق بزرگوارانه را به کمال رسانم.

(بحارالأنوار، ج 71، ص 382)

15 - رفتار پیامبرانه

کانَ صلی الله علیه و آله... لا یَحسَبُ احَدٌ مِن جُلَسائِهِ انَّ احَدا اکرَمُ عَلَیهِ مِنهُ؛

پیامبر صلی الله علیه و آله چنان با هم نشینان رفتار می نمودند که هیچ یک از آنان گمان نمی کرد کسی نزد آن حضرت از وی گرامی تر باشد.

(عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 284)

16 - خوش اخلاقی ثمره صله رحم

امام صادق علیه السلام:

صِلَهُ الرحامِ تُحَسِّنُ الخُلُقَ وَ تُسمِحُ الکَفَّ وَتُطیبُ النَّفسَ وَتَزیدُ فِی الرِّزقِ وَتُنسِئُ فِی الجَلِ؛

صله رحم، انسان را خوش اخلاق، با سخاوت و پاکیزه جان می نماید و روزی را زیاد می کند و مرگ را به تأخیر می اندازد.

(کافی، ج 2، ص 151، ح 6)

17 - عمر زیاد با اخلاق خوش

پیامبر صلی الله علیه و آله:

صِلَهُ الرَّحِمِ وَ حُسنُ الخُلقِ وَ حُسنُ الجَوارِ یَعمُرانِ الدّیارَ وَ یَزیدانَ فِی العمارِ؛

صله رحم، خوش اخلاقی و خوش همسایگی، شهرها را آباد و عمرها را زیاد می کند.

(نهج الفصاحه، ح 1839)

18 - خانه ای در بالای بهشت

پیامبر صلی الله علیه و آله:

اَنا زَعیمٌ بِبَیتٍ فی رَبَضِ الجَنَّهِ وَ بَیتٍ فی وَسَطِ الجَنَّهِ وَ بَیتٍ فَی اعلَی الجَنَّهِ، لِمَن تَرَکَ المِراءَ وَ ان کانَ مُحِقّاً وَ لِمَن تَرَکَ الکِذبَ وَ ان کانَ هازِلاً وَ لِمَن حَسَّنَ خُلقَهُ؛

من برای کسی که بگومگو را رها کند، هر چند حق با او باشد و برای کسی که دروغ گفتن را اگر چه به شوخی باشد، ترک گوید و برای کسی که اخلاقش را نیکو

ص:35

گرداند، خانه ای در حومه بهشت و خانه ای در مرکز بهشت و خانه ای در بالای بهشت ضمانت می کنم.

(خصال، ص 144، ح 170)

19 - سبب خوشرویی

امام علی علیه السلام:

لِیَجتَمِعَ فِی قَلبِکَ الأفتِقارُ الَی النّاسِ وَ الاِستِغناءُ عَنهُم فَیَکُونَ افتِقارُکَ الَیهِم فِی لِینِ کِلامِکَ وَ حُسنِ بِشرِکَ وَ یَکُونَ استِغناءُکَ عَنهُم فی نَزاهَهِ عِرضِکَ وَ بَقاءِ عِزِّکَ؛

باید نیاز به مردم و بی نیازی از آنان، در دلت گردآیند، تا نیازت به آنان، سبب نرمی در گفتار و خوش رویی ات شود و بی نیازی ات، سبب آبروداری و عزّتت باشد.

(کافی، ج 2، ص 149، ح 7)

20 - عقل و اخلاق

امام صادق علیه السلام:

أکمَلُ الناسِ عَقلاً أحسَنُهُم خُلقاً؛

عاقل ترین مردم خوش خلق ترین آنهاست.

(اصول کافی، ج 1، ص 27)

21 - اخلاق پیامبران

مِن اخلاقِ النبیاءِ التَّنَظُّفُ؛

پاکیزگی از اخلاق پیامبران است.

(کافی، ج 5، ص 567، ح 50)

22 - خیر دنیا و آخرت

پیامبر صلی الله علیه و آله:

إِنَّ رَجُلاً أَتی سَیِّدَنا رَسولَ اللّه صلی الله علیه و آله فَقالَ: یا رَسولَ اللّه عَلِّمنی خُلقا یَجمَعُ لی خَیرَ الدُّنیا وَالخِرَهِ فَقالَ صلی الله علیه و آله: لاتَکذِب؛

مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: به من اخلاقی بیاموزید که خیر دنیا و آخرت در آن جمع باشد، حضرت فرمودند: دروغ نگو.

ص:36

(بحارالأنوار، ج 72، ص 262، ح 43)

23 - اخلاق اسلام

امام على عليه السلام:

لَيسَ الكَذِبُ مِن خَلائِقِ الإِسلامِ؛

دروغگويى از اخلاق اسلام نيست.

(غررالحكم، ج 5، ص 74، ح 7460)

24 - نزديكترين اخلاق به رسول الله

پيامبر صلى الله عليه و آله:

لأَميرِ المُؤمِنين عليه السلام أَلا اخبِرُكُم، بِأَشبَهِكُم بِى خُلقا؟ قالَ: بَلى يا رَسولَ اللّه قالَ: أَحسَنُكُم خُلقا، وَ أَعظَمُكُم حِلما، وَ أَبَرُّكُم بِقَرابَتِهِ وَ أَشَدُّكُم مِن نَفسِهِ إِنصافا؛

به اميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند: آيا تو را خبر ندهم كه اخلاق كدام يک از شما به من شبيه تر است؟ عرض كردند: آرى، اى رسول خدا. فرمودند: آن كس كه از همه شما خوش اخلاق تر و بردبارتر و به خويشاوندانش نيكوكارتر و با انصاف تر باشند.

(مكارم الاخلاق، ص 442)

25 - ايمان و اخلاق

امام رضا عليه السلام:

أحسَنُ الناسِ إيماناً أحسَنُهم خُلقاً و ألطَفُهم باَهلِه، وَ انا الطَفُكم بِاَهلى؛

نيكوترين مردم از نظر ايمان، خوش خلق ترين و با لطفترين آنها نسبت به اهل خويش است.

(عيون اخبار الرضا، 38)

26 - خیر دنیا و آخرت

امام علی علیه السلام:

أَربَعٌ مَن أُعطیَهُنَّ فَقَد أُعطیَ خَیرَ الدُّنیا وَالخِرَهِ صِدقُ حَدیثٍ وَأَداءُ أَمانَهٍ وَعِفَّهُ بَطنٍ وَحُسنُ خُلقٍ؛

چهار چیز است که به هر کس داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده است:

ص:37

راستگویی، اداء امانت، حلال خوری و خوش اخلاقی.

(غررالحکم، ج 2، ص 151، ح 2142)

27 - خودآزاری در بداخلاقی

مَن ساءَ خُلقُهُ عَذَّبَ نَفسَهُ؛

هر کس بداخلاق باشد، خودش را شکنجه و آزار می دهد.

(کافی، ج 2، ص 321، ح 4)

28 - زینت اخلاق

امام علی علیه السلام:

اَلسَّخاءُ یُکسِبُ المَحَبَّهَ وَیُزَیِّنُ الخلاقَ؛

سخاوت، محبّت آور و زینت اخلاق است.

(غررالحکم، ج 2، ص 10، ح 1600)

29 - شریف ترین اخلاق

امام علی علیه السلام:

أَشرَفُ الخَلائِقِ التَّواضُعُ وَالحِلمُ وَلینُ الجانِبِ؛

شریف ترین اخلاق، تواضع، بردباری و نرم خویی است.

(غررالحکم، ج 2، ص 442، ح 3223)

30 - خوش اخلاق همنشین پیامبر

پیامبر صلی الله علیه و آله:

اَقرَبُکُم غَدا مِنّی فِی المَوقِفِ اصدَقُکُم لِلحَدیثِ وَاَدّاکُم لِلاَمانَهِ وَاوفاکُم بِالعَهدِ وَاَحسَنُکُم خُلقا وَاَقرَبُکُم مِن النّاسِ؛

نزدیک ترین شما به من در قیامت، راستگوترین، امانتدارترین، وفادارترین به عهد، خوش اخلاق ترین و نزدیک ترین شما به مردم است.

(بحارالأنوار، ج 75، ص 94، ح 12)

31 - بداخلاقی منفور درگاه الهی

پیامبر صلی الله علیه و آله:

اَنَا ادیبُ اللّه وَ عَلیٌّ ادیبی، امَرَنی رَبّی بِالسَّخاءِ وَ الْبِرِّ وَ نَهانی عَنِ الْبُخْلِ وَ الْجَفاءِ

وَ ما شَیءٌ ابْغَضُ الَی اللّه عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْبُخْلِ وَ سوءِ الْخُلُقِ، وَ انَّهُ لیُفْسِدُ العَمَلَ کَما یُفْسِدُ الخَلُّ الْعَسَلَ؛

من ادب آموخته خدا هستم و علی، ادب آموخته من است. پروردگارم مرا به سخاوت و نیکی کردن فرمان داد و از بخل و سختگیری بازَم داشت. در نزد خداوند عزّوجلّ چیزی منفورتر از بخل و بد اخلاقی نیست. بد اخلاقی، عمل را ضایع می کند، آن سان که سرکه عسل را.

(مکارم الاخلاق، ص 17)

32 - اثر نماز شب در اخلاق

امام صادق علیه السلام:

صَلاةُ اللَّیْلِ تُحَسِّنُ الْوَجْهَ وَ تُحَسِّنُ الْخُلْقَ وَ تُطَیِّبُ الرِّیحَ وَ تَدُرُّ الرِّزْقَ وَ تَقْضِی الدَّیْنَ وَ تَذْهَبُ بِالْهَمِّ وَ تَجْلُو الْبَصَرَ؛

نماز شب، انسان را خوش سیما، خوش اخلاق و خوشبو می کند و روزی را زیاد و قرض را ادا می نماید و غم و اندوه را از بین می برد و چشم را نورانی می کند.

(ثواب الأعمال، ص 42)

33 - اخلاق خوش صاحب دل مردم

پیامبر صلی الله علیه و آله:

اِنَّکم لَن تَسعَوا الناس بِاَموالِکم فَسَعَوهُم بِاَخلاقِکم؛

با دارایی خود نمی توانید دل مردم را به دست بیاورید پس دلشان را با اخلاق (نیک) به دست آورید.

(نثرالدر، ج 1، ص 123)

34 - ثواب لبخند

امام رضا علیه السلام:

مَن تَبَسَّمَ فی وَجهِ أخیهِ المُؤمِنِ کَتَبَ اللّهُ لَهُ حَسَنَةً؛

هر که به روی برادر مؤمنش لبخند بزند، خداوند برایش ثوابی خواهد نوشت.

(دوستی در قرآن و حدیث، ص 216، ح 535)

35 - بهترین هدیه به مومن از جانب خدا

ص:39

پیامبر صلی الله علیه و آله:

خَیْرُ ما اعْطیَ الرَّجُلُ الْمُؤْمِنُ خُلْقٌ حَسَنٌ وَ شَرُّ ما اعْطِیَ الرَّجُلُ قَلْبُ سوءٍ فی صورَهٍ حَسَنَهٍ؛

بهترین چیزی که به مؤمن داده شده خوش اخلاقی و بدترین چیزی که به انسان داده شده دلی بد در چهره ای زیباست.

(کنزالعمّال، ح 5170)

36 - اخلاق نیکو هدف پیامبران

پیامبر صلی الله علیه و آله:

وَ ما یَمْنَعُکَ أنْ تُحِبَّ أنْ تَعیشَ حَمیدا وَ تَموتَ سَعیدا و انّما بُعِثْتُ عَلی تَمامِ مَحاسِنَ الأخْلاقِ؛

چه چیزی مانع توست که زندگی پسندیده و مرگ با سعادت را داشته باشی، چرا که من برای کامل نمودن اخلاق زیبا مبعوث شده ام.

(مجمع الزوائد، ج 8، ص 23)

37 - محبوبترین نزد رسول الله

پیامبر صلی الله علیه و آله:

اَحَبُّکُمْ الَی اللّه احْسَنُکُمْ اخْلاقا؛

محبوب ترین شما در نزد خدا، خوش اخلاق ترین شماست.

(مجمع البیان، ج 10، ص 87)

38 - کمند دوستی

امام علی علیه السلام:

البَشاشَهُ حِبالَهُ المَوَدَّهِ؛

خوشرویی، کمند دوستی است.

(میزان الحکمه، ح 1841)

39 - فضایل اخلاقی سهل و ممتنع

امام علی علیه السلام:

ما اصْعَبَ اکْتِسابَ الْفَضائِلِ وَ ایْسَرَ اتْلافَها؛

ص:40

فضائل اخلاقی و صفات پسندیده چه به سختی به دست می آیند و چه آسان از دست می روند.

(شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 20، ص 259، ح 38)

40 - بالاترین خرد

امام حسن مجتبی علیه السلام:

رَأسُ العَقلِ مُعاشَرَةُ النّاسِ بِالجَميلِ؛

خوشرفتاری با مردم، رأس خرد است.

(میزان الحکمه، ح 13703)

41 - بالاترین درجه دانایی

امام علی علیه السلام:

رَأْسُ الْعِلْمِ التَّمْييزُ بَيْنَ الاْخْلاقِ وَ اظْهارُ مَحْمودِها وَ قَمْعُ مَذْمومِها؛

بالاترین درجه دانایی، تشخیص اخلاق از یکدیگر و آشکار کردن اخلاق پسندیده و سرکوب اخلاق ناپسند است.

(غررالحکم، ح 5267)

42 - خوش اخلاق دوست مردمان خوب

امام صادق علیه السلام:

مَنْ احْسَنَ خُلْقَهُ احَبَّهُ الاَخْيارُ وَ جانَبَهُ الفُجّارُ؛

انسان خوش اخلاق، از دوستی مردمان خوب برخوردار است و از تعرّض آدم های نابکار در امان است.

(مستدرک الوسائل، ج 8، ص 449)

43 - اخلاق خوش برای زندگی درست

پیامبر صلی الله علیه و آله:

ثَلاثٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فيهِ فَلَيْسَ مِنّى وَ لا مِنَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ. قيلَ: يا رَسولَ اللّهِ، وَ ما هُنَّ؟ قالَ: حِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجاهِلِ وَ حُسْنُ خُلْقٍ يَعيشُ بِهِ فِى النّاسِ وَ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعاصِى اللّهِ عَزَّوَجَلَّ؛

سه چیز است که هر کس نداشته باشد نه از من است و نه از خدای عزّوجلّ.

ص:41

عرض شد: ای رسول خدا ! آنها کدامند؟ فرمودند: بردباری که به وسیله آن جهالت نادان را دفع کند، اخلاق خوش که با آن در میان مردم زندگی کند و پارسایی که او را از نافرمانی خدا باز دارد.

(خصال، ص 145، ح 172)

44 - زیباترین اخلاق

امام علی علیه السلام:

تَحَرِّی الصِّدْقِ وَ تَجَنُّبُ الْكَذِبِ اجْمَلُ شیمَهٍ وَ افْضَلُ ادَبٍ؛

راستگو بودن و پرهیز نمودن از دروغ، زیباترین اخلاق و بهترین ادب است.

(کافی، ج 8، ص 150، ح 132)

45 - کمال ادب در خوش اخلاقی

امام صادق علیه السلام:

كَمالُ الاَدَبِ وَالْمُروءَهِ سَبْعُ خِصالٍ: الْعَقلُ وَ الْحِلْمُ وَ الصَّبْرُ وَ الرِّفْقُ وَ الصَّمْتُ وَ حُسْنُ الْخُلْقِ وَ الْمُداراهُ؛

کمال ادب و مروت در هفت چیز است: عقل، بردباری، صبر، ملایمت، سکوت، خوش اخلاقی و مدارا.

(بحار الأنوار، ج 84، ص 325، ح 14)

46 - سعادت در خوش اخلاقی

پیامبر صلی الله علیه و آله:

مِن سَعادَهِ ابْنِ آدَمَ حُسنُ الْخُلقِ وَ مِن شَقاوَهِ ابْنِ آدَمَ سُوءُ الْخُلقِ؛

از خوشبختی انسان خوش اخلاقی و از بدبختی انسان بد اخلاقی است.

(کنز العمّال، ح 5243)

47 - توبه بداخلاق

پیامبر صلی الله علیه و آله:

اَبَى اللّهُ لِصاحِبِ الْخُلْقِ السَّيِّیءِ بِالتَّوبَهِ. فَقیلَ: يا رَسول اللّهِ، وَ كَيْفَ ذلِکَ؟ قالَ: لاِنَّهُ اذا تابَ مِنْ ذَنْبٍ وَقَعَ فی اعْظَمَ مِنَ الذَّنْبِ الَّذی تابَ مِنْهُ؛

خداوند از آدم بد اخلاق توبه نمی پذیرد. عرض شد: ای رسول خدا، چرا؟

ص:42

فرمودند: چون هرگاه از گناهی توبه کند در ورطه گناهی بدتر از آن که توبه کرده است می افتد.

(بحارالأنوار، ج 73، ص 299، ح 12)

48 - روزی در اخلاق

امام علی علیه السلام:

فی سَعَهِ الاَخْلاقِ کُنوزُ الاَرْزاقِ؛

گنج های روزی در وسعت اخلاق نهفته است.

(کافی، ج 8، ص 23)

49 - تنگی در روزی با بداخلاقی

امام علی علیه السلام:

مَنْ ساءَ خُلْقُهُ ضاقَ رِزْقُهُ؛

هر کس بد اخلاق باشد، روزی اش تنگ می شود.

(غررالحکم، ح 8023)

50 - زندگی گوارا با اخلاق خوش

امام صادق علیه السلام:

لا عَیْشَ اهْنَأُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ؛

هیچ زندگی گواراتر از اخلاق و رفتار پسندیده نیست.

(علل الشرایع، ج 2، ص 559)

51 - بداخلاق بسیار خطاکار

امام علی علیه السلام:

اَلسَّیِّئُ الْخُلَقِ کَثیرُ الطّیْشِ مُنَغَّصُ الْعَیْشِ؛

آدم بد اخلاق بسیار خطا می کند و زندگی اش تلخ می شود.

(غررالحکم، ح 1604)

52 - عزت در اخلاق

امام علی علیه السلام:

رُبَّ عَزیزٍ اذَ لَّهُ خُلْقُهُ وَ ذَلیلٍ اعَزَّهُ خُلْقُهُ؛

ص:43

چه بسا عزیزی که اخلاق بدش او را ذلیل و چه بسا ذلیلی که اخلاق خوبش او را عزیز کرد.

(بحارالأنوار، ج 71، ص 396، ح 79)

53 - عدم تحمل بداخلاقی توسط دوست

امام صادق علیه السلام:

قالَ لُقْمانُ لاِبْنِهِ: یا بُنَیَّ ایّاکَ وَ الضَّجَرَ وَ سوءَ الْخُلْقِ وَ قِلَّهَ الصَّبْرِ فَلا یَسْتَقیمُ عَلی هذِهِ الْخِصالِ صاحِبٌ وَ ا لْزِمْ نَفْسَکَ التُّؤَدَهَ فی امورِکَ وَ صَبِّرْ عَلی مَؤوناتِ الاِخْوانِ نَفْسَکَ وَ حَسِّنْ مَعَ جَمیعِ النّاسِ خُلْقَکَ؛

لقمان به فرزندش فرمود: فرزندم ! از بی حوصلگی و بد اخلاقی و بی تابی دوری کن که هیچ دوستی تحمل این خصلت ها را ندارد. در کارهایت آرام و بردبار، در تحمّل زحمات برادران صبور و با همه مردم خوش اخلاق باش.

(قصص الأنبیاء، ص 198، ح 245)

54 - حساب آسان در اخلاق خوب

امام علی علیه السلام:

حَسِّنْ خُلْقَکَ یُخَفِّفِ اللّهُ حِسابَکَ؛

اخلاقت را خوب کن تا خداوند حسابت را آسان گرداند.

(امالی صدوق، ص 278)

55 - اخلاق و گفتار نرم

امام علی علیه السلام:

اِذا حَسُنَ الْخُلْقُ لَطُفَ النُّطْقُ؛

با اخلاق نیکو، گفتار نرم می شود.

(غررالحکم، ح 4052)

56 - خوش اخلاقی در چیست؟

امام علی علیه السلام:

حُسْنُ الْخُلْقِ فی ثَلاثٍ: اجْتِنابُ الْمَحارِمِ وَ طَلَبُ الْحَلالِ وَ التَّوَسُّعُ عَلَی الْعِیالِ؛

خوش اخلاقی در سه چیز است: دوری کردن از حرام، طلب حلال و فراهم

ص:44

آوردن آسایش و رفاه برای خانواده.

(بحارالأنوار، ج 71، ص 394، ح 63)

57 - تفسیر خوش اخلاقی

پیامبر صلی الله علیه و آله:

اِنَّما تَفْسیرُ حُسْنِ الْخُلْقِ: ما اصابَ الدُّنْیا یَرْضی وَ انْ لَمْ یُصِبْهُ لَمْ یَسْخَطْ؛

تفسیر خوش اخلاقی این است که اگر دنیا به انسان رو کرد، راضی و خشنود باشد و اگر رو نکرد خشمگین و ناراحت نشود.

(کنزالعمّال، ح 5229)

58 - اخلاق خوب در ترازوی عمل

پیامبر صلی الله علیه و آله:

اَوَّلُ ما یوضَعُ فی میزانِ الْعَبْدِ یَوْمَ الْقیامَهِ حُسْنُ خُلْقِهِ؛

نخستین چیزی که روز قیامت در ترازوی اعمال بنده گذاشته می شود، اخلاق خوب اوست.

(قرب الإسناد، ص 46، ح 149)

59 - تاثیر بداخلاقی در خانواده

امام علی علیه السلام:

مَنْ ساءَ خُلْقُهُ مَلَّهُ اهْلُهُ؛

هر کس بد اخلاق باشد، خانواده اش از او دلتنگ و خسته می شوند.

(تحف العقول، ص 214)

60 - بدست آوردن دل مردم

پیامبر صلی الله علیه و آله:

إنَّكُم لَن تَسَعوا النّاسَ بِأموالِكُم فَسَعوهُم بِأخلاقِكُم؛

شما با دارایی خود نمی توانید دل همه مردم را بدست آورید پس دلشان را با اخلاقتان به دست آورید.

(بحارالانوار ج 68 ص 383)

61 - به فکر آخرت بودن

ص:45

امام علی (سلام الله علیه):

مَن أصلَحَ أمرَ آخِرَتِهِ أصلَحَ اللَّهُ أمرَ دُنیاهُ؛

کسی که کار آخرتش را سامان دهد، خداوند کار دنیایش را سامان می دهد.

(نهج البلاغه، حکمت 89)

62 - کدام کار، خیر است؟

امام علی (سلام الله علیه):

لا خَیرَ فی لَذَّهٍ تُعقِبُ نَدَماً.

در لذّتی که پشیمانی به دنبال دارد، خیری نیست.

بحارالأنوار - ج 77 - ص 212

63 - رفتار با مردم

امام صادق (سلام الله علیه):

کونوا دُعاهَ النّاسِ بِأَعمالِکُم.

مردم را با رفتارتان [به دین] فرا خوانید.

تبلیغ در قرآن وحدیث - ص 250 - ح 275

64 - اندوهگین کردن مومن

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله):

مَن احزَنَ مُومِناً، ثُمَّ أعطاهُ الدُّنیا لَم یَکُن ذَلِکَ کَفّارَتَهُ وَ لَم یُوجَر عَلَیهِ.

هر که مومنی را اندوهگین کند و در مقابل همه دنیا را به او بدهد، کفاره گناه او نبوده و پاداشی بر کارش نمی گیرد.

مستدرک الوسائل ح 10336

65 - بد اخلاقی

امام صادق (علیه السلام):

إنَّ سُوءَ الخُلُقِ لِيُفسِدُ العَمَلَ كَمَا يُفسِدُ الخَلُّ العَسَلَ

بد اخلاقی عمل را تباه می کند، همانند سرکه، که عسل را فاسد می کند

اصول کافی، ج، 2 ص 321، باب سوء الخلق، حدیث 1

66 - محبوب ترین کار

امام صادق (علیه السلام):

مَا یَقدَمُ المُومِنُ عَلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ بِعَمَلٍ بَعدَ الفَرَائِضِ أحَبَ إلَی اللهِ تَعَالَی مِن أن یَسَعَ النَّاسَ بِخُلُقِهِ.

مومن بعد از واجبات، نزد خداوی عزوجل کاری محبوب تر از این نیاورد که از اخلاق او در راحتی و آسایش باشند.

اصول کافی، ج، 2 ص 100، باب حسن الخلق، حدیث 4

67 - پاداش اخلاق نیکو

امام صادق (علیه السلام):

إنَّ صَاحِبَ الخُلُقِ الحَسَنِ لَهُ مِثلُ أجرِ الصّائِمِ القائِمِ.

آن که اخلاق نیکو دارد، او را پاداش انسان روزه دار شب زنده دار است.

اصول کافی، ج، 2 ص 100، باب حسن الخلق، حدیث 5

68 - بهشت واجب می شود

امام صادق (علیه السلام):

ثُلاثَ مَن أَتَی اللهَ بِوَاحِدَهٍ مِنهُنَّ أوجَبَ اللهُ لَهُ الجَنَّهَ: الإنفاقُ مِن إقتارٍ وَ البِشرُ لِجَمیعِ العَالَمِ وَ الإنصافُ مِن نَفسِهِ.

سه خصلت است که اگر کسی با یکی از آنها نزد خدا رود، خداوند بهشت را بر او واجب گرداند: انفاق کردن با وجود تنگدستی، گشاده رویی با همگان، منصفانه برخورد کردن با دیگران.

اصول کافی، ج، 2 ص 103، باب حسن البشر، حدیث 2

نکته های پند اموز جالب

بیهوده متاز که مقصد خاک است

- هرگز برای خوشبختی امروز و فردا نکن

- نماز وقت خداست آنرا به دیگران ندهیم

- هرگاه در اوج قدرت بودی به حباب فکر کن

ص:47

- هر چه قفس تنگ تر باشد، آزادی شیرین تر خواهد بود

- دروغ مثل برف است که هر چه آنرا بغلتانند بزرگتر می شود

- هرگز از کسی که همیشه با من موافق بود چیزی یاد نگرفتم

- خطا کردن یک کار انسانی است امّا تکرار آن یک کار حیوانیست

- دستی را بپذیر که باز شدن را بهتر از مشت شدن آموخته است

- تنها موقعی حرف بزن که ارزش سخنت بیش از سکوت کردن باشد

- هیچ زمستانی ماندنی نیست... حتی اگر تمام شبهایش یلدا باشد

- مرد بزرگ، کسی است که در سینه خود، قلبی کودکانه داشته باشد

- سقف آرزوهایت را تا جائی بالا ببر که بتوانی چراغی به آن نصب کنی

- یادها رفتند و ما هم میرویم از یادها *** کی بماند برگ کاهی در میان بادها

- دوست داشتن کسی که لایق دوست داشتن نیست اسراف محبت است

- هیچوقت نمی توانید با مشت گره کرده، دست کسی را به گرمی بفشارید

- نگاه ما به زندگی و کردار ما تعیین کننده ی حوادثی است که بر ما می گذرد

- کاش در کتاب قطور زندگی سطری باشیم ماندنی... نه حاشیه ای از یاد رفتنی

- هر که منظور خود از غیر خدا می طلبد، او گدایی است که حاجت ز گدا می طلبد

- در برابرکسی که معنای پرواز را نمیفهمد هر چه بیشتر اوج بگیری کوچکتر خواهی شد

زنی ازخانه بیرون آمد وسه پیرمرد راباچهره های زیبا جلوی در دید.

به آن هاگفت: «من شمارا نمی شناسم ولی فکر می کنم گرسنه باشید، بفرمایید داخل تا چیزی برای خوردن به شما بدهم.»

آن هاپرسیدند: «آیا شوهرتان خانه است؟»

زن گفت: «نه، او به دنبال کاری بیرون از خانه رفته.»

آن ها گفتند: «پس ما نمی توانیم واردشویم منتظر می مانیم.»

عصر وقتی شوهر به خانه برگشت، زن ماجرا را برای او تعریف کرد.

شوهرش به او گفت: «برو به آن ها بگو شوهرم آمده، بفرمایید داخل.»

ص:48

زن بیرون رفت وآن ها را به خانه دعوت کرد. آن ها گفتند: «ما باهم داخل خانه نمی شویم.» زن با تعجب پرسید: «چرا؟»

یکی ازپیرمرد ها به دیگری اشاره کردو گفت: «نام او ثروت است.» و به پیرمرد دیگر اشاره کرد و گفت: «نام او موفقیت است. و نام من عشق است، حالا انتخاب کنید که کدام یک از ما وارد خانه شما شویم.»

زن پیش شوهرش برگشت و ماجرا را تعریف کرد. شوهر گفت: «چه خوب، ثروت را دعوت کنیم تا خانه مان پر از ثروت شود!» ولی همسرش مخالفت کرد و گفت: «چرا موفقیت را دعوت نکنیم؟»

فرزند خانه که سخنان آنها را می شنید، پیشنهاد کرد: «بگذارید عشق را دعوت کنیم تا خانه پر از عشق و محبت شود.»

مرد و زن هر دو موافقت کردند. زن بیرون رفت و گفت: «کدام یک از شما عشق است؟ او مهمان ماست.»

عشق بلند شد و ثروت و موفقیت هم بلند شدند و دنبال او راه افتادند. زن با تعجب پرسید: «شما دیگر چرا می آیید؟»

پیرمردها با هم گفتند: «اگر شما ثروت یا موفقیت را دعوت می کردید، بقیه نمی آمدند ولی هرجا که عشق است ثروت و موفقیت هم هست!»(1) پ السلام علی الحسین (علیه السلام)

داستان رعضه دختر نمرود

نمرود با دخترش، رعضه در جایگاه ویژه سلطنتی نشسته و منظره آتش انداختن حضرت ابراهیم را نگاه می کردند، رعضه برای آنکه صحنه را بهتر ببیند، در بالای بلندی ایستاد؛ امّا با کمال ناباوری، ابراهیم (علیه السلام) را در میان آتش، در یک گلستان دید. رعضه با صدای بلند گفت: ای ابراهیم این چه حال است که آتش تو را

1- (1) - پنجشنبه هجدهم خرداد 1931 [ ] 23:01 [مهدی]

نمی سوزاند.

حضرت جواب داد: هر کس در زبانش پیوسته «بسم الله» بگوید و قلبش مملوّ از معرفت الهی باشد، آتش برای او اثر ندارد. رعضه گفت: من هم مایلم با تو همراه باشم. ابراهیم فرمود بگو:«لا اله الّا الله، ابراهیم خلیل الله و بعد از آن در آتش بیا». او این کلام را گفت و قدم در آتش نهاد و خود را نزد ابراهیم رساند و در حضورش ایمان آورد. آنگاه به سلامت به حضور پدر برگشت.

نمرود با دیدن این صحنه مبهوت و متعجّب شد؛ ولی در عین حال به خاطر ترس از مملکتش و عشق و علاقه به ریاست، او را از ایمان به خداوند تبارک و تعالی بازداشت. سپس خواست دختر را با پند و اندرز از راه توحید بازگرداند؛ ولی اثر نکرد. او را تهدید کرد. سودی نبخشید تا اینکه دستور داد او را در میان آفتاب سوزان به چهار میخ کشیدند. در این موقع پروردگار مهربان به جبرئیل امین فرمان داد: «بنده مرا دریاب.» جبرئیل رعضه را از آن مهلکه رهانیده و به محضر خلیل آورد.

رعضه در تمام مشقت ها با حضرت ابراهیم (علیه السلام) همراه بود تا آن که حضرت او را به همسری یکی از فرزندانش درآورد و خدای تعالی فرزندانی به آنها عنایت فرمود که همه بر مسند نبوت و پیامبری قرار گرفتند.(1)

آسیه همسر فرعون

یکی از زنان نمونه، مومنه و صابره، آسیه است. وی، که دختر مزاحم و همسر فرعون است، در میان زرق و برق و تجملات زندگی می کرد، ولی هرگز تسلیم هوای نفس نگردید و با ایمانی محکم به پروردگار، مدافعی حقیقی برای حضرت موسی (علیه السلام) در بارگاه فرعون بود. آسیه، در همان دوران کودکی، حضرت موسی ((علیه السلام)) را از آب گرفت و بهتر از مادر، از وی پرستاری کرد و هرگز

1- (1) - خزینه الجواهر: ص 663.

اجازه نداد به حضرتش آسیبی برسد.

هنگامی که حادثه دلخراش همسر و بچه های حزبیل به وقوع پیوست، خداوند عروج عارفانه آن زن پارسا و قهرمان را به دید آسیه گذاشت و ایمان آسیه از آن صحنه، قوی تر شد.

وی پس از آن ماجرا، در عالمی از نیایش و رازونیاز با خدای خود بود که فرعون بر او وارد شد و ایمان مخفی آسیه بر طاغوت زمان آشکارشد. آسیه در آن روز، مهر سکوت را شکست، در مقابل فرعون ایستاد و با کمال قاطعیت گفت: ای فرعون! تا به کی در خواب غفلت فرو رفته ای و می خواهی بندگان خاص خداوند را در میان آتش بسوزانی؟

نمی دانی که همسر حزبیل در چه جایگاهی واردشد! فرعون گفت: مگر تو هم در مورد خدایی من شک داری؟ آسیه گفت: مگر من به خدایی تو اعتقاد داشتم؟ از روزی که موسی ((علیه السلام)) را از رود نیل گرفتم به پیامبری او معتقدشدم! فرعون ابتدا سعی کرد او را با زبان خوش گمراه سازد، ولی نتیجه ای نگرفت، پس با ارعاب و تهدید وارد شد و با خشم فریادزد: ای آسیه! تو را به گونه ای بکشم که هیچ کس را تا به حال آن گونه نکشته ام! سپس مادر آسیه را احضار و به او گوشزد کرد:

دخترت مانند آن زن آرایشگر (همسر حزبیل) دیوانه شده است، یا باید به پروردگار موسی کافرشود و یا دستور می دهم که او را بکشند. مادر آسیه دخترش را به گوشه ای برد و به همراهی با فرعون ترغیب کرد. آسیه گفت: هرگز به خدای موسی کافر نخواهم شد. فرعون دستورداد مردم را جمع کردند و آن گاه به دستور او آسیه را به زمین خواباندند و دست و پایش را به چهارمیخ بستند و سنگ بزرگی بر روی سینه اش قراردادند. آسیه در آن حال سخت، اللّه، اللّه می گفت و با خدایش مناجات پرمعنایی داشت و نجوا می کرد:

«رب ابن لی عندک بیتا فی الجنه ونجّنی من فرعون وعمله ونجّنی من القوم الظالمین» پروردگارا! در بهشت نزد خودت خانه ای برایم بناکن! و مرا از دست فرعون و عملش نجات بخش و مرا از گروه ستمکاران رهایی ده.

خداوند در این لحظه، پرده از چشم آسیه برداشت و مقام وی را به او نشان داد.

آسیه خوشحال و خندان شد. فرعون با کمال تعجب گفت: همسرم دیوانه شده است! در میان این همه سختی و شکنجه می خندد! آسیه گفت: به خدا سوگند! دیوانه نشده ام، اکنون شاهد و ناظر جایگاهی هستم که در بهشت برایم مهیا کرده اند. در همین حال، آسیه به دیدار حق شتافت و ندای پروردگارش را لبیک گفت...

عزیزان می بینیم به خدا متکی شدن و او را پشتوانه زندگی قرار دادن و با آرامش خاطر زندگی کردن، چه کارهاکه نکند.(1)

مشروح جریان آسیه را در جلد 6 متفرقات ص 152 ببعد مطالعه کنید.

تابوت عهد چیست

درباره این که تابوت بنی اسرائیل و به عبارت دیگر صندوق عهد چه بوده و به دست چه کسی ساخته شد و محتویات آن را چه چیز تشکیل می داد در روایات و تفاسیر ما و همچنین در کتب عهد قدیم (تورات) سخن بسیار است

از همه روشنتر چیزی است که در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) و گفته هایبعضی از مفسران مانند ابن عباس آمده است و آن اینکه: تابوت همان صندوقیبود که مادر موسی او را در آن گذاشت و به دریا افکند و هنگامی که به وسیله عمال فرعون از دریا گرفته شد و موسی را از آن بیرون آوردند همچنان در دستگاه فرعون نگهداری می شد و سپس به دست بنی اسرائیل افتاد، بنیاسرائیل این صندوق خاطره انگیز را محترم می شمردند و به آن تبرک میجستند.

موسی در واپسین روزهای عمر خود الواح مقدس را که احکام خدا بر آن نوشته شده بود به ضمیمه زره خود و یادگارهای دیگری در آن نهاد، و به وصیخویش یوشع بن نون سپرد و به این ترتیب اهمیت این صندوق در نظر بنیاسرائیل بیشتر شده و لذا در جنگهائی که میان آنان و دشمنان واقع میشد آن را با خود میبردند، و اثر روانی و معنوی خاصی در آنها می گذارد، و لذا گفته اند تا هنگامی که این

1- (1) - گلستان سخنوران ج 1 ص 265 از مؤلف.

صندوق خاطره انگیز با آن محتویات مقدس در میانشان بود، با سربلندی زندگی میکردند، ولی تدریجا مبانی دینی آنها ضعیف شد و دشمنان بر آنها چیره شدند و آن صندوق را از آنها گرفتند، اما اشموئیل طبق آیات مورد بحث به آنها وعده داد که به زودی صندوق عهد، به عنوان یک نشانه بر صدق گفتار

او به آنها باز خواهد گشت. از جمله:

(وَ قالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ آیَهَ مُلْکِهِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ التّابُوتُ فِیهِ سَکِینَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ بَقِیَّهٌ مِمّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِکَهُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ) ؛ پیغمبرشان گفت که نشان پادشاهی او این است که تابوتی که سکینه پروردگارتان و باقی میراث خاندان موسی و خاندان هارون در آن است و فرشتگانش حمل میکنند ، نزد شما آید اگر مؤمن باشید این برای شما عبرتیاست.

صندوق عهد، همان طور که گفتیم محتویاتی داشت که جمعیت بنیاسرائیل را آرامش می بخشید و در حوادث گوناگون نفوذ معنوی و اثر روانی در آنها داشت فیه سکینه من ربکم و ثانیا قسمتی از یادگارهای خاندان موسی و خاندان هارون نیز بعدها به محتویات آن افزوده شده بود. باید توجه داشت که سکینه از ماده سکون به معنی آرامش است و منظور از آن در اینجا آرامش دل و جان میباشد.

اشموئیل به بنی اسرائیل خاطر نشان ساخت که صندوق عهد بار دیگر به میان شما باز می گردد و آرامش از دست رفته خود را خواهید یافت و در حقیقت صندوقی که علاوه بر جنبه معنوی و تاریخی چیزی بالاتر از پرچم و شعار برایبنیاسرائیل بود و وجود آن را نشانه استقلال و موجودیت خود میدانستند و با مشاهده آن به یاد تجدید دوران عظمت پیشین می افتادند، به آنها باز میگشت، طبیعی است این بشارت بزرگی برای بنی اسرائیل محسوب می شد.

تابوت همان صندوقی بود که مادر موسی او را در آن گذاشت و به دریا افکند، بنی اسرائیل این صندوق خاطره انگیز را محترم می شمردند و به آن تبرک می جستند

صندوق چگونه باز گشت؟

چگونه فرشتگان صندوق عهد را آوردند؟ در پاسخ این سوال نیز مفسران سخنان بسیار گفته اند، از همه روشنتر اینکه: در تواریخ آمده است هنگامی که صندوق عهد به دست بت پرستان فلسطین افتاد و آن را به بتخانه خود بردند،

به دنبال آن گرفتار ناراحتی های فراوانی شدند، بعضی گفتند اینها همه از آثار صندوق عهد است لذا تصمیم گرفتند آن را از شهر و دیار خود بیرون بفرستند، و چون کسی حاضر به بیرون بردن آن نبود، ناچار آن را به دو گاو بستند و آنها را در بیابان سر دادند، اتفاقا این جریان درست مقارن با نصب طالوت به فرماندهی بنی اسرائیل بود،

فرشتگان خدا ماموریت یافتند که این دو حیوان را به سوی شهر اشموئیل برانند هنگامی که بنی اسرائیل صندوق عهد را در میان خود دیدند، آن را به عنوان آیت و نشانه ای از طرف خداوند بر ماموریت طالوت تلقیکردند.

بنابراین گرچه در ظاهر آن دو گاو را به شهر آوردند لکن در واقع به وسیله فرشتگان الهی این کار انجام شد، به همین جهت حمل صندوق به فرشتگان نسبت داده شده است.

اصولا فرشته و ملک در قرآن و اخبار معنی وسیعی دارد که علاوه بر موجودات روحانی عاقل، یک سلسله از نیروهای مرموز این جهان را نیز در بر می گی د.

دست جنایتکار باز فاجعه آفرید !!

در روزهائی که این کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان (عج) آماده رفتن به زیر چاپ بود، جنایت هولناک و داهیهٔ عظمائی به وقوع پیوست که خلاصهٔ آن را ذیلاً می آوریم.

از آنجا که استبداد جهانی و اشغالگران نظامی آمریکا و انگلیس و رژیم اشغالگر قدس و اذنابشان برای ادامه اشغال کشور عراق، مجوّز قانونی بین المللی پیدا کنند و از طرف دیگر می خواهند مسلمانان (شیعه و سنّی) را بجان هم انداخته و

تضعیف نموده و از آب گل آلود ماهی بگیرند، و از سوی دیگر چون مردم عراق مراحل رفراندوم قانون اساسی و انتخاب نمایندگان ملت و سایر انتخابات را، با موفّقیّت کامل پشت سر گذاشته و می رفت دولت قانونی آن کشور تشکیل گردیده و کشور را به سوی آرامش و سازندگی بسیج نماید و در این صورت بود که ماندن اشغال گران در سر زمین عراق، از نظر قوانین بین المللی صحیح نبوده و متجاوز به شمار می آمدند، بدینجهت با طرح و اجرای جنایت های مکرّر و پشت سرآن رسانه های گروهی شان با بوق و کرنا، شروع به تبلیغات دروغین کردند که کشور عراق در آستانه جنگ داخلی قرار گرفته است و ما نمی توانیم اینجا را با این مشکلات ترک نمائیم، حضور خود را در آن سر زمین مظلوم، موجّه جلوه داده و صورت قانونی بدهند، همزمان با کشت و کشتار خود، گاه فاجعه روز عاشورا در کربلا که سبب به شهادت رسیدن و زخمی شدن عدۀ زیادی از زوار و اقشار مختلف گردید و گاهی کشتار حرم مطهر کاظمین و شکسته شدن نرده های جسر بغداد و غرق شدن بیش از سیصد نفر در شط دجله منجر شد و اخیراً نیز با ویران ساختن حرم مطهّر سامرّا، و به شهادت رساندن یک صد و پنجاه نفر، ماهیّت کثیف خود را آشکار و علناً تروریست دولتی بودن و زیر پا گذاشتن قوانین بین المللی را، به جهانیان نشان دادند ! اما خدا را شکر تا به حال به هیچ یک از اهداف شوم خود نرسیده و جز رسوائی و زبونی بهره ای عایدشان نگردید.

روز چهارشنبه سوم اسفند ماه یک هزار و سیصد و هشتاد و چهار 138412/3 شمسی برابر با بیست و دوم ماه محرّم الحرام یکهزار و چهار صد و بیست و هفت 1427/1/22 قمری ساعت شش و نیم صبح گروهس جنایتکار باروی بسته و مسلّح با تسلیحات نظامی به حرم مطهر و بارگاه ملکوتی عسکریّین امام هادی و امام حسن عسکری 8 یورش برده و پس از دستگیری خدّام و زوّار موجود در حرم، با چند فروند بمب قوی، بارگاه با آن عظمت را در یک چشم بهم زدن به تلّی از خاک تبدیل نمودند و گنبد مطهّر فروریخت و دیوارها و سقفها و سایر ابنیه متعلقه ویران گردید !!.

پس از انعکاس این خبر و مخابره آن به سراسر جهان، در سرتاسر کره زمین در

هرجا که مسلمانی وجود دارد (اعم از شیعه و سنّی) بلافاصله به خیابانها ریخته و دست به تظاهرات و اعتراض زده و از دولت عراق خواستار دستگیری و مجازات عاملین این جنایت شدند.

از همان ساعات اولیّه وقوع این جنایت، ستاد باز سازی عتبات عالیات در کشور اهل بیت علیهم السلام «ایران» برای نوسازی این مکان مقدس و ایجاد ساختمان باعظمت و با شکوه و دشمن شکن تر از قبل، شماره حساب بانکی اعلان نمود که عاشقان خاندان وحی و جان به کفان اهل بیت عصمت و طهارت برای واریز کردن اموال خود، به گونه ای به سوی بانکها هجوم بردند که در اثر صفهای فشرده و طولانی، به سختی نوبت اهداء نقود خود را به دست آورده و هزینه حرم مطهر را به بانکها واریز می کنند انشاءاللّه به کوری دشمنان، هرچه زودتر شروع و به پایان خواهد رسید. اَللّهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد و آل محمد علیهم السّلام و آخر تابع لهم علی ذالک أللّهمّ العن العصابه الّتی جاهدت الحسین علیه السلام و شایعت و بایعت علی قتله أللّهم العنهم جمیعاً و عذّبهم عذاباً شدیداً آمین یاربّالعالمین.

به کتاب نوادر مراجعه شود

صحبت با آیت اللّه وحید خراسانی

در تاریخ 1428/2/10 قمری برابر با 1385/12/9 شمسی، روز پنجشنبه ساعت 11 پیش از ظهر خدمت حضرت آیت اللّه العظمی آقای شیخ حسین وحید خراسانی مدّظلّه العالی در دفتر ایشان بودیم جریان ذیل را نقل فرمودند.

البته این جریان را در جواب یکی از علما که با گروهی از نیشابوریان آمده بودند و ایشان را به آقا معرفی کرد که این ها کسانی هستند که برای جمع آوری هزینه بنای حرم امامین عسکریین 8 در سامرا خیلی فعالیت کرده اند ایشان فرمود: این سعادت خانه درست کردن هم برای امام هادی و هم برای امام حسن عسکری و برای امام زمان: نصیب هرکس نمی شود.

بعد ادامه دادند، آخوند خراسانی صاحب کفایه برای فرزندش آقای شیخ احمد

کفائی، کفایه الأصول را به طور خصوصی درس می گفت و ایشان نیز در مشهد برای ما کفایه را تدریس می کرد، روزی در مجلس درس این قضیه را نقل کرد: مادرم سخت مریض بود، هرچه معالجه کردیم فایده نداد تا این که روزی یک نفر گفت: در نجف اشرف یک سیدی هست به علم رمل خیلی وارد است برویم پیش او و از او راهنمائی بخواهیم، بامعیت برادرم آقا شیخ محمد سراغ آن آقا را می گرفتیم، یکی به ما گفت: آن سیدی که می آید همان سید است که شما در طلبش هستید!،

بلافاصله پیش ایشان رفتیم گفتم: آقا من نیتی دارم برای آن آمده ام! گفت: نیت کن نیت کردم، او مانند استخاره کن ها از تسبیحی که در دست داشت، یک قبضه گرفت و گفت: تو راجع به زنی نیت کرده ای که مدت طولانی است به مرض گوناگون گرفتار است و هرچه معالجه می کنید مفید فایده نشده است و اتفاقاً تا سه روز دیگر خواهد مرد.

برادرم گفت: من هم نیتی دارم، گفت: نیت کن او باز یک قبضه تسبیح گرفت و یک وقت دیدیم رنگش پرید و حالش متغیر گردید و گفت: تو راجع به شناختن محل یک نفر نیت کرده ای که الان در مکه است الان در شام است الان در مدینه است او در یک لحظه در جاهای مختلف حضور دارد.

ما تعجب کردیم که چگونه با گرفتن یک قبضه از تسبیح به مکنون ضمایر ما پی می برد، گفتیم: آقا این علم را بما هم بیاموز گفت: سخت است شرطی دارد که باید به فقر تحمل کنید و چون شما آقا زاده هستید و فقر و نداری را ندیده اید به این شرط نمی توانید تحمل کنید و از ما خداحافظی کرد و رفت و ما بعداً هرچه گشتیم نتوانستیم پیدا کنیم.

شیخ احمد کفائی فرزند آخوند خراسانی گفت: جریان را به آخوند نقل کردیم خیلی تعجب کرد که همچون کسانی وجود دارد و خواستیم او را پیدا کرده پیش آخوند ببریم موفق نشدیم.

آیت اللّه آقای وحید مدّ ظلّه اضافه کرد او در نیت پیدا کردن محل قلب عالم امکان بود کسی که در یک آن می تواند در همه جا حضور پیداکند در واقع او روح تمامی موجودات است و تمامی مخلوقات قالب آن روح و جهان آفرینش با وجود

او در حرکت و چرخش است و نبود او مساوی است بانابودی کاینات.

سیستانیان عاشق علی (علیه السلام)

بعد از شهادت امیرمؤمنان 7 که طاغوت بنی امیّه (معاویه) بخشنامه کرد به سراسر دنیای اسلام که در منابر لعن امیرمؤمنان 7 کنند و کردند!، و تنهامردم سیستان بودند که لعن نکردند و چون شنیدند که آنها لعن نمی کنند، دستور دادند هر کس لعن نکند باید یک مثقال طلا بدهند؛

مردم سیستان دادند و لعن نکردند، اعلان شد، دو مثقال و سه و چهار تا ده مثقال، آن مردم با ایمان هر کدام تا ده مثقال دادند و لعن نکردند، در آخر گفتند: باید اعیان شهر سر زنان خود را در بازار بتراشند؛

در تاریخ قدیم سیستان که یک دانشمند سنّی نوشته و کتاب معتبری است آمده،

زن در سیستان از احترام خاصّی برخوردار بود، هرکس پناه به چادر زن می برد در امان بوده، زنان سیستانی روزها دیده نمی شدند و شبهابه دید و باز دید می رفتند، مع الوصف آن مردان فدائی مولای متّقیان علیه السّلام زنان را آوردند جلوی بازار و سر آنها را تراشیدند، امّا لعن امیرمؤمنان 7 نکردند.

2 - وقتی که خبر فاجعه عاشورا به سیستان رسید که امام حسین 7 را شهید کردند و زنان و دختران اولاد پیغمبر را برای یزید به اسارت بردند، مردم سیستان شورش کردند و قصد دار الإماره نمودند و عباد بن زیاد حکمران منطقه که برادر عبید اللّه بن زیاد عامل جنایت کربلا بود، از بیم شورش عمومی و کشته شدن توسط انقلابیون، بیست میلیون موجودی بیت المال را برداشت و پا به فرار گذاشت و سیستان را به مردم سیستان سپرد تا در اوّل سال بعد، عبید اللّه بن زیاد دووالی به اتّفاق برای حکومت تعیین کرد و گفت: با مردم به رفق مدارا عمل کنند.

جالب است قیام توّابین سه سال بعد و قیام مختار پنج سال بعد از واقعه کربلا بود، (اما) قیام مردمی مردان سیستان شاید اندکی بعد از اربعین حسینی بود که خبر

به آنها رسید.(1)

دیدن امام صادق 7 دستگیری و بردن زنی را که در اثر به سنگ خوردن یا افتادن زنی که گفت: بر ستمگرانت لعنت ای فاطمه زهرا 3 و گریستن ودعا کردن حضرت برخلاصی او و بقیه ماجرا در منتهی الامال آورده اند.

این دو مطلب را بخوانید

از جریانات شنیدنی که در این دوران داشتم به دو مطلب ذیل توجه فرمایید.

مطلب اول: بعد از انقلاب «عبدالکریم قاسم» که در زمان تحصیلات من در عراق اتفاق افتاد بعد از این کودتا ارتباط با ایران قطع کامل شد و هر روز عربها به دَرِ مدرسه ما آمده و عربده می کشیدند که ایرانی ها همه شما را قتل عام خواهیم کرد، چون پادشاه شما و ایرانی ها آمریکائی و نوکر آنها هستید!!.

حالا دقت کامل لازم است، با این شرایط و با آن تنگدستی، من چگونه زندگی می کردم، حتی کار به جائی رسید که من نزدیک سه روز یک لقمه نان و یا چیزی جز آب، خوردنی دیگر پیدا نکردم، که سدّ جوع کرده و شکمم را سیر نمایم؛

یک کتاب کهنهٔ چرم جلد قدیمی به نام «حیوه القلوب» مرحوم مجلسی را داشتم، برای اینکه خودم را سرگرم کنم، آن را باز کردم مطالعه نمایم، اتفاقاً دیدم یک چهارم، یک مهر نان که مراجع به طلاب می دادند، لای کتاب هست، من بناچار آن را برداشته و در جلوی خانه آیت الله حکیم 1(2) نانوائی بود به نام شاطر عبّود

ص:59

1- (1) * روزنامهٔ حوزوی (افق حوزه) شماره 123 سال پنجم دوشنبه 10 مهر ماه سال 1385 شمسی از کتاب افتخارات مردان مرد سیستان در دفاع از امیرمؤمنان 7 و اعتراض به فاجعه عاشورا که صدمین تألیف آقای علی دوانی است نقل کرده است، البته ضمن شرح حال و مصاحبه با آقای علی دوانی در تاریخ در تهران به رحمت خدا رفت و در قم دفن گردید.

2- (2) - از خانه و نانوائی و اساساً از محله و مدارس دینی، نشانی وجود ندارد چون صدام دیکتاتور، همه راویران و مسافرخانه و هتل ساخته اند، من سال های 1383 و 84 و 85 که سفرهائی به زیارت عتبات عالیات داشتم و خواستم از آن محل که هتل ما هم در آنجا ساخته شده بود، نشانی بیابم، پیدانکردم ولی خاطرات جوانی من در آنجا زنده شده بود و مانند فیلم سینمایی از جلوی چشمم رد می شد !!.

برده و به او دادم که برایم یک قرص نان بدهد، او با تعجب به من خیره شد چون تا آن روز ندیده بود که من از آن گونه مهر نان استفاده نمایم؛

نان را داد من با عجله آمدم از سبزی فروش جلوی مدرسه، یک آنه تقریباً یک ریال ایران سبزی خریدم و شسته و خود را به حجره رساندم، نان را روی میز مطالعه ام گذاشتم و با شتاب، تمام یک لقمه برداشتم و سبزی لای آن گذاشته خواستم به دهنم ببرم، دیدم دَرِ حجره را زدند، گفتم: تفضّل، (بفرمایید)، ناگهان عرب سیاه چهره و لاغر اندام و لوچ چشم (هنوز هم آن قیافه جلوی چشمم است) در را باز کرد و گفت: یاشیخ أنا جوعان و اللّهی أموت من الجوع شیخ من گرسنه ام و به خدا از گرسنگی میمیرم!!.

ببین من به چه حالی میمانم، آن یک لقمه را هم گذاشتم روی میز و گفتم: واللّه ماعندی غیر هذا تفضّل و کُل به خدا پیش من جز این، چیزی نیست بفرمایید بخورید. و عرب هم باکمال آرامش، آن یک قرص نان را با سبزی، چند لقمه کرد و خورد و رفت!!؛

من بیحال افتادم که خدایا این چه امتحان و گوشمالی است که به من می دهی، چیزی که به نظرم رسید بلند شده به حرم رفته از حلاّل مشکلات راه حلّی بخواهم؛

به حرم که رسیدم دوحالت داشتم، یکی قهر و دیگری التماس، با کمال پر روئی و با سوز دل ملتمسانه و باصدای ضعیف و جسورانه که از یک لاعلاج و بیچاره سر می زند عرض کردم «یا امیرمؤمنان آیا مرا با آن مقدمات اعجازآمیز(1) به اینجا آوردی که ازگرسنگی بمیرانی» این را گفتم، و باسوز و گداز، زدم زیر گریه و دلم را خالی کرده و افتان و خیزان خود را به منزل رساندم؛

به جان آن مولا قسم، بیش از نیم ساعت از برگشتنم نگذشته بود، باز دیدم در را زدند، گفتم «تفضّل، بفرمایید» من به خیالم گدای دیگریست، یک وقت دیدم یک

1- (1) - در تهیه گذرنامه، جریانش گذشت.

روحانی باوقار وارد شد و بدون اینکه بنشیند، پولی را روی میز گذاشت و این پیغام را داد، «آقای شیخ نصراللّه خلخالی فرمود: این پول را خرج کن و دیگر نرو از امیر مؤمنان 7 گلایه کنی» این را گفت و از در بیرون رفت، من بی حال افتادم وقتی که به خود آمدم دیدم عرق شرم از سر و صورت من می ریزد !!؛

پول را شمردم دیدم چهارصد تومان آن زمان است و پول زیادی بود.

حال ای عزیز با دقت کامل در زوایای این جریان تفکر نما؛

1 - آیا این جریان از ابتدا تا انتها برای آزمایش و امتحان من بود؟ !.

2 - آیا آن مرد خدا چه رابطه ای با امیر والائیان 7 داشت که با آن سرعت حواله را دریافت داشت و هرچه زودتر به روسیاهی مثل من رسانید که به اصطلاح صدایم در نیاید !!.

3 - این اهل بیت: به گناهکار و بی گناه توجه کامل دارند و نیاز نیازمندان را بر طرف می کنند و هیچ کس را از دَرِ خود مأیوس و محروم بر نمی گردانند !!.

4 - اگر کسی دامن اینها را صادقانه بگیرد، بلا شک دیر یازود به نتیجه می رسد، حال به کیفیت گفتن و خواستن و در چه حالی باشد، بستگی دارد.

5 - انسان در مواقع استثنائی و پیشامدهای ناگوار تحمل نموده و صبر خود را از دست ندهد وو...

مطلب دوم:

روزی دیدیم یک نفر شخص موقر و محترمی، جوانی حدود بیست ساله را، به ضریح امیرمؤمنان 7 بسته و به اصطلاح دخیل انداخته است و بی سر و صدا، اشک می ریزد، ما از حال او جویا شدیم، گفتند: از تجّار بغداد است از قسمت اولاد همین یک پسر را دارد این هم ناگهان مانند یک تکه گوشت افتاده است و قدرت حرکت ندارد (به اصطلاح امروزی ها، سکته مغزی کرده است) و هرچه در توان داشته، برای این بچه خرج نموده است و آن را به لندن و اسرائیل و به تمامی دکترهای بغداد برده و نتیجه نگرفته است !؛

در نهایت به او گفته اند: این بچه خوب شدنی نیست و اورا زجر نده، ببر اطاقی و خدمتکاری به او اختصاص بده تا عمرش به سر آید!؛

او هم این کار را کرده است ولی روزی در کنار سفره، پیر زن خدمتکار که خدمت خانه می کرد، ناراحتی اینها را که می بیند می گوید: آقا تو این آقازاده را به هرجا بردی و خرج کردی و نتیجه نگرفتی، اجازه می دهی من هم یک پیشنهادی بکنم !؛

بلی مادر تو هم بگو غرق شونده به هر خس و خاشاک دست می زند گوش می دهم بگو، می گوید: آقا خودت می دانی مریض های لاعلاج دنیا را به مملکت ما می آورند و به عتبات عالیات امامان وبزرگان دین دخیل می بندند، چه مانعی دارد تو هم این بچه را ببری و در کوفه به حضرت مسلم 7 دخیل کنی؛ این مرد مثل اینکه خواب بوده بیدار شد، بلافاصله صندلی پشت ماشینش را آماده کرده و بچه را در آن خوابانده به سوی کوفه حرکت می کند و می گوید: وقتی که به کوفه رسیدم، به خود گفتم: من که تا به اینجا آمده ام ببرم به بزرگ خانواده امیر 7 دخیل دهم و آورده و دخیل کرده است ما معمولاً هر هفته پنجشنبه ها بعد از ظهر به کربلا می رفتیم و بعد از زیارت حرمین شریفین نماز مغرب و عشا را خوانده به نجف بر می گشتیم و به حرم رفته و به منزل می آمدیم، آن هفته هم طبق معمول برگشتیم و من در حرم پس از زیارت به نماز زیارت ایستادم وسط نماز بودم دیدم از طرف قبله ضریح مقدس که آن جوان به آنجا بسته شده بود، جیغ و داد زن و مرد بلند شد و ضجه و ناله به حرم پیچید زنها لی لی گفته فریاد تکبیر بلند می کنند، من با تعجب دیدم آن جوان یک تکه گوشت به دور ضریح مقدس طواف می کند و مردم لباس تن او را برای تبرک تکه پاره می کنند، تامن از نماز فارغ شوم، جوان را از حرم بیرون بردند و دور ساختند؛

من بعد از نماز از مشروح جریان جویا شدم و سؤال کردم؟ آنهائی که آنجا بودند گفتند: ما به طور عادی مشغول زیارت بودیم، ناگهان دیدیم این جوان آن گونه که تمام قد دراز کرده بودند با همان وضع از زمین کنده شد و به شبکه سمت قبله حرم که تا ضریح مقدس شش متر فاصله داشت، خورد و به زمین افتاد و بلند شد آن گونه که دیدید !؛

ما با تعجب از توجه حضرت، به منزل یکی از رفقاء در مدرسه بروجردی

برگشتیم و از این اعجاز صحبت می کردیم، یکی از رفقاء به نام میرزا حسین بهبهانی که شوخ طبع بود گفت: بابا چرا گوشم را می برید، پدر آن جوان چند روز بود بیخ گوش حضرت زار زار می گریست، حضرت لگدی به او زد که گوشم را نبر بلند شو پسرت را ببر، از قدرت لگد امام بود که تمام قد به شبکه ای که شش متر با ضریح مقدس فاصله داشت، خورد و بلند شد و رفت؛

بعد از گفتگو در باره این جریان، یکی از رفقا گفت: دوستان! من می خواهم یک مسئلهٔ خدا پسندانه پیشنهاد کنم، آقای شیخ علی بادکوبه ای داماد آیت اللّه العظمی سید ابوالحسن اصفهانی را که می شناسید؟ گفتیم: بلی، گفت: او چهار نفر دختر دم بخت دارد ولی به خاطر فقر و کمی جهازیه کسی آنها را نمی گیرد، ما چهار جوانیم بیایید هر یک از ما با یکی از دخترهای این مرد ازدواج کنیم، همگی آفرین گفته و به گفته او تسلیم شدیم؛

در همان مجلس دختر بزرگ را به آقای میرزا ضیاءالدین ایشگه سوئی نامزد کردیم و دومی را برای من و تقسیم کردیم و فردای آن روز برای خواستگاری دختر بزرگ رفتیم و گرفتیم و عروسی کرده و منزلی اجاره کردیم و آوردیم تمام شد، حال نوبت من است، از شما چه پنهان، من که آهی در بساط ندارم، عروسی کنم و دختر مردم را به خانه خالی بیاورم؛

چون ماه محرم نزدیک بود قرار گذاشتیم من به ایران سفر کنم و در روستاهای خودم روضه خوانده و چیزی گیر بیاورم و برگردم عروسی نمایم، حالا باچه پول مسافرت کنم و کرایه ماشین و خرج سفر نمایم، مصلحت در این دیدیم بروم پیش آقای حاج شیخ نصراللّه خلخالی قرض بگیرم و بعد از برگشتن پرداخت نمایم، با این هدف به تالار پذیرائی ایشان رفتم چون ایشان دارای مناصب متعدد و دائم سرش شلوغ بود، به تالار که وارد شدم دیدم جائی برای نشستن نیست فقط بغل دست خود آقا که احتراماً به فاصله نشسته بودند جا هست، من با کمال پر روئی راست رفتم و طرف چپ ایشان نشستم، بدون اینکه من حرفی بزنم و یا اظهار مطلب نمایم، دیدم دست چپش را از آستین عبایش پنهانی و مخفیانه، بیرون آورد و از آستین عبای من داخل کرد و پولی به دست من داد و یواشکی گفت: این پول تا

دهتان برایت بس می کند، بلند شدم وبا تعجب بیرون آمدم دیدم آن هم مانند جریان قبل دقیقاً چهارصد تومان آن روز است و دقیقاً تومان آخرش در گلستان روستای خودم تمام شد.

حال ای خواننده گرامی باز مانند مطلب اول در اطراف این قضیه هم، درست فکر کن که انسان می تواند خود را به چه مقام و به کجاها برساند.

دعوت به عروسی !

یک نفر از رفقا صحبت می کرد یک نفر از سادات طلبه در عروسی خود کارت های دعوت به دوستان و آشنایان فرستاد، من شب عروسی او درخواب دیدم حضرت زهراء و حضرت فاطمه معصومه علیهما السلام به طرفی می روند، پرسیدم این بانوان هردو عالم به کجا می روند؟ ! گفتند به عروسی فلان سید (ان سید عروسی کننده) من تعجب می کردم که از خواب بیدار شدم.

فردای آن شب آن سید را دیده و برای مبارکی عروسی اش این مژده را داده و خوابم را نقل کردم، سید گفت: می دانی چرا، من دیروز کارتهای دعوت را که پخش می کردم دوتا از آن کارتهارا به نام آن دو بانو بزرگوار نوشته و به ضریح حضرت معصومه انداخته و آن دو را هم به عروسی ام دعوت کردم که خدا را شکر هر دو در عروسی شرکت فرموده اند.

حضرت زهراءبرو به اصدق بگو توهم فلان شعرت را بخوان !!

هر هفته شبهای پنجشنبه با چند نفر از رفقا جلسات هفتگی نوبتی داریم در یکی از شبها 1386/2/18 نویسنده مشهور آقای مهدی پیشوائی جریان ذیل را نقل کرد.

من در کتاب معجم الأدباء یاقوت حموی دیدم نوشته است، روزی در بغداد در یک مجلس عزای امام حسین گرد آمده بودیم که هر کسی به اندازه استعداد خود مرثیه و شعر می خواند ناگهان یک نفر وارد مجلس شد و با صدای بلند پرسید آیا

«اصدق» نامی در این مجلس هست؟! یک نفر گفت: او اصدق است گفت: من در خانه خوابیده بودم، حضرت زهراء به خوابم آمد و فرمود: برو به فلان مجلس به اصدق بگو توهم فلان شعر خودت را بخوان!؛

اصدق گفت: به خدا سوگند من آن شعر را سروده ام و هنوز به کسی نگفته ام و اظهار نداشته ام و غیر از خدا کسی از آن اطلاع ندارد نمی داند؛

یاقوت حموی نوشته است که من خودم در آن مجلس بودم که اصدق شاعر بلند شد و اشعار خودش را خواند وتا ظهر مردم به شدت می گریستند و آرام نمی گرفتند.

یامهدی

روز شهادت حضرت فاطمه زهراء در حسینیه آیت الله موسوی اردبیلی، سیّد رو ضه خوان گفت: آن خانم میان در و دیوار سه ناله کرد.

1 - یا أبتاه أماتری ما یفعل (یصنع) بابنتک....

2 - یا فضّه خذینی و اللّه قتل ما فی أحشائی...

3 - از علامه أمینی صاحب الغدیر 1 نقل کرد فرمود: خانم میان در و دیوار صدا زد (یامهدی).

چهار چیز... در گفتار بزرگان

1 - چهارچیز مورد پسند الله «ج» نیست.

1 - بازی ولغویات درنماز

2 - هنگام تلاوت قرآنکریم حرفهای بیهوده زدن

3 - جماع کردن درحالت روزه

4 - خندیدن در قبرستان

2 - چهارچیز باعث خوشبختی انسان است.

1 - زن پاکدامن و نیکوکار

ص:65

2 - مسکن و جای پاک و وسیع

3 - همسایه خوب و دیندار

4 - مرکب یا وسیله آرام و مطیع

3 - چهارچیز از نشانه های بهشتی بودن انسان مومن است.

1 - روی گشاده گی «پیشانی باز»

2 - زبان گویان «به احکام الهی»

3 - قلب پر از مهر و محبت

4 - دست گیرنده به فقراء

4 - چهارچیز نشانه سعادت و کامیابی مومن است.

1 - پیروی از رستگاران

2 - شنیدن پند ازدوستان وبزرگان

3 - احترام به بزرگان

4 - پیوستن بانیکان وصالحین

5 - چهارچیز وظیفه ما همه مسلمانان در قبال قرآنکریم است.

1 - خواندن قرآنکریم

2 - پیاده نموده دستورات قرآنکریم در جامعه

3 - عمل نمودن بدستورات قرآنکریم

4 - فهمیدن آیات قرآنکریم

6 - چهارچیز شرط قبولی اعمال نیک انسان به نزد الله «ج» میشود.

1 - ایمان به الله «ج»

2 - موافقت به سنتهای پیامبر «ص» عمل نمودن

3 - اخلاص درعمل برای خداوند «ج»

4 - باطل ننمودن عمل به شرک

7 - چهارچیز از همه خلق «نیکو» است.

1 - عدالت

2 - راستی

3 - خرد و دانش

4 - شرم و حیاء

8 - چهار چیز نشانه بدبختی انسان است.

1 - ناشکری در نعمت

2 - بی رضایتی در قسمت

3 - کاهلی در خدمت

4 - بی حرمتی در صحبت

9 - چهارچیز برای حفاظت کردن قبرازعذاب ضروری است.

1 - پایبندی به نماز

2 - کثرت دادن صدقه

3 - تلاوت قرآنکریم

4 - کثرت و زیاد گفتن تسبیحات

10 - چهارچیز را به چهار چیزدیگراحتیاج است.

1 - علم را به عمل

2 - وعده رابه وفا

3 - دلیران را به سلاح

4 - سلطان را به وزیر دانشمند

11 - چهارچیز موجب ثبات وپایداری سلطنت است.

1 - عدالت

2 - دیانت «دینداری»

3 - مروت

4 - شفقت

12 - چهارچیز برای انسان جواهر «طلا» است.

1 - عقل سلیم

2 - دین کامل

3 - شرم و حیاء

ص:67

4 - عمل صالح و نیکو

13 - چهارچیز ازانسان جواهراتش را میگیرد.

1 - غضب «عقل سلیم» را

2 - حسد «دین کامل» را

3 - طمع «شرم وحیاء» را

4 - غیبت «عمل صالح» را

14 - چهارچیز باعث شادی قلب انسان میگردد.

1 - روزی کافی

2 - زن نیکو

3 - دوست برادر مومن

4 - نماز شب «نمازتهجد»

15 - چهارچیز برکت الله «ج» را از خانه مسلمان بر میدارد.

1 - خیانت

2 - دزدی

3 - شرابخوری

4 - بی عفتی

16 - چهارچیز از صفات منافقین است.

1 - چون سخن زند، دروغ گوید

2 - چون وعد کند، خلاف نماید

3 - چون امانت بوی سپرده شود، خیانت کند

4 - چون جنگ نماید، دشنام دهد

17 - چهارچیز عاقبت چهارچیز دیگر است. «توشه راه نجات»

1 - عاقبت لجاجت، رسوایی است

2 - عاقبت خشم وغضب، پشیمانی است

3 - عاقبت بدگویی و غیبت، دشمنی است

4 - عاقبت کاهلی، بدبختی است

ص:68

18 - چهارچیز بر نور چشم انسان می افزاید.

1 - نگاه کردن به خانه کعبه

2 - نگاه کردن به قرآنکریم

3 - نگاه کردن به چهره والدین

4 - نگاه کردن به سبزیجات

19 - چهارچیز دربهشت، بهترازبهشت است.

1 - جاویدان بودن دربهشت، ازبهشت بهتراست

2 - خدمت کردن ملایکه های رحمت دربهشت، بهتر ازبهشت است

3 - پهلوی انبیاء و اولیاء مخلص الله «ج» دربهشت بودن، بهترازبهشت است

4 - رضای پروردگارعالمیان دربهشت، بهتراز بهشت است

20 - چهارچیز در جهنم، بدتر از جهنم است.

1 - ابدی بودن درجهنم، بدتر ازجهنم است

2 - عذاب دادن ملایکه عذاب درجهنم، بدترازجهنم است

3 - همسایگی با شیطان در جهنم بدتراز جهنم است

4 - قهر و غضب خداوند «ج» در جهنم، بدتر ازجهنم است. «گُزیده گُزیده ها»

تمام علم مردم در چهارچیز است

قالَ الإمام موسی بن جعفر الکاظم (علیه السلام): وَجَدْتُ عِلْمَ النّاسِ فی أرْبَع: أَوَّلُها أنْ تَعْرِفَ رَبَّکَ، وَالثّانِیَهُ أنْ تَعْرِفَ ما صَنَعَ بِکَ، وَالثّالِثَهُ أنْ تَعْرِفَ ما أرادَ مِنْکَ، وَالرّبِعَهُ أنْ تَعْرِفَ ما یُخْرِجُکَ عَنْ دینِکَ.(1)

امام هفتم حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) فرمود: تمام علم مردم را در چهار مورد شناسائی کرده ام:

1- (1) - ([کافی: ج 1، ص 50، ح 11، أعیان الشیعه: ج 2، ص 9، نزهه النّاظر: ص 121، ح 1.])

اوّلین آن ها این که پروردگار و آفریدگار خود را بشناسی و نسبت به او شناخت پیدا کنی.

دوّم، این که بفهمی که از برای وجود تو و نیز برای بقاء حیات تو چه کارها و تلاش هائی صورت گرفته است.

سوّم، بدانی که برای چه آفریده شده ای و منظور چه بوده است.

چهارم، معرفت پیدا کنی به آن چیزهائی که سبب می شود از دین و اعتقادات خود منحرف شوی (یعنی راه خوشبختی و بدبختی خود را بشناسی و در جامعه چشم و گوش بسته حرکت نکنی).

(نوشته شده توسط احمدی تراکمه).

چهارچیز مخفی در چهار چیز

خداوند چهار چیز را در چهار چیز مخفی نموده:

دوست خود را در میان مردم:

پس به هیچ کسی بی اعتنایی نکنید شاید هم او دوست خدا باشد و شما نشناسیدش

رضایت خود را در طاعت ها:

پس هیچ عبادتی را کم نشمارید شاید همان مورد رضایت خدا باشد

غضب اش را در گناهان:

پس هیچ گناهی را کوچک نشمارید شاید همان مورد غضب او باشد

استجابت خود را در دعاها:

پس هیچ دعایی را اندک مپندارید شاید همان مستجاب باشد

چهارچیز را پیش از چهار چیز غنیمت شمار:

جوانی پیش از پیری

صحت پیش ازبیماری

ص:70

توانگری پیش از فقر

و زندگی پیش ازمرگ (حضرت رسول - ص)

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرمودند: چهارچیز است که هر یک از آنها در خانه ای درآید خراب شود و به برکت آباد نگردد: 1. خیانت 2. دزدی 3. شرابخواری 4. زنا.(1)

پناه به خدا از شر چهارچیز

قال النبی (صلی الله علیه و آله): اللهم انی اعوذبک من علم لاینفع، و قلب لایخشع و دعاء لایسمع، و نفس لاتشبع و اعوذبک اللهم من شر هولاء الاربع.

پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدایا از دانشی که سود ندهد و دلی که سوز ندارد و دعایی که شنیده نشود و نفسی که سیری نپذیرد به تو پناه می برم، خدایا از شر این چهار چیز به تو پناه می برم.(2)

دعای پرمحتوی از امام صادق (علیه السلام)

گروهی از بزرگان یاران امام صادق (علیه السلام) دعای پرمحتوای زیر را از آن حضرت نقل کردند. امام (علیه السلام) فرمود:

1 - در شگفتم از کسی که از چهارچیز می ترسد چرا به چهار ذکر (آیه از قرآن مجید) پناه نمی برد؛ نخست: تعجّب می کنم از کسی که از دشمن می ترسد چرا به این ذکر پناه نمی برد:«حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ؛ خدا ما را کفایت می کند و او بهترین حامی ماست». (1) زیرا خداوند در پی آن می فرماید: «به خاطر این دعا آن گروه از مؤمنان، با نعمت و فضل پروردگار (از میدان نبرد، سالم) بازگشتند در حالی که هیچ

1- (1) - نهج الفصاحه حدیث 256
2- (2) - نهج الفصاحه، ص 102

ناراحتی به آنان نرسید». (2)

2 - دیگر این که در شگفتم از کسی که غم و اندوهی به او رسیده چگونه به این ذکر پناه نمی برد: لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ ؛ خداوندا جز تو معبودی نیست منزّهی، من از ستمکاران بودم (مرا ببخش و از این اندوه رهایی ده)» (3) زیرا خداوند در پی آن می فرماید: «ما او را (اشاره به یونس (علیه السلام) است) از آن اندوه نجات بخشیدیم و همین گونه مؤمنان را نجات می دهیم». (4)

3 - و نیز در شگفتم از کسی که در برابر توطئه خطرناکی قرار گرفته چگونه به این ذکر پناه نمی برد:«أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللّهِ إِنَّ اللّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ ؛ من کار خود را به خدا واگذار می کنم زیرا خداوند نسبت به بندگانش بیناست». (5) خداوند در پی آن می فرماید: «خداوند او را (اشاره به مؤمن آل فرعون) از نقشه های شوم آنها (فرعونیان) رهایی بخشید». (6)

4 - و نیز در شگفتم از کسی که مواهب دنیوی از خدا می خواهد چرا از این ذکر استفاده نمی کند:«ما شاءَ اللّهُ لا قُوَّهَ إِلاّ بِاللّهِ؛ آنچه خدا بخواهد انجام می گیرد هیچ قوّت و قدرتی جز از ناحیه خدا نیست» (7) زیرا خداوند در پی آن می فرماید:

«... امید دارم پروردگارم بهتر از باغ تو به من دهد». (8) (اشاره به دو دوستی که یکی با ایمان بود و فقیر و دیگری ثروتمند و ضعیف الایمان). (9)

1. سوره آل عمران، آیه 173.

2. سوره آل عمران، آیه 174.

3. سوره انبیاء، آیه 87.

4. سوره انبیاء، آیه 88.

5. سوره غافر، آیه 44.

6. سوره غافر، آیه 45.

7. سوره کهف، آیه 39.

8. سوره کهف، آیه 40.

9. امالی صدوق، صفحه 6، حدیث 2 و بحارالانوار، جلد 90، صفحه 184، حدیث

ص:72

محضر مبارک حضرت آیت اللّه العظمی مدنی تبریزی مدّظله العالی

سلامٌ علیکم ورحمه اللّه و برکاته

لطفاً در باره سؤال ذیل بذل توجه فرموده، جواب قانع کننده عنایت فرمائید.

سؤال: در قرآن کریم وقتی که خداوند عزّ و جلّ از خود نام می برد دو گونه تعبیر می کند،

1 - با عبارت متکلم وحده، مانند:(یا مُوسی إِنِّی أَنَا اللّهُ ، یا إِنِّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ) و امثال ذالک که در قرآن فراوان است؛

2 - باعبارت متکلّم مع الغیر، مانند إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ ، یا إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ یا إِنّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً» و امثال این تعبیرات که باز در قرآن مجید زیاد است، بفرمائید که علّت این تعابیر دوگانه چیست؟!

جواب: در باره مفروض سؤال، علماء و بزرگان تفسیر پاسخ های زیاد فرموده و اظهار نظرهای مختلف ابراز داشته اند که ما به خاطر رعایت اختصار به چندمورد آن اشاره می نمائیم.

1 - مرحوم علاّمه طباطبائی 1 می فرماید: (التعبیر بمثل «أرسلناک» للدلاله علی أنّ هناک وسائطُ کملائکه الوحی) تعبیر خداوند با مانند «أرسلناک» برای دلالت بر این است که در آنجا واسطه هائی هست، مانند فرشتگان وحی. (تفسیر المیزان جلد 11 ص 366)

2 - اِنّ المتکلّم قد یخبر عن نفسه بلفظ الجمع، للتّفخیم کما قال تعالی «وَ لَقَدْ خَلَقْناکُمْ» . وقتی که متکلّم از خودش با لفظ جمع خبر می دهد، برای بیان بزرگی و عظمت خودش است مانند «ولقد خلقناکم». (تفسیر المیزان جلد 11 ص 294».

3 - ولا یخلو التعبیر بلفظ المتکلم مع الغیر عن اشعار بان هناک اسباباً الهیّه دون الله سبحانه عامله بأمره ومنتهیه إلیه سبحانه

ص:73

تعبیر با لفظ متکلم مع الغیر خالی از این نیست که در آنجا اسباب خداوی غیر از خود خداوند هست که به امر خداوند عمل می کنند و منتهی به خدای سبحانه می شود. (تفسیر المیزان جلد 11 ص 366).

4 -«وَ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنا» أتی بصیغه الجمع للمبالغه فی الحفظ و الرعایه علی طرقه التمثیل». در آیه فوق که با صیغه جمع آورده برای مبالغه در حفظ و رعایت (حضرت نوح) است باروش مثال زدن. (فیض کاشانی 1 در تفسیر «الأصفی» ج 1 صفحه 537).

5 -... وإذا قرأت القرآن وجدت ان الحق سبحانه وتعالی فی کل فعل یفعله یأتی بضمیر الغیبه الجمع، لان الفعل یتطلب تکاتف صفات متعدده لله سبحانه وتعالی (الحکمه والرحمه والقوه والعلم الی آخره) لکن الحق إذا تکلّم عن الذات. (یتکلم بالافراد). فلم یقل سبحانه وتعالی نحن الله. بل قال اننی أنا الله. (وفی هذه الحاله فهو یتکلم عن وحدانیته ولا شریک له. (ولکن عندما یتکلم عن حدث یتطلب عده صفات مجتمعه. (فانه یستخدم صیغه الجمع. (انا انزلناه). زمانی که قرآن می خوانی در می یابی که حق سبحانه و تعالی در بیان کارها (و افعالش) با ضمیر جمع غائب می آورد چون فعل طلب می کند که در آن صفات متعدد ردیف بشود مانند (حکمت و رحمت و قوت و علم تا آخر) ولی وقتی که حقتعالی راجع به ذاتش سخن می گوید:

با افراد (متکلم وحده) می آورد پس نمی گوید نحن اللّه بلکه می فرماید: «انّنی أنااللّه» چون در این موارد از وحدانیت و بلاشریک بودن خود سخن به میان می آورد (ولکن وقتی که از حادثه ای صحبت می نماید که چند صفات را با هم طلب می کند، در آن صورت باصیغه جمع می آورد مانند «اِنّا أنزلناه».

از مطالب بالا نتیجه می گیریم، خداوند در بیان فعلی از افعالش، با ضمیر جمع می آورد چون عوامل خدائی دیگر مانند فرشتگان نیز در انجام آن کار دخیل است.

و اگر در بیان ذاتش سخن می گوید با ضمیر متکلم وحده می آورد چون صحیح نیست، عوامل دیگر دخالت داشته باشد واللّه العالم بحقایق الأمور.

السیّد یوسف مدنی التّبریزی عفی عنه.

سؤال ذیل، توسّط بعضی از علماء، از محضر مبارک حضرت آیت اللّه العظمی مدنی تبریزی مدّ ظلّه العالی شده است با اینکه، قبلاً جواب اجمالی آن در جلد سوّم (المسائل المستحدثه) به شمارهٔ (526) داده شده بود، ولی نظر به اینکه مشارٌإلیه طالب جواب تفصیلی بودند، با ذکر اصل سؤال و جواب، پاسخ تفصیلی آن بیان می شود.

(س) چه می فرمائید در خصوص زیارت عاشوراء، آیا لازم است در یک جلسه خوانده شود، یا در دو جلسه نیز خوانده شود، اشکال ندارد؛ و ضمناً در کتب أدعیه و زیارات نوشته شده که بعد از زیارت، صد مرتبه لعن و صد مرتبه، سلام باید گفته شود، آیا کفایت نمودن به یک مرتبه نیز جائز است؟.

(ج) خواندن زیارت عاشوراء با صد «لعن» و «سلام» در یک جلسه أفضل است و ثواب زیادی دارد و شرط کمال می باشد، و لکن خواندن آن در جلسات متعدّد حتّی درحال راه رفتن، اشکال ندارد، و از بعضی روایات وارده استفاده می شود که اگر بعد از یک مرتبه لعن، گفته شود: «تِسْعاً وَ تِسْعینَ مَرَّةً» کفایت می کند.

(1) فی ممتاز الدعوات من کتاب الصدف عن العالم الجلیل محمد بن الحسن الطوسی 1 و باسانید متعدّده عن الامام الهادی 7 روی انه من قرأ زیاره عاشوراء و بعد ذلک یقرء مرّةً واحدةً « اللّهُمَّ العَنْ أوّل ظالِمٍ» الی آخرها. و بعد ذلک یقول: «اللّهُمَّ العَنهُمْ جمیعاً تسعاً و تسعین مرّةً» و بعد ذلک یقول: «السّلام علیک یا ابا عبدالله و علی الأرواح الّتی حلّت بفنائک» الی آخرها. ثم یقول: « السّلام علی الحسین و علی علیّ بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین تسعاً و تسعین مرّةً» کان کمن قال: «اللّعن و السلام مائه مرّه من أولها الی آخرها»، ثمّ صلّ رکعتین بعد السجده و ادع بعدهما بدعاء علقمه «کتاب ضیاء الصالحین ص 158».

(2) قال المولی محمد الشریف بن الرضا الشیروانی فی الجزء الثانی من کتابه «الصدف المشحون بأنواع العلوم و الفنون»: «حدّثنی محمد بن الحسن الطوسی فی الروضه الرضویّه یوم الإثنین 4 محرّم الحرام 1248 قال: حدّثنی رئیس المحدّثین العالم المحقّق الشیخ حسین آل عصفور البحرانی قال: حدّثنی والدی عن أبیه عن جدّه بسنده الی الامام أبی الحسن علی الهادی انّ من قرأ

مرّه اللّعن فی زیاره عاشوراء ثم قال: اللّهمّ العنهم تسعاً و تسعین مرّه کفی عن المائه و کذا السلام»

«کتاب الذّریعه الی تصانیف الشّیعه، ج 15، ص 29»

از دو حدیث شریف بالا استفاده می شود:

اگر کسی زیارت عاشوراء را بخواند و بعد از آن یک مرتبه بخواند «أللّهمّ العَنْ اوّلَ ظالِمٍ» تا آخر، و بعد از آن بگوید: « اللّهمّ الْعَنهُمْ جَمیعاً تِسْعاً وَ تِسعینَ مَرَّهً» مانند کسی است که «لعن» را «صد» مرتبه از اوّل تا آخر گفته باشد، همچنین اگر کسی بگوید:«اَلسّلامُ عَلَیْکَ یا ابا عَبْدِاللّهِ وَ عَلی اْلأرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنائِکَ» تا آخر؛ سپس بگوید:«ألسَّلامُ عَلی اْلحُسیْنِ وَ عَلی عَلِیِ ّ بْنِ اْلحُسَیْنِ وَ عَلی اوْلادِ اْلحُسَیْنِ وَ عَلی اصْحابِ اْلحُسَیْنِ، تِسْعاً وَ تِسْعینَ مَرَّهً» مانند کسی است که «سلام» را «صد» مرتبه از اوّل تا آخر گفته باشد. السید یوسف المدنی التبریزی 6 ربیع الثّانی 1421 ه. ق

روایات الناس معادن کمعادن الذهب و الفضه

- التحفه السنیه (مخطوط) - السید عبد الله الجزائری: ص 42،

الناس معادن سیعود إلی ما جبل علیه وعنه صلی الله علیه وآله الناس معادن کمعادن الذهب والفضه خیارهم فی الجاهلیه خیارهم فی الاسلام إذا فقهوا و بازاء هذا التفریط افراط من

....

- کتاب الأم ج 1 - الامام الشافعی: ص 189

قول رسول الله صلی الله علیه وسلم: الناس معادن تجدون الناس معادن فخیارهم فی الجاهلیه خیارهم فی الاسلام إذا فقهوا "

(1) أخبرنا الشافعی قال أخبرنا سفیان بن - نیل الأوطار ج 5 - الشوکانی: ص 164،

الناس معادن علی أحمر إلا بها، ولکنه قد ثبت فی الصحیح «أن الناس معادن کمعادن الذهب خیارهم فی الجاهلیه خیارهم فی الاسلام إذا فقهوا»،

فقيه إثبات الخيار فى الجاهليه ولا فقه السنه ج 2 - الشيخ سيد سابق:

الناس معادن ص 147،

معروف، لقول رسول الله صلى الله عليه وسلم:" الناس معادن، كمعادن الذهب والفضه،

ص:76

خيارهم فى (هامش) (1) القرشى من كان من ولد النضر بن كنانه،

- الكافى ج 8 - الشيخ الكلينى:

الناس معادن ص 177،

صالح رفعه، عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: الناس معادن كمعادن الذهب والفضه فمن كان له فى الجاهليه أصل فله فى الاسلام (1) أصل.
- 198 -

سهل بن زياد،

الناس معادن ص 177،

هذا الخبر عن النبى (صلى الله عليه وآله) هكذا " الناس معادن كمعادن الذهب والفضه خيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الاسلام إذا تفقهوا" ويحتمل وجهين أحدهما أن

- من لايحضره الفقيه ج 4 - الشيخ الصدوق:

الناس معادن ص 380،

(4).5820 " السفر قطعه من العذاب" . 5821" الناس معادن كمعادن الذهب والفضه" .

5822 " صاحب المجلس احق بصدر مجلسه" (5).

- شرح أصول الكافى ج 8 - مولى محمد صالح المازندرانى:

الناس معادن ص 30،

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، " الناس معادن كمعادن الذهب والفضه" قال صدر - المتألهين (قدس سره) يتفاوت العقول والإدراكات والاشواق

- شرح أصول الكافى ج 12 - مولى محمد صالح المازندرانى:

الناس معادن ص 228،

صالح رفعه، عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: الناس معادن کمعادن الذهب والفضه فمن کان له فی الجاهلیه أصل فله فی الاسلام أصل. * الشرح: قوله (الناس

الناس معادن ص 228،

أصل فله فی الاسلام أصل. * الشرح: قوله (الناس معادن کمعادن الذهب والفضه) قیل: إنما جعلوا کالمعادن لمافیهم من الاستعدادات المتفاوته، فمنهم قابل

- شرح الأخبار ج 2 - القاضی النعمان المغربی:

الناس معادن ص 484،

ص:77

، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الناس معادن فى الخير والشر خيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الإسلام إذا فقهوا (3 (.] السجاد ومنهال] 558 [

- مشكاه الأنوار - على الطبرسى:

الناس معادن ص 455،

الشيطان (2). () - عنه (عليه السلام) قال: الناس معادن كمعادن الذهب والفضه، ما كان له فى الجاهليه أصل فإنه له فى الإسلام أصل (3). () - عنه

- بحار الأنوار ج 31 - العلامه المجلسى:

الناس معادن ص 79،

، مسلمهم تبع لمسلمهم، وكافرهم تبع لكافرهم، الناس معادن، خيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الاسلام إذا فقهوا

- بحار الأنوار ج 58 - العلامه المجلسى:

الناس معادن ص 65،

51 شهاب الاخبار: قال النبى صلى الله عليه وآله: الناس معادن كمعادن الذهب والفضه. الضوء:

المعدن، مستقر الجوهر، من قولک: عدن بالمكان إذا أقام فيه،

الناس معادن ص 106،

لذلک النوع. ويشبه أن يكون قوله عليه السلام " الناس معادن كمعادن الذهب والفضه" وقوله عليه السلام "الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف وما تناكر

- بحار الأنوار ج 64 - العلامه المجلسى:

الناس معادن ص 121،

والبعد عنه كما اشير إليه فى الحديث: (1) الناس معادن كمعادن الذهب و الفضه خيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الاسلام، وأما أسر هذا السر أعنى سر اختلاف

الناس معادن ص 121،

(1) رواه الكلينى فى الكافى ج 8 ص 177 ولفظه: الناس معادن كمعادن الذهب والفضه فمن كان له فى الجاهليه أصل فله فى الاسلام أصل، ورواه السيوطى فى الجامع

- مستدرک سفينه البحار ج 7 - الشيخ على النمازى:

الناس معادن ص 122،

ص:78

شهاب الأخبار: قال النبى (صلى الله عليه وآله): الناس معادن كمعادن الذهب والفضه. الضوء:

راوى الحديث أبو هريره، وتمام الحديث: خيارهم فى الجاهليه، *

- مستدرک سفينه البحار ج 10 - الشيخ على النمازى:

الناس معادن ص 183،

(7). وأقسام الناس فى البحار (8). النبوى: الناس معادن كمعادن الذهب والفضه، خيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الإسلام (9) ورواه فى البحار. مع زياده (

- ميزان الحكمه ج 4 - محمدى الريشهرى:

الناس معادن ص 3394،

، والخصب] الحضب - خ ل [(4 (.] 5693 [الناس معادن - رسول الله

(صلى الله عليه وآله): تجدون الناس معادن، فخيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الإسلام

الناس معادن ص 3394،

- رسول الله (صلى الله عليه وآله): تجدون الناس معادن، فخيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الإسلام إذا فقهوا، وتجدون من خير الناس فى هذا

الناس معادن ص 3394،

الوجهين (5). - الإمام الصادق (عليه السلام): الناس معادن كمعادن الذهب والفضه، فمن كان له فى الجاهليه أصل فله فى الإسلام أصل (6).

- كتاب المسند - الامام الشافعى:

الناس معادن ص 279،

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (تجدون الناس معادن فخيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الاسلام إذا فقهوا).

- مسند احمد ج 2 - الامام احمد بن حنبل:

الناس معادن ص 257،

أبى هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس معادن تجدون خيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الاسلام إذا فقهوا

الناس معادن ص 391،

أبى هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس معادن خيارهم فى الجاهليه خيارهم فى

ص:79

الاسلام إذا فقهوا فى الدين

الناس معادن ص 438،

فصلوا جلوسا وباسناده قال صلى الله عليه وسلم الناس معادن فخيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الاسلام إذا فقهوا

الناس معادن ص 485،

أبى هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس معادن فى الخير والشر خياركم فى الجاهليه فى الاسلام إذا فقهوا

الناس معادن ص 485،

هريره قال سمعت أبا القاسم صلى الله عليه وسلم قال الناس معادن فى الخير والشر خيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الاسلام إذا فقهوا

الناس معادن ص 498،

أبى هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس معادن فخيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الاسلام إذا فقهوا

الناس معادن ص 525،

أبى هريره عن النبى صلى الله علهى وسلم قال تجدون الناس معادن فخيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الاسلام إذا فقهوا

الناس معادن ص 539،

صلى الله عليه وسلم وقال كثير مره حديث رفعه قال الناس معادن كمعادن الفضه والذهب خيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الاسلام إذا فقهوا والارواح جنود مجنده ما تعارف

- مسند احمد ج 3 - الامام احمد بن حنبل:

الناس معادن ص 367،

الزبير عن جابر عن النبى صلى الله عليه وسلم قال الناس معادن فخيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الاسلام إذا انقهوا

- صحيح البخارى ج 4 - البخارى:

الناس معادن ص 122،

ليس عن هذا نسألک قال فعن معادن العرب تسألونى الناس معادن خيار هم فى الجاهليه خيار هم

ص:80

فی الاسلام إذا فقهوا

الناس معادن ص 154،

عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال تجدون الناس معادن خيارهم فی الجاهليه خيارهم فی الاسلام إذا فقهوا وتجدون خير الناس فی هذا الشأن اشدهم له كراهيه

- صحيح مسلم ج 7 - مسلم النيسابوری:؛

الناس معادن ص 181،

ابی هريره ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال تجدون الناس معادن فخيارهم فی الجاهليه خيارهم فی الاسلام إذا فقهوا وتجدون من خير الناس فی هذا الامر اكرههم له قبل

الناس معادن ص 181،

قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم تجدون الناس معادن بمثل حديث الزهری غير ان فی حديث ابی زرعه والاعرج تجدون من خير الناس فی هذا الشأن اشدهم له

- صحيح مسلم ج 8 - مسلم النيسابوری:

الناس معادن ص 41،

حدثنا يزيد بن الاصم عن ابی هريره بحديث يرفعه قال الناس معادن كمعادن الفضه والذهب خيارهم فی الجاهليه خيارهم فی الاسلام إذا فقهوا والارواح جنود

- المستدرک ج 3 - الحاكم النيسابوری:

الناس معادن ص 243،

فقام رسول الله صلی الله عليه وآله خطيبا فقال ان الناس معادن خيارهم فی الجاهليه خيارهم فی الاسلام إذا فقهوا لا تؤذوا مسلما بكافر * صحيح الاسناد ولم يخرجاه *

- شرح مسلم ج 16 - النووى:

الناس معادن ص 78،

باب خيار الناس قوله صلى الله عليه وسلم (تجدون الناس معادن فخيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الاسلام إذا فقهوا) هذا الحديث سبق شرحه فى فضائل يوسف صلى الله

- مجمع الزوائد ج 1 - الهيثمى:

الناس معادن ص 121،

جابر بن عبدالله عن النبى صلى الله عليه وسلم قال الناس معادن فخيارهم فى الجاهليه خيارهم

فى الاسلام إذا فقهوا. رجاله رجال الصحيح.

- فتح البارى ج 6 - ابن حجر:

الناس معادن ص 384،

حدثنى إسحاق بن إبراهيم هو بن راهويه قوله تجدون الناس معادن أى أصولا مختلفه والمعادن / صفحه 385 / جمع معدن وهو الشئ المستقر فى الارض فتاره يكون نفيسا

الناس معادن ص 447،

فأورده بتمامه وبه يتم المعنى ثالثها حديث الناس معادن وقد تقدم شرحه فى المناقب أيضا رابعها حديث يأتين على أحدكم زمان لان يرانى أحب إليه من أن يكون

- تحفه الأحوذى ج 8 - المباركفورى:

الناس معادن ص 4،

الله عليه وسلم خطيبا فحمد الله وأثنى عليه وقال الناس معادن خيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الإسلام إذا فقهوا انتهى قوله (وفى الباب عن بريده وابن عباس وأبى

- مسند أبى داود الطيالسى - سليمان بن داود الطيالسى:

الناس معادن ص 324،

أبى هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس معادن فخيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الإسلام إذا فقهوا حدثنا أبو داود قال حدثنا حماد بن سلمه عن عماره

- المصنف ج 11 - عبد الرزاق الصنعانى:

الناس معادن ص 316،

إبراهيم، قالوا: إنما نعنى فيما بيننا، قال: الناس معادن، خياركم فى الجاهليه خياركم فى الاسلام ، إذا فقهوا (2).(20642) - أخبرنا عبد الرزاق عن

- مسند الحميدى ج 2 - عبدالله بن الزبير الحميدى:

الناس معادن ص 451،

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تجدون الناس معادن فخيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الإسلام إذا فقهوا حدثنا الحميدى قال ثنسفيان قال طعمه بن عمرو

- مسند ابن راهويه ج 1 - إسحاق بن راهويه:

الناس معادن ص 169،

ص:82

رضى الله عنه عالنبى صلى الله عليه وسلم قال الناس معادن خيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الإسلام إذا فقهوا أخبرنا عيسى بن يونس نا عوف عن خلاس

الناس معادن ص 226،

عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تجدون الناس معادن فخيارهم في الجاهليه خيارهم فى الإسلام إذا فقهوا وتجدون خير الناس فى هذا الشأن أشدهم له كراهيه

الناس معادن ص 436،

رضى الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الناس معادن فى الخير والشر فخيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الإسلام إذا فقهوا أخبرنا النضر نا حماد بن سلمه عن

- مسند أبى يعلى ج 10 - أبو يعلى الموصلى:

الناس معادن ص 458،

عن النبى صلى الله عليه وسلم قال / صفحه 458 / الناس معادن فى الخير والشر خيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الاسلام إذا فقهوا / صفحه 459/(6071) حدثنا

- صحيح ابن حبان ج 1 - ابن حبان:

الناس معادن ص 294،

أبى هريره عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الناس معادن فى الخير والشر خيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الإسلام إذا فقهوا 92 / صفحه 295 / ذكر البيان

- صحيح ابن حبان ج 13 - ابن حبان:

الناس معادن ص 69،

هريره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تجدون الناس معادن فخيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الإسلام إذا فقهوا وتجدون خير الناس فى هذا الأمر أكرههم له قبل ان

- المعجم الأوسط ج 1 - الطبرانى:

الناس معادن ص 217،

بن أبى صالح عن أبيه عن أبى هريره عن النبى قال الناس معادن خيارهم فى الجاهليه خيارهم فى الاسلام إذا فقهوا

- مسند الشاميين ج 3 - الطبرانى:

الناس معادن ص 17،

ص:83

هریره، قال النبی صلی الله علیه وسلم: (تجدون الناس معادن فخیارهم فی الجاهلیه خیارهم فی الإسلام إذا فقهوا، وتجدون من خیر الناس فی هذا الأمر أکرمهم له

دکتر حسین الهی قمشه ای

روز جمعه 1386/3/18 ساعت 1/5 بعد از ظهر در جوار مرقد امام هشتم علیه السلام در مشهد در بارهٔ آیه مبارکهٔ «اِنّا عرضنا الأمانه علی السّماواه و الأرض والجبال فأبین أن یحملنها و أشفقن منها و حملها الإنسان انّه کان ظلوماً جهولاً» (أحزاب:

72). ما امانت (تعهد، تکلیف، وولایت الهی) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم آنها از حمل آن سربرتافتند، و از آن هراسیدند؛ امّا انسان آن را بر دوش کشید ؛ اما بسیار ظالم و جاهل است (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و بر خود ظلم کرد).

صحبت می کرد چندین مثال راجع به یافتن حقیقت و رسیدن به آن، زد که خلاصه بعضی از آنها را ذیلاً می آورم.

1 - شخصی عزرائیل را دید و پرسید کیستی؟ گفت: عزرائیلم ! برای چه آمده ای؟ برای بردن تو ! برایم مهلت بده خسته ام مقداری بخوابم ! گفت: بخواب ولی دوتا برویت بکش سرما نخوری تا من بیایم و ترا ببرم ! بعد از سی سال این شخص دو پتو روی خود کشید و خوابید و دیگر بیدار نشد !.

2 - اگر در قطاری سفر کنیم و در میان راه کنترل قطار از دست لوکوموتیو ران، خارج شود و بگوید دیگر اختیار از دست من بیرون رفت و رو به سقوط به درّه می رود، در آن حالت فوق العاده هرکسی سخنی می گوید و فکری میکند و در ترس و وحشت فرو می رود و آماده پیامد و عواقب ناگوار این حادثه به انتظار نشسته اند و امیدی به نجات خود ندارند در این موقعیت یک نفر صادق و مصدق بگوید نترسید این قطار پیچ می خورد و به شاهراه می افتد و نجات می یابید.

3 - از یک نفر نویسنده اوروپایی نقل کرد که کتاب یا مقاله ای نوشته بود که به کسی گفته بودند که اگر این راه را ادامه دهی به رستگاری و نجات می رسی، او هم

شروع به پیمودن را نمود ولی در طول راه با ناملایمات فراوان مواجه شد و همه را پشت سرگذاشت ولی رسید به جایی دید دیو مهیبی سر راه این را گرفته و راه عبور را مسدود کرده است! به خود گفت آخر این چه راهنمایی بود برایم کردند؛

برای مبارزه آماده گشت و با دیو وحشتناک درگیر شد ولی با نیروی روحی قوی به او هم پیروز شد و به بن بست رسید یک وقت دست به جیب کرد دید یک کلید توی جیبش هست در آورد دید روی آن کلید نوشته است «قول» یعنی قولی که داده شده درست است و در این حال دید در برابرش یک در بزرگی است با آن کلید در را باز کرد دید در بهشت است و با تمام نعمتهایش و پشت سرش نگریست دید دیو هم نا پدید شده است.

4 - در گذشته پهلوان نامی پر آوازه ای بود که هیچ کس حریفش نمی شد روزی تصمیم گرفت که شخص قوی تر از خود پیدا کند به او خدمت نماید؛

پیش پادشاهی رفت و مشغول خدمت شد روزی به او خبر آوردند فلان پادشاه به مملکتت حمله کرده است، این پادشاه به خود لرزید پهلوان از او پرسید می ترسی؟! گفت: بلی، رفت پیش آن یکی پادشاه روزی با او نشسته بود گفت:

خدا شیطان را از ما دور بدارد پرسید از شیطان می ترسی؟! گفت: آری، رفت شیطان را پیدا کند از همه زودتر اورا پیدا کرد روزی پیش شیطان سخنی از مسیح و خدا به میان آمد دید شیطان به خود لرزید پرسید می ترسی! گفت: بلی، رفت مسیح را پیدا نماید به جایی رسید دید سیل آمده و پل را شکسته و آن طرف مردم سر گردانند شلوارش را بالا زد و مشغول عبور دادن آنها با بارشان و تختشان و اسب و استر و الاغشان شد همه را به آسانی عبور داد تا اینکه بچه کوچکی دید او هم گفت: مرا هم می توانی بگذرانی؟! پهلوان با پوزخند گفت: آن همه بارهای سنگین را گذرانده ام ترا نمی توانم، بچه را به کول خود سوار کرد دید عجب سنگین است هرچه جلوتر رفت دید سنگینی این بچه کمر او را خم کرد پرسید نام تو چیست؟! گفت: من مسیحم گفت چرا این قدر سنگینی؟ گفت بار امان خدا بر دوشم است گفت: پس خداوند از تو قوی است؟! بلی او قدرت ما فوق قدرت هاست؛

پهلوان رو به سوی خدا گذاشت و در خدمت خدای لایزال قرار گرفت.

5 - در فلسفه مطلب عرض و جوهر یعنی قایم بالذات و قایم بالعرض از مباحث دامنه دار است، حرکت عرضی و جوهری داریم حرکت جوهری قبل از ملا صدرا بحث های جسته و گریخته بود ولی او آن را مدون کرد؛

ما در برابر آن جوهر مطلق عرضیم و آن وجود است و ما سایه آنیم همه موجودات در برابر او ای نگونه است در واقع ماسبب شناختن اوییم

برگ درختان سبز در نظر هوشیار *** هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

ما با ولایت اهل بیت می توانیم به جایی برسیم و راه را پیدا کنیم، در جوار این بزرگوار (امام رضا 7 سعی در پیدا کردن راه درست و توفیق کشیدن بار امانت خدا باشیم والسلام.

ذوالقرنین در قرآن

داستان ذوالقرنین در قرآن در سوره کهف به این شرح آمده است:

و از تو در باره ذو القرنین می پرسند. بگو: برای شما از او چیزی می خوانم. (83) ما او را در زمین مکانت دادیم و راه رسیدن به هر چیزی را به او نشان دادیم. (84) او نیز راه را پی گرفت. (85) تا به غروبگاه خورشید رسید. دید که در چشمه ای گِل آلود و سیاه غروب می کند و در آنجا مردمی یافت. گفتیم: ای ذو القرنین، می خواهی عقوبتشان کن و می خواهی با آنها به نیکی رفتار کن. (86) گفت: اما هر کس که ستم کند ما عقوبتش خواهیم کرد. آن گاه او را نزد پروردگارش می برند تا او نیز به سختی عذابش کند. (87) و اما هر کس که ایمان آورد و کارهای شایسته کند، اجری نیکو دارد. و در باره او فرمانهای آسان خواهیم راند. (88) باز هم راه را پی گرفت. (89) تا به مکان برآمدن آفتاب رسید. دید بر قومی طلوع می کند که غیر از پرتو آن برایشان هیچ پوششی قرار نداده ایم. (90) چنین بود. و ما بر احوال او احاطه داریم. (91) باز هم راه را پی گرفت. (92) تا به میان دو کوه رسید. در پس آن دو کوه مردمی را دید که گویی هیچ سخنی را نمی فهمند. (93) گفتند: ای ذو القرنین، یأجوج و مأجوج در زمین فساد می کنند. می خواهی خراجی بر خود مقرر کنیم تا تو میان ما و آنها سدی

برآوری؟ (94) گفت: آنچه پروردگار من مرا بدان توانایی داده است بهتر است. مرا به نیروی خویش مدد کنید، تا میان شما و آنها سدی برآورم. (95) برای من تکه های آهن بیاورید. چون میان آن دو کوه انباشته شد، گفت: بدمید. تا آن آهن را بگداخت.

و گفت: مس گداخته بیاورید تا بر آن ریزم. (96) نه توانستند از آن بالا روند و نه در آن سوراخ کنند. (97) گفت: این رحمتی بود از جانب پروردگار من و چون وعده پروردگار من در رسد، آن را زیر و زبر کند و وعده پروردگار من راست است. (98)

ذوالقرنین در احادیث اسلامی

در برخی احادیث اسلامی ذوالقرنین پیامبر و پادشاه خاور و باختر معرفی شده است. در کتاب نصایح چنین آمده است:

خداوند هیچ پیغمبری را پادشاهی نداد به جز چهار تن (بعد از حضرت نوح):

ذوالقرنین - که نامش عیاش بود - داود، سلیمان و یوسف؛ ذوالقرنین بر خاور و باختر حکومت کرد...

مجلسی به نقل از ثعلبی محل ساخت،

سد ذوالقرنین را "پایان خاوری سرزمین ترک" خوانده است

از داستان ذوالقرنین در قرآن برداشتهای زیر شده است:

وجود داستان پیش از اسلام

تعدادی از مردم مکه و مدینه از این داستان خبر داشته اند که گفته شده است بیشتر اهل کتاب بودند، و این نکته از متن چند آیه با جمله «یسئلونک عن ذی القرنین» و «قلنا یا ذا القرنین» و «قالوا یا ذی القرنین» به خوبی مشخص می شود، این داستان از پیش از اسلام مطرح بوده ولی بسیاری از مردم به دلیل کسب آگاهی بیشتر یا برای امتحان پیامبر اسلام درباره آن از وی سوال کرده اند. (یهودیان چنین پرسشهایی را درباره ماجرای خضر و اصحاب کهف نیز پرسیده اند)

مشخصات ذوالقرنین

ذوالقرنین دارای مشخصاتی بود، از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

ص:87

او شخصی با تاج یا کلاهی با دو شاخ است.

خداوند اسباب پیروزی ها را در اختیار او قرار داد.

او سه لشگرکشی مهم داشت: نخست به باختر، سپس به خاور و سرانجام به منطقه ای که در آنجا یک تنگه کوهستانی وجود داشته، و در هر یک از این سفرها با اقوامی برخورد کرد.

خداوند او را قدرتمند کرده بود و اختیار جان و مال انسانها و عذاب و پاداش به آنها را به او داده بود.

او انسان یکتا پرست و مهربانی بود، و از طریق دادگری منحرف نمی شد، و به همین جهت مشمول لطف خاص پروردگار بود.

او یار نیکوکاران و دشمن ظالمان و ستمگران بود، و به مال و ثروت دنیا علاقه ای نداشت.

او هم به خدا ایمان داشت و هم به روز رستاخیز.

او سازنده سدی است که در آن از آهن و مس استفاده شد (و اگر مصالح دیگر در ساختمان آن نیز به کار رفته باشد تحت الشعاع این فلزات بود) و هدف او از ساختن این سد کمک به گروهی مستضعف در مقابل ظلم و ستم قوم یاجوج و ماجوج بوده است.

او از کسانی بوده که خداوند خیر دنیا وآخرت رابه او عطا کرد. خیر دنیادرسلطنت و قدرت واختیاری که به او عطا شده بود و خیر آخرت، برای اینکه او به گسترش داد و اقامه حق و به صلح و بخشش و رفق و کرامت نفس و گستردن خیر و دفع شر درآدمیان عمل می کرد.

چنین بر می آید که او به وحی و یا الهام و یا بدست پیغمبری از پیغمبران تایید می شد، و به او کمک می کرد.

اما از قرآن چیزی که صریحا دلالت کند او پیامبر بوده استفاده نمی شود هر چند تعبیراتی در قرآن هست که اشعار به این معنی دارد. از بسیاری از روایات اسلامی که از پیامبر و ائمه نقل شده نیز می خوانیم: او پیامبر نبود بلکه بنده صالحی بود.

به جماعتی ستمکار در باختر برخورد و آنان را عذاب نمود (به این مفهوم که با

ص:88

آنها جنگید و آنها را شکست داد).

سدی که بر روی قوم یاجوج و ماجوج بنا کرده در غیر باختر و خاور آفتاب بوده، چون پس از آنکه به خاور آفتاب رسیده پیروی سببی کرده تا به میان دو کوه رسیده است، و از مشخصات سد او افزون بر اینکه در خاور و باختر جهان نبوده این است که میان دو کوه ساخته شده، و این دو کوه را که چون دو دیوار بوده اند به گونه یک دیوار دنباله دار در آورده است. و در سدی که ساخته پاره های آهن و قطر یعنی (مس گدازشده) به کار رفته است.

سد ذوالقرنین

تاریخدانان و تفسیرگران در این باره دیدگاه های متفاوتی در تطبیق داستان دارند:

به بعضی از مورخین نسبت می دهند که گفته اند: سد یادشده در قرآن همان دیوار چین است. آن دیوار طولانی میان چین و مغولستان حائل شده، و یکی از پادشاهان چین به نام «شین هوانک تی» آن را بنا نهاده، تا جلو هجومهای مغول را به چین بگیرد. درازای این دیوار سه هزار کیلومتر و پهنا آن؟ متر و بلندایش پانزده متر است، که همه با سنگ چیده شده، و در سال پیش از زادروز آغاز و پس از ده و یا بیست سال خاتمه یافته است، پس ذوالقرنین همین پادشاه بوده. ولی این تاریخدانان توجه نکرده اند که اوصاف و مشخصاتی که قرآن برای ذوالقرنین ذکر کرده و سدی که قرآن بنایش را به او نسبت داده با این پادشاه و این دیوار چین تطبیق نمی کند، چون درباره این پادشاه نیامده که به باختر اقصی سفر کرده باشد، و سدی که قرآن ذکر کرده میان دو کوه واقع شده (بین الصدفین)، و در آن تکه های آهن و قطر، یعنی مس مذاب به کار رفته، چناکه در آیه آمده است: (آتونی زبر الحدید حتی اذا ساوی بین الصدفین قال انفخوا حتی اذا جعله نارا قال آتونی افرغ علیه قطرا). و دیوار بزرگ چین که سه هزار کیلومتر است از کوه و زمین همینگونه، هر دو می گذرد و میان دو کوه واقع نشده است،

و دیوار چین با سنگ ساخته شده و در آن آهن و قطری به کاری نرفته و ازطرف دیگر چینیها هرگز یکتا پرست نبوده اند

به بعضی دیگری از تاریخدانان نسبت داده اند که گفته اند: آنکه سد یادشده را

ص:89

ساخته یکی از شاهان آشور بوده که در حوالی سده هفتم پیش از زادروز مورد هجوم اقوام اسکیت یا سکا قرار می گرفته، و این اقوام از تنگنای کوه های قفقاز تا ارمنستان آنگاه ناحیه باختری ایران هجوم می آوردند و چه بسا به خود آشور و پایتختش نینوا هم می رسیدند، و آن را محاصره نموده دست به کشتار و تاراج و برده گیری می کردند، بناچار پادشاه آن دیار برای جلوگیری از آنها سدی ساخت که گویا مراد از آن سد باب الابواب می باشد که تعمیر و یا ترمیم آن را به خسرو انوشیروان یکی از شاهان ساسانی نسبت می دهند. این گفته آن تاریخدانان است و لی همه گفتگو در این است که آیا با قرآن برابر است یا خیر؟

قوم یاجوج و ماجوج

در قرآن و کتاب مقدس، به این قوم اشاره شده است، عمدتا یاجوج و ماجوج را که در داستان ذوالقرنین سد بر روی آنها بسته شده است، ساکنان منطقه شمال شرقی زمین در نواحی مغولستان دانسته اند.

ذوالقرنین در کتاب عهد عتیق

در کتاب دانیال، دانیال نبی در رویا چنین می بیند:

دیدم که ناگاه قوچی نزد نهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخهایش بلند بود ویکی از دیگری بلندتر و بلندترین آنها آخربرآمد. و قوچ را دیدم که به سمت باختر وشمال و جنوب شاخ می زد و هیچ وحشی با اومقاومت نتوانست کرد و کسی نبود که از دستش رهایی دهد و برحسب رای خود عمل نموده، بزرگ می شد

در ادامه در کتاب دانیال می خوانیم: جبرئیل بر او آشکار گشت و خوابش را چنین تعبیر نمود: قوچ صاحب دو شاخ که دیدی پادشاهان ماد و پارس است. در ترجمه عربی کتاب مقدس نام ذوالقرنین در همین فراز آمده است:

ترجمه ون دایک: أَمَّا الْكَبْشُ الَّذِی رَأَیْتَهُ ذَا الْقَرْنَیْنِ فَهُوَ مُلُوکُ مَادِی وَفَارِسَ
ترجمه فارسی قدیم: اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی پادشاهان مادیان و فارسیان می باشد.

یهود از بشارت رؤ یای دانیال چنین دریافتند که دوران اسارت آنها با قیام یکی از پادشاهان ماد و فارس، و پیروز شدنش بر شاهان بابل، پایان می گیرد، و از چنگال

ص:90

بابلیان آزاد خواهند شد. چیزی نگذشت که کوروش در صحنه حکومت ایران ظاهر شد و کشور ماد و فارس را یکی ساخت، و سلطنتی بزرگ از آن دو پدید آورد، و همانگونه که رویای دانیال گفته بود که آن قوچ شاخهایش را به باختر و شرق و شمال می زند کوروش نیز در هر سه جهت فتوحات بزرگی انجام داد. یهود را آزاد ساخت و اجازه بازگشت به فلسطین به آنها داد.

گمانه زنیها در مورد کیستی ذوالقرنین

برخی از مفسران و تاریخ دانان از آن میان ابوالکلام آزاد متفکر هندوستانی در کتاب ذو القرنین یا کوروش کبیر و شماری از مفسرین معاصر مانند مودودی، علامه طباطبایی صاحب المیزان و مکارم شیرازی و سلطان حسین و نورعلی تابنده گنابادی حکایت از آن دارد که مشخصاتی که از این فرد در قران و تاریخ ها و داستان ها آمده است با منش تاریخی کوروش بزرگ همسویی دارد.

برخی دیگر او را همان اسکندر مقدونی دانسته اند، و برخی منابع دیگر ذوالقرنین را از ملوک یمن ذکر کرده اند.

در کتاب روح المعانی چنین آمده است که ذوالقرنین، همان فریدون پسر اثفیان پسر جمشید پنجمین پادشاه پیشدادی ایران زمین بوده، و پادشاهی دادگر و فرمانبردار خدا بوده. از سوی دیگر در کتاب صور الاقالیم نوشته ابی زید بلخی آمده که او مؤید به وحی بوده و در عموم تواریخ آمده که او همه زمین را به تصرف در آورده میان فرزندانش بخش کرد، قسمتی را به ایرج داد و آن عراق و هند و حجاز بود، و همو او را صاحب تاج سلطنت کرد، قسمت دیگر زمین یعنی روم و دیار مصر و باختر را به پسر دیگرش سلم داد، و چین و ترک و خاور را به پسر سومش تور بخشید، و برای هر یک قانونی وضع کرد که با آن دستور براند، و این قوانین سه گانه را به زبان عربی سیاست نامیدند (؟!)، چون اصلش «سی ایسا» یعنی سه قانون بوده.

و وجه تسمیه اش به ذوالقرنین «صاحب دو شاخ» می شود این باشد که او دو طرف جهان را مالک شد، و یا در درازای روزهای سلطنت خود مالک آن گردید، چون

سلطنت او به طوری که در روضه الصفا آمده پانصدسال درازای کشید، و یا از این رو بوده که شجاعت و قهر او همه ملوک جهان را تحت الشعاع قرار داد. اشکال این گفتار این است که تاریخ بدان اعتراف ندارد.

بعضی دیگر گفته اند: ذوالقرنین همان اسکندر مقدونی است که در زبانها نامی است، و سد اسکندر هم همانند یک مثلی شده، که همیشه بر سر زبانها هست. و بر این معنا روایاتی هم آمده، مانند روایتی که در قرب الاسناد از موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده، و داستان عقبه بن عامر از فرستاده خدا، و داستان وهب بن منبه که هر دو در الدرالمنثور نقل شده. و بعضی از قدمای مفسرین از صحابه و تابعین، مانند معاذ بن جبل - به نقل گردهمایی البیان - و قتاده - به نقل الدرالمنثور نیز همین قول را اختیار کرده اند. و بوعلی سینا هم وقتی اسکندر مقدونی را وصف می کند او را به نام اسکندر ذوالقرنین می نامد، فخر رازی هم در برداشت بزرگ خود بر این دیدگاه پافشاری و پافشاری دارد. و خلاصه آنچه گفته این است که: قرآن دلالت می کند بر اینکه سلطنت این مرد تا اقصی نقاط باختر، و اقصای خاور و جهت شمال گسترش یافته، و این به راستی همان معموره آن روز زمین است، و همانند چنین پادشاهی باید نامش جاودانه در زمین بماند، اسکندر نیز در این ویژگی با کوروش می ماند چون او پس از مرگ پدرش همه ملوک روم و باختر را برچیده و بر همه آن سرزمینها چیره شد، و تا آنجا پیشروی کرد که دریای سبز و سپس مصر را هم بگرفت. آنگاه در مصر به بنای شهر اسکندریه پرداخت، پس وارد شام شد، و از آنجا به قصد سرکوبی بنی اسرائیل به طرف بیت المقدس رفت، و در قربانگاه (مذبح) آنجا قربانی کرد، پس متوجه جانب ارمینیه و باب الابواب گردید، عراقیها و قبطیها و بربر خاضعش شدند، و بر ایران مستولی گردید، و قصد هند و چین نموده با امتهای خیلی دور جنگ کرد، سپس به سوی خراسان بازگشت و شهرهای بسیاری ساخت، سپس به عراق بازگشته در شهر «زور» و یا رومیه مدائن از جهان برفت، و مدت سلطنتش دوازده سال بود. اشکالی که در این قول است این است که: «اولا این گفته که پادشاهی که بیشتر آبادیهای زمین را مالک شده باشد تنها اسکندر مقدونی است» پذیرفتنی نیست، زیرا چنین ادعائی در تاریخ مسلم نیست، زیرا تاریخ،

پادشاهان دیگری را سراغ می دهد که ملکش اگر بیشتر از ملک مقدونی نبوده کمتر هم نبوده است. و دوم اوصافی که قرآن برای ذوالقرنین برشمرده تاریخ برای اسکندر مسلم نمی داند، و بلکه آنها را انکار می کند. برای نمونه قرآن کریم چنین می فرماید که «ذو القرنین مردی مؤ من به خدا و روز جزا بوده و دین یکتاپرستی داشته در حالی که اسکندر بر پایه داستان یونانیان خداپرست نبوده است، همچنان که قربانی کردنش برای مشتری، خود گواه آن است. و نیز قرآن کریم فرموده «ذو القرنین یکی از بندگان درستکار خدا بوده و به داد و رفق مدارا می کرده» و تاریخ برای اسکندر خلاف این را نوشته است. و سوم در هیچ یک از تواریخ آنان نیامده که اسکندر مقدونی سدی به نام سد یاجوج و ماجوج به آن اوصافی که قرآن ذکر فرموده ساخته باشد. و در کتاب «البدایه و النهایه» در باره ذوالقرنین گفته: اسحاق بن آدمی از سعید بن بشیر از قتاده نقل کرده که اسکندر همان ذوالقرنین است، و پدرش نخستین قیصر روم بوده، و از دودمان سام بن نوح بوده است. و ولی ذوالقرنین دوم اسکندر پسر فیلبس بوده است. (آنگاه نسب او را به عیص بن اسحاق بن ابراهیم می رساند و می گوید:) او مقدونی یونانی مصری بوده، و آن کسی بوده که شهر اسکندریه را ساخته، و تاریخ بنایش تاریخ رایج روم گشته، و از اسکندر ذوالقرنین به مدت بس طولانی متاخر بوده. و دومی نزدیک سیصد سال پیش از مسیح بوده، و ارسطاطالیس حکیم وزیرش بوده، و همان کسی بوده که دارا پسر دارا را کشته، و ملوک فارس را ذلیل، و سرزمینشان را لگدکوب نموده است. در دنباله کلامش می گوید: این مطالب را بدان جهت خاطرنشان کردیم که بیشتر مردم گمان کرده اند که این دو نام یک مسمی داشته، و ذوالقرنین و مقدونی یکی بوده، و همان که قرآن نام می برد همان کسی بوده که ارسطاطالیس وزارتش را داشته است، و از همین راه به خطاهای بسیاری دچار شده اند. آری اسکندر نخست، مردی مؤ من و درستکار و پادشاهی دادگر بوده و وزیرش خضر بوده است، که به طوری که پیشتر بازگو کردیم خود یکی از پیامبران بوده. و ولی دومی مردی مشرک و وزیرش مردی فیلسوف بوده، و میان دو عصر آنها نزدیک دو هزار سال فاصله بوده است، پس این کجا و آن کجا؟ نه بهم شبیهند، و نه با هم برابر، مگر کسی بسیار کودن باشد که میان این دو

اشتباه کند. در این سخن به کلامی که پیشترها از فخر رازی نقل شد کنایه می زند دقت نماید سپس به کتاب او آنجا که سرگذشت ذوالقرنین را بازگو می کند مراجعه نماید، خواهد دید که این راوی هم خطائی که مرتکب شده کمتر از خطای فخر رازی نیست، برای اینکه در تاریخ اثری از پادشاهی دیده نمی شود که دو هزار سال پیش از مسیح بوده، و سیصد سال در زمین و در اقصی نقاط باختر تا اقصای خاور و جهت شمال سلطنت کرده باشد، و سدی ساخته باشد و مردی مؤ من درستکار و بلکه پیغمبر بوده و وزیرش خضر بوده باشد و در درخواست آب حیات به تاریکی رفته باشد، حال چه اینکه اسمش اسکندر باشد و یا غیر آن. و در دوره صدر اسلام هیچگونه اطلاعی از اسکندر در میان اعراب وجود نداشته است اسکندر شخصیتی است که در قرون بعد و پس از ترجمه متون لاتین به عربی وارد ادبیات عرب شده است.

جمعی از تاریخدانان از قبیل اصمعی در «تاریخ عرب پیش از اسلام» و ابن هشام در کتاب «سیره» و «تیجان» و ابو ریحان بیرونی در «آثار الباقیه» و نشوان بن سعید در کتاب «شمس العلوم» و دیگران، گفته اند که ذوالقرنین یکی از شاهان حمیر بوده که در یمن سلطنت می کرده. آنگاه در نام او اختلاف کرده اند، یکی گفته: مصعب بن عبدالله بوده، و یکی گفته صعب بن ذی المرائد نخست تبابعه اش دانسته، و این همان کسی بوده که در محلی به نام بئر سبع به سود ابراهیم دستور کرد. یکی دیگر گفته: تبع الاقرن و اسمش حسان بوده. اصمعی گفته وی اسعد الکامل چهارمین تبایعه و فرزند حسان الاقرن، ملقب به ملکی کرب دوم بوده، و او فرزند ملک تبع نخست بوده است. بعضی هم گفته اند نامش «شمر یرعش» بوده است. البته در برخی از سروده های حمیریها و بعضی از شعرای جاهلیت نامی از ذوالقرنین به نام یکی از مفاخر برده شده.

از آن میان در کتاب «البدایه و النهایه» نقل شده که ابن هشام این شعر اعشی را خوانده و انشاد کرده است: و الصعب ذوالقرنین اصبح ثاویابالجنوفی جدث اشم مقیماو در بحث روایتی پیشین گذشت که عثمان بن ابی الحاضر برای ابن عباس این سروده های را انشاد کرد: قد کان ذوالقرنین جدی بی گمان ملکا تدین له الملوک و

تحشدو دو بیت دیگر که برگردان اش نیز گذشت. مقریزی در کتاب «الخطط» خود می گوید: بدان که پژوهش علمای اخبار به اینجا منتهی شده که ذوالقرنین که قرآن کریم نامش را برده و فرموده: «و یسالونک عن ذی القرنین...» مردی عرب بوده که در سروده های عرب نامش بسیار آمده است، و نام اصلی اش صعب بن ذی مرائد فرزند حارث رائش، فرزند همال ذی سدد، فرزند عاد ذی منح، فرزند عار ملطاط، فرزند سکسک، فرزند وائل، فرزند حمیر، فرزند سبا، فرزند یشجب، فرزند یعرب، فرزند قحطان، فرزند هود، فرزند رهگذر، فرزند شالح، فرزند أرفخشد، فرزند سام، فرزند نوح بوده است. و او پادشاهی از شاهان حمیر است که همه از عرب عاربه بودند و عرب عرباء هم نامیده شده اند. و ذوالقرنین تبعی بوده صاحب تاج، و چون به سلطنت رسید نخست تجبر پیشه کرده و سرانجام برای خدا فروتنی کرده با خضر دوست شد. و کسی که گمان کرده ذوالقرنین همان اسکندر پسر فیلبس است اشتباه کرده، برای اینکه واژه «ذو» عربی است و ذوالقرنین از لقبهای عرب برای پادشاهان یمن است، و اسکندر لفظی است رومی و یونانی. ابو جعفر طبری گفته: خضر در روزهای فریدون پسر ضحاک بوده البته این دیدگاه عموم علمای اهل کتاب است، ولی بعضی گفته اند در روزهای موسی بن عمران، و بعضی دیگر گفته اند در سرآغاز لشکر ذوالقرنین بزرگ که در زمان ابراهیم خلیل (علیه السلام) بوده قرار داشته است. و این خضر در سفرهایش با ذوالقرنین به چشمه حیات برخورده و از آن نوشیده است، و به ذوالقرنین اطلاع نداده. از همراهان ذوالقرنین نیز کسی خبردار نشد، برآیند اینکه تنها خضر جاودان شد، و او به باور علمای اهل کتاب همین الا ن نیز زنده است. ولی دیگران گفته اند: ذو القرنینی که در عهد ابراهیم (علیه السلام) بوده همان فریدون پسر ضحاک بوده، و خضر در سرآغاز لشکر او بوده است. ابو محمد عبد الملک بن هشام در کتاب تیجان که در معرفت ملوک زمان نوشته بعد ازذکر حسب و نسب ذوالقرنین گفته است: ذکر حسب و نسب ذوالقرنین گفته است: وی تبعی بوده دارای تاج. در آغاز سلطنت ستمگری کرد و در پایان فروتنی پیشه گرفت، و در بیت المقدس به خضر برخورده با او به مشارق زمین و مغارب آن سفر کرد و همانگونه که خدای تعالی فرموده همه رقم اسباب سلطنت برایش فراهم شد و سد یاجوج و ماجوج را

بنا نهاد و در پایان در عراق از جهان رفت. و ولی اسکندر، یونانی بوده و او را اسکندر مقدونی می گفتند، و مجدونی اش نیز خوانده اند، از ابن عباس پرسیدند ذوالقرنین از چه نژاد و آب خاکی بوده؟ گفت: از حمیر بود و نامش صعب بن ذی مرائد بوده، و او همان است که خدایش در زمین مکنت داده و از هر سببی به وی ارزانی داشت، و او به دو سده آفتاب و به رأس زمین رسید و سدی بر یاجوج و ماجوج ساخت. بعضی به او گفتند: پس اسکندر چه کسی بوده؟ گفت: او مردی حکیم و درستکار از اهل روم بود که بر کناره دریا در آفریقا مناری ساخت و سرزمین رومه را گرفته به دریای عرب آمد و در آن دیار آثار بسیاری از کارگاه ها و شهرها بنا نهاد. از کعب الاحبار پرسیدند که ذوالقرنین که بوده؟ گفت: قول درست نزد ما که از احبار و پشینیان خود شنیده ایم این است که وی از قبیله و نژاد حمیر بوده و نامش صعب بن ذی مرائد بوده، و ولی اسکندر از یونان و از دودمان عیصو فرزند اسحاق بن ابراهیم خلیل بوده. و رجال اسکندر، زمان مسیح را درک کردند که از آن میان ایشان جالینوس و ارسطاطالیس بوده اند. و همدانی در کتاب انساب گفته: کهلان بن سبا صاحب فرزندی شد به نام زید، و زید پدر عریب و مالک و غالب و عمیکرب بوده است. هیثم گفته: عمیکرب فرزند سبا برادر حمیر و کهلان بود. عمیکرب صاحب دو فرزند به نام ابو مالک فدرحا و مهیلیل گردید و غالب دارای فرزندی به نام جناده بن غالب شد که پس از مهیلیل بن عمیکرب بن سبا سلطنت یافت. و عریب صاحب فرزندی به نام عمرو شد و عمرو هم دارای زید و همیسع گشت که ابا الصعب کنیه داشت. و این ابا الصعب همان ذوالقرنین نخست است، همدانی سپس می گوید: (علمای همدان می گویند: ذوالقرنین اسمش صعب بن مالک بن حارث الاعلی فرزند ربیعه بن الحیار بن مالک، و در باره ذوالقرنین گفته های زیادی هست. و این کلامی است فراگیر، و از آن بهره گیری می شود که نخست فرنام ذوالقرنین مختص به شخص مورد بحث نبوده بلکه پادشاهانی چند از ملوک حمیر به این نام ملقب بوده اند، ذوالقرنین نخست، و ذو القرنینهای دیگر. و دوم ذوالقرنین نخست آن کسی بوده که سد یاجوج و ماجوج را پیش از اسکندر مقدونی به چند سده بنا نهاده و معاصر با ابراهیم خلیل (علیه السلام) و یا پس از او بوده - و مقتضای آنچه ابن

هشام آورده که وی خضر را در بیت المقدس زیارت کرده همین است که وی پس از او بود، چون بیت المقدس چند سده پس از ابراهیم (علیه السلام) و در زمان داوود و سلیمان ساخته شد - پس به هر روی ذوالقرنین هم پیش از اسکندر بوده. افزون بر اینکه تاریخ حمیر تاریخی مبهم است. و اینکه اگر او عرب بود بی گمان باید اطلاعات کامل تری از او در زمان پیامبر وجود می داشت بنا بر آنچه مقریزی آورده گفتار در دو جهت باقی می ماند. یکی اینکه این ذوالقرنین که تبع حمیری است سدی که ساخته در کجا است؟. دوم اینکه آن امت مفسد در زمین که سد برای جلوگیری از تباهی آنها ساخته شده چه امتی بوده اند؟ و آیا این سد یکی از همان سدهای ساخته شده در یمن، و یا پیرامون یمن، از قبیل سد مارب است یا نه؟ چون سدهایی که در آن نواحی ساخته شده برای اندوخته ساختن آب برای آشامیدن، و یا کشاورزی بوده است، نه برای جلوگیری از کسی. افزون بر اینکه در هیچ یک آنها تکه های آهن و مس گداخته به کار نرفته، در حالی که قرآن سد ذوالقرنین را اینچنین معرفی نموده.

و آیا در یمن و حوالی آن امتی بوده که بر مردم هجوم برده باشند، با اینکه همسایگان یمن به جز همانند قبط و آشور و کلدان و... کسی نبوده، و آنها نیز همه ملتهایی متمدن بوده اند؟. یکی از بزرگان و پژوهشگران معاصر ما این قول را تایید کرده، و آن را چنین توجیه می کند: ذوالقرنین یادشده در قرآن صدها سال پیش از اسکندر مقدونی بوده، پس او این نیست، بلکه این یکی از ملوک درستکار، از پیروان اذواء از ملوک یمن بوده، و از عادت این تیره این بوده که خود را با واژه «ذی» فرنام می دادند، برای نمونه می گفتند: ذی همدان، و یا ذی غمدان، و یا ذی المنار، و ذی الاذغار و ذی یزن و همانند آن. و این ذوالقرنین مردی مسلمان، یکتاپرست، دادگر، نیکو سیرت، قوی، و دارای هیبت و شکوه بوده، و با لشکری بسیار انبوه به طرف باختر رفته، نخست بر مصر و سپس بر ما بعد آن مستولی شده، و آنگاه همچنان در کناره دریای سفید به سیر خود ادامه داده تا به کناره اقیانوس غربی رسیده، و در آنجا آفتاب را دیده که در عینی حمئه و یا حامیه فرو می رود. سپس از آنجا رو به خاور نهاده، و در راه خود آفریقا را بنا نهاده. مردی بوده بسیار حریص و خبره در بنائی و عمارت. و همچنان سیر خود را ادامه داده تا به شبه جزیره و

صحراهای آسیای وسطی رسیده، و از آنجا به ترکستان، و دیوار چین برخورده، و در آنجا قومی را یافته که خدا میان آنان و آفتاب ساتری قرار نداده بود.

دیدگاه مولانا ابوالکلام آزاد: مولانا ابوالکلام آزاد (وزیر فرهنگ سابق هند) تفسیری به زبان اردو بر قرآن کریم دارد، و در این تفسیر ذوالقرنین را که در قرآن از آن نام برده شده، همان کوروش هخامنشی می داند. و اما بخش هایی از این کتاباکنون اوصاف اخلاقی ذوالقرنین در برابر ماست؛ نخستین آن دادگری و رعیت نوازی است، ببینیم این صفت تا چه حد در زندگی کوروش وارد است.

قرآن می فرماید: سرنوشت این قوم در دست توست، تو می توانی آنان را مجازات کنی یا اینکه ببخشی و به نیکی گرایی. مقصود از این طایفه همان قومی است که بدون دلیل به کوروش حمله بردند و بالاخره نتیجه نگرفتند و کوروش فاتح شد، البته می توانست و می بایستی آنان را مجازات نماید.

ذوالقرنین چه کرد؟

به مردم گفت بلکه عملا ثابت کرد که «من ازآنان که میل ستمگری وستمکاری دارند نیستم، کسی که ظلم کرد، سزای او ظلم خواهد بود و عذابی شدید خواهد دید، اما کسی که ایمان آورد و عمل نیکو کرد، سزای او نیکی است و در کار او گشایشی حاصل.»

بدین ترتیب کوروش از گناهان سابق مغلوبین نیز چشم می پوشد و می گوید اگر پس از این کسی بدی کرد بد خواهد دید.

مورخین یونان عموما عقیده دارند که کارهای کوروش پس از فتح لیدی نه تنها توأم با دادگستری بود بلکه بسی بالاتراز آن می نمود؛ همه بخشش و داد و بزرگواری بود، کوروش تا پایه داد نایستاد بلکه از آن مقام نیز فراتر رفت.

مورخین یونان می گوید کوروش فرمان داد که لشکریان جز با سپاهیان دشمن، با هیچکس با اسلحه روبه رو نشوند، همینطور هم کردند.

در قرآن آمده است که ذوالقرنین گفت «و سنقول له من امر یسرا» یعنی اگر کسی

ص:98

نیکویی کرد، خواهید دید که در برابر از طرف من به او به سختی و به بدی رفتار نخواهد شد. مورخین یونان عموما به حقیقت این مطلب ایمان دارند و می نویسند که کوروش با همه به نیکی و داد رفتار کرد؛ مردم را زیر بار خراج گران و مالیات های سنگین که از طرف پادشاهان بر دوش رعیت نهاده شده بود نجات داد. آسان گرفتن کوروش در کارها و مهربانی او دوره جدیدی در آسایش و رفاه قاطبه مردم پدید آورد (کوروش کبیر)

تطابق ذوالقرنین با کوروش کبیر

مورخینی که ادعا دارند ذوالقرنین همان کوروش کبیر است دلایل عمده زیر را مطرح می کنند:

اشاره به ذوالقرنین در عهد عتیق

سؤال کنندگان درباره ذوالقرنین از پیامبر طبق روایاتی که در شان نزول آیات آمده یهود بوده اند، و یا قریش به تحریک یهود. و به این داستان پیش از اسلام و در کتاب یهودیان اشاره شده و تعبیر آن پادشاه ماد و فارس ذکر شده است. به قسمت داستان ذوالقرنین در عهد عتیق توجه کنید.

ارتباط کوروش و دوشاخ

در قرن نوزدهم میلادی در نزدیکی استخر در کنار نهر مرغاب مجسمه ای از کوروش کشف شد که تقریبا به قامت یک انسان است، و کوروش را در صورتی نشان می دهد که دو بال همانند بال عقاب از دو جانبش گشوده شد، و تاجی به سر دارد که دو شاخ همانند شاخ های قوچ در آن دیده می شود. این مجسمه که نمونه بسیار پر ارزشی از فن حجاری قدیم است آنچنان جلب توجه دانشمندان را نمود که گروهی از دانشمندان آلمانی فقط برای تماشای آن به ایران سفر کردند. از تطبیق مندرجات کتاب مقدس با مشخصات این مجسمه این احتمال در نظر این مورخین کاملا قوت گرفت که نامیدن کوروش به ذو القرنین (صاحب دو شاخ) از چه ریشه ای مایه می گرفت، و همچنین چرا مجسمه سنگی کورش دارای بالهایی همچون

بال عقاب است، و به این ترتیب بر گروهی از دانشمندان مسلم شد که شخصیت تاریخی ذو القرنین از این طریق کاملا آشکار شده است. همچنین کوروش دو شاخ گاو را نماد و نشانه هخامنشیان ساخته و مجسمه های فراوانی از سر گاو و دوشاخ در بیشتر مناطق ایران و عراق از آن دوره به جا مانده است و تصویری نیز نقش شده به تازگی پیدا شده با فردی با کلاه خود همانند شاخ قوچ این پیکر می تواند به کوروش و یا یکی از شاهان پارسی باشد. برداشت مفسران درباره نسبت دادن ذو القرنین به اسکندر و یا مردی از قبیله عرب در یمن بدلایل مختلفی اعم از معنی و سیاق آیات قران و دوم تاریخ یونان و ایران، قابل پذیرش به نظر نمی رسد. در آثار و تندیس های کشف شده نیز آنچه تا کنون بدست آمده که تاج با شاخ و یا تاج خروس باشد تندیس های و یا سکه هایی است از دوره عیلامی و هخامنشی.

دادگری کوروش

سنگ نوشته های نقش رستم، منشور حقوق بشر کوروش بزرگ، و مورخین دوران باستان شخصیت و صفاتی از کوروش بیان می کنند که با ذوالقرنین قرآن کاملا تطابق و سازگاری دارد. سنگ نوشته های نقش رستم و منشور حقوق بشر کوروش کاملا مشهور و شناخته شده هستند به همین دلیل از نقل آنها صرف نظر می کنم و در این نوشتار بیشتر به نظرات مورخین دوره باستان در مورد کوروش کبیر می پردازم:

هردوت مورخ یونانی مینویسد: کوروش فرمان داد تا سپاهیانش جز به روی جنگجویان شمشیر نکشند، و هر سرباز دشمن که نیزه خود را خم کند او را نکشند، و لشگر کوروش فرمان او را اطاعت کردند بطوری که توده ملت، مصائب جنگ را احساس نکردند. هرودت در ادامه می نویسند: کورش پادشاهی کریم و سخی و بسیار ملایم و مهربان بود، و مانند دیگر پادشاهان به اندوختن مال حرص نداشت بلکه نسبت به کرم و عطا حریص بود، ستمدیدگان را از عدل و داد برخوردار می ساخت و هر چه را متضمن خیر بیشتر بود دوست می داشت.

مورخ دیگر ذی نوفن می نویسد: کوروش پادشاهی خردمند و مهربان بود و

بزرگی ملوک با فضائل حکما در او جمع بود، همتی فائق و وجودی غالب داشت، شعارش خدمت انسانیت و خوی او بذل عدالت بود، و تواضع و سماحت در وجود او جای کبر و عجب را گرفته بود.

جالب اینکه این مورخان که کوروش را این چنین توصیف کرده اند از تاریخ نویسان بیگانه بودند نه از قوم یا ابناء وطن او، بلکه اهل یونان بودند و می دانیم مردم یونان به نظر دوستی به کوروش نگاه نمی کردند، زیرا با فتح لیدیا به دست کوروش شکست بزرگی برای ملت یونان فراهم گشت.

انطباق لشکرکشی های کوروش با لشکرکشی های سه گانه ذوالقرنین

از همه گذشته کوروش سفرهایی به شرق غرب و شمال انجام داد که در تاریخ زندگانیش به طور مشروح آمده است، و با سفرهای سه گانه ای که در قرآن ذکر شده قابل انطباق می باشد.

نخستین لشکر کشی کوروش به کشور لیدیا که در قسمت شمال آسیای صغیر قرار داشت صورت گرفت، و این کشور نسبت به مرکز حکومت کوروش جنبه غربی داشت. اگر نقشه ساحل غربی آسیای صغیر را جلو روی خود بگذاریم خواهیم دید که قسمت اعظم ساحل در خلیجک های کوچک غرق می شود، مخصوصا در نزدیکی ازمیر که خلیج صورت چشمهایی به خود می گیرد. قرآن می گوید ذو القرنین در سفر باختری اش احساس کرد خورشید در چشمه گل آلودی فرو میرود.

این صحنه همان صحنه ای بود که کورش به هنگام فرو رفتن قرص آفتاب (در نظر بیننده) در خلیجک های ساحلی مشاهده کرد. (بعضی گمان کرده بودند منظور قرآن این است که خورشید در گل و لای غروب می کند!)

دومین لشکرکشی کوروش به جانب خاور بود، چنانکه هردوت می گوید: این هجوم خاوری کوروش پس از فتح لیدیا صورت گرفت، مخصوصا طغیان بعضی از قبایل وحشی بیابانی کوروش را به این حمله واداشت. قرآن لشکرکشی دوم ذوالقرنین را اینطور تشبیه می کند: (حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی

قوم لم نجعل لهم من دونها سترا) که اشاره به سفر کوروش به منتهای خاور است که مشاهده کرد خورشید بر قومی طلوع می کند که در برابر تابش آن سایبانی ندارند اشاره به اینکه آن قوم بیابانگرد و صحرانورد بودند.

سومین لشکرکشی کوروش به سوی شمال، به طرف کوههای قفقاز بود، تا به تنگه میان دو کوه رسید، و برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی با درخواست مردمی که در آنجا بودند در برابر تنگه سد محکمی بنا کرد. این تنگه در آلان نامیده می شود که در نقشه های موجود میان ولادی کاوکاز و تفلیس نشان داده می شود، در همانجا که تاکنون بازمانده های دیوار آهنی موجود است، این دیوار همان سدی است که خسرو انوشیروان بنا کرد.

فلسفه حج

کنگره سالانه. ولایت پذیری. هدایتگری کعبه. حج در اندیشه خمینی

فلسفه حج

یکی از عبادتهای بزرگ اسلامی «حج» است. حج یک عبادت دسته جمعی است، این نوع عبادت علاوه بر این که پیوند استواری میان بنده و خدا به وجود می آورد، می تواند از جهات گوناگونی مبدأ اثرات سودمند و ارزنده ای در اجتماع اسلامی باشد؛ زیرا: اولا: یک چنین عبادت دسته جمعی که با تجرد کامل و وارستگی مطلق، تنها با پوشیدن دو قطعه پارچه ساده آغاز می گردد، نشانه مساوات بندگان الهی در پیشگاه اوست و این یکی از آمال بزرگ انسانی است که روزی انسانهای جهان عوامل برتریهای موهوم را مانند نژاد، رنگ و ثروت را کنار گذارده، همگی خود را در برابر خدا مساوی و برابر بدانند. عمل حج از عبادتهایی است که به این هدف تحقق می بخشد و موجب می شود که افراد با ایمان امتیازات اجتماعی را وسیله برتری خود ندانند. ثانیا: چنین اجتماع عظیمی که اعضای آن را نمایندگان واقعی ملتهای مسلمان جهان تشکیل می دهد، کنگره بزرگ سالانه مسلمانان دنیا

ص:102

محسوب می گردد که در هر سال در این سرزمین مقدس برگزار می شود.

پیامبر اکرم هم به دستور خدای تعالی واقعه غدیر را در چنین مراسمی و در سرزمین وحی ابلاغ به امر نمودند و کنگره حج جهت حوادث مهم است. اسلام از چهارده قرن پیش طرح آن را ریخته و اثرات مطلوبی از آن گرفته است. آیین اسلام یک مشت قوانین اخلاقی و سنن تربیتی که هدفی جز اصلاح روح و روان مردم نداشته باشد نیست، بلکه یک آیین جهانی و جامعی است که به همه شؤون زندگی بشر اعم از اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی نظر دارد. از این نظر آورنده اسلام با وضع قوانین سیاسی و دعوت به تشکیل کنگره سالانه در سرزمین مکه، بقا و ابدیت و مصونیت آیین خود را تضمین نموده است. اسلام از چهارده قرن پیش طرح آن را ریخته و اثرات مطلوبی از آن گرفته است. متفکران اسلام که طبعا در اجتماع مزبور شرکت خواهند داشت، می توانند آخرین تحولات اوضاع جهان اسلام را مورد بررسی قرار دهند و پس از گرد آوری اطلاعات دقیق و تبادل نظر، در بهبود وضع مسلمانان بکوشند و سرزمین اسلام را از عوامل ضد آزادی و استقلال پاک سازند و به پیشرفت همه جانبه مسلمانان جهان کمک کنند. چه اجتماعی سودمندتر از این که می تواند بزرگترین حلقه اتصال میان مسلمانان جهان باشد و سران اسلام را از اوضاع یکدیگر آگاه سازد. این کنگره می تواند به وضع اقتصادی و فرهنگی مسلمانان کمکهای شایانی بنماید؛ زیرا متفکران و صاحبنظران پس از ادای فریضه حج می توانند در محیطی آرام و پر از فضا و معنویت به تبادل افکار بپردازند و در زمینه فرهنگ و اقتصاد اسلام طرحهایی بریزند. کنگره سالانه حج همواره الهامبخش بسیاری از جنبشهای آزادی خواهی و نهضتهای عظیم برای گسستن زنجیره های ظلم و ستم و تعدی بوده است نطفه بسیاری از نهضتهای اسلامی که برای برانداختن حکومتهای جور و ستم صورت می گرفت در ایام حج بسته می شد و این سرزمین الهامبخش چنین آزادیهایی بود. نباید هدف اصلی از سفر، تجارت باشد هدف شارع مقدس از اباحه تجارت در حج که گردهمایی سالانه مسلمین است، رونق بازار مسلمین می باشد روحیه استقلال طلبی و عدم وابستگی به بیگانگان را که از اهداف سیاسی - اجتماعی حج است، «حج» به عنوان سند گویا

و جنبش حرکت آفرین اسلام مایه دوام دین و ایجاد روحیه جمعی بین مسلمانانی است.

«حج» باعث اصلاح اخلاق اجتماعی و تثبیت اخلاق اسلامی در جامعه میشود.

یکی از مناسک حج رمی جمرات و سنگ زدن به تندیس شیاطین است زیرا برائت و دور کردن شیطان خالص کردن توحید و ایمان است. امام خمینی (ره) با اهتمام به این اصل، حج را زمان برائت از مشترکین و اعاده حقوق اسلام و معرفی اسلام ناب دانسته اند. «حج برای نزدیک شدن و اتصال آنان به صاحب خانه است و حج تنها حرکات و اعمال و لفظها نیست و با کلام و لفظ و حرکت خشک، انسان به خدا نمی رسد. حج کانون معارف الهی است که از آن محتوای سیاست اسلامی را در تمامی زوایای زندگی باید جست وجو کرد. حج پیام آور و ایجاد و مبنای جامعه ای به دور از رذایل مادی و معنوی است. حج تجلی و تکرار همه صحنه های عشق آفرین زندگی یک انسان و یک جامه متکامل در دنیاست.»

اجتماع سالانه

شرکت کنندگان در این اجتماع بسیار متنوّع هستند. از کشورهای مختلف اسلامی و غیر اسلامی، از نژادهای مختلف، سیاه و زرد و سفید، عرب و فارس و ترک و دیگر مسلمانان، همه و همه به سمت سرزمین وحی حرکت می کنند، تا در اجتماع سالانه حج شرکت کنند. هنگامی که انسان در مسجدالنّبی و مسجدالحرام در کنار مسلمانهای دیگر کشورها قرار می گیرد، که علیرغم تفاوتهای فراوان در شکل ظاهری و دیگر جهات، همه به سمت یک قبله نماز می گزارند، و خدای واحدی را پرستش می کنند، و بر رسالت پیامبر واحد شهادت می دهند، و معتقد به جهان آخرت هستند، از خوشحالی در پوست خود نمی گنجد. امّا افسوس و صد افسوس که از این اجتماع بزرگ و بی نظیر حساب شده سالانه، بهره گیری لازم نمی شود، که اگر چنین بود، قطعاً وضع مسلمانان به شکل دیگری بود.

فلسفه اعمال حج: 1. فلسفه اخلاقی

ص:104

اگر حاجی اعمال حج را به معنای واقعی کلمه بجا آورد، بدون شک پس از بازگشت انسان تازه ای می شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در حدیث پرمعنایی فرمودند: «مَنْ حَجَّ الْبَیْتَ... خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِه کَیَوْم وَلَدَتْهُ امُّهُ؛ کسی که حجّ خانه خدا بجا آورد... همچون روزی که از مادر زائیده از گناهان خارج می شود». (1) چرا که انسان در این مراسم باشکوه چند روزی قید و بند دنیا را کنار می گذارد، و از زرق و برق دنیا چشم می پوشد، مثلا خود را نمی آراید، بوی خوش استعمال نمی کند، موهایش را شانه نمی زند، و حتّی در آیینه نمی نگرد. از ظهر روز نهم تا شب دهم که در صحرای عرفات می ماند (و هیچ عملی جز ماندن در آنجا بر او واجب نیست) به گذشته خویش می اندیشد، و بر آنچه تاکنون انجام داده مروری می کند.

از خطاها و گناهان و معاصی سابق خود توبه می کند، و تصمیم می گیرد که با اعمال نیک آینده گذشته را جبران نماید.

و برای آینده خود به گونه ای برنامه ریزی می کند که راه نفوذ کمتری برای شیطان باقی بماند، و سپس در شب دهم در مشعرالحرام، که بی شباهت با صحرای محشر نیست، به کوچکی و حقارت دنیا بیشتر می اندیشد، و از اینکه این دنیای حقیر و پست اینگونه او را در قید و بند خود اسیر کرده، شرمسار می شود و تصمیم به جبران می گیرد. راستی آثار اخلاقی حج عجیب است و فوق العاده. ولی افسوس که کابوسی به نام سوغاتی، حتّی در آن مواقف شریف، برخی از حجّاج را رها نمی کند، و بیشتر وقتشان را اشغال نموده، وآنها را در بازارها و مغازه ها سرگردان می نماید. آنها بجای اینکه در آنجا به دنبال چیزهایی باشند که در وطن نمی یابند، متأسّفانه بیشتر وقتشان را صرف اموری می کنند که در شهر و دیارشان به وفور یافت می شود. باید برای این فرهنگ غلط فکری کرد، تا این بیماری مهلک فلسفه اخلاقی حج را کمرنگ نسازد.

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه قاصعه، فلسفه اخلاقی حج را بسیار جالب توصیف نموده، و از آن بعنوان مرحم بسیار مناسبی برای درمان بیماری خطرناک کبر و غرور یاد کرده است.: «ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَلَیهِ السَّلاَمُ وَ وَلَدَهُ أَنْ یَثْنُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ، فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجَعِ أَسْفَارِهِمْ،........ وَ تَمْحِیصاً بَلِیغاً جَعَلَهُ اللّهُ سَبَباً لِرَحْمَتِهِ، وَ وُصْلَةً

إِلَى جَنَّتِهِ؛ سپس آدم و فرزندانش را فرمان داد که به آن سو توجّه کنند، و آن را مرکز تجمّع و سرمنزل مقصود و باراندازشان گردانید؛ تا افراد از اعماق قلب به سرعت از میان فلات و دشت های دور، و از درون وادیها و درّه های عمیق، و جزائر از هم پراکنده دریاها، به آنجا روی آورند، تا به هنگام سعی شانه را حرکت دهند، و لا اله الاّ الله گویان اطراف خانه طواف کنند، و باموهای آشفته و بدن های پر گرد و غبار به سرعت حرکت کنند، لباسهایی که نشانه شخصیّت هاست کنار انداخته، و با اصلاح نکردن موها قیافه خود را تغییر دهند؛ این آزمونی بزرگ، امتحانی شدید، و آزمایشی آشکار، و پاکسازی و خالص گردانیدنی مؤثّر است که خداوند آن را سبب رحمت و رسیدن به بهشتش قرار داده است».. نهج البلاغه، خطبه 192.

2. فلسفه سیاسی: مسلمانانی که در حج گرد هم می آیند، نمایندگان طبیعی و واقعی یک میلیارد و چهارصد میلیون مسلمان هستند. اگر این مسلمانان متّحد شوند، و دست به دست همدیگر دهند، و وحدت مسلمین را تقویت کنند، و تصمیم مشترکی بگیرند، پشت دشمنان اسلام را می لرزانند. آن سیاستمدار اروپایی گفت: «وای به حال مسلمانان اگر معنای حج را نفهمند، و وای به حال دشمنانشان اگر مسلمانان معنای حج را بفهمند!» آری! حج می تواند پشت دشمن را بلرزاند. اما متأسّفانه این بُعد حج هم نیز توجّه جدّی مسلمانان قرار نگرفته، بلکه گویا طرح مسائل سیاسی در آن کنگره بزرگ ممنوع است. پرجمعیّت ترین نماز جمعه دنیا، جمعه قبل از عزیمت حجّاج به عرفات تشکیل می شود. انسان انتظار دارد که خطیب جمعه لااقل مسائل مورد قبول همه مسلمین، از قبیل اشغال فلسطین، جنایات اسرائیل و مانند آن را در خطبه های خود مطرح کند، و آن را برای مسلمین تجزیه و تحلیل نموده، و وظیفه آنان را در قبال این حوادث توضیح دهد. اما با کمال تأسّف کمترین اثری از مباحث سیاسی در خطبه های آنان نیست و در کمال بهت و ناباوری به مسائل فردی کم اهمیّت پیش افتاده ای همچون کراهت خوردن پیاز برای کسی که قصد آمدن به مسجد دارد، و مباحثی پیرامون جنّ و امثال آن می پردازد. اگر این تریبون مهم در دست خطیبان جمعه شیعه بود، با ایراد چند خطبه آتشین خواب راحت را از دشمنان اسلام مخصوصاً آمریکا و اسرائیل می ربودند.

3. فلسفه فرهنگی: حج می تواند حلقه اتّصال علما و اندیشمندان جهان اسلام باشد. اگر ترتیبی دهند که کنفرانسهای علمی مختلفی پس از اعمال حج که حجّاج فرصت کافی دارند، تشکیل شود، و علما و دانشمندان مسلمان کشورهای مختلف در آن شرکت کرده، و به طرح دیدگاههای علمی خود بپردازند، بدون شک باعث ترقّی و رشد فکری و فرهنگی مسلمین خواهد شد.

4. فلسفه اقتصادی: اگر تعجّب نکنید در روایات آمده که حج باعث تقویت مسائل اقتصادی نیز می شود. 25 کشور اروپایی اتّحادیّه ای تشکیل داده، و مشغول غارت مردم دنیا هستند. چرا 50 کشور مسلمان اتّحادیّه اقتصادی پر قدرتی تشکیل نمی دهند، تا از وابستگی رهایی یابند؟

احرام آیینی

احرام، عبارت از نیت، پوشیدن دو جامه خاص، تلبیه یا اشعار و تقلید (علامت گذاری قربانی) در اعمال و مناسک حج یا اعمال و مناسک عمره است که موجب تحریم مجموعه ای از محرمات احرام شود. (زبده البیان، ص 343 و 443). به سخن دیگر، احرام بستن همانند تکبیره الاحرام گفتن در نماز است که شخص با تکبیر گفتن وارد نماز می شود و نمی تواند برخی از امور را انجام دهد. خداوند در آیه 59 سوره مائده بیان می کند که شخص اگر قصد حج دارد با احرام بستن و لبیک گفتن با ذکر خاص وارد این حریم می شود و به عنوان حاجی تلقی می گردد.

بنابراین حاجی کسی است که با احرام خویش قبل از میقات های مشخص شده و یا در میقات، خود را محرم کند و نیت حج نماید. مقصود از «فمن فرض فیهن الحج» کسی است که با احرام، حج را بر خود واجب می کند.

از آن جایی که دوره کامل حج دوره خودسازی و تزکیه نفس و آموزش های عملی برای کسب تقوای الهی است، برخی از اعمال برای محدودیت سازی حرام می شود و حاجی نمی تواند آن ها را انجام دهد (مائده آیه 69) که از آن جمله می توان به حرمت صید و شکار جانوران (مائده آیات 1 و 2 و 49 تا 69)، خوردن

گوشت شکار صحرایی (همان) آمیزش جنسی (بقره آیه 197) تراشیدن موی سر (همان)، دروغ گفتن (همان)، سوگند خوردن (همان)، فحش گفتن و ناسزا و دشنام دادن (همان)

اگر به علل و فلسفه ای که برای هر یک از محرمات بیان شده توجه شود به خوبی روشن می شود که مسایلی چون محافظت بر محیط زیست گیاهی و جانوری و احترام به حقوق همه موجودات از ریز و درشت مانند پشه و شپش و کک و مانند آن تا آهو و قوچ از چارپایان و پرندگان و چرندگان از جمله اهداف این احکام است.

انسان با خودداری از انجام این گونه اعمال یک دوره عملی و آموزشی را می گذارند که زمینه ای عملی برای دست یابی به تقوا است. هر یک از این اعمال آدمی را چنان تربیت می کند که خود را از بسیاری از وسوسه های شهوانی حفظ کند و قوا و غرایز خویش را کنترل و مهار نماید. بنابراین دست یابی به تقوا یکی از اهداف و فلسفه اعمال است.

محرم با بستن احرام خویش می کوشد در حریمی وارد شود تا وی را اهل تقوا سازد. تاکید بر برخی از امور در حج به عنوان محرمات نشان می دهد که بیش ترین آسیب هایی که شخص در زندگی خویش می بیند و یا آسیب هایی که به دیگران از انسان و غیرانسان می رساند همین اموری است که به عنوان محرمات از آن یاد شده است. بنابر این لازم است که حاجی پس از خروج از احرام حج و عمره و بازگشت به شهر و دیارش، خود را به گونه ای تربیت کند که نسبت به آزار و اذیت دیگران اقدام نکند و قوای جنسی و غریزی و گفتاری و فکری و پنداری خویش را مدیریت و محافظت کند و در مسیر الهی حرکت نماید.

احرام تأ ویلی

هر چند که این گونه اعمال خود به عنوان اهداف و فلسفه حج مطرح می شود ولی نباید فراموش کرد که این مسائل کف مقاصد و اهداف و یا بخش میانی اهداف است و اگر بخواهیم سطح غایی و نهایی آن را دریابیم می بایست از احرام ظاهری و

اهداف میانی آن تجاوز کرده به احرام تاویلی توجه یابیم. همان گونه که ولایت به عنوان اکمال دین و اتمام نعمت الهی مطرح شده، در مساله حج نیز چنان که روایات بسیاری وارد شده «تمام الحج لقاء الامام» دانسته شده است. این بدان معنا خواهد بود که در احرام بستن نیز انسان افزون بر دست یابی به این مقاصد، باید در اندیشه مقاصد کمالی باشد و مقصد خویش را از این احرام تمام الاحرام بشمارد. این گونه است که مفاهیم عرفانی و ولایی خود را دوباره ظاهر می کنند و نگرش آدمی به حج افزون بر مقاصد نخستین و میانی که می توان آن ها را عبارات و اشارات احرام و حج دانست به سوی مقاصد نهایی و غایی که همان حقایق و لطائف آن است جلب و جذب می شود.

هدف از بستن احرام این است که شخص خود را در مسیر کمالی و در حریم دوست بیابد و هنگامی که قصد خانه کعبه و بیت الله الحرام می کند قصد عبودیت نماید که باطن آن ربوبیت است و بکوشد تا با تقرب بیش تر و بهتر به کمالاتی که خداوند به شکل اسمایی در وی به ودیعت نهاده خود را به خدا نزدیک سازد و ربوبیت خویش را نسبت به همه موجودات نشان دهد.

کسی که احرام می بندد باید خود را در حریم دوست بیابد و چنان رفتار کند که شایسته حضور در حریم اوست. از این رو می بایست با احرام بستن خویش نه تنها دل از دنیا و علایق آن بشوید بلکه از خود نیز بیرون رود و در محور توحید به گونه ای سیر و حرکت کند که تن ها از میان رود و به وحدت حقه حقیقی دست یابد.

در هر حرکتی که محرم انجام می دهد تقوای الهی را به شکل تقوای از خود بریدن و به وحدت حق پیوستن بروز و ظهور دهد. هر چه گردش در محور وحدت افزایش یابد خلسه وحدتی در تن ها نیز ظاهر می شود و از جان و باطن به ظاهر می رسد. به سخن دیگر هر چه حاجی خود را با تن ها می آمیزد و می کوشد تا اندک اندک در خلسه هفتگانه وارد شود، باید خود را نخست به وحدت و یگانگی روحی رسانده و سپس دوباره از وحدت روحی به وحدت تن ها برساند. در این حرکت دوری است که از خود به خدا و از خدا به خلق می پیوندد و در مسیری قرار می گیرد که من ها محو می شود و وحدت انسانی ایجاد می شود و در ادامه به وحدت

الهی می رسد و دیگر چیزی از وحدت انسانی نمی ماند و همه خود را تجلیات الهی می یابند.

اهمیت حج از نگاه اسلام

حج و انجام مراسم عبادی آن پیشینه ای به درازای تاریخ زمین دارد. براساس برخی از روایات، نخستین کسی که کعبه را بنا نهاد واولین حج گزار، حضرت آدم بود. آن حضرت پس از خروج از بهشت، برای جبران گذشته و کمال گرفتن از محضر رب، به راهنمایی فرشته خدا به گزاردن مراسم حج هدایت شد. در روایات اسلامی از حج دیگر پیامبران همچون حضرت نوح، ابراهیم، موسی، یونس، عیسی، داوود و سلیمان نیز سخن به میان آمده است. از سوی دیگر "حج" یکی از مهمترین فرایض دین مبین اسلام نیز به حساب می آید. قرآن مجید در یک عبارت کوتاه و پرمعنی می فرماید: "ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا" (1) برای خدا برمردم است که حج خانه او کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی او دارند.

و در ذیل همین آیه می فرماید: "ومن کفر فان الله غنی عن العالمین" و هرکس کفر ورزد (وحج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.

قابل توجه اینکه در تفسیر آیه شریفه 27 سوره اسراء "ومن کان فی هذه اغمی فهو فی الاخره اعمی و اضل سبیلا" .از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که یکی از معانی آیه کسی است که حج واجب خود را پیوسته به تاخیر می اندازد تا مرگ او فرا می رسد (او در قیامت نابینا خواهد بود). در مقابل برای حج آنچنان پاداشهای عظیمی در روایات اسلامی وارد شده است که درباره کمتر عملی دیده می شود.

چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: کسانی که حج وعمره به جا آورند میهمان خدا هستند هرچه بخواهند خدا به آنها می دهد و هر دعایی کنند به اجابت می رسد و اگر درباره کسی شفاعت کنند پذیرفته می شود... واگر در این راه بمیرند خداوند تمام گناهان آنها را می بخشد.

امام خمینی (ره) نیز که حقیقتا احیا گر حج ابراهیمی در چند سده اخیرند توجه ویژه ای به جایگاه و اهمیت مناسک حج دارند. ایشان در خصوص اهمین حج

می فرمایند: "فریضه حج در میان فرایض، از ویژگی خاصی برخوردار است و شاید جنبه سیاسی و اجتماعی آن بر جنبه های دیگرش غلبه داشته باشد، با آنکه جنبه عبادی اش نیز ویژگی خاصی دارد." (2) ایشان همچنین بزرگ ترین درد جوامع اسلامی را این می دانند که هنوز [مسلمین] فلسفه واقعی بسیاری از احکام الهی را درک نکرده و حج را با آن همه راز و عظمتی که دارد، به صورت یک عبادت خشک و یک حرکت بی حاصل و بی ثمر [می دانند.] (3) امام خمینی (ره) همچنین در خصوص قابلیت های مهم و اساسی حج معتقدند: "یک همچو مجلس هایی که اسلام درست کرد مثل حج هیچ قدرتی نمی تواند درست کند؛ هیچ قدرتی، همه ممالک اسلامی و سران ممالک اسلامی جمع بشوند که نیم میلیون جمعیت را یک جایی ببرند نخواهند موفّق شد... این اجتماعات، اجتماعات سیاسی است.

باید در این اجتماعات گویندگان و نویسندگان همه بلاد مسلمین در آنجا مسائل اسلام را مسائل بلاد مسلمین، گرفتاری هایی که دارند، مسلمین از دست کی گرفتاری دارند و آن باید چه بکند، دولت هایی که با مسلمین چه می کنند با او چه بکند کوشش کنند." (4) ایشان همچنین در خصوص جایگاه حج به عنوان حلال مشکلات مسلمین در جای دیگر می فرمایند: "در حج.... باید بررسی از اوضاع مسلمین در هر سال بشود که در چه حال هستند. این سفر حج برای این مسائل بوده است، برای" قیام ناس "بوده، برای این بوده است که مسلمین مشکلات مسلمین را درک کنند و در رفعش کوشش کنند." (5)

پی نوشتها:

1 - آیه 97 سوره مبارکه آل عمران. 2. صحیفه نور، ج 15، ص 3.123 - همان، ج 20، ص 4.228 - همان، ج 9، ص 5.199 - همان، ج 18، ص 66.

حج و برائت از مشرکین

مسأله برائت: «حج بی روح و بی تحرک و قیام، حج بی برائت، حج بی وحدت و حجی که از آن هدم کفر و شرک برنیاید، حج نیست. خلاصه همه مسلمانان باید در

تجدیدحیات حج و قرآن کریم و بازگرداندن این دو به صحنه های زندگی شان کوشش کنند و محققان متعهد اسلام با ارائه تفسیرهای صحیح و واقعی از فلسفه حج همه بافته ها و تافته های خرافاتی علمای درباری را به دریا بریزند.» برائت از دشمنان خدا و آنچه مانع رشد و تکامل انسان و سدّ راه سعادت اوست، قبل از آنکه بعد سیاسی اجتماعی داشته باشد، جنبه اعتقادی و تربیتی دارد و مؤمن، به حکم انگیزه ایمانی و با تاسی به خدا و رسولش، می بایست از هر چه سدّ راه خداست، تبری جوید. قرآن کریم به این اصل مهم ایمانی اهتمام ورزیده و بارها آن را متذکر شده است؛

از جمله خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: "لا تجد قوماً یومنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم؛ هیچ گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نخواهی یافت که با دشمنان خدا دوستی کنند، هر چند پدران، فرزندان، برادران یا خویشاوندانشان باشند" (مجادله/ 22). آیات متعددی از قرآن به برائت از کافران و مشرکان و بیزاری از اعمال و جرایم آنان فرمان می دهد مانند آیه 13 سوره ممتحنه یا آیه 41 سوره یونس، یا آیه 35 سوره هود؛ لکن علاوه بر این آیات که به صورت عام در مسئله برائت وجود دارد، خدای سبحان در سوره مبارکه توبه، برخورد صریح و قاطع و اعلان جنگ با مشرکان و پیمان شکنان را فرمان داده است.

آیات برائت در اجتماع عظیم حج که مسلمانان و مشرکان حضور داشتند، به صورت رسمی به امر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و با بیان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) تلاوت شد: "براءه من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین..." .مفهوم برائت، از بیزاری که یک امر قلبی و عاطفی است، فراتر رفته و مستلزم کناره گیری، منزوی ساختن و طرد عملی مشرکان و توطئه گران است. اعلام برائت، آغاز یک جنگ روانی تبلیغی علیه کفر و شرک و زمینه ساز جنگهای میدانی و تهاجمی به منظور مقابله با استکبار و فساد است و سیاست خارجی اسلام با جهان کفر را در صحنه تبلیغ و جهاد، مشخص می کند.

حضرت امام خمینی (ره) در پیام تاریخی برائت چنین می گوید: "حاشا که

خلوص عشق موحدین جز به ظهور کامل نفرت از مشرکین و منافقین میسر شود ... سنت پیامبر و اعلان برائت کهنه شدنی نیست و نه تنها اعلان برائت به ایام و مراسم حج منحصر نشود که باید مسلمانان فضای سراسر عالم را از محبت و عشق نسبت به ذات حق و نفرت و بغض عملی نسبت به دشمنان خدا لبریز کنند... فریاد برائت ما فریاد برائت امتی است که کفر و استکبار به مرگ او در کمین نشسته اند و همه تیرها و کمان ها و نیزه ها به طرف قرآن و عترت عظیم نشانه رفته اند و هیهات که امت محمد (صلی الله علیه و آله) و سیراب شدگان کوثر عاشورا و منتظران وراثت صالحان، به مرگ ذلت بار و به اسارت غرب و شرق تن دهند" (صحیفه نور، ج 20، ص 111

حج و ولایت و امامت

اسلام دارای مبانی و ارکانی است که بر آنها بنا شده و بدان قوام گرفته است.

یکی از آنها، حج است، آنسان که امام باقر (علیه السلام) فرمود: "بنی الاسلام علی خمسه اشیاء: علی الصلاه و الزکاه و السوم و الحج و الولایه" (کافی، ج 2، ص 18 بنابراین، آن کس که عمداً حج نگزارد، رکنی از ارکان دین خویش را نابود کرده و در نتیجه اسلامِ کامل ندارد. از این رو خداوند از ترک عمدی حج، به کفر تعبیر نموده است: "و من کفر فان الله غنی عن العالمین" (آل عمران/ 97). حج بدون "ولایت" و آهنگ کعبه بدون "امامت" و حضور در عرفات بدون "معرفت امام" و قربانی در منا بدون "فداکاری در راه امامت" و رمی جمره بدون "طرد شیطان استکبار درونی و بیرونی"، سودی نخواهد داشت؛ زیرا هیچ یک از نماز و روزه و زکات و حج، همانند "ولایت" ،رکن استوار اسلام نیست، از این رو در ادامه روایت امام باقر (علیه السلام) آمده است: "هیچ دعوتی از طرف خداوند، به اندازه دعوت به ولایت و امامت نیست؛ چه اینکه مطابق برخی روایات، امام (علیه السلام) دلیل و راهنمای مبانی و خطوط کلی دین همچون نماز، روزه، حج و مانند آن بوده، مجری و مفسر و حافظ احکام و حدود الهی است" (وسائل الشیعه، ج 1، ص 10-7).

از این روست که حج بی ولایت، سودی نخواهد بخشید. امام باقر (علیه السلام) با مشاهده

طواف کنندگان کعبه فرمودند: "در جاهلیت هم این چنین هفت دور بر گرد این کعبه می گشتند و اسلام نیامده است تا همان سنت جاهلی را ادامه دهد. مردم مکلفند اطراف این سنگ ها بگردند و پس از آن نزد ما (اهل بیت) آمده، مودّت و نصرت و آمادگی شان را بر ما عرضه کنند" .آن گاه حضرت به این سخن ابراهیم خلیل (علیه السلام) که در قرآن آمده، استشهاد فرمود: "فاجعل افئده من الناس تهوی الیهم؛ پروردگارا، دلهای گروهی از مردم را به فرزندان من مشتاق کن" (ابراهیم/ 37) (بحار، ج 65، ص 87). همچنین حضرت فرمودند: "تمام الحج لقاء الامام؛ حضور در پیشگاه امام معصوم (علیه السلام) و عرضه ولایت و اعلام وفاداری و فداکاری، متمم حج است" (وسائل الشیعه، ج 10، ص 254

نکته مذکور که در کلام نورانی امام باقر (علیه السلام) آمده، مستفاد از آیه: "الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا" (مائده/ 3) است.

خداوند، اسلامِ همراه ولایت و رهبری الهی را برای ما پسندیده است. التزام علمی و عملی به ولایت اولیای راستین حق، تمام نعمت الهی و کمال دین است و تنها چنین دینی خداپسند خواهد بود.

پس نه تنها "تمام الحج لقاء الامام" ،بلکه "تمام الاسلام لقاء الامام" (صهبای حج، ص 110). این تعبیر که "سنگهای کعبه سود و زیانی نمی رساند" و یا اینکه "امر به طواف بر گرد این سنگها، مقدمه حضور در نزد امام (علیه السلام) است" به طور مکرر در بیانات اهل بیت (علیه السلام) آمده است (بحار، ج 23، ص 224)، تا زائران بیت الله الحرام بدانند که در کنار آن "کعبه گِل"،"کعبه دل" که اصل ولایت و رهبری است، محفوظ است؛ از این رو امام باقر (علیه السلام) در پاسخ کسی که عرض کرد: آیا ابتدای سفر حج را مدینه قرار دهم یا مکه؟ فرمود: "ابدا بمکه و اختم بالمدینه فانه افضل؛ از مدینه آغاز و به مکه ختم کن که این با فضیلت تر است" (کافی، ج 4، ص 550) همچنین در حدیث دیگری در این باره فرمودند: "ابدؤوا بمکه و اختموا بنا؛ از مکه آغاز به ما ختم کن" .این روایت و امثال آن بیانگر آن است که ولایت و امامت، متمم حج است و بدون ولایت، حج ناتمام است.

قرآن کریم با صراحت اعلام می دارد که هر کس قصد سوء نسبت به کعبه داشته

باشد و بخواهد با تخریب آن، دین را از میان بردارد و با ویران کردن آن، پرستش خدا را بمیراند، خداوند او را عذابی دردناک می چشاند آن سان که اثری از او باقی و پابرجا نماند (حج/ 25) و در این وعید و تعذیب الهی، نه اختلافی است و نه تخلفی؛ همچنان که سپاه ابرهه که قصد ویران کردن کعبه را داشتند، به قهر الهی گرفتار شده، کعبه از گزند آنان مصون ماند (سوره فیل). آن گاه که "ابن زبیر" در خانه کعبه متحصن شد و به آن خانه پاک پناه برد، حکومت جبار وقت به دست منحوس "حجاج ثقفی" ،کعبه را با منجنیق ویران کرد و پناهگاه ابن زبیر را منهدم ساخت و او را دستگیر کرد (بحار، ج 2، ص 287)، اما هرگز طیر ابابیلی به سراغ حجاج نیامد، زیرا هدف مستقیم حجاج، ویرانی کعبه نبود، بلکه منظورش دستگیری ابن زبیر بود و آن مرد (ابن زبیر) مخالف امام سجاد (علیه السلام) بود.

وقتی این مرد ضد حق، در کعبه متحصن شد، خداوند اراده فرمود برای مردم بیان کند که به این فرد که مخالف ولایت و امام زمان خویش است، پناه نخواهد داد، از این رو مهلت داد تا کعبه را بر سر او ویران کنند"(من لا یحضر، ج 2، ص 249 بنابراین کعبه با همه قداستی که دارد برای افرادی چون ابن زبیر که به دعوت ربانی سید الشهداء که فرمود:" هر کس که حاضر است جان خویش را در راه ما فدا کند و خود را آماده دیدار خداوند سازد با ما در حرکت شود"(بحار، ج 44، ص 367)، جواب نداد و سید الساجدین را که می فرمود:" منم فرزند مکه، منم فرزند زمزم و صفا "یاری نکرد؛ نه پناه است و نه امان. از این واقعه به خوبی روشن می شود که حرمت کعبه به احترام ولایت و امامت است، از این رو کسی که امام خود را نشناخت و زندگی او و چون مرگش، جاهلی بود، حتی اگر به درون کعبه نیز پناه برد، از امن الهی برخوردار نیست.

حج مظهر شکوه دین مصباح یزدی

ص:115

منافع بی شمار درقرآن مصالحی را برای حج ذکر فرموده و تأکید کرده است که:

جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاما للناس؛ 1 کعبه جایی است که باعث قیام مردم می شود»؛ یعنی اگر این کعبه نباشد افراد جامعه افرادی خفته و بی تحرک می شوند.

این کعبه است که باعث پویایی و زنده بودن جامعه می شود. در سوره حج برای تشویق مردم به انجام اعمال حج می فرماید: «لیشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم من بهیمه الانعام؛ 2 قرآن می گوید حج منافع بی شماری دارد و در روایات این منافع را به صورت جزئی بیان فرموده اند. مثلا مردم از بلاد مختلف به این سرزمین می آیند، همدیگر را می شناسند، از یکدیگر چیز یاد می گیرند، منافع اقتصادی شان را درک می کنند، می فهمند چه تجارتی برای چه جایی مفید است و...

اما حضرت زهرا سلام الله علیها نکته دیگری رامی فرمایند که اگر همه فواید فوق را در یک طرف قرار دهیم و این نکته را در طرف دیگر، شاید همین یک نکته بر همه آن ها برتری داشته باشد، حضرت می فرمایند: والحج تشییدا للدین؛ «تشیید» یعنی ساختمانی را محکم و زیبا ساختن و پایه هایش را مرتفع قرار دادن.

«شیدالبناء» یعنی ساختمان محکم، رفیع و زیبایی ساخت. حضرت می فرمایند:

حج باعث می شود که دین به صورت ساختمانی رفیع، بلند، زیبا و باشکوه باشد.

شاید منظور این باشد که اگر حج تشریع نشده بود و مسلمان ها موظف نبودند که هر سال چنین اجتماع باشکوهی را در آن جا تشکیل دهند ابهت اسلام برای جهانیان نمایان نمی شد. در چنین مراسمی، عظمت اسلام و جامعه اسلامی به نمایش گذاشته می شود و قطعاً دیدن این مناظر باشکوه توسط غیرمسلمان ها و حتی نقل و توصیف این مراسم، آن ها را تحت تأثیر قرار می دهد و این سؤال را برای آن ها ایجاد می کند که: این چه جذبه ای است که مردم را این چنین به سرزمینی می کشاند که نه آب و هوایی دارد و نه وسائل خوش گذرانی؟

خدای متعال از روی لطف عمیقی که به بندگانش دارد از هیچ یک از انواع

ص:116

وسایلی که ممکن است در انسان اثر بگذارد و او را یک قدم به طرف خدا جذب کند فروگذار نمی کند، او راه هایی را باز می کند که مردم به طور طبیعی انگیزه ای برای توجه به خدا و خضوع در مقابل عظمت الهی پیدا کنند؛ چرا که این توجه و خضوع تنها عامل ترقی روحی و معنوی انسان و رسیدن به آن مقامی است که برای آن آفریده شده است. خدا به ابراهیم می فرماید: به مردم بگو به هر وسیله ای شده خود را به مکه برسانید و حج را ترک نکنید؛ چرا؟ برای این که این بهترین عاملی است که می تواند انگیزه ای جهانی در عموم مردم به وجود آورد. صحبت یک نفر و دو نفر نیست. مرحوم آقای قاضی نقل می کردند که: «گاهی خدا کسی را یک سال به بیماری و فقر و... مبتلا می کند تا یک یاالله بگوید. یعنی گفتن یک یاالله آن قدر در سعادت انسان مؤثر است که جا دارد یک سال سختی بکشد.» طبعاً وقتی چنین برکاتی نصیب یک جمعیت میلیونی شود برای خدا خیلی ارزشمند است. این عمل، دین را خیلی تقویت می کند؛ لذا اگر یک سال داوطلب برای شرکت در مراسم حج کم باشد و بخواهد حج خلوت برگزار شود، خدای متعال حاکم شرع را موظف کرده است که با هزینه بیت المال عده ای را به حج بفرستد.

خدا نهایت علاقه را دارد که حتی یک نفر بیشتر هم که شده مشمول رحمت خدا قرار گیرد. عجیب است! هر سفری که به حج می روی علاقه ات به حج بیشتر می شود. شخصی تازه مسلمان که از اهالی آمریکا بود سفری به حج رفت. از او پرسیدم در این سفر کجا بیشتر به شما خوش گذشت؟ گفت: «هیچ چیز برای من لذت بخش تر از این نبود که بنشینم و خانه کعبه را تماشا کنم. آن قدر این منظره لذت بخش بود که حاضر نبودم آن را با چیزی عوض کنم!» اتفاقاً از مستحبات اعمال مسجدالحرام نگاه کردن به خانه کعبه است. خدای متعال در این سنگ های سیاه و این سرزمین خشک و بی آب و علف چنان جاذبه ای قرار داده است که دل ها را مجذوب می کند تا افراد بیشتری به رحمت خدا نایل شوند. او می خواهد در افراد لیاقت درک رحمت خودش هرچه بیشتر ایجاد شود. پس عمده فلسفه حج تشیید دین است؛ یعنی حج بنای دین را محکم و باشکوه می کند. اگر حج نبود بنای دین، بنایی ضعیف، خاموش، آرام و بی رمق بود و مردم از آن استفاده ای نمی کردند و خیلی ها

از آن غافل می شدند و این باعث می شد که از خیلی از برکات محروم شوند؛ اما وجود حج باعث شد که بنای دین رفیع و باشکوه باشد و دل ها را مجذوب کند تا مشمول رحمت فراوان الهی قرار گیرند رزقناالله و ایاکم ان شاءالله

ولایت پذیری در حج

گزارش های تاریخی قرآن تایید می کند که جامعه انسانی هر چند از آدم تا حضرت نوح (علیه السلام) و تا حضرت ابراهیم (علیه السلام) فراز و نشیب های بسیاری را از سر گذرانده است؛ ولی در تمام این دوره های تاریخی، این حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده که توحید محض الهی را در جامعه نهادینه کرده و زمینه های انقلاب بزرگ بشریت را در عرصه ایمان توحیدی فراهم کرده است. آن حضرت (علیه السلام) به سبب دست یابی به مقامات بسیار بزرگ انسانی از طریق عبودیت محض، توانست در مقام امامت قرار گیرد و به عنوان اسوه کامل و سرمشق انسانیت مطرح شود.

حج، یادگار پیامبر توحیدی

حضرت ابراهیم خلیل الله (علیه السلام) را از بزرگ ترین پیامبران بشریت پس از حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) دانسته اند. آن بزرگوار در فضلیت پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار می گیرد. از این رو دین اسلام را به نام ایشان می شناسند و همه شرایع الهی موجود را به ایشان نسبت می دهند. و لذا سخن از دین ابراهیمی است که شرایع متعدد و مختلفی از دل آن بیرون آمده است. بسیاری از آیین ها و مناسک موجود در همه شرایع، برگرفته از سنت و آموزه ها و سیره آن حضرت (علیه السلام) است. آیین توحید حج نیز یکی از آیین هایی است که یادگار آن حضرت می باشد که به عنوان نماد و سمبل توحید و آیین ها و مناسک توحیدی مطرح است.

اسماعیل، معاون ابراهیم

حضرت اسماعیل (علیه السلام) فرزند حضرت ابراهیم (علیه السلام) از هاجرکنیز مصری و قبطی

است. خداوند چنان که از آیه 37 سوره ابراهیم برمی آید، به حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمان می دهد تا اسماعیل را در سرزمین مکه و نزدیک خانه خدا اسکان دهد. آن حضرت نیز برای عمل به فرمان الهی، همسر و کودک خردسال خویش را از بیت المقدس به سوی مکه کوچ می دهد و در سرزمین خشک و بی گیاهی اسکان می دهد. این کودک که درسن پیری پدرش، به دنیا آمده بود (ابراهیم آیه 39) همواره همراه و همکار پدر درامور زندگی بوده است. (صافات آیات 101 و 102) خداوند به این کودک حکمت وکتاب آسمانی و مقام قضا و حکومت و نبوت را عطا کرد (انعام آیات 86 تا 89) و او را بخاطر فضایلی چون اخلاص درعمل (بقره آیه 127 و 128) و تسلیم بودن در برابر خداوند (صافات آیات 102 تا 106) می ستاید. آن حضرت (علیه السلام) انسانی با ویژگی ها و فضایلی چون تقوا (ص آیات 48 و 49)، اهل توحید محض (بقره آیه 127 و 129 و 133)، باورمند به مشیت الهی (صافات آیات 101 و 102)، اهل خضوع مستمر (همان) صبر و شکیبایی (انبیاء آیه 85 و صافات آیه 102) عصمت و خیردائمی درهمه اعمال و رفتار (ص آیه 48)

نیکوکاری و شتاب و سبقت درکارهای خیر (انبیاء آیات 85 و 90 و ص آیه 48) انسانی صالح (انبیاء آیات 85 و 86) حلیم و بردبار (صافات آیه 101 و نورالثقلین ذیل آیه) اهل هدایت (انعام آیه 86 و 90) و با فضایل و مقاماتی چون امامت (انعام آیات 86 و 90) نبوت و برگزیدگی از سوی خدا (همان ونیز ص آیه 48) بوده است. وی کسی است که در تجدید بنای کعبه درکنار حضرت ابراهیم (علیه السلام) و برخوردار از امتیازات این مقام بود. (بقره آیه 127) خداوند وی را از کسانی معرفی می کند که باید به عنوان اسوه و سرمشق زندگی مورد توجه قرارگیرد. (انعام آیات 86 و 90 و بقره آیه 133 و ص آیه 48) خداوند به سبب همین صفات و فضایل است که وی را به عنوان معاون حضرت ابراهیم (علیه السلام) برگزید و از اوخواست تا درکنار آن حضرت (علیه السلام) مسئولیت بزرگ هدایت بشر به ویژه از طریق آموزش آیین ها و مناسک بزرگ عبادی چون حج و نماز و زکات به عهده گیرد.

زندگی اسماعیل (علیه السلام)، آیین زندگی

اگر به آیات قرآنی و روایات وارد شده درمساله حج توجه شود، به خوبی می

ص:119

توان دریافت که چرا زندگی حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیه السلام) به عنوان آیین زندگی مطرح شده است. به عبارت دیگر تمامی لحظات زندگی این پدر و پسر درآن حد و اندازه درکمال و تمام است که به عنوان اسوه زندگی همه بشر مطرح می شود.

خداوند درآیات 48 و 49 سوره ص، به داستان زندگی آن دو می پردازد و آن را شایسته یادآوری و به نیکی ذکر شدن می داند. بخشی از مهم ترین و حساس ترین زندگی آنان، ارتباط تنگاتنگی با حج و آیین های آن دارد، زیرا رفتارهای آنان در زندگی، به عنوان بخشی از آیین های توحیدی و عبادی حج درآمده است.

تولی و تبری در حج

تبلیغ پیام الهی به هر شکل و صورتی از دیگر وظایف کارگزاران است که در آیات 163 و 165 سوره نساء بر آن تاکید شده است. برخی براین باورند که حج جز عبادت چیزی نیست و هرگونه تبلیغ در آن جایز نیست. این در حالی است که این زمان بهترین زمان برای تبلیغ اصول توحید و آگاه سازی نسبت به اهداف رسالت چون عدالت جهانی و قیام توده های مردم برای دستیابی به آن است. (حدید آیه 25) با توجه به آیات پیش گفته می توان گفت که از وظایف و مسئولیت های عمده کارگزاران و مسئولان حج آن است که تولی و تبری را به شکل واقعی و یا نمادین آن در حج عمل کنند. از این روست که خداوند مسئله اذان و اعلان رسمی برائت از مشرکان و نمادها و افکار و اعمال آنان را به عنوان بخشی از حج مطرح می سازد.

بنابراین بر مسئولان است که زمینه اجرایی اعمال برائت و تولی به امام و نفی هرگونه طاغوت را فراهم آورند. حضرت اسماعیل با آن همه عواطف و احساساتی که نسبت به پدر دارد و به شکل عاطفی با مسئله ذبح برخورد می کند (صافات آیات 101 و 102)

ولی هنگامی که پای انجام مسئولیت و تکالیف الهی به میان می آید، به هیچ وجه کوتاه نمی آید وخود را دربست در اختیار ولی خدا قرار می دهد. گروهی از مردم و مسلمانان دارای ذهن موزائیکی هستند. به این معنا که در حوزه معرفت

شناسی بسان کافر و مشرک هستند ولی در حوزه عمل، رفتاری ایمانی نشان می دهند. این مسئله تعبدی نمی تواند تا زمان بسیاری دوام یابد؛ زیرا روزی در عمل نمی تواند میان شرک معرفتی و عمل تعبدی خود جمع کند. از این رو هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یا امام معصوم (علیه السلام) یا ولی امر مسلمانان حکمی می کند که جان شخص را به خطر می افکند، از اطاعت فرمان سر باز می زند. داستان خراسانی با امام صادق (علیه السلام) و عدم اطاعت از فرمان پریدن در تنور آتش معروف است؛ زیرا چنین شخصی در عمل ولایت را چنان نشناخته بود که بتواند چشم بسته به فرمان ولی الله عمل کند و خود را به درون آتش بیفکند.

اطاعت بی چون و چرا از ولی امر

درحالی که اطاعت حضرت اسماعیل (علیه السلام) نسبت به حکم ولی الله نشان می دهد که وی از نظر معرفتی به جایی رسیده بود که می توانست خود را بی اما و اگر و چون و چرا در اختیار معصوم و ولی امر قرار دهد. حج و قربانی و داستان اطاعت اسماعیل (علیه السلام) از ولی الله، خود بزرگترین درس توحیدی از اطاعت و فرمانبرداری از امام و ولی امر است که می بایست ازسوی کارگزاران تبلیغ شود. اگر آن حضرت (علیه السلام) با جان خویش اطاعت از ولایت را نشان می دهد ما موظفیم این معنا را به گوش حاجیان برسانیم که این عمل تنها یک بازی و یا نمایش نبوده است و اگر خداوند اراده کرده بود بی گمان کارد، حلقوم را می درید. بنابراین هرکسی وظیفه ای دارد که می بایست انجام دهد. وظیفه مؤمنان اطاعت محض از ولی الله است و وظیفه ولی الله آن است که تنها در شرایطی که لازم و ضروری است این کار را بخواهد و درغیر این صورت به فدیه و جایگزین بسنده کند. (صافات آیات 102 تا 107) بسیاری از مردم نیازمند آموزش هایی هستند که در مکتب حکمت متعالی و فلسفه شیعی بخوبی به آن پرداخته شده است.

این حکمت متعالی است که مسئله ولایت پذیری و اطاعت از ولی الله را به خوبی در بعد معرفتی به اثبات می رساند و زمینه آن را برای عمل درحوزه های

مختلف سیاسی و اجتماعی و نظامی فراهم می آورد. داستان ذبح اسماعیل و اطاعت پذیری وی از ولایت، داستان هر روز ماست. ما در جامعه، هر روز با مسائلی مواجه هستیم که تنها از راه اطاعت و تعبدپذیری ممکن است حل و فصل شود و هرگونه مقاومت و اما و اگرهای عقلانی نمی تواند جامعه را در امنیت کامل قرار دهد و اجرای بسیاری از دستورها را با مشکل مواجه می سازد. براین اساس درسی که کارگزاران و مسئولان حج باید به مؤمنان منتقل و آن را تبلیغ کنند مسئله ولایت پذیری و اطاعت تعبدی محض از ولایت امری است که همه شرایط را دارا می باشد و کسی است که در خدا ذوب شده است. اگر ولی امر مسلمانان خود را درخدا ذوب کرده است برهمه مؤمنان است که خود را در چنین ولی امری ذوب کنند و از وی اطاعت و فرمانبرداری محض داشته باشند.

حضرت اسماعیل (علیه السلام) می دانست که کشتن انسان بی گناه و به ناحق جرم است و ازصدها حکم الهی درباره حقوق بشر آگاه بود و می دانست که حضرت ابراهیم (علیه السلام) از وی آگاهتر و هوشیارتر نسبت به وی دراین مسائل است ولی این را نیز می داند که ولی الله حکمی بدون حکمت و هدف نمی کند و درپس حکم وی مصالح و اهداف والاتر و برتری است. از این رو برپایه بینش و نگرش معرفت شناختی عمیق و بلند خویش اطاعت محض را از حضرت ابراهیم (علیه السلام) نشان می دهد. این ها نمونه ها و جلوه هایی از حج است که می توان در ایام حج به حاجیان آموخت و آنان را درمسیر کمالی جامعه عدالت محور و ولایت محور جهانی اسلام قرار داد. بی گمان فرجام جامعه ای که همچون اسماعیل از ولی امر خویش اطاعت می کند و بی اما و اگر، گردن را در اختیار ولی امر خویش قرار می دهد تا هرگونه که خواهد عمل کند، فرجامی نیک در دنیا و نعمت های اخروی در آخرت است.

حج هوشمند، رویکرد شایسته آینده

گردهمایی عظیم حج هر ساله فرصتی طلایی را برای خودسازی در اختیار امت اسلامی قرار می دهد که بی نظیر است؛ علاوه بر نقش تحول فردی که حج ایفا می

کند نمی توان از اثرات اجتماعی این حضور بی مانند آحاد امت اسلامی غافل شد. محیط اجتماع حج فرصتی است که باید از آن بهره گرفت؛ و رویکرد انفعالی و فاقد برنامه ریزی مناسب می تواند فرصت های بی مانندی را از میان ببرد. تجربه صاحب این قلم حاکی از آن است که حاضران در مراسم حج را می توان در سه لایه عمده گنجاند:

1. آنانی که حضورشان در مراسم حج فقط برای انجام یکی از مناسک اسلامی و عمل به یکی از واجبات الهی است.

2. کسانی که در این فرصت تحولی روحانی یافته و در مسیر زندگیشان دگرگونی جدی روی داده و از نظر زیست دنیوی دچار نوعی جهش کیفی شده و تصمیم می گیرند در مسیر قرب الهی حرکت نمایند.

3. کسانی که تحول شخصیشان منشاء تحول اجتماعی شده و آنان پس از تحول روحی خود به مثابه پیامبران تحول و تعالی روحی اجتماعشان شده و به سفر در میان خلق با حق دست می یازند.

بخش اعظم حاجیان در زمره گروه نخستند که حج برای آنا صرفا عملی مناسکی است. گروهی نیز که البته قابل اندازه گیری نیست دچار تحولات روحی شده و از چند ساعت تا چند روز و بعضا ان شاءالله تا پایان عمر تحول روحیشان ادامه می یابد. تعدادی اندک نیز تحول خود را به جوامع خویش انتقال داده و برای خلق خدا در مسیر تحول انگیزه آفرینی کرده اند.

در میان این سه گروه، گروه نخست از لحاظ کمیت بالاترین ولی کیفیت پایین ترین است و گروه سوم از لحاظ کمی حائز کمترین کمیت ولی بالاترین کیفیت هستند. کسانی چون ناصر خسرو، ابن عربی، شریعتی و جلال آل احمد در این راستا منشاء اثراتی قابل تامل شده اند. از این رو سازمان ها و نهادهای دست اندرکار حج نظام اسلامی شایسته است رویکردهای نوینی را در جهت ارجحیت کیفیت بر کمیت برگزینند؛ هر چند گام های ارزشمندی در این راستا برداشته شده است. به همین دلیل پیشنهاد می شود همان گونه که مفاهیمی چون قدرت هوشمند مطرح است پدیده و رویکرد حج هوشمند هم مورد توجه قرار گیرد و با اعزام هوشمند و

ترکیبی از لایه های فوق البته با اهمیت بیشتر دادن به کیفیت اثرات اجتماعی حج را گسترش بخشیم. بی گمان این حرکت امواج تولایی و تبرایی عظیمی را ایجاد خواهد کرد و برائت از مشرکین را از شکل صوری فعلی به سمت حرکتی با کیفیت تر و ژرف تر در سطح جهان تبدیل خواهد کرد که ابتدا روشنفکران و سپس توده ها را متاثر خواهد ساخت.

قرآن و نقش محوری کعبه در هدایت جهانیان

کعبه، یکی از مهم ترین نمادهای دین اسلام است. هر چند که برخی با انتخاب دروغین هلال ماه می کوشند تا نماد دیگری را به عنوان نماد برتر و عالی اسلام قرار دهند، ولی هر مسلمان و غیرمسلمانی می داند که کعبه ای که هر روز مسلمانان چندین بار در برابر آن می ایستند و بدان سو نماز می خوانند، نماد اصلی و هویت بخش مسلمانی است. در آیات سوره بقره از جمله آیه 144 آن، گزارشی از علاقه مندی شدید پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای انتخاب کعبه به عنوان قبله مسلمانان آورده شده است. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) مدت ها در انتظار آن بود تا حکمی از سوی خداوند درباره تغییر قبله نازل شود؛ زیرا تغییر قبله افزون بر این که یکی از نشانه های پیامبر آخر زمان است، بیانگر هویت مستقل اسلام نسبت به شرایع یهودی و مسیحی نیز می باشد که قبله آنان بیت المقدس است.

هر آیین و دینی بر آن است که نمادهای خاص خود را داشته باشد تا عامل اشتراک پیروان و جدایی از دیگر پیروان شرایع و آیین ها باشد. در اسلام می توان نمادهای چندی را یافت که موجبات این هویت بخشی به امت اسلام می شود که از جمله آنها می توان به اذان، مسجد، کعبه، حج و مانند آن اشاره کرد.

البته مسلمانان در برخی از کشورهایی که با گروه های آیینی دیگر زندگی می کنند، می کوشند تا از طریق حجاب، کلاه و جامه خاص اسلامی، ریش و محاسن و مانند آن، خود را از دیگران متمایز سازند. شاید همین مسئله موجب شده است تا در بخش های دیگر نیز برای نمادسازی اقدام کنند؛ چنان که در مقابل نماد مسیحی

صلیب و نماد یهودی ستاره داود (علیه السلام)، نماد هلال ماه را برگزیدند تا این گونه خود را از ملت ها و امت های دیگر جدا سازند.

کعبه، نماد هویتی اسلام

کعبه مهم ترین نماد و محوری ترین عامل هویت بخش برای مسلمانان است. در زمانی که مسلمانان در مکه زندگی می کردند، قبله ایشان بیت المقدس در فلسطین بود؛ زیرا خانه خدا، در آن زمان آکنده از بت های گوناگون بود که تا بیش از سیصد بت گزارش شده است. اگر مسلمانان به سمت کعبه نماز می گذاشتند متهم به پرستش بتان می شدند، افزون بر این که نمی توانستند هویت خود را به عنوان مسلمان از مشرکان جدا سازند.

اما زمانی که مسلمانان پس از هجرت بزرگ در مدینه گرد هم آمدند، آیین توحیدی مسلط بر شهر مدینه، یهودیت بود که به سوی بیت المقدس می ایستادند و عبادت می کردند. این جا بود که تفاوت میان مسلمانان و یهودیان از دست می رفت. از این رو، لازم بود تا هویت مستقل خود را باز یابند. نگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آسمان وحی و انتظار نزول حکم تغییر قبله، بیانگر جایگاه ارزشمند نماد هویت بخشی چون قبله است؛ زیرا وحدت قبله بیانگر وحدت در فکر و عمل است؛ این در حالی است که اسلام هر چند تصدیق کننده تورات است، ولی ناسخ آن نیز به شمار می آید؛ زیرا با نزول قرآن، اسلام پیامبران به کمال و تمامیت خود رسید. از سوی دیگر، شریعت موسوی که یهودیان به ظاهر پایبند آن هستند، تحریف شده و از مسیر خود نیز بیرون رفته است. از این رو هرگونه اشتراک، در زمانی که اسلام می کوشید تعریف جدیدی از دین داری و توحید بیان کند می توانست موجب اغرای دیگران به جهل شود و توده های مردم نتوانند به جداسازی دو شریعت اقدام کنند در دام خطا و اشتباه افتند.

بنابراین معلوم است که تغییر قبله تنها یک امر عادی و معمولی نیست، بلکه از جایگاه بسیار مهم و اساسی برخوردار می باشد. همین مطلب را می توان از «تقلب

وجه» پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهتمام وی به آن به دست آورد.

هر چند که از نظر اسلام، به هر جا رو شود، خداوند در همان سمت و روست، ولی قبله ای چون کعبه می تواند عامل اتحاد و وحدت امت اسلام شود.

علامه طباطبایی در ذیل آیه 144 سوره بقره می نویسد: قبله قرار گرفتن خانه ای از خانه ها چون کعبه و یا بنائی از بناها چون بیت المقدس و یا سنگی از سنگ ها چون حجرالاسود، که جزء کعبه است، از این جهت نیست که خود این اجسام برخلاف تمامی اجسام دیگر، اقتضای قبله شدن را دارد، تا تجاوز از آن و نپذیرفتن اقتضای ذاتی آنها محال باشد و در نتیجه ممکن نباشد که حکم قبله بودن بیت المقدس دگرگون شود و یا لغو گردد، بلکه تمامی اجسام و بناها و جمیع جهات از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و بالا و پائین، در نداشتن اقتضای هیچ حکمی از احکام، برابرند؛ چون همه ملک خدا هستند، پس خدا هر حکمی - که بخواهد و به هر قسم که بخواهد و در هر زمان که بخواهد - در آنها می راند و هر حکمی هم که بکند به منظور هدایت خلق و بر طبق مصلحت و کمالاتی است که برای فرد و نوع آنها اراده می کند، پس او هیچ حکمی نمی کند مگر به خاطر این که به وسیله آن حکم، خلق را هدایت کند؛ و خداوند هم جز به سوی آنچه که صراط مستقیم و کوتاه ترین راه به سوی کمال قوم و صلاح ایشان است، هدایت نمی کند. (المیزان، ج 1، ص صفحه 480)

خداوند در آیه 115 سوره بقره به این نکته توجه داده است که تفاوتی میان جهتی با جهتی دیگر نیست و به هر سمت رو شود خداوند همان سمت است، ولی انتخاب قبله برای نمازگزاردن برای ایجاد همان هویت و وحدت میان امت اسلام است.

کعبه، معبد توحید

در این که چرا کعبه به عنوان قبله امت اسلام انتخاب شده و از بیت المقدس قبله نخست عدول شده است، مطالب بسیاری گفته اند. اما با نگاهی به آیات قرآنی می توان دریافت که کعبه نخستین عبادتگاه موجود در زمین است. (آل عمران، آیه 96 و

نیز حج، آیه 26) این خانه که پیش از ابراهیم (علیه السلام) و بر پایه برخی روایات حتی در زمان هبوط حضرت آدم (علیه السلام) برای قبله و عبادت انتخاب شده بود، در زمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) با مشارکت فرزندش اسماعیل (علیه السلام) ساخته یا بازسازی شد. از برخی روایات استفاده می - شود که کعبه در عصر نوح هم بوده و در توفان هم از غرق آزاد شده است. (تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 495) علامه طبرسی با استفاده از واژه «یرفع» بر این باور است که خانه کعبه پیش از حضرت ابراهیم (علیه السلام) وجود داشته است و آن حضرت (علیه السلام) ماموریت داشته است تا با کمک فرزندش اسماعیل (علیه السلام) آن را نوسازی کند. (مجمع - البیان، ج 1 و 2، ص 389)

به هر حال، خداوند حضرت ابراهیم (علیه السلام) را مامور کرد تا کعبه را به عنوان جلوه گاه توحید و یکتاپرستی بسازد یا بازسازی نماید (آل عمران، آیه 96) و مردم را به عبادت پروردگار آن خانه بخواند. از آیه 3 سوره قریش نیز بر می آید که همه انسان ها ماموریت دارند تا کعبه را به عنوان معبد توحید انتخاب کرده و پروردگار آن را بپرستند. هم چنین از آیاتی چون 125 سوره بقره و 35 و 37 سوره ابراهیم و 26 و 29 و 33 سوره حج بر می آید که این خانه، دارای قدمت تاریخی و کهن می باشد و یک اثر باستانی در عبادت انسان ها به شمار می آید. بنابراین، با نگاهی به تاریخ خانه خدا می توان دریافت که کعبه، نماد توحید و معبد یکتاپرستی در طول تاریخ بوده است. از این رو خداوند در آیات 96 و 97 سوره آل عمران آن را از آیات و نشانه های روشن برای هدایت جهانیان بر می شمارد؛ زیرا هر کسی با نگاهی به کعبه می تواند دریابد که انسان به طور فطری خداپرست بوده و به عبادت خداوند یکتا در طول تاریخ می پرداخته است. همین جایگاه توحیدی کعبه است که برای آن احترام و حرمت ویژه ای در پیشگاه خداوند ایجاد نموده است (بقره، آیه 125 و مائده، آیات 2 و 97) و هر کسی اگر بخواهد موجبات جلب رضایت الهی را فراهم آورد می تواند با احترام و حرمت گذاری به کعبه این رضایت و خشنودی الهی را کسب کند. (مائده، آیه 2)

ویژگی های کعبه

کعبه افزون بر ویژگی های پیش گفته دارای اهمیت و ارزش دیگری نیز می باشد

ص:127

و آن امن بودن برای انسان ها است. خداوند در آیه 125 سوره بقره، کعبه را مکانی امن برای انسان ها بر می شمارد که جان و جسم ایشان در این مکان در امنیت و آرامش است. به این معنا که کعبه از نظر تشریعی و تکوینی از خصوصیت امنیت بهره می برد. بنابراین، می توان گفت که هر کسی که در کعبه قرار می گیرد از نظر جسمی در امنیت و از نظر روحی در آرامش قرار می گیرد. البته آثار این امنیت در پیرامون خانه نیز یافت می شود و کسانی که در پیرامونش قرار می گیرند نیز از امنیت و آرامش جسم و جان و روح و روان بهره مند می شوند. از آیه 125 سوره بقره برمی آید که خانه خدا، برای کسانی که درآن جا حضور می یابند، مکان امنی است.

بنابراین هیچ کس نمی تواند متعرض کسانی شود که درآن جا حتی به عنوان پناهندگی حضور یافته اند. (مجمع البیان، ج 1 و 2، ص 383) از دیگر ویژگی های کعبه می توان به برکت اشاره کرد خانه خداوند براساس آیه 96 سوره آل عمران، دارای برکت و خیر فراوان برای کسانی است که درآن جا حضور می یابند. خیر و برکت به آن نعمت مادی و معنوی گفته می شود که آثار آن در زندگی بشر چیزی جز کمال نیست.

به این معنا که انسان از هر چیزی که به وی داده می شود به بهترین شکل بهره می گیرد و آثار آن درکمال یابی وی نقش اساسی ایفا می کند. این دسته از نعمت های الهی به عنوان خیر و برکت شناخته می شوند. از دیگر ویژگی های کعبه می توان به لزوم نمازگزاران به سوی آن اشاره کرد. (بقره، آیه 143 و تفسیر نورالثقلین، ج 1، ص 136، حدیث 415) البته برای کسانی که درمکه هستند، مسجدالحرام قبله می شود که کعبه در وسط آن قراردارد و یا برای کسانی که در بیرون مکه هستند خود مکه قبله می شود که باز به سبب وجود کعبه درآن ناحیه و سمت است. (بقره، آیات 144 و 149 و 150) همچنین کعبه نقش محوری درمناسک حج از جمله اطراف و قربانی به طرف آن دارد (حج، آیات 29 و 33) چنان که کعبه و جهت مسجدالحرام و مکه، درهر ذبح و کشتاری لازم است. بدین معنی که هرحیوانی را باید به سمت قبله ذبح کرد، درغیر این صورت آن ذبح، حرام می شود.

ص:128

نام های کعبه

درقرآن برای کعبه نام های چندی گفته شده است. از جمله این که از آن «بیت» درآیاتی چون 125 و 127 و 158 سوره بقره و 97 سوره آل عمران و 3 سوره قریش تعبیر شده است. بیت به معنای خدا است لذا از آن به خانه یاد می شود. نام دیگر آن «البیت حرام» است که به معنای خانه ای است که دارای حرمت و احترام است و می بایست قداست آن را حفظ کرد. (مائده آیات 2 و 97 و ابراهیم، 37)

«البیت التعیق» به معنای خانه کهن و قدیمی و یا با ارزش است. خداوند درآیات 29 و 33 سوره حج از خانه کعبه به این نام یاد کرده است. چهارمین نامی که در قرآن برای کعبه بیان شده است. «بیت المعمور» است. که برخی از مفسران چون زمحشری مقصود از آن را کعبه دانسته اند (کشاف، ج 4، ص 408) و برخی آن را خانه درمقام قدس می دانند. پنجمین نام قرآنی کعبه، «بکه» است که در آیه 96 سوره آل عمران به آن تعبیر شده است. بکه به معنای جایی است که ازدحام درآن می شود. از آن جایی که درهنگام طواف حاجیان در اطراف آن ازدحام می کنند، از خود خانه خدا و کعبه به بکه تعبیر شده است. (مفردات الفاظ قرآن کریم، ص 140) از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که بکه همان موضع بیت است و مکه به اطراف حرم اطلاق می شود. (تفسیر عیاشی، ج 1، ص 187، حدیث 96)

نقش هدایتگری کعبه

کعبه در آیین اسلام نقش های چندی را ایفامی کند که برخی از آن ها بیان شد. از جمله به نقش کعبه در نماز و حج و قربانی و ذبح اشاره شد. خداوند در آیه 97 سوره مائده، کعبه و زیارت آن را عامل تقویت دین مردم و بهره مندی از دنیا می داند. در روایتی از معصوم (علیه السلام) آمده است: مقصود از «قیاما للناس» در آیه آن است که جامعه در دین و معاش و معاد خود از این زیارت و وجود کعبه بهره مند می شود.

(عیاشی، ج 1، ص 187، حدیث 96) از امام صادق (علیه السلام) روایت است که فرمود:

خداوند کعبه را قیام برای دین و معیشت مردم قرار داده است. (همان، حدیث 211) بنابراین می توان گفت که کعبه تنها در زندگی معنوی انسان ها نقش ایفا نمی کند بلکه در زندگی مادی و دنیوی آنان نیز نقش حیاتی و اساسی دارد.

از آیات سوره فیل و قریش نیز این معنا حاصل می شود که چگونه کعبه وسیله اتحاد و اعتبار قریش شده و امنیت سفرهای تجاری آنان را موجب شده و عاملی در کسب معنویت و درآمد برای ایشان است. بنابراین، نقش کعبه را نمی توان تنها در حوزه معاد و معنویت خلاصه کرد. البته مهم ترین نقشی که قرآن برای کعبه بیان کرده است، همان نقش هدایتی کعبه برای جهانیان است. خداوند در آیاتی از جمله 142 و 143 و 150 سوره بقره و 96 سوره آل عمران، به نقش هدایتی کعبه برای همه جهانیان اشاره کرده است. از این آیات می توان این را به دست آورد که هرکسی هدایت راستین و خط مستقیم کمال را بخواهد می بایست به کعبه به عنوان مهم ترین وسیله هدایتی توجه پیدا کند.

توده های مردم که از آنان به ناس تعبیر می شود می توانند در کنار کعبه و یا با قصد آن در مسیر توحیدی قرار گیرند و از پراکندگی و شکار دشمنان دین شدن در امان مانند. از این رو در آیه 125 سوره بقره، از خانه خدا به عنوان محل اجتماع و بازگشت پی درپی مردم یاد شده است. بی گمان دیده اید که گله های گوسفند در صحرا پراکنده اند و هنگامی که چنین هستند در دام دشمن قرار می گیرند و گرگها، آنها را جداگانه می درند، ولی وقتی اجتماع می کنند، هیبت اجتماع آنان، دشمنان را هراسان کرده و می پراکند و امنیت جسم و جان و آرامش روح و روان را برای ایشان به ارمغان می آورد. نقشی که کعبه برای توده های مردم ایفا می کند چنین نقشی است که اجازه نمی دهد تا گرگان دین و ایمان ایشان را بربایند و بدرند. حضور توده های مردم در مکه موجب می شود تا فرهنگ درست زندگی را بیاموزند و آداب آن را بشناسند و طهارت جسم و جان خود را با تعامل با دیگران یاد بگیرند و توانایی انجام عبادت درست را به دست آورند. (بقره، آیه 125 و حج، آیه 26) از این رو عمران واقعی در بیت معمور با حضور حاجیان که قصد طهارت و پاکی و کمال دارند، تحقق می یابد. (طور، آیات 1 و 2 و کشاف، ج 4، ص 408)

هرانسانی می تواند در زمان اعتکاف و وقوف مدت کوتاه دراین محیط، از فرهنگ های گوناگون، اطلاعات مفید و کارآمد به دست آورد و خود را به سوی کمال و تعالی بهتر و بیش تر بکشاند. حضور در اجتماع توده های مردمی و انجام کارهایی چون طواف و رکوع و سجود، آموزش عملی عبادت و زندگی اجتماعی و بهره مندی از دانش ها و تجربیات یکدیگر و دستگیری از دیگران است. این مطلبی است که می توان از آیه 125 سوره بقره به دست آورد. به هرحال، کعبه تنها نشانه ای کوچک برای بشر نیست بلکه نمادی بزرگ از خداوند بزرگ و یکتاست تا آدمی راه گم نکند و هدایت راستین را در کنار آن و به سوی مقصد یگانه بیابد.

حج، رستاخیز امت اسلامی

کلمه حج و عناوین مناسک حج خود گویای محتوای والای این فریضه الهی پر راز و رمز و آکنده از اشاره و کنایه است. حج این لفظ کوتاه و خوش آهنگ که به معنای آهنگ و عزم و تصمیم است، معنایی به بلندای تاریخ معنوی بشر دارد.

تاریخ معنوی ای که نظام بخش زندگی اجتماعی - سیاسی جامعه انسانی بر محور حق و عدل است. حج که در یک نگرش کلی از عناصر تامل و تدبر و تفکر و حرکت و تلاش و پیکار ترکیب یافته، دارای اشاراتی جامع و فراگیر به سنن جاری پروردگار در تکوین و تشریع است. زبان حج، زبان سمبولیک است و اعمال آن حکایتگر و تجسم بخش تاریخ انبیا و نشان دنیا و نشان آخرت می باشد. حج این فریضه رمزوار و اشارت شعار، از زوایای گوناگون و با دیدهای متفاوت از سوی نویسندگان و تحلیلگران از لحاظ "فردی و اجتماعی"،"عبادی و سیاسی"،"اجتماعی و نظامی" و "بین المللی و جهانی" مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است که پاره ای نسبتا جامع و پاره ای تک بعدی است.

آنچه در تحلیل های یک سویه، از آن غفلت شده است، جامعیت حیرت انگیز و احیانا متناقض نمای حج است که زهد گرایان عبادت پیشه خسته از دنیا، اجتماع و سیاست را از یک جنبه اش غافل می سازد و سیاست پیشگان و دست اندرکاران

اداره جوامع اسلامی را از جنبه دیگرش. حج ضمن اینکه عملی است عبادی، سیاسی نیز هست. مسلمانان با ملیت ها و رنگ ها و زبان های مختلف از سراسر این کره خاکی در یکجا جمع شده و همگی یک شعار سر داده و یک هدف را دنبال می کنند. بنابراین می توان حج را رستاخیز اسلامی نام نهاد، حج با توجه به گستردگی ابعاد و ویژگی خاصش از اسرار باطنی فراوانی برخوردار است به طوری که هیچ یک از اعمال دیگر به آن گستردگی نبوده و باطن هیچ یک به باطن حج نمی رسد. اینک که پرده های دو رویی و حیله های رنگارنگ دشمنان کنار رفته است و امت اسلامی دسیسه های دشمنان را به یقین رسیده است، اجتماع بزرگ حج می تواند پیوند مبارکی بین امت اسلامی باشد.

امتی که فراتر از شیعه و سنی یا مذاهب مختلف و گذشته از تفکرات سیاسی دارای دشمن واحدی است که اصل تفکر اسلامی را هدف قرار داده است. یکی از مهمات فلسفه حج در بیان بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، ایجاد تفاهم و تحکیم برادری میان مسلمانان است که در بیانات و پیام های مقام معظم رهبری نیز به نوع دیگری تجلی یافته است. حضور در کعبه به معنای قبول "توحید - مرکزی" و نفی همه شرک پرستی های ظاهری و باطنی و پرهیز از بت های خود تراشیده است و چه خوب است که بت بزرگ تفرقه که دشمنان برای خیل عظیم مسلمانان تراشیده اند تا آسوده به غارت منابع انسانی و سرمایه های مادی آنان مشغول شوند، در اجتماع معنادار حج شکسته شود و این شکسته شدن باید با آگاهی و همدلی عمومی مسلمانان در سراسر دنیا همراه باشد.

تعابیر امام بزرگوار خمینی کبیر در این زمینه، همواره ماندگار است که می گفت:

"بت بزرگ باید شکسته شود، هر چه باشد..." و چه بتی بدتر و خطرناک تر از طاغوت ها در طول تاریخ، مگر مستکبران زمان ما که شمشیرها را برای نابودی وفاق مسلمانان از رو بسته اند، بت های بزرگی نیستند که فرعون وار فریاد خدایی سر می دهند و جهانیان را به طاعت و کرنش و پرستش خویش می خوانند و با زر و زور و تزویر، خود را به آنان تحمیل می نمایند؟ چگونه باید بر این بت ها فایق آمد؟ جز با همبستگی و مشارکت عمومی مسلمانان و کنار نهادن اختلاف های کلامی و فقهی و

تفرقه های دیگر ساخته؟ فجایع هر روزه در عراق برای کمتر کسی جای تردید باقی گذاشته است که دشمن، اصل اسلام را هدف قرار داده است و حمایت ظاهری از چند کشور و جناح خاص سیاسی نباید گروه های مختلف را فریب دهد. اما در این بین عدم تنبه سران برخی کشورها هنوز برای مسلمانان جهان عجیب است. غفلتی مرموز که باید به صورت ریشه ای به آن پرداخت. غفلتی که به قیمت خون هزاران زن و کودک بی گناه در فلسطین و عراق و افغانستان و پاکستان تمام می شود.

حج؛ مظهر عزت و عظمت امت اسلامی در اندیشه امام خمینی "ره" حج کانون معارف الهی، پیام آور طرح و تأسیس جامعه ای به دور از رذایل مادی و معنوی، تجلی و تکرار همه صحنه های عشق آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیاست. ایشان سفر حج را سفر به سوی خدای تبارک و تعالی دانسته که "برای نزدیک شدن و اتصال انسان به صاحب خانه است، حج تنها حرکات و اعمال و لفظها نیست و با کلام و لفظ و حرکت خشک، انسان به خدا نمی رسد؛ حج کانون معارف الهی است که از آن محتوای سیاست اسلام را در تمامی زوایای زندگی باید جستجو نمود و مناسک حج مناسک زندگی است و از آنجا که جامعه امت اسلامی از هر نژاد و ملیتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امت محمد (صلی الله علیه و آله) پیوند خورد و یکی گردد و ید واحده شود، حج تنظیم و تمرین و تشکل این زندگی توحیدی است. نوشته حاضر به لحاظ اهمیت سیاسی این فریضه الهی به رشته تحریر در آمده و در آن کوشیده شده به آیات قرآن کریم و سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیه السلام) به عنوان مبنای دیدگاه امام خمینی (ره) اشاره شود تا بر غنای آن افزوده گردد. در گام اول به بررسی بعد سیاسی و اجتماعی حج که یکی از ویژگیهای حج ابراهیمی و چه بسا از منظر امام بر ابعاد دیگر نیز غلبه داشته، می پردازیم.

حج در حیات سیاسی و اجتماعی مسلمانان، بلکه در سرنوشت بشر نقشی بسیار ارزنده دارد. نخستین خانه ای که برای مردم بنا گردیده و مشعل هدایت انسان خوانده شده، کعبه است. امام خمینی (ره) با توجه به این مسئله می فرماید:" یک همچو مجلس هایی که اسلام درست کرد مثل حج هیچ قدرتی نمی تواند درست کند؛ هیچ قدرتی، همه ممالک اسلامی و سران ممالک اسلامی جمع بشوند که نیم

میلیون جمعیت را یک جایی ببرند نخواهند موفّق شد... این اجتماعات، اجتماعات سیاسی است. باید در این اجتماعات گویندگان و نویسندگان همه بلاد مسلمین در آنجا مسائل اسلام را مسائل بلاد مسلمین، گرفتاری هایی که دارند، مسلمین از دست کی گرفتاری دارند و آن باید چه بکند، دولتهایی که با مسلمین چه می کنند با او چه بکند کوشش کنند "و یا در جای دیگر می فرمایند:" در حج باید بررسی از اوضاع مسلمین در هر سال بشود که مسلمین در چه حال هستند. این سفر حج برای این مسائل بوده است، برای قیام ناس بوده است، برای این بوده است که مسلمین مشکلات مسلمین را درک کنند و در رفعش کوشش کنند"

حج عرصه نمایش و سنجش استعدادها و توان مادی و معنوی مسلمانان است و از اینجا است که استمرار و قوام دین بر قیام کعبه پیوند می خورد. امام صادق ع) می فرماید:" دین پیوسته برپا خواهد بود تا زمانی که کعبه پابرجاست ".از این رو دشمنان اسلام می کوشند تا اجتماع با عظمت مسلمانان را در مراسم حج کم رنگ و آن را از محتوای عالی سیاسی اجتماعی خالی کنند و آثار مهم و نقش عظیم آن را در عزّت بخشیدن به امت و استحکام دین الهی بی ثمر سازند.

قرآن کریم در دعوت مردم به حج، فلسفه آن را چنین بیان می دارد:" لیشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم... یعنی حج گزاران از هر نقطه عالم بیایند تا بر منافع خودشان گواه باشند و در روزهای معینی یاد خدا بکنند. پس فلسفه حج این است که حاجیان در این کنگره عظیم شرکت کنند و بر منافع خود شاهد باشند. درباره این آیات نکاتی قابل ذکر است: 1) طبق این آیه حج عملی چند بعدی است: عبادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و... تنها یک عمل عبادی صرف نیست.

2) شهادت بر منافع در این آیه کریمه نه تنها در مقابل یاد خدا آمده، بلکه مقدم ذکر شده است و از این تقدیم به نظر می آید که بُعد غیر عبادی حج بیش از بعد عبادی آن مورد توجه قرار گرفته و اهمیت دارد و این در حالی است که بعد عبادی حج در مقابل اعمال دیگر عبادی عظمت بسیار بزرگ دارد. چنانکه حضرت امام (ره) در این مورد می فرماید: "فریضه حج در میان فرایض از ویژگی خاص برخوردار

ص:134

است و شاید جنبه سیاسی و اجتماعی آن بر جنبه های دیگرش غلبه داشته باشد با آنکه جنبه عبادی اش نیز ویژگی خاص دارد" "باید بدانند که حج ابراهیمی، محمدی (صلی الله علیه و آله) سال هاست غریب و مهجور است، هم از جهات" معنوی و عرفانی" و هم از جهات" سیاسی و اجتماعی ".و حجاج عزیز تمامی کشورهای اسلامی باید بیت خدا را در همه ابعادش از این غربت درآورند، اسرار عرفانی و معنویش به عهده عرفای غیر محجوب. و ما اینک با بعد سیاسی و اجتماعی آن سر و کار داریم که باید گفت فرسنگها از آن دوریم. ما مأمور به جبران مافات هستیم. این کنگره سراپا سیاست که به دعوت ابراهیم و محمد (صلی الله علیه و آله) برپا می شود و از هر گوشه دنیا و از هر فجّ عمیق در آن اجتماع می کنند، برای منافع ناس است و قیام به قسط است و در ادامه بت شکنی های ابراهیم و محمد است و طاغوت شکنی ها و فرعون زدودن های موسی است، و کدام بت به پایه شیطان بزرگ و بتها و طاغوتهای جهانخوار می رسد که همه مستضعفان جهان را به سجده خود و ستایش خویش فرا خوانند و همه بندگان آزاد خدای تعالی را بنده فرمانبردار خویش دانند

بخشی از اسرار عرفانی حج در اندیشه امام خمینی (ره)

سفر حج... سفر تحصیل دنیا نیست سفر الی الله است. شما دارید به طرف خانه خدا می روید. تمام اموری که دارید انجام می دهید به طور الوهیت باید انجام بدهید. سفرتان از اینجا که شروع می شود «وفد» الی الله است، سفر به سوی خدای تبارک و تعالی است. باید همانطوری که مسافرین الی الله مثل انبیا (علیه السلام) و بزرگان از دین ما مسافرتشان الی الله در تمام زمان حیاتشان بوده است و یک قدم تخلف نمی کردند از آن چیزی که برنامه وصول الی الله بوده است، شما هم الان «وفود» الی الله دارید می روید. شما در آنجا که می روید، در میقات که می روید لبیک به خدا می گویید، یعنی تو دعوت کردی و ما اجابت. مبادا یک عملی انجام بدهید که خدای تبارک و تعالی بفرماید که خیر، شما را من قبول ندارم برای اینکه شما اسلامی نیستید... این سفرالهی را شما می روید رجم شیطان می کنید. اگر چنانچه خدای نخواسته خودتان از جنود شیطان باشید رجم خودتان را هم می کنید. شما باید رحمان بشوید تا رجمتان رجم رحمان و جنود رحمان به شیطان باشد. (صحیفه

ص:135

نور/ 9/237)

ضرورت نفی شریک در همه مراتب

لبیک های مکرر از کسانی حقیقت دارد که ندای حق را به گوش جان شنیده و به دعوت الله تعالی به اسم جامع جواب می دهند. مسئله، مسئله حضور در محضر است و مشاهده جمال محبوب، گویی گوینده از خود دراین محضر بیخود شده و جواب دعوت را تکرار می کند و دنباله آن، سلب شریک به معنای مطلق آن می نماید که اهل الله می دانند نه شریک در الوهیت فقط، گرچه سلب شریک در آن نیز شامل همه مراتب تا فنای عالم درنظر اهل معرفت است و حاوی جمیع فقرات احتیاطی و استحبابی است مثل «الحمد لک والنعمه لک» و حمد را اختصاص می دهد به ذات مقدس، همچنین نعمت را، و نفی شریک می کند، و این نزد اهل معرفت غایت توحید است و به این معناست که هر حمدی و هر نعمتی که در جهان هستی تحقق یابد حمد خدا و نعمت خداست

بدون شریک و درهر موقف و مشعری و وقوف و حرکتی و سکون و عملی، این مطلب و مقصد اعلی جاری است و خلاف آن، شرک به معنای اعم است که همه ما کور دلان به آن مبتلا هستیم... لبیک های شما جواب دعوت حق تعالی باشد و خود را محرم برای وصول به آستانه محضر حق تعالی نمایید و لبیک گویان برای حق، نفی شریک به همه مراتب کنید و از «خود» که منشأ بزرگ شرک است به سوی او (جل وعلی) هجرت نمایید و امید است برای جویندگان، آن مدتی که دنبال هجرت است حاصل آید و اجری را که علی الله است دریافت نمایند و اگر جهات معنوی به فراموشی سپرده شود گمان نکنید که بتوان از چنگال شیطان نفس رهایی یابید و تا در بند خویشتن خویش و هواهای نفسانی خود باشید نمی توانید جهاد فی سبیل الله و دفاع از حریم الله نمایید. (همان / 44/91-24)

امام خمینی (ره) می فرمایند: مسئله قربانی فرزند یک باب است که به حسب البته دید نوع بشر مسئله مهمی است لکن آن چیزی که مبدا این عمل می شود آن چیزی که مقابله ما بین پدر و پسر را در آن جا متحقق می کند، این یک مسائل قلبی و روحی و معنوی است. فوق این مسائلی که ماها می فهمیم، ما همه می گوییم که

ایثار کرد، قربانی کرد و واقعا این طور بوده است، خوب مهم هم هست لکن آیا درنظر ابراهیم (علیه السلام) هم ایثار بوده است؟ ابراهیم هم در نظرش این بوده است که حالا یک چیزی، تحفه ای می برد پیش خدا؟ اسماعیل هم سلام الله علیه در نظرش بوده که یک جانفشانی دارد می کند برای خدا؟ یا مسئله این نیست، این مسئله ای است که تا نفسانیت انسان است، خودیت انسان هست، ایثار اسمش هست من ایثار می کنم در راه خدا فرزندم را، من ایثار می کنم در راه خدا جان خودم را، این برای ما مهم است، و زیاد مهم است، (اما) برای ابراهیم مسئله این، ایثار نیست.

ابراهیم خودی نمی بیند تا ایثاری کرده باشد، اسماعیل خودی نمی بیند تا ایثار کرده باشد ایثار این است که من هستم و تو هستی و عمل من و برای تو و ایثار. این درنظر بزرگان اهل معرفت و اولیای خدا شرک است درعین حالی که درنظر ما کمال بزرگی است، ایثار بزرگی است. همان 91/45

امام خمینی: حج؛ فریاد توحید و مبارزه با طاغوت

معنویت یعنی توجه به باطن و اصل یک امر و این مهم در مکتب امام یک شاخصه اصولی و اساسی است. امام فریادگر معنویتی بود که نه تنها ایران را بلکه تمام مسلمین و حتی همه مستضعفین عالم را به سعادت برساند. اما در سخنان خویش همواره انسانها را به فطرت توحیدی خویش رهنمون می ساختند و راه سعادت را توجه به معنویات می دانستند. یکی از مواردی که به خوبی می توان این مهم را در سخنان امام پیدا کرد، پیامهای ایشان به مراسم حج است. امام با احیای مراسم برائت از مشرکین معنای تازه ای به حج بخشیدند و اجتماع عظیم حجاج را از انفعالی مرگ بار خارج نمودند. ایشان در پیامی به حجاج مرقوم داشتند:" (اسلام) دین فطرت و رهایی بخش از قید و بندهای طبیعت و وسواس شیاطین جنّ و انس در نهان و ظاهر است و دینِ سیاستِ مُدُن و راهنمای صراط مستقیمِ لا شرقیه و لا غَربیه است. دینی است که عباداتش توأم با سیاست، و سیاستش عبادت است.

اکنون که مسلمین کشورهای مختلف جهان به سوی کعبه آمال و حج بیت اللّه رو آورده...

مسلمانان مبعوث از قِبَل خداوند تعالی باید علاوه بر محتوای عبادی، از

محتوای سیاسی و اجتماعی آن بهره مند شوند، و به صِرْف صورت قناعت نکنند.

همه کس می داند که برپا نمودن چنین کنگره عظیمی برای هیچ مقامی و هیچ دولتی امکان پذیر نیست. و این امر خداوند متعال است که این گردهمایی بزرگ را فراهم آورده، مع الأسف مسلمین در طول تاریخ نتوانستند از این نیروی آسمانی و کنگره اسلامی استفاده شایانی به نفع اسلام و مسلمین بنمایند" .به صراحت اشاره معنویت و باطن حج و نیز خروج حاجیان از سکون و انفعال در کلام امام دیده می شود.

همچنین مسلمین را این گونه به جنبه های معنوی و متعالی حج توصیه می کنند:

"این پدرِ توحید و بت شکنِ جهان (حضرت ابراهیم) به ما و همه انسانها آموخت که قربانی در راه خدا، پیش از آنکه جنبه توحیدی و عبادی داشته باشد، جنبه های سیاسی و ارزشهای اجتماعی دارد. به ما و همه آموخت که عزیزترین ثمره حیات خود را در راه خدا بدهید و عید بگیرید. خود و عزیزان خود را فدا کنید، و دین خدا را و عدل الهی را برپا نمایید، این بت شکن و فرزند عزیزش، بت شکن دیگر، سید انبیا، محمد مصطفی - صلی اللّٰه علیه و آله و سلم - به بشریت آموختند که بتها هر چه هست باید شکسته شود؛ و کعبه، که امّ القُری است، و آنچه از آن بسط پیدا کرده تا آخرین نقطه زمین، تا آخرین روز جهان، باید از لوث بتها تطهیرشود، بت هر چه باشد، چه هیاکل، چه خورشید، چه ماه، و چه حیوان، و انسان. و چه بتی بدتر و خطرناکتر از طاغوتهای در طول تاریخ از زمان آدم صفی اللّٰه، تا ابراهیم خلیل اللّٰه، تا محمد حبیب اللّٰه - صلی اللّٰه علیهم و آلهم اجمعین - تا آخر الزمان که بت شکن آخر از کعبه ندای توحید سر دهد.

مگر ابرقدرتهای زمان ما بتهای بزرگی نیستند که جهانیان را به اطاعت و کرنش و پرستش خود می خوانند، و با زور و زر و تزویر خود را به آنان تحمیل می نمایند؟ کعبه معظّمه یکتا مرکز شکستن این بتهاست. ابراهیم خلیل، در اول زمان، و حبیب خدا و فرزند عزیزش مهدی موعود - روحی فداه - در آخر زمان، از کعبه ندای توحید سردادند و می دهند" .حضرت امام مبارزه با استکبار را امری می داند که با توحید به هم تنیده هستند و به مسلمین این نکته را گوشزد می کند که نمی توان در

کنار خانه خدا و مرکز توحید بود، ولی در مورد زورگویان عالم بی تفاوت ماند که این امر منقصتی در توحید و نیز در مراسم حج است. حضرت امام اصل بنای کعبه را برای توحید و ظلم ستیزی می داند و با اشاره به آیات قرآن به حجاج می فرماید:

"بیت اللَّه الحرام، اول بیتی است که برای" ناس "بنا شده. بیت همگانی است. هیچ شخصیتی و هیچ رژیمی و هیچ طایفه ای حق تقدم در آن را ندارد. اهل بادیه و صحرانشینان و خانه به دوشان با عاکفان کعبه و شهرنشینان و دولتمردان در آن یکسانند. این بیت معظم برای ناس بنا شده، و برای قیام ناس و نهضت همگانی، و برای منافع مردمی. و چه نفعی بالاتر و والاتر از آنکه دست جباران جهان و ستمگران عالم از سلطه بر کشورهای مظلوم کوتاه شود، و مخازن عظیم کشورها برای مردم خود آن کشورها باشد. بیتی که برای قیام تأسیس شده است، آن هم قیام ناس و للناس، پس باید برای همین مقصد بزرگ در آن اجتماع نمود، و منافع ناس را در همین مواقف شریف تأمین نمود، و رمی شیاطین بزرگ و کوچک را در همین مواقف انجام داد".

و یا با صراحت بیشتر عنوان می دارند: "مسلماً روح و پیام حج چیز دیگری غیر از این نخواهد بود که مسلمانان، هم دستور العمل جهاد با نفس را بگیرند و هم برنامه مبارزه با کفر و شرک را" .به هر حال اعلان برائت در حج، تجدید میثاق مبارزه و تمرین تشکل مجاهدان برای ادامه نبرد با کفر و شرک و بت پرستها است و به شعار هم خلاصه نمی شود که سرآغاز علنی ساختن منشور مبارزه و سازماندهی جنود خدای تعالی در برابر جنود ابلیس و ابلیس صفتان است و از اصول اولیه توحید به شمار می رود و اگر مسلمانان در خانه ناس و خانه خدا از دشمنان خدا اظهار برائت نکنند، پس در کجا می توانند اظهار نمایند؟ و اگر حرم و کعبه و مسجد و محراب، سنگر و پشتیبان سربازان خدا و مدافعان حرم و حرمت انبیا نیست، پس مأمن و پناهگاه آنان در کجاست؟ "امام در جای جای پیامهای خود به حجاج به این مطالب تاکید کرده و تنها به این امر اکتفا نمی کند بلکه از حجاج می خواهد هر کدام حامل این پیامهای توحیدی برای ملتهای کشور خود باشند.

حج؛ مظهر عزت و عظمت امت اسلامی در اندیشه امام خمینی" ره "حج کانون

معارف الهی، پیام آور طرح و تأسیس جامعه ای به دور از رذایل مادی و معنوی، تجلی و تکرار همه صحنه های عشق آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیاست. ایشان سفر حج را سفر به سوی خدای تبارک و تعالی دانسته که" برای نزدیک شدن و اتصال انسان به صاحب خانه است، حج تنها حرکات و اعمال و لفظها نیست و با کلام و لفظ و حرکت خشک، انسان به خدا نمی رسد؛ حج کانون معارف الهی است که از آن محتوای سیاست اسلام را در تمامی زوایای زندگی باید جستجو نمود و مناسک حج مناسک زندگی است و از آنجا که جامعه امت اسلامی از هر نژاد و ملیتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امت محمد (صلی الله علیه و آله) پیوند خورد و یکی گردد و ید واحده شود، حج تنظیم و تمرین و تشکل این زندگی توحیدی است. نوشته حاضر به لحاظ اهمیت سیاسی این فریضه الهی به رشته تحریر در آمده و در آن کوشیده شده به آیات قرآن کریم و سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیه السلام) به عنوان مبنای دیدگاه امام خمینی (ره) اشاره شود تا بر غنای آن افزوده گردد. در گام اول به بررسی بعد سیاسی و اجتماعی حج که یکی از ویژگیهای حج ابراهیمی و چه بسا از منظر امام بر ابعاد دیگر نیز غلبه داشته، می پردازیم.

حج در حیات سیاسی و اجتماعی مسلمانان، بلکه در سرنوشت بشر نقشی بسیار ارزنده دارد. نخستین خانه ای که برای مردم بنا گردیده و مشعل هدایت انسان خوانده شده، کعبه است. امام خمینی (ره) با توجه به این مسئله می فرماید: "یک همچو مجلس هایی که اسلام درست کرد مثل حج هیچ قدرتی نمی تواند درست کند؛ هیچ قدرتی، همه ممالک اسلامی و سران ممالک اسلامی جمع بشوند که نیم میلیون جمعیت را یک جایی ببرند نخواهند موفّق شد... این اجتماعات، اجتماعات سیاسی است. باید در این اجتماعات گویندگان و نویسندگان همه بلاد مسلمین در آنجا مسائل اسلام را مسائل بلاد مسلمین، گرفتاری هایی که دارند، مسلمین از دست کی گرفتاری دارند و آن باید چه بکند، دولتهایی که با مسلمین چه می کنند با او چه بکند کوشش کنند" و یا در جای دیگر می فرمایند: "در حج باید بررسی از اوضاع مسلمین در هر سال بشود که مسلمین در چه حال هستند. این سفر حج برای این مسائل بوده است، برای قیام ناس بوده است، برای این بوده است که

مسلمین مشکلات مسلمین را درک کنند و در رفعش کوشش کنند"

حج عرصه نمایش و سنجش استعدادها و توان مادی و معنوی مسلمانان است و از اینجا است که استمرار و قوام دین بر قیام کعبه پیوند می خورد. امام صادق ع) می فرماید: "دین پیوسته برپا خواهد بود تا زمانی که کعبه پابرجاست" .از این رو دشمنان اسلام می کوشند تا اجتماع با عظمت مسلمانان را در مراسم حج کم رنگ و آن را از محتوای عالی سیاسی اجتماعی خالی کنند و آثار مهم و نقش عظیم آن را در عزّت بخشیدن به امت و استحکام دین الهی بی ثمر سازند.

قرآن کریم در دعوت مردم به حج، فلسفه آن را چنین بیان می دارد: "لیشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم... یعنی حج گزاران از هر نقطه عالم بیایند تا بر منافع خودشان گواه باشند و در روزهای معینی یاد خدا بکنند. پس فلسفه حج این است که حاجیان در این کنگره عظیم شرکت کنند و بر منافع خود شاهد باشند. درباره این آیات نکاتی قابل ذکر است: 1) طبق این آیه حج عملی چند بعدی است: عبادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و... تنها یک عمل عبادی صرف نیست.

2) شهادت بر منافع در این آیه کریمه نه تنها در مقابل یاد خدا آمده، بلکه مقدم ذکر شده است و از این تقدیم به نظر می آید که بُعد غیر عبادی حج بیش از بعد عبادی آن مورد توجه قرار گرفته و اهمیت دارد و این در حالی است که بعد عبادی حج در مقابل اعمال دیگر عبادی عظمت بسیار بزرگ دارد. چنانکه حضرت امام (ره) در این مورد می فرماید:" فریضه حج در میان فرایض از ویژگی خاص برخوردار است و شاید جنبه سیاسی و اجتماعی آن بر جنبه های دیگرش غلبه داشته باشد با آنکه جنبه عبادی اش نیز ویژگی خاص دارد""باید بدانند که حج ابراهیمی، محمدی (صلی الله علیه و آله) سال هاست غریب و مهجور است، هم از جهات "معنوی و عرفانی" و هم از جهات "سیاسی و اجتماعی" .و حجاج عزیز تمامی کشورهای اسلامی باید بیت خدا را در همه ابعادش از این غربت درآورند، اسرار عرفانی و معنویش به عهده عرفای غیر محجوب. و ما اینک با بعد سیاسی و اجتماعی آن سر و کار داریم که باید گفت فرسنگها از آن دوریم. ما مأمور به جبران مافات هستیم. این کنگره سراپا

سیاست که به دعوت ابراهیم و محمد (صلی الله علیه و آله) برپا می شود و از هر گوشه دنیا و از هر فجّ عمیق در آن اجتماع می کنند، برای منافع ناس است و قیام به قسط است و در ادامه بت شکنی های ابراهیم و محمد است و طاغوت شکنی ها و فرعون زدودن های موسی است، و کدام بت به پایه شیطان بزرگ و بتها و طاغوتهای جهانخوار می رسد که همه مستضعفان جهان را به سجده خود و ستایش خویش فرا خوانند و همه بندگان آزاد خدای تعالی را بنده فرمانبردار خویش دانند

میقات عشق

دریای مواج انسانهای از خود رسته و به خدا پیوسته، خاضعانه بر گرد بیت الله الحرام به چرخش در می آیند و چشمها را خیره می کنند و تو، که همچون دیگران بر گرد این بنای مبارک در گردشی، هنگامی به خویش می آیی که همچون قطره ای درمیان امواج طوفانزای انسانهایی که هر یک به شکلی او را می خوانند و به نحوی او را می جویند، سرگردانی. به خویش می نگری و احساس می کنی که هرگز تا به این حد چنین سبک و آرام نبوده ای؛ سیلی سرکش و آشنا وجودت را پر می کند.

احساس می کنی در بیکران آبی آسمان که بر بیت الله الحرام سایه افکنده است به پرواز در آمده ای و تا بارگاه عظیم ربوبی اش پیش رفته ای. سرگشته و درمانده سر بر آستانش می گذاری و در آغوش گرم و مهربانش پناه می گیری؛ از او می خواهی که دیگر ترا به خودت وانگذارد. از او می خواهی حال که ترا با عشق راستین و با عظمت خویش آشنا نموده است، پایمردی و استقامتی عطایت فرماید تا همچنان ثابت قدم بمانی. از او می خواهی تا بینشی نصیبت نماید که فلاح و رستگاری را از لغزش ها و گمراهی ها بازشناسی.

به دامانش می آویزی و ملتمسانه از او می خواهی که مشکلات مسلمانان را حل کند و دلهای پاک و صبورشان را به هم نزدیک تر سازد. از او می خواهی که دستهای ناپاک ناجوانمردانی را که هر یک به نحوی امور مسلمانان را دچار نابسامانی ساخته و بین ایشان تفرقه می اندازند، قطع گرداند. فریادهای تکبیر که عاجزانه فاصله

حنجره تا لب هایت را طی میکند و جریان متناوب اشک های گرم و بی امان که سیمای شرمسارت را شستشو می دهد، ترا به خود می آورد و دیگر بار همچون قطره ای دستخوش امواج طوفانی خویش را برگرد خانه معبود، در طواف می یابی.

با وجود آن همه هیاهو و فریاد که پیرامونت را فرا گرفته است، سکوتی دلنشین ترا به خویش می خواند. گوشهایت را تیز می کنی. این صدای بال فرشتگان است که با زمزمه های عارفانه حجاج بیت الله در هم آمیخته و فضایی سرشار از معنویت و عرفان را بوجود آورده است و تو اینک سبکبار و رها از تعلقات دنیوی، اندیشمندانه به اطرافت می نگری. برادران سیاه پوستت را می بینی که مروارید درخشان اشک بر چهره شفافشان می غلطد و فریاد تکبیر و تهلیل شان غمی دیرپا را در چشمهای منتظر شان به تصویر می کشد. به هر طرف که می نگری برادر و خواهری مسلمان ترا به خویش می خواند.

تو تنها نیستی؛ مسلمانی هستی در میان صدها هزار مسلمان دیگر: سیاه، سفید ، سرخ، زرد، شیعه، سنی، آفریقایی، اروپایی، آمریکای لاتین و.... و تو با روحی که در جاری نور حق شستشو شده است، جای پای قرن ها استبداد، خشونت و نامردمی را بر جای جای اندام استوارشان می بینی؛ دستی پر از تمنا از درون به سویشان می گشایی و با فریاد از عمق وجودت آن ها را میخوانی. و اگر این فریاد پرتوان از حنجره هر مسلمانی که آستانبوس بیت الله الحرام است بیرون آید، به زودی طنین کوبنده آن از دیوارها و فضای ملکوتی کعبه خارج شده و دنیای استکبار را به لرزه خواهد انداخت. آری» مناسک حج بانگ بیدار باش دنیای اسلام است»؛ تا مسلمانان عالم به دور از هرگونه گروه و تشکل از پیش سازمان یافته یک دل و یک جهت در خاستگاه وحی الهی، آرمانهای مقدس خویش را جامه عمل پوشند و در جهت رفع مشکلات و مسائل دنیای اسلام؛ چاره اندیشی کنند. حج، این کنگره عظیم سیاسی عبادی مسلمانان جهان، حضور انسانیت در صحنه عشق و پرستش و فریاد مظلومیت انسان در ژرفنای ظلمتها و ظلمهای تاریخ است.

نوشته شده در ساعت 23 توسط زارع پور (تهیه و تلخیص) آرشیو نظرات

طبقه بندی: حج. دعای عرفه. فلسفه قربانی

ویرانی سد مأرب

پایتخت سبأ در این دوره شهر مأرب بود که داستان سد آن معروف است. این شهر آباد و پر ثروت در مشرق شهر صرواح وقریب 120 کیلومتر در مشرق صنعاء اندکی مایل به شمال واقع بوده و هم اکنون در همان نقطه روستایی باسم "مأرب" وجود دارد که مقر امارت مأرب است، و دارای معادن نمک است. سد مأرب که مایه اساسی عمران شهر مأرب وحوالی آن بود تاریخ مفصلی دارد. این سد آغاز بنای آن از دوره مکارب سبأ بوده و بواسطه جمع وتدارک آب ناحیه کوه ها و دره های مأرب را که تقریبا یک فرسخ باشد فاصله داشت معمور و آباد ساخته بود. ولی خرابی آن سد عظیم بتدریج باعث انحطاط آبادی وتنزل مقام مأرب گردید. وعاقبت خرابی قطعی این سد بی نظیر بوسیله سیلی عظیم بنیان کنی شد، که مآخذ آن را همان

"سیل العَرِم" مذکور در قرآن کریم دانسته اند. وسیل العرم یعنی (سیل قوی و طاقت ناپذیر) که بوسیله آن قسمت های زیادی از سد خراب شد. وبا خراب شدن قطعی این سد عظیم که در سال 452 میلادی رخ داد، مملکت سبأ مکانت اصلی تجارتی و آبادانی خود از دست داد.

+ نوشته شده در پنجشنبه هفدهم فروردین 1391 ساعت 13:9 توسط |artim org pu آرشیو نظرات

مهم ترین ومعروف ترین دول و ممالک عربی دولت و مملکت «سبا» بود که در جنوب دولت معین و شمال دولت قتبان وشمال غربی حضرموت واقع بود، و بتدریج اسم وشهرت آن برسایر ممالک مجاور غلبه نمود. آغاز تشکیل این دولت به گمان قوی از قرن هشتم یا آغاز قرن نهم قبل از میلاد مسیح است. از این زمان تا انقراض دولت مستقل یمن در دست حبشی ها در مسیحی (میلادی) تاریخ سلطنت «سبأ» به چهار دوره تقسیم می شود که در واقع دو دوره اول آن دولت سبأ

ص:144

بمعنی خاص بوده و در دو دوره بعد اگر چه اسم دولت «عنوان سبأ» داشت اما بیشتر نفوذ وحکومت در دست اقوام دیگر یمنی بود. حدس قوی می رود که این چهار دوره با چهار واقعه توام است یعنی انتهای اولی و آغاز دومی با انقراض کامل (یا از دست رفتن موقع مهم) دولت معین وابتدای سومی با از میان رفتن دولت قتبان وبالا گرفتن نفوذ ریدان و حِمیرها وابتدای چهارمی با استیلای اولی حبشه وانقراض دولت حضرموت مقارن است.

دوره اول حکومت کهنه که باسم «مکارب» یعنی (سبأ) نامیده می شود از ابتدای امر دولت سبأ تا حدود قرن ششم قبل از میلاد مسیح (یا اواسط قرن هشتم) فرمانروای مملکت سبأ بودند. نام های چند تن از این پادشاهان سبأ از کتیبه ها بدست آمده که روی همرفته پنج اسم می شود (یعنی نام ها مکرر می شود) و با احتمال قوی ?? نفر از آنها یک سلسله را تشکیل می دهند که پشت بر پشت در مملکت سبأ حکمرانی کرده اند. چند نفر از آنها اسم مشابه مانند: یثعمر یا یثمر دارند.

بنیادگذار سد مأرب

مکارب «سبأ» نسب وی به: عبد شمس بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود النبی می رسد. وی بنای «سد مأرب» را در مسافت کمتر از دوساعت راه از طریق مغرب شهر مأرب شروع کرد. ولی قبلاً از اتمام سد، شاه «مکارب سبأ» فوت کرد و پسرش کار پدر را دنبال کردند و «سد مأرب» را به پایان رساندند. بعد از اتمام سد مأرب منطقه مجاور سد را «ارض سبأ» نامگذاری کردند و شهر «مأرب» پایتخت مملکت خود قرار دادند. در سیرئه السبئیون آمده است که یکی از این پادشاهان که نام وی «یثعمر بن مکارب» که ظاهراً در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد مسیح حکومتی داشته، بنای «سد مأرب» را که پدرش «مکارب سبأ» آغاز کرده بود واندکی کار کرده بود پرداخته و به انجام رسانید و مورد استفاده وبهره برداری قرار گرفت.

پس از اتمام «سد مأرب» با دولت معین در جنگ شد و آن دولت را شکست داد و 50000 نفر از معین ها را کشت. این حکمران نامدار ظاهراً همان یثعمر سبائی است کا سارگن پادشاه آشور در کتیبه خود در سال 715 قبل از میلاد از باج و خراج گرفتن

از او سخن می راند. نوه از کریبل وتر (یا کریبائیل وتر) از مقتدرین حکمرانان سبأ بود که دولت سبأ را باللمره مغلوب نمود و با دولت قتبان و دولت اوسان نیز جنگها کرد واز این تاریخ حکمرانان لقب پادشاه برخود گرفت. اسم کریبلو از ملوک سبأ هم که در کتیبه سناخریب پادشاه آشور از 665 قبل از میلاد آمده است. ظاهراً اشاره به همین حکمران است که بخورات و توابل و سنگهای قیمتی برای او فرستاده بود.

پایتخت مملکت سبأ درآن دوران شهر صرواح بوده که در مشرق صنعا واقع بوده وحالا خرابه های آن موجود است. بعداً پایتخت سبأ به شهر مأرب که شهر عمده بود انتقال یافت.

آثار

یمن کشوری است که از زمان های قدیم موقعیت خاصی داشته است. یمن از قدیم ناحیه ای آباد و خرم و با نعمت بسیار و دارای جنگل ها در نقاط کوهستانی و در نقاط دیگر نخلستان ها و باغ های میوه گوناگون می باشد. به این خاطر در آن دوران «یمن السعید» نیز نامیده می شده است. سد مأرب در دهانه وادی (دره) ذَنهَ و درمیان دورشته کوه بلند واقع می باشد. رشته اول: واقع درسمت شمال، تپه هایی بسیار سراشیب وبلند ارتفاع وپوشیده از گیاه وجنگل ومعادن بسیار است. رشته دوم: کوه حَجَر نامیده می شود، کوهی بسیار بلند که سنگلاخ است، قسمت شمالی اش را جنگلها فرا گرفته اند. قسمت جنوبی کوه مرتع وچمنزار است. طول سد مأرب در حوالی ذراع (گز بلند)، و ارتفاع سد به حوالی ?? ذراع می باشد. اما عرض سد ?? ذراع می باشد. در ? کیلومتری خرابه های سد مأرب آثار برجسته کاخ بلقیس ملکه سبأ واقع می باشد. بقایا آثار این کاخ بزرگ وزیبا نشان می دهد که «سبأ» مملکت بسیار بزرگ و عظیمی بوده است. در اطراف خرابه ای این کاخ عظیم آثارهایی برجای مانده است که بسیار مشوق و دیدنی است. از طرف غرب کاخ بلقیس مایل به سمت جنوب روی تپه ای آثار قلعه ای به چشم می خورد که آن را قلعه سبأ می نامند، چنانکه ساکنان این منطقه به ما اطلاع دادند. همچنین در

نزدیکی های کاخ بلقیس ملکه سبأ واز طرف جنوب و مشرق آثارها وخرابه ها وزیر زمین ها وستون های بزرگی که از سنگ تراشیده شده است برجای مانده است.

همچنین از آثارهایی که در نزدیکی کاخ بلقیس مشاهده کردم آثار و خرابه های یک معبد بزرگ بود که در یک کیلومتری کاخ بلقیس به چشم می خورد.

داستان حضرت سلیمان و ملکه سبا و شکسته شدن سد مارب

اگر تمامی خلق گرگهای هار شوند و از آسمان هول و کینه بر سرم بارد، تو مهربان و جاودان آسیب ناپذیر من هستی. ای پناهگاه ابدی، تو می توانی جانشین همه بی پناهی ها شوی.

جلسه سوم

داستان حضرت سلیمان و ملکه سبا و شکسته شدن سد مارب

جزیره العرب از نظر جغرافیایی به سه بخش تقسیم شده است: عربستان سعودی بخش مرکزی است. در بخش شمال و غرب مکه و مدینه و طائف و یثرب و درمنطقه جنوب جزیره العرب، یمن قرار دارد. یمن در عربستان خوشبخت نامیده می شود چرا که این بخش پر نعمت ترین منطقه جزیره است، به گونه ای که آثار تمدن درخشان و با عظمت آن تا به امروز باقی و مشهور است. یکی از این آثار تاریخی م آرب (شهر معروف سبا) است.

خداوند در قرآن در دو سوره از قوم سبا نام برده است. نخست از ملکه سبا و نامه حضرت سلیمان به او ودیگری به مناسبت شکستن سد م آرب.

در ابتدا به دلیل اهمیت و زیبایی داستان نامه حضرت سلیمان به بلقیس ملکه سبا، این داستان را با جزیئات کامل آوردم. و سپس داستان شکسته شدن سد مارب را خواهید خواند.

حضرت سلیمان علیه السلام با تمام حشمت و شکوه و قدرت بی نظیر بر جهان حکومت می کرد. پایتخت او بیت المقدس در شام بود. خداوند نیروهای عظیم و امکانات بسیار در اختیار او قرار داده بود، تا آن جا که رعد و برق و جن و انس و همه

پرندگان و چرندگان و حیوانات دیگر تحت فرمان او بودند. و او زبان همه آنها را می دانست.

هدف حضرت سلیمان علیه السلام این بود که همه انسانها را به سوی خدا و توحید و اهداف الهی دعوت کند و از هرگونه انحراف و گناه باز دارد و همه امکانات را در خدمت جذب مردم به سوی خدا قرار دهد.

در همین عصر در سرزمین یمن، بانویی به نام «بلقیس» بر ملت خود حکومت می کرد و دارای تشکیلات عظیم سلطنتی بود. ولی او و ملتش به جای خدا، خورشید پرست و بت پرست بودند و از برنامه های الهی به دور بوده و راه انحراف و فساد را می پیمودند.

سلیمان در دوران پیامبری و فرمانروائی خود، بعد از اتمام بنای بیت المقدس، با عده ای به زیارت خانه خدا رفت. در راه بازگشت از کعبه به سوریه، در نزدیکی یمن، به جستجوی آب برای سپاه خود بود و از این رو، سراغی از هدهد گرفت، اما دید که اوغایب است. پرسید: چه شده است که من هدهد را نمی بینم؟ آیا عذری در نیامدن و غیبت داشته یا بدون جهت تأخیر نموده است؟ (مالی لااری الهدهد ام کان من الغائبین). اگر چنین باشد، من او را به سختی مجازات نموده و یا خواهم کشت، مگر آن که دلیلی روشن و شفاف برای غیبتش اقامه کند.

دیری نپایید که هدهد حضور پیدا کرد و بی درنگ گفت: ای سلیمان! من به موضوعی دست یافته ام که تو از آن بی خبری، من از شهر سبا می آیم و خبر مهمی برای تو آوره ام؛ «احطت بما لم تحط به وجئتک من سبأ بنأ یقین» پادشاه آن کشور زنی بود که همه امکانات در اختیار داشت و تخت سلطنتی بس عظیم و شگفتی داشت. آنچه مایه تأسف است این که پادشاه و مردم آنجا به جای خدای سبحان در برابر خورشید سجده می کردند! خورشید پرست بودند و شیطان این رفتار را برای آنان زیبا جلوه داده، آنان را به بی راهه برده بود.

حضرت سلیمان (علیه السلام) برای این خبر اهمیت ویژه ای قائل شد و فرمود: «من باید بررسی کنم که آیا این گزارش صحیح است یا نه؟ حضرت سلیمان علیه السلام عذر غیبت هدهد را پذیرفت، و بی درنگ در مورد نجات ملکه سبأ و ملتش احساس

مسؤولیت نمود و نامه ای برای ملکه سبا (بلقیس) فرستاد و او را دعوت به توحید کرد. نامه کوتاه اما بسیار پر معنا بود و در آن چنین آمده بود: «به نام خداوند بخشنده مهربان توصیه من این است که برتری جویی نسبت به من نکنید و به سوی من بیایید و تسلیم حق گردید.»

سلیمان علیه السلام نامه را به هدهد داد و گفت: «تو خود نامه را ببر و به نزد ملکه سبا بیفکن و از دور با دقت تماشا کن که چه عکس العملی نشان خواهد داد». هدهد نامه را برداشت و به سوی بلقیس راونه شد و نامه را نزد او افکند.

بلقیس نامه را برداشت و قرائت کرد و آن گاه خطاب به وزرا و بزرگان دربار نموده، گفت: نامه مهمی به من رسیده است. نامه از سلیمان نبی است. بلقیس بزرگان کشور خود را به گرد هم آورد و با آنها در این باره مشورت کرد. آنها گفتند: «ما نیروی کافی داریم و می توانیم بجنگیم و هرگز تسلیم نمی شویم.» بلقیس در جلسه مشورت گفت: من با فرستادگان هدیه برای سلیمان، او را امتحان می کنم. اگر او پیامبر باشد میل به دنیا ندارد و هدیه ما را نمی پذیرد، و اگر شاه باشد، می پذیرد. در نتیجه اگر دریافتیم او پیامبر است، قدرت مقاومت در مقابل او را نخواهیم داشت و باید تسلیم حق گردیم.

وقتی فرستادگان ملکه سبا هدایا را نزد حضرت سلیمان آوردند، از آنجا که سلیمان احساس کرد که آنان در صددند که با این هدایا آنان را از دعوت به توحید و یگانه پرستی معاف دارند، فرمود: «آیا با این هدایا به انصراف من بر آمده اید؟ من نیازی به این هدایا ندارم. این هدایا در برابر عطایایی که ایزد منان به من مرحمت فرموده، هیچ و ناچیز است. حال که چنین است و دعوت مرا به یگانه پرستی اجابت نمی کنند، چنان لشگری به سوی آنان خواهم فرستاد که هرگز به ذهن و اندیشه آنان خطور نکرده باشدو نظیرش را ندیده و نشنیده باشند».

فرستادگان باز گشتند و آنچه را دیده و شنیده بودند گزارش کردند. بلقیس دریافت که ناگزیر باید تسلیم فرمان سلیمان (که فرمان حق و توحید است) گردد و برای حفظ و سلامت خود و جامعه هیچ راهی جز پیوستن به امت سلیمان ندارد. به دنبال این تصمیم با جمعی از اشراف قوم خود حرکت کردند و یمن را به قصد شام

ترک گفتند، تا از نزدیک به تحقیق بیشتر بپردازند.

هنگامی که سلیمان از آمدن بلقیس و همراهانش به طرف شام اطلاع یافت، به حاضران فرمود: «کدام یک از شما توانایی دارید، پیش از آن که آنها به این جا آیند، تخت ملکه سبأ را برای من بیاورید.

عفریتی از جن (یعنی یکی از گردنکشان جنیان) گفت: من آن تخت را قبل از آن که چشم بر هم زنی، نزد تو خواهم آورد.

سپس سلیمان علیه السلام دستور داد تا تخت را اندکی جابجا کرده و تغییر دهند تا وقتی که بلقیس آمد، ببینند در مقابل این پرسش که آیا این تخت تو است یا نه، چه جواب می دهد. طولی نکشید که بلقیس و همراهان به حضور سلیمان آمدند.

ملکه سبا به داخل صحن و قصر سلیمان وارد شود. وقتی ملکه آن منظره شگفت را دید به گمان این که آن جا نهر آب است، ساق های خود را برهنه کرد؛ اما حضرت سلیمان (علیه السلام) به او گفت: که کف حیاط از آبگینه و از بلور صاف ساخته شده است و آبی که مشاهده می کند از زیر آن بلور می گذرد. در آن هنگام شخصی به تخت او اشاره کرد و به بلقیس گفت: «آیا تخت تو این گونه است؟ !». بلقیس دریافت که تخت خود اوست و از طریق اعجاز، پیش از ورودش به آن جا آورده شده است. او با مشاهده این معجزه، تسلیم حق شد و آیین حضرت سلیمان را پذیرفت و به آیین سلیمان پیوست و به نقل مشهور با سلیمان ازدواج کرد و هر دو در ارشاد مردم به سوی یکتا پرستی کوشیدند.

(شاهزادگان ایران) - دختران یزدگرد سوم - یزدجرد بن شهریار

بسمه تعالی

ص:150

در بارۀ کیفیت آمدن «شاهزادگان ایران به مدینه و تزویج آنها» روایات گوناگون وارد شده است که ما در این مختصر، بعضی از آنهارا می آوریم

منتخب التواریخ:

والده ماجدۀ امام زین العابدین علیه السلام جناب شهربانو بنت یزدجرد سلطان الأعاجم و آخر ملوک الفرس ابن شهریار بن پرویز بن هرمز بن کسری انوشیروان العادل بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور بن یزدجرد بن بهرام بن شاپور ذوالأکتاف بوده(1)

و مشهور آنست که اسم آن مخدره شهربانویه بوده است

امام زین العابدین علیه السلام می فرمود: «أنابن الخیرتین لأنّ رسول اللّه 6 قال انّ للّه من عباده خیرتان، فخیره من العرب، قریش، و من العجم، فارس»

و فیه یقول ابوالأسود الدئلی:

و انّ غلاماً بین کسری و هاشم ** لأکرم من نیطت علیه التّمائم

و این بانو را به نام شاه زنان و سلافه و خوله و غزاله نیز می خواندند، و شاعر در حق او گفته (یعنی در حق زین العابدین)

و أمّه ذات العلی والمجد ** شاه زنان بنت یزدجرد

هوبن شهریار بن کسری ** ذو سؤدد لیس یخاف کسری

و به اتفاق مؤرخین، مخدره شهربانو هنگامی که امام زین العابدین 7 از او متولد گردید، در حال نفاس، دنیا را وداع گفت.

پس آنچه را که صاحب «تذکره الخواتین» برهم بافته به این که شهربانو روز عاشورا سوار ذوالجناح گردید و با دخترش به «ری» آمد و دختر را رها کرد (ودر کوه بی بی شهربانو غائب شد) ابداً اصلی ندارد؛

و أعجب از اینکه تا کنون آن کوه زیارت گاه جهّال گردیده است، و مردم نادان دسته دسته ماشین گرفته، و به زیارت این امر موهوم و بی پایه، می روند

1- (1) 0 منتخب التواريخ ص 346.

پس واجب است بر طرفداران دین، که این خرافات را با روشن گری خود، از فکر مردم، بیرون بنمایند.

و در میان مؤرّخین اختلاف هست و کاملاً روشن نیست که

1 - آن مخدره در زمان خلافت عمر اسیر شده است

2 - یا در زمان خلافت عثمان

3 - یا درزمان خلافت حضرت امیر المومنین علیه السلام

و همچنین معلوم نیست که آیا ازدواج این مخدّره با حضرت سیّدالشّهداء 7، در چه زمانی از آن سه تاریخ بوده است به هر یک از این سه گفتار، گروهی معتقدند.

مستند کسانی که می گویند: زمان خلافت امیر علیه السلام بوده فرمایش شیخ مفید 1 در کتاب «ارشاد» است.

ارشاد المفید: الامام بعد الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام ابنه أبو محمد علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام وکان یکنی أیضا بأبی الحسن وامه شاه زنان بنت یزدجرد بن شهریار کسری، ویقال: إن اسمها شهر بانو، وکان أمیر المؤمنین علیه السلام ولی حریث بن جابر جانبا من المشرق، فبعث إلیه بنتی یزدجرد بن شهریار، فنحل ابنه الحسین علیه السلام شاه زنان منهما فأولدها زین العابدین علیه السلام ونحل الاخری محمد بن أبی بکر فولدت له القاسم بن محمد بن أبی بکر، فهما ابنا خاله، وکان مولد علی بن الحسین علیهما السلام بالمدینه سنه ثمان وثلاثین من الهجره، فبقی مع جده أمیر المؤمنین علیه السلام سنتین ومع عمه الحسن علیه السلام اثنی عشر سنه، ومع أبیه الحسین علیه السلام ثلاثا وعشرین سنه، وبعد أبیه أربعا وثلاثین سنه وتوفی بالمدینه سنه خمس وتسعین من الهجره وله یومئذ سبع وخمسون سنه، و کان إمامته أربعا وثلاثین سنه ودفن بالبقیع مع عمه الحسن بن علی بن أبی طالب علیهما السلام(1).

مستند کسانی که می گویند: در زمان عثمان بوده روایت «عیون أخبار الرّضاء» است،

عيون أخبار الرضاء. الحسين بن محمد البيهقى، عن محمد بن يحيى الصولى، عن عون بن محمد، عن سهل بن القاسم النوشجانى، قال: قال لى الرضا عليه السلام بخراسان: إن بيننا وبينكم

1- (1) 0 ارشاد المفيد ص 269؛ بحار الأنوار - العلامه المجلسى ج 46 ص 12.

نسب، قلت: وما هو أيها الامير؟ قال: إن عبد الله بن عامر بن كريز لما افتتح خراسان أصاب ابنتين ليزدجرد بن شهريار ملک الاعاجم، فبعث بهما إلی عثمان بن عفان فوهب إحداهما للحسن والاخری للحسین علیه السلام فماتتا عندهما نفساوین، وکانت صاحبه الحسین علیه السلام نفست بعلی بن الحسین علیهما السلام فکفل علیا بعض امهات ولد أبیه فنشأ وهو لا یعرف اما غیرها ثم علم أنها مولاته، وکان الناس یسمونها امه، وزعموا أنه زوّج امه، ومعاذ الله إنما زوّج هذه علی ما ذکرناه، وکان سبب ذلک أنه واقع بعض نسائه ثم خرج یغتسل فلقیته امّه هذه فقال لها: إن کان فی نفسک فی هذا الأمر شئ فاتّقی الله وأعلمینی؟ فقالت: نعم فزوّجها، فقال ناس: زوّج علی بن الحسین علیهما السلام امه، قال عون: قال لی سهل ابن القاسم: ما بقی طالبی عندنا إلا کتب عنّی هذا الحدیث عن الرّضا علیه السلام(1)

علاّمه مجلسی ره در «جلاء العیون» فرموده ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که عبدالله بن عامر چون خراسان را فتح کرد دو دختر از یزدجرد پادشاه عجم گرفت و برای عثمان فرستاد پس یکی را به حضرت امام حسن علیه السلام و دیگری را به حضرت امام حسین علیه السلام داد و آن را که حضرت امام حسین علیه السلام گرفت حضرت امام زین العابدین علیه السلام از او به هم رسید و چون آن حضرت از او متولد شد او برحمت الهی واصل شد (و آن دختر دیگر نیز در وقت ولادت فرزند اول وفات یافت). پس یکی از کنیزان حضرت امام حسین علیه السلام او را تربیت می کرد و حضرت او را مادر می گفت و چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد حضرت امام زین العابدین علیه السلام او را به یکی از شیعیان خود تزویج کرد و به این سبب شهرت کرد که حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه مادر خود را به یکی از شیعیان خود تزویج نموده.(2)

مؤلف گوید که این حدیث مخالفت دارد با آنچه گذشت در فصل اولاد حضرت امام حسین علیه السلام که شهربانو را در زمان عمر آوردند و شاید یکی از راویان

1- (1) 0 عیون أخبار الرّضا ج 2 ص 128 بتفاوت یسیر، بحار: ج 46 ص 8.
2- (2) 0 منتهی الامال ج 2 ص 3 چاپ قدیم.

اشتباهی کرده باشد و آن روایت که در آنجا واقع شده اشهر و اقوی است.
(1)

و شیخ مفید ره روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام حریث بن جابر را والی کرد در یکی از بلاد مشرق و او دو دختر یزدجرد را برای حضرت فرستاد حضرت یکی را که شاه زنان نام داشت به حضرت امام حسین علیه السلام داد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام از او به هم رسید و دیگری را به محمد بن ابی بکر داد و قاسم جد مادری حضرت صادق علیه السلام از او بهم رسید. پس قاسم با امام زین العابدین علیه السلام خاله زاده بودند انتهی.(2)

مستند کسانی که می گویند: زمان عمر بوده، روایت قطب راوندی در کتاب «الخرایج» از امام باقر علیه السلام است.

. الخرائج روی عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام قال: لما قدمت ابنه یزدجرد ابن شهریار آخر ملوک الفرس وخاتمتهم علی عمر، وادخلت المدینه استشرفت لها عذاری المدینه، وأشرق المجلس بضوء وجها، ورأت عمر فقالت: آه بیروز باد هرمز، فغضب عمر وقال: شتمتنی هذه العلجه(3) و همّ بها فقال له علی علیه السلام: لیس لک إنکار علی ما لا تعلمه، فأمر أن ینادی علیها، فقال أمیر المؤمنین علیه السلام: لا یجوز بیع بنات الملوک وإن کن کافرات، ولکن اعرض علیها أن تختار رجلا من المسلمین حتی تتزوج منه، وتحسب صداقها علیه من عطائه من بیت المال یقوم مقام الثمن، فقال عمر: أفعل، وعرض علیها أن تختار فجالت فوضعت یدها علی منکب الحسین علیه السلام فقال: "چه نام داری أی کنیزک" یعنی: ما اسمک یا صبیه؟ قالت جهان شاه، فقال بل شهر بانویه، قالت: تلک اختی قال: "راست گفتی" أی صدقت ثم التفت إلی الحسین فقال: احتفظ بها وأحسن إلیها، فستلد لک خیر أهل الارض فی زمانه بعدک، وهی ام الاوصیاء الذریه الطیبه، فولدت علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام(4). قطب راوندی بسند معتبر از حضرت امام

1- (1) 0 منتهی الامال ج 2 ص 3 چاپ قدیم
2- (2) 0 منتهی الامال ج 2 ص 3 چاپ قدیم

3- (3) 0 العلج: بالكسر فالسكون وجيم فى الاخر: الرجل الضخم من كفار العجم وبعضهم يطلقه على الكافرمطلقا (المجمع).
4- (4) 0 لم نعثر عليه فى الخرايج المطبوعه رغم البحث عنه. وسيأتى كذلک بعض الاحاديث، وقد ذكر الحجه المتتبع شيخنا الرازى فى الذريعه ج 7 ص 146 انه رأى نسخه بعنوان (الخرايج) فى مكتبه سلطان العلماء وهى تخالف المطبوع. أقول ولعل الخرايج المطبوعه فيها نقص وربما كانت المخطوطه أكمل، ويحتمل أن يكون (يج) رمز الخرايج مصحفا عن (ير) رمز البصائر والحديث فيه فى باب 11 ج 7.

محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون دختر یزدجرد بن شهریار آخر پادشاهان عجم را برای عمر آوردند و داخل مدینه کردند جمیع دختران مدینه بتماشای جمال او بیرون آمدند و مسجد مدینه از شعاع روی او روشن شد.

و چون عمر اراده کرد که روی او را ببیند مانع شد و گفت سیاه باد روز هرمز که تو دست بفرزند او دراز می کنی عمر گفت این گبرزاده مرا دشنام میدهد و خواست که او را آزار کند حضرت امیر علیه السلام فرمود که تو سخنی را که نفهمیدی چگونه دانستی که دشنام است پس عمر امر کرد که ندا کنند در میان مردم و او را بفروشند.

حضرت فرمود جایز نیست فروختن دختران پادشاهان هر چند کافر باشند و لیکن بر او عرض کن که یکی از مسلمانان را خود اختیار کند و او را به او تزویج کنی و مهر او را از عطای بیت المال او حساب کنی.

عمر قبول کرد و گفت یکی از اهل مجلس را اختیار کن آن سعادتمند آمد و دست بر دوش مبارک امام حسین علیه السلام گذارد پس حضرت امیر المومنین علیه السلام از او پرسید بزبان فارسی که چه نام داری ای کنیزک؟ عرض کرد جهانشاه.

حضرت فرمود بلکه تو را شهربانویه نام کرده اند عرض کرد این نام خواهر من است.

حضرت باز بفارسی فرمود راست گفتی، پس رو کرد به حضرت امام حسین علیه السلام و فرمود که این با سعادت را نیکو محافظت نما و احسان کن بسوی او که فرزندی از تو بهم خواهد رسانید که بهترین اهل زمین باشد بعد از تو و این مادر اوصیاء ذریه طیبه من است پس حضرت امام زین العابدین علیه السلام از او به هم رسید.(1)

و «یروی» أنها ماتت فی نفاسها به،

وإنما اختارت الحسین علیه السلام لأنّها رأت فاطمه علیها السلام وأسلمت قبل أن یأخذها عسکر المسلمین، ولها قصه وهی أنها قالت: رأیت فی النوم قبل ورود عسکر المسلمین کأن محمدا رسول

1- (1) 0 منتهی الامال ج 2 ص 3 چاپ قدیم.

الله صلى الله علیه وآله دخل دارنا وقعد مع الحسین علیه السلام وخطبنی له وزوجنی منه، فلما أصبحت کان ذلک یؤثر فی قلبی وما کان لی خاطر غیر هذا، فلما کان فی اللیله الثانیه رأیت فاطمه بنت محمد صلى الله علیه وآله قد أتتنی وعرضت علی الاسلام فأسلمت ثم قالت: إن الغلبه تکون للمسلمین، وإنک تصلین عن قریب إلی ابنی الحسین سالمه لا یصیبک بسوء أحد قالت: وکان من الحال أنی خرجت إلی المدینه ما مس یدی إنسان.

و (این که چرا امام حسین علیه السلام را اختیار کرد) روایت کرده است که پیش از آنکه لشکر مسلمانان بر سر ایشان بروند شهربانو در خواب دید که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله داخل خانه او شد با حضرت امام حسین علیه السلام و او را برای آن حضرت خواستگاری نمود و به او تزویج کرد. شهربانو گفت که چون صبح شد محبت آن خورشید فلک امامت در دل من جا کرد و پیوسته در خیال آن حضرت بودم. چون شب دیگر بخواب رفتم حضرت فاطمه صلوات الله علیه را درخواب دیدم که بنزد من آمده و اسلام را بر من عرضه داشت و من بدست مبارک آن حضرت در خواب مسلمان شدم پس فرمود که در این زودی لشکر مسلمانان بر پدر تو غالب خواهند شد و تو را اسیر خواهند کرد و بزودی بفرزند من حسین علیه السلام خواهی رسید و خدا نخواهد گذارد که کسی دستی بتو برساند تا آنکه بفرزند من برسی و حقتعالی مرا حفظ کرد که هیچ کس بمن دستی نرسانید تا آنکه مرا به مدینه آوردند و چون حضرت امام حسین علیه السلام را دیدم دانستم که همان است که در خواب با حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله بنزد من آمده بود و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله مرا بعقد او در آورده بود و باین سبب او را اختیار کردم.(1)

ارشاد. سئل أمیر المؤمنین صلوات الله علیه «شاه زنان» بنت کسری حین اسرت: ما حفظت عن أبیک بعد وقعه الفیل؟ قالت: حفظت عنه إنه کان یقول: إذا غلب الله علی أمر ذلّت المطامع دونه ، وإذا انقضت المده کان الحتف(2) فی الحیله، فقال علیه السلام: ما أحسن ما قال أبوک، تذلّ

1- (1) 0 منتهی الامال ج 2 ص 3 چاپ قدیم.

2- (2) 0 الحتف الموت والجمع الحتوف، ولم یأت منه فعل، یقال: مات حتف أنفه أی علی فراشه من غیرقتل ولا ضرب ولا غرق ولا حرق، وخص الانف لما یقال: ان روحه تخرج من أنفه، المجمع.

الأمور للمقادير حتّى يكون الحتف فى التّدبير(1)

و به روايت مفيد: نام خواهرش (كيهان بانويه) بوده است.

و بعضى نام او را «مرواريد» گفته اند و بعضى مى گويند: روايت مفيد كه متضمّن آوردن «حريث بن جابر حنفى» آن دو بانو را در زمان امير 7 به خدمت آن حضرت آورده است نزديک به حقيقت است چون بودن اين قضيه در زمان عمر بعيد است

زيرا تولد امام سجّاد عليه السلام در زمان امير عليه السلام واقع شده است و اينكه ولادت آن حضرت بعد از بيست سال بوده باشد، بعيد به نظر مى رسد، خلاصه كسانى كه به اخبار و تواريخ احاطه دارند، به ناچار در جمع و تحليل اين سه قول نظرى دارند واللّه العالم.

براى روشنى مطلب به روايات بعدى توجّه فرمائيد.

كشف الغمه. ولد على (بن الحسين) عليه السلام بالمدينه فى الخميس الخامس من شعبان من سنه ثمان وثلاثين من الهجره فى أيام جده أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام قبل وفاته بسنتين، وامه ام ولد إسمها «غزاله»، وقيل: بل كان اسمها شاه زنان بنت يزدجرد و قيل: غير ذلک.(2)

و قال الحافظ عبد العزيز: امه يقال: لها «سلامه»، وقال إبراهيم بن إسحاق امه «غزاله» ام ولد.

وفى كتاب مواليد أهل البيت روايه ابن الخشاب النحوى: بالإسناد عن أبى عبد الله عليه السلام قال:

وُلد على بن الحسين عليهما السلام فى سنه ثمان وثلاثين من الهجره قبل وفات على بن أبيطالب عليه السلام بسنتين، وأقام مع أمير المؤمنين سنتين، ومع أبى محمد الحسن عليه السلام عشر سنين، وأقام مع أبى عبد الله عليه السلام عشر سنين، وكان عمره سبعا وخمسين سنه. وفى روايه اخرى: إنه ولد سنه سبع وثلاثين، وقبض وهو ابن سبع وخمسين سنه فى سنه أربع وتسعين، وكان بقاؤه بعد أبى عبد الله عليه السلام ثلاثا وثلاثين سنه ويقال: فى سنه خمس وتسعين. امه خوله بنت يزدجرد ملک فارس،

وهى التى سماها أمير المؤمنين علیه السلام «شاه زنان»، ويقال: بل كان اسمها «برّه» بنت

ص:157

1- (1) 0 ارشاد المفيد ص 160؛ بحار: ج 46 ص 11.
2- (2) 0 كشف الغمّه ج 2 ص 260 بتفاوت؛ بحار الأنوار، العلامه المجلسى ج 46 ص 7.

النوشجان، ويقال: كان اسمها شهر بانو بنت يزدجرد، وكان يقال له عليه السلام: ابن الخيرتين لقول رسول الله صلى الله عليه وآله: إن لله من عباده خيرتين فخيرته من العرب قريش، ومن العجم فارس ، وكانت امه بنت كسرى.

البصائر. إبراهيم بن إسحاق، عن عبد الله بن أحمد، عن عبد الرحمن بن أبى عبد الله الخزاعى، عن نصر بن مزاحم، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السلام قال: لما قدم بابنه يزدجرد على عمر، وادخلت المدينه أشرف لها عذارى المدينه وأشرق المسجد بضوء وجهها، فلما دخلت المسجد ورأت عمر غطت وجهها وقالت: اه بيروج بادا هرمز(1) قال: فغضب عمر وقال:

تشتمنى هذه وهم بها، فقال له أمير المؤمنين: ليس لک ذلک أعرض عنها، إنها تختار رجلا من المسلمين ثم احسبها بفيئه عليه، فقال عمر: اختارى قال: فجاءت حتى وضعت يدها على رأس الحسين بن على عليهما السلام فقال أمير المؤمنين عليه السلام: ما اسمک؟ فقالت: جهان شاه فقال:

بل شهر بانويه، ثم نظر إلى الحسين عليه السلام فقال: يا أبا عبد الله ليلدن لک منها غلام خير أهل الارض(2)

تبيين. يزدجرد آخر ملوک الفرس، وهو ابن شهريار بن أبرويز بن هرمز بن أنوشيروان، وكأن إشراق المسجد بضوئها كنايه عن ابتهاج أهل المسجد برؤيتها وعجبهم من صورتها وصباحتها. وفى الكافى(3) اف بيروج بادا هرمز، واف كلمه تضجر، وبيروج معرب بيروز أى اسود يوم هرمز وأساء الدهر إليه وانقلب الزمان عليه حيث صارت أولاده اسارى تحت حكم مثل هذا أو دعاء على جدها هرمز، يعنى لا كان لهرمز يوم حتى تصير أولاده كذلک. "وهم بها" أى أراد إيذاءها أو أن يأخذها لنفسه قوله عليه السلام: بل شهر بانويه كأنه عليه السلام غير اسمها للسنه، أو لانه من أسماء الله تعالى لما ورد فى الخبر فى النهى عن اللعب بالشطرنج إنه يقول مات شاهه وقتل شاهه والله شاهه ما مات وما قتل، أو أنه عليه السلام أخبر أنه ليس اسمها جهانشاه بل اسمها شهر بانويه، وإنما غيرته للمصلحه، كما يدل عليه روايه صاحب العدد أو المعنى لم ينبغ لک هذا الاسم، بل كان ينبغى

1- (1) 0 خ ل "أف بيروز"(كلام فارسی مشتمل على تأفيف ودعاء على أبيها هرمز) تعنی: لا كان لهرمزيوم، فان ابنته أسرت بصغر ونظر إليها الرجال، الوافی ج 2 ص 176.
2- (2) 0 بصارئرالدرجات فی الباب الحادی عشر من الجزء السابع؛ بحار: ج 46 ص 9.
3- (3) 0 الكافی ج 1 ص 466.

تسمیتک بشهر بانویه "لیلدن" کأنه إشاره إلی أن أولاده علیه السلام یحصل من ولد هو خیر أهل الارض، وفی بعض

....

النسخ بالتاء کأنه تم الکلام عند قوله: لک، وقوله: منها غلام، جمله اخری. ثم إن هذا الخبر یخالف الخبر السابق، وذاک أقرب إلی الصواب إذ أسر أولاد یزدجرد الظاهر أنه کان بعد قتله أو استئصاله، وذلک کان فی زمن عثمان وإن أمکن أن یکون بعد فتح القادسیه أو نهاوند أخذ بعض أولاده هناک لکنه بعید وأیضا لا ریب فی أن تولد علی بن الحسین علیه السلام منها کان فی أیام خلافه أمیر المؤمنین علیه السلام، ولم یولد منها غیره کما نقل، وکون الزواج فی زمن عمر وعدم تولد ولد منها إلا بعد أکثر من عشرین سنه بعید، ولا یبعد أن یکون عمر فی هذه الروایه تصحیف عثمان والله یعلم.(1)

مناقب ابن شهرآشوب. مولد علی بن الحسین علیهما السلام بالمدینه یوم الخمیس فی النصف من جمادی الاخره، ویقال: یوم الخمیس لتسع خلون من شعبان سنه ثمان وثلاثین من الهجره قبل وفاه أمیر المؤمنین علیه السلام بسنتین، وقیل: سنه سبع، وقیل: سنه ست فبقی مع جده أمیر المؤمنین علیه السلام أربع سنین، ومع عمه الحسن عشر سنین، ومع أبیه عشر سنین، ویقال: بقی مع جده سنتین، ومع عمه اثنتی عشره سنه، ومع أبیه ثلاث عشره سنه، وأقام بعد أبیه خمسا وثلاثین سنه، وتوفی بالمدینه یوم السبت لاحدی عشره لیله بقیت من المحرم، أو لاثنتی عشره لیله ، سنه خمس وتسعین من الهجره، وله یومئذ سبع وخمسون سنه، ویقال: تسع وخمسون سنه، ویقال أربع وخمسون، وکانت إمامته أربعا وثلاثین سنه، وکان فی سنی إمامته بقیه ملک یزید، وملک معاویه بن یزید، وملک مروان، وعبد الملک، وتوفی فی ملک الولید ودفن فی البقیع مع عمه الحسن علیه السلام(2).

وقال أبو جعفر بن بابویه: سمه الولید بن عبد الملک. وامه شهر بانویه بنت یزدجرد بن شهریار الکسری، ویسمونها أیضا بشاه زنان، وجهان بانویه، وسلافه وخوله، وقالوا: هی شاه زنان بنت شیرویه بن کسری أبرویز، ویقال: هی بره بنت النوشجان، والصحیح هو الاول، وکان أمیر المؤمنین

1- (1) 0 - بحار الأنوار - العلامه المجلسی ج 46 ص 10:
2- (2) 0 مناقب ابن شهر آشوب ج 3 ص 310.

علیه السلام سماها مریم، ویقال: سماها فاطمه وکانت تدعی سیده النساء(1).

الکافی. ولد علیه السلام فی سنه ثمان وثلاثین، وقبض فی سنه خمس وتسعین وله سبع وخمسون سنه، وامه سلامه بنت یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن کسری أبرویز(2).

روضه الواعظین. کان مولده علیه السلام یوم الجمعه، ویقال: یوم الخمیس لتسع خلون من شعبان سنه ثمان وثلاثین من الهجره(3)

ویقال: سنه سبع وثلاثین من الهجره ویقال: سنه ست وثلاثین. اعلام الوری: ولد علیه السلام بالمدینه یوم الجمعه، ویقال: یوم الخمیس فی النصف من جمادی الاخره، وقیل: لتسع خلون من شعبان سنه ثمان وثلاثین من الهجره وقیل: سنه ست وثلاثین، وقیل: سنه سبع وثلاثین، واسم امه شهزنان وقیل: شهر بانویه(4)

مصباح الکفعمی.

فی نصف جمادی الاولی کان مولد السجاد علیه السلام(5).

وذکر فی اللوح الذی وضعه أنه علیه السلام ولد یوم الاحد خامس شعبان لثمان وثلاثین. أقول:

وفی تاریخ الغفاری أنه علیه السلام ولد یوم الجمعه منتصف شهر جمادی الثانیه.

الفصول المهمه. ولد بالمدینه، نهار الخمیس، الخامس من شعبان سنه ثمان وثلاثین، کنیته أبو الحسن، وقیل: أبو بکر، وله ألقاب کثیره أشهرها زین العابدین، وسید العابدین، والزکی، والامین،

ص:160

1- (1) 0 مناقب ابن شهر آشوب ج 3 ص 311؛ بحار: ج 46 ص 13؛ بحار الأنوار: العلامه المجلسی ج 46 ص 15:
2- (2) 0 الکافی ج 1 ص 466 وفی آخره: وکان یزدجرد آخر ملوک الفرس.

3- (3) 0 روضه الواعظين ص 176. إلى هنا الموجود من الحديث، ولم يذكر الترديد من القولين الاتيين؛ بحار الأنوار - العلامه المجلسی ج 46 ص 15: .
4- (4) 0 اعلام الوری ص 15؛ بحار: ج 46 ص 13؛ بحار الأنوار: العلامه المجلسی ج 46 ص 15:
5- (5) 0 مصباح المتهجد للشيخ الطوسی ص 554 طبع سنه 1348 ومصباح الكفعی ص 511 طبع ايران سنه 1321.

وذو الثفنات، صفته: أسمر قصير، دقيق، نقش خاتمه: وما توفيقى إلا بالله(1).

مصباح. فى النصف من جمادى الاولى سنه ست وثلاثين كان مولد أبى محمد على بن الحسين عليهما السلام.(2)

العدد. الاقبال. باسنادنا إلى المفيد فى كتاب حدائق الرياض: النصف من جمادى الاولى سنه ست وثلاثين كان مولد أبى محمد على بن الحسين عليهما السلام(3).

الدروس. ولد عليه السلام بالمدينه يوم الاحد خامس شعبان سنه ثمان وثلاثين، وقبض بها يوم السبت ثانى عشر المحرم سنه خمس وتسعين، عن سبع وخمسين سنه، وامه شاه زنان بنت شيرويه بن كسرى أبرويز، وقيل: ابنه يزدجرد(4).

العدد فى كتاب الدرر. ولد عليه السلام بالمدينه سنه ثمان وثلاثين من الهجره وكذا فى كتاب مواليد الائمه قبل وفات جده أمير المؤمنين عليه السلام بسنتين، وفى روايه اخرى بست سنين. فى كتاب الذخيره مولده: سنه ست وثلاثين وقيل: ثمان وثلاثين، وقيل:

ولد يوم الخميس ثامن شعبان، وقيل سابعه سنه ثمان وثلاثين بالمدينه فى خلافه جده أمير المؤمنين عليه السلام. فى كتاب التذكره: ولد على بن الحسين زين العابدين عليه السلام سنه ثمان وثلاثين وامه شاه زنان بنت ملك قاشان، وقيل: بنت كسرى يزدجرد بن شهريار، ويقال اسمها شهر بانويه.

وقال أبو جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبرى:(5) - ليس التاريخى - لما ورد سبى الفرس

1- (1) 0 الفصول المهمه لابن الصباغ المالكى ص 187 طبع النجف بتفاوت فيه، وفى المصدر: كنيته عليه السلام المشهور أبو الحسن، وقيل أبو محمد، وقيل أبو بكر. (3) مصباح الكفعمى ص 511.
2- (2) 0 مصباح ماكفعمى: ص 511.

3- (3) 0 الاقبال ص 95 طبع ایران سنه 1314.
4- (4) 0 کتاب الدروس للشهید ره فی کتاب المزار، طبع سنه 1269 بایران؛ بحار الأنوار - العلامه المجلسی ج 46 ص 15: .
5- (5) 0 فی کتابه دلائل الامامه ص 81 طبع النجف؛ بحار الأنوار: العلامه المجلسی ج 46 ص 15: .

إلى المدينه أراد عمر بن الخطاب بيع النساء وأن يجعل الرجال عبيدا(1) فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: أكرموا كريم كل قوم، فقال عمر: قد سمعته يقول: إذا أتاكم كريم قوم فأكرموه وإن خالفكم فقال له أمير المؤمنين عليه السلام(2) هؤلاء قوم قد ألقوا إليكم السلم ورغبوا فى الاسلام ولابد أن يكون لى فيهم ذريه، وأنا اشهد الله واشهدكم أنى قد أعتقت نصيبى منهم لوجه الله تعالى، فقال جميع بنى هاشم: قد وهبنا حقنا أيضا لک، فقال: اللهم اشهد أنى قد أعتقت ما وهبوا لى لوجه الله، فقال المهاجرون والانصار: وقد وهبنا حقنا لک يا أخا رسول الله، فقال: اللهم اشهد انهم قد وهبوا لى حقهم وقبلته واشهدک أنى قد أعتقتهم لوجهک، فقال عمر: لم نقضت على عزمى فى الاعاجم؟ وما الذى رغبک عن رأيى فيهم، فأعاد عليه ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله فى إكرام الكرماء(3) فقال عمر: قد وهبت لله ولک يا أبا الحسن ما يخصنى وسائر ما لم يوهب لک، فقال أمير المؤمنين عليه السلام اللهم اشهد على ما قالوه وعلى عتقى إياهم، فرغب جماعه من قريش فى أن يستنكحوا النساء، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: هن لا يكرهن على ذلک ولكن يخيرن ما اخترنه عمل به، فأشار جماعه إلى شهر بانويه بنت كسرى فخيرت وخوطبت من وراء الحجاب والجمع حضور فقيل لها: من تختارين من خطابک؟ وهل أنت ممن تريدين بعلا؟ فسكتت فقال أمير المؤمنين قد أرادت وبقى الاختيار، فقال عمر: وما علمک بإرادتها البعل؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام: إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان إذا أتته كريمه قوم لا ولى لها - وقد خطبت - يأمر أن يقال لها: أنت راضيه بالبعل؟ فإن استحيت وسكتت جعل إذنها صماتها وأمر بتزويجها، وإن قالت: لا لم يكرهها على ما تختاره، وإن شهر بانويه اريت الخطاب فأومأت بيدها واختارت الحسين بن على عليهما السلام، فاعيد القول عليها فى التخيير فأشارت بيدها، وقالت: هذا إن كنت مخيره، وجعلت أمير المؤمنين عليه السلام وليها، وتكلم حذيفه بالخطبه، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: ما اسمک؟ فقالت: شاه زنان بنت كسرى، قال أمير المؤمنين عليه السلام:

1- (1) 0 فى المصدر السابق: عبيدا للعرب، وأن يرسم عليهم أن يحملوا العليل والضعيف والشيخ الكبير فى الطواف على ظهورهم حول الكعبه، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: الخ

2- (2) 0 فی المصدر السابق: فمن أین لک أن تفعل بقوم کرماء ما ذکرت، ان هؤلاء الخ.
3- (3) 0 فی المصدر السابق: ما قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی الحدیث، وما هم علیه من الرغبه فی الاسلام.

أنت شهر بانويه واختک مرواريد بنت کسری قالت: آريه. قال المبرد: کان اسم ام علی بن الحسين عليهما السلام سلافه من ولد يزدجرد معروفه النسب من خيرات النساء، وقيل: خوله، ولقبه عليه السلام: ذو الثفنات والخالص، والزاهد، والخاشع، والبکاء، والمتهجد، والرهبانی، وزين العابدين وسيد العابدين، والسجاد، وکنيته: أبو محمد، وأبو الحسن، بابه: يحيی بن أم الطويل المدفون بواسط، قتله الحجاج لعنه الله(1).

وعلی بن الحسين بن علی بن أبی طالب بن عبد المطلب... وامه شاه زنان(2) بنت شيرويه بن کسری أبرويز. وقبره ببقيع المدينه.

- المقنعه - الشيخ المفيد ص 472:

- عيون أخبار الرضا (عليه السلام) - الشيخ الصدوق ج 2 ص 48:

علی بن الحسين العدل امه شهربانو بنت يزدجرد

- شرح أصول الکافی - مولی محمد صالح المازندرانی ج 7 ص 236:

قوله (وامه شهربانويه) فی بعض النسخ سلامه، وفی بعضها شاه زنان وقد قال بعض أصحاب السير: اسمها بانو وقال بعضهم: شهربانو وقال بعضهم: سلامه، وقال بعضهم: غزاله، وقيل: روی فی کشف الغمه عن ابن خشاب أن اسمها کان خويله.

- شرح أصول الکافی - مولی محمد صالح المازندرانی ج 7 ص 236 الاصل.

1 - الحسين بن الحسين الحسنی - رحمه الله - وعلی بن محمد بن عبد الله جميعا، عن إبراهيم ابن إسحاق الأحمر، عن عبد الرحمن بن عبد الله الخزاعی، عن نصر بن مزاحم، عن عمرو بن شمر ، عن جابر، عن أبی جعفر (عليه السلام) قال: لما اقدمت بنت يزدجرد علی عمر أشرف لها عذاری المدينه وأشرق المسجد بضوئها لما دخلته، فلما نظر إليها عمر غطت وجهها وقالت: اف بيروج باذا هرمز فقال عمر: أتشتمنی هذه وهم بها، فقال له أمير المؤمنين (عليه السلام): ليس ذلک لک، خيرها رجلا من المسلمين واحسبها بفيئه، فخيرها فجاءت حتی وضعت يدها علی رأس الحسين (

1- (1) 0 الكامل للمبرد ج 2 ص 93 طبع محمد على صبيح بمصر سنه 1347 ه د؛ بحار الأنوار: العلامه المجلسى ج 46 ص 15:

2- (2) 0 فى ألف: " شهربان" وفى ج: " شهربانو" وفى د، و: "شهزنان" .

عليه السلام) فقال لها أمير المؤمنين: ما اسمک؟ فقالت: جهان شاه، فقال لها أمير المؤمنين (عليه السلام): بل شهربانويه، ثم قال للحسين: يا أبا عبد الله لتلدن لک منها خير أهل الأرض، فولدت على بن الحسين (عليهما السلام) وكان يقال لعلى بن الحسين (عليهما السلام): ابن الخيرتين، فخيره الله من العرب هاشم، ومن العجم فارس.

- تاج المواليد (المجموعه) - الشيخ الطبرسى ص 36:

* (ذكر حالات على بن الحسين عليهما السلام) * أبو الحسن، ولقبه زين العابدين ويقال ايضا سيد العابدين والسجاد وذو الثفنات وانما لقب به لان مساجده قد صارت كثفنه البعير من كثره صلوته عليه السلام الفصل الثانى فى وقت ولادته ع ولد زين العابدين عليه السلام يوم الجمعه، ويقال يوم الخميس فى النصف من جمادى الاخر سنه 38 ثمان وثلثين من الهجره وكانت امه شهربان بنت يزدجرد بن شهريار ملک فارس ويقال ان اسمها كان شهربانو، وكان امير المؤمنين عليه السلام ولى حريث بن جابر الحنفى جائيا من المشرق، فبعث إليه بنتى يزدجرد بن شهريار كسرى وفى روايه كان الاسارى فى زمن عمر بن الخطاب واراد بيعهما، فقال على عليه السلام ليس البيع على ابناء الملوک فاختارت الحسين عليه السلام

- تاريخ مواليد الأئمه (المجموعه) - ابن الخشاب البغدادى ص 23:

(فى حالات على بن الحسين عليهما السلام) سبع وثلاثين. وقبض وهو ابن سبع وخمسين سنه فى سنه 94 اربع وتسعين. وكان بقاؤه بعد ابى عد الله ثلاثا وثلاثين سنه. ويقال فى سنه 95 خمس وتسعين وامه خوله بنت يزدجرد ملک فارس وهى التى سماها امير المؤمنين شه زنان. ويقال كان اسمها بره بنت النوشجان. ويقال بل كان اسمها شهربانو

2 ص 473:

ن والقطيف ص 149:

ونس العاملى ج 2 ص 138:

- عمده الطالب اب عتيبه. ص 192:

وعقبه من ابنه على زين العابدين السجاد ذى الثفنات، وقد اختلف فى أمه فالمشهور أنها شاه زنان بنت كسرى يزدجرد بن شهريار بن أبرويزد، وقيل إن اسمها شهربانو، قيل نهبت فى فتح المدائن فنفلها عمر بن الخطاب من الحسين" ع "وقيل بعث حريث بن جابر الجعفى إلى أمير

المؤمنین علی بن أبی طالب" ع "ببنتی یزجرد بن شهریار فأخذهما وأعطی واحده لابنه الحسین" ع "فأولدها علی بن الحسین" ع "وأعطی الاخری لمحمد بن أبی بکر الصدیق فأولدها القاسم.

- الصراط المستقیم - علی بن یونس العاملی ج 2 ص 138:

أبو محمد علی بن الحسین العدل أمه شهربانو،

- مستدرک سفینه البحار - الشیخ علی النمازی ج 4 ص 281:

یزدجرد بن شهریار: أحد ملوک الفرس، والد شهربانو ام مولانا الإمام السجاد (علیه السلام)

- مستدرک سفینه البحار - الشیخ علی النمازی ج 4 ص 281:

فی المجمع عن الزمخشری فی ربیع الابرار: یزدجرد کان له ثلاث بنات سبین فی زمن عمر بن الخطاب فحصلت واحده منهن لعبد الله بن عمر فأولدها سالما، والأخری لمحمد بن أبی بکر فأولدها قاسما، والاخری للحسین (علیه السلام) فأولدها علیا زین العابدین (علیه السلام) فکلهم بنو خالات. إنتهی. (1)

ص:165

1- (1) 0 توجد فی (طهران، دانشگاه 877) ضمن مجموعه المؤرخه 1075. - الذریعه - آقا بزرگ الطهرانی ج 3 ص 260: (969: تاریخ شهربانو) فارسی طبع فی ثلاثه أجزاء. .... - الذریعه - آقا بزرگ الطهرانی ج 8 ص 38: (56: داستان شهربانو) فی وقایع انقراض الحکومه الساسانیه. فی ثلاث مجلدات، / صفحه 39 / لرحیم زاده الصفوی. طبع مرتان بطهران، الثانی فی (1327 ش) فی (150 ص). .... - الذریعه - آقا بزرگ الطهرانی ج 23 ص 46: (7987: منشور مبارک) أو" رساله ء أنسابیه" . رساله فارسیه مجعوله فی أنساب ملوک طبرستان یتصل نسبهم إلی أمیر المؤمنین (علیه السلام) وفیها حکایات خیالیه مثل ارسال علی بن أبی طالب (علیه السلام) العمار بن یاسر رسولا عند یزدجرد الملک الساسانی

وقبول یزدجرد الاسلام من عنده، حکایت بی بی شهربانو مع حسین بن علی (علیه السلام)، معاضده الایرانیون بکوفه مع علی (علیه السلام) فی حرب صفین، قتل حسین (علیه السلام) بید المروانیین ورجوع شهربانو إلی ری واختفائها فی جبل المشهور باسمها، مقاومه الایرانیین للمروانیین، قیام أبو مسلم الخراسانی، وفی أواخرها منشور وتاریخ 677. لم یسمها / صفحه 47 / المؤلف باسم بل لقبها بمنشور مبارک وفی آخرها به رسالهٔ أنسابیه. أولها:] شکر وسپاس مر خدای را تمت آلائه وعمت نعمائه، که نعمت [.... - الذریعه - آقا بزرگ الطهرانی ج 24 ص 173: (901: نصر المؤمنین) فی دفع إشکال تزویج شهربانو للحسین (علیه السلام) بلسان الاردو. ط. بالهند للمنشی ریاض الحسن الهندی تلمیذ المفتی میر عباس اللکهنوی کما فی " التجلیات". .... - کشف الغمه - ابن أبی الفتح الإربلی ج 2 ص 317:

وقال فی کتاب مواليداهل البيت. روايه ابن الخشاب النحوی ذکر علی بن الحسين بن علی بن أبی طالب صلوات الله عليهم.... أمه خوله بنت يزدجرد ملک فارس وهی التی سماها أمير المؤمنين شاه زنان ويقال بل کان اسمها بره بنت النوشجان ويقال کان اسمها شهربانو بنت يزدجرد...

ينابيع الموده لذوی القربی القندوزی. ج 3 ص 151:..... أمه شهربانو بنت يزدجرد بن شهريار بن شبرويه بن پرويز بن هرمز بن انوش - روان، الملک العادل، آتوها مع أختها کيهان بانو من حدود فارس فی خلافه عثمان بن عفان (ض) فأراد أن يبيعهما، قال له علی (کرم الله وجهه): / صفحه 152 / لا يعامل فی بنی الملوک معامله سائرهم. فتزوج الحسين شهربانو، فولدت له علی الاصغر، وتزوج محمد بن أبی بکر کيهان بانو، فولدت له القاسم.

ينابيع الموده لذوی القربی القندوزی. ج 3 ص 152:

قالوا: أنظر الی برکه العدل حيث جعل الله - تبارک وتعالی - الائمه المهديين من نسل الحسين (رضی الله عنهم) من بنت يزدجرد المنتسب الی کسری أنوش - روان الملک العادل دون سائر زوجاته.

- وفيات الائمه - من علماء البحرين والقطيف ص 149:

إنی عازم بعون الله تعالی علی جمع نبذه جليله فی هذه الاوراق القليله مما يتعلق بالامام الهمام خدين العلل والاسقام وقرين المصائب العظام زين العابدين. وسيد الساجدين علی بن الحسين بن علی بن أبی طالب (عليه السلام) ملا الخافقين، وقد سميت هذا المختصر (مثير الوجد والانين علی الامام زين العابدين) فأقول: ومن الله الکريم أستمد التوفيق لبلوغ المأمول هو الامام الزاهد العابد زين المنابر والمساجد علی بن الحسين بن علی بن أبی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف

الساده الاشراف - إلى آخر ذلک النسب الشریف الغنی عن التعریف، وأمه شاه زنان بنت یزدجرد، وقیل شهربانو، وقیل شهربانویه بنت کسری وقیل: اسمها غزاله إلی / صفحه 150 / غیر ذلک مما ورد من أسمائها. وکان أمیر المؤمنین (علیه السلام) ولی حریث بن جابر الحنفی جانبا من المشرق، فبعث إلیه ببنتی یزدجرد بن شهریار بن کسری، فنحل ابنه الحسین شاهزنان منها، فأولدها زین العابدین ونحل الاخری محمد بن أبی بکر، فولدت له القاسم فهما ابنا خاله. روی عنه (علیه السلام) أنه کان یقول أنا ابن الخیرتین یعنی جده محمدا (صلی الله علیه و آله) وعلیا (علیه السلام) وکسری فهو ابن خیره العرب والعجم، ولم یقل ذلک للبذخ والفخر ولکن بیانا للواقع وکأنه نظر إلی قول جده رسول الله (صلی الله علیه و آله): إن لله من عباده خیرتین فخیرته من العرب القریش، ومن العجم فارس، ولقد أحسن من قال من أهل الکمال:

] وأن ولیداً بین کسری وهاشم * لأکرم من نیطت علیه التّمائم [

- مجمع البحرین - الشیخ الطریحی ج 2 ص 473:

و (شاه زنان) أم علی بن الحسین علیه السلام، ومعناه فی العجمیه (سلطانه النساء) (2).

ممع البحرین الشیخ الطریحی ج 2 ص 473:

إسمها: (شهربانو) بنت یزدجرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان - الملک العادل - اسرها واختها عبدالله بن عامر عند فتح خراسان وارسلهما إلی عثمان، فزوج احدیهما من الامام السبط الاکبر الحسن المجتبی علیه السلام والاخری من الامام السبط الاصغر الحسین علیه السلام لکنها توفیت فی نفاسها بعد ان وضعت الامام السجاد علیه السلام. (*)

منتهی الامال 2 ص 3

والده مکرمه آن حضرت (امام زین العابدین علیه السلام) علیا مخدره شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان پادشاه عجم بوده و بعضی بجای شهربانو - شاه زنان گفته اند.

چنانچه شیخنا الحر العاملی در ارجوزه خود فرموده:

وَاَمّه ذاتُ الْعُلى وَ الْمَجْدِ..... شاهُ زَنانٍ بِنْتُ يَزْدِجَرْدٍ

وهو ابْنُ شهريارٍ ابنِ كسرى.... ذو سَوْدَدٍ ليس يَخافُ كسرى

منتخب التواريخ ص 346

ص:167

در اصول کافی از حضرت باقر علیه السلام روایتکرده چون وارد شد دختر یزدجرد بر عمر بن الخطاب مشرف و مطلع شدند بر او دخترهای مدینه چون داخل مسجد شد از نور صورت آن مخدره مسجد روشن شد عمر بآن مخدره نظر کرد آنمکرمه صورتش را گرفت و فرمود «اف بیروج بادا هرمز» یعنی روز هرمز سیاه باد که اولادش این قسم اسیر و دستگیر شده اند

عمر گفت مرا دشنام میدهی قصد کرد آن مخدره را زجر کند و اذیت برساند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند تو حق نداری که به او الم و آزاری برسانی خود مخدره برخیزد و یکنفر از مسلمین را بشوهری خود اختیار کند

پس آن مخدره برخاست و دست بر سر نازنین سیدالشهداء گذارد - بعد امیر المومنین علیه السلام سید الشهداء علیه السلام فرمود هر آینه زائیده میشود از برای تو از این زن بهترین اهل زمین پس متولد شد علی بن لحسین علیه السلام

و گفته میشد به علی بن الحسین ابن الخیرتین فخیره الله من العرب هاشم و من العجم فارس روی ان ابا الاسود الدئلی قال فیه شعراً:

و انّ غلاماً بین کسری و هاشم ***** لأکرم من نیطت علیه التّمائم

و درمناقب است که امیر المؤمنین علیه السلام بعمر فرمودند:

ان النبی صلی الله علیه و آله قال اکرموا کریم کل قوم و ان خالفوکم و هؤلاء الفرس کرماء فقد ألقوا إلینا السّلام

و مخفی نماناد که مسلم است این بزرگوار در خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متولد شد و از این مخدره متولد نشد مگر علی بن الحسین

و در بحار الأنوار: از «عیون اخبار الرّضا» از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که عبدالله بن عامر بن کریز چون خراسان را فتح نمود دو دختر یزدجرد بن شهریار را فرستاد نزد عثمان بن عفان و او یکی را بخشید بامام حسن و دیگری را به امام حسین و هردو در درحال نفاس از دنیا رحلت کردند

و در بحار میفرماید این قول اقرب است بصواب و بعید نیست که عمر در روایت اول تصحیف عثمان باشد.

و در ارشاد مفید است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام حریث بن جابر

الجعفی را مباشر ایالت بعضی از بلاد مشرق نمود پس دو دختر یزدجرد بن شهریار را خدمت امیر المومنین علیه السلام فرستاد بمدینه طیبه پس آن حضرت هم یکدختر را بحضرت سید الشهداء عطاء فرمود که از او متولد شد حضرت علی بن الحسین علیه السلام و یکدختر را تزویج نمود بجناب محمد بن ابی بکر که از او متولد شد جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر پس قاسم و حضرت علی بن الحسین علیه السلام دو پسر خاله یکدیگر میشوند

مخفی نماناند که از روایات معتبره استفاده میشود که جناب شهربانویه والده ماجده حضرت زین العابدین در مرض نفاس از ولادت آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود لکن از بعضی از روایات استفاده میشود که شهربانویه در یوم الطف بوده

چنانچه در روایت ابن شهر آشوب است جاؤا بالحرم اساری الا شهربانویه فانها القت نفسها فی الفرات

و محتمل است که «شهربانویه» نامی که در سرادقات عصمت و خیم طاهره بوده غیر والده ماجده حضرت زین العابدین علیه السلام بوده باشد والله العالم.

(احادیث امام صادق (علیه السلام قسمت اول 245 حدیث)

1 - امام صادق (علیه السلام): هرکه فردی را در گناهی پیروی کند به تحقیق که او را پرستش کرده است.) تحف العقول (صفحه 355

2 - امام صادق (علیه السلام): شیطان گفته همه مردم در قبضه حکومت من هستند جز 5 کس: 1. کسی که با نیت صحیح در هر کاری بر خدا توکل کند. 2. آنکه شبانه روز به هنگام ثواب و خطا بسیار یاد خدا باشد. 3. کسی که هرچه برای خود می پسندد برای دیگران هم بپسندد. 4. آنکه به هنگام مصیبت صبر کند. 5. کسی که به قسمت الهی راضی باشد و غم روزی نخورد. نصایح: صفحه 225

3 - امام صادق (علیه السلام): از امام (علیه السلام) سوال شد آسودگی و راحتی دنیا در چیست فرمود: در ترک هواهای نفسانی. گفته شد راحتی آخرت در چیست؟ فرمود: روزی که داخل در بهشت گشتی. تحف العقول صفحه 390

4 - امام صادق (علیه السلام): احسان به مردم به کمال نمیرسد جز با سه خصلت: 1 - شتاب نمودن در آن 2 - کم شمردن بسیار آن 3 - منت نگذاشتن با آن به مردم. تحف العقول صفحه 337

5 - امام صادق (علیه السلام): سه چیز اند که در هرکه باشند ایمانش کامل است: 1. کسی که چون خشم نماید این امر او را از حق خارج نسازد 2. و چون از چیزی خوشنود گردد این شادی او را به گناه نکشاند 3. و کسی چون به قدرت رسید گذشت و بخشش نماید. تحف العقول صفحه 339

6 - امام صادق (علیه السلام): کسی از شما به حقیقت ایمان نمی رسد تا اینکه بیگانه ترین مردم از خود را به خاطر ایمان داشتن به خدا و عمل به دستوراتش دوست بدارد و نزدیک ترین مردم را به خود از نظر نسبت خانوادگی به خاطر دشمنی او با دستورات خدا دشمن بدارد. تحف العقول صفحه 388

7 - امام صادق (علیه السلام): مجلسها و گردهمائی ها امانت است کسی حق ندارد کلام محرمانه رفیق خود را بدون اجازه او بازگو کند مگر در موردی که شنونده مورد وثوق و اعتماد باشد یا ذکر خیری از آن رفیق باشد. اصول کافی جلد 4 صفحه 481

8 - امام صادق (علیه السلام): قتیبه گوید مردی از امام (علیه السلام) مساله ای را پرسید حضرت فرمودند: طبق فرمایش جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حکمش چنان است. آن مرد گفت طبق نظر خود شما اگر چنین و چنان باشد حکمش چیست؟ فرمودند: خاموش باش هر جوابی که من به تو می گویم از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است ما از خود رایی نداریم. اصول کافی جلد 1 صفحه 74

9 - امام صادق (علیه السلام): ابوبصیر گوید به امام (علیه السلام) عرض کردم مطالبی برای ما پیش می آید که حکمش را از قرآن نمی فهمیم حدیثی هم فعلا از شما درباره آن مطلب به ما نرسیده که در آن نظر کنیم آیا می توانیم به رای و نظر خود در آن مطلب اجتهاد نمائیم و عمل کنیم فرمود: نه زیرا اگر درست رفتی پاداشی نداری و اگر خطا کنی بر خدا دروغ بسته ای. اصول کافی جلد 1 صفحه 76

10 - امام صادق (علیه السلام): مومن همانند کفه ترازوست که هرچه بر ایمانش افزوده شود بر بلاها و سختی هایش افزوده گردد. اصول کافی جلد 3 صفحه 354

ص:170

11 - امام صادق (علیه السلام): عبدالله بن ابی یغفور که همیشه بیمار بود گوید: از دردهائی که به من به علت بیماری ام می رسید به امام (علیه السلام) شکایت کردم حضرت به من فرمود: اگر مومن پاداشی را که برای مصیبت ها خداوند برایش در نظر گرفته بداند هر آینه آرزو میکند که او را با قیچی تکه تکه کنند. اصول کافی جلد 3 صفحه 354

12 - امام صادق (علیه السلام): برای بنده مومن در آخرت مقامی نزد خدای عزوجل مهیا گشته است که به آن نمی رسد جز به وسیله یکی از این دو امر یا رفتن مالش یا رسیدن بلایی به تنش. اصول کافی جلد 3 صفحه 356

13 - امام صادق (علیه السلام): هرکس به پدر و مادر خود به دیده غضب آلود بنگرد در صورتی که آن دو به او ستمی نیز کرده باشند خداوند نماز و عبادات و اعمال خیرش را نپذیرد. اصول کافی جلد 4 صفحه 50

14 - امام صادق (علیه السلام): اگر خداوند چیزی را در آزرده ساختن پدر و مادر کمتر از اف میدانست آن را در قرآن نهی میکرد و این کلمه کمترین مراتب آزردن است و از جمله آزردن آن است که کسی به پدر و مادر خود خیره خیره نگاه کند. اصول کافی جلد 4 صفحه 50

15 - امام صادق (علیه السلام): چون روز قیامت شود پرده ای از پرده های بهشت را کنار زنند پس هر جانداری آن را از مسافت پانصد سال استشمام کند جز یکدسته و آنها عاق والدین خودشان هستند. اصول کافی جلد 4 صفحه 49

16 - امام صادق (علیه السلام): برای دولتمردان و حاکمان مملکتی کوتاهی در سه کار جایز نیست: 1. نگهداری و حفاظت از مرزهای کشور در مقابل تهدیدات دشمن 2. برگزیدن مومنان صالح برای تصدی پستهای حکومتی 3. در رسیدگی ظلمی که به مردم ستمدیده و فاقد قدرت از جانب ظالمان پر نفوذ قدرت وارد شده. تحف العقول صفحه 333

17 - امام صادق (علیه السلام): سه چیز است که خدا به هیچ کس اجازه مخالفت در آن را نداده است. 1. نیکی در حق پدر و مادر چه نیکوکار باشد یا بدکار 2. وفای عهد برای نیکوکار و بدکار 3. امانت را پس دادن به نیکوکار یا بدکردار. خصال الصدوق

صفحه 145

19 - امام صادق (علیه السلام): ابوربیع شامی گوید از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم کمترین چیزی که بنده را از ایمان بیرون میبرد چیست؟ فرمود: آنکه به عقیده ای بر خلاف حق که گفتار خدا و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و کلام ائمه (علیه السلام) است قائل شوید و به آن عمل کند. عین الحیوه صفحه 204

20 - امام صادق (علیه السلام): همانا خداوند از میان بندگانش بنده ای را که هر ساعت به رنگی در آید و تغییر فکر و عقیده بدهد دشمن میدارد پس هیچ گاه از حق و اهل آن جدا نشوید که هرکس به باطل و اهل آن میل کند دنیا از دستش برود و با خواری هرچه تمام تر وارد آخرت شود. امالی مفید صفحه 151

21 - امام صادق (علیه السلام): هرگاه یکی از شما اراده کند و بخواهد که خدا چیزی به او عنایت نماید باید که از تمامی مردمان نا امید و مایوس شود و امیدی جز به خداوند عزوجل نداشته باشد پس چون خداوند چنین حالتی را از دل بنده اش بداند آن بنده چیزی از خدا نخواهد مگر اینکه خداوند به او ببخشد. امالی مفید صفحه 309

22 - امام صادق (علیه السلام): عالمی که برای آموختن دانش مذهبی در صورتی که مردم به علم او محتاجند مزد بخواهد سزاوار است خداوند او را در آتش جهنم افکند. نصایح صفحه 11

23 - امام صادق (علیه السلام): عالمی که به علم خود عمل نکند پند و اندرز او چنان از روی قلبها بلغزد و فرو افتد آن سان که دانه باران از روی تخته سنگ صاف می لغزد.

آداب تعلیم و تربیت صفحه 48

24 - امام صادق (علیه السلام): هرکه برای رضای خدای متعال علم الهی را بیاموزد و برای خدا عمل کند و برای خدا آن را به دیگران بیاموزد در ملکوت آسمانها این شخص بزرگ و جلیل القدر خوانده شود و در آنجا گویند فلانی آموخت برای خدا و عمل نمود برای خدا و آموزش داد برای خدا. امالی شیخ طوسی صفحه 46

25 - امام صادق (علیه السلام): علم خویش را بنویس و میان برادرانت انتشار بده و هنگامی که مرگت فرا رسید نوشته هایت را به ارث برای فرزندانت باقی گذار زیرا که

ص:172

زمانی پر آشوب خواهد آمد که مردم به چیزی جز کتاب انس نتوانند یافت. وسائل الشیعه جلد 18 صفحه 56

26 - امام صادق (علیه السلام): همانا حدیث ما سخت و دشوار است و جز پیغمبر مرسل و فرشته مقرب و مومنی که خدا دلش را به ایمان آزموده کسی تحمل پذیرش آن را ندارد. امالی صدوق صفحه 4

27 - امام صادق (علیه السلام): جبرئیل بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد و گفت ای محمد (صلی الله علیه و آله) خدایت سلام میرساند و میفرماید من هفت آسمان و هفت زمین و آنچه مابین آنهاست و آنچه پائین تر یا بالاتر از آنهاست آفریدم و جائی عظیم تر از رکن و مقام در کعبه نیافریدم و اگر بنده ای مرا در آنجا عبادت نماید که مدتش از ابتدای خلقت آسمانها و زمین تا انقراض آن باشد ولی منکر ولایت علی ابن ابیطالب (علیه السلام) مرا ملاقات نماید با صورت او را به سقر در جهنم پرتاب نمایم. عین الحیوه صفحه 109

28 - امام صادق (علیه السلام): کسی که بدون علم و آگاهی از دستورات ما ائمه (علیه السلام) اعمالش را خودسرانه و به میل خود یا دیگران انجام می دهد مانند کسی است که خلاف جهتی که او را به مقصد میرساند حرکت مینماید که هرچه پیش رود از مقصدش دورتر میگردد. بحارالانوار جلد 1 صفحه 206

29 - امام صادق (علیه السلام): اگر کسی که تیغ بر سر علی (علیه السلام) زد و او را کشت چیزی به من امانت بسپارد یا از من اندرزی بخواهد یا در مورد امری مشورت از من خواهد من از او بپذیرم و به صداقت با او رفتار کنم و امانتش را سالم و صحیح به او بازگردانم. تحف العقول صفحه 394

30 - امام صادق (علیه السلام): راوی گوید امام (علیه السلام) به من فرمودند چرا می نگرم تو نزد عبدالرحمن میروی و با او رفت و آمد می کنی گفتم او دائی من است پس امام (علیه السلام) فرمودند: او درباره خدا سخن ناروا میگوید پس یا با او همنشین شو و ما را واگذار و یا با ما همنشین و او را ترک کن من گفتم او هرچه می خواهد بگوید به من چه زیانی دارد وقتی که من معتقد به نظر او نباشم حضرت فرمودند: آیا نمی ترسی که رفت و آمد با او به عذابی که خدا برای او مقرر کرده تو هم دچار شوی مانند پسری که از

اصحاب موسی (علیه السلام) بود و پدرش از یاران فرعون بود و وقتی او دید که پدرش همراه فرعون به دریا حرکت کرد رفت تا پدرش را آگاه نماید و نجات دهد پس آب دریا فرو ریخت و او را هم غرق نمود. اصول کافی جلد 4 صفحه 82

31 - امام صادق (علیه السلام): احادیث ما را بنویسید زیرا تا ننویسید موفق به یادگیری و حفظ آن نشوید و دل آرامش و اطمینان پیدا میکند به نوشتن. اصول کافی جلد 1 صفحه 66

32 - امام صادق (علیه السلام): همانا آنانکه به برادران خود حسد می برند از من نیستند و من از آنها نیستم به خدا سوگند اگر یکی از شماها به مومنی در باره مسئله ای حسادت نماید سپس به خاطر این کارش به اندازه همه زمین طلا به خدا تقدیم کند تا از او بگذرد خداوند او را با همه آن طلاها داخل دوزخ نماید. تحف العقول صفحه 321

33 - امام صادق (علیه السلام): کسی که مومنی را ناراحت کند پس دنیا را به او بدهد کفاره گناهش نمی شود و از این بابت اجری هم نصیبش نمیشود. مستدرک الوسائل جلد 2 صفحه 102

34 - امام صادق (علیه السلام): روز قیامت منادی صدا میکند: کجایند کسانی که دوستان مرا اذیت میکردند؟ پس عده ای بلند میشوند که صورتهایشان گوشت ندارد گفته میشود اینها کسانی بودند که در دنیا مومنین را اذیت میکردند و آنان را به خاطر دینشان به زحمت می انداختند سپس امر میشود که آنها را به جهنم افکنند.

بحارالانوار جلد 72 صفحه 149

35 - امام صادق (علیه السلام): هرکس تصمیم به انجام گناهی گرفت باید از آن خود داری کند زیرا چه بسا بنده مرتکب گناهی میشود و خداوند او را می بیند و میفرماید به عزتم قسم هرگز تو را نخوام بخشید. ثواب الاعمال صفحه 289

36 - امام صادق (علیه السلام): از جمله گفتارهای لقمان به فرزندش این بود: ای پسرم خروس از تو زیرک تر نباشد و نگهداریش به نماز از تو بیشتر نباشد آیا نمی بینی آن را که در سحرها و هنگامی که برای نماز اذان گفته میشود صدایش را بلند میکند.

ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 174

ص:174

37 - امام صادق (علیه السلام): اگر به تو اعلام شد که از عمرت بیش از دو روز باقی نمانده است روز اول را به اخلاق و ادبت اختصاص بده تا از آن برای روز مرگت کمک بگیری. روضه کافی صفحه 150

38 - امام صادق (علیه السلام): مردی به امام (علیه السلام) عرض کرد مرا از مکارم اخلاق آگاه فرمائید امام صادق (علیه السلام) فرمودند: دوستی کن با کسی که از تو بریده عطا کن به کسی که تو را محروم نموده نیکی کن به کسی که به تو بدی کرده سلام کن به کسی که به تو دشنام داده و انصاف ده در مورد آنکس که به تو ظلم کرده و ببخش کسی را که با تو دشمنی نموده. تحف العقول صفحه 305

39 - امام صاق (علیه السلام): از جمله اندرزهای لقمان به پسرش این بود که پسر جانم در روزها و شب ها و ساعت های عمر خود بهره ای برای طلب علم الهی قرار بده که تو هیچ گونه زیان و خسارتی برای عمرت همانند ترک کردن یادگیری علم دین نمی یابی. امالی مفید صفحه 332

40 - امام صادق (علیه السلام): هرکدام از شیعیان ما که دین شناس نباشد خیری در او نیست زیرا وقتی کسی آگاهی مذهبی نداشته باشد مخالفان او را گمراه خواهند نمود بدون اینکه خودش توجه داشته باشد. بحارالانوار جلد 1 صفحه 206

41 - امام صادق (علیه السلام): هرکه میخواهد بداند که نمازش آیا پذیرفته درگاه الهی شده یا نه ببیند آیا نمازش او را از گناه بازداشته است یا نه پس به هر مقدار که نمازش مانع گناه گشته همانقدر نمازش مقبول درگاه الهی قرار گرفته است. بحارالانوار جلد 82 صفحه 198

42 - امام صادق (علیه السلام): ای شیعیان ما! باید سالمندان شما و خردمندانتان به نادانها و ریاست طلبان توجه کنند و آنها را به هر نحوی که می توانند از کارهای خلاف دور سازند و اگر چنین نکنند لعنت من به تمام شما خواهد رسید. اصول کافی جلد 1 صفحه 232

43 - امام صادق (علیه السلام): گاهی مردی را می بینی که در سخنوری یک لام یا واو خطا نمی کند همانا دلش از شب تاریک و ظلمانی تاریک تر است و گاهی مردی را می بینی که نمی تواند آنچه را که میخواهد به زبان آورد اما دلش مانند خورشید می

درخشد. اصول کافی جلد 4 صفحه 152

44 - امام صادق (علیه السلام): گفتار و سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ما ائمه (علیه السلام) را به نوجوانان خود بیاموزید و در انجام این وظیفه تربیتی تسریع کنید پیش از آنکه مخالفین گمراه بر شما در این امر پیشی گیرند و سخنان نادرست خوش را در ضمیر پاک کودکان و نوجوانان شما جای دهند و گمراهشان سازند. فروع کافی جلد 4 صفحه 47

45 - امام صادق (علیه السلام): بشناسید مرتبه و منزلت شیعیان ما را به مقدار احادیثی که از ما نقل مینمایند همانا ما خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کسی را در زمره فقهاء قرار نمیدهیم تا اینکه او محدث باشد و از قول ما ائمه حدیث نقل نماید. ترجمه منیه المرید صفحه 530

46 - امام صادق (علیه السلام): سزاوار نیست مومن در مجلسی بنشیند که در آن معصیت خدا میشود و او قدرت بر هم زدن آن مجلس را ندارد. اصول کافی جلد 2 صفحه 274

47 - امام صادق (علیه السلام): حدیثی که در مسائل حلال و حرام از انسان صادق و مورد اعتماد یاد بگیری از دنیا و آنچه در آنست از طلا و نقره برایت بهتر است.

بحارالانوار جلد 1 صفحه 214

48 - امام صادق (علیه السلام): سه طایفه هستند که منافق می باشند اگرچه نماز به یاد دارند و روزه بگیرند و به اعتقاد خود مسلمان باشند: 1. کسانی که در امانت خیانت میکنند. 2. کسانی که در سخن گفتن دروغ می گویند 3. اشخاصی که خلف وعده میکنند و به عهد و پیمان خود وفا نمی کنند. تفسیرجامع جلد 3 صفحه 65

49 - امام صادق (علیه السلام): عالمی نزد عابدی رفت و پرسید که نماز تو چگونه است عابد گفت چه کسی میتواند نماز مرا درک کند و حال آنکه من سالهاست که نماز میخوانم عالم پرسید گریه تو به درگاه خدا چگونه است عابد گفت آنقدر گریه میکنم که از اشک از رویم جاری میشود و لباسم را تر میکند پس عالم توجه ای به او کرد و گفت: اگر تا به حال خنده کرده بودی و الان ترسان بودی بهتر بود از گریه ای که باعث اعتماد و عجب تو به عبادتت گشته زیرا عبادت کسی که بر طاعت خود

اعتماد داشته باشد بالا نمیرود. عین الحیوه صفحه 183

50 - حضرت صادق (علیه السلام): خداوند متعال به داود خطاب نمود ای داود بشارت ده گناهکاران را که توبه آنها را می پذیرم و گناه ایشان را می آمرزم و بترسان صدیقان و نیکوکاران را که تکبر و عجب نکنند به عملهای خود و به عبادت خود منازند زیرا هر بنده ای را که من او را به مقام حساب درآورم و به عدالت حساب از او کشم هلاک خواهد شد. عین الحیوه صفحه 183

51 - امام صادق (علیه السلام): درباره قول خدای عزوجل سوره اسری آیه «9») همانا این قرآن مردم را به سوی امری پایدار هدایت مینماید (فرمودند یعنی بسوی ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) و ما ائمه (علیه السلام) راهنمائی میکند. اصول کافی جلد 1 صفحه 315

52 - امام صادق (علیه السلام): مردی به امام (علیه السلام) گفت مرا سفارشی فرمائید: فرمود: 1.

دروغگو جوانمردی ندارد 2. شخص زود رنج وفا ندارد 3. حسود آسایش ندارد 4.

و شخص بد اخلاق میان مردم بزرگواری ندارد. نصایح صفحه 237

53 - امام صادق (علیه السلام): درباره آیه 179 سوره اعراف) از برای خدا اسماء حسنی و اسامی نیکوئی است پس با آنها خدا را بخوانید (فرمودند به خدا سوگند ما ائمه از آل محمد (صلی الله علیه و آله)» اسماء الحسنی «خدا هستیم و خداوند عبادت کسی را بدون ولایت ما آل محمد (صلی الله علیه و آله) قبول نمیکند. تفسیر جامع جلد 2 صفحه 489

54 - امام صادق (علیه السلام): درباره آیه 37 سوره فاطر:» خطاب شود به جهنمیان در دوزخ آیا به شما عمر به اندازه کافی ندادیم تا از آن بهره گیرید «فرمودند: این آیه ملامت و سرزنش جوان غافلی است که به سن هیجده سال رسیده است واز فرصت جوانی خود برای اصلاح امور آخرتش استفاده نمیکند. تفسیر برهان صفحه 882

55 - امام صادق (علیه السلام): درباره آیه 77 سوره قصص:» و فراموش مکن بهره و نصیب خود را از زندگی دنیا «فرمودند: یعنی نیروی جوانی و

اوقات فراغت و سلامت خود در جوانی را فراموش مکن و از آنها برای بهره برداری زندگی آخرت خود در دنیا استفاده کن. سخنان 14 معصوم جلد 2 صفحه 12

ص:177

56 - امام صادق (علیه السلام): بدان که هر عمل کریمانه و کار پسندیده ای را که درباره یکی از بنگان خدا انجام داده ای در واقع به شخص خود احترام نموده ای و شرف خویشتن را زیبا ساخته ای پس هرگز تشکر خدمتی را که درباره خود کرده ای از دیگران مخواه. جعفریات صفحه 236

57 - امام صادق (علیه السلام): برای تسکین خاطر و تخفیف اندوه خود از ملامتهای دنیوی و تحمل فشار زندگی همواره به کسی نظر کن که نصیبش از نعمتهای الهی کمتر از تو است تا شکر نعمتهای موجود را بجای آوری و برای افزایش نعمتهای خداوند شایسته باشی. مستدرک الوسائل جلد 2 صفحه 64

58 - امام صادق (علیه السلام): از مسیح (علیه السلام) روایت کرده که میفرمود: موسی بن عمران به شما امر کرد زنا مکنید و من به شما امر میکنم که فکر زنا را هم در خاطر نیاورید چه رسد به عمل زنا زیرا آنکس که فکر زنا میکند مانند کسی است که در عمارت زیبا و مزینی آتش روشن کند پس اگرچه عمارت آتش نگیرد ولی دودهای تیره آتش زیبایی های عمارت را خراب میکند پس فکر گناه هم به همین شکل قلب انسان را تیره و تار میسازد و به صفا و پاکی آن ضربه میزند ولو که عملا مرتکب آن نشوید.

وسائل الشیعه جلد 5 صفحه 7

59 - امام صادق (علیه السلام): ای آنکه موی سفید و دل سیاه داری آگاه باش که پیش رویت عذاب الهی و پشت سرت ملک الموت است میخواهی چه بکنی؟ روزی بچه بودی نادان روز دیگر جوان بودی گناهکار امروز پیر هستی ریاکار تو اکنون در کجائی و در چه حالی؟ پس اعمال پسندیده ات کجا رفته است. مشکوه الانوار صفحه 169

60 - امام صادق (علیه السلام): لقمان در سفارشات خود به فرزندش گفت پسر جان من چهارصد پیغمبر را درک کردم و چهار کلمه از دستورات ایشان انتخاب کردم که به تو میگویم: 1. در خانه مردم که به عنوان میهمان وارد می شوی چشم ات را از ناموس مردم بپوشان. 2. در سر سفره غذا ببین آیا غذائی که میخوری از راه حلال تهیه شده است یا حرام و ملاحظه نما که پرخوری نکنی. 3. در هنگام وضو گرفتن مراقب باش که وضویت را کامل و صحیح بگیری. 4. در سخن گفتن یا حرف خیر بگو و یا

سکوت نما. نصایح صفحه 187

61 - امام صادق (علیه السلام): هرکس در دنیا هر شب سوره واقعه را تلاوت کند هیچ گاه تهیدست و فقیر نشود و بعد از مرگ از رفقای جناب امیرالمومنین (علیه السلام) باشد. عین الحیوه صفحه 476

62 - امام صادق (علیه السلام): سلیمان نبی فرموده است: درباره کسی که به نیکی یا بدی قضاوت نکنید تا اینکه رفیقانش را ببیند چه آنکه آدمی از امثال و نزدیکان خود شناخته میشود و به صفات هم نشینان و دوستان صمیمی اش توصیف میشود.

مستدرک الوسائل جلد 2 صفحه 62

63 - امام صادق (علیه السلام): هرکس صد مرتبه بگوید» یا رب صل علی محمد و آل محمد «خداوند صد حاجت و دعای او را بر آورده کند که سی حاجت آن از حاجتهائی دنیایی باشد و هفتاد تای آن برای پس از مرگ باشد. عین الحیوه صفحه 414

64 - امام صادق (علیه السلام): هر فرزندی که با دیده غضب و خشم به پدر و مادر خود که در حق وی ستم نموده اند نگاه کند نمازش در پیشگاه الهی نامقبول است.

الحدیث جلد 2 صفحه 262

65 - امام صادق (علیه السلام): هرگاه یکی از شیعیان ما که برارش از او در کاری کمک و یاری بخواهد او را تا آنجائی که میتواند کمک نکند به خدا و رسول و ائمه (علیه السلام) خیانت نموده است و اگر به دنبال کار و حاجت برادر خویش برود و خیراندیشی در کار برادرش نکند همانطوری که برای کار خود عمل میکند به خدا و رسول و ما ائمه (علیه السلام) خیانت کرده است. اصول کافی جلد 3 صفحه 318

66 - امام صادق (علیه السلام): هیچ قطره بارانی نیست که از آسمان فرود آید جز آنکه فرشته ای همراه آنست که آن قطره را در همان جائی که خدا برایش مقدر ساخته قرار دهد. من لا یحضره الفقیه جلد 2 صفحه 239

67 - امام صادق (علیه السلام): درباره پدرانتان نیکی کنید تا فرزندنتان به شما نیکی نمایند و نسبت به زنان مردم عفت داشته باشید تا زنانتان محفوظ بمانند. امالی صدوق صفحه 70

68 - امام صادق (علیه السلام): مومن از چهار ناحیه در اذیت و رنج میباشد: 1. همسایه ای که او را آزار دهد. 2. شیطانی که در مقام گمراه کردن او باشد. 3. منافقی که از او ایراد گیری کند. 4. مومنی که بر او حسد برد و این آخری از همه بر او دشوارتر است زیرا به خاطر حسادتش بر او تهمت و افتراء زند و مردم هم از او که مومن است میپذیرد و گمراه میشوند. عین الحیاه صفحه 245

69 - حضرت صادق (علیه السلام): هر قومی که در مجلسی گرد هم آیند و خدا را در آن یاد نکنند آن مجلس در قیامت باعث حسرت ایشان خواهد بود پس فرمود: یاد ما از جمله یاد خداست و یاد دشمنان ما از جمله ذکر و یاد شیطان است. عین الحیاه صفحه 232

70 - امام صادق (علیه السلام): از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموند: گناه پنهانی که شخص آن را در خلوت انجام می دهد فقط به خود او ضرر میزند ولی گناه علنی موقعی که مورد تنفر و سرزنش جامعه قرار نگیرد ضرر عمومی دارد. قرب الاسناد صفحه 26

امام صادق (علیه السلام): تا آن وقتی که دو مسلمان از هم دوری می جویند و از هم قهرند شیطان همواره خرسند و شادمان است و وقتی دوباره دوستی خود را تجدید مینماید زانوهای شیطان سست میگردد بگونه ای که تاب ندارد در جائی بایستد و رگ و پیوندش از هم جدا شود و فریاد زند وای بر من که نابود شدم. منیه المرید صفحه 155

71 - امام صادق (علیه السلام): از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: اخلاق خوب و محبت آمیز گناهان را ذوب میکند همانطور که اشعه آفتاب برف و یخ را و اخلاق بد و خوی نا پسند در برخورد با مردم عمل خوب را فاسد میکند همچنانکه سرکه عسل را. مشکوه الانوار صفحه 221

72 - امام صادق (علیه السلام): به یکی از اصحاب خود فرموند: چه مانعی دارد وقتی یکی از شما دچار غم و اندوه میشود وضو بگیرد و به جایگاه عبادت خود برود و دو رکعت نماز بخواند و دعا کند که خداوند آن اندوه را از وی برطرف نماید مگر فرموده خدای تعالی را در سوره بقره آیه 46 نشینده ای که میفرماید: برای غلبه بر

مشکلات و ناگواریهای خود از صبر و نماز مدد بخواهید. تفسیر برهان جلد 1 صفحه 157

73 - امام صادق (علیه السلام): وقتی بنده مومن کار نیکی میکند مردم از او تشکر نمی کنند و احسان او در میان خلق مشهور نمی شود زیرا او این کار را از برای رضای خدا میکند و کار نیک اش به آسمان بالا میرود و معروف در میان اهل آسمان میگردد و در زمین پهن نمیشود ولی وقتی شخص کافر کار نیکی میکند مردم از او تشکر میکنند زیرا او به نیت مردم این کارها را انجام داده و عملش در میان مردم منتشر میشود ولی به آسمان بالا نمیرود و آسمانیان آن را نمیشناسند و مقبول درگاه حق تعالی قرار نمیگیرد. عین الحیوه صفحه 365

74 - امام صادق (علیه السلام): اگر من یک مومن را اطعام کنم برایم دوست داشتنی تر از آنست که یک افق از سایر مردم که دین و اعتقاد صحیح ندارند را اطعام کنم پرسیده شد یک افق چند نفر است فرمود: صد هزار نفر. کافی جلد 4 صفحه 303

75 - امام صادق (صلی الله علیه و آله): هرکس مومن پولداری را اطعام نماید ثوابش برابر است با آزار کردن یکی از فرزندان حضرت اسماعیل (علیه السلام) که از سر بریدن نجات دهد و هرکس مومن فقیری را اطعام کند ثوابش برابر است با آنکه صد تن از فرزندان اسماعیل (علیه السلام) را از سر بریدن نجات دهد. کافی جلد 4 صفحه 307

76 - امام صادق (علیه السلام): هرکس به مومنی شربتی آب دهد در جائی که دسترسی به آب باشد حق تعالی به هر لیوانی هفتادهزار حسنه به او کرامت نماید و اگر در جائی باشد که آب کم باشد چنان باشد که دو بنده از فرزندان اسماعیل (علیه السلام) را از سر بریدن نجات داده. عین الحیوه صفحه 444

77 - امام صادق (علیه السلام): چون گناه بنده مومن زیاد شود و جبران آن نکند خداوند او را به غم و اندوه در دنیا گرفتار سازد تا کفاره آن شود و گرنه بیمارش کند تا کفاره آن گناهان شود و اگر باز هم چاره ساز نشد هنگام مرگ بر او سخت گیرد تا کفاره گناهش شود و اگر باز هم گناه داشته باشد در قبر عذابش کند تا هنگام دیدن پروردگار گناهی نداشته باشد. امالی صدوق مجلس صفحه 49

78 - امام صادق (علیه السلام): همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نهی فرمود از بیرون رفتن زن از

خانه بدون اجازه شوهرش و اگر بی اجازه بیرون رود همه فرشتگان و هر جن و انسی که بر آنها گذرد لعنتش کنند تا به خانه اش برگردد و نهی فرمودند از آرایش نمودن زن برای غیر شوهرش که اگر بکند بر خدا حق است که او را به آتش بسوزاند و نهی فرمودند از این که زن بیش از 5 کلمه آنهم از روی ضرورت و ایجاب کاری با مرد نامحرمی صحبت نماید. امالی صدوق مجلس صفحه 66

79 - امام صادق (علیه السلام): همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نهی فرمودند از این که مردی بر دیگری بگوید خواهرت را به من تزویج کن تا خواهرم را به ازدواج تو در آورم و نهی فرمود از بازی با تخته نرد و شطرنج و نهی فرمود از گوش دادن به آلات موسیقی مانند طبل و تنبور و تار و سایر اینها. امالی صدوق مجلس صفحه 66

80 - امام صادق (علیه السلام): قرآن عهد و پیمان خداست در میان بندگانش سزاوار است که مردم به عهد خدا نظر نموده و هر روز پنجاه از آن را قرائت نمایند. تفسیر جامع جلد 1 صفحه 36

81 - امام صادق (علیه السلام): هرکس سوگند به ترک چیزی بخورد که انجام آن بهتر است اعتناء به این سوگند خود نکند و آن کار خیر را انجام دهد و کفاره ای هم برای ترک سوگند نمیخواهد بپردازد زیرا این امر از وسوسه ها و خطوات شیطان است.

تفسیر نمونه جلد 1 صفحه 573

82 - امام صادق (علیه السلام): حارث بن مغیره گفت از امام (علیه السلام) پریدم آیا ممکن است وقتی پیش آید که مردم امام خود را نشناسند فرمود بلی ممکن است چنین زمانی پیش آید که مردم به امام خود دسترسی نداشته باشند و او را نبینند عرض کردم پس چه باید بکنند فرمود: چنگ میزنند به سخنان و فرموده های امامان پیشین تا امام آشکار شود. بحارالانوار جلد 17

83 - امام صادق (علیه السلام): یعقوب بن شعیب گوید امام (علیه السلام) به من فرمود: آیا از ناحیه اطرافیان به شما آزاری میرسد من گفتم از تمام مردم اذیت و کنایه میشنوم فرمود میدانی چرا؟ عرضه داشتم نه حضرت فرمود: زیرا شیطان مردم را دعوت به باطل کرد آنها دعوتش را اجابت

کردند و به ایشان دستور داد و آنها اطاعتش کردند ولی وقتی شما را به کاری خواند اجابتش نکرده و وقتی به شما فرمان داد اطاعتش

ص:182

ننمودید لذا مردم را بر علیه شما و ضد شما تشویق و ترغیب نمود. علل الشرایع جلد 2 صفحه 903

84 - امام صادق (علیه السلام): ابوبصیر گوید به امام (علیه السلام) گفتم مردی در حال احرام به بالای ساق پای زنی نگاه کرده و محتلم شده حکمش چیست؟ حضرت فرمودند:

اگر آن مرد توانگر و ثروتمند است باید یک شتر کفاره دهد و اگرمتوسط الحال است باید یک گاو بدهد و اگر فقیر و محتاج است در عهده اش یک گوسفند میباشد سپس حضرت فرمودند: این را بدان که من به خاطر آنکه آبی از او خارج شده این کفاره را قرار ندادم بلکه جهتش این است که آن مرد به چیزی نگاه کرده یعنی قسمتی از بدن زن نامحرم که دیدنش بر او حرام است. علل الشرایع جلد 2 صفحه 876

85 - امام صادق (علیه السلام): اسحاق بن عمار گوید از امام (علیه السلام) راجع به کسی که دهان خود را از شراب پر کرده و نوشیده پرسیدم فرمود: باید او را هشتاد تازیانه بزنند و اگر دفعه ای دیگر باز این کار را کرد بازهم هشتاد تازیانه بزنند و اگر برای مرتبه سوم شراب نوشید او را باید کشت. علل الشرایع جلد 2 صفحه 717

86 - امام صادق (علیه السلام): هرکس از روی سهل انگاری نماز واجب خود را نخواند تا آنکه وقت آن بگذرد آن گاه آن را قضا نماید آن نماز تیره و تار به عالم اعلی بالا رود و گوید خدا تو را خوار کند که چنانچه مرا ضایع ساختی. ثواب الاعمال صفحه 518

87 - امام صادق (علیه السلام): هرکس یک روز از ماه رمضان را از روی عمد روزه نگیرد روح ایمان از وی مفارقت میکند. ثواب الاعمال صفحه 536

88 - امام صادق (علیه السلام): هر زنی که خود را به عطر خوشبو کند و از خانه بیرون رود خداوند و هفتاد هزار ملائکه او را لعنت کنند تا به خانه برگردد. ثواب الاعمال صفحه 591

89 - امام صادق (علیه السلام): درباره سوره فجر آیه 1-4:» والفجر ولیال عشر والشفع و والوتر: قسم به فجر صبحگاهی قسم به شب های دهگانه قسم به دوتائی و قسم به یگانه «فرمودند: منظور از فجر وجود مقدس

قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) است و منظور شب های دهگانه ده امام پیش از آنحضرت میباشند که امامتشان به خاطر ظلم حاکمان وقت چون شب پوشیده گشت و منظور از» شفع «وجود مقدس امیر

ص:183

المومنین و حضرت زهرا (س) است و منظور از وتر پروردگار یکتاست. تفسیر جامع جلد 7 صفحه 403

90 - امام صادق (علیه السلام): چهل تن مومن در جائی جمع نشوند و خدای عزوجل را با نام الله نخوانند جز آنکه هر دعائی کنند به اجابت رسد و اگر چهل تن نباشند چهار مومن خدا را به نام) الله (ده بار صدا کنند خدا دعایشان را اجابت کند و اگر چهار تن فراهم نشد یک مومن اگر خدا را چهل بار با نام) الله (صدا کند خدای عزیز و جبار دعایش را به اجابت رساند. اصول کافی جلد 4 صفحه 257

91 - امام صادق (علیه السلام): هرکس بعد از نماز صبح و مغرب هفت بار بگوید:» لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم «از هفتاد نوع بلا در امان باشد که کمترین جنون و جزام و برص و خوره است. اصول کافی جلد 4 صفحه 304

92 - امام صادق (علیه السلام): شیوه رسول خدا (صلی الله علیه و آله): چنین بود که به زنها سلام میکرد و آنها جوابش را میدادند روش امیر المومنین (علیه السلام) هم این بود که به زنها سلام میکرد ولی خوش نداشت به زنان جوان سلام دهد و می فرمود میترسم آوازش مرا خوش آید و این لذت گناهش از آنچه در ثواب سلام بیشتر باشد. کافی جلد 4 صفحه 464

93 - امام صادق (علیه السلام): هرگاه سه نفر در جائی کنار هم هستند دو تن از آنها سر گوشی) در گوشی (با هم صحبت نکنند زیرا باعث ناراحتی و آزار سومی است.

کافی جلد 4 صفحه 481

94 - امام صادق (علیه السلام): بسم الله الرحمن الرحیم را در آغاز کار یا صحبت خود ترک مکن اگرچه دنبالش بخواهی یک بیت شعر بخوانی یا بنویسی. کافی جلد 4 صفحه 506

95 - امام صادق (علیه السلام): هرکس کار خوبی را به دیگران بیاموزد به اندازه اجر کسانی که به آن کار عمل کنند ثواب به شخص تعلیم دهنده خواهند داد عرض شد ؟ اگر آن کس که یاد گرفته این علم را به افراد دیگری تعلیم دهد چطور؟ فرمود ثواب تمام کسانی که از این علم بهره مند

شوند به همان معلم نخستین داده خواهد شد اگرچه آن شخص تعلیم دهنده از دنیا برود. بحارالانوار جلد 2 صفحه 19

96 - امام صادق (علیه السلام): ابوبصیر گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: شخص

ص:184

آزاد مرد در همه حالات آزاد است اگر به مصیبتی دچار شود صبر میکند اگر گرفتار هجوم بلا گردد شکست نمیخورد مومن آزاده اگر اسیر شود ستم ببیند و آسایش اش به سختی مبدل گردد باز هم آزاد مرد است و در رفتار و منش او تغییری ایجاد نمیگردد. چنانکه جناب یوسف (علیه السلام) با آنکه به بردگی رفت اسیر شد ستم دید همچنین تاریکی زندان و وحشت حبس و مصائب دیگری که به او رسید ضرری به شخصیت روحی وی نزد. کافی جلد 2 صفحه 84

97 - امام صادق (علیه السلام): چیزی نیست جز اینکه پیمانه و وزنی دارد جز گریه که یک قطره اش دریاهائی از آتش را خاموش میکند و چون دیده اشکین شود چهره تیرگی و خواری نبیند و چون اشک از چشم روان گردد خداوند تن صاحبش را بر دوزخ حرام کند و راستی که اگر در جمعیت و مجلسی یک نفر گریان شود همه مورد ترحم واقع میشوند. کافی جلد 4 صفحه 233

98 - امام صادق (علیه السلام): و هرکه را حاجت و خواسته ای به خدای عزوجل باشد باید با صلوات بر محمد و آلش آن را آغاز کند پس حاجت خود را بخواهد و باز هم در پایان صلوات بر محمد و آلش بفرستد زیرا خدای عزوجل کریم تر از آنست که دو طرف دعائی را بپذیرد و میانه آن را وانهد و صلوات بر محمد آلش دعائی است که به طور قطع و یقین مورد اجابت خدا قرار میگیرد. کافی جلد 4 صفحه 252

99 - مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: ما برای امری عجیب خلق شده ایم، امام (علیه السلام) فرمود: تو را به خدا بگو آن امر عجیب چیست؟ گفت ما برای فنا و نابودی آفریده شده ایم، امام (علیه السلام) فرمود: برادر خود را نگه دار) کار خوب و شایسته کن (که ما برای بقاء و ماندن خلق شده ایم. چگونه فانی می شود بهشتی که هرگز تفرق و پراکندگی ندارد و چگونه فانی می شود آتشی که هرگز شعله اش فروکش نمی کند، بگو ما از عالمی به عالم دیگر منتقل می شویم. الحدیث جلد 1 صفحه 3

100 - امام صادق (علیه السلام): اشخاص عاقل به سعی و کوشش خود تکیه می کنند ولی مردان نادان به آمال و آرزوهای خویشتن متکی هستند. الحدیث جلد 1 صفحه 12

101 - امام صادق (علیه السلام): دو برادر شرفیاب محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شدند و

ص:185

عرض کردند برای تجارت قصد مسافرت به شام را داریم، به ما دعائی بیاموزید که برای حفظ جان خود بخوانیم، حضرت در جواب فرمود: هنگامی که به منزل وارد شدید پس از اداء فریضه عشاء وقتی به بستر خواب رفتید ابتدا تسبیح حضرت زهرا (س) و سپس آیه الکرسی را بخوانید و تا صبح از هر حادثه و بلائی در امان خواهید بود. الحدیث جلد 1 صفحه 26

102 - امام صادق (علیه السلام): یک فرد عبادتی را انجام می دهد ولی در آن عمل طالب رضای الهی نیست بلکه می خواهد مردم او را به پاکی و نیکی یاد کنند و دوست دارد کار خوبش را به مردم بشنواند چنین فردی با این طرز تفکر شرک به خدا دارد.

الحدیث جلد 1 صفحه 31

103 - امام صادق (علیه السلام): اگر می خواهی در جامعه مورد تکریم و احترام باشی با مردم به مدارا و نرمی برخورد کن و اگر می خواهی با تحقیر و اهانت مردم مواجه شوی روش تندی و خشونت در پیش گیر. الحدیث جلد 1 صفحه 43

104 - امام صادق (علیه السلام): برای اینکه پاکی و خوبی مردی را بشناسید به رکوع و سجده طولانی او نگاه نکنید، زیرا او با این عمل معتاد شده اگر ترک کند از ترک عادت وحشت زده می شود ولی به راستگویی و اداء امانتش نگاه کنید و از این راه او را بشناسید. الحدیث جلد 1 صفحه 46

105 - امام صادق (علیه السلام) فرموده است: که لقمان به پسر خود چنین گفت: ای فرزند اگر در کودکی ادب آموختی، در بزرگسالی از آن بهره مند خواهی شد، کسی که قصد ادب آموزی دارد بر آن همت می گمارد، و آنکس که در آموختن ادب همت کند به زحمت فراگرفتن علوم تربیتی تن می دهد و با شدتی هرچه تمامتراز پی علم اخلاق می رود. وآنکه با جدیت درراه طلب) علم (قدم بردارد سرانجام به مقصد می رسد ومنافع آن عایدش خواهد شد. الحدیث جلد 1 ص 50

106 - وامام صادق (علیه السلام): از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث کرده که فرموده است:

کسی که با مال خود به یاری تهیدستان می رود و با تمامی مردم بر اساس انصاف رفتار می کند، او مومن واقعی و پیرو حقیقی مکتب اسلام است. الحدیث جلد 1 ص 58

ص:186

107 - خداوند در قرآن شریف فرموده است: به حقیقت تقوی پرهیزکار شوید.

ابی بصیر معنی این آیه را از امام صادق (علیه السلام) سئوال کرد. حضرت در جواب فرمود:

متقی حقیقی کسی است که پیوسته مطیع اوامر الهی باشد، هرگز گناه نکند، همواره در یاد خدا باشد، هرگز حق را فراموش ننماید، تمام نعمتهای الهی را شاکر باشد، هرگز کفران نعمت نکند. الحدیث جلد 1 ص 63

108 - امام صادق (علیه السلام): فروتنی و تواضع، مایه اصلی هر شرف محبوب و مقام بلند است. الحدیث جلد 1 ص 65

109 - امام صادق (علیه السلام): ایمان ندارد آنکس که شرم و حیا ندارد. الحدیث جلد 1 ص 71

110 - امام صادق (علیه السلام) در توحید مفضل چنین فرموده است: مفضل، اینک دقت کن در صفتی که خداوند آنرا به آدمیان اختصاص داده و حیوانات از آن بی بهره اند، آن خوی پر ارج و بزرگ، آن خلق ارزنده و عظیم، شرم و حیاء است.

الحدیث جلد 1 ص 72

111 - امام صادق (علیه السلام): برای تسکین خاطر و تخفیف اندوه خود، همواره به کسی نظر کن که نصیبش از نعمتهای الهی کمتر از تو است تا شکر نعمتهای موجود را به جای آوری و برای افزایش نعمت خداوند، شایسته باشی و قرارگاه عطیه الهی گردی. الحدیث جلد 1 ص 81

112 - امام صادق (علیه السلام) فرموده است که لقمان به پسر خود چنین گفت: فرزند عزیز همواره نفس خود را به اداء وظایف شخصی و انجام کارهای خویش الزام کن.

و جان خود را در مقابل شدائدی) سختیهایی (که از ناحیه مردم میرسد به صبر و بردباری وادار نما. اگر مایلی در دنیا به بزرگترین عزت و بزرگواری نائل شوی از مردم قطع طمع) امید (کن و به آنان امیدوار مباش. پیامبران

و مردان الهی با قطع امید از مردم به مدارج عالیه خود نائل شدند. الحدیث جلد 1 ص 83

113 - امام صادق (علیه السلام): موقعی که در اطاق، کودکی حضور دارد، مردان با زنان یا کنیزان خود نزدیکی نکنند، زیرا این عمل طفل را به راه بی عفتی و زناکاری سوق می دهد. الحدیث جلد 3 صفحه 86

ص:187

114 - امام صادق (علیه السلام): احمد بن نعمان از امام (علیه السلام) سئوال کرد که دختر بچه شش ساله نزد من است و با من محرم نیست، امام فرمود او را نبوس و در آغوش مگیر. الحدیث جلد 3 صفحه 89

115 - امام صادق (علیه السلام): فرزندان خود را هفت سال آزاد بگذار بازی کنند و در هفت سال دوم او را با ادب و روشهای مفید و لازم تربیت کن، و در هفت سال سوم مانند یک رفیق صمیمی، مصاحب و ملازمش باش. الحدیث جلد 3 صفحه 103

116 - امام صادق (علیه السلام): هر صاحب حرفه و صنعتی ناچار باید دارای سه خصلت باشد تا بتواند به وسیله آن تحصیل درآمد کند. اول آنکه با درستکاری و امانت رفتار کند. سوم آنکه با کار فرمایان حسن برخورد داشته باشد و نسبت به آنان ابزار تمایل نماید. الحدیث جلد 3 صفحه 7

117 - امام صادق (علیه السلام): مطالعه بسیار و پی گیر در مسائل علمی باعث شگفتی عقل و تقویت نیروی فکر و فهم است. الحدیث جلد 2 صفحه 5

118 - امام صادق (علیه السلام): انسان عاقل از یک سوراخ مار دو بار گزیده نمی شود، یعنی انسان عاقل همواره تجربیات خود را به خاطر می سپارد و عملاً به کار می بندد و اگر یک بار اشتباه کرد، دوباره آن را تکرار نمی کند. الحدیث جلد 2 صفحه 7

119 - امام صادق (علیه السلام): به بعضی از اصحاب خود فرمود: دوست خود را از اسرار زندگیت آگاه مکن، مگر آن سری که اگر به فرض دشمنت بداند به تو زیان نمی رساند، زیرا دوست کنونی ممکن است روزی دشمن تو گردد. الحدیث جلد 2 صفحه 21

120 - امام صادق (علیه السلام): اگر یکی از جوانان شیعه را نزدم بیاورند که وظیفه خود را در شناخت دین انجام نمی دهد، او را تأدیب می کنم. الحدیث جلد 2 صفحه 52

121 - امام صادق (علیه السلام): گناه، مردم را از رزق) روزی (محروم می کند. الحدیث جلد 2 صفحه 80

122 - امام صادق (علیه السلام) به هشام فرموده است: اگر روزی را ببینی که سربازان در میدان کار زار از دو طرف در مقابل یکدیگر صف کشیده اند و با مشتعل شدن آتش جنگ، نگرانی و وحشت همه جا را فرا گرفته است، تو در همان روز از انجام کار و

ص:188

طلب روزی باز نایست و در همان شرائط سخت و دشوار برای به دست آوردن معاش) روزی (کوشش کن. الحدیث جلد 2 صفحه 81

123 - امام صادق (علیه السلام): از رفاقت و همبستگی سه گروه بر حذر باش: 1 - خائن 2 - ستمکار 3 - سخن چین. کسی که روزی به نفع تو خیانت می کند، روز دیگر به ضرر تو خیانت خواهد کرد؛ کسی که برای تو به دیگری ستم می نماید، طولی نمی کشد که به شخص تو ستم می کند؛ و کسی که از دیگران نزد تو سخن چینی می کند، عنقریب از تو نزد دیگران نمامی خواهد کرد. الحدیث جلد 2 صفحه 93

124 - امام صادق (علیه السلام): مردی به خانه رسول اکرم آمد و درخواست ملاقات داشت. موقعی که حضرت خواست از حجره خارج شود و به ملاقات آن مرد برود به جای آیینه، جلوی ظرف بزرگ آبی که در داخل اطاق بود ایستاد و سر و صورت خود را مرتب کرد، عایشه از مشاهده این کار به تعجب درآمد، در مراجعت به حضرت عرض کرد: یارسول الله چرا در موقع رفتن، در برابر ظرف آب ایستادید و موی و روی خود را مرتب و منظم کردید؟ فرمود: عایشه؛ خداوند دوست دارد که وقتی مسلمانی برای دیدار برادرش می رود خود را بسازد و خویشتن را برای ملاقات او بیاراید. الحدیث جلد 2 صفحه 119

125 - امام صادق (علیه السلام): عبادت خداوند را با وجود خستگی و بی میلی بر خود تحمیل ننمایید. روش اسلام: چند نفر از صحابه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به منظور تزکیه نفس و تعالی روان و جلب رضوان الهی، آمیزش با زنان و افطار روز و خواب شب را بر خود حرام نمودند، ام سلمه از تصمیم آنان آگاه شد و مطلب را به اطلاع پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رساند. حصرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): نزد آنان رفت و فرمود: آیا زنان خود را ترک گفته اید و از آنان اعراض کرده اید؟ من که پیغمبر شما هستم نزد زنان می روم، روز غذا می خورم، شب را می خوابم و هر کس از سنت من روی گرداند از من نیست. الحدیث جلد 2 صفحه 153

126 - امام صادق (علیه السلام): خشم، کلید تمام بدی ها و شُرور است. الحدیث جلد 2 صفحه 166

127 - امام صادق (علیه السلام) آن کس که از گناه توبه واقعی کرده مانند کسی است که از

اصل گناه نکرده است. الحدیث جلد 2 صفحه 182

128 - معاویه بن وهب از امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه سؤال کرد. سوره نبأ، آیه 38) در قیامت احدی را قدرت تکلم نیست، مگر کسی را که خدا اجازه داده باشد و سخن به راستی و صواب گوید «. امام (علیه السلام) فرمود: به خدا قسم مائیم که از طرف خداوند مأذون و مجازیم، ماییم که سخن به صواب می گوییم، سؤال کرد چه می گویید؟ فرمود: خدا را تمجید می کنیم، درود بر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرستیم و برای شیعیان خود شفاعت می نماییم و پروردگار شفاعت ما را رد نمی کند. الحدیث جلد 2 صفحه 196

129 - امام صادق (علیه السلام): مرد با ایمان هرگز مغلوب شهوت خود نمی شود و شکمش باعث رسوایی او نمی گردد. الحدیث جلد 2 صفحه 209

130 - امام صادق (علیه السلام): کسی که می خواهد با نداشتن خویش و قوم، عزیز و محترم باشد، با نداشتن ثروت، غنی و بی نیاز باشد، با نداشتن مقام شامخ اجتماعی دارای ابهت و عظمت باشد، باید خویشتن را از ذلت گناه و ناپاکی به محیط با عزت اطاعت الهی منتقل نماید. الحدیث جلد 2 صفحه 275

131 - امام صادق (علیه السلام): بهترین و محبوبترین برادران من کسی است که عیوب مرا به من هدیه بفرستد و نقائصم را تذکر دهد. الحدیث جلد 2 صفحه 297

132 - امام صادق (علیه السلام) فرموده است: که در حکم حضرت داوود آمده است:

انسان عاقل باید زمان خود را بشناسد، به کاری که موظف است روی آورد و آنرا به درستی انجام دهد. الحدیث جلد 2 صفحه 310

133 - امام صادق (علیه السلام): اگر از عمرت فقط دو روز باقی مانده باشد، یک روزش را به فرا گرفتن ادب و تربیت اختصاص بده تا روز مرگت از سرمایه های اخلاقی روز قبلت یاری بخواهی. الحدیث جلد 2 صفحه 326

134 - عبدالله بن سنان می گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسش نمودم که آیا ملائکه افضلند یا بنی آدم. حضرت در پاسخ از جدش علی بن ابیطالب (علیه السلام) حدیث نمود که فرموده است: خداوند در ساختمان ملائکه، عقل را بدون شهوت مستقر ساخته است، و در حیوانات شهوت بدون عقل. اما در اولاد آدم، عقل و شهوت را

ص:190

با هم و در کنار هم قرار داده است. هر انسانی که عقلش بر شهوتش پیروز گردد برتر از فرشته است و هر انسانی که شهوتش بر عقلش غلبه کند بدتر و پست تر از حیوان است. الحدیث جلد 2 صفحه 357

135 - امام صادق (علیه السلام) فرموده است: این آیه» او لم نعمرکم ما یتدکر فیه من تذکر « ملامت و سرزنش جوانان غافلی است که به سن هجده سال رسیده اند و از فرصت جوانی خود استفاده نمی کنند. الحدیث جلد 2 صفحه 369

136 - امام صادق (علیه السلام): کسی که تلاوت) و فهم قرآن (می کند اگر جوان با ایمان باشد قرآن با خون و گوشتش آمیخته می شود و در همه انساج بدنش اثر می گذارد. الحدیث جلد 2 صفحه 385

137 - امام صادق (علیه السلام): چهارچیز از چهارچیز سیر نشوند: زمین از باران. چشم از نگاه. زن از مرد. و عالم از علم. نصایح صفحه 191

138 - امام صادق (علیه السلام): هرکه چهارچیز را برای من متعهد شود من چهارخانه در بهشت برای او ضامن شوم: عهده دار شود که انفاق کند و از فقر نترسد در حق مردم نسبت به خود انصاف دهد به همه سلام کند و جدال نکند هرچند بر حق باشد.

نصایح صفحه 190

139 - امام صادق (علیه السلام): سفیان ثوری گوید: به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم:

یابن رسول الله مرا نصیحت کنید: فرمود: سفیان! دروغگو جوانمردی ندارد. زود رنج رفیق ندارد. حسود روی آسایش نبیند. بد اخلاق مجد و بزرگی نیابد. گفتم:

یاابن رسول الله! باز هم بفرمایید: فرمود: سفیان به خدا اعتماد کن که ایمان همین است. به داده او راضی باش که بی نیازی این است. با همسایه خوشرفتاری کن تا مسلمان باشی. با بی دین رفاقت نکن که فسق و فجورش را به تو می آموزد. و با مردم خداترس مشورت کن. نصایح صفحه 197

140 - امام صادق (علیه السلام): مسجدها را از: خرید. فروش. دیوانه. گناه. معرفی گمشده. قضاوت. اجرای حد. و سر و صدا حفظ کنید. نصایح صفحه 282

141 - امام صادق (علیه السلام): پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده: هرکه رسم نیکی بگذارد خداوند ثواب این تاسیس و ثواب هرکه را به این آیین عمل نماید به او عطا فرماید بدون

اینکه از ثواب آنان کسر شود. نصایح صفحه 191 و 192

142 - امام صادق (علیه السلام): ای سماعه مومن از چهار بلا آسوده نشود: همسایه موذی. شیطان گمراه کننده. منافق عیبجو. و مومن حسود. ای سماعه! این بلای آخر از همه بدتر است. سپس سماعه از حضرت پرسید: چگونه آن بلای آخر) مومن حسود (از همه سخت تر است؟ فرمودند: چون هر حرفی که مومن حسود درباره مومن واقعی بگوید مردم قبول میکنند.) زیرا هم تیپ و هم لباس او است (نصایح صفحه 191

143 - امام صادق (علیه السلام): خداوند متعال پیغمبر خود را به اخلاق عالی ممتاز کرده شما خود را با این خویها بیازمایید: یقین. قناعت. صبر. شکر، رضایتمندی.

خوشخویی. سخاوت. غیرت. شجاعت و جوانمردی. نصایح صفحه 313

144 - امام صادق (علیه السلام): بر شما باد به دوری از گناه و راست گفتن و برگرداندن امانت برای کسی که شما را امین دانسته که همانا اگر کشنده حضرت امام حسین (علیه السلام) شمشیری را که با آن امام حسین (علیه السلام) را کشته پیش من بعنوان امانت بگذارد خیانت نمی کنم و به او برمیگردانم. ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 245

145 - امام صادق (علیه السلام): برخی از حقوق مسلمان بر برادرش این است که چون او را دید سلامش کند و چون بیمار شود عیادتش نماید و چون غائب شود خیر خواهیش کند و چون عطسه کند دعایش کند) یرحمک الله گوید (و چون بمیرد تشییعش کند. اصول کافی جلد 3 صفحه 248

146 - امام صادق (علیه السلام): عیسی بن مریم فرمود: وای بر علماء بد که چگونه آتش دوزخ بر آنها زبانه کشد. اصول کافی جلد 1 صفحه 59

147 - امام صادق (علیه السلام): مردم سه دسته اند: دانشمند و دانشجو و خاشاک روی آب) که هر لحظه آبش به جانبی برد (مانند مردمیکه چون تعمق دینی ندارند هر روز به کیشی گروند و دنبال هر صدائی برآیند. اصول کافی جلد 1 صفحه 41

148 - امام صادق (علیه السلام): هرکه برای خدا علم را بیاموزد و بدان عمل کند و به دیگران بیاموزد در مقامهای بلند آسمانها عظیمش خوانند و

گویند: آموخت برای خدا و عمل کرد برای خدا و تعلیم داد برای خدا. اصول کافی جلد 1 صفحه 43

ص:192

149 - امام صادق (علیه السلام): دانش آموزید. به وجود آن خود را با خویشتن داری و سنگینی بیارائید و نسبت به دانش آموزان خود تواضع کنید و نسبت به استاد خود فروتن باشید و از علماء متکبر نباشید که رفتار باطلتان حق شما را ضایع کند. اصول کافی جلد 1 صفحه 44

150 - امام صادق (علیه السلام): با یکدیگر مصافحه کنید) دست بدهید (زیرا مصافحه کینه را می برد. اصول کافی جلد 3 صفحه 264

151 - امام صادق (علیه السلام): همانا گناه بنده را از روزی محروم می دارد. اصول کافی جلد 3 صفحه 372

152 - امام صادق (علیه السلام): محبوبترین برادرانم نزد من آنکسی است که عیوب مرا به من اهداء نماید.) یعنی عیوب مرا به من بگوید (تحف العقول صفحه 366

153 - امام صادق (علیه السلام): هنگامی که قائم (عج) قیام نماید بار دیگر مردم را به اسلام دعوت میکند و به احکام از بین رفته و فراموش شده آن آشنا می گرداند و چون از جانب خداوند به امور گمشده و از میان رفته راهنمایی می نماید او را مهدی می گویند. کتاب بحارالانوار جلد 51 صفحه 30

154 - امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی راهش بسوی دوزخ است. اصول کافی جلد 1 صفحه 72

155 - امام صادق (علیه السلام): هنگامی که قائم (عج) قیام نماید بار دیگر مردم را به اسلام دعوت میکند و به احکام از بین رفته و فراموش شده آن آشنا می گرداند و چون از جانب خداوند به امور گمشده و از میان رفته راهنمایی می نماید او را مهدی می گویند. کتاب بحارالانوار جلد 51 صفحه 30

156 - امام صادق (علیه السلام): هرکه قرآن را از روی آن بخواند) یعنی از حفظ نخواند و از روی قرآن بخواند (از دیدگان خود بهره مند شود) یعنی چشمانی سالم داشته باشد (و سبب آمرزش پدر و مادرش گردد گرچه آندو کافر باشند. اصول کافی جلد 4 صفحه 417

157 - امام صادق (علیه السلام): هیچ کسی نیست که آخر سوره کهف را بخواند جز اینکه در هر ساعتی که بخواهد از خواب بیدار شود. اصول کافی جلد 4 صفحه

ص:193

443 شرح: هرکس آیه آخر سوره کهف را بخواند در هرساعتی که بخواهد از خواب بیدار شود. البته با یقین و باور. سوره کهف آیه 110: قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجو القاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعباده ربه احدا.

158 - امام صادق (علیه السلام) فرمود: از سفارشات امیرالمومنین (علیه السلام) به اصحابش این است: بدانید که قرآن هدایت شب و روز است) یعنی در همه احوال و اوقات هدایت کننده است (و نور شب تاریک است. برای هر سختی و نیازی) راه نجات را در گرفتاری و بلا نشان دهد (پس چون بلائی فرا رسد اموال خود را سپر جانتان سازید و چون حادثه ای پیش آمد) که مربوط به امر دین است و جز با دادن جان مرتفع نشود (جان خود را فدای دینتان کنید و بدانید که هلاک شده کسی است که دینش تباه شود و غارت زده کسی است که دینش را به ربایند همانا پس از رسیدن به بهشت نیازی نیست و بعد از دوزخ بی نیازی نیست) هرکه در دنیا عمل صالح کند و مستوجب بهشت گردد فقیر و نیازمند نیست هر چند دست تنگ و گرفتار باشد و کسی که خود را مستوجب دوزخ سازد بی نیازی ندارد هر چند ثروتمند و مرفه باشد (اسیر دوزخ آزاد نگردد و نابینایش بهبودی نیابد. اصول کافی جلد 3 صفحه 306

159 - امام صادق (علیه السلام): کمترین آزار) به پدر و مادر (گفتن اف به آنهاست و اگر خدای عزوجل چیزی را آسان تر و خوارتر از آن می دانست از آن نهی می فرمود.) یعنی اگر کلمه ای کوچکتر از) اف (بود که به سبب آن به پدر و مادر توهین شود خداوند می گفت (اصول کافی جلد 4 صفحه 49

160 - امام صادق (علیه السلام): پیوسته شیطان تا دو مسلمان با هم قهر هستند شادمان است و همین که با هم آشتی کنند زانوهایشان بلرزد و بندهایش از هم جدا شود و فریاد زند: ای وای بر من از هلاکتی که به من رسید. اصول کافی جلد 4 صفحه 46

161 - امام صادق (علیه السلام) فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به زنها سلام می کرد و آنها نیز جواب می دادند. امیر المومنین (علیه السلام) نیز سلام می کرد ولی خوش نداشت که به زنهای جوان سلام کند و می فرمود: می ترسم از صدای آنها خوشم آید و زیاد تر از

آن اجری) ثوابی (که کسب می کنم) گناه (به من رسد. اصول کافی جلد 4 صفحه 464

162 - امام صادق (علیه السلام): از قول پدرش فرمود: دعا را در پنج وقت غنیمت شمارید: هنگام خواندن قرآن. وقت اذان. هنگام نزول باران و لحظه برخورد دو صف لشکر برای شهادت و گاه نفرین ستم دیده که تا عرش بالا رود. امالی شیخ صدوق مجلس چهل و پنجم صفحه 265

163 - امام صادق (علیه السلام): فرمودند: دعا کردن مرد برای برادر دینی در پشت سر او روزی را فراوان نماید و بدی را بگرداند.) از بین ببرد. (امالی شیخ صدوق مجلس هفتادم صفحه 455

164 - امام صادق (علیه السلام): خشم قلب دانا و حکیم را نابود می کند و هرکس مالک غضب خود نباشد مالک عقل خود نیست.) عقل ندارد (بحار الانوار جلد هفدهم جلد 2 صفحه 226

165 - امام صادق (علیه السلام): هرکه دل به دنیا به بندد دل به سه زیان بسته: 1. کوشش و گرفتاری که پایان پذیر نیست. 2. آرزویی که به آن نخواهد رسید. 3. امیدواری که نائل به آن نمیشود. بحار الانوار جلد هفدهم جلد 2 صفحه 222

166 - امام صادق (علیه السلام): هر چیزی زکاتی دارد و زکات علم این است که به اهلش یاد بدهی. بحارالانوار جلد هفدهم جلد 2 صفحه 220

167 - امام صادق (علیه السلام): دنیا زندان مومن است و صبر دژ و حصار اوست) مومن به وسیله صبر نیرو و محافظی برای خود دارد (و بهشت جایگاه مومن است و دنیا بهشت کافر است و قبر زندان او و جهنم جایگاه کافر است. بحارالانوار جلد هفدهم جلد 2 صفحه 219

168 - امام صادق (علیه السلام): کار خوب و نیک کامل نمیشود مگر با سه چیز: 1. عجله در آن نمودن) یعنی در انجام کار نیک و خوب سستی نکند و به تاخیر نیندازد (2. کم شمردن کار نیک اگرچه زیاد باشد. 3. منت نگذاشتن. بحارالانوار جلد هفدهم جلد 2 صفحه 211

169 - امام صادق (علیه السلام): سه چیز است که همه باید از آن پرهیز کنند: 1. دوستی

و همراهی با اشرار 2. با زنان مشغول به صحبت شدن 3. همنشینی با بدعتگزاران.

بحارالانوار جلد هفدهم جلد 2 صفحه 207

170 - امام صادق (علیه السلام): خداوند دو ملک برای انسان موکل قرار داده) دو ملک قرار داده برای انسان (هرکس برای خدا تواضع و فروتنی کند خدا او را بزرگ کند و هرکه تکبر کند خدا او را پست و ذلیل کند. عین الحیوه صفحه 351

171 - حضرت امام صادق (علیه السلام): نیست شیعه جعفر (علیه السلام) مگر کسی که شکم و فرج) عورت (خود را از حرام نگه دارد. در عبادت سستی نمیکند و کوشش میکند و برای خدا کار میکند) ریا نمیکند (و امید به ثواب و پاداش کار خوب و ترس از گناه و جزاء خدا دارد پس اگر این جماعت را ببینی ایشان شیعه من هستند. عین الحیوه صفحه 436

172 - امام صادق (علیه السلام): نگاه به نامحرم تیری است از تیرهای آلوده شیطان و هرکه ترک کند نگاه کردن به نامحرم را برای خدا. خداوند ایمانی به او کرامت میکند که طعم و لذت آن ایمان را بیابد.) طعم و لذت ایمان را در خود حس میکند (. عین الحیوه صفحه 402

173 - امام صادق (علیه السلام): خانه هایی که در آن موسیقی گوش می دهند از نزول بلاهای ناگهانی و دردناک) مانند سکته و مرگ های ناگهانی و... (در امان نیست و دعای اهل آن خانه مستجاب نمیشود و ملائکه نیز در آن خانه وارد نمیشوند. عین الحیوه صفحه 229

174 - امام صادق (علیه السلام): روزی جبرئیل بر من نازل شد در حالیکه رنگش متغییر و حالش دگرگون بود. علت این حال را پرسیدم؟ گفت امروز بر جهنم گذشتم و محلی را که سخت مشتعل و آتش زبانه میکشید را دیدم. از ملک جهنم پرسیدم این عذاب ها برای کیست؟ گفت برای سه نفر: 1. محتکرین لباس و غذا) برای گرانفروشی () عده ای هستند که مثلا مواد غذایی که احتیاج مردم است انبار میکنند و به مردم نمی فروشند تا بعد از چند ماه به قیمت خیلی گران به مردم بفروشند و محتکر به این معناست (2. شرابخوار 3. قواد) کسی که مرد و زنی را از راه حرام به هم برساند (ارشاد القلوب جلد 2 صفحه 224

175 امام صادق (علیه السلام): ملائکه در خانه هایی که در آن شراب یا دف) دایره (یا طنبور یا نرد) و یا آلات دیگر موسیقی (باشد وارد نمیشوند و دعای اهل آن خانه مستجاب نمیشود و خداوند برکت را از اهل آن خانه برمیدارد. ارشاد القلوب جلد 2 صفحه 227

176 - امام صادق (علیه السلام): امام صادق (علیه السلام) از پدر بزرگوارش امام باقر (علیه السلام) نقل کرده که فرمود بر این گروهها سلام نکنید: 1. یهودیان 2. نصاری 3. مجوسیها 4. بت پرستان 5. بر کسانی که سر سفره شرابخواران نشسته اند. 6. بر صاحب شطرنج و تخت نرد 7. مرد بدکار) زن نما (8. کسی که بر زنان پاک دامن تهمت بزند 9. نماز گزار) چون او آمادگی پاسخ دادن را ندارد در صورتی که سلام از سلام کننده مستحب است و پاسخ دادن واجب است. 10. رباخوار 11. کسی که در حال قضای حاجت است) کسی که در توالت است (12. کسی که در حمام است 13. فاسقی که فسق خود را آشکار می کند) علنی می کند (بحارالانوار جلد 76 صفحه 9

177 - امام صادق (علیه السلام): داوود گوید خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدیم پسرش حضرت کاظم (علیه السلام) در حالی که) در اثر تب شدید (می لرزید. وارد شد امام صادق (علیه السلام) به او فرمود: چگونه صبح کردی؟ او در پاسخ گفت: در سایه لطف خدا و غرق در نعمتهای خداوندم. بحارالانوار جلد 47 صفحه 100

178 - امام صادق (علیه السلام): بر تو باد از افراد پست) دوری کن از افراد پست (! همانا شیعه علی (علیه السلام) کسی است که شکم را از حرام پر نسازد و از مفاسد جنسی بر حذر باشد و سخت کوش باشد برای خدا کار کند و به پاداش او امیدوار باشد و از عذاب او بهراسد. زمانی که آنها را) این چنین (دیدی) بدان که (شیعه من هستند. اصول کافی جلد 2 صفحه 233 حدیث 9

179 - امام صادق (علیه السلام): غیبت نکن که غیبتت می کنند) شرح: غیبت کسی را نکن که غیبتت می کنند (برای برادرت چاه مکن که در آن می افتی چون همانطور که برخورد می کنی با تو برخورد میشود.) هر جوری رفتار کنی همانطور باهات رفتار می کنند (بحارالانوار جلد 75 صفحه 248 حدیث 16

180 - امام صادق (علیه السلام): کسی که به وزن یک قیراط) قیراط واحدی برای

ص:197

سنجش الماس است و آن حدود دو گرم است. (از زکات واجب را نپردازد مومن و مسلمان نیست و مصداق فرموده خداست) که بنده بعد از مرگ می گوید: (خدایا مرا برگردان تا بعدها کار شایسته انجام دهم. وسائل الشیعه جلد 6 صفحه 18

181 - امام صادق (علیه السلام): از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سوال شد محبوبترین مردم در پیشگاه خدا کیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: کسی که بیشترین سود و خدمت را به مردم عرضه نماید. بحارالانوار جلد 73 صفحه 339

182 - امام صادق (علیه السلام): وقتی برادر مسلمانی پیش انسان بیاید و نیاز خود را مطرح کند اگر انسان به کمک او برخیزد مثل کسی است که در راه خدا جهاد نماید.

مستدرک الوسائل جلد 2 صفحه 407

183 - امام صادق (علیه السلام): چهارچیز سبب پیری زودرس است: خوردن گوشت خوک. نشستن بر جای نمناک. بالارفتن از پله. و آمیزش با پیر زن. تحف العقول صفحه 540

184 - امام صادق (علیه السلام): ریشه همه بیماریها و دردها پرخوری است جز تب کردن که گاهی بی سبب به انسان میرسد. کافی جلد 6 صفحه 269 حدیث 8

185 - امام صادق (علیه السلام): غیبت حسنات) خوبی ها و نیکی ها (را از بین می برد همانطور که آتش هیزم را از بین می برد. خداوند بزرگ به موسی وحی می فرمود:

غیبت کننده اگر توبه کند آخرین کسی است که وارد بهشت میشود و اگر توبه نکند نخستین کسی است که وارد آتش می گردد. بحارالانوار جلد 75 صفحه 257 حدیث 48

186 - امام صادق (علیه السلام): با پرداخت زکات از ثروت کسی کم نشده همانطور که با خودداری از پرداخت آن ثروت کسی زیاد نشده است. وسائل الشیعه جلد 6 صفحه 12) یعنی کسی که زکات مالش را داده از

ثروت و پولش چیزی کم نشده و کسی هم که زکات مالش را نداده پول و ثروتش زیاد نشده است. (

187 - امام صادق (علیه السلام): کسی که نیاز مومنی را بدون هیچگونه کوچک کردن او برطرف نماید) منت نگذارد (خداوند متعال او را در بهشت جا خواهد داد. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال باب 752 روایت 22

ص:198

188 - امام صادق (علیه السلام): بهترین و محبوبترین برادران من کسی است که عیبهای مرا به من بگوید. عین الحیوه صفحه 443

189 - امام صادق (علیه السلام): پیامبر خدا با هرکسی دست می داد دستش را نمی کشید تا طرف مقابل دستش را بکشد و از او جدا نماید. محجه البیضاء جلد 3 صفحه 388

190 - امام صادق (علیه السلام): فرزندان خود را احترام کنید و آنها را خوب تربیت کنید تا خداوند شما را بیامرزد. بحارالانوار جلد 104 صفحه 95

191 - امام صادق (علیه السلام): با همسایه ات خوشرفتاری کن تا مسلمان راستین باشی. بحارالانوار جلد 74 صفحه 158

192 - امام صادق (علیه السلام): هر مسلمانی که نیاز و حاجت مسلمانی را برطرف نماید خدای متعال به او میفرماید: اجر و ثواب تو به عهده من است و به کمتر از بهشت برای تو راضی نخواهم شد. بحارالانوار جلد 73 صفحه 312

193 - امام صادق (علیه السلام): زیاد بن محمد گوید: بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدم و گفتم: آیا مسلمانان عیدی غیر از عید قربان و عید فطر و جمعه دارند؟ امام (علیه السلام) فرمود: آری. روزی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امیر مومنان (علیه السلام) را) به خلافت و ولایت (منصوب کرد. مصباح المتهجد صفحه 736

194 - امام صادق (علیه السلام): روز غدیر خم عید بزرگ خداست خدا پیامبری مبعوث نکرده مگر اینکه این روز را عید گرفته و عظمت آن را شناخته و نام این روز در آسمان روز عهد و پیمان و در زمین روز پیمان محکم و حضور همگانی است.

وسائل الشیعه جلد 5 صفحه 224 حدیث 1

195 - امام صادق (علیه السلام): هرکه با زنی زنا کند از ایمان خارج میشود) ایمانش از بین می رود (و هرکه شراب بخورد از ایمان خارج میگردد و هر که یک روز از ماه رمضان را) بدون عذر شرعی (روزه نگیرد از ایمان خارج است) ایمان ندارد (.) مگر آنکه توبه کند و تلافی مافات نماید (ارشاد القلوب جلد 2 صفحه 230

196 - امام صادق (علیه السلام): به امام صادق (علیه السلام) گفته شد: آیا مومنان غیر از عید فطر و قربان و جمعه عید دیگری دارند؟ فرمود: آری آنان عید بزرگتر از اینها هم دارند و

ص:199

آن روزی است که امیرالمومنین (علیه السلام) در غدیر خم بالا برده شد و رسول خدا مساله ولایت را بر گردن زنان و مردان قرار داد. وسائل الشیعه جلد 7 صفحه 325 حدیث 5

197 - امام صادق (علیه السلام): امانت را به صاحبش پس بدهید گرچه صاحبش کشنده امام حسین (علیه السلام) باشد. امالی شیخ صدوق مجلس چهل و سوم صفحه 245 حدیث 4

198 - امام صادق (علیه السلام): امام صادق (علیه السلام) از پدرانش (علیه السلام) نقل مینماید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: صدقه از مرگ بد جلوگیری میکند. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صفحه 301

199 - امام صادق (علیه السلام): حافظ قرآن و عمل کننده به آن همنشین فرشتگان بزرگوار وحی است که پاکیزه از گناه می باشند. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صفحه 215

200 - امام صادق (علیه السلام): اسحاق بن عمار می گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم:

مراد این آیه» چه کسی به خداوند قرض الحسنه می دهد تا خداوند آن را برای او چندین برابر نماید «چیست؟ فرمود: منظور نیکی به امام (علیه السلام) است. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صفحه 211

201 - امام صادق (علیه السلام): براستی که درهای آسمان در ماه رمضان باز میشود، شیاطین کند و زنجیر میشوند و اعمال مومنین پذیرفته میشود. ماه رمضان ماه خوبی است. در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به این ماه مرزوق) روزی داده شده (می گفتند.

ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صفحه 145

202 - امام صادق (علیه السلام): ما) اهل بیت (علیه السلام) (خاندانی هستیم که مردانگی ما در بخشش به کسی است که به ما ستم کرده است. امالی شیخ صدوق مجلس چهل و هشتم صفحه 289 حدیث 7

203 - امام صادق (علیه السلام): خدای تبارک و تعالی اسلام را دین شما پسندید با آن به سخاوت و حسن خلق و خوشرفتاری همراهی کنید. امالی شیخ صدوق مجلس چهل و ششم صفحه 270 حدیث 3

204 - امام صادق (علیه السلام): بین سلمان و مردی درگیری لفظی پیش آمد، آن مرد به سلمان گفت: تو کیستی و چیستی؟ سلمان به او پاسخ داد: آغاز من و تو نطفه ایست گندیده و پایان من و تو هم مردار بدبویی است پس هرگاه روز قیامت شود و میزان سنجش اعمال بر پا گردد، هرکس که کفه اعمال پسندیده اش سنگین باشد او بزرگوار است و کفه رفتار پسندیده هرکس که سبک باشد، او پست است. معانی الاخبار جلد 2 صفحه 30

205 - امام صادق (علیه السلام): رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هرکه به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید به وعده ای که می دهد وفا کند. اصول کافی جلد 4 صفحه 69

206 - امام صادق (علیه السلام): رسولخدا (صلی الله علیه و آله)) به اصحاب (فرمود: آیا شما را به بدترینتان آگاه نکنم؟ عرض کردند: چرا یا رسول الله، فرمود: آنان که سخن چینی می کنند و میان دوستان جدائی افکنند، و برای مردمان پاک دامن عیب جوئی کنند. اصول کافی جلد 4 صفحه 75

207 - امام صادق (علیه السلام): هر مومنی که در حق برادر مومن خود نیکی کند، چنان است که در حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیکی کرده است. بحارالانوار جلد 74 صفحه 412

208 - امام صادق (علیه السلام): اگر عدالت در میان مردم به کار افتد، همه بی نیاز خواهند شد. الحیاه جلد 6 صفحه 521

209 - حضرت صادق (علیه السلام): برای مؤ من سزاوار نیست که در مجلسی بنشیند که خداوند در آن مجلس نافرمانی شود و آن مؤ من قدرت بر بهمزدن آن مجلس نداشته باشد. اصول کافی جلد 4 صفحه 82

210 - حضرت صادق (علیه السلام): با اهل بدعت رفاقت و هم نشینی نکنید تا نزد مردم چون یکی از آنها محسوب شوید، رسولخدا) ص (فرمود: انسان بر کیش دوست و رفیق خود است. اصول کافی جلد 4 صفحه 83) یعنی با خوبان رفاقت کن تا خوب شناخته شوی و با بدان رفاقت نکن که بد شناخته میشوی (

211 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: خدا رحمت کند بنده ای را که از خدای عزوجل حاجتی بخواهد و در دعای درباره آن

ص:201

پافشاری و اصرار کند، خواه اجابت شود و خواه اجابت نشود، و این آیه را تلاوت فرمود) که ابراهیم علیه السلام فرماید: (» و دعاکنم بدرگاه پروردگار خود شاید به وسیله دعای پروردگارم تیره بخت نباشم «) سوره مریم آیه 48). اصول کافی جلد 4 صفحه 224

212 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که در خدا و رسولش شک کند کافر است. اصول کافی جلد 4 صفحه 98

213 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی پیش ابی ذر آمد و گفت: ای اباذر چگونه است که ما مرگ را بد) و ناخوش (داریم؟ گفت: زیرا شما دنیا را آباد کرده اید و آخرت را ویران ساخته اید و خوش ندارید که از) خانه (آبادان به منزل ویران روید آن مرد از او پرسید: ورود ما را بر خداوند چگونه بینی؟ گفت: اما نیکوکاران شما مانند مسافری است که بخاندان خود وارد شود، و اما بدکرداران و) گناهکاران (شما چون بنده گریخته ایست که نزد آقایش باز گردانند، گفت: حال ما را نزد خداوند چگونه بینی گفت: کردارتان را بر قرآن عرضه کنید) و بوسیله آن سنجش کنید (خداوند) در قرآن (فرماید: همانا نیکان در نعمتها هستند و گنهکاران در دوزخند) سوره انفطار آیه 13، 14) حضرت فرمود: پس آنمرد گفت: پس رحمت خدا کجاست؟ فرمود: رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است) یعنی باید مستحق رحمت باشد تا باو برسد (. اصول کافی جلد 4 صفحه 197

214 - حضرت صادق) ع (فرمود: ریشه و سر هر خطا کاری دوستی دنیا است.

اصول کافی جلد 4 صفحه 2

215 - باید دانست که دنیا و دوستی آن بخودی خود مذموم نیست، آنچه مذموم است آن دنیائی است که انسانرا از کسب کمالات و تحصیل آخرت باز دارد، و او را بمهالک اندازد، و گرنه وسیله بسیاری از سعادت همین دنیا و دوستی آن است، دنیا است که محل نزول فرشتگان رحمت، و خانه پیمبران، و جای تجارت اولیاء خدا بوده، چنانچه امیرالمؤ منین) ع (فرماید، و روی همین اصل، پیمبران و ائمه اطهار از خدای تعالی طول عمر و ماندن در دنیا را می خواستند، چنانچه در کلام سید الساجدین علیه السلام است، که از خدا برای صرف در اطاعتش طول

عمر می خواهد، و البته این چنین دنیائی عین آخرت است، چنانچه در روایت صحیح از ابن ابی یعفور حدیث شده است که گوید: عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که ما دنیا را دوست داریم؟ فرمود: میخواهی برای چه کار؟ عرض د کردم: می خواهم بوسیله بوسیله آن ترویج کنم و حج بجای آورم و برنانخورهای خود انفاق کنم، و به برادران دینی خود برسانم، و صدقه دهم؟ فرمود: این از دنیا نیست،) بلکه (این آخرت است. پس رویهمرفته آنچه از اخبار و آیات استفاده می شود آن است که دوستی دنیائی که باعث فراموشی آخرت و تن پروری و واگذاردن دستورات الهی و حرص بر لذات و شهوات و گناهان و امثال اینها باشد مذموم است، و بعبارت روشنتر دنیا را برای دنیا بخواهند نه برای آخرت، ولی اگر دنیا را برای درک سعادات و کسب کمالات و آخرت بخواهد مذموم نیست بلکه ممدوح است) این بود ملحض کلام مجلسی علیه الرحمه در باب ذم دنیا (.

216 - امام صادق) ع (فرمود: شیطان پسر آدم را در هر چیز می چرخاند) و به هر گناهی پیشنهاد می کند (همین که او را خسته کرد، در کنار مال کمین می کند، و چون بدان جا رسد گریبانش را می گیرد. اصول کافی جلد 4 صفحه 3

217 - مقصود اینست که مال و ثروت بزرگترین کمینگاه شیطان است زیرا بسیار کم است که به ثروت برسد و او را نفریبد.

218 - از حضرت امام صادق) ع (حدیث شده که حضرت باقر علیه السلام فرمود: شخص حریص بر دنیا مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر ابریشم بر خود می پیچید راه بیرون شدنش دورتر و بسته تر میگردد، تا اینکه از غم و اندوه بمیرد. اصول کافی جلد 4 صفحه 4

219 - امام صادق علیه السلام فرمود: از هواهای) نفسانی (خود بر حذر باشید و بترسید چنانچه از دشمنان حذر میکنید، زیرا چیزی برای مردان دشمن تر از پیروی هواهای خودشان و درو شده های زبانهایشان) یعنی آنچه بیهوده از دهان خارج شود (نیست. اصول کافی جلد 4 صفحه 30

220 - امام صادق علیه السلام فرمود: هر که مال برادر) دینی (خود را بخورد، و) خودش یا عوضش را (باو برنگرداند، در روز قیامت پاره از آتش خورد. اصول

کافی جلد 4 صفحه 28

221 - از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا) ص (فرمود: آفت حسب بخود بالیدن است. اصول کافی جلد 4 صفحه 22

222 - امام صادق علیه السلام فرمود: که مردی نزد رسول خدا آمد عرض کرد:

ای رسول خدا من فلان پسر فلانم و تا نه نفر از پدران خود را شمرد، رسول خدا) ص (بوی فرمود: تو دهمی آنانی در دوزخ. اصول کافی جلد 4 صفحه 21 مجلسی) ره (در معنای حدیث گوید: یعنی پدرانت کافر بوده اند و در دوزخند، پس این چه افتخاری است که تو ب آنان داری و تو نیز مانند آنان کافر هستی در باطن اگر منافق بوده، و در مظاهر اگر کافر بوده است، پس هیچ راهی برای بالیدن خود بایشان نداری.

223 - امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان به لشکرهای خود گوید: میان افراد آدمیزاد حسد و ستم افکنید، زیرا ایندو در نزد خداوند با شرک برابرند. اصول کافی جلد 4 صفحه 19 مجلسی) ره (گوید: برابری آندو با شرک برای آنست که آنها نیز در بیرون بردن از دین و کیفر و تاءثیر در فساد نظام جهان همانندند زیرا بیشتر مفاسد جهان از مخالفت با پیمبران و اوصیاء ایشان و پیروی نکردن از آنان و شیوع گناهان از این دو خصلت سرچشمه گرفته، چنانچه شیطان به آدم علیه السلام حسد ورزید، و چنانچه سرکشان هر ملت و امتی بحجتهای الهیه تعدی و ستم کردند.

224 - امام صادق (علیه السلام): رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: زودرس ترین بدیها از نظر کیفر و عقوبت تجاوز کاری و ستمگری است. اصول کافی جلد 4 صفحه 19

225 - مجلسی) ره (گوید: مقصوداز تعجیل در کیفر او اینست که در دنیا نیز کیفر کردارش باو میرسد، بلکه در دنیا نیز زود باو برسد.

226 - امام صادق (علیه السلام): هر کس به برادر مسلمان خود دشنام دهد خدا برکت از روزی او بر دارد، و او را بخودش د واگذارد، و زندگیش را تباه سازد. اصول کافی جلد 4 صفحه 17

227 - امام صادق (علیه السلام): رسولخدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: دشنام اگر بصورتی در بیاید صورت بدی است. اصول کافی جلد 4 صفحه 16

ص:204

228 - امام صادق علیه السلام فرمود: کسیکه مردم از زبانش بترسند، او در آتش است. اصول کافی جلد 4 صفحه 19

229 - امام صادق (علیه السلام): دشنام دادن و بدزبانی و هرزه گوئی از) نشانه های (نفاق و دوروئی است. اصول کافی جلد 4 صفحه 17

230 - از امام صادق علیه السلام حدیث شده که فرموده: در بنی اسرائیل مردی بود که سه سال پیوسته دعا می کرد که خدا پسری به او روزی کند) دعایش مستجاب نمی شد (همینکه دید خدا خواهش او را بر نمی آورد عرض کرد:

پروردگارا آیا من از تو دورم و تو سخن مرا نمی شنوی، یا تو بمن نزدیکی و پاسخ نمی دهی؟ کسی در خواب نزدش آمد و باو گفت: تو سه سال تمام خدا را با زبانی بد و هرزه، و دلی سرکش و ناپرهیزکار، و نیتی نادرست میخوانی، پس باید از هرزه گویی بد آئی، و دلت پرهیزکار، و نیتت درست گردد) تا خواهشت بر آورده شود (حضرت فرمود: آنمرد بدستور عمل کرد سپس دعا کرد و خدا را خواند و دارای پسری شد.

231 - از این حدیث معلوم می شود که استجابت دعا شرایطی دارد که از آنجمله است پاکی زبان و پرهیزکاری دل و درستی نیت، و این منافاتی باوعده خدا در اجابت دعا ندارد. اصول کافی جلد 4 صفحه 16

232 - امام صادق علیه السلام دوستی داشت که آن حضرت را بهرجا که می رفت رها نمیکرد و از او جداست نمی شد، روزی در بازار کفشها همراه حضرت می رفت، و دنبالشان غلام او که از اهل سند بود می آمد، ناگاه آن مرد به پشت سرخود متوجه شده و غلام راست خواست و او را ندید و تا سه مرتبه بدنبال برگشت و او راست ندید، با چهار که او را دید گفت: ای زنازاده کجا بودی؟ امام صادق علیه السلام دست خود را بلند کرده و به پیشانی خود زد و فرمود: سبحان الله مادرش راست بزنا متهم کنی؟ من خیال می کردم تو خوددار و پارسائی، اکنون می بینم که ورع و پارسائی نداری؟ عرض کرد: قربانت گردم مادرش زنی است از اهل سند و مشرک است؟ فرمود: مگر ندانسته ای که هر ملتی برای خود ازدواجی دارند، از من دور شو عمر و بن نعمان) راوی حدیث (گوید: دیگر او را ندیدم که با آنحضرت راه

برود تا آنگاه که مرگ میان آنها جدائی انداخت. و در روایت دیگری است که فرمود:

) آیا ندانسته ای که (برای هر امتی ازدواجی است که بوسیله آن از زنا جلوگیری کنند. اصول کافی جلد 4 صفحه 15

233 - امام صادق (علیه السلام): دورترین حالی که بنده از خدای عزوجل دارد اینست که اندوهی جز برای شکم و فرج نداشته باشد.) فکری جز پر کردن شکم و شهوترانی نداشته باشد (اصول کافی جلد 4 صفحه 8

234 - از امام صادق) ع (حدیث شده که حضرت عیسی) ع (فرمود: ای مردم شما، برای دنیا کار میکنید در صورتیکه بدون کاری روزی بشما داده شود، و برای آخرت کار نمیکنید در حالیکه در آخرت جز در برابر کردار بشما روزی داده نشود، وای بر شما علمای بدکردار، مزد را بگیرید و کا را ضایع سازید، نزدیک است که صاحب کار، کارش را بپذیرد و نزدیک است کارکنان از تنگنای دنیا بتاریکی گور روند، چگونه دانشمند است کسی که در راه آخرت است و رو بدنیا دارد، و آنچه باو زیان رساند محبوبتر است نزدش از آنچه باو سود رساند. اصول کافی جلد 4 صفحه 7

235 - امام صادق) ع (فرمود: در مناجات موسی علیه السلام آمده است که:

ای موسی دنیا خانه کیفر است، من آدم را برای خطائی که از او سر زد در ان کیفر دادم، و دنیا را ملعونه قرار دادم، آنچه در آنست ملعونست مگر آنچه برای من باشد، ای موسی بندگان شایسته من باندازه دانششان در دنیا زهد ورزیدند، و دیگران باندازه نادانیشان بدان رغبت کردند، و کسی نیست که آنرا بزرگ شمارد و چشمش در آن روشن گردد، و هیچکس آنرا زبون و پست نشمرد جز آنکه بدان بهره مند شود. اصول کافی جلد 4 صفحه 5

236 - امام صادق) ع (فرمود: خداوند دری از دنیا بر بنده نگشاید جز اینکه بمانند آن دری از حرص بر او بگشاید. اصول کافی جلد 4 صفحه 7 مقصود این است که هر مقدار مال زیاد گردد بهمان مقدار حرص زیاد شود چنانچه تجربه شده است.

237 - امام صادق علیه السلام فرمود: سخن بر سه گونه است: راست، و دروغ

ص:206

، و اصلاح میان مردم،) راوی (گوید: به آن حضرت عرض شد: قربانت اصلاح میان مردم چیست؟ فرمود: از کسی سخنی درباره دیگری می شنوی که اگر آن سخن به او برسد بد دل می شود، پس تو او را دیدار کنی و باو بگوئی: از فلانی شنیدم که درباره خوبی تو چنین و چنان میگفت، بر خلاف آنچه شنیده ای. اصول کافی جلد 4 صفحه 38

238 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: دورترین بنده از خدا آن است که با مردی برادری کند و لغزشهای او را بر او نگهداری کند که روزی بر آنها سرزنشش کند. اصول کافی جلد 4 صفحه 58

239 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که مؤ منی را بخاطر نداری و فقرش پست و کوچک شمارد، خداوند روز قیامت او را در برابر خلائق رسوا کند) و بزشتی شهره سازد (اصول کافی جلد 4 صفحه 56

240 - امام صادق (علیه السلام): رسول خدا) ص (فرمود: خدای عزوجل فروموده:

آشکارا بجنگ با من برخاسته آنکس که بنده مؤ من مرا خوار) اذیت کند (کند.

اصول کافی جلد 4 صفحه 53

341 - پنجاه خصلت از صفات مومن است: امام صادق (علیه السلام) فرمود: صفت مؤمن این است در دین نیرومند است و در نرمی احتیاط کار و ایمانش به سر حد یقین است و در فهمیدن حریص و در هدایت با نشاط و در نیکی پایدار است و به هنگام شهوت چشم پوشی میکند دانشش آمیخته با بردباری است در موردی که با او مدارا شود سپاسگزار است و نسبت به حق خودش سخاوتمند و در حال ثروتمندی میانه رو و در حال تنگدستی ظاهری آراسته دارد و در حال قدرت می بخشد و در مورد خیر اندیشی فرمانبردار است و رغبت به ورع دارد و در جهاد حریص است و در حالی که مشغول کار است از نماز غفلت نمی کند و در مورد شدت بردبار است و در مقابل پیش آمدهای سخت با وقار است و در ناملایمات صبر فراوان دارد و در فراخی شکرگزار است نه غیبت میکند و نه تکبر می کند و نه ستم میکند و اگر بر او ستمی شد تحمل می کند قطع رحم نمیکند سست نمیباشد بد خلق و سنگدل نیست چشمش را در اختیار خود دارد و شکمش او را رسوا نمی

کند مغلوب شهوت نمیشود به مردم حسد نمی ورزد افترا نمی بندد بیهوده خرج نمی کند و اسراف نمی کند. بلکه میانه رو است ستمدیده را یاری می کند و تهی دستان را دلسوزی می نماید به خاطر راحت مردم خود را زحمت می اندازد، به عزت دنیا رغبتی ندارد و از درد آن بی تابی نمی کند مردم را هوائی در سر است که دنبال آن هواها هستند و او را هوائی در سر است که بدان مشغول است در حلمش کمبودی به نظر نمی رسد و در رأیش سستی دیده نمی شود و دینش را ضایع نمی کند هر که با او مشورت کند او را راهنمائی می کند و هر که با او همدست باشد مساعدتش می کند و از باطل و دشنام دادن و نادانی گریزان است اینها صفت مؤمن است. خصال شیخ صدوق جلد 2 صفحه 684

242 - امام صادق (علیه السلام) به حمران بن اعین فرمود: ای حمران در نیرومندی و توانگری به زیر دستانت بنگر زیرا به این وسیله می توانی قانع تر باشی به قسمت و روزی مقدر خود و بهتر می توانی شایستگی افزایش روزی خود را از خداوند پیدا کنی و بدان که عمل دائم و اندک با داشتن یقین، نزد خداوند بهتر است از عمل بسیار ولی بدون یقین و بدان که هیچ ورع و پرهیزکاری سودمندتر از اجتناب محرمات خداوند و خودداری از آزار مومنین و غیبت آنها نیست و هیچ زندگانی گواراتر از حُسن خلق نیست و هیچ ثروتی نافع تر از این نیست که به داشتن ثروتی کم و کافی قناعت کنی و هیچ نادانی زیان بارتر از خودپسندی نیست. و حضرت فرمود: اگر توانستی از خانه خود بیرون نیائی، بیرون میا، زیرا اگر از خانه خارج شوی بر تو واجب و لازم است که غیبت نکنی، دروغ نگوئی، به کسی حسد نبری، ریا و تظاهر و تصنع ننمائی و مداهنه نکنی، سپس فرمود: بلی صومعه و عبادتگاه مسلمان خانه او است، آنجا حفظ می کند چشم و زبان و نفس و فرج خود را.

ترجمه انوارالبهیه صفحه 153 الی 154 از تالیفات حاج شیخ عباس قمی) ره (مولف گوید: امام صادق (علیه السلام) با این سخن تحریص فرموده به کناره گیری و عزلت از مردم و انس با خدای تعالی.

243 - حضرت صادق (علیه السلام) به فضیل بن عثمان فرمود: تو را وصیت می کنم به تقوی و پرهیزکاری خدا و راستگوئی در گفتار و اداء امانت و خوش رفتاری با

همنشینان و همواره پیش از بر آمدن آفتاب و قبل از غروب دعا کن و در دعا جدیت و کوشش نما و خودداری و صرف نظر مکن از چیزی که از خداوند خواسته و نگو این چیزی است که خدا به من نخواهد داد و دعا کن، زیرا خداوند آنچه را بخواهد به جا می آورد. ترجمه انوارالبهیه صفحه 155 از تالیفات حاج شیخ عباس قمی) ره (

244 - از حضرت صادق (علیه السلام) سئوال شد: کار خود را بر چه پایه استوار ساخته ای؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بر چهار چیز، دانستم عمل مرا کسی جز من انجام نخواهد داد، به دین جهت برای انجام آن کوشیدم؛ و دانستم خداوند عزوجل به کارهای من آگاه و ناظر است، به دین جهت از معصیت او حیا کردم، و دانستم که روزی مرا کسی جز من نمی خورد، به دین جهت آرامش یافتم، و دانستم که پایان کار من مرگ است، به دین جهت آماده شدم. ترجمه انوارالبهیه صفحه 155 از تالیفات حاج شیخ عباس قمی) ره (

245 - حضرت صادق (علیه السلام) در وصیت خود به عبدالله بن جندب فرمود: ای پسر جندب از خواب شب و سخن روز خود کم کن، زیرا هیچ عضوی در بدن کم سپاس تر از چشم و زبان نیست و مادر سلیمان به او گفت: فرزند عزیزم به پرهیز از خواب؛ چون که خواب در آن روزی که مردم محتاج اعمال خود هستند تو را تهی دست و نیازمند می کند. ترجمه انوارالبهیه صفحه 156 از تالیفات حاج شیخ عباس قمی) ره (

احادیث امام صادق (علیه السلام) قسمت دوم 417 حدیث

1 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که مؤ منی را خوار شمارد چه) آن مؤ من (مستمند باشد یا غیر مستمند، پیوسته خدای عزوجل او را خوار و دشمن دارد تا آنگاه که از خوار شمردن آن مؤ من برگردد. اصول کافی جلد 4 صفحه 52

2 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود یک منادی ندا کند: کجایند روگردانان از دوستان من؟ پس دسته ای که صورت آنها گوشت ندارد

برخیزند، پس گفته شود: اینهایند آنکسانی که مؤ منین را آزردند، و با آنان دشمنی کردند، و عناد ورزیدند، و آنها را در دینشان با درشتی سرزنش کردند، سپس فرمان شود که آنان را بدوزخ برند. اصول کافی جلد 4 صفحه 52

3 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: اصلاح کننده) بین دو نفر یا دو جمعیت (دروغگو نیست. اصول کافی جلد 4 صفحه 41

4 - حضرت صادق علیه السلام حدیث شده است که فرمود: رسولخدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هرگاه پس از من اهل ریب و بدعت را دیدید بیزاری خود را از آنها آشکار کنید، و بسیار بآنها دشنام دهید، و درباره آنها بد گوئید، و آنها را با برهان و دلیل خفه کنید که) نتوانند در دل مردم القاء شبهه کنند و (نتوانند بفساد در اسلام طمع کنند، و در نتیجه مردم از آنها دوری کنند و بدعتهای آنها را یاد نگیرند، و خداوند در برابر این کار برای شما حسنات بنویسد و درجات بنویسد و درجات شما را در آخرت بالا برد. اصول کافی جلد 4 صفحه 83

5 - شعیب عقر قوفی گوید: پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از گفتار خدای عزوجل) که فرماید (:» و بتحقیق فرو آورده است بر شما در کتاب که اگر شنیدید ب آیات خدا کفر ورزی می شود یا استهزاء می شود بدانها.... «تا آخر آیه) که فرماید: با ایشان ننشینید، سوره نساء آیه 140). حضرت فرمود: مقصود از این گفتار این است که هرگاه شنیدید که مردی حق را کنار میکند و دروغ می پندارد، و درباره امامان علیهم السلام بد می گوید از نزد او برخیز و هم نشین با و مشو، هر که خواهد باشد. اصول کافی جلد 4 صفحه 86

6 - حضرت صادق علیه السلام فرماید: برای مسلمان سزاوار نیست که با فاجر (هرزه، تباهکار، نافرمان) و نه با احمق و نه با دروغگو رفاقت کند. اصول کافی جلد 4 صفحه 84

7 - منصور بن حازم گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: کسیکه شک در باره رسول) ص (دارد) حکمش د چیست (؟ فرمود: کافر است، عرض کردم: کسیکه شک در کفر شاک دارد او هم کافر است؟ حضرت از پاسخ) باین سؤ ال (خود داری کرد و من تا سه بار تکرار کردم دیدم آثار خشم در چهره اش ظاهر

گردید) من هم ساکت شدم (. اصول کافی جلد 4 صفحه 98

8 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند دوست دارد بنده ای را که در گناه بزرگ به او توجه کند) و از او آمرزش بخواهد (و مبغوض دارد بندهایی را که گناه اندک را خوار شمارد و به آن بی اعتنا باشد) و در مقام توبه و تدارک آن نباشد (. اصول کافی جلد 4 صفحه 159

9 - حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: همانا مؤ من گناهی کند و پس از بیست سال بیادش آید و از خدا راجع ب آن گناه آمرزش خواهد و خداوند برایش بیامرزد، و هر آینه) خداوند (بیادش اندازد تا برایش بیامرزد، و همانا کافر گناهی کند و همان ساعت آنرا فراموش کند. اصول کافی جلد 4 صفحه 171

10 - حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر که کار بدی) و گناهی (کند تا هفت ساعت از روز مهلت دارد پس اگر) در این مدت (سه مرتبه گفت:» استغفر اللّه لذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه «بر او نوشته نشود. اصول کافی جلد 4 صفحه 171

11 - حضرت صادق) ع (فرمود: امیرالمؤ منین علیه السلام فرموده: دست برداشتن از گناه آسانتر از طلب توبه است، و بسا شهوترانی یکساعت که اندوه درازی بجا گذارد. و مرگ دنیا را رسوا کرده و برای هیچ صاحب خردی شادی نگذاشته. اصول کافی جلد 4 صفحه 188

12 - حضرت صادق) ع (فرمود: بر دنیا شکیبا باشید که آن ساعتی است، زیرا آنچه که از دنیای گذشته) اکنون (نه دردی از آن احساس کنی و نه شادی، و آنچه نیامده که ندانی چیست؟ همانا دنیای تو آن ساعتی است که در آنی پس در آن یکساعت بر طاعت خدا صبر کن و از نافرمانی خداوند شکیبا باش) و خود را نگاهدار (. اصول کافی جلد 4 صفحه 191

13 - حضرت صادق) ع (بمردی فرمود: تو را طبیب خودت کرده اند، و درد را هم برایت گفته اند و نشانه سلامتی را هم برایت یاد داده اند، و بدارو هم تو را راهنمایی کرده اند اکنون بنگر تا چگونه درباره آن رفتار کنی. اصول کافی جلد 4 صفحه 192 مجلسی) ره (گوید: درد همان اخلاق زشت گناهان کشنده است، و

نشانه سلامتی همان نشانه هایست که خدا و رسول و ائمه اطهار فرموده اند مانند اول سوره مؤ منون و سایر آنچه در اوصاف مؤ منین و متقین گفته شده است و بسیاری از آنها گذشت، و دارو و توبه و استغفار است و هم چنین هم نشینی با احیار و پرهیز کردن از اشرار و زهد در دنیا و تحقیق در اطراف امراض جسم کردن و مداوای هر کدام را بضد خودش.... تا آنجا که گوید:» اکنون نگاه کن ببین چگونه در رسیدگی بخودت قیام کنی، و دردهای آن را درمان کنی، و اگر در این باره کوتاهی کنی خود را کشته ای و هر که خودکشی کند سزایش تا ابد دوزخ است.

14 - امام صادق علیه السلام فرمود: مردی بابی ذر نوشت: ای اباذر چیزی از علم بمن تحفه بده، در جوابش نوشت: همانا علم بسیار است ولی اگر بتوانی ب آنکه دوستش داری بدی نکنی، آنرا بکن، آنمرد گفت: آیا تاکنون کسی را دیده ای که ب آنکه دوستش دارد بدی کند؟ گفت: آری تو خودت را از همه کس بیشتر دوست داری، و چون نافرمانی خدا کنی بدان بدی کرده ای. اصول کافی جلد 4 صفحه 197

15 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای موسی بهترین دو روز) زندگانی دنیا و آخرتت (همان روزی که در پیش داری) که روز آخرت باشد (پس ببین که آنروز چه روزی است و جوابی برای آن آماده و مهیا کن، زیرا تو بازداشت شوی، و پرسش شوی، و تو پند خود را از دنیا بگیر، زیرا روزگار هم دراز است و هم کوتاه، پس چنان کار کن که گویا ثواب کردارت را بچشم خود ببینی تا ب آخرت خود امیدوارتر باشی، زیرا آنچه از دنیا بیاید همانند آنست که رفته است. اصول کافی جلد 4 صفحه 198

16 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: دعاء از نیزه نافذتر است. اصول کافی جلد 4 صفحه 214

17 - حضرت صادق) ع (به من فرمود: بر تو باد بدعاء زیرا آن درمان هر دردی است. اصول کافی جلد 4 صفحه 217

18 - حضرت صادق) ع (فرمود: دعا مخزن و گنجینه اجابت است چناچه ابر مخزن باران است. اصول کافی جلد 4 صفحه 217 مجلسی) ره (گوید:» الدعاء

کهف الاجابه «یعنی مخزن و محل و مظنه اجابت است چناچه ابر محل و مظنه باران است... تا اینکه گوید: و گفته شده: اینکه تشبیه بابر فرموده اشاره باینست که ابر محل باران است جز اینکه روی نبودن مصلحت گاهی باران نبارد، دعا نیز این چنین است که گاهی نبودن مصلحت در دنیا مستجاب نگردد ولی در آخرت عوض آن را بدهند.

19 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: هر که از بلائی بترسد که بدو رسد و پیش از رسیدن آن بلا در باره) بر طرف شدن (آن دعا کند خدای عزوجل هرگز آن بلا را بدو ننمایاند. اصول کافی جلد 4 صفحه 220

20 - حضرت صادق) ع (فرمود: همانا خدای عزوجل خوش ندارد که مردم در انجام حاجت به هم دیگر اصرار کنند ولی برای خودش آن را دوست دارد، خدای عزوجل دوست دارد که از او در خواست شود و آنچه نزد او است خواهش د شود.

اصول کافی جلد 4 صفحه 224

21 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد در مجلسی که امامی را مذمت کنند یا مؤمنی را عیب کنند ننشیند. اصول کافی جلد 4 صفحه 87

22 - صباح بن سیابه گوید: امام صادق) ع (فرمود: شما را با بیزاری چکار که از یکدیگر بیزاری میجویید؟ همانا مؤ منین بعضی از بعض دیگر افضلند و بعضی از بعض دیگر نماز بیشتر است و بعضی از بعضی تیز بینیش بیشتر است و همین است درجات ایمان) که خدای تعالی فرماید:) هم درجات عند الله (اصول کافی جلد 3 صفحه 76

23 - حضرت صادق) ع (فرمود: یکسره ببرادرت اعتماد مکن) و از همه جهت با وثوق نداشته باش بلکه احتیاط کن (زیرا بزمین خوردن از راه بی بندوباری جبران پذیر نیست. اصول کافی جلد 4 صفحه 497

24 - سفیان بن عیینه گوید: امام صادق) ع (راجع به قول خدای عزّوجلّ:) تا بیازماید شما را که کدامیک نیکو کردارترید، 2 سوره 67) فرمود: مقصود پرکردار نیست، بلکه مقصود درست کردارتر است، و درستی همانا ترس از خدا و نیت

صادق و کار نیک است.

سپس فرمود: پایداری بر عمل تا خالص ماند، سخت تر از خود عمل است و عمل خالص آنست که: نخواهی هیچکس د جز خدای عزّوجلّ ترا بر آن بستاید، همانا نیت همان عمل است، سپس این قول خدای عزّوجلّ را تلاوت فرمود:) بگو همگی طبق روش خود عمل می کنند، 84 سوره 17) یعنی طبق نیت خود. اصول کافی جلد 3 صفحه 26

25 - مفضل بن عمر و یونس بن ظبیان گویند: حضرت صادق) ع (فرمود:

برادران خود را با دو خصلت آزمایش کنید پس د اگر آندو خصلت در آنها بود خوب است، و گرنه دور شوید، دور شوید، دور شوید: مواظبت او بر نمازهایش در اوقات آن، نیکی به برادران در سختی و گشایش. اصول کافی جلد 4 صفحه 497

26 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: بخدا پناه می برم از همسایه بد برای خانه ای که اقامتگاه است، چشمانش ترا ببیند و دلش بتو توجه دارد اگر خوشی در تو ببیند بدش آید، و اگر تو را در بدی ببیند خوشش د آید. اصول کافی جلد 4 صفحه 493

27 - حضرت صادق) ع (فرمود: رسول خدا) ص (نگاه کردنش را میان اصحاب تقسیم می کرد پس باین و آن برابر نگاه می کرد، و هرگز پاهایش را رسول خدا) ص (پیش اصحاب دراز نمی کرد، و اگر مردی ب آنحضرت دست می داد رسول خدا) ص (دستش را رها نمی کرد تا او رها کند، چون این مطلب را دانستند مردی که با او دست می داد زود دستش را می کشید. اصول کافی جلد 4 صفحه 496

28 - امام صادق علیه السلام: جواب نامه دادن واجب است مانند جواب سلام دادن، و آنکس که آغاز بسلام کند بخدا و رسولش نزدیکتر است. اصول کافی جلد 4 صفحه 496

29 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: هیچ دو نفری با هم رفاقت نکنند جز اینکه هر یک با رفیق خود بهتر رفاقت کند پاداشش بزرگتر و پیش خدای عزوجل محبوبتر است. اصول کافی جلد 4 صفحه 494

30 - ابو الربیع شامی گوید: حضرت صادق) ع (در حالیکه خانه پر از جمعیت بود فرمود: که بدانید از ما نیست کسی که با همسایه اش خوش رفتاری نکند. اصول کافی جلد 4 صفحه 492

31 - ابوحمزه گوید: شنیدم از حضرت صادق) ع (که می فرمود: مؤ من کسی است که همسایه اش از بوائق او آسوده باشد، من عرضکردم: بوائق او چیست؟ فرمود: ستم و آزار او. اصول کافی جلد 4 صفحه 492

32 - امام صادق علیه السلام: خنده بسیار دل را بمیراند. و فرمود: بسیار خندیدن دین را آب کند چنانچه آب نمک را. اصول کافی جلد 4 صفحه 486

33 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: از شوخی بپرهیزید زیرا آبرو را بریزد و شکوه و بزرگی مردان را ببرد) مراد اینستکه در مزاح حد اعتدال را نگهدارید و زیاده روی نکنید (. اصول کافی جلد 4 صفحه 488

34 - حضرت باقر و حضرت صادق یا یکی از آن بزرگواران علیهما السلام فرمودند: شوخی بسیار آبرو را ببرد و خنده بسیار ایمان را بیکسو پرتاب کند. اصول کافی جلد 4 صفحه 488

35 - حضرت صادق) ع (می فرمود: خنده بسیار آبرو را می برد. اصول کافی جلد 4 صفحه 487

36 - حضرت صادق) ع (فرمود: مجلسها امانت است، و کسی حق ندارد کلام محرمانه رفیق خود را بدون اجازه او بازگو کند، مگر در موردی که شنونده مورد وثوق و اطمینان باشد یا ذکر خیری از آن رفیق باشد. اصول کافی جلد 4 صفحه 481) یعنی صحبتهای خصوصی که در مجالس شود یا نگفته پیدا است که گوینده میل ندارد فاش شود حکم امانت را دارد و باید از افشاء آن خودداری کرد (.

) ابن (ابی عوف گوید: شنیدم از حضرت صادق) ع (که می فرمود: مجلسها امانت است. اصول کافی جلد 4 صفحه 480

37 - حضرت صادق) ع (فرمود: هیچ مؤ منی نیست جز اینکه در او دعابه هست، من عرضکردم: دعابه چیست؟ فرمود: مزاح. اصول کافی جلد 4 صفحه 486

38 - حضرت صادق) ع (فرمود: رسول خدا) ص (فرموده: هرکس در میان سخن برادر مسلمانش) که مشغول سخن گفتن است (بدود و سخن او را ببرد مانند این است که او را خراشیده است. اصول کافی جلد 4 صفحه 481

39 - حضرت صادق) ع (فرمود: هرگاه سه نفر باهم هستند دو نفر آنها در گوشی با هم صحبت نکنند زیرا که آندو مایه اندوه و آزار رفیق سومی ایشان است. اصول کافی جلد 4 صفحه 481

40 - مردی از عامه گوید: من با امام صادق علیه السلام نشست و برخاست داشتم و بخدا سوگند مجلسی گرامی تر از مجلسهای او ندیدم، گوید: روز آنحضرت بمن فرمود: عطسه از کجا بیرون آید؟ گفتم: از بینی، فرمود: بخطا رفتی، گفتم:

قربانت از کجا بیرون آید؟ فرمود: از همه بدن چنانچه منی از همه بدن بیرون آید گرچه از احلیل) یعنی آلت مردی (خارج شود، سپس فرمود، آیا نبینی که چون انسان عطسه زند همه اعضاء بدنش تکان خورد؟ و کسیکه عطسه میزند هفت روز از مرگ در امان است. اصول کافی جلد 4 صفحه 477

41 - حضرت صادق) ع (فرمود: از حقوق مسلمان بر برادرش اینست که چون باو برخورد کند سلامش کند، و چون بیمار شود بعیادتش رود، و چون پنهان شود) پشت سرش (برای او خیر خواهی کند: و چون عطسه زند و بگوید:» الحمد اللّه رب العالمین لا شریک له «باو بگوید:» یرحمک الله «او نیز در جواب این گوید:

» یهدیکم اللّه و یصلح بالکم «و چون او را) بکاری یا بجائی (بخواند) و دعوتش کند (بپذیرد، و چون بمیرد تشییعش د کند. اصول کافی جلد 4 صفحه 471

42 - حضرت صادق) ع (فرمود: در جواب سلام یهودی و نصرانی میگوئی:) سلام (اصول کافی جلد 4 صفحه 466

43 - ابوبصیر گوید: حضرت صادق) ع (فرمود: از درون مردم کاوش و جستجو مکن که بی رفیق و دوست بمانی. اصول کافی جلد 4 صفحه 469
چون عموم مردم اینگونه هستند که خواه و ناخواه نقطه ضعفی در آنها

هست، و آنکس که خالی از هرگونه عیبی باشد بطور عموم در میان مرد نیست، و در نتیجه کاوش بعیوب مردم آگاه شوی و آنکس که تو خواهی بدون عیب و نقص د باشد پیدا نخواهی کرد، پس

ص:216

بهتر آنکه بهمان حسن ظاهر اکتفا شود و در صدد جستجو از باطن مردمان نباشی و گرنه ناچار بی رفیق خواهی ماند.

44 - حضرت صادق) ع (فرمود: محبوبترین برادرانم نزد من کسی است که عیبهای مرا پیش من هدیه آورد) و آنها را بمن گوشزد کند (. اصول کافی جلد 4 صفحه 452

45 - امام صادق (علیه السلام) فرمود: دوستی از روی راستی و درستی نباشد جز با شرایط آن پس هر که در او آن شرایط یا پاره ای از آنها باشد او را اهل چنین دوستی بدان و کسیکه چیزی از آن شرایط در او نباشد او را باینگونه دوستی نسبت مده.

اولش اینکه نهان و عیانش برای تو یکسان باشد.

دوم اینکه زیب و زینت تو را زینت خود داند، و زشتی تو را زشتی خود شمرد.

سوم اینکه ریاست و دارائی حالش را نسبت بتو تغییر ندهد.

چهارم اینکه از آنچه توانائی دارد نسبت تو دریغ نکند.

پنجم که همه خصلتها را در بردارد اینکه هنگام بیچارگی و پیش آمدهای ناگوار تو را رها نکند. اصول کافی جلد 4 صفحه 452

46 - حضرت صادق) ع (فرمود: شایسته نیست برای مرد مسلمان که با شخص تبهکار و احمق دروغگو رفاقت کند. اصول کافی جلد 4 صفحه: 454

47 - حضرت صادق علیه السلام حدیث کرده که فرمود: شایسته نیست که مرد مسلمان با شخص تبهکار طرح برادری افکند، زیرا که او کردار خود را برایش بیاراید و دوست دارد که آن مسلمان هم چون او شود، و او را نه در کار دنیا و نه در کار آخرتش کمک نکند، و رفت و آمدش برای او ننگ است. اصول کافی جلد 4 صفحه 453

48 - امام صادق علیه السلام از پدرانش رسول خدا علیهم الصلاه والسلام حدیث کند که فرمود) ص (: سه دسته اند که همنشینی با آنها دل را

بمیراند: هم نشینی با اراذل و فرومایگان، و گفت و شنود با زنها، و نشستن با توانگران. اصول کافی جلد 4 صفحه 455

49 - عمار بن موسی گوید: حضرت صادق) ع (فرمود: ای عمار اگر خواهی که

ص:217

نعمتت پا برجا باشد، و مردانگیت کامل و بی عیب باشد، و زندگیت نیکو گردد، بنده های زر خرید و اشخاص پست را در کارهای خود وارد مکن، زیرا اگر امانتی بایشان سپاری بتو خیانت کنند، و اگر خیری برایت آورند دروغ گویند، و اگر بنکبت روزگار دچار شوی رهایت کنند، و اگر وعده ای بتو دهند بدان وفا نکنند. اصول کافی جلد 4 صفحه 454

50 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: از خواندن سوره» اذا زلزلت الارض زلزالها «خسته نشوید زیرا هرکس در نمازهای نافله خود آن سوره را بخواند هرگز خدای عزوجل او را بزمین لرزه گرفتار نکند و بدان نمیرد و) نیز (ببرق زدن و آفتهای دیگر دنیا ناچار نگردد تا بمیرد، و چون بمیرد فرشته کریمی از جانب پروردگارش بر او فرود آید و بالای سرش د بنشیند پس گوید: ای ملک الموت با دوست خدا مدارا کن) و جانش را ب آسانی بگیر (زیرا که او بسیار مرا یاد می کرد و این سوره را می خواند و آن سوره نیز بملک الموت مانند همین حرف را بگوید، و ملک الموت گوید: پروردگارم بمن فرمان داده که گوش بفرمان و مطیع او باشم و جانش را نگیرم تا بدان دستور دهد، و چون پرده از برابر دیده اش بکنار رود منزلهای خود را در بهشت ببیند، و جانش ب آسانترین وجهی بیرون رود، سپس جان او را هفتاد هزار فرشته تا بهشت بدرقه کنند و شتابانه او را ببهشت رسانند. اصول کافی جلد 4 صفحه 434

51 - ابی الربیع شامی گوید: وارد شدم بر حضرت صادق) ع (دیدم که اطاق پر از جمعیت است از خراسانی و شامی و سایر بلاد و من جائی که بنشینم نیافتم، حضرت صادق) ع (تکیه کرده بود پس روی دو پا نشست و فرمود: ای شیعه آل محمد آگاه باشید که از ما نیست آنکس که هنگام خشم نتواند خودداری کند، و) از ما نیست (کسیکه با هم نشین خود خوشرفتاری نکند، و با هم خوی خود خوش خلقی نکند، و با رفیق خود رفاقت نکند، و با همسایه خود خوش د همسایگی نکند، و با هم خوراک خود مراعات خوراک نکند، ای شیعه آل محمد تا بتوانید از خدا بپرهیزید و لا حول و لا قوه الا بالله. اصول کافی جلد 4 صفحه 449

52 - حضرت صادق) ع (فرمود: بر شما باد به پارسائی و کوشش در اطاعت، و

بر سر جنازه ها حاضر شوید، و بیمارها را عیادت کنید و با مردم در مساجد حضور بهم رسانید، و برای مردم چیزی را دوست دارید که برای خودتان دوست دارید، آیا شرم نکند یکی از شما که همسایه اش حق او را بشناسد ولی او حق همسایه اش را نشناسد. اصول کافی جلد 4 صفحه 448

53 - معاویه بن وهب گوید: بحضرت صادق) ع (عرضکردم: چگونه برای ما با مردمی که با ما آمیزش دارند شایسته است رفتار کنیم؟ گوید که در پاسخ فرمود:

امانت آنها را بایشان بپردازید، و) در هنگام نیاز (گواهی بر سود و زیانشان بدهید، و بیمارانشان را عیادت کنید و در جنازه مرده هاشان حاضر شوید) و در مراسم تشییع و دفن و کفن آنها شرکت کنید (. اصول کافی جلد 4 صفحه 447

54 - مفضل بن عمر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل از همه مردم خویشتن را بوسیله بسم اللّه لرحمن الرحیم و بسوره قل هو اللّه احد نگهداری و محافظت کن، آن را از سمت راستت و از سمت چپت و از پیش د رویت و پشت سرت و از زیر پایت بخوان) یعنی بشش جهت بخوان (و چون بر سلطان ستمکاری وارد شدی همینکه نگاهت باو افتاد سه بار آنرا) یعنی سوره قل هو اللّه را (بخوان و با دست چپ بشمار، و از خواندن آن جدا مشو) و ادامه بده (تا از نزدش بیرون آئی . اصول کافی جلد 4 صفحه 431

55 - امام صادق علیه السلام: هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد خواندن قل هو اللّه احد را دنبال هر نماز واجب از دست ندهد، زیرا هرکس آنرا بخواند خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او فراهم کند و او را و پدرش و مادرش را و هر که از آندو متولد شده بیامرزد. اصول کافی جلد 4 صفحه 428

56 - امام صادق علیه السلام: پیغمبر صلی اللّه علیه و آله بر جنازه سعدبن معاذ نماز خواند و پس از آن فرمود: هفتاد هزار فرشته که در آنها جبرئیل نیز بود آمدند و بر جنازه سعد نماز خواندند، من به جبرییل گفتم: ای جبرییل به چه عمل سزاوار این شد که هفتاد هزار فرشته برای شرکت در نماز بیایند؟ جبرییل گفت: برای خواندن قل هو اللّه احد) در همه احوال (ایستاده و نشسته و سواره و پیاده در هنگام رفتن و آمدنش. اصول کافی جلد 4 صفحه 429

57 - حضرت صادق) ع (فرمود: اگر سوره حمد هفتاد بار بر مرده ای خوانده شود و روح به تن او باز گردد شگفت نیست. اصول کافی جلد 4 صفحه 429

58 - حضرت صادق علیه السلام در حدیث مرفوعی فرمود: هر که قرآن را از روی آن بخواند از دیدگان خود بهره مند شود) چشمان سالمی داشته باشد (، و سبب سبک شدن عذاب پدر و مادرش گردد اگر چه آندو کافر باشند. اصول کافی جلد 4 صفحه 417

59 - اسحاق بن عمار گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرضکردم: قربانت گردم من قرآن را حفظ دارم آنرا از حفظ بخوانم بهتر است یا از روی قرآن؟ فرمود:

بلکه آنرا بخوان و نگاه بقرآن کن) و از روی آن بخوان (که بهتر است، آیا ندانسته ای که نگاه کردن در قرآن عبادت است؟ اصول کافی جلد 4 صفحه 418

60 - امام صادق (علیه السلام): خواندن قرآن از روی آن عذاب را از پدر و مادر سبک کند اگر چه آن دو کافر باشند. اصول کافی جلد 4 صفحه 417

61 - امام صادق (علیه السلام): علیه السلام: سه چیز است که به درگاه خدای عزوجل شکایت کند مسجد ویرانی که اهلش در آن نماز نخوانند، و دانشمند عالمی که میان نادانها و جهال باشد و قرآنی که گرد و خاک رویش نشسته و کسی آنرا نخواند) و عمل نکند (. اصول کافی جلد 4 صفحه 417

62 - معاویه بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: هر که قرآن بخواند او بی نیاز شود و نیازی پس از آن نیست، و گرنه) اگر قرآن بی نیازش نکند (هیچ چیز او را بی نیاز نکند. اصول کافی جلد 4 صفحه 408

63 - یعقوب احمر گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم من قرآن را خوانده ام ولی از ذهنم رفته است دعا کنید که خداوند آنرا بمن بیاموزد، گوید: آنحضرت از این طلب که من خدمتش عرض کردم ناراحت شد و فرمود: خداوند آنرا به تو و ما همگی یاد دهد گوید: ما نزدیک ده نفر بودیم سپس فرمود: سوره ای که مردی می خواند با اوست ناگاهی

که آنرا واگذارد، پس روز قیامت در زیباترین صورت نزدش آید و بر او سلام کند آنمرد گوید: تو کیستی؟ گوید: من فلان سوره ام و اگر تو بمن چسبیده بودی و نگاهم داشته بودی تو را در

این درجه فرود می آوردم، پس بر شما باد بملازمت قرآن، سپس فرمود: برخی از مردمند که قرآن خوانند که گفته شود: فلانکس قاری قرآن است، و برخی قرآن می خوانند برای) سود جوئی (و بدست آوردن دنیا و خیری در اینها نیست و برخی هستند که قرآن خوانند تا از آن در نمازشان و در شب و روزشان منتفع شوند. اصول کافی جلد 4 صفحه 409

64 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا) ص (فرمود است: همانا اهل قرآن در بلندترین درجات آدمیان هستند بجز پیمبران و مرسلین، پس حقوق اهل قرآن را اندک و کم می شمارید، زیرا برای ایشان از طرف خدای عزیز جبار مقام بلندی است. اصول کافی جلد 4 صفحه 404

65 - ابن اٴبی یعفور گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که در حالیکه دست ب آسمان برداشته بود می گفت:» رب لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابدا لا اقل من ذلک و لا اکثر «) یعنی پروردگارا مرا چشم بهمزدنی بخودم وامگذار نه کمتر از آن و نه بیشتر (گوید: اینرا گفت و اشک هایش از اطراف محاسنش می ریخت، سپس رو بمن کرد، و فرمود، ای پسر اٴبی یعفور همانا یونس بن متی را خداوند کمتر از چشم بهمزدنی بخودش واگذارد و آن گناه را) یعنی ترک اولی را (انجام داد، عرضکردم: خداوند کار شما را نیکو کند آیا آن کار او را بحد کفر رسانید؟ نه ولی مردن با اینحال هلاکت است) و لایق بشاٴن انبیاء و پیمبران الهی نیست (. اصول کافی جلد 4 صفحه 373

66 - ابوبصیر گوید: شنیدم حضرت صادق) ع (می فرمود: همانا قرآن بازدارنده و فرمان دهنده است. به بهشت فرمان دهد و از دوزخ باز دارد. اصول کافی جلد 4 صفحه 401

67 - حضرت صادق) ع (از پدرانش حدیث کند که مردی از درد سینه به پیغمبر) ص (شکایت کرد، حضرت) ص (فرمود: بوسیله قرآن شفا بجوی زیرا خدای عزوجل فرماید:) و این قرآن (شفاء است برای آنچه در سینه ها است «.) سوره یونس آیه 57). اصول کافی جلد 4 صفحه 400

68 - امام صادق علیه السلام فرمود: در سفارش امیرالمؤ منین علیه السلام

بیارانش بود که: بدانید همانا قرآن راهبر روز است و پرتو افکن شب تار اگر چه) آنکس که در صدد راهنمائی شدن و کسب نورش باشد (در سختی و ندرای باشد.

) زیرا فقر وفاقه او را از آن باز ندارد بلکه رغبتشان را در اینباره افزون کنند از فیض) ره (. اصول کافی جلد 4 صفحه 400

69 - حضرت صادق) ع (فرمود: همانا این قرآن) کتابی (است که در آن است جایگاه نور هدایت و چراغهای شب تار، پس شخص تیز بین باید که در آن دقت کند و برای پرتوش نظر خویش را بگشاید، زیرا که اندیشه کردن زندگانی دل بینا است، چنانکه جویای روشنی است در تاریکی ها به سبب نور راه بپیماید. اصول کافی جلد 4 صفحه 400

70 - داود رقی گوید: من شنیدم که حضرت صادق) ع (بیشتر چیزی که در هنگام دعا بر آن اصرار داشت این بود که خدا را بحق پنج تن می خواند، یعنی رسول خدا) ص (و امیرالمؤ منین و فاطمه و حسن و حسین صلوات اللّه علیهم اجمعین. اصول کافی جلد 4 صفحه 372

71 - ابراهیم بن میمون گوید: شنیدم حضرت صادق) ع (دعائی می خواند) که ترجمه اش این است (:» بار خدایا بر هراس روز قیامت مرا یاری فرما، و از دنیا سالم بیرونم ببر، و حور العین را به من تزویج کن، و خرج خود و عیالم و خرج مردم را از من کفایت فرما، و مرا برحمت خود در زمره بندگان شایسته ات در آور «. اصول کافی جلد 4 صفحه 369

72 - ولید بن صبیح گوید: به حضرت صادق) ع (از وامی که از من بگردن مردمی است) و من از آنها بستانکارم و نمی توانند یا نمی خواهند بدهند (شکایت بردم فرمود: بگو؟» اللهم لحظه من لحظاتک تیسر علی غرمائی بها القضاء و تیسر لی بها الاقتضاء انک علی کل شی ء قدیر «) یعنی بار خدایا نظری فرما که بدهکاران من توان پرداخت یابند و من توان دریافت، تو بر هر چیز توانائی (. اصول کافی جلد 4 صفحه 336

73 - حضرت صادق) ع (فرمود: کسیکه در میان بی خبران یاد خدای عزوجل کند مانند کسی است که در میان جنگجویان) فراری یا آنانکه هستند ولی جنگ

نکنند (باشد، و) تنها (بجنگد) و از دیگران دفاع کند (. اصول کافی جلد 4 صفحه 263

74 - حضرت صادق) ع (فرمود: چون نماز صبح و مغرب را خواندی هفت بار بگو:» بسم اللّه لرحمن الرحیم: لا حول و لا قوه الا باللّه لعلی العظیم «زیرا همانا هرکس آنرا بگوید دیوانگی و خوره و پیسی و هفتاد نوع) دیگر (از انواع بلا باو نرسد.

اصول کافی جلد 4 صفحه 304

75 - حضرت صادق) ع (فرمود: تسبیح فاطمه زهراء علیهاالسلام از جمله ذکر بسیاری است که خدای عزوجل فرموده است:» خدا را یاد کنید یاد کردن بسیار «) سوره احزاب آیه 41). و نیز مانند این حدیث را سعید اعرج از آن حضرت علیه السلام روایت کرده است. اصول کافی جلد 4 صفحه 259

76 - حضرت صادق) ع (فرمود: شیعیان ما آنهائی هستند که هرگاه تنها باشند ذکر خدا بسیار کنند. اصول کافی جلد 4 صفحه 259) در حالت تنهایی به یاد خدا هستند و گناه نمی کنند (

77 - و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: همانا بنده ای به خدای عزوجل حاجتی دارد، و به ثناء و ستایش بر خدا و صلوات بر محمد و آل محمد شروع کند تااینکه حاجت خود را فراموش کند) و سرگرم ثناء بر خدا و صلوات شود (پس خداوند حاجت او را بر آورد بی آنکه درباره آن درخواستی کرده باشد. اصول کافی جلد 4 صفحه 261

78 - شنیدم حضرت صادق) ع (می فرمود: مردی وارد مسجد شد و پیش از ستایش بر خدا و صلوات بر پیغمبر) ص (شروع بدعا کرد، رسول خدا) ص (فرمود: این بنده در) دعا و درخواست از (پروردگارش شتاب کرد، سپس مرد دیگری وارد شد و نماز خوانده و خدای عزوجل را ستایش نمود و بر رسول خدا) ص (صلوات فرستاد، پس رسول خدا) ص (بوی فرمود: بخواه تا بتو داده شود. اصول کافی جلد 4 صفحه 239

79 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: خدای عزوجل به موسی وحی کرد: ای موسی به زیادی مال شاد مشو، و ذکر مرا در هر حالی وا مگذار) از یاد من غافل

مشو (زیرا زیادی مال گناهان را فراموش سازد، و واگذاردن ذکر من دلها را سخت کند. اصول کافی جلد 4 صفحه 256

80 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: هیچ مردمی نباشد که در انجمنی گرد هم آیند و نام خدای عزوجل را نبرند، و بر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله صلوات نفرستند جز اینکه آن مجلس مایه حسرت و زیان بر آنها باشد. اصول کافی جلد 4 صفحه 255

81 - حضرت صادق) ع (فرمود: هیچ مردمی، در انجمنی فراهم نشوند که در آن ذکر خدای عزوجل و ذکر ما نباشد جز اینکه آن انجمن در روز قیامت مایه حسرت و افسوس آنان باشد، سپس فرمود:) پدرم (حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود: همانا ذکر ما ذکر خدا است و ذکر دشمن ما ذکر شیطان است. اصول کافی جلد 4 صفحه 254

82 - حضرت صادق) ع (فرمود: هرگاه یکی از شماها نماز بخواند و در نماز خود نام پیغمبر) ص () و آل او (را نبرد، با این نماز بجز راه بهشت می رود) یعنی این نماز او را به بهشت نخواهد برد (. و رسول خدا) ص (فرمود: هر کس که من نزد او نامم برده شود و بر من صلوات نفرستد به دوزخ رود، پس خدایش) از رحمت خود (دور کند. و فرمود) ص (: و هر کس که من نزدش نام برده شوم و صلوات) فرستادن (را بر من فراموش کند از راه بهشت به خطا رفته است. اصول کافی جلد 4 صفحه 253

83 - عبد السلام بن نعیم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من وارد خانه) کعبه (شدم و هیچ دعائی بخاطر نداشتم جز صلوات بر محمد و آل محمد؟ فرمود: آگاه باش که هیچ کس مانند تو) در فضیلت و ثواب (از خانه بیرون نیامده است. اصول کافی جلد 4 صفحه 252

84 - حضرت صادق) ع (فرمود: هر که بدرگاه خدای عزوجل حاجتی دارد باید بصلوات بر محمد و آلش شروع کند، و سپس حاجت خود را بخواهد، و در آخر هم بصلوات بر محمد و آل محمد پایان دهد، زیرا که خدای عزوجل کریم تر از آن است که دو طرف) دعا (را بپذیرد، و وسط) دعا (را واگذارد) و به اجابت نرساند (زیرا

صلوات بر محمد و آل محمد محجوب نیست) و بدون بر خورد به حجابی بالا رود (. اصول کافی جلد 4 صفحه 252

85 - امام صادق علیهماالسلام فرمود: در میزان) و ترازوی اعمال در قیامت (چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست، و همانا مردی باشد که اعمالش را در میزان گذارند و سبک باشد، پس ثواب صلوات او در آید و آنرا در میزان نهد پس بسبب آن سنگین گردد و) بر کفه دیگر (بچربد. اصول کافی جلد 4 صفحه 252

86 - حضرت صادق) ع (فرمود: ای اسحاق بن فروخ هر که ده بار بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد خداوند و فرشتگان او صد بار بر او صلوات فرستند، و هر که صد بار بر محمد و آل محمد صلوات فرستد خداوند و فرشتگانش هزار بار بر او صلوات فرستند، آیا گفتار خدای عزوجل را نشنیده ای) که فرماید: (» او است آن خداوندی که رحمت) یا درود (فرستد بر شما) او (و فرشتگانش تا برون آرد شما را از تاریکیها بسوی روشنائی و بوده است بمؤ منان مهربان «) سوره احزاب آیه 43). اصول کافی جلد 4 صفحه 251

87 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر دعائی که خدای عزوجل بدان خوانده شود از رفتن به آسمان محجوبست تا صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود. اصول کافی جلد 4 صفحه 250

88 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون نام پیغمبر صلی اللّه علیه و آله برده شد بسیار بر او صلوات بفرستید، زیرا هر کس یک صلوات بر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرستد خداوند هزار بار در هزار صف از فرشته ها بر صلوات فرستد، و چیزی از مخلوقات خدا نماند جز اینکه بر این بنده صلوات فرستد برای آنکه خداوند و فرشتگان برای او صلوات فرستند، و هر کس در این فضیلت رغبت نکند پس او نادان و مغرور است، و خدا و رسول و خاندانش از او بیزارند. اصول کافی جلد 4 صفحه 249

89 - حضرت صادق) ع (فرمود: پیوسته دعا محجوبست) و میانه آن و استجابش حجاب و پرده ای حائل است (تا بر محمد و آلش صلوات فرستاده شود

) که آنگاه پرده و حائل برطرف شود (. اصول کافی جلد 4 صفحه 247

90 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: میان گفته خدای عزوجل) که بموسی و هارون در مقابل تقاضای نابودی فرعون و پیروانش فرمود: (« هر آینه دعای شما باجابت رسید «) سوره یونس 89) و میان نابودی فرعون چهل سال طول کشید. اصول کافی جلد 4 صفحه 245

91 - اسحاق بن عمار گوید: بحضرت صادق عرضکردم:) ممکن است (دعای مردی مستجاب شده) باشد (ولی بتاءخیر افتد) و اثر استجابت آن همان زمان ظاهر نگردد؟ فرمود: آری تا بیست سال) ممکن است تاءخیر افتد (. اصول کافی جلد 4 صفحه 245

92 - منصور صقیل گوید: به حضرت صادق) ع (عرضکردم: بسا مردی هست که دعا کند و دعایش مستجاب گردیده، ولی تا مدتی) اثر آن استجابت ظاهر نگردد و (پس افتد؟ فرمود: آری) چنین است (عرضکردم: این برای چیست؟ آیا برای اینست که بیشتر دعا کند، فرمود: آری اصول کافی جلد 4 صفحه 245

93 - ابو بصیر گوید: حضرت صادق) ع (فرمود: پیوسته مؤ من در حال خیر و امیدواری است تا مادامیکه شتاب نکند پس نومید شود و دعا را رها کند، عرضکردم: چگونه شتاب کند؟ فرمود: گوید: از فلان وقت و فلان وقت دعا کرده ام و اجابت آن را نمی بینم؟ اصول کافی جلد 4 صفحه 246

94 - حضرت صادق (علیه السلام) علیه السلام فرمود: همانا بنده ای دعا کند پس خدای عزوجل بدو فرشته) که موکل بر انسان هستند یا دو فرشته دیگر (فرماید: من دعای او را باجابت رساندم ولی حاجتش را نگهدارید، زیرا که من دوست دارم صدای او را بشنوم، و همانا بنده ای هم هست که دعا کند پس خدای تبارک و تعالی فرماید:

زود حاجتش را بدهید که دوست ندارم صدایش را بشنوم. اصول کافی جلد 4 صفحه 245

95 - حضرت صادق) ع (فرمود: هر چشمی در روز قیامت گریان است جز سه چشم چشمی که از) دیدن و نظریه (آنچه خداوند حرام کرده بر هم نهاده شده، و چشمی که در راه اطاعت خداوند بیداری کشیده، و چشمی که در دل شب از ترس

خدا گریسته است. اصول کافی جلد 4 صفحه 234

96 - حضرت صادق) ع (باءبی بصیر فرمود: اگر از وقوع چیزی ترس داشتی یا حاجتی خواستی بنام خدا) دعا را (آغاز کن، و او را تمجید کن و ستایشش کن چنانچه شایسته آن است، و بر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله صلوات بفرست و حاجت خود را بخواه و خود را به گریه وادار کن اگر چه به اندازه سرمگسی باشد، همانا پدرم همیشه می فرمود: نزدیکترین حالی که بنده به پروردگار عزوجل دارد آنزمانی است که در سجده باشد و گریان. اصول کافی جلد 4 صفحه 235

97 - حضرت صادق) ع (فرمود: رسول خدا فرموده است: بهترین وقتیکه در آن خدای عزوجل را بخوانید) و دعا بدرگاهش کنید (سحرها است، و این آیه را که درباره گفتار حضرت یعقوب علیه السلام است تلاوت فرمود:) دعا کردن برای آنها را (بسحر تاءخیر انداخت) و مولکول بوقت سحر کرد (. اصول کافی جلد 4 صفحه 227

98 - امام صادق (علیه السلام): از نظر من فرق نمی کند که کار را به) خائن (واگذار کنم، یا به) ناشی () ناوارد، نامتخصص، فاقد مهارت (الحیاه جلد 5 صفحه 540

99 - امام صادق (علیه السلام): هرکه چنان بی بند و بار شد که هرچه در حقش بگویند و هرچه درباره مردم بگوید باکی نداشته باشد و کسی که از بدبینی مردم باک ندارد و همچنین کسی که به زنا علاقه مند باشد یا غیبت کند شیطان در نطفه اش شرکت کرده است. نصایح صفحه 190

100 - امام صادق علیه السلام فرمود: عطسه برای همه تن سودمند است اگر از سه تا نگذرد و چون از سه تا بگذرد آن درد و بیماری است. اصول کافی جلد 4 صفحه 476

101 - سوره انسان آیه 3: ما راه حق و سعادت را به انسان ارائه می کنیم او است که آزاد است می تواند با گرایش خود شکر گذار هدایت ما باشد و می تواند با اعراض خود نعمت راهنمایی ما را کفران نماید. حمران بن اعین معنی این آیه را از امام صادق (علیه السلام) پرسید: امام (علیه السلام) در جواب فرمود: یا انسان راه خدا را در پیش می گیرد و از هدایت الهی پیروی می کند او شکر گذار است یا راه خدا را ترک می گوید

و از هدایت الهی سر پیچی می کند او کفران کننده است. الحدیث جلد 3 صفحه 377

102 - امام صادق (علیه السلام): دوست ندارم جوانی از شما را ببینم مگر آنکه صبح کند و و رفت و آمدش در یکی از این دو حالت باشد: یا عالم یا محصل کسی که چنین نباشد در انجام و ظیفه کوتاهی کرده و خود دارای از اداء وظیفه تضییع حق انسانیت است و چنین تضییعی گناه است و جایگاه گناهکار در آتش خواهد بود.

الحدیث جلد 3 صفحه 376

103 سلیمان بن خالد از امام صادق (علیه السلام) علت اولین قتل را که در خاندان آدم اتفاق افتاده پرسش کرده است حضرت در جواب فرمود: خداوند به حضرت آدم وحی فرستاد که هابیل را وصی خود قرار داده و اسم اعظم را به وی تسلیم کن و او را جانشین خویش نما قابیل پسر بزرگ آدم وقتی مطلع شد که بنا است برادر کوچک به جانشینی پدر منصوب شود به غضب آمد حس ریاست خواهیش تحریک شد و گفت من بر ریاست و جانشینی شایسته ترم و سرانجام برادر خود را کشت. الحدیث جلد 3 صفحه 358

104 - امام صادق (علیه السلام) می فرماید: به شما سفارش می کنم پرهیزکار باشید وبا ارتکاب گناه، مردم را بر خود مسلط نکنید و خویشتن را دچار ذلت وخواری ننمایید. الحدیث جلد 3 صفحه 167

105 - امام صادق (علیه السلام) فرمودند: شایسته نیست مومن، خود را ذلیل و خوار نماید. راوی سوال می کند چگونه خود را ذلیل می کند؟ حضرت در جواب فرمودند: در امری) کاری (مداخله می کند که شایسته آن نیست) یا آن کار را بلد نیست (و سرانجام باید از آن عذر بخواهد. الحدیث جلد 3 صفحه 169

106 - امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند: مومنین برای یکدیگر، مایه آرامش روح و اطمینان روان هستند، همان طوری که چشمه آب سرد، انسان را آرام می کند و از نگرانی می رهاند. الحدیث جلد 3 صفحه 165

107 - امام صادق (علیه السلام) فرمودند: سه دسته از مردم هستند که در قیامت تا پایان حساب از همه به خداوند نزدیک تر هستند: اول صاحب قدرتی که در حال خشم و

ص:228

برافروختگی به زیر دست خود ستم نکند. دوم آنکس که در قضاوت بین دو نفر مرتکب کوچکترین تجاوزی از حق و عدالت نشود، سوم کسی که همیشه به حق سخن گوید خواه به نفع خودش باشد خواه به ضررش. الحدیث جلد 3 صفحه 164

108 - امام جعفر صادق (علیه السلام) می فرمایند: ثروتمندی به محضر حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد و سپس مرد فقیری وارد شد و پهلوی مرد ثروتمند نشست مرد ثروتمند لباس خود را جمع کرد، پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) که ناظر این عمل بودند از او پرسید ترسیدی که فقر او به تو سرایت کند؟ جواب داد نه، پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) فرمودند: ترسیدی که قسمتی از ثروتت به او برسد؟ جواب داد نه، پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) فرمودند ترسیدی لباست آلوده شود؟ جواب داد نه، پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) فرمودند: پس چرا لباست را جمع کردی؟ عرض کرد یا رسول الله ثروتی که قرین من و رفیق روز و شب من است مرا از واقع بینی باز داشته است، بدیها و قبایح را در نزد من زیبا جلوه می دهد، و خوبیها را بد جلوه می دهد، مرد ثروتمند گفت: برای جبران این عمل ناروا که به او انجام دادم نصف ثروت خویش را به او واگذار می کنم. پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) به مرد فقیر فرمودند: آیا قبول می کنی؟ مرد فقیر پاسخ داد نه مرد ثروتمند گفت چرا؟ مرد فقیر جواب داد می ترسم بر اثر ثروت به آن حالت بد نفسانی که خود تو دچار شده ایی من نیز گرفتار شوم. الحدیث جلد 3 صفحه 154

109 - امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: فروتنی وتواضع، مایه اصلی هرشرف محبوب ومقام بلند است. الحدیث جلد 3 صفحه 176

110 - امام صادق (علیه السلام): در معنای آیه» سوره اسراء آیه 24»» و اخفض لهما اجناح الذل من الرحمته «چنین فرموده است: هرگز با تندی و شدت به پدر و مادرت منگر و با نگاه خیره و پر توجه به آنان نظر مکن مگر آنکه که نگاهت از روی کمال رافت و رحمت باشد مواظب باش صدایت بلند تر از صدای آنها نشود و دستت بالای دست آنها نرود و پیشاپیش پدر و مادرت راه نرو. الحدیث جلد 3 صفحه 341 سوره اسرا آیه 24: در مقابل پدر ومادرت با گفتار و رفتار فروتنی و

تواضع کن و هماننده مرغی که از روی مهر و محبت بالهای خود را فرو می افکند و جوجه های خویش را زیر پر می گیرد تو نیز که اکنون جوان و نیرو مندی و بال و پری گمشده داری پدر و مادر ترا در آغوش مهر خود جای ده و بگو پروردگارا والدینم را مشمول رحمت و واسعه خود بنما همانطور که اینان از روی رحمت و عطوفت مرا در کودکی پرورش دادند.

111 - امام صادق (علیه السلام): مردم گرفتار بلا را هدف خود قرار ندهید زیرا نگاه شما آنها را غصه دار و محزون می کند. الحدیث جلد 3 صفحه 327

112 - در تعالیم اخلاق اسلام به طور عموم استهزاء و اهانت، ملامت و شماتت، ممنوع شناخته شده و اولیاء اسلام جدا مردم را از این اعمال ناپسند بر حذر داشته اند درباره افراد مریض و معیوب و ناقص الخلقه و طرز معاشرت با آنان اخبار و حدیث مخصوص رسیده که اگر عملا مراعات شود مبتلایان در برخورد با مردم دچار ناراحتی روان و احساس حقارت نمی شوند.

113 - امام صادق (علیه السلام): به پدر خود نیکی کنید تا فرزندانتان نیز به این سنت مقدس عمل کنند و به شما نیکی کنند. الحدیث جلد 3 صفحه 330

114 - ابن سنان از حضرت صادق (علیه السلام) سؤال کرد چه موقع اموال نوجوان در اختیارش گذارده می شود؟ حضرت فرمود: موقعی که بالغ شود و به علاوه رشد عقلی وی نیز معلوم گردد و سفیه یا ضعیف العقل نباشد. الحدیث جلد 3 صفحه 404

115 - امام صادق (علیه السلام) فرمود: روزی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم جبرئیل، از پیشگاه الهی نزد من آمد و گفت دختران باکره مانند میوه درختند، موقعی که می رسد اگر چیده نشود اشعه آفتاب فاسدش می کند و وزش باد آنرا پراکنده می سازد. همچنین دختران وقتی به حد بلوغ رسیدند و مانند زنان در خویشتن تمایل جنسی احساس نمودند دارویی جز شوهر ندارند و اگر همسر نگیرند از فساد ایمن نیستند چه آنکه بشرند و بشر از خطا و لغزش مصون نیست. الحدیث جلد 3 صفحه 395

116 - امام صادق (علیه السلام): زنی که به همسری خویش انتخاب می کنی، مانند

ص:230

قلاده ایست که با اختیار بر گردن خود می افکنی، با عقل و بصیرت نگاه کن که به چه چیز گردن می نهی. الحدیث، جلد 3، صفحه 393

117 - امام صادق (علیه السلام): کسی که بدون بصیرت و دانایی به کاری دست می زند مانند مسافری است که در بیراهه می رود او هر قدر بر سرعت رفتن خود می افزاید به همان نسبت از جاده دورتر می شود. الحدیث جلد 3 صفحه 235

118 - امام صادق (علیه السلام): ارزش و فضیلت نیت از عمل به آن بیشتر است بلکه عمل خود جلوه و ظهور نیت است خداوند در قرآن فرموده: هر کس مطابق نیت خود عمل می کند. الحدیث جلد 3 صفحه 233

119 - امام صادق (علیه السلام): خداوند بر بندگان خود منت گذارده و سه چیز را در نظام خلقت بر قرار فرموده است: 1 - بوی تعفن بد را پس از قبض روح بر اجساد مرده قرار داده و اگر این بوی تعفن بد نمی بود هیچ دوستی دوست خود را دفن نمی کرد 2 - فراموشی را بر مصیبت زدگان قرار داده است که اگر این نبود مصیبت همچنان با شدت اولیه خود باقی می ماند) مصیبت فراموش نمی شد (نسل ها از بین می رفت) زیرا شدت تاثر و ناراحتی نمی گذارد مصیبت زده سمت تمایل جنسی رود. یا متوجه تمایل جنسی شود (سومی خداوند حشرات و کرمهای کوچک را بر گندم، جو، برنج و دیگر حبوبات قرار داده که اگر این حشرات و کرمهای کوچک نمی بود پادشاهان مواد غذایی مردم را به صورت گنج همانند طلا و نقره زیر خاک ذخیره می کردند. الحدیث جلد 3 صفحه 228

120 - امام صادق (علیه السلام) فرمودند: مردی شرف یاب محضر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) شد عرض کرد یا رسول الله به من سفارشی به فرما و دستوری بده حضرت به او فرمود:

آیا دستور پذیر هستی تا به تو سفارش کنم؟ و این سوال را سه بار تکرار فرمود و مرد در خواست کننده در هر سه نوبت جواب داد بلی یا رسول الله. آنگاه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود سفارش من به تو این است که هر وقت خواستی برای انجام کاری تصمیم بگیری قبلا به عاقبت آن کار فکر کن و نتیجه اش را در نظر بیاور اگر دیدی حق و شایسته است اقدام کن و اگر ناشایست و بر خلاف حق بود از انجام آن کار خودداری بنما. الحدیث جلد 3 صفحه 225

121 - امام صادق (علیه السلام): بار مسئولیت خود را خودت باید بر دوش بگیری، و اگر از انجام وظیفه شانه خالی کنی دیگری بار مسئولیت تو را حمل نخواهد کرد.

الحدیث جلد 3 صفحه 213

122 - امام صادق (علیه السلام): یاد مرگ، شهوات غیر مشروع را در ضمیر انسان می میراند، ریشه های غفلت و نا آگاهی را می کَند، دل را به وعده های الهی تقویت می کند، به طبیعت آدمی نرمی و رقت می بخشد، نشانه های هوا پرستی را در هم می شکند، آتش حرص را فرو می نشاند و دنیا را در نظر آدمی کوچک و حقیر می سازد و این است معنی جمله ای که پیامبر گرامی فرموده است:) یکساعت فکر از یکسال عبادت بهتر است (. الحدیث جلد 3 صفحه 204

123 - خالد بن نجیح گوید: در محضر امام صادق (علیه السلام) سخن از شومی به میان آمد حضرت فرمود: شومی در سه چیز است 1 - در زن 2 - در مرکب 3 - در خانه.

شومی زن در این است که مهرش سنگین) زیاد (باشد و بر اثر بی مهری و عصیانش نسبت به شوهر موجبات طلاق و جداییش از شوهرش را فراهم کند. شومی مرکب) اسب یا شتر و... (در این است که بد خلق باشد و در موقع سواری رکاب ندهد.

شومی خانه در این است فضایش تنگ و همسایگانش بد و عیوبش بسیار باشد.

الحدیث جلد 3 صفحه 197

124 - امام صادق (علیه السلام): مردی با نگرانی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: به خدا قسم سخت دچار دنیا طلبی شده ام و دوست دارم که بر مال و ذخائر آن دست یابم وضع من چگونه خواهد بود؟ حضرت از او سوال کرد دوست داری با مال دنیا چه کنی و درآمدت را در چه راهی صرف کنی؟ جواب داد: 1 - قسمتی را در بهبود زندگی خود و خانواده ام صرف نمایم 2 - صله رحم کنم و به بستگان تهیدست و فقیرم کمک کنم 3 - در راه خدا به فقراء و مستمندان کمک کنم 4 - به سفر عبادت حج و عمره بروم حضرت فرمود: نگران نباش کار تو دنیا طلبی خلاف نیست بلکه

این کار تو آخرت طلبی است) برای آخرتت با این اعمال توشه می فرستی (الحدیث جلد 3 صفحه 147

125 - امام صادق (علیه السلام): خوب و خوشبخت کسی است که مادرش دارای گوهر

ص:232

گرانبهای عفت و طهارت فکر باشد. الحدیث جلد 3 صفحه 137

126 - امام صادق (علیه السلام): از علی (علیه السلام) حدیث کرده است: که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) امر فرمود که ما با گناه کاران عبوس و ترش روی برخورد نماییم. الحدیث جلد 3 صفحه 134

127 - امام صادق (علیه السلام): در تفسیر آیه فطرت فرموده است که خداوند بشر را با فطرت خدا پرستی آفریده. الحدیث جلد 3 صفحه 246

128 - امام صادق (علیه السلام): احمد بن نعمان از امام (علیه السلام) سئوال کرد که دختر بچه شش ساله نزد من است و با من محرم نیست، امام فرمود او را نبوس و در آغوش مگیر. الحدیث جلد 3 صفحه 89

129 - امام صادق (علیه السلام): فرزندان خود را هفت سال آزاد بگذار بازی کنند و در هفت سال دوم او را با ادب و روشهای مفید و لازم تربیت کن، و در هفت سال سوم مانند یک رفیق صمیمی، مصاحب و ملازمش باش. الحدیث جلد 3 صفحه 103

130 - امام صادق (علیه السلام): هر صاحب حرفه و صنعتی ناچار باید دارای سه خصلت باشد تا بتواند به وسیله آن تحصیل درآمد کند. اول آنکه با درستکاری و امانت رفتار کند. سوم آنکه با کار فرمایان حُسن برخورد داشته باشد و نسبت به آنان ابزار تمایل نماید. الحدیث جلد 3 صفحه 7

131 - امام صادق (علیه السلام): از افراط در کار و تلاش بیش از حد بپرهیزید و همچنین از سستی و مسامحه کاری اجتناب نما که این هردو کلید تمام بدیها و بدبختیها است ، زیرا افراد مسامحه کار انجام وظیفه نمی کنند و حق کار را آنطور که باید ادا نمی نمایند، و افراد زیاده رو در مرز حق توقف نمی نمایند و از حدود مصلحت تجاوز می کنند. الحدیث جلد 3 صفحه 10

132 زراره گوید مردی به حضور امام جعفر صادق (علیه السلام) آمد: عرض کرد دست سالمی ندارم که با آن کار کنم، سرمایه ندارم تا با آن تجارت نمایم، مرد محروم و مستمندی هستم چه کنم؟ امام صادق (علیه السلام) که می دید سر آن مرد سالم است و می تواند طبق رسوم محلی با آن کار کند راضی نشد عزت و شرف مرد با گدائی کردن از مردم درهم بشکند، به مرد فرمود با سرت باربری کن و خود را از مردم مستغنی و

بی نیاز بدان. الحدیث جلد 3 صفحه 22

134 - به امام صادق (علیه السلام) عرض شد که ما فرزندان خود را به اسماء شما و پدرانتان نام گذاری می کنیم آیا این عمل برای ما در پیشگاه الهی اجر وفایده ای دارد؟ حضرت فرمود: بلی به خدا قسم این عمل نفع معنوی دارد. الحدیث جلد 3 صفحه 107

135 - ابن ابی یعفور به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: من می خواهم با زنی ازدواج کنم ولی پدر و مادرم علاقه دارند زن دیگری را به همسری خود درآورم. حضرت فرمود: زن دلخواه خودت را بگیر و آنرا که والدینت می خواهند ترک گوی.

الحدیث، جلد 3، صفحه 394

136 - جعفر بن محمّد علیه السّلام میفرمود: خدا بسوی بعضی از پیامبرانش وحی فرستاد که سوگند بعزت و جلال و بزرگیم همانا قطع میکنم آرزوی هر آرزومندی را که امیدوار به غیر از من است و او را لباس پستی و ذلت پوشانم در میان مردم و او را از فرج و فضل خودم دور نمایم آیا بنده ی من در گرفتاریهای خود به غیر از من امیدوار است در صورتی که فرج و گشایش در سختی ها همه بدست من است، آیا به جز از من امیدوار است در حالتی که من غنی و بخشنده ام و درهای حاجتها در پیش من و کلیدهای آنها در دست من است و حال اینکه تمام آن درها بسته است.

چرا بنده ام را می بینم که از من دوری میکند؟ در صورتی که من او را به جود و کرمم همه چیز بخشیده ام وقتی که از من نخواسته، از من روی گردانده و از غیر من حاجت هایش را خواسته و من خدائی هستم که جز من خدائی نیست و من از دیگران زودتر شروع ببخشش میکنم بدون اینکه بنده از من بخواهد عطا میکنم پس از من بخواه که جز من بخشنده ای نیست.

آیا بخشش و کرم منحصر بمن نیست؟ دنیا و آخرت در دست من نیست؟ اگر تمام اهل آسمانها و زمین از من چیزی بخواهند اگر به اندازه آسمانها و زمینها از من بخواهند خواهم داد و به اندازه پر مگسی از ملک من کم نشود، پس چقدر ناامیدی است برای کسی که از من روی برتابد و در حاجتها و سختی ها به دیگری روی کند.

ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 292

137 - حضرت صادق علیه السّلام فرمود: فریب نماز و روزه ی مستحبی مردم را نخورید زیرا که ممکن است مرد طوری عادت به نماز و روزه کرده که اگر ترک نماید ناراحت شود ولی آنان را هنگام سخن گفتن) که حق گوید یا باطل (، پس دادن امانت، پیوند خویشاوندی و نیکی به برادران آزمایش کنید. ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 323

138 - حضرت صادق علیه السّلام به جراح مدائنی فرمود: آیا تو را به خوبیهای اخلاق حدیث نکنم؟ عرضکرد چرا ای پسر رسول خدا. حضرت فرمود:

بخشیدن مردم را در برابر خطاها و همکاری کردن مرد برادر مؤمنش را برای خدا و بسیار ذکر گفتن و به یاد خدا بودن از اخلاق پسندیده است. ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 322

139 - امام صادق (علیه السلام) فرمود: شکیبائی، راستی و درستی، بردباری، و خوی خوش از اخلاق و خوهای پیامبرانست و هر چه در میزان مرد روز قیامت از اعمال شایسته بگذارند به حُسن خلق نخواهد رسید. ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 321

140 - حضرت صادق علیه السّلام فرمود: کاملترین مؤمنان از نظر ایمان خوش خوترین آنانست. ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 320

141 - مردی به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کرد که همانا گروهی از شیعیان شما معصیت می کنند و می گویند امیدواریم خدا ما را بیامرزد حضرت فرمود: دروغ می گویند آنان از شیعیان ما نیستند هر کس به چیزی امیدوار است برای آن کار کوشش می کند بخدا سوگند از شیعیان ما نیستند مگر آنان که از خدا بپرهیزند گروهی با علی علیه السّلام روبرو شدند بر آن حضرت سلام کردند و عرض کردند ما از شیعیان شما هستیم یا امیر المؤمنین.

سپس حضرت فرمود: من در چهره ی شما نشانه ی شیعه را نمی بینم عرض کردند مگر چهره ی شیعه چطور است یا امیر المؤمنین فرمود زرد چهره انداز بیخوابی، دیدگانشان از گریه ضعیف شده، شکمهایشان به

پشت چسبیده، لبهایشان از اثر دعا خشکیده، پشتهایشان از بسیاری قیام در نماز خمیده، بسکه فروتن هستند

ص:235

روی خاکها می نشیند. ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 260

142 - حضرت صادق علیه السّلام فرمود روزی رسول خدا نشسته بود ناگاه جبرئیل فرود آمد پس رسول خدا فرمود: ای جبرئیل چرا تو را غمگین و افسرده خاطر می بینم؟ عرضکرد چرا چنین نباشم امروز مناقیح جهنم را برداشتند حضرت فرمود: مناقیح جهنم چیست؟

عرضکرد که خدا فرمان داد آتش را برافروختند هزار سال تا اینکه سفید شد بعد از آن هزار سال تافتند تا سیاه شد پس آن آتش سیاه است و تاریک است بعضی از آن تاریک تر از بعض دیگر.

اگر یک حلقه از زنجیرهائی که درازی آن هفتاد ذراع است بر فراز کوههای عالم گذارده شود مسلم از گرمی آن زنجیر آب خواهد شد و اگر قطره ای از آبهای زقوم و ضریع جهنم در آبهای اهل دنیا ریخته شود تمام اهل دنیا از بویش بمیرند، سپس رسول خدا و جبرئیل گریه کردند پس خدا برسولش و و جبرئیل وحی فرستاد که شما دو نفر را ایمن دارم از اینکه گناهی انجام دهید که سزاوار آن آتش گردید ولی باید همیشه از من ترسان باشید. در قرآن سخن از ترس و بیم فراوان گفته شده مانند قول خدای تعالی که میفرماید، وَ خافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » آل عمران آیه 169.) و از من بترسید اگر ایمان دارید و نیز فرمود:» فَإِيَّایَ فَارْهَبُونِ «» نحل آیه 53) پس از من هراس داشته باشید. ارشاد القلوب ج لد 1 صفحه 255

143 - حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمود که من با پدرم بودم تا اینکه به قبر و منبر پیغمبر رسیدیم ناگاه گروهی از یاران پدرم) شیعیان (را دیدم پس پدرم در مقابل آنان ایستاد و سلام کرد.

سپس فرمود: بخدا سوگند که من شما و بوی شما و روح شما را دوست دارم مرا به ورع و اجتهاد یاری کنید زیرا که شما بدوستی ما نمیرسید مگر بواسطه ی ورع و دوری از گناه و هر کس به پیشوائی اقتدا کرد باید کردار او را انجام دهد سپس فرمود شمائید سربازان خدا، شمائید شیعیان خدا، شمائید سابقون و اوّلون سابقون در آخرت بهشت میروند ما به ضمانت خدا و رسول بهشت را برایتان ضمانت کرده ایم شما و زنهای شما پاکان و پاکیزه گانید و هر مؤمنی صدیق و هر مؤمنه ای حوریه

بهشتی است. ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 245

144 - حضرت امام صادق (علیه السلام) به شیعیان فرمود: بدانید بخدا سوگند که شما بر دین خدا و فرشتگانید پس ما را بورع و دوری از گناه و کوشش در کردار نیک و بسیاری عبادت یاری کنید. ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 245

145 - حضرت صادق علیه السّلام فرمود: بر شما باد به دوری از گناه و راست گفتن و برگرداندن امانت برای کسی که شما را امین دانسته که همانا اگر کشنده ی حضرت امام حسین علیه السّلام شمشیری را که با آن امام حسین را کشته پیش من بعنوان امانت بگذارد خیانت نمی کنم و به او برمیگردانم. ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 245

146 - از مفضل بن صالح روایت شده او گفته که امام صادق علیه السّلام فرمود

ای مفضّل همانا برای خدا بندگانیست که او را با نیت خالص در پنهان پرستش میکنند خدا هم بخوبی با آنان معامله میکند و اینان کسانی هستند که روز قیامت نامه هایشان را با ترس از نظر میگذرانند و هر گاه در پیشگاه پروردگار بایستند نامه هایشان را پر میبینند از کردارهای خوبی که در پنهان انجام داده اند. سپس از آن حضرت پرسیدیم که چطور می شود فرمود: خدا آنها را بزرگتر از این میداند که فرشتگان بر کردارشان آگاه شوند و درین بیان امام دلالتی بر این است که عبادت نهانی افضل و برتر از عبادت آشکار است. ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 226

147 - حضرت صادق علیه السّلام فرمود: چشمتان را زیاد به خواب عادت ندهید زیرا که کمتر سپاسگزاری میکنند. ارشاد القلوب ج لد 1 صفحه 226

148 - حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هنگامی که حضرت رسول بر جنازه ی سعد بن معاذ نماز گُذارد فرمود: نود هزار فرشته بر سعد نماز خواندند جبرئیل گفت) علتش هم این بود که (او در هر حال، ایستاده یا نشسته، سواره یا پیاده در رفت و آمدها سوره قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ را قرائت می کرد. ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 208

149 - امام صادق (علیه السلام): در حکمت آل داود است که ای پسر آدم چطور سخن از هدایت و راهنمائی دیگران میگوئی ولی خودت بر بدیها

پیروز نمیشوی. ارشاد

ص:237

القلوب جلد 1 صفحه 207

150 - حضرت صادق علیه السّلام فرمود: سه چیز است که با آنها چیزی زیان نمیرساند دعا در گرفتاریها و غمها، استغفار هنگام گناه کردن و شکر هنگام نعمت.

ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 207

151 - رفاعه بن اعین گفته است که امام صادق علیه السّلام بمن فرمود: آیا خبر دهم ترا از کسانی که روز قیامت عذابشان از همه سخت تر است عرض کردم بلی آقای من مرا خبر ده، فرمود: سخت ترین مردم از حیث عذاب روز قیامت کسی است که ستمگری را بضرر و زیان مؤمنی کمک کند اگر چه به یک کلمه حرف باشد بعد حضرت فرمود: خبر دهم ترا بکسی که از این کس عذابش سخت تر است عرضکردم آری سید و آقای من فرمود کسی که عیب جوئی مؤمن را بکند چه از نظر گفتار و چه از حیث کردار.

بعد حضرت فرمود نزدیک من بیا تا کم کم زیاد کنم، ایمان بخدا و رسول و دوستی ما نیاورد کسی که مؤمنی پیش او بیاید برای حاجتی و بصورت او نخندد و گشاده رو نباشد اگر ممکن است حاجتش را روا کند و اگر هم ممکن نباشد کفالت او را بنماید تا زمانی که حاجت او برآورده شود اگر این طور نباشد بین ما و او دوستی نباشد و اگر مردم قدر و منزلت مؤمن را در پیشگاه خدا بدانند مسلم گردنهایشان برای مؤمن خم خواهد شد زیرا که خداوند نام مؤمن را از نام خودش جدا کرده پس خدا یکی از نامهایش مؤمن است و نام بنده اش را مؤمن گذارده از جهت احترام و گرامی داشتن او را و روز قیامت هم ایمان بخدا دارد و همان ایمان او را از عذاب نگاه میدارد. ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 188

152 - مردی به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کرد مرا پند و اندرز ده، حضرت فرمود: خویشتن را مجهز و آماده کن، زاد و توشه فراوان بردار برای سفر دور و درازت) سفر آخرت (صاحب اختیار خویش باش، از غیر خود ایمن مباش، که فرزندانت پس از مرگ تو به سوی قبرت حسنات و خوبیها فرستند زیرا که فرزند تو چیزی به سوی تو نفرستد، چقدر حق و حقیقت پیش دیدگان آشکار است همانا کوچ کردن در یکی از این دو روز خواهد بود، از کردار شایسته توشه برگیرید و از

مالهای پاک صدقه بدهید زیرا که حرکت و نابودی نزدیک است. ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 127

153 - امام صادق (علیه السلام) فرمودند: نخستین کسی که راستگو را تصدیق میکند خدای عزوجل است که میداند او راستگو است و خودش هم خود را تصدیق میکند و میداند راستگو است. اصول کافی جلد 3 صفحه 163

154 - امام صادق (علیه السلام) فرمود: سلمان خدایش رحمت کند گفته است از شش چیز در شگفتم به حدی که سه تای آنها مرا می خندانند و سه دیگرم میگریانند اما آن سه که مرا به گریه آورد جدایی از دوستان یعنی محمد (صلی الله علیه و آله) و طرفدارانش و هراس از روز آخرت و حضور در پیشگاه احدیت و اما آن سه که برای من خنده آور است حال کسی که او دنیا را می طلبد و مرگ او را و از خدا بی خبری که خداوند از او غافل نیست و آنکه دل و دهان را پر از خنده میکند و نمی داند که خداوند از او راضی است یا ناراضی. خصال شیخ صدوق جلد 1 صفحه 363

155 - ابان بن عثمان گوید: مردی به خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و عرض کرد پدر و مادرم به قربانت مرا پندی ده، حضرت فرمود: اگر خدای تبارک و تعالی عهده دار روزی است پس برای چه غم روزی میخورند؟ و اگر روزی قسمت شده است چرا باید حرص ورزید؟ و اگر حساب حق است جمع مال چرا؟ و اگر عوض آنچه در راه خدا داده شود حق است بخل ورزیدن برای چه؟ و اگر کیفری از آتش هست گناه چرا؟ و اگر مرگ حق است شادی برای چه؟ و اگر نمایان بودن کارها بر خداوند حق است حیله و مکر برای چیست؟ و اگر گذشتن بر صراط حق است به خود بالیدن برای چه؟ و اگر همه چیز به قضا و قدر الهی است اندوه برای چیست؟ و اگر دنیا فانی است دلبستگی به آن برای چیست؟ خصال شیخ صدوق جلد 2 صفحه 526

156 - امام صادق (علیه السلام) فرمودند: نخستین عضو سخنگوی بدن در روز قیامت، رَحِم است که میگوید: پروردگارا ! هرکه در دنیا صله رحم کرد تو امروز بین خودت و او پیوند ده، و هرکه در دنیا قطع رحم کرد، امروز رحمت خود را از او ببر. اصول کافی جلد 3 صفحه 222

157 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: تعجب دارم از کسی که از چهارچیز میترسد و چگونه به چهار چیز دیگر پناه نمی برد؟ کسی که ترس بر او مستولی شده باید متوجه باشد که خدا فرمود:» خداوند ما را کفایت میکند و او پشتیبانی خوب برای ما هست «و در دنبال این جمله فرمود: آنها به نعمت خداوند رسیدند و پروردگار از فضل خود آنها را بی نیاز ساخت و هرگز بدی به آنان نخواهد رسید. تعجب دارم از کسی که اندوه او را فراگرفته و متوجه این آیه شریفه نیست که» نیست خدایی مگر آن خداوند یکتا خداوندا تو پاک و منزهی و من از ستمکاران هستم «، و پروردگار در دنبال آن فرموده:» ما او را اجابت کردیم و از غم و اندوه رهانیدیم و همین طور مومنین را نیز نجات می دهیم «تعجب دارم از کسی که به او مکر شده و فریبش داده اند به این آیه شریفه پناه نمیبرد که:» واگذاشتم همه کارهای خود را به خداوند و پروردگار به امور بندگان بینا است «، و در دنبال آن فرموده: خداوند آن بنده خود را که امورش را به او واگذار کرده از مکرها و اندیشه های فاسد آنها حفظ خواهد کرد.

تعجب دارم از کسی که طالب زینتهای دنیا است چرا به این آیه شریفه توجه ندارد که:» نیرویی جز خداوند در جهان حکومت نمیکند و مشیت او در همه امور جاری است «و در دنباله آن آیه فرمود: مرا می نگری که از تو مال و فرزند کمتر دارم و امید است خداوند بهتر از این باغت را به من بدهد.

158 - مردی خدمت حضرت صادق (علیه السلام) آمد و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسولخدا مرا موعظه کن، امام (علیه السلام) فرمود: خداوند ضامن روزی تو هست پس این فعالیت و حرص و ولع تو برای چیست؟ و اگر روزی تقسیم شده و هرکس به اندازه خود از روزی بهره میبرد پس این حرص و آزار برای چیست؟ و اگر حساب مردم در روز قیامت به خداوند عرضه میگردد پس مکر و حیله برای چیست؟ و اگر شیطان با مردم دشمنی دارد و آنان را گمراه میکند پس غفلت مردم برای چیست؟ و اگر عبور مردم از پل صراط حق است، پس خودپسندی برای چیست؟ و اگر همه امور به حکم خداوند جریان دارد و دنیا گذران و فانی است پس آرامش خاطر برای چیست؟

159 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: من برای سه نفر ترحم می کنم و شایسته

هستند که مورد ترحم واقع شوند: عزیزی که ذلیل شده باشد و عزت او از بین رفته باشد، ثروتمندی که بعد از مال داری نیازمند شده، و عالمی که مورد استخفاف نادانان شده باشد.

160 - امام صادق (علیه السلام) فرمودند: پنج نفر همان طورند که من می گویم:

1. شخص بخیل هرگز آسایش ندارد 2. آدم حسود از زندگی لذت نمی برد 3. حُکام وفا ندارند 4. دروغگو مردانگی ندارد 5. آدم نادان هرگز به مقام بزرگ و سعادت نمی رسد.

161 - حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمودند: شما نمی توانید مردم را با ثروت خود راضی نگهدارید، ولیکن با اخلاق) خوب (خود میتوانید آنان را متوجه خود گردانید.

162 - حضرت صادق (علیه السلام): مشهور شدن به وسیله عبادت انسان را به ریا نزدیک میکند، پدرم از پدرش از جدش روایت کرد که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود:

عابد ترین مردم کسی است که واجبات خود را انجام دهد و سخی ترین مردم آن کسی است که زکات مال خود را بپردازد. زاهدترین مردم کسی است که از حرام دوری کند، و پرهیزکارترین مردم آن کسی است که کلمه حق را بر زبان جاری سازد ولو بر ضررش باشد و عادل ترین مردم آن کسی است که برای مردم بخواهد آنچه را برای خویشتن میخواهد، و برای مردم نپسندد آنچه را برای خود نمی پسندد.

باهوش ترین مردم کسی است که از همگان بیشتر در یاد مرگ باشد و آنکس بیشتر از همه مورد غبطه مردم است که در زیر خاک خوابیده و از عقاب پروردگار آسوده و در انتظار ثواب خداوند است، و غافل ترین مردم کسی است که از تغییر اوضاع و احوال دنیا پند نگیرد. بزرگترین مردم در دنیا از نظر جاه و مقام آن کسی است که برای دنیا ارزش و مقام قائل نباشد، و داناترین مردم کسی است که علم و دانش مردم را بر علم و دانش خود بیفزاید، شجاع ترین مردم آن کسی است که بر هوای نفس خود غالب گردد، و با ارزش ترین مردم آن کسی است که علم و دانش او از همگان بیشتر باشد. بی بهاترین) کم ارزش ترین (اشخاص آن کسی است

که علم و دانش او از همگان کمتر باشد، کمترین مردم از نظر لذت در زندگی افراد حسود

ص:241

هستند و کمترین مردم از جهت آسایش بخیلان میباشند، و بخیل ترین مردم آن کسی است که به واجبات خداوند بخل بورزد، و سزاوارترین مردم به حق آن شخص است که از همه گان آشناتر به حق باشد، و کم ترین مردم از نظر احترام فاسق است، و برای افراد فاسق ارزش و اعتباری قائل نبود. بی وفاترین مردم بردگان میباشند و زمامداران در دوستی خود راستگو نیستند، و منافع شخصی و سیاسی خود را در نظر می گیرند، فقیرترین مردم آدم طماع است، و بی نیازترین مردم آن کسی است که اسیر حرص و آز نباشد، با فضیلت ترین مردم کسی است که اخلاق او از همه مردم بیشتر باشد، و بزرگترین مردم از نظر مقام آن شخصی است که از سخنان بی فایده دوری کند. با ورع ترین مردم آن کسی است که از جدال و ستیزه جویی پرهیز داشته باشد و اگرچه حق هم با او باشد، کمترین مردم از جهت مروت دروغگو است، و بدبخت ترین مردم بردگان میباشند، و نا امیدترین مردم متکبران و خودخواهان هستند میباشند و استوارترین مردم در کوشش و فعالیت آن کسی است که گناهان را ترک کند، و دانشمندترین مردم آن کسی است که از نادانان فرار کند. عاقل ترین مردم آنکسی است که از همگان بیشتر با مردم مدارا کند، و سزاوارترین مردم به تهمت آن است که با اهل تهمت و افراد مورد سوء ظن جامعه هم نشینی نماید، متجاوزترین مردم آن است که افراد بیگناه را بدون اینکه بر وی ظلمی کرده باشند به صرف سوءظن آنان بکشد و یا مضروب سازد، سزاوارترین مردم به عفو و گذشت کسی است که توانایی قصاص برای او است. سزاوارترین مردم به گناه و معصیت نادان غیبت کننده است، پست ترین مردم کسی است که مردم را خوار شمارد، و استوارترین مردم کسی است مه خشم خود را فرو برد، شایسته ترین مردم آن کسی است که برای مردم از همگان شایسته تر باشد و بهترین مردم کسی است که مردم از وی نفع برند.

163 - امیرالمومنین (علیه السلام) از نزدیک مردی عبور کردند که بسیار پرحرفی میکرد، حضرت در نزد او توقف کردند و فرمودند: ای مرد تو بر فرشتگان حافظ خود با این پرحرفی کتابی را املاء میکنی از آنچه به تو سود می دهد سخن بگو و از سخنان واهی در گذر، حضرت فرمود: مردم همواره نیکوکار نوشته می شوند، تا آن که

ساکت باشند، و هرگاه سخن گفتند، در این هنگام یا نیکوکار و یا بدکار به حساب می آیند.

164 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: سکوت گنجی است بی پایان، مردمان بردبار را زینت می دهد، و جاهلان را از عیب و نقص نگه میدارد، و نیز فرمود:

سخن حق بهتر است از سکوت در باطل.

165 - امام صادق (علیه السلام) از پدرانش از مولا علی (علیه السلام) روایت کرده که آن جناب فرمود: فقهاء و حکماء هرگاه با یکدیگر مکاتبه میکردند از سه چیز سخن میگفتند:

هرکس برای امور آخرت کوشش کند خداوند امور دنیای او را کفایت میکند، و هرکس باطن خود را پاک سازد خداوند ظاهر او را پاک میسازد، و هرکس روابط خود را با خداوند نیکو گرداند خداوند روابط او را با مردم اصلاح میکند. کِتابُ المَواعِظ شیخ صدوق صفحه 80 الی 88

166 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: هرکس در هنگام میل و رغبت به یک چیز و یا ترس از چیزی خود را از شهوت و غضب نگه دارد و به آن چه خداوند به او ارزانی داشته است راضی باشد پروردگار بدن او را بر آتش جهنم حرام میکند. کِتابُ المَواعِظ شیخ صدوق صفحه 95

167 - امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند متعال میفرماید: هر بنده که از من اطاعت کند او را به غیر خود واگذار نمی کنم، و هر بنده که معصیت کند او را به خودش واگذار میکنم و باکی هم ندارم وی به هرجا میخواهد برود و هلاک گردد. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند میفرماید:

هرکس از بندگانی که مرا می شناسد نافرمانی مرا انجام دهد مسلط خواهم کرد بر او یکی از بندگانی که مرا نمی شناسد. کِتابُ المَواعِظ شیخ صدوق صفحه 97

168 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: بین سلمان فارسی و مردی نزاعی روی داد، آن مرد به سلمان گفت: تو که هستی و چه قدرتی داری؟ سلمان گفت: اما اول زندگی من و تو یک نطفه بیش نیست، در پایان

زندگی هم مرداری گندیده خواهیم بود، روز قیامت که ترازوها نصب گردند هرکس اعمال خیرش سنگین شد او بزرگوار است، و هرکس کارهای شرش سنگین گردید او پست خواهد شد. کِتابُ

ص:243

المَواعِظ شیخ صدوق صفحه 99

169 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: خداوند برای آدم وحی فرستاد و فرمود: ای آدم من همه نیکیها را در چهار کلمه برای تو جمع کردم، یکی از اینها را برای خود و دومی را برای تو و سوم را بین خود و تو و چهارم را بین تو و مردم قرار دادم، اما آنکه مخصوص خود قرار دادم آن است فقط مرا پرستش کنی و برای من شریک نیاوری.

و اما آنکه به خودت مربوط است و آن این است که به عمل تو پاداش خواهم داد، و اما آن چه بین تو و من است آن است که تو دعا کنی و از من بخواهی و من هم اجابت میکنم، و اما آنچه بین تو و مردم میباشد آن است که برای مردم بپسندی آنچه را برای خود می پسندی. کِتابُ المَواعِظ شیخ صدوق 100

170 - امام صادق (علیه السلام) فرمود: عافیت یک نعمتی است پنهان هرگاه در جامعه یافت گردد فراموش میشود، و هرگاه از بین برود مردم یاد آنرا میکنند. کِتابُ المَواعِظ شیخ صدوق 101

171 - امام صادق (علیه السلام): با هوای نفس خود جهاد کن، همانطور که با دشمنت جهاد می کنی. کِتابُ المَواعِظ شیخ صدوق 112

172 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: انفاق کن و یقین داشته باش که در آینده به تو خواهد رسید، و بدان اگر در اطاعت خداوند انفاق نکنی مجبور خواهی شد که در معصیت پروردگار خرج نمایی، و هرکس در بر آوردن حاجات دوستان خدا قدم بر ندارد کارش بجایی خواهد رسید که در راه دشمنان خدا گام بردارد. کِتابُ المَواعِظ شیخ صدوق 116

173 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: نماز موجب تقرب هر پرهیزکاری است که بخواهد خود را به خداوند نزدیک کنید، هر چیزی زکاتی دارد و زکات بدن روزه داشتن است، روزی خود را با دادن صدقه فرود آورید، هرکس یقین به آخرت داشته باشد بذل و بخشش میکند، ثروت خود را با دادن زکات حفظ کنید، تدبیر در زندگی نصف عقل است، افراد میانه رو) کسانی که اسراف کار نیستند و میانه رو هستند (هرگز فقیر نمی شوند. کسی که مردم را به طرف خدا دعوت میکند و خود کار حق انجام نمی دهد مانند تیراندازی است که زه نداشته باشد. محبت و دوستی

نصف عقل است، غم و اندوه نصف پیری است. کِتابُ المَواعِظ شیخ صدوق 123

174 - امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هر کسی باک نداشته باشد چه می گوید و یا مردم درباره او چه می گویند، و کسی که باک ندارد مردم او را بد کار مشاهده کنند، و کسی که با محبت حرام دلش خوشحال شده و به شهوت زنا خو گرفته، همه این افراد در دام شیطان قرار گرفته اند و از او پیروی میکنند. کِتابُ المَواعِظ شیخ صدوق صفحه 127

175 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: به طریق وحی از آسمان آمده است که اگر برای فرزندان آدم دو رودخانه از طلا و نقره جریان داشته باشد باز آدمی انتظار دارد محل سومی هم برای خود در نظر بگیرد، مقصود این است که آدمی هرگز سیر نمیشود. کِتابُ المَواعِظ شیخ صدوق 128

176 - امام صادق (علیه السلام): هرکه فردی را در گناهی پیروی کند به تحقیق که او را پرستش کرده است.) تحف العقول (صفحه 355

177 - امام صادق (علیه السلام): شیطان گفته همه مردم در قبضه حکومت من هستند جز 5 کس: 1. کسی که با نیت صحیح در هر کاری بر خدا توکل کند. 2. آنکه شبانه روز به هنگام ثواب و خطا بسیار یاد خدا باشد. 3. کسی که هرچه برای خود می پسندد برای دیگران هم بپسندد. 4. آنکه به هنگام مصیبت صبر کند. 5. کسی که به قسمت الهی راضی باشد و غم روزی نخورد. نصایح صفحه 225

178 - امام صادق (علیه السلام): از امام (علیه السلام) سوال شد آسودگی و راحتی دنیا در چیست فرمود: در ترک هواهای نفسانی. گفته شد راحتی آخرت در چیست؟ فرمود: روزی که داخل در بهشت گشتی. تحف العقول صفحه 390

179 - امام صادق (علیه السلام): احسان به مردم به کمال نمیرسد جز با سه خصلت: 1 - شتاب نمودن در آن 2 - کم شمردن بسیار آن 3 - منت نگذاشتن با آن به مردم. تحف العقول صفحه 337

180 - امام صادق (علیه السلام): سه چیز اند که در هرکه باشند ایمانش کامل است: 1.

کسی که چون خشم نماید این امر او را از حق خارج نسازد 2. و چون از چیزی

ص:245

خوشنود گردد این شادی او را به گناه نکشاند 3. و کسی چون به قدرت رسید گذشت و بخشش نماید. تحف العقول صفحه 339

181 - امام صادق (علیه السلام): کسی از شما به حقیقت ایمان نمی رسد تا اینکه بیگانه ترین مردم از خود را به خاطر ایمان داشتن به خدا و عمل به دستوراتش دوست بدارد و نزدیک ترین مردم را به خود از نظر نسبت خانوادگی به خاطر دشمنی او با دستورات خدا دشمن بدارد. تحف العقول صفحه 388

182 - امام صادق (علیه السلام): مجلسها و گردهمائی ها امانت است کسی حق ندارد کلام محرمانه رفیق خود را بدون اجازه او بازگو کند مگر در موردی که شنونده مورد وثوق و اعتماد باشد یا ذکر خیری از آن رفیق باشد. اصول کافی جلد 4 صفحه 481

183 - امام صادق (علیه السلام): قتیبه گوید مردی از امام (علیه السلام) مساله ای را پرسید حضرت فرمودند: طبق فرمایش جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حکمش چنان است. آن مرد گفت طبق نظر خود شما اگر چنین و چنان باشد حکمش چیست؟ فرمودند:

خاموش باش هر جوابی که من به تو می گویم از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است ما از خود رایی نداریم. اصول کافی جلد 1 صفحه 74

184 - امام صادق (علیه السلام): ابوبصیر گوید به امام (علیه السلام) عرض کردم مطالبی برای ما پیش می آید که حکمش را از قرآن نمی فهمیم حدیثی هم فعلا از شما درباره آن مطلب به ما نرسیده که در آن نظر کنیم آیا می توانیم به رای و نظر خود در آن مطلب اجتهاد نمائیم و عمل کنیم فرمود: نه زیرا اگر درست رفتی پاداشی نداری و اگر خطا کنی بر خدا دروغ بسته ای. اصول کافی جلد 1 صفحه 76

185 - امام صادق (علیه السلام): مومن همانند کفه ترازوست که هرچه بر ایمانش افزوده شود بر بلاها و سختی هایش افزوده گردد. اصول کافی جلد 3 صفحه 354

186 - امام صادق (علیه السلام): عبدالله بن ابی یغفور که همیشه بیمار بود گوید: از دردهائی که به من به علت بیماری ام می رسید به امام (علیه

السلام) شکایت کردم حضرت به من فرمود: اگر مومن پاداشی را که برای مصیبت ها خداوند برایش در نظر گرفته بداند هر آینه آرزو میکند که او را با قیچی تکه تکه کنند. اصول کافی جلد 3 صفحه

ص:246

187 - امام صادق (علیه السلام): برای بنده مومن در آخرت مقامی نزد خدای عزوجل مهیا گشته است که به آن نمی رسد جز به وسیله یکی از این دو امر یا رفتن مالش یا رسیدن بلایی به تنش. اصول کافی جلد 3 صفحه 356

188 - امام صادق (علیه السلام): هرکس به پدر و مادر خود به دیده غضب آلود بنگرد در صورتی که آن دو به او ستمی نیز کرده باشند خداوند نماز و عبادات و اعمال خیرش را نپذیرد. اصول کافی جلد 4 صفحه 50

189 - امام صادق (علیه السلام): اگر خداوند چیزی را در آزرده ساختن پدر و مادر کمتر از اف میدانست آن را در قرآن نهی میکرد و این کلمه کمترین مراتب آزردن است و از جمله آزردن آن است که کسی به پدر و مادر خود خیره خیره نگاه کند. اصول کافی جلد 4 صفحه 50

190 - امام صادق (علیه السلام): چون روز قیامت شود پرده ای از پرده های بهشت را کنار زنند پس هر جانداری آن را از مسافت پانصد سال استشمام کند جز یکدسته و آنها عاق والدین خودشان هستند. اصول کافی جلد 4 صفحه 49

191 - امام صادق (علیه السلام): برای دولتمردان و حاکمان مملکتی کوتاهی در سه کار جایز نیست: 1. نگهداری و حفاظت از مرزهای کشور در مقابل تهدیدات دشمن 2. برگزیدن مومنان صالح برای تصدی پستهای حکومتی 3. در رسیدگی ظلمی که به مردم ستمدیده و فاقد قدرت از جانب ظالمان پر نفوذ قدرت وارد شده. تحف العقول صفحه 333

192 - امام صادق (علیه السلام): سه چیز است که خدا به هیچ کس اجازه مخالفت در آن را نداده است. 1. نیکی در حق پدر و مادر چه نیکوکار باشد یا بدکار 2. وفای عهد برای نیکوکار و بدکار 3. امانت را پس دادن به نیکوکار یا بدکردار. خصال الصدوق صفحه 145

193 - امام صادق (علیه السلام): ابوربیع شامی گوید از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم کمترین چیزی که بنده را از ایمان بیرون میبرد چیست؟ فرمود: آنکه به عقیده ای بر خلاف حق که گفتار خدا و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و کلام ائمه (علیه السلام) است قائل شوید و به آن

عمل کند. عین الحیوه صفحه 204

194 - امام صادق (علیه السلام): همانا خداوند از میان بندگانش بنده ای را که هر ساعت به رنگی در آید و تغییر فکر و عقیده بدهد دشمن میدارد پس هیچ گاه از حق و اهل آن جدا نشوید که هرکس به باطل و اهل آن میل کند دنیا از دستش برود و با خواری هرچه تمام تر وارد آخرت شود. امالی مفید صفحه 151

195 - امام صادق (علیه السلام): هرگاه یکی از شما اراده کند و بخواهد که خدا چیزی به او عنایت نماید باید که از تمامی مردمان نا امید و مایوس شود و امیدی جز به خداوند عزوجل نداشته باشد پس چون خداوند چنین حالتی را از دل بنده اش بداند آن بنده چیزی از خدا نخواهد مگر اینکه خداوند به او ببخشد. امالی مفید صفحه 309

196 - امام صادق (علیه السلام): عالمی که برای آموختن دانش مذهبی در صورتی که مردم به علم او محتاجند مزد بخواهد سزاوار است خداوند او را در آتش جهنم افکند. نصایح صفحه 11

197 - امام صادق (علیه السلام): عالمی که به علم خود عمل نکند پند و اندرز او چنان از روی قلبها بلغزد و فرو افتد آن سان که دانه باران از روی تخته سنگ صاف می لغزد.

آداب تعلیم و تربیت صفحه 48

198 - امام صادق (علیه السلام): هرکه برای رضای خدای متعال علم الهی را بیاموزد و برای خدا عمل کند و برای خدا آن را به دیگران بیاموزد در ملکوت آسمانها این شخص بزرگ و جلیل القدر خوانده شود و در آنجا گویند فلانی آموخت برای خدا و عمل نمود برای خدا و آموزش داد برای خدا. امالی شیخ طوسی صفحه 46

199 - امام صادق (علیه السلام): علم خویش را بنویس و میان برادرانت انتشار بده و هنگامی که مرگت فرا رسید نوشته هایت را به ارث برای فرزندانت باقی گذار زیرا که زمانی پر آشوب خواهد آمد که مردم به چیزی جز کتاب انس نتوانند یافت. وسائل الشیعه جلد 18 صفحه 56

200 - امام صادق (علیه السلام): همانا حدیث ما سخت و دشوار است و جز پیغمبر مرسل و فرشته مقرب و مومنی که خدا دلش را به ایمان آزموده کسی تحمل پذیرش

ص:248

آن را ندارد. امالی صدوق صفحه 4

201 - امام صادق (علیه السلام): جبرئیل بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد و گفت ای محمد (صلی الله علیه و آله) خدایت سلام میرساند و میفرماید من هفت آسمان و هفت زمین و آنچه مابین آنهاست و آنچه پائین تر یا بالاتر از آنهاست آفریدم و جائی عظیم تر از رکن و مقام در کعبه نیافریدم و اگر بنده ای مرا در آنجا عبادت نماید که مدتش از ابتدای خلقت آسمانها و زمین تا انقراض آن باشد ولی منکر ولایت علی ابن ابیطالب (علیه السلام) مرا ملاقات نماید با صورت او را به سقر در جهنم پرتاب نمایم. عین الحیوه صفحه 109

202 - امام صادق (علیه السلام): کسی که بدون علم و آگاهی از دستورات ما ائمه (علیه السلام) اعمالش را خودسرانه و به میل خود یا دیگران انجام می دهد مانند کسی است که خلاف جهتی که او را به مقصد میرساند حرکت مینماید که هرچه پیش رود از مقصدش دورتر میگردد. بحارالانوار جلد 1 صفحه 206

203 - امام صادق (علیه السلام): اگر کسی که تیغ بر سر علی (علیه السلام) زد و او را کشت چیزی به من امانت بسپارد یا از من اندرزی بخواهد یا در مورد امری مشورت از من خواهد من از او بپذیرم و به صداقت با او رفتار کنم و امانتش را سالم و صحیح به او بازگردانم. تحف العقول صفحه 394

204 - امام صادق (علیه السلام): راوی گوید امام (علیه السلام) به من فرمودند چرا می نگرم تو نزد عبدالرحمن میروی و با او رفت و آمد می کنی گفتم او دائی من است پس امام (علیه السلام) فرمودند: او درباره خدا سخن ناروا میگوید پس یا با او همنشین شو و ما را واگذار و یا با ما همنشین و او را ترک کن من گفتم او هرچه می خواهد بگوید به من چه زیانی دارد وقتی که من معتقد به نظر او نباشم حضرت فرمودند: آیا نمی ترسی که رفت و آمد با او به عذابی که خدا برای او مقرر کرده تو هم دچار شوی مانند پسری که از اصحاب موسی (علیه السلام) بود و پدرش از یاران فرعون بود و وقتی او دید که پدرش همراه فرعون به دریا حرکت کرد رفت تا پدرش را آگاه نماید و نجات دهد پس آب دریا فرو ریخت و او را هم غرق نمود. اصول کافی جلد 4 صفحه 82

205 - امام صادق (علیه السلام): احادیث ما را بنویسید زیرا تا ننویسید موفق به یادگیری

ص:249

و حفظ آن نشوید و دل آرامش و اطمینان پیدا میکند به نوشتن. اصول کافی جلد 1 صفحه 66

206 - امام صادق (علیه السلام): همانا آنانکه به برادران خود حسد می برند از من نیستند و من از آنها نیستم به خدا سوگند اگر یکی از شماها به مومنی در باره مسئله ای حسادت نماید سپس به خاطر این کارش به اندازه همه زمین طلا به خدا تقدیم کند تا از او بگذرد خداوند او را با همه آن طلاها داخل دوزخ نماید. تحف العقول صفحه 321

207 - امام صادق (علیه السلام): کسی که مومنی را ناراحت کند پس دنیا را به او بدهد کفاره گناهش نمی شود و از این بابت اجری هم نصیبش نمیشود. مستدرک الوسائل جلد 2 صفحه 102

208 - امام صادق (علیه السلام): روز قیامت منادی صدا میکند: کجایند کسانی که دوستان مرا اذیت میکردند؟ پس عده ای بلند میشوند که صورتهایشان گوشت ندارد گفته میشود اینها کسانی بودند که در دنیا مومنین را اذیت میکردند و آنان را به خاطر دینشان به زحمت می انداختند سپس امر میشود که آنها را به جهنم افکنند.

بحارالانوار جلد 72 صفحه 149

209 - امام صادق (علیه السلام): هرکس تصمیم به انجام گناهی گرفت باید از آن خود داری کند زیرا چه بسا بنده مرتکب گناهی میشود و خداوند او را می بیند و میفرماید به عزتم قسم هرگز تو را نخوام بخشید. ثواب الاعمال صفحه 289

210 - امام صادق (علیه السلام): از جمله گفتارهای لقمان به فرزندش این بود: ای پسرم خروس از تو زیرک تر نباشد و نگهداریش به نماز از تو بیشتر نباشد آیا نمی بینی آن را که در سحرها و هنگامی که برای نماز اذان گفته میشود صدایش را بلند میکند.

ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 174

211 - امام صادق (علیه السلام): اگر به تو اعلام شد که از عمرت بیش از دو روز باقی نمانده است روز اول را به اخلاق و ادبت اختصاص بده تا از آن برای روز مرگت کمک بگیری. روضه کافی صفحه 150

212 - امام صادق (علیه السلام): مردی به امام (علیه السلام) عرض کرد مرا از مکارم اخلاق آگاه

ص:250

فرمائید امام صادق (علیه السلام) فرمودند: دوستی کن با کسی که از تو بریده عطا کن به کسی که تو را محروم نموده نیکی کن به کسی که به تو بدی کرده سلام کن به کسی که به تو دشنام داده و انصاف ده در مورد آنکس که به تو ظلم کرده و ببخش کسی را که با تو دشمنی نموده. تحف العقول صفحه 305

213 - امام صاق (علیه السلام): از جمله اندرزهای لقمان به پسرش این بود که پسر جانم در روزها و شب ها و ساعت های عمر خود بهره ای برای طلب علم الهی قرار بده که تو هیچ گونه زیان و خسارتی برای عمرت همانند ترک کردن یادگیری علم دین نمی یابی. امالی مفید صفحه 332

214 - امام صادق (علیه السلام): هرکدام از شیعیان ما که دین شناس نباشد خیری در او نیست زیرا وقتی کسی آگاهی مذهبی نداشته باشد مخالفان او را گمراه خواهند نمود بدون اینکه خودش توجه داشته باشد. بحارالانوار جلد 1 صفحه 206

215 - امام صادق (علیه السلام): هرکه میخواهد بداند که نمازش آیا پذیرفته درگاه الهی شده یا نه ببیند آیا نمازش او را از گناه بازداشته است یا نه پس به هر مقدار که نمازش مانع گناه گشته همانقدر نمازش مقبول درگاه الهی قرار گرفته است. بحارالانوار جلد 82 صفحه 198

216 - امام صادق (علیه السلام): ای شیعیان ما! باید سالمندان شما و خردمندانتان به نادانها و ریاست طلبان توجه کنند و آنها را به هر نحوی که می توانند از کارهای خلاف دور سازند و اگر چنین نکنند لعنت من به تمام شما خواهد رسید. اصول کافی جلد 1 صفحه 232

217 - امام صادق (علیه السلام): گاهی مردی را می بینی که در سخنوری یک لام یا واو خطا نمی کند همانا دلش از شب تاریک و ظلمانی تاریک تر است و گاهی مردی را می بینی که نمی تواند آنچه را که میخواهد به زبان آورد اما دلش مانند خورشید می درخشد. اصول کافی جلد 4 صفحه 152

218 - امام صادق (علیه السلام): گفتار و سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ما ائمه (علیه السلام) را به نوجوانان خود بیاموزید و در انجام این وظیفه تربیتی تسریع کنید پیش از آنکه مخالفین گمراه بر شما در این امر پیشی گیرند و سخنان نادرست خوش را در ضمیر

پاک کودکان و نوجوانان شما جای دهند و گمراهشان سازند. فروع کافی جلد 4 صفحه 47

219 - امام صادق (علیه السلام): بشناسید مرتبه و منزلت شیعیان ما را به مقدار احادیثی که از ما نقل مینمایند همانا ما خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کسی را در زمره فقهاء قرار نمیدهیم تا اینکه او محدث باشد و از قول ما ائمه حدیث نقل نماید. ترجمه منیه المرید صفحه 530

220 - امام صادق (علیه السلام): سزاوار نیست مومن در مجلسی بنشیند که در آن معصیت خدا میشود و او قدرت بر هم زدن آن مجلس را ندارد. اصول کافی جلد 2 صفحه 274

221 - امام صادق (علیه السلام): حدیثی که در مسائل حلال و حرام از انسان صادق و مورد اعتماد یاد بگیری از دنیا و آنچه در آنست از طلا و نقره برایت بهتر است.

بحارالانوار جلد 1 صفحه 214

222 - امام صادق (علیه السلام): سه طایفه هستند که منافق می باشند اگرچه نماز به یاد دارند و روزه بگیرند و به اعتقاد خود مسلمان باشند: 1. کسانی که در امانت خیانت میکنند. 2. کسانی که در سخن گفتن دروغ می گویند 3. اشخاصی که خلف وعده میکنند و به عهد و پیمان خود وفا نمی کنند. تفسیرجامع جلد 3 صفحه 65

223 - امام صادق (علیه السلام): عالمی نزد عابدی رفت و پرسید که نماز تو چگونه است عابد گفت چه کسی میتواند نماز مرا درک کند و حال آنکه من سالهاست که نماز میخوانم عالم پرسید گریه تو به درگاه خدا چگونه است عابد گفت آنقدر گریه میکنم که از اشک از رویم جاری میشود و لباسم را تر میکند پس عالم توجه ای به او کرد و گفت: اگر تا به حال خنده کرده بودی و الان ترسان بودی بهتر بود از گریه ای که باعث اعتماد و عجب تو به عبادتت گشته زیرا عبادت کسی که بر طاعت خود اعتماد داشته باشد بالا نمیرود. عین الحیوه صفحه 183

224 - حضرت صادق (علیه السلام): خداوند متعال به داود خطاب نمود ای داود بشارت ده گناهکاران را که توبه آنها را می پذیرم و گناه ایشان را می

آمرزم و بترسان صديقان و نيكوكاران را كه تكبر و عجب نكنند به عملهاى خود و به عبادت خود

ص:252

منازند زیرا هر بنده ای را که من او را به مقام حساب درآورم و به عدالت حساب از او کشم هلاک خواهد شد. عین الحیوه صفحه 183

225 - امام صادق (علیه السلام): درباره قول خدای عزوجل سوره اسری آیه «9») همانا این قرآن مردم را به سوی امری پایدار هدایت مینماید (فرمودند یعنی بسوی ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) و ما ائمه (علیه السلام) راهنمائی میکند. اصول کافی جلد 1 صفحه 315

226 - امام صادق (علیه السلام): مردی به امام (علیه السلام) گفت مرا سفارشی فرمائید: فرمود:

1. دروغگو جوانمردی ندارد 2. شخص زود رنج وفا ندارد 3. حسود آسایش ندارد 4. و شخص بد اخلاق میان مردم بزرگواری ندارد. نصایح صفحه 237

227 - امام صادق (علیه السلام): درباره آیه 179 سوره اعراف) از برای خدا اسماء حسنی و اسامی نیکوئی است پس با آنها خدا را بخوانید (فرمودند به خدا سوگند ما ائمه از آل محمد (صلی الله علیه و آله)» اسماء الحسنی «خدا هستیم و خداوند عبادت کسی را بدون ولایت ما آل محمد (صلی الله علیه و آله) قبول نمیکند. تفسیر جامع جلد 2 صفحه 489

228 - امام صادق (علیه السلام): درباره آیه 37 سوره فاطر:» خطاب شود به جهنمیان در دوزخ آیا به شما عمر به اندازه کافی ندادیم تا از آن بهره گیرید «فرمودند: این آیه ملامت و سرزنش جوان غافلی است که به سن هیجده سال رسیده است واز فرصت جوانی خود برای اصلاح امور آخرتش استفاده نمیکند. تفسیر برهان صفحه 882

229 - امام صادق (علیه السلام): درباره آیه 77 سوره قصص:» و فراموش مکن بهره و نصیب خود را از زندگی دنیا «فرمودند: یعنی نیروی جوانی و اوقات فراغت و سلامت خود در جوانی را فراموش مکن و از آنها برای بهره برداری زندگی آخرت خود در دنیا استفاده کن. سخنان 14 معصوم جلد 2 صفحه 12

230 - امام صادق (علیه السلام): بدان که هر عمل کریمانه و کار پسندیده ای را که درباره یکی از بنگان خدا انجام داده ای در واقع به شخص خود احترام نموده ای و شرف خویشتن را زیبا ساخته ای پس هرگز تشکر خدمتی را که درباره خود کرده ای از دیگران مخواه. جعفریات صفحه 236

231 - امام صادق (علیه السلام): برای تسکین خاطر و تخفیف اندوه خود از ملامتهای دنیوی و تحمل فشار زندگی همواره به کسی نظر کن که نصیبش از نعمتهای الهی کمتر از تو است تا شکر نعمتهای موجود را بجای آوری و برای افزایش نعمتهای خداوند شایسته باشی. مستدرک الوسائل جلد 2 صفحه 64

232 - امام صادق (علیه السلام): از مسیح (علیه السلام) روایت کرده که میفرمود: موسی بن عمران به شما امر کرد زنا مکنید و من به شما امر میکنم که فکر زنا را هم در خاطر نیاورید چه رسد به عمل زنا زیرا آنکس که فکر زنا میکند مانند کسی است که در عمارت زیبا و مزینی آتش روشن کند پس اگرچه عمارت آتش نگیرد ولی دودهای تیره آتش زیبایی های عمارت را خراب میکند پس فکر گناه هم به همین شکل قلب انسان را تیره و تار میسازد و به صفا و پاکی آن ضربه میزند ولو که عملا مرتکب آن نشوید.

وسائل الشیعه جلد 5 صفحه 7

234 - امام صادق (علیه السلام): ای آنکه موی سفید و دل سیاه داری آگاه باش که پیش رویت عذاب الهی و پشت سرت ملک الموت است میخواهی چه بکنی؟ روزی بچه بودی نادان روز دیگر جوان بودی گناهکار امروز پیر هستی ریاکار تو اکنون در کجائی و در چه حالی؟ پس اعمال پسندیده ات کجا رفته است. مشکوه الانوار صفحه 169

235 - امام صادق (علیه السلام): لقمان در سفارشات خود به فرزندش گفت پسر جان من چهارصد پیغمبر را درک کردم و چهار کلمه از دستورات ایشان انتخاب کردم که به تو میگویم: 1. در خانه مردم که به عنوان میهمان وارد می شوی چشم ات را از ناموس مردم بپوشان. 2. در سر سفره غذا ببین آیا غذائی که میخوری از راه حلال تهیه شده است یا حرام و ملاحظه نما که پرخوری نکنی. 3. در هنگام وضو گرفتن مراقب باش که وضویت را کامل و صحیح بگیری. 4. در سخن گفتن یا حرف خیر بگو و یا سکوت نما. نصایح صفحه 187

236 - امام صادق (علیه السلام): هرکس در دنیا هر شب سوره واقعه را تلاوت کند هیچ گاه تهیدست و فقیر نشود و بعد از مرگ از رفقای جناب امیرالمومنین (علیه السلام) باشد. عین الحیوه صفحه 476

237 - امام صادق (علیه السلام): سلیمان نبی فرموده است: درباره کسی که به نیکی یا بدی قضاوت نکنید تا اینکه رفیقانش را ببیند چه آنکه آدمی از امثال و نزدیکان خود شناخته میشود و به صفات هم نشینان و دوستان صمیمی اش توصیف میشود.

مستدرک الوسائل جلد 2 صفحه 62

238 - امام صادق (علیه السلام): هرکس صد مرتبه بگوید» یا رب صل علی محمد و آل محمد «خداوند صد حاجت و دعای او را بر آورده کند که سی حاجت آن از حاجتهائی دنیایی باشد و هفتاد تای آن برای پس از مرگ باشد. عین الحیوه صفحه 414

239 - امام صادق (علیه السلام): هر فرزندی که با دیده غضب و خشم به پدر و مادر خود که در حق وی ستم نموده اند نگاه کند نمازش در پیشگاه الهی نامقبول است.

الحدیث جلد 2 صفحه 262

240 - امام صادق (علیه السلام): هرگاه یکی از شیعیان ما که برارش از او در کاری کمک و یاری بخواهد او را تا آنجائی که میتواند کمک نکند به خدا و رسول و ائمه (علیه السلام) خیانت نموده است و اگر به دنبال کار و حاجت برادر خویش برود و خیراندیشی در کار برادرش نکند همانطوری که برای کار خود عمل میکند به خدا و رسول و ما ائمه (علیه السلام) خیانت کرده است. اصول کافی جلد 3 صفحه 318

241 - امام صادق (علیه السلام): هیچ قطره بارانی نیست که از آسمان فرود آید جز آنکه فرشته ای همراه آنست که آن قطره را در همان جائی که خدا برایش مقدر ساخته قرار دهد. من لا یحضره الفقیه جلد 2 صفحه 239

241 - امام صادق (علیه السلام): درباره پدرانتان نیکی کنید تا فرزندنتان به شما نیکی نمایند و نسبت به زنان مردم عفت داشته باشید تا زنانتان محفوظ بمانند. امالی صدوق صفحه 70

242 - امام صادق (علیه السلام): مومن از چهار ناحیه در اذیت و رنج میباشد: 1. همسایه ای که او را آزار دهد. 2. شیطانی که در مقام گمراه

کردن او باشد. 3. منافقی که از او ایراد گیری کند. 4. مومنی که بر او حسد برد و این آخری از همه بر او دشوارتر است زیرا به خاطر حسادتش بر او تهمت و افتراء زند و مردم هم از او که مومن است

ص:255

میپذیرد و گمراه میشوند. عین الحیاه صفحه 245

243 - حضرت صادق (علیه السلام): هر قومی که در مجلسی گرد هم آیند و خدا را در آن یاد نکنند آن مجلس در قیامت باعث حسرت ایشان خواهد بود پس فرمود: یاد ما از جمله یاد خداست و یاد دشمنان ما از جمله ذکر و یاد شیطان است. عین الحیاه صفحه 232

244 - امام صادق (علیه السلام): از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموند: گناه پنهانی که شخص آن را در خلوت انجام می دهد فقط به خود او ضرر میزند ولی گناه علنی موقعی که مورد تنفر و سرزنش جامعه قرار نگیرد ضرر عمومی دارد. قرب الاسناد صفحه 26

245 - امام صادق (علیه السلام): تا آن وقتی که دو مسلمان از هم دوری می جویند و از هم قهرند شیطان همواره خرسند و شادمان است و وقتی دوباره دوستی خود را تجدید مینماید زانوهای شیطان سست میگردد بگونه ای که تاب ندارد در جائی بایستد و رگ و پیوندش از هم جدا شود و فریاد زند وای بر من که نابود شدم. منیه المرید صفحه 155

246 - امام صادق (علیه السلام): از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: اخلاق خوب و محبت آمیز گناهان را ذوب میکند همانطور که اشعه آفتاب برف و یخ را و اخلاق بد و خوی نا پسند در برخورد با مردم عمل خوب را فاسد میکند همچنانکه سرکه عسل را. مشکوه الانوار صفحه 221

247 - امام صادق (علیه السلام): به یکی از اصحاب خود فرموند: چه مانعی دارد وقتی یکی از شما دچار غم و اندوه میشود وضو بگیرد و به جایگاه عبادت خود برود و دو رکعت نماز بخواند و دعا کند که خداوند آن اندوه را از وی برطرف نماید مگر فرموده خدای تعالی را در سوره بقره آیه 46 نشینده ای که میفرماید: برای غلبه بر مشکلات و ناگواریهای خود از صبر و نماز مدد بخواهید. تفسیر برهان جلد 1 صفحه 157

248 - امام صادق (علیه السلام): وقتی بنده مومن کار نیکی میکند مردم از او تشکر نمی کنند و احسان او در میان خلق مشهور نمی شود زیرا او این کار را از برای رضای خدا میکند و کار نیک اش به آسمان بالا میرود و معروف در میان اهل آسمان میگردد و

در زمین پهن نمیشود ولی وقتی شخص کافر کار نیکی میکند مردم از او تشکر میکنند زیرا او به نیت مردم این کارها را انجام داده و عملش در میان مردم منتشر میشود ولی به آسمان بالا نمیرود و آسمانیان آن را نمیشناسند و مقبول درگاه حق تعالی قرار نمیگیرد. عین الحیوه صفحه 365

249 - امام صادق (علیه السلام): اگر من یک مومن را اطعام کنم برایم دوست داشتنی تر از آنست که یک افق از سایر مردم که دین و اعتقاد صحیح ندارند را اطعام کنم پرسیده شد یک افق چند نفر است فرمود: صد هزار نفر. کافی جلد 4 صفحه 303

250 - امام صادق (صلی الله علیه و آله): هرکس مومن پولداری را اطعام نماید ثوابش برابر است با آزار کردن یکی از فرزندان حضرت اسماعیل (علیه السلام) که از سر بریدن نجات دهد و هرکس مومن فقیری را اطعام کند ثوابش برابر است با آنکه صد تن از فرزندان اسماعیل (علیه السلام) را از سر بریدن نجات دهد. کافی جلد 4 صفحه 307

251 - امام صادق (علیه السلام): هرکس به مومنی شربتی آب دهد در جائی که دسترسی به آب باشد حق تعالی به هر لیوانی هفتادهزار حسنه به او کرامت نماید و اگر در جائی باشد که آب کم باشد چنان باشد که دو بنده از فرزندان اسماعیل (علیه السلام) را از سر بریدن نجات داده. عین الحیوه صفحه 444

252 - امام صادق (علیه السلام): چون گناه بنده مومن زیاد شود و جبران آن نکند خداوند او را به غم و اندوه در دنیا گرفتار سازد تا کفاره آن شود و گرنه بیمارش کند تا کفاره آن گناهان شود و اگر باز هم چاره ساز نشد هنگام مرگ بر او سخت گیرد تا کفاره گناهش شود و اگر باز هم گناه داشته باشد در قبر عذابش کند تا هنگام دیدن پروردگار گناهی نداشته باشد. امالی صدوق مجلس صفحه 49

253 - امام صادق (علیه السلام): همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نهی فرمود از بیرون رفتن زن از خانه بدون اجازه شوهرش و اگر بی اجازه بیرون رود همه فرشتگان و هر جن و انسی که بر آنها گذرد لعنتش کنند تا به خانه اش برگردد و نهی فرمودند از آرایش نمودن زن برای غیر شوهرش که اگر بکند بر خدا حق است که او را به آتش بسوزاند و نهی

فرمودند از این که زن بیش از 5 کلمه آنهم از روی ضرورت و ایجاب کاری با مرد نامحرمی صحبت نماید. امالی صدوق مجلس صفحه 66

ص:257

254 - امام صادق (علیه السلام): همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نهی فرمودند از این که مردی بر دیگری بگوید خواهرت را به من تزویج کن تا خواهرم را به ازدواج تو در آورم و نهی فرمود از بازی با تخته نرد و شطرنج و نهی فرمود از گوش دادن به آلات موسیقی مانند طبل و تنبور و تار و سایر اینها. امالی صدوق مجلس صفحه 66

255 - امام صادق (علیه السلام): قرآن عهد و پیمان خداست در میان بندگانش سزاوار است که مردم به عهد خدا نظر نموده و هر روز پنجاه از آن را قرائت نمایند. تفسیر جامع جلد 1 صفحه 36

256 - امام صادق (علیه السلام): هرکس سوگند به ترک چیزی بخورد که انجام آن بهتر است اعتناء به این سوگند خود نکند و آن کار خیر را انجام دهد و کفاره ای هم برای ترک سوگند نمیخواهد بپردازد زیرا این امر از وسوسه ها و خطوات شیطان است.

تفسیر نمونه جلد 1 صفحه 573

257 - امام صادق (علیه السلام): حارث بن مغیره گفت از امام (علیه السلام) پریدم آیا ممکن است وقتی پیش آید که مردم امام خود را نشناسند فرمود بلی ممکن است چنین زمانی پیش آید که مردم به امام خود دسترسی نداشته باشند و او را نبینند عرض کردم پس چه باید بکنند فرمود: چنگ میزنند به سخنان و فرموده های امامان پیشین تا امام آشکار شود. بحارالانوار جلد 17

258 - امام صادق (علیه السلام): یعقوب بن شعیب گوید امام (علیه السلام) به من فرمود: آیا از ناحیه اطرافیان به شما آزاری میرسد من گفتم از تمام مردم اذیت و کنایه میشنوم فرمود میدانی چرا؟ عرضه داشتم نه حضرت فرمود: زیرا شیطان مردم را دعوت به باطل کرد آنها دعوتش را اجابت کردند و به ایشان دستور داد و آنها اطاعتش کردند ولی وقتی شما را به کاری خواند اجابتش نکرده و وقتی به شما فرمان داد اطاعتش ننمودید لذا مردم را بر علیه شما و ضد شما تشویق و ترغیب نمود. علل الشرایع جلد 2 صفحه 903

259 - امام صادق (علیه السلام): ابوبصیر گوید به امام (علیه السلام) گفتم مردی در حال احرام به بالای ساق پای زنی نگاه کرده و محتلم شده حکمش چیست؟ حضرت فرمودند:

اگر آن مرد توانگر و ثروتمند است باید یک شتر کفاره دهد و اگرمتوسط الحال است

ص:258

باید یک گاو بدهد و اگر فقیر و محتاج است در عهده اش یک گوسفند میباشد سپس حضرت فرمودند: این را بدان که من به خاطر آنکه آبی از او خارج شده این کفاره را قرار ندادم بلکه جهتش این است که آن مرد به چیزی نگاه کرده یعنی قسمتی از بدن زن نامحرم که دیدنش بر او حرام است. علل الشرایع جلد 2 صفحه 876

260 - امام صادق (علیه السلام): اسحاق بن عمار گوید از امام (علیه السلام) راجع به کسی که دهان خود را از شراب پر کرده و نوشیده پرسیدم فرمود: باید او را هشتاد تازیانه بزنند و اگر دفعه ای دیگر باز این کار را کرد بازهم هشتاد تازیانه بزنند و اگر برای مرتبه سوم شراب نوشید او را باید کشت. علل الشرایع جلد 2 صفحه 717

261 - امام صادق (علیه السلام): هرکس از روی سهل انگاری نماز واجب خود را نخواند تا آنکه وقت آن بگذرد آن گاه آن را قضا نماید آن نماز تیره و تار به عالم اعلی بالا رود و گوید خدا تو را خوار کند که چنانچه مرا ضایع ساختی. ثواب الاعمال صفحه 518

262 - امام صادق (علیه السلام): هرکس یک روز از ماه رمضان را از روی عمد روزه نگیرد روح ایمان از وی مفارقت میکند. ثواب الاعمال صفحه 536

263 - امام صادق (علیه السلام): هر زنی که خود را به عطر خوشبو کند و از خانه بیرون رود خداوند و هفتاد هزار ملائکه او را لعنت کنند تا به خانه برگردد. ثواب الاعمال صفحه 591

264 - امام صادق (علیه السلام): درباره سوره فجر آیه 1-4:» والفجر ولیال عشر والشفع و والوتر: قسم به فجر صبحگاهی قسم به شب های دهگانه قسم به دوتائی و قسم به یگانه «فرمودند: منظور از فجر وجود مقدس قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) است و منظور شب های دهگانه ده امام پیش از آنحضرت میباشند که امامتشان به خاطر ظلم حاکمان وقت چون شب پوشیده گشت و منظور از» شفع «وجود مقدس امیر المومنین و حضرت زهرا (س) است و منظور از وتر پروردگار یکتاست. تفسیر جامع جلد 7 صفحه 403

265 - امام صادق (علیه السلام): چهل تن مومن در جائی جمع نشوند و خدای عزوجل را با نام الله نخوانند جز آنکه هر دعائی کنند به اجابت رسد

و اگر چهل تن نباشند

ص:259

چهار مومن خدا را به نام) الله (ده بار صدا کنند خدا دعایشان را اجابت کند و اگر چهار تن فراهم نشد یک مومن اگر خدا را چهل بار با نام) الله (صدا کند خدای عزیز و جبار دعایش را به اجابت رساند. اصول کافی جلد 4 صفحه 257

266 - امام صادق (علیه السلام): هرکس بعد از نماز صبح و مغرب هفت بار بگوید:» لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم «از هفتاد نوع بلا در امان باشد که کمترین جنون و جزام و برص و خوره است. اصول کافی جلد 4 صفحه 304

267 - امام صادق (علیه السلام): شیوه رسول خدا (صلی الله علیه و آله): چنین بود که به زنها سلام میکرد و آنها جوابش را میدادند روش امیر المومنین (علیه السلام) هم این بود که به زنها سلام میکرد ولی خوش نداشت به زنان جوان سلام دهد و می فرمود میترسم آوازش مرا خوش آید و این لذت گناهش از آنچه در ثواب سلام بیشتر باشد. کافی جلد 4 صفحه 464

268 - امام صادق (علیه السلام): هرگاه سه نفر در جائی کنار هم هستند دو تن از آنها سر گوشی) در گوشی (با هم صحبت نکنند زیرا باعث ناراحتی و آزار سومی است.

کافی جلد 4 صفحه 481

269 - امام صادق (علیه السلام): بسم الله الرحمن الرحیم را در آغاز کار یا صحبت خود ترک مکن اگرچه دنبالش بخواهی یک بیت شعر بخوانی یا بنویسی. کافی جلد 4 صفحه 506

270 - امام صادق (علیه السلام): هرکس کار خوبی را به دیگران بیاموزد به اندازه اجر کسانی که به آن کار عمل کنند ثواب به شخص تعلیم دهنده خواهند داد عرض شد ؟ اگر آن کس که یاد گرفته این علم را به افراد دیگری تعلیم دهد چطور؟ فرمود ثواب تمام کسانی که از این علم بهره مند شوند به همان معلم نخستین داده خواهد شد اگرچه آن شخص تعلیم دهنده از دنیا برود. بحارالانوار جلد 2 صفحه 19

271 - امام صادق (علیه السلام): ابوبصیر گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود:

شخص آزاد مرد در همه حالات آزاد است اگر به مصیبتی دچار شود صبر میکند اگر گرفتار هجوم بلا گردد شکست نمیخورد مومن آزاده اگر اسیر شود ستم ببیند و آسایش اش به سختی مبدل گردد باز هم آزاد مرد است و در رفتار و منش او تغییری

ص:260

ایجاد نمیگردد. چنانکه جناب یوسف (علیه السلام) با آنکه به بردگی رفت اسیر شد ستم دید همچنین تاریکی زندان و وحشت حبس و مصائب دیگری که به او رسید ضرری به شخصیت روحی وی نزد. کافی جلد 2 صفحه 84

272 - امام صادق (علیه السلام): چیزی نیست جز اینکه پیمانه و وزنی دارد جز گریه که یک قطره اش دریاهائی از آتش را خاموش میکند و چون دیده اشکین شود چهره تیرگی و خواری نبیند و چون اشک از چشم روان گردد خداوند تن صاحبش را بر دوزخ حرام کند و راستی که اگر در جمعیت و مجلسی یک نفر گریان شود همه مورد ترحم واقع میشوند. کافی جلد 4 صفحه 233

273 - امام صادق (علیه السلام): و هرکه را حاجت و خواسته ای به خدای عزوجل باشد باید با صلوات بر محمد و آلش آن را آغاز کند پس حاجت خود را بخواهد و باز هم در پایان صلوات بر محمد و آلش بفرستد زیرا خدای عزوجل کریم تر از آنست که دو طرف دعائی را بپذیرد و میانه آن را وانهد و صلوات بر محمد آلش دعائی است که به طور قطع و یقین مورد اجابت خدا قرار میگیرد. کافی جلد 4 صفحه 252

274 - مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: ما برای امری عجیب خلق شده ایم ، امام (علیه السلام) فرمود: تو را به خدا بگو آن امر عجیب چیست؟ گفت ما برای فنا و نابودی آفریده شده ایم، امام (علیه السلام) فرمود: برادر خود را نگه دار) کار خوب و شایسته کن (که ما برای بقاء و ماندن خلق شده ایم. چگونه فانی می شود بهشتی که هرگز تفرق و پراکندگی ندارد و چگونه فانی می شود آتشی که هرگز شعله اش فروکش نمی کند، بگو ما از عالمی به عالم دیگر منتقل می شویم. الحدیث جلد 1 صفحه 3

275 - امام صادق (علیه السلام): اشخاص عاقل به سعی و کوشش خود تکیه می کنند ولی مردان نادان به آمال و آرزوهای خویشتن متکی هستند. الحدیث جلد 1 صفحه 12

276 - امام صادق (علیه السلام): دو برادر شرفیاب محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شدند و عرض کردند برای تجارت قصد مسافرت به شام را داریم، به ما دعائی بیاموزید که برای حفظ جان خود بخوانیم، حضرت در جواب فرمود: هنگامی که به منزل وارد

شدید پس از اداء فریضه عشاء وقتی به بستر خواب رفتید ابتدا تسبیح حضرت زهرا (س) و سپس آیه الکرسی را بخوانید و تا صبح از هر حادثه و بلائی در امان خواهید بود. الحدیث جلد 1 صفحه 26

277 - امام صادق (علیه السلام): یک فرد عبادتی را انجام می دهد ولی در آن عمل طالب رضای الهی نیست بلکه می خواهد مردم او را به پاکی و نیکی یاد کنند و دوست دارد کار خوبش را به مردم بشنواند چنین فردی با این طرز تفکر شرک به خدا دارد. الحدیث جلد 1 صفحه 31

278 - امام صادق (علیه السلام): اگر می خواهی در جامعه مورد تکریم و احترام باشی با مردم به مدارا و نرمی برخورد کن و اگر می خواهی با تحقیر و اهانت مردم مواجه شوی روش تندی و خشونت در پیش گیر. الحدیث جلد 1 صفحه 43

279 - امام صادق (علیه السلام): برای اینکه پاکی و خوبی مردی را بشناسید به رکوع و سجده طولانی او نگاه نکنید، زیرا او با این عمل معتاد شده اگر ترک کند از ترک عادت وحشت زده می شود ولی به راستگویی و اداء امانتش نگاه کنید و از این راه او را بشناسید. الحدیث جلد 1 صفحه 46

280 - امام صادق (علیه السلام) فرموده است: که لقمان به پسر خود چنین گفت: ای فرزند اگر در کودکی ادب آموختی، در بزرگسالی از آن بهره مند خواهی شد، کسی که قصد ادب آموزی دارد بر آن همت می گمارد، و آنکس که در آموختن ادب همت کند به زحمت فراگرفتن علوم تربیتی تن می دهد و با شدتی هرچه تمامتراز پی علم اخلاق می رود. وآنکه با جدیت درراه طلب) علم (قدم بردارد سرانجام به مقصد می رسد ومنافع آن عایدش خواهد شد. الحدیث جلد 1 ص 50

281 - امام صادق (علیه السلام): از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث کرده که فرموده است:

کسی که با مال خود به یاری تهیدستان می رود و با تمامی مردم بر اساس انصاف رفتار می کند، او مومن واقعی و پیرو حقیقی مکتب اسلام است. الحدیث جلد 1 ص 58

282 - خداوند در قرآن شریف فرموده است: به حقیقت تقوی پرهیزکار شوید.

ابی بصیر معنی این آیه را از امام صادق (علیه السلام) سئوال کرد. حضرت در جواب فرمود:

ص:262

متقی حقیقی کسی است که پیوسته مطیع اوامر الهی باشد، هرگز گناه نکند، همواره در یاد خدا باشد، هرگز حق را فراموش ننماید، تمام نعمتهای الهی را شاکر باشد، هرگز کفران نعمت نکند. الحدیث جلد 1 ص 63

283 - امام صادق (علیه السلام): فروتنی و تواضع، مایه اصلی هر شرف محبوب و مقام بلند است. الحدیث جلد 1 ص 65

284 - امام صادق (علیه السلام): ایمان ندارد آنکس که شرم و حیا ندارد. الحدیث جلد 1 ص 71

285 - امام صادق (علیه السلام) در توحید مفضل چنین فرموده است: مفضل، اینک دقت کن در صفتی که خداوند آنرا به آدمیان اختصاص داده و حیوانات از آن بی بهره اند، آن خوی پر ارج و بزرگ، آن خلق ارزنده و عظیم، شرم و حیاء است.

الحدیث جلد 1 ص 72

286 - امام صادق (علیه السلام): برای تسکین خاطر و تخفیف اندوه خود، همواره به کسی نظر کن که نصیبش از نعمتهای الهی کمتر از تو است تا شکر نعمتهای موجود را به جای آوری و برای افزایش نعمت خداوند، شایسته باشی و قرارگاه عطیه الهی گردی. الحدیث جلد 1 ص 81

287 - امام صادق (علیه السلام) فرموده است که لقمان به پسر خود چنین گفت: فرزند عزیز همواره نفس خود را به اداء وظایف شخصی و انجام کارهای خویش الزام کن.

و جان خود را در مقابل شدائدی) سختیهایی (که از ناحیه مردم میرسد به صبر و بردباری وادار نما. اگر مایلی در دنیا به بزرگترین عزت و بزرگواری نائل شوی از مردم قطع طمع) امید (کن و به آنان امیدوار مباش. پیامبران و مردان الهی با قطع امید از مردم به مدارج عالیه خود نائل شدند. الحدیث جلد 1 ص 83

288 - امام صادق (علیه السلام): موقعی که در اطاق، کودکی حضور دارد، مردان با زنان یا کنیزان خود نزدیکی نکنند، زیرا این عمل طفل را به راه بی عفتی و زناکاری سوق می دهد. الحدیث جلد 3 صفحه 86

289 - امام صادق (علیه السلام): احمد بن نعمان از امام (علیه السلام) سئوال کرد که دختر بچه شش ساله نزد من است و با من محرم نیست، امام فرمود او را نبوس و در آغوش

ص:263

مگیر. الحدیث جلد 3 صفحه 89

290 - امام صادق (علیه السلام): فرزندان خود را هفت سال آزاد بگذار بازی کنند و در هفت سال دوم او را با ادب و روشهای مفید و لازم تربیت کن، و در هفت سال سوم مانند یک رفیق صمیمی، مصاحب و ملازمش باش. الحدیث جلد 3 صفحه 103

291 - امام صادق (علیه السلام): هر صاحب حرفه و صنعتی ناچار باید دارای سه خصلت باشد تا بتواند به وسیله آن تحصیل درآمد کند. اول آنکه با درستکاری و امانت رفتار کند. سوم آنکه با کار فرمایان حسن برخورد داشته باشد و نسبت به آنان ابزار تمایل نماید. الحدیث جلد 3 صفحه 7

292 - امام صادق (علیه السلام): مطالعه بسیار و پی گیر در مسائل علمی باعث شگفتی عقل و تقویت نیروی فکر و فهم است. الحدیث جلد 2 صفحه 5

293 - امام صادق (علیه السلام): انسان عاقل از یک سوراخ مار دو بار گزیده نمی شود، یعنی انسان عاقل همواره تجربیات خود را به خاطر می سپارد و عملاً به کار می بندد و اگر یک بار اشتباه کرد، دوباره آن را تکرار نمی کند. الحدیث جلد 2 صفحه 7

294 - امام صادق (علیه السلام): به بعضی از اصحاب خود فرمود: دوست خود را از اسرار زندگیت آگاه مکن، مگر آن سری که اگر به فرض دشمنت بداند به تو زیان نمی رساند، زیرا دوست کنونی ممکن است روزی دشمن تو گردد. الحدیث جلد 2 صفحه 21

295 - امام صادق (علیه السلام): اگر یکی از جوانان شیعه را نزدم بیاورند که وظیفه خود را در شناخت دین انجام نمی دهد، او را تأدیب می کنم. الحدیث جلد 2 صفحه 52

296 - امام صادق (علیه السلام): گناه، مردم را از رزق) روزی (محروم می کند. الحدیث جلد 2 صفحه 80

297 - امام صادق (علیه السلام) به هشام فرموده است: اگر روزی را ببینی که سربازان در میدان کار زار از دو طرف در مقابل یکدیگر صف کشیده اند و با مشتعل شدن آتش جنگ، نگرانی و وحشت همه جا را فرا

گرفته است، تو در همان روز از انجام کار و طلب روزی باز نایست و در همان شرائط سخت و دشوار برای به دست آوردن معاش) روزی (کوشش کن. الحدیث جلد 2 صفحه 81

ص:264

298 - امام صادق (علیه السلام): از رفاقت و همبستگی سه گروه بر حذر باش: 1 - خائن 2 - ستمکار 3 - سخن چین. کسی که روزی به نفع تو خیانت می کند، روز دیگر به ضرر تو خیانت خواهد کرد؛ کسی که برای تو به دیگری ستم می نماید، طولی نمی کشد که به شخص تو ستم می کند؛ و کسی که از دیگران نزد تو سخن چینی می کند، عنقریب از تو نزد دیگران نمامی خواهد کرد. الحدیث جلد 2 صفحه 93

299 - امام صادق (علیه السلام): مردی به خانه رسول اکرم آمد و درخواست ملاقات داشت. موقعی که حضرت خواست از حجره خارج شود و به ملاقات آن مرد برود به جای آیینه، جلوی ظرف بزرگ آبی که در داخل اطاق بود ایستاد و سر و صورت خود را مرتب کرد، عایشه از مشاهده این کار به تعجب درآمد، در مراجعت به حضرت عرض کرد: یارسول الله چرا در موقع رفتن، در برابر ظرف آب ایستادید و موی و روی خود را مرتب و منظم کردید؟ فرمود: عایشه؛ خداوند دوست دارد که وقتی مسلمانی برای دیدار برادرش می رود خود را بسازد و خویشتن را برای ملاقات او بیاراید. الحدیث جلد 2 صفحه 119

300 - امام صادق (علیه السلام): عبادت خداوند را با وجود خستگی و بی میلی بر خود تحمیل ننمایید. روش اسلام: چند نفر از صحابه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به منظور تزکیه نفس و تعالی روان و جلب رضوان الهی، آمیزش با زنان و افطار روز و خواب شب را بر خود حرام نمودند، ام سلمه از تصمیم آنان آگاه شد و مطلب را به اطلاع پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رساند. حصرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): نزد آنان رفت و فرمود: آیا زنان خود را ترک گفته اید و از آنان اعراض کرده اید؟ من که پیغمبر شما هستم نزد زنان می روم، روز غذا می خورم، شب را می خوابم و هر کس از سنت من روی گرداند از من نیست. الحدیث جلد 2 صفحه 153

301 - امام صادق (علیه السلام): خشم، کلید تمام بدی ها و شُرور است. الحدیث جلد 2 صفحه 166

301 - امام صادق (علیه السلام) آن کس که از گناه توبه واقعی کرده مانند کسی است که از اصل گناه نکرده است. الحدیث جلد 2 صفحه 182

302 - معاویه بن وهب از امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه سؤال کرد. سوره نبأ،

آیه 38) در قیامت احدی را قدرت تکلم نیست، مگر کسی را که خدا اجازه داده باشد و سخن به راستی و صواب گوید «. امام (علیه السلام) فرمود: به خدا قسم مائیم که از طرف خداوند مأذون و مجازیم، ماییم که سخن به صواب می گوییم، سؤال کرد چه می گویید؟ فرمود: خدا را تمجید می کنیم، درود بر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرستیم و برای شیعیان خود شفاعت می نماییم و پروردگار شفاعت ما را رد نمی کند. الحدیث جلد 2 صفحه 196

303 - امام صادق (علیه السلام): مرد با ایمان هرگز مغلوب شهوت خود نمی شود و شکمش باعث رسوایی او نمی گردد. الحدیث جلد 2 صفحه 209

304 - امام صادق (علیه السلام): کسی که می خواهد با نداشتن خویش و قوم، عزیز و محترم باشد، با نداشتن ثروت، غنی و بی نیاز باشد، با نداشتن مقام شامخ اجتماعی دارای ابهت و عظمت باشد، باید خویشتن را از ذلت گناه و ناپاکی به محیط با عزت اطاعت الهی منتقل نماید. الحدیث جلد 2 صفحه 275

305 - امام صادق (علیه السلام): بهترین و محبوبترین برادران من کسی است که عیوب مرا به من هدیه بفرستد و نقائصم را تذکر دهد. الحدیث جلد 2 صفحه 297

306 - امام صادق (علیه السلام) فرموده است: که در حکم حضرت داوود آمده است:

انسان عاقل باید زمان خود را بشناسد، به کاری که موظف است روی آورد و آنرا به درستی انجام دهد. الحدیث جلد 2 صفحه 310

307 - امام صادق (علیه السلام): اگر از عمرت فقط دو روز باقی مانده باشد، یک روزش را به فرا گرفتن ادب و تربیت اختصاص بده تا روز مرگت از سرمایه های اخلاقی روز قبلت یاری بخواهی. الحدیث جلد 2 صفحه 326

308 - عبدالله بن سنان می گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسش نمودم که آیا ملائکه افضلند یا بنی آدم. حضرت در پاسخ از جدش علی بن ابیطالب (علیه السلام) حدیث نمود که فرموده است: خداوند در ساختمان

ملائکه، عقل را بدون شهوت مستقر ساخته است، و در حیوانات شهوت بدون عقل. اما در اولاد آدم، عقل و شهوت را با هم و در کنار هم قرار داده است. هر انسانی که عقلش بر شهوتش پیروز گردد برتر از فرشته است و هر انسانی که شهوتش بر عقلش غلبه کند بدتر و پست تر از حیوان

ص:266

است. الحدیث جلد 2 صفحه 357

309 - امام صادق (علیه السلام) فرموده است: این آیه» او لم نعمرکم ما یتدکر فیه من تذکر «ملامت و سرزنش جوانان غافلی است که به سن هجده سال رسیده اند و از فرصت جوانی خود استفاده نمی کنند. الحدیث جلد 2 صفحه 369

310 - امام صادق (علیه السلام): کسی که تلاوت) و فهم قرآن (می کند اگر جوان با ایمان باشد قرآن با خون و گوشتش آمیخته می شود و در همه انساج بدنش اثر می گذارد. الحدیث جلد 2 صفحه 385

311 - امام صادق (علیه السلام): چهارچیز از چهارچیز سیر نشوند: زمین از باران. چشم از نگاه. زن از مرد. و عالم از علم. نصایح صفحه 191

312 - امام صادق (علیه السلام): هرکه چهارچیز را برای من متعهد شود من چهارخانه در بهشت برای او ضامن شوم: عهده دار شود که انفاق کند و از فقر نترسد در حق مردم نسبت به خود انصاف دهد به همه سلام کند و جدال نکند هرچند بر حق باشد.

نصایح صفحه 190

313 - امام صادق (علیه السلام): سفیان ثوری گوید: به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم:

یابن رسول الله مرا نصیحت کنید: فرمود: سفیان! دروغگو جوانمردی ندارد. زود رنج رفیق ندارد. حسود روی آسایش نبیند. بد اخلاق مجد و بزرگی نیابد. گفتم:

یاابن رسول الله! باز هم بفرمایید: فرمود: سفیان به خدا اعتماد کن که ایمان همین است. به داده او راضی باش که بی نیازی این است. با همسایه خوشرفتاری کن تا مسلمان باشی. با بی دین رفاقت نکن که فسق و فجورش را به تو می آموزد. و با مردم خداترس مشورت کن. نصایح صفحه 197

324 - امام صادق (علیه السلام): مسجدها را از: خرید. فروش. دیوانه. گناه. معرفی گمشده. قضاوت. اجرای حد. و سر و صدا حفظ کنید. نصایح

صفحه 282

315 - امام صادق (علیه السلام): پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده: هرکه رسم نیکی بگذارد خداوند ثواب این تاسیس و ثواب هرکه را به این آیین عمل نماید به او عطا فرماید بدون اینکه از ثواب آنان کسر شود. نصایح صفحه 191 و 192

316 - امام صادق (علیه السلام): ای سماعه مومن از چهار بلا آسوده نشود: همسایه

ص:267

موذی. شیطان گمراه کننده. منافق عیبجو. و مومن حسود. ای سماعه ! این بلای آخر از همه بدتر است. سپس سماعه از حضرت پرسید: چگونه آن بلای آخر) مومن حسود (از همه سخت تر است؟ فرمودند: چون هر حرفی که مومن حسود درباره مومن واقعی بگوید مردم قبول میکنند.) زیرا هم تیپ و هم لباس او است (نصایح صفحه 191

317 - امام صادق (علیه السلام): خداوند متعال پیغمبر خود را به اخلاق عالی ممتاز کرده شما خود را با این خویها بیازمایید: یقین. قناعت. صبر. شکر، رضایتمندی.

خوشخویی. سخاوت. غیرت. شجاعت و جوانمردی. نصایح صفحه 313

318 - امام صادق (علیه السلام): بر شما باد به دوری از گناه و راست گفتن و برگرداندن امانت برای کسی که شما را امین دانسته که همانا اگر کشنده حضرت امام حسین (علیه السلام) شمشیری را که با آن امام حسین (علیه السلام) را کشته پیش من بعنوان امانت بگذارد خیانت نمی کنم و به او برمیگردانم. ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 245

319 - امام صادق (علیه السلام): برخی از حقوق مسلمان بر برادرش این است که چون او را دید سلامش کند و چون بیمار شود عیادتش نماید و چون غائب شود خیر خواهیش کند و چون عطسه کند دعایش کند) یرحمک الله گوید (و چون بمیرد تشییعش کند. اصول کافی جلد 3 صفحه 248

320 - امام صادق (علیه السلام): عیسی بن مریم فرمود: وای بر علماء بد که چگونه آتش دوزخ بر آنها زبانه کشد. اصول کافی جلد 1 صفحه 59

321 - امام صادق (علیه السلام): مردم سه دسته اند: دانشمند و دانشجو و خاشاک روی آب) که هر لحظه آبش به جانبی برد (مانند مردمیکه چون تعمق دینی ندارند هر روز به کیشی گروند و دنبال هر صدائی برآیند. اصول کافی جلد 1 صفحه 41

322 - امام صادق (علیه السلام): هرکه برای خدا علم را بیاموزد و بدان عمل کند و به دیگران بیاموزد در مقامهای بلند آسمانها عظیمش خوانند و گویند: آموخت برای خدا و عمل کرد برای خدا و تعلیم داد برای خدا. اصول کافی جلد 1 صفحه 43

323 - امام صادق (علیه السلام): دانش آموزید. به وجود آن خود را با خویشتن داری و سنگینی بیارائید و نسبت به دانش آموزان خود تواضع کنید و نسبت به استاد خود

فروتن باشید و از علماء متکبر نباشید که رفتار باطلتان حق شما را ضایع کند. اصول کافی جلد 1 صفحه 44

324 - امام صادق (علیه السلام): با یکدیگر مصافحه کنید) دست بدهید (زیرا مصافحه کینه را می برد. اصول کافی جلد 3 صفحه 264

325 - امام صادق (علیه السلام): همانا گناه بنده را از روزی محروم می دارد. اصول کافی جلد 3 صفحه 372

326 - امام صادق (علیه السلام): محبوبترین برادرانم نزد من آنکسی است که عیوب مرا به من اهداء نماید.) یعنی عیوب مرا به من بگوید (تحف العقول صفحه 366

327 - امام صادق (علیه السلام): هنگامی که قائم (عج) قیام نماید بار دیگر مردم را به اسلام دعوت میکند و به احکام از بین رفته و فراموش شده آن آشنا می گرداند و چون از جانب خداوند به امور گمشده و از میان رفته راهنمایی می نماید او را مهدی می گویند. کتاب بحارالانوار جلد 51 صفحه 30

328 - امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی راهش بسوی دوزخ است. اصول کافی جلد 1 صفحه 72

329 - امام صادق (علیه السلام): هنگامی که قائم (عج) قیام نماید بار دیگر مردم را به اسلام دعوت میکند و به احکام از بین رفته و فراموش شده آن آشنا می گرداند و چون از جانب خداوند به امور گمشده و از میان رفته راهنمایی می نماید او را مهدی می گویند. کتاب بحارالانوار جلد 51 صفحه 30

330 - امام صادق (علیه السلام): هرکه قرآن را از روی آن بخواند) یعنی از حفظ نخواند و از روی قرآن بخواند (از دیدگان خود بهره مند شود) یعنی چشمانی سالم داشته باشد (و سبب آمرزش پدر و مادرش گردد گرچه آندو کافر باشند. اصول کافی جلد 4 صفحه 417

331 - امام صادق (علیه السلام): هیچ کسی نیست که آخر سوره کهف را بخواند جز اینکه در هر ساعتی که بخواهد از خواب بیدار شود. اصول کافی جلد 4 صفحه 443 شرح: هرکس آیه آخر سوره کهف را بخواند در

هرساعتی که بخواهد از خواب بیدار شود. البته با یقین و باور. سوره کهف آیه 110: قل انما انا بشر مثلکم یوحی

ص:269

الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجو القاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعباده ربه احدا.

332 - امام صادق (علیه السلام) فرمود: از سفارشات امیرالمومنین (علیه السلام) به اصحابش این است: بدانید که قرآن هدایت شب و روز است) یعنی در همه احوال و اوقات هدایت کننده است (و نور شب تاریک است. برای هر سختی و نیازی) راه نجات را در گرفتاری و بلا نشان دهد (پس چون بلائی فرا رسد اموال خود را سپر جانتان سازید و چون حادثه ای پیش آمد) که مربوط به امر دین است و جز با دادن جان مرتفع نشود (جان خود را فدای دینتان کنید و بدانید که هلاک شده کسی است که دینش تباه شود و غارت زده کسی است که دینش را به ربایند همانا پس از رسیدن به بهشت نیازی نیست و بعد از دوزخ بی نیازی نیست) هرکه در دنیا عمل صالح کند و مستوجب بهشت گردد فقیر و نیازمند نیست هر چند دست تنگ و گرفتار باشد و کسی که خود را مستوجب دوزخ سازد بی نیازی ندارد هر چند ثروتمند و مرفه باشد (اسیر دوزخ آزاد نگردد و نابینایش بهبودی نیابد. اصول کافی جلد 3 صفحه 306

333 - امام صادق (علیه السلام): کمترین آزار) به پدر و مادر (گفتن اف به آنهاست و اگر خدای عزوجل چیزی را آسان تر و خوارتر از آن می دانست از آن نهی می فرمود.) یعنی اگر کلمه ای کوچکتر از) اف (بود که به سبب آن به پدر و مادر توهین شود خداوند می گفت (اصول کافی جلد 4 صفحه 49

334 - امام صادق (علیه السلام): پیوسته شیطان تا دو مسلمان با هم قهر هستند شادمان است و همین که با هم آشتی کنند زانوهایشان بلرزد و بندهایش از هم جدا شود و فریاد زند: ای وای بر من از هلاکتی که به من رسید. اصول کافی جلد 4 صفحه 46

335 - امام صادق (علیه السلام) فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به زنها سلام می کرد و آنها نیز جواب می دادند. امیر المومنین (علیه السلام) نیز سلام می کرد ولی خوش نداشت که به زنهای جوان سلام کند و می فرمود: می ترسم از صدای آنها خوشم آید و زیاد تر از آن اجری) ثوابی (که کسب می کنم) گناه (به من رسد. اصول کافی جلد 4 صفحه 464

336 - امام صادق (علیه السلام): از قول پدرش فرمود: دعا را در پنج وقت غنیمت شمارید: هنگام خواندن قرآن. وقت اذان. هنگام نزول باران و لحظه برخورد دو صف لشکر برای شهادت و گاه نفرین ستم دیده که تا عرش بالا رود. امالی شیخ صدوق مجلس چهل و پنجم صفحه 265

337 - امام صادق (علیه السلام): فرمودند: دعا کردن مرد برای برادر دینی در پشت سر او روزی را فراوان نماید و بدی را بگرداند.) از بین ببرد. (امالی شیخ صدوق مجلس هفتادم صفحه 455

338 - امام صادق (علیه السلام): خشم قلب دانا و حکیم را نابود می کند و هرکس مالک غضب خود نباشد مالک عقل خود نیست.) عقل ندارد (بحار الانوار جلد هفدهم جلد 2 صفحه 226

339 - امام صادق (علیه السلام): هرکه دل به دنیا به بندد دل به سه زیان بسته: 1. کوشش و گرفتاری که پایان پذیر نیست. 2. آرزویی که به آن نخواهد رسید. 3. امیدواری که نائل به آن نمیشود. بحار الانوار جلد هفدهم جلد 2 صفحه 222

340 - امام صادق (علیه السلام): هر چیزی زکاتی دارد و زکات علم این است که به اهلش یاد بدهی. بحارالانوار جلد هفدهم جلد 2 صفحه 220

341 - امام صادق (علیه السلام): دنیا زندان مومن است و صبر دژ و حصار اوست) مومن به وسیله صبر نیرو و محافظی برای خود دارد (و بهشت جایگاه مومن است و دنیا بهشت کافر است و قبر زندان او و جهنم جایگاه کافر است. بحارالانوار جلد هفدهم جلد 2 صفحه 219

342 - امام صادق (علیه السلام): کار خوب و نیک کامل نمیشود مگر با سه چیز: 1. عجله در آن نمودن) یعنی در انجام کار نیک و خوب سستی نکند و به تاخیر نیندازد (2. کم شمردن کار نیک اگرچه زیاد باشد. 3. منت نگذاشتن. بحارالانوار جلد هفدهم جلد 2 صفحه 211

343 - امام صادق (علیه السلام): سه چیز است که همه باید از آن پرهیز کنند: 1. دوستی و همراهی با اشرار 2. با زنان مشغول به صحبت شدن 3. همنشینی با بدعتگزاران.

بحارالانوار جلد هفدهم جلد 2 صفحه 207

344 - امام صادق (علیه السلام): خداوند دو ملک برای انسان موکل قرار داده) دو ملک قرار داده برای انسان (هرکس برای خدا تواضع و فروتنی کند خدا او را بزرگ کند و هرکه تکبر کند خدا او را پست و ذلیل کند. عین الحیوه صفحه 351

345 - حضرت امام صادق (علیه السلام): نیست شیعه جعفر (علیه السلام) مگر کسی که شکم و فرج) عورت (خود را از حرام نگه دارد. در عبادت سستی نمیکند و کوشش میکند و برای خدا کار میکند) ریا نمیکند (و امید به ثواب و پاداش کار خوب و ترس از گناه و جزاء خدا دارد پس اگر این جماعت را ببینی ایشان شیعه من هستند. عین الحیوه صفحه 436

346 - امام صادق (علیه السلام): نگاه به نامحرم تیری است از تیرهای آلوده شیطان و هرکه ترک کند نگاه کردن به نامحرم را برای خدا. خداوند ایمانی به او کرامت میکند که طعم و لذت آن ایمان را بیابد.) طعم و لذت ایمان را در خود حس میکند (. عین الحیوه صفحه 402

347 - امام صادق (علیه السلام): خانه هایی که در آن موسیقی گوش می دهند از نزول بلاهای ناگهانی و دردناک) مانند سکته و مرگ های ناگهانی و... (در امان نیست و دعای اهل آن خانه مستجاب نمیشود و ملائکه نیز در آن خانه وارد نمیشوند. عین الحیوه صفحه 229

348 - امام صادق (علیه السلام): روزی جبرئیل بر من نازل شد در حالیکه رنگش متغییر و حالش دگرگون بود. علت این حال را پرسیدم؟ گفت امروز بر جهنم گذشتم و محلی را که سخت مشتعل و آتش زبانه میکشید را دیدم. از ملک جهنم پرسیدم این عذاب ها برای کیست؟ گفت برای سه نفر: 1. محتکرین لباس و غذا) برای گرانفروشی () عده ای هستند که مثلا مواد غذایی که احتیاج مردم است انبار میکنند و به مردم نمی فروشند تا بعد از چند ماه به قیمت خیلی گران به مردم بفروشند و محتکر به این معناست (2. شرابخوار 3. قواد) کسی که مرد و زنی را از راه حرام به هم برساند (ارشاد القلوب جلد 2 صفحه 224

349 - امام صادق (علیه السلام): ملائکه در خانه هایی که در آن شراب یا دف) دایره (یا طنبور یا نرد) و یا آلات دیگر موسیقی (باشد وارد نمیشوند و دعای اهل آن خانه

مستجاب نمیشود و خداوند برکت را از اهل آن خانه برمیدارد. ارشاد القلوب جلد 2 صفحه 227

350 - امام صادق (علیه السلام): امام صادق (علیه السلام) از پدر بزرگوارش امام باقر (علیه السلام) نقل کرده که فرمود بر این گروهها سلام نکنید: 1. یهودیان 2. نصاری 3. مجوسیها 4. بت پرستان 5. بر کسانی که سر سفره شرابخواران نشسته اند. 6. بر صاحب شطرنج و تخت نرد 7. مرد بدکار) زن نما (8. کسی که بر زنان پاک دامن تهمت بزند 9. نماز گزار) چون او آمادگی پاسخ دادن را ندارد در صورتی که سلام از سلام کننده مستحب است و پاسخ دادن واجب است. 10. رباخوار 11. کسی که در حال قضای حاجت است) کسی که در توالت است (12. کسی که در حمام است 13. فاسقی که فسق خود را آشکار می کند) علنی می کند (بحارالانوار جلد 76 صفحه 9

351 - امام صادق (علیه السلام): داوود گوید خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدیم پسرش حضرت کاظم (علیه السلام) در حالی که) در اثر تب شدید (می لرزید. وارد شد امام صادق (علیه السلام) به او فرمود: چگونه صبح کردی؟ او در پاسخ گفت: در سایه لطف خدا و غرق در نعمتهای خداوندم. بحارالانوار جلد 47 صفحه 100

352 - امام صادق (علیه السلام): بر تو باد از افراد پست) دوری کن از افراد پست (! همانا شیعه علی (علیه السلام) کسی است که شکم را از حرام پر نسازد و از مفاسد جنسی بر حذر باشد و سخت کوش باشد برای خدا کار کند و به پاداش او امیدوار باشد و از عذاب او بهراسد. زمانی که آنها را) این چنین (دیدی) بدان که (شیعه من هستند. اصول کافی جلد 2 صفحه 233 حدیث 9

353 - امام صادق (علیه السلام): غیبت نکن که غیبتت می کنند) شرح: غیبت کسی را نکن که غیبتت می کنند (برای برادرت چاه مکن که در آن می افتی چون همانطور که برخورد می کنی با تو برخورد میشود.) هر جوری رفتار کنی همانطور باهات رفتار می کنند (بحارالانوار جلد 75 صفحه 248 حدیث 16

354 - امام صادق (علیه السلام): کسی که به وزن یک قیراط) قیراط واحدی برای سنجش الماس است و آن حدود دو گرم است. (از زکات

واجب را نپردازد مومن و مسلمان نیست و مصداق فرموده خداست) که بنده بعد از مرگ می گوید: (خدایا

ص:273

مرا برگردان تا بعدها کار شایسته انجام دهم. وسائل الشیعه جلد 6 صفحه 18

355 - امام صادق (علیه السلام): از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سوال شد محبوبترین مردم در پیشگاه خدا کیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: کسی که بیشترین سود و خدمت را به مردم عرضه نماید. بحارالانوار جلد 73 صفحه 339

356 - امام صادق (علیه السلام): وقتی برادر مسلمانی پیش انسان بیاید و نیاز خود را مطرح کند اگر انسان به کمک او برخیزد مثل کسی است که در راه خدا جهاد نماید.

مستدرک الوسائل جلد 2 صفحه 407

357 - امام صادق (علیه السلام): چهارچیز سبب پیری زودرس است: خوردن گوشت خوک. نشستن بر جای نمناک. بالارفتن از پله. و آمیزش با پیر زن. تحف العقول صفحه 540

358 - امام صادق (علیه السلام): ریشه همه بیماریها و دردها پرخوری است جز تب کردن که گاهی بی سبب به انسان میرسد. کافی جلد 6 صفحه 269 حدیث 8

359 - امام صادق (علیه السلام): غیبت حسنات) خوبی ها و نیکی ها (را از بین می برد همانطور که آتش هیزم را از بین می برد. خداوند بزرگ به موسی وحی می فرمود:

غیبت کننده اگر توبه کند آخرین کسی است که وارد بهشت میشود و اگر توبه نکند نخستین کسی است که وارد آتش می گردد. بحارالانوار جلد 75 صفحه 257 حدیث 48

360 - امام صادق (علیه السلام): با پرداخت زکات از ثروت کسی کم نشده همانطور که با خودداری از پرداخت آن ثروت کسی زیاد نشده است. وسائل الشیعه جلد 6 صفحه 12) یعنی کسی که زکات مالش را داده از ثروت و پولش چیزی کم نشده و کسی هم که زکات مالش را نداده پول و ثروتش زیاد نشده است. (

361 - امام صادق (علیه السلام): کسی که نیاز مومنی را بدون هیچگونه کوچک کردن او برطرف نماید) منت نگذارد (خداوند متعال او را در بهشت جا خواهد داد. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال باب 752 روایت 22

362 - امام صادق (علیه السلام): بهترین و محبوبترین برادران من کسی است که عیبهای مرا به من بگوید. عین الحیوه صفحه 443

363 - امام صادق (علیه السلام): پیامبر خدا با هرکسی دست می داد دستش را نمی کشید تا طرف مقابل دستش را بکشد و از او جدا نماید. محجه البیضاء جلد 3 صفحه 388

364 - امام صادق (علیه السلام): فرزندان خود را احترام کنید و آنها را خوب تربیت کنید تا خداوند شما را بیامرزد. بحارالانوار جلد 104 صفحه 95

365 - امام صادق (علیه السلام): با همسایه ات خوشرفتاری کن تا مسلمان راستین باشی. بحارالانوار جلد 74 صفحه 158

366 - امام صادق (علیه السلام): هر مسلمانی که نیاز و حاجت مسلمانی را برطرف نماید خدای متعال به او میفرماید: اجر و ثواب تو به عهده من است و به کمتر از بهشت برای تو راضی نخواهم شد. بحارالانوار جلد 73 صفحه 312

367 - امام صادق (علیه السلام): زیاد بن محمد گوید: بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدم و گفتم: آیا مسلمانان عیدی غیر از عید قربان و عید فطر و جمعه دارند؟ امام (علیه السلام) فرمود: آری. روزی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امیر مومنان (علیه السلام) را) به خلافت و ولایت (منصوب کرد. مصباح المتهجد صفحه 736

368 - امام صادق (علیه السلام): روز غدیر خم عید بزرگ خداست خدا پیامبری مبعوث نکرده مگر اینکه این روز را عید گرفته و عظمت آن را شناخته و نام این روز در آسمان روز عهد و پیمان و در زمین روز پیمان محکم و حضور همگانی است.

وسائل الشیعه جلد 5 صفحه 224 حدیث 1

369 - امام صادق (علیه السلام): هرکه با زنی زنا کند از ایمان خارج میشود) ایمانش از بین می رود (و هرکه شراب بخورد از ایمان خارج میگردد و هر که یک روز از ماه رمضان را) بدون عذر شرعی (روزه نگیرد از ایمان خارج است) ایمان ندارد (.) مگر آنکه توبه کند و تلافی مافات نماید (ارشاد القلوب جلد 2 صفحه 230

370 امام صادق (علیه السلام): به امام صادق (علیه السلام) گفته شد: آیا مومنان غیر از عید فطر و قربان و جمعه عید دیگری دارند؟ فرمود: آری

آنان عید بزرگتر از اینها هم دارند و آن روزی است که امیرالمومنین (علیه السلام) در غدیر خم بالا برده شد و رسول خدا مساله ولایت را بر گردن زنان و مردان قرار داد. وسائل الشیعه جلد 7 صفحه 325 حدیث

ص:275

371 - امام صادق (علیه السلام): امانت را به صاحبش پس بدهید گرچه صاحبش کشنده امام حسین (علیه السلام) باشد. امالی شیخ صدوق مجلس چهل و سوم صفحه 245 حدیث 4

372 - امام صادق (علیه السلام): امام صادق (علیه السلام) از پدرانش (علیه السلام) نقل مینماید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: صدقه از مرگ بد جلوگیری میکند. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صفحه 301

373 - امام صادق (علیه السلام): حافظ قرآن و عمل کننده به آن همنشین فرشتگان بزرگوار وحی است که پاکیزه از گناه می باشند. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صفحه 215

374 - امام صادق (علیه السلام): اسحاق بن عمار می گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم:

مراد این آیه» چه کسی به خداوند قرض الحسنه می دهد تا خداوند آن را برای او چندین برابر نماید «چیست؟ فرمود: منظور نیکی به امام (علیه السلام) است. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صفحه 211

375 - امام صادق (علیه السلام): براستی که درهای آسمان در ماه رمضان باز میشود، شیاطین کند و زنجیر میشوند و اعمال مومنین پذیرفته میشود. ماه رمضان ماه خوبی است. در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به این ماه مرزوق) روزی داده شده (می گفتند.

ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صفحه 145

376 - امام صادق (علیه السلام): ما) اهل بیت (علیه السلام) (خاندانی هستیم که مردانگی ما در بخشش به کسی است که به ما ستم کرده است. امالی شیخ صدوق مجلس چهل و هشتم صفحه 289 حدیث 7

377 - امام صادق (علیه السلام): خدای تبارک و تعالی اسلام را دین شما پسندید با آن به سخاوت و حسن خلق و خوشرفتاری همراهی کنید. امالی شیخ صدوق مجلس چهل و ششم صفحه 270 حدیث 3

378 - امام صادق (علیه السلام): بین سلمان و مردی درگیری لفظی پیش آمد، آن مرد به سلمان گفت: تو کیستی و چیستی؟ سلمان به او پاسخ داد: آغاز من و تو نطفه

ص:276

ایست گندیده و پایان من و تو هم مردار بدبویی است پس هرگاه روز قیامت شود و میزان سنجش اعمال بر پا گردد، هرکس که کفه اعمال پسندیده اش سنگین باشد او بزرگوار است و کفه رفتار پسندیده هرکس که سبک باشد، او پست است. معانی الاخبار جلد 2 صفحه 30

379 - امام صادق (علیه السلام): رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هرکه به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید به وعده ای که می دهد وفا کند. اصول کافی جلد 4 صفحه 69

380 امام صادق (علیه السلام): رسولخدا (صلی الله علیه و آله)) به اصحاب (فرمود: آیا شما را به بدترینتان آگاه نکنم؟ عرض کردند: چرا یا رسول الله، فرمود: آنان که سخن چینی می کنند و میان دوستان جدائی افکنند، و برای مردمان پاک دامن عیب جوئی کنند. اصول کافی جلد 4 صفحه 75

381 - امام صادق (علیه السلام): هر مومنی که در حق برادر مومن خود نیکی کند، چنان است که در حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیکی کرده است. بحارالانوار جلد 74 صفحه 412

382 - امام صادق (علیه السلام): اگر عدالت در میان مردم به کار افتد، همه بی نیاز خواهند شد. الحیاه جلد 6 صفحه 521

383 - حضرت صادق (علیه السلام): برای مؤ من سزاوار نیست که در مجلسی بنشیند که خداوند در آن مجلس نافرمانی شود و آن مؤ من قدرت بر بهمزدن آن مجلس نداشته باشد. اصول کافی جلد 4 صفحه 82

384 - حضرت صادق (علیه السلام): با اهل بدعت رفاقت و هم نشینی نکنید تا نزد مردم چون یکی از آنها محسوب شوید، رسولخدا) ص (فرمود: انسان بر کیش دوست و رفیق خود است. اصول کافی جلد 4 صفحه 83) یعنی با خوبان رفاقت کن تا خوب شناخته شوی و با بدان رفاقت نکن که بد شناخته میشوی (

385 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: خدا رحمت کند بنده ای را که از خدای عزوجل حاجتی بخواهد و در دعای درباره آن پافشاری و اصرار کند، خواه اجابت شود و خواه اجابت

نشود، و این آیه را تلاوت فرمود) که ابراهیم علیه السلام فرماید: (« و دعاکنم بدرگاه پروردگار خود شاید به

ص:277

وسیله دعای پروردگارم تیره بخت نباشم «) سوره مریم آیه 48). اصول کافی جلد 4 صفحه 224

386 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که در خدا و رسولش شک کند کافر است. اصول کافی جلد 4 صفحه 98

387 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی پیش ابی ذر آمد و گفت: ای اباذر چگونه است که ما مرگ را بد) و ناخوش (داریم؟ گفت: زیرا شما دنیا را آباد کرده اید و آخرت را ویران ساخته اید و خوش ندارید که از) خانه (آبادان به منزل ویران روید آن مرد از او پرسید: ورود ما را بر خداوند چگونه بینی؟ گفت: اما نیکوکاران شما مانند مسافری است که بخاندان خود وارد شود، و اما بدکرداران و) گناهکاران (شما چون بنده گریخته ایست که نزد آقایش باز گردانند، گفت: حال ما را نزد خداوند چگونه بینی گفت: کردارتان را بر قرآن عرضه کنید) و بوسیله آن سنجش کنید (خداوند) در قرآن (فرماید: همانا نیکان در نعمتها هستند و گنهکاران در دوزخند) سوره انفطار آیه 13، 14) حضرت فرمود: پس آنمرد گفت: پس رحمت خدا کجاست؟ فرمود: رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است) یعنی باید مستحق رحمت باشد تا باو برسد (. اصول کافی جلد 4 صفحه 197

388 - حضرت صادق) ع (فرمود: ریشه و سر هر خطا کاری دوستی دنیا است.

اصول کافی جلد 4 صفحه 2

389 - باید دانست که دنیا و دوستی آن بخودی خود مذموم نیست، آنچه مذموم است آن دنیائی است که انسانرا از کسب کمالات و تحصیل آخرت باز دارد، و او را بمهالک اندازد، و گرنه وسیله بسیاری از سعادت همین دنیا و دوستی آن است، دنیا است که محل نزول فرشتگان رحمت، و خانه پیمبران، و جای تجارت اولیاء خدا بوده، چنانچه امیرالمؤ منین) ع (فرماید، و روی همین اصل، پیمبران و ائمه اطهار از خدای تعالی طول عمر و ماندن در دنیا را می خواستند، چنانچه در کلام سید الساجدین علیه السلام است، که از خدا برای صرف در اطاعتش طول عمر می خواهد، و البته این چنین دنیائی عین آخرت است، چنانچه در روایت صحیح از ابن ابی یعفور حدیث شده است که گوید: عرض کردم بحضرت صادق

علیه السلام که ما دنیا را دوست داریم؟ فرمود: میخواهی برای چه کار؟ عرض د کردم: می خواهم بوسیله بوسیله آن ترویج کنم و حج بجای آورم و برنانخورهای خود انفاق کنم، و به برادران دینی خود برسانم، و صدقه دهم؟ فرمود: این از دنیا نیست،) بلکه (این آخرت است. پس رویهمرفته آنچه از اخبار و آیات استفاده می شود آن است که دوستی دنیائی که باعث فراموشی آخرت و تن پروری و واگذاردن دستورات الهی و حرص بر لذات و شهوات و گناهان و امثال اینها باشد مذموم است، و بعبارت روشنتر دنیا را برای دنیا بخواهند نه برای آخرت، ولی اگر دنیا را برای درک سعادات و کسب کمالات و آخرت بخواهد مذموم نیست بلکه ممدوح است) این بود ملحض کلام مجلسی علیه الرحمه در باب ذم دنیا (.

390 - امام صادق) ع (فرمود: شیطان پسر آدم را در هر چیز می چرخاند) و به هر گناهی پیشنهاد می کند (همین که او را خسته کرد، در کنار مال کمین می کند، و چون بدان جا رسد گریبانش را می گیرد. اصول کافی جلد 4 صفحه 3

مقصود اینست که مال و ثروت بزرگترین کمینگاه شیطان است زیرا بسیار کم است که به ثروت برسد و او را نفریبد.

391 - از حضرت امام صادق) ع (حدیث شده که حضرت باقر علیه السلام فرمود: شخص حریص بر دنیا مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر ابریشم بر خود می پیچید راه بیرون شدنش دورتر و بسته تر میگردد، تا اینکه از غم و اندوه بمیرد. اصول کافی جلد 4 صفحه 4

392 - امام صادق علیه السلام فرمود: از هواهای) نفسانی (خود بر حذر باشید و بترسید چنانچه از دشمنان حذر میکنید، زیرا چیزی برای مردان دشمن تر از پیروی هواهای خودشان و درو شده های زبانهایشان) یعنی آنچه بیهوده از دهان خارج شود (نیست. اصول کافی جلد 4 صفحه 30

393 - امام صادق علیه السلام فرمود: هر که مال برادر) دینی (خود را بخورد، و) خودش یا عوضش را (باو برنگرداند، در روز قیامت پاره از آتش خورد. اصول کافی جلد 4 صفحه 28

394 - از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا) ص (فرمود: آفت

حسب بخود بالیدن است. اصول کافی جلد 4 صفحه 22

395 - امام صادق علیه السلام فرمود: که مردی نزد رسول خدا آمد عرض کرد:

ای رسول خدا من فلان پسر فلانم و تا نه نفر از پدران خود را شمرد، رسول خدا) ص (بوی فرمود: تو دهمی آنانی در دوزخ. اصول کافی جلد 4 صفحه 21 مجلسی) ره (در معنای حدیث گوید: یعنی پدرانت کافر بوده اند و در دوزخند، پس این چه افتخاری است که تو ب آنان داری و تو نیز مانند آنان کافر هستی در باطن اگر منافق بوده، و در مظاهر اگر کافر بوده است، پس هیچ راهی برای بالیدن خود بایشان نداری.

396 - امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان به لشکرهای خود گوید: میان افراد آدمیزاد حسد و ستم افکنید، زیرا ایندو در نزد خداوند با شرک برابرند. اصول کافی جلد 4 صفحه 19 مجلسی) ره (گوید: برابری آندو با شرک برای آنست که آنها نیز در بیرون بردن از دین و کیفر و تاءثیر در فساد نظام جهان همانندند زیرا بیشتر مفاسد جهان از مخالفت با پیمبران و اوصیاء ایشان و پیروی نکردن از آنان و شیوع گناهان از این دو خصلت سرچشمه گرفته، چنانچه شیطان به آدم علیه السلام حسد ورزید، و چنانچه سرکشان هر ملت و امتی بحجتهای الهیه تعدی و ستم کردند.

397 - امام صادق (علیه السلام): رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: زودرس ترین بدیها از نظر کیفر و عقوبت تجاوز کاری و ستمگری است. اصول کافی جلد 4 صفحه 19

مجلسی) ره (گوید: مقصوداز تعجیل در کیفر او اینست که در دنیا نیز کیفر کردارش باو میرسد، بلکه در دنیا نیز زود باو برسد.

398 - امام صادق (علیه السلام): هر کس به برادر مسلمان خود دشنام دهد خدا برکت از روزی او بر دارد، و او را بخودش د واگذارد، و زندگیش را تباه سازد. اصول کافی جلد 4 صفحه 17

399 - امام صادق (علیه السلام): رسولخدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: دشنام اگر بصورتی در بیاید صورت بدی است. اصول کافی جلد 4 صفحه 16

400 - امام صادق علیه السلام فرمود: کسیکه مردم از زبانش بترسند، او در آتش است. اصول کافی جلد 4 صفحه 19

ص:280

401 - امام صادق (علیه السلام): دشنام دادن و بدزبانی و هرزه گوئی از) نشانه های (نفاق و دوروئی است. اصول کافی جلد 4 صفحه 17

402 - از امام صادق علیه السلام حدیث شده که فرموده: در بنی اسرائیل مردی بود که سه سال پیوسته دعا می کرد که خدا پسری به او روزی کند) دعایش مستجاب نمی شد (همینکه دید خدا خواهش او را بر نمی آورد عرض کرد:

پروردگارا آیا من از تو دورم و تو سخن مرا نمی شنوی، یا تو بمن نزدیکی و پاسخ نمی دهی؟ کسی در خواب نزدش آمد و باو گفت: تو سه سال تمام خدا را با زبانی بد و هرزه، و دلی سرکش و ناپرهیزکار، و نیتی نادرست میخوانی، پس باید از هرزه گویی بد آئی، و دلت پرهیزکار، و نیتت درست گردد) تا خواهشت بر آورده شود (حضرت فرمود: آنمرد بدستور عمل کرد سپس دعا کرد و خدا را خواند و دارای پسری شد.

از این حدیث معلوم می شود که استجابت دعا شرایطی دارد که از آنجمله است پاکی زبان و پرهیزکاری دل و درستی نیت، و این منافاتی باوعده خدا در اجابت دعا ندارد. اصول کافی جلد 4 صفحه 16

403 - امام صادق علیه السلام دوستی داشت که آن حضرت را بهرجا که می رفت رها نمیکرد و از او جداست نمی شد، روزی در بازار کفشها همراه حضرت می رفت، و دنبالشان غلام او که از اهل سند بود می آمد، ناگاه آن مرد به پشت سرخود متوجه شده و غلام راست خواست و او را ندید و تا سه مرتبه بدنبال برگشت و او راست ندید، با چهار که او را دید گفت: ای زنازاده کجا بودی؟ امام صادق علیه السلام دست خود را بلند کرده و به پیشانی خود زد و فرمود: سبحان الله مادرش راست بزنا متهم کنی؟ من خیال می کردم تو خوددار و پارسائی، اکنون می بینم که ورع و پارسائی نداری؟ عرض کرد: قربانت گردم مادرش زنی است از اهل سند و مشرک است؟ فرمود: مگر ندانسته ای که هر ملتی برای خود ازدواجی دارند، از من دور شو عمر و بن نعمان) راوی حدیث (گوید: دیگر او را ندیدم که با آنحضرت راه برود تا آنگاه که مرگ میان آنها جدائی انداخت. و در روایت دیگری است که فرمود:

) آیا ندانسته ای که (برای هر امتی ازدواجی است که بوسیله آن از زنا جلوگیری

کنند. اصول کافی جلد 4 صفحه 15

404 - امام صادق (علیه السلام): دورترین حالی که بنده از خدای عزوجل دارد اینست که اندوهی جز برای شکم و فرج نداشته باشد.) فکری جز پر کردن شکم و شهوترانی نداشته باشد (اصول کافی جلد 4 صفحه 8

405 - از امام صادق) ع (حدیث شده که حضرت عیسی) ع (فرمود: ای مردم شما، برای دنیا کار میکنید در صورتیکه بدون کاری روزی بشما داده شود، و برای آخرت کار نمیکنید در حالیکه در آخرت جز در برابر کردار بشما روزی داده نشود، وای بر شما علمای بدکردار، مزد را بگیرید و کا را ضایع سازید، نزدیک است که صاحب کار، کارش را بپذیرد و نزدیک است کارکنان از تنگنای دنیا بتاریکی گور روند، چگونه دانشمند است کسی که در راه آخرت است و رو بدنیا دارد، و آنچه باو زیان رساند محبوبتر است نزدش از آنچه باو سود رساند. اصول کافی جلد 4 صفحه 7

406 - امام صادق) ع (فرمود: در مناجات موسی علیه السلام آمده است که:

ای موسی دنیا خانه کیفر است، من آدم را برای خطائی که از او سر زد در ان کیفر دادم، و دنیا را ملعونه قرار دادم، آنچه در آنست ملعونست مگر آنچه برای من باشد، ای موسی بندگان شایسته من باندازه دانششان در دنیا زهد ورزیدند، و دیگران باندازه نادانیشان بدان رغبت کردند، و کسی نیست که آنرا بزرگ شمارد و چشمش در آن روشن گردد، و هیچکس آنرا زبون و پست نشمرد جز آنکه بدان بهره مند شود. اصول کافی جلد 4 صفحه 5

407 - امام صادق) ع (فرمود: خداوند دری از دنیا بر بنده نگشاید جز اینکه بمانند آن دری از حرص بر او بگشاید. اصول کافی جلد 4 صفحه 7 مقصود این است که هر مقدار مال زیاد گردد بهمان مقدار حرص زیاد شود چنانچه تجربه شده است.

408 - امام صادق علیه السلام فرمود: سخن بر سه گونه است: راست، و دروغ ، و اصلاح میان مردم،) راوی (گوید: به آن حضرت عرض شد: قربانت اصلاح میان مردم چیست؟ فرمود: از کسی سخنی درباره دیگری می شنوی که اگر آن سخن به

او برسد بد دل می شود، پس تو او را دیدار کنی و باو بگوئی: از فلانی شنیدم که درباره خوبی تو چنین و چنان میگفت، بر خلاف آنچه شنیده ای. اصول کافی جلد 4 صفحه 38

409 - حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: دورترین بنده از خدا آن است که با مردی برادری کند و لغزشهای او را بر او نگهداری کند که روزی بر آنها سرزنشش کند. اصول کافی جلد 4 صفحه 58

410 - حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که مؤ منی را بخاطر نداری و فقرش پست و کوچک شمارد، خداوند روز قیامت او را در برابر خلائق رسوا کند) و بزشتی شهره سازد (اصول کافی جلد 4 صفحه 56

411 - امام صادق (علیه السلام): رسول خدا) ص (فرمود: خدای عزوجل فروموده:

آشکارا بجنگ با من برخاسته آنکس که بنده مؤ من مرا خوار) اذیت کند (کند.

اصول کافی جلد 4 صفحه 53

412 - پنجاه خصلت از صفات مومن است: امام صادق (علیه السلام) فرمود: صفت مؤمن این است در دین نیرومند است و در نرمی احتیاط کار و ایمانش به سر حد یقین است و در فهمیدن حریص و در هدایت با نشاط و در نیکی پایدار است و به هنگام شهوت چشم پوشی میکند دانشش آمیخته با بردباری است در موردی که با او مدارا شود سپاسگزار است و نسبت به حق خودش سخاوتمند و در حال ثروتمندی میانه رو و در حال تنگدستی ظاهری آراسته دارد و در حال قدرت می بخشد و در مورد خیر اندیشی فرمانبردار است و رغبت به ورع دارد و در جهاد حریص است و در حالی که مشغول کار است از نماز غفلت نمی کند و در مورد شدت بردبار است و در مقابل پیش آمدهای سخت با وقار است و در ناملایمات صبر فراوان دارد و در فراخی شکرگزار است نه غیبت میکند و نه تکبر می کند و نه ستم میکند و اگر بر او ستمی شد تحمل می کند قطع رحم نمیکند سست نمیباشد بد خلق و سنگدل نیست چشمش را در اختیار خود دارد و شکمش او را رسوا نمی کند مغلوب شهوت نمیشود به مردم حسد نمی ورزد افترا نمی بندد بیهوده خرج نمی کند و اسراف نمی کند. بلکه میانه رو است ستمدیده را یاری می کند و تهی

دستان را دلسوزی می نماید به خاطر راحت مردم خود را زحمت می اندازد، به عزت دنیا رغبتی ندارد و از درد آن بی تابی نمی کند مردم را هوائی در سر است که دنبال آن هواها هستند و او را هوائی در سر است که بدان مشغول است در حلمش کمبودی به نظر نمی رسد و در رأیش سستی دیده نمی شود و دینش را ضایع نمی کند هر که با او مشورت کند او را راهنمائی می کند و هر که با او همدست باشد مساعدتش می کند و از باطل و دشنام دادن و نادانی گریزان است اینها صفت مؤمن است. خصال شیخ صدوق جلد 2 صفحه 684

413 - امام صادق (علیه السلام) به حمران بن اعین فرمود: ای حمران در نیرومندی و توانگری به زیر دستانت بنگر زیرا به این وسیله می توانی قانع تر باشی به قسمت و روزی مقدر خود و بهتر می توانی شایستگی افزایش روزی خود را از خداوند پیدا کنی و بدان که عمل دائم و اندک با داشتن یقین، نزد خداوند بهتر است از عمل بسیار ولی بدون یقین و بدان که هیچ ورع و پرهیزکاری سودمندتر از اجتناب محرمات خداوند و خودداری از آزار مومنین و غیبت آنها نیست و هیچ زندگانی گواراتر از حُسن خلق نیست و هیچ ثروتی نافع تر از این نیست که به داشتن ثروتی کم و کافی قناعت کنی و هیچ نادانی زیان بارتر از خودپسندی نیست. و حضرت فرمود: اگر توانستی از خانه خود بیرون نیائی، بیرون میا، زیرا اگر از خانه خارج شوی بر تو واجب و لازم است که غیبت نکنی، دروغ نگوئی، به کسی حسد نبری، ریا و تظاهر و تصنع ننمائی و مداهنه نکنی، سپس فرمود: بلی صومعه و عبادتگاه مسلمان خانه او است، آنجا حفظ می کند چشم و زبان و نفس و فرج خود را.

ترجمه انوارالبهیه صفحه 153 الی 154 از تالیفات حاج شیخ عباس قمی) ره (مولف گوید: امام صادق (علیه السلام) با این سخن تحریص فرموده به کناره گیری و عزلت از مردم و انس با خدای تعالی.

414 - حضرت صادق (علیه السلام) به فضیل بن عثمان فرمود: تو را وصیت می کنم به تقوی و پرهیزکاری خدا و راستگوئی در گفتار و اداء امانت و خوش رفتاری با همنشینان و همواره پیش از بر آمدن آفتاب و قبل از غروب دعا کن و در دعا جدیت و کوشش نما و خودداری و صرف نظر مکن از چیزی که از خداوند خواسته و نگو

این چیزی است که خدا به من نخواهد داد و دعا کن، زیرا خداوند آنچه را بخواهد به جا می آورد. ترجمه انوارالبهیه صفحه 155 از تالیفات حاج شیخ عباس قمی) ره (

415 - از حضرت صادق (علیه السلام) سئوال شد: کار خود را بر چه پایه استوار ساخته ای؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بر چهار چیز، دانستم عمل مرا کسی جز من انجام نخواهد داد، به دین جهت برای انجام آن کوشیدم؛ و دانستم خداوند عزوجل به کارهای من آگاه و ناظر است، به دین جهت از معصیت او حیا کردم، و دانستم که روزی مرا کسی جز من نمی خورد، به دین جهت آرامش یافتم، و دانستم که پایان کار من مرگ است، به دین جهت آماده شدم. ترجمه انوارالبهیه صفحه 155 از تالیفات حاج شیخ عباس قمی) ره (

416 - حضرت صادق (علیه السلام) در وصیت خود به عبدالله بن جندب فرمود: ای پسر جندب از خواب شب و سخن روز خود کم کن، زیرا هیچ عضوی در بدن کم سپاس تر از چشم و زبان نیست و مادر سلیمان به او گفت: فرزند عزیزم به پرهیز از خواب؛ چون که خواب در آن روزی که مردم محتاج اعمال خود هستند تو را تهی دست و نیازمند می کند. ترجمه انوارالبهیه صفحه 156 از تالیفات حاج شیخ عباس قمی) ره (

417 - امام صادق (علیه السلام): در حقیقت شیعه علی (علیه السلام) کسی است که عفت، شکم و غریزه جنسی دارد. سختکوش است، برای خداوند خویش کار می کند، به پاداش او امید دارد و از کیفرش بیمناک است، هرگاه چنین افرادی را دیدی بدان که آنان شیعه جعفرند. اصول کافی جلد 2 صفحه 233، گذرنامه بهشت ؛ شرح موضوعی زیارت جامعه کبیره، استاد سید کاظم ارفع؛ صفحه 100

نشانه های حتمی ظهور امام زمان

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

من المحتوم الذی لابد منه ان یکون قبل القائم» خروج السفیانی و خسف بالبیداء و قتل النفس زکیه و المنادی من السماء و خروج الیمانی «

کتاب ارشاد - شیخ مفید

طبق این روایت علائم قطعی و نشانه های حتمی ظهور پنج دسته اند که ما هر یک از آنها را در این مطلب پورتال آسمونی به اختصار بیان می نماییم:

1 - خروج و شورش سفیانی:

قطعی ترین نشانه در روایات شیعه شورش و خروج سفیانی است اما در کتب حدیث اهل سنت از سفیانی اسمی نیست و در عوض در کتب اهل تسنن از شخصی به نام دجال سخن رفته و تعداد احادیث مربوط به او بسیار بیشتر از روایات شیعه در مورد سفیانی است البته از دجال در بعضی از روایات شیعه هم نام برده شده است که بعدا به توصیف آن خواهیم پرداخت) انشاالله (. اما در مورد سفیانی از امام صادق (علیه السلام) رسیده است که:

» و من یحتوم خروج سفیانی من رجب «

از علائم حتمی ظهور: شورش سفیانی در ماه رجب است. کتاب الغیبه

در روایت دیگری حضرت فرموده اند که: سفیانی طبق روایتی از امیر المومنین (علیه السلام) فردی است با نام عثمان از نوادگان ابوسفیان و بسیار خبیث و قسی القلب و مدت ? یا ? ماه غارت و کشور گشایی می کند.

سپس حضرت مهدی (عج) او را از بین می برد و در بعضی روایات آمده که حضرت عیسی (علیه السلام) در بیت المقدس سفیانی را می کشد. اما قبل از نابودی شخص سفیانی لشکر خونخوار او در سرزمین بیداء به زمین فرو می روند.

) خسف بیداء (

که خسف بیداء نیز این خود از علائم حتمی ظهور است و ما قبل از شرح این واقعه مختصری در وصف دجال می گوییم:

ص:286

دجال:

دجال صیغه مبالغه از کلمه دجل به معنای پنهان کننده حق و آشکار کننده باطل و گفته شده که نام اصلی دجال: صاید بن صید است و والدینش هر دو یهودی اند و ? سال قبل از خروجش قحطی می شود. در روایات اهل تسنن خصوصیاتی برای دجال گفته شده از جمله اینکه فردی کافر کیش و دارای عمر طولانی، کوتاه قد، چاق و زشت رو است. که تمام عالم جز مکه و مدینه را تصرف می کند و هنگام خروجش حضرت بقیه الله بر سفیانی فائق آمده است.

1 - خسف بیداء:

بیداء نام سرزمینی است در دو منزلی مدینه و خسف به معنای بلعیدن و نابود کردن است و طبق روایات متعددی تمام لشکر سفیانی پس از جنایتهای بی شمار هنگام عبور از این سرزمین به دل زمین فرو رفته و نابود می شوند و فقط سه نفر از این لشکر زنده می ماند) امام باقر) ع «کتاب الغیبه

در جای دیگر امام باقر می فرماید: و ینزل جیش السفیانی البیداء فینادی مناد من السماء یابیدا أبیدالقوم، فیخسف بهم.» سپاه سفیانی در سرزمین بیداء فرود می آیند ? پس منادی آسمانی بانگ می دهد ای سرزمین بیداء این جمعیت را نابود ساز، آنگه همگی در کام زمین فرو می روند. «ارشاد مفید

2 - صیحه ی آسمانی:

از مجموع روایات در باب نداهای آسمانی بر می آید که این ندا ها دو نوعند:

1 - یک دسته جزء نشانه های غیر حتمی اند مثل ندای آسمانی در ماه رجب

2 - یک دسته جزء نشانه های حتمی ظهورند مثل دو صیحه ی آسمانی که در یک روز از ماه رمضان واقع می شوند.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

لابد من هاتین الصوتین قبل خروج القائم صوت من السماء و هو صوت جبرئیل و صوت من الارض و هو صوت ابلیس اللعین. کتاب الغیبه: شیخ طوسی

حتما قبل از ظهور قائم (عج) این دو صوت شنیده می شودیکی از آسمان که صدای جبرئیل است و دیگری از زمین صدای شیطان لعین است.

امام صادق در دنباله ی آیه ی:

واستمع یوم ینادی المنادی من مکان قریب یوم یسمعون الصیحه القائم من السماء و ذلک یوم الخروج.

آنگاه که منادی از مکانی نزدیک ندا می دهد گوش فرا دارأ (می فرمایند:

ینادی المنادی باسم القائم و اسم ابیه علیهماالسلام و الصیحه فی هذه الایه صیحه القائم من السماء و دلک یوم الخروج. تفسیر قمی

» منادی با نام حضرت قائم و نام پدرش ندا سر می دهد و صیحه در این آیه همان بانگ آسمانی و صیحه زمان قیام حضرت است و آن روز روز خزوج قائم است. «

در روایتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: مفاد و مضمون این آیه چنین است:

ایها الناس قطع عنکم مده الجبارین و ولی الامر خیرامه محمد فالحقوا بمکه.

کتاب الاختصاص ج شیخ مفید

هان ای مردم مهلت ستمگران به پایان رسیده و بهترین امت محمد (صلی الله علیه و آله) به پیشوایی برگزیده شد خود را در مکه به او برسانید.

امام باقر می فرمایند:» منادی آسمانی در ابتدای روز بانگ می زند ای مردم ! آگاه باشید حق با علی (علیه السلام) و شیعیان اوست وشیطان لعنه الله درآخر روز صدا می زند حق با سفیانی و پیروان اوست. «ارشاد - شیخ مفید

3 - قتل نفس زکیه:

ص:288

اغلب روایات در باب کشته شدن نفس زکیه متعلق به کتب بزرگ شیعه است ولی در کتب اهل سنت روایتی بر رد آنها نبوده است و بعضا روایاتی موافقی هم وجود دارد در مورد نفس زکیه سه نظریه وجود دارد که عبارتند از:

1 - نفس زکیه از نظر لغت به معنای انسان کامل و تذهیب نفس کرده است و محدثین آن را لقب جوانی از بنی هاشم از فرزندان امام حسین (علیه السلام) می دانندکه جزو لشکریان امام زمان بوده و حضرت او را به عنوان پیک برای رساندن پیام خود به مردم مکه به آنجا می فرستند و او پس از ابلاغ پیام حضرت در مکه مورد هجوم مردم قرار می گیرد و مظلومانه در بیت الحرام در بین رکن و مقام در ماه حرام به شهادت می رسدو طبق روایت پانزده روز پس از این واقعقیام حضرت واقع می شود.

2 - بعضی دیگر از محدثین نفس زکیه را از اولاد امام حسن (علیه السلام) می داند و می گویند وی پشت دروازه ی کوفه) نه مکه (به همراه هفتاد نفر از صالحین به شهادت می رسد.

3 - گروه سوم گفته اند که او کسی نیست جز ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن الحسن ابن الحسن بن علی بن ابی طالب که در زمان منصور دوانیقی خلیفه عباسی سر به شورش برداشت و کشته شد.

این گروه وی را از مدعیان مهدویت دانسته و از نظر اخلاقی انسان چندان پاک و کاملی نمی دانند.

4 - خروج و قیام یمانی:

امام صادق (علیه السلام) نسب یمانی را چنین معرفی می کند: خروج رجل من ولد عمی زید بالیمن کتاب بشاره الاسلام

از نشانه های ظهور یکی از اولاد عمویم زید است در یمن.

ص:289

در حدیث دیگری آمده:

پادشاهی در صنعاء یمن به نام حسن یا حسین خروج می کند.

و در روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است که خروج سفیانی و خراسانی و یمانی در یک روز واحد است.

و امام باقر (علیه السلام) فرموده اند که سفیانی) عثمان بن عنبسه یا عثمان بن عتبه (از شام و یمانی از یمن) از آبادی به نام کرعه (و سید خراسانی) شعیب بن صالح (از ری قیام می کنند.

"و لیس فی الرایات اهدی من رایه الیمانی هی رایه هدی لانّه یدعو الی صاحبکم"

در بین این سه، یمانی هدایت کننده تر از دیگران است و شما را به سوی صاحبتان دعوت و هدایت می کند.

آنگاه که او قیام کرد به سوی او شتاب کن که پرچم هدایت برافراشته است و بر هیچ مسلمانی سرپیچی از او روا نیست و هرکه نافرمانی او کند اهل آتش است کتاب الغیبه ج طوسی

و در بعضی از روایات دارد که سید خراسانی نیز با لشکرش به یمانی پیوسته و با سفیانی جنگیده و او را شکست می دهند.

قیام و خروج سید خراسانی

در برخی از روایات از خروج سید خراسانی به عنوان علائم ظهور نام برده شده) اما ظاهرا در هیچ حدیثی به صراحت جزو علائم حتمی شمرده نشده است. (برخی محدثین سید خراسانی را با سید حسنی یکی دانسته اند. و بعضی نفس زکیه را همان سید حسنی دانسته اند.

به هر شکل تعداد زیادی احادیث همزمان با قیام یمانی و شورش سفیانی از سید خراسانی هم نام برده اند. طبق احادیث سید خراسانی جوانی گندمگون و چهارشانه اهل تمیم است به نام شعیب بن صالح که با چهار هزار نفر از ری قیام می کند. لباسهی ایشان سفید و پرچم هایشان سیاه

است و وارد سرزمین ایلیا) قدس (می شود و پرچمدار حضرت مهدی (عج) خواهد بود.

ص:290

نگارش: بیست و یکم مرداد 1391

علائم حتمی وغیر حتمی ظهور

فاطمه صنعت کار

ظهور نزدیک است

کلید واژه: ظهور، علائم حتمی، غیر حتمی

علائم حتمی و غیر حتمی ظهور امام زمان

من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه) هرکس بمیرد در حالیکه امام زمان خود را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است (. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

نام: محمد

کنیه: ابو القاسم و اباصالح

القاب: مشهورترین) مهدی و قائم (

سال تولد: سال 255 هجری قمری

نام مادر: ملیکه معروف به نرجس

مکان تولد: سامرا

زمان ظهور: نامشخص

مکان ظهور: مکه

پایگاه حکومت: کوفه

تعدادیاران: درجه 1: سیصدو سیزده نفر درجه 2: ده هزار نفر درجه 3: هزاران نفر

یاوران امام زمان:

1 - گروه زیادی از ملائکه

ص:291

2 - گروهی از جنیان متدین

3 - اصحاب کهف

4 - گروه زیادی از مردگان

5 - مردمی که در زمان ظهور هستند و خداوند به آنها به اندازه 40 مرد نیرو میدهد

و اما در مورد علائم ظهور حضرت باید گفت این علائم به دودسته تقسیم مشود.

1 - علائم غیر حتمی (407) مورد، مقصود از علائم غیر حتمی آن است که وقوع آن ممکن است مشمول بداء گردد، چرا که فی الجمله مشروط به شروطی است که اگر آن شروط تحقق یابد آن علائم واقع می شوند، و اگر آن شروط مفقود باشد، آن علائم نیز تحقق نمی یابند.

2 - علا ئم حتمی (5) مورد، منظور از علائم حتمی آن است که تقدیر قطعی خدا به وقوع آن تعلق گرفته است

پیامبر در حدود 1400 سال پیش در حالی که پرده ی کعبه را گرفته بودند علائم ظهور را به سلمان گفتند. روایتی نیز از امام جعفر صادق در این خصوص میباشد، که جمع این روایات را به طور مختصر بیان میکنیم

الف: علائم غیرحتمی ظهور 407 مورد است که 402 مورد آن به وقوع پیوسته است.

1 - مردها زیر ابرو بر میدارند.

2 - مردم سوار فیل های فلزی می شوند ودر آسمان حرکت میکنند) هواپیما (

3 - زمانی که انسان ها یکی از شرق ویکی از غرب با یکدیگر صحبت میکنند

4 - مردم نماز را ضایع میکنند تا به کار های دنیایی برسند

5 - دروغگوتصدیق و راست گو تکذیب میشود

6 - ریاست دست زنان می افتد

7 - مؤمن نتواند نهی از منکر کند مگر در قلبش

8 - والیان در قضاوت رشوه بگیرند

9 - مردم را به تهمت و یا سوء ظن بکشند

10 - سوگند های دروغ به خدا بسیار گردد

ص:292

11 - مردم در گفتن سخن باطل و دروغ با هم رقابت می کنند؛ و شنیدن سخن حق بر مردم سنگین، ولی شنیدن باطل برایشان آسان است؛ و همسایه از ترس زبان همسایه به او احترام می کند

12 - قبر مرده ها را بشکافند و آنها را اذیت کنند؛

13 - با حیوانات آمیزش شود؛ و مرد به مسجد) محل نماز (می رود و وقتی برمی گردد لباس در بدن ندارد؛ یعنی لباسش را دزدیده اند

14 - در مکه و مدینه کارهایی می کنند که خدا دوست ندارد، و کسی از آن جلو گیری نمی کند، و هیچ کس بین آنها و کارهای بدشان مانع نمی شود؛ و آلات موسیقی و لهو و لعب در مدینه و مکه آشکار گردد؛ و مرد سخن حق گوید و امر به معروف و نهی از منکر کند، ولی دیگران او را از این کار برحذر می دارند

15 - مردم به همدیگر نگاه می کنند [یعنی چشم همچشمی می کنند، یا معیارشان بر خوب و بد اعمال خدا نیست -16] عقوق پدر و مادر رواج دارد، و فرزندان هیچ احترامی برای آنها قائل نیستند، بلکه نزد فرزند از همه بدترند

17 - قدرتمندان، غذای عمومی مردم را احتکار می کنند؛ و اموال خمس در راه باطل تقسیم گردد، و با آن قماربازی و شراب خواری شود، و به وسیله شراب بیمار را مداوا، و برای بهبودی، آن را تجویز کنند؛ و مردم در امر به معروف و نهی از منکر و ترک دین بی تفاوت و یکسانند؛ و هنگامی که سر و صدای منافقان برپا، اما صدای حق طلبان خاموش است؛ و هنگامی که برای اذان و نماز مزد می گیرند؛ و مسجدها پر است از کسانی که از خدا نمی ترسند و غیبت هم می نمایند

18 - علامت دیگر، قطع رحم می باشد. در حدیث شریفی از پیامبر وارد شده است که» در آخر الزمان قطع رحم شایع گردیده و مردم به خاطر طعام دادن بر هم منّت گذارند، آنگاه که بزرگترها بر کوچکترها محبت نکنند و حیای کوچکترها بسیار کم شود.

19 - کافر به خاطر سختی مؤمن، شاد است

20 - شراب را آشکار می آشامند و برای نوشیدن آن کنار هم می نشینند و از خداوند متعال نمی ترسند

ص:293

21 - اهل قرآن و دوستان آنها خوارند

22 - حلال، حرام شود و حرام، حلال گردد

23 -: طالب حلال، مذمت و سرزنش می شود و طالب حرام، ستایش و احترام می گردد.

24 - استان داران از روی طمع، خائنان را امین خود قرار دهند.

25 - برروی منبرها از پرهیزکاری سخن می گویند، ولی گویندگان آن پرهیزکارنیستند.

26 - هدف مردم شکم وشهوت شان است.

27 - مساجد را زینت میکنند ولی خالی است.

28 - قرآن خوان و قرآن فهم کم میشود

29 - ابتلای انسان به مرگ سرخ وسفید. مراد از مرگ سرخ قتل به شمشیر است. ومراد ازمرگ سفید طاعون است

30 - اهل باطل بر اهل حق پیشی گرفته اند.

31 - زکات دادن غرامت شمرده میشود. زمانی که خورشید از جانب مغرب طلوع میکند.

32 - مردان از نظر لباس و قیافه شباهت به زنها پیدا می کنند و نیز زنان شبیه به مردها می شوند.

قبل از پایان بحث لازم به ذکر است که یکی دیگر از نشانه های حضور که نه از علائم حتمی ظهور بلکه از علائم نزدیک به علائم حتمی ظهور است) خر دجّال (میباشد.

دَجَل به معنای روکش نمودن یک شئ است که باطن آن کم ارزش باشد ولی روی آن را زرق و برق داده یا طلاکاری کنند بنابراین وقتی دجال را برای کسی بکار می برند یعنی آن شخص منافق، دروغگو و فریبنده است

در روایتی گفته شده است که او یک چشم در پیشانی دارد و از دهانش پیشرفته ترین آهنگ ها خارج میشود و اطرافش زنان لخت میرقصند که تعبیر به ماهواره است.

ص:294

روایتی دیگر بیان از این دارد که دجال مردی چاق، سرخ رو، موی سر مجعّد، چشم راست او اعور، چشم او مانند دانه انگوری است که بر روی آب قرار دارد.

محل خروج دجال که در روایات مکانهای مختلفی برایش نقل شده است از جمله اصفهان، خراسان، سجستان و همچنین سرنوشت دجال که عاقبت به دست چه کسی به هلاکت می رسد که در این باره روایات دو دیدگاه را مطرح می کنند بعضی قائلند که به دست حضرت عیسی و بعضی به دست حضرت مهدی (عج) جهت اختصار ما در پی ذکر روایات نیستیم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:» او با صدای بلندی فریاد می زند که بین مشرق و مغرب، صدایش را جن و انس و شیطان می شنوند) ممکن است این عمل به وسیله رسانه های موجود از قبیل ماهواره، اینترنت و شبکه های رادیویی صورت بگیرد (و می گوید: ای دوستان من! به سوی من آیید. من هستم کسی که آفریده است؟ پس استوار ساخته و مقرر کرده و هدایت نموده است.) و مردم را به شرک فرا می خواند (و می گوید) انا ربکم الاعلی یعنی: من پروردگار برتر شما هستم (.

مرحوم محدث قمی) رحمه الله (می گوید: در روایت ابو امامه است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:» هر مؤمنی که دجال را ببیند، آب دهان خود را بر روی او بیندازد و سوره مبارکه حمد را بخواند، تا سحر آن ملعون دفع شود و در او اثر نکند.

چون او ظاهر شود، عالم را پر از فتنه و آشوب نماید، و میان او و لشکر قائم (علیه السلام) جنگ واقع شود و بالاخره آن ملعون به دست مبارک حضرت حجت) عجل الله تعالی فرجه الشریف (یا به دست عیسی بن مریم (علیه السلام) کشته شود.

البته عقیده شیعه بر این است که امام مهدی) عجل الله تعالی فرجه الشریف (است که دجال را می کشد نه حضرت عیسی) علیه السلام.

ب: علائم حتمی ظهور

الف: خروج سفیانی: سفیانی از نوادگان معاویه میباشد. نام اصلی او عثمان بن عنبسه است ودر وادی یابس متولد شده است. و چون از نسل ابوسفیان است،

معروف به» سفیان «است. او مردی است با چهره ای ترسناک که آبله روست و چشمانی کبود وریز دارد.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید: يَخْرجُ رَجلٌ يُقال لَه: السُّفیانی فی عمقِ دَمشق، وعامَّهُ مَن يَتْبَعُه مِن كَلب، فَيَقتُل حَتَّى يَبْقُرَ بُطُونَ النِّساءوَ يَقتُلَ الصِّبيان؛ مردی ازدل دمشق خروج كندكه به او سفيانی گويند، همه پيروانش از تيره كلب هستند، آنقدر كشتار كند كه حتی شكم زنان را می شكافد و كودكان راازدم تيغ ميگذراند

امیرمؤمنان علیه السلام در حدیثی می فرماید: گروهی از اولاد رسول خدا به بلاد روم پناهنده می شوند. سفیانی کسی را به نزد پادشاه روم می فرستد که بندگانم را به من بازگردان. او نیز آنها را برمی گرداند، پس آنها را در دمشق گردن می زند.

حضرت علی در ضمن یک حدیث طولانی از ابعاد دیگری از جنایات سفیانی پرده برداشته می فرماید: با 70000 نفر به سوی عراق حرکت می کند. در کوفه، بصره و دیگر شهرها می گردد، ارکان اسلام را منهدم می کند؛ دانشمندان را می کشد، قرآن ها را می سوزاند، مساجد را ویران می کند، محرمات را مباح کند، به نوازندگی فرمان می دهد، کارهای ناشایست را تجویز می کند، از فرایض الهی جلوگیری می نماید. از جور و ستم پروا نکند، هر کس که نامش محمد، علی، جعفر، حمزه، حسن، حسین، فاطمه، زینب، ام کلثوم، خدیجه و عاتکه باشد، به سبب دشمنی با خاندان پیامبر از دم شمشیر می گذراند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود:» آنگاه که خورشید به مغرب خود نزدیک می شود، کسی از مغرب فریاد می زند: ای مردم، مولای شما در بیابان خشک) بیدا (ظهور کرد و او عثمان بن عنبسه از فرزندان خالد بن یزید بن معاویه بن ابوسفیان است. با او بیعت کنید تا هدایت شوید و با او مخالفت نکنید که گمراه می شوید. پس ملائکه و جن او را تکذیب می کنند. هر آن که، در شک و تردید است و هر کافر و منافقی با ندای او گمراه می شود «.

شیخ صدوق از ابو منصور البحبی نقل کرده است که می گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره اسم سفیانی سؤال کردم. فرمود:» تو را با اسمِ او چه کار؟ هر گاه مناطق پنج گانه شام: دمشق، حمص، فلسطین، اردنَ و حلب را تصرف کرد، منتظر فرج

باشید. «گفتم: آیا 9 ماه این را در تصرف دارد؟ فرمود:» خیر بلکه تصرف او 8 ماه است که یک روز هم بر آن اضافه نمی شود. «در روایات آمده است سفیانی با حمایت صهیونیستها و غربی ها در سوریه) ویا اردن (کودتا می کند و سپس یک گروه به نام بنی کلب از او حمایت می کنند، بنی کلب جماعتی هستند که بخشی از آنها در ارتش اسرائیل، بخشی در سوریه و بخشی در لبنان زندگی می کنند.

سفیانی در حال حاضر در سوریه زندگی میکند، قدرتمند، و مشغول نقش آفرینی در خاورمیانه است

و همانطور که از روایات بر می آید جنگ جهانی را سفیانی شروع میکند و شروع آن عراق است. شهر عراق به فقر میافتد و حتی مبلغ برای سر شیعیان تعیین میگردد به طوری که گفته میشود فتنه این ملعون در نواحی مختلف بلاد اسلامی گسترش می یابد و در این فتنه به طور خاص بر اصحاب علی (علیه السلام) و شیعیان آن حضرت (علیه السلام) سخت می گذرد تا جایی که ندا دهنده ای از سوی سفیانی ندا می دهد:» آگاه باشید هر کس سرِ شیعه ای از شیعیان علی (علیه السلام) را بیاورد هزار درهم جایزه می گیرد. «در این اوضاع همسایه بر همسایه اش هجوم می برد و می گوید: او از شیعیان علی (علیه السلام) است.

پس گردنِ او را می زند و هزار درهم جایزه می گیرد.

او بعد از عراق به شام و پس از آن به لبنان سپس به فلسطین و بعد از آنجا به اردن میرود بعد از سه ماه جنگ لشکری به سمت مدینه میفرستد با رسیدن لشکر سفیانی به مدینه، به مدت سه روز هر عملی را در این شهر مباح اعلام می کنند و در آن به قتل و ویرانی مشغول می شوند.

در ادامه ی علائم حتمی ظهور، سرنوشت سفیانی را بیان میکنیم.

ب: خروج یمانی:

خروج یمانی از روشن ترین علایم است که بیش از چهارده ماه فاصله با ظهور آن حضرت نخواهد داشت.

آنگاه که یمانی قیام کند فروش اسلحه به مردم حرام است. و آنگاه که خروج کند به سوی او بشتاب که درفش هدایت است و بر هیچ مسلمانی

سرپیچی از آن روا نیست. اگر کسی سرپیچی کند از اهل آتش خواهد بود؛ زیرا که او مردم را به راه حق

ص:297

دعوت می کند.) امام باقر (

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:» در میان درفش ها) پرچم ها (، هدایت گرتر از درفش یمانی وجود ندارد، چون درفش حق است و شما را به سوی صاحبتان دعوت می کند «.

و خاستگاه خروج یمانی سرزمین صنعای یمن است. امام باقر علیه السّلام می فرمایند:

سفیانی از شام و یمانی از یمن خروج می کند.

که خروج این دو خیلی سریع و به دنبال هم می باشد، یعنی در ماه رجب المرجّب. امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

خروج یمانی و سفیانی همانند دو اسب مسابقه است که همزمان با هم و به دنبال یکدیگر است

همراه با یمانی 2 نفر از خراسان قیام میکنند 1 - سید حسنی 2 - سید خراسانی که این سه نفر در یک ماه یعنی رجب قیام میکنند.

رسول اکرم صلّی الله علیه و آله می فرماید:

سه پرچم در یک سال و یک ماه و یک روز خروج می کند: سفیانی، خراسانی و یمانی، که در میان آن ها خالص تر از پرچم یمانی نیست. او مردم را به سوی حق فرا می خواند.

در خصوص پرچم نهضت یمانی، از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است:» یمانی از یمن با پرچم های سفید خروج می کند «

روایات می گویند: یمانی در پی نبرد سفیانی با وی وارد عراق می شود. یمانی با مدد از نیروی خراسانی وارد صحنه کارزار با لشگریان سفیانی می شود. لسان روایات دلالت بر این مطلب دارد که در این نبرد سپاه یمنی پشتیبانی سپاه خراسانی را بر عهده دارد.

ج: صیحه ی آسمانی

در بیست وسوم ماه رمضان شب جمعه فرشته ای در آسمان ندا می دهد و مردم را به ظهور امام (علیه السلام) بشارت می دهد، این فرشته، جبرئیل امین می باشد و

ص:298

ندای او در سراسر زمین شنیده می شود و هر کس به زبان و لهجه ی خود، آن ندا را می شوند اما جهت آن تشخیص داده نمی شود.» الحق مع علی و شیعته؛ حق با علی بن ابیطالب و پیروان اوست. «در کنار این ندا، شیطان فریاد بر می دارد: عثمان مظلوم کشته شد، هدف او به شبهه انداختن مردم است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:» صدای جبرئیل از آسمان است و صدای ابلیس از زمین، پس پیروی کنید صدای اول را و بپرهیزید از اینکه به صدای دوم مفتون شوید «.

د: فرو رفتن لشکر سفیانی در بیداء) خسف البیداء (

واژه "خسف"،به معنای فرو رفتن و پنهان شدن است

در همان حال که سفیانی در حال قتل و غارت است در چند کیلومتری مدینه، در مکه، حضرت مهدی (عج) با تکیه بر خانه ی حق، ظهور خویش را اعلام می کند.

سفیانی افسار گسیخته، سپاهی را از شام به طرف مکه گسیل می کند.

چوپانی که در آن حوالی گوسفندهایش را برای چرا بیرون آورده است وقتی سپاه را می بیند که به سمت مکه می رود، می گوید: وای بر مکیان! چه سپاهی به سمت آنها می آید. او به خانه اش می رود و وقتی برمی گردد می بیند هیچ سپاهی در آنجا نیست. قسمتی از پارچه ی لباس سربازان را می بیند که بیرون از خاک است، هر چه آن را می کشد می بیند بیرون نمی آید، می فهمد زمین آنها را در خود فرو برده است. این چوپان خبر را برای بقیه می برد.

در این میان تنها دو نفر از سپاه زنده می مانند که در روایات با نامهای » بشیر «» بشارت دهنده «و» نذیر «» ترساننده «یاد شده است. این دو نفر برای آن زنده می مانند که خبر را به گوش سفیانی و سپاه امام زمان (عج) برسانند. این دو بخت برگشته، که نجات پیدا می کنند، صورتشان به پشت برگردانده می شود. به این علت که جبرئیل به صورت آنها سیلی می زند. امام باقر علیه السلام می - فرماید این آیه در رابطه با آنها نازل شده است که:

يا أَيُّهَا الّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا مُصَدِّقاً لِما مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلى أَدْبارِها) نساء 47)

بشیر به طرف امام زمان می رود و وقتی به مکه می رسد که حضرت در مسجد الحرام و در کنار کعبه تشریف فرما هستند. او در حالی که صورتش به عقب برگشته است در حضور حضرتش می ایستد و عرض می کند: من بشیر هستم. یکی از ملائکه به من فرموده است که محضر شما شرفیاب شوم و به هلاکت لشگریان سفیانی، شما را بشارت دهم. آری همه آنها در سرزمین بیداء در زمین فرو رفتند. حضرت می فرمایند جریان خودت و برادرت را نقل کن.

عرض می کند که من و برادرم در لشگر سفیانی بودیم که شهرها را از دمشق تا زوراء و همچنین شهر کوفه را ویران کردیم. آنگاه به مدینه آمدیم و این شهر را نیز در هم کوبیدیم و نیز مسجد نبوی را خُرد کردیم و مرکبهای سواری خود را در روضه نبوی بستیم و مرکبها آنجا را آلوده کردند و سپس از مدینه با سپاهی مجهز به قصد خراب کردن خانه خدا و کشتار مردم حرکت کردیم. چون به سرزمین بیداء رسیدیم مقداری در آنجا توقف کردیم. ناگاه صدایی بلند شد و گفت: ای سرزمین بیداء! ستمگران را در کام خویش فرو ببر و هلاک کن. پس تمام سپاهیان در کام زمین فرو رفتند و فقط من و برادرم باقی ماندیم که ناگهان فرشته ای نمایان شد و به صورت من و برادرم آنچنان کوبید که صورت ما به عقب برگشت و به برادرم دستور داد به طرف سفیانی برود و خبر هلاکت لشگرش را به او بدهد و به من هم دستور داد به نزد شما بیایم و بشارت هلاکت لشگر سفیانی را به شما برسانم و بدست شما توبه کنم که خدا توبه من را خواهد پذیرفت. سپس حضرت توبه او را می - پذیرد و دست مبارکشان را بر صورت وی می کشند و به حالت اول بازگردیده با حضرت بیعت می - کند و همراه ایشان خواهد بود.

فایده ی این صورت برگشته این است که وقتی سفیانی، نذیر را می بیند حرف او را باور می کند.

اینجا، پایان کار سفیانی است. سپاهی از او به بیابان فرو رفته، برخی از سپاهیانش توسط نیروهای یمانی و سیدخراسانی زمین گیر شده اند و خودش مانده و سپاهی کوچک و دلی پر ترس.

این است معنای آیه ی» و اگر ببینی هنگامی که آنان وحشت زده اند و دیگر آنها

را راه گریزی نیست و از مکانی نزدیک گرفته می شود «» انّ الله لا یخلِفُ المیعاد «

ه: کشتن نفس زکیه

پنجمین و آخرین نشانه از نشانه های حتمی، قتل نفس زکیه است. نفس زکیه به معنای انسان بی گناه است

شیخ مفید) ره (از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند که فرمود:» فاصله بین قتل نفس زکیه و ظهور قائم (علیه السلام) بیش از پانزده شبانه روز زیادتر نیست. «

از روایتی استفاده می شود که او نماینده امام مهدی (عج) است که از طرف آن حضرت مأموریت یافته پیام آن حضرت را در مسجد الحرام به مردم اعلان کند. وی پس از انجام این مأموریت توسط دشمنان حضرت به شهادت می رسد. از امام باقر (علیه السلام) در این باره چنین روایت شده است:» یقول القائم لاصحابه یا قوم ان اهل مکه لایریدوننی ولکنی مرسل الیهم لاحتج علیهم بما ینبغی لمثلی ان یحتج علیهم فیدعو رجلا من اصحابه فیقول له امض الی اهل مکه فقل یا اهل مکه انا رسول فلان الیکم و هو یقول لکم انا اهل بیت الرحمه و معدن الرساله و الخلافه... فاذا تکلم الفتی بهذا الکلام اتوا الیه فذبحوه بین الرکن و المقام و هی النفس الزکیه «» قائم (عج) به یارانش می فرماید: ای اصحاب من مردم مکه مرا نمی خواهند ولی برای آن که آن گونه برای همانند من شایسته است، حجت را بر آنان تمام کنم، فرستاده ای را به سوی ایشان می فرستم سپس یکی از یارانش را فرا می خواند و به او می فرماید: به سوی اهل مکه برو و به آنها بگو ای مردم مکه من فرستاده فلانی [حضرت مهدی (عج)] به سوی شما هستم و او برای شما چنین پیغامی فرستاده است که ما خاندان رحمت و جایگاه رسالت و خلافت هستیم...

وقتی سخن این جوان تمام می شود، به او هجوم می آورند و در میان رکن و مقام او را سر می برند و او همان نفس زکیه است. «

همانطور که از روایات بر می اید و در بالا نیز اشاره کردیم فاصله ی کشته شدن نفس زکیه تا قیام جهانی بیش از پانزده روز نمیباشد.

وظایف شیعه در زمان غیبت:

1 - خواندن دعای فرج وانتظار فرج

2 - شناخت امام زمان (عج)

ص:301

3 - صدقه دادن برای امام زمان

4 - هدیه کردن قرآن به ایشان

5 - به هنگام نام» قائم «تمام قد بلند شویم

6 - تهذیب و خودسازی

7 - پیوند با مقام ولایت

8 - دوستی با صالحان

9 - حضور در مجالس فضائل و مناقب آن حضرت

10 - صلوات فرستادن بر آن حضرت

11 - توسل به آن حضرت و شفیع قرار دادن ایشان نزد خدا

12 - پرهیز از شک و تردید

13 - تربیت کردن فرزندان خود به صورتی که محبّ و منتظر حضرت باشند.

) کتاب الغیبه: نعمانی، ص 135 * کتاب الغیبه: شیخ طوسی، ص 271 * الزام الناصب: حائری، ص 184 * بشاره الاسلام: کاظمی، ص 93 * بحارالانوار: علّامه مجلسی، ج 52: ص 210 و 232 * منتخب الاثر: صافی، ص 456.). ")الزام الناصب:

حائری، ص 67 * بشاره الاسلام: کاظمی، ص 100) سوره سبا (51)

التماس دعا

پیشگوئی های امام صادق علیه السلام

مرحوم کلینی در روضه الکافی:(1) از محمد بن یحیی: از أحمد بن محمد: از بعض أصحابش: و علی بن إبراهیم: از پدرش: ازابی عمیر جمیعاً: از محمد بن أبی حمزه از حمران نقل می کند که روزی در حضور امام صادق

علیه السلام سخن از خلفای جور و وضع بدی که شیعیان در پیش آنان (بنی عباس) دارند به میان آمد و این

1- (1) - تراه فی حدیث رواه الکلینی فی الروضه من ص 210-212.

سخن به خاطر آن پیش آمده بود که زرق و برق موکب(1) خلافت منصور: چشم بعضی از شیعیان را خیره ساخته بود و از دیدن این که امام: سوار بر الاغی در کنار منصور راه می رفت به شدت ناراحت شده بودند.

امام صادق علیه السلام اصل جریان را این چنین نقل می کند:

چون به خانه برگشتم یکی از دوستان ما به نزد من آمده گفت: قربانت گردم به خدا من شما را در موکب (سلطنتی) ابن جعفر دیدم که بر الاغی سوار بودید و او بر اسبی سوار بود و از روی اسب با شما سخن می گفت: مثل این که شما زیر دست او بودید و من که چنین دیدم پیش خود گفتم: این حجت خدا بر مردم: و رهبری است که باید به او اقتدا شود و این دیگری کسی است که ظلم و ستم می کند و فرزندان پیامبر را می کشد و خونهای ناحق روی زمین می ریزد و با این حال او در موکب سلطنتی و در چنین شوکت است و تو بر الاغی سواری؟ و از این منظره اسف انگیز شک و تردید در دلم راه یافت و از آن بر دین و عقیده ام ترسیدم.

امام فرمود: به او گفتم: اگر تو فرشتگانی را گرداگرد من و پیش رو و پشت سر و طرف راست و چپ من بودند: می دیدی او و بساط سلطنتش را کوچک می شمردی. آنگاه آن مرد گفت: اکنون دلم آرام شد. سپس گفت: تاکی اینان باید سلطنت کنند؟ گفتم: آیا نمی دانی هرچیزی مدتی دارد؟ گفت: چرا گفتم: آیا به تو سود بخشد اگر بدانی به سر آمدن دوران آنها، هرگاه زمانش فرا رسد از چشم به هم زدن زودتر برسد اگر تو حال آنان را در نزد خدای عزوجل می دانستی که چه حالی دارند، خشم تو نسبت به آنان بیشتر می شد و اگر تو کوشش کنی با همه مردم روی زمین که آنان را از نظر گناه در وضعی سخت تر از وضعی که اکنون در آن هستند، در آورند، نخواهند توانست پس شیطان ترا نلغزاند به راستی عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند.

1- (1) - بیان:" الموکب "جماعه الفرسان " والاغراء "التحریص علی الشر، قوله علیه السلام " إن الناس سحره "قال الجزری: فیه إن من البیان لسحرا أی منه ما یصرف قلوب السامعین وإن کان غیر حق، والسحر فی کلامهم صرف الشئ عن وجهه.

آیا نمی دانی هرکس چشم به راه دولت ما باشد و بر آزار و ترسی که می بینند صبر نماید فردای قیامت در زمره ما محشور می گردد.

سپس مام صادق علیه السلام به جزئیات علائم و مفاسدی که در آستانه انقلاب مهدی فراگیر جامعه بشری می گردد، اشاره فرمود که گوئی این پیشگوئی ها مربوط به همین قرن حاضر است.

مفاسدی که در آستانه انقلاب مهدی فراگیر جامعه می شود:

اینک متن روایت با شمارش نوع مفاسدی که بعضی از آنها جنبه اجتماعی و سیاسی و بعضی جنبه اخلاقی دارد از نظر خواننده گرامی می گذرد:

1 - فاذا رأیت الحق قدمات و ذهب اهله آنگاه که دیدی حق مرده و اهل حق از میان رفتند.

2 - و رأیت الجور قد شمل البلاد ودیدی که ستم همه جا را فرا گرفته است

3 - و رأیت القرآن قد خلق و احدث فیه مالیس فیه و وجّه علی الاهواء و دیدی که قرآن فرسوده شده: و بدعتهائی از روی هوا و هوس در مفاهیم آن آمده است.

4 - و رأیت الدین قد انکفا کما ینکفیء الاناء. ودیدی که دین واژگون شده همانند ظرفی که، واژگون سازند.

5 - و رأیت اهل الباطل قد استعلوا علی اهل الحق. و دیدی که اهل باطل بر اهل حق بزرگی جویند.

6 - و رأیت الشر ظاهرا لاینهی عنه و یعذر اصحابه. ودیدی که شر آشکار است و از آن نهی نمی شود و هرکس کار زشت انجام دهد معذورش دارند.

7 - و رأیت الفسق قد ظهر و اکتفی الرجال بالرجال و النساء بالنساء ودیدی که فسق آشکار گردیده و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کنند.

8 - و رأيت المؤمن صامتا لايقبل قوله. وديدى كه شخص مؤمن سكوت اختيار كرده و سخنش را نپذيرند.

9 - و اذا رأيت الفاسق يكذب و لايُردّ عليه كذبه و فِريته. وديدى كه شخص فاسق دروغ گويد و كسى دروغ و افترايش را بر او باز نگرداند.

10 - و رأيت الصغير يستحقر بالكبير. وديدى كه بچه كوچک مرد بزرگ را خوار

ص:304

شمارد،

11 - و رأيت الارحام قدتقطعت. و ديدى كه پيوند خويشاوندى بريده شده.

12 - و رأيت من يمتدح بالفسق يضحک منه ولايرد عليه قوله. و ديدى هر كه را به كار بد بستايند خوشحال گردد و سخن گوينده را به خودش باز نگرداند.

13 - و رأيت الغلام يعطى ماتعطى المرأه. و ديدى كه پسر نوجوان همان عطا كند كه زن مى كند.

14 - و رأيت النساء يتزوّجن النساء. و ديدى كه زنان با زنان ازدواج نمايند.

15 - و رأيت الثناء قد كثر. و ديدى كه مداحى و چاپلوسى فراوان شده.

16 - و رأيت الرجل ينفق المال فى غير طاعه اللّه فلاينهى عنه ولايؤخذ على يديه. و ديدى كه مرد مال خود را در غير طاعت خدا خرج كند و كسى از او جلوگيرى نكند.

17 - و رأيت الناظر يتعوذ باللّه ممايرى المؤمن فيه من الاجتهاد. و ديدى كه نگاه كننده، به خدا پناه مى برد از آنچه مؤمنى را مى بيند از كوشش وتلاشى كه در آنست.

18 - و رأيت الجار يوذى جاره و ليس له مانع. و ديدى كه همسايه: همسايه خود را اذيت كند و مانعى براى او در اين كار نباشد

19 - و رأيت الكافر فرحا لما يرى فى المومن مرحا لما يرى فى الارض من الفساد. و ديدى كه كافر خوشحال است از آنچه در مؤمن مى بيند از ناراحتى آنچه كه در روى زمين فساد و تباهى مى بيند.

20 - و رأيت الخمور تشرب علانيه و يجتمع عليها من لايخاف اللّه عزوجل. و ديدى كه شراب آشكارانوشيده شود و براى نوشيدنش گرد هم آيند كسانى كه از خداى عزوجل نمى ترسند.

21 - و رأيت الآمر بالمعروف ذليلا. و ديدى كه امر به معروف كننده خوار است

22 - و رأيت الفاسق فيما لايحب اللّه قويا محمودا و ديدى كه فاسق در آنچه خدا دوست ندارد نيرومند و ستوده است.

23 - و رأيت اصحاب الآيات يحقرون و يحتقر من يحبهم. و ديدى كه اهل قرآن و هركه آنان را دوست دارد تحقير شدند.

24 - و رأيت سبيل الخير منقطعا و سبيل الشر مسلوكا. و ديدى كه راه خيربسته

شده و راه شر مورد توجه قرار گرفته است.

25 - و رأیت بیت اللّه قد عطّل و یؤمر بترکه. و دیدی که خانه کعبه تعطیل شده و دستور به ترک آن داده می شود.

26 - و رأیت الرجل یقول مالایفعله. و دیدی که مرد می گوید چیزی را که به آن عمل نمی کند.

27 - و رأیت الرجال یتمنون للرجال و النساء للنساء. دیدی که که مردان تمنای مردان کنند و زنان برای زنان (یاخود را برای هم جنس خود فربه می کنند !).

28 - و رأیت الرجل معیشته من دبره و معیشه المراه من فرجها. و دیدی که گذران زندگی مرد از نرم خوئی خود و زندگی زن از اندام جنسی اوست.

29 - و رأیت النساء یتخذون المجالس کما یتخذها الرجال و دیدی که زنان مانند مردان برای خود انجمنها ترتیب دهند.

30 - و رأیت التانیث فی ولد العباس قد ظهر واظهروالخضاب وامتشطوا کما تمشط المراه لزوجها. و دیدی که در میان فرزندان عباس کارهای زنانگی آشکار گشته و خود را مانند زنان زینت می کنند همان طور که زن برای جلب نظر شوهرش خود را آرایش می کند.

31 - و اعطوا الرجال الاموال علی فروجهم و تنوفس فی الرجل و تغایر علیه الرجال.

وادادند به مردهااموال خود را که با آنها یا زنانشان عمل نامشروع انجام دهند (یا

برای استفاده جنسی از مردها، اموال خود را دادند) و در (انتخاب) مردها رقابت کردند و بر آن به همدیگر پیشی گرفتند.

32 - و کان صاحب المال اعز من المؤمن. و شخص توانگر از شخص با ایمان عزیزتر می شود.

33 - و کان الربا ظاهرا لایُعیّر. و بود رباخواری آشکار مورد ملامت قرار نمی گیرد.

34 - و کان الزنا تمتدح به النساء. و زنها به عمل زنایشان تعریف و تشویق می شوند).

35 - و رأیت المراه تصانع زوجها علی نکاح الرجال. و دیدی که زن برای نکاح مردان با شوهر خود همکاری کند.

36 - و رأیت اکثر الناس و خیر بیت من یساعد النساء علی فسقهن. و دیدی که بیشتر مردم و بهترین خانه ها آن باشد که به زنان در هرزگیشان کمک کند.

37 - و رأیت المؤمن محزونا محتقرا ذلیلا. و دیدی که مؤمن به خاطر ایمانش غمناک و پست و خوار گردد.

38 - و رأیت البدع و الزنا قدظهر. و دیدی که بدعت و زنا آشکار گردد.

39 - و رأیت الناس یعتدون بشاهد الزور. دیدی که مردم به شهادت ناحق اعتماد کنند

40 - و رأیت الدین بالرای و عطّل الکتاب و احکامه. و دیدی که دستورات دینی طبق تمایلات اشخاص تفسیرگردد.

41 - و رأیت الحرام یُحلّل و رأیت الحلال یُحرّم. و دیدی که حلال تحریم می شود و حرام مجاز.

42 - و رأیت الدین بالرای و عطل الکتاب و احکامه. و دیدی دین بارأی (و دلبخواهی) شد و قرآن و احکامش تعطیل گشت.

43 - و رأیت اللیل لایستخفی به من الجرأه علی اللّه. و دیدی که مردم چنان در ارتکاب گناه جری شده اند که منتظررسیدن شب نیستند.

44 - و رأیت المؤمن لا یستطیع ان ینکر الا بقلبه. و دیدی که مؤمن نتواند کار بد را نکوهش کند جز با قلب.

45 - و رأیت العظیم من المال ینفق فی سخط اللّه عز وجل. و دیدی که مال کلان در راه غضب الهی خرج شود.

46 - و رأیت الولاه یقربون اهل الکفر ویباعدون اهل الخیر. و دیدی که زمامداران به کافران نزدیک شوند و از نیکان دوری گزینند.

47 - و رأیت الولاه یرتشون فی الحکم. و دیدی که والیان در داوری رشوه گیرند.

48 - و رأیت الولاه قباله لمن زاد. و دیدی که پستهای حساس دولتی به مزایده گذارده شود.

49 - و رأیت ذوات الارحام ینکحن ویکتفی بهن. و دیدی که مردم با محارم خود نزدیکی کنند و به آنها اکتفاء شود.

ص:307

50 - و رأیت الرجل یقتل علی التهمه وعلی الظنه. و دیدی که به تهمت و سوء ظن،

مرد به قتل می رسد.

51 - و یتغایر علی الرجل الذکر فیبذل له نفسه و ماله. و مرد به مرد پیشنهاد عمل زشت می کند و خود و اموالش را در اختیار او می گذارد.

52 - و رأیت الرجل یُعیّر علی اتیان النساء. و دیدی که مرد به خاطر آمیزش با زنان مورد سرزنش قرار گیرد (که چرا با مردان آمیزش نمی کند).

53 - و رأیت الرجل یأکل من کسب امرأته من الفجور، یعلم ذلک ویقیم علیه.

و دیدی که مرد از کسب زنش از هرزگی نان می خورد و، می داند و به آن تن می دهد.

54 - و رأیت المراه تقهر زوجها، وتعمل ما لا یشتهی وتنفق علی زوجها.

و دیدی که زن بر مرد خود مسلط شود و کاری را که مرد نمی خواهد انجام دهد و به شوهر خود خرجی می دهد.

55 - و رأیت الرجل یکری امراته وجاریته ویرضی بالدنی من الطعام والشراب.

و دیدی که مرد: زن و کنیزش را (برای زنا) کرایه می دهد و به خوردنی و نوشیدنی پستی تن در می دهد.

56 - و رأیت الایمان باللّه عز وجل کثیره علی الزور. و دیدی که سوگندهای بناحق بنام خدا بسیار گردد.

57 - و رأیت القمار قد ظهر. و دیدی که قمار آشکار شود.

58 - و رأیت الشراب یباع ظاهرا لیس له مانع. و دیدی که شراب فروخته شودآشکا را وبرآن مانعی نیست

59 - و رأیت النساء یبذلن انفسهن لأهل الکفر. و دیدی که زنان مسلمان خود را در اختیار کافران می گذارند.

60 - و رأیت الملاهی قد ظهرت یمر بها، لا یمنعها احد احداً و لا یجترء أحد علی منعها. و دیدی که لهو و لعب آشکار گشت و کسی از کنار آن عبور می کند از آن جلوگیری نکند و کسی جرأت جلوگیری از آن را ندارد.

61 - و رأیت الشریف یستذله الذی یخاف سلطانه. و دیدی که مردم شریف را خوار

ص:308

کند کسی که مردم از تسلط و قدرتش ترس دارند

62 - و رأیت اقرب الناس من الولاه من یمتدح بشتمنا اهل البیت. و دیدی که نزدیک ترین مردم به فرمانروایان کسی است که مدح شود به دشنام گفتن بر ما خانواده (رسولخدا).

63 - و رأیت من یحبنا یُزوَّر ولا تقبل شهادته. و دیدی که هرکس ما را دوست دارد دروغگویش دانند و شهادت او را نپذیرند.

64 - و رأیت الزور من القول یتنافس فیه. و دیدی که برسرگفتن حرف زور و ناحق، مردم با همدیگر رقابت کنند.

65 - و رأیت القرآن قد ثقل علی الناس استماعه وخف علی الناس استماع الباطل.

و دیدی که شنیدن قرآن بر مردم سنگین و گران آید و درعوض شنیدن سخنان باطل بر مردم آسان گردد.

66 - و رأیت الجار یکرم الجار خوفا من لسانه. و دیدی که همسایه: همسایه را گرامی دارد از ترس زبانش.

67 - و رأیت الحدود قد عطلت وعمل فیها بالأهواء. و دیدی که حدود خدا تعطیل شده و در آن طبق دلخواه خود عمل کنند.

68 - و رأیت المساجد قد زخرفت. و دیدی که مساجد زینت داده شد.

69 - و رأیت اصدق الناس عند الناس المفتری الکذب. و دیدی که راستگوترین مردم پیش آنها مفتریان دروغگو می باشند.

70 - و رأیت الشر قد ظهر والسعی بالنمیمه. و دیدی که شر و سخن چینی آشکار گشته.

71 - و رأیت البغی قد فشا. و دیدی که ستمکاری شیوع یافته.

72 - و رأیت الغیبه تُستملح و یبشّر بها الناس بعضهم بعضا. و دیدی که غیبت را سخن نمکین شمارند و مردم همدیگر را بدان مژده دهند.

73 - و رأيت الحج والجهاد لغير اللّه. و ديدى كه براى غير خدا به حج و جهاد روند.

74 - و رأيت السلطان يذلّ للكافر المؤمن. و ديدى كه سلطان به خاطر كافر مؤمن را

خوار کند.

75 - و رأیت الخراب قد ادیل من العمران. دیدی که خرابی و ویرانی بیش از عمران و آبادی است.

76 - و رأیت الرجل معیشته من بخس المکیال والمیزان. و دیدی که زندگی مرد از کم فروشی اداره می شود.

77 - و رأیت سفک الدماء یستخف بها. و دیدی که خونریزی را آسان شمارند.

78 - و رأیت الرجل یطلب الرئاسه لعرض الدنیا ویشهر نفسه بخبث اللسان لیتقی وتسند الیه الأمور. و دیدی که مرد برای غرض دنیائی ریاست می طلبد و خودش را به بد زبانی مشهور می سازد تا از او بترسند و کارها را به او واگذار کنند.

79 - و رأیت الصلاه قد استخف بها. و دیدی که نماز را سبک می شمارند.

80 - و رأیت الرجل عنده المال الکثیر لم یُزکّه منذ ملکه. و دیدی که مرد مال بسیار دارد ولی از وقتی که، پیدا کرده زکات، نپرداخته است.

81 - و رأیت المیت ینبش من قبره ویؤذی وتباع اکفانه. و دیدی که قبر مرده را بشکافند و آنهارا بیازارند و کفنهایشان را بفروشند.

82 - و رأیت الهرج قد کثر. و دیدی که آشوب بسیار است.

83 - و رأیت الرجل یمسی نشوان ویصبح سکران لا یهتم بما یقول الناس فیه. و دیدی که مرد روز رابه شب می رساند با نشئه (شراب) و شب را به مستی صبح کند و اهمیت ندهد مردم در باره او چه گویند.

84 - و رأیت البهائم تنکح. و دیدی که با حیوانات عمل زشت انجام می دهند.

85 - و رأیت البهائم یفرس بعضها بعضا. و دیدی که حیوانات همدیگر را بدرند.

86 - و رأیت الرجل یخرج الی مصلاه ویرجع ولیس علیه شئ من ثیابه. دیدی که مرد به مصلی می رود ولی چون برمی گردد جامه در تن ندارد.

87 - و رأیت قلوب الناس قد قست وجمدت اعینهم وثقل الذکر علیهم. و دیدی که دل مردم سخت و چشمانشان خشک شده و یاد خدا بر آنان سنگین آید

88 - و رأیت السحت قد ظهر یُتنافس فیه. و دیدی که کسبهای حرام شیوع یافته و بر سر آن رقابت کنند.

ص:310

89 - و رأيت المصلّى انما يصلّى ليراه الناس. و ديدى كه نمازخوان براى ريا و خودنمائى نماز مى خواند.

90 - و رأيت الفقيه يتفقه لغير الدين، يطلب الدنيا والرئاسه. و ديدى كه فقيه براى غير دين فقه مى آموزد و دنيا و رياست طلب مى كند

91 - و رأيت الناس مع من غلب. و ديدى كه مردم دور كسى را گرفته اند كه قدرت دارد.

92 - و رأيت الحلال يذم ويعير وطالب الحرام يمدح ويعظم. و ديدى كه هركس روزى حلال مى جويد مورد سرزنش قرار مى گيرد و جوينده حرام مورد ستايش و تعظيمى است.

93 - و رأيت الحرمين يعمل فيهما بما لا يحب اللّه، لا يمنعهم مانع ولا يحول بينهم وبين العمل القبيح احد. و ديدى كه در مكه و مدينه كارهائى مى كنند كه خداوند دوست ندارد و كسى هم نيست كه مانع شود و هيچ كس آنها را از اين اعمال زشت باز نمى دارد.

94 - و رأيت المعازف ظاهره فى الحرمين. و ديدى كه آلات لهو و لعب (حتى) در مكه و مدينه آشكار گردد.

95 - و رأيت الرجل يتكلم بشئ من الحق ويأمر بالمعروف وينهى عن المنكرفيقوم اليه من ينصحه فى نفسه و يقول هذا عنك موضوع و ديدى كه مرد سخن حق گويد و امر به معروف نهى از منكر كند ديگران او را نصيحت كنند و بگويند: (تكليف) اين كار از تو برداشته شده است

96 - و رأيت الناس ينظر بعضهم الى بعض ويقتدون بأهل الشرور. و ديدى كه مردم به همديگر نگاه كنند و به مردم بدكار اقتداء نمايند.

9 - و رأيت مسلك الخير وطريقه خاليا لا يسلكه احد. و ديدى كه مسلك و راه خيربه كلى خالى است و كسى از آن راه نمى رود.

98 - و رأيت الميت يهزأ به فلا يفزع له احد. و ديدى كه مرده را به مسخره گيرند و كسى براى مرگ او غمگين نشود.

99 - و رأيت كل عام يحدث فيه من البدعه و الشر اكثر مما كان. و ديدى که هرسال

ص:311

حادث شود بدعت و شرارت، بیشتر از آن که (درسال قبل) بود.

100 - و رأیت الخلق والمجالس لا یتابعون الا الاغنیاء. و دیدی که مردم و مجلس ها تبعیت نمی کنند مگر اغنیاء را.

101 - و رأیت المحتاج یعطی علی الضحک به ویرحم لغیر وجه اللّه. و دیدی که به فقیر چیزی بدهند در حالی که به او بخندند و برای غیرخدا به او ترحم نمایند.

102 - و رأیت الآیات فی السماء لا یفزع لها احد. و دیدی که نشانه های آسمانی پدید آید ولی کسی از آن هراس نکند.

103 - و رأیت النّاس یتسافدون کما یتسافدالبهائم، لاینکر احدٌ منکرا تخوّفا من النّاس. و دیدی که مردم در حضور جمع: همانند بهائم مرتکب اعمال جنسی شوند و هیچ کس از ترس: کار زشت را انکار نکند.

104 - و رأیت الرجل ینفق الکثیر فی طاعه غیر اللّه ویمنع الیسیر فی طاعه اللّه و دیدی که مرد در غیر اطاعت خدا زیاد خرج کند ولی در مورد اطاعت خدا از کم هم دریغ ورزد.

105 - و رأیت العقوق قد ظهر واستخف بالوالدین وکانا من اسوء الناس حالا عندالولد و یفرح بان یفتری علیها. و دیدی که آزار به پدر و مادر آشکار گردد و مقام آنها را سبک شمارند و حال آنها در پیش فرزند از همه بدتر باشد و از این که به آنها افترا زده شود خوشحال شوند.

106 - و رأیت النساء وقد غلبن علی الملک وغلبن علی کل امر لا یؤتی الا ما لهن فیه هوی. و دیدی که زنها بر حکومت غالب گشته و پستهای حساس را قبضه کنند و کاری پیش نرود جز آنچه طبق دلخواه آنان باشند.

107 - و رأیت ابن الرجل یفتری علی ابیه ویدعو علی والدیه ویفرح بموتهما. و دیدی که پسر به پدر خود افتراء زند و به پدر و مادر خود نفرین کند و از مرگشان خوشحال شود.

108 - و رأیت الرجل اذا مرّ به یوم ولم یکسب فیه الذنب العظیم من فجور او بخس مکیال او میزان او غشیان حرام اوشرب مسکر کئیبا حزینا

يحسب انّ ذالک اليوم عليه وضيعةً من عمره. و ديدى كه اگر روزى بر مردى بگذرد كه در آن روز گناهى بزرگ

ص:312

مرتکب نشده مانند هرزگی یا کم فروشی یا انجام کار حرام یا میخوارگی آن روز گرفته و غمگین است و خیال می کند که روزش به هدر رفته و عمرش در آن روز بی خود تلف شده است.

109 - و رأیت السلطان یحتکر الطعام. و دیدی که سلطان مواد غذایی را احتکار کند.

110 - و رأیت اموال ذوی القربی تقسم فی الزور ویتقامر بها ویشرب بها الخمور.

و دیدی که حق خویشاوندان پیامبر (خمس) بناحق تقسیم شود و بدان قمار بازی کنند و میخوارگی نمایند.

111 - و رأیت الخمر یتداوی بها ویوصف للمریض ویستشفی بها. و دیدی که با شراب مداوا کنند و برای بیمار نسخه نمایند و بدان بهبودی جویند.

112 - و رأیت الناس قد استووا فی ترک الامر بالمعروف والنهی عن المنکر وترک التدین به. و دیدی که مردم در مورد ترک امر به معروف و نهی از منکر و بی عقیدگی یکسان شوند.

113 - و رأیت ریاح المنافقین واهل النفاق قائمه ورياح اهل الحق لا تحرک.

و دیدی که منافقان و اهل نفاق سروصدایی دارند و اهل حق بی سر و صدا و خاموشند.

114 - و رأیت الاذان بالاجر والصلاه بالاجر. و دیدی که برای اذان گفتن و نماز خواندن مزد بگیرند.

115 - و رأیت المساجد محتشیه ممن لا یخاف اللّه، مجتمعون فیها للغیبه واکل لحوم اهل لحق و یتواصفون فیها شراب المسکر. و دیدی که مسجدها پر است از کسانی که ترس از خدا ندارند و برای غیبت و خوردن گوشت اهل حق به مسجد آیند و در مساجد از شراب مست کننده توصیف کنند.

116 - و رأیت السکران یصلّی بالناس وهو لا یعقل و لا یشان بالسّکر واذاسکر اکرم و اتّقی و خیف و ترک لایعاقب بسکره. و دیدی که شخص مست که از خرد تهی گشته بر مردم پیشنمازی کند و به مستی او ایراد

نگیرند و چون مست گردد گرامیش دارند و ترسیده شود و ترکش نمایند و به مستی اش کیفرندهند.

ص:313

117 - و رأيت من اكل اموال اليتامى يحمد بصلاحه. و ديدى كه هركه مال يتيمان بخورد شايستگى او را بستايند.

118 - و رأيت القضاه يقضون بخلاف ما امر اللّه. و ديدى كه قضات به خلاف دستور خدا داورى كند.

119 - و رأيت الولاه يأتمنون الخونه للطمع. و ديدى كه زمامداران از روى طمع خيانتكاران را امين خود سازند.

120 - و رأيت الميراث قد وضعته الولاه لاهل الفسوق والجرأه على اللّه يأخذون منهم و يخلونهم ما يشتهون. و ديدى كه ميراث (يتيمان) را فرمانروايان به دست افراد بدكار و بى باك نسبت به خدا داده اند از آنها حق و حساب بگيرند و جلوى آنها را رها سازند تا هرچه مى خواهند انجام دهند.

121 - و رأيت المنابر يؤمر عليها بالتقوى ولا يعمل القائل بما يأمر. و ديدى كه بر فراز منبرها مردم را به پرهيزگارى دستور دهند ولى خود گوينده به آن دستور عمل نكند.

122 - و رأيت الصلاه قد استخف بأوقاتها. و ديدى كه وقت نمازها را سبک شمارند.

123 - و رأيت الصدقه بالشفاعه لا يراد بها وجه اللّه ويعطى لطلب الناس. و ديدى كه صدقه به وساطت ديگران به اهل آن دهند بخاطر رضاى خدا ندهند بلكه روى درخواست مردم و اصرار آنها بپردازند.

124 - و رأيت الناس همهم بطونهم و فروجهم، لا يبالون بما اكلوا وما نكحوا. و ديدى كه تمام همّ و غم مردم شكم و عورتشان است باكى ندارند كه چه بخورند و با چه آميزش كنند.

125 - و رأيت الدنيا مقبله عليهم. و ديدى كه دنيا به آنها روى آورده است.

126 - و رأيت اعلام الحق قد درست. و ديدى كه نشانه هاى حق مندرس گشته است.

امام صادق علیه السلام پس از پیش بینی این حوادث: خطاب به راوی فرمود:

در چنین موقعی مواظب خود باش نجات خود را از خداوند بخواه

و اعلم انّ النّاس فی سخط اللّه عزّ و جلّ و انّما یمهلهم لامر یراد بهم فکن مترقبا

ص:314

واجتهد لیراک اللّه عز و جلّ فی خلاف ماهم علیه و بدان که مردم (با این نافرمانیها) در غضب خدا هستند و به آنها که مهلت می دهد به خاطر کاری است که برای آنها در نظر گرفته شده است: پس مواظب باش و سعی کن تا خدا ترا: در خلافِ کار آنها ببیند.

اگر عذاب بر آنها فرود آمد و تو درمیان آنها بودی، به رحمت خدا شتافتی و اگر بتأخیرافتادی و آنان گرفتار شدند، تو بیرون رفته ای از آنچه که آنها در جرئت کردن بر خدای عز و جل هستند: و بدان که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گرداند «إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ» (1)

آری: اینها قسمتی از مفاسد رنگارنگی است که به فرموده امام صادق علیه السلام در مقطعی از زمان دامنگیر بشریت خواهد شد و اگر درست دقت کنیم و جهان امروز را تماشا کنیم می بینیم که اکثریت قریب به اتفاق این مفاسد بزرگ، هم اکنون جوامع بشری را فرا گرفته است و انتظار می رود بقیه نیز در آینده جنبه عینی به خود بگیرد راستی آیا این پیشگوئی ها که در آن زمان صورت گرفته جنبه اعجاز ندارد و الان مصداق پیدا نکرده و تحقق نیافته است؟ !.

به چه دلیل این زمان، آخرالزمان است؟

بسم الله الرحمن الرحیم

به چه دلیل این زمان، آخرالزمان است؟

در روایات اسلامی برای دوره آخرالزمان علایم و نشانه هایی ذکر شده که با تحقق این علایم و نشانه ها، پی می بریم که هم اکنون

در دوره آخرالزمان قرار داریم. اینک به برخی از این علایم و نشانه ها اشاره می کنیم:

1- (1) - روضۀ کافی: ح / 7 ص 36-42 و بحارالأنوار: 254/52-260 آخرین امید: 303 ببعد

1. گسترش ترس و ناامنی

امام باقرعلیه السلام می فرماید:» لایقوم القائم الا علی خوف شدید...؛ قائم، قیام نمی کند، مگر در دورانی پر از بیم و هراس «. 1

و نیز فرمود:» مهدی هنگامی قیام می کند که زمام کارهای جامعه در دست ستمکاران باشد «. 2

2. تهی شدن مساجد از هدایت

پیامبر درباره وضعیت مساجد در آخرالزمان می فرماید:» مساجدهم عامره و هی خراب من الهدی؛ مسجدهای آن زمان آباد و زیباست، ولی از هدایت و ارشاد در آن خبری نیست «. 3

3. سردی عواطف انسانی

رسول گرامی اسلام در این باره می فرماید:» فلا الکبیر یرحم الصغیر و لا القوی یرحم الضعیف و حینئذ یأذن الله له بالخروج؛ در آن روزگار، بزرگ ترها به زیردستان و کوچک ترها ترحم نمی کنند و قوی بر ضعیف ترحم نمی نمایند؛ در آن هنگام خداوند به او) مهدی (اذن قیان و ظهور می دهد «. 4

4. گسترش فساد اخلاقی

رسول خدا می فرماید:» قیامت برپا نمی شود، تا آنکه زنی را در روز روشن و به طور آشکار گرفته، در وسط راه به او تعدی می کنند و هیچ کس این کار را نکوهش نمی کند «.

محمدبن مسلم می گوید، به امام باقرعلیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! قائم شما چه وقت ظهور خواهد کرد؟ امام فرمود:

إذا تشبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال و اکتفی الرجال بالرجال، و النساء بالنساء؛

هنگامی که مردها خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان کنند و آنگاه که مردان به مردان اکتفا کرده و زنان به زنان اکتفا کنند. 5

5. آرزوی کمی فرزند

پیامبر اسلام فرمود:» رستاخیز برپا نمی شود تا آنکه کسی که پنج فرزند دارد آرزوی چهار فرزند کند و آنکه چهار فرزند دارد می گوید: کاش سه فرزند داشتم و

ص:316

صاحب سه فرزند آرزوی دو فرزند دارد و آنکه دو فرزند دارد، آرزوی یک فرزند بنماید و کسی که یک فرزند دارد آرزو کند که کاش فرزندی نداشت «. 6

6. مرگ های ناگهانی

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:» قیامت برپا نمی گردد، تا اینکه مرگ سفید ظاهر شود «. گفتند: ای رسول خدا! مرگ سفید چیست؟ فرمود: مرگ ناگهانی «. 7

7. جنگ و کشتار

امام رضا علیه السلام فرمود:» پیش از ظهور امام زمان کشتارهای پیاپی و بی وقفه رخ خواهد داد «. 8

پی نوشت ها

1. الغیبه، نعمانی، ص 235.

2. ملاحم، ابن طاووس، ص 77.

3. بحارالانوار، ج 52، ص 190.

4. همان، ج 52، ص 380.

5. کمال الدین، شیخ صدوق، ج 1، ص 331.

6. فردوس الاخبار، ج 5، ص 227.

7. الفائق، ج 1، ص 141.

8. الغیبه، نعمانی، ص 271.

نشانه های شگفت انگیز آخر الزمان

وبلاگ "سنگر اندیشه و بصیرت" در مطلبی آورده است:

نقل قولی از "سنگر اندیشه و بصیرت":

پیش گفتار

ص:317

طی بررسی آیات و روایات مربوط به آخرالزمان و ظهور، به وقایعی برمی خوریم که در نشئه دنیا رایج نیست، یعنی اینکه بوسیله قوانین حاکم در نشئه فعلی، بروز چنین اتفاقاتی عادی و ممکن نیست. این موضوع این سؤال را بر می انگیزد که آیا در زمان ظهور، نشئه اول تمام و نشئه ای دیگر برپا می گردد؟ در جواب این پرسش برخی معتقدند وقایع عجیب و غیرعادی که در اینگونه روایات مطرح شده همگی در چارچوب قوانین فعلی مادی امکان وقوع دارند اما توسط فناوری های بسیار پیشرفته ای که در آینده ابداع خواهد شد. لذا اینگونه افراد دوران حکومت حقه در زمان ظهور را ادامه نشئه فعلی می دانند. اگر چنین جوابی صحیح و منطبق بر واقعیت باشد می توان همین موضوع را برای قیامت قائل شد و مطرح نمود که تمام اتفاقات غیر عادی که در قیامت رخ می دهد توسط فناوری فوق مدرنی است که در آینده اختراع خواهد شد، و سپس این استدلال را دائما تکرار کرد و تا درجه انتهایی بهشت همه چیز را تکنولوژیک تصور نمود! اما چنین فرضیه ای توسط هیچکس مطرح نمی شود و غالبا قیامت نشئه ای جدید قلمداد می گردد.

مقدمه

«آخرالزمان» یا پایان دوران همانگونه که از نام آن برمی آید به انتهای یک دوره اطلاق می شود و مقطعی از زمان است که در آن تغییر از یک دوره به دوره ای جدید رخ می دهد. از آنجا که اکنون دوره دنیا برپاست آخرالزمان به انتهای دوره دنیا مربوط می شود.

آخرالزمان از دیدگاه ادیان به دورانی گفته می شود که وقایعی عظیم و عجیب در آن رخ می دهد و حاکی از انتهای زندگی به شیوه فعلی بر روی زمین است. انتظار می رود با سپری شدن آخرالزمان دوره جدیدی فرا برسد که بسیار با وضعیت پیشین آن متفاوت باشد. همچنین در این زمان است که ادیان الهی به ظهور مردی بشارت داده اند که ظلم و جور را از زمین بر می چیند و آن را پر از عدل و داد می سازد. نمونه چنین بشارت هایی در کتب آسمانی آمده است.

چکیده:

ص:318

در این تحقیق به بیان علائم آخرالزمان و نشانه های زمانی آخرالزمان و اوصاف مردم آخرالزمان و علائم ظهور که به دو دسته حتمی و غیر حتمی تقسیم می شوند با بهره گیری از احادیث و روایات گرد آوری کردیم و در آخر به وظائف شیعه در آخرالزمان پرداختیم.

معنای کلمه ی آخر الزمان:

معنی کلمه آخر الزمان از معانی نسبی به شمار می رود، مثلا: زمان فعلی را که مدت یکهزار وچهارصد و اندی سال از هجرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می گذرد نسبت به آن زمانی که آن حضرت مبعوث به رسالت و پیغمبری شده می توان گفت: آخر الزمان است و مدت پانصد یا هزار یا دو هزار سال آینده را نسبت به زمان فعلی ما می توان گفت: آخر الزمان است وأ

بنابراین، آخر الزمان یک زمان معلوم و محدودی نیست تا بتوان گفت: فلان زمان آخر الزمان است؟ همانطور که نمی توان زمان و موقع ظهور حضرت مهدی (عج) را تعیین نمود همانطور هم نمی توان آخر الزمان را محدود و معلوم کرد. البته از یک طریق می توان تا اندازه ای معنی کلمه آخر الزمان را دریافت و آن این است: وقتی اکثر علاماتی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و آل اطهر آن حضرت خبر داده اند عملی شوند.

می توان به آن زمان آخرالزمان گفت و در انتظار ظهور مهدی) عج (بود. و لذا بر منتظرین ظهور لازم است که با نگاهی به روایات معصومین) علیهم السلام (با این علامات آشنا شوند تا هم با شرایط زمانی و مکانی و هم به وظایف خود در این زمینه آشنا گردند. (1) 1 - محمد جواد مهری؛ نشانه های شگفت آور آخرالزمان ص 33

علائم آخرالزمان:

در روایات اسلامی برای دوره ی آخر الزمان علایم و نشانه هایی ذکر شده که با تحقق این علایم و نشانه ها، پی می بریم که هم اکنون در دوره ی آخر الزمان قرار داریم. اینک به برخی از این علایم و نشانه ها اشاره می کنیم:

1 - گسترش ترس و ناامنی

امام باقر علیه السلام می فرماید:» لایقوم القائم إلا علی خوف شدید أ. «؛

(2) 2 - غیبه، نعمانی، ص 235)

حضرت قائم علیه السلام قیام نمی کند مگر در دورانی پر از بیم و هراس. «و نیز فرمود:» مهدی علیه السلام هنگامی قیام می کند که زمام کارهای جامعه در دست ستمکاران باشد. («3) 3 - ملاحم، ابن طاووس ص 77

2 - تهی شدن مساجد از هدایت

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی وضعیت مساجد در آخر الزمان میفرماید:» مساجدهم عامره و هی خراب من الهدی («4) 4 - بحارالانوار، جلد 2 ص 190

؛) مسجدهای آن زمان و آباد و زیباست. ولی از هدایت و ارشاد و در آن خبری نیست. «

3 - سردی عواطف انسانی

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید» فلا الکبیر یرحم الصغیر و لا القوی یرحم الضعیف، و حینئذ یأذن الله له بالخروج («5) 5 - بحار: جلد 52، ص 380

؛) در آن روزگار، بزرگترها و به زیر دستان و کوچکترها ترحم نمی کنند و قوی بر ضعیف ترحم نمی نمایند. در آن هنگام خداوند به او [مهدی علیه السلام] اذن قیام و ظهور می دهد. «

4 - گسترش فساد اخلاقی

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:» قیامت بر پا نمی شود تا آن که زنی را در روز روشن و به طور آشکار گرفته، در وسط راه به او تعدی می کنند و هیچ کس این کار را نکوهش نمی کند «.

محمد بن مسلم می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! قائم شما چه وقت ظهور خواهد کرد؟ امام فرمود:» إذا تشبه الرجال بالنساء، و النساء بالرجال، و اکتفی الرجال و بالرجال، و النساء بالنساء «؛ (6) 6 - کمال الدین، جلد 1 ص 331

) هنگامی که مردها خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان کنند. آن گاه که مردان به مردان اکتفا کرده و زنان و به زنان اکتفا کنند. «

5 ج آرزوی کمی فرزند

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:» رستاخیز بر پا نمی شود تا آن که کسی پنج فرزند دارد آرزوی چهار فرزند کند. و آن که چهار فرزند دارد می گوید: کاش سه فرزند داشتم، و صاحب سه فرزند آرزوی دو فرزند دارد. و آن که دو فرزند دارد، آرزوی یک فرزند بنماید. وکسی که یکی فرزند دارد آرزو کند که کاش فرزندی نداشت «. (7) 7 - فردوس الاخبار، ج 5، ص 227

6 ج مرگ های ناگهانی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:» قیامت برپا نمی گردد، تا این که مرگ سفید ظاهر شود. گفتند: ای رسول خدا ! مرگ سفید چیست؟ فرمود: مرگ ناگهانی «. (8) 8 - الفائق، جلد 1، ص 141

7 ج جنگ و کشتار

امام رضا علیه السلام فرمود:» پیش از ظهور امام زمان علیه السلام کشتارهای پیایی و بی وقفه رخ خواهد داد «. (9) 9 - الغیبه نعمانی ص 271

نشانه های زمانی آخرالزمان:

» آخر «به بخش پایانی هر مجموعه گفته می شود و» زمان «در لغت، بر وقت کم یا زیاد اطلاق می گردد از آن جا که مفهوم» آخر نسبی «است و در تاریخِ انقراضِ دنیا، اختلاف فراوانی وجود دارد و قرآن نیز از تعیین وقت مشخص برای آن پرهیز کرده و لقمان، 31 و 34، احزاب، 33 و 63، و زخرف، 43 و 85، محدوده آن، به دقت قابل اندازه گیری نیست؛ با این حال، با استفاده از روایات، بعثت پیامبر خاتم را می توان سرآغاز دوره» آخر الزمان «دانست. البته در بیش تر روایات، آخر الزمان به دوره پایانی که به ظهور حضرت مهدی نزدیک باشد، اطلاق شده است. پایان نبوت و

آمدن آخرین شریعت الهی که با ظهور پیامبر اکرم تحقق یافت، نخستین نشانه پایان تاریخ به شمار می رود؛ از این رو مفسران، مقصود از نشانه های قیامت را در آیه:

"فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلاَّ السّاعَهَ أَنْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَهً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها؛)

محمد، 18) آیا آن ها جز این انتظار دارند که قیامت ناگهان فرا رسد، در حالی که هم اکنون نشانه های آن آمده است. بعثت پیامبر اکرم دانسته اند که نسبت به عمر جهان، فاصله بسیار کمی تا قیامت دارد. در آخرالزمان، وقایع فراوان دیگری نیز، پیش بینی شده که بیش تر به دوره پایانی آن) مقارن با ظهور حضرت مهدی علیه السلام مربوط می شود. نتیجه آن که:

الف - آخرالزمان، امری نسبی است و زمان بعثت پیامبر اکرم تا پایان جهان را نسبت به عمر جهان، در نظر گرفته اند.

ب - زمان بعثت پیامبر اکرم، آغاز آخر الزمان است، اما این که چقدر طول می کشد و پایان آخرالزمان کی خواهد بود، مشخص نیست

ج - در قرآن کریم اگرچه به مدت و زمان آخرالزمان تصریح نشده است، اما از نشانه ها و حوادثی که قرآن بیان فرموده، می توان به دوره پایانی آخرالزمان که مقارن با ظهور حضرت مهدی علیه السلام است پی برد. در این جا به چند مورد از آن وقایع اشاره می کنیم:

1. بحران معنویت:

اِقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ فِی غَفْلَهٍ مُعْرِضُونَ ؛) انبیأ، 1) حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلتند و روی گردانند. در این آیه، مردم آخرالزمان، به غفلت و اعراض از خداوند، متصف شده اند؛

2. وقوع اختلاف ها و درگیری های بسیار:

" فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَیْنِهِمْ فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیمٍ ؛) مریم، 37) ولی] بعد از او [گروه هایی از میان پیروانش اختلاف کردند؛ وای به حال کافران از مشاهده روز بزرگ. این آیه درباره ظهور فرقه های مختلف در جهان اسلام است که در آخرالزمان پدید آمده و سبب اختلاف های بسیار خواهد شد.

3. ظهور دجال:

ص:322

لَخَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النّاسِ؛) غافر، 57) آفرينش آسمان ها و زمين از آفرينش انسان ها مهم تر است، ولی بيش تر مردم نمی دانند. برخی از مفسران، اين آيه را به ظهور دجال تفسير کرده اند که در ديد مردم، بزرگ ترين موجود جلوه می کند، در حالی که خداوند، او را از بسياری مخلوقات ديگر کوچک تر می شمارد؛ سرانجام اين پديده به دست حضرت عيسی عليه السلام نابود خواهد شد.

4. پديد آمدن گرفتاری ها و مشکلات:

إِنْ أَتاكُمْ عَذابُهُ بَياتاً أَوْ نَهاراً ما ذا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ؛) يونس، 50) اگر مجازات او، شب هنگام يا در روز به سراغ شما آيد، پس مجرمان برای چه عجله می کنند.

فَإِذا نَزَلَ بِساحَتِهِمْ فَساءَ صَباحُ الْمُنْذَرِينَ ؛) صافات، 177) اما هنگامی که عذاب ما در آستانه خانه هايشان فرود آيد، انذارشدگان صبحگاه بدی خواهند داشت.

5. خروج سفيانی:

آيات: سبأ، 51؛ نحل، 45 و نسأ، 47 درباره خروج سفيانی و لشکريانش می باشد

6. ندای آسمانی:

آيات نحل، 16؛ ق، 4241 درباره آن آمده است.

7. ظهور منجی بزرگ بشر آيات:

اسرأ، 81؛ بقره، 148؛ انعام، 89 وأ بر اين مطلب دلالت دارد.

8. نزول حضرت عيسی (عليه السلام):

آيات: زخرف، 43؛ نسأ، 159، مربوط به آن است.

9. خروج جنبنده ای از زمين:

آيه نمل، 82 به آن اشاره دارد

10. نابودی قوم یأجوج و مأجوج به دست حضرت مهدی علیه السلام:

آیه انبیأ، 96 در این باره آمده است.

11. رجعت:

آیات: نمل، 83؛ غافر، 11؛ سجده، 21؛ اسرأ، 5؛ آل عمران، 81؛ قصص، 5، به این پدیده اشاره دارند.

ص:323

12. صلح و آرامش پایدار در سراسر جهان:

آیات نور، 5؛ اعراف، 128، انفال، 39؛ انبیأ، 105؛ اعراف، 137 و قصص، 5 به چنین وعده ای بزرگ اشاره دارد وأدیگر از نشانه های آخرالزمان است که در بخش پایانی آخرالزمان واقع خواهد شد. (10) 10 - دائره المعارف قرآن الکریم، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ج 1، ص 124-114

اوصاف مردم آخرالزمان:

جابرابن عبدالله انصاری از نبی معظم اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل میکند که فرمودند:

1 - زکات دادن متروک شود

2 - سخن معمول و همگانی شما دروغ

3 - میوه و نقل مجالس شما غیبت

4 - انچه به دست می اورید حرام

5 - وفا کم شود

6 - در ان زمان بزر گان بر کوچکان رحم نمی کنند

7 - مرد از همسر خود اطاعت کند

8 - حیای کوچکان کم گردد

9 - طمع زیاد شود

10 - برادر نسبت به برادر حسد ورزد

11 - حیا از زنها برداشته شود

12 ج ساختمانها را محکم بنا کنند

علائم ظهور:

علائم ظهور به دو دسته کلی تقسیم می شوند: علائم حتمی و علائم غیر حتمی.

فضیل بن یسار از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که فرمودند:» نشانه های ظهور دو دسته است: یکی نشانه های غیرحتمی و دیگر نشانه های حتمی؛ خروج سفیانی از نشانه های حتمی است که راهی جز آن نیست. («11) 11 - غیبت نعمانی با ترجمه غفاری باب 18 ص 429

ص:324

منظور از علائم حتمی

آن است که تقدیر قطعی خدا به وقوع آن تعلق گرفته، و مشروط به هیچ قید و شرطی نیست؛ و مقصود از علائم غیر حتمی آن است که وقوع آن ممکن است مشمول بداء گردد، چرا که فی الجمله مشروط به شروطی است که اگر آن شروط تحقق یابد آن علائم واقع می شوند، و اگر آن شروط مفقود باشد، آن علائم نیز تحقق نمی یابند.

علائمی در مورد حتمی بودن آنها نصی نداشته باشیم، تنها احتمال وقوع آن می رود، و قطعی نیستند.

علائم غیر حتمی بسیارند. ما در اینجا روایت مفصلی از امام امام صادق (علیه السلام) را برای شما می آوریم که أ

تعداد بسیاری از آن را برشمرده است. این روایت مشهوری است، ولی برای آن که حق زحمات مؤلفین ادا شده باشد، می گوییم که این روایت را با تغییرات عبارتی اندکی از کتاب "یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج)" نوشته علیرضا رجالی تهرانی نقل می کنیم.

قیلا لازم است تذکر دهیم که گرچه هر یک از این علائم حتمی الوقوع نیست، ولی به طور کلی احوال آخرالزمان را به ما معرفی می کند. با مطالعه آن شباهتهای زیاد آن را با شرائط زمان خودمان می یابیم.

در این روایت، امام صادق (علیه السلام) به یکی از یاران خود فرمودند:

هر گاه دیدی که حق بمیرد و طرفدارانش نابود شوند؛ و ظلم و ستم فراگیر شده است؛ و قرآن فرسوده و بدعت هایی از روی هوا و هوس در مفاهیم آن بوجود آمده است؛ و دیدی دین خدا، عملاً، توخالی شده، همانند ظرفی که آن را واژگون سازند!

و همچنین هر گاه دیدی که اهل باطن بر اهل حق پیشی گرفته اند؛ و کارهای بد آشکار شده و از آن نهی نمی شود، و بد کاران باز خواست نمی شوند؛ و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا می کنند.

و هنگامی که دیدی افراد با ایمان سکوت کرده، و سخنشان را نمی پذیرند؛ و

دیدی که شخص بدکار دروغ گوید، و کسی دروغ و نسبت ناروای او را رد نمی کند؛ و دیدی که بچه ها به بزرگان احترام نمی گذارند؛ و قطع رحم می شود.

و وقتی دیدی که بد کار را ستایش کنند و او شاد شود، و سخن بدش به او برنگردد؛ و دیدی که نوجوانان پسر همان کنند که زنان کنند [یعنی به مانند آنان خود را زینت می کنند و زنان با زنان ازدواج کنند.

و هنگامی که دیدی انسانها اموال خود را در غیراطاعت خدا مصرف می کنند و کسی مانع آنها نمی شود؛ و دیدی که افراد با دیدن کار و تلاش مؤمنانه [از آن تعجب می کنند] و به خدا پناه می برند.

و دیدی که مداحی دروغین از اشخاص زیاد شود؛ و همسایه همسایه خود را اذیت می کند و از آن جلو گیری نشود؛ و دیدی که: کافران از صعوبت زندگی مؤمن، شاد می شوند؛ و دیدی مردم شراب را آشکار می آشامند، و برای نوشیدن آن کنار هم می نشینند و از خداوند متعال نمی ترسند؛ و کسی که امر به معروف می کند خوار و ذلیل است.

و همچنین هنگامی که دیدی آدم بدکار در چیزی مورد ستایش ست که خداوند آن را دوست ندارد؛ و دیدی که اهل قرآن و دوستان آنها خوارند؛ و راه نیک بسته و راه بد باز است؛ و دیدی که انسان ها به زبان می گویند، ولی عمل نمی کنند.

و وقتی دیدی خانه کعبه تعطیل شده، و به تعطیلی آن دستور داده می شود؛ و مؤمن، خوار و ذلیل شمرده شود؛ بدعت و زنا آشکار شود؛ و مردم به شهادت و گواهی ناحق اعتماد کنند.

و دیدی که حلال حرام، و حرام حلال می شود؛ و دین بر اساس میل اشخاص معنی می شود، و کتاب خدا و احکام آن تعطیل می گردد؛ و جرأت بر گناه آشکار شود، و دیگر کسی برای انجام آن منتظر تاریکی شب نگردد.

و آنگاه که دیدی مؤمن نتواند نهی از منکر کند مگر در قلبش؛ و ثروت بسیار زیاد در راه خشم خدا خرج گردد؛ و سردمداران به کافران نزدیک شوند و از نیکوکاران دور شوند؛ و والیان در قضاوت رشوه بگیرند؛ و پستهای مهم والیان بر اساس مزایده است، نه بر اساس شایستگی.

و آن زمان که دیدی مردم را به تهمت و یا سوء ظن بکشند؛ و دیدی که مرد به خاطر همبستری با همسران خود مورد سرزنش قرار گیرد. و هنگامی که زن بر شوهر خود مسلط شود و کارهایی که مورد خشنودی شوهر نیست انجام می دهد و به شوهرش خرجی می دهد.

و همچنین آنگاه که دیدی سوگند های دروغ به خدا بسیار گردد؛ و آشکارا قماربازی شود؛ و مشروبات الکلی به طور آشکار بدون مانع خرید و فروش می شود.

و وقتی دیدی که مردم محترم توسط حاکمان قلدر خوار شوند؛ و نزدیک ترین مردم به فرمانداران آنانی هستند که به ناسزاگویی به ما، خانواده عصمت (علیه السلام)، ستایش شوند؛ و هر کس ما را دوست دارد او را دروغگو خوانده، و گواهی اش را قبول نمی کنند.

و آنگاه که دیدی مردم در گفتن سخن باطل و دروغ با هم رقابت می کنند؛ و شنیدن سخن حق بر مردم سنگین، ولی شنیدن باطل برایشان آسان است؛ و دیدی که همسایه از ترس زبان همسایه به او احترام می کند.

و وقتی دیدی حدود الهی تعطیل شود، و طبق هوی و هوس عمل گردد؛ و دیدی که مسجدها طلا کاری) زینت داده (شود؛ و دیدی که راستگوترین مردم نزد آنها مفتری و دروغگو است.

هنگامی که دیدی بدکاری آشکار شده، و برای سخن چینی کوشش می شود؛ و ستم و تجاوز شایع شده است؛ و غیبت، سخن خوش آنها شود و بعضی بعض دیگر را به آن بشارت دهند.

وقتی دیدی حج و جهاد برای خدا نیست؛ و سلطان به خاطر کافر، شخص مؤمن را خوار کند؛ و خرابی بیشتر از آبادی است؛ و معاش انسان از کم فروشی به دست می آید؛ و خون ریزی آسان گردد؛ و مرد به خاطر دنیایش ریاست می کند.

و هنگامی که دیدی مردم نماز را سبک شمارند؛ و انسان ثروت زیادی جمع کرده، ولی از آغاز آن تا آخر، زکاتش را نداده است؛ و قبر مرده ها را بشکافند و آنها را اذیت کنند؛ و هرج و مرج بسیار شود؛ و مرد روز خود را با مستی به شب می رساند،

و شب خود را نیز به همین منوال صبح می کند، و هیچ اهمیتی به آیین مردم ندهد.

آنگاه که با حیوانات آمیزش شود؛ و مرد به مسجد) محل نماز (می رود و وقتی برمی گردد لباس در بدن ندارد؛) یعنی لباسش را دزدیده اند (

هنگامی که دیدی حیوانات هم دیگر را بدرند؛ و دلهای مردم سخت، و دیدگانشان خشک، و یاد خدا برایشان گران است؛ و بر سر کسبهای حرام آشکارا رقابت می کنند؛ و دیدی که نمازخوان برای خودنمایی نماز می خواند؛ و فقیه برای دین خدا فقه نمی آموزد، و طالب حرام ستایش و احترام می گردد؛ و مردم در اطراف قدرتمندان هستند؛ و طالب حلال، مذمت و سرزنش می شود، و طالب حرام، ستایش و احترام می گردد.

آنگاه که در مکه و مدینه کارهایی می کنند که خدا دوست ندارد، و کسی از آن جلو گیری نمی کند، و هیچ کس بین آنها و کارهای بدشان مانع نمی شود؛ و آلات موسیقی و لهو و لعب در مدینه و مکه آشکار گردد؛ و مرد سخن حق گوید و امر به معروف و نهی از منکر کند، ولی دیگران او را از این کار برحذر می دارند.

هنگامی که دیدی مردم به همدیگر نگاه می کنند [یعنی چشم همچشمی می کنند، یا معیارشان بر خوب و بد اعمال خدا نیست 1] و از مردم بدکار پیروی نمایند؛ و راه نیک پیرو ندارد؛ و مرده را مسخره کنند و کسی برای او اندوهگین نشود؛ و دیدی که: سال به سال بدعت و بدیها بیشتر شود؛ و مردم جز از سرمایه داران پیروی نکنند؛ و به فقیر چیزی را دهند که برایش بخندند، ولی در راه غیرخدا ترحم می کنند.

وقتی که دیدی علائم آسمانی آشکار شود، و کسی از آن نگران نشود؛ و مردم مانند حیوانات در انظار یکدیگر عمل جنسی انجام می دهند و کسی از ترس مردم از آن جلو گیری نمی کند؛ و انسان در راه غیر خدا بسیار خرج کند، ولی در راه خدا از اندک هم مضایقه دارد.

و آنگاه که دیدی عقوق پدر و مادر رواج دارد، و فرزندان هیچ احترامی برای آنها قائل نیستند، بلکه نزد فرزند از همه بدترند.

هنگامی که دیدی زنها بر مسند حکومت بنشینند و هیچ کاری جز خواسته آنها

پیش نرود، و دیدی پسر به پدرش نسبت دروغ بدهد، پدر و مادر را نفرین کند و از مرگشان شاد شود؛ و دیدی که اگر روزی بر مردی بگذرد، و او در آن روز گناه بزرگی مانند بدکاری، کم فروشی، و زشتی انجام نداده ناراحت است.

و وقتی دیدی قدرتمندان، غذای عمومی مردم را احتکار می کنند؛ و اموال خمس در راه باطل تقسیم گردد، و با آن قماربازی و شراب خواری شود، و به وسیله شراب بیمار را مداوا، و برای بهبودی، آن را تجویز کنند؛ و دیدی که مردم در امر به معروف و نهی از منکر و ترک دین بی تفاوت و یکسانند؛ و دیدی که سر و صدای منافقان برپا، اما صدای حق طلبان خاموش است؛ و دیدی که برای اذان و نماز مزد می گیرند؛ و مسجدها پر است از کسانی که از خدا نمی ترسند و غیبت هم می نمایند.

هنگامی که دیدی خورندگان اموال یتیمان ستوده شوند؛ و قاضیان بر خلاف دستور خداوند قضاوت کنند؛ و استانداران از روی طمع، خائنان را امین خود قرار دهند؛ و فرمانروایان میراث مستضعفان را در اختیار بدکاران از خدا بی خبر قرار دهند؛ و دیدی که بر روی منبرها از پرهیزکاری سخن می گویند، ولی گویندگان آن پرهیزکار نیستند.

و بالخره هنگامی که دیدی صدقه را با وساطت دیگران، بدون رضای خداوند، و به خاطر درخواست مردم بدهند؛ و دیدی وقت نمازها را سبک بشمارند؛ و همّت وهدف مردم شکم و شهوتشان است؛ و دنیا به آنها روی کرده است؛ و دیدی نشانه های برجسته حق ویران شده است؛ [این آخرالزمان است] در این وقت خود را حفظ کن و از خدا بخواه که از خطرات گناه نجاتت بدهد. (12)

12 - بحارالانوار، علامه مجلسی ج 52 ص 260-256) با اندکی تصرف در متن این بود روایت امام صادق (علیه السلام) که به ذکر گوشه ای از مفاسد جهان در آستانه قیام وانقلاب بزرگ حضرت مهدی (عج) فرا گیر خواهد شد.

و اما "علائم حتمی الوقوع" ظهور با استفاده از روایات معصومین علیه السلام، اندک است.

در روایتی امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:» پیش از ظهور قائم (عج) پنج نشانه

حتمی است: قیام یمانی، فتنه سفیانی، صیحه آسمانی، قتل نفس زکیه و شکافتن زمین و فرو رفتن عده ای در بیابان

(«13) 13 - کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق ص 650

همچنین امام صادق فرموده است:» وقوع ندا [ی آسمانی] از امور حتمی است؛ و سفیانی از امور حتمی است و یمانی از امور حتمی است و کشته شدن نفس زکیه از امور حتمی است و کف دستی که از افق آسمان برون آید از امور حتمی است. و سپس اضافه فرمودند:» و نیز وحشتی در ماه رمضان است که خفته را بیدار کند و شخص بیدار را به وحشت انداخته و دوشیزگان پرده نشین را از پشت پرده بیرون می آورد.

(«14) 14 - غیبت نعمانی با ترجمه غفاری باب 14 ص 365

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت نموده که فرمودند:» ده چیز است که پیش از قیامت حتماً به وقوع خواهد پیوست: فتنه سفیانی و دجال، واقعه دخان [دود، ظهور دابه، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب، نزول عیسی، خسوف در مشرق، خسوف در جزیره العرب، و آتشی که از مرکز عدن شعله می کشد و مردم را به سوی بیابان محشر هدایت می کند

(«15) 15 - بحارالانوار علامه مجلسی ج 52 ص 209 و غیبت شیخ طوسی ص 267

امام محمد باقر (علیه السلام) فرموده است:» در کوفه، پرچمهای سیاهی که از خراسان بیرون آمده است، فرود می آید و وقتی مهدی (علیه السلام) ظاهر شد، برای بیعت گرفتن به سوی آن می فرستد.

(«16) 16 - غیبت شیخ طوسی ص 274

وظائف شیعه در آخرالزمان:

روایاتی وارد شده که وظائف دینداران و پر هیزکاران را در ان زمان که از هر طرف ابتلاء ات هجوم اورده است معین می کند و بطور کلی وظیفه هر فرد متدینی است که هنگام شیوع نا ملایمات و در محیط فساد و بی دینی که مردم رو به سوی شهوات و هوی پرستی و مادیگری سوق شوند.

با کمال صبر و حوصله درمقابل مخالفین و اهل فسق و عصیان استقامت ورزیده و کمترین سستی وتماسح و تزلزل در راه انجام و ظائف الهی پیدا نکرده و بهر نحوی که میسر و ممکن است خود را از آلودیگها و قبایح اعمال و خلافها و معاصی نگهداری و حفظ کرده و هم رنگ افراد فریب خورده و منحرف شده قرار ندهد.

اری چون اجتما ع فاسد گشته و محیط تیره و دگر گون گشت چاره ای جز کناره گیری و پر هیز کاری و نگهداری خود نیست و امر به معرف ونهی از منکر به حق و دستگیری و نجات غریق در صورتی وظیفه است که خود در معرض لغزش در مسیر هجوم سیل واقع نگردد البته کناره گیری از محیط فاسد و خوداری از آلودگی ها و فساد بطور کلی وظیفه هرفرد متدینی است و اندازه و خصوصیات و جزئیات این وظیفه با اشخاص و موارد و نیروهای افراد و موقعیت انان تفاوت می کند.

پی نوشتها

10 - دائره المعارف قرآن الکریم، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ج 1، ص 114-124

11 - غیبت نعمانی با ترجمه غفاری باب 18 ص 429

12 - بحارالانوار، علامه مجلسی ج 52 ص 260-256) با اندکی تصرف در متن 13 - کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق ص 650

14 - غیبت نعمانی با ترجمه غفاری باب 14 ص 365

15 - بحارالانوار علامه مجلسی ج 52 ص 209 و غیبت شیخ طوسی ص 267

16 - غیبت شیخ طوسی ص 274

12 - بحارالانوار، علامه مجلسی ج 52 ص 260-256) با اندکی تصرف در متن 13 - کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق ص 650

14 - غیبت نعمانی با ترجمه غفاری باب 14 ص 365

15 - بحارالانوار علامه مجلسی ج 52 ص 209 و غیبت شیخ طوسی ص 267

16 - غیبت شیخ طوسی ص 274

اشاره:

این صفحه اختصاص به طرح پرسش ها، شبهات و مسائلی دارد که برای شما عزیزان مطرح شده و یا در محیط خانواده، مدرسه، دانشگاه یا محل کار شما از آن ها صحبت به میان آمده است؛ چه در موضوع مهدویت و چه در سایر زمینه های اعتقادی و اخلاقی.

پس دست به کار شوید و از همین حالا پرسش های خود را با ما در میان بگذارید. ما هم سعی می کنیم پاسخ های مناسبی به آن ها بدهیم.

همان طور که مستحضرید پس از انتهای هر سخنرانی در سلسله نشست های ماهانه فرهنگ مهدوی، پرسش های حاضران با سخنران جلسه طرح می شود. در این شماره سؤالاتی را که در سومین نشست با عنوان» آخرالزمان و نشانه های ظهور « و با حضور حجت الاسلام مهدی پور طرح شده است، تقدیم شما عزیزان می شود.

* آیا در علائم حتمی هم امکان بداء وجود دارد؟

* از امام صادق (علیه السلام) مشابه این سؤال را پرسیدند، حضرت پاسخ دادند:» بلی «.

خداوند متعال برنامه ای را که تنظیم می کند حق دارد آن را جلو یا عقب بیندازد و هر تصرفی که صلاح دید در آن بنماید. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: یهودیان گفتند:» دست خدا بسته است. [به آن ها] بگو دست خدا باز است و هر گونه بخواهد عمل می کند. 1) بنابراین امکان بدا برای خداوند محفوظ است. اما در عین حال از حکمت او به دور است که پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیه السلام) با قاطعیت تمام بفرمایند:» مهدی بدون سفیانی نخواهد بود «ولی ناگهان موعدش که رسید خداوند روی ایشان را زمین بگذارد و غیر از آن عمل کند. 2 البته آن قدر این احتمال بداء برای اصحاب ائمه (علیه السلام) به طور جدی بیان شده بود که راوی از حضرت می پرسد می ترسم در اصل ظهور حضرت بداء رخ بدهد که ایشان جواب می فرمایند:

نه ظهور وعده الهی است و خداوند خلاف وعده اش عمل نمی کند.

* در برخی روایات آمده که ایرانیان قبل از ظهور با غربیان در منطقه عراق وارد جنگ می شوند و در برخی روایات دیگر هم این واقعه پس از ظهور بیان شده، کدام یک صحیح است؟

* یمانی و سفیانی هر دو پیش از ظهور قیام می کنند و به کوفه وارد می شوند.

حدود یک ماه پس از ظهور حضرت، سفیانی دستگیر می شود و در کنار دریاچه طبریه، به فرمان ایشان و به دست یمانی سرش بریده می شود. ایرانیان از همان ابتدا در کنار حضرت هستند. عبارت» یوطئون للمهدی سلطانه «) برای حکومت مهدی (علیه السلام) زمینه سازی می کنند (از طریق اهل سنت به ما رسیده ولی در روایات ما نقل نشده است. در عین حال خروج خراسانی یا حسنی از بلخ یا شهرهای دیگر افغانستان و عبورش از ایران در احادیث ما یافته می شود که البته فقط سفیانی و یمانی در زمره علایم حتمی هستند.

مرحوم آیت الله قزوینی در کتاب المهدی (علیه السلام) من المهد الی الظهور تصریح کرده اند که خراسانی از علایم حتمی نیست ولی در عین حال روایتی هم نقل شده که ورود خراسانی، سفیانی و یمانی به کوفه در یک ماه و یک روز و یک ساعت است.

* سفیانی کیست و آیا این که می گویند الآن در ارتش سوریه خدمت می کند، راست است؟

* سفیانی شخصی است که در وادی یابس و در نزدیکی دمشق متولد می شود.

نام او عثمان و نام پدرش عنبسه است. آبله رو، چشم زاغ، مو بور و سرخ روی، چهارشانه و قدش کمی بلندتر از حد متوسط است که در روایات بسیاری به آن تصریح شده است.

اما این که آیا الآن در لشکر سوریه هست یا نه، سه مستند برای آن وجود دارد:

1. مرحوم بهلول که خودم از ایشان پرسیدم و گفتند که او را دیده اند؛

ص:333

2. امام موسی صدر که به امر آیت الله حکیم از حافظ اسد می پرسد که آیا شخصی به نام عثمان بن عنبسه در سپاهیان شما وجود دارد؟ که پس از جستجو مشخص می شود چنین شخصی با آن اوصاف وجود دارد و خودشان نقل می کردند که او را دیده اند؛

3. حاج میرزا علی آقا مقدس نامی بود که فرزندش شیخ حسن از شاگردان مرحوم آیت الله العظمی مامقانی است. وی به مکه رفته بود و در مسیر برگشت همراه با کاروان از فلسطین آمده بودند. شبی که در آن جا استراحت کرده بودند، سر و صدای زیادی به گوششان رسیده بود. صبح که از علت سر و صدا پرسیده بودند، اهالی آن جا گفته بودند که عنبسه نامی صاحب فرزند شده که نام فرزندش را عثمان نهاده است. او در حال وضو گرفتن بوده که یکی از اهالی آن قبیله می پرسد آیا شما شیخ محمدحسن مامقانی را می شناسید؟ گفته بود: بله. آن شخص گفته بود:

درگذشت. پرسیده بود: کی؟ گفته بود: همین الآن با توجه به این که حدود 97 96 سال پیش آن هم در صحرا رادیو، تلویزیون و دیگر ابزارهای ارتباطی وجود نداشته این یک خبر غیبی به شمار می آید. که بعد هم وقتی میرزا علی آقا به نجف برمی گردد می بیند صحبت او مطابق واقع بوده است. قرآن کریم تعبیری دارد که می فرماید:

إنّ الشیاطین لیوحون الی اولیائهم. 3

و در حقیقت شیطان ها به دوستان خود وحی می کنند.

این که الآن رسم شده عده ای به صرف خبر دادن از امور غیبی ای که مطابق واقع از آب درمی آید خود را از اولیای الهی جا می زنند از همین دست است و نباید فریب بخوریم. خلاصه این که در آن جمع و قبیله و با آن توانایی چنین شخصی به دنیا آمده بود. اگر آن شخص الآن زنده باشد حدود 97 96 سال سن دارد و هرچند دوره ما دوره ای است که مدیریت و رهبری جریان ها چندان به سن مربوط نیست و هر کس می تواند حتی با یک گوشه نشستن هم جریان ها را رهبری کند ولی باز با این حال هیچ کدام از این سه ماجرا نمی تواند دلیل وجود سفیانی وعده داده شده باشد؛ چرا که گفته اند سفیانی نامش، عثمان بن عنبسه است نه این که هر کس نامش

عثمان بن عنبسه بود سفیانی است. [ان شاء الله بعد ازظهور حقیقت این امر برای ما مشخص خواهد شد و خواهیم دید آیا این شخص واقعاً سفیانی هست یا نه.]

چطور می توان روایاتی را که می گویند امر ظهور ناگهانی فرامی رسد یا خداوند امر حضرت را یک شبه اصلاح می کند با روایات نشانه های ظهور جمع کرد؟

آن که فرموده اند» ظهور ناگهانی است «به معنای این نیست که بدون علایم باشد؛ بلکه منظور این است که کل حوادث که از خروج سفیانی و یمانی آغاز می شود ناگهانی و غیرمترقبه است. علت ناگهانی بودن ظهور هم آن است که مردم در آن زمان انتظار ظهور را نمی کشند و گمان می کنند که صدها یا هزاران سال بعد ظهور اتفاق خواهد افتاد. و به همین جهت است که واقعه ظهور را» بغته «یا ناگهانی خوانده اند.

* وضعیت ایران در آستانه ظهور چگونه است و ایرانیان چه نقشی در آن زمان و پس از ظهور خواهند داشت؟

* در زمان ائمه (علیه السلام) از ایرانیان با عنوان عجم ها یاد می شد که در نقشه های قدیمی چاپ ترکیه و دیگر کشورها ایران را با استناد به همین مطلب عجمستان می خواندند. عجم یعنی غیر عرب. ولی عموماً برای ایران از این واژه استفاده شده و برای دیگر اقوام کمتر این واژه را به کار برده اند.

روایتی را فقط از ابن عربی دیده ام که گفته اصحاب حضرت فقط عجم ها هستند و حتی یک نفر عرب هم در میان آن ها یافته نمی شود. البته روایات و احادیث فراوانی داریم که می گویند تعداد عرب ها در آن روز بسیار کم است ولی با آن تعبیر فقط همان یک روایت موجود است. با توجه به روایاتی که تعداد زیادی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی و دیگر ائمه (علیه السلام)؛ نظیر سلمان، ابوذر، ابودجانه، عمار، مقداد و زراره را در زمره اصحاب حضرت مهدی (علیه السلام) برشمرده اند، نمی توانیم به آن روایت خیلی اعتماد کنیم.

آنچه مسلم است این که در میان یاران حضرت مهدی (علیه السلام) تعداد زیادی ایرانی

وجود دارد. در حدیث آمده که در کوفه چادرها را برپا می کنند و عجم ها قرآن را به مردم می آموزند.

ایرانیان پس از اسلام در ادبیات، حدیث و تاریخ اسلام نقش چشم گیری داشته اند. جالب است بدانید مؤلفان صحاح سته اکثراً ایرانی هستند. البته در میان اصحاب ائمه (علیه السلام) هم تعدادشان بسیار زیاد بوده است. ولی آنچه به نقش ایرانیان در آستانه ظهور مربوط می شود، مسئله خراسانی، حسنی، مروزی و امثال آن هاست که مثلاً حضرت گنج هایی در طالقان دارند که این گنج از جنس طلا و نقره نیست بلکه کسانی هستند که آن حضرت را به حق شناخته اند و جزو یاوران ایشان خواهند بود.

خلاصه این که ایرانیان در جریان ظهور نقش دارند ولی تعدادش به آن بستگی دارد که چه قدرش را ما بپذیریم.

* گفته شده بعضی از شخصیت های بزرگ و خواص مثل آیت الله بهجت زمان ظهور را می دانند و تنها عوام مردم هستند که نمی دانند ظهور چه زمانی اتفاق خواهد افتاد. آیا این مطلب صحت دارد؟

* مسلماً نه. در مورد آیت الله بهجت دروغ های بسیاری ساخته و نقل می کنند.

مثلاً ایشان رسمشان بر این است که وقتی اذان را گفتند چه وضو داشته باشند چه نه، مجدداً وضو می گیرند. به همین جهت حدود بیست دقیقه بعد از اذان به مسجد می آیند و نماز را اقامه می کنند حالا از این ماجرا آمده اند و این دروغ را ساخته اند که آیت الله بهجت هر روز بعد از اذان نمازش را به حضرت بقیه الله (علیه السلام) اقتدا می کنند و بعد از آن به مسجد می آیند و دوباره نماز می خوانند.

مگر کسی که نمازش را به حضرت اقتدا کرده می تواند دوباره همان نماز را اعاده کند. هر بار که خدمت آقازاده ایشان، علی آقا، می رسیم این مطالب را تکذیب می کنند.

یکی دیگر از دروغ ها هم این است که می گویند روزی ایشان در نماز افتادند و غش کردند. بعد از این که روی ایشان آب ریختند و ایشان را به هوش آوردند، از علت بی هوشی پرسیدند. آیت الله بهجت فرمودند که قاتل امام زمان (علیه السلام) به دنیا

آمد. آخر آقا بقیه الله (علیه السلام) که قاتل ندارند و ایشان به مرگ طبیعی از دنیا خواهند رفت.

روایت» ما منّا الامسموم او مقتول: همه ما) ائمه (یا مسموم یا کشته می شویم «که در عیون اخبار الرضا (علیه السلام) آمده، هم سند ندارد و هم شامل حضرت مهدی (علیه السلام) نمی شود. وقتی حضرت جهان را پر از عدل و داد می کند به طوری که از همه جا بانگ توحید شنیده می شود، چطور ممکن است یک نفر فاسد پیدا شود آن هم تا جایی که قاتل آن حضرت باشد؟

این حرف ها از کارخانه های دروغ سازی درآمده که زنی به نام سعیده که ریش دارد از پشت بام سنگ آسیابی را روی سر حضرت می اندازد و ایشان را شهید می کند. مگر الآن در خانه کسی سنگ آسیاب هست که در دوران حضرت باشد. و مثلاً کسی در خانه اش از آن استفاده بکند و بخواهد با کوبیدن چنین سنگی به آن سنگینی بر سر حضرت ایشان را شهید کند. این دروغ را به آیت الله بهجت هم نسبت می دهند.

* لطفاً درباره دجال و دابه الارض توضیح مختصری بفرمایید.

* مسئله» دابه الارض «به علائم ظهور مربوط نمی شود و جزء» اشراط الساعه «و علائم قیامت است که در عالم رجعت به وقوع می پیوندد.

اشراط الساعه یا علائم قیامت دو دسته اند: دسته ای پیش از ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) اتفاق می افتند و دسته ای پیش از وقوع قیامت. این تعبیر را بیشتر اهل سنت به کار می برند. منظور از دابه الارض حضرت علی (علیه السلام) است که پیش از قیامت مجدداً به زمین باز می گردند.

دابه الارض، دخان، طلوع شمس از مغرب همگی جزء اشراط الساعه هستند.

درباره دجال هم مسلم این است که جزء علائم حتمی نیست و این که در برخی کتاب ها آمده تمام روایات آن دروغ است واقعاً جسارت بزرگی بوده که مؤلف نموده است. در چاپ جدید کتاب ارزشمند منتخب الاثر نوشته آیت الله صافی گلپایگانی که جامع ترین اثر درباره آقا بقیه الله (علیه

السلام) به شمار می آید احادیث دجال را به چند دسته ساختگی، مشکوک و صحیح دسته بندی کرده اند.

دجال یکی معتقدات مسلم اهل سنت است که ما هم بدان اعتقاد داریم و می گوییم که او خواهد آمد ولی نه به آن شدت. روایات فراوانی داریم که می گویند دجال می آید و حضرت مهدی (علیه السلام) به حضرت مسیح (علیه السلام) دستور می دهند که او را بکشد و در بعضی هم این تعبیر آمده که آن حضرت خودشان او را در باب اللّد در فلسطین اشغالی می کشند.

* چطور می توان همه این احادیث را با مسائل روز تطبیق داد؟ جرا باید از چنین تعبیرات غیرقابل فهمی برای بیان مسائل استفاده شود که مثلاً به موشک بگویند مارهای بالدار؟!

* شما نگاه کنید اگر ما به 12، 13 قرن قبل برگردیم و بخواهیم درباره موشک صحبت کنیم چه تعبیری باید به کار ببریم؟ آیا بهتر از تعبیر مار بالدار وجود دارد به خصوص که اصلاً این تشبیه با نوع شلیک موشک خوانایی و تطابق قابل توجهی دارد. یا تعبیر سوار شدن آهن روی آهن برای قطار و چیزهایی از این دست همه مناسب آن مقطع زمانی است به خصوص برای وقتی که مخاطب هیچ تصوری از آنچه شما می خواهید بیان کنید نداشته باشد.

* شما فرمودید ظهور امام زمان (علیه السلام) قطعاً در بیست و سوم ماه رمضان اتفاق می افتد. آیا این سخن مصداق توقیت و تعیین وقت برای ظهور نیست؟

* خیر، چون اولاً سالی برای آن تعیین نشده و ثانیاً آن را معصوم (علیه السلام) فرموده اند.

امام (علیه السلام) قسم می خوردند که حکومت او حتی هشت ماه و یک روز طول نمی کشد.

البته این را هم بگویم که سفیانی بعد از پنج سال درگیری بر پنج منطقه و یا سه کشور سوریه، اردن و فلسطین مسلط می شود. بعد از این ماجراها در بیست و سوم ماه رمضان حضرت ظهور می کنند. این روایت را شیخ طوسی، شیخ مفید، شیخ طبرسی، مرحوم فضل بن شاذان نقل کرده اند و سند آن صحیح است.

* در روایات آمده که مؤمنان در زمان ظهور عقل هایشان کامل می شود در حالی که

ص:338

الآن مشتاقان ظهور و افرادی که دوست دارند از منتظران و مؤمنان باشند، دچار خطا و گناه ناشی از درک نکردن و نفهمیدن می شوند و در واقع همین گناهان آن ها را از ایمان دور می کند. در این باره چه باید کرد و علاوه بر آن چه کنیم که با وجود این عدم ادراک ها دچار خطا نشویم؟

* در زمان ظهور عقل ها کمال فوق العاده ای پیدا می کند ولی الآن، مرتبه پایین تر آن را می توانیم مشاهده کنیم. بچه های الآن گاهی در حد افراد 30، 40 ساله حدود پنجاه سال پیش خیلی از مسائل را درک می کنند. اگر در قدیم ما فقط یک ابن سینا داشتیم الآن فراوانند بچه های پنج ساله ای که حافظ کل قرآن هستند یا کودکان 5/3 ساله ای داریم که عمده و یا کل قرآن را از بر دارند و کسی هم در دنیا منکر این مطلب نیست. این رشد عقلی را ما در شرایط کنونی می توانیم احساس کنیم ولی بعد از ظهور، رشد هر کس بیش از چهل برابر خواهد بود. تعبیر یک شبه از بنده بود والا در روایت آمده حضرت دست بابرکت خود را بر سر شیعیان می کشند و به واسطه آن عقل های مردم کامل می شود.

نکته دوم این که ما الآن خیلی از نیک و بدها را می فهمیم و می دانیم که خداوند از رگ گردن به ما نزدیک تر است ولی باز با این حال گناه می کنیم این امر ناشی از هوای نفس ماست و مسائل دیگری که سوای تشخیص ندادن ما را به گناه سوق می دهند.

حضرت مشغول توصیف دوره پیش از امام زمان (علیه السلام) بودند که صدها نفر مدعی امامت می شوند راوی شروع کرد به گریه کردن و به حضرت عرضه داشت که برای مردم این دوره گریه می کنم. حضرت به روزنه ای اشاره کردند که آفتاب از آن به درون می تابید و فرمودند: امر ما از این آفتاب روشن تر است.

یک نفر از آقا بقیه الله (علیه السلام) پرسید من چه کنم؟ حضرت فرمودند: کار امام زمان (علیه السلام) را بکن. یعنی شما هر کاری خواستید انجام دهید، ببینید اگر امام (علیه السلام) آن جا بود چه می کرد.

آیا ما شک داریم که خیلی از کارها و گناهان ما را حضرت انجام نمی دهند؟ پس چرا باز هم ما آن ها را مرتکب می شویم؟

* شما فرمودید که ظهور ناگهانی اتفاق می افتد و در شرایطی که مردم فکر می کنند مثلاً قرار است صد یا هزار سال بعد اتفاق بیفتد. ما که الآن با توجه و در نظر داشتن علایم و نشانه ها چشم انتظار ظهور هستیم آیا خلاف این رویه عمل می کنیم؟

خیر، به هیچ وجه این طور نیست منظور از» بغته «که ما گفتیم، یک حادثه غیرمنتظره است. شما الآن اگر از مردم بپرسید امام زمان (علیه السلام) کی ظهور می کنند یک دسته معدودی ممکن است جواب بدهند هیچ وقت و اصلاً منکر آن بشوند و در مقابل دسته دیگری هم بگویند شاید فردا، شاید دو، سه روزبعد و تا این حد آماده ظهور باشند. به هر حال شیعه با امید زنده بوده است.

از آن جا که ما با مطالبی سر و کار داریم که جنبه اعتقادی دارند، مرتب آن ها را با مراجع هماهنگ می کنیم، یکی از مسائلی که به برخی مراجع عرض کرده ام و پسندیده اند این است که اگر امام زمان (علیه السلام) از زمان ظهورشان خبر داشتند و می دانستند که قرار است بیش از هزار سال غیبتشان طول بکشد، حتی اگر دلشان از پولاد بود باز این دل آب می شد. به عبارت دیگر خود حضرت هم زمان ظهورشان را نمی دانند. ما چون امیدواریم که همچنان زنده هستیم هزاران کار را شروع می کنیم. اگر دکترها به کسی بگویند که تو سرطان داری و زنده نمی مانی آیا باز هم همین طور عمل خواهد کرد؟ ما با این امید زنده هستیم و از خدا بخواهیم که این امید را به تحقق برساند ان شاءالله.

* می گویند به تأخیر افتادن ظهور به این علت است که هنوز تعداد 313 یار مخلص آن حضرت کامل نشده است؛ نظر شما در این رابطه چیست؟

* در برخی احادیث به این معنا اشاره شده مثلاً درماجرای جزیره خضرا، سید شمس الدین می گوید از این تعداد 300 نفر آماده اند و 13 تای دیگر هنوز زنده مانده اند و معنای این حدیث این نیست که تا 313 یار حضرت کامل شد ایشان ظهور می کنند به علاوه که ما در این گونه احادیث توقف کرده ایم که آیا صحیح است یا خیر، چون خود ائمه (علیه السلام) به ما یاد داده اند و راهنمایی کرده اند که اگر ما احساس

اضطرار بکنیم و همه با هم متضرعانه دست به سوی خدا بلند کنیم و از او ظهور حضرت را طلب نماییم قطعاً این واقعه اتفاق می افتد. روایت شده که بنی اسراییل با دعا و تضرع 170 سال عقابشان کم شد و شما هم با دعا و تضرع می توانید مدت غیبت امام زمان (علیه السلام) را کم کنید. اصلاً علت اساسی تأخیر در ظهور حضرت گناهان ماست و ما با تقوا و دعا می توانیم ظهور را جلو بیندازیم.

* در نشست قبلی حجت الاسلام کورانی فرمودند: منظور از بعضی از تعابیری که در روایات آمده؛ نظیر سوار شدن بر ابرها و امثال آن تکنولوژی امروزی نیست و همگی جزء معجزات امام (علیه السلام) هستند. درباره جنگ کردن با شمشیر و این موضوع نظر شما چیست؟

* آنچه درباره عصر ظهور به مارسیده این است که در آن دوران هیچ نابینایی روی زمین باقی نمی ماند. بعضی از یاران حضرت سوار ابرها می شوند و صحبت ایشان را همه دنیا می شنوند. قدر مسلم این روایات همان چیزی است که بیان شده ولی این که آیا علم بشری این قدر پیشرفت می کند و مثلاً یاران با بالگرد و هواپیما جابه جا می شوند و صحبت های حضرت به وسیله ماهواره و وسایلی از این دست مخابره می شود و یا این که معجزه ایشان است در روایات بیان نشده و ما نمی توانیم نظر قطعی بدهیم. البته بعضی جاها مسلماً معجزه و امری خارق العاده است؛ مثلاً درباره بانگ آسمانی گفته شده که همه آن را می شنوند، خوابیده بیدار می شود فرد نشسته می ایستد و... در صورتی که اگر بنا باشد این مطلب با ماهواره مخابره شود لازم است من، بیدار و در مقابل دستگاه نشسته باشم و در غیر این صورت ممکن نیست مطلب را دریافت کنم.

درباره شمشیر هم باید خدمتتان عرض کنم استفاده از وسایل کشتار جمعی با اصل هدایت مردم سازگار نیست و حضرت مسلماً از این وسایل استفاده نمی کنند.

ولی این که چطور این وسایل خنثی می شوند به هر حال الآن هر سلاحی که ساخته می شود بلافاصله بعدش خنثی کننده آن را هم می سازند طبیعتاً حضرت هم این دانش را دارند و هم دانش مافوق آن را و به همین جهت به راحتی می توانند همه این سلاح ها را خنثی کنننd. در آیه» واعدّوا لهم ما استطعتم من قوّه...؛ و هرچه در

توان دارید، از نیرو و اسب های آماده بسیج کنید. (4 منظور هر نوع سلاحی است که بتوان با آن در مقابل کفار و مشرکان ایستاد ولی در مورد آقا بقیه الله (علیه السلام) این نیرو فقط شامل شمشیر می شود و هر کس بناست کشته شود با شمشیر می میرد. خیلی از بزرگان فرموده اند این شمشیر نمادین است و حضرت از آن استفاده نمی کند ما هم معتقدیم که نمادین است ولی در عین حال از آن وسایل هم استفاده نمی کنند.

پی نوشت ها:

1. سوره مائده (5)، آیه 64.

2. به عبارت دیگر بهتر است بگوییم قطعیتی که در روایات برای علائم حتمی بیان شده ناشی از علم معصومین (علیه السلام) به خواست و مشیت الهی است و یقین آن ها ناشی از علم به لوح محفوظ است و آنچه که احتمال بداء در آن وجود دارد مواردی است که در لوح محو و اثبات مندرج گشته اند.

3. سوره انعام (6)، آیه 121.

4. سوره انفال (8)، آیه 60: و هرچه در توان دارید از نیرو و اسب های آماده بسیج کنید...

- إستحباب تعجیل در کارخیر وکراهت تأخیرآن

(273)

1 - محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن النعمان، عن حمزه بن حمران، قال: سمعت أبا عبد الله (علیه السلام) یقول: إذا هم أحدکم بخیر فلا یؤخره فإن العبد ربما صلی الصلاه، أو صام الیوم، فیقال له: اعمل ما شئت بعدها فقد غفر (1) لک. (274)(1)
حمزه بن حمران گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می گفت: وقتی که قصد کرد یکی از شما به کار خیری، پس آن را به تأخیر نیندازد ای بسا بنده ای نماز یا روزه ای را انجام می دهد، به او گفته می شود

1- (1) - 1 - الكافى 2 1/114.(1) فى المصدر - غفر الله.

هرچه را دوست داری بعد از آن به عمل بیاور یقینا بخشوده شدی.

2 - وعنه، عن أحمد، عن ابن أبی عمیر، عن مرازم بن حکیم، عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: کان أبی یقول: إذا هممت بخیر فبادر، فإنک لا تدری ما یحدث. (275)(1)

مرازم بن حکیم از ابی عبدالله علیه السلام فرمود: هروقت به خیری قصد کردی (زود) مبادرت کن چون نمیدانی چه پیش خواهد آمد.

3 - وعنه، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن أبی جمیله قال: قال أبو عبد الله (علیه السلام): افتتحوا نهارکم بخیر، وأملوا علی حفظتکم فی أوله خیرا، وفی آخره خیرا، یغفر لکم مابین ذلک إنشاء الله. (277)(2) ابی جمیله گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: روزتان را با خیر افتتاح کنید و بر فرشتگان نگهبانت در اول روز و در آخرش هم کار نیک نشان دهید، میان این دوخیر به شما بخشیدمی شود انشاءالله.

4 - وعن علی بن إبراهیم عن أبیه، عن إبن أبی عمیر، عن ابن اذینه، عن زراره، عن أبی جعفر (علیه السلام) قال: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): إن الله یحب من الخیر ما یعجل. (278)(3) زراره از امام باقرعلیه السلام فرمود: خداوند دوست می دارد از کار خیر آنچه با شتاب انجام داده شود.

5 - وعنه، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن سالم عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: إذا هممت بشئ من الخیر فلا تؤخره، فإن الله عزوجل ربما اطلع علی العبد وهو علی شئ من الطاعه، فیقول: وعزتی وجلالی، لا أعذبک بعدها أبدا، وإذا هممت بسیئه فلا تعملها، فإنه ربما اطلع الله علی العبد وهو علی شیئ من المعصیه، فیقول: وعزتی وجلالی لا أغفر لک بعدها أبدا. (279)(4) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که به کار خیری تصمیم گرفتی زود انجام دهی به تأخیر نیانداز، خدای عز و جلّ ای بسا به بنده ای که در حال انجام طاعتی باشد می فرماید:

به عزّت و جلالم سوگند بعد از آن ترا عذاب نمی کنم و اگر در کار بدی ببیند میگوید

1- (1) - 2 - الکافی 2:3/114.
2- (2) - 4 - الکافی 2:2/114.
3- (3) - 5 - الکافی 2:4/114.
4- (4) - 6 - الکافی 2:7/115.

قسم به عزّت و جلالم بعد از آن ترا نمی بخشم.

6 - وعن أبی علی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن أبی جمیله، عن محمد بن حمران، عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: إذا هم أحدکم بخیر أو صله فإن عن یمینه وشماله شیطانین، فلیبادر لا یکفاه عن ذلک. (282)(1) از امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی یکی از شما به عمل خیر یا صله ارحامی تصمیم بگیرد زود انجام دهد چون دو شیطان از چپ و راست او می خواهند او را از آن کار نیک نگهدارند.

7 - الحسن بن محمد الطوسی (فی الأمالی) عن أبیه، عن المفید، عن ابن الزیات، عن محمد بن همام، عن جعفر بن محمد بن مالک، عن أحمد بن سلامه، عن محمد بن الحسن العامری، عن أبی معمر، عن أبی بکر بن عیاش، عن الفجیع العقیلی، عن الحسن بن علی، عن أبیه علیهما السلام قال: إذا عرض لک شئ من أمر الآخره فابدأ به، وإذا عرض لک شئ من الدنیا فتأنه حتی تصیب رشدک. (285) - (2)حسن بن علی علیهما السلام فرمود: اگر کاری برای آخرت بتو پیش آید زود انجام ده و اگر برای دنیا چیزی پیشاید، با تأنی راه درست را انتخاب کن.

8 - محمد بن الحسن، فی (المجالس والأخبار) بإسناده، عن أبی ذر، فی وصیه رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) - قال: یا أبا ذر، إغتنم خمسا قبل خمس:

شبابک قبل هرمک، وصحتک قبل سقمک، وغناک قبل فقرک، وفراغک قبل شغلک، وحیاتک قبل موتک، یا أبا ذر، إیاک والتسویف (1) بأملک، فإنک بیومک ولست بما بعده، یا أبا ذر إذا أصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء وإذا أمسیت فلا تحدث نفسک بالصباح، وخذ من صحتک قبل سقمک(3) رسول خدا صلی الله علیه و آله به اباذر فرمود: ای اباذر پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت شمار، جوانیت را پیش از

1- (1) - 9 - الکافی 8/115:2.
2- (2) - وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج 1 ص 119:
3- (3) - 13 - أمالی الطوسط 139:2.(1) التسویف: التأخیر. من قولک: سوف أفعل (لسان العرب 164:9). وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر

العاملی ج 1 ص 119:

پیریت، و صحت بدنت را پیش از بیماری و داریت را پیش از نداری و فراغتت را پیش مشغولی و زندگیت را پیش از مرگ.

ای اباذر مبادا به آرزویت، وقت گذرانی کنی چون برای امروز هستی برای فردایت نیستی ای اباذر وقتی که صبح بیدار شدی به غروبت فکر نکن وقتی به غروب رسیدی به فردایت فکر نکن و صحت بدنت را بگیر (و نگهدار) پیش از آنکه مریض شوی.

باب عدم جواز کوچک شمردن عبادت وکار خیر که منجر به ترک آن

شود

(286)

1 - محمد بن یعقوب، عن عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن علی بن الحکم، عن أبان بن عثمان، عن بشیر بن یسار، عن أبی عبد الله (علیه السلام) - فی حدیث - قال: ولا تستقل ما یتقرب به إلی الله عز وجل ولو شق تمره. (287)(1) از ابی عبدالله علیه السلام فرمود: چیزی ترا به خدا نزدیک کند، کوچک مشمار اگرچه پاره ای از خرما باشد.

2 - وعن عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن علی، عن محمد بن عمر بن یزید، عن الرضا (علیه السلام) أنه قال - فی حدیث -: تصدق بالشئ وإن قل، فإن کل شئ یراد به الله وإن قل - بعد أن تصدق النیه فیه - عظیم، إن الله تعالی یقول: (فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره، ومن یعمل مثقال ذره شرا یره) (1). (289)(2) از امام رضا علیه السلام در حدیثی فرمود: چیزی را (در راه خدا) تصدق کن اگرچه کم باشد بانیت صدقه دادی، پیش خدا بزرگ است چون می فرماید:

1- (1) - 1 - الکافی 2.5/115:2: الکافی 5/336:2.
2- (2) - 3 - الکافی 10/4:4 - وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج 1 ص 115:. وفیه - بعد کلام - مر الصبی فلیتصدق بیده بالکسره والقبضه والشئ وإن قل، ویأتی تمامه فی الحدیث 1 من الباب 4 من ابواب الصدقه من کتاب الزکاه. (1) الزلزال 7:99، 8.

هرکس به اندازه ذره ای عمل خیر کند، نتیجه اش را می بیند و هرکس به اندازه ذره ای عمل شر انجام دهد، آن را هم خواهد دید.

3 - وفی (الخصال)، وفی (معانی الأخبار)، وفی کتاب (إکمال الدین): عن محمد ابن علی ماجیلویه، عن عمه محمد بن أبی القاسم، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن القاسم بن یحیی، عن جده الحسن بن راشد، عن أبی بصیر، عن محمد بن مسلم، عن أبی جعفر، عن آبائه، عن علی (علیهم السلام) قال: إن الله أخفی أربعه فی أربعه:

أخفی رضاه فی طاعته فلا تستصغرن شیئا من طاعته، فربما وافق رضاه وأنت لا تعلم، وأخفی سخطه فی معصیته فلا تستصغرن شیئا من معصیته، فربما وافق سخطه (معصیته) (1) وأنت لا تعلم، وأخفی إجابته فی دعوته فلا تستصغرن شیئا من دعائه، فربما وافق إجابته وأنت لاتعلم، وأخفی ولیه فی عباده فلا تستصغرن عبدا من عبید الله (2) فربما یکون ولیه وأنت لا تعلم. (292)(1) محمد بن مسلم از امام باقر از پدران بزرگوارش از علی علیهم السلام فرمود: خداوند چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده است، رضایش را در طاعتش، پس هیچ عمل خیری را کوچک مشمار ممکن است مورد رضایش آن باشد و غضبش را در معصیت مخفی نموده پس هیچ گناهی را کوچک نشمار ممکن است همان مورد غضب خدا باشد و اجابت را در دعا قرار داده پس هیچ دعائی را کوچک مشمار ممکن است همان مورد اجابت باشد و بنده اش را در میان بندگان مخفی ساخته پس هیچ کس را کوچک مشمار ممکن است او بنده خالص خدا باشد.

4 - أحمد بن محمد بن خالد فی (المحاسن): عن أبیه، عن ابن سنان، عن محمد بن حکیم، عمن حدثه، عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: قال علی (علیه السلام):

اعلموا أنه لا یصغر ما ضر یوم القیامه، ولا یصغر ما ینفع یوم القیامه، فکونوا فیما

1- (1) - 6 الخصال: 31/209 ومعانی الأخبار: 1/112 وإکمال الدین: 4/296. وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج 1 ص 117 (1) لیس فی المصدرین الأخیرین. (2) فی المصدر: من عباد.

أخبركم الله كمن عاين.(1) امام صادق از علی علیهماالسلام فرمود: آنچه که برای آخرتت ضرر دارد کوچک مشمارو آنچه که به روز قیامتت منفعت دارد کوچک مشمار پس آنچه را که خدا به شما خبر داده مانند کسی باشید آن را می بیند.

5 - وقال (علیه السلام): قلیل مدوم علیه خیر من کثیر مملول منه. (296)(2)وفرمود: کم دائمی بهتر از زیادیست که ملال آور باشد.

6 - الحسن بن محمد الطوسی، فی (الأمالی) عن أبیه، عن المفید، عن جعفر بن محمد بن قولویه، عن أبیه، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن یونس بن عبد الرحمن، عن الحسن بن محبوب، عن أبی محمد الوابشی، عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: إذا أحسن العبد المؤمن ضاعف الله عمله بکل حسنه سبعمأه ضعف، وذلک قول الله عزوجل: (والله یضاعف لمن یشاء) (1).(3) امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که بنده عمل خیری را انجام دهد خداوند به هر حسنه هفتصد برابر زیاد می کند و این است گفته خدای عز و جل (خداوند می افزاید به هرکس که بخواهد.

پیشگویی حضرت مسیح (علیه السلام) دربارهٔ امامُ حسین (علیه

السلام)

در روایات آمده است که حضرت مسیح (علیه السلام) هنگام عبور از کربلا نشست و گریست و درباره علت گریه خود فرمود: اینجا زمینی است که در آن فرزند آزادزن پاک و مبرا از هر گونه پلیدی و آلودگی، که شبیه مادرم مریم است، کشته شده و در آن دفن می شود.

1- (1) - 8 - المحاسن: 257/249 وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج 1 ص 117.
2- (2) - وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج 1 ص 118
3- (3) - وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی ج 1 ص 118

به گزارش» شیعه نیوز «، آگاهی از شهادت امام حسین (علیه السلام) در میان انبیاء الهی و امت های گذشته، سابقه طولانی داشته است. در این باره اخبار بسیاری در کتاب های تاریخی و حدیثی شیعه و سنی وجود دارد که دو نمونه از آن را با استناد به» مقتل جامع سیدالشهدا «زیر نظر حجت الاسلام مهدی پیشوایی ذکر می کنیم:

1 - ابن عباس از امیرالمؤمنین (علیه السلام) حدیثی را درباره عبور حضرت عیسی (علیه السلام) از سرزمین کربلا نقل می کند که حضرت) در بخشی از این حدیث (می فرماید:» عیسی] هنگام عبور از کربلا [نشست و شروع به گریه کرد و حواریون نیز با وی نشستند و گریه کردند؛ اما علت گریه حضرت عیسی (علیه السلام) را نمی دانستند. از این رو به حضرت گفتند ای روح و کلمه خدا، سبب گریه شما چیست؟ حضرت فرمود: آیا می دانید اینجا چه سرزمینی است؟ گفتند: نه فرمود اینجا زمینی است که در آن فرزند رسول خدا احمد و فرزند آزادزن پاک و مبرا از هر گونه پلیدی و آلودگی، که شبیه مادرم] مریم [است، کشته شده و در آن دفن می شود «.) امالی شیخ صدوق، ص 695، ح 5)

2. سماعه بن مَهران می گوید که از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: آن کسی که خداوند در کتابش درباره او فرموده:» وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ إِسْمَاعِیلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَّبِیًّا) در این کتاب از اسماعیل یاد کن؛ زیرا که او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود («پیامبری از پیامبران بوده] که خدا او را به سوی قومش برانگیخت 2 [پس قومش بر او مسلط شده، پوست سر و صورتش را کندند ! آنگاه خدا فرشته ای را نزد او فرستاد و گفت: پروردگار جهانیان به تو سلام می رساند و می فرماید: آنچه را قومت با تو کردند، دیدم. پس هر چه می خواهی، از من بخواه. اسماعیل (علیه السلام) گفت: ای پروردگار جهانیان حسین بن علی بن ابی طالب] در ابتلا به بلاها و مصیبت ها 3 [برای من اسوه و الگوست. امام صادق فرمود: او پیامبری غیر از اسماعیل پسر ابراهیم] خلیل [بوده است.) امالی شیخ

مفید، ص 39، ح 7)

منبع: فارس

پیشگوئی امام صادق علیه السلام در باره أتم

ایی بر وجود خداست. و در خود شما نیز. آیا نمیبینید؟

صفحه ی نخست و تماس با ما عضویت در خبرنامه ما

دانلود برنامه های دکتر فریدون صحافی

اعجاز قرآن در سحاب چشم گربه (Cat's Eye Nebula)

تعدادی از معجزات علمی قرآن در زمینه ی نجوم و کیهان شناسی

تعدادی از معجزات علمی قرآن در زمینه ی نجوم بیگ بنگ و....) بسیار خواندنی (

معجزه ی علمی قرآن در زمینه ی جو زمین

کشف آثار شق القمر توسط ناسا

اعجاز قرآن در خورشید و حرکت آن

اعجاز قرآن در حرکت زمین

جنین شناسی در قرآن کریم

اشاره ی قرآن به اتمسفر زمین

اعجاز قرآن در مورد تاریکی های دریا

اعجاز قرآن در جدایی قاره ها

اعجاز قرآن در کمبود اکسی دژن در ارتفاعات

اعجاز قرآن در وحدت و پیدایش هستی

اعجاز قرآن در کوهها

نمونه هایی از اشارت های علمی قرآن که در قرن 20 کشف شدند!

اعجاز قرآن در مورچه ها

ص:349

اعجاز قرآن در رعد و برق

لقاح ابرها و گیاهان توسط باد

سیاه چاله های نترونی در قرآن

چگونگی تشکیل باران برف تگرگ در قرآن

دلایل اعجاز قرآن

اعجاز در احادیث ائمه اطهار (علیه السلام)

مستندات الهی ر مورد داستان حضرت نوح موسی عاد و شق القمر

جدید ترین شگفتی قرآن، نردبان های شنوایی

معجزات علمی قرآن در پیدایش کائنات و زندگی

صفحه جدیدپیشگویی فتح مکه و جنگهای ایران و روم در قرآن کریم

اعجاز قرآن در لایه بودن زمین و تشکیل نفت و نسبیت زمان

معجزه ی قرآن در آهن

تحقیقات ناسا معجزه ی شق القمر را تایید می کند

پاسخ به: برخی شبهات علمی

تعدادی از فایل های pdf در زمینه ی اعجاز قرآن از وبلاگ قبلی من

استخوان های غول پیکر کشف شده در عربستان متعلق به قوم عاد هستند

انگشت نگاری در قرآن کریم

اشاره ی بسیار عجیب قرآن به وجود سبزینه) کلروفیل (

اشاره ی قرآن به زلزله و تشفشان

اشاره ی قرآن به نیروی جاذبه

اعجاز قرآن در گسترش کائنات و کوچکتر شدن ابعاد زمین

اثبات علمی: چرا خداوند خالقی ندارد؟

اعجاز علمی در احادیث رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) رنگ ستاره گان و مگس

نظریه جعفر صادق در باب پیدایش جهان

سخنان حضرت علی (علیه السلام) در مورد آفرینش

سخنان امام جعفرصادق (علیه السلام) در باره ی قدرت هسته ای

ص:350

پیش بینی عجیب رسول اکرم در مورد ایدز و سایر بیماری های جنسی

اشاره ی قرآن به تشکیل آسمانها و زمین از یک توده گازی شکل - بیگ بنگ - گسترش کائنات - نسبت مساحت دریاها با خشکیها - و کوهها در 1400 سال قبل

اشاره ی قرآن به وجود گلبول های سفید

قرآن و پایان کارجهان

بخش وبلاگ

همه موجودات زنده از آب آفریده شده اند.

پاتولوژی در قرآن کریم

مراحل خلقت جنین بقلم: پروفسورکیت مور

لینکدونی

سخنان امام جعفرصادق (علیه السلام) در باره ی قدرت هسته ای

نظریه حضرت امام جعفرصادق (علیه السلام) راجع به قدرت هسته ای

یکی از نظریه های بدیع حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) این است که هر چه موجودیت ذاتی دارد غیر از خداوند، دارای ضد خود می باشد اما بین ضدین تصادم بوجود نمی آید و اگر تصادم بوجود بیابد، بعید نیست جهان ویران شود.

این نظریه، خلاصه نظریه ماده و ضد ماده امروزی است که ما در یکی از صفحات گذشته باختصار راجع به آن صحبت کردیم و اینک به مناسبت بحث در مورد نظریه حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) بیشتر راجع به آن صحبت میکنیم و میگوئیم از مرحله تئوری گذشته و وارد مرحله عملی شده و بتدریج دانشمندان در کشورهای مختلف ضد ماده عناصر را کشف می نمایند.

تفاوت ماده با ضد ماده این است که در اتم های ماده) عناصرمعمولی (بار الکتریکی) الکترون (منفی است و بار الکتریکی) پروتون (در هسته اتم، مثبت. اما

در ضد ماده بار الکتریکی) الکترون (مثبت است و بار الکتریکی) پروتون (در هسته اتم منفی.

هنوز کسی آزمایش نکرده که هر گاه اتم های ماده با اتم های ضد ماده تصادم کند و انفجار بوجود بیاید چه خواهد شد.

هر چه راجع به این انفجار گفته میشود جنبه تئوری دارد و شبیه است به آنچه راجع به انفجار) یا تفکیک (اتمهای اورانیوم قبل از تابستان سال 1944 میلادی می گفتند که هنوز آمریکا اولین بمب اتمی را در خود آن کشور آزمایش نکرده بود.

در آن موقع می گفتند آزمایش بمب اتمی ممکن است تفکیک زنجیری بوجود بیاورد و تمام عناصر که در کره زمین هست تفکیک شود اما آن طور نشد و بعد از آن هم تا امروز با این که بدفعات بمبهای اتمی و هیدروژنی را منفجر کرده اند، عناصر در کره خاک منفجره نشده است.

اما بین انفجار بمب اتمی با انفجار ناشی از تصادم ماده و ضد ماده فرق وجود دارد.

چون وقتی یک بمب اتمی یا هیدروژنی منفجر میشود، قسمتی کم از ماده مبدل به انرژی میگردد و قسمت زیاد ماده عاطل میماند یعنی مبدل به انرژی نمیشود.

همه می دانند که قانون تبدیل ماده به انرژی که) انشتین (کشف کرد این است:) انرژی مساوی است با جرم ضرب در مجذور سرعت سیر نور (.

طبق این قانون اگر تمام آنچه در یک بمب اتمی یا یک بمب هیدروژنی هست مبدل به انرژی بشود نیروی زیاد بوجود می آید و) ژول (دانشمند فیزیکی انگلستان که اسمش روی یکی از مقیاسهای برق گذاشته شده و در قرن نوزدهم میلادی میزیست میگفت: که اگر یک کیلوگرم از ماده بطور کامل مبدل به انرژی شود و فی المثل دود و خاکستر از آن بوجود نیاید، جهان محو خواهد شد.

اما انشتین دانشمند فیزیکی قرن بیستم با کشف قانون تبدیل ماده به انرژی نشان داد که این طور نیست و هر گاه یک کیلو گرم از ماده بطور کامل مبدل به انرژی شود جهان نابود نمی گردد.

ولی تا امروز نوع بشر نتوانسته که حتی بوسیله بمب های اتمی و هیدروژنی ماده

ص:352

را بطور کامل مبدل به انرژی کند.

امام جعفر صادق راجع به دنیا چنین گفته است:

جهان از یک جرثومه بوجود آمد و آن جرثومه دارای دو قطب متضاد سبب پیدایش ذره گردید و آنگاه ماده بوجود آمد و ماده تنوع پیدا کرد و تنوع ماده ناشی از کمی یا زیادی ذرات آنها میباشد.

این تئوری با تئوری اتمی امروزی راجع بوجود آمدن جهان هیچ تفاوت ندارد و دو قطب متضاد دو شارژ مثبت و منفی درون اتم است و آن دو شارژ سبب تکوین اتم گردیده و اتم هم ماده را بوجود آورده و تفاوتی که بین مواد) یعنی عناصر (دیده میشود ناشی از کمی یا زیادی چیزهائی است که درون اتم عناصر موجود میباشد.

چند نفراز فیلسوفان یونان قدیم که در قرن ششم و پنجم قبل از میلاد بسر می بردند راجع به پیدایش دنیا نظرهائی ابراز کردند و) ذیمقراطیس (نظریه) اتم (را راجع به پیدایش دنیا ابراز کرد و بعید نمیدانیم که امام جعفر صادق از تئوری فیلسوف یونانی راجع به پیدایش جهان اطلاع داشته و تئوری خود را با وقوف بر آن نظریه ها ابراز کرده است.

به احتمال قوی اگر امام جعفر صادق از نظریه فیلسوفان قدیم یونان اطلاع داشته آن تئوریها از همان راه که جغرافیا و هندسه وارد مدینه گردید به آن شهر رسیده بود یعنی از راه دانشمندان مصری از فرقه قطبی.

میتوانیم فکر کنیم که چون امام جعفر صادق از تئوری های دانشمندان قدیم یونانی که سیزده قرن یا دوازده قرن قبل از او میزیسته اند راجع به پیدایش جهان اطلاع داشته توانسته آن تئوری ها را تکمیل کند و راجع بوجود آمدن دنیا نظریه ای ابراز نماید که امروز علمای فیزیک آن را میپذیرند و هنوز نتوانسته اند نظریه ای جالب توجه تر از نظریه آن مرد راجع به پیدایش دنیا بگویند.

در این نظریه بر جسته ترین قسمت موضوع دو قطب متضاد است قبل از جعفر صادق فیلسوفان یونان و دانشمندان اسکندریه پی برده بودند که در هستی اضداد وجود دارد و بعضی از آنها گفتند که هر چیز را بایستی از ضد آن شنا خت.

اما در تئوری جعفر صادق تئوری مربوط با ضداد صریح بیان شده و این

ص:353

صراحت نه در نظریه فیلسوفان قدیم یونان وجود دارد و نه در نظریه دانشمندان مکتب علمی اسکندریه.

دانشمندان یونان و اسکندریه نظریه های خود را در مورد اضداد طوری بیان کرده اند که گوئی میخواسته اند راهی برای فرار داشته باشند و اگر دریافتندکه اشتباه کرده اند بتوانند گفته خود را پس بگیرند.

واضح است که از این جهت نظریه آنها به آن شکل ابراز شده که اطمینان نداشتند که اشتباه نمیکنند.

ولی جعفر صادق نظریه خود را صریح و بدون قید و شرط بیان کرده و در تئوری او) اگر (و) اما (وجود ندارد و صراحت نظریه اش ثابت میکند که میدانسته اشتباه نمینماید و نمیخواسته راه باز گشت را برای خود حفظ کند.

شیعیان میگویند تمام چیز هائی که امام جعفر صادق در مورد بوجود آمدن جهان و نجوم و فیزیک و عناصر و شیمی و ریاضیات و چیزهای دیگر گفت از علم امامت یعنی علم لدنی او بوده است.

اما مورخ نمی تواند علم جعفر صادق را لدنی بداند و دیگر این که تردید نداریم که جعفر صادق قبل از این که خود شروع به تدریس کند مدتی تحصیل میکرده و در جلسه درس پدرش حضور بهم میرسانیده است و مورخ نمیتواند مردی را که مدتی تحصیل میکرده دارای علم لدنی بداند.

تصور میکنیم که حتی شیعیان هم انکار کنند که جعفر صادق الفبا را از دیگران فرا گرفته بود و مردی که الفبا و مقدمات دیگر را از سایرین فرا گرفته چگونه از نظر یک مورخ میتوانید دارای علم لدنی باشد.

) مجمع مطالعات اسلامی در استراسبورک بزرگان اسلام را فقط از لحاظ تاریخی مورد تحقیق قرار میدهد. (یک مورخ او را یک دانشمند بر جسته میبیند و میفهمد که نیروی تفکر علمی او خیلی قوی تر از معاصرین بوده و آنچه در علوم مختلف گفته و کشف کرده از آن نیروی تفکر علمی سر چشمه میگرفته نه از یک علم لدنی و ملکوتی و یکی از چیز هائی که جعفر صادق در مورد پیدایش جهان گفته دو قطب متضاد است. اهمیت آنچه آن مرد گفت بعد از قرن هفدهم میلادی که وجود دو

قطب متضاد در فیزیک به ثبوت رسید آشکار شد. معاصرین او و کسانی که بعد از وی آمدند دو قطب متضاد را در شمار آنچه قدما گفتند مشعر بر این که هر چیز بضد خود شناخته میشود محسوب کردند و اهمیت گفته جعفر صادق پس از این که وجود دو قطب متضاد در فیزیک به ثبوت رسید آشکار گردید و امروز هم در اتم شناسی و الکترونیک وجود دو قطب متضاد غیر قابل تردید است. ما علوم جعفر صادق را از جغرافیا و نجوم و فیزیک در مبحث پیدایش دنیا و عناصر شروع کرده ایم و لذا مبحث فیزیک جعفر صادق را ادامه خواهیم داد و بعد از آن به مباحث دیگر خواهیم رسید و میگوئیم در فیزیک جعفر صادق چیزهائی گفته که قبل از او کسی نگفت و بعد از وی تا نیمه دوم قرن هجدهم و قرن نوزدهم و بیستم بعقل کسی نرسیده که آنها را بگوید.

نظریه حضرت امام جعفرصادق (علیه السلام) راجع به سرعت

نورولیزر

در مورد سرعت نور هم حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) نظریه ای ابراز کرده که با توجه به عصر او بسیار جالب توجه می باشد.

او گفت: که سرعت نور که بطرف چشم ما می آید فوری است و از انواع حرکات است.

یک مرتبه دیگر این نکته ذکر می کنیم که وسائل تکنیکی زمان اجازه نمی داد که حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) بتواند سرعت نور را اندازه بگیرد. ولی همین قدر که گفت نور حرکت است و سرعت آن فوری می باشد، تقریباً نظریه ای شبیه باین دوره راجع به نور گفته است.

روایتی از او نقل می کنند که خلاصه اش این است که روزی در محضر درس خود گفت:

نور قوی می تواند اجسام سنگین را بحرکت درآورد و نوری که در طور سینا بر موسی آشکار گردید.

ص:355

از نورهائی بود که اگر مشیت خداوند معلق می گرفت کوه را بحرکت در می آورد ممکن است فکر کنیم.

بر طبق این روایت حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) اساس تئوری لیزر را پیشگوئی کرده است.

بعقیده ما آنچه حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) راجع به حرکت و سرعت نور و این که نور از اشیاء بچشم ما می تابد گفت اهمیتش زیادتر از تئوری لیزر بطور ساده است.

چون این تئوری را قبل از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) گفته بودند ولی وی آنچه راجع به سرعت و حرکت و تمرکز نور و اینکه نور از اشیاء به چشم ما می تابد گفت مخصوص اوست.

از ازمنه قدیم در بین اقوام مختلف این عقیده وجود داشت که نور می تواند اجسام را بحرکت در آورد.

در مصر قدیم این عقیده وجود داشت که نور می تواند از همه چیز بگذرد و اجسام را هم بحرکت درآورد و حتی کوه مانع از عبور نور نیست.

به عقیده آنها انوار معمولی نمی تواند از کوه بگذرد و آنرا بحرکت درآورد اما اگر نور قوی بوجود بیاید می تواند از وسط کوه بگذرد یا آن را بحرکت درآورد و این بسته به تمایل نور قوی است که از وسط کوه بگذرد تا آن را بحرکت آورد.

راجع به علت فیزیکی این نظریه در هیچ جا توضیحی گفته نشد اما در بین تمام اقوام قدیم این عقیده وجود داشته و مثل این که قبل از بوجود آمدن ادیانی که تاریخ آنها در دست می باشد این عقیده رائج بوده است. چون قبل از این که نوع بشر دارای ادیانی گردد که امروز تاریخ آنها در دست می باشد، بجادوگری عقیده داشته و بین دین و جادوگری تفاوتی وجود نداشته و عقیده باین که نور، قادر است از حجاب ها بگذرد و اجسام را بحرکت درآورد از جادوگری است.

از مبدأ این عقیده جادوگری بدون اطلاع هستیم و آنهائی هم که چیزی در این خصوص گفته اند از روی فرض بوده است و مأخذی موجود نیست که نشان بدهد این عقیده در آغاز در کدام قوم بوجود آمد.

ازموضوع عقیده به انرژی بودن نور اگر بگذریم آنچه در تئوری حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) راجع به سرعت نور گفته شده همان است که امروز می دانند و سرعت حرکت نور را ثانیه ای سیصد هزار کیلومتر محسوب کرده اند. این سرعت، امروزه فوری نیست زیرا با موازین جدید علمی یک ثانیه مدتی است طولانی و سیصد هزار کیلومتر، با توجه به مسافات نجومی فاصله ای کوتاه.

اما با موازین قدیم، سیصد هزار کیلومتر سرعت در یک ثانیه یک سرعت فوری بوده و از لحاظ استنباط سرعت سیر نور هم حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) پیشقدم بشمار آمده است.

نظرامام صادق (علیه السلام) راجع به زلزله

حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) در دوازده قرن و نیم پیش راجع به نظام جهان چیزی گفته که کوچکترین تفاوت با نظریه دانشمندان فیزیکی این عصر ندارد حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) گفت:) وقتی در اوضاع دنیا بی نظمی می بینید و مشاهده می کنید که ناگهان طوفان میشود و سیل جاری می گردد و زلزله خانه ها را ویران می نماید این ها را دلیل بر بی نظمی جهان ندانید و آگاه باشید که هر یک از این وقایع غیر منتظره از یک یا چند قاعده ثابت و غیر قابل تغییر اطاعت می نماید و بر اثر آن قواعد ثابت است که این وقایع روی میدهد (.

امروز دانشمندان فیزیکی) یعنی علمائی که فقط از قواعد ریاضی پیروی می کنند و غیر از آن قواعد را علم نمی دانند (همین عقیده را دارند و حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) از این لحاظ با دوازده قرن و نیم حق تقدم به شایستگی درخور احترام است.

علمای فیزیکی و زمین شناس می گویند که طوفان و زلزله و آتشفشانی کوه یک واقعه غیر عادی نیست بلکه مطیع قوانین طبیعت است و زلزله از این جهت در نظر ما غیر عادی جلوه می نماید که از قانون آن اطلاع نداریم.

در طول هزارها سال یکی از وقایع غیر منتظره در نظر نوع بشر تغییر هوا بود و آن

را ناشی از بی نظمی جهان میدانست و فکر می کرد که نبایستی در وسط تابستان هوا یک مرتبه سرد شود.

ولی امروز تغییر هوا در نظر نوع بشر غیر منتظره و ناشی از بی نظمی جهان نیست چون به قانون علمی تغییر هوا پی برده اگر چه هنوز نتوانسته بطور دقیق آن قانون را بفهمد معهذا می تواند) بخصوص از وقتی که ماهواره ها اطراف کره زمین می گردند (تغییر هوا را پیش بینی نماید.

وقوع زلزله و آتشفشان هم مثل تغییر هوا می باشد و روزی که انسان از قوانین آن دو اطلاع حاصل کرد می تواند پیش بینی کند که زلزله در کجا و چه موقع حادث میشود و کدام کوه در چه موقع آتشفشانی می نماید.

حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) به شاگردان خود گفت: آنچه بنظر مردم ناشی از بی نظمی جهان جلوه می نماید مطیع یک یا چند قاعده ثابت و غیر قابل تغییر است. ثابت و غیر قابل تغییر بودن قواعد جهان مودر تایید تمام فیلسوفان متأله می باشد.

آنها می گویند که تمام تغییراتی که به چشم نوع بشر میرسد فقط از دریچه دیدار و عقل اوست و از لحاظ خداوند هیچ چیز در جهان تغییر نمی کند برای این که خداوند دانای مطلق است و هر قانونی که ایجاد کرده ابدی می باشد.

بنا بر نظریه فیلسوفان خداشناس تغیبراتی که در قوانین بشری بوجود می آید ناشی از جهل انسان است.

آدمی چون نمی تواند پیش بینی کند که پنجاه سال دیگر وضع اجتماعی) یا انفرادی (او چه خواهد شد قوانین را فقط برای زمان حال وضع می نماید و پنجاه سال دیگر که وضع انفرادی و اجتماعی بشر تغییر کرد قوانین را تغییر میدهد.

ولی خداوند تمام قوانین هستی را در یک لحظه و برای همیشه وضع کرده زیرا چون دانا می باشد هر نوع تحول را که تا پایان هستی) که پایان ندارد (بوقوع بپیوندد پیش بینی کرده و بر همین قیاس تمام پیغمبران را که برگزیده پیش بینی نموده و در آغاز میدانسته که در هر دوره باقتضای آن زمان کدام یک از پیغمبران را بفرست.

نه فقط فیلسوفان خداشناس عقیده دارند که قوانین جهان را ثابت می دانند.

نظریه حضرت امام جعفرصادق (علیه السلام) راجع به ساختمان بدن

انسان

حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) مثل سایر مسلمین میگفت که انسان از خاک آفریده شده است. فرق او با مسلمین دیگر این بود که راجع به آفرینش انسان از خاک چیزهایی می گفت که به عقل هیچ یک از مسلمین در آن عصر نمی رسید.

در اعصار بعد هم هیچ مسلمان نتوانست راجع بساختمان بدن انسان، استنباطی چون حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) داشته باشد. و اگر کسی چیزی می گفت مستقیم و غیر مستقیم از شاگردان حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) شنیده بود.

او می گفت تمام چیزهائی که در خاک هست در بدن آدمی وجود دارد.

اما بیک اندازه نیست و بعضی از آنها در بدن انسان خیلی زیاد است و بعضی از آنها خیلی کم. در بین چیزهائی هم که در بدن انسان زیاد است، مساوات وجود ندارد و بعضی از آنها از بعضی دیگر کمتر می باشد.

او گفت چهار چیز است که در بدن انسان زیاد می باشد و هشت چیز است که در بدن انسان کم می باشد و هشت چیز دیگر در بدن انسان خیلی کم است.

این نظریه که راجع بساختمان بدن آدمی از طرف آن مرد ابراز گردیده آنقدر غرابت دارد که گاهی انسان فکر می کند آیا همان طور که شیعیان عقیده دارند حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) دارای علم امامت بوده و این نظریه را از علم امامت استنباط کرده نه از علوم بشری.

زیرا ادراک ما نمی پذیرد که یک عالم عادی که از معلومات بشری بر خوردار می باشد در دوازده قرن و نیم قبل بتواند بیک چنین واقعیت پی ببرد.

لیکن آیا امتیاز نوابغ بر افراد عادی در این نیست که مغز آنها قادر باستنباط چیزهائی است که دیگران نمی توانند استنباط کنند و چشم آنها در همان منطقه که

برای دیگران ظلمات جهل است چیزهائی می بیند که دیگران قادر بدیدن آن نیستند.

اگر یک چنین مزیت وجود نداشته باشد چه تفاوت بین صاحبان عقول عادی و آنکس که یک نابغه می باشد موجود است.

حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) از این جهت نابغه بود که عقلش چیزهائی را ادراک می کرد که دیگران قادر با دراکش نبودند و چشمش چیزهائی را میدید که دیگران نمی توانستند ببینند.

کسانی هستند که می گویند تمام دانستنی ها در شعور باطنی هر کس هست.

ولی بین شعور ظاهری افراد و شعور باطنی آنها یک حجاب ضخیم وجود دارد. که مانع از این است که افراد بتوانند عرصه نامحدود شعور باطنی خود را ببینند. و از معلوماتی که در آنجا هست استفاده نمایند و تفاوت یک نابغه با افراد عادی این است که او به عرصه نامحدود شعور باطنی خود راه دارد و از معلوماتی که در آنجا هست استفاده می کند.

برگسون می گفت که یک اتم بهمان دلیل که از آغاز پیدایش خلقت یا از آغاز پیدایش کره زمین وجود داشته دارای تمام معلومات جهان است و بطریق اولی سلولهای جاندار بدن انسان از تمام معلومات و تاریخ دنیا از روز بوجود آمدن سلول جاندار تا امروز آگاه می باشد.

آنچه دیگران می گفتند که راه یافتن به عرصه نامحدود شعور باطنی می باشد برگسون فرانسوی) جهش حیاتی (می نامید و می گفت تفاوت یک نابغه با افراد عادی این است که) جهش حیاتی (نابغه بیش از افراد عادی است و می تواند از معلوماتی که در حافظه سلولهای بدنش وجود دارد استفاده نماید.

حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) اعم از اینکه به عقیده شیعیان علم امامت داشته یا بنابر نظریه قائلین با شعور باطنی خود مربوط بوده با بنا بر نظریه) برگسون (از جهش حیاتی قوی خود استفاده می نموده در مورد تشکیلات بدن انسان چیزی گفته که ثابت می کند در بین مردم زمان خود، و مردم اعصار بعد، در علم بدن شناسی منحصر بفرد، بشمار می آمده است.

زیرا بعد از دوازده قرن و نیم، امروز نظریه حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) از لحاظ علمی به ثبوت رسیده و در صحت آن تردید وجود ندارد، و حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) فقط اسم موادی را که در بدن انسان وجود دارد نبرد.

ناگفته نماند همانطور که حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) گفت: هر چه در زمین هست در بدن انسان نیز وجود دارد.

آنچه در کره زمین هست از یکصد و دو عنصر بوجود آمده و این یکصد و دو عنصر در بدن انسان وجود دارد.

اما میزان بعضی از این عناصر در بدن انسان آن قدر کم است که تا امروز نتوانسته اند که میزان آن را بطور دقیق تعیین نمایند.

حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) گفت هر چه در خاک هست در بدن آدمی وجود دارد و این را نمی توان دلیل بر نبوغ او دانست چون هر کس که عقیده داشته باشد که آدمی از خاک ساخته شده، می تواند بفهمد که هر چه در خاک هست در بدن انسان نیز وجود دارد.

اما آنچه دلیل بر نبوغ حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) می باشد این است که گفت: از آنچه در خاک هست و در بدن انسان هم یافت می شود. چهار قسمت زیاد است و هشت قسمت کم تر از آن چهار قسمت و هشت قسمت دیگر خیلی کمتر از هشت قسمت اول. بطوری که گفتیم امروز این نظریه به ثبوت رسیده است.

آن هشت چیز که بنا به گفته حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) در بدن انسان خیلی کم است این عناصر می باشد:

مولیبدن - سیلیسیوم - فلوئور - کوبات - مانگانز - ید - مس - روی - آن هشت چیز که در بدن انسان نسبت به هشت عنصر فوق بالنسبه زیادتر می باشد عبارت است از:

منیزیم - سدیم - پتاسیم - کلسیم - فسفر - کلر - گوگرد - آهن.

آن چهار عنصر که در بدن انسان خیلی زیاد می باشد عبارت است از اکسیژن -

کربن - هیدروژن - ازت.

پی بردن به این عناصر در بدن انسان کار یک روز یا دو روز نبوده و این کار از آغاز قرن هیجدهم میلادی با کالبد شکافی شروع شد و دو ملت در کالبد شکافی پیشقدم گردیدند یکی ملت فرانسه و دیگری ملت اطریش.

در کشورهای دیگر کالبد شکافی صورت نمی گرفت مگر به ندرت. در کشورهای شرق کالبد شکافی وجود نداشت و در کشورهای اروپائی کلیساهای ارتودوکسی و کاتولیکی و پروتستانی با کالبد شکافی مخالفت می کردند.

اما در اطریش و فرانسه کالبد شکافی می کردند بدون اینکه تظاهر به مخالفت با دستور کلیسا بکنند. معهذا تا زمان) مارا (کالبد شکافی در کشور فرانسه توسعه یافت و تقریباً پنهانی بود.

مارا، ضمن کالبد شکافی با کمک چند دانشمند دیگر فرانسوی از جمله) لاووازیه (معروف که در سال 1894 میلادی سرش را با گیوتین از بدن جدا کردند، انساج بدن را تجزیه می کرد تا اینکه بداند بدن آدمی از چه عناصری متشکل گردیده است.

بعد از مارا شاگردانش کار او را ادامه دادند و ضمن کالبد شکافی انساج بدن را تجزیه می کردند و آن کار در تمام قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم ادامه یافت و وسعت پیدا کرد.

چون کالبد شکافی که در آغاز قرن هیجدهم میلادی تقریباً منحصر به فرانسه و اطریش بود در سایر کشورهای اروپا و آنگاه در ممالک قاره های دیگر متداول گردید و امروز جز در بعضی از کشورها که دارای دانشکده پزشکی و جراحی نیستند، کالبد شکافی در همه جا متداول می باشد، هر جا که کالبد شکافی هست راجع به عناصری که بدن انسان از آنها متشکل شده تحقیق می شود و گاهی نتیجه تحقیق دو مرکز، در ارقام جزئی با یکدیگر اختلاف پیدا می نماید اما ارقام بزرگ اختلافی ندارند و تناسبی که حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) گفت در تمام کشورها در مورد تمام افراد سالم محفوظ است.

من باب مثال در تمام کشورها، هر مرد و زن سالم که وزن بدنش چهل و پنج

کیلوگرم باشد 8/1 کیلو گرم کربن در بدنش موجود است. و گفتیم که کربن یکی از چهار عنصر است که به مقدار زیاد در بدن انسان وجود دارد.

همچنین در بدن آن شخص چهل و پنج ساله 4/5 کیلو گرم هیدروژن وجود دارد . اما اگر شخص مبتلا به یک مرض مزمن بشود که عضلات بدنش به تحلیل برود یا اینکه بر اثر گرسنگی عضلات بدن دچار تحلیل شود، میزان هیدروژن در بدنش این اندازه نیست.

معهذا در تمام نژادهای بشری اعم از سفید و سیاه و زرد و نژادهای مخلوط میزان چهار عنصر که اکسیژن - کربن - هیدروژن - ازت - باشد در بدن انسان بیش از عناصر دیگر است.

بعد از این چهار عنصر میزان هشت عنصر دیگر که در بالا ذکر شد کمتر از چهار عنصر مذکور می باشد و از این که بگذرید میزان هشت عنصر دیگر در بدن کمتر است.

این تناسب در تمام انسانهای سالم چه در منطقه قطبی زندگی کنند چه در منطقه استوائی مشروط بر این که وزن بدن و سن متساوی باشد، برقرار است و مطالعات و تجربه های صد و پنجاه ساله یا بیشتر صحت نظریه حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) را در مورد چیزهائی که بدن انسان را تشکیل داده تأیید می نماید.

ادامه تجزیه انساج انسانی، چه آنها که انساج مرده بشمار می آید و چه انساجی که هنوز زنده است) مثل چیزهائی که در اعمال جراحی از بدن جدا می شود (از این جهت ضرورت دارد که بفهمند آیا تمام عناصری که در دنیای زمینی هست در بدن انسان وجود دارد یا نه؟

هنوز بعضی از عناصر را در انساج عضلات یا استخوان ها نیافته اند اما حدس میزنند که آن عناصر در بدن هست و از این جهت تا امروز کشف نشده که به مقدار خیلی کم در بدن وجود دارد و آزمایشگاه ها نتوانسته اند هنوز بوجود آنها پی ببرند.

اما چون پی بردن به چیزهای کوچک در حال پیشرفت می باشد امیدوار هستند روزی بتوانند تمام عناصر را در بدن انسان کشف کنند و نشان بدهند که از هر عنصر چه اندازه در بدن آدمی هست و هر عنصر از لحاظ وظائف الاعضاء چه اثری در

بدن انسان دارد و کاهش یا فقدان آن چه اثر می کند

صفحه ی نخست و تماس با ما عضویت در خبرنامه ما. دانلود برنامه های دکتر فریدون صحافی. اعجاز قرآن در سحاب چشم گربه (Cat's Eye Nebula) .

تعدادی از معجزات علمی قرآن در زمینه ی نجوم و کیهان شناسی. تعدادی از معجزات علمی قرآن در زمینه ی نجوم بیگ بنگ و....) بسیار خواندنی (. معجزه ی علمی قرآن در زمینه ی جو زمین. کشف آثار شق القمر توسط ناسا. اعجاز قرآن در خورشید و حرکت آن. اعجاز قرآن در حرکت زمین. جنین شناسی در قرآن کریم.

اشاره ی قرآن به اتمسفر زمین. اعجاز قرآن در مورد تاریکی های دریا. اعجاز قرآن در جدایی قاره ها. اعجاز قرآن در کمبود اکسی دژن در ارتفاعات. اعجاز قرآن در وحدت و پیدایش هستی. اعجاز قرآن در کوهها. نمونه هایی از اشارت های علمی قرآن که در قرن 20 کشف شدند!. اعجاز قرآن در مورچه ها. اعجاز قرآن در رعد و برق. لقاح ابرها و گیاهان توسط باد. سیاه چاله های نترونی در قرآن. چگونگی تشکیل باران برف تگرگ در قرآن. دلایل اع

پیشگوئی های پیشوایان در باره آخر الزمان و اوضاع آینده جهان

دسته: آخرین مطالب، مقالات، مهدویت Stars5 Stars (No Ratings Yet) 1 Star2 Stars3 Stars4

امتیاز:

پرسش: ایران در هنگام ظهور چگونه خواهد بود؟

پاسخ: با توجه به روایات می توان شرایط ایران را تا حدودی این گونه ترسیم کرد:» دانش و معارف دین اسلام و مکتب تشیع، از ایران و قم، به جهانیان صادر می شود. لذا موقعیت علمی ایران ممتاز است و اصلی ترین مرکز دین اهل بیت (علیه السلام) خواهد بود. در روایتی از وجود مقدس امام صادق (علیه السلام) نقل شده است:» به زودی،

کوفه، از مؤمنان خالی می گردد و دانش مانند ماری که در سوراخش پنهان می شود، از آن شهر رخت برمی بندد؛ سپس علم ظاهر می شود در شهری به نام قم؛ آن شهر معدن علم و فضل می گردد) و از آنجا به سایر شهرها پخش می شود (به گونه ای که باقی نمی ماند در زمین جاهلی نسبت به دین، حتی زنان در خانه ها. این قضیه نزدیک ظهور قائم (علیه السلام) واقع می شود علم، از قم به سایر شهرها در شرق و غرب پخش می شود و حجت بر جهانیان تمام می شود به گونه ای که در تمام زمین، فردی پیدا نمی شود که دین و علم به او نرسیده باشد. بعد از آن قائم، قیام می کند و سبب انتقام خدا و غضب او بر بندگان) ظالم و معاند (می شود؛ زیرا، خداوند انتقام) و عذاب (بر بندگان روا نمی دارد، مگر وقتی که حجت را انکار کنند «؛) بحار الانوار، ج 57 و 60، ص 213 (.

خیزش و جنبشی بزرگ برای دعوت مردم به طرف دین، در ایران روی می دهد.

از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده است:» مردی از اهل قم، مردم را به سوی حق دعوت می کند. گروهی، دور او اجتماع می کنند که مانند پاره های آهن اند و بادهای تند) حوادث (نمی تواند آنها را از جای برکند. از جنگ خسته نمی شوند و کناره گیری نمی کنند و بر خدا توکل می کنند. سر انجام، پیروزی برای متقین و پرهیزکاران است «.) بحار، ج 60، ص 216، ح 37 (.

گویا این حرکت، همان حرکتی است که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است:» گویا می بینم گروهی از مشرق زمین خروج می کنند و طالب حق هستند، اما به آنان پاسخ داده نمی شود. مجدداً برخواسته ی خود تاکید می کنند ولی جواب نمی شنوند. پس چون چنین دیدند، شمشیرها را به دوش می کشند، در مقابل دشمن می ایستند تا حق به آنها داده می شود، اما این بار قبول نمی کنند بلکه قیام می کنند و نمی دهند آن را) پرچم قیام را (مگر به صاحب شما) امام زمان) ع ««.) بحار الانوار، ج 52، ص 243، ح 116 (.

خروج سید حسنی و خراسانی که در روایات به آنها اشاره شده است را می توان در این باره دانست. بنابراین، موقعیت اجتماعی آن روز ایران حرکت به سوی حق طلبی و دعوت به آمادگی برای ظهور است.

در بستر این جامعه نیز یاران حضرت شکل می گیرند. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است:» قم را قم نامیدند، چون اهل او، اجتماع می کنند با قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) و با او قیام می کنند و او را یاری می کنند «.) بحار الانوار، ج 57 و 60، ص 216، ح 38 (.

در روایاتی که به نام یاران و شهرها اشاره دارد، شهرهای متعددی از ایران ذکر شده است. خلاصه آن که ایران، مرکز صدور دین و معارف اهل بیت است و زمینه سازی برای ظهور می کند.

در برخی از روایات اهل بیت (علیه السلام) به حضور فعال عجم در سپاه و ارتش مخصوص امام مهدی (علیه السلام) اشاره شده است. البته مقصود از عجم ملت های غیر عرب است، ولی به احتمال زیاد بیشترین مصداق آن در عصر ظهور، ایرانیان خواهند بود به ویژه که مرکز شیعه در ایران است.

مجموعه روایات وارده در مورد ایرانیان نشان می دهد که این گروه، زمینه سازان حکومت حضرت مهدی (علیه السلام) در جهان هستند و بیشترین تأثیر را در روند استقرار حکومت آن خورشید عالم تاب دارند، و در حقیقت حضرت مهدی (علیه السلام) به همراه یاران از جمله ایرانیان با دشمنان به مبارزه برمی خیزد.

پرسش: اینکه می گو یند جنگ و خو نریزی و بیماری شایع می شود و بسیاری از مردم هلاک می شوند موجب عدم امید به زندگی در زمان ظهور است آیا دو سوم می میرند؟ و این مطالب صحیح است؟ توضیح دهید.

پاسخ: سخن جنگ و خون ریزی ها در دو مرحله مطرح می شود:

الف. قبل از ظهور: در مورد جنگ های قبل از ظهور مطلب خاصی که از درجه اعتبار برخودار باشد بیان نشده است. بلکه به صورت کلی از مرگ و میرهای زیاد و جنگ و کشتار خبر داده شده است. از این رو به زمان و مکان و گروه خاصی نمی توان اشاره کرد. به علاوه که این حوادث مربوط به اختیار انسان ها است و لذا انسان می تواند با برخی اختیارها و انتخاب ها از بروز برخی حوادث جلوگیری کند.

ص:366

لذا در آیه قرآن به لوح محو و اثبات اشاره شده است.

البته اگر رویدادهای ناخوشایند واقعاً بخواهد رخ بدهد، اهل بیت به ما آموزش داده اند که با دعا و حرکت سنجیده بلا را از خود دور کنید تا در گروه نجات یافتگان باشید.

ب. هنگام ظهور: آنچه از مجموع روایات به دست می آید این است که چون حضرت حرکت خود را با تبلیغ و تبیین کامل شروع می کند اکثر قریب به اتفاق مردم با توجه به فطرت الهی خود، پیام و دعوت حضرت را می پذیرند، و جنگ و کشتار در مقیاس کوچکی رخ می دهد.

در مورد روایاتی که پیرامون جنگها و کشتارهای مربوط به آخر الزمان و ظهور وارد شده، توجه به چند نکته راهگشا است:

الف. سند برخی از این روایات اشکال دارد و راویان آنها در مواردی اشخاصی دروغگو بوده اند لذا چنین روایت هایی قابل پذیرش نیست.

ب. تشدید ظلم و ستم در برهه ای از زمان طبیعی بوده و سابقه تاریخی هم دارد.

وقتی به فرعون گفتند: از بنی اسرائیل فرزندی به دنیا می آید که پادشاهی و حکومت تو را از بین می برد؛ او ظلم و ستم بر بنی اسرائیل را شدت بخشید و حتی به دستور او زنان حامله را شکم دریدند و بچه ها را) جنین ها (از شکم مادران خارج کرده و کشتند.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که بیش از بیست هزار زن حامله را شکم دریدند. خداوند در قرآن به فشار فراوان فرعون در آن روزگار اشاره کرده و بی حرمت شدن زنان و سر بریدن فرزندان را یادآور می شود. چنین رفتاری از کسانی که خداوند را به طور کلی فراموش کرده و فقط به فکر دنیا و منافع آن هستند، دور از ذهن و واقعیت نیست!! بنابراین شدت یافتن ظلم در روزگار نزدیک ظهور قابل پیش بینی است.

ج. با نگاه به طول تاریخ شیعه به دوره هایی بر می خوریم که فشار بر شیعیان بسیار فراوان بود. آنان به جرم شیعه بودن تحت شکنجه و آزار

بودند و حتی برخی از بزرگان شیعه، فقط به جهت عقیده و مرام تشیع به شهادت می رسیدند. برخورد

ص:367

معاویه و حجاج در صدر اسلام و آل سعود) در اوایل قدرت یافتن (و صدام، از جمله مواردی است که نیازی به اثبات ندارد. کتاب های تاریخی مملو از ثبت چنین وقایع دلخراش است. شهید اول صاحب کتاب لمعه و شهید ثانی شارح کتاب لمعه، فقط به علت شیعه بودن به شهادت رسیدند. از این رو، امامان ما راه تقیه را پیش گرفتند و برای حفظ مکتب تشیع و جان شیعیان در بسیاری از موارد، سکوت کردند و به شیعیان دستور تقیه دادند.

وضعیت فعلی عراق حتی پس از صدام خود شاهد دیگری بر این ادعا است.

بسیاری از کشتارها مربوط به شیعیان مظلوم عراق است که تنها جرمشان آن است که پیرو مکتب شیعه اند. بنابراین کشتن اشخاص) به جرم شیعه بودن (در همین دنیای کنونی امر بعیدی نیست.

د. هر چند امامان معصوم (علیه السلام) برخی از وقایع ظهور را پیشگویی کرده و خبر داده اند؛ اما، ما را با امر» بداء «نیز آگاه کرده و اختیار انسان را در تغییر سرنوشت و امور خود یادآور شده اند. قرآن کریم در آیه یازدهم سوره رعد می فرماید:» خدا تغییر نمی دهد آنچه مربوط به قومی است مگر آنکه خود انسان ها تغییر دهند «. بنابراین نوع رفتار و اختیار انسان در چگونگی حوادث مربوط به آنها مؤثر است.

بر این اساس می توان منتظر امر ظهور بود و برای فرج امام عصر (عج) دست به دعا برداشت و برای زمینه سازی ظهورش تلاش کرد. حرکت اختیاری انسان ها در امر ظهور دخالت تمام دارد و می توان با حرکت های صحیح و ثبات قدم، در صراط مستقیم شاهد تعجیل در فرج آن بزرگوار بود. حضرت مهدی (عج) خود در نامه ای برای شیخ مفید به این شرط مهم اشاره کرده، می فرماید:» اگر شیعیان ما که خداوند آنان را در طاعتش یاری دهد در وفای پیمانی که از ایشان گرفته شده اجتماع کنند و مصمم باشند؛ البته نعمت دیدار به تاخیر نمی افتد و سعادت ملآقات ما برای آنان با معرفت کامل و راستین نسبت به ما تعجیل می گردد.) بحار الانوار، ج 53، ص 176 (پس می شود ظهور را درک کرد و برخی از این گونه حوادث نیز رخ ندهد.

پرسش: جنگ ارماگدون در کجا و چه کشورهایی شرکت دارند؟

پاسخ: دو تحقیق در این زمینه قابل بررسی و تبیین است:

برخی از دانشمندان، یکی از علایم ظهور امام مهدی (علیه السلام) را وقوع معرکه جنگی در منطقهای به نام "هرّ مجدون" و به تعبیر روایات "قرقیسا" میدانند. این قضیه حتی در کتب اهل کتاب نیز به آن اشاره شده است.) رؤیای یوحنا، 16013/16؛ سفر زکریا، 14/1-5؛ کتاب مقدس ص 843 (.

اهل کتاب از یهود و نصارا این معرکه جنگی را بس عظیم و خطرناک میدانند که در پایان تاریخ بشر اتفاق خواهد افتاد.

"هرمجدون" کلمهای است مشتق از "هر" به معنای کوه، "مجدوّ" که اسم وادی یا کوه کوچکی در شمال فلسطین است. اهل کتاب گمان میکنند مساحت معرکه این جنگ از منطقه مجدو، در شمال فلسطین تا ایدوم در جنوب امتداد دارد) حدود دویست مایل () شبکه معلومات، ص 4 (.

آنان معتقدند: در این جنگ لشکری با حدود 400 میلیون نفر شرکت خواهند داشت.) شبکه معلومات ص 2 (. لشکری که از عراق، ایران، لیبی، سودان و قفقاز در جنوب روسیه تشکیل شده است.) مجله الفکر الجدید، شماره 15 و 16 (.

دکتر عبد الکریم زبیدی میگوید: "أ این حادثه همان حادثه بزرگی است که قبل از ظهور امام مهدی (علیه السلام) تحقق خواهد یافت و در روایات از آن به معرکه" قرقیسیا "یاد شده است. در آن واقعه میلیونها لشکر از آمریکا، اروپا، روسیه، ترکیه، مصر و دولتهای مغرب عربی و لشکریانی از شهرهای شام؛ یعنی، سوریه، اردن، لبنان، فلسطین و اسرائیل شرکت خواهند داشت. همگی در منطقهای به نام قرقیسیا از بلاد شام با هم مواجهه خواهند داشت و سفیانی در این هنگام خروج خواهد کردأ" .)مجله الفکر الجدید، 15 و 16 (.

کلینی به سند خود از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده که به میسر فرمود: ای میسر! چه مقدار بین شما و قرقیسیا فاصله است؟ عرض کرد: نزدیک "شاطئ فرات" است.

حضرت فرمود: "اما انه سیکون بها وقعه لم یکن مثلها منذ خلق الله تبارک و تعالی السموات و الارض و لا یکون مثلها ما دامت السموات و الارض مادبه للطیر تشبع منها سباع الارض و طیور السماءأ" .)کافی، ج 8، ص

245، ح 451 (. آگاه باش که در آن مکان، واقعهای اتفاق خواهد افتاد که نظیر آن از زمان خلقت آسمانها و زمین از

ص:369

جانب خداوند تبارک و تعالی اتفاق نیفتاده است و نخواهد افتاد. آنجا محل پذیرایی پرندگان خواهد بود. درندگان زمین و پرندگان آسمان از آن سیر خواهند شد".

از مجموع روایات استفاده میشود که فرمانده عملیاتی این جنگ از جانب دشمنان اسلام، شخصی به نام سفیانی است. او کسی است که به کمک مراکز جاسوسی یهود و آمریکا، در میان مردم تفرقه انداخته و مردم را بر ضد شیعیان اهل بیت تحریک خواهد کرد و نیز بعد از پناه بردن امام زمان (علیه السلام) به کعبه با عدهای از یاران خود، در صدد مقابله با حضرت بر خواهد آمد که خود او با لشکریانش در منطقهای به نام" بیدا "به زمین فرو خواهند رفت.

در همین جنگ است که بنیه یهود از هم پاشیده شده و بسیاری از آنها نابود خواهند شد. بخاری به سندش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که فرمود:" قیامت برپا نمیشود تا آنکه شما با یهود بجنگید؛ در آن هنگام به حدی از آنان کشته خواهد شد که حتی سنگی که یک یهودی در آن پناه گرفته، میگوید: ای مسلمان! این یهودی است که در کنار من پناه گرفته، او را به قتل برسان ".)صحیح بخاری، ج 3، ص 232 (.

بیان دوم:

نبرد قرقیسیا:

سفیانی پس از سرکوب مخالفان، هدفی جز حمله به عراق ندارد. از این رو، با سپاهی بزرگ به سمت عراق رهسپار میشود. در میانه راه در منطقهای به نام قرقیسیا) شهری در سوریه در محل اتصال رود خابور و فرات (، جنگی هولناک درمیگیرد و بسیاری کشته میشوند.

در تعدادی از احادیث پیشوایان دینی از جنگ" قرقیسیا "خبر دادهاند. امام صادق (علیه السلام) در حدیثی فرمودند:" ان لله مائده [مأدبه] بقرقیسیاء یطلع مطلع من السماء فینادی: یا طیر السماء و یا سباع الارض، هلموا الی الشبع من لحوم الجبارین"؛"برای خداوند ودر قرقیسا سفرهای) غذایی (است. از آسمان ندا دهندهای آشکار میشود و آواز میدهد: ای پرندگان آسمان و ای درندگان زمین، بشتابید برای سیر شدن از گوشت ستمگران! ")نعمانی، الغیبه، ص 389، ح 63 (.

روایتی دو گروه درگیر این جنگ را فرزندان عباس و مروانی خوانده است، اما چهار حدیث دیگر سفیانی را یکی از طرفهای درگیری میدانند، از جمله حضرت علی (علیه السلام) فرموده است:

"یظهر السفیانی علی الشام ثم یکون بینهم وقعه بقرقیسیا حتی تشبع طیر السماء و سباع الارض من جیفهم أ"؛"سفیانی بر شام غلبه میکند. سپس میان آنها در منطقه قرقیسیا جنگی در خواهد گرفت در آن جنگ، آنقدر کشته میشوند که پرندگان آسمان و درندگان زمین از مردارشان سیر میشوند" .)عقد الدرر، ص 87، باب 4، فصل 2 (.

از میان روایات یاد شده، تنها این حدیث امام باقر (علیه السلام) از سند معتبری برخوردار است:

"أ و یمر جیشه بقرقیسیا فیقتلون بها فیقتل من الجبارین مأه الف أ؛ أسپاه سفیانی به قرقیسیا میرسند و در آنجانبردی در میگیرد و از ستم گران صد هزار نفر کشته میشوندأ")نعمانی، الغیبه، ص 292، باب 14، ح 67 (.

از میان این روایات، به حدیثی که طرفهای درگیر جنگ قرقیسیا فرزندان عباس و مروانی برمیشمرد، به لحاظ خبر واحد بودن و ضعف سند و مخالفت با دیگر روایات، نمیتوان اعتماد کرد. اما بر اساس روایت معتبر پیش گفته و سایر روایاتی که مؤید این حدیثاند، چند مطلب را میتوان بیان کرد:

1 نبرد قرقیسیا واقع خواهد؛

2 یکی از متخاصمین، سفیانی است؛

3 دو طرف درگیری اهل باطلاند؛

4 این نبرد، تلفات انسانی فراوانی بر جای خواهد گذاشت؛

5 سپاه سفیانی، علی رغم تلفات سنگین، پیروز این نبرد است.

روایات به انگیزه این نبرد اشاره نکردهاند؛ اما این احتمال وجود دارد که نبرد یاد شده به دلیل مقاومت حاکمان آن سرزمین، در برابر زیاده

خواهیهای سفیانی باشد؛ چرا که سفیانی برای رسیدن به کوفه، تمام مسیر شام تا کوفه را تصرف خواهد کرد.

در روایات درباره طرف دیگری که در نبرد قرقیسیا میرزمد، چیزی نیامده است.

ص:371

همچنان که گذشت از روایات یاد شده تنها بر حق نبودن دو گروه متخاصم را میتوان فهمید. در روایت معتبر دیگری امام باقر (علیه السلام) فرموده است:

"أ کفی بالسفیانی نقمه لکم من عدوکم و هو من العلامات لکم، مع ان الفاسق لو قد خرج لمکثتم شهرین بعد خروجه لم یکن علیکم بأس حتی یقتل خلقا کثیرا دونکم أ";"أ سفیانی برای عذاب دشمنان شما بس است و او برای شما یکی از علامات است. وقتی این مرد فاسق قیام کرد، باکی بر شما نیست که یک یا دو ماه درنگ کنید تا این که او تعداد زیادی از غیر شما را بکشد أ")همان، ص 417، باب 18، ح 3 (.

این روایت هر چند به نبرد قرقیسیا تصریح نکرده، اما به قرینه سایر روایات، به احتمال فراوان درباره جنگ یاد شده خواهد بود، و بر این اساس، از این روایت فهمیده میشود که: طرف دیگر این نبرد نیز از دشمنان شیعه است.

به نظر می آید آنچه قابل پذیرش است، اصل وقوع درگیری ها است. اما در رابطه با جزئیات نمیتوان سخن دقیقی گفت. باید توجه داشت که انسان بر اساس قدرت اختیار خود، میتواند امور را تغییر دهد، و قرآن و روایات به این نکته تصریح دارند.

پرسش: جهانی شدن یعنی چه؟ جهانی شدن با جهانی سازی چه فرقی دارد؟

پاسخ: جهانی شدن یعنی حرکت تمامی جوامع به سوی جهانی وحدت یافته که در آن، همه چیز در سطح جهانی مطرح و نگریسته می شود. در حقیقت جهانی شدن به معنای آزادی مطلق کسب و کار، برداشته شدن تمامی موانع از سر راه جریان یافتن سهل و آسان سرمایه و نفوذ آن در تمامی عرصه ها، حرکت روان اطلاعات و امور مالی وخدماتی تداخل فرهنگ ها، آن هم به سوی یکسان شدگی و یکدستی و تمام این امور در مقیاس جهانی رخ می دهد و هدف آن، دستیابی به بازار واحد جهانی فارق از موانع تولید و سرمایه گذاری و خدمات و اشتغال خواهد بود.

در این پروسه جهانی شدن اقتصاد با اهمیت ترین بعد است و سیاست و فرهنگ تا حد زیادی تحت تأثیر نظام سرمایه داری می باشد.

همچنین جهانی شدن یک روند و حرکت تدریجی، طبیعی و تکاملی برای ایجاد جهانی با ارزش های مشترک و احترام به مبانی فرهنگی دیگران است. امروزه این روند طبیعی به سوی اهداف خاص اقتصادی سیاسی به نظامی فرهنگی قدرت های سلطه سوق داده شده است.

قدرت های پیشرفته غربی و صاحبان شرکت های بزرگ اقتصادی تجاری و اًاین روند را در خدمت منافع خود گرفته اند و به نوعی خود را به این فرایند طبیعی) جهانی شدن (تحمیل کرده و نوعی جهانی کردن به میل خود و در جهت اهداف خود پدید آورده اند و سیر طبیعی آن را دچار انحراف نموده اند؛ به این پروژه جدید» جهانی سازی «گفته می شود.

به عبارت دیگر جهانی شدن یک سیر و روند طبیعی برای حرکت جوامع به سوی تکنولوژی پیشرفته و استفاده بهینه از قابلیت های علمی و طبیعی در پرتو استعدادهای انسانی است اما وقتی این حرکت و روند طبیعی در اختیار تفکر عده ای خاص قرار گیرد و به نوعی با اعمال اراده این مسیر طبیعی را به سوی اهداف خاص و از پیش تعیین شده سوق می دهند، در حقیقت این حرکت را از جهانی شدن به جهانی سازی تبدیل کرده اند. به عنوان مثال می توان از» انرژی اتمی «که در اختیار قدرت های خاصی قرار دارد، نام برد. امروزه جهانی سازی دقیقا همان غربی سازی و آمریکایی سازی است؛ یعنی تحت سلطه قرار دادن کل جهان از سوی آمریکا با در اختیار گرفتن اهرم های تعیین کننده در اقتصاد جهانی و سیاست جهانی و نهایتاً حاکمیت فرهنگ آمریکایی به عنوان یک پروژه نهایی در دستور کار قرار می گیرد.

نتیجه:

جهانی سازی فرایندی در راستای تامین منافع و تسلط ارزش های مورد نظر قدرت های سلطه در عرصه جهانی بر دولت ها و ملت ها است. و این پروسه و برنامه کاملا متمایز با پروژه طبیعی و قابل قبول» جهانی شدن «می باشد.

آنچه قابل توجه است اینکه می توان پروژه حکومت جهانی حضرت مهدی (علیه السلام) را در راستای پروژه جهانی شدن تلقی نمود و در صورت عدم انحراف اساسی در

مسیر آن می توان آن را منتهی به حکومت عدل جهانی حضرت مهدی (علیه السلام) دانست که حاکمیت عدالت در تمامی ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اأست. اما جهانی سازی و جهانی کردن که برنامه ای بر اساس منافع و اهداف و قدرت های سلطه در جهان است به هیچ عنوان نمی تواند با حکومت مهدوی و اهداف و برنامه های آن هماهنگ باشد، بلکه یکی از اهداف اساسی حکومت جهانی حضرت مهدی (علیه السلام) قطع هر گونه سلطه فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی از سوی قدرت های استعمارگر و ظالم در جهان خواهد بود.

برای آگاهی بیشتر می توانید به فصلنامه انتظار شماره 6 و 7 مقاله جهانی شدن و حکومت حضرت مهدی و مقاله جهانی شدن و مقایسه آن با حکومت واحد جهانی حضرت مهدی (علیه السلام) مراجعه فرمایید.

منابعی که برای تحقیق موضوع» مهدویت و جهانی شدن «می توانید استفاده کنید:

کتاب ها:

1 جهانی شدن و دین؛

2 جهانی شدن قدرت و دموکراسی؛

3 جهانی شدن، فرهنگی آزمونی برای تمدن ها؛ ژرارلوکلر ترجمه سعید کامران؛

4 آینده جهان، رحیم کارگر؛ ناشر: بنیاد فرهنگی مهدی موعود (علیه السلام)؛

5 جهانی شدن قتل عام اقتصادی؛ فریبرز رئیس دانا؛

6 جهانی شدن قدرت و دموکراسی؛ مارک پلاتنر ترجمه سیروس فیضی؛

7 برندگان و بازندگان جهانی شدن؛ لستر تارو ترجمه مسعود کرباسیان؛

8 جهانی شدن و جنگ؛ ترجمه لطفعلی سمینو؛

9 مجله انتظار، شماره 6، مقاله جهانی شدن و حکومت حضرت مهدی (علیه السلام)؛

10 مجله انتظار، شماره 7، مقاله جهانی شدن و مقایسه آن با حکومت واحد جهانی حضرت مهدی (علیه السلام)؛

11 مجله انتظار، شماره 14، مقاله جهانی سازی، عدالت اقتصادی و مهدویت؛

ص:374

پایان نامه ها:

1 حکومت جهانی حضرت مهدی و جهانی شدن، شهریار نجف پور؛

2 بررسی ویژگی های عمده جامعه جهانی در حکومت فراگیر حضرت مهدی (علیه السلام)، مهدی همتی؛

3 ویژگی های حکومت جهانی حضرت مهدی (علیه السلام)، سید عبد اللطیف سجادی؛

تذکر: منابع فوق در کتابخانه مرکز تخصصی مهدویت قم موجود می باشد.

پرسش: چرا در آخر الزمان قم امن ترین مکان است؟

پاسخ: مرحوم حاج شیخ عباس قمی) صاحب مفاتیح الجنان (در کتاب سفینه البحار) ج 7، (ذیل حرف ق) به نکاتی پیرامون قم و ویژگیهای آن پرداخته و به روایاتی اشاره کرده است که به امن بودن این منطقه توجه شده است. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: اگر مصیبت بر شما وارد شد بر شما باد به قم که آنجا مأمن فاطمیون است.

شاید ویژگیهای ذیل باعث شده است که شهر مقدس قم دارای چنین جایگاهی باشد:

الف. مدفن کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه (س)؛

ب. مدفن بسیاری از علما و فقها و اولیای بزرگ الهی؛

ج. لقب قم از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) اخذ شده است که در شب معراج با دیدن شیطان در این سرزمین با لفظ قم او را از اینجا راند.

د. شهر اهل بیت میباشد با توجه به ولایت مداری مردم این سرزمین از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: برای ما اهل بیت حرمی است که آن شهر قم است.

) سفینه البحار (.

ه. قم مرکز علم اهل بیت و صدور آن به عالم است. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: به زودی کوفه از مؤمنین خالی میشود و جمع میشود) مخفی میشود (علم از آن همانگونه که مار در سوراخ خود مخفی میشود، سپس ظاهر میشود علم به

ص:375

شهری که به آن قم میگویند و میگردد معدن علم و فضل.) سفینه البحار (.

و. اهالی قم هنگام ظهور، همراهان و یاوران امام مهدی (علیه السلام) هستند. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: قم را قم نامیدند زیرا اهل آن با قائم آل محمد (علیه السلام) جمع میشوند و با او قیام میکنند و بر او استقامت و پایداری میورزند و او را یاری و نصرت میکنند.) سفینه البحار (.

ز. یکی از درهای بهشت برای اهل قم است. از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است:

برای بهشت هشت در است و یکی از آنها برای اهل قم است، پس خوشا به حال انها، پس خوشا به حال انها، پس خوشا به حال انها.

هر چند همه ویژگیها در جای خود بسیار مهم و ارزشمند است اما نکته پنجم جایگاه خاصی دارد، زیرا منادی کامل و واقعی دین اسلام در دوران سخت و سنگین غیبت و صدور آن به جهان و آشنا کردن مردم با حقیقت دین، حوزه علمیه قم است و خداوند و امام عصر (علیه السلام) این ندا و دعوتگر را رها نمیکند. با صدور دین و معارف مهدویت است که مردم آمادگی بیشتر برای ظهور پیدا میکنند.

پرسش: در رابطه با زمینه سازی ظهور و فتنه های آخر الزمان لطف فرمایید چند کتاب معرفی نمایید.

پاسخ:

ارث می برند «) انبیاء، 105 (و در جای دیگر می گوید:» وعده داده است خدا به کسانی از شما که ایمان آورده اند، و عمل صالح انجام داده اند، این که خلافت زمین را به آنان واگذارداُ «) نور، 55 (شرط تحقق انقلاب مهدی (علیه السلام) این است که ایمان و عمل صالح در پرونده ی افراد باشد تا انقلاب رخ دهد.

پیامبر فرمود:» کونوا دعاه الناس بغیر بألسنتکم؛ دعوت کننده مردم باشید به غیر زبان تان «. امام صادق (علیه السلام) فرمود:» زینت برای ما باشید نه مایه آبروریزی «. آیا گناه و ظلم، دعوت به مهدی است و مایه زینت و افتخار ائمه؟

ه. وظیفه انسان حرکت به طرف کمال و کسب آن از طریق عبودیت و بندگی است. عبودیت و بندگی نیز جز در پرتو عمل به تکالیف الهی که وظایف فردی و

ص:376

اجتماعی انسان را در بر دارد، امکان پذیر نیست. خداوند در سوره عصر می فرماید:

(بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وَ الْعَصْرِ؛) تنها کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند و هم دیگر را سفارش به حق و راستی بکنند از خسران و ضرر به دورند «. خداوند از انسان می خواهد در گناه نماند و به سوی او رجوع کند:(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً) ؛ ای کسانی که ایمان آوردید! توبه کنید، همگی، توبه ای خالص «.) تحریم، 8 (.

کوتاه سخن آن که خداوند انسان را در تعیین سرنوشت خود و جامعه، دارای تأثیر می داند و از او می خواهد برای اصلاح گام بردارد و خسته نشود و در چنین نگرشی، وعده ظهور را مطرح می کند. بنابراین انتظار منجی، به معنای صحیح آن، نه سکوت و تن دادن به ظلم است و نه کمک به فراگیر شدن ظلم، بلکه باید خواستار ظهور باشد و در این راه، تمام تلاش خود را به کار گیرد و اگر در این مسیر، نیاز به تشکیلات و حکومتی است که حرکت برای زمینه سازی را سامان دهد، برای تشکیل آن اقدام کند. طبیعی است که ظالمان و مفسدان نیز بیکار نخواهند نشست و به مقابله برمی خیزند. لذا جبهه ظلم، در نهایت درجه ظلم حرکت می کند و جبهه حق به اوج تلاش می رسد و در این زمان است که خداوند به مدد انسان های حق طلب می آید و با ظهور مهدی عزیز (علیه السلام) کار ظالمان را یک سره می کند.

پرسش: در مورد آینده جهان توضیح دهید.

پاسخ: درباره وضع جهان در آخر الزمان به خصوص قبل از ظهور امام زمان (علیه السلام) روایات بسیاری وارد شده است. بعضی از آن خصوصیات چنین است:

1 وضع حکومت ها؛ حکومت استبدادی و افراد ظالم اند و حکومت های ضعیف و زودگذر و متزلزل در رأس امور قرار دارند.

2 وضع دین؛ از اسلام و قرآن، فقط اسمی می ماند و مساجد، زیبا، اما بدون جمعیت) نمازگزار واقعی (است.

3 وضع اخلاق؛ عواطف انسانی ضعیف شمرده می شود و ترحم به هم وجود

ندارد و انواع فسادهای اخلاقی، به طور علنی در جامعه انجام می شود) بدون نهی و جلوگیری (.

4 وضع امنیت؛ ترس و اضطراب فراگیر و راه ها نا امن است و جنایت های هولناک صورت می گیرد. مردم، آرزوی مرگ می کنند و مرگ های ناگهانی و زلزله و جنگ و فتنه و بیماری و مرگ زیاد می شود.

5 وضع اقتصاد؛ باران و محصولات کشاورزی کم می گردد و رودها و چشمه ها خشک می شوند و گرانی و فقر و گرسنگی و عدم رونق تجارت و بازار، غوغا می کند.

البته در کنار همه این مشکلات، عده ای به وظیفه شرعی خود عمل می کنند و علم اسلام و انسانیت را بر پا می دارند و زمینه ظهور را فراهم می کنند. در آن زمان، ایران به خصوص شهر مقدس قم پایگاه شیعیان و محل امید مردم خواهد بود.

بنابراین، چنین نیست که همه، در ظلم و فساد فرو رفته باشند، بلکه عده ای، با زحمات فراوان، خود را حفظ می کنند و فروغ امید را در دل مردم روشن نگه می دارند.

بنابراین چون دوران غیبت امام زمان (علیه السلام) در روایات، آخر الزمان نامیده شده است، می توان گفت: ما در آخر الزمان هستیم؛ مخصوصاً که بعضی از علایم یاد شده، در زمان ما وجود دارد. اما اگر منظور از آخر الزمان فقط چند سال قبل از ظهور حضرت باشد، چون وقت ظهور مشخص نیست، نمی توان گفت، که ما، در آخر الزمان هستیم یا نه.

پرسش: زمان آخر الزمان و رویدادهای ان به ترتیب کدامند؟

پاسخ: الف. ترسیم کامل و درست دوران ظهور، چندان امکان پذیر نیست، اما به صورت خلاصه، میتوان گفت، پس از آنکه شرایط و زمینه های ظهور، مانند تعداد مناسب یاران و آمادگی مردم برای پذیرش حضرت فراهم گشت امام (علیه السلام) در مکه ظاهر میشود و با معرفی خود ظهور منجی را اعلام میدارد. این در زمانی است

که قدرت طلبان و سودجویان، به خاطر منافع مادی خود به ظلم و فساد دامن زدهاند و جنگها و خونریزیهای متعددی را ایجاد میکنند که نتیجه آن چیزی جز عقب ماندگی و شیوع بیماریها و فقر اکثریت و کم رنگ شدن حقایق و مظاهر دین نیست.

البته باید توجه داشت که در چنین وضع اسفباری، انسانهای پاک و وارستهای پیدا میشوند که با تمام تلاش و کوشش خود، سعی در آگاهیدادن به مردم و زمینه سازی برای ظهور دارند. در روایات از زمینه سازی مردم ایران اشاره به میان آمده است و این که علم و معارف دین، در قم ظاهر میشود و از آنجا به دنیا پخش میشود.

با ظهور حضرت در مکه و تجمع یاران سیصد و سیزده نفری بر گرد او و بیعت با آن بزرگوار، همه نگاهها، چه دوستان و چه دشمنان، به سمت مکه دوخته میشود.

لشکری از سفیانی که برای مقابله با حضرت به سمت مکه به راه افتاده در سرزمین بیداء به زمین فرو میرود. در همین حال یاران امام نیز به سمت مکه حرکت میکنند تا جمعیتی بالغ بر ده هزار نفر شکل میگیرد و در این هنگام، خروج صورت میگیرد.

امام مهدی (علیه السلام) با یاران خود چه از افراد بشر و چه از ملائکه پس از تسلط بر مکه و اصلاحات در آن، از جمله کوتاه کردن دست افرادی که به بیت المال تجاوز کردهاند، به طرف مدینه و سپس عراق حرکت میکند و در این سیر، یاران و دوستان دیگری نیز به جمع لشکر حضرت اضافه میشوند.

در عراق، با دو مشکل روبه رو میشود: 1 گروهی به ظاهر دیندار مقابل ایشان قرار میگیرند. وقتی نصایح حضرت و موعظه ی ایشان در دل آنان اثر نمیگذارد، کار به جنگ میکشد و همه آنان کشته میشوند. 2 با لشکر سفیانی مقابله میکند. این در زمانی است که حضرت کوفه را نیز به تصرف خود در آورده است. گفت و گوها و اندرزهای حضرت، در دل چون سنگ آنان نیز اثر نمیگذارد و جنگ شعله ور میشود که منجر به هلاکت سفیانی و یاران او میشود.

نا گفته نماند سفیانی فردی از تبار بنی امیه است که حدود یک سال قبل در حدود سوریه سر به طغیان میگذارد و بخشهایی از سرزمین اسلامی،

مانند سوریه و اردن و عراق را تحت حکومت خود در می آورد.

پس از تسلط بر عراق، دو برنامه دیگر در دستور کار حضرت قرار میگیرد: 1 اعزام یاران به نقاط مختلف جهان برای گسترش حاکمیت عدل الهی؛ 2 برخورد با مسیحیان و یهودیان. نزول حضرت عیسی (علیه السلام) و نماز خواندن ایشان پشت سر امام مهدی (علیه السلام) را در این باره، باید ارزیابی کرد. در مورد چگونگی برخورد حضرت مهدی (علیه السلام) با مسیحیان و یهودیان، به صورت شفاف و روشن روایات معتبری نداریم، ولی از مجموع روایات استفاده میشود که در طی مدت نه چندان طولانی، آنان تسلیم میشوند و دین اسلام سراسر عالم را فرا میگیرد.

ب. هر چند اصل رجعت مورد پذیرش شیعه می باشد و اعتقاد به آن بر اساس آیات و روایات است؛ ولی جزئیات این مسأله چندان شفاف و روشن نیست. از جمله آنها رجعت ائمه معصومین (علیه السلام) است. در روایات تصریح روشنی به رجعت امام حسین (علیه السلام) شده است، اما در مورد رجعت سایر ائمه و ویژگی های آن، مطلب به طور دقیق و روشن نیست.

ج. مناسب است سیمای دوران ظهور را به صورت خلاصه مرور میکنیم:

مقدمه: هدف از آفرینش مجموعه بزرگ هستی، کمال و نزدیکی هر چه بیشتر انسان به منبع همه کمالات یعنی خداوند می باشد و نیل به این آرمان بزرگ نیازمند ابزار و وسایلی است که حکومت جهانی حضرت مهدی (علیه السلام) در پی فراهم آوردن اسباب تقرب به سوی خداوند متعال و برداشتن موانع از این مسیر است.

و با توجه به اینکه انسان موجودی است ترکیب یافته از جسم و جان، بنابراین رسیدن به کمال لازمه، همان عدالت است که ضامن سلامت رشد انسان در سیر مادی و معنوی است و اهداف حکومت حضرت مهدی (علیه السلام) نیز در دو محور رشد معنوی و اجرای عدالت و گسترش آن قابل طرح است.

امام حسین (علیه السلام) می فرمایند: اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را طولانی کند تا مردی از فرزندان من قیام کند و زمین را از عدل و داد پر کند پس از آنکه از ستم آکنده شده باشد. این چنین از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدم.

امام کاظم (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه: "اِعْلَمُوا أنَّ اللّهَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها قَدْ بَیَّنّا لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ" (حدید/ 17 (فرموده اند: مقصود این نیست که زمین را از

ص:380

باران زنده می کند بلکه خداوند مردانی را بر می انگیزد که عدالت را زنده می کنند پس به سبب جان گرفتن عدل در جامعه، زمین زنده می شود.

اما با توجه به روایات فراوانی که درباره دوران حکومت حضرت مهدی (علیه السلام) موجود است، برنامه های حکومتی حضرت را در سه محور می توان خلاصه کرد:

1 برنامه فرهنگی 2 برنامه اقتصادی؛ 3 برنامه های اجتماعی.

1 برنامه فرهنگی:

در انجام برنامه فرهنگی، مهمترین محوری این برنامه عبارتند از:

الف. احیای کتاب و سنت:

امام علی (علیه السلام) می فرمایند: در روزگاری که هوای نفس حکومت می کند) امام مهدی (علیه السلام) ظهور می کند (و هدایت و رستگاری را جایگزین هوای نفس می سازد و در عصری که نظر اشخاص بر قرآن مقدم شده، افکار را متوجه قرآن می گرداند و آن را حاکم بر جامعه می سازد.

ب. گسترش معرفت و اخلاق:

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: زمانی که قائم ما قیام می کند دست خود را بر سر بندگان خواهد نهاد و عقل های ایشان را جمع کرده و اخلاق آنها را به کمال خواهد رساند.

ج. رشد دانش بشر به طور چشمگیر و بی سابقه:

امام باقر (علیه السلام) فرموده اند: در زمان امام مهدی (علیه السلام) به شما حکمت و دانش داده می شود تا آن جا که زن در درون خانه اش مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر قضاوت) رفتار (می کند.

می دانیم که رفتار صحیح ریشه در علم و دانش گسترده دارد که این روایت شریف حکایت از آگاهی و شناخت عمیق از آیات قرآن و روایات اهلبیت (علیه السلام) دارد.

د. مبارزه با بدعت ها:

بدعت به معنای داخل کردن اندیشه و آرای شخصی در دین و دینداری است.

آنچه از تمایلات شخصی و هواهای نفسانی وارد دین شده، حضرت مهدی (علیه السلام) با آن مبارزه می کنند.

ص:381

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: هیچ بدعتی را وا نگذارد مگر اینکه آن را از ریشه برکند و از هیچ سنتی) پیامبر (نمی گذرد مگر اینکه آن را برپا خواهد داشت.

2 برنامه های اقتصادی:

برنامه های اقتصادی در حکومت حضرت مهدی (علیه السلام) به صورت مطلوبی تدوین شده تا اولا امر تولید سامان یابد و از منابع طبیعی بهره بردای شود و ثانیا ثروت بدست آمده به شکل عادلانه بین همه طبقات توزیع گردد.

موارد اقتصادی دوران حاکمیت حضرت:

الف. بهره وری از منابع طبیعی:

در زمان حضرت مهدی (علیه السلام) و به برکت حکومت ایشان آسمان سخاوتمندانه می بارد و زمین بی دریغ ثمر می دهد.

امام علی (علیه السلام) فرمودند: و چون قائم ما قیام کند آسمان باران می ریزد و زمین گیاه بیرون می آورد.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: تمام گنج های زمین برای او آشکار می گردد.

ب. توزیع عادلانه ثروت:

از عوامل اقتصاد بیمار، انباشته شدن ثروت در نزد گروه خاصی است. در دوران حکومت عدل مهدوی اموال و ثروت بیت المال به طور مساوی بین مردم تقسیم می شود. امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: وقتی قائم خاندان پیامبر قیام کند،) اموال را (به طور مساوی تقسیم می کند و در میان خلق به عدالت رفتار می کند.

و همچنین فرمودند: امام مهدی (علیه السلام) میان مردم به مساوات رفتار می کند به گونه ای که کسی پیدا نشود که نیازمند زکات باشد.

ج. عمران و آبادی:

در حکومت حضرت مهدی (علیه السلام) تولید و توزیع به گونه ای ساماندهی می شود که همه جا به نعمت و آبادانی می رسد.

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: در تمام زمین هیچ ویرانه ای نمی ماند جز اینکه آباد می گردد.

3 برنامه های اجتماعی:

ص:382

در حکومت عدالت گستر حضرت مهدی (علیه السلام) برنامه هایی بر اساس تعالیم قرآن و عترت (علیه السلام) اجرا می شود که به سبب اجرای آنها محیط زندگی زمینه ای برای رشد و تعالی افراد خواهد بود. در این زمینه روایات فراوانی رسیده است. که به پاره ای از آنها اشاره می کنیم.

الف. احیاء و گسترش امر به معروف و نهی از منکر:

در حکومت جهانی حضرت مهدی (علیه السلام) فریضه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر به صورت گسترده به اجرا گذاشته خواهد شد.

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: مهدی (علیه السلام) و یاران او، امر به معروف و نهی از منکر می کنند.

ب. مبارزه با فساد و رذائل اخلاقی:

حضرت مهدی (علیه السلام) در عمل به مبارزه با فساد و تباهی و زشتی می پردازد، چنانچه در دعای شریف ندبه می خوانیم: "این قاطع حبائل الکذب و الافتراء این طامس آثار الزیغ و الاهواء أ؛ کجاست آن که ریسمان های دروغ و افتراء را ریشه کن خواهد کرد. کجاست آن که آثار گمراهی و هوای و هوس را نابود خواهد ساخت".

ج. عدالت قضایی:

اوست که قسط و عدل را در سطح جامعه حاکم می کند و همه عالم را پر از عدالت و دادگری می کند.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: وقتی او قیام کند زمین به نور پروردگارش روشن گردد و آن حضرت ترازوی عدالت را در میان خلق نهد. پس) چنان عدالت را جاری کند که (هیچ کس بر دیگری ظلم و ستم روا ندارد.

مناسب است در پایان به یکی از تحولات چشمگیر زمان حضرت مهدی (علیه السلام) که همانا بهداشت طبیعت و بهداشت روان است اشاره ای گذرا داشته باشیم. زیرا یکی از مشکلات جامعه بیش از ظهور امام زمان (علیه السلام) وضع تأسف بار بهداشت طبیعت و روان است که در نتیجه

بیماری های واگیر و مشکلات روانی زیادی جامعه بشریت را فرا می گیرد. بیماری هایی مانند جذام، طاعون، وبا، فلج، سکته، سرطان و صدها بیماری خطرناک دیگر. این اوضاع دلخراش و دردناک در اثر آلودگی محیط زیست و

ص:383

در نتیجه به کارگیری سلاح های شیمیایی. اتمی و میکربی پدید می آید.

امام سجاد (علیه السلام) در این باره می فرمایند: هنگامی که قائم (علیه السلام) ما قیام کند خداوند عزوجل بیماری و بلا را از شیعیان ما دور می سازدأ

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: هنگامی که حضرت قائم (علیه السلام) قیام کند خداوند بیماری ها را از مؤمنان دور می سازد و تندرستی را به آنان باز می گرداند.

به امید روزی که بتوانیم آن دوران نورانی و سراسر معنوی را درک کنیم.

د. اصطلاح "آخر الزمان" در گفتارهای ادیان آسمانی مطرح شده است و مراد از آن روز پایانی عمر دنیا) معنای لغوی (نیست؛ بلکه مراد از آن دوره زمانی خاص است که به نحوی معنای آخر بودن را دارد. اصطلاح آخر الزمان به سه دوره اطلاق شده است:

1 دوره پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) که دوران پیامبر اسلام تا قیامت را شامل می شود. در این صورت آخر الزمان، یعنی، بعد از آن بزرگوار پیامبر و شریعت دیگری نخواهد آمد و دوره آخرین شریعت است.

2 دوره غیبت و سال های قبل از ظهور؛ آخر الزمان طبق این معنا پایان دوره ظلم ها و فسادها و حکومت های غیر الهی است و با ظهور، همه مظاهر شرک و ظلم و فساد از بین می رود.

3 دوران ظهور؛ یعنی زمان تشکیل دولت عدل الهی و این حاکمیت تا آخر عمر دنیا برقرار می ماند و دیگر از بین نمی رود.

پرسش: سیمای آخرالزمان چگونه است؟

پاسخ: ج س 5 یکم. درباره وضع جهان در آخر الزمان به خصوص قبل از ظهور امام زمان (علیه السلام) روایات بسیاری وارد شده است. بعضی از آن خصوصیات چنین است:

1 وضع حکومت ها؛ حکومت ها استبدادی و افراد فاسد و ظالم اند و

حکومت های ضعیف و زودگذر و متزلزل در رأس امور قرار دارند.

2 وضع دین؛ از اسلام و قرآن، فقط اسمی می ماند و مساجد، زیبا، اما بدون جمعیت است و عالمان دین، افرادی بد و فتنه گرند، و مردم از دین خارج می شوند.

3 وضع اخلاق؛ عواطف انسانی ضعیف شمرده می شود و ترحم به هم وجود ندارد و انواع فسادهای اخلاقی، به طور علنی در جامعه انجام می شود) بدون نهی و جلوگیری (.

4 وضع امنیت؛ ترس و اضطراب فراگیر و راه ها نا امن است و جنایت های هولناک صورت می گیرد. مردم، آرزوی مرگ می کنند و مرگ های ناگهانی و زلزله و جنگ و فتنه و بیماری و مرگ زیاد می شود.

5 وضع اقتصاد؛ باران و محصولات کشاورزی کم می گردد و رودها و چشمه ها خشک می شوند و گرانی و فقر و گرسنگی و عدم رونق تجارت و بازار، غوغا می کند.

البته در کنار همه این مشکلات، عده ای به وظیفه شرعی خود عمل می کنند و علم اسلام و انسانیت را بر پا می دارند و زمینه ظهور را فراهم می کنند. در آن زمان، ایران به خصوص شهر مقدس قم پایگاه شیعیان و محل امید مردم خواهد بود.

بنابراین، چنین نیست که همه، در ظلم و فساد فرو رفته باشند، بلکه عده ای، با زحمات فراوان، خود را حفظ می کنند و فروغ امید را در دل مردم روشن نگه می دارند.

بنابراین چون دوران غیبت امام زمان (علیه السلام) در روایات، آخر الزمان نامیده شده است، می توان گفت: ما در آخر الزمان هستیم؛ مخصوصاً که بعضی از علایم یاد شده، در زمان ما وجود دارد. اما اگر منظور از آخر الزمان فقط چند سال قبل از ظهور حضرت باشد، چون وقت ظهور مشخص نیست، نمی توان گفت، که ما، در آخر الزمان هستیم یا نه.

پرسش: فتنه هایی که در آخر الزمان شیعیان را تهدید می کند نام برده و راه مقابله با آنها چیست؟

پاسخ: به صورت فهرست وار به برخی از موارد اشاره می شود:

جهل و عدم شناخت مناسب نسبت به: وجود مقدس امام و نقش او، آموزه های دین) که باعث کم رنگ شدن دین در زندگی مردم می شود (، وضعیت نا بهنجار کنونی، آموزه های مهدویت) همچون مفهوم انتظار (؛

تحجر و مقدس گرایی خشک و بدون توجه به عمق و روح دین؛

تجاوز به جوامع اسلامی و شیعی و کشتار آنان؛

گسترش فساد و تباهی از یک طرف، و ایجاد شک و تردید نسبت به ظهور امام موعود از طرف دیگر، و به تمسخر گرفتن انتظار و ظهور از طرف آخر؛

بر عاشقان امام عصر (علیه السلام) و منتظران ظهورش لازم است در چند زمینه فعالیت داشته باشند:

الف. بالابردن فهم و شناخت نسبت به امام و امامت، مفاهیم و آموزه های دین، مباحث مهدویت و مفاهیمی که در رابطه با این موضوع است؛

ب. وحدت کلمه در سایه رهبری ولی فقیه که طبق بیان پیشوایان دین از جمله امام زمان (علیه السلام) همه وظیفه دارند به او رجوع کنند.

ج. عمل به وظایف دین، کسب تقوا، دوری از فساد و جلوگیری از آن، امر به معروف و نهی از منکر؛

د. حضور فعال و آگاهانه تحت مدیریت ولی فقیه در صحنه های مختلف اجتماعی و سیاسی؛

ه. ایجاد روحیه نشاط و تلاش در خود و جامعه و حرکت به سوی سازندگی و زمینه سازی برای ظهور.

پرسش: وجود دجال و شرح صفات ظاهری او در کتب با معیار های

امروزی

نمی سازد و نیاز به شرح و تفسیر دارد و آیا دجال مصداق یک موضوع است خیر؟

ص:386

پاسخ: دجال، از ریشه» دجل «به معنای» دروغگو و حیله گر «است. اصل داستان دجال، در کتاب های مقدس مسیحیان آمده است) رساله یوحنا، باب 2، آیه 18 و 22 (. در انجیل این واژه بارها به کار رفته و از کسانی که منکر حضرت مسیح بوده و یا» پدر و پسر «را انکار کنند، به عنوان دجال یاد شده است. به همین جهت، در ترجمه ی انگلیسی کتاب های مقدس مسیحی، واژه آنتی کریست Chirst (Antik (یعنی ضد مسیح به کار رفته است.

در روایات زیادی از اهل سنت خروج دجال از نشانه های برپایی قیامت دانسته شده است) سنن ترمذی، ج 4، ص 507 تا 519؛ سنن ابی داوود، ج 4، ص 115؛ صحیح مسلم، ج 18، ص 46 تا 81 (.

روایات اسلامی درباره دجال و توصیفات آن، همین روایات اهل سنت است اما در کتب روایی شیعه تنها دو روایت درباره خروج دجال، به عنوان یکی از علائم ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) آمده است) کمال الدین، صدوق، ص 525، 526 (که هیچ کدام از این دو روایت، از نظر سند معتبر و قابل قبول نیست. بنابراین، از نظر منابع شیعی، دلیل معتبری بر این که خروج دجال یکی از علائم ظهور باشد، وجود ندارد، اما در عین حال، با توجه به روایات زیادی که در منابع اهل سنت آمده است، احتمال این که اصل قضیه دجال به طور اجمال، صحت داشته باشد، وجود دارد و امر ممکنی است. لکن به فرض این که اصل قضیه ی دجال صحت داشته باشد اما بدون تردید بسیاری از ویژگی هایی که برای آن بیان شده است، به نظر می رسد افسانه هایی بیش نیست. بنابراین اصل قضیه دجال را به عنوان امری محتمل و ممکن بعید نیست بپذیریم. حال به فرض پذیرش این سؤال مطرح است که مقصود از دجال چیست؟

دو احتمال اساسی در این زمینه وجود دارد:

1 با توجه به معانی لغوی دجال، مقصود از آن نام شخصی معین نباشد، بلکه هر کسی که با ادعاهای پوچ و بی اساس و با تمسک به انواع اسباب حیله گری و نیرنگ، در صدد فریب مردم باشد، دجال است. بر این اساس، دجال ها متعدد خواهند بود.

ص:387

وجود روایاتی که در آن سخن از دجال های متعدد رفته است، این احتمال را تقویت می کند. مانند» قال رسول الله: یکون قبل خروج الدجال نیف علی سبعین دجالا؛ پیش از خروج دجال، بیش از هفتاد دجال، خروج خواهند کرد. «) کنز العمال، ج 14، ص 200 (بنابراین احتمال، در حقیقت و قضیه دجال نشانه ی این مطلب است که در آستانه انقلاب امام مهدی (علیه السلام) افراد فریب کار و حیله گری برای نگه داشتن فرهنگ و نظام جاهلی همه تلاش خود را به کار می گیرند و با تزویر و حیله گری، مردم را نسبت به اصالت تحقق انقلاب جهانی منجی، دل سرد و یا دو دل می کنند.

این که در همین روایات تأکید شده است:» هر پیامبری، امت خویش را از خطر دجال بر حذر داشته است «. خود تأییدی دیگر بر همین احتمال است که مقصود از دجال، هر شخص حیله گر و دروغگویی است که قبل از خروج حضرت مهدی (علیه السلام) در صدد فریب مردم است.

2 دجال، کنایه از کفر جهانی و سیطره ی فرهنگ مادی بر همه جهان باشد.

استکبار، با ظاهری فریبنده و با قدرت مادی و صنعتی و فنی عظیمی که در اختیار دارد، سعی می کند مردم را فریب دهد و مرعوب قدرت و ظاهر فریبنده خود کند. بر این اساس، این که پیامبران امت های خود را از فتنه دجال بیم داده اند» ما بعث الله نبیا الا و قد انذر قومه الدجال أ؛ هیچ پیامبری مبعوث نشد، مگر آن که قوم اش را از فتنه دجال بر حذر داشت) بحار الانوار، ج 52، ص 205 (به این معنا است که آنان را از افتادن به دام مادیت و ورطه ی حاکمیت طاغوت و استکبار جهانی بر حذر داشته اند. پس احتمال می رود، منظور از دجال با آن شرایط و اوصافی که در این روایات برای او شمرده شده، همان استکبار جهانی باشد. در اوصاف دجال گفته شده» کوهی از طعام و شهری از آب، به همراه دارد «. این کنایه از امکانات عظیم و گسترده ای است که استکبار در اختیار دارد.

برای آگاهی بیشتر به کتاب چشم به راه مهدی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات قم، جمعی از نویسندگان ص 289 و دادگستر جهان، ابراهیم امینی، مراجعه شود.

» در صورت مکاتبه بعدی، شماره نامه قبلی خود را ذکر نمایید «

موفق باشید

ترتیب نشانه های ظهور

اللهم صل علی محمد و آل محمد، صلاه تامه نامیه باقیه، تعجل بها فرجهم و تنصرهم بها و تجعلنا معهم فی الدنیا و الاخره

بر اساس متن کتاب "المعجم الموضوعی لأحادیث الإمام المهدی) کلیک کنید (" از شیخ علی الکورانی) همان نویسنده ی کتاب عصر ظهور (، برخی از مهم ترین حوادث سال ظهور، احتمالاً به ترتیب زیر خواهند بود.

در این متن، من علاوه بر مرتب کردن این رویدادها، بر اساس ترتیب زمانی، سعی کرده ام این روایات را بر سال 93 و 94، تطبیق کنم که تنها یک حدس است، از جهت این که نشان می دهد این دو سال، ظرفیت این حوادث را دارند.

در واقع، هدف من از این متن، این است که بگویم، سال 94 این قابلیت را دارد

که سال ظهور باشد، بدون این که حتی در یکی از نشانه های ظهور، بدا حاصل شود. سال 94 این قابلیت را دارد که سال ظهور باشد، و همه ی نشانه های ظهور همانگونه که در روایات گفته شده، محقق شود.

البته ممکن هم هست که سال 94 سال ظهور نباشد، اما به هر حال، ترتیبی که من در اینجا ارائه کرده ام، از این جهت مفید است که به خواننده، نشان می دهد، در سال ظهور، هر سالی که باشد، چه اتفاقاتی به چه ترتیب، انتظار می رود که واقع شود.

یک بحث اساسی این است که برخلاف، جمله ی شاعرانه ی معروف که می گوید "شاید این جمعه بیاید شاید" ،ظهور در هر سال تنها در یک روز امکان وقوع دارد، و آن هم روز عاشوراست. و البته قبل از این عاشورای موعود از حدود 6 تا 7 ماه قبل باید حوادثی رخ دهد، مثلاً حوادث رجب، که شش ماه قبل از ظهور است. اگر در سال 93 و در رجب، این حوادث رخ نداده، پس قطعاً در عاشورای 93 هم ظهوری اتفاق نخواهد افتاد.

ص:389

همچنین نشانه های دیگری هم هست که بر هر سالی تطبیق نمی کند. مثلاً در سال ظهور، باید عاشورا مطابق با شنبه باشد و 23 رمضان قبل از آن نیز مطابق با جمعه باشد. همچنین، گفته شده که ظهور در سال فرد است، یعنی سالی که آخر آن 1 یا 3 یا 5 یا 7 یا 9 باشد.

با این حساب، در آینده ی نزدیک به ما، تنها در سال های 1394، 1396، و 1402، امکان برقراریِ این تطابق وجود دارد) برای سال 1394 مراجعه کنید به تقویم استخراج شده ی موسسه ی ژئوفیزیک دانشگاه تهران از اینجا. برای سال های 1396 و 1402، مراجعه کنید به تقویم سایت time.ir. البته برای این که تطابق زمانی گفته شده در این دو سال اخیر برقرار باشد، باید یک روز جابجایی در تقویم، اتفاق افتد، که در تقویم قمری، نامعمول نیست. در برخی دیگر از سایت های مبدل تاریخ، برای سال 1396 فاصله بیش از یک روز هفته است که امکان تطابق را کاهش می دهد. فعلاً نمی دانم این مشکل چه طور قابل حل است! ولی برای سال 1394 همه ی تقویم ها، مشابه اند (.

از نظر تطابق با سال فرد، عاشورای سال 1394 شمسی، مطابق است با 10 محرم 1437، و عاشورای سال 1396 مطابقت دارد با 10 محرم 1439) با 1402 هم سازگار است (.

از نظر سیاسی، در یک ساله ی منتهی به ظهور، حوادث زیر اتفاق خواهد افتاد:

مرگ حاکمی به نام عبدالله و جنگ قدرت بین جانشینان تا مرز فرو پاشی حکومت

ویرانیِ شام) سوریه (بر اساس درگیری های فراوان و در نهایت حاکم شدن گروهی متعصب مذهبی و ضد شیعه، جنگ آنان با ترک و روم، و سپس جنایاتشان در عراق

حاکم شدن گروهی که رهبران آن تفکر شیعه ی اثناعشری دارند بر یمن

حضور یک حکومت زمینه ساز برای امام زمان، در ایران و حضور یهود در فلسطین

جالب است که در مورد نشانه های زمانیِ گفته شده در بالا و همچنین چهار مورد

ذکر شده از نظر سیاسی، همه چیز در سال 1394 و 1396 امکان جمع شدن دارد.

یعنی سال 1394) یا 1396) می تواند سال ظهور باشد، بدون این که حتی یکی از این حوادث نقض شود. همه ی این حوادث در سال 1394 و 1396 امکان وقوع دارند و این دو سال ظرفیت این حوادث را دارند. از این که 23 ماه رمضان مطابق با جمعه و 10 محرم، مطابق با شنبه است، تا اینکه محرم، مطابق با سال فرد قمری است، تا حوادث سیاسی ذکر شده، و حتی تا این که از باران عجیب

در جمادی الاخر و رجب، سخن رفته که مطابق با فروردین و اردیبهشت) برای سال 94) و اسفند و فروردین) برای سال 96) است و بارش باران در این زمان از سال، عجیب نیست.

مشخصاً سال 1396 تقریباً تمام ظرفیت های سیاسی و تقویمی سال 1394 را داراست و شاید حتی از جهاتی، برتری هم داشته باشد، از جمله این که شرایط سیاسی آماده تر خواهد شد، و با پیشگویی های معروف شاه نعمت الله ولی هم سازگارتر است که می گوید:

بندگان جناب حضرت او / سر به سر تاجدار می بینم

تا چهل سال ای برادر من / دور آن شهریار می بینم

دور او چون شود تمام به کار / پسرش یادگار می بینم

پادشاه و امام هفت اقلیم / شاه عالی تبار می بینم

بعد ازو خودِ امام خواهد بود / که جهان را مدار می بینم

میم و حا میم و دال خواهد بود) نام حضرت مهدی (/ نام آن نامدار می بینم

در تفسیر این ابیات، چهل سال را فاصله ی انقلاب امام خمینی تا ظهور دانسته اند. جالب آن که انقلاب، با تقویم قمری، در سال 1399 هجری، اتفاق افتاده و محرم سال 1396 شمسی، مطابقت دارد با شروع سال 1439 قمری، که دقیقاً همان چهل سال می شود) البته برخی از بزرگان، نظر مثبتی نسبت به اشعار شاه نعمت الله ولی ندارند (. نکته ی جالب دیگر آنکه، عاشورای سال 61 هجری، در مهرماه بوده و عاشورای سال 1396 هم در مهرماه خواهد بود.

بحثی در علم کلام هست، با عنوان بداء

. در این بحث گفته می شود، برخی چیزهایی که ظاهراً مقدر شده، اتفاق نمی افتد، زیرا در تقدیر پنهان خداوند، چیز دیگری مقدر بوده است. معمولاً هنگامی که از پیشگویی های مربوط به ظهور، سخن می رود، این بحث هم مطرح می شود که شاید در فلان حادثه، بداء واقع شود. اما باید دانست، که بداء یک استثنا است یعنی مثلاً 5 درصد احتمال وقوع دارد و 95 درصد، حوادث همان گونه که در روایات پیش گویی شده، روی خواهند داد. بنابراین باید فرض را بر 95 درصد گذاشت و بحث بداء را به صورت جانبی مطرح کرد. بعلاوه، بسیاری از حوادثی که گفته شده، مقدمات آن همین الان، واقع شده است. مثلاً بعد از 1400 سال و برای اولین بار در یمن جنبشی به وجود آمده که رهبران آن) و البته نه عامه ی پیروان آن (کاملاً تحت تأثیر اعتقادات اثناعشری هستند، یعنی جنبش حوثی ها) عامه ی پیروان این جنبش شیعه ی زیدی هستند (.

وقتی مقدمات خروج یمانی فراهم شده، و تنها خروج خود یمانی در رجب، شش ماه به ظهور باقی مانده، خیلی لازم نیست از بداء در این زمینه سخن گفته شود.

همچنین است در مورد دیگر پیش گویی ها در مورد فضای سیاسیِ سال قبل از ظهور.

در هر حال، آنچه در این متن آمده، با این فرض است که بدائی اتفاق نیفتد و همه چیز همان طور که در روایات ذکر شده، پیش آید، وگرنه اگر بنا را بر وقوع بداء بگذاریم، در هر روزی از سال و هر ساعتی از روز، امکان وقوع ظهور، هست.

همچنین باید توجه داشت که ظهور، به طور ذاتی، وقتی اتفاق می افتد که مردم

ص:392

آمادگی داشته باشند. یعنی حتی همین الان هم اگر مردم آمادگی پیدا کنند، ظهور اتفاق می افتد، و نیاز به هیچ نشانه ای نیست. یعنی در هر نقطه ای از زمان، به طور بالقوه، امکان وقوع ظهور هست) شاید این جمعه بیاید، شاید ! (. این از ذات قضیه، اما واضح است که بالاخره ظهور، در یکی از نقاط زمانی به وقوع خواهد پیوست، و از بین این همه نقطه ی بالقوه، یکی بالفعل، نقطه ی ظهور خواهد بود. احادیثی که نشانه های ظهور را نقل می کنند به این نقطه ی بالفعل اشاره دارند. در مقابل روایاتی هم هستند که به نقاط بالقوه ی ظهور اشاره می کنند و این دو منافاتی با هم ندارند.

تمام حرفم این است:

چه قدر، اوضاع شبیه است به آنچه در روایات در مورد سال ظهور گفته شده

خلاصه

به طور خلاصه، با فرض این که سال 1394، سال ظهور باشد، حوادث زیر از حدود یک سال قبل، به ترتیب گفته شده روی خواهند داد. البته حتی اگر سال 94 سال ظهور نباشد، در هر سالی که سال ظهور باشد) مثلاً 1396 یا 1402 یا بعد از آن (، باز ترتیب حوادث احتمالاً به صورت زیر خواهند بود.

حوادث زمستان 1393

مرگ ملک عبدالله

زلزله ی بزرگ دمشق، ظهور سفیانی از درعا و کشته شدن بشار اسد.

حوادث بهار 1394) جمادی الآخر، رجب، شعبان، 1436 قمری (

1. جمادی الاخر) فروردین (، باران عجیب

2. رجب) اردیبهشت (

1-2) آغاز حرکت سفیانی، یمانی و خراسانی

2-2) تسلط یمانی بر صنعا

3-2) دیده شدن چهره ای در ماه و دستی در آسمان

4-2) سه ندا در رجب

5-2) وقوع ظهور غیررسمی، شروع جمع شدن شیعیان در مکه

حوادث تابستان 1394) رمضان، شوال، و ذی القعده، 1436 قمری (

رمضان - تیرماه: سحرگاه جمعه 23 رمضان پس از اذان صبح، ندای آسمانی

شوال - مرداد: جنگ قرقیسیا بین دو گروه باطل

ذی القعده) احتمالاً (- شهریور

شیعه کشی در عراق به ویژه بغداد و نجف، دخالت ایران در عراق

سید خراسانی

شعیب صالح

پرچم های سیاه) یالثارات الحسین (

حوادث پاییز 1394) ذی الحجه، محرم، صفر (

مهرماه - ذی الحجه 1436

* 9 ذیحجه) روز عرفه (- اعلام مرگ آخرین حاکم حجاز در عرفات و درگیری حاجیان در منی

* آتشی در مشرق

* 25 ذیحجه - قتل نفس زکیه

آبان - محرم 1437

* در سال فرد

* در شب جمعه، شب تاسوعا، جمع شدن 313 نفر در مکه به طی الارض

ص:394

* در روز تاسوعا، خسف بیداء

* سخنرانی - در شب عاشورا

* بیعت - در روز عاشورا، شنبه

بیانیه ی رفع مسئولیت: خواننده ی محترم توجه داشته باشید که از نظر منِ نویسنده، در این متن، ذکر ترتیب وقوع حوادث مهم تر است از سال وقوعِ آن، لذا سال وقوع را قطعی ندانید. ذکر تاریخ تنها برای تقریب به ذهن است. عاشورای ظهور در هر سالی که باشد، شش ماه مانده به آن، یعنی از روی حوادث رجب، می توان با قطعیت، آمدنش را نوید داد، و پیشتر از آن، هر چه گفته شود، جز پیش بینی هایی خطاپذیر، نخواهد بود. لذا پس از خواندن این متن، از ایجاد امیدواریِ نابجا در خود و اطرافیانتان، پرهیز نموده، اینجانب را مَشقُلُزُمبه) مشغول ذِمّه لبخند (ی خویش نفرمایید. با سپاس.

جو گرفتگی شما، دل نگرانیِ ماست لبخند

خدا عاقبت مرا از نوشتن این متن به خیر کند نگران

پس خود را کنترل کنید و دین خود را به دست من بیسوات نسپارید

ضمناً اگر با کار من) توقیت تقریبی (مخالفید، می توانید با نوشتن عبارت "کذب الوقّاتون" در بخش نظرات، بر عذاب وجدان اینجانب بیفزایید ناراحت

توجه: بدنه ی مطالب این پست در شهریور 1393 نوشته شده است و به تدریج، بر اساس رویدادهای جدید، مطالب تکمیلی افزوده و اصلاحات لازم انجام می شود.

اسناد

حوادث زمستان 1393

ص:395

مرگ ملک عبدالله

عن الإمام الصادق قال: من یضمن لی موت عبد الله أضمن له القائم، ثم قال: إذا مات عبد الله لم یجتمع الناس بعده علی أحد ولم یتناهَ هذا الأمر دون صاحبکم إن شاء الله، ویذهب ملک السنین ویصیر ملک الشهور والأیام! فقلت یطول ذلک؟ قال:

کلا.

ترجمه: از امام صادق علیه السلام: هر کس برای من مرگ عبدالله را تضمین کند، من برای او ظهور قائم را تضمین می کنم... هنگامی که عبدالله بمیرد، مردم پس از او بر هیچ کس) به عنوان جانشین (به توافق نخواهند رسید و این وضعیت تا ظهور ادامه خواهد یافت، و در این دوره، جای پادشاهی های سال ها را، پادشاهی های ماه ها و روزها خواهد گرفت. راوی می گوید، گفتم، آیا این وضع به طول می انجامد؟ فرمود: هرگز.

از این روایت همین قدر مشخص است که مرگ حاکمی به نام عبدالله چند ماه قبل از ظهور خواهد بود به طوری که برخی جانشینان او چند ماه حکومت خواهند کرد) ملک الشهور (و برخی چند روز) والأیام (و از مرگ او تا ظهور فاصله ی زیادی نخواهد بود) کلا (. این که این اتفاق در زمستان باشد تنها یک احتمال است و وقوع آن در بهار هم با این روایت جور در می آید. مهم آن است که پس از مرگ او تا ظهور چند ماه فاصله باشد.

هر چند در این روایت گفته نشده که این عبدالله حاکم کجاست، اما این روایت با شرایط عربستان سعودی جور در می آید. در حال حاضر ملک عبدالله با بیش از 90 سال سن، بیمار و در شرف مردن است. ولی عهد او نیز بیمار است به طوری که برای ولی عهد هم ولی عهد، مشخص کرده اند. پادشاهان هفتاد سال گذشته ی سعودی همگی برادر بوده اند و در حال حاضر با توجه به پیریِ این نسل و لزوم انتقال قدرت به نسل بعدی) پسر عموها (جنگ قدرت در خاندان سعودی، بارز است. عربستان کاملاً زمینه ی وقوع این پیشگویی را دارد.

ص:396

تکمیلی:

3 بهمن 1393: امروز مرگ ملک عبدالله اعلام شد، درست در وقتی که پیش بینی می شد لبخند. حالا باید منتظر حکومت های چندماهه و چندروزه بود. فعلاً سلمان بن عبدالعزیز (79 ساله (به پادشاهی انتخاب شده است. وی مدت هاست که به بیماریِ زوال عقل مبتلاست. پیش بینی می شود در ماه های آینده وی نیز بمیرد یا به دلیل ناتوانی در اداره ی امور، از قدرت برکنار شود. مشکل اصلی بر سر ولیعهد او، و آخرین برادر از فرزندان عبدالعزیز، یعنی مقرن است. مقرن در زمان عبدالله، به عنوان ولیعهد ولیعهد انتخاب شد و اکنون ولیعهد ملک سلمان است.

اما مشکل این است که بسیاری با او موافق نبودند و اکنون سلمان به عنوان ملک، حق دارد او را عزل کند. در نسل دومی ها هم متعب بن عبدالله فرزند ملک عبدالله، برای جانشینی خیز برداشته است. دیگرانی هم هستند. فعلاً که محمد بن نایف را ولی عهدِ ولی عهد) مقرن (کرده اند. او اولین فرد از نسل دوم است که در صف پادشاهی قرار گرفته. آیا دیگر پسرعموها، و خود مقرن، او را خواهند پذیرفت؟) برای جزئیات بیشتر، اینجا را بخوانید (

یک سناریو) حدس من، فقط حدس (می تواند این باشد: مثلاً چند ماه دیگر، سلمان به دلیل ناتوانی در اداره ی امور، از قدرت خلع شود و مقرن به قدرت برسد.

اما مُقرِن را هیچ کس نمی خواهد نه برادران بزرگترش که هنوز سرپا هستند مانند طلال و احمد، و نه جناح سُدَیری ها و شِمِری ها، لذا همگی با هم توطئه کرده و پس از چند ماه برکنارش می کنند. مقرن در مدت حکومتش، محمد بن نایف را عزل کرده و متعب بن عبدالله را ولی عهد می کند تا جناح ضعیف تر را با خود همراه کند، اما این کار اوضاع را بدتر می کند. چند روز پس از خلع مقرن، جناح سدیری ها که قوی هم هستند، متعب بن عبدالله را نیز از قدرت پایین می کشند) شاید با کشتن (، و محمد بن نایف، به قدرت می رسد و او همانی است که مرگش در روز عرفه اعلام می شود.

البته این فقط یک حدس بود برای این که نشان دهیم چگونه ممکن است روایت

فوق در چندماه آینده در خاندان آل سعود به وقوع بپیوندد.

اگر این ملک عبدالله، همان عبدالله مذکور در روایات باشد، پس با اطمینان زیادی می توان گفت، ظهور یا در سال 1394 است یا در سال 1396. اگر در سال 94 باشد که پیش بینی آینده همان است که در بالا گفته شد. اما اگر ظهور در سال 1396 باشد، کمترین چیزی که می توان گفت، آن است که هیچ یک از جانشینان ملک عبدالله، دوازده ماه تمام، حکومت نخواهند کرد. انشاءالله با دعای منتظران، اولین احتمال، مقدر شود.

از 1953 تاکنون، شش برادر بر عربستان حکومت کرده اند، که عبارتند از سعود، فیصل، خالد، فهد، عبدالله، و اکنون سلمان. اختلاف بر سر حکومت، در بین آل سعود تازگی ندارد. در 1964، فیصل که ولی عهد سعود بود، به خاطر اختلافات گسترده با وی، و به بهانه ی بیماریِ او، سعود را از قدرت عزل کرد و خود به تخت نشست. فیصل، خود، در 1975، به دست برادرزاده اش، ترور و کشته شد.

زلزله ی بزرگ دمشق، ظهور سفیانی از درعا و کشته شدن بشار اسد

وقال ابن حماد: 1/285: عن أرطاه قال:... وخسف بقریه بدمشق وسقط طایفه من غربی مسجدها، رُفع بالشام ثلاث رایات: الأبقع والأصهب والسفیانی، ویحصر بدمشق رجل فیقتل ومن معه، ویخرج رجلان من بنی أبی سفیان فیکون الظفر للثانی، فإذا أقبلت ماده الأبقع من مصر ظهر السفیانی بجیشه علیهم فیقتل الترک والروم بقرقیسیا حتی تشبع سباع الأرض من لحومهم.

و [پس از] فرورفتن روستایی در دمشق و فروریختن بخش غربی مسجد دمشق [بر اثر زلزله]4 سه پرچم در شام، برافراشته می شود: ابقع، اصهب و سفیانی، و مردی در دمشق محاصره شده و خودش و همراهانش، کشته می شوند، و دو نفر از نسل ابوسفیان شورش می کنند و دومی، پیروز می شود. پس آنگاه که ابقع از مصر روی آورد، سفیانی و لشکرش بر آنان پیروز می شوند، سپس ترک و روم را در

قرقیسیا) دیرالزور (می کشد چندان که جانوران درنده ی زمین از گوشت آنان سیر می شوند [یا توانند شد].

مصر هم نام یک کشور، است و هم به معنیِ "شهر" است. شاید منظورش این است که ابقع پس از زلزله و قبل از سفیانی شهر دمشق را گرفته است. شاید هم منظورش این است که کشور مصر در این درگیری ها دخالت می کند، که اگر این طور باشد، باید گفت، آمریکا نظامیان حاکم بر مصر را تحریک خواهد کرد که در سوریه دخالت کنند

علت پیشروی سریع سفیانی باید، همین زلزله ی بزرگ دمشق باشد که زیرساخت های دولت را از بین می برد و زمینه را برای فروپاشی حکومت فراهم می کند. آن فردی که در دمشق محاصره و کشته می شود، ممکن است بشار اسد باشد، اما قاتل او معلوم نیست سفیانی باشد. ممکن است قبل از سفیانی یکی از گروه های دیگر) ابقع (بر دمشق حاکم شود. به هر حال تسلط کامل سفیانی بر شام، باید شش ماه پس از شروع فعالیت او باشد، پس از آن او 9 ماه حکومت خواهد کرد.

عن أبی جعفر الباقر قال: قال أمیر المؤمنین:... قال: رجفه تکون بالشام یهلک فیها أکثر من مائه ألف، یجعلها الله رحمه للمؤمنین وعذاباً علی الکافرین،... فإذا کان ذلک فانظروا خسف قریه من دمشق یقال لها حرستا، فإذا کان ذلک خرج ابن آکله الأکباد من الوادی الیابس، حتی یستوی علی منبر دمشق، فإذا کان ذلک فانتظروا خروج المهدی.

از ابی جعفر) امام باقر علیه السلام (است که فرمود: امیرالمومنین فرمود:... زلزله ای در شام خواهد بود که بیش از صدهزار نفر را خواهد کشت. خداوند این زلزله را رحمتی برای مومنین و عذابی برای کافرین قرار خواهد داد... پس بنگرید که روستایی از دمشق، که به آن "حرستا" می گویند، در زمین فرو خواهد رفت، پس از آن پسر هند جگرخوار از دره ی خشک، شورش خواهد کرد، تا این که دمشق را بگیرد، پس چون سفیانی دمشق را گرفت، منتظر قیام مهدی باشید.

وادی یابس) دره ی خشک (به منطقه ی مرزی سوریه و اردن، در استان درعای سوریه اطلاق می شود.

امروزه، حرستا، شهرکی در حومه ی شمالی شهر دمشق است.

عن الإمام الباقر:... وخسفاً بقریه من قراها، ویسقط طائفه من مسجدها ... وإن أهل الشام یختلفون عند ذلک علی ثلاث رایات: الأصهب والأبقع والسفیانی،... ویظهر السفیانی ومن معه حتی لا یکون له همه إلا آل محمد وشیعتهم....

از امام باقر است که فرمود:... و فرو رفتن روستایی از دمشق، و فرو ریختن بخشی از مسجد دمشق،... و اهل شام در زیر سه پرچم، با یکدیگر درگیر می شوند:

اصهب، و ابقع و سفیانی،... و سفیانی و یارانش، [بر دو گروه دیگر] پیروز می شوند، پس از آن، تمام فکر و ذکر سفیانی، [مبارزه با] آل محمد و شیعیانشان خواهد بود.

قال أمیر المؤمنین: یخرج ابن آکله الأکباد من الوادی الیابس، وهو رجل ربعه وحش الوجه، ضخم الهامه، بوجهه أثر جدری، إذا رأیته حسبته أعور، اسمه عثمان، وأبوه عنبسه، وهو من ولد أبی سفیان،....

امیرالمومنین فرمود: پسر هندجگرخوار از دره ی خشک، شورش اش را آغاز می کند و او مردی است چهار شانه، با چهره ای خشن، و سری بزرگ، که در گونه اش اثر آبله هست، اگر ببینی اش، می پنداری که کلاج) لوچ، مبتلا به تراخم (است، نامش عثمان است و پدرش عنبسه، و از نسل ابوسفیان است.

گویا این عثمان سفیانی از نسل عنبسه بن ابوسفیان، برادر معاویه است. سفیانی یعنی از نسل ابوسفیان. در مجموع به نظر می رسد که سفیانی یک فرد است نه یک گروه و نمی توان گفت، داعش همان سفیانی است. اما به هر حال، شباهت ها بسیار است. ظاهراً سفیانی از دو جهت شبیه داعش است، اول افراطی گریِ مذهبی، دوم ضدیت با شیعه، و از یک جهت با آنان متفاوت است و آن رابطه خوب با غرب است، چنان که از او به عنوان "رجل متنصر" یعنی فردی نصرانی نما، یاد شده است. کسی چه می داند، شاید سفیانی رهبر بعدیِ داعش باشد.

ص:400

در مجموع، ترتیب رویدادها به این صورت خواهد بود، اول، زلزله ی بزرگ دمشق، دوم، ظهور سفیانی از درعا) رجب (، سوم محاصره شدن شخصی در دمشق و کشته شدن او) احتمالاً بشار اسد (، چهارم، پیروزی سفیانی بر گروه های رقیب، پنجم، درگیری سفیانی با ترک و روم در قرقیسیا) شوال (، ششم، حمله ی سفیانی به عراق. هفتم، دخالت سید خراسانی در عراق و بیرون کردن سفیانی، هشتم، تسلط سفیانی بر اردن و دمشق، نهم، فرستادنِ سفیانی، سپاهی را به مدینه، دهم، خسف سپاه سفیانی در بَیداء.

شروع این حوادث، قبل از رجب) اردیبهشت (سال 1394 خواهد بود و احتمالاً در زمستان 93، اما ادامه اش به بهار 94 و بعد از آن هم می رسد. تسلط نهایی سفیانی بر شام، در آبان 94 و همزمان با ظهور خواهد بود. همزمان با عاشورای ظهور و گویا همزمان با تسلط بر دمشق، نیروهایی هم به عربستان ارسال خواهد کرد که به قضیه ی خسف بیداء منتهی خواهد شد.

نکته مهم:

در مورد وقایع مهمی مانند زلزله ی دمشق و مرگ عبدالله، تاریخی در روایات ذکر نشده و لذا ما در این بخش، مجبوریم بر اساس قرائن حدس هایی بزنیم که ممکن است درست نباشند. مثلاً در مورد زلزله ی دمشق، می دانیم که قبل از ظهور سفیانی است، و چون می دانیم که ظهور سفیانی، در رجب، خواهد بود، پس زلزله، حداکثر باید اوایل رجب باشد.

حوادث بهار 1394) جمادی الاخر، رجب، و شعبان، 1436)

1. جمادی الاخر) فروردین (

پیشواز ظهور، باران رحمت، بارانی عجیب و بی سابقه از اول جمادی الآخر تا دهم رجب، مطابق با فروردین و دهه ی اول اردیبهشت 94

عن أميرالمومنين: يا عجباً كل العجب بين جمادى ورجب...

ص:401

عن أبی عبدالله: وإذا آن قیامه مطر الناس جمادی الأخره وعشره أیام من رجب مطراً لم یر الخلائق مثله، فینبت الله به لحوم المؤمنین وأبدانهم فی قبورهم، فکأنی أنظر إلیهم مقبلین من قبل جهینه ینفضون شعورهم من التراب.

از ابی عبدالله) منظور امام صادق علیه السلام است (: آنگاه که قیامش نزدیک شود، در جمادی الآخر و ده روز از رجب، بر مردم بارانی می بارد، که مانندش را آفریدگان ندیده باشند، پس بدان باران، خداوند، گوشت و بدن مومنان را در قبورشان می رویاند. گویا دارم آنها را می بینم که از طرف جُهَینه می آیند، و خاک را از موهایشان می تکانند.

[گویا جُهینه یکی از طرف های مکه است.]

ظاهراً این همان بارانی است که برخی مردگان را برای رجعت زنده می کند. با این باران بدن ها در قبور، بازسازی می شود و ظاهراً با ندای آسمانی) احتمالاً ندای رمضان (، رجعت روح به بدن، اتفاق می افتد.

مشخص نیست، شروع این باران از ابتدای ماه جمادی خواهد بود یا از میانه ی آن.

گویا قضیه ی طغیان رود فرات و افتادن آب در کوچه های کوفه، که در برخی روایات گفته شده، مربوط به همین زمان باشد.

این باران پایان همه ی خشک سالی ها و بی آبی ها، خواهد بود.

نکته: هر چند در روایات اسلامی، باران به طور کلی، شفاست، اما اگر این باران خاص را دیدید، حتماً برای شفا و تبرک استفاده کنید. بارانی که مرده زنده می کند، بعید نیست بیماری را هم شفا دهد.

2. رجب) اردیبهشت (

2-1) آغاز حرکت سفیانی، یمانی و خراسانی، در یک سال و یک ماه و یک روز

ص:402

عن أبی جعفر محمد بن علی: خروج السفیانی والیمانی والخراسانی فی سنه واحده فی شهر واحد فی یوم واحد....

از ابوجعفر، امام باقر علیه السلام است که فرمود: قیام سفیانی و یمانی و خراسانی، در یک سال و یک ماه و یک روز خواهد بود...

عن أبی عبد الله قال: السفیانی من المحتوم وخروجه فی رجب، ومن أول خروجه إلی آخره خمسه عشر شهراً، سته أشهر یقاتل فیها، فإذا ملک الکور الخمس ملک تسعه أشهر، ولم یزد علیها یوماً.

والنعمانی/ 304،

عن هشام بن سالم، عن أبی عبد الله قال: إذا استولی السفیانی علی الکور الخمس فعُدُّوا له تسعه أشهر. وزعم هشام أن الکور الخمس:

دمشق وفلسطین والأردن وحمص وحلب.

از ابوعبدالله) امام صادق علیه السلام (: سفیانی از حتمیات است، و خروجش در رجب است، از اول خروجش تا آخر آن، پانزده ماه است. شش ماه می جنگد، وقتی بر مناطق پنجگانه مسلط شد، نه ماه حکومت می کند، یک روز هم بیشتر نمی شود.

دوره ی سفیانی، 15 ماه است که گویا شش ماه آن قبل از ظهور است و 9 ماه آن بعد از ظهور. برخی روایات، جمعه ی آخر رجب، را زمان خروج سفیانی ذکر کرده اند.

برخی راویان، مناطق پنجگانه را دمشق و فلسطین و اردن و حمص و حلب دانسته اند) جزو متن روایت نیست و ممکن است برداشت راوی صحیح نباشد (.

برخی هم فلسطین را جزو آن مناطق نیاورده اند، بعلاوه دو نام اردن و فلسطین به طور تاریخی بر هر دو طرف رود اردن، یعنی اردن و فلسطین کنونی، با هم، اطلاق می شده است. یعنی حتی تسلط بر اردن را هم می توان به نوعی، تسلط بر فلسطین شرقیِ قدیم دانست.

به نظر می رسد، منطقه ی اولیه ی تحت تصرف سفیانی همین منطقه ای باشد،

ص:403

که اکنون تحت تصرف داعش است، یعنی شرق سوریه و غرب عراق. سپس سفیانی در چهار جهت، حکومتش را گسترش خواهد داد، ابتدا درگیری هایی با دیگر گروه های رقیب سوری، خواهد داشت. سپس در سمت شمال با ترکیه درگیر خواهد شد و شکستشان خواهد داد) جنگ قرقیسیا (. سپس در عراق، پیشروی خواهد کرد و شهرهای مذهبی عراق مانند سامرا، کاظمین، نجف، و البته بغداد را برای مدت کوتاهی تصرف خواهد کرد. در این زمان کشتارهای وسیع شیعیان و احتمالاً تخریب حرم ها، انجام خواهد شد و ایران مجبور خواهد شد در عراق دخالت کند و سفیانی را بیرون کند. فعالیت سفیانی در سمت غرب، در نهایت به تصرف همه ی شهرهای مهم سوریه) حلب، حمص، و دمشق (منجر خواهد شد و این رویداد همزمان با ظهور امام زمان علیه السلام در مکه خواهد بود. ضمناً در همین فاصله، سفیانی خواهد توانست اردن را نیز تصرف کند. همزمان با ظهور، لشکری هم به داخل عربستان خواهد فرستاد که به قضیه ی خسف بیداء منتهی خواهد شد.

این که از فلسطین نام برده شده محل سوال است. تنها می توان حدس هایی زد.

مثلاً شاید اسرائیل اجازه دهد که سفیانی نفوذ محدودی در کرانه ی باختری پیدا کند. اسرائیل با این کار به جهانیان نشان خواهد داد که به رسمیت شناختن کشور مستقل فلسطینی) بحثی که همین روزها در مجامع جهانی در جریان است (اشتباه است و این کشور مستقل، بر فرض تشکیل، فوراً به دست سلفی ها و تروریست ها خواهد افتاد. اسرائیل با این کار، می تواند، جهان را از فکر حمایت از تشکیل کشور مستقل فلسطینی، منصرف کند. البته این تنها یک حدس است. اخیراً اخباری هم از فعالیت حامیان داعش در غزه شنیده شده است.

2-2) تسلط یمانی بر صنعا

ذُکر عند أبی عبدالله السفیانی فقال: أنَّی یخرج ذلک؟ ولما یخرج کاسر عینیه بصنعاء.

نزد ابی عبدالله) امام صادق (از سفیانی یاد شد، پس فرمود: کجا سفیانی قیام کرده، در حالی که هنوز شکننده ی چشمش از صنعا قیام نکرده؟

عن الإمام الصادق فی الکافی: 8/310، قال: خمس علامات قبل قیام القائم: الصیحه، والسفیانی، والخسف، وقتل النفس الزکیه، والیمانی.

از امام صادق است که، پنج نشانه، قبل از قیام قائم خواهد بود، ندای آسمانی، و سفیانی، و فرو رفتن زمین در بیداء، و کشته شدن جان پاک، و یمانی.

در حال حاضر و برای اولین بار در تاریخ، جنبشی در یمن به وجود آمده که رهبران آن تفکرات شیعیِ اثناعشری دارند. جنبش حوثی حدود 20 سال سابقه دارد و موسس فقید آن، سید حسین الحوثی، مدتی را در ایران زندگی کرد و سپس به یمن رفت و فعالیت های سیاسی و فرهنگی خود را با الگوگیری از حزب الله لبنان و ایران آغاز کرد. در شرایط فعلی یمن، این گروه قوی ترین گروه فعال در یمن است و کاملاً زمینه ی تسلط بر حکومت را دارد. عامه ی طرفداران این جنبش شیعه ی زیدی هستند اما رهبرانش متهم به شیعه ی اثناعشری بودن هستند و این امر از اقدامات آن مانند منع کردن نماز تراویح در مناطق تحت نفوذ، مشخص می شود.

شیعیان زیدی، به دلیل پیروی از فقه شافعی، این نماز را جایز می دانستند.

یمنی ها در کنار ایرانیان) سید خراسانی (، یاران امام زمان خواهند بود و در روایات ازشان ستایش شده است.

تکمیلی

1 مهر 93: در چند روز گذشته جنبش انصارالله پس از درگیری کوتاه مدت چهار روزه بر صنعا مسلط شد. البته این گروه هنوز حاضر نیست در حکومت، مسئولیت اجرایی بپذیرد و تنها نقش مشورتی را پذیرفته است هر چند عملاً کنترل اوضاع را در دست دارد. پیش بینی می شود وضعیت فعلی ادامه نیابد و انصارالله مجبور شود خودش تشکیل حکومت دهد.

ص:405

22 مهر 93: حوثی ها بر هفت استان شمال یمن مسلط شدند) منبع (

29 آذر 93: حوثی ها، به تدریج در حال تسلط بر تمام مفاصل دولت هستند. در بخش مدنی، چند استاندار و بسیاری از کارمندان ارشد، مطابق نظر حوثی ها عوض شده اند. در بخش نظامی، قرار شده حدود 70 هزار نفر از افراد مورد تأیید حوثی ها در ارتش و پلیس استخدام شوند. قبلاً گمان می شد، حوثی ها دولتی در درون دولت خواهند بود) به سبک حزب الله (. اکنون مشخص شده است که حوثی ها خود دولت خواهند بود به زودی. از همین الان بسیار گفته می شود که از اختیارات رئیس جمهوری، دیگر چیزی در دست منصور هادی، نیست. وقوع کودتا در اردیبهشت) رجب (کاملاً محتمل است. شاید هم رئیس جمهور، خودش استعفا دهد و در شرایط خلأ قدرت، انصارالله مجبور شود، حکومت را خودش به دست بگیرد.

3 بهمن 1393: در چند روز گذشته، انصارالله آخرین پایگاه های مهم در داخل صنعا یعنی پایگاه موشکی را تصرف کرد و ضمناً کنترل کاخ ریاست جمهوری را نیز در دست گرفت. در پی این اتفاق، نخست وزیر، خالد بحاح، و رئیس جمهور، عبدربه منصور هادی، استعفا کردند. یمن وارد دوره ی خلأ قدرت شد.

5 بهمن 1393: استان های جنوبی یمن، و تعدادی از استان های سنی نشین شمال یمن اعلام نافرمانی کرده اند. هرج و مرج در حال اوج گرفتن است و قطعاً انصارالله مجبور خواهد شد، حکومت را یکسره، قبضه کند تا بتواند شرایط را کنترل کند.

18 بهمن 1393: همانی شد که پیش بینی می شد. انصارالله، مجلس را منحل اعلام کرد و قرار شد مجلسی انتقالی وظایف آن را به عهده گیرد. این مجلس، اعضای شورای ریاست جمهوری در دوره ی انتقالی را نیز تعیین خواهد کرد. گروه انصارالله، دیگر احزاب سیاسی را به مشارکت در فرایند جدید دعوت کرده است.

اکنون، مدیریت فضای سیاسی یمن، در دست حوثی هاست.

6 فروردین 1394: امروز عربستان به یمن حمله کرد. به نظر می رسد بهانه ی

حمله ی یمانی به عربستان، جور شد! شیخ کورانی در کتاب المعجم، به نقش یمانی در مکه و مدینه و دخالت او در عربستان اشاره می کند. لازم بود بهانه ای وجود داشته باشد. احتمالاً باید به زودی منتظر اختلافات آل سعود و فروپاشی درونی آنان بود. پاسخ یمانی به عربستان همزمان خواهد شد با این اختلافات. هنوز مشخص نیست شخص یمانی کیست.

3-2) دیده شدن چهره ای در ماه و دستی در آسمان

عن أبی عبد الله أنه قال: العام الذی فیه الصیحه، قبله الآیه فی رجب، قلت: وما هی؟ قال: وجه یطلع فی القمر ویدٌ بارزه

از امام صادق علیه السلام است که فرمود: در سالی که صیحه [ی رمضانی] در آن روی می دهد، قبلش نشانه ای در رجب خواهد بود. [راوی می گوید:] گفتم، آن نشانه چیست؟ فرمود، چهره ای در ماه پدیدار می شود و دستی آشکار می گردد.

4-2) سه ندا در رجب

ندای نخست: لعنت خدا بر ستمکاران

ندای دوم: ای مومنان، نزدیک شونده، نزدیک شد) منظور یا ظهور است یا قیامت (

ندای سوم: آگاه باشید که خدا فلانی را برای نابودیِ ستمکاران فرستاد) ظاهراً به جای "فلانی" ،نام دقیق گفته می شود (

قال لی الرضا:... قد نودوا نداء یسمعه من بالبعد کما یسمعه من بالقرب، یکون رحمةً علی المؤمنین وعذاباً علی الکافرین، فقلت: بأبی وأمی أنت وما ذلک النداء؟ قال ثلاثه أصوات فی رجب، أولها: ألا لعنه الله علی الظالمین، والثانی: أزفت الآزفه یا معشر المؤمنین، والثالث: یرون بدناً بارزاً مع قرن الشمس ینادی ألا إن الله قد بعث فلاناً علی هلاک الظالمین،

فعند ذلک یأتی المؤمنین الفرج ویشفی الله صدورهم، ویذهب غیظ قلوبهم.

از امام رضا علیه السلام است که فرمود:... ندایی به گوششان می رسد که از دور چنان شنیده می شود که از نزدیک؛ رحمتی است بر مومنان و عذابی است بر کافران، [راوی می گوید] پس گفتم: فدایت شوم، این ندا چیست؟ فرمود، سه نداست در رجب، نخست: آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است، و دوم:

نزدیک شونده نزدیک شد، ای مومنان، و سوم: بدنی آشکار در بالای خورشید می بینند که ندا می دهد آگاه باشید خداوند فلانی را برای نابودی ستمکاران فرستاده است. پس در آن هنگام فرج برای مومنان حاصل می شود و خداوند [غم] سینه هاشان را شفا می دهد، و دلتنگی شان را می زداید.

عن أبی الحسن الرضا قال:... وقد نودوا ثلاثه أصوات الصوت الأول أزفت الآزفه یا معشر المؤمنین، والصوت الثانی ألا لعنه الله علی الظالمین، والثالث بدن یظهر فیری فی قرن الشمس یقول: إن الله بعث فلاناً فاسمعوا وأطیعوا.

از امام رضا علیه السلام است که فرمود:... و به سه سخن، ندا داده می شوند، ندای اول، نزدیک شونده نزدیک شد، ای مومنان، و ندای دوم، لعنت خدا بر ستمکاران، و سوم، بدنی در بالای خورشید دیده می شود که می گوید: خداوند فلانی را برانگیخت، پس بشنوید و فرمان برید.

ممکن است این سه ندا، خصوصی باشند و همگان آن را نشنوند، برخلاف ندای صبح 23 رمضان که هم در محتوا با این نداها متفاوت است و هم تأکید شده، همه ی اهل زمین آن را خواهند شنید.

5-2) وقوع ظهور غیررسمی، شروع جمع شدن شیعیان در مکه

الکافی: 8/264، عن عیص بن القاسم قال: سمعت أبا عبد الله یقول:...

إذا کان رجب فأقبلوا علی اسم الله عز وجل، وإن أحببتم أن تتأخروا إلی

شعبان فلا ضیر، وإن أحببتم أن تصوموا فی أهالیکم فلعل ذلک أن یکون أقوی لکم وکفاکم بالسفیانی علامه.

مضمون: در رجب، با استعانت از خدا، رو به مکه آورید، و اگر دوست داشتید تا شعبان درنگ کنید، باکی نیست و اگر دوست داشتید روزه ی رمضان را در بین خانواده تان بگیرید، شاید برایتان دلگرم کننده تر باشد [اما در هر حال] خروج سفیانی [به عنوان نشانه ی نزدیک بودن ظهور] شما را بس است.

قال أبو عبد الله: یا سدیر الزم بیتک وکن حلساً من أحلاسه واسکن ما سکن اللیل والنهار، فإذا بلغک أن السفیانی قد خرج فارحل إلینا ولو علی رجلک.

قال: لا تبرح الأرض یا فضل حتی یخرج السفیانی، فإذا خرج السفیانی فأجیبوا إلینا

عن عمار بن یاسر أنه قال: إن دوله أهل بیت نبیکم فی آخر الزمان ولها أمارات... وإذا رأیتم أهل الشام قد اجتمع أمرها علی ابن أبی سفیان فالحقوا بمکه...

در واقع این روایات به شیعیان دستور می دهند، حداکثر پس از رمضان، به سوی مکه حرکت کنند و در مکه جمع شوند. بنابراین از این زمان شیعیان وظایف خاصی خواهند داشت و این وظیفه مشروط به ظهور نیست) دوستی می گفت ما تا روز قبل از ظهور، هیچ وظیفه ی متفاوتی نداریم (.

حوادث تابستان 1394) رمضان، شوال، و ذی القعده، 1436)

رمضان - تیرماه: برترین نشانه ی ظهور، سحرگاه جمعه 23 رمضان پس از اذان صبح، ندای آسمانی

زمان ندا: عن أبی عبد الله قال: الصیحه التی فی شهر رمضان تکون لیله الجمعه لثلاث وعشرین مضین من شهر رمضان.

از امام صادق علیه السلام: ندایی که در ماه رمضان است در شب جمعه، 23

رمضان خواهد بود.

عن أبی عبد الله قال:... إن قدام هذا الأمر خمس علامات: أولاهن النداء فی شهر رمضان، وخروج السفیانی، وخروج الخراسانی، وقتل النفس الزکیه، وخسف بالبیداء...

از امام صادق علیه السلام:... پیشاپیش این امر) ظهور (5 نشانه است: برترین شان ندا در ماه رمضان است، و) سپس (شورش سفیانی، و قیام خراسانی، کشته شدن جان پاک، و فرو رفتن زمین در بیداء

عن أبی جعفر قال: سئل أمیر المؤمنین عن قوله تعالی: فَاخْتَلَفَ الأَحْزَابُ مِنْ بَینِهِمْ، فقال: إنتظروا الفرج من ثلاث، فقیل: یا أمیر المؤمنین وما هن؟ فقال: اختلاف أهل الشام بینهم، والرایات السود من خراسان والفزعه فی شهر رمضان. فقیل: وما الفزعه فی شهر رمضان؟ فقال: أو ما سمعتم قول الله عز وجل فی القرآن: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیهً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ: هی آیه تخرج الفتاه من خدرها وتوقظ النائم وتفزع الیقظان.

عن أبی عبدالله أنه قال: أما إن النداء من السماء باسم القائم فی کتاب الله لبین، فقلت: فأین هو أصلحک الله؟ فقال: فی طسم، تلک آیات الکتاب المبین، قوله: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیَهً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ. قال: إذا سمعوا الصوت أصبحوا وکأنما علی رؤوسهم الطیر.

از امام صادق است که فرمود: اما آن ندای آسمانی، به نام قائم در قرآن به وضوح بیان شده است. [راوی می گوید:] گفتم: کجای قرآن؟ پس فرمود: در سوره ی طسم، آنجا که می فرماید: "اگر بخواهیم از آسمان نشانه ای می فرستیم که گردنشان در برابر آن فرود آید" . [سپس] فرمود: هنگامی که این صدا را بشنوند، [از تعجب در جایشان] خشکشان می زند) اصطلاحاً (.

عن أبی عبد الله أنه قال: النداء من المحتوم والسفیانی من المحتوم، والیمانی من المحتوم، وقتل النفس الزکیه من المحتوم، وکف یطلع من السماء من المحتوم، قال وفزعهٌ فی شهر رمضان توقظ النائم وتفزع

الیقظان وتخرج الفتاه من خدرها.

از ابوعبدالله امام صادق است که فرمود: ندا حتمی است، و سفیانی حتمی است و یمانی، حتمی است و کشته شدن نفس زکیه، حتمی است، و دستی که در آسمان ظاهر می شود، حتمی است، [سپس فرمود] و ندای رعب آوری که در ماه رمضان است و خفته را بیدار می کند و بیدار را به هراس می افکند و دختران را از پشت حجاب ها [در جستجوی منشاء صدا] بیرون می کشاند.

روت أحادیث النداء مصادر الجمیع، ومنها: ینادی مناد من السماء باسم القائم، فیسمع ما بین المشرق إلی المغرب، فلا یبقی راقد إلا قام، ولا قائم إلا قعد، ولا قاعد إلا قام علی رجلیه من ذلک الصوت، وهو صوت جبرئیل الروح الأمین.) غیبه الطوسی/ 274، وإعلام الوری/ 428، وإثبات الهداه: 3/540).

ندادهنده ای از آسمان به نام قائم ندا می دهد، پس هر که در زمین است آن ندا را می شنود، خفته ای نمی ماند مگر بیدار می شود، و ایستاده ای نیست مگر می نشیند و نشسته ای نیست مگر، از آن صدا، می ایستد، و آن صدای جبرئیل روح الامین است.

اگر این ندا پس از اذان صبح به وقت مکه باشد، پس به وقت ایران باید حدود یک ساعت پس از اذان صبح شنیده شود.

همان طور که در روایت گفته شده، "أولاهن النداء فی شهر رمضان" یعنی ندای ماه رمضان برترین نشانه ی نزدیک شدن ظهور است. ویژگی این ندا این است که همه ی مردم زمین آن را می شنوند، هر کس به زبان خودش، حتی کسانی که خوابند با این ندا بیدار می شوند. ویژگی این ندا آن است که معجزه ای است که بسیاری از سر ناچاری در برابر آن تسلیم می شوند. همانطور که شیخ کورانی در کتاب المعجم اشاره کرده است، بسیاری از مردم، که احتمالاً اشاره به اهل سنت دارد، با بی میلی، امام زمان را می پذیرند. از یک طرف بی میل اند چون دوست ندارند بپذیرند، در همه ی این سال ها تشیع حق بود و از سوی دیگر، در برابر معجزه ای قرار گرفته اند که از آن راه گریزی نیست، لذا ایمان می آورند.

به نظر می رسد با این ندا، بسیاری از مردم چه مسلمان، چه غیرمسلمان، نسبت به ظهور، پذیرش پیدا می کنند و یک آمادگی عمومی برای ظهور ایجاد می شود.

پس از این ندا، صحبت از امام زمان، در بین مردم، بسیار شایع می شود.

نظر شخصی من این است که فتنه ی تکفیری ها، جز با معجزه ی ندای آسمانی درمان ریشه ای نخواهد شد، و این به خاطر زمینه های مذهبیِ آنان است. بر خلاف سخن کسانی که می گویند، نشانه ها هیچ نقشی در زمینه سازی برای ظهور ندارند، می توان گفت، دست کم، ندای آسمانی، چنین نیست و خودش در آماده کردن مردم، بسیار نقش دارد.

محتوای ندا: حق با علی و شیعیان اوست

قلت لأبی عبد الله:... کیف یکون النداء؟ قال: ینادی مناد من السماء أول النهار: ألا إن الحق فی علی وشیعته، ثم ینادی إبلیس لعنه الله فی آخر النهار: ألا إن الحق فی السفیانی وشیعته، فیرتاب عند ذلک المبطلون.

از امام صادق علیه السلام است که فرمود: در ابتدای روز، ندادهنده ای در آسمان ندا می دهد که: آگاه باشید که حق با علی و شیعیان اوست، در پایان همان روز، ابلیس ملعون، ندا می دهد: آگاه باشید حق با سفیانی و شیعیان اوست، پس بی باوران، [در صحت ندای ابتدای صبح] شک می کنند.

عن أبی عبد الله:... والله إن ذلک فی کتاب الله عز وجل لبین حیث یقول: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیهً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ، فلا یبقی فی الأرض یومئذ أحد إلا خضع وذلت رقبته لها، فیؤمن أهل الأرض إذا سمعوا الصوت من السماء ألا إن الحق فی علی بن أبی طالب وشیعته! قال: فإذا کان من الغد صعد إبلیس فی الهواء حتی یتواری عن أهل الأرض، ثم ینادی: ألا إن الحق فی عثمان بن عفان وشیعته فإنه قتل مظلوماً فاطلبوا بدمه، قال: فیثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت علی الحق

وهو النداء الأول، ویرتاب یومئذ الذین فی قلوبهم مرض، والمرض والله عداوتنا، فعند ذلک یتبرؤون منا ویتناولوننا فیقولون: إن المنادی الأول سحرٌ من سحر أهل هذا البیت.

از امام صادق علیه السلام: به خدا، این امر در کتاب خدا، آشکارا بیان شده است، آنجا که می گوید: "اگر بخواهیم از آسمان نشانه ای می فرستیم که گردنشان در برابر آن فرود آید" ،پس در زمین، هیچ کس نمی ماند مگر این که [در برابر این حقیقت] سر فرود می آورد، پس اهل زمین ایمان می آورند آنگاه که آن صدا را از آسمان می شنوند که [می گوید] " آگاه باشید حق با علی بن ابی طالب و شیعیان اوست ".فردای آن سحر، ابلیس در آسمان اوج می گیرد تا جایی که از زمین قابل دیدن نباشد، پس ندا می دهد که: آگاه باشید که حق با عثمان بن عفان و شیعیان اوست، که مظلوم کشته شد، به خونخواهیِ او برخیزید. پس خداوند باورمندان را بر سخن حق، پایدار می دارد و آن [سخن حق] همان ندای اول است، و در آن روز بیماردلان) و بیماری دل، به خدا دشمنیِ ماست (به شک می افتند و از ما بیزاری می جویند و توهین می کنند و می گویند: ندادهنده ی نخست، جادویی از جادوهای اهل این خانه/بیت، بود.

عن أبی عبد الله قال: ینادی مناد باسم القائم. قلت: خاص أو عام؟ قال:

عام یسمعه کل قوم بلسانهم، قلت: فمن یخالف القائم وقد نودی باسمه؟ قال: لایدعهم إبلیس حتی ینادی ویشکک الناس.

از امام صادق علیه السلام است که فرمود، ندادهنده ای به نام قائم، ندا می دهد.

گفتم، خصوصی یا عمومی؟ فرمود: عمومی که هر ملتی به زبان خودش آن را می شنود، گفتم: پس چه کسی با قائم مخالفت می کند در حالی که از آسمان به نامش ندا آمده؟ فرمود: ابلیس رهایشان نمی کند، تا ندایی دهد که مردم را به شک اندازد.

تفسیر القمی: 2/327: قوله: وَ اسْتَمِعْ یَوْمَ یُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ : قال: ینادی المنادی باسم القائم واسم أبیه. قوله: یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَةَ بِالْحَقِّ ذلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ : قال: صیحه القائم من السماء ذلک یوم الخروج، قال: هی الرجعه (. وعنه المحجه/ 209، والبرهان: 4/229.

در کتاب تفسیر قمی در تفسیر آیه ی" بشنو آن روزی که ندادهنده از جایی نزدیک ندا می دهد "می گوید، ندادهنده به نام قائم و نام پدرش ندا می دهد. و در تفسیر آیه ی" روزی که آن فریادِ به حق را می شنوند، آن روز، روز خروج است "می گوید، منظور فریادی است به نام قائم از آسمان؛ و منظور از روز خروج، روز رجعت]1[است.

]1[شاید اشاره دارد به این که بدن هایی که در اثر باران جمادی و رجب، بازسازی شده اند، اکنون، روح به آن ها رجعت می کند و در مکه حاضر می شوند.

قال علی بن موسی الرضا:... وهو الذی تطوی له الأرض ولا یکون له ظل. وهو الذی ینادی مناد من السماء یسمعه جمیع أهل الأرض بالدعاء إلیه یقول: ألا إن حجه الله قد ظهر عند بیت الله فاتبعوه فإن الحق معه وفیه، وهو قول الله عز وجل: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ آیَهً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِینَ.

علی بن موسی الرضا، فرمود:... و اوست که طی الارض می کند و سایه ندارد؛ و اوست که ندادهنده ای از آسمان ندا می دهد، ندایی که همه ی اهل زمین آن را می شنوند، و به او فرا می خواند و می گوید: آگاه باشید که حجت خدا در مسجدالحرام، ظهور کرده است، پس از او پیروی کنید که حق با او و نزد اوست، و این ندا تفسیر همان آیه ی قرآن است که می فرماید:" اگر بخواهیم از آسمان نشانه ای می فرستیم که گردنشان در برابر آن فرود آید".

در متن روایت فوق، ندادهنده می گوید:" حجت خدا در مسجدالحرام، ظهور کرده است "برخی از این روایت استفاده کرده و یک تقسیم بندی بین ظهور و قیام/خروج انجام داده اند که ظهور را در رمضان و قیام/خروج را در عاشورای بعد از آن دانسته اند. این تقسیم بندی از شیخ مفید نقل شده است. البته شیخ کورانی در کتاب المعجم، رجب را زمان ظهور غیررسمی ذکر کرده است. به هر حال، فرایند ظهور مراحلی را طی می کند که هر یک از آنها را می توان به نوعی، ظهور نامید.

البته در عرف مردم، وقتی می گویند ظهور، منظورشان همان ظهور رسمی، علنی و همگانی است که در شامگاه جمعه، شب عاشورا، اتفاق می افتد.

نکته: در صبح 23 رمضان ندای جبرئیل، با کیفیت فوق در همه ی جهان، از

ص:414

سوی همگان، شنیده می شود. عصر همان روز، هم ندای شیطان شنیده می شود که می گوید: حق با عثمان) سفیانی (و پیروان اوست، و این گونه بسیاری دوباره شک می کنند) البته معلوم نیست که کیفیت صدای شیطان مانند ندای جبریل، همگانی و همه جایی باشد (.

شوال - مرداد: جنگ قرقیسیا بین دو گروه باطل

عن جابر الجعفی قال: قال لی أبو جعفر:... فأول أرض تخرب الشام یختلفون عند ذلک علی ثلاث رایات: رایه الأصهب، ورایه الأبقع، ورایه السفیانی، فیلقی السفیانی الأبقع فیقتتلون فیقتله ومن معه ویقتل الأصهب، ثم لایکون همه إلا الإقبال نحو العراق ویمر جیشه بقرقیسا فیقتلون بها مائه ألف رجل من الجبارین.

از ابوجعفر) امام باقر علیه السلام (است که فرمود:... نخستین سرزمینی که ویران می شود، شام است، که سه پرچم با یکدیگر درگیر می شوند: پرچم اصهب، پرچم ابقع، و پرچم سفیانی. سفیانی با ابقع روبرو می شود و او و همراهانش را می کشد، سپس اصهب را هم می کشد. پس از آن، همه ی تلاشش، برای حمله به عراق است و در راه عراق، لشکرش در قرقیسیا) دیرالزور (صدهزار نفر از ستمکاران را می کشند.

وقال ابن حماد: 1/285: عن أرطاه قال:... السفیانی... فیقتل الترک والروم بقرقیسیا حتی تشبع سباع الأرض من لحومهم.

... سفیانی... سپس ترک و روم را در قرقیسیا) دیرالزور (می کشد چندان که جانوران درنده ی زمین از گوشت آنان سیر می شوند [یا توانند شد].

وقوع این جنگ در شوال را شیخ الکورانی در کتاب عصر ظهور ذکر کرده

این جنگ بزرگ بین سفیانی از یک طرف و ترک و روم از طرف دیگر، که هر دو باطل اند، رخ می دهد و با پیروزی سفیانی به پایان می رسد. مکان جنگ، دیرالزور) قرقیسیا (در شرق سوریه است.

حدس می زنم که این جنگ همان جنگ علیه تروریسمی است که امریکا در حال ایجاد ائتلاف برای آن است. ترک همان ترکیه است و روم هم امریکا و همپیمانان غربی اش هستند. بعد از تلفات جنگ افغانستان و عراق، امریکا حاضر نیست نیروی زمینی به کشوری بفرستد و از دیگران می خواهد که نیروی زمینی را تأمین کنند. احتمالاً آمریکا، ترکیه را در این جنگ پیش خواهد انداخت و خود آمریکا و کشورهای هم پیمانش در این جنگ شرکت خواهند داشت و شکست خواهند خورد.

در روایات، دو طرف این جنگ باطل اند و تأکید شده، شیعیان از این جنگ فاصله بگیرند. این جنگ هر دو طرف را تضعیف خواهد کرد و کار را برای شیعیان راحت تر خواهد کرد.

با توجه به این جنگ قرقیسیا، بین سفیانی و روم، بعید است رابطه ی خوب بین سفیانی و غرب، که از عبارت "رجل متنصر" برداشت شده، مربوط به همه ی دوران سفیانی باشد. احتمالاً این رابطه ی خوب باید، مربوط به دوره ی بعد از ظهور باشد که سفیانی و غرب، با یک دشمن مشترک مواجه می شوند.

تکمیلی:

9 مهر 1393: بالاخره ترکیه هم وارد ائتلاف ضد داعش شد و ظاهراً قرار است، با حمایت هوایی آمریکا، نیروهای زمینی ترک، وارد سوریه شده و یک منطقه ی غیرنظامی در کنار مرز ایجاد کنند.

ترکیه برای همکاری در ائتلاف، شرط گذاشته که سرنگونی بشار اسد هم باید در برنامه باشد و در این راستا آموزش نیروهای مخالف بشار اسد از گروه های ضد داعش، هم در خاک ترکیه شروع شود. در چهار سال گذشته ترکیه آبروی سیاسی خود را برای سرنگونی بشار اسد گذاشت. ترکیه در قالب ناتو در بمباران معمر قذافی در لیبی بسیار فعال بود و وقتی درگیری های سوریه شروع شد، گمان می کرد که به همان سرعت، اسد هم سقوط خواهد کرد، اما هر چه جلو رفت، اوضاع بغرنج

تر شد. لیبی دچار جنگ داخلی بین اسلامگرایان و غربگرایان شده و اخوان المسلمین مصر هم که ترکیه روی آنها حساب کرده بود سرنگون شدند. ترکیه برای حفظ آبروی خودش هم که شده، می خواهد آمریکا را راضی کند که حمله ی زمینی هم حتماً در برنامه قرار گیرد.

حدود 25 سال پیش، وقتی شیخ کورانی، اولین ویرایش از کتاب عصر ظهور را می نوشت، در توضیح کلمه ی "ترک" در روایات جنگ قرقیسیا نوشته بود، منظور از ترک ها، احتمالاً روس ها هستند) شوروی هنوز سقوط نکرده بود (. حق هم داشت، اصلاً معلوم نبود که چرا ترک ها باید در کنار روم، درگیر این جنگ شوند.

امروزه می دانیم، که منظور از ترک ها در آن روایت قطعاً خود ترکیه است، و این از معجزات این روایت است.

15 دیماه 1393: در ماه های گذشته آمریکا با رهبر ایران و دیگر مقامات سیاسی، نامه نگاری هایی داشته و از ایران دعوت کرده که در ائتلاف ضد داعش شرکت کند. هر چند آمریکا همین الان هم از حضور ایران در عراق، ناراحت نیست و از آن استقبال می کند، اما دخالت سراسری و همه جانبه را بعید است هنوز بپذیرد. هنوز مخالفت های داخلی و خارجی، در سطح عامه ی مردم و در سطح سیاستمداران، با چنین امری زیاد است. شکست آمریکا و ائتلافش در جنگ با تکفیری ها مهم است زیرا بعد از آن بعید است آمریکا و همپیمانانش، هیچ مخالفتی با دخالت های سنگین سید خراسانی در عراق داشته باشند. شکست سنگین قرقیسیا باعث خواهد شد آمریکا و غرب برای مدتی از دخالت در خاورمیانه سرخورده شده و خود را کنار بکشند و میدان را به شیعیان واگذار کنند. تنها بعد از سقوط اسرائیل است که غرب دوباره به فکر اقدام جدی می افتد.

20 بهمن 1393: عبدالباری عطوان، روزنامه نگار معروف فلسطینی، ساکن لندن، در آخرین یادداشت خود، در سایت رأی الیوم، نوشته است:» آمریکا نواختن طبل برای شروع جنگ زمینی با داعش را آغاز کرده است و اردن بیش از همه برای مشارکت در این جنگ مشتاق است.... در هتلی در لندن، به طور اتفاقی، یک مسئول بلندپایه ی سنی عراقی را دیدم، از او در مورد زمان آغاز حمله ی زمینیِ

ائتلاف به موصل پرسیدم، با تأکید فراوان گفت: تابستان آینده ! «) منبع (.

30 بهمن 1393: به نظرم می رسد، چند حمله ی تروریستی سنگین، از سوی سلفی ها در ترکیه، بهانه ی حمله ی ترکیه به داعش خواهد شد، درست مانند حمله ی مصر به لیبی.

ذی القعده) احتمالاً (- شهریور

شیعه کشی سفیانی در عراق به ویژه بغداد و نجف، دخالت ایران در عراق

رواه المفید فی الإختصاص/ 255: عن جابر الجعفی قال: قال لی أبو جعفر:... ویبعث السفیانی جیشاً إلی الکوفه وعدتهم سبعون ألف رجل، فیصیبون من أهل الکوفه قتلاً وصلباً وسبیاً، فبیناهم کذلک إذ أقبلت رایات من ناحیه خراسان تطوی المنازل طیاً حثیثاً ومعهم نفر من أصحاب القائم، وخرج رجل من موالی أهل الکوفه فیقتله أمیر جیش السفیانی بین الحیره والکوفه.

امام باقر علیه السلام فرمود:... و سفیانی لشکری هفتادهزار نفری به کوفه می فرستد، که اهل کوفه را می کشند و غارت می کنند و به اسیری می برند. در حالی که مشغول این کارند، پرچم هایی سیاه از خراسان، به سرعت سر می رسند که در جمع آنان گروهی از یاران قائم هستند؛ و مردی از غیرعرب های کوفه قیام می کند و فرمانده لشکر سفیانی او را بین حیره و کوفه می کشد.

در روایات گفته شده که لشکر سفیانی در محل قبر هود و صالح اردو می زند، و ما می دانیم که امروزه محل این دو قبر، همان قبرستان وادی السلام نجف است.

همچنین در روایتی آمده که همسایه، همسایه را به لشکر سفیانی معرفی می کند که شیعه است و جایزه اش را می گیرد و آن شیعه هم گردن زده می شود. این روایت فقط با شرایط بغداد جور در می آید که شیعه و سنی با هم زندگی می کنند. بر این اساس، منطقی است که بپذیریم سفیانی توانسته وارد سامرا هم بشود. اما از کربلا نامی نیست. البته با توجه به شعار "یالثارات الحسین" بعید نیست به کربلا هم

تعرضی بشود،) شاید هم این شعار به خاطر وقوع ظهور در محرم باشد (.

احتمالاً این ورود به شهرهای بغداد و نجف و سامرا و کاظمین و شیعه کشی در مقیاس وسیع، با تعرض به حرم های اهل بیت هم همراه خواهد بود. این رفتارهاست که ایران را وامی دارد رسما در عراق دخالت کند و سفیانی را از عراق بیرون کند.

این که از سرعت واکنش نیروهای خراسانی یاد شده، ممکن است به خاطر آماده باش قبلی باشد. بر همین اساس، مدت تسلط سفیانی هم، لااقل بر نجف ممکن است کوتاه باشد، مثلاً یک یا چند هفته.

ضمناً گفته شده که مردی از غیرعرب های کوفه قیام کرده و کشته می شود. در برخی روایات از او به عنوان نفس زکیه، یعنی جان پاک، هم نام برده اند و از او تجلیل کرده اند. بعید نیست این فرد یکی از علمای شیعه ی غیرعرب ساکن نجف باشد که اعلام جهاد می کند و شکست می خورد. می ترسم ولی می گویم، بعید نیست این مرد، خود آیت الله سیستانی باشد، یا آیت الله اسحاق فیاض) از مراجع افغانی ساکن نجف (یا شخص دیگری از این طبقه.

امیدوارم اگر قرار است در جریانات ظهور، بدائی رخ دهد در این شیعه کشی های سفیانی در عراق باشد.

سید خراسانی

عن أبی جعفر قال: یخرج شاب من بنی هاشم بکفه الیمنی خال من خراسان برایات سود، بین یدیه شعیب بن صالح، یقاتل أصحاب السفیانی فیهزمهم.

از امام باقر است که فرمود: جوانی از بنی هاشم، از خراسان، با پرچم های سیاه، قیام می کند که در دست راست او خالی است، در پیشگاهش شعیب بن صالح است. با یاران سفیانی می جنگد و شکستشان می دهد.

برخی بر آنند که عبارت بکفه الیمنی خال تصحیف شده ی عبارت بکفه

الیمنی خلل است یعنی در دست راست او نقصی هست، که در این صورت سید خراسانی، می تواند، رهبری فعلی یعنی آیت الله خامنه ای، باشد. البته ایراد کلمه ی "شاب/ جوان" هنوز به جای خود باقی است و لذا هنوز نمی توان با قطعیت نظر داد. شاید بتوان این کلمه را به گونه ای تأویل کرد.

) تصحیف شدن، به پاک شدن نوشته های کتب دستنویس قدیمی، بر اثر ورق زدن و تماس دست، و ناشی از کیفیت پایین جوهر و کاغذ آن کتاب ها، گفته می شود (

شعیب صالح

وفی ابن حماد/ 85، عن سفیان الکعبی قال: یخرج علی لواء المهدی غلام حدثَ السن خفیف اللحیه، أصفر، لو قاتل الجبال لهزها حتی ینزل إیلیا.

فرمانده سپاه مهدی، پسری است کم سن، با ریش کم پشت، زرد چهره، که اگر با کوه ها در افتد از جایشان بر می کند، [و آرام نمی گیرد] تا قدس را فتح کند.

شعیب صالح، پسری است کم سن با ریش کم پشت) در برخی روایات کوسج/کوسه (، او فرمانده سپاه سید خراسانی در حمله به عراق برای بیرون راندن سفیانی است.

بر اساس این ویژگی های گفته شده، چهره ی شعیب بن صالح، چیزی شبیه به چهره ی سردار شهید حسن باقری) جوان ترین فرماندهِ ایرانی در دوران جنگ (خواهد بود.

ضمناً شعیب بن صالح، پس از ظهور امام زمان، فرمانده سپاه ایشان در آزادسازی قدس هم خواهد بود) حتی ینزل إیلیا (.

پرچم های سیاه

ص:420

قال رسول الله: یخرج من خراسان رایات سود لایردها شئ حتی تنصب بإیلیاء.

مضمون: پیامبر فرمود، از خراسان، پرچم های سیاهی قیام می کنند که برنمی گردند تا در قدس، نصب شوند.

حدیث الإمام الباقر الذی رواه النعمانی/ 273، عن أبی خالد الکابلی، عنه قال: کأنی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلایعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه، فإذا رأوا ذلک وضعوا سیوفهم علی عواتقهم، فیعطون ما سألوه فلا یقبلونه حتی یقوموا، ولا یدفعونها إلا إلی صاحبکم.

قتلاهم شهداء

. أما إنی لو أدرکت ذلک لاستبقیت نفسی لصاحب هذا الأمر.

من غیبه الطوسی/ 274: إذا خرجت الرایات السود الی السفیانی التی فیها شعیب بن صالح تمنی الناس المهدی فیطلبونه فیخرج من مکه ومعه رایه رسول الله...

وقتی پرچم های سیاهی که شعیب بن صالح با آنان است، به سوی سفیانی شتافت، مردم آرزوی دیدن مهدی را می کنند پس او را طلب می کنند، پس [مهدی] از مکه قیام می کند در حالی که پرچم پیامبر خدا با اوست...

شعار روی پرچم: یالثارات الحسین

عن الإمام الصادق قال: له کنز بالطالقان ما هو بذهب ولا فضه ورایه لم تنشر مذ طویت، ورجال کأن قلوبهم زبر الحدید، لایشوبها شک فی ذات الله، أشد من الجمر لو حملوا علی الجبال لأزالوها ! لایقصدون برایاتهم بلده إلا خربوها، کأن علی خیولهم العقبان، یتمسحون بسرج الإمام یطلبون بذلک البرکه ویحفون به یقونه بأنفسهم فی الحروب، یبیتون قیاماً علی أطرافهم، ویصبحون علی خیولهم ! رهبان باللیل، لیوث بالنهار. هم أطوع من الأمه لسیدها، کالمصابیح کأن فی قلوبهم القنادیل وهم من

خشیته مشفقون، یدعون بالشهاده ویتمنون أن یقتلوا فی سبیل الله.

شعارهم یالثارات الحسین، إذا ساروا یسیر الرعب أمامهم مسیره شهر، یمشون إلی المولی أرسالاً، بهم ینصر الله إمام الحق.

روایت فوق معروف است به روایت گنج های طالقان

از امام صادق علیه السلام است که فرمود: در طالقان گنج هایی است که از طلا و نقره نیست... [بلکه] مردانی هستند که دل هاشان همچون پاره های آهن است...

برای شهادت خود دعا می کنند و آرزو می کنند در راه خدا کشته شوند. شعارشان، "به خونخواهی حسین")یالثارات الحسین (، است. به هر سو روی می آورند، هراس یک ماه جلوتر از آنان در دل دشمنانشان می افتد، به سرعت به سوی امام شان می شتابند و خداوند به آنان، امام حق را یاری می کند.

روایت پرچم های سیاه خراسان را اهل سنت هم از پیامبر نقل کرده اند. بر همین اساس است که داعش، رنگ پرچم خود را سیاه قرار داده و خراسان را هم این طور توجیه می کند که بسیاری از اعضای باسابقه اش از افغانستان) جزئی از خراسان بزرگ (آمده اند.

تکمیلی:

21 مهرماه 1393: در چند روز گذشته از برخی فرماندهان سپاه نقل شده است که در صورت تعرض به مقدسات شیعیان در عراق، ایران بی تفاوت نخواهد ماند.

12 آذر 1393: اخباری منتشر شده که هواپیماهای ایران، اخیراً در بمباران مواضع داعش در شرق عراق شرکت کرده اند) منبع (.

30 آذر 1393: وزیر دفاع جمهوری اسلامی ایران، باز هم تأکید کرد که عتبات مقدسه ی عراق، خط قرمز ایران است، داعش تهدید کند، وارد می شویم) منبع (.

پی نوشت: در روایات ماه رجب از خروج خراسانی همزمان با یمانی و سفیانی سخن رفته بود. شاید آغاز دخالت جدی و علنیِ ایران در عراق، زودتر از ذی القعده باشد. به هر حال، همین الان که در دیماه 93 هستیم هم ایران در عراق، فعالیت دارد و بخشی از این پیشگویی محقق شده است، هر چند نه در آن حدی که در روایات گفته شده) لشکرکشی (. تا زمانی که کار به سقوط بغداد نرسد و به مقدسات شیعیان در عراق تعرض نشود، نسبت به دخالت فراگیر ایران در عراق، مخالفت های زیادی، حتی در داخل کشور، وجود خواهد داشت. اما وقتی کار به آنجا رسید، بعید است در داخل مخالفت خاصی با اقدام جدی، وجود داشته باشد و برعکس این امر مورد تقاضای عموم مردم خواهد بود.

احتمال می رود دولت عراق، خودش درخواست این دخالت همه جانبه را داشته باشد. در سطح بین المللی هم، با توجه به شکست غرب در قرقیسیا، بعید است کشورهای اثرگذار جهان مخالفتی با دخالت ایران در عراق داشته باشند و احتمالاً این اقدام با حمایت جهانی هم همراه خواهد بود. در چند ماهه ی منتهی به ظهور، عراق، تحت الحمایه ی ایران خواهد بود.

حوادث پاییز 1394) ذی الحجه، 1436، محرم، 1437)

مهرماه - ذی الحجه 1436

9 ذیحجه) روز عرفه (- اعلام مرگ آخرین حاکم حجاز در عرفات و درگیری حاجیان در منی

عن الإمام الصادق قال: بينا الناس وقوفٌ بعرفات إذ أتاهم راكب على ناقه ذعلبه يخبرهم بموت خليفه يكون عند موته فرج آل محمد وفرج الناس جميعاً. عن الإمام الباقر: يكون سبب موته أنه ينكح خصياً له فيقوم

ص:423

فیذبحه ویکتم موته أربعین یوماً.

از امام صادق علیه السلام است که فرمود: هنگامی که مردم در عرفات، وقوف کرده اند) عصر روز نهم ذی الحجه (فردی سوار بر مرکبی تندرو به سوی آنان می آید و خبر مرگ خلیفه را به آنان می دهد.

در مرگ او فرج آل محمد و فرج همه ی مردم است. از امام باقر است که فرمود: سبب مرگش آن است که به مردی عقیم شده [ظاهراً خدمتکارش است] تجاوز می کند و آن مرد او را می کشد، و مرگش چهل روز، پنهان نگه داشته می شود.

مرگ آخرین جانشین مقتدر ملک عبدالله، در روز عرفه اعلام خواهد شد و این روز عرفه، 31 روز قبل از روز عاشورایی است که امام زمان ظهور می کند. با مرگ او شیرازه ی حکومت از هم می پاشد. به عبارت دیگر، در ماه آخر منتهی به ظهور، عربستان، حاکمی نخواهد داشت.

بلکه چون این حاکم 40 روز قبل از اعلام رسمی مرگش، کشته شده، باید گفت در 70 روز آخر، عربستان حاکمی نخواهد داشت. این حاکم باید جوان باشد و احتمالاً از نسل دوم آل سعود چون اقدام به عملی غیراخلاقی می کند و بر اثر آن کشته می شود.

این که حکومت عربستان در ماه آخر منتهی به ظهور، چنان از هم پاشیده باشد که عملاً حکومتی وجود نداشته باشد، مهم است، زیرا به شیعیان دستور داده شده در مکه جمع شوند، و ظهور قرار است در این جا اتفاق افتد. لذا اگر حکومت مستقری وجود داشته باشد، می تواند مانع از تحرکات شیعیان شود.

این که گفته شده "در مرگ او فرج آل محمد و فرج همه ی مردم است" دو معنا می تواند داشته باشد. اول این که منظور این است که این رویداد، از نظر زمانی، بسیار به زمان فرج/ظهور نزدیک است؛ و دوم این که این رویداد، آخرین حلقه در تکمیل مقدمات ظهور است و یکی از آخرین موانع ظهور، را برمی دارد.

ص:424

بعلاوه، در روایات گفته شده که کسی که خبر مرگ آن حاکم را می آورد به دست برخی حاجیان کشته می شود. گویا برخی افراد حاضر در محل) شاید از مقامات (نمی خواسته اند این خبر فاش شود. همچنین از درگیری شدید حاجیان در منا سخن رفته است که برخی به امام دعوت می کنند و برخی مخالف اند. در روایات سال ظهور، از تعطیل شدن حج هم صحبت شده که ممکن است مربوط به همین سال آخر باشد که حکومت عربستان از درون دچار فروپاشی شده و به خاطر مسائلی مانند ندای آسمانی، و ناآرامی های شدید همسایه های شمالی و جنوبی عربستان، اوضاع بسیار متشنج است و دولت عربستان، ورود حاجیان خارجی، خصوصاً از کشورهای شیعه نشین را ممنوع می کند.

برخی این روایت را مربوط به ملک عبدالله دانسته اند و منتظر اعلام مرگ او در روز عرفه سال 93، (13 ماه قبل از ظهور (هستند. اما در این روایت نامی از عبدالله نیست و از طرف دیگر، اقدام غیراخلاقی او از پیرمرد مریضی مثل ملک عبدالله بعید است.

تکمیلی

11 مهر 1393: امروز عرفه در عربستان گذشت و خبری از مرگ حاکم حجاز در بین حاجیان اعلام نشد، بنابراین حدس فوق درست بود.

این روایت مربوط به ملک عبدالله نیست.

اگر کسی باز هم اصرار داشته باشد که این روایت را مربوط به ملک عبدالله بداند، بنابراین باید بپذیرد که حتی ظهور در سال 94 هم واقع نخواهد شد. زیرا در جمع دو روایت، به این نتیجه می رسیم که عبدالله حاکم حجاز باید در روز عرفه مرگش اعلام شود و پس از او باید جانشینانی بیایند که برخی چند ماه حکومت کنند. در نتیجه اعلام مرگ عبدالله نمی تواند در آخرین عرفه ی قبل از ظهور (30 روز مانده به

عاشورا (باشد، چون در 30 روز امکان این که کسی چند ماه حکومت کند نیست. بنابراین مرگ عبدالله باید اقلا 13 ماه پیش از ظهور اعلام شود) در دومین عرفه ی قبل از ظهور (تا امکان تحقق هر دو روایت باشد.

بنابراین از نظر کسانی که اصرار دارند، این دو روایت مربوط به یک نفر است، اگر ظهور بخواهد، مثلاً، در عاشورای 1394، باشد، پس مرگ عبدالله باید در عرفه ی 1393 اعلام شود، و اگر این اعلام انجام نشود، پس از همین الان می توان گفت، که در عاشورای 1394 هم ظهوری اتفاق نخواهد افتاد. در مجموع، به نظر می رسد، یک اشتباه در مربوط دانستن روایت روز عرفه، به ملک عبدالله) بدون وجود هیچ روایت صریحی (باعث چنین ناامیدی بزرگی در قضیه ی ظهور می شود.

برخی هم روایت روز عرفه را مربوط به صدام دانسته اند، اما صدام در روز عید قربان) روز بعد از عرفه (اعدام شد و ضمناً پس از مرگ او اتفاق خاصی هم نیفتاد که بتوان در مورد آن گفت: "در مرگ او فرج آل محمد و فرج همه ی مردم است". البته در سقوط او فرج مختصری بود، آن هم نه برای همه ی مردم، بلکه فقط برای مردم عراق، اما سقوط او چند سال قبل از مرگش بود.

آتشی در مشرق

عن الإمام الصادق قال: إذا رأیتم علامه فی السماء ناراً عظیمه من قبل المشرق تطلع لیالی، فعندها فرج الناس وهی قدام القائم بقلیل.

از امام صادق است که فرمود: آنگاه که نشانه ای در آسمان دیدید، آتشی بزرگ از سوی مشرق، که شب ها دیده می شود، پس آن هنگام، زمانِ فرج مردم است و آن اندکی قبل از قیام قائم است.

25 ذیحجه - قتل نفس زکیه، فرستاده ی امام در کنار کعبه

ص:426

عن أمیر المؤمنین: ألا أخبرکم ب آخر ملک بنی فلان؟ قلنا بلی أمیر المؤمنین. قال: قتل نفس حرام فی بلد حرام عن قوم من قریش، والذی فلق الحبه وبرأ النسمه ما لهم ملک بعده غیر خمسه عشر لیله.

از امیرالمومنین: آیا شما را خبر بدهم از پایان حکومتِ بنی فلان؟ گفتیم آری یا امیرالمومنین. فرمود: کشتن جانی محترم در شهری محترم، از قریش. به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، حکومت آنان، بعد از آن، بیش از پانزده شب، طول نخواهد کشید.

از این روایت بر می آید که با مرگ آخرین خلیفه، حکومت، هنوز به کلی از هم نپاشیده، بلکه تنها اختلاف بر سر جانشین باعث می شود، که حاکم جدید انتخاب نشود. همچنین از این روایت بر می آید که روز ظهور، روز سرنگونیِ نهایی حکومت آل سعود خواهد بود.

عن صالح مولی بنی العذراء قال: سمعت أبا عبد الله الصادق یقول:

لیس بین قیام قائم آل محمد وبین قتل النفس الزکیه إلا خمس عشره لیله.

شنیدم، ابو عبدالله الصادق، می گوید: بین قیام قائم آل محمد و قتل جان پاک، بیش از پانزده شب، فاصله نیست.

توجه شود که این نفس زکیه، غیر از آن نفس زکیه ای است که در عراق کشته می شود.

گویا سخنرانی و قتل نفس زکیه هم در شب است، مانند سخنرانی اول خود امام

عن الإمام الباقر قال: یقول القائم لأصحابه: یا قوم إن أهل مکه لایریدوننی ولکنی مرسل إلیهم لأحتج علیهم بما ینبغی لمثلی أن یحتج علیهم. فیدعو رجلاً من أصحابه فیقول له: إمض إلی أهل مکه فقل: یاأهل مکه أنا رسول فلان إلیکم وهو یقول لکم: إنا أهل بیت الرحمه ومعدن الرساله والخلافه، ونحن ذریه محمد وسلاله النبیین، وإنا قد ظلمنا واضطهدنا وقهرنا وابتُز منا حقنا منذ قبض نبینا إلی یومنا هذا، فنحن نستنصرکم فانصرونا ! فإذا تکلم الفتی بهذا الکلام أتوا إلیه فذبحوه بین

الرکن والمقام وهی النفس الزکیه. فإذا بلغ ذلک الإمام قال لأصحابه: أما أخبرتکم أن أهل مکه لایریدوننا! فلایدعونه حتی یخرج فیهبط من عقبه طوی فی ثلاث مئه وثلاثه عشر رجلاً عده أهل بدر حتی یأتی المسجد الحرام فیصلی عند مقام إبراهیم أربع رکعات، ویسند ظهره إلی الحجر الأسود ثم یحمد الله ویثنی علیه ویذکر النبی ویصلی علیه ویتکلم بکلام لم یتکلم به أحد من الناس...

از امام باقر علیه السلام: قائم به یارانش می گوید: اهل مکه مرا نمی خواهند ولی من پیکی به سویشان می فرستم تا بر آنان حجت را تمام کند، آن گونه که شایسته ی من است. پس مردی از یارانش را فرامی خواند و به او می گوید: به نزد اهل مکه برو و بگو: ای اهل مکه من فرستاده ی فلانی ام به سوی شما و پیام او را می رسانم که می گوید:" ما اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافتیم، و ما فرزندان محمد و نوادگان پیامبرانیم، و از روزی که پیامبرمان از دنیا رفت بر ما ستم شد و حقمان غصب شد تا همین امروز. ما از شما یاری می طلبیم، پس یاری مان کنید". هنگامی که آن جوان این سخنان را می گوید، بر او هجوم می برند و بین رکن و مقام، کنار کعبه، سرش می برند، این جوان همان جان پاک) نفس زکیه (است.

آبان - محرم 1437

در سال فرد

عن أبی عبد الله قال: لا یخرج القائم إلا فی وتر من السنین، سنه إحدی أو ثلاث أو خمس أو سبع أو تسع.

از امام صادق است که فرمود، قیام قائم نیست مگر در سال فرد، یک یا سه یا پنج یا هفت یا نه.

ص:428

عاشورای سال 94 شمسی، مطابق است با دهم محرم 1437

شب جمعه، شب تاسوعا، جمع شدن 313 نفر در مکه به طی الارض، اصلاح امور در یک شب

عن علی قال: قال رسول الله : المهدی منا أهل البیت یصلح الله له أمره فی لیله

از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله): مهدی از ما اهل بیت است و خداوند امر او را در یک شب اصلاح می کند.

وفی دلائل الإمامه/ 307: یجمعهم الله إلی مکه فی لیله واحده وهی لیله الجمعه فیتوافون فی صبیحتها إلی المسجد الحرام، لایتخلف منهم رجل واحد.

خداوند آنان را در یک شب جمعه، در مکه جمع می کند پس صبح به سوی مسجدالحرام روانه می شوند.

اصلاح امور در یک شب. همان طور که در متن روایات مربوط به قتل نفس زکیه، اشاره شده، در آستانه ی ظهور، شرایط مکه، بر حسب ظاهر، اصلاً آماده نیست. خود امام می فرماید: اهل مکه مرا نمی خواهند، فرستاده ی امام، نفس زکیه هم که کشته می شود. اما در تنها یک شب، ورق بر می گردد و شرایط به نفع امام تغییر می کند. این است معنای اصلاح امور در یک شب، نه چنانکه برخی گمان کرده اند، که ظهور بدون هیچ مقدمه ای و ناگهانی اتفاق می افتد.

در روز جمعه، تاسوعا، خسف بیداء

عن جابر الجعفی قال: قال لی أبو جعفر:... ویبعث السفیانی بعثاً إلی المدینه فینفر المهدی منها إلی مکه، فیبلغ أمیر جیش السفیانی أن المهدی قد خرج من المدینه، فیبعث جیشاً علی أثره فلا یدرکه، حتی یدخل مکه خائفاً یترقب علی سنه موسی بن عمران، وینزل أمیر جیش

السفیانی البیداء فینادی مناد من السماء یا بیداء أبیدی القوم، فیخسف بهم البیداء فلا یفلت منهم إلا ثلاثه... والقائم یومئذ بمکه، قد أسند ظهره إلی البیت الحرام مستجیراً به ینادی: یا أیها الناس إنا نستنصر الله ومن أجابنا من الناس فإنا أهل بیت نبیکم ونحن أولی الناس بالله وبمحمد...

الخ.

از ابوجعفر) امام باقر علیه السلام (است که فرمود:... و سفیانی لشکری به سوی مدینه می فرستد، پس مهدی از مدینه به قصد مکه بیرون می رود. به امیر لشکر سفیانی خبر می رسد که مهدی از مدینه خارج شده است. پس لشکری به دنبال او می فرستد که به او نمی رسند و مهدی وارد مکه می شود، ترسان و پاینده ی پیرامونش، مانند موسی بن عمران، و امیر لشکر سفیانی در بیداء [(خروجی مدینه به سوی مکه، امروزه داخل شهر مدینه است ( ] فرود می آید، در آن هنگام، ندا دهنده ای از آسمان ندا می دهد که ای بیداء، این قوم را نابود کن. پس زمین آنان را در خود فرو می برد و جز سه نفر باقی نمی مانند.... و قائم در آن روز در مکه است، به دیوار خانه ی کعبه تکیه کرده، گویی که به آن پناه آورده است، و فریاد می زند: ای مردم، ما از خدا یاری می جوییم و از هر که از مردم که ما را پاسخ دهد. ما اهل بیت پیامبرتان هستیم و ما نزدیکترین مردم به خدا و رسولیم و....

در روز تاسوعا، سپاه عثمان سفیانی در خروجیِ مدینه، در زمین فرو می رود و این از معجزات است.

این که خسف بیدا در روز تاسوعاست از اینجا فهمیده می شود که در روایت آمده که "والقائم یومئذ بمکه... ینادی" یعنی در همان روز، سخنرانی اول در مکه انجام می شود و ما می دانیم که سخنرانی اول، در شب عاشوراست بعد از نماز عشا.

سخنرانی - در شامگاه جمعه، شب عاشورا - در کنار کعبه

ابن حماد: 1/345، عن أبی جعفر قال:... ثم یظهر المهدی بمکه عند العشاء...

از امام باقر:... مهدی، هنگام عشا، در مکه ظهور می کند...

عن الإمام الباقر قال: یقول القائم لأصحابه:... وهی النفس الزکیه. فإذا بلغ ذلک الإمام قال لأصحابه: أما أخبرتکم أن أهل مکه لایریدوننا ! فلایدعونه حتی یخرج فیهبط من عقبه طوی فی ثلاث مئه وثلاثه عشر رجلاً عده أهل بدر حتی یأتی المسجد الحرام فیصلی عند مقام إبراهیم أربع رکعات، ویسند ظهره إلی الحجر الأسود ثم یحمد الله ویثنی علیه ویذکر النبی ویصلی علیه ویتکلم بکلام لم یتکلم به أحد من الناس...

از امام باقر: [پس از ذکر قتل نفس زکیه در کنار کعبه که در بالا ترجمه شد] پس هنگامی که خبر قتل او به امام می رسد، به یارانش می گوید، نگفتم، اهل مکه ما را نمی خواهند؟ اما یارانش او را رها نمی کنند تا هنگام قیام که از گردنه ی طُوا [(نزدیک مکه ( ] پایین می آید در میان سیصد و سیزده مرد، به تعداد سپاه بدر، و به مسجد الحرام وارد می شود و نزد مقام ابراهیم، چهار رکعت نماز می خواند [(نماز عشا ( ] و سپس به حجر الاسود تکیه می کند و رو به مردم، پس از حمد خدا و یاد پیامبر، و درود فرستادن بر او، سخنانی می گوید، که هیچ یک از مردم، چنان سخنانی هرگز نگفته است....

گویا امام در فاصله ی قتل نفس زکیه و روز تاسوعا که پانزده روز است، سفری هم به مدینه خواهد داشت، و درست در روز تاسوعا بر می گردد.

بیعت - در روز عاشورا، روز شنبه، دوم آبان 1394 - در کنار کعبه

قال أبو جعفر: یخرج القائم یوم السبت یوم عاشوراء الیوم الذی قتل

ص:431

فیه الحسین.

ترجمه: ابوجعفر) امام باقر علیه السلام (: قائم در روز شنبه، روز عاشورا، قیام می کند، همان روزی که حسین (علیه السلام) کشته شد.

ولادت امام و نامگذاری

امام جعفر صادق، امام ششم شیعیان، در هفدهم ربیع الاول سال 83 هجری قمری در مدینه متولد گردید. کنیه ایشان ابو عبدالله و لقبشان صادق می باشد. پدر ارجمندشان امام باقر و مادرش ام فروه است.

رسول خدا سالها قبل ولادت آن حضرت را خبر داده و فرموده بود نام او را صادق بگذارید، زیرا از فرزندان او کسی است که همنام اوست، اما دروغ می گوید» جعفر کذّاب «.

دوران قبل از امامت

در دوران قبل از امامت، حضرت شاهد فعالیتهای پدر خویش در نشر معارف دینی و تربیت شاگردان وفا دار و با بصیرت بود. امام باقر در مناسبتهای مختلف به امامت و ولایت فرزندش جعفر صادق تصریح فرموده و شیعیان را پس از خودش به پیروی از او فرا می خواند. لذا احادیث، زیادی مبنی بر نص امامت حضرت صادق نقل شده است.

امام صادق در سال 114 هجری قمری پس از شهادت پدرش در سن 31 سالگی به امامت رسید. دوران امامتش مصادف بود با اواخر حکومت امویان که در سال 132 به عمر آن پایان داده شد و اوایل حکومت عباسیان.

اوضاع جامعه در آغاز امامت حضرت

در آغاز امامت حضرت افرادی از شیعیان و حتی بستگان حضرت

حاضر به قبول امامت ایشان نبودند، لذا حضرت از راههای گوناگونی کوشیدند آنها را به قبول راه صحیح وادار سازند و دراین زمینه به اذن خداوند معجزاتی نیز انجام دادند.

دوران امام جعفر صادق در میان دیگر دورانهای ائمه اطهار، دورانی منحصر به فرد بود و شرایط اجتماعی و فرهنگی عصر آن حضرت در زمان هیچ یک از امامان وجود نداشته است و این به دلیل ضعف بنی امیه و قدرت گرفتن بنی عباس بود.

این دو سلسله مدتها در حال مبارزه با یکدیگر بودند که این مبارزه در سال 129 هجری وارد مبارزه مسلحانه و عملیات نظامی گردید.

این کشمکش ها و مشکلات سبب شد که توجه بنی امیه و بنی عباس کمتر به امامان و فعالیتشان باشد، از این رو این دوران، دوران آرامش نسبی امام صادق و شیعیان و فرصت بسیار خوبی برای فعالیت علمی و فرهنگی آنان به شمار می رفت.

جنبش فرهنگی در دوران امامت حضرت

عصر آن حضرت همچنین عصر جنبش فرهنگی و فکری و برخورد فرق و مذاهب گوناگون بود. پس از زمان رسول خدا دیگر چنین فرصتی پیش نیامده بود تا معارف اصیل اسلامی ترویج گردد، بخصوص که قانون منع حدیث و فشار حُکّام اموی باعث تشدید این وضع شده بود.

لذا خلأ بزرگی در جامعه آنروز که تشنه هرگونه علم و دانش و معرفت بود، به چشم می خورد.

امام صادق با توجه به فرصت مناسب سیاسی و نیاز شدید جامعه، دنباله نهضت علمی و فرهنگی پدرش را گرفت و حوزه وسیع علمی و دانشگاه بزرگی به وجود آورد و در رشته های مختلف علمی و نقلی شاگردان بزرگی تربیت کرد. شاگردانی چون: هشام بن حکم، مفضل بن عمر کوفی جعفی، محمد بن مسلم ثقفی، ابان بن تغلب، هشام بن سالم،

مؤمن طاق، جابر بن حیان و.... تعداد شاگردان امام را تا چهار هزار نفر نوشته اند.

ابوحنیفه رئیس یکی از چهار فرقه اهل سنت مدتی شاگرد ایشان بود و خودش به این موضوع افتخار کرده است.

امام از فرصت های گوناگونی برای دفاع از دین و حقانیت تشیع و نشر معارف صحیح اسلام استفاده می برد. مناظرات زیادی نیز در همین موضوعات میان ایشان و سران فرقه های گوناگون انجام پذیرفت که طی آنها با استدلال های متین و استوار، پوچی عقاید آنها و برتری اسلام ثابت می شد.

همچنین در حوزه فقه و احکام نیز توسط ایشان فعالیت زیادی صورت گرفت، به صورتی که شاهراههای جدیدی در این بستر گشوده شد که تاکنون نیز به راه خود ادامه داده است.

بدین ترتیب، شرایطی مناسب پیش آمد و معارف اسلامی بیش از هر وقت دیگر از طریق الهی خود منتشر گشت، به صورتی که بیشترین احادیث شیعه در تمام زمینه ها از امام صادق نقل گردیده و مذهب تشیع به نام مذهب جعفری و فقه تشیع به نام فقه جعفری خوانده می شود.

حاکمان معاصر

همانطور که گفته شد امام بین دو دوره عباسی و اموی و دوران گذار از امویان به عباسیان می زیست. ایشان ازمیان خلفای اموی با افراد زیر معاصر بود:

1 - هشام بن عبدالملک (125-105 ه. ق (

2 - ولید بن یزید بن عبدالملک (126-125)

3 - یزید بن ولید بن عبدالملک (126)

4 - ابراهیم بن ولید بن عبدالملک (70 روز از سال 126)

5 - مروان بن محمد (132-126)

و از خلفای عباسی نیز معاصر بود با:

1 - عبدالله بن محمد مشهور به سفاح (137-132)

2 - ابوجعفر مشهور به منصور دوانیقی (158-137)

نباید تصور کرد که امام به کلی خود را از جریانات و امور سیاسی دور نگه داشت، بلکه همواره از وقتهای مناسب برای ترویج حقانیت خود و بطلان هیأت حاکمه بهره می برد و بدین منظور نمایندگانی را نیز به مناطق مختلف بلاد اسلامی می فرستاد.

عباسیان برای کسب قدرت و محبوبیت در دلهای مردم از وجهه اهل بیت پیامبر استفاده می کردند و حتی شعارشان " الرضا فی آل محمّد" بود. آنان به دنبال اشخاصی با وجهه مردمی بودند که هم از بستگان پیامبر باشند و هم درمیان مردم محبوبیت داشته باشند. لذا بهترین شخص در نظر عباسیان امام صادق بود.

امام صادق پیشنهاد آنان را رد کردند و فرمودند: نه شما از یاران من هستید نه زمانه، زمانه من است. حتی برخی از بستگان آن حضرت نزدیک بود با این پیشنهاد ها فریب به خورند، اما امام با روشنگری خاص خود به آنان فهماندند که به ظاهر توجه نکنند. امام می دانست که عباسیان نیز هدفی جز رسیدن به قدرت ندارند و اگر شعار طرفداری از اهل بیت را مطرح می کنند، صرفاً به خاطر جلب حمایت توده های شیفته اهل بیت است. امام می دید که سران سیاسی و نظامی عباسیان در خط مستقیم اسلام و اهل بیت نیستند و لذا حاضر نبود با آنان همکاری کرده و به اقداماتشان مشروعیت بخشد.

چنانکه در تاریخ می بینیم که چه جنایاتی کردند و چه خونهایی ریختند تا پایه های عباسیان محکم گردد.

از حوادث مهم در زمان امامت حضرت، قیام عمویش زید بن علی است که شکست خورد و با شهادت زید به پایان رسید.

شهادت حضرت صادق علیه السلام

پس از به قدرت رسیدن عباسیان، همانطور که آن حضرت پیش بینی کرده بود فشار بر شیعیان افزایش یافت و با روی کار آمدن منصور این فشار به اوج خود رسید. امام نیز از این فشار ها مستثنی نبود. این دوران، یعنی چند سال آخر عمر آن حضرت بر خلاف دوران اولیه امامتشان، دوره سختی ها و انزوای دوباره آن حضرت و حرکت تشیع بود. منصور شیعیان را به شدت تحت کنترل قرار داده بود.

سرانجام کار به جایی رسید که با تمام فشارها، منصور چاره ای ندید که امام صادق را که رهبر شیعیان بود از میان بردارد و بنابراین توسط عواملش حضرت را به شهادت رساند. آن حضرت در سن 65 سالگی در سال 148 هجری به شهادت رسید و در قبرستان معروف بقیع در کنار مرقد پدر و جدّ خودش مدفون گردید.

در زمینه فضایل و مکارم اخلاقی حضرت صادق روایات و وقایع بسیار زیادی نقل شده است. آن حضرت با رفتار کریمانه و خلق و خوی الهی خود بسیاری از افراد را به راه صحیح هدایت فرمود، به گونه ای که پیروان دیگر مکاتب و ادیان نیز زبان به مدح آن حضرت گشوده اند.

عن أبی جعفر قال: کأنی بالقائم یوم عاشوراء یوم السبت قائماً بین الرکن والمقام، بین یدیه جبرئیل ینادی: البیعه لله، فیملؤها عدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً.

مضمون: گویی قائم را می بینم در روز عاشورا، روز شنبه، که بین رکن و مقام) کنار کعبه (ایستاده است، در پیشگاهش جبرئیل ندا می دهد:

بیعت [کنید] برای خدا... پس زمین را پر از عدل می کند، همانگونه که پر از ستم شده است.

اللهم عجل لولیک الفرج والعافیه والنصر

ص:436

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرِینَ یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَهَ لائِمٍ ذلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ - مائده/ 54

ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می دهد، و خدا گشایشگر داناست.

در این باره از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند، که قوم جانشین برگزیده چه کسانی هستند و امام فرمودند:» به خدا سوگند خداوند بهتر از آنان را جایگزین کرد، یعنی عجم را. «

درباره اینکه آیه فوق اشاره به چه اشخاصی می کند و منظور از این یاوران اسلام کیانند که خدا آنها را به این صفات ستوده است ! در روایات اسلامی و سخنان مفسران بحث بسیار دیده می شود. مهمترین روایات به ایرانیان اشاره میکند:

به عبارت ساده تر، خداوند برای ایرانی ها نقشه ای کشیده تا در ظهور حضرت بقیه الله (علیه السلام) نقش ویژه ای را ایفا کنند.

در اینجا برای اینکه بیشتر متوجه این گردونه و تقدیر بشوید چند گروه موثر ایرانی را برمی شمرم:

1 - نخستین گروه، موالیان هستند، که پس از ورود اسلام به ایران، با رهبر خود دیلم با قبیله ی بنی تمیم پیمان بستند و در کوفه در منطقه ای

ساکن شدند و با تأسیس مسجدالحمراء پایه گذار حضور جدی ایرانیان در سرزمین تازه تأسیس اسلامی شدند.

موالیان با بنی تمیم در آمیختند و تیره غالب آن را تشکیل دادند. در تاریخ آمده است که در سپاه مختار ثقفی، با مختار برای انتقام خون امام حسین (علیه السلام) همراه شدند و حتی مورخین می گویند در سپاه او، افراد با هم فارسی حرف می زدند!

اما این موالیان در آخرالزمان نقش ویژه ای دارند. در آخرالزمان فرمانده ی سپاه سید خراسانی) که از ایران ظهور می کند و طرفدار حق است (فردی است به نام شعیب ابن صالح تمیمی! این شعیب از بنی تمیم است! شعیب تمیمی پس از پیوستن به امام زمان (علیه السلام) فرمانده ی کل قوای او می شود.

2 - دومین ارتباط ایرانیان با حضرت حجت (علیه السلام) درباره ی شهربانو، دختر یزدگرد سوم است که باعث شده ایرانیان رابطه ی خویشاوندی با ائمه ی دین بیابند.

شهربانو داستانی بسیار مشابه با داستان نرجس خاتون، مادر امام زمان (علیه السلام) دارد و در اثر خوابی که می بیند خودش امام حسین (علیه السلام) را به همسری انتخاب می کند و باعث پیوند خونی میان ایرانیان و ائمه می شود. چرا که او مادر امام سجاد (علیه السلام) است!

3 - سومین گروه ایرانیان ابناء و احرار هستند. ماجرای این گروه برمی گردد به نامه ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که در اثر آن حاکم یمن که در آن زمان جزئی از ایران بود و ایرانیان در آن سکونت داشتند مسلمان می شود. نام او باذان بن ساسان بود و پس از اسلام آوردن او گروه ابنا و احرار در یمن ایجاد شد.

از همین یمن، در آخر الزمان فرد مهمی به نام یمانی ظهور خواهد کرد که ظهور او از علائم قطعی ظهور است.

» در ضمن پسر باذان بن ساسان، شهر بن باذان نخستین شهید ایرانی

مسلمان است. «

در روایت دیگری می خوانیم هنگامی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره این آیه سؤ ال کردند دست خود را بر شانه سلمان زد و فرمود: این و یاران او و هموطنان او هستند. و به این ترتیب از اسلام آوردن ایرانیان و کوششها و تلاشهای پرثمر آنان برای پیشرفت اسلام در زمینه های مختلف، پیشگوئی کرد. سپس فرمود: لو کان الدین معلقا بالثریا لتناوله رجال من ابناء الفارس: اگر دین) و در روایت دیگری اگر علم (به ستاره ثریا بسته باشد و در آسمانها قرار گیرد، مردانی از فارس آن را در اختیار خواهند گرفت. و در روایات دیگری می خوانیم این آیه درباره یاران مهدی (علیه السلام) نازل شده است که با تمام قدرت در برابر آنها که از آئین حق و عدالت مرتد شده اند می ایستند و جهان را پر از ایمان و عدل و داد می کنند.

این آیه درباره یاران مهدی) عجل الله تعالی فرجه (نازل شده است که با تمام قدرت در برابر آنها که از آئین حق مرتد شده اند می ایستند و جهان را پر از ایمان و عدل می کنند.

متاسفانه تعصبهای قومی در مورد این آیه به کار افتاده و افرادی را که هیچگونه شایستگی ندارند و هیچیک از صفات فوق در آنها وجود نداشته به عنوان مصداق و شان نزول آیه شمرده اند، تا آنجا که ابو موسی اشعری که با حماقت کم نظیر و تاریخی خود، اسلام را به سوی پرتگاه کشانید، و پرچمدار اسلام، علی (علیه السلام) را در تنگنای سختی قرار داد از مصادیق این آیه شمرده اند!

حال برادرم و خواهرم تو که از ایرانیان علم جو و یاوران مهدی موعود هستی را از این سخنان چه باک! این عزت و افتخار بر شما مبارک.

) منتظر قسمت دوم این مقاله باشید... (

(پیشگویی های احادیث در مورد داعش)

شاید حدیث زیر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) مربوط به داعش باشد:

زمانی که پرچم های سیاه را دیدید، از جای خود تکان نخورید) شاید مراد این است که کسی به کمک آنها نرود (. سپس گروهی ضعیف) بنا به نقل دیگر: گروهی کوچک (که قابل توجه نیستند، ظاهر می شوند. دل هایشان مانند پاره های آهن است) قساوت دل دارند (. دولتی تشکیل می دهند و به هیچ عهد و پیمانی وفادار نیستند. دیگران را به حق دعوت می کنند در حالی که خودشان از حق نیستند. نام هایشان به صورت کنیه است و نسبت آنها از شهرها گرفته شده است. موهایشان مانند موهای زنان آویزان است. تا اینکه میانشان اختلاف می شود و خداوند حق را به هرکه بخواهد می دهد.

داعشیادآوری:

یک (پرچم های داعش سیاه است.

دو (داعش قدرتمند نیست و ناچیز است اما با روش وحشیانه که پیش گرفته کارهایش را پیش می برد.

سه (دل سنگی این گروه بر کسی پوشیده نیست.

چهار (دولت تشکیل داده اند.

پنج (این گروه هیچ تعهدی به قوانین دینی و بین المللی و عرفی ندارد.

شش (نام های داعش به صورت کنیه است مثل ابوبکر و ابوفلان. و نیز به شهرها نسبت داده می شوند مثل بغدادی.

هفت (موهای بلند دارند.

هشت (بارها اخبار اختلاف میانشان را شنیده ایم و این قبیل افراد معمولا پس از به قدرت رسیدن، اختلاف میانشان بیشتر می شود.

داعش

متن عربی حدیث

عن علی بن أبی طالب (علیه السلام):

إذا رأيتم الرايات السود فالزموا الأرض فلا تحركوا أيديكم ولا أرجلكم ثم يظهر قوم

ص:440

ضعفاء لا يؤبه لهم قلوبهم كزبر الحديد هم أصحاب الدوله لا يفون بعهد ولا ميثاق يدعون إلى الحق وليسوا من أهله أسماؤهم الكنى ونسبتهم القرى وشعورهم مرخاه كشعور النساء حتى يختلفوا فيما بينهم ثم يؤتى الله الحق من يشاء.

منبع:

الفتن، نعيم بن حماد مروزی) درگذشت 288 ق (، ص 120؛ کنز العمال، ج 11، ص 283، ح 1000؛ الملاحم و الفتن، سید بن طاووس) درگذشت 664 ق (، ص 89، ح 37 مطالب دیگر:

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام

دفاع دکتر احمد طیب مفتی سنّی دانشگاه الازهر مصر است از عقاید شیعه:

خبرنگاری: آیا به نظر شما عقاید شیعه مشکل ندارد؟

شیخ طیب: نه چه مشکلی دارند، 50 سال پیش شیخ شلتوت فتوا داده است که شیعه مذهب پنجم اسلام و مانند مذاهب دیگر است.

خبرنگار: فرزندان ما در حال شیعه شدن هستند چه باید بکنیم؟

شیخ طیب: خوب بشوند مگر کسی از مذهب حنفی با مالکی برود ما اشکالی به او می گیریم؟ خوب این ها هم از مذهب چهارم به مذهب پنجم رفته اند.

خبرنگار: شیعیان با ما در حال قوم و خویشی هستند و با فرزندان ما ازدواج می کنند.

شیخ طیب: چه اشکالی دارد، بین مذاهب ازدواج آزاد است.

خبرنگار: می گویند شیعیان قرآنشان فرق می کند.

ندارد و حتی رسم الخطشان نیز مانند قرآن ما است.

خبرنگار: 23 روحانی از یک کشور) عربستان (فتوا داده اند که شیعیان کافرند، رافضی هستند.

شیخ طیب: برای مسلمین جهان فقط الازهر می تواند فتوا دهد و

ص:441

فتوای آنها اعتباری ندارد.

خبرنگار: پس این اختلافاتی که بین شیعه و سنی مطرح می کنند چیست؟

شیخ طیب: این اختلافات سیاست خارجی است و می خواهد بین شیعه و سنی اختلاف بیاندازد.

خبرنگار: من یک سؤال جدی دارم: شیعیان که ابوبکر و عمر را قبول ندارند، چگونه می گویید این ها مسلمان هستند؟

شیخ طیب: بله قبول ندارند، امّا مگر اعتقاد به ابوبکر و عمر جزو اصول دین اسلام است؟ قصه ابوبکر و عمر یک قصه تاریخی است و تاریخ به اصول اعتقادات ربطی ندارد.

خبرنگار که از این جواب جا خورده بود گفت: شیعیان یک ایراد دارند آن هم اینکه می گویند امام زمانشان از 1000 سال پیش هنوز زنده است.

شیخ طیب: خوب ممکن است، چرا ممکن نباشد، ولی دلیلی ندارد ما اعتقاد آنان را داشته باشیم.

خبرنگار: آیا ممکن است کودک 8 ساله امام باشد؟ شیعیان معتقدند کودک 8 ساله امام شده است.

شیخ طیب: وقتی یک طفل در گهواره پیغمبر بشود اینکه یک کودک 8 ساله هم امام باشد عجیب نیست، هرچند ممکن است ما به عنوان اهل تسنن این اعتقاد را قبول نداشته باشیم؛ اما این موضوع به اسلام آنها صدمه ای نمی زند و آنها مسلمانند.

http://www.farhangnews.ir/content/91384

پیشگویی های احادیث در مورد داعش)

2 (/ از نشانه های ظهور، سوزاندن دوستان خداست

حضرت فاطمه (س) به صورت خصوصی لوحی را که سخنان خداوند در آن

نوشته بود نشان جابر می دهد و به او می گوید که این لوح را خداوند به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) داده است. در آن، یک یک امامان (علیه السلام) معرفی شده بوده تا اینکه در ضمن معرفی امام مهدی (علیه السلام) عبارتی آمده که شاید اشاره به داعش داشته باشد:

َیُذَلُّ أولِیائی فی زَمانِهِ، وتُتَهادی رُؤوسُهُم کَما تُتَهادی رُؤوسُ التُّرکِ وَالدَّیلَمِ، فَیُقتَلونَ ویُحرَقونَ، ویَکونونَ خائِفینَ، مَرعوبینَ وَجِلینَ، تُصبَغُ الارضُ بِدِمائِهِم، ویَفشُو الوَیلُ وَالرَّنَّةُ فی نِسائِهِم، اولئِکَ أولِیائی حَقّا.

در روزگار) نزدیک به ظهور (او، دوستان من، خوار می شوند، سرهایشان مانند سرهای کافران ترک و دیلم، هدیه داده می شود، کشته و سوزانده می شوند و در بیم و هراس و ترس و اضطرابند، زمین از خونشان رنگین می شود و ناله و شیون از زنانشان بلند است. آنان، اولیای حقیقی من هستند.) کافی: ج 1 ص 527 ح 3 (

یادآوری:

یک (در زمین های تحت تصرف داعش بی گمان شیعیان و انسان های خوب خوار شده اند.

دو (داعش سرهای انسان هایی خوب را از تن جدا می کرده و می کند و بعید نیست سرها را به هم هدیه بدهند.

سه (سوزاندن انسان، یکی از جنایات داعش است.

چهار (حتما چنین حمله هایی، ترس و اضطراب انسان های شایسته را به دنبال دارد.

پنج (ناله و شیون زنان در چنین کشتارهایی طبیعی است.

پیشگویی های احادیث در مورد داعش (3)

سخنی از حضرت علی (علیه السلام) در مورد حوادث پیش از ظهور امام مهدی (علیه السلام) نقل شده که بعید نیست این پیش بینی اشاره به داعش و عملکرد ظالمانه ی آن داشته باشد:

» خداوند، بنده ای خشن و بی اصل و نسب بر می انگیزد که پیروزی با اوست.

یارانش موهایی دراز و سبیل) یا ریش بلند تا سینه (دارند، سیاه جامه اند و پرچم

ص:443

هایشان نیز سیاه است. وای بر کسانی که با آنان به دشمنی برخیزند، که آنها را بی قاعده می کُشند.

به خدا سوگند، گویی آنان و کارهایشان را می بینیم و نیز آنچه را بدکاران و بیابانگردان جفاکار از ایشان می کِشند. خداوند، آنان را بر ایشان بی هیچ رحمتی چیره می کند و آنان، اینان را در شهرشان در کناره فرات، در آب و خشکی، بی حساب و کتاب می کشند و این جزای کردارشان است و خداوند بر بندگانش ستمکار نیست «.

منبع: الغیبه، تالیف نعمانی) درگذشت 380 ق (، ص 295، بحار الأنوار: ج 52 ص 230 ح 96

داعش یادآوری:

الف (سرکرده ی این گروه، فردی خشن است.

ب (پیروزی هایی به دست می آورد.

ج (یارانش موهایی دراز دارند.

د (» سبال «که در عربی آمده جمع» سبله «یک معنای آن ریش بلندی است که تا روی سینه آمده باشد نه موی بالای لب.) ر. ک: شرح اصول الکافی، ج 7، ص 183 (

ه (لباس سیاه دارند.

و (پرچمشان سیاه است.

ز (دشمنان خود را بی حساب و کتاب می کشند.) در فیلمی که خودشان گرفته اند می بینیم که در جاده های عراق راه افتاده اند ماشین هایی که نمره ی آنها مربوط به شهرهای شیعه نشین است از دم به تیر می بندند بدون توجه به اینکه شاید راننده یا دست کم سرنشینان دیگر شیعه نباشند. سر بریدن بچه ها نابالغ نمونه ای دیگر از بی حساب کشتن است وأ (

ح (در این روایت می گوید: کنار فرات اما نمی گوید: کربلا. روشن است که رود فرات از مناطق گوناگون عراق می گذرد و منحصر به کربلا نیست.

داعش

متن عربی حدیث

ص:444

بَعَثَ اللَّهُ عَلَيها عَبدا عَنيفاً خامِلاً أصلُهُ، يَكونُ النَّصرُ مَعَهُ، أصحابُهُ الطَّويلَهُ شُعورُهُم، أصحابُ السِّبالِ، سودٌ ثِيابُهُم، أصحابُ راياتٍ سودٍ، وَيلٌ لِمَن ناواهُم، يَقتُلونَهُم هَرجاً.

وَاللَّهِ، لَكَأَنّي أنظُرُ إلَيهِم وإلى أفعالِهِم وما يَلقَى الفُجّارُ مِنهُم وَالأَعرابُ الجُفاهُ، يُسَلِّطُهُمُ اللَّهُ عَلَيهِم بِلا رَحمَهٍ، فَيَقتُلونَهُم هَرجاً عَلى مَدينَتِهِم بِشاطِئِ الفُراتِ البَرِّيَّهِ وَالبَحرِيَّهِ، جَزاءً بِما عَمِلوا، وما رَبُّکَ بِظَلّامٍ لِلعَبيدِ.

مفتی سابق مصر: علی (علیه السلام) ظهور داعش را پیش بینی کرده بود

بین الملل > خاورمیانه - ایسنا نوشت:

مفتی سابق مصر داعش را پدیده ای پیش بینی شده دانست و با استناد به حدیثی از امام علی (علیه السلام) تاکید کرد که امیر المومنین 1400 سال پیش، ظهور داعش را پیش بینی کرده بود.

به گزارش پایگاه خبری المحیط، علی جمعه، مفتی سابق مصر گفت: ظهور عداعش، پدیده غیر منتظره ای نیست و اوصاف این گروهک تروریستی پیش از این در منابع و کتب اسلامی و از زبان امام علی (علیه السلام) ذکر شده است.

مفتی پیشین مصر با استناد به حدیثی از امام علی (علیه السلام) که نعیم بن حماد در کتاب "الملاحم و الفتن" آورده است، گفت: امام علی که دَرِ علم پیامبر بود ظهور داعش را در این حدیث پیش بینی کرده بود» حدثنا نعیم عن الولید بن مسلم ورشید بن ابی قتیل عن ابی مروان عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال اذا رایتم الرایات السود فالزموا الارض ولا تحرکوا ایدیکم ولا ارجلکم ثم یظهر قوم صغار لا یوبه لهم قلوبهم کزبر الحدید اصحاب الدوله لا یفون بعهد ولا میثاق یدعوا الی الحق ولیسوا من اهله اسمائهم الکنی ونسبهم الغری حتی یختلفوا فیما بینهم ثم یوتی الله الحق من یشا. «

» زمانی که پرچم های سیاه را دیدید از جای خود حرکت نکنید) به آن ها نپیوندید (و دستان و پاهایتان را تکان ندهید) با آن ها بیعت نکنید و به آن ها نپیوندید (سپس قومی ضعیف ظاهر می شود که قلب هایشان مانند براده های آهن سخت است. آن ها حکومت دارند اما به هیچ عهد و میثاقی پایبند

نیستند به حق دعوت می کنند اما هرگز از عمل کنندگان به آن نیستند. اسم هایشان، کُنیه و

ص:445

نسب هایشان از نام شهرها گرفته شده است. تا اینکه میان خود اختلاف نظر پیدا می کنند سپس خداوند حق را آنگونه که می خواهد ظاهر می سازد «

علی جمعه در یادداشتی که در سایت "یوتیوب" به منتشر کرده، نوشت: علی (علیه السلام) این گروهک تروریستی را با ظرافت توصیف کرده است؛ قلب هایشان چون براده های آهن سخت است، آن ها صاحب دولت هستند، همانگونه که می بینیم داعش تشکیلات خود را خلافت اسلامی نامیده است و هیچ یک از خوارج پیش از این چنین ادعایی نداشته است، نام هایشان کنیه است و نسبت هایشان از شهرها گرفته شده ما نام هایی چون ابوبکر، ابویاسین، البغدادی، البصری، اللیبی و المصری را در میان اعضای این گروه می یابیم.

این عالم مصری گفت: مشکل فرقه داعش این است که اسلام را درست درک نکرده و تصویری غلط از دین اسلام در ذهن دارد. این افراد به دست روحانیون و علمای دینی آموزش ندیده اند بلکه معلومات خود را از کتاب های مختلف و به صورت پراکنده جمع آوری کرده اند و هرگز نتوانسته اند به درک درستی از اسلام دست یابند. آن ها تنها اطلاعاتی پراکنده از اسلام دارند اما به درک عمیقی دست نیافته اند. سپس این اطلاعات پراکنده را آنگونه که خود مایل اند، شکل بخشیده اند و مردم را به اسم دین به قتل می رسانند در حالی که اسلام از اینگونه رفتارها دور است.

علی جمعه ادامه داد: رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دین اسلام را به شکل چراغی روش برای ما به یادگار گذاشت، کسی از دین منحرف نمی شود مگر کسانی که مقرر شده که هلاک خواهند شد در حالی که پایه دین اسلام بر رحمت و مهربانی استوار شده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:» خداوند بخشنده مهربان رحمت و بخشش خود را بر مهربانان دریغ نمی کند. «این اولین حدیثی است که هر دانشجویی می آموزد و بقیه آموزش های دینی اش بر پایه آن استوار می شود.

وی ادامه داد: اگر این پایه درست بنا نهاده شود، ساختمان هم درست شکل می گیرد اما اگر این پایه خراب و سست باشد این ساختمان فرو می ریزد و این وضعیت فعلی داعش است. این گروهک و گروه های شبیه آن خوارج این عصر

هستند.

انطباق بعضی از روایات با داعش

بعضی هاروایاتی را، با داعش تطبیق می کنند

همیشه یک مطلب را در مورد روایات پیشگوئی کننده و مانند آن، در نظر داشته باشیم.

این گونه روایات که از آینده و از اوضاع آخر الزّمان، خبر داده و مطالبی بیان نموده اند، اولا باید در باره اسناد و مدارک آنها، تحقیق و بر رسی نمائیم، در صورت صحت سندها و درستی انتساب به گویندگان آنها، باید بدانیم که این گونه احادیث و اخبار، ممکن است دارای جهات مختلف باشد و یا در طول تاریخ، چندین بار تکرار شود و به پیش آید.

پس نباید قاطعانه روایتی را با حادثه ای، تطبیق کرد، بلی می شود احتمال داد که این جریان قبلا از بزرگان دین، پیشگوئی شده است، اما بطور یقین منظور گوینده آن، این است، درست نیست، زیرا از آینده بسیار دور اطلاعی نداریم، شاید بدتر ازین و یا درست تر ازین، پیش خواهد آمد چون جریان های گذشت زمان تا روز انقراض عالم، در نظر معصومین مانند طشتی است که، با تعلیم خداوند عالم، به آن احاطه دارند و از بعضی ها، پرده برداشته اند، پس تطبیق هائی که اخیرا در باره داعش، انجام گرفته و حتی به انترنت هم کشیده شده، شاید یکی از مصداق های آن روایت باشد، مانند روایات ذیل.

1 -) حدثنا نعیم عن الولید بن مسلم ورشید بن ابی قتیل عن ابی مروان عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال اذا رأیتم الرایات السود فالزموا الارض ولا تحرکوا أیدیکم ولا أرجلکم ثم یظهر قوم ضعفاء لا یؤبه لهم، قلوبهم کزبر الحدید هم أصحاب الدوله لا یفون بعهد ولا میثاق یدعون الی الحق ولیسوا من أهله اسمائهم الکنی ونسبتهم القری حتی یختلفوا فیما بینهم ثم یؤتی الله الحق من یشا.

زمانی که پرچم های سیاه را دیدید از جای خود حرکت نکنید) به آن ها نپیوندید (و دستان و پاهایتان را تکان ندهید) با آن ها بیعت نکنید و به آن ها نپیوندید (سپس

قومی ضعیف ظاهر می شود که قلب هایشان مانند براده های آهن سخت است.

چند نکته درباره مساله ملاقات با امام زمان (عج) و چگونگی آن

1 - منظور از ملاقات چیست؟

اهل دل وشیفتگان کوی وصال می گویند که ملاقات با امام زمان) عجل الله تعالی فرجه (به چند صورت انجام می گیرد:

الف (ملاقات و ارتباط روحی که بهترین نحوه ارتباطات است، ممکن است دائمی باشد و هیچ گاه فراق و جدایی نداشته باشد، یعنی شخص ملاقات کننده از لحاظ روحی در حدی است که هم سنخ و هم گون با امام عصر (علیه السلام) است و به گونه ای است که همیشه خود را در محضر مولایش می بیند و متنعم به نعمت هدایت معنوی حضرت مهدی است. اینان افرادی هستند که جانشان با جانف جانان همراه و محو در جمال مولا هستند.

ب (ملاقات در عالم رؤیا انجام گیرد یعنی در خواب به محضر مولا برسند.

ج (امام زمان را با همین بدن ظاهری و مادی ملاقات نمایند.

منظور از بحث ملاقات با امام زمان که معمولاً درکتابها مطرح است و قصص و حکایاتی که در مورد ملاقات اشخاص متدین و مؤمنان خالص با حضرت مهدی (علیه السلام) گفته می شود ملاقات با بدن ظاهری است که دراین دنیا زندگی

می کند، نه ملاقات روحی و نه در عالم رؤیا، یعنی افراد بیشماری در طول غیبت با همین بدن مادی به محضر مولایشان با بدن مادی رسیده اند و جمال حضرت را با چشم سر مشاهده کرده و چه بسا دستوراتی گرفته و مشکلاتشان را رفع کرده اند.

این خود بهترین دلیل بر اثبات وجودمبارک آن حضرت است.

2 - فایده مطرح کردن دیدار با امام زمان (علیه السلام):

ممکن است گفته شود چیزهایی که معمولاً در داستانهای ملاقات با امام زمان) عجل الله تعالی فرجه (مطرح می شود، امور جزئی و ناچیز هستند و شما با

ص:448

نقل این داستانها از عظمت مقام امام و ولایت کبری می کاهید. بنابراین، نقل این نوع داستانها واساساً بحث ملاقات با امام زمان) عجل الله تعالی فرجه (بحث مفیدی نخواهد بود؟

در پاسخ چنین بینشی می گوییم: ما نیز متوجه این نکته هستیم که حضرت بقیه الله الاعظم (علیه السلام) برای اینکه کاسه آبی به دست تشنه لبی بدهد، یا در بیابان گمشده ای را به راه برساند، یا مریض مردنی را شفا دهد، بی خانه ای را صاحب خانه کند، بی فرزندی را با وساطت خود در درگاه الهی فرزند بخشد و امثال اینها، خلق نشده است، بلکه به تصریح دعای ندبه: خلقته لنا عصمتاً وملاذاً؛ یعنی برای اینکه به وسیله شناختن وپیروی کردن او از انحراف و گناه نجات پیدا کنیم و او پناهگاه ما باشد و ما به وسیله او از ضلالت نجات یابیم واساساً او حجت خدا در زمین است و اگر در زمین حجت خدا نباشند زمین اهلش را هلاک می کند، خداوند وجود مقدسش را خلق کرده و او را در این عالم نگاه داشته است، ولی ما در روزگاری زندگی می کنیم که مردم حتی نقل همین جریانات وانجام کارهای جزیی از این قبیل را هم نمی پذیرند ودشمنان آن حضرت، آنها را تکذیب می کنند، لذا در برابر چنین برخوردی ناچاریم این نوع ملاقاتها را مطرح کنیم؛ و اساساً در بین متدیّنان معروف است که هر کسی را یارای ملاقات با امام زمان نیست، بلکه تنها کسانی لایق این عنایتند که خود ساخته و مبرّی از هر نوع آلودگی باشند. از این رو، این خود یکی از عوامل تربیتی است که کسی که شوق دیدار دارد چاره ای جز پاک زیستن ندارد، لذا بحث ملاقات نه تنهامفید است، بلکه از بهترین و شیرین ترین و پرجاذبه ترین بحث است.

3 - اگر ملاقات ممکن است، پس چرا بایدمدعی ملاقات راتکذیب کرد؟

بعضیها ملاقات با حضرت را منکرند و می گویند ملاقات امکان ندارد و بر مدعای خود روایاتی را شاهد می آورند که می گویند: اگر کسی مدعی مشاهده و ملاقات با امام زمان (علیه السلام) شد او را تکذیب کنیدو از او نپذیرید. طبق این روایات ما نمی توانیم این نوع ملاقاتها را که در کتب نقل شده بپذیریم. به هرحال، امر دایر است که ما سخن مردم عادی وغیر معصوم را که مدعی ملاقات هستند،

بپذیریم و یا سخن معصوم را که فرمود، مدعی رؤیت و ملاقات را تکذیب کنید، معلوم است که باید به سخن معصوم عمل کنیم نه سخن دیگران.

در پاسخ چنین ادعایی می گوییم: 1

اولاً، روایاتی در کار نیست، بلکه طبق تحقیق، یک روایت بیشتر نیست و آن همان توقیع حضرت ولی عصر (علیه السلام) به علی بن محمد سمری شش روز قبل از وفاتش است، که حضرت در این توقیع به علی بن محمد) نایب چهارم (فرود: دست وپایت را جمع کن و به کسی برای بعد از خودت وصیت مکن، چرا که زمان غیبت کبرا فرا رسیده وتونیز شش روز دیگر از دنیا می روی. در آینده در بین شیعیان کسانی پیدا می شوند که ادعای مشاهده ما را دارند، بدانید که قبل ازخروج سفیانی و صیحه آسمانی) دو علامت از علائم حتمیه ظهور (هر کسی ادعای مشاهده ما را داشته باشد، دروغگو و مفتری است. 2

آنها که ملاقات امام زمان (علیه السلام) را قبول ندارند به این روایت تمسک می کنند وگرنه روایت دیگری در کار نیست.

ثانیاً، از این روایت نیز پاسخهایی داده شده است 3 که بهترین پاسخ به تناسب حکم و موضوع و با استفاده از لفظ» مفتر «که حضرت فرمود:» الا فمن ادعی المشاهده قبل خروج السفیانی والصیحه فهو کذاب مفتر.... «، این است که منظور صرف دیدار و ملاقات نیست، بلکه دیداری است همراه با ادعای نیابت که مثلاً شخصی مدعی نیابت خاصه می شود و می گوید: من امام را مشاهده می کنم و امام زمان (علیه السلام) مرا همانند نوّاب اربعه، نایب خاص خود قرار داده است، من وکیل آقا در بین شما هستم و شما باید در کارها به من مراجعه کنید. حضرت فرمود چنین کسی نه تنها دروغ می گوید، بلکه افترا نیز می بندد چون به ما نسبت می دهد که ما او را نایب و وکیل خود قرار داده ایم. اصل صدور روایت هم در مقام نیابت است که حضرت به علی بن محمد فرمود: کسی را از جانب ما نصب مکن و دوران غیبت صغری و نیابت خاص تمام شده است. در چنین شرایطی اگر کسی ادعای

رؤیت و مشاهده داشته باشد، معلوم است که منظور مشاهده خالی از نیابت نیست.

بنابراین، اینکه مدعی می گوید: روایاتی بر تکذیب مدّعی مشاهده وارد شده است، صحیح است، بلکه تنها یک روایت، آنهم در موقعیت خاص نیابت است. ما نیز در این مسأله با مدعی هماهنگ هستیم که اگر کسی در عصر غیبت کبری ادعای مشاهده همراه با نیابت خاصه را داشته باشد، قطعاً کذاب ومفتری است، زیرا در غیبت کبری تنها نیابت عامه مطرح است نه خاصه.

پس از بیان منظور از ملاقات و اینکه مقصود صرف دیدار جمال یار است نه همراه با ادّعای نیابت و وکالت،

می گوییم: حق این است که ملاقات با آن امام همام ممکن است و هیچ استحاله ای ندارد، زیرا رؤیت شخصی که در دنیا با بدن مادی زنده است و در بین مردم زندگی می کند امری طبیعی وعادی است وندیدن بر خلاف عادت و روی مصالحی است که این غیبت را اقتضا کرده است.

کسانی که در عصر غیبت ادعای رؤیت کرده اند تعدادشان به اندازه ای است که امکان دروغ و یا تبانی و توطئه بر این دروغ وجودندارد، به تعبیر فنّی، ادعای رؤیت از حد تواتر هم فراتر رفته و مدّعیان مشاهده نیز افرادی معمولی و یا لاابالی نیستند، بلکه افرادی چنین ادعایی را داشته اند که اغلب تالی تلْو معصوم بوده و مردم در امور دین شان به آنها اقتدا می کردند. چگونه ممکن است به افرادی همچون علامه حلی و سید بحر العلوم و مقدس اردبیلی و علی بن مهزیار اهوازی وسایر اولیای خدا، نسبت دروغ داد و گفت: اینان در ادعای ملاقاتشان قصد فریب مردم و یا رسیدن به جاه و مال دنیا را داشته و برای نیل به هواهای نفسانی و خود را در بین عوام محبوب جلوه دادن در بین مردم چنین ادعایی را کرده اند. در حالی که بسیاری از این بزرگان در حیات خود به طور عموم به مردم نگفته اند و برخی خواص هم که به این مطلب پی می بردند و از آنها درخواست شرح ملاقات می کردند پس از اخذ میثاق و عهد و پیمان که تا زنده بودن آنان برای کسی بازگو نکنند، برای آنان اعتراف می کردند وگرنه برای عامه مردم تا حد امکان نمی گفتند و اغلب پس از درگذشت آنان مسأله فاش می شد.

مرحوم حاجی نوری در کتاب نجم الثاقب می گوید: مرحوم آخوند علامه» ملا زین العابدین سلماسی «که یکی از شاگردان مرحوم» سید بحرالعلوم «است فرمود:

من در محضر درس سید بحر العلوم بودم شخصی سؤال کرد: آیا امکان دارد کسی در زمان غیبت کبری حضرت صاحب الزمان را ببیند؟ سید به او جواب نداد، ولی من که نزدیک او نشسته بودم، دیدم سرش را پایین انداخته و آهسته می گوید: چه بگویم، در جواب او و حال آنکه حضرت مرا در بغل گرفته و به سینه خود چسبانیده است. «

به هر حال، در اینکه ملاقات با حضرت صاحب الامر ممکن و میسر است و تعداد بیمشاری از اولیاء خدا وشیفتگان آن حضرت به محضرش شرفیاب شدند و بسیاری از آنها از محضرپرفیض او بهره ها برده اند، تردیدی نیست، اما اینکه چشم ما نابیناست و خفاشانه توان دیدار جمال بی مثال آن خورشید عالمتاب را ندارد، عیب ونقص است که به خود ما بر می گردد. نه از قابل درک نبودن آن وجود مقدس، زیرا که ما مدعی صحت دیدار یار هستیم نمی گوییم هر که از راه رسیده، با همه آلودگی هایش می تواند به محضر امام زمان راه یابد، چرا که در آن حریم، جز پاکان و نخبگان و مؤمنان خالص و عاشقان کوی ولایت و سرانجام، رنج کشیدگان در محبت را راهی نیست. دیدار امام زمان شرطها دارد یکی از آنها، انقطاع از علایق مادی و بریدن از همه مظاهر دنیوی و محو در جمال یار شدن است. خیلی ها خواسته اند، حتی سالها کوشیده اند که به محضرش راه یابند، ولی به عللی موفق نشدند. واینک داستان صابونی را بشنوید وسپس تو خودحدیث مفصل بخوان از این مجمل:

امام (علیه السلام) به صابونی اجازه دیدار نداد:

داستان صابونی بدین قرار است که: مردی صالح وخیراندیش که در بصره عطاری می کرد، می گوید: روزی در مغازه نشسته بودم که دو نفر برای خرید سدر، و کافور به در مغازه من آمدند، از گفتار و سیمای آنان دریافتم که اهل بصره نیستند واز شخصیت های بزرگوار می باشند، زیرا اثر نجابت از چهره شان پیدا بود. ازحال ودیار آنان پرسیدم، کتمان کردند، من هر چه اصرار می کردم، آنان نیز اصرار به

کتمان کردن وپاسخ ندادن داشتند.

در پایان آن دو را به حضرت رسول الله قسم دادم که خودشان را معرفی کنند، چون دیدند من دست بردار نیستم، گفتند: ما از ملازمان و چاکران درگاه حضرت ولی (علیه السلام) هستیم. شخصی از نوکران آن درگاه با عظمت از دنیا رفته است، صاحب آن ناحیه ما را مأمور کرده که از تو سدر وکافور خریداری کنیم. وقتی فهمیدم که اینان از یاران آن حضرت هستند بی اختیار به دست و پای آنها افتاده و تضرع و زاری کردم که مرا به آن حضرت برسانید؟

یاران حضرت گفتند: مشرف شدن به حضور آن سرور منوط به اجازه ایشان است، گفتم: مرا تا نزدیکی آن حضرت ببرید اگر اجازه داد زهی سعادت وگرنه هیچ؟! آنان از اقدام به این کار خودداری کردند، ولی چون من با کمال پافشاری و اصرار دست بردار نبودم، به من رحم کرده منت گذاشتند ودرخواست مرا اجابت نمودند. از اینکه آنان بالاخره تقاضای مرا پذیرفته بودند، بسیار خوشحال شدم و با شتاب تمام سدر و کافور را به آنها داده، در مغازه را بسته و به دنبال آنها روانه شدم تا به ساحل دریای عمان رسیدیم.

آن دو نفر بدون احتیاج به کشتی روی آب روانه شدند، ولی من ترسیدم که غرق شوم وحیران ایستادم، آنان متوجه من شدند و گفتند، مترس، خدا را به حضرت مهدی) عجل الله تعالی فرجه (قسم بده ورهسپار شو. من چنین کردم و بر روی آب مانند زمین خشک به دنبال آنها رفتم، در وسط دریا بودیم که ناگهان دیدم ابرها به هم در آمده و هوا صورت بارانی به خود گرفته و شروع به باریدن کرد، اتفاقاً من در همان روز، صابون ریخته بودم و بر پشت بام مغازه به دلیل آن که به وسیله تابش آفتاب خشک شود، گذارده بودم، همینکه باران را مشاهده کردم به فکر صابون ها افتاده و پریشان خاطر شدم، به محض این خیال مادی، پاهایم در آب فرو رفته و به کمک هنر شناوری به دست و پا وتضرع افتادم، آن دو نفر وقتی به من توجه کردند و عجز و ذلت مرا مشاهده نمودند، فوراً به عقب برگشته دست مرا گرفتند واز آب بیرون کشیدند و گفتند: این پیشامد، اثر آن خاطره صابون بود، بار دیگر خدا را به حضرت مهدی) عجل الله تعالی فرجه (قسم ده تا تو را در آب حفظ کند. من نیز استغاثه نیز

نموده و چنین کردم ومثل اول روی آب با آنان رهسپار شدم، وقتی که به ساحل رسیدیم، خیمه ای چادری را دیدم که همانند» شجره طور «نور از آن ساطع بود و آن فضا را روشن کرده بود. همراهان گفتند: تمام مقصود در میان همین پرده است، با هم به راه خود ادامه دادیم تا نزدیک چادر رسیدیم، یکی از همراهان پیش رفت تا برای من اجازه ورود بگیرد. چادر را خوب دیدم و صدای آن بزرگوار را می شنیدم، ولی وجود نازنینش را نمی دیدم، آن شخص در باره مشرف شدن من، از حضور مبارکش خواستار اجازه شد، آن جناب فرمود:» ردّوه فانّه رجل صابونی «به او اجازه ندهید، برش گردانید و او را در شمار خدمه این درگاه نشمرید، زیرا اومردی صابون دوست ومادی است «؛ یعنی او هنوز دل از تعلقات دنیای دنّی خالی نکرده است و قهراً لیاقت حضور در این درگاه را ندارد.

عطار ادامه می دهد: چون چنین شنیدم، ناامید گشتم و دندان طمع از دیدار آن حضرت کشیدم و دانستم که وقتی ممکن است به زیارت آن جناب برسم که دلم را از آلودگی های مادی و معنوی زدوده و صاف گردانم. 4

بنابراین، گرچه ملاقات با امام زمان) عجل الله تعالی فرجه (امری ممکن است، لکن ممکنی است شبیه به محال عادی یعنی شرایط سختی دارد که جز اوْحدی از مردم وشیفتگان دیدار یار، واجد آن شرایط نیستند و تا زمانی انسان وابسته به امور مادی است و به مظاهر عالم ماده از پست ومقام گرفته تا ماده و مده و از عده گرفته تا عده دل بسته است، امکان شرفیابی محضر مقدسش را پیدا نخواهد کرد، لذا شرفیاب شوندگان به نسبت دوستان بسیام کم اند.

به هر حال، ملاقات با آن حضرت در عین اینکه بسیار مشکل است، اما می بینیم که در طول تاریخ افراد بسیاری به محضر مبارکش شرفیاب شدند. بزرگان ما بخشی از آن ملاقاتها را که پس از وفات ملاقات کنندگان ویا در حیاتشان شهرت پیدا کرده بود در کتابهایشان نقل کرده اند و یقیناً بیش از آن مقداری که به دست ما رسیده، ملاقاتهایی است که ملاقات کنندگان آن را کتمان کرده و با خود به گور برده اند، زیرا اساس بر کتمان است نه افشا. با اینکه بنا بر کتماناست، صدها مورد افشا شده و دیگران از آن آگاهی پیدا کرده اند، بنای ما در اینجا نقل تمام آن موارد نیست چرا که

کتاب مستقلی را می طلبد، بلکه عنوان تیمن و تبرک به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

کسانی که مایلند از آن ملاقاتها آگاهی پیدا کنند به کتب مفصّله مراجعه کنند. 5

4 - چگونه افرادی توانسته اند به حضور امام زمان) عجل الله تعالی فرجه (برسند ؟

همان طوری که میدانید افرادی در زمان غیبت کبری به محضر مبارک حضرت ولی عصر رسیده اند و از این عنایت و موهبت الهی بهره مند شده اند.

این مطلب به حدی زیاد اتفاق افتاده است که نیاز به توضیح ندارد. تنها موضوعی که جای بحث و بررسی دارد این است که: این افراد چگونه توانسته اند به این فیض عظیم نائل شوند. آیا بخاطر تقوی و ورع و داشتن اعمال صالح بوده است؟ یا چون درجات عالی علمی و معنوی داشته اند موفق به زیارت حضرتش شده اند؟ شاید اینها هم نبوده. بلکه مداومت بر تشرف شبهای چهارشنبه به مسجد سهله و کوفه و جمکران و امثال ذالک. موجب سرافرازی به این افتخار عظیم گشته است؟ و یا آنکه تنها و تنها لطف و عنایت حضرت موجب شده است که به محضر مبارکشان مشرف شوند؟

با توجه به حدیث بسیار مشهور و معروفی که ار ناحیه مقدسه حضرت بر دست نایب چهارم خود حضرت شیخ علی بن محمد سمری صادر گشته است: یعنی: الا فمن ادعی المشاهده قبل خروج السفیانی و الصیحه فهو کاذب مفتر... *) هر کس ادعای مشاهده آن حضرت را مثل کیفیت مشاهده نواب اربعه بنماید دروغگو و تهمت زننده است (معلوم می شود که مسئله بابیت و ارتباط اختیاری با آن حضرت تکذیب شده است. پس به هیچ وجه و از هیچ راه و هیچ کس نمی تواند بطور قطعی ادعا کند که مثلا فلان کار نتیجه اش زیارت و مشاهده حضرت بقیه الله است چون در این صورت هر کس که آن کار را انجام دهد حضرتش را زیارت خواهد نمود و این خود یک نوع بابیت است.

از طرفی با دقت در قضایا و تشرفات مختلفی که از کتابهای معتبر و افراد موثق نقل می شود و به ما رسیده است این نکته روشن می شود که

صاحبان آنها گاه علمای بزرگ و معروف گاه افراد صالح و متقی گاهی افراد معمولی بعضا افرادی از

ص:455

اهل سنت و حتی بعضی از کفار بوده اند. به همین جهت واز اختلاف حالات و روحیات این افراد معلوم می شود که تشرف به محضر مبارک آن حضرت اختصاص به هیچ قشر و گروهی نداشته و ندارد. ضمن اینکه معلوم می شود تشرف به محضر ایشان معمولا هیچ فضیلتی رابرای انسان ثابت نمی کند. یعنی نمی توان گفت که هر کس آن حضرت را ملاقات کرده است انسان صالح با ورع و کاملی است. اگر چه خود این موضوع از افتخارات او خواهد بود زیرا همینکه فردی چشمش به جمال نورانی مولای انس و جان حضرت بقیه الله بیافتد افتخاری عظیم نصیبش شده است. البته از این مطلب هم نباید چشم پوشی کرد که قسمت عمده این افراد کسانی هستند که شوق زیارت مولایشان آنها را به فکر مداومت بر عملی انداخته و بالا خره در پایان عمل یا دراثنای و گاهی در ابتدای کار به حضور پر برکت امام زمان مشرف شده اند. البته عده ای هم بخاطر مشکلاتی که داشتند به آن سرور متوسل شده اند و حضرت به طریق مختلف از آنها دستگیری نموده اند.

ولی در نهایت ازاکثر قضایا می توان حداقل به این مطلب معتقد شد که:

به فکر دیدار آن حضرت بودن و یا متوسل شدن به ایشان و امثال اینها در بسیاری از اوقات موجب شرفیابی به حضورشان می شود.

با همه اینها همانطوری که قبلا گفتیم ممکن است در بعضی از این موارد نتیجه قطعی وجودنداشته باشد. و جان سخن اینکه این افتخار فقط طبق انتخاب و نظر خود حضرت است و به تعبیر بعضی از بزرگان اهل معنی:) تا یار که را خواهد و میلش به که باشه (. و مسلما آن حضرت حکیم هستند و هیچ کاری را بدون حکمت انجام نمی دهند اما آن حکمت برای ما معلوم نیست لذا می بینیم افرادمختلف با روحیات مختلف ایشان را ملاقات کردند و حتی کیفیت ملاقات آنها هم به یک شکل نیست. یعنی عده ای در وقت تشرف آن حضرت را شناخته و بعضی هم نشناخته اند ولی اینها بعدا از روی قراینی متوجه موضوع شده اند. حتی افرادی که حضرت را در هنگام تشرف شناخته اند گاهی در آن تصرف شده. بطوری که غیر از سکوت و بی حرکتی و بی حسی کاردیگری نمی توانسته اند انجام دهند.

ولی بعضی هم خیلی راحت با حضرت صحبت کرده اند و حاجت خواسته اند.

حال همین افراد هم گاهی اشخاصی در اوج پاکی و اخلاص و بعضا افرادی معمولی و در نهایت سادگی و کم سوادی بوده اند.

بنابراین همانطوری که گفتیم معلوم می شود مصلحت را خود آن مولای عزیز تشخیص می دهد و طبق همان عمل می کنند به طوری که در بعضی از موارد صلاح در تشرف به هیچ شکلش نیست و فقط با مکاشفه یا رویا وحتی اتفاق افتاده که بدون اینها جواب داده شده است.

اما در تمامی این قضایا به صاحبانشان عرض می کنیم: هنیئا لکم و گوارایتان باد این آب حیات و خدای تعالی ازاین جرعه های حیات بخش به ما هم مرحمت فرماید.

5 - فایده نقل و بازگو کردن این گونه قضایا چیست؟

از همان اوایل غیبت کبری تا به حال یکی از کارهائی که علما و بزرگان تشیع به آن اهمیت داده اند این بوده است که قضایا و حکایات افرادی که آن حضرت را زیارت نموده و یا در خواب و مکاشفه دیده اند و توسلی داشته و اثرات توسلشان را احساس کرده اند در کتابهایشان نقل نمایند.

در این زمینه کتابهای بسیاری را می توان نام برد و از جمله کتابهائی که در آن دوره های اخیر نوشته شده است بخشی از کتابهای ارزشمند بحار الانوار علامه مجلسی. تبصره الولی علامه بحرانی. جنه الماوی. دارالسلام و نجم الثاقب که هر سه از محدث نوری هستند می باشد. و غیر از اینها اگر بخواهیم نام تمامی کتابها را ذکر کنیم از حوصله این مقدمه خارج است.

حال روی چه دلیلی این کاررا می کردند؟ طبعا آثار و خواص اعتقادی علمی و اخلاقی زیادی در نقل آنها است. که اینطور به آن اهمیت داده شده است یعنی در خصوص اعتقاد به امام عصر نقل این قضایا موجب تقویت اعتقاد و ایمان شیعیان و حتی غیر شیعیان و غیر مسلمانان می شوند. از طرفی پشتوانه بسیار محکمی برای مردم خواهد بود که در شداید و فشارهای زندگی به ان منبع قدرت الهی و حلال مشکلات و امام مهربان امت متوسل شوند. لااقل در زیر بار فشارها ایمان خود را از دست ندهند و بتوانند با آرامش و سلامت از مشکلات خارج شوند. ضمن اینکه

نقل قضایای تاریخی که واقعیت هم داشته باشند روح انسان را می سازد. همان طوری که مولی امیر المومنین حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) امام حسن (علیه السلام) را به خواندن تاریخ توصیه می فرمایند. و بلکه خدای تعالی در قران کریم می فرماید:

فاقصص القصص لعلهم یتفکرون. *) حکایت گذشتگان رابرای مردم نقل کن تا به فکر ترقی و رشد خود بیافتند. (

پی نوشتها

1 - برای آگاهی بیشتر و پاسخهایی که علما داده اند، ر. ک: به محدث نوری، جنه المأوی در بحار، ج 53 از ص 318 تا آخر کتاب، بحار، ج 52، ص 151 ج 172.

2 - مجلسی، بحار، ج 52، ص 151.

3 - ر. ک: همان.

4 - حضرت مهدی، فروغ تابان ولایت، ص 245، به نقل از: دارالسلام عراقی، ص 172 با توضیحاتی از نگارنده.

5 - از قبیل: بحار الانوار، ج 53، جنه المأوی، نجم الثاقب محدث نوری، دارالسلام عراقی، منتخب الاثر صافی، کمال الدین صدوق، مهدی موعود، انوار نعمانیه، ج 2 از سید نعمت اله جزایری؛ کشف الغمه فی معرفته الائمه، ج 3 از اربلی والزام الناصب، ج 2 از شیخ علی یزدی و ملاقات با امام زمان از سید حسن ابطحی و.....

6 - جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلّی معروف به» علامه حلّی «از علما و فقهای برجسته قرن هشتم هجری است ک در سال 726 هجری قمری از دنیا رفت و در نجف اشرف به خاک سپرده شد، این شخصیت بزرگ علمی و مفخر شیعه، سلطان محمد خدابنده پادشاه مغول را به مذهب شیعه در آورد ودر این مسیر خدمت شایانی به مذهب حقّه جعفری نمود. و او در تمام علوم استاد ماهری بود وتألیفات او را بیش از پانصد جلد تخمین زده اند.

برگرفته از کتاب سیمای آفتاب

انتشار: مؤسسه فرهنگی موعود عصر

ص:458

چرا پروردگارت را عبادت نمی کنی

هنگامی که در آفریقای غربی جنگ واقع شد، عده زیادی در این جنگ کشته شدند.

پس از پایان جنگ راهبی که در آن نواحی بود از صومعه خویش بیرون آمد و چشمش به مردی افتاد که مانند مرده ای بر روی زمین خوابیده است. نزدیک او رفت. پس از دقت زیاد او را زنده یافت و با زحمت فراوان به صومعه خودش منتقلش کرد. مدتی به معالجه او اشتغال داشت تا اینکه بهبودی حاصل نمود. راهب در مدت معالجه بنا به عادت خود و رسوم مذهبی شبانه روز را به نماز و دعا و مناجات می گذرانید، ولی سرباز مجروح پس از بهبودی هم هیچ گونه عملی از اعمال دین را انجام نمی داد. روزی راهب پرسید: تو چرا پروردگارت را عبادت نمی کنی؟

سرباز جواب داد: آیا پروردگار موهومی را که وجود ندارد عبادت کنم؟ راهب از شنیدن این سخن ساکت شد و هیچ نگفت تا مدتی گذشت.

یک روز برای گردش از صومعه خارج شدند و در میان بیابان قدم می زدند.

چشم راهب بر اثر قدم های حیوانی افتاد. پرسید: این چه اثری است؟ سرباز جواب داد: محل پای حیوانی است.

راهب گفت: در این بیابان من حیوانی ندیده ام.

سرباز مجروح جواب داد: غیرممکن است همین اثر کافی است در اینکه ثابت کند قطعا در اینجا حیوانی بوده و از این محل عبور کرده است.

راهب گفت: اثر پائی بر وجود حیوان دلالت می کند، آیا این آثار بدیعه و این مخلوقات محیرالعقول و این کرات درخشان و ستارگان فروزان» و رفت و آمد شب و روز «بر قادری توانا و صانعی حی و دانا دلالت نمی کند؟

سرباز مجروح شرمنده شد و ایمان آورد و از حسن راهنمائی راهب تشکر کرد.

در زمان حضرت موسی (علیه السلام)

(در بنی اسرائیل به جهت نیامدن باران قحطی شد. مردم خدمت حضرت

موسی رسیدند و گفتند: برای ما نماز استسقاء» نماز باران «بخوان. حضرت موسی (علیه السلام) برخواست که با قوم خود برای دعای باران بروند و بیشتر از هفتاد هزار نفر بودند. هرچه دعا کردند باران نیامد.

حضرت موسی (علیه السلام) عرض کرد: خدایا چرا باران نمی آید، مگر قدر و منزلت من نزد تو کهنه شده؟ خطاب رسید: نه، لیکن میان شما یک نفر است که چهل سال مرا معصیت می کند. به او بگو از جمعیت خارج شود تا باران رحمتم را نازل کنم. موسی (علیه السلام) عرض کرد: الهی صدای من ضعیف است، چگونه به هفتاد هزار جمعیت برسد؟

خطاب شد: ای موسی تو بگو من صدای تو را به مردم می رسانم. حضرت موسی به صدای بلند صدا زد: ای کسی که چهل سال است معصیت خدا را می کنی از میان ما برخیز و بیرون رو که خداوند به جهت شومی و بدی تو باران رحمتش را از ما قطع کرده.

آن مرد عاصی برخواست نگاهی به اطراف کرد، دید کسی بیرون نرفت. فهمید خودش باید بیرون برود. با خود گفت چه کنم. اگر برخیزم و از میان مردم بروم که مردم مرا می بینند و می شناسند و رسوا می شوم و اگر نروم که خدا باران نمی دهد.

همانجا نشست و از روی حقیقت توبه کرد و از کرده خود پشیمان شد. یکدفعه ابرها آمده و به هم متصل شد و چنان بارانی آمد که تمام سیراب شدند.

موسی عرض کرد: الهی کسی که از میان ما بیرون نرفت چگونه شد که باران آمد؟

خطاب شد: سقیتکم بالذی منعتکم به، به شما باران دادم، به سبب آن کسی که شما را منع کردم و گفتم از میان شما بیرون برود.

موسی (علیه السلام) عرض کرد: خدایا ! این بنده را به من بنما.

خطاب شد: ای موسی آن وقتی که مرا معصیت می کرد رسوایش نکردم، حال که توبه کرده او را رسوا کنم؟ حاشا، من نمامین» و سخن چینان را «دشمن می دارم، خود نمامی کنم؟

پهلوانی به نام پوریا به تمام شهرها رفته و با پهلوانان دست و پنجه نرم کرد و بر

ص:460

همه غالب شده بود. آینه ای سر زانو بسته بود که این علامت آن است که هنوز به زمین نخورده است.

وقتی به اصفهان وارد شد، با همه پهلوانان کشتی گرفته و آنان را به زمین زد و همگان بازوبند او را مهر کردند. نوبت به پهلوان دربار رسید. اعلام عمومی صادر شد. تمام مردم شهر برای دیدن قهرمانان روز جمعه در میدان شاه اصفهان) میدان امام فعلی (حاضر شدند. شب جمعه فرارسید.

پوریا که در یکی از اطاق های میدان منزل داشت، کنار اطاق نشست. پیرزنی را دید که یک ظرف حلوا در دست گرفته به مردم می داد و می گفت:

حاجتی دارم دعا کنید. آنگاه مقابل پوریا رسید. پوریا از پیرزن سؤال کرد، پیرزن چه حاجت داری؟

پیرزن گفت: پسرم پهلوان پایتخت است، قرار شده فردا با پهلوانی که تمام پهلوانان را به زمین زده کشتی بگیرد. چون اداره زندگی چند نفر زن و بچه با اوست، نذر کردم که پسرم از دست او زمین نخورد که در نتیجه حقوقش قطع بشود.

پوریا قدری حلوا خورد و سپس پیرزن رفت. روز موعد رسید. سلطان برای مشاهده در محل نمایش زورآزمائی قهرمانان در جایگاه مخصوص قرار گرفته. مردم ازدحام کردند. پهلوانان در وسط میدان ایستادند. پوریا دست پهلوان پایتخت را گرفته، حرکتی داد، دید متاسفانه هیچ تاب و مقاومتی ندارد. زمین کوبیدن او احتیاج به زور ندارد. آنگاه پیرزن یادش آمد که زمین خوردن این پهلوان باعث بریدن نان چندین نفر خواهد شد، با خود گفت:

پوریا تو قهرمان را به زمین زدی، امروز برای خدا از دست این پهلوان به زمین بخور. چنانچه او را به زمین بزنی با ناله آن پیرزن چه می کنی؟ شروع کرد کشتی گرفتن که یک مرتبه خود را به زمین انداخت. پهلوان پایتخت روی سینه اش نشست و با زانو به سینه او می زد، در آن هنگام گفت: خداوندا این عمل برای رضای تو است، از من بپذیر.

پس از مرگ، پوریا هم برای یک مجاهده با نفس آثارش جاوید و برای همیشه نام پوریای ولی باقی است.

والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین (1)

ترجمه:» و آن افرادی که درباره ما جد و جهد نمایند ما حتما آنان را رد راه های خودمان هدایت خواهیم کرد و یقینا خدا با نیکوکاران است. «

کاخ سفید فتح خواهد شد

بسم الله الرحمن الرحیم

پیرامون مسئله اخرالزمان و وقایع این دوران اخبار و روایات زیادی نقل شده است که تفسیر و تعبیر این گونه احادیث باید توسط افراد خبره در دین انجام گیرد، چه بسا برخی از این اخبار هنوز قابل درک نیستند و زمان درک و فهم آنها فرا نرسیده است و مرور زمان آنرا قابل فهم خواهد کرد مانند حدیثی که ملاحظه خواهید نمود این حدیث تا صد سال پیش قابل فهم و درک نبود ولی با فرا رسیدن زمان تعبیر آن می بنیم چگونه با اوضاع کنونی کاملا مطابق است.

در حدیثی از رسول الله امده است که "لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعه او یکون علیکم اثنا عشر خلیفه" و "عُصَیْبَهٌ من المسلمین یفتتحون البیت الابیض بیت کسری او ال کسری.") صحیح المسلم کتاب الاماره حدیث 1822) بحار الانوار ج 36 ص 362.

مسئله قابل توجه در این حدیث بخش آخر آن است:" عصیبه من المسلمین یفتتحون البیت الابیض "گروه کوچکی از مسلمین بیت ابیض را فتح خواهند کرد.

بطوری که به دست آمده است این اصطلاح) بیت الابیض (در سایر از احادیث بیامبر اکرم و ائمه اطهار وارد نشده است و شارحان هم در معنای این کلمه توقف کرده اند چراکه در زمان پیامبر و ائمه این اصطلاح هیچ مفهوم وکاربردی در اشعار و نثرها نداشته است.

مسئله دوم، توضیح و عطف بیانی است که در این حدیث برای بیت الابیض ذکر شده که این بیت نموداری از بیت کسری معرفی شده است یعنی مرکز قلدری و زورگوئی و پایگاه قدرت و ثروت و استعمار و استضعاف، همانند کاخ کسری در زمان خودش.

مسئله سوم معرفی فتح کنندکان این بیت است که عصیبه من المسلمین یعنی گروه

ص:462

کوچکی از مسلمانان خواهند بود، اما عده ای مقاوم و استوار.

این حدیث سند افتخار مسلمانان است که هر چه ظلم و جنایت باشد و هر برنامه پیشرفته دفاعی هم وجود داشته باشد با این همه پیامبر ما 1400 سال پیش وعده فتح کاخ سفید را داده اند واین امر یقینا توسط عده کمی از یاران مهدی موعود محقق خواهد شد.

کاخ سفید در نبرد آخرالزمان

از برخی احادیث استفاده می شود که دامنه ی جنگ آخرالزمان به آمریکا نیز خواهد کشید و دامان این نبرد دامان آنان را نیز خواهد سوزاند.

مسلم بن حجاج نیشابوری در صحیح خود از عامر بن سعد نقل می کند: من طی نامه ای که به وسیله ی غلام خود نافع بن جابر بن سمره ارسال نمودم، از وی خواستم که یک مطلب مهم و حساس را که خودش به طور مستقیم و بدون واسطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است، در اختیار من بگذارد.

عامر بن سعد می گوید: جابر بن سمره در پاسخ درخواست من از نقل حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نوشت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:» آئین اسلام تا قیامت پایدار خواهد بود تا اینکه دوازده خلیفه بر شما مسلمانان حکومت کنند. و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که این جمله را نیز اضافه نمود که گروه اندکی از مسلمانان کاخ سفید را فتح خواهند کرد، کاخی که نموداری از کاخ کسری یا خاندان کسری است. «صحیح مسلم، کتاب الاماره حدیث 1822

از این حدیث نکاتی استفاده می شود که به برخی از آنها اشاره می شود:

الف (این کاخ علاوه بر اینکه به نام و عنوان» أبیض «معرفی شده است، اوصاف و علل سقوط آن نیز با تشبیه کردن به کاخ کسری بیان گردیده است.

یعنی همانگونه که کاخ کسری) یا کاخ خاندان کسری، تردید از ناقل حدیث است (روزی مرکز قدرت و ثروت و تسلط بر طبقات مستضعف بود و در

اول اسلام به وسیله ی مسلمانان سقوط کرد،» کاخ سفید «نیز که دارای همان اوصاف و کانون شرّ

ص:463

و شیطنت و ظلم و ستم در سرتاسر جهان است در آینده به دست گروهی از مسلمانان سقوط خواهد کرد.

ب (در متن حدیث تعبیر به» یفتتحون «شده است. و تفاوتی که میان واژه ی فتح و افتتاح وجود دارد بر ادیبان و سخنوران مخفی نیست، که هر فتحی مستلزم زحمت و تلاش است و تحمل رنج و مشقت را می طلبد. ولی افتتاح دارای مفهومی عامی است که ممکن است بدون تحمل رنج و زحمت به دست آید.

منبع: آرماگدون نبرد نهایی در آخرالزمان

مولف: محمد لک علی آبادی

در پاسخ به هتاکی های اخیر به حضرت ابالفضل العباس (علیه السلام)،

سعیدپاشازاده

شاعر جوان و انقلابی کشور شعر زیر را سروده است که در اختیار مخاطبان قرار می گیرد:

یارب بپذیر این همه نفرین را از حد گذرانده بی حیا توهین را

از دست علمدار فقط کار آید جز شیر که باید بزند شاهین را

هشدار من این است که کفتار مپیچ بیهوده به پای شیر کرار مپیچ

او با نگهش پشت تورا خرد کند اینقدر به پنجه ی علمدار مپیچ

یارب چقدر صبر و مدارا بس نیست؟ آن کس که چنین کند به جز ناکس نیست

بیهوده طمع به پنجه ی شیر کند این لقمه برای دهنِ کرکس نیست

ص:464

هرگونه جسارت به شما محکوم است نابودیِ دشمن علی محتوم است

در چهره ی آن کس که کند هتاکی اثارِ حرام زادگی معلوم است

گیرم که قلم به کافر افتاد مخور غم یک لکه به روی دفتر افتاد مخور غم

تاریخ نشان داده که با پنجه ی عباس هر کس که در افتاد ور افتاد مخور غم

سعیدپاشازاده شاعر جوان و انقلابی

داستان عجیب امانت مرد هندی و توسل به حضرت علی (علیه السلام)

عالم زاهد سید هاشم بحرانی می گوید: در نجف اشرف شخص عطاری بود که همه روزه پس از نماز ظهر در دکانش مردم را موعظه می نمود. یک نفر از شاهزادگان هند که مقیم نجف اشرف شده بود برایش مسافرتی پیش آمد. پس جعبه ای که در آن گوهرهای نفیسه و جواهرات پر بها بود نزد آن عطار امانت گذاشت و رفت و پس از مراجعت آن امانت را مطالبه کرد عطار منکر گردید. هندی پناهنده به قبر مطهر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شد و گفت یا علی (علیه السلام) من برای اقامت نزد قبر شما ترک وطن و آسایش نموده و الان هم شاهدی برای گرفتن امانتم ندارم.

شب در خواب آن حضرت به او فرمود هنگامی که دروازه شهر باز می شود بیرون شو و اول کسی را که دیدی امانت را از او مطالبه کن او به تو می رساند. اول کسی را که دید پیری عابد و زاهد بود که پشته هیزمی بر دوش داشت پس حیا کرد از او چیزی بخواهد. به حرم مطهر برگشت شب دیگر در خواب مانند شب گذشته به او گفتند و فردا همان شخص را دید و چیزی نگفت و شب سوم و روز سوم هم همان! این بار حالات خود را برایش گفت. آن بزرگوار ساعتی فکر کرد و گفت فردا

ص:465

بعد از ظهر در دکان عطار بیا. فردا هنگام اجتماع خلق در دکان عطار آن مرد عابد گفت امروز موعظه کردن را به من واگذار و او هم قبول کرد. مرد عابد گفت ای مردم من از حق الناس سخت در هراسم ولی با این وصف پیشامد ناگواری برایم واقع شد که می خواهم امروز شما را به آن با خبر و از سختی عذاب الهی بترسانم.

من محتاج به قرض گرفتن شدم و از یک نفر یهودی ده قِران گرفتم و شرط کردم که به مدت بیست روز به او پس می دهم یعنی روزی نیم قران. تا ده روز نصف طلب را به او رساندم و بعد او را ندیدم احوالش را پرسیدم گفتند به بغداد رفته پس از چندی شبی در خواب دیدم گویا قیامت بر پا شده است. من به فضل الهی از آن موقف خلاص شده و رو به بهشت حرکت کردم ولی وقتی به صراط رسیدم صدای نعره جهنم را شنیدم پس آن مرد طلبکار یهودی را دیدم که مانند شعله آتشی در جهنم بیروم آمد و راه را بر من بست و گفت پنج قران طلبم را بده و برو. گفتم من خیلی گشتم و تو را ندیدم که طلبت را بدهم. گفت پس بگذار تا یک انگشت خودم را بر بدنت گذارم و من هم پذیرفتم. وقتی انگشتش را بر سینه ام گذاشت از سوزش آن جزع کرده بیدار شدم دیدم جای انگشتش بر سینه ام زخم است و تا به حال هم مجروح است و هر چه مداوا کردم فایده نبخشید. پس سینه خود را گشود و نشان مردم داد و چون مردم دیدند صداها به گریه و ناله بلند شد و عطار هم سخت از عذاب الهی در هراس شد. آن شخص هندی را به خانه خود برد و امانت را به او داد و معذرت خواست.) به نقل از میرزا حسین نوری) ره (، دارالسلام، جلد 1 صفحه 247

سوالات رسول خدا از شیطان !!!

سوالات رسول خدا از شیطان و نصیحت های شیطان به امت پیامبر

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در اتاق ام السلمه نشسته بود که ناگاه کسی اجازه ورود خواست. حضرت پیشاپیش فرمودند: ابلیس) شیطان (است به او اجازه دهید.

شیطان داخل شد و سلام کرد و عرض کرد: ای رسول خدا من به خودی خود به خدمت شما نیامدم بلکه دو فرشته ازجانب پروردگار مرا گرفتند تا به نزد شما آیم

وهر چه را که از من می پرسید آن را به راستی جواب دهم وگرنه مرا به آتش عذاب خواهند کرد.

حضرت فرمودند: اول می پرسم چرا به حضرت آدم سجده نکردی؟ شیطان گفت: بخاطر حسد بود.

حضرت فرمودند: در دنیا چه کسی را دشمن خود می دانی؟ شیطان گفت: شما را.

حضرت فرمودند: به چه دلیلی؟ شیطان گفت: به جهت اینکه در دنیا امت ها را به اسلام دعوت کرده و به هدایت می رسانی و در قیامت آنها را شفاعت می کنی.

حضرت فرمودند: دیگر چه کسی را دشمن داری؟ شیطان گفت: کسی که از خدا فرمانبرداری کند و بسیار توبه کند و در نماز سستی و کاهلی ننماید و از بیم حق تعالی هراسان باشدو به پدر و مادر خود احسان و نیکی کند و دیگر به عالمی که علم او با عمل همراه است و کسی که پیوسته به عمل خیر مشغول باشد.

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمودند: در حق وصی و نائب من حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) چه می گویی؟ شیطان گفت: حاشا که هرگز بر او دست یافته باشم و به این راضی هستم که مرا به حال خود وا گذارد چرا که من تاب دیدن رخسار مبارک آن حضرت را ندارم.

حضرت فرمودند: دوستانت کیانند؟ شیطان گفت: کاهل نمازان و سخن چینان و غیبت کنندگانک

پیامبر (علیه السلام) فرمودند: رفیقانت چه کسانی هستند؟ شیطان گفت: خورندگان شراب. حضرت فرمودند: هم صحبتان تو کیانند؟ عرض کرد: دروغگویان.

حضرت فرمودند: دامادان تو کیانند؟ عرض کرد: زنا کاران.

حضرت فرمودند: وکیلان تو کیستند؟ عرض کرد کم فروشان.

حضرت فرمودند: خزانه دارانت کیانند؟ گفت: آنان که زکات مال خود را نمی دهند.

حضرت فرمودند: شادی و نشاط تو از چیست؟ گفت: از آنانکه قسم دروغ می خورند.

ص:467

حضرت فرمودند: دردت را چه کسی درمان می کند؟ گفت: کسانی که به دروغ گواهی می دهند.

حضرت فرمودند: روی تو را چه کسی سیاه می کند؟ عرض کرد: توبه کنندگان.

حضرت فرمودند: چشمت از چه چیزی کور می شود؟ گفت: از صدقه پنهانی دادن.

حضرت فرمودند: گوشت از چه چیزی کر می شود؟ گفت: از کسانی که ذکر خدا می گویند.

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خانه تو کجاست؟ گفت در حمام ها.

حضرت پرسیدند: مسجد تو کجاست؟ گفت: بازارها.

حضرت فرمودند: با چه کسی غذا می خوری؟ گفت: با کسی که بدون ذکر نام خدا دست به سوی غذا دراز کند.

حضرت پرسیدند: در نزد تو چه کسی عزیزتر است؟ گفت: آن کسی که اهل بیت تو را خوار کند و معصیت بسیار کند.

حضرت فرمودند: مؤذنانت کدامند؟ گفت مطربان و دف زنان.

حضرت فرمودند: شکار تو از چه چیزی است؟ از آن جماعت که به روی زنان مردم نگاه کنند.

حضرت فرمودند: عنایت و شفقت چه کسی بیشتر است؟ جواب داد: ساحران و جادوگران.

حضرت فرمودند: دام تو از چیست؟ گفت از موی زنان که هر تار مویشان حلقه دامی است برای هر مردی.

حضرت فرمودند: مردم را از چه نگاه می داری؟ شیطان گفت: مرا به تعداد هر یک از مردم فرزندی است که برآنان مسلط کرده ام تا وسوسه کنند مگر آنکس که همیشه در خدمت صالحان و عالمان باشد و پیوسته در

عبادت خداوند باشد چنین است که بر او دست نمی یابم اما آنکس که در نماز خود با حالت خضوع و خشوع) تواضع و فروتنی و ترس از خدا (باشد او را به فکر های دنیایی می اندازم تا از نماز خود بهره نبرد و دچار سهو و اشتباه گردد.

ص:468

جضرت رسول اکرم فرمودند: از چه کسی راضی هستی؟ گفت از دست زنان همچنان که من از اینان راضیم خدا از ایشان راضی مباد.

حضرت فرمودند: آیا از زنان کسی ریافت می شود که تو بر او چیره نشوی؟ عرض کرد: چهار زن هستند که مرا بر آنان چیرگی نیست اول: مریم مادر حضرت عیسی (علیه السلام). دوم: آسیه زن فرعون. سوم: حرم تو خدیجه کبری. چهارم: دخترت فاطمه زهرا (س).

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: از گناهان کدام بدتر است؟ شیطان گفت: کبر و حسد بخل و کینه که این چهار چیز آفتند. ای رسول خدا از کبر بود که من بر آدم سجده نکردم و طوق لعنت بر گردنم افتاد و عبادات شش هزار ساله ام را ضایع و تباه کرد و حرص بود که آدم را به خوردن گندم وا داشت و از روی حسد بودکه قابیل برادر خود هابیل را کشت و از بخل بودکه قارون نابود گشت.

حضرت فرمودند: خوراک این همه از لشکریانت از کجا فراهم می شود؟ شیطان گفت: از کم سنجیدن. وقتی کسی یک درهم کمتر بسنجد لشکرم صد درهم از مال او را بر می دارند. حضرت فرمودند: وای به حال اینان که هرگز هیچ چیز ندارند.

شیطان عرض کرد: ای رسول خدا اگر اینان نبودند لشکرم از گرسنگی می مردندو اگر توبه در بین امت تو وجود نداشت برای من هیچ درد و غمی نبود زیرا که در هنگام مرگ هم می توانستم گریبانشان را بگیرم و ایمانشان را از دست بدهند اما اکنون با هزار رنج و مشقت آنان را به گناه وا می دارم و تا خبر دار می شوم که توبه کرده اندرنج هایم تباه و ضایع می گردد.

حضرت فرمودند: آیا فرزندی داری؟ شیطان گفت: آری سخن چینان نور چشم منند و ربا خواران راحت تن منند و ستمگران قوت اعضا و جوارح منند ای رسول خدا من دشمنم با کسی که با صالحان و عالمان تو بسیار همنشینی کند زیرا که من هر چه کوشش می کنم تا یکی را از شر تو دور کنم باز اینان او را نصیحت می کنند و به راه حق هدایت می نمایند.

حضرت فرمودند: دیگر با کدام یک از پیامبران سخن گفتی؟ شیطان گفت: با حضرت ابراهیم در هنگامی که خواست فرزندش را ذبح کند. او مرا شناخت و از

خود دور کرد. دیگر با اسماعیل او نیز مرا با سنگ زدو از خود دور نمود. دیگر اینکه برادران یوسف را وسوسه کردم تا سر انجام برادر خودشان را در چاه انداختند.

موسی را نیز مورد وسوسه قرار دادم تا سر انجام آن مرد قبطی را کشت. یحیی را در حالت گرسنگی دیدم و نزد او غذا آوردم و او را وسوسه کردم تا سیر خورد و معده اش سنگین گشت و تا روز هنگام خوابید اما در صبح مرا شناخت و گفت: پس از این هرگز سیر نخواهم خورد. حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: آیا هرگز بر من دست می یابی؟ شیطان عرض کرد: حاشا که هرگز بر تو دست یافته باشم.

حضرت فرمودند: با من عهد کن که امت مرا فریب ندهی؟ شیطان عرض کرد: تو نیز با من عهد کن که مرا در روز قیامت شفاعت نمایی. حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در فکر فرو رفتند. در این حال جبرئیل بر حضرت نازل شد و فرمود: ای رسول خدا آگاه باش و با او عهد نکن که خداوند سوگند یاد نموده که او را در آتش بسوزاند.

حضرت فرمودند: امتم را نصیحت کن.

شیطان به امید شفاعت روی به اصحاب کرد و گفت: اگر راه رستگاری را می خواهید پس به نصیحت من گوش دهید و آن را فراموش نکنید:

اول اینکه چون وقت نماز فرا رسد کار های خود را کنار گذاشته و مشغول عبادت شوید وگرنه با وسوسه شما را به کاری شما را مشغول خواهم داشت که از نماز محروم شوید.

دوم اینکه به زنان نا محرم نگاه نکنید و به سخنان آنان گوش ندهید زیرا شما را در گناه خواهم انداخت.

سوم آنکه وقتی تصمیم به انجام امر نیکی گرفتید زود آن را انجام دهید وگرنه من مانع خواهم شد

. چهارم آنکه سوگند دروغ نخوریدکه موجب فقر می شود.

پنجم اینکه صحبت صالحان و عالمان را از دست ندهید زیرا از بهترین طاعات است.

ششم اینکه مهمان را گرامی بداریدکه هدیه خداست و با او بی حرمتی نکنید.

هفتم اینکه اولاد رسول خدا را گرامی بدارید و حرمتشان را نشکنید که حجت

ص:470

خدا هستند.

منبع: کتاب سراج القلوب

روایت خوانده شده توسط استاد انصاریان در شب?? ماه مبارک رمضان در حسینیه همدانیها

*** لینک مطلب در پایگاه استاد انصاریان ***

مطالب مرتبط با این موضوع

برگرفته شده از ptth :\ahlolbait .ir

سوال و جواب جالب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و شیطان رجیم

پیامبر از شیطان سوال کرد که ای لعنت شده همنشینت کیست؟

شیطان گفت: ربا خوار.

گفت دوستت کیست:

شیطان گفت: زناکار.

گفت همنشین صمیمیت کیست؟

شیطان گفت: افراد مست و شرابخوار.

پیامبر فرمود: مهمانت کیست؟

شیطان گفت: دزد و سارق.

پیامبر فرمود که پیامبرت کیست؟

شیطان گفت: شخص ساحر و سحر کننده.

پیامبر گفت: نورچشمی تو کیست؟

شیطان گفت: کسی که قسم به طلاق خورد.

پیامبر فرمود که حبیب و دوستدارت کیست؟

شیطان گفت: کسی که تارک نماز جمعه باشد.

پیامبر فرمود: چه چیز کمر تو را خرد می کند؟

ص:471

شیطان گفت: مجاهد فی سبیل الله و گرد پای آنها.

پیامبر فرمود: چه چیز جسمت را ضعیف می کند؟

شیطان گفت: توبه ی توبه کننده.

پیامبر گفت: چه چیز جگر تو را می سوزاند؟

شیطان گفت: زیادی استغفار در شب و روز.

پیامبر گفت: چه چیزی چهره ات را خوار می کند؟

شیطان گفت: صدقه پنهانی و مخفی.

3 نظر

نصیحت های شیطان به پیامبران !!!

نصیحتهای شیطان به پیامبران

در تاریخ آمده است که شیطان با برخی پیامبران برخورد کرده و آنها را نصیحت کرده است.

مطمئنا خواندن و تأمّل در نصیحتهای شیطان، آن هم به انبیاء الهی، خالی از لطف نیست.

حضرت نوح (علیه السلام) و شیطان

بعد از آنکه حضرت نوح (علیه السلام) از کشتی فرود آمد، شیطان به حضورش آمد و گفت:

ترا بر من حق و نعمتی است می خواهم شکر نعمت ترا بجا آورده و عوض حق ترا بدهم.

حضرت نوح (علیه السلام) فرمود: من اکراه دارم بر تو حقی داشته باشم و تو جزای حق مرا بدهی. بگو آن چه حقی است که من بر تو دارم؟

گفت: من چقدر باید زحمت بکشم تا یک نفر را گمراه کنم. تو نفرین کردی و همه به نفرین تو هلاک شدند. حال من فعلا در آسایشم تا خلق دیگر به دنیا آیند و به تکلیف رسند تا آنها را به معاصی دعوت کنم !!!

ص:472

حال به جهت أدای حق تو؛ به تو نصیحت می کنم که از سه خصلت احتراز کن:

اول:» تکبر «نکن، که من به واسطه آن بر پدر تو آدم سجده نکردم و از درگاه ربوبی رانده شدم.

دوم: از» حرص و طمع «بپرهیز؛ که آدم به واسطه آن از گندم خورد و از بهشت محروم گردید.

سوم: از» حسد «احتراز کن؛ که به واسطه آن قابیل برادر خود هابیل را کشت و به عذاب الهی هلاک شد.

حضرت موسی (علیه السلام) و شیطان

روزی شیطان نزد حضرت موسی (علیه السلام) آمد و گفت: تو پیامبر خدا هستی و من از مخلوقات گنهکار خدا می باشم و می خواهم توبه کنم. تو از خدا بخواه تا توبه ام را بپذیرد.

حضرت موسی (علیه السلام) پذیرفت و برای او دعا کرد. خداوند فرمود: ای موسی! شفاعت تو را در حق او می پذیرم. به او بگو که بر قبر حضرت آدم سجده کند تا توبه اش را بپذیرم.

موسی (علیه السلام) با شیطان ملاقات کرد و گفت: با سجده بر قبر آدم توبه ات پذیرفته می شود.

شیطان گفت: من بر آدم، در وقتی که زنده بود سجده نکردم، اینک چطور بر قبر او که مرده است سجده کنم؟!! هرگز چنین نخواهم کرد!

آنگاه گفت: ای موسی! تو بخاطر آنکه شفاعت مرا نزد خدا نمودی، حقی بر گردنم پیدا کرده ای. من به تو نصیحت می کنم که در سه جا مواظب من باش تا هلاک نشوی؛

اول: به هنگام» غضب «، که روح من در آن هنگام در قلب تو، و چشم من در چشم تو می باشد.

دوم: در» جنگها «، زیرا در آن هنگام من رزمندگان را به یاد زن و بچه و خویشان و اقوامش می اندازم تا پشت به جبهه کرده و بگریزند.

سوم: هیچگاه با» زن نامحرم «در یک جا تنها مباش، که من بین تو و او وسوسه خواهم نمود.

حضرت یحیی (علیه السلام) و شیطان

روزی شیطان ملعون در حالی که زنجیر و رشته هایی در دست داشت، به نزد حضرت یحیی بن زکریا (علیه السلام) ظاهر شد.

حضرت یحیی (علیه السلام) پرسید: ای ابلیس! این رشته ها چیست که در دست توست؟

شیطان گفت: این رشته ها انواع علایق، أمیال و شهوتهایی است که من در فرزندان آدم یافته ام.

یحیی (علیه السلام) فرمود: آیا برای من نیز از این رشته ها چیزی هست؟

گفت: آری، هنگامی که از خوردن غذا سیر می شوی، سنگین می شوی، به همین سبب نسبت به نماز، ذکر و مناجات خدای خود بی رغبت می شوی.

یحیی (علیه السلام) با شنیدن این سخن فرمود: بخدا سوگند که از این زمان به بعد هرگز شکم خود را از غذا پر نخواهم کرد.

ابلیس هم گفت: بخدا قسم من نیز از این به بعد هرگز کسی را نصیحت نخواهم کرد.

منبع: کتاب» یکصد موضوع، 500 داستان «

نشانه های دوستان شیطان!

نشانه های دوستان شیطان

صفات و افکار شیطانی

در کاربردهای عربی، شیطان، هر موجودی از انسان و جن و حیوانی است که سرکشی و تمرد می کند و بیرون از دایره رفتارهای طبیعی می باشد. بنابراین،

اختصاص به طائفه ای خاص ندارد.] 1 [از این رو در قرآن از شیاطین جن و انس سخن به میان آمده است.

با این همه، نماد اصلی شیطان و شیطنت، ابلیس از جنبیان است که با عبادت و بندگی به مقامات عالی رسید و در مقام قدس سکونت یافت، ولی تمرد و استکبار کرد و از آن مقام رانده شد. در برخی از آیات قرآنی که سخن از شیطان به میان می آید، مقصود ابلیس می باشد، چنانکه در آیات 41 تا 45 سوره مریم، مراد از شیطانی که در برابر خداوند عصیان ورزید و برخی از انسان ها وی را به جای خدا می پرستند، همین ابلیس است.

بنابراین هرگاه از شیطان و صفات و افکار او سخن به میان می آید، مقصود ابلیس است؛ زیرا که وی نماد هر زشتی و پلیدی و دشمنی است. با این همه، برخی از مردمان نه تنها صفات او را می پسندند، بلکه می کوشند تا با الگوبرداری از ابلیس خود را شیطان مجسمی سازند و صفات و افکار او را در خود تحقق بخشند. این گونه است که از خدایی شدن به شیطانی شدن گرایش می یابند و در این راه گام برمی دارند. چنین افرادی که تحت سلطه فکری و صفاتی ابلیس درآمده اند، همان اولیای شیطان و دوستان اویند. به همین دلیل خداوند از کسانی که بت پرستی پیشه خود ساخته اند و به عبادت بتان مشغول می شوند به عنوان کسانی یاد می کند که تحت ولایت شیطان درآمده و از دوستان او شده اند.] 2 [

خداوند در آیات 201 و 202 سوره اعراف گاه از این افراد به برادران و اخوان شیطان یاد می کند؛ زیرا برادری گاه به نسب است و گاه به سببی چون دین و فکر می باشد. این افراد که در فکر و آیین همانند ابلیس می اندیشند و رفتار می کنند همان برادران شیطان می باشند.

اگر بخواهیم مجموعه ای از صفات و رفتارهای شیطانی را برشماریم باید به صفات ابلیس چون غرور، تکبر، استکبار، خود بزرگ بینی، نژادپرستی، تمرد، عصیان و مانند آن اشاره کنیم. اما ابلیس و شیاطین دیگر دارای رفتارها و صفات بی

شماری هستند که می توان آن را در یک جمله این گونه خلاصه کرد: هرگونه زشتی، پلیدی و نابهنجاری را می توان به آنها نسبت داد؛ زیرا اینان از هر خوبی، زیبایی، پاکی و هنجار گریزان بوده و از کمال به نقص گرایش دارند. از این رو در قرآن به شیطان همه صفات زشت و بد چون تبذیر، اسراف، فسق، میگساری، قماربازی، فحشا، زنا، بت پرستی، دنیاپرستی و مانند آن نسبت داده شده است.

ابلیس برای دست یابی به اهداف پلید و شوم خویش، از هر ابزاری بهره می برد تا انسان ها و دیگر جنیان را به سوی تباهی و گمراهی بکشاند و از توحید و ایمان واقعی محروم سازد. او در یک فرآیندی، انسان ها را به سوی کارهای زشت و گناه می کشاند و تا آنجا پیش می رود که انسان ها و جنیان، به عنوان سربازانش عمل کنند و اهداف او را تحقق بخشند. کسانی که تحت ولایت او قرار گرفتند، کسانی هستند که از انسانیت بیرون رفته و فطرت سالم و پاک خود را تباه کرده اند. از این رو خود آنان، یک شیطان مجسم هستند و به تعبیر قرآن به صورت شیاطینی از انس و جن درمی آیند که در خدمت اهداف پلید ابلیس می باشند.

ابزارهای شیطانی

شیطان برای تسلط بر انسان ها و جنیان، از ابزارهای بسیاری بهره می برد؛ زیرا قدرت شیطان از محدودیت های چندی رنج می برد که از جمله آنکه وی تنها می تواند در آغاز از وسوسه بهره گیرد تا شخص در دام او گرفتار آمده و تحت ولایت و سلطه او درآید، مضاف بر اینکه این قدرت وی نیز محدود به دنیا و نیز به غیر انسان های خالص شده الهی یا مؤمنان مخلص می باشد.] 3 [

البته قدرت شیطان را نمی توان دست کم گرفت، زیرا وی از توانایی هایی چون دیده نشدن] 4 [تزیین و آراستن زشتی ها به زیبایی ها] 5 [صعود به آسمان و مراتب عالی هستی] 6 [دست یابی به اخبار پنهانی و حوادث آینده] 7 [محاصره انسان با وسوسه ها] 8 [ایجاد اختلالات روحی و روانی در انسان] 9 [از میان بردن خاطرات مهم از ذهن انسان و ایجاد فراموشی] 01 ایجاد تفرقه میان زن و شوهر] 11 و مانند آن

برخوردار است، بنابراین شیطان می تواند با برنامه ریزی و در یک فرآیندی، گام به گام انسان ها را از مسیر فطرت و طبیعت سالم و پاک خود بیرون برد و در مسیر زشتی ها و پلیدی ها قرار دهد و به اهداف خود جامه عمل بپوشاند.

شیطان که خود مطرود خداوند است] 21 می کوشد تا دیگران را با وسوسه گری خود به همان سرنوشت دچار کرده و به دوزخ برد.] 31 براین اساس، از همه ابزارها از جمله فریب کاری] 41 شرارت] 51 پنهانکاری] 61 و دروغ سود می برد تا انسان و دیگر جنیان را فریب داده و به عصیانگری علیه خداوند سوق دهد.] 71

خداوند در آیه 112 سوره انعام به مؤمنان هشدار می دهد که شیاطین با بهره برداری از هنر تبلیغات آراسته، مردم را فریب می دهند. این بدان معناست که ابلیس استاد فریبکاری و آراستن باطل به حق و زیبا جلوه دادن کارهای زشت برای انسان ها می باشد.] 81 لذا بسیاری از انسانها نادانسته در دام فریب ابلیس می افتند و افکار زشت و پلید را افکار پسندیده و خوب ارزیابی می کنند و در آن مسیر گام برمی دارند.

ابلیس برای رسیدن به اهداف خود از همه ابزارهای زشت و پلید چون اختلاف افکنی] 91 قمار و شراب] 02 تهمت و افترا و بهتان] 12 اخلالگری در روابط انسانی] 22 ایجاد آرزوهای فریبکارانه] 32 اسراف و تبذیر] 42 و دیگر اعمال زشت بهره می برد.

صفات اولیای شیطان

همین صفات و رفتارها را می توان در میان دوستان شیطان یافت. اگر بخواهید شیاطین انسانی را بشناسید می توانید از همین افکار و صفات و رفتاری که ابلیس و شیطان دارد، استفاده کنید و با تطبیق بر انسان ها دریابید چه کسانی تحت ولایت شیطان قرار گرفته اند و به عنوان اولیا و اخوان شیطان در خدمت اهداف و برنامه های ابلیس می باشند.

آنانی که میان همسران و خانواده ها اختلاف و تفرقه می افکنند، یا ربا می

خورند و فحشا را گسترش می دهند، کسانی هستند که ابلیس آنان را به عنوان دستیاران خویش برگزیده است.

مشکل مومنان و جامعه ایمانی این است که شمار شیاطین بسیار بیشتر از انسان ها و جنیان خوب و سالم است. خداوند در آیه 102 سوره بقره و نیز 71 سوره انعام بیان می کند که شمار شیاطین بیش از همه است. بنابراین، باید بسیار هوشیار و بیدار بود و اجازه نداد تا گام به گام در دام شیطان و ولایت آن گرفتار آییم.

قرآن می فرماید: اولیای شیطان که در زیان ابدی گرفتار آمده اند] 52 در گمراهی و ضلالت هستند که به هیچ وجه از آن رهایی ندارند] 62 و این گونه عذاب دوزخ ابدی را به جان خریده اند.] 72

خداوند در آیه 76 سوره نساء، طاغوت ها و نیز هموارکنندگان راه آنان را از اولیای شیطان بر می شمارد و در آیه 121 سوره انعام، کسانی را که در آیات و احکام الهی مجادله می کنند به دوستان شیطان می افزاید تا نشان دهد که هر کسی می تواند از دایره ولایت الهی خارج و به ولایت شیطان داخل شود.

بسیاری از مردم مانند شایعه سازان، ناخواسته در مسیر شیطان گام برمی دارند و هموارکنندگان حکومت طاغوت می باشند. از این رو خداوند آنها را به عذابی سخت تهدید می کند.] 82

آثار پلید ولایت شیطان

کسانی که ولایت شیطان را می پذیرند برخلاف انتظار به چیزی دست نمی یابند، زیرا ولایت شیطان به جای اینکه آرامش و آسایش را برای آنها به ارمغان آورد، موجب ترس و اضطراب و خوف آنان می شود.] 92 بنابراین، برخلاف انتظار می بایست پیامدهای شوم این ولایت را پذیرا باشند. از جمله این آثار شوم ولایت شیطانی می توان به افزایش اختلاف] 03 بی آبرویی و برملاشدن زشتی ها] 13 بی تقوایی

همان (، محرومیت از نعمت های الهی] 23 خواری و خذلان] 33 خسران از سرمایه های وجودی] 43 خشم الهی] 53 ریاکاری] 63 فسق] 73 فحشاء و منکر

] 83 ممانعت از تقرب و مقامات والای انسانی] 93 کفر و بی ایمانی به خدا و آخرت اشاره کرد.

بنابراین لازم است تا انسان ها با هوشیاری و بیداری خویش اجازه ندهند تا ابلیس و شیاطین جنی و انسی در یک برنامه ریزی اندک و گام به گام ایشان را به سوی سقوط رهنمون شوند و از بهشت رضوان الهی محروم سازند.

پی نوشت:

] 1 [المصباح المنیر، فیومی، ج 2-1، ص 313،) شطن «؛ مفردات الفاظ القرآن، راغب، ص 454،) شطن «

] 2 [مریم، آیات 42 و 45

] 3 [نحل، آیات 98 تا 100 و نیز نساء، آیات 119 تا 122 و آیات دیگر

] 4 [اعراف، آیه 27

] 5 [انفال، آیه 48

] 6 [حجر، آیات 16 و 17

] 7 [شعراء، آیات 221 و 223

] 8 [اعراف، آیه 201

] 9 [بقره، آیه 257

] 01 [یوسف، آیه 42 و نیز کهف، آیه 63

] 11 [بقره، آیه 102

] 21 [آل عمران، آیه 36 و حجر، آیه 17

] 31 [ناس، آیات 4 تا 6

] 41 [فاطر، آیات 5 و 6

] 51 [حج، آیه 3

] 61 [ناس، آیات 4 تا 6

] 71 [نساء، آیات 117 و 118 و نیز مریم، آیه 44

ص:479

] 81 [انفال، آیه 48

] 91 [بقره، آیه 208

] 02 [مائده، آیه 90

] 12 [بقره، آیات 168 و 169

] 22 [یوسف، آیه 100

] 32 [نساء، آیات 117 تا 120 و نیز محمد، آیه 25

] 42 [اسراء، آیه 27

] 52 [نساء، آیه 119

] 62 [اعراف، آیه 30

] 72 [نساء، آیات 119 تا 121 و حج، آیات 3 و 4

] 82 [احزاب، آیات 59 تا 61

] 92 [آل عمران، آیه 175

] 03 [بقره، آیه 208

] 13 [اعراف، آیه 27

] 23 [بقره، آیه 168

] 33 [فرقان، آیه 29

] 43 [مجادله، آیه 19

] 53 [محمد، آیات 25 و 28

] 63 [نساء، آیه 38

[73 [انعام، آیه 121

[83 [نور، آیه 21

[93 [اعراف، آیات 175 و 176

منبع: کیهان - ربانی، جمال

برگرفته شده از ri. tiablolha //:ptth

ص:480

سخنرانی شیطان در روز قیامت !

انسان فقط نباید خداشناس باشد؛ بلکه دشمن شناس هم باید باشد تا بتواند مسیر سعات و تکامل را طی کند.

یکی از نکات بسیار مهم در زندگی، دشمن شناسی است، به طوری که قرآن کریم بر این مسئله تأکید می کند که مواظب باشید دشمن را دوست خود قرار ندهید، همچنین از امام علی (علیه السلام) نقل شده که دشمن را کوچک نشماریم؛ ولو اینکه ضعیف باشد.

دشمن را شناسایی کنید !

با توجه به آیات و روایات، ما دو نوع دشمن داریم؛ دشمن درونی و دشمن بیرونی.

هرگاه انسان دشمن خود را رودرروی خود ببیند، طبعا از خود دفاع می کند و مواظب است تا کمترین ضربه را از ناحیه دشمن متحمل شود. اما دشمن پنهان درونی بدترین دشمنان است، چرا که انسان از آن غافل می شود و از نقشه های او کمتر آگاهی می یابد. دشمن خانگی ضربات مهلک تری را به ما وارد می کند، لذا بر ماست ابتدا دشمن درون را شناخته و از نقشه های او آگاهی پیدا کنیم و پس از سرکوبی او با عزمی استوار بر دشمن بیرون بتازیم.

دشمن درونی در درون ما وجود دارد و در همه جا با ماست و می توان هوای نفس، غضب و شهوت را نام برد.

انسان فقط نباید خداشناس باشد؛ بلکه دشمن شناس هم باید باشد تا بتوانند مسیر سعات و تکامل را طی کند، چرا که در قرآن کریم این مطلب را بیان داشته و بیان می کند که شیطان دشمن بیرونی انسان هاست: آیا ما با شما عهد نکردیم که از

ص:481

شیطان اطاعت نکنید؛ زیرا شیطان دشمن آشکار شماست.

إِنَّ الشَّیْطانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ إِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوًّا مُبِیناً ؛ همانا شیطان برای انسان دشمنی آشکار است. «) اسراء: 53)

شیطان موجودی شرور و گمراه کننده است که با نفوذ به درون انسان به وسوسه و اغواگری می پردازد. او همراهی شوم و همدمی نامیمون است که انسان را به کارهای زشت تشویق و بدی های او را نیز زیبا جلوه می دهد تا به توبه موفق نگردد.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: "لاعدو یحاربه اعدی کن ابلیس؛ انسان در جنگ، با دشمنی کینه توزتر از شیطان روبه رو نیست." قرآن کریم نیز تصریح می کند که شیطان را دشمن خود بگیریم.

اهمیت و ضرورت دشمن شناسی

"من نام لم ینم عنه؛ هر کس از دشمن خود غفلت کند) دشمنان (از او غافل نخواهند بود.")نهج البلاغه، کتاب 26)

موضوع دشمن شناسی در اسلام، از اهمیت والایی برخوردار است و از همین رو واژه عدو و اعداء در قرآن بارها تکرار شده و آیات متعدد، چهره دشمنان اسلام و راه های مقابله با شیوه های نفوذ آنان را به خوبی تبیین نموده است این آموزه های قرآنی هم دشمنان ما را به ما می شناساند و هم شیوه های مبارزه با آنان را.

روایتی از امام صادق (علیه السلام) است که می فرمایند: اگر کسی پنج ویژگی چون نیت صادق، ذکر تسبیح زیاد، صبر در مصیبت، رضایت به تقدیر الهی و پسندیدن برای مردم هرآنچه را که برای خود می پسندد را دارا باشد، هیچ گاه شیطان حریفش نمی شود و نمی تواند او را از راه راست منحرف کند

شکایت کردن از شیطان را فراموش کن !

انسان نمی تواند از شیطان شکایت کند؛ چون شیطان اعلام کرده بود که من برای منحرف و جهنمی کردن شما به دنیا آمده ام، همچنین در سخنرانی که در روز قیامت می کند خطاب به انسان ها می گوید: من را

ملامت نکنید؛ بلکه باید خودتان را ملامت کنید. من تنها شما را دعوت کردم، خداوند نیز راه را ه شما نشان داد و

ص:482

دعوتتان کرد، این خود شما بودید که با اختیار و انتخاب به دنبال من آمدید.

راه های فرار از شیطان

روایتی از امام صادق (علیه السلام) است که می فرمایند: اگر کسی پنج ویژگی چون نیت صادق، ذکر تسبیح زیاد، صبر در مصیبت، رضایت به تقدیر الهی و پسندیدن برای مردم هرآنچه را که برای خود می پسندد را دارا باشد، هیچ گاه شیطان حریفش نمی شود و نمی تواند او را از راه راست منحرف کند.

پوشش عیبها با لباس تقوا

(یا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُوارِی سَوْآتِکُمْ وَ رِیشاً وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ ذلِکَ مِنْ آیاتِ اللّهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ) (26 / اعراف)

ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت شماست اما لباس پرهیزگاری بهتر است! اینها) همه (از آیات خداست، تا متذکّر) نعمتهای او (شوید! «

شیطان همانگونه که لباس از تن پدر ما آدم بیرون آورد تا عیبش آشکار شود، می خواهد لباس تقوا را از پیکر ما فرزندان آدم نیز برکند.

خدا، انسان، تقوا، خودسازی

لباسی که عیبهای معنوی انسان را می پوشاند لباس تقوا است که بهترین لباسها می باشد و نباید انسان تنها به آن لباسی که بدنش را می پوشاند اکتفاء کند: وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ و لباس پرهیزگاری از هر لباسی بهتر است. «مراد از هر لباسی، لباسهایی است که بدن را می پوشاند، هر چند به آن لباسها نیز باید توجه داشت.

پس می توان بیان کرد که نیاز بدن به لباس، آن قدرها نیاز به تفکّر و تعمق ندارد که نیاز روح به جامه تقوا.

بدن را سم زدایی کنید !

کار شیطان صدور» سم «به درون انسان است. اگر کسی که می خواهد دیگری را با سم از پای درآورد، آن را در جیب شخص بگذارد، تأثیری در وی ندارد یا اگر سم را به او بخوراند و او بالا بیاورد، باز هم اثری ندارد. دستگاه گوارش باید سم را بپذیرد و آن را جذب کند تا پس از ورود به خون، اثر زیانبار خود را به جای بگذارد.

وسوسه ها نیز چنین است: هوا، هوس و شهوت رانی های گوناگون که رقیق ترین و سبک ترین آن در جوان ها و سنگین ترین آن در سالمندان، به صورت حبّ جاه و مقام مشاهده می شود، نشانه تأثیر سم است.

اگر کسی از تعاریف و القابی که به او می دهند، لذت ببرد، معلوم می شود که سم در او اثر کرده است. وجود مبارک امیرمومنان علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر فرمود: شیطان همواره در پی حیله است؛ وقتی کسی از تو تعریف می کند، باید مواظب باشی، چون در خط مقدم آتش شیطان قرار گرفته ای.

منابع:

سایت خبر نیوز سایت شیعه آنلاین

سایت آیت ا لله مجتهدی آیت الله جوادی آملی،

نسیم اندیشه، ج 1، ص 124

مجید کمالی

برگرفته شده از ri. tiablolha\: ptth

غضب و شهوت مهمترین راه های نفوذی شیطان

غضب و شهوت مهمترین راه های نفوذی شیطان

شهوت و غضب دو راه از مهمترین راه های نفوذ شیطان برای گمراه کردن انسان هست. آدم عاقل و مومن واقعی کسی هست که این دو راه نفوذی شیطان لعین رو

بطور کل مسدود کند تا خدایی نکرده با این؟ رذیله اخلاقی اعمال خیر خودمون رو نابود نکنیم

خشم و غضب

غضب عبارت است از: حالت نفسانیّهِ ای که باعث حرکت روح حیوانی و از داخل به جانب خارج از برای غلبه و انتقام می شود و هرگاه شدت نمود باعث حرکت شدیدی می شود که از آن حرکت، حرارتی مفرط حاصل، و از آن حرارت دود تیره ای بر می خیزد و دماغ و رگها را چنان پر می سازد که نور عقل را می پوشاند، و اثر قوه عاقله را ضعیف می کند.

و به این جهت است که در صاحب غضب، موعظه و نصیحت اثر چندانی نمی بخشد. بلکه پند و موعظه، درشتی و شدّت را زیاد می کند. و حرکت قوّه غضبیه به این جهت امری است که هنوز واقع نشده است بلکه محتمل الوقوع است. و به جوش آمدن شعله غضب، به جهت دفع آن است، یا به سبب امری است که واقع شده، و حرکت آن به جهت انتقام است.

پس اگر انتقام ممکن باشد و قدرت بر آن داشته باشد، چون غضب به حرکت آمد خون از باطن به ظاهر میل می کند و رنگ آدمی سرخ می شود. و اگر انتقام ممکن نباشد و از آن مأیوس باشد خون میل به باطن می کند و به آن جهت رنگ آدمی زرد می شود. و اگر غضب بر کسی باشد که نداند خواهد توانست انتقام از او بکشد یا نه، گاهی خون میل به باطن و گاهی میل به ظاهر می کند، و به این جهت رنگ آدمی گاهی سرخ و گاهی زرد می شود.

و مخفی نماند که: مردمان در قوه غضبیه بر سه قسم اند:

بعضی در طرف افراط هستند، که در وقت غضب فکر و هوشی از برای ایشان باقی نمی ماند و از اطاعت عقل و شرع بیرون می روند.

و طایفه ای در طرف تفریطند، که مطلقا قوه غضبیه ندارند. و در جائی که عقلا و یا شرعا غضب لازم است مطلقا از جا بر نمی آیند.

و گروهی بر جاده اعتدال مستقیم اند، که غضب ایشان به موقع، و غلظت ایشان به جاست. و در هنگام غضب از حد شرع و عقل تجاوز نمی کنند.

و شکی نیست که حد اعتدال آن، مرغوب و مطلوب است. بلکه آن فی الحقیقه غضب نیست، بلکه شجاعت و قوّت نفس است. و طرف تفریط آن نیز اگر چه غضب نباشد اما مذموم و قبیح، و نتیجه جبن و خواری است. و بسا باشد که از غضب بدتر بوده باشد، زیرا که کسی را که هیچ قوه غضبیه نباشد بی غیرت و خالی از حمیّت است.

و از این جهت گفته اند:» کسی که در موضع غضب به غضب نیاید عاقل نیست «.

و از حضرت امیر المؤمنین ج علیه السلام ج مروی است که:» حضرت پیغمبر ج صلّی اللّه علیه و آله ج از برای دنیا هرگز به غضب نمی آمد. اما هرگاه از برای حق، غضبناک می شد احدی را نمی شناخت، و غضب او تسکین نمی یافت تا یاری حق را نمی کرد «. و از آنچه گفتیم معلوم شد که: غضب مذموم، آن است که: در حد افراط باشد، زیرا که: اعتدال آن، ممدوح است. و تفریط آن غضب نیست، اگر چه از صفات ذمیمه است.

غضب زیاد و مفاسد آن

بدان که غضب مفرط، از مهلکات عظیمه و آفات جسمیه است. و بسا باشد که:

به امری مؤدّی شود که باعث هلاک ابد و شقاوت سرمد گردد، چون قتل نفس، یا قطع عضو و از این جهت است که گفته اند:» غضب جنونی است که دفعی عارض می گردد «. و بسا باشد که: شدت غضب، موجب مرگ مفاجات گردد.

و بعضی از حکما گفته اند که:» کشتی که به گرداب افتاده باشد و موجهای عظیم آن را فرو گرفته باشد و بادهای شدید آن را به هر طرف افکند به خلاص و نجات نزدیکتر است از کسی که شعله غضبش به التهاب آمده باشد «.

و در اخبار و آثار، مذمت شدید در خصوص غضب وارد شده است. حضرت رسول ج صلّی اللّه علیه و آله ج فرمودند که:» غضب ایمان را فاسد می گرداند چنانکه سرکه عسل را فاسد می کند «. و از حضرت امام محمد باقر ج علیه السلام ج مروی است که:» این غضب آتش پاره ای است از

شیطان، که در باطن فرزند آدم است. و چون کسی از شما غضبناک گردید چشمهای او سرخ می گردد و باد به

ص:486

رگهای او می افتد و شیطان داخل او می شود «. و از حضرت امام جعفر صادق ج علیه السلام ج مروی است که:» غضب، کلید هر بدی و شرّی است «. و باز از آن حضرت مروی است که:» غضب، دل مرد دانا را هلاک می کند «. و نیز آن حضرت فرموده است که:» کسی که قوه غضبیّه خود را مالک نباشد عقل خود را نیز مالک نیست «. و مخفی نماند که: علاوه بر اینکه خود غضب از مهلکات عظیمه و از صفات خبیثه است، لوازم و آثاری چند نیز بر آن مترتّب می شود که همه آنها مهلک و قبیح است، مانند: فحش و دشنام و اظهار بدی مسلمین و شماتت ایشان و سرّ ایشان را فاش کردن و پرده ایشان را دریدن و سخریه و استهزاء به ایشان کردن و غیر این ها از اموری که از عقلا صادر نمی گردد.

و از جمله لوازم غضب آن است که: البته بعد از تسکین» نایره «آن، آدمی پشیمان و افسرده خاطر می گردد. و غضبناک و غمناک و شکسته دل می شود. و باعث دشمنی دوستان و شماتت دشمنان، و شادی ایشان و سخریه و استهزای اراذل و اوباش، و تألم دل و تغیّر مزاج، و بیماری تن می گردد.

و عجب این است که: بعضی چنان توهّم می کنند که: شدت غضب از مردانگی است، با وجود اینکه افعالی که از غضبناک سر می زند افعال اطفال و دیوانگان است نه کردار عقلا و مردان. همچنان که مشاهده می شود کسی که: شدت غضب بر او مستولی شد حرکات قبیحه و افعال ناشایسته، از: دشنام و هرزه گوئی و سخنهای رکیک از او سر می زند. و بسا باشد که: دشنام به ماه و خورشید و ابر و باد و باران و درخت و جماد و حیوان می دهد. و می رسد به جائی که کاسه و کوزه خود را می شکند و با حیوانات و جمادات به سخن درمی آید. و چون دست او از همه جا کوتاه شود جامه خود را می درد و بر سر و صورت خود می زند و خود و پدر و مادر خود را دشنام می دهد. و گاهی چون مستان و مدهوشان به هر طرف دویدن می گیرد. و بسا باشد که بیهوش می شود و به زمین می افتد. آری:

خشم و شهوت مرد را کور کند از استقامت و روح را مبدل کند و چگونه امثال این افعال مذموم نشانه مردی و شیردلی است و حال اینکه پیغمبر خدا ج صلّی اللّه علیه و آله و سلم ج فرمودند که:» شجاع، کسی است که: در حالت غضب خود را

تواند نگاه داشت «.

اما معالجه غضب

چون مفاسد غضب را دانستی بدان که علاج آن موقوف است بر چند چیز:

اول آنکه: سعی کند در ازاله اسبابی که باعث هیجان غضب می شود، مثل: فخر و کبر و عجب و غرور و لجاج و مراء و استهزاء و حرص و دشمنی و حب جاه و مال و امثال این ها، که همه آنها اخلاق ردیّه و صفات مهلکه هستند، و خلاصی از غضب با وجود آنها ممکن نیست. پس باید ابتدا ازاله آنها را کرد تا ازاله غضب سهل و آسان باشد.

دوم آنکه: ملاحظه اخبار و آثاری کند که در مذمت غضب رسیده چنانچه شمه ای از آنها گذشت.

سوم آنکه: متذکر اخبار و احادیثی گردد که در مدح و ثواب نگاهداشتن خود از غضب وارد شده است، و فوائد آن را به نظر درآورد.

همچنان که از حضرت پیغمبر ج صلّی اللّه علیه و آله ج مروی است که:» هر که غضب خود را از مردم باز دارد، خداوند ج تبارک و تعالی ج نیز در روز قیامت عذاب خود را از او باز می دارد «و از حضرت امام محمد باقر ج علیه السّلام ج مروی است که:» در تورات نوشته شده است که: از جمله چیزهائی که خدا به موسی ج علیه السّلام ج فرمود این بود که: نگاهدار غضب خود را از کسی که من تو را صاحب اختیار او کرده ام، تا من نیز غضب خود را از تو نگاه دارم «. و حضرت صادق ج علیه السلام ج فرمودند که:» خدا وحی فرستاد به بعضی از پیغمبران خود که: ای فرزند آدم در وقتی که غضبناک گردی مرا یاد کن تا من هم تو را یاد کنم و در وقت غضبم و تو را هلاک نسازم «. و باز از آن حضرت ج علیه السّلام ج مروی است که:» مردی از اهل بادیه به خدمت پیغمبر ج صلّی اللّه علیه و آله ج آمد و عرض کرد که: من مردی هستم» بادیه نشین «، مرا کلمه ای یاد ده که جامع خیر دنیا و آخرت باشد. آن حضرت فرمودند که: هرگز غضب مکن. و سه مرتبه آن اعرابی عرض خود را اعاده کرد حضرت همین جواب را فرمود «. و نیز از آن بزرگوار روایت شده که:» هر

که غضب خود را باز دارد از کسی، خدا عیوب او را می پوشاند «. و اخبار در این خصوص بی حد و نهایت است.

چهارم آنکه: ملاحظه فواید ضد غضب را که حلم باشد بکند، و مدحی را که در این خصوص وارد شده است. ج همچنان که مذکور خواهد شد ج ببیند، پس خود را خواهی نخواهی بر آن بدارد و حلم و بردباری را بر خود ببندد و غضب و خشم را بر خود ظاهر نسازد، اگر چه در دل خشمناک باشد. و اگر کسی مدتی چنین کند به تدریج عادت می شود و حسن خلق از برای او حاصل می شود.

پنجم آنکه: هر قول و فعلی که از او سر می زند ابتدا در آن فکر کند و خود را از صدور آثار غضب محافظت نماید.

ششم آنکه: اجتناب کند از مصاحبت کسانی که قوه غضبیه ایشان غالب و از فضیلت حلم خالی هستند. و در صدد انتقام و» تشفّی غیظ «خود می باشند، و این را مردی و شجاعت می نامند و می گویند: ما از کسی متحمل درشتی و سختی نمی شویم، و بر فلان امر صبر نمی کنیم. بلکه مجالست کند با اهل علم و حلم و وقار، و کسانی که مانند کوه پا بر جای با هر باد ضعیفی از جای در نمی آیند.

هفتم آنکه: تأمل نماید و بداند که هر چه در عالم واقع می شود همه به قضا و قدر الهی است و جمیع موجودات، مسخّر قبضه قدرت او، و همه امور در ید کفایت اوست. و خدا هر چه از برای بنده مقرر کرده است البته خیر و صلاح آن بنده در آن است. و بسا باشد که مصلحت او در گرسنگی و بیماری، یا فقر و احتیاج، یا ذلت و خواری، یا قتل یا امثال این ها باشد.

و چون این را دانست، می داند که: دیگر غضب کردن بر دیگران، و خشم گرفتن بر ایشان راهی ندارد، چرا که هر امری هست از جانب پروردگار خیر خواه او می رسد.

هشتم آنکه: متذکر شود که غضب نیست مگر از بیماری دل و نقصان عقل، که باعث آن ضعف نفس است نه شجاعت و قوت نفس و از این جهت است که: دیوانه زودتر از عاقل غضبناک می گردد. و مریض از تندرست زودتر به غضب می آید. و همچنین پیران ضعیف المزاج زودتر از جوانان، و زنان زودتر از مردان از جا در

می آیند. و صاحبان اخلاق بد زودتر از ارباب ملکات فاضله به خشم می آیند.

چنانکه می بینی که کسی که: رذل است به فوت یک لقمه خشمناک می گردد. و بخیل به تلف شدن یک حبه از مالش غضب می کند حتی بر دوستان و عزیزان خود.

اما صاحبان نفوس قویّه، شأن ایشان از آن بالاتر، و رتبه ایشان از آن والاتر است که به امثال این امور، متغیّر و مضطرب گردند.

و اگر در آنچه گفتیم تشکیکی داشته باشی دیده بگشا و نظر به صفات و اخلاق مردم کن و کتب سیر و تواریخ را مطالعه نمای و حکایات گذشتگان را استماع کن تا ببینی که حلم و بردباری و خود را در وقت غضب نگاهداری کردن طریقه انبیا و اولیا و دانایان و حکما و نیکان و عقلا و پادشاهان ذو الاقتدار و شهریاران کامکار بوده و غضب و اضطراب و از جا در آمدن، خصلت اراذل و اوباش و نادانان و جهّال است.

نهم قدرت تو بر این ضعیفی که بر او غضب می کنی، و تو در جنب قوه قاهره الهیه غیر متناهیه به مراتب ضعیف تر و ذلیل تری از این ضعیف ناتوان که در جنب قدرت توست. پس بترس و حذر کن از اینکه: چون تو غضب خود را بر او جاری سازی خداوند قهار نیز در دنیا و آخرت غضب خود را بر تو جاری بکند.

غم زیر دستان بخور زینهار

بترس از زبر دستی روزگار

لب خشک مظلوم را گو بخند

که دندان ظالم بخواهند کند.

در آثار پیشینیان رسیده که: هیچ پادشاهی در بنی اسرائیل نبود مگر اینکه حکیمی دانشمند با او بود و صحیفه ای در دست داشت که بر آن نوشته بود که: بر زیردستان رحم کن، و از مرگ بترس، و روز جزا را فراموش مکن. و هر وقت که پادشاه غضبناک شد آن حکیم، صحیفه را به دست او دادی تا خواندی و غضب او ساکن شدی.

دهم آنکه: متذکر گردی که: شاید روزگار، روزی آن ضعیفی را که تو بر او غضب می کنی قوّت دهد و کار او بالا گیرد و بر تو زبر دست شود و در صدد انتقام و مکافات بر آید.

ص:490

لا تهين الفقير علّک ان ترکع یوما و الدهر قد رفعه [?]

یازدهم آنکه: بدانی که: هر حلیم و بردباری غالب و قاهر، و در نظر اولی » البصائر «عزیز و محترم می باشد. و هر غضبناک مضطرب الحالی پیوسته مغلوب، و در دیده ها بی وقع می گردد.

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر دوازدهم آنکه: تصور کنی که در وقت غضب، صورت تو چه نوع قبیح و متغیر، و اعضای تو متحرک و مضطرب، و کردارت از نظم طبیعی بیرون، و گفتارت غیر مطابق قاعده و قانون می شود.

و از جمله معالجات غضب آن است که:

آدمی در وقت هیجان، به خدا پناه برد از شر شیطان، و بگوید:» اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «. و اگر ایستاده باشد بنشیند، و اگر نشسته باشد بخوابد. و وضو گرفتن و غسل کردن با آب سرد از برای تسکین آتش غضب مفیدند. و اگر غضب بر کسی باشد که قرابت رحم با یکدیگر داشته باشند دست به بدن او گذارد غضب او ساکن می گردد چنانچه در اخبار وارد شده است.

پی نوشت:

. [?] و بیچاره ای را خوار مکن، شاید روزی از مقامت تنزل کنی و بیچاره شوی و روزگار، آن بیچاره را بلند کرده و به مرتبه بالا برساند.

منبع: ملا احمد نراقی - معراجِ السعاده

مطالب مرتبط با این موضوع

نصیحتهای شیطان به پیامبران

سوالات رسول خدا از شیطان و نصیحت های شیطان به امت پیامبر

نشانه های دوستان شیطان

سخنرانی شیطان در روز قیامت !

غضب و شهوت مهمترین راه های نفوذی شیطان

نقشه راه و سند چشم انداز شیطان

ص:491

شگردهای شیطان برای فریب انسان ها

راههایی برای نجات از سحر و جادو!

گناهی که شیطان هم از آن بیزار است!

تلفن همراه خود را خانه شیطان نکنید.

متن گفت وگوی حضرت موسی (علیه السلام) با ابلیس چه بود؟

سخنرانی شیطان در پنج سکانس

برگرفته از ptth :\ahlolbat .bloq .ir

نقشه راه و سند چشم انداز شیطان

نقشه راه و سند چشم انداز شیطان

مقدمه

انسان مؤمن، دارای فطرت سالم و قلب سلیم، در مسیر درست الهی حرکت می کند. دشمن و رقیب سرسخت انسان، همیشه در حال توطئه است تا او را از مسیر صحیح و دقیق الهی خویش باز دارد. مسیر راه شیطان، سند چشم اندازی است، که خود نقش اول و آخر را ایفا می کند. و دام ها و کمین گاه های زیادی دارد و چنان کارهای خود را بر آدمیان زینت می بخشد که گویی همان راه درست است.

دام های شیطان بر اساس روحیات و اعتقادات افراد متفاوت است و برای همه افراد بشر یکسان عمل نمی کند. از جمله اقداماتی که شیطان برای فریب افراد انجام می دهد: وسوسه، زینت دادن گناه، ضایع نمودن عمل، ایجاد فراموشی، فساد انگیزی، وعده دادن به انسان، و هزاران برنامه نظری و عملی، حتی در لحظات آخر مرگ. دست بردار نیست. و برای توجیه و قانونی نشان دادن، اقدامات و وسوسه های خویش، دام هایی را نیز قرار داده است که از جمله آنها: دنیا، هواپرستی،

عبادت، زنان، تفرقه و... است. اگر انسان یک لحظه غفلت کند، در دام صیادی قهار افتاده است. و اگر از شر شیطان به خدا پناه نبرد، اسیر دام های شیطان گشته و خود را به هلاکت می افکند. عمل شیطان و وسوسه های او یک ویژگی ها و خصوصیاتی دارد که هر کس می تواند آن را درک کند زیرا انسان از آن متنفر است. فطرت انسان به گونه ای است که، آدمی نزدیک شدن به آنها را روا نمی داند. و اگر احیانا افرادی مرتکب چنین اعمال شیطانی می شوند، به خاطر پیروی از اوامر شیطان و اطاعت از نفس است.

نقشه راه شیطان و سند چشم انداز

بازی های شیطان با انسان، به سریالی می ماند که تمام نشدنی است. قرآن کریم و روایات نقش پنهانی و ظاهری او را افشا نموده و پرده از انواع توطئه های او بر می دارد. بر اساس الهام از منابع دینی - قرآن و روایات - شیطان؛ فیلم نامه نویس، کارگردان، تهیه کننده، بازیگر نقش منفی و مثبت، چهره پردازه، ناظر کمی و کیفی، طراح صحنه، گریم، نور پرداز، صدابردار، مونتاژ، منتقد، و...؛ همه کاره بوده و هست. بازیگر نقش اول و آخر سریال؛ برای همه انسان ها؛ برنامه مستمر خطرناک، تا لحظه مرگ تدارک کرده است. جالب آنکه نمایش سریال چند رسانه ای قابل دریافت برای همه است. مگر» الا عبادک منهم المخلصین «.] 1]

البته، وسوسه شیطان شامل حال بندگان خاص و اولیاء الله نیز، می گردد. اولیاء الهی دست رد به سینه نامحرم زده و شیطان را از خود دور می کنند. نقشه راه شیطان، برای بندگان خاص، در حقیقت نقطه مقابل صراط مستقیم به خدا پرستی منتهی می شود و چون حضرت آدم نشانه انسانیت است، عداوت شیطان هم نسبت به او، بدین خاطر است. حضرت آدم نشانه انسانیت است، نه آنکه عداوت شخصی با او داشته باشد.

چیستی و کیستی شیطان؟

ص:493

اما درباره چیستی و کیستی شیطان بر همگان روشن است. با مراجعه کوتاه به منابع دینی، هویت شیطان و یارانش، برای همه قابل شناخت است. گاهی اوقات انسان خود را به نفهمی زده و بنده شیطان می گردد. در مقابل، اولیاء خدا و بندگان خاص او، در برابر شیطان خم به ابرو نیاورده، و در ردیف جنود الهی و جنود رحمانی - نه جنود شیطانی - در آمده اند. در این باره، همین بس که، شیطان معروف به معنی هر متمرد و طاغی است اعم از آنکه جن باشد یا انس یا جنبندگان و شیطان وصف است، نه اسم خاص آن روح شر و به مناسبت دوری از خیر و از رحمت حق تعالی وصف شیطان بر او اطلاق شده است.] 2 [

طراحی و برنامه ریزی شیطان

شیطان، دشمن سعادت انسان است. از این رو در مسیر انسان، کمین می کند تا او را فریفته و به دامش بیاندازد. کارها و کمین گاه های شیطان متعدد است. به برخی

از آنها اشاره می کنیم.

1 - وسوسه

نخستین کار شیطان وسوسه است که شاید کارهای دیگر او نیز به همین امر باز می گردد و این کاری است که در مورد آدم و حوا علیه السلام انجام داد و باعث خروج آنها از بهشت گردید. و یا در سوره ناس قرآن کریم از وسوسه شیطان یاد کرده، می فرماید:» الذی یوسوس فی الصدور الناس «] 3 [وسوسه از درون و برون.

2 - زینت دادن گناه و کارهای زشت

از کارهای دیگر شیطان که سرلوحه برنامه های اوست، زینت دادن کارهای بد

در نظر آدمیان است. یعنی بر اثر گناهان بسیار، قلب انسان تیره، سخت و روح آنها انعطاف پذیر شده و شیطان با استفاده از روح هوا پرستی اعمالش را در نظرش زینت داده و هر عمل زشتی را که انجام دهد زیبا و هر کار خلافی را درست و صحیح می پندارد.» زینت «46 مرتبه در قرآن به کار رفته است و بر دو نوع است:

ممدوح و مذموم و اکثر قریب به اتفاق آیات در رابطه با زینت مذموم است.] 4 [

3 - راهزنی ایمان و ضایع کردن عمل

کار دیگر شیطان این است که تا می تواند نگذارد که فرزندان آدم کسی به قرب الهی برسد و به مقامات عالیه انسانی دست یابد. او از همان اول تا قیام قیامت در تلاش است که اصل ایمان را بگیرد، وگرنه کاری می کند که ایمان آدمی را ضعیف و کمتر کند، و اگر از راه ایمان نتوانست وارد شود در باب فساد، عمل خودش را انجام می دهد. پس اگر فرشته، خدمت گزار مقام انسان است، شیطان راهزن اوست.] 5 [

4 - ایجاد فراموشی در انسان

کار دیگر شیطان ایجاد فراموشی در انسان است. وسایلی بر می انگیزد که آدمی غافل شده و یاد خدا را فراموش کند. لحظه ای غفلت از شیطان، غفلت از یاد و ذکر خدا را به دنبال دارد. حضرت یوسف علیه السلام در تعبیر خواب یکی از دو رفیق زندانیش معتقد بود که، تو به همین زودی آزاد می شوی و به او سفارش کرد اسمی از حضرت پیش پادشاه بیاورد تا بلکه بی گناهی آن اثبات شود. ولی آن غلام پس از آزادی فراموش کرد که سفارش یوسف را به گوش پادشاه برساند و این باعث شد که حضرت به سبب فراموشی چند سال دیگر در زندان بماند.] 6 [

5 - فتنه و فساد انگیزی

یکی دیگر از کارهای پلید شیطان این است که، برای رسیدن به اهداف خود در بین مردم فتنه و فساد انگیزی می کند. نزغ به معنی وارد شدن در کاری به قصد فساد و افساد است، و مداخله در امری، برای خرابکاری کردن می باشد. چنانکه در آیه ای دیگر به پیامبر خود به هنگام نزغ شیطان دستور استعاذه می دهد. و می فرماید:

» و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم. «] 7]

6 - وعده دادن به انسان

کار دیگر شیطان وعده دادن به انسان و دعوت کردن او به سوی بدی هاست. از صحنه های دوزخ یکی همین است که چون مردم وارد می شوند و در می یابند که جایگاهشان دوزخ است با هم مجادله می کنند و هر یک می گوید تقصیر دیگری بود و همه می گویند تقصیر شیطان بود و گویی شیطان را به محاکمه می کشند اما شیطان به آنها می گوید: من بر شما سلطه ای نداشتم فقط دعوتتان می کردم و شما هم لبیک می گفتید.

پس هر چند که دعوت مردم به وسیله شیطان به سوی شرک و معصیت به اذن خداست ولی صرف دعوت است و تسلط نیست. یعنی خداوند شیطان را بر ما مسلط نکرده است چون دعوت کردن به کاری حقیقتش تسلط دعوت کننده بر کاری که دیگران را به آن دعوت کرده نمی باشد اگر چه شخص دعوت کننده یک نوع تسلطی بر اصل دعوت پیدا کند. لذا به دنبال نفی سلطنت خویش بر مردم این نتیجه را می گیرد که:» فلا تلومونی ولو مرا انفسکم؛ اختیارتان به دست خودتان بود خودتان کردید که لعنت بر خودتان باد. «] 8]

7 - مشارکت در اموال و اولاد مردم

یکی دیگر از کارهای شیطان، مشارکت در اموال و اولاد است. یعنی کاری که اموال و اولاد را به حرام آمیخته می کند، چنانکه در قرآن کریم می فرماید:» و

شارکهم فی الاموال و الاولاد؛ در اموال و اولادشان شرکت کن. «] 9 [شرکت کردن شیطان با آدمی در مال و فرزند سهم بردن از منفعت و اختصاص است. مثل اینکه آدمی را وادار کند به تحصیل مال، که خداوند از راه حرام، آن را مایه رفع حاجات آدمی قرار داده. زیرا در این صورت هم آدمی از آن مال منتفع شده به غرض طبیعی خود نایل می شود و هم شیطان به غرض خود رسیده است. و یا آن که از راه حلال کسب بکند و لیکن در معصیت به کار ببرد و در اطاعت خدا صرف نکند، پس هر دو از آن مال منتفع شده اند، با اینکه او از رحمت خدا تهی دست است و یا آن که از راه حرام فرزندی برای آدمی به دنیا آید و یا از راه حلال به دنیا آید ولیکن به تربیت دینی و صالح تربیتش نکند و به آداب خدایی مودبش نسازد در نتیجه سهمی از آن فرزند را برای شیطان قرار داده و سهمی را برای خودش، و همچنین است چیزهای دیگر.] 01 [

8 - نجوای شیطانی

یکی دیگر از کارهای شیطان این است که، در خواب یا بیداری به انسان چیزهایی را القا می کند که وی را محزون نماید. زیرا وقتی شیطان با کوشش زیادی که در فریب مومنین از خود نشان می دهد نتوانست مومن متقی را از طریق حق و حقیقت منحرف گرداند و حواس او را به خود جذب نماید. این چنینی وسوسه هایی را در خواب یا بیداری به قلب وی القا می کند. به خصوص در خواب، که عقل آدمی به طور موقت قوایش را رها می نماید و برای استراحت بدن، حواس را به خود وا می گذارد، شیطان بیشتر تسلط پیدا می کند و به طور نجوا چیزهایی را به او القا می نماید تا از توجه به حق تعالی او را باز داشته و به خود مشغول دارد.] 11 [

9 - امر به فحشا و منکر

یکی دیگر از کارهای شیطان؛ که بعضی آن را از علائم کارها و وساوس شیطانی

محسوب کرده اند؛ امر به فحشا و بدی است. برای مبارزه با این دسیسه شیطانی باید نخست وسوسه ها را ریشه کن کند زیرا نفوذ افکار و اعمال شیطانی گاهی به صورت تدریجی و کم رنگ است و اگر در همان گام های نخست کنترل نشود، وقتی انسان متوجه می گردد که کار از کار گذشته است بنابراین هنگامی که نخستین وسوسه های اشاعه فحشا یا هر گناه دیگر آشکار می شود باید همان جا در مقابل آن ایستاده تا آلودگی گسترش نیابد.] 21 [

10 - هجوم در وقت احتضار

یکی دیگر از کارهایی که شیطان سعی و تلاش بسیاری را صرف آن می کند این است که، در وقت احتضار انسان را وادار به کفر می کند و در دین و ایمان آن فرد، تشکیک بیندازد.

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:» هیچ کس در زمان حضور مرگ نیست مگر این که ابلیس بعضی از شیاطین را بر او موکل می کند تا او را به کفر وادار کنند و در دینش تشکیک بیندازند، تا این که روح از بدنش مفارقت کند. اگر محتضر مومن باشد قدرت ندارد ایمان او را زایل کند و یا او را به شک بیندازد. پس در هنگام مرگ شخص محتضر کلمه شهادتین را به ایشان تلقین کنید، تا آن که روح جدا شود. «] 31 [

دام های شیطان

دام سخت است مگر یاد شود لطف خدای

ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

گناه، دام شیطان است و شیطان صیاد دل آدمی. صیاد اگر بخواهد ماهی بگیرد قلب به کار می برد و اگر بخواهد دسته جمعی ماهی بگیرد تور به دریا می اندازد و تور شیطان همان ایجاد شبکه ها، باندها و باند بازی است. امور زیر از دام های شیطان است.

1 - دنیا

یکی از راه های فراگیر و مستحکم شیطان، دنیا است.» اما منظور از دنیا چیست؟ انسان دو دنیا دارد: یکی ممدوح و یکی مذموم. یکی پسندیده و دیگری ناپسند.

دنیای مذموم یعنی، آن اموری که انسان را از اطاعت خدا و دوستی او و تحصیل آخرت باز دارد. در مقابل هر چه باعث رضا و خشنودی خدای سبحان شود و سبب تقرب و نزدیکی به حق تعالی گردد، آخرت است. اگر چه به حسب ظاهر از دنیا باشد مثل تجارت، زراعت و... پس علاقه و دلبستگی، سرچشمه هر خطا و گناهی است. و اگر در بعضی روایات به عنوان مزرعه آخرت معرفی شده است مقصود دنیای ممدوح است. پس باید بینش خود را نسبت به دنیا یک بینش قرآنی کنیم و بدانیم که هر چه تعلق خاطر برای ما به وجود آورد و از خداوند دور و غافل گرداند، دنیاست.

2 - هوا پرستی، موثرترین راه نفوذ شیطان

یکی از مهم ترین ابزار کار شیطان هواپرستی است. زیرا تا پایگاهی در درون انسان وجود نداشته باشد شیطان قدرت بر وسوسه گری ندارد و پایگاه شیطان چیزی جز هوا پرستی نیست، همان چیزی که خود شیطان به خاطر آن سقوط کرد و از صف فرشتگان و مقام قرب الهی طرد شد. اگر این شیطان درون با آن شیطان برون هماهنگ نشود و در را برای وارد شدن او نگشاید و خیر مقدم نگوید وارد شدن او غیر ممکن است.

3 - فریب از راه عبادت

یکی دیگر از دام های شیطان که در واقع از خطرناک ترین آنها محسوب می شود این است که راه عبادت انسان را از مسیر حق و توجه به خداوند منحرف کرده و دور می گرداند» یعنی گاهی شیطان کلاه سر آدمی می گذارد به طوری که انسان می فهمد تا وقتی که کار از کار بگذرد. از این راه مقدسی او را به امور مباح وا می دارد تا به حرام و سپس به کفر بکشاند. از این رو باید همواره به خدا پناه برد و از دام های او آگاهانه خارج شد.

بنابراین باید کاملاً هوشیار باشیم که به این دام خطرناک و مهلک شیطانی نیفتیم و متوجه باشیم که گاهی ممکن است شیطان دستور به عبادت و نماز و دعا بدهد در این جا انسان مومن فریب شیطان را نمی خورد و می داند اگر عبادت و نمازی هم باید انجام دهد به دستور محض اطاعت امر خداوند باشد تا بتواند عروج کرده و به مقامات معنوی دست یابد.

4 - زنان

یکی از دام های نیرومند شیطان زنان هستند. قرآن کریم می فرماید:» زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین...] 41 [دوستی خواسته هایی چون زنان و فرزندان و همیان هایی از طلا و نقره و اسبان گرانبها و چارپایان و مزارع در نظر مردم زیبا و دلفریب است... «هم چنین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:» النساء جعله الشیطان؛ زنان دام های شیطانند. «] 51 [از این رو قرار گرفتن زن و مرد نا محرم در یک اتاق و فضای خالی از غیر، نهی شدیدی شده است. نا گفته پیدا است، منظور این نیست که حقیقت زن زیر سوال برود زیرا زن مظهر جمال الهی است و از دامان پاک بعضی از زنان مردان بزرگی الهی رشد کردند و دشمنان سرسخت شیطان و دوستدار حقیقی حضرت حق شدند. بلکه منظور این است که چون مردان به جنس

مخالف خود کشش دارند، شیطان مرد را به برخی از زنان مفتون می سازد و آنها را در نظرشان جلوه می دهد و با فریب دادن، به حرام می اندازد. پس خطرناک ترین دام شیطان جنس زن است مگر زن هایی که عمری مردانه با ابلیس مبارزه کرده باشند.

5 - قضا کردن نماز

چه بسا افرادی پیدا شوند که نماز صبحشان از دست برود و توفیق نیابند که نماز را به موقع و داخل در وقت انجام دهند. در حدیثی آمده است که» از تورهای شیطان خوابیدن است تا اینکه نماز واجب از انسان فوت شود. این هم دامی است که بسیاری از انسان های مسلمان گرفتارش می شوند به خصوص جوانان و به ویژه در شب های کوتاه بهار در حالی که شب را دیر خوابیده باشند. در آن هنگام شیطان دام خود را می گستراند و آن قدر وسوسه می کند تا بستر نرم را ترک نکند و نماز واجب الهی از او فوت شود.] 61 [

6 - تفرقه و اخلال در روابط

یکی دیگر از دام ها و راه های فریب شیطان تفرقه و پراکندگی است. شیطان هیچ راه و رخنه ای مطمئن تر و موثرتر از ایجاد جدایی بین انسان ها ندارد. هر وقت می خواهد و انسان را صید کند اول آن دو را از هم جدا می کند. شما هر وقت می خواهید نانی را مصرف کنید اول لقمه لقمه اش می کنید تا از گلویتان پایین برود.

تفرقه می اندازید در یک دانه نان و آن را به سی الی چهل لقمه تقسیم می کنید و بعد لقمه ای می دهید به دندان، او را می کوبید و له می کنید بعد به شکلی که خودش می خواهد در می آورد تا بتواند ببلعید. قدم اول خوردن، تکه کردن است هر چیز را که نتوانستید تکه کنید نخورید. شیطان هم چنین عمل می کند و اگر نتوانست جمعیتی را تکه تکه کند مایوس می شود و می رود.] 71 [باید مواظب بود مبادا

شیطان بین صفوف ملت و امت و افراد رخنه کند.

راه های مبارزه با شیطان

1 - استعاذه

انسان همیشه با افکار درونی و وسوسه های شیطانی محاصره شده است. این افکار به هم می آمیزد و بر انسان فشار می آورد. وقتی راه گریزی از این افکار به سوی خدا نیابد، حیات و زندگی او تباه گشته و روانش تیره و تار می شود و راه هدایت را گم می کند. از این رو ضروری است که، انسان به نبرد با هواهای نفسانی و وسوسه های شیطانی برخیزد و به پروردگار خود باز گردد، تا او را از این میدان خطرناک نجات بخشد. چنانکه در قرآن می فرماید:» و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم 81 ج و اگر انگیزش و وسوسه ای از شیطان، تو را برانگیزد پس به خدا پناهنده شو. که او شنوای داناست. «

استعاذه یعنی؛ پناهنده شدن به خداوند از شر شیطان و گفتن» اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «استعاذه عبارت است از: گریز از شیطان و دعا به درگاه خداست که انسان را از گرفتار شدن در چنگال شیطان و صدمه دیدن از نیرنگ های او نجات می بخشد، زیرا شیطان عامل هر گناهی و منشاء هر نوع گمراهی و انگیزه عمومی دردهاست. استعاذه و پناه بردن به خدا، طریق امن و آرامش انسان در دنیا و آخرت و گذرگاهی فراسوی سلامت و روان است.] 91 [پس اگر واقعاً می خواهیم از دست شیطان به خدا پناه ببریم راهش این است که هر چه را او دوست می دارد ترک کنیم و آنچه را که خدا دوست می دارد، انجام دهیم و گرنه با گفتن یک کلمه بدون عمل از کید مصون نمی مانیم. کسی که در معرض حمله درنده یا دشمنی واقع شده اگر جان خود را دوست دارد باید به مکان امنی بگریزد و گرنه اگر هزار بار بگوید از دست تو به این قلعه محکم پناه می برم ولی از جایش حرکت نکند به حالش سودی ندارد.

همین طور کسی که از شهواتش که محبوب شیطان و مبغوض رحمان هستند، پیروی می کند به مجرد گفتن اعوذ بالله نمی تواند خود را از دست شیطان رها کند.

بلکه ناگزیر است قول را با عمل خود هماهنگ کند، و به قلعه محکم خدا پناه ببرد.

قلعه انس خدا کلمه طیبه» لا اله الا الله «است زیرا بنا به روایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله خدای تعالی فرموده:» لا اله الا الله «و کسی که خود را به قلعه انس الهی پناهنده می کند معبودش جز او نیست، اما کسی که هوای نفسش را معبود قرار داده در معرض تاخت و تاز شیطان است نه در قلعه خدا.] 02 [

2 - بسم الله گفتن

یکی از عواملی که می تواند هم در جهت پیشگیری و هم برای درمان جان آدمی بسیار مفید و موثر باشد این است که انسان در ابتدا و آغاز هر کاری بگوید:» بسم الله الرحمن الرحیم «و در صورتی که بر آن مداومت شود و هیچ گاه فراموش نگردد این درس را به انسان می دهد که کاری که با نام خدا آغاز شود نباید با آلودگی ها و وساوس شیطانی و خاطر نفسانی همراه باشد. و نیز به او القا می شود که استعانت فقط به درگاه خداوند شایسته است. بسم الله نه تنها در رفع و جلوگیری از شیطان مفید است، بلکه در رفع و دور کردن او نیز بسیار موثر است.] 12 [

3 - نماز

یکی دیگر از عوامل دفع شیطان، نماز است. نماز اگر با آداب و شرایط آن اقامه شود نمازگزار را به عالم پاکی و قداست بالا برده و غل و زنجیر دنیا و دامهای شیطان را از پای او پاره می کند و نیز اگر ازر روی صداقت به جا آورده شود در راندن شیطان و زدودن غبار و زنگار گناه از آیینه دل نقش ویژه ای دارد. در قرآن کریم به مومنین سفارش شده است که در هنگام هجوم گرفتاری ها و حمله جنود شیطانی و

خاطرات نفسانی از نماز و روزه مدد بگیرند و خود را از آن ها خلاص بخشند.] 22]

خصوع و خشوع و حضور قلب، و افعال نماز به منزله ظرفی است که هدف نماز در آن جای گرفته است، بنابراین بجا آوردن نماز در حال غفلت از هدف آن، ظرفی را ماند که بی محتوا است و همان طور که انسان به ظرف خالی توجه ندارد، خدا را به نمازی که در آن توجه به هدف نباشد عنایتی نیست، آیات و روایات بسیاری در این مورد وارد شده است.] 32]

4 - روزه

روزه نیز از جمله عواملی است که هم باعث می شود روزه دار خود را از نیرنگ های شیطان درون و بیرون حفظ کند و هم می تواند اگر مورد هجوم او قرار گرفته و گرفتار شده است با روزه حقیقی از مملکت دل بیرون براند. آری انسان روزه دار وقتی روزه کامل گرفت و از خواسته های نفس به خاطر خدا اطاعت امر الهی چشم پوشی کرد و زبان را از آنچه نباید بگوید و همچنین گوشش، چشم و دست و پا را و دل و جان را از آنچه نباید مشغولش داشت حفظ نمود تمام راه های فریب کاری شیطان را بسته و او را با پیروزی خود در این مبارزه رو سیاه و شرمسار می کند] 42]

5 - استغفار و توبه

یکی دیگر از راه های مبارزه با شیطان رجیم، استغفار و توبه است امر به استغفار و توبه با هم فرق دارند، اما به لحاظ نزدیک بودن این دو مقوله در یک جا آوردیم وقتی انسان از کاری که مرتکب شده است پشیمان می شود و با استغفار و طلب آمرزش از خداوند، توبه و بازگشت می نماید. و پیمان می بندد که دیگر به سوی خطاها و گناهان گذشته باز نگردد و آنچه را انجام نداده از طاعت انجام دهد، ضربه بزرگی به شیطان وارد می کند.] 52]

6 - دعا و نیایش

یکی از مهم ترین راه های مبارزه با شیطان، مسلح شدن به سلاح دعا است.

همان طوری که در روایت وارد شده است» الدعا سلاح المومن «یک مومن در مواقع بلا و مصیبت و نیز هنگام مکر شیطان، به دعا متوسل می گردد. مانند کسی که هنگام دیدن دشمن دست به سلاح و شمشیری می زند آری دعا یکی از بهترین عبادت ها و موجب استکمال نفس و قرب به خدا و دوری شیطان می شود بنده خدا باید دعا کند زیرا در تمام وجود به خدا نیاز دارد بلکه عین فقر و نیاز است و اگر یک لحظه فیض خدا قطع شود پوچ و نابود خواهد شد.] 62 [

7 - ذکر و یاد خدا

ذکر و یاد خداوند در همه حال، عاملی است برای مانع شدن بین انسان و وساوس شیطانی، و در نهایت دوری از گناهان و خطاها. زیرا اگر انسان بتواند خود را در محضر حق تعالی ببیند و از او جدا نشود با ذکر الله اطمینان قلب پیدا می کند و قلب مطمئن آن قلبی است که با وساوس و خواطر منتصب نمی شود و دارای آرامش است. ذکر و یاد خدا موجب ناراحتی و دلسردی شیطان می شود. هم چنین، عوامل زیاد دیگری وجود دارد که انسان را در راه مبارزه با شیطان یاری می دهند. مانند صدقه دادن، خواندن آیه الکرسی، عمل صالح، خواندن تسبیح حضرت زهرا، قرائت سوره توحید و قدر، قرائت قرآن، ذکر» لا حول و لا قوه الا بالله «ماه رمضان و... «] 72 [

خاتمه

مسلم است که شیطان و غیر شیطان جنود الهی هستند و اگر کسی بخواهد بر

شیطان مسلط شود باید به درگاه خدا ناله و تضرع کند، خود را نبیند و خدا را ببیند تا بتواند از این سلاح نیرومند استفاده کرده و شیطان را رام خود کند. و دچار وساوس شیطان نگردد. آن بنده شایسته ای که خود را با خدای خویش سرگرم سازد و به غیر او بی توجه باشد می تواند در برابر وسوسه های شیطانی مقاومت کند و نیروی خود را در نبرد و پیکار با شیطان از نور الهی دریافت نماید. از این رو، راهی که انسان را برای مهار و پیکار با شیطان به پیروزی می رساند بر این اصول استوار است: پناه بردن به خداوند در ظاهر و باطن، سیر و سلوک در طریق سلامت و استقامت، ثبات و پایداری بر دین و عقیده و مذهب خود، مراقبت در انجام تکالیف شرعی، پیروی از الگوی شایسته تقرب و نزدیکی خداوند از راه ذکر و عبادت و انجام آداب مستحب، کوشش و مجاهدت برای خدا که از راه عمل به طاعات، تربیت نفس، تمرین و تکمین آن امکان پذیر است.

سعدی می گوید:

رستمی باید که پیشانی کند با دیو نفس +++ گر بر او غالب شدیم افراسیاب افکنده ایم

پی نوشت ها:

[1]ص/ 82.

[2]قرشی، سید علی اکبر، همان، ص 33.

[3]ناس/ 5. رجالی تهرانی، علیرضا، جن و شیطان، ص 56.

[4]همان، ص 57.

[5]همان ص 60.

[6]همان.

[7]اعراف/ 200.

[8]ابراهیم/ 22.

[9]غفاری، محسن، ابلیس نامه، ص 32.

] 01 [اسراء/ 65.

] 11 [غفاری، محسن، ص 38.

ص:506

[21] یعقوبی، دنیای شگفت جن ابلیس شیطان، ص 80.

[31] رجالی تهرانی، علیرضا، ص 65، به نقل از وسائل الشیعه، ج 2، ص 663.

[41] آل عمران/ 14.

[51] نهج الفصاحه، ص 635، ح 3153.

[61] رجالی تهرانی، علیرضا، ص 70.

[71] نصیری، محمد، شیطان دشمن دیرینه انسان، ص 110.

[81] اعراف/ 200.

[91] رجالی تهرانی، علیرضا، ص 83.

[02] عبدالله شبر، اخلاق، ص 76-75.

[12] رجالی تهرانی، علیرضا، ص 90

[22] همان، ص 93

[32] عبدالله شبر، اخلاق، ص 77.

[42] رسولی محلاتی، هاشم، ص 208.

[52] نصیری، محمد، شیطان دشمن دیرینه انسان، ص 53.

[62] ابراهیم غفاری، آیین نیایش، ص 160.

[72] همان، ص 168.

منبع:: پایگاه حوزه

برگرفته شده از ri. golb. tiablolha\: ptth

شگردهای شیطان برای فریب انسانها

شگردهای شیطان برای فریب انسان ها

روش های اغفال شیطان

با استفاده از آیات و احادیث به این نتیجه می توان رسید که شیطان، روش های مختلفی برای اغفال انسان دارد که می توان به برخی از آنها چنین اشاره کرد:

1 - اضلال و اغوا:

کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیاطِینُ فِی الْأَرْضِ حَیْرانَ لَهُ أَصْحابٌ یَدْعُونَهُ إِلَی الْهُدَی

ص:507

مانند کسی که فریب و اغوای شیاطین او را در زمین سرگردان ساخته است. او را یارانی است که شخص را به سوی خود هدایت می کند (1).

2 - فتنه گری:

شیطان فتنه گر است. لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ کَما أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّهِ ای فرزندان آدم، به فتنه گری شیطان و حیله های او فریفته نشوید تا شما را از حریم ولایت خدا و اولیای خدا خارج نسازد، همانطور که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد. (2)

3 - تعلیم باطل:

نصایح شیطان

نصایح شیطان

امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند: شیطان شش هزارسال خدا را عبادت کرد و فقط یک نماز دو رکعتی او چهار هزار سال طول کشید. بعداز آفرینش آدم خداوندبه ملائک دستور داد که بر آدم سجده کنند؛ همه سجده کردند الا ابلیس که تکبرکرد و گفت من ازآتشم و آدم ازجنس خاک در نتیجه من برترم؛ پس خداوند به سبب این تکبر او را از درگاه خود راند. شیطان به خدا گفت: من هفتاد هزار سال تو را عبادت کردم و خودت فرموده ای هرکس مرا عبادت کند؛ عبادتش را بی نتیجه نمی گذارم و عوضش را به او می دهم. خداوند فرمود: هرچه می خواهی بگو تا به تو عطا کنم . شیطان گفت:

اول اینکه اجازه بدهی تا روز معلوم زنده بمانم) مراد از روزمعلوم درکلام مفسرین یزمان ظهور امام زمان (علیه السلام) می باشد (.

دوم اینکه در مقابل هر یک از فرزندان آدم دو فرزند به من عطا کنی تا بر هریک از اولاد آدم دو فرزند از فرزندانم را مسلط کنم تا آنها را به گمراهی بکشانند.

سوم اینکه از تو می خواهم مرا در بدن اولاد آدم مانند خون جریان دهی تا ازهرجای بدنش بتوانم او را به معصیت بکشانم.

چهارم اینکه می خواهم اولاد آدم ما را نبیند ولی ما آنها را ببینیم.

پنجم اینکه می خواهم به من قدرتی دهی که به هرشکلی که می خواهم درآیم و هرکجا که می خواهم بروم.

ششم اینکه می خواهم تا دم مرگ پیش اولاد آدم باشم) یعنی حتی وقتی حضرت ملک الموت برای قبض روح به سراغ انسانها می آید شیطان هم حاضرمی شود و انسان را وسوسه می کند؛ امام محمدباقر (علیه السلام) فرمودند: هنگامی که انسان درحال جان کندن است خیلی تشنه می شود و در آن هنگام شیطان با یک لیوان آب می آید و می گوید اگر بر من سجده کنی و کافر شوی این آب را به تو می دهم (.

هفتم اینکه ازتو می خواهم که مرا بر سینه اولاد آدم مسلط گردانی تا او را وسوسه کنم.

خداوند در پایان فرمودند: تمام خواسته هایت را برآورده می کنم؛ ولی هرکس پیرو تو باشد او را با تو به جهنم می فرستم. شیطان گفت. به عزت و جلالت همه انسانها را گمراه می کنم به جزعده ای که) بندگان با اخلاص (تو هستند...

... سپس شیطان عرض کرد: خدایا ! من محتاج خانه و منزلم، به من خانه ای عنایت فرما.

خطاب شد: خانه تو را حمام ها قرار دادم.

عرض کرد: من محتاج نشستن هستم و جایی برای آن میخواهم.

خطاب شد: جای نشستن تو بازارها و کوچه ها و در مغازه ها است - آنجا بنشینی و مردم را به گناه، کم فروشی، رشوه، ربا، غش در معامله، به ناموس مردم نگاه کردن، دروغ گفتن، خیانت کردن، کلاه سر مردم گذاشتن و غیره بکشانی.

عرض کرد: خدایا ! من غذا میخواهم غذای من از کجا تامین شود؟

خطاب شد: غذای تو را بر سر سفره ای قرار دادم که بر سر آن بسم الله گفته نشود و صاحبان آن سفره مثل حیوانات گرسنه و حریص، بدون آن که

نام خدا را ببرند، به آن حمله میکنند.) مام باقر (علیه السلام) فرمودند: اگر اول غذا یادتان رفت بسم الله بگویید، آخر غذا بگویید تا شیطان هر چه خورده برگرداند. (

عرض کرد: خدایا من احتیاج به آب و آشامیدنی دارم، آن را من از کجا به دست

ص:509

آورم؟

خطاب شد: نوشیدنی های تو شراب و هر چیز مست کننده است.

عرض کرد: برای من اذان گویی قرار ده.

خطاب شد: اذان تو وسایل موسیقی و موذن تو کسانی هستند که با این آلات مینوازند و آن را به کار می گیرند.

عرض کرد: برای من قرآنی قرار بده که در آن نگاه کنم.

خطاب شد: قرآن تو شعر است. هر وقت محزون شدی و دلت گرفت، شعر بخوان.) شعری که انسان را از یاد خدا غافل کند. (

عرض کرد: برای من کتابی قرار ده که در آن نگاه کنم.

خطاب شد: کتاب تو وشم) کتاب سحر و جادو و خال کوبی هایی که بعضی ها روی بازو و جاهای دیگر بدن میکنند (است.

عرض کرد: برای من حدیثی قرار ده.

خطاب شد: حدیث تو دروغ و دروغ گفتن است. کسانی که دروغ می گویند، حدیث تو را گویند.

عرض کرد: برای من دام و وسیله شکار قرار بده.

خطاب شد: زنان بدکاره را وسیله صید کردن و به دام انداختن مردم قرار دادم.

روزی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) شیطان را در مسجدالحرام دید.

پیش او رفت و به او گفت: ای ملعون چرا ناراحتی؟

شیطان گفت: زیرا این همه تلاش می کنم که مردم را گمراه کنم ولی تو در قیامت آن ها را شفاعت می کنی و تمام زحمات مرا به هدر می دهی. به همین خاطر با تو دشمنم.

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرمودند از امتم چرا ناراحتی؟

شیطان گفت: امت تو خصوصیاتی دارند که امت های دیگر ندارند.

اول اینکه وقتی به هم می رسند سلام می کنند که سلام نام خداست و من از این

ص:510

اسم می ترسم.

دوم اینکه وقتی همدیگر را می بینند به یکدیگر دست می دهند و تا دست هایشان را از هم جدا نکنند گناهانشان بخشیده می شود.

وقتی که صدقه می دهند هم گناهانشان آمرزیده می شود و هم هفتاد نوع بلا را از خود دور می کنند

سوم اینکه وقتی می خواهند غذا بخورند بسم ا... میگویند و من دیگر نمی توانم غذا بخورم و گرسنه می مانم.

چهارم اینکه بعد از غذا خوردن الحمد ا... میگویند.

پنجم اینکه وقتی اسم تو می آید بلند بلند صلوات ختم می کنند و آنقدر ثواب آن زیاد است که من فرار می کنم.

ششم اینکه وقتی می خواهند کاری بکنند انشاء الله میگویند و من دیگر نمی توانم در آن کار دخالت کنم و آن ها را برهم زنم.

هفتم اینکه صدقه می دهند و وقتی که صدقه می دهند هم گناهانشان آمرزیده می شود و هم هفتاد نوع بلا را از خود دور می کنند.) به همین دلیل حضرت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: وقتی انسان دستش را در جیبش می کند تا صدقه دهد، هفتاد شیطان دست او را می گیرند تا او را منصرف نمایند. (

هشتم اینکه آنان قرآن می خوانند و در خانه ای که قرآن خوانده می شود دیگر جایی برای من نمی ماند. چون در آن خانه ملائکه رفت و آمد می کنند.

نهم اینکه مرا زیاد لعنت می کنند و با هر لعنت یک زخم بر من می افتد و تا زمانی که آن شخص را به گمراهی نکشانم آن ها خوب نمی شود.

دهم اینکه هنگامی که گناه می کنند سریع توبه می کنند و زحمت مرا به هدر می دهند.

یازدهم اینکه عطسه که می کنند الحمد ا... میگویند.

با سلام

خدمت بیندگان این وبلاگ

من احسان نویسنده این وبلاگ هستم. در این وبلاگ مطالبی در مورد

ص:511

شهیدان، خاطرات آنها وعکس های زیباومطالبی که خیلی جای مانور بر روی آن است واز جمله دیگر آن شیطان پرستی که در ایران به سرعت رواج پیدا کرده است و مطالبی زیاد دیگه) ماننده: حدیث روز، اصول کافی، نهج البلاغه، معجزات معصومین، نکات آموزنده وتفسیر ومعانی قرآنی (است. سعی بر این بوده که مطالب خود را به روز و زیبا بنویسم وانجام بدم واز شما خواهشمندم که مرا در این وبلاگ با نظرات خود یاری برسانید

به دلیلی این که بعضی از دوستان نسبت به زیاد مطلب این جانب ایراد گرفتن که نمی توانن بخوانن من احترام می گذارم و دو روز یک بار در ساعت 12 شب مطالب خود را می نویسم

از همه کسانی که وبلاگ من رو می بینن تشکر می کنم و از شما خواهش دارم در قسمت نظرات نظر خودتان را در مورد وبلاگ قرار دهید و هیچ نظر ویا پیام تبلیغاتی نگذارید ممنون می شم

نکته ای که حائز اهمیت است شرکت در بحث های جالب است که هر گونه نظر دهی برای همه آزاد است و نظر شما مستقیم درج در مطلب می شود از شما خواهشی که دارم در این بحث ها شرکت بکنید

با تشکر فراوان احسان

دانستنی هائی درمورد وقایع آخرالزمان

دانستنی هایی در مورد وقایع آخر الزمان

اللّهُمَّ صَلِّ عَلی? مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم

تعالیم و نصایح شیطان به اشرف مخلوقات...... !!!

چرا چنین ضعیف و رنجوری؟ شیطان گفت: از دست امت تو به جان آمده و

گداخته ام. حضرت فرمودند: مگر امتم با تو چه کرده اند؟ شیطان گفت: ای رسول خدا چند خصلت نیکو در آنان است که من هر اندازه تلاش می کنم تا این خصلت ها را از آنها بگیرم نمی توانم. حضرت فرمودند: آن خصلت ها کدامند؟ شیطان گفت:

اول اینکه: هر وقت به یکدیگر می رسند سلام می کنند و سلام یکی از نامهای خداست پس هر کس سلام کند خداوند او را از هر بلا و رنجی دور میکندو هر کس که جواب سلام را بدهد خداوند متعال رحمت خود را شامل حالش می کند.

دوم اینکه: وقتی همدیگر را ملاقات می کنند به هم دست می دهند و این عمل راآن قدر ثواب است که هنوز دست از یکدیگر بر نداشته حداوند هر دو را مورد رحمت خود قرار می دهد.

سوم اینکه: وقت خوردن غذا و شروع کارها است که» بسم الله الرحمن الرحیم « می گویند و مرا از خوردن آن غذا و شرکت در آن محروم می کنند......

چهارم اینکه: هر وقت سخن می گویند» ان شاءالله «بر زبان می آورند و به قضای خداوند راضی می شوند و من نمی توانم کارشان را از هم بپاشم و آنان رنج و زحمتم را ضایع می کنند.

پنجم اینکه: از صبح تا شام تلاش می کنم تا آنان را به گناه بکشانم و در صورت گناه نیز وقتی که شام می شود توبه می کنند و زحماتم را از بین می برند و خداوند به واسطه توبه گناهانشان را می بخشد.

ششم اینکه: از همه مهمتر اینکه وقتیکه نامت را می شنوند با صدای بلند صلوات می فرستند و من چون ثواب آن را می دانم از ناراحتی فرار می کنم زیرا طاقت دیدن ثواب این عمل را ندارم.

هفتم اینکه: امت تو به اهلبیت تو مهر می ورزند و این بهترین اعمال است.

سپس حضرت روی به اصحاب نمودندو فرمودند: هرکس که یکی از این خصلت ها را داشته باشد اهل بهشت است.

2. ناراحتی های شیطان از صدقه

روزی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از شیطان پرسیدند: ای ملعون چرا مانع از

ص:513

صدقه دادن می شوی؟ شیطان گفت: ای رسول خدا اگر اره ای بر سرم گذارند و مانند درخت اره ام کنند برایم راحت تر است از تحمل صدقه دادن اشخاص.

حضرت فرمودند: چرا از صدقه دادن مردم ناراحتی؟ شیطان جواب داد: در صدقه پنج خصلت است:

1 - مال را زیاد می کند.

2 - مریضان را شفا می دهد.

3 - بلاها را دفع می کند.

4 - صدقه دهندگان به سرعت از پل صراط عبور می کنند.

5 - بدون حساب وارد حساب می شوند و عذابی برایشان نیست. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پس از شنیدن این سخنان از شیطان به او فرمودند: خدا عذابت را زیاد کند.

3. دوستان شیطان در امت اسلام

روزی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با شیطان ملاقات کردند و فرمودند: ای لعین دوستان تو از امت من چند نفرند؟ شیطان گفت: دوازده نفر 1 - امیرستمگر. 2 - ثروتمند خود خواه. 3 - کسی که باک ندارد که از کجا بدست می آورد و در کجا به مصرف می رساند. 4 - عالمی که پادشاه ستمکاری را بر ظلم و جورش تایید کند.

5 - تاجر خائن که در تجارت خود به مردم خیانت کند. 6 - محتکر که ارزاق مردم را ارزان بخرد و برای گران شدن ذخیره و انبار کند. 7 - زنا کاران اعم از زن و مرد. 8 - ربا خواران که مال فقیران رابه این وسیله از کفشان بیرون می آورند. 9 - افراد بخیل که از انفاق مال خود بخل می ورزند و دیگران را از آن محروم می کنند. 10 - کسانی که در نماز سستی می کنند و توجهی به آن ندارند. 11 - کسانی که در میان مردم سخن جینی می کنند و آنان را به جان هم می اندازند 12 - کسانی که مست و بیهوش هستند.

سؤال از جانب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و جواب از ابلیس

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مسجد خارج شدند و شیطان را دیدند که کنار درب

ص:514

مسجد ایستاده است حضرت به او فرمودند: چرا در اینجا ایستاده ای؟ شیطان گفت : خدا مرا آورده است حضرت فرمودند برای چه؟ شیطان جواب داد: برای اینکه هر چه بخواهی از من بپرسی و من نیز از روی صدق و راستی جواب دهم.

حضرت فرمودند: چرا امتم را از نماز جماعت منع می کنی؟ شیطان گفت: هر گاه امت تو به قصد نماز جماعت از خانه بیرون می روند تب شدیدی بر من عارض می شود و آن تب برطرف نمی شود تا هنگامی که نماز گزاران از هم جدا شوند.

حضرت پرسیدند: چرا امتم را از دعا و طلب علم منع می کنی؟ شیطان جواب داد: به این سبب که وقتی آنان در طلب علم می روند یا دعا می کنند حالت کری و کوری به من دست می دهدتا زمانی که دست از دعا بردارند.

حضرت فرمودند: چرا آنان را از قرآن خواندن منع می کنی؟ شیطان جواب داد:

چون وقتی آنان قرآن می خوانند منت همانند سرب آب می شوم.

پیامبر فرمودند: چرا امتم را از جهاد منع می کنی؟ شیطان گفت: زمانی که آنان برای جهاد از خانه خارج می شوند بندی بر پاهایم می بندند تا وقتی که آنان از جهاد برگردند. وقتی که آنان به قصد حج از خانه خارج شوند مرا در غل و زنجیر می کنند تا وقتی که حج تمام شود و هرگاه قصد صدقه دارند اره بر سرم می گذارند و مرا مانند چوب اره می کنند.

شیطان به سؤالات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پاسخ صحیح داد.

در کتاب انوار المجالس به نقل از کتاب سراج القلوب آمده است که: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در اتاق ام السلمه نشسته بود که ناگاه کسی اجازه ورود خواست.

حضرت پیشاپیش فرمودند: ابلیس) شیطان (است به او اجازه دهید. شیطان داخل شد و سلام کرد و عرض کرد: ای رسول خدا من به خودی خود به خدمت شما نیامدم بلکه دو فرشته ازجانب پروردگار مرا گرفتند تا

به نزد شما آیم وهر چه را که از من می پرسید آن را به راستی جواب دهم وگرنه مرا به آتش عذاب خواهند کرد.

حضرت فرمودند: اول می پرسم چرا به حضرت آدم سجده نکردی؟ شیطان

ص:515

گفت: بخاطر حسد بود.

حضرت فرمودند: در دنیا چه کسی را دشمن خود می دانی؟ شیطان گفت: شما را.

حضرت فرمودند: به چه دلیلی؟ شیطان گفت: به جهت اینکه در دنیا امت ها را به اسلام دعوت کرده و به هدایت می رسانی و در قیامت آنها را شفاعت می کنی.

حضرت فرمودند: دیگر چه کسی را دشمن داری؟ شیطان گفت: کسی که از خدا فرمانبرداری کند و بسیار توبه کند و در نماز سستی و کاهلی ننماید و از بیم حق تعالی هراسان باشدو به پدر و مادر خود احسان و نیکی کند و دیگر به عالمی که علم او با عمل همراه است و کسی که پیوسته به عمل خیر مشغول باشد. حضرت

رسول (صلی الله علیه و آله) فرمودند: در حق وصی و نائب من حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) چه می گویی؟ شیطان گفت: حاشا که هرگز بر او دست یافته باشم و به این راضی هستم که مرا به حال خود وا گذارد چرا که من تاب دیدن رخسار مبارک آن حضرت را ندارم.

حضرت فرمودند: دوستانت کیانند؟ شیطان گفت: کاهل نمازان و سخن چینان و غیبت کنندگان

پیامبر (علیه السلام) فرمودند: رفیقانت چه کسانی هستند؟ شیطان گفت: خورندگان شراب.

حضرت فرمودند: هم صحبتان تو کیانند؟ عرض کرد: دروغگویان.

حضرت فرمودند: دامادان تو کیانند؟ عرض کرد: زنا کاران.

حضرت فرمودند: وکیلان تو کیستند؟ عرض کرد کم فروشان.

حضرت فرمودند: خزانه دارانت کیانند؟ گفت: آنان که زکات مال خود را نمی دهند.

حضرت فرمودند: شادی و نشاط تو از چیست؟ گفت: از آنانکه قسم دروغ می خورند.

حضرت فرمودند: دردت را چه کسی درمان می کند؟ گفت: کسانی که به دروغ گواهی می دهند.

ص:516

حضرت فرمودند: روی تو را چه کسی سیاه می کند؟ عرض کرد: توبه کنندگان.

حضرت فرمودند: چشمت از چه چیزی کور می شود؟ گفت: از صدقه پنهانی دادن.

حضرت فرمودند: گوشت از چه چیزی کر می شود؟ گفت: از کسانی که ذکر خدا می گویند.

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خانه تو کجاست؟ گفت در حمام ها.

حضرت پرسیدند: مسجد تو کجاست؟ گفت: بازارها.

حضرت فرمودند: با چه کسی غذا می خوری؟ گفت: با کسی که بدون ذکر نام خدا دست به سوی غذا دراز کند.

حضرت پرسیدند: در نزد تو چه کسی عزیزتر است؟ گفت: آن کسی که اهل بیت تو را خوار کند و معصیت بسیار کند.

حضرت فرمودند: مؤذنانت کدامند؟ گفت مطربان و دف زنان.

حضرت فرمودند: شکار تو از چه چیزی است؟ از آن جماعت که به روی زنان مردم نگاه کنند.

حضرت فرمودند: عنایت و شفقت چه کسی بیشتر است؟ جواب داد: ساحران و جادوگران.

حضرت فرمودند: دام تو از چیست؟ گفت از موی زنان که هر تار مویشان حلقه دامی است برای هر مردی.

حضرت فرمودند: مردم را از چه نگاه می داری؟ شیطان گفت: مرا به تعداد هر یک از مردم فرزندی است که برآنان مسلط کرده ام تا وسوسه کنند مگر آنکس که همیشه در خدمت صالحان و عالمان باشد و پیوسته در عبادت خداوند باشد چنین است که بر او دست نمی یابم اما آنکس که در نماز خود با حالت خضوع و خشوع) تواضع و فروتنی و ترس از خدا (باشد

او را به فکر های دنیایی می اندازم تا از نماز خود بهره نبرد و دچار سهو و اشتباه گردد.

جضرت رسول اکرم فرمودند: از چه کسی راضی هستی؟ گفت از دست زنان همچنان که من از اینان راضیم خدا از ایشان راضی مباد.

ص:517

حضرت فرمودند: آیا از زنان کسی ریافت می شود که تو بر او چیره نشوی؟ عرض کرد: چهار زن هستند که مرا بر آنان چیرگی نیست اول: مریم مادر حضرت عیسی (علیه السلام). دوم: آسیه زن فرعون. سوم: حرم تو خدیجه کبری. چهارم: دخترت فاطمه زهرا (س).

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: از گناهان کدام بدتر است؟ شیطان گفت: کبر و حسد بخل و کینه که این چهار چیز آفتند. ای رسول خدا از کبر بود که من بر آدم سجده نکردم و طوق لعنت بر گردنم افتاد و عبادات شش هزار ساله ام را ضایع و تباه کرد و حرص بود که آدم را به خوردن گندم وا داشت و از روی حسد بودکه قابیل برادر خود هابیل را کشت و از بخل بودکه قارون نابود گشت.

حضرت فرمودند: خوراک این همه از لشکریانت از کجا فراهم می شود؟ شیطان گفت: از کم سنجیدن. وقتی کسی یک درهم کمتر بسنجد لشکرم صد درهم از مال او را بر می دارند. حضرت فرمودند: وای به حال اینان که هرگز هیچ چیز ندارند.

شیطان عرض کرد: ای رسول خدا اگر اینان نبودند لشکرم از گرسنگی می مردندو اگر توبه در بین امت تو وجود نداشت برای من هیچ درد و غمی نبود زیرا که در هنگام مرگ هم می توانستم گریبانشان را بگیرم و ایمانشان را از دست بدهند اما اکنون با هزار رنج و مشقت آنان را به گناه وا می دارم و تا خبر دار می شوم که توبه کرده اندرنج هایم تباه و ضایع می گردد.

حضرت فرمودند: آیا فرزندی داری؟ شیطان گفت: آری سخن چینان نور چشم منند و ربا خواران راحت تن منند و ستمگران قوت اعضا و جوارح منند ای رسول خدا من دشمنم با کسی که با صالحان و عالمان تو بسیار همنشینی کند زیرا که من هر چه کوشش می کنم تا یکی را از شر تو دور کنم باز اینان او را نصیحت می کنند و به راه حق هدایت می نمایند.

حضرت فرمودند: دیگر با کدام یک از پیامبران سخن گفتی؟ شیطان گفت: با حضرت ابراهیم در هنگامی که خواست فرزندش را ذبح کند. او مرا شناخت و از خود دور کرد. دیگر با اسماعیل او نیز مرا با سنگ زدو از خود دور نمود. دیگر اینکه برادران یوسف را وسوسه کردم تا سر انجام برادر خودشان را در چاه انداختند.

موسی را نیز مورد وسوسه قرار دادم تا سر انجام آن مرد قبطی را کشت. یحیی را در حالت گرسنگی دیدم و نزد او غذا آوردم و او را وسوسه کردم تا سیر خورد و معده اش سنگین گشت و تا روز هنگام خوابید اما در صبح مرا شناخت و گفت: پس از این هرگز سیر نخواهم خورد.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: آیا هرگز بر من دست می یابی؟ شیطان عرض کرد: حاشا که هرگز بر تو دست یافته باشم.

حضرت فرمودند: با من عهد کن که امت مرا فریب ندهی؟ شیطان عرض کرد: تو نیز با من عهد کن که مرا در روز قیامت شفاعت نمایی. حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در فکر فرو رفتند. در این حال جبرئیل بر حضرت نازل شد و فرمود: ای رسول خدا آگاه باش و با او عهد نکن که خداوند سوگند یاد نموده که او را در آتش بسوزاند.

حضرت فرمودند: امتم را نصیحت کن. شیطان به امید شفاعت روی به اصحاب کرد و گفت: اگر راه رستگاری را می خواهید پس به نصیحت من گوش دهید و آن را فراموش نکنید:

اول اینکه چون وقت نماز فرا رسد کار های خود را کنار گذاشته و مشغول عبادت شوید وگرنه با وسوسه شما را به کاری شما را مشغول خواهم داشت که از نماز محروم شوید.

دوم اینکه به زنان نا محرم نگاه نکنید و به سخنان آنان گوش ندهید زیرا شما را در گناه خواهم انداخت.

سوم آنکه وقتی تصمیم به انجام امر نیکی گرفتید زود آن را انجام دهید وگرنه من مانع خواهم شد

چهارم آنکه سوگند دروغ نخوریدکه موجب فقر می شود.

پنجم اینکه صحبت صالحان و عالمان را از دست ندهید زیرا از بهترین طاعات است.

ششم اینکه مهمان را گرامی بداریدکه هدیه خداست و با او بی حرمتی نکنید.

هفتم اینکه اولاد رسول خدا را گرامی بدارید و حرمتشان را نشکنید که حجت خدا هستند.

ص:519

پندهای شیطان به حضرت نوح (علیه السلام)

حضرت عبدالعظیم حسنی از معصوم نقل کرده است که: بعد از طوفان نوح وقتی که کشتی روی زمین قرار گرفت شیطان نزد آن حضرت آمد و گفت: تو خدمتی بزرگ به من کردی و بر گردنم حق داری. می خواهم در عوض آن تو را نصیحت کنم و در این امر به تو خیانت نمی کنم حضرت نوح از سخنان شیطان و از این که می خواهد او را نصیحت کند ناراحت شد.

خداوند به حضرت وحی فرستاد که: ای نوح سخن او را قبول کن نوح فرمود: هر چه می خواهی بگو.

شیطان گفت: ای نوح بخیل حریص حسود جبار و عجول نباش چون اگر بدانم کسی این صفات را دارد او را مانند توپ به این سو و آن سو پرت می کنم. حضرت نوح فرمود: خدمتی که من به تو کردم چیست؟ شیطان گفت: نفرینی که در باره قوم خودکردی و همه را به هلاکت رساندی و آنان را به جهنم فرستادی. من از دست آنان ناراحت شدم و اگر خودم می خواستم آنان را گمراه کرده و به گناه بکشانم یک عمر وقت لازم بود.

شیطان در فریب موسی (علیه السلام) ناکام ماند

روزی حضرت موسی برای مناجات به کوه طور می رفت و شیطان هم در پی او رفت. یکی از فرشتگان شیطان را نهیب زد و گفت: از دنبال موسی برگردکه او کلیم خداست مگر امید داری که بتوانی او را بفریبی؟ شیطان گفت: آری. چنان که پدر او حضرت آدم را به خوردن گندم فریفتم از موسی هم امید دارم که چنین شود حضرت موسی متوجه شد شیطان گفت: ای موسی کلیم می خواهی تو را شش پند بیاموزم؟ حضرت موسی فرمود: خیر. من احتیاج ندارم از من دور شو. جبرئیل نازل شد و فرمود: هر چه می خواهی بگو.

شیطان گفت: آن شش پند این است: اول اینکه در وقت دادن صدقه به یادم باش و زود صدقه بده که ممکن است زود پشیمانت کنم گرچه آن صدقه کم و کوچک باشد چون ممکن است همان صدقه کم تو را از هلاکت نجات دهد و از خطر حفظ نماید.

دوم اینکه ای موسی با زن بیگانه و نامحرم خلوت نکن چون در آن صورت من نفر سوم هستم و تو را فریفته و به فتنه می اندازم و وادار به زنا می کنم.

سوم اینکه ای موسی در حال غضب به یادم باش زیرا در حال غضب تو را به امر خلاف وادار می نمایم و آرزو می کنم که اولاد آدم غضب کند تا من مقصودم را عملی سازم.

چهارم اینکه چیزهایی که خداوند ازآنها نهی کرده نزدیک نشو چون هر کس به آنها نزدیک شود من او را به حرام و گناه می اندازم.

پنجم اینکه در دل خود فکر گناه وکار خلاف راه مده چون اگر من دلی را چنین دیدم به سوی او دست می اندازم و او را فریب داده و به گناه می اندازم. ششم.....

تا خواست که ششم را بگوید جبرئیل حضرت موسی (علیه السلام) را نهیب زد و فرمود:

ای موسی حرکت کن و گوش مده که او می خواهد در نصیحت ششم تو را بفریبد.

لذا موسی حرکت کرد و رفت. شیطان فریاد زد و گفت: وای بر من پنج موعظه را که اساس کارم در آنها بود شنید و رفت می ترسم که آنها را به دیگران بگوید و آنان هدایت شوند. من می خواستم پس از این او را به دام اندازم و او و دیگران را فریب دهم ولی از دستم رفت.

پند های شیطان به حضرت موسی (علیه السلام)

روزی حضرت موسی (علیه السلام) نشسته بود شیطان بر او وارد شد در حالی که کلاهی رنگارنگ بر سر داشت. آن را از سر خود برداشت و در

کناری گذاشت و نزدیک حضرت رفت و سلام کرد. آن حضرت فرمود: تو کیستی؟ گفت من شیطان هستم.

حضرت فرمود: خدا خانه ات را خراب کند و تو را از مردم مؤمن دور نگه دارد.

ص:521

این کلاه راه راه و رنگارنگ چیست؟ گفت: دلهای مردم را به واسطه آن جذب می کنم. حضرت موسی (علیه السلام) فرمود: به من بگو وقتی که فرزند آدم گناه می کند چه موقع بر او مسلط می شوی؟

شیطان گفت: زمانی که خود بینی او را بگیرد و عمل خود را بزرگ و زیاد حساب کند و گناه خود را کوچک در نظر آورد.

شیطان گفت: ای موسی می خواهم تو را نصیحت کنم و آن اینکه با زنی که بر تو حلال نیست در جایی خلوت نکن زیرا اگر مردی با زنی نامحرم خلوت کند من خود رفیق اوهستم وآن قدر وسوسه می کنم تا آنان را به گناه بکشم. دیگر اینکه اگر با خدا عهد و پیمانی بستی فورا به آن وفا کن چون اگر کسی با خدا عهدکند من بین او و عهدی که کرده واقع می شوم و نمی گذارم که به عهد خود وفاکند و همچنین اگر تصمیم گرفتی که صدقه دهی آن را زود بده چون اگر کسی قصد صدقه کند من رفیق او خواهم شد و او را از صدقه دادن باز می دارم.

سرمایه های شیطان

روزی حضرت عیسی (علیه السلام) شیطان را دید که پنج الاغ سیاه در پیش داشت که بارهایی بر آنها نهاده و در راهی می رفت. حضرت پرسید: ای شیطان باراین الاغ ها چیست و به کجا می روی؟ آن ملعون گفت: ای روح الله بار آنها مال التجاره من است و برای فروش می برم. حضرت فرمود: آیا همه کالاها از یک قماش هستند؟ شیطان گفت: خیر بار هر یک با دیگری تفاوت دارد.

حضرت عیسی (علیه السلام) به یکی از آنها اشاره کرد و پرسید: بار این الاغ چیست؟ شیطان گفت: ظلم و جور و تعدی است. حضرت فرمود: خریدار آن کیست؟ شیطان گفت: پادشاهان ظالم و حاکمان جور.

حضرت فرمود: الاغ دوم چه باری داری؟ شیطان گفت: غرور و خود پسندی.

حضرت پرسید: خریدار آن کیست؟ شیطان گفت: کدخداهای آبادی ها و رؤسای دهات.

حضرت فرمود: بر الاغ سوم چه بارکرده ای؟ شیطان گفت: حسد. حضرت فرمود: مشتری آن کیست؟ شیطان گفت: عالمان درباری و مزدوران آنان و نوکران عجانب.

حضرت پرسید: بارالاغ چهارم چیست؟ شیطان گفت: خیانت. حضرت فرمود؟ مشتری آن کیست؟ شیطان گفت: تاجران و کارکنان آنان. کسانی که تجارآنان را امین خود قرار داده و برای خرید و فروش به شهر های دور و نزدیک می فرستند ولی آنان به جای امانت داری خیانت می کنند.

حضرت پرسید: درازگوش پنجمی بارش چیست؟ شیطان گفت: نیرنگ. حضرت فرمود: خریدارش کیست؟ شیطان گفت: زنان.

تعریف و تمجید شیطان از زنان

درملاقاتی که شیطان با حضرت یحیی (علیه السلام) داشت ضمن گفتگوهای زیادی که با هم داشتند شیطان گفت: ای پیامبر خدا امیدوار کننده ترین چیزها نزد من و آن چیزی که پشتم را محکم می کند و باعث روشنی چشم من می شود زنان هستند.

زیرا آنان وسیله گمراهی مردم و دامها و تیر هایی هستند که به خطا نمی رود. پدرم فدای آنان باد. اگر آنان نبودند قدرت نداشتم که حتی یک نفر را گمراه کنم.

به واسطه آنان است که به مقصد می رسم و مردم را به مهلکه می اندازم. چقدر آنان خوب هستند. وقتی که نیکان بر من غالب شدند و لشکریانم را تار و مار کردند پیش زنان می روم و قلبم روشن و غضبم تمام می شود. اگر زنان از ذریه آدم نبودند من آنان را سجده می کردم آنان سرور من هستند و جایشان گردن من است و آنان را بر گردن خود می نشانم و اگر خواسته ای داشته باشند نه با پا و دست بلکه با سرم انجام می دهم زیرا ایشان مایه امید نگهدار تکیه گاه مورد اعتماد و فریاد رس من هستند.

(والسلام علی من اتبع الهدی)

التماس دعا

به نظر شما چرا خدا از بین شرور که به صورت کلی بیان می کند، در سوره فلق فقط این سه تا شر را انتخاب کرده است؟ تاریکی، سحر و حسود؟ مگه اینها چه خصوصیت مشترکی دارند؟

» قل اعوذ برب الفلق «بگو پناه می برم به پروردگار سپیده دم) اعوذ یعنی پناه بردن از شئی هراسناک به موجودی نیرومند برای دفع شر (

» من شر ما خلق «از شر آنچه که آفریده است

» و من شر غاسق اذا وقب «از شر تاریکی آنگاه که فراگیر شود.

» و من شر نفقثت فی العقد «و از شر زنان جادوگر که به هنگام افسون کردن مردمان در گره های جادو سخت می دمند.

» و من شر حاسد اذا حسد «و از شر هر حسود آنگاه که حسد می ورزد.

مگر خداوند شر آفریده است؟

حضرت معشوق می فرماید:» من شر ما خلق «مگر خداوند شر آفریده است؟

خداوند در این سوره می فرماید: آنچه من آفریده ام که البته خلق آنها و دارای وجود شدن آنها خیر است اما بعضی از اوقات این خیرات آفریده شده با اختیار خود شر ایجاد می کنند و خدا طبق سنت خود که بنا دارد به انسان ها اختیار بدهد تا خود انتخاب کنند جلوی شر آنها را نمی گیرد اما به ما راهکار ارائه می دهد که چگونه با این شرور می توانیم مقابله کنیم و این راهکار همان پناه بردن به خالق آنهاست که مسلما کسی که می تواند شر آنها را از بین ببرد خالق آنهاست که به همه ابعاد وجودی شما و آنها آگاه است.

خداوند اسباب فراوانی برای امان بخشیدن به انسان ها از شر آفریده ها تدارک دیده، به عنوان مثال، خانه ای که در آن زندگی می کنیم وسایلی که توسط آن خطرات را پیش بینی می کنیم. در زمان حاضر و هر چه پیش می رویم این وسایل را بیشتر پیش بینی می کنیم) ترمز ای بی اس، انرژی اتمی، دارو های رفع بیماری و... (

گاهی وجود همین اسباب و وسائل، مانند حجابی بر یک واقعیت ما را از ناتوانی خود در محافظت از خویشتن غافل می سازد، که بشر در این شرایط به حدی می رسد که مانند فیلسوف آلمانی "نیچه" به طور رسمی اعلام می دارد: خدا مرده

ص:524

است.

این سوره به ما می فرماید که هر مقدار پیشرفت داشته باشیم، باز هم برای دفع کوچکترین این شرور به توسل به خدا نیازمندیم.

در صحیفه الرضا از امام رضا علیه السلام نقل شده است:» به جهت دفع ضرر سحر و بطلان آن دستت را مقابل صورت قرار بده و بخوان: بِسمِ الله الْعَظیم رَبّ الْعرشِ الْعظیم إلاّ ذَهبت و انْقرضت «

3 شر از میان همه ی شرها

به نظر شما چرا خدا از بین شرور که به صورت کلی بیان می کند، فقط این سه تا شر را انتخاب می کند؟ تاریکی، سحر و حسود؟ مگه اینها چه خصوصیت مشترکی دارند؟

شاید پاسخ این باشد که هر سه این شرور از دید ما مخفی هستند و در حالت غفلت، به سراغ ما می آیند.

تو تاریکی که از خطرهای احتمالی غافلیم، چه راهی برای حفظ خویش داریم؟ اگر حیوان درنده ای یا انسان شروری بخواهد به ما آسیبی برساند، بی آنکه ما از وجود آن آگاه باشیم.

اگر ساحران با ورد و جادو و دمیدن در گره ها بخواهند، ما را دچار مشکل سازند بی آنکه ما از اصل سحر و راه ابطال آن خبری داشته باشیم؛ اگر برادر یا دوستانمان نسبت به ما حسادت بورزند و بخواهند ضرری به ما برسانند، بی آنکه از نیت سوء او آگاه باشیم؛ در برابر این شرور نهان چه کاری از دست ما بر می آید و چه راهی برای نجات خویشتن از شر آنان سراغ داریم؟

اینجا فرصت مناسبی است تا ناتوانی خویش را با همه وجود در یابیم و به دنبال پناهگاه حقیقی باشیم.

آیا خدا در قرآن سحر را تأیید می کند؟

خداوند در سوره بقره آیه 102 هم این مسأله را مطرح می کند که به وسیله سحر

بین دو همسر جدایی می اندازند.

سحر، جادو، طلسم و بستن بخت از اموری است که واقعیت دارد و از نظر فقهی تعلیم و تعلم آنها - به جز برای بی اثر کردنشان - حرام است. وجود چنین نیروهائی به مقتضای نظام دنیا می باشد که تزاحم میان زشتی ها و پلیدی ها وجود دارد و همچنان که انسان های شیطان صفت و زشتکار وجود دارد، جن های پلید و آزار دهنده نیز وجود دارد.

البته نمی توان مطمئن بود که هر نوع مشکلی ریشه در همین مسئله دارد و باید توجه داشت که غالب آنچه امروزه در میان مردم در این باره شایع است، بی اساس است و بیشتر به افکار روانی، تخیلات، سوءظن ها، توهمات و مشکلات واقعی موجود در رفتار و اعمال آنها مربوط است.

لازم به ذکر است که خداوند متعال با قدرت خویش، چنین اراده و نیرویی را در افراد به ودیعت نهاده است که با بهره گیری از این اراده و تقویت آن می توانند به کارهای شگفت انگیزی دست زنند.

برخی مانند اولیای خداوند از آن نیرو و در مسیر مناسب، استفاده می کنند و عده ای دیگر، با سوء استفاده از آن به کارهای ناشایست اقدام می کنند. پس در واقع اصل وجود این نیرو در نهاد آدمی از آن خداوند و به فرمان او است، منتها چگونگی بهره گیری از آن به عهده خود انسان نهاده شده است و او در چگونگی بهره گیری از آن مسئول است.

خداوند برای رسیدن به هر مقصدی راهکار و اسباب و عللی قرار داده است، برای بطلان سحر نیز راهی مشخص کرده است.

با استفاده از راهکارهای زیر انشاءالله می توانید سحر و طلسم را باطل کنید:

1 پناه بردن به خداوند) گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم (و زیاد خواندن سوره های فلق و ناس؛

2 - خواندن آیه 51 و 52 سوره قلم) یعنی از:» و إن یکادالّذین... تا آخر سوره (« و هم چنین خواندن» آیه الکرسی «.

3 - حاج شیخ عباس قمی در کتاب مفاتیح الجنان از امیرالمومنین علی علیه

السلام نقل نموده است که جهت باطل کردن سحر این جملات را بنویسید و همراه خود داشته باشید:

» بِسمِ الله وَ بِالله، بِسمِ الله وَ ما شاءَالله، بِسمِ الله لاحَولَ ولاقُوّه الا بالله، قالَ موسی ما جِئتُم بِهِ السِّحرُ انَّ اللهَ سَیُبطِلُهُ انَّ اللهَ لا یُصلِحُ عَملَ المُفسِدینَ، فَوَقَعَ الحَقُّ و بَطَلَ ما کانُوا یَعمَلونَ فَغُلِبوا هُنالِکَ وَانقَلَبُوا صاغِرینَ «(1)

4 - همچنین از حضرت روایت شده است: جهت محفوظ ماندن از سحر و جادو، شب ها پس از نماز و روزها پیش از نماز هفت مرتبه بخوانید:» بِسمِ الله وَ بِالله سَنشُدُّ عَضُدَکَ بِأخیک وَ نَجعَلَ لَکُما سُلطاناً فَلا یَصِلونَ إلَیکُما بِ آیاتِنا أنتُما وَ مَن اتَّبَعَکُما الغالِبون «. (2)

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل کرده: جهت بطلان سحر، این دعا را بنویسید و همراه خود نگه دارید:» قالَ موسی ما جِئتُم بِهِ السِّحر إنَّ الله سَیُبطِلُه إنّ الله لا یُصلِحُ عَمِلَ المُفسِدین و یَحِقّ الله الحَقّ بِکَلِماتِه و لَو کَرِهَ المُجرِمون اأنتم أشَدُّ خَلقاً أمِ السماءَ بناها رَفعَ سَمکَها فَسوّاها «تا آخر آیات سوره نازعات. در ادامه:» فَوَقَعَ الحَقُّ و بَطَلَ ما کانُوا یَعمَلونَ فَغُلِبوا هُنالِکَ وَانقَلَبُوا صاغِرینَ و أُلقی السَّحرهُ ساجدین، قالوا آمَنّا بِربِّ العالَمین رَبِّ موسی وَ هارون («3)

ب ه نظر شما چرا خدا از بین شرور که به صورت کلی بیان می کنه فقط این سه تا شر را انتخاب میکنه؟ تاریکی، سحر و حسود؟ مگه اینها چه خصوصیت مشترکی دارند؟ شاید پاسخ این باشد که هر سه این شرور از دید ما مخفی هستند و در حالت غفلت، به سراغ ما می آیند

5 - خواندن این آیه نیز جهت خنثی کردن اثر سحر وارد شده است: إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ «.» اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَهً إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ . (4)

6 - در صحیفه الرضا از امام رضا علیه السلام نقل شده است:» به جهت دفع ضرر سحر و بطلان آن دستت را مقابل صورت قرار بده و بخوان: بِسمِ الله الْعَظیم

رَبّ الْعرشِ الْعظيم إلاّ ذَهبت و انْقرضت «. (5)

7 - علامه کفعمی دعایی به عنوان حدیث قدسی نقل کرده است که خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود:» کسی که دوست دارد از سحر در امان باشد، بگوید:

» اللَّهُمَّ رَبَّ مُوسَی وَ خَاصَّهُ بِکَلَامِهِ وَ هَازِمَ مَنْ کَادَهُ بِسِحْرِهِ بِعَصَاهُ وَ مُعِیدَهَا بَعْدَ الْعَوْدِ ثُعْبَاناً وَ مُلَقِّفَهَا إِفْکَ أَهْلِ الْإِفْکِ وَ مُفْسِدَ عَمَلِ السَّاحِرِینَ وَ مُبْطِلَ کَیْدِ أَهْلِ الْفَسَادِ مَنْ کَادَنِی بِسِحْرٍ أَوْ بِضُرٍّ عَامِداً أَوْ غَیْرَ عَامِدٍ أَعْلَمُهُ أَوْ لَا أَعْلَمُهُ وَ أَخَافُهُ أَوْ لَا أَخَافُهُ فَاقْطَعْ مِنْ أَسْبَابِ السَّمَاوَاتِ عَمَلَهُ حَتَّی تُرْجِعَهُ عَنِّی غَیْرَ نَافِذٍ وَ لَا ضَارٍّ لِی وَ لَا شَامِتٍ بِی إِنِّی أَدْرَأُ بِعَظَمَتِکَ فِی نُحُورِ الْأَعْدَاءِ فَکُنْ لِی مِنْهُمْ مُدَافِعاً أَحْسَنَ مُدَافَعَهٍ وَ أَتَمَّهَا یَا کَرِیم «. (6)

8 - صدقه دادن.

ان شاء الله با تداوم صدقه، تغییر محل زندگی، و تکرار سوره» یس «مشکلات و نفوس بد از اطراف شما دور خواهد شد. و در هر صورت به خداوند و حاکمیت اراده الهی همچنان معتقد باشید چه بسا همین فراز و نشیب ها دامی از سوی شیطان باشد که ایمان شما را متزلزل کند. لذا با پایداری و استقامت ایمان خود را حفظ کنید تا در نتیجه آن شیطان ناامید شود و درهای رحمت الهی به سوی شما باز گردد.

پی نوشت:

1. مفاتیح، باقیات صالحات، باب سوم.

2. بحار الانوار، ج 92، ص 129.

3. همان.

4. همان؛ مفاتیح الجنان، باقیات صالحات، باب سوم.

5. همان.

6. کفعمی، مصباح، ص 228؛ بحار الانوار، ج 92، ص 319.

بنابر این اگر انسان با اسباب معنوی مأنوس باشه تو اون لحظه ای که چنین خطری احساس می کنه آغوش خدا را مقابلش باز می بیند وبه اون قوی و شکست ناپذیر پناه می برد، نه اینکه سراغ رمال وجادو گربره که خیلی وقتها به مشکلاتش اضافه هم بشود.

منابع:

سایت ایده ها

سایت پرسمان

برگرفته شده از ri. golb. tiablolha\: ptth

گناهی که شیطان هم از آن بیزار است

گناهی که شیطان هم از آن بیزار است !

تهمت و بهتان به اندازه ای زشت و زننده است که حتی شیطان هم از انجام دهنده آن دو بیزاری می جوید. شیطان از رفتارهای زشت و اعمال خلاف استقبال می کند؛ ولی برخی از رفتارهای ناروا آن قدر زشت و پلیدند که شیطان هم آن ها را تاءیید نمی کند. یکی از این اعمال، نابود کردن وجهه افراد در جامعه، و ریختن آبروی آن ها به وسیله بهتان یا تهمت است.

تهمت آثار شومی هم برای تهمت زننده و هم برای تهمت زده شده به بار می آورد که می توان آن ها را در دو عنوان ذیل جای داد:

1 - پیامد تهمت بر بعد معنوی انسان

در روایتی از امام جعفر صادق (علیه السلام) در این باره آمده است:

اذا اتهم المومن اخاه انماث الایمان من قلبه کما ینماث الملح فی الماء. [1]

ص:529

آن گاه که مومن به برادر مومنش تهمت زند، ایمان در دل او ذوب می شود؛ همان گونه که نمک در آب ذوب می شود.

همان طور که از این روایت بر می آید، تهمت موجب از بین رفتن ایمان مومن می شود.

در توضیح این مطلب باید گفت که بسیاری از اعمال انسان بر ایمان او تاثیر می گذارد. همچنین درباره این اعمال، دو حالت "انجام" و "ترک" وجود دارد که هر دو حالت، در بعد ایمانی او موثر است. ترک واجبات از سویی و انجام گناهان از سوی دیگر، ایمان انسان را ضعیف می کند. "ترک واجب" و "انجام حرام" را می توان دو گونه از کفر عملی به شمار آورد که "انجام حرام" شامل "تهمت" هم می شود و ضعف و نابودی ایمان را در پی دارد.

2 - پیامد تهمت بر روابط انسانی

تهمت مایه نابودی حریم برادری و روابط انسانی میان افراد جامعه بشری است و جو عدم اعتماد و ترس از اطمینان را فراهم می سازد:

امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود:

من اتهم اخاه فی دینه فلا حرمه بینهما.] 2 [

کسی که برادر دینی اش را متهم کند

بسیار محکم تر است. با تهمت زدن به برادر یا خواهر دینی، این رابطه محکم قطع می شود.

انسان عاقل و متدینی که به مبدا و معاد اعتقاد دارد، هیچ گاه به دیگری تهمت نمی زند. حتی اگر انسانی دین نداشته باشد، سرشت انسانی اش به او اجازه این کار را نمی دهد، مگر آن که از فطرت پاک انسانی به خوی حیوانی گرویده باشد.

با بررسی این مساءله در جامعه، مشاهده می شود که افرادی برای رسیدن به اهدافی شیطانی می کوشند دیگران را مورد "تهمت" و "بهتان" قرار دهند؛ ولی در نهایت امر، به ذلت و بیچارگی کشیده خواهند شد.

شیطان

موضع ابلیس در برابر تهمت و بهتان

تهمت و بهتان به اندازه ای زشت و زننده است که حتی شیطان هم از انجام دهنده آن دو بیزاری می جوید. شیطان از رفتارهای زشت و اعمال خلاف استقبال می کند؛ ولی برخی از رفتارهای ناروا آن قدر زشت و پلیدند که شیطان هم آن ها را تاءیید نمی کند. یکی از این اعمال، نابود کردن وجهه افراد در جامعه، و ریختن آبروی آن ها به وسیله بهتان یا نعمت است.

امام جعفر صادق (علیه السلام) در این زمینه می فرماید:

من روی علی مؤمن روایه یرید بها شینه و هدم مروءته لیسقط من اعین الناس اخرجه الله من ولایته الی ولایه الشیطان، فلا یقبله الشیطان.] 3 [

اگر کسی سخنی را بر ضد مومنی نقل کند و قصدش از آن، زشت کردن چهره او و از بین بردن وجهه اجتماعی اش باشد و بخواهد او را از چشم مردم بیندازد، خداوند او را از محور دوستی خود خارج می کند و تحت سرپرستی شیطان قرار می دهد؛ ولی (شیطان هم او را نمی پذیرد.

انسان عاقل و متدینی که به مبدا و معاد اعتقاد دارد، هیچ گاه به دیگری تهمت نمی زند. حتی اگر انسانی دین نداشته باشد، سرشت انسانی اش

به او اجازه این کار را نمی دهد، مگر آن که از فطرت پاک انسانی به خوی حیوانی گرویده باشد

ص:531

راه های درمان تهمت

پاک ساختن زبان از آفت تهمت، با کوششی مداوم میسر خواهد بود.

درمان این بیماری را باید با اندیشه و دقت در پیامدهای زشت و نازیبای آن آغاز کرد؛ سپس به یادآوری مستمر آن ها پرداخت که:» فان الذکری تنفع المومنین «] 4 [

یادآوری پیامدهای تهمت، تنفر و انزجار قلبی انسان از این رفتار زشت و پلید را در پی خواهد داشت و بدیهی است که تمام حرکات درونی و برونی انسان، بر پایه "دوست داشتن" و "نفرت ورزیدن" انجام می گیرد؛ از این رو می باید در صدد ایجاد و تقویت حالت انزجار از تهمت بر آمد تا بتوان به سوی ترک آن گام برداشت.

همچنین باید به ارزش و عظمت آبروی دیگران اندیشید تا به سادگی به سمت تخریب آن گام برداشت.

دین مبین اسلام، آبرو و حرمت من را بزرگ تر از کعبه و حتی قرآن] 5 [دانسته است و با آگاهی از چنین ارزشی، هیچ کس نباید به خود اجازه دهد به حریم آبروی دیگران تجاوز کند. تقویت حسن ظن و حمل رفتار دیگران بر وجه نیکو، راه دیگری برای درمان این بیماری نابود کننده است.

پی نوشت ها:

.] 1 [کلینی: کافی، ج 2، ص 361، ح 1.

.] 2 [کلینی: کافی، ح 2.

.] 3 [کلینی: کافی، ص 358، ح 1.

.] 4 [ذاریات (55:(51.

.] 5 [علامه مجلسی: بحارالانوار، ج 7، ص 323.

منبع: کتاب اخلاق الهی، جلد چهارم، آفات زبان استاد آیت الله مجتبی تهرانی) ره (به نقل تبیان

برگرفته شده از ri. golb. tiablolha\: ptth

ص:532

تلفن همراه خود را خانه شیطان نکنید.

جوانی که به جای درس خواندن و افتخارآفرینی علمی و معنوی، تمام وقت خود را صرف پیامک های عاشقانه و بی محتوا و حرام می کند و هنگام تدریس استاد با تلفن همراه خود که برای او یک خانه شیطان است، بازی می کند نتیجه ی لقمه حرام است.

حضرت آیت الله العظمی مظاهری فرمودند:

جوانی که به جای درس خواندن و افتخارآفرینی علمی و معنوی، تمام وقت خود را صرف پیامک های عاشقانه و بی محتوا و حرام می کند و هنگام تدریس استاد با تلفن همراه خود که برای او یک خانه شیطان است، بازی می کند نتیجه ی لقمه حرام است.

حضرت آیت الله العظمی مظاهری در درس اخلاق هفتگی خود نسبت به کسب در آمد از راه حرام و شبهه ناک هشدار داده و بسیاری از ناهنجاری های اخلاقی را ناشی از رعایت نکردن حلال و حرام دانستند.

این مرجع تقلید، ضمن تبریک ایام ولادت باسعادت حضرت فاطمه زهرا (س) اظهار داشتند: یکی از نکات آموزنده در قضیّ ولادت حضرت زهرا» سلام الله علیها « که در جامع امروزی باید سرمشق همگان قرار گیرد، این است که پیامبر اکرم» صلی الله علیه وآله وسلّم «و حضرت خدیجه، چهل شبانه روز، روزها روزه بودند و شب ها عبادت می کردند و در آن مدّت حتی آلودگی قلبی که در اثر معاشرت عادی با مردم پدید می آید، برای آنان حاصل نشد.

* یک توصیه برای والدین

ایشان افزودند: هر زن و شوهری که می خواهند بچّه دار شوند و دوست دارند فرزندشان سعادت مند شود، باید قبل از انعقاد نطفه، گناه در زندگی آنان نباشد و از اعمال لغو و بیهوده و از شبهات نیز بپرهیزند تا گناه آنان و رفتار یا گفتار ناپسندشان بر

ص:533

روح جنین و کودک آنان تأثیر منفی نگذارد. زیرا بر اساس قانون وراثت که هم در علوم دینی مورد تأکید واقع شده و هم از نظر علوم طبیعی و روان شناسی اثبات شده است، صفات نیک و بد و خلق و خوی پدر و مادر به فرزند آنان منتقل می گردد.

معظم له همچنین بیان داشتند: در زمان امیرالمؤمنین» سلام الله علیه «بچه ای به دنیا آمد که شبیه مرد دیگری غیر از پدر خود بود. مادر آن بچه، عفیف بود و بالأخره نزاع را خدمت امیرالمؤمنین آوردند. آن حضرت حکم کردند و فرمودند: بچه متعلّق به پدر خودش است، امّا آن زن، هنگام انعقاد نطفه، به فکر آن مرد نامحرم بوده است و فکر او بر شکل ظاهری فرزندش اثر گذاشته است.

* انتقاد از عشق بازی های نامشروع

ایشان تصریح کردند: حال این عشق بازی ها و این فساد اخلاقی، چه فرزندانی تحویل جامعه می دهد؟ این روابط دوستی نامشروع بین زنان و مردان و دختران و پسران، چه چیز تحویل جامعه می دهد؟! غذاهای حرام و غذاهای شبهه ناک، چه چیز تحویل جامعه می دهد؟!

رییس عالی حوزه علمیه اصفهان همچنین گفتند: طبق قانون وراثت، صفات ظاهری نظیر شکل و شباهت و صفات باطنی نظیر شجاعت و ترس، سخاوت و بخل، حسادت و رأفت، به واسطه ژن ها به اولاد منتقل می شود؛ یعنی معمولاً پدر بخیل و کینه توز، فرزندانی بخیل و کینه توز دارد و فرزندان حسود، از مادران حسود متولّد می شوند. البته عواملی نظیر تربیت و محیط شایسته می تواند این صفات را تغییر دهد که اکنون مورد بحث ما نیست.

* تأثیر لقمه حرام

ایشان با اشاره به تأثیر غذای حرام در تربیت فرزند خاطرنشان کردند: نکته حائز اهمیّت دیگر در قضیه ولادت حضرت زهرا» سلام الله علیها «، این است که پیامبر اکرم» صلی الله علیه وآله وسلّم «، روزه خود را با خرما و انگور بهشتی که پاک ترینِ عذاها است، افطار کردند و به نزد حضرت خدیجه رفتند. این موضوع نمایان گر این حقیقت است که اولاد شایسته و صالح، در اثر غذای پاک و حلال

نصیب انسان می شود. اگر غذای پدر و مادر شبهه ناک باشد و چه رسد که حرام باشد، تأثیر عجیبی در شقاوت فرزند آنان دارد.

معظم له تاکید کردند: بر اساس روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) زمینه سعادت و شقاوت فرزند در رحم مادر و در نطفه پدر است و به تعبیر روشن تر، زمینه های اصلی و اساسی سعادت و شقاوت انسان ها در خانه و در نهاد خانواده شکل می گیرد. بچه ها قبل از انعقاد نطفه تا وقتی وارد اجتماع می شوند و حتی بعد از آن، از طرف خداوند نزد پدر و مادر امانت هستند و پدر و مادر موظّفند به خوبی امانت داری کنند و مراقب باشند با غذای حرام و شبهه ناک، زمین؟ شقاوت و سقوط فرزند خود را فراهم نسازند. بچه در شکم مادر رشد می کند و باید رشد او از غذای حلال باشد.

وقتی به دنیا می آید، باید غذای او حلال باشد، تا بالاخره زمین؟ سعادت برای این بچه فراهم گردد.

ایشان اضافه کردند: غذای حرام، تأثیر عجیبی در تربیت فرزند و در شقاوت انسان دارد. چطور خوردن میوه هایی مثل سیب هنگام بارداری، در لطافت بدن کودک تأثیر دارد؟ غذای حلال هم در لطافت و سعادت روحی فرزند و غذای حرام در شقاوت و بدبختی او تأثیر به سزایی دارد.

* ورشکسته ترین افراد چه کسانی اند

حضرت آیت الله مظاهری همچنین در ادامه با بیان این که طبق تصریح قرآن کریم، ورشکسته ترین افراد، کسانی هستند که به واسط؟ اولاد باید به جهنّم بروند، ابراز داشتند: اولادی که در اثر گناه پدر و مادر یا در اثر غذای حرام، شقاوت مند شده است، در قیامت به آنان نفرین می کند و از آن دو بازخواست می کند؛ به مادرش می گوید: چرا وقتی من در شکم تو بودم، گناه کردی؟! چرا دروغ گو بودی؟ چرا غیبت کردی؟ چرا با نامحرم رابط؟ دوستی داشتی؟ چرا حجاب، حیا و عفّت نداشتی که رفتار تو زمین؟ شقاوت مرا فراهم کرد؟ به پدر می گوید: چرا اجحاف کردی؟! چرا تو که اداری بودی، کم کاری و بی کاری و بدکاری کردی؟! و بالاخره چرا غذای حرام به مادرم دادی و زمین؟ شقاوت برای من پیدا شد؟! چرا وقتی به دنیا آمدم، غذای حرام و شبهه ناک به من دادی؟ بعد هم نفرین می کند و به خدا

می گوید: بازخواست مرا از این پدر و مادرم بکن؛ برای اینکه زمینه ساز شقاوت و جهنّمی شدن من بودند.

* هشدار به مادران تماشاگر ماهواره

ایشان خطاب به پدر و مادرها گفتند: شما باید توجه داشته باشید که فرزندان تان نزد شما امانت هستند و باید مواظبت در خصوص تربیت آنان داشته باشید. معلوم است بچه ای که پای ماهواره و فیلم های شهوت انگیز بزرگ شود، نمی تواند به سعادت و رستگاری دست یابد و زمین? شقاوت او را پدر و مادر با ماهواره و رفتن به مجالس حرام و تحریک آمیز و نظایر آن فراهم کرده اند. بچ? یاغی و طاغی و فرزندی که اعمال ناشایست و ناپسند مرتکب می شود، معمولاً حاصل غذای حرام و شبهه ناک است، پس مراقب حلال و حرام درآمد و غذای خود باشید.

* خانواده رکن اساسی سلامت جامعه

این استاد برجسته حوزه علمیه اصفهان، نهاد خانواده را رکن اساسی سلامت معنوی جامعه توصیف کرده و افزودند: همه باید از قضی? ولادت حضرت زهرا» سلام الله علیها «، پند بگیرند و بدانند که اگر می خواهند بچ? سالم تحویل جامعه بدهند، باید از نفوذ گناه و معصیت در خانه و زندگی خود ممانعت کنند. باید درآمدها و کسب و کارها حلال شود، باید همه مواظب باشند حرام، بلکه شبهه ناک هم نخورند و این کاری بسیار مشکل است.

ایشان یادآور شدند: چرا بسیاری از بچه ها این قدر بد شده اند؟! این دوست یابی ها و روابط نامشروع بین جوانان از کجا سرچشمه گرفته است؟ این یاغی گری ها و این غربزدگی ها برای چیست؟! این مفاسد در اثر غذای شبهه ناک و غذای حرامی است که پدر و مادرها به خورد فرزندان خود می دهند.

* انتقاد از چند نرخی بازار

معظم له با طرح این سوال که» چرا بازار مسلمین چنین شده است؟! «بیان داشتند: اکنون در بازار ما اجحاف و گران فروشی و چندنرخی بیداد می کند. وقتی انسان به بازار می رود و می خواهد جنسی بخرد، می بیند

که نزدیک به ده نرخ مختلف برای یک جنس مشخّص وجود دارد. چرا چنین است؟ ! چرا یک نرخی

ص:536

نیست؟! این تقصیر کیست؟! این گرانی که الان کمرشکن برای همه و به خصوص فقرا شده، تقصیر کیست؟! دولت تقصیر دارد، می دانم، اما متأسّفانه مردم هم مقیّد نیستند. دولت کار را رها کرده و مردم هم هرکاری که خواستند، می کنند و می رسد به آنجا که گاهی یک معامل؟ ده میلیونی، سه یا چهار میلیون تومان، تفاوت نرخ دارد که ناشی از گران فروشی بی قید و بند است.

* تلفن همراه را خانه شیطان نکنید

ایشان خاطرنشان کردند: معلوم است که این گونه درآمدها فرزندی تحویل جامعه می دهد که وقتی به دانشگاه می رود، به جای درس خواندن و افتخارآفرینی علمی و معنوی، تمام وقت خود را صرف پیامک های عاشقانه و بی محتوا و حرام می کند و هنگام تدریس استاد با تلفن همراه خود که برای او یک خان؟ شیطان است، بازی می کند. چرا چنین شده است؟! مسلّم است که همه تقصیر دارند، امّا پدر و مادرها بسیار باید مراقب باشند و امانت داری کنند، یعنی هم مواظب غذایی که به بچه می دهند باشند و هم از ورود گناه در خانه جلوگیری کنند.

رییس عالی حوزه علمیه اصفهان همچنین اظهار داشتند: مرحوم آیت الله آقای سید محمد درچه ای، استاد حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی» رحمت الله علیهما «که یکی از مراجع بزرگ تقلید در اصفهان بوده است، معمولاً به خاطر پرهیز از غذای حرام و شبهه ناک به میهمانی نمی رفته است. نقل می کنند شخصی ایشان را برای شام دعوت کرده و ظاهراً علی رغم میل باطنی، مجبور به رفتن شده است. وقتی شام را خورده و می خواسته برخیزد، صاحب خانه قباله ای نزد ایشان می آورد که امضاء کند. وقتی چشم ایشان به قباله می افتد، درمی یابد که غذایی که خورده است، شبه؟ رشوه داشته است. می گویند: بدنش شروع به لرزیدن کرده و به صاحب خانه گفته است: من چه کرده بودم که این زهرمار را به خورد من دادی؟! بعد هم بر سر باغچه غذا را بر می گرداند، اما باز گریه کرده و می گفته: باقیماند؟ آن را چه کنم.

* هیچ کس زهرا (س) را نخواهد شناخت

ایشان در بخش دیگری از سخنان خود در خصوص شخصیّت ملکوتی و خلقت

نوری حضرت زهرا» س «گفتند: أحدی نمی تواند به بزرگی شخصیّت حضرت زهرای مرضیه» سلام الله علیها «پی ببرد و بگوید زهرا کیست؟ امّا می شود از روایات اهل بیت» سلام الله علیهم «استفاده کنیم و به انداز؟ عقلمان و به انداز؟ شعور دینی مان، آن حضرت را بشناسیم. پیامبر اکرم» صلی الله علیه وآله وسلّم «در روایتی می فرمایند:» خلقت فاطمه، از نور مقدّس خداوند است «

معظم له افزودند: خداوند متعال، فاطمه را از نور خودش خلق کرده است؛ لذا وقتی حضرت زهرا» سلام الله علیها «تجلّی کرد، عالم وجود به واسط؟ او از عدم به هستی آمد. به عبارت دیگر، خداوند یک تجلّی ذاتی کرد با هم؟ اسماء و صفاتش و آنگاه زهرا پیدا شد. زهرا نیز یک تجلّی کرد و به واسط؟ آن تجلّی، عالم وجود پدیدار شد. طبق این روایت، عالم وجود، مرهون وجود زهرا» سلام الله علیها «است.

ایشان بیان داشتند: در دوران رجعت، ملک؟ حکومت اسلامی ائمّ؟

طاهرین» سلام الله علیهم «، مادر ایشان، حضرت زهرا» سلام الله علیها «خواهند بود.

در آن دوران و در زمان ظهور،» مصحف فاطمه «نیز قانون اساسی حکومت اسلامی جهان است. در حکومت اسلامی رجعت، نه فقط امام زمان حکومت می کنند، بلکه هم؟ چهارده معصوم برمی گردند و هرکدام از ایشان، هزاران سال حکومت می کنند.

لذا زمان حضرت آدم تا روز ظهور، در مقایسه به زمان ظهور و دوران رجعت، قطره در مقابل دریا است و در واقع دوران قبل از ظهور، یک مقدّمه برای زمان بعد از آن به شمار می رود.

این مرجع تقلید ابراز امیدواری کردند: ان شاء الله به دست ما و به رهبری امام زمان» ارواحنافداه «، پرچم اسلام روی کر؟ زمین افراشته و حکومت اسلامی چهارده معصوم سرتاسری می شود؛ حکومتی که قانون اساسی آن، مُصحف زهرا و ملک؟

آن، خود حضرت زهرا» سلام الله علیها «هستند و هم؟ ائم؟ طاهرین» سلام الله علیهم « از ایشان سرمشق می گیرند.

منبع: پایگاه اطلاع رسانی حوزه علمیه اصفهان

برگرفته شده از ri. golb. tiablolha\: ptth

ص:538

سخنرانی شیطان در پنج سکانس

خداوند متعال در آیات الهی شخصیت های مثبت و منفی زیادی را معرفی کرده است و برای اینکه شناخت کامل و جامعی نسبت به این شخصیت ها پیدا کنیم خداوند متعال در جای جای قرآن سخنرانی هایی را از آن ها بیان کرده است که ما با توجه به حرف ها و سخنانشان بتوانیم شخصیت آن ها را بهتر بشناسیم چرا که فرمود :) تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد (

حال با توجه به این جنبه شناختی، یکی از شخصیت هایی که در قرآن کریم بسیار از او نام برده است شیطان است که در جای جای قرآن از او سخن به میان آمده و درباره او صحبت شده است اما خود شیطان نیز در همین قرآن بارها لب به سخن باز کرده و سخنرانی های مختلفی را در سکانس های مختلف و در مواقع و مکان های متفاوت بیان کرده است که با توجه به مقدمه فوق صحبت ها و سخنرانی های شیطان می تواند راه خوبی برای آگاه شدن ما از شخصیت او و پی بردن به اهداف شوم او باشد.

در این نوشتار به سکانس های مختلفی از سخنرانی های شیطان که در مواقع مختلف ایراد کرده است پرداخته می شود:

سکانس اول: بیان فضائل خود در پیشگاه خداوند

اولین سکانس از سخنرانی شیطان بعد از خلقت آدم علیه السلام و دستور خداوند به ملائکه الهی بر سجده به او بود که شیطان در اینجا طاقت نیاورد و لب به سخن گشود و در یک سخنرانی کوتاه مخالفت خود را با خداوند اعلام کرد و در این سکانس فضائلی را که برای خود قائل بود برشمرد و گفت:

قالَ ما مَنَعَکَ أَلاّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ

فرمود:» چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده

کنی؟ «گفت:» من از او بهترم. مرا از آتشی آفریدی و او را از گِل آفریدی. «(1)

اولین سکانس از سخنرانی شیطان بعد از خلقت آدم علیه السلام و دستور خداوند به ملائکه الهی بر سجده به او بود که شیطان در اینجا طاقت نیاورد و لب به سخن گشود و در یک سخنرانی کوتاه مخالفت خود را با خداوند اعلام کرد و در این سکانس فضائلی را که برای خود قائل بود برشمرد

و در جای دیگر به بیان دیگر این طور گفت که:

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ قالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِیناً : و) به یاد آر (هنگامی که به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید، پس همه سجده کردند، جز ابلیس که گفت: آیا سجده کنم بر کسی که او را از گل آفریدی؟ «(2)

سکانس دوم: سخنرانی شیطان در پیشگاه خداوند

بعد از سخنرانی اول و بعد از اینکه فضیلت هایی برای خود بیان کرد که در حقیقت فضیلت و ملاک برتری واقعی نبودند و به خاطر غرور و تکبری که در این سخنرانی از خود نشان داد این بار از مقام و منزلتی که داشت نزول کرد و بعد از اینکه با فرمان الهی مبنی بر:

قالَ فَاهْبِطْ مِنْها فَما یَکُونُ لَکَ أَنْ تَتَکَبَّرَ فِیها فَاخْرُجْ إِنَّکَ مِنَ الصّاغِرِینَ فرمود:

» از آن] مقام [فرو شو، تو را نرسد که در آن] جایگاه [تکبّر نمایی. پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی «(3)

وقتی از مقام خود با نزول مواجه شد، در اینجا لب به سخن باز کرد و در یک سخنرانی دیگر خواسته های خود را از خداوند متعال درخواست کرد و گفت:

) قَالَ فَأَنظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ گفت:» مرا تا روزی که] مردم [برانگیخته خواهند شد مهلت ده («4)

و در فرازی دیگر از سخنرانی خود انسان ها را با نگاه حقارت نگاه می کند و با این گاه حقارت آمیز درخواست خود را از خداوند می کند و به خداوند عرضه می دارد:

قالَ أَ رَأَيْتَکَ هذَا الَّذِی کَرَّمْتَ عَلَیَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ إِلاّ قَلِیلاً) سپس (گفت: به من بگو این کسی که او را بر من بزرگی و شرافت بخشیدی) برای

ص:540

چه بود؟ (سوگند باد که اگر مرا تا روز قیامت) که آخرین مدت حیات نسل اوست (مهلت دهی همه اولاد او را - جز اندکی - لجام خواهم زد.) و گمراهشان خواهم کرد «5)

و در اینجا از خداوند خواست که او را مهلتی بدهد که هدف از این درخواست را در سکانس های دیگر از سخنرانی خود بیان می کند و خداوند نیز با درخواست او موافقت کرد و فرمود:

) فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم: فرمود:» در حقیقت، تو از مهلت یافتگانی «6)

شیطان به خاطر یک صفت ناپسند همه ارزش های خود را از دست داد این بار در سخنرانی متفاوتی قصد دارد که آدم علیه السلام را فریب دهد و به همین خاطر در مکان های مختلفی به سراغ حضرت آدم و حوا می آید تا اینکه آن دو را با حرف های خود فریب دهد

سکانس سوم: سخنرانی های تهدید آمیز شیطان

بعد از سخنرانی های متعددی که شیطان انجام داد این بار در سکانسی متفاوت بار دیگر سخنرانی تهدید آمیزی را انجام داد و همه بشریت را تهدید کرد و که با تمام توان تلاش می کند که نگذارد آن ها راه مستقیم و درست را در زندگی خود ادامه دهند و با تمام قوا با آن ها به مبارزه برخیزد:

قالَ فَبِما أَغْوَيْتَنِی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقِيمَ گفت: پس بدان سبب که مرا به بیراهه افکندی حتما در کمین آن ها بر سر راه مستقیم تو خواهم نشست «7)

ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ

» آن گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آن ها می تازم، و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت ((8)

قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ] شیطان [گفت:» پس به عزّت تو سوگند که همگی را جدّا از راه به در می برم. («9)

قالَ رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنِی لَأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ گفت:

» پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من] هم گناهانشان را [در زمین برایشان می آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت، (10)

اما در همین سخنرانی اعتراف می کند که تنها یک گروه هستند که نمی تواند با آن ها مبارزه کند و آن ها همان بندگان ویژه خداوند هستند:

إِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ مگر بندگان ویژه و برگزیده ات از آنان - که مرا بر ایشان راهی نیست. (11)

سکانس چهارم: سخنرانی برای حضرت آدم علیه السلام

بعد از اینکه شیطان به خاطر یک صفت ناپسند همه ارزش های خود را از دست داد این بار در سخنرانی متفاوتی قصد دارد که آدم علیه السلام را فریب دهد و به همین خاطر در مکان های مختلفی به سراغ حضرت آدم و حوا می آید تا اینکه آن دو را با حرف های خود فریب دهد:

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطانُ لِیُبْدِیَ لَهُما ما وُورِیَ عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما وَ قالَ ما نَهاکُما رَبُّکُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَهِ إِلاَّ أَنْ تَکُونا مَلَکَیْنِ أَوْ تَکُونا مِنَ الْخالِدِینَ

پس شیطان، آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را از عورت هایشان برایشان پوشیده مانده بود، برای آنان نمایان گرداند و گفت:» پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جز] برای [آنکه] مبادا [دو فرشته گردید یا از] زمره [جاودانان شوید. («12)

سخنرانی که همه مخاطبانش از پیروان واقعی او بودند اما حال همه پشیمان هستند که چرا از او پیروی می کنند اما باز برای آن ها جالب است که آخرین سخنرانی شیطان را هم بشنوند و از نیت های پلید او آگاه شوند همه منتظرند و شیطان در جایگاه قرار می گیرد و سخنرانی خود را آغاز می کند

فَوَسْوَسَ إِلَیْهِ الشَّیْطانُ قالَ یا آدَمُ هَلْ أَدُلُّکَ عَلی شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَ مُلْکٍ لا یَبْلی؛ پس شیطان او را وسوسه کرد، گفت: ای آدم، آیا تو را به درخت جاودانی و پادشاهی ای که کهنه و نابود نشود راه بنمایم؟ (13)

و چون او سخنران ماهری بود و روش های تأثیر گذاری را کاملاً می دانست به

سراغ حضرت آدم رفت و آن ها را با وعده جاویدان شدن فریفت و این یکی از سخنرانی های مؤثر شیطان بود که خود او هم این سخنرانی را ظاهراً بسیار دوست می دارد چون با این سخنرانی باعث شد که حضرت آدم و حوا از بهشتی که در آن قرار گرفته بودند اخراج شوند و راهی زمین شوند.

سکانس پنجم: آخرین سخنرانی شیطان) در جمع پیروان و طرفدارانش (

سکانس های سخنرانی شیطان به اینجا می رسد که او قرار است آخرین سخنرانی خود را انجام دهد؛ سخنرانی که همه مخاطبانش از پیروان واقعی او بودند اما حال همه پشیمان هستند که چرا از او پیروی می کنند اما باز برای آن ها جالب است که آخرین سخنرانی شیطان را هم بشنوند و از نیت های پلید او آگاه شوند همه منتظرند و شیطان در جایگاه قرار می گیرد و این طور سخنرانی خود را آغاز می کند:

وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمّا قُضِیَ الْأَمْرُ إِنَّ اللّهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُکُمْ فَأَخْلَفْتُکُمْ وَ ما کانَ لِی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاّ أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلا تَلُومُونِی وَ لُومُوا أَنْفُسَکُمْ ما أَنَا بِمُصْرِخِکُمْ وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِیَّ إِنِّی کَفَرْتُ بِما أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظّالِمِینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ

و چون کار) روز قیامت (تمام شود) و دوزخیان در جای خود قرار گیرند (شیطان) بزرگ و ابلیس اوّل در خطابی به همه دوزخیان (گوید: همانا خداوند شما را وعده حق داد) وعده ای که همه تحقق یافت (و من شما را وعده دادم و تخلف کردم) همه خلاف درآمد (و مرا بر شما) در دنیا (هیچ تسلطی نبود جز آنکه شما را دعوت کردم و شما مرا اجابت کردید، پس مرا سرزنش نکنید و خود را سرزنش کنید و اینک من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید، من به اینکه پیش از این مرا شریک طاعت خدا کردید کافرم همانا ستمکاران را عذابی دردناک است. (14)

پی نوشت ها:

ص:543

1) اعراف 12

2) اسراء 61

3) اعراف 13

4) حجر 36

5) حجر 37

6) اسرا 62

7) اعراف 16

8) اعراف 17

9) ص 82

10) حجر 39

11) حجر 40

12) اعراف 20

13) طه 120

14) ابراهیم 22

منبع: تبیان

متن گفگوی حضرت موسی ع با ابلیس چه بود

متن گفت وگوی حضرت موسی (علیه السلام) با ابلیس چه بود؟

ابلیس گفت هنگامی که انسان خودبین باشد و عملش را زیاد بشمرد و گناهانش را فراموش کند بر او چیره می گردم.

حضرت موسی (علیه السلام) در مجلسی نشسته بود ناگهان ابلیس به محضر آن حضرت رسید، درحالی که کلاه رنگارنگ درازی بر سر داشت، وقتی نزدیک شد از روی احترام، کلاه خود را از سر برداشت و سپس به سر گذاشت و گفت: السّلام علیک.

موسی) ع (فرمود: تو کیستی؟، او جواب داد: من ابلیس هستم.

ص:544

موسی ج خدا تو را بکشد، برای چه به اینجا آمده ای؟

ابلیس ج آمده ام بخاطر مقام ارجمندی که در پیش گاه خدا داری بر تو سلام کنم موسی ج با این کلاه رنگارنگ چه می کنی؟

ابلیس ج با این کلاه، دلهای فرزندان آدم (علیه السلام) را آلوده و منحرف می کنم) وقتی آنها به زرق و برق دنیا که نمودش در این کلاه وجود دارد، دل بستند، به راحتی از صراط حق، منحرف خواهند شد (.

موسی ج چه کاری است که اگر انسان انجام دهد، تو بر او چیره می شوی؟

ابلیس ج هنگامی که انسان خود بین باشد و عملش را زیاد بشمرد و گناهانش را فراموش کند بر او چیره می گردم.

و تو را از سه خصلت بر حذر می دارم:

1 - با زن نامحرم خلوت نکن که در این صورت من حاضرم تا انسان را به گناه بی عفتی وا دارم.

2 - با خداوند اگر پیمان بستی حتما آن را ادا کن.

3 - وقتی متاع یا مبلغی به عنوان صدقه، خارج کردی، فورا آن را به مستحق بپرداز، زیرا تا صدقه داده نشده من حاضرم که صاحبش را پشیمان کنم.

سپس ابلیس، پشت کرد و رفت در حالی که می گفت: یا ویلناه علم موسی ما یحذّر به بنی آدم: وای بر من، موسی (علیه السلام) دانست اموری را که بوسیله آن، انسانها را از آلودگی بر حذر می دارد.

منبع: برگرفته از: کتاب داستان دوستان جلد? محمدی اشتهاردی

چرا اسلام سگ را نجس می داند؟ !

چرا اسلام سگ را نجس می داند؟

فقط خرید و فروش این سگها حلال است/ چرا نباید در خانه سگ نگه داشت؟

ص:545

عده ای نیز دم از حقوق حیوانات می زنند و حکم نجاست را بر خلاف حقوق سگ می دانند!، از نگاه آنان سگ یک حیوان با وفا است و همین را دلیلی برای طهارتش می دانند. علاوه بر این از کوچک ترین دستاویزها برای اثبات سلیقه شان استفاده می کنند:

- مگر می شود سگ با این وفاداریش نجس باشد؟

- در قرآن و روایات از نجاست سگ سخنی به میان نیامده است!؟

- قرآن با نام بردن از سگ اصحاب کهف، از این حیوان تمجید کرده است!

- حضرت علی (علیه السلام) مردم را به یادگیری ده خصلت ارزنده سگ و به کار بستن این خصائص در زندگی توصیه فرموده اند!

- و...

حال آنکه معلوم نیست نام بردن از سگ اصحاب کهف در قرآن چه ربطی به نجاست یا طهارت سگ دارد؟ وفاداری سگ و مفید بودنش، چه ربطی به عدم نجاست او دارد؟ و چگونه می توان از سخن امیرالمومنین (علیه السلام) پی به طهارت سگ برد؟

اگر چنین باشد، آیا می توان سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله)، که بدعت گزاران را سگان دوزخ (1) می داند، دلیلی بر نجاست سگ گرفت؟! آیا این گونه سخن گفتن صحیح است؟

همان طور که ملاحظه فرمودید، برخورد سلیقه ای با مسائل و ربط دادن همه چیز برای اثبات سلیقه شخصی، بخصوص برای کسانی که صلاحیت اظهار نظر در مسائل شرعی را ندارند تا جایی پیش می رود که در اصل و اساس مسأله ای تشکیک می کنند.

اگر مفید بودن و وفادار بودن سگ برای حکم به طهارتش کافی باشد، پس خون که حیات انسان با کمبود آن در خطر می افتد، نباید نجس باشد؟ آیا کسی در فواید و نیاز انسان به خون و همچنین در نجس بودن آن شک دارد؟ آیا به بهانه اینکه انسان اشرف مخلوقات هست، می توان نجاست خون او را انکار کرد؟

ما فعلاً قصد پرداختن به این سخنان را نداریم و در ضمن مباحث پیش رو به

ص:546

پاسخ آن ها اشاره خواهیم کرد.

در این نوشتار با جست وجو در منابع اسلامی از جمله قرآن و روایات معصومین علیهم السلام و... در پی یافتن ادله این حکم خواهیم بود، پس از آن به چند مسأله که فرع بر مساله نجاست سگ است، خواهیم پرداخت.

مسائلی از قبیل نجاست انواع سگ، خرید و فروش آن، نگهداری سگ در خانه، حقوق سگ به عنوان یک حیوان، فلسفه نجاست سگ در اسلام و در نهایت پاسخ به چند سوال.

امّا لازم است قبل از آن، مفهوم و معنای» نجس «بخصوص در اصطلاح فقهی آن، مورد بررسی قرار گیرد و سپس اصل مساله را دنبال کنیم:

مفهوم نجس

واژه» نجس «از نظر لغت شناسان به معنای کثیفی، ناپاکی، ضدطهارت، ضد نظافت و به معنای پلیدی آمده است (2).

بهترین تعریف لغوی از راغب اصفهانی است که نجس را به معنای پلیدی ظاهری و باطنی می داند، او می نویسد:» النجاسه القذاره و ذلک ضربان: ضرب یدرک بالحاسه وضرب یدرک بالبصیره... «نجاست، قذارت وکثیفی است که بردو نوع می باشد:

1 - آنکه با حواس انسان قابل درک است.

2 - آنکه با دیده بصیرت درک می شود.

یعنی گاهی نجس دانستن چیزی بخاطر پلیدی باطنی آنست و تاثیر منفی بر روح و روان انسان می گذارد. راغب اصفهانی در ادامه برای معنای دوم، مصداقی را ذکر کرده و می گوید:» والثانی: وصف الله تعالی به المشرکین فقال: إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ «3)...: خداوند تعالی مشرکان را به آن توصیف کرده و فرموده:) مشرکان نجس هستند ((«4)

نجس در اصطلاح فقهی

در فقه اسلامی» نجس «به شیئی گفته می شود که بخاطر شدّت پلیدی باید از آن دوری و اجتناب کرد، و نحوه اجتناب و دوری از آن را شرع بیان کرده است مثلا: آبی که با عین نجاست برخورد کرده، قابل نوشیدن نیست و نمی توان با آن، وضو و غسل گرفت؛ و با لباسی که نجس شده، نمی توان نماز خواند و....

پس نجس در فقه یعنی: شیئی که دارای شدّت پلیدی است که باید به نحوی خاص، از آن دوری کرد؛ و نحوه اجتناب از آن را شرع مشخص می کند. یا به عبارتی دیگر نجاست چیزی است که به کار بردن آن در نماز و طواف و تغذیه، به دو جهت حرام می باشد: یکی شدّت پلیدی که در آن هست و دیگری دستور به دوری و اجتناب از آن.

لفظ» نجس «با ظهور خود و تبادر، بر این معنا دلالت دارد. شیخ طوسی، (5) طبرسی، (6) آیه اللّه حکیم، (7) راوندی، (8) میرزا محمد مشهدی (9) و فخر رازی (10) در تفسیر » نجس «گفته اند: کلمه» نجس «نزد ما معنای روشنی دارد و آن نجاست فقهی است. (11)

عده ای نیز معتقدند پس از ظهور اسلام، کثرت استعمال لفظ نجس در این معنا به گونه ای بوده که سبب ثبوت حقیقت شرعیه شده است، یعنی هرگاه پس از اسلام این لفظ بدون قرینه بکار رود همین معنای فقهی از آن برداشت می شود نه معنای لغوی.) چنانکه واژه صلاه با اینکه قبل از اسلام به معنای دعا بود، پس از اسلام به معنای حرکات خاصی که نماز نام دارد، بکار می رود. (لازم به ذکر است، علاوه بر ابن زهره (12) و راوندی (13) که مدعی حقیقت شرعیّه در این باره هستند، شیخ انصاری نیز می نویسد: در وجود معنای حقیقت شرعیه برای لفظ » نجس «جای شک ندارد. حال که چنین است روشن می شودکه، اگر واژه نجس در متن روایات آمد به کدامیک از این دو معنا خواهد بود:

- پلیدی تنها) معنای لغوی (یا،

- پلیدی خاصّی که باید به نحوی خاص از آن دوری شود.) معنای فقهی (

علاوه بر این، تعابیر دیگری نیز هستند که شارع با آنها معنای نجاست فقهی را، قصد می کند. بعضی از این تعابیر عبارتند از:

» لاتشرب منه، لاتتوضاء منه، لاتصل فیه، یجتنب عنه، اذا اصابه یدک مع

الرطوبه فطهّره، صب علیه الماء و (14)...:

منوش از آن، وضو مگیر از آن، در آن نماز مگذار، از آن اجتناب کن، هرگاه دست مرطوبت آن را لمس کرد تطهیر کن، بر آن آب بریز و... «

نتیجه اینکه، هرگاه واژه» نجس «و» تعابیر مرادف آن «در متون اسلامی بکار رفت، معنای فقهی نجاست مدّ نظر است.

فقط خرید و فروش این سگها حلال است/ چرا نباید در خانه سگ نگه داشت؟

نجاست سگ در قرآن

پیش از این گفتیم یکی از سوالات مطرح در مساله نجاست سگ، اینست که: آیا در قرآن که کاملترین کتاب آسمانی است به نجاست سگ اشاره ای شده است یا نه؟

در قرآن کریم در سه مورد از سگ سخن گفته شده که عبارتند از:

1 - ماجرای سگ اصحاب کهف: خداوند در سوره کهف در مورد سگ اصحاب کهف چنین می فرماید:

»... سگشان بر آستانه ی غار دو دست خود را دراز کرده بود. («15))... وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصِیدِ... (16)

در این آیه هیچ گونه اشاره ای به طهارت و نجاست سگ نشده است، نهایت استفاده ای که از این آیه می شود، اینست که:

- اصحاب کهف سگ نگهبانی را همراه داشتند.

- سگ در دهانه غار، یعنی محلی غیر از محلّ استراحت اصحاب کهف آرمیده بود) بِالْوَصِیدِ (. (17)

تنها نکته قابل توجه در اینجا، مساله همراه داشتن سگ است که در ذیل عنوان » نگهداری سگ در خانه «به آن خواهیم پرداخت.) که نگهداری سگ نگهبان اشکالی ندارد. (

2 - ماجرای بلعم باعورا: خداوند در سوره اعراف، بلعم باعورا را به سگ تشبیه کرده است و چنین می فرماید: فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ (18)

سخن از یک عالم دانشمند است که ابتدا در مسیر حق بود، به گونه ای که کسی انتظار انحراف او را نداشت. سرانجام دنیاپرستی و پیروی از هوای نفس او را به سقوط کشاند. به نحوی که تشبیه به سگ شده است. اما چرا به سگ تشبیه شده؟ زیرا او بر اثر شدت هواپرستی و چسبیدن به لذات جهان ماده، یک حال عطشِ نامحدود به خود گرفته که همواره دنبال دنیاپرستی می رود نه به خاطر نیاز و احتیاج بلکه به شکل بیمارگونه ای همچون یک» سگ هار «که بر اثر بیماری هاری، حالت عطش کاذب به او دست می دهد و در هیچ حال سیراب نمی شود. (19)

در این آیه نیز نه سخن از طهارت سگ است و نه سخن از نجاست آن آمده است.

نکته قابل توجه اینست که: اگر در آیه قبل، ذکر سگ اصحاب کهف دلیلی بر تمجید و طهارت او باشد، این آیه نیز به وجود نوعی مزمت و پستی در سگ دلالت دارد که سبب شده خداوند حالت یک عالم هواپرست را به آن تشبیه کند و می توان از آن بر نجاست سگ استناد کرد ! امّا حقیقت اینست که هر دو سخن، سست و باطلند.

3 - حکم صید سگ شکارچی: خداوند در ابتدای سوره مائده می فرماید:

یَسْئَلُونَکَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّا عَلَّمَکُمُ اللّهُ فَکُلُوا مِمّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ وَ اذْکُرُوا اسْمَ اللّهِ عَلَیْهِ... «20)

از تو سؤال می کنند چه چیزهایی برای آنها حلال شده است؟ بگو: آنچه پاکیزه است، برای شما حلال گردیده؛ و) نیز (صید حیوانات شکاری و سگ های تربیت یافته....

در این آیه سخن از حلال بودن گوشت حیوانی است که توسط سگ شکاری صید شده است نه نجاست یا طهارت سگ. هرچند دلالت بر قابل استفاده بودن صیدی که توسط سگ شکاری انجام شده دارد و در روایات نیز آمده است که این صید را می توان پس از شستن محل تماس سگ استفاده کرد.

این سه آیه تنها مواردی بودند که در آن سخن از سگ به میان آمده، امّا در آن نه

اشاره به طهارت سگ شده نه نجاست آن. حال که ثابت شد قرآن دلالتی بر نجاست و طهارت سگ ندارد، آیا می توان نتیجه گرفت که پس سگ نجس نیست؟

آیا همه احکام باید در قرآن ذکر شده باشند؟

آیا می توان حکمی را فقط بخاطر عدم ذکر آن در قرآن انکار کرد؟ (21)

آیا حرام بودن گوشت سگ در قرآن ذکر شده است؟

آیا کسی در حرام بودن گوشت سگ شک دارد؟ با اینکه در سوره انعام (22) محرمات فقط چهار موردند: 1 - مردار) مَیْتَه (2 - خون) دَماً مَسْفُوحاً (3 - گوشت خوک) لَحْمَ خِنزِیرٍ (4 - و حیوانی که برای بت ها ذبح شده باشد.) أُهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ (.

گوشت سگ که از این ها نیست، پس طبق این آیه اگر ذبحش کنیم حلال است! (23) بنابراین منکران نجاست سگ باید خوردن گوشت سگ را نیز به ناچار حلال بدانند با اینکه همه، آن را حرام می دانند.

پاسخ اینست که:

اولاً: قرآن کریم در احکام فقهی معمولا به کلیات بسنده کرده است. به عبارتی دیگر قرآن همچون قانون اساسی است که فروع قوانین مدنی، حقوقی، جزائی و...

را در آن نمی توان یافت.

ثانیاً: تبیین و تفسیر آن را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و به دنبال آن، امامان معصوم (علیه السلام) سپرده است، وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ (24) یعنی ای پیامبر ما ذکر بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را بر ایشان نازل شد) قرآن (تبیین و تفسیر نمایی و خود قرآن دستور داده که علاوه بر آنچه خداوند در قرآن بیان فرموده، از سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیه السلام) اطاعت کنیم: وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (25) یعنی ای مردم هر چه را رسول الله (صلی الله علیه و آله) به شما دستور داد، اجرا کنید و هر چه را نهی کرد باز ایستید.

اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثِّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی («26)، من دو چیز گرانبها را در میان شما به امانت می گذارم که این دو از هم جدا نمی شوند» إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً، اگر به هر دوی آنها تمسک کردید هلاک نمی شوید. سرّ این فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این است که

ص:551

تمام آنچه ما به آن احتیاج داریم در نصّ و ظاهر قرآن نیامده است و ما باید در کنار قرآن روایات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام) را در نظر بگیریم. اما اگر گفتیم یکی را قبول داریم، اگر گفتیم» حَسبُنا کِتابُ الله «، و عترت را رها کردیم، ضمانتی برای هدایت ما نخواهد بود. این دو چیز را باید با هم داشته باشیم تا بتوانیم به هدایت برسیم. (27)

خلاصه اینکه برای به دست آوردن حکم شرعی، قرآن یکی از منابع استنباط احکام الهی می باشد، علاوه بر کتاب آسمانی ما، روایات معصومین (علیه السلام) یکی دیگر از منابع است که اگر حکمی در قرآن ذکر نشده بود باید به این روایات رجوع شود.

فقط خرید و فروش این سگها حلال است/ چرا نباید در خانه سگ نگه داشت؟

نجاست سگ در روایات

عمده دلیل برای حکم به نجاست سگ، روایات می باشند. احادیث زیادی در این باره وارد شده است بطوری که در کتاب ارزشمند وسائل الشیعه و بحارالانوار، ابواب مختلفی در این رابطه وجود دارد با عناوین: » بَابُ نَجَاسَه سُؤْرِ الْکَلْبِ وَ الْخِنْزِیرِ «،» بَابُ طَهَارَه عَرَقِ جَمِیعِ الدَّوَابِّ وَ أَبْدَانِهَا وَ مَا یَخْرُجُ مِنْ مَنَاخِرِهَا وَ أَفْوَاهِهَا إِلَّا الْکَلْبَ وَ الْخِنْزِیرَ «،» بَابُ نَجَاسَه الْکَلْبِ وَ لَوْ سَلُوقِیّاً «،» بَابُ جَوَازِ لُبْسِ جِلْدِ مَا لَا یُؤْکَلُ لَحْمُهُ مَعَ الذَّکَاه وَ شَعْرِهِ وَ وَبَرِهِ وَ صُوفِهِ وَ الِانْتِفَاعِ بِهَا فِی غَیْرِ الصَّلَاه إِلَّا الْکَلْبَ وَ الْخِنْزِیرَ وَ جَوَازِ الصَّلَاه فِی جَمِیعِ الْجُلُودِ إِلَّا مَا نُهِیَ عَنْهُ «،» بَابُ کَرَاهَه اتِّخَاذِ کَلْبٍ فِی الدَّارِ إِلَّا أَنْ یَکُونَ کَلْبَ صَیْدٍ أَوْ مَاشِیَه أَوْ یُضْطَرَّ إِلَیْهِ أَوْ یُغْلَقَ دُونَهُ الْبَابُ «،» بَابُ تَحْرِیمِ بَیْعِ الْکِلَابِ إِلَّا کَلْبَ الصَّیْدِ وَ کَلْبَ الْمَاشِیَه وَ الْحَائِطِ وَ جَوَازِ بَیْعِ الْهِرِّ وَ الدَّوَابِّ «و...

هر یک از ابواب فوق، روایاتی را در بر دارد که بیان کننده نجاست سگ اند.

کسی که از علوم دینی کمترین اطلاعی داشته باشد با دیدن عنوان این ابواب یقین به حکم نجاست سگ در اسلام می کند چه رسد به اینکه روایات هر باب را مطالعه و بررسی کند.

روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیه السلام) دربار نجاست سگ به ما رسیده اند، دو گونه می باشند:

دسته نخست: روایاتی که به صراحت در آن واژه نجس آمده است. مانند:

1 - سَأَلَ عُذَافِرٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنْ سُؤْرِ السِّنَّوْرِ وَ الشَّاهِ وَ الْبَقَرَه وَ الْبَعِیرِ وَ الْحِمَارِ وَ الْفَرَسِ وَ الْبَغْلِ وَ السِّبَاعِ، یُشْرَبُ مِنْهُ أَوْ یُتَوَضَّأُ مِنْهُ؟ فَقَالَ: نَعَمِ، اشْرَبْ مِنْهُ وَ تَوَضَّأْ. قَالَ قُلْتُ لَهُ: الْکَلْبُ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: أَ لَیْسَ هُوَ سَبُعٌ؟ قَالَ: لَا وَ اللَّهِ إِنَّهُ نَجَسٌ؟ لَا وَ اللَّهِ إِنَّهُ نَجَسٌ. (28)

عذافر از امام صادق (علیه السلام) از نوشیدن و وضو گرفتن با پس مانده آبی که بعضی از حیوانات) سنور، گوسفند، گاو، شتر، الاغ، اسب، استر و درندگان (نوشیده اند، سوال کرد. امام فرمود: بنوش و وضو بگیر. سپس از سگ سوال کردم. امام فرمود: نه.

پرسیدم: آیا او یک درنده) مثل دیگر درندگان (نیست؟ فرمود: نه به خدا، او نجس است. نه به خدا، او نجس است.

2 - عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ یَخْلُقْ خَلْقاً أَنْجَسَ مِنَ الْکَلْبِ (29).

عبدالله بن ابی یعفور از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: همانا خداوند نیافرید خلقی را که نجس تر از سگ باشد.

3 - عَنِ الْفَضْلِ أَبِی الْعَبَّاسِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنْ فَضْلِ الْهِرَّه وَ الشَّاه وَ الْبَقَرَه وَ الْإِبِلِ وَ الْحِمَارِ وَ الْخَیْلِ وَ الْبِغَالِ وَ الْوَحْشِ وَ السِّبَاعِ، فَلَمْ أَتْرُکْ شَیْئاً إِلَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ؛ فَقَالَ لَا بَأسَ بِهِ؛ حَتَّی انْتَهَیْتُ إِلَی الْکَلْبِ، فَقَالَ رِجْسٌ نِجْسٌ. (30)

فضلمی گوید از امام صادق (علیه السلام) از پس مانده حیوانات) گربه، گوسفند، گاو، شتر،... (سوال کردم؛ و امام فرمود: اشکالی ندارد. تا اینکه از سگ سوال کردم؛ و امام فرمود: پلید و نجس است.

4 - سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنِ الْکَلْبِ؛ فَقَالَ: رِجْسٌ نِجْسٌ، لَا یُتَوَضَّأُ بِفَضْلِهِ، وَ اصْبُبْ ذَلِکَ الْمَاءَ وَ اغْسِلْهُ بِالتُّرَابِ أَوَّلَ مَرَّه ثُمَّ بِالْمَاءِ. (31)

راوی حکم سگ را از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد، حضرت فرمود: پلید و نجس است، از اضافه آبی که آشامیده نباید وضو گرفته شود، آن آب را بریز و) ظرف (را بار اول با خاک و سپس با آب بشوی. «

5 - عَنْ مُعَاوِيَه بْنِ شُرَيْحٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ (علیه السلام) فِی حَدِیثٍ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ سُؤْرِ الْکَلْبِ یُشْرَبُ مِنْهُ أَوْ یُتَوَضَّأُ؟ قَالَ: لَا؛ قُلْتُ أَ لَیْسَ سَبُعٌ؟ قَالَ: لَا وَ اللَّهِ إِنَّهُ نَجَسٌ، لَا وَ اللَّهِ إِنَّهُ نَجَسٌ. (32)

ابن شریح، حکم نیم خورده سگ را از امام صادق (علیه السلام) پرسید که آیا می توان از آن نوشید یا با آن وضو گرفت؟ حضرت فرمود: نه، راوی پرسید: آیا او یک درنده) مثل دیگر درندگان (نیست؟ فرمود: نه، به خدا سوگند، او نجس است. نه، به خدا سوگند، او نجس است. «

6 - عَنْ أَبِی سَهْلٍ الْقُرَشِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنْ لَحْمِ الْکَلْبِ؛ فَقَالَ هُوَ مَسْخٌ.

قُلْتُ: هُوَ حَرَامٌ؟ قَالَ: هُوَ نَجَسٌ؛ أُعِیدُهَا عَلَیْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، کُلَّ ذَلِکَ یَقُولُ هُوَ نَجَسٌ. (33)

ابی سهل می گوید از امام صادق (علیه السلام) درباره گوشت سگ سؤال کردم، حضرت فرمود: از حیوانات مسخ شده است. گفتم آیا حرام است؟ امام فرمود: نجس است.

سه مرتبه این سوال را تکرار کردم و هر سه بار امام فرمود: نجس است. «

و مواردی دیگر.

همانطور که در بحث لغوی گذشت، با وجود حقیقت شرعیه برای واژه نجس، این دسته از روایات برای اثبات حکم نجاست سگ کفایت می کنند، و به صراحت بیانگر آن هستند.

فقط خرید و فروش این سگها حلال است/ چرا نباید در خانه سگ نگه داشت؟

دسته دوم: روایاتی که واژه نجس در آنها ذکر نشده، امّا با قرائن موجود در آن، نجاست سگ اثبات می شود. در این روایات، روش برخورد با سگ همانند روش بر خورد با نجاسات دیگر، بیان شده است. مانند:

1 - عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْکَلْبِ یَشْرَبُ مِنَ الْإِنَاءِ، قَالَ: اغْسِلِ الْإِنَاءَ. (34)

ابن مسلم می گوید از امام صادق (علیه السلام) سوال کردم: اگر سگی از ظرفی آب بیاشامد وظیفه چیست؟ آن حضرت فرمود: لازم است ظرف را

بشوئید. »

2 - عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ إِذَا وَلَغَ الْکَلْبُ فِی الْإِنَاءِ فَصُبَّهُ. (35)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: هرگاه سگ از ظرفی آب خورد، آن آب را دور بریز. »

3 - عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام)، قَالَ: لَیْسَ بِفَضْلِ السِّنَّوْرِ بَأْسٌ أَنْ یُتَوَضَّأَ مِنْهُ وَ یُشْرَبَ؛ وَ لَا یُشْرَبُ سُؤْرُ الْکَلْبِ إِلَّا أَنْ یَکُونَ حَوْضاً کَبِیراً یُسْتَقَی مِنْهُ. (36)

ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: نیم خورده سنور را می توان نوشید و با

آن وضو گرفت، و نیم خورده سگ را نمی توان نوشید مگر از حوض بزرگی آب خورده باشد. «

4 - عَنِ الْفَضْلِ أَبِی الْعَبَّاسِ، قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): إِنْ أَصَابَ ثَوْبَکَ مِنَ الْکَلْبِ رُطُوبَه فَاغْسِلْهُ.... (37)

فضل از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: هرگاه رطوبتی از سگ به لباس شما برخورد کرد، پس آنرا بشوی. «

5 - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنِ الْکَلْبِ یُصِیبُ شَیْئاً) مِنْ جَسَدِ الرَّجُلِ (، قَالَ: یَغْسِلُ الْمَکَانَ الَّذِی أَصَابَهُ. (38)

محمد بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) در مورد سگی که خودش را به بدن مردی مالیده است، سوال کرد. حضرت فرمود: محل تماس سگ را بشوید.

6 - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنِ الْکَلْبِ السَّلُوقِیِّ فَقَالَ إِذَا مَسِسْتَهُ فَاغْسِلْ یَدَکَ. (39)

محمد بن مسلم می گوید: از امام صادق (علیه السلام) در مورد سگ سلوقی (40) سوال کردم؛ حضرت فرمود: چنانچه او را لمس کرده ای، دستت را بشوی. «

7 -) عَنْ عَلِیٍّ (علیه السلام)... قَالَ: تَنَزَّهُوا عَنْ قُرْبِ الْکِلَابِ، فَمَنْ أَصَابَ الْکَلْبَ وَ هُوَ رَطْبٌ فَلْیَغْسِلْهُ؛ وَ إِنْ کَانَ جَافّاً فَلْیَنْضِحْ ثَوْبَهُ بِالْمَاءِ. (41)

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: از نزدیک شدن به سگ ها بپرهیزید؛ و کسی که سگ مرطوبی را لمس کرد، لباسش را بشوید و چنانچه سگ خشک بود، بر لباسش آب بپاشد. «

و مواردی دیگر.

همانطور که ملاحظه می کنید در احادیث بالا، حکم عدم جواز آشامیدن و وضو گرفتن از نیم خورده سگ به صراحت بیان شده است، که قرینه ای بر نجاست سگ است. به بیان ساده تر: در این دسته از روایات حکم نجاست

سگ آمده است بدون اینکه لفظ نجس، ذکر شده باشد، و این حکم با تعابیر دیگری بیان شده است.

در نتیجه برای اثبات نجاست سگ، روایات دسته دوم نیز به تنهایی کفایت می کنند. این احادیث و روایات بقدری زیادند که هرگز نمی توان در اعتبار و قطعیّت

ص:555

آنها اشکال کرد؛ و با وجود چنین ادله قاطعی برای هیچ مسلمان و مؤمنی جای هیچ گونه شک و شبهه ای باقی نخواهد ماند.

روایات دیگری نیز هستند که در خلال بحث های آینده به آنها اشاره خواهد شد:

دسته نخست: روایاتی که قانون خرید و فروش سگ را بیان می کنند.

دسته دوم: روایاتی که در مورد نگهداری سگ وارد شده اند.

دسته سوم: روایاتی که بیانگر حقوق سگ بعنوان یک حیوان است.

نجاست سگ و اجماع فقهاء

فقهای عظام شیعه، سگ را یکی از نجاسات می دانند و این حکم بین آنها اجماعی است. (42)

در مذاهب اسلامی، تنها گروهی که سگ را نجس نمی دانند مالکی ها یکی از فرق اهل سنت هستند که آنها هم معتقدند احکام و دستورات مربوط به سگ، باید به صورت تعبّدی عمل شود. آنها با اینکه سگ را نجس نمی دانند، اما از روی تعبد ظرفی را که سگ لیسیده، هفت بار می شویند. شافعیه و حنابله نیز می گویند: این ظرف باید هفت بار تطهیر شود، که یک بار آن به صورت خاکمال است. آنها تقدم خاکمال بر شستن را شرط نمی دانند. (43)

محمد جواد مغنیه، در کتاب» الفقه علی المذاهب الخمسه «چنین می نویسد:

» الکلب نجس إلاّ عند مالک، ولکنّه قال: یغسل الإناء مِن ولوغه سبعاً، لا للنجاسه بل تعبداً. وقال الشافعیه والحنابله: یغسل الإناء مِن ولوغ الکلب سبع مرات إحداهنّ بالتراب. وقال الإمامیه: غسل الإناء مِن ولوغ الکلب مره بالتراب، ثُمّ بعدها مرتین بالماء (»44).

فقط خرید و فروش این سگها حلال است/ چرا نباید در خانه سگ نگه داشت؟

نجاست انواع سگها

در نجاست سگ فرقی بین انواع آن نیست، و حکم همه سگ ها یکی است.

گروهی تصور کرده اند فقط سگهایی نجس هستند که از نگهداری آنها، نهی شده است، مثل سگهای ولگرد، امّا سگهای نگهبان و سگ شکاری یا سگهایی که امروزه

ص:556

توسط پلیس و گروه های امداد بکار گرفته می شوند، پاک هستند. این تصور صحیح نمی باشد، انواع سگ ها چه شکاری و چه سگ چوپان و... نجس هستند و آب دهان و تمامی بدن آنها نجس است. این مطلب نیز از روایات معصومین (علیه السلام) استفاده می شود:

1.) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنِ الْكَلْبِ السَّلُوقِيِّ فَقَالَ إِذَا مَسِسْتَهُ فَاغْسِلْ يَدَكَ. (45)

محمد بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) در مورد سگ سلوقی) یک نوع سگ شکاری معروف (سوال کرد. حضرت فرمود: چنانچه او را لمس کرده ای، دستت را بشوی. «

2.) عَنْ عَلِيٍّ (علیه السلام)... قَالَ تَنَزَّهُوا عَنْ قُرْبِ الْكِلَابِ فَمَنْ أَصَابَ الْكَلْبَ وَ هُوَ رَطْبٌ فَلْيَغْسِلْهُ وَ إِنْ كَانَ جَافّاً فَلْيَنْضِحْ ثَوْبَهُ بِالْمَاءِ (46).

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: از نزدیک شدن به سگها بپرهیزید و کسی که سگ مرطوبی را لمس کرد، بشوید لباسش را و چنانچه سگ خشک بود، بر لباسش آب بپاشید. «

و فتوای علما و فقها از قدیم تاکنون بر نجاست انواع سگ هایی که در خشکی زندگی می کنند، بوده است. فقط شیخ صدوق) ره (درمورد سگ شکاری فرموده است: مقداری آب به محلّ ملاقات بپاشید، کافی است و شستن لازم نیست (47).

با این حال سگ را نجس می داند.

بنابراین، اگر سگ شکاری، حیوان حلال گوشتی را شکار کرد، محل اصابت با دهان سگ باید شسته شود. و اگر دست و بدن و لباس انسان با بدن سگ ها حتی سگ شکاری برخورد کند، در صورتی که بدن سگ و یا ملاقی تر باشد، نجس می شود (48).

خرید و فروش سگ

پس از بیان حکم نجاست سگ در اسلام، این سوالات مطرح می شود که:

آیا خرید و فروش آن جایز است یا خیر؟ اگر حرام می باشد، این حکم برای انواع سگ است یا برای بعضی؟ برای رسیدن به پاسخ این سوالات، بیان مقدمه ای ضروری است.

ص:557

فقط خرید و فروش این سگها حلال است/ چرا نباید در خانه سگ نگه داشت؟

عدم دخالت نجاست در معامله

بعضی به اشتباه برای حرمت خرید و فروش سگ اینگونه استدلال کرده اند:

» یکی از انواع معاملات حرام، معامله عین نجاست است. یعنی اگر چیزی نجس است، معامله آن حرام است. علما وقتی نظرشان این است که سگ نجس است، خودبخود معامله آن هم حرام می شود. اما اغلب علما معتقدند که اگر معامله عین نجاست، منفعت و سود عقلایی داشته باشد، در آن مورد حرمت آن برداشته می شود. «

حکم تحریم خرید و فروش، دایر مدار منفعت و سود عقلایی است، نه نجس و پاک بودن. یعنی اگر شیئی سود عقلایی داشت معامله اش جایز است و الّا جایز نیست، چه نجس باشد و چه طاهر بنابراین، نجاست شیء، نقشی در حرمت معامله آن ندارد و بهتر است چنین گفته شود:

یکی از شرایط مبیع یعنی شیء مورد معامله داشتن منفعت و سود عقلایی یا به عبارتی مالیّت داشتن آن است و چون عین نجاسات غالباً منفعت و سودی ندارند، مالیّت نداشته و صلاحیت خرید و فروش را ندارند. امّا هرگاه همین نجاسات دارای منفعت و سودی شدند، معامله آنها صحیح است و دارای مالیّت بوده و قابل خرید و فروشند. مانند خون که نجس است، اما هم اکنون از آن استفاده عقلایی می شود و مالیّت دارد، بنابراین خرید و فروش آن مجاز است.

پس نمی توان گفت: معامله مردار، خون و سگ چون نجس هستند حرام است.

بلکه گفته می شود: چون منفعت عقلایی و مالیّت ندارند حرام است، امّا اگر دارای منفعتی شد، معامله اش جایز است. (61)

لازم به ذکر است که در گذشته بیشتر نجاسات، منفعت حلالی نداشتند و بهمین خاطر علما حکم به حرمت معامله نجاسات می دادند. این سبب

شده تا عده ای تصوّر کنند معامله شیء نجس، مطلقاً حرام می باشد و علّت تحریم هم چیزی جز نجاست نیست.

خلاصه اینکه صرف نجس بودن، سبب حرمت معامله نجاسات از جمله سگ

ص:558

نمی شود تا کسی بگوید: چرا با اینکه انواع سگ سگ صید، شکار، ولگرد و زینتی نجس هست، امّا معامله سگ صید جایز است ولی معامله سگ زینتی حرام است.

چراکه ملاک در اینجا انتفاع و عدم انتفاع عقلائی است، نه چیز دیگری.

روایات خرید و فروش سگ

روایات وارد شده، از خرید و فروش سگ نهی کرده و بهای آن را» سُحت (62» می دانند. مثل:

1 - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْعَامِرِیِّ، قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ الَّذِی لَا یَصِیدُ؛ فَقَالَ: سُحْتٌ؛ وَ أَمَّا الصَّیُودُ فَلَا بَأْسَ (63).

از امام صادق (علیه السلام) در مورد بهای سگی که شکاری نیست، سوال شد. حضرت فرمود: سُحت) حرام (است؛ اما) گرفتن بهای (سگ صید اشکالی ندارد.

2 - عَنِ الرِّضَا (علیه السلام) فِی حَدِیثٍ قَالَ: وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ سُحْتٌ (64).

امام رضا (علیه السلام) در سخنی فرمود: بهای سگ، سُحت) حرام (است.

3 - عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنْ ثَمَنِ كَلْبِ الصَّیْدِ؛ قَالَ: لَا بَأْسَ بِثَمَنِهِ وَ الْآخَرُ لَا یَحِلُّ ثَمَنُهُ (65).

ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) از بهای سگ شکاری سوال کرد، حضرت فرمود:

اشکالی ندارد؛ اما بهای دیگر سگها حلال نیست.

4 - فِی حَدِیثٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) قَالَ: ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ مَهْرُ الْبَغِیِّ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذِی لَا یَصْطَادُ مِنَ السُّحْتِ (66).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در سخنی فرمود: بهای شراب، بهای زناکار، و بهای سگی که شکار نمی کند، سُحت) حرام (است.

5 - عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ، عَنِ الرِّضَا (علیه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ: ثَمَنُ الْکَلْبِ سُحْتٌ وَ السُّحْتُ فِی النَّار (67).

امام رضا (علیه السلام) فرمود: قیمت سگ سُحت است و سُحت در آتش است.

این دسته از روایات غالباً اشاره به سگ صید دارند، امّا شامل سگهای دیگری هم که منفعت عقلایی دارند می شوند، چنانکه شیخ طوسی در مبسوط (68)، سگ گله و نگهبان را همانندِ سگ صید می داند. (69) از این روایات و سخن علما که قبلا

گذشت استفاده می شود: هر سگی که منفعت عقلایی داشت، خرید و فروشش جایز؛ و الّا حرام است. و اگر سگ های زینتی و سگ ولگرد و... خرید و فروش آنها حرام است بخاطر اینست که یا فاقد منفعت عقلایی بوده و یا منفعت قابل توجّهی ندارند.

فقط خرید و فروش این سگها حلال است/ چرا نباید در خانه سگ نگه داشت؟

نگهداری سگ در خانه

مساله نجس بودن سگ، غیر از حرمت نگهداری از آن است. نگهداری از سگ برای کسانی که استفاده عقلایی از آن ندارند، کراهت شدید دارد؛ و در روایات، امری ناپسند دانسته شده است (70). بنابراین نگهداری سگ برای نگهبانی و شکار، و سگی که امروزه مورد استفاده پلیس و نیروهای امداد می باشد، مکروه نیست.

) البته این به معنای عدم نجاست این سگ ها نمی باشد. (

در بعضی از روایات آمده است که خانه ای که در آن سگ است، ملائکه وارد نمی شوند. این کراهت سبب می شود که حتی نماز خواندن در چنین خانه ای مکروه باشد. (71) ما در اینجا به بیان برخی از روایاتی که به نحوی بر کراهت نگهداری سگ در خانه اشاره دارند، می پردازیم:

1 - وَ قَالَ الصَّادِقُ (علیه السلام): لَا تُصَلِّ فِي دَارٍ فِيهَا كَلْبٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ كَلْبَ صَيْدٍ، وَ أَغْلَقْتَ دُونَهُ بَاباً، فَلَا بَأْسَ، وَ إِنَّ الْمَلَائِكَه لَا تَدْخُلُ بَيْتاً فِيهِ كَلْبٌ وَ لَا بَيْتاً فِيهِ تَمَاثِيلُ وَ لَا بَيْتاً فِيهِ بَوْلٌ مَجْمُوعٌ فِی آنِيَه. (72)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: نماز مگذار در خانه ای که در آن سگ است مگر اینکه سگ صید باشد، و دربی برویش بسته شود، در این صورت اشکالی ندارد...

2 - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله): إِنَّ جَبْرَئِيلَ أَتَانِی فَقَالَ إِنَّا مَعْشَرَ الْمَلَائِكَه لَا نَدْخُلُ بَيْتاً فِيهِ كَلْبٌ وَ لَا تِمْثَالُ جَسَدٍ وَ لَا إِنَاءٌ يُبَالُ فِيه. (73)

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: همانا جبرئیل بر من وارد شد و گفت: ما ملائکه بر خانه ای که در آن سگ و مجسمه و ظرفی که در آن ادرار می کنند، وجود دارد، داخل نمی شویم.

3 - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): قَالَ يُكْرَهُ أَنْ يَكُونَ فِی دَارِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ الْكَلْبُ. (74)

ص:560

امام صادق (علیه السلام) فرمود: ناپسند است در خانه مرد مسلمان سگ باشد.

4 - عَنْ زُرَارَه عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ یَتَّخِذُ کَلْباً إِلَّا نَقَصَ فِی کُلِّ یَوْمٍ مِنْ عَمَلِ صَاحِبِهِ قِیرَاطٌ. (75)

زراره از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: کسی سگی را نگهداری نمی کند مگر اینکه هر روز از عمل او کاسته می شود.

5 - قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام): لَا خَیْرَ فِی الْکَلْبِ إِلَّا کَلْبَ الصَّیْدِ أَوْ کَلْبَ مَاشِیَه. (76)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: خیری در نگهداری سگ نیست، به جز سگ شکاری و سگ گلّه.

6 - عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: لَا تُمْسِکْ کَلْبَ الصَّیْدِ فِی الدَّارِ إِلَّا أَنْ یَکُونَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ بَابٌ. (77)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: سگ شکاری را در خانه ات نگهداری مکن مگر اینکه بین تو و او دربی باشد.) محل زندگی او جدا باشد (

7 - عَن أَبِی رَافِعٍ قَالَ: جَاءَ جِبرَئِیل إِلَی النَبِی (صلی الله علیه و آله) فَاستَأذَن عَلَیهِ - فَأذن لَهُ، فأبطأ، فأخذ رِدَاءَه فَخرجَ - فَقَالَ: قَد أذنا لَکَ - قَالَ: أجل وَ لَکنا لا ندخل بَیتاً فیه کَلب و لا صوره - فَنظروا فإذا فِی بَعضِ بُیُوتِهِم جرو -. (78)

از ابی رافع نقل کرده اند که گفت: جبرئیل بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد، و اجازه ورود خواست، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به وی اجازه داد، اما جبرئیل وارد نشد، ناگزیر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ردای خود را گرفت و بیرون شد و فرمود: ما به تو اجازه ورود دادیم؟ جبرئیل گفت: بله، و لیکن ما فرشتگان به خانه ای که در آن سگ و یا مجسمه باشد داخل نمی شویم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) - که گویا تا آن لحظه از وجود سگ در خانه خبر نداشت - نظر کرد و دید که در بعضی از مرافق خانه ایشان توله سگی وارد شده. (79)

از مجموع روایات استفاده می شود که نگهداری سگهای مفید مثل سگ نگهبان، با وجود اینکه کراهت ندارد، (80) امّا بهتر است محل زندگی او جدای از محل زندگی انسان باشد، بگونه ای که حداقل بینشان دربی فاصله شود. یعنی خانه ای جداگانه برای سگ ساخته شود.

ص:561

و اگر در برخی روایات از نگهداری سگهای مفید هم نهی شده، در صورتی است که محل زندگی او جدا نباشد. اما نگهداری سگهای دیگر غیر از سگ شکاری و سگ نگهبان و هر سگی که برای کارهای عقلایی بکار گرفته می شود کراهت داشته و ناپسند است.

البته با توجه به مساله نجاست سگ که قبلا ثابت شد، این حکم معقول به نظر می آید و دستورات دین نسبت به دوری از نجاسات مؤیّد آنست. هرچند اسلام برای رفاه انسان، نگهداری سگهای مفید را مکروه نمی داند.

لازم به ذکر است با اینکه علامه طباطبائی متن آخرین روایت را مضطرب و آن را از روایات مجعول می داند. (81) اما به دلیل اینکه مجموع این روایات که می گویند:» جبرئیل و ملائکه وارد خانه ای که سگ در آن است، نمی شوند «، روایات متضافرند، (82) و متضافر بودن برای حجیت کافی است، اگرچه سند تک تک آن ها ضعیف باشد. (83) بنابراین این روایات به وضوح دلالت بر کراهت شدید نگهداری سگ در منزل دارند.

زشتی و قبح سگ بازی

از آنچه گفته شد معلوم می شود که در اسلام نگهداری و انس گرفتن با سگ بدون اینکه مورد استفاده عقلایی قرار گیرد توصیه نشده بلکه مورد کراهت و مزمّت است. در سیره و سخنان معصومین (علیه السلام) نیز سگ بازی زشت تلقّی شده و سگ بازان سزاوار ملامت اند.

نقل شده است هنگامی که امام حسین (علیه السلام) کنار قبر شریف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نشسته بود قاصدی آمد و گفت: امیر می خواهد به نزد او بروید. امّا امام (علیه السلام) که می داند معاویه مرده است و این دعوت برای گرفتن بیعت است، این دعوت را نمی پذیرد و در پاسخ کسی که از بیعت با یزید سوال می کند می فرماید:» من هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد، چون یزید مردی است فاسق که فسق خود را آشکار کرده، شراب می نوشد، سگ بازی و... می کند و ما خاندان رسول خداییم «. (84)

آری، امام (علیه السلام) سگ بازی را از مواردی می داند که سبب شده فسق یزید آشکار شود.

در جای دیگر امام حسین (علیه السلام) طی نامه ای معاویه را توبیخ کرده و چنین می نویسد:» آیا تو آن کس نیستی که... پسر بچه ای را که شراب می خورد و سگ بازی می کند به امارت می رسانی! («85)

نامه امام حسین (علیه السلام) یادآور نامه امیر المومنین (علیه السلام) به منذر بن جارود است که از سوی حضرت (علیه السلام) فرماندار بخشی از بلاد اسلامی بود و پس از اینکه تخلفات و خیانت های او برای امیر المومنین (علیه السلام) گزارش شد، توسط ایشان در طی نامه ای توبیخانه، احضار شد. امام (علیه السلام) در این نامه او را چنین توبیخ می کند:

»... تَخْرُجُ لاَهِیاً مُتَنَزِّهاً، تَطْلُبُ الصَّیْدَ، وَ تُلاَعِبُ الْکِلاَبَ...:) خبر رسیده است، تو (پیوسته مشغول گردش و صید) تفریحی (و بازی با سگ ها می باشی... «. (86)

با دقّت در کلام امیرالمومنین (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) درک زشتی و قبح سگ بازی و انس با او، دشوار نمی باشد.

فقط خرید و فروش این سگها حلال است/ چرا نباید در خانه سگ نگه داشت؟

حقوق سگ به عنوان یک حیوان

اسلام دین تعادل و میانه روی است. این اعتدال و میانه روی را به وضوح می توان در دستورات اسلامی مشاهده کرد. هرچند در اسلام سگ حیوانی نجس است، امّا این سبب نشده تا حقوق او به عنوان یک حیوان، نقض شود. رعایت حقوق سگ به این نیست که به آن دست بزنی، و او را مونس و هم بازی خود قراردهی! بلکه با رسیدگی به آب و غذایش و آزار نرساندن به او، حقوقش را رعایت کرده ای. همانطور که به رعایت حقوق سایر حیوانات و سیرکردن و رفع تشنگی آن ها در روایات اسلامی تأکید شده است.

پیشوایان و بزرگان مذهبی ما، با اینکه عقیده به نجاست سگ دارند، امّا ظلم به این حیوان را روا ندانسته، حق و حقوقی برای آن قائل شده اند. با مطالعه در آثار دانشمندان اسلامی این مساله به روشنی قابل درک است.

در کتب فقهی آمده است: اگر شخصی، به مقدار وضو گرفتن آب داشته باشد، و بترسد که اگر با آن وضو بگیرد، دچار تشنگی شود، بر او واجب است که تیمم کند و آب را برای نوشیدن نگهدارد. صاحب جواهر) قدّس سرّه (، پس از نقل این فتوا می

ص:563

نویسد:» وکذا الحیوان اذا کان کذلک وان کان کلبا («87)) اگر از تشنگی حیوانی نیز بترسد، حکم همین است، گرچه آن حیوان، سگ باشد. (

شهید ثانی در بحث اطعمه و اشربه کتاب مسالک، می نویسد:» و لو کان للانسان کلب غیر عقور جائع و شاه فعلیه اطعام الشاه («88)) اگر انسان، دارای سگ بی آزار و گوسفندی گرسنه باشد، بر او واجب است تا گوسفند را آب و علف دهد. (یعنی نجات گوسفند بر سگ اولویت دارد.

صاحب جواهر، در این حکم به شهید ثانی ایراد گرفته و می گوید:» فیه منع، بل قد یقال باولویه الکلب لامکان ذبح الشاه بخلاف الکلب («89)) حفظ جان سگ اولویّت دارد. زیرا می توان گوسفند را سر برید؛ ولی این کار، در مورد سگ ممکن نیست. (

کلام این دو فقیه، گویای واجب بودن حفظ جان حیوان حتی سگ است، هرچند در این مورد اختلاف بر سر اینست که حفظ حیات کدامیک اولویت دارد. (90)

اگر فقهای اسلام در نظرات فقهی خود اینگونه حقوق حیوانات حتی سگ را در نظر می گیرند، بخاطر این است که سخنشان برگرفته از روایات معصومین (علیه السلام) است.

در متون روایی ما، روایات فراوانی هستند که توجه به حقوق سگ را به عنوان یک حیوان تأیید می کنند. در بعضی از روایات از اذیت و آزار سگ منع شده، در دسته ای دیگر به اطعام و سیراب کردن سگ توجه شده است. علاوه بر این روایاتی هستند که قاتل سگ را ملزم به پرداخت دیه می کند. از این روایات نیز شاید بتوان حق و حقوقی برای سگ در اسلام ثابت کرد. هرچند عده ای می گویند: روایات دیه سگ، حقی را برای این حیوان ثابت نکرده بلکه تنها خسارت مالی صاحبش را جبران می کند، (91) امّا با در نظر گرفتن همه روایات، خلاف این مطلب ثابت می شود چرا که دیه انسان را نیز به ولیّ او می پردازند امّا این سبب نمی شود خود آن شخص ارزش و قدری نداشته باشد. پس وقتی در دین اسلام برای سگ دیه قرار داده می شود، می توان نتیجه گرفت که به این حیوان، ارزش و بهایی داده شده است و پرداخت دیه به صاحب آن جبرانگر همین بهاء و ارزش فوت شده است.

ص:564

نتیجه بحث

خلاصه اینکه مسئله نجاست سگ، یکی از مسائل قطعی فقهی اسلام است. با اینکه در قرآن اشاره ای به این مسئله همانند بسیاری از مسائل دیگر نشده است اما این حکم در روایات معتبر صریحاً بیان شده است. در عین حال نجاست سگ سبب نشده معامله آن حرام باشد، چرا که نجاست هیچ مدخلیّتی در حرمت معامله نداشته، و حرمت خرید و فروش، دایر مدار این است که مبیع دارای منفعت عقلایی باشد یا نباشد. پس تنها معامله سگهایی که فاقد منفعت عقلایی می باشند، جایز نیست. امّا در مورد فلسفه نجاست سگ روایات معصومین (علیه السلام) مطلق بوده و فلسفه حقیقی این حکم بر ما پوشیده است و فلسفه نداشتن یک حکم، غیر از ندانستن فلسفه آن است.

ارجاعات

(1) قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): اهل البدع کلاب اهل النار: بدعت گذاران سگ های دوزخند.

) کنزالعمال، ج 1، ح 1094 و 1125).

(2) صفی پور، منتهی الارب فی لغه العرب، ص 1228: نجس ناپاک، پلید و خلاف طاهر.

طریحی، مجمع البیان، ج 4، ص 11: نجس الشیء، اذا کان قذراً غیر نظیف. فیروز آبادی، القاموس المحیط، ج 2 ص 253: النجس ضد الطاهر و زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس ج 4 ص 255:

النجس ضد الطاهر.

(3) التوبه/ 28.

(4) راغب اصفهانی، مفردات، حرف نون، لفظ نجس.

(5) طوسی، تفسیر التبیان، ج 5، ص 234.

(6) طبرسی، مجمع البیان، ج 5، ص 20.

(7) سلسله الينابيع الفقهيه، ج 1، ص 359 به نقل از فقه القرآن.

(8) مستمسک عروه الوثقی، ج 1، ص 368.

(9) کنز الدقائق، ج 4، ص 162.

(10) تفسیر کبیر، ج 16، ص 24.

(11) طهارت اهل کتاب و مشرکان، محمد حسن زمانی، ص 184.

(12) شیخ انصاری، الطهاره، ص 325.

(13) سلسله الینابیع الفقهیه، ج 1، ص 359 به نقل از فقه القرآن.

(14) طهارت اهل کتاب و مشرکان، محمد حسن زمانی، ص 188.

(15) نقش یک سگ نیز بر دیوار غار است، و بالای غار، صومعه ای قدیمی است و مسلمانان نیز مسجدی ساخته اند.) تفسیر نور ج 07 ص 143)

(16) کهف/ 18.

(17)) وَصِیْد «چنان که» راغب «در کتاب» مفردات «می گوید: در اصل به معنی اطاق و انباری است که در کوهستان برای ذخیره اموال ایجاد می کنند، و در اینجا به معنی دهانه غار است.) تفسیر نمونه، ج 12، ص 406).

(18) اعراف/ 176.

(19) تفسیر نمونه، ج 7، ص 25.

(20) مائده/ 4.

(21) عدد رکعات نماز دو رکعت صبح، چهار رکعت ظهر، چهار رکعت عصر، سه رکعت مغرب و چهار رکعت عشاء در قرآن ذکر نشده است، با اینکه از مسلمات بوده و اختلافی در آن نیست.

(22) انعام / 145.

(23) آذرخشی دیگر از آسمان کربلا، محمد تقی مصباح یزدی، ص 53.

(24) نحل/ 44.

(25) حشر/ 7.

(26) وسائل الشیعه ج 27 ص 33.

(27) آذرخشی دیگر از آسمان کربلا، مصباح یزدی، محمد تقی ص 53.

(28) وسائل الشیعه ج 1 ص 226.

(29) وسائل الشیعه ج 1 ص 227.

(30) وسائل الشیعه ج 3 ص 413.

(31) وسائل الشیعه ج 3 ص 415.

ص:566

(32) وسائل الشيعه ج 3 ص 416.

(33) وسائل الشيعه ج 3 ص 416.

(34) وسائل الشيعه ج 1 ص 225.

(35) وسائل الشيعه ج 1 ص 226.

(36) وسائل الشيعه ج 1 ص 226.

(37) وسائل الشيعه ج 3 ص 414.

(38) وسائل الشيعه ج 3 ص 416.

(39) وسائل الشيعه ج 3 ص 416.

(40) منسوب به محلّی.

(41) وسائل الشيعه ج 3 ص 417.

(42) نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام، ج 5، ص 366 ج 368، چاپ هفتم، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

(43) الفِقه علی المذاهِب الخمسَه، تألیف محمّد جَواد مغنِیّه، ص 55.

(44) همان.

(45) وسائل الشيعه، ج 3، ص 416.

(46) وسائل الشيعه، ج 3 ص 417.

(47) با استفاده از مستمسک العروه الوثقی، ج 1 ص 363.

(48) توضیح المسائل مراجع، ج 1 ص 83.

(62) تأمین مال به کمک وسیله ای باطل، سحت شمرده شده است.» وفی الکافی، بإسناده عن السکونی عن أبی عبد الله قال: السحت ثمن المیته و ثِمن الکلب و ثمن الخمر - و مهر البغی و الرشوه فی الحکمِ و أجر

الكاهن. أقول: ما ذكره فى الروايه إنما هو تعداد من غير حصر، و أقسام السحت كثيره كما فى الروايات، و فى هذا المعنى و ما يقرب منه روايات كثيره من طرق أئمه أهل البيت عليهم السلام «) الميزان فى تفسير القرآن، ج 5، ص 361.)

(63) - وسائل الشيعه ج 17، ص 119.

(64) - وسائل الشيعه ج 17، ص 119.

(65) - وسائل الشيعه ج 17، ص 119.

ص:567

(66) - وسائل الشیعه ج 17، ص 119.

(67) - وسائل الشیعه ج 17، ص 120.

(68) - وسائل الشیعه ج 17، ص 120.

(69) - امروزه سگ های» پلیس «و» امداد «نیز همین حکم را دارند.

(70) معارف و معاریف، سید مصطفی حسینی دشتی، واژه سگ.

(71) - مرحوم علامه حلّی در کتاب منتهی می فرماید: نماز خواندن در خانه ای که در آن سگ باشد، کراهت دارد.) بحارالانوار، ج 62، ص 53. توضیح المسائل مراجع، ج 1، مسئله 105.)

(72) من لا یحضره الفقیه، ج 1، 246، باب المواضع التی تجوز الصلاه فیها و المواضع التی لا تجوز فیها..... ص 240.

(73) الکافی، ج 3، 393، باب الصلاه فی الکعبه و فوقها و فی البیع و الکنائس و المواضع التی تکره الصلاه فیها..... ص 387. الکافی، ج 3، 395، باب الصلاه فی ثوب واحد و المرأه فی کم تصلی و صلاه العراه و التوشح..... ص 393 بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، ج 56، 177، باب 23 حقیقه الملائکه و صفاتهم و شؤونهم و أطوارهم..... ص 144.

(74) بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، ج 62، ص 50 وسائل الشیعه، ج 11 ، ص 530.

(75) بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، ج 62، ص 50.

(76) بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، ج 62، ص 53 وسائل الشیعه، ج 11 ، ص 530.

(77) بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، ج 62، ص 53.

(78) المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبایی، ج 5، ص 209.

(79) ترجمه المیزان، علامه طباطبایی، ج 5، ص 336 و 337.

(80) مفتاح الکرامه 8/85 کتاب المکاسب 1/197 جواهر الکلام 22/138.

(81) ترجمه المیزان، ج 5، ص 337 المیزان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 210.

(82) فصلنامه فقه اهل بیت فارسی، شماره 17 و 18، خرازی، سید محسن، حکم نقاشی و مجسمه سازی از نگاه شریعت.

(83) شرح این مطلب در کتاب» انوار الاصول «آمده است. رجوع کنید به: انوار الاصول، ج 2،

ص:568

ص 486.

(84) - الاخبار الطوال، ص 227.

(85) - الامامه والسياسه، ج 1، 203 و 204 و سيره معصومان، سيد محسن امين، ترجمه: على حجّتى كرمانى، ج 4، ص 87.

(86) - تمام نهج البلاغه، ص 815 به نقل از تاريخ اليعقوبى ج 2 ص 203. و أنساب الأشراف، بلاذرى ج 2 ص 163.

(87) جواهرالكلام، ج 5 / ص 114.

(88) مسالک الافهام، ج 2 / ص 250.

(89) جواهرالكلام، ج 36 / ص 437.

(90) اين مسئله در رسائل فقهى علامه جعفرى نيز مطرح شده است.) جعفرى، محمد تقى، رسائل فقهى، مؤسسه نشر كرامت 1377، ج 1، ص 118-119.)

(91) انصارى، شيخ مرتضى، كتاب المكاسب، انتشارات علامه، ص 7، دو سطر به آخر.

منبع: افكار نيوز

تراث الإمام الكاظم عليه السلام

لقد ورث الإمام موسى الكاظم عليه السلام مدرسه أبيه الصادق عليه السلام وحظيت منه بالتوجيه والرعايه الشامله لتلامذته وأصحابه بالرغم من قساوه الظروف وتغيّرها خلال ثلاثه عقود ونصف من العمل العلمى الدؤوب وتربيه مستمره للنابهين من صحابته وطلاّب المعرفه من أتباعه وشيعته.

وقد أثرت عن الإمام الكاظم عليه السلام عده مجموعات روائيه مثل: مسائل على بن جعفر، والاشعثيات وتصدّى المعنيون بتراث أهل البيت عليهم السلام بجمع التراث المأثور عن أهل البيت عليهم السلام وتنظيمه وتبويبه من مختلف المصادر وتسميته بالمسند. وهذا عمل يشكر عليه

عامله لأنه يوفر للباحثين الفرصه الكافيه للغور فى هذا التراث ودراسته دراسه معمّقه بالأرقام.

ص:569

وفيما يخصّ الإمام موسى عليه السلام نلاحظ آخر ما جمع من كلامه وما يرتبط به من نصوص قد بلغ ثلاث مجلّدات يناهز مجموعها الألف صفحه مبوّبه حسب تبويب الموسوعات الحديثيه مع فارق أو أكثر. فالمقدمه تشتمل على مجموعه من النصوص التى تخص نشأه الإمام وحياته وسيرته. ثم يقسّم تراثه الحديثى الى أبواب العقائد والأخلاق والأحكام والسيره والتاريخ والرجال.

وفيما يخصّ مسند الإمام الكاظم عليه السلام إذا مررنا عليه مروراً عابراً وسريعاً أيضاً كفى ذلک لنقف على عظمه الدور الفكرى والعطاء العلمى الذى قدّمه هذا الإمام العظيم الى الأُمه الإسلاميه بشكل عام والى الجماعه الصالحه وطلاّب المعرفه المؤمنين بخط أهل البيت عليهم السلام بشكل خاص، لا سيما إذا لاحظنا قساوه الظروف السياسيه والاجتماعيه التى مرّ بها الإمام موسى عليه السلام وأصحابه وشيعته خلال ثلاثه عقود ونصف تقريباً.

لقد ترجم هذا المسند) 638 (شخصاً من رواه الإمام الكاظم عليه السلام وهو رقم كبير جداً بالنسبه للمده الزمنيه التى عرفناها والظروف التى وقفنا عليها. وقد اشتمل الفهرس على عدد نصوص كل باب من أبواب المعرفه. وتتراوح هذه النصوص بين نصوص مأثوره بواسطه الإمام الكاظم عليه السلام عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهى تكشف عن مدى اهتمامه بسيره وحديث جدّه صلى الله عليه وآله وسلم وبين نصوص لا يسندها الى أحد مما يمكن أن نعتبرها من تراثه الخاص كمانلاحظ ذلک فى الرساله الكبيره التى أثرت عنه حول العقل ولعلها الرساله الوحيده الجامعه لما يخصّ العقل من شؤون فى الكتاب والسنه وهى لوحدها تراث جامع وأثر خالد يتضمّن المنهج المعرفى القرآنى والحديثى لأهل البيت عليهم السلام.

والجزء الأول من هذا المسند قد اشتمل على الأبواب التاليه:

العقل والعلم فى) 10 أبواب (، التوحيد فى) 12 باب (، تاريخ الأنبياء والأئمه فى) 12 باب (، والنبوه والإمامه فى) 21 باب (والتعريف بالصحابه فى) باب (والتعريف برواه الإمام الكاظم فى) 638 باب (وأبواب الإيمان والكفر فى) 22 باب (والأخلاق والعِشره فى) 152 باباً (.

كما تضمن الجزء الثانى: كتاب القرآن بأبوابه ال) 51 باب (وكتاب الدعاء فى) 73

باب (والاحتجاجات فی) 8 أبواب (ومعظم کتب الفقه، فکتاب الطهاره فی) 21 باب (وکتاب الصلاه فی) 25 باب (وکتاب الصوم فی) 28 باباً (وکتاب الزکاه فی) 59 باباً (وکتاب المعیشه فی) 59 باباً (وکتاب السفر فی) 8 أبواب (وکتاب الحج فی) 68 باباً (وکتاب الزیاره فی) 7 أبواب (وکتاب الجهاد فی) 5 أبواب (وکتاب النکاح فی) 20 باباً (وکتاب الطلاق فی) 30 باباً (.

وتضمن الجزء الثالث من المسند: کتاب الأولاد فی) 12 باباً (وکتاب التجمّل والزینه فی) 23 باباً (وکتاب الرواتب فی) 12 باباً (وکتاب الأطعمه فی) 68 باباً (وکتاب الاشربه فی) 13 باباً (وکتاب العتق فی) 12 باباً (وکتاب الایمان والنذور فی) 9 أبواب (وکتاب الحدود فی) 18 باباً (وکتاب الدّیات فی) 16 باب (وکتاب الوصیه فی) 51 باب (وکتاب الارث فی) 11 باب (وکتاب الجنائز فی) 29 باب (وکتاب الحشر والمعاد والآداب والسنن.

إنّ هذا التنوع فی أبواب المعرفه التی اثرت عنه لدلیل آخر علی الجانب الموسوعی فی هذا التراث بالإضافه الی وضوح التکامل فی المسیره العلمیه التی بدأها أهل البیت علیهم السلام وسهروا علی إرساء قواعدها واشاده اصولها ومعالمها والتخطیط لاثمارها والحرص علی إنجاز دورها التغییری فی المجتمع الإسلامی عامه وفی الجماعه الصالحه بشکل خاص.

وإلیک بعض النصوص المختاره من هذا التراث العظیم فی الأبواب التالیه:

اصول العلم ومراتب المعرفه:

1 قال الإمام موسی بن جعفر علیهما السلام: "وجدت علم الناس فی أربع، أولها: أن تعرف ربک، والثانیه: أن تعرف ما صنع بک، والثالثه: أن تعرف ما أراد منک، والرابعه:

أن تعرف ما یخرجک من دینک".

2 وقال علیه السلام:" أولی العلم بک ما لا یصلح لک العمل إلاّ به وأوجب العمل علیک ما أنت مسؤول عن العمل به، وألزم العلم لک ما دلّک علی صلاح قلبک؛ وأظهر لک فساده، وأحمد العلم عاقبه ما زاد فی علمک العاجل، فلا تشتغلنّ بعلم مالا یضرّک جهله، ولا تغفلنّ عن علم ما یزید فی جهلک ترکه".

3 وقال عليه السلام: "فقيه واحد ينقذ يتيماً من أيتامنا المنقطعين عنّا وعن

ص:571

مشاهدتنا بتعليم ما هو محتاج إليه أشد على إبليس من ألف عابدأ.

مصادر المعرفه ومنهجها:

1 عن سماعه، عن أبى الحسن موسى عليه السلام، قال: قلت له: أكلّ شىء فى كتاب الله وسنّه نبيّه صلى الله عليه وآله وسلم؟ أو تقولون فيه؟ قال:" بل كلّ شىء فى كتاب الله وسنّه نبيه صلى الله عليه وآله وسلم.

2 عن سماعه، عن العبد الصالح قال: سألته فقلت: إنّ أناساً من أصحابنا قد لقوا أباک وجدّک وسمعوا منهما الحديث فربما كان شىء يبتلى به بعض أصحابنا وليس فى ذلک عندهم شىء يفتيه وعندهم مايشبهه، يسعهم أن يأخذوا بالقياس؟ فقال: "لا إنما هلک من كان قبلكم بالقياس"، فقلت له: لم لا يقبل ذلک؟ فقال:" لأنه ليس من شىء إلاّ وجاء فى الكتاب والسنه".

3 عن موسى بن بكر، قال: قال أبو الحسن عليه السلام: "من افتى الناس بغير علم لعنته ملائكه الأرض وملائكه السماء".

4 عن عثمان بن عيسى، قال: سألت أبا الحسن موسى عليه السلام عن القياس فقال:

" مالكم والقياس إنّ الله لا يسأل كيف أحلّ وكيف حرّم".

5 عن يونس بن عبدالرحمن، قال: قلت لابى الحسن الأوّل عليه السلام: بما اوحّد الله ؟ فقال: "يا يونس لا تكوننّ مبتدعاً، من نظر برأيه هلک، ومن ترک أهل بيت نبيّه صلى الله عليه وآله وسلم ضلّ، ومن ترک كتاب الله وقول نبيّه كفر".

6 إنّ من غرر أحاديث الإمام موسى بن جعفر عليه السلام فى مجال العقل كمصدر معرفى أساس هو وصيّته الثمينه لهشام بن الحكم والتى سُمّيت برساله العقل عند الإمام عليه السلام، وإليک نصّ الرساله:

قال عليه السلام:" إنّ الله تبارک وتعالى بشّر أهل العقل والفهم فى كتابه فقال:.. فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ

يا هشام بن الحكم إنّ الله عزّوجلّ أكمل للناس الحجج بالعقول وأفضى إليهم بالبيان ودلّهم على ربوبيته بالأدلاّء، فقال: وَ إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ ... لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ.

ص:572

يا هشام قد جعل الله عزّ وجلّ ذلک دليلا على معرفته بأنّ لهم مدبّراً فقال: وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وقال: حم وَ الْكِتابِ الْمُبِينِ إِنّا جَعَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وقال: وَ مِنْ آياتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَيُحْيِی بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِی ذلِکَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

يا هشام ثمّ وعظ أهل العقل ورغّبهم فی الآخره فقال: وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ. وقال: وَ ما أُوتِيتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَمَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ زِينَتُها وَ ما عِنْدَ اللّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى أَ فَلا تَعْقِلُونَ.

يا هشام ثمّ خوَّف الذين لا يعقلون عذابه فقال عزّ وجلّ: ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ * وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ * وَ بِاللَّيْلِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ .

يا هشام ثمّ بيّن أن العقل مع العلم فقال: وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ وَ ما يَعْقِلُها إِلاَّ الْعالِمُونَ

يا هشام ثمّ ذمّ الذين لايعقلون فقال: وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ . وقال: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ . وقال: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ .

ثمّ ذم الكثره فقال: وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِی الْأَرْضِ يُضِلُّوکَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ . وقال:

وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ . "وأكثرهم لا يشعرون".

يا هشام ثمّ مدح القله فقال: وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّكُورُ وقال: وَ قَلِيلٌ ما هُمْ وقال: وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلاّ قَلِيلٌ .

يا هشام ثمّ ذكر أولی الالباب بأحسن الذكر وحلاّهم بأحسن الحليه، فقال: يُؤْتِی الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَيْراً كَثِيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاّ أُولُوا الْأَلْبابِ .

يا هشام إنّ الله يقول: إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ یعنی العقل. وقال:

وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَهَ قال: الفهم والعقلَ.

يا هشام إنّ لقمان، قال لابنه: تواضع للحق تكن أعقلَ الناس". يا بنیّ إنّ الدنيا بحرٌ عميقٌ قد غرق فيه عالم كثير فلتكن سفينتک فيها تقوى الله وحشوها الإيمان وشراعها

ص:573

التوکل وقیمتها العقل. ودلیلها العلم وسکّانها الصبر.

یا هشام لکل شیء دلیل ودلیل العاقل التفکر ودلیل التفکر الصمت. ولکل شیء مطیّه ومطیّه العاقل التواضع وکفی بک جهلا، أن ترکب ما نُهیت عنهُ.

یا هشام لو کان فی یدک جوزه وقال الناس) فی یدک (لؤلؤه ما کان ینفعک وأنت تعلم أنها جوزه. ولو کان فی یدک لؤلؤه وقال الناس: انّها جوزه ما ضرّک وأنت تعلم أنها لؤلؤه.

یا هشام ما بعث الله أنبیاءه ورسله الی عباده إلاّ لیعقلوا عن الله، فأحسنهم استجابه أحسنهم معرفه لله. وأعلمهم بأمر الله أحسنهم عقلا. وأعقلهم أرفعهم درجه فی الدنیا والآخره.

یا هشام ما من عبد إلاّ وملک آخذ بناصیته، فلا یتواضع إلاّ رفعه الله ولا یتعاظم إلاّ وضعه الله.

یا هشام إنّ لله علی الناس حجتین حجه ظاهره وحجه باطنه، فأمّا الظاهره فالرسل والأنبیاء والأئمه. وأمّا الباطنه فالعقول.

یاهشام إنّ العاقل، الذی لا یشغل الحلال شکره ولا یغلب الحرام صبره.

یا هشام من سلّط ثلاثاً علی ثلاث فکأ نّما أعانَ هواه علی هدم عقله: من أظلم نور فکره بطول أمله، ومحا طرائف حکمته بفضول کلامه. وأطفأ نور عبرته بشهوات نفسه، فکأنما أعان هواه علی هدم عقله. ومن هدم عقله أفسد علیه دینه ودنیاه.

یا هشام کیف یزکو عند الله عملک وأنت قد شغلت عقلک عن أمر ربک وأطعت هواک علی غلبه عقلک.

یا هشام الصبر علی الوحده علامه قوّه العقل، فمن عقل عن الله تبارک وتعالی اعتزل أهل الدنیا والراغبین فیها. ورغب فیما عند ربه وکان الله آنسه فی الوحشه وصاحبه فی الوحده. وغناه فی العیله ومعزه فی غیر عشیره.

یا هشام نصب الخلق لطاعه الله. ولا نجاه إلاّ بالطاعه. والطاعه بالعلم والعلم بالتعلم. والتعلم بالعقل یعتقد ولا علم إلاّ من عالم ربانی ومعرفه

العالم بالعقل.

يا هشام قليل العمل من العاقل مقبول مضاعف. وكثير العمل من أهلِ الهوى والجهل مردود.

ص:574

يا هشام إنّ العاقل رضى بالدّون من الدنيا مع الحكمه. ولم يرض بالدّون من الحكمه مع الدنيا، فلذلک ربحت تجارتهم.

يا هشام إن کان يغنيک ما يکفيک فأدنى ما فى الدنيا يکفيک. وإن کان لا يغنيک ما يکفيک فليس شىء من الدنيا يغنيک.

يا هشام إنّ العقلاء ترکوا فضول الدنيا فکيف الذنوب. وترک الدنيامن الفضل وترک الذنوب من الفرض.

يا هشام إنّ العقلاء زهدوا فى الدنيا ورغبوا فى الآخره لانّهم علموا أنّ الدنيا طالبه ومطلوبه والآخره طالبه ومطلوبه، فمن طلب الآخره طلبته الدنيا حتّى يستوفى منها رزقه. ومن طلب الدنيا طلبته الآخره فيأتيه الموت فيفسد عليه دنياه وآخرته.

يا هشام من أراد الغنى بلا مال وراحه القلب من الحسد والسلامه فى الدين فليتضرّع الى الله فى مسألته بأن يُکمل عقله، فمن عقل قنع بما يکفيه ومن قنع بما يکفيه استغنى ومن لم يقنع بما يکفيه لم يُدرک الغنى أبداً.

يا هشام إنّ الله جلّ وعزّ حکى عن قوم صالحين، أنهم قالوا: رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهّابُ حين علموا أنّ القلوب تزيغ وتعود الى عماها ورداها انّه لم يخف الله من لم يعقل عن الله ومن لم يعقل عن الله لم يعقد قلبه على معرفه ثابته يُبصرها ويجد حقيقتها فى قلبه. ولا يکون أحدٌ کذلک إلاّ من کان قوله لفعله مصدِّقاً، وسرّه لعلانيته موافقاً، لانّ الله لم يدلّ على الباطن الخفى من العقل إلاّ بظاهر منه وناطق عنه.

يا هشام کان أمير المؤمنين عليه السلام، يقول: ما من شىء عبد الله به أفضل من العقل وما تمّ عقل امرء حتى يکون فيه خصال شتّى، الکفر والشر منه مأمونان. والرشد والخير منه مأمولان. وفضل ماله مبذول. وفضل قوله مکفوف. نصيبه من الدنيا القوت.

ولا يشبع من العلم دهره. الذلّ أحب إليه مع الله من العزّ مع غيره. والتّواضع أحبّ إليه من الشرف. يستکثر قليل المعروف من غيره ويستقل کثير المعروف من نفسه. ويرى الناس کلهم خيراً منه وأنه شرّهم فى نفسه وهو تمام الأمر.

یا هشام من صدق لسانه زکی عمله. ومن حسنت نیته زید فی رزقه. ومن حسن برّه باخوانه وأهله مدّ فی عمره.

ص:575

يا هشام لا تمنحوا الجهّال الحكمه فتظلموها، ولا تمنعوها أهلها فتظلموهم.

يا هشام كما تركوا لكم الحكمه فاتركوا لهم الدنيا.

يا هشام لا دين لمن لا مروّه له. ولا مُرُوّه لمن لا عقل له. وأنّ أعظم الناس قدراً الذى لا يرى الدنيا لنفسه خطراً، أما إنّ أبدانكم ليس لها ثمن إلاّ الجنه، فلا تبيعوها بغيرهاأ

يا هشام انّ أمير المؤمنين عليه السلام كان يقول:" لا يجلس فى صدر المجلس إلاّ رجل فيه ثلاث خصال: يجيب اذا سئل وينطق اذا عجز القوم عن الكلام، ويشير بالرأى الذى فيه صلاح أهله، فمن لم يكن فيه شىء منهنّ فجلس فهو أحمق".

وقال الحسن بن على عليهما السلام: " اذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من أهلها" قيل:

يا ابن رسول اللهِ ومن أهلها؟ قال: " الذين قصّ الله فى كتابه وذكرهم، فقال: إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ . قال: هم أولوا العقول".

وقال على بن الحسين عليهما السلام:" مجالسه الصالحين داعيه الى الصلاح وأدب العلماء زياده فى العقل، وطاعه ولاه العدل تمام العز واستثمار المال تمام المروه. وارشاد المستشير قضاء لحق النعمه. وكف الاذى من كمال العقل وفيه راحه البدن عاجلا وآجلا".

يا هشام انّ العاقل لا يحدّث من يخاف تكذيبه ولا يسأل من يخاف منعه. ولا يعد مالا يقدر عليه. ولا يرجو ما يعنّف برجائه ولا يتقدم على ما يخاف العجز عنه.

وكان أمير المؤمنين عليه السلام يوصى أصحابه يقول: " أوصيكم بالخشيه من الله فى السر والعلانيه، والعدل فى الرضا والغضب، والاكتساب فى الفقر والغنى، وأن تصلوا من قطعكم، وتعفوا عمّن ظلمكم، وتعطفوا على من حرمكم وليكن نظركم عبراً.

وصمتكم فكراً. وقولكم ذكراً وطبيعتكم السخاء، فإنه لايدخل الجنه بخيل ولايدخل النار سخى".

يا هشام رحم الله من استحيا من الله حق الحياء، فحفظ الرأس وما حوى والبطن وما وعى، وذكر الموت والبلى، وعلم أنّ الجنه محفوفه بالمكاره. والنار محفوفه بالشهوات.

يا هشام من كف نفسه عن أعراض الناس أقاله الله عثرته يوم القيامه. ومن كف غضبه عن الناس كفّ الله عنه غضبه يوم القيامه.

ص:576

يا هشام انّ العاقل لا يكذب وان كان فيه هواه.

يا هشام وجد فى ذؤابه سيف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: انّ أعتى الناس على الله من ضرب غير ضاربه وقتل غير قاتله. ومن تولّى غير مواليه فهو كافر بما أنزل الله على نبيّه محمد صلى الله عليه وآله وسلم ومن أحدث حدثا، أو آوى محدثاً لم يقبل الله منه يوم القيامه صرفاً ولا عدلا.

يا هشام أفضل ما يتقرب به العبد الى الله بعد المعرفه به الصلاه، وبرّ الوالدين، وترک الحسد والعجب والفخر.

يا هشام أصلح أيّامک الذى هو أمامک، فانظر أى يوم هو وأعدّ له الجواب، فانک موقوف ومسؤول. وخذ موعظتک من الدهر وأهله، فانّ الدهر طويله قصيره فاعمل كأنک ترى ثواب عملک لتكون أطمع فى ذلک. واعقل عن الله وانظر فى تصرف الدّهر وأحواله، فانّ ما هو آت من الدنيا، كما ولّى منها، فاعتبر بها.

وقال على بن الحسين عليهما السلام:" انّ جميع ما طلعت عليه الشمس فى مشارق الارض ومغاربها بحرها وبرّها وسهلها وجبلها عند ولىّ من أولياء الله وأهل المعرفه بحق الله كفىء الظلال ثم قال عليه السلام: أوَلا حرّ يدع) هذه (اللمّاظه لاهلها يعنى الدنيا فليس لانفسكم ثمن إلاّ الجنّه فلا تبيعوها بغيرها، فإنّه من رضى من الله بالدنيا فقد رضى بالخسيس".

يا هشام انّ كل الناس يبصر النجوم ولكن لا يهتدى بها إلاّ من يعرف مجاريها ومنازلها. وكذلک أنتم تدرسون الحكمه ولكن لا يهتدى بها منكم إلاّ من عمل بها.

يا هشام انّ المسيح عليه السلام قال للحواريين: " يا عبيد السوء يهولكم طول النّخله وتذكرون شوكها ومؤونه مراقيها وتنسون طيب ثمرها ومرافقها. كذلک تذكرون مؤونه عمل الآخره فيطول عليكم أمده وتنسون ما تفضون اليه من نعيمها ونورها وثمرها. يا عبيد السوء نقّوا القمح وطيّبوه وأدقّوا طحنه تجدوا طعمه ويهنئكم أكله، كذلک فأخلصوا الايمان وأكملوه تجدوا حلاوته وينفعكم غبّه.

التوحيد وأُسس التدبير الإلهى:

عن محمد بن أبی عمیر، قال: دخلت علی سیدی موسی ابن جعفر علیهما السلام، فقلت له: یا ابن رسول الله علّمنی التوحید فقال:" یا أبا أحمد لا تتجاوز فی التوحید ما

ص:577

ذكره الله تعالى ذكره فى كتابه فتهلک.

واعلم أن الله تعالى واحد، أحدٌ، صمدٌ، لم يلد فيورث، ولم يولد فيشارک، ولم يتخذ صاحبه ولا ولداً ولا شريکاً، وانه الحى الذى لا يموت، والقادر الذى لا يعجز، والقاهر الذى لا يغلب، والحليم الذى لا يعجل، والدائم الذى لا يبيد، والباقى الذى لا يفنى، والثابت الذى لا يزول، والغنى الذى لا يفتقر، والعزيز الذى لا يذل. والعالم الذى لا يجهل، والعدل الذى لا يجور، والجواد الذى لا يبخل، وانه لا تقدره العقول، ولا تقع عليه الأوهام، ولا تحيط به الاقطار، ولا يحويه مكان، ولا تدركه الأبصار وهو يدرک الأبصار وهو اللطيف الخبير، وليس کمثله شىء وهو السميع البصير.

ما يَکُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلاّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلاّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلاّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما کانُوا وهو الأوّل الذى لا شىء قبله، والآخر الذى لا شىء بعده، وهو القديم وما سواه مخلوق محدث، تعالى عن صفات المخلوقين علوّاً کبيراً".

عن زکريا بن عمران، عن أبى الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام، قال: "لا يکون شىء فى السماوات ولا فى الأرض إلاّ بسبع: بقضاء وقدر واراده ومشيئه وکتاب وأجل وإذن، فمن زعم غير هذافقد کذب على الله أو ردّ على الله عزّ وجلّ".

عن محمد بن حکيم قال: کتب أبو الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام الى أبى:

" أن الله أعلا وأجل وأعظم من أن يبلغ کنه صفته. فصفوه بما وصف به نفسه، وکفّوا عما سوى ذلک".

وقال عليه السلام: "إنّ الله تعالى لا يشبهه شىء، أى فحش أو خنى أعظم من قول من يصف خالق الأشياء بجسم أو صوره أو بخلقه أو بتحديد وأعضاء، تعالى الله عن ذلک علوّاً کبيراً.

من سيره الرّسول صلى الله عليه وآله وسلم وتاريخ حياته:

روى ابن طاووس فى کتاب الطرف نقلاً من کتاب الوصيه للشيخ عيسى بن المستفاد الضرير عن موسى بن جعفر، عن أبيه عليهما السلام قال:" لمّا حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الوفاه دعا الأنصار وقال: يا

معشر الأنصار ! قد حان الفراق، وقد دعيت وأنا مجيب الداعى، وقد جاورتم فأحسنتم الجوار، ونصرتم

فأحسنتم النصره، وواسيتم فی الأموال، ووسعتم فی المسلمین، وبذلتم لله مهج النفوس والله یجزیکم بما فعلتم الجزاء الأوفی، وقد بقیت واحده وهی تمام الأمر وخاتمه العمل العمل معها مقرون إنی أری أن لا أفترق بینهما جمیعاً لو قیس بینهما بشعره ما انقاست، من أتی بواحده وترک الأُخری کان جاحداً للأُولی ولا یقبل الله منه صرفاً و لا عدلا قالوا: یا رسول الله فأین لنا بمعرفتها، فلا تمسک عنها فنضل ونرتد عن الإسلام، والنعمه من الله ومن رسوله علینا، فقد أنقذنا الله بک من الهلکه یا رسول الله، وقد بلّغت ونصحت وأدیت وکنت بنا رؤوفاً رحیماً شفیقاً.

فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: " کتاب الله وأهل بیتی فإن الکتاب هو القرآن وفیه الحجّه والنور والبرهان، کلام الله جدید غض طری شاهد ومحکم عادل ولنا قائد بحلاله وحرامه وأحکامه یقوم غداً فیحاج أقواماً فیزل الله به أقدامهم عن الصراط، واحفظونی معاشر الأنصار فی أهل بیتی، فإن اللطیف الخبیر أخبرنی أنهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض، ألا وان الإسلام سقف تحته دعامه، لا یقوم السقف إلاّ بها.

فلو أن أحدکم أتی بذلک السقف ممدوداً لا دعامه تحته فأوشک أن یخرّ علیه سقفه فیهوی فی النار، أیها الناس ! الدعامه: دعامه الإسلام، وذلک قوله تعالی:) إلیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه (فالعمل الصالح طاعه الإمام ولیّ الأمر والتمسّک بحبله، أیّها الناس ! أفهمتم؟ الله الله فی أهل بیتی ! مصابیح الظلم، ومعادن العلم، وینابیع الحکم، ومستقر الملائکه.

منهم وصیّی وأمینی ووارثی، وهو منی بمنزله هارون من موسی ألا هل بلغت معاشر الأنصار؟ ألا فاسمعوا ومن حضر، ألا إنّ فاطمه بابها بابی وبیتها بیتی، فمن هتکه فقد هتک حجاب الله.

قال عیسی: فبکی أبو الحسن علیه السلام طویلا، وقطع بقیه کلامه، وقال: هتک والله حجاب الله، هتک والله حجاب الله، هتک والله حجاب الله أ

ثم قال علیه السلام: أخبرنی أبی، عن جدی محمد بن علی قال: قد جمع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم المهاجرین فقال لهم:" أیها الناس إنی قد دعیت، وإنی مجیب دعوه الداعی، قد اشتقت الی لقاء ربی واللحوق باخوانی من الأنبیاء وإنی أعلمکم أنی

قد أوصيت الى وصيى، ولم أهملكم إهمال البهائم، ولم أترک من أمورکم شيئاً " فقام إليه عمر بن الخطاب فقال: يارسول الله ! أوصيت بماأوصى به الأنبياء من قبلک؟ قال:

نعم، فقال له: فبأمر من الله أوصيت أم بأمرک؟ !

قال له:" اجلس يا عمر، أوصيت بأمر الله، وأمره طاعته، وأوصيت بأمرى وأمرى طاعه الله، ومن عصانى فقد عصى الله، ومن عصى وصيّى فقد عصانى، ومن أطاع وصيّى فقد أطاعنى، ومن أطاعنى فقد أطاع الله لا ما تريد أنت وصاحبک " ثم التفت الى الناس وهو مغضب فقال:" أيها الناس ! اسمعوا وصيّتى، من آمن بى وصدّقنى بالنبوه وأنى رسول الله فأوصيه بولايه على بن أبى طالب وطاعته والتصديق له. فإن ولايته ولايتى، وولايه ربّى، قد أبلغتکم فليبلغ الشاهد الغائب إن على بن أبى طالب هو العلم، فمن قصّر دون العلم فقد ضلّ، ومن تقدّمه تقدّم الى النار، ومن تأخّر عن العلم يميناً هلک، ومن أخذ يساراً غوى وما توفيقى إلاّ بالله، فهل سمعتم؟ " قالوا: نعم.

وعن الإمام الکاظم عليه السلام أنه قال:" قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلى عليه السلام حين دفع إليه الوصيه: اتخذ لها جواباً غداً بين يدى الله تبارک وتعالى ربّ العرش. فانى محاجّک يوم القيامه بکتاب الله حلاله وحرامه، ومحکمه ومتشابهه على ما أنزل الله، وعلى ما أمرتک، وعلى فرائض الله کما أنزلت وعلى الاحکام من الأمر بالمعروف والنهى عن المنکر واجتنابه، مع اقامه حدودالله وشروطه، والأُمور کلها، واقام الصلاه لوقتها، وايتاء الزکاه لأهلها، وحجّ البيت، والجهاد فى سبيل الله، فما أنت قائل يا على؟ فقال على عليه السلام: بأبى أنت وأمى أرجو بکرامه الله لک ومنزلتک عنده ونعمته عليک أن يعيننى ربّى، ويثبتنى فلا ألقاک بين يدى الله مقصراً ولا متوانياً ولا مفرطاً، ولا أمعز وجهک وقاه وجهى ووجوه آبائى وأمهاتى بل تجدنى بأبى أنت وأمى مستمراً متّبعاً لوصيتک ومنهاجک وطريقک مادمت حياً حتى أقدم بها عليک، ثم الأول فالأول من ولدى لا مقصرين ولا مفرطين.

قال على عليه السلام: ثم انکببت على وجهه وعلى صدره وأنا أقول: واوحشتاه بعدک، بأبى أنت وأمى، ووحشه ابنتک وبنيک بل واطول غمّى بعدک يا أخى، انقطعت من منزلى أخبار السماء، وفقدت بعدک جبرئيل

وميكائيل، فلا أحسّ أثراَ ولا أسمع حسّاَ، فأغمى عليه طويلا ثم أفاق صلى الله عليه وآله وسلم.

ص:580

قال أبو الحسن عليه السلام فقلت لأبى: فما كان بعد افاقته؟ قال: دخل عليه النساء يبكين وارتفعت الأصوات وضجّ الناس بالباب من المهاجرين والأنصار، فبيناهم كذلک اذ نودى: أين على؟ فأقبل حتى دخل عليه، قال على عليه السلام: فانكببت عليه فقال: يا أخى افهم فهمک الله وسدّدک وأرشدک ووفقک وأعانک وغفر ذنبک ورفع ذكرک.

اعلم يا أخى أنّ القوم سيشغلهم عنّى ما يشغلهم، فإنّما مثلک فى الاُمه مثل الكعبه، نصبها الله للناس علماً، وإنما تؤتى من كلّ فجّ عميق، ونأى سحيق ولا تأتى، وإنما أنت علم الهدى، ونور الدين، وهو نور الله يا أخى، والذى بعثنى بالحق لقد قدمت إليهم بالوعيد بعد أن أخبرتهم رجلا رجلا ما افترض الله عليهم من حقّک، وألزمهم من طاعتک ، وكلّ أجاب وسلم إليک الأمر، وإنّى لأعلم خلاف قولهم.

فإذا قبضت وفرغت من جميع ما أوصيک به وغيبتنى فى قبرى فالزم بيتک، واجمع القرآن على تأليفه، والفرائض والأحكام على تنزيله ثم امضِ على غير لائمه على ما أمرتک به، وعليک بالصبر على ما ينزل بک منهم حتى تقدم علىّ".

قال عيسى الضرير: أ فسألت موسى) يعنى الكاظم عليه السلام (وقلت: إنّ الناس قد أكثروا فى أن النبى صلى الله عليه وآله وسلم أمر أبا بكر أن يصلى بالناس، ثم عمر، فأطرق عنى طويلا، ثم قال: "ليس كما ذكروا، ولكنک يا عيسى كثير البحث عن الاُمور، ولا ترضى عنها إلاّ بكشفها، فقلت: بأبى أنت وأمى إنما أسأل عما أنتفع به فى دينى وأتفقّه مخافه أن أضل، وأنا لا أدرى، ولكن متى أجد مثلک يكشفها لى.

فقال عليه السلام: إنّ النبى صلى الله عليه وآله وسلم لمّا ثقل فى مرضه دعا علياً فوضع رأسه فى حجره، وأغمى عليه وحضرت الصلاه فأوذن بها، فخرجت عائشه، فقالت: يا عمر اخرج فصلّ بالناس فقال: أبوک أولى بها، فقالت: صدقت، ولكنه رجل ليّن، وأكره أن يواثبه القوم فصلّ أنت.

فقال لها عمر: بل يصلى هو وأنا أكفيه إن وثب واثب أو تحرک متحرک، مع أن محمداً صلى الله عليه وآله وسلم مغمى عليه لا أراه يفيق منها، والرجل مشغول به لايقدر أن يفارقه، يريد علياً عليه السلام فبادره بالصلاه قبل أن يفيق، فإنه إن أفاق خفت أن يأمر علياً بالصلاه، فقد سمعت مناجاته منذ الليله، وفى آخر كلامه: الصلاه الصلاه قال:

فخرج أبو بكر ليصلى بالناس فأنكرالقوم ذلک.

ص:581

ثم ظنوا أنه بأمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلم يكبّر حتى أفاق صلى الله عليه وآله وسلم وقال: ادعوالى العباس، فدعى فحمله هو وعلى، فأخرجاه حتى صلّى بالناس، وانه لقاعد، ثم حمل فوضع على منبره، فلم يجلس بعد ذلک على المنبر، واجتمع له جميع أهل المدينه من المهاجرين والانصار حتى برزت العواتق من خدورهنّ، فبين باک وصائح وصارخ ومسترجع والنبى صلى الله عليه وآله وسلم يخطب ساعه، ويسكت ساعه، وكان مما ذكر فى خطبته أن قال:

يا معشر المهاجرين والأنصار ومن حضرنى فى يومى هذا وفى ساعتى هذه من الجن والإنس فليبلغ شاهدكم الغائب، ألا قد خلّفت فيكم كتاب الله، فيه النور والهدى والبيان، ما فرّط الله فيه من شىء، حجه الله لى عليكم، وخلّفت فيكم العلم الأكبر علم الدين ونور الهدى وصيى على بن أبى طالب، ألا هو حبل الله فاعتصموا به جميعاً ولا تفرّقوا عنه، واذكروا نعمه الله عليكم اذ كنتم أعداء فألّف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخواناً.

أيها الناس هذا على بن أبى طالب كنز الله اليوم وما بعد اليوم، من أحبه وتولاه اليوم وما بعد اليوم فقد أوفى بما عاهد عليه الله، وأدى ما وجب عليه، ومن عاداه اليوم وما بعد اليوم جاء يوم القيامه أعمى وأصم، لا حجه له عند الله، أيّها الناس لا تأتونى غداً بالدنيا تزفونها زفاً، ويأتى أهل بيتى شعثاً غبراً مقهورين مظلومين، تسيل دماؤهم أمامكم وبيعات الضلاله والشورى للجهاله.

ألا وإن هذا الأمر له أصحاب وآيات قد سمّاهم الله فى كتابه، وعرّفتكم وبلّغتكم ما أُرسلت به إليكم ولكنى أراكم قوماً تجهلون، لاترجعنّ بعدى كفاراً مرتدين متأولين للكتاب على غير معرفه، وتبتدعون السنه بالهوى، لأن كلّ سنّه وحدث وكلام خالف القرآن فهو ردّ وباطل.

القرآن إمام هدى، وله قائد يهدى إليه ويدعو إليه بالحكمه والموعظه الحسنه ولىّ الأمر بعدى وليه، ووارث علمى وحكمتى وسرى وعلانيتى، وما ورثه النبيّيون من قبلى، وأنا وارث ومورّث فلا تكذبنكم أنفسكم، أيها الناس ! الله الله فى أهل بيتى، فإنهم أركان الدين، ومصابيح الظلم، ومعدن العلم، علىّ أخى ووارثى، ووزيرى وأمينى والقائم بأمرى والموفى بعهدى على سنتى.

أول الناس بى ايماناً، وآخرهم عهداً عند الموت، وأوسطهم لى لقاء يوم القيامه، فليبلغ شاهدكم غائبكم، ألا ومن أمّ قوماً امامه عمياء وفى الأُمّه من هو أعلم منه فقد كفر، أيّها الناس ومن كانت له قبلى تبعه فها أنا، ومن كانت له عده فليأت فيها على ابن أبى طالب، فانه ضامن لذلک كله حتى لا يبقى لاحد علىّ تباعه".

الإمامه والأئمه:

عن داود الرقى، عن العبد الصالح عليه السلام قال:" إنّ الحجه لا تقوم لله على خلقه إلاّ بإمام حىّ يُعرف".

عن أبى على بن راشد، قال: قال أبو الحسن عليه السلام: "إنّ الأرض لا تخلو من حجّه وأنا والله ذلک الحجّه".

عن على بن جعفر، عن أبى الحسن عليه السلام، قال: قال لى:" نحن فى العلم والشجاعه سواء وفى العطايا على قدر ما نؤمر".

عن هارون بن خارجه، قال: قال لى أبو الحسن عليه السلام: "نحن المثانى التى اريها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ونحن وجه الله نتقلب بين أظهركم، فمن عرفنا عرفنا ومن لم يعرفنا فأمامه اليقين".

عن أبى الحسن موسى الكاظم عليه السلام فى قول الله تبارک وتعالى: أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ قال:" نحن المحسودون".

عن محمد بن الفضيل، عن أبى الحسن عليه السلام فى قوله: وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً قال: "هم الأوصياء".

عن سيف بن عميره، قال: سمعت العبد الصالح أبا الحسن عليه السلام ينعى الى رجل نفسه فقلت فى نفسى وانه ليعلم متى يموت الرجل من شيعته فقال شبه المغضب:" يا اسحاق قد كان رشيد الهجرى يعلم علم المنايا والبلايا فالإمام أولى بذلک".

عن معاويه عن اسحاق قال: كنت عند أبى الحسن عليه السلام ودخل عليه رجل فقال له أبو الحسن عليه السلام: "يا فلان انک تموت الى شهر قال: فاضمرت فى نفسى كانه يعلم آجال شيعته فقال عليه السلام: يا اسحاق

وما تنكرون من ذلک وقد كان رشيد الهجری مستضعفاً وكان يعلم علم المنايا والبلايا فالإمام أولى بذلک. ثم قال

ص:583

عليه السلام: يا اسحاق تموت الى سنتين ويشتّت أهلک وولدک وعيالک وأهل بيتک ويفلسون افلاساً شديداً".

عن على بن جعفر، عن أخيه موسى عليه السلام فى قوله تعالى:) وبئر معطله وقصر مشيد (قال:" البئر المعطله الإمام الصامت والقصر المشيد الإمام الناطق".

حدثنا يعقوب بن جعفر، قال: كنت مع أبى الحسن عليه السلام بمكه فقال له رجل:

انک لتفسر من کتاب الله ما لم نسمع به.

فقال أبو الحسن عليه السلام: "علينا نزل قبل الناس ولنا فسر قبل أن يفسّر فى الناس فنحن نعرف حلاله وحرامه وناسخه ومنسوخه وسفريه وحضريه وفى أى ليله نزلت کم من آيه وفيمن نزلت وفيما نزلت فنحن حکماء الله فى أرضه وشهداؤه على خلقه وهو قول الله تبارک وتعالى ستکتب شهادتهم ويسألون فالشهاده لنا والمسأله للمشهود عليه فهذا علم ما قد انهيته إليک وأديته إليک ما لزمنى فإن قبلت فاشکر وإن ترکت فإنّ الله على کل شىء شهيد".

عن محمد بن الفضيل، عن أبى الحسن عليه السلام قال:" ولايه علىّ عليه السلام مکتوبه فى جميع صحف الانبياء ولن يبعث الله رسولا إلاّ بنبوّه محمّد صلى الله عليه وآله وسلم ووصيّه على عليه السلام".

عن على بن سويد السابى قال: کتب الىَّ أبو الحسن الأول عليه السلام فى کتاب:

"أن أوّل ما أنعى إليک نفسى فى ليالى هذه غير جازع ولا نادم ولا شاک فيما هو کائن مما قضى الله وحتم فاستمسک بعروه الدين آل محمد صلوات الله عليه وعليهم والعروه الوثقى الوصى بعد الوصى والمسالمه والرضا بما قالوا".

عن سعيد بن) ابى (سعيد البلخى قال: سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول:" إن لله عزّ وجلّ فى وقت کل صلاه يصليها هذا الخلق لعنه قال: قلت: جعلت فداک ولم ذاک؟ قال لجحودهم حقنا وتکذيبهم إيانا".

عن صفوان بن یحیی، عن أبی الحسن الأول یعنی موسی ابن جعفر علیهما السلام قال: "ماترک الله عزّ وجلّ الأرض بغیر إمام قطّ منذ قبض آدم علیه السلام یهتدی به الی الله عز وجل وهو الحجّه علی العباد من ترکه ضلّ ومن لزمه نجا حقاً علی الله عزّوجلّ".

ص:584

حدثنا عبدالله بن قدامه الترمذى، عن أبى الحسن عليه السلام، قال: "من شكّ فى أربعه فقد كفر بجميع ما أنزل الله تبارک وتعالى أحدها: معرفه الإمام فى كل زمان وأوان بشخصه ونعته.

عن عمر بن يزيد، عن أبى الحسن الأول عليه السلام، قال: سمعته يقول:" من مات بغير إمام مات ميته جاهليه، إمام حى يعرفه. فقلت: لم أسمع أباک يذكر هذا يعنى إماماً حياً فقال: قد والله قال ذاک رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من مات وليس له إمام يسمع له ويطيع مات ميته جاهليه".

عن داود الرقى، عن العبد الصالح عليه السلام، قال: "إنّ الحجّه لا تقوم لله على خلقه إلاّ بامام حى يعرف".

عن محمد بن حكيم، قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن الإمام هل يسئل عن شىء من الحلال والحرام والذى يحتاج الناس ولا يكون فيه شىء، قال:" لا ولكن يكون عنده ولا يجيب ذاک إليه إن شاء أجاب وإن شاء لم يجب".

عن صفوان بن يحيى قال: قلت لأبى الحسن عليه السلام يكون الإمام فى حال يسئل عن الحلال والحرام والذى يحتاج الناس إليه فلا يكون عنده شىء، قال: "لا ولكن قد يكون عنده ولا يجيب".

عن على السائى عن أبى الحسن الأول موسى عليه السلام، قال: قال:" مبلغ علمنا على ثلاثه وجوه: ماض وغابر وحادث فأمّا الماضى فمفسر، وأما الغابر فمزبور وأما الحادث فقذف فى القلوب، ونقرٌ فى الاسماع وهو أفضل علمنا ولا نبىّ بعد نبينا".

عن محمد بن على بن خالد الجواز، قال: دخلت على أبى الحسن عليه السلام وهو فى عرصه داره وهو يومئذ بالرمليه فلما نظرت إليه قلت: بابى أنت وأمى يا سيدى مظلوم مغصوب مضطهد فى نفسى ثم دنوت منه فقبّلت بين عينيه وجلست بين يديه فالتفت إلىّ فقال: "يابن خالد نحن أعلم بهذا الأمر فلا تتصور هذا فى نفسک".

قال: قلت جعلت فداک والله ما أردت بهذا شيئاً، قال: فقال:" نحن أعلم بهذا الأمر من غيرنا لو أردنا اذن إلينا وأن لهؤلاء القوم مدّه وغايه لابدّ من

الانتهاء إليها قال: فقلت لا أعود واصيّر فى نفسى شيئاَ أبداَ قال: فقال: لا تعد أبداً".

ص:585

عن محمد بن حكيم عن أبى الحسن عليه السلام قال: "انما هلک من کان قبلکم بالقياس إنّ الله تبارک وتعالى لم يقبض نبيّه حتى أكمل له جميع دينه فى حلاله وحرامه فجاءكم مما تحتاجون اليه فى حياته وتستغيثون به وباهل بيته بعد موته وانها مصحف عند اهل بيته حتى ان فيه لارش خدش الكفّ ثم قال: ان ابا حنيفه لعنه الله ممن يقول: قال على وانا قلت".

عن عبد الله بن جندب انه كتب اليه أبو الحسن عليه السلام:" إنا لنعرف الرجل إذا رأيناه بحقيقه الإيمان وبحقيقه النفاق".

عن الحسين بن على بن يقطين عن أبيه، قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن شيءٍ من أمر العالم فقال: "نكت فى القلب ونقر فى الاسماع وقد يكونان معاً".

الوصىّ بعد الإمام الكاظم عليه السلام:

عن الحسين بن نعيم الصحّاف قال: كنت أنا وهشام بن الحكم وعلى بن يقطين ببغداد، فقال على بن يقطين: كنت عند العبد الصالح جالساً فدخل عليه ابنه على، فقال لى:" يا على بن يقطين هذا على سيد ولدى. أما إنى قد نحلته كنيتى". فضرب هشام بن الحكم براحه جبهته، ثم قال: ويحک كيف قلت؟ فقال على بن يقطين: سمعت والله منه كما قلت. فقال هشام: أخبرک أنّ الأمر فيه من بعده.

عن نعيم القابوسى عن أبى الحسن، أنه قال: "إنّ ابنى علياً أكبر ولدى وأبرّهم عندى وأحبّهم الىَّ وهو ينظر معى فى الجفر ولم ينظر فيه إلاّ نبىّ أو وصىّ نبىّ".

عن داود الرقى، قال: قلت لأبى ابراهيم عليه السلام: جعلت فداک إنى قد كبر سنّى فخذ بيدى من النار، قال: فأشار الى ابنه أبى الحسن عليه السلام فقال:" هذا صاحبكم من بعدى".

عن محمد بن اسحاق بن عمار قال: قلت لأبى الحسن الأوّل عليه السلام: ألا تدلّنى الى من آخذ عنه دينى؟ فقال: "هذا ابنى على. إنّ أبى قد أخذنى فأدخلنى الى قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا بنى إنّ الله عزّوجلّ، قال: انى جاعل فى الارض خليفه وان الله عزّ وجلّ إذا قال قولا وفى به".

عن دواد الرقی قال: قلت لأبی الحسن موسی علیه السلام: إنی قد کبرت سنی ودقّ عظمی وانی سألت أباک علیه السلام فأخبرنی بک، فأخبرنی من بعدک؟ فقال:

ص:586

" هذا أبو الحسن الرضا".

عن زياد بن مروان القندی وکان من الواقفه قال: دخلت علی أبی إبراهیم وعنده ابنه أبو الحسن علیه السلام فقال لی: "یا زیاد هذ ابنی فلان، کتابه کتابی وکلامه کلامی ورسوله رسولی وما قال فالقول قوله".

عن محمد بن الفضیل قال: حدثنی المخزومی وکانت امه من ولد جعفر بن أبی طالب علیه السلام قال:" بعث الینا أبو الحسن موسی علیه السلام فجمعنا، ثم قال لنا:

أتدرون لم دعوتکم؟ فقلنا: لا، فقال: اشهدوا أنّ ابنی هذا وصیی والقیّم بأمری وخلیفتی من بعدی، من کان له عندی دین فلیأخذه من ابنی هذا، ومن کانت له عندی عده فلیتنّی فلینجزها منه ومن لم یکن له بدّ من لقائی فلا یلقنی إلاّ بکتابه".

عن الحسین بن المختار، قال: خرج إلینا من أبی الحسن علیه السلام بالبصره ألواح مکتوب فیها بالعرض: "عهدی الی أکبر ولدی، یعطی فلان کذا، وفلان کذا، وفلان لا یعطی حتی أجیء أو یقضی الله عز وجلّ علیّ الموت، إنّ الله یفعل ما یشاء".

عن داود بن زربی، قال: جئت الی أبی ابراهیم علیه السلام بمال، فأخذ بعضه وترک بعضه، فقلت: أصلحک الله لای شیء ترکته عندی؟ قال:" إنّ صاحب هذا الأمر یطلبه منک".

فلما جاءنا نعیه بعث الیّ أبو الحسن علیه السلام ابنه، فسألنی ذلک، فدفعته إلیه.

عن سلیمان بن حفص المروزی قال: دخلت علی أبی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام وأنا أرید أن أسأله عن الحجه علی الناس بعده، فلمّا نظر إلیّ ابتدأنی وقال: "یا سلیمان إنّ علیّاً ابنی ووصیی والحجه علی الناس بعدی، وهذا أفضل ولدی فإن بقیت بعدی فاشهد له بذلک عند شیعتی وأهل ولایتی المستخبرین عن خلیفتی من بعدی".

الإمام المهدی المنتظر عجّل الله فرجه:

عن علی بن موسی، عن أبیه موسی بن جعفر بن محمّد علیهم السلام، قال:" لا یکون القائم إلاّ إمام ابن إمام ووصی ابن وصی".

عن محمد بن علی بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر علیه السلام، قال: "إذا فقد

ص:587

الخامس من ولد السابع فالله الله فی أديانكم لا يزيلكم أحد عنها يا بنی انه لابد لصاحب هذا الأمر من غيبه حتی يرجع عن هذا الأمر من كان يقول به انما هی محنه من الله عزّ وجلّ امتحن بها خلقه ولو علم آباؤكم واجدادكم ديناً أصح من هذا لاتبعوه.

فقلت: يا سيدی من الخامس من ولد السابع؟ قال: يا بنی عقولكم تصغر عن هذا وأحلامكم تضيق عن حمله ولكن إن تعيشوا فسوف تدركوه.

عن علی بن أبی حمزه، عن أبی عبدالله وأبی الحسن عليهما السلام، قالا:" لو قد قام القائم لحكم بثلاث لم يحكم بها أحد قبله، يقتل الشيخ الزانی، ويقتل مانع الزكاه، ويورّث الاخ أخاه فی الاظله".

عن العباس بن عامر القصبانی، قال: سمعت أبا الحسن موسی ابن جعفر عليهما السلام يقول: "صاحب هذا الأمر، من يقول الناس لم يولد بعد".

عن علی بن جعفر، عن أخيه موسی بن جعفر عليهما السلام، قال: قلت: ما تأويل قول الله عزّ وجلّ قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ فقال:" إذا فقدتم إمامكم فلم تروه فماذا تصنعون".

عن داود بن كثير الرقی قال: سألت أبا الحسن موسی بن جعفر عليهما السلام عن صاحب هذا الأمر قال: "هو الطريد الوحيد الغريب الغائب عن أهله، الموتور بأبيه" عليه السلام.

عن يونس بن عبد الرحمن، قال: دخلت علی موسی بن جعفر عليهما السلام فقلت له: يا ابن رسول الله أنت القائم بالحق؟ فقال: "أنا القائم بالحق ولكن القائم الذی يطهّر الارض من أعداء الله عزّ وجلّ ويملأها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً هو الخامس من ولدی له غيبه يطول أمدها خوفاً علی نفسه، يرتد فيها أقوام ويثبت فيها آخرون. ثم قال عليه السلام: طوبی لشيعتنا، المتمسكين بحبلنا فی غيبه قائمنا، الثابتين علی مولاتنا والبراءه من أعدائنا، أولئک منّا ونحن منهم، قد رضوا بنا أئمه، ورضينا بهم شيعه، فطوبی لهم، ثم طوبی لهم، وهم والله معنا فی درجاتنا يوم القيامه".

عن أبی أحمد محمد بن زياد الازدی، قال: سألت سيدی موسی ابن جعفر عليهما السلام عن قول الله عزّ وجلّ: وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً فقال عليه السلام:

" النعمه الظاهره الإمام الظاهر، الباطنه الإمام الغائب، فقلت له: ویکون فی الأئمه من

ص:588

يغيب؟ قال: نعم يغيب عن أبصار الناس شخصه، ولا يغيب عن قلوب المؤمنين ذكره، وهو الثانى عشر منّا، يسهّل الله له كلّ عسير، ويذلل له كلّ صعب، ويظهر له كنوز الارض، ويقرّب له كلّ بعيد، ويبير به كل جبّار عنيد ويهلک على يده كل شيطان مريد، ذلک ابن سيده الاماء الذى تخفى على الناس ولادته، ولا يحلّ لهم تسميته حتى يظهره الله عزّ وجلّ فيملأ الأرض قسطاً وعدلا كما ملئت جوراً وظلما".

صحابه الرسول صلى الله عليه وآله وسلم والأئمه عليهم السلام

عن أسباط بن سالم، قال: قال أبو الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام: "إذا كان يوم القيامه نادى مناد: أين حوارى محمد بن عبدالله رسول الله الذين لم ينقضوا العهد ومضوا عليه؟ فيقوم سلمان والمقداد وأبو ذر.

ثم ينادى مناد: أين حوارى على بن أبى طالب عليه السلام وصى محمد بن عبدالله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فيقوم عمرو بن الحمق الخزاعى ومحمد بن أبى بكر وميثم بن يحيى التمار مولى بنى أسد وأويس القرنى.

قال: ثم ينادى المنادى: أين حوارى الحسن بن على عليه السلام ابن فاطمه بنت محمد بن عبد الله رسول الله؟ فيقوم سفيان بن أبى ليلى الهمدانى وحذيفه بن اسيد الغفارى. قال: ثم ينادى المنادى أين حوارى الحسين بن على عليهما السلام؟ فيقوم كل من استشهد معه ولم يتخلف عنه.

قال: ثم ينادى المنادى أين حوارى على بن الحسين عليهما السلام؟ فيقوم جبير بن مطعم ويحيى ابن ام الطويل وأبو خالد الكابلى وسعيد بن المسيب.

ثم ينادى المنادى أين حوارى محمد ابن على وحوارى جعفر بن محمد؟ فيقوم عبدالله بن شريک العامرى وزراره بن أعين وبريد ابن معاويه العجلى ومحمد بن مسلم وابو بصير ليث بن البخترى المرادى وعبد الله بن أبى يعفور وعامر بن عبدالله بن جذاعه وحجر بن زائده وحمران بن أعين.

ثم ينادى: أين سائر الشيعه مع سائر الأئمه عليهم السلام يوم القيامه فهؤلاء المتحوره أول السابقين وأول المقربين وأول المتحورين من التابعين".

الإيمان والكفر والشّكّ

عن حماد بن عمرو النصيبى، قال: سأل رجل العالم عليه السلام فقال: أيها العالم

ص:589

أخبرنى أى الاعمال أفضل عند الله؟ قال:" مالا يقبل عمل إلاّ به، فقال: وما ذلک؟ قال:

الإيمان بالله، الذى هو أعلى الأعمال درجه وأسناها حظاً وأشرفها منزله، قلت: أخبرنى عن الإيمان أقولٌ وعمل أَمْ قولٌ بلا عمل؟ قال: الإيمان عمل كله، والقول بعض ذلک العمل بفرض من الله بيّنه فى كتابه، واضح نوره، ثابته حجته، يشهد به الكتاب ويدعو إليه، قلت: صف لى ذلک حتى أفهمه.

فقال: إنّ الايمان حالات ودرجات وطبقات ومنازل فمنه التام المنتهى تمامه ومنه الناقص المنتهى نقصانه ومنه الزائد الراجح زيادته، قلت: وإن الإيمان ليتم ويزيد وينقص؟ قال: نعم، قلت: وكيف ذلک؟ قال: إنّ الله تبارک وتعالى فرض الإيمان على جوارح بنى آدم وقسّمه عليها وفرّقه عليها فليس من جوارحهم جارحه إلاّ وهى موكّله من الإيمان بغير ما وكّلت به أختها.

فمنها قلبه الذى به يعقل ويفقه ويفهم وهو أمير بدنه الذى لا تورد الجوارح ولا تصدر الاّ عن رأيه وأمره، ومنها يداه اللتان يبطش بهما ورجلاه اللتان يمشى بهما وفرجه الذى الباه من قبله ولسانه الذى ينطق به الكتاب ويشهد به عليها؛ وعيناه اللتان يبصر بهما؛ وأذناه اللتان يسمع بهما وفرض على القلب غير ما فرض على اللسان وفرض على اللسان غير ما فرض على العينين وفرض على العينين غير ما فرض على السمع.

وفرض على السمع غير ما فرض على اليدين وفرض على اليدين غير ما فرض على الرجلين وفرض على الرجلين غير ما فرض على الفرج وفرض على الفرج غير ما فرض على الوجه، فأمّا ما فرض على القلب من الإيمان فالاقرار والمعرفه والتصديق والتسليم والعقد والرضا بأن لا اله إلاّ الله وحده لا شريک له، أحداً، صمداً، لم يتخذ صاحبةً ولا ولداً وأن محمداً صلى الله عليه وآله وسلم عبده ورسوله.

عن موسى بن جعفر، عن آبائه عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "ما من شىء أحب الى الله تعالى من الإيمان به، والعمل الصالح، وترک ما أمر به أن يتركه".

عن الفضيل، قال: قلت لأبى الحسن عليه السلام: أى شىء أفضل ما يتقرب به العباد الى الله فيما افترض عليهم؟ فقال:" أفضل ما يتقرب به العباد الى الله طاعه الله

وطاعه رسوله، وحب الله وحب رسوله صلى الله عليه وآله وسلم وأولى الأمر، وكان أبو جعفر عليه السلام يقول: حبّنا إيمان وبغضنا كفر".

إبراهيم بن أبى بكر قال: سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول: "إنّ علياً عليه السلام بابٌ من أبواب الهدى، فمن دخل من باب على كان مؤمناً ومن خرج منه كان كافراً ومن لم يدخل فيه ولم يخرج منه كان فى الطبقه الذين لله فيهم المشيئه".

عن بكر بن موسى الواسطى، قال: سألت أبا الحسن موسى عليه السلام عن الكفر والشرک أيهما أقدم؟ فقال:" ما عهدى بک تخاصم الناس، قلت: أمرنى هشام بن الحكم أن أسألک عن ذلک فقال لى: الكفر أقدم وهو الجحود قال لابليس:) أبى واستكبر وكان من الكافرين (".

عن الحسين بن الحكم، قال: "كتبت الى العبد الصالح عليه السلام أخبره أنى شاک وقد قال إبراهيم عليه السلام:) رب أرنى كيف تحيى الموتى (وانى أحب أن ترينى شيئاً، فكتب عليه السلام: إن إبراهيم كان مؤمناً وأحب أن يزداد إيماناً وأنت شاک والشاک لا خير فيه، وكتب: انما الشک ما لم يأت اليقين فإذا جاء اليقين لم يجز الشک، وكتب: انّ الله عزّ وجلّ يقول: وَ ما وَجَدْنا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنا أَكْثَرَهُمْ لَفاسِقِينَ ، قال:

نزلت فى الشاک".

عن محمد بن سنان، عن أبى خديجه، قال: دخلت على أبى الحسن عليه السلام فقال لى:" إنّ الله تبارک وتعالى أيّد المؤمن بروح منه تحضره فى كل وقت يُحسن فيه ويتقى، وتغيب عنه فى كل وقت يذنب فيه ويعتدى. فهى معه تهتز سروراً عند احسانه وتسيخ فى الثرى عند اساءته، فتعاهدوا عباد الله نعمه باصلاحكم أنفسكم تزدادوا يقيناً وتربحوا نفيساً ثميناً، رحم الله امرئً همّ بخير فعمله أو همّ بشر فارتدع عنه، ثمّ قال: نحن نؤيّد الروح بالطاعه لله والعمل له".

الذنوب

عن أبى الحسن عليه السلام قال: "حق على الله أن لا يعصى فى دار إلاّ أضحاها للشمس حتى تطهرها".

عن ابن عرفه عن أبى الحسن علیه السلام، قال:" إنّ لله عزّ وجلّ فی کل یوم ولیله منادیاً ینادی مهلا مهلا عباد الله عن معاصی الله، فلولا بهائم رتع، وصبیهٌ رضع،

ص:591

وشيوخ ركّع، لصبّ عليكم العذاب صباً، ترضّون به رضّاً".

عن ابن محبوب، قال: كتب معى بعض أصحابنا الى أبى الحسن عليه السلام يسأله عن الكبائر كم هى وما هى؟ فكتب: "من اجتنب ما وعد الله عليه النار كفّر عنه سيئاته اذا كان مؤمناً والسبع الموجبات قتل النفس الحرام وعقوق الوالدين وأكل الربا، والتعرب بعد الهجره، وقذف المحصنات، وأكل مال اليتيم، والفرار من الزحف".

عن محمد بن حكيم، قال: قلت لأبى الحسن عليه السلام: الكبائر تخرج من الايمان؟ فقال:" نعم وما دون الكبائر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "لا يزنى الزانى وهو مؤمن ولا يسرق السارق وهو مؤمن".

عن سماعه، قال: سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول:" لا تستكثروا كثير الخير ولا تستقلوا قليل الذنوب، فإن قليل الذنوب يجتمع حتى يكون كثيراً وخافوا الله فى السر حتى تعطوا من أنفسكم النصف".

عن على بن جعفر، عن أبى الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام، قال: "حرّمت الجنه على ثلاثه النمام، ومدمن الخمر، والديوث وهو الفاجر".

حفظ اللسان

عن عثمان بن عيسى، عن أبى الحسن صلوات الله عليه، قال:" إن كان فى يدک هذه شىء فإن استطعت أن لا تعلم هذه فافعل؛ قال: وكان عنده إنسان فتذاكروا الإذاعه، فقال:

احفظ لسانک تعزّ، ولا تمكّن الناس من قياد رقبتک فتذّل".

وقال: حضرتُ أبا الحسن صلوات الله عليه وقال له رجل: أوصنى فقال له: "احفظ لسانک تعزّ ولا تمكّن الناس من قيادک فتذلّ رقبتک".

عن موسى بن اسماعيل بن موسى بن جعفر، عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:" رحم الله عبداً قال خيراً فغنم، أو سكت عن سوء فسلم".

وعنه: بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "الرجل الصالح يجیء بخبر صالح، والرجل السوء يجیء بخبر سوء".

عن أبان، عن يحيى الأزرق، قال: قال لی أبو الحسن صلوات الله عليه:" من ذكر رجلا من خلفه بما هو فيه ممّا عرفه الناس لم يغتبه، ومن ذكره من خلفه بما هو فيه مما

ص:592

لا يعرفه الناس اغتابه ومن ذكره بما ليس فيه فقد بهته".

قال عبد المؤمن الأنصارى: دخلت على موسى بن جعفر عليهما السلام وعنده محمد بن عبد الله الجعفرى، فتبسّمت إليه فقال: "أتحبه؟ فقلت: نعم، وما أحببته الاّ لكم، فقال عليه السلام: هو أخوک والمؤمن أخو المؤمن لأُمّه ولأبيه، وان لم يلده أبوه، ملعون من اتهم أخاه، ملعون من غش أخاه، ملعون من لم ينصح أخاه، ملعون من اغتاب أخاه، وقال الصادق عليه السلام: ايّاک والغيبه فإنّها إدام کلاب النار".

عن عبد الله بن عبد الرحمن عن أبى الحسن أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: " ارکبوا وارموا وإن ترموا أحب إلىّ من أن ترکبوا، ثم قال: کل أمر للمؤمن باطل إلاّ فى ثلاث فى تأديبه الفرس ورميه عن قوسه وملاعبته امرأته، فانهن حق إنّ الله ليدخل بالسهم الواحد الثلاثه الجنه: عامل الخشب والمقوى به فى سبيل الله والرامى به فى سبيل الله".

الأمر بالمعروف والنّهى عن المنکر

عن محمد بن عمر بن عرفه، قال: سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: "لتأمرنّ بالمعروف ولتنهنّ عن المنکر أو ليستعملنّ عليکم شرارکم فيدعو خيارکم فلا يستجاب لهم".

عن موسى بن جعفر عليه السلام، عن آبائه عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:" لا يأمر بالمعروف ولا ينهى عن المنکر إلاّ من کان فيه ثلاث خصال، رفيق بما يأمر به، رفيق فيما ينهى عنه، عدل فيما يأمر به، عدل فيما ينهى عنه، عالم بما يأمر به، عالم بما ينهى عنه".

عنه، بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "من يشفع شفاعه حسنه أو أمر بمعروف أو نهى عن منکر أو دلّ على خير أو أشار به فهو شريک، ومن أمر بسوء أو دلّ عليه أو أشار به فهو شريک".

الشّهيد والمجاهد فى سبيل الله

عن موسى بن جعفر، عن آبائه عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:" إنّ فوق کلّ بر برّاً حتى يقتل الرجل شهيداً فى سبيل الله، وفوق کلّ عقوق عقوقاً حتى يقتل الرجل أحد والديه".

قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "خيول الغزاه فى الدنيا هى خيولهم فى الجنه".

وقال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:" حمله القرآن عرفاء أهل الجنه، والمجاهدون فى الله تعالى قوّاد أهل الجنه، والرسل سادات أهل الجنه".

وقال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "دعا موسى وأمّن هارون وأمّنت الملائكه فقال الله سبحانه استقيما فقد أجيبت دعوتكما، ومن غزا فى سبيلى استجبت له الى يوم القيامه".

وقال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:" كلّ نعيم مسؤول عنه يوم القيامه إلاّ ما كان فى سبيل الله تعالى".

وقال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "إنّ أبخل الناس من بخل بالسّلام، وأجود الناس من جاد بنفسه وماله فى سبيل الله".

وقال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:" أوصى أمّتى بخمس: بالسمع والطاعه والهجره والجهاد والجماعه، ومن دعا بدعاء الجاهليّه فله حثوه من حثى جهنّم".

الغنائم

عن أبى الحسن عليه السلام قال: "يؤخذ الخمس من الغنائم فيجعل لمن جعله الله عز وجل ويقسّم أربعه أخماس بين من قاتل عليه وولى ذلك، قال: وللإمام صفو المال أن يأخذ الجاريه الفارهه والدابّه الفارهه والثوب والمتاع ممّا يحب ويشتهى فذلك له قبل قسمه المال وقبل اخراج الخمس، قال: وليس لمن قاتل شىء من الأرضين ولا ما غلبوا عليه الاّ ما احتوى عليه العسكر وليس للأعراب من الغنيمه شىء وإن قاتلوا مع الإمام لأن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صالح الأعراب أن يدعهم فى ديارهم ولا يهاجروا على أنه إن دهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من عدوّه دهم أن يستفزّهم فيقاتل بهم وليس لهم فى الغنيمه نصيب وسنّه جاريه فيهم وفى غيرهم والأرض التى أخذت عنوه بخيل أو ركاب فهى موقوفه متروكه فى يدى من يعمرها ويحييها ويقوم عليها على ما يصالحهم الوالى على قدر طاقتهم من الحق النصف والثلث والثلثين، على قدر ما يكون لهم صالحاً ولا يضرهم".

العمل والمعيشه:

عن الحسن بن على بن أبى حمزه، عن أبيه، قال:" رأيت أبا الحسن عليه السلام يعمل فى أرض له قد استنقعت قدماه فى العرق، فقلت له: جعلت فداک أين الرجال؟ فقال:

يا على قد عمل باليد من هو خير منّى فى أرضه ومن أبى، فقلت له: ومن هو؟ فقال:

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأمير المؤمنين وآبائى عليهم السلام كلّهم كانوا قد عملوا بأيديهم وهو من عمل النبيّين والمرسلين والأوصياء والصالحين".

عن موسى بن بكر، قال: قال لى أبو الحسن عليه السلام: "من طلب هذا الرزق من حلّه ليعود به على عياله ونفسه كان كالمجاهد فى سبيل الله عز وجل، فإن غلب عليه ذلک، فليستدن على الله عزّ وجلّ وعلى رسوله ما يقوت به عياله.

فإن مات ولم يقضه كان على الإمام قضاؤه، فإن لم يقضه كان عليه وزره إنّ الله تعالى يقول: إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ وَ الْعامِلِينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ فِى الرِّقابِ فهو فقير مسكين مغرم".

قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:" طوبى لمن أسلم وكان عيشه كفافاً وقوله سداداً".

قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "اللهمّ ارزق محمداً وآل محمد ومن أحبّ محمداً وآل محمد العفاف والكفاف، وارزق من أبغض محمداً وآل محمد كثره المال والولد".

عن موسى بن جعفر، عن آبائه عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:" أربع من سعاده المرء: الخلطاء الصالحون، والولد البارّ، والمرأه المؤاتيه، وأن تكون معيشته فى بلده".

قال الكاظم عليه السلام: "من ولده الفقر أبطره الغنا".

قال رجل لأبی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام: عدنی قال: کیف اعدک؟ وأنا لما لا أرجوا أجی منی لما أرجو".

عن یحیی الحذّاء، قال: قلت لأبی الحسن علیه السلام: ربّما اشتریت الشیء بحضره أبی فأری منه ما أغتمّ به فقال:" تنکّبه ولا تشتر بحضرته فإذا کان لک علی رجل حقّ فقل له: فلیکتب وکتب فلان بن فلان بخطّه وأشهد الله علی نفسه وکفی بالله

ص:595

شهيداً فإنه يقضى فى حياته أو بعد وفاته.

الدّعاء والزّياره:

عن أبى الحسن موسى عليه السلام قال: "عليكم بالدعاء؛ فإن الدعاء والطلب الى الله عز وجل يردّ البلاء وقد قدر وقضى فلم يبق إلاّ إمضاؤه، فإنه إذا دعا الله وسأله صرف البلاء صرفاً.

وقال:" لكل داء دواء فسئل عن ذلک؟ فقال: لكل داء دعاء، فإذا الهم المريض الدعاء فقد أذن الله فى شفائه. وقال: أفضل الدعاء الصلاه على محمد وآل محمد صلى الله عليه وآله وسلم صلى الله عليهم ثم الدعاء للاخوان ثم الدعاء لنفسک فيما أحببت، وأقرب ما يكون العبد من الله سبحانه إذا سجد".

وقال: الدعاء أفضل من قراءه القرآن؛ لانّ الله عز وجل يقول: قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّى لَوْ لا دُعاؤُكُمْ وإنّ الله عز وجل ليؤخر إجابه المؤمن شوقاً الى دعائه ويقول: صوت أحب أن اسمعه، ويعجّل إجابه المنافق ويقول: صوت أكره سماعه.

عمر بن يزيد، عن أبى ابراهيم عليه السلام، قال: سمعته يقول: "إنّ الدعاء يردّ ما قدر وما لم يقدّر قال: قلت: جعلت فداک هذا ما قدّر قد عرفناه أفرأيت ما لم يقدّر؟ قال: حتى لا يقدّر.

قال أبو الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام:" أدنى ما يثاب به زائر أبى عبدالله عليه السلام بشطّ الفرات إذا عرف حقّه وحرمته وولايته أن يغفر له ما تقدّم من ذنبه وما تأخّر".

عن الحسن بن الجهم قال: قلت لأبى الحسن عليه السلام: ما تقول فى زياره قبر الحسين عليه السلام؟ فقال لى: "ما تقول أنت فيه؟ فقلت: بعضنا يقول: حجّه وبعضنا يقول: عمره، فقال: هى عمره مبروره) مقبوله (".

روى أحمد بن جعفر البلدى عن محمد بن يزيد البكرى، عن منصور بن نصر المدائنى، عن عبدالرحمن بن مسلم، قال: دخلت على الكاظم عليه السلام فقلت له: أيّما أفضل زياره الحسين بن على أو أمير المؤمنين عليهما السلام أو لفلان وفلان وسميت الأئمه واحداً واحداً فقال لى:

" يا عبدالرحمن من زار أولنا فقد زار آخرنا، ومن زار آخرنا فقد زار أولنا، ومن تولّى

ص:596

أولنا فقد تولّى آخرنا، ومن تولّى آخرنا فقد تولّى أولنا ومن قضى حاجه لأحد من أوليائنا فكأنّما قضاها لأجمعنا.

يا عبدالرحمن احببنا واحبب من يحبّنا واحبّ فينا واحبب لنا وتولنا وتولّ من يتولانا وابغض من يبغضنا ألا وإنّ الرادّ علينا كالراد على رسول الله جدّنا ومن ردّ على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقد ردّ على الله ألا يا عبد الرحمن ومن أبغضنا فقد ابغض محمداً ومن أبغض محمداً فقد أبغض الله ومن أبغض الله عزّ وجلّ وكان حقاً على الله ان يصليه النار وماله من نصير".

عن عمرو بن عثمان الرازى، قال: سمعت أبا الحسن الاول عليه السلام يقول: "من لم يقدره أن يزورنا فليزر صالحى موالينا يكتب له ثواب زيارتناومن لم يقدر على صلتنا فليصل صالحى موالينا يكتب له ثواب صلتنا.

عن اسحاق بن عمار عن أبى الحسن عليه السلام، قال: قلت له: المؤمن يعلم بمن يزور قبره، قال:" نعم ولا يزال مستأنساً به ما زال عنده فإذا قام وانصرف من قبره دخله من انصرافه عن قبره وحشه".

عن على بن عثمان الرازى، قال: سمعت أبا الحسن الاول عليه السلام يقول: "من لم يقدر على زيارتنا فليزر صالح اخوانه يكتب له ثواب زيارتنا، ومن لم يقدر أن يصلنا فليصل صالح اخوانه يكتب له ثواب صلتنا.

من مواعظ وحكم الإمام الكاظم عليه السلام:

روى عن الكاظم عليه السلام أنه قال:" صلاه النوافل قربانٌ الى الله لكل مؤمن".

والحج جهاد كل ضعيف.

ولكل شىء زكاه، وزكاه الجسد صيام النوافل.

وأفضل العباده بعد المعرفه انتظار الفرج.

ومن دعا قبل الثناء على الله والصلاه على النبى صلى الله عليه وآله وسلم كان كمن رمى بسهم بلا وتر.

ومن أيقن بالخلف جاد بالعطيه، وما عال امرىً اقتصد.

والتدبير نصف العيش.

والتودّد الى الناس نصف العقل.

ص:597

وكثره الهم يورث الهرم، والعجله هى الخرق.

وقله العيال أحد اليسارين.

ومن أحزن والديه فقد عقّهما.

ومن ضرب بيده على فخذه، أو ضرب بيده الواحده على الأُخرى عند المصيبه فقد حبط أجره، والمصيبه لا تكون مصيبه يستوجب صاحبها أجرها إلاّ بالصبر.

والاسترجاع عند الصدمه.

والصنيعه لا تكون صنيعه إلاّ عند ذى دين أو حسب.

والله ينزل المعونه على قدر المؤونه، وينزل الصبر على قدر المصيبه.

ومن اقتصد وقنع بقيت عليه النعمه، ومن بدر وأسرف زالت عنه النعمه.

وأداء الأمانه والصدق يجلبان الرزق، والخيانه والكذب يجلبان الفقر والنفاق.

واذا أراد الله بالذره شراً أنبت لها جناحين فطارت فأكلها الطير.

والصنيعه لا تتم صنيعه عند المؤمن لصاحبها إلاّ بثلاثه أشياء: تصغيرها وسترها وتعجيلها، فمن صغّر الصنيعه عند المؤمن فقد عظّم أخاه، ومن عظّم الصنيعه عنده فقد صغّر أخاه، ومن كتم ما أولاه من صنيعه فقد كرم فعاله.

"ومن عجّل ما وعد فقد هنئ العطيّه".

قال أبو الحسن الماضى عليه السلام:" قل الحقّ وان كان فيه هلاكک فان فيه نجاتک ودع الباطل وان كان فيه نجاتک فانّ فيه هلاكک".

قال عليه السلام: "ينبغى لمن عقل عن الله أن لا يستبطئه فى رزقه ولا يتّهمه فى قضائه".

وقال رجل: سألته عن اليقين؟ فقال عليه السلام:" يتوكّل على الله، ويسلّملله، ويرضى بقضاء الله، ويفوّض الى الله".

وقال عبد الله بن يحيى: كتبت إليه فى دعاء "الحمد لله منتهى علمه" فكتب عليه السلام: "لا تقولنّ منتهى علمه، فانه ليس لعلمه منتهى. ولكن قل: منتهى رضاه".

وسأله رجل عن الجواد؟ فقال عليه السلام:" إنّ لكلامک وجهين، فإن كنت تسأل عن المخلوقين، فإن الجواد الذى يؤدّى ما افترض الله عليه، والبخيل من بخل بما افترض الله، وإن كنت تعنى الخالق فهو الجواد إن أعطى، وهو الجواد إن منع، لأنّه إن أعطاک

ص:598

أعطاک ما ليس لک وإن منعک منعک ماليس لک".

وقال لبعض شيعته: "أى فلان ! اتق الله وقل الحق وان کان فيه هلاکک فإنّ فيه نجاتک، أى فلان ! اتّق الله ودع الباطل وإن کان فيه نجاتک، فإنّ فيه هلاکک".

وقال له وکيله: والله ما خنتک فقال عليه السلام له:" خيانتک وتضييعک علیّ مالی سواء والخيانه شرّهما عليک".

وقال عليه السلام: "إيّاک أن تمنع فی طاعه الله، فتنفق مثله فی معصيه الله".

وقال عليه السلام:" المؤمن مثل کفّتی الميزان کلّما زيد فی إيمانه زيد فی بلائه".

وقال عليه السلام: عند قبر حضره: "ان شيئاً هذا آخره لحقيقٌ أن يزهد فی أوله. وانّ شيئاً هذا أوّله لحقيق أن يخاف آخره".

وقال عليه السلام:" من تکلّم فی الله هلک، ومن طلب الرئاسه هلک. ومن دخله العجبُ هلک".

وقال عليه السلام: "اشتدت مؤونه الدنيا والدين: فأمّا مؤونه الدنيا فإنّک لا تمدّ يداک الی شيء منها إلاّ وجدت فاجراً قد سبقک إليه. وأمّا مؤونه الآخره فإنّک لا تجد أعواناً يعينونک عليه".

وقال عليه السلام:" أربعه من الوسواس: أکلُ الطين وفتّ الطين. وتقليم الأظفار بالأسنان، وأکل اللّحيه. وثلاث يجلين البصر: النظر الی الخضره والنظر الی الماء الجاری والنظر الی الوجه الحسن".

وقال عليه السلام: "ليس حسن الجوار کفّ الاذی ولکن حسنُ الجوار الصبر علی الأذی".

وقال عليه السلام:" لا تُذهب الحشمه بينک وبين أخيک. وأبق منها، فانّ ذهابهاذهاب الحياء".

وقال عليه السلام: لبعض ولده: "يا بنیّ إيّاک أن يراک الله فی معصيه نهاک عنها.

وإيّاک أن يفقدک الله عند طاعه أمرک بها. وعليک بالجد. ولا تخرجنّ نفسک من التقصير فی عباده الله وطاعته، فإن الله لا يُعبد حق عبادته. وإيّاک والمزاح؛ فإنّه يذهب بنور إيمانک ويستخفّ مروّتک. وإيّاک والضّجر والکسل، فإنّهما يمنعان حظّک من الدنيا والآخره".

ص:599

وقال علیه السلام:" اذا کان الجور أغلب من الحق لم یحلّ لاحد أن یظنّ بأحد خیراً حتی یعرف ذلک منه".

وقال علیه السلام: "لیس القبله علی الفم إلاّ للزوجه والولد الصغیر".

وقال علیه السلام:" اجتهدوا فی أن یکون زمانکم أربع ساعات: ساعةً لمناجاه الله.

وساعةً لأمر المعاش. وساعةً لمعاشره الاخوان والثقات الذین یعرّفونکم عیوبکم ویخلصون لکم فی الباطن. وساعةً تخلون فیه للذاتکم فی غیر محرّم وبهذه الساعه تقدرون علی الثلاث ساعات. لا تحدّثوا أنفسکم بفقر ولا بطول عمر، فإنّه من حدّث نفسه بالفقر بخل. ومن حدّثها بطول العمر یحرص. اجعلوا لأنفسکم حظّاً من الدنیا باعطائها ما تشتهی من الحلال ومالا یثلم المروّه وما لا سرف فیه. واستعینوا بذلک علی أمور الدین، فإنّه روی: لیس منّا من ترک دنیاه لدینه أو ترک دینه لدنیاه".

وقال علیه السلام: "تفقّهوا فی دین الله فإنّ الفقه مفتاح البصیره وتمام العباده والسبب الی المنازل الرفیعه والرتب الجلیله فی الدین والدنیا. وفضل الفقیه علی العابد کفضل الشمس علی الکواکب. ومن لم یتفقّه فی دینه لم یرض الله له عملا".

وقال علیه السلام لعلی بن یقطین:" کفّاره عمل السلطان الاحسان الی الاخوان".

وقال علیه السلام: "کلّما أحدث الناس من الذنوب مالم یکونوا یعملون أحدث الله لهم من البلاء مالم یکونوا یعدّون".

وقال علیه السلام:" إذا کان الإمام عادلا کان له الأجر وعلیک الشکر وإذا کان جائراً کان علیه الوزر وعلیک الصبر".

امام علی و پیشگویی نابودی اسرائیل

در روایات متعددی، موضوع تسلط یهود بر سرزمین های اسلامی و حوادث پس از آن پیشگویی شده است که در اینجا به مناسبت حوادث جاری در منطقه به دو مورد از آنها اشاره می کنیم:

در روایتی که از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل شده است در این زمینه چنین آمده است:

یهود برای تشکیل دولت خود در فلسطین، از غرب [به منطقه عربی خاور میانه

ص:600

] خواهند آمد.

عرضه داشتند: یا ابالحسن ! پس عرب ها در آن موقع کجا خواهند بود؟

فرمود: در آن زمان عرب ها نیروهایشان از هم پاشیده و ارتباط آنها از هم گسیخته، و متّحد و هماهنگ نیستند.

از آن حضرت سؤال شد: آیا این بلا و گرفتاری طولانی خواهد بود؟

فرمود: نه، تا زمانی که عرب ها زمام امور خودشان را از نفوذ دیگران رها ساخته و تصمیم های جدّی آنان دوباره تجدید شود آنگاه سرزمین فلسطین به دست آنها فتح خواهد شد، و عرب ها پیروز و متّحد خواهند گردید، ونیروهای کمکی از [طریق] سرزمین عراق به آنان خواهد رسید که بر روی پرچم هایشان نوشته شده است:

« القوّه (1. عرب ها و سایر مسلمانان همگی مشترکاً برای نجات فلسطین قیام خواهند کرد [و با یهودیان خواهند جنگید] و چه جنگ بسیار سختی که در وقت مقابله با یکدیگر در بخش عظیمی از دریا روی خواهد داد که در اثر آن مردمان در خون شناور شده و افراد مجروح بر روی اجساد کشته ها عبور کنند.

آنگاه فرمود:

و عرب ها سه بار با یهود می جنگند، و در مرحله چهارم که خداوند ثبات قدم و ایمان و صداقت آنها را دانست همای پیروزی بر سرشان سایه می افکند.

بعد از آن فرمود:

به خدای بزرگ سوگند که یهودیان مانند گوسفند کشته می شوند تا جایی که حتّی یک نفر یهودی هم در فلسطین باقی نخواهد ماند. 2

آن حضرت در روایتی دیگر که« عباید اسدی «آن را نقل کرده است، می فرماید:

من در آینده در مصر منبری روشنی بخش بنیان خواهم نمود...، و یهود و نصاری را از سرزمین های عرب بیرون خواهم راند، و عرب را با این

عصای خود [به طرف حق] سوق خواهم داد.

عبایه می گوید: من عرض کردم: یا امیر المؤمنین! گویی شما خبر می دهید که بعد از مردن بار دیگر زنده می شوید و این کارها را انجام می دهید!

فرمود:

ص:601

هیهات ای عبایه! مقصود من از این سخنان آن گونه که تو خیال کردی نیست؛ مردی از دودمان من اینها را انجام خواهد داد. 3

با امید به آنکه به زودی با ظهور امام مهدی (علیه السلام) شاهد نابودی صهیونیسم متجاوز و آزادی کامل سرزمین فلسطین و قدس شریف باشیم.

پی نوشت ها:

1. ظاهرا اشاره به آیه وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ) سوره انفال (8)، آیه 60) باشد.

2. عقائد الامامیه، ج 1، ص 270؛ به نقل از هاشمی شهیدی، سیداسداله، ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان، ص.

3. بحارالانوار، ج 53، ص 59؛ معانی الاخبار، ص 407؛ به نقل از همان، ص.

ماهنامه موعود شماره 66

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

من کساه الحیاء ثوبه، لم یرالناس عیبه

کسی که شرم جامه اش را بر او پوشاند، مردم عیبش را نمی بینند.

پیش گویی های تاریخی امام علی (علیه السلام)

دسته بندی: اصحاب و یاران، فضایل امیرالمومنین علی (علیه السلام)، میثم تمار، پیشگویی های تاریخی

پیش گویی های تاریخی امام علی (علیه السلام)

اصبغ بن نباته از یاران باوفای حضرت علی علیه السلام است؛ او می گوید:

امیرالمؤمنین در زمین نجف نشسته بود که به اطرافیان خود فرمود: چه کسی آنچه من می بینم می بیند؟ مردم گفتند: ای چشم بینای خدا! در میان بندگان خدا چه می بینی؟ فرمود: شتری را می بینم که جنازه ای را می

آورد و دو مرد که یکی از عقب و دیگری از جلو آن حیوان را حرکت می دهند و بعد از سه روز به نزد شما خواهند

ص:602

آمد. بعد از سه روز هم چنانکه حضرت خبر داده بود وارد شدند و پس از تحیت، حضرت فرمود: شما کیستید و از کجا می آیید و این جنازه کیست و برای چه آمده اید؟ گفتند: ما اهل یمن هستیم و این جنازه پدر ماست، هنگام مرگ وصیت کرد که پس ازغسل و کفن و نماز، مرا بر شترم بگذارید و در عراق در نیزار کوفه؛ نجف به خاک بسپارید. حضرت فرمود: آیا از او پرسیدید چرا؟ گفتند: آری، جواب داد: چون در آن مکان، مردی به خاک سپرده می شود که اگر روز قیامت برای تمام اهل محشر شفاعت کند پذیرفته خواهد شد! در این هنگام، حضرت علی علیه السلام از جا برخاست و فرمود: راست گفت، به خدا قسم که منم آن مرد.

****

زمانی که حضرت امیر علیه السلام در ذی قاربرای بیعت گرفتن از مردم نشسته بودفرمود: از کوفه هزار نفر نه کمتر و نه بیشتر خواهند آمد که با من بیعت میکنند.

عبدالله بن عباس گوید: از سخن حضرت دلم گرفت؛ ترسیدم مبادا تعداد آنها کم وزیاد گردد و کار حضرت تباه شود، وقتی لشکر کوفه وارد شد، آنها را دقیقاً شمارشکردم تا اینکه رسید به نهصد و نود و نه نفر و دیگر کسی را نیافتم! با خود گفتم: انا لله و انا الیه راجعون، چرا حضرت چنین سخنی گفت؟ در همین افکار بودم که ناگاه مردی را دیدم پشمینه پوش که شمشیر و کوزه ای با خودداشت، وقتی نزدیک حضرت رسید گفت: دست خود را بگشای تا با شما بیعت کنم، حضرت فرمود: بر چه با من بیعت می کنی؟ گفت: بر اینکه از تو اطاعت کنم و فرمانبردار تو باشم و درمقابل شما آنقدر جنگ کنم تا آنکه خداوند پیروزی را نصیب شما گرداند.

حضرت فرمود: نام تو چیست؟ گفت: اویس قرنی. فرمود: الله اکبر، آری حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که من مردی از امت او را که نامش اویس قرنی است و از حزب خداست ملاقات می کنم و او مرگش به شهادت خواهد بود، و در اثرشفاعت او انبوهی از مردم همانند قبیله ربیعه و مضرّ که دو طایفه پرجمعیت عرب بودندبه بهشت خواهند رفت.

****

در آن هنگام که به حضرت امیر علیه السلام خبر دادند خوارج لشکری مهیا کرده

و به جنگ حضرت شتافته اند و از نهر عبور کرده اند، فرمود: به خدا قسم ده نفر از آنجا نجات نمی یابند و ده نفر از شما هلاک نمی شود.

بعد از جنگ مشاهده کردند که از سپاه دشمن فقط نه نفر موفق به فرار شده اند و ازاصحاب آن حضرت نیز فقط هشت نفر به شهادت رسیده اند. جریان پیشگوئی حضرت در مورد کشته های جنگ نهروان مورد اتفاق مورخین است و شارح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید گوید: این خبر به حدّ تواتر نزدیک شده است.

****

حضرت امیر علیه السلام در یکی از سخنرانیهای خود که به پیشگوئی آینده پرداخت فرمود:

آگاه باشید: بعد از من، مردی گشاده گلو و شکم برآمده، معاویه بن ابی سفیان برشما مسلط می شود، هر چه می یابد می خورد ودنبال چیزی است که بدست نیاورد. پس او را بکشید، گرچه هرگز نتوانید. آگاه باشید به زودی آن مرد، شما را بر دشنام دادن و بیزاری از من دستور می دهد، پس اگر شما را به ناسزا گفتن بر من امر کرد و اجبار نمود، مرا دشنام دهید، که برای من سبب رشد و برای شما موجب نجات است، زیرا که من به فطرت اسلام متولد شده ام و در ایمان و هجرت سبقت گرفته ام.

****

امیرالمؤمنین علیه السلام روزی به عمر بن سعد فرمود: چگونه ای آن زمان که در موقعیتی قرار بگیری که میان بهشت و جهنم مخیّر شوی و توجهنّم را انتخاب کنی؟ عمر سعد گفت: به خدا پناه می برم از این مطلب؛ یعنی هرگز چنین نمی کنم، حضرت فرمود: ولی بدون شک این کار خواهد شد.

****

یکی از یاران باوفا و صمیمی که از خواص و برگزیدگان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام بود و حضرت به مقدار قابلیت و استعدادش به او از علوم خویش افاضه می نمود، میثم تمار است، او مردی بود زاهد که

از شدت عبادت و زهد به شدت لاغر گشته بود. امیرالمؤمنین علوم فراوانی به او تعلیم فرموده بود که از جمله

آنها اسرار غیبی است. میثم در ابتدا برده زنی از قبیله بنی اسد بود، امیرالمؤمنین علیه السّلام او را آزاد نمود وبه او فرمود: نامت چیست؟ گفت: سالم، حضرت فرمود: پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله وسلم به من خبر داد که نام تو که پدر و مادرت تو را به آن نامگذاری کرده اند، میثم است. میثم گفت: خدا و رسول او راست گفتند، شما هم یا امیرالمؤمنین راست گفتی، بخدا که اسم من همین است.

حضرت فرمود: نام سالم را رها کن و به همان نامی که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم تو را نامگذاری کرده اند برگرد، به این جهت نامش میثم شد.

روزی حضرت به او فرمود: تو بعد از من گرفتار می شوی و به دار آویخته شده و باحربه ای مورد ضرب قرار خواهی گرفت، روز سوم از بینی و دهان تو خون جاری میشود و ریش تو با آن رنگین خواهد شد، پس در انتظار آن خضاب باش، تو دهمین نفری هستی که بر درِ خانه عمرو بن حریث اعدام می شوی، چوبه دار تو از همه آنها کوتاهتر وبه زمین نزدیکتر است. سپس فرمود: بیا تا آن درخت خرمائی که تو را بر شاخه آن به دار می آویزند به تونشان دهم. سپس حضرت آن را به میثم نشان داد. از این به بعد، میثم مکرّر نزد آن درخت می آمد و نماز می خواند و در حالی که به آن درخت اشاره می کرد می گفت: چه مبارک درختی هستی! من برای تو آفریده شده ام و تو برای من آبیاری شده ای، همواره چنین می کرد تا اینکه درخت را قطع کردند و او از مکان دار خود در کوفه آگاه شد.

در این میان که میثم به کنار آن درخت می آمد، با عمروبن حریث که همسایه آن درخت بودملاقات کرد و به او گفت: من همسایه تو خواهم شد، خوب همسایه داری کن!

****

امیرالمومنین علیه السلام برای مردم سخنرانی می کرد، در ضمن سخنرانی فرمود: مردم از من بپرسید پیش از آن که در بین شما نباشم، به خدا سوگند، از هر چیز بپرسید پاسخ خواهم گفت. سعد بن وقاص به پا خاست و گفت: ای امیرالمؤ منین! چند تار مو در سر و ریش من است؟! حضرت فرمود: به خدا قسم دوستم رسول خدا به من فرموده بود تو همین سوال را از من خواهی کرد! آنگاه فرمود: اگر

حقیقت را بگویم از من نمی پذیری، همین قدر بدان در بُن هر موی سر و ریش توشیطانی لانه کرده و در خانه تو عمر بن سعد است که فرزندم حسین را میکشد.

عمر سعد در آن وقت کودکی بود که چهار دست و پا راه می رفت علی مع الحق «

وصیت امیرالمومنین (علیه السلام) درباره حج در آخرین لحظات عمر

فرزندم حسن! تو و همه فرزندان و اهل بیتم و هر کس را که این نوشته من به او رسد را به امور ذیل توصیه و سفارش میَ کنم:

1 - تقوای الهی را هرگز از یاد نبرید، کوشش کنید تا دم مرگ بر دین خدا باقی بمانید.

2 - همه با هم به ریسمان خدا چنگ بزنید، و بر مبنای ایمان و خداشناسی متفق و متحد باشید و از تفرقه بپرهیزید، پیغمبر فرمود: اصلاح میان مردم از نماز و روزه دائم افضل است و چیزی که دین را محو میَ کند، فساد و اختلاف است.

3 - ارحام و خویشاوندان را از یاد نبرید، صله رحم کنید که صله رحم حساب انسان را نزد خدا آسان میَ کند.

4 - خدا را! خدا را! درباره یتیمان، مبادا گرسنه و بی سرپرست بمانند.

5 - خدا را! خدا را! درباره همسایگان، پیغمبر آن قدر سفارش همسایگان را فرمود که ما گمان کردیم میَ خواهند آنها را در ارث شریک کند.

6 - خدا را! خدا را! درباره قرآن؛ مبادا دیگران در عمل کردن، بر شما پیشی گیرند.

7 - خدا را! خدا را! درباره نماز؛ نماز پایه دین شماست.

8 - خدا را! خدا را! درباره کعبه، خانه خدا، مبادا حج تعطیل شود که اگر حج متروک بماند، مهلت داده نخواهد شد و دیگران شما را طعمه خود خواهند کرد.

9 - خدا را! خدا را! درباره جهاد در راه خدا، از مال و جان خود در این راه مضایقه نکنید.

10 - خدا را! خدا را! درباره زکات؛ زکات آتش خشم الهی را خاموش میَ کند.

ص:606

11 - خدا را! خدا را! درباره ذریه پیغمبرتان، مبادا مورد ستم قرار گیرند.

12 - خدا را! خدا را! درباره صحابه و یاران پیغمبر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره آنها سفارش کرده است.

13 - خدا را! خدا را! درباره فقرا و تهیدستان، آنها را در زندگی شریک خود سازید.

14 - خدا را! خدا را! درباه بردگان، که آخرین سفارش پیغمبر درباره این ها بود.

15 - در انجام کاری که رضای خدا در آن است بکوشید و به سخن مردم) در صورتی که مخالف آن هستند (ترتیب اثر ندهید.

16 - با مردم به خوشی و نیکی رفتار کنید چنانکه قرآن دستور داده است.

17 - امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید؛ نتیجه ترک آن این است که بدان و ناپاکان بر شما مسلط خواهند شد و به شما ستم خواهند کرد، آنگاه هر چه نیکان شما دعا کنند، دعای آنها برآورده نخواهد شد.

18 - بر شما باد که بر روابط دوستانه ما بین خویش بیفزایید، به یکدیگر نیکی کنید، از کنارهَ گیری و قطع ارتباط و تفرقه و تشتت بپرهیزید.

19 - کارهای خیر را به مدد یکدیگر و به اتفاق هم انجام دهید، از همکاری در مورد گناهان و چیزهایی که موجب کدورت و دشمنی میَ شود، بپرهیزید.

20 - از خدا بترسید که جزا و کیفر خدا شدید است.

منبع: سایت ایسنا

ص:607

«آ»

5 - آخرین امید:

6 - آداب تعلیم و تربیت

7 - آینده جهان، رحیم کارگر؛ ناشر: بنیاد فرهنگی مهدی موعود (علیه السلام)؛

8 - آیین نیایش، ابراهیم غفاری،

9 - آذرخشی دیگر از آسمان کربلا: محمد تقی مصباح یزدی.

«ا»

10 - ارشاد القلوب: دیلمی.

11 - ارشاد المفید:

ص:608

12 - امالی مفید

13 - امالی صدوق

14 - اعلام الوری

15 - أعیان الشیعه:

16 - الزام الناصب: حائری،

17 - انوار نعمانیه، از سید نعمت اله جزایری؛

18 - الزام الناصب، از شیخ علی یزدی

19 - ابلیس نامه، غفاری، محسن،

20 - اخلاق، عبدالله شبر،

21 - أنساب الأشراف: بلاذری.

22 - انوار الاصول.

23 - الصراط المستقیم - علی بن یقطین

24 - البصائر

25 - الکافی للمبرد ط مصر

26 - الکافی الشیخ الکلینی:

27 - المقنعه: الشیخ المفید.

28 - الخرائج:

29 - الذریعه الی تصانیف الشیعه:

30 - المعجم الأوسط: الطبرانی:

31 - التحفه السنيه (مخطوط) - السيد عبد الله الجزائرى.

32 - المصنف: عبد الرزاق الصنعانى:

33 - الحديث:

34 - الحياه:

35 - المَواعِظ: شيخ صدوق

36 - الغيبه: شيخ طوسى

37 - الملاحم: ابن طاووس.

38 - الفائق:.

39 - الغیبه: نعمانی.

40 - غیبت نعمانی با ترجمه غفاری.

41 - القاموس المحیط: فیروز آبادی،

42 - الطهاره:

43 - المحاسن:

44 - الاختصاص: شیخ مفید.

45 - المعجم الموضوعی لأحادیث الإمام المهدی) کلیک کنید ("از شیخ علی الکورانی) همان نویسنده ی کتاب عصر ظهور (

46 - الفتن: نعیم بن حماد مروزی) درگذشت 288 ق (،

47 - المصباح المنیر: فیومی،

48 - المکاسب: انصاری، شیخ مرتضی، انتشارات علامه

49 - الفِقه علی المذاهِب الخمسَه: تألیف محمّد جَواد مغنِیّه

50 - المیزان فی تفسیر القرآن: علامه طباطبایی.

51 - الاخبار الطوال:.

52 - الامامه والسیاسه: دینوری.

«ب»

53 - بحارالانوار:؛

54 - بشاره الاسلام: کاظمی.

55 - برندگان و بازندگان جهانی شدن؛ لستر تارو ترجمه مسعود کرباسیان؛

56 - بررسی ویژگی های عمده جامعه جهانی در حکومت فراگیر حضرت مهدی (علیه السلام)، مهدی همتی؛

«پ»

57 - پایگاه حوزه قم:

58 - پایگاه اطلاع رسانی حوزه علمیه اصفهان:

«ت)

59 - تاج العروس من جواهر القاموس: زبیدی،

ص:610

60 - تاریخ الیعقوبی:

61 - ت اج المواليد (المجموعه) - الشيخ الطبرسی.

62 - تاریخ مواليد الأئمه (المجموعه) - ابن الخشاب البغدادی

63 - تحف العقول: ابن شعبه حرانی.

64 - تحفه الأحوذی: المبارکفوری:

65 - ترجمه منيه المريد:

66 - ترجمه انوار البهيه ترجمه انوار البهيه: شيخ عباس قمی.

67 - تمام نهج البلاغه:

68 - ترجمه الميزان: علامه طباطبایی.

69 - توضيح المسائل مراجع:.)

70 - تفسیرجامع:

71 - تفسير برهان:

72 - تفسير نمونه:

73 - تفسير قمی:

74 - تفسير نور:

75 - تفسير كبير:.

76 - تفسير التبيان: طوسی.

77 - تفسیرمجمع البيان: طبرسی.

«ث»

78 - ثواب الاعمال:

«ج»

79 - جلاءالعيون:

80 - جعفریات:

81 - جهانی شدن دین:؛

82 - جهانی شدن، فرهنگی آزمونی برای تمدن ها؛ ژرارلوکلر ترجمه سعید کامران؛

83 - جهانی شدن قتل عام اقتصادی؛ فریبرز رئیس دانا؛

ص:611

84 - جهانی شدن قدرت و دموکراسی؛ مارک پلاتنر ترجمه سیروس فیضی؛

85 - جهانی شدن و جنگ؛ ترجمه لطفعلی سمینو؛

86 - جنه المأوی:

87 - جن و شیطان: رجالی تهرانی، علیرضا،.

88 - جواهر الکلام: نجفی، محمد حسن، ج 5، ص 366 ج 368، چاپ هفتم، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

«ح)

89 - حکومت جهانی حضرت مهدی و جهانی شدن آن: شهریار نجف پور؛

«خ»

90 - خصال الصدوق:

«د)

91 - دائره المعارف قرآن الکریم: مرکز فرهنگ و معارف قرآن.

92 - دارالسلام: عراقی.

93 - دنیای شگفت جن ابلیس شیطان: یعقوبی

«ر»

94 - روضه الواعظین:

95 - روضه کافی:

96 - روزنامۀ حوزوی (افق حوزه) شماره 123 سال پنجم دوشنبه 10 مهر ماه سال 1385 شمسی

97 - رساله یوحنا:

98 - رسائل فقهی: علامه جعفری نیز مطرح شده است.) جعفری، محمد تقی مؤسسه نشر کرامت 1377،

(س)

99 - سخنان 14 معصوم:

100 - سنن ترمذی:؛

101 - سنن: ابی داوود.

102 - سراج القلوب:

ص:612

103 - سایت خبر نیوز سایت شیعه آنلاین

104 - سایت آیت ا لله مجتهدی آیت الله جوادی آملی،

105 - سلسله الینابیع الفقهیه: به نقل از فقه القرآن.

106 - سیره معصومان: سید محسن امین، ترجمه: علی حجّتی کرمانی،

107 - سلسله الینابیع الفقهیه: به نقل از فقه القرآن.

«ش»

108 - شرح مسلم: - النووی:

109 - شرح أصول الکافی: مولی محمد صالح المازندرانی:

110 - شرح الأخبار: القاضی النعمان المغربی:

111 - شهاب الاخبار:

112 - شیطان دشمن دیرینه انسان: نصیری، محمد،

«ص»

113 - صحیح ابن حبان: ابن حبان:

114 - صحیح بخاری:،

115 - صحیح مسلم:

«ط»

116 - طهارت اهل کتاب و مشرکان: محمد حسن زمانی.

«ظ»

117 - ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان: هاشمی شهیدی، سیداساله،

«ع»

118 - عمده الطالب: ابن عتیبه.

119 - عقائد الامامیه: به نقل از هاشمی شهیدی، سیداسداله،

120 - عین الحیو ه:

121 - علل الشرایع: صدوق.

122 - عقد الدرر:

123 - عقائد الامامیه:

ص:613

«ف»

124 - فردوس الاخبار:.

125 - فصلنامه فقه اهل بیت فارسی، شماره 17 و 18، خرازی، سید محسن، حکم نقاشی و مجسمه سازی از نگاه شریعت.

126 - فتح الباری: ابن حجر:

127 - فروع کاف ی:

128 - فروغ تابان ولایت، حضرت مهدی:

«ق»

129 - قرب الاسناد:

«ک»

130 - کتاب الأم: الامام الشافعی:

131 - کتاب المسند: الامام الشافعی.

132 - کمال الدین: شیخ صدوق،.

133 - کنز العمال:

134 - کشف الغمه فی معرفته الائمه: از اربلی

135 - کتاب» یکصد موضوع 500 داستان «

136 - کیهان - ربانی، جمال

137 - کنز الدقائق:.

«گ»

138 - گلستان سخنوران از مؤلف.

139 - گذرنامه بهشت؛ شرح موضوعی زیارت جامعه کبیره، استاد سید کاظم ارفع؛

«م»

140 - مستدرک الوسائل: نمازی

141 - منتخب التواریخ:

142 - منتخب الاثر: صافی."

143 - مجمع البحرین: الشیخ الطریحی

ص:614

144 - مناقب: ابن شهرآشوب

145 - منتهی الامال: چاپ قدیم

146 - مسند احمد: الامام احمد بن حنبل:

147 - مستدرک سفینه البحار: الشیخ علی النمازی:

148 - مشکاه الأنوار: - علی الطبرسی:

149 - مسند الشامیین: - الطبرانی:

150 - معانی الاخبار: به نقل از همان.

151 - ماهنامه موعود شماره 66

152 - من لا یحضره الفقیه: شیخ صدوق.

153 - منیه المرید:

154 - محجه البیضاء:

155 - مصباح المتهجد:

156 - مجله انتظار، شماره 6، مقاله جهانی شدن و حکومت حضرت مهدی (علیه السلام)؛

157 - مجله انتظار، شماره 7، مقاله جهانی شدن و مقایسه آن با حکومت واحد جهانی حضرت مهدی (علیه السلام)؛

158 - مجله انتظار، شماره 14، مقاله جهانی سازی، عدالت اقتصادی و مهدویت؛

159 - ملاقات با امام زمان از سید حسن ابطحی و..

مؤسسه فرهنگی موعود عصر

160 - مفردات الفاظ القرآن: راغب،

161 - مفاتیح، باقیات صالحات، باب سوم.

162 - مصباح، کفعمی:.

163 - منتهی الارب فی لغه العرب: صفی پور،

164 - مجمع البیان: طبرسی و

165 - مسالک الافهام:.

166 - مفتاح الکرامه:

167 - معارف و معاریف: سید مصطفی حسینی دشتی، واژه سگ.

ص:615

168 - منتهی: مرحوم علامه حلّی.

169 - مفردات: راغب اصفهانی.

170 - مستمسک عروه الوثقی:.

171 - ماهنامه موعود شماره 66

«ن»

172 - نهج الفصاحه:

173 - نزهه النّاظر:

174 - نصایح: مشکینی.

175 - نجم الثاقب: محدث نوری

176 - نسیم اندیشه:

«و»

177- - وفیات الائمه: من علماء البحرین والقطیف

178 - وسائل الشیعه: شیخ حر عاملی.

179 - ویژگی های حکومت جهانی حضرت مهدی (علیه السلام): سید عبد اللطیف سجادی؛

ص:616

جلد 6

مشخصات کتاب

سرشناسه:امینی گلستانی، محمد، 1317 -

عنوان و نام پدیدآور:کشکول گلستانی/ محمدامینی گلستانی.

مشخصات نشر:قم: انتشارات محمد امینی گلستانی

مشخصات ظاهری:7 ج.

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

موضوع:امینی گلستانی، محمد، 1317 - -- وعظ

موضوع:اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع:تاریخ

ص: 1

اشاره

کشکول گلستانی

محمدامینی گلستانی

ص :3

ص:4

فهرست موضوعات

تقدیم

به تو

مادر ای وجودش سرشار از مهربانی ها، ای دریای بیکران رأفت و محبت، ای تجسّم رحمت بی انتهای خداوندی، ای موجود دوست داشتنی جهان آفرینش:

بالأخره ای مصداق ایثارها و ازخود گذشتگی ها؛

و به تو ای پدر ای رکن استوار زندگیم، و ای عمود خیمه عمرم: ای اسوۀ خوبیها، ای زبان زد خاص و عام ای اباذر زمان، ای نمونه پارسائی ای سالک الی اللّه به هردوی شما ثواب این اثرم را هدیه می کنم و نگران دعای خیر شما هستم روحتان شاد.

تقدیر و تشکر

از همسر زحمتکش و یاور خوشی ها و ناخوشی هایم و همسفر رنجور دوران زندگانیم، صبیّه محترمه حضرت آیت اللّه حاج شیخ علی عرفانی قدّس سرّه، که در دوران تألیف آثارهایم، وسایل رفاه و آسایش مرا فراهم نموده است، تا با آرامش جسم و جان این اثرها رابه پایان ببرم، و با اعتذار از زحمات طاقت فرسای عمر سپری شده اش در خانه من که خود نیز نمونه ای از مادران فداکار می باشد، کمال تقدیر و تشکر را دارم و به پاس احترام او و ادای مزد کوچکی از زحمات صبورانه اش: والدین بزرگوارشان را که اسوه تقوی و پرهیزکاری و عبودیت و بندگی بودند و در واقع پدر و مادر دوم من هم هستند، با والدین خودم در ثواب این اثر ناچیزم شریک می نمایم و علوّ درجات همه شان را از خداوند رؤف و مهربان مسئلت دارم آمین.

محمد امینی گلستانی

پیشگفتار

اشاره

لطفاًپیش از شروع به مطالعه کتاب، این مقدمه را تماماً مطالعه نمائید.

1 - در اوقات فراغت، برای اینکه حوصله ام تنگ نشود، کتاب های گوناگون را، مطالعه می کردم یا از انترنت استفاده می نمودم بعضی، از مطالب را نسخه برداری ویاد داشت می کردم، تا اینکه بصورت کتاب قطور و سنگین در آمد و حیفم آمد که آن را بلا استفاده رها سازم، لذا با مرور و کوچک ترین تنظیم، بصورت هفت جلد در آمده.

1 - خاندان رسالت. 2 - اصحاب. 3 - علما. 4 - میوه های شفا بخش. 5 - متفرقات در سه جلد.

2 - بعنوان امانت دار، هیچگونه دخل و تصرف در مطالب یا محتوی نکرده، آنگونه که در کتابها موجود بود، ثبت کرده و کوچکترین تغییری نداده ام که در نتیجه قسمتی از مطالب، تکرار یا مشابه هم در آمد که از اینجهت معذرت می خواهم.

3 - اگر ضمن مطالعه به مطلب ناخوشایندی بر خورد کردید، لطفا ببینید از کجانقل کرده ام، به منبع آن مراجعه کنید من هیچگونه مسؤلیتی در این مورد ندارم.

4 - بعلت هزینه سنگین چاپ و عدم امکان در دسترس قرار دادن این مجموعه را بصورت کتاب، فعلا آن را برای ثبت در سی دی، به این صورت تحویل دادم، تادر صورت تمایل، عزیزان، ازآن استفاده نمایند، اگر در آینده امکانات چاپ، پیش آید، چون مجلداتش زیاد است، انشاء الله، با تجدید نظر کلی و تقسیم بندی صحیح، آن را، به چاپ رسانده و در اختیار عزیزان قراردهم.

5 - در مورد بعضی از قضایا بحث به طول کشیده مانند جریان ام کلثوم و غیره، هر گوشه ای از آن را خواستم حذف نمایم، دیدم آن قسمت، خود نیز قابل استفاده است بدینجهت نخواستم، دست بزنم و ترتیبش را بهم بزنم. در پایان توفیق همه عزیزان و سروران را از ایزد منّان خواستارم موفق باشید.

مختصری از زندگی نامه مؤلّف کتاب

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش 15 فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل.

تخصّص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (42 جلد). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف (21 نفر).

در سال 1329 شمسی از زادگاهش قریه گلستان در 30 کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملا ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال 1331 به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملائی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدوزانی وغیرهم) استفاده نموده است، و در نیمه دوم سال 1334 به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنکرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی وسید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر وغیره)، استفاده نموده است. و درتاریخ 1340 از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده است. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته.

مانند.

1 - مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مساحت 800 متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر

متعلقات و فضای باز مسجد 1400 متر.

2 - احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

4 - تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از 17 صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

در سال 1351 شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت 14 سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و 11 سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده است.

در سال 1357 شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال 1359 به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته است. تا اینکه در سال 1365 دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر وکارهای مربوط به روحانیت شده است. تا این که در سال 1375 از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدند.

در سال 1375 شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از 25 درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال 1381 بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجارفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره هاو کاشیکاریهای آنرا انجام داده است.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه داده است از جمله.

1 - مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت 1500 متر با متعلقات آن که در سال 1382 تا سال 1392 ادامه پیدا کرد،

و الان مورد استفاده

ص:11

مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می باشد و در نظر است که تأسیس حوزه علمیه و درمانگاه عمومی و 15 باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع نمایند انشاءالله.

2 - در زادگاهش روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساند.

3 - در سال 1382 مسجد مجلل در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال 1384 تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

4 - احداث غسال خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

5 - با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمود.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

تالیفات چاپ شده از مؤلّف.

1 - سرچشمه حیات - وزیری یک جلد 402 صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه 4 مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

2 - سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوجلد ضخیم وزیری 1283 صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی واقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

خواب سیده سکینه خانم طباطبائی

در 29 ماه صفر سال 1386 در روز آخر روضه دخترم امینه خانم در شهر قدس من صحبت کردم و برای خانمها مسائل گفته و موعظه کرده و درنهایت چون روز شهادت امام رضا علیه السلام بود، به امام رضاعلیه السلام توسل نمودم، چند روز بعد دخترم امینه گفت: بابا یک نفر سیده خانم هست به نام سکینه طباطبائی که آن روز در مجلس روضه حضور داشت باگریه شدید گفت: از مجلس شما که رفتم شب خوابیدم در خواب دیدم درمجلس روضه شما هستم، ناگهان یک نفر سید نورانی که من تا آن روز شخصیت چنانی با آن نورانیت ندیده بودم وارد شد و مستقیماً رفت پیش حاجی آقا روبرو نشست و حاجی آقا در دستش دو جلد کتاب بود و با زبان عربی باهم صحبت زیاد نمودند و من هم پشت سر آن آقا نشسته گریه می کردم و به من متوجه شده و فرمود: زیاد گریه نکن چشمهایت خراب می شود تو که هرهفته نزد من هستی، دوباره با حاجی آقا به صحبت ادامه دادند و می دانستم راجع به آن کتاب صحبت می کردند، حاجی آقا آن دو جلد کتاب را به آن آقا تحویل داد و ایشان هم تحویل گرفتند و چون آش شما را من تقسیم می کردم آن آقا به من فرمود:

به هرکس که از آش می دهید هم نامش را بنویسید و هم آن را مهر نموده به من دهید و ما هم به این دستور عمل کردیم و تمامی آنها را لای کتاب حاجی آقا گذاشت و با خود برد، در این حال من به صدای گریه خودم از خواب بیدار شدم.

البته آن دو جلد کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) است که در باره حالات و نحوه مدیریت و حکومت آن حضرت بعد از ظهور نوشته ام که انشاء اللّه مورد قبول آن آخرین امید قرار گرفته است و امتیاز آن را مسجد مقدس جمکران قم از من گرفت و خودشان چاپ کردند که خدا را شکر مورد قبول اقشارمختلف جامعه قرار گرفته است که

در مدت یک سال دوبار با تیراژ بالا 16 هزار جلد چاپ شده است والحمدللّه.

3 - از مباهله تا عاشورا - در یک جلد وزیری 684 صفحه در باره مباهله رسول خدا 6 با نصارای نجران و سر انجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان باسرگذشت پنج تن آل عبا: و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

4 - والدین دو فرشته جهان آفرینش - در یک جلد وزیری در 320 صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار وگفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

5 - آداب ازدواج و زندگی خانوادگی - وزیری 276 صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمائی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و... که در واقع مکمّل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

6 - کتاب مهم اسلام فراتر از زمان - درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثمّ أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبنی من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بیت فی ذلک الزّمان الّا و فیه شیطاناً أریل.

کلمه أریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن أریال گویند، حضرت 1400 سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی أمّتی یُخربون قباب الأئمّه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند !!. دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است

که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرمها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلاً نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها یتزوّج الرّجال بالرّجال و یتزوّج النساء بالنساء، و روایت لعن اللّه المتشبّهین من الرّجال بالنّساء و المتشبّهات من النّساء بالرّجال درباره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در 688 صفحه وزیری.

پیشگوئی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نو آوری زیاد می باشد.

7 - آغلار ساولان - سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقعی 50 صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال 1375 استان اردبیل و تخریب 111 بخش و روستا از 25 در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن 77 نفر ا ز نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

8 - 111 پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - رقعی در 295 صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و ییلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

9 - فلسفه قیام و عدم قیام امامان - در 198 صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساسا قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

10 - گلستان سخنوران سخنرانی مذهبی در دو جلد شامل 110 مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری 1511 صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

11 - ولایت شرط قبولی أعمال در دوحلد.

12 - شرح دعاهای روزانه ماه رمضان.

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف

1 - آیا و چرا - در زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن

دلایل فراوان از کتاب های معتبر خودشان در باره اهلبیت، خاصّه امیرمؤمنان و فاطمه زهراء علیهم السلام و اینکه چرا آنها به این دلیلها و اسناد خودشان عمل نمی کنند.

2 - 600 مجلس سخنرانی مذهبی در 12 جلد از سخنرانی های 55 ساله مؤلّف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در 12 جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

3 - رحمت واسعه - در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنند گان و شمول غفران الهی در باره آنها.

این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

4 - شب - کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.

5 - عتابات قرآن - در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.

6 - خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من - این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز 1393/11/30 که به 400 صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

7 - دعای عرشیان برفرشیان - درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه 7 سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام.

8 - نشانه هائی از او - کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

9 - مرزهای زندگی - از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

10 - مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها - از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

11 - نوادر - روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کشکول در 7 جلد.

12 - شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهائی درباره وی.

13 - مادران 14 معصوم علیهم السلام، هنگام ازدواج هیچکدام بیوه نبود.

14 - یاد داشتهای انترنتی ام درسایت «امینی گلستانی» در دو جلد که وسیله (مؤسسه مرکز تحقیقات علوم اسلامی «نور» حوزه علمیه قم) پخش می شود و هنوزهم ادامه دارد.

15 - متفرّقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون.

16 - تحدی یا دعوت به مقابله به مثل در باره اعجاز قرآن.

17 - نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن نبیره امام حسن مجتبی علیه السلام.

18 - ولایت شرط قبولی أعمال جلد دوم.

19 - اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان وزیری در دو جلد ضخییم.

20 - صفات متقین و مؤمنین از آیات و أحادیث.

21 - مجالس: در دو جلد وزیری. سخنرانی های ماه رمضان و محرم در شهر توریستی سرعین اردبیل و اطراف.

بیشتر این کتابها با کتاب دو جلدی سیمای جهان که مسجد جمگران چاپ میکند و هم مسجد جمکران آن را داده، به سی دی ریخته شده که همه بتوانند از آن استفاده نمایند

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه ربّ العالمین، و الصّلوه والسّلام علی سیّدالأنبیاء و المرسلین و علی آله الطیّبین الطّاهرین لاسیّمابقیّه اللّه فی الأرضین و حجّته علی عباده أجمعین، الحجّه بن الحسن روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، واللّعنه الدّائمه الأبدیّه علی اعدائهم أجمعین من الان الی لقاء یوم الدّین آمین ربّ العالمین.

تنها منجی

زندگینامه مادر مهتاب حضرت ام البنین (س) قسمت اول

اشاره

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 4:48 بعد از ظهر روز 1389/2/25

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

زندگینامه مادر مهتاب حضرت ام البنین (س) قسمت اول

السلام ای گوهر دریای عشق السلام ای لاله صحرای عشق

السلام ای مظهر صبر و وفا السلام ای زوجه شیر خدا

السلام ای باغبان لاله ها ای به حیرانت همه آلاله ها

خوانده ای خود را کنیز فاطمه علیهاالسلام

داده ای درس محبت بر همه

شاعر جعفرزاده

ص:17

مقدمه:

خورشید همواره در چشمان مادرانی طلوع می کند که به دور دستها خیره شده اند و برای فرداها مردان و زنانی می پرورانند تا در زمین، این امانت الهی، جانشینی آسمانی باشند.

دامان تربیت مادران مهد پرورش انسانهای پاک و خدایی است و ما با نگاهی درس آموز از زندگانی این مادران توشه معرفت برمی چینیم.

یکی از مادران برجسته تاریخ «ام البنین، فاطمه کلابیه» است که زندگی او مالامال از عشق به ولایت و امامت بوده و در تربیت فرزندان دلیر و شجاع و با ادب چون عباس بن علی علیه السلام بسیار موفق بوده است.

تولد و رشد او در خاندان با اصالت و شجاع، صفات و ویژگیهای فردی این بانو و صبر و بردباری در خانه امامت و تربیت فرزندانی که همگی پیرو امام خویش بوده و تا آخرین لحظات زندگی خویش دست از ولایت نکشیده اند و پیام رسانی و مبارزه سیاسی این بانوی کریمه همه و همه نشان از مجد و عظمت وی دارد.

بانوی قطره های علقمه، خاتون سوگ نشین علقمه... و مادر؛ مادری که اگر چه در کربلا نبود، ولی دلش تا ابد در کربلا ماند و نگاهش بر افق، که آیا «کاروان عشق» را بازگشتی خواهد بود؟ مادری که ام البنین بود، ولی آیینه نگاهش از آسمان کربلا، تنها اشکِ خونین ستارگان را چید؛ آن گاه که راوی، از عبور نیزه ها روایت می کرد! مادری که برای همیشه، با ناله های نینوایی، به یاد پسرانش، لالایی سرود و سروده هایش را فرات، هر روز، هنگام غروب نجوا می کند!

اینک پژوهشی کوتاه در زندگی این پاک بانوی عرب داریم تا از زلال صفات او قطره ای معرفت یابیم و خویش را در مسیر کمال قرار دهیم.

تصمیم گیری حضرت علی علیه السلام به ازدواج مجدد:

ده سال پس از رحلت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و حضرت فاطمه سلام اللّه

علیها، بنابر وصیت خود حضرت فاطمه سلام اللّه علیها وقتی علی علیه السلام به فکر گرفتن همسر دیگری بود، عاشورا در برابر دیدگانش بود. برادرش «عقیل» را که در علم نسب شناسی وارد بود و قبایل و تیره های گوناگون و خصلتها و خصوصیّتهای اخلاقی و روحی آنان را خوب می شناخت طلبید. از عقیل خواست که: برایم همسری پیدا کن شایسته و از قبیله ای که اجدادش از شجاعان و دلیر مردان باشند تا بانویی این چنین، برایم فرزندی آورد شجاع و تکسوار و رشید.

قبل از هر چیز ذکر این نکات مناسب است که:

آگاهان به انساب در گذشته از نظر دینی واجتماعی واخلاقی موقعیت ممتازی داشتند وهمانند سایر دانشمندان مورد مراجعه افراد بوده اند از جمله عقیل فرزندابوطالب بود وی علاوه بر شرافت خانوادگی ومجد وعظمتی که به جهت هاشمی بودن داشت، به انساب وقبایل عرب آگاه بود وخانواده های شریف وخوشنام را از قبایل وخانواده هایی که اخلاق رذیله وصفات نکوهیده داشتند، باز میشناخت وبدین جهت نیز افراد برای انتخاب بهتر درمورد همسر ودایه که طبعا باید از میان خانواده های اصیل انتخاب شود به وی رجوع میکردند چه آنکه در شرع مقدس نیز تاکید شده است:

برای انعقاد نطفه فرزند آینده تان محل مناسبی (رحم) انتخاب کنید چه آنکه دایی فرزندتان در انتقال صفات همانند همسر شما که مادر فرزندتان است، موثر است (اصول کافی کلینی وسردار کربلا ص 33.

پیامبر گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله فرموده است: ای مردم! برحذر باشید از سبزه زاری که بر روی مزبله (منجلاب) می روید. سؤال شد از حضرت: سبزه زاری که بر مزبله بروید چیست؟

حضرت فرمود: زن زیبارویی که در خانواده پلید و نادرست رشد کرده باشد.

(وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 14، ص 29. با اندکی تغییر در کتاب مقنعه شیخ مفید ص 79 ، المجازات النبویه ص 61 وسردار کربلا ص 33.

صفدی نقل میکند عقیل یکی از کسانی بود که نظر وگفته اش در علم انساب حجت بود ودر مسجد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله برای وی حصیری میگذاردند که برآن نماز میکرد وقبائل عرب برای شناخت وآگاهی از علم انساب به دورش جمع میشدند واودرپاسخ مراجعات، بسیار سریع الانتقال بود (نکت الهمیال ص 200 وکتاب سردار کربلا یا ترجمه العباس از سید عبدالرزاق موسوی المقرم ص 34.

از این روست که علی بن ابیطالب علیه السلام آنگاه که قصد ازدواج دارد به برادر خویش، عقیل بن ابی طالب که در علم (انساب) معروف بود و ذهن و سینه اش گنجینه ای از اسرار خاندان گوناگون عرب بوده می فرماید:

زنی را برای من اختیار کن که از نسل دلیرمردان عرب باشد تا با او ازدواج کنم و او برایم پسری شجاع و سوارکار به دنیا آورد. (قمر بنی هاشم، مقرم، ص 15.

عقیل، بانو ام البنین از خاندان بنی کلاب را که در شجاعت بی مانند بود، برای حضرت انتخاب کرد. و در پاسخ برادر گفت:

با ام البنین کلابیه ازدواج کن زیرا در عرب شجاعتر از پدران و خاندان وی نیست. (عمده الطالب وسرالسلسله وسردارکربلا ص 34.

و سپس در مورد جد مادری ام البنین، ابوبراء عامر بن مالک، که در آن روز از جهت دلاوری و شجاعت کم نظیر بود می گوید:

ابوبراء عامر بن مالک جد دوم فاطمه کلابیه از شجاعت در میان قبایل عرب بی نظیر است و کسی را شجاع تر از او جز حضرتت نمی شناسم از این رو او را بازی کننده با شمشیرها) ملاعب الاسنه (می نامند. (تنقیح المقال، علامه مامقانی، ج 3، ص 70 با ترجمه.

عقیل همچنین از دیگر خصوصیات بارز خاندان بنی کلاب میگوید و امام این انتخاب را پسندید و عقیل را به خواستگاری نزد پدر ام البنین فرستاد

گویی نگاه نافذ علی از مرز زمانها عبور کرده و کربلا را با همه سختیهایش می بیند و برای یاری حسین علیه السلام از امروز در پی مادری شجاع از خاندان شجاع و

دلیر است تا فرزندی چونان عباس، پدر فضیلتها، به دنیا آورد و او یاری گر حسین در کربلاباشد.

یک شبهه:

چراحضرت علی علیه السلام که خود امام مسلمین وحجت خداوند درزمین ودریای علوم وغیره... بود خود همسرش را انتخاب نکرد واین کار را به برادرش عقیل سپرد او که خود به همه چیز آگاهی داشت؟

گفتن این نکته ضروری است که علم وآگاهی عقیل ودیگران با شناخت وعلم حضرت امیرالمومنین علیه السلام به احوال قبائل وشجاعان ودلاوران عرب، قابل مقایسه نیست تا مقام مقدس ولایت نیازمند نظر عقیل باشدآیا کسی که نر وماده مورچگان را میشناسد به قبایل عرب آگاهی ندارد؟ ابوذر غفاری نقل میکند:

من وامیرالمومنین علیه السلام به بیابانی وارد شدیم که مورچه بسیاری داشت من گفتم منزه است خدایی که تعداد این مورچگان را میداند.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند اینچنین نگو بلکه بگو:

منزه است خدایی که خالق این مورچگان می باشدچه آنکه به خدا قسم من تعداد اینها را میدانم ونروماده آنان را میشناسم (- مدینه المعاجز ص 115 وسردار کربلا ص 34.

همچنین حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: شیعیان ما از طینت وسرشت ویژه ای قبل از خلقت آدم خلق شده اند واز جمع آنها نه چیزی کم ونه چیزی اضافه میشود ومن آنگاه که به آنان نظر می افکنم همه را میشناسم ونیز دوست ودشمنم را می شناسم واسامی آنان وپدران وعشایر ونژادشان در نزد ما نوشته وموجود است (اختصاص شیخ مفید وکتاب بصائرالدرجات وسردار کربلا ص 35

بنابراین کسی که چنین علمی دارد نیازی به اینکه عقیل قبیله های عرب را به وی بشناساند ندارد نهایت اینکه فرمایش حضرت علی علیه السلام به عقیل به این

جهت است که امور جریان عادی خود را طی کند، وچه بسا در افعال واعمال ذوات مقدسه ائمه هدی علیهم السلام مصالح وحکمت هایی وجود دارد که ما پاره ای از آنها را درک میکنیم وپاره ای دیگر برما پوشیده ونزد خود آنان می باشد.

حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله نیز که به فیض اقدس واراده الهیه موید بوده واز هرگونه اظهار نظر دیگران بی نیاز بودند با اصحاب مشورت میفرمودند شاید نکته دیگری نیز اضافه برآنچه ذکر شد در این کار باشد وآن اینکه:

استبداد وخود رایی اگرچه انسان به بالاترین مراتب عقلی هم رسیده باشد اشتباه است، وبدین ترتیب اصحاب نیز از فوائد مشورت با دیگران همانند منافع استخاره آگاه میشدند از فرموده های حضرت رسول است که:

هرکه به نظر ورای خود خوشبین باشد گمراه میشود، وهرکه با تکیه به عقل خود ، خویشتن را بی نیاز داند لغزش یابد کسی که درکارها مشورت کند پشیمان نگردد ، وآن که استخاره کند زیان نبیند (مستظرف ج 1 ص 61-70 وکتاب یردارکربلا ص 35.

ما درتاریخ موارد بسیاری را میخوانیم که ائمه چگونه با دیگران در کارها مشورت میکردند واز نظرات آنها استفاده میکردند تمام آن موارد برای آگاه کردن افراد به این نکته بود که در کارها چگونه باید با آرامش وبدون شتابزدگی عمل کرد

امام رضا علیه السلام میفرمایند: پدر مقدس وگرامیشان حضرت امام موسی بن جعفر علیهماالسلام با اینکه در عقل وخرد با هیچکس قابل مقایسه نبود ولی گاهی با با بردگان وغلامان مشورت مینمودند وبه نظر آنان در مورد باغات واملاک عمل میفرمودند وهنگامی که برخی سئوال مینمودند که چرا با بردگان مشورت میکنید ؟ میگفتند: چه بسا مطالب صحیح که از زبان آنان جاری میشود.

ائمه علیهم السلام با اینکه به تمام گذشته وآینده آگاهی واطلاع داشتند در زندگی در مواردی که میدانستند قضای حتمی پروردگار در پیش نیست از وسائل عادی مانند مراجعه به پزشک در هنگام بیماری وغیره استفاده میکردند.

حضرت علی علیه السلام نیز در انتخاب همسر همینگونه عمل کردند البته از

ص:23

فرمایش ایشان به عقیل معلوم میشود که با وی مشورت نکردند بلکه از او خواستند تا با توجه به آشنایی او به انساب وآگاهی وی به خانواده های محترم، بانویی شایسته از شجاع زادگان را برایشان خواستگاری کند. (بحث در مورد اینکه چرا علی علیه السلام که خود «باب علم النبی» بود از عقیل یاری می خواست از حوصله مقاله ما خارج است و با رجوع به کتابهایی چون قهرمان علقمه و العباس و... می توان دلیل آن را یافت).

مشخصات عروس انتخاب شده چه بود؟

دیدیم که عقیل به برادرش امام علی علیه السلام فاطمه کلابیه را معرفی کرد وامام علی علیه السلام هم آن راپذیرفت حال باید ببینیم این عروس خوشبخت چه ویژگیهایی داشت که لیاقت پیداکرد عروس حضرت علی علیه السلام شود.

1 - نام ونسب فاطمه کلابیه (از تبار خورشید):

نام او فاطمه بود که بعدها پس از ازدواج با حضرت علی علیه السلام با کنیه «امُّ البنین» (مادر پسران) مشهورشد. پدر و مادرش از خاندان بنی کلاب از اجداد بزرگ حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله بودند و دارای خوبیها و صفات خانوادگی مشترک بودند

به گفته تاریخ فاطمه دختری پاکدل وباتقوا بود. وی شرافت خانوادگی و اصالت ذاتی و پاکی فطری را با نیروی جسمانی و زیبایی ظاهری یکجا به همراه داشت.

روان پاک و روح تابناک این بانوی پاکدامن که بعدها به ام البنین شهرت یافت چنان در آسمان ایمان می درخشید که پس از فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بلندترین مقام را در میان زنان مسلمان احراز کرد.

فضایل اخلاقی، کمالات انسانی، نیروی ایمانی، ثبات و پایداری، شکیبایی و بردباری، بصیرت و دانایی، نطق و سخندانی او را به شایستگی، بانوی بانوان کرده بود.

حزام بن خالد بن ربیعه بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب. (قمر بنی هاشم، عبدالرزاق المقرم، ص 9.) قابل توجه که دربعضی از کتب نام او حرام ذکر شده).

پدر ام البنین است مردی شجاع و دلیر و راستگو که از صفات ویژه او اوست.

وی از استوانه های شرافت در میان عرب به شمار می رفت و در بخشش، مهمان نوازی، دلاوری و رادمردی و منطق قوی مشهور بود. تاریخ ویژگیهای این مرد بزرگ را به مناسبتهای گوناگون چون جریان خواستگاری ام البنین و ازدواج حضرت علی علیه السلام ذکر می کند.

مادر بزرگوار ام البنین،» ثمامه) یا لیلی (دختر سهیل بن عامر بن جعفر بن کلاب) از اجدادرسول خدا وامیرالمومنین) (همان، ص 10. مقاتل الطالبین ص 22 وبطل العلقمی 1/92).

است که در تربیت فرزندان کوشا بوده و تاریخ از وی چهره درخشانی را به تصویر کشیده است. بینش عمیق، دوستی با اهل بیت و دوستی با فرزندان در کنار وظیفه مهم مادری و چونان معلمی دلسوز آموختن باورهای اعتقادی و مسایل مربوط به همسرداری و آداب معاشرت با دیگران از جمله ویژگیهای خاص این بانو است.

در بسیاری از کتب تاریخی نام یازده تن از مادران وی ذکر شده است که همگی از خانواده های شریف و اصیل عرب بوده اند و به واقع مصداق بارز «شجره طیبه» (قرآن کریم، سوره ابراهیم / 24.

می باشند شجره ای که اصل آن در زمین است و فرع آن در آسمانها و حاصل و نتیجه این درخت پاک همانا عباس بن علی و عثمان و لبید شاعر و ابوبراء بن عامر و ... بوده اند

خاندان این بانو از خاندان های ریشه دار و جلیل القدر بود که به دلیری و دستگیری معروف بودند وهر یک در بزرگی و شرافت به گونه ای مشهور گشته اند و

ما جهت اختصار به برخی از ویژگیهای آنان می پردازیم.

مورخان در مورد شرافت نسب ام البنین می نویسند:

تاریخ پدران و داییهای ام البنین را به ما می شناساند و ما دانستیم که آنان از سوارکاران شجاع عرب در جاهلیت بوده و شرافت و آقایی (سیادت) آنها به حدی بوده است که حتی پادشاهان نیز به آن اذعان داشته اند. (عبدالرزاق المقرم، قمر بنی هاشم، ص 10.

عامر بن طفیل:

عامر برادر «عمره»، مادر مادربزرگ «ام البنین» بود که از معروفترین سواران عرب به شمار می رفت و آوازه دلاوری او در تمام محافل عربی و غیر آن پیچیده بود تا آنجا که اگر هیاتی از عرب نزد قیصر روم رفت در صورتی که با عامر نسبتی داشت، مورد تجلیل و تقدیر قرار می گرفت وگرنه توجهی به آن نمی شد.

عامر بن مالک:

جد دوم (مادری) فاطمه، ام البنین، ابوبراء عامر بن مالک است که در عرب معروف است به «ملاعب الاسِنَّةَ» یعنی بازی کننده با نیزه ها، زیرا شجاعت و دلاوری او به حدی بود که جنگ برایش بازی با نیزه ها بود. علاوه بر دلاوری، از پایبندان به پیمان و یاور محرومان بود و مردانگی او ضعیفان را دستگیر بود که مورخان در این باب نمونه های متعددی از او نقل کرده اند.

عقیل به برادر بزرگوارش علی علیه السلام می گوید:

ابوبراء عامر بن مالک جدّ دوم فاطمه در شجاعت در میان قبایل بی نظیر بوده و کسی را شجاعتر از او جز حضرتت نمی شناسم و از این رو او را «ملاعب الاسنّه» می خوانند. (مامقانی، تنقیح المقال، ج 3، ص 70 با ترجمه.

مورخان او را جنگاوری توانا و اسب سواری بی نظیر و در حفظ عهد و پیمان

کوشا می دانند.» عامر «برادری به نام» طفیل «داشت که از جمله شجاعان عصر خود بود و تمام جنگجویان به قدرت بازو و مهارت وی در شمشیر زدن اعتراف می کردند. او عموی مادر ام البنین بود.

عروه بن عتبه:

عروه پدر» کبشه «نیای مادری ام البنین و از شخصیتهای برجسته در عالم عربی بود. به دیدار پادشاهان معاصر خود می رفت و از طرف آنان مورد تجلیل و قدردانی قرار می گرفت و پذیرایی شایانی از او به عمل می آمد (قمر بنی هاشم، ص 1113. محقق بزرگ شیخ عبدالواحد مظفر در کتاب خود» بطل العلقمی «به تفصیل درباره این خاندان گرامی و باقیات صالحات آنان سخن رانده است.

اینان برخی از اجداد مادری حضرت ابوالفضل علیه السّلام هستند که متصف به صفات والا و گرایشهای عمیق انسانی بوده اند و به حکم قانون وراثت، ویژگیهای والای خود را از طریق ام البنین به فرزندان بزرگوارش منتقل کرده اند.

یکی دیگر از چهره های برجسته خاندان خجسته تاریخ، «لبید» پسر سهیل بن عامر است که از شاعران برجسته عرب بوده و در عرصه شعر و ادب کم نظیر می باشد؛ او دایی ام البنین است.» لبید «برای نعمان بن منذر، پادشاه حیره، شعر زیبایی را در شأن شجاعت قبیله بنی کلاب و خاندان خود، بنی عامر، می سراید که در عرب هیچ کس وی را انکار نکرد و این نمایانگر شناخت مردم نسبت به ویژگیهای والای این خاندان است. او چنین می خواند:

یا واهبَ الخیر الجزیل من سعه نحن بنو ام البنین الاربعه

و نحن خیر عامر بن صعصعه المطعمون الجفنه المدعدعه

(دکتر احمد بهشتی، قهرمان علقمه، ص 32 و بَطَلَ العلقمی، عبدالواحد مظفر، ج 1، ص 167.

ای بخشنده خیر فراوان! ما فرزندان مادر چهار پسریم و از نسل خوب صعصعه هستیم که در جنگ، با ضربات شکننده، جمجمه دشمن را در هم می شکنیم.

در مورد نَسب مادری ابوالفضل العباس علیه السّلام در کتب تاریخی مطالب زیادی هست که صاحب کتاب بطل العلقمی در حدود 95 صفحه از این خاندان سخن می گوید و از خصلتهای پسندیده آنان با دقت و ظرافت تمام می نویسد. شاید بتوان با یک جمله تصویری از خاندان «ام البنین» ترسیم کرد و آن اینکه پدران و مادران و خاندان ام البنین در شجاعت، کرم، اخلاق، هنر و وجاهت اجتماعی و بزرگواری پس از قریش، سرآمد قبایل گوناگون عرب بوده اند.

شجاعت، ادب، ایثار و هزاران صفت نیک که در رگهای کودکان جاری است سرچشمه در وجود نیکو مادرانی دارد که خوبیهای هستی قسمتی از ارث آنان است. و همیشه تاریخ، مادران برجسته، این بهشتیان زمینی، مادر خوبیها و جوانمردیها و رشادتها بوده اند.

گفتنی است که آشنایی با اخلاق و خصلتهای یک خانواده و حتی خاندان، ما را در شناخت ویژگیهای فردی افراد و خویها و خصلتهای آنان یاری می کند زیرا قانون وراثت از جمله قوانین علمی است که با گذشت زمان بیش از پیش اثبات شده و می شود و آثار آن برای غیر عالمان نیز مشهود و هویداست.

اسلام بیش از هر آیین دیگری به قانون وراثت و ژنتیک احترام گذاشته و ما به وضوح در معارف و مبانی اسلامی اهمیت آن را می بینیم.

به عنوان نمونه، پیامبر بزرگ اسلام، این سفیر سعادت، در مورد انتخاب همسر می فرماید:» علیکم بذات الدّین (شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج 14، ص 31.

بر شما باد که همسر دیندار انتخاب کنید.

و نیز می فرماید: اذا جاءکم من ترضون خُلقَه و دینَهُ فزوّجوه و... (شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج 14، ص 51.

با کسانی ازدواج کنید که اخلاق و دین آنان پسندیده باشد و... «

این دو نکته مورد نظر پیامبر گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله در مورد شخص و شخصیت همسر است که متدین و خوش اخلاق باشد. آنگاه که رسول خدا صلی اللّه

علیه و آله به افقی دورتر می نگرد به امت خود چنین می فرماید:

تزوّجوا فی الحجر الصالح فانّ العِرْقَ دسّاس. (علی اکبر مظاهری، جوانان و انتخاب همسر، ص 116

در دامان (خانواده) صالح و شایسته ازدواج کنید زیرا عِرْق) ژنها (تأثیرگذار هستند.

اثرگذاری ژنها در فرزندان چنان زیاد است که رسول خوبیها، حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله، به جوانان امر می کند که برای ایجاد نسل خوب، به خانواده همسر آینده توجه داشته باشند. و با عبارت اندیشمندانه خود در زمانی که هیچ گونه آزمایشگاه» ژنتیک «وجود نداشت می فرماید: » فانّ الابناء تشبَهُ الاخوال (علی اکبر مظاهری، جوانان و انتخاب همسر، ص 116

همانا فرزندان از داییها شکل می گیرند

و همواره مردم را نهی می کرد از ازدواج با دختران خوب و زیبایی که در دامان خانواده های پلید و ناصالح رشد کرده اند.) خضراءالدمن (

از میان جوانمردان جاودانه تاریخ، عباس بن علی علیه السّلام، تندیس ادب و شجاعت، درخششی دارد به وسعت تمامی هستی و این درخشندگی نخواهد بود مگر از پشت چهره مهربان و برجسته مادری به نام ام البنین.

اکنون که تا حدی به اهمیت خانواده و خاندان در شکل گیری شخصیتها پی بردیم و دانستیم که اصل پاک و ریشه پاک، به یقین میوه ای طاهر خواهد داد ارزش » علم انساب «بر ما مشخص می شود و به عظمت جمله عقیل آنجا که به علی (علیه السلام) می گوید:

تزوّج ام البنین الکلابیه فانه لیس فی العرب اشجعُ من آبائها (مقرّم، قمر بنی هاشم، ص 26 با ترجمه

با ام البنین کلابیه ازدواج کن زیرا شجاعتر از پدران و اجداد وی در عرب نیست.

واقف می شویم

ص:29

ام البنین علیها السلام و تولدی نورانی:

در کتب تاریخی نوشته اند:

حَرام بن خالد به همراه جمعی از» بنی کلاب «به سفر رفته بود. در یکی از شبها به خواب فرو رفته و در عالم رؤیا دید که در زمین سرسبزی نشسته است و مرواریدهای درخشانی از اطراف بر جماعت و بر دستان او می ریزد و او از زیبایی آنها متعجب می شود. سپس مردی را می بیند که به سوی او می آید از طرف بلندی و هنگامی که به او می رسد سلام می کند و حرام او را جواب می دهد. آن مرد به او می گوید:

» این مروارید را به چه قیمت می فروشی؟ «

حرام نگاه کرد و آن درّ زیبا را در دستان خود دید؛ رو به مرد کرده و گفت:

» من قیمت این درّ را نمی دانم که به شما بگویم، شما آن را به چه قیمت خریداری؟ «

مرد گفت: من نیز نمی دانم قیمت او را ولی این هدیه ای است که یکی از پادشاهان عطا کرده است. و من ضامن هستم برای تو به چیزی که از درهم و دینار بالاتر است. «

حرام گفت: آن چیز چیست؟

مرد گفت: تضمین می کنم که او شرافت و سیادت ابدی دارد و بهره و بزرگی از او است. حرام گفت: آیا این را برایم ضمانت می کنی. و مرد پاسخ داد: آری. و حرام در پایان به مرد گفت: و تو اکنون واسطه در این امر می شوی.

و مرد نیز گفت: و من واسطه می شوم؛ او را به من اعطاء کرده اند و من به تو عطا می کنم.

وقتی حرام از خواب بیدار شد رؤیای خود را برای بنی کلاب گفت و خواستار تعبیر آن شد. یکی از خاندان وی گفت:

» اگر رؤیای صادقه باشد دختری روزی تو خواهد شد که یکی از بزرگان او را عقد

خواهد کرد و به سبب این دختر مجد و شرافت و آقایی نصیب تو خواهد شد. «

و هنگامی که او از سفر برگشت، ثمامه بنت سهیل، همسر باوفای او، حامله بود و هنگام بازگشت همسرش از سفر وضع حمل کرده و دختری چونان مروارید درخشان وزیبا به دنیا آورد. حرام پس از آگاه شدن از تولد دخترش به خود گفت:

» قدصدّقت الرؤیا «و از این بشارت شاد و مسرور شد. (محمدعلی الناصری، مَولِد العباس بن علی (علیه السلام)، ص 26 با ترجمه.

نام او را «فاطمه» نهاد، و به رسم عرب کنیه ای برای وی برگزیدند که «ام البنین» بود.

پدران و مادران و خاندان ام البنین در شجاعت، کرم، اخلاق، هنر و وجاهت اجتماعی و بزرگواری پس از قریش، سرآمد قبایل گوناگون عرب بوده اند.

گفتنی است اگر چه خواب همواره حجت نیست ولی می تواند راهنما و دلیل خوبی باشد و در تاریخ می بینیم که بسیاری از انبیاء و اولیاء خدا در زندگانی خویش خوابهایی می دیدند که در مسیر زندگی با آنها راهنمایی می شدند. خواب حضرت یوسف علیه السّلام در کودکی و خواب عبدالمطلب برای قربانی فرزند خود و خواب پیامبر صلی اللّه علیه واله در جنگها و نمونه های فراوان دیگری وجود دارد که در قرآن یا کتب روایی یافت می شوند که نباید به آنان با دیده حقارت نگریست.

به هر حال پس از این رؤیای صادقه فاطمه، مادر فضلیتها، به دنیا آمد و دوران کودکی را چونان دیگر کودکان گذراند و در دامان مادری مهربان و پاک و پدری شجاع که دارای سجایای اخلاقی فراوان بودند رشد کرد.

مورخان در مورد مادر بزرگوار فاطمه این گونه می نویسند:

و کانت ثمامه ادیبهٌ کاملهٌ عاقلهٌ فادَّبَتْ ابنتها بِ آداب العرب و علَّمتها بما ینبغی ان تعلمها من آداب المنزل و تأدیه الحقوق الزوجیه و غیر ذلک مما تحتاجه فی حیاتها العامه. (محمدعلی الناصری، مَولِد العباس بن علی (علیه السلام)، ص 28 با ترجمه.

ثمامه، مادر ام البنین، بانویی ادیب و کامل و عاقل بود. آداب عرب را به دخترش آموخت و هر آنچه مورد نیاز یک دختر است در زندگانی از مسایل مربوط به خانه

داری و اداءِ حقوق) دیگران (و همسرداری و غیره را به او یاد داد. «

لازم به ذکر است که شایستگی تعلیم و باور حقیقتها در وجود ام البنین بوده است که بذر تعلیم مادر، در سرزمین افکار و اندیشه او شکوفا شده است.

و این گونه پاک بانوی بنی کلاب به رشد و پویایی جسمی و روانی رسید به گونه ای که در عرب ضرب المثل بود و نه تنها در حُسن و جمال و عفاف که در علم و ادب و اخلاق مورد نظر اهل دقت و بینش بوده است.

اثرگذاری ژنها در فرزندان چنان زیاد است که رسول خوبیها، حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله، به جوانان امر می کند که برای ایجاد نسل خوب، به خانواده همسر آینده توجه داشته باشند

تاریخ تولد ام البنین:

در مورد تاریخ دقیق ولادت حضرت ام البنین اطلاعی در دست نیست و تاریخ نگارانْ سال ولادت او را ثبت نکرده اند، ولی یاد آور شده اند که تولد پسر بزرگ ایشان، حضرت ابوالفضل علیه السلام، در سال 26 ق اتفاق افتاده است.

برخی از تاریخ نگارانْ زمان ولادت ایشان را در حدود پنج سال پس از هجرت (در حوالی کوفه) تخمین می زنند

ویژگی های بارز خاندان ام البنین:

در خاندان و تبار پاک ام البنین چند ویژگی مهم وجود دارد که همگی در وجود عباس علیه السّلام به ظهور رسید

الف: شجاعت و دلاوری که در کربلا زیباترین چهره خویش را نمایاند.

ب: ادب و متانت و عزت نفس که در زندگانی 34 ساله عباس بن علی به وضوح دیده می شود.

ج: هنر و ادبیات که ام البنین از» دایی «خویش لبید شاعر به ارث برده بود و فرزند عزیزش عباس علیه السّلام از مادر ادیبه خود. (البته شاعران دیگری در این

خاندان می زیسته اند).

د: ایثارگری و احترام به حقوق دیگران که نمود آن در عشق به ولایت و امامت متجلی شد.

ه: وفا و پایبندی به تعهدات.

مراسم خواستگاری از ام البنین:

حضرت علی علیه السّلام پس از اینکه فاطمه کلابیه را تایید کرد وپسندید عقیل برادرش را برای خواستگاری به نزد پدر فاطمه فرستاد

و حرام که بسیار میهمان دوست بود پذیرایی کاملی از او کرده و با احترام فراوان به او خیرمقدم گفته و در مقابل وی قربانی کرد. سنت و رسم عرب این بود که تا سه روز از میهمان پذیرایی می کردند و روز سوم حاجت او را می پرسیدند و از علت آمدنش سؤال می کردند و خانواده ام البنین که خارج از مدینه زندگی می کردند نیز چنین رسمی را به جای آوردند.

روز چهارم با ادب و احترام از علت ورود وی جویا شدند و عقیل گفت: به خواستگاری دخترت فاطمه آمده ام، برای پیشوای دین و بزرگ اوصیا و امیر مؤمنان علی بن ابیطالب.

حزام که هرگز پیش بینی چنین پیشنهادی را نمی کرد، حیرت زده ماند. با کمال صداقت و راستگویی گفت: بَه بَه چه نسب شریفی و چه خاندان با مجد و عظمتی! اما ای عقیل شایسته امیرالمؤمنین یک زن بادیه نشین با فرهنگ ابتدایی بادیه نشینان نیست. او با یک زن که فرهنگ بالاتری دارد باید ازدواج کند و این دو فرهنگ با هم فرق دارند.

عقیل پس از شنیدن سخنان وی گفت:

امیرالمؤمنین از آنچه تو می گویی خبر دارد و با این اوصاف میل به ازدواج با او دارد.

پدر ام البنین که نمیدانست چه بگوید از عقیل مهلت خواست تا از مادر دختر،

ثمامه بنت سهیل، و خود دختر سؤال کند و به او گفت:

زنان بیشتر از روحیات و حالات دخترانشان آگاه هستند و مصلحت آنها را بیشتر می دانند.(محمدعلی الناصری، مولد عباس بن علی (علیه السلام)، ص 36

آنچه در جریان صحبت عقیل و حرام بن خالد مورد نظر است و الگوی خانواده های امروز می تواند باشد، موارد زیر است:

الف) اکرام و احترام به میهمان حتی اگر ناشناس بوده و هدفش نیز ناشناخته باشد.

ب) احترام متقابل میهمان نسبت به میزبان و حفظ آداب و رسوم آنان چنان که عقیل انجام داد.

ج) صداقت خانواده عروس در بیان حقایق اگر چه به نفع آنان نباشد.

د) صراحت بیان خانواده داماد و عدم توجه به معیارهای غیر منطقی چون ثروت و مقام و شهری بودن و...

ه) توجه پدران به نظر مادرها در امر ازدواج دخترهایشان.

و) توجه و اهمیت دادن به نظر دختر برای انتخاب همسر آینده اش.

ز) در نظر گرفتن نکات خاص روانشناسی اگر چه سطحی باشد در مسایل خانواده و مراعات ادب.

سخنان این دو بزرگوار، عقیل و حرام، به پایان رسید و حرام به سوی دختر بافضیلت خود، ام البنین آمد برای شنیدن پاسخ نهایی از وی...

وقتی پدر ام البنین به نزد همسر و دخترش برگشت دید همسرش موهای ام البنین را شانه می زند و او از خوابی که شب گذشته دیده بود برای مادر سخن میگوید...

خواب ام البنین یک شب قبل از خواستگاری:

در روز خواستگاری ام البنین در حالی که مادرش موهای او را شانه می کرد خوابی را که شب گذشته دیده بود برای مادر تعریف می کرد و خواستار تعبیر آن

ص:34

بود؛ او گفت:

مادر خواب دیدم که در باغ سرسبز و پردرختی نشسته ام. نهرهای روان و میوه های فراوان در آنجا وجود داشت. ماه و ستارگان می درخشیدند و من به آن ها چشم دوخته بودم و در باره عظمت آفرینش و مخلوقات خدا فکر می کردم. در مورد آسمان که بدون ستون بالا قرار گرفته است و همچنین روشنی ماه و ستارگان...

در این افکار غرق بودم که ماه از آسمان فرود آمد و در دامن من قرار گرفت و نوری از آن ساطع می شد که چشمها را خیره می کرد. در حال تعجب و تحیر بودم که سه ستاره نورانی دیگر هم در دامنم دیدم. نور آنها نیز مرا مبهوت کرده بود. هنوز در حیرت و تعجب بودم که هاتفی ندا داد و مرا با اسم خطاب کرد من صدایش را می شنیدم ولی او را نمی دیدم گفت:

بشراکِ فاطمهُ بساده الغُرَر ثلاثه انجم و الزاهر القمر

ابوهم سیّد فی الخلق قاطبه بعد الرسول کذا قد جاء فی الخبر

فاطمه مژده باد تو را به سیادت و نورانیت. به ماه نورانی و سه ستاره درخشان پدرشان سید و سرور همه انسانهاست بعد از پیامبر گرامی و اینگونه در خبر آمده است.

پس از خواب بیدار شدم در حالی که می ترسیدم. مادرم ! تاویل رؤیای من چیست؟ ! مادر به دخترک فهیمه و عاقله خود گفت:

دخترم رؤیای تو صادقه است ای دخترکم به زودی تو با مرد جلیل القدری که مجد و عظمت فراوانی دارد ازدواج می کنی. مردی که مورد اطاعت امت خود است. از او صاحب 4 فرزند می شوی که اولین آنها مثل ماه چهره اش درخشان است وسه تای دیگر چونان ستارگانند.

پس از صحبتهای دوستانه و صمیمانه مادر و دختر، حزام بن خالد وارد اتاق شد و از آنها در مورد پذیرش علی علیه السّلام سؤال کرد و گفت:

آیا دخترمان را شایسته همسری امیرالمؤمنین علیه السّلام می دانی؟ بدان که خانه او خانه وحی و نبوت و خانه علم و حکمت و آداب است اگر او را

(دخترت) را اهل

ص:35

و لایق این خانه می دانی - که خادمه این خانه باشد - قبول کنیم و اگر اهلیت در او نمی بینی پس نه؟

همسر او که قلبی مالامال از عشق به امامت داشت گفت:

ای (حزام) به خدا سوگند من او را خوب تربیت کردم و از خدای متعال و قدیر خواستارم که او واقعا سعادتمند شود و صالح باشد برای خدمت به آقا و مولایم امیرالمؤمنین علیه السّلام پس او را به علی بن ابیطالب، مولایم، تزویج کن. (مولد عباس بن علی (علیه السلام)، محمد علی الناصری، صص 36-38. وکتاب مادر مهتاب.

اگر چه خواب حجت نیست و جهت امور مهمی مثل ازدواج نمی توان تنها به خوابها اکتفا کرد ولی راهنمای خوبی برای رسیدن به مقصود می باشد اگر بیننده خواب مهذب باشد و طهارت ظاهری و باطنی را حفظ کند و اندیشه های شیطانی و خطورات ذهنی پراکنده نداشته باشد خوابهای او دارای تعبیر و تاویل مناسبی خواهد بود. ام البنین از شخصیتهایی بود که این طهارت را داشته و همواره در رفتار و کردار خویش راه صحیح و مناسب را پیش می گرفته است و از این رو رؤیای او به این زیبایی لباس واقعیت و حقیقت می پوشد و چهار پسر برای سید عالمیان علی علیه السّلام می آورد که یکی قمر بنی هاشم می شود و دیگران نیز ستارگان آسمان ولایت و امامت هستند. اکنون با توجه به خواب حرام بن خالد قبل از تولد فرزندش «ام البنین» و نیز با نظر به صداقت اعراب بادیه نشین و بویژه خاندان و خانواده او و همچنین خوابی که قبل از ازدواج توسط خود فاطمه نقل می شود درمی یابیم که ازدواج علی علیه السّلام و فاطمه کلابیه ازدواج آسمانی بوده و خداوند برای پرورش مرواریدی چون عباس علیه السّلام صدف پاک و مطهری چون ام البنین را که میزبان شایسته ای بود قرار داده است و از میان زنان عرب او را برگزیده است.

گفتنی است که شیخ عبدالعظیم ربیعی در دیوان شعر خود در مرثیه عباس بن علی (علیه السلام) قصیده ای سروده است که در حاشیه آن اشاره به این رؤیا کرده و در مضمون شعر، این رؤیا را وارد کرده است.

ص:36

عقیل با اجازه از ام البنین عقد بین این دو بزرگوار را اجرا کرد با مهریه ای که سنت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله بود و برای دختران و همسران خود معین کرده بود و آن 500 درهم بود در حالی که پدر او می گفت: او هدیه ای است از سوی ما به پسرعموی رسول خدا و ما طمع به مال و ثروت او ندوخته ایم. (مولد عباس بن علی (علیه السلام)، محمد علی الناصری، صص 36-38. وکتاب مادر مهتاب.

26 - همان، ص 39

برقرار شد

اینگونه ازدواج آسمانی و پیوند خجسته و مبارک بین سید اوصیاء و مادر شجاعتها صورت می گیرد و در طول زندگی مشترک همواره اطاعت و احترام و تکریم و ملاطفت در مورد فرزندان علی علیه السّلام از سوی ام البنین مشهود بوده است.

تاریخ ازدواج ام البنین با حضرت علی (علیه السلام):

گروهی از مورخان بر آنند که علی علیه السّلام با ام البنین بعد از شهادت حضرت زهرا علیهاالسّلام ازدواج نمود. دسته ای دیگر می گویند که این امر بعد از ازدواج حضرتش باامامه بوده، اما در هر حا ل، مسلم است این ازدواج بعد از شهادت صدیقه کبری صورت گرفته است.

سالی که ام البنین به همسری امام علی علیه السّلام برگزیده شد به طور دقیق معلوم نیست ولی تاریخ نویسان با توجه به اختلاف نظر در سن حضرت عباس علیه السّلام که در زمان شهادت 32 تا 39 ساله نوشته اند و میلاد آن حضرت را در سال 24 یا 26 هجری قید کرده اند. معتقدند ازدواج ام البنین به تحقیق قبل از سال 23 هجری واقع شده است.

و برخی معتقدند از تاریخ ازدواج فاطمه، ام البنین تا زمان تولد حضرت عباس علیه السّلام 10 سال فاصله شده و اگر این قول درست باشد، تاریخ این ازدواج فرخنده سال 13 یا 16 هجری بوده است.

برخی از تاریخ نویسان نوشته اند ابوالفضل العباس علیه السّلام در جنگ صفین حضور داشته و در آن زمان 15 تا 17 ساله بوده است.

اگر این قول درست باشد چون پیکار اصلی صفین در ماه صفر سال 37 هجری اتفاق افتاده، بنابراین تولد آن حضرت در سال ازدواج علی (علیه السلام) با ام البنین صحیح به نظر نمی رسد و محتمل است سال 12 هجری این وصلت میمون به وقوع پیوسته است.

ازدواج ام البنین وعلی (علیه السلام) الگویی برای جوانان:

آنگاه که مولای متقیان، علی بن ابی طالب (علیه السلام)، تصمیم به انتخاب همسری شایسته گرفت نزد برادر خود، عقیل، رفته و برای این امر مهم از وی کمک خواست تا با استفاده از دانش خود، همسری شجاع و مهربان و صالح به او معرفی کند.

سخن حکیمانه علی علیه السّلام به عقیل دارای نکات بسیار مهم تربیتی و اخلاقی است. حضرت چنین می فرماید:

اُنظر لی امرأه ولدتها الفحوله من العرب لاتزوّجها فتلد لی غلاما فارسا. (مقرّم، قمر بنی هاشم، ص 51.

برای من همسری را انتخاب کن که از نسل دلیرمردان عرب باشد تا با او ازدواج کنم و او برایم فرزندی اسب سوار و شجاع به دنیا آورد.

علی علیه السّلام، این تندیس علم و فقاهت، پیش از آنکه همسری برای خویش بخواهند مادری برگزیده با نسب پاک برای فرزندان خویش می طلبد. افق فکری علی علیه السّلام آنچنان بالاست که برای پایه گذاری نسل پاک فردا، امروز با بصیرت و بینش ژرف به خصلتهای مادر آینده فرزندان می نگرد. براستی اگر مادری، «مادرِ فضیلتها» نباشد که فرزندش «ابوالفضل» نخواهد بود.

گفتنی است که مورخان می نویسند:

زُهیر بن قین در روز عاشورا، پرچم بزرگ را به دست عباس داد و گفت:

ای پسر علی! می خواهم حدیثی را برای تو نقل کنم (و همین حدیث عقیل و

ص:38

انتخاب مادرش را نقل کرد) و به او گفت: و قد ادَّخرک ابوک لِمثلِ هذا الیوم.

همانا پدرت تو را برای چنین روزی ذخیره کرده بود. (الکبریت الاحمر، ج 3، ص 144.

پس مهمترین درسی که از ازدواج حضرت علی علیه السّلام و ام البنین، می آموزیم داشتن معیارهای منطقی و صحیح در انتخاب همسر آینده است.

اگر جوانان ما معیارهای اخلاقی و معنوی را جایگزین معیارهای مادی و ظاهری کنند زندگی مشترک آنها با سعادت و سلامت خانوادگی توام خواهد بود. ملاکهای مادی و صوری ناپایدار بوده و به زندگی رنگ سبز عشق و محبت نمی بخشد و با از دست دادن یک امتیاز مادی پایه های زندگی ای که با آن ها بنا شده است سست شده و فرو ریختن سقف خانواده حتمی خواهدبود.

چنانچه رسول رحمت صلی اللّه علیه و آله می فرماید:

کسی که با زنی به خاطر مال او ازدواج کند خداوند او را به حال خود وا می گذارد و کسی که به خاطر زیبایی زنی با او ازدواج کند در او مسایل ناخوشایند می بیند و آنکه به خاطر دین زن با او ازدواج کند خداوند مال و زیبایی را هم برای او قرار می دهد (جمع می کند بین امتیازات.) (وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 14، ص 29.

ورود ام البنین به خانه علی (علیه السلام):

فاطمه کلابیّه سراسر نجابت و پاکی و خلوص بود. هنگامی که میخواست پابه خانه علی علیه السّلام بگذارد گفت تا دختر بزرگ فاطمه علیهاالسّلام اجازه نفرمایند وارد خانه نمیشوم این نهایت ادب او را به خاندان امامت میرساند روز اولی که ام البنین علیهاالسلام پا در خانه علی علیه السلام گذاشت، حسن و حسین علیهماالسلام مریض بوده و در بستر افتاده بودند. عروس تازه ابوطالب، به محض آن که وارد خانه شد، خود را به بالین آن دو عزیز عالم وجود رسانید و هم چون مادری مهربان به دلجویی و پرستاری آنان پرداخت. وهمواره میگفت من کنیز فرزندان فاطمه هستم (زندگانی

حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) ص 21 وکتاب چهره درخشان قمربنی هاشم ص 59.

ص:39

وقتی غمِ زهرا، شد همدم مولا تو آمدی ای گل، در خانه گل ها

بر دربِ حریمِ، کاشانه نشستی یعنی که کنیزِ، این خانه تو هستی

از فاطمه تا ام البنین:

فاطمه کلابیه، بعد از گذشت مدت کوتاهی از زندگی مشترک با علی علیه السلام ، به امیرالمؤمنین پیشنهاد کرد که به جای» فاطمه «، که اسم قبلی و اصلی وی بوده، او را ام البنین صدا زنند تا فرزندان حضرت زهرا علیهاالسلام از ذکر نام اصلی او توسط پدرشان، به یاد مادر خویش، فاطمه زهرا علیهاالسلام نیفتند و در نتیجه، خاطرات تلخ گذشته، در ذهن آن ها تداعی نگردد و رنج بی مادری آن ها را آزار ندهد.

حضرت علی علیه السّلام در همسرش، خردی نیرومند، ایمانی استوار، آدابی والا و صفاتی نیکو مشاهده کرد و او را گرامی داشت و از صمیم قلب در حفظ او کوشید.

ثمره ازدواج ام البنین با حضرت علی (علیه السلام):

فاطمه کلابیه بنا به نقل تاریخ دومین یا سومین همسر علی بن ابی طالب علیه السّلام بوده است. آنچه در زندگی مشترک این دو بزرگوار مطرح است حس وفاداری به یکدیگر و احترام متقابل می باشد.

ثمره ازدواج حضرت علی با او، چهار پسر رشید بود به نامهای: عبّاس، عبدالله، جعفر و عثمان، که به دلیل داشتن همین پسران، او را ام البنین، یعنی مادر پسران می خواندند.

فرزندان ام البنین همگی در کربلا به شهادت رسیدند و نسل ایشان از طریق عُبیداللّه فرزند حضرت ابوالفضل علیه السلام ادامه یافت.

ص:40

میلاد فرزند شجاعت:

نخستین فرزند پاک بانو ام البنین، علمدار کربلا ابوالفضل العباس علیه السّلام بود که با تولدش، مدینه به گل نشست، دنیا پر فروغ گشت و موج شادی، خاندان علوی را فرا گرفت. قمری تابناک به این خاندان افزوده شده بود و می رفت که با فضایل و خون خود، نقشی جاودانه بر صفحه گیتی بنگارد.

بایدآری چون ابوالفضل از علی مرتضی

والدی را آنچنان مولودی باید اینچنین

زین نور روشن چشم شاه اولیاء

جاودان از این کرامت شادمان ام البنین

برخی از محققان برآنند که حضرت ابوالفضل العباس علیه السّلام در روز چهارم ماه شعبان سال 26 هجری دیده به جهان گشود.

هنگامی که مژده ولادت عباس به امیرالمؤمنین علیه السّلام داده شد، به خانه شتافت او را در برگرفت، باران بوسه بر او فرو ریخت و مراسم شرعی تولد را درباره او اجرا کرد. در روز هفتم تولّدش طبق رسم و سنّت اسلامی گوسفندی را به عنوانِ عقیقه ذبح کردند و گوشت آن را به فقرا صدقه دادند امیرالمؤمنین علیه السّلام از پس پرده های غیب، جنگاوری و دلیری فرزند را در عرصه های پیکار دریافته بود و می دانست که او یکی از قهرمانان اسلام خواهد بود، لذا او را عباس) دژم: شیربیشه (نامید؛ زیرا در برابر کژی ها و باطل، ترش رو و پر آژنگ بود و در مقابل نیکی، خندان و چهره گشوده. همان گونه که پدر دریافته بود، فرزندش در میادین رزم و جنگ هایی که به وسیله دشمنان اهل بیت علیهم السّلام به وجود می آمد، چون شیری خشمگین می غرید، گردان و دلیران سپاه کفر را درهم می کوفت و در میدان کربلا تمامی سپاه دشمن را دچار هراس مرگ آوری کرد.

روزی ام البنین وارد اتاق شد. علی علیه السّلام را دید که عباس خردسال را روی

پاهایش نشانده، آستین های کودک را بالا زده و بازوانش را می بوسد و به شدت می گرید. ام البنین حیران و نگران علت را پرسید. علی علیه السّلام با اندوه پاسخ داد:

به این دو دست نگاه می کردم و آنچه بر سرشان می آید، به یاد می آوردم. تعجب ام البنین به ترس تبدیل شد: مگر چه بر سر دستان پسرم خواهد آمد؟ و پاسخ شنید که از بازو قطع خواهند شد. پرسید: چرا یاعلی؟ و آنگاه شرح کربلا را شنید و اینکه دستان فرزندش در راه پسر ریحانه رسول، قطع خواهند شد. گریه امانش نمی داد، اما شکر خدا را می گفت که پسرش فدای سبط گرامی رسول صلی اللّه علیه و آله می شود. علی علیه السّلام مادر عباس را به منزلتی که فرزندش نزد خدا داشت، بشارت داد و گفت که خداوند در عوض دو دست، دو بال به او می بخشد تا با ملائکه در بهشت پرواز کند. (باقر شریف قرشی، زندگانی حضرت ابوالفضل العباس.

لبخند بر لبان دختر حزام نشست

با تولّد عبّاس، خانه علی علیه السّلام آمیخته ای از غم و شادی شد: شادی برای این مولود خجسته، و غم و اشک برای آینده ای که برای این فرزند و دستان او در کربلا خواهد بود.

سفارش به دفاع از ولایت:

هنگامی که امام حسین علیه السلام آهنگ ترک مدینه و تشرف برای حج و به دنبال آنْ هجرت به سوی عراق کرد، ام البنین علیهاالسلام به همراهان امام حسین علیه السلام چنین سفارش می کرد: «چشم و دل مولایم امام حسین علیه السلام و فرمان بردار او باشید».

فرزندانم به فدای حسین علیه السلام

» بشیر «پس از واقعه کربلا به مدینه باز می گردد و از وقایع جانسوز کربلا و کربلاییها برای اهل مدینه سخن می گوید.

مورخان می نویسند:

پس از واقعه کربلا بشیر در مدینه ام البنین را ملاقات می کند تا خبر شهادت فرزندانش را به او بدهد. ام البنین پس از دیدن وی که فرستاده امام سجاد علیه السلام بود می گوید:

ای بشیر! از امام حسین علیه السلام چه خبر داری؟

بشیر گفت: خدا به تو صبر دهد که عباس تو کشته گردید. ام البنین فرمود: از حسین علیه السلام مرا خبر ده!

بشیر خبر شهادت بقیه فرزندان او را هم اعلام کرد، ولی ام البنین پیوسته از امام حسین علیه السلام خبر می گرفت وبا صبر و بصیرتی بی نظیر می گوید:

» یا بشیر اخبرنی عن ابی عبدالله الحسین (علیه السلام). اولادی و من تحت الخضراء کلهم فداء لابی عبدالله الحسین (علیه السلام). «

ای بشیر خبر از (امام من) اباعبدالله الحسین بده فرزندان من و همه آنچه زیر این آسمان مینایی است فدای اباعبدالله علیه السّلام باد

چون بشیر خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به آن حضرت داد، صیحه ای کشید و گفت: قد قَطّعتَ نیاطَ قلبی: ای بشیر! رگ قلبم را پاره کردی و سپس صدا به ناله و شیون بلند کرد. (ذبیح اللّه محلاتی، ریاحین الشریعه، ج 3، ص 294، تنقیح المقال، ج 3، ص 70 و منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی، ص 226.

آری معرفت و امام شناسی آن بانوی بزرگوار در حدی بود که در مورد چهار فرزندش، چنین نگفت ولی در مورد رهبرش امام حسین علیه السّلام چنین فرمود،

این علاقه او به امام حسین علیه السلام دلیل کمال معنویت اوست که آن همه ایثار را در راه مقام ولایت فراموش کرد و تنها از رهبرش سخن به میان آورد.

به هر حال، فقدان فرزندانش او را متأثر و ناراحت کرده بود، چنانکه وقتی حضرت زینب علیهاالسّلام سپرخونین حضرت عباس را به عنوان یادگاری به ام البنین نشان داد، وی تا آن رادید چنان دلش سوخت که نتوانست تحمل کند و بی هوش بر

ص:43

زمین افتاد.

مادر چهار شهید:

با شهادت چهار فرزند ام البنین علیهاالسلام در کربلا، این بانوی شکیبا، به افتخار مادر شهیدان بودن نائل آمد و درکنار همسر شهید بودن، افتخاری دیگر بر صفحه افتخاراتش افزوده شد.

وقتی خبر شهادت فرزندانش به او رسید، سرشک اشک از دیده فرو ریخت و با روحیه ای قوی در اشعاری گفت:» ای کسی که فرزند رشیدم عباس را دیدی که همانند پدرش بر دشمنان تاخت، فرزندان علی علیه السلام همه شیران بیشه شجاعتند. شنیده ام بر سر عباس عمود آهنین زدند، در حالی که دست هایش را قطع کرده بودند؛ اگر دست در بدن پسرم بود، چه کسی می توانست نزد او آید و با او بجنگد؟ «

براستی پرورش فرزندانی چنین شجاع که در راه شریعت و ولایت از جان گذشته و به تمامی تعلقات و وابستگیهای خاص دوره جوانی و نوجوانی پشت پا زده و در راه دین و رهبر فدا شوند کاری بس عظیم و ستودنی است.

ام البنین، مادر چهار شهید در یک جبهه، الگو و اسوه ای است برای مادران شهدای کربلای ایران. اگر نبود صبر و بردباری و بصیرت این زن در تاریخ اسلام، به یقین دفتر صبر و استقامت بی سرمشق می ماند و مادران شهیدان در ایران باافتخار و سربلندی از جوانان به خاک خفته خویش چنین صبورانه سخن نمی گفتند

ام البنین، پاسدار خاطره عاشورا

از ویژگی های بسیار مهم ام البنین، توجه به زمان و مسائل مربوط به آن است.

وی پس از واقعه عاشورا، از مرثیه خوانی و نوحه سرایی استفاده کرده تا ندای مظلومیت کربلاییان را به گوش نسل های آینده برساند. ایشان هر روز به همراه پسرِ

حضرت عباس علیه السلام، عبیداللّه که همراه مادرش در کربلا حضور داشت و سند زنده ای برای بیان وقایع عاشورا بود، به بقیع می رفت و نوحه می خواند.

و شور و غوغایی بپا می کرد. مردم مدینه اطراف او گرد می آمدند و با او همناله می شدند.) حتی مروان بن حکم حاکم وقت مدینه نیز در میان ایشان بود و گریه می کرد (

او با این اشعار، هم حماسه کربلا را بازگو و هم در قالب عزاداریْ به حکومت وقت نوعی اعتراض می کرد و مردم را که اطراف او جمع می شدند، از جنایات بنی امیه، آگاه می نمود.

امام باقر) سلام الله علیه (میفرماید: آن حضرت به بقیع میرفت و آن قدر جانسوز مرثیه میخواند که مروان با آن قساوت قلب گریه میکرد (مقاتل الطالبین ص 56 و بحارالانوار ج 45 ص 40) ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی، ج 3، ص 294 و تنقیح المقال، ج 3، ص 70.

صحیفه صفات ام البنین:

صفات آسمانی و ویژگیهای والای انسانهای پاک، همواره چونان فانوسی فرا راه پویندگان راه معرفت و کمال است که با این روشنگری، راه هدایت از کوره راههای ضلالت و جهالت باز شناخته می شود. در سایه شناخت این صفات نورانی و الگوگیری از شخصیتهای الهی است که می توان خدایی زیست و جاودانه ماند.

شاید بتوان گفت مجموعه صفات ام البنین در ضمن یک جمله زیبا و مختصر از زبان شهید ثانی، زین الدین، ذکر شده است آنجا که این عالم فرهیخته و اندیشمند می گوید:

» و کانت ام البنین من النساء الفاضلات العارفات بحق اهل البیت مخلصه فی ولائهم ممحضه فی مودّتهم و لها عندهم الجاه الوجیه و المحلّ الرفیع. «

» ام البنین از بانوان با معرفت و پر فضیلت بوده و نسبت به اهل بیت (علیه السلام) معرفت و محبت خالص و شدید داشته است و نزد آنان مقام و منزلت بالایی داشت. «(قمر بنی هاشم، مقرم، ص 16.

اینک برخی از صفات آسمانی این پاک بانوی عرب را به گونه ای گذرا و کوتاه بررسی می کنیم

ولایت، کیمیایی بی همتا:

ارادت و عشق به اهل بیت علیهم السّلام و معرفت به آنان اکسیری است که مسّ وجود آدمیان را طلا می کند و اساس هستی بر ولایت آنان بنیان شده است.

عالم رجالی، مامقانی در کتاب خود، تنقیح المقال، ولایت فاطمه کلابیه را این چنین به تصویر می کشد:

فَاِنّ علَقَتها بالحسین (علیه السلام) لیس الاّ لاِمامته. (مامقانی، تنقیح المقال، ج 3، ص 70 با ترجمه

همانا علاقه ام البنین به حسین بن علی علیهماالسّلام به خاطر امامت حضرت است. نه آنکه چون او را در دامان خویش پرورانده است.

زیباترین چهره عشق به ولایت و رهبری در زندگانی فاطمه زهرا علیهاالسّلام وجود داشت؛ دفاع از ولایت و مبارزه برای حمایت از مقام والای امام علی علیه السّلام و گویی فاطمه دوم، ام البنین، استمرار آن چهره درخشان تاریخ بود.

در جای دیگر» مامقانی «می نویسد:

» اینکه او به شرط سلامت حسین علیه السّلام، مرگ چهار فرزند خویش را بر خود آسان می گرفت نشان درجه عالی ایمان او است. من او را از نیکان به حساب می آورم. (مامقانی، تنقیح المقال، ج 3، ص 70 با ترجمه.

به واقع آنگاه که مادری، فرزندان خود را فدایی ولایت و شریعت بداند حق است که جاودانه شود و برای همیشه تاریخ اسوه ای برای اهل ولایت باشد.

و چه زیباست شکفتن غنچه هایی چون عباس و برادرانش در دامن تربیت مادری این چنین. به گونه ای که مورخان می نویسند: در کربلا زمانی که شمر لعنه اللّه علیه برای عباس و برادرانش امان نامه می آورد عباس می گوید:

» بریده باد دستت ای شمر و خدا لعنت کند تو را! آیا می خواهی ما در امان

ص:46

باشیم و مولا و امام خود را تنها گذاریم. »

این کلام ثمره تربیت ولایی ام البنین بود؛ همان که علی علیه السّلام در آینه آینده می دید.

محبت مادری:

مهر و محبت از صفات ویژه مادران است و هماره برای تفسیر واژه عاطفه از خداوندگار محبتها، مادر، استفاده می شود. آنچه در زندگانی ام البنین با نام مهر و عاطفه جلوه می کند تنها مهر مادری نیست که این مهر در سینه هر مادری نسبت به فرزندان و دلبندانش شعله می کشد.

ام البنین در زندگیش همواره بر آن بود تا جای مادر را در دل نوادگان پیامبر اکرم و ریحانه رسول خدا و آقایان جوانان بهشت، امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) پر کند؛ مادری که در اوج شکوفایی پژمرده شد و آتش به جان فرزندان نوپای خود زد.

فرزندان رسول خدا در وجود این بانوی پارسا، مادر خود را می دیدند و از فقدان مادر، کمتر رنج می بردند ام البنین با مهربانی با آنان سخن می گفت و از صمیم قلب آنان را پرستاری می کرد و درست همانند مادری حقیقی با آنها برخورد می کرد. آنان نیز او را بسیار دوست می داشتند. ام البنین فرزندان دخت گرامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را بر فرزندان خود که نمونه های والای کمال بودند مقدم می دانست و عمده محبت و علاقه خود را متوجه آنان می کرد، لیکن، ام البنین توجه به فرزندان پیامبر را فریضه ای دینی می شمرد؛ زیرا خداوند متعال در کتاب خود به محبت آنان دستور داده بود و آنان امانت و ریحانه پیامبر بودند؛ ام البنین با درک عظمت آنان به خدمتشان قیام کرد و حق آنان را ادا کرد. محبت بی شائبه ام البنین در حق فرزندان پیامبر و فداکاری های فرزندان او در راه سیدالشهدا (علیه السلام) بی پاسخ نماند، بلکه اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) در احترام و بزرگداشت آنان کوشیدند و از قدردانی نسبت به آنان چیزی فرو گذار نکردند. رفتن نواده پیامبر اکرم، شریک نهضت حسینی و قلب تپنده قیام حسین، زینب کبری، نزد ام البنین و تسلیت گفتن شهادت

فرزندان برومندش، نشان دهنده منزلت والای ام البنین نزد اهل بیت (علیه السلام) است. این بانوی بزرگوار، جایگاهی ویژه نزد مسلمانان دارد و بسیاری معتقدند او را نزد خداوند، منزلتی والاست و اگر دردمندی او را واسطه خود نزد حضرت باری تعالی قرار دهد، غم و اندوهش برطرف خواهد شد، لذا به هنگام سختی ها و درماندگی این مادر فداکار را شفیع خود قرار می دهند، البته بسیار طبیعی است که ام البنین نزد پروردگار مقرب باشد؛ زیرا در راه خدا و استواری دین حق، فرزندان و پاره های جگر خود را خالصانه تقدیم داشت.

علاقه به فرزندانی که از آنِ او نبود، به خاطر مقام و عظمت مادر و پدرشان، و همچنین پرستاری از آنان و ترجیح آنها بر فرزندان خود از صفات خاص ام البنین بود.

برکرانه وفا:

یکی از نتیجه های عاطفه و محبت، حس وفاداری به عزیزان است. انسانهایی که سراسر سرزمین وجودشان و قلبشان را محبت پر کرده است همواره نسبت به بستگان خود وفادار می مانند و در زندگی ام البنین این وفادار در سخنان او پس از شهادت مولای متقیان علی (علیه السلام) مشهود است.

وفاداری ام البنین به همسر بزرگوار خویش به حدی است که پس از شهادت حضرت علی (علیه السلام) با آنکه جوان بوده و از زیبایی ویژه نیز برخوردار می باشد به احترام آن حضرت و برای حفظ حرمت او، تا پایان عمر ازدواج نکرده و همسر دیگری را اختیار نمی کند. با آن که مدّتی نسبتاً طولانی) بیش از بیست سال (پس از آن حضرت زنده بود.

آنگاه که» امامه «یکی از همسران آن حضرت علیه السّلام توسط» مغیره بن نوفل «که یکی از مشاهیر عرب است خواستگاری می شود با ام البنین در مورد ازدواج مشورت می کند، او در جواب می گوید:

» سزاوار نیست پس از علی، ما در خانه دیگری باشیم و با مرد دیگر پیمان همسری بندیم. (علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 42، ص 93.

ص:48

این سخن ام البنین نه تنها در امامه که در لیلی تمیمیّه و اسماء بنت عمیس نیز اثر گذاشت و تا پایان عمر هر چهار همسر علی بن ابیطالب علیه السّلام ازدواج مجدد نکردند.

البته از طرفی بنا بر برخی نقلهاگفتنی است امیرالمؤمنین هنگام شهادت به امامه فرمود: پس از من این طاغی (معاویه بن ابی سفیان) ترا خواستگاری خواهد کرد و مبادا با او ازدواج کنی) زیرا معاویه قصد داشت تا با ازدواج با امامه داماد پیامبر شود و از این عنوان سوء استفاده کند (، اگر خواستی شوهر کنی مغیره بن نوفل را اختیار کن.

جریان همانطور شد که امیرالمؤمنین فرموده بود و امامه نیز با مغیره که از اصحاب امیرالمؤمنین است ازدواج کرد..... (ریاحین الشیعه ج 3 ص 350.

ام البنین این همسر شهید ایثارگونه به تربیت فرزندان علی علیه السّلام مشغول بوده و بذر عشق و محبت و ایثار در وجود آنها می افشاند.

در آینه هنر:

از دیگر صفات والای ام البنین فصاحت و بلاغت اوست که نمود آن در اشعار زیبا و جاودانه وی متجلی است.

شعر تصویر زیبایی از احساس آدمی است که برای بیان آن و انتقال به دیگران سراینده باید در افق وسیعی از هستی قرار گیرد و خود را از زنجیر تعلقات برهاند.

در خاندان بنی کلاب شاعران برجسته ای وجود داشتند که عرب همواره به اشعار آنان استناد می کرد آنان در اوج فصاحت و بلاغت قرار داشتند و دقت بادیه نشینان در استفاده از واژه های اصیل و دقیق و در عین حال لطیف نیز زبانزد عام وخاص است. ام البنین در این خانواده ها و در بادیه، آنجا که نهایتی و دیواری برای زندانی کردن احساسات نیست زندگی کرد و با شعر و ادب و فصاحت بیان و

صراحت لهجه به رشد و بالندگی رسید.

از جمله اشعار جاودانه وی که مورد تجلیل و تحسین بزرگان ادب قرار گرفته است شعر جانسوز وی پس از شهادت پسرش که پدر فضایل بود می باشد:

لا تدعونی ویک ام البنین تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهم و الیوم اصبحتُ و لا من بنین

اربعه مثل نسور الرّبی قد واصلوا الموت بقطع الوتین

» مرا ام البنین نخوانید که به یاد شیران دلاور می افکنیدم.

مرا فرزندانی بود که به نام آنها خوانده می شدم ولی امروز فرزندی ندارم.

چهار فرزند داشتم همچون بازهای شکاری و همگی به شهادت رسیدند. «

مورخان می نویسند:

ام البنین آنچنان جانسوز برای شهادت فرزندان و بویژه برای امام حسین (علیه السلام) نوحه و گریه می کرد که حتی دشمن اهل بیت، مروان بن حکم، نیز از شنیدن مراثی وی گریه می کرد. از دیگر اشعار وی در مورد عباس، تندیس بزرگ شجاعت، است که می گوید:

یا من رَاَی العباس کرّ علی جماهیر النقد

و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد

نبئّت انّ ابنی اصیب براسه مقطوع ید

ویلی علی شبلی امال براسه ضرب العمد

لو کان سیفک فی یدیک لما دنامنک احد

(احمد بهشتی، قهرمان علقمه، ص 40، به نقل از انیس الشیعه.

» ای کسی که عباس را دیدی که بر دشمن حمله می کرد و فرزندان حیدر پشت سر او بودند.

می گویند دست فرزندم قطع شده و بر سرش عمود فروده آمده. اگر شمشیرت را در دست داشتی کسی به تو نزدیک نمی شد (ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی، ج 3، ص

ص:50

294 و تنقیح المقال، ج 3، ص 70.

نگرش سیاسی:

یکی از ابعاد شخصیتی انسانهای برجسته آشنایی و بصیرت نسبت به زمان خود است که امروزه از آن با واژه سیاسی بودن و سیاست یاد می شود. در هر زمانی، مظاهر ظلم و فساد به گونه ای ظهور کرده و در مقابل آنان مردان و زنان خدایی و صالح به مبارزه برخاسته اند. اما مبارزه چهره های گوناگون دارد؛ گاه به شکل مبارزه نظامی است و حضور فیزیکی در جبهه ها بر ضد باطل و کفر و گاه به گونه ارشادی و کلامی است و لباس تبلیغ به تن دارد و گاه با جلوه های هنری خود را نشان می دهد.

مبارزه زمانی با فریاد صورت می گیرد و گاه با سکوت؛ همانگونه که سکوتِ علی (علیه السلام) و صلح امام حسن (علیه السلام) در مبارزه علیه ستم تفاوتی با فریاد حسین (علیه السلام) نداشت.

جلوه های دیگر مبارزه که به نام مبارزه منفی است تأثیر فراوانی در تاریخ دارد.

مواردی چون مخفی بودن قبر حضرت زهرا علیهاالسّلام، صحبت نکردن با بنیانگذاران ظلم و بیداد، اذان نگفتن بلال حبشی پس از واقعه سقیفه و اذان گفتن وی با درخواست حضرت زهرا علیها السّلام، اشکهایی که در بیت الاحزان بر زمین ریخته شد و... که همه و همه نوعی مبارزه علیه حکومت وقت بود.

از ویژگیهای بسیار مهم ام البنین توجه به زمان و مسایل مربوط به آن است. ام البنین از افرادی بود که با توجه به شجاعت و شهامت فراوان به علت تأثیر عمیق و ژرف مبارزه کلامی برای مخالفت با عاملان واقعه کربلا از سخنرانی و مرثیه خوانی و اشعار جانسوزی که از آن صحبت شد، استفاده کرد. تا ندای مظلومیت کربلائیان را به گوش نسلهای آینده برساند. پس از این فاجعه عظیم، مجلس سوگواری بر پا می کرد، تا از این طریق راه شهدای کربلا را زنده نگهدارد و همه زنان بنی هاشم در آن مجلس شرکت می جستند و بیاد شهدای کربلا اشک می ریختند. او در مرثیه جوانان از دست رفته اش اشعار جان سوزی دارد...

مورخان می نویسند:

» پس از شهادت عباس، ام البنین هر روز به همراه عبیداللّه، فرزند عباس، به بقیع می رفت و نوحه می خواند و گریه می کرد و مردم اجتماع کرده و همراه با او می گریستند. (ذبیح اللّه محلاتی، ریاحین الشریعه، ج 3، ص 294).

خواندن اشعار برای عزاداری گاه جنبه های دیگری دارد. ام البنین با این اشعار هم حماسه کربلا و شجاعت پسران خود و مظلومیت حق را به مردم زمان خود و آیندگان معرفی می کرد و هم تاریخ کربلا را واگویه می کرد و در قالب عزاداری و مرثیه سرایی نوعی اعتراض به حکومت وقت می کرد و مردم که اطراف او اجتماع می کردند نسبت به عمال بنی امیه متنفر و منزجر می شدند.

وی پس از کربلا بار رسالت سیاسی و اجتماعی خویش را به دوش گرفت و پیامهای مهم کربلا را به فرداها صادر کرد و ارزشهای معنوی این حماسه عرفانی را زنده نگاه داشت. به راستی وقتی قبر مطهر عباس علیه السّلام و برادرانش در کربلاست چرا ام البنین به بقیع می رود؟ آیا به این نیست که مردم در آنجا اجتماع می کنند؟ و آیا به خاطر این نیست که بزرگان اسلام و پیشینه اسلامی مردم در این خاک خفته اند و در آنجا مردم به یاد حماسه های جوانمردان صدر اسلام می افتادند؟

مسئله مهم دیگر اینکه چرا فرزند عباس، عبیدالله، را همراه خود می برد؟ آیا این عمل برای این نبود که نسل آینده را نسبت به حقایق آگاه و بینا کند؟ آیا این یک تربیت سیاسی نبود؟ آیا او در صدد این نبود که پیام عاشورا را به مردم ابلاغ کند و پرچمدار این پیام رسانی همانا فرزند علمدار حسین علیه السّلام، عبیدالله، نباید باشد؟ ام البنین، این شجاعترین زن بنی کلاب، که از پیام آوران کربلاست چونان زینب، دختر علی (علیه السلام)، رسالتی بر دوش دارد و اکنون به انجام آن رسالت مهم و ویژه همت می گمارد. گفتنی است که عبیدالله بن عباس به همراه مادرش لبابه در کربلا حضور داشت و سند زنده ای برای بیان وقایع عاشورا بود.

آنچه گفتنی است بصیرت و بینش ژرف ام البنین است. او می توانست در منزل

خود برای فرزندانش عزاداری کند ولی به بقیع می رفت تا عزاداری وی وسیله ای برای شناساندن چهره پلید یزیدیان و مظلومیت حسینیان باشد. به همراه بردن فرزند عباس نیز هم نکته های تربیتی داشت و هم سیاسی و اجتماعی.

علم ودانایی ام البنین (س):

از ویژگیهای مهم زندگی انسانهای برجسته، علم و دانش آنان است که بسان نوری درخشان جداکننده حق از باطل است و سرچشمه جوشان این نعمت الهی علمی است که از خداوند متعال، معلم اول، آموخته و می آموزند.

زندگانی ام البنین همواره با بصیرت و نور دانش همراه بوده است و این ویژگی والا در جای جای کتب تاریخی ذکر شده است و ما را با عظمت این بانوی عالمه و فاضله آشنا می سازد. علاقه ام البنین به اهل بیت علیهم السّلام و بصیرت دینی او به امامت به قدری بود که در باره او می نویسند:

برای عظمت و معرفت و بصیرت ام البنین کافی است که او هر گاه بر امیرالمؤمنین وارد می شد و حسنین مریض بودند با ملاطفت و مهربانی با آنها صحبت می کرد و از صمیم قلب با آنها برخورد می کرد چونان مادری مهربان و دلسوز. (همان، ص 16.

او همسرش را تنها همسر نمی دانست که قبل از همسر او را امام و «ولیّ» خویش می داند و همچنین به این دو بزرگوار، حسنین، به جهت عشق به امامت و ولایت و به خاطر اتصال آنها با ولی خویش اینچنین محبت و ارادت نشان می دهد. یکی دیگر از مظاهر بصیرت و بینش این بانو که مبتنی بر علم و معرفت اوست جریان صحبت او با» بشیر «است که خبر شهادت فرزندانش را به او می رساند

این نهایت بینش و بصیرت و علم و دانایی است که محور زندگی فردی امام و مولای او باشد. کمال بندگی و عبادت نیز همین است که آدمی خود و تعلقات خود را در جهت خواست محبوب ازلی، خداوند یکتا، فدا کرده و از آنها بگذرد. او

دوست می داشت حسین سالم مانده و فرزندانش در راه حسین قربانی می شدند این علاقه قلبی او بحسین گواه خلوص ایمان و عقیده اوست

علمِ سرشارِ وی در کلام او و فرزند بزرگوارش عباس نمایان است. او از محدثات شیعه است و فرزندان خود را با علم و دانایی تربیت کرد. اگرچه آنان فرزندان» باب علم نبی «بودند اما از دانش مادری هم بی بهره نبودند چنانکه حضرت علی (علیه السلام) در مورد عباس می فرماید: اِنّ ولدی العباس زُقّ العلمَ زقّاً.

» همانا فرزندم عباس در کودکی علم آموخت و به سان نوزاد کبوتر که از مادرش آب و غذا می گیرد از من معارف را فرا گرفت «. (احمد لقمانی، سپهسالار عشق، ص 23.

در مورد اعتقادات و باورهای دینی عباس در کتب مربوط به زندگانی حضرت، مطالب فراوانی نوشته شده است که جملگی نشانگر روح بلند و دانش و بینش مادر وی می باشد. اخلاص، ادب، شجاعت، معرفت و صفات دیگر ام البنین نمایانگر شخصیت والای او است که ما جهت رعایت اختصار از شرح آنها خودداری می کنیم

ادب

صفت ادب از مهمترین شاخصه های شرافت انسانی است و دو مصداق دارد:

1. ادب در برابر خدا 2 - ادب در برابر مردم.

ام البنین علیها السّلام که از دامان خاندانی ادب پرور برخاسته بود، در محضر اسوه ادب علی علیه السّلام آن را بارور ساخت و الهی گردانید. او در پیشگاه خدا ادب بندگی را نگاه می داشت و نسبت به مردم فروتن بود؛ ولی بزرگترین نمود ادب او، در برابر علی علیه السّلام و فاطمه علیهاالسّلام و فرزندان معصوم علیهم السّلام آنان است.

هنگامی که به خانه علی علیه السّلام قدم نهاد، خود را نه به عنوان جانشین فاطمه علیهاالسّلام، بلکه به عنوان خادم فرزندان فاطمه علیهاالسّلام می دانست. با آنان به ادب رفتار می کرد و آنها را گرامی می داشت. عباس علیه السّلام از این سرچشمه ادب،

تربیت آموخت که برادرش حسین علیه السّلام را همیشه یاسیدی یااباعبدالله خطاب می کرد و همواره ادب را در گفتار و رفتار خود نسبت به فرزندان زهرا علیهاالسّلام نگاه می داشت.

بر کرانه تعلیم و تربیت:

با توجه به معارف و مبانی اسلامی درمی یابیم که امر مقدس تربیت برای زنان به عنوان یک امتیاز مهم مطرح شده است. خداوند اولین مربی بشر است که «رب العالمین» از نامهای او است و این لباس فاخر تنها بر قامت زنان پاک و مهربان شایسته است.

وظیفه حقیقی و واقعی زن، تربیت زنان و مردانی است که سازنده جوامع بشری هستند. در این راستا» ام البنین «یکی از مربیان تاریخ قلمداد می شود که تا هستی بر جاست و تا صفات عباس بر زبانهاست سخن از ام البنین نیز هست.

آنگاه که کتاب زندگانی عباس بن علی علیه السّلام را ورق می زنیم و ویژگیهای والا و فضیلتهای بالای وی را می بینیم و صفاتی چون ادب، شجاعت، آزادگی، وفادری و اخلاص و ایمان و بصیرت که همه و همه به گونه ای در وجود مادر او بوده است و ظهور و بروز این صفات در فرزند متجلی می شود را می یابیم، به عظمت مسأله تربیت و پرورش معنوی و اخلاقی فرزندان پی می بریم.

به نظر می رسد پاره ای از صفات در وجود ابوالفضل درخشش فراوانی داشته است؛ از جمله ادب او که در مورد پدر بزگوارش، علی بن ابی طالب علیه السّلام، و برادران عزیز و گرامی اش حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام به وضوح دیده می شد.

مورخان می گویند: عباس بن علی هر گاه حسین علیه السّلام را مورد خطاب قرار می داد از واژه «یا مولای» و «یا سیدی» استفاده می کرد و کمتر اتفاق می افتاد که او را با لفظ برادر صدا کند. اگر چه هر دو از یک پدر بودند اما تواضع و ادب او نسبت به حسنین علیهما السّلام به علت نگرش عمیق او به عظمت حضرت زهرا علیها السّلام بوده

است و این درسی است که از کودکی آنگاه که سر بر دامن معلم اولین خود، ام البنین، می نهاد آموخت.

آری، درس ادب، ولایت، عشق به همنوع و آشنایی با دردهای زمان از جمله درسهایی بود که چهار پسر ام البنین در مکتب مادر آموختند و همواره به آنها پای بند بوده و با آنها جاودانه شدند.

در کتب تاریخی در شمارش شهدای کربلا نوشته اند:

» اولاد امیرالمؤمنین (علیه السلام)... و العباس و جعفر و عثمان و عبداللّه) یا عبیداللّه (الشهداء مع اخیهم الحسین (علیه السلام) بِطَفّ کربلا، امّهُم ام البنین بنت حرام بن خالد «. (علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 42، ص 89.

» از فرزندان امیرالمؤمنین (علیه السلام)) پس از ذکر تعدادی از فرزندان (عباس و جعفر و عثمان و عبداللّه است که با برادرشان حسین (علیه السلام) در سرزمین کربلا به شهادت رسیدند. مادر آنها ام البنین دختر حرام بن خالد است. «

پیش رخسارم اگر خورشید مهتاب من است مادرم ام البنین است علی باب

من است

شاعر حسن فطرس

براستی پرورش فرزندانی چنین شجاع که در راه شریعت و ولایت از جان گذشته و به تمامی تعلقات و وابستگیهای خاص دوره جوانی و نوجوانی پشت پا زده و در راه دین و رهبر فدا شوند کاری بس عظیم و ستودنی است.

ام البنین، مادر چهار شهید در یک جبهه، الگو و اسوه ای است برای مادران شهدای کربلای ایران. اگر نبود صبر و بردباری و بصیرت این زن در تاریخ اسلام، به یقین دفتر صبر و استقامت بی سرمشق می ماند و مادران شهیدان در ایران باافتخار و سربلندی از جوانان به خاک خفته خویش چنین صبورانه سخن نمی گفتند

عروج عرشی و غروب مادر مهتاب:

ص:56

چند سالی است که) فاطمیه نه در سوم جمادی الثانی که ده روز دیرتر یعنی در سالروز رحلت فاطمه ای دیگر به اتمام می رسد رازی که در این قرابت زمانی میان سالروز پرواز فاطمه صدیقه و) فاطمه کلابیه وجود دارد بی شک همانا ابراز ارادتی است که ام البنین به زهرا و خانه و خوانواده او داشت چه بسیار که این دومین فاطمه علی خود را کنیز زینبین و پسرانش را غلام حسینین می خواند چه بسیار که که ام البنین تجلی گر ادب شده بود و از عباس در همان حال که کودکی بیش نبود تقاضا کرده بود حسین را نه برادر که مولا خطاب کند.

» پسرم ! تو و حسین پدرانتان یکی است اما من کنیز مادر حسین هستم. «

زندگی سراسر مهر و عاطفه و مبارزه ام البنین رو به پایان بود وآخرین شب زندگی ام البنین بود. فضه خادمه رو به خانم کرد و از این بانو ادب خواست در این آخرین لحظات بالا ترین جمله را به او بیاموزد. ام البنین لب به تبسم گشود و اندکی بعد آرام زمزمه کرد:» السلام علیک یا ابا عبدالله ....«

تا فضه یک بار دیگر یاد آنرو بیافتد که اصحاب به ام البنین خبر شهادت پسرانش را می دادند در حالی که او تنها از حسین می پرسید. از حسین می پرسید و می گفت: پسرانم فدای او از حسین بگویید....

لحظاتی فضه به خود آمد ام البنین را در حال احتضار دید دوید و فرزندان علی (علیه السلام) راو فرزندان حسین بن علی را صدا زد. اندکی بعد ندای مادر مادر مدینه را پر کرد. این اولین بار بود که فرزندان و نوادگان فاطمه ام البنین را مادر صدا می کردند و خانم ممانعتی نمی کرد. شاید او را دیگر رمقی نمانده بود تا بگوید: من کنیز فاطمه هستم مرا مادر نخوانید !

حضرت زین العابدین (علیه السلام) بی اختیار یاد آن غروبی افتاد که عمویش عباس آغشته به خون خویش برای اولین بار فریاد بر آورد:» یا اخی ادرک اخیک ! «... قطرات اشک بر گونه هایش نشست ام البنین دیگری ندای مادر مادر فرزندانش را نمی شنید...

او به عنوان همسر شهید، رسالت خویش را به خوبی به پایان رسانید و فرزندانی

تربیت کرد که فدایی ولایت و امامت بودند و هر 4 تن در در کربلا قربانی آرمانهای » ولی «و» امام «خویش شدند و بدین وسیله بر صحیفه تربیت ام البنین امضای سبز مولای متقیان علی (علیه السلام) قرار گرفت. پس از کربلا بار رسالت سیاسی و اجتماعی خویش را به دوش گرفت و پیامهای مهم کربلا را به فرداها صادر کرد و ارزشهای معنوی این حماسه عرفانی را زنده نگاه داشت.

همسر شهید، مادر چهار شهید و طلایه دار پیام آوران کربلا پس از زینب (س) که لحظه لحظه عمر خویش را با خدای خود معامله کرد و لحظه ای خطا و انحراف در زندگی وی راه نیافت

او، بعد از زینب کبری علیهاالسلام دار فانی را وداع گفت، ولی تاریخ نگاران سال ارتحال او را متفاوت نگاشته اند، به طوری که عده ای آن را سال 70 هجری قمری بیان کرده اند و عده دیگری تاریخ وفات آن مادر فداکار را، سیزدهم جمادی الثانی سال 64 هجری قمری دانسته اند که نظر دوم از شهرت بیشتری برخوردار است (44) 44 - محدثات شیعه، دکتر شهلا غروی نایینی، ص 53.

او در قبرستان بقیع در کنار سبط رسول خدا، امام حسن (علیه السلام)، و فاطمه بنت اسد و دیگر چهره های درخشان شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله) به خاک سپرده شد (45) 45 - عبدالحسین مؤمنی، زندگانی قمر بنی هاشم باب الحوائج، ص 137.

اگر چه جسم او در خاک است اما روح بلند او و صفات کریمه و عظیمه وی نام او را به بلندای آفتاب زنده نگاه داشته است و در پرتو صفات این بانوی فاضله انسانهایی تربیت شده اند که در تاریخ ماندگار خواهد بود

قبر او بُقعه ای از آسمان است و مردان و زنان دین باور به زیارت او می روند تا جرعه ای از دریای بیکران مجد و عظمت او را جویا شوند و کویر تفتیده خویش را حیات بخشند

چه زیباست القاب او در میان مسلمانان ام العشق، ام المهتاب، ام الوفاء وغیره...

ص:58

ام البنین الگویی تمام عیاربرای ما:

اگر بخواهیم چشم اندازی از زندگانی سراسر ایثار و از خودگذشتگی ام البنین، مادرِ شجاعت، را در برابر آیندگان بگشاییم باید بگوییم که:

ام البنین آسمانی زندگی کرد و در دامان حقیقتها پرورش یافت و در بوستان زندگی خویش گلهایی را پرورش داد و سپس با دست خویش و از اعماق قلب مطهرش به امام زمان خود، حسین (علیه السلام) فرزندِ پاک بانوی آفرینش، تقدیم کرد.

زندگانی این بانوی حرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) آینه ای است برای هدایت بشر امروز و به ویژه درسی برای زنان برجسته است و می توان دوره های زیر را در زندگی سراسر عشق و مبارزه او مشاهده کرد:

1) دوران قبل از ازدواج با روحیات پاک و صادقانه که رؤیای صادقه او نتیجه این طهارت بود.

2) زندگانی در خانه ولایت و به جای گذاشتن خاطره های خوش در اذهان فرزندان همسر

3) تربیت فرزندانی شجاع و دلاور و شیفته دانایی و تربیت ولایی جوانان خود که 34 سال این دوره به طول انجامید و انجام وظایف مادری به بهترین صورت.

4) ایثار در جایگاه» همسر شهید «و صبر و بردباری در فراق همسر باوفای خود که 20 سال به طول انجامید.

5) نگهداری از یتیمان و بازماندگان واقعه کربلا و بیدادگریها و مبارزات سیاسی که این دوره 9 سال به طول انجامید.

آخرِ سخن اینکه این بانوی کریمه و بزرگوار، مادر چهار شهید و همسر شهید، برگ زرّینی از کتاب تاریخ را بر جای گذاشت و جاودانه شد. امید آنکه با پویش راه کمال و الگوگیری از بزرگانی این چنین، نام ما نیز در زمره شیفتگان ولایت ثبت شود

ص:59

ام البنین علیهاالسلام، واسطه فیض الهی

ام البنین، همسر علی علیه السلام و مادر سردار کربلا، نزد مسلمانان جایگاهی ویژه دارد، چون نزد خداوند از مقام و منزلتی والا برخودار است، و این مقامْ به واسطه تقدیم خالصانه فرزندان در راه خدا و استواری و عبودیت ایشان است. از این رو، مؤمنانِ حاجت مند و دردمند او را به درگاه حضرت باری تعالی شفیع و واسطه قرار می دهند، و غم واندوهشان را با زیارت مزار آن بانو می زدایند

ایت الله العظمی حاج سید محمد حسینی شیرازی می فرمود: شخصی در عالم مکاشفه، حضرت اباالفضل العباس را دید و عرض کرد: آقا جان! حاجتی دارم و نمی دانم برای روا شدن آن به چه کسی متوسل شوم؟ قمر بنی هاشم فرموده بود: به مادرم ام البنین... (46) 46 - ستاره درخشان مدینه حضرت امالبنین (س)، ص 122

از مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج سید محمود حسینی شاهرودی) متوفی 17 شعبان 1394 هجری قمری (نقل است که فرموده بود:

من در مشکلات، صد مرتبه صلوات برای مادر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، ام البنین علیه السلام، می فرستم و حاجت می گیرم (47) 47 - چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام، ج 1 ص 464

به تجربه رسیده است که نذر برای ام البنین (علیه السلام) و اطعام مستمندان به نام حضرت اباالفضل العباس علیه السلام، برای بر آورده شدن حاجات موثر است.

(48) 48 - چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام، ج 1، ص 464

گفته شده که

چهار شب جمعه، ده مرتبه سوره یس، بدین طریق خوانده شود انشاء الله کارساز خواهد بود: شب جمعه اول سه مرتبه، شب جمعه دوم سه مرتبه، شب جمعه سوم سه مرتبه، شب جمعه چهارم یک مرتبه، سوره یس به

نیابت از حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و هدیه برای مادرش ام البنین علیه السلام

ص:60

بخواند، انشاء الله که حاجات بر آورده به خیر خواهد گردید (49) 49 - حیاه العباس، شیخ جعفر، ص 46

همچنین در میان مردم، به ویژه کسانی که نسبت به مقام ام البنین علیه السلام شناخت دارند، مشهور است که هرگاه چیزی را گم کنند یا در جستجوی آن باشند، هدیه به روح آن بانوی بزرگوار سوره فاتحه ای می خوانند و صلواتی می فرستند.

درنتیجه به اذن خدا به شی گمشده و یا حاجتی که دارند، دست می یابند، و این امر بارها تجربه شده است. (50) 50 - ام البنین نماد از خود گذشتگی

سخن بزرگان در بیان فضایل ام البنین علیهاالسلام

عالم جلیل القدر، زین الدین عاملی، شهید ثانی درباره حضرت ام البنین علیهاالسلام می گوید:» ام البنین از بانوان با معرفت و پر فضیلت بود. نسبت به خاندان نبوت، محبت و دلبستگی خالص و شدید داشت و خود را وقف خدمت به آن ها کرده بود. خاندان نبوت نیز برای او جایگاه والایی قائل بودند و به او احترام ویژه می گذاشتند. «

هم چنین علامه سید محسن امین می گوید:» ام البنین علیهاالسلام، شاعری خوش بیان و از خانواده ای اصیل و شجاع بود. «(51) 51 - اعیان الشیعه، ج 2 ص 289

علی محمد علی دُخَیِّل، نویسنده معاصر عرب در وصف این بانوی بزرگوار می نویسد:» عظمت این زن) ام البنین (در آن جا آشکار می شود که وقتی خبر شهادت فرزندانش را به او می دهند، به آن توجه نمی کند، بلکه از سلامت حضرت امام حسین علیه السلام می پرسد؛ گویی امام حسین علیه السلام فرزندِ اوست نه آنان «. (52) 52 - العباس علیه السلام، ص 18

سید باقر شریف قرشی در کتاب خود العباس رائد الکرامه و الفدا فی الاسلام

ص:61

گفته است: در تاریخ دیده نشده که زنی نسبت به فرزندان هووی خود محبتی مخلصانه و رزد و آنها را بر فرزندان خود مقدم بدارد، جز این بانوی پاک علیه السلام یعنی ام البنین (53) 53 - عباس بن علی رائد الکرامه، ص 23

شیخ جعفر نقدی در کتاب خود) زینب کبری (می گوید: ام البنین علیه السلام از جمله بانوان با فضیلت، خوش بیان، و سخنور، پرهیزکار و اهل عبادت و تقوا بود.

اهل بیت را به خوبی می شناخت (54) 54 - زینب الکبری علیه السلام، ص 25. مقرم می گوید ام البنین علیه السلام از بانوان با فضیلت به شمار می رفت. وی حق اهل بیت را خوب می شناخت و در محبت و دوستی با آنان خالص بود و متقابلا خود در میان آنان جایگاه بلند و مقام ارجمندی داشت (55) 55 - العباس علیه السلام، ص 72

برخی افراد مانند سیدمهدی سویج در کتاب ام البنین سیده نساء العرب در بیان فضل و دانش او، ایشان را با جناب زینب کبری (س) البته در سطح پایین تر مقایسه می کند و او را به صفت عالمه می ستاید. این ویژگی آشکارا درباره هیچ کس جز زینب کبری (س) گفته نشده است.

بخشی از زیارت نامه ام البنین علیهاالسلام

سلام بر تو ای همسر جانشین رسول اللّه علیه السلام؛ سلام بر تو که محبوب زهرایی؛ سلام بر تو ای مادر ماه های درخشان؛ خدا و رسولش را گواه می گیرم که تو با اهدای فرزندانت و قربانی کردن آن ها در راه آرمان های حسین علیه السلام جهاد نمودی؛ گواهی می دهم که تو یار و یاور امام علی بن ابی طالب علیه السلام در سختی ها، مشکلات و مصیبت ها بوده ای؛ گواهی می دهم که به خوبی از عهده سرپرستی و نگه داری فرزندان زهرای اطهر علیهاالسلام و ادای امانت ایشان برآمدی؛ تو در نزد خداوند از مقام و منزلت بالایی برخورداری؛ سلام بر تو و بر فرزندان شهیدت !

السلام علیکِ یا زوجه ولی الله، السلام علیکِ یا زوجه امیر المؤمنین، السلام علیکِ یا ام البنین، السلام علیکِ یا ام العباس ابن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، رضی الله تعالی عنک وجعل منزلکِ وماواکِ الجنه ورحمه الله وبرکاته...

تنها منجی

زندگینامه مادر مهتاب حضرت ام البنین (س) قسمت دوم

اشاره

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 6:04 بعد از ظهر روز 1389/2/25

زندگینامه مادر مهتاب حضرت ام البنین (س) قسمت دوم

در این قسمت سعی کرده ایم اشعار ومتنهای زیبا که در خصوص مقدس آن حضرت است را بیان کنیم

اشعار زیبا درباره ام البنین (س):

1 -

روایت است که چون رفت حضرت زهرا از این جهان فنا رو بعالم عقبی

نمود رو به عقیل ای یگانه دوران که ای عقیل وفادار ای برادر جان

بیا عقیل زمانی به من تو یاری کن زنی برای من از مهر خواستگاری کن

زنیکه چند علامت از او بود پیدا رفیع جاه و ملک مقدم و نکو سیما

بلند قد و قوی تن درشت انگشتان فصیح سینه و گردن فرازو در دندان

لبش چه غنچه مسلسل سخن بود نیکو رخش چو لاله و چشمش سیه کمان ابرو

عقیل گفت از این زن چه دلپذیر آید علی بگفت که فرزند بی نظیر آید

بسوی وادیه ها شد عقیل از آن فرمان بدید همچو زنی در بنی کلاب عیان

ص:63

به عقد شاه ولایت برآمد آن دختر بخواستگاریش آمد عقیل خوش منظر

عقیل بست همی عقد مهر و مه با هم دوباره گشت جهان رشگ گلستان ارم

بیوسف ازلی چرخ برقرار آمد شب وصال زلیخا بروزگار آمد

چه گشت از دل شب تا طلوع صبح عیان ز چاک پیرهنش قرص ماه شد رخشان

بروی دامن ام البنین چه پیدا شد نگر که ماه بنی هاشمی هویدا شد

برای دیدن آن طفل شاه خیبر کن درون حجره ام البنبن شدش مسکن

چه دید روی همان طفل آنشه مردان همی گرفت ز گهواره اش همچون جان

همین دو دست حسین را کند علمداری کند برای حسین من از وفا یاری

همین دودست کشد مشک آب را بر دوش کزین دودست فتد آب وکودکان به

خروش

همین دودست نه تنها فتد زپیکر او جدا زخنجر بیداد می شود سر او

همین دو دست به مشکین زار غم پرورز شود شفیع به محشر به حق باب وپدر

- 2

منم که سایه نشین وجود مولایم کنیز خانه غم؛ خاک پای زهرایم

منم که خانه به دوش غم علی منم که همدم محنت ولی هستم

منم که شاهد زخم شکسته ابرویم انیس گریه به یاس شکسته پهلویم

منم که در همه جا در تب حسن بودم منم که شاهد خون لب حسن بودم

منم که جلوه حق را به عین می دیدم خدای را به جمال حسین می دیددم

منم که بوده دلم صبح و شام با زینب منم میان همه؛ هم کلام با زینب

منم که سوگ گلستان و باغبان دارم به سینه زخم غم کربلائیان دارم

منم که ظهر عطش را نمی برم از یاد چهار لاله بی سر ز من به خاک افتاد

منم که مادر عشق و امید و احساسم فدای یک سر موی حسین عباسم

نقل از: سایت ولیعصر

3 -

از زبان حضرت ابوالفضل (علیه السلام) شعری از حسن فطرس

روحِ وفا

ممنونم از تو مادر، من را تو پروراندی شهد وفا و غیرت، بر جان من

چشاندی

گفتی که همچو بابا، از هر گُنه برّی باش رفتی میون میدون، همیشه حیدری

باش

من این همه ادب را، درس از شما گرفتم من از صفای روحت، روحِ وفا گرفتم

از زحمت تو مادر، شد حالِ من خدایی با شورِ تو اباالفضل، گردیده کربلایی

وقت وداع آخر، گفتی به شور و شین باش تو کربلا عزیزم، قربونیِ حسین باش

وقتی که تو شنیدی، گشتم شهید و عطشان ناله زدی و گفتی، ای وای غریب

حسین جان

تا ذکر یا حسینت، را در جنان شنیدم در پیش روی زهرا، کردی تو رو سفیدم

4 - آموزش مهربانی:

نگیر از شب من آفتاب فردا را نبند روی من آن چشمه های زیبا را

تو گاهواره ماه و ستاره ها هستی خدا به نام تو کرده است آسمان ها را

تو در ادامه هاجر به خاک آمده ای که باز سجده کنی امتحان عظمی را

خدا سپرده بدستت چهار اسماعیل که چشمه چشمه گلستان کنند دنیا را

چه کرده ای که به آغوش مهربانی تو سپرده اند جگر گوشه های زهرارا

بگو چه بر سر بانوی آب آمده است که باز می شنوم رود رود دریا را

تبر چگونه شکسته ست شاخه و برگ تو را چطور خم شده ای بر زمین،

سپیدارا !

بخوان ! دوباره بخوان با گلوی مرثیه ها حدیث تشنه ترین دست های صحرا را

از آسمان به زمین آمده است گیسویت که سربلند کند دختران حوّا را

شاعر پانته آصفایی

ص:65

5 - سلام بر مادر پسران:

السلام ای گوهر دریای عشق السلام ای لاله صحرای عشق

السلام ای مظهر صبر و وفا السلام ای زوجه شیر خدا

السلام ای باغبان لاله ها ای به حیرانت همه آلاله ها

خوانده ای خود را کنیز فاطمه علیهاالسلام داده ای درس محبت بر همه

شاعر جعفرزاده

6 - مادر غریب

کسی که غم به دلش کرده آشیانه منم شرار درد به جانش کشد زبانه، منم

کسی که مادر خوش بخت روزگاران است ولیک تیر بلا را بود نشانه، منم

کسی که همسرِیِ با علی بُود فخرش ولیک غم زده بر هستی اش زبانه، منم

کسی که سیده ام البنین بود نامش ولیک مانده از این نام بی نشانه منم

شدم غریب پس از عون و جعفر و عباس کسی که بار غریبی کشد به شانه منم

کسی که چار پسر بوده حاصل عمرش که از شهادتشان خورده تازیانه منم

غریب دشتِ بلا را، دریغ مادر نیست کسی که گریه بر او کرده مادرانه، منم

7 - آن سحرگاهان بی فانوس

رودها چشمان خیست را برابر داشتند آسمان ها را نفس هایت مکدّر داشتند

دست هایت در میان خانه مولا وزید کودکانِ فاطمه انگار مادر داشتند

موج ها از بسترِ چشمان تو برخاستند ابرها از سوز دامان تو سر برداشتند

خانه بی سقّا و چشمت خیس واندوه تورا آن سحرگاهان بی فانوس باور داشتند

بی علمدار است صف های خیالت سال ها سال هایت حال و روزی گریه آور

داشتند

اشک هایت هفت دریا را به جان آورده بود ناله هایت را زنان هفت کشور

داشتند

مادرِ پروانه هایِ بی قرارِ نینوا سنگ ها پروانه ات بودند اگر پر داشتند

حمیده رضایی

ص:66

8 - ای به بنین تو درود همه

فاطمه یا فاطمه یا فاطمه باغ گل یاس سلام علیک

مادر عباس سلام علیک ای همه از خود سفرت تاحسین

اذن دخول حرمت یاحسین سایه نشین حرم آفتاب

غرق شده در کرم آفتاب فاطمه دوم حیدر شدی

مادر یک ماه و سه اختر شدی طوبی، طوبی لک زین احترام

دختر زهرا به تو گوید سلام قدر تو گوی شرف از ناس برد

ارث ادب را ز تو عباس برد جز تو که بر شیرخدا شیر زاد؟

جز تو که بر شیر علی، شیر داد جز تو که در کرب و بلای حسین

چار پسر کرده فدای حسین چار پسر دادی و زین افتخار

شد حرم چار امامت مزار پاسخ آن وفا و احساس تو

فاطمه شد، مادر عباس تو چار پسر داشتی ای جان پاک

رفت غریبانه تنت زیر خاک لیک جوانان عرب ره سپر

در پی تابوت تو همچون پسر

شاعر استاد سازگار

9 -

من خادمه در خانه شاه ولایم جارو کش صحن و سرای مرتضایم

من آمدم اینجا نه از بهر عزیزی من آمدم در خانه حیدر کنیزی

خدمتگزار کودکان مه جبینم من مادر عباسم و ام البنینم

در چشم خود بحری ز خون اشک دارم من خاطری بد از فرات و مشک دارم

غم نیست گر عباس را در خون کشیدند یا اینکه با شمشیر دستش را بریدند

چشمش اگر زخمی است این تاوان عشق است در جنت فردوس او مهمان

عشق است

گر جسم او در علقمه شد پاره پاره شادم که زهرا کرده ماهم را نظاره

تنها غمم اینست او آبی نیاوُرد با رفتنش امید را از خیمه ها برد

تا هست این دنیا و من زنده هستم از مادر اصغر بسی شرمنده هستم

ص:67

- 10

من که از نسل دلیر عربم أمّ العبّاسم و امّ الادبم

مادر چهار یل رعنایم من کنیز حرم زهرایم

آسمان خاک نشین حرمم عرش در تحت لوای کرمم

معرفت مسئله آموز من است عاشقی سائل هر روز من است

دل من محو تولّای ولیست سِمتم خادمی بیت علیست

من سفارش شده ی زهرایم آبرو یافته از مولایم

وه از ان روز که قابل گشتم با در بیت مقابل گشتم

آمد آن لحظه چه خوش اقبالم دختر شاه به استقبالم

قبله ی نور به کاشانه ی من حرم الله کجا خانه ی من

دست بانوی حرم بوسیدم خاک پایش به بصر مالیدم

گفتم این بیت حریم لاهوت من کنیزم به دیار ملکوت

آمدم خادم این در باشم خادم دختر حیدر باشم

لیک آن روز زغم رنجیدم وای دل، صحنه ی سختی دیدم

هر دو ریحانه حق تب دارند بین خانه حسنین بیمارند

گفت زینب به دو چشمانی تر نذر روزه بنما ای مادر

عرق از صورتشان تا شد جمع سوختم در غمشان همچون شمع

آنقدر خرج ولایت گشتم مورد لطف و عنایت گشتم

تا خدا مزد ولایم را داد که به من گل پسری زیبا داد

صاحب جنه الاحساس شدم مادر حضرت عباس شدم

در وفا یار بلا فصل شدم مادر فضل و ابا الفضل شدم

ص:68

شوری افتاد ز عشقش به دلم دید از فاطمه بودن خجلم

حق نمود این شرفم نقش جبین حضرت فاطمه شد ام بنین

گفتم عباس گل ریحانی به امیرت تو بلا گردانی

نه برادر و نه من مادرشان من کنیز و تو غلام درشان

روزی اید که به همراه حسین از مدینه بروی نور دو عین

چون حسینم تو خدایی گردی عاقبت کرب و بلایی گردی

یک وصیت کنم این لحظه تو را

جان تو جان عزیز زهرا

رفتی و همره تو شادی رفت

از مدینه دگر آزادی رفت

وای زان روز که غمها برگشت

کاروان گل زهرا برگشت

جان هر دل شده بر لب آمد

بی حسین حضرت زینب آمد

گفت با من همه اسرار مگو

ماجرا های تو و بغض گلو

گفت لب تشنه سوی آب شدی

از خجالت به خدا آب شدی

گفت با قدّ کمان جان دادی

من شنیدم نگران جان دادی

تا که مشک و علمت را دیدم

دست پاک تو ز دور بوسیدم

باورم نیست سر زین وسجود

فرق عباس من و ضرب عمد

یاد تو روضه به پا می سازم

تا ابد برپسرم می نازم

نزد زهرا تو وجیه اللّهی

فانی حضرت ثار اللّهی

ص:69

- 11

نوید عاطفه در گلشن امیدم من و تا همیشه به درگاهتان مریدم من

به نبض عالم هستی که دست حضرت توست برای خاطرتان بود اگر طپیدم من

قدم زدید و ز موزون رقص چادرتان شدم نسیم و سر کویتان وزیدم من

به جای خال خود کاشتی وجود مرا و از زمین شما تا خدا رسیدم من

حضور گرم شما تا همیشه حس شدنی است اگرچه حضرت بانو تُرا ندیدم من

میان سرو قدی با رشیدگی فرق است به لطف سایه ی طوباست، قد کشیدم

من

حضور دختر آیینه ها زدم زانو و طعم کوثر عشق تو را چشیدم من

اگرچه دیر ولی جای شکرتان باقی است به جایگاه کنیزیتان رسیدم من

چهار پاره برایت سرودم و آن وقت به جای قافیه عکس قمر کشیدم من

هزار مرتبه شکر خدا به محضرتان شبیه صفحه آینه رو سپیدم من

عجیب نیست یقین کن پس از حسین شما کمی شبیه قد و قامتت خمیدم من

تمام دغدغه ی من، ادای نذرم بود برای زینبت عباس پروریدم من

یک شما به چهارم اگر چه می چربد به حدّ وسع خودم مادر شهیدم من

چه عزّتی به از این با تمام آدابش کنیز زاده بمیرد برای اربابش

- 12

من خاک بوس آستان مرتضایم وقف شما از ابتدا تا انتهایم

هم نامتان هستم

ولی در شأنتان نه ! باور کن این را از تکان شانه هایم

یاسم ولی در زیر پایت پا

گرفتم سبزم از آن وقتی که باریدی برایم

ممنونتانم این من چادر نشین را در خانه

پروانه ها دادید جایم

حرف از شما که می شود یا ابریَم من یا خیس شبنم می شود

سر تا به پایم

در زیر پایت یا کنارت یا نشاید ! باور مکن بانو نمی دانم کُجایم؟

رنگ

ولعابم دادی و در یک شب تار بر آن سپید گیسویت کردی حنایم

بانوی من ! بانوی

این خانه شمائید من نیز سرگرم کنیزی شمایم

وقتی که خدمت می کنم به

کودکانت حس می کنم بی واسطه پیش خدایم

احساسی ام اما نه تا اندازه تو دنباله

ی آه شما در کربلا یم

پیش شمائی که خودِ صاحب عزائید غمی دیده ام ! اما کجا

صاحب عزایم

شد اشک آب و غذایم آه یعنی آب و غذای نذری این سفره هایم

من داغدار شاخه های یاس هستم ام البنینم، مادر عبّاس هستم

ص:70

- 13

ای به سپهر عاطفه بی قرین ستاره ی مدینه، ام البنین

قدرتو در جهان نبوده

معلوم قبر تو در جوار چار معصوم

فاطمه دوم مرتضایی مادر دیگری به مجتبایی

تو کیستی که با غم و زمزمه پای نهی به خانه فاطمه

تو کیستی که با همه

عزیزی گفته ای آمدم کنم کنیزی

تو دیده ای که خانه ای سوخته دخترکی چشم به

در دوخته

محض دل تازه گلان حزین نام تو فاطمه ! شد امّ البنین

تا که نگویند

حسینش چه شد مدینه بین الحرمینش چه شد

رهی که از قبر تو تا فاطمه

ست مدینه، بین الحرمین همه ست

دامن عطر تو گل یاس داشت جعفر و عبدالله

و عباس داشت

تو آسمان و قمرش ابا الفضل تو مهر مادر، پسرش ابا الفضل

تو

دیده بودی که علی بی عدد بوسه به دستان ابا الفضل

زدآه نبودی تو که در

علقمه تیر و کمان بود به دست همه !

نمک به زخم جگرت می زدند تیر به چشم

پسرت می زدند

ساقی از دست شد و مست شد ماه بنی هاشم بی دست شد

هر

چه بگویند تو هم مادری سخت، غم از سینه خود می بری

فاطمه آمد که تشکر

کند در عوضت دل زغمش پر کند

غصه نیامدست در بند تو در سفر چهار فرزند

تو

آه چرا کرده صدایت بشیر؟ از کجا خبر داشت برایت بشیر؟

داغ جوانان تو در

گفته کرد؟ غم حسین خاطرت آشفته کرد؟

آه نگویم که حسینت چه شد فاطمه

جان نور دوعینت چه شد

ص:71

- 14

ای مدینه گریه کن بر حال من گریه سر کن بر من واحوال من

ناله های آتشین

را گوش کن شکوه ام البنین را گوش کن

ای مدینه یاد داری پیش از این یک مدینه

بود و یک ام البنین

بود کانون وفا کاشانه ام بو ی زهرا می رسید از خانه ام

جای گل

در تو گلستان داشتم هفده سرو خرامان داشتم

خانه ام ام القرای عشق بود جای

جایش جای پای عشق بود

عرش را گر ماه روشن می نمود کسب نور از خانه من

می نمود

خانه ام خشبو ز عطر یاس بود در کنارم اکبر و یاس بود

د از یمن حسین

بن علی خشت خشت آشیانم منجلی

هر زنی هر جا که نامم می شنید برمقامم آه

حسرت می کشید

وه چه شیرین روزگاری بود و رفت برسرمن سایه ساری بودو

رفت

یاد آن کانون احساسم بخیر ای مدینه یاد عباسم بخیر

یاد باد از قامت رعنای

او یاد باد از نرگس شهلای او

خوب دانم با سر و دستش چه شد خوب دانم نرگس

مستش چه شد

زینبم می گفت آن روح ادب داده جان یبن دو دریا تشنه لب

زینبم

گفتا کنار علقمه دیده او را در کنار فاطمه

15 - مدینه، مادر تنها، چهار صورت قبر

مدینه، مادر تنها، چهار صورت قبر عزیز حضرت زهرا، چهار صورت قبر

نشسته اند شبیه چهار سنگ صبور غم تو را به تماشا چهار صورت قبر

و قطره

قطره فرو می خورند در دل خود تمام اشک غمت را چهار صورت قبر

مدینه مانده

که این چیست در کنار بقیع چهار پاره دل یا چهار صورت قبر؟ !

برای عقده گشودن

در این مصیبت سخت بهانه ات شده تنها چهار صورت قبر

تو را نمی برد از یاد، تا

همیشه ی درد بقیع خاطره ها با چهار صورت قبر

16 - شرحه

این صدای ناز عباسِ من است نغمه های راز عباسِ من است

شرحه بر بیت

خموشم می رسد باز تکبیرش به گوشم می رسد

آمده آهِ اباالفضلم به گوش مشک

دارد گه به دندان گه به دوش

ناله با این گریه هایم می کند آمده مادر صدایم می کند !

من دعا بی قدر و بی حد گویمت ای اباالفضلم خوش آمد گویمت

آمدی مادر فدای

موی تو پس چرا خاکی شده گیسوی تو؟

گو مگر روی زمین افتاده ای؟ گو مگر از

صدر زین افتاده ای؟

کار مادر اشک مجنونی شده چشم عباسم چرا خونی شده؟

چنگ خود کی پای زلفانت زده؟ تیر کین کی بر دو چشمانت زده؟

با دو دستت

دست مادر را بگیر تا کشم از چشم شهلای تو تیر

وای عباسم دو دستانت

کجاست؟ بازوان همچو مردانت کجاست؟

مادرت شد سرفراز جنگ تو علقمه

شد عرصه ی آهنگ تو

من شنیدم از وفا و غیرتت دور تو گردم فدای هیبتت

من

شنیدم طعنه بر رشکت زدند مادرم تا تیر بر مشکت زدند

من شنیدم بی دو دست

از روی زین ای گلم با صورت افتادی زمین

دامن زهرا سرت بگرفته است آه ! زهرا

در برت بگرفته است

بانویم از غم رهایت کرده است فاطمه مادر صدایت کرده

است

حاجی من حج تو باشد قبول اجر تو با دست زهرای بتول

آمدی این دل

حزین با خود ببر مادرت ام البنین با خود ببر

شاعر حسن فطرس

ص:73

17 - بنال ای دل شب ام البنین است

بنال ای دل شب ام البنین است شب تاب و تب ام البنین است

صدای

قطره های آب لرزان غم روز و شب ام البنین است

به طفلان حال عباس بگوید وفا

چون مذهب ام البنین است

میان ناله ها امشب بنالد ابالفضلم گُلِ ام البنین است

اگر شد کار عباسش دلیری شجاعت مکتب ام البنین است

اگر عباس او باب کرم

شد سخاوت منسب ام البنین است

کتاب غیرت و عشق و شهادت نمی از

مشربِ ام البنین است

شاعر حسن فطرس

ص:74

18 - تسلیت

دل به غصه شد قرین در غم ام البنین

وای از این غوغا تسلیت مولا

ای ابالفضل حزین حالِ زار ما ببین

آه و واویلا تسلیت مولا

زاده ی ام البنین (2) یا ابوفاضل (2)

می زند آتش به جان ناله ی اربابمان

ای امیدِ ما تسلیت مولا

شرحِ مژگانِ تَرَت دردِ دل با مادرت

ای همه نجوا تسلیت مولا

زاده ی ام البنین (2) یا ابوفاضل (2)

ای که در تاب و تبی در عزای امشبی

مرغِ دلْ شیدا تسلیت مولا

هم ز غم زاری کنی هم عزاداری کنی

مرزِ هر رؤیا تسلیت مولا

زاده ی ام البنین (2) یا ابوفاضل (2)

شاعر حسن فطرس

19 - ام البنین ام البنین (2)

مادر خسته ی من، آمده ام کنارت، خیز و ز جا ببینی، عباسِ با وقارت، بین جنان نشسته، فاطمه انتظارت، مانده به ره دو چشمش، حسینِ بی قرارت،

آمده ایم که مادر، در بر تو بشینیم، با سه برادرانم، گل ز رخت بچینیم، لحظه ی آخرت را، از غم تو بمیریم، از شه کربلایی، جمله مدد بگیریم...

ام البنین مادرِ آقام ابالفضل (3)

من از غمِ بی مادریت در به درم ابالفضل در این عزا مولا ببین خونجگرم

ابالفضل

لحظه ی انتظار داره ام البنین چه حالی ذکر دو لب هاش می خونه ای پسرم

ابالفضل

تو این عزای مادرت ظرفِ دلت لبالب خون می ریزه به دامنت با ذکرِ پاکِ

یارب

چشمِ انتظارِ مادری میونِ عرشِ اعلا مهمون برات می رسه از شهرِ مدینه

امشب

آقام ابالفضلِ علی ای شاه و ای امیرم اجازه ای بده آقا امشب و پر بگیرم

برم بگیرم تو بغل آیینه ی بقیع رو تو روضه های مادرت جون بدم و بمیرم

شاعر حسن فطرس

ص:75

20 -) از زبان ابوالفضل (علیه السلام) (

دعا

امشب عزا گرفته ی غوغای مادرم هستم خموش و گوش به آوای مادرم اً

گر منصبم چنین شده» سقای تشنه لب

این است مرحمت از دعاهای مادرم

شاعر حسن فطرس

21 -) از زبان ابوالفضل (علیه السلام) (

پیش رخسارم اگر خورشید مهتاب من است مادرم ام البنین است علی باب

من است

شاعر حسن فطرس

22 -

ام البنینم و شب دلداری من است شب زنده دار فاطمه بیداری من است

امشب وصال فاطمه رادرک میکنم دل بی قرار لحظه ی بیداری من است

بانوی من ! که لیله ی قدر علی تویی چشم انتظار تو شب بیداری من است

با اینکه جای فاطمه را پر نمی کنم اشک علی گواه حرم داری من است

طفلان عزیز و من چوکنیز بهشت و این بالاترین مقام نکوکاری من است

عباس من غلام عزیزان فاطمه است این ابتدای درس علمداری من است

درس وفا اگر به ابا الفضل داده ام بیت علی بهشت وفاداری من است

روزی که بار زینبت آمد به دوش من دیدم که خویش در صدد یاری من است

روحم ز درک خدمت زینب بزرگ شد این خانه جایگاه فداکاری من است

ص:76

در کربلا نبودم اگر یاریش کنم شهر مدینه شاهد غمخواری من است

خاک بقیع راگره با کربلا زدم اینجا حریم اشک و عزاداری من است

داغ چهار ماه پسر دیدم ولی داغ حسین شعله بیماری من است

یا لیتنا به یاری کنا معک رسید تنها دعای تو سبب یاری من است

نذر تو بود هستی و دار ندار من وقف تو آخرین نفس جاری من است

- 23

غم با نگاه خیس تو معنا گرفته یک موج از اشک تو را دریا گرفته

در فصل

غم، فصل خسوف ماه خونین خورشید هم مثل دلت گویا گرفته ! تا آسمانها میرود

دلمویه هایت

کار دل خونت عجب بالا گرفته ! این روزها با دیدن حال تو

بانو !

بغضی گلوی اهل یثرب را گرفته هر روز اشک و آه، حق داری بسوزی

یک

کربلا غم در نگاهت جا گرفته ! می دانم اینجا بارها با دست لرزان

اشک از دو

چشمت حضرت زهرا گرفته تاریخ را می گردم آری تا ببینم مثل دل تنگت دلی آیا

گرفته

اینجا به همراه لب خشک تو مادر هر سنگریزه ختم "یا سقا" گرفته

24 - از زبان ام البنین:

شد مدتی کز تو خبر ندارم جز فکر تو، فکری به سر ندارم

فخر تو بس که

خادم الحسینی من هم جزین فخر دگر ندارم

بنشسته ام د راه انتظارت یک دم نظر

زین راه بر ندارم

عباس من عباس من کجایی؟ صبر و توان، زین بیشتر ندارم

من ره

نشین وادی بقیعم آن طایرم، که بال و پر ندارم

جز خواب تو، خواب دگر نبینم جز

یاد تو شب تا سحر ندارم

چشمم ز بسکه بر تو زار بگریست دیگر به دیده اشک تر

ندارم

ص:77

ای عمر من برگ و برم تو بودی من آن شجر که برگ و بر ندارم

دیگر امید بازگشتنت

را ای جان مادر زین سفر ندارم

فرق تو و عمود آهنینی؟ من باور این قول و خبر

ندارم

با من مگوئید این خبر، خدا را در زندگی جز او ثمر ندارم

مردم مرا ام البنین

مخوانید حالا که من دیگر پسر ندارم

- 25

مخوان جانا دگر ام البنینم.. که من با محنت دنیا قرینم

مرا ام البنین گفتند،

چون من.. پسرها داشتم ز آن شاه دینم

جوانان هر یکی چون ماه تابان.. بدندی از

یسار و از یمینم

ولی امروز بی بال و پرستم.. نه فرزندان، نه سلطان مبینم

مرا ام

البنین هر کس که خواند. کنم یاد از بنین نازنینم

به خاطر آورم آن مه جبینان.. زنم

سیلی به رخسار و جبینم

به نام عبد الله و عثمان و جعفر.. دگر عباس آن دُرّ

ثمینم

26 - از آن گلایه تلخ

چهار مرتبه بانو! برای تو خبر آمد چهار بار دلت کوه شد به لرزه درآمد

تو

منتظر، تو گدازنده بر معابر خونین مسافر تو نیامد مسافری اگر آمد

چهار مرتبه

شن زارهای ظهر، تنت را گریستند و تو را داغ های مستمر آمد

چنان گریسته ای

روزهای خستگی ات را که تکّه تکّه خاک بقیع نوحه گر آمد

از آن گلایه تلخت به

گوش علقمه بانو! هر آنچه رود از آن لحظه سر به زیرتر آمد

چهار بار پسر رفت و

اسب رفت و تو بودی چهار بار تو بودیّ و اسب بی پسر آمد

تو کوه بودی و از پشتِ

شانه های بلندت چهار مرتبه خورشید سر بریده برآمد

شاعر حسین هدایتی

ص:78

27 - در رثای ام البنین علیهاالسلام

این جا مزار فاطمه، ام البنین است یا مادری غم دیده مدفون زمین است

این جا نهاده سر به خاک غربت و غم مظلومه ای کز مرگ گل هایش غمین است

در

دامنش پرورده سرداری چو عباس آری چنین زن، مادری شیرآفرین است

شد

جان او آزرده از رنج زمانه بر سینه اش چون لاله داغی آتشین است

28 -

یه گوشه ای می شینه، با دل بی تاب و بی صبر گریه می ریزه نم نم، کنار چار

صورت قبر

با دلی مجروح غم، روی دوشش کوه غم زیر لب می گیره دم ای وای

حسین مظلوم

با نگاهی غرق خون، می شه هر شب روضه خون میگه ای وای از

دلم ای وای حسین مظلوم

هم نواش، بارونی می شه آسمون مدینه وای

گریه کار هر روز ام البنینه وای

براش از علقمه می خونه سکینه وای

زینب براش می خونه، مرثیه سرخ گودال

بی تاب ناله می شه، تا حدی که میره از حال

میگه از مشک و علم، میگه از دست قلم، وقتی که شد علقمه

پر از بوی گل یاس

با عمود آهنین، آسمون نقش زمین...، اما اومد فاطمه

کنار تن عباس

ص:79

مثل کوه، علمدار حرم که تا آخر خط وای

با لب تشنه ایستاده بود لب شط وای

به روی لباش اسم حسین بود فقط وای

شاعر: یوسف رحیمی

- 29

مادر عشق و وفا ام البنین ثانی خیراانسا ام البنین

مکتبت آموزش آزادگی

ست دامنت مهد وفا ام البنین

ای که از نامت جهان سرمست شد حامل عطر خدا

ام البنین

خانه ی حیدر ز نو رونق گرفت ای پناه مرتضی ام البنین

بانوی این خانه

بودن شان توست ای ادب را تو ادا ام البنین

شیرمردانت حماسه ساختند مادر

کرب و بلا ام البنین

فخر بر عباس بس باشد تو را تا شوی فخر خد ا ام البنین

متنهای زیبا درمورد مادر عشق حضرت ام البنین (س):

1 - مادر شیر مردان شهید

شیر زن بودی و شیر پرور. دلیر بودی و دلیرپرور

غیور بودی و غیورپرور وقتی پا به خانه علی علیه السلام نهادی، خود را نه بانوی خانه، که کنیز کودکان یتیم فاطمه دانستی و از این خاکساری عاشقانه، ادب و عشق به دردانه هایت آموختی.

وقتی غبار بی کسی از روی زینب می زدودی، مهر خواهرانه و وفای برادری را به پسران رشیدت می خوراندی، تا سایه سار عقیله بنی هاشم و سپر بلای خون خدا

ص:80

باشند.

وقتی دستان رشید عباس را در دستان حسین علیه السلام می نهادی، علمداری یک انقلاب را در سایه اطاعت از ولایت به او می آموختی.

وقتی قدم به قدم، لحظه به لحظه و نفس در نفس، کودکانت را پای کلاس درس فرزندان زهرا بزرگ می کردی، جان هایشان را به قله های رفیع امامت می سپردی تا تیز پروازان وادی معرفت و راهیان صراط هدایت شوند.

تو در اوج صفا و صداقت، بانوی کلبه غمزده علی علیه السلام شدی؛ بانوی کلبه ای که بیت الاحزان فرزندان فاطمه بود و یادآور غصّه های دختر پیامبر.

تو انتخاب شده بودی تا از گنجینه ایمان، عشق و احساست، این کلبه را دوباره گرم کنی.

انتخاب شده بودی تا از خزانه رشادت و شهامتت، علمدار وفاداری به کربلای حسین تقدیم نمایی.

انتخاب شده بودی تا در قیام سرخ عاشورا و در انقلاب مظلومانه خدا، سهیم باشی؛ همراه چهار پسر، چهار شیر مرد، چهار دلیرمرد غیور.

تو آمده بودی تا همدم تنهایی های مظلوم ترین سردار عالم باشی. چه خوب توانستی مادر غصه های فرزندان فاطمه و مرهم زخم های کهنه مولا باشی!

ای همنشین علی و فاطمه!

ای چراغ بیت الاحزان فرزندان زهرا! شفاعت حسین علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام شاه بیت غزل عاشقانه زندگی ات خواهد بود و ماه درخشان وجودت، سرو رعنای امیدت، عباس، سرمایه جاودانه دنیا و آخرتت. خوشا به سعادتت ای مادر پسران دلیر! ای مادر شیرمردان شهید

نویسنده حورا طوسی

2 - امّ العشق نویسنده محمد کامرانی اقدام

این جا بقیع است

ص:81

درست با چشم های سُست که از پشت پنجره ها پی در پی می نگری، در یک مرثیه مواج فرو می ریزی.

دیگر نه خود را به جا می آوری و نه جز اشک را می نگری. تا احساس بی قراری، طعم شور چشم ها را می چشد، بغض های بهاری خود را می تکانی، عباس علیه السلام را می بینی که ایستاده است. عباس ایستاده است و خاک ام البنین، بوی مشک عباس و عَلَم ابوالفضل علیه السلام را می دهد.

این جا بقیع است، چند قدم اشک که جلوتر می روی، عباس را در ناگهان ترین عظمت می بینی که چشم به بی انتهاترین مفهوم گمنام، دوخته است.

آه، پنجره های دیوار بقیع! آه از این بی قراری مجسم!

آه از این شیدایی آتش افروز! این جا بقیع است. هنوز آفتاب بر نتافته است که غربتی گره خورده، به گوشه بقیع را می نگری که رنگ و بوی عباس را در امتداد کوچه های مدینه، در بقیع می پراکند.

ما می رویم و دیده ما بین کوچه هاست چون دامن نسیم رها بین کوچه هاست

آه، بقیع! یا مرا آتش بزن، یا ناله ام را به گوش ام البنین، برسان.

بقیع! نمی دانم چرا به قبر ام البنین که می رسم، عطشی شدید سراسر احساس را فرا می گیرد.

ای مأوای مهربانی های پر پر!

ای دغدغه غربت!

ای که نامت رعشه بر اشک های من می اندازد! می خواهم یک آسمان بغض در تو درنگ کنم و دریا دریا و باران باران و ناله ناله در تو جاری شوم.

آه، بقیع! انحنای نحیف نگاه من، طاقت درشتی اشک های مرا ندارد.

ای پاییز پرستوهای یکپارچه آتش! تکیه بر غربت مدام تو می زنم و سلام می فرستم به مادر عباس، به مادر حماسه.

سلام، ام البنین! سلام بر تو که در حاشیه سکوت بقیع آرام گرفتی، تا چون

همیشه، حاشیه نشین و قدم سوز غربت تربت مخفی فاطمه علیهاالسلام باشی.

همسر عدالت ! این منم که از پشت پنجره ها، به هوای تو دخیل می بندم؛ چونان غنچه ای که به نسیم شکفتن دخیل می بندد.

این منم که گلدان خالی دست هایم را به سمت تابش شکوفایی تو دراز کرده ام تا در این خشکسالی رخصت، ترانه در ترانه، جوانه بزنم و بهانه در بهانه از تو بگویم.

ای که هر صبحی که از مشرق بتافت همچو چشمه مشرقت در جوش یافت

در دل من تا سپیده روشنی است بایدت گفتن هر آنچه گفتنی است

ای که کنیه ات ام العشق است و لقبت ام الوفا !

کاروان در کاروان اشک از پشت پنجره های بقیع، رهسپار کربلا می شوم، تا از گذرگاه گریه بگذرم.

آفتاب در جستجوی رنجوری خویش تا سطح سپیده دم کبود شده است. ای طاقتت قاطع ! در غروب رنجوری جان مجروح خویش، چشم انتظار کدام بی قراری بودی که این چنین، عزلت نشین عزّتی و عظمت.

ام البنین ! معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله شق القمر بود و معجزه تو» ماه پاره پاره «. هنوز که هنوز است، عطر دست های عباس به گردن گل های یاس مانده است.

ای کربلای ممتد مهرورزی ! ای شکوه شِکوه ناپذیر ! ای حرمت بی حدّ ! در مدینه ماندی تا دوشادوش عشق، حجم سنگین و رنگین داغ را از شانه های پیامبر برداری !

ای نقطه کانون کربلا و مدینه ! در مدینه ماندی تا دوش به دوش شیون و شیدایی و پهلو به پهلو بی قراری، سنگ صبور فاطمه علیهاالسلام باشی.

ماندی تا چون همیشه، فاطمه را در این داغ غم گستر، دستگیری کنی.

ام البنین،» ای همسر فضیلت! ای مادر شجاعت! ای که تمام زنان حجاز رنجبران توأند و تو رنجبر فاطمه علیهاالسلام، درود بر تو که تا آخرین لحظه، دست از ایمان خود بر نداشتی!

ص:83

درود بر تو که یک عمر، فاطمی زیستی و یک مدینه، کربلا گریستی !

بارورِ باوری زلال تر از اقیانوس ها بودی و چشم به راه ستاره ای روشن تر از فانوس ها

مدینه در مدینه ماندی و چشم به راه بیرق بی قرار عباس، غربت بقیع را با اشک های زلال خویش شستشو دادی.

ام البنین، ای قرینه غریب» ام المصایب «، ای که پشت تنهایی ات خم شد، امّا خم به ابروان بارانی خویش نیانداختی که تو مادر عباسی و همسر علی علیه السلام !

چهار ستون پیکر تو» عباس، جعفر، عثمان و عبدالله «قطعه قطعه شد، امّا ایمان تو استوار ماند و قلب تو قرص تر از ماه شب های مدینه !

اگرچه در کربلا نبودی تا حزن هزار دلهرگی را از دوش حسین علیه السلام برداری، امّا در مدینه ایستادی تا نبض عاشورا را در مدینه به جریان اندازی.

این جا بقیع است.

درست با چشم های مست که از پشت پنجره های پی در پی می نگری، در یک مرثیه مکرر و مواج فرو می ریزی؛ دیگر نه خود را به جای می آوری و نه جز اشک را می نگری

3 - متن ادبی» مادر ادب «نویسنده سید عبدالحمید کریمی

ای همسر بافضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام، دختر دلاوران عرب، ام البنین !

خدا تو را رحمت کند ! نیک همسری برای علی علیه السلام بودی؛ هم او که به برادرش عقیل فرمود: زنی را به همسریم اختیار کن که فرزندانی شجاع برایم به دنیا آورد و» عقیل «، نام تو را بر زبان آورد که شجاع تر از پدران تو، در عرب نبوده است.

و تو، چهار پسر رشید برای علی علیه السلام آوردی تا دوست داران فرزندان زهرا علیهاالسلام باشند و فدائیان حسین علیه السلام در روز

عاشورا.

اگر تو نبودی، چگونه در کربلا،» عباس «دلاور، علمدار دلیر حسین می شد که

ص:84

یزید، لعنت خدا بر او باد از شجاعت او در نگهداری عَلَم در شگفت مانده بود؛ آن جا که دید بر پیکر علم سپاه حسین، تیر بسیار نشسته، مگر جای دست های علمدار. حیرت زده پرسید: این عَلَم در دست چه کسی بوده است، که با این همه تیر، علم را رها نکرده است؟

ای بانوی شرافت و ادب! کرامت تو را می شود در زلال آیینه اباالفضلت دید؛ آن جا که امان نامه شیطان را به سینه خاک کوبید و گفت: حیرتا! زاده ام البنین امان داشته باشد، اما میوه نازنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زاده زهرای مطهّر، امان نداشته باشد؟

اگر تو همسر امیرالمؤمنین نبودی، چه کسی ماه بلند بالای بنی هاشم را به دنیا می آورد، که از طلعت زیبا و جمال دل آرایش، عرب، انگشت حیرت به دندان می گزید؟

بانوی بافضیلت بودی که ابوالفضل را چنان تربیت کردی، تا پشت و پناه حسین و لشگرش باشد و از کشته های دشمن، پشته بسازد.

مرحبا به مادریت، ای مادر ادب! که به نوباوگان خویش فرمودی: از سر ادب. به گل های زهرا علیهاالسلام،» آقا و مولا «خطاب کنند، نه» برادر «. خدا تو را رحمت کند.

هنوز صدای مرثیه هایت در بقیع، در گوش زمان جاری است:

دیگر به من» مادرِ پسران «نگویید؛ چون مرا به یاد شیران قوی پنجه ام می اندازید. من پسرانی داشتم که مرا به نام آنها،» ام البنین «می خواندند.

اما اکنون دیگر برای من پسری نمانده است؛ چهار فرزندم، همچون عقابان تیز پنجه بودند که با مرگ سرخ، زندگی را وداع گفتند.

ای مادر وفا، که روح شریف چهار پسر وفادارت» عباس و جعفر و عثمان و عبداللّه «تجلی گاهِ وفای تو به علی علیه السلام و اولاد علی علیه السلام گردید.

که وفای آنان، درخششی از وفای تو بود!

آیا از شجاعت پدرانت که در رگ های تو جاری بود و از شرافت و فضیلتی که در

ص:85

تو می جوشید، غیر از این انتظار می رفت که فرزندت، قمر بنی هاشم، عبّاس رشید باشد که بر فوج اهریمنان تاخت.

چه نیک می شناختی فرزندانت را که در رثای آنان سرودی:

به من خبر دادند که عباس، با دست های بریده، با صورت به زمین افتاده اما پسرم ! می دانم که اگر عمود آهنین بر سرت نمی کوفتند و شمشیر در دست می داشتی، هیچ کس یارای نزدیک شدن به تو را نداشت.

خدا تو را رحمت کند، ای شجاع زاده شجاع پرور، مادر پسران، ام البنین !

ام البنین صدایت کنم یا...؟

4 - بانوی چهار داغ نویسنده خدیجه پنجی

نام شما را که می برم، بی اختیار دلم هوای مدینه را می کند، دلم پرنده می شود و تا پشت دیوار بقیع، یک نفس بال می گشاید. نام شما را که می برم، هوا معطّر می شود و سکوت از عظمت نامتان جریان می گیرد.

گاهی آن قدر، خود را با تمام بزرگی ات به من نزدیک می کنی که حس می کنم سر بر دامنت نهاده ام و تو با دستان سبز و گره گشا، اشک از چشمانم پاک می کنی، سر بر دامنت نهاده ام و بوی خوش بهشت را، ذرّه ذرّه، نفس می کشم.

چادر سیاه پاک، که انداخته خدا ماه شبچهاردهم را به دامنت

گاهی آن قدر بلند و رفیع می شوی که دیگر پرنده خیالم هر چه بال می زند، به گردِ حضورتان هم نمی رسد !

گاهی آن قدر نزدیکی، که به یک قدم، کنار شما می ایستم؛ کنار مهربانی تان، خوبی تان.

گاهی آن قدر وسیع و دور و ناممکن که هر چه می دوم، دورتر می شوی و در ابتدای راه، فرو می مانم !

باید خودت دست دلم را بگیری ! خودت قدم به قدم به دلم راه رفتن بیاموزی !

من کجا و مادر ماه بنی هاشم کجا؟!

چه قدر پیش خدا حرمت داشتید که شایسته این انتخاب بودید!

چه قدر پاک و مطهّر بودید! افتخار بیشتر از این که ما در فرزندان فاطمه علیهاالسلام باشی؟! قداست بالاتر از این که محرم دردهای علی علیه السلام باشی؟!

بانو! دیگر شنیدن قصّه فرات و ادب سقّای تشنه لب، مرا به شگفتی نمی خواند، آن سقّا که از مشک ادب تو، سیراب شود و عبّاس نشود، عجیب است.

شنیده ام، زمزمه روزها و لالایی شب هایت این بود:» عبّاسم، مبادا فرزندان زهرا علیهاالسلام را برادر صدا بزنی؛ فرق است بین فرزندان فاطمه علیهاالسلام و ام البنین علیهاالسلام «شنیده ام که بارها و بارها، الفبای وفا و ادب را حرف به حرف، به گوش عبّاست هجی کردی. حالا گر ماه بنی هاشم، خدای ادب باشد عجیب نیست؟!

آموزگار عشق و ارادت! آن قدر در لحظه هایت شگفتی آفریدی که تاریخ، انگشت تحیّر به دندان می کرد. کدام ماجرایت را بگویم؟ کدام لحظه ات را بسرایم، که لحظه هایت، آن قدر مقدّسند که در واژه ها نمی گنجند. در هر ماجرا، عشق و ارادت و اخلاص می آموزی، آن گاه که قنداقه عباست را، روی دست می گیری و برای صدقه سری حسین علیه السلام، دور سر مبارک ابا عبدالله می چرخانی...، اگر فاطمه علیهاالسلام، عبّاس تو را» پسرم «نخواند، عجیب است...

تو آمدی؛ در یک روز خوب و قدم به خانه علی علیه السلام نهادی و سایه مهربانی ات را پناه کودکان داغدیده زهرا علیهاالسلام کردی.

تو آمدی و خشتْ خشتْ خانه پر شد از بوی تنت. و تو لبریز از بوی فاطمه علیهاالسلام

بانوی چهار داغ! محبت از این بالاتر، که به همسر بگویی:» مرا فاطمه مخوان، چون حسن و حسین و زینب با شنیدن این نام محزون می شوند «و تو، ام البنین یگانه روزگار شدی.

دسته دستاس، با دست های تو خو گرفت و...

ص:87

تو می روی و خانه، داغ رفتنت را ضجّه می زند.

تو می روی؛ با تمام مهربانی ات؛ با سینه ای که داغ چهار کوه را به سوگ نشسته !

و من، هنوز پشت دیوار بقیع، مهربانی ات را ضجّه می زنم.

و من هنوز پشت دیوار بقیع، در جستجوی دست های گره گشای توام...

و من هنوز حس می کنم که سر بر دامن تو نهاده ام و بوی یاس را از دامن تو می شنوم.

یا ام البنین... !

5 - متن ادبی» سوگ نشین نهر علقمه نویسنده سید علی اصغر موسوی

مادر؛ مادری که اگر چه در کربلا نبود، ولی دلش تا ابد در کربلا ماند و نگاهش بر افق، که آیا» کاروان عشق «را بازگشتی خواهد بود؟

مادری که دلش برای همیشه در کنار» نهر علقمه «، سوگ نشین فرزندی شد که نظیر نداشت در زیبایی و شجاعت !

مادری که دلش در میدان» قتلگاه «بود و نگاهش بر آسمان، که چه وقت،» ماه «، بار دیگر خواهد تابید !

مادری که یک عمر، دست از» حسین حسین «گفتن بر نداشت و تمام غریبانه هایش را، حتی سوگ عزیزانش را با نام حسین علیه السلام همراهی کرد !

مادری که» ام البنین علیهاالسلام «بود، ولی آیینه نگاهش از آسمان کربلا، تنها اشکِ خونین ستارگان را چید؛ آن گاه که راوی، از عبور نیزه ها روایت می کرد !

مادری که حتی کوچه های» مدینه «، مرثیه سرای اندوه سترگ او شدند و به استقامت و صبر او ایمان آوردند !

مادری که» وفا «، اولین درس زندگی و» شجاعت «، عالی ترین سرشت همسری اش بود و» صحبت «، بالاترین باور مهر پروری اش

مادری که برای همیشه، با ناله های نینوایی، به یاد پسرانش، لالایی سرود و سروده هایش را فرات، هر روز، هنگام غروب نجوا می کند!

ص:88

مادری که بعد از شهادت» عباس علیه السلام «، دیگر به ماه نگاه نکرد و آسمان مدینه، نعمت نورافشانی اش را از دست داد!

مادری که در کربلا نبود، ولی تا ابد در کربلا ماند و دل از» گودال قتلگاه «نگرفت و فریاد» یا حسین «اش را نه تنها در مدینه، که از صحن مطهر کربلا می توان شنید! درود خداوند و سلام پاکان، بر روح بلند و وفاداری بی نظیرش باد!

6 - متن ادبی دیگر مرا ام البنین نخوانید نویسنده نزهت بادی

دیگر مرا ام البنین نخوانید؛ تا جای پای خاطرات برهنه کودکی های پسرانم در ساحل خالی دریای توفانی خیالم، با اندوه مادرانه ام، پُر نشود!

کدام تندیس تاریخی، در میانه میدان شهر آرزوهای زیر تیغ رفته ام، می تواند گوشه ای از پیکره دست نیافتنی عباس علیه السلام را تجسمی دوباره بخشد؟

آن بغض پنهان در رجزهای ناخوانده» ابن اسداللّه «که در ابهت غرش هیچ شیری بازگو نخواهد شد، تارهای حنجره زخمی مرا نیز از صدای زندگی انداخته است!

مرا به نام مادر خطاب نکنید، تا گهواره عقاب تیزبال بنی هاشمی ام، بر فرار قله کوه های غرورم، با لرزش دستان ناامیدم از حرکت باز نایستد!

چه کسی برق آسمان چشمان درخشان او را به باران خون و اشک تبدیل کرد؛ بی آن که از صدای رعدآسای تکان بال و پرش بهراسد؟

پدرش علی علیه السلام که دست خدا بود، او را به دور دست ترین نقطه آسمانی، مشق پرواز داده بود تا پنجه هیچ کفتاری نتواند بال و پرش را زخمیِ خیانت خویش کند!

آه از آن لحظه ای که عقابی بر زمین بیفتد!

همین است که از عاشورای خبر مصیبت علقمه تا کنون، زمین زیر پایم می لرزد و من برای پیری ام، عصایی نمی یابم جز قامت خمیده زینب علیهاالسلام که مهتاب نیمه جان شب های کوری دلم گشته

7 - متن ادبی نویسنده خدیجه پنجی

سلام، مادر شهامت، مادر رشادت و مادر شهادت! چه نیک آرمیده ای! چقدر آسوده، صورت به خاک نهاده ای! انگار همین دیروز بود! علی علیه السلام به عقیل فرمود: برایم از قبیله ای رشید و شجاع، همسری بیاب!

و تو، برگزیده این انتخاب بودی تا قدم به خانه وحی بگذاری

تا سایه مهربانی ات را مادرانه، بر خانه وحی بگسترانی.

که تو هم فاطمه بودی؛ فاطمه ای که می خواست جگر گوشه های بانویش فاطمه علیهاالسلام را پناه باشد!

فاطمه ای که می خواست زینبِ فاطمه علیهاالسلام را مادری کند! فاطمه ای که می خواست حسین فاطمه علیهاالسلام را عاشقانه خدمت کند!

تو آمدی! یعنی باید می آمدی! تا مادر حماسه شوی و حماسه را در دامان خود بپروری.

هنوز تاریخ، لحظه ورودت به خانه وحی را به خاطر دارد!

تو، عروس مهربانی ها و خوبی ها، قدم به خانه نگذاشتی و گفتی: تا دختر بزرگ خانه اجازه نفرماید، وارد نمی شوم.

و این، از بانویی چون تو، دور نبود، که همه تاریخ، به ادب و نجابت و وقار تو سوگند می خورد.

تو آمدی و خاتون مهربان خانه شدی، تا زینب علیهاالسلام، سنگ صبوری برای درد دل داشته باشد.

تا حسین علیه السلام، بیش از این، در اندوه کوچه های بنی هاشم، تنها نماند.

تا حسین علیه السلام... آه! همه می دانند که تو چقدر فرزندان فاطمه علیهاالسلام را دوست می داشتی.

آن قدر، به فرزندان بانویت فاطمه علیهاالسلام، عشق داشتی که به مولایت علی

ص:90

علیه السلام گفتی: مولا ! دیگر مرا فاطمه خطاب نکنید؛ به خدا تاب اندوه کودکان بانو را ندارم؛ نام فاطمه علیهاالسلام دل زینب را به درد می آورد. و آنوقت تو شدی ام البنین؛ مادر سروهای آزاده !

تو آمدی تا نوری دیگر از خانه علی علیه السلام ساطع شود و شعاعش، همه هستی را به تماشا بخواند. با تو، نور علی نور، تحقق یافت و ماه بنی هاشم، قمر منظومه ولایت گردید و به حق، تو لایق این ماه بودی.

ام البنین !

اینک تو مادر پسری هستی که قرار است علمدار کربلا باشد و ساقی گل های محمدی صلی الله علیه وآله وسلم.

تو مادرِ آفتابی شدی، که قرار است، تمام عالم در سایه امن، بیاساید. و به راستی که فقط تو لایق این ماه بودی !

مگر می شود از تو نگفت؟

مگر می شود از آن همه عظمت حرفی نزد؟ !

وقتی خبر شهادتِ پسرت را، امیدت را و نور چشمت را شنیدی، گفتی: پسرم فدای حسین فاطمه ! سلام بر تو، مادر وفا، مادر ادب و مادر عشق ! ام البنین

8 - صبورتر از همه مادران دل سوخته:

سکوت تلخ بقیع را مویه های جانسوز مادری در هم می شکند:

دیگر به من مادر پسران نگویید؛ چون مرا به یاد شیران قوی پنجه ام می اندازید. پسرانی داشتم که مرا به نام آن ها ام البنین می خواندند

اما اکنون دیگر برای من پسری نمانده است؛ چهار فرزندم، همچون عقابان تیز پنجه بودند که با مرگ سرخ، زندگی را وداع گفتند.

مادری که خواسته بود فاطمه نخوانندش تا حزن و اندوه، میهمان دلهای کودکان فاطمه نشود...

مادری که مادر حماسه بود و وفا و فضیلت؛ مادر بزرگواری و کرم؛ مادر شجاعت و استقامت... و امروز بقیع سوگوار اوست. سوگوار مادری که صبوری اش، ایستادگی و پایداری را معنا کرد؛ مادری که نامش یادآور اقیانوس ادب، فروتنی و صداقت بود...

بزرگ بانو! واگویه هایت را چگونه فریاد کردی که پژواک وجود دردمندت همچنان در جان جهان جاری است؟...

شجاع زاده ی شجاع پرور! راز و رمز اشک هایت چه بود که افشاگرانه هدف های شوم و اراده های پلید و کردارهای جنایت کارانه نابکاران و ستمگران را برملا می کرد؛ همان گونه که مظلومیت آل الله را فریاد می کشید؟...

آموزگار عشق و ارادت! عشق را چگونه یافتی که پسرانت را آموختی تا سایه سار عقیله بنی هاشم و سپر بلای خون خدا باشند؟... پسرانت را آموختی که چشمانشان در برابر خصم، ذوالفقار باشد و دستانشان گلوگاه معرکه را بفشارد و رو به قبله ابروی حسین (علیه السلام) قامت ببندند...

ام العشق، ام الوفا! در زمزمه های شبانه ات چه می خواندی در گوش عباست که دست هایش، متبرک ترین پل استجابت شدند. قیامتی برپا کردند که قامت بیدار را درهم شکستند. اسطوره تاریخ شدند و مثنوی موزون ایثار را در شاهنامه ذهن بشر حک کردند...

چه کسی جز تو می توانست دلاوری در دامن بپروراند که سقای تشنه ترین و جگرسوخته ترین لشکر تاریخ باشد؟... چه کسی جز تو می توانست شیرمردی بیاورد تا در عرصه پیکار تزلزل به ارکان یلان پوشالی و طبل های توخالی بیفکند؟...

چه کسی جز تو می توانست دانای راز آب ها را بیاموزد تا ساقی جامی باشد که ملائک حسرت نوش زلال آن باشند، جامی که عطش آباد تاریخ، چشم امید به آن دارد... چه کسی جز تو می توانست عباسی بیاورد که ماهتاب شب های تنهایی حسین (علیه السلام) باشد، چهره زیبای انسان در ملکوتی ترین حالات ایثار و فداکاری، ترجمه زخم های انسان به زبان ملکوت... چه کسی جز تو می توانست قصیده

عاشقانه عباس را در گوش زمان بخواند و صبورتر از همه مادران دلسوخته، به ایثارش ببالد...؟!

اینک آرام بگیر بانو در این گوشه غربت که طنین نوای جان سوزت هماره در گوش زمان جاری خواهد بود؛ تا آن زمان که رودها، موج زنان، داغ عبّاست را بر سینه می زنند و تا هر زمان که پروانگان بال سوخته و لبان ترک خورده تشنگی که از سرزمین آسمانی عشق آمده اند، حماسی ترین روضه های عالم را با نام عبّاس تو می خوانند...

چشمه ی خوراز فلک چارمین سوخت ز داغ دل أمّ البنین

آه دل پرده نشین حی برده دل از عیسی گردون نشین

مرغ دلش زار چو مرغ هَزار داده ز کف چار جوان گزین

نغمه ی داوودی بانوی دهر کرده بسی آب، دل آهنین

ناله و فریاد جهان سوز او لرزه در افکنده به عرش برین

چشمه ی خور: قرص آفتاب

آیت الله العظمی غروی اصفهانی) کمپانی (1، دیوان کمپانی، ص 154

9 - حضرت ام البنین (س) الگوی زن مسلمان: محمدکاظم بدرالدین

زمان، هیچ گاه با یادهای غبارگرفته دمساز نمی شود. بسیارند نام هایی که زیر این آسمان پهناور گم شده اند، اما نامی استوار با همه داغ های متراکم در اوج آسمان ایستاده است تاریخ، تمامی نسب نامه ها را ورق می زند و می گوید: شانه های تحمل اندوه، از نام امالبنین، خجلند. تاریخ، گزافه نمی گوید و واقعیت را آن چنان که هست، می نماید.

زنی با استقامتی ستودنی، روبه روی نغمه هایی از رنج و روح خشن اندوه قرار گرفته است و نغمه پیروزی او از لابه لای برگ های زمان به گوش می رسد. نوای سپید

سرفرازی به همراه نام جاویدش، در بادهای پیغام رسان منتشر است. همه با این لحن و نوا آشنایند، همه او را می شناسند؛ همسر علی، مادر عباس، چقدر زیبا شهامت خاندان خود را کنار اقیانوس بی پایان حیدر (علیه السلام) آورد و چقدر شیوا اقتداگر ایین مهربانی بود و توانست وجود خود را در الفت به مولا (علیه السلام) خلاصه کند.

امالبنین (س)، فاطمه دوم و همسری دیگر برای علی بود؛ و این یک قاعده کلی است که هرکس همسر علی شود، رنگ مظلومیتِ ریشه دار و سروده های فراوان زخم، به خود می گیرد.

و تو ای بانوی اندوه و رضایت. نمی دانم چه سرّی در نام خورشیدی توست که هنگام سرودنت، آواز باران از دل های ما عبور می کند و نور روی نور چیده می شود.

کاش می شد از همه آنانی که به نیازهایشان دست تبرک کشیده ای، آمار گرفت.

کاش می شد همه از خاطرات روشن دخیل بستن به نامت می گفتند. به ظراستی چه کرده ای بانو با قلب هایی که به تو چشم دوخته اند.

من چه بگویم که کربلا با آنکه نه تو و نه او، هیچ کدام یکدیگر را ندیده اید عجیب تو را ستوده است. کربلا پشت سر هم از مصیبت های جان گداز عباس و دیگر فرزندانت گفت و تو با یک مشت خاطرات سوخته، تنها کلمات شیرین تسلیم بر زبان جاری کردی. کربلا باعث شد تو بهتر و بیشتر شناخته شوی و صبوری، بر خود ببالد که الگویی چون تو دارد.

به رسم همیشه، محافل نام او را می برند، اما حاشا که شب، گیسوپریشی لحظه هایش را دیده باشد. ما نیز از امالبنین می گوییم درحالی ظکه جزع و زاری، غریبه ای طردشده به ظدست صبور اوست

10 - تقدیم به ام البنین (علیها السلام):

روزی که علی بن ابیطالب با عقیل مشورت کرد و از آن پیر نسب شناس همسری خواست که) ولدتها الفحوله (فرزندانش شیر مردان روزگار باشند، هیچ کس حتی

عقیل نفهمید که چرا و از چه جهت؟ اما تو را نمی دانم. تا بحال فکر نکرده بودم شاید می دانستی. پس بگذار بگوئیم نمی دانستی.

تو! فاطمه کلابیه! که به پاکدامنی شهره بودی... اما چون تو کم نبودند در آن عصر و او تو را برگزید. نمی دانم آنروز به او چگونه جواب دادی، اما آنقدر می دانم که نوعروس خانه حیدر شدی.

نامت فاطمه بود؛ اما دوست نداشتی فاطمه صدایت کند. نخستین بار که تو را فاطمه خواندند، نشستی و در غم تنهاترین بانوی آسمانی، زار گریستی و یادش را در دل زنده نگاه داشتی. خود را با آفتاب عظمت او مقایسه نمودی و گفتی: "مرا فاطمه مخوانید. فاطمه کوثر رسول است، مادر هستی است. من کنیز اویم، البته اگر این افتخار نصیبم شود."

و باز مردم دهان ناپاک مدینه سخن آغاز کردند که دیگر حسنین و زینبین روز خوشی نمی بینند!) مگر نه اینست که همین مردم آنها را یتیم کرده بودند با یاری نکردن علی و فاطمه؟؟! (اما آن روز تو با علی شرطی کردی که: مولای من! دیگر مرا فاطمه مخوانید که با هر بار بردن نام آن کوثر رسول تن کودکان را لرزان می بینم! روز اول به خدمت زینب رفتی که طفلی ? ساله بود و گفتی که به خدمت خانه و شما آمده ام! کدبانوی خانه شمائید خانمم! و اینگونه زندگی آغاز شد تا آنزمان که خدا به تو و علی فرزندی عطا کرد.

و باز هم شروع کردند که: دیگر تمام شد. فرزند خودش که بیاید دیگر اولاد زهرا از چشم میافتند اما...

آن روز که برخاستی کودکان و علی بر سر سفره غذا بودند. عباست را آرام در آغوش گرفتی و نزدشان رفتی و ناگهان همه دیدند بجز زمین که بر گرد سر این کودکان و پدرشان می چرخد کودک شیرخواره ای و مادرش نیز خود به تنهایی گردشی عظیم آفریده اند که عالمیان را انگشت حیرت به دهان گذاشته...

عباس من به فدایتان! آرام آرام میگفتی و میگریستی. به فدای تو حسن جان! به فدای تو زینب جان. به فدای تو ام کلثوم و ناگهان دیگر فدایش کردی... به فدایت

شود حسین فاطمه. من کنیز این خانه ام و شمایان اربابان فضل و کمال! کنیززاده را چه به برابری و برادری با شما...

آری، تو کوثر رسول نبودی؛ اما درس آموخته مکتب او بودی، اما اکنون بقیع، مهمانی تازه دارد. رفتی و عاشقانه در جوار مادر علی (علیه السلام) و فرزند او امام حسن مجتبی (علیه السلام) رخ در خاک دلربای بقیع کشیدی.

1 - اعلام النساء المؤمنات، محمد حسون - ام علی مشکور تهران، انتشارات اسوه، 1411 ق

2 - اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، عمر رضا کحاله، دمشق 1379 ق

3 - اعیان الشیعه، سید محسن امین، تحقیق حسن امین، بیروت، دارالتعارف، 1403 ق، جلد 7، 6

4 - ام البنین، محمد علی سالکی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی 1382

5 - شروع مرثیه عاشورا، ذبیح ا... صاحبکار، نگاه حوزه، ش 78-77، فروردین 1381

6 - ادب الطف او شعر الحسین، جواد شبر، بیروت، دارالمرتضی، 1409 ق

7 - مجموعه آثار، ج 17، ص 242، نویسنده: شهید مطهری

8 - ستاره درخشان مدینه حضرت ام البنین (س)

9 - ام البنین (س) زیباترین الگوی نامادری!، یکتایی، محمدرضا، ناشرفارابی

10 - ام البنین (س)، مادر مهتاب پدیدآورنده ناحیدطیبی

11 - ام البنین نمادی از خودگذشتگی، محمد رضا عبد الامیر انصاری

12 - بحار الانوارعلامه مجلسی ج 45

13 - ام البنين سیده نساء العرب، سیدمهدی سویج

14 - مادر فرزندان زهرا (س)، ابوالفضل هادی منش

15 - ام البنین شمع یتیمان علی (علیه السلام)، محمد آخوند، انتشارات یاس زهرا

16 - ام البنین (علیه السلام)، سلمان هادی طعمه، ناشردارالبقیع

17 - ام البنین بانوی ایثار، فرزانه یاورزاده

18 - ام البنین شیرزن ولایت مدار، علی اکبرخدایی

19 - ام البنین مادری بربلندای معرفت

ص:96

20 - ام البنین اسوه مادران وهمسران شهید، فاطمه اسلامی

ادامه دارد....

منابع وپینوشتها:

1 - اصول کافی کلینی وسردار کربلا ص 33

2 - وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 14، ص 29. با اندکی تغییر در کتاب مقنعه شیخ مفید ص 79 ، المجازات النبویه ص 61 وسردار کربلا ص 33

3 - نکت الهمیال ص 200 وکتاب سردار کربلا یا ترجمه العباس از سید عبدالرزاق موسوی المقرم ص 34

4 - قمر بنی هاشم، مقرم، ص 15.

5 - عمده الطالب وسرالسلسله وسردارکربلا ص 34

6 - تنقیح المقال، علامه مامقانی، ج 3، ص 70 با ترجمه.

7 - مدینه المعاجز ص 115 وسردار کربلا ص 34

8 - اختصاص شیخ مفید وکتاب بصائرالدرجات وسردار کربلا ص 35

9 - مستظرف ج 1 ص 70-61 وکتاب یردارکربلا ص 35

10 - قمر بنی هاشم، عبدالرزاق المقرم، ص 9.) قابل توجه که دربعضی از کتب نام او حرام ذکر شده (

11 - همان، ص 10. مقاتل الطالبین ص 22 وبطل العلقمی 1/92

12 - قرآن کریم، سوره ابراهیم / 24.

13 - عبدالرزاق المقرم، قمر بنی هاشم، ص 10

14 - مامقانی، تنقیح المقال، ج 3، ص 70 با ترجمه

15 - قمر بنی هاشم، ص 1113. محقق بزرگ شیخ عبدالواحد مظفر در کتاب خود» بطل العلقمی «به تفصیل درباره این خاندان گرامی و باقیات صالحات آنان سخن رانده است.

16 - دکتر احمد بهشتی، قهرمان علقمه، ص 32 و بَطَلَ العلقمی، عبدالواحد مظفر، ج 1، ص 167

17 - شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج 14، ص 31

ص:97

18 - شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج 14، ص 51

19 - علی اکبر مظاهری، جوانان و انتخاب همسر، ص 116

20 - علی اکبر مظاهری، جوانان و انتخاب همسر، ص 116

21 - مقرّم، قمر بنی هاشم، ص 26 با ترجمه

22 - محمدعلی الناصری، مَولِد العباس بن علی (علیه السلام)، ص 26 با ترجمه

23 - محمدعلی الناصری، مَولِد العباس بن علی (علیه السلام)، ص 28 با ترجمه

24 - محمدعلی الناصری، مولد عباس بن علی (علیه السلام)، ص 36

25 - مولد عباس بن علی (علیه السلام)، محمد علی الناصری، صص 36-38. وکتاب مادر مهتاب

26 - همان، ص 39

27 - مقرّم، قمر بنی هاشم، ص 51

28 - الکبریت الاحمر، ج 3، ص 144

29 - وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 14، ص 29.

30 - زندگانی حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) ص 21 وکتاب چهره درخشان قمربنی هاشم ص 59

31 - باقر شریف قرشی، زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص

32 - ذبیح اللّه محلاتی، ریاحین الشریعه، ج 3، ص 294، تنقیح المقال، ج 3، ص 70 و منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی، ص 226.

33 - مقاتل الطالبین ص 56 و بحارالانوار ج 45 ص 40) ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی، ج 3، ص 294 و تنقیح المقال، ج 3، ص 70.

34 - قمر بنی هاشم، مقرم، ص 16.

35 - مامقانی، تنقیح المقال، ج 3، ص 70 با ترجمه

36 - مامقانی، تنقیح المقال، ج 3، ص 70 با ترجمه

37 - علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 42، ص 93

38 - احمد بهشتی، قهرمان علقمه، ص 40، به نقل از انیس الشیعه

39 - ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی، ج 3، ص 294 و تنقیح المقال، ج 3، ص 70.

40 - ذبیح اللّه محلاتی، ریاحین الشریعه، ج 3، ص 294

41 - همان، ص 16.

42 - احمد لقمانی، سپهسالار عشق، ص 23

43 - علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 42، ص 89

44 - محدثات شیعه، دکتر شهلا غروی نایینی، ص 53.

45 - عبدالحسین مؤمنی، زندگانی قمر بنی هاشم باب الحوائج، ص 137.

46 - ستاره درخشان مدینه حضرت امالبنین (س)، ص 122

47 - چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام، ج 1 ص 464

48 - چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام، ج 1، ص 464

49 - حیاه العباس، شیخ جعفر، ص 46

50 - ام البنین نماد از خود گذشتگی

51 - اعیان الشیعه، ج 2 ص 289

52 - العباس علیه السلام، ص 18

53 - عباس بن علی رائد الکرامه، ص 23

54 - زینب الکبری علیه السلام، ص 25

55 - العباس علیه السلام، ص 72

11 - بنام قطره قطره آب بخیل فرات

مادر؛ مادری که اگر چه در کربلا نبود، ولی دلش تا ابد در کربلا ماند و نگاهش بر افق، که آیا» کاروان عشق «را بازگشتی خواهد بود؟

مادری که دلش برای همیشه در کنار» نهر علقمه «، سوگ نشین فرزندی شد که نظیر نداشت در زیبایی و شجاعت!

مادری که دلش در میدان» قتلگاه «بود و نگاهش بر آسمان، که چه وقت،» ماه «، بار دیگر خواهد تابید!

مادری که یک عمر، دست از» حسین حسین «گفتن بر نداشت و تمام

ص:99

غریبانه هایش را، حتی سوگ عزیزانش را با نام حسین علیه السلام همراهی کرد!

مادری که» ام البنین علیهاالسلام «بود، ولی آیینه نگاهش از آسمان کربلا، تنها اشکِ خونین ستارگان را چید؛ آن گاه که راوی، از عبور نیزه ها روایت می کرد!

مادری که حتی کوچه های» مدینه «، مرثیه سرای اندوه سترگ او شدند و به استقامت و صبر او ایمان آوردند!

مادری که» وفا «، اولین درس زندگی و» شجاعت «، عالی ترین سرشت همسری اش بود و» صحبت «، بالاترین باور مهر پروری اش

مادری که برای همیشه، با ناله های نینوایی، به یاد پسرانش، لالایی سرود و سروده هایش را فرات، هر روز، هنگام غروب نجوا می کند!

مادری که بعد از شهادت» عباس علیه السلام «، دیگر به ماه نگاه نکرد و آسمان مدینه، نعمت نورافشانی اش را از دست داد!

مادری که در کربلا نبود، ولی تا ابد در کربلا ماند و دل از» گودال قتلگاه «نگرفت و فریاد» یا حسین «اش را نه تنها در مدینه، که از صحن مطهر کربلا می توان شنید! درود روح آسمانی اش، در سایه سار کوثر، شاد، و شفاعت بشکوهش، دستگیرمان باد!

12 - سلام بر نوحه ها و زجه هایت... سلام بر اشکها و ناله هایت...

ای همسر بافضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام، دختر دلاوران عرب، ام البنین!

خدا تو را رحمت کند! نیک همسری برای علی علیه السلام بودی؛ هم او که به برادرش عقیل فرمود: زنی را به همسریم اختیار کن که فرزندانی شجاع برایم به دنیا آورد و» عقیل «، نام تو را بر زبان آورد که شجاع تر از پدران تو، در عرب نبوده است.

و تو، چهار پسر رشید برای علی علیه السلام آوردی تا دوست داران فرزندان زهرا علیهاالسلام باشند و فدائیان حسین علیه السلام در روز

عاشورا.

اگر تو نبودی، چگونه در کربلا،» عباس «دلاور، علمدار دلیر حسین می شد که یزید، لعنت خدا بر او باد از شجاعت او در نگهداری عَلَم در شگفت مانده بود؛

ص:100

آن جا که دید بر پیکر علم سپاه حسین، تیر بسیار نشسته، مگر جای دست های علمدار. حیرت زده پرسید: این عَلَم در دست چه کسی بوده است، که با این همه تیر، علم را رها نکرده است؟

ای بانوی شرافت و ادب! کرامت تو را می شود در زلال آیینه اباالفضلت دید؛ آن جا که امان نامه شیطان را به سینه خاک کوبید و گفت: حیرتا! زاده ام البنین امان داشته باشد، اما میوه نازنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زاده زهرای مطهّر، امان نداشته باشد؟

اگر تو همسر امیرالمؤمنین نبودی، چه کسی ماه بلند بالای بنی هاشم را به دنیا می آورد، که از طلعت زیبا و جمال دل آرایش، عرب، انگشت حیرت به دندان می گزید؟

بانوی بافضیلت بودی که ابوالفضل را چنان تربیت کردی، تا پشت و پناه حسین و لشگرش باشد و از کشته های دشمن، پشته بسازد.

مرحبا به مادریت، ای مادر ادب! که به نوباوگان خویش فرمودی: از سر ادب. به گل های زهرا علیهاالسلام،» آقا و مولا «خطاب کنند، نه» برادر «. خدا تو را رحمت کند.

هنوز صدای مرثیه هایت در بقیع، در گوش زمان جاری است:

دیگر به من» مادرِ پسران «نگویید؛ چون مرا به یاد شیران قوی پنجه ام می اندازید. من پسرانی داشتم که مرا به نام آنها،» ام البنین «می خواندند.

اما اکنون دیگر برای من پسری نمانده است؛ چهار فرزندم، همچون عقابان تیز پنجه بودند که با مرگ سرخ، زندگی را وداع گفتند.

ای مادر وفا، که روح شریف چهار پسر وفادارت» عباس و جعفر و عثمان و عبداللّه «تجلی گاهِ وفای تو به علی علیه السلام و اولاد علی علیه السلام گردید.

که وفای آنان، درخششی از وفای تو بود!

آیا از شجاعت پدرانت که در رگ های تو جاری بود و از شرافت و فضیلتی که در تو می جوشید، غیر از این انتظار می رفت که فرزندت، قمر بنی هاشم، عبّاس رشید

ص:101

باشد که بر فوج اهریمنان تاخت.

چه نیک می شناختی فرزندانت را که در رثای آنان سرودی:

به من خبر دادند که عباس، با دست های بریده، با صورت به زمین افتاده اما پسرم ! می دانم که اگر عمود آهنین بر سرت نمی کوفتند و شمشیر در دست می داشتی، هیچ کس یارای نزدیک شدن به تو را نداشت.

خدا تو را رحمت کند، ای شجاع زاده شجاع پرور، مادر پسران، ام البنین !

13 - میهمان بهشت:

گویا آسمان مدینه رنگ و بوی عزا گرفته. ام البنین علیها السلام در بستر غنوده و خاطرات تلخ و شیرین گذشته را به یاد می آورد. خاطراتی که یادآور گذشته پرفراز و نشیب اوست.

اولین خاطره ای که در ذهنش نقش می بندد، زمانی است که عقیل او را برای برادرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام خواستگاری کرد و گفت:

علی علیه السلام همسری می خواهد که از او فرزندی جنگجو و تک سوار پدید آید، پسری که قهرمان عرب لقب گیرد. و آن زن کسی نبود جز فاطمه کلابیه؛ آری فاطمه !

فاطمه ای که می خواست جای خالی فاطمه سفرکرده را برای علی علیه السلام و کودکان داغدارش پرکند. و گیسوان زینب علیها السلام را به جای مادر مهربانش زهراعلیها السلام شانه بزند و دست نوازش بر سر و روی حسنین علیهما السلام بکشد و ام کلثوم را مادرانه در آغوش گیرد.

از این پس او بانوی خانه ای می شد که انوار لاهوتیش تا فراسوی ملکوت کشیده شده بود و گذرگاه فرشتگان و ملائک مقرب درگاه حق بود و قدسیان عالم بالا، فوج فوج برای تبرک جستن از این وجودهای نازنین هبوط می کردند.

آری فاطمه قدم به خانه ای می گذاشت که داغ فراق فاطمه علیها السلام زخمی

عمیق و جان سوز در دل یتیمانش پدید آورده بود و زینب علیها السلام در دوران کودکی خانه دار کوچک این سرای بهشتی شده بود.

و علی علیه السلام چه عاشقانه او را فاطمه خطاب می کرد، ولی وقتی نام فاطمه علیها السلام از زبان علی علیه السلام در خانه طنین انداز می شد، اشک غم در چشمان زینب حلقه می زد و رنگ از رخسار حسین علیه السلام می پرید و قلب او با دیدن این صحنه های جانسوز شرحه شرحه می شد. او از علی علیه السلام خواست تا او را با این نام نخواند. زیرا نام فاطمه علیها السلام داغ یتیمان فاطمه علیها السلام را زنده می کرد. و آن گاه که عباس علیه السلام، عبدالله علیه السلام و عثمان علیه السلام و جعفرعلیه السلام، زمین خاکی و عرش الهی را غرق در شادی و سرور کردند او را ام البنین علیها السلام خواندند و چه نیکو نامی:

مادر پسران!

پسرانی که بارها و بارها آنان را فدائی حسین علیه السلام خوانده بود.

حسین علیه السلام که با هر لبخندی، او را جانی دوباره می بخشید و روح بی تابش را آرامش می داد.

او به یاد آورد زمان تولد عباس علیه السلام را؛ آن هنگام که علی علیه السلام دستان او را غرق بوسه کرد و بی قرار گریست و در پاسخ علت بی قراری و اشک فرمود: "این دست ها روز عاشورا در راه فرزندم حسین علیه السلام جدا خواهد شد."

و بارها از زبان زینب علیها السلام شنیده بود که چگونه عباس علیه السلام وفا و ادب را شرمنده خویش کرد و با دستان فتاده اش حماسه ازلی آفرید.

نیز زمانی را به یاد آورد که کاروان زخمی اسراء به مدینه بازگشتند. او کنار قبر رسول خداصلی الله علیه وآله، زینب علیها السلام را در آغوش فشرد و پیش از همه از مولایش حسین علیه السلام پرسید؛ زانوان زینب علیها السلام سست شده، قلبش فرو ریخت و گریه امانش را برید و فریاد برآورد:

» حسین علیه السلام را با لب تشنه سر بریدند «

و زمانی را به یاد آورد که سپر خون آلود عباس علیه السلام را از میان چادرش بیرون آورد و مقابل دیدگان اشکبار ام البنین نهاد؛ در این لحظه آن چنان قلبش به درد آمد که بی هوش در خاک غلطید.

پس از آن، دیگر بقیع رنگ تلخ سکوت را بر خود ندید. ندبه های ام البنین علیها السلام دوست و دشمن را به فغان وا می داشت و زمین و آسمان را به لرزه می انداخت.

حال، پس از تمامی شدائد و سختی های روزگار، لحظه وصال نزدیک است.

عباس علیه السلام با بال های گشوده در میان دروازه بهشت ایستاده و ورود مادرش را انتظار می کشد زهراعلیها السلام و علی علیه السلام با تبسمی شیرین بر لب، چشم بر آسمان دوخته اند. حسین علیه السلام با عبایی سپید بر دوش، در میان خیل ملائک برای دیدارش لحظه شماری می کنند.

ام البنین علیها السلام با قلبی آرام چشم از این دنیای فانی فرو می بندد و به سوی آسمان معبودش پرمی گشاید و یقین دارد که بهشت و تمامی ساکنان افلاکیش حضور سبز او را می طلبند

منبع اشعار: سایتهای اینترنتی مختلف

تنها منجی

زندگینامه قمر بنی هاشم قسمت اول

اشاره

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 4:25 ئبعد از ظهر روز 1394/4/25

ص:104

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

زندگینامه قمر بنی هاشم قسمت اول

مقدمه:

با میلاد ماه بنی هاشم (علیه السلام) جهان فروغی دیگر یافت واز افق مجد علوی اختری تابناک درخشیدن گرفت مولودی که از کانون شجاعت شیر نوشید، در دامان خلیفه الهی رشد یافت واز پدر ائمه (علیه السلام) در سرشتش بهره ها داشت

پس عباس اگرگام مینهاد به راه شرف وسیادت بود اگرسخن میگفت به رشد وهدایت لب می گشود اگرمینگریست به سوی حق بود اگرروی میگرداند از باطل بود اگر عزت نفس میورزید از ستم وتعدی بود وبالاخره اگر جان باخت در طریق دین مبین بود

آری براستی که عباس (علیه السلام) استوانه فضیلتها بود وبهترین اسوه در کرامت وبزرگ منشی واینها همه پرتو انوار سید الشهدا (علیه السلام) بود که در آیینه تمام نمای وجود قدسی وی تجلی می یافت وبی شک یکی از مصادیق بارز آیات:

» قسم به خورشید وآن هنگام که فروغ میبخشد وقسم به ماه آن زمان که دنبال خورشید روان است «حسین وعباس (علیه السلام) می باشند او در همه حال در پشت سر امامش حرکت میکرد حتی در ظهور جسم شریفش به این عالم شهود هم یک گام از مولایش عقب است!! چنانچه میلاد امام حسین (علیه السلام) در سوم شعبان است وولادت عباس (علیه السلام) در چهارم شعبان سال 26 هجری است (1) هنگامی که به دنیا آمد امیرالمومنین بسیار شادمان شد وبسیار گریست واو را بوسه باران کرد چون

میدانست او چگونه به شهادت میرسد

میلاد او به اشک وفقدان او به گریه

گویا که ارتباطی است مابین این تو را

میلاد او بگریاند مولی الموحدین را

در ماتش نشاندند سلطان کربلا را

بعد از حسین آمدو پیش از برادرش رفت

یعنی ادب به جایش هروقت وهرکجارا

ص:105

این زندگینامه علمدار عشق است که تقدیم میکنم به پیشگاه سردار کربلا ، قهرمان نینوا، علمدارکوی وفا، پیشتاز شهیدان دشت صفا، ماه تابان آل طاها، شیر بیشه فضیلتها وبرآورنده حاجتها: باب الحوائج قمربنی هاشم ابوالفضل عباس

بیوگرافی ماه بنی هاشم:

اسم: عباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام

کنیه: ابوالفضل

لقب: قمر بنی هاشم، باب الحوائج، طیار، اطلس، سقا و غیره

تولد: 4 شعبان سال 26 هجری در مدینه طیبه) اقوال دیگر نیز در تاریخ آمده است (

شهادت: محرم الحرام سال 61 هجری، در کربلای معلی، کنار نهرعلقمه

پدر: امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام، مولود کعبه، شهید محراب و مظلوم تاریخ

مادر: فاطمه کلابیه، معروف به ام البنین سلام الله علیه

عمر مبارک: 34 الی 35 سال

سمت در کربلا: پرچمدار و فرمانده ارتش سیدالشهداء امام حسین علیه السلام و سقای تشنه لبان

خلیفه غاصب زمان به هنگام شهادت: یزیدبن معاویه لعنه الله علیه

قاتل: حکیم بن طفیل سنبسی

از مجموع کتب انساب و تاریخ بر می آید که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، بر حسب زمان تولد، پنجمین پسر حضرت امیر المؤ منین علی علیه السلام بوده است:

ص:106

1 - حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، تولد سال 3 هجری، شهادت سال 50.

2 - حضرت امام حسین علیه السلام، تولد سال 4 هجری، شهادت سال 61.

3 - حضرت محسن که در سال 11 سقط و شهید شد.

4 - محمد حنفیه، تولد سال 16، وفات سال 81

5 - عباس اکبر، تولد بین سالهای 26-24، شهادت سال 61

لازم به ذکر است که حضرت عباس (علیه السلام) با امیرالمومنین 14 سال وبا امام حسن مجتبی (علیه السلام) 24 سال وبا امام حسین (علیه السلام) نزدیک 34 سال زندگانی کردند بنابراین در روز شهادت ایشان 34 ساله بودند

پدر ومادر حضرت ابوالفضل (علیه السلام):

حسب و نسبی والاتر و درخشان تر از نسب حضرت، در دنیای حسب و نسب وجود ندارد. عباس از بطن خاندان علوی برخاسته است، یکی از والاترین و شریف ترین خاندان هایی که بشریت در طول تاریخ خود شناخته است، خاندانی تناور و ریشه دار در بزرگی و شرافت که با قربانی دادن در راه نیکی و سود رسانی به مردم، دنیای عربی و اسلامی را یاری کرد و الگوهایی از فضیلت و شرف برای همگان بجا گذاشت و زندگی عامه را با روح تقوا و ایمان منور ساخت. در این جا اشاره ای کوتاه به ریشه های گرانقدری که» قمر بنی هاشم «و» افتخار عدنان «از آنها بوجود آمد، می کنیم. پدر بزرگوار حضرت عباس (علیه السلام) امیرالمؤمنین وصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مدینه علم نبوت، اولین ایمان آورنده به پروردگار و مصدق رسولش، همسر دخت پیامبرش، همپایه» هارون «برای» موسی «نزد حضرت ختمی مرتبت، قهرمان اسلام و نخستین مدافع کلمه توحید است که برای گسترش رسالت اسلامی و تحقق اهداف بزرگ آن با نزدیکان و بیگانگان جنگید. تمام فضیلت های دنیا در برابر عظمت او ناچیزند و در فضیلت و عمل، کسی را یارای رقابت با او نیست.

مسلمانان به اجماع او را پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) داناترین، فقیه ترین و فرزانه ترین

کسی می دانند. آوازه بزرگیش در همه جهان پیچیده است و دیگر نیازی به تعریف و توصیف ندارد. عباس را همین سرافرازی و سربلندی بس که برخاسته از درخت امامت و برادر دو سبط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. مادر گرامی و بزرگوار ابوالفضل العباس (علیه السلام) بانوی پاک فاطمه دخت حزام بن خالد است. حزام از استوانه های شرافت در میان عرب به شمار می رفت و در بخشش، مهمان نوازی، دلاوری و رادمردی مشهور بود. خاندان این بانو از خاندان های ریشه دار و جلیل القدر بود که به دلیری و دستگیری معروف بودند. هنگامی که امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سوگ پاره تن و ریحانه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و بانوی زنان عالمیان، فاطمه زهرا (س) نشست، برادرش عقیل را که از عالمان به انساب عرب بود فراخواند و از او خواست برایش همسری برگزیند که زاده دلاوران باشد تا پسر دلیری به عرصه وجود برساند و سالار شهیدان را در کربلا یاری کند. عقیل، بانو ام البنین از خاندان بنی کلاب را که در شجاعت بی مانند بود، برای حضرت انتخاب کرد. بنی کلاب در شجاعت و دلاوری در میان عرب زبان زد بودند. امام این انتخاب را پسندید و عقیل را به خواستگاری نزد پدر ام البنین فرستاد. پدر خشنود از این وصلت مبارک، نزد دختر شتافت و او با سربلندی و افتخار، پاسخ مثبت داد و پیوندی همیشگی با مولای متقیان، امیرمؤمنان (علیه السلام) بست. حضرت در همسرش، خردی نیرومند، ایمانی استوار، آدابی والا و صفاتی نیکو مشاهده کرد و او را گرامی داشت و از صمیم قلب در حفظ او کوشید. ام البنین بر آن بود تا جای مادر را در دل نوادگان پیامبر اکرم و ریحانه رسول خدا و آقایان جوانان بهشت، امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) پر کند؛ مادری که در اوج شکوفایی پژمرده شد و آتش به جان فرزندان نوپای خود زد. فرزندان رسول خدا در وجود این بانوی پارسا، مادر خود را می دیدند و از فقدان مادر، کمتر رنج می بردند. ام البنین فرزندان دخت گرامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را بر فرزندان خود که نمونه های والای کمال بودند مقدم می دانست و عمده محبت و علاقه خود را متوجه آنان می کرد، لیکن، ام البنین توجه به فرزندان پیامبر را فریضه ای دینی می شمرد؛ زیرا خداوند متعال در کتاب خود به محبت آنان دستور داده بود و آنان

امانت و ریحانه پیامبر بودند؛ ام البنین با درک عظمت آنان به خدمتشان قیام کرد و حق آنان را ادا کرد. محبت بی شائبه ام البنین در حق فرزندان پیامبر و فداکاری های فرزندان او در راه سیدالشهدا (علیه السلام) بی پاسخ نماند، بلکه اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) در احترام و بزرگداشت آنان کوشیدند و از قدردانی نسبت به آنان چیزی فرو گذار نکردند. رفتن نواده پیامبر اکرم، شریک نهضت حسینی و قلب تپنده قیام حسین، زینب کبری، نزد ام البنین و تسلیت گفتن شهادت فرزندان برومندش، نشان دهنده منزلت والای ام البنین نزد اهل بیت (علیه السلام) است. این بانوی بزرگوار، جایگاهی ویژه نزد مسلمانان دارد و بسیاری معتقدند او را نزد خداوند، منزلتی والاست و اگر دردمندی او را واسطه خود نزد حضرت باری تعالی قرار دهد، غم و اندوهش برطرف خواهد شد، لذا به هنگام سختی ها و درماندگی این مادر فداکار را شفیع خود قرار می دهند، البته بسیار طبیعی است که ام البنین نزد پروردگار مقرب باشد؛ زیرا در راه خدا و استواری دین حق، فرزندان و پاره های جگر خود را خالصانه تقدیم داشت. نخستین فرزند پاک بانو ام البنین، علمدار کربلا ابوالفضل العباس (علیه السلام) بود که با تولدش، مدینه به گل نشست، دنیا پر فروغ گشت و موج شادی، خاندان علوی را فرا گرفت. قمری تابناک به این خاندان افزوده شده بود و می رفت که با فضایل و خون خود، نقشی جاودانه بر صفحه گیتی بنگارد. هنگامی که مژده ولادت عباس به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داده شد، به خانه شتافت او را در برگرفت، باران بوسه بر او فرو ریخت و مراسم شرعی تولد را درباره او اجرا کرد.

باید آری چون ابوالفضل از علی مرتضی

والدی را آنچنان مولودی اینچنین

زین نور روشن چشم شاه اولیاء

جاودان از این کرامت شادمان ام البنین

درمورد چگونگی ماجرای ازدواج وزندگی عاشقانه حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) با بانو ام البنین (س) به زندگینامه بانوی عشق وادب ام البنین (س) در وبلاگ تنها منجی مراجعه کنید

ص:109

تاریخ تولد عباس:

در سال تولد حضرت ابوالفضل (علیه السلام) اختلاف وجود دارد و از میان همه احتمالات می توان سال های 24 یا 26 هجری را برگزید ولی قول مشهور این است که عباس (علیه السلام) سحرگاه روز جمعه در چهارم شعبان سال 26 هجری در مدینه دیده به جهان گشوده است. اکثرمورخان هم همین تاریخ را قبول دارند

موضوع شایان تذکر، این است که روز سوم شعبان سال سوم یا چهارم هجری حضرت امام حسین (علیه السلام) تولد یافته و برادرش عباس (علیه السلام) روز چهارم شعبان به دنیا آمده است.

مطلع شعبان همایون اثر بر ادب توست دلیلی دگر

سوم این ماه، چون نور امید شعشعه صبح حسینی دمید

چهارم این مه که پراز عطر وبوست نوبت میلاد علمدار اوست

شد به هم آمیخته از مشرقین نور ابوالفضل وشعاع حسین

ای به فدای سروجان وتنت وین ادب آمدن ورفتنت

وقت ولادت قدمی پشت سر وقت شهادت قدمی پیشتر!!

چون در دستگاه منظم خلقت هرگز چیزی به تصادف واقع نمی شود، بلکه همه چیز را خداوند حساب شده و دقیق آفریده و می آفریند، از این رو تولد امام حسین (علیه السلام) را در روز سوم شعبان و تولد برادرش عباس (علیه السلام) را روز چهارم شعبان نمی توان امری تصادفی دانست. باتوجه به تاریخ تولد او میتوان گفت که وی درزمان خلافت عثمان به دنیا آمده است با این ترتیب کودک زیباروی ام البنین که بعدها، قمربنی هاشم لقب یافت، 7 الی 8 سال در زمان خلافت عثمان بوده، لذا زمانی که خلیفه سوم مقتول گشته و پدرش علی (علیه السلام) به خلافت انتخاب شده 9 ساله بوده است. از آن جا که نوابغ عالم، رشد فکری فوق العاده دارند، عباس (علیه السلام) که از نیروی جسمانی چشمگیری نیز برخوردار بود، به زودی مقام والایی را در اجتماع احراز کرد و قبل از بلوغ به عباس رشید شهرت یافت.

میلاد ابو الفضل عباس (علیه السلام):

ام البنین در خانه علی (علیه السلام) به سر می برد و به زندگی پر افتخار با مولا و فرزندانِ گرامی او ادامه می داد تا اینکه احساس نمود باردار شده است. بیان این احساس برای علی (علیه السلام) بسیار خوشایند بود، تا آنجا که گل لبخند بر لبان و نور امید را در دل و جان مولا نشاند. معنای آن به ثمر نشستن میوه آرزوی علی (علیه السلام) یعنی تولد یافتن فرزند دلاوری چون ابوالفضل العباس (علیه السلام) بود؛ همان شخصیت بزرگوار و باوفایی که در آینده ای نه چندان دور می بایست اصلی ترین یار و تنها سردار و سقای باوفای برادرش حسین (علیه السلام) در صحرای کربلا و ذوب در ولایت او باشدنتظار علی (علیه السلام)، ام البنین و فرزندان فاطمه زهرا (س) به سر آمد و خانه مولا به قدوم مبارک عباس روشن گشت. تولد وی بیش از همه موجبات خوشحالیِ اصلی ترین حادثه جویان دشت کربلا یعنی برادرش حسین (علیه السلام) و خواهرشان زینب (س) را فراهم آورد

در بعضی از کتب معتبر نقل شده که، در روز ولادت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام ام البنین سلام الله علیه قنداقه او را به دست امیر المؤ منین علیه السلام داد تا بر وی نامی بگذارد. حضرت زبان مبارک را به دیده و گوش و دهان اوگردانید تا حق بگوید و حق ببیند و حق بشنود.

ثم أذّن فی اذنه الیمنی و أقام فی لیسری. سپس در گوش راست وی اذان و در گوش چپش اقامه گفت. یکی از سنتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله که برای مسلمین ارث گذارده این است که در حین تولد فرزند، در گوش راستش اذان و در گوش د چپش اقامه بگویند تا از همان بدو تولد با اسامی خدا و رسول خدا و امام و ولی خدا آشنا گردد. حضرت امیر المؤ منین علی علیه السلام به ام البنین علیه السلام فرمود: چه اسمی بر این طفل گذارده اید؟ عرض کرد: من در هیچ امری بر شما سبقت نگرفته ام، هر چه خودتان میل دارید اسم بگذارید. فرمود: من او را به اسم عمویم، عباس، عباس نامیدم. پس دستهای او را بوسیده و اشک به صورت نازنینش جاری شد و فرمود: گویا می بینم این دستها در یوم الطف در کنار شریعه

فرات در راه یاری دین خدا قطع خواهد شد (2) علی (علیه السلام) در هفتمین روز میلاد، فرزند دلبند خود را خواست. طبق سنت پسندیده اسلام، موهای زیبایش را تراشید و هم وزن آن ها، طلا یا نقره به مستمندان داد. سپس گوسفندی، به عنوان عقیقه، ذبح کرد تا به برکت آن صدقات و این قربانی پیکر پاک عباس عزیز پا برجا و سالم ماند و ایام زندگانی اش طوبای برکاتی جاودان شود. گفتار امام (علیه السلام) و نام حماسی نوزاد دفتر طلایی خاطرات او را در مقابل دیدگان آشنایان می گشود. از این رو بر بینش علی (علیه السلام) آفرین می گفتند و انتخاب عقیل را می ستودند. آن ها از روزی یاد می کردند

عباس به چه معناست؟

دانی عباس از چه آمده نامش عابس وعباس را تو واژه آن خوان

یعنی با هیبت وابهت وقدرت آن سان کزوی شد ی حریف هراسان

آری از یک نهیب شیر دلاور روبهکان میشوند جمله گریزان

عباس صیغه مبالغه یعنی حداکثر عبوس وترش رو بودن، از عبس به معنی درهم شدن بشیره وعبوس شدن صورت است عباس < عبوس: ترش رو بودن (3)

امیرالمؤ منین (علیه السلام) از پس پرده های غیب، جنگاوری و دلیری فرزند را در عرصه های پیکار دریافته بود و می دانست که او یکی از قهرمانان اسلام خواهد بود، لذا او را عباس) دُژم: شیر بیشه «4) نامید؛ زیرا در برابر کژیها و باطل، ترشرو و پرآژنگ بود و در مقابل نیکی، خندان و چهره گشوده. همان گونه که پدر دریافته بود، فرزندش در میادین رزم و جنگهایی که به وسیله دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) به وجود می آمد، چون شیری خشمگین می غرّید، گردان و دلیران سپاه کفر را درهم می کوفت و در میدان کربلا تمامی سپاه دشمن را دچار هراس د مرگ آوری کرد. شاعر درباره حضرتش می گوید:

عبست وجوه القوم خوف الموت والعباس فیهم ضاحک متبسّم

» هراس از مرگ، چهره دشمن را درهم کشیده بود، لیکن عباس در این میان

خندان و متبسم بود «

دیدیم که عباس علیه السلام، صیغه مبالغه از ماده عبس است که به معنی در هم شدن بشره و قبض و گرفتگی صورت می باشد. به مضمون الاسماء تنزل من السماء) اسامی، از آسمان نازل می شود (خداوند در اسم گذاری فرزند الهام می فرماید و اسامی اشخاص غالبا منطبق با احوال و اوصاف می باشد. آن جناب نیز چون به مفاد اشداء علی الکفار (5) بر دشمنان حق عبوس و در جنگ عیور و مهیب بوده، یا آنکه بر اثر صولت و شجاعت و غیرتی که آن حضرت در قبال دشمن به هنگام قتال با قوم داشت، از خوف و بیم وی در وجود کریهه و خبثیه آن قوم کافر لعیم کراهت و عبوست ظاهر می شده است، لذا مسما به اسم عباس شده است (6)

منتخب طریحی و دیگر کتب، در وصف آن حضرت آورده اند: که» کالجبل العظیم و قلبه کالطود الجسیم لانه کان فارسا هماما و بطلا و ضرغاما و کان جسورا علی الطعین و الضرب فی میدان الکافر و الحروب («7)

فرزند رشید امیر المؤ منین، در جنگها و غزوات با شجاعان عرب پنجه در افکنده داد مردانگی و جرات و قوت را از حیدر کرار میراث داشت در منتخب تواریخ در مورد نام حضرت عباس آمده:» نام قمر بنی هاشم عباس است وبه حساب ابجد میشود 133 وکلمه باب حسین هم به شماره حساب ابجد 133 است ویکی از ختمهای تجربه شده این است که کسی که حاجت داشته باشد 133 مرتبه به عدد نام عباس بخواند:» یا کاشف الکرب عن وجه الحسین (علیه السلام) الکشف کربی بحق اخیک الحسین (علیه السلام) «حاجتش برآورده شود ان شاء الله

چه خوب گفته سید محمد علی ریاضی:

درگه والای تو در نشاتین

هست در رحمت وباب حسین

هرکه به دردی به غمی شد دچار

گوید اگر یکصدو سی بار

ای علم افراخته در عالمین

اکشف یا کاشف کرب الحسین

از کرم ولطف جوابش دهی

تشنه اگر آمده آبش دهی

کودکی ماه بنی هاشم:

امیر المؤ منین علیه السلام دستهای عباس علیه السلام را می بوسد:

مورخان نقل می کنند: در دوران طفولیت حضرت عباس علیه السلام یک روز امیرالمؤ منین علیه السلام وی را در دامان خود گذاشت و آستینهایش را بالا زد و در حالیکه که بشدت می گریست به بوسیدن بازوهای عباس علیه السلام پرداخت ام البنین سلام الله علیه، حیرت زده از این صحنه، از امام علیه السلام پرسید: چرا گریه می کنید؟! حضرت با صدای آرام و اندوه زده پاسخ داد: به این دو دست نگریستم و آنچه را که بر سرشان خواهد آمد به یاد آوردم ام البنین سلام الله علیه، شتابان و هراسان، پرسید: چه بر سر آنها خواهد آمد؟!

امام علیه السلام با لحن مملو از غم و اندوه و تاثر گفت: آنها از بازو قطع خواهد شد کلام حضرت چون صاعقه ای بر ام البنین سلام الله علیه فرود آمد و قلبش را ذوب کرد و با دهشت بسرعت پرسید: چرا دستهایش قطع می شوند؟! و امام علیه السلام به او خبر داد که دستان فرزندش در راه یاری اسلام و دفاع از برادرش، حافظ شریعت الهی و ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله قطع خواهد شد. ام البنین سلام الله علیه گریست و زنان همراه او نیز در غم و رنج و اندوهش شریک شدند سپس ام البنین سلام الله علیه به دامن صبر و بردباری چنگ زد و خدای را سپاس گفت که فرزندش فدای سبط گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ریحانه او خواهد گردید (8)

امیر المؤ منین علی علیه السلام فرمود: ام البنین، فرزندت عباس علیه السلام را نزد خدای تبارک و تعالی منزلتی عظیم دارد و خدای متعال در عوض دو دستش،

دو بال به او مرحمت خواهد کرد که با آنها با ملائکه در بهشت پرواز کند، همان گونه که قبلا این عنایت را به جعفربن ابی طالب علیه السلام نموده است. ام البنین سلام الله علیه با شنیدن این بشارت ابدی و سعادت جاودانه مسرور شد (9)

با تولّد عبّاس، خانه علی (علیه السلام) آمیخته ای از غم و شادی شده بود: شادی برای این مولود خجسته، و غم و اشک برای آینده ای که برای این فرزند و دستان او در کربلا خواهد بود

چون مرتضی قنداقه عباس در برگرفت گفتا فلک: بر دست خود، مهری مه

انور گرفت

یا از گلستان شرف وی لاله احمر گرفت چونان که گفتی مصطفی بر دست خود

حیدر گرفت

بوسه بر دستانش زدو از دیدگان گوهر گرف ت زان ماجرا غم بر دل وبر جان آن

مادر گرفت

گفتا مگر عیبی بود در این دو دست نازنین !؟ شگفت نی در کربل گردد جدا از

ظلم وکین !

آری که خود این دستها باید علمداری کند در راه سبط مصطفی از جان وفاداری

کند

بهر رواج دین حق دفع ستمکاری کند از قتل قوم مشرکین سیلاب خون جاری

کند

بر حفظ ناموس خدا نیکو فداکاری کند تا از حریم شاه دین آن سال نگهداری

کند

آن دم فداکاری وی مقبول ومستحسن شود کو همچو جعفر، عم خود، دستش

جدا از تن شود

اینکه حضرت امیر المؤ منین علی علیه السلام دست فرزند خود را، عباس، را می بوسید، میزان کثرت عطوفت آن حضرت به وی معلوم می گردد) چنانکه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز دست حضرت زهرا سلام الله علیه را می بوسید و وی را در جای خود می نشاند (

عبّاس در خانه علی (علیه السلام) و در دامان مادرِ با ایمان و وفادارش و در کنار حسن و حسین (علیهما السلام) رشد کرد و از این دودمان پاک و عترتِ رسول، درسهای بزرگ انسانیت و صداقت و اخلاق را فرا گرفت تربیت خاص امام علی (علیه السلام) بی شک، در شکل دادن به شخصیت فکری و روحی بارز و برجسته عباس، سهم عمده ای داشت و درک بالای او ریشه در همین تربیتهای والا داشت نشانه های فضل از طفولیت در چهره آن حضرت نمایان بود ومهمترین فضل که در وجود نورانی حضرت عباس نمود داشت وجلوه گری میکرد معرفت الله بود

ص:115

محقق بیرجندی چنین نقل میکند:

استاد ما در مستدرک الوسائل روایت کرده از یکی از سه سفینه یعنی کشکول شهید اول که:

در دوران کودکی حضرت امیرالمومنان او رابر زانوی خود وزینب عالمه را درکنارخود نشانده بود وعباس تازه به تکلم آمده وزبان باز کرده بود

امام به این کودک عزیز گفت: بگو یک. عبّاس گفت: یک. فرمود: بگو دو. عباس از گفتن خودداری کرد و گفت: ای پدر به زبانی که گفته ام یک دو نمی گویم. شرم می کنم با زبانی که خدا را به یگانگی خوانده ام دو بگویم. حضرت از معرفت این فرزند خشنود شد و پیشانی عبّاس را بوسید با شنیدن این سخنان حکیمانه، محبت امیر المؤ منین علی علیه السلام نسبت به ایشان افزایش یافت (10) حضرت زینب کبری سلام الله علیه، ناظر این جریان بود، عرض کرد: پدر جان شما ما را دوست می داری؟ حضرت فرمود: آری، فرزندان ما پاره جگرهای ما می باشند. زینب کبری علیه السلام عرض مرد: یا اءبتاه، حب خدا و حب اولاد چگونه در یک دل جمع می شود؟ محبت شما نسبت به ما همانا شفقت می باشد و محبت خالص د برای خداست. (11). این مقام ورتبه توحیدی را حضرت را تا آخر عمر با خود داشت تا آنجا که در روز عاشورا ودرمعرکه کارزار در ضمن خطابه ای غراء وکلامی فصیح میفرماید: من پسر علی میباشم از مبارزه شجاعان نا توان نیستم وچشم برهم زدنی، شرک نورزیدم ونافرمانی رسول الله (صلی الله علیه و آله) را در آنچه دستور داده اند نکرده ام (12)

در کتاب مستطرف الاحادیث نقل شده:

روزی امام حسین (علیه السلام) در مسجد آب خواست عباس (علیه السلام) که در آن هنگام کودک بود بی آنکه به کسی بگوید با شتاب از مسجد بیرون آمد وپس از چند لحظه دیدند ظرفی را پر از آب کرده وبا احترام خاصی ظرف آب را به برادرش تقدیم میکند

البته لازم به ذکر است که کتاب لولو ومرجان محدث نوری آب آوردن ابوالفضل در کودکی برای امام حسین (علیه السلام) را قصه ای بیش نمی داند که ص 191 این کتاب

میباشد الله اعلم

روایاتی دیگر میگوید:

روزی خوشه انگوری را به حضرت عباس دادند او با اینکه کودک بود با شتاب از خانه بیرون آمد پرسیدند کجا میروی فرمود: می خواهم این انگوررا برای مولایم امام حسین (علیه السلام) ببرم (13) در روزهای کودکی عباس، پدر گرانقدرش چون آیینه معرفت، ایمان، دانایی و کمال در مقابل او قرار داشت و گفتار الهی و رفتار آسمانی اش بر وی تاثیر می نهاد. او از دانش و بینش علی (علیه السلام) بهره می برد. حضرت در باره تکامل و پویایی فرزندش فرمود: ان ولدی العباس زق العلم زقا؛ همانا فرزندم عباس در کودکی علم آموخت و به سان نوزاد کبوتر، که از مادرش آب و غذا می گیرد، از من معارف فرا گرفت.

نوجوانی حضرت عباس (علیه السلام):

محبت پدری گاه علی (علیه السلام) را بر آن می داشت تا پاره پیکرش را ببوسد، ببوید و با آداب و اخلاق اسلامی آشنا سازد. از این رو لحظه ای عباس را از خود دور نمی ساخت. فرزند پاکدل علی (علیه السلام) در مدت 14 سال و چهل و هفت روز، که با پدر زیست، همیشه در حرب و محراب و غربت و وطن در کنار او حضور داشت و. این علاقه شدید این دو را بهم میرساند عباس (علیه السلام) از پدر شنیده بود که: بهترین یاران تو کسی است که تو را دلباخته آخرت سازد و در دنیا به زهد و پارسایی ات وادارد و بر فرمان خدا یاری ات دهد. و عباس (علیه السلام) این سخن را تا پایان عمر در گوش داشت و در آزمایشگاه کربلا دروس فرا گرفته را به نیکوترین وجه امتحان داد. حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام آیتی از جمال و زیبایی بود. رخساره اش زیبا چهره اش د پر شکوه، اندامش متناسب، و در عین حال چنان نیرومند بود که آثار دلیری و شجاعت را بخوبی نمایان می ساخت. زیباییش آنچنان بود که هنگامی که در کوچه ها قدم میگذاشت مردم برای تماشایش از هم سبقت میگرفتند ام البنین سلام الله

ص:117

علیه می گفت: پسرم، به خدا می سپارمت! قلب مادر آکنده از محبت به عباس علیه السلام بود و برای وی از جانش عزیزتر و گرامیتر می نمود. مادر از چشم حسودان بر او نگران بود و می ترسید که مبادا به او آسیبی برسانند و رنجورش کنند، لذا او را در پناه خداوند متعال قرار داد و ابیات زیر را در باره اش سرود:

اعیذه بالواحد من عین کل حاسد

قائهم و القائد مسلمهم و الجاحد

صادرهم و الوارد مولدهم و الوالد (14)

یعنی: فرزندم را، از چشم حسودان نشسته و ایستاده، آینده و رونده، مسلمان و منکر، بزرگ و کوچک، و زاده و پدر، در پناه خداوند یکتا قرار می دهد (15) آنگونه که در منابع تاریخی آمده، حضرت عباس (علیهِ السلام) دارای ورزیدگی اندام و تناسب اعضایی که بیانگر توان جسمی و از ویژگیِ های ارثی او بوده است. چرا که هم پدر او از ابرپهلوانان عرب به شمار میِ رفته و هم خاندان مادری او) ام البنین (گرُد میدان بوده اند،

از دیگر دلایل این قدرت جسمی، افزون بر فرآیند ارثی، این بوده که او از کودکی با ورزش و چالاکی انس داشت. ورزش و کار در مزرعه و آموزشِ های نظامی و همچنین تعلیمات معنوی پدر عالی مقامش علی (علیه السلام) دست به دست هم داد و از عباس (علیه السلام)، جوانی نیرومند، شجاع، مطیع ولایت وبسیار مودب ساخت.

نقل شده است روزی امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) در مسجد نشسته بود و مردم را پند میِ داد. مردی اعرابی وارد مسجد شد. سلام کرد و صندوقی را که همراه داشت، بر زمین گذاشت و به حضرت گفت:» ای پیشوای من! پیشِ کشی برای شما آوردهِ ام. «آنگاه صندوقچه را گشود و شمشیری آب دیده و منحصر به فرد را از آن بیرون آورد و به حضرت تقدیم کرد.

در همین هنگام، حضرت عباس (علیه السلام) که نوجوانی رشید بود، وارد شد و پس از سلام، با ادب در گوشهِ ای ایستاد. نگاهش در برق شمشیر گره خورد.

حضرت علی (علیه السلام) متوجه علاقه و شگفتِ زدگی عباس شد و از او پرسید:

ص:118

» پسرم دوست داری این شمشیر برای تو باشد؟ «عباس، با شادی پاسخ داد:» آری، پدر! «حضرت، برخاست و با دست خود، شمشیر را بر بلندای قامت استوار او حمایل کرد. سپس به برازندگی شمشیر بر اندام رشید و تناور فرزندش نگریست و اشک بر محاسن سفیدش جاری شد. حاضران پرسیدند:» یا امیرالمؤمنین! چرا گریه میِ کنید؟ «حضرت فرمودند:» روزی را میِ بینم که او با این شمشیر، نفس دشمن را در سینه حبس میِ کند و بی امان بر آنان میِ تازد و سرانجام به شهادت میِ رسد. («16)

چهارده سال از عمر عبّاس در کنار علی (علیه السلام) گذشت، دورانی که علی (علیه السلام) با دشمنان درگیر بود. گفته اند عبّاس در برخی از آن جنگها شرکت داشت، در حالی که نوجوانی در حدود دوازده ساله بود، رشید و پرشور و قهرمان که در همان سنّ و سال حریف قهرمانان و جنگاوران بود. علی (علیه السلام) به او اجازه پیکار نمی داد به امام حسن و امام حسین هم چندان میدانِ شجاعت نمایی نمی داد. اینان ذخیره های خدا برای روزهای آینده اسلام بودند و عبّاس می بایست جان و توان و شجاعتش را برای کربلای حسین نگه دارد و علمدار سپاه سیدالشهدا باشد برخی جلوه هایی از دلاوری این نوجوان را در جبهه صفّین نگاشته اند. اگر این نقل درست باشد، میزان رزم آوری او را در سنین نوجوانی و دوازده سالگی نشان می دهد مگر برادرزاده اش حضرت قاسم سیزده ساله نبود که آن حماسه را در رکاب عمویش آفرید و تحسین همگان را برانگیخت؟ مگر پدرش علی بن ابی طالب (علیه السلام) در جوانی با قهرمانان نام آور عرب، همچون» مرحب «در جنگ خیبر و» عمروبن عبدودّ «در جنگ خندق درگیر نشد و آنان را به هلاکت نرساند؟ مگر عباس، برادر امام حسن و امام حسین ومحمد حنفیّه و زینب و کلثوم نبود؟ مگر نیاکانش ازناحیه مادر در قبیله» کلاب « همه از سلحشوران و تکسواران عرصه های رزم وشجاعت و شمشیرزنی و نیزه افکنی نبودند؟ عباس، محلّ تلاقی دو رگ و ریشه شجاعت بود، هم از سوی پدر که علی (علیه السلام) بود و هم از طرف مادر.

ص:119

حماسه آفرینی در سنّ نوجوانی:

در یکی از روزهای نبرد صفّین، نوجوانی از سپاه علی (علیه السلام) بیرون آمد که نقاب بر چهره داشت و از حرکات او نشانه های شجاعت و هیبت و قدرت هویدا بود. از سپاه شام کسی جرأت نکرد به میدان آید. همه ترسان و نگران، شاهد صحنه بودند.

معاویه یکی از مردان سپاه خود را به نام» ابن شعثاء «که دلیرمردی برابر با هزاران نفر بود صدا کرد و گفت: به جنگ این جوان برو. آن شخص گفت: ای امیر، مردم مرا با ده هزار نفر برابر می دانند، چگونه فرمان می دهی که به جنگ این نوجوان بروم؟ معاویه گفت: پس چه کنیم؟ ابن شعثاء گفت: من هفت پسر دارم، یکی از آنان را می فرستم تا او را بکشد. گفت: باشد. یکی از پسرانش را فرستاد، به دست این جوان کشته شد. دیگری را فرستاد، او هم کشته شد. همه پسرانش یک به یک به نبرد این شیر سپاه علی (علیه السلام) آمدند و او همه را از دم تیغ گذراند خود ابن شعثاء به میدان آمد، در حالی که میگفت: ای جوان، همه پسرانم را کشتی، به خدا پدر و مادرت را به عزایت خواهم نشاند. حمله کرد و نبرد آغاز شد و ضرباتی میان آنان ردّ و بدل گشت. با یک ضربت کاری جوان، ابن شعثاء به خاک افتاد و به پسرانش پیوست.

همه حاضران شگفت زده شدند. امیرالمؤمنین او را نزد خود فراخواند، نقاب از چهره اش کنار زد و پیشانی او را بوسه زد. دیدند که او قمر بنی هاشم عباس بن علی (علیه السلام) است

نیز آورده اند در جنگ صفین، در مقطعی که سپاه معاویه بر آب مسلّط شد و تشنگی، یاران علی (علیه السلام) را تهدید می کرد، فرمانی که حضرت به یاران خود داد و جمعی را در رکاب حسین (علیه السلام) برای گشودن شریعه و باز پس گرفتن آب فرستاد، عباس بن علی هم در کنار برادرش و یار و همرزم او حضور داشته است

استعداد ذاتی و تربیت خانوادگی او سبب شد که در کمالات اخلاقی و معنوی، پا به پای رشد جسمی و نیرومندی عضلانی، پیش برود و جوانی کامل، ممتاز و شایسته گردد. نه تنها در قامت رشید بود، بلکه در خِرد، برتر و درجلوه های انسانی هم رشید بود. او می دانست که برای چه روزی عظیم، ذخیره شده است تا در یاری

حجّت خدا جان نثاری کند. او برای عاشورا به دنیا آمده بود.

این حقیقت، موردتوجّه علی (علیه السلام) بود، آنگاه که می خواست با امّ البنین ازدواج کند. وقتی هم که حضرت امیر در بستر شهادت افتاده بود، این» راز خون «را به یاد عبّاس آورد و در گوش او زمزمه کرد

سال چهلم هجری رسید و فاجعه خونین محراب کوفه اتّفاق افتاد شب 21 رمضان سال 41 هجری بود. علی (علیه السلام) در آخرین ساعات عمر خویش، عبّاس را به آغوش گرفت و به سینه چسبانید و به این نوجوان دلسوخته، که شاهد خاموش شدن شمع وجود علی بود، فرمود: پسرم، به زودی در روز عاشورا، چشمانم به وسیله تو روشن میگردد؛ پسرم، هرگاه روز عاشورا فرا رسید و بر شریعه فرات وارد شدی، مبادا آب بنوشی در حالی که برادرت حسین (علیه السلام) تشنه است این نخستین درس عاشورا بود که در شب شهادت علی (علیه السلام) آموخت و تا عاشورا پیوسته در گوش داشت شاید در همان لحظات آخر عمر علی (علیه السلام) که فرزندانش دور بستر او حلقه زده بودند و نگران آینده بودند، حضرت به فراخور هر یک، توصیه هایی داشته است.

بعید نیست که دست عبّاس را در دست حسین (علیه السلام) گذاشته باشد و عبّاس را سفارش کرده باشد که: عباسم، جان تو و جان حسینم در کربلا ! مبادا از او جدا شوی و تنهایش گذاری ! (17)

وقتی علی (علیه السلام) به شهادت رسید، عباس بن علی چهارده ساله بود و غمگینانه شاهد دفن شبانه و پنهانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. بی شک این اندوه بزرگ، روح حسّاس او را به سختی آزرد. امّا پس از پدر، تکیه گاهی چون حسنین (علیهما السلام) داشت و در سایه عزّت و شوکت آنان بود. هرگز توصیه ای را که پدرش در شب 21 رمضان درآستانه شهادت به عباس داشت از یاد نبرد

او می دانست که روزهای تلخی در پیش دارد و باید کمر همّت و شجاعت ببندد و قربانی بزرگ منای عشق درکربلا شود تا به ابدیّت برسد

ص:121

فصل جوانی قمربنی هاشم:

عباس درهمه دوران حیات، همراه برادرش حسین (علیه السلام) بود و فصل جوانی اش در خدمت آن امام گذشت. میان جوانان بنی هاشم شکوه و عزّتی داشت و آنان برگرد شمع وجود عباس، حلقه ای از عشق و وفا به وجود آورده بودند و این جمعِ حدوداً سی نفری، در خدمت و رکاب امام حسن و امام حسین همواره آماده دفاع بودند و در مجالس و محافل، از شکوه این جوانان، به ویژه از صولت و غیرت و حمیّت عباس سخن بود

عباس چند سال پس از شهادت پدر در سنّ هجده سالگی در اوائل امامت امام مجتبی با لُبابه، دخترعبدالله بن عباس ازدواج کرد. ابن عباس راوی حدیث و مفسّر قرآن و شاگرد لایق و برجسته علی (علیه السلام) بود. شخصیّت معنوی و فکری این بانو نیز در خانه این مفسّر امّت شکل گرفته و به علم و ادب آراسته بود.

عباس ده سال تلخ را هم پشت سر گذاشت. سالهایی که برادرش امام حسن مجتبی (علیه السلام) به امامت رسید، حیله گری های معاویه، آن حضرت را به صلح تحمیلی وا داشت. ستمهای امویان اوج گرفته بود. حجربن عدی و یارانش شهید شدند؛ عمروبن حمق خزاعی شهید شد، سختگیری به آل علی ادامه داشت. در منبرها وعّاظ و خطبای وابسته به دربارِ معاویه، پدرش علی (علیه السلام) را ناسزا میگفتند. عباس بن علی شاهد این روزهای جانگزای بود تا آن که امام حسن به شهادت رسید. وقتی امام مجتبی، مسموم و شهید شد، عباس بن علی 24 سال داشت. باز هم غمی دیگر برجانش نشست

پس از آن که امام مجتبی (علیه السلام) بنی هاشم را در سوگ شهادت خویش، گریان نهاد و به ملکوت اعلا شتافت، بستگان آن حضرت، بار دیگر تجربه رحلت رسول خدا و فاطمه زهرا وعلی مرتضی را تکرار کردند و غمهایشان تجدید شد. خانه امام مجتبی پر از شیون و اشک شد. عباس بن علی نیز ازجمله کسانی بود که با گریه و اندوه برای برادرش مرثیه خواند و خاک عزا بر سر و روی خود افکند و از جان صیحه کشید امّا چاره ای نبود، می بایست این کوه غم را تحمل کند و دل به قضای الهی بسپارد و خود را برای روزهای تلخ تری آماده سازد. امام حسن مجتبی (علیه السلام) را غسل دادند و

کفن کردند.

عبّاس در مراسم غسل پیکر مطهّر امام:

امام حسن (علیه السلام) با برادران دیگرش) امام حسین و محمد حنفیّه (همکاری و همراهی داشت و شاهد غمبارترین وتلخ ترین صحنه مظلومیّت اهل بیت بود. آنگاه که تابوت امام مجتبی (علیه السلام) را وارد حرم پیامبر (صلی الله علیه و آله) کردند تا تجدید دیداری با آن حضرت کنند، مروانیان پنداشتند که می خواهند آن جا دفن کنند و جلوگیری کردند و تابوت امام حسن (علیه السلام) را تیرباران نمودند. در این صحنه ها بود که خشم جوانان غیرتمند بنی هاشم برانگیخته شد و اگر سید الشهدا (علیه السلام) آنان را به خویشتن داری و صبر دعوت نکرده بود، دستهایی که به قبضه های شمشیر رفته بود زمین را از خون دشمنانِ بدخواه سیراب می کرد. عباس رشید نیز در جمع جوانان هاشمی، جرعه جرعه غصه می خورد و بنابه تکلیف، صبر می کرد. می خواست که شمشیر برکشد و حمله کند، امّا حسین بن علی نگذاشت و او را به بردباری و خویشتن داری دعوت کرد و وصیّت امام مجتبی (علیه السلام) را یادآور شد که گفته بود خونی ریخته نشود

این سالها نیز گذشت. عباس بن علی (علیه السلام) زیر سایه برادر بزرگوارش سیدالشهدا (علیه السلام) و در کنار جوانان دیگری از عترت پیامبر خدا می زیست و شاهد فراز و نشیبهای روزگار بود. آن حضرت، در مدینه و در جمع بنی هاشم می زیست و زمان همچنان میگذشت تا آن که سال شصت هجری رسید و حادثه کربلا و نقش عظیمی که وی در آن حماسه آفرید. با این بخش از زندگی الهام بخش او در آینده آشنا خواهیم شد.

آن روز هم که پس از مرگ معاویه، حاکم مدینه می خواست درخواست و نامه یزید را درباره بیعت با امام حسین (علیه السلام) مطرح کند و دیداری میان ولید و امام در دارالاماره انجام گرفت، سی نفر از جوانان هاشمی به فرماندهی عباس بن علی (علیه السلام) با شمشیرهای برهنه، آماده و گوش به فرمان، بیرون خانه ولید و پشت در ایستاده بودند و منتظر اشاره امام بودند که اگر نیازی شد به درون آیند و مانع بروز حادثه ای

شوند. کسانی هم که از مدینه به مکه و از آن جا به کربلا حرکت کردند، تحت فرمان اباالفضل (علیه السلام) بودند اینها، گوشه هایی از رخدادهای زندگی عباس در دوران جوانی بود تا آن که حماسه عاشورا پیش آمد و عباس، وجود خود را پروانه وار به آتشِ عشقِ حسین زد و سراپا سوخت و جاودانه شد درود خدا و همهء پاکان بر او باد

کنیه های حضرت عباس علیه السلام

1 - ابوالفضل: مشهورترین کنیه آن حضرت، ابوالفضل است، از آن جا که حضرت را فرزندی به نام» فضل «بود، او را به» ابوالفضل «کنیه داده بودند. (18)

شاعری در سوگ ایشان می گوید:

ابا الفضل یا من اسّس الفضل والابا ابی الفضل الاّ ان تکون له ابا

» ای ابوالفضل ! ای بنیانگذار فضیلت و خویشتنداری !« فضیلت «جز تو را به پدری نپذیرفت «این کنیه با حقیقت وجودی حضرت هماهنگ است و او اگر به فرض فرزندی به نام فضل نداشت، باز به راستی ابوالفضل) منبع فضیلت (بود و سرچشمه جوشان هر فضیلتی به شمار می رفت؛ زیرا در زندگی خود با تمام هستی به دفاع از فضایل و ارزش ها پرداخت و خون پاکش را در راه خدا بخشید. حضرت پس از شهادت، پناهگاه دردمندان شد و هر کس با ضمیری صاف او را نزد خداوند شفیع قرار داد، پروردگار رنج و اندوهش را برطرف ساخت، می توان گفت او پدر تمام فضایل انسانیت و کمال بوده است

2 - ابو القربه وابوالقاسم: در کتاب العباس دو کنیه دیگر برای آن حضرت نقل کرده است: یکی ابو القربه) پدر مشک) که آن را از کتاب مزار سرائر ابن ادریس و مقاتل الطالبیین ابوالفرج و انوار النعمانیه سید جزایری و تاریخ خمیس د ابوالحسن دیاربکری نقل فرموده؛ وچون آب دادن وسقایی ملازم با داشتن مشک است این کنیه را برای حضرت انتخاب کرده اند و دیگری ابوالقاسم) پدر تقسیم کننده (است

و مستند ایشان، زیارت روز اربعین می باشد که از جابر نقل شده و در آن آمده است که وی در روز اربعین متوجه قبر آن بزرگوار گردید و گفت: اسلام علیک یا اءباالقاسم ، اسلام علیک یا عباس بن علی علیه السلام الخ و چون جابر از اکابر صحابه بوده و در این خانواده تربیت شده است، البته سبب آن را می داند، چه آنکه آن حضرت فرزندی به نام قاسم نداشت تا مکنی به آن شود (19). مورخان ونسب شناسان ذکر کرده اند: حضرت را فرزند دیگری بود به نام» قاسم «، لذا ایشان را» ابوالقاسم «کنیه داده بودند. برخی از مورخان معتقدند قاسم همراه پدر و در راه دفاع از ریحانه رسول اکرم در سرزمین کربلا به شهادت رسید و پدر، او را در راه خدا فدا کرد.

3 - ابوفرجه: یعنی کسی که پناهنده به او شود زود گشایش در کارش بنماید واز گرفتاریها نجاتش بخشد

4 - ابوراس الحار: کنایه است از زود غضب کردن نسبت به امور الهی ومهلت ندادن به خیانتگر واز مجرم نگذشتن

5 - ابوالشاره: یعنی صاحب کرامتهای مشهوره ای که شک در آن نیست

القاب حضرت عباس علیه السلام:

معمولاً القاب، ویژگیهای نیک و بد آدمی را مشخص می سازد و هر کس د را بر اساس خصوصیتی که دارد لقبی می دهند. ابوالفضل را نیز به سبب داشتن صفات والا و گرایشهای عمیق اسلامی، لقبهایی داده اند، وقتی به القاب زیبای حضرت عباس می نگریم، آنها را همچون آیینه ای می یابیم که هرکدام، جلوه ای از روح زیبا و فضایل حضرتِ ابوفضایل را نشان می دهد. القاب حضرت عباس، برخی در زمان حیاتش هم شهرت یافته بود، برخی بعدها بر او گفته شد و هر کدام مدال افتخار و عنوان فضیلتی است جاودانه. چه زیباست که اسم، با مسمّی و لقب، با صاحب لقب هماهنگ باشد و هرکس شایسته و درخور لقب و نام و عنوانی باشد که با آن خوانده و یاد می شود از آن جمله

ص:125

1 - قمر بنی هاشم:

شهسواری که نگهبان حریم دین است قمربرج شجاعت علوی آیین است

لقبش ماه بنی هاشم ونامش عباس ساقی تشنه لبان از شرف وتمکین است

حضرت عباس با رخسار نیکو و تلألو چهره، یکی از آیات کمال و جمال به شمار می رفت در حقیقت نه تنها قمر خاندان گرامی علوی بود، بلکه قمری درخشان در جهان اسلام به شمار می رفت که بر راه شهادت پرتو افشانی می کرد و مقاصد آن را برای همه مسلمانان آشکار می کرد.

نوشته اند: و کان العباس رجلا و سیما جمیلا یر کب الفرس و رجلاه یخطان فی الاءرض و کان یقال له قمر بنی هاشم و کان لواء الحسین علیه السلام معه

یعنی: حضرت عباس علیه السلام مردی خوش سیما، خوش صورت و خوش قیافه بود و چون سوار بر اسب می شد پاهایش از کثرت بلند بودن به زمین می رسید.) البته به نظر من شاید این سخن کنایه از قدبلند بودن ایشان باشدنه اینکه واقعاحضرت اینقدر بلند بوده چون به به نظر میرسد این سخن مبالغه باشد چون اگر کسی رااینگونه مجسم کنیم به نظر نمی رسد تناسب اندام جالبی داشته باشد آنهم ماه زیبای بنی هاشم که از هر لحاظ به زیبایی ورعنایی مشهور بوده الله اعلم (به او قمر بنی هاشم می گفتند و در روز عاشورا لوای امام حسین علیه السلام در دست او بود.

از آنجا که آن حضرت در میان بنی هاشم از نظر زیبایی ممتاز بد، وی ار ماه بنی هاشم می نامیدند. صباحت وجه و خوش صورتی، از نعیم الهی است؛ چنانچه در ذیل آیه شریفه یزید فی الخلق ما یشاء ان الله علی شی ء قدیر (20)

در آفرینش، آنچه می خواهد، می افزاید که خدا بر بعث و ایجاد هر چیز قادر است (وارد شده که خداوند جمیل است و دوست دارد جمال را. روشنایی صورت حضرت ابوالفضل العباس د علیه السلام هر تاریکی یی را روشن می کرد و

جمال وم هیئت او به اندازه ای بود که هر گاه دست به دست علی اکبر داده و در کوچه مدینه عبور می کردند، زن و مرد کوچه برای زیارت جمال آن دو جوان از هم سبقت می گرفتند. کسی که چهار خصلت از بلندای اندام وگردن وبازو وقدم رادارا باشد بطوله میگویند وچون حضرت عباس این چار خصلت راداشت اورا بطوله عرب می نامیدند

بهترین خوبی آن است که در آن خوبی صورت با خوبی سیرت، و حسن جمال با حسن اعمال و افعال جمع شوند. بنی امیه، قبیح صورت و کریه منظر بودند و بنی هاشم صورت دلجو و سیرت نیکو داشتند. حضرت هاشم معروف به حسن جمال بود و خال هاشمی معروف است و حضرت عبد المطلب و عبدالله و عباس و موسی مبرقع و حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز در نکویی منظر شهره بودند؛ چنانچه در وصف صورت آن حضرت نقل شده است که جمال ایشان از ماه روشنتر و درخشنده تر بود) اضواءمن القمر (

حضرت رسول صلی الله علیه و آله خود در باب حسن یوسف می فرماید ان یوسف کان فی اللیل قمرا و فی النهار شمسا و فی السحر کوکبا یعنی یوسف پیامبر صلی الله علیه و آله در سب مثل ماه بود، و در روز مانند آفتاب، و در سحرگاهان همچون ستاره می درخشید.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: وجه اختصاص حسن به یوسف چه بود؟ فرمود: روز قرعه فضائل، قرعه حسن جمال به نام یوسف برآمد. گویند: این خبر در بازارهای مدینه و خانه ها حتی در میان زنها شهرت یافت و عایشه آن را شنید، چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله به خانه آمد، او ار محزون دید و وقتی از سبب حزن وی پرسید، عرض نمود: حسن و جمال، از آن شماست یا یوسف؟ فرمود: او خوش د صورت تر و من نمکینتر می باشم. و لکن بر اهل دوق و معرفت مخفی نیست که از جمال یوسف پرده برداشتند تا همه کس او را آشکار بدید، ولی از جمال محمد صلی الله علیه و آله پرده برنداشتند زیرا هیچ کس دیده ای را طاقت دیدن مستقیم نبود ! و آنگهی محبوب ار در پرده نگاه می دارند: در شب

معراج از مصدر جلال خطاب به جبرئیل رسید که: من محمد صلی الله علیه و آله را به زیر هفتاد هزار پرده غیرت متواری گردانیده ام، امشب یک پرده از جمال او بردار تا نظاره کنندگان عالم اعلا حسن و جمال وی را ببینند؛ و چون جبرئیل یک پرده برداشت نوری پدید آمد که از پرتو آن نه نور عرش را جلوه ای ماند و نه کرسی را ونه آفتاب و ماه و ستارگان را. بعد از آن، خطاب آمد: یا محمد، چه غم امت داری؟! امشب یک پرده از هفتاد هزار پرده را برداریم عجب مدار که تمام معاصی امت در جنب آن ناچیز و نابود گردد.

حال که سخن بدینجا رسید مقتضی است اشاره به قول حکما کنیم که گفته اند بایستی بین ظل و ذی تناسب بوده باشد، و نظام موجود در ظل، کاشف از نظام موجود در ذی ظل است. به مصداق آیه مبارکه الم تر الی ربک کیف مد الظل و لو شاء لجعله ساکنا ثم جعلنا علیه دلیلا (21)

ترجمه اجمالی آیه: یا پنداری که اکثر این کافران حرفی می شنوند و یا تعقلی دارند؟) حاشا (اینان در بی عقلی مانند چهار پایانند، بلکه داناتر و گمراهتر، آیا ندیدی که لطف خدا چگونه سایه را با آنکه اگر خواستی ساکن کردی بر سر عالمیان بگسترانید، آنگاه افتاب را بر آن دلیل قرار دادیم (همه عالم، ظل وجود حق می باشند، و دیگر انکه جمال هر چیز جز همان تناسب اجزای موجود در شی ء نیست ، بنابراین، جمالی که در سلسله موجودات عالم ناسوت مشاهده می شود ظل جمال تناسب عقول می باشد تابرسد به نظام عقلانی) عقل اول (و نظام در مرتبه فیض مقدس و اقدس الخ.

دیگر اینکه بدن ظل نفس است و هر قدر نفس دارای بها و روشنی باشد در بدن اثر می کند و آثارش از بدن ظاهر می گردد، و این است که در حدیث دارد: اطلب الحاجه من حسان الوجوه، یعنی حاجات خود را از نیکو رویان و خوش طینیان بخواهید که صورت خوب، نشانه سیرت خوب است.

حال اگر کسی گوید: دیده ایم بعضی مردمان خوش صورت دارای سیرتهای سوء یابالعکس می باشند، جوابش آن است که آن قاعده کلیه جاری است؛ منتهای

مراتب، اخلاق رذیله در بعضی کسبی می باشد. مقصود آن است که چون انوار مقدسه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله مجاری و مجالی جمال و کمال حق - جل و علا - بوده واسطه فیض اقدس و نظام احسن می باشند، در عالم ناسوت و جسمانیت نیز از تمام مردم خوش صورت تر و نمکینتر بوده و در ظاهر و باطن، نیکو صورت و سیرتند.

از دیگر شواهد اعلای حسن، حضرت امام حسن علیه السلام است که آن قدر خوش د صورت بود که زنها حریص بودند برای جناب و می آمدند و خواهش ترویج داشتند برای خوش صورتی آن جناب، و در اسلام مستحب است اگر زنی خواهش ترویج کند مرد اجابت او کند. حضرت امام حسین علیه السلام نیز نور از پیشانی و دهان و نحر مبارکش د می بارید. و الفضل ما شهدت به الاعداء یعنی:

فضل و برتری آن است که دشمن هم بر آن فضیلت شهادت دهد و اعتراف نماید.

دشمن و قاتل امام حسین علیه السلام، یزید پلید، در مدح صورت و سر مقدس او گفت:

یا حبذا بر دک فی الیدین و لو نک الاحمر فی الخدین

و در اشعار دیگرش گفت:

لما بدت تلک الرؤ وس و اءشرقت تلک الشموس علی ربی جیرون (22)

شعر ظاهرا از مسلم جصاص است که می گوید: این نور و تشعشع که از سرها تلاءلو می کند، پیداست که آفتابی درخشان از منظومه شمسی ربوبی است و به دست بدترین مردم جنایتکار این فاجعه برپا شده است. همو می گوید: سر مقدس امام حسین علیه السلام را در بازار کوفه دیدم و هو راءس قمری زهری اءشبه الخلق برسول الله صلی الله علیه و آله یعنی آن سر چون ماه درخشنده بود و از همه مردم بیشتر به رسول خدا صلی الله علیه و آله شباهت داشت

نیز حضرت جواد الائمه علیه السلام در بین ائمه علیه السلام بسیار خوش صورت بود به حدی که وقتی که ام الفضل او را دید حالش دگرگون شد،

چونانکه زنان مصر در وقت دیدن یوسف صلی الله علیه و آله از خود بی خود شدند و دست

ص:129

خویش را بریدند. در مورد حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام گفته اند: کفلقه قمر. یعنی مثل پاره ماه بود و در مورد دو طفلان مسلم علیه السلام نیز نوشته اند که وقتی سرهای آنها ار برابر ابن زیاد گذردند قام ثلاث مرات متعجبا من حسینهما یعنی سه مرتبه به علت تعجب از حسن آنها برخاست و نشست. از اینکه به حضرت ابوالفضل علیه السلام قمر بنی هاشم می گفتند، معلوم می شود بعد از مقام امام، خوش صورت تر از او در بنی هاشم نبوده است (23) امام حسین وقتی هنگام شهادت عباس تشریف آوردند بالای سر ش فرمودند:

ای ماه نورافشان من ! تودر هرمشکل وتنگنایی کمک من بودی (24)

در حدیث ریان بن شبیب از حضرت رضا (علیه السلام) نقل میکند: با امام حسین (علیه السلام) هجده مرد از اهل بیتش کشته شدند که شبیه ونظیری برای آنها در زیبایی وعبادت وملکات انسانی و... نبود این لقب را مناقب ابن شهر آشوب 4/108، ومقاتل الطالبین ص 85 وجفات الخلود والعباس ص 148 ذکرکرده اند

ای روی دل افروزت آیینه زیبایی وی عشق جهانسوزت سرمایه شیدایی

رخسار بدیع تو دیباچه نیکویی اخلاق شریف تو مجموعه زیبایی

دام دل مشتاقان زلفت به دلاویزی سروچمن گیتی قدت به دل آرایی

گرسرو توراگویم زین گفته خجل گردم کی سرو کسی دیده با این همه رعنایی

گرماه توراخوانم از عجز فرو مانم زیراکه ندارد ماه این جلوه ورخشانی

ای مهر سپهرحسن ای ماه بنی هاشم کی ماه کند هرگز با روی تو همتایی

2 - باب الحوائج:

که بر اثر بروز کرامات و قضای حاجات متوسلین به او در السنه و افواه و خاصه به این لقب مشهور گردید. باب الحوائج، لقب شهرت دو تن از خاندان بنی هاشم علیه السلام است:

الف: حضرت امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام، امام هفتم شیعیان جهان، که آستانه ایشان از همان آغاز مورد توجه خاصه و عامه بوده است، به گونه

ص:130

ای که کسی چون محمدبن ادریس شافعی - پیشوای شافعیان - مرقد مطهر آن حضرت ار تریاق القلوب یعنی داوری امراض روحی و قلبی خوانده است. شیعه و سنی از اقصی بلاد به زیارت قبر مطهر امام موسی کاظم علیه السلام می شتافتند و از دیر باز تاکنون کرامات بسیاری از مرقد آن امام همام نسبت به شیعه و سنی ظاهر گردیده است. خطیب که از اهل سنت است در تاریخ بغداد (1/120) می نویسد:

شیخ حنابله حسن بن ابراهیم ابوعلی خلال می گفت: هرگاه حاجتی داشتم، به مقابر قریش در باغ شونیزیه رفته و به قبر مطهر باب الحوائج موسی بن جعفر علیه السلام متوسل می گشتم و خدا حاجتم را بر آورده می کرد. (25) باب الحوائج، در افواه عامه، کنایه از امام هفتم موسی کاظم علیه السلام است.

ب - حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام: یکی از مشهورترین القاب فرزند شهید امیرالمؤ منین علی علیه السلام نیز باب الحوائج است. شیعه و سنی از نقاط گوناگون جهان به زیارت ان حضرت می شتابند و استجابت دعا در تحت قبه آن بزرگوار، کرارا به تجربه خواهد آمد - شامل همه فرق) حتی مسیحیان و یهودیان و زردشتیان (نیز بوده است. ابوالفضل نسیمی از رحمتهای الهی، در رحمتی از درهایش و وسیله ای از وسایل اوست و او را نزد خداوند منزلتی والاست. این موقعیت نتیجه جهاد خالصانه در راه خدا و دفاع از آرمان ها و اعتقادات اسلامی و پشتیبانی از سالار شهیدان در سخت ترین شرایط است. دفاع از ریحانه رسول خدا تا آخرین مرحله و جانبازی در راه اهداف مقدسش.

تا قهر علی، بهرخوارج باشد تا مهرعلی، سکه رایج باشد

تا پرچم کربلاست، همرنگ شفق عباس علی، باب حوائج باشد

3 - طیار:

دیگر از القاب حضرت ابوالفضل علیه السلام طیار است، یعنیپرواز کننده در فضای عالم قدس و درجات و مقامات بهشت (26). چون همانند عمویش جعفر طیّار به جای دو دستی که از پیکرش جدا شد، دو بال به او داده شده تا در با

فرشتگان پرواز کند. این بشارت را پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کودکی عباس، آن هنگام که دستهای او را می بوسید و میگریست به اهل خانه داد تا تسلای غم و اندوه آنان گردد

4 - اطلس:

ظاهرا یکی از معانی اطلس شجاعت وچابکی است و چون آن حضرت شجاع بوده واز کثرت شجاعت، صفوف دشمنان را شکافته، به وی اطلس می گفتند. معین میگوید: اطلس نام رب النوع قدرت میباشد وچون حضرت صفهای دشمنان را میشکافت یااینکه بر زشتیهای دشمن جسور بوده این لقب را به او داده اند (27)

5 - الشهید:

لقب دیگر آن جناب شهید است که در کتب انساب ذکر شده است. ابوالحسن عمری بعد از اینکه اولاد آن حضرت را ذکر می کند می گوید هذا آخر نسببنی العباس السقاء الشهید بن علی بن ابی طالب علیه السلام

در سرالسلسله تالیف ابن نصربخاری روایتی از معاویه بن عمار آمده است: به امام صادق عرضه داشتم وقتی فدک به شما برگردانده شده چگونه تقسیم شد؟ امام فرمودند به فرزندان عباس شهید ربع آن وبقیه آن ازآن ماگشت (28)

امام سجاد (علیه السلام) وقتی که روز 13 محرم سال 61 همراه بنی اسد کنارپیکر مطهر عباس (علیه السلام) آمد تا آن را به خاک بسپارد خطاب به او فرمود: ای شهید مخلص راه خدا، سلام من برتو باد (29) لازم به ذکر است حضرت عباس مقامش از تمامی شهدا چه در کربلا وچه در صدر اسلام بالاتر است امام سجاد (علیه السلام) فرموده اند: او در قیامت دارای مقامی خواهد بود که همه شهیدان برمقام او حسرت می برند (30)

ای ماه بنی هاشم خورشید لقا عباس ای نور دل حیدر شمع شهدا عباس

بر قدر وجاه تو شهدا غبطه میخورند پرچم به دست توست به میدان افتخار

ا ی حرمت قبله حاجات ما یاد تو تسبیح ومناجات ما

تاج همه شهیدان عالمی دست علی ماه بنی هاشمی

6 - العبدالصالح:

دیگر از القاب آن جناب، عبدالصالح است، چنانکه درزیارت او می خوانیم...

السلام علیک اءیها العبدالصالح المطیع لله و لرسوله الخ. عالیترین مرتبه یک انسان کامل همین است که به درجه ومرتبه ای برسد که بتوان اورا بنده صالح نامید وچنانکه می دانیم یکی از القاب امام هفتم (علیه السلام) العبدالصالح است وشیعیان در مقام تقیه حضرتش رابه این لقب یاد میکردند

حضرت ابوالفضل (علیه السلام) براستی عبد صالح بود وچه خوب است نمازگزاران توجه داشته باشند که وقتی سلام آخر نماز را می دهند ومیگویند: السلام علینا وعلی ناوعلی عبادالله الصالحین، سلام برآن حضرت هم میدهند درهرکجا باشند

7 - السقاء:

از بزرگ ترین و بهترین القاب حضرت که بیش از دیگر القاب مورد علاقه اش بود، سقا است. پس از بستن راه آب رسانی به تشنگان اهل بیت (علیه السلام) به وسیله نیروهای فرزند مرجانه، جهت از پا درآوردن فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قهرمان اسلام بارها صفوف دشمن را شکافت و خود را به فرات رساند و تشنگان اهل بیت (علیه السلام) و اصحاب امام را سیراب کرد. لقب مزبور در کتاب انساب و مقاتل بسیار دیده شده است (31)

در کتب تاریخ، 17 منصب برای حضرت اباالفضل العباس علیه السلام نوشته اند که مهمتر از همه منصب سقایت است، زیرا در طریق انجام این وظیفه، حداکثر خدمت و بروز حسن نیت را به امام عصر خویش نشان داده است. آن حضرت، از دوم محرم تا شب عاشورا چهار بار آب به خیام حرم برد (32)

هر کسی حاجتی داشت یا آب می خواست، به قمر بنی هاشم علیه السلام

مراجعه می کرد و او را باب الحسین می گفتند. درهنگام تولد حضرت عباس (علیه السلام) امیرالمومنین درحالی که عباس رابرزانو گرفته بود ومراسم اذان واقامه را درگوش راست وچپش اجرا میکند اشک از دیدگان پرفروغش جاری میشود ومیگوید:» مالی ولیزید «یزید رابامن چه کار است! در این حال زینب کبری میپرسد: پدر نام وکنیه برادرم چیست؟ حضرت میفرمایند نامش عباس وکنیه اش اباالفضل والقابش بسیار است وماه بنی هاشم سقا از القاب اوست زینب میگوید: پدر در نام عباس نشانی از شجاعت وجوانمردی ودر کنیه اباالفضل نشانی از شهامت وتفضیل ودر لقب ماه بنی هاشم نشانی از زیبایی وجمال است اما لقب سقا یعنی چه؟ مگربرادرم آب آور است؟! فرمود: نه دخترم او حرفه اش آب آوری وسقایت نیست بلکه او عشیره وبستگان خود را آب میدهد یعنی تشنگان اهل بیت درکربلا.

ساقی کوثر، پدرت مرتضی است کارتو سقایی کرب وبلااست

اشک از دیدگان زینب جاری شد ولی امیرالمونین فرمود: گریه نکن توراباورابطه وشانی است زینب نوزاد را پیش مادر می برد واو را از نام وکنیه ولقبش آگاه میسازد او خوشحال میشود وخداوند را ستایش میکند واز اینکه تعبیر خوابش آشکار شد سپاسگذاری خداوند را میکند زینب از خوابش میپرسد واو خوابی را که قبل از ازدواج با امیرالمونین دیده بود تعریف میکند وهمگی شاد میشوند (33)

8 - باب الحسین:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شان علی (علیه السلام) فرمودند: من شهر علم هستم وعلی (علیه السلام) در آن شهر است کسی که خواهان ورود به این شهر است باید از در آن وارد شود (34) حضرت علی (علیه السلام) در همه امور پیشکار ودربان وواسطه بین مردم وپیامبر بود حضرت عباس (علیه السلام) فرزند علی (علیه السلام) نیز در حیات وممات دربان وپیشکار امام حسین (علیه السلام) بود تا عباس بن علی علیه السلام زنده بود. لشگر بنی امیه جرات تعرض به خیام حرم را نداشتند. و لذا امام حسین علیه السلام بالای سر او فرمودند: الان انکسر ظهری و قلت حیلتی و افزود: چشمهایی که دیشب از بیم تو به خواب نمی رفتند امشب به

خواب می روند و چشمهایی که دیشب از بیم تو به خواب نمی رفتند امشب به خواب می روند و چشمهایی که به اتکای وجود تو خوش می خفتند امشب مضطرب و بی خواب خواهند شد. اگر کسی بخواهد به سیدنا و سید الکونین حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام توسل و تقرب جوید بابش مولانا باب الحوائج آقا ابوالفضل العباس علیه السلام است.

در تایید این مطلب مرحوم علامه طباطبایی صاحب تفسیرالمیزان فرموده اند که مرحوم سیدالسالکین و برهان العارفین آقای آقا سیدعلی قاضی قدس السره الشریف فرموده است: در حین کشف بر من روشن و آشکار شد که مظهر رحمت کلیه الهیه در عالم هستی وجود مقدس حضرت سیدالشهدا ابی عبدالله الحسین علیه السلام است، و باب آن حضرت و پیشکارش سقای کربلا سر حلثه ارباب وفا و آقا باب الحوائج الی الله ابوالفضل العباس صلوات الله و سلامه علیه است (35)

9 - سپهسالار (36)

لقب سپهسالار به بزرگترین شخصیت فرماندهی و ستادنظایم داده می شود و آن حضرت را نیز، به سبب انکه فرماندهی نیروهای مسلح امام حسین علیه السلام در روز عاشورا بود و رهبری نظامی سپاه ایشان را بر عهده داشت، سپهسالارنامیده اند.

10 - حامی الظعینه:

از القاب مشهور حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام حامی الظعینه به معنی حامی بانوان است. مرحوم سیدجعفر حلی در قصیده استوار و زیبای خود که در سوگ آن حضرت سروده، به این نکته چنینن اشاره می کند:

حامی الظعینه این منه ربیعه ام ابن من علیا اءبیه مکرم

» حامی الظعینه کجا، ربیعه کجا، پدر حامی الظعینه، امام متقیان کجا و مکدم کجا «

به دلیل نقش حساسی که حضرت عباس در حمایت بانوان حرم اهل بیت نبوت بر عهده داشت، این لقب به ایشان داده شده است. آن حضرت تمام تلاش خود را مصرف رسیدگی و رعایت حال بانوان رسالت و مخدرات اهل بیت نمود و مسؤ ولیت فرود آوردن از هودجها یا سوار کردن به آنها را بر عهده داشت و در طول سفر کربلا این وظیفه دشوار را بخوبی انجام داد (37) لازم به ذکر است که این لقب را به یکی از جنگاوران و دلاوران عرب به نام» ربیعه بن مُکَدَّم. «که در راه دفاع از همسرش، شجاعت بی نظیری از خود نشان داد، داده بودند.

11 - المستجار (پناهگاه):

دیگر از القاب حضرت مستجار است. مستجار به کسی گویند که در مشکلات به او پناهنده میشوند شیخ محمد رضا ازری در شان ومقام عباس (علیه السلام) قصیده ای سرود که شعر این قصیده در منتخب التواریخ ص 260 ذکر شده وی زمانی که در قصیده خود این مصرع را گفت:

یومابوالفضل استجار به الهدی) روز عاشورا روزی است که حسین (علیه السلام) مخزن هدایت به عباس (علیه السلام) پناه برد (

صحت آن را در نظر بعید شمرده و با خود گفت که شاید مقبول حضور امام حسین علیه السلام نباشد؛ لذا بیت را تمام نکرد شب در عالم رؤیادید که حضرت امام حسین علیه السلام به او می فرماید: آنچه گفته ای صحیح است، من به برادرم ابوالفضل العباس علیه السلام پناهنده شدم و آنگاه مصرع باقی را خودحضرت فرمود:

و الشمس من کدر العجاج لثامها

) یعنی در آن هنگام به عباس پناه بردم که بر اثر حمله ها ودرگیری ها وگردوغبار ، بین زمین وآسمان تیره وتارشده بودبه طوری که نقاب نقاب گردوغبار جلو نور خورشید راگرفته بود وهواراتاریک نموده بود «38)

12 - قهرمان علقمی (علقمه):

علقمی نام رودی است که حضرت در کنار آن به شهادت رسید. آن رودخانه به وسیله صفوف به هم فشرده سپاه ابن زیاد محافظت می شدتا کسی از یاران حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را یارای دستیابی به آب نباشد و همراهان امام و اهل بیت ایشان تشنه بمانند. حضرت عباس علیه السلام با عزم نیرومند و صلابت بی نظیر خود توانست بارها به نگهبانان پلید علقمی حمله کند، وآنان را در هم شکسته و متواری سازد، و پس از برداشتن آب سر بلند به خیمه ها بازگردد. در آخرین دفعه نیز حضرت در کنار همین رود ناجوانمردانه به شهادت رسید، لذااو را قهرمان علقمی لقب دادند (39) لازم به ذکر است که نهر علقمه از شط فرات سرچشمه گرفته وانشعاب پیداکرده واز کنار مشهد ومدفن ایشان میگذرد

13 - پرچمدار (علمدار):

از القاب مشهور حضرت، پرچمدار وحامل اللواء است، زیرا ایشان ارزنده ترین پرچمها، پرچم سرور آزادگان امام حسین علیه السلام، را در دست داشتند.

حضرت به دلیل دیدن تواناییهای نظامی فوق العاده در برادر خود، از میان یاران شجاع خویش پرچم را تنها به ایشان سپردندو از میان اهل بیت (علیه السلام) و اصحاب، او را نامزد این مقام کردند؛ زیرا در آن هنگام سپردن پرچم سپاه از بزرگ ترین مقام های حساس در سپاه به شمار می رفت و تنها دلاوران و کارآمدان، بدین امتیاز مفتخر می گشتند. حضرت عباس (علیه السلام) نیز پرچم را با دستانی پولادین برفراز سر برادر بزرگوارش به اهتزاز درآورد و از هنگام خروج از مدینه تا کربلا همچنان در دست داشت. پرچم از دست حضرت به زمین نیفتاد مگر پس از آن که دو دست خود را فدا کرد و در کنار رود علقمه به خاک افتاد (40)

درتاریخ نقل کرده اند: پرچم حضرت اباالفضل (علیه السلام) را با اموال غارت شده به شام بردند یزید وقتی نظرش به پرچم افتاد با دقت نگاهی کرد ودر فکرفرو رفت وسه بار از روی تعجب برخواست ونشست سئوال کردند: ای یزید چه شده اینگونه شگفت

زده شدی یزید درجواب گفت: این پرچم در کربلا دست چه کسی بوده؟

گفتند به دست برادر حسین (علیه السلام)، که نامش عباس بود یزید گفت: تعجبم از شجاعت عجیب این پرچمداراست!

خوب به این پرچم بنگرید می بینیدکه تمام قسمتهای آن از پارچه گرفته تاچوب آن براثر تیرها وسلاحهای دیگر که به آن رسیده آسیب دیده است جزدستگیره آن واین موضع که کاملا سالم مانده حاکی از آن است که تیرها به دست پرچمدار اصابت کرده ولی او پرچم را رهانکرده است وتاآخرین توان خود پرچم را نگه داشته است وتنها وقتی که آخرین رمق خویش را از دست داده پرچم از دستش افتاده است یا با دست او با هم افتاده است ولذا دستگیره پرچم اینگونه سالم مانده است!! (41)

14 - کبش الکتیبه:

یعنی قوچ گله که جلو گوسفند حرکت میکند ولیکن به طور مجاز به کسی که جلو لشکر با شجاعت حرکت کند نیز گفته میشود، فیروز آبادی میگوید مقصود سید قوم وقائد آنها است، واین لفظ به افراد زیادی گفته شده این لقبی است که به بالاترین رده فرماندهی سپاه به سبب حسن تدبیر و دلاوری که از خود نشان می دهد و نیروهای تحت امر خود را حفظ می کند، داده می شود. این نشان دلیری، به دلیل رشادت بی مانند حضرت عباس (علیه السلام) در روز عاشورا و حمایت بی دریغ از لشکر امام حسین (علیه السلام) به او داده شده است. ابوالفضل در این روز، نیرویی کوبنده در سپاه برادر و صاعقه ای هولناک بر دشمنان اسلام و پیروان باطل بود.

شعرای عرب به عنوان زبان حال در اشعار خود آورده اند واز آنها است:

عباس کبش کتیبی وکنانتی

وسری قومی بل اعز حصونی

فاضل دربندی وشیخ کربلایی گویند وقتی امام حسین (علیه السلام) خم شد که اباالفضل رابه خیام حرم برساند، حضرت عباس چشمانشان را باز کردند ونگاهی به برادر

انداختند وعرض كردند: برادر به حق جدت رسول خدا مرابه خيمه ها مبر، زيرا:

1 - وعده آب به سكينه دادم براى او آب نبردم خجالت ميكشم

2 - من كبشه كتيبه شما هستم، وقتى اصحاب شما مرا كشته ببينند شايد عزم آنها سست شود حضرت فرمودند: خدابه شما جزاى خير دهد درحال زندگى ومرگ حمايت برادرت كردى (42)

15 - المستعجل:

المستعجل از القابى است كه بين مردم شايع است المستعجل يعنى هركه به او واهلش متوسل شود بسرعت اجابت فرمايد ووجدان وتجربه بهترين گواه اين امر است

16 - المضهضب:

اين لقب بين مردم معروف است وبه معناى شدت دهنده است واين كنايه است از اينكه تجاوز كننده به حقوق حضرت وكسى كه به جرات به ايشان قسم دروغ ميخورد وياايشان راانكار كند و... زود به جزاى عملش ميرساند

17 - الواقى) نگهبان (:

خصلت ديگر عباس (عليه السلام) نگهبانى وپاسدارى محكم وپرتلاش او ازامام حق بود از اين رو امام هادى (عليه السلام) در زيارت ناحيه او را نگهبان وپاسدار خوانده پاسدارى كه با اخلاص تمام به نگهبانى حق پرداخت تا حدى كه بودن او، دشمنان خواب واستراحت نداشتند ولى اهل بيت امام حسين (عليه السلام) خود را درپناه كوهى استوار ميديدند

شاعر اهل بيت ازرى قصيده پرمحتوايى درمورد زبان حال امام حسين (عليه السلام) سروده:

امروز بين سردارلشكر، فرمانده كل، با گردانهاى سپاه جدايى افتاد، امروز

پیشوای هدایت یافتگان از آنها پنهان شد، امروز چشمهای دشمن که با بودن تو به خواب نمی رفت، به خواب میرود، ولی چشمهای دوست بی تاب وپریشان شد ، وخوابش دشوار واندک گردید (43)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده اند: نگهبانی وپاسداری یک شب در راه خداوند متعال ، از عبادت هزار شب که انسان روزش را روزه بگیرد بهتر است (44)

18 - الساعی) تلاشگر (:

از لقبهای عباس که در زیارت ناحیه امام هادی (علیه السلام) آمده است لقب ساعی است یعنی او نهایت سعی وتلاش را برای تحقق نهضت امام حسین (علیه السلام) نمود امام صادق (علیه السلام) خطاب به او میفرمایند: گواهی میدهم که تو در راه دین ودفاع ز امام برحق ، هیچگونه سستی وتوقف نکردی (45) تلاش او به جایی رسید که وقتی دست راستش را قطع کردند چنین رجز خواند:

سوگند به خدا اگردست راستم را قطع نمودید من بدون درنگ تا جان در بدن دارم از دینم واز حریم امام راستگو وراستین فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاک وامین حمایت میکنم (46)

19 - الضیغم:

گاهی عباس راضیغم وگاهی ضرغام که هردو معنی شیر ژیان وچابک است میخواندند همانگونه که حضرت حمزه عموی پدرش شیرخدا وشیر رسول خدا بود وهمان گونه که پدرش علی (علیه السلام) اسدالله الغالب شیر غالب وچابک خدا بود واو نیز این خصلت را از آنان به ارث برده بود

20 - الفادی:

حضرت عباس (علیه السلام) به راستی فداکاری را به آخرین حد ومرز خود رسانید خود وبرادران خود وهستی خود وحتی دو پسر خود را فدای دین وامام حسین (علیه السلام)

وآرمان آن حضرت کرد علامه سید محسن امین دو پسر حضرت عباس به نام محمد وعبدالله را درشمار شهیدان کربلا شمرده است (47) وابن شهر آشوب یک پسر حضرت عباس به نام محمد راجز شهدای کربلا شمرده است (48)

21 - صدیق:

در زیارت حضرت عباس (علیه السلام) درروز عید فطر وقربان آمده: سلام برتو ای بنده صالح وراستین وفداکار. واژه صدیق به اصطلاح ادبی مبالغه در صدق وصداقت است این لقب برای عباس (علیه السلام) بیانگر خلوص وراستی ودرستی اوست

22 - مواسی:

از لقبهای دیگر اوست و اشاره به مواسات و ازخود گذشتگی و فدا شدن او در راه برادرش امام حسین (علیه السلام) داردحضرت عباس را امام زمان (عج) در زیارت ناحیه ، با لقب مواسی خوانده است مواسات حضرت عباس (علیه السلام) برای برادرش امام حسین (علیه السلام) سه نوع بود: مواسات در جان ومال وگفتار، زیرا سخنانی از نثر ونظم برای هدایت اهل کوفه بیان کرد امام حسین در هنگام شهادت برادر فرمودند:

ابوالفضل همان کسی است که حسین را اینک یاری کرده وبا او با مواسات رفتار کرده وهیچ خوف وبیمی اورا از تصمیم واراده خود باز نداشت وجان خود را با لب تشنه برای حسین (علیه السلام) فداکرد

23 -

یکی دیگر از لقبهای او» رئیس عسکر الحسین «است، فرمانده سپاه حسین (علیه السلام).

24 -

از دیگر لقبهایی که برای عباس (علیه السلام) ذکر کرده اند المصفی است (49)

ادامه دارد....

منابع وپی نوشتها:

1 - انیس الشیعه، المجدی، انوار نعمانیه ج 1 ص 124، قمر بنی هاشم ص 22 به نقل از وقایع الایام بیرجندی

2 -. خصایص العباسیه ص 122 و 239

3 - فرهنگ معین 2/2272 چاپ 1371 امیر کبیر

4 - منتهی الارب. ص؟

5 - سوره الفتح: آیه 29.

6 - خصائص العباسیه: صفحه 118.

7 - منتخب طریحی: شیخ فخر الدین الطریحی) متوفی 1085) ص 312

8 - زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام.

9 - سردار کربلا: صفحه 164. قمر بنی هاشم ص 21 والعباس ض 138

10 - کبریت احمر ص 406

11 - فرسان الهیجاء: صفحه 191

12 - البطل العلقمی ج 2 ص 210 واسرار الشهاده ج 2 ص 399

12 - شخصیت ابوالفضل از عطای خراسانی ص 116 و 117

14 - به نقل از منقل فی اخبار قریش: صفحه 437.

15 - زندگانی حضرت ابوالفضل العباس ص 290،

16 - مولد العباس بن علی علیه السلام، ناصری، محمدعلی، ص 61.

17 - سردار کربلا: صفحه 317.

18 - سرالسلسله العلویه عمده الطالب 356، مقاتل الطالبین 84 والعباس ص 147

19 - بحارالانوار 98/230

20 - سوره فاطر: آیه 1.

21 - سوره فرقان: آیه 45.

22 - ربی جیرون: نام مکان و محل اقامت یزید بوده است.

ص:142

23 - خصایص العباسیه: صفحه 124.

24 - اسرارالشهاده ص 323 وبطل العلقمی 2/151

25 - دائره المعارف تشیع: از یادداشت عبد الحسین شیهدی.

26 - فضائل العباسیه ص 131،

27 - کتاب حضرت ابوالفضل مظهر کمالات وکرامات ج 1 ص 178-177 از سید مرتضی موحد ابطحی موسوی اصفهانی

28 - العباس ص 149

29 - مقتل الحسین مقرم ص 398

30 - امالی صدوق مجلس 70

31 - بنگر به: ابوالحسن درالمجدی، داودی در عمده الطالب، ابن ادریس در مزار سرائر، تاریخ خمیس ج 2 ص 317، نویری در نهایه الارب ج 2 ص 341، شبلنجی در نورالابصار ص 93، علامه حجت الاسلام محمد باقر قاینی درالکبریت الاحمر ج 2 ص 34

32 - تنقیح المقال ج 2 ص 128

33 - مولدالعباس بن علی، تالیف محمد علی الناصری، ص 50 و 51

34 - مستدرک حاکم ج 3 ص 126

35 - این چند خط اخیر از یادداشت شاعر دلسوخته اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقا سید مصطفی آرنگ استفاده شده است.

36 - در متن عمید آمده است که امروز معادل سر تیپ در فارسی است، لذا سپهسالار که؛ عربی لواء است ارجح به نظر رسید. نقل از: سید حسن اسلامی، مترجم محترم کتاب شریف العباس بن علی علیه السلام تاءلیف علامه شیخ باقر شریف قرشی

37 - زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام: صفحه 26.

38 - فرسان الهیجاء ج 1 ص 189 ومعالی السبطین ج 2 ص 441

39 - زندگانی حضرت ابوالفضل علیه السلام: صفحه 25.

40 - همان مدرک.

41 - داستان دوستان ج 2 ص 234 داستان 164 به نقل از کتاب دین وتمدن محمد علی حرمانی لبنانی

وچهره درخشان قمر بنی هاشم ص 190 ج 1

42 - اسرار الشهاده ص 321 ومعالی السبطین 1/247 وبطل علقمی 92-1/53

43 - منتخب التواریخ ص 260

44 - نهج الفصاحه حدیث 1355

45 - کامل الزیارات ص 208

46 - اعیان الشیعه ج 1 ص 608

47 - اعیان الشیعه ج 1 ص 610

48 - مناقب آل ابی طالب ج 4 ص 112

49 - فرسان الهیجاء 1/190، بطل العلقمی ص 2/112

تنها منجی

ابوالفضائل ! جلوه هایی از دریای فضیلت قمر بنی هاشم علیه السلام

2

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 03:10ِ ب. ظ روز 1395/4/28

ابوالفضائل !) جلوه هایی از دریای فضیلت قمر بنی هاشم علیه السلام (

سرورمان عباس (علیه السلام) دنیایی از فضایل و نیکی بود. هر صفت نیک و گرایش والا را که بتوان تصور کرد، جزء ذاتیات او بود و همین افتخار او را بس که زاده امیرالمؤ منین (علیه السلام) دارای تمامی فضایل دنیا بود. ابوالفضل همه فضیلتها و صفات پدر را به ارث برد تا آنکه نزد مسلمانان سَمبل هر فضیلتی و نماد هر ارزشی والا گشت

کتاب فضل تورا آب بحر کافی نیست که تر کنم سرانگشت وصفحه

بشمارم

فضیلت ومقام عباس از این نکته بیشتر مشخص میشود:

ص:144

غسل امام را فقط امام میتواند انجام دهد این ویژگی را بهتر آن است که از قلم دانشمند ژرف اندیش سید مقرم بهره ببریم» به سبب همین مراتب عالی است که اهل بیت (علیه السلام) او را در کارهای بلند مرتبه خود که افراد عادی را در آن وارد نمی کردند شرکت میبخشیدند که از آن جمله است مشارکت او در غسل حضرت امام حسن (علیه السلام) با حضرت امام حسین (علیه السلام) وخواننده بعد از اینکه مرتبت امامت ومقام دست نیافتنی امام را دانست وتوجه نمود که امر تغسیل وتکفین امام را جز امام انجام نمی دهد وچاره ای نمی یابد جز آنکه اذعان آورد کسی که در کنار حجت معصوم بدین امر میپردازد بزرگترین فرد در عالم وجود بعد از ائمه طاهرین (علیه السلام) می باشد... («1) یکی از ویژگی های معصوم آن است که غسل کفن نماز ودفن او را باید معصوم انجام دهد واین حقیقتی است که به نور عقل وروشنی نقل باید بر آن اعتقاد کرد زیرا جسم معصوم در این چهار حالت خصوصیاتی دارد که هیچ کس غیر از معصوم تحمل دیدن آن را ندارد واز همین روی وقتی ابن عباس بن عبدالمطلب در غسل دادن حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به امام علی (علیه السلام) کمک می کرد چشمان او را بست چرا که در آن حال اگر چشمش به بدن حضرت می افتاد کور میشد (2) اما عباس در غسل دادن امام حسن (علیه السلام) شرکت میکند بدون اینکه چشمانش راببندد واین خود گویای مقام والای اوست

عباس کمالات انسانی را در تمام ابعادش دارد و می تواند الگویی عملی برای جوانان ما باشد در اینجا به اختصار برخی صفات حضرت را یاد می کنیم:

1 - ایمان به خدا:

قوت ایمان به خدا و استواری در آن، یکی از بارزترین و بنیادی ترین ویژگیهای ابوالفضل بود. حضرت در دامان ایمان، مرکز تقوا و آموزشگاه خداپرستی و خداخواهی، تربیت یافت و پدرش، پیشوای موحّدان و سرور متقیان، جانش را با جوهر ایمان و توحید حقیقی پرورش داد و تغذیه کرد. پدر، او را با ایمان مبتنی بر آگاهی و تعمّق در حقایق هستی و رازهای طبیعت، تغذیه نمود؛ ایمانی که خود

چنین وصفش کرده بود:

» اگر پرده ها برایم کنار زده شوند، بر یقینم افزوده نخواهد شد «

این ایمان ژرف و ریشه دار با ذرّات وجود حضرت عباس عجین شد و او را به یکی از بزرگان تقوا و توحید بدل ساخت. و بر اثر همین ایمان پایدار و عظیم بود که ایشان، خود، برادران و شماری از فرزندانش را در راه خدا و تنها برای خدا قربانی کرد.

عباس (علیه السلام) با دلاوری به دفاع از دین خدا و حمایت از عقاید اسلامی که در آستانه تحریف شدن و نابودی در زمان حکومت امویان قرار گرفته بود، برخاست و در این کار فقط خداوند و رضای حق و جایگاه اخروی را مد نظر داشت نمونه ای از ایمان قوی عباس را می توان در پاسخ عمیق به پدرش در کودکی) که بعد از یک، دو نگفت (مشاهده کرد. امام صادق علیه السلام می فرمود:» کان عمُّنا العباسِ بن علیّ نافِذُ البَصیرَه، صلب الایمان، جاهد مع ابی عبدالله و ابلی بلاءً حسنا و مضی شهیدا «؛ عموی ما عباس بن علی، بصیرتی نافذ و ایمانی استوار داشت و همراه ابا عبدالله جهاد کرد و به نیکویی از امتحان برآمد و شهید شد. (3)

قمر بنی هاشم علیه السلام در صلابت ایمان و فضل علم و ایقان و شرایف آداب و اخلاق، بعد از دو برادر خود - حسن و حسین علیه السلام - اول شخص بود، و پس از معصومین علیه السلام، در جمیع صفات کمالیه کسی با او همتراز نبود.

عبارات زیارتهای مرویه در حق وی و نیز اخبار صادره از امام زین العابدین و امام صادق علیه السلام در باب آن بزرگوار شاهد شخصیت یگانه وی پس از معصومین است. چنانچه فی المثل امام سجاد علیه السلام می فرماید: رحمت حق بر روان عمویم عباس علیه السلام باد که ایمان او همانند صخره صما و از حیث بینایی در دین بیهمتا بود. چه او، نصیحت و زهد و جهاد و صبر و ثبات خود را به درجه اعلا رسانید و در شداید و سختی جان خود را در راه یاری به برادرش نثار کرد (4) اصبغ بن نباته می گوید: مردی از بنی ابان را دیدم که چهره اش سیاه شده بود و من می دانستم که قبلاً صورتش سفید بود. از او پرسیدم: چرا چنین شده ای؟ گفت: من

جوانی را کشتم که بین دو چشمانش اثر سجود بود، شبی نخوابیدم مگر این که آمد و مرا به جهنم انداخت. او گفت: مقتول عباس بن علی بود. (5) در مقاتل الطالبین نیز می خوانیم:» بین عینیه اثر السجود («6)؛ بین دو چشمانش اثر سجده بود.

2 - عصمت حضرت عباس (علیه السلام):

برای عصمت آن حضرت می توان به دو دسته دلیل تمسک کرد دسته اول فرمایشات خود آن حضرت دسته دوم کلمات نورانی امامان معصوم (علیه السلام)

دسته اول فرمایشات خود حضرت:

من پسر علی هستم که از هماوردی با امثال خود ناتوان نیستم وبه اندازه یک چشم بهم زدن به خدای متعال شرک نورزیدم ومخالفت دستورات خدا ننموده ام . شیخ طه نجف در مورد عباس میگوید: او مقامش بلندتر از آن است که در این مقاله از او یاد شود بلکه مناسباست ازاو به هنگام ذکر ائمه معصومین (صلی الله علیه و آله) سخن رود (7) عبدالرزاق مقرم در توضیح کلام استاد خود مرحوم طه نجف می فرماید : همانگونه که مشاهده میشود استاد نفرمودند به هنگام ذکر بزرگواران خاندان وحی بلکه فرموده به هنگام ذکر ائمه معصومین واین نیست مگر بیانگر این امر که وی قمر بنی هاشم را در جمله اهل بیت واز آنان میداند نمونه دیگر فراز دیگر از خطاب حضرت عباس به ماردبن صدیف است که فرمود: من شاخه تنومندم که پیوسته به آن درختم) درخت نبوت (وتحفه ای نفیس وارزشمند از نور ذات اویم

دسته دوم کلمات نورانی امامان معصوم (علیه السلام):

1 - امام سجاد علیه السلام می فرماید: رحمت حق بر روان عمویم عباس علیه السلام باد که ایمان او همانند صخره صما و از حیث بینایی در دین بیهمتا بود. چه او، نصیحت و زهد و جهاد و صبر و ثبات خود را به درجه اعلا رسانید و در شداید و سختی جان خود را در راه یاری به برادرش نثار کرد (8)

2 - امام صادق علیه السلام می فرمود:» کان عمُّنا العباس بن علیّ نافِذُ البَصیرَه، صلب الایمان، جاهد مع ابی عبدالله و ابلی بلاءً حسنا و مضی شهیدا «؛ عموی ما عباس بن علی، بصیرتی نافذ و ایمانی استوار داشت و همراه ابا عبدالله جهاد کرد و به نیکویی از امتحان برآمد و شهید شد (9)

جملات بسیاری در خصوص حضرت هست که بعدا در جای خود بیان می شود

3 - سیمای زیبای قمربنی هاشم:

هم چهره عباس زیبا بود، هم اخلاق و روحیّاتش. ظاهر و باطن عباس نورانی بود و چشمگیر و پرجاذبه. ظاهرش هم آیینه باطنش بود. سیمای پر فروغ و تابنده اش او را همچون ماه، درخشان نشان می داد و در میان بنی هاشم، که همه ستارگانِ کمال و جمال بودند، اباالفضل همچون ماه بود؛ از این رو او را» قمر بنی هاشم «میگفتند. در ترسیم سیمای او، تنها نباید به اندام قوی و قامت رشید و ابروان کشیده و صورت همچون ماهش بسنده کرد؛ فضیلتهای او نیز، که درخشان بود، جزئی از سیمای اباالفضل را تشکیل می داد. از سویی نیروی تقوا، دیانت و تعهّدش بسیار بود و از سویی هم از قهرمانان بزرگ اسلام به شمار می آمد. زیبایی صورت و سیرت را یکجا داشت. قامتی رشید و بر افراشته، عضلاتی قوی و بازوانی ستبر وتوانا و چهره ای نمکین و دوست داشتنی داشت. هم وجیه بود، هم ملیح. آنچه خوبان همه داشتند، او به تنهایی داشت. وقتی سوار بر اسب می شد، به خاطر قامت کشیده اش پاهایش به زمین می رسید و چون پای در رکاب اسب می نهاد، زانوانش به گوشهای اسب می رسید حضرت ابا الفضل علیه السلام بس خوش صورت و نیک منظر بود، او را ماه بنی هاشم می گفتند و هر وقت در کوچه ها عبور می کرد، مردم به تماشای جمالش جمع می شدند.

4 - فصاحت وزیبا سخن گفتن حضرت عباس (علیه السلام):

وی در فصاحت وزیبا سخن گفتن چهره ای شناخته شده است (10)

فاضل دربندی میگوید: یکی از شخصیتهای جسور وصاحب جلال ورعب ، حضرت را تهدید کرد ولی حضرت اباالفضل اعتنایی به او نکرد وبا یک ثبات واطمینان خاطر جوابش را داد وفرمود: گفتارت مثل سراب وآب نمایی می باشد که هر تشنه ای را به خود دعوت میکند ولی وقتی جوینده آب به طرفش میرود زمینی بی آب وهلاک کننده می یابد آرزو داری که من تسلیم تو شوم این امری است که لباس عمل نخواهد پوشید وراه به او سخت وناهموار است. ای دشمن خدا ورسول ! من با قهرمانان پنجه نرم میکنم ودر رویدادها صبر وشکیبایی دارم، با اسب سواران در ستیز قرار میگیرم، واز خدا کمک میگیرم، کسی که چنین صفات برجسته در اوست نمی ترسد واز حریفش گریزان نیست وای برتو، آیا نیست برای من پیوندی با رسول خدا، من شاخه متصل به درخت نبوت هستم وگلی از ثمره نور این درخت هستم، کسی که از درخت نبوت شد بند نمی شود، واز شمشیر نمی هراسد، من پسر علی هستم، ناتوانی ندارم واز ستیز جنگجویان هراسی ندارم، مقدار چشم بر هم زدنی به خدا شرک نیاوردم، از امرونهی رسول خدا سرپیچی نکردم، من شاخه درخت نبوت هستم، وشاخه ها بر ریشه می روید، پس آرزویت رااز ما برگردان که من بر زندگی دنیا تاسف نمی خورم، من شاخه درخت نبوت هستم وشاخه ها بر ریشه می روید، پس آرزویت رااز مابرگردان که من بر زندگی دنیا تاسف نمی خورم ، واز مرگ هراس ندارم، از شوخی درگذر وسخن از جد بگو

5 - علم و معرفت حضرت ابوالفضل عباس علیه السلام:

حضرت عباس (علیه السلام) یکی از بزرگان علم وفقاهت ویکی از مراجع علمی بود محقق دانشمند مرحوم سید عبدالرزاق مقرم در کتاب العباس می نویسد: در روایتی که از امامان معصوم علیه السلام به ما رسیده، فرمودند:» ان العباس بن علی زق العلم زقا «

همانا عباس فرزند علی علیه السلام علم را چون غذا در کودکی از پدرش وارد

جانش نموده است. (11) سپس می نویسد: این تعبیر، تشبیه بسیار لطیفی است زیرا هرگاه کبوتری غذا را نرم و گوارا کند و به بچه اش بخوراند، به آن تعبیر به زق می شود، این بیان حاکی است که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در دوران خردسالی، از پستان مادرش علم و حکمت را چون شیر، شیره جانش د نموده، و در دامان علم و حکمت، رشد و نمو نموده و دارای علم لدنی بوده است (12) و نیز در شان حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام گفته شده:» انه کان من فقها اولاد الائمه «

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام از عالمان فقیه فرزندان امامن علهیم السلام می باشد. و دانشمندان و محدثان بزرگ در شانش گفته اند:

هو البحر من ای النواحی اتیته

فلجته المعروف و الجواد ساحله

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام از هر کرانه که به جانبش آیی، دریایی است که موجهایش نیکی ها است و کرانه آن سرشار از سخاوت و کرم است (13).

روزی علی علیه السلام به ابوالفضل العباس علیه السلام که در دوران کودکی به سر می برد، فرمود: بگو یک عباس گفت: یک حضرت علی علیه السلام فرمود بگو دو عباس در پاسخ گفت:

» استحیی ان اقول باللسان الذی قلت واحدا، اقول اثنان، من با آن زبانی که یک گفته ام) و به یکتایی خدا اقرار نموده ام (شرم می کنم که بگویم: دو و از دایره یکتایی خدا خارج گردم «

فقبل علی عینیه حضرت علی علیه السلام دو چشمان حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را بوسید (14) طبق پاره ای از روایات، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در این هنگام پنج سال داشت. بر همین اساس، امام صادق علیه السلام در شان عباس علیه السلام فرمود:

» کان عمنا العباس نافذا البصیره «عموی ما، عباس بصیرت نافذ) چشم تیز بین و عمق نگر (داشت. (15)

ص:150

نیز بر همین اساس، مرحوم علامه محمد باقر بیرجندی می نویسد: ان العباس من اکابر الفقها و افاضل اهل البیت، بل انه عالم غیر متعلم و لیس فی ذلک منافاه لتعلم ابیه ایاه همانا عباس علیه السلام از فقهای بزرگ و از برجستگان خاندان نبوت بود، بلکه او دانشمند درس نخوانده بود و این مطلب منافاتی با علم آموزی پدرش حضرت علی علیه السلام به او ندارد. (16) علامه مامقانی نیز می نویسد:

» و قد کان من فقها اولاد الائمه، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام از فقهای فرزندان امامان علیهم السلام بود. «(17) مسلم است که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام از اکابر و افاضل فقها و علمای اهل بیت علیهم السلام بوده و معلوم است کسی که در پرتو آفتاب ولایت و در مدرسه امامت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهاالسلام تربیت شده و کسب علم و نورانیت نموده است، درک مقام و مرتبه فضل او برای ما میسر نیست

یک دهن خواهم به پهنای فلک

بگویم وصف آن رشک ملک

حسن بصری گوید:

کشته شد با امام حسین شانزده نفر از اهل بیتش که هیچ شبیهی برای آنها نبود نه در علم ونه در سایر کمالات (18)

6 - خویشتنداری علمدار عشق:

یکی دیگر از صفات برجسته ابوالفضل علیه السّلام عزّت نفس و خویشتنداری بود. حضرت از زندگی خفت بار زیر سایه حکومت اموی ابا داشت؛ حکومتی که بندگان خدا را برده خود و اموال بیت المال را دارایی شخصی کرده بود و به دنبال برادرش، پدر آزادگان که صلای عزّت و کرامت در داده بود و مرگ زیر سایه های نیزه ها را سعادت و زندگی با ظالمان را اندوهبار اعلام کرده بود، دست به قیامی خونین زد و به میدان نبرد و جهاد پا گذاشت.

ابوالفضل (علیه السلام) در روز عاشورا عزّت نفس و خویشتنداری را با تمام

ابعاد و آفاقش مجسم ساخت. امویان او را به شرط کناره گیری از برادرش، وعده فرماندهی کل قوا دادند، لیکن حضرت بر آنان تمسخر زد و فرماندهی سپاه آنان را لگدمال کرد و با شوق و اخلاص، به سوی آوردگاه شتافت و در راه دفاع از حرّیت، دین و آزادگی خود، کُندآوران را به خاک انداخت و سرها را درو کرد.

7 - ادب حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام:

یکی از فضایل والای انسانی و اسلامی، رعایت ادب است. ادب در برابر بزرگان و مقدسات و در همه موارد زندگی، زینت اخلاق بوده و از عوامل و ارکان مهم شخصیت معنوی انسان است. امیرمومنان علی علیه السلام ضمن سفارش به فرزندش امام حسن علیه السلام در فراگیری ادب، فرمود:» یا بنی ! الادب لقاح العقل، و ذکا القلب و عنوان الفضل «

پسرم ادب، مایه بارور شدن عقل و بیداری قلب و سرلوحه فضل و بزرگواری است. نیز فرمود:» من اخر عدم ادبه، لم یقدمه کثافه حسبه «کسی که بی ادبی، او را عقب انداخت، عظمت و کثرت فامیل، او را به جلو نخواهد انداخت. (19) نیز فرمود:» لا میراث کالادب، هیچ ارثی ارزشمندتراز ادب نیست («20)

بر همین اساس حضرت علی علیه السلام فرزندانش را بخوبی تربیت کرد، و آنها از باادبترین افراد جامعه خود بودند. حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام از همین مکتب درخشان، درس ادب آموخته بود، که از ویژگیهای زندگی سراسر درخشان وی ادب او در همه دورانهای زندگیش از کودکی تا آخر عمر بود. در این زمینه نظر شما را به چند نمونه زیر جلب می کنیم:

1 - روایت شده: حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بدون اجازه در کنار امام حسین علیه السلام نمی نشست، و اگر پس از اجازه می نشست، مانند عبد خاضع دو زانو در برابر مولایش می نشست (21)

2 - روایت شده: در طول 34 سال عمر حضرت ابوالفضل العباس د علیه السلام

آن بزرگوار هرگز به برادرش امام حسین علیه السلام برادر خطاب نکرد، بلکه با تعبیراتی مانند سیدی، مولای، یابن رسول الله، آقای من، سرور من، ای پسر رسول خدا، آن حضرت را صدا می زد، جز در آخرین ساعت عمر، در آستانه شهادت، که صدا زد: برادر، برادرت را دریاب! این تعبیر نیز یک نوع ادب بود، زیرا بیانگر آن بود که برادرت رسم برادری را با بهترین وجه ادا کرد، اکنون تو نیز ای برادر، با مهر برادری به من بنگر! در کتاب مستطرف الاحادیث آمده است: روزی امام حسین علیه السلام در مسجد آب خواست. حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام که در آن هنگام کودک بود، بی آنکه به کسی بگوید باشتاب از مسجد بیرون آمد. پس از چند لحظه دیدند، ظرفی را پر از آب کرده و با احترام خاصی ظرف آب را به برادرش امام حسین علیه السلام تقدیم می کند. روز دیگر، خوشه انگوری را به او دادند. او با اینکه کودک بود، با شتاب از خانه بیرون آمد، پرسیدند: کجا می روی ؟ فرمود: می خواهم این انگور را برای مولایم حسین علیه السلام ببرم (22) در همان خردسالی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام حضرت امام علی علیه السلام توجه خاصی به ادب وی داشت و او را به تلاشها و کارهای مهم و سخت مانند کشاورزی، تقویت روح و جسم، تیراندازی و شمشیر زنی و سایر فضایل اخلاقی، تعلیم و عادت داده بود. حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام گاهی در کنار پدر مشغول کشاورزی و باغداری و نخلستانها بود و زمانی احادیث و برنامه های اسلام را در مسجد به دیگران می آموخت و به تهیدستان و بینوایان کمک می کرد. او به برادران و خواهرانش احترام شایان می نمود و دوش به دوش آنان در بالا بردن سطح فرهنگ مردم می کوشید و در یک کلام، بازوی پرتوان پدر و چشم نافذ اسلام و مطیع برادرانش امام حسن و امام حسین علیهماالسلام بود. سخن حضرت علی علیه السلام در زبان، سیمای حضرت امام حسن علیه السلام در چهره، و خون حضرت امام حسین علیه السلام را در رگها داشت. (23) دوستی خاندان اهل بیت علیهم السلام واجب است) قل لا اسئلکم عیله اجرا الا الموده فی القربی (24)

ص:153

8 - کرم وبخشش حضرت اباالفضل:

شکی نیست که حضرت عباس با کریمترین خلق وبا بخشش ترین افراد مثل امیرالمومنین (علیه السلام) معاشرت داشت وخواه وناخواه این سجایای نیک به انسان سرایت میکند ولیکن حضرت عباس چون ملازم امیرالمومنین وامام حسن وامام حسین (علیه السلام) بودند کرم وبخشش های حضرت پنهان شده ولی در عین حال گواه بر کرم عباس است

1 - جان خود را در راه امام حسین بخشید واین بالاترین جود وبخشش وکرامت است وابوتمام طائی در این زمینه گفته:» بخشید جان خود را چون عزیزترین عطاء بخشش جان است وبخشش جان بالاترین بخشش است چه بسا افرادی دارای بخشش مال زیاد هستند ولی نسبت به جانشان بخششی ندارند

2 - ایثار کردن عباس آب را بر تشنگان کربلا، ونیاشامیدن خود

3 - انجام دادن حاجات مردم در عالم حیات وبعد از شهادت

9 - مهربانی

محبت و مهربانی به محرومان و ستمدیدگان بر وجود ابوالفضل مستولی بود و این پدیده به زیباترین شکل خود در کربلا آشکار شد و جلوه کرد؛ سپاه امویان آبشخور فرات را بر اهل بیت بستند تا آنان بر اثر تشنگی بمیرند یا تسلیم گردند.

ابوالفضل که لبهای خشکیده و چهره های رنگ پریده فرزندان برادرش د و دیگر کودکان را از شدت تشنگی دید، قلبش فشرده گشت و از عطوفت و مهربانی دلش آتش گرفت. سپس به مهاجمان حمله کرد، راهی برای خود گشود و برای کودکان آب آورد و آنان را سیراب کرد. در روز دهم محرم نیز بانگ» العطش «کودکان را شنید، دلش به درد آمد و مهر به آنان، او را از جا کند. مشکی برداشت و در میان صفوف به هم فشرده دشمنان خدا رفت، با آنان درآویخت و از فرات دورشان ساخت، مشتی آب برداشت تا تشنگی خود را برطرف کند، لیکن مهربانی او اجازه نداد قبل از برادر و کودکانش سیراب شود، پس آب را فرو ریخت. حال در تاریخ

امتها و ملتها بگردید آیا چنین محبت و رحمتی را جز در قمر بنی هاشم و افتخار عدنان خواهید یافت؟!

اینها پاره ای از صفات و فضایل ابوالفضل است که با داشتن آنها چون پدرش به بالاترین قلّه مجد و کرامت دست یافت

10 - ایثار ابالفضل (علیه السلام):

این واژه ریشه در اثر دارد که به اصطلاح دانشمندان علم به باب افعال رفته وکلمه ایثار از آن به وجود آمده است ایثار در سه معنا به کار رفته است:

1 - انتخاب کردن وبرگزیدن، یعنی هرگاه انسان بین دوچیز یکی را برگزید می گویند ایثار کرده است

2 - برتر داشتن، یعنی هرگاه چیزی یا کسی نسبت به شخص دیگری برتری یافت ومقدم شد مانند آیه شریفه:» سوگند به خداوند که تو را بر ما برتری داد ومقدم داشت «

3 - پیروی کردن وفرمان پذیری ودر پی کسی رفتن

گرچه لغت شناسان عرب برای این واژه سه معنای متفاوت آورده اند اما با دقت وژرف اندیشی معلوم میشود این واژه فقط یک کاربرد دارد آن در جایی است که گزینش کسی یا چیزی به خاطر برتری وفضیلت آن باشد

می توان فرمایش علی بن الحسین (علیه السلام) را که فرمودند:» حضرت عباس (علیه السلام) آثرالحسین «بر سه معنا حمل کرد چرا حضرت عباس همواره در انتخاب وبرگزیدن آزاد بود اول در شب عاشورا که امام حسین بیعت خود را برداشت واجازه رفتن به همه داد دوم هنگام آوردن امان نامه از طرف عبیدالله بن زیاد توسط غلام ابن محمل سوم امان شمر در عصر تاسوعا ودر هر سه مورد ایشان امام حسین را برگزید

11 - ولایت پذیری:

عباس در روز عاشورا ضمن تهییج برادران به نبرد، آنان را به نکته ای ظریف

توجه می دهد و می گوید: امروز روزی است که باید بهشت را بگیریم و جان خود را فدای سید وامام خود نماییم... ای برادران من ! امروز در جان نثاری تقصیر نکنید و کوتاهی ننمایید و خیال نکنید که حسین برادر ماست و ما پسران یک پدر هستیم، نه چنان است. آن بزرگوار امام و سید و بزرگ و پیشوای ما بوده و حجت خداوند عالمیان در روی زمین و فرزند حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام و نور دیده ی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (25)

12 - جهاد حضرت اباالفضل عباس:

حضرت عباس (علیه السلام) در راه اقامه ایمان وبه پاداشتن ولایت همگام با خود امام به جهاد پرداختند آنجا که امام به جهاد پرداختند حضرت عباس به یاری وکمک حضرت امام حسین (علیه السلام) شتافت حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:» وجاهد مع ابی عبدالله «واین فضیلتی است ویژه که به حضرت عباس عنایت شد وراز آن رادر این نکته باید جستجو کرد که همانگونه که حضرت امام حسین (علیه السلام) بالاترین شخص جهان هستی بود جهاد آن حضرت نیز بالاترین وعظیم ترین وبا شکوه ترین جهاد است وروشن است که قابل مقایسه با دیگران نیست وبه فرمایش امام صادق (علیه السلام) شریک ویاور آن حضرت در جهاد حضرت عباس بود بنابراین جهاد عباس (علیه السلام) را باجهاد هیچ کدام از یاران واصحاب حضرت امام حسین (علیه السلام) نمیتوان مقایسه کرد ارباب تاریخ آخرین لحظات جنگ حضرت عباس را چنین گزارش کرده اند : حضرت عباس (علیه السلام) ثابت واستوار در پیش روی امام حسین (علیه السلام) به جنگ وکشتن دشمنان می پرداخت وهر طرف که امام روی میکرد حضرت عباس نیز به آن جانب روی می آورد تا آنکه حضرت عباس (علیه السلام) به شهادت رسید وامام (علیه السلام) تنها ماند (26)

13 - قوّت اراده:

استواری و قدرت اراده از مهمترین و بارزترین صفات بزرگان جاوید تاریخ است که در کار خود موفق بوده اند؛ زیرا محال است افراد سست عنصر و ضعیف الاراده

بتوانند کمترین هدف اجتماعی را محقق کنند یا کاری سیاسی را به پایان برند.

ابوالفضل (علیه السلام) در اراده نیرومند و عزم و جزم، در بالاترین سطح قرار داشت. به اردوگاه حق پیوست و بدون تزلزل یا تردید، پیش رفت و در عرصه تاریخ به عنوان بزرگترین فرمانده بی مانند شناخته شد و اگر این صفت در او نبود، افتخار و جاودانگی در طول تاریخ برایش ثبت نمی شد.

14 - وفاداری عباس:

ایمان ووفا سایه بالای تو بود

ایثار علی، نقش به سیمای تو بود

گرلب نزدی به آب دریا، عباس

دریای ادب میان لبهای تو بود

یکی دیگر از صفات ابوالفضل که از برترین و برجسته ترین صفات است، » وفاداری «است. حضرت در این صفت، گوی سبقت از همگان ربود و رکوردی جاودانی برجای گذاشت و به بالاترین حد آن رسید. نمونه های وفاداری حضرت را در اینجا می آوریم

الف: وفاداری به دین:

ابوالفضل العباس علیه السّلام از وفادارترین کسان به دین خود بود و بشدت از آن دفاع کرد. هنگامی که اسلام در خطر نابودی قرار گرفت و دشمنان کمر بسته آن امویان با تمام وجود به انکار آن برخاستند و شبانه روز محو آن را وجهه نظر خود قرار دادند و با آن جنگیدند، ابوالفضل به رزمگاه پاگذاشت و در راه دین خود، مخلصانه جهاد کرد تا آنکه کلمه توحید در زمین برقرار باشد و در آرمانهای اعتقادیش دستانش قطع گشت و به خون خوددرغلتید.

ب وفاداری به امت:

سرور ما حضرت عباس (علیه السلام) می دید که امت اسلامی در زیر کابوس

تیره امویان دست و پا می زند و زندگی مرگبار سراسر ذلت و خواری را سپری می کند. گروهی از مجرمان اموی سرنوشت آنان را در دست گرفته، ثروتهای آنان را به باد می دهند، با مقدرات آنان بازی می کنند و حتی یکی از سپاسگزاران اموی با وقاحت و بدون شرم و حیا اعلام می کند که:») منطقه (سواد؛ باغستان قریش است «و چه اهانتی به امت بیش از این.

در برابر وضعیت طاقت فرسا، ابوالفضل وفاداری به امت را در قیام دید. پس همراه با برادرش و گروهی از رادمردان اهل بیت و آزادگان دلباخته آنان بپاخاست و شعار آزادی از یوغ بندگی امویان را سر داد و رهایی امت اسلامی از بردگی آنان را هدف خود کرد و جهادی مقدّس برای بازگرداندن زندگی کریمانه برای آنان را آغاز کرد و در راه این هدف والا، خود و تمامی بپاخاستگان به شهادت رسیدند. پس کدام وفاداری به امت مثل این وفاداری است؟

ج وفاداری به وطن:

سرزمین اسلامی در گرداب محنت و رنجهای توانفرسا در ایام حکومت امویان، غوطه ور بود. استقلال و کرامت خود را از دست داده بود و به باغستانی برای امویان، سرمایه داران قریش و دیگر مزدوران بدل گشته بود.

تهیدستی و فقر، همه گیر و مصلحان و آزادگان خوار شده بودند و مجالی برای آزادی فکر و نظر نمانده بود. حضرت عباس تحت رهبری برادرش د سیدالشهداء برای درهم شکستن این حکومت سیاه و فروپاشی پایه های آن، قیام کرد و بر اثر فداکاریهای آنان بود که طومار حکومت اموی پس از چندی درهم پیچیده شد؛ در حقیقت بزرگترین وفاداری به وطن اسلامی همین است.

د: وفاداری به برادر:

ابوالفضل پیمانی را که با خداوند برای حفظ بیعت خود با برادرش ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اولین مدافع حقوق مظلومان و محرومان بسته بود،

بدان وفادار ماند. مردمان در طول تاریخ مانند این وفاداری در حق برادر را ندیده اند و قطعاً زیباتر از این وفاداری در کارنامه وفای انسانی به ثبت نرسیده است؛ وفاداریی که هر آزاده شریفی را به خود جذب می کند.

درکفم آب ولی بی تو ننوشم هرگز

تا در آئین وفا کس نبرد ابهامی

15 - فداکاری عباس:

السلام علی العباس بن امیرالمؤمنین، المواسی اخاه بنفسه؛ سلام بر عباس؛ فرزند امیر مؤمنان که جانش را در راه فداکاری به برادرش تقدیم کرد. (27) این فقره، بخشی از زیارت نامه ی منسوب به ولی عصر (عج) است و در زیارت نامه های دیگر نیز بارها به این گونه عبارات برمی خوریم. از جمله در زیارت نقل شده از امام صادق علیه السلام می خوانیم: نِعم الأخ المواسی؛ چه خوب برادری که فداکاری کرد! ... (28). و صحنه ی کربلا آکنده از فداکاری های فرزند علی علیه السلام است تا آن جا که دست راستش را از تن جدا می کنند و او می فرماید: به خدا قسم اگر چه دست راستم را جدا کرید من همچنان از دین خود حمایت می کنم.

والله ان قطعتم یمینی انّی احامی ابدا عن دینی انّی احامی ابدا عن دینی انّی احامی ابدا عن دینی و عن امام صادق الیقین

16 - صبرماه بنی هاشم:

یکی از ویژگیهای ابوالفضل (علیه السلام) شکیبایی و بردباری در برابر حوادث تلخ و دشوار بود. مصایبی که در روز عاشورا بر سر حضرت آمد، کوهها را می گداخت، لیکن ایشان همچنان استوار بودند و کمترین سخنی دالّ بر دردمندی بر زبان نیاوردند. حضرت همچون برادرش، سیدالشهداء که صبرش د از صلابت و سنگینی کوههای سر به فلک کشیده، بیش بود و به پیروی از امامش، خود و اراده اش را تسلیم پروردگار بزرگ کرد و هرچه را بر خود و خاندانش نازل شد با چشم

رضامندی نگریست. حضرت ابوالفضل، ستارگان تابناک و اصحاب باوفا را می دید که بر دشت سوزان کربلا چون قربانیها به خون تپیده اند و آفتاب، آنان را می گدازد، مویه و فریاد کودکان را می شنید که بانگ» العطش «سر داده اند، نوحه بانوان حرم وحی بر کشتگان خود را می شنید، تنهایی برادرش، سیدالشهداء را در میان کرکسهای کوفه و مزدوران ابن مرجانه که برای کشتنش بر یکدیگر پیشی می گرفتند تا به رهبرشان نزدیک شوند، می دید. آری، همه این حوادث سنگین را می دید، لیکن امر خود را به خدای متعال واگذار کرده بود و بدون کمترین تزلزلی پاداش را از پروردگارش د درخواست میکرد

17 -. شفاعت:

در معالی السبطین می خوانیم: در روز قیامت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام می فرماید: از فاطمه بپرس برای شفاعت امت چه داری؟ علی سؤال را مطرح می کند و فاطمه علیهاالسلام می فرماید: یا امیرالمؤمنین» کفانا لاجل هذا المقام الیدان المقطوعتان من ابنی العباس («29)؛ ای امیر مؤمنان! برای این مقام دو دست قطع شده از فرزندم عباس، ما را کفایت می کند

18 - شجاعت علمدارکربلا:

عرب به مار نر: عربد وعربید وتوده مردم شجاع گویند زیرا همانگونه که ما نر در بن دندانش سم هلاک کننده است مرد شجاع هم برسر شمشیرش مرگ قرار گرفته ابن اثیر در نهایه گوید: شجاع به ضم شین وکسر آن مارنر راگویند وبعضی به هر ماری شجاع گویند فیومی در مصباح المنیر گوید: شجیع وشجاع به ضم شین کسی که قلبش قوی ودر میدان جنگ جرات واقدام دارد. دلیری و شجاعت، گویاترین نشان مردانگی است؛ زیرا نشانه قوت و استواری و ایستادگی در برابر حوادث می باشد. ابوالفضل این صفت والا را از پدرش که شجاعترین انسان هستی است و داییهایش که از دلاوران نامدار عرب بودند و در میان سایر قبایل بدین صفت مشهور

ص:160

بودند، به ارث برده بود. وچه زیبا گفته اند:» ولد سر ابیه «فرزند محل اسرار ونهفته های پدر خود میباشد واز اینرو مرحوم نراقی بعد از شرح وبسط فراوان درباره این حدیث شریف میگوید: یکی از معانی این حدیث این است که انسان بیشتر دارای صفات وخصال پدر خواهد شد چه صفات نیکو وپسندیده وچه صفات ناپسند ونکوهیده

دهد ثمرزرگ وریشه درخت خبرها نهفته پدر از پسر شود هویدا

گویی عباس ذخیره ی علوی برای کربلاست و علی علیه السلام به شجاعت های او چشم امید دوخته است. ابوالفضل دنیایی از قهرمانیها بود و آنگونه که مورخان گفته اند در جنگهای همراه پدرش هرگز ترسی به خود راه نداد. روز عاشورا نیز آنچنان شجاعتی از خود نشان داد که زبانزد تاریخ گشت. ابوالفضل در این روز که از حماسی ترین روزهای تاریخ اسلام است، در برابر انبوه دشمنان که دشت را پر کرده بودند آنقدر دلاوری نشان داد که شجاعان قوم را متزلزل و عامه سپاهیان را هراسان کرد و زمین، زیر پایشان لرزید و مرگ بر آنان سایه افکند شجاعت او پشت آنان را می لرزانید و لذا برای دفع این خطر، در نظر گرفته بودند که به هر نحو شده اباالفضل العباس علیه السلام را از امام حسین جدا کنند و به مناسبت نسبتی که شمر از سوی مادر با وی داشت این ماموریت را بر عهده او گذاشتند ولی او نیز از این ماموریت ناکام و نومید برگشت (30)

حتی به حضرتش پیشنهاد فرماندهی کل سپاه را در صورت کناره گیری از یاری برادرش دادند. لیکن عباس بر آن تمسخر زد و بر ایمان و عقیده اش و دفاع از آرمان مقدسش افزوده شد.

شجاعت و دلاوری حضرت عباس (علیه السلام) در روز عاشورا برای به دست آوردن سودی مادی از این زندگی نبود، بلکه دفاع از مقدّسّترین آرمانهای مجسم در نهضت برادرش سیدالشهداء بزرگترین مدافع حقوق محرومان و ستمدیدگان به شمار می رفت

صاحب کتاب کبریت احمر پس از نقل داستانی شگفت از شجاعت و جنگاوری

حضرت عباس علیه السلام می گوید: صحت این داستان استبعادی ندارد، زیرا عمر آن جوان به طور تقریب هفده سال بوده، خوارزمی در کتاب مناقب می گوید: وی جوانی کامل بوده است.

داستان مذبور، به روایت خوارزمی (31) چنین است: در جنگ صفین، مردی از لشگر معاویه خارج شد که او را کریب می گفتند. وی به قدری شجاع و قوی بود که هرگاه درهمی را به انگشت ابهام خود می فشرد، نقش سکه آن محو می گردید!

کریب به میدان آمد و فریاد کشید و بر ان شد که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را به قتل برساند. مرتفع بن وضاح زبیدی گام پیش نهاد و برای مبارزه با کریب به میدان رفت ولی شهید شد. بعد از او، شرجبیل بن بکر برای مبارزه با کریب شتافت و او نیز به شهادت رسید. پس از وی، حرث بن حلاج شیبانی برای قتال کریب قیام کرد، ولی او هم کشته شد. مشاهده این صحنه برای علی بن ابی طالب علیه السلام موجب نگرانی و ناراحتی گردید، لذا فرزند بزرگوارش، حضرت اباالفضل العباس علیه السلام، را که مردی کامل بود خواست و به وی دستور داد از اسب خود پیاده شود و لباسهای خویش را از تن بیرون آورد.

حضرت امیر المؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام لباسهای فرزندش، قمر بنی هاشم علیه السلام را پوشید و بر اسب وی سوار شد. آنگاه لباسهای خود را به تن عباس پوشانید و اسب خویش را نیز به او داد.

امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام این عمل را بدین لحاظ انجام داد که وقتی به میدان کریب برود، کریب آن حضرت را نشناسد، مبادا بترسد و فرار کند.

هنگامی که حضرت امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب علی علیه السلام در مقابل کریب قرار گرفت، وی را به یاد عالم آخرت آورد و او را از غضب و سخط خداوند بر حذر داشت.

ولی کریب در جواب اسد الله الغالب گفت: من با این شمشیر افراد زیادی را از قبیل تو کشته ام! این را گفت و به حضرت امیر المؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام حمله کرد. آن شیر بیشه شجاعت نیز با فرصتی که بر برق کریب زد او را دو

شقه نمود.

موقعی که علی بن ابی طالب را به خود رسانید، به مکان خویشتن بازگشت و به فرزند برومندش، محمد بن حنفیه، فرمود: تو در کنار کشته کریب توقف کن، زیرا خونخواه وی پیش خواهد آمد.

محمد امر پدر را اجرا کرد و نزدیک پیکر کریب ایستاد. یکی از عموزادگان کریب به میدان آمد راجع به قاتل وی از او سؤ ال کرد. محمد گفت: من به جای قاتل کریب می باشم. وی با محمد به جنگ پرداخت محمد او را کشت. پس از وی دیگری آمد و محمد او را نیز به اولی ملحق کرد. بدینگونه، خونخواهان کریب یکی پس از دیگری به جنگ محمد آمدند تا تعداد کشتگان به هفت نفر رسید (32).

جوان نقابدار

علامه محمد باقر بیرجندی) متوفی 1352 ق (در کبریت احمر (33) می گوید:

در بعضی کتب معتبر دیدم که در جنگ صفین هنگامی که قشون معاویه آب را بر روی اصحاب امیر المؤ منین علیه السلام بسته بودند، قمر بنی هاشم علیه السلام در حمله به لشگر معاویه و بیرون آوردن آب از تصرف ایشان با برادرش امام حسین علیه السلام همراه بود. نیز می گوید: روایت شده که در یکی از روزهای جنگ صفین ، مردم دیدند از لشگر امیرالمؤ منین علیه السلام جوانی نقاب به صورت انداخته، هیبت و صلابت و شجاعت از او ظاهر و هویداست و تقریبا به سن شانزده ساله می باشد، بیرون آمد و اسب خود را در میدان جولانی داد و مبارز طلبید. معاویه ابوالشعثاء را به حرب او فرمان داد. ابوالشعثاء گفت: مردم شام مرا با هزار سوار مقابل می دانند و تو می خواهی مرا به جنگ کودکی بفرستی؟! من هفت پسر دارم، یکی از آنان را به جنگ او می فرستم تا حساب او را برسد! ابوالشعثاء پسر اولش را به میدان فرستاد ولی او کشته شد و پس از وی بترتیب یکایک پسران وی گام در میدان نهادند و جوان نقابدار آنان را نیز به جهنم فرستاد.

ابوالشعثاء، که اوضاع را اینچنین دید، دنیا در نظرش تاریک شده و خود به میدان

آمد اما او نیز کشته شد و دیگر کسی جرات میدان رفتن را نکرد. آنگاه جوان نقابدار عنان به جانب لشگر امیرالمؤ منین علیه السلام برگردانید. اصحاب امیر المؤ منین علیه السلام از شجاعت وی سخت در حیرت بودند و از خود می پرسیدند که این جوان نقابدار کیست؟ تا آنکه امیرالمؤ منین علی علیه السلام آن جوان را طلبید و نقاب از صورت مبارک وی برداشت، آنگاه بود که دید وی قمر بنی هاشم اباالفضل العباس است. (34)

شاعران وشجاعت عباس:

شاعران از شجاعت، دلیری، رادمردی حضرت و شکستی که یک تنه به سپاه اموی وارد کرد، همواره در شگفت بوده اند و شیفته شخصیت والای او گشته اند.

برای مثال، شماری از آنان را که در این باب داد سخن داده اند می آوریم.

الف سید جعفر حلی:

شاعر علویسید جعفر حلی در قصیده درخشان خود، ترس و هراس د سپاه اموی از پیکارهای حضرت را چنین تصویر می کند:

» از شیر کارآزموده نبردها، بر سپاهیان اموی، عذاب فرو ریخت. جز هجوم شیری خشمگین و غرّان که خواسته اش را نیک آشکار کرده بود، چیزی آنان را هراسان نکرد. ترس از مرگ، چهره های آنان را اندوهگین کرده بود. اما عباس در آن میانه خندان بود.

میمنه و میسره سپاه را درهم می ریخت، آنان را درهم می کوفت و سرهایشان را درو می کرد. دلاوری به او حمله نمی کرد مگر آنکه می گریخت و سرش، پیشاپیش او حرکت می کرد. اسبان را چنان با نیزه اش رنگ آمیزی کرد که سیاه و سپیدشان یکسان شدند. بر شکارش خشمناکانه هجوم نمی آورد مگر آنکه بلای محتوم را بر او سرازیر می کرد. پیشروی او رنگی از درنگ و هراس د داشت، گویی برای تسلیم پیش می رود. قهرمانی که شجاعت را از پدرش به ارث برد و بدان، دماغ پرباد گمراه زادگان رابه خاک مالید «

می بینید چگونه حلی هراس فراگیر امویان را از هجوم قمربنی هاشم، قهرمان اسلام وصف می کند و آشفتگی صفوف آنان را تصویر می نماید.

عباس با قلبی آرام و چهره ای خندان به لشکر دشمن می تازد و از کشته، پشته می سازد و اسبان آنان را با خونشان رنگین می کند. تا جایی که می دانیم هرگز کسی شجاعت و دلیری را چنین ترسیم نکرده است و بدون گزافگویی، عباس همانگونه که مورخان نوشته اند خسارتهای سنگینی به اهل کوفه وارد کرد.

سید جعفر حلی همچنان دروصف شجاعت ابوالفضل، داد سخن می دهد و می گوید:

» قهرمانی که هنگام سوار شدن بر اسب بزرگ، گویی کوهی سرافراز، بر اسب نشسته است و شگفتا که اسبی، چنین کوهی را خوب تحمل می کند و رهوار می تازد! سوگند به برق شمشیرش و من جز به آذرخش آسمانی، سوگند نمی خورم اگر شهادت او مقدّر نبود، با شمشیرش هستی را می زدود؛ لیکن این خداوند است که هرچه اراده کند، مقدر می سازد و بر آن حکم می راند «. (35)

تیغ ابوالفضل صاعقه ای ویرانگر بود که برکوفیان فرود آمد و اگر قضای الهی نبود، آنان را از صفحه روزگار محو می کرد.

ب: کاشف الغطاء:

امام حمد کاشف الغطاء شیفته شجاعت ابوالفضل شده و طی قصیده درخشانی او را چنین می ستاید:

» هنگامی که عباس خندان به رزمگاه پا می گذاشت، چهره های امویان را هراس از مرگ، دژم) اندوهگین (می کرد.

به مرگ آوری، آگاه بود و شمشیرش کارآزمودگان را از پا درمی آورد.

وقتی که تیرگی و سختی جنگ، چون شبی تاریک به اوج می رسید، مرگبارترین روز دشمنانش آغاز می شد «

هراس از ابوالفضل چهره های امویان را تیره کرده، زیرا سرهای قهرمانان آنان را

ص:165

درو کرد و روحیه آنان را درهم شکست و بارانی از عذاب بر آنان فروبارید. (36)

ج: فرطوسی:

شاعر دلباخته اهل بیت، شیخ عبدالمنعم فرطوسی نور به قبرش ببارد در حماسه جاویدان خود، دلیری و شجاعت ابوالفضل در میدان نبرد را چنین می ستاید:

» در هر هجومی در جهاد، کوه است و در استواری هنگام رویارویی کوهی است . تمامی گُردی و عزت پدرش علی در او ریشه دواند و بارور گشت. در هر دلی و جانی، نقشی از خود به یادگار گذاشته و در هر دیدار، هراسی در روان دشمن افکنده است «.

سپس همو، شکستهای سنگین سپاه اموی به وسیله ابوالفضل را چنین ترسیم می کند:

» چون پرچمی برفراز دژی، بر پشت اسب خود نشست و در تیرگی چون شب جنگ، ماهوار درخشید. دلهای دلاوران از دیدن هیبت او فرو ریخت و چون هوا از پهلوهایشان به درآمد و بدنهای درهم شکسته شان بر زمین افتاد در حالی که سرهایشان پرّان بود و او انبوه لشکریان را با ید بیضای خود به سوی مرگ می راند («37

شجاعت و دلاوری ابوالفضل، شاعران بزرگ را شیفته خود کرد و ضرب المثل تاریخ گشت.

آنچه بر اهمیت این شجاعت می افزاید للّه بودن آن است. حضرت، شجاعت خود را در راه یاری حق و دفاع از آرمانهای والای اسلام به کار گرفت و هرگز دربند دستاوردهای مادی زندگی زودگذر نبود.

مقالات مرتبط دیگر

منابع وپی نوشتها:

1 - عباس بن علی ص 129 سردار کربلا ص 241 به نقل از ذخائر العقبی ص 141

2 - ترتیب الامالی ج 2 ص 578 حدیث 1064 به نقل از امالی الطوسی مجلس 35 حدیث 9 واصول کافی ج 3 ص 221

3 - تنقیح المقال، ج 2، ص 128.

4 - فرسان الهیجاء: صفحه 192.

5 - العباس، مقرم، ص 76.

6 - مقاتل الطالبین، ص 33.

7 - سردار کربلا ص 251 ترجمه العباس تالیف فقیه محقق عباس مقرم به نقل از اتقال المقال ص 75

8 - فرسان الهیجاء: صفحه 192.

9 - تنقیح المقال، ج 2، ص 128.

10 - اسرار الشهاده ص 320

11 - بحار، ج 45، ص 138

12 - اقتباس از فرسان الهیجاء: ج 1، ص 192

13 - اقتباس از فرسان الهیجاء: ج 1 ص 191 و 189 بنابراین شخصیت حضرت علیه السلام صرفنظر از ماجرای کربلا نیز ممتاز بود و در مقیاس با فرزندان دیگر علی علیهم السلام مثلا محمد حنفیه نیز برتری داشت

14 - مستدرک الوسائل: ج 2، ص 635، العباس عبدالرزاق مقرم، ص 92

15 - فرسان الهیجاء: ج 1، ص 191، تنقیح المقال: ج 2، ص 70

16 - الكبريت الاحمر: ج 2، ص 45

17 - تنقيح المقال: ج 2، ص 128

18 - بحارالانوار 45/63، عوالم العلوم 17/342

19 - غرر الحكم: كلمه 513

20 - نهج البلاغه: حكمت 51

21 - معالى السبطين: ج 1، ص 443

ص:167

22 - شخصیت ابوالفضل العباس علیه السلام از: عطایی خراسانی، ص 116-117

23 - اقتباس از پرچمدار نینوا، تحلیلی از زندگانی حضرت عباس علیه السلام، اثر دانشمند محترم نویسنده درد آشنا و دلسوز، مروج مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام آقای حاج شیخ محمد محمدی اشتهاردی.

24 - سوره شورا، آیه 23.

25 - محن الابرار، ترجمه ی عاشر بحار، ص 279، نقل از چهره ی درخشان قمر بنی هاشم، ج 1، ص 192.

26 - بطل العلقمی ج 3 ص 229 به نقل از اخبارالطوال ص 255، معالی السبطین ج 1 ص 432 به نقل از مقاتل الطالبین

27 - بحار الانوار، ج 45، ص 66.

28 - مفاتیح الجنان

29 - سوگنامه ی آل محمد، نقل از معالی السبطین، ج 1، ص 452؛ مولد العباس، ص 88.

30 - در کربلا چه گذشت: ترجمه نفس المهموم، آیت الله محمد باقر کمره ای) قدس السره (

31 - در کتاب، مناقب، صفحه 147

32 - ستارگان درخشان: جلد 15 قمر بنی هاشم علیه السلام صفحه 54 چاپ پنجم، چاپ اسلامیه

33 - کبریت احمر بیرجندی جلد 3، صفحه 24

34 - فرسان الهیجاء: جلد 1، صفحه 193.

35 -

وقع العذاب علی جیوش امیه من باسل هو فی الوقایع معلم

ما راعهم

الاتقحم ضيغم غيران يعجم لفظه ويدمدم

عبست وجوه القوم خوف

الموت والعباس فيهم ضاحک يتبسم

قلب اليمين على الشمال وغاص

فی الاوساط يحصد للرؤ وس ويحطم

ماكرّذوباءس له متقدماً الا وفرو راءسه

المتقدم

صبغ الخيول برمحه حتى غدا سيّان اشقر لونها والادهم

ماشدّ غضباناً

على ملمومه الاوحل بها البلاء المبرم

وله الى الاقدام نزعه هارب فكاءنّما هو

بالتقدم يسلم

ص:168

بطل تورث من ابيه شجاعه فيها انوف بنى الضلاله ترغم

بطل اذا ركب المطهم

خلته جبلا اشمّ يخف فيه مطهم

قسماً بصارمه الصيقل واننى فى غير صاعقه

السماء لااقسم

لولا القضا لمحا الوجود بسيفه واللّه يقضى مايشاء ويحكم

36 -

وتعبس من خوف وجوه اميه اذا كرّ عباس الوغى يتبسّم

عليم بتاءويل المنيّه

سيفه تزول على من بالكريهه معلم

وان عادليل الحرب بالنقع اليلا فيوم عداه منه

بالشرايوم

37 - ملحمه اءهل البيت، ج 3، ص 329330:

علم للجهاد فى كل زحف علم فى الثبات عند اللقاء

قد نمافيه كل باءس وعز من على بنجده واباء

هو ثبت الجنان فى كل روع وهو روع الجنان من كل راء

فارتقى صهوه الجواد مطلاً علما فوق قلعه شمّاء

وتجلى والحرب ليل قثام قمراً فى غياهب الظلماء

فاستطارت من الكماه قلوب افرغت من ضلوعها كالهواء

تهاوت جسومهم وهی صرعی واستطارت رؤ وسهم کالهباء

وهو یرمی الکتائب السود رجماً بالمنایا من الید البیضاء

تنها منجی

رخدادهای مهم زندگی ابوالفضل عباس (علیه السلام) تا هلاکت معاویه: 3

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 2:29 قبل از ظهر روز 1395/9/5

رخدادهای مهم زندگی ابوالفضل عباس (علیه السلام) تا هلاکت معاویه:

اگر بخواهیم شخصیت والای حضرت عباس (علیه السلام) را درک کنیم باید تمام زندگی

ص:169

سراسر مصیبت وسختی اورا مورد بررسی قرار دهیم تا ببینیم چه عوامل ورویدادهایی در زندگی پربرکت ایشان تاثیر داشته وموجب بالندگی هرچه بیشتر شخصیت والای ایشان شده است قبلا در مورد کودکی حضرت سخن گفتیم واینک دوران زندگی ایشان را از زوایایی دیگر یعنی در دوران سه امام بزرگوار توضیح میدهیم

رخدادهای مهم در زمان حیات امیرالمومنین (علیه السلام):

ابوالفضل (علیه السلام) از همان کودکی به بعد، همگام حوادث بزرگی بود که تنشی عمیق در بنیادهای فکری مسلمانان ایجاد کرد؛ حوادثی نه خرد و نه ساده بلکه بس پیچیده و ریشه دار که دقیقاً دور کردن اهل بیت از مراکز سیاسی جامعه و به زیر سلطه درآوردن آنان را هدف قرار داده بود. در این دوران، اعمالی در زمینه های اقتصادی و سیاسی صورت گرفت که با بسیاری از اصول و دستورات اسلامی مغایرت داشت. جلوه آشکار این سیاستگذاری در حکومت عثمان بود که بخشیدن مناصب اداری و امور دولتی به امویان وآل معیط و راندن بنی هاشم و یاران آنان از فرزندان صحابه از هرگونه مشاغل کلیدی را وجهه همت خود کرد.

امویان بر تمامی دستگاههای دولتی مسلّط شدند و خواسته و ناخواسته، بحرانهای حادی در میان مسلمانان به وجود آوردند. به طور قطع اکثر آنان نه گرایشی به اسلام داشتند و نه کمترین شناختی نسبت به قوانین اسلامی برای ساختن جامعه ای بالنده و مبتنی بر محبت و همکاری و دوری از درجا زدن، به دست آورده بودند. حکومت عثمان، سرمایه داری را در جامعه حاکم کرد، به امویان و برخی از فرزندان قریش امتیازات ویژه عطا کرد و راه گردآوری و انباشتن اموال به طور غیرمشروع را بر آنان گشود. این سیاست کجروانه موجب تنشهایی فراگیر، نه تنها در زندگانی اقتصادی مردم، بلکه در تمام جلوه های زندگی مردم گشت و تمام محافل اسلامی را به خرده گیری از این سیاست واداشت تا آنکه گروههایی از ارتش که در عراق و مصر به مرزداری مشغول بودند راه مدینه را پیش گرفتند و از عثمان اعتدال در سیاست، دور کردن امویان از دستگاه حکومت و

مخصوصاً برکناری مستشار و وزیرش مروان بن حکم را که به صورت آشکار آتش فتنه را در جامعه برمی افروخت خواستار شدند.

عثمان خواسته های انقلابیون را برآورده نکرد، تن به راءی اندرزدهندگان و دلسوزانش نداد، همچنان دست به دامان خاندانش شد و نزدیکانش را در پناه گرفت و خود تحت اختیار آنان ماند. اخبار کجروی و انجام محرمات الهی توسط دست نشاندگانش، پیاپی به او می رسید، اما عثمان راه عذرتراشی را باز کرده بود و اعمال هر یک را به گونه ای توجیه می کرد و پندگویان را به دشمنی با خاندان خود متهم می کرد.

هنگامی که تمامی راههای مسالمت آمیز برای بازداشتن عثمان از ادامه سیاستهایش بسته شد، انقلابیون ناچار به کشتن او شدند و عثمان به بدترین شکلی به قتل رسید.

مورخان می گویند بهترین فرزندان صحابه از جمله محمد بن ابوبکر و بزرگان اصحاب و در راس آنان صحابی بزرگوار و یار همراه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) عمار یاسر، کشتن او را تایید کردند و بر عمل آنان صحه گذاشتند.

بدین گونه حکومت عثمان که از بزرگترین حوادث آن روزگار بود، در برابر چشمان باز و گوشهای شنوای ابوالفضل به پایان رسید. حضرت در آستانه شکوفایی و جوانی بود که دید چگونه فرصت طلبان اموی قتل عثمان را دستاویز تبلیغاتی خودقراردادند، در بوق و کرنا کردند، پیراهن خونین او را بالا بردند و آن را شعاری برای قیام علیه حکومت حق و عادلانه امام امیرالمؤ منین قرار دادند.

بدترین میراث حکومت وی، ایجاد فتنه میان مسلمانان و حصر ثروت میان امویان و آل معیط و قرشیان دست نشانده آنان دشمنان و مخالفان عدالت اجتماعی بود. آنان به اتکای همین ثروت بود که دست به شورشی مسلحانه علیه حکومت امام امیرالمؤ منین که دنباله طبیعی و امتداد حقیقی حکومت پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) بود زدند. به هر حال، ماجرای عثمان را وامی گذاریم و به ذکر بقیه حوادثی که در زمان ابوالفضل (علیه السلام) روی داد، می پردازیم.

ص:171

حکومت امام علی (علیه السلام):

مساله قطعی و مورد قبول همگان انتخابی بودن امیرالمؤ منین به خلافت است.

حضرت از طرف تمامی طبقات مردم به خلافت برگزیده شد و در راس د آنان نیروهای مسلحی بودند که حکومت عثمان را سرنگون کردند. آنان با شوق تمام به سوی امام شتافته و ایشان را خلیفه بلامنازع معرفی کردند و زمام امور را بدیشان سپردند. این انتخاب مورد قبول مردم تمامی شهرها و مناطق اسلامی واقع شد، تنها اهل شام و چند تن از اهل مدینه مانندسعد بن ابی وقاص، عبداللّه بن عمر و برخی امویان که حکومت امام را آغاز عدالت اجتماعی و پایان انحصار قدرت و ثروت خودشان می دانستند و سیاستهای امام را مغایر با مطامع خود می شناختند، از بیعت سرباز زدند و حکومت حضرت را نپذیرفتند. امام نیز طبق فرمان اسلام مبتنی بر آزادی همه مردم چه موافق حکومت و چه مخالف آن به شرط آنکه از این آزادی سوء استفاده نکنند و دست به فساد و فتنه انگیزی نزنند، بر آنان سخت نگرفت و در تنگنا نگذاشت و از قوه قضائیه و اجرائیه اتخاذ تصمیماتی قاطع علیه آنان را خواستار نشد. این آزادی را بلوا و آشوب طلبی، شورش مسلحانه علیه دولت و هرگونه توطئه محدود می کند و در آن صورت است که دولت اسلامی ملزم به مهار آنان و به کارگیری قوانین خاص علیه سوء استفاده کنندگان است.

به هر حال، انتخاب امیرالمؤ منین و بیعت با ایشان با رضایت کامل قاطبه مردم و فرزندان ملتهای اسلامی روبه رو شد و همگان خشنودی خود را از این انتخاب و بیعت به گونه ای آشکار کردند که هیچ یک از خلفای پیشین یا پس د از حضرت از آن بهره مند نشدند.

به مجرد به دست گرفتن حکومت، حضرت به شکلی مثبت و فراگیر، عدالت خالص و حق ناب را عرضه کرد و هرگونه مصلحت شخصی را که سود آن به خود یا بستگانش می رسید کنار گذاشت و مصالح تهیدستان و بینوایان را بر تمام مصالح دیگر مقدم داشت. خرسندی و سعادت حضرت آن بود که اقشار مردم را در خیر و

سعادت و دور از فقر و درماندگی ببیند. در تاریخ شرق هرگز حکمرانی بدین پایبندی به حق و حقیقت و دلسوزی و محبت به محرومان و بینوایان دیده نشده است.

در اینجا ناگزیریم برخی مسایل حکومت امام (علیه السلام) را بیان کنیم؛ زیرا ارتباطی استوار با سیره و روش فرزندش ابوالفضل (علیه السلام) دارد. از این زاویه می توان چشمه جوشانی که ابوالفضل را سیراب کرد، بهتر شناخت و تربیت والای فرزند را در دامان چنین پدری پیشاهنگ عدالت اجتماعی در زمین نیکتر دریافت.

در دامان پدر بود که قربانی شدن در راه خدا و فداکاری را آموخت. همچنین با نگاهی به کارنامه حکومت امیرالمؤ منین، انگیزه های سر باز زدن نیروهای آزمند و منحرف، از بیعت با حضرت و ایستادن در برابر ایشان و جنگ با ایشان و پس از شهادتشان با فرزندانش را دریافت

شیوه حکومت امام علی) ع (

روش و فلسفه حکومت نزد امام علیه السّلام درخشان بود و بر اساس رشد و پیشرفت و جان گرفتن ملتهای اسلامی قرار داشت. به اعتقاد من، بشریت در هیچ یک از دوره های خود، حکومتی مانند حکومت حضرت را که تا این حد، عدالت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را وجهه نظر خود قرار داده باشد، به خود ندیده است و همسنگ شیوه های بی نظیری که حضرت در این زمینه ها ایجاد کرده، شاهد نبوده است. در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم

1 - گسترش آزادیها:

امام (علیه السلام) به ضرورت دادن آزادیهای عمومی به همه فرزندان امت، ایمان داشت و آن را از حقوق اولیه آنان می شمرد و دولت را مسؤ ول ایجاد آزادی و گسترش آن برای یکایک فرزندان ملت می دانست و گرفتن آزادی را از آنان موجد

عقده های روانی، مانع پیشرفت فکری و اجتماعی مردم، در جا زدن و سستی و زیانهای بسیار دیگری برای آنان می شناخت. اما حد و وسعت این آزادیها و ابعاد آنها بدین شرح است

الف: آزادی دینی:

امام (علیه السلام) بر آن است که مردم در اعتقادات مذهبی و افکار دینی خود آزاد هستند و دولت نباید آنان را از اعتقادات و سنتهای مذهبی خود بازدارد. مردم ملزم نیستند در همه امور با مسلمانان همگامی کنند، بلکه در مسایل مدنی خاص و احکام مذهبی، می توانند از فقها و شریعت خود پیروی کنند

ب: آزادی سیاسی:

مراد ما از این آزادی، دادن آزادی کامل به مردم برای تن دادن به مکاتب سیاسی مورد علاقه و میل خود است.

دولت نمی تواند نظر سیاسی مخالف اعتقادات سیاسی مردم را بر آنان حتم کند و آنان را مجبور به دست کشیدن از نظریات سیاسی خاص خود بنماید، لیکن وظیفه دولت در این میان آوردن و بیان کردن دلایلی است که نادرستی و فساد آن عقیده خاص را آشکار می کند، حال اگر مردم از آن نظر روگردان شدند و به شاهراه حقیقت رو آوردند که چه بهتر وگرنه دولت آنان را به خود وامی گذارد، تا وقتی که دست به فساد و افساد در زمین و ایجاد خلل در آزادی عمومی نزده اند، همان طور که درباره خوارج این مطلب اتفاق افتاد؛ آنان تمام بنیادهای فکری و بدیهیات علمی را زیرپا گذاشتند و در تیرگی و ظلمت جهل و گمراهی فرو رفتند و مردم بی گناه را کشتند و رعب و وحشت ایجاد کردند. امام که مدتها آنان را به خود واگذاشته بود، پس از اتمام حجت و بستن راه عذر، راه بر آنان بست و چشم فتنه را همانگونه که خود فرمود برکند و سرچشمه آن را خشکاند. سزاوار یاد کردن است که از پیامدهای آزادی سیاسی، آزادی انتقاد از رئیس دولت و تمام اعضای آن است.

مردم در دلبستگیها و انتقادات خود آزاد هستند. خوارج سخنان امام (علیه السلام) را قطع می کردند و با انتقادات بی پایه و مبتنی بر جهل و مغالطه خود،

دیگران را رنجور می کردند و حضرت را مورد هجوم تبلیغاتی قرار می دادند، لیکن حضرت علیه آنان دستوری صادر نمی کرد و آنان را به محاکم قضایی نمی فرستاد تا جزای اعمال خود را ببینند.

بدین گونه بود که امام گسترش آگاهی عمومی و ساختن شخصیت شکوفای انسان مسلمان را بر همگان فرض کردند.

اینها برخی جلوه های آزادی بودند که امام امیرالمؤ منین در ایام حکومت درخشان خود ایجاد و تضمین کردند و به خوبی اصالت روش سیاسی حضرت را که همپای ابداع و پیشرفت است، نشان می دهد.

2 - نشر آگاهی دینی:

امام امیرالمؤ منین به گونه ای مثبت و فعال به نشر آگاهی دینی و گسترش د ارزشهای اسلامی میان مسلمانان توجه کرد؛ زیرا سنگ بنای اصلاح جامعه و پایه بهبود روابط همین است. از نخستین دستاوردهای آگاهی دینی، از بین رفتن جنایت و دور شدن انحرافات و کجروی از جامعه است. و اگر جامعه از این انحرافات پاک شود به نهایت شکوفایی و پیشرفت دست یافته است.

به طور قطع ما هیچ یک از خلفا و حاکمان اسلامی را ندیده ایم که این چنین تربیت دینی و اخلاقی را مدنظر داشته باشند، تنها امام امیرالمؤ منین (علیه السلام) است که هماره و در اوضاع مختلف، این مهم را فراموش نمی کرد؛ بسیاری از خطبه های نهج البلاغه بر ژرفای جان اثر می گذارد، آن را می لرزاند، به راه نیک خویی و نیک جویی سوق می دهد، زیبایی، فضایل را در برابر آدمی می آراید و زشتی رذایل را عیان می کند و در نهایت، پاکباختگانی خداجو می پروراند. همانگونه که نیک نفسانی از پاکان و صالحان مسلمان پرورش داد که در برابر بحران ارزشها و سقوط اخلاقی ایستادند و با تفکر اباحی گری که در زمان حکومت امویان شایع شده بود پیکار کردند و بر سر آرمانهای اسلامی جان باختند؛ از این سازندگان اندیشه اسلامی، می توان رشید هَجَری و عمرو بن الحمق خزاعی را یاد کرد

3 - نشر آگاهی سیاسی:

یکی از مهمترین اهداف سیاسی مورد نظر امام در ایام حکومتش، نشر آگاهی سیاسی در میان طبقات مختلف جامعه اسلامی بود. مقصود ما از آگاهی سیاسی، آگاه کردن جامعه با تمام وسایل نسبت به مسؤ ولیت الهی، هشیاری در برابر کل مسایل اجتماعی و اوضاع عمومی است؛ مسلمانان نسبت به امور اجتماعی که به نحوی بر سیر جامعه و پیشرفت آن اثر دارد، مسؤ ولند تا کندی در حرکت و تفرقه در صفوف آنان به وجود نیاید و زندگی فردی و اجتماعی آنان دچار رکود نگردد.

این مسؤ ولیت را اسلام بر دوش همگان گذاشته و همه را ملزم به آن دانسته است؛ پیامبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله فرمود» کلکم راع و کلکم مسؤ ول عن رعیته («1) پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مسؤ ولیت سلامت جامعه، دور داشتن فساد از آن و عمل برای حفظ مسلمانان را بر دوش یکایک مسلمین گذاشته است.

از جمله احادیث مهمی که به ایستادگی در برابر پیشوایان ظلم و ستم، فرامی خواند، این حدیث نبوی است که سرور آزادگان برای مزدوران، بندگان و اوباش ابن مرجانه می خواند:

» ای مردم ! پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس حاکمی جائر و ستمگر را ببیند که حرام الهی را حلال کرده، پیمان خدایی را شکسته، با سنت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مخالفت کرده و در میان بندگان خدا با گناه و تجاوز و حق کشی رفتار می کند، اگر با گفتار یا کرداری او را انکار نکند، پس حق خداوند است که او را به جایگاه بایسته اش درآورد و به عاقبت زشتش دچار سازد («2)

این حدیث شریف از انگیزه های سیدالشهداء (علیه السلام) برای اعلام جهاد مقدس بر ضد حکومت ستمگر اموی بود که حرام خدا را حلال کرده، پیمان الهی را شکسته، با سنت پیامبر خدا مخالفت کرده بود و در میان بندگان خدا با جور و حق کشی حکم می راند.

بیداری سیاسی که امام امیرالمؤ منین در ایام حکومت خود میان مسلمانان گسترده بود، شعور و آگاهی انقلابی بر ضد ظالمان و خودکامگان ایجاد کرد و مجاهدان دست پرورده حضرت و آموخته این روحیه را به نبرد با طاغیان برانگیخت و در راءس آنان پدر آزادگان، سیدالشهداء و برادرش، قهرمان بی همتا، ابوالفضل العباس (علیهما السلام) و گروهی تابناک از جوانان اهل بیت علیهم السّلام و اصحاب گرانمایه آنان قرار داشتند که برای رهایی مسلمانان از ذلّت و بندگی و بازآوردن زندگی با کرامت میان مسلمانان بر طاغوت زمان، یزید بن معاویه شوریدند.

پیش از این بزرگان نیز، مصلح بزرگ حصیر بن عدی کندی، عمرو بن الحمق خزاعی، رشید هَجَری، میثم تمار و دیگر بزرگان آزادیخواه و دعوتگران اصلاح اجتماعی، همین راه را رفتند؛ آنان بر معاویه بن ابی سفیان، نماینده جاهلیت زمان و سردمدار مخالفان اسلام، شوریدند و درسی را که از امامشان آموخته بودند، به کار بستند.

به هر حال، امام امیرالمؤ منین (علیه السلام) بذر عصیان و شورش علیه ظلم و طغیان را در جانهای مسلمانان پاشید و آنان را بر آن داشت تا در برابر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم، ساکت نمانند و تن ندهند.

4 - حذف نورچشمی ها:

امام (علیه السلام) در ایام حکومت خود انواع نورچشمی ها و پارتی بازیها را از میان برد و برای هیچ کس امتیازی خاص قایل نشد. نزدیکان با افراد معمولی یکسان بودند و از حقوق و امتیازات یکنواختی برخوردار می شدند. حضرت به گونه ای بی طرفانه میان عرب و موالی، مساوات برقرار ساخت و همه را به یک چشم نگریست . همین باعث شد تا موالی، دل به حضرت بستند و به امامت ایشان ایمان آوردند.

امام انواع تبعیضات نژادی و نورچشمی گری را برانداخت و میان مسلمانان بدون توجه به نژاد و قومیت، مساوات عادلانه قایل شد. این گونه برابری در تاریخ ملتها و

امتها بی مانند بوده است. مساوات امام، روح حقیقت و جوهر اسلام را که از نزد پروردگار عالمیان نازل شده بود در خود داشت؛ اسلامی که برای وصل کردن آمده است نه فصل کردن، اسلامی که اجازه نمی دهد در میان صفوف مسلمانان رخنه ای برای تسلط دشمنان و تفرقه مسلمین و سست شدن وحدت آنان به وجود بیاید.

5 - نابود کردن فقر:

فلسفه امام (علیه السلام) در حکومت، مبتنی بر پیکار با فقر و دور کردن شبح منفورش از مردم است؛ زیرا فقر، فاجعه ای است که اخلاق و موهبتهای انسانی را ویران می کند و امت، هیچ یک از اهداف فرهنگی و بهداشتی خود را با وجود فقر نمی تواند تحقق بخشد. فقر، سدّی است میان امت و خواسته هایی چون پیشرفت ، تحول و آسایش در جامعه. لازم به ذکر است که از جمله برنامه های اسلامی برای حل بنیادی مساءله فقر که موجب بهزیستی مردم می گردد، موارد ذیل است:

الف: ایجاد مسکن.

ب: تامین اجتماعی.

ج: ایجاد کار.

د: از بین بردن استثمار.

ه: بستن راههای رباخواری.

و: از بین بردن احتکار.

اینها برخی از روشهایی است که اسلام در اقتصاد خود مورد توجه قرار داده است و امام در ایام حکومتش آنها را به کار بست. سرمایه داران قریش تمام امکانات خود را به کار گرفتند تا حکومت امام را که منافع و مصالح ناچیز و محدود آنان را از بین برده بود، واژگون کنند. در اینجا سخن از روش و فلسفه حکومتی امام را به پایان می بریم

مخالفان امام) ع (:

در اینجا درنگی کوتاه داریم برای شناخت دشمنان حکومت امام که هدفی والا نداشتند، بلکه تنها انگیزه آنان از مخالفت، دستیابی به حکومت برای بهره وری از ثروتهای کشورها و حاکمیت به ناحق بر گرده مسلمانان بود

1 - عایشه:

متاسفانه، عایشه از امام، کینه ای ویرانگر و نفرتی سخت داشت. شاید علت آن تا آنجا که می دانیم به علاقه همسرش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به امام امیرالمؤ منین (علیه السّلام) و پاره تن و دخت گرامی و محبوبش بانوی زنان عالم فاطمه زهرا (علیها السلام) و دو ریحانه حضرت، سروران جوانان اهل بهشت امام حسن و امام حسین (علیهما السّلام) و ستایش مکرر پیامبر از آنان و منزلت والای آنان نزد خداوند، برمی گردد. خداوند متعال محبت آنان را بر همه مسلمانان واجب کرد و در قرآن کریم فرمود:» ای پیامبر! بگو: بر رسالتم از شما جز محبت به قربی چیزی نمی خواهم «، لیکن در همان وقت با عایشه به دلیل رفتارهای زشتش رفتاری معمولی می شد و در موارد بسیاری، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به او گوشتزد می کرد؛ حضرت به همسرانش فرمود:» سگهای حواب، بر کدام یک از شما پارس خواهند کرد تا از صراط بلغزد «.

همچنین حضرت با اشاره به خانه عایشه فرمود»: شرّ، اینجا زاده می شود و از اینجا پا می گیرد «و موارد دیگر....

علت دیگری که می توان برای نفرت عایشه از امام (علیه السلام) یاد کرد، موضع قاطع حضرت در قبال خلافت پدر عایشه، ابوبکر و تحریم انتخاب او و خودداری از بیعت با او بود. عایشه پس از سقوط حکومت عثمان قصد آن داشت تا خلافت را مجدداً به قبیله خود) تیم (بازگرداند و بدین ترتیب بر کل سیاست دولت و دستگاههای آن مسلط گردد و خلافت را تابع خواست و آرزوی خود بگرداند؛ زیرا یقین داشت در صورت دستیابی امام (علیه السلام) به خلافت، با او چون دیگر شهروندان رفتار خواهد شد و از امتیازی ویژه بهره ای نخواهد داشت؛ چونکه

حکومت حضرت بر طبق کتاب و سنت است و این معیارها در تمام امور سیاسی و اقتصادی در نظر گرفته خواهد شد و حضرت، مجالی برای اجرای عواطف و هواها نخواهد داد.

عایشه همه این مسایل را می دانست، پس تمرد و عصیان خود را بر ضد حکومت حقِ امیرالمؤ منین اعلام کرد و طلحه و زبیر و دیگر آزمندان و منحرفان از راه حق از قبایل قریش که از آغاز تابش نور اسلام با دعوت اسلامی به نبرد پرداخته بودند، با او همدست شدند. به هر حال، عایشه از مهمترین عوامل سرنگونی حکومت عثمان بود و فتوا به وجوب قتلش داده بود. هنگامی که عثمان در آستانه هلاکت بود، عایشه راه مکه را پیش گرفت، ولی همچنان در جریان اخبار بود و خبر کشته شدن عثمان را با خوشحالی بسیاری دریافت کرد، لیکن ناگهان با خبر خلافت امام (علیه السلام) شوکه شد و فوراً موضع خود را عوض د کرد و شعار خونخواهی عثمان را سر داد و با حرارت، فریاد کشید:» عثمان مظلومانه کشته شد!! به خدا به خونخواهی او برخواهم خاست «!! و ریاکارانه براو مویه کرد و پیراهن خونین او را برگرفت و آن را شعاری برای شورش بر حکومت مشروع و حق طلبانه امام که حقوق انسان را مطمع نظر قرار داده بود و مصالح محرومان و ستمدیدگان را وجهه همت ساخته بود و ادامه حقیقی حکومت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به شمار می رفت قرار داد.

عایشه در مکه با اعضای برجسته حزب خود چون طلحه و زبیر و دیگر امویان، انجمنها کرد و به تبادل آرا پرداخت تا کدام شهر را مورد تعرض قرار دهند و در آن پایه حکومت خود را بریزند و از آنجا جنک را علیه امام و سرنگونی حکومت حضرت، آغاز کنند. پس از کنکاشها و دقت در امور شهرهای اسلامی، نظرشان بر آن قرار گرفت تا شهر بصره را که در آن یارانی هم داشتند، اشغال کنند. پس از آن، شورش مسلحانه خود را اعلام کردند و به سوی بصره پیشروی کردند و حیوانهای آدم نما و واماندگان جامعه که کمترین آگاهی و شعوری ندارند بدانها پیوستند و یکسره خود را به بصره رساندند. پس از درگیری سختی میان آنان و نیروهای

حکومت مرکزی در آنجا، توانستند شهر را اشغال کنند و حاکم آنجاسهل بن حنیف را دست بسته نزد عایشه بیاورند.

عایشه دستور داد محاسن سهل را بتراشند و اوباشان و عوانان نیز دستور او را اجراکردندو) سهل پس از کهولت سن و بلندی محاسن، به فردی بی مو بدل شد.

همین که خبر شورش عایشه و اشغال بصره به وسیله افرادش به امیرالمؤ منین (علیه السلام) رسید، حضرت برای جلوگیری از گسترش فتنه به دیگر شهرهای اسلامی، به سرعت با سپاهیانش راه بصره را پیش گرفت تا کانون فتنه را درهم بکوبد و شورشیان را درهم بشکند. سپاه امام از افراد آگاه و بابصیرتی چون صحابی بزرگ عمار یاسر، مالک اشتر، حجر بن عدی، ابن التیهان و کسانی تشکیل شده بود که در بنای اسلام و استوارسازی پایه های آن در زمین، نقشی شایسته داشتند.

سپاهیان امام، راه بصره را پیش گرفتند و هنگامی که بدانجا رسیدند، شهر را به وسیله لشکریانی انبوه، اشغال شده دیدند که اطاعت و پیروی خود را از عایشه اعلام داشته بودند. حضرت پیکهایی نزد فرماندهی لشکر عایشه چون طلحه و زبیر فرستاد و بر آنان صلح را عرضه داشت و برای حفظ خون مسلمانان از آنان خواست تا تن به مذاکراتی با امام بدهند، لیکن شورشیان طرح صلح را رد کردند و بر عصیان خود پافشاری نمودند و با وقاحت اعلام کردند که به خونخواهی عثمان برخاسته اند، در صورتی که خودشان حکومت عثمان را واژگون کرده و او را کشته بودند.

هنگامی که تمامی راههای صلح و آشتی بسته شد، حضرت ناچار شد آنان را به جنگ بخواند و میان دو لشکر، جنگ سختی درگرفت که بر اثر آن، بیش از ده هزار سپاهی کشته شدند. در فرجام کار، خداوند، امام را بر دشمنانش پیروز کرد، طلحه و زبیر کشته شدند، میدان رزم از کشته های دشمن انباشته شد و خداوند در دل زندگان آنان ترسی افکند که بر اثر آن با خفت و سرشکستگی از میدان کارزار گریختند.

لشکریان امام (علیه السلام) بر عایشه، فرمانده کل شورشیان دست یافتند و او را با احترام به یکی از خانه های بصره بُردند. امام بدون گرفتن تصمیمی خشن علیه

عایشه با او به نیکی رفتار کرد و او را به خوبی همراه عده ای از زنان به مدینه فرستاد تا طبق دستور خدا و رسولش در خانه خود بنشیند و از دخالت در اموری که در برابرش مسؤ ولیت ندارد، خودداری کند.

این فتنه که مورخان بدان جنگ جمل نام داده اند به پایان رسید و در پس د خود، اندوه و سوگی عظیم در میان مسلمانان بجا گذاشت، صفوف متّحد آنان را به هم ریخت و آنان را دچار شرّی بزرگ کرد. به طور قطع انگیزه های این جنگ سالم نبودند و دلایل عایشه و حزبش، منطقی نبود، بلکه آنان برای بهره وری مادی و به دلیل نفرت شدیدشان از حکومت امام که در آن امتیازات ویژه خود را از دست داده بودند و با آنان چون دیگر مسلمانان رفتار می شد، دست به این جنگ نافرجام و فاجعه آمیز زدند.

ابوالفضل (علیه السلام) این جنگ خونین را شاهد بود و به اهداف آن که براندازی حکومت پدرش پیشاهنگ عدالت اجتماعی در زمین بود واقف شد و کینه های قبایل قریش بر او آشکار گشت و دانست که دین در اعماق جان آنان نفوذ نکرده است، بلکه آنان برای حفظ جان و مصالح خود به زبان ایمان آورده اند.

2 - معاویه و بنی امیه:

در راس مخالفان حکومت امام و معاندان او، معاویه بن ابی سفیان و بنی امیه قرار داشتند. خداوند قلوب آنان را از ایمان تهی کرده و آنان را در فتنه درافکنده بود، پس، از سرسخت ترین دشمنان امام بودند. بنی امیه قبلاً نیز با پیامبر و دعوت او به دشمنی برخاسته بودند و به رسالت حضرت کفر ورزیدند و شبانه روز به توطئه گری علیه پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) دست زدند، تا آنکه خداوند پیامبرش را عزّت و نصرت داد و آنان را خوار کرد و مغلوب ساخت.

آنان با اکراه نه با ایمان قلبی مسلمان شدند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با بلند نظری و راءفت و رحمت عظیم خود آنان را پذیرفت و بخشید و با آنان همچون با دیگر دشمنان رفتار کرد و اگر این اخلاق والای حضرت نبود، آنان را از صفحه

روزگار محو می کرد. بنی امیه در دوران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قدر و منزلتی شایان ذکر نداشتند، با خواری می زیستند و مسلمانان با چشم دشمنی به آنان می نگریستند و زشتکاریها، دشمنیها و جنگهای آنان با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نبوتش را بازگو می کردند. متاءسفانه پس از فاجعه وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) امویان در صحنه اجتماعی ظاهر شدند و بلند آوازه گشتند. این ظهور و اعتلا به دلایل سیاسی خاصی صورت گرفت. ابوبکر، یزید بن ابی سفیان را به امارت دمشق گماشت و خود تا بیرون مدینه برای بدرقه و تودیع او خارج شد.

مورخان می گویند: ابوبکر تنها برای یزید، این کار را کرد و برای دیگر کارگزاران خود چنین احترامی قایل نمی شد. خود همین مطلب گواه ارزشی است که ابوبکر به یزید و خاندانش داده بود. هنگامی که یزید هلاک شد، امارت دمشق به برادرش معاویه واگذار شد. معاویه بسیار مورد توجه عمر بود و اخبار بسیاری را که درباره انحرافات و کجرویهایش به خلیفه می رسید، به هیچ می گرفت. به عمر خبر دادند که معاویه اعمالی مغایر اسلام مرتکب می شود؛ حریر و دیبا به تن می کند و در ظروف طلا و نقره غذا می خورد در حالی که این کارها در اسلام حرام است خلیفه در توجیه اعمال او و دفاع از او دست به عذرتراشی زد و گفت:» معاویه کسرای عرب است « !!. کی این بی سر و پای راهزن پست، کسرای عرب بود؟ ! و به فرض هم که چنین باشد، آیا او مجاز بود محرمات الهی را مرتکب شود و حسابی پس ندهد؟ ! خداوند با کسی خویشی و پیوندی ندارد و با همه یک نسبت دارد؛ هر که از حدود شریعت الهی خارج شود و اعمال ناشایست مرتکب گردد، کیفر خواهد دید.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این باره می فرماید» اگر عصیان کنم، سقوط خواهم کرد «. (3)

و امام چهارم زین العابدین می فرماید:» خداوند متعال بهشت را برای مطیعان خود آفرید، اگرچه بردگان حبشی باشند و دوزخ را برای عاصیان خلق کرد، اگرچه سروران قریشی باشند «.

به هر حال، عمر، معاویه را مشمول انواع الطاف و مزایا ساخت و دامنه

حکومتی او را گسترش داد و روح بلند پروازی را در او دمید. معاویه نیز در خطه حکومتی خود، سلطنت خواهانه به امارت پرداخت، بزرگان و سرشناسان را به خود نزدیک می کرد و با انواع بخششها دل و عقل و ایمان آنان را می خرید و دوستی خود را در دلهای سفلگان می نشاند.

عایشه با شورش علیه حکومت امام (علیه السلام) زمینه را برای شورش مسلحانه معاویه علیه حکومت امام که درخشانترین حکومتی است که در طول تاریخ در شرق عربی به وجود آمده است آماده کرد و معاویه این گرگ جاهلی از آن دستاویزی برای تمرد خود ساخت.

معاویه، خونخواهی عثمان را وسیله ای برای فریب بی سر و پاها قرار داد و امام را متهم کرد که مسؤ ول خون عثمان است و در همان وقت به دستگاههای تبلیغاتی خود دستور داد بانگ مظلومیت عثمان را سردهند و او را از اعمالی که خلاف اسلام بود و مرتکب شده بود چه در زمینه های اقتصادی و چه سیاسی تبرئه کنند.

معاویه با دیپلماتهای بزرگ و سیاست بازان کارآزموده جهان عرب مانند مغیره بن شعبه و عمرو بن عاص و مانند آنان مجهز شده بود و این مشاوران با شناخت عمیقی که از جامعه و احوال آن داشتند، برایش برنامه های پیچیده ای ارائه می کردند تا بر حوادث دشوار، پیروز شود

اعلان جنگ:

معاویه رسماً از بیعت با امام سرباز زد و اعلان جنگ کرد. در حالی که می دانست با برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وصی، باب مدینه علم حضرت و کسی که منزلتش نزد پیامبر همچون منزلت هارون نزد موسی است، می جنگد. او با امیرالمؤ منین به جنگ برخاست همانطور که پدرش ابوسفیان با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جنگ کرد. سپاهیان معاویه که راه جنگ با حضرت را پیش گرفته بودند، از عناصر ذیل تشکیل می شدند:

الف: سفلگان:

ص:184

بی سر و پاها، بی خردان ملتها هستند و مانند چهارپایان و حتی بدتر در هر زمانی مورد استفاده و بهره گیری حکومت قرار می گیرند تا اهدافش را برآورده سازند و سرهای خود را بر باد می دهند تا پایه های حکومت استوار گردد. اکثریت قاطع سپاهیان معاویه همین افراد فریب خورده بودند که حق را از باطل تشخیص نمی دادند و تبلیغات، آنان را به هر رنگی که می خواست درمی آورد. معاویه از آنان پلی ساخت، تا به مقاصد شریرانه خود دست یابد.

ب: منافقان:

منافقان به زبان، اسلام آورده و کفر و دشمنی با اسلام را در دل خود پنهان کرده بودند و شبانه روز به فتنه انگیزی و توطئه چینی علیه اسلام مشغول بودند، اسلام و مسلمانان بشدت از دست این تیره، رنج و محنت کشیدند؛ زیرا آنان همیشه کانون خطر علیه مسلمانان و اسلام بودند. سران و پیش کسوتان منافقان مانند مغیره بن شعبه، عمرو بن عاص، مروان بن حکم و دیگر باغیان که هماره مترصد فرصتی مناسب برای نابودی اسلام و کندن ریشه های آن بودند، به لشکر معاویه ملحق شدند و به معاویه که بزرگترین دشمن اسلام به شمار می رفت، پیوستندو او را یاری کردند و همراه سپاهش به جنگ برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بزرگترین مدافع اسلام شتافتند. تمام منافقینی که با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جنگیده بودند، به معاویه ملحق شدند و از یاران و اعضای حزب او گشتند و برای جنگ با امیرالمؤ منین (علیه السلام) همدست شدند.

ج: سودپرستان:

سودپرستان؛ یعنی کسانی که امتیازات و منافع نامشروع خود را در حکومت امام پیشاهنگ عدالت انسانی از دست داده بودند، بخش دیگری از سپاهیان معاویه بودند. در راس این قشر، کارگزاران، کارمندان و حکام دوران عثمان بودند که امام به مجرد به دست گرفتن حکومت، معزولشان کرده بود. آنان که منافع خود را از دست داده بودند و می ترسیدند اموال نامشروعی که از بیت المال اختلاس کرده بودند، مصادره شود، با معاویه همگام شدند تا با حکومت عادلانه امام بجنگند.

ص:185

اینان برخی از عناصر تشکیل دهنده سپاه معاویه بودند که می رفتند تا با فرمانده اسلام و پیشاهنگ عدالت انسانی، پیکار کنند.

اشغال فرات:

سپاهیان معاویه راه عراق را پیش گرفتند و در منطقه صفین اردو زدند و آنجا را مرکز جنگی خود قرار دادند. فرماندهی کل، به گروهی از لشکریان دستور داد فرات را اشغال کنند و بر آبشخور آن موانعی قرار دهند تا لشکر امام از دستیابی به آب محروم گردند و از تشنگی بمیرند. معاویه این حرکت را سرآغاز پیروزی می دانست ؛ حرکتی که خبث ذاتی و دنائت طبع او را به خوبی نشان می دهد. از نظر تمام ملتها و امتها، استفاده از آب، حق طبیعی هر انسان و حتی حیوان است، لیکن معاویه و بنی امیه از تمامی سنتها روی گرداندند و آب را به عنوان سلاحی در جنگهای خود به کار گرفتند. آنان ریحانه رسول خدا و اهل بیت نبوت را در واقعه کربلا از آب منع کردند تا آنکه از شدت تشنگی در آستانه مرگ قرار گرفتند.

هنگامی که خبر حرکت لشکر معاویه به صفین، به حضرت رسید، ایشان نیز همان راه را پیش گرفتند همینکه به فرات رسیدند، آنجا را اشغال شده به وسیله سپاهیان معاویه دیدند و نتوانستند به آب دست پیدا کنند.

فرماندهان سپاه حضرت، نزد ایشان رفتند و از امام اجازه پیکار با دشمن خواستند. حضرت بر آن بود که قبل از پیکار با سپاهیان معاویه، آزادی دستیابی به آب را خواستار شوند؛ زیرا آب در تمام شرایع و ادیان برای همگان مباح است و نمی توان از آن منع کرد، لیکن دشمن از پذیرش درخواست امام سرباز زد و بر گمراهی خود پافشاری کرد.

پس از آن، امام ناگزیر به نیروهای مسلح خود اجازه گشودن آتش جنگ بر دشمن را صادر کرد و آنان با یک حمله، دشمن را به شکستی سخت دچار کردند و آنان سنگرها و مواضع خود را ترک نمودند و سپاهیان امام، فرات را اشغال کردند.

رشادت وشجاعت ابوالفضل (علیه السلام) در این جنگ در کتابهای تاریخی آورده شده

وپیروزی او در مقابل قهرمانان معاویه ستودنی است (4)

گروهی از فرماندهان سپاه نزد حضرت علی (علیه السلام) رفتند و از ایشان اجازه خواستند تا با دشمن مقابله به مثل کنند و آب را بر آنان ببندند، لیکن امام درخواست آنان را رد کرد و آب را برای آنان مباح ساخت، همانگونه که در شریعت الهی برای همگان مباح است. امویان پست این عمل کریمانه امام را ناسپاسی کردند و پاسخی زشت دادند. آنان آب را بر فرزندان حضرت در کربلا قطع کردند تا آنکه تشنگی، آنان را از پا انداخت و جگرهایشان آتش د گرفت.

دعوت امام) ع (به صلح:

امام بشدت از جنگ و خونریزی بیزار بود، لذا به صلح و موافقت دعوت می کرد، هیاتهایی نزد پسر هند فرستاد و از او خواست در زمره دیگر مسلمانان درآید و آنان را از جنگ باز دارد، لیکن معاویه این درخواست والا را نپذیرفت و بر کجروی و نادرستی خود پافشاری کرد و به دروغ ادعای خونخواهی عثمان که بر اثر رفتارهای نادرست سیاسی و اداری خود به قتل رسیده بود نمود.

جنگ:

پس از آنکه تمامی تلاشهای امام برای صلح و حفظ خون مسلمانان شکست خورد، ایشان ناگزیر از در جنگ وارد شد؛ جنگی ویرانگر که غیر از معلولان دهها هزار کشته از دو طرف بجا گذاشت و دو سال طول کشید. گاهی جنگ به اوج خود می رسید و زمانی فروکش می کرد و برخوردهای کوچکی رخ می داد. در خاتمه جنگ، حضرت در آستانه پیروزی کامل و کنترل میدان نبرد قرار گرفت و آثار شکست در سپاهیان معاویه آشکار گشت و تمامی پایگاههای نظامی او پراکنده شدند و معاویه قصد گریز داشت که ابیات عمرو بن اطنابه به مضمون ذیل به یادش آمد:

» عفت و آزرمم، پیکارم با قهرمان نیرومند، بخششهایم به آسیب دیدگان و

ستایش فزونی که دریافته ام و سخنم به قلبم هنگامی که از هراس، جاکن می شد و بشدت می تپید این بود: آرام باش، که یا پیروز می شوی و مورد ستایش قرار می گیری و یا کشته می شوی و آرامش می یابی، همه اینها مرا به ثبات و پایداری واداشتند «(5)

این شعر همان طور که خود پس از آن واقعه و در زمان قدرت می گفت او را به ثبات و ایستادگی فراخواند. البته به نظر ما این شعر او را به ثبات و صبر فرانخواند؛ زیرا پسر هند، بویی از عفت و آزرم و دیگر مفاهیم ابیات فوق نبرده بود، بلکه ترفندی که سپاه عراق را دچار تفرقه کرد و ما از آن سخن خواهیم راند او را به پایداری واداشت

نیرنگ بزرگ:

زمان پیروزی حتمی سپاه امام فرا رسیده بود و حضرت در آستانه پیروزی بود و همان طور که فرمانده کل نیروهای مسلح سپاه امام، مالک اشتر می گفت به اندازه دوشیدن شیر گوسفندی فرصت باقی بود تا معاویه کشته شود یا اسیر گردد.

متاءسفانه در همین لحظات حساس و تعیین کننده، در لشکر امام، کودتای نظامی رخ داد و بخش بزرگی از سپاهیان تمرد کردند. سپاه معاویه قرآنهایی بر سر نیزه ها کرده بودند و مردم را به داوری قرآن، پایان دادن به جنگ و حفظ خون مسلمانان فرامی خواندند. قسمتی از سپاه امام این دعوت ویران کننده حکومت امام وافول دولت قرآن را پذیرفتند و پاسخ مثبت دادند. شگفتا! معاویه و پدرش نخستین کسانی بودند که با قرآن جنگیدند، حال چه شده است که سپاه معاویه تن به داوری قرآن می دهد؟!

آیا پسر هند که برای ارضای آرزوهای جاهلی خود و انتقام از اسلام، شط خون جاری می کرد و مسلمانان را می کشت به قرآن ایمان آورده است و برای حفظ خون مسلمین می کوشد؟!

نخستین کسی که این دعوت فریبکارانه را پذیرفت، مزدور اموی اشعث بن قیس

بود که چون سگی پارس کنان به طرف امام دوید و با صدای بلندی که سپاهیان بشنوند حضرت را مخاطب ساخت و گفت:» می بینم مردم از دعوت قوم برای پذیرش داوری قرآن خشنود و راضی هستند، پس چه بهتر که بنگری معاویه چه می خواهد «

امام از پاسخ به این مزدور منافق که ذاتاً با اسلام سرجنگ داشت، خودداری کرد. گروهی از خائنان، گرد اشعث جمع شدند و در حالی که حضرت را محاصره می کردند فریاد می زدند:» حرف اشعث را بپذیر «.

حضرت ناگزیر به خواسته آنان تن داد و آن خائن، نزد معاویه رفت و از او پرسید:

» چرا این قرآنها را سر نیزه ها کرده اید؟ «معاویه فریبکارانه پاسخ داد:

» برای اینکه ما و شما به فرمان خداوند متعال در کتابش گردن نهیم. مردی را که از او خشنودید برمی گزینید و ما نیز مرد مورد رضایت خود را انتخاب می کنیم، سپس با آنان عهد می کنیم تا بر طبق کتاب خداوند رفتار کنند و از آن عدول نکنند، آنگاه هر تصمیمی را متفقاً گرفتند، به کار می بندیم و از آن متابعت می کنیم «

اشعث بانگ برداشت و گفت:» حق همین است «.

اشعث، در حالی که بر ضرورت آتش بس و بازگشت به کتاب خدا تاءکید می کرد و آن را بازمی گفت، از نزد معاویه خارج شد. به طور قطع، شورشی که این منافق مزدور، سردمدار آن بود، نتیجه بر سر نیزه کردن قرآن ها نبود، بلکه به زمانی نه چندان کوتاه قبل از آن بازمی گشت. پیوندهای نهانی میان اشعث و معاویه و وزیر زیرک و فریبکارش» عمرو بن عاص «برای تحقق این توطئه به وجود آمده بود. یکی از دلایلی که این نکته را مسجل می سازد، عدم وجود یک سازمان اطلاعاتی و بازرسی در میان لشکر امام برای کنترل کسانی که با لشکر معاویه رفت و آمد دارند، بود. راه باز بود و زد و بندهای زیادی میان معاویه با اشعث و برخی از فرماندهان سپاه عراق صورت گرفته بود. معاویه با دادن رشوه های کلان و وعده منزلتهای والا و اموال بسیار، آنان را فریفته و با خود همراه کرده بود.

به هر حال، امام مجبور به پذیرش تحکیم گشت. بخشهایی از سپاه حضرت با شمشیرهای برکشیده و نیزه های آماده امام را در میان گرفتند و فریاد می زدند: حکم تنها از آن خداست. به تدریج این ندا، بدل به شعاری برای تمردشان از دستور امام و ایستادن در برابر ایشان گشت. خیلی زود تمرد به شورش تبدیل گشت و فتنه ها و تنشهای بسیاری را موجب شد.

در هر صورت، امام خودشان یا به وسیله پیکهای خود درصدد قانع کردن آنان و بازگرداندنشان به راه حق برآمد، لیکن موفق نشد و دید که آنان آماده جنگ با حضرت و سرنگونی حکومت مشروع ایشان هستند. ناگزیر به خواسته آنان تن درداد و به فرمانده نیروهای نظامی خود، سردار بزرگ، مالک اشتر دستور داد عملیات نظامی را متوقف و از میدان نبرد عقب نشینی کند. مالک که میدان را در کنترل خود داشت و با پیروزی کامل فاصله بسیار کمی داشت. از انجام دستور خودداری کرد و بر ادامه جنگ تاکید ورزید، لیکن به او خبر دادند که امام در خطر است و متمردان ایشان را محاصره کرده اند، پس د ناگزیر شد که جنگ را متوقف کند.

بدین گونه مقصود معاویه براندازی حکومت امام برآورده شد و در همان لحظات، پیروزی بر امام برایش ثبت گشت و به گفته یکی از نویسندگان معاصر، با پیروزی معاویه، بت پرستی قریشی نیز پیروز شد و پا گرفت

تحکیم:

مشکلات و بحرانهای پیاپی در برابر امام قد برمی افراشتند در حالی که ماهیت شورشیان مزدور را آشکار می کردند.

آنان بر انتخاب ابوموسی اشعری به عنوان نماینده عراقیان پافشاری می کردند.

اشعری، علاوه بر نفاق و خبث و پلیدی و دشمنی بی مانند با امام، از کمترین آگاهی و درک وقایع، نصیبی نداشت و کودن بود. منافقان و شورشیان سپاه امام از او

ص:190

چون پلی برای رسیدن به مقاصد خود؛ یعنی برکناری امام از زمامداری و تثبیت معاویه در جایگاه خود، استفاده می کردند.

امام نتوانست گسترش این توطئه را در سپاه متوقف کند تا آنجا که فرماندهان سپاه حضرت، دستورات و رهنمودهای لازم را از طرف معاویه و وزیرش عمرو بن عاص دریافت می کردند و حضرت بکلی از عرصه سیاسی کنار گذاشته شد؛ امام دستور می داد اما کسی اطاعت نمی کرد، سپاه را فرامی خواند، اماپاسخی دریافت نمی داشت و بالا خره سکّان کشتی حکومت در اختیار معاویه قرار گرفت.

ابوموسی به برکناری امام حکم کرد و عمرو بن عاص به ابقا و تثبیت معاویه دستور داد و بدین گونه بازی تحکیم با برکناری امام از حکومت و سپردن زمام کار به معاویه، به پایان رسید.

مقدس ترین حکومتی که در شرق پا گرفته بود و امید می رفت عدالت سیاسی و اجتماعی را میان مردم حاکم کند، درهم پیچیده شد و گرگهای خونخوار و درندگان اموی و دیگر قبایل قریش، آن را برنتافتند و مانع تحقق اهداف و آرمانهای والای آن شدند.

ابوالفضل (علیه السلام) در دوران جوانی، پرده های این تراژدی بزرگ را مشاهده کرد، قلبش فشرده گشت، عواطفش لرزید و اثری ماندگار بر او گذاشت.

مصایبی سنگین برای اهل بیتش به وجود آمده بود و محنتها و دشواریها برای آنها بجا گذاشته بود.

شورش خوارج

یکی دیگر از مصایب امام که حضرت را رنجور کرد، شورش خوارج بود. اکثریت آنان از بهایم بشر بودند که معاویه برگرده آنان سوار شد و بدون آنکه خود بدانند از آنان پلی ساخت برای دستیابی به اهداف و آرزوهای خود، آنان حضرت را وادار به قبول تحکیم کردند و خواستار توقف جنگ شدند و بر انتخاب ابوموسی اشعری منافق، پافشاری کردند. پس از پذیرش تحکیم، ابوموسی امام را از منصب خود

عزل کرد و در همان حال عمرو عاص اربابش د معاویه را در جایگاه خود ابقا کرد.

تازه آنان متوجه نیرنگی شدند که از عمرو عاص و قرآن سر نیزه کردن او، خورده بودند و کوتاهیشان در امر جامعه اسلامی بر آنان آشکار گشت. در حقیقت آنان خود مسؤ ول تمام این پیامدها بودند، لیکن بر حضرت خرده گرفتند و به خاطر پذیرفتن تحکیم، امام را تکفیر کردند!!

هنگامی که لشکر امام از صفین حرکت کرد و به سوی کوفه آمد، خوارج از همراهی با آن خودداری کردند و راه حروراء را در پیش گرفتند و به حروریه منسوب شدند. آنانکه تعدادشان به گفته مورخان به دوازده هزار تن می رسید، شبث بن ربعی منافق را که بعدها یکی از سرداران ابن زیاد در کربلا شد و با ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امام حسین (علیه السلام) جنگید به فرماندهی جنگ و » عبداللّه بن الکواء عسکری را به امامت جماعت برگزیدند و کار را پس از پیروزی به شورا و بیعت با خدا واگذاشتند و از مهمترین احکامی که برایش می جنگیدند، امر به معروف و نهی از منکر معرفی کردند و شعارشان را» لاحکم الااللّه «انتخاب نمودند. اما چه زود شعار خود را فراموش کردند و با کشتار بی گناهان و خونریزی و ایجاد خوف و هراس میان مسلمانان، حکومت را به شمشیر واگذاشتند و تیغ بران را حاکم شناختند.

امام پیکی نزدشان فرستاد و آنان را بر اندیشه ناصوابشان سرزنش کرد و راه حق را بدانان نشان داد. اما پیک به نتیجه نرسید. امام خود، همراه بزرگان اصحابش نزد آنان رفت و با آنان مناظره و محاجه کرد و با دلایل استوار، نادرستی و فساد اندیشه و تباهی راهشان را ثابت کرد.

گروهی سخنان حضرت را پذیرفتند و گروهی دیگر بر عقاید خود پافشاری کردند. اعمال فسادآمیز آنان روز به روز آنان را از امام دورتر می کرد و کارها دشوار می شد. خوارج دست به ویرانگری و ایجاد رعب و وحشت و فسادانگیزی زدند، کوفه را ترک کردند و درنهروان اردو زدند.

صحابی بزرگوارعبداللّه بن خباب بن الارت که از صحابیان بزرگوار و جلیل القدر

بود، بر آنان گذشت و با آنان سخنانی رد و بدل کرد. آنان بر او تاختند و عبداللّه و همسرش را کشتند. شر و فساد آنان در همین حد توقف نکرد، بلکه دست به ایجاد ترس و وحشت میان مسلمانان زدند.

امام، حارث بن مرّه عبدی را نزد آنان فرستاد تا از سبب این فساد انگیزی پرسش کند، لیکن آنان قصد پیک کردند و او را کشتند. پس از آن، حضرت دید که آنان خطر بزرگی برای حکومت و سرچشمه فتنه و ویرانگری میان مسلمانانند پس باید با آنان پیکار کرد. امام با لشکری به مصاف آنان رفت و در نبردی هولناک همه را از پا درآورد و تنها نُه نفر جان بدر بردند (6) و بالا خره جنگ نهروان پایان یافت.

ابوالفضل العباس (علیه السلام) شاهد این جنگ بود و انگیزه های آن از جمله ناخشنودی آنان از عدالت امام و ذوب شدن حضرت در اقامه حق میان مردم را دریافت.

پیامدهای دهشتناک:

جنگهای جمل و صفین پیامدهای بسیار ناخوشایندی برای امام داشت و ایشان را بشدت رنجور کرد که از جمله موارد ذیل را می توان نام برد:

1 - سرپیچی و نافرمانی کامل در سپاه امام تا آنجا که هیچ یک از بخشهای آن مطیع اوامر حضرت نبودند. خودباختگی و شکست روحی، سراسر سپاه را دربرگرفته بود و آنان در قبال حوادثی که روی می داد بشدت زبون شده بودند.

2 - معاویه پس از واقعه صفین به تقویت و حفظ لشکر خود کمر بست و در آن روح عزم و اخلاص دمید و یقین پیدا کرد که بر سپاه امام پیروز خواهد شد.

3 - شهرهایی که تابع حکومت امام بودند در معرض حملات تروریستی گروههای جنایتکاری قرار گرفتند که معاویه برای ایجاد ترس در میان مردم آنان را فرستاده بود. شهرهای نزدیک به پایتخت امام نیز مورد حملات سگهای تروریست معاویه قرار گرفتند در حالی که امام نمی توانست از آنها دفاع کند و امنیت و استقرار را در آنها حفظ نماید، حضرت با حرارت، سپاهیان را برای حراست از حدود و

ثغور وطن از تجاوز فرا می خواند، لیکن هیچ یک از آنان لبیک نمی گفتند.

4 - سپاهیان معاویه، مصر را اشغال نظامی کردند و آن را از تحت حکومت امام خارج ساختند. حکومت امام دچار شکست و عقبگرد شده و پس از این حوادث، شکلی میان تهی در عرصه حکومت پدیدار گشت.

شهادت امام) ع (

امام محنت کشیده در حومه کوفه، در میان انبوه مشکلات و بحرانهایی که به دنبال یکدیگر فرا می رسیدند، می دید که باطل و تباهی معاویه در حال استوار شدن و نیرومندی است و شر و ناراستی او فراگیر می شود، لیکن او نمی تواند دست به کاری زند تا اوضاع نابسامان اجتماعی را که هشداری بود برای غروب حکومت حق و پاگرفتن حکومت ظلم و جور، بهبود بخشد.

رنج و اندوه، قلب امام را درهم فشرده بود. پس دستان مشتاق را به دعا بلند کرد و با حرارت از خداوند خواست تا او را از این جهان پرفتنه و باطل راحت کند و به جوار خود منتقل کند. خداوند نیز دعای حضرت را اجابت کرد؛ گروهی از جنایتکاران خوارج، در مکه کنفرانسی تشکیل دادند و پس از یادآوری کشته هایشان که شمشیر حق در نهروان، سرهای آنان را درو کرده بود و اظهار تاءسف و دریغ بر آنان، به بحث از مشکلات و فتنه های عالم اسلامی و شکافی که رخ داده بود، پرداختند و به گمان خود، عامل آنها را امام علی (علیه السلام)، معاویه و عمرو عاص دانستند. پس تصمیم گرفتند آنان را ترور کنند و برای این کار، زمان خاصی در نظر گرفتند. عبدالرحمن بن ملجم یهودی زاده به شهادت رساندن امام امیرالمؤ منین را به عهده گرفت. ناگفته نماند که این کنفرانس در برابر چشم و گوش حکومت محلی مکه تشکیل شد و به احتمال زیاد با آن در ارتباط بود و نیروهای منحرف و مخالف امام، به ابن ملجم کمک مالی دادند تا حضرت را به شهادت برساند.

به هر حال، ابن ملجم با انبانی از شر برای اهل زمین و حوادثی ویرانگر برای

مسلمانان، راه کوفه را در پیش گرفت و به مجرد ورود، با مزدور امویان اشعث بن قیس منافق تماس گرفت و ماموریت خود را با او درمیان گذاشت. اشعث او را به ارتکاب این جنایت تشویق کرد و انواع کمکها را برای انجام مقصود، در اختیارش گذاشت.

در بامداد شب نوزدهم ماه رمضان ماه مبارک خداوند پیشوای موحدان و سید متقیان، راه مسجد را درپیش گرفت تا نماز صبح را ادا کند. به خداوند روی آورد. به نماز خواندن پرداخت و هنگامی که سر از سجده برداشت، آن یهودی زاده بر او تاخت و سر مبارکش را با شمشیر شکافت؛ سری که گنجینه ای از علم و حکمت و ایمان بود و در آن جز اندیشه خیرخواهی برای محرومان و درماندگان و گسترش حق و عدالت میان مردم و نشر احکام الهی، چیزی نبود.

هنگامی که حضرت سوزش شمشیر را حس کرد، لبخند پیروزی و خرسندی بر لبانش ظاهر شد و گفت:

» به خداوند کعبه، رستگار شدم («7)

ای امام مصلحان! به راستی که رستگار شدی، زندگیت را برای خداوند بخشیدی و خالصانه و موحدانه در راهش جهاد کردی، آری، ای امام متقیان، رستگار شدی؛ زیرا در تمامی زندگیت، نه نیرنگ زدی، نه فریب دادی و نه مداهنه کردی، بلکه به سید رسولان، پسر عمّت (صلی الله علیه و آله) اقتدا کردی و با بصیرتی تمام پیش رفتی، حقا که رستگاری بزرگ همین بود.

ای امام فرزانه! تو رستگار شدی؛ زیرا دنیا را آزمودی و آن را سرای ناپایدار و فناپذیر یافتی، پس سه طلاقه اش کردی و از لذات زودگذر آن و خوشیهایش روگرداندی و به سوی خداوند شتافتی و آنچه را می پسندیدی و تو را به آستانش نزدیکتر می کرد، انجام دادی.

حضرت را به خانه اش رساندند، چشمان مردم گریان و دلهایشان پریشان گشت و غم و اندوه وجودشان را فراگرفت.

امام با آرامش و سکینه خاطر، متوجه مبداء هستی شده و در راز و نیاز با حضرت

حق، فرو رفته بود و از آن درگاه، همنشینی و مرافقت پیامبران و اوصیا را خواستار شده بود. سپس حضرت یکایک فرزندان را از نظر گذراند و توجه و محبتی خاص به فرزندش ابوالفضل (علیه السلام) کرد؛ زیرا از پس پرده غیب دریافته بود که عباس از برافرازندگان پرچم قرآن خواهد بود و به یاری برادرش ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بزرگترین مدافع رسالت اسلام برخواهد خاست.

وصیتهای جاودانه

هنگامی که امام (علیه السلام) نزدیک بودن اجل حتمی را دریافت، فرزندانش را نصیحت نموده و به کار بستن مکارم اخلاق و اعمال نیک را بدانان سفارش کرد و به آنان دستور داد اسلام را در رفتار و روش خود مجسم سازند.

در اینجا برخی از بندهای وصیت امام را نقل می کنیم:

الف: آراستگی به تقوای الهی که اساس بنای شخصیت اسلامی است و موجب شکوفایی و آگاهی کامل فرد می گردد.

ب: پایبندی به حق در گفتار و کردار که بدین وسیله حقوق حفظ می گردد و عدالت اجتماعی میان مردم حاکم می شود.

ج: ستیز با ظالم و ایستادگی در برابر او و یاری مظلوم، که بدین ترتیب یکی از بزرگترین اهداف اسلام که آن را دنبال می کند؛ یعنی، اقامه عدل، محقق می گردد.

د: تلاش برای اصلاح ذات البین، بهبود رابطه میان اشخاص، زدودن کینه و نفرت از دلها و آشتی دادن مخالفان که از برترین و مهمترین اعمال اسلامی است؛ زیرا بدین گونه جامعه ای مبتنی بر محبت و دوستی، پا می گیرد.

ه: رعایت حال یتیمان، پیوند با آنان و برآورده ساختن خواسته های آنان؛ این اصل از اصول تامین اجتماعی و مسؤ ولیت اسلامی است که اسلام آن را در نظام اقتصادی خود ابداع کرده است.

و: نیکی به همسایگان و کمک رسانی به آنان؛ زیرا این کار موجب گسترش محبت میان مسلمانان می گردد و در عین حال از مهمترین روشهای حفظ وحدت و

ص:196

یگانگی جامعه اسلامی است.

ز: عمل کردن به احکام، سنن و آداب قرآن، که بهترین ضامن سلامتی رفتار آدمی و پالایش روح و بالابردن سطح اندیشه و عمل اوست.

ح: برپاداشتن نمازها در وقت خود به بهترین شکل؛ زیرا نماز ستون دین و معراج مؤ من است و آدمی را به آفریدگار هستی و بخشنده زندگی، شرف اتصال می دهد و در نتیجه او را به بالاترین مرحله کمال می رساند.

ط: حفظ و زنده داشتن مساجد با یاد خدا، اعم از علم یا عبادت؛ زیرا مساجد از مهمترین مراکز گسترش آداب و فضیلتها میان مسلمانان است.

ی: جهاد در راه خدا با جان و مال برای برپاداشتن بنیادهای دین، زنده کردن سنت و میراندن بدعت.

ک: گسترش محبت و دوستی میان مسلمانان با پیوندها و نیکی کردن و کنار گذاشتن هر آنچه موجب از میان رفتن وحدت میان آنان می گردد، مانند قطع رابطه و پشت کردن به هم.

ل: برپاداشتن سنت امر به معروف و نهی از منکر؛ زیرا این عمل به ایجاد جامعه سالمی که عدالت بر آن حاکم است می انجامد. ولی ترک آن، پیامدهای ناگواری دارد که جامعه را به گرداب فتنه و بلا می اندازد، ماننداحاکم شدن فاسقان و اشرار بر مردم که در آن صورت، دیگر دعای مردم به اجابت نخواهد رسید.

اینها برخی از وصیتهای حضرت بود که در بستر مرگ به فرزندانش د سفارش کردند. (8)

علی (علیه السلام) در آخرین ساعات عمر خویش، عبّاس را به آغوش گرفت و به سینه چسبانید و به این نوجوان دلسوخته، که شاهد خاموش شدن شمع وجود علی بود، فرمود: پسرم، به زودی در روز عاشورا، چشمانم به وسیله تو روشن میگردد؛ پسرم، هرگاه روز عاشورا فرا رسید و بر شریعه فرات وارد شدی، مبادا آب بنوشی در حالی که برادرت حسین (علیه السلام) تشنه است این نخستین درس عاشورا بود که در شب شهادت علی (علیه السلام) آموخت و تا عاشورا پیوسته در گوش داشت شاید در همان لحظات آخر

عمر علی (علیه السلام) که فرزندانش دور بستر او حلقه زده بودند و نگران آینده بودند، حضرت به فراخور هر یک، توصیه هایی داشته است. بعید نیست که دست عبّاس را در دست حسین (علیه السلام) گذاشته باشد و عبّاس را سفارش کرده باشد که: عباسم، جان تو و جان حسینم در کربلا ! مبادا از او جدا شوی و تنهایش گذاری ! (9)

به سوی فردوس برین:

ضربه ناجوانمردانه شمشیر ابن ملجم یهودی زاده که به زهر آغشته بود، در حضرت کارگر افتاد و سمّ در تمام بدن حضرت رخنه کرد. مرگ به سرعت به حضرت نزدیک می شد و امام متقیان با چهره ای خندان، نفسی آرام، قلبی تشنه دیدار حق تعالی و روحی راضی به قضا و قدر الهی و بدون آنکه لحظه ای از ذکر خدا و تلاوت قرآن بازایستد، به استقبال آن می رفت.

فرزندان با قلبهایی شرحه شرحه از مصیبت و با چشمانی خونبار به گرد پدر حلقه زده بودند. امام رو به قبله شد و خدا را ستایش کرد که روح بلندش در میان استقبال ملائکه رحمان و ارواح پیامبران و اوصیا، نزد پروردگار شتافت و بهشت از آن شکوفا شد.

این اندیشه والا و عقل محض انسانی و پیشاهنگ عدالت اجتماعی در زمین، درگذشت. این امام بزرگوار در جامعه، غریب زیست و کسی قدر او را نشناخت و به اهداف و آرمانهای والایش واقف نشد؛ اهدافی که کمترین آنها، از بین بردن فقر و تهیدستی در زمین و زدودن حاجت و بی نوایی همه انسانها و توزیع نعمتهای الهی بر آنان بود. گروه جنایتکار از سرمایه داران قریش و دیگر او باش بنی امیه که نعمتهای الهی را بازیچه خود و بندگان خدا را برده خود کرده بودند تاب اهداف حضرت را نیاوردند و بر او شوریدند، لیکن امام از اهداف خود بازنگشت و در برابر آنان ایستاد و در راه دفاع از ارزشها و اهدافش به شهادت رسید.

حضرت عباس وحضرت علی (علیه السلام) بسیار به یکدیگر علاقه داشتند به گونه ای که گفته میشود عباس در همه جا به دنبال پدر وهمراهش بوده حال غم از دست دادن

پدر قلب او را سخت می آزرد او بسیار در غم از دست دادن پدر گریست

کفن و دفن:

امام حسن (علیه السلام) با دیگر برادران بزرگوارش، از جمله ابوالفضل، با چشمانی خونبار، پیکر مطهر پدر را غسل دادند، کفن کردند و آن را تشییع کردند و در آخرین منزل در نجف به خاک سپردند. وقتی علی (علیه السلام) به شهادت رسید، عباس بن علی چهارده ساله بود و غمگینانه شاهد دفن شبانه و پنهانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. بی شک این اندوه بزرگ، روح حسّاس او را به سختی آزرد. امّا پس از پدر، تکیه گاهی چون حسنین (علیهما السلام) داشت و در سایه عزّت و شوکت آنان بود.

هرگز توصیه ای را که پدرش در شب 21 رمضان درآستانه شهادت به عباس داشت از یاد نبرد

او می دانست که روزهای تلخی در پیش دارد و باید کمر همّت و شجاعت ببندد و قربانی بزرگ منای عشق درکربلا شود تا به ابدیّت برسد

حضرت ابوالفضل علیه السّلام خلافت پدر، مصایب و مشکلات او و حوادث سنگین دوره زمامداری امام را شاهد بود و دید که پدرش برای اجرای عدالت اجتماعی در زندگی عامه مسلمانان چه رنجها کشید و منحرفان از اسلام و دشمنان اصلاحات اجتماعی چگونه با حضرتش به ستیز برخاستند و با حکومت مشروعش جنگیدند.

عباس، اهداف درخشان پدر را که آنها را اعلام داشته بود، نیک دریافت و بدانها ایمان آورد و در راه آنها جهاد کرد. حضرت همراه برادرش سیدالشهداء به سوی میدانهای شرافت و جهاد تاخت، تا آنکه سیره پدر را برای مسلمانان بازگرداند وروش درخشان امیرالمؤ منین را در عرصه سیاست وحکومت زنده کند.

خلافت امام حسن (علیه السلام):

امام حسن (علیه السلام) پس از وفات پدر، در حالی که اوضاع سیاسی و

اجتماعی بر ضد او بودند، رهبری دولت اسلامی را به عهده گرفت. اکثریت قاطع سران و فرماندهان نظامی در نهان و آشکار به معاویه گرایش داشتند و او با زر به جنگشان رفته و با اموال خود برده شان کرده بود. اندیشه خوارج نیز بسان خوره در میان بخشهای مختلف سپاه حضرت، در حال پیشروی بود و شعار نامشروع بودن حکومت امام حسن و حکومت امام، امیرالمؤ منین را اعلام می کرد. لذا مردم چندان استقبالی از بیعت با حضرت نکردند و نیروهای مسلح نیز از خود حرارتی نشان ندادند، بلکه مجبور به بیعت شدند. این مساله امام را نسبت به آنان اندیشناک ساخت و به عقیده ناظران سیاسی در سپاه امام، سپاه فرورفته در گرداب فتنه و بددلی بود و خطر آن برای امام بیش از خطر معاویه به شمار می رفت و به هیچ وجه مصلحت نبود که امام با چنین سپاه آشفته و ناهمراه به هیچ یک از میادین نبرد پاگذارد.

به هر حال، امام زمام حکومت را که دچار سستی، آشفتگی، ضعف، فتنه و تنش بود، به عهده گرفت. تسلط بر اوضاع اجتماعی و به زیر سُلطه درآوردن شهرها به وسیله سپاه، تنها از دو راه ممکن بود:

راه اول:

برقراری حکومت نظامی در شهرها، سلب آزادیهای عمومی، گسترش د ترس و وحشت و بازداشت مردم با تهمت و گمان؛ روشی که شیفتگان قدرت می پویند و امروزه در میان ملتهای خود اجرا می کنند، این روش از نظر امامان اهل بیت (علیهم السلام) کمترین مشروعیتی نداشته اگرچه به پیروزی منجر گردد. آنان معتقد به ایجاد و گسترش زندگی آزاد و کریمانه برای مردم و راندن روشهای انحرافی از آنان بودند.

راه دوم:

برکشیدن طبقه سرمایه داری و صاحبان نفوذ و دادن امتیازات خاص و پستهای حساس و بخشیدن اموال به آنان و مقدم داشتن آنان بر گروههای ملت. اگر امام این

کار را می کرد و این راه را برمی گزید، همه مشکلات حل می شد، کارها به روال عادی برمی گشت و سپاهیان از تمرّد و سرپیچی دست می کشیدند، لیکن حضرت از این روش بکلی دور بود؛ زیرا شریعت خدا آن را روا نمی دارد. روش سیاسی امام حسن (علیه السلام) روشن و بدون ابهام بود؛ تمسک به حق و دوری کردن از بیراهه ها اگرچه به پیروزی منجر گردد، راه و رسم آن حضرت بود.

اعلان جنگ به وسیله معاویه

معاویه با شناختی که از لشکر امام و تفرقه و تشتت در آن داشت، برای اعلان جنگ به ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پیشقدم شد؛ او پیشاپیش، بیشتر فرماندهان سپاه امام را با تطمیع و وعده های خوشایند، از قبیل مقامات بالا و داماد خلیفه شدن و غیره، فریفته و همدست کرده بود و با استفاده از رشوه در سطح وسیع، موافقت آنان را جلب کرده بود، تا آنجا که به او قول دادند، امام را هر وقت معاویه بخواهد اسیر کنند و به او تحویل دهند، یا حضرت را ترور کنند. این عوامل او را به پیش انداختن جنگ و حل معضل به سود خود برانگیخت.

معاویه با سپاهیان یکپارچه و سر به فرمان خود راه عراق را در پیش گرفت. امام که از ماجرا با خبر شد، نیروهای مسلح خود را جمع کرد و قضیه را به آنان گفت و از آنان خواست برای جهاد و دفع تجاوز به راه بیفتند، لیکن آنان خاموش ماندند و ترس و هراس بر آنان چیره گشت. کسی پاسخ حضرت را نداد؛ زیرا عافیت را برگزیده و از جنگ بیزار بودند. سردار بزرگ عدی بن حاتم که در جازدن آنان را دید از خشم برافروخته شد و به سوی آنان شتافت و آنان را بر این زبونی، سرزنش کرد و فرمانبری مطلق خود را از امام اعلام داشت. سرداران بزرگواری چون قیس بن سعد بن عباده، معقل بن قیس ریاحی و زیاد بن صعصعه تمیمی نیز همبستگی خود را با امام اعلام کردند و سپاهیان را بر روش غیرمنصفانه و به دور از شرافتشان سرزنش کردند و آنان را به جهاد برانگیختند.

امام حسن (علیه السلام) همراه گروههای مختلف برای مقابله با معاویه خارج

شد و در نخیله اردو زد. در آنجا بخشهایی از سپاه که جامانده بودند به او پیوستند و حضرت به راه افتاد تا آنکه به دیر عبدالرحمان رسید و در آنجا سه روز توقف کرد و سپس یکسره مسیر خود را پیش گرفت و راه را ادامه داد.

در مدائن:

امام همراه قسمتهایی از سپاه خود به مدائن رسید و در همانجا اردو زد. بحرانها و مشکلات متعدد، حضرت را در بر گرفته بودند. و از سپاه آشفته و خیانتکار خود مصیبتهایی کشید که هیچ یک از فرماندهان و خلفای مسلمین نکشیدند، از جمله

1 - خیانت فرمانده کل:

یکی از بزرگترین مشکلات حضرت در آن شرایط حساس، خیانت عموزاده اش عبیداللّه بن عباس فرمانده کل نیروهای مسلح بود. معاویه قریب یک میلیون درهم به او رشوه داد و این خائن ترسو نیز با ننگ و خواری، شبانه گریخت و به اردوگاه معاویه پیوست. خبر خیانت عبیداللّه، لشکر را دچار آشفتگی بی مانندی کرد و روح خیانت را در آنان دمید سپس گروهی از سران و فرماندهان نظامی نیز با دریافت رشوه هایی، به معاویه پیوستند.

خیانت عبیداللّه از بزرگترین ضربه هایی بود که به سپاه امام خورد و پس از آن، باب خیانت برای افراد سست عنصر باز شد تا وجدانهای خود را به معاویه بفروشند. همچنین موجب تضعیف روحیه و خودباختگی سپاهیان گشت. در همان حال، بزرگترین صدمه ای بود که به امام خورد؛ زیرا حضرت متوجه شد که فرماندهان سپاه گروهی خیانتکارند و کمترین پایبندی به دین و وطن ندارند

2 - کوشش برای ترور امام حسن (علیه السلام):

گرفتاری و مصیبت امام از سپاهش در همین حد باقی نماند، بلکه به مراحل بسیار دشوارتری رسید؛ مزدوران اموی و جانوران خوارج، دست به عملیات متعددی برای به شهادت رساندن امام زدند که تمام آنها شکست خورد، این توطئه

ها عبارت بودند از:

الف امام را در حال نماز با تیر زدند که اثری بر حضرت نداشت.

ب امام را در هنگام نماز خواندن با خنجری زخم زدند.

ج ران امام را با خنجری زخمی کردند.

دنیا بر پسر رسول خدا تنگ شده بود و انبوه مشکلات و بحرانها را گرداگرد خود می دید و یقین نمود که یا ترور خواهد شد و خونش به هدر خواهد رفت و یا آنکه حضرت را بازداشت کرده به اسارت نزد معاویه خواهند فرستاد. این اندیشه های دور، امام را به شدت نگران کرد.

3 - تکفیر امام حسن (علیه السلام):

خائنان و مزدوران در سپاه امام همچنان به فتنه گری و خیانت ادامه می دادند و امام را با کلماتی گزنده که بر حضرت گرانتر از زخم شمشیر و نیزه بود، مورد اهانت قرار می دادند. جرّاح بن سنان چونان سگی پارس کنان به طرف حضرت آمد و با صدای بلند گفت:» ای حسن! تو نیز چون پدرت مشرک شدی «

هیچ یک از سپاهیان برای کیفر دادن این مجرم از جا نجنبید. این خائنان از حق روی گردان شدند و راه مستقیم را ترک کردند و به نواده پیامبرشان و فرزند وصی او نسبت کفر و خروج از دین دادند.

چه گمراهی از این بالاتر؟!

4 - غارت وسایل امام (علیه السلام)

اوباش در برابر چشم سپاهیان به حضرت حمله کردند، حتی فرش زیر پای ایشان را کشیدند، ردای حضرت را کندند و دیگر وسایل حضرت را به یغما بردند؛ اما سپاهیان هیچ عکس العملی نشان ندادند.

اینهاپاره ای از حوادث دهشتباری بودندکه امام را رنجاندند و ایشان را ناچار از پذیرش صلح و کناره گیری از آن جامعه بیمار در اخلاق و عقیده ساختند.

ضرورت صلح

بر اساس منطق سیاست، صلح امام با معاویه ضروری بود، همچنانکه از نظر شرعی بر حضرت واجب بود تن به صلح بدهد و در برابر خداوند مسؤ ول اجرای آن بود. اگر حضرت با لشکر شکست خورده روحی و متشتت خود به جنگ معاویه می رفت، در اولین تهاجم، دشمن پیروز می شد و حضرت موفق نمی شد هیچ پیروزی کسب کند. در آن صورت دو حالت ممکن بود پیش د بیاید:

الف: یا آنکه امام شهید می شد و یا اسیر می گشت؛ اگر شهیدمی شد آرمان اسلامی از آن سود نمی برد؛ زیرا معاویه با دیپلماسی پیچیده و مکارانه اش امام را مسؤ ول قتل خودمعرفی می کردو هرنوع مسؤ ولیتی را ازگردن خود ساقطمی نمود.

ب: و اگر امام شهید نمی شد و به اسارت نزد معاویه می رفت، قطعاً معاویه او را می بخشید و بدین گونه خاندان نبوت را رهین منت خود می ساخت و مهر آزاد شده را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر پیشانی معاویه و خاندانش زده بود، پاک می کرد.

به هر حال، امام حسن (علیه السلام) ناگزیر به صلح شد و راهی برای سرباز زدن از آن نماند. صلح بر طبق شرایطی، برقرار شد. به طور قطع بر اساس معیارهای علمی و سیاسی، امام در عقد صلح پیروز شدند و آن سوی چهره معاویه را آشکار ساختند.

پس از صلح، اندیشه ها و مقاصد نهفته معاویه عیان گشت و او کینه و دشمنی خود با اسلام و مسلمانان را به همه نشان داد. همینکه کارها بر او راست شد، آشکارا به جنگ اسلام آمد و از بزرگان دین چون صحابی بزرگ حجر بن عدی انتقام گرفت.

معاویه با جنایاتش حوادث جانفرسا و فجایعی برای مسلمانان بجا گذاشت و آنان را به شرّی فراگیر دچار ساخت که در بحثهای آینده از آن سخن خواهیم گفت.

امام حسن (علیه السلام) بعد از صلح، کوفه را که به او و به پدرش نیرنگ زده

بود، ترک کرد تا منتظر معاویه و ظلم او باشد و خود با اهل بیت، برادران و بخصوص بازوی توانمندش ابوالفضل، یکسره راه مدینه را در پیش گرفت.

بازماندگان از صحابه و فرزندانشان به استقبال تازه واردان آمدند و آنان را به گرمی پذیرفتند. امام در آنجا ماندگار شد و علما و فقها گرد ایشان جمع شدند و از سرچشمه معرفت و حکمت ایشان به فراخور حال خود بهره مند شدند. فیض د و بخشش امام، تهیدستان و بینوایان را نیز فراگرفت و هر یک، از نعمات حضرت، نصیبی بردند، مدینه بار دیگر به حالت دوران امیرالمؤ منین (علیه السلام) بازگشت و رهبری روحی را که با ترک شهر به وسیله مولای متقیان از دست داده بودند، بازیافتند.

به هر حال، ابوالفضل علیه السّلام آنچه را از سختی و محنت بر برادرش گذشت شاهد بود، غدر و خیانت و پیمان شکنی اهل کوفه را نسبت به برادرش دریافت و این اوضاع سیاسی و اجتماعی، حقیقت جامعه را بر او آشکار کرد؛ اکثریت قاطع آنان در پی منافع خود گام می زدند و اثری از ارزشهای دینی در وجودشان نبود. در اینجا سخن از برخی از حوادث دهشتناکی را که ابوالفضل (علیه السلام) شاهد بود، به پایان می بریم

کابوس هولناک

پس از صلح با امام حسن (علیه السلام) معاویه که آمال پلید خود را برآورده می دید، رهبری دولت اسلامی را به عهده گرفت. هدف معاویه از میان برداشتن حکومت علوی؛ یعنی حکومت محرومان و ستمدیدگان و نمونه زنده و گویای حکومت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود و با به دست گرفتن خلافت، تمامی ارزشهای اسلامی و اهداف والای این دین مبین را زیر پا گذاشت و آرمانهای بلند اسلام، قربانی مطامع بی شرمانه او گشت.

جهان اسلامی، آسایش، آرامش و امنیت را از دست داد و دچار کابوس د هولناکی شد که محنتها و فجایعی در خود داشت و عبودیت و خواری بر آن سایه

ص:205

افکند. معاویه از همه ارزشها و سنتها روی گرداند و بر مسلمانان به گونه بی سابقه ای حکومت کرد. ناظران سیاسی، پیروزی او را پیروزی بت پرستی با تمام پلیدیهایش می دانند.

سید علی میرهندی می گوید» با رسیدن معاویه به خلافت در شام، حکومت به نخبگان بت پرست پیشین بازگشت و جای حکومت دموکراسی اسلامی را اشغال کرد و بت پرستی با همه وقاحت و پلیدیهایش جان گرفت، گویی که رستاخیزی تازه و آغازی دوباره برای بت پرستی بود. پرچم حکام اموی و فرماندهان سپاه شام هرجا برافراشته شد، رذالت، انحراف اخلاقی و کجروی در فضایی وسیع گسترش یافت.... (10«)

مسلمانان در آن حکومت سیاه، دچار مصایب و مشکلات وصف ناپذیری شدند که به اختصار، برخی از آنها را یاد می کنیم

نابود کردن آگاهان

پسر هند به نابود کردن نیروهای آگاه اسلامی کمر بست و دست به تصفیه های خونینی زد و گروهی از آنان را رهسپار میدانهای اعدام کرد، از جمله:

1 - حجر بن عدی:

حجر بن عدی کِنْدی از بزرگان اسلام و قهرمانان عرصه جهاد و از برجسته ترین طلایگان مجد و سربلندی امت عربی و اسلامی است. او از دست پروردگان زبده و درخشان مکتب امیرالمؤ منین و پایبندان به اهداف و ارزشهای آن بود. این یگانه و بزرگ، زندگی خود را برای خدا فدا کرد و هنگامی که زیاد بن ابیه جنایتکار و تروریست، رسماً ناسزاگویی به امیرالمؤ منین (علیه السلام)، سپیده اندیشه و فروغ در اسلام و دومین بنیانگذار بنای اعتقادی اسلام پس از پسر عم و رهبرش پیامبر عظیم الشان (صلی الله علیه و آله) را برقرار کرد، بر او شورید.

زیاد طاغی و مجرم که مخالفت حجر را با سبّ امام دریافت، خون این مجاهد بزرگ را مباح کرد و دستگیرش ساخته همراه گروهی دیگر از بزرگان مجاهد اسلام،

تحت الحفظ نزد برادر و همکیش جنایتکارش معاویه پسر هند فرستاد.

دستور اعدام این رادمردان صادر شد و جلّادان آن را اجرا کردند و پیکرهای معطّر از خون شهادت آنان بر مرج العذراء به زمین افتاد و راه را برای مردم به سوی زندگی کریمانه ای که ظالمان و خودکامگان در آن سروری نداشته باشند، روشن کرد.

2 - عمرو بن الحمق:

یکی دیگر از شهیدان جاودانه اسلام، صحابی جلیل القدر عمرو بن الحمق خزاعی است که از احترام بسیاری نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برخوردار بود و حضرت در حق او دعا کردند تا خداوند از جوانی بهره مندش سازد. خداوند متعال دعای پیامبر را اجابت کرد و عمرو در حالی که به هشتاد سالگی رسیده بود در رخسار مبارکش یک تار موی سپید نیز دیده نمی شد (11)

عمرو، به ارزشهای اسلامی واقف و عمیقاً به آن مؤ من بود و در راه آنها با تمام وجود، جهاد می کرد.

هنگامی که زیاد بن ابیه جلاد از طرف برادر نامشروعش، معاویه، به امارت کوفه منصوب شد، به جاسوسان و اعوان خود دستور داد تا عمرو را تعقیب و بازداشت کنند؛ زیرا از شیعیان برجسته امام امیرالمؤ منین (علیه السلام) به شمار می رفت. عمرو با یار خود رفاعه بن شدّاد به طرف موصل گریختند و قبل از رسیدن به آنجا در کوهی پنهان شدند تا استراحت کنند. پلیس محلی به آنان مشکوک شد و عمرو را دستگیر کرد، لیکن رفاعه فرار نمود. پلیس، عمرو را تحت الحفظ نزد عبدالرحمن ثقفی حاکم موصل فرستاد و او نیز از معاویه در باب عمرو دستور خواست. پسر هند دستور داد تا عمرو را با نه تیر پیکان پهن) مخصوص شکار جانوران (از پا درآورند. مزدوران حاکم نیز دستور را اجرا کردند و با اولین تیر عمرو به شهادت رسید، سرش را بریدند و معاویه دستور داد تا آن را در شهر دمشق به گردش درآورند؛ و این نخستین سری بود که در اسلام به گردش د درآمد. سپس پسر هند دستور داد سر عمرو را نزد همسرش، آمنه بنت شرید که در زندان معاویه

به سر می برد ببرند. آمنه ناگهان به خود آمد و سر بریده همسر را در دامان خود یافت، از هوش رفت و نزدیک بود جان بسپارد.

پس از آن او را نزد معاویه بردند و گفتگوی شدیدی میان آنان درگرفت که دلیل مسخ معاویه و تهی شدن او از هر ارزش انسانی است

3 - رشید هَجَری:

رشید هجری از بزرگان اسلام و اقطاب ایمان است. به شدت نسبت به امیرالمؤ منین و وصی و باب مدینه علم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) اخلاص می ورزید. مزدوران زیاد او را دستگیر کرده و دست بسته نزد او آوردند. هنگامی که رشید در برابر آن جنایتکارباغی قرا گرفت، زیاد براوبانگ زد:

» دوستت امیرالمؤ منین درباره رفتار ما با تو چه گفته است؟ «رشید بدون توجه به او و با صدق و ایمان پاسخ داد:

» گفته است که دست و پایم را قطع می کنید و مرا دار خواهید زد «.

آن خبیث پلید برای تکذیب گفته امام، گفت:

» هان! به خدا قسم چنان می کنم که گفته اش دروغ گردد، او را آزاد کنید «

اعوان زیاد، رشید را آزاد کردند، لیکن مدت کمی نگذشت که زیاد از گفته اش پشیمان شد و دستور داد او را احضار کنند، هنگامی که رشید حاضر شد بر او بانگ زد:

» بهتر از آنچه که دوستت به تو گفته است، نمی یابیم، تو اگر بمانی همچنان برای بدخواهی ما می کوشی. دستها و پاهایش را قطع کنید «جلادان به سرعت دستها و پاهای او را قطع کردند، لیکن این رادمرد بزرگ بدون توجه به درد جانکاه خود، شروع به برشمردن پلیدیهای امویان و ستمهایشان نمود و توده ها را تشویق به شورش بر ضد آنان کرد. ماموران، شتابان نزد زیاد رفتند و ماجرا را با وی در میان گذاشتند، او نیز دستور داد زبان رشید را قطع کنند، زبانش را بریدند و در حالی که این

مجاهد بزرگ تا آخرین لحظه حیات از اعتقادات و دوستی با اهل بیت دفاع می

ص:208

کرد، جان سپرد.

اینها پاره ای از بزرگان اسلام بودند که به وسیله معاویه تصفیه فیزیکی شدند؛ زیرافضایل اهل بیت را که سرچشمه آگاهی واندیشه اسلامی هستند، نشر می دادند.

ستیز با اهل بیت) ع (:

هنگامی که کارها برای معاویه راست شد، تمامی سازمانهای دولتی و وسایل تبلیغی خود را برای ستیز با اهل بیت که میراث و ودیعه گرانبهای پیامبر در امت و عصب حساس جامعه اسلامی هستند، به کار گرفت. این گرگ جاهلی، خطرناکترین وسایل را برای ستیز با آنان به کار بست از جمله

1 - جعل اخبار:

معاویه شبکه ای از مزدوران خود در زمینه جعل اخبار و نسبت دادن آنها به پیامبر، برای کاستن از منزلت و اهمیت اهل بیت، تشکیل داد. جاعلان نیز گاهی اخباری در فضیلت صحابه برای علم کردن آنان در برابر خاندان وحی می ساختند که امام محمد باقر (علیه السلام) بیش از صد حدیث را در این زمینه برشمرده است . گاهی اخباری در مذمت اهل بیت (علیهم السلام) جعل می کردند.

آنان همچنین احادیثی در مدح و ستایش امویان که همیشه با اسلام سرستیز داشتند جعل کردند و فضایل دروغینی به آنان نسبت دادند. این شبکه ویرانگر به همین مقدار اکتفا نکرد، بلکه اخباری در زمینه احکام اسلامی جعل کردند و متاسفانه این مجعولات به کتابهای صحاح و سنن نیز راه یافت و بخشی از شریعت اسلامی گشت و مصنفان کتب، متوجه جعلی بودن آنها نگشتند.

گروهی از محققان در این زمینه دست به تالیف کتبی زدند، از جمله محقق مدقق ؛جلال الدین سیوطی کتابی دارد به نام اللئالی المصنوعه فی الاخبار الموضوعه و در آن، احادیث زیادی از این قبیل را نام برده است.

علامه امینی نیز در اثر ماندگار خود، الغدیر تعداد این احادیث را تا نیم میلیون ثبت می کند.

به هر حال، بزرگترین فاجعه ای که جهان اسلامی را رنجانیده و مسلمانان را دچار شری بزرگ کرده، همین احادیث مجعول است که چهره تابناک اسلام را مخدوش کرده است و پرده ای میان مسلمانان و امامان و احادیث صحیح آنها که از ذخیره های اسلام می باشد، آویخته است.

همین احادیث جعلی است که امروزه دستاویزی شده در دست منافقان ودشمنان اسلام تا شخصیت امامان بزرگوار ما وهمچنین آیین مقدس اسلام را مورد تمسخر قرار دهندکه نمونه بزرگ آن انکار امام زمان (علیه السلام) در حال حاضر می باشد خداوند لعنت کند جاعلان حدیث را.

2 - ناسزاگویی به امیرالمؤ منین (علیه السلام):

معاویه رسماً دستور داده بود که امیرالمؤ منین را سبّ کنند و از کارگزاران و والیان خود خواسته بود آن را میان مسلمانان اشاعه دهند و این کار را عنصری اساسی در استواری و ماندگاری حکومت خود می پنداشت.

وابستگان حکومت و وعّاظ السلاطین در پی اجرای خواسته معاویه نه تنها در محافل خصوصی و عمومی، بلکه در خطبه های نماز جمعه و دیگر مناسبتهای دینی، به سبّ امام پرداختند، با این اعتقاد که شخصیت امام را نابود و نام او را محو کنند، غافل از آنکه

چراغی را که ایزد برفروزد هر آن کس پف کند ریشه اش بسوزد

این سبّ و لعنها به خودشان و یاورانشان و آنانکه بر مسلمانان مسلطشان کرده بودند، بازگشت و امام در گستره تاریخ به عنوان درخشانترین انسانی که بنیادهای عدالت اجتماعی را استوار کرد و ارکان حق را در زمین برقرار ساخت، ظاهر شد. از نظر تمام عرفهای بین المللی و سیاسی، امام به عنوان بزرگترین حاکم شرق و اولین بنیانگذار حقوق محرومان و ستمدیدگان و اعلام کننده حقوق بشر، شناخته شد، لیکن دشمنان حضرت، تفاله های بشریت و بدترین آفریدگان بودند که جنایتشان بر انسانیت نظیر ندارد، آنان مانع از آن شدند که امام نقش د خود را در زمینه بنای

تمدن انسانی و تحول زندگانی عامه در تمام زمینه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، ایفا کند.

3 - آموزشگاههای کینه پروری:

معاویه آموزشگاهها و سازمانهای تعلیمی خاصی به کار گرفت تا نوباوگان را با بغض نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) که مرکز حساس اسلام هستند، بپرورند.

این دستگاهها نیز به فرزندان نوپای مسلمین دشمنی با عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندان وحی را می آموختند. ولی این کارها نتایج زودگذری داشت و خداوند بر عکس خواسته معاویه اراده کرده بود و آرزوهای او را به باد داد.

اینک این امیرالمؤ منین (علیه السلام) است که وصف او زبانزد دنیاست و مکارمش د درهمه زبانها بازگو می شود و سرود آزادگان در هر زمان و مکانی است.

ستاره درخشانی است در آسمان شرق که به نورش مصلحان راه می پویند و بر طریقش د پرهیزگاران گام می زنند. و این معاویه و امویان هستند که چون جرثومه فساد، بدانها نگریسته می شود و جز با خذلان و خواری و عاقبت به شرّی، از آنان یاد نمی شود.

معاویه در میدان سیاسی و اجتماعی شکست خورد و برنامه های اهل بیت ستیزش، درون آلوده به گناهان و جنایات او را آشکار کرد و بر همگان روشن شد که او پلیدترین حاکمی است که در شرق عربی و اسلامی ظاهر شده است

گسترش ظلم

معاویه ظلم و جور را در تمام نقاط عالم اسلامی گسترد، حاکمانی خونخوار بر مسلمانان مسلط کرد و آنان بی رحمانه در ارتکاب جنایت و مردم آزاری پیش رفتند.

از همه آنان پلیدتر، سنگدلتر و خونخوارتر، زیاد بن ابیه بود که بر مردم عراق رگباری از عذاب بارید. زیاد همانگونه که در یکی از خطبه هایش

گفته بود با کمترین شک و

ص:211

گمان و اتهامی، حکم می کرد و متهمان را بدون هیچ گونه تحقیق به طرف مرگ و اعدام می راند و در خونریزی به ناحق، هراسی نداشت و از گستردن سایه های هراس و وحشت میان مسلمانان احساس گناه نمی کرد. در یک جمله، او در ارتکاب همه محرّمات الهی چون برادر نامشروعش بود.

ظلم و ستم در مناطق اسلامی بیداد می کرد، تا آنکه می گفتند:» اگر سعد رها شد، سعید از پا درآمد «. (12) بیش از همه، شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) در تنگنا بودند. حکومت، آنان را مخصوصاً مورد ظلم و تجاوزگری خود قرار می داد، بسیاری از آنان را در زندانهای تاریک و اتاقهای شکنجه محبوس کرد، چشمهای آنان را از حدقه درآورد و به انحای مختلف آنان را شکنجه داد. تنها جرم آنان دوستی اهل بیت (علیهم السّلام (و دلبستگی به آنان بود.

ابوالفضل (علیه السلام) شاهد ستمها و انتقام گیریهای وحشتناکی بود که شیعیان اهل بیت متحمل می شدند. این مشاهدات، بر ایمان او به ضرورت جهاد و قیام مسلحانه بر ضد امویان برای نجات امت، از محنت و بازگرداندن حیات اسلامی میان مسلمانان، افزود.

خلافت بخشی به یزید:

معاویه بزرگترین جنایت را در اسلام مرتکب شد و خلافت اسلامی را به فرزندش یزید که به اجماع مورخان از همه ارزشهای انسانی عاری بود و سرسپرده گناه و بی بند و باری و به معنای واقعی کلمه فردی جاهلی بود، سپرد. یزید همان طور که در شعرش گفته بود، نه به خدا ایمان داشت و نه به روز جزا و هنگامی که اسیران خاندان پیامبر را در دمشق بر او وارد کردند، گفت:

کلاغ بانگ زد، بدو گفتم چه بانگ زنی و چه بانگ نزنی، من تقاصم را از پیامبر گرفتم. (13)

آری، طلبهای امویان را از فرزند فاتح مکه بازپس گرفت؛ فرزندانش را کشت و خاندانش را اسیر کرد.

دفعه دیگر همو گفت: از خندف نیستم، اگر از فرزندان پیامبر انتقام آنچه انجام داده بود، نگیرم (»14)

آری، این یزید است که با الحاد و بی دینی خود، معاویه او را بر گرده مسلمانان سوار می کند و او نیز با احیای زندگی و فرهنگ جاهلی، اسلام زدایی فکری و اعتقادی از زندگی اجتماعی را مد نظر قرار می دهد و با کشتن و نابود کردن عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اسیر کردن خاندان عصمت، حوادثی جانکاه را برای همیشه در میان مسلمانان به جا می گذارد.

ترور شخصیتهای مسلمان

معاویه برای هموار کردن زمینه خلافت یزید و از میان بردن کسانی که می توانستند مورد توجه مسلمانان قرار بگیرند، دست به ترور شخصیتهای مسلمان که دارای منزلت والایی میان مسلمین بودند، زد و افراد ذیل را بر همین اساس ازپا درآورد.

1 - سعد بن ابی وقاص:

سعد بن ابی وقاص فاتح عراق و یکی از اعضای شورای شش نفره که عمر آنان را برای خلافت اسلامی کاندید کرده بود، وجودش بر معاویه گران آمد، پس با دادن زهر او را کشت. (15)

2 - عبدالرحمان بن خالد:

عبدالرحمان بن خالد از پایگاه توده ای وسیعی میان شامیان برخوردار بود و هنگامی که معاویه با آنان مشورت کرد که خلافت را پس از خود به چه کسی بسپارد، عبدالرحمان را معرفی کردند. معاویه به روی خود نیاورد و در نهان برای او توطئه ای چید. چندی بعد عبدالرحمان بیمار گشت و معاویه به طبیبی یهودی اشاره کرد تا معالجه او را به عهده گیرد و به او زهر دهد. طبیب نیز دستور را به کار بست و عبدالرحمن بر اثر زهر، درگذشت. (16)

3 - عبدالرحمن بن ابی بکر:

عبدالرحمان بن ابی بکر از برجسته ترین مخالفان معاویه در زمینه بیعت گرفتن برای یزید بود و مخالفت خود را آشکار کرده بود. خبر مخالفت او در مدینه و دمشق پیچیده بود. معاویه یک صد هزار درهم برای کسب رضایت عبدالرحمن به عنوان رشوه برایش فرستاد، لیکن او از پذیرفتن رشوه خودداری کرد و گفت: دینم را به دنیایم نمی فروشم. برخی از منابع برآنند که معاویه او را مسموم کرد و از پا درآورد (17)

4 - امام حسن (علیه السلام):

وجود امام حسن (علیه السلام) بر معاویه سنگین شده و او به دنبال راهی برای رهایی از آن حضرت بود؛ زیرا در بندهای پیمان صلح، عهد کرده بود که خلافت، پس از مرگش، به امام واگذار شود، لذا نزدیکان امام را از نظر گذراند تا وجدان یکی از آنان را خریده و او را به کشتن حضرت برانگیزد.

در این کاوش، کسی جز همسر امام، جعده بنت اشعث خائن را نیافت. این زن به خاندانی تعلق داشت که هرگز نجیب زاده ای به عرصه ظهور نرسانده بود و هیچ یک از آنان به ارزشهای انسانی، ایمان نداشتند. پس معاویه با عامل خود در مدینه، مروان بن حکم تماس گرفت و اجرای توطئه را از او خواستار شد. مروان نیز با دادن اموال و وعده ازدواج با یزید، او را به انجام این جنایت برانگیخت. جعده در پی اجرای خواسته جنایتکارانه معاویه، حضرت را با زهری قتّال، مسموم کرد.

حضرت روزه بود و هنگامی که زهر در ایشان اثر کرد، آن زن خبیث را مخاطب قرار داد و فرمود:

» مرا کشتی، خداوند تو را بکشد، به خدا! کسی جای مرا برای تو نخواهد گرفت ، او معاویه تو را فریفت و بازیچه قرار داد، خداوند تو و او را خوار کند.... «

نواده و ریحانه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) زیر بار دردهای سنگین، فرسوده شده بود، زهر کارگر افتاده، چهره حضرت پژمرده و رخسارش زردرنگ شده بود، لیکن همچنان به ذکر خدا و تلاوت آیات قرآن مشغول بود تا آنکه روح عظیم حضرت در میان استقبال ملائکه رحمان و ارواح پیامبران به سوی

پروردگارش د عروج کرد.

امام در حالی درگذشت که مصایب ومشکلات، جانشان را رنجور کرده بودند.

پسر هند به حضرت ظلم کرد. خلافت او را غصب کرد، شیعیان او و پدرش را به زندان افکند یا کشت، او و پدرش را علناً ناسزا گفت و در پایان با شرنگ، احشای امام را پاره پاره کرد. خانه امام مجتبی پر از شیون و اشک شد. عباس بن علی نیز ازجمله کسانی بود که با گریه و اندوه برای برادرش مرثیه خواند و خاک عزا بر سر و روی خود افکند و از جان صیحه کشیدوبسیار گریست امّا چاره ای نبود، می بایست این کوه غم را تحمل کند و دل به قضای الهی بسپارد و خود را برای روزهای تلخ تری آماده سازد.

دراین زمان عباس بن علی 24 سال داشت.

غسل و کفن

سیدالشهداء به همرا ه ابوالفضل (علیه السلام) پیکر مقدس برادر را غسل داد و کفن کرد و تشییع کنندگان و در راس آنان علویان با چشمانی خونبار جسد مقدس امام را برگرفتند و تا آرامگاه پیامبر تشییع کردند. در آنجا می خواستند پیکر حضرت را در جوار جدّ بزرگوارش به خاک بسپارند.

فتنه امویان

پیکر مقدس را نزدیک قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آوردند، تا آنکه در کنار ایشان به خاک سپرده شود، لیکن امویان و در راسشان مروان بن حکم برشوریدند و مقابل تشییع کنندگان فریاد سر دادند: آیا حسن در جوار جدش دفن شود، اما عثمان در آن سوی بقیع دفن گردد، محال است چنین باشد... و چون سگان به سوی عایشه که انحراف او را از اهل بیت می دانستند، شتافتند و بدین گونه او را تحریک کردند:» اگر حسن در کنار جدش دفن شود، افتخار پدرت و یاورش از بین خواهد رفت «.

عایشه نیز از جا جهید، به راه افتاد و در حالی که صفوف مردم را از هم می شکافت فریاد می زد:

» اگر حسن در کنار جدش دفن شود، هر آینه این، بریده خواهد شد و به گیسوی خود اشاره کرد «.

سپس متوجه تشییع کنندگان شد و گفت:

» آن که را دوست ندارم، به خانه ام وارد مکنید. «.

و بدین ترتیب، کینه خود را نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) آشکار کرد.

حال جای این پرسش است که این خانه از کجا به ملکیت عایشه درآمد، مگر پدرش از پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) نقل نکرد که می گفت» ما گروه پیامبران نه طلایی به میراث می گذاریم و نه نقره ای «، پس خانه پیامبر بر طبق این روایت خانه ای از خانه های خداست، کسی مالک آن نمی شود و متعلق به همه مسلمانان است .

بنابراین، چگونه عایشه اجازه می دهد پدرش و یاور او) عمر (را در آنجا دفن کنند و اگر عایشه به این روایت عمل نمی کند و پیامبر چون دیگر پیامبران فرزندانش از او ارث می برند، در آن صورت این امام حسن است که ارث می برد؛ زیرا نواده پیامبر است، ولی زنان پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) از خانه ارث نمی برند و از بنا هم آن مقدار که فقها ذکر کرده اند، ارث می برند.

به هر حال، امویان بر فتنه انگیزی و ایجاد بلوا پافشاری کردند و باطن کینه توزانه خود را نسبت به اهل بیت نشان دادند و به مزدوران خویش دستور دادند تا پیکر امام را تیرباران کنند، آنان نیز با کمانهای خود شروع به تیراندازی کردند و نزدیک بود جنگی میان بنی هاشم و امویان دربگیرد

ابوالفضل العباس (علیه السلام) بسیار غمگین وناراحت برای پیکار با امویان و پراکندن آنان پیش تاخت، لیکن برادرش امام حسین (علیه السلام) برای حفظ وصیت امام حسن (علیه السلام) مبنی بر آنکه نباید قطره ای خون ریخته شود، او را از انجام هرگونه حرکتی بازداشت. پیکر مقدس را به بقیع بردند و در آنجا همراه

صفات برجسته بردباری، شرف و فضیلت به خاک سپردند و بدین گونه صفحه درخشانی از صفحات نبوت و امامت، ورق خورد.

ابوالفضل العباس (علیه السلام) شاهد حوادث هولناکی بود که بر سر برادرش امام حسن (علیه السلام) آمد و باعث دل کندن از دنیا و سیر شدن از زندگی حضرت گشت و به قیام و جهاد در راه خدا دل بست.

مخالفت امام حسین) ع (با معاویه

هنگامی که معاویه سیاست انحرافی خود و مخالف مصالح مسلمانان و مغایر اهداف آنان را همچنان ادامه داد، سرور آزادگان، امام حسین (علیه السلام) اعمال معاویه را تقبیح کرد و در تمام ابعاد به رسوا کردن او دست زد و مسلمانان را به قیام بر ضد حکومت او فرا خواند.

سازمان جاسوسی معاویه، فعالیتهای سیاسی حضرت بر ضد حکومت را به شام گزارش دادند. معاویه به شدت هراسان شد و یادداشت شدیداللحنی برای بازداشتن امام از مخالفت و تهدید به اتخاذ تصمیمات شدید و سخت در صورت ادامه مخالفت، به سوی حضرت فرستاد. امام او را با لحنی شدید پاسخ گفت و سیاستهایش را یکایک باز نمود و عملکرد مخالف کتاب خدا و سنت پیامبر را بر او خرده گرفت و جنایتهایش نسبت به آزادگان و مصلحانی چون حجر بن عدی، عمرو بن حمق خزاعی و رشید هَجَری را که از بزرگان اندیشه اسلامی بودند، محکوم کرد.

پاسخ امام از درخشانترین اسناد سیاسی است که در آن هرگونه ابهامی را برطرف کرد، حوادث هولناکی را که در آن زمان رخ داده بود به تفصیل بیان داشت و موضع انقلابی خود را علیه حکومت معاویه آشکار کرد. (18)

کنفرانس امام حسین) ع (در مکه

امام حسین (علیه السلام) در مکّه کنفرانسی سیاسی منعقد ساخت و در آن

جمعیت کثیری از مهاجران، انصار و تابعین که در موسم حج حاضر شده بودند، شرکت کردند. امام در این کنفرانس بپاخاست و با بیانی رسا یکایک محنتها و مصایب خود و شیعیان خود را در عهد معاویه، طاغوت اموی، برشمرد.

سلیم بن قیس قسمتی از خطابه امام را پس از حمد و ستایش خداوند متعال چنین نقل می کند:

اما بعد: به درستی که این طاغوت معاویه با ما و شیعیان ما رفتاری داشته است که می دانید و دیده اید و شاهد بوده اید. من از شما چیزی می خواهم، اگر راست بگویم، تصدیقم کنید و اگر دروغ بگویم، تکذیبم کنید. گفته ام را بشنوید، سخنم را بنویسید، سپس به شهرها و قبایل خود بازگردید. در آنجا هر کس را مورد اعتماد خود یافتید، به سوی آنچه از حق ما می دانید دعوت کنید. من می ترسم این دیانت مندرس گردد و مغلوب شود و خداوند، نور خود را تمامیت خواهد بخشید اگرچه کافران خوش نداشته باشند.. «سلیم می گوید: امام در این خطابه تمام آیاتی را که خداوند در حق اهل بیت نازل کرده بود، تلاوت نمود و تفسیر کرد و همه گفته های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در حق خود و خاندانش یکایک برخواند و نقل کرد و پس از هر یک، صحابه می گفتند» آری، به خدا آن را شنیده ایم و گواهی می دهیم و تابعین می گفتند:» آری، به خدا! آن را صحابی مورد اعتماد و وثوقم، برایم روایت کرده است «.

سپس حضرت فرمود:» خدا را بر شما شاهد می گیرم که گفته هایم را برای افراد متدین و مورد وثوق خود بازگویید «(19) این نخستین کنفرانسی بود که در آن هنگام ، تشکیل شد. حضرت در آن مَجمع، سیاست معاویه مبنی بر جدا کردن مردم از اهل بیت و پوشاندن فضایل خاندان وحی را محکوم کرد و حاضران کنفرانس را به نشر فضایل و گسترش مناقب و نقل روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق آنان صادر شده است، دعوت کرد تا مردم نیتهای پلید معاویه را بر ضد اهل بیت (علیهم السلام)؛ این قلب تپنده امت اسلامی، بشناسند.

هلاکت معاویه:

معاویه در اضطراب از جنایاتی که مرتکب شده بود و زیر بار سنگین گناهان، به استقبال مرگ رفت، در حالی که افسوس می خورد و می گفت: وای بر من! از ابن ادبر مقصودش حجر بن عدی بود به خاطر او روز دشواری در پیش خواهم داشت.

آری او، روزی دشوار و حسابی سخت در پیشگاه خداوند دارد؛ نه تنها به خاطر حُجر، بلکه به سبب به ناحق ریختن خون مسلمانان.

او دهها هزار تن از مسلمانان را به کشتن داد و سوگ و اندوه را در خانه ها برقرار کرد.

او بود که با حکومت اسلامی جنگید و دولت امویان را که بندگان خدا را برده خود کرد و بیت المال را اموال شخصی خود ساخت، به وجود آورد.

او بود که شریرترین بندگان خدا را چون زیاد بن ابیه بر مسلمانان مسلط کرد تا بر آنان ظلم روا دارد و آنان را لگدمال کند. او بود که پس از خود، یزید را به خلافت برگزید تا آن حوادث دهشتناک را در اسلام بیافریند و در ضدیت با اسلام و پیامبر چون نیای خود ابوسفیان رفتار کند. او بود که امام حسن (علیه السلام) را مسموم کرد. و همو بود که دستور سبّ اهل بیت (علیهم السلام) بر منابر را صادر کرد و آن را بخشی از زندگی عقیدتی مسلمانان قرار داد. به اضافه اعمال ناروای دیگری که حساب او را نزد خداوند، سنگین و سخت خواهد کرد.

به هر حال، معاویه هلاک شد؛ هلاکتی خوار و مورد استقبال دیگران. دیوار ظلم شکست و پایه های ستم به لرزه درآمد و سردار بزرگ عراقی یزید بن مسعود نهشلی هلاکت معاویه را به مسلمانان شادباش گفت. ولیعهد معاویه؛ یعنی یزید هنگام مرگ پدر، در آنجا نبود، بلکه در شکارگاهها با عربده های مستانه و در میان نغمه های خنیاگران و نوازندگان از همه جا بی خبر بود.

در اینجا سخن از حکومت معاویه را که سنگین ترین کابوس در آن زمان به شمار می رفت و عالم اسلامی را دچار مصایبی تلخ کرد، به پایان می بریم.

ابوالفضل العباس (علیه السلام) شاهد فجایع وحشتناکی بود که سایه های آن،

ص:219

حکومت مسلمانان را فراگرفته بود. این حوادث تنها گوشه ای از سختی های زندگی او بشمار می آمد او واقعه کربلا را پیش رو داشت....

ادامه دارد...

مقالات مرتبط دیگر

منابع وپی نوشتها:

1 - نهج الفصاحه، ص 2163.

2 - حیاه الامام الحسین، ج 3، ص 80.

3 - لو عصیت لهویت.

4 - رجوع شود به فضایل ابوالفضل (علیه السلام) (

5 - ابت لی عفتی وحیاء نفسی

واقدامی علی البطل المشیح

واعطائی علی المکروه مالی

واخذی الحمد بالثمن الربیح

وقولی کلما جشاءت و جاشت

مکانک تحمدی او تستریحی

6 - حیاه الامام الحسن، ج 1، ص 358) چاپ سوّم (.

7 - فُزت وربِّ الکعبه

8 - ر. ک: نهج البلاغه، کتاب 47.

9 - سردار کربلا: صفحه 317.

10 - روح الاسلام، ص 296.

11 - الاصابه، ج 2، ص 526.

ص:220

12 - کنایه از فتنه و آشوب و ستم است

13 - نعب الغراب فقلت صح او

لاتصح فلقد قضیت من النبی دیونی

14 - لست من خندف ان لم انتقم

من بنی احمد ماکان فعل

15 - مقاتل الطالبیین، ص 29.

16 - حیاه الامام الحسین، ج 2.

17 - حیاه الامام الحسین، ج 2، ص 210 والبدایه والنهایه، ج 8، ص 89.

18 - متن نامه را ابن قتیبه درالامامه والسیاسه ج 1، ص 189 و کشی در رجال خود، آورده اند.

19 - حیاه الامام الحسین، ج 2، ص؟

تنها منجی

قمر بنی هاشم (علیه السلام) و نهضت حسینی 4

اشاره

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 02:10 بعد از ظهر روز 8139/5/9

قمر بنی هاشم (علیه السلام) و نهضت حسینی:

ابوالفضل العباس (علیه السلام) با نهضت بزرگ اسلامی که برادرش سرورآزادگان و سیدالشهداء امام حسین (علیه السلام) آغاز کرد، همگام و همراه شد؛ نهضت عظیمی که از بزرگترین نهضتهای جهانی و پرثمرترین آنها برای ملتهای روی زمین به شمار می رود. این نهضت، سیر تاریخ را دگرگون کرد، همه عالم را تکان داد، انسان مسلمان را آزاد نمود و گروههای ملی مسلمان را به سرپیچی از حکومت ظلم و ظالم ستیزی، برانگیخت.

قمر بنی هاشم و افتخار عدنان در این نهضت، فعالانه شرکت کرد و نقشی مثبت ایفا نمود، در تمام مراحل آن با برادرش حسین (علیه السلام) همکاری کرد، تمام

ص:221

اهداف و خواسته های رحیمانه و خیرخواهانه اش را برای محرومان و ستمدیدگان ، دانست و به آنها ایمان آورد.

عباس، برجسته ترین عضو این نهضت درخشان بود. مطیعانه ملازمت برادر را پی گرفت، خواسته های او را برآورد، بازوی توانمند او گشت، به گفته اش د ایمان آورد، مواضع و آرمانهایش را تصدیق کرد و در سیر جاودانه اش از مدینه به مکه و سپس به سرزمین کرامت و شهادت، از برادر جدا نشد. در هر موقف و موضعی از نهضت امام حسین (علیه السلام) عباس همراه و شریک او بود.

در اینجا به اختصار از برخی فصلهای تاریخی این نهضت بزرگ که عباس د چهره برجسته آن بود، سخن می گوییم.

حسین) ع (بیعت نمی کند:

امام حسین (علیه السلام) رسماً از بیعت کردن با یزید سر باز زد و آن هنگامی بود که حاکم مدینه ولید بن عقبه حضرت را شبانه فراخواند. حضرت که خواسته ولید را می دانست بازوی توانمندش، عباس و دیگر جوانان بنی هاشم را برای حمایت خود فراخواند و از آنان خواست بر در خانه ولید بایستند و همینکه صدای حضرت بلند شد، برای نجات حضرت، داخل خانه شوند. امام وارد خانه ولید شد و مورد استقبال گرم او قرار گرفت. پس از آن، ولید خبر مرگ معاویه را به حضرت داد و گفت که یزید بیعت اهل مدینه عموماً و بیعت امام را خصوصاً خواستار شده است. امام تا صبح و تا آنکه مردم جمع شوند مهلت خواست. حضرت می خواست در برابر آنان مخالفت کامل خود را با خلافت یزید اعلام کند و آنان را به سرپیچی از حکومت و قیام علیه آن دعوت کند. مروان بن حکم که از سران منافقین و پایه های باطل بود، حضور داشت و برای آتش افروزی و فتنه انگیزی از جا جهید و بر ولید بانگ زد:

» اگر حسین اینک بدون بیعت از تو جدا شود، دیگر به چنین فرصتی دست نخواهی یافت، مگر پس از کشته های بسیار میان شما، او را باز دار و بیعت بگیر و

اگر مخالفت کرد، گردن او را بزن... «.

نگهبان حرم نبوت، امام حسین با تحقیر در چهره مروان خیره شد و فرمود:

» ای پسر زرقاء! آیا تو مرا می کشی یا او؟ به خدا سوگند! دروغ گفتی و خوار شدی.. «.

سپس پدر آزادگان متوجه ولید گشت و عزم و تصمیم خود مبنی بر عدم بیعت با یزید را چنین اعلام کرد:

» ای امیر! ما اهل بیت نبوت، معدن رسالت، محل آمد و رفت ملائکه و جایگاه رحمت هستیم. خداوند نبوت را با ما آغاز کرد و با ما ختم کرد. اما یزید، مردی فاسق، می خواره، کشنده نفس به ناروا و متجاهر به فسق است. کسی چون من با مثل او بیعت نمی کند؛ به زودی خواهیم دید و خواهید دید که کدام یک از ما به خلافت و بیعت سزاوارتریم... (»1) امام در دارالاماره و دژ قدرت حاکم، بدون توجهی به آنان، عدم بیعت خود را با یزید اعلام کرد. حضرت خود را آماده کرده بود تا برای رهایی مسلمانان از حکومت جبار و تروریستی یزید که خوار کردن آنان را هدف خود کرده و واداشتن آنان را به آنچه نمی پسندند، وجهه نظر خود قرار داده بود، جانبازی و فداکاری کند.

امام به فسق و بی دینی یزید، دانا بود و اگر حکومت او را امضا می کرد، مسلمانان را به ذلت بندگی دچارمی ساخت واعتقادات اسلامی را در درّه های عمیق گمراهی نهان می کرد، لیکن حضرت سلام اللّه علیه در برابر طوفانها ایستاد، بر زندگی تمسخر زده، به مرگ خندید و برای مسلمانان، عزتی استوار و کرامتی والا به ارمغان گذاشت و پرچم توحید را در آسمان جهان به اهتزاز درآورد.

به سوی مکّه

سرور آزادگان تصمیم گرفت مدینه را ترک کند و به سوی مکه برود و آنجا را پایگاهی برای گسترش دعوت و تبیین اهداف نهضت خود قرار دهد و مسلمانان را

به قیام علیه حکومت اموی که جاهلیت را با تمام ابعاد پلید خود مجسم کرده

بود، برانگیزد.

حضرت قبل از حرکت نزد قبر جدش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رفت و با صدایی اندوهبار در حالیکه بار مشکلات و بحرانها را بر دوش مبارک داشت، به گفتگو با روح مطهر ایشان پرداخت و از فتنه های روزگار شکایت کرد. سپس برای آخرین دیدار نزد قبر مادر بزرگوار و برادرش امام حسن رفت و با آنان وداع کرد.

اینک کاروان حسینی با تمام افراد خانواده رهسپار مکه شده اند تا به خانه خدا که باید برای همگان جای امن باشد، پناهنده شوند. ابوالفضل سرپرستی تمام کارهای امام و خاندان او را به عهده دارد و نیک از پس آنها برمی آید. عباس در کنار برادر، پرچم را به اهتزاز درآورده است و مصمم، پیش می رود. امام جاده عمومی را پیش گرفت، یکی از همراهان به حضرت پیشنهاد نمود مانند ابن زبیر از بیراهه حرکت کند و بدین ترتیب از تعقیب نیروهای دولتی در امان ماند، لیکن حضرت با شجاعت و اعتماد به نفس پاسخ داد:

» به خدا سوگند! این راه را همچنان ادامه می دهم، تا آنکه خانه های مکه را ببینم، تا خداوند در این باب آنچه را اراده کند و مرضیّ اوست، انجام دهد «

کاروان امام، شب جمعه سوم شعبان به مکه رسید و در خانه عباس بن عبدالمطلب فرود آمد. اهل مکه استقبال گرمی از حضرت به عمل آوردند و صبح و شام برای به دست آوردن احکام دین خود و احادیث پیامبرشان به دیدار حضرت می شتافتند....

هراس حاکم مکّه

قدرت محلی در مکه از آمدن امام به آنجا و تبدیل شهر به مرکزی برای دعوت و اعلام نهضت خود، هراسان شد. حاکم مکه عمرو بن سعید اشدق طاغوتی که خود شاهد ازدحام مسلمانان به گرد امام بود شتابان نزد حضرت رفت و خشمگین گفت:

» چرا به بیت الحرام آمده ای؟. «

حضرت با آرامش و اعتماد به نفس، پاسخ داد:

» من به خداوند و این خانه پناهنده شده ام «. آن طاغوت هم فوراً نامه ای به

ص:224

اربابش یزید نوشت و او را در جریان آمدن امام به مکه، رفت و آمد مردم با ایشان و تجمع آنان به دور حضرت، قرار داد و گوشزد کرد که این مساله خطری جدّی برای حکومت یزید، دربردارد.

هنگامی که یزید، نامه اشدق را خواند، به شدت هراسان شد و یادداشتی برای ابن عباس فرستاد و در آن، حضرت امام حسین را به سبب تحرکش د تهدید کرد و از ابن عباس خواست برای بهبود امور و بازداشتن امام از ستیز با یزید، دخالت کند.

ابن عباس در پاسخ، نامه ای به یزید نوشت و در آن یزید را به عدم تعرض به امام نصیحت کرد و توضیح داد که امام برای رهایی از قدرت محلی مدینه و عدم رعایت مکانت و مقام حضرت، توسط آنان به مکه هجرت کرده است.

امام در مکه توقف کرد، مردم همچنان به دیدار حضرت می رفتند و از ایشان می خواستند تا علیه امویان قیام کند.

نیروهای امنیّتی، به شدت مراقب حضرت بودند، تمام تحرکات و فعالیتهای سیاسی ایشان را ثبت می کردند، آنچه را میان ایشان و دیدار کنندگان می گذشت، می نگاشتند و همه را برای یزید به دمشق می فرستادند تا در جریان امور قرار گیرد.

تحرّک شیعیان کوفه

خبر هلاکت معاویه، شیعیان کوفه را خشنود کرد و آنان شادمانی خود را از این واقعه ابراز کردند و کنفرانسی مردمی در خانه بزرگترین رهبر خود، سلیمان بن صرد خزاعی، تشکیل دادند و در آن با ایراد خطابه های حماسی به تفصیل، رنج و محنت خود را در ایام حکومت معاویه برشمردند و متفقاً تصمیم گرفتند با امام حسین بیعت کرده و بیعت با یزید را رد کنند.

فوراً هیاتی که یکی از افراد آن عبداللّه بجلی بود، برگزیدند تا نزد امام رفته ایشان را به آمدن به کوفه و تشکیل حکومت در آن شهر تشویق کنند. آنان می خواستند که امام با حکومت خود، امنیت، کرامت و آسایش از دست رفته شان در حکومت اموی را به آنان بازگرداند و شهرشان را همانطور که در زمان امیرالمؤ منین (علیه السلام) بود به پایتخت دولت اسلامی بدل کند.

هیات نمایندگی به سرعت به مکه رفته و شتابان به حضور امام (علیه السلام) شرفیاب شده و خواسته های اهل کوفه را عرضه کرد ومصرّانه از حضرت درخواست نمود برای آمدن به کوفه بشتابد.

نامه های کوفیان

اهل کوفه به هیاتی که نزد امام فرستاده بودند، اکتفا نکردند، بلکه با ارسال هزاران نامه بر عزم خود نسبت به یاری امام تاکید نموده و اعلام داشتند که در کنار ایشان خواهند ایستاد و با جان و مال خود از حضرت دفاع خواهند کرد و مجدداً از حضرت خواستند برای آمدن به کوفه بشتابد تا حکومت اسلامی و قرآنی که نهایت آرزوی آنان است، تشکیل دهد. همچنین حضرت را در برابر خداوند اگر خواسته آنان را اجابت نکند مسؤ ول دانستند.

امام (علیه السلام) دید که حجت شرعی قائم شده و بر ایشان است که پاسخ مثبتی به آنان دهد.

فرستادن مسلم به کوفه

هنگامی که تعداد هیاتها و نامه های تشویق آمیز کوفیان برای آمدن حضرت به شهرشان، بسیار شد، ایشان ناگزیر از پذیرفتن خواسته شان گشت. پس د حضرت، فرد ثقه و مورد اعتماد و بزرگ خانواده و پسر عم خود، مسلم بن عقیل را که در فضیلت و تقوا نمونه بود به نمایندگی خود به سوی کوفه فرستاد. ماموریت مسلم، مشخص و محدود بود، ایشان موظف بود کوفیان و خواسته آنان را ارزیابی کند و بنگرد که آیا راست می گویند و حقیقتاً خواستار حکومت امام هستند، تا در آن صورت امام راه شهر آنان را پیش بگیرد و در آنجا حکومت قرآن را برقرار سازد.

مسلم به سرعت و بی درنگ به سوی کوفه حرکت کردودرانجا مشاهده کرد که مردم خواستار امامند ونامه ای برای امام نوشت واوضاع را مناسب عنوان کرد ... همانطور که میدانیم بعد از مدتی ابن زیاد مسئول کوفه شدوبا تهدیدات خود

کوفیان را از تصمیم خود منصرف کرد وی در طی جریاناتی مسلم را که تنها مانده بود به همراه هانی از بزرگان کوفه ویاور امام حسین (علیه السلام) به شهادت رساند....

به سوی سرزمین شهادت:

امام حسین (علیه السلام) مکه را ترک کرد و در آنجا نماند؛ زیرا دانسته بود یزید گروهی تروریست را برای به شهادت رساندن حضرت اگرچه به پرده های کعبه چنگ زده باشد فرستاده است؛ لذا از این موضوع اندیشناک شد که مبادا در حرم خدا که امن است و در ماه حرام، خونش ریخته شود.

علاوه بر آن، سفیر امام، مسلم بن عقیل به امام نامه نوشته بود و آمادگی کوفیان برای استقبال از حضرت و جانبازی در راه ایشان برای تشکیل حکومت علوی در آن خطه و پشتیبانی کامل آنان را از حضرت اعلام نموده و امام را به آمدن به کوفه تشویق کرده بود.

امام همراه خانواده و گروهی تابناک از برومندان بنی هاشم که اسوه های مردانگی، عزم و استواری بودند و در راسشان حضرت ابوالفضل قرار داشت، با پرچمی برافراشته بر سر امام حسین که از مکه راه کربلا، سرزمین شهادت و وفاداری را پیش گرفتند. حضرت عباس همواره مراقب کاروان و برآوردن خواسته های بانوان و فرزندان برادرش بود و با کوششهای خود، سختی راه را آسان می کرد و مشکلات آنان را برآورده می ساخت، به اندازه ایی که محبت و توجه او را وصف ناپذیر یافتند.

امام با طوفانی از اندیشه های تلخ، مسیر جاودانی خود را دنبال می کرد، یقین داشت همان کسانی که با نامه های خود امام را به آمدن تشویق کرده بودند، او و خاندانش را به شهادت خواهند رساند.

در راه خبر شهادت مسلم وهانی را به امام دادند

دلهای علویان و شیعیان آنان از این خبر فاجعه آمیز، پاره پاره شد، انفجار گریه و مویه، آنجا را لرزاند و سیل اشک سرازیر شد؛ بانوان اهل بیت نیز شریک گریه آنان

شدند. و برایشان پیمان شکنی و نیرنگ کوفیان آشکار شد و دریافتند که اهل بیت به همان سرنوشتی دچار خواهند شد که مسلم دچار گشت

کاروان امام بدون درنگ همچنان پیش می رفت، تا آنکه به زباله (2) رسید. در آنجا خبر جانگداز شهادت قهرمان بزرگ عبداللّه بن یقطر را به حضرت دادند. امام، عبداللّه را برای ملاقات با مسلم بن عقیل فرستاده بود، خبر شهادت عبداللّه بر امام سنگین بود و دانست که به سوی مرگ وشهادت پیش می رود، لذا دستور داد اصحاب و همراهانی که عافیت طلبانه همراه امام راه افتاده بودند، جمع شوند، سپس کناره گیری مردم از یاری امام و جهت گیری آنان به سوی بنی امیه را باایشان در میان گذاشت وفرمود:

» اما بعد: شیعیان ما، ما را واگذاشتند، پس هر کس از شما دوست دارد، می تواند راه خود را بگیرد و برود که من بیعتم را برداشتم «.

آزمندانی که برای به دست آوردن غنیمت و دستیابی به مناصب دولتی، گرد حضرت جمع شده بودند، ایشان را واگذاشتند و پراکنده شدند، تنها اصحاب بزرگوار که آگاهانه از حضرت پیروی کرده بودند و کمترین طمعی نداشتند با ایشان ماندند. تا اینکه پس از ماجراهایی کاروان امام حسین به کربلا رسید

علمدار عشق در کربلا:

کاروان امام به کربلا رسیده بود. امام متوجه اصحاب شدند و پرسیدند:

اسم اینجا چیست؟

گفتند: کربلا...

چشمان حضرت پراشک شد و گفتند:

پروردگارا ! از کرب و بلا، به تو پناه می برم

امام به فرود آمدن فاجعه کوبنده یقین کرد. پس رو به اصحاب کرد و خبر از شهادت خود و ایشان را چنین بیان کرد:

این جایگاه کرب و بلااست، اینجا پایان سفر و محل فرود آمدن ماست و

اینجاست که خونهای ما به زمین خواهد ریخت... «. ابوالفضل العباس (علیه السلام) همراه جوانان اهل بیت (علیهم السلام) و دیگر اصحاب بزرگوار به نصب خیمه ها برای خاندان وحی و مخدرات نبوت، شتافت ابوالفضل (علیه السلام) یقین کرد در این محل به زودی شاهد حوادث هولناکی خواهد بود.

امام محنت کشیده دستانش را به دعا بلند کرد و چنین فرمود:

» پرودگارا! ما عترت پیامبرت محمد (صلی الله علیه و آله) هستیم، ما را از حرم جدّمان بیرون کرده و دور ساختند و بنی امیه بر ما ستم روا داشتند. پروردگارا! حق ما را بگیر و ما را بر قوم ستمگر نصرت ده... «سپاهیان دشمن که پلیدیهای روی زمین را یکجا با خود داشتند، فرات را اشغال کردند و بر تمام آبشخورهای آن نگهبان گذاشتند و دستورات اکیدی از فرماندهی کل صادر شد، مبنی بر هوشیاری و کنترل کامل تا قطره ای آب به خاندان پیامبر اکرم که بهترین خلق خدا هستند، نرسد.

مورخان می گویند: سه روز قبل از شهادت امام، آب را بر ایشان بستند (3).

یکی از بزرگترین مصیبتهای حضرت، همین بود که صدای دردآلود کودکان خود را می شنید که بانگ العطش، العطش سرداده بودند. از شنیدن ناله آنان، و از دیدن صحنه هولناک لبهای خشکیده اطفال و رنگِ پریده آنان و خشک شدن شیرهای مادران، قلب امام درهم فشرده می شد.

انور جندی این صحنه فاجعه آمیز را چنین تصویر می کند: گرگان درنده از آب بهره مندند، لیکن خاندان نبوت تشنه لب هستند. چقدر ستم است که شیر، تشنه بماند، در حالی که سالم است و اعضایش استوار. اطفال حسین در صحرا می گریند، پروردگارا! پس فریادرسی کجاست (4)

خداوند رحم و مروت را از آنان گرفته بود، پس انسانیت خود را منکر شدند و تمامی ارزشها و عرفها را زیر پا گذاشتند.

یکی از مسخ شدگان به نام مهاجر بن اوس سرخوش از این پلیدی و نامردمی، متوجه حضرت شد و با صدای بلند گفت:

» ای حسین! آیا آب را می بینی که چگونه موج می زند؟ به خدا قسم! از آن

نخواهی چشید تا آنکه در کنارش جان دهی.. «(5)

عمرو بن حجاج نیز گویی به غنیمتی یا مکنتی دست یافته باشد، با خوشحالی به طرف حضرت دوید و فریاد زد:

» ای حسین! این فرات است که سگان، چهارپایان و گُرازها از آن می نوشند. به خدا سوگند! از آن جرعه ای نخواهی نوشید تا آنکه حمیم را در آتش د دوزخ بنوشی «. (6)

این ناجوانمرد از همان کسانی است که به امام نامه نوشتند و خواستار آمدن ایشان به کوفه شدند.

یکی دیگر از اوباش کوفه به نام عبداللّه بن حصین ازدی با صدایی که جاسوسان پسر مرجانه بشنوند و بدین ترتیب به جوایز طاغوت کوفه دست پیدا کند، گفت:

» ای حسین! آیا به این آب که به شفافیت آسمان است می نگری؟ به خدا قسم! از آن قطره ای نخواهی نوشید، تا آنکه از تشنگی بمیری «

امام دست به دعا برداشت و او را نفرین کرد:

» پروردگارا! او را با تشنگی بمیران و هرگز او را نیامرز «. (7)

این مسخ شدگان همچنان در تباهی پیش رفتند و در درّه هولناک جنایات و گناهان که از آن راه گریزی نیست سقوط کردند.

ابوالفضل تمام آن بی حرمتی ها به مولای عزیزتراز جانش میدیدوسخت غمگین بود

طبق برخی از روایات گفته میشود که امام حسین (علیه السلام) به عباس (علیه السلام) وچند نفردیگر فرمودند: بروید ودر چند قدمی چاهی حفر کنید شاید به آب برسید آنها رفتند ومشغول کندن چاه شدند ولی پس از تلاش بسیار به آب نرسیدند (8)

چرا عباس علیه السلام را سقا نامیدند؟

هنگامی که تشنگی کشنده کودکان را فراگرفت سیدالشهداء (علیه السلام) نگاهی به عباس

ص:230

(علیه السلام) نمود وبا آن نگاه تمام کتاب وجودش را فراخواند حضرت بدوماموریت بخشید که برای آن دلسوختگان بخصوص اطفال حرم آب فراهم آورد ابوالفضل (علیه السلام) از شادی پروبال گرفت.... پس آن شخصیّت والا بر آن شد تا برای به دست آوردن آب ، به زور متوسل گردد. حضرت عباس علیه السلام صبر کرد تا شب تاریک شد، سپس چون شیر غران به سوی شریعه روان شد سی سوار و بیست پیاده همراه این شهامت مجسم به راه افتادند. با خود بیست مشک آب برداشتند و راه شریعه فرات را پیش گرفتند. نافع بن هلال مرادی که از اصحاب بزرگ حضرت امام حسین بود، پیشاپیش آنان می تاخت. عمرو بن حجاج زبیدی که از جنایتکاران جنگ کربلا و مسؤ ول نگهبانی از فرات بود، راه را بر نافع گرفت و از او پرسید:

به چه کار آمده ای؟

گفت پسر عم تو، آمدم تا آب بنوشم

بنوش، گوارایت.

آیا من بنوشم ولی حسین و دیگر اصحابش که می بینی تشنه باشند؟!

عمرو گفت: راست گفتی، لکن چه توان کرد؟ ماءموریت دارم باید آن را به نهایت برسانم برای آنان نمی شود آب برد، ما را اینجا گذاشته اند تا آنان را از آب منع کنیم. هلال چون این سخن بشنید، ندا در داد که ای اصحاب حسین در آیید!

عباس سلام الله علیه چون شیر شرزه با جماعت خود به شریعه در آمد، و از آن سوی عمرو نیز به افراد خود فرمان جنگ داد و تنور رزم افروخته گشت. اصحاب امام حسین علیه السلام به فرماندهی حضرت عباس (علیه السلام) نیمی به جنگ پرداختند، و نیمی مشکهای خود را از آب پر کردند. دشمنان از ترس این دلاور نامی جرات نزدیک شدن به او رانداشتند در این جنگ از لشگر عمرو بن حجاج، جمعی مقتول و مطروح افتادند و گروهی خسته و مجروح گشتند، ولی از اصحاب امام حسین علیه السلام کسی را آسیبی نرسید. پس حضرت عباس علیه السلام بسلامت باز گشت و اصحاب امام و اهل بیت علیه السلام سیراب شدند، از آن روز، حضرت ملقّب به سقّا شد، که از مشهورترین و محبوبترین القاب حضرت است و مردم

ایشان را بیشتر با این لقب می شناسند (9)

گفتنی است آن حضرت از دوم محرم تا شب عاشورا چهار بار آب به خیمه ها برد هرکسی حاجتی داشت یا آب میخواست به قمر بنی هاشم (علیه السلام) مراجعه میکرد

طبق روایات در شب نهم محرم آب در خیام امام حسین (علیه السلام) تمام شدوکودکان بسیار تشنه ماندند... در آن هنگام یکی از اصحاب امام به نام بریر بن خضیر که گریه کودکان را شنیده بود تحمل نکرده وبا عده ای خود را به آب میرساند جنگ بین یاران امام ودشمن درمیگیرد یکی از اصحاب میپذیرد که مشکی را از آب پرکند وفرار کند وآن رابه خیمه ها ببرد او مشک راپرکرد وبه دوش گرفت در این هنگام تیری به بند مشک خورد ودر گلوی او فرو رفت وبند مشک را به گلوی او دوخت خون از او سرازیر شد او با دستش تیر رابیرون آورد در حالی که میگفت حمدوسپاس خداوند راکه گردنم را فدای مشک ومشک رافدای کودکان حسین (علیه السلام) کرد... بریر همچنان میجنگید ورجز میخواند تا اینکه امام حسین متوجه شده وعده ای را به کمک او فرستاد تا نجاتش دادند بریر خوشحال بود که مقدارکمی آب به خیمه آورده ولی وقتی مشک را به زمین گذاردند تشنگان آنچنان به سوی مشک هجوم آوردند که سر مشک باز شد وآب آن به زمین ریخت بریر به سروصورت خود میزد وبا ناله وآه میگفت وای برمن در مورد جگرهای سوخته دختران رسول خدا ... (10) حضرت عباس (علیه السلام) پس از شنیدن این پاسخ آن چنان به صف دشمنان حمله کردکه آنها را تارومار وپراکنده ساخت ودر این هنگام حسین (علیه السلام) ویارانش به آب دست یافتند وازآن برداشتند (11)

امان نامه برای عباس (علیه السلام)

ابوحنیف ودیگران گویند: چون ابن زیاد به پسر سعد نوشت که در قتل حسین علیه السلام تعجیل کن مگر با یزید بیعت کند و نامه را به شمر داد تا به کربلا ببرد، عبدالله بن ابی محل بن حزام بن خالد بن ربیعه بن عامر وحیدی از جای برخاست و گفت: ایها الاءمیر، علی بن ابی طالب عمه مرا که ام البنین است ترویج نمود واز او

چهار پسر آورد و این چهار پسر اکنون با حسین بن علی علیه السلام هستند. از تو خواستارم که نامه امانی برای ایشان بنویسی. ابن زیاد قبول کرد و شمر هم، که از قبیله ام البنین سلام الله علیه بود، به پا خاست و مطلب را تاءکید کرد. ابن زیاد امان نامه ای نوشت و به عبدالله بن ابی محل داد و او نیز این نامه را به آزاد کرده خود داد که به کربلا برساند. چون نامه را تسلیم قمر بنی هاشم علیه السلام کرد، آن حضرت فرمود: به خالوی ما بگو ما را نیازی به امان نامه نیست، امان نامه خدا بهتر از امان نامه فرزند سمیه است! امان نامه شمر واینکه گفت فرزندان خواهر مایند تصور نشود از نقطه نظر قرابت وخویشاوندی این عمل از او صادر گردید هنه بلکه میخواست بدین وسیله از ضربت شمشیر حضرت عباس لشکر ابن زیاد را رهایی بخشد واز این راه خدمتی هرچه بزرگتر به حزب سفیان نماید (12) شمرگمان میکرد با این ترفند خانواده ابوالفضل (علیه السلام) را می فریبد و از یاری برادرشان بازمی دارد و در نتیجه سپاه امام را تضعیف می کند؛ زیرا آنان از دلیرترین جنگاوران عرب هستند.

شمر، با این نیت، پارس کنان به طرف سپاه امام تاخت و در برابر آن ایستاد و فریاد زد:

خواهر زادگان ما، عباس و برادرانش کجا هستند؟.

آن رادمردان چون شیران از جا جهیدند و گفتند:

ای پسر ذی الجوشن! چه می خواهی؟.

شمر در حالی که محبت دروغینی نشان می داد، چنین مژده داد:

برایتان امان آورده ام.

سخن او چون نیشی، آنان را منزجر کرد، پس با خشم و برافروختگی فریاد زدند:

خداوند تو را و امانت را لعنت کند! آیا به ما امان می دهی، ولی پسر دخت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) امان نداشته باشد؟ (13)

سید نیز در لهوف می فرماید: شمر عقب خیمه ها آمد و فریاد کرد اءبن بنو اختنا عباس و عبدالله و جعفر و عثمان؟ کسی او را جواب نگفت. حضرت

قمر بنی

ص:233

هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام بیرون آمد و فرمود: چه می گویی؟ شمر گفت:

(14)

خواهر زادگان من، شما در امانید، بیهوده خود را به جهت یاری کردن برادرتان حسین علیه السلام به کشتن ندهید و طاعت یزید را از دست ندهید. این وقت حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام با آواز بلند فرمود: لعنت خدا بر تو باد و بر امانی که از برای ما آورده ای.

ای دشمن خدا آیا امر می کنی ما را که دست از برادر از جان عزیزتر و سید و مولای خود امام حسین علیه السلام فرزند فاطمه سلام الله علیه برداریم و داخل در اطاعت اولاد زنا و فرزندان لعینان باشیم یا بشویم؟ و او غضب آلود به لشگر خود مراجعت کرد.

ز ماست دست بیعت سپهر بلند نخواهد گرفتن، دهان را بند

برادر که از نزد رب جلیل پرستار مهد آمدش جبرئیل

غبار درش فر سیمای ماست برادر مخوانش، که مولای ماست

آن پلید، سرخورده بازگشت، پنداشته بود این بزرگان و برادران امام مانند یاران خودش هستند؛ مسخ شدگانی که وجدانهای خود را به» ثمن بخس «به ابن زیاد فروختند و زندگی خود را به شیطان بخشیدند. ولی ندانست که برادران حسین، اسوه های تاریخند که کرامت انسانی را بنا کردند و برای انسان، افتخار بزرگی به ارمغان آوردند.

هنگامی که شمر برگشت عمر سعد دستور حمله را با این اشعار صادر کرد:» ای اسب سواران خدایی، سوارشده) وحمله را آغاز کنید (وبشارت باد شما را به بهشت... «(15)

هجوم سپاهیان برای جنگ با امام حسین (علیه السلام):

اصحاب وجوانان بنی هاشم به سرکردگی حضرت عباس (علیه السلام) به پاسداری خیمه ها مشغول بودند. عصر پنجشنبه، نهم ماه محرم، طلایگان سپاه شرک و کفر، برای

جنگ با ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیش تاختند. دستورات شدیدی از طرف پسر مرجانه برای پایان دادن سریع به پیکار و حل معضل صادر شده بود؛ زیرا بیم آن می رفت که سپاهیان، سر عقل بیایند و دو دستگی در میان آنان حاصل شود. امام در آن لحظه مقابل خیمه اش، سر بر شمشیر خود نهاده بود که خواب ایشان را در ربود. بانوی بزرگ بنی هاشم خواهر امام، حضرت زینب علیها السّلام هیاهوی سپاهیان و تاختن آنان را شنید، هراسان نزد برادر رفت و او را از خواب بیدار نمود. امام سر برداشت، به خواهر نگران خود نگاه کرد و با عزم و استواری گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم که می گفت: تو به سوی ما می آیی....

بزرگ بانوی حرم از اندوه، قلبش فشرده شد، فروشکست، نتوانست خودداری کند، بر گونه اش نواخت و گفت:

ای وای بر من !.... امام اورافرمودند: ای خواهر برتو وای نیست آرام گیر خدای تورا رحمت فرماید (16)

حضرت ابوالفضل خود را به برادر رساند و عرض کرد:

آنان به سوی تو می آیند

امام از او خواست علت آمدن آنان را جویا شود و فرمود:

برادرم ! جانم به فدایت ! سوار شو و نزد آنان برو و از آنان بپرس شما را چه شده و چه می خواهید؟.

امام این چنین قربان برادر می رود و همین نشان دهنده مکانت والا و منزلت بزرگ اوست و آشکار می کند که حضرت به قله ایمان و بالاترین مرتبه یقین، دست یافته است.

مدح تواین بس که شه ملک وجان شاه شهیدان وامام زمان

گفت به تو گوهر والانژاد جان برادر به فدای توباد

ابوالفضل، همراه بیست سوار از اصحاب از جمله: زهیر بن قین و حبیب بن

مظاهر، به طرف سپاهیان تاخت و خود را به آنان رساند، سپس از آنان انگیزه این پیشروی را پرسید، آنان گفتند:

» امیر به ما فرمان داده است یا حکم او را بپذیرید و یا با شما پیکار می کنیم « (17) عباس فرمود: شتاب نکنید تا نزد مولایم بروم وخواست شمارابه محضر او عرض کنم

حضرت عباس به طرف برادر، بازگشت و خواسته آنان را با ایشان در میان گذاشت.....

ابوالفضل (علیه السلام) گفته های سپاهیان را برای برادر بازگو کرد، حضرت به او گفتند:

» به سوی آنان بازگرد و اگر بتوانی تا فردا از آنان فرصت بگیر. چه بسا امشب را بتوانیم برای خدا نماز بخوانیم، دعا کنیم و استغفار نماییم، خداوند می داند که نماز را دوست دارم و به تلاوت کتابش و دعا و استغفار بسیار، دلبسته ام... (»18) ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خواست با پربارترین توشه؛ یعنی نماز، دعا، استغفار و تلاوت قرآن، دنیا را وداع گوید و با دستیابی هرچه بیشتر از آنها به دیدار خداوند بشتابد.

ابوالفضل علیه السّلام به سوی اردوگاه پسر مرجانه تاخت و خواسته برادرش را برای آنان بازگو کرد. ابن سعد در این مورد از شمر که تنها رقیب او برای فرماندهی سپاه به شمار می رفت و در عین حال تمام کارهایش را زیر نظر داشت و بر او جاسوس بود نظر خواهی کرد. عمر از آن می ترسید که در صورت پذیرفتن خواسته امام، شمر از او نزد ابن زیاد بدگویی کند و همچنین هدف عمر آن بود که در پذیرفتن خواسته امام، برای خود، شریکی پیدا کند و از بازخواست احتمالی ابن زیاد، مبنی بر تاءخیر جنگ در امان باشد، لیکن شمر از اظهار نظر خودداری کرد و آن را به عهده عمر گذاشت تا خود او مسؤ ول عواقب آن باشد. عمرو بن حجاج زبیدی از این تردید و درنگ در پذیرش د خواسته امام به ستوه آمد و با ناراحتی گفت:

» پناه بر خدا! به خدا قسم! اگر او از دیلمی ها بود و این خواسته را از شما داشت ، شایسته بود بپذیرید «. (19)

عمروبن حجاج به همین مقدار اکتفا کرد و دیگر نگفت که او فرزند رسول خداست و آنان بودند که حضرت را با مکاتبات خود به آمدن به کوفه، دعوت نمودند.

آری، اینها را نگفت؛ زیرا از آن بیم داشت که جاسوسان ابن زیاد، گفته هایش را به طاغوت کوفه برسانند و در نتیجه دچار حرمان و حتی کیفر گردد. ابن اشعث نیز گفته عمرو را تایید کرد. پس عمر سعد با تاخیر جنگ موافقت کرد و به یکی از افراد خود گفت که آن را اعلام کند. آن مرد نزدیک اردوگاه امام رفت و با صدای بلند گفت :

» ای یاران حسین بن علی! تا فردا به شما فرصت می دهیم، پس اگر تسلیم شدید و به فرمان امیر تن دادید، شما را نزد او خواهیم برد و اگر خودداری کردید، با شما خواهیم جنگید («20)

نبرد به صبح روز دهم محرّم موکول شد و سپاهیان عمر سعد منتظر فردا ماندند تا ببینند آیا امام تن به خواستهای آنان می دهد، یا آنکه دعوت آنان را رد می کند.

بنابراین در حساس ترین نقطه شروع واقعه عاشورا، حضرت عباس (علیه السلام) هم سردار لشکر بود وهم سفیر تام الاختیار امام، واز همین روی یکی از القاب آن حضرت را سفیر الحسین (علیه السلام) گفته اند

امام (علیه السلام) اصحاب را آزاد می گذارد:

امام حسین، ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شب دهم محرم، اهل بیت و اصحابش را جمع کرد، خبر شهادت خود را به آنان داد و از آنان خواست راه خود را پیش گرفته، حضرت را با سرنوشت محتومش تنها گذارند. ایشان می خواست آنان نسبت به آینده و کار خود بینا و آگاه باشند.

امام در آن شب حساس، چنین آغاز سخن کرد:

» خداوند را به بهترین وجه سپاس می گویم و او را در خوشی و ناخوشی، حمد می کنم. پروردگارا! تو را سپاس می گویم که ما را کرامت نبوت بخشیدی، قرآن را به ما آموختی، بینش در دین عنایت کردی، برای ما گوش و چشم و دل آگاه قرار دادی و ما را از مشرکان قرار ندادی.

اما بعد: من اصحاب و خاندانی وفادارتر و بهتر از اهل بیت و اصحاب خودم نمی شناسم. خداوند به همه شما پاداش نیک عنایت کند.

آگاه باشید! که من گمان ندارم امروز ما از دست این دشمنان، فردایی داشته باشد. من به همه شما اجازه دادم و بیعتم را از شما برداشتم تا با آسودگی و بدون ملامت، راه خود را پیش بگیرید و بروید. اینک این شب است که شما را پوشانده، پس از آن چون شتری یا چون سپری (21) استفاده کنید و هر یک از شما دست یکی از افراد خاندانم را بگیرد خداوند به همه شما جزای خیر دهد و سپس در شهرهای خود پراکنده شوید تا آنکه خداوند گشایشی دهد. دشمنان تنها مرا می خواهند و اگر به من دست پیدا کنند، از جستجوی دیگران خودداری می کنند.. (»22) ایمان ناب و عصاره امامت و شخصیت امام در این خطابه بزرگ، آشکار ومتجلّی می گردد. حضرت در این شرایط حساس و سرنوشت ساز، از هرگونه ابهام گویی و تعقید، خودداری می کند و با صراحت، آینده محتوم آنان را در صورت بودن با ایشان نشان می دهد؛ اگر اصحاب و اهل بیت امام بمانند، هیچ سود دنیوی در کار نخواهد بود و یک مسیر را باید بپیمایند؛ که آن جانبازی و شهادت است.

لذا حضرت از آنان می خواهد از تیرگی شب، استفاده کنند و با دلی خوش د و بدون دغدغه بیعت زیرا امام همه را از وفای به عهد و پیمان و بیعت خود معاف کرده است به هر جا که می خواهند بروند و اگر از کناره گیری از حضرت در روز، شرم دارند، اینک بهترین فرصت است.

امام همچنین تاءکید می کند که تنها هدف این درندگان خونخوار، اوست و نه دیگری. و دشمن، تشنه ریختن خون حسین است و اگر به مقصود خود دست پیدا کند، دیگر با آنان کاری ندارد.

ص:238

پاسخ اهل بيت (عليه السلام):

هنوز امام خطابه خود را به پايان نرسانده بود كه شور و جنبشى در اهل بيت به وجود آمد و آنان با چشمانى اشكبار، همبستگى خود را با امام و جانبازى خود را در راه او اعلام كردند. حضرت ابوالفضل (عليه السلام) به نمايندگى از آنان، امام را مخاطب ساخت و عرض كرد:

هرگز تو را ترک نخواهيم كرد. آيا پس از تو زنده بمانيم؟! خداوند هرگز چنين روزى را نياورد!.

امام متوجه عموزادگان خود، فرزندان عقيل شد و گفت:

از شما، مسلم به شهادت رسيد، همين كافى است، برويد كه به شما اجازه رفتن مى دهم.

رادمردان خاندان عقيل، چونان شيرانى خشمگين بانگ زدند: در آن صورت مردم چه خواهند گفت و ما چه خواهيم گفت؟! بگوييم: بزرگ و مراد و سرور خود را واگذاشتيم! بهترين عموزادگان خود را ترک كرديم! نه با آنان تيرى انداختيم، نه نيزه اى زديم، نه شمشيرى زديم و نه مى دانيم آنان چه كردند، نه به خدا قسم! چنين نخواهيم كرد، بلكه با جان و مال و خانواده، فداى تو مى شويم و همراهت پيكار مى كنيم تا به همان راهى كه مى روى ما نيز برويم. خداوند زندگى پس از تو را زشت گرداند («23).

آنان، با عزمى استوار، حمايت از امام و دفاع از اعتقادات و اهداف او را برگزيدند و مرگ زير سرنيزه ها را بر زندگى بدون هدف، ترجيح دادند.

ديگر اصحاب امام نيز خشنودى خود را از شهادت در راه امام اعلام كردند.

حضرت براى آنان پاداشى نيک طلب كرد و تاكيد نمود كه آنان در فردوس برين و كنار پيامبران و صديقين از نعمات جاويد، برخوردار خواهند بود. پس از آن، اصحاب يكصدا فرياد زدند:

» ستايش خداى را كه ما را به يارى تو كرامت و به شهادت با تو شرافت بخشيد.

یا بن رسول اللّه! آیا نمی خواهی ما، هم درجه شما باشیم («24) قبلا نیز عباس بر فراز بام کعبه

ص:239

فرموده بودند:».... چگونه ممکن میشود شهید کردن ابی عبدالله حسین (علیه السلام) مادامی که من زنده هستم وشمشیرم از غلاف بیرون کشیده باشد بیایید تا شمارا از راه کشتن امام آگاه کنم بشتابید برای کشتن من وگردنم را بزنید تا به مقصودتان برسید... «(25) هستی این قهرمانان با ایمان عمیق، عجین شده بود و آنان از تمام پایبندیهای زودگذر، رهایی یافتند و به راه خدا قدم نهادند و پرچم اسلام را در تمام عرصه های هستی به اهتزاز درآوردند.

شب زنده داری:

امام (علیه السلام) با برگزیدگان پاک و مؤ من از اهل بیت و یارانش، متوجه خدا شدند، به نیایش پرداختند، با دل و جان به مناجات پرداختند و از خداوند عفو و مغفرت درخواست کردند.

آن شب هیچ یک از آنان نخوابید، گروهی در حال رکوع، گروهی در حال سجود و گروهی به تلاوت قرآن مشغول بودند و همهمه ای چون زنبور عسل داشتند. با بی صبری، منتظر سرزدن خورشید بودند تا به افتخار شهادت در راه ریحانه رسول خدا دست پیدا کنند.

افراد اردوگاه ابن زیاد نیز آن شب را با شوق منتظر بامداد بودند تا خون اهل بیت (علیهم السلام) را بریزند و بدین ترتیب به اربابشان پسر مرجانه نزدیک بشوند.

چراعباس علمدار سپاه امام حسین (علیه السلام) بود:

گرچه برای حضرت عباس علیه السلام هفده منصب نوشته اند که یکی از آنها پرچمداری است، ولی این منصب به قدری بر آن حضرت اطلاق شده که گویی تنها لقب آن حضرت، همین لقب پرچمداری بوده است.

همچنان که مقام سقایت و سقایی را در صفحات پیش توضیح دادیم، ناگزیر در اینجا نیز درباره پرچم و پرچمداری مقداری توضیح می دهیم، تا خواننده اهمیت مقام پرچمداری را بداند، بویژه آنکه فرزند امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام

علمدار و پرچمدار نهضت عاشورای حضرت امام حسین علیه السلام بوده است.

پرچم و پرچمداری در تاریخ

به پارچه ای که بر سر چوب کنند و علامت یک کشور، یا بخشی از ارتش یک دسته ای باشد، پرچم و بیرق از قدیم الاءیام بین ملل و جوامع گوناگون نشان و افتخار بوده است. درفش کاویاین همان چرم پارچه ای بود که کاوه آهنگر در وقت خروج بر ضحاک بر سر چوبی نصب کرده بود و پس از آن فریدون آن چرم را به جوهر و یاقوت و زمرد گرانبها مرصع نموده و به درفش کاویانی موسوم ساخت و هر یک از سلاطین کیانی که بر سر سلطنت می نشست چیزی بر آن می افزود (26) در وقت غلبه لشگر اسلام بر ارتش د ساسانی، از جمله غنائم یکی همان علم بود که عرض آن ذراع آن 8 ذراع بوده است و جوهراتش در میان رزمندگان مسلمان تقسیم شد. بعضی نوشته اند اولین پرچم، رایت حضرت ابراهیم صلی الله علیه و آله بوده است. (27) در دوران جاهلیت پرچمهایی رایج بوده است که از آن میان، می توان پرچم سیاهی به نام ریه العقاب نام برد. برخی از آنها نیز به رنگ سفید بوده است.

اما در دوره اسلامی رایات مربوط به پیامبر و اصحاب وی در جنگها و غزوات به رنگهای مختلف به اهتراز در می آمده، مثلا حمزه سیدالشهدا سرخ پرچم امیرالمؤ منین علیه السلام زرد و جنگ خیبر سفید و در عین الورد، ابلق) مایل به سیاه و سفید (و بعد از حمزه پرچمی را که علی بن ابی طالب علیه السلام به دوش می کشید سبز بوده است.

پرچمهای بنی امیه سرخ؛ و پرچم داعیان و شورشگران علوی سفید رنگ بود و پیرامون بنی عباس نیز سیاه را انتخاب کرده بودن) مگر در زمان ماءمون عباسی، که به رنگ سبز مبدل گشت (العزیز بالله، خلیفه فاطمی مصر، در هنگام تسخیر شاه پانصد پرچم همراه داشت، بالاءخره امر و ارتشبدان و رؤ سا اهتمام زیادی به پرچم می دادند و مسلمانان به جای عقاب که نقش پرچم بت پرستان بود کلمه لا اله الا الله، محمد رسول الله را روی پرچم زر دوزی نموده بودند. لوای توابین و منتقمین از قتله سیدالشهدا علیه السلام نیز، که قدرت آنان در دوران حکومت مختار و پیرامون او به

اوج خود رسید، سه رنگ بود.

همچنانکه دنیای امروز هم این شعار را محترم شمرده و مایه تشخیص و تمایز ملل و اقوام از یکدیگر می شناسد.

پرچمداری؛ میراث از پدر

چون مرکز فرماندهی سپاه به عهده شخص پرچمدار است و تا زمانی که پرچم در اهتراز قرار دارد، انبوه لشگر دلگرم و بدون هراس و ترس به سر می برند؛ لذا پرچمدار باید فردی رشید، دلاور، فداکار، جسور و قدرتمند باشد و از شوکت و حمله دشمن نهراسد. چه اینکه سقوط و سر نگون شدن پرچمدار مایه شکست لشگر است، بدین جهت جز دلیر مردان غیرتمند به پرچمداری برگزیده نمیشدند چنین بود که پرچمداران در راه ماموریت خطیر خود تا آخرین قطره خون پایداری میکردند وثبات قلب وغیرت وشرافت آنان اجازه نمی داد در بحرانی ترین موقعیتهای جنگ پرچم رااز دست نهند وبه خواری وننگ گرفتار آیند لذا

پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر پرچم را به دست شجاعترین فرزندان اسلام، حمزه سیدالشهداء سلام الله علیه، داد و بعد از شهادت آن بزرگوار نیز به دست توانای امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام، که واجد شرایط بود، سپرد. در جنگ خیبر ابتدا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پرچم را به دست دو نفر که صلاحیت نداشتند سپرد تا ماهیتشان در کوره آزمون سخت نبرد بر مسلمین معلوم گردد؛ و چون مغلوب و کله خورده از میدان برگشتند، آنگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول خدا را دوست می دارد و خدا ورسول خدا نیز او را دوست می دارند، و چون بر دشمن حمله برد فرار نکند و بدون فتح و پیروزی باز نگردد و خداوند فتح خیبر را به دست توانای او قرار داده است.

مهاجرین و انصار در آن شب آرزو می کردند که آن پرچم فردا در دست آنان قرار گیرد. اما چون بامداد فردا رسید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: پسر عمم، علی علیه السلام، کجاست؟ ! گفتند: درد چشم چنان او را از پا درآورده است که قدرت

حرکت ندارد ! فرمان داد آن حضرت را حاضر کنند، و چون مولا آمد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک بر چشمهای آن بزرگوار مالید و بلافاصله شفا یافت. آنگاه پرچم را بدو عنایت کرد و او چونان شیری غضبناک خود را به قلب سپاه دشمن زد. در میان، چون در برابر مرحب، که باهزار دلاور مقابل بود، قرار گرفت این رجز را خواند:

انا الذی سمتنی امی حیدره ضرغام آجام و لیث قسوره

و سپس چنان ضربتی بر سر او زد که تا دندانهایش را شکافت و در نتیجه مرحب نقش بر زمین شد و بعد شجاعان دیگر را به خاک هلاکت کشاند و ربیع و عنتر خیبری و صواب را چنان ضربتی حیدری از پا در آورد که بینندگان را متحیر ساخت . گاهی با یک ضربت چنان دشمن را به دو نیم تقسیم می کرد که نیم پایین بدن وی لحظاتی چند می ایستاد و سپس بر زمین می افتاد. هنگامی هم که لشگر کفر را هزیمت داد و آنان به قلعه خیبر پناهنده شده و در قلعه قموص را بستند، آنها را تعقیب نموده و با دست یداللهی در قلعه خیبر را از جای کند و آن را تا چهل ذراع به عقب سر پرتاب نمود، با اینکه چهل نفر نمی توانستند آن در را حرکت دهند. آنگاه در را بر روی دست گرفته و لشگر اسلام با تمام احشام و چهار پایان از روی آن در عبور کردند تا فتح کامل نصیب مسلمین گردید.

وقتی دودست جعفر طیار در جنگ موته قطع شد با باقی مانده از دستهایش پرچم راگرفت اما وقتی که ضربت بر فرقش فرود آمد زید بن حارثه پرچم راگرفت در جنگ صفین امیرالمومنان (علیه السلام) پرچم رابه هاشم بن عتبه دادند هرناگواری بر او وارد شد تحمل واستقامت کرد اما وقتی شکمش راشکافتند امیرالمومنین دیدند پرچم جلونمی رود برای پرچم دار پیغام فرستاد وی درجواب گفت: سلام مرابه علی برسانید وجریان راعرض کنید ودستش رااز روی شکمش برداشت دیدند امعای او روی زمین ریخت سپس پسرش عبدالله بن هاشم پرچم را برداشت (28) این بود نمونه هایی از ثبات وپایداری برای حفظ علم وپرچم !! رسول خدا هم تا میتوانستند در تمام جنگها یی که شرکت میفرمودند پرچم رابدست حضرت علی (علیه السلام) میدادندغیر از جنگ تبوک که به امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) در جنگ شرکت نکردند

فرزند برومند و دلاور رشید امیرالمؤ منین علی بن ابیطالب علیه السلام، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، این سمت را از پدر بزرگوارش به ارث برده و در قیام عاشورا مقام پرچمداری از طرف سپهسالار امام حسین علیه السلام، به او محول بود. از معصومین علیه السلام که بگذریم، در تاریخ پرچمداری فداکارتر و شجاعتر و دلیرتر از او سراغ نداریم.

پرچمدار کربلا، چنان ضرب دستی به دشمن نشان داد که تا دامنه قیامت نامش زنده و پابرجاست. وی، همچنانکه از این پس روشن خواهد شد، پرچم حسینی را تا آخرین لحظه حیات حفظ کرد و در این مدت آن را چنان پا برجا و استوار نگه داشت که دشمن را نیز حیرت و تحسین افکند؛ و این پرچمها و نشانه ها که در اول محرم هر سال، برافراشته می شود و زینت بخش تکایا و حسینیه ها و خیابانها و رهگذرها و بالاءخره اجتماعات جهان اسلام است، همه و همه، یادآور همان عملی است که قریب 1400 سال پیش در روز عاشورا حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در اردوی حسینی علیه السلام برافراشت و در راه حفظ آن، دو دست خویش را فدا کرد. براستی تنها او بود که در نهضت مقدس عاشورا و انقلاب خونین کربلا به سمت فرماندهی لشگر و پرچمداری انتخاب شد و چه خوب هم از عهده این امر برامده و نام خویش را تا دنیاست زنده و پاینده نمود. (29)

یزید به حیرت می افتد !

در نقلهای تاریخی آمده است که: پرچم حضرت عباس علیه السلام، پرچمدار کربلا، جزو اموال غارت شده ای بود که به شام بردند. در میان غنائم، وقتی که یزید چشمش به آن پرچم افتاد، عمیقا آن را نگاه کرد و در فکر فرو رفت و سه بار از روی تعجب برخاست و نشست. سؤ ال کردند: ای امیر، چه شده که این گونه شگفت زده و مبهوت شده ای؟

یزید در جواب گفت: این پرچم در کربلا به دست چه کسی بوده است؟

گفتند به دست برادر حسین علیه السلام، که نامش عباس بود و پرچمداری سپاه امام

حسین علیه السلام را از جانب وی بر عهده داشت.

یزید گفت: تعجبم از شجاعت عجیب این پرچمدار است!

پرسیدند: چطور؟!

گفت: خوب به این بنگرید، می بینید که تمام قسمتهای آن - از پارچه گرفته یا چوب ان - بر اثر اصابت تیرها و سلاحهای دیگر که به آن رسیده، آسیب دیده است، جز دستگیره آن، و این موضع - که کاملا سالم مانده - حاکی از آن است که تیرها به دست پرچمدار اصابت می کرده، ولی او پرچم را رها نکرده است، و تا آخرین توان خود، پرچم را نگهداشته است، و تنها وقتی که آخرین رمق خویش را از دست داده پرچم از دستش د افتاده یا با دست او با هم افتاده است، و لذا دستگیره پرچم اینگونه سالم مانده است! (30)

چو بیرق از کف عباس نوجوان افتاد آتش به خرمن سلطان انس و جان افتاد

به خون دیده انجم طپید رایت مهر که نعش صاحب رایت، به خون طپان افتاد

ز پیش چشم برادر برای آب حیات جدا ز خضر، چو اسکندر زمان افتاد

ادامه دارد...

منابع وپی نوشتها:

1 - روح الاسلام، ص 296.

2 - زُباله محلّی است معروف در مسیر مکّه از طریق کوفه و مکانی است آباد که دارای بازارهایی می باشد این محلّ بین واقصه و ثعلبیه واقع شده است معجم البلدان 3/129.

3 - مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص 89

4 - وذئاب الشرور تنعم بالماء

واهل النبیّ من غیر ماء

يا لظلم الاقدار يظماء قلب الليث

والليث موثق الاعضاء

ص:245

وصغار الحسين يبكون فى الصحرا

يا رب ! اين غوث القضاء

5 - انساب الاشراف، ج 2، ق 1.

6 - انساب الاشراف، ج 2، ق 1.

7 - الصراط السوى فى مناقب آل النبى، ص 86.

8 - ناسخ التواريخ امام حسين (عليه السلام) ص 235

9 - ناسخ التواريخ: جلد 2، صفحه 196، چاپ افست سال 1351 شمسى - انساب الاشراف، ج 1،. تاريخ طبرى ج 6 ص 234 والاخبار الطوال ص 53 ج سردار كربلا از موسوى المقرم ص 285-284

10 - معالى السبطين ج 1 ص 319 و 321 وداستان دوستان ص 306

11 - منتهى الامال ج 1 ص 278

12 - الدعوه الحسينيه الى نصره الاسلاميه ص 159

13 - انساب الاشراف، ج 1، ق 1.

14 - ارشاد شيخ مفيد: صفحه 230، چاپ بصيرتى

15 - الارشاد شيخ مفيد ج 2 ص 89، اعلام الورى ج 1 ص 454 وتاريخ طبرى ج 5 ص 416

16 -- الكامل، ابن اثير، ج 3، ص 284، ارشاد شيخ مفيد ج 2 ص 90 وكتاب سقاى معرفت از باقر فخار

17-72 - البدايه والنهايه، ج 8، ص 177.، الارشاد ج 2 ص 90 وتاريخ طبرى ج 5 ص 416 وسقاى معرفت

18 - الارشاد فى معرفه حجج الله على عباد ج 2 ص 90 وتاريخ طبرى ج 5 ص 416

19 - تاریخ ابن اثیر، ج 3، ص 285.

20 - حیاه الامام الحسین، ج 3، ص 165.

21 - با اختلاف روایت در متن خطبه: جملاً و جُنّه م.

22 - ابن اثیر، ج 3، ص 285.

23 - تاریخ طبری، ج 6، ص 238.

24 - حیاه الامام الحسین، ج 3، ص 169، 168.

25 - سقای معرفت ج 2 ص 165

ص:246

26 -. جواهرات و اشیای قیمتی بیرق را به 200000 درهم قیمت کرده اند

27 - برخی از تواریخ، نخستین پرچم را درفش کاویانی شمرده و بعضی نیز رایت ابراهیم خلیل صلی الله علیه و آله را نخستین بیرق می دانند که بر روم غلبه کرد و لوط را از دست آنها نجات داد، پرچمدار کربلا: شیخ حسن مظفری معارف، به نقل از: ابن اثیر، جلد 1، صفحه 168.

28 - بطل العلقمی 2/83-84

29 - استفاده شده از: کتاب شخصیت ابوالفضل علیه السلام، صفحه 46، اثر دانشمند بزرگوار آقای عطایی خراسانی

30 - داستان دوستان: ج 2 ص 234، داستان 164، به نقل از کتاب دین و تمدین: محمد علی حومانی لبنانی.

تنها منجی

با مصائب عباس (علیه السلام) در حماسه عاشورا 5

اشاره

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت: 2/23 بعد از ظهرروز 1389/5/18

با مصائب عباس (علیه السلام) در حماسه عاشورا

روز دهم ماه محرم، تلخ ترین، پرحادثه ترین و غم انگیزترین روز تاریخ است.

فاجعه و محنتی نبود مگر آنکه در آن روز بر ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد و عاشورا در جهان غم، جاودانه گشت.

چون می خواهیم عباس بن علی (علیه السلام) را در صحنه حماسه کربلا بشناسیم، ناچار به نقل حوادثی می پردازیم که اباالفضل در آنها نقش و حضور داشته است. بیان این صحنه ها و واقعه ها، هم ایمان عباس را نشان می دهد، هم وفا و اطاعتش را، هم سلحشوری و مردانگی اش را، هم تابش یقین و باور بر تیغهء شمشیر بلند عباس را، هم بصیرت در دین

و ثبات در عقیده و پایمردی در راه مرام و انس به شهادتِ در راه خدا را.

درجبهه کربلا مردی را می بینیم که در درگیری حق و باطل، بی طرف نمانده است و تا مرز جان به جانبداری از حق شتافته است. قامتش، قلّه نستوه و بلندِ رشادت؛ دلش، بیکران دریا؛ صدایش رعد آسا و با صلابت. با آن همه شکوه و شجاعت و قوّت قلب، یک» سرباز «و یک» جانباز «در اردوی ابا عبدالله الحسین.

شب عاشوراست ودیدیم که سپاه کوفه و فرماندهان آن، با خیالی خام، همچنان امید داشتندکه فردا شود و حسین بن علی تسلیم گردد و او را نزد امیر، عبیدالله بن زیاد ببرند.

عباس، جانِ جدایی ناپذیر از حسین بود. در همین ایام، در دیدار شبانه امام حسین (علَیه السلام) و عمر سعد، که در محلّی میان دو اردوگاه انجام گرفت و امام می کوشید که عمر سعد را از دست زدن به جنگ باز دارد، امام به همه همراهان فرمود که بروند؛ تنها عباس و علی اکبر را با خود داشت. عمر سعد هم فقط پسر وغلام خود را در کنار خویش داشت. حضور عباس در کنار امام حسین (علیه السلام) در دیدار و مذاکره ای با آن حساسیّت، جایگاه والای او را نزد امام نشان می دهد. او دل به امام سپرده وعاشق امام بود. تصوّر جدایی از امام در ذهن او راه نداشت:

دل رهاندن ز دست تو مشکل جان فشاندن به پای تو آسان

بندگانیم جان و دل برکف چشم بر حکم و گوش بر فرمان

و او هم دل به امام باخته بود و هم گوش به فرمانش سپرده بود.

شب تجلّی وفا:

برای یاران ابا عبدالله شب عاشورا آخرین شب بود. فردایش روز فداکاری و حماسه آفرینی و روز به اثبات رساندن ادّعای صدق و وفا بود. روز از خود گذشتن، به خدا رسیدن، در راه دین عاشقانه جان دادن و از مرگ نهراسیدن و به روی مرگ لبخند زدن.

در آن شب، امام حسین (علیه السلام) آخرین سخنها و سخن آخر را با یاران در میان نهاد.

همه اصحاب را در خیمه ای گرد آورد. پس از حمد و ثنای الهی، با صدایی رسا و پرحماسه، آنان را مخاطب قرار داد و از جنگ سخت فردا و انبوه دشمن و سرنوشت شهادت سخن

ص:248

گفت و از این که هرکس بماند، شهید خواهد شد. از آنان خواست که هرکس می خواهد برود، مانعی نیست و این که فردا هر شمشیری که از نیام بر آید دگربار نیامش را نخواهد دید.

سپرها سینه ها هستند

شرابی نیست، خوابی نیست

کنار آب می جنگیم و آبی نیست

به پاس پاکی ایمان ز ناپاکان کافر، داد میگیریم

تمام دشت را یکبار

به زیر هیبت فریاد میگیریم

و پیروزی از آن ماست

چه با رفتن، چه با ماندن...

و سکوت... تا هر که می خواهد در تاریکی شب برود. رفتنی ها قبلا رفته بودند، آنان که مانده اند گران عهد و وفادار و استوارند، با ایمان، شهادت طلب و آهنین اراده. سخن امام به پایان نرسیده، پاسخ وفا از یاران برخاست.

نخستین کسی که برخاست و اعلام وفاداری و نبردتا آخرین قطره خون کرد، عبّاس بود. دیگران هم لای در لای سخنانی همانگونه بر زبان آوردند و پاسخشان این بود که:

چرا برویم، کجا برویم، برویم که پس از تو زنده بمانیم؟! خداوند چنین روزی را هرگز نیاورد! به مردم چه بگوییم؟ اگر نزد آنان برگشتیم، بگوییم سیّد و سرور و تکیه گاهمان را رها کردیم و در معرض تیرها و شمشیرها و نیزه ها گذاشتیم و طعمه درندگان ساختیم و به خاطرعلاقه به زندگی، گریختیم؟ معاذالله! بلکه باحیات تو زنده می مانیم و در رکاب تو می میریم

الا... فرزند پیغمبر،

سخن ازجان مگو، جان چیز ناچیز است

تو جان هستی،

اگر نابود گردی، بی تو جانی نیست

ص:249

چه بی تو، پیروانت را امانی نیست.

پس از عباس، سخن یاران دیگر هرکدام موجی از صداقت و وفا داشت. آنچه که فرزندانِ عقیل گفتند، کلام شورانگیز مسلم بن عوسجه و سعید بن عبداللّه، سخنان حماسی زهیربن قین، وفاداری محمد بن بشیر، حتی آنچه قاسم نوجوان گفت و شهادت در رکاب عموجان را شیرین تر از عسل دانست، همه و همه جلوه هایی از ایمان سرشار آنان بود.

اصحاب امام به خیمه های خود رفتند: هم به آماده سازی سلاح خویش برای نبرد فردا مشغول شدند، هم به عبادت و تلاوت و نیایش پرداختند.

سپهسالار عشق ونگهبانی خیام حسینی علیه السلام:

معالی السبطین از دختر علی بن ابی طالب علیه السلام، حضرت زینب کبری سلام الله علیه نقل می کند که گوید: شب عاشورا از خیمه خارج شدم تا به خیمه برادرم، امام حسین علیه السلام بروم. او در خیمه تنها بود. دیدم مشغول مناجات با خداوندگار است و قرآن تلاوت می کند. با خود فکر کردم در مثل چنین شبی سزاوار نیست برادرم در خیمه تنها بماند.

به دنبال این فکر، به سوی خیمه های برادران و پسر عموهایم روان شدم تا انان را بابت این عمل سرزنش کنم. نزدیک خیمه برادرم، حضرت عباس علیه السلام، که رسیدم، صدای همهمه و فریادی به گوشم رسید. پشت خیمه گوش فرا دادم، دیدم پسر عموها و برادران و برادرزاده هایم گرد هم حلقه زده اند و حضرت عباس علیه السلام نیز در وسط آنان قرار دارد.

وی مانند شیر نیم خیز بر روی دو پا نشسته و شروع به سخن نموده است.

نخست خطبه ای ایراد فرمود که مانندش را جز برادرم امام حسین علیه السلام نشنیده بودم. پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برادر زاده ها و عموزاده ها و برادران خویش را مخاطب قرار داده و فرمود: فردا چه خواهید کرد؟ آنها گفتند: اختیار ما با توست و ما گوش به فرمان توییم. فرمود:

بدانید که اصحاب برادرم

نسبت به ما بیگانه و غریبه بوده و بار سنگین مرد همیشه بر دوش اهل خود وی قرار دارد.

فردا شما باید در شهادت پیشقدم شوید و نگذارید آنان بر شما در نبرد سبقت بگیرند؛ مبادا مردم بگویند: بنی هاشم یاران خود را پیش افکنده و مرگ را با ضرب شمشیر دیگران، از خود دفع می کردند. زینب سلام الله علیه می گوید: چون سخن برادرم عباس د علیه السلام به اینجا رسید، بنی هاشم شمشیرهای خود را از نیام کشیده و فریاد زدند: البته که چنین خواهیم کرد، و ما در فرمان تو خواهیم بود....

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام با جلال و شهامت خاصی، آن شب به پاسداری و نگهبانی خیام حسینی علیه السلام مشغول بود و تا صبح لحظه ای به خواب نرفت و دشمن از ترس برق شمشیر حضرت ابوالفضل علیه السلام نه تنها قدرت شبیخون و حمله به آنان را نیافت بلکه به خواب نیز نرفت. آری، هر چند دریایی از لشگر در اردوی خصم گرد آمده بود، ولی عباس بن علی علیه السلام هم شیر بیشه شجاعت و دست پرورده علی مرتضی علیه السلام بود و در آن شب که یاران امام حسین علیه السلام و بنی هاشم به مناجات با قاضی الحاجات پرداخته و مشغول تلاوت قرآن و رکوع و سجود بودند، عباس د بن علی علیه السلام سوار بر اسب با شمشیر آخته به حفاظت از آنان مشغول بود، در نتیجه کودکان و زنان حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله با خاطری آسوده به خواب رفتند (1) در اوج بزرگی، در کنار کودکان بودن و به آنها توجه ویژه داشتن حکایت از روح بلند و جامع شخصیت والای فرزند علی (علیه السلام) دارد.

عباس بن علی در شب عاشورا پیوسته به یاد خدا بود و تا صبح پاسداری می داد. کسی جرأت نداشت به خیمه های اهل بیت نزدیک شود. آن شب گذشت، شبی اندوهبار و پرهراس تا فردایی پرحماسه و صبحی خونین طلوع کند، تا شاهد وفای عباس و حماسه آفرینی یاران خالص و خدایی اباعبد الله (علیه السلام) باشد.

وجود اباالفضل (علیه السلام) در سپاه حسین بن علی (علیه السلام) هم مایه هراس دشمن بود، هم برای یاران امام و خانواده او و کودکانی که در آن موقعیّتِ سخت در محاصره یک صحرا پر از دشمن قرار گرفته بودند، قوّت قلب و اطمینان خاطر بود. تا عباس بود کودکان و بانوان

حریم امامت آسوده می خوابیدند و نگرانی نداشتند، چون نگهبانی مثل اباالفضل بیدار بود و پاسداری می داد.

روز خون، روز شهادت:

صبح عاشورا دو سپاه رو در روی هم قرار داشتند، سپاه نار و سپاه نور. حسین بن علی (علیه السلام) همان یاران اندک خویش را که به صد نفر نمی رسیدند سازماندهی کرد.

» زهیر «را به فرماندهی جناح راست لشکر،» حبیب «را به فرماندهی جناح چپ سپاه خود گماشت. علم را به دست پر توانِ برادرش اباالفضل سپرد و خود و بنی هاشم در قلب سپاه قرار گرفتند.

علمداری در میدانهای نبرد قدیم نقشی حسّاس داشت. پرچمدارانِ جنگ را از با صلابت ترین و مقاوم ترین نیروهای مؤمن انتخاب می کردند. امام از آن جهت علم را به عباس سپرد که قمر بنی هاشم، کفایت بیشتر و توان افزون تر برای حمل پرچم و مقاومت در میدان و استواری در رزم داشت و از دیگران شایسته تر بود.

عاشورا صحنه رساندن پیام، اتمام حجّت، بیم دادن وانذار بود. چندین بار امام و یاران ویژه او، خطاب به سپاه دشمن سخن گفتند، شاید که بر اثر این خطابه ها و موعظه ها وجدانشان بیدار شود و خون پسر پیامبر را نریزند. امّا دلهای آنان سنگتر از آن بود که این موعظه ها و هشدارها در آن اثر کند.

فاصله خیمه گاه تا میدان چند صد متر می شد. در یکی از مراحلی که امام به میدان رفت و خطاب به آن قوم سخنرانی کرد، حرفهای امام به خواهرش رسید.

صدای گریه و شیون از زنان و کودکان برخاست. حضرت، عبّاس و علی اکبر را نزد آنان فرستاد که آنان را ساکت کنند، چرا که آنان از این پس گریه ها خواهند داشت.

آتش جنگ افروخته شد و ابتدا به صورت نبرد تن به تن. از طرفین، دلیر مردانی قدم در میدان میگذاشتند و می جنگیدند. سپاه اندک و پرتوان امام، چه در نبرد تن به تن و چه در هجوم دسته جمعی، با حمله های دلیرانه

خویش دشمن را می پراکندند. زمین زیر گامهای استوارشان می لرزید.
می رزمیدند، مجروح می شدند، بر زمین می غلتیدند،

ص:252

می کشتند و کشته می شدند و زیباترین حماسه های جاوید را می آفریدند.

ملاقات زهیر بن قین با قمر بنی هاشم علیه السلام:

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام روز عاشورا سوار بر اسب اطراف خیام می گشت و نگهبانی می کرد و مراقب بود تا دشمن جلو نیاید.

در این هنگام زهیرر بن قین، یکی از یاران با وفای امام حسین علیه السلام، نزد ابوالفضل العباس علیه السلام آمد و عرض کرد: در این وقت آمده ام تا تو را به یاد سخن پدرت، علی علیه السلام، بیندازم. حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام که می دید خیام اهل بیت علیه السلام در خطر تهدید دشمن است از اسب پیاده نشد و فرمود: مجال سخن نیست، ولی چون نام پدرم را بردی، نمی توانم از گفتارش بگذرم، بگو که من سواره می شنوم.

زهیر گفت: پدرت هنگامی که می خواست با مادرت ام البنین سلام الله علیه ازدواج کند، به برادرش عقیل فرمود: زن شجاعی از خاندان شجاع برایم پیدا کن، زیرا می خواهم فرزند شجاعی از او دنیا بیاید و حامی ایثارگری فداکار برای برادرش امام حسین علیه السلام باشد.

بنابراین، ای عباس، پدرت ترا برای چنین روزی) عاشورا (خواسته است، مبادا کوتاهی کنی! غیرت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام با شنیدن این سخن لرزه براندام عباس افتاد به جوش آمد و چنان پا در رکاب زد که تسمه رکاب قطع گردید و فرمود: ای زهیر! آیا با این گفتار می خواهی به من جرات بدهی؟! سوگند به خدا، هرگز دست از برادرم برنداشته و در حمایت از حریم کوتاهی نخواهم نمود: والله لاریتک شیئا ما رایته قط به خدا قسم فداکاری خود را به گونه ای ابراز کنم وبه تو نشان دهم که هرگز نظیرش را ندیده باشی.

من و از حق جدا گشتن، شگفتا به ناحق، هم صدا گشتن، شگفتا

من و راه خطا، هیهات هیهات من و ترک وفا، هیهات هیهات

آنگاه حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام به طرف دشمن حمله کرد، چندانکه

گویی شمشیرش، آتشی است که در نیزار افتاده است وبه کشتار کفار پرداخت

واین رجز را میخواند

من کسی هستم که در هنگام فریادها به پسرعلی شناخته میشوم پس ثابت باشید امروز برای ما ای گروهی که به عترت حمدوسوره بقره کافر شده اید

تا اینکه تعداد زیادی از قهرمانان دشمن را کشت) به روایتی صدنفر (.

تا اینکه یکی از پهلوانان لشگر عمرسعد که از دلاوری عباس وصدماتی که به لشگر زده بود به خشم آمده بود به لشکریان گفت: کناررروید که من میخواهم بااو تن به تن بجنگم وشکستش دهم....

جنگ باقهرمان دشمن، ماردبن صدیق) صدیف (:

مارد بن صدیق، که از فرماندهان و از جمله شجاعان لشگر عمر بن سعد بود، مردی قوی هیکل نظیر مرحب خیبری و عمرو بن عبدود، و بسیار رشید و دارای قامتی بلند و بدنی قوی و هیبتی موحش و تنومند از شجاعان نامی عرب و تنها با دلاورانی همسان و همشأن خود می جنگید، در حالی که زره محکمی به تن داشت و نیزه بلند بر دست خود مخروطی بر سر و بر اسبی قوی هیکل قرمز رنگ سوار بود، به میدان آمد و فریاد زد ای جوان شمشیرت را بیندازوتسلیم شو که سلامت وتسلیم برای تو بهتر از پشیمانی است و بدان کسی که به سوی تو آمده قلبی پر عطوفت دارد و با مهربانی دلش به حال جوانی تو می سوزد که با این سیما و منظر به دست وی کشته شود و به علاوه ننگ دارم که با این عظمت جثه و شجاعت، جوانی را بکشم؟ بهتر است موعظه مرا بپذیری و ترک مخاصمه کنی، و او را با ابیاتی چند موعظه کرد.

حضرت اباالفضل علیه السلام در جوابش فرمود: ای دشمن خدا بیانات شیوای ترا شنیدم، لکن آنها مانند بذریست که در زمین شوره زار یا زمین سخت بپاشند، خیلی دور است که عباس خود را به تو تسلیم نماید تا از طوفان بلا نجاتش بخشی و اما از حذاقت من سخن راندی، این نسبت میراثی است که از خاندان نبوت به ما رسیده و ما فدائی دین هستیم و به

شهادت افتخار می کنیم و در مصائب صابر و بر سختی ها شاکریم و در تمام

ص:254

امور بر خدا توکل داریم؛ و اما تو ای مارد از فضایل محرومی و خصال اسلامی در تو نیست، نسبت من به رسول خداصلی الله علیه و آله می رسد، من شاخه ای از شجره طیبه نبوت هستم و ان که از این شجره باشد مؤ ید من عند الله بوده و هیچ وقت تحت قیود و بندگی ابناء زمان واقع نخواهد شد.

به روایتی دیگر گفت: همانا حرفهای تورا چونان فضله ای در خوابگاه شتران که باد آن را به این طرف وآن طرف می برد میبینم یا بر تپه ای، که باد آن را برده است وچنین فضله های کسی را فریب نمی دهد من تربیت شده ام برای دیدار با پهلوانان وبردباری بر بلاء در هنگام کارزار ومبارزه با سوارکاران واز خدای کمک میخواهم ، مگرنیست برای من اتصال به رسول خدا بدان که من شاخه متصل به آن درختم ومن ارمغانی از نور ذات اویم وهرکه از این درخت باشد زیر بار شما نمی رود واز ضربات شمشیر نمی هراسد من پسر علی میباشم وناتوان از مبارزه با هم قطاران خویش نیستم وبه اندازه چشم بر هم زدنی شرک نورزیده ام وهیچگاه مخالف دستورات رسول خدا را ننموده ام من از حضرت علی (علیه السلام) سرچشمه گرفته ام.. راه بیهوده گویی مپوی چه بساطفل خردسالی بهتر از پیرمردی فرتوت باشد...

چون مارد این کلام را از حضرت ابالفضل (علیه السلام) شنید درغضب شد نیزه خویش را حواله حضرت کرد

اباالفضل علیه السلام خود را مهیا کرد و از جا جست و سر نیزه مارد را گرفت و از دست او در آورد واورا به سمت خود کشید ونزدیک بود که مارد از اسب بیفتد سپس مارد نیزه را رها کرد ودست به شمشیر بردحضرت عباس (علیه السلام) نیز نیزه آن ملعون را بطرفش حرکت داد وفرمود: یا عدوالله امیددارم از خداوند که تورا به نیزه خود تو به درک واصل سازم ونیزه را به خاصره) پهلوی (اسب او فروبرد اسب مضطرب شد ومارد بر زمین افتاد واز این امر خجالت کشید وصفهای دشمنان آشفته شد وفریاد آنان در میدان کارزار پیچید

به غنیمت گرفتن اسب تیزپا طاویه وکشتن مارد:

شمر لعین چون اوضاع لشکر را آشفته دید که از مغلوب شدن مارد مضطرب بودندبه اصحاب خود گفت مارد را دریابید وبه او کمک کنید پیش از آنکه کشته شود پس غلامی اسبی را که طاویه نام داشت خواست که به مارد برساند وشمر فریاد میزد ای غلام بشتاب برای رساندن طاویه به مارد قبل از اینکه بلای سخت براو فرود آید...

حضرت عباس (علیه السلام) جلوی آن غلام را گرفت ونیزه را برسینه او زد واورا به جهنم فرستاد وبرطاویه سوار شد وروی به مارد نهاد... پانصدنفر از سپاهیان دشمن به طرف عباس (علیه السلام) برای نجات دادن مارد حمله ور شدندحضرت یک ذریه از آن گروه خناس اندیشه به خاطر راه نداد خود را به مارد رسانید نیزه اش به گلوی او) به روایتی سینه اش (فروبرد که افتاد پس سر او راگوش تاگوش بریدوبعدبه دشمنان حمله کرد وتعداد زیادی از آنان راکشت) به روایتی هشتاد نفر (وبقیه دشمنان پابه فرار گذاشتند... (2)

رزم آوری و سرعت عمل و تحرّک بجا در میدان جنگ، سبب شد که عباس، دشمن و حریف را بشکند و خود پیروز شود.

این ماجرا را بزرگان مقتل نویس برسینه تاریخ بااندکی اختلاف ثبت کرده اند محمد باقر بیرجندی اعتقاد دارد که حمله حضرت عباس پس از شنیدن حضرت زهیر صورت گرفت وبیان ایشان در نقل فرمایشات حضرت عباس با آنچه فاضل در بندی در اسرار الشهاده آورده بسیار نزدیک است (3)

بردن طاویه پیش امام حسین (علیه السلام):

طاویه اسبی پرتحرک وپرتوان در دویدن بوده چونان باد، واز همین روی اورا طاویه میگفتند یعنی» بادپا «.

هنگامی که عباس (علیه السلام) طاویه را تصاحب کرد ومارد را کشت ودرمیدان جولان داد شمر که از دلاوری عباس خشمگین شده بود فریاد برآورد: ای پسر علی طاویه رااز مارد پس گرفتی بدان که این اسب از آن برادرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود که در روز ساباط المدائن ازاوربوده شد..

حضرت عباس (علیه السلام) وقتی به خیمه ها برگشت آنچه راکه شمرگفته بود به امام حسین

عرض کرد وحضرت فرمود:» درست است این اسب بادپا از آن شاه ری بود که پدرت حضرت علی (علیه السلام) در جنگ او را کشت واسب او را به برادرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) بخشید ودر واقعه ساباط المدائن آن را به غارت بردند «اسفرائنی در رابطه با طاویه وبرخوردش با حضرت امام حسین (علیه السلام) چنین مینویسد:» چون طاویه به امام حسین (علیه السلام) نزدیک شد سرخود را به لباسهای آن امام می مالید گویا کمتر از یک روز از آن حضرت جدا شده بود «(4)

علمدارعشق وحفاظت از یاران وفرماندهی لشکر:

عباس بن علی همچنان علم بر دوش، هدایت و فرماندهی می کرد و از بامداد عاشورا تا لحظه شهادت، یک نفس آرام نداشت. گاهی به مدد مجروحی می شتافت، گاهی به یاری یک رزمنده و نجات او از محاصره دشمن می پرداخت، گاهی به حمله های برق آسا در میدان می پرداخت و صفوف دشمن را از هم می درید و چون شیر می غرّید و می خروشید. عباس همه رشادت و مهابت و توان خویش را وقف برادر کرده بود. در دل دشمنان رعبی ایجاد کرده بود که از نامش هم به خود می لرزیدند قهرمانی و شجاعت و رشادتش همه جا مطرح بود

در یک نوبت، چهار نفر از یاران امام که ازکوفه آمده و به او پیوسته بودند به طور دسته جمعی بردشمن حمله بردند آنهادر میدان می جنگیدند و در محاصره سپاه کوفه قرار گرفتند. وارتباطشان با لشکر امام قطع شد این چهار تن عبارت بودند از عمروبن خالدصیداوی وغلامش سعد، مجمع بن عبدالله عائدی و جناده بن حارث) به روایتی جابربن حارث سلمانی (. شرایطی بحرانی پیش آمده بود و موقعیّت، بازوی اباالفضل را می طلبید. حسین بن علی (علیه السلام) برادرش عباس را صدا کرد و او را به یاری آنان فرستاد. حمله عباس، محاصره کنندگان را فراری داد و آن چهار نفر از صحنه نجات یافتند. آنان زخمی بودندوخون از سروصورتشان میریخت. عباس می خواست آنان را به پشت خطّ حمله و نزد امام برگرداند. امّا گفتند: عباس، ما را کجا می بری؛ ما تصمیم به شهادت گرفته ایم، ما را واگذار. دوباره به جهاد پرداختند. آنان حمله می کردند و علمدار کربلا هم

همراهی شان می کرد و نقش مدافع از آنان را داشت. آن قدر جنگیدند تا همه یکجا و کنار هم به شهادت رسیدند

هجوم دشمن هر لحظه افزایش می یافت و تعداد شهیدان جبهه امام نیز بیشتر می شد. هرگاه که اوضاع نبرد تیره و تار می شد و هجوم سپاه کوفه شدید می شد عباس پا در رکاب می نهاد و با حملات خود کوفیان را تار و مار می کرد. مایه آرامش خاطر حسین بن علی (علیه السلام) بود. به هر حال، ابوالفضل علیه السّلام همراه این اصحاب بزرگوار به میادین جنگ شتافت و در جهادشان مشارکت داشت. آنان از حضرت معنویت و شجاعت کسب می کردند و برای جانبازی الهام می گرفتند

روز عاشورا از ظهر گذشته بود، نبرد ادامه داشت. یاران امام تعدادی در خاک و خون غلتیده بودند. نافع بن هلال، عابس شاکری، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، حرّ، جون، زهیر بن قین، حنظله، عمروبن جناده و خیلی های دیگر شهید شده بودند. تشنگی بر اردوگاه امام حاکم بود.

یل کربلا وشهادت خاندان نبوت:

پس از شهادت اصحاب پاکباز و روشن ضمیر امام، رادمردان خاندان پیامبر چون هُژبرانی خشمگین برای دفاع از ریحانه رسول خدا و حمایت از حریم نبوت و بانوان حرم، بپا خاستندوبه شهادت رسیدند اولین کسی که به میدان جنگ رفت علی اکبر بود

فرزند حسین با دلاوری بی مانندی به نبرد پرداخت تا آنکه عده زیادی را به هلاکت رساند در این هنگام، خبیث پست مره بن منقذ عبدی گفت:» گناهان عرب بر دوش من اگر پدرش را به عزایش د ننشانم («5)

و به طرف شبیه رسول خدا تاخت و ناجوانمردانه از پشت با نیزه ضربتی به کمرش زد و با شمشیر، سرش را شکافت. علی دست در گردن اسب کرد به این پندار که او را نزد پدرش بازخواهد گرداند تا برای آخرین بار وداع کند، لیکن اسب او را به طرف اردوگاه دشمن برد و آنان علی را از همه طرف محاصره کردند و با شمشیرهایشان او را قطعه قطعه کردند تا آنکه انتقام خسارات و تلفات خود را بگیرند.

علی صدایش را بلند کرد:

» سلامم بر تو باد ای اباعبداللّه! اینک این جدم رسول خداست که مرا با جام خود نوشاند که پس از آن تشنه نمی شوم، در حالی که می گفت: برای تو نیز جامی ذخیره شده است «.

باد، این کلمات را به پدرش رساند، قلبش پاره پاره شد. بند دلش از هم گسیخت ، نیرویش فرو ریخت، قدرتش را از دست داد. شتابان خود را به فرزند رساند، گونه بر گونه اش گذاشت. پیکر پاره پاره فرزند بی حرکت بود، امام با صدایی که پاره های قلبش را در خود داشت و چشمانی خونبار می گفت:

» خداوند قومی را که تو را کشتند، بکشد، پسرم! چقدر آنان بر خداوند و هتک حرمت پیامبر، جسارت دارند! پس از تو، خاک بر سر دنیا باد «. (6) عباس (علیه السلام) در کنار برادرش بود، با قلبی آتش گرفته و پاره پاره از رنج و درد از مصیبتی که بر سرشان آمده بود. چرا که پسر برادرش که یک دنیا فضیلت و افتخار بود به شهادت رسیده بود. چقدر این فاجعه هولناک و چقدر مصیبت دهشتناکی است!

تمامی کسانی که از خاندان نبوت باقی مانده بودند برای دفاع از امام و ریحانه رسول خدا بپاخاستند و به شرف شهادت نایل شدند. پس از آنان از خاندان نبوت جز برادران امام و در راسشان عباس، کسی باقی نماند. عباس در کنار برادر به عنوان نیرویی بازدارنده عمل می کرد و ایشان را از هر حمله و تجاوزی حفظ می نمود و شریک تمامی دردها و رنجهای برادر بود.

قلب ابوالفضل از رنج و اندوه فشرده شده بود و آرزو می کرد که مرگ، او را در رُباید و شاهد این حوادث هولناک، که هر زنده ای را از پا درمی آورد و بنیاد صبر را واژگون می کرد و جز صاحبان عزیمت از پیامبران که خداوند آنان را آزموده و بر بندگان برتری داده، کسی طاقت آنها را نداشت نباشد.

از جمله این حوادث هولناک آن بود که ابوالفضل (علیه السلام) هر لحظه به استقبال جوان نورسی می شتافت که شمشیرها و نیزه های بنی امیّه اندام او را پاره پاره کرده بودند و صدای بانوان حرم را می شنید که به سختی بر عزیز خود مویه می کردند و بر

صورت خود می کوفتند و ماههای شب چهارده را که در راه دفاع از ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خون تپیده بودند، در آغوش می گرفتند.

علاوه بر همه اینها، ابوالفضل برادر تنهای خود را میان انبوه کرکسانی می دید که برای تقرب به جرثومه دنائت، پسر مرجانه، تشنه ریختن خون امام هستند، لیکن این محنتها و رنجها عزم حضرت را برای پیکار با دشمنان خدا و جانبازی در راه نواده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جزم می کرد و ایشان مصمم تر می شدند.

مظلومیّت، تنهایی و تشنگی بی تاب کننده بود. امّا عباس، همچنان پرچم مبارزه را استوار در دست داشت و سایه وار در پی امام حسین بود وخود را سپر حفاظتی او ساخته بود.

قمربنی هاشم و برادرانش در روز عاشورا:

پس از شهادت جوانان اهل بیت (علیهم السلام) عباس قهرمان کربلا به برادران خود رو کرد و گفت اینک من به جای پدر شما هستم و میل دارم ببینم شما در برابر چشم من در راه اسلام و یاوری حضرت امام حسین علیه السلام فداکاری نمایید.

وی همچنین فرمود:

اینک در میدان نبرد درآئید و مخلصانه در راه یاری دین خدا با دشمنان او کارزار نمایید زیرا یقین می دانم از این عمل، زیانی نخواهید دید (8).

به آنان گفت: به پیش تازید تا ببینم که برای خدا و رسولش خیر خواهی نموده اید، زیرا شما را فرزندانی نیست. (8)

از برادران بزرگوارش خواست خود را برای خدا قربانی کنند و خالصانه در راه خدا و رسولش جهاد نمایند و در جانبازی خود به چیز دیگری اعم از نسب و غیره نیندیشند. ابوالفضل متوجه برادرش عبداللّه گشت و گفت:

» برادرم ! پیش برو تا تو را کشته ببینم و نزد خدایت به حساب آورم «. (9)

آن رادمردان ندای حق را لبیک گفتند و برای دفاع از بزرگ خاندان نبوت و امامت ، حسین بن علی علیه السّلام پیش تاختند.

ص:260

تحریف تاریخ وسخن سست:

از خنده آورترین و ناحق ترین سخنان، گفتاربرخی تاریخ نویسان در مورد سخنان عباس (علیه السلام) به برادرانش است مثلا ابن اثیر که گفته:» عباس به برادران خود گفت: پیش بروید تا از شما ارث ببرم؛ زیرا شما فرزندی ندارید!!«.

این سخن را گفته اند تا از اهمیت این نادره اسلام و این مایه افتخار مسلمانان بکاهند.

همچنین ابن جریر طبری که در تاریخ خود می گوید: پنداشتند که عباس به برادران مادریش، عبدالله و جعفر و عثمان، گفت: ای فرزندان مادرم، برای نبرد پیش افتید تا از شما ارث برم، زیرا شما فرزندانی ندارید) که وارث شما باشند (آنان هم پذیرفتند و رفتند و کشته شدند!! (10) همچنانکه ابوالفرج اصفهانی نیز در مقاتل الطالبیین مدعی شده است که، عباس د علیه السلام برادرش جعفر را که فرزندی نداشت به صحنه مبارزه فرستاد تا میراثش به او رسد. پس هانی بن ثبیت بر او حمله برد و او را به قتل رساند!!! (11) نیز در کتاب مقتل العباس آمده است:

ابوالفضل علیه السلام برادران تنی خود را به میدان جنگ فرستاد. پس همگی آنان کشته شدند و عباس علیه السلام میراث آنان را در اختیار گرفت!!!!! سپس خود به میدان رفت و کشته شد و ارث همگی به عبیدالله) فرزند عباس علیه السلام (رسید و عمویش عمر بن علی با او در این زمینه به منازعه برخاست، سپس میان آن دو با پرداخت مقداری، مصالحه برقرار شد!!! (12) از میان مورخین و ارباب مقاتل، تنها این تاریخ نویسان مدعی آن شده اند. پس از آنها علامه مجلسی وعلامه بحرانی ناآگاهانه از این دونفر مطلب راگرفتند ونقل کردند اما شخص بصیر و آگاه خود می داند که این اتهام تا چه حد از واقع بدور است، و من نمی دانم چگونه آنان ادعای ارث و میراث ابوالفضل علیه السلام از برادرانش را نموده انداین مطلب چند اشکال دارد زیرا:

اولا بر فرض صحت آن مادرشان ام البنین - که در طبقه بالاتری از نظر ارث قرار داشت - در آن هنگام زنده بود و با وجود مادر، ارث به برادر نمی رسید، و مسلما عباس علیه السلام که در خانه صاحب دین بزرگ شده، به این احکام ناآگاه نبوده است. بعلاوه

این گونه نیت و کردار، در اوضاع و احوالی چون روز عاشورا، حتی از پست ترین مردم نیز کمتر سر می زند، تا چه رسد به شخصیتی چون ابوالفضل که اسوه صفا و وفا و عشق و پاکی است.

آیا ممکن است مایه سرافرازی بنی هاشم در آن ساعات هولناک که مرگ در یک قدمی او بود و برادرش در محاصره گرگان اموی قرار داشت و یاری می خواست و کسی به یاریش نمی آمد و مویه بانوان حرم رسالت را می شنید، به مسایل مادی بیندیشد؟! در حقیقت حضرت عباس در آن لحظات به یک چیز می اندیشید و بس ؛ ادای وظیفه و شهادت در راه سبط پیامبر همان راهی که اهل بیت او پیمودند.

علاوه بر آن، ام البنین مادر این بزرگواران زنده بود و اگر قرار بود ارثی تقسیم شود، او بود که ارث می برد؛ زیرا در طبقه اول میراث بران قرار داشت.

وانگهی، پدرشان امیرالمؤ منین هنگام وفات نه زری بجا گذاشت و نه سیمی، پس فرزندان امام از کجا دارایی به هم زده بودند؟! که آن بزرگوار در آن روز حساس چشم داشتی به آن اموال داشته باشد تا چنین برنامه ای را اجرا کند!!!

براستی، در آن هنگامه خون و شمشیر، که هر کس جان و مال خود را فراموش د می کند، چه کسی است که در آن موقعیت خطیر، برادرانش را به کام مرگ فرستد تا خود وارثشان شود! به ویژه آنکه این عمل از سلحشوری سر زند که می داند خود هم بعد از آنان باقی نخواهد ماند و از مالشان بهره ای نخواهد برد و تنها برای آنکه چیزی نصیب اولادش د شود دست به چنین کاری برد!

آری، چه سخن زشت و اتهام دروغینی به آن سید بزرگوار بستند تا بر راستای قامتش خط انحراف بربندند!

پس تو ای تاریخ نگار باانصاف! چگونه راضی شدی که این اتهام را به کسی بربندی که معلم شهامت و اخلاق و کریمانه بود و جان مطهر خود را فدای حجت زمانش نمود؟! و چگونه آن کردار، زیبنده دانش پژوه دانشگاه نبوت و پرورش یافته مکتب امامت، که از محضر امیر مؤ منان علی علیه السلام و دو امام همام علیه السلام کسب و علم و فیض د نموده است، تواند بود؟

در صورتیکه ما اگر در مقدم داشتن برادرانش برای جنگاوری بخوبی دقت نماییم، متوجه می شویم که عباس علیه السلام چگونه در برابر سیدالشهدا علیه السلام - که جگر گوشه رسول الله صلی الله علیه و آله و پاره دل زهرای بتول بود - بزرگمنشی و نهایت فداکاری خود را آشکار ساخت. زیرا واضح است که هدف او از پیش فرستادگان برادران این بوده است که:

- 1

به درجه رفیع شهادت رسند و قمر بنی هاشم علیه السلام در مصیبت آنان بسیار محزون شده و صبر بسیار پیشه سازد و به اجر جزیل الهی نایل شود، و نیز خواهان انتقام و عذاب خداوند برای خون به ناحق ریخته آنان گردد.

و شاهد این امر، سخن خود ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین است که از عباس د علیه السلام نقل می کند که به برادرش عبدالله گفت: به پیش تا اینکه کشته ببینم و صبر در این مصیبت را به حساب خداوند بگذارم و نزد او ماجور باشم؛ پس او اولین کسی بود که از میان برادرانش کشته شد.

ابو حنفیه دینوری نیز در الاخبار الطوال آورده است که عباس به برادرانش گفت:

جانم به فدایتان! به پیش تازید و از سرورتان حمایت کنید، تا اینکه در پیشگاه وی به کام مرگ در ایید. پس آنان همگی به صحنه نبرد رفتند و کشته شدند.

و اگر ابوالفضل علیه السلام برای بهره وری از میراث آنان، ایشان را به میدان جنگ فرستاده بود، دیگر معنایی برای صبر بر مصیبت برادرش و انتظار پاداش الهی ، و نیز دلیلی بر سخن جانم به فدایتان - آن هم جان شریف حضرتش - وجود نداشت.

- 2

نیز بدان علت برادرانش را برای جنگ بسیج نمود و پیش از خود به میدان فرستاد، که از فداکاری و ایثار آنان در راه دین و تحت لوای سیدالشهدا علیه السلام اطمینان حاصل نماید. شاهد بر این امر، سخن شیخ مفید در

ارشاد و ابن نما در مثیرالاخوان است که نقل می کنند، عباس علیه السلام خطاب به برادرش گفت:

- به صحنه برو نبرد روید تا اینکه نسبت به خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله خیر

ص:263

خواهی نموده اید، زیرا شما را فرزندانی نیست.

و قمر بنی هاشم علیه السلام با این کلام، بهیچوجه قصد فریب آنان را نداشت و تنها می خواست مقدار ولایت و علاقه آنان به سرور مظلومان را به دست آورد و این فرمان، در حقیقت، مهر و لطف بدانان و ارشادشان به امر خیر و صلاح، در برابر حق و برادری آنان بر حضرتش می باشد.

- 3

یکی از وظایف اسلامی حفظ افضل واشرف است وبه همین مقدار که برادران زودتر به جنگ می رفتند وتاخیر در شهادت امام حسین (علیه السلام) میشد تاخیر در افضل واشرف می شد

- 4

فعالیت نمودن ومردم را برای جهاد دعوت کردن وآماده نمودن یک نوع جهاد است ودارای پاداش است لذاحضرت اباالفضل (علیه السلام) برادران خود را برای جهاد در راه خدا آماده مینمود

در اینجا مانع دیگری از ارث بری ابوالفضل علیه السلام - حتی اگر معتقد به وفات ام البنین سلام الله علیه در آن هنگام شویم - وجود دارد، و آن این است که:

در صورتیکه عباس علیه السلام هم شهید می شد، فرزندانش نمی توانستند از آن میراث بهره ای ببرند؛ زیرا برادران و خواهران پدری ابوالفضل علیه السلام) همچون عمر اطرف، عبیدالله نهشیله، حضرت سیدالشهدا، زینب کبری، ام کلثوم و رقیه و... (در قید حیات بودند و با وجود آنان ارث تنها مختص عباس علیه السلام نمی شد، بگذریم که تاریخ شهادت می دهد ام البنین در آن هنگام زنده بود و بعد از ورود موکب خاندان عصمت به مدینه، در مصیبت چهار پسر گرانقدرش به سوگ نشست و با ایشان مرثیه سرود.

البته به نظر می رسد که سخنان بی اساس طبری و همقطاران وی ناشی از این امر است که آنان در کلام حضرت عباس علیه السلام که فرمود: زیرا شما فرزندانی ندارید، هیچ تفکر و دقت نکرده و مقصود از آن را

استفاده وی از میراث برادران! تصور نموده، و با این عدم تعمق و خود راءیی روی تاریخ را سیاه کرده اند؛ در حالیکه مقصود قمر بنی

ص:264

هاشم علیه السلام آن بود که شما فرزندانی ندارید که نگران آنها باشید و شما را از شهادت در راه خدا و رسیدن به سعادت جاودانه باز دارند.

ضمنا جناب شیخ عبد الحسین حلی احتمال داده که ارثکم یعنی از شما ارث برم، با ارز بکم یعنی به مصیبت شما دچار شوم، در کتابت اشتباه شده باشد، و این سخن بعید نیست (13) احتمال نزدیکتر، سخن شیخ آقا بزرگ تهرانی، مؤ لف مجموعه ارزشمند الذریعه الی تصانیف الشیعه است که حدس می زند ارثکم با ارثیکم یعنی به سوگ و مرثیه شما بنشینم، اشتباه شده باشد. که در این صورت، مقصود ابوالفضل علیه السلام اولا ارشاد آنان به راه حق؛ ثانیا بسیج آن مجاهدان به جبهه نبرد با دشمنان ولایت؛ و ثالثا به سوگ نشستن خویش در باره آنان - که عملی محبوب خداوند است - می تواند باشد.

شبیه به این سخن گفتار شهید بلند مرتبه عابس بن ابی شبیب شاکری است چنانکه عباس بن ابی شبیب شاکری نیز در روز عاشورا به شوذب، هم پیمان خویش، گفت: ای شوذب چه در دل داری؟

گفت: اینکه با تو در رکاب فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بجنگم تا کشته شوم.

عباس گفت: من هم درباره تو همین گونه فکر می کردم، پس در مقابل ابا عبدالله به پیکار پرداز تا در مصیبت تو از خداوند اجر طلبم، چنانکه در مصیبت سایر اصحاب حضرتش برای خودم اجر می طلبم، و اگر کسی نزدیکتر از تو به من بود دوست داشتم در برابرم به خون خود در غلتد تا در مصیبتش به پاداش الهی نایل آیم، زیرا امروز روزی است که هر مقدار می توانیم باید اجر و پاداش به دست آوریم، که بعد از این دنیا دیگر عملی در کار نبوده و صرفا باید حساب پس دهیم.

(14) لازم به ذکراست که هرچه مصیبت انسان بزرگترباشد اجروپاداش او نیز بزرگتر خواهد بود همانطورکه درکتاب اصول کافی از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) نقل میکند: بلاهای پیامبران وبعداز آنها وصی آنها شدیدتراز بقیه مردم بود واز اینرواجرفراوان داشتند

به احتمال قوی عبارت حضرت عباس چنین بوده است:

» تا انتقام خون شما را بگیرم («15)، ولی به هرحال سخنان حضرت تصحیف یا تحریف شده است.

شهادت برادران عباس (علیه السلام):

برادران عباس، ندایش را پاسخ مثبت دادند، جهت کارزار بپاخاستند و برای دفاع از برادرشان ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آماده جانبازی و مرگ گشتند.

عبداللّه فرزند امیرالمؤ منین (علیهما السلام) پیش تاخت و با سپاهیان اموی درآویخت در حالی که این رجز را می خواند:

» پدرم علی صاحب افتخارات والا، زاده هاشم نیک پی و برگزیده است. اینک این حسین فرزند پیامبر مرسل است و ما با شمشیر صیقل داده از او دفاع می کنیم.

جانم را فدای چنین برادر بزرگواری می کنم. پروردگارا ! به من ثواب آخرت و سرای جاوید، عطا کن «. (16)

عبداللّه در این رجز، سربلندی و افتخار خود را نسبت به پدرش د امیرالمؤ منین باب مدینه علم پیامبر و وصی او و برادرش سرور جوانان بهشت، ابراز داشت و اعلام کرد در راه برادر جانبازی خواهد کرد زیرا او پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بدین ترتیب، خواستار ثواب اخروی و درجات رفیعه ای است که پروردگارش عطا کند.

آن رادمرد همچنان به شدت پیکار می کرد تا آنکه یکی از پلیدان اهل کوفه به نام هانی بن ثبیت حضرمی بر او تاخت و او را به شهادت رساند (17)

پس از او برادرش جعفر که نوزده ساله بود، به پیکار پرداخت و دلیرانه جنگید تا آنکه قاتل برادرش او را نیز به شهادت رساند. (18)

پس از آن، برادرش، عثمان که 21 ساله بود به جنگ پرداخت. خولی او را با تیر زد که ناتوانش ساخت و مردی پلید از بنی دارم بر او تاخت و سرش را برگرفت و سر آن حضرت را بریده و همراه خود برد.

تا بدان نزد پسر بدکاره؛ عبیداللّه بن مرجانه تقرب جوید. (19)

ارواح پاک آنان به سوی پروردگارشان بالا رفت. آنان زیباترین جانبازی و ایمان به

ص:266

درستی راه و فنای در حق را به نمایش گذاشتند.

ابوالفضل بر کنار پیکرهای پاره پاره برادران ایستاد، در چهره نورانی شان خیره شد، سیرتهای والا و وفاداری بی نظیر آنان را یادآور گشت، به تلخی بر آنان گریست و آرزو کرد ای کاش قبل از آنان به شهادت رسیده بود و پس از آن آماده شهادت و دستیابی به رضوان خداوند گشت

شهادت فرزندان عباس:

گفته میشود که محمد و عبد الله از جمله فرزندان قمر بنی هاشم علیه السلام هستند که به گفته مورخان در کربلا به شهادت رسیده اند. گویند: حضرت ابوالفضل علیه السلام در میان فرزندان خویش علاقه تامی به محمد داشته، به حدی که آن پسر را از خود جدا نمی کرده است، در عین حال پس از شهادت برادران، شمشیر به کمرش بست و اذن جنگ برای او حاصل نمود و فرمود: ای نور دیده از محنت آباد جهان به سوی خرم آباد جنان رهسپار شو که ساعتی نمی گذارد به تو ملحق شد. محمد دست عموی خویش، حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام را بوسید و با عمه ها وداع کرد و به میدان شتافت. جنگ او در کتب مقاتل دیده نمی شود. ولی ابن شهر آشوب و دیگران، محمدبن عباس علیه السلام را در شمار شهدای کربلا آورده اند. قاتل وی نیز عنصری تبهکار سنگدل از طایفه بنی دارم است که داغ او را به دل پدرش قمر بنی هاشم علیه السلام گذارد. شهادت این پسر چهارده یا پانزده ساله، پدرش را سخت بیازرد.

آری حضرت عباس (علیه السلام) تمامی این مصائب را تحمل کرد وخود را آماده شهادت وجانبازی برای برادر ومولایش امام حسین کرد.... ادامه دارد....

منابع وپینوشتها:

1 - شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام: صفحه 104.

2 - نورالعین فی مقتل الحسین ص 40 وکبریت احمر ص 314 وسقای معرفت

3 - اسرار الشهاده ج 2 ص 398

4 - نورالعین فی المشهدالحسین ص 38 تا 41 ومطبعه المنار، تونس، اسرارالشهاده ج 2 ص 401

5 - مقتل مقرّم، ص 316.

6 - نسب قریش، ص 57.

7 - ارشاد، ص 269

8 - سردار کربلا: صفحه 322.

9 - مقاتل الطالبیین، ص 82.

10 - تاریخ طبری جلد 6، صفحه 257

11 - مقاتل الطالبین ص 54 تا 55

12 - العباس ص 203 به نقل از مقتل العباس

13 - النقد النزیه جلد 1، صفحه 99

14 - تاریخ طبری: جلد 6 صفحه 254.

15 - عبارت ابن اثیر چنین است: حتی ارثکم. احتمال مؤ لف چنین است: حتی اثارکم.

16 - شیخی علی ذوالفخار الاطوال

من هاشم الخیر الکریم المفضل

هذا حسین بن النبی المرسل

عنه نحامی بالحسام المصقل

تفدیه نفسی من اخٍ مبجّل

يا رب فامنحنى ثواب المنزل

17 - حياه الامام الحسين، ج 3، ص 262.

18 - ارشاد، ص 269.

19 - مقاتل الطالبيين، ص 83.

ص:268

تنها منجی

قمر بنی هاشم (علیه السلام) وحماسه ساحل فرات 6

اشاره

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت: 11/09 قبل از ظهر روز 1389/5/22

قمر بنی هاشم (علیه السلام) وحماسه ساحل فرات:

برای دلاورِ غیوری همچون عباس، دشوارترین مسؤولیت، ماندن برای نوبت آخر است. برای او که جانی لبریز از ایمان و قلبی سرشار از شور و شهادت طلبی داشت، ماندن تا آخرین لحظات عاشورا و تحمّل آن همه داغِ برادران و یاران و غربت و مظلومیّتِ سیدالشهدا بسیار سنگین بود، امّا تکلیفی بود که بر عهده داشت.

نیروهای تحت فرمان عباس به شهادت رسیدند. او به عنوان فرمانده بی سپاه چه می توانست بکند؟

علمدار کربلا وپند واندرز دادن دشمنان:

آن دلاور بزرگوار نیز به طرف آن مسخ شدگان هم آنان که دلهایشان تهی از مهربانی و عطوفت بود رفت، آنان را پند داد، از عذاب و انتقام الهی برحذر داشت و سپس سخن خود را متوجه عمر سعد کرد و گفت:

» ای پسر سعد ! این حسین فرزند دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که اصحاب و اهل بیتش را کشته اید و اینک خانواده و کودکانش تشنه اند، پس قدری از این آب که مهریه مام عزیزش زهراست سلام الله علیه بدهید کودکان خردسال او در میان آفتاب سوزان هلاک نشوند. آنان را آب دهید که تشنگی، جگرشان را آتش زده است. و این حسین است که باز می گوید: مرا واگذارید تا به سوی روم یا هند بروم و حجاز و عراق را برای شما بگذارم «

صاحب زبده الاسرار این مرحله را زیبا به نظم کشیده:

ص:269

کوفیان راهم به آواز جلی بس نصیحت کرد عباس علی

کاین حسین ای قوم

مرات خداست در حقیقت جنگ با حق کی رواست

یک زمانم گوش برحجت

کنید زانبیاء وقومشان عبرت کنید

کی شما را رهنما قرآن بود فرض حق، اکرام بر

مهمان بود

خاصه مهمانی که ذوالقربی است او برتمام ماسوا مولاست او

جنگ با

مولای عالم از چه رو؟ ! می نشاید باخداشد جنگجو !

توبه سوی وی کنید از

کارخویش معذرت خواهید از رفتار خویش

مظهرحق، عفوحق را آیت

است خاصه این مظهر که بهر رحمت است

گرچه بستید آب رابر روی او تاختید از

چهار سوبرسوی او

غرق خون کردید از پیر وجوان یاورانش را زکین ای دشمنان

با همه این کفروجهل وخیرگی وین همه این طغیان وظلم وتیرگی

توبه گرآرید زین

عصیان همه روکنید از کفر بر ایمان همه

من به عفواو شمارا ضامنم زآنکه باب

رحمت وعفوش منم

من همی گفتم به آواز بلند برشما از راه لطف این وعظ وپند

ورنه من از جنگ روگردان نیم بهرحق در بذل جان محکم پیم

جمله دانیدم که

حیدر زاده ام راه صحرای فنا پیموده ام

گرمراافتد زدوش امروز دست داده اید از

کین به دست حق شکست

چون براعداء صاحب پست وبلند کرد حجت را تمام

از وعظ وپند

شد نفس ها بند اندر سینه ها مشتعل شد بر گروهی کینه ها

از این سخن بعضی از آنان گریان، و پاره ای ساکت، و برخی به کناری رفته، از اسب پیاده شده، خاک بر سر ریخته و بی تابانه اشک از دیده می باریدند سکوتی هولناک نیروهای پسر سعد را فرا گرفت، بیشترشان سر فرو افکندند و آرزو کردند که به زمین فرو روند.

پس شمر بن ذی الجوشن پلید و ناپاک، چنین پاسخ داد:

» ای پسر ابوتراب! اگر سطح زمین همه آب بود و در اختیار ما قرار داشت، قطره ای به شما نمی دادیم تا آنکه تن به بیعت با یزید بدهید «. (1)

دنائت طبع، پست فطرتی و لئامت، این ناجوانمرد را تا بدین درجه از ناپاکی تنزل داده بود.... عباس در برابر این همه فرومایگی و پستی و خبث، چه می توانست بگوید یا چه کند؟

ابوالفضل به سوی برادر بازگشت، طغیان و سرکشی آنان را بازگو کرد، حضرت امام حسین علیه السلام از شنیدن کلمات آن مزدوران، آن شاگردان مکتب خیانت، و آن سگان رو سیاه، محزون و افسرده گردید. عباس علیه السلام دست به سینه ایستاده بود و بشدت از دیدگان حق بین او اشک می بارید. لشگر هیاهو کرده ناسزا می گفتند و فریاد می زدند که چرا به میدان نمی آیید در آفتاب سوختیم. از میان خیمه گاه، صدای شیون و ناله های دلخراش زنان و کودکان به گوش می رسید.

ذکر این نکته لازم است که گروهی مقتل نویسان زمان وقوع این واقعه را پس از درخواست امام حسین (علیه السلام) از عباس برای آب آوردن ذکر کرده اند... الله اعلم

عباس اجازه جنگ می خواهد:

سردار تنها و بی لشکر، احساس تنهایی و دلتنگی کرد. وقتی دید که چه ستاره های درخشانی بر زمین کربلا افتاده و چه قهرمانان آزاده ای به خون غلتیده اند و برادران و برادرزادگان و اصحابِ با وفا و مخلص امام بر ریگزار تفتیده کربلا بر خاک آرمیده اند، شوق پیوستن به آنان در درونش التهابی عجیب پدید آوردواشتیاق زایدالوصفی به شهادت، او را به حضور امام حسین کشید تا اجازه میدان و رخصتِ نبرد نهایی را بگیرد.

امّا امام اجازه نداد وگریستند وبا صدایی حزین فرمودند:» انت صاحبُ لوائی؛ تو پرچمدار منی «. یعنی اگر تو به میدان روی و کشته شوی، پرچم اردوی حسینی فرو خواهد افتاد. او به تنهایی برای امام حسین، مثل یک سپاه بود و حامی امام و مدافع خیمه ها و باز دارنده دشمنان از هجوم به زنان و کودکان. امام با بودن ابوالفضل، احساس توانمندی می کرد

امّا بی تابی عباس برای جهاد و شهادت، بیش از آن بود که بتوان او را به درنگ وا داشت، با اصرار از امام رخصت میدان طلبید و گفت:» از دست این منافقین سینه ام تنگ

شده است، می خواهم انتقام خون برادرانم را از آنان بگیرم («2)

آری، هنگامی که برادرانش، عموزادگانش و دیگر افراد کاروان را چون ستارگانی در خون نشسته دید که بر صحرا فتاده اند و جسدهای پاره پاره آنان دل را به درد می آورد، قلبش فشرده شد و از زندگی بیزار گشت. لذا بر آن شد که انتقام آنان را بگیرد و به آنان بپیوندد.

ملا حبیب کاشانی روایت میکند: در روز عاشورا حضرت عباس (علیه السلام) نزد برادرش امام حسین (علیه السلام) آمد واصرار بسیار کرد که امام به او اجازه رفتن به میدان رابدهد ولی امام حسین (علیه السلام) اجازه نمیداد عباس عرض کرد در جنگ صفین روزی به میدان جنگ رفتم وتلاش بسیار کردم هنگامی که با صورت غبارآلود ولبهای خشک نزد پدر بازگشتم مرا نزد خود طلبید غبار از چهره ام پاک کرد وبه من فرمود هنگامی که واقعه کربلا رخ داد برادرت حسین (علیه السلام) در صحرای کربلا یارویاور ندارد ویاور می طلبد دست از یاریش برمدار وجان در قدمش نثار کن... اکنون من آماده جان نثاری هستم (3)

درست است داغ آن همه شهید بر دل عباس نشسته است. دشوار است که این شیر بیشه شجاعت و نمونه والای رشادت را نگه داشت. امّا کودکان هم تشنه بودند و صدای العطش آنان بلند بود. عباس هم منصب سقایی و آب رسانی به خیمه ها را داشت.

عباس خود نیز تشنه بود، امّا وقتی نگاهش به بی تابی کودکان امام حسین (علیه السلام) و کاروان کربلا می افتاد و چهره های زرد و لبهای خشکیده آنان و مشکهای خالی را می دید و ناله های» واعطشاه «را از آن خردسالانِ گریان می شنید، تشنگی خود را از یاد می برد.

امام از برادرش خواست برای اطفالی که تشنگی، آنان را از پا درآورده است، آب تهیه کند.

در روایتی آمده خیمه ای مخصوص مشکهای آب بود عباس (علیه السلام) داخل آن خیمه شد دید که اطفال آن مشکهای خالی ونمدار رابرداشته وشکمهای خود را بر آنها میگذارند تا از عطش آنها کاسته شود حضرت به آنها فرمود: ای نور دیدگانم صبر کنید اکنون میروم وبرای شما آب می آورم...

صدای دردناک کودکان را شنید که آوای العطش سرداده بودند، لبهای خشکیده و رنگهای پریده آنان را دید و مشاهده کرد که از شدت تشنگی در آستانه مرگ هستند، هراسان شد؛ دریای درد، در اعماق وجود حضرت موج می زد، دردی کوبنده خطوط چهره اش را درهم کشید و با شجاعت به فریادرسی آنان برخاست و مشک را برداشت...

در ریاض المصائب و مهیج الاحزان و غیر آن روایت کرده اند: فلما اجاز الحین علیه السلام اخاه العباس للبراز برز کالجبل العظیم و قلبه کالطود الجسیم لانه کان فارسا هماما و بطلا و ضرغاما و کان جسورا علی الطعن و الضرب فی میدان الکفاح و الحرب،

به روایت اکسیر العبادات: حضرت ابوالفضل علیه السلام، هنگام وداع با برادر، رو به آسمان نمود و عرض کرد: خدایا، می خواهم به وعده ام) آبرسانی به خیام حرم (وفا کنم و این مشک را برای این کودکان تشنه کام، پر از آب نمایم.

سپس پیشانی امام حسین علیه السلام را بوسید و به سوی فرات حرکت کرد....

در اینجا تذکر نکاتی لازم است:

اولا

طبق گفته تاریخ به نظر میرسد حضرت عباس (علیه السلام) اندکی قبل از شهادت خود دوبار برای آوردن به سوی دشمن حرکت کرد بار اول آنها را نصیحت کرد اما در آنها تاثیر نداشته وبه سوی امام باز میگردد بار دوم با آنها درگیر میشود وعباس (علیه السلام) به شهادت میرسند

نکته دوم

همراهی امام حسین با ایشان دریکی از این دومرحله است که طبق گفته برخی تاریخ نویسان خود امام حسین (علیه السلام) برای آب آوردن سوار اسب میشود وعباس (علیه السلام) نیز همراه ایشان میروند ودرگیری شدیدی بوجود می آید ومیان عباس وامام جدایی می افتد امام زخمی شده وبه خیمه ها باز میگردد ولی عباس می ماند ... عده ای گفته اند عباس پس از

نصیحت آنان ویا درگیری شدید وزخمی شدن برمیگردد عده ای گفته اندکه امام حسین وحضرت عباس با هم برای آب آوردن حرکت کردند وبا لشکریان درگیر شدند وعباس زودتر از امام به آب رسید وبا هم رجز میخواندند تا اینکه عباس بر زمین می افتد وحسین هنگام شهادت خود را به برادر میرساند و عباس در همانجا شهید میشود حال یا این همراهی برای بار اول بوده یا بار دوم که عباس شهید میشود ویا قبل از این دو بوده الله اعلم

امابیشتر مورخان زمان آن را بار دوم نقل کرده اندوگفته اند وقتی عباس مامور آب آوردن شد امام فرمودند با هم به طرف شریعه حرکت میکنیم وچون دشمن مانع شد آن دو بزرگوار به جهاد پرداختند ودر هنگام کارزار عباس پیش روی مولایش به کشتن دشمنان حضرت پرداخت ودر حقیقت دفاع از امام میکرد تا اینکه بر اثر جنگ میان آن دو جدایی افتاد وعباس زودتر به آب رسید وامام میجنگید... ودر آن جدایی حضرت سقا به شهادت رسید وامام تنها شد تا آنکه صدای برادر را شنید وبر بالینش رفت... (4)

واینک این ماجرا را آنگونه که در اکثر کتب ذکر شده نقل میکنیم سپس به شهادت عباس (علیه السلام) میپردازیم:

حمایت عباس از مولایش امام حسین (علیه السلام):

گفته میشود که هنگامی که تمامی یاران شهید شدند تشنگی برکودکان و حسین بن علی (علیه السلام) غلبه کرده بود امام حسین (علیه السلام) که صدای العطش کودکان رامیشنید طاقت نیاورد وخود هم برای آب آوردن سوار بر اسب شد امام وسردار کربلا برای آب آوردن مهیا شدند امام سوار بر اسب شد و به قصد فرات، بر بلندی مشرفِ بر آب بالا آمد. می خواست خود را به آب فرات برساند. عباس هم در برابر او بود و مراقب حضرت. فرمان به سپاه کوفه رسید که مانع ورود امام به فرات شوند، چون می دانستند اگرامام آب بنوشد و رمقی تازه کند، تلفاتشان بسیار خواهد بودحضرت عباس پیشاپیش امام هم علمداری میکرد ووهم خود را به آب رسانده بود ومشک راپراز آب نمود وسوار براسب شد در این هنگام مردکی از لشگرگاه دشمن فریاد برآورد نگذارید امام به فرات

دست یابد وامام اورانفرین کرده وفرمودند خدایا تشنگی وعطش رابراو چیره کن آن مرد نابکار خشمگین شدوتیری به طرف امام رها نمود که بر فک آن حضرت اصابت کرد حضرت تیر را خارج کرد وبنابه نقلی عباس (علیه السلام) خود رابه حضرت رسانید وآن را خارج نمود (5) امام دودست مبارک را برزیر چانه گشود همین که دوکف حضرت پراز خون شد آن رابه طرف آسمان ریخت وفرمود خدایا از آنچه بر فرزند دختر پیامبر می آید به تو شکایت میکنم... گروهی در برابر امام صف آرایی کردند و تیراندازی به سوی امام آغاز شد. پانصد نفر مأمور بر آب بودند و در آن هیاهو میان امام و عباس فاصله انداختند. گرد عباس را گرفتند و او را از حسین بن علی جدا کردند. آنها دریافته بودند تا عباس را به شهادت نرسانند کار کربلا یکسره نمی شود..... (6) مرحوم حاج شیخ عباس قمی می نویسد: در هنگامی که حضرت عباس (علیه السلام) همراه با برادر می جنگید تیری به پیشانی مبارک سیدالشهدا اصابت کرد که حضرت با سرعت وشتاب هرچه تمام تر خود را به امام رسانید وتیر را خارج نمود.... دوباره بین عباس وامام جدایی افتاد وعباس خود را به آب رسانید وبا تکان دادن دست خود ورجز خواندن به امام فهماند که به آب رسیده

چگونگی شهادت سپهسالار عشق:

عباس با مشک خود را به ساحل فرات رسانید تنها چیزی که درذهنش بود رساندن آب به خیمه ها بودبه گفته تاریخ چهار هزار یا ده هزار نفر نگهبان آب فرات بودند، به آنها حمله کرد، آنان را پراکنده ساخت، حلقه محاصره را درهم شکست دشمنان شش بار به او حمله کردند تا نگذارند او خود را به آب برساند، ولی آن حضرت ضربا تی سنگین بر آنها وارد ساخت و پس از کشتن تعداد بسیاری از آنان) به روایتی هشتاد نفر از آنها (خود را به آب رسانید و آنجا را در اختیار گرفت....

جگرش از شدت تشنگی چون اخگری می سوخت، مشتی آب برگرفت تا بنوشد، لیکن به یاد تشنگی برادرش و بانوان و کودکان افتاد، آب را ریخت... جان عباس با جان حسین پیوند داشت، یک روح در دوبدن بودند. عباسِ وفادار چگونه از شطّ فرات آب

ص:275

گوارا بنوشد، در حالی که لبهای حسین از تشنگی خشکیده است؟ هرگز، این رسم وفا به برادر نیست. او باخودگفت:

» ای نفس! پس از حسین، پست شو و پس از آن مباد که باقی باشی، این حسین است که جام مرگ می نوشد ولی تو آب خنک می نوشی، به خدا این کار خلاف دین من است «(7)

و به نقل بعضی، عباس در آن هنگام فرمود: سوگند به خدا لب به آب نمی زنم، در حالیکه آقایم حسین علیه السلام تشنه باشد: والله لا اذوق الماء و سیدی الحسین عطشانا،

عقل سوداگر می گوید: آب بیاشام تا نیرو بگیری و بتوانی خوب بجنگی، ولی عشق و وفا و صفا می گوید: برادرت و نور دیدگان برادرت تشنه اند، چگونه تو آب بنوشی و آنها تشنه باشند (8)

عقل گفتش تشنه کامی، نوش کن عشق گفتش بحر غیرت جوش کن

آب گفتش بر صفای من نگر قلب گفتش در وفای من نگر

عافیت گفتش کف آبی بنوش عاطفت گفتش که چشم از وی بپوش

تشنگی گفتش تو را سازم هلاک رستگی گفتش که از مردن چه باک؟

او آب را بر فرات ریخت. به یاد عطش حسین، آب ننوشید تا خودش نیز همچون برادرش لب تشنه شهادت را استقبال کند و به این صورت، آموزگار راستین وفا باشد.

آب می خواست ببوسد لبت، امّا هیهات این سبک مایه، کم از همّت و مقدار تو

بود

به یاد وصیت پدر:

عباس در آن هنگام به یاد وصیت پدر افتاده بود... بعضی نقل کرده اند: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در شب 21 رمضان سال چهلم هجری شب شهادت خویش ابوالفضل العباس علیه السلام را در اغوش

گرفت و به سینه چسبانید و فرمود: پسرم بزودی در روز قیامت به وسیله تو چشمم روشن می گردد. آنگاه افزود:

ولدی، اذا کان یوم عاشوراء و دخلت المشرعه، ایاک تشرب الماء و اءخوک الحسین عطشان، پسرم هنگامی که روز عاشورا فرا رسید وبر شریعه آب وارد شدی ،

مبادا آب بیاشامی در حالیکه برادرت تشنه است. (9)

آری انسانیت، این فداکاری را پاس می دارد و این روح بزرگوار را که در دنیای فضیلت و اسلام می درخشد و زیباترین درسها را از کرامت انسانی به نسلهای مختلف می آموزد، بزرگ می شمارد.

این ایثار که در چهار چوب زمان و مکان نمی گنجد از بارزترین ویژگیهای آقایمان ابوالفضل بود. شخصیت مجذوب حضرت و شیفته امام نمی توانست بپذیرد که قبل از برادر آب بنوشد. کدام ایثار از این صادقانه تر و والاتر است؟

پر کرد مشک و پس کفی از آب بر گرفت

می خواست تا که نوشد از آن آب خوشگوار

آمد به یادش از جگر تشنه حسین علیه السلام

چون اشک خویش ریخت ز کف آب خوشگوار

شد با لبان تشنه ز آب روان بیرون

دل پر ز جوش و مشک به دوش آن بزرگوار

کردند جمله حمله بر آن شبل مرتضی

یک شیر در میانه گرگان بی شمار!

یک تن کسی ندیده چندین هزار تیر

یک گل کسی ندیده چندین هزار خار!

قمر بنی هاشم، سرافراز، پس از پر کردن مشک آب، راه خیمه ها را در پیش گرفت و این عزیزترین هدیه را که از جان گرامیتر می داشت با خود حمل می کرد. در بازگشت، نگهبانان شطّ فرات، راه را بر او بستند. عباس چاره ای جز نبرد با آنان نداشت با دشمنان خدا و انسانهای بی مقدار، درآویخت، جنگی سخت میان سقای کربلا و آن فرومایگان در گرفت. عباس بن علی گوشه ای از شجاعت خویش را نشان داد. هیچ کس به تنهایی

جرأت رویارو شدن با او را نداشت، از این رو به صورت گروهی بر او می تاختند تا در محاصره اش قرار دهند. او نمی خواست با آنان رسماً جنگ کند. هدفش آن بود که آب

ص:277

را سالم به خیمه ها برساند. او را از همه طرف محاصره کردند و مانع از رساندن آب به تشنگان خاندان نبوت شدند. البته لازم به ذکر است که حضرت در آن هنگام فقط به فکر رساندن مشک به خیمه ها بود وجنگیدن او بیشتر به خاطر دفع حمله دشمنان وشکستن حلقه محاصره آنان بود والا چه کسی جرات داشت به حضرت نزدیک شود !! او کوتاهترین راه را برای رسیدن به خیمه ها انتخاب کرده بود از هر طرف بر او حمله آوردند و عباس شمشیر می زد و راه میگشود و پیش می آمد حضرت با خواندن رجز زیر، دشمنان را تار و مار کرد و بسیاری را کشت:

» از مرگ هنگامی که روی آورد بیمی ندارم، تا آنکه میان دلاوران به خاک افتم، جانم پناه نواده مصطفی باد ! منم عباس که برای تشنگان آب می آورم و روز نبرد از هیچ شری هراس ندارم (10)

با این رجز، دلیری بی مانند خود را آشکار ساخت، بی باکی خود را از مرگ نشان داد و گفت که: با چهره خندان برای دفاع از حق و جانبازی در راه برادر به استقبال مرگ خواهد شتافت. سر افراز بود از اینکه مشکی پرآب برای تشنگان اهل بیت می برد.

سپاهیان از برابر او هراسان می گریختند، عباس آنان را به یاد قهرمانیهای پدرش، فاتح خیبر و درهم کوبنده پایه های شرک، می انداخت؛

عباس همچنان میجنگید با اینکه نیروهای دشمن دایره وار او را در میان گرفته بودند، اصلا از کثرت اعدا نیندیشید و حیدر وار بر آن گرگان آدمخوار حمله برد. اما پایداری آن رادمرد الهی با خیانت دشمن شکسته شد لیکن یکی از بزدلان و ناجوانمردان کوفه بنام نوفل بن ازرق یزید بن ورقاء جهنی) عده ای نام او را زیدبن ورقاء جهنی گفته اند وطبری نام پدر اورا رقاد بنی میداند (در کمین حضرت نشست و از پشت نخلی بتاخت و از پشت به ایشان حمله کرد و به معاونت حکیم بن طفیل سنبسی دست راست آن حضرت را از تن جدا کرد. (11) دستی که همواره بر سر محرومان و ستمدیدگان بود و از حقوق آنان دفاع می کرد. که ناگاه نور چشم علی مرتضی علیه السلام جلدی کرد و مشک را به دوش چپ افکند و تیغ را به دست چپ گرفت (12) قهرمان کربلا این ضربه را به هیچ گرفت و به رجزخوانی پرداخت:

به خدا قسم ! اگر دست راستم را قطع کردید، من همچنان از دینم دفاع خواهم کرد و از امام درست باور خود، فرزند پیامبر امین و پاک، حمایت خواهم نمود (13)

چو دست راست جداشد ز پیکر عباس گریست عرش به حال برادر عباس

شکست پشت رسول از شکسته بازویش

وخمید قد علی چون هلال ابرویش

جهان به دیده مظلوم کربلا شب شد

سپهر گفت اسیری نصیب زینب شد

با این رجز، اهداف بزرگ و آرمانهای والایی را که به خاطر آنها می جنگید، نشان داد و روشن کرد که برای دفاع از اسلام و امام مسلمانان و سید جوانان بهشت، پیکار می کند. اباالفضل، گاهی نعره می زد و خروش بر می آورد تا در دل مهاجمان هراس افکند و گاهی رجز می خواند. خروشهای عباس در میدان نبرد، عصاره همه فریادهای درگلو بشکسته حق طلبان بود. عباس، درحالی که شمشیر را به دست چپ گرفته بود، به پیکار خویش ادامه داد

اندکی دور نشده بود که حکیم بن طفیل درکمین حضرت نشست و دست چپ ایشان را ازپایان ساعد قطع کرد. (14) حضرت به گفته برخی منابع مشک را به دندان گرفت وپرچم را به سینه خود چسبانده ونگه داشته بود این شیوه چون رفتار عمویش جعفرطیار در جنگ موته بود هنگامی که دو دستش را قطع کردند حضرت بدون توجه به خونریزی و درد بسیار، برای رساندن آب به تشنگان اهل بیت با رکاب شروع به تاختن کردوفقط به فکر رساندن آب به خیمه ها بود

حقیقتاً این بالاترین مرحله شرف، وفاداری و محبت است که انسانی از خود نشان می دهد. در این وقت نیز با نفس خود می گفت

یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمه الجبار

مع البنی سید المختار مع جمله السادات و الاطهار

قد قطعوا ببغيهم يساری فاصلهم يا رب حر النار

يعنی: ای نفس، از هجوم و حمله کفار ترس و واهمه به خود راه مده و شاد و

ص:279

خرسند باش د به ملاقات رحمت خداوند جبار در جوار پیغمبر بزرگوار سید ابرار احمد مختار. این گروه اشرار دست چپ مرا بریدند؛ پس ای پروردگار من، ایشان را به آتش شرربار دوزخ افکن...

گرمراافتاد ازتن دست راست شکر حق دارم که دست چپ بجاست

آن که تن را پی کند در راه دوست

تیغ وزوبین نرگس وریحان اوست

جمله میدانید حیدر زاده ام

جان خود درراه جانان داده ام

دست من بالای دست ماسواست

دست سرباز حسین دست خداست

گرنیفتد از بدن در عشق یار

دست باشد دربدن بهر چه کار؟ (15)

دشمن که پی به عظمت وشهامت عباس برده بود آخرین چاره در تیرباران کردن حضرت دید.... بنابربرخی روایات زمانی که قمر بنی هاشم علیه السلام مشک را پر کرد و بر اسب سوار شد، آن دریای لشگر هجوم آوردند و چون سدی آهنین راه را بر او بستند و آن سلاله طیبین را هدف تیر قرار دادند. چهار هزار تیر انداز آنچنان بدن قمر بنی هاشم علیه السلام را آماج تیر قرار دادند که زره بر تن وی همچون پوست خارپشت می نمودتا زمانی که مشک سالم بود، قمر بنی هاشم علیه السلام با رکاب همی اسب را می راند، بدان امید که از انبوه لشگر بیرون آید. حضرت عباس علیه السلام در کربلا چنان شجاع بود که که دشمن انگشت حیرت به دهان گرفت و گفت :

که یا رب چه زور و چه بازوست این

مگر با قدر هم ترازوست این

در حالی که او سوار اسب میتاخت تیری به مشک اصابت کرد و آب آن را فروریخت. سردار کربلا ایستاد، اندوه او را فراگرفت، ریخته شدن آب برایش د سنگین تر از جدا شدن دستانش بود. دوست میداشت به جای آب جان از بدنش بیرون میرفت

ص:280

آری در اینجا دیگراحتیاجی نبود که برای شهادت حضرتش عمود آهنی به کاررود خدالعنت کند آن تیرافکن راکه تیر به مشک زد وخدالعنت کند همه ظالمان روزگار را....

دلشاد که گرزدست شد دست آبیش برای کودکان هست

چون عمر گل، این نشاط کوتاه تیرآمدومشک بردرید آه

این لحظه چه گویم اوچهاکرد تنها نگهی به خیمه ها کرد

ناگهان پیکان دیگری بر سینه مبارکش وارد شد؛ و تیری هم به چشم ایشان اصابت کرد (16) و نیز ملعونی از قبیله بنی دارم از پشت سر آن حضرت آمد وبه ایشان حمله کرد و عمودی آهنی بر فرق قمر بنی هاشم علیه السلام فرود آورد فرق ایشان شکافت و آن حضرت از روی اسب با صورت بر روی زمین افتاد، (17)

چشمم از اشک پر و مشک من از آب، تهی است

جگرم غرقه به خون و تنم از تاب، تهی است

به روی اسب، قیامم به روی خاک، سجود

این نماز ره عشق است، از آداب، تهی است

و در اینجا بود که ناله اش بلند شد: یا اخاه ادرک اخاک) ای برادر برادرت رادریاب (وآخرین سلام و درودش را برای برادر فرستاد:

یا اباعبداللّه ! سلامم را بپذیر.

چون که دست چپ فتاد از پیکرم سربیندازم به پای سرورم

هین مترس عباس از تیر بلا جان سپرکن پیش تیغ ابتلاء

سینه ات چون شد زپیکان چاک چاک چشم راکن وقف بر تیر هلاک

چشم ودست وسر چه دادی بی درنگ استخوان خویش را کن وقف سنگ

چون نمان هیچ آثاری به جا گودر آن دم یا اخا رفتم بیا (18)

باد، صدای عباس رابه امام رساند، قلبش شرحه شرحه شد، دلش ازهم گسیخت ، چون شهاب ثاقب به طرف علقمه شتافت، با دشمنان درآویخت، حلقه محاصره دشمن راشکافت وشمار زیادی از آنان رابه هلاکت رساند وخود رابه برادر رسانید

ص:281

رسانید خود را چو شهباز حق به بالین وی دید نیمی رمق

تنی دید مانند جان در برش مشک، پریشان، چو مغز سرش

لازم به ذکراست که عباس (علیه السلام) درتمامی دوران حیات خود احترام برادر را نگاه میداشت هرگز در پیشگاه امام حسین (علیه السلام) نمی نشست مگرآنکه حضرتش اجازه فرماید وبرخورد او با امام حسین (علیه السلام) همانند برخورد بنده ای بود در مقابل سرورش واز روی ادب هیچگاه امام را خطاب به برادر نمی کرد وهمیشه ایشان را با القابی مثل آقا، سرورمن، اباعبدالله وپسر رسول خدا صدامیزد

واینک هنگام شهادت این اولین بار بود که او امام را برادر صدامیزدشاید به این دلیل باشد که او فاطمه زهرا (س) را در آن هنگام دیده بود که با گریه خطاب به عباس (علیه السلام) گفته بود: پسرم...

رسید ناله در حرم به گوش شاه محترم

اخی بیاتودربرم نگربه حال مضطرم

شنید آن امیر حی به یک قدم نمودطی

بگفت آمدم زپی فدای قامتت شوم

شهادت در آغوش برادر:

امام حسین (علیه السلام) بر سر او حاضر شد در آنجا، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را در کنار فرات تشنه و در خون آغشته و هر دو دست قطع شده بدید. آن بدن پاره پاره را همی نظاره می کرد و با آواز بلند می گریستامام سخت تحت تاثیر این واقعه قرار گرفته بودبر سر پیکر برادر ایستاد، خود را بر روی او انداخت سر او را در دامن خود نهاد وخاک و خون را از آن زدود و بلند گریست و با اشکش او را شستشو داد و با قلبی آکنده از درد و اندوه گفت:«» اخی ابالفضل !...

الان انکسر ظهری و قلت حیلتی و شمت بی عدوی، آه! اینک کمرم شکست و راهها بر من بسته شد) تدبیرم گسست (و دشمن شاد شدم ». (19)

امام خم شد و برادر را بوسید، در حالی که اشک بر گونه مبارک و محاسن شریفش

ص:282

جاری شده بود. روایت شده امام با اندوه وگریه بسیارسربرادر رابردامن خود گذاشت وخون از چشمان مبارک حضرت عباس (علیه السلام) پاک کرد حضرت عباس برادر رامشاهده کرد وگریست امام حسین (علیه السلام) فرمودند: برای چه گریه میکنی ای اباالفضل ؟

آن بزرگوار عرض کرد: ای برادر ای نورچشمم! چگونه گریه نکنم وشما کنارم آمدی وسرم از خاک برداشتی بعد از ساعتی چه کسی سر شمارااز خاک برمیدارد وکی خاک از صورتت پاک می کند؟ آنگاه روح پاکش به جنان پرواز کرد امام حسین با گریه گفتند ای برادر ای عباس! (20)

صابرهمدانی چه زیبا این لحظه راسروده:

تارسید آن مظهر حق مجید برسر نعش ابوالفضل رشید

دید اعدااینقدر

کوشیده اند تاکه سروش رابه گل پوشیده اند

غنچه های نوکپیکان عدو سربه سر

بشکفته گل از زخم او

هردودستش چون دوشاخ ارغوان برزمین افتاده از بادخزان

بندهرعضوش ازهم بگسیخته برزمین چون توده گل ریخته

باغ عمرش موسم

حسن عمل رفته برتاراج گلچین اجل

از زمینش دید بردارد اگر همچوگل ریزد به

روی یکدگر

خواست بگذارد سر زانو سرش تا دهد تسکین دل غم پرورش

گشت

بی طاقت، به بالینش نشست گفت: از بارغمت پشتم شکست

امام با اندامی درهم شکسته، نیرویی فروریخته و آرزوهایی بر باد رفته به برادرش خیره شد و آرزو کرد قبل از او به شهادت رسیده باشد. سید جعفر حلی حالت امام را در آن لحظات، چنین وصف کرده است:

» حسین به طرف شهادتگاه عباس رفت در حالی که چشمانش از خیمه ها تا آنجا را کاوش می کرد. جمال برادر رانهان یافت، گویی ماه شب چهارده که زیر نیزه ها شکسته نهان باشد، بر پیکر او افتاد و اشکش زمین را گلگون کرد. خواست او را ببوسد، لیکن جایی در بدن او در امان از زخم سلاح نیافت تا ببوسد، فریادی کشید که در صحرا پیچید و سنگهای سخت را از اندوهش به درد آورد:

ص:283

برادرم! بهشت بر تو مبارک باد، هرگز گمان نداشتم راضی شوی که در تنعم باشی و من مصیبت تو را ببینم برادرم! دیگر چه کسی دختران محمد را حمایت خواهد کرد، که ترحم می خواهند لیکن کسی به آنان رحم نمی کند.

پس از تو نمی پنداشتم که دستانم از کار بیفتد، چشمانم نابینا شود و کمرم بشکند.

برای غیر تو سیلی به گونه می نوازند و اینک برای تو است که با شمشیرهای آخته به پیشانیم کوبیده می شود.

میان شهادت جانگداز تو و شهادت من، جز آنکه تو را می خوانم و تو از نعیم بهره مندی، فاصله ای نیست

این شمشیر تو است، دیگر چه کسی با آن، دشمنان را خوار می کند؟! این پرچم توست، دیگر چه کسی با آن پیش خواهد رفت؟! برادرم! مرگ فرزندانم را بر من سبک کردی و زخم را تنها زخم دردناکتر، تسکین می دهد (»21)

این شعر توصیف دقیقی است از مصایبی که امام پس از فقدان برادر، به آنها دچار شدند. شاعر دیگری به نام حاج محمد رضا ازدی وضعیت امام را چنین توصیف می کند:

خود را بر او انداخت درحالی که می گفت:

امروز شمشیر از کف افتاد، امروز سردار سپاه از دست رفت، امروز راه یافتگان، امام خود را از دست دادند، امروز جمعیت ما پریشان شد. امروز پایه ها از هم گسیخت، امروز چشمانی که با بودنت به خواب نمی رفتند آرام گرفتند و خوابیدند و چشمانی که به راحتی می خوابیدند از خفتن محروم شدند.

ای جان برادر! آیا می دانی که پس از تو لئیمان بر تو تاختند و یورش د آوردند، گویی آسمان به زمین آمده است یا آنکه قله های کوهها فرو ریخته است، لیکن یک چیز مصیبت تو را برایم آسان می کند؛ اینکه به زوردی به تو ملحق می شوم و این خواسته پروردگار داناست (22)

با این همه هرچه شاعران و نویسندگان بگویند و بنویسند، نمی توانند ابعاد مصیبت امام، رنج و اندوه کمرشکن و سوگ او را کاملاً تصویر کنند.

ص:284

پس از شهادت عباس (علیه السلام):

جراحات وارده بر حضرت عباس (علیه السلام) آنقدر زیاد بود که امکان تکان دادن وبلند کردن آن وجود نداشت زیرا امکان از هم پاشیدن اعضای بدن وجود داشت

گفته شده که:

حضرت سیدالشهدا علیه السلام از کثرت جراحات وارده بر بدن قمر بنی هاشم علیه السلام ممکن نشد آن بدن را از جای خود حرکت بدهد، لذا بدن را به حال خود گذارد و با چشم اشکبار و دل داغدار به سوی خیمه مراجعت نمود (23)

امام حسین (علیه السلام) برادر را در جای خود رها کرد تا شاید بعد از شهادتش از همگان ممتاز باشد و قبر او محل رسیدگی به حوائج امت اسلامی شود. حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام) همانگونه که روز عاشورا حلقه وصلی بین امام و همه شهدا بود، هنوز هم این منسب را داراست. البته در این مورد روایاتی بسیار وجود دارد که گویای آن است که هنگامی که امام حسین (علیه السلام) بربالین عباس (علیه السلام) رسید عباس خود از برادر خواست که او را به خیمه ها نبرد مثلا یکی از افاضل در مقتل خود آورده است که: چون امام حسین علیه السلام بر سر نعش د برادر مظلوم خود رسید و آن بزرگوار وفادار را به آن حالت دید، گریست و فرمود: وا اخاه و اعباساه الان انکسر ظهری وقلت حیلتی

زمانی که خواست بدن زخمدار برادر وفادار خود را به سوی خیمه ها ببرد، ابوالفضل علیه السلام چشم حق بین خود را باز کرد و دید برادر بزرگوارش در بالای سر او ایستاده می خواهد بدن او را از میان خاک و خون بردارد. عرض کرد: ای برادر، چه اراده داری؟ فرمود: می خواهم ترا به خیمه ها ببرم. عرض کرد ترا به حق جدت قسم می دهم که مرا در همین جا بگذار و به سوی خیمه ها نبر!

حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: به چه سبب پیکر ترا در اینجا بگذارم؟ عرض کرد: به چند جهت؛ اول آنکه به دخترت سکینه وعده آب داده بودم، و چون نتوانستم به او آب برسانم از وی خجالت می کشم. (24) واینکه تو سرور وآقایم هستی وخجالت میکشم بر دوش تو سوار شوم دیگر آنکه، من علمدار و سردار لشگر تو بوده

ام، چون این گروه اشرار مرا کشته ببینند جرات و جسارت ایشان بر شما زیاد می شود.

گفت حاجت چیست؟ گفت ای پادشاه بحروبر

تا نفس باقی است جسمم را سوی خرگه مبر

از سکینه بس خجل گشتم شها حاکم به سر

آرزوی آب از من داشت با چشمان تر

شد امیدش نامید وریخت برجانش شرر

دانم از چشمش توان وطاقت وآرام ریخت

این بگفت ومرغ روح اندر قدوم شاه ریخت

شاه را روح وروان از جسم وجان ناگاه ریخت

امام حسین (علیه السلام) فرمود: خدا ترا از جانب برادر خود جزای خیر بدهد، زیرا که در حال حیات و ممات خود مرا یاری کردی (25)

مرثیه خوانی امام حسین برای برادر:

به روایت بعضی، حضرت این مرثیه را در بالای سر حضرت عباس علیه السلام خواند:

اخی یا نور عینی یا شقیفی فلی قد کنت کالر کن الوثیق

ای برادر وفادار من وای نور دیده و پارع تن من، تو برای من همچون ستونی استوار بودی

ایا ابن ابی نصحت اخاک حتی سقاک الله کاسا من رحیق

ای فرزند پدر من، تو برادر خویش را یاری و نصرت نمودی تا اینکه خدا ترا با کاسه ای سرشار از شراب خوشگوار بهشت سیراب نمود.

ایا قمرا منیرا کنت عونی علی کل النوائب فی المضیق

ای ماه درخشان و عالمتاب، تو مرا در سختیها و تنگیها یار و یاور بودی.

فبعدک لا تطیب لنا حیاه سنجمع فی الغداه علی الحقیق

پس، بعد تو زندگی برای ما گوار نخواهد بود وبی هیچ شک و شبهه ای فردا) در

ص:286

بهشت نعمت حق (گرد خواهیم آمد.

الا لله شکوای و صبری و ما القاه من ظماء وضیق

از آنچه، از تشنگی و سختی، دیده و چشیده ام تنها به درگاه الهی شکایت می برم و برای او صبر می کنم

این گونه آن حیات نورانی به فرجام خونین شهادت انجامید وعباس، در کنار آب، پس از جهادی عظیم و نبردی حماسی جان باخت و پیکر خونین و فرق شکافته و دستان بریده اش در ساحل فرات، سندی برای وفای او شدند.

بنابر روایات امام حسین (علیه السلام) ناگهان مشاهده کرد که دشمن حمله به سوی خیمه هارا آغاز کرده وی بافریادی جانکاه بانگ برآورد: آیا یاری کننده ای نیست که مارا یاری کند؟ آیا فریادرسی نیست که به فریاد مابرسد؟ آیا خواستارحقی نیست که مارایاری کند؟ آیا هراسناکی از آتش جهنم نیست که از مابه دفاع بپردازد؟

همین که امام به طرف خیمه ها حرکت کرد دشمن از هجوم منصرف شده وامام با کمری شکسته وقلبی داغدار وچشمی گریان به سوی خیمه پیش رفت واین درحالی بودکه اشکهای خود را با آستین پاک میکرد (26)

بنابرروایاتی پس از شهادت عباس بن علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام به سپاه دشمن حمله کرد و از راست و چپ بر آنان شمشیر می زد و سپاهیان کوفه از مقابلش می گریخت. امام می فرمود:» کجا فرار می کنید؟ شما برادرم را کشتید ! کجا فرار می کنید؟ شما بازوی مرا شکستید ! «سپس به خیمه ها بازگشت. نویسندگان مقتلها نقل می کنند امام هنگامی که از کنار پیکر برادر برخاست، نمی توانست قدم بردارد و شکست برایشان عارض شده بود، لیکن حضرت صبور بود، با چشمانی اشکبار به طرف خیمه ها رفت

رفتی وبردی زدل صبروشکیب خوب بنهادی برادر راغریب

از حسینت کی جدایی داشتی چون چنین تنها مرابگذاشتی؟

بی تو یکساعت دلم با خویش نیست گرچه یک ساعت جدایی بیش نیست

زان نمی گویم که کی بینم تورا چون که منهم می رسم از پی تورا

تازپاافتادی ورفتی زدست تیرهجرانت مرادر دل نشست

پیش از این از بیم تیغت صبح وشام

خواب راحت بود بر دشمن حرام

دیگر امشب خواب راحت میکنند شادمانی زین جسارت میکنند

لیک چشم هریک از اطفال زار هست زین پس کوکبی شب زنده دار

اهل بیتم دیده بر راه تواند بی خبراز قتل ناآگاه تواند

قدبرافرازی علی را یادگار کودکانم رابرآر از انتظار

بی تو ای میر سپاه تشنه کام با چه رویی روکنم اندر خیام؟

گربگویم شد علمدارم شهید محشری دیگر شود از نو پدید

گربدین حالت سکینه پی برد در حرم چون گل گریبان میدرد

بردن خبر شهادت عباس به خیمه ها:

امام به خیمه ها رسید حضرت سکینه سلام الله علیه با مشاهده پدر بزرگوار خود از جای برخواست و جلوی اسب آن حضرت را گرفت و عرض کرد: ای پدرآیااز عمویم عباس خبر داری؟ (27) می بینم در آمدن خود تاخیر کرد، او به من وعده آب داده بود و عادت او چنین نبود که به وعده خود وفا نکند

امام غرق گریه شد و با کلماتی بریده بریده از شدت گریه خبر شهادت او را داد.

وگفت:

ای دخترم، عمویت عباس علیه السلام شهیدشد و روح او به سوی باغهای بهشت پرواز نمود.

سکینه دهشت زده مویه اش بلند شد. هنگامی که نواده پیامبر اکرم، زینب کبری (علیها السلام) از شهادت برادرش که همه گونه خدمتی به خواهر کرده بود، مطلع شد، دست بر قلب آتش گرفته خود نهاد و فریاد زد:» آه برادرم! آه عباسم! آه از بی یاوری، آه که دیگر بعد از تو پناهی ندارم چقدر فقدانت بر ما سنگین است وای از این فاجعه! وای از این سوگ بزرگ (28»)

زمین از شدت گریه و مویه لرزیدن گرفت و بانوان حرم که یقین به فقدان برادر یافته

ص:288

بودند، سیلی به گونه ها نواختند. سوگوار اندوهگین، پدر شهیدان نیز در غم و سوگ آنان شریک شد و گفت:

» یا ابالفضل ! چقدر فقدانت بر ما سنگین است. «

امام می گریست وی پس از فقدان برادر که در نیکی و وفاداری مانندی نداشت، احساس د تنهایی و بی کسی کرد. فاجعه مرگ برادر، سخت ترین فاجعه ای بود که امام را غمین کرد و او را از پا انداخت هنگامی که حضرت ابوالفضل (علیه السلام) به شهادت رسید یکی از لشکریان یزید به عمرسعد شهادت امام حسین (علیه السلام) راتبریک گفت به او گفتند که امام هنوز زنده است گفت: تونمی دانی عباس که کشته شد گویا سین کشته شده (29)

بدرود، ای قمر بنی هاشم !

بدرود، ای سپیده هر شب !

بدرود، ای سمبل وفاداری و جانبازی !

سلام بر تو ! روزی که زاده شدی، روزی که شهید شدی و روزی که زنده، برانگیخته می شوی

منابع وپینوشتها:

1 - مقتل الحسین ص 335 وکتاب یاران شهید حسین بن علی ص 306 وچهره درخشان قمر بنی هاشم ج 1 ص 210

2 - عوالم العلوم ج 17 ص 284، البطل العلقمی ج 3 ص 231 به نقل از مصائب المعصومین ص 259 تالیف عبدالرزاق یزدی، جلاء العیون ص 573 وناسخ التواریخ

3 - تذکره الشهداص 255

4 - بطل العلقمی ج 3 ص 229 به نقل از اخبارالطوال ص 255 ومعالی السبطین ج 1 ص 432 به نقل از مقاتل الطالبین

5 - نفس المهموم ص 136

6 - عوالم ج 17 ص 292، الارشاد ج 2 ص 79 وتاریخ طبری ج 5 ص 79

7 - بحارالانوار ج 45 ص 41، مقتل العوالم ص 94، یاران شیدای حسین بن علی ص 307 وکتاب سردار کربلا ص 288

یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لاکنت ان تکونی

هذا الحسین وارث المنون وتشربین بارد المعین

تاللّه ماهذا فعال دینی

8 - سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله، به نقل از بحار: جلد 45، صفحه 41 و ترجمه مقتل الحسین ابی مخنف: صفحه 97.

9 - سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله، به نقل از معالی السبطین: جلد 1، صفحه 454.

10 -

لا ارهب الموت اذ الموت زقا حتی اواری فی المصالیت لقی

نفسی لسبط المصطفی الطهر وقا انی انا العباس اعدو بالسقا

ولا اخاف الشر یوم الملتقی

11 - تاریخ الامم والملوک ج 5 ص 468

12 - انصارالعین ص 62

13 - واللّه ان قطعتم یمینی

انی احامی ابدا عن دینی

وعن امام صادق الیقینی

نجل النبی الطاهر الامینی

14 - مناقب آل ابی طالب ج 4 ص 108

15 - ! رياض القدس قزوينى ج 2 ص 81

16 - بحارالانوار ج 45 ص 42

17 - مراجعه شود به بطل العلقمى ج 3 ص 239

18 - رياض القدس ج 2 ص 8

ص:290

19 - قاموس الرجال ج 5 ص 243، بحارالانوار ج 45 ص 233، شرح الاخبار ج 3 ص 192، ترجمه تاريخ اعثم كوفى ص 376 سپس

20 - معالى السبطين 1/449-450

21 - فمشى لمصرعه الحسين وطرفه

بين الخيام وبينه متنسم

الفاه محجوب الجمال كانّه بدر بمنحطم الوشيج ملثم

فاكب منحنياَ عليه و

دمعه صبغ البسيط كانما هو عندم

قد رام يلثمه فلم ير موضعاً لم يدمه عض

السلاح فيلثم

نادى و قد ملا البوادى صيحهً صم الصخور لهولها تتاءلَم

اءاءخُّى

يهنيك النعيم ولم اخل ترضى بان ارزى وانت منعم

اءاءخُّى من يحمى بنات

محمد اذ صرن يسترحمن من لايرحم

ماخلت بعدک ان تشل سواعدى وتكف

باصرتى وظهرى يقصم

لسواک يلطم بالاكف وهذه بيض الضبى لک فى جبينى

تلطم

مابين مصرعک الفظيع ومصرعى إ لا كما ادعوک قبل وتنعم

هذا حسامک

من یذل به العدای ولواک هذا من به یتقدم

هونت یابن ابی مصارع فتیتی والجرح

یسکنه الذی هوآلم

22 - وهوی علیه ماهنالک قائلاً الیوم بان عن الیمین، حسامها

الیوم سار عن الکتائب کبشها الیوم بان عن الهداه امامها

الیوم آل الی التفرق

جمعنا الیوم حل عن البنود نظامها

الیوم نامت اعین بک لم تنم وتسهّدت اخری

فعز منامها

اشقیق روحی هل تراک علمت ان غودرت وانثالت علیک لئامها

قد

خلت اطبقت السماء علی الثری او دکدکت فوق الربی اعلامها

لکن اهان الخطب

عندی انّنی بک لاحق امراً قضی علاّمها

23 - فرسان الهیجاء: جلد 1، صفحه 205.

ص:291

24 - کبریت الاحمر 1/158 ومعالی السبطین ص 449 واسرارالشهاده ص 337

25 -. اسرارالشهاده ص 337 ومعالی السبطین 1/449

26 - کبریت احمرص 316 والعباس ص 236 تا 237

27 - کبریت احمر ص 316، العباس ص 238، سرمایه ایمان وجواهر ایمان ص 214

28 - همان به نقل از المنتخب واسرارالشهاده

29 - سقای معرفت ص 164 سرالاسرار فی مصائب الابرار ص 384 وکتاب

سقای معرفت

تنها منجی

کربلا پس از شهادت قمربنی هاشم - 7

اشاره

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 9:46 قبل ازظهر روز 1389/5/27

کربلا پس از شهادت قمربنی هاشم (علیه السلام):

یکی از مسایلی که ذهن را مشغول میکند این است که آیا امام حسین (علیه السلام) به عباس (علیه السلام) اجازه جنگ دادندیا نه؟

علامه محقق محمد مهدی حایری میگوید:

به خدا سوگند اگردر لوح قضا وقدر الهی نرفته بود که آن حضرت در آن روز شهید شود وکمر حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) از شهادت آن حضرت بشکند همانا حضرت عباس تنها با دست چپ همه اهل کوفه را نابود میکرد

لولا القضالمحی الوجود بسیفه والله یقضی مایشاء ویحکم

اگر قضا وقدر الهی نبود با شمشیرش همه هستی را نابود میکرد وخداوند است که حکم میکند به آنچه میخواهد (1)

نداشت رخصت پیکار آن امیردلیر نبود عازم جنگ آن غضنفر غران

وگرنه حمله اول زتیغ خود دادی به دشت کرب وبلا جنگ خصم راپایان

میان معرکه اش هرکه دید با خود گفت دوباره شیر خدا کرده روی در میدان

(2)

بنابر روایات حضرت عباس علیه السلام در کربلا چنان شجاع بود که در جنگ

ص:292

تن به تن تعداد زیادی را به هلاکت رسانید) بنابر برخی روایات 250 الی 500 نفر (به گونه ای که دشمن انگشت حیرت به دهان گرفت و گفت:

که یا رب چه زور و چه بازوست این مگر با قدر هم ترازوست این

لازم به ذکراست که رخصت خواستن، اجازه است پس از آنکه اجازه ای بر کاری داده نشده باشد (3) بنابراین معلوم میشود حضرت عباس چندین نوبت از امام اجازه رفتن خواسته اند وحضرت اجازه نداده اند

آنچه تاریخ برای ما به ارمغان آورده است این است که امام بعد از آن همه التماس عباس (علیه السلام) اجازه به ایشان ندادند بلکه به ایشان فرمودند برای کودکان کمی آب بیاور

عباس ستون لشگر، فرمانده وپرچمداروحافظ خیمه های امام بودامام میخواست او را درکنار خود تا آخرین لحظات داشته باشد وحفظ کند.... اما دشمنان چنان پست بودند که او را ناجوانمردانه به شهادت رساندند وبا شهادت او کمر امام شکست

بنا بر آنچه که تاریخ نقل کرده در تمام واقعه عاشورا حضرت عباس فقط نقش نگهبان ومدافع را داشته و اگر میخواست واقعا بجنگد واجازه داشت کسی را توان ایستادن در مقابل او نبوداما سرنوشت عباس (علیه السلام) این بود که در آن روز به شهادت برسد و ازطرفی این خواست خداوحکمت او بود که عباس اینگونه به شهادت برسد ولقب سقا را بگیرد

براهل حرم چه گذشت هنگامی که قمربنی هاشم (علیه السلام) به شهادت رسید؟

روز عاشورا است وکافران حسین بن علی (علیه السلام) وتمامی یارانش را مظلومانه به شهادت رسانده اندآنها حریصانه وبا بی حرمتی تمام به خیمه ها حمله کردند وعده ای از کودکانی را که توانایی حمل سلاح وجنگیدن را نداشتندبه ضرب شمشیر ویا تازیانه به شهادت رساندندخیمه هارا آتش کشیدند وزنان وکودکان رابه اسارت برده و تازیانه

زدند

از آنجا که حضرت عباس پرقدرت ترین وشجاع ترین مرد میدان کربلا بود از طرفی جایگاه علمداری وسپه داری حضرت امام حسین (علیه السلام) به او اختصاص داشت، واز سوی دیگر چشم وچراغ اهل حرم به شمار میرفت واو امید تمام کودکان وبانوان خیمه گاه به شمار میرفت واهل حرم را آرامش بود ودشمن را اضطراب والتهاب از همین روی تا علم وپرچم در دست الهی آن فرزند ولی الله الاعظم برافراشته بود لشکر ابن زیاد از رسیدن به مقصد - اسارت ویا شهادت امام حسین (علیه السلام) - نا امید بود وحضرت زینب وحضرت رقیه در سایه آن علم از اسارت وشماتت وشلاق خوردن در امان بودند اما همین که آن سرو بلند کربلا از عرش زین جای در زمین گرفت، حزن واندوه وغم را برای دختران حضرت زهرا (س) به ارمغان برد وهلهله وشادی از لشکر شیطان به آسمان رسید

علم اگر از دست علمدار زمین نمی خورد

دگر کسی به زیر تازیانه ها نمی مرد

وچه زیبا این حقیقت در این شعر جلوه نموده که:

الیوم نامت اعین بک لم تنم وتسهدت اخری فعز منامها

امروز به خواب رفتند وآرامش پیداکردند چشمانی که از ترس تو خواب نداشتند وبی خواب شدندآن چشمانی که به خاطر تو خواب میرفتند (4)

براستی که زینب چه کشید در عاشوراهنگامی که این همه بی حرمتی ها را در نبود برادرش عباس دید؟! برادری که نگهدار وحامی خواهر بودبی شک زینب به یاد دوران کودکیش افتاده هنگامی که عباس به دنیا آمدهنگامی که پدرش حضرت علی (علیه السلام) اورا حافظ ونگهبان خواهر کرد

عباس حافظ و نگهبان توست

نقل شده است: چند روزی که از میلاد حضرت عباس علیه السلام گذشت زینب کبری علیهاالسلام در حالی که عباس علیه السلام را در آغوش د داشت خدمت پدرش

امیرالمؤ منین علیه السلام آمد و عرض کرد:

از آن وقت که این نوزاد به دنیا آمد قلب خود را وابسته و متعلق به او می بینم.

امیرالمؤ منین علیه السلام فرمود: چون او کفیل) حافظ و نگهبان (تو است.

عرض کرد: کفیل من !

فرمود: بلی، اما تو از او جدا می شوی و او هم از تو مفارقت می کند.

عرض کرد: پدر جان، آیا او مرا رها می کند یا من از او جدا می شوم؟

فرمود: بلکه تو از او جدا می شوی اما) نه این که او زنده باشد (در آن هنگام حضرت عباس علیه السلام روی زمین گرم و سوزان با دست های جدا از بدن و فرق دوتا از عمود آهنین.

در این لحظه زینب علیهاالسلام با صدای بلند فریاد زد: وا عباساه. (5)

همچنین درهنگام شهادت امیرالمؤ منین علیه السلام وقتی زینب علیهاالسلام را دید آن حضرت فرزندانش را جمع کرده و مشغول وصیت به آنها و سفارش درباره آنهاست نزد پدر بزرگوارش شتافت و عرض کرد:

پدر جان، می خواهم یکی از برادرانم برای حفظ و حراست من متعهد شود.

حضرت فرمود: دخترم، اینها برادرانت هستند هر کدام را خواستی برای این کار انتخاب کن، این حسن و این حسین علیهماالسلام است. عرض کرد: حسن و حسین علیهماالسلام امامان و آقایان من هستند، و من با چشم خود آنها را خدمتگزاری می کنم ولی از برادران دیگرم انتظار خدمت دارم چون شاید در زندگانی ام به مسافرتی محتاج شوم، لذا و حفاظت و خدمت مرا در سفر وحضر متعهد شود.

مولا علیه السلام فرمود: هر کدام را خواستی انتخاب کن. زینب علیهاالسلام نگاهش را به سوی برادرانش انداخت، او کسی را برای مطلب خود نیز از قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام انتخاب

نکرد. پس عرض کرد: پدر جان، این برادرم را می گویم و به عباس علیه السلام اشاره کرد. امیرالمؤ منین علیه السلام به عباس علیه السلام فرمود: پسرم نزدیک بیا، عباس علیه السلام نزد مولا رفت، مولا علیه السلام دست زینب علیهاالسلام را گرفت و در دست عباس علیه السلام گذاشت و فرمود: بُنَیَّ هذه و

ص:295

دیعه منّی الیک، پسرم این زینب امانت من نزد تو است در حالی که اشک چشم عباس علیه السلام بر گونه های صورتش جاری بود عرض کرد: پدر جان، چشم تو را روشن می کنم و تمام توان خود را در نگهداری و حفاظت زینب علیهاالسلام به کار می برم. آن گاه امیرالمؤ منین علیه السلام به عباس و زینب علیهاالسلام نگاه می کرد و گریه می نمود. (6)

آری زینب بدون شک به یاد این سخنان افتاده بود واشک میریخت اشک در فراق برادری که حامی ونگهبان او بود برادری که لقب حامی الظعیفه را گرفته بود زیرا که آنحضرت نگهبان وحمایت کننده اهل حرم حضرت امام حسین (علیه السلام) بوددر همه جا سوار کردن وپیاده کردن حضرت زینب توسط حضرت عباس صورت میگرفت اما اکنون عباس (علیه السلام) شهید شده است وزینب وبانوان حرم هیچ پناهگاه ونگهبانی ندارند اوج این دلنگرانی زینب را در روزی که میخواستند اهل حرم رااز کربلا ببرند می یابیم ودر آن روز اهل حرم در قتلگاه وارد شدند وبعد از سوز وگداز جانکاهی وقتی دشمن دستور حرکت داد اهل بیت امام حسین (علیه السلام) به یکدیگر کمک کردند تا سوار بر شتران شدند وحضرت زینب (س) همه را کمک کرد تا سوار شدند اما خود غریب وتنها در کنار شهدا مانده بود وکسی نبود تا کمکش کند وسوار شود (7) از همین روی صورت مبارک را به طرف نهر علقمه کرد وفرمود: روزی که از مدینه خارج شدیم تومراسوار بر شتر نمودی ای پسر پدرم الان چه کسی مراسوار بر شتر نماید؟ (8)

عبدالله بن سنان نقل میکند فضه کنیز حضرت فاطمه زهرا (س) آمد وآن حضرت را سوار بر ناقه کرد (9)

سرنوشت اجساد شهدا خصوصا قمربنی هاشم (علیه السلام) چه شد؟

طبق روایات متعدد دفن امام معضوم (علیه السلام) توسط امامی دیگرانجام میپذیرد (10) وآنچه که معلوم ومسلم است فرزند امام حسین (علیه السلام) امام سجاد (علیه السلام) با آنکه در اسارت بودند بنابرمشیت واراده خداوندی طی الارض کرده وخود را به کربلا رساندند وپدر خود وحضرت عباس (علیه السلام) را دفن نمودند واینک ماجرا:

دو روز پس از آن حادثه خونبار کربلا، زنان ودختران یکی از طایفه های ساکن در حوالی کربلا پس از آگاهی از واقعه روی داده عازم کربلا برای دفن شهدا شدند از همین روی غیرت مردان آن قوم هم به جوش آمد و به کمک زنان قوم خود به قتلگاه آمدند ودیدند

قتلگاهی کشته ای عریان دراو بحرخونی گوهرغلطان دراو

قتلگاهی تن در او، بی سر همه پایمال لشکر کافر همه

بدنهایی دیدند منوّر، اما بعضی از آنها پیر مرد 80 ساله وبعضی کودکان سه ساله ، جوانانی نورس، هرکدام چونان برگ خزان در هم ریخته اند عقلها از سر رفت وندانستند ونمی توانستند بدنهای مقدس شهدا را از هم تمییز دهند، در فکر فرو رفته بودند که چه کنند؟

ناگهان گلگون سواری با شتاب شد عیان بر رخ برافکنده نقاب

سواری را دیدند که خود را به آنها رساند واجساد شهدا را نظاره کرد

بسان حضرت یعقوب ناله سر میکرد که او پرپر واین پدر پدر میکرد

به سر عمامه سبزی ولیک ژولیده بسان چشم غزالان سیاه پوشیده

آن سوارکه امام سجاد (علیه السلام) بود فرمود: چرا حیرانید؟ قوم بنی اسد شرح ماجرا را گفتند آن بزرگوار فرمودند: همه را من میشناسم یک یک شهدا را آوردند وآن بزرگوار معرفی نمود وآن قوم آنها را دفن کردند

ناگهان شد بانگ واویلا بلند از تمام آن گروه مستمند

پیکری دیدند افتاده به خاک قطعه قطعه پاره پاره چاک چاک

از حضرت پرسیدند ای سرور وآقای ما این بدن که با دیگر شهدا فرق دارد واو را جلال وعظمتی است که در دیگر بدنها نیست، از آن کیست؟

بزرگ مصیبتی شد هنگامی که چشم مبارک حضرت امام سجاد (علیه السلام) بر بدن مقدس پدر افتاد بدن ایشان را در آغوش کشید وچه نجواها کرد وچه ناله ها کرد

آن تن صد پاره را در برگرفت ناله های دلخراش از سر گرفت

گفت این خود

مایه جان من است این تن قربانی جان وفااست

این شهید خنجر قوم دغا

است این که افکنده مرا در شور وشین

ای مسلمانان حسین است این حسین دفن

این تن جز مرا مقدور نیست

غیر من این گنج را گنجور نیست پس شماها ای گروه

اشکبار

ایستید از کرد من در یک کنار تا کنم از پرده دل کفن او

خاکی افشانم به سر

در دفن او غیر من لایق نباشد این مقام

ص:297

لا یلی امرالامام الاالامام (11)

بنی اسد قبل از آمدن آن حضرت هرچه خواسته بودند بدن امام را جا بجا کنند نتوانستند از همین روی وقتی امام میخواستند بدن اقدس امام را دفن کنند بنی اسد خواستند به آن حضرت کمک کنند حضرت فرمودند: من او را کفایت میکنم آن قوم به حضرت عرض کردند ای برادر عرب چگونه به تنهایی میتوانی دفن کنی وحال آنکه ماهمگی هر چه کردیم نتوانستیم آن بدن راحرکت دهیم

حضرت گریه شدیدی کردند وفرمودند: با من کسی هست که کمک کند.... پس به تنهایی پیکر مطهر را بلند کرد واحدی از دیگران در این امر مشارکت ننمود... (12) پس از آن امام سجاد تشریف آوردند کنار نهر علقمه همین که به بالین عمو رسیدند خم شدند وبا صدای بلند گریستند ومی فرمودند:

ای عمو کاش برحال حرم ودختران نگاهی میکردی که چگونه فریاد می زنند واغربتاه (13)

پس حضرت دستور دادند لحدی آوردند وخود آن بزرگوار آن حضرت را به تنهایی دفن نمودند (14)

واین نکته ای است که نباید از آن غفلت کرد ورازی است که هرکس نتواند رمزش رابگشاید چرا که حضرت عباس (علیه السلام) از چنان مقامی برخوردار بود که امام معصوم او را به خاک سپرد رتبه ومقام او در روز قیامت آشکار میشود چرا که عالم دنیا به خاطر کوچکی وتنگی آن نمی تواند آن را تحمل کند

مدفن مقدّس حضرت ابوالفضل (علیه السلام) درفاصله ای حدود سیصد متردرشرق قبرمطهّرامام حسین، دریک بلندی در سرراه غاضریّه قرار دارد و مزار او جدا از مرقد

سیدالشهدا است تا مرکزیّتی برای عاشقان معنویّت باشد و قبله و بارگاه ملکوتی و با صفای او هم جایی باشد برای یاد خدا و دعا و نیایش تا دستهای پر نیاز و دعا خوان به درگاه پروردگار بلند شود و به نام اباالفضل، که باب الحوائج است، متوسّل گردد.

سخن امام رضا (علیه السلام) در باب دفن شهدای کربلا:

شبهه ای که همواره وجود داشته این است که چه کسی تایید میکند که امام سجاد (علیه السلام) برای دفن شهدا آمده بودند درحالی که ایشان درشهر دیگردر اسارت بودند؟

جواب:

کسانی که اینگونه سخنان واهی را میگویند مقام والای امامت را نشناخته اند آنها نمی دانند که امام میتواند طی الارض کرده ودر یک لحظه از مکانی به مکان دیگر برود در حالی که دیگران متوجه عدم حضور او نشوند آری امام زین العابدین (علیه السلام) وظیفه داشت که پدرش را به خاک بسپارد برای همین خود را بنا به مشیت الهی به کربلا رساند در حالی که همان زمان درکوفه در اسارت بود!!

جواب این پرسش را امام رضا (علیه السلام) داده اند هنگامی که پدر بزرگوارشان امام کاظم (علیه السلام) به شهادت رسیدند وعده ای) گروه واقفیه (منکر امامت امام رضا (علیه السلام) شدند زیرا امام رضا (علیه السلام) آن زمان در مدینه بودند ودور از پدر بزرگوارشان... سه نفراز گروه واقفیه نزد امام آمدند وبا امام گفتگو کردند یکی از موضوعات بحثشان هم همین موضوع بود!!

علی بن ابی حمزه بطائنی به امام گفتند:

همانا ما روایت میکنیم از پدران شما که فرموده اند:

همانا امام عهده دار کارهای او) مانند غسل وکفن (نمی شود مگر امامی که مثل او باشد امام رضا فرمودند: من را آگاه کن از حضرت حسین بن علی (علیه السلام) آیا امام بود یا نه؟

علی بن ابی حمزه گفت: آری امام بود حضرت امام رضا (علیه السلام) به او فرمودند: پس چه کسی امور او را به عهده گرفت؟ ابن ابی حمزه گفت: فرزندش علی بن الحسین (علیه السلام)

امام فرمودند: امام زین العابدین (علیه السلام) کجا بودند؟ وی گفت: در کوفه به دستور عبیدالله بن زیاد زندانی بودند آن حضرت از زندان خارج شدند وبرای کفن ودفن پدر

بزرگوارشان به کربلا آمدند ولشکر ابن زیاد ندانستند

امام رضا فرمودند: وقتی برای امام سجاد ممکن باشد که از کوفه به کربلا بیاید با اینکه درغل وزنجیر بود پس برای صاحب این امر) خود حضرت (ممکن است که به بغداد برود وعهده دار امور پدرش) امام کاظم (علیه السلام) (شود وبه مدینه بازگرددوحال آنکه نه در حبس بود ونه دراسارت (15)

امام رضا (علیه السلام) با این سخن ثابت کردند که خود ایشان بر بالین پدر حاضر شده اند وایشان را غسل وکفن نموده اند...

سرنوشت قاتلین حضرت عباس (علیه السلام) چه شد؟

دست انتقام حق!

دانشمند مشهور اهل سنت، سبط ابن جوزی، در تذکره الخواص از قاسم بن اصبغ مجاشعی روایت کرده که می گوید:

در آن وقت که رؤ وس شهدا را به کوفه آوردند، در آن میان مردی بغایت نیکو رویی بر اسبی سوار بود و سر جوانمردی را که به ماه چهاردهمی می دانست و اثر سجود بر جبهه مبارکش هویدا بود، بر گردن اسب خویش آویخته همی آمد و آن اسب چیزی پایین می انداخت سر مبارک به زانوی اسب می رسید.

من نام آن سوار را پرسیدم، گفت: این، سر عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام است و من حرمله بن کاهل اسدی هستم.

چند روز بعد باز به دیدنش رفتم؛ او را سخت قبیح منظر یافتم، رویش چنان سیاه شده بود که گویی قیر اندود شده است. گفتم: آن روز که تو را دیدم آن صفای بشره و زیبایی صورت را داشتی، حالا چرا به چنین وضع افتاده ای و زشت و قبیح شده ای؟! آن ملعون گریه کرد و گفت: از آن روز که آن سر را برداشتم، هر شب چون بخوابم، دو نفر بیایند بازوان و گریبان مرا بگیرند و به آتش اندازند تا بامدادان همی سوزم چنانکه همه قبیله ناله و فغان مرا می شنوند، و یک شب مرا رها نکنند! بدین حالت بود تا به عذاب ابد پیوست (16)

در کتاب مقاتل الطالبیین و بحار عوامل به نقل از ابوالحسن مداینی که قاسم بن اصبغ بن نباته گوید:

مردی از بنی دارم را دیدم که صورت او سیاه شده بود و پیش از آن او را جمیل و خوش صورت و سفید می شناختم، به او گفتم که نزدیک بود ترا نشناسم) از چه رو چنین شده ای؟! (گفت: سبب این سیاهی آن است که من مرد جوانی را از کسانی که با حسین علیه السلام بود کشتم که اثر سجود در پیشانی او بود. از آن وقت هیچ شبی نمی خوابم جز آنکه می آید و گریبان مرا می گیرد و می برد در جهنم می اندازد و تا صبح ضجه می کشم، پس باقی نمی ماند کسی از قبیله من مگر آنکه فریاد مرا می شنود، و گفت فرد مقتول، حضرت عباس علیه السلام بود. در روایت دیگر نقل است که صدای سگ می کرد و همسایگان می شنیدند.

عصامی در تاریخ خود روایت کرده که شخصی از لشگر ابن زیاد لعین، سر مطهر حضرت عباس بن علی علیه السلام را بر گردن اسب خود آویخت. بعد از چند روز صورت او را همچون قیر سیاه دیدند، با آنکه سفید بود. چون سبب آن را از او

سؤال کردند، گفت: دو نفر مرا می برند و در آتش می اندازند. (17)

هنگامی که حرمله به دست مختار دستگیر شد مختار دستور داد: اول دو دست او را قطع کنید.) همان دو دستی که با یکی کمان را می گرفت و با دیگری تیر را رها می کرد؛ یک بار گلوی علی اصغر را نشانه گرفت، یک بار چشم اباالفضل (علیه السلام) را نشانه رفت و یک بار هم قلب حسین (علیه السلام) را شکافت. (سپس فریاد زد: دو پایش را هم قطع کنید! ماموران اجرا کردند. آنگاه صدا زد: آتش، آتش.

فوراً چوب های خشک و نازکی را روی بدن نیمه جان او ریختند و آن را به آتش کشیدند.

ماجرای دستگیری قاتل حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام:

شاید در مقاتل، نام حکیم بن طفیل طائی را شنیده باشید. او از سران و اشراف کوفه،

و از منافقان و حامیان سر سخت یزید بود و در کربلا، در جریان قتل و غارت آل الله و جنایات دیگر دست داشت. حکیم طفیل کسی است که به سوی امام حسین علیه السلام تیر اندازی کرده بود. نیز قاتل ابا الفضل العباس علیه السلام بود و لباس و اسلحه ایشان را به غارت برد (18) هنگامی که از او سؤ ال کردند: چرا به سوی فرزند فاطمه زهرا سلام الله علیه تیر انداختی؟ ! با گستاخی گفت: تیر من بر بدن او اصابت نکرد، بلکه فقط به لباس حسین علیه السلام خورد و آسیبی به او نرساند! و معلوم است که این عذر هرگز از او پذیرفته نخواهد شد.

حکیم از کسانی است که دست انتقام حق - که از آستین مختار بن ابو عبیده ثقفی بیرون آمده بود - بزودی گریبان وی را گرفت و به وضعی فجیع او را به درک فرستاد. عبد الله بن کامل، معاون مختار، با افرادش به سوی خانه حکیم بن طفیل رفت و او را بازداشت کرد و سپس او را به طرف دارالاماره حرکت داد. (19)

بستگان حکیم، فورا خود را به عدی، فرزند حاتم طائی، رساندند. عدی از سران شیعه عراق واز جمله مریدان و حامیان سرسخت امیر مؤ منان علیه السلام بود و در جنگ صفین، خود و بستگان و فرزندانش در کنار علی علیه السلام با معاویه و لشگر شام جنگیده و سه فرزند وی به نامهای: طرفه و طریف و طارف نیز در آن جنگ به شهادت رسیده بودند.

مختار برای عدی، احترام فوق العاده ای قائل بود و سخنان و توصیه های او را می پذیرفت. بستگان حکیم بن طفیل که از طایفه عدی بودند، از عدی خواستند پیش مختار برود واز او برای حکیم بن طفیل طلب عفو کند. آنان به عدی وانمود کردند که وی جرمی مرتکب نشده و در باب گزارشات دروغ به مختار داده اند.

عدی گفت: از من کاری ساخته نیست، ولی در عین حال نزد مختار می روم.

شیعیان و ماءموران ابن کامل دیدند که عدی بسرعت به طرف دارالاماره می رود و قصد او توصیه برای نجات حکیم است. آنان ناراحت بودند که مبادا مختار شفاعت عدی را قبول کند و او را رها سازد. ناگفته نماند که مختار قبلا چند نفر از طایفه طی را، که خودش در شورش د میدان سبیع شرکت داشتند و دستگیر شده بودند، به شفاعت عدی آزاد کرده بود. شیعیان و یاران ابن

کامل به او گفتند:

می ترسیم امیر وساطت عدی بن حاتم را در باره این خبیث، که گناه او مشخص و معلوم است، بپذیرد، بگذار خودمان کارش را یکسره کنیم

ابن کامل خود نیز نگران این مطلب بود، لذا در جواب افرادش به آنان گفت: او تحویل شما و در اختیار شماست

شیعیان و یاران ابن کامل خوشحال شدند و فهمیدند که ابن کامل نیز قلبا مایل نیست حکیم بن طفیل جان سالم بدر برد. از اینروی حکیم دست بسته به محل عنزیان بردند و در کنار دیواری نگاه داشتند و به او گفتند: خوب، تو لباس ابوالفضل العباس علیه السلام را پس از شهادت ربودی، و بدن او را برهنه کردی؛ حال ما نیز لباس تو را از تنت بیرون می آوریم تا قبل از کشته شدن مزه انتقام را بچشی!

ماءموران ابن کامل او را لخت کرده و دست بسته در کنار دیوار نگاه داشتند.

آنگاه به او گفتند: خوب، تو در روز عاشورا، حسین علیه السلام را هدف تیر قرار دادی مدعی هستی که تیر تو به بدن او اصابت نکرد، و فقط به لباسش خورد! اکنون آماده دریافت جزای خود باش و همه تیرها را متوجه حکیم ساختند. فرمان تیر صادر شد و ماءموران، تیرها را رها کردند و گفتند: بگیر! آنقدر تیر بر او زدند تا جسد بی جانش نقش بر زمین شد.

مردی به نام ابو جارود، که شاهد صحنه تیر باران حکیم بن طفیل بوده می گوید:

آن قدر تیر به بدن حکیم اصابت کرده بود که به شکل خارپشت در آمده بود.

عدی بن حاتم، بی خبر از ماجرا، به نزد مختار رفت تا برای حکیم بن طفیل توصیه ای بکند.

مختار عدی را با احترام پذیرفت و در کنار خود جای داد و به عدی گفت: ای ابوطریف، چه فرمایشی داری؟ عدی گفت: راجع به حکیم بن طفیل تقاضایی عفو دارم. مختار با کمال تعجب، رو به عدی کرد و گفت: ای

ابوطریف، از شما بعید بود برای یک قاتل خبیث وساطت کنی! او از قاتلان امام حسین علیه السلام است!

عدی گفت: امیر به شما گزارش دروغ داده اند، او نقش چندانی در قتل حسین علیه

ص:303

السلام و وقایع کربلا نداشته است.

مختار سخت به عدی احترام می گذاشت، با ناراحتی گفت: بسیار خوب، او را به تو می بخشم. (20) درست در این هنگام ابن کامل وارد شد، مختار رو به ابن کامل کرد و گفت: آن مرد را چه کردی؟ حکیم را می گویم.

ابن کامل گفت: قربان، ماموران و شیعیان او را کشتند.

مختار که قلبا از کشته شدن مختار خوشحال شده بود، با لحنی آرام به ابن کامل گفت: چرا عجله کردید و او را پیش من نیاوردید؟ این بزرگوار) عدی بن حاتم (پیش من آمده بود و در باب او سفارش کرد و من نیز به پاس احترامی که برای او قائل بودم وساطت او را پذیرفته بودم.

ابن کامل گفت: قربان، شیعیان حرف مرا گوش نمی دادند، من زورم به آنها نرسید، و بی اجازه من او را تیر باران کردند!...

سه ماجرای شگفت!

ذیلا به سه ماجرای شگفت و عبرت انگیز در باب انتقام الهی از دشمنان قمر بنی هاشم علیه السلام توجه کنید:

- 1

عالم بزرگوار، مرحوم سید عبدالرزاق مقرم، در کتاب العباس از کتاب منتخب طریحی (21) نقل می کند که شخص آهنگری از اهل کوفه گفت: من هم با لشگر ابن زیاد به کربلا رفته بودم.

ما خیمه های خود را بر لب نهر علقمه بر پا کردیم و سپاه ما آب را بر روی امام حسین علیه السلام و یارانش بستند تا اینکه همگی آنان کشته شدند؛ و در این حال بود که اهل و عیال آن بزرگوار همه تشنه بودند. بعد از این جریان بود که به سوی کوفه مراجعت نمودیم و ابن زیاد آل محمدصلی الله علیه و آله را به طرف شام اعزام کرد. پس از عزیمت اسرا، شبی در عالم خواب، دیدم که گویا قیامت بر پا شده است. مردم نظیر دریا به موج آمده و دچار عطش شدیدی بودند. من احساس می کردم که از همه آنان تشنه

ترم. آفتاب فوق العاده گرم بود و زمین هم نظیر دیگ می جوشید. در همین موقع، شخصی را دیدم که نور جمالش صحرای محشر را روشن کرده بود و در عقب وی شهسواری را دیدم که صورتش از ماه شب چهارده نورانی تر بود.

در حینی که ایستاده بودم، ناگاه مردی آمد و مرا به وسیله زنجیر، کشان کشان، به سوی ان بزرگوار برد. من آن شخص را که مرا کشانیده و می برد قسم دادم و گفتم تو را به حق آن کسی که این ماءموریت را به تو داده بگو بدانم که تو کیستی؟ !

گفت: من یکی از ملائکه می باشم.

گفتم: آن شهسوار کیست؟

گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام.

گفتم: آن مرد نورانی کیست؟

گفت: حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

پس از منظره، عمر بن سعد و نیز گروه دیگری را که برایم ناشناخته بودند مشاهده کردم که غل و زنجیرهایی به گردن داشتند و از چشم و گوشهای آنان آتش خارج می شد. نیز پیامبران و صدیقین را دیدم که در اطراف حضرت محمد صلی الله علیه و آله حلقه زده بودند.

باری، در همین حال بودم که شنیدم حضرت محمد صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: چه کار کردی؟ علی علیه السلام به عرض رساند:

احدی از کشتگان حسین علیه السلام را رها ننمودم، بلکه همه را حاضر کردم.

سپس تمامی قاتلین امام حسین علیه السلام را به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند و پیغمبر اعظم راجع به داستان کربلا و جنایاتی که آنان مرتکب شده بودند از ایشان جویا می شد.

یکی از آن گروه ستمگر گفت: من آب را بروی امام حسین علیه السلام بستم.

دیگری گفت: من امام حسین علیه السلام را تیر باران کردم. سومی گفت: من سینه آن حضرت را پایمال نمودم. چهارمین نفر گفت: من فرزند حسین علیه السلام را کشتم. پیغمبر خدا پس از شنیدن این اعترافات به قدری گریه کرد که آن افرادی که در حضورش بودند از گریه آن بزرگوار به گریه افتادند.

ص:305

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا عموم آنان را به سوی جهنم بردند.

در همین گیر و دار بود که شخص دیگری را آوردند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: تو نسبت به حسین علیه السلام من چه کردی؟ او گفت: من فقط نجار بودم، و جنگ و جدالی نکردم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: جرم تو این بوده که بر علیه حسین من سیاهی لشگر تشکیل داده ای، سپس دستور داد تا وی را هم به سوی دوزخ بردند.

پس از این کیفرها بود که به سراغ من آمدند و ما را نیز به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله بردند.

من هم جریان رفتن خود به کربلا را برای آن حضرت شرح دادم و آن بزرگوار امر کرد که مرا نیز به جانب دوزخ ببرند.

هنگامی که این شخص از نقل خواب خویشتن فراغت یافت، زبانش در حضور عموم حاضرین خشک شد و با بدترین وضع به درک اسفل نازل گردید و کلیه آن افرادی که این خواب را از زبان آن مرد شنیدند از وی بیزار شدند.

نیز در کتاب سابق الذکر می نویسد: از شخصی اسدی نقل شده که گفت: پس از آنکه بنی امیه از کربلا رفتند، من در کنار نهر علقمه مشغول زراعت و کشاورزی بودم و در این مدت در قتلگاه کربلا عجایبی دیدم که جز بر نقل قسمتی از آنها قادر نخواهم بود. از جمله، هر گاه باد از آن صحنه به من می وزید، گویی بوی مشک و عنبر به مشامم می رسید.

نیز، ستارگانی را می دیدم که در آسمان به جانب زمین فرود می آمدند و ستارگانی نظیر آنان به سوی آسمان صعود می کردند. نیز، در موقع غروب آفتاب شیر خوفناکی را دیدم که در میان کشتگان گردش می کرد تا بر سر جنازه ای رسید که نور آن را فرا گرفته بود، و او صورت و جسد خود را به خون آن جنازه رنگین نمود.

آن شیر دارای صدای بسیار رسایی بود.

نیز، شمعهایی آویخته، صداهایی بلند، و گریه و زاریهایی می دیدم و می شنیدم ، که

صاحبان آن ناپیدا بودند. (22)

2 -

عالم جلیلقدر، شیخ محمود عراقی، نقل می کند که جمعی از اصحاب از عبدالله اهوازی روایت کرده اند که گفت:

جاری گردید نزد پدر من واقعه بزرگی، و آن این است که، یک روز در بازار می گذشت؛ ناگاه گذر او بر مردی افتاد که خلقت او تغییر کرده، زبان او خشکیده و منظر او کریه گشته بود، مانند کسی که تازه از جهنم بیرون آمده باشد! و او عصایی در دست داشت و در بازارها می گردید و گدایی می کرد. راوی گوید که چون او را دیدم بدنم به لرزه در آمد. پس از او پرسیدم که تو از اهل کدام قبیله هستی؟ اعتنا نکرد.

پس او را به حق خدا قسم دادم، گفت: ای برادر تو را چه کار است به این کار؟ !

گفتم: دوست می دارم که واقعه تو را بدانم.

گفت: این کار را بر تو ابراز و اظهار و آشکار می کنم، به یک شرط.

گفتم: آن شرط چه چیزی است؟ !

گفت: این است که مرا اطعام کرده و سیر نمایی، زیرا که بسیار گرسنه ام.

گفتم: بیا با من تا آنکه به منزل رویم و تو را اطعام نمایم. پس با من به سوی خانه روانه گردید. چون وارد شد و بنشست، پیش از احضار طعام از او مطالبه جواب کردم.

گفت: ای برادر آیا حاضر بودی در روز عاشورا و دیدی آن چیزهایی که بر امام حسین علیه السلام وارد گردید.

گفتم: من نبودم، ولکن شنیدم آن را.

گفت: آیا اسم عمر بن سعد را شنیده ای؟

گفتم: آری، آیا تو او هستی؟!

گفت: نه، بلکه علمدار او هستم و اسحاق بن حیوه نام دارم.

گفتم: بگو ببینم در آن وقت چه کار کردی که مبتلا به این بلیه شدی و دنیا و آخرت خود را خراب کردی؟! و او را بوی بدی بود، مانند بوی قیر که در آتش باشد! گفت: کار خود را برای تو می گویم. بدان که عمر بن سعد، مرا به جمعی از تیراندازان و

ص:307

شمشیرداران بر شریعه فرات گماشت از طرف لشگرگاه امام حسین علیه السلام تا آنکه ایشان را منع از آب بنماییم. پس ما در این خصوص اهتمام کردیم، حتی انکه شبها را خواب نمی کردیم و روزها را برای حفظ مشرعه بیدار بودیم، تا آنکه شقاوت بر من غالب گشت و اصحاب خود را منع کردم از آنکه ظرف اب با خود برده پر نمایند که مبادا رقت بر کسان امام حسین علیه السلام باعث شود بر آنکه به ایشان آبی برسانند!

تا آنکه شبی از شبها برای استراق و سمع اطلاع بر امر در نزدیک سراپرده امام حسین علیه السلام بودم، حضرت عباس علیه السلام را دیدم که به نزد برادر آمد و او را گریان دید و سبب گریه او را پرسید؟ جواب داد که: ای برادر تشنگی بر ما غالب و زور آور شده و بر اطفال شدیدتر گشته تا حال در دو موضع چاه کنده ایم و از آب اثری ندیده ایم، آیا از گروه غدار از برای این اطفال سؤ ال آبی می کنی؟ عرض کرد: ای برادر، من از ایشان طلب آب کردم ولی به غیر از تیر و شمشیر جوابی نشنیدم.

امام حسین علیه السلام که این سخن را از حضرت عباس علیه السلام شنید، صدای خود را به گریه بلند کرد. حضرت عباس علیه السلام عرض کرد: ای برادر، چون آفتاب برآید من به سوی آنان می روم و آب می آورم، هر قدر ممکن شود، هر چند یک مشک از باری اهل حرم باشد. چون امام حسین علیه السلام این سخن بشنید مسرور گردید و حضرت عباس علیه السلام را دعا کرد و گفت: شکّر الله سعیک خدا سعی تو را جزا دهد! و من همه این سخنان را می شنیدم، پس به جای خود برگردیده عمر بن سعد را به این امر خبر دادم و او پنج هزار نفر دیگر به سرداری خولی بن یزید به امداد ما فرستاد

پس مستعد و منتظر بودیم تا آنکه روز داخل گشته و حضرت عباس علیه السلام مانند آفتاب از افق خیمه گاه به سوی شریعه فرات خارج گردید و سپاه مانند مور و ملخ دور او را گرفته او را تیر باران نمودیم، به طوری که مانند خار پر بر آورد و بدن او از چوبه و پیکان تیر پر گردید و ابدا اعتنایی به ان نکرد و میمنه و میسره لشگر ما را بر هم زد و داخل فرات گردید، مشک خود را پر کرد و سر آن را محکم بست و بدون آنکه خود آب بیاشامد بیرون آمد.

پس صیحه بر لشگر خود زدم که وای بر شما! اگر امام حسین علیه السلام یک قطره

این آب را بیاشامد هر آیینه بزرگ شما نزد او مانند کوچک شما شود واحدی را زنده نگذارد.

پس از آنهمه آن لشگر، بیکدفعه بر او حمله کردند و مردی از طایفه ضربتی بر دست راست او بزد و آن را قطع کرد. پس شمشیر را به دست چپ گرفت و بر ما حمله کرد و مشک آب بر شانه او بود و جمعی کثیر را از شجاعان و دلاوران ما بکشت و ما همت بگماشتیم که مشک او را سوراخ کنیم. پس من شمشیر خود را بر مشک فرود آوردم و او ملتفت شده بر من حمله کرد. پس شمشیر به دست چپ او زدم و دست چپ او با شمشیر ببرید.

سپس فرد دیگری عمودی از آهن بر او نواخت که مخ او بر کتفش جاری گردید و از بالای اسب بر زمین افتاد و صدای خود به یا اءخاه، و احسیناه، و ابتاه، و واعلیاه ! بر آورد که ناگاه امام حسین علیه السلام مانند شهبازی که بر صید خود فرود آید، برسید و هفتاد نفر از معاریف ما را بکشت و میمنه و میسره ما را در هم شکست و همگی رو به هزیمت گذاشتیم.

پس برگردید و به نزد برادر خود حضرت عباس علیه السلام برفت و او را مانند شیر که فریسه خود را می رباید برداشت و در میان کشته ها گذاشت و بر او نوحه و گریه کرد و نوحه و صیحه از مخدرات حرم به طوری بلند شد که یقین کردی ملایک و جن با ایشان می گزیند و زمین بر ما موج می زند. پس امام حسین علیه السلام را دیدیم که به سوی ما می آید و الله او را چنان گمان کردیم که پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام است، پس ما را مانند گوسفند متفرق کرد و رو به سوی شریعه فرات آورده داخل آب گردید و برفت تا آنکه آب به رکاب او رسید. پس بایستاد که آب بیاشامد، ناگاه اسب او سر به جانب آب بدر و آن جناب اسب را بر خود مقدم داشت و لجام از سر آن برداشت، با آن حیوان با آسودگی بیاشامد و خود دست از آب برداشت، با آن عطش و شدت حاجت به آب !

چون این حالت ایثار و سخاوت را در او دیدم، ملتفت آیه شریفه گریدم که خداوند پدر او علی بن ابی طالب علیه السلام، را در ان مدح کرده و فرموده است:

و یؤثرون علی

انفسهم و لو کان بهم خصاصه، یعنی: دیگران را بر خود مقدم می دارند هر چند که خودشان در شدت باشند. پس تعجب کردم و گفتم که حقا پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی که در این شدت تشنگی، حیوان را بر خود مقدم می داری.

بعد از تو کسی زنده نماند با مشاهده این حالت شقاوت بر من مستولی شده مردم را تحریص و ترغیب بر ممانعت او کردم و کسی جراءت بر ممانعت نکرد.

پس با خود گفتم که همانا اگر آب بیاشامد جمع ما را خواهد کشت. پس شیطان دروغی در دهان من گذاشت که گفتم: یا حسین: زنان و عیال و اطفال خود را دریاب که حرمت ایشان را هتک نمودند و خیمه ها را تاراج و غارت کردند! پس چون این سخن بشنید مضطرب گردید و با لب تشنه از فرات بیرون آمد و خیام عیال را سالم دید؛ دانست که آن کلام از روی مکر و حیله بود و اراده رجوع به فرات نمود دیگر بار، و متمکن نگردید. پس اشک او جاری شده بگریست و من هم بر حسن تدبیر خود بر او بخندیدم و مکافات آن این است که می بینی و دیدم.

عبدالله اهوازی، راوی خبر، گوید من چون این حکایت شنیدم، دلم آتش گرفت و به آن مردود مطرود بدتر از یهود گفتم: راست گفتی، بنشین تا آنکه از برای تو غذا بیاورم! پس داخل شده شمشیر خود را صیقل داده بیرون آوردم، چون شمشیر را دید گفت: مهمان وضیف را شما چنین اکرام می نمایید؟! گفتم: آری، اکرام کشندگان امام حسین علیه السلام نزد ما این است! پس خدام و غلامان، مرا امداد کرده او را کشتیم و به آتش دنیا پیش از آتش آخرت سوزاندیم لعنه الله علیه و علی القوم الظالمین (23)

3 -

جناب آقای سید محمد کاظم کجاب دزفولی، ذاکر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام در قم، روز 12 محرم الحرام 1412 ه د ق برای نگارنده نقل کردند:

شخصی بود در خوزستان، ساکن دزفول، که لقبش چاووشی بود. قدیمها، کسی که جلوی زوار امامان شیعه علیه السلام می افتاد و می خواند به او چاوش می گفتند. این شخص نقل کرد: برای زیارت به کربلای معلی می

رفتم. ماه قلب الاءسد) تیر ماه (بود. در زیر نخلستان صدایی می آمد چاووشی، که مرتبا تکرار می شد.

نزدیک آن صدا

ص:310

رفتم، دیدم لاک پشتی است، می گوید: ترا به خدا به من آب بده! سابقا مشکهایی بود که دسته چوبی داشت و به آن دول) دلو (می گفتند. پرسیدم: شما که هستید، تا من به شما آب بدهم. گفت: اگر من خودم را معرفی کنم، تو به من آب نمی دهی.

گفت: به حضرت ابوالفضل العباس د علیه السلام قسم بخور که آب می دهی تا خود را معرفی کنم، می گوید من هم قسم خوردم که به تو آب می دهم.

سپس گفت: من حکیم بن طفیل سنبسی هستم، چون مرا به آقایم حضرت ابوالفضل علیه السلام قسم داده بود، من هم دول را، که پر از آب بود، به او دادم. اما وقتی خواست آب بخورد آب منجمد شد و او از آن آب نتوانست استفاده بکند.

آقای مجاب افزودند: این قضیه در دزفول معروف و مشهور است.

ام البنین (س)، مادر مهتاب

ن. طیبی

خورشید همواره در چشمان مادرانی طلوع می کند که به دور دستها خیره شده اند و برای فرداها مردان و زنانی می پرورانند تا در زمین، این امانت الهی، جانشینی آسمانی باشند.

دامان تربیت مادران مهد پرورش انسانهای پاک و خدایی است و ما با نگاهی درس آموز از زندگانی این مادران توشه معرفت برمی چینیم.

یکی از مادران برجسته تاریخ» ام البنین، فاطمه کلابیه «است که زندگی او مالامال از عشق به ولایت و امامت بوده و در تربیت فرزندان دلیر و شجاع و با ادب چون عباس بن علی (علیه السلام) بسیار موفق بوده است.

تولد و رشد او در خاندان با اصالت و شجاع، صفات و ویژگیهای فردی این بانو و صبر و بردباری در خانه امامت و تربیت فرزندانی که همگی پیرو امام خویش بوده و تا آخرین لحظات زندگی خویش دست از ولایت نکشیده اند و پیام رسانی و مبارزه سیاسی این بانوی کریمه همه و همه نشان از مجد و عظمت وی دارد.

اینک پژوهشی کوتاه در زندگی این پاک بانوی عرب داریم تا از زلال صفات او قطره ای معرفت یابیم و خویش را در مسیر کمال قرار دهیم.

از قبیله خورشید

» حزام بن خالد بن ربیعه بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب «(1) پدر ام البنین است مردی شجاع و دلیر و راستگو که از صفات ویژه او اکرام به میهمان و منطق قوی اوست. تاریخ ویژگیهای این مرد بزرگ را به مناسبتهای گوناگون چون جریان خواستگاری ام البنین و ازدواج حضرت علی (علیه السلام) ذکر می کند.

مادر بزرگوار ام البنین،» ثمامه) یا لیلی (دختر سهیل بن عامر بن جعفر بن کلاب « (2) است که در تربیت فرزندان کوشا بوده و تاریخ از وی چهره درخشانی را به تصویر کشیده است. بینش عمیق، دوستی باء؛ ء فرزندان در کنار وظیفه مهم مادری و چونان معلمی دلسوز آموختن باورهای اعتقادی و مسایل مربوط به همسرداری و آداب معاشرت با دیگران از جمله ویژگیهای خاص این بانو است.

در بسیاری از کتب تاریخی نام یازده تن از مادران وی ذکر شده است که همگی از خانواده های شریف و اصیل عرب بوده اند و به واقع مصداق بارز» شجره طیبه (3)) می باشند شجره ای که اصل آن در زمین است و فرع آن در آسمانها و حاصل و نتیجه این درخت پاک همانا عباس بن علی و عثمان و لبید شاعر و ابوبراء بن عامر و...

بوده اند.

پیامبر گرامی فرمود: ای مردم! برحذر باشید از سبزه زاری که بر روی مزبله) منجلاب (می روید. سؤال شد از حضرت: سبزه زاری که بر مزبله بروید چیست؟

حضرت فرمود: زن زیبارویی که در خانواده پلید و نادرست رشد کرده باشد. (4)

از این روست که علی بن ابی طالب (علیه السلام) آنگاه که قصد ازدواج دارد به برادر خویش، عقیل بن ابی طالب که در علم» انساب «معروف

بود و ذهن و سینه اش گنجینه ای از اسرار خاندان گوناگون عرب بوده می فرماید:

» زنی را برای من اختیار کن که از نسل دلیرمردان عرب باشد تا با او ازدواج کنم و او برایم پسری شجاع و سوارکار به دنیا آورد. «(5)

و عقیل در پاسخ برادر گفت:

ص:312

» با ام البنین کلابیه ازدواج کن زیرا در عرب شجاعتر از پدران و خاندان وی نیست. «

و سپس در مورد جد مادری ام البنین، ابوبراء عامر بن مالک، که در آن روز از جهت دلاوری و شجاعت کم نظیر بود می گوید:

» ابوبراء عامر بن مالک جد دوم فاطمه کلابیه از شجاعت در میان قبایل عرب بی نظیر است و کسی را شجاعتر از او جز حضرتت نمی شناسم از این رو او را بازی کننده با شمشیرها) ملاعب الاسنه (می نامند. «(6)

گویی نگاه نافذ علی از مرز زمانها عبور کرده و کربلا را با همه سختیهایش می بیند و برای یاری حسین (علیه السلام) از امروز در پی مادری شجاع از خاندان شجاع و دلیر است تا فرزندی چونان عباس، پدر فضیلتها، به دنیا آورد و او یاریگر حسین در کربلاباشد.

در خاندان و تبار پاک ام البنین چند ویژگی مهم وجود دارد که همگی در وجود عباس (علیه السلام) به ظهور رسید و او را مانا کرد.

الف: شجاعت و دلاوری که در کربلا زیباترین چهره خویش را نمایاند.

ب: ادب و متانت و عزت نفس که در زندگانی 34 ساله عباس بن علی به وضوح دیده می شود.

ج: هنر و ادبیات که ام البنین از» دایی «خویش لبید شاعر به ارث برده بود و فرزند عزیزش عباس (علیه السلام) از مادر ادیبه خود. [البته شاعران دیگری در این خاندان می زیسته اند.]

د: ایثارگری و احترام به حقوق دیگران که نمود آن در عشق به ولایت و امامت متجلی شد.

ه: وفا و پایبندی به تعهدات.

مهمترین درسی که از ازدواج حضرت علی (علیه السلام) و ام البنین، می آموزیم داشتن معیارهای منطقی و صحیح در انتخاب همسر آینده است.

اگر جوانان ما معیارهای اخلاقی و معنوی را جایگزین معیارهای مادی و ظاهری کنند زندگی مشترک آنها با سعادت و سلامت خانوادگی توام

خواهدبود. ملاکهای مادی و صوری ناپایدار بوده و به زندگی رنگ سبز عشق و محبت نمی بخشد و با از دست

ص:313

دادن یک امتیاز مادی پایه های زندگی ای که با آن ها بنا شده است سست شده و فرو ریختن سقف خانواده حتمی خواهدبود.

چنانچه رسول رحمت (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

» کسی که با زنی به خاطر مال او ازدواج کند خداوند او را به حال خود وا می گذارد و کسی که به خاطر زیبایی زنی با او ازدواج کند در او مسایل ناخوشایند می بیند و آنکه به خاطر دین زن با او ازدواج کند خداوند مال و زیبایی را هم برای او قرار می دهد) جمع می کند بین امتیازات. («(7)

صحیفه صفات

آنچه در آدمی الگویی کامل برای نسلهای آینده می سازد وجود صفات نیک و اخلاق برجسته در صحیفه وجود آنان است.

شاید بتوان گفت مجموعه صفات ام البنین در ضمن یک جمله زیبا و مختصر از زبان شهید ثانی، زین الدین، ذکر شده است آنجا که این عالم فرهیخته و اندیشمند می گوید:

» ام البنین از بانوان با معرفت و پر فضیلت بوده و نسبت به اهل بیت (علیه السلام) معرفت و محبت خالص و شدید داشته است و نزد آنان مقام و منزلت بالایی داشت. «(8)

در این عبارت ابعاد شخصیتی ام البنین، با ظرافت خاصی مطرح شده است که به این ظرایف می پردازیم:

دانش و دانایی

از ویژگیهای مهم زندگی انسانهای برجسته، علم و دانش آنان است که بسان نوری درخشان جداکننده حق از باطل است و سرچشمه جوشان این نعمت الهی علمی است که از خداوند متعال، معلم اول، آموخته و می آموزند.

زندگانی ام البنین همواره با بصیرت و نور دانش همراه بوده است و این ویژگی والا در جای جای کتب تاریخی ذکر شده است و ما را با عظمت این بانوی عالمه و فاضله آشنا می سازد.

علاقه ام البنین به اهل بیت (علیه السلام) و بصیرت دینی او به امامت به قدری بود که در باره او می نویسند:

ص:314

برای عظمت و معرفت و بصیرت ام البنین کافی است که او هر گاه بر امیرالمؤمنین وارد می شد و حسنین مریض بودند با ملاطفت و مهربانی با آنها صحبت می کرد و از صمیم قلب با آنها برخورد می کرد چونان مادری مهربان و دلسوز. (9)

او همسرش را تنها همسر نمی دانست که قبل از همسر او را امام و» ولی «خویش می داند و همچنین به این دو بزرگوار، حسنین، به جهت عشق به امامت و ولایت و به خاطر اتصال آنها با ولی خویش اینچنین محبت و ارادت نشان می دهد.

یکی دیگر از مظاهر بصیرت و بینش این بانو که مبتنی بر علم و معرفت اوست جریان صحبت او با» بشیر «است.» بشیر «پس از واقعه کربلا به مدینه باز می گردد و از وقایع جانسوز کربلا و کربلاییها برای اهل مدینه سخن می گوید.

مورخان می نویسند:

پس از واقعه کربلا بشیر در مدینه ام البنین را ملاقات می کند تا خبر شهادت فرزندانش را به او بدهد. ام البنین پس از دیدن وی می گوید:

از حسین (علیه السلام) مرا خبر بده.

بشیر می گوید: عباس را کشتند.

ام البنین باز می گوید: از حسین (علیه السلام) مرا خبر بده. و به همین ترتیب خبر شهادت هر چهار فرزند بزرگوارش را به او می دهد. ام البنین با صبر و بصیرتی بی نظیر می گوید:

» یا بشیر اخبرنی عن ابی عبدالله الحسین (علیه السلام). اولادی و من تحت الخضراء کلهم فداء لابی عبدالله الحسین (علیه السلام). «

ای بشیر خبر از [امام من] اباعبدالله الحسین بده فرزندان من و همه آنچه زیر این آسمان مینایی است فدای اباعبدالله (علیه السلام) باد.

و آنگاه که بشیر خبر شهادت مولا و امام او، حسین بن علی (علیه السلام) را می دهد آهی کشیده و با دنیایی از غم و اندوه می گوید:

آه که بندهای) رگهای (قلبم را پاره پاره کردی. (10)

این نهایت بینش و بصیرت و علم و دانایی است که محور زندگی فردی امام و مولای او باشد. کمال بندگی و عبادت نیز همین است که آدمی خود و تعلقات خود را در

ص:315

جهت خواست محبوب ازلی، خداوند یکتا، فدا کرده و از آنها بگذرد.

بینش و بینایی

افق فکری و نگرش ام البنین آنقدر بالا و والاست که فرزندانی چون عباس را که خود یگانه دهر بود قربانی آرمانها و اندیشه های آسمانی امام و مولای خویش، حسین (علیه السلام)، می کند و اگر آه و سوزی برای مظلومیت می کشد آهی است بر مظلومیت حسین (علیه السلام).

علامه مامقانی در کتاب تنقیح المقال می نویسد:

علاقه و ارادت او [ام البنین] به حسین (علیه السلام) به علت امر امامت بود و اینکه به فرض سلامت حسین مرگ چهار فرزند برومندش را بر خود آسان و قابل تحمل می دانست نشانه بالا بودن درجه ایمان اوست و من او را از نیکان به حساب می آورم. (11)

تبلور این عشق به ولایت و پیروی از امام و پیشوا تا مرز از دست دادن جان خود و عزیزان در وجود فرزندان برومند و دلیر این بانوی ولایی بود. به ویژه عباس بن علی که فرزند بزرگ او بوده و بیشتر صفات مادر را داراست.

بر کرانه وفا

فاطمه کلابیه بنا به نقل تاریخ دومین یا سومین همسر علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده است. آنچه در زندگی مشترک این دو بزرگوار مطرح است حس وفاداری به یکدیگر و احترام متقابل می باشد.

وقتی عقیل به خواستگاری ام البنین برای مولایش علی بن ابی طالب آمد با حرام بن حالد، پدر او، در این باره صحبت کرد و» حرام «با کمال صداقت و راستگویی گفت:» شایسته امیرالمؤمنین یک زن بادیه نشین با فرهنگ ابتدایی بادیه نشینان نیست. او با یک زن که فرهنگ بالاتری دارد باید ازدواج کند و این دو فرهنگ با هم فرق دارند. «

عقیل پس از شنیدن سخنان وی گفت:

امیرالمؤمنین از آنچه تو می گویی خبر دارد و با این اوصاف میل به ازدواج با او دارد.

پدر ام البنین از عقیل مهلت خواست تا از مادر دختر، ثمامه بنت سهیل، و خود دختر سؤال کند و به او گفت:

« زنان بیشتر از روحیات و حالات دخترانشان آگاه هستند و مصلحت آنها را بیشتر

ص:316

می دانند. «

وقتی پدر ام البنین به نزد همسر و دخترش برگشت دید همسرش موهای ام البنین را شانه می زند و او از خوابی که شب گذشته دیده بود برای مادر سخن می گفت:

» مادر خواب دیدم که در باغ سرسبز و پردرختی نشسته ام. نهرهای روان و میوه های فراوان در آنجا وجود داشت. ماه و ستارگان می درخشیدند و من به آن ها چشم دوخته بودم و در باره عظمت آفرینش و مخلوقات خدا فکر می کردم. در مورد آسمان که بدون ستون بالا قرار گرفته است و همچنین روشنی ماه و ستارگان... در این افکار غرق بودم که ماه از آسمان فرود آمد و در دامن من قرار گرفت و نوری از آن ساطع می شد که چشمها را خیره می کرد. در حال تعجب و تحیر بودم که سه ستاره نورانی دیگر هم در دامنم دیدم. نور آنها نیز مرا مبهوت کرده بود. هنوز در حیرت و تعجب بودم که هاتفی ندا داد و مرا با اسم خطاب کرد من صدایش را می شنیدم ولی او را نمی دیدم گفت:

» فاطمه مژده باد تو را به سیادت و نورانیت. به ماه نورانی و سه ستاره درخشان پدرشان سید و سرور همه انسانهاست بعد از پیامبر گرامی و اینگونه در خبر آمده است. «

پس از خواب بیدار شدم در حالی که می ترسیدم. مادرم ! تاویل رؤیای من چیست؟ ! «مادر به دخترک فهیمه و عاقله خود گفت:

» دخترم رؤیای تو صادقه است ای دخترکم به زودی تو با مرد جلیل القدری که مجد و عظمت فراوانی دارد ازدواج می کنی. مردی که مورد اطاعت امت خود است. از او صاحب 4 فرزند می شوی که اولین آنها مثل ماه چهره اش درخشان است وسه تای دیگر چونان ستارگانند. «

پس از صحبتهای دوستانه و صمیمانه مادر و دختر، حزام بن خالد وارد اتاق شد و از آنها در مورد پذیرش علی (علیه السلام) سؤال کرد و گفت:

آیا دخترمان را شایسته همسری امیرالمؤمنین (علیه السلام) می دانی؟ بدان که خانه او خانه وحی و نبوت و خانه علم و حکمت و آداب است اگر او را) دخترت را (اهل و لایق این خانه می دانی - که خادمه این خانه باشد - قبول کنیم و اگر اهلیت در او نمی بینی پس نه؟

همسر او که قلبی مالامال از عشق به امامت داشت گفت:

ص:317

ای» حزام «به خدا سوگند من او را خوب تربیت کردم و از خدای متعال و قدیر خواستارم که او واقعا سعادتمند شود و صالح باشد برای خدمت به آقا و مولایم امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس او را به علی بن ابیطالب، مولایم، تزویج کن. (12)

اگر چه خواب حجت نیست و جهت امور مهمی مثل ازدواج نمی توان تنها به خوابها اکتفا کرد ولی راهنمای خوبی برای رسیدن به مقصود می باشد اگر بیننده خواب مهذب باشد و طهارت ظاهری و باطنی را حفظ کند و اندیشه های شیطانی و خطورات ذهنی پراکنده نداشته باشد خوابهای او دارای تعبیر و تاویل مناسبی خواهد بود. ام البنین از شخصیتهایی بود که این طهارت را داشته و همواره در رفتار و کردار خویش راه صحیح و مناسب را پیش می گرفته است و از این رو رؤیای او به این زیبایی لباس واقعیت و حقیقت می پوشد و چهار پسر برای سید عالمیان علی (علیه السلام) می آورد که یکی قمر بنی هاشم می شود و دیگران نیز ستارگان آسمان ولایت و امامت هستند.

اینگونه ازدواج آسمانی این دو بزرگوار صورت می گیرد و در طول زندگی مشترک همواره اطاعت و احترام و تکریم و ملاطفت در مورد فرزندان علی (علیه السلام) از سوی ام البنین مشهود بوده است.

در هنگام شهادت مولا علی بن ابیطالب (علیه السلام) فرزند بزرگ ام البنین، عباس بن علی، کمتر از 15 سال سن داشت و همراه با برادرانش که کوچکتر از وی بودند در دوران کودکی پدر بزرگوار خویش را از دست داده و غبار یتیمی بر سیمایشان نشسته بود.

این زن فداکار و ایثارگر جوانی و نیروی خویش را صرف تربیت و حفظ فرزندان خانه ولایت نموده و چونان گذشته خود را وقف فرزندان فاطمه زهرا (س) نیز می کرد و بسان مادری مهربان و دلسوز در خدمت آنها بود.

وفاداری ام البنین به همسر بزرگوار خویش به حدی است که پس از شهادت حضرت علی (علیه السلام) با آنکه جوان بوده و از زیبایی ویژه نیز برخوردار می باشد تا پایان عمر ازدواج نکرده و همسر دیگری را اختیار نمی کند. این همسر شهید ایثارگونه به تربیت فرزندان علی (علیه السلام) مشغول بوده و بذر عشق و محبت و ایثار در وجود آنها می افشاند.

نگرش سیاسی

از ویژگیهای بسیار مهم ام البنین توجه به زمان و مسایل مربوط به آن است. وی پس از واقعه عاشورا از مرثیه خوانی و نوحه سرایی استفاده کرده تا ندای مظلومیت کربلائیان را به گوش نسلهای آینده برساند.

ام البنین برای عزاداری هر روز به همراه عبیدالله) فرزند عباس بن علی) ع «به بقیع می رفت و نوحه می خواند و گریه می کرد و این اشعار را می خواند:

یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد ووراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد (13)

» ای آنکه عباس را دیدی در حالی که بر گروه ضعیفان حمله می کرد و دنبال او از فرزندان حیدر) علی) ع «جنگاورانی بودند که هر یک دارای یال و کوپالی بودند. «

و آنگاه که در عزای فرزندان شجاع و دلیر خود می گریست می گفت:

» دیگر مرا ام البنین مخوانید زیرا که به یاد شیران بیشه می اندازد) این نام (مرا.

من پسرانی داشتم که به نام آنها مرا ام البنین می خواندند اما دیگر فرزندی) پسری (ندارم. «

خواندن اشعار برای عزاداری گاه جنبه های دیگری دارد. ام البنین با این اشعار هم حماسه کربلا و شجاعت پسران خود و مظلومیت حق را به مردم زمان خود و آیندگان معرفی می کرد و هم تاریخ کربلا را واگویه می کرد و در قالب عزاداری و مرثیه سرایی نوعی اعتراض به حکومت وقت می کرد و مردم که اطراف او اجتماع می کردند نسبت به عمال بنی امیه متنفر و منزجر می شدند.

به راستی وقتی قبر مطهر عباس (علیه السلام) و برادرانش در کربلاست چرا ام البنین به بقیع می رود؟ آیا به این نیست که مردم در آنجا اجتماع می کنند؟ و آیا به خاطر این نیست که بزرگان اسلام و پیشینه اسلامی مردم در این خاک خفته اند و در آنجا مردم به یاد حماسه های جوانمردان صدر اسلام می افتادند؟

مسئله مهم دیگر اینکه چرا فرزند عباس، عبیدالله، را همراه خود می برد؟ آیا این عمل برای این نبود که نسل آینده را نسبت به حقایق آگاه و بینا کند؟ آیا این یک تربیت سیاسی نبود؟ آیا او در صدد این نبود که پیام عاشورا را به مردم ابلاغ کند و پرچمدار این پیام رسانی همانا فرزند علمدار حسین (علیه السلام)، عبیدالله، نباید باشد؟ ام البنین،

ص:319

این شجاعترین زن بنی کلاب، که از پیام آوران کربلاست چونان زینب، دختر علی (علیه السلام)، رسالتی بر دوش دارد و اکنون به انجام آن رسالت مهم و ویژه همت می گمارد. گفتنی است که عبیدالله بن عباس به همراه مادرش لبابه در کربلا حضور داشت و سند زنده ای برای بیان وقایع عاشورا بود.

عروج عرشی

زندگی سراسر مهر و عاطفه و مبارزه ام البنین رو به پایان بود. او به عنوان همسر شهید، رسالت خویش را به خوبی به پایان رسانید و فرزندانی تربیت کرد که فدایی ولایت و امامت بودند و هر 4 تن در در کربلا قربانی آرمانهای» ولی «و» امام «خویش شدند و بدین وسیله بر صحیفه تربیت ام البنین امضای سبز مولای متقیان علی (علیه السلام) قرار گرفت.

پس از کربلا بار رسالت سیاسی و اجتماعی خویش را به دوش گرفت و پیامهای مهم کربلا را به فرداها صادر کرد و ارزشهای معنوی این حماسه عرفانی را زنده نگاه داشت.

همسر شهید، مادر چهار شهید و طلایه دار پیام آوران کربلا پس از زینب (س) که لحظه لحظه عمر خویش را با خدای خود معامله کرد و لحظه ای خطا و انحراف در زندگی وی راه نیافت در سال 70 ه. ق دار فانی را وداع گفت (14) و در قبرستان بقیع در کنار سبط رسول خدا، امام حسن (علیه السلام)، و فاطمه بنت اسد و دیگر چهره های درخشان شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله) به خاک سپرده شد.

اگر چه جسم او در خاک است اما روح بلند او و صفات کریمه و عظیمه وی نام او را به بلندای آفتاب زنده نگاه داشته است و در پرتو صفات این بانوی فاضله انسانهایی تربیت شده اند که در تاریخ مانا و ماندگار خواهد بود.

1 - قمر بنی هاشم، عبدالرزاق المقرم، ص 9.

2 - همان، ص 10.

3 - قرآن کریم، سوره ابراهیم / 24.

4 - وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 14، ص 29.

5 - قمر بنی هاشم، مقرم، ص 15.

6 - تنقیح المقال، علامه مامقانی، ج 3، ص 70 با ترجمه.

ص:320

7 - وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 14، ص 29.

8 - قمر بنی هاشم، مقرم، ص 16.

9 - همان، ص 16.

10 - تنقیح المقال، ج 3، ص 70 و منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی، ص 226.

11 - تنقیح المقال، ج 3، ص 70.

12 - مولد عباس بن علی (علیه السلام)، محمد علی الناصری، صص 36-38.

13 - ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی، ج 3، ص 294 و تنقیح المقال، ج 3، ص 70.

14 - محدثات شیعه، دکتر شهلا غروی نایینی، ص 53.

ماهنامه کوثر شماره 21

به مناسبت سالروز وفات حضرت ام البنین

اشاره

داستان ازدواج» ام البنین «با امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زبان همسر حضرت عباس

در می زنیم و پس از چند لحظه، در گشوده می شود. قامت رعنا و چهره معصوم و مهربان مادر همسرم، در چارچوب در ظاهر می شود با همان لبخند محجوب و آرامش بخش همیشگی.

خبرگزاری فارس: داستان ازدواج» ام البنین «با امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زبان همسر حضرت عباس

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، همزمان با فرارسیدن سیزدهم جمادی الثانی و سالروز وفات خانم» ام البنین «مادر گرامی علمدار کربلا، ماجرای ازدواج آن بانوی بزرگوار با امام علی (علیه السلام)

از کتاب» ماه به روایت آه «به قلم ابوالفضل زرویی نصرآباد روایت می شود.

راوی این داستان،» لبابه «همسر حضرت عباس (علیه السلام) است.

مهربان تر از مادر، محرم تر از خواهر، مقاوم تر از کوه، زیباتر از حور و روح نوازتر از نسیم صبح... این صفات نادره، تنها چند شاخه گل از گلستان وجود مادر همسرم، فاطمه

ص:321

ام البنین است. آن قدر مؤدب و محجوب و آرام است که جز به وقت ضرورت سخن نمی گوید و در عین هیمنه و شکوهمندی، چنان لطیف و نجیب است که بی ترس از ملامت و سرزنش، می توانی ساعت ها با او سخن بگویی و به تمام اشتباهات و خطاهایت اعتراف کنی.

وقتی همسرم عباس، با لبخند از سخت گیری های مادرش در تربیت فرزندان می گفت و می گفت که مادرش نخستین مربی شمشیرزنی و تیراندازی او و برادرانش بوده، نمی توانستم به خود بقبولانم که این فرشته مجسم و این تندیس بی نقص لطافت و زنانگی، نسبتی با شمشیر و کمان داشته باشد. همواره صحبت هایی از این دست را ترفندی از جانب همسرم می دانستم که شاید می خواست میزان شناخت من از روحیه و عواطف مادرش را بسنجد.

امروز در بازار مدینه، با دو زن مسافر از قبیله بنی کلاب ملاقات کردم. وقتی دانستند که من عروس فاطمه کلابیه ام، با خوشحالی مرا در آغوش گرفتند و بعد از پرسیدن حال و نشانی منزل او، اولین سؤالشان، مرا از فرط تعجب بر جا خشک کرد:

هنوز هم شمشیر می بندد؟

- شمشیر؟ ! نه.

- پس برادرش درست می گفت که از بعد ازدواج، تغییر کرده.

- یعنی می گویید مادر همسرم جنگیدن می داند؟ !

از حیرت، سادگی و نوع پرسشم به خنده افتادند. یکی از آنها به عذرخواهی از خنده بی اختیار و بی مقدمه شان، روی مرا بوسید و گفت: شما دختران شهر چه قدر ساده اید. قبیله ما - بنی کلاب - به جنگاوری و دلیری میان قبایل مشهور و معروف است و تقریباً تمام زنان قبیله نیز کمابیش با شمشیرزنی، تیراندازی و نیزه داری آشنایند. اما فاطمه از نسل» ملاعب الاسنه «) به بازی گیرنده نیزه ها (است و خانواده اش نه فقط در میان قبیله ما و کل اعراب، بلکه حتی در امپراتوری روم نیز معروف و مورد احترامند. فاطمه در شمشیرزنی و فنون جنگی به قدری ورزیده و آموزش دیده بود که حتی برادران و نزدیکانش تاب هماوردی و مقابله با او را نداشتند.

بعد در حالی که می خندید، ادامه داد: هیچ مردی جرأت و جسارت خواستگاری از او را نداشت. به خواستگاران جسور و نام آور سایر قبایل هم جواب رد می داد. وقتی ما و خانواده اش از او می پرسیدیم که چرا ازدواج نمی کنی؟ می گفت: مردی نمی بینم. اگر مردی به خواستگاری ام بیاید، ازدواج می کنم.

من که انگار افسانه ای شیرین می شنیدم، گویی یکباره از یاد بردم که این، بخش ناشنیده ای است از زندگی مادر همسرم. لذا با بی تابی پرسیدم: خوب، بگویید آخر چه شد؟!

زن در حالی که از خنده ریسه می رفت، گفت: هیچ آن قدر منتظر ماند تا مویش همرنگ دندان هایش شد و ناکام از دنیا رفت!... خوب، معلوم است که آخرش چه شد. وقتی عقیل به نمایندگی از طرف برادرش امیرالمؤمنین علی - که رحمت و درود خدا بر او - به خواستگاری فاطمه آمد، او از فرط شادمانی و رضایت، گریست و گفت: خدا را سپاس من به» مرد «راضی بودم ولی او» مرد مردان «را نصیب من کرد.

زن دیگر با خنده میان حرف دوستش پرید: چرا جریان خواستگاری معاویه را نمی گویی؟

- آخ آخ راست می گویی... اما این یکی را حتماً خودش شنیده....

با تعجب و حیرت گفتم: خواستگاری معاویه؟! از ام البنین؟! شوخی می کنید؟!

- یعنی نشنیده ای؟ تو چه عروسی هستی دختر؟ لااقل حکایت» میسون «را که می دانی....

-» میسون «؟! نه... چه حکایتی است؟

- پس از اول برایش تعریف کن خواهر گرچه، می ترسم اگر باد به گوش ام البنین برساند که ما قصه زندگی اش را برای عروس چشم گوش بسته اش تعریف کرده ام، پوست از سرمان بکند.

- به چشم، می گویم راستش قبل از آن که عقیل به نیابت از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به خواستگاری فاطمه بیاید، معاویه هم کسی را به

خواستگاری فرستاده بود. لابد می دانی که معاویه پس از رحلت پیامبر و آغاز حکمرانی خلفا، والی شام شد و با حیف و میل

بیت المال و خرج کردن از کیسه مردم، رفته رفته برای خود امپراتوری خودمختار ایجاد کرد.

نه فقط الان که خود را امیرالمؤمنین و خلیفه مسلمین می نامد و می داند، بلکه از همان آغاز ولایت بر شام، سعی داشت بهترین ها را برای خود دست چین کند؛ بهترین لباس ها، لذیذترین خوراکی ها، زیباترین غلامان و کنیزها، باشکوهترین تجملات و تجهیزات و لابد بهترین زنان آوازه زیبایی و شجاعت فاطمه کلابیه، باعث شد که معاویه یکی از نزدیکان مغرورش را با مبالغی چشمگیر از جواهر آلات و البسه و سایر هدایا به خواستگاری او بفرستد.

فرستاده معاویه بعد از آن که با تبختر و فخرفروشی، طبق های هدایا را پیش فاطمه و خانواده اش به چشم کشید، با حالتی تحقیرآمیز و غیرمؤدبانه، کنار هدایا یله داد و از گشاده دستی و بنده نوازی اربابش گفت و چنان که گویی از پاسخ مثبت فاطمه و خانواده اش خبر داشت، فرمان داد که:» دختر تا فردا صبح آراسته و آماده حرکت به شام باشد تعجیل کنید «.

فاطمه با حجب و حیایی دخترانه به آرامی از پدرش پرسید:» پدر جان، آیا اجازه می دهید چند کلمه ای با فرستاده ارجمند والی بزرگ شام سخن بگویم؟ «

پدر که آتش پنهان در زیر این لحن را می شناخت و از بی ادبی فرستاده نیز به شدت خشمگین بود، ظاهراً از فرستاده کسب اجازه کرد فرستاده با تفرعن سری جنباند که یعنی بگوید.

» حزام «به آتشفشان اجازه فوران داد:» بگو دخترم «.

فاطمه گفت:» جناب فرستاده، آیا من از هم اکنون می توانم مطمئن باشم که همسر والی مقتدر شام، امیر معاویه بن ابوسفیان هستم؟ «

فرستاده که تقریباً پشت به فاطمه و خانواده اش دراز کشیده بود، سر چرخاند و چنان که گویی بر آنان منت می گذارد، گفت:» بله، هستی «.

لحن آرام و شرم آگین فاطمه به یکباره تغییر کرد و با لحنی قاطع، بر سر مرد فریاد زد:» پس درست بنشین مردک! «

فرستاده همچون کسی که به رعد و برق دچار شده باشد، به یکباره از جا جست و با چشمان گشاده از حیرت، مؤدب و دو زانو نشست.

فاطمه ادامه داد:» آیا اربابت به تو حد و ادب میهمان و حق و حرمت میزبان را نیاموخته؟ چگونه والی مقتدری است معاویه که به نوکرانش اجازه می دهد با خانواده همسرش جسور بی ادب باشند؟ به خدا قسم اگر شومی خون میهمان و بیم غیرت ورزی عشیره نبود، این بی ادبی ات بی پاسخ نمی ماند. «

فرستاده معاویه که از ترس جان، در همان حالت نشسته، عقب عقب رفته بود، تقریباً به آستانه در رسیده بود و با دست کشیدن بر زمین، کفشهایش را می جست.

ام البنین دوباره غرید:» و اما این هدایا و جواهرات اگر فقط هدیه و پیش کش است، هدیه ای است بی دلیل، مشکوک و اسراف آمیز اما اگر قیمت و بهای من است. به اربابت بگو که مرا بسیار ارزان پنداشته... های ! کجا می گریزی؟ بیا خر مهره هایت را هم ببر و حمایل شتر صاحبت کن ! «

اما فرستاده معاویه این جملات را نشنید چون لحظاتی پیش از آن، پابرهنه از بیم جان گریخته بود و ساعتی بعد یکی از همسایگان، طبق های هدیه را به او رساند.

معاویه هم البته از پا ننشست. برای آن که ثابت کند می تواند از بنی کلاب زن بگیرد، این بار فرستاده اش را به خواستگاری» میسون «دختر» بجدل «فرستاد و او را به زنی گرفت.» میسون «سوگلی معاویه شد و» یزید «را برای او به دنیا آورد.

اما معاویه دست بردار نبود. یکی - دو سال بعد از آن ماجرا، یکی از صحابه معتبر پیامبر را واسطه خواستگاری از فاطمه کرد. فرستاده معاویه مشغول طرح مقدمات خواستگاری بود که عقیل از راه رسید. بعد از آن که عقیل، هدف از آمدنش را گفت و از فاطمه برای برادرش خواستگاری کرد، صحابی پیامبر که فرستاده معاویه بود نیز با شکفتگی و خوشحالی، خانواده حزام را به پذیرش خواست عقیل، تشویق و ترغیب کرد و وجوه افتراق و امتیاز پیشوایمان علی را به تفصیل برشمرد.

معاویه نیز پس از شنیدن این ماجرا، کاردش می زدی خونش نمی آمد، خلاصه این که حسرت ازدواج با فاطمه ام البنین بر دل معاویه ماند.

ص:325

با این که دیروز با مادر همسرم ملاقات کرده بودم، با شنیدن روایت زندگی اش، مشتاق شدم تا به بهانه راهنمایی دوستان قدیمش، با آن دو همراه شوم و دوباره زیارتش کنم.

در می زنیم و پس از چند لحظه، در گشوده می شود. قامت رعنا و چهره معصوم و مهربان مادر همسرم، در چارچوب در ظاهر می شود با همان لبخند محجوب و آرامش بخش همیشگی.

من لبابه ام؛ خوشبخت ترین زن زمین، همسر عباس، عروس فاطمه کلابیه » ام البنین «، همسر علی امیرالمؤمنین، کنیز مهربان کودکی ام، بالابلند بهشتی، سنگ صبور گره گشا، شیرزن، بانوی افسانه ای و... زنی که هر روز کمتر می شناسمش....

حضرت ام البنین) سلام الله علیها

) محدث، متوفی سال 70 ه () فاطمه کلابیه (، دختر حزام، از زنان مؤمن، شجاع و فداکار بود. روایت است که امیر المؤمنین علیه السلام پس از شهادت حضرت زهرا علیه السلام به برادرش عقیل که انساب عرب را خوب می دانست و از احوال خانوادگی آنها آگاه بود فرمود: می خواهم زنی برایم خواستگاری نمایی که از خاندان شجاعت باشد تا فرزند شجاعی برایم به دنیا آورد. عقیل، فاطمه کلابیه) ام البنین (را به ایشان معرفی نمود و گفت: در بین عرب خاندانی شجاعتر از خانواده وی سراغ ندارم. این مادر پسرانش عباس، جعفر، عبد الله و عثمان را چنان تربیت کرد که همه شیفته برادر بزرگوارشان حضرت امام حسین علیه السلام بودند و در رکاب آن حضرت شهید شدند.

حضرت ام البنین در واقعه کربلا حضور نداشت، هنگامی که بشیر به مدینه بازگشت و ام البنین را ملاقات کرد، خواست تا خبر شهادت فرزندانش را به وی دهد ام البنین گفت: رگ قلبم راپاره کردی بچه هایم و آنچه زیر آسمان است فدای ابا عبد الله علیه السلام، از حسین برایم بگو.

ام البنین برای عزاداری هر روز همراه نوه اش عبید الله) فرزند عباس علیه السلام (به

بقیع م ی رفت و نوحه می خواند و می گریست و این اشعار را زمزمه می کرد:

منم که سایه نشین و جود مولایم کنیز خانه غم؛ خاک پای زهرایم

منم که خانه به دوش غم علی منم که همقدم محنت ولی هستم

منم که شاهد زخم شکسته ابرویم انیس گریه به یاس شکسته پهلویم

منم که در همه جا در تب حسن بودم منم که شاهد خون لب حسن بودم

منم که جلوه حق را به عین می دیدم خدای را به جمال حسین می دیدم

منم که بوده دلم صبح و شام با زینب منم میان همه؛ هم کلام با زینب

منم که سوگ گلستان و باغبان دارم به سینه زخم غم کربلائیان دارم

منم که ظهر عطش را نمی برم از یاد چهار لاله بی سر ز من به خاک افتاد

منم که مادر عشق و امید و احساسم فدای یک سر موی حسین عباسم

زندگینامه اجمالی ام البنین سلام الله علیها

ازدواج امیر المؤمنین علی علیه السلام با ام البنین سلام الله علیها

پس از آنکه امیر المؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام به سوگ پاره تن و ریحانه رسول خدا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله یعنی سرور زنان عالمیان حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیه شهیده راه ولایت و امامت نشست، برادرش عقیل بن ابی طالب علیه السلام را که آشنا به انساب عرب بود، فرا خواند و از او خواست برایش همسری از تبار دلاوران برگزیند تا پسر دلیری برای مولا به ارمغان آورد که سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام را در کربلا یاری کند. (101)

عقیل، ام البنین کلابیه علیه السلام را برای حضرت علی علیه السلام برگزید که قبیله و خاندانش، بنی کلاب، در شجاعت بی مانند بودند. (102) بنی کلاب از حیث شجاعت و دلاوری در میان عرب زبانزد بودند، ولبید درباره آنان چنین سروده است ما بهترین زادگان عامر بن صعصعه هستم و

کسی بر این ادعا خورده نمی گرفت. الو براء، همبازی نیزه ها) ملاعب الاءسنه (، که در عرب در شجاعت مانند او را ندیده بود، از همین خاندان است. (103)

ص:327

حضرت امیر المؤ منین علیه السلام این انتخاب از پسندید و عقیل را به خواستگاری نزد پدر ام البنین سلام الله علیه فرستاد. پدر، خشنود از این وصلت مبارک، نزد دختر خود شتافت و او نیز با سر بلندی و افتخار پاسخ مثبت داد و پیوندی همیشگی بین وی و مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام برقرار شد. امام علیه السلام در همسر عقلی سترگ، ایمانی استوار، آدابی والا و صفاتی نیکو مشاهده کرد و او را گرامی می داشت و از صمیم قلب در حفظ حرمت او کوشید.

ام البنین، و دو سبط پیامبر صلی الله علیه و آله

ام البنین بر آن بود که جای خالی مادر آنها را در زندگی دو سبط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو سرور جوانان بهشت، امام حسن و امام حسین علیه السلام، پر کند؛ مادری که در اوج شکوفایی پژمرده شد و آتش به جان فرزندان خردسال خود زد.

فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله در وجود این بانوی پارسا، مادر خود را می دیدند، و رنج فقدان مادر را کمتر احساس می کردند. ام البنین سلام الله علیه، فرزندان دخت گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بر فرزندان خود که نمونه های والای کمال بودند مقدم می داشت و بخش عمده محبت و علاقه خود را متوجه آنان می کرد.

تاریخ جز این بانوی پاک کسی را به یاد ندارد که به اصطلاح فرزندان هووی خود را بر فرزندان خویش مقدم بدارد. لیکن ام البنین سلام الله علیها توجه به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را فریضه ای دینی می شمرد، زیرا خداوند متعال در کتاب خود همگان را به محبت آنان دستور داده (104)، و آنان امانت و ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند (105). ام البنین با درک عظمت آنان به خدمتشان قیام کرد و در این راه از بذل آنچه در توان داشت دریغ نورزید.

گویند همان روز که پای در خانه مولا علیه السلام گذاشت، حسنین علیه السلام هر دو مریض بوده و در بستر افتاده بودند. اما عروس تازه ابو طالب علیه السلام به محض آنکه وارد خانه شد خود را به بالین آن دو عزیز عالم وجود رسانید و همچون مادری

مهربان به دلجویی و پرستاری آنان پرداخت (106). چنانکه گفته می شود خود نیز پس از چندی به مولا پیشنهاد داد که به جای فاطمه، که اسم قبلی واصلی وی بوده ، او را ام البنین صدا زند، تا حسنین علیه السلام از ذکر نام اصلی او توسط مولا علیه السلام به یاد مادر خویش، فاطمه زهرا سلام الله علیه، نیفتاده و در نتیجه خاطرات تلخ گذشته در ذهنشان تداعی نگردد و رنج بی مادری آنها را آزار ندهد

اهل بیت علیه السلام، و ام البنین سلام الله علیها

محبت بی شائبه ام البنین سلام الله علیه در حق فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و فداکاریهای فرزندان او در راه سید الشهداء علیه السلام، در تاریخ بی پاسخ نماند. اهل بیت عصمت و طهارت در احترام و بزرگداشت آنان کوشیدند و از قدردانی نسبت به آنان چیزی فرو گذار نکردند.

شهید که از فقهای قله پوی شیعه است، می گوید: ام البنین سلام الله علیه از زنان با فضیلت و عارف به حق اهل بیت علیه السلام بود. وی محبتی خالصانه به آنان داشت و خود را وقف دوستی آنان کرده بود. آنان نیز برای او جایگاهی والا و موقعیتی ارزنده قائل بودند. زینب کبری سلام الله علیه پس از رسیدن به مدینه به محضرش شتافت و شهادت چهار فرزندش را تسلیت گفت. چنانکه در اعیاد نیز، برای ادای احترام، به محضرش مشرف می شد.

رفتن نواده رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، شریک نهضت حسینی و قلب طپنده قیام امام حسین علیه السلام یعنی زینب کبری علیه السلام، نزد ام البنین سلام الله علیه و تسلیت گفتن شهادت فرزندان برومندش، نشان دهنده منزلت والای ام البنین سلام الله علیه نزد اهل بیت علیه السلام است.

ام البنین سلام الله علیها واسطه فیض الهی

این بانوی بزرگوار نزد مسلمانان جایگاهی ویژه دارد، و بسیاری از انان معتقدند او را نزد خداوند منزلتی والاست و اگر دردمندی او را به درگاه حضرت باری تعالی شفیع و

واسطه قرار دهد، غم و اندوهش برطرف خواهد شد. لذا به هنگام سختیها و درماندگیها، این مادر فداکار را شفیع خود قرار می دهند. البته بسیار هم طبیعی است که ام البنین سلام الله علیه نزد پروردگار مقرب باشد تا زیرا وی فرزندان پاره های جگر خود را خالصانه در راه خدا و استواری دین حق تقدیم داشته است. (107) در خلال کراماتی که در بخش سوم کتاب حاضر آمده، با جلوه هایی از مقام والای ام البنین سلام الله علیه در عالم معنا آشنا خواهیم شد.

سلسله نسب ام البنین سلام الله علیها

وی فاطمه دختر حزام (108) بن خالد بن ربیعه بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعه بن عامر بن صعصعه بن معاویه بن بکر بن هوازن است.

مادر او شمامه (109) از خانواده سهل بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب می باشد و جده هایش عبارتند از:

جده اول: عمره دخت طفیل بن مالک احزام بن جعفر کلاب.

جده دوم: کبته دخت عروه الرحال فرزند جعفر بن کلاب.

جده سوم: ام خشف دخت ابی معاویه فارس هزار بن عباده بن عقیل بن کلاب.

جده چهارم: فاطمه دخت جعفر بن کلاب. (110)

جده پنجم: عاتکه دخت عبدالشمس بن عبد مناف بن قصی، جده حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که در عمده الطالب نام او را فاطمه دانسته است.

جده ششم: آمنه دخت وهب بن عمیر بن نصر بن قعین بن حرث بن ثلعبه بن ذودان بن اسد بن خزیمه.

جده هفتم: دخت جحدر بن ضبیعه اغر بن قیس بن ثلعبیه بن عکایه بن صعب بن علی بن بکر بن وائل بن ربیعه بن نزار، جد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله.

جده هشتم: دخت ملک بن قیس بن ثعلبه.

جده نهم: دخت الراءسین: خشین بن ابی عصم بن سمح بن فزاره) در قاموس اللغه خشین بن لای، و در تاج العروس لای بن عصیم آمده است (.

جده دهم: دخت عمر بن صرمه بن عوف بن سعد بن ذبیان بن بغیض بن ریث بن

ص:330

غطفان.

اینان جده های ام البنین سلام الله علیه، مادر ابوالفضل العباس علیه السلام، هستند که ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین از ایشان یاد کرده است. تاریخ گواهی می دهد که پدران و داییهای ام البنین سلام الله علیه در دوران قبل از اسلام جزو دلیران عرب محسوب می شده اند و مورخان آنان را به دلیری و جلادت در هنگام نبرد ستوده اند. افزون بر این، آنان علاوه بر شجاعت و قهرمانی، سالار و بزرگ پیشوای قوم خود نیز بوده اند، آنچنان که سلاطین زمان در برابرشان سر تسلیم فرود آورده اند. اینان همانانند که عقیل به امیر المؤ منین علیه السلام گفت: در میان عرب از پدرانش شجاعتر و قهرمانتر یافت نشود (111).

امیر المؤ منین علیه السلام نیز مقصودش از آن پرس و جو آن بود که زنی را به همسری خویش برگزیند که زاده دلاوران عرب باشد، چرا که مسلم است سرشت و خصایص د اجداد به فرزندان منتقل می شود، و فرزندان نیز آن ویژگیها را به نسلهای بعدی منتقل می سازند. بر این اساس است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: دایی به منزله یکی از دو زوج است) یعنی دایی نیز چون پدر و مادر، در صفات و اخلاق طفل مؤ ثر است (پس برای جایگاه نطفه خود همسری شایسته برگزینید.

در اینجاست که می بینیم در وجود شریف ابوالفضل علیه السلام دو گونه شجاعت در هم آمیخته است: 1. شجاعت هاشمی و علوی که ارجمندتر و والاتر است و از جانب پدر سرور اوصیا به او رسیده؛ و 2. شجاعت عامری که از جانب مادرش ام البنین سلام الله علیه ارث برده است، زیرا که در میان تیره مادریش جدی پیراسته چون عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب) جد ثمامه مادر ام البنین (بوده است که به سبب قهرمان سالاری و شجاعتش او را ملاعب الاءسنه یعنی کسی که سر نیزه ها را به بازی می گیرد، می نامیدند. این لقب را نخستین بار حسان در باب او به کار برد، چون دید که یک تنه با شجاعانی که او را احاطه کرده بودند پیکار می کند، و لذا گفت: وی سر نیزه ها را با دستش به بازی گرفته است.

نیز از اوس بن حجر نقل شده که درباره عامر گفته است:

یلاعب اطراف الاءسنه عامر فراح له حظ الکتائب اءجمع

عامر سر نیزه ها را به بازی می گیرد، پس او در کار آیی و توان نظامی، به تنهایی یک لشگر را در خود جمع دارد.

عامر بن مالک همان کسی است که برادر زاده اش، عامر بن طفیل، با علقمه بن علاثه قرار گذاشتند که هر کدام نسبت و حسب افتخارآمیزتری داشت و به نفع او حکم شد، صد شتر از دیگری بستاند. بدین منظور، هر یک، یکی از پسران خود را نزد مردی از بنی وحید به گرو گذاشتند) و ضمانت و رهن نیز از آن هنگام دایر گردید (. چون ابن طفیل در این مورد از عمویش، عامر بن مالک، کمک خواست، این مرد دلیر نعلین خود را به او داد و گفت: برای تعیین شرافت خود از این نعلین کمک بگیر، زیرا من با آن چهل مرباع را به دست آورده ام (112).

مرباع، ربع غنائم جنگی ئی بوده است که پس از پیروزی یک قوم بر قوم دیگر در زمان جاهلیت به رئیس قبیله می رسید. این نعلین، مخصوص رئیس و پیشوای قوم بوده که در ایام نبرد آن را می پوشیده است، والا مزیتی نداشته که برای تعیین افتخار و مباهات به نسبت به کار رود.

دیگر از اجداد مادری حضرت ابوالفضل علیه السلام، عامر بن طفیل بن مالک بن کلاب، برادر عمره: جده اول ام البنین سلام الله علیه می باشد که فوقا از او یاد شد. او گرامیترین مردم در عصر خود و نام آورترین شجاعان و دلاوران عرب بود.

حتی گویند که: هرگاه یکی از اعراب نزد قیصر روم می رفت قیصر به او می گفت: تو با عامر بن طفیل نسبتی داری؟ اگر وی میان خود و عامر نسبتی بر می شمرد، گرامیش کمی شمرد و صله و احسان به او می کرد، و الا روی خوش به او نشان نمی داد. (113)

نیز از اجداد مادری ام البنین سلام الله علیه، عروه الرحال فرزند عتبه بن جعفر بن کلاب، پدر کبشه: جده دوم این بانو می باشد. عروه با پادشاهان رفت و آمد بسیار داشت و او را نزد آنها پایگاه و منزلتی رفیع بود، و به همین خاطر هم او را رحال) یعنی جهانگرد (نامیده اند.

از دیگر نیاکان ام البنین، طفیل: فارس قرزل است که پدر عمره) جده اول این بانوی

بزرگوار (می باشد. او نیز در شجاعت و قهرمان سالاری زبانزد همگان بوده و با ملاعب الاءسنه ربیعه، عبیده، و معاویه) پسران جعفر بن کلاب (برادر بوده است.

گویند: یک روز صبح آنان بر نعمان بن منذر) امیر مشهور عرب (وارد شدند و مشاهده کردند که یکی از یاران و همنشینان امیر، موسوم به ربیع بن زیاد عبسی، با امیر مشغول غذا خوردن است. آنان مطلع شده بودند که ربیع نزد حاکم ایشان سعایت کرده است. لبید، کوچکترین فرزند ربیعه) یکی از برادران یاد شده (، اشعاری در مدح طائفه و عموهای خویش و ذم ربیع بن زیاد سرود که نعمان و دیگر همنشینانش بر او انکار نورزیدند، و این به لحاظ شرافت و بزرگمنشی غیر قابل انکار آنان بود. حتی پس از این ماجرا، امیر آن شخص د سخن چین را از خود راند و ابیاتی در توبیخ او سرود.

ام البنین سلام الله علیها همسری جز امیرالمؤ منین علی علیه السلام برنگزید

گروهی از مورخین برآنند که امیرالمؤ منین علیه السلام با ام البنین سلام الله علیه ، دختر حزام عامریه، بعد از شهادت حضرت زهرا سلام الله علیه ازدواج نمود.

(114) دسته ای دیگر می گونید که این امر بعد از ازدواج حضرتش با امامه بوده است. (115) اما در هر حال، مسلم است که این ازدواج بعد از صدیقه کبری سلام الله علیه صورت گرفته است، زیرا تا فاطمه سلام الله علیه زنده بود خداوند ازدواج با زنان را بر امیرالمؤ منین علیه السلام حرام نموده بود. (116)

ام البنین دارای چهار پسر به نامهای عباس، عبدالله جعفر، و عثمان گردید که سرور همه آنان حضرت عباس علیه السلام می باشد. این بانوی بزرگوار، بعد از امیر المؤ منین علی علیه السلام مدتی طولانی زنده بود و با کسی نیز ازدواج نکرد؛ همچنانکه امامه و اسماء بنت عمیس و لیلی نهشیله چنین نمودند و این چهار زن آزاده، کمال وفاداری را در حق شوی و سرورشان امیر المؤ منین علی علیه السلام انجام دادند. (117) حتی یک بار مغیره ین نوفل و یک بار نیز ابو هیاج بن سفیان از امامه خواستگاری کردند، اما او امتناع ورزید و حدیثی از علی علیه السلام نقل کرد که همسران پیامبر و جانشینش بعد از مرگ ایشان نباید به همسری کسی

درآیند، بر پایه این سفارش، زنان وارسته مزبور، تن به ازدواج با کسی ندادند. (118)

ص:333

در باب عظمت مقام و علو معرفت حضرت ام البنین سلام الله علیه به مقام و موقعیت اهل بیت علیه السلام همین بس نوشته اند: چون ازدواج امیرالمؤ منان علیه السلام در آمد، امام حسن و امام حسین علیه السلام بیمار بودند، و او بسان مادری دلسوز و پرستاری مهربان به مراقبت و دلنوازی از آنان پرداخت؛ و چنین امری از همسر سرور اهل ایمان، که از انوار معارف حضرتش بهره ها گرفته، در بوستان علوی تربیت یافته و به آداب و اخلاق مولای متقیان علیه السلام مؤ دب متخلق شده، شگفت نیست.

فرزندان ام البنین سلام الله علیها

اول از همه، قمر بنی هاشم علیه السلام متولد گردید، و بعد بترتیب: عبدالله و جعفر و عثمان گام به جهان هستی گذاشتند.

فرزندان ام البنین - همگی - در زمین کربلا شهید شدند و نسل ام البنین علیه السلام از طریق عبیدالله بن قمر بنی هاشم بسیار می باشند. چون بشیر به فرمان اما زین العابدین علیه السلام وارد مدینه شد تا مردم را از ماجرای کربلا و بازگشت اسرای آل الله با خبر سازد در راه ام البنین سلام الله علیه او را ملاقات کرد و فرمود:

ای بشیر، از امام حسین علیه السلام چه خبر داری؟ بشیر گفت: ای ام البنین، خدای تعالی ترا صبر دهد که عباس تو کشته گردید. ام البنین سلام الله علیه فرمود:

از حسین سلام الله علیه مرا خبر ده. بدینگونه، بشیر خبر قتل یک یک فرزندانش را به او خبر داد اما ام البنین پیاپی از امام حسین علیه السلام خبر می گرفت وی گفت:

فرزندان من و آنچه در زیر آسمان است، فدای حسینم باد! و چون بشیر خبر قتل آن حضرت را به او داد صیحه ای کشید و گفت: ای بشیر، رگ قلبم را پاره کردی! و صدا به ناله و شیون بلند کرد.

مامقانی گوید: این شدت علاقه، کاشف از بلندی مرتبه او در ایمان، و قوت معرفت او به مقام امامت است که شهادت چهار جوان خود را که نظیر ندارند در راه دفاع از امام زمان خویش سهل می شمارد.

به نوشته علامه سماوی در ابصارالعین: ام البنین سلام الله علیه همه روزه به بقیع می رفت و مرثیه می خواند، به نوعی که مروان - با آن قساوت قلب - از ناله و گریه ام البنین

ص:334

سلام الله علیه به گریه می افتاد و اشکهای خود را با دستمال پاک می کرد. نیز هنگامی که زنها او را با عنوان ام البنین خطاب کرده و به وی تسلیت می داده اند این ابیات را سرود:

لا تدعونی و یک ام البنین تذکرنی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهم و الیوم اصبحت و لا من بنین

اربعه مثل نسور الربی قد واصلوا الموت بقطع الوتین

تنازع الخرصان اشلائهم فکلهم امسوا صریعا طعین

یا لیت شعری اکما اخبروا بان عباسا مقطوع الیدین

یعنی ای زنان مدینه، دیگر ام البنین نخوانید و مادر شیران شکاری ندانید، مرا فرزندانی بود که به سبب آنها ام البنینم می گفتند، ولی اکنون دیگر برای من فرزندی نمانده همه را از دست داده ام. آری، من چهار باز شکاری داشتم که آنها را هدف تیر قرار دادند و رگ گردن آنها را قطع نمودند و دشمنان با نیزه های خود ابدان طیبه آنها را از هم متلاشی کردند و در حالی که روز را به پایان بردند که همه آنها با جسد چاک چاک بر روی زمین افتاده بودند. ای کاش می دانستم آیا این خبر درست است که دستهای فرزندم قمر بنی هاشم علیه السلام را از تن جدا کردند؟!

مخوان جانا دگر ام البنینم که من با محنت دنیا قرینم

مرا ام البنین گفتند، چون من پسرها داشتم ز آن شاه دینم

جوانان هر یکی چون ماه تابان بدندی از یسار و از یمینم

ولی امروز بی بال و پر ستم نه فرزندان، نه سلطان مبینم

مرا ام البنین هر کس که خوائد کنم یاد از بنین نازنینم

به خاطر آورم آن مه جبیان زنم سیلی به رخسار و جبینم

به نام عبدالله و عثمان و جعفر دگر عباس آن در ثمینم

يا من راءى العباس كر على جماهير النقد

و وراه من ابناء حيدر كل ليث ذى لبد

نبئت ان ابنى اصيب بر اءسه مقطوع يد

و يلى على شبلى و مال براءسه ضرب العمد

لو كان سيفك فى يديك لما دنى منك اءحد

ص:335

حاصل مضمون این ابیات جانسوز آنکه: هان ای کسی که فرزند عزیزم، عباس را دیده ای که با دشمن در قتال است و آن فرزند حیدر کرار، پدر وار، حمله می کند و فرزندان دیگر علی مرتضی، که هر یک نظیر شیر شکاری هستند، در پیرامون وی رزم می کنند، آه که من خبر داده اند که بر سر فرزندم عباس عمود آهن زدند در حالیکه دست در بدن نداشته است. ای وای بر من! چه بر سرم آمد و چه مصیبتی بر فرزندانم رسید؟! اگر فرزندم عباس د دست در تن داشت، کدام کس را جراءت بود که به وی نزدیک شود.

فضل بن محمد بن حسن بن عبدالله بن عباس بن امیر المؤ منین علیه السلام نیز که از تبار قمر بنی هاشم است، مرثیه ذیل را در سوگ جد خود سروده است:

انی لاذکر للعباس موقفه بکربلاء و هام القوم یختطف

یحمی الحسین و یحمیه علی ظما و لا یولی و لا یثنی فیختلف

و لا اءری مشهدا یوما کمشده مع الحسین علیه الفضل و الشرف

اکرم به مشهد اءبانت فضلته و ما اءضاع له اءفعاله خلف

و چه زیباست سروده است شاعر بزرگ اهل بیت علیه السلام مرحوم سید جعفر حلی ره در مدح حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام:

و قع العذاب علی جیوش امیه من باسل هو فی الوقایع معلم

ما راعهم الا تقحم ضیغم غیر ان یعجم لفظه و یدمدم

عبست و جوه القوم و غاص الموت و العباس فیهم ضاحک متبسم

قلب الیمین علی الشمال و غاص فی الاءوساط یحصد للرؤ وس و یحطم

بطل تورث من ابیه شجاعه فیها انوف بنی الضلاله ترغم

حامی الظعینه این منه ربیعه ام این من علیا ابیه مکدم

فی کفه الیسری السقاء یقله وبکفه الیمنی الحسام المخذم

حسمت یدیه المرهقات و انه و حسامه من حدهن لاحسم

فغذایهم باءن یصول فلم یطق کاللیث اذ اظفاره تتقلم

اءمن الردی من کان یحذر بطشه اءمن البغات اذا اصیب القشعم

و هوی بجنب العلقمی فلیته للشاربین به یدان العلقم (119)

ص:336

کمیت شاعر چه خوش سروده است:

و ابوالفضل ان ذکرهم الحلو شفاء النفوس من اسقام

قتل الاءدعیاء اذ قتلوه اکرم الشاربین صوب الغمام (120)

یعنی: و ابوالفضل) یکی از جوانمردان بود (که یاد شیرین آنها شفای درد هر دردمندی است.

آن که زنازادگان را کشت در آن هنگامی که او کشتند، و بزرگوارترین کسی که از آب باران آشامید.

شاعر دیگر درباره عباس بن علی علیه السلام چنین سروده است:

احق الناس ان یبکی علیه فتی ابکی الحسین بکربلاء

اءخوه و ابن والده علی ابوالفضل المضرج بالدماء

و من و اساه لایثنیه شی ء و جاد له علی عطش بماء (121)

یعنی: شایسته ترین کسی که سزاوار است مردم بر او بگریند آن جوانی است که) شهادتش (حسین علیه السلام را در کربلا به گریه انداخت.

یعنی برادر و فرزند پدرش علی علیه السلام که همان ابوالفضل بود و به خون آغشته کشت.

و کسی که با او مواسات کرد و چیزی نتوانست جلوگیر او) در این مواسات (گردد، و با اینکه خود تشنه آب بود) آب نخورد (به آن حضرت کرم کرد.

به دریا پا نهاد و تشنه برگشت

ام البنين مضطر نالد چو مرغ بی پر گوید به دیده تر، دیگر پسر ندارم

زنها ! مرا نگویید ام البنین از این پس من ام بی بنینم، دیگر پسر ندارم

مرا ام البنین دیگر مخوانید به آه و ناله ام یاری نمایید

بنالم بهر عباسم شب و روز شده آهم به جانم آتش افروز

به دشت کربلا آن مه جنبینم شنیدم بود سقای حسینم

به دریا پا نهاد و تشنه برگشت حسینش تشنه بود، از آب لب بست

گذشت از آب و کسب آبرو کرد به سوی خیمه ها با آب رو کرد

ز نخلستان چو بر سوی خیم شد به دست اشقیا دستش قلم شد (122)

شنیدم آنکه جدا شد ز قامت عباس دو دست بر اثر ظلم قوم حق نشناس

به چشم راست خدنگش رسیده از الماس چمن خزان شد و پژمرده گشت

چون گل یاس

تاریخ وفات حضرت ام البنین (س)

پرسش: باسلام، لطفا بفرمایید وفات حضرت ام البنین (س) در چه تاریخی بوده است؟

معصومه ایمانی - قم

پاسخ: اگر منظورتان از ام البنین، جناب فاطمه بنت حزام مادر حضرت عباس (علیه السلام) و همسر گرامی امیر مومنان (علیه السلام) باشد، تاریخ وفاتش 13 جمادی الثانیه سال 64 قمری می باشد.

البته غیر از ایشان، ام البنین های دیگری نیز داریم که در منابع رجالی و تاریخی اسلامی نامی از آنان به میان آمده است.

اما در باره فضایل و مناقب حضرت ام البنین، همسر امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) و مادر چهار فرزند شهید در کربلا در رکاب حضرت

امام حسین (علیه السلام)، سخن های بسیاری گفته شده است.

علامه شهید مطهری در ضمن مقتل حضرت عباس (علیه السلام) در کربلا، گفتار زیبایی در

ص:338

مورد مادر ارجمندش حضرت ام البنین (س) نیز دارد که توجه شماعزیزان را به آن جلب می کنم:

در مقاتل معتبر این مطلب را نوشته اند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام یک وقتی به برادرشان عقیل فرمودند برای من زنی انتخاب کن که ولدتها الفحوله یعنی نژاد از شجاعان برده باشد. عقیل که برادر امیرالمؤمنین است، نسابه است، نسب شناس و نژادشناس بوده و عجیب هم نژاد شناس بوده و قبائل و پدرها و مادرها و اینکه کی از کجا نژاد می برد را می شناخته است. فورا گفت: عنی لک بام البنین بنت خالد، آن زنی که تو می خواهی ام البنین است. ام البنین یعنی مادر پسران) مادر چند پسر (، ولی خود این کلمه مثل ام کلثوم است که حالا ما اسم می گذاریم.

مخصوصا در تاریخ دیدم که یکی از جدات یعنی مادر بزرگهای ام البنین اسمش ام البنین بوده و شاید هم به همین مناسبت، اسم ایشان را هم ام البنین گذاشته اند.

همین دختر را برای امیرالمؤمنین خواستگاری کردند و از او چهار پسر برای امیرالمؤمنین متولد شد و ظاهرا دختری از او به دنیا نیامده است. بعد این زن به معنی واقعی، ام البنین، یعنی مادر چند پسر شد. امیرالمؤمنین فرزندان شجاع دیگر هم داشت، اولا خود حسنین) امام حسن و امام حسین (شجاعتشان محرز بود، مخصوصا امام حسین که در کربلا نشان داد که چقدر شجاع بود و شجاعت پدرش را به ارث برده بود. محمد بن حنفیه از جناب ابوالفضل خیلی بزرگتر بود و در جنگ جمل شرکت کرد و فوق العاده شجاع و قوی و جلیل و زورمند بود.

حدس زده می شود که امیرالمؤمنین به او عنایت خاصی داشته است) البته این مطلب در متن تاریخ نوشته نشده، حدس است (.

مطابق معتبرترین نقلها اولین کسی که از خاندان پیغمبر شهید شد، جناب علی اکبر و آخرینشان جناب ابوالفضل العباس بود. یعنی ایشان وقتی شهید شدند که دیگر از اصحاب و اهل بیت کسی نمانده بود، فقط ایشان بودند و حضرت سید الشهداء. آمد عرض کرد برادر جان! به من اجازه بدهید به میدان بروم که خیلی از این زندگی ناراحت هستم. جناب ابوالفضل سه برادر کوچکترش را مخصوصا قبل از خودش فرستاد، گفت بروید برادران، من می خواهم اجر مصیبت برادرم را برده باشم. می خواست مطمئن

شود که برادران مادریش حتما قبل از او شهید شده اند و بعد به آنها ملحق بشود.

بنابراین ام البنین است و چهار پسر، ولی ام البنین در کربلا نیست، در مدینه است . آنان که در مدینه بودند که از سرنوشت کربلا بی خبر بودند. به این زن، مادر این چند پسر که تمام زندگی و هستیش همین چهار پسر بود خبر رسید که هر چهار پسر تو در کربلا شهید شده اند. البته این زن، زن کامله ای بود، زن بیوه ای بو د همه پسرهایش را از دست داده بود. گاهی می آمد در سر راه کوفه به مدینه می نشست و شروع به نوحه سرائی برای فرزندانش می کرد. تاریخ نوشته است که این زن، خودش یک وسیله تبلیغ علیه دستگاه بنی امیه بود. هر کس که می آمد از آنجا عبور بکند، متوقف می شد و اشک می ریخت. مروان حکم که یک وقتی حاکم مدینه بوده و از آن دشمنان عجیب اهل بیت است، هر وقت می آمد از آنجا عبور کند، بی اختیار می نشست و با گریه این زن می گریست. این زن، اشعاری دارد و در یکی از آنها می گوید:

لا تدعونی ویک ام البنین تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهم و الیوم اصبحت و لا من بنین (2)

مخاطب را یک زن قرار داده می گوید: ای زن، ای خواهر! تا بحال اگر مرا ام البنین می نامیدی بعد از این دیگر ام البنین نگو، چون این کلمه خاطرات مرا تجدید می کند، مرا بیاد فرزندانم می اندازد. دیگر بعد از این مرا به این اسم نخوانید. بله در گذشته من پسرانی داشتم ولی حالا که هیچیک از آنها نیستند.

رشیدترین فرزندانش جناب ابوالفضل بود و بالخصوص برای جناب ابوالفضل ، مرثیه بسیار جانگدازی دارد، می گوید:

یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد و وراه من ابناء حیدر کل لیث

فی لبد

انبئت ان ابنی اصیب براسه مقطوع ید ویلی علی شبلی امال براسه ضرب

العمد

لو کان سیفک فی یدیک لما دنی منه احد (3)

پرسیده بود که پسر من، عباس شجاع و دلاور من چگونه شهید شد؟ دلاوری حضرت ابوالفضل العباس از مسلمات و قطعیات تاریخ است. او فوق العاده زیبا بوده است که در کوچکی به او می گفتند قمر بنی هاشم، ماه بنی هاشم، در میان بنی هاشم می

ص:340

د رخشیده است. اندامش بسیار رشید بوده که بعضی از مورخین معتبر نوشته اند هنگامی که سوار بر اسب می شد، وقتی پایش را از رکاب بیرون می آورد، سر انگشتانش زمین را خط می کشید. بازوها بسیار قوی و بلند، سینه بسیار پهن. می گفت که پسرش به این مفتیها کشته نمی شد. از دیگران پرسیده بود که پسر من را چگونه کشتند؟ به او گفته بودند که اول دستهایش را قطع کردند و بعد به چه وضعی او را کشتند. آن وقت در این مورد مرثیه ای گفت. می گفت ای چشمی که در کربلا بودی! ای انسانی که د صحنه کربلا بودی!، آن زمانی که پسرم عباس را دیدی که بر جماعت شغالان حمله کرد و افراد دشمن مانند شغال از جلوی پسر من فرار می کردند.

یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد

پسران علی پشت سرش ایستاده بودند و مانند شیر بعد از شیر، پشت پسرم را داشتند، وای بر من، به من گفته اند که بر شیر بچه تو، عمود آهنین فرود آوردند.

عباس جانم، پسر جانم، من خودم می دانم که اگر تو دست در بدن می داشتی، احدی جرات نزدیک شدن به تو را نداشت. ولا حول ولا قوه الا بالله

پاورقی:

1 - منتهی الامال ج 1 ص 386، ابصار العین فی انصار الحسین (علیهم السلام) ص 31

وفات

در کتاب "کنز المطالب" نوشته شده به تاریخ 1321 هجری قمری نوشته" علّامه سیّد محمّد باقر قره باقی همدانی" در باب سال و روز وفات حضرت فاطمه کلابیّه علیها سلام معروف به "ام البنین" به نقل از کتاب "اختیارات" طی حدیثی از اعمش آمده است: روز سیزدهم جمادی الثّانی که مصادف با جمعه بود بر امام زین العابدین وارد شدم. ناگهان فضل بن عبّاس علیه السلام وارد شد و در حالیکه گریه می گرد، گفت:"

جدّه ام ام البنین علیها سلام از دنیا رفت. شما را به خدا ببینید چطور این روزگاز فریبکار، خاندان کساء را در یک ماه دوبار عزادار کرد."

مرحوم قره باقی می فرمایند: پس از چندی از خبر دیگری مندرج د ر حاشیه کتاب " وقایع الشّهور و والایام "تالیف بیرجندی اطلاع یافتم که به نقل از اعمش نوشته شده است: در سیزدهم جمادی الثّانی و در سال 64 ه. ق ام البنین وفات یافت و در قبرستان بقیع به قول مشهور دفن گردید. اما قول دیگری در سال وفات حضرت ام البنین نیز معروف است که ایشان در سال 70 ه. ق وفات یافته اند.

سه شنبه 27 اردیبهشت امسال مصادف است با سالگرد ارتحال این بانوی بزرگ . وفات این بی بی مجلّله را محضر حضرت ولی عصر ارواحنا فداه و تمامی محبّین اهل بیت تسلیت عرض می نمایم.

آداب دعا کردن

اشاره

دعا کردن از دستورات موکد قرآن مجید و ائمه طاهرین ما می باشد که در صورت عمل به این دستور، وعده استجابت از جانب الهی را به همراه دارد.

آداب و شرایط دعا در کتب مختلفی از جمله کتب اخلاقی مثل معراج السعاده نوشته مرحوم نراقی بطور مفصل بیان شده است که عمل به این آداب فائده ی دعا را برای دعا کننده به همراه خواهد داشت. که این آداب مختصر ذکر می گردد:

1 - اوقات شریف برای دعا کردن انتخاب گردد. اوقاتی مثل شب و روز جمعه، روز عرفه، ماه رمضان، هنگام سحر، شبهای قدر و....

2 - مکانهای شریف برای دعا کردن انتخاب گردد مثل مساجد که اعظم همه مساجد مسجد الحرام می باشد، حرم امامان معصوم خصوصا حرم رسول اکرم صلی الله علیه و

آله و سلم و حرم حضرت ابا عبدالله الحسین که در روایات، اجابت دعا زیر گنبد ابا عبدالله الحسین ضمانت شده است، حرم امام زادگان و بقاع متبرکه و....

3 - هنگام نزول رحمت واسعه الهی مثل باران و برف و...، ما بین اذان و اقامه، پس از فراغت از نمازهای واجب و... حالاتی هستند که دعا در آن حالات به هدف استجابت نزدیک است

4 - لباس های انسان، لباس های پاک و پاکیزه باشد

5 - انسان با طهارت) وضو ویا غسل (دعا را بخواند

6 - رو به قبله بودن نیز از آداب دعا و شرایط استجابت دعاست

7 - آنچنان که گدایان دست خودرا به سمت اغنیاء دراز می کنند، دست خود را به آسمان بلند نماید به گونه ای که زیر بغل های وی نمایان شود

8 - دعا را با حالت تواضع و خشوع بخواند

9 - با اعتقاد قلبی به اینکه خداوند او را دیده و صدای او را می شنود و پس از دعا حاجت او را روا خواهد کرد؛ دعا را بخواند

10 - از دعا کردن و پافشاری خسته نشده و بر دعای خویش پافشاری نماید

11 - قبل از شروع دعا مدح خدا را نموده و نعمت هایی که به او داده را یادآور شود و سپس به گناهان خود در درگاه الهی اعتراف کرده و سپس توبه نماید

12 - امید خود را بطور کل از غیر خدا قطع نماید و به هیچ کس امیدی نداشته باشد جز خداوند و بداند که احدی قادر به دادن حاجت او نیست مگر اینکه خدا بخواهد.

13 - لباس و غذای او از حلال باشد که یکی از مهمترین شرایط استجابت دعا ، طعام حلال است

14 - گناه کردن باعث عدم استجابت دعاست

15 - در هنگام دعا حتما حاجت خود را به خصوص نام برده و مبادا با خود بگوید که خدا از دل من آگاه است و به زبان نیاورد

16 - در دعا کردن فقط برای خود دعا نکند، بلکه دیگران را هم در دعای خود شریک نماید و برای دیگران نیز دعا نماید

ص:343

17 - گریه کردن در هنگام دعا نمودن از شرایط والای دعا کردن است

18 - دعا را به تاخیر نیاندازد تا زمانی که مبتلا می گردد بلکه همیشه و حتی در اوقاتی که حاجت خاصی هم ندارد دعا کرده و از خدا درخواست نماید

اگر آداب فوق را رعایت نماییم، ان شاء الله زودتر به مقصود خواهیم رسید چرا که هر که با ادب بر مولای کریمی وارد شود، مولای کریم شرم می نماید که حاجت او را روا ننماید حال که این کریم، خدای مهربان است و از هر کریمی بخشنده تر می باشد.

پس به درگاهش روی نیاز آور و با حضرت حق، رازهای پنهانی دلت را بازگو کن که بسیار شنوده خوبی است و از هر شنوده ای شنوا تر) یا اسمع السامعین (و از اصرار و پافشاری خسته مشو که او از پافشاری من و تو خسته نمی گردد) یا من لا یلح الحاح الملحّین (

اللّهُمَّ ما عَرَّفْتَنا مِن الْحَقِّ فَحَمِّلْناهُ، وَما قَصُرْنا عَنْهُ فَبَلِّغْناهُ

راه های توسل به حضرت ام البنین

1 ج آنچه به تجربه به اثبات رسیده است و در کتبی که مربوط به کرامات این بزرگوار ثبت است) از جمله کتاب ستاره درخشان مدینه نوشته شیخ علی ربّانی خلخالی (، آمده است:

نذر زیارت کربلا به نیابت از حضرت ام البنین به این نحو که هرگاه حاجت مهمی تو را روی داد به نیابت ایشان به کربلا برو و ثواب زیارت را به روح این علیا مخدره هدیه کن و از ایشان بخواه که در درگاه الهی شفیع شده تا مشکلت بر طرف گردد.

حتی اگر خودت نمی توانی به کربلا بروی، خرج سفر کسی را تامین نما تا وی به کربلا رفته و به نیابت از ایشان زیارت به جا آورد. امید است که جاجت روا گردی چرا که به تجربه ثابت شده است که کسانیکه از این طریق به حضرت متوسل شده اند به حاجت خود رسیده اند.

ویرایش توسط منیب: 26/02/1390 در ساعت 14:26

ص:344

اللّهُمَّ ما عَرَّفْتَنا مِن الْحَقِّ فَحَمِّلْناهُ، وَما قَصُرْنا عَنْهُ فَبَلِّغْناهُ

2 ج ختم سوره یاسین به طریقه زیر:

از شب جمعه ما بین نماز و مغرب و عشا تا هشت شب) به تعداد فرزندان حضرت ام البنین و نیز فرزندان حضرت زهرا (مشغول به تلاوت سوره یاسین گردد به نحویکه:

اولین شب جمعه به نیابت از حضرت عباس سوره یاسین را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنین هدیه نماید و ما بین نماز مغرب و عشاء، زیارت حضرت ام البنین را هم خوانده و سپس به تعداد 135 صلوات هدیه به روح حضرت ام البنین نماید

در روز دوم که شب شنبه می شود به عبدالله دیگر فرزند حضرت ام البنی سوره یاسین را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنین هدیه نماید و ما بین نماز مغرب و عشاء، زیارت حضرت ام البنین را هم خوانده و سپس به تعداد 135 صلوات هدیه به روح حضرت ام البنین نماید

در روز سوم که شب یکشنبه می گردد به نیابت عثمان دیگر فرزند حضرت ام البنین سوره یاسین را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنین هدیه نماید و ما بین نماز مغرب و عشاء، زیارت حضرت ام البنین را هم خوانده و سپس به تعداد 135 صلوات هدیه به روح حضرت ام البنین نماید

در روز چهارم که شب دوشنبه می گردد به نیابت از جعفر دیگر فرزند حضرت ام البنین سوره یاسین را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنین هدیه نماید و ما بین نماز مغرب و عشاء، زیارت حضرت ام البنین را هم خوانده و سپس به تعداد 135 صلوات هدیه به روح حضرت ام البنین نماید

در روز پنجم که شب سه شنبه می گردد به نیابت از حضرت زینب سلام الله علیها سوره یاسین را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنین هدیه نماید و ما بین نماز مغرب و عشاء، زیارت حضرت ام البنین را هم خوانده و سپس به تعداد 135 صلوات هدیه به روح حضرت ام البنین نماید

در روز ششم که شب چهارشنبه می شود به نیابت از حضرت ام کلثوم سلام الله علیها سوره یاسین را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنین هدیه نماید و ما بین نماز مغرب و عشاء، زیارت حضرت ام البنین را هم خوانده و سپس به تعداد 135 صلوات هدیه به روح حضرت ام البنین نماید

در روز هفتم که شب پنج شنبه می گردد به نیابت از امام حسن علیه السلام سوره یاسین را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنین هدیه نماید و ما بین نماز مغرب و عشاء، زیارت حضرت ام البنین را هم خوانده و سپس به تعداد 135 صلوات هدیه به روح حضرت ام البنین نماید

در روز هشتم که شب جمعه می گردد به نیابت از اباعبد الله الحسین سوره یاسین را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنین هدیه نماید و ما بین نماز مغرب و عشاء، زیارت حضرت ام البنین را هم خوانده و سپس به تعداد 135 صلوات هدیه به روح حضرت ام البنین نماید

سپس با ذکر مصائب حضرت ابا عبد الله به حضرت ام البنین متوسل شده و از ایشان طلب حاجت نماید ان شاء الله برآورده می گردد.

3 ج ختم صلوات به طریقه زیر:

روز چهارشنبه شروع نماید تا چهل روز، هر روز پس از نماز صبح به تعداد 135 مرتبه به نام فاطمه صلوات فرستاده و به روح حضرت فاطمه کلابیه، خانم ام البنین سلام الله علیها هدیه نماید. ان شاء الله در روز چهلم حاجت روا گردد.

در این ختم شرط است که اهل منزل از شروع این ختم مطلع نباشند و در طول این چهل روز مراقبه شدید نفس نماید که به گناهی مبتلا نگردد. حفظ چشم، زبان و گوش شدیدا در این ختم چهل روزه توصیه می گردد. ان شاء الله امید است که پس از روز چهلم به زودی زود به حاجت برسد.

اللّهُمَّ ما عَرَّفْتَنا مِن الْحَقِّ فَحَمِّلْناهُ، وَما قَصُرْنا عَنْهُ فَبَلِّغْناهُ

4 ج ختم چهارده هزار صلوات به طریقه زیر:

اول وضو گرفته و دهان را با گلاب خوشبو نمایید. سپس سه مرتبه صلوات اسرار آمیز که ذکر می گردد را بفرستید و پس از آن به نیابت از حضرت ام البنین برای هر معصوم 1000 صلوات فرستاده و به روح پاک ائمه معصومین هدیه نمایید. سپس از حضرت ام البنین بخواهید که شفیع در درگاه الهی قرار گیرد و حاجت شما را از حضرت حق طلب نماید.

صلوات اسرار آمیز:

اللهم صلّ علی سیدنا و حبیبنا و شفیعنا محمد، حاء الرحمه و میم الملک و دال الدّوام، السیّد الکامل الفاتح، کلّما ذکرک و ذکره الذّاکرون و کلّما سهی و غفل عن ذکرک و ذکره الغافلون صلاه دائمه بدوامک، باقیه ببقائک، لا منتهی لها دون ذلک و علی آله و اصحابه، کذلک انک علی کل شیئ قدیر و بالاجابه جدیر

ترجمه:

خدایا بر آقا، دوست و شفیع ما حضرت محمد که حرف حاء در نامش، نشانه رحمت است و حرف میم در نامش، نشانه ملک و سلطنت و حرف دالش، نشانه دوام و بقاء است، همو که آقای کامل و گشاینده است؛ درودی بفرست به تعداد هر آنچه که تو را یاد می کنند و هر آنچه که از تو غافل شده است) یعنی به تعداد کل مخلوقات هستی که به شماره نمی آیند (آنچنان درودی که به دوام تو دائم است و به بقای تو باقی، و هیچ انتهایی ندارد و نیز بر خاندان پاک و مطهرش ونیز بر اصحابش، این چنین است که تو بر هر چیز توانایی و بر پذیرفتن حاجات جدیر

ص:347

اَللّٰهُمَّ ما عَرَّفْتَنا مِن الْحَقِّ فَحَمِّلْناهُ، وَما قَصُرْنا عَنْهُ فَبَلِّغْناهُ

5 ج ختم یک دوره کامل قرآن به نیابت حضرت ام البنین سلام الله علیها جهت رفع گرفتاریها موثر خواهد بود.

اَللّٰهُمَّ ما عَرَّفْتَنا مِن الْحَقِّ فَحَمِّلْناهُ، وَما قَصُرْنا عَنْهُ فَبَلِّغْناهُ

در اینجا این مختصر را به پایان می رسانیم با ذکر دو حدیث از امام علی بن ابی طالب که فرمودند:

افضل الحسنات، اجتناب السّیئات

بالاترین حسنه و کار نیک، دوری از گناه است.

برادر و خواهر عزیز !

دوری از گناه است که به روح انسان جلا می بخشد و عملیست بس پسندیده در درگاه الهی.

استاد ما که از شاگردان علامه طباطبایی و نیز حضرت آیت الله العظمی آقا سید رضا بهاالدینی بودند؛ می فرمودند:

سنگین ترین اعمال نیک، ترک گناه است و پس از آن صلوات بر محمد و آل محمد.

از این دو مهم برای رفع گرفتاریها غفلت نورزیم.

و حدیث دوم:

اذا احب الله عبدا ابتلاه

هرگاه خداوند بنده ای را دوست داشته باشد مبتلایش می نماید.

بدان اگر دردمندی و حاجت دار، مورد عنایت خداوندی که تو را مورد لطفش قرار داده تا صدای یاربّ یاربّ تو را بشنود.

در پناه حضرت دوست که هر چه بر ما می گذرد از سر عنایت و لطف اوست.

یا حق

ص:348

برگرفته از سایت http://maddahi.ir

التماس دعا

اَللّهُمَّ ما عَرَّفْتَنا مِن الْحَقِّ فَحَمِّلْناهُ، وَما قَصُرْنا عَنْهُ فَبَلِّغْناهُ

زندگینامه حضرت ام البنین (سلام الله علیها)

نام ونسب فاطمه کلابیه:

نام او فاطمه بود که بعدها پس از ازدواج با حضرت علی (علیه السلام) با کنیه "امُّ البنین")مادر پسران (مشهورشد. پدر و مادرش از خاندان بنی کلاب از اجداد بزرگ حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بودند و دارای خوبیها و صفات خانوادگی مشترک بودند فاطمه دختری پاکدل وباتقوا بود.

فضایل اخلاقی، کمالات انسانی، نیروی ایمانی، ثبات و پایداری، شکیبایی و بردباری، بصیرت و دانایی، نطق و سخندانی او را به شایستگی، بانوی بانوان کرده بود. حزام بن خالد بن ربیعه بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب] 1[.]1 [قمر بنی هاشم، عبدالرزاق المقرم، ص 9.

پدر ام البنین است او مردی شجاع و دلیر و راستگو بود که شجاعت از صفات ویژه اوست. وی از استوانه های شرافت در میان عرب به شمار می رفت و در بخشش، مهمان نوازی، دلاوری و رادمردی و منطق قوی مشهور بود. مادر بزرگوار ام البنین، ثمامه) یا لیلی (دختر سهیل بن عامر بن جعفر بن کلاب) از اجدادرسول خدا وامیرالمومنین ( ] 2[.]2 [همان، ص 10. مقاتل الطالبین ص 22 وبطل العلقمی 1/92.

است که در تربیت فرزندان کوشا بوده و تاریخ از وی چهره درخشانی را به تصویر کشیده است. بینش عمیق، دوستی با اهل بیت و دوستی با فرزندان در کنار وظیفه مهم مادری و چونان معلمی دلسوز آموختن باورهای اعتقادی و مسایل مربوط به

همسرداری و آداب معاشرت با دیگران از جمله ویژگیهای خاص این بانو است. در بسیاری از کتب تاریخی نام یازده تن از مادران وی ذکر شده است که همگی از خانواده های شریف و اصیل عرب بوده اند و به واقع مصداق بارز شجره طیبه] 3[.]3 [قرآن کریم، سوره ابراهیم / 24.

می باشند شجره ای که اصل آن در زمین است و فرع آن در آسمانها و حاصل و نتیجه این درخت پاک همانا عباس بن علی و عثمان و... بوده اند. خاندان این بانو از خاندان های ریشه دار و جلیل القدر بود که به دلیری و دستگیری معروف بودند وهر یک در بزرگی و شرافت به گونه ای مشهور گشته اند و ما جهت اختصار به برخی از ویژگیهای آنان می پردازیم. مورخان در مورد شرافت نسب ام البنین می نویسند:

» تاریخ پدران و داییهای ام البنین را به ما می شناساند و ما دانستیم که آنان از سوارکاران شجاع عرب بوده و شرافت و آقایی) سیادت (آنها به حدی بوده است که حتی پادشاهان نیز به آن اذعان داشته اند. «] 4[.]4 [عبدالرزاق المقرم، قمر بنی هاشم، ص 10.

در مورد نَسب مادری ابوالفضل العباس (علیه السلام) در کتب تاریخی مطالب زیادی هست، شاید بتوان با یک جمله تصویری از خاندان» ام البنین «ترسیم کرد و آن اینکه پدران و مادران و خاندان ام البنین در شجاعت، کرم، اخلاق، هنر و وجاهت اجتماعی و بزرگواری پس از قریش، سرآمد قبایل گوناگون عرب بوده اند.

همسر و فرزندان حضرت عباس (علیه السلام) را بشناسیم

هیچ سندی دال بر اینکه لبابه در کربلا حضور داشته باشد وجود ندارد. همچنین بنا بر اسناد تاریخی، لبابه سال ها پس از شهادت همسرش حضرت عباس (علیه السلام)، به عقد فرزند امام حسن (علیه السلام) به نام» زید «درآمد و از این ازدواج فرزند دختری به نام » نفیسه «به دنیا آمد. در مورد تاریخ رحلت لبابه نیز اطلاع دقیقی دردسترس نیست.

اکرم محمدی

بانوی حرم حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام) لبابه) معروف به ام فضل (، دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود و مادر لبابه؛ ام حکیم است.

پدر لبابه که به ابن عباس معروف است، از بزرگ ترین راویان خبر و مفسرین مشهور عالم اسلام است و عبدالمطلب نیز جد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که شرف

امام حسن (علیه السلام) وظیفه پدری را درباره برادرش عباس (علیه السلام) به عهده گرفت و بین سال های 40 تا 45 هجری جشن ازدواج عباس (علیه السلام) را با لبابه برگزار کرد. (2) 2. ماه بی غروب) زندگینامه ابوالفضل العباس (، عباسعلی محمودی، ص 89

برخی سال ازدواج ابوالفضل (علیه السلام) را 18 سالگی بیان کرده اند. عده ای دیگر در تاریخ نکاح آن حضرت تردید داشته و گفته اند: چون تاریخ دقیق ازدواج حضرت ابوالفضل با لبابه معلوم نیست، اگر حد وسط سال 45-40 را در نظر بگیریم، آن حضرت در سن 20 یا 21 سالگی با لبابه عقد کرده اند. (3) 3. بر ابوالفضل العباس چه گذشت؟ صید عزیز رضائی چناری، نوید اسلام، 1386، چاپ اول، ص 73؛ ماه بی غروب) زندگینامه ابوالفضل العباس (، عباسعلی محمودی، ص 88.

هیچ سندی دال بر اینکه لبابه در کربلا حضور داشته باشد وجود ندارد. همچنین بنا بر اسناد تاریخی، لبابه سال ها پس از شهادت همسرش حضرت عباس (علیه السلام)، به عقد فرزند امام حسن (علیه السلام) به نام» زید «درآمد و از این ازدواج فرزند دختری به نام » نفیسه «به دنیا آمد. در مورد تاریخ رحلت لبابه نیز اطلاع دقیقی دردسترس نیست. (4) 4. کتاب العباس و معارف ابن قیتبه و حدیقه النسب شیخ فتونی وحدائق الانس؛ برگرفته از پایگاه اینترنتی مرکز ملی پاسخگویی به مسائل دینی و نیز سایت شهید آوینی.

حضرت عباس (علیه السلام) به غیر از لبابه همسر دیگری انتخاب نکرده است. او از لبابه دارای دو فرزند به نام فضل و عبیدالله شد. (5) 5. عبدالرزاق المقرم، العباس (علیه السلام)، نجف، مطبعه الحیدریه، بی تا، ص ??? ؛ ماه بی غروب) زندگینامه ابوالفضل العباس (، عباسعلی محمودی، ص 89.

این قول مشهور است. همچنین آنچه که مسلم و قطعی است و همه مورخین آن را نقل کرده و قبول دارند، این است که نسل حضرت عباس (علیه السلام) از طریق عبیدالله ادامه یافته

ص:351

است، اما اقوال دیگری نیز در مورد تعداد اولاد حضرت عباس و جنسیت آنها وجود دارد که در کتب مقاتل مختلف به صورت پراکنده به آنها اشاره شده است.

مثلاً بعضی نوشته اند که حضرت عباس (علیه السلام) دو فرزند دیگر به نام های محمد و قاسم داشته است که در کربلا جزو یاران امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند. به اعتقاد برخی دیگر، حضرت عباس (علیه السلام) پسری به نام حسن داشته که مادرش ام ولد بوده است. بعضی دیگر نیز نوشته اند که حضرت عباس دختری هم داشته است؛ ولی با این حال نام او را ذکر نکرده اند. (6) 6. دریای تشنه، تشنه دریا، رحیم میردریکوندی، انتشارات فجر ولایت، 1382، چاپ اول، ص 92؛ چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس) جلد 1)، علی ربانی خلخالی، انتشارات مکتب الحسین علیه السلام، 1386، ص 123؛ بر ابوالفضل العباس چه گذشت؟ صید عزیز رضائی چناری، ص 73.

» فضل «که به خاطر او پدرش عباس را» ابوالفضل «می نامند، مردی فصیح، زبان آور، قوی الایمان، و بسیار شجاع بود (7) 7. دریای تشنه، تشنه دریا، رحیم میردریکوندی، ص 98.

او پیش از برادرش عبیدالله، فوت کرد. عبیدالله فرزند دیگر حضرت عباس که فرزندان حضرت نسبشان به او می رسد، کنیه اش ابومحمد بود. ابومحمد شخصیتی باکمال، سخی، شجاع و بامروت به حساب می آمد که در سن 55 سالگی درگذشت.

او فرزندان بسیاری داشت که همگی از دانشمندان بزرگ شیعه و مرجع قضاوت مسلمین بودند و برخی از آنان در» بزرعه «،» مصر «،» طبریه «،» قم «،» شیراز «و...

ریاست و پیشوایی یافتند. (8) 8. نقل به اختصار از کتاب» زندگانی قمر بنی هاشم «؛ ماه بی غروب) زندگینامه ابوالفضل العباس (، عباسعلی محمودی، ص 89؛ الموسوعه النسبیه، المعقبون من ال ابی طالب، سید مهدی رجائی موسوی، قم، موسسه عاشورا، 1427 ق، چاپ اول، ج 3، ص 396-401؛ کتاب العباس و معارف ابن قیتبه و حدیقه النسب شیخ فتونی وحدائق الانس؛ برگرفته از پایگاه اینترنتی مرکز ملی پاسخگویی به مسائل دینی و نیز سایت شهید آوینی.

پرسش: چرا نامی از فرزندان حضرت ابو الفضل نیست؟ اگر حضرت ابوالفضل فرزندی ندارد چرا به او ابوالفضل می گویند؟

پاسخ:

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، با لُبابَه دختر عبیداللّه بن عباس پسر عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ازدواج نمود. لبابه، از بانوان بزرگ زمان خویش بود. او در فضایی آکنده از نور قرآن و مالامال از عطر روح نواز محبت به خاندان وحی، دیده به جهان گشوده و در سایه سار قرآن و عترت تربیت یافته بود.

مادر لبابه، ام حکیم جویری دختر خالد بن قرظ کنانی است. تاریخِ ازدواج وی چندان مشخص نیست اما از سن فرزندان حضرت عباس علیه السلام می توان حدس زد که ازدواج او بین سال های 40 تا 45 هجری صورت گرفته و اینکه سن او هنگام ازدواج بیست سال بوده است. ثمره این پیوند فرزندانی به نام های عبیداللّه، فضل، حسن، قاسم و یک دختر بود اما بین تاریخ نگاران در تعداد آنها اختلاف نظر وجود دارد.

برخی حضرت عباس علیه السلام را صاحب دو فرزند به نام های عبیداللّه و فضل دانسته اند و برخی دیگر او را صاحب عبیداللّه، حسن و قاسم و برخی نیز عبیداللّه و محمد را فرزندان او بر شمرده اند. پس از شهادت حضرت عباس علیه السلام و فرزندان او در کربلا، لبابه به عقد زید بن الحسن فرزند امام مجتبی علیه السلام در آمد و از او صاحب دختری به نام نفیسه گردید. برخی دیگر نوشته اند او از زید، فرزند پسری به دنیا آورد و نام او را حسن گذاشت، بنابراین حسن پسر حضرت عباس علیه السلام نبوده.

برخی منابع، از شهادت فرزندان حضرت در کربلا سخن به میان آورده اند، اما در نام آنها اقوال گوناگونی وجود دارد. نوشته اند هنگامی که حضرت عباس علیه السلام از روی اسب خود بر زمین افتاد و در درگیری با دشمنان به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام خود را به او رسانید و وقتی که حالت او را مشاهده نمود، فریاد برآورد:» وَا

غَوْثَاه، بِکَ یَااللّه، وَا قِلَّهَ نَاصِرَاه؛ فریاد] از بی کسی [به تو پناه می برم ای خدا! وای از کمی یاران! «در این لحظه، محمد و قاسم صدای امام را شنیدند، نزد ایشان رفته و در پاسخ امام فریاد زدند:» لَبَّیْکَ یَا مَولانَا، نَحنُ بَینَ یَدَیکَ؛ در خدمت توایم ای سرور ما «. امام حسین علیه السلام رو به آنان کرد و فرمود:

» بِشَهَادَهِ ابِیکُمَا الکِفَایَه؛ شهادت پدرتان بس است «اما آنان امتناع ورزیده و گفتند:» نه به خدا ای عمو! «سپس از امام اجازه گرفته و به میدان نبرد شتافتند و پس از پیکار با دشمن ابتدا محمد و پس از او قاسم به شهادت رسید. علامه سید محسن امین، تراجم نویس مشهور، عبداللّه بن عباس علیه السلام را نیز در شمار شهیدان کربلا ذکر می نماید.

اما بنا به گزارش برخی دیگر از تاریخ نگاران تنها محمد در کربلا به شهادت رسیده است. در این زمینه نوشته اند در کربلا سه تن از فرزندان حضرت عباس علیه السلام با او حضور داشتند که در بین آنها، حضرت عباس علیه السلام، محمد را از همه بیشتر دوست می داشت و او را از خود جدا نمی کرد. او نوجوانی پارسا و خداترس بود و در میان ابروانش اثر سجده دیده می شد. وقتی حضرت عباس علیه السلام برادر بزرگوار خویش امام حسین علیه السلام را بی یاور دید، فرزند خود محمد را صدا زد و با دست خود لباس جنگ بر تن او پوشاند و شمشیر به کمر او بست. سپس دست او را گرفته و نزد امام خویش رفت و خود از امام اجازه پیکار او را گرفت. محمد دست امام را بوسید و پس از خداحافظی با زنان خیمه، به میدان رفته و مبارز طلبید و پس از ساعتی نبرد به شهادت رسید.

منبع: پایگاه حوزه، شماره 23305

نویسنده: محدثه نیک زاد 1391/9/1

لبابه هیچگاه برای شهادت همسرش حضرت عباس روضه نخواند

گروه خبری نفحات صبح به مناسبت فرارسیدن ماه محرم با» حجت الاسلام عبدالحسین بندانی نیشابوری «پژوهشگر تاریخ اهل بیت (علیه السلام) و خطیب توانا درباره

حوادث ناگفته کربلا به گفتگو نشسته است.

استاد بندانی کتب متعددی از جمله: "تقویم شیعه" به دو زبان فارسی و عربی، "ادب زیارت، معرفت زائر" به دو زبان فارسی و هندی، "اشک حسینی سرمایه شیعه"،"ریحانه کربلا"،"غدیر، عید دعا و محبت" و "133 حدیث نورانی از امام حسین (علیه السلام) (علیه السلام)" را به زیور طبع آراسته کرده است.

نفحات صبح در موضوع شناخت ویژگی های رفتاری جناب لبابه همسر حضرت عباس با این استاد حوزه به گفتگو نشست که متن آن پیش روست:

حضرت ابوالفضل العباس، با دختری به نام» لبابه «ازدواج کرد. در تاریخ هست که عقد ایشان را امام حسن (علیه السلام) خواندند. جناب لبابه، دختر» عبیدالله بن عباس «، پسر عموی پیامبر اعظم بود. مادر لبابه،» ام حکیم جویری «نام داشت که» دختر خالد بن قرظ کنانی «بود.

نه تنها پدر و مادر لبابه هر دو اهل ایمان و فضل بودند، بلکه شخص خانم لبابه نیز با تربیتی که در خانه والدین و سپس خانه ی حضرت عباس (علیه السلام) یافته بود، خود از بزرگان اهل فضیلت به شمار می آمد.

حضرت عباس در تمام شرایط مطیع محض امام حسین (علیه السلام) بود. لذا سیدالشهدا وقتی اجازه ندادند که خانواده حضرت اباالفضل در کربلا حضور داشته باشد ایشان اطاعت کرد، چون صلاح نبود که عیال علمدار به اسارت برود. همسر حضرت عباس هم با این حال که می دانست در این سفر برگشتی نیست اطاعت کرد و در مدینه ماند.

پس از حرکت کاروان حسینی، والی مدینه دستور داد به صورت شبانه حمله کردند و منزل امام حسین (علیه السلام)، حضرت عباس (علیه السلام) و مسلم بن عقیل (علیه السلام) را با خاک یکسان کردند.

با توجه به اینکه خانواده مسلم و امام حسین همراه کاروان بود فقط خانواده حضرت عباس بودند که در شهر ماندند و پس از تخریب خانه شان مجبور شدند که به خانه بستگان در قبیله بنی هاشم بروند.

در تاریخ آمده روزی که کاروان کربلا به مدینه بازگشت، جناب ام البنین فرزندان حضرت عباس را در حالیکه یکی بر شانه و دست طفل دیگری در دستش بود به سمت

کاروان حرکت می کرد. بچه ها شوق دیدار پدر را داشتند که به ایشان واقعه عاشورا را خبر دادند. حضرت ام البنین به کنیزی گفت بچه ها را به مدینه بازگردانید. با اینکه قبلا جناب ام سلمه از شهادت امام حسین و یارانش خبر داده بود اما ام البنین فرمود به کسی چیزی نگویید، چون مردم ظرفیت ندارند و تهمت غیب گویی به ما می زنند. بگذارید خبر به صورت رسمی به ما برسد تا عزاداری کنیم.

نکته اینجاست که جناب لبابه همسر حضرت عباس به استقبال نیامده و به دستور جناب ام البنین در شهر مانده بود. این نشان از اطاعت پذیری و حجب و حیای فراوان ایشان بود که با وجود اینکه ارتباط عاطفی عجیبی با حضرت عباس داشت اما به امر مادربزرگ فرزندان در شهر ماند و خودداری کرد.

حضرت عباس دو فرزند پسر داشت به نامهای» عبیدالله و فضل «و البته در برخی تواریخ از دو فرزند دیگر به نام های» محمد و قاسم «نیز نام برده اند. اسنادی دال بر شهادت یکی از فرزندان حضرت در کربلا وجود دارد که البته خیلی معتبر نیست.

آنچه همگی تاریخ نگاران بدان تصریح کرده و اتفاق نظر دارند، این است که نسل حضرت عباس (علیه السلام) از طریق فرزند او عبیدالله گسترش یافته است. او در هنگام حرکت امام حسین (علیه السلام) از مدینه به سوی کربلا در سنین کودکی بود ولی بعدها مردی دانشمند و فرزانه در دین و از فرهیختگان دوره خود گردید.

چیزی حدود 4 سال پس از واقعه کربلا جناب ام البنین هم دق کرد و به رحمت خدا رفت. لذا جناب لبابه این فرزندان را در نبود پدر و مادر بزرگ و عموها با ادب بسیار و احترام و بر اساس موازین دینی تربیت کرد. جالب اینجاست که اغلب نسل حضرت عباس از علما و فقها بودند که خدمات زیادی را به اسلام داشتند.

صبر جناب لبابه بر مصایب کربلا هم بسیار عجیب است. مثلا خانواده حضرت مسلم که در کربلا حضور داشت پس از حدود 6 ماه که به مدینه بازگشت از فرط ناله از دنیا رفت و نسل حضرت مسلم نیز در کربلا قطع شد. رباب همسر امام حسین هم که پس از برگشت به مدینه درگذشت. در این موقعیت سخت که بر آل الله گذشته شما ببنید چطور همسر

حضرت عباس قهرمانانه زندگی را مدیریت می کند و به تربیت فرزندان می

ص:356

پردازد.

وقتی کاروان به مدینه رسید همه به منزل جناب ام البنین می آمدند و به ایشان تسلیت می گفتند. در هیچ جای تاریخ نداریم که لبابه در این شرایط جلو بیاید و در غم از دست دادن همسرش آه و ناله و غوغا کند. ایشان بسیار خوددار بود و در این شرایط به جناب ام البنین و حضرت زینب (س) کمک و همدردی می کرد.

در روضه ها خانم های اهل حرم جمع می شدند و هر روز برای یکی از شهدای کربلا می گریستند. مثلا یک روز روضه علی اصغر، روز دیگر علی اکبر. به همین منوال همسران شهدا هم می آمدند و درباره شهادت همسر خود روضه خوانی می کردند و می گریستند. با این شرایط در هیچ جای تاریخ نیامده که لبابه حتی یکبار برای همسر خود روضه خوانی کند و یا بخواهد دیگران برای گریه بر اباالفضل العباس ترغیب نماید بلکه وی همواره بر حسین (علیه السلام) گریست.

همسر حضرت عباس علیه السلام

حضرت عباس (علیه السلام) تنها با یک زن ازدواج کردند. او لبابه دختر عبیدالله بن عباس بود.

لبابه زنی بسیار شایسته پاکدامن و از خاندانی شریف بود. او از بهترین زنان زمانه خود و از محبان امام علی ع بود.

لبابه از حضرت ابوالفضل ع پنج پسر و یک دختر بدنیا اورد.

لبابه در کربلا حضور داشت. یکی از پسران او بنام قاسم در کربلا شهید شد. خود او نیز اسیر شد. همراه با سایر اسرا زجر و شکنجه ها را تحمل کرد. پس از ازادی اسرا او به مدینه برگشت.

لبابه روز و شب گریه میکرد چندان که بیمار شد و در سن 28 سالگی

از دنیا رفت. خدای رحمتش کند.

فرزندان او مدتی توسط مادربزرگ پاکشان ام البنین سلام الله علیها تربیت شدند اما اوهم دوسال بعد از واقعه کربلا از دنیا رفت و سرپرستی فرزندان به امام سجاد علیه

السلام منتقل شد.

گفتنی است هر گاه یکی از فرزندان حضرت عباس ع نزد امام سجاد ع می آمد اشک بر گونه های حضرت جاری می شد.

منبع: سید بن طاووس اقبال الاعمال ص 28

همسر حضرت عباس (علیه السلام) که بود و آیا ایشان فرزند هم داشتند؟

همسر حضرت عباس (علیه السلام) که بود و آیا ایشان فرزند هم داشتند و آنها در کربلا بودند؟ چگونه از دنیا رفتند؟

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و روحی فداه، با دختری به نام» لبابه « ازدواج نمود. لبابه، دختر» عبیدالله بن عباس «، پسر عموی پیامبر اعظم) صلوات الله علیه و آله (بود. مادر لبابه،» ام حکیم جویری «نام داشت که» دختر خالد بن قرظ کنانی «بود.

نه تنها پدر و مادر لبابه هر دو اهل ایمان و فضل بودند، بلکه شخص خانم لبابه نیز از با تربیتی که در خانه والدین و سپس خانه ی حضرت عباس (علیه السلام) یافته بود، خود از بزرگان اهل فضیلت به شمار می آمد.

ظاهراً آن حضرت در سن بیست سالگی با خانم لبابه ازدواج کردند. حاصل این ازدواج دو پسر به نام های» عبیدالله و فضل «بود و البته در برخی تواریخ از دو فرزند دیگر به نام های» محمد و قاسم «نیز نام برده اند. و اسنادی دال بر شهادت محمد در کربلا وجود دارد. و برخی اقوال دیگر تأکید دارند که فرزندان ایشان هیچ کدام در کربلا حضور نداشتند. هیچ سندی دال بر این که همسر ایشان در کربلا حضور داشته باشد نیز وجود ندارد، مضافاً بر این که نام ایشان جزء اسرای کربلا نیز ثبت نگردیده است.

بنا بر اسناد تاریخی، لبابه سال ها پس از شهادت همسرش، به عقد فرزند امام حسن علیه السلام به نام» زید «درآمد و از این ازدواج فرزند دختری به نام» نفیسه «به دنیا آمد و برخی اقوال فرزندی به نام» حسن «را حاصل دیگر این ازدواج می دانند و معتقدند» حسن بن زید «فرزند حضرت عباس (علیه السلام) نیست، بلکه نوه ی امام حسن علیه السلام است.

در هر حال در اقوال مستند تاریخی آمده است: عبید الله فرزند عباس که کنیه اش ابومحمد بود، شخصیتی با کمال، ورع، سخی، شجاع و بامروت به حساب می آمد که در سن 55 سالگی درگذشت و فرزندان حضرت عباس نسبشان به او می رسد. و ملاقات ایشان با امام سجاد علیه السلام نیز دلیل دیگری بر زنده بودن این فرزند پس از واقعه ی کربلا دارد.

یکی از فرزندان عبیدالله، ابو محمد حسن اکبر می باشد که از علما و محدثان بزرگ اسلام است. او دارای 8 پسر بود که پراکنده شدن آنها در سرزمین مختلف اسلامی چون: حجاز، مصر، فارس، بغداد، بصره، شام، مغرب، سمرقند و یمن، سبب گردید تا اولاد و نسل آن حضرت در کشورهای مختلف گسترش یابد و بسیاری از آنان نیز از شخصیت های برجسته ی علمی، سیاسی، قضایی و...

بوده اند.

بر اساس اسناد تاریخی، عبیدالله در سن 55 سالگی از دنیا رفت، اما از تاریخ رحلت خانم لبابه، اطلاع دقیقی نداریم.

منبع: x-shobhe.com

درباره سرنوشت لبابه زن حضرت عباس توضیح بدهید

حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام)، با لبابه دختر عبیدالله بن عباس، پسر عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ازدواج نمود. [1] .[1] ابوعبدالله المصعب بن عبدالله بن المصعب الزبیری، نسب قریش، دارالمعارف للطباعه و النشر، 1952 م، ج 1، ص 79؛ المحبّر، ابو جعفر محمد بن حبیب البغدادی، بیروت، منشورات دار الافاق الجدیده؛ بی تا، ج 1، ص 44.

لبابه، از بانوان بزرگ زمان خویش بود و در فضایی آکنده از نور و قرآن و مالامال از عطر روح نواز محبت به خاندان وحی، دیده به جهان گشوده و در سایه سار» قرآن و عترت «تربیت یافته بود. مادر لبابه، ام حکیم جویری دختر خالد بس قرظ کنانی است. [2] .[2] عبدالرزاق المقرم، العباس (علیه السلام)، نجف، مطبعه الحیدریه، بی تا، ص 195.

تاریخ ازدواج چندان مشخص نیست اما از سن فرزندان حضرت عباس (علیه السلام) می توان

ص:359

حدس زد که ازدواج او بین سال های 40 تا 45 هجری صورت گرفته و اینکه سن او هنگام ازدواج بیست سال بوده است. ثمره این پیوند فرزندانی به نام های عبیدالله، فضل، حسن، قاسم ویک دختر بود. [3] .[3] عبدالرزاق المقرم، العباس (علیه السلام)، نجف، مطبعه الحیدریه، بی تا، ص 195.

اما بین تاریخ نگاران د رتعداد آنها اختلاف نظر وجود دارد.

برخی، حضرت عباس (علیه السلام) را صاحب دو فرزند به نام های عبیدالله و فضل دانسته اند [4][4] السید عبدالمجید الحائری، ذخیره الدارین، نجف، مطبعه المرتضویه، 1345 ق، ج 1، ص 145؛ وسیله الدارین، ص 278

و برخی دیگرعبیدالله، حسن و قاسم [5] و برخی نیز عبیدالله و محمد را فرزندان او بر شمرده اند.

پس از شهادت حضرت عباس (علیه السلام) و فرزندان او در کربلا، لبابه به عقد زید بن الحسن (علیه السلام)» فرزند امام مجتبی (علیه السلام) «در آمد و از او صاحب دختری به نام نفیسه گردید.

برخی دیگر نوشته اند: او از زید، فرزند پسری به دنیا آورد و نام او را حسن گذاشت. بنابراین،» حسن «پسر حضرت عباس (علیه السلام) نبوده بلکه نوه حضرت امام حسن علیه السلام می باشدکه از روی اشتباه در ردیف فرزندان او ذکر شده است.

در تکمله ی مطالب رضای عزیز عرض می شود که ظاهراً لبابه بنت عبیدالله بن العباس بن عبدالمطلب در دوران حیات خود 3 همسر داشته است؛ حضرت عباس بن علی (علیه السلام)، زید بن الحسن بن علی (علیه السلام) و ولید بن عتبه بن ابی سفیان) حاکم مدینه در سال 60 که امام حسین (علیه السلام) را برای اخذ بیعت یزید احضار نمود (که قاسم بن الولید حاصل این ازدواج است.

به گزارش مولف "نسب قریش" ،عبیدالله بن عباس بن علی (علیه السلام) هم دختری به نام نفیسه داشته که با نوه ی یزید بن معاویه ازدواج کرده است:

» كانت نفيسه بنت عبيدالله بن العباس عند عبدالله بن خالد بن يزيد بن معاويه بن ابى سفيان بن حرب. فولدت له علياً و عباساً «

در کتاب» المعارف «نوشته ابن قتيبه برای حضرت ابوالفضل عليه السلام فقط دو

ص:360

فرزند ذکر کرده است: عبید الله و حسن.) ص 120) در کتاب» عمده الطالب «هم به عبید الله و حسن اشاره کرده است.) ص 83) در کامل ابن اثیر از اولاد حضرت عباس ذکری به میان نیامده است.

در رجال مامقانی، اولادی برای حضرت ذکر نکرده است. در بحار ج 45 ص 39 درباره حضرت عباس مطالبی آورده ولی از اولاد او سخن به میان نیاورده است و در ج 42 ص 74 به نقل از زبیر بن بکار آورده است که حضرت عباس پسری به نام عبید الله داشت. در کتاب» العباس رائد الکرامه «نوشته باقر شریف قریشی درباره اولاد حضرت عباس بحثی ندارد. در اعیان الشیعه ج 7 در حرف عین ص 429 و ج 1 ص 326 از اولاد حضرت عباس بحثی نکرده است.

در این م آخذ برای ابوالفضل علیه السلام دختری ذکر نشده است. عماد زاده اصفهانی در کتاب زندگانی قمر بنی هاشم ص 222 می گوید: در کتابهای فارسی و مقاتل اخیر برای ابوالفضل چهار پسر ذکر کرده اند: عبید الله، محمد، قاسم و فضل.

در کتاب سردار کربلا ترجمه العباس عبدالرزاق موسوی مقدم ص 341 دارد:

حضرت عباس 5 فرزند داشت: عبید الله، فضل، حسن، قاسم و یک دختر و نام این دختر را ننوشته است. بنابراین اولا معلوم نیست که حضرت عباس دختر داشت.

ثانیا اگر هم دختری داشته باشد هیچ نام و نشانی از او در دست نیست. آنچه مسلم است این است که ابوالفضل علیه السلام پسری به نام عبید الله داشت و نسل ابوالفضل علیه السلام با همین پسر ادامه یافته است.

حضرت عباس) ع (با لبابه دختر عبیدالله بن عباس) پسر عموی پدرش (ازدواج کرد و از این ازدواج، دو پسر به نام های عبیدالله و فضل به وجود آمد. (1) 1.

الموسوعه النسبیه، المعقبون من ال ابی طالب، ج 3، ص 396، سید مهدی رجائی موسوی، قم، موسسه عاشورا، 1427 ه ق، چاپ اول.

برخی تاریخ نگاران، دو پسر دیگر برای او به نام های محمد و قاسم ذکر کرده اند.

ص:361

(2) 2. فرهنگ عاشورا، ص 293، جواد محدثی، قم، نشر معروف، 1378، چاپ چهارم.

عبید الله فرزند عباس که کنیه اش ابومحمد بود، شخصیتی با کمال، ورع، سخی، شجاع و بامروت به حساب می آمد که در سن 55 سالگی درگذشت و فرزندان حضرت عباس نسبشان به او می رسد.

در روایت است که:

چون امام سجاد (علیه السلام) عبید الله فرزند حضرت عباس (علیه السلام) را ملاقات کرد، اشک مبارکش جاری شد و فرمود: روزی همانند روز حسین) ع (یافت نخواهد شد! سی هزار تن - که تصور می کردند از این امت هستند - برای کشتن آن حضرت گرد آمده بودند و او را ظالمانه و از روی عداوت کشتند.

سپس فرمود:

رحم الله العباس، فلقد اثر وابلی وفدی اخاه بنفسه؛

رحمت خدا بر عباس باد! همانا ایثار نمود و در امتحان و آزمایش، جان خود را فدای برادرش کرد.(3) 3. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 11، ص 477، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، 1418 ه ق، چاپ پنجم، تحقیق سید حسن امین.

ابو محمد حسن اکبر، یکی از فرزندان عبید الله از محدثان بزرگ بود که، مدت ها در مکه و مدینه و سایر مناطق حجاز، حکومت می کرد و در سن 67 سالگی در گذشت. او دارای فرزندان زیادی بود که هشت تن از پسران او دارای فرزند بودند.

تعداد زیادی از نسل عبید الله در مصر، مکه، فارس، بغداد، بصره، شام، مغرب، سمرقند و به خصوص یمن وجود داشتند که گروه زیادی از آنان جزء شخصیت های علمی، سیاسی، قضائی و...، به حساب می آمدند. (4 4. الموسو عه...، همان، ص 401-2.396. فرهنگ عاشورا، ص 293، جواد محدثی، قم، نشر معروف، 1378، چاپ چهارم.

فرزندان حضرت عباس و همسران ایشان در کربلا حضور نداشتند؛ چون اسامی آنان جزء اسرای اهل بیت (علیه السلام) ذکر نشده است. (5) 5. فرهنگ عاشورا، ص 48.

السلام علیک یا ابوالفضل العباس یا کاشف الکرب عن وجه الحسین علیهماالسلام.

ص:362

وفات ابو طالب و خدیجه

اشاره

مشرکین انواع آزار و صدمه را نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انجام می دادند و بیش از همه عموی آن حضرت ابو لهب بود که چون خود از بنی هاشم بود در آزار بدان حضرت بی پرواتر از دیگران بود و گروهی نیز بودند که چون صدمه بدنی نمی توانستند بزنند در صدد مسخره و استهزاء آن بزرگوار برآمده و خدای تعالی به عنوان مستهزئین آنها را در قرآن ذکر کرده (1) 1. خدای تعالی در سوره حجر فرموده:

» فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین « [ای پیغمبر با صدای بلند آنچه را مأمور بدان شده ای به مردم برسان و از مشرکان روی بگردان همانا ما تو را از شر استهزا کندگان محفوظ می داریم]1 و اینان پنج یا شش نفر بودند به نامهای اسود بن عبد یغوث، ولید بن مغیره، عاص بن وائل سهمی، حارث بن طلاطله و پنجمی آنها حارث بن قیس بود که پیغمبر را تهدید به مرگ کردند و خداوند شرشان را کفایت فرمود به تفصیلی که در تفاسیر و کتب تاریخی ذکر شده.

و در آخر خداوند شر آنها را به وسیله جبرئیل از آن حضرت دور کرد و هر کدام به بلیه ای گرفتار شده و هلاک شدند ولی با این همه احوال حمایت ابی طالب از آن حضرت مانع بزرگی بود که آنها نتوانند از حدود استهزا و آزارهای زبانی، و احیانا برخی آزارهای مختصر دیگر، قدمی فراتر نهند و نقشه قتل یا تبعید آن حضرت را بکشند، اما در این میان دست تقدیردو مصیبت ناگوار برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیش آورد که دشمنان آن حضرت جرئت بیشتری در اذیت پیدا کرده و آن حضرت را در مضیقه بیشتری قرار دادند و به گفته مورخین چند بار نقشه قتل و تبعید او را کشیده تا سرانجام نیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از ترس آنها شبانه از مکه خارج شد و به مدینه هجرت کرد.

یکی مرگ ابو طالب و دیگری فوت خدیجه بود که طبق نقل معروف هر دو در یک سال و به فاصله کوتاهی اتفاق افتاد.

ابو طالب و خدیجه دو پشتیبان بزرگ و کمک کار نیرومند و با وفایی برای پیشرفت اسلام و حمایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند، خدیجه با دلداری دادن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و

ثروت مادی خود به پیشرفت اسلام و دلگرم کردن آن حضرت کمک می کرد، ابو طالب نیز با نفوذ سیاسی و سیادتی که در میان قریش داشت پناهگاه و حامی مؤثری در برابر آزار دشمنان بود.

معروف آن است که مرگ هر دو در سال دهم بعثت، سه سال پیش از هجرت اتفاق افتاد، و ابو طالب پیش از خدیجه از دنیا رفت و برخی نیز مانند یعقوبی عکس آن را نوشته اند و فاصله میان مرگ خدیجه و ابو طالب را نیز برخی سه روز، جمعی سی و پنج روز و برخی نیز شش ماه نوشته اند. در کتاب مصباح وفات ابیطالب را روز بیست و ششم رجب ذکر کرده و یعقوبی وفات خدیجه را در ماه رمضان نوشته و گوید: خدیجه دختر خویلد در ماه رمضان سه سال پیش از هجرت در سن شصت و پنج سالگی از دنیا رفت...

و پس از چند سطرگوید: و ابو طالب سه روز پس از خدیجه در سن هشتاد و شش سالگی از دنیا رفت و برخی هم سن او را نود سال نوشته اند.

ابن هشام در سیره می نویسد: هنگامی که بیماری ابو طالب سخت شد قریش با یکدیگر گفتند: کار محمد بالا گرفته و افراد سرشناس و دلیری چون حمزه بن عبد المطلب نیز دین او را پذیرفته اند اگر ابو طالب از میان برود بیم آن می رود که محمد به جنگ ما برخیزد خوب است تا ابو طالب زنده است به نزد او رفته و با وساطت او از محمد پیمانی) پیمان عدم تعرض (بگیریم که ما و او به کار همدیگر کاری نداشته باشیم و به دنبال این گفتگو عتبه، شیبه، ابو جهل، امیه بن خلف، ابو سفیان و چند تن دیگر به خانه ابو طالب آمده و پس از احوالپرسی و عیادت گفتند: ای ابو طالب مقام و شخصیت تو در میانه قریش چنان است که خود می دانی و اکنون بیماری تو سخت شده و بیم آن می رود که این بیماری تو را از پای درآورد، و از سوی دیگر اختلاف ما را با برادرزاده ات محمد می دانی، خواهشی که ما از تو داریم آن است که او را به اینجا دعوت کنی و از او بخواهی تا دست از مخالفت با ما و اعمال و رفتار و آیین ما بردارد، ما نیز مخالفت با او نخواهیم کرد و در مرام و آیینش او را آزاد خواهیم گذارد.

ابو طالب به دنبال رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرستاد و چون حضرت حاضر شد جریان را بدو گفت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جواب فرمود:

من از اینها چیزی نمی خواهم جز گفتن یک کلمه که آن را بگویند و بر تمام عرب سیادت و آقایی کرده عجم را نیز زیر قدرت و فرمان خود گیرند!

ابو جهل گفت: به حق پدرت سوگند ما حاضریم به جای یک کلمه ده کلمه بگوییم، بگو آن یک کلمه چیست؟ فرمود: آن کلمه این است که بگویید:» لا اله الا الله «و به دنبال آن از بت پرستی دست باز دارید...

ابو جهل و دیگران نگاهی به هم کرده دستها را) به عنوان مخالفت با این حرف (به هم زده گفتند: آیا می خواهی همه خدایان را یک خدا قرار دهی! براستی که این کاری شگفت انگیز است! و به دنبال آن به یکدیگر گفتند: به خدا این مرد حاضر به هیچ گونه قول و پیمانی با ما نیست برخیزید و به دنبال کار خود بروید.

هنگامی که خبر مرگ ابو طالب را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دادند اندوه بسیاری آن حضرت را فرا گرفت و بیتابانه خود را به بالین ابو طالب رسانده و جانب راست صورتش را چهار بار و جانب چپ را سه بار دست کشید آن گاه فرمود: عموجان در کودکی مرا تربیت کردی و در یتیمی کفالت و سرپرستی نمودی و در بزرگی یاری و نصرتم دادی خدایت از جانب من پاداش نیکو دهد، و در وقت حرکت دادن جنازه پیشاپیش آن می رفت و درباره اش دعای خیر می فرمود.

در بالین خدیجه

هنوز مدت زیادی و شاید چند روزی از مرگ ابو طالب و آن حادثه غم انگیز نگذشته بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مصیبت اندوه بار تازه ای دچار شده بدن نحیف همسر مهربان و کمک کار وفادار خود را در بستر مرگ مشاهده فرمود و با اندوهی فراوان در کنار بستر او نشسته و مراتب تأثر خود را از مشاهده آن حال به وی ابلاغ فرمود آن گاه برای دلداری خدیجه جایگاهی را که خدا در بهشت برای وی مهیا فرموده بود بدو اطلاع داده و خدیجه را خورسند ساخت.

هنگامی که خدیجه از دنیا رفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جنازه او را برداشته و

در» حجون «) مکانی در شهر مکه (دفن کرد، و چون خواست او را در قبر بگذارد، خود به میان قبر رفت و خوابید و سپس برخاسته جنازه را در قبر نهاد و خاک روی آن ریخت.

در تاریخ یعقوبی است که چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه (علیه السلام) نزد پدر آمده دست به دامن او آویخت و با چشم گریان می گفت: مادرم کجاست؟ در این وقت جبرئیل نازل شده عرض کرد: به فاطمه بگو: خدای تعالی در بهشت خانه ای برای مادرت بنا کرده که در آنجا دیگر هیچ گونه دشواری و رنجی ندارد.

این دو مصیبت ناگوار آن هم در این فاصله کوتاه به مقدار زیادی در روحیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بلکه در پیشرفت اسلام و هدف مقدس آن حضرت اثر داشت و کار تبلیغ دین را بر او دشوار ساخت تا بدانجا که از عروه بن زبیر نقل شده که گوید: روزی همچنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در کوچه های مکه می گذشت مقداری خاک بر سرش ریختند و حضرت با همان وضع به خانه آمد، یکی از دختران آن بزرگوار که آن حال را مشاهده کرد از جا برخاسته و از مشاهده آن وضع به گریه افتاد و با همان حال گریه مشغول پاک کردن خاکها شد، پیغمبر خدا او را دلداری داده فرموده:

دخترکم گریه مکن که خدا پدرت را محافظت و نگهبانی خواهد کرد و گاهی نیز می فرمود: تا ابو طالب زنده بود قریش نسبت به من چنین رفتار ناهنجاری نداشتند.

و اینک چند جمله درباره ایمان ابو طالب

در اینجا قبل از اینکه وارد بحث دیگری بشویم لازم است چند جمله ای درباره ایمان ابو طالبکه متأسفانه برخی از نویسندگان اهل سنت درباره اش تردید کرده اندذیلا برای شما ذکر کرده و به دنبال بحث بعدی برویم، گرچه مطلب از نظر ما و هر شیعه دیگری مسلم و جای بحث نیست.

این مطلب مسلم است که چون پس از شهادت امیر المؤمنین (علیه السلام) دستگاه خلافت و زمامداری مسلمانان به دست بنی امیه و پس از آن به دست بنی عباس افتاد آنها نیز بنی هاشم و بخصوص فرزندان امیر المؤمنین (علیه السلام) را رقیب خود در خلافت می پنداشتند و برای

کوبیدن رقیب و استقرار پایه های حکومت خود از هیچ گونه تبلیغ به نفع خود و

تهمت و افترا و انکار فضیلت رقیب دریغ نداشتند اگر چه منجر به انکار فضیلت رهبر اسلام و اهانت به شخص پیغمبر گرامی و شریعت مقدسه اسلام گردد. چون برای آنها هدف اساسی و مسئله اصلی همان حکومت و ریاست بود و بقیه همگی وسیله بودند، و این مطلب برای هر محقق و متتبع بی نظر و منصفی قابل تردید نیست.

و ظاهرا برای هر کسی که کمترین آشنایی با تاریخ اسلام داشته باشد اثبات این مطلب نیازی به اقامه دلیل و برهان، و ذکر شاهد تاریخی و حدیثی ندارد.

تا جایی که می توانستند فضایل امیر المؤمنین (علیه السلام) و هر کس را که به آن بزرگوار ارتباط و بستگی داشت انکار کرده و در برابر حدیثی در مذمت ایشان به وسیله ایادی خود جعل می کردند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید (2): 2. شرح نهج البلاغه، ج 1) چهار جلدی، چاپ مصر (، ص. 356

» معاویه مردم شام و عراق و دیگران را مأمور ساخت تا در منابر و مجامع علی (علیه السلام) را دشنام داده و از او بیزاری جویند، و این کار عملی گردید، و در زمان بنی امیه این جریان سنتی شد تا اینکه عمر بن عبد العزیز از آن جلوگیری کرد. «

و از ابی عثمان روایت کرده که جمعی از بنی امیه به معاویه گفتند: تو اکنون به آرزوی خود رسیدی خوب است جلوی لعن این مرد را بگیری؟

گفت: نه به خدا، تا وقتی که خردسالان به لعن او بزرگ شوند و بزرگ سالان با آن پیر گردند. و سپس داستانهایی درباره کسانی که نسبت به علی (علیه السلام) عداوت داشته و از معاویه پول می گرفتند و در مذمت امیر المؤمنین حدیث جعل می کردند نقل کرده و اسامی آنها را ذکر می کند مانند ابو هریره، مغیره بن شعبه، عروه بن زبیر، زهری و سمره بن جندب، انس بن مالک، سعید بن مسیب، ولید بن عقبه و امثال ایشان (3) (3) شرح نهج البلاغه، ج 1) چهار جلدی، چاپ مصر (، صص 356.364

واز هر کدام نیز برخی از احادیث جعلی آنها را ذکر می کند.

و در همین رابطه فضایل بسیاری را از فاطمه زهرا (علیه السلام) و بانوی محترم آن بزرگوار و حسن و حسین (علیه السلام) و دیگر فرزندان آن حضرت و ابو طالب، جعفر، عقیل، پدر و برادران

آن امام مظلوم انکار کرده و علتی جز همین رابطه با امیر المؤمنین (علیه السلام) نداشته است.

و به گفته یکی از نویسندگان:

» جناب ابو طالب هیچ جرمی و گناهی نداشته که این چنین مورد اتهام ناروای کفر و شرک قرار گیرد جز آنکه پدر امیر المؤمنین (علیه السلام) بوده، و در حقیقت هدف واقعی در این اتهام شنیع و ناروا فرزند برومند او بوده که همچون خاری در چشم امویان و فرزندان زبیر و همه دشمنان اسلام فرو می رفت، و از اعمال خلاف و ضربه هایی که می خواستند به پیکر اسلام جوان بزنند جلوگیری می کرد.

و بسیار عجیب و شنیدنی است که ابو سفیان پدر معاویه که در مجلس عثمان آشکارا گفت: سوگند بدانکه ابو سفیان بدو قسم می خورد که نه بهشتی وجود دارد و نه جهنمی! او مؤمن و پرهیزگار و عادل است، اما ابو طالب و پدر امیر المؤمنین کافر و مشرک، و در گودال آتش است... ! «(4)
4. الصحیح من السیره، ج 2، ص. 156

و گرنه کسی که با تاریخ اسلام و حمایتهای بی دریغ ابو طالب از رسول خدا و آیین مقدس آن حضرت یعنی اسلام آشنا باشد و آن همه فداکاری و ایثار او را در این راه از نظر بگذراند، و سخنان و اشعار زیاد او را که در دفاع از رسول خدا به عنوان پیامبربرگزیده از طرف خدا گفته است بشنود جای تردید برای او در این باره باقی نمی ماند که او والاترین مؤمنان و سابقه دارترین مسلمانان بوده است.

کسی که وقتی پیغمبر و علی (علیه السلام) را می بیند که نماز می خوانند و علی در طرف راست آن حضرت ایستاده به جعفر فرزند دیگرش نیز دستور می دهد تا با آن دو نماز بگزارد و در این باره بدو می گوید:

» صل جناح ابن عمک و صل عن یساره «(5) 5. اسد الغابه، ج 1، ص 287، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 315، الاصابه، ج 4، ص. 116

و در این باره آن اشعار معروف را می گوید که از آن جمله است:

ان علیا و جعفرا ثقتی عند ملم الزمان و النوب

لا تخذلا و انصرا ابن عمكما أخی لامی من بینهم و أبی

و الله لا اخذل النبی و لا یخذله من بنی ذو حسب (6)

ص:368

6. دیوان ابی طالب، ص 36، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص. 314

و شخصیت بزرگواری که وقتی مسلمانان به حبشه هجرت می کنند قصیده ای انشا فرموده و برای نجاشی پادشاه حبشه می فرستد و در آن قصیده می گوید:

لیعلم خیار الناس ان محمدا وزیر لموسی و المسیح بن مریم

اتانا بهدی مثل ما أتیابه فکل بأمر الله یهدی و یعصم (7)

7. مستدرک حاکم نیشابوری، ج 2، ص. 623

و یا در قصیده دیگری که راویان شعر و حدیث نقل کرده اند درباره آن حضرت گوید:

أمین حبیب فی العباد مسوم بخاتم رب قاهر فی الخواتم

نبی اتاه الوحی من عند ربه و من قال لا یقرع بها سن نادم (8)

8. دیوان ابی طالب، ص 32، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص. 313

و یا در جای دیگر که گوید:

ألم تعلموا أنا وجدنا محمدا رسولا کموسی خط فی اول الکتب (9)

9. سیره ابن هشام، ج 1، ص 373، خزانه الادب، ج 1، ص 261، تاریخ ابن کثیر، ج 3، ص. 87

و چون هنگام مرگ آن جناب فرا می رسد فرزندان عبد المطلب را گرد آورده و بدانها می گوید:

» یا معشر بنی هاشم ! أطیعوا محمدا و صدّقوه تفلحوا و ترشدوا «(10)
10. تذکره ابن جوزی، ص 5، الخصائص الکبری، ج 1، ص 87، سیره حلبیه، ج 1، ص 372، اسنی المطالب، ص. 10

و اشعار و سخنان بسیاری دیگری که هر که خواهد باید به کتاب شریف الغدیر و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید) ط مصر، ج 3، صص 310318) مراجعه نماید. و اگر بخواهیم همه را در اینجا به رشته تحریر درآوریم کتاب جداگانه ای خواهد شد (11) 11. مرحوم علامه امینی نام حدود بیست نفر از دانشمندان و علمای بزرگ شیعه و اهل سنت را در الغدیر) ج 7، ص 400) نقل کرده که درباره ایمان ابو طالب به طور جداگانه کتاب نوشته و برای کتابهای خود نامهایی گذارده اند مانند کتاب «اسنی المطالب فی ایمان ابی طالب،» کتاب «الحجه علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب» و کتاب «القول الواجب فی ایمان ابی طالب».

ص:369

و چنانکه می دانیم در سالهای اخیر نیز یکی از دانشمندان عرب در از منطقه احساء و قطیف استاد عبد الله خنیزی کتابی در این باره نوشت و «ابو طالب مؤمن قریش » نام نهاد، و پس از انتشار با سعایت علمای سعودی دولت آنجا او را به زندان افکنده و محکوم به اعدام کردند که با وساطت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (ره) از مرگ نجات یافته و آزاد گردید.

و آیا کسی بعد از آن همه اشعار و سخنان بسیار می تواند برای تردید در ایمان ابو طالب محملی و توجیهی جز همان که گفتیم بیابد.

و مضمون سخن ابن ابی الحدید در اینجا جالب است که می گوید:

این اشعار را وقتی به صورت مجموع بنگریم متواتر است اگر چه آحاد آن متواتر نباشدو مجموعه آنها دلالت بر امر واحد مشترکی دارد و آن تصدیق حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است، چنانکه هر کدام از داستانهای شجاعت علی (علیه السلام) به صورت خبر واحد نقل شده ولی مجموع آنها متواتر است و برای ما موجب علم بدیهی به شجاعت علی (علیه السلام) می گردد. و این تواتر مانند تواتر در اخبار سخاوت حاتم و حلم احنف و ذکاوت ایاس و غیر اینهاست که جای تردید در آنها نیست. (12) 12. شرح نهج البلاغه،) چاپ مصر (ج 2، ص. 315

اکنون پس از ذکر این مقدمه بد نیست بدانید روایاتی که درباره عدم ایمان ابی طالب و یا ایمان او در پایان عمر و هنگام مرگ، و یا بودن او در گودال آتش وامثال آن رسیده سند آنها بیشتر به همان عروه بن زبیر و یا زهری و یا سعید بن مسیب باز می گردد (13) 13. سیره المصطفی، صص 216.219 که دشمنی و انحراف آنها نسبت به امیر المؤمنین (علیه السلام) آشکار و به اثبات رسیده و یا از کسانی نقل شده که نزد خود اهل سنت نیز متهم به دروغ و وضع حدیث هستند. (14) 14. سیره المصطفی، صص 219 . 216

و از نظر علمای شیعه نیز مطلب اجماعی و اتفاقی است چنانکه شیخ مفید (ره) در اوایل المقالات فرموده:

» امامیه اتفاق دارند بر اینکه ابو طالب مؤمن از دنیا رفت «(15) 15. اوائل المقالات، ص. 45

و شیخ طوسی (ره) در تبیان فرماید:

ص:370

از امام باقر و صادق (علیه السلام) روایت شده که ابو طالب مؤمن و مسلمان بود و اجماع امامیه نیز بر آن است که در آن اختلافی ندارند. (16) 16. تبیان، چاپ سنگی، ج 2، ص . 287

و مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار گوید:

شیعیان اجماع دارند بر اسلام ابو طالب، و اینکه او در آغاز کار به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد و هیچ گاه بتی را پرستش نکرد، بلکه او از اوصیای ابراهیم (علیه السلام) بوده است... (17) 17. بحار الانوار، ج 9،) چاپ کمپانی (، ص. 29

و از نظر روایات نیز بیش از حد تواتر در این باره از رسول خدا و ائمه اطهار حدیث به ما رسیده که مرحوم علامه امینی (ره) بیش از چهل حدیث از آنها را در کتاب شریف الغدیر (18) 18. الغدیر، ج 7، صص 342.400

نقل کرده و ما برای تیمن و تبرک به ذکر سه حدیث از آنها اکتفا می کنیم:

1. از ابو بصیر روایت شده که گوید: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: ای آقای من مردم می گویند: ابو طالب در گودالی از آتش است که مغز سرش از آن به جوش می آید؟

فرمود: دروغ گویند به خدا سوگند، براستی اگر ایمان ابو طالب را در کفه ای از ترازو بگذارند و ایمان این مردم را در کفه دیگری، قطعا ایمان ابو طالب بر ایمان ایشان می چربد... (19) 19. الغدیر، ج 7، صص 390.400

2. از امام سجاد (علیه السلام) درباره ایمان ابو طالب پرسیدند که آیا مؤمن بود؟ فرمود: آری! عرض شد: در اینجا مردمی هستند که می پندارند او کافر بوده؟ فرمود: خیلی شگفت است! آیا اینان به ابو طالب طعن زده و ایراد می گیرند یا به رسول خدا؟ با اینکه خدای تعالی پیغمبر خود را در چند جای قرآن نهی فرموده از اینکه زن با ایمانی را در نزد مرد کافری نگاه دارد! و کسی شک ندارد که فاطمه بنت اسد از زنهایی است که به ایمان به رسول خدا سبقت جست و او پیوسته در خانه ابو طالب و در عقد او بود تا وقتی که ابو طالب از دنیا رفت. (20) 20. الغدیر، ج 7، ص 389

3. شیخ مفید (ره) به اسناد مرفوعی روایت کرده که چون ابو طالب از دنیا رفت امیر المؤمنین (علیه السلام) به نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

آمده و رحلت او را به اطلاع آن حضرت رسانید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخت غمگین شد و بشدت محزون گردید سپس به

علی (علیه السلام) فرمود: ای علی برو و کار غسل و کفن و حنوط او را به عهده گیر و چون جنازه او را برداشتید مرا خبر کن! امیر المؤمنین دستور رسول خدا را انجام داد و چون پیغمبر گرامی آمد اندوهناک گشته و فرمود: ای عمو جان صله رحم کردی و پاداش خیر و نیکو دادی! براستی که در کودکی تربیت و سرپرستی کردی، و در بزرگی یاری و کمک دادی! سپس رو به مردم کرده فرمود:

هان به خدا سوگند من برای عموی خود شفاعتی خواهم کرد که اهل دو عالم را به شگفت اندازد! (21) 21. الغدیر، ج 7، ص. 386.

و در پایان تذکر این نکته لازم است که چون طبق روایات بسیار جناب ابو طالب ایمان خود را مخفی می داشت و برای اینکه بهتر بتواند از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دفاع و حمایت کند و مشرکین در برابر او موضع نگیرند و او را از خویش بدانند اسلام خود را ظاهر نمی کرد شاید همین امر برای برخی از برادران اهل سنت سبب اشتباه شده که نسبت کفر به آن جناب داده اند، و گاهی نیز شیعه را در مورد این عقیده زیر سؤال برده اند که اگر ابو طالب مسلمان بود چرا هیچ کجا دیده نشد نماز بخواند و مانند فرزندانش و دیگر مسلمانان در نماز آنها شرکت جوید؟ و چرا در» یوم الدار «و ماجرای دعوت رسول خدا از خویشان سبقت به ایمان به آن حضرت نجست؟ و چرا در هیچ یک از مراسم اسلامی شرکت نمی کرد؟

و همان گونه که گفتیم پاسخ آن را ائمه اطهار داده اند چنانکه در یک حدیث است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: براستی که ابو طالب تظاهر به کفر کرد و ایمان خود را پنهان داشت، و چون وفات او فرا رسید خدای عز و جل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود که از مکه خارج شو که دیگر در مکه یاوری نداری، و رسول خدا به مدینه هجرت کرد (22) 22. الفصول المختاره، ص 80، اکمال الدین صدوق، ص. 103

و در حدیث دیگری از آن حضرت روایت شده که فرمود: حکایت ابو طالب حکایت اصحاب کهف است که ایمان خود را مخفی داشته و تظاهر به شرک کردند و

خدای تعالی دو بار به ایشان پاداش عنایت فرمود. (23) 23. روضه الواعظین، ص 121، امالی صدوق، ص 366، الغدیر، ج 7، ص 390، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص . 312

شیعیان در سختی و مشکلات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین را واسطه ی خود به درگاه الهی قرار می دهند و ائمه معصومین آنجا که عرصه را بر خود تنگ می بینند مادر خود، صدیقه شهیده حضرت فاطمه سلام الله علیها را واسطه قرار می دهند و این نشان دهنده مقامی بس والای حورای انسیه است.

توسل امام باقر به فاطمه

حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) هر گاه تب طاقتش را می ربود، آب خنکی طلب می کرد و وقتی که آب به دستش می رسید و جرعه ای از آن را می نوشید، لحظه ای از نوشیدن باز می ماند و سپس با صدای بلند به حدی که بیرون خانه نیز شنیده می شد از ته دل مادرش زهرا) سلام الله علیها (را صدا می کرد و می فرمود:

» فاطمه ! ای دختر رسول خدا «. و بدین گونه خود را از سوز تب تشفی می داد و بر خویش مرهمی می نهاد و جان و روح خود را با یاد محبوب و توسل به آن حضرت آرام و عطر آگین می نمود) سفینه البحار، ج 2، ص 374.)

توسل امام جواد به فاطمه

امام جواد (علیه السلام) هر روز هنگام زوال به مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفته و پس از سلام و صلوه بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به سراغ خانه مادرش زهرا) سلام الله علیها (که در همان نزدیکی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است می رفت و کفشها را در آورده و با نهایت ادب و خضوع داخل خانه شده و در آن جا نماز و دعا می خواند و دقایقی طولانی به عبادت مشغول می شد. و هرگز دیده نشد به زیارت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) برود و سراغ مادرش را

نگیرد) ریاحین الشریعه، ج 1، ص 58.)

و نیز از زیارت جامعه می توان به علاقه و احترام فراوان آن حضرت به مادرش فاطمه زهرا) سلام الله علیها (پی برد) چشمه در بستر، ص 355.)

توسل ابوطالب به فاطمه

قبل از تولد علی (علیه السلام) در مکه زلزله شدیدی رخ داد، به طوری که سنگهای بزرگ از کوه بلقیس جدا شده و به پایین پرتاب می شد. حضرت ابوطالب (علیه السلام) بر بلندی آمد و گفت: الهی و سیدی اسئلک بالمحمدیه المحموده و بالعلویه العالیه و بالفاطمیه البیضاء الا تفضلت علی اهل التهامه بالرحمه و الراءفه. پس همان زمان زمین آرام گرفت و مردم آن کلمات را حفظ کرده و در شداید و بلاها می خواندند، ولی جهت آن را نمی دانستند.

ارادت امام رضا به فاطمه

یکی از فضلای حوزه که مشکل بزرگی برایش پیش آمده بود، برای زیارت و توسل به حضرت امام رضا (علیه السلام) عازم حرم می شود. از قضا به علامه طباطبایی بر می خورد که ایشان هم عازم حرم است. به طرفش رفته و با چشمی پراشک و دلی پرسوز از ایشان می خواهد تا دعایی به او بیاموزد که حاجتش روا شود.

علامه نگاهی مهربان به چهره و حالت او می کند، آن گاه می گوید: فرزندم! وقتی وارد حرم مطهر می شوی، یکی از مؤ ثرترین و بهترین دعاها این است که حضرت را به مادرش زهرا) سلام الله علیها (قسم بدهی که حاجت تو را از خدا بخواهد. چون حضرت به مادرش زهرا) سلام الله علیها (علاقه فراوان و ارادت خاصی دارد و سوگند دادن به مادر محبوبش، سخت مؤ ثر خواهد افتاد.

می گوید: با شنیدن این سخن سخت متاءثر شدم، و رعشه و لرزه ای تمامی وجودم را در بر گرفت. این توسل و قسم دادن همان و به مقصود رسیدن همان (چشمه در بستر، ص 355 و 356.)

شفای بیماری صعب العلاج

یکی از علما می گوید: در حدود بیست سال قبل همسرم به بیماری صعب العلاج

ص:374

گرفتار شد و بالاخره با مراجعه به اطبا، مرض ریوی تشخیص داده شد. پس از آزمایشهای دقیق و عکس برداری، کسالت را فوق العاده و صعب العلاج دانستند، به طوری که نسخه و دارو بی اثر بود و از علاج آن به کلی ماءیوس شدیم.

بی اندازه مضطرب و ناراحت بودیم. ناچار دست توسل به ذیل عنایت حضرت زهرا) سلام الله علیها (زده و نماز حضرت فاطمه) سلام الله علیها (را که در کتب ادعیه وارد شده، خواندم. پس از تمام اذکار در حالی که متاءثر و دل شکسته بودم، در همان حال سجده خوابم برد، در خواب حضرت فاطمه) سلام الله علیها (به بالین مریضه ام دیدم که به او لطف و محبت می فرمود. ناگهان از خواب بیدار و یاءسم به امید بدل شد. و از آن روز به بعد حال مریض رو به بهبود گذاشت و پس از چند روزی سلامتی کامل خود را باز یافت. برای معاینه و اطمینان خاطر او را به نزد طبیبی بردم، او بعد از معاینه و دقت کامل با تعجب گفت: هیچ کسالتی در او نمی بینم (چشمه در بستر، ص 357)

منبع: جام

ملیکا شاهزاده روم

تنها منجی

زندگی نامه شاهزاده رومی حضرت نرجس خاتون همسر امام حسن

اشاره

عسکری (علیه السلام) قسمت اول

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 4:05 َبعد از ظهرروز 01388/10/9

زندگینامه شاهزاده رومی حضرت نرجس خاتون همسر

امام حسن عسکری (علیه السلام) قسمت اول

مقدمه:

ص:375

طلیعه بزرگ مردان تاریخ، ریشه در اندیشه های پاک مادرانی دارند که در بوستان هستی خویش گلهای هدایت را می پرورانند. آنان بالندگی را از دامان سبز فرشته هایی آغاز کردند که آفرینش را گلباران عشق و عاطفه می کنند و شمع وجودشان را برای فردا و فرداهای بشریت به انتها می رسانند. آری در آینه اندیشه تاریخ زیباترین تصویرها از دستان خسته و چشمان به انتظار نشسته مادران به یادگار مانده است و اینک دستان و چشمان بانوی انتظار، نرجس، تجلی آسمانی عشق است و ایثار که بر صحیفه تاریخ می درخشد و چشمان حقیقت جوی بشر را به سوی خویش فرا می خواند.

این مقاله ضمن بیان مختصر سرگذشت نرجس خاتون از تولد تا وفات، به ذکر مراحل عمده ی زندگی ایشان می پردازد. هدف از پرداختن به سرگذشت معجزه گونه مادر منجی عالم بشریت، تبیین سفر باطنی و روحانی برای رسیدن به توحید کامل، ایمان به نبوت و عشق به ولایت و نیز روشن کردن این امر است که طی کردن راه سعادت و رسیدن به سر منزل مقصود از طریق تسلیم شدن در مکتب اسلام و عشق به ائمه اطهار (علیهم السلام) ممکن و مقدور میباشد. علاوه بر آن، الطاف خاص الهی برای هدایت انسان و نجات نوع بشر در این داستان به خوبی آشکار و پدیدار است.

نرجس، نهال مقدسی است که از بوستان مریم به گلزار حضرت زهرا (علیها السلام) پیوند یافت؛ آن دوشیزه پاکدامن و نیکبختی که در خواب بیدار شد و در عالم معنا، محمد (صلی الله علیه و آله) و عیسی (علیه السلام) با شکوه ترین جشن عروسی را برای او فراهم آوردند. یکی از عجیب ترین رویدادهای تاریخی به وقوع پیوست تا زمینه ی ولادت منجی عالم بشریت از مادری والاتبار و نیک سیرت فراهم آید و نقطه عطف و جمع ملل بزرگ مهیا گردد.

داستان خاتون عشق در هاله ای از ابهام:

اسلام آوردن ملیکا، مهاجرت او از روم به بغداد به عنوان اسیر جنگی، و ازدواج

وی با امام حسن عسکری (علیه السلام) از وقایع معجزه گونه ای می باشد که البته ابهامات روایی و تاریخی فراوانی آن را احاطه کرده است.

این زیباترین داستان جهان در دو روایت معتبر بیان گشته است. روایت اول از طریق محمد بن بحر بن سهل الشیبانی از بشر بن سلیمان النخاس است که شیخ طوسی در الغیبه و علامه مجلسی در بحارالانوار آن را نقل کرده اند. روایت دیگر از طریق محمد بن یحیی الشیبانی از بشر بن سلیمان النخاس است که در کمال الدین شیخ صدوق، بحارالانوار علامه مجلسی و نیز بنابر نقل کتاب مهدی موعود، در کتاب کافی ذکر شده است.

به قطع نمی توان داستان نرجس خاتون را به مدارک قطعی تاریخی و روایات معتبر متعدد، دور از هر گونه ابهام و تردید، مستند ساخت. شاید علت این امر مخفی داشتن وی و فرزند مبارکش از منظر قدرتمندان دنیا طلب بوده است که نه تنها وجود این بانو، بلکه حتی نام مبارکش نیز برای آنان رعب و وحشت ایجاد می کرد. بنابر اخبار متواتر معتبر و قطعی، وجود او به معنای نابودی کفر، نفاق و ظلم و انتقام از تمامی ستمگران و ملحدان و نیز برقراری عدالت و اجرای کامل و تمام دین حق محمدی (صلی الله علیه و آله) می باشد، طبیعی است که تمامی باطل در صدد از بین بردن این بانوی بزرگ و فرزند برومند وی برآیند و به اقتضای حکمت و مصلحت، او نیز همانند مادر موسی بن عمران باید از چشم بداندیشان و فرعون صفتان، مجهول و به دور نگاه داشته شود، و از نشر و شیوع اخبار مربوط به ایشان جلوگیری به عمل آید.

دراین جا با توجه به روایت بشر بن سلیمان النخاس از طریق محمد بن بحر بن سهل الشیبانی به نقل از علامه مجلسی در کتاب شریف بحارالانوار) جلد 51) و روایت دیگر از طریق محمد بن یحیی الشیبانی از بشر بن سلیمان النخاس به نقل از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه) جلد 2، باب 40) به بیان سرگذشت ملیکا می پردازیم تا شناختی هر چند مجمل و به قدر بضاعت خویش از یکی از بزرگترین شخصیت های پرورش یافته در مکتب قرآن و عترت به دست آوریم.. در

حقیقت، نرجس خاتون در قلمرو ولایت ولی الله چنان تربیت شده که برای همه آدمیان اسوه ی اخلاقی باشد و در نزد شیعیان یک قدیسه دینی؛ آن چنان که با پیمودن راه دشوار و پرپیچ و خم کمال الهی همواره می توان به او رجوع کرد و از نور وجود او و زندگی سراسر الگو و اسوه ی او بهره های فراوان گرفت. (1)

ماابتدااین داستان راروایت میکنیم وبعد آن رااز زوایای گوناگون مورد تحلیل قرار میدهیم.

بشر بن سلیمان گزارشگر این داستان شگفت انگیز:

گزارشگر این گزارش شگفت انگیز» بشر بن سلیمان نخّاس «از اصل و ریشه انصار مدینه) از نواده های ابو ایوب انصاری (و ساکن سامرا است. وی، همسایه امام هادی علیه السلام است و نزد ایشان، نیز مسائل فقهی تجارت بردگان را آموخته است وی از شیعیان خالص امام هادی و امام عسکری (علیه السلام) و مورد وثوق و اعتماد آن دو امام همام می باشد، که امام هادی (علیه السلام) او را برای چنین مأموریت حساسی برگزیده است.

علامه مامقانی در رجال خود او را ستوده، و بر وثاقتش تأکید نموده است. (2)..

شیخ طوسی و شیخ صدوق بر این روایت اعتماد نموده و در کتاب های خود آن را نقل کرده اند. (3)

محدثان و مورخان بعدی نیز به استناد روایت شیخ طوسی و شیخ صدوق، این روایت را در کتاب های خود آورده اند. (4)

خریداری نرجس خاتون (س):

شیخ طبرسی از بشر بن سلیمان نقل می کندکه شبی در سامرا در خانه ام، که در نزدیکی منزل امام هادی (علیه السلام) قرار داشت، نشسته بودم، پاسی از شب گذشته بود که در خانه ام کوبیده شد. شتابان به سوی در خانه رفتم و در را گشودم کافور غلام امام هادی (علیه السلام) نزد من آمد و گفت حضرت امام هادی (علیه السلام) تو را احضار فرموده اند. لباس پوشیده به خدمت آن حضرت شتافتم، چون

وارد خانه شدم دیدم که با فرزند بزرگوارش امام حسن عسکری (علیه السلام) مشغول گفتگو است، و خواهرش حکیمه پشت پرده قرار داشت.

همین که نشستم امام هادی (علیه السلام) به من فرمودند:» ای بشر تو از اعقاب انصارهستی، محبت و دوستی ما همواره در دلهای شما پایدار بود، و هر نسلی از شما محبت و مودت ما را از نسل پیشین به ارث برده است. و اینک من می خواهم رازی را با تو در میان بگذارم و ترا دنبال کاری بفرستم، و از این طریق با فضیلت ویژه ای ترا گرامی بدارم، که در این فضیلت گوی سبقت را از همه شیعیان ببری «.

من خوشحال شدم و از آقا تشکر کردم. سپس امام (علیه السلام) نامه ای به زبان رومی نوشتند و مهر خویش را بر آن زد، سر به مهر به همراه کیسه ای زرد با 220 اشرفی) سکه طلا (به من داد فرمود ای بشر این زر و نوشته را بگیر و به بغداد برو و ودر فلان روز صبح زود در جایی نزدیک» معبر الصراه «) سر پل بغداد (در مسیر فرات حاضر باش که کشتیی خواهد رسید و در آن کنیزکانی هستند که برای فروش آورده اند (5)

مشتریان زیادی از اشراف بنی اسرائیل به طرف آنها هجوم میبرند. عده کمی هم از جوانان عرب برای خرید کنیز آمده اند تو در آن روز از دور مواظب برده فروشی به نام» عمر و بن یزید «باش، تا هنگامی که کنیزی را با این خصوصیات است به معرض فروش بگذارد.

امام هادی علیه السلام نشانی های نرجس خاتون را برای بشر بن سلیمان بیان میکند و فرمودند: آن کنیز دو لباس حریر خوشرنگ و درشت بافت بر تن پوشیده و خود را پوشانده خواهی دید آن کنیز اجازه نمی دهد که هیچ خریداری نقاب از چهره اش بازگیرد، یا جامه از تنش کنار زند، و یا اندامش را لمس کند.

و در معرض فروش و مشتریان قرار نمیگیرد. در آن هنگام برده فروش در صدد آزار او بر می آید و او سخنی به زبان رومی فریاد بر می آورد. معنای سخنان او اینست که از حال خود شکوه می کند و از کشف حجابش بر حذر می دارد.

واظهار ناراحتی بر هتک حرمتش مینماید. در این هنگام یکی از خریداران

خواهد گفت:» من این کنیز رابه سیصد دینار می خرم، زیرا عفت و پاکدامنی او موجب رغبت شدید من شده است «.

و آن کنیز به زبان عربی به او خواهد گفت:» اگر در جامعه حضرت سلیمان و بر فراز تخت شاهی ظاهر شوی، من رغبتی به تو نخواهم داشت، و لذا مالت را بیهوده خرج نکن «.

فروشنده میگوید: پس من چه کنم؟ آخر باید به هرنحوی که هست تو را بفروشم. کنیز میگوید:» اینهمه شتاب برای چیست؟ باید خریداری باشد که دل من به سوی او کشش پیدا کند و صداقت و امانت او اعتماد کنم بگذار خریدار من پیدا میشود «.

تو در این موقع نزد فروشنده برو و بگو من نامه ای برای او از طرف یکی از بزرگان به خط رومی آورده ام. و در آن کرم و وفا و خرد و سخای خود را منعکس نموده است، این نامه را به او بده تا آن را مطالعه کند و اخلاق و رفتار نویسنده اش را در لابلای سطور آن جستجو نماید، اگر به نویسنده آن تمایل پیدا کرده و تو نیز مایل بودی، من از طرف نویسنده نامه وکالت دارم که او را از تو خریداری کنم «.

بشیر بن سلیمان می گوید:» تمام آنچه را که مولایم امام هادی علیه السلام دستور داده بود، مو به مو انجام دادم. وقتی نامه امام علیه السلام را به دست آن کنیز دادم، به شدت گریست و به عمر بن یزید گفت:» مرا به صاحب این نامه بفروش ! «

و سوگند یاد کرد اگر او را به صاحب آن نامه نفروشد خود را خواهد کشت.

با عمر بن یزید بر سر قیمت کنیز وارد مذاکره شدم تا سر انجام بر همان مبلغی که امام هادی علیه السلام به من داده بود، توافق حاصل شد.

پول ها را تحویل فروشنده دادم و آنگاه آن بانو را در حالی که شاداب و خندان بود از او تحویل گرفتم و به خانه ای که در بغداد اجاره کرده بودم بردم.

معرفت نرجس به مقام امامان:

بشیر بن سلیمان بیان کرده:» پس از آن که نرجس را خریدم، او را به محل اقامت

خود در بغداد بردم. در آن جا دیدم آن بانو از شدت خوشحالی آرام نداشت، نامه امام هادی (علیه السلام) را بیرون آورد، آن را می بوسید و بر صورت خود می نهاد و دست بر آن می کشید.

با شگفتی به او گفتم:» ای بانو، تو که مولای مرا ندیده ای و او را نمی شناسی نامه ای را می بوسی که صاحبش را نمی شناسی؟ «

آن بانو پاسخ داد::» ای عاجز و ناتوان از شناخت مقام اولاد پیامبران، من مولایت را می شناسم! به او گفتم:» چگونه ممکن است که شما در روم باشید، و مولای من در سامرا و آن وقت ایشان را دیده باشید و بشناسید؟ «

بانو گفت: اگر مایلی خوب گوش کن و به گفتارم دل بسپار تا سرگذشت خود را برایت شرح دهم و به حقیقت راه یابی گفتم: بله، بسیار مشتاقم بفرمایید استفاده میکنم.

آن گاه ماجرای بر هم خوردن مراسم ازدواجش را با عموزادگانش بازگو کرد. (6)

برهم خوردن مراسم ازدواج نرجس خاتون (س) با برادرزاده های قیصر:

او پاسخ داد: من ملیکه) به زبان رومی ملیکا (، دختر یشوعا، فرزند قیصر، پادشاه روم، هستم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون بن صفا، وصی حضرت عیسی (علیه السلام) است.

یک سال پیش هنگامی که سیزده ساله بودم، جدم قیصر خواست مرا به عقد فرزند برادر خود درآورد دستور داد تمام قسّیسین و رهبانان را جمع کردند، سیصد نفر از میان آنها انتخاب کرد و هفتصد نفر هم از امرای لشکر و صاحب منصبان کشور و چهار هزار نفر از معتمدین و اشراف و اعیان لشکریان حاضر ساخت و تختی از خزانه بیرون آورد که آراسته به انواع جواهرات بود، ودر میان قصر مجلل خویش بر روی پایه هایی که تکیه کرده بودند استوار ساختند و بتها و صلیبها را بر بلندی قرار دادند و برادر زاده قیصر را روی آن تخت نشاندند.

اما چون کشیشها انجیلها را به دست گرفتند که بخوانند، قصر به لرزه افتاد بتها و صلیبها سرنگون شدند و تخت واژگون گردید و داماد از تخت به زیر

افتاد و بیهوش

ص:381

شد.

کشیشها با دیدن این منظره به وحشت افتادند رنگ از روی کشیشان پریده، لرزه بر اندامشان افتاد.

یکی از کشیشان بزرگ بعرض قیصر رسانیده ای فرمانروا ! ما را از این کار نحس که نشانه زوال مسیحیت است معاف فرما !

جدم نیز این امر را به فال بد گرفت جدم قیصر دستور داد که بار دیگر چلیپاها بر جای گذارند قندیلها نصب کنند و... تخت را بار دیگر بروی چهل پله ی خود جای دهند، و پیش خدمتان که صف در صف ایستاده بودن چنان کردند...

این بار برادر آن داماد نگون بخت را بر تخت نشاندند. که مرا به او عقد بندند تا شاید سعادت این برادر رفع نحوست آن را بنماید باز چون انجیلها را گشودند و شروع به خواندن کردند، بار دیگرقصر به لرزه افتاد تخت واژگون گردید و بتها و صلیبها و داماد سرنگون شدند. هول و هراسی بر پا گردیده که همه ی مردم متفرق شدند. این دو حادثه وحشتناک، عجیب و رازآلود، مجلس را درهم ریخت، این شد که همه به این نتیجه رسیدند که من دختری شوم هستم. مرا به یکدیگر نشان می دادند و به من ترحم می کردند و من از دیدن این موارد ناراحت می شدم. جدم قیصر تنها و غمناک در منزل خلوتی بنشست و سر به جیب تفکر و تاثر فرو برد، من هم محزون و غمگین با ذهنی آکنده از سؤال های بی پاسخ، قلبی رنج دیده و دلی مملو از درد و غصه، روز را سپری کردم؛ نگاه ها و ملامت های اطرافیان، تفسیرهای گوناگون و نحوست این واقعه برای امپراتوری روم را تحمل میکردم و این سؤال بی پاسخ را مکرر از خود می پرسید: چه رازی در این واقعه نهفته است؟ و در گوشه ای پنهان شدم تا شب را به خواب رفتم (7)

خواستگاری و مراسم عقد در رؤیا:

مراسم ازدواج حضرت نرجس با دو برادر زاده جدّش نا کام و ناموفق ماند نرجس خاتون ادامه آن ماجرا را برای بشر بن سلیمان در بغداد این گونه باز گو

میکند:

همان شب خواب دیدم که قصر جدّم را آراسته اند. در همان محلی که جدّم آن تخت با شکوه را برای ازدواج من با برادر زاده هایش قرار داده بود، منبری از نور نصب کرده اند که در بلندی با آسمان رقابت می کرد.

حضرت مسیح علیه السلام، شمعون جانشین حضرت عیسی علیه السلام - و تعدای از حواریون در آن جا گرد آمده اند. در این هنگام حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم همراه جانشین و دامادش حضرت علی علیه السلام - و فرزندانش - امامان شیعه علیهم السلام - وارد قصر شدند.

با ورود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت مسیح به استقبال آن حضرت شتافت، او را در آغوش کشید و معانقه کردند. حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم به عیسی علیه السلام فرمودند:» ای روح خدا علیه السلام ! من آمده ام تا از جانشین تو - شمعون - دخترش - ملیکه - را برای این فرزندم خواستگاری کنم. «

آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با دست به ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام فرزند صاحب این نامه اشاره کرد. در این هنگام حضرت مسیح علیه السلام نگاهی به شمعون انداخت و فرمود: شرافت و بزرگی به تو روی آورده است.

پس نسل خویش را با نسل آل محمد پیوند زن! شمعون پاسخ داد: پذیرفتم! با پذیرش شمعون، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر فراز منبر رفت، صیغه عقد را جاری کرد و مرا به ازدواج فرزندش در آورد.

حضرت مسیح علیه السلام، فرزندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت علی علیه السلام و حواریون گواهان این ازدواج بودند. (8)

علاقه نرجس خاتون (س) به امام حسن عسکری (علیه السلام) علیه ا لسلام:

حضرت نرجس خاتون در ادامه نقل ماجرای زندگی خویش برای بشیر بن

سلیمان در بغداد می گوید:» پس از آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در خواب، مرا به ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام در آورد، از ترس این که مبادا پدر و جدّم مرا بکشند، این خواب را پنهان کردم و برای کسی بازگو نکردم.

ولی عشق و علاقه به ابو محمد) امام حسن عسکری علیه السلام (لحظه به لحظه در دلم زیادتر می شد و خورد و خواب نداشتم. به تدریج جسمم رو به ضعف نهاد و به شدت رنجور و بیمار شدم. در همه روم هیچ پزشکی نبود که جدّم او را برای معالجه من نیاورده باشد، ولی مداوای پزشکان و داروهای آنان در من هیچ اثری نبخشید.

هنگامی که جدّم از بهبود و شفای من ناامید شد، به من گفت:» ای نور چشمم ! آیا خواسته ای داری تا برایت آماده سازم؟ «

پاسخ گفتم:» ای پدر بزرگ مهربانم ! درهای فرج و گشایش در من بسته شده است. اگر از شکنجه اسیران مسلمان صرف نظر کنی، غل و زنجیر از دست و پایشان بگشایی و آزادشان کنی، امیدوارم حضرت مسیح علیه السلام و مادرش به من سلامتی عنایت کنند. «

جدّم به درخواست من ترتیب اثر داد. من نیز اندکی تظاهر به بهبود نمودم و کمی غذا خوردم. پدر بزرگم شادمان شد و برای همین، اسیران مسلمانان را احترام کرد و از آنان دلجویی نمود. (9)

اسلام آوردن نرجس خاتون به دست فاطمه زهرا (س):

تا قیامت همه فخرم این است من مسلمان شده زهرایم

حضرت نرجس خاتون ادامه ی داستان زندگی خود را برای بشیر بن سلیمان این گونه بازگو فرمود:» چهارده روز پس از آنکه پیامبر اسلام مرا به ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام در آورد، بار دیگر در خواب دیدم که حضرت زهرا، بهترین بانوی جهان، همراه حضرت مریم و هزار حوری بهشتی، به دیدار من آمدند.

حضرت مریم با اشاره به حضرت فاطمه علیهاسلام به من فرمود:» این بانو سرور زنان جهان و مادر شوهر تو است. «

به دامان فاطمه چنگ زدم و گریه کنان، از این که امام حسن عسکری علیه السلام از دیدار و ملاقات با من خودداری می کند، گِله و شکایت کردم. حضرت فاطمه فرمود:» تا وقتی بر دین مسیحیت هستی، فرزندم حسن عسکری به دیدار تو نخواهد آمد. خواهرم، مریم، نیز از دین و مذهب تو تبری می جوید. اگر خواهان خشنودی خدا و حضرت عیسی علیه السلام هستی و شوق دیدار امام حسن عسکری علیه السلام را در دل داری، بگو: اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمداً رسول الله. «

هنگامی که این شهادتین را بر زبان جاری کردم، حضرت فاطمه مرا در آغوش گرفت، به سینه چسباند، دلداری ام داد و فرمود:» اکنون منتظر دیدار فرزندم باش.

من او را به سوی تو خواهم فرستاد. «

در این هنگام از خواب بیدار شدم. تمام وجودم را شوق و انتظار دیدار امام حسن عسکری علیه السلام فرا گرفته بود. (10)

عشق نابی به دل من بسپرد عشق ناب دل من عسکری است

گر چه آغاز مسیحی بودم مذهب اصلی من حیدری است

دیدار با امام حسن عسکری در رؤیا:

حضرت نرجس خاتون به بشیر بن سلیمان فرمود:

» یک شب پس از آن که در خواب مسلمان شدم و حضرت زهرا علیهاسلام دیدار امام حسن عسکری را به من مژده داد، در خواب امام حسن عسکری را زیارت کردم. با مشاهده او زبان به شکوه و شکایت گشودم و به او عرض کردم:» ای محبوب من! پس از آن که مرا اسیر عشق و محبت خود کردی، به من ستم روا داشتی و دیدار روی ماهت را از من دریغ کردی. «

فرمود:» دلیل دوری من از تو چیزی جز دین تو نبود. اکنون که اسلام آوردی، هر

ص:385

شب به دیدارت خواهم آمد، تا وقتی که خداوند متعال ما را در بیداری به یکدیگر برساند. «

از آن شب تا کنون شبی بر من نگذشته است که او در خواب به دیدار من نیاید. « (11)

چگونگی اسارت نرجس خاتون (س):

پس از آنکه نرجس خاتون، ماجرای ازدواج خود را با امام حسن عسکری علیه السلام و مسلمان شدن خود را برای بشیر بن سلیمان بازگو کرد، بشر از نرجس پرسید:» با این که تو نواده قیصر روم هستی، چگونه وارد اسیران جنگی و کنیزان شدی؟ «

نرجس خاتون پاسخ داد:» یک شب امام حسن عسکری علیه السلام در خواب به من فرمود:» جدت به زودی سپاهی را روانه جنگ با مسلمانان خواهد کرد و خود نیز همراه آنان خواهد رفت. تو هم با لباس کنیزان به صورت ناشناس از فلان راه به آنان ملحق شو! «

من نیز چنان کردم، تا این که پیشقراولان سپاه اسلام به ما دست یافتند و من نیز به اسارت مسلمانان در آمدم. هنگامی که غنایم جنگ را تقسیم می کردند، مرا به پیرمردی دادند، او نام مرا پرسید؟ گفتم: من نرجس نام دارم. گفت: این نام کنیزان است؟

اکنون جز تو هیچ کس نمی داند که من دختر قیصر روم هستم، تو را نیز من خودم از این موضوع آگاه کرده ام. «(12)

تسلط نرجس خاتون بر زبان عربی

پس از آن که نرجس خاتون سرگذشت خود را به زبان عربی برای بشیر بن سلیمان شرح داد، بشر از این که یک زن رومی به زبان عربی مسلط بود، تعجب کرد و از او پرسید:» شگفتا که تو اهل فرنگی و به زبان عربی به خوبی سخن می گویی! «

نرجس خاتون پاسخ فرمود:» جدم به دلیل علاقه زیادش به من، می خواست آداب و رسوم ملت های دیگر را فرا گیرم و مرا بسیار به این کار تشویق می کرد. او زن مترجمی

را که به هر دو زبان عربی و فرنگی مسلط بود، مامور کرده بود هر صبح و شب نزد من آید و زبان عربی را به من بیاموزد. من نیز پس از مدتی زبان عربی را به خوبی آموختم. «(13)

دیداربانوی هجرت با امام هادی (علیه السلام):

بشر میگوید: وقتی او را به سامرا خدمت امام علی النقی (علیه السلام) بردم حضرت به او فرمودند: چگونه خداوند به تو عزت دین اسلام و شرافت محمد (صلی الله علیه و آله) و اولاد او را نشان داد؟ او پاسخ داد؟ چه بگویم در مورد آنچه شما بهتر از من می دانید؟

حضرت به او فرمودند: مایل هستی ده هزار اشرفی به تو بدهم یا این که تو را به شرافت ابدی بشارت دهم. او پاسخ داد: من بزرگواری و سربلندی ابدی می خواهم.

فرمود: ابشری بولد یملک الدنیا شرقا و غربا، و یملاء الاءرض قسطا و عدلا، کما ملئت ظلما و جورا: بشارت باد تو را به فرزندی که پادشاه شرق و غرب عالم خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، پس از آن که از ظلم و جور آکنده شده باشد.

عرض کرد: این فرزند از کدام شوهر خواهد بود؟

حضرت هادی (علیه السلام) فرمودند از آن کسی که پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در فلان شب و در فلان ماه و در فلان سال رومی تو را برای او خواستگاری فرمود.

در آن شب حضرت عیسی بن مریم و وصی او تو را برای چه کسی تزویج کردند؟

گفت: برای فرزند دلبند شما.

فرمود: او را میشناسی؟

عرض کرد: چگونه او را نمیشناسم و حال آنکه از شبی که به دست حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مسلمان شده ام شبی نیست که او به دیدن من نیاید.

امام دهم (علیه السلام) به کافور خادمش فرمود خواهرم حکیمه را بگو نزد من بیاید.

وقتی آن بانوی محترمه آمد حضرت امام هادی (علیه السلام) فرمود این دختر همان است که گفته بودم.

حکیمه خاتون او را در بغل گرفت و از دیدارش شادمان گردید.

ص:387

حضرت امام هادی (علیه السلام) به حضرت حکیمه فرمودند: خواهرم او را به خانه خود ببر و مسائل و احکام اسلام را به او تعلیم ده.

او همسر فرزندم حسن (علیه السلام) و مادرقائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) است (14)

ازدواج نرجس خاتون (س) با امام حسن عسکری (علیه السلام):

وجود خفقان و استبداد حاکم وقت باعث شد که مراسم وصلت امام حسن عسکری (علیه السلام) و نرجس به صورت مخفیانه و در خانه حکیمه دختر امام جواد (علیه السلام) برگزار گردد.

حکیمه خاتون نقل میکند که من تمامی احکام را به نرجس خاتون آموزش دادم روزی برادرزاده ام به دیدارم آمد و به او نیک نظر کرد، بدو گفتم: ای آقای من! دوستش داری او را به نزدت بفرستم؟ فرمود: نه عمه جان! اما از او درشگفتم! گفتم:

شگفتی شما از چیست؟ فرمود: به زودی فرزندی از وی پدید آید که نزد خدای تعالی گرامی است و خداوند به واسطه او زمین را از عدل و داد آکنده سازد، همچنان که پر از ستم و جور شده باشد. گفتم: ای آقای من! آیا او را به نزد شما بفرستم؟ فرمود: از پدرم در این باره کسب اجازه کن. گوید: جامه پوشیدم و به منزل امام هادی (علیه السلام) درآمدم. سلام کردم و نشستم و او خود آغاز سخن فرمود و گفت: ای حکیمه! نرجس را نزد فرزندم ابی محمد بفرست. گوید: گفتم: ای آقای من! بدین منظور خدمت شما رسیدم که در این باره کسب اجازه کنم. فرمود: ای مبارکه! خدای تعالی دوست دارد که تو را در پاداش این کارشریک کند. و بهره ای از خیر برای تو قرار دهد. حکیمه گوید: بی درنگ به منزل برگشتم و نرجس را آراستم و در اختیار ابومحمد قرار دادم و پیوند آنها را در منزل خود برقرار کردم و چند روزی نزد من بود سپس به نزد پدرش رفت و او را نیز همراهش روانه کردم... («15).

به نظر میرسد امام حسن عسکری در آن زمان 22 ساله بوده اند.

ذکر این نکته ضروری است که فضای سامره برای امام دهم و نیز امام حسن عسکری

علیهماالسلام چونان زندانی بود که ابتدا و انتها نداشت، خانواده مکرم این بزرگواران همواره تحت نظر بوده و با رفت و آمد نظامیان و به ویژه

جاسوسان متوکل و جانشین او که در سال 227 به تخت نشست و همچنین معتز که در سال 252 زمامداری مردم را به عهده گرفت مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند.

نرجس، بانوی شرافت، در چنین خانه ای زندگی می کرد و با عشق به ولایت و همسر بزرگوار خویش تمامی سختیها و ناامنیهای موجود را تحمل نموده و حتی لحظه ای از آرمانها و ارزشهای الهی دست برنداشت.

چگونگی ولادت امام مهدی (علیه السلام):

یک سال و یک ماه پس از ازدواج امام حسن عسکری (علیه السلام) و نرجس خاتون امام زمان به دنیا می آیند حضرت ولی عصر (علیه السلام) روز نیمه شعبان 255 هجری قمری متولد شد

شب این میلاد خجسته را» شب برات «و» شب مبارک «و» شب رحمت «خوانند گفته میشود که قبل از ولادت نرجس خاتون روزی مشاهده میکند که نوری وارد بدن اومیشود وبه امام حسن عسکری موضوع راگزارش میکند وامام اورا نوید به بارداری امام زمان میدهد.

باید دانست که روایات و احادیثی که دلالت بر ولادت و وجود حضرت ولی عصر علیه السلام دارد بسیار است و ما در باب اوّل از فصل سوّم منتخب الاثر بیش از دویست روایت را در این موضوع نقل کرده ایم و سید علامه میر محمد صادق خاتون آبادی در کتاب اربعین می فرماید: در کتب معتبر شیعه بیش از هزار حدیث روایت شده در ولادت حضرت مهدی علیه السلام و غیبت او و آنکه امام دوازدهم است و نسل امام حسن عسکری علیه السلام است و اکثر آن احادیث مقرون به اعجاز است.

گزارش و تفصیلات ولادت سراسر برکت امام، در کتب معتبر و اخبار، مشروحاً بیان شده است؛ از جمله این اخبار روایتی است که در ینابیع الموده، ص 449 و 451 فاضل قندوزی که از علمای اهل سنّت است و شیخ طوسی در کتاب غیبت و شیوخ دیگر روایت

کرده اند و صدوق در کتاب کمال الدین به سند صحیح و معتبر از جناب موسی بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیهما السلام از حضرت حکیمه خاتون دختر والامقام امام محمد تقی علیه السلام که از بانوان با عظمت و شخصیّت و فضیلت خاندان رسالت است، حدیث کرده است.

حکیمه فرمود: امام حسن عسکری علیه السلام خادم خود را نزد من فرستاد که شب را نزد ایشان افطار کنم هنگامی که من ایشان را دیدم فرمودند عمه امشب در نزد ما افطار کن که شب نیمه شعبان است و خداوند حجت را در این شب ظاهر فرماید و او حجت خدا در زمین است.

من عرض کردم: مادرش کیست؟

فرمود: نرجس.

گفتم: فدایت شوم، به خدا سوگند در او اثری از بارداری نیست.

امام لبخندی زدند و فرمودند: همین است که برای تو می گویم عمه جان هنگام سپیده دمِ صبح اثر بارداری او ظاهر می شود، زیرا نرجس مانند مادر موسی استَ که نشانی از فرزند داشتن در او دیده نمی شد و تا هنگام تولد موسی هیچ کسی از ولادتش خبر نداشت.) فرعون ستمگرکه می دانست اگر حضرت موسی متولد شود، با او مبارزه می کند و تخت و تاجش را نابود می سازد، با تمام نیرو می کوشید تا از ولادت موسی (علیه السلام) جلوگیری کند، لذا دستور داد تا زنان را از مردان جدا کنند اما وقتی خدا بخواهد موسی به دنیا بیاید، تلاش صدها فرعون هم بی نتیجه خواهد بود. قبل از تولد حضرت موسی (علیه السلام) کسی باور نمی کردکه مادرش باردار است، نرجس نیز همچون مادر موسی تا آخرین لحظات ولادت امام زمان (علیه السلام) نشانی از بارداری در خود نداشت، زیرا آینده نرجس بسیار حساس و پر اهمیت بود.

جاسوس ها همه جا راکنترل می کردند وکار آگاهان حکومت هر حرکت مشکوکی را زیر نظر داشته و به شدت مراقب بودندکه اگر فرزندی از امام یازدهم متولد شود، نا بود می کنند. (

در روایتی دیگر از حکیمه خاتون امام حسن عسکری به ایشان فرموده اند:» ما اوصیاء از شکمها برداشته نمی شویم و مادرانمان، ما را در

پهلوهای خود حمل می کنند،

ص:390

و ما از ارحام بیرون نمی آییم بلکه از طرف راست مادران خود بیرون می آییم زیرا ما نورهای خداوند هستیم که کثیفی به ما نمی رسد. «

حکیمه گفت: وارد اتاق شدم چون سلام کردم و نشستم نرجس خواست پای افزارم را بیرون آورد، گفت: ای سیده من و سیده خاندان من، چگونه شب کردی؟

گفتم: بلکه تو سیده من و سیده خاندان منی.

گفت: ای عمه این چه سخن است؟!

گفتم: ای دخترم، خدا امشب به تو پسری کرامت فرماید که در دنیا و آخرت آقا است؛ پس او خجالت کشید و حیا کرد، و رفت گوشه ای از اطاق نشست امام حسن عسکری ع سخنان ما را شنید و فرمود:» ای عمه! خداوند ترا جزای خیر بدهد. «

وقتی از نماز عشا فارغ شدم افطار کردم و در بستر خوابیدم چون نیمه شب رسید برخاستم و من زودتر از شب های قبل به نماز شب مشغول شدم. نماز را خواندم و فارغ شدم و نرجس همچنان در خواب و راحت بود، من نشستم برای تعقیب نرجس خاتون نیز از خواب بیدار و از اطاق بیرون رفت، وضوگرفت و مشغول نماز شب شد. نمازش را خواند وخوابید من از اطاق بیرون رفتم و به آسمان نگاه کردم، دیدم که طلوع فجر است، اما هنوز اثری از فرزند نیست.

هنوز نرجس در خواب بود، در شک افتادم، امام فریاد زد، عمه شتاب مکن که مطلب نزدیک گردیده.

در حالی که من از این تردید شرمنده بودم به طرف اطاق برگشتم

نشستم و سوره الم سجده و یس خواندم که ناگاه نرجس هراسناک بیدار شد، من به بالینش شتافتم و گفتم:

» بسم الله علیک «آیا چیزی احساس می کنی؟

گفت: بله، ای عمه.

گفتم: آسوده خاطر باش همان است که به تو گفتم.

در این حال، دیدم نرجس خاتون، اضطراب دارد، پس او را در بغل گرفتم و نام الهی را بر او خواندم. امام حسن عسکری) ع (صدا زد که:» سوره قدر را بر او بخوان «

ص:391

از او پرسیدم:» چه حالی داری؟ «

نرجس خاتون گفت: ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرمود.

پس مشغول خواندن سوره قدر شدم چنانچه امام حسن عسکری علیه السلام امر فرموده بود. پس آن طفل در شکم نرجس خاتون نیز با من همراهی می کرد و آنچه که من می خواندم را می خواند و بر من سلام کرد و من ترسیدم. امام حسن عسکری علیه السلام صدا زد و فرمود: که:» ای عمه از امر خدا تعجب مکن که خداوند زبان ما را درکودکی به حکمت بازکرده و در بزرگی حجت خود در زمین قرار می دهد. (16)

سخن حضرت تمام نشده بود که ناگهان حضرت نرجس علیهاالسلام از نظرم ناپدید شد و او را ندیدم. گویا پرده ای میان من و او زده شده بود. پس فریاد کنان بسوی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دویدم. آن حضرت فرمود:» برگرد ای عمه ! که او را در جای خود خواهی یافت. «

پس من مراجعت نمودم و بعد از زمان کمی، پرده برداشته شد و نرجس خاتون را دیدم که بر وی نوری است که چشمم را خیره نمود و حضرت صاحب الامر علیه السلام را مشاهده کردم که به سجده افتاده و انگشتان سبابه خود را به طرف آسمان بلند کرده بود و مشغول ذکر خدا بود. هنگامی که او را برگرفتم، دیدم پاک و پاکیزه است. در حالی که در بازوی راستش نوشته است: جاءَ الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا.

در روایت دیگری آمده است: چون حضرت مهدی (علیه السلام) متولّد شد، نوری از او ساطع گردید که به آفاق آسمان پهن شد، و مرغان سفید را دیدم که از آسمان به زیر می آمدند و بال های خود را بر سر و روی و بدن آن حضرت می مالیدند و پرواز می کردند. (17)

در این موقع حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) صدا زدند: عمه ! فرزندم را نزد من بیاور. وقتی نوزاد را نزد حضرت بردم، وی را در آغوش گرفت، و بر دست و چشم کودک دست کشید و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و فرمود: فرزندم ! سخن بگو ! گفت:» اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی محمد رسول الله و ان ابی امیرالمومنین «یعنی: شهادت می دهم که نیست معبودی جز خداوند و بدرستی جد من

محمد، فرستاده خداوند، و پدرم امیرالمومنین است.

آنگاه یک یک امامان را شمرد تا اینکه به خود رسید، پس فرمود:» اللهم انجزلی ما وعدتنی و اتمم لی امری و ثبت وطاتی و املاء بی الارض قسطا وعدلا. «یعنی:

خدایا وفا کن به آنچه که به من وعده داده ای و امرم را تمام کن و قدمهایم را محکم گردان و بوسیله من زمین را پر از عدل و داد کن.

در بعضی روایات گفته شده که ولی عصر این سخنان را در همان لحظه تولد که سجده کرده بود بیان کرده وحکیمه خاتون شنیده.

در روایت دیگری آمده است که: چون حضرت مهدی علیه السلام، متولد شد به زانو در آمده و دو سبابه خود را بلند نمود. آنگاه عطسه کرد و فرمود:» الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله عبدا ذکر الله غیر مستنکف و لا مستکبر «) یعنی: سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است و درود خدا بر محمد و آل او باد، بنده ای که بدون هیچ ننگ و استکباری خدا را یاد کرد. (

آنگاه فرمود:» ظالمان گمان کردند که حجت خداوند باطل خواهد شد، اگر در سخن گفتن به من اجازه می دادند هر آینه شک زایل می شد. («18)

بعدامام به من فرمود: این کودک را بگیر و به مادرش بسپار تا او را شیر دهد. وقتی نرجس به او شیر داد، بار دیگر فرزندم را نزد من بیاور. من نوزاد را به مادرش برگرداندم و پس از نوشیدن شیر دو مرتبه نزد حضرت آوردم.

در روایتی دیگر آمده که وقتی حضرت زبان به کام فرزندش فرو برد، سپس فرمود: ای فرزند بخوان طفل شروع به خواندن کرد، از صحف آدم و زبور داود تا تورات و انجیل را به زبان عبرانی و سريانيِ خواند، سپس این آیه را تلاوت کرد:

ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض و نری فرعون

آنگاه بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وامیرالمؤمنین (علیه السلام) و همه ائمه تا پدرش درود فرستاد.

(19).

حکیمه خاتون گوید: امام حسن عسکری پس از ولادت امام زمان عجّل اللّه تعالی

ص:393

فرجه الشّریف آن بزرگوار را به) روح القدس (سپرد وخطاب به او که با ملایکه به صورت پرندگانی ظاهر شده بودند فرمود:

) این فرزند را ببر و حفظ کن و هر چهل روز یک بار او را پیش ما بیاور. سپس خطاب به فرزند خود فرمود: تو را به آن کسی که مادر موسی، فرزندش را به او سپرد می سپارم. نرجس خاتون از فراق فرزند گریان شد. امام فرمود: آرام باش و بدان که شیر خوردن از غیر پستان تو بر او حرام است و به تو باز می گردد؛ همچنان که موسی به مادرش بازگشت. حکیمه خاتون سؤ ال کرد که این پرنده چه بود؟ فرمود:

روح القدس بود.

نخستین کسی که امام زمان را شست رضوان خازن بهشت بود که با جمعی از ملائکه مقربین او را به آب کوثر و سلسبیل غسل دادند (20)

و در احادیث دیگر روایت است که وقتی امام عصر متولد شد، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دستور فرمود: ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت بین فقرای بنی هاشم تقسیم کنند و سیصد گوسفند عقیقه نمایند (21)

خزان زندگی نرجس خاتون (علیه السلام):

تاریخ دقیق وفات ایشان همانند سال تولدشان نامشخص است وروایات متفاوتی در مورد آن وجود دارد

1 - روایتی وفات این بانوی با سعادت رادر سال 261 هجری میداند مانند ذبیح الله محلاتی نویسنده ریاحین الشریعه.

نویسنده کتاب ریاحین الشریعه سال وفات بانوی سامرا را 261 ه. ق ذکر نمود، و می نویسد:

» در سنه 261 در سر من رای) سامرا (به جوار حق شتافت زیرا معتقدند نرجس خاتون زمان شهادت امام حسن عسکری در کنار ایشان حضور داشته است (22) که البته این مورد مشکوک است زیرا تاریخ نویسان اکثرا گفته اند کنیزی به نام صقیل در کنار امام بوده وعنوان نکرده اند وی همسر امام (علیه السلام) است همانند علامه مجلسی درقسمتی از

بحارالانوار اینگونه مطرح میکند که هنگام شهادت امام به غیر از عقید خادم امام وصاحب الامر وکنیزی به نام صقیل ویکی از یاران امام کسی در آنجا حضور نداشته ولی عنوان نمی کند که صقیل والده امام زمان است ویا درهمین کتاب ماجرااز زبان عقید بیان میشود و عنوان میکند به غیر ازمن وکنیزی صقیل نام وصاحب الزمان درکنار امام کسی نبود باز هم عنوان نمیشود که کنیز مربوطه نرجس خاتون است شیخ طوسی هم درقسمتی از کتابش الغیبه ماجرا رااینگونه مینویسد به غیراز علی نوبختی وامام زمان و عقید و یک کنیز کس دیگری کنار امام نبوده. پس ممکن است نرجس خاتون نباشد (23) مراجعه شود به شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام)

2 - به روایتی دیگر ایشان قبل از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفته اند زیرا هنگامی که امام از وقایع بعد از شهادت خود نسبت به فرزند و عیالش خبر داد حضرت نرجس خاتون از آن حضرت خواستند که دعا بفرمایند قبل از ایشان از دنیا بروند چون تحمل دیدن این امور راندارند. وامام (علیه السلام) اینچنین کردند (24)

3 - روایتی دیگر وفات ایشان راچند سال بعد ازشهادت امام حسن عسکری میداند (25) زیرااگربا توجه به حضورایشان زمان شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) وهمچنین روایتی که در مورد ایثار کنیزی به نام صقیل ذکر شده است در باره نرجس، مادر انتظار، باشد، سال وفات این بانو از 262 به بعد خواهد بود زیرا زمان ذکر شده در روایت دو

سال است و امام عسکری علیه السلام نیز در سال 260 به شهادت رسیدند. واین روایت این است

پس از شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جعفرکذاب که اوضاع رابروفق مرادش ندید به نزد معتمد خلیفه رفت وچگونگی اوضاع راشرح داده واز وجود امام زمان علیه السلام به اوخبر داد معتمد که درپی چنین روزی بود سربازان رابه خانه ایشان فرستاد آنهابه خانه امام علیه السلام هجوم آوردند و منزل را بازرسی و سپس مهرو موم کردند. امام زمان علیه السلام از غفلت آنان استفاده کرد و از منزل خارج شد. آنان کنیزی صقیل نام رادستگیر کردند و برای بازجویی نزد مأموران بردند تا درباره کودک از او سؤال کنند، کنیز برای حفظ جان امام زمان علیه السلام ادعای بارداری

کردتا بتواند موضوع امام رامخفی کند و بازداشت شد. البته بنا بر برخی گزارش ها، طراح اصلی این حرکت حدیث بود و کنیز با صلاح دید وی آن را اجرا نمود. پس از دستگیری مدت دو سال تحت نظر قرار گرفت. در این دوران که تحت مراقبت عباسیان و در خانه معتمد خلیفه عباسی بود) به گفته ای در نزد ابن ابی الشوارب قاضی زندانی بود (، به یقین مشکلات زیادی برای او به وجود آمد و این محدودیت هابرایش ناراحت کننده بود. پس از انقضای این مدت به علت درگیری ها و آشوب هایی که در نقاط مختلف خلافت عباسی روی داد) مانند قیام صالح الزنج دربصره و حمله یعقوب بن لیث و مرگ ناگهانی عبیدالله بن یحیی بن خاقان (حکومت عباسی تمام نیروی خود را برای رویارویی با این حرکت ها بسیج کرد و دیگر مجال سخت گیری در مورد خاندان امام علیه السلام باقی نماند. از این رو، از ایشان رفع توقیف به عمل آمد. و ایشان آزادشده اگراوواقعا نرجس خاتون باشد پس از رهایی مدتی در خانه حسن بن جعفر کاتب نوبختی به سر برد و مورد توجه شیعیان قرار گرفت و آوازه صلاح، تقوا و مستجاب الدعوه بودن او در میان شیعیان پیچید. با توجه به کمال عظمت و فضیلت و پاکی وی، خیل عظیم مشتاقان اهل بیت علیهم السلام برای استجابت دعا و رفع گرفتاری و مشکلات خویش به او رجوع می کردند و این موجب سوء ظن عباسیان گردید. از این رو، وی را از دسترس جامعه شیعه دور نمودند. این جریان مصادف با دوران معتمد عباسی بود. وی نیز مانند متوکل مخالف جدی شیعیان بود. از این رو نرجس خاتون را از خانه حسن بن جعفر نوبختی بیرون کشید و در قصر خود محبوس نمود تا اینکه در دوران معتمد عباسی، این بانوی گرامی و بافضیلت وفات یافت و در کنار مرقد پاک امام حسن عسکری (علیه السلام) و امام هادی (علیه السلام) در سامرا به خاک سپرده شد. (26)

البته این از دیدگاه من مورد شک وتردید واقع است چرا که ممکن است صقیل نام کنیزی باشد که در خانه امام زندگی میکرده واین اشتباه از لحاظ شباهت نامها باشد زیرا به احتمال زیاد امام کنیزان بسیاری داشتند تا کسی نفهمد همسر واقعی امام کدام است از طرفی یاران وکنیزان یک امام به دلیل همراهی یک امام میتوانند ایمان قوی داشته باشند واز طرفی بعید نیست که یک کنیز بخواهد درقبال مهربانی های مولایش بخواهد

فداکاری کند وفرزند او راکه میداند مصلح جهان است نجات دهد) الله اعلم (

ادامه دارد.....

پی نوشتها ومنابع:

1 - پژوهشی درباره زندگانی حضرت نرگس، مادر امام مهدی عج 2، پدیدآورنده: طیبی، ناهید ، نشریه: پیام زن، شماره نشریه: 105

2 - تنقیح المقال، ج 1، ص 173

3 - الغیبه شیخ طوسی، ص 208؛ کمال الدین صدوق، ج 2، ص 417.

4 - مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 472؛ اثبات الهداه، ج 3 ص 363؛ بحارالانوار، ج 51 ص 6.

5 - برگرفته از کتاب: مهدی پور، علی اکبر، گزارش لحظه به لحظه از میلاد نور.

6 - مراجعه شود به بحارالانوار، ج 51، ص 7، حدیث 12 و غیبه الشیخ شیخ طوسی

7 - بحارالانوار، ج 51، ص 7، حدیث 12 کمال الدین شیخ صدوق، 1363، ج 7، ص 417 طبری، 1407 ق، ص 263 غیبه الشیخ طوسی، 1412 ق، ص 124

8 - کمال الدین صدوق، 1363، ج 2، ص 417 بحارالانوار، ج 51، ص 8، حدیث 12 غیبه الشیخ طوسی 1412 ق، ص 124. پیشوای دوازدهم هیأت تحریریه مؤسسه در راه حق، ص 26 مهدی موعود، ص 88 بحار الانوارج 1 ص 6 نجم الثاقب ص 12.

9 - بحارالانوار، ج 51، ص 8، حدیث 12 غیبه الشیخ طوسی پیشوای دوازدهم هیأت تحریریه مؤسسه در راه حق، ص 26 مهدی موعود، ص 88 کمال الدین صدوق، 1363، ج 2، ص 418 نجم الثاقب ص 10 12 - بحارالانوار، ج 51، ص 8-9، حدیث 12 همان

11 - بحارالانوار، ج 51، ص 9، حدیث 12 غیبه الشیخ طوسی

12 - همان

13 - همان

14 - بحارالانوار، ج 51، ص 10-6، ح 12، با تلخیص و تصرف در عبارات؛ برای اطلاع بیشتر، رک: مهدی موعود، ص 14-8 حدیقه الشیعه، ص 706-709 نجم الثاقب، ص 23 - منتهی الامال، ج 2، ص 284-281

15 - غیبه طوسی، ص 244، ح 210 شیخ صدوق (ره)، کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، باب 42، ح 2 بحارالانوار) مهدی موعود (، ج 13، ص 203 و 20 ? .

16 - بحارالانوار ج 51، ص 13

17 - بحارالانوار، ج 51، ص 19 منتهی الامال، ج 2، ص 285 غیبت شیخ طوسی ص 141.

18 - گردآوری پایگاه اینترنتی پرشین وی

19 - بحارالانوار ج 51 ص 12 کمال الدین دو جلدی، ص 424.

20 - منتخب الاثر، ص 320 اثبات الهداه، ج 7، ص 139، ح 683 اربعین خاتون آبادی، ص 24، و کتابهای دیگر.

21 - منتخب الاثر، ص 341 و 343. کمال الدین ج 2 ص 483.

22 - مراجعه شود به ذبیح الله محلاتی نویسنده ریاحین الشریعه

23 - برگرفته از بحارالانوار علامه مجلسی، ص 176 جلد 12 الغیبه شیخ طوسی زندگانی عسکریین ابوالقاسم سحاب ص 112

24 - زندگانی عسکریین ابوالقاسم سحاب ص 152 ج 2 ودیگر کتابها

25 - اقتباس از بحار، ج 5، ص 6 تا 10 ریاحین الشریعه ج 3، ص 24 تا 32.

26 - ماهنامه موعود شماره 97، پروین دخت اوحدی حائری برگرفته اززندگانی عسکریین ابوالقاسم سحاب ص 105 و 104

زندگی نامه نرجس خاتون (س) قسمت دوم

اشاره

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 8/48 قبل از ظهر روز 1388/11/17

تحلیل زندگینامه بانوی عشق وهجرت نرجس خاتون علیها السلام:

درقسمت قبلی سرگذشت نرجس خاتون وچگونگی ازدواج ایشان با امام حسن عسکری علیه السلام بیان شد ودرادامه سعی داریم به تحلیل زندگی ایشان بپردازیم

باخواندن سرگذشت معجزه گونه نرجس خاتون علیها السلام سئوالات بسیاری

ص:398

به ذهن خطور میکند

بسیاری از تاریخ نویسان خصوصا تاریخ نویسان غرب وهمچنین عده ای دیگر که قصد توهین به ساحت مقدس امامان راعلیهم السلام را دارند این داستان راغیر واقعی دانسته وآن راچیزی جزدستمایه تخیل مسلمانان نمیدانند وعنوان میکنند که مسلمانان با بافتن این داستان قصد بالا بردن مقام بزرگان خود را دارند وبرای اثبات سخن خود خرده های بسیاری به این داستان واقعی میگیرند ومتاسفانه درمیان ما مسلمانان هم از این دسته افراد کم نیستند که البته از حق نگذریم نمیتوانیم به آنها خرده بگیریم زیرا متاسفانه کتابهای زیادی که به تفسیر زوایای زندگی ایشان پرداخته باشد وجود ندارد واکثرکتابهایی هم که وجود دارد بسیارسطحی به موضوع پرداخته اند وکتابهای مفید هم یا کمیابند ویا بسیار گران قیمت ویا اصلا ترجمه نشده اند!!.

وچون زندگی نرجس خاتون علیهاالسلام با اتفاقهای معجزه گونه همراه است طبیعتا شبهات بسیاری رابه وجود می آورد در کشور ما از لحاظ مذهبی چیزی که زیاد دیده میشود کتابهای دعا است که اگر بخواهی بعضی از آنها راباهم مقایسه کنی فقط جلدشان باهم تفاوت دارد کتابهایی که هرکس از هرجا رسیده) اکثرابدون صلاحیت (باهزینه هنگفت بیت المال چاپ کرده است من واقعا متاسف میشوم که دربرخی از سایتها میبینم که با سئوالاتی که مطرح میشود وجود مقدس یگانه منجی عالم بشریت زیر سئوال میرود ودر بعضی موارد حتی به ایشان توهین میشود فقط به دلیل عدم آگاهی.

هر چند آگاهی من نیز بسیار اندک است ولی در اینجا سعی میشود در حد فکر وتوان به برخی سئوالات با استفاده ازکتابهای گوناگون ومقالات وغیره... پاسخ داده شود امیدوارم مفید واقع شود

زادگاه واقعی نرجس خاتون کجاست ودین رسمی آنان چه بود؟

اویکی ازشاهزادگان قصر امپراتوری قسطنطنیه پایتخت بیزانس، استانبول

ص:399

کنونی است

مرحوم صدوق مطابق روایتی او را ملیکه دختر یشوع پسر قیصر روم می داند (1).

زادگاه نرجس، مادر امید و انتظار، قسطنطنیه است. پیش از آنکه این سرزمین توسط قسطنطنین اول ملقب به کبیر به این نام خوانده شود» بیزانس «نام داشت.

بیزانس پایتخت امپراطوری روم شرقی

بود که در سال 330 م تا 395 م در قسمت شرقی امپراطوری روم به وجود آمد و تا حدود سال 1261 م پایدار ماند. (2)

هنری لوکاس در تاریخ تمدن خود می نویسد:

» قسطنطنیه را کونستانتینوس) قسطنطنین متوفی 337 م (بنا گذاشت و در سراسر میان سده های میانه (از سال 500 تا 1292 میلادی) برجسته ترین شهر اروپایی بود. («3)

رومیان قبل از امپراطوری کنستانتین بت پرست بودند ولی از زمان او به بعد مسیحی شدند. کنستانتین به آیین مسیحیت آزادی و امنیت داد. از این رو کشور روم مملو از کلیسا گردید و درون اجتماعات مسیحیان که رو به گسترش بود یک فعالیت شدید در باره حکمت الهی و دانش عقاید به وجود آمد. (4)

مرحوم کلینی می نویسد: مادر قائم عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف کنیزی سیاه از» نوبه « استان شمالی سودان بوده است. (5) وی ضمن حدیثی طولانی از حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله نقل می کند:

یأتی ابن خیره الاِماء ابنُ النَّوبیه الطیبه الفم، المنتجبه الرَّحم...

می آید پسر بهترین کنیزان، فرزند کنیز نوبی نژاد خوش دهن و خوش رحم... (6).

که البته این موضوع با تحقیقات فراوان محققین رد شده است خود مرحوم کلینی در مورد نام و نسب مادر حضرت مهدی هیچ نظری از خود ندارد و

این امر را هم به طور مستقل، در ضمن احادیثی که در اثبات ائمه دوازده گانه از زبان امام رضا علیه السلام نقل می کند، که با همه اخباری که در مورد مادر امام زمان نقل شده کاملاً

ص:400

متفاوت است و خیلی مورد توجه محدثان و مورخان، حتی شاگردان کلینی، واقع نشده است.

نسب واقعی نرجس خاتون چه بود؟

1 - شیخ کامل سلیمان در یوم الخلاص می نویسد:» مادر امام عصر، نرجس دختر یشوعا بن قیصر روم می باشد که از نسل شمعون وصی حضرت عیسی (علیه السلام) است. نرجس به صورت ناشناس با لشکریان پدرش، برای مداوای مجروحین جنگ، همراه شد و این جنگ در جنوب شرقی اروپا با مسلمین اتفاق افتاد. شاهزاده به اسارت گرفته شد ولی احدی مطّلع نشد که او دختر قیصر روم است. («7)

2 - نرجس دختر یشوعا، پسر قیصر روم است و مادر او از نوادگان شمعون صفا و فرزند کلیسا و انجیل است

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه آمده است:

مهدی ازفرزندان من است. صورتش مانند ماه منیر می درخشد. رنگ رخسارش عربی و قد و قامتش اسرائیلی است. (8)

3 - در روایات آمده است که امام زمان، مهدی منتظر) عجل الله تعالی فرجه الشریف، پس از ظهور در خانه خدا خویشتن را این گونه معرف می کند:

» یا معشر الخلائق !... الا و من اراد ان ینظر الی عیسی و شمعون فها انا ذا عیسی و شمعون... (9)

ای مردم... بدانید اگر کسی بخواهد عیسی و شمعون را بنگرد همانا من عیسی و شمعون هستم...

حضرت با این جمله جد مادری خویش را که ریشه دوم اوست معرفی نموده و با این سخن نقش عظیم مادر را بیان می فرماید.

4 - باز شیخ صدوق از امام حسین علیه السلام پنج حدیث نقل نموده که آن حضرت فرموده است، امام قائم از فرزندان من می باشد که از آن جمله می توان به روایتی اشاره کرد که عبدالرحمان بن حجاج از امام صادق علیه السلام و او از پدر

بزرگوارش امام باقر علیه السلام و وی از امام سجاد علیه السلام نقل کرده که امام حسین فرموده است: نهم از فرزندان من، سنتی از حضرت یوسف و موسی بن عمران را به همراه دارد. او قائم اهل بیت ما است و او صاحب غیبت است. (10)

5 - نام پدر نرجس خاتون در اکثر منابع حدیثی:» یوشعا «ذکر شده، ولی طبری آن را» یشوعا «ثبت کرده (11)

6 - نام پدر نرجس یوشعا بود واز همین نام پدر اوهم میتوان پی برد که او مسیحی واز رومیان بوده زیرا:

یسوع در عبری به معنای نجات دهنده است و در انجیل پنجاه مرتبه یسوع به کار رفته و منظور از آن حضرت عیسی (علیه السلام) است، و در زبان عبرانی بین یسوع و یشوع و یوشع فرقی نیست و هر سه به یک معنا می باشند (12)

بنابر این یشوعا یک نام مسیحی، بر گرفته از یشوع به معنای نجات دهنده و معادل یوشع می باشد.

اما یسوعان فرقه ای از مسیحان هستند که به سه اصل: تقوی، فقر و اطاعت از پاپ معتقدند (13)

لازم به ذکراست که مادر نرجس خاتون نوه شمعون صفا است

شمعون صفا کیست؟

1 - شمعون صفا، فرزند حمون بن عمامه،، جد مادری بانو نرجس است او برترین حواری حضرت مسیح علیه السلام بود. رابطه وی با حضرت عیسی چنان نزدیک بوده که گاه او را برادر حضرت عیسی خوانده اند او پس از عروج مسیح (علیه السلام) با یک انتصاب الهی جانشین او شده و به عنوان وصی حضرت مسیح در تاریخ شناخته شده است. احادیث بسیاری وجود دارد که شباهت منصب ولایی حضرت علی (علیه السلام) و شمعون صفا را نمایانگر است و ما به علت اختصار از ذکر آنها معذوریم (14)

2 - درباره عظمت شمعون کتب تاریخی غرب مهر سکوت را شکسته و می نویسند:

» در عید نزول الواح موسی (علیه السلام)، پنجاه روز پس از احیای مسیح، شمعون

ص:402

الصفا در بین جماعت مردم وعظ وخطابه کرد. در کتاب» شرح احوال حواریون « روایت می کند که در آن روز شمار پیروان مسیح به قریب 3000 نفر افزایش یافتند (15) و این میزان تأثیر کلام شمعون را می رساند و نشان از بزرگی او دارد.

3 - شمعون صفا سومین سفیر حضرت عیسی (علیه السلام) به انطاکیه است که در سوره » یس «آیه 14 بیان شده است. (16)

4 - شمعون در میان مسیحیان به» پطرس «معروف است، چنان که در متن انجیل آمده است:

و نام های دوازده رسول این است: اول شمعون، معروف به» پطرس «... این دوازده را عیسی فرستاده، به ایشان وصیت کرده گفت:

»... بیماران را شفا دهید، ابرصان را طاهر سازید، مردگان را زنده کنید. («17) مفسران انجیل نیز اتفاق نظر دارند که اسم پطرس» شمعون «است. (18)

» شمعون «در زبان عبری به معنای: شنونده است و در انجیل ده نفر به عنوان » شمعون «آمده است که یکی از آن ها» پطرس مقدس «وصی حضرت عیسی علیه السلام می باشد. (19)

5 - طبق روایات، شمعون پسرعمه حضرت مریم علیهاالسلام است. (20)

6 - پیامبر گرامی اسلام درباره شمعون می فرماید:

»... آن هنگام که اراده خدا بر غیبت عیسی قرار گرفت بر او وحی شد که نور و حکمت الهی و دانش کتابش را به شمعون بن حمون صفا به ودیعه بگذارد و او را جانشین خود بر مؤمنین قرار دهد. عیسی نیز چنین کرد و (21)

7 - شمعون وصی حضرت عیسی شد، در ادامه راه آن پیامبر خدا و ترویج آیین و افکار او از هیچ کوششی فروگذار نکرد و به رویارویی با دشمنان مسیح پرداخت.

در روایات اسلامی داستان هایی از کرامات و مجاهدات های او ثبت شده است. وی تا مدتی پس از عروج حضرت عیسی علیه السلام پنهان شده بود و مخفیانه در یک جزیره زندگی می کرد تا از شر یهود در امان باشد. بنا به روایتی از علی علیه السلام پیروان حضرت عیسی هفتاد و دو فرقه شدند و از آن میان، تنها پیروان شمعون رستگار و نجات یافتند.

ص:403

شمعون کتابی نیز داشت که در آن به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ویژگی های او تصریح شده است. این کتاب در دست مسیحیان نجران هم بوده. بحیراء نیز با استفاده از اطلاعات همین کتاب توانست رسول خدا را در دوازده سالگی بشناسد و به پیامبری او بشارت دهد. شمعون صفا سرانجام در زمان پادشاهی شخصی به نام اردشیر به شهادت رسید و پس از او حضرت یحیی علیه السلام حجت خدا بر مردم شد.

و فرزندان شمعون قبل از شهادت حضرت یحیی توسط خود ایشان به وصایت منصوب شدند و در طول تاریخ درخشش فراوانی داشتند (22)

8 - در مورد نسب نرجس خاتون و این که او دختر یشوعا پسر امپراتور روم است، حدیثی از امام عسکری علیه السلام داریم، که آن را فضل بن شاذان قبل از تولد حضرت بقیه الله (علیه السلام) با یک واسطه از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده اند، و اینک متن حدیث: فضل بن شاذان از محمد بن عبد الجبار روایت می کند که گفت:

به محضر سرورم امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا، جانم به فدایت باد، من دوست دارم بدانم بعد از شما امام و حجت خدا بر بندگان کیست؟ فرمود:

» امام و حجت خدا بعد از من فرزند منست، که هم نام رسول خدا و هم کنیه آن حضرت است، او پایان بخش حجج الهی وآخرین خلیفه از خلفای پروردگار است «.

پرسیدم: مادرش چه کسی خواهد بود، ای پسر رسول خدا؟ فرمود:

» از دختر پسر قیصر، نوه امپراتور روم، آگاه باش که او در آینده ای نزدیک متولّد می شود، مدتی بس طولانی در پشت پرده غیبت از مردم عزلت می گزیند، سپس ظاهر می شود «. (23).

این حدیث قبل از تولد حضرت بقیه الله علیه السلام از امام حسن عسکری علیه السلام صادر شده و شخصیت مورد اعتماد و استنادی چون فضل بن شاذان آن را در کتاب گرانقدر اثبات الرجعه درج کرده، و میان فضل بن شاذان و امام حسن عسکری علیه السلام، فقط یک واسطه است، و او

محمد بن عبدالجبار است، که شیخ طوسی بر وثاقتش تأکید نموده است.(24).

این حدیث در حد اعلای صحت است و می تواند بر استحکام حدیث بشر بن سلیمان بیفزاید و آن را بیش از پیش مورد اعتماد و استناد قرار دهد.

روی این بیان هیچ تردیدی نیست که حضرت نرجس خاتون علیهاالسلام دخت یشوعا، فرزند قیصر، و نوه امپراتور روم هستند.

پس میتوان نتیجه گرفت که نسب نرجس خاتون از جانب مادرنسب والایی بوده است

حال باید جد پدری نرجس خاتون را بشناسیم

باتوجه به سن امام حسن عسکری علیه السلام وتاریخ شهادت امام هادی علیه السلام درسال 254 هجری قمری وتوجه به این نکته که امام هادی علیه السلام در سالهای پایانی عمر نرجس را خریداری فرموده اند یعنی احتمالا بین سالهای 248 الی 253 هجری قمری) بین سالهای 862 تا 867 میلادی (با نگاهی گذرا به تاریخ امپراطوری روم جای هیچ تردیدی باقی نمی ماند که امپراطور روم در آن روزگارمیخائیل بن تئوفیل مشهور به میخائیل سوم بود.

میخائیل سوم کیست؟

میخائیل سوم فرزند کوچک» تئوفیلوس «بود (842-829) تئوفیلوس مصلح قوانین و سردار سازندگی و مدیر با وجدانی بود که شیوه تمثال شکنی را زنده گرداند و بر اثر ابتلا به اسهال خونی در گذشت» تئوفیلوس «همان سالی که معتصم عباسی مرد، در گذشت. همه کسانی که سیره حکومتی تئوفیل را نوشته اند، از او به خوبی یاد کرده اند. ویل دورانت در ضمن شرح رخدادهای امپراتوری روم می نویسد:

تئوفیلوس (829 842 م. (مصلح قوانین، امپراتور آبادکننده، و مدیر باوجدانی که رسم تمثال شکنی) بت شکنی (را زنده کرد و بر اثر ابتلا به اسهال خونی درگذشت.

بیوه اش» تئودوره «به عنوان نایب السلطنه ای قابل (843 856 م. (به آزار و اذیت مردم پایان داد (25)

استاد معین نیز در این زمینه می نویسد:

وی برای استقرار عدالت بی رحمانه کوشید، سرداری عالی قدر بود و موجب توسعه امپراتوری گردید. (26)

در همان سالی که الواثق بالله عباسی به خلافت رسید، تئوفیل در روم در گذشت ، و تاج و تخت بیزانس به پسرش میخائیل (رسید (27)

مورخان تصریح کرده اند که به هنگام درگذشت تئوفیل پسرش میخاییل خردسال بود، و لذا همسرش تئودوره صاحب تخت و تاج شد. (28)

میخاییل سوم سی و ششمین امپراطور روم است که از سال 842 تا 867 میلادی برابر 227 تا 253 هجری بر سرزمین پهناور روم حکومت می کرد.

و در دوران امپراتوری 25 ساله اش با شماری از خلفای عباسی، چون واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معتز، و مهتدی معاصر بود. میخاییل به اداره کشور تمایل نداشت، او همواره سعی می کرد که اداره مملکت را به دیگری واگذار کند و خود فقط سلطنت نماید. و شورای نائب السلطنه را به سرپرستی مادرش» تئودورا «و دایی اش قیصر بارداس تشکیل داد. مادرش، چهارده سال به تنهایی حکومت کرد و جنگ های سختی ضد دولت اسلامی، در این مدت به راه انداخت و دوازده هزار اسیر مسلمان را به قتل رساند) شاید همین رخداد هول ناک، قیصر بارداس را واداشت چند ماه بعد، خواهرش را زندانی کند. طبری، در حوادث سال 241 هجری فاجعه کشتار اسیران را ذکر کرده است. (

در 856 میلادی، برادرش) قیصر بارداس (وی را کت بسته، مجبور به اقامت در دیری کرد. وی بعد درگذشت در عهد بارداس، برزگرزاده ای از اهل مقدونیه به نام » باسیلیوس «مهتری اسب میخاییل را به عهده داشت. او اگر چه بی سواد محض بود ولی در اثر کاردانی از مهتری به ریاست تشریفات دربار ارتقا یافت. کم کم درصدد اشغال امپراتوری برآمد. او نخست میخاییل سوم را متقاعد نمود که» بارداس «برای خلع کردن میخاییل توطئه می کند، سپس او را در سال 866 م. خفه کرد. میخاییل که سالیان درازی عادت کرده بود سلطنت کند نه حکومت، اینک باسیلیوس را در امپراتوری خود شریک نمود، و تمامی امور مملکت را به دست او سپرد. باسیلیوس، کم کم نقشه قتل میخاییل را

نیز مطرح کرد، تاریخ سال 867 م. راسال کودتای نظامی نام میگذارد سالی که کودتای نظامی به رهبری باسیلیوس برعلیه میخائیل سوم رخ داد. ومدتی بعد با کشتن میخاییل وارث تاج و تخت وی شدو به حکومت خاندان عموریه پایان می دهد. آن گونه که در تاریخ ثبت است، باسیلیوس، شخصی بی سواد و خشن و خون آشام بود. (29) و بدین گونه میخائیل به سال 867 میلادی، اندکی پیش از شهادت حضرت هادی (علیه السلام) به دست با سیلیوس به قتل رسید (30)

لازم به ذکر است که در سالهای پایانی حکومت میخائیل سوم به دلایل توطئه های بسیار وشک وتردیدها وقتلها، بسیاری از شاهزادگان فرار میکردند از طرفی تار و مار شدن خاندان عموریه، گزارش فرار و آوارگی شاهزادگان قصر را تقویت می کند. پیدایش بانو نرجس در سالهای کودتای نظامی و به هنگامی که برخوردهای آسیب زا رخ می نماید شاهد و گواه ادعای بانو نرجس است که از بانوان و شاهزادگان قصر می باشد و دست سرنوشت، او رابه بغداد رسانده است.

البته مورخان اسلامی اتفاق نظر دارند که میخاییل به سال 257 ق. در عهد امام حسن عسکری (علیه السلام) به دست باسیلیوس به قتل رسید. (31)

در کتاب تاریخ بزرگ جان نوشته کارل گریمبرگ خصایل قیصر این گونه به تصویر کشیده شده است:

» قیصر قدرت را در پرتو اسلحه و زور به دست آورد ولی هرگز آهنگ آن نداشت که همیشه بر اسلحه متکی باشد و حتی نگهبان شخصی را هم برای خویش نگاه نداشت و هیچ کس پیش از وی چنین جوانمردانه از قدرتش استفاده نکرده بود.

هیچ کدام از پادشاهان عصر باستان به اندازه قیصر از عصر خود جلوتر نرفته بودند (32) در جای دیگر همین مورخ می نویسد:

» قیصر نمونه بارزی از رومیانی بود که سرشار از خونسردی، خویشتن داری و مال اندیشی می باشد.

» مومسن «وی را یگانه مردی می بیند که سلطه جهانی او، وی را از راه به در نبرده است. «

صفاتی چون جوانمردی، خویشتن داری، آرمانی بودن و آینده نگری و... از جمله صفات قیصر است که طبیعتاً در فرزندان وی مثل یشوعا، پدر نرجس، ظهور و بروز نموده و این بانوی بزرگوار نیز از آنها بی بهره نخواهد بود. شیخ صدوق می نویسد:» نرجس در قصر قیصر روم شرقی، جد پدری خود، رشد کرد (33) و منظور از قیصر در این عبارت همان قیصر، با صفاتی که گفته شد، است.

البته گفتنی است که همه پادشاهان روم را قیصر می نامند

به احتمال قوی یشوعا پسرمیخائیل بن تئوفیل است، ولی احتمال آن نیز می رود که وی پسر تئوفیل باشد که قبل از میخائیل دوازده سال بر سمند امپراطوری تکیه داشت.

چرا یک شاهزاده رومی ومسیحی برای امام حسن عسکری انتخاب

شد نه یکی از دختران مسلمان عرب؟

اول اینکه نرجس خاتون را خداوند انتخاب کرد

فوق تدبیر خلایق آری هست تدبیر خدای ذوالمن

درمیان میلیونها بانوی پرده نشین که در نیمه قرن سوم هجری در شرق و غرب جهان در سرا پرده عفت و پاکی جای داشتند، آفریدگار جهان تنها در یکی از آنان این لیاقت و شایستگی را به ودیعت نهاده بود که وعاء نور یزدان قرار بگیرد، به سرا پرده خاندان عصمت و طهارت راه یابد، و خورشید فروزان امامت از برج او طالع گردد.

جالبتر این که بانوی بی همتا، ملکه دو سرا، مادر یوسف زهرا، و وعاء نور خدا، دخت یشوعا و از تبار حواریون حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - انتخاب شده است.

خداوند حکیم از روی حکمت بالغه اش مادر فرمانروای جهان هستی حضرت حجه ابن الحسن المهدی - عجّل الله تعالی فرجه الشریف - را از کاخ امپراطوری

قیصر روم و پایتخت بیزانس برگزیده است.

فرعون دهها هزار کودک را سر برید تا از تولد حضرت موسی (علیه السلام) جلوگیری کند ولی خدا خواست که حضرت موسی در خانه فرعون زندگی کند و پرورش یابد و سرانجام طومار عمر فرعون به دست او در هم پیچد.

کسری و قیصر نیز قرنها با مسلمانان جنگیدند تا از گسترش اسلام در بلاد پارس و بیزانس جلوگیری کنند ولی خدا خواست که در هم کوبنده اکاسره و قیاصره از تبار کسری و قیصر باشد، و اینک به حدیث زیر توجه فرمائید:

یزدگرد به هنگام فرار از مدائن - پس از جنگ قادسیه - در برابر ایوان مدائن ایستاده و گفت:» ای ایوان خداحافظ، من رفتم ولی به سوی تو باز می گردم، خودم و یا یکی از فرزندانم که هنوز هنگام ظهورش نرسیده است «.

سلیمان دیلمی می گوید:» به خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

تعبیر» یا یکی از فرزندانم «در گفتار یزدگرد چیست؟ فرمود: ذلک صاحبکم القائم بامر الله - عزوجل - السادس من ولدی، قد ولده یزدجرد فهو ولده:

» مقصود از آن صاحب شما حضرت قائم (علیه السلام) است که به فرمان خدا قیام خواهد کرد، او ششمین فرزند من و از تبار یزدگرد است «. (34) با توجه به این که شهر بانو دختر یزدگرد مادر امام سجاد (علیه السلام) است (35) حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - از تبار یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی،) متوفای 31 هجری (می باشد.

البته از طرفی برای پاسخ دادن به این سوال باید نکاتی رادر مورد ویژگی های نرجس خاتون متذکر شد

از نظر دانش روانشناسی انسانها را می توان از دو طریق شناخت. اول از طریق حسب و نسب و پیشینه خانوادگی آنها و سپس با توجه به وجود صفات نیک و شایسته و رفتارهای صحیحی که از آنان دیده شده است. در مورد نرجس دانستیم که از نظر خاندان و تبار، بسیار والا و بلندمرتبه

است. اکنون به صفات شخصی آن بزرگوار می پردازیم تا به حقیقت وجودی او آگاهی یابیم. صفاتی که تاحدی اورا

ص:409

برازنده داشتن مقام مادر امام زمان میکند صفات و ویژگیهای این بانوی فرهیخته را می توان این گونه برشمرد

1 - طینت پاک واخلاق نیکوی نرجس در قصر:

نرجس از سلاله پاک شمعون - وصی نیک مسیح (علیه السلام) ج بود با اینکه وی دوران کودکی را در قصربوده اما مادراو با نقل حکایت شمعون دوستی خدا و خدادوستان را در اعماق وجود او به ودیعه می گذارد. تربیتهای صحیح و مذهبی مادر، موجب گردید که ملیکا شایستگی اولیه برای پیمود ن راهی دشوار را بیابد؛ راهی که او را به مقام والای مادر مصلح کل راهنمایی میکرد. یکی از مهمترین تأثیرات تربیت مذهبی به نحو صحیح آن است که فرد از فرو غلتیدن در لذایذ مادی و دنیای کوچک جسمانی بازداشته میشود و به مسائل معنوی و ماورای امور مادی توجه پیدا میکند. از دیگر سوی، دلبستگی خاص امپراتور به ملیکا، او را سرآمد منسوبات قیصرساخت و از آن رو، تعلیم اخلاق و آداب اجتماعی پسندیده و آموزش زبان رومی و حتی زبان عربی، برای این نوه عزیز را به بهترین آموزگاران قسطنطنیه سپرد. (36) وی با اینکه در کاخ می زیست و با خاندان امپراطوری زندگی می کرد اما آنچنان پاک و با عفت بود که گویی شباهت به خانواده خود ندارد، بلکه به مادر و خانواده مادری کشیده و زندگیش همچون زندگی شمعون و عیسی علیه السلام و مریم علیهاالسلام از صفا و معنویت و پاکی خاصی برخوردار بود، از اینرو دوست داشت با یک خانواده پاک و خداپرست وصلت کند و به توحیدیان بپیوندد، خداوند او را در این هدف کمک کرد و او را بطور عجیب به خواسته و هدفش رسانید.

بی گمان این افتخار برای نرجس خاتون، از آن جهت بود که ایشان حتی در دربار روم پاک می زیستند و مقام انسانی خود را به رذایل دنیوی نیالوده بودند و چگونگی راه یافتن آن بانوی مطهره به خانه وحی و امامت، از مصادیق بارز کلام حق تعالی است که می فرماید: و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه إن الله بالغ أمره قد جعل الله لکل شیء قدرا: هر کس

نسبت به خداوند تقوی و پرهیزکاری پیشه کند، خداوند برای او راه گریزی در مشکلات قرار خواهد داد و از جایی که او گمانش را نمی کند به او روزی خواهد داد و هر کس فقط بر خدا توکل کند، او برایش کافی است. بدرستی که خداوند امرش را به انجام می رساند. او برای هر چیزی اندازه و مقدار مشخصی قرار داده است سوره طلاق آیه 2 و 3

اودر رویاهای صادقانه امامان وپیامبران رادید که این خود گویای مقام والای اوست پس از آن در قصر

اودر دل رازی بزرگ و عشقی الهی را مخفی داشته بود. درایت و تیزهوشی او از یک سو و حلم و بردباری وی از سوی دیگر، سبب رازداری گشته و او رؤیای صادق خود و آن چه را در دلش میگذشت رابا احدی در میان نگذاشت. همین ویژگیهای اخلاقی و شخصیتی وی بود که او را آماده مراحل بعدی رشد و تکامل میساخت.

در این گام او مهم ترین فضیلت و ویژگی اخلاقی و شخصیتی را از خود نمایان ساخت که بزرگان و به ویژه قدیسان دینی به آن آراسته اند. رازداری که جز در سایه درایت و تدبیر فوق العاده و صبر و بردباری چشمگیر به دست نمی آید، رمز موفقیت شاهزاده ی روم در اولین آزمایش بود که به خوبی شایستگی های لازم را از خود آشکار ساخت.

جلوه ای دیگر از نیک سیرتی او رامیتوان در درخواست از امپراتوربرای مدارابا اسیران مسلمان مشاهده کرد

او با تعالیمی که دیده بود آشنایی کامل با ادیان دیگر منجمله اسلام داشت وحق را از باطل میشناخت وهنگامی که با پیشنهاد حضرت فاطمه (س) مواجهه شد فورا اسلام راپذیرفت او عاشق مادیات دنیوی نبود وخواهان عشق الهی وپاک زیستن بود اگر اینگونه نبود قصر قیصر را با آن همه ثروت ومقام رها نمیساخت وخود رادر لباس کنیزان اسیر نمیکرد

آری این چنین یک دختر پاک و دانا، آلودگی کاخ شاهان را رها کرد و در خط جد مادریش شمعون قرار گرفت و سرانجام به سعادت عظمای همسری حضرت امام

ص:411

حسن عسکری علیه السلام درآمد و لیاقت پر افتخار مادر حضرت قائم) عج (را پیدا کرد.

2 - کیمیای ادب:

بشر بن سلیمان می گوید هنگام ورود شاهزاده رومی به سامراء، امام علی النقی (علیه السلام) به او فرمود: خداوند مهربان عزت و سرفرازی اسلام و ذلت و فرومایگی مسیحیت را چگونه به تو نمایاند و شرافت و برتری محمد (صلی الله علیه و آله) و دودمانش را چگونه بر تو آشکار ساخت؟

این شاهزاده مؤدب با کمال خضوع گفت: ای فرزند رسول خدا! چگونه برای شما چیزی را شرح دهم که خود آگاهترید و بیش از من می دانید (37)

ادب یکی از ویژگیهای والای انسانهای کامل است و نمود و تجلی ادب در رفتار و گفتار انسانها مشاهده می گردد. خداوند در قرآن کریم کمال ادب را داشته و پیامبر بزرگوارش نیز با جمله زیبای» أدّبنی ربّی فأحسن تأدیبی (38)

خود را تأدیب شده الهی معرفی می کند و انسانهای برجسته همواره با این صفت شایسته شناخته می شوند. حکیمه دختر امام جواد (علیه السلام) می فرماید:

روزی نزد نرجس رفتم) پس از ازدواج او با امام عسکری علیه السّلام. او در حالی که می خواست کفشهایم را درآورد گفت: ای بانوی بزرگ من اجازه دهید کفشهایتان را درآورم؛ گفتم: تو بانو و صاحب من هستی تو را نرسد که خدمت من کنی و کفش از پایم درآوری بلکه این من هستم که باید به دیده منت خدمتگزار تو باشم (39)

و این نهایت ادب پاک بانوی روم به دختر امامت و ولایت است.

در روایت دیگر حکیمه خاتون می گوید: شب تولد حضرت حجت عجّل الله فرجه الشّریف به امر امام حسن عسکری (علیه السلام)، برادرزاده ام، نزد آنها ماندم. پس از آنکه اثر حمل و بارداری در نرجس ندیده و با سخن امام

حسن آرامش و قرار یافتم نزد نرجس برگشتم. او پرسید: امشب در چه حالی هستید؛ بانوی من!

گفتم: نه، بلکه تو بانوی من هستی و خاتون خاندان ما می باشی (40) نرجس با واژه» بانوی من «ادب و ارادت خویش به خاندان پیامبر اسلام را ابراز می کند.

ص:412

3 - بر بلندای بینش و بصیرت:

او با بینش وبصیرت خود دریافت که سعادت ابدی در امور مادی نیست وباید آن رادرجای دیگرجستجوکرد او با سختیهای فراوان به محضر امام رسید

بانوان بیدار و بصیر همواره در عرصه انتخاب بهترینها را برمی گزینند و ظاهر فریبنده برخی از مسایل آنها را دچار مشکل در گزینش نمی کند. نرجس، بانوی شرافت، در محضر امام هادی (علیه السلام) است و حضرت به او می فرماید:» فاِنّی أُحِبُّ أن أکرمک فأیّما أحَبَّ الیک عشره الاف درهم أو بشر لک بشرف الابد. «

دوست دارم تو را گرامی دارم و عطایی دهم. کدام برای تو بهتر است؟ ده هزار درهم یا بشارت به عزت و شرف جاودانه؟

نرجس شاهزاده رومی است که در قصر زیبا و باشکوه قیصر به سر برده است، همواره در ناز و تنعم مادی بوده است اما بینش و بصیرت وی نسبت به زندگی تا حدی است که هرگز نعمتهای جاودانه معنوی را با مادیات عوض نمی کند. از این رو در پاسخ امام هادی (علیه السلام) می گوید: بشارت به شرفی جاودانه را می خواهم.

و امام می فرماید: بشارت باد تو را به فرزندی که سیطره حکومتش شرق و غرب عالم را فراگیرد و زمین را پر از عدل و داد نماید (41)

و این گونه ظرف وجود نرجس قابلیت میزبانی حضرت ولی عصر) عجّل الله فرجه الشّریف (را یافته و این گونه زیباترین تول آفرینش صورت می گیرد.

با اندک تدبر در اوضاع سیاسی سامرا، در زمان امام حسن عسکری (علیه السلام) درمی یابیم که نرجس با آگاهی نسبت به زمان خود و بینشی والا خویشتن را در معرض شناخت جاسوسان قرار نمی دهد و این گونه از جان آخرین وصی پیامبر محافظت می کند. اوضاع سیاسی در آن زمان به اندازه ای سخت و خفقان زا بود که به خاطر مسایل امنیتی مقدمات زفاف امام حسن عسگری (علیه السلام) و نرجس در منزل حکیمه خاتون برقرار شد مبادا دشمن احتمال ولادت امام زمان) عجّل الله

فرجه الشّریف (را داده و درصدد نابود کردن وی برآید (42)

پس از تولد نیز نرجس با فرزند خویش در شرایطی استثنایی زندگی کرده و همواره شاهد حضور جاسوسان بنی عباس در بیت آل محمد (صلی الله علیه و آله) بود. زندگی در چنین شرایطی حقیقتاً نیاز به یک پشتوانه قوی معنوی و بصیرتی ژرف بود.

یکی دیگر از مظاهر بینش و بصیرت این بانوی بصیر سخنی است که در پاسخ بشر بن سلیمان که از اولاد ابوایوب انصاری است و مورد اعتماد حضرت هادی (علیه السلام) می گوید. بشر می گوید:... کنیز نامه امام دهم را از جامه اش بیرون آورد. و می بوسید و می بویید و آن را بر دیدگان و گونه هایش می گذاشت، به او گفتم :

عجبا ! تو نامه ای را می بوسی که نویسنده اش را نمی شناسی؟ !

در پاسخ گفت:» ایها العاجز الضعیف المعرفه بمحل اولاد الانبیاء اعرنی سمعک و فرغ لی قلبک انّی ملیکه بنت یشوعا (43)

ای درماند ؟ کم معرفت به مقام اولاد پیامبران ! گوش به من ده و دل سوی من دار.

من ملیکه دختر یشوعا، پسر قیصر هستم و... «

شناخت و معرفت حقیقی نسبت به اولیاء و انبیاء الهی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دُرِ گرانبهایی است که نصیب هر کس نمی شود. این شاهزاده رومی و نواده وصی عیسی چنان معرفتی دارد که عظمت و مقام والای امامت را نادیده درک کرده و ولایت اهل بیت را در دل دارد. و چه زیبا در زیارتنامه این بانو می خوانیم که:» أشهد أنّک مضیت علی بصیره مِن أمرک (44)

4 - شهد شکیبایی:

آنچه از نوشتار مورخین مسلمان و غیر مسلمان برمی آید آن است که اوضاع سیاسی و فرهنگی سامراء بسیار متشنج بوده و زندگی در چنین اوضاع و احوالی نیاز به شکیبایی دارد. با اندک تأمل در تاریخ ولادت امام زمان) عجّل الله فرجه الشّریف ((

255 ه. ق (و شهادت امام دهم که سوم رجب سال 254 ه. ق (45) بود و افزایش فشار خلفای عباسی بر بیت امام، می توان تا حدی به مشکل زندگی در سامراء در آن زمان آگاهی یافت. بنا بر روایات متعدد ازدواج امام حسن عسکری (علیه السلام) و نرجس در زمان حیات امام هادی (علیه السلام) بوده و تولد امام زمان) عجّل الله فرجه الشّریف (در زمام امامت پدر بزرگوارشان امام حسن عسکری (علیه السلام) بود. از این رو می توان تخمین زد که حداقل یک سال و یک ماه پس از ازدواج نرجس فرزند بزرگوارش دنیا آمده و در این مدت نهایت فشار دستگاه حکومتی بر خانواده امام وارد می شده است تا از ظهور آخرین وصی پیامبر جلوگیری شود.

در این مدت کوتاه که از زندگی مشترک نرجس با امام (علیه السلام) می گذشت مدت زیادی را امام حسن عسکری در زندان بوده و مسؤولیت سنگین تربیت و حفظ فرزند از گزند دشمنان به دست بانوی شکیبایی، نرجس بود. مورخان می نویسند:

» آنچه مسلم است از سال 255 تا 256 در زمان مهتدی) خلیفه عباسی در آن زمان (امام حسن عسکری (علیه السلام) مدتی را در زندان به سر بردند و محل زندگی ایشان جوسق بود... بار دیگر در سال 259 ه. ق قبل از ماه ذی الحجه امام (علیه السلام) را زندانی کردند (46)

با توجه به اینکه امام حسن عسکری (علیه السلام) در هشتم ربیع الاول 260 ه.

ق به شهادت رسید و این در حالی است که چهار ماه از آخرین زندانی ایشان می گذرد، به نظر می رسد مدت زیادی را پس از ازدواج در زندان به سر می بردند و صبر و شکیبایی نرجس در این مدت با توجه به مسایل سیاسی فراوانی که در سامراء بود قابل تحسین و نیز بررسی می باشد امام عسکری حتی در خارج از زندان نیز آزادی نداشته و در واقع سامراء به تمامی برای ایشان زندان بود و اختناق به حدی بود که ایشان توقیعی برای شیعیان فرستادند به این تأکید:

» الا یَسْلِمَنْ عَلَیّ َ أحد و لا یُشِرْ الَیَّ بیده و لایؤمی فانکم لا تأمنون علی انفسکم (47) کسی بر من سلام نکند، کسی از شما به من اشاره نکند شما بر خود ایمن

نیستید.

بانوی صبر برای رضای خدا شکیبایی کرد و امروز زائران او در مقابل مرقد شریفش می خوانند که:

... واجتهدت فی مرضات الله و صبرت فی ذات الله و حفظت سرالله.

از طرفی تحمل نرجس در اسارت قابل تحسین است شاید این اسارت، راه رسیدن به عزت و کمال باشد؛ زیرا در پی هر سختی، آسانی وجود خواهد داشت. ملیکا در واقعه ی اسارت و رسیدن به محبوب از این طریق، همانند حضرت یوسف (علیه السلام) است که گرچه پیغمبر و پیغمبرزاده بود، اما برادران حسودش او را به چند درهم ناچیز فروختند. یوسف در راه پرنشیب و مملو از خوف و خطر روزگار، قدم به بازار بردگی و برده فروشی گذاشت؛ زندان، شکنجه های روحی، نیش زبان ها، مرارت ها و تهمت ها را تحمل کرد، آن گاه در اثر صبر و بردباری در راه حفظ پاکی و پارسایی، سرانجام به تخت عزت و فرمانروایی مصر تکیه زد و به جهانیان ثابت کرد که در تمام مراحل زندگی می توان شرف و انسانیت خود را لکه دار نساخت و اصالت و نجابت را حفظ کرد. (48)

رسیدن به مقام والای معرفت و یقین، کار سخت و دشواری است که همه کس توان پیمودن آن را ندارد. تنها کسانی به نور حقیقت کامیاب می شوند که از میان لجن زار مادیت، شهوت، هوا و هوس، خودخواهی، مناصب دنیوی و القاب پر زرق و برق آن گذر کنند و خود را کاملاً فقیر و ذلیل در برابر حق تعالی احساس کنند.

ملیکا که دورانی از زندگی خویش را در رفاه و مادیات گذرانده و در کاخ قیصر روم به عنوان عزیزترین شاهزاده در تنعّمات دنیوی و افتخارات اجتماعی غرق بوده است، باید از تمامی آن ها رها شود، به لباس یک اسیر درآید، سختی ها را متحمل شود، مورد اهانت سنگین خرید و فروش قرار گیرد، از شاهزادگی تا بردگی فرود آید و همه را به خاطر خدا و عشق به ولی خدا به جان خریدار باشد، تا از این طریق هر آن وجود او از ناپاکی ها تطهیر گشته و به فضایل و کمالات آراسته گردد. این قدیسه ی پاک، با طی کردن مراحل مختلف زندگی خود، برای شیعیان و حتی تمامی

کسانی که در صدد رسیدن به حقیقت می باشند، چگونگی طی کردن مسیر الی الله را مشخص می کند و الگو و اسوه ی همیشه تاریخ برای پویندگان راه کمال و سعادت می گردد.

نرجس خاتون، بانوی تربیت شده در مکتب دین و مذهب، از ایمانی محکم و عقل و خردی کامل بهره مند است. پیشامدهای سخت روزگار و حوادث تلخ و دشوار، هر قدر کشنده باشند، نمی توانند او را از زندگی مأیوس و از رسیدن به هدف و مطلوب بازدارند. آن چه بیش از هر امر دیگری به نرجس مدد می رساند و گام به گام راه را به او نشان می دهد و او را تا سر منزل مقصود هدایت می کند و آن چه مانع از پای افتادن ملیکا می گردد و تاب و توانی فوق تصور به او ارزانی می دارد، گوهر ارزشمند عشق است که تمامی درون او را تصرف کرده و او هیچ چیز جز محبوب خویش و خواست او را نمی پسندد و نمی خواهد.

عشق بالاترین نعمت الهی است که مظاهر گوناگونی دارد. از زیباترین مراتب آن، عشق به خداوند و عشق به ولی و خلیفه کامل خداوند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) است؛ عشق به کمالات معنوی و جمال ملکوتی امام، همان عشق به جمال الهی و کمال مطلق لایتناهی است.

از دیگر مظاهر عشق پاک و الهی، محبت زن و شوهر به یکدیگر است. شاهزاده ی روم هر دو را یکجا جمع کرده و سراسر وجودش عشق به ابامحمد، ولی خدا و همسر عزیزش، گشته است. در این عشق، شهوات نفسانی و هوا و هوس راه ندارد، بلکه عشقی سراسر ملکوتی و روحانی است؛ عشقی که تمام اعماق وجود عاشق را از هر آلودگی و ناپاکی مصون ساخته، انوار حق را بر وجودش تابانده و او را از خود بی خود ساخته است. این عشق، همانند آهنی، که در کوره به رنگ آتش درآمده و عین آتش شده است، هم خود عین نور و حرارت می گردد و هم حرارت بخش و نورآفرین. این مقام فقط از آنِ زبدگان عالم است و نرجس خاتون یکی از زبدگان و نوابغ روزگار است که به این فیض اعظم رسیده و عشق امام، سر تا پای وجود او را روشن ساخته است. وجود یکپارچه نور و حرارت او، نوربخش و حرارت آفرین

دیگران گردیده است. (49)

عشق واقعی، محبت فوق العاده و مجذوبیت کامل در برابر صفات جلال و جمال آفریدگار جهان و رسیدن به کمالات معنوی و حقیقی است که جز از راه اطاعت دستورات دین و شریعت مقدس و معرفت کامل حاصل نمی گردد. حکما در کتب خویش، عشق را در معنای واقعی و صحیح آن، از کمالات و از بزرگترین سعادات می دانند. این در حالی است که جاهلان و هواپرستان، تخیلات ناشی از طغیان غرایز جنسی و احساسات منبعث از شهوات غریزی و نفسانی را، به خطا و اشتباه عشق نام نهاده اند. همچنان که برخی فرقه های ضاله، از جمله تصوف، که از عرفان حقیقی بی بهره مانده اند. برای گرم کردن بازار خویش، کلمه عشق را به معنایی باطل و مطابق خواسته ها و مقاصد خویش به کار می برند. این همه را نباید به پای عشق گذاشت و به خاطر اعراض از معانی باطلی که عشق نامیده شده است، از معنای حقیقی و اصلی آن نیز اجتناب ورزید و این کلمه زیبا را که بر نعمتی بزرگ و کمیاب دلالت دارد محکوم ساخت. (50)

5 - بر محور ولایت:

سوسن از سلاله شمعون، وصی نیک سیرت مسیح، با دو بال محکم ایمان و عقل، در آسمان عشق به پروازی ملکوتی دست یازید، وی در این اوج گیری به قله های رفیع توحید ناب، معرفت رسالت و عشق به امامت و ولایت، از ابتدا تحت هدایت مستقیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت زهرا (علیها السلام) قرار گرفت و تمامی گام های خویش را به فرمان امام از سر طاعت و عشق به محبوب برداشت. او که از نسلی پاک و خانواده ای والامقام بود و تمامی دوران زندگی خود را در قصر را با تعالیم مذهبی، تربیتی شایسته و آموزش های لازم در ابعاد گوناگون سپری کرده بود، کاملاً مستعد و لایق پرورشی خاص و هدایتی ویژه از سوی خاندان قرآن و عترت بود.

همه ی این مراحل و مراتب باید طی شود تا سرانجام با وصال به محبوب و

معشوق خویش، شایسته و سزاوار بارداری و تولد فرزندی پاک گردد که منجی همه جهانیان و تحقق وعده الهی برای استقرار دولت حق و نابودی باطل می باشد.

نکته قابل توجه در این قضیه، عشق به ولایت در وجود نرجس است. او به خاطر وجود این ارادت از خانه و خانواده و مزایای مادی زندگی و شاهزادگی که خود مقام بزرگی در دنیابود و موجب توسعه امپراتوری گردید. (26) ست دست کشیده و به سوی امامت و ولایت رهسپار می گردد. چهره زیبای ولایت مداری نرجس را می توان در زیارتنامه مخصوص ایشان مشاهده نمود:» و رغبت فی وصل ابنا رسول الله عارف بحقهم مؤمن بصدقهم معترف بمنزلتهم مستبصر بامرهم مشفق علیهم، موثر هواهم و... (و شهادت می دهم به اینکه) مایل شدی در پیوند با خاندان رسول الله (صلی الله علیه و آله) در حالی که معرفت حقیقی به آنها داشته وبه راستگویی و صدق آنها مومن بوده و به مقام و منزلت آنها اعتراف کردی و بینای به امر امامت آنها بودی و بر آنان مهربان بوده و میل آنها را بر میل خود مقدم داشتی. «(51)

6 - بر قله معنویات:

سیر و سلوک معنوی مقدماتی دارد که اولین آنها انجام عبادتهای تشریع شده از سوی شارع مقدس است. در جریان زندگانی بانو نرجس و ماجرای شب تولد فرزندش، وجهه معنوی و الهی این مادر آسمانی به وضوح آشکارا می گردد. او فرایض دینی را از حکیمه خاتون، دختر امام جواد (علیه السلام) آموخته است و شاهد بر این مطلب ادامه حدیث بشر بن سلیمان است که می گوید: وقتی نرجس را نزد مولایم امام علی النقی آوردم، ایشان خادم خود را به سوی حکیمه فرستاد و چون حکیمه وارد شد حضرت به او فرمود:

» ها هی «؛ این همان است. حکیمه او) نرجس (را مدتی طولانی در آغوش گرفت و از دیدارش مسرور گشت. آنگاه ابوالحسن علیه السلام به وی فرمود:» یا بنت رسول الله ! خذیها الی منزلک و علمیها الفرائض والسنن فانها زوج ابی محمد و أمّ القائم علیه السلام؛ ای دختر رسول خدا او را به خانه خود ببر و واجبات و سنتها را

به وی بیاموز که او همسر ابومحمد و مادر قائم (عجّل الله فرجه الشّریف) است. («52)

پس این شاهزاده رومی تعالیم دینی و فروع آن را نزد عمه امام عسکری علیه السلام آموخت و اصول را آن گونه که در صفحات پیشین ذکر کردیم نزد سیده نسا جهانیان، حضرت زهراعلیهاالسلام. مرحله بعد ازآموختن دین و ایجاد باورهای آسمانی؛ عمل به آنهاست. از روایتی که در مورد تولد فرزند بزرگوار نرجس خبر می دهد التزام عملی این بانو استفاده می گردد. حکیمه خاتون که اخبار تولد امام زمان عموما ازایشان روایت شده است می گوید در آن شب که حضرت صاحب در سحرگاه آن به دنیا آمد من به دیدار امام عسکری علیه السلام رفته بودم و ایشان مرا برای افطار نگاه داشت. البته در روایت معتبر دیگری آمده است: امام عسکری علیه السلام کسی را نزد من فرستاد در نیمه شعبان سال 255 و پیام داد:» یا عم ! اجعلی اللیل افطارک عندی فان اللّه عز و جل سیسرّک بولیّه و حجته علی خلقه خلیفتی من بعدی؛ (53)

عمه جان ! امشب افطار را نزد ما بیا زیرا خدای تبارک و تعالی در این شب فرزندم حجت را که حجت خدا بر روی زمین است آشکار خواهد ساخت. «سپس حکیمه خاتون می فرماید:» فلما ان صلیت المغرب و العشا الاخر اتیت بالمائد فافطرت انا و سوسن و بایتنا فی بیت واحد فغفوت غفو... پس از نماز مغرب و عشا غذا آورده شد من وسوسن افطار کردیم و سپس با او خوابیدم. «

روزه بودن نرجس خاتون در آخرین روز بارداری و خواندن نماز شب به نقل حکیمه خاتون در آن شب که نمایانگر انجام این عمل در شبهای دیگر هم هست، نمونه هایی از عبادات و پای بندی این بانوی گرامی به مستحبات است.

7 - مادری، جلوه ای جاودان:

خورشید وجود نرجس در مقام مادری را می توان در سه جلوه به نظاره نشست:

الف (حفظ سر الله:

نرجس به واسطه صفای باطن و نور عبادات به جایی می رسد که گنجینه رازهای الهی می شود؛ آنجا که در زیارتنامه او می خوانیم: و المستودع اسرار رب العالمین [(سلام بر تو ای کسی که) اسرار ورازهای الهی به تو سپرده شده است.

شاید منظور از اسرار پروردگار جهانیان وجود مقدس امام زمان علیه السلام است که مدتی نزد نرجس به ودیعه نهاده شد و شاید کراماتی که خداوند به خاطر شایستگی او به وی عطا نمود، مورد نظر است چنانچه در قسمتهای پایانی زیارتنامه ایشان می خوانیم که: فهنّأک الله بما منحک من الکرام و امراک.

پس گوارا کند خداوند بر تو آن کرامتی را که به تو بخشید و آن را برای تو سودمند گرداند.

امام زمان علیه السلام یکی از اسرار الهی بود که تولدش مخفیانه بود و زندگی اش نیز از اسرار آسمانی. و نرجس بهترین حافظ این سر بود. امام حسن عسکری علیه السلام به عمه خویش حکیمه فرمود:

» در طلیعه فجر آثار جنین بر تو ظاهر می شود زیرا مثل او) نرجس (مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت اثری از بارداری او ظاهر نشده و احدی از حال او آگاه نگردید. («54)

در تاریخ، چند مادر بزرگوار وجود دارد که در مورد بارداری با هم شباهت دارند.

مادر حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام و نجمه، مادر امام رضاعلیه السلام و نرجس از این مادران هستند. این مادران برجسته به یقین از بارداری خود اطلاع داشتند ولی به علت آگاهی از وضعیت سیاسی و فرهنگی زمان خویش این سر را همچنان تا هنگام ولادت فرزند حفظ می کردند. و اگر چنین نبود در زیارتنامه بانو نرجس ازصفت» حافظ سر الله «یاد نمی شد زیرا این فضیلت آنگاه وجود دارد که شخص از وجود سر باخبر باشد. در زیارتنامه می خوانیم: اشهد انک...

و حفظت سر الله و حملت ولی الله و بالغت فی حفظ حجّت الله؛ شهادت می دهم که تو... و نگاه داشتی راز خدا را و ولی خدا را حمل کردی و در نگهداری حجت خدا تلاش کردی. «

ب (سرپرستی شایسته:

در فرازی از زیارتنامه ایشان می خوانیم:» اشهد انک احسنت الکفال و ادیت الامان و ...؛ شهادت می دهم که به راستی تو نیکو پرستاری کردی (از امام زمان علیه السلام) و ادا کردی امانت را و... «

آن گونه که قبلا گفتیم پس از تولد امام زمان علیه السلام مدت زیادی، امام حسن عسکری علیه السلام در زندان بودند و در نتیجه تربیت و حفظ و سرپرستی فرزند بزرگوار ایشان به نرجس، مادر فداکار وی، سپرده می شد.

به گواه تاریخ نرجس وظایف مادری را به نیکوترین وجه انجام داد و از این رو با عبارت» و احسنت الکفاله «این واقعیت به گوش عصرها و نسلهای آینده رسیده و می رسد. حتی پس از شهادت امام حسن علیه السلام،) با درنظرگرفتن احتمال زنده بودن نرجس خاتون علیهاالسلام نرجس علاوه بر حزن و اندوه فراوان و انجام رسالت یک همسر شهید به حفظ تنها یادگار ماندگار از همسر خویش پرداخته و لحظه ای از محافظت وی غافل نشد. از این گفتار حکیمه خاتون معلوم می شود که نرجس تنها بانوی خانه امام عسکری علیه السلام است زیرا اگر بانوان و یا کنیزان دیگری وجود می داشتند حکیمه، بانوی بیت امامت، بارداری را منحصر در نرجس نمی دانست و آثار حمل را تنها در اوجستجو نمی کرد.

ج (بر مسند تربیت:

کتابهای فراوانی در مورد اخلاق و ویژگیهای اخلاقی حضرت ولی عصرعلیه السلام نوشته شده است که با بررسی و مطالعه این کتب به نقش تربیتی مادر بزرگوار ایشان می توان پی برد.

در روایتی از محمد بن عبدالله المطهری آمده است که:» حکیمه خاتون پس از شهادت مولایم امام حسن عسکری علیه السلام در مورد حجت خدا برایم سخن گفت. «او جریان تولد و کیفیت تولد امام زمان علیه السلام رانقل می کند تا می رسد

به آنجا که می گوید هنگامی که روح القدس حضرت صاحب را برای نگاهداری و پرورش علم و معرفت به آسمان برد، شنیدم که ابامحمد، امام عسکری علیه السلام ، فرمود: أستودعک الذی استودعته ام موسی. سپردم تو را) ای فرزندم (به آنکه مادر موسی به او سپرده بود) فرزندش را (. در این حالت نرجس، مادر مهربان امام زمان علیه السلام، گریه کرد امام علیه السلام به او فرمود: اسکتی فان الرضاع محرّم علیه الا من ثدیک و سیعاد الیک کما رد موسی الی أمّه؛ آرام باش که او تنها از شیر تو می نوشد و بزودی به سوی تو برمی گردد و همان گونه که موسی به مادرش برگردانده شد. («55)

شاید فرازی از زیارتنامه که می خوانیم» و ادیت الامان و اجتهدت فی مرضات الله؛ و ادای امانت نمودی و در راه خوشنودی خداوند کوشش کردی «اشاره به همین قضیه باشد. زیرا مهر و عاطفه مادری با تحمل دوری از طفل سازگاری ندارد مگر اینکه انگیزه الهی در میان باشد و برای رضای خدا بوده و همچنین با یک جهان بینی صحیح که همه چیز را از آن خدا دانسته و خود را امانتداری که سرانجام باید ادای امانت کند تلقی کند.

از دیگر صفات بانو نرجس که در زیارتنامه ایشان ذکر شده است تلاش و کوشش برای رضای خدا) و اجتهدت فی مرضات الله (و تبعیت از صالحان (مقتدی بالصالحین) است. صدیقه و مرضیه دو صفت از صفات بانوست که در کنار هم ذکر شده اند: السلام علیک ایتها الصدیق المرضی. در قسمت قبل بیان شد که صدیقه هم به معنای راستگوست و هم تصدیق کننده و نرجس در این دو صفت با حضرت زهراعلیهاالسلام شریک می گردد. در جای دیگر می فرماید: السلام علیک أیّتها التقیّه النّقیّه، السلام علیک أیّتها الرضیه المرضیه، السلام علیک أیّتها المنعون فی الانجیل. تقیه، نقیه، رضیه و مرضیه که برای بار دوم تکرار شده است از صفات ایشان است و همچنین این بانو در انجیل توصیف شده است. (56)

نرجس در کلام امامان وبزرگان:

ص:423

برای شناختن افراد توجه به سخنان بزرگان در مورد آنان اهمیت شایانی دارد.

نرجس بانویی است که صفات والای او حکایت از شخصیت برجسته او می کند ولی آشنایی با او در آینه روایات عظمت این بزرگ بانو را بیش از پیش بر ما نمایان می سازد. در کتاب منتخب الاثر نُه حدیث در این باره ذکر می کند. در این احادیث با واژه های» خیره الاماء «و» سیده الاماء «از پاک بانوی سامراء، نرجس، یاد شده است (57)

پیشوایان و ائمه علیهم السلام از او به عنوان شایسته ترین کنیزان بهترین زنان و یا سرور زنان یاد کرده اند. (58)

مدائنی در ینابیع الموده، ص 512 می نویسد: حضرت علی (علیه السلام) بعد از واقعه نهروان خطبه خواند و در قسمتی از آن فرمود:... فیا ابن خیره الاماء متی تنتظر؟ پس ای فرزند بهترین کنیزان تا چه زمان منتظر می مانی؟

و امام صادق (علیه السلام) در پاسخ ابابصیر که پرسید قائم شما اهل بیت کیست؟ فرمود:

» یا ابابصیر! هو الخامس من ولد ابنی موسی ذلک، ابن سیده الاماء (59

ای ابابصیر! قائم ما پنجمین فرزند پسرم موسی است، پسر بهترین کنیزان...

و در روایتی است که از امام باقر (علیه السلام) پرسیدند آیا منظور امیرالمؤمنین (علیه السلام) از جمله بابی یابن خیره الاماء «حضرت فاطمه است؟ فاطمه خیرالحرائر (60) فاطمه بهترین زنان آزاده است. یعنی مراد مادر حضرت حجت است، نرجس.

- هنگامی که از امام رضا (علیه السلام) پرسیدند:» قائم آل محمد چه کسی است؟ «

فرمود: الرابع من ولدی، ابن سیده الاماء:

» او چهارمین فرزند از تبار منست، او فرزند بانوی کنیزان است «. (61)

و نیز در تاریخ ذکر شده است که امام حسن مجتبی (علیه السلام) پس از صلح با معایه در جمع بیعت کنندگانش فرمود:

» چه می دانید که من چه کردم! آنچه کردم بهتر است برای شیعیانم از آنچه که خورشید بر آن طلوع و غروب می کند. آیا من امام شما نیستم و طاعتم بر شما واجب نیست؟!... پس خداوند متعال ولادت) قائم (او را مخفی نگاه داشته و او را غایب

می کند او نهمین فرزند برادرم حسین و پسر سیده زنان) سیده الاماء (است (62)

به فرموده امام حسن عسکری (علیه السلام) در جواب محمد بن عبدالجبار که پرسید ممّن یتولد هو یابن رسول الله؟ وصی شما از چه کسی زاده می شود؟» من ابنه قیصرملک روم (63) از دختر) نواده (قیصر روم. لذا او از تبار قیصر است

حکیمه» عمه امام عسکری علیه السلام «که خود از بزرگ بانوان خاندان امامت است، مادر بزرگوار امام زمان را بانوی خود و بانوی خاندان خویش می خواند و خود را خدمتگزار او می دانست. (64) به یقین اگر آن بانوی گرامی) نرجس (از امتیازات والایی بهره مند نبود هرگز آن معصومین با عظمت، او را این چنین مدح نمی کردند و او را با واژه های» بهترین «و» سیده «توصیف نمی کردند و هرگز حکیمه خاتون، اینهمه اسم گل را) ریحانه، سوسن و... (بر او نمی نهاد و او را به این اسامی نمی خواند.

در این که» نرجس «مادر صاحب الامر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف خانم والامقامی بوده است شکی نیست زیرا شایستگی و پاکی او مورد تأیید بوده است چگونه می توان عظمت روحی و معنوی او را کتمان کرد و یا در آن شک کرد در حالی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و صادقین علیهما السلام او را بهترین و سیده کنیزان می خوانند.

چون حریم پاک در هر آیینه ای کعبه قلبی است در هر سینه ای (65)

هنگامی که امام صادق و امام رضا (علیهما السلام) از مادر حضرت بقیّه اللّه - أرواحنا فداه - سخن می گفتند، حضرت نرجس خاتون هنوز به دنیا نیامده بود، و شاید پدرش» یشوعا «نیز دیده به جهان نگشوده بود.

خلاصه سخن نرجس خاتون هنگامی که مسیحی بوده است و اسلام بر او عرضه نشده بود مطیع محض آیین مسیحیت بود و از جمیع جهات شایسته بود و چون اسلام بر او عرضه شد با جان دل پذیرفت و مسلمان خالص شد و اگر مسلمانی ناب نبود آن همه معصومان از او مدح نمی کردند.

مقام شفاعت نرجس خاتون:

نرجس، بانوی نجابت و نیایش است که شمیم حضور او در سامرا پس از گذشت قرنها جان شیعیان شیفته خاندان ولایت و امامت را طراوت می بخشد و در سایه این آفتاب روشن اجابت، دلها آرام و قرار می گیرد

یکی از فضیلتهای این بانوی بزرگوار، مقام شفاعت اوست. سید بن طاووس در زیارتنامه ای که برای این بانوی ماجده ذکر می کند می نویسد:» و سودمند کن مرا به زیارت آن بانو و بر دوستی و محبت اوپایدار بدار مرا و از شفاعت او و فرزندش محروم مفرما و مرا با او و فرزندش محشور کن. «

انسانهای کامل و اولیا برجسته الهی به اذن خداوند متعال دارای مقام شفاعت می شوند و این مقامی بس عظیم است. پاک بانوی بیت امامت نیز از این مقام الهی بهره برده و شافع دوستداران خود وفرزندش می باشد. با نگاهی گذرا به شیوه های بزرگان و اندیشمندان دینی، نقش شفاعتی ایشان در دنیا را می توان دریافت و شفاعت آخرت را به زمان دیگر واگذاشت.

مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی می فرماید:

آنگاه که در سامرا بودیم، بیماری وبا و طاعون شیوع پیدا کرده و هر روز عده ای مبتلا شده و می مردند. روزی گروهی از اهل علم در منزل مرحوم سید محمد فشارکی (ره) بودند که میرزا محمد تقی شیرازی به مجلس آنها وارد شدند. ایشان در مقام علمی، هم سطح با مرحوم فشارکی بودند. در آنجا صحبت از وبا و طاعون و خطرات آنها شد میرزای شیرازی فرمود: اگر من حکمی کنم آیا انجام می شود؟ همه گفتند: بلی.

فرمود: من حکم می کنم که شیعیان سامرا از امروز به مدت 10 روز زیارت عاشورا بخوانند و ثواب آن را هدیه به روح شریف نرجس خاتون، والده ماجده حضرت حجت، نمایند و ایشان را نزد فرزندش شفیع نمایند که ایشان شفاعت امتش را نزد خدا بکند، من ضامن می شوم که هر کس چنین کند مبتلا به وبا و طاعون نشود.

آیت الله حائری یزدی فرمود: شیعیان مقیم سامرا اطاعت کرده و زیارت عاشورا را خوانده و هدیه به نرجس خاتون کردند. پس از آن تلف شدن شیعیان متوقف شد و همه

روزه عده ای از عامه می مردند واین مطلب به قدری واضح بود که آنان از خجالت، مردگان خود را شبها دفن می کردند. (66)

با توجه به این جریان که پسر بزرگوار آیت الله حائری یزدی، موسس حوزه علمیه قم، از پدر خویش نقل می کند، مقام و عظمت بانو نرجس به حدی است که برای توسل به امام زمان علیه السلام از ناحیه ایشان بهتر می توان وارد شده و حاجتهای دنیوی و اخروی را درخواست کرد.

شناخت نرجس خاتون در زیارتنامه:

یارتنامه ای که برای این بانو ثبت شده است حکایت از بلندی مرتبه و عظمت شاءن این بانوی بزرگ دارد. ترجمه بعضی از فقرات این زیارتنامه که سیّد بن طاووس در مصباح الزائر نقل کرده بدین شرح است:

)... سلام بر تو ای صدیقه طاهره، سلام بر تو ای شبیه مادر موسی وای دختر حوّاری حضرت عیسی و سلام بر تو ای پرهیز کار پاکیزه، سلام بر تو ای راضیه مرضیه، سلام بر تو ای وصف شده درانجیل و خطبه ازدواج خوانده شده به وسیله روح الامین. وای کسی که پیامبر در وصلت فرزندش با تو رغبت کرد... سلام بر تو و بر روح و بدن پاکیزه ات شهادت می دهم که کفالت را بخوبی انجام دادی و امانت را ادا کردی و در راه رضای خدا کوشش و صبر نمودی و سرّ خدا را حفظ و ولیّ خدا را حمل کردی و در حفظ حجت خدا، نهایت سعی خود را نمودی و در وصلت نمودن با فرزند رسول خدا رغبت کردی در حالی که به حق آنها عارف و به صدقشان معتقد و به شاءن ومنزلتشان بینا و بر آنها مشفق و برگزیده هدایتشان بودی . شهادت می دهم که عمر خود را با بینش صحیح گذراندی و به صالحان اقتدا کردی و راضیّ و مرضیّ و پرهیز کار و پاک دنیا را وداع نمودی، خداوند از تو راضی باد و تو را راضی بگرداند و بهشت را جایگاه تو قرار دهد و.... «67)

فقرات بالا بخوبی نشان از عظمت شان این بانو دارد.

ص:427

خوابهای نرجس خاتون:

در جریان هجرت ولایت مدارانه نرجس نکات جالب و ظریفی وجود دارد که برای جوانان امروز ما مفید و مؤثر است. بنا بر روایتهای ذکر شده در کتب تاریخی، هجرت نرجس، در پی دیدن سه رؤیا صورت گرفت. به نظر می رسد ضروری باشد که با ذکر مقدمه ای در مورد خواب و رؤیا بحث را پی گیریم.

نفس انسان چون مجرد از ماده است و فوق زمان و مکان می باشد همین که انسان به خواب رفت و نفس او از کنترل حواس ظاهری اش آزاد گشت می تواند به گذشته و آینده نظر کند و واقعیاتی را که بعداً تحقق می یابد ملاحظه کند.

بنا به فرموده اندیشمندان خواب حجت نیست و نمی توان زندگی را بر مبنای خواب اداره کرد. بسیاری از خوبها نتیجه خطورات ذهنی و یا برخوردهای انسان در طول روز است و در واقع عبور نمایش گونه وقایع روز در شب است.

گفتنی است که خوابهایی که پیامد برخوردهای روز افراد است از سنخ همین مواردی است که قابل اعتنا و تعبیر نیستند ولی همه خوابها چنین نیست. رؤیای صادقه حقیقتی است که در جای خود باید مورد توجه قرار گیرد و ریشه ای قرآنی دارد.

آیت الله جوادی آملی در این زمینه مباحث زنده و زیبایی را بیان کرده است. به بیان ایشان اگر کسی اهل» رؤیت «باشد و نه اهل» نظر «آن گاه که خواب پیامبر و یا امام را می بیند در واقع خود پیامبر را دیده است و اگر اهل تقوا و اهل رؤیت باشد میزانی برای او هست که اشخاصی را که در خواب می بیند بشناسد زیرا خداوند فرمود» من یتق الله یجعل له مخرجا (68)

یعنی انسانهای وارسته و باتقوا خوابهای مناسب و رؤیاهای صادقه می بینند و این گونه خوابها راهنما هستند برای انتخاب بهترین راهها. در جای دیگر ایشان می گوید: خداوند سبحان در هنگام خواب، روح انسانهای پاک را توفی می کند و آنها نزد معلم اول یعنی ذات اقدس الله می روند و چون او از آینده و» علم ما یکون « آگاه است و علم او عین

ذات اوست به این ارواح نیز از علوم آینده تعلیم می دهد لذا پس از بیدار شدن آنان نیز نسبت به آینده آگاهی هایی را می یابند (69) لذا هم ؟ خوابها پژواک اعمال بیداری نیستند و برخی از آنها به سان پیام آورانی هستند که انسان را برای رسیدن به کمال مطلوب یاری می رسانند و هدایت گر اویند.

برخی رؤیاها را به چهار دسته به شرح زیر تقسیم نموده اند:

1 - خواب هایی که بازتاب افکار و زندگی روزانه ما یا امیال و آرزوها و گذشته زندگی ما هستند.

2 - خواب هایی که صحنه های آشفته و بی اساس و به تعبیر قرآن (اضغاث و احلام) اند که معلول فعّالیّت توهّم و خیال است همانند افکاری که انسان در حال تب و هذیان پیدا می کند.

شکی نیست که خواب های نوع اوّل و دومّ تعبیر خاصی ندارد و به عنوان رؤیاهای کاذبه از آن یاد می شود.

3 - خواب هایی که گویای ضمیر ناخودآگاه و تفسیر کننده چهره باطنی و درونی ما هستند.

4 - رؤیاهای صادقه: این گونه رؤیاها از حوادثی خبری می دهند که از حصار زمان و مکان محدودی که در آن قرار دارد، خارج است. به بیان دیگر: رؤیاهای صادقه در آینده نزدیک یا دور واقعیت می یابند.

رؤیاهای صادقه دو گونه اند: قسمتی از آن ها صریح و رونش می باشند که تعبیری نمی خواهند بلکه بدون کم ترین تفاوتی همان گونه که در عالم رؤیا دیده شده، تحقق می پذیرد. برخی از آن ها در عین این که بیان کننده حوادثی هستند که در آینده اتفاق می افتد، لیکن بر اثر دخالت عوامل خاص ذهنی و روحی یا غیر آن تغییر شکل یافته و نیازمند به تعبیر است، همانند دیدن برف در خواب، که گویای غم و اندوه یا بیماری است و دیدن نجاست در خواب که نشانه رسیدن پول و مال دنیا است.

لغویون دو واژه» رؤیا «و» خواب «را مترادف می دانند، و از مصادیق» رأی؛ دیدن است. یعنی چیزی را در خواب می بیند. (70)

و این واژه 6 بار در قرآن آمده است. و در لسان قرآن، رؤیا به معنی حتمی بودن وقوع آنها است. (71) به این معنا هر آیه ای که از قرآن واژه» رؤیا «را ذکر کرده؛ آن رؤیا صادقانه و وقوع آن قعطی است.

پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله می فرماید:

خواب و رؤیا بر سه قسم است: یا بشارتی از سوی خداوند است یا غم و اندوهی از طرف شیطان است یا مشکلات روزمره انسان است. (72)

کسانی که خواب می بینند چند دسته اند:

دسته اول: کسانی که روح کامل و مجردی دارند و بعد از خواب رفتن حواس، با عالم دیگری مرتبط شده و حقایقی را صاف و روشن از دنیای دیگر دریافت می کنند. و دیگر نیازی به تأویل نیست.

دسته دوم: کسانی که دارای روح متوسط هستند و در عالم رؤیا حقایق را همراه با تشبیه و تخیل دریافت می کنند؛ این گونه خواب ها نیاز به تأویل دارد.

دسته سوم: کسانی هستند که روح آنان به قدری متلاطم و ناموزون است که خواب آنها مفهومی ندارد؛ این گونه خواب ها قابل تعبیر نیست.

قرآن در سوره های مختلفی (73)

به رؤیاها پرداخته و سه دسته فوق اشاره کرده است.

نمونه هایی از رؤیاهای صادقه در قرآن:

الف (رؤیای یوسف علیه السّلام درباره سجده یازده ستاره و ماه و خورشید بر او) یوسف/ 5)

ب (رؤیای دویار زندانی یوسف علیه السّلام که یکی آزاد و دیگری اعدام شد.

) یوسف/ 41)

ج (رؤیای پادشاه مصر درباره گاو لاغر و چاق) یوسف/ 49 35)

د (رؤیای پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله درباره فتح مکه) فتح/ 27)

ه (رؤیای مادر موسی علیه السّلام درباره گذاشتن بچه در داخل صندوق

و (رؤیای حضرت ابراهیم علیه السّلام درباره ذبح فرزندش اسماعیل.

ص:430

) صافات/ 74).(10)

در نتیجه قرآن، رؤیا را یک اصل مسلم می داند و حاصل فعل و انفعالات مغزی و احاطه نفس و روح انسان بر آن معرفی می کند. اما تمامی رؤیاها را قابل اعتنا و تعبیر نمی داند. روح سالم و پاک، اندیشه ناب، ایمان، حتی غذا و... در رؤیاهای صادقانه دخیل است.

برخی از خوانندگان گرامی ممکن است به مسئله خواب حساسیت داشته باشند و از جهت شامل بودن گزارش تولد به رؤیا، سؤالاتی برایشان مطرح باشد،

جهت تکمیل اطلاعات و آگاهی از عواملی که موجب می گردد انسان و سایر موجودات زنده به خواب روند و بیان انواع رؤیاهای صادقه و کاذب و علت آن به کتاب های زیر مراجعه شود:

به سوی جهان ابدی، زین العابدین قربانی.، آیه الکرسی، پیام آسمانی توحید، محمد تقی فلسفی، همچنین کتاب دارالسلام از مرحوم محدث نوری که آن را در این رابطه تألیف کرده، و در ضمن چهار مجلد تمام ابعاد مسئله را بررسی نموده است.

در این جا فقط یادآور می شویم که رؤیاهای نرجس خاتون علیهاالسلام یقیناً رؤیای صادقه، بلکه در حد مکاشفه بود. و در قرآن کریم رؤیای حضرت ابراهیم خلیل الرحمان (75)، رؤیای حضرت یوسف، رؤیای عزیز مصر، و رؤیای دو زندانی دیگر که با یوسف در زندان بودند، آمده است. (76) وما از اینگونه موارد در تاریخ بسیار داریم

مسلما خوابهای دیده شده از سوی بانو ملیکا و یا همان نرجس خاتون از نوع رویاهای صادقه است. پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله می فرمایند: هرکس مرا در خواب ببیند، خوابش درست و مطابق با واقع است، چرا که شیطان نمی تواند خود را شبیه من سازد. همانگونه که نمی تواند در چهره اولیای خدا و پیامبران و امامان نور علیهم السلام در آید. وهمچنین امام حسن عسکری علیه السلام به یکی از اصحاب خود میفرمایند: کلام ما در عالم خواب مثل کلام ما در عالم بیداری است (77)

خوابهای بانوی نور و نیایش، نرجس خاتون، به یقین از جمله خوابهایی است که

قابل اعتبار و اعتنا است و برای آشنایی با این بانو باید به خوابها و رؤیاهای صادقه و صالحه ایشان هم توجه داشت. این خواب اولین گامی بود که نرجس با اراده الهی در وادی ولایت نهاد. به یقین او از وجود شخص و شخصی پیامبر آگاهی داشته و دین اسلام را می شناخته است و با توجه به جنگهایی که با مسلمانان داشتند اطلاعاتی در مورد دین اسلام داشته است. (78)

چرا نرجس خاتون با نامهای مختلف در کتب تاریخی ثبت شده است آیا تعدد نام برای او هویت او را زیر سئوال نمی برد؟

برای این دسته از دوستان باید ابتدا نامهای ذکر شده برای او را عنوان کرد وسپس موضوع بررسی شود

نامهای نرجس خاتون علیهاالسلام:

ابومحمد بن شاذان از امام حسن عسکری (علیه السلام) در مورد آخرین حجت خدا و نام مادرش می پرسد؛ حضرت می فرماید: أمه ملیکه التی یقال لها بعض الایام سوسن و فی بعضها ریحانه و کان صقیل و نرجس أیضاً من اسمائها (79)

مادر او ملیکه است که برخی مواقع به او سوسن گفته می شود وگاهی اوقات ریحانه. و صقیل و نرجس از دیگر نامهای اوست.

محدثین و مورخین، نام های متعددی برای آن بانو ذکرکرده اند. از آن جمله، نرجس، سوسن، سبیکه، مریم، صقیل، حدیثه، حکیمه، نسیم، ورداس، ملیکه، ریحانه و خمط است. (80)

تعداد اسامی معمولا به جهت شخصیت فوق العاده صاحب نام است، چنانکه امام صادق علیه السلام به هنگام شمارش مناقب حضرت زهرا علیهاالسلام می فرماید: برای حضرت فاطمه در نزد خداوند متعال 9 اسم است: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه و زهرا... (81)

1 - ملیکا در زبان عربی ملیکه:

ملیکه به معنای ملکه و شهبانو است به هنگام ولادت، پدر ومادرش او را » ملیکه «نام نهادند (82) ولی آن ها غافل بودند که چه اسمی با مسمی برای فرزند خود برگزیده اند و او روزی ملکه دو سرا خواهد بود، و او مادر فرمانروای جهان هستی است که همه سلاطین روی زمین پیشانی ادب بر آستانش می سایند.

او به حق شایسته این نام است.

2 - نرجس:

هنگامی که او به اسارت مسلمانان درآمد خود را» نرجس «معرفی نمود (83) تا احدی از اسرار او آگاه نشود و شاهزاده بودنش آفتابی نگردد. دلیل انتخاب این نام درآن زمان شاید این باشد که این نام بسیار در میان کنیزان رایج بود» نرجس «نام گلی از رده تک لپه ای ها، و سر دسته گیاهان تیره نرگسی می باشد که گل هایش منفرد و در انتهای ساقه قرار دارد و به جهت زیبائی فوق العاده اش چشم معشوق را به آن تشبیه می کنند. (84) گل حضرت نرجس خاتون نیز در جهان خلقت منفرد است و درانتهای این جهان قرار دارد و همه عاشقان در آرزوی گوشه چشمی از آن محبوب گمگشته به سر می برند، به یادش زنده اند و در فراقش جان می سپارند.

3 - سوسن:

سوسن نیز گلی فصلی و دارای گلهای زیبا و درشت به رنگ های مختلف است.

اصل این گل از اروپا و ژاپن و آمریکای شمالی و هیمالیا است. (85)

اما گل سوسن، گل همیشه بهار است که گذشت زمان و موسم خزان هرگز از طراوت او نکاهد و اصل او از جهان علوی است و نور مقدسش از اشعه انوار قدسی است، چنانکه پیامبر صلی اللّه علیه و آله تعبیر می فرماید:» پدر و مادرم، به فدای او باد که همنام منست و شبیه من و شبیه حضرت موسی بن عمران است، هاله ای از نور گرداگرد او

را فراگرفته، اشعه انوار قدسی از او ساطع است. «(86). نسب او از طرف پدر به شرق و از طرف مادر به غرب منتهی می گردد. سوسن نوعی گل خوشبو و معطر و پرفایده است که درکتاب های طب نیز آمده است.

4 - سبیکه:

طلای ناب و نقره خالص را گویند که پس از گداخته شدن ناخالصی های آن جدا گردد و طلای ناب و نقره خالص به صورت شمش از قالب ها ریخته شود. (87) او در پایتخت بیزانس در عشق امام عسکری علیه السلام گداخته شد و همه ناخالصی های امپراتوری روم به دست کیمیا اثر حضرت زهراعلیهاالسلام از او جدا شد و طلای ناب جهان خلقت از او پدید آمد.

5 - حکیمه) به نقل از کشف الغمه (:

بانوی دانشمند، فیلسوف و فرزانه را گویند و او بانوی فرزانه ای است که علم و حکمت را نخست در پایتخت بیزانس از معلم خصوصی و عرب زبان فراگرفته، (88) سپس فرائض دینی و سنن اسلامی را از پیشگاه» حکیمه «دخت گرامی امام جواد علیه السلام آموخته است (89). اما لفظ حکیمه، در متون روایی و تاریخی از او ذکری به میان نیامده است مگر در کلام ابن خشاب که گفته است: در روایتی) نقلی (به مادر او حکیمه گفته شده است. و یا گفته است بعض اصحاب تاریخ گفته اند: به مادر منتظر، حکیمه گفته شده است. (90) البته باید توجه داشت که این گونه نقل ها نمی تواند دارای قوت و اعتبار باشد چرا که ناقل مجهول است و در کلام دیگری مؤید و قرینه ای برای آن نداریم. به علاوه که می تواند اشتباه در نقل نیز باشد چرا که بانوی تربیت کننده نرجس خاتون جناب حکیمه خاتون بوده است.

6 - ماریه) مریم (:

که به نقل دروس از شهید اول است و نام مادر گرامی حضرت عیسی علیها السلام

است و او مادر منجی جهان بشریت است که حضرت عیسی علیه السلام به اتفاق علمای شیعه و سنی به او اقتدا کرده در پشت سرش به نماز خواهند ایستاد. (91) البته لازم به ذکر است که نام مریم برای نرجس خاتون فقط در نقل دروس از شهی zwnj; (و نرجس zwnj; آن zwnj; الایام سوسن و فی بعضها ریحانه و کان صقیل و نرجس أیضاً من اسمائها (79) د اول آمده و به صورت» قیل «) یعنی گفته شده (آمده است و zwnj; ک zwnj; می zwnj; مردند. روزیه zwnj; تو سودمند گرداند. این نشان از ضعف نام برای جناب نرجس خاتون است .zwnj; خاتون zwnj; وی zwnj;(ع zwnj;(ع لذا محقق بحرانی در (حدائق الناظره) این نام رادر نهایت ضعف می داند (92) و به نظر میرسد این نام یکی از کنیزان امام حسن علیه السلام باشد

7 - ریحانه:

هرگیاه خوشبو و معطر، دسته ریحان، دسته شاهپر غم، صعتر هندی، روزی، رحمت و نوری را گویند که در اثر ریاضت در انسان حاصل شود. (93) وه چه نامی مناسب با مادر ریحانه وجود، که همه جهان معطر از عطر او، هر غمی زدوده با یک نگاه او، هر دردی شفا یافته از صعترکوی او جمله خلائق بر سرسفره عام او، جهان هستی به طفیل عنایت او و مهر وماه منور از فروغ روی او.

8 - خمط:

خمط نام دیگر ایشان است که در وفیات الاعیان و تاریخ ابن خلکان آمده است (94) و نام درختی است که میوه خوردنی دارد و به هرچیز تازه و خوشبو و به دریای خروشان گفته می شود (95) و همه این تعبیرات با آن بانوی بی همتا تناسب دارد.

خمط نوعی درخت میوه است که قرآن نیز آن را به کار برده است. (96) در کتب لغت این واژه،» خوشبوی «گردیدن معنا شده است (97)، در مفردات نیز می خوانیم خمط گیاه بی خار است (98)

9 - صقیل:

هر شی نورانی، صیقلی و جلا داده شده را می گویند. شیخ طوسی و شیخ صدوق می فرمایند.» پس از آنکه حضرت نرجس خاتون به ولی عصر (عج) حامله شد او را صقیل نام نهادند چون باردار به نگین ولایت شد «(99). صیقل به مفهوم پدیده نورانی وپر جلوه و نرم است. (100) در روایتی نیز که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است حضرت چنین تعبیر می کند: گفته می شود به مادر او صقیل. (101) نکته قابل توجه اینکه در اصل حدیث واژه» صقیل «بوده است ولی در» نجم الثاقب «به صیقل تبدیل شده است (102) در کتب لغت واژه صقیل به معنای براق و جلادار آمده است و واژه صیقل به معنای تیزکننده شمشیر (103). با توجه به متن روایت که علت نام صیقل را بارداری نرجس به فرزند عزیزش می داند واژه» صقیل «بیش از» صیقل «برای نام ایشا ن مناسبت دارد اگرچه می توان ارتباطی بین این دو نام ایجاد کرد، و گفت که چون برای جلادادن از اشیاء الماس گونه استفاده می کنند لذا این دو با هم تفاوت چندانی ندارند. ولی قول اول بهتر است. در لغت» صقلیه «را نام جزیره ای در جنوب غربی ایتالیا می دانند (104) و شاید نام صیقل یا صقیل به علت انتساب نرجس به حوالی این مکان جغرافیایی باشد. در مجمع البحرین نیز نام مکانی ذکر شده که تا حدودی شباهت به این نام دارد (105)

گر بنا باشد نور فاطمه زهرا (علیه السلام) در پیشانی حضرت خدیجه (علیه السلام) هویدا باشد، نور یوسف زهرا چرا در پیشانی حضرت نرجس خاتون ساطع نباشد؟ در حالی که او نور یزدان و مهر فروزان است و به هنگام تولد نوری از او ساطع شده که همه اطراف و اکناف جهان را تا آفاق آسمان روشن نموده است !!(106)

10 - ورداس:

به معنای گلگون هم آمده است (107)

11 - نسیم:

که شیخ صدوق از آن یاد می کند (108)

در زیارت مرویه ی او به القاب الراضیه و المرضیه و الصدیقه و التقیه و الزکیه توصیف شده است و تمام عبارات آن زیارت دلالت واضح بر علو منزلت این بانوی عظما دارد. (109)

القاب نرجس خاتون (علیه السلام):

القاب آن بانوی بزرگوار ام محمد، ام القائم وام ولد بود ام محمد معروف ترین کنیه نرجس خاتون، مادر امام زمان علیه السلام است. (110).

علیا مخدره حکیمه خاتون هر وقت او را ندا می ظکرد به لقب» سیده «وی را مخاطب می ظساخت

سیده الاماء به معنای بانوی کنیزان، تعبیری است که در روایات از نرجس خاتون - مادر حضرت مهدی (علیه السلام) - شده است.

امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: نهمین فرزند برادرم حسین (علیه السلام)، پسر بانوی کنیزان است که خداوند عمر او را در دوران غیبتش طولانی گرداند. آن گاه با قدرت خود او را به صورت جوان چهل ساله ظاهر می نماید، تا دانسته شود که خداوند به هر چیزی قادر است. (111) درباره نام مبارک مادر امام زمان) عج الله (حدیث دیگری وجود دارد که مرحوم شیخ صدوق آن را از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند. جابر بن عبدالله از لوح و صحیفه حضرت فاطمه) سلام الله علیها (نام مادر حضرت را این گونه بیان می کند:

» أمّه جاریه اسمها نرجس «؛ مادر او کنیزی است که نامش نرجس است. با توجه به این روایت درمی یابیم که شایستگی و وارستگی این بانو به گونه ای است که نام او در صحیفه فاطمه) سلام الله علیها (آمده است. گفته شده است که نرجس کنیز نبوده و تبار و خانواده گرامی او مشخص است ولی چون در میان اسیران از روم به بغداد آمده بود و او را از برده فروشی خریداری کرده بودند او را کنیز و جاریه نامیدند و پس از تولد فرزندش» ام ولد «خوانده شد (112)

علت تعدد زیاد نامهای نرجس خاتون:

در مورد وجود نامهای متعدد کنیزان و بویژه نامهای زیبای این بانوی گرامی دو احتمال وجود دارد:

الف (صاحبان کنیزان برای خوشامد آنها از نامهای گلها استفاده کرده و در زمانهای مختلف آنان را با نامهای گوناگون صدا می زدند و یا اینکه چون هر کنیزی پس از خریداری متعلق به صاحب جدید خود می شد هر مولایی نامی بر وی می گذاشت و تعدد نامها به این دلیل است. لازم به ذکر است که در مورد نرجس خاتون، خرید و فروش تنها یک بار صورت گرفت و آن هم از سوی امام (علیه السلام) بوده است. از این رو قسمت اول این بحث، احتمال قوی تری است

ب (ازجمله دلایلی که سبب ذکر نام های متعدد برای ایشان است، اهتمام و توجه امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) به مسائل امنیتی و مخفی داشتن وجود ایشان و ولادت امام زمان (علیه السلام) از وی بوده است. امام (علیه السلام) که می دانست از طرف حکومت تحت تعقیب قرار خوهد گرفت و مدتی را در زندان خواهد بود، وجاسوسان بسیاری به خانه ایشان رفت وآمد خواهند داشت هر چند مدت برنامه ای مخصوص داشت و در یک طرح محتاطانه ذهن مقامات حکومتی و دولت مردان را مشوش و منحرف می ساخت تا آنان متوجه نشوند که بانوی گرامی که به زودی مادر مصلح و منجی کل عالم بشریت خواهد شد چه کسی و با چه نامی است. این طرح به گونه ای اجرا می گشت که طاغوتیان، ستمگران و مسئولان ظلم و جور حکومتی گمان می کردند آن نام ها به بانوان متعدد تعلق دارد و در حیرت مانده بودند که منجی موعود از کدامین بانو متولد خواهد شد، غافل از آن که این اسامی مختلف، همه از آن یک نفر میباشد. (113) لذا این بانو دارای نام های متعددی شد تا مقداری ذهن ها دچار اضطراب و تشویش شده و به اصطلاح رد گم شود.

وقتی اراده حق تعالی و مشیت قاهره خدای ذی الجلال به انجام امری تعلق بگیرد، همه ی اسباب آن را فراهم می آورد. بدان سان که حیرت همه ارباب درایت، و تعجب

همه ی صاحبان بصیرت پدید می آید. (114)

ج - اجتماع آن روز بندگان وکنیزانی را به عنوان اسارت از بلاد دوردست به چنگ می آورد که هیچگونه اطلاعی از زبان آنها هم حتی نداشت و از طرفی مولی وصاحب برده هرگونه تصرفی رادروی اعمال میکرد لذابرخود لازم نمی دید که نام معینی برای او انتخاب کند ویا شخصیت مشخصی رامعرفی کند تا مثلا درازذهان مورخین چهره واقعی او مشخص باشد علاوه براین برده ای هر وقت اسیر میشد از فهم زبان عربی عاجزوناتوان بود بطوریکه غالبا نمی توانست نام خود رابه عربی بگوید مولا وصاحبش هم اهمیت نمی داد که برای برده وکنیز خود نام معینی انتخاب کند همین اندازه برای او بس بود که به زبان عربی به هرلغتی که به زبانش آمد اوراصدابزند ازاینرو درآن اجتماع رسم بود که برای بردگان خود نامهای مختلفی ابداع میکردند.

البته این موضوع در مورد شخصیت بالای خاندان امام حسن (علیه السلام) صدق نمی کند زیرا آنها همواره با احترام با غلامان وکنیزان خود برخورد میکردند و برای آنها شخصیت قائل بودند از طرفی میدانیم که نرجس خاتون (س) برزبان عربی تسلط کامل داشتند و به خوبی میتوانستند صحبت کنند

البته یادآوری این نکته ضروری است که

الف - اختلاف در یک مسئله و تعدد در آن دلیل بر خرافه و بی پایه و اساس بودن آن مطلب نمی باشد. تعدد نام و لقب برای یک فرد نمی تواند دلیل بر عدم وجود و خرافه بودن او باشد. به عنوان مثال پیامبر گرامی اسلام هر چند نام شریفشان محمد (صلی الله علیه و آله) است چنانچه در قرآن می فرماید: و ما محمد إلا رسول) آل عمران، 144) ولی در جای دیگر از قرآن با لفظ» احمد «) صف، 6) از آن بزرگوار یاد شده است، چنانچه در روایات متعددی نیز از ایشان با لفظ» احمد «نام برده شده است. و یا در نزد اهل سنت یکی از نشانه های معروف ظهور» دجال «می باشد که در عین آنکه مورد قبول آنان بوده و در روایات و کتب صحاح از او سخن به میان آمده است ولی پیرامون او و چگونگی حرکت او اختلافهای فراوان وجود دارد. یکی از موارد اختلافی، اسم او است. در یک جا از او به ابن صائد یاد شده است (115) ودر جای دیگر ابن صیاد

(116) و در جای دیگر جساسه (117)

ب (اختلاف و تعدد در یک موضوع اگر بر اساس علت و هدفی بوده و قابل توجیه باشد، امری پذیرفته شده است. و حتی در مواردی که پیامها و نکته هایی در ضمن خود داشته باشد امر مطلوبی است. چنانچه تعدد لقب های یک فرد نشانه صفات و ویژگی های متعدد او می باشد.

خلاصه آنکه تعدد نامها باعث نمی شود وجود یک فرد زیر سؤال برده شده و نفی شودوهرکدام از نام های آن بانوی بزرگوار، بعدی از شخصیت والای او را بیان می کند.

به هر حال هیچ مانعی ندارد که یک زن با شخصیت، دارای نام های متعددی باشد و هرکدام از آن ها در مورد او به تناسب به کار رود.

در مورد نرجس خاتون، چه بساکه این نام های متعدد، بر اساس مصالح سیاسی و اجتماعی بوده که برای ما ناشناخته مانده است. (118»

بد نیست بدانیم از این بانودرکتابها باالقاب زیبایی یاد میشود من جمله بانوی هجرت، خاتون عشق، بانوی شکیبایی، عروس سامرا،، خاتون کنیزان، پرستوی عاشق،....

تحلیل در مورد اسارت نرجس خاتون:

عده ای به جریان اسارت نرجس خاتون به دیده تردید نگریسته و آن را غیر واقعی میدانند وعنوان میکنند که اولا در آن زمان جنگی میان مسلمانان ورومیان نبوده که شاهزاده ای بخواهد در آن به اسارت در بیایید عده ای هم با استناد به این مطالب همسر امام را یک دختر عرب از میان دختران یاران امام هادی میدانند ونام اورا مریم بن زید علویه میدانند مثلا

مستشرق» دونالدسون «، بعید می داند یکی از شاهزادگان روم دختر یشوع فرزند امپراتور روم همسر امام حسن عسکری باشد، او، معتقد است که این قصه از هر حیث برای تاکید بر پاکی اصل و نسب امام مهدی علیه السلام بافته شد، اما همین مستشرق بعید نمی داند شاهزاده رومی در میان اسیران جنگی، از جبهه امپراتوری بیزانس باشد که پس از فروش در بازار نخاسه، به عنوان کنیز به خانواده مسلمان والایی رفت. (119)

تردید چرا؟

مرجع فقید شیعه، مرحوم آیت الله میلانی پس از نقل گزارش نرجس خاتون به نکات ارزشمندی از متن گزارش اشاره نموده، می فرماید:

برخی از دشمنان اهل بیت در این مسائل ابراز تردید می کنند و می گویند: در ایام ولادت حضرت بقیه الله (علیه السلام) در میان مسلمانان و مشرکان جنگی روی نداده است. سپس سبب تشکیک و تردید آنان را دو چیز بیان می فرماید:

1. بی خبری آنان از تاریخ؛

2. دشمنی آنان با حق و حقیقت. (120).

لازم به ذکر است که پس از تثبیت حکومت اسلامی و گسترش نفوذ فرهنگ اسلامی در کشورهای همسایه، جنگ و گریزهای بسیاری بین روم شرقی و مسلمانان صورت گرفت که مورخان عرب و روم زوایای گوناگون آنها را ترسیم نموده اند. مسلمانان چند بار تا دروازه های قسطنطنیه پیش رفتند از طرف دیگر، روم نیز آرام نبود و دست به تجاوزات محدود و گاهی گسترده ای علیه مسلمانان می زد (121)

به گفته اصطخری، محل تلاقی و تجمع اعراب و رومیان، منطقی سرسبز » بدرولیه «بود که رودخانه زلالی در آن جریان داشت (122)

جنگ های متعدد و گاه خونینی در سال های 239 253 ه. ق بین سپاه روم و اسلام گزارش شده است که همراه با اسیران و کشته های فراوانی بودده است. این جنگ ها در دوران حکمرانی متوکل (232 248 ه. ق (، منتصر (6 ماه (، مستعین (248 252 ه. ق (و معتز (252 255 ه. ق (به صورت پراکنده ادامه داشت. (123) در این دوره» میخائیل سوم «امپراطور روم شرقی بود (124)

الف: جنگ

حضور نرجس در خانه اهل بیت دست کم از سال 253 ق. اثبات شده است، زیرا امام زمان (علیه السلام) در سال 255 ق. به دنیا آمد و با

تطبیق حوادث و رخدادهای دهه پنجاه و جنگ اعراب و روم، اسارت او به دست مسلمانان در همین سال ها بود.

در زمان حیات امام هادی وامام حسن عسکری (علیه السلام) جنگهای بین مسلمانان و رومیها

ص:441

در کتب تاریخی اسلام و غرب ذکر شده است که با توجه به آنها می توان به صحت خروج بانو نرجس از روم به سوی سامرا پی برد. از طرفی برای اثبات وجود جنگ میان رومیان ومسلمانان به راحتی میتوان از روی وقایعی که رخ میداده این ادعا را ثابت کرد

قلمرو بیزانس در زمان میخائیل سوم شبه جزیره بالکان، ایتالیا، آسیای صغیر و قسمتهائی از سوریه و مصر و لیبی بود.

بعد که با عربها درگیر شدند سوریه و مصر و لیبی را از آنها پس گرفتند، آسیای صغیر و شبه جزیره بالکان برای آنها باقی ماند (125).

1 - در نتیجه جنگهای اعراب و روم جزیره کرت که از جزایر مدیترانه است و در جنوب یونان واقع شده و متعلق به آن کشور است به تصرف مسلمانان در آمد. در اواخر سال 212 هجری سپاه اسلام با ده هزار نیروی سپاهی وارد این جزیره شده و آن را به صورت پایگاهی برای حملات خود به جزایر دیگر در آوردند و سپس بر جزیره سیسیل تسلط یافتند و در سال 829 مسلمانان موفق به تسخیر شهر » آموریوم «که مهد خاندان سلطنتی بود شدند. در» تاریخ تمدن «ذکر شده است که در سال 718 م نیروی دریایی بیزانس، عربها را از قسطنطنیه پس راند و در سال 961 م جزیره کرت را که به دست عربها افتاده بود تصرف کرد. (126)

2 - از مجموع گزارشات تاریخی چنین به دست می آید که در سال 241 ه. ق رومی ها به عین زربه حمله و ساکنان آن جا را اسیر کردند. در همین سال، اسیران دو طرف مبادله شدند. در سال 241 الی 242 ه. ق رومی ها به سرزمین های شمالی عراق حمله کردند و در» شمشاط «،» آمد «و» تفریق «10 هزار تن از مسلمانان را اسیر کردند و بعد به سرزمین های روم بازگشتند. مسلمانان به تعقیب آنان پرداختند.

امپراتور میخائیل سوم با دشواری فراوان خود را نجات داد. این حمله شدید، آغاز دوره ای از درگیری های طولانی میان دو طرف به حساب می آید. امیر عمر بن عبیدالله و امیر طرطوس در پاسخ به حمله رومی ها به شمال عراق، به سرزمین های روم حمله کردند. متوکل، خلیفه عباسی در سال 244 ه. ق سپاهی را به سوی روم اعزام کرد. این سپاه

دژهایی را که مهم ترین آنها دژ سمالو بود را فتح کرد.

اوضاع در مرزها همچنان ناآرام بود و طرفین به حملاتی علیه یکدیگر دست می زدند؛ تا این که مسلمانان به فرماندهی عمر بن عبدالله اقطع در سال 247 ه. ق شکستی سهمگین بر امپراتور روم وارد کردند و در پی آن به داخل سرزمین های روم راه یافتند و ثغرا ارمیناک را خراب و سامسون را فتح کردند. ورود نیروهای اسلام به این بنادر، تهدید جدی بر ضد امپراتوری روم به حساب می آمد. امپراتور روم به این تجاوز واکنش نشان داد و سپاهی عظیم بالغ بر 50000 نفر جنگجو به فرماندهی بتروناس برای جنگ با مسلمانان ارسال کرد. دو سپاه در محلی به نام بوزون، بین دریاچه تاتا و رودخانه هالیس، با هم نبرد کردند. در این جنگ، عمر بن عبیدالله کشته شد. علی بن یحیی ارمنی در سال بعد در جنگی که برای انتقام گرفتن از قتل عمر رخ داده بود، کشته شد. کشته شدن این دو فرمانده، تأثیر بسیاری بر بیداری روحیه جهاد در مسلمانان داشت؛ به طوری که مردم بغداد و سامرا در مساجد و گذرگاه ها فریادهای جهاد و آماده باش سر دادند.

پس از پیروزی رومی ها، مناطق مرزی دستخوش تغییرات بسیاری شد و مسلمانان توانستند دژهای دیگری را تصرف نمای د و به داخل کبادوکیا در شرق رودخانه هالیس نفوذ کنند. این درگیری ها به صورت متناوب در سال های بعدی هم ادامه داشت.

3 - در سال 248 ه. ق جنگ سختی بین مسلمانان و رومیان به وقوع پیوست. ابن اثیر درباره حوادث این سال می نویسد:

و فیها غزا الصائقه و صیف، و کان مقیماً بالثغر المثاحی حتی ورد علیه موت المنتصر ثم دخل بلاد الروم فافتح حصناً یقال له) فرود به ((127)

در این سال،» المنتصر «خلیفه عباسی لشکر عظیمی را که اکثر آنان از ترکان بودند، به سوی بلاد روم اعزام کرد. این جنگ برای خارج کردن قوای روم از سرزمین های اسلامی که در سال 223 ه. ق در جنگ عموریه به دست آورده بودند، صورت گرفت.

فازیلیف، مورخ مشهور روسی، می نویسد: در سال 248 ه. ق سردار مسلمانان با

رومیان پیکار کرد. بسیاری از اشراف و بزرگان روم را اسیر کرد. (128)

4 - فازیلف روسی در کتاب تاریخ العرب و الروم (129) در طی حوادث سال 241 هجری میان مسلمانان به سرکردگی عمر بن عبدالله قطع و جعفر بن علی سائقه با قوای روم جنگی روی داد که شخص قیصر نیز در آن جنگ شرکت داشت.

و از هر طرف جمع کثیری به قتل رسانیدند و بعد از آن به سوی ثغور جوریه حمله کردند و اموال و ناموس مردم را به غارت بردند. (130) وی همچنین مینویسد

: در سال 247 الی 248 بلکا جور سردار مسلمین با رومیان جنگید و طی آن بسیاری از اشراف روم اسیر شدند. (131) در این سال، در جنگی دیگر، علی بن امِنی، یکی دیگر از فرمانده هان مسلمانان، به قتل رسید.

5 - تاریخ نگارانی مثل ابن اثیر و طبری از جنگهای پراکنده ای بین اسلام و روم از سال 220 تا 253 ه. ق خبر می دهند که در خلال این جنگها از هر دو طرف عده ای اسیر شده اند. (132)

بنا بر آنچه در» الکامل فی التاریخ «ابن اثیر آمده است در جریان جنگی بسیار سخت که در سال 253 بین سلیمان بن عمران الاذی و عنتره درگرفت و افراد زیادی کشته و اسیر شدند. در این جنگ، پیروزی با سلیمان بود و از بزرگان هم بیش از 100 نفر اسیر شدند. و برخی از شاهزادگان و بزرگان در آن به اسارت مسلمانان در آمدند؛ نرجس به جمع اسیران پیوسته و به عنوان کنیز در معرض فروش قرار می گیرد. (133)

6 - طبری درباره حوادث سال 241 ه. ق می نویسد:

و فیها اغارت الروم علی عین زربه، فأسرت من کان بها من الزط مع نسائهم و ذراریَّهم و جوامیسهم و بقرهم... و فیها کان الفداء بین المسلمین و روم.

در این سال، رومی ها به» عین زربه «حمله کرده، همه ساکنانش را اسیر کردند و اموالشان را به غارت بردند

وی درباره حوادث سال 242 ه. ق می نویسد:

و فیها خرجت الرّوم من ناحیه شِمشاط بعد خروج علی بن یحیی الارمنی من الصائقه حتی قاربوا آمد... و اسروا نحواً من عشره آلاف انسان.

در این سال، رومی ها به» شمشاط «) سرزمین های شمالی عراق (حمله کردند.

آنان با هجوم به» شمشاط «،» آمد «و» تفریق «، 10000 تن از مسلمانان را اسیر کردند.

نیز درباره حوادث سال 244 ه. ق می نویسد:

و فیها وجه المتوکل بغا من دمشق لغز و الروم فی شهر ابیع الاخر، فغزا الصائفه، فافتح صُمُله و...

در این سال، متوکل بغارا از دمشق به جنگ روم فرستاد. وی در ماه ربیع الاخر با رومیان وارد جنگ شد و صلمه را فتح کرد.

7 - مروج الذهب و تاریخ طبری (134) درباره ی جد نرجس خاتون معتقدند که او یا توفیل، پادشاه روم در زمان معتصم عباسی است که در زمان پادشاهی وی » عموریه «فتح شد، یا میخائیل بن توفیل) میخائیل سوم (بوده است که بنابر نقل عمر بن جریر طبری، در وقایع سال 223، جنگی بین او و معتصم واقع شد و تا سال 245 یعنی معاصر متوکل عباسی هنوز به عنوان امپراتور روم ذکر شده است وجنگهایی بین او ومسلمانان رخ میداده است. (135)

این مطلب، هم تأییدی است بر ملیت ایشان و هم تأییدی بر وقوع جنگ در سال ظهای مورد نظر.

8 - کلینی در کتاب خود عنوان میکند پس از سال 242 جنگهای عمده ای بین عباسیان و رومیان وجود داشته (136)

9 - در کتب تاریخی معتبر، جنگ های گوناگون بین ایران و روم بیان شده است و از آن میان، می توان به حنگ هایی اشاره کرد که امکان اسارت

ملیکا نوه ی امپراتور روم در آن ها قابل پذیرش است. مسعودی درکتاب معتبر خود مروج الذهب می نویسد: امام

ص:445

هادی (علیه السلام) پدر امام حسن عسکری (علیه السلام) در سال 235 قمری از سوی متوکل عباسی از مدینه به سامرا احضار گردید و به طور اجباری درآن مکان اقامت گزید. ولادت با سعادت امام حسن عسکری (علیه السلام) در سال 232 قمری در مدینه منوره بود و از همان سال ظها ج چنان که در تواریخ اسلامی و خارجی می نویسند - جنگ های میان سپاه اسلام و روم شرقی یا شهر بیزانس) ترکیه فعلی (و روم غربی) ایتالیای امروزی (و متصرفات آن به وقوع پیوسته است؛ از جمله به طوری که در الکامل ابن اثیر و منابع دیگر تاریخی نوشته ظاند، در سال های 240، 244، 248، 249 و 253 هجری، جنگ هایی بین قوای اسلام و روم شرقی درگرفته و در خلال آن ها اسیرانی از طرفین مبادله شده است. (137)

10 - یاقوت می نویسد:

در واقعه» یرموک «قیصر روم تا انطاکیه آمده بود که جنگ را از نزدیک رهبری کند. هنگامی که مطلع شد رومیان شکست خورده اند، انطاکیه را به قصد قسطنطنیه ترک کرد.

قیصر به هنگام ترک انطاکیه خطاب به تپه های سوریه گفت:» ای سوریه ! خداحافظ، دیگر امید ندارم که به سوی تو بازگردم «. (138)

11 - شکیب ارسلان در گزارش ارزشمند خود می نویسد:

به سال 244 ق. سپاه اسلام به فرماندهی عباس بن فضل از راه دریا با رومیان جنگیدند، چهل کشتی جنگی رومیان برای مقابله با سپاه اسلام وارد معرکه شد.

پیکار سختی درگرفت. رومیان شکست خوردند و مسلمانان ده کشتی را با سرنشینان آن ها از آنان به غنیمت بردند.

سپس عباس به جنگ» قیصر «رفت، در آنجا مردی را اسیر کرد. او نقطه ای از حصار شهر را به عباس نشان داد.

عباس از همان نقطه به شهر رخنه کرد و وارد نبرد شد. مردم شهر درهای شهر را

گشودند و تسلیم سپاه اسلامی شدند و غنایم فراوانی نصیب مسلمانان گردید.

متعاقب آن پادشاه قسطنطنیه سیصد کشتی جنگی پر از سرباز به جنگ مسلمانان فرستاد، همین که به» سرقسوسه «رسیدند، عباس با سپاهیانش به جنگ آن ها رفت و رومیان را شکست داد، و یکصد کشتی را از آن ها به غنیمت گرفت. (139)

هنگامی که هرقل پیشرفت سریع مسلمانان را مشاهده کرد خطاب به رومیان گفت: ای سپاه روم مطمئن باشید که مسلمانان به شهرهایی که فتح کرده اند بسنده نمی کنند، تا آخرین شهر شما را فتح کنند، زنان و کودکان شما را اسیر بگیرند و شاهزادگان شما را برده خود سازند. بیایید از حریم خود و امپراتور خویش دفاع کنید. (140)

12 - شیخ کامل سلیمان در یوم الخلاص می ظنویسد:» مادر امام عصر، نرجس دختر یشوعا بن قیصر روم می باشد که از نسل شمعون وصی حضرت عیسی (علیه السلام) است. نرجس به صورت ناشناس با لشکریان پدرش، برای مداوای مجروحین جنگ، همراه شد و این جنگ در جنوب شرقی اروپا با مسلمین اتفاق افتاد. شاهزاده به اسارت گرفته شد ولی احدی مطّلع نشد که او دختر قیصر روم است. «(141)

آیت الله میلانی در کتاب قادتنا نیز مطلب فوق را با مختصر تفاوتی ذکر می کند و می گوید: احتمال می رود این اسرا در سال 252 هجری به بغداد رسیده باشند وامام هادی (علیه السلام) شاهزاده» نرجس «را در همان سال یا سال بعد به عقد امام حسن عسکری (علیه السلام) درآورده باشد و امام زمان (علیه السلام) در سال 255 هجری متولد شده باشد (142)

ب: مبادله اسراء:

همانطورکه دیدیم در عهد امپراتوری میخاییل سوم در میان سپاهیان اسلام و روم جنگ های شدیدی روی داد و اسیران بی شماری از طرفین به دست یکدیگر افتاد

از طرفی مطالبی در برخی کتب ذکر شده که غیر مستقیم کاملا گویای همین مطلب است حتی برخی از آنها کاملا با گفته های نرجس خاتون) آزاد

کردن اسرابه دست

ص:447

پدربزرگش (همخوانی دارد

1 - در عاشورای 231 ق.) برابر با سپتامبر 845 م. (اسیران جنگی میان مسلمانان و رومیان مبادله شد.

تعداد اسیران مسلمان را که در آن روز بازخرید کردند 4460 نفر نوشته اند. (143) و در این زمان بود که نواحی» آدانا «به دست مسلمانان فتح شد (144).

2 - مسعودی به هنگام بررسی مبادله و بازخرید اسرای جنگی در میان مسلمانان و رومیان می نویسد:

سومین بازخرید اسیران در خلافت الواثق بالله درمحرم 231 ق. بود، که امپراتور در آن زمان» میخاییل بن تئوفیل بود، و سرپرست این بازخرید از طرف خلیفه، خاقان غلام ترک خلیفه بود. در این تاریخ 4362 نفر اسیر مسلمان در ظرف ده روز بازخرید شدند. (145) سپس می نویسد:

چهارمین بازخرید اسیران در زمان متوکل، در شوال 241 ق. بود، و سرپرست این بازخرید از طرف خلیفه» شنیف «بود. در این تاریخ 2200 نفر اسیر بازخرید شدند. (146)

3 - یعقوبی مقدم مورخان اسلامی نیز گزارش کوتاهی از مبادله و بازخرید اسیران در عهد متوکل در تاریخ ارزشمند خود آورده است. (147)

4 - طبری در حوادث 241 ق. می نویسد:

تئودوره، مادر میخاییل و امپراتور روم، شخصی را به نام» جرجیس بن فرنافس « برای بازخرید اسیران رومی به نزد متوکل فرستاد. تعداد اسیران رومی در دست مسلمانان در حدود 20000 نفر بودند.

پس از شرح مبسوطی ادامه می دهد:

این مبادله و بازخرید اسیران در روز 12 شوال 241 ق. انجام پذیرفت. و تعداد

اسیران مسلمان 758 نفر بود، که 125 نفر آنان را زنان تشکیل می دادند. (148)

5 - درکتاب تاریخ الخلفاء آمده: به هنگام فتح» عموریه «رومیان 30000 نفر کشته دادند و 30000 نفرشان به اسارت رفت. (149).

6 - مسعودی در ضمن شرح حال» میخاییل بن تئوفیل «می نویسد:

شخصی به نام» ابن بقراط «از شاهزادگان پیشین از اهل» عموریه «در امپراتوری میخاییل با وی به منازعه پرداخت، میخاییل در برابر او صف آرایی کرد و همه زندانی های مسلمان را برای نبرد با او از زندان آزاد کرد با ساز و برگ نظامی آن ها را مجهز کرده و به نبرد ابن بقراط فرستاد. بدین وسیله بر او پیروز شد. (150)

7 - طبری نیز در حوادث سل 241 ه. ق می نویسد در این سال بین مسلمانان و رومیان تبادل اسرا صورت گرفت. تعداد اسرای مبادله شده مسلمانان را 1748 نفر زن ذکر کرده اند. (151)

8 - طبری در حوادث سل 245 ه. ق می نویسد: و بعث مَلِک الروم فیها بأسری من المسلمین...

در این سال، حدود 77 نفر از اسیران مسلمانان با رومیان مبادله شدند. (152)

9 - در تاریخ طبری، در حوادث سال 246 آمده است: نصر بن الازهر شیعی،) فرستاده متوکل به روم برای پرداخت فدیه به منظور آزاد کردن اسیران (می گوید:

» وقتی به قسطنطنیه رسیدم، با همان لباس و شمشیر و خنجر و کلاهی که داشتم، به سرای قیصر میخائیل رفتم. بین من و دایی قیصر که سرپرست وی بود، مناظره ای در گرفت «با توجه به این مطلب میفهمیم جنگهایی بین رومیان ومسلمانان بوده که شخصی از طرف اعراب به نمایندگی آمده تااسراء راآزاد کند (153)

قابل ذکر است که مورخان اکثرا اعتقاد دارند نرجس خاتون یا در جریان جنگ 248 ه. ق که خود قیصر نیز در آن حضور داشته اسیر شده ویا در سال 253 ه. ق در جنگ بزرگی که روی داد به اسارت در آمده است. الله اعلم

پس به طورخلاصه از مجموع گزارشات تاریخی چنین به دست می آید که در سال 241 ه. ق رومی ها به عین زربه حمله و ساکنان آن جا را اسیر کردند. در همین سال، اسیران دو طرف مبادله شدند. در سال 242 ه. ق رومی ها به سرزمین های شمالی عراق حمله کردند و در» شمشاط «،» آمد «و» تفریق «10 هزار تن از مسلمانان را اسیر کردند و بعد به سرزمین های روم بازگشتند. مسلمانان به تعقیب آنان پرداختند. امپراتور میخائیل سوم با دشواری فراوان خود را نجات داد. این حمله شدید، آغاز دوره ای از درگیری های طولانی میان دو طرف به حساب می آید. امیر عمر بن عبیدالله و امیر طرطوس در پاسخ به حمله رومی ها به شمال عراق، به سرزمین های روم حمله کردند. متوکل، خلیفه عباسی در سال 244 ه. ق سپاهی را به سوی روم اعزام کرد. این سپاه دژهایی را که مهم ترین آنها دژ سمالو بود را فتح کرد.

اوضاع در مرزها همچنان ناآرام بود و طرفین به حملاتی علیه یکدیگر دست می زدند؛ تا این که مسلمانان به فرماندهی عمر بن عبدالله اقطع در سال 247 ه. ق شکستی سهمگین بر امپراتور روم وارد کردند و در پی آن به داخل سرزمین های روم راه یافتند و ثغراو ارمیناک را خراب و سامسون را فتح کردند. ورود نیروهای اسلام به این بنادر، تهدید جدی بر ضد امپراتوری روم به حساب می آمد. امپراتور روم به این تجاوز واکنش نشان داد و سپاهی عظیم بالغ بر 50000 نفر جنگجو به فرماندهی بتروناس برای جنگ با مسلمانان ارسال کرد. دو سپاه در محلی به نام بوزون، بین دریاچه تاتا و رودخانه هالیس، با هم نبرد کردند. در این جنگ، عمر بن عبیدالله کشته شد. علی بن یحیی ارمنی در سال بعد در جنگی که برای انتقام گرفتن از قتل عمر رخ داده بود، کشته شد. کشته شدن این دو فرمانده، تأثیر بسیاری بر بیداری روحیه جهاد در مسلمانان داشت؛ به طوری که مردم بغداد و سامرا در مساجد و گذرگاه ها فریادهای جهاد و آماده

باش سر دادند (154)

پس از پیروزی رومی ها، مناطق مرزی دستخوش تغییرات بسیاری شد و مسلمانان توانستند دژهای دیگری را تصرف نمایند و به داخل کبادوکیا در شرق رودخانه هالیس نفوذ کنند. این درگیری ها به صورت متناوب در سال های بعدی هم ادامه داشت. (155)

نرجس خاتون چگونه به اسارت درآمداصلا یک زن درمیان ارتش چه میخواهد ؟ آیا کسی اوراشناخت؟

همانطور که قبلا ذکرکردیم نرجس خاتون دررویای صادقه دردیداری با امام حسن عسکری (علیه السلام) مطلع میشود که بزودی جنگ سختی میان مسلمانان وروميان درمیگیرد که شخص قیصر هم درآن حضوردارد وروميان دراین جنگ شکست میخورند....

جناب نرجس خاتون به صورت ناشناس درمیان زنهای پرستارکه برای پانسمان و معالجه مجروحین همراه سپاه حرکت می کردند. همراه لشکرپدرش به راه افتاده بود) البته بنابه گفته خودنرجس خاتون ایشان درلباس مبدل ازراهی که امام حسن عسکری به ایشان گفته بودند وارد ارتش میشود (. این لشکرکه برای جنگ باسپاه اسلام رهسپارجنوب شرقی اروپابودند بجنگ آوران اسلام روبروشده. شکست خوردند وهمه پرستاران به دست مسلمان اسیرشدند. مسلما درتمامی اعصار وکشورها درتمامی جنگها عده ای برای مداوای زخمی هاو همچنین امورآشپزی وغیره... به کار گرفته میشدند که دراکثر مواقع زنهایی به طور داوطلب به استخدام درمی آمدند این موضوع آنقدر واضح است که نیازی به توضیح آن نمی بینم . ازطرفی چه کسی میتواند به دختری کهنه پوش درمیان هزاران نفرارتشی وغیره...

درآن زمان شک کند که اوشاهزاده است واصلا برای چه اینگونه درمیان کنیزان وپرستاران است وچه میخواهد.... مطمئنا درآن زمان این موضوع به هیچ عقل سلیمی رخنه نکرده... از طرفی نرجس خاتون باعقل ودرایتی که داشت مطمئنا خود رادرمعرض دید کسانی که احتمال میرفت او رابشناسند ورازش برملاشود قرارنداده است حتی به گفته خود ایشان به بشر، تنها کسی که تاآن لحظه راز اورا دانسته خود بشر است که آنهم توسط خود نرجس خاتون عنوان شده

چرا کسی سراغ نرجس خاتون را از طرف امپراتوری روم نگرفت وآیا گزارشی از

ص:451

مفقود شدن یک شاهزاده در تاریخ روم هست؟ چراکسی به اودر سامراء شک نکرد؟

اولا امام هادی علیه السلام برای فرزندش دختری راانتخاب کرد که دایه ای نداشته باشد که بعدابخواهد دردسرساز باشد

ما درتاریخ میخوانیم در بین سالهای (248 الی 253) کودتای» باسیلیوس مقدونی «با تلاشی سرنوشت ساز و انقلابی در روم پیش آمد باسیلیوس مقدونی، قیصربارداس وتعدادی از شاهزاده گان را می کشد، سپس میخائیل سوم را به قتل می رساند و خود را امپراتور جدید اعلام می کند وتمامی بازماندگان را قتل عام میکند و به حکومت خاندان عموریه پایان می دهد. آن گونه که در تاریخ ثبت است، باسیلیوس، شخصی بی سواد و خشن و خون آشام بود.

لازم به ذکر است که هنگامی که کودتای نظامی درروم شروع شد، باسیلیوس مقدونی تعداد بیشماری ازشاهزاده هارا به قتل رساند برای آنکه به تاج وتخت برسد ازاین رو درسالهای کودتا بسیاری ازشاهزادگان فرارکردند تاجانشان رانجات دهند. درآن شرایط بحرانی جنگ ها وکشته شدن وفراری شدن شاهزادگان وبالاخره کشته شدن بارداس و میخاییل سوم، چه کسی به دنبال شاهزاده ملیکا میگردد در آن زمان اگر شاهزاده ای ناپدید میشد میپنداشتند که به طور پنهانی فرار کرده وجان خود را نجات داده است... اصلا چه کسی اطلاع داشته که اوبه کجارفته تابخواهد سراغی از اوبگیرد در آن اوضاع طبیعتا هرکس بدنبال منافع وحفظ جان خود بوده است

از طرفی نرجس خاتون که درکاخ امپراطوری تربیت یافته بود. تحت رعایت پدرپدربزرگش چندین زبان یادگرفته بود. که یکی ازآنهاعربی بود وچون زبان عربی دراثرفتوحات اسلامی دراروپا ارزش والائی داشت. نرجس خاتون آنرامممارست کرده، خوب یادگرفته بودوبه خوبی می توانست به زبان عربی تکلم کند. از این لحاظ هم کسی به اودرسامراء شک نمیکرد وچون ازدواج وزندگی وی بسیارپنهانی بودونامی عربی داشت اندک افرادی اورامیشناختند وحتی بعضی به دلیل فصاحت زبان عربی اوگمان میکردند وی دختری عرب است ویکی از کنیزان امام حسن عسکری (علیه السلام) میباشد وچون وی در ابتدا درخانه حکیمه خاتون پرورش یافت عده ای هم گمان میکردند وی

کنیز حکیمه خاتون است که اورا به امام حسن عسکری (علیه السلام) از روی ارادت وعلاقه بخشیده است....

بالاتراز همه این صحبتها خدا خواست ملیکا یا نرجس، مادر مصلح جهان شود... خداوند از وی مردی را که نرجس بدو رغبت و میلی نداشت، راند و شوهری دیگر در زمان دیگر تقدیر وی کرد. خدا می خواست در حوادث کودتای نظامی که قربانیان آن، خاندان حاکمه عموریه بودند، وی از کشتن نجات یابد و در سفری هیجان آور به بغداد، و سپس به سامرا برسد. مسلمااگر نرجس خاتون به اسارت درنمی آمد حتمابه دست عاملین بارداس خونخوارهمانند دیگرشاهزادگان وپدربزرگش کشته میشد خداوند وی رانجات داد چون پاک بود ولیاقت همجواری با امامان راداشت

سن نرجس خاتون وامام حسن عسکری درهنگام ازدواج:

برخی روایات اشاره دارد نرجس خاتون در سال 248 وارد سامراءشده وبعضی ازروایاتی که به این موضوع اشاره دارد، می گوید، امام هادی کمی پس از پایان جنگ محلی بغداد) سال 252-251) دست به این اقدام زد. که احتمالا، اقدام حضرت، میان سال های 254-253 هجری است؛ یعنی، هنگامی که بغداد فعالیت عادی اش را پس از جنگ خانمان برانداز داخلی، از سرگرفت

برخی از کتب تاریخی شیعه سن نرجس را هنگام ازدواج سیزده سال ذکر کرده اند ولی این مطلب با مستندات تاریخی غرب سازگاری ندارد زیرا مورخین تاریخ روم در مورد وقایع سال 700 میلادی به بعد می نویسند:

» کلیسا ازدواج دخترانی را که کمتر از پانزده سال داشتند ممنوع کرد. (156«)

اماخودنرجس خاتون سن ازدواجش با برادرزاده امپراتور را 13 سال ذکرمیکند

پس باتوجه به این سخنان دواحتمال وجود دارد

اولا: با توجه به اینکه خانواده نرجس به علت انتساب به شمعون صفا از خانواده های مذهبی روم بوده و تاریخ نگاران از خصوصیات آن زمان» پاپیگری قیصری «را ذکر

کرده اند می توان گفت این قانون در مورد دختر کلیسا به یقین اجرا شده و مراسم ازدواج او با پسرعم های روم حمله کردند. متوکل، خلیفه عباسی در سال 244 ه. ق سپاهی را به سوی روم اعزام کرد. این سپاه دژهایی را که مهموهایش در کمتر از پانزده سالگی برگزار نشده است.

ازطرفی درست است که نرجس خاتون خود به بشربن سلیمان میگوید هنگامی که 13 سال داشتم پدربزرگم تصمیم گرفت من رابه عقد برادرزاده اش درآورد امامکن است فقط تصمیم آن گرفته شده باشد ومراسم ازدواج باتوجه به آیین مذهبی که قبلا از ابن اثیر و طبری ذکر کردیم وقتی برگزارشده که نرجس 15 ساله بوده.

دوما: احتمال دارد امپراتور قوانین رابه واسطه قدرتش نقض کرده باشد که احتمالش ضعیف است و سن ازدواج او رادرآن زمان 13 سال فرض کنیم به گفته خود نرجس خاتون مدتی راپس از آن بیمار بوده وبعد به واسطه خوابهایش مسلمان شده وبعداز آن مدتی زیاد امام حسن عسکری هرشب به خوابش می آمده پس میتوانیم نتیجه بگیریم که لااقل نرجس خاتون چندین ماه پس از بهم خوردن ازدواجش به اسارت درآمده وباتوجه به زمان تقسیم بندی اسراوهمچنین فاصله زیاد روم وبغداد آوردن اسرابه بغداد باتوجه به امکانات محدود آن زمان مقداری طول کشیده پس میتوانیم بگوییم بادرنظرگرفتن موارد بالا حداقل نرجس خاتون هنگام ورود به بغداد 15 سال داشته اند) الله اعلم (

از طرفی وقتی نرجس به سامراوارد میشود با آیین اسلام آشنایی اندکی دارد وامام هادی (علیه السلام) اورابه خانه حکیمه خاتون

میفرستد تاآیین اسلام رابه طور کامل فراگیرد میتوان گفت که نرجس خاتون حداقل چندسالی رادرخانه حکیمه میماند

زیرا:

دربعضی کتب میخوانیم نرجس کنیزحکیمه خاتون بوده وحتی درخانه ایشان به دنیا آمده شایددلیل اشتباه این مورخان همین حضور زیاد وپنهانی نرجس خاتون درخانه حکیمه باشدوبه خطر اینکه کسی به اوشک نکندوجانش به خطرنیفتد به مردم گفته

ص:454

میشده اوکنیز حکیمه است

اکنون با توجه به نقلهای گوناگون مورخان در مورد اسارت بانو نرجس، دو احتمال می تواند وجود داشته باشد:

الف - نازیلیف مورخ شهیر روسی می نویسد: در سال 228 ه. ق سردار مسلمانان با رومیان پیکار کرد و طی آن بسیاری از اشراف و بزرگان روم به اسارت رسیدند. (157»

نرجس در این جنگ به فرمان امام حسن عسکری (علیه السلام) در عالم رویا خود را به جمع کنیزان ملحق

کرده و به بغداد می رود. اگر چنین باشد این موضوع در حالی صورت می گیرد که امام عسکری (علیه السلام) 16 سال بیشتر ندارد و نرجس نیز بنا بر آنچه گفته شد کمتر از 15 سال ندارد. اگر ازدواج این دو بزرگوار بنا بر

آنچه بیان شد در سال 253 و یا اوایل 252 باشد، پاک بانوی سامرا در حدود 7 یا 8 سال نزد حکیمه خاتون به تعلیم فرایض دینی مشغول بوده و سپس به همسری امام عسکری (علیه السلام) در آمد. در این صورت امام حسن عسکری درهنگام ازدواج 22 ساله ونرجس خاتون 19 الی 20 ساله بوده اند

ب - بنا بر آنچه در الکامل فی التاریخ ابن اثیر آمده است در جریان جنگی که در سال 253 رخ داد و برخی از شاهزادگان و بزرگان در آن به اسارت مسلمانان در آمدند؛ نرجس به جمع اسیران پیوسته و به

عنوان کنیز در معرض فروش قرار می گیرد. (158) امام حسن عسکری درآن زمان 19 الی 20 ساله بوده اند

در این صورت با توجه به اینکه امام زمان (علیه السلام) در سال 255 به دنیا آمدند و حداقل یک سال و اندی فاصله وصلت این دو بزرگوار و تولد فرزندشان می تواند باشد) چون در زمان امام هادی (علیه السلام) عقد

خوانده شد و امام زمان پس از شهادت ایشان به دنیا

آمد (نتیجه می گیریم که نرجس در سال 253 ه. ق وارد سامرا می گردد
در جریان جنگ اعراب و روم. و در مدت کوتاهی مثلا دو یا سه ماه در خانه

ص:455

حکیمه خاتون به تعلیم فرایض می پردازد و در اواخر سال 253 و یا اوایل 252 با امام عسکری (علیه السلام) ازدواج می کند. وامام حسن عسکری در آن زمان 22 ساله بوده اند ونرجس خاتون درهنگام ازدواج باتوچه به مطالب فوق احتمالا 15 ساله ویا 16 ساله بوده اند) الله اعلم (

ج - عده ای از مورخان عنوان میکنند احکام و مقررات کلیسای روم شرقی با روم غربی فرق دارد. به عبارت دیگر، کلیسای ارتودکس با کاتولیک فرق می کند و ممنوع بودن ازدواج دختر قبل از 15 سالگی مربوط به روم غربی و کلیسای کاتولیک است.

و قانون کلیسا فقط در امپراتوری روم غربی اجرا میشده واحتمال دارد که این قانون در امپراتوری روم شرقی اجرا نمیشده است

پس نتیجه میگیرند نرجس هنگامی که وارد سامراشده 13 ساله بوده وهنگام ازدواج 14 ساله وهنگام زایمان 15 ساله بوده است همانند ابن اثیردر الکامل فی التاریخ.....

د - محقق معاصر، سید محمد صدر، می گوید: احتمال دارد نرجس در جنگی که در سال 249 ه. ق میان مسلمانان و رومیان رخ داده، اسیر شده و تا سال 254 ه. ق در دست ارباب خود بوده و در آن سال او را به فرستاده امام هادی فروخته باشد. این احتمال با روایت صدوق که نشانگر عشق و علاقه نرجس به این وصلت و قول و قرارهای او با امام هادی در عالم خواب سازگاری ندارد. علاوه بر آن، از نظر عرض بعید به نظر می رسد کسی که شغلش برده فروشی باشد کنیزی را 5 یا 6 سال نزد خود نگاه دارد. (159) الله اعلم

چرا باید حاکمان عباسی درجستجوی همسرامام حسن عسکری باشند؟ وبخواهند اورا ازبین ببرند درحالی که درتاریخ میخوانیم امام حسن عسکری (علیه السلام) روابط بسیار بادربار داشته است وحتی دربسیاری از مراسم دربار عباسی شرکت میکرده است ومورد احترام بوده است؟

ازطرفی ضمن اینکه اگر حکومت عباسی میخواست امام زمان را بکشد، براحتی امام عسکری و نرجس را میکشد و دیگر نیازی نبود که بخواهد بدنبال فرزند آنها باشد.؟

به این دسته از عزیزان توصیه میکنم که حتما زندگینامه امام هادی (علیه السلام) و امام حسن

ص:456

عسکری (علیه السلام) رامطالعه کنند تا جواب سئوال خود رابیابند

به هرحال برای پاسخ به این سئوال باید موضوع از چند زاویه مورد بررسی قرار گیرد

1 - اوضاع واحوال سیاسی سامراء در زمان امام حسن عسکری

2 - هدف عباسیان ازشناسایی همسر امام حسن عسکری (علیه السلام)

3 - رویه وسیاست برخورد امام حسن عسکری باطاغوتیان

4 - تدابیر امام حسن عسکری برای ایجاد مقدمات ظهور واز همه مهمتر حفظ جان امام زمان (علیه السلام)

حال به طور اختصار هریک رامورد بررسی قرار میدهیم:

1 - اوضاع واحوال سیاسی سامراء در زمان امام حسن عسکری:

اوضاع و احوال برهمه ائمه سخت بود اما دوره بعضی از ائمه با سختی بیشتر و بعضی با سختی کمتر همراه بود به طوری که دوره امام حسن عسکری (علیه السلام) جزء سخت ترین دوره ها بود بنی عباس، که پس از بنی امیه با زور و تزویر به حکومت دست یافتند، برای مردم چیزی جز وحشت، اختناق و ستم به ارمغان نیاوردند. آنها جنگیدند، غارت کردند و مردم را در بیچارگی، فقر و اندوه فروبردند

بنی عباس به مبانی دین تظاهر میکردند و ظاهرا اقرار به خدا و رسول او وقرآن و قیامت و حساب و سایر اعتقادات دینی مینمودند و به حق ائمه (علیه السلام) هم معرفت داشتند و حتی خود بارها در بین خاص و عام اعترافاتی هم دایر بر فضل ائمه (علیه السلام) نسبت به خودشان کرده اند اما فقط برای ریاست،. فرزندان عباس در پی آن بودند که با رنگ دین به نظام سیاسی خویش تقدس بخشند، اما تفکر اهل بیت سدی استوار در برابر هواهای نفسانی شان پدیدآورده بود.

طبعا اگر از نظر خلفا نگاه کنیم آنها شیعه را به عنوان اقلیتی مزاحم که همواره برای حکومت آنان خطری به شمار میرفت نگاه میکردند و به پیشوایان شیعه همواره به عنوان یک رقیب و یک خطر جدی و یک دشمن

می نگریستند و دائما مراقب ائمه (علیه السلام) و شیعیان و اصحاب خاص آنها و حرکات اجتماعی شیعیان و مبارزات آنها بودند تا مبادا

ص:457

که به وسیله آنها غافلگیر شده و حکومت خود را از دست بدهند

ترس خلفا از امام حسن عسکری (علیه السلام) به قدری بود که علاوه برگماردن جاسوس ومراقب بودن رفت و آمد های شیعیان با امام، اشخاصی زود باور و ذهن بین را داشتند که اگر به آنها خبر میداد امام به این طرف و آن طرف نامه نوشته و مردم را به سوی خود میخواند و دارد اسلحه و پول جمع آوری میکند و قصد خروج دارد فورا باور میکردند و آن شخص را تشویق میکردند که برای خلیفه خیر خواهی کرده و آنگاه مامور میفرستادند و امام (علیه السلام) را احضار کرده و خانه اش را تفتیش میکردند و البته نامه و اسلحه و پول مورد بحث را پیدا نمی کردند و از امام معذرت خواهی کرده و با احترام وارد خانه اش میکردند این موضوعی است که بارها اتفاق می افتاد.

زندگی سیاسی در عصر امام بسیار زشت و تاریک بود ترس و بیم سایه گسترده بود ظلم و جور همه جارا فراگرفته بود و آشوبها فراگیر شده بود وشورشهای داخلی برخاسته از عدم استقرار سیاسی همه جا به چشم میخورد در تمام سال هایی که امام حسن عسکری علیه السلام در شهر سامراء می زیست، به جز چند نوبتی که در زندان دستگاه فاسد بنی عباس بود، در صورت ظاهر، همانند شهروندی عادی زندگی می کرد، ولی تمام رفتار و حرکات حضرت، به طور محتاطانه ای زیر نظر حکومت وقت قرار داشت. وجود شبکه منظم و متشکل شیعیان که از مدت ها قبل شکل گرفته بود، نگرانی و وحشت خلفای عباسی را فراهم کرده و باعث می شد تمام رفتار امام و شیعیان حضرت، به نحوی کنترل شود. حکومت عباسی به قدری از نفوذ و موقعیت مهم اجتماعی امام نگران بود که امام را ناگزیر کرده بود تا همواره حضور خود را در سامراء، به آگاهی حکومت برساند؛ چنان که براساس نقل یکی از خدمتکاران امام، آن حضرت مجبور بود هر دوشنبه و پنجشنبه در دارالخلافه حاضر شده و خود را به دربار معرفی کند. در حقیقت، شهر سامراء به زندان بی حصاری برای امام تبدیل شده بود که تمام آرامش و آسایش را از حضرت می گرفت. فشار و اختناق در مورد پیشوای یازدهم فوق العاده شدید بود و از هر طرف او را تحت کنترل و نظارت داشتند. - اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که با وجود ضعف و تزلزل دستگاه خلافت، و تسلط ترکان و موالی بر امور مملکت، چگونه فشار و

اختناق در مورد امام به همان شدّت ادامه داشت؟

در پاسخ باید گفت: اگر نگرانی از ناحیه قدرت معنوی امام، منحصر به شخص خلیفه یا اطرافیان او بود، کار سهل بود و امام می توانست از راههای گوناگون، به فعالیت سرّی بپردازد، ولی این بیم و نگرانی بر یک طیف وسیع سیاسی سایه افکنده بود که خلیفه هم جزئی از آن بود، و این طیف بقیه سردمداران و همه کسانی را نیز که به نحوی با حکومت، منافع مشترک داشتند، شامل می شد، به همین جهت مخالفت و اعمال فشار و محدودیت در مورد امام، ویژگی اصلی خط حاکم بر کشور محسوب می شد و حتی با قتل خلیفه ای، و جایگزینی خلیفه ای دیگر تغییر نمی یافت! (160)

2 - هدف عباسیان ازشناسایی همسر امام حسن عسکری (علیه السلام):

سخنان ائمه پیشین و نصوص فراوان و پیاپی، به آمدن مهدی (علیه السلام) بشارت می داد کسی که با آمدنش بساط ظلم وستم وطاغوتیان را برمیچیند، کسی که فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) میباشد این پیش گویی، در کتاب های پیشینیان نیز آمده بود، و گه گاه بسیاری مطالب این کتابها رادر میان مسلمین نقل می کردند، و هم در احادیث و اخبار اسلامی،) به ویژه احادیث نبوی. (بر مبنای بشارتهای کتبِ پیشینیان، و هم چنین احادیث اسلامی، مشهور شده بود که از امام یازدهم فرزندی پدید آید، که ویران کننده تخت ها، فروافکننده تاج ها و پای مال کننده قدرت هاست... از این روی، فشارها و سخت گیری ها بر روی امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر شده، تا شاید با نابودی ایشان و یا همسرش از تولد مهدی علیه السلام و تداوم امامت جلوگیری شود (161) عباسیان که به خوبی با این روایات آشنایی داشتند واطمینان بسیار به وقوع آن داشتند از ترس از دست دادن قدرت وحکومت خود بی صبرانه منتظر بودند ببینند که همسر امام حسن عسکری چه کسی میباشد تا اورا به شهادت رسانده ویا از بدنیا آمدن کودکش جلوگیری کنند در هر دو صورت هدف آنها نابودی امام زمام زمان (علیه السلام) بود) همچون تلاش بیهوده فرعونیان برای نابودی حضرت موسی! (

از دغدغه های اصلی حاکمان عباسی در زمان امام عسکری (علیه السلام) برخورد با مساله

غیبت و وجود مهدی بود که خواب از چشمشان ربوده و آنان را مجبور به انجام حرکاتی در جهت حفظ تاج و تخت خود کرده بود. برای همین منظور هم دائما امام حسن عسکری را زیر نظر داشتند وجاسوسان زیادی رادر پوششهای مختلف به خانه ایشان میفرستادند تا تا از وجود همسر ایشان آگاهی یافته ونقشه شوم خود را به اجرادرآورند اما اقدامات هوشمندانه امام حسن عسکری باعث شد به جزاندکی ازوجود ایشان اطلاع نیابند امام واطرافیانش در مورد ایشان سخنی نمی گفتند وایشان رابه نامهای مختلف صدا میکردند خلفای عباسی حیله های زیادی برای شناسایی ایشان واز بین بردن کودکش به کار میبردند ازآن جمله میتوان به پیشنهاد یکی از خلفا برای فرستادن کنیز) جاسوس (به خانه امام حسن عسکری برای کمک به ایشان اشاره کرد که با جواب منفی امام خنثی شدگاهی اوقات هم که از یافتن همسر ایشان ناامید میشدند نقشه قتل امام حسن عسکری را میکشیدند که همگی به حول وقوه خداوند ناکام ماند وقتی زندگینامه امام حسن عسکری رابدقت مطالعه میکنیم به موارد بسیاری از این توطئه ها برمیخوریم که به وفور در کتب سنی وشیعه ذکر شده است ومن به علت اختصارلازم نمیدانم که آنها رایکی یکی بیان کنم

معتمد عبّاسی امام را تحت مراقبت شدیدی قرار داد، به طوری که کسی جز در شرایط ویژه ای که امام با نزدیکان خود قرار گذاشته بود، امکان تماس با آن حضرت را نمی یافت و هر آنچه که از خارج به ایشان می رسید یا به خارج می دادند، از طریق مراسله بود امام دائم به یاران امید و بشارت می داد که هیچ نقشه و مکری نمی تواند جلو این قدرت و حکمت خداوندی را بگیرد و روزی این وعده به تحقق می رسد.

عباسیان می خواستند با از میان برداشتن نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مانع ظهور امام منتظر گردند و امام عسکری (علیه السلام) در نامه ای به همین مطلب اشاره کرده است:

» پنداشته اند با کشتن من، نسلم را قطع خواهند کرد، حال آن که خداوند خواسته آنان را تکذیب کرده است و سپاس خدای را که مرا از جهان نبرد تا آن که جانشین و امام بعد از من را نشانم داد. او در خلقت و اخلاق، شبیه ترین کس به پیامبر اکرم است. خداوند او را در دوران غیبت حفظ می کند، سپس او را ظاهر می سازد تا زمین را پس از

آن که پر از ظلم و ستم شده باشد، سرشار از عدالت و برابری کند. («162) دشمن نیز، آنچه در توان داشت به کار گرفت، تا این وعده بزرگ الهی، تحقق نیابد: قابله های فراوانی در خانواده های منسوب به امام حسن) ع (، بویژه در منزل امام) ع (گمارد، امام را بارها به زندان افکند، ماموراني را گمارد که اگر فرزندی پسری در خانه امام دیدند، نابودش د کنند و...

. اما برخلاف برنامه ریزی ها و پیش گیری های دقیق و پی در پی دشمنان، مقدمات ولادت امام مهدی عجل الله فرجه آماده شد و توطئه ستم گران، راه به جایی نبرد.

لازم به ذکر است که عباسیان نمیتوانستند امام عسکری (علیه السلام) را مستقیما بکشند زیرا امام عنصری مهم وشناخته شده ودارای احترام والایی در میان مردم بود وممکن بود با کشتن مستقیم او هرج ومرج ایجاد شده وپایه های حکومت عباسیان بلرزد از این رو با نقشه های پنهانی سعی در کشتن ایشان داشتند که همگی ناکام ماند برای اطلاعات بیشتر به زندگی نامه امام حسن عسکری (علیه السلام) مراجعه شود

به نمونه ای از رذالت عباسیان در این مورد توجه کنید:

امام حسن عسکری در سال 260 ق. رحلت نمود. چون در بین مردم شایع بود که آن حضرت را فرزندی است که در پنهانی نگاهداری شده و اوست مهدی موعود روایات،» معتمد عباسی «دستور داد خانه آن جناب را تفتیش نمایند و فرزندش را دستگیر کنند. اما از وجود فرزند اثری ندیدند. پس گروهی از زنان قابله را ماموریت داد تا تمام کنیزان آن حضرت را معاینه کنند و اگر آبستنی در بینشان دیده شد؛ بازداشت نمایند. زنان قابله به یکی از کنیزان بدگمان شده مراتب را گزارش دادند.

خلیفه آن کنیز را در حجره ای بازداشت نمود و» نحریر خادم «را مراقب او گردانید و تا از حملش مایوس نشد آزادش نکرد. به خانه امام حسن تنها اکتفا نکرد بلکه وقتی از دفن جنازه فارغ شد دستور داد تمام خانه های شهر را با کمال دقت تفتیش کنند.

(163)

3 - رویه وسیاست برخورد امام حسن عسکری باطاغوتیان:

تقیه، موضع رسمی امام

ص:461

سیاست های حاکمان این دوره همانند همه دوره های اموی و عباسی مبتنی بر حذف مخالفان بود. از این رو نسبت به همگان چه آنانی که در پی کسب قدرت در داخل خاندان عباسی دست به قیام می زدند و چه گروه های بیرونی از علویان و خوارج و یا فرقه های دیگر مذهبی، قتل و کشتار جمعی و نسل کشی، اصل اساسی در سیاست آنان بود. از این رو امام (علیه السلام) می بایست راهی را در پیش می گرفت که هم از آسیب دشمن در امان بماند و هم به فعالیت های فکری و فرهنگی خود در راستای اسلام اصیل بپردازد. اسلامی که مخالف هرگونه تفرقه، بیداد و ستم ورزی از سوی هرکس و هر مقامی بود از این رو تقیه را مورد استفاده قرار داد

تقیه یک حرکت اصیل، برای تداوم، به حفظ موجودیت و استفاده درست و به جا از نیروهای وابسته است. حرکتهای غیر اصولی و نابجا خطر بزرگی است که حتی نهضتهای الهی را سمت نابودی پیش می برد.

آن حضرت طبق آیه تقیه که در سوره آل عمران بیان شده است:» لایتخذ المؤمنون الکافرین اولی آء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقیه و یحذرکم الله نفسه و الی الله المصیر «آل عمران/ 28.

» افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را به دوستی بگیرند و هرکس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد مگر اینکه از آنان به نوعی تقیه کنید و خداوند شما را از (عقوبت) خود بر حذر می دارد و بازگشت به سوی خداست. «، ضمن تاکید بر برائت از دشمنان، شیعیان را به تقیه توصیه نموده و به این ترتیب از جان شیعیان پاسداری و حفاظت می کرد. ومیفرمودند

إنَّ مُداراةَ أَعْداءِاللهِ مِنْ أفْضَلِ صَدَقَهِ الْمَرْءِ عَلی نَفْسِهِ و إخْوانِهِ.

مدارا و سازش با دشمنان خدا و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در حال تقیّه بهتر است از هر نوع صدقه ای که انسان برای خود بپردازد (164) البته هم امام و هم شیعیان در فرصت های بسیاری همدیگر را ملاقات می کرده اند و حتی این ارتباطات تحت پوشش بقال و روغن فروش و... صورت می گرفته است. پس میبینیم که ارتباط امام با طاغوتیان نه برای دفاع از آنها وتایید حکومت آنها، بلکه برای گمراه کردن آنها

، راهنمایی آنها، حفظ اسلام راستین درغالب تشکیل فعالیتهای سیاسی سری و واز همه مهمتر دفاع از امام زمان (علیه السلام) وحفظ جان ایشان بوداز طرفی بیشتردفعات حضور امام در کاخ برای اثبات حضورش در سامراء بود زیرا همانگونه که میدانیم امام درتبعید به سر میبردند

4 - تدابیر امام حسن عسکری برای ایجاد مقدمات ظهور واز همه مهمتر حفظ جان همسر خود وامام زمان (علیه السلام):

خریداری وازدواج نرجس خاتون (س) در خفای کامل انجام شد امام واطرافیانش در مورد نرجس خاتون (س) سخنی نمی گفتند وایشان رابه نامهای مختلف صدا میکردندتا مانع از شناسایی ایشان شوند

امام از یک طرف، با وجود تاکید بر تولد حضرت مهدی (علیه السلام) او را تنها به شیعیان خاص و بسیار نزدیک نشان می داد و از طرف دیگر تماس مستقیم شیعیان با خود آن حضرت روز بروز محدودتر و کمتر می شد، به طوری که حتی در خود شهر سامراء به مراجعات و مسائل شیعیان از طریق نامه یا توسط نمایندگان خویش پاسخ می داد و بدین ترتیب آنان را برای تحمل اوضاع و شرائط و تکالیف عصر غیبت و ارتباط غیر مستقیم با امام آماده می ساخت، و چنانکه خواهیم دید این همان روشی است که بعدا امام دوازدهم در زمان غیبت صغری در پیش گرفت و شیعیان را بتدریج برای دوران غیبت کبری آماده ساخت. برای اطلاعات بیشتر به زندگینامه امام حسن عسکری (علیه السلام) مراجعه شود

مسأله اختفای ولادت امام زمان (علیه السلام):

در این زمینه سئوالات بسیاری پرسیده شده منجمله:

1 - چگونه نرجس خاتون بدون اینکه حامله باشد، ناگهان زایمان میکند!؟ و چرا نرجس خاتون به بیرون شهر مهاجرت نکرد تا نیازی به اینگونه بارداری پنهانی از طرف خداوند نباشد؟ یا بلکه کافی بود که نرجس خاتون در دوران حاملگی خودش از خانه

خارج نمیشد تا کسی از حاملگی وی مطلع نشود !

2 - آیا امام زمان از آمیزش جنسی و حاملگی عادی بدنیا آمد) این حالت نیازمند طی شدن دوران طبیعی حاملگی و عوارض آن است که روایت شما آنرا نقض میکند !؟

3 - یا اینکه دفعتا و بطور معجزه آسا و بدون آمیزش جنسی و دوران حاملگی بدنیا آمد) شبیه حضرت عیسی () در اینحالت ما نمیتوانیم امام عسکری را پدر امام زمان بدانیم ! (؟

اولا: در شان مانیست ودور از اخلاق است که بخواهیم درمورد مسائل زناشویی امام بزرگوارمان صحبت کنیم ودر تاریخ هم موردی ثبت نشده که ما بخواهیم آن را بیان کنیم

دوما: نرجس خاتون چند ماه قبل از زایمان مشاهده میکند که نوری به داخل بدنش وارد میشود و وقتی از امام حسن عسکری میپرسد ایشان میفرمایند که. ای نرگس ! تو بارداری فرزند تو پسر است و اسم او محمد است وامام پس از من اوست.

(165)

. پس میبینیم که سئوال سوم کاملا بی اساس است نرجس خاتون (علیه السلام) به همراه همسرش میدانسته که بزودی صاحب فرزندی خواهند شد اما این موضوع را به دلایل امنیتی وغیره... برای کسی فاش نکردند

سوما: علائم بارداری نرجس خاتون به دلیل حفظ آن بانو از شر دشمنان به حول وقوه خداوند تا زمان زایمان نامشخص ماند که اینجا میبینیم معجزه رخ داده...

پس نتیجه میگیریم که: نرجس خاتون حامله بوده وخود این موضوع رامیدانسته است ولی برای حفظ جان خود وفرزندش برای کسی بازگو نمی کند امام حسن عسکری پدر امام زمان میباشند وعلائم بارداری نرجس خاتون مخفی بوده وناگهان در هنگام زایمان علائم ظهور میکند

دیدیم که امام حسن عسکری در پاسخ حکیمه خاتون که میپرسد در نرجس اثری از بارداری نیست میفرمايد

هنگام طلوع فجر مطلب روشن میشود زیرا مثل او مانند مادر موسی است که آثار حملش ظاهر نشد وکسی تاوقت ولادتش متوجه نگشت چون فرعون شکم زنان حامله

ص:464

رامیدرید وبه دنبال موسی میگشت جریان فرزندم مهدی هم همانطور است . خلاصه استدلال امام این است که اراده ازلی خداوند تعلق گرفته که انسانها راهدایت وارشاد نموده ومی فرماید جن وانس رانیافریدم مگر به منظور عبادت ومعرفت آنها نسبت به من) سوره ذاریات آیه 51)

ولذا به خاطر همین هدف عالی پیمبران فرستاده وبه همین منظور وعده قاطع داده که زمین راتحت لوای دولت حقه ای اداره میکند خداوند با قدرت بینهایت خود به هر شکلی حجت خود رابرای بشر ذخیره مینماید گاهی به شکل طبیعی وگاهی به صورت خرق عادت وچون فشار هیئت های حاکمه به حد اعلی رسیده ووجود امام مهدی هم در اجرای هدف خداوندی نقش مهمی دارد واز طرف دیگر به صورت طبیعی نمیشود امام را از دست حکومتهای جبار حفظ کرد باید امام (علیه السلام) را به گونه ای خرق عادت وغیر طبیعی حفظ نمود

لازم به ذکر است که ما در تاریخ نمونه های بسیاری از مادرانی را داریم که به حول وقوه خداوند علائم بارداری آنها نامشخص بوده فقط به دلیل حفظ جان آنها از دشمنان! مثلا ولادت موسی بن عمران (علیه السلام)، میدانیم که غرض مهم هدایت بشر موکول به ولادت آن حضرت بود و چون مساله ولادتش در اثر فشارهای دستگاه فرعون به صورت طبیعی غیر ممکن بود از این رو ولادت و نگهداری وی به صورت اعجاز انجام گرفت وحال میبینیم که درجریان ولادت امام زمان (علیه السلام)، هدایت بشر وتحقق پیداکردن وعده خداوندی) برقراری دولت حق (به دست آن حضرت خواهد بود از این رو اراده بی نهایت خداوندی براین قرار گرفت که آن حضرت را به صورت معجزه آسایی از نظر ولادت از یک سو واز سوی دیگر برای مدت ظولانی حفظ ونگهداری نماید چون جریان ولادت موسی (علیه السلام) مورد اتفاق است جریان امام مهدی (علیه السلام) به نظر بعید نمی نماید

حضرت عسکری با نرجس خاتون آمیزش داشته است و این آمیزش روال طبیعی خود که انعقاد نطفه باشد را داشته است و درست است که حاملگی آثاری دارد اما اگر اراده خدا بر این باشد که دشمن از وجود فرزند در شکم مادر مطلع نشود میتواند این آثار را از بین ببرد کما اینکه در تاریخ در مورد بعضی از انبیا مثل موسی، ابراهیم وعیسی

(علیه السلام) ذکر شده است. این که گفته میشود نرجس آثار حاملگی نداشته است، به این معنی نیست که بچه ای را در شکم خودش نداشته است درست است که هر جسمی فضا اشغال میکند و اگر بچه ای در شکم نرجس میبود، مسلما شکم وی برآمده میشد! اما باید دانست که بچه وجود داشته فقط رشد جنین کند بوده است برای همین آثار بارداری نامشخص بوده! معجزه وخرق عادتی که در خفاء آثار حمل به نظر میرسد این است که نطفه در مدت نه ماه حمل یا به کلی رشد نکرده و یا اینکه بسیار کند مراحل رشد را پیموده است سپس اندکی قبل از زایمان به سرعت جنین رشد کرده و به صورت کمال قابل زایش در آمده تا درآن جو تند ودور از دید حکومتها قدم به جهان گذاشته است در این صورت قابله های ماهر هم نمی توانند آثار حمل راببینند تا چه رسد به دید سطحی! علم پزشکی امروز ما از شناخت حمل در ماه اول ناتوان است تاچه رسد به دوره عباسیان، پس اگر به اراده خدا جنین برای تمام دوران حمل به همان شکل ماه اول باقی بماند هیچکس قادر نیست که از وجود حمل آگاه شود از طرفی باید گفت که جاسوسان همواره خانه امام را زیر نظر داشتند حتی قابله هایی به عنوان جاسوس به خانه حضرت فرستاده میشدند تا ببینند کدام زن در خانه امام حسن باردار است تافورابه اطلاع حکومت برسانند) به زندگی نامه امام حسن عسکری (علیه السلام) مراجعه شود (پس میبینیم که اگر نرجس حامله بودنش مشخص بود صرف ماندن درخانه وعدم خروج از آن نمیتوانست خود را حفظ کندزیرا فورا او را شناسایی میکردند

میدانیم که امام حسن عسکری (علیه السلام) در تبعید به سر میبردند وامکان هجرت به جای دیگر رانداشتند حتی اطرافیان حضرت تحت نظر بودند درصورت امکان وجود هجرت، باز هم طاغوتیان آنها تعقیب کرده وزیر نظر میگرفتند وبالاخره از بارداری نرجس خاتون آگاه میشدند واو را به شهادت میرساندندپس نرجس خاون با هجرت کردن از سامرا هم نمیتوانست خودرا حفظ کند...

خداوند خواست که امام زمان در خود شهر سامرا به دنیا بیاید تا به طاغوتیان اثبات کند که وعده خداوندبا وجود تمامی قدرت آنها تحقق یافتنی است وکسی نمی تواند جلوی مشیت الهی رابگیرد واز طرفی معجزه گونه بودن ولادت امام را نشانه ای در

جهت هدایت بیشتر مسلمانان و غیره قرار دهد شاید عده ای از این امر پند گرفته وبه راه راست هدایت شوند چه تدبیری میتواند بهتر از این باشد که روشی اتخاذ شود که حتی کنیزان وغلامان خانه هم متوجه بارداری نرجس نشوند وقتی شکی ایجاد نشود کنجکاوی هم به دنبال آن نخواهد آمد از طرفی تولد امام در هنگام طلوع فجر واقع شده است اینهم خود دارای اهمیت فراوانی است زیرا باید تولد وقتی انجام گیرد که تمام چشمها و بویژه چشم جاسوسان دستگاه در خواب عمیقی فرو رفته باشد

شاهدان ولادت امام زمان چه کسانی بودند وبرای چه کسانی موضوع رابازگو کرده اند؟ آیا امام حسن عسکری کنیزان وغلامانی داشت که شاهد ولادت باشند؟ آیا خانواده ی امام زمان) مادر بزرگ، عمو، عمه و... (از تولد وی مطلع شدند؟

امام حسن (علیه السلام) کنیزان وغلامانی داشت که نام برخی از آنها درتاریخ ثبت شده است همانند عقبه وعقید خادم....

وبسیاری از آنها شاهدان ولادت امام زمان (علیه السلام) بودند مهمترین شاهد ولادت امام زمان حکیمه خاتون (س) میباشد وکسی به راستگویی او شک ندارد دومین کسی که در این رابطه برای ما به شدت مطرح است، حضرت جده، مادر امام حسن عسکری (علیه السلام) است که پناه شیعیان در آن دوران بود. در کنار سخنان حکیمه خاتون شاهد مهم دیگر خود امام حسن عسکری (علیه السلام) میباشند وچه کسی میتواند بر صحت گفته های امام حسن عسکری امام وپیشوای مسلمین شک کند

گزارش دقیق میلاد نور یزدان، حضرت مهدی صاحب الزمان در منابع حدیثی شیعیان، از شاهدان عینی به دور از حدس و گمان، آمده است که در راس همه آنها گزارش لحظه به لحظه حکیمه خاتون می باشد.

حکیمه دختر امام جواد، خواهر امام هادی، و عمه امام حسن عسکری (علیه السلام) می باشد که به دو فضیلت بس والا اختصاص یافته است:

1 - شرف تعلیم و تربیت حضرت نرجس خاتون به امر امام هادی (علیه السلام)، که شرح آن در گزارش نور بیان شد.

2 - افتخار حضور در مجلس تولد نور یزدان به امر امام حسن عسکری (علیه السلام)،

که قبلا ذکر گردید

از دیگر فضائل این بانوی مجلله این است که دعای معروف به» حرز امام جواد (علیه السلام) «از طریق ایشان روایت شده است. (166) لازم به ذکر است که حکیمه خاتون از زنان بسیار بلند مرتبه در امر اسلام هستند ومقام والایی داشتند زندگی نامه ایشان به طور کامل در آینده در وبلاگ گذاشته میشود حتی در راستی سخن ایشان دیگر شاهدان عینی گواهی داده اند چنانچه وقتی یکی از یاران امام عسکری از عقبه خادم در مورد نقل حکیمه خاتون در مورد ولادت میپرسد او کاملا صحبتهای آن بانو را تایید میکند:

موسی - راوی حدیث - می گوید: از» عقبه خادم «نیز پرسیدم، گفت:» آنچه حکیمه گفته، همه راست و درست است «. (167) این حدیث را) تولد امام زمان (با اندک تفاوتی شیخ طوسی، طبری، خواند میر و قندوزی با اسناد جداگانه روایت کرده اند. (168)

دیگر شاهدان عینی ولادت:

علاوه بر حکیمه شهادت گروه دیگری از خدمتگزاران دودمان امامت بر ولادت آن نور یزدان در کتب حدیثی به تناسبهای مختلف بیان شده است که به برخی از آنها در اینجا اشاره می کنیم:

1 - عقبه خادم، که در قسمت پایانی گزارش فوق به آن اشاره کردیم و مدارکش را برشمردیم.

2 - عقید خادم، که برای ابوالادیان و دیگران، ولادت آن حضرت را شرح داده است. (169)

3 ج کنیزی به نام ماریه، که در آن خانه خدمت می کرد، و در روز ولادت، آن حضرت را دیده است که با انگشت سبابه به سوی آسمان اشاره کرده می فرماید:

الحمدلله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله. (170)

4 ج کنیزی به نام نسیم، که آن نیز روز ولادت آن مهر تابان، حضرتش را در حال سجده مشاهده کرده، که انگشت سبابه اش را به سوی آسمان

بالابرده می فرماید:

الحمدلله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله. (171) در روز دهم ولادتش نیز

ص:468

به محضر آن مهر فروزان رسیده، عطسه کرده، حضرت فرموده:» یرحمک الله « سپس فرموده:» آیا در مورد عطسه تو را نوید دهم؟ آن تا سه رزو امان از مرگ است . (172)

5 - ابو علی خیزرانی، کنیزی را به امام حسن عسکری (علیه السلام) اهدا کرده بود، که بعد از شهادت امام حسن عسکری به هنگام هجوم ماموران به خانه امام، او به خانه ابوعلی پناه برده، شرح جالبی از ولادت آن کعبه خوبان را به ابوعلی بیان کرده است. (173)

6 - حمزه بن ابوالفتح، از یاران امام که به حسن بن منذر گفت:» بشارت، بشارت، دیشب در دودمان امامت مولودی به دنیا آمد، که به فرمان اما این راز باید مکتوم بماند. (174)

7 - حسن بن حسین، از نواده های امام حسن مجتبی (علیه السلام)، که به محضر امام حسن عسکری (علیه السلام) می شتابد و میلاد مسعود آن خورشید فروزان را تبریک می گوید. (175)

8 - ابو نصر خادم، که در کنار گهواره اش حضور می یابد، می فرماید:» مرا می شناسی؟ «. می گوید:» بلی شما سرور من و فرزند سرور من هستید «می فرماید این را نپرسیدم، سپس می فرماید: انا خاتم الاءوصیاء، و بی یدفع الله عزوجل، البلاء عن اهلی و شیعتی:» من خاتم اوصیا هستم، خداوند به وسیله من بلا را از خاندان و شیعیانم دفع می کند. «. (176)

9 - قابله ای از اهل سنت، که امام حسن عسکری (علیه السلام) برای مصالحی او را در شب ولادت آن مهر تابان دعوت کرده، و او با نقل این واقعه موجب هدایت برخی از دشمنان این خاندان شده است. (177)

10 - گروهی از شیعیان، که امام حسن عسکری (علیه السلام)، در سومین روز ولادت آن قبله موعود و کعبه مقصود، عده ای ازشیعیان مورد اعتماد را گرد آورد و آن مهر فروزان را برآنها نشان داد و فرمود:

هذا صاحبکم من بعدی، و خلیفتی علیکم، و هو القائم الذی تمتد الیه الاءعناق بالانتظار، فاذا المتلاءت الاءرض جورا و ظلما، خرج فملاءها قسطا و عدلا:

» این جانشین من در میان شما، و صاحب شما بعد از من است. او همان قائم - (علیه السلام) - است که در انتظارش گردنها کشیده می شود، هنگامی که زمین پر از ظلم و ستم شد او ظاهر می شود و آن را پر از عدل و داد نماید. (178)

به علاوه صدها خوشبخت دیگری که در طول پنج سال - بعد از ولادت تا شهادت پدر بزرگوارش - به محضر آن نور سرمدی تشرف یافته اند، که فهرست چهل نمونه از آنها را در مقدمه جزیره خضرا آورده شده است. (179)

یکی از کنیزانی که به هنگام ولادت آن مهر فروزان حضور داشت می گوید:

هنگامی که مولای ما دیده به جهان گشود، نوری از او ساطع گردید که همه اقطار جهان را روشن ساخت.

در آن هنگام پرندگان نقره فامی دسته دسته از آسمان فرود آمدند و بالهای خود را بر سرو صورت و پیرک نوزاد سائیدند، و سپس به سوی آسمان پر گشودند.

چون مشاهدات خود را به امام حسن عسکری (علیه السلام) عرض کردم، تبسمی کردند و فرمودند:

تلک ملائکه السماء، نزلت لتتبرک بهذا المولود، و هی انصار اذا خرج باءمر الله عزوجل:

» اینها فرشتگان آسمانند، که برای تبرک جستن از این مولود فرخنده فرود آمده اند، و چون به امر پروردگار ظهور کند، اینها یاورانش دخواهند بود. (180)

چنانچه دیدیم امام کنیزان وغلامانی داشته که حتی شاهد ولادت هم بوده اند

ذکر این نکته ضروری است که یکی از برنامه های زندگی اهل بیت عصمت و طهارت این بود که برده ای را می خریدند و او را مدت ها تربیت می کردند و بعد آزادش می کردند. یعنی بهترین کلاس تربیتی خاندان عصمت و طهارت این بود که بردگانی را شایسته و لایق بودند می خریدند و وقتی

کاملاً آن ها را تربیت می کردند، آزادشان می کردند و آنها سخن گوی خاندان عصمت و طهارت در میان طایفه و خویشان خودشان بودندو اسلام راترویج میدادند.

به همین دلیل برای هر کدام از ائمه ی ما تعداد زیادی از غلامان و کنیزان مطرح

است. که عمدتا برای تربیت خریداری میشده اند زیرا به گفته امام حسن عسکری (علیه السلام) به یکی از خلفا، آنها خود کارهای خود راانجام میدادند خانه ای که سه یا چهار نفر در آن زندگی می کنند، ده یا بیست تا خادم که نمی خواهد.. لذا بیش از ده کنیز در خانه ی امام عسکری (علیه السلام) مطرح است.

پس میبینیم که از تولد امام زمان به جز معدودی کسانی که همگی از فدائیان اسلام و خاندان پیغمبر بودند احدی مطلع نشد مادر بزرگ امام زمان، حکیمه خاتون چون دارای مقام والایی بودند از شاهدان بودند اما برادر امام حسن عسکری (علیه السلام) که همان جعفر کذاب باشد به دلیل فساد اخلاقیش از موضوع تا زمان شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) آگاه نشدزیرا بیم آن میرفت که او امام زمان را به عباسیان بفروشد وآنها را آگاه کند که بالاخره پس از شهادت برادرش این کار راکرد وبرادرزاده اش رالو داد) به زندگی نامه امام حسن عسکری (علیه السلام) مراجعه شود (از طرفی نرجس خاتون فامیلی در سامراء نداشت که بخواهند از ولادت فرزندش آگاه شوند

در مورد شاهدان ولادت بعدا به طور مفصل در زندگی نامه امام زمان (علیه السلام) توضیح خواهیم داد

آیا میتوان به گفته چند زن قبول کرد که امام زمان متولد شده است واین مسخره نیست که شیعیان ومسلمانان این مطلب رااینگونه قبول میکنند؟

اولا ما درتاریخ صدر اسلام زنانی داریم که از نظر مقام ومنزلت از هزاران مرد بهترند مثلا بانو فاطمه زهرا (س) ویا حضرت زینب (س) وغیره... حکیمه خاتون وجده مادر امام حسن عسکری (علیه السلام) چنانچه در تاریخ میخوانیم از زنان بلند پایه آن روزگار هستند که کسی در سخنان آنان شک ندارد

از طرفی مگر زن چه اشکالی از نظر خلقت دارد که نباید به گفته این آقایان به درستی سخن آنها اکتفا کرد وچون زن هستند ومردی شاهد ولادت نبوده باید حرف آنها را دروغ پنداشت) به قول آقای استاد علی اکبر مهدی پور (در جواب اینگونه افراد البته ادب ایجاب می کند که مسئله را پوشیده عرض کنم و بگویم وقتی این آقا ویا خانم که نمیخواهیم اسمشان برده شود می خواستند متولد بشوند آیا به همه ی خبرگزاری ها خبر

داده بودند؟ و آیا مادرشان این ها را وسط چهارراه زاییده اند و همه از ولادتشان فیلم گرفته اند. این طبیعی است که وقتی فرزندی در خانه ای متولد می شود، یک یا دو نفر و آن هم از بانوان در حین ولادت حضور پیدا می کنند. بعدها هم سایه ها و بستگان می آیند و این نوزاد را می بینند و خبرش پخش می شود.

از ایشان میپرسم شاهد ولادت شما چه کسی بوده اگر مردانی شاهد ولادت شما بوده اند که به مادرتان حتما از طرف من یک متاسفم بگویید!! زیرا از هرزنی بپرسید مطمئنا تعجب میکند وعنوان میکند که مادرتان کار ضد اخلاقی انجام داده! اگرشاهد ولادت شما زن بوده پس به گفته خودتان استناد میکنیم شما وجود نداریدچون نباید به گفته یک زن اعتماد کرد! منهم شرمنده! نمی توانم جواب کسی را که وجود ندارد بدهم!!! من فقط میگویم فلانی اول برو مشکلت را با خانم ها حل کن بعد بیا گرد وخاک کن و وجود امام ز zwnj; (ازدواجمان را زیر سئوال ببر!

چنانچه دیدیم نرجس خاتون بنابرگفته خود در خواب به دست فاطمه زهرا مسلمان شده اند آیا میتوان واقعا این را دلیلی بر اسلام آوردن او دانست در حالیکه ا br / ین مطلب نه از نظ rlmzwnj; به br /br /; داد و بدین ترتیب آنان را برای تحمل اوضاع و شرائط و تکالیف عصر غیبت و ارتباط غیر مستقیم با امام آماده میر شرع درست است ونه از نظر قانون؟

گرچه روایت براین دلالت دارد اما ما مدعی نیستیم که به صرف خواب و رویااکتفا شده باشد بلکه مطمئنا در عالم ظاهر وبیداری بعدا ایمان آورده، یا اینکه در شهر وبلاد خویش پس از اینکه به صحت خواب خود پی برد اسلام را پذیرفته است و یا اینکه وقتی به امام هادی (علیه السلام) میگوید یابن رسول الله و امام را با وصف به پیغمبر خدا خطاب میکند این خود متضمن اسلام اوست پس حتما مسلمان بوده که امام را اینگونه خطلاب میکند ویا بعد از آنکه حکیمه خاتون تعالیم دین را به وی آموخته است اسلام را پذیرفته است بهرصورت قبل از ازدواجش با امام حسن عسکری (علیه السلام) مسلمان بوده وایمان داشته است ودر آن شکی نیست از طرفی رویای نرجس خاتون صادقه بوده واسلام آوردنش شاید از نظر خداوند مورد قبول بوده است الله اعلم

امام عسکری چند زن و فرزند و کنیز داشت؟ آیا دارای دختر بوده است؟ و در چه سالی وفات نمود؟ نرجس، کنیز مسیحی امام عسکری بوده و آمیزش جنسی با کنیز نیز بدون عقد نکاح انجام میشده. پس امام زمان هم یک ازدواج معمولی میان مسلمان و مسلمان به دنیا نیامده؟

امام حسن عسکری (علیه السلام) طبق روایات متواتر فقط دارای یک همسر آنهم نرجس خاتون (س) میباشند وتنها فرزندش امام زمان (علیه السلام) است کسانی هم که شاهدان ولادت بودند اکثرا از عالمان بسیار والا مقام اسلام واز یاران موثق امام حسن عسکری (علیه السلام) بودند وشکی در گفتارشان نیست از طرفی ائمه وامامان پیشین طبق روایات فراوان به ولادت امام زمان بشارت داده بودند که درکتب تاریخی به وضوح میتوان آنها را یافت وکسی هم در گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) وامامان شک ندارد واین موضوع مورد اتفاق شیعه وسنی است البته ذکر این نکته ضروری است که عده ای از سنیان امام حسن عسکری (علیه السلام) راعقیم وفاقد فرزند میدانند که ابطال این موضوع را درزندگی نامه امام زمان مورد بررسی قرار میدهیم.

امام حسن عسکری در سال 260 ه. ق وفات یافتند درآن زمان فرزندش 5 ساله بود

امام حسن عسکری (علیه السلام) دارای کنیزان وغلامانی بود که نام برخی از آنها به عنوان شاهدان ولادت ثبت شده است مانند ماریه ونسیم کنیز وعقید وعقبه خادم....

نرجس خاتون فقط چون در پوشش یک کنیز خریداری شد لقب کنیزمیان نویسندگان داشت واینکه امامان پیشین به او این لقب رامیدهند یکی از دلایلش میتواند این باشد که یک شاهزاده ویک اشرافی چقدر میتواند مقامی والا وایمانی بگیرد که در پوشش یک کنیز خود را در معرض اسارت قرار دهد وحاضر شود فروخته شود تا به وصال حقیقی برسد وخود را به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) برساند پس میتوانیم او را بهترین کنیزان یاد کنیم کنیزی والا مقام، تنها کنیزی که در گرانبهایی در وجود خود داشت، کنیزی که مادر امام زمان (علیه السلام) بود... از طرفی او را چه در خواب وچه در بیداری وقبل از ازدواج عقد کرده بودند واین موضوعی مسلم است

نرجس خاتون در بلاد خود مسیحی بود آنهم مسیحی معتقد به خداوند وقبل از

ص:473

ازدواج با امام حسن عسکری چنانچه دیدیم مسلمان شدند پس هیچ شکی در درستی ازدواج امام حسن عسکری (علیه السلام) ونرجس خاتون (علیه السلام) نمی باشد

در ضمن یک مسلمان چنانچه در شرع وقانون میخوانیم اگر بخواهد با مسلمان غیر از خود رابطه زناشویی داشته باشد یا باید از طریق ملک یمین باشد یا باید ازدواج کند واین ازدواج یا به صورت موقت است یا دائمی... در غیر این صورت آن رابطه حرام و زنا محسوب شده واز گناهان کبیره وحرام است این موضوع در مسلمانان رعایت میشده چه برسد به مولا وپیشوای مسلمانان امام حسن عسکری (علیه السلام) کسی که از هرگونه اشتباهی به دور است... برای روشن تر شدن موضوع: توجه به این که آیه ای در قرآن، زوجیت را منحصر در دو روش کرده و می فرماید:» وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ. إِلا عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ «؛ مومنون آیه 6 تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزان شان دارند، که در بهره گیری از آنان ملامت نمی شوند.

بر طبق این آیه فقط دو روش برای حلیت همبستری وجود دارد؛ اول عقد ازدواج، و دوم (ملک یمین) که منظور؛ همان جواز همبستری با کنیز برای مالک است.

اما در فقه شیعه برای حلال شدن کنیز جهت ارتباط جنسی بر خلاف زن آزاد که منحصر در عقد است چندین روش وجود دارد..) تذکره الفقهاء، حلی ص 643)

اول. آن که کنیر توسط مردی خریداری شود که به مجرد آن، کنیز به ملک مالک در آمده و جزو اموال او می شود و تصرفات جنسی را می تواند با او داشته باشد.

ظاهر آیه ذکر شده این معنا را به خوبی تأیید می کند.

دوم. آن که مردی غیر از مالک و با اذن و اجازه مالک با کنیز عقد ببندد و ازدواج کند.

روش سوم. آن است که مالک، کنیزش را به شخصی تحلیل کند؛ یعنی استفاده جنسی را برای آن شخص مباح بداند، در این صورت نیز شخصی که کنیز برای او تحلیل شده، می تواند با کنیز ارتباط جنسی داشته باشد..

روش دوم و سوم از لوازم روش اول است؛ یعنی هر گاه کنیز به ملکیت مالکی در آمد، او حق همبستری با او را دارد و این که حق را به دیگری می دهد) چه با اذن در

ص:474

ازدواج و چه با تحلیل (در دایره همان مالکیت و مِلک یمینی است که قرآن بر آن تأکید دارد. پس همانطور که میدانیم نرجس خاتون تمامی شرایط را دارا بود او مسلمان شده بود، خریداری شده بود وبه عقد حضرت درآمده بود

از طرفی چطور شما میتوانید این ادعا را بکنید که امام حسن عسکری (علیه السلام) دچار فعل حرام شده اند!! خواهشمندم از قبل یک سری مطالعه در احکام اسلام بکنید بعد حرف بزنید و به عواقب آنهم فکرکنید

آیا زندگی نرجس خاتون بیشتر شبیه به افسانه نیست؟ زندگی که ممکن است شیعیان برای امام خود ساخته باشند تا قداست اورا چند برابر کنند؟

آیا گمان نمیکند که در یک نگاه معقولانه) و بدور از سیطره ی موهومات و اباطیل و روایات و اخبار معجول و ساختگی و مهملی که در کتب شیعی در اینمورد پر شده است (، باید اعتراف کرد که این روایت خلاف عقل است و ساختگی و مهمل میباشد؟ شما نگاهی به روایات ولادت امام زمان بکنید، این روایات بیش از آنکه جنبه ی نقل تاریخ و واقعیت داشته باشد، بیشتر شبیه داستانها و افسانه های هزار و یک شب یا داستان های سندباد و غول چراغ جادو و هری پاتر دارند. سوال میشود که ما بر چه اساسی باید به این افسانه های عجیب و غریب باور داشته باشیم؟

آیا صرفا به دلیل اینکه امثال مجلسی و کافی، اینگونه داستانهای تخیلی را در کتب خودشان نقل کرده اند، ما باید آنها را همچون واقعیتهای قطعی تاریخی قبول نماییم؟

اولا نگاشته های شیعی در شرح حال مادران امامان که اغلب کنیز بودند، مطلب فوق را جز برای امام سجاد علیه السلام و امام مهدی علیه السلام گزارش نکرده است. مادر امام زین العابدین علیه السلام، شهربانو دختر یزدگرد، آخرین کسرای ایران، و مادر امام مهدی علیه السلام، شاهزاده ای رومی بود. نوشته های شیعی بر آن نبوده که ائمه را با اصل و نسب های ساختگی به شرافت و بزرگی برساند! شما اگر اعتقاد واقعی وکافی به خدا وپیغمبر وامامان راستین داشتید این حرفها را نمیزدید

بهرحال برای جواب دادن به این سئوال دوستان باید بگویم که ما در فرهنگ اسلام و تمامی ادیان آسمانی مساله ای به ظاهر پیچیده داریم به نام معجزه! معجزه کاملا با

افسانه وخرافات تفاوت دارداین که اتفاقی خارج از چهارچوب نظام طبیعت رخ دهد و ما انسانها از درک آن تا حدی ناتوان باشیم دلیلی نمیشود که آن را افسانه وجادو بدانیم مادر تاریخ در تمامی ادیان آسمانی با معجزه روبرو بوده ایم اولا اگر ایمان به قرآن داشته باشیم می فهمیم که قرآن خواب را از وسایل إخبار می داند

همانظر که قبلا گفتیم داستان امام مهدی علیه السلام عادی نیست، بلکه به اقتضای ادبیات این مسئله، خلاصه داستان پیامبران، با تمامی معجزات و شورانگیزی آن است. احادیث بسیاری به همانندی امام مهدی و گروهی از انبیا اشاره دارد. رؤیای بانو نرجس رابا قصه های بسیار جالبی که در قرآن آمده و رؤیا، رکن مهم آن است، می توان مقایسه کرد، که گویاتر از سوره یوسف وجود ندارد و رؤیا، نقطه محوری تمام قصه بوده است. داستان، با رؤیایی از ستارگان شروع می شود و با تفسیر و تعبیر آن پایان می پذیرد و در میان رؤیا، خواب پادشاه بازگو می شود که وضع را جالب تر می کند

اگر رؤیای بانو نرجس، در فضای کلی چهارچوب حرکت الهی رسالت قرار گیرد، روشن می شود که بسیار همخوانی و انسجام دارد. قرآن کریم، پر از شواهد درخشان در این باره است.

موسی علیه السلام دروضعی هیجان آور به دنیا آمد و زیست و رشد کرد - که از شرح آن بی نیازیم - و بانو مریم با لطف الهی به دنیا آمد و فرزندش عیسی علیه السلام با معجزه ای در آفرینش زیر شاخه درخت، زاده شد و سرورمان محمد صلی الله علیه و آله زاده دو ذبیح) ابن الذبیحین (است؛ زیرا، میان اسماعیل و ذبحش، لحظاتی فاصله نبود که آسمان گشوده شد. نزدیک بود پدر پیامبر صلی الله علیه و آله ذبح شود و خود پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام هجرت به قتل برسد، در حالی که میان او و شمشیرهای قریش، جز چند تار عنکبوت نبود. پیش تر، ابراهیم) پدر پیامبران (در دل آتش افتاد، اما خدا آن را سرد وسلامت کرد حضرت یونس به طرز معجزه گونه ای داخل شکم نهنگ رفت وبعد از مدتها زندگی از شکم او به امر خداوند نجات یافت.. و خدا خواست ملیکه یا نرجس، اینگونه شگفت انگیز و معجزه گونه مادر مصلح جهان شود!! چه کسی میتواند ادعا داشته باشد که این داستانها ووقایع همگی ساخته تخیل

بشرند و واقعیت ندارند چون از درک ما خارج است و با عقل جور درنمی آید !

یکی از ویژگی های روانی آدمی این است که هماره در رویارویی با امر تازه و بدیع، حالت دفاعی به خود می گیرد و کم تر به پذیرش آن گردن می نهد. این امر به ویژه آن گاه تشدید می شود که پدیده ی جدید حالت رمزگونه داشته باشد و اعتقاد به آن، زمینه ساز تحولی بنیادین در باورها، اندیشه، منش و روش زندگی او شود.

برعکس، در برابر موضوعی که پیشینه داشته یا در زمان های پیش، یک یا چند بار رخ داده است، مقاومت چندانی از خود نشان نمی دهد و به سادگی، آن را می پذیرد.

یکی از شیوه های چیره شدن بر این وضعیت، عادی جلوه دادن آن مساله است . یعنی باید این نکته را به جامعه تبیین کرد که موضوع مورد نظر، مسبوق به سابقه بوده و برای دیگران نیز رخ داده است. قرآن کریم نیز همین شیوه را به کار گرفته است. در صدر اسلام، روزه، حکمی جدید و همراه با اندکی مشقت بود؛ زیرا روزه دار می بایست از بسیاری از امور مباح چشم بپوشد و از ارتکاب آن ها خودداری کند. شاید برخی مسلمانان در برابر چنین حکم بی سابقه ای، واکنش د نشان می دادند و آن را به سختی می پذیرفتند. از این رو، قرآن کریم، ابتدا مسلمانان را از نظر روانی برای پذیرش آن آماده می کند

اگر کسانی با دیده تردید به امر معجزه مینگرند باید اشکال را درجای دیگر جستجو کرد) عدم شناخت وآگاهی آنها در امر معجزه واراده خداوند ! (

از طرفی امامان بنا به مشیت الهی خصوصیاتی هنگام ولادت دارند که آنها را از دیگران ممتاز میگرداند

ویکی ازنشانه های صدق امامت او از طرف خداوند باشد

در کتب روایی برای ائمه علیهم السلام به هنگام ولادت چند ویژگی آمده است که عبارتند از:

با ناف بریده به دنیا می آیند.

هنگامی که متولد می شوند ختنه شده هستند.

چون به دنیا می آیند کف دست به زمین نهاده و به شهادتین آواز بردارند.

ص:477

دندانهای آنها بر آمده است.

در مقابلشان نوری همانند شمش طلا بدرخشد و تا یک شبانه روز از دو دستشان نوری طلایی ساطع است.

پس از آنکه روی زمین قرار گرفت می چرخد تا مقابل قبله گیرد آنگاه سه بار عطسه می کند و با انگشت به حمد خدا اشاره می کند. (181)

وجود مقدّس ائمه علیهم السلام صفات ویژه ای دارند که در روایات مفصلاً بیان شده و ما در این بخش فقط به اختصاصات تولد آن بزرگواران اشاره ای میکنیم.

از اختصاصات تولّد ائمه اطهار علیهم السلام این است که وقتی خداوند بخواهد امامی را خلق کند، قطره آبی از زیر عرش را بر سبزی یا میوه ای در روی زمین قرار میدهد و آن را امام قبلی پدرش تناول میکند؛ سپس نطفه امام از آن آب تشکیل می گردد و چون چهل روز در شکم مادر، درنگ کرد، صداها را می شنود...

و خداوند برای او ستونی از نور قرار میدهد که با آن اعمال بندگان را می بیند و بر بازوی راستش نوشته میشود و تمت کلمه ربک صدقا وعدلا لامبدل لکلماته و هو السمیع العلیم...؛

) و چون بر روی زمین واقع شود، دست خود را روی زمین گذاشته و سر به آسمان برمیدارد و با گذاشتن دست بر روی زمین همه علومی که خداوند از آسمان به زمین فرستاده اخذ میکند و با بلند کردن سر به آسمان، ندای منادی الهی را که از باطن عرش او را به اسم میخواند، می شنود و جوابش را میگوید... (و هیچیک از امامان متولّد نمیشوند مگر ختنه کرده و طاهر و مطهر... (182)

در روایتی دیگر از حکیمه خاتون امام حسن عسکری (علیه السلام) به ایشان فرموده اند :» ما اوصیاء از شکمها برداشته نمی شویم و مادرانمان، ما را در پهلوهای خود حمل می کنند، و ما از ارحام بیرون نمی آییم بلکه از طرف راست مادران خود بیرون می آییم زیرا ما نورهای خداوند هستیم که کثیفی به ما نمی رسد. «

وچون این خصوصیت اوصیاء است پس در دیگر انسانها دیده نمی شودو این امر با این آیه که خطابش انسانهای عامه است که میگوید «و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لا

ص:478

تعلمون شیئا و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده لعلکم تشکرون») خدا شما را از بطن مادرانتان بیرون آورد و هیچ نمی دانستید و برایتان چشم و گوش و دل بیافرید شاید سپاس گویید () آیه 78 سوره نحل (منافاتی ندارد خداوند که خود انسانها وجهان را آفریده است میداند چگونه امرش را آنگونه که میخواهد محقق سازد واین موارد جزء نشانه ها ومعجزات فراوانی است که نیاز به تامل دارد ومنتهی به هدایت انسانها میشود

از طرفی این سخن امام حسن عسکری (علیه السلام) متواتر نیست ودرمنابع شیعه هم نیامده وصحت آن مورد تردید است انشاء الله این روایت را در بخش زندگانی امام زمان (علیه السلام) مورد بررسی قرار میدهیم

چرادر مورد سن نرجس خاتون، زمان اسارت ودیگر زوایای زندگی ایشان ابهام وجود دارد ودر تاریخ سخن بسیارکمی درباب آن است؟

اگر می خواهید نتیجه بگیرید که عدم اطلاع از جزییات یعنی نفی تمام جزییات گفته شده این استدلال سفسطه ای بیش نخواهد بود امام هادی علیه السلام برای فرزندش، دختری خردمند از سلاله حواریون را برگزید، اما می بایست فرزند موعود، دایی های نداشته باشد که سراغ وی را بگیرند، از این رو، دختر، مانند هر کنیز بیگانه دیگری، در هاله ای از گمنامی می زیست، گرچه وی - همچنان که در روایت گفته اند - سیده الاماء) خاتون کنیزکان (بود

از طرفی همانگونه که ذکر شد نرجس خاتون مادر امام زمان بودند واگر دشمنان از وجود ایشان باخبر میشدند حتما ایشان را به شهادت میرساندند تا از تولد یگانه منجی عالم بشریت جلوگیری کنند اما اقدامات هوشمندانه امام حسن عسکری باعث شد به جزاندکی ازوجود ایشان اطلاع نیابند امام واطرافیانش در مورد ایشان سخنی نمی گفتند وایشان رابه نامهای مختلف صدا میکردند

از طرفی در آن روزگار دور از اخلاق بوده که بخواهند در مورد همسر امام چیزی بنویسندومیدانیم که پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) هرگونه سخن گفتن از خاندان ایشان ویگانه فرزندش مساوی مرگ بود از اینرو کمتر کسی جرات میکرد در این باره مطلبی بنویسد

به همین دلایل کمتر کتابی رامی یابیم که در آن در مورد نرجس خاتون سخنی رفته باشد لازم به ذکر است که مطالب اندکی هم که در مورد زندگی ایشان وجود دارد مربوط به سخنان حکیمه خاتون وبشربن سلیمان ودیگر یاران خاص امام حسن عسکری (علیه السلام) میباشد که برای شناساندن مقام نرجس خاتون (علیه السلام) بعدها بازگو شده ودر کتابهای گوناگون توسط یاران موثق امام من جمله فضل بن شاذان وتاریخ نویسان مطرح شده است

روایات مذکور در معتبرترین کتب روایی شیعه نقل و توثیق آن توسط بزرگان شیعه پذیرفته شده است. این امر به حدی می باشد که می توان روایات مذکور را از جمله روایات معتبر محسوب کرد و همانند سایر موارد روایی به اقوال علمایی همچون شیخ طوسی، علامه مجلسی شیخ صدوق و مرحوم کلینی اعتماد کرد.

شیوه شناسی در پژوهشهای تاریخی:

چراروایات درموردنرجس خاتون متفاوت است آیا میشود به آنها استناد کرد؟

دربار ? زندگانی نرجس و کیفیت تولد فرزند بزرگوارش امام عصر) عج الله (روایات گوناگونی وارد شده است. با توجه به اینکه برخی از خرده گیران به روایات خدشه وارد کرده و آنها را قابل استناد نمی دانند ذکر دو مقدمه ضروری است:

الف (بحث اعتبار در احادیث شریفه به چند صورت است. گاهی در عرص ?

فقه و احکام شرعیه است که به اعتبار سند می نگریم و در این صورت خبر صحیح و حسن و موثق مورد توجه است به گونه ای که منافی هم نداشته باشد و ملاک اعتبار احادیث، ضعیف نبودن آنها از نظر سند و روشنی دلالت است. و گاه در باب عقاید به بررسی احادیث می پردازیم که در این صورت یقین و علم باعث اعتبار آنها می گردد یعنی اعتبار باید به گونه ای باشد که علم آور و یقین زا باشد. اما آن گاه که در حوزه تاریخ از روایات استفاده می شود اعتبار احادیث و اخبار با حوزه فقه و عقاید فرق می کند. در علم تاریخ، مورخین مسلمان و شیعه و غیرشیعه در عرف عملی خویش هر مطلبی را به صورت مسند و با توجه به احادیث صحیح

ذکر نمی کنند بلکه همین که در فلان کتاب معتبر تاریخی مطلبی ذکر شده است و نقلی مخالف آن نبوده و برخی از نقلها با مطالب

ص:480

دیگر منافاتی نداشته باشد به سخنان آن عالم اعتنا کرده و آن را نقل می کنند به عبارتی در تاریخ می توان به روایات و نقلهای مرسل که در نوشتار عالم

معتبری باشد اعتنا کرد.

در مور تفاوت عرصه فقه و عقاید، علمای اصول در مباحث قطع و ظن و همچنین بحث حجیت خبر واحد وطالبی را ذکر کرده اند که ما به علت اختصار از بیان آنها می گذریم اما در مورد تفاوت اعتبار احادیث در فقه و تاریخ علاقه مندان با رجوع به کتاب قوانین مرحوم میرزای قمی می توانند مطلب را پی گیرند.

بنابراین روایاتی که در» کتاب الغیبه «و» الکافی «و» بحارالانوار «ذکر شده است و در آنها زندگانی خاتون سامرا، نرجس، بیان شده است قابل استناد بوده و با آن روایات می توان به شناخت این بانو پرداخت.

ب (در صورتی که برخی از اندیشمندان مطلب فوق را نپذیرند و قائل به تفاوت اعتبار احادیث تاریخی و فقهی و عقاید نباشند از طریق قانون روایات مستفیضه که مورد قبول علمای رجال و درایه است می توان این مشکل را حل کرد. در واقع مضمون احادیثی که در مور نرجس آمده است و استفاضه اجمالی دارند یعنی تعداد آنها زیاد است اگر چه به حد تواتر نمی رسد و قدر متیقن این موارد مستفیضه موجب اعتبار آنها در حوزه تاریخ می شود. بنابراین اکنون که روایات زیادی با اسناد گوناگون و از طرق مختلف در مورد نرجس، بانوی فضیلتها، ذکر شده است می توان به آنها استناد کرد. افزون بر این مطلب حضور حکیمه، دختر امام جواد (علیه السلام)، در ناقلان احادیث است که از خاندان معصومان (علیهم السلام) بوده و اگرچه در کتب رجالی نامی از او نیست، زیرا احادیث ذکر شده توسط ایشان جنبه فقهی ندارد ولی حسن حال این بانو بر همگان ثابت است

این روایت اولین بار در تاریخ در چه کتابی ذکر شده؟ واین روایت رازربان چه کسانی شنیده اند؟

دودمان امامت از یک طرف تلاش می کرد که خبر ولادت آن مهر تابان را مکتوم بدارد تا به گوش جاسوسان رژیم نرسد، و از یک طرف سعی می کرد که این خبر مسرت

بخش به همه خانه های شیعیان برسد، از این رهگذر نامه ها نوشته به شهرها فرستادند، گوسفندها خریده به خانه های شیعیان فرستادند تا به عنوان عقیقه حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - ذبح کرده، اطعام کنند. (183) وحتی در مواردی چگونگی ولادت ایشان را برای افراد بسیار مورد اطمینان که همگی از یاران خاصه امام حسن عسکری (علیه السلام) بودند بازگو کردند تا بعدها در کتابها برای آینده گان نوشته شده وبه یادگاربماند

امام حسن عسکری (علیه السلام) در فرصتهای متناسب، مولود مسعود را به اصحاب خود عرضه می کرد، تا آن کعبه موعود را با دیدگان خود ببیند و از تولدش آگاه شوند و در کشاکش روزگار دچار شک و تردید نشوند. چنانچه مطالعه میکنید اکثر نویسندگان یا از یاران طراز اول امام حسن عسکری بوده اند ویا از شاگردان آنها به هر صورت نقل آنها به طور مستقیم ویا غیر مستقیم به حکیمه خاتون ویا امام حسن عسکری برمیگردد ویا به بشربن سلیمان ودیگر یاران وکنیزان امام حسن عسکری (علیه السلام)

تعدادی از کتابها به این نامها هستند:

کتاب المهدی تألیف عیسی بن مهران مستعطف از بزرگان قرن سوّم:

کتاب المهدی تالیف اوست، هر چند این کتاب از بین رفته است اما نجاشی نقل می کند که این کتاب را نزد استادش خوانده است. (184)

کتاب قائم و غیبت فضل بن شاذان:

قدیمی ترین اثر شیعی درباره عقیده به ظهور مهدی (علیه السلام) ومادرش نرجس خاتون (س) که به دست ما رسیده است، کتاب» غیبت «و یا کتاب» قائم «از فضل بن شاذان نیشابوری است. وی معاصر نعیم بن حماد مروزی از علمای اهل سنت بوده است که او نیز درباره مهدویت تألیف دارد. ابن شاذان، کتاب خویش را پیش از ولادت و غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) تألیف کرده است. (185). علی رغم آنکه اثر فضل بن شاذان ازبین رفته است لیکن به نظر میرسد آثار کفایه المهتدی فی معرفه المهدی نوشته میرلوحی وکشف الاستار میرزاحسین نوری رونویسی این اثر باشد به نظر میرسد اکثر مطالب این

کتاب از اثر حسن بن محبوب نقل شده باشد (186)

ابومحمد فضل بن شاذان بن خلیل ازدی که یکی از پرکارترین دانشمندان شیعه، فقیه صاحب نظر، مفسّر حاذق، دانشمند شهیر، مؤلف گرانقدر در علوم و فنون اسلامی، از سران متکلّمان شیعه، زبردست در عرصه مناظره با مخالفان اهل بیت: و از یاران نزدیک امام حسن عسکری (علیه السلام) است. او همچنین توفیق خدمت به امام رضا (علیه السلام)، امام جواد (علیه السلام) و امام هادی 7 را در کارنامه خویش دارد. تولد وی را در سال 180 ق تخمین زده اند.

. او خراسانی بود و از مکتب پربرکت امام عسکری علیه السلام کسب فیض می نمودو از یاران ایشان بود. آن حضرت در مورد او می فرماید:» باید اهل خراسان به جایگاه فضل بن شاذان و بودن او در میانشان برخود ببالند «. فضل بن شاذان ازدی، از اصحاب امام رضا (علیه السلام)، عمر طولانی و با برکتی داشت، که همه آن را در دفاع از حریم تشیع سپری کرد و بیش از 180 جلد کتاب پر ارج از خود به یادگار گذاشت و سرانجام درسال 260 ه د دیده از جهان فروبست. (187) رجال شناس بزرگ امامیه در ستایش فضل بن شاذان می گوید:» او ثقه و از بزرگان فقها و متکلّمان شیعه و در این طایفه دارای مقام و جلالتی است. وی مشهورتر از آن است که ما به توصیف او بپردازیم. او دارای دانش بیکران، ناقل روایات فراوان و تألیفات بسیار است. («188) پدرش از راویان احادیث ائمه و اصحاب یونس بن عبدالرحمان بود و روایات ارزشمندی از اهل بیت: نقل کرده است. فضل نیز تحت تربیت چنین پدری، نشو و نما کرد و به کمالات عالیه نائل شد. وی علم قرائت را در نوجوانی از اسماعیل بن عباد در بغداد فرا گرفت و علم حدیث را نیز از فقیه عارف و عابد، حسن بن علی بن فضال آموخت. همچنین علم کلام و سایر علوم را با اشتیاق فراوان نزد اساتید عصر تحصیل کرد (189)

البته این کتاب به ظاهر قدیمی ترین کتابی که مشروح داستان ولادت امام زمان رانوشته است اما احتمالا درمورد جریان اسارت نرجس خاتون چیزی ننوشته قابل ذکر است که این کتاب درزمان حیات امام حسن عسکری (علیه السلام) وپس از تولد امام زمان (علیه السلام) نوشته شده است

وی در کتاب غیبت خود ولادت آن مهر تابان را اززبان امام حسن عسکری) علیه

السلام (چنین نقل می کند:

» ولی خدا، حجت خدا و خلیفه او بعد از من، در شب 15 شعبان به سال 255 به هنگام طلوع فجر، به صورت ختنه شده متولد گردید «.

» نخستین کسی که او را شستشو داد،» رضوان «خازن بهشت بود که با جمعی از فرشتگان مقرب او را با آب کوثر و سلسبیل شستشو داد و سپس عمه ام» حکیمه « او را شستشو داد «. (190). امام حسن عسکری (علیه السلام) در شب ولادت امام زمان (علیه السلام) از یک زن صالحه ای که شیعه نبود به عنوان قابله دعوت فرمود تا در آن لحظات حساس حضور داشته باشد و در میان قوم خود حجت باشد، چنانکه خداوند گروهی از بستگانش را به دست او هدایت نمود. (191)

فضل بن شاذان از پیشتازان عرصه پژوهش در مهدویت است و این امر، از عمق بینش و اعتقاد راسخ او به ظهور منجی عالم بشریت در صحنه گیتی حکایت دارد

نکته قابل توجه آنکه قول معتبر در تاریخ ولادت امام زمان (علیه السلام) سال 255 ق است که فضل بن شاذان روایت کرده و واسطه او شخصیّتی مثل جناب» محمد بن علی بن حمزه بن حسین بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب «است (192)

شیخ طوسی نیز در این باره می نویسد:» وی فقیه، متکلّم و دانشمند جلیل القدر شیعه و دارای تألیفات فراوانی است. («193)

محدّث قمی نیز مقام فضل را این چنین می ستاید:» ابومحمّد فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری ثقه جلیل القدر از یاران حضرت ابو محمّد عسکری (علیه السلام) و از فقها و متکلّمان شیعه و شیخ طایفه و بسیار عظیم الشأن و اجل از توصیف است. از حضرت جواد (علیه السلام) حدیث روایت کرده است و گفته اند از حضرت رضا (علیه السلام) نیز روایت کرده است. پدرش از اصحاب یونس است. فضل، صد و هشتاد کتاب تصنیف کرده و حضرت ابومحمّد عسکری (علیه السلام) دو دفعه و به روایتی سه مرتبه بر او ترحم فرموده و شیخ کشی، روایاتی را در مدح او ذکر کرده است (194)

بها ءالدین تیلی نیز اثری تحت عنوان غیبت با تلخیص اثر فضل گردآوری کرده است (195)

ص:484

غیبت عبدالله بن جعفرحمیری از اکابر قرن سوم:

وی راستگوی امامیه و از اصحاب بلند پایه امام هادی و عسکری علیهماالسلام استو پس از آن از کارگذار نواب اول ودوم امام دوازدهم بودوی احادیث و گفته های امام رضا و امام جواد علیهماالسلام را در کتاب های جداگانه ای با عنوان قرب الاسناد الی الرضا و قرب الاسناد الی ابی جعفر الثانی جمع آوری کرده است.

همچنین روایات امام حسن عسکری علیه السلام و امام عصر (عج) را نیز جداگانه جمع آوری نموده است. وی، که در عصر غیبت صغرا می زیست، کتابی درباره غیبت امام زمان (عج) تألیف نمود و مکاتباتی نیز با سفیر دوم، محمّد بن عثمان عمری) نیابت: 267 تا 305 ق (، داشت. یشتر روایات او به طور مستقیم از امام حسن عسکری علیه السلام هستند و گاهی نیز از استادان خود) که تعداد آن ها 21 نفر است (همچون ابراهیم بن مهزیار، ایّوب بن نوح، علی بن اسماعیل، محمّد بن عیسی و دیگران نقل حدیث کرده است. از هم بحثان او، احمد بن خالد برقی) م 280 یا 274 ق (است که در قم با یکدیگر ارتباط داشتند. میبینیم که همگی افراد نامبرده شده که بااو در ارتباط بودند یاران بلند پایه امام حسن عسکری میباشند وی » بزرگ قمی ها، شخصیت برجسته عالمان قم و از یاران حضرت امام عسکری (علیه السلام) بود که عمر پربرکت خویش را در راه اعتلای مذهب اهل بیت و ترویج مبانی دین به پایان برد. «

شیخ طوسی، در رجال و فهرست از او نجلیل می کند و به شخصیت وی ارج می نهد. علّامه حلّی نیز ضمن ستایش، به او اعتماد کامل دارد. (196)

متاسفانه این اثر از بین رفته است در عین حال صدوق وشیخ طوسی از این اثر بهره فراوان برده اند

کتاب اصول کافی اثر مرحوم کلینی) متوفای 329 ه. ق (

عده بسیاری عقیده دارند اولین و قدیمی ترین منبع که در مورد مادر امام کتاب اصول کافی است که بدست مارسیده البته به نظرمن بعید می آید

کلینی بخش عظیمی از کتاب کافی را تحت عنوان الحجه به مسئله غیبت اختصاص داده است وی این مطالب را با تکیه بر اطلاعات مهمی در وضعیت کلی امامت بین سالهای 260 تا 329 با تاکید خاص بر نقش سفرای امام در این دوران انجام میدهد وی احادیثی منسوب به امامان را درباره غیبت امام دوازدهم ثبت میکند او این اطلاعات را از نویسندگان قدیمی واقفیه و امامیه همچون حسن بن محبوب، عبدالله بن یعقوب عصفری و حسن بن سماعه روایت میکند به علاوه وکلای امام دوازدهم ماخذ اصلی اطلاعات او در فعالیتهای زیر زمینی امامیه بوده اند

کتاب غیبت و ذکر القائم تألیف ابن اخی طاهر متوفی 358

کتاب غیبت محمدبن قاسم بغدادی معاصر ابن همّام متوفی 333،

اخبار المهدی تألیف جلودی متوفی 332،

غیبت نعمانی از اعلام قرن چهارم،) متوفای 360 ه. ق (،

حققان دومین منبع مهم درباره مادر امام زمان را کتاب الغیبه، اثر مرحوم نعمانی میدانند

نعمانی محمد بن ابراهیم بن جعفر معروف به ابن ابی زینب از اهالی شهر نعمانیه یکی از قریه های واسط بود وی به بغدادمهاجرت کرد ونقل حدیث را تحت سرپرستی کلینی وابن عقده آموخت وسپس به سوریه رفت ودر سال 360/970 درگذشت وی پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) کتاب غیبه رادر مورد امام زمان (علیه السلام) نوشت وی اکثر اطلاعات خود را از نویسنگان قدیمی که در این باره کتاب نوشته بودند اخذ کرد در میان این نویسنگان حسن بن محبوب، فضل بن شاذان ، حسن بن سماعه، ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، کلینی، ابن عقده، ومسعودی دیده میشوند (197) سهم ارزنده نعمانی دراین است که پس از مسعودی نخستین کسی بود که تفسیر احادیث منسوب به ائمه را از کلینی گردآوری کرد

اثبات الوصیه، اثرِ مسعودی) متوفای 364 ه. ق (

غیبت حسن بن حمزه مرعشی) متوفی 358)،

دلائل خروج القائم تألیف ابی علی حسن بن محمد صفاری بصری از اعلام قرن

ص:486

سوّم،

کتاب ذکر القائم من آل محمد (صلی الله علیه و آله) تألیف احمد بن رمیح المروزی،

اخبار القائم تألیف ابی علی احمد بن محمد الجرجانی از قدمای محدثین،

الشفاء و الجلاء احمد بن علی رازیم ترتیب الدوله تألیف احمد بن حسین مهرانی،

غیبت ابن جنید) متوفی 381)

کمال الدین، کتاب غیبت کبیر تألیف صدوق) متوفی 381)

چهارمین منبع بزرگ در مورد امام زمان (علیه السلام)، کتاب کمال الدین، اثر شیخ صدوق) متوفای 386 ه. ق (است.

و به نظر میرسدقدیمی ترین خبر در مورد ملیّت مادرِ امام زمانبه طور مفصل وصحیح است که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین آن را نقل کرده است (198)

او در سال 305) قمری (در شهر قم متولد شد. تولدش با آغاز نیابت حسین بن روح سومین نائب خاص امام زمان هم زمان بوده است. پدر شیخ صدوق علی بن الحسین ابن بابویه قمی، از فقهای بزرگ شیعه و در زمان امام حسن عسگری و امام زمان می زیسته و مورد احترام آن امامان بوده است.

صدوق در اواخر زمان غیبت صغری تولد یافت و در سال 381 ق. وفات نمود.

او کتاب» کمال الدین و تمام النعمه «را در اواخر عمرش تالیف کرده است.

این کتاب درباره اثبات وجود امام زمان و غیبت طولانی آن حضرت از نظر عقلی و نقلی است وی به تفصیل جریان اسارت و به سامرا آمدن مادر امام زمان را نقل می کند

محتوای کتاب کمال الدین بر مآخذ اصلی شیعه الاصول الاربع مأه که قبل از سال 260 ه ق، توسط امام صادق علیه السلام و دیگر امامان گرد آوری شده، تکیه دارد.

شیخ صدوق به خاطر این که پدرش ابن بابویه از فقهای عالیقدر و وکیل امام در قم بوده، توانست اطّلاعات موثّقی را درباره ارتباطات پنهانی بین وکلاء و امام زمان به وسیله چهار سفیر ارائه دهد. وی همچنین فصلی را درباره معمّرینی که بیش از صد سال عمر

ص:487

کرده اند، اختصاص داده، تا طول عمر امام دوازدهم را توجیه کند. وی اغلب خواننده را به نویسنگانی حسین بن محبوب، فضل بن شاذان، حسن بن سماعه، حمیری، وابن بابویه پدر خود که رابطه نزدیکی با سومین وچهارمین سفیر امام دوازدهم داشته است ارجاع میدهد (199)

از طرفی صدوق جریان نرجس خاتون را به واسطه یک نفر از بشربن سلیمان نقل میکند:

محمد بن بحر شیبانی می گوید: در سال 286 ه. ق وارد کربلا شدم و بعد از زیارت آن، به بغداد برگشتم و با مردی به نام بشر بن سلیمان نخّاس از فرزندان ابوایوب انصاری و یکی از دوستان امام دهم و یازدهم آشنا شدم و از او خواستم که پاره ای از کراماتی را که از امام هادی دیده برایم بازگو کند، اوهم جریان را تعریف میکند ... (200)

مرحوم صدوق می نویسد:» کتاب خود را زمانی که در نیشابور بوده جمع آوری و انشاء کرده است، زیرا غیبت امام عصر (عج) موجب حیرت و تحیّر در بین اکثریت شیعیانی که او را ملاقات می کردند، شده و در نتیجه باعث انحراف آنها گردیده بود «. جالب است که بدانید این کتاب به پیشنهاد امام زمان (علیه السلام) نوشته شده است چند سال پیش جسد شیخ صدوق در حوالی شهر ری پیداشد که پس از گذشتن 900 سال هنوز سالم مانده بود وبه نظر میرسد الان خوابیده است

بعد از شیخ صدوق، بسیاری از علما مانند طبری شیعی، شیخ طوسی، فقال نیشابوری، ابن شهر آشوب و عبدالکریم نیلی و اکثر متأخرین این حدیث را نقل کرده اند، که سند همگی آنها به کمال الدین صدوق یا الغیبه طوسی می رسند (201)

اکثر پژوهشگران معاصر مانند سید محمد صدر، باقر شریف قریشی، جاسم حسین و... پس از نقل اقوال مختلف، بیشترین سعی خود را در اثبات حدیث شیخ صدوق می کنند (202)

غیبت، شیخ مفید

محمدبن محمد نعمان معروف به مفید وی مرجع تقلید شیعیان امامیه بود وی پنج مقاله را در دفاع از غیبت امام دوازدهم نوشت واثر جداگانه ای راتحت عنوان الفصول

العشره فی الغیبه گردآوری کرد این اثر اطلاعات ارزشمندی رادرباره شرایط تاریخی که برزندگانی پنهانی امام دوازدهم قبل از سال 260 ه. ج احاطه یافته بود بدست میدهد

به نظر میرسد در دوره غیبت کبری، بعد از صدوق اولین کسی که درباره نسب مادر امام زمان گزارش داده شیخ مفید) متوفای 413 ه. ق/ 1022 میلادی (است.

غیبت سیّد مرتضی) متوفی 436)

پس ازمفید دو شاگرد برجسته اش به نامهای علی بن حسین معروف به مرتضی و محمد بن علی کراجلی روش استدلالی را در رساله های خود درباره امام زمان به کار بردند این شیوه در مقاله به جامانده از سید مرتضی در سال 1955 در بغداد تحت عنوان مسئله وجیزه فی الغیبه به چاپ رسیده و توسط ساشدنیا به انگلیسی ترجمه شده به وضوح دیده میشود

سید مرتضی در سال 355 ق. تولد یافت و در سال 436 ق. وفات نمود. سید مرتضی از استادان شیخ طوسی بوده است. در آن عصر نیز دائره رد و ایراد باز هم تا حدودی توسعه یافته بود لذا سید مرتضی قد علم کرد و کتاب بزرگی پیرامون امامت تالیف نمود به نام» الشافی «. او در این کتاب تمام مسائل امامت را مورد بحث و بررسی قرار داده و اشکالات و ایرادات مخالفان را پاسخ داده و درباره امام غایب بتفصیل وارد بحث شده است. علاوه بر آن کتابی هم در خصوص غیبت تالیف نموده به نام: المقنع

غیبت شیخ طوسی،) متوفّی 260 هجری قمری (

دومین منبع در دوره غیبت کبری، الغیبه اثر شاگرد شیخ مفید، شیخ طوسی) متوفای 460 ه. ق (است. وی به تفصیل جریان اسارت و به سامرا آمدن مادر امام زمان را نقل می کند شیخ طوسی «در این کتاب جدیدترین استدلالات، هم از نظر روایتی و هم از لحاظ کلامی را در توجیه غیبت کبری امام دوازدهم به کار می برد و با استفاده از احادیث واستدلال عقلی ثابت می کند که امام دوازدهم حضرت مهدی است که باید در پرده غیبت به سر برد.» شیخ طوسی «اطّلاعات تاریخ موثّقی را در مورد فعّالیّتهای مخفی

چهار نائب خاصّ امام دوازدهم به نقل از کتاب مفقود شده ای تحت عنوان» الاخبار الوکلاء الاربعه «نوشته» احمد بن نوح بصری «ارائه می دهد.

التاج الشرفی تألیف اسعد آبادی معاصر سید مرتضی،

کتاب مانزل من القرآن فی صاحب الزمان، تألیف عبدالله بن عیاش) متوفی 401)

فرج کبیر، تألیف محمدبن هبه الله طرابلسی شاگرد شیخ طوسی،

کتابهای برکات القائم، و تکمیل الایمان، بغیه الطالب، تبصره الاولیاء، و کفایت المهدی، اخبارالقائم، اخبار ظهور المهدی، الحجه البالغه، تثبیت القرآن، حجت الخصام، الدرالمقصود، و اثبات الحجه، اتمام الحجه، اثبات وجود القائم،

مولدالقائم، الحجه فیما نزل فی الحجه، الذخیره فی المحشر، السلطان المفرج عن الایمان، سرور اهل الایمان، جنی الجنتین، جلد سیزدهم بحارالانوار، غیبت عوالم و صدها کتاب دیگر که ذکر نام آنها و اسمای مؤلفین ذکرشان حوصله میخواد.

چه کسانی این روایت رابه طور کامل آورده اند؟

شیخ صدوق در کمال الدین، شیخ طوسی در غیبت، طبری در دلائل الامامه، ابن شهر آشوب در مناقب، نیلی در منتخب، ابن فتال نیشابوری در روضه، شیخ حر عاملی در اثبات الهداه، سید هاشم بحرانی در حلیه الاءبرار و علامه مجلسی در بحارالانوار، مشروح این گزارش را از بشر بن سلیمان، از اصحاب امام هادی (علیه السلام) روایت کرده اند،

کتابشناسی نرجس خاتون (س):

1 - بحارالانوار) ترجمه (، علامه مجلسی ج 13 و 51

2 - کمال الدین، شیخ صدوق ج 2، وجلد 3 1 - فیلمنامه ملیکا: نوشته علی مؤذنی - نشر امیرکبیر

4 - رمان خاتون عشق: نوشته زهرا زواریان - نشر قدیانی

5 - نرگس همدم خورشید: نوشته محمدباقر پورامینی - نشر نورالسجاد (علیه السلام)

ص:490

6 - بانوی عشق: نوشته نسرین صالحی - نشر سروش) صداوسیما (

7 - شاهزاده روم: نوشته سید محمد حسن مؤمنی - نشر دلیل ما

8 - زیباترین داستان جهان مادر امام زمان (عج): نوشته سیدمحمدباقر موسوی - نشر ایران نگین

9 - خاتون عشق، زواریان، زهرا ناشر، قدیانی

10 - خوابدیدن مادر امام زمان نرگس (علیه السلام)، صدریه، محمد حسین، ناشر، اسلامیه

11 - غریبه آشنا: همسفر باملیکا - مادر امام زمان (عج) - از قصر قیصر روم تا سامرا، هلوانیان، احمد، ناشر بوستان کتاب قم

12 - من مادر اویم، داستانی بنیسی، اسدالله

13 - نرجس خاتون یا ملیکه دختریشوعای) فرزند قیصر روم (، پزشکیان نژاد، اسماعیل، ناشرپزشکیان نژاد

14 - ملیکا "نرگس": شرح زندگی حضرت نرگس خاتون (س)، اسدی، داوود، ناشرنگاه بینه

15 - نرجس علیها السلام حیاتها و جهادها، ربیعی، بتول،

16 - دو آفتاب و دو ماه: گزیده اشعار مدایح و مراثی، هاشمی، جواد، ناشرشرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر

17 - شرح حالات نرجس خاتون رحمه الله علیها و تولد حضرت صاحب الامر عجل الله و فرجه، یزدی) ذبیحی (، اسمعیل،

18 - مختصری از شرح حال علیا حضرت ملکه جهان مادر بزرگوارا علیحضرت ولی عصر (علیه السلام) و چند اثر از اساتید سخن و شعرای معاصر، فتوحی، مهدی

19 - نرگس) همدم خورشید (، پورامینی، محمدباقر، سازمان تبلیغات اسلامی، پژوهشکده باقرالعلوم (علیه السلام): نورالسجاد

20 - چهار بانوی تاریخ ساز: روایتی از زندگی فاطمه بنت اسد، نرجس خاتون، هاجر، رابعه عدویه، زواریان، زهرا

21 - مهدی (عج) در آغوش نرجس، معتمد لاری، طوبی) عفیفه (، ناشراندیشه مهر

22 - شاهزاده روم: مادر امام زمان علیه السلام، مومنی تنکابنی، محمدحسن، ناشردلیل ما

ص:491

23 - گل نرگس: هدیه به پیشگاه ملکه نرجس خاتون (س)، پیروی، علی اکبر

اشعاری درباره نرجس خاتون

جواد حیدری - از زبان حضرت نرجس خاتون (س)

منکه خود عابده ای والایم

نرجسم همنفس مولایم

از عنایات خداوند کریم

مادر مهدیم و یکتایم

سامره کعبه و هم قبله من

سامره آخرت و دنیایم

نزد حق بوده ام آنقدر عزیز

که عزیز پسر طاهایم

نزد پیغمبر و زهرا و علی

باعث آبروی عیسایم

تا قیامت همه فخرم این است

من مسلمان شده زهرایم

به دو عالم ثمر من مهدی است

گل نرگس پسر من مهدی است

فاطمه گوهر و هم گوهری است

وارث رتبه پیغمبری است

او پی گوهر ناب است بحق

کار او دُرّ و گُهر پروری است

خواستگارم شد و فخرم بخشید

دل من زنده از این مادری است

عشق نابی به دل من بسپرد

عشق ناب دل من عسگری است

ص:492

گر چه آغاز مسیحی بودم

مذهب اصلی من حیدری است

من کنیز پسر فاطمه ام

تا ابد شیوه من کوثری است

شیعه را لطف و عطا می بخشم

حبّ مهدی به شما می بخشم

پسرم حاصل عمر زهراست

بخدا در دو جهان بی همتاست

آدم و نوح و شعیب و خضر است

او خلیل است و مسیح و موساست

اوست طاووس بهشت ازَلی

هر گل از یاد جمالش زیباست

همه قدرت حق در دستش

گر چه بنده است ولی عین خداست

رزق از او به همه می بخشند

او ثبات همه ارض و سماست

تا شما را برساند به حسین

دل بشکسته دعا گوی شماست

ثمر خطّ رسالت مهدی است

صاحب تیغ عدالت مهدی است

بهر تحمید و سپاس ای شیعه

پسرم را بشناس ای شیعه

معرفت بر دل او پیدا کن

ص:493

باش با او به تماس ای شیعه

تا شود عاقبتت خیر بدان

حبّ او هست اساس ای شیعه

با ولایش منما عالم را

تو به یک لحظه قیاس ای شیعه

بهر عیدیّ شب قدر بگیر

از کف یار لباس ای شیعه

تا که خسران زده هرگز نشوی

مهدیم را بشناس ای شیعه

معرفت بر گل زهرا مظهر

از نماز تو بود واجبتر

پسرم آید و غوغا بکند

زشتها را همه زیبا بکند

حُب آن تشنه لب زینب را

عَلَنی در همه دنیا بکند

اشک او خون دلش گردد تا

یاد از زینب کبری بکند

بعد تکیه زدنش بر کعبه

تربت فاطمه پیدا بکند

او خودش طالب حکم فرج است

از خدا اذن تمنّا بکند

خوش بر آنکس که برای فرجش

خویش را خوب مهیّا بکند

شهِ رانده ز وطن می آید

به یقین یوسف من می آید

ص:494

پسرم منتقم کرب و بلاست

غصه دار سرِ از جسم جداست

داغدار گلوی اصغر اوست

روضه دار تن ارباً ارباست

بوسه بر دست علمدار زند

تشنه آب ز مشک سقّاست

زائر قبر رقیه مهدی است

سحر از داغ رقیه شیداست

هر کجا مجلس روضه باشد

بانی و گریه کن بزم شماست

بخدا راه رسیدن بر او

گریه و معرفت کرب و بلاست

در پی هدیه مهدی باشید

سائل گریه مهدی باشید

سلام مادر نرگسی های چشم انتظار...

سلام بانو!

به کدام صفت بخوانمتان مادر آخرین ستاره؟

به پاکی دست هاتان، یا به استواری گام هاتان؟

به صبوری جانانه تان کنار ابو محمّد (علیه السلام) یا به بی تابی عاشقانه تان از رؤیا؟

به بلندای تبارتان، یا به خورشیدی که در آغوشتان گل کرد؟

به کدام صفت بخوانمتان بانو؟!

چه بنویسم وصف بانویی را که سرور زنان دوعالم (س)، شهادتین را بر لبانش جاری کرده؟

بانو!

ص:495

درّه ها، شقایق هاشان را...

ابرها، اشک هاشان را...

دریاها، آبی زلالشان را...

و خداوند، بشارت منجی را به شما هدیه کردند...

من ناقابل، چه پیشکش کنم؟

هستی ام فدای شما باد...

بانو!

دستم به دامانتان... پناهِ بی پناهی هایم می شوید؟

بانو!

مگر می شود از معجزه نوشت و به یاد شما نیفتاد؟

به یاد دلبستگی پاکتان به اعجاز خواب ها...

و به یاد قصّه ی باغبان که میان گل ها، نرگس را انتخاب کرد، که عطرش جهان را زیر و رو کند...

بانو!

به رسم ادب،

گره می زنم به گوشه ی دامان مبارکتان این سطور را...

باشد که گوشه ی چشمی به ما کنید؛

که اگر شفاعت شما نباشد، با چه رویی سر بلند کنیم در پیش گاه خداوندی...

بأبی أنت و امّی، یا سیّدتی...

نرجس خاتون (س)، بانوی نجابت و نیایش است که شمیم حضور او در سامرا پس از گذشت قرنها جان شیعیان شیفت ? خاندان ولایت و امامت را طراوت می بخشد و در سای ? این آفتاب روشن اجابت، دلها آرام و قرار می گیرد

اگر کسانی هنوز به شخصیت وزندگی او ووجود یگانه فرزندش شک دارند حتما به تحقیق در مورد اووفرزندش بپردازند تا مشکلشان حل شود

از طرفی من شخصا از آقا امام زمان (علیه السلام) پوزش میخواهم که به دلیل ناآگاهی به

ص:496

حریم خصوصی مادرگرامیشان وارد شده ایم...

امام جواد (علیه السلام) فرمودند:... او دارای غیبتی است که روزهای زیاد و مدتی دراز به طول می انجامد. پس مخلصان در انتظار ظهورش به سر می برند و اهل تردید انکارش می کنند و منکران، یاد او را به استهزاء می گیرند. (203) پایان.

پی نوشتها ومنابع:

1 - کمال الدین، شیخ صدوق، ص 317

2 - آخرین سفیر، ص 20.

3 - هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ج 1، ص 335.

4 - آخرین سفیر، ص 28 به بعد.

5 - کافی، ج 1، ص 323.

6 - نعمانی، الغیبه، ترجمه غفاری، نشر صدوق، ص 323.

7 - شیخ کامل سلیمان، یوم الخلاص، ص 61

8 - البیان، گنجی، ص 118

9 - بحارالانوار، ج 53، ص 9.

10 - ابی جعفر محمد بن بابویه قمی) شیخ صدوق (، کمال الدین، وتمام النعمه، ج 2، باب 30، ص 328. انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1363.

11 - استدلائل الامامه: ص 264.

12 - قاموس کتاب مقدس: ص 952-951.

13 - فرهنگ معین: ج 5 ص 2335.

14 - رک: بحارالانوار، ج 38 و 53

15 - تاریخ بزرگ جهان، ج 3، ص 293.

16 - تفسیر صافی، ج 4، ص 247، البرهان، ج 4، ص 8.

17 - انجیل متی، باب دهم، بندهای 82.

ص:497

18 - قاموس کتاب مقدس، ص 220

19 - قاموس کتاب مقدس، ص 533.

20 - بحارالانوار، ج 25، ص 186. به نقل از ماهنامه موعود شماره 67

21 - کمال الدین، ج 2، ص 130 و، ج 1، ص 225.

22 - دهخدا، لغتنامه، بحارالانوار؛ 13/447 و 213؛ 14/190 و 250؛ 25/185؛ 26/285؛ 27/15؛ 30/75؛ 45/103؛ 51/6

23 - اثبات الهداه، ج 3، ص 569، ح 679؛ مختصر اثبات الرجعه مخطوط حدیث نهم؛ کفایه المهتدی مخطوط ح 28؛ گزیده کفایه المهتدی، ص 133؛ کشف الحق، ص 15 و 149؛ مستدرک وسائل، ج 12، ص 280.

24 - رجال شیخ طوسی، ص 423 و 435.

25 - تاریخ تمدن ویل دورانت، ج 4، ص 550.

26 - فرهنگ معین، ج 5، ص 377.

27 - المختصر فی اخبار البشر: ج 2 ص 35

28 - الکامل، ج 6، ص 528.

29 - تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج 4) عصرایمان (ص 551-550) فصل 18)

30 - تاریخ تمدن: ج 4 ص 550

31 - تاریخ طبری، ج 7، ص 608؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج 19، ص 25؛ البدایه و النهایه، ج 11، ص 29.

32 - کارل گلیمبرگ، تاریخ بزرگ جهان، ترجم ? شیدضیاءالدین دهشیری، ج 3، ص 129.

33 - کمال الدین، ج 2، ص 416

34 - بحار: ج 51 ص 164.

35 - ينابيع الموده: ص 376.

36 - پورامینی، 1378، ص 27)

37 - علامه سیدمحسن امین، بر ستیغ آرمانها) ترجمه اعیان الشیعه (، ص 35

38 - راوندی، نوادر راوندی، ج 5، ص 392.

39 - بر ستیغ آرمان ها، ص 39 و 40

40 - همان

41 - سید جمال الدین حجازی، آخرین سفیر، ص 28

42 - بحارالانوار) ترجمه (، ج 13، ص 203

43 - بحارالانوار، ج 51، ص

44 - شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص 854

45 - بحارالانوار، ج 50، ص 114

46 - رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج 2، ص 187

47 - رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج 2، ص 83

48 - موسوی، 1374، ص 18

49 - همان، ص 52

50 - برگرفته از گفتار دکتر نفیسه ساطع

51 - مفاتیح الجنان، ص 155.

52 - بحارالانوار، ج 51، ص 10.

53 - همان، ص 17، ح 25.

54 - بحارالانوار، ج 51، ص 13

55 - بحارالانوار، ج 51 ص 12

56 - اقتباس از بحار، ج 5، ص 6 تا 10، ریاحین الشریعه ج 3، ص 24 تا 32.

با تغییر و تلخیص. برگرفته از کتاب شاهزاده روم/نوشته حسن مومنی

57 - لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص 238

58 - بحارالانوار، ج 51 ص 6، کشف الغمه، ج 3 ص 265، منتخب الاثر، ص 320.

59 - کمال الدین، ص 240

60 - منتخب الاثر، ص 240، به نقل از بحارالانوار

61 - اعلام الواری: ص 408.

62 - منتخب الاثر، ص 206، به نقل از بحارالانوار پیام زن سال نهم، شماره هشتم، آبان 1379

، پیاپی 104.

63 - شیخ حر عاملی، اثبات الهداه، ج 7، ص 137، ح 670

64 - مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ سیزدهم. ص 66، درسنامه تاریخ عصر غیبت، ص 30.

65 - احمد عزیزی، کفشهای مکاشفه

66 - شهید دستغیب، داستانهای شگفت، ص 292 و مجموعه یادداشتهای حاج شیخ مرتضی حائری یزدی (ره)، ص 27 و 28

67 - مفاتیح الجنان

68 - درس تفسیر، سور ? اعراف، آیه 188، 18/11/78

69 - تفسیر موضوعی ذیل آیه» الله یتوفی الانفس حین منامها... «

70 - قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ذیل ماده رأی.

71 - معجم المقاییس، ابن فارس، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ذیل ماده رأی

72 - بحارالانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، ج 14، ص 441

73 - یونس/ 64 یوسف/ 8 و 23 و 35 و 49 اسراء/ 60 روم/ 23 صافات/ 102 فتح/ 27

74 - ر. ک: تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلمیه، تهران، ج 9، ص 376 372، ر.

ک: یوسف قرآن، محسن قرائتی، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، تهران، ص 20 18.

75 -) سوره صافات، آیه 105102)

76 - سوره یوسف، آیه های 54، 4136 و 4943.)

77 - مناقب جلد 3 ص 534

78 - پیام زن سال نهم، شماره هشتم، آبان 1379، پیاپی 104.

79 - حاج میرزا حسین طبری نوری، نجم الثاقب، ص 18

80 - روزگار رهائی: ج 1 ص 177.

81 - امالی شیخ صدوق: ص 474.

82 - دلائل الامامه: ص 246، غیبت طوسی: ص 125

83 - کمال الدین: ج 2 ص 423، روضه الواعظین: ج 1 ص 255.

84 -) محمد معین، فرهنگ معین، ج 4، ص 4702).

85 - همان، ص 1954.

86 - کفایه الاثر: ص 159

87 - لسان العرب: ج 6 ص 162

88 - غیبت شیخ طوسی: ص 128، کمال الدین: ج 2 ص 423.

89 - دلائل الامامه: ص 267، بحار الانوار: ج 51 ص 10.

90 - بحار، ج 51، ص 24، ح 37).

91 - مصنف ابن ابی شیبه: ج 15 ص 198) حدیث 19495).

92 - محقق بحرانی در الحدائق الناظره ج 17، ص 440).

93 - فرهنگ معین: ج 2 ص 1702

94 - بحار، ج 51، ص 24

95 - لسان العرب: ج 4 ص 220.

96 - سوره سبا، 16

97 - فرهنگ جامع نوین، ص 272

98 - راغب اصفهانی، مفردات الالفاظ القرآن، ص 159

99 - غیبت طوسی: ص 241، کمال الدین: ج 2 ص 432

100 - کمال الدین، ج 2 ص 432423 محمد بن حسن طوسی، کتاب الغیبه، ص 241).

101 - بحار، ج 51، ص 24.

102 - میرمحمد صادق خاتون آبادی، کشف الحق، ص 34

103 - احمد سیاح، فرهنگ جامع نوین، ج 1 و 2، ص 814

104 - احمد سیاح، فرهنگ جامع نوین، ج 1 و 2، ص 814.

105 - طریحی، مجمع البحرین، ص 622

106 - کمال الدین: ج 2 ص 431.

107 - حضینی، الهدایه الکبری، ص 248 و 357

108 - حضینی، الهدایه الکبری، ص 248 و 357

109 - محلاتی، 1373، ج 3، ص 25)

110 - ر. ک: پژوهشی در زندگی امام مهدی (علیه السلام) و نگرشی به غیبت صغرا، ص 204 و 205.

. 1. امام مهدی (علیه السلام) از ولادت تا ظهور، سید محمدکاظم قزوینی ص 172.

1 1)-111. کشف الغمه ج 3 ص 312 بحارالانوار ج 52، ص 279، الزام الناصب ص 66

112 - نهلاغروی نایینی، محدثات شیعه، ص 284

113 - صالحی، 1384، ص 15-14)

114 - بحرینی، 1381، ص 72) پیام زن سال نهم، شماره هشتم، آبان 1379، پیاپی 104.

115 - صحیح بخاری، ج 8، ص 158)

116 - صحیح بخاری، ج 2، ص 97)

117 - صحیح مسلم، ج 8، ص 204) سنن ابی داود، ج 2، ص 319، باب فی خبر الجساسه (.

118 -. امام مهدی (علیه السلام) از ولادت تا ظهور، سید محمد کاظم قزوینی، ص 1 72.

119 - موسوعه العتبات المقدسه: سامرا، ص 276).

120 - آیت الله میلانی قادتنا، ج 7، ص 211.

121 - یافعی، مراه الجنان، ج 2، ص 92

122 - اصطخری، مسالک و الممالک، ص 91.

123 - محمد بن احمد کنعان، تاریخ دوله العباسیه، ج 1، ص 127

124 - ادوارد گیبون، انحطاط و سقوط امپراتوری روم، ترجمه: شادمانی، ج 3، ص 1579.

125 - موسوعه المورد: ج 2 ص 143

126 - هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، ج 1، ص 0 ? 3.

127 - الکامل، ج 7، ص 11؛ تاریخ طبری، ص 195.

128 - ابن کثیر، ابدایه و النهایه، دار الکتب العلمیه، بیروت، ج 11، ص 4؛ تاریخ طبری، ج 11، ص 207

129 - فازیلف روسی در کتاب تاریخ العرب و الروم ص 225، با ترجمه دکتر عبدالهادی شعیره (

130 - نقل از: مجلسی، 1307، ص 175-174) به نقل از همین کتاب ص 123)

ص:502

131 - نقل از: مجلسی، 1307، ص 175-174) به نقل از همین کتاب) ص 175)

132 - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ? ، ص 191.

133 - الکامل فی التاریخ، ج ? ، ص 191.

134 - مروج الذهب) ج 1، ص 372)، تاریخ طبری) ج 11، از صفحه ی 1236 به بعد

135 -) موسوی، 1374، ص 120)

136 - کلینی، 1067، ج 3، ص 1434

137 - مروج الذهب

138 - معجم البلدان، یاقوت حموی، ج 3، ص 280.

139 - تاریخ فتوحات اسلامی، ص 189.

140 - معجم البلدان، ج 3، ص 280

141 - شیخ کامل سلیمان در یوم الخلاص) ص 61)

142 - آیت الله میلانی در کتاب قادتنا) ج 7، ص 207) وص 20

143 - تاریخ مختصر الدول، ص 141.

144 - قاموس الأعلام، ج 2، ص 1437

145 - التنبیه و الاشراف، ص 161.

146-23 همان مدرک، ص 164.

147 - تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 223.

148 - تاریخ طبری، ج 7 ص 376.

149 - تاریخ الخلفا، ص 336

150 - التنبیه و الاشراف، مسعودی ص 145.

151 - طبری، تاریخ طبری، انتشارات دار الفکر، ج 11، ص 173.

152 - طبری، تاریخ طبری، انتشارات دار الفکر، ج 11، ص 173.

153 - تاریخ طبری) ج 11، از صفحه ی 1236 به بعد

154 - در مورد درگیری های این دهه (239 252 ه. ق (، ر. ک: تاریخ طبری، ج 11، ص 173، 176، 177، 195 و 207؛ الکامل فی التاریخ، ج 7، ص 80، 81، 85 و 95؛ ابن کثیر، البدایه و

ص:503

النهایه، ج 10، ص 323، 343 و 345.

155 - ر. ک: دولت عباسیان، محمد سهیل طقوّش، ترجمه: حجت الله جودکی، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ص 261.

156 - ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ؟ ، ص 1108.

157 - ر. ک نازیلیف، تاریخ العرب و الروم.

158 - الکامل فی التاریخ، ج ؟ ، ص 191.

159 - پژوهشی در زندگی امام مهدی، ص 117

160 - ابن شهر آشوب، مناقب آل أبی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج 4، ص 434 * محمد بن جریر طبری، دلائل الامامه، ط 3، قم، منشورات الرضی،، 1363 ه '. ش، ص 226 * مجلسی، بحار الأنوار، ط 2، تهران، المکتبه الاسلامیه، 1395 ه '. ق، ج 50، ص. 251 * ماهنامه گلبرگ، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، شماره 61 * ماهنامه کوثر، شماره 60

161 - خورشید مغرب، محمّد رضا حکیمی، ص 21 22، با تصرف

162 - زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، آیه ا... محمدتقی مدرسی، با اندکی تلخیص * سیره الائمه الاثنی عشر * مرتضی مطهری، مجموعه آثار جلد 18 صفحه 147 * حیاه الامام العسکری

163 - برگرفته شده از» پیدای پنهان «ویژه نامه نیمه شعبان 1419 ق. ستاد بزرگداشت نیمه شعبان مسجد آیه الله انگجی تبریز.

164 - مستدرک الوسائل: ج 12، ص 261، س 15 * بحارالأنوار: ج 75، ص 401، ضمن ح 42

165 - بحارالانوار، ج 51، ص 13

166 - مهج الدعوات: ص 36، بحار: ج 94 ص 354 و الامام الجواد: ص 375.

167 -- كمال الدين: ج 2 ص 424، اعلام الورى: ص 394، البرهان: ج 3 ص 218، روضه الواعظين: ج 2 ص 256، تبصره الولى: ص 5، حليه الابرار: ج 2 ص 522، مدينه المعاجز: ص 586 و منتخب الانوار المضيئه: ص 60.

168 - غيبت شيخ طوسى: ص 142، دلائل الامامه: ص 268، حبيب السير: ج 2 ص 105، ينابيع الموده: ص 451.

ص:504

169 - کمال الدین، ج 2، ص 474.

170 - غیبت شیخ طوسی: ص 147، کشف الغمه: ج 3، ص 288، حلیه الاءبرار: ج 5 ص 185.

171 -- الثاقب فی المناقب: ص 584، اعلام الوری: ص 395، اثبات الهداه: ج 3 ص 668.

172 - حبیب السیر: ج 2 ص 106.

173 - اثبات الهداه: ج 3، ص 699.

174 - کمال الدین: ج 2، ص 434.

175 - غیبت طوسی: ص 151.

176 -- کمال الدین: ج 2 ص 441.

177 -- غیبت طوسی: ص 146-144.

178 -- کمال الدین: ج 2، ص 431.

179 -- جزیره خضرا: ص 25-14.

180 - الثاقب فی المناقب: ص 584 و روضه الواعظین: ص 260.

181 - اصول کافی، ج 2، کتاب الحجه، ص 230 و 231، روایت 5 و 6

182 - بحار الانوار، ج 25، ص 36 تا 47.

183 - کمال الدین صدوق: ص 431، غیبت شیخ طوسی: ص 151 و یوم الخالص، ص 66.

184 - همان، ص 297 نجاشی، رجال نجاشی

185 - عصر ظهور، علی کورانی، چاپ و نشر بین الملل، ص 393

186 - گلپایگانی منتخب الاثر ص 467

187 - فهرست شیخ طوسی: ص 150 و رجال نجاشی ص 235.

188 - رجال نجاشی، ص 307.

189 - رجال نجاشی، ابوالعباس نجاشی، نشر اسلامی، ص 307 و موسوعه طبقات الفقهاء، ج 3، ص 430 و 431.

190 - رساله تواریخ النبی و الال، از محمد تقی تستری، صاحب قاموس الرجال ص 43

191 - غیبت شیخ طوسی: ص 145.

192 - منتخب الاثر، لطف الله صافی گلپایگانی، فصل سوم، باب اول، ص 320

193 - الفهرست، شیخ طوسی، نجف، مکتبه مرتضویه، ص 124.

194 - منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، نشر اسلامیه، ج 2، ص 356

195 - آقابزرگ تهرانی الذریه جلد 20 ص 201

196 - تنقیح المقال، ج 2 ص 176 نجاشی، ص 169 فهرست، ص 128 و معالم العلما، ص. 65

197 - الغیبه ص 82-6 و 100

198 - کمال الدین، ج 2، ص 417

199 - کمال الدین ص 127 و 133 و 187 و 211 و 222 و 274 و 381

200 - کمال الدین و تمام النعمه، ص 417؛ الغیبه، ص 125.

201 -. طبری، دلائل الامامه، منشورات حیدریه، ص 262.، شیخ طوسی، الغیبه، ص 208.، فقال نیشابوری، روضه الواعظین، ج 1، ص 252.، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 440.، نیلی، منتخب الانوار، ص 105.

202 - سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ترجمه شیرازی، انتشارات جهان آرا، ص 204.

باقر شریعت قریشی، حیاه الامام المهدی، ص 21. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام زمان، ترجمه محمد تقی آیت الهی، انتشارات امیرکبیر، ص 114.

203 - کمال الدین ج 2 ص 378.

تنها منجی

ماجرای ازدواج امام زمان (عج) قسمت اول

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 7:2 بعد از ظهر روز / 90/9

ازدواج امام زمان (عج) قسمت اول

ص:506

در همه زمانهای بعد از غیبت امام زمان (عج) با ادعاهای دروغین افراد مختلفی روبرو میشویم که خود را یا از فرزندان آن حضرت (عج) ویا از همسران آن حضرت معرفی میکنند بعضا هم افراد ساده لوحی بوده اند که حرف آنان را باور کرده اند !!

جدای از ادعای این افراد یکی از مباحث داغ پیرامون شخصیّت حضرت مهدی (عج)، زندگی شخصی و خانوادگی آن حضرت است !

همانگونه که میدانیم ازدواج، سفارش خداوند و سنت مؤکّدی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دوری کننده از آن را از زمره مسلمانان خارج دانسته اند. از طرفی حفظ و بقای نسل بشر، رسیدن به سکونت و آرامش، برقراری ارتباط بین انسان ها و کسب صفات خوب انسانی، از مهم ترین دستاوردهای ازدواج هستند. از سوی دیگر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیه السلام)، در پیروی از سنت های الهی و عمل به فرامین خداوند، بر دیگران پیشی گرفته و دستورات الهی را پیش از ابلاغ به مردم، عمل می نمودند. (1) ازدواج نیز یکی از سنت هایی است که معصومان (علیه السلام) نسبت به رعایت آن اهتمام ویژه ای داشتند. به همین دلیل، همواره این پرسش ذهن شیعیان عصر غیبت را به خود مشغول ساخته است که آخرین پیشوا و امام معصوم چگونه با این سنت الهی برخورد کرده اند؟

از این رو سخن از ازدواج یا عدم آن و داشتن فرزند و مکان زندگی و وضعیّت زندگی اولاد و کیفیّت زندگی آنها، از بحثهای جذّابی است که احیاناً در اذهان بسیاری از معتقدان به او، وجود دارد وهمواره نیزبا ابهاماتی روبه رو است، که معمولا با جوابهای ضدّ و نقیضی نیز مواجه است.

سوالات وابهامات مطرح شده در باب زندگی شخصی امام زمان (عج):

اساساً غیبت طولانی آن حضرت از نگاه زندگانی شخصی و خصوصی ایشان این سؤالات را بوجود می آورد که.

1 - آیا در این مدّت، حضرت مهدی (علیه السلام) ازدواج کرده است یا خیر؟

2 - آیا امام مهدی (علیه السلام) دارای فرزند است؟

3 - آیا مکان خاصّی برای زندگی وی و فرزندانش وجود دارد؟

ص:507

4 - در صورتی که امام زمان (عج) ازدواج کنند، آیا همسر آن حضرت نیز عمری طولانی داشته، و همواره در کنار حضرت خواهند بود؟

5 - در صورتی که عمر همسر امام (عج) طولانی نباشد، و پس از گذراندن سال های طبیعی عمر، از دنیا بروند، آیا امام (عج) همسر دیگری اختیار می کنند؟

6 - آیا همسر و فرزندان حضرت) در صورت ازدواج (نیز مانند پدر بزرگوارشان از دیدگان مردم مخفی هستند یا این که آنان می توانند در شرایط طبیعی زندگی کنند؟

و.....

برخی این سؤالات را به صورت اشکال وشبهه مطرح کرده و میگویند:

1 - اگر ازدواج کرده و همسر دارد، به دنبالش داشتن فرزند است چگونه است که خانواده ایشان پی به رازش نبرده اند واگر راز اورا میدانند چگونه است که آن را فاش نکرده اند؟ واین با حکمت و فلسفه غیبت منافات دارد !!!

2 - اگر ازدواج نکرده است، پس به سنّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و به امر شرعی مستحب عمل نکرده است، که اینهم با مقام عصمت و شأن آن حضرت نمی سازد، زیرا وی رهبر دینی مردم است و در عمل به مستحبات همچون واجبات، باید پیشقدم باشد، و فرضِ وجود امامی که مستحب مؤکّد شرعی را ترک کند، و در واقع عمل مکروهی را انجام دهد بسیار مشکل، و جای استبعاد دارد.

پس اگر ازدواج نکرده باشد اشکال ترک مستحبّ از طرف معصوم، و اگر ازدواج کرده باشد اشکال فاش شدن اسرار و تضادّ با فلسفه غیبت پیش می آید، و چون طرفین قضیّه با اشکال مواجه است، عدّه ای چنین نتیجه گیری میکنند که: اصلا آن حضرت وجود ندارد !!

بنابراین، من در سه مقاله مجزا سعی دارم پس از طرح سؤال اصلی و بیان دیدگاههای متفاوت و دلائل آنها، به نتیجه ای مناسب و جامع برسم. وبه بعضی از این سئوالات با استفاده از مقالات مختلف اینترنتی وکتب مختلف از دیدگاه دانشمندان ومحققان اسلام در حد توان خود پاسخ گویم

امید است که تحقیقم جامع باشد واشتباه نکرده و مورد رضایت حضرت ولی عصر (عج) قرار گیرد.. ان شاء الله

ص:508

ضرورت طرح بحث:

برخی عقیده دارند که تحقیق درباره ازدواج امام زمان (عج) ضرورتی ندارد، و نباید به اینگونه مباحث پرداخت و نهایتاً باید توقّف کرد و در جواب این نوع سؤالات کلمه» نمی دانم «و» نمی دانیم «را بر زبان جاری کرد و سکوت را بهترین جواب میدانند

زیرا:

اولا: اصل ازدواج یا عدم ازدواج حضرت جزء اعتقادات ما نیست، زیرا در مباحث اعتقادی ما نیامده است که باید معتقد شویم به امام زمانی که ازدواج کرده یا نکرده است. این نوع موضوعات از مسائل شخصی است که معمولا در روایات نیامده و کسی هم به آن نپرداخته است، حتّی امام حسن عسکری (علیه السلام) نیز در رابطه با ازدواج فرزندش چیزی نفرموده است.

از طرفی مسایل شخصی حضرت به دلیل غیبت ایشان، بر کسی معلوم نبوده، حکمت در مخفی بودن آن است. نگاه اجمالی به تاریخ غیبت صغری و کبری حاکی از وجود نداشتن چنین مسائلی است و حتّی کسانی که توفیق لیاقت ملاقات با آن حضرت را یافته اند، هیچگونه سؤالی درباره ازدواج آن حضرت از آنها صادر نشده است و غالباً به دلیل مشکلات فراوان یا نیازهای مادّی و معنوی و یا پرسیدن مسائل علمی از این گونه سؤالات غافل بوده اند، گرچه اساساً سؤال نکردن از ازدواج طبیعی است، چرا که خیلی اوقات پیش می آید که سالها با اشخاص و دوستان زیادی آشنا هستیم، ولی لزومی نمی بینیم که از زندگی شخصی او سؤال کنیم، مثلا بگوییم آیا همسر دارید؟ اگر دارید دختر چه کسی است؟ آیا فرزند دارید؟ جنسیّت آنها چیست؟ و... لذا اساساً لزومی ندارد که از این گونه امور مطّلع شویم و این مسائل در زندگی ما نیز هیچ تاثیری ندارد و به دلیل اطّلاع نداشتن مورد مؤاخذه قرار نمی گیریم.

بنابراین سوال نکردن در مورد آن بهتر از جستجو خواهد بود. از سوی دیگر، چون غیبت امام از قطعیات و مسلمات زندگی آن حضرت است، هر امری که با این موضوع منافات داشته باشد، در زندگی ایشان وجود نخواهد داشت و ازدواج یکی از آن مسایل

است. به همین دلیل، امکان ازدواج، در مورد امام زمان (عج) منتفی خواهد بود.

ثانیا: پیدا کردن آگاهی از بعضی مسایل هیچ مشکلی را حل نمی کند و ازدواج امام زمان (عج) نیز در زمره این مسایل است، زیرا وظیفه شیعیان، در زمان غیبت، شناخت وظایف خویش در هنگام انتظار است، بدین ترتیب، شناخت مسایل شخصی حضرت (عج) هیچ ارتباطی با تکالیف و مسئولیت های مردم نخواهد داشت. پس کسی که از این موضوع اگاهی دارد، از نظر عمل و رفتار با شخص جاهل در این زمینه تفاوتی نخواهد داشت.

و موضوعات مهمتری وجود دارد که باید به آنها پرداخت

پاسخ گویی:

در پاسخ به این موارد، باید گفت گر چه ازدواج حضرت مهدی (عج) امری نامشخص بوده و شیعیان نیز وظیفه ندارند آن را بشناسند، اما در شرایط کنونی چند مشکل وجود دارد که طرح این بحث را ضروری می سازد:

1 - درست است که اینگونه مسائل جنبه شخصی دارند و دانستن یا ندانستن آن تأثیری در زندگی ما ندارد، ولی امامان ما مانند انسانهای عادی نبوده اند که بی تفاوت از کنارشان بگذریم، زیرا آنها هادیان و رهبران دینی و اجتماعی مردم هستند که طبق نصوص متعدّد از آیات و روایات، دارای مقام عصمت و مصونیّت از خطا و اشتباه می باشند.

لذا دوستان و شیعیان آن حضرت دوست دارند سیره و روش آن امام را در مسائل خانوادگی و شخصی نیز بدانند و به ابهامات و یا سؤالات احتمالی ذهن خویش پاسخی مناسب بدهند و این مسأله مختص به امام مهدی (علیه السلام) نیست، همانطور که هنوز عدّه ای می پرسند: چرا امام حسن مجتبی (علیه السلام) با جعده ازدواج کرد؟ یا چرا امام جواد (علیه السلام) با امّ الفضل دختر مأمون، یعنی کسی که قاتل پدرش بود ازدواج کرد؟ آیا از آنها فرزندی باقی ماند؟ و... امام عصر (علیه السلام) نیز از این قاعده مستثنی نیست، بلکه قضیه برعکس است و حسّاسیّت در امام زمان (علیه السلام) که مهدی موعود

است و قیام خواهد کرد و حکومت جهانی را تشکیل خواهد داد... بیشتر است.

2 عدم آگاهی و پرسش های متعدد افراد مختلف، از ازدواج امام و ضرورت پاسخ گویی به آنها این نیاز را ایجاد میکند که پاسخی شایسته به آن داده شود؛ چون در این شرایط خفقان وجو سازی وسوء استفاده دشمنان اسلام وامام زمان (عج)، ممکن است آنها با ایجاد ابهامات مختلف در اذهان افراد، باعث دوری آنها از مباحث مهدویت شوند

3 علاقه برخی از زنان و دختران به ازدواج با امام (عج) و ادعای برخی از آنان مبنی بر این که همسر حضرت (عج) هستند. مدعیان این امر می توانند با این ادعا افراد ساده دل را فریب داده، و مطالب دروغی را به امام زمان (عج) نسبت دهند.

4 - ادعای دروغین برخی از افراد به اینکه آنها فرزندان امام زمان (عج) هستند وبعضا هم ثروت کلانی از این راه به جیب زده اند.

5 - مهمتر از همه، استفاده از شبهات ایجاد شده توسط دشمنان اسلام ومهدویت برای اثبات اینکه وجود ولی عصر (عج) امری خیالی وافسانه ای بوده چون در مرحله اول زندگی شخصی ایشان با منطق و اعتقادات خود مسلمانان سازگاری ندارد!!

متاسفانه با استفاده از این حربه موفقیتهایی نیز داشته اند ومتاسفانه میبینیم که افرادی ناآگاه این شبهات را وسط میکشند واستنباط میکنند که امام زمان (عج) وجود ندارند!!

پس میبینیم که بحث در مورد ازدواج امام زمان (عج) ضرورتی کامل دارد

و اساسا بحث از زندگانی شخص آن امام مانعی ندارد، گرچه به علّت موقعیّت استثنایی وی که همان در غیبت به سربردن باشد، ما اطّلاع چندانی نداریم و ناچاریم به همان مقدار از ادلّه و ظواهر و عمومات اکتفاء کنیم.

ابزار تحقیق:

قبل از آن که مباحث گوناگون، درباره ازدواج امام زمان (عج) مطرح شود؛ باید به این مساله توجه کرد که:

همانطور که قبلا بیان شد اصل ازدواج یا عدم ازدواج آن حضرت جزء اعتقادات ما

ص:511

نیست، بلکه از مسائل شخصی است که در روایات نیزمستقیما به آن تصریح نشده، و مورد بحث مستقیم امامان قبلی نیز نبوده است، و کسانی هم که در دوران غیبت توفیق درک حضور آن حضرت را داشته اند آن قدر سؤالات و مشکلات در ذهنشان بوده است که به اینگونه سؤالات نرسیده اند.

در دوران غیبت صغری نیز از نائبان خاصّ، در این زمینه سخنی شنیده نشده است.

از طرفی شرایط زندگی امام زمان (عج) از زوایای متعددی، با دیگر معصومان (علیه السلام) متفاوت است. از جمله این تفاوت ها طول عمر و غیبت طولانی آن حضرت است. این دو مساله مهم در همه ابعاد زندگی حضرت تاثیر گذاشته و زندگی آن امام را از وضعیت عادی و طبیعی خارج ساخته است. یکی از مهم ترین مسایل جدا نشدنی غیبت، که فلسفه آن نیز به شمار می آید، بی خبری انسان ها از وضعیت زندگی آن حضرت می باشد به عبارت دیگر، هنگامی که خود آن حضرت از دیده های مردم مخفی هستند، مکان زندگی ایشان، نحوه زندگی، نوع لباس، خوراک، مسکن، امکانات، ارتباطهای ایشان، دوستان، همسر و فرزندان آن حضرت نیز از دید دیگران مخفی است. در نتیجه، از هیچ یک از این موارد آگاهی قابل اطمینانی در دسترس کسی قرار نخواهد داد. حدس، گمان، احتمال نیز هیچ گاه اعتبار و ارزشی نخواهد داشت. نیز چون موضوع از مباحث عقلی و انتزاعی نیست، از راه برهان عقلی نیز نمی توان پاسخ درست وکاملی را دریافت نمود بنابراین، رجوع به روایات معصومین (علیه السلام) تنها راه موجود برای به دست آوردن هر گونه اطلاعاتی در مورد زندگی ایشان است. چون آنان از علم برتری بهره مند می باشند، می توانند از آینده خبر دهند که از آن جمله حوادث و مسائل مربوط به مهدی منتظر (علیه السلام) است.

از این رو، در نوشتار حاضر، علاوه بر مباحث عقلی و تحلیلی، تقریبا همه روایاتی که در آن ها به ازدواج امام زمان (عج) اشاره شده یا ذکری از همسر و فرزندان آن حضرت به میان آمده است، جمع آوری و نقد و بررسی شده است.

ذکر این نکته لازم است که: متاسفانه در روایات صحیح و معتبر، پاسخ مستقیم و روشنی به پرسش وجود ندارد؛ بلکه در برخی روایات با ایهام و

اشاره در این زمینه سخن

ص:512

به میان آمده است پس منابعی هم که در اختیار است یا اشکال سندی دارند و یا ابهام دلالی ونظر قاطعی را ارائه نمی دهند

به هر حال در پاسخ به شبهات ازدواج امام زمان (عج)، با توجّه به مسائل اعتقادی مانند: حکمت یا فلسفه غیبت، و نیز مسائل فقهی همچون استحباب شرعی ازدواج، و متونی که مستقیم یا غیر مستقیم دلالت بر ازدواج آن حضرت دارند، سه نظریّه در بین دانشمندان شیعه که هر یک برخاسته از پاره ای روایات است وجود دارد:

1 - امام زمان (عج) ازدواج کرده و دارای فرزندانی نیز هست.

2 - ازدواج انجام گرفته ولی امام زمان (عج) اولاد ندارد.

3 - اساساً امام زمان (عج) ازدواج نکرده است.

نظریه اول:

آن حضرت ازدواج کرده و دارای اولاد می باشد:

عده بسیاری از دانشمندان ومحققان اسلام عقیده دارند آن حضرت ازدواج کرده ودارای اولاد می باشد

من جمله:

مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب الایقاظ من الهجعه بابی را به بحث از دولت فرزندان امام زمان عجل الله تعالی فرجه اختصاص داده است. (2)

مرحوم علامه مجلسی نیز بابی را به بحث و گفتگو از جانشینان و فرزندان حضرت ولی عصرعجل الله تعالی فرجه اختصاص داده است. (3)

میرزا حسین طبرسی نوری از کسانی است که بر این مطلب پافشاری زیادی دارد.

ایشان در نجم الثاقب بابی رابا عنوان» دفع شبهه نبودن اولاد برای آن حضرت « آورده است (4).

مرحوم نهاوندی (5) و شهید سید محمد صدر راهم میتوان از این دسته نام برد

کسانی که بر این باورند اعتقاد دارند آن حضرت نه فقط ازدواج کرده که دارای فرزندانی نیز هست و آنان نیز فرزندانی دارند.... برای درستی ادعای خود چند دلیل می آورند:

الف - وجود روایات ودعاهای مختلف دال بر فرزند داشتن آن حضرت

ب - وجود حکایاتی از افراد مختلف که مدعی هستند خانواده حضرت را دیده اند

ج - قواعد کلی و استحباب ازدواج: یعنی بر طبق احکام اسلام یکی از سنت های مهم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ازدواج است که امام زمان (علیه السلام) به رعایت سنت های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از همه مردم اولی است.

د: وجود القاب و کنیه هایی که نشان میدهد ایشان فرزند دارند

حال هر کدام از آنها را بررسی میکنیم:

الف - وجود روایات و دعاهای مختلف دال بر فرزند داشتن آن حضرت:

در مورد ازدواج امام مهدی (عج) همسر و فرزندان آن حضرت روایت صریح و روشنی وجود ندارد. تنها در برخی احادیث، جملاتی به چشم می خورند که از ازدواج آن حضرت سخن گفته اند.

1 - در کتاب الایفاظ آمده که شیخ طوسی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شب وفات خود، خطاب به حضرت علی (علیه السلام) فرمودند:» دوات و کاغذ بیاور «. سپس حضرت (صلی الله علیه و آله) وصیت نامه ای املاء فرمودند که در آن آمده بود:

» ای علی پس از من دوازده امام و پس از آنها نیز دوازده مهدی خواهند بود. تو اولین نفر از دوازده امام هستی «، سپس یکایک امامان را نام بردند و هنگام که به امام یازدهم رسیدند، فرمود:» هنگام وفاتش این وصیت نامه را به پسرش، محمد، می سپارد و با او دوازده امام کامل می شوند.....

آنگاه وصیت هائی هم در رابطه با فرزندان حضرت مهدی علیه السلام بیان فرمود، و دستور داد که آن را امامان معصوم دست به دست به حضرت مهدی علیه السلام برسانند،...؛ «(6)

2 - امام علی (علیه السلام) در سخنی در مورد امام زمان (عج) فرموده اند:

» ومسکنه واهل بیته الرحبه التی انما کانت مسکن نوح وهی ارض طیبه ولا یسکن رجل من آل محمد ولا یقتل الا فی ارض طیبه زکیه فهم الاوصیاء الطیبون «

اوواهل بیتش دررحبه اقامت میگزینند که آنجا سرزمین مقدسی است واقامتگاه

ص:514

حضرت نوح بود (7)

بر فرض درست بودن این روایت چیزی که مسلم است این است که این روایت اشاره به زمان بعد از ظهور حضرت دارد وعنوان نکرده در زمان غیبت، ایشان فرزند دارند

3 - امام صادق (علیه السلام) در مورد مسجد سهله فرموده اند:

اماانه منزل صاحبنااذا قدم بأهله: آنجا منزل صاحب ماست هنگامی که با اهل بیت خود وارد شود (8)

4 - علامه مجلسی می گوید: محمدبن مشهدی مؤلف کتاب مزار کبیر به اسناد خود از ابو بصیرو ایشان از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:

» كَأَنِّى أَرَى نُزُولَ الْقَائِمِ فِى مَسْجِدِ السَّهْلَهِ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِه: گویا می بینم فرود آمدن قائم را در مسجد سهله با اهل و عیالش «. (9)

این دو روایت بالا نیز گذشته از ضعف سند دلالتی بر اثبات فرزند برای امام زمان (علیه السلام) پیش از ظهور نداردهرچند این روایات برای آن حضرت، همسر و فرزند اثبات کرده، اما هیچ دلالتی ندارد که در دوران غیبت نیز دارای زن و فرزند است، چرا که احتمال دارد این زن و فرزند پس از ظهور برای ایشان حاصل آید.

دوما: این روایات در مورد مکان زندگی حضرت پس از ظهور، صحبت می کند، به ویژه آن که مکان حضرت در زمان غیبت، مخفی و نامشخص است. پس هر روایتی که مکان زندگی حضرت را مشخص نماید به یقین مربوط به زمان ظهور حضرت خواهد بود.

5 احمد بن ادریس عن علی بن محمد عن الفضل بن شاذان عن عبدالله بن بجله عن عبدالله بن المستنير عن المفضل بن عمر قال سمعت ابا عبدالله (علیه السلام) یقول:»» إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَ يَقُولَ بَعْضُهُمْ قُتِلَ وَ يَقُولَ بَعْضُهُمْ ذَهَبَ حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِى يَلِى أَمْرَهُ «.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند: صاحب الزمان (علیه السلام) را دو غیبت است: یکی از آن دو به اندازه ای طولانی شود که بعضی گویند آن حضرت از دنیا رفته و

ص:515

برخی گویند کشته شده است و بعضی نیز بر این باور باشند که جز اندکی از یاران بر امامت وی ماندگار نماندند و کسی هم از مکان و جایگاه زندگی آن حضرت آگاه نیست نه از فرزندان و نه دیگری جز آن کسی که امور وی را پی می گیرد. «(10)

قابل ذکر است که در برخی کتب این روایت با اندکی تفاوت به امام محمد باقر هم نسبت داده شده است

برخی از این روایت استفاده کرده اند که آن حضرت در دوران غیبت دارای فرزند است، چرا که اگر فرزند نداشت این روایت بی معنا می شد.

استدلال برای اثبات زن و فرزند برای حضرت به جمله اخیر روایت است:) ولا یطلع علی موضعه احد من ولده (

امّا با تأمّل در این روایت نکاتی به نظر میرسد که مانع از استدلال بر ازدواج آن حضرت است، آن نکات عبارتند از:

الف - این روایت در کتاب الغیبه نعمانی نیز نقل شده است، و به جای کلمه) ولد (کلمه) ولی (آورده است به این شکل:) ولا یطلع علی موضعه احد من ولی ولاغیره (

یعنی از مکان او کسی از ولی و غیر ولی اطّلاع نمی یابد، یعنی دوست و غیر دوست، آشنا و غیر آشنا، از مکان او خبری ندارند، و نمیدانند او کجاست. (11)

در این روایت هیچ سخنی از فرزند و فرزندان نیست، بنابراین با توجه به این نقل اعتماد زیادی بر روایت شیخ طوسی نیست.

ب: با توجه به سیاق حدیث و دقت در الفاظ آن به نظر می رسد که اقتضای صحت ترکیب کلام این است که به جای واژه» ولا غیره «، از واژه» و لا غیر هم « استفاده شود زیرا ولده صیغه جمع است و ضمیری هم که به این مرجع بر می گردد باید جمع باشد. بنابراین وجود واژه» و لا غیره «در حدیث می رساند که مرجع ضمیر تنها کلمه» ولی «است که مفرد است و این مسئله احتمال نبودن واژه ولده در اصل روایت را افزایش می دهد

بنابراین گفته میشود احتمالا در روایت شیخ طوسی تحریف واقع شده است زیرا در روایت ضمیر خود به جای ضمیر جمع استفاده شده ومی گوید: از فرزندان او ودیگری

ص:516

، در حالی که صحیح این بود که بگوید: از فرزندان او ودیگران

با توجه به این که کتاب» الغیبه «نعمانی به مراتب بر» کتاب الغیبه «شیخ طوسی مقدم بوده و بخشی از سند هر دو کتاب، مشترک است و نیز بین کلمه» ولی «و» ولد « از نگاه نوشتار نزدیکی وجود دارد، احتمال تحریف بسیار قوی است.

آیت الله صافی گلپایگانی، یکی از مراجع تقلید معاصر، پس از ذکر هر دو روایت می نویسد:» با وجود این اختلاف، استناد به نقل» غیبت شیخ «اطمینان بخش نیست؛ بلکه نقل» غیبت نعمانی «از برخی جهات، مانند علوّ سند و لفظ حدیث، معتبرتر به نظر می رسد. («12)

بنابراین اعتمادی بر آن روایت با توجه به این نقل نیست. دست کم با وجود این احتمال استدلال تمام نیست.

ج: بر فرض که این روایت راپذیریم، در روایت سخن از فرزند است، ولی از این جهت که بگوییم الآن امام (علیه السلام) دارای فرزند و همسر باشد نیست و به اصطلاح مجمل است، چرا که امکان دارد منظور فرزندانی باشند که در آستانه ظهور و یا پس از ظهور امام (علیه السلام) به دنیا می آیند.

د - ممکن است این روایت و امثال آن بیانگر مبالغه در خفای شخص باشد یعنی هیچ کس نمیداند که او در کجاست، حتّی اگر دارای فرزند هم باشد، فرزندانش نیز از جایگاه او اطّلاع ندارند. (13)

با این احتمال نیز استدلال به روایت برای اثبات اولاد برای امام زمان (علیه السلام) ناتمام است.

ذ - در بررسی اسناد حدیث نیز متوجه می شویم که صحت و اعتبار حدیث زیاد ثابت نشده است حدیث از زبان افرادی مختلف نقل شده وبااستفاده از کتب رجال شناسی این را متوجه میشویم که در سند هر یک از آنها دست کم یک راوی مجهول به چشم می خورد که باعث ضعف روایت شده، درستی آن را مخدوش می سازد. در روایت اول، عبدالله بن المستنیر مجهول است؛ در روایت دوم، ابراهیم بن المستنیر

6 - مرحوم محدث نوری، در نجم الثاقب، آورده است:» شیخ ابراهیم کفعمی در مصباح نقل کرده که همسر آن حضرت یکی از دختران ابی لهب است. («14)

ص:517

همین مطلب مورد استناد سایر نویسندگان و پژوهشگران عرصه مهدویت قرار گرفته و برخی نیز آن را یکی از روایات مصباح کفعمی دانسته اند. (15).

مرحوم کفعمی آن را در مصباح نقل کرده است. براساس این روایت همسر آن حضرت از نسل عبدالعزّی فرزند عبدالمطلب می باشد. (16)

چنانچه یکی از نویسندگان معاصر در این باره نوشته است: درباره همسر و یا همسران حضرت بقیه الله علیه السلام فقط یک سر نخ وجود دارد و آن روایتی است که مرحوم» کفعمی «در مصباح نقل کرده است. آن گاه گویی با قاطعیّت تمام، همسردار بودن آن حضرت ثابت شده، در پی اثبات فرزندان می رود و می نویسد:

اما درباره اولاد آن حضرت، روایاتی هست که وجود آنها را به روشنی اثبات می کند (17)

با این حال، در کتاب نجم الثاقب، چنین حدیثی یافت نشده و آن چه در این کتاب، در مورد حضرت مهدی (عج) آمده، این است که مرحوم کفعمی، در جدولی خلاصه ای از شرح حال امامان معصوم (علیه السلام) را به ترتیب ذکر نموده و یکی از موضوعات جدول، نام و تعداد همسران ائمه (علیه السلام) است. در شرح حال امام زمان (علیه السلام) در زیر عنوان همسر، آورده است:» من بنات ابی الشیب «(18)

نکته مهم اینجاست که مشخص نیست که محدث نوری به چه دلیل ابی الشیب را ابی لهب دانسته است!!! در صورت درستی این سخن، نمی توان ازدواج امام زمان (عج) را در زمان غیبت ثبت کرد، زیرا جمله مذکور، اسمیه است و دلالت بر زمان انجام کار ندارد، تنها همسر حضرت (عج) را یکی از دختران ابی الشیب می شمارد و در مورد زمان این ازدواج، سکوت کرده است.

ادعیه وزیاراتی که نشاندهنده فرزند داشتن آن حضرت است:

افزون بر روایات، به برخی از دعاها و زیارت نامه ها نیز استدلال شده

در این دعاها تعبیرهای صریحی چون ولد، ذریّه، اهل بیت و آل البیت به کار رفته که وجود همسر و فرزندان را برای آن حضرت اثبات می کند.

اما اگر خوب فکر کنیم متوجه میشویم که در آنها نیز استدلال، ناتمام است، زیرادر برخی، استناد قطعی آنها به معصوم علیه السلام مورد تردید است. واز طرفی اکثرا به

ص:518

زمان ظهور اشاره دارند نه به زمان غیبت امام زمان (عج)

1 - در فرازی از زیارت مخصوص آن حضرت در هر روز جمعه چنین می خوانیم:

یا مولای یا صاحب الزمان صلوات الله علیک و علی آل بیتک... صلوات الله علیک و علی اهل بیتک الطاهرین؛ یعنی ای سرور من، ای صاحب الزمان، درود خدا بر تو و اهل بیت تو باد... صلوات خدا بر تو و آل بیت تو باد. (19)

2 - سیدبن طاووس دعائی طولانی از ناحیه مقدسه نقل کرده و آن را از تعقیبات نماز عصر جمعه شمرده، می فرماید:

اگر به هیچ کدام از اعمال عصر جمعه موفق نشدی؛ این دعا را ترک نکن که از ناحیه مقدسه به آن امر شده است. در فرازی از این دعا چنین می خوانیم: حَتی نَظَرَ الی وَلِیِّکَ صَلَواتُکَ عَلَیهِ وَ آلِهِ ظاهِرَ المَقالَهِ وَاضِحَ الدِلالَهِ هَادِیاً مِن الضَلالَهِ شافِیاً مِنَ الجَهالَهِ؛ تا نگاه کنیم بر ولیّ تو که صلوات تو بر او و فرزندان او باد، با گفتاری روشن، برهانی آشکار، راهگشا از گمراهی و نجات دهنده از نادانی. (20)

3 - در بخشی از صلوات بسیاری مفصّلی که در صبح جمعه وارد شده است چنین آمده:

وَ تَجعَلَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ فِیها الاَئِمَّهَ الوَارِثین؛ او و ذریّه اش را پیشوایان و وارثان زمین قراردهی (21)

همین مضمون در دعای شب بیست وسوم ماه رمضان نیز وارده شده که آن را سید طاووس با سند خود در کتاب عمل شهر رمضان آورده است. (22)

4 - روایت دیگری نیز ابن طاووس از امام رضا (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: از امام رضا (علیه السلام) در مورد امام زمان (عج) این دعا نقل شده است:» اللهم صل علی ولاه عهده و الائمه من ولده: خدایا، بر والیان و فرزندان وی... درود فرست! «. (23) این روایت بنا بر تصریح ابن طاووس متن دیگری دارد به این شکل:

) اللهم صل علی ولاه عهده والائمه من بعده «24)

بنابراین روشن نیست که مقصود چه کسانی است. علاوه بر این که مفهوم این دو روایت مربوط به بعد از ظهور حضرت است نه پیش از آن.

ص:519

5 - امام رضا علیه السلام در قسمتی از دعائی که تعلیم فرموده تا در زمان غیبت خوانده شود، چنین می فرماید:

اللّهُمَّ اعطِهِ فِی نَفسِهِ وَ اهلِهِ وَ وُلدِهِ وَ ذُرّیَّتِهِ وَ امّتِهِ وَ جَمِیعِ رَعیَّتِهِ مَا تَقرُّ بِهِ عَینُهُ؛ خدایا، مایه چشم روشنی و خوشحالی امام زمان (عج) را در او و خانواده و فرزندان و ذریه و تمام پیروانش فراهم فرما «. (25)

این قسمتی از دعایی است که یونس بن عبدالرّحمن از ناحیه مقدسه حضرت امام رضاعلیه السلام در مورد سلامتی حضرت حجت ابن الحسن ارواحنا لتراب مقدمه الفداء دریافت کرده و در کتاب مفاتیح موجود است.

به این روایت هم نمی توان استدلال کرد چون اگر دعا را کامل بخوانید متوجه میشوید که:

شیوه کلی دعا از آغاز تا پایان مشخص می سازد که دعا مربوط به ظهور امام زمان (عج) و چیزهایی است که هنگام ظهور و پس از آن، برای حضرت خواهد بود، از جمله یاری خداوند، پیروزی آن حضرت و زنده کردن دین. بنابراین، به احتمال قوی، گفته های امام رضا (علیه السلام) نیز به یقین مربوط به زمان ظهور و دوران حکومت و چیرگی حضرت بر سرتاسر جهان خواهد بود به ویژه در کنار همین جملات فرموده اند که خداوندا، همه زمین را در تملک او قرار بده... تا قانون او بر همه قوانین عالم برتری یابد و حق بر همه باطل پیروز شود.

از این رو، این دعا نمی تواند سندی برای اثبات ازدواج امام زمان (عج) در زمان غیبت باشد.

افزون بر این که دعای بالا، از نظر متن و محتوا با شرایط امام زمان (عج)، در زمان غیبت ناسازگار است. ضعف هایی نیز در سند آن به چشم می خورد که درجه اعتبار آن را برای اثبات یا رد هر مساله ای خدشه دار می سازد.

6 - در زیارت مخصوصه حضرت ولی عصرعجل الله تعالی فرجه در روزهای جمعه چنین آمده است:

السَلامُ عَلَی وُلاهِ عَهدِهِ وَ عَلَی الاَئِمَّهِ مِن وُلدِهِ؛ درود بر اولیاء عهدش و پیشوایان از فرزندانش. (26)

7 - در ضمن دعائی که به هنگام وداع با سرداب مقدس وارد شده، چنین می خوانیم؛

صَلِّ عَلی وَلِیِّکَ وَ وُلاهِ عَهدِکَ وَ الائِمَّهِ مِن وُلدِهِ؛ درود بر ولیّ امرت و اولیاء عهدت و پیشوایان از فرزندانش. (27)

8 - در ضمن صلواتی که از ناحیه مقدسه صادر شده، چنین می خوانیم:

وَ عَلَی وَلِیّکَ وَ وُلاهِ عَهدِهِ وَ الاَئِمَّهِ مِن وُلدِهِ وَ مَدّ فِی اعمَارَهِم وَ زِد فِی آجالِهِم وَ بَلِّغْهُم اقصَی آمالِهِم دِیناً و َدُنیاً وَ آخِرَهً انَّک عَلَی کُلّ شَیئٍی قَدِیر؛ درود فرست بر ولی امرت و اولیاء عهدش و پیشوایان از فرزندان او، بر عمر و اجل شان بیفزای و آنها را به عالی ترین آرزوهای دینی، دنیوی و اخروی شان برسان، که تو حقاً به هر چیز توانائی. (28)

استناد به کنیه های آن حضرت:

یکی از مطالبی که کم و بیش مورد سوال واقع می شود این است که چرا ما حضرت بقیه الله، امام زمان (علیه السلام) را در مقام دعا و ندبه با کنیه (29)) اباصالح «می خوانیم. آیا ایشان فرزندی به نام صالح دارند که او را اباصالح می خوانیم و یا علت و سبب دیگری دارد؟

برخی برای اثبات ازدواج و فرزند داشتن حضرت مهدی (علیه السلام) به کنیه مشهور آن حضرت یعنی» أبا صالح «استدلال میکنند، و می گویند این کنیه به معنای پدر صالح است. و این دلالت بر وجود فرزندی بنام صالح برای آن حضرت دارد.

برای رفع این شبهه برخی از مومنین هم در مقام جواب برآمده و چنین اظهار داشته اند که: چون امام زمان (علیه السلام) با تشکیل زندگی خانوادگی، فرزندی به نام» صالح « دارند، بدین جهت او را با کنیه اباصالح می خوانیم

این نیز سخن درستی نیست زیرا:

اوّلا: با جستجو و تفحّص در میان کنیه های نقل شده برای حضرت مهدی (علیه السلام) در کتابهای معتبر، چنین کنیه ای نقل نشده است، بلکه به نظر میرسد این کنیه بر اثر کثرت استعمال در میان مردم، معروف شده است، و در بعضی از مجلاّت و کتابها که در پاسخ از این سؤال مطالبی گفته شده است، بیشتر جنبه های ذوقی و استحسانی، با احتمالاتی بدون ذکر سند و دلیل در نظر گرفته شده است، مثلا: گفته شده است که این کنیه ممکن است از آیه شریفه (وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ) :

گرفته شده باشد (30) چون در این آیه

سوره انبیاء آینده زمین برای صالحان رقم خورده است و چون حضرت، امام و به تعبیر دین صالح است، لذا ایشان را "ابا صالح" می نامند.

وممکن است برخی استدلال کنند به احادیثی که در آنها واژه أبا صالح و صالح بکار رفته است.

در کتاب من لا یحضره الفقیه چنین آمده است:» امام صادق (علیه السلام) فرمود:

هرگاه راه را گم کردی صدا بزن یا صالح ! یا بگو: یا أبا صالح راه را به ما نشان دهید، خداوند شما را رحمت کند ! «

مرحوم مجلسی) رحمه الله (نیز در این رابطه داستانی در بحار الأنوار نقل کرده است،، در حالیکه با رجوع به آن احادیث و دقّت در آنها معلوم میگردد، احتمالا صالح یا أبا صالح نام جنّی است که مأموریت دارد تا اشخاص گمشده را هدایت و راهنمایی کند. الله اعلم...

امّا مرحوم مجلسی) رحمه الله (در حکایات و داستانهای اشخاصی که امام زمان (علیه السلام) را دیده اند» قضیه ای را از پدرش نقل میکند و او نیز از شخصی بنام امیر اسحاق استرآبادی که چهل مرتبه با پای پیاده به حجّ مشرّف شده بود نقل میکند که در یکی از سفرهایش قافله را گم کرد و متحیّر با حالت عطش و بی آبی مانده بود، سپس صدا زد یا صالح یا أبا صالح ما را راهنمایی بفرما، ناگاه شخص سوارهای را از دور دید که آمد و او را راهنمایی کرد و به قافله اش رساند، وی میگوید: پس از آن قضیّه من متوجه شدم که او حضرت مهدی (علیه السلام) بوده است. «

روشن است که این قضیه ارزش علمی و استدلالی ندارد، و صرفاً داستانی بیش نیست، زیرا معلوم نیست که شخص مورد نظر واقعاً امام (علیه السلام) را دیده باشد.

از طرفی برخی از مردم تصور می کنند که عبارت» اباصالح «در حالت ترکیبی باید به معنای پدر صالح باشد تا معنی و مفهوم جمله، صحیح گردد. باید گفت القاب، صفات و کنیه هایی که برای پیامبر اسلام و اهل بیت آن حضرت در روایات و دعاها به کار رفته است هر کدام معنی و مورد خاصی دارند، مثلا کلمه» امین «که یکی از القاب معروف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است به طور یقین به خاطر کمال امانتداری و امین اسرار و اموال مردم بودن به آن حضرت گفته شده است. هدف از به کار بردن کنیه» اب «و» ام «برای افراد، اثبات پدر یا مادر بودن آن اشخاص است نسبت به مضاف الیه شان، مانند ابوالحسن) پدر حسن (، ابو جعفر) پدر جعفر (، ام داوود) مادر داوود (، لکن از نظر لغت عرب این طور نیست که کلمات یاد شده) اب و ام (همیشه به معنای پدر و مادر باشد، بلکه گاهی به معنای صاحب و مالک و کنه و اساس شی می باشد مانند: ابوالفضل، ابوتراب، ام القری، ام الفساد و امثال آن که به طور یقین هیچ کدام آنها در معنای پدر و مادر به کار نرفته است. چون حضرت ابوالفضل (علیه السلام) پسری به نام» فضل «نداشته است که ابوالفضل در این مورد به معنای پدر فضل باشد. علی (علیه السلام) نیز فرزندی به نام» تراب «نداشته است که

آن حضرت پدر تراب باشد و همچنین است کلمه ام القری که کنیه معروف شهر مکه است، چرا که شهر مکه فرزندی نداشته است که مادر آن باشد. پس با توجه به مطالب گذشته معلوم می گردد که در برخی از موارد کلمات یاد شده) اب و ام (معنای دیگری دارند که غفلت بعضی از مردم از آنها سبب شده که سوال و جوابهای بی شماری را به دنبال داشته باشد. مثلا کلمه» ام «، علاوه بر معنای ظاهری مادر، در معنای کنه و اساس شی هم استعمال شده است مانند: ام القری و ام الفساد که به طور یقین جمله نخست) ام القری (به معنای اساس و مرکز شهرها و سرزمین ها و جمله دوم) ام الفساد (هم به معنای ریشه و اساس فساد و تباهی می باشد. همچنین کلمه» اب «هم اینطور نیست که همه جا به معنای پدر بوده و در آن معنی به کار رفته باشد بلکه در برخی از موارد معنای دیگری هم دارد که در پاره ای از آیات و روایات و دعاها در آن معانی به کار رفته است. با توجّه به معانی مختلف کلمه» أب «در لغت عرب که تنها به معنای پدر نیست، بلکه به معنای صاحب و غیر آن نیز آمده است و همچنین در روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که فرمود:

» من و علی پدران این امتیم «، می توان استفاده نمود که مقصود از این کنیه معنای پدرِ فرزندی به نام صالح نیست، بلکه أبا صالح یعنی کسی که افراد صالح و شایسته در اختیار دارد. کما اینکه در مورد سیدالشهداء میگوییم» اباعبدالله «و ایشان تمام آنان که موحدانه خدا را میپرستند مانند پدر و مربی است.

ونیز ممکن است کنیه ابا صالح بدین جهت باشد که امام زمان (علیه السلام) پدر و مجری اصلاح جامعه است، یعنی او تنها کسی است که به اذن خدا جامعه بشری را اصلاح خواهد نمود. پس چه مانعی دارد که ما به آن حضرت بگوئیم أبا صالح یعنی پدر تمام نیکیها و خوبیها؟

بنابراین با عنایت به مطالب فوق و احتمالات متعدّد، نمیتوان از این کنیه بر ازدواج و داشتن فرزند برای آن حضرت استفاده کرد.

ص:524

یک پرسش:

امام زمان) ع (را چه وقت» اباصالح «بخوانیم؟

شکی نیست که وقتی با خداوند متعال مناجات می کنیم و نیازها و احتیاجات خود را به محضر مقدسش عرضه می داریم همسو و متناسب با نیازمان نامها و صفات مقدس او را بر زبان می آوریم. مثلا در مقام طلب مغفرت از ساحت مقدس خداوند متعال او را» یا غفار «و در مقام طلب نمودن روزی حلال و فراوان با کلمه یا رزاق و در مقام درخواست ثبات قدم و استوار و پایدار ماندن در راه حق او را با جمله یا» مقلب القلوب و الابصار «و امثال آن می خوانیم. بنابراین برای اجابت دعا و قبولی مناجات با خداوند متعال، راه و رمز و اوقات و ساعات خاصی وجود دارد که پیامبر اکرم) ص (و اهل بیت آن حضرت آنها را در میان احادیث و روایات معتبر به ما تعلیم فرموده اند به گونه ای که حتی دعای صبح و شام و دعای اول و آخر هفته و ماه و سال و چند و چون آن را هم یاد داده اند. حال باید دید که دعای معروف گم شدگان در صحرا و بیابان را که در روایات آمده است و همچنین کنیه معروف اباصالح) ع (را در کجا و چه وقت باید خواند

از امام باقر) ع (و همچنین از امام صادق) ع (روایت کرده اند که فرموده اند:» اذا ضللت فی الطریق فناد» یا صالح «او» یا ابا صالح «ارشدنا الی الطریق رحمکم الله «

اگر در دشت و صحرا از جاده منحرف شده و راه گم کردید پس» صالح «و یا» اباصالح «را صدا کن و بگو:» ای صالح «و یا بگو» ای اباصالح «ما را دریابید و راه را بر ما نشان دهید، خداوند شما را رحمت فرماید.

و روی همین اساس است که علمای ربانی و مومنین پیرو اهل بیت) ع (در جلسات و اجتماعات معنوی و پر شورشان، آن هم نه فقط در حال گم شدن در دشت و صحرا، بلکه در همه گمراهیهای فکری و عملی و علمی و نابسامانیهای مادی و معنوی در غیبت کبری، اباصالح) ع (را به کمک و یاری می طلبند.

ممکن است پرسیده شود: چرا در برخی از موارد مانند گم کردن راه و درمانده شدن

در صحرا و بیابان امام معصوم) ع (و یا علمای ربانی، ما را به جای گفتن» یاالله «و مانند آن، به گفتن» یا صاحب الزمان «و» یا اباصالح المهدی ادرکنی «و... سفارش کرده اند، حال آن که خداوند متعال در فریادرسی مهربان تر و نیرومندتر از امام زمان) ع (است جواب این پرسش را می توان چنین بیان کرد که چون امام زمان) ع (خلیفه الله و حجت خداوند متعال در میان مردم و راهنمای ایشان است بدین جهت در مقام گم کردن راه و گم شدن در دشت و صحرا و یا متحیر ماندن در امور دیگر به مدد خواستن از امام زمان) ع (توصیه و سفارش کرده اند. چرا که خداوند سبحان، ایشان را برای ارشاد و راهنمایی مردم برگزیده است و آن حضرت جهت ارشاد و راهنمایی و صعود به مدارج عالی ایمان و خوشبختی بهترین راه گشا و برترین هدایتگر است بنابراین کمک خواستن از امام زمان به منزله کمک گرفتن از خداوند متعال است. بر این اساس است که در دوران غیبت کبری، علمای ربانی، در موارد بی شماری برای عرض حاجت و رفع گرفتاری خویش به امام زمان) ع (متوسل می شوند، زیرا ایشان بر این مطلب یقین دارند که امام زمان) ع (اگر چه بنا به علل و عوامل بیشماری از نظرها غایب است ولی حال و احوال مردم از نظر ایشان پنهان نیست، چنانکه در نامه معروف آن حضرت که در سال 410 ق. به شیخ مفید ارسال داشته اند آمده است:

» ما به همه اخبار شما آگاهیم و هرگز احوال و غم و شادی شما بر ما پوشیده و پنهان نیست. «

بنابراین چقدر زیباست که انسان در مقام گرفتاری و گم کردن راه هدایت و یا مسیر مادی و معنوی زندگی به ساحت مقدس حجت حق، امام زمان) ع (متوسل شود و با گفتن جمله های دلنشین و آرام بخشی چون:» یا صاحب الزمان ادرکنی «، » یا فارس الحجاز و یا اباصالح المهدی اغثنی «از آن حضرت کمک و یاری درخواست نماید. چرا که در حال حاضر امام زمان) ع (، حبل الله و واسطه فیض میان خدا و مردم است، پس متوسل شدن به پیامبر و ائمه اطهار و امام زمان) ع (به معنای دق الباب کردن در رحمت و هدایتگر خداوند متعال است.

البته این نکته را هم باید دانست که گم شدن و از خود بی خود شدن و یا به عبارت

دیگر گم کردن راه لازم نیست که فقط راه مادی و دشت و صحرا باشد بلکه اگر کسی از نظر فکر و عقیده و ایمان و اعتقاد هم، جاده و راه را گم کرده باشد، سزاوار است که در این گونه موارد هم به ساحت مقدس آن حضرت توسل جوید و آن حضرت را به کمک و یاری بخواند. وقتی فرزندان و اهل خانه لیاقت حضور آن پدر را بازیابند و پدر نیز قابلیت حضورش را در آنان احساس کند به منزل خود باز می گردد. بر همین اساس است که گفته می شود:» منتظران مصلح خود باید صالح باشند. «یعنی صلاحیت و قابلیت حضور او را داشته باشند، چرا که بی صلاحیت و بی آن که قابلیت حضور باشد، انتظار بازگشت و مراجعت کسی را داشتن معنا ندارد.

نتیجه گیری:

همانطور که دیدیم متاسفانه اکثرروایات ودعاها دارای سندیت محکمی نیستند ازطرفی این روایات به فرض پذیرش و درستی سند و صحت انتساب آن به امام معصوم، از نظر دلالت به روشنی گویا نیست که امام مهدی (عج) در دوره غیبت همسر و فرزند دارد. چه بسا ممکن است منظور زمان بعد از ظهور ایشان باشد همانگونه که

سید جعفر مرتضی عاملی می گوید:» چه بسا مراد، اولاد حضرت بعد از ظهور باشد آن گونه که از سیاق کلام در اکثر روایات استفاده می شود «. (31)

پس به محکمی نمی توان این روایات و دعاها را دلیل قانع کننده ای برای ازدواج امام زمان (عج) در زمان غیبت در نظر گرفت

ادامه دارد..........

در مقاله بعدی یکی دیگر از ادله قائلین به ازدواج امام زمان (عج) را بررسی خواهیم کرد وآن داستانهایی است که بیان میکند عده ای در طی ماجراهایی فرزندان امام زمان (عج) رادیده اند که مهمترین آنها روایت کمال الدین انباری و دیگری روایت جزیره

خضرا است امیدوارم که بامن همراه باشید... ومن الله توفیق

پی نوشتها ومنابع:

1 - از بین همه انبیای الهی، حضرت یحیی و عیسی ازدواج نکردند. و خداوند در قرآن حضرت یحیی را این گونه وصف کرده است: سیدا و حصورا و نبیا من الصالحین «) ال عمران، 39)؛حصور کسی است که خود را در حصار قرار داده، از برخورد با زنان پرهیز دارد

2 - الایقاظ من الهجعه، شیخ حر عاملی، ص 392.

3 - بحارالانوار، ج 53، ص 149-145.

4 - میرزا حسین طبرسی نوری، نجم الثاقب،

5 - العبقری الحسان، ج 2، ص 134.

6 - غیبت، شیخ طوسی، ص 97؛ بحار، ج 52، ص 148، شیخ حر عاملی، الایقاط، من الهجعه، باب 11، ص 339، انتشارات نوید، 1362 ش.

7 - بحارالانوار ج 52 ص 225 والزام الناصب ص 176

8 - ارشاد مفید ص 342، غیبت طوسی ص 282، الزام الناصب ص 222 وبحارالانوار ج 52 ص 331

9 - محمّد باقر مجلسی، بحارالأنوار، ج 52، ص 381، باب 27. نجم الثاقب، محدث نوری، ص 406، انتشارات مسجد مقدس جمکران

10 - شیخ طوسی، کتاب الغیبه، حدیث 120، ص 162) 161)، انتشارات موسسه المعارف الاسلامی

بحارالانوار، ج 52، ص 152،. افتخارزاده، سیّد حسن، گفتارهایی پیرامون امام زمان (علیه السلام)، نشر شفق، چ چهارم / 79.

11 - کتاب الغیبه محمد ابراهیم نعمانی باب دهم ص 250.. سیّد ابن طاووس، الامان، مؤسسه آل البیت (علیهم السلام)، قم / 1409 ه.

12 - لطف الله صافی گلپایگانی، پاسخ ده پرسش، ص 54.

ص:528

13 -) تاریخ الغیبه الکبری (محمد صدر/ ج 2/65 مکتبه الأم امیرالمؤمنین (علیه السلام) العامه اصفهان..

شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، انتشارات جامعه مدرسین، 4 جلدی، 1413 ه. کتاب 100 پرسش وپاسخ درمورد امام زمان

14 - محدث نوری، نجم الثاقب، ص 405، انتشارات مسجد جمکران.

15 - علی اکبر مهدی پور، مقدمه ترجمه کتاب جزیره خضراء، ص 38، انتشارات رسالت، چاپ دهم.

16 - نجم الثاقب، ص 225.

17 - ناجی نجار، جزیره خضراء، وتحقیقی پیرامون مثلث برمودا، ترجمه: علی اکبر مهدی پور، ص 38.

18 -. شیخ ابراهیم کفعمی، مصباح مستهجد، ص 629، انتشارات موسسه اعلمی،) لبنان (.

19 - جمال الاسبوع، ص 28؛ مفاتیح الجنان، اعمال روز جمعه.

20 - کمال الدین، ص 512؛ جمال الاسبوع، ص 523.

21 - بحارالانوار، ج 89، ص 34؛ نجم الثاقب، ص 226.

22 - نجم الثاقب، 226 و 434.

23 - سید ابن طاووس، جمال الاسبوع، ص 510.

24 -) همان مدرک (.

25 -. سید ابن طاووس، جمال الاسبوع، ص 510، به نقل از) دراسه فی علامات الظهور والجزیره الخضراء (سید جعفر مرتضی عاملی 260 / نمونه، مجله حوزه، ویژه نامه امام زمان (عج)، ص 55-54، با تلخیص.، ص 56، به نقل از جمال الاسبوع ابن طاووس، ص 516-510...

إبراهيم بن علىّ، كفعمى، المصباح، انتشارات رضى، قم / 1405 ه، موسوى اصفهانى، مكيال المكارم، ج 2، ص 73

26 - بحارالانوار، ج 102 ص 228..

27 - مصباح الزائر، ص 237؛ بحارالانوار، ج 102، ص 114.

28 - غيبت، شيخ طوسى، ص 170؛ مصباح، كفعمى، ص 548؛ جمال الاسبوع، ص 514؛ بحارالانوار، ج 52، ص 22.

ص:529

29 -) کنیه «در لغت عرب به کلمه ای گفته می شود که با لفظ اب) پدر (و یا کلمه ام) مادر (شروع شود مانند ابوالحسن که از کنیه های معروف علی) ع (است و مانند ام الائمه که از کنیه های معروف حضرت فاطمه) س (است.

30 - سوره انبیاء، آیه 105

31 - دراسه فی علائم الظهور، ص 232

قسمت دوم

اشاره

ازدواج امام زمان (عج) و افسانه جزیره خضراء

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 6:7ُب. ظ روز 9/7/27

ازدواج امام زمان (عج) و افسانه جزیره خضراء

افسانه جزیره خضراء در ترازوی نقد:

در مقاله قبل به بررسی یرخی از دلایل کسانی که معتقد بودند امام زمان (عج) ازدواج کرده اند پرداختیم وهم اکنون دلیل دوم آنها یعنی شهادت افرادی مبنی بر اینکه خانواده و محل سکونت آن حضرت را دیده اند را بررسی میکنیم که مهمترین آنها داستانهای جزیره خضرا است.

در داستان جزیره خضراء ناقل داستان ادعا می کند به اقیانوس اطلس شمالی رفته و در وسط دریا، به جزایر بسیار سرسبز و زیبایی که فرزندان حضرت مهدی (عج) در آنجا زندگی می کنند، برخورد کرده است. وی مشاهدات بسیاری از نحوه حکومت زندگی و مردم و فرزندان آن حضرت در حکایت خود آورده است.

این مکان نامعلوم است، و هر کس نمیتواند به آنجا برود، و دسترسی برای عموم مردم ممکن نیست. ونام آن جزیره خضراء است. براساس حکایت، امام وفرزندانش همه ساله، در موسم حج، حج می گزارند و پس از زیارت پدران و اجداد طاهرینشان (علیه السلام) در حجاز، عراق و طوس، مجدداً به این جزیره باز می گردند.

آن حضرت (علیه السلام) غالباً در این جزیره اقامت دارند. (1)

ص:530

متاسفانه این داستان ها دست آویز مهمی برای منکران وجود امام زمان (عج) گشته زیرا با بررسی ابعاد این داستانها وکذب شمردن آنها به این نتیجه دلخواه خود پافشاری میکنند که سرتاسر افکار شیعیان را داستانهایی پوچ و تخیلی و دروغ فراگرفته و وجود آن حضرت از تراوشات همین داستانهاست که روحانیون در مغز شیعیان ومسلمانان وارد کرده اند تا به اهداف خود برسند !!!!

پس بهتر دیدم نوشتاری در این رابطه آماده کنم تا به دوستان عزیزی که آن را میخوانند تذکر دهم که قبول ونقل کورکورانه هر داستانی ممکن است چه عواقب بدی برای جهان شیعیان طرفدار حضرت ولی عصر (عج) داشته باشد.

امید است که این نوشتار از حقیقت و انصاف به دور نبوده و مورد عنایت حضرت امام زمان (عج) قرار گیرد. ان شاء الله

مقدمه:

تاریخ پر فراز و فرود اسلام، همواره در خود باورها و افکاری را دیده است که گاهی جای خرسندی و دیگر زمان، جای بسی نگرانی بوده است. اگر چه اندیشوران بزرگ مدرسه اهل بیت علیهم السلام همواره تلاش کرده اند تا با روشن گری های خود، غبار نگرانی از چهره پیروان امامان معصوم علیهم السلام برگیرند، همواره دست هایی از روی غفلت و یا عمد بر این نگرانی افزوده اند.

دروغ آفرینی، وارونه سازی، و تحریف، به انگیزه های گوناگون، حرکتی تأسف بار در فرهنگ اسلامی است که پیشینه ای بسیار کهن دارد. از این رو پالایش منابع روایی به عنوان کاری بسیار ارزشمند، از مهم ترین دغدغه های بزرگان دین بوده، و هست. بخشی از این پالایش مربوط به حکایت هایی است که به انگیزه های مختلفی به این منابع ارزش مند راه یافته اند. موضوعات مربوط به حضرت مهدی عجل الله فرجه به دلیل هایی، همواره مورد این هجوم بوده است. محل زندگی و خانواده حضرت مهدی عجل الله فرجه در دوران غیبت یکی از بحث های مهم و قابل توجه از عرصه هایی بوده که از

این گونه خیال پردازی ها مصون نبوده است. از جمله داستان هایی که تحت تاثیر حوادث زمان خود شکل گرفته و پس از مقداری تحریف، تطبیقی بی جا در مورد آن صورت گرفته، و در برخی مجامع روایی شیعه نفوذ کرده است، داستانی است به نام جزیره خضراء!! در کتاب شریف و گرانسنگ بحارالانوار جریانی نقل شده که به داستان جزیره خضرا معروف است. علامه مجلسی در جلد 52 از کتاب خود، بابی را به نام» نادر فی ذکر من رأه عجل الله تعالی فرجه الشریف فی الغیبه الکبری قریباً من زماننا «آورده است. او در آغاز این باب، قصه جزیره خضرا را نقل می کند. این داستان، همان داستان مشهور جزیره خضرا است که از» فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی «نقل شده است. البته علاوه بر این، داستان دیگری نیز درباره جزیره خضرا وجود دارد که مرحوم نوری آن را در نجم الثاقب (2) بیان کرده است. این داستان که از کمال الدین انباری نقل شده است، در مقایسه با داستان اول، از شهرت کمتری برخوردار است. زمان این دو قصه، حدود صد سال با یکدیگر فاصله دارد) زمان داستان جزیره خضرا معروف تقریباً یک قرن بعد از داستان ابن انباری است (.

البته در نقل داستان اول نیز تفاوت هایی وجود دارد. ما در بحث خود به دو متن دو داستان نظر داریم؛ هرچند روح و جوهره آن ها یکی است.

دیدگاههای کلی در مورد جزیره خضراء:

داستان جزیره خضراء از هفتصد سال پیش به این طرف، در برخی ازکتاب ها راه یافته است و عالمان شیعه، درباره استناد آن، اتّفاق نظر ندارند و از همان زمان تاکنون، دو دیدگاه درباره آن مطرح بوده است:

یکی، دیدگاه افرادی که این داستان را پذیرفته اند و در نتیجه معتقد به وجود جزیره خضرا هستند

و دیگری، دیدگاهی است که این داستان را ساختگی و افسانه و بی اعتبار دانسته و اساساً وجود چنین جزیره ای را رد می کنند.) البته لازم به ذکر است که عده ای از این دیدگاه برای زیر سئوال بردن وجود امام زمان (عج) وتمسخر شیعیان استفاده می کنند (

به تازگی دو ادعای جدید نیز بر آن ها اضافه شده است آن دو ادعا این است که:

1 - بر اساس بعضی نشانه ها، احتمالا جزیره خضراء، همان منطقه مثلث برمودا است. 2 - بشقاب پرنده ها در اختیار ساکنان جزیره خضراء امام زمان (علیه السلام) و فرزندانش است. این دو ادعا را ناجی نجار در کتاب خود آورده است.

تقریباً همه عالمان شیعی، روایت جزیره خضراء را ساختگی می دانند و این ساختگی بودن را در دو جهت می توان دید: یکی زنجیره حدیث و راویان، دیگری محتوای آن. وقتی اصلِ جزیره خضراء، یک افسانه وداستان ساختگی شد، دو ادعای دیگر) جزیره خضراء همان مثلث برمودا است وبشقاب پرنده ها در اختیار ساکنان جزیره خضرا است (همه باطل وخیالی می شود. از آن جا که در دو دهه ی گذشته با قلم فرسایی برخی افراد بی اطلاع از تاریخ، این داستان منتشر شده و به علاوه، در تکلفی ناشیانه، آن را بر مثلث برمودا تطبیق کرده اند، لازم شد در اطراف این واقعه، کنکاش بیشتری صورت گیرد تا اذهان ارادتمندان به حضرت ولی عصر (عج) از این گونه خطاها پیراسته شود. (3) البته درباره نقد این داستان در سال های اخیر، آثار ارزش مندی از طرف دانشوران شیعه در دسترس قرار گرفته، که هر یک در نوع خود قابل استفاده و ستایش است (4)

ماداستان را از چند محور مورد بررسی قرار میدهیم:

1 - منابعی که داستان جزیره خضرا را نقل کرده اند؛

2 - بررسی سندی داستان نقل شده؛

3 - بررسی محتوا

نخست لازم است به چکیده این دو داستان اشاره کنیم.

خلاصه داستان مشهور جزیره خضراء) نقل طیبی (:

علامه مجلسی در بحارالانوار در بابی با عنوان» نادر فی ذکر من رآه علیه السلام فی الغیبه الکبری قریباً من زماننا «) باذکر: فقط به خاطر این که

مشتمل بر دیدار با آن حضرت و نیز رخدادهای عجیب و غریب است (به نقل آن پرداخته می نویسد:

» رساله ای یافتم مشهور به داستان جزیره خضرا... و چون آن را در کتاب های روایی معتبری ندیدم، آن را در فصل جداگانه ای آوردم. «

ص:533

درابتدای چکیده رساله ای که علامه مجلسی یافته شخص ناشناسی که معلوم نیست چه کسی است عنوان میکند:

» بسم الله الرحمن الرحیم در خزانه ی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، نوشته ای به خطّ شیخ ِ فاضل، عالم عامل، فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی یافتم..... «

این شخص ناشناس که مشخص نیست چه کسی است داستان را) از زبان طیبی، یکی از عالمان مشهور (عنوان میکند که وی شایعاتی درمورد جزیره خضرا میشنود وچند ماه بعد موفق میشودناقل اصلی داستان، شخصی به اسم علی بن فاضل مازندرانی را ملاقات کرده که وی در حضور عده ای از دانشمندان حله و نواحی آن طی داستانی، ادعا میکند که به جزیره خضراء رفته است !

علی بن فاضل مازندرانی داستان را اینگونه نقل میکند:

» سال ها در دمشق نزد شیخ عبدالرحیم حنفی و شیخ زین الدین علی مغربی اندلسی دانش آموختم. روزی شیخ مغربی عزم سفر به مصر کرد. من و عده ای از شاگردان با او همراه شدیم. به قاهره رسیدیم. استاد مدتی در الازهر به تدریس پرداخت، تا این که نامه ای از اندلس آمد که خبر از بیماری پدر استاد می داد. استاد عزم اندلس کرد. من و برخی از شاگردان با او همراه شدیم. به نخستین روستای اندلس که رسیدیم، من بیمار شدم. به ناچار، استاد مرا به خطیب آن قریه سپرد و خود به سفر ادامه داد. سه روز بیمار بودم، پس از آن، روزی در اطراف ده قدم می زدم که کاروانی از طرف کوه های ساحل دریای غربی وارد شدند. پرسیدم: از کجا می آیند؟ گفتند: از دهی از سرزمین بربرها می آیند که نزدیک جزایر رافضیان است.

هنگامی که نام جزیره رافضیان را شنیدم، مشتاق زیارت آنان شدم. تا محل آنان، بیست و پنج روز راه بود که دو روز، بی آب و آبادی و بقیه آباد بودند. حرکت کردم و به سرزمین آباد رسیدم. به جزیره ای رسیدم با دیوارهای بلند و برج های مستحکم که بر ساحل دریا قرار داشت. مردم آن جزیره، شیعه بودند و اذان و نماز آن ها بر هیئت شیعیان بود. آنان از من پذیرایی کردند. پرسیدم: غذای شما از کجا تأمین می شود؟ گفتند: از جزیره خضرا در دریای سفید که جزایر فرزندان امام زمان عجل الله فرجه است که سالی دو مرتبه، برای ما غذا می آورند. چهل روز منتظر

ماندم تا کاروان کشتی ها از جزیره خضرا رسید. فرمانده آن، پیرمردی بود که مرا می شناخت و اسم من و پدرم را نیز می دانست. او مرا با خود به جزیره خضرا برد.

شانزده روز که گذشت، آب سفیدی در اطراف کشتی دیدم و علت آن را پرسیدم.

شیخ گفت: این دریای سفید است و آن جزیره خضرا. این آب های سفید، اطراف جزیره را گرفته است و هرگاه کشتی دشمنان ما وارد آن شود، غرق می گردد. وارد جزیره شدیم. شهر دارای قلعه ها و برج های زیاد و هفت حصار بود. خانه های آن از سنگ مرمر شفاف بود.... در مسجد جزیره با سیّد شمس الدین محمد که عالم آن جزیره بود، ملاقات کردم. او مرا در مسجد جای داد. آنان نماز جمعه می خواندند. از سیّد شمس الدین پرسیدم: آیا امام حاضر است؟ گفت: نه، ولی من نایب خاص او هستم. به او گفتم: امام را دیده ای؟ گفت: نه، ولی پدرم، صدای او را شنیده و جدم، او را دیده است. سیّد مرا به اطراف برد. در آن جا کوهی مرتفع بود که قُبّه ای در آن وجود داشت و دو خادم در آن جا بودند. سیّد گفت: من هر صبح جمعه آن جا می روم و امام زمان را زیارت می کنم و در آن جا ورقه ای می یابم که مسائل مورد نیاز درآن نوشته شده است. من نیز به آن کوه رفتم و خادمان قبه از من پذیرایی کردند...

در مورد دیدن امام زمان عجل الله فرجه از آنان پرسیدم، گفتند: غیر ممکن است.

درباره سیّد شمس الدین از شیخ محمد) که با او به خضرا آمدم (پرسیدم. گفت: او از فرزندانِ فرزندان امام است و بین او و امام، پنج واسطه است. با سیّد شمس الدین، گفت وگوی بسیار کردم و قرآن را نزد او خواندم. از او درباره ارتباط آیات و این که برخی آیات، با پیش بی ارتباط هستند، پرسیدم. پاسخ داد:.... مسلمانان پس از رسول خدا و به دستور خلفا، قرآن را جمع آوری کردند. از همین رو، آیاتی که در قدح و مذمت خلفا بود، از آن ساقط کردند. به همین جهت، آیات را نامربوط می بینی، ولی قرآن علی علیه السلام که نزد صاحب الامر عجل الله فرجه است، از هر نقصی مبرّاست و همه چیز در آن آمده است. در جمعه دومی که در آن جا بودم، پس از نماز، سر و صدای فراوانی از بیرون مسجد شنیده شد. پرسیدم: این صداها چیست؟ سیّد پاسخ داد: فرماندهان ارتش ما، هر دو

جمعه میانی ماه، سوار می شوند و منتظر فرج هستند. پس از این که آنان را در بیرون مسجد دیدم، سیّد گفت: آیا آنان را

ص:535

شمارش کردی؟ گفتم: نه. گفت: آنان سی صد نفرند و سیزده نفر باقی مانده اند. از سیّد پرسیدم: علمای ما احادیثی نقل می کنند که هر کس پس از غیبت ادعا کند مرا دیده است، دروغ می گوید. حال چگونه است که برخی از شما، او را می بینید؟ سیّد گفت: درست می گویی، ولی این حدیث مربوط به زمانی است که دشمنان آن حضرت و فرعون های بنی العباس فراوان بودند، امّا اکنون که این چنین نیست و سرزمین ما از آنان دور است، دیدار آن حضرت ممکن است. سیّدشمس الدین ادعا کرد که تو نیز امام زمان عجل الله فرجه را دو مرتبه دیده ای، ولی نشناخته ای.

هم چنین گفت که آن حضرت، خمس را بر شیعیان خود مباح کرده است. سپس جناب سیّدشمس الدین به من دستور دادند که در بازگشت، درنگ نکنم و در سرزمین های مغرب توقف نکنم. پس از آن با همان کشتی که آمده بودم بازگشتم.

واپسین مطلبی که که از علی بن فاضل شنیدم این بود که: در جزیره خضرا فقط نام پنج تن از دانشمندان شیعه مطرح بود: سیّد مرتضی، شیخ طوسی، شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ ابوالقاسم جعفربن اسماعیل حلی أأأأ

خلاصه داستان دوم) داستان انباری (:

کمال الدین احمد بن محمدبن یحیی انباری در سال 543 ق) حدوداً نهصدسال پیش (می گوید:

روزی در ماه رمضان، نزد» عون الدین یحیی بن هبیره «وزیر بودیم و گروه دیگری هم بودند. بعد از افطار، اکثر حضار، رخصت طلبیدند و رفتند و فقط عده ای مخصوص ماندند. در آن شب، کنار وزیر، مردی نشسته بود که وزیر، او را بسیار احترام می کرد و عزیز می داشت؛ ولی من او را نمی شناختم. مجلس تمام شد و حاضران برخاستند که به منازل خود بروند. خدمت کاران وزیر، خبر دادند باران به سرعت می بارد و راه عبور بر مردم بسته شده است. وزیر، مانع رفتن ما شد و دوباره همگی نشستیم. از هر باب، سخنی به میان می آمد تا سر رشته کلام به مذاهب و ادیان کشیده شد. وزیر، در مذمت مذهب شیعه بسیار تندروی می کرد و به پیروان این مذهب، بد می گفت. در این اثنا، شخصی که

وزیر او را بسیار احترام می کرد و کنارش نشسته بود گفت:» جناب وزیر! اگر اجازه دهید، حکایتی را از شیعیان که خودم با چشمانم دیده ام، نقل کنم «. وزیر، لختی به فکرفرو رفت و آن گاه اجازه داد. آن مرد گفت:» من در شهر باهیه، که شهری بسیار بزرگ و با عظمت است، رشد کرده ام. این شهر، هزار و دویست قریه دارد و عقل، از کثرت جمعیت آن در حیران است. تمام مردم آن شهر و قریه ها و جزایر اطرافش مسیحی هستند. من با پدرم به قصد تجارت از باهیه، بیرون آمدیم و سفر پرخطر دریا را اختیار کردیم. هنگام حرکت بر روی دریا، دست تقدیر الهی، کشتی ما را به سوی جزایر سرسبز و خرّمی برد. در آن جزایر، بوستان های زیبا و جویبارها و چشمه سارهای پر آب زیادی دیده می شد. با تعجب از ناخدای کشتی، نام آن جزایر را پرسیدم؛ گفت:» نمی دانم؛ زیرا تاکنون به این جزایر نیامده ام «. چون به اولین جزیره رسیدیم، از کشتی پیاده و وارد آن جزیره شدیم. شهری دیدیم بسیار تمیز و خوش آب و هوا و در نهایت لطافت و پاکیزگی. از مردم آن جا نام آن شهر را پرسیدیم. گفتند:» نامش مبارکه است و حکمرانش هم طاهر نام دارد «. گفتم:» عمال و گماشتگان سلطان کجایند که اموال ما را ببینند و مالیات خود را بردارند و ما شروع به معامله و خرید و فروش کنیم؟ «گفتند:» حاکم این شهر، گماشته و اعوان و انصاری ندارد؛ بلکه خود بازرگانان باید خراج خود را به خانه حاکم ببرند و به او بدهند «. ما را راهنمایی کردند تا به منزل او رسیدیم. چون وارد شدیم، مردی صوفی صفت و صافی ضمیر دیدیم که لباسی از پشم پوشیده و عبایی در زیرش انداخته و دوات و قلمی پیش خود نهاده بود. ما را که دید، قلم به دست گرفت و شروع به نوشتن کرد.

تعجب کردم. سلام کردیم و او جواب داد و ما را تکریم کرد. پرسید:» از کجا آمده اید؟ «ما وضعیت خود را برای او شرح دادیم. او گفت:» همه به شرف اسلام رسیده اید و توفیق تصدیق دین محمدی صل الله علیه و آله و سلم یافته اید؟ «گفتم:

» بعضی از ما بر دین موسی و عیسی راسخ هستیم «. گفت:» اهل ذمّه، جزیه خود را بدهند و بروند و فقط مسلمانان بمانند «. پدرم، جزیه خود و من و سه نفر دیگر را داد و نه نفر دیگر هم که یهودی بودند، جزیه خود را دادند. سپس به شهر دیگری به نام زاهره رفتیم. این شهر بسیار زیبا و دلگشا و مشرف به دریا بود. طول و عرض این شهر پرسرور، به

اندازه ای بود که یک اسب تندرو، کمتر از دو ماه نمی توانست آن را بپیماید. کوهی چون نقره سفید آن شهر را احاطه کرده بود. صمیمیت و مهربانی در این شهر موج می زد. حتی گرگ و میش با هم انس و الفتی داشتند. اگر کسی حیوانی را به زراعت کسی می فرستاد، آن جانور حتی یک برگ از آن باغ و مزرعه نمی خورد و به جایی آسیبی نمی رساند. مردم آن، بهترین آداب و رسوم اجتماعی را داشتند و در راستی و امانت و دیانت، بی همتا بودند. آنان، هیچ سخن لغو و بیهودهای را بر زبان نمی راندند و غیبت و سخن چینی نمی کردند. هرگاه وقت نماز می شد و مؤذن بانگ نماز برمی داشت، همگی از مرد و زن به نماز حاضر می شدند. آن گاه به خدمت حاکم آن شهر رسیدیم. ما را به باغی آراسته و در میان گنبدی عظیم و زیبا در آوردند.

حاکم، در آن مکان بر تختی نشسته بود و جمعی در خدمت او کمر اخلاص بسته بودند. حدود هشت روز در خدمت آن حاکم بودیم. پس از آن به طرف شهری حرکت کردیم که آن را رابقه می گفتند و حاکم آن، قاسم بن صاحب الامر نام داشت.

این شهر نیز همانند شهر پیشین بود. خلاصه، بعد از این سه شهر، دو شهر دیگر در این منطقه وجود داشت: یکی صافیه بود و سلطان آن، ابراهیم بن صاحب الامر نام داشت و دیگری عناطیس و سلطان آن، هاشم بن صاحب الامر بود. این دو شهر هم در زیبایی و دل گشایی، همانند آن سه شهر بود. آن مرد مسیحی، آن گاه به وزیر گفت:» طول و عرض این پنج شهر، به اندازه یک سال راه است و جمعیت آن، نامحدودند و همگی شیعه هستند. حاکمان این شهرها، فرزندان امام زمان هستند.

در آن سال که ما آن جا بودیم، قرار بود حضرت ولی عصر، به شهر زاهره تشریف فرما شود. مدتی انتظار آن حضرت را کشیدیم؛ ولی عاقبت موفق به دیدارش نشدیم و روانه شهر و دیار خود شدیم؛ اما دو نفر از ما به نام های روزبهان و حسان برای دیدار آن حضرت، آن جا ماندند «. چون این قصه عجیب به پایان رسید، وزیر از جا برخاست و به اتاق مخصوص خود رفت و سپس یکایک ما را طلبید و از ما قول گرفت این قصه را برای هیچ کس نقل نکنیم....... (7)

طرفداران داستان جزیره خضراء:

این داستانهای عجیب را خواندیم اما بااین حال این داستانها طرفداران زیادی داشته ودارد!!! برخی از راویان وطرفداران جزیره خضراء عنوان میکنند که این داستان) داستان اول (از لحاظ سندیت بسیار قوی ومحکم است!! وهیچ ایرادی به آن نمی توان گرفت!

نظر طرفداران این داستان این است که:

علی بن فاضل، آنچه را از سخنان سیّد شمس الدّین، استفاده می کند در کتابی به نام الفوائد الشّمسیّه گرد می آورد و ماجرای تشرف خود را برای تنی چند از عالمان معاصر خویش بازگو می کند.» فضل بن یحیی طیبی «، نویسنده قرن هفتم هجری قمری، در 11 شوال 669 ق، این حکایت را از زبان علی بن فاضل در شهر حلّه می شنود و آن را در کتابی با نام جزیره الخضراء گرد می آورد. ادله مهم کسانی که جزیره خضراء را پذیرفته اند این است که علمای بسیاری از قبیل شهید اول، محقق کرکی، علامه مجلسی، مقدس اردبیلی، شیخ حر عاملی، وحید بهبهانی، بحرالعلوم، قاضی نورالله شوشتری، میرزا عبدالله اصفهانی، میرزای نوری این داستان را درکتاب خود آورده، یا به آن استناد کرد ه اند.!!! پس برخی ادعا کرده اند (8) این داستان در مصادر زیر آورده شده است و برخی علمای بزرگ به این داستان اعتنا کرده اند:

منابع و مصادری که داستان طیبی) جزیره خضراء مشهور (را نقل کرده اند:

1. شهید اول به خط خودش این قصه را نوشته و دست خط او در خزانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پیدا شده است؛

2 - محقق کرکی، آن را به فارسی برگردانده است.

3 - قاضی نورالله شوشتری) م 1019(، این حکایت را در کتاب مجالس المؤمنین

آورده است و محافظت بر آن را بر هر مؤمنی لازم داشته است

4 - محمدبن مکی، معروف به شهید اول، داستان جزیره خضرا را با سند خود از علی بن فاضل نقل کرده است (9)

5 - علّامه محمّد باقر مجلسی، آن را در بحارالأنوار نقل کرده است.

6. مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه نقل کرده است.

7 - شیخ حر عاملی، آن را در کتاب إثبات الهداه درج نموده است.

8 - وحید بهبهانی، به مضمون آن فتوی داده است.

9 بحرالعلوم، در کتاب رجال خویش، آن را مورد استناد قرار داده است.

10 میرزا عبدالله اصفهانی) افندی (آن را در کتاب ریاض العلماء نقل کرده است.

11 میرزای نوری، آن را در کتاب جنه المأوی و النجم الثاقب آورده است.

12 - میرلوحی صاحب کفایه المهتدی فی معرفه المهدی، داستان را معتبر دانسته و از آن، به صحیح تعبیر کرده است و می گوید:» من این حدیث معتبر را در کتاب ریاض المؤمنین نقل کرده ام (»10)

13 - سید شبّر بن محمد بن ثنوان در کتاب الجزیره الخضراء؛

14 - شیخ اسدالله شوشتری در مقابیس الأنوار (11) ضمن مناقب محقق حلی) صاحب شرایع (و در کتاب کشف القناع در مقام اثبات امکان رؤیت امام در زمان غیبت، به این داستان استدلال کرده است؛

15 - سید عبدالله شبر در جلاء العیون در بخش مربوط به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف؛

16 - روضات الجنات در ضمن مناقب سید مرتضی (12)

17 - نهاوندی در العبقری الحسان؛

18 - محمدرضا نصیری طوسی در کتاب تفسیر الائمه الاطهار به مناسبت بحث گردآوری قرآن توسط امیرالمؤمنین علیه السلام؛

19 - سیدهاشم بحرانی در تبصره الولی) در مقایسه با نقل بحارالانوار اضافاتی دارد (؛

ص:540

20 - سید اسماعیل طبرسی صاحب کفایه الموحدین علی بن فاضل را بسیار ستوده و فرموده است:

» او از اجلاء و ابرار و علما و نیکان و از خواص طائفه امامیه و اوحد زمان خود در زهد وتقوا بوده است. «(13)

بررسی منابعی که داستان جزیره خضراء را نقل کرده اند:

از آن جاکه کثرت نقل، دلیل یا مؤید قوی بر اعتبار آن است و اگر قضیه ای زیاد نقل شده یا در بحث های رجالی یا فقهی به آن استناد شده باشد و مورد تایید قرار گرفته باشد، دلیل بر اعتماد و اعتنای به آن است، یکی از راه های بررسی صحت و سقم داستان می تواند کنکاش در مصادری باشد که آن را نقل کرده اند. اگر مصادر معتبری که آن را نقل کرده اند زیاد باشد، این می تواند دلیلی یا حداقل، مؤیدی بر صحت داستان باشد و چنانچه خلاف این ثابت شود، یعنی منابع کمتری به آن پرداخته باشند نتیجه نیز برعکس خواهد شد و ثابت می شود داستان، از نظر علمای گذشته اعتباری نداشته که به آن، اعتنایی نکرده اند. علارغم طرفداران این داستان اشکالات فراوانی میتوان به آن گرفت چه از لحاظ سندیت وچه از لحاظ محتوا!! اینکه عالمان بزرگی همانند علامه مجلسی آن را در کتاب خود ذکر کرده اند دلیل نمی شود که بگوییم این داستان واقعی است وسندیت محکمی دارد از طرفی بعضی از محقّقین با بررسیهای گسترده ای که انجام داده اند، معتقدند جزیره خضراء افسانه ای بیش نیست و واقعیت ندارد. (14)

اشکالات وارده بر سندیت داستان:

1 - جزیره خضرا و محقق کرکی:

طرفداران این داستان عنوان میکنند که این داستان را محقق کرکی به فارسی ترجمه

کرده است که در ذیل کتاب» سید شمس الدین «به چاپ رسیده است (15)

این سخن را آقا بزرگ طهرانی در الذریعه (16) ترجمه جزیره خضراء را به محقق کرکی نسبت داده است؛ ولی این احتمال پایه محکمی ندارد، چون در کتاب ها و منابعی که شرح حال و تاریخ زندگی محقق کرکی و تألیفات او، آمده است، از چنین ترجمه او خبری نیست. (17)

ثانیاً آقا بزرگ گفته است:

» چنانچه از صاحب ریاض حکایت شده ترجمه جزیره خضراء برای محقق کرکی است. «(18)

پس معلوم می شود این نسبت را صاحب ریاض داده است، نه آقا بزرگ. او در ادامه می فرماید:

] ترجمه جزیره خضراء محقق کرکی [در هند چاپ شده و اسم سلطان شاه طهماسب صفوی در ابتدای آن آمده أو این کتاب) جزیره (تألیف فضل بن یحیی الطیبی است که مشاهدات شیخ زین الدین علی بن فاضل مازندرانی در آن جزیره را که در سال 699 از او شنیده، تدوین و به ثبت رسانده، و سیدمیرشمس الدین محمدبن میر اسدالله تستری در نوشته خود در اثبات وجود صاحب الزمان ترجمه به فارسی را آورده است (19) نکته قابل ملاحظه دیگر این که: شیخ آقا بزرگ تهرانی، گرچه در ابتدا ترجمه» جزیره ی خضرا «را به مرحوم محقق کرکی نسبت داده است (20) اما در پایان از حرف خود برگشته با حالت تردید فرموده اند:» شاید ترجمه ای که به محقق کرکی (ره) نسبت می دهند همان ترجمه ای باشد که در رساله» شمس الدین محمد بن اسد الله «وارد شده یا این که خود مرحوم سید شمس الدین آن ترجمه را، در رساله اش داخل نموده است. (21«)

یعنی خود او نیز مردد بوده است که آیا آنچه در کتاب تستری آمده ترجمه کرکی است یا ترجمه خود تستری. از طرفی مرحوم طهرانی می فرماید:» این مطلب، از صاحب ریاض نقل شده است «؛ پس نظر مرحوم طهرانی نیست و نمی توان این کلام را به او نسبت داد. پس درباره ترجمه کرکی نیز دو اشکال وجود دارد: اول این که انتساب آن به محقق

کرکی معلوم نیست و دوم این که ترجمه کردن) برگردان (مطلبی، نشانگر قبول آن مطلب نیست.

2 - اعتراف عالم بزرگ علامه مجلسی

به بی اعتباری داستان وضعف سندآن:

درباره نقل علامه مجلسی نیز باید گفت: خود او قبل از نقل داستان گفته است:

» رساله ای یافتم مشهور به قصه جزیره خضرا در بحر ابیض و دوست داشتم که مطالب آن را در این کتاب ذکر نمایم، زیرا که شامل احوال کسانی بود که به خدمت آن حضرت رسیده اند. علاوه بر این، پاره ای حکایات غریب در آن درج شده بود و دلیل، این که باب جداگانه برای آن قرار دادم و در ذیل سایر باب ها ذکر نکردم، این است که آن را مانند مطالب سایر باب ها، در کتاب های معتبر ندیدم... «(22)

همانطور که می دانیم علامه مجلسی در مقدمه بحارالانوار گفته:» با خود عهد بستم مطالبی که در بحارالانوار می آورم، از کتب معتبر و معروف و مشهور باشد « هرچند علامه مجلسی این داستان را در بحارالانوار خود نقل کرده امااز نوع بیان روایت وسخنان علامه به دست می آید که این روایت اعتبار قابل ملاحظه ای در نزد مرحوم مجلسی) رحمه الله (نداشته است. از کلام علامه مجلسی در مورد این داستان استفاده می شود که او اگرچه داستان جزیره خضرا را نقل کرده، اما صحت آن را نپذیرفته است و در غیر این صورت، باید آن را در باب هجدهم ذکر من رآه صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین بیان می کرد.

ممکن است گفته شود: عنوان باب 18) ذکر من رأه «و عنوان باب 24) ذکر من رأه علیهم السلام فی الغیبه الکبری قریباً من زماننا «است یعنی عنوان این باب درباره کسانی است که در زمان مرحوم مجلسی یا نزدیک به زمان او، حضرت را دیده اند.

در حالی که عنوان باب 18 ویژه ملاقات های زمان علامه مجلسی نیست، و شاید علت ذکر آن در باب 24 همین باشد. در پاسخ می گوییم: اگر او این داستان را قبول داشت، لازم نبود باب جداگانه ای برای آن باز کند یا حداقل باید به علت ذکر آن اشاره می کرد؛ در حالی که

علت ذکر آن را در باب 24 عدم اعتبار داستان بیان کرده است.

پس متوجه میشویم که نکته مهم، در مورد این داستان، اعتراف آن بزرگوار به غیر معتبر بودن منابع آن می باشد.

3 - حدیقه الشیعه وجزیره خضرا ء:

درباره وجود این داستان در کتاب حدیقه الشیعه، تذکر این مطلب لازم است که انتساب این کتاب به مقدس اردبیلی مورد تردید است؛ لذا نمی توان با قاطعیت، نقل داستان را به او نسبت داد.

4 - موضع گیری حر عاملی در مورد جزیره خضراء ونشان دادن بی اعتباری سند آن:

طرفداران عنوان میکنند که حر عاملی این داستان را در کتاب خود آورده است اما از نظر محققان این دلیل نمیشود که سندیت این داستان را پذیرفت از طرفی وی ، اولاً تمام قصه را نقل نکرده، بلکه بخشی از آن را نقل کرده است نقل شیخ حر عاملی در اثبات الهداه آن هم به صورت مختصر دلیل بر قبول آن نیست. در این کتاب، حدود بیست هزار حدیث ذکر شده است. آیا او همه را قبول داشته است؟.

ثانیاً: وی آن را به بحار الانوار نسبت داده و مسؤولیت آن را بر عهده او قرار داده و گفته است:» بتمامها مؤلف بحارالانوار و قال اقتصرت منها علی محل الحاجه «(23) پس بااین حساب سخنی نمی ماند چرا که در بالا دیدیم که علامه مجلسی خود هم این داستان را معتبر نمی دانسته.... پس مرحوم حر عاملی قسمتی از داستان جزیره را در کتاب اثبات الهداه آورده است (24) و پس از آن نیز وقتی در کتاب امل الآمل شرح خود را نوشته، کتاب اثبات الهداه را به عنوان یکی از مؤلفات خویش نام برد. (25) ولی وقتی آن را مورد دقت قرار دهیم می بینیم که ایشان در کتاب امل الآمل شرح حال» فضل بن یحیی طیبی «را نوشته ولی راجع به علی بن فاضل مازندرانی که در کتاب قبلی خود، قصه ی او را آورده بود، هیچ اشاره ای نمی کند و این نکته میفهماند که ایشان، در موقع نوشتن شرح حال» فضل بن یحیی «بر داستان جزیره ی خضراء اعتماد نکرده بلکه بر منبع دیگری اعتماد داشته و آن

منبع قابل اعتماد مرحوم حر عاملی، استنساخ کتاب کشف الغمه توسط فضل و بعد مقابله ی آن با اصل کتاب و شنیدن آن از مؤلف ارجمندش می باشد، علاوه بر این که مرحوم حر عاملی نسبت به اجازه ی اربلی در سال 26) 691) یا سال 27) 692) قمری توجه داشته و به آن اعتماد کرده است. بنابراین گروهی این موضع گیری» حر عاملی «را دلیل بر بی اعتبار دانستن یا احیاناً توهین نمودن او نسبت به» علی بن فاضل مازندرانی «می دانند. با در نظر گرفتن این نکته که حر عاملی» فضل بن یحیی « راوی کتاب کشف الغمه را مدح و ستایش می کند طبیعتاً باید کسی را که فضل بن یحیی طیبی توثیق نموده و یا از او نقل خبر می کند، قابل اعتماد بداند؛ یعنی حر عاملی باید به» علی بن فاضل «که مورد اعتماد» فضل «بوده، اطمینان می کرد و شرح حال او را در کتابش می آورد و این که می بینیم شرح حال او را نیاورده قرینه ای است بر این که او، گرچه عظمت و جلالت قدر فضل بن یحیی طیبی را قبول داشته، اما بر توثیق او نسبت به» علی بن فاضل «اعتماد نکرده است. البته شاید علت عدم اعتمادش این بوده که به نظر او» فضل «راوی» داستان جزیره ی خضرا « غیر از» فضلی «بوده که از طرف» اربلی «اجازه ی نقل حدیث گرفته است و با این حساب می توان این نکته را شاهد گرفت که به نظر حر عاملی (ره)، فضل بن یحیی، دو نفر هستند و در نتیجه مورد اعتماد بودن یکی از آن ها، دلیل بر مورد اعتماد بودن دیگری نمی شود. (27)

5 - وحید بهبهانی وجزیره خضراء:

این که گفته میشود بهبهانی به مضمون آن فتوی داده است سخن درستی نیست جریان از این قرار است که: مرحوم وحید بهبهانی در بحث نماز جمعه و این که از شؤون امام معصوم است یا کسی که امام معصوم او را نصب کرده است گفته است:

» علاوه بر اجماعات منقول و فراوان که با آثار]< غیر روایت [و اعتباراتی]< نکاتی [که در رساله بدان اشاره کردم، تأیید می شود... و از جمله آن آثار، قصه آن مازندرانی است که به جزیره حضرت صاحب عجل الله تعالی فرجه الشریف رسیده و

البته این اثر با صدای رسا اعلام می دارد که اقامه نماز جمعه به امام و جانشین خاص او اختصاص دارد. «(28)

آری؛ او اجماعات و روایات را آورده و مؤید اجماعات را این حکایت قرار داده است؛ پس معلوم می شود به این طبق این داستان و نقل علی بن فاضل فتوا نداده است؛ بلکه آن را مؤید ذکر کرده است

6 - بحرالعلوم وجزیره خضراء:

اینکه گفته میشود بحرالعلوم، در کتاب رجال خویش، آن را مورد استناد قرار داده است سخن اشتباهی است

سید بحرالعلوم نیز به این داستان اعتماد نکرده است؛ چراکه در مقام بیان موقعیت سید مرتضی فرموده است:

» قصه جزیره خضراء و دریای سفید دلالت بر فضیلت و مقام والای سید دارد أو این مرتبه جلیلی است که اگر نقل صحیح باشد چیزی با آن برابری نمی کند. «(30) این که فرموده است:» اگر این جریان صحیح باشد) لو صح النقل («نشانه عدم اعتماد و استناد به این داستان است؛ یعنی خود او نقل را نپذیرفته و گفته است: اگر چنین نقلی صحیح باشد، دلالت بر عظمت شأن سید مرتضی دارد. پس میبینیم که منظور سید بحرالعلوم این است که» اگر چنین نقلی صحیح باشد، قابل استناد است «؛ پس وی نیز قول علی بن فاضل را قبول نکرده است

7 - داستان جزیره خضرا در مجالس المومنین و امالی شهید اول:

طرفداران این داستان عنوان کرده اند که قبل ازعلامه مجلسی، قاضی نور الله شوشتری) م 1019) این حکایت را در کتاب مجالس المؤمنین آورده است از طرفی قاضی نورالله شوشتری، محافظت بر آن را بر هر مؤمنی لازم داشته است.. پس منبعی

قدیمی تر ازکتاب مجالس المؤمنین تألیفِ قاضی نور الله شوشتری - که در سال 1019 ق شهید شد (31) در مورد حدیث» جزیره «در اختیار ما نیست و ما کسی را نیافتیم که قبل از او، این داستان را نقل کند. البته به غیر از احتمالی که راجع به» سید شمس الدین محمد بن اسد الله «معاصر نورالله شوشتری داده می شود (32)

گفته قاضی نور الله شوشتری که:» محافظت آن بر هر مؤمنی لازم است «، آیا دربارهِ قصه جزیره خضرا است یا درباره کتابی که قصه در آن نقل شده؟ اولاً: با مراجعه به کلام او معلوم می شود که جمله فوق درباره کتاب اثبات وجود حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد. این کتاب را مرحوم محمدبن اسدالله توستری به دستور سلطان صاحب قران نوشت و ترجمه رساله جزیره خضرا را ذیل این کتاب آورد. قاضی نورالله درباره کتاب گفته:

» و آن رساله کتاب ارزشمندی است که بر مؤمنین محافظت و نگهداری از آن واجب است. «(33)

ثانیاً: این کلام ظاهراً از شمس الدین محمد بن اسدالله تستری است، نه قاضی نورالله شوشتری؛ چنان که از الذریعه معلوم می شود. (34)

البته قاضی نورالله در مجالس المؤمنین ادعا کرده که شهید اول، داستان جزیره خضرا را با سند خود از علی بن فاضل نقل کرده است. (35) در پاسخ باید گفت که : قاضی نورالله شوشتری هیچ مدرکی در این باره به دست نمی دهدو برای ما توضیح نداده اند که آیا ایشان با چشمان خود این مطلب را در امالی شهید دیده اند این که به نقل واسطه هایی اعتماد نموده اند که در صورت اخیر، ما برای اطمینان به صحت روایت یا حداقل برای گمان به درستی آن باید آن واسطه ها را بشناسیم.

علاوه بر این که علامه مجلسی قدس سره همه ی آثار شهید را در اختیار داشته است (36). علاوه بر این، مرحوم مجلسی (ره) برای نقل داستان جزیره، یک فصل، ویژه ی مطالب نادر، باز می کنند در عین حال، در آغاز نقل داستان جزیره ی خضراء می گوید:» این داستان را در کتاب های معتبر ندیدم (»37) بدیهی است اگر علامه مجلسی قدس سره این خبر را در کتب شهید دیده بود، آن را در بخش نوادر کتاب ذکر نمی کردو آن را در فصل های دیگر می آورد

و به جای انتساب آن به شخص مجهول، آن را به شهید مستند می کرد. با این که مرحوم مجلسی با صراحت می فرمایند که:» تمام کتاب ها و نامه ها و سؤال و جواب های شهید (ره) را نزد خود داشته است. («38) بنابراین بسیار بعید است که شهید (ره) املا یا نوشته ای داشته و مرحوم مجلسی به آن دسترسی پیدا نکرده باشند؛ مخصوصا با توجه به تلاش فراوانی که ایشان در یافتن منابع می فرموده اند.

هم چنین با توجه به اینکه هیچ کدام از منابع مربوط به شرح حال و زندگی شهید، اشاره به چنین داستانی در نو شته ها یا املاهای شهید نکرده اند (39) و احتمال اینکه که املای مورد بحث، در ضمن بعضی از کتاب های او آمده صحیح نیست، زیرا این احتمال در غیر مجموعه های» شیخ محمد علی جبعی «مردود است، به علت آن که بیشتر نوشته ها و کتاب های شهید (ره) معروف و مشهور است هم چنان که مرحوم مجلسی (ره) در اول کتاب بحارالانوار متذکر شده اند. (40) در مجموعه ی گردآوری شده توسط شیخ محمد علی جبعی هم چنین داستانی وجود ندارد. و نیز احتمال این که داستان جزیره در مجموعه هایی شامل موضوعات پراکنده و متفرقه، آمده باشد صحیح نیست، چون مرحوم مجلسی تصریح می فرمایند که: این داستان را در هیچ کتاب معتبر نیافته است و به همین جهت، آن را در باب» نوادر « نقل می فرماید. (41). از طرفی ادعا شده که شهید (ره) داستان جزیره را بدون واسطه از» فضل بن یحیی طیبی «روایت فرموده است ولی این ادعا، بسیار بعید است و هیچ دلیلی هم بر صحت آن وجود ندارد، چون سال تولد شهید (ره) 734 قمری است و در سال 750 قمری هم به طرف حله مهاجرت می کند و حدود پنج سال آنجا اقامت کرده، سپس به وطن خود باز می گردد. (42) از طرفی نوشتن) تدوین (داستان، اعم است از این که آن را قبول داشته باشد؛ لذا نوشتن داستان توسط شهید اول نیز بر قبول کلام علی بن فاضل دلالت ندارد.

8 - موضوع گیری سید شبّرو داستان جزیره خضراء:

درباره کتاب سید شبّر: اولاً این کتاب به دست ما نرسیده و یکی از معاصران او ضمن

شرح حال و آثار وی کتاب جزیره خضراء را نام برده است. این، دلیل بر قبول آن داستان نیست؛ زیرا معلوم نیست مرحوم شبّر در مقام قبول و تأیید داستان بوده است یا در مقام ذم و رد آن. ثانیاً اشکال دیگر این که معلوم نیست کدام قصه را نقل کرده است. شاید قصه انباری را نقل کرده است که اشکالات کمتری در پی دارد.

کتاب جلاءالعیون اثر مرحوم شبّر در اصل، ترجمه و شرح کتاب جلاءالعیون مجلسی است و کتاب مستقلی به شمار نمی آید. (43) هرچند این داستان در متن فارسی جلاءالعیون نیامده و از اضافات و شروح مرحوم شبر است.

9 - سید هاشم بحرانی و جزیره خضراء:

طرفداران داستان عنوان میکنند که سید هاشم بحرانی) از معاصران مجلسی (این داستان را در کتاب خود آورده و در نقل داستان می گوید:» بعضی از بزرگان فرموده اند که این حدیث رابه خط شیخ فضل بن طیبی... یافته ایم. «(44) در پاسخ باید گفت این جمله هم مانند عبارت مرحوم مجلسی دلالت ندارد براین که مرحوم بحرانی مستقیماً از راوی شنیده باشد. بر فرض این که بپذیریم مرحوم بحرانی مستقیماً از راوی شنیده است این سؤال مطرح می شود که چگونه بحرانی (ره) او را دیده و داستان را بدون واسطه از او شنیده ولی مرحوم مجلسی او را ندیده است با این که بحرانی و مجلسی هر دو، در یک زمان می زیسته اند. دیگر این که به چه علت مجلسی (ره) به نقل از یک رساله ی متداول بسنده کرده و راجع به نویسنده و صاحب آن تحقیق نفرموده اند تاحقیقت داستان را از او شفاهاً سؤال کند. در صورتی که شخصیت علامه مجلسی وتحقیق وتفحص وافر ایشان در موضوعات مختلف برماکاملا آشکار است. !! و اما در مورد نسخه و نقل مرحوم بحرانی) که ایشان از مجلسی نقل نکرده اند (باید اعتراف کنیم: این کشف جدایی است که توسط خود بحرانی صورت گرفته است. و البته ما بعدا به اختلاف بین این دو نسخه اشاره خواهیم کرد. علاوه بر این که فرد مدعی کشف داستان، در هر دو نسخه، آن را از خط» فضل بن یحیی طیبی «نقل می کند و جالب این که خود این مدعی در هر دو

نسخه) مجلسی و بحرانی (مجهول است.

10 - میرزا عبدالله اصفهانی) افندی (و جزیره خضراء:

میرزا عبدالله اصفهانی) افندی (جزیره خضراء را در کتاب ریاض العلماء نقل کرده است. اما اوهم آن را از کتاب عالامه مجلسی گرفته هر چند که ظاهراً افندی اولین کسی است که برای علی بن فاضل شرح حال نوشته است ولی مشخص است که او در شرح حال علی بن فاضل تنها بر داستان جزیره ی خضرا، اعتماد کرده است، (45) در صورتی که نقل این روایت، برای اعتماد به علی بن فاضل کافی نیست مخصوصاً در نظر گرفتن این که مرحوم علاّمه و ابن داود - رحمهما الله - از معاصران علی بن فاضل بوده و مع الوصف راجع به او هیچ شرحی ننوشته اند.

11 - مرحوم نهاوندی وجزیره خضراء:

صاحب العبقری الحسان) مرحوم نهاوندی (که علی بن فاضل را توثیق کرده، از معاصران است. وی از کجا چنین اوصافی را برای علی بن فاضل که در قرن پنج و شش بوده احراز کرده است؟ اگر از طریق داستان باشد که این، دور است و اگر از طریق دیگری است، آن طریق چیست؟ آیا کلام و نظر گذشتگان است؟ این نیز نمی تواند صحیح باشد؛ زیرا چنین چیزی در کتب رجالی وجود ندارد و کسی متعرض شخصیت او نشده است.

دوران رواج داستان جزیره ی خضرا:

با توجه به بزرگانی که از داستان جزیره ی خضرا سخن گفته و آن را در نوشته های خود آورده اند - که بیان آن گذشت - و هم چنین با توجه به دوران رواج و انتشار این

داستان، می فهمیم که چرا مرحوم کاشف الغطاء - قدس سره - آن را از داستان های اخباریین به حساب آورده اند. (46) چون یکی از نکات بدیهی و روشن و هم چنین یکی از صفات ویژه ی این دوران اشتیاق زیاد برای جمع آوری و تدوین اخبار بوده است؛ دورانی که وسیع ترین و شاخص ترین مجموعه های حدیثی شیعه مانند: وسائل، وافی، بحارالانوار، عوالم، تفسیر برهان، تفسیر نورالثقلین تدوین شده است. (47) باز در همین دوران است که کتاب فقه الرضا مشهور می شود در حالی که قضیه ی این کتاب معروف است. بنابراین، ادعای این که علما آن را قبول کرده اند بر فرض صحت، هیچ سودی ندارد، زیرا صرف این که علما مطلبی را گفته اند و یا در جایی نوشته اند دلیل این نیست که آن را پذیرفته اند و یا مورد تأیید قرار داده اند. ولی بر حسب ظاهر، علمای بزرگواری که این داستان را نقل فرموده اند آن را از مرحوم مجلسی گرفته اند، چرا که گروهی از آن ها - آن طور که بی واسطه یا به وسیله نقل از آن ها ملاحظه کردیم - مانند مرحوم فیض در نوادر و حر عاملی در کتاب اثبات الهداه و سید جزایری در ریاض الابرار و محدث بحرانی در کشکول خود و سید شبر در جلاء العیون همگی تصریح کرده اند که این داستان را از مرحوم مجلسی نقل می کنند. درحالی که گروهی دیگر از روایت کنندگان داستان، مانند:

افندی در ریاض العما و شریف فتونی عاملی در ضیاءالعالمین و شیخ بحرانی در العوالم و میرزا عبد الحسین نصیری در تفسیر خود، و میر محمد لوحی در کفایه المهتدی همگی - غیر از دو نفر آخری که از معاصرین مجلسی به شماره می روند - از شاگردان مرحوم مجلسی می باشند. در نتیجه نقل همه ی آن ها به مرحوم مجلسی وکشف او بر می گردد.

این که برخی چون علامه مجلسی و دیگران آن را نقل کرده اند نیز نمی تواند دلیل بر قبول آن باشد و مؤید این مطلب، این است که علامه مجلسی آن را جداگانه) و در باب مستقل (نقل کرده است. و آن را بی اعتبار دانسته است.

بررسی مصادری که داستان را نقل کرده اند:

در این داستان، شناخت دو نفر برای ما دارای اهمیت است و باید شرح حال آن ها بررسی شود: علی بن فاضل مازندرانی و فضل بن یحیی طیبی.

علی بن فاضل مازندرانی در هاله ای از ابهام:

توثیقات:

گفته میشود که بعضی از معاصران یا قریب به معاصران، او را توثیق کرده اند که از آن جمله می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

1 - مرحوم نهاوندی می نویسد:

او دانشمندی بزرگوار، مردی پرهیزگار و در زهد و تقوا، یگانه روزگار است.

2 - مترجم کتاب جزیره خضرا در فضیلت و وثاقت علی بن فاضل می نویسد:

» همین بس که فقیهی چون وحید بهبهانی، طبق نقل او فتوا داده است و دانشمندی چون حر عاملی، داستان او را در کتاب عقیدتی اثبات الهداه آورده و علمای رجال و تراجم، چون بحرالعلوم و اسدالله شوشتری و سید عبدالله شبر و صاحب روضات به داستان او استناد کرده اند و فقیهی چون شهید اول، داستان او را نوشته و فقیه دیگری چون محقق کرکی، آن را ترجمه کرده است و محدث مجلسی و میرزا عبدالله افندی و نوری داستان را در کتب خود آورده و تقوا و پرهیزکاری او را ستوده اند. «(48)

قبلا بابررسی کتب ونظرات مختلف متوجه شدیم که کسی او را تصدیق نکرده بلکه اکثرا داستان اورا بی اعتبار دانسته اند و کسانی هم که داستان را ذکر کرده اند درصدد تایید آن نبوده اند

تضعیفات:

اولاً، بعضی دیگر نیز او را تضعیف کرده اند. ظاهراً احدی از معاصران علی بن

فاضل، او را توثیق نکرده است. آری؛ کسانی او را توثیق کرده اند که صد سال پس از او آمده اند. ظاهراً مدرک توثیق نیز خود داستان باشد و این، مستلزم دور باطل است.

سید جعفر مرتضی می نویسد:

» احدی از معاصران وی، او را توثیق نکرده اند، و فقط بعضی از کسانی که صد سال پس از او آمده اند، او را توثیق کرده اند. ظاهراً دلیلشان هم خود روایت جزیره خضرا است «(49)

از طرفی این علی بن فاضل در طول داستان تلاش زیادی برای اثبات برخی از فضایل به نفع خودش دارد و این نکته از متن گفتارش با سید شمس الدین، آن جا که از ملاقات با امام سخن می گوید، به روشنی معلوم می شود:» ای سرورم، من یکی از بندگان مخلص آن حضرت هستم با این همه امام را ندیده ام. (50) بعد سید شمس الدین به من فرمود: چرا، تو او را دو مرتبه دیده ای... «و آن دو مرتبه را برایش توضیح می دهد. علاوه بر این، همه ی روایت در صدد اثبات یک فضیلت بی نظیر برای اوست و آن این که او خدمت کسی رسیده که دیگران نرسیده اند و هم چنین در صدد اثبات عنایت و توجه امام به اوست

این خود منشأ شبهه در اعتبار او می باشد؛ چنان که امام خمینی قدسره به این مبنا اشاره کرده است (51)

از جمله نکات جالب توجه این که در خود روایت به صراحت آمده است: علی بن فاضل، داستان را از شروع تا پایان، در حضور طیبی و گروهی از علمای حلّه و اطراف آن، که برای زیارت شیخ آمده بودند، توضیح می دهد. امّا با وجود این ما هیچ یک از علما را به غیر از طیبی نمی شناسیم که به طور مستقیم یا با واسطه، روایت یاد شده را نقل کرده باشند. (52) در صورتی که از آن ها انتظار می رود تا آن را در شهر ها و در بین مردم منتشر ساخته باشد و این داستان جالب را نقل مجالس و محافل کنند، زیرا در این حکایت، جایگاه وجود امام زمان (عج) و فرزندانش در یک موضع استثنایی و پیچیده،

تعیین شده است. هم چنین ما انتظار داشتیم مردم گروه گروه به زیارت قهرمان این کشف عجیب، نایل شوند و به او تبرک جویند و تلاش کنند داستان را مستقیماً از خودش بشنوند و در کتاب های دیگر ثبت کنند و دانشمندان هم با آوردن نام او و داستانش، در کتاب های رجالی و غیر رجالی خود، تبرک بجویند. اما هیچ یک از این حوادث رخ نداد و تنها فردی که آن را نقل کرده،» طیبی کوفی «است. البته این نقل هم توسط فرد ناشناس، آن هم در بین اوراقی در میان گنجه ای از کتاب ها کشف شده است و عجیب این که نویسنده ی ناشناس داستان هم، به خاطر خط معروف و مشهورش، توسط این مرد ناشناس، شناخته وکشف شده است! عدم ذکر نام راوی مذکور، در کتاب های رجال عالمان برجسته ای که معاصر وی بوده اند، مانند: علامه حلی و ابن داوود) صاحب کتاب رجال ابن داود که تالیف کتابش در سال 707 ه. ق به پایان رسیده است (و اینکه هیچ نامی از او در این کتاب ها به چشم نمی خورد و هیچ کدام از آنها حتی یک کلمه درباره ی او سخن نگفته اند عجیب است حال آنکه مساله مهمی بوده است (53) در حالی که اگر این حکایت، صحیح باشد، بیان آن به گونه ای است که طبعاً می بایست معاصرینش را تحریک نماید تا آنرا در زمره دلایل امامت و حضور امام (علیه السلام)، در مجامع و تألیفاتشان بیاورند؛ زیرا مطالبی کم اهمیت تر از این را نقل کرده اند. حال آن که خبر جنجالی او که علاوه بر جنبه های حساس کلامی، دارای ابعاد فقهی نیز هست، طبیعتا می بایستی انعکاس گسترده ای در محافل علمی و دینی آن زمان داشته باشد وقتی می بینیم دانشمندان اسلامی، مطالب و داستان های کم اهمیت تری را در نوشته هایشان آورده اند ولی این داستان را نادیده انگاشته اند، پی می بریم که شاید آن را دروغ و باطل به حساب آورده اند و یا آنکه روایت را نشنیده اند، و یا آنکه اصولاً در زمان آنها چنین روایتی هنوز ساخته نشده بوده است!

در کتب علامه مجلسی، افندی و نوری، کلامی که بر ستایش علی بن فاضل مازندرانی دلالت داشته باشد، نیافتیم. از طرفی راوی مجهول این خبر) علی بن فاضل (که با نسبت مازندرانی از او یاد می شود در ضمن داستان، خود را عراقی الاصل معرفی می کند. گرچه محتمل است که اشتهار یک نفر در انتساب به شهر یا منطقه ای با اصالت او

متفاوت باشد، ولی به نظر می رسد سازنده ی این داستان، دچار اندکی کم حافظه گی شده است که یک بار، او را به نام مازندرانی و بار دیگر، عراقی الاصل معرفی می کنند.. پس وقتی ما این نکات را مورد توجه قرار می دهیم و بر آن، این حقیقت را بیفزاییم که هیچ یک از معاصران علی بن فاضل، او را توثیق نکرده و مورد اعتماد ندانسته اند و فقط کسانی او را قابل اعتماد دانسته اند که صدها سال پس از او زیسته اند و جالب این که، دلیل و مستند آن ها در اعتماد به او، ظاهراً خود روایت جزیره ی خضرا است. با توجه به این نکات، نتیجه می گیریم که: اطمینان به صحت آن چه او برای ما نقل می کند امکان ندارد، چون احتمال می دهیم اصل قضیه و ریشه داستان، از بافته های ذهن اوست که برای رسیدن به شهرت یا برای نایل شدن به اهداف دیگری آن را ساخته است، هم چنان که در طول تاریخ، نمونه های آن را مشاهده کرده ایم. همه ی این احتمالات وجود دارد و هم ی آن ها، ما را به شک در این داستان و راوی آن فرا می خواند. شایدکسی بگوید که شخصیت های برجسته ی دیگری هم وجود دارند که نویسندگان معاصر آن ها، نامشان را در کتاب های رجالی خود نیاورده اند و شاید نسبت به این راوی نیز همین مسئله اتفاق افتاده باشد. ولی ما با دقت متوجه می شویم که این پاسخ در حقیقت تلاش بیهوده ای است، زیرا این چنین شخصیت هایی اگر چه در بعضی از کتابهای دیگری که در همان زمان تألیف گردیده، به قلم آمده و مطرح شده اند. یا این که حداقل، مورد اعتماد بودن آن ها با قراین و شواهدی غیر از آنچه خود آن ها راجع به خودشان گفته اند ثابت شده است، بر خلاف علی بن فاضل، یک داستان منحصر به فرد نداشته اند که کتاب های معتبر تاریخ، مانند آن را ثبت و ضبط نکرده باشند.

آری، همین که معاصران علی بن فاضل، داستان او را نادیده انگاشته اند و هیچ گونه خبری از آن نداده اند باعث برانگیخته شدن شک و بدگمانی جدّی ما نسبت به او می شود.

فضل بن یحیی طیبی

توثیقات:

ص:555

1. شیخ حر عاملی می فرماید:

» فضل بن یحیی کاتب، از شهر واسط، شخصیتی است با فضیلت و عالمی است بزرگوار، و کتاب کشف الغمه را از مؤلف آن) اربلی (شنیده و نقل کرده و به خط خودش آن را نوشته و مقابله و تصحیح نموده و اجازه نقل آن را نیز از مؤلف، دریافت کرده است «(54)

2. آقا بزرگ تهرانی می گوید:

» اجازه داده است به او ابوالفتح اربلی و او از کسانی است که کتاب کشف الغمه را استنساخ کرده و اربلی کتاب را برایش خوانده و او شنیده است. «

3. به مرحوم خویی نسبت داده اند که بعد از آن که او را به عنوان دانشمندی بزرگ ستوده است، می فرماید:

» فضل بن یحیی در واسط به کتابت اشتغال داشته و کشف الغمه را از مؤلفش علی بن عیسی اربلی روایت کرده است. او کشف الغمه را به خط خود نوشته و با نسخه مؤلف تطبیق کرده است و در سال 691 ق از صاحب کشف الغمه اجازه دریافت کرده است. «

نقد و بررسی توثیقات و تضعیفات:

1. کلام شیخ حر عاملی، توثیقی برای طیبی محسوب نمی شود؛ چون کلمه جلیل بر وثاقت دلالت ندارد و نیز داشتن اجازه روایت از مرحوم اربلی دلیل بر وثاقت نیست.

2. از آنچه مرحوم تهرانی گفته است، فهمیده می شود طیبی از شاگردان اربلی بوده و این معنا نیز نمی تواند وثاقت او را ثابت کند.

3. آنچه به مرحوم خویی نسبت داده شده است، در واقع کلام او نیست؛ بلکه اگر دقت شود، معلوم می شود وی کلام شیخ حر عاملی را بدون هیچ اظهار نظری نقل

می کند (55) پس این نظر مرحوم خویی نیست؛ بلکه او اصل روایت و جریان را غیر معتبر می داند. از آن مرحوم سؤال شده است:» در بحارالانوار داستانی است درباره جزیره خضرا که آن را علی بن فاضل به طور مفصل بیان می کند. در این داستان، به مسأله اباحه خمس اشاره شده است. برخی شیعیان به استناد این روایت می گویند:

خمس در زمان غیبت واجب نیست. نظر شما در این باره چیست؟ «آیت الله خویی در جواب می گوید:» روایت مذکور، اعتباری ندارد «. (56) پس فهمیدیم مجدالدین فضل بن یحیی بن علی بن المظفر بن الطیبی به واسطه ی اجازه ی صاحب کشف الغمه) عیسی بن ابی الفتح اربلی (از رجال موثق شمرده می شود (57) ولی نکته ی مهم در این مقام، آن است که از کجا معلوم است فضل بن یحیی که در داستان جزیره ی خضراء به او منسوب است، همان فضل بن یحیی بن المظفر باشد که ما او را میشناسیم واز کجا معلوم شخص دیگری نیست که فقط تشابه اسمی دارد؟

ناچار باید گفت: چون در خود نوشته، توسط نویسنده به این مطلب اقرار شده است، یابنده ناشناس، نسخه آن را به همان اسم نسبت داده است وگفته نوشته ای که یافتم مربوط به طیبی است. ولی باید توجه داشت چنین انتساب هایی، ارزش علمی ندارد و چنان که قبلا نیز گفته شد، نوشته ای را می توان مستند قرار داد و بدان استدلال کرد که دارای سلسله سند موثق به نویسنده ی کتاب باشد، وگرنه هر کس نوشته ای می نوشت) چنان که برخی نوشتند و وارد اخبار کردند (و آن را به شخص مورد وثوقی نسبت می داد، مثلا می گفت این نوشته ی زراره بن اعین یا محمد بن ابی عمیر و... می باشد. احتمال دو نفر بودن از بیان میرزا عبدالله افندی معلوم می شود. او می گوید:» حق این است که هر دو یک نفرند. («58). پس یکی بودن آن ها - آن طور که میرزا عبدالله گفته - جای بحث دارد و میرزای افندی هم دلیل خود را بر آنچه آن را حق دانسته، بیان نکرده است

نکاتی دیگر درباره سند:

علاوه بر این ها چند نکته دیگر درباره سند این داستان وجود دارد: در زمان های

گذشته و قبل از عصر رواج چاپ، آن چه موجب اعتماد به نسخه های مکتوب خطی می شد، اجازه ای بود که مؤلف با واسطه یا بدون آن، به افراد شناخته شده می داد. برای نمونه، مرحوم مجلسی قدس سره در مجلدات آخر کتاب بحارالانوار به ذکر اجازه های خود برای نقل از کتاب ها می پردازد و بدین ترتیب، نقل خود از کتاب های آنان را مستند می سازد. ولی نوشته ی جزیره ی خضراء:

الف: هیچ ارتباط مستندی با نویسنده ی آن ندارد.

ب: هیچ مدرکی که صحت انتساب نوشته را به عالم فضل بن علی طیبی کوفی نشان دهد، وجود ندارد.

ج: یابنده ی ناشناس نسخه) کسی که می گوید من جزوه را به خط فضل بن علی طیبی کوفی یافتم و آن را استنساخ کردم (، معلوم نیست چه کسی است تا بتوان نسبت به وثاقت یا عدم وثاقت او ابراز نظر کرد. این شخص از نظر ما ناشناخته و اسم و نسب و خصوصیات دیگر او، کاملاً مجهول است. با یک نظر اجمالی به ابتدای روایت می فهمیم که او که به طور قطع مرحوم مجلسی نیست، چرا که ایشان با صراحت فرمودند: که تنها به نقل از رساله متداول بسنده کرده است و به دنبال صاحب رساله نگشته است تا وضعیت او را مشخص کند.

د: تشخیص این فرد نامعلوم، که می گوید:» این خط، عین خط طیبی است « محل تردید و غیرقابل اعتماد است. زیرا طیبی، صد سال پیش از او فوت کرده بوده است. واین شخص ناشناس چگونه خط طیبی را شناخته؟ !! آیا خط طیبی که صد سال پیش از او فوت کرده بود تا این حد برای مردم متداول و شناخته شده بود که این مرد ناشناخته نیز آن را می شناخته است؟ شاید واقع مطلب براین شخص، مشتبه شده باشد به این جهت که مثلاً وقتی که دیده طیبی، این داستان را روایت می کند، فکر کرده لابد کاتب آن هم اوست در صورتی که بین این دو امر، ملازمه ای نیست.

نتیجه:

این داستان از نظر سند مورد خدشه است و هیچ راهی برای تصحیح و جبران آن به

نظر نمی رسد.

بنابراین، برداشت ها و اظهارات بعضی از معاصران (59) در مقام تقویت و تأیید قصه جزیره خضرا، مورد مناقشه و ایرادهای جدی است و مطالبی را که به بزرگان ما نسبت داده، کاملاً دور از واقع است.

بررسی سندیت داستان جزیره خضرا نقل انباری:

ب. مصادری که داستان انباری را نقل کرده اند

1 - کتاب تعازی تالیف محمد بن علی علومی

1. مرحوم نوری در جنه المأوی (60) و نجم الثاقب (61)

2. شیخ زین الدین بیاض عاملی در الصراط المستقیم (62) آن را به صورت مختصر آورده است؛

3. ابن طاوس در جمال الاسبوع؛

4. سید نیلی در کتاب السلطان المفرِّج عن اهل الایمان؛

5. مرحوم جزایری در انوار نعمانیه.

بررسی مصادر و نقل های داستان انباری:

درباره این داستان باید گفت تمام ناقلان، آن را از کتاب فی التعازی عن آل محمد صل الله علیه و آله و سلم و وفات النبی صل الله علیه و آله و سلم تألیف ابوعبدالله محمدبن علی العلوی الحسینی، نقل کرده اند. نسخه ای از این کتاب، در خزانه رضوی علیه السلام بوده و محدث نوری، آن را استنساخ کرده است. این کتاب را، شریف ابوعبدالله محمدبن علی بن الحسن بن عبدالرحمان، در سال 443، برای ابوالحسین زیدبن ناصر الحسینی روایت کرده است. (63) بنابراین، تألیف کتاب، در نیمه نخست قرن پنجم بوده است. مؤلِّف کتاب، هم عصر سیّد رضی، بوده است.

صاحب الذریعه

ص:559

می نویسد:» نسخه مطبوع تاریخ بغداد، روایت صاحب کتاب التعازی است و مشایخ او در این نقل، ابی اسحاق ابراهیم بن احمدبن محمد معدل طبری است که شریف رضی نیز قرآن را نزد او قرائت کرده است «. (64) نتیجه این که کتاب تعازی در قرن پنجم) سال 443 ه. ق (روایت شده، ولی نقل داستانی که در پایان کتاب آمده، مربوط به سال 543 است؛ یعنی، یک صد سال، میان تألیف کتاب و داستانی که در آن نقل شده، فاصله است.

مسلّم است که این داستان را استنساخ کنندگان، در پایان کتاب آورده اند و هیچ ارتباطی به متن کتاب ندارد.

قرینه دوم، عبارت الذریعه است که می فرماید:» الحق ب آخره «؛ یعنی این داستان جزء کتاب التعازی نبوده و بعدها به آن ضمیمه شده است؛ پس معلوم نیست این جریان برای کیست و چه کسی آن را به آخر کتاب التعازی افزوده است. ممکن است تصور شود که لابد تاریخ نقل داستان، اشتباه است و داستان در 443 نقل شده، ولی به طور اشتباه، 543 نوشته شده است. این سخن، به دلیل های گوناگون، مردود است.

1. تاریخ ها، با حروف نوشته شده اند، نه اعداد و چنین خطای فاحشی در نوشتار، بسیار بعید است

2. راوی اصلی داستان» انباری «در سال 443، نه فقط به دنیا نیامده بود، بلکه چه بسا پدر و مادر او نیز هنوز به دنیا نیامده بودند.

3.) ابن هبیره «که نام کامل او» یحیی بن محمد ابوالمظفر «و وزیر چند خلیفه عباسی بوده و داستان مورد بحث در جلسه او اتفاق افتاده، متولّد 490 قمری و متوفای 560 قمری است. (65)

وی در سال 544 قمری به وزارت مقتضی لأمرالله رسید. (66)

همچنین علامه محقق، شیخ آقا بزرگ تهرانی، در صحت روایت مذکور تشکیک کرده چنین مینویسد:

) این داستان درآخر یکی از نسخه های کتاب تعازی تالیف محمد بن علی علومی مرقوم بوده است پس علی بن فتح الله کاشانی، گمان کرده است که داستان مرقوم، جزو

آن کتاب است در صورتی که اشتباه کرده وممکن نیست داستان جزو آن کتاب باشد زیرا یحیی بن هبیره وزیر که این قضیه درمنزلش اتفاق افتاده در تاریخ 560 وفات کرده ومولف کتاب تغازی دویست سال بروی تقدم داشته است علاوه برآن درمتن داستان نیز تناقضاتی دیده میشود زیرا احمد بن محمد یحی انباری که ناقل داستان است میگوید: وزیر از ما پیمان گرفت که داستان مذکور برای احدی نقل نکنیم ما هم به عهد خود وفا کردیم وتا زنده بود برای هیچ کس ابراز ننمودیم بنابراین آن داستان بعد از تاریخ وفات وزیر یعنی 560 اتفاق افتاده باشد در صورتی که درمتن داستان عثمان بن عبدالباقی میگوید: احمد بن یحیی انباری داستان را در تاریخ 543 برای من حکایت کرد (67) ثانیاً، در سند این داستان باید درباره دو نفر بحث شود: 1 - کسی که این داستان برای او اتفاق افتاده و خودش جزیره را دیده است 2 - کمال الدین انباری) کسی که داستان را شنیده و اولین ناقل آن است (.

1 - کسی که داستان برای او اتفاق افتاد: بزرگ ترین اشکال در سند داستان انباری، از همین جا آغاز می شود؛ زیرا اولاً، هیچ کس اسم او را نمی داند و فقط گفته شده او میهمان عون الدین هبیره وزیر (68) بوده و نزد او از احترام خاصی برخوردار بوده است. ثانیاً، این شخص یک نصرانی بوده که با دیدن آنهمه جریان مسلمان نشده وبر نصرانیت خود باقی مانده است و همین باعث می شود اعتماد ما به نقل او کم یا سلب شود؛ زیرا امکان جعل، قوّت می گیرد.

2 - کمال الدین انباری: ظاهراً مجهول است و در کتب شیعه و سنی ذکری از او نیامده است. البته شاید همان ابوالبرکات ادیب باشد که سال 513 ق متولد شد و در 577 ق وفات یافت؛ ولی اولاً توثیقی از عامه و خاصه ندارد و ثانیاً کسی این جریان را به او نسبت نداده است. (69) از طرفی سید بن طاوس، قصه را نقل نکرده، بلکه عبارتی را نقل می کند که برخی از آن چنین برداشتی کرده اند که او به این داستان اعتنا داشته است. او می گوید: روایتی با سند متصل یافتم پیرامون اینکه امام مهدی صلوات الله علیه

فرزندانی دارد که آنان متولیان امور در کشورها و مناطقی از دنیا می باشند و این فرزندان از نظر اخلاق و کمال در بالاترین مقام هستند (70) محدث نوری از این عبارت استفاده می کند که منظور ابن طاووس، جزیره خضرا است؛ لذا می گوید:» و ظاهراً بلکه به طور یقین، اشاره به این روایت دارد و خدا عالم است «. (71)

اشکالی که این جا به نظر می رسد، این است که زمان حیات سید بن طاووس بعد از قصه اول) طیبی (بوده و در هر دو قصه، بحث اولاد مهدی آمده است. این که منظور سید، قصه دوم بوده است، ادعایی بدون دلیل است؛ بلکه برخلاف آن دلیل داریم؛ پس نمی توان گفت سید این داستان را پذیرفته است.

پس این داستان هم دارای سندیت محکمی نیست.

در نوشتار بالا مطمئن شدیم که داستان جزیره خضرا داستانی است که نه تنها سندیت محکمی ندارد بلکه جعلی بودن آن قوت بسیاری دارد!!! به گونه ای که بسیاری از علما ودانشمندان آن را داستانی تخیلی ودور از واقعیت میدانند

در مقاله بعدی سعی میشود این داستان را از لحاظ محتوا بررسی کنیم ونشان دهیم که مواردی در محتوای این داستان وجود دارد که جعلی بودن آن را فریاد میزنداز آن جمله اعتراف در داستان به تحریف قرآن!!!

ادامه دارد...............

منابع وپینوشتها:

1 - به نقل از: ناجی النجار، جزیره خضرا و تحقیقی پیرامون مثلث برمودا، ترجمه و تحقیق علی اکبر مهدی پور، چاپ ششم، قم، مؤلف، 1411 ق، صص 52 54

2 محدث نوری، نجم الثاقب، باب هفتم، حکایت 37. و برخی به اشتباه، این نقل را نیز به

علامه مجلسی نسبت داده اند

3 - ر. ک: جزیره ی خضراء در ترازوی نقد، علامه جعفر مرتضی عاملی؛ جزیره ی خضراء تحریفی در تاریخ شیعه، غلام رضا نظری.

4 -. ر. ک: مجتبی کلباسی،» بررسی افسانه جزیره خضراء «، فصلنامه انتظار، شماره 1، 2، 3، 4.

) در تدوین این پاسخ... شد.

5 - علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 52، ص 159.

6 - محدث نوری، نجم الثاقب، باب هفتم، حکایت 37. به رغم این که ایشان حکایت را از بحار الانوار نقل کرده، ولی تفاوت های فراوانی با نقل علامه مجلسی دارد.

7 - بحارالانوار، ج 53، ص 221-213؛ نجم الثاقب، ص 380-300

8 - ناجی النجار، جزیره خضراء، ترجمه و تحقیق علی اکبر مهدی پور، ص 185، چ 8، قم، رسالت، 1376

9 - الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج 5، ص 106، چ 3، بیروت، دارالاضواء، 1403 ق

10 - محدث نوری، نجم الثاقب، ص 296، ج 2، قم، جمکران، بی تا.

11 - مقابیس الأنوار، ص 11 و 16

12 - روضات الجنات، ج 4، ص 217 و 298.

13 - کفایه الموحدین، ج 3، ص 390.

14 - مراجعه شود به) دراسه فی علامات الظهوروالجزیره الخضراء (سید جعفر مرتضی عاملی/ 263

15 - الذریعه، ج 5، ص 106؛ و ج 4، ص 94؛ و ج 1، ص 109

16 - الذریعه، ج 4، ص 93

17 - امل الآمل، ج 1، ص 121؛ سید حسن صدر، تکمله امل الآمل، ص 291؛ ریاض العلماء، ج 3، ص 441، اعیان الشیعه، ج 8، ص 208.

18 - ترجمه الجزیره الخضراء للمحقق الکرکی کما حکی عن صاحب الریاض.

19 - مطبوع بالهند و مصدّر باسم السلطان شاه طهماسب الصفوی... و الجزیره هو تألیف فضل بن یحیی الطیبی کتب فیه ماروواه له الشیخ زین الدین علی بن فاضل المازندرانی فی سنه 699 مما

ص:563

شاهد فی تلک الجزیره و أورد ترجمته السید میرشمس الدین محمدبن میراسدالله التستری فیما کتبه بالفارسیه فی اثبات وجود صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، الذریعه، ج 4، ص 93.

20 - الذریعه، ج 4، ص 94

21 - الذریعه، ج 5، ص 601[ولعل هذه الترجمه) ترجمه کرکی (هی التی ادرجت فی طی رساله شمس الدین محمد بن اسدالله أو أنها ترجمه للسید شمس الدین محمد نفسه أدرجها فی رسالته. همان، ج 5، ص 106.

22 - وجدت رساله مشتهره بقصه الجزیره الخضراء فی البحر الأبیض احببت ایرادها لاشتمالها علی ذکر من رآه و لما فیه من الغرائب و إنما أفردت لها باباً لأنی لم أظفر به فی الاصول المعتبره و لنذکرها بعینها کما وجدتها، بحارالانوار، ج 52، ص 159، چ 2، بیروت، مؤسسه الوفاء، 1403 ق.

) علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 21، ص 390، انتشارات دار التعارف) لبنان »

23 - شیخ حر عاملی، اثبات الهداه، ج 3، باب 33 ص 707.

24 - اثبات الهداه، باب 33، ح 3، ص 707

25 - امل الآمل، ج 1، ص 141

26 - امل الآمل، ج 2، ص 217 و 218.

27 - کشف الغمه، ج 3، ص 344

28 - البته اگر علت عدم اعتماد او به روایت جزیره این باشد که خود آن را کشف کرده، یا جهات دیگری باشد، که به برخی از آن ها اشاره شد و به برخی دیگر هم اشاره می شود، دیگر نمی توان عدم اعتماد او را به روایت جزیره، قرینه گرفت که او فضل بن یحیی را دو نفر یا یک نفر می دانسته است.

29 - هذا مضافاً الی الاجماعات المنقوله الکثیره جداً المتأیّده بالآثار و الاعتبار التی أشرت إلیها فی الرساله) مع أن المنقول بخبر الواحد یشمله

مادل علی حجیه خبر الواحد (و من الآثار حکایه المازندرانی الذی وصل إلی جزیره الصاحب عجل الله تعالی فرجه الشریف و هی تنادی بالاختصاص بالإمام و منصوبه، الحاشیه علی مدارک الاحکام، ج 3، ص 187، چ اول، آل البیت.

30 - و فی قصه جزیره الخضراء و البحر الابیض... ما یدل علی فضل عظیم للسید... و هذه مرتبه جلیله لایعادلها شئٌ لو صح النقل، وحید بهبهانی، الفوائد الرجالیه، ج 3، ص 136، بی جا،

ص:564

بی نا، بی تا.

31 - مجالس المؤمنین، ج 1، ص 78 و 79

32 - الذریعه، ج 5، ص 106؛ ج 4، ص 94؛ ج 1، ص 109

33 - و هی رساله جلیله یجب علی المؤمنین محافظتها، الذریعه، ج 5، ص 106.

34 - و هی رساله جلیله یجب علی المؤمنین محافظتها، الذریعه، ج 5، ص 106

35 - الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج 5، ص 106، چ 3، بیروت، دارالاضواء، 1403 ق. و (10)، مجالس المؤمنین، ج 1، ص 78 و 79

36 - بحارالانوار، ج 1، ص 10

37 - بحارالانوار، ج 52، ص 159

38 - بحارالانوار، ج 1، ص 10.

39 - تکمله امل الآمل، ص 365؛ بحارالانوار، ج 1، ص 10 و 30.

40 - بحارالانوار، ج 1، ص 30

41 - بحارالانوار، ج 53

42 - تکمله امل الآمل، ص 365.

43 - و هی رساله جلیله یجب علی المؤمنین محافظتها، الذریعه، ج 5، ص 125

44 - تبصره الولی، ص 243

45 - ریاض العلماء، ج 4، ص 175

46 - نوری، مقدمه ی کتاب کشف الاستار، ص 19.

47 - معالم الجدیده للاصول، ص 82 و 83

48 - نجم الثاقب، ص 296؛ ریاض العلما، ص 175.

49 - سید جعفر مرتضی عاملی، جزیره خضراء در ترازوی نقد، ص 186، چ 3، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، 1377 ش

50 - یا سیدی انا من جمله عبیده المخلصین و لارأیته، تستری این تعریف ها را بر ساده لوحی حمل کرده و گفته است:» شاید او در اوج بیماری و تب بوده است؛ چون خودش به مریضی اقرار کرده و شاید در خواب دیده باشد «) بحارالانوار، ج 52، ص 172).

ص:565

51 - جعفر سبحانی، کلیات فی علم الرجال، چ 3، قم، مؤسسه نشر اسلامی، 1414 ق، ص 152.

52 - سیّد جعفر مرتضی، جزیره خضرا در ترازوی نقد، ترجمه: محمد سپهری، ص 186.

53 - این دو بزرگوار، از رجالیان بزرگ و هر دو، در علم رجال صاحب تألیف هستند؛ اما هیچ کدام به علی بن فاضل و داستان او اشاره ای نکرده اند.

54 - شیخ مجدالدین الفضل بن یحیی بن علی بن المظفر بن الطیبی الکاتب بواسط فاضل عالم جلیل یروی کتاب کشف الغمه عن مؤلفه علی بن عیسی الاربلی کتبه بخطه و قابله و سمعه عن مؤلفه و له منه اجازه سنه 691...، شیخ حر عاملی، امل الآمل، تحقیق سیداحمد حسینی، ص 218، بغداد، مکتبه الاندلس، 1404 ق.

55 - سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث، ج 13، ص 316، چ 5، بی جا، بی نا، 1413 ق.

56 -) الروایه المذکوره لیست معتبره و قد وردت الروایات المعتبره ایضا لکن لم یکن مفادها الحلیه للمکلف بأداء الخمس... «، المسائل و ردود، ص 125، مسأله 351

57 - کشف الغمه، ج 1، ص 445

58 - ریاض العلماء، ج 4، ص 377

59 - فاضل معاصر، حجت الاسلام مهدی پور

60 - بحارالانوار، ج 53، ص 213

61 - نجم الثاقب، ص 380300.

62 - الصراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج 2، ص 264، بی جا، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، بی تا.

63 - آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج 4، ص 205.

64 - آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج 4، ص 205.

65 -. کامل ابن اثیر، ج 11، ص 321.

66 - الکامل، ج 5، ص 146.

67 - دادگستر جهان ابراهیم امینی ص 207

68 - نام او یحیی بن هبیره و از اهالی دجیل است. در سن کودکی وارد بغداد شد و به درس پرداخت و پس از قبول مسؤولیت های متعدد بالاخره از طرف سلطان مسعود سلجوقی به سمت

وزارت تعیین شد. وی، آثار و کتاب های متعددی دارد. در سال 555 ق در بغداد درگذشت و همان جا به خاک سپرده شد) وفیات الاعیان، ج 6، ص 243).

69 - ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج 21، ص 113، ج 9، بیروت، مؤسسه الرساله، 1413 ق؛ وفیات الاعیان، ج 3، ص 139.

70 - و وجدت روایه متصله الإسناد بأنّ للمهدی صلوات الله علیه أولاد جماعه ولاه فی أطراف بلاد البحر علی غایه عظیمه من صفات الأبرار، بحارالانوار، ج 53، ص 220.

71 - و الظاهر بل المقطوع أنه إشاره إلی هذه الروایه و الله العالم، نجم الثاقب، ص 296.

تنها منجی

ازدواج امام زمان (عج) وجزیره خضراء قسمت سوم

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 4:24 ُب. ظ روز 9/9/2

ازدواج امام زمان (عج) وجزیره خضراء قسمت سوم

مقدمه:

در مقالات قبلی عنوان کردیم که عده ای بر این باورند که امام زمان (عج) ازدواج کرده اند وفرزندان بسیاری دارند آنها دلایل بسیاری بر این ادعای خود داشتند که هر کدام را قبلا بررسی کردیم تا رسیدیم به داستان جزیره خضرا، ملاحظه کردیم که یکی از دلایل اینگونه افراد قبول داستان جزیره خضرا است.

داستانی که در آن بیان شده امام زمان (عج) در جزایر ناشناخته ای به همراه فرزندانشان زندگی میکنند و.......

همانطور که بیان کردیم این داستانها از زبان اشخاصی مجهول الهویت بیان شده بود وبا دلیل وبرهان دریافتیم که این داستانها از لحاظ سندیت بسیار بسیار ضعیف هستند واین امر احتمال جعلی بودن را بسیار قوی میسازد.

اما آن چه مهم تر است بررسی داستان از نگاه متن و محتوا است.

بررسی متن

برای بررسی متن داستان جزیره خضرای معروف بحث را از دو نظر پی می گیریم:

اول، تناقضاتی که بین نقل های مختلف داستان وجود دارد

دوم، اشکالاتی که به متن وارد است.

الف: تناقضات بین نقل ها:

نکته ی عجیب در مورد داستان جزیره این است که: روایت مورد بحث از طریق کشف خطّ» فضل بن یحیی «نقل شده است.

مرحوم سید هاشم بحرانی) متوفی 1107 ق. (و هم چنین علامه مجلسی) متوفی 1110 ق. (در نقل خود، به کشف مذکور تصریح فرموده اند. با این همه بین دو نقل، تناقض ها و اختلاف های آشکاری وجود دارد همان طورکه بین روایت با متنی که شهید تستری آن را به عنوان داستان جزیره خضرا نقل فرموده تناقض های دیگری وجود دارد. ما در اینجا به موارد ذیل می پردازیم:

1 - شهید قاضی تستری صراحتاً فرموده اند:» بین شهری که علی بن فاضل در آن مریض شد با جزیره ی معروف شیعیان پانزده روز راه فاصله بوده است که دو روز آن از بیابان بی آب و علف گذر می کند ولی بقیه راه آباد می باشد و شهر های زیادی و متصل به هم دارد. («1)

ولی مرحوم مجلسی در همان متنی که گذشت و هم چنین سید هاشم بحرانی (2) می فرمایند:» فاصله، 25 روز بوده که دو روز آن از مسیر بدون آب و آبادی عبور می کند و بعد از آن شهر ها به یکدیگر پیوسته اند.... «

2 - در بحارالانوار تعداد امرا و نیروها و یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، 300 نفر ذکر شده است؛ ولی مرحوم بحرانی تعداد آن ها را 311 نفر ذکر کرده است. (3)

3 - نقل مرحوم مجلسی صراحت دارد بر این که علی بن فاضل گفت: در جزیره خضرا فقط نام این پنج نفراز علمای شیعه مطرح بود: 1. سید مرتضی؛ 2. شیخ ابوجعفر طوسی؛ 3. محمد بن یعقوب کلینی؛ 4. ابن بابویه؛ 5. شیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید حلّی.

ولی در نقل بحرانی، تصریح می کند که نام سه نفر از علمای شیعه مطرح بود:

1. شیخ ابوجعفر طوسی؛ 2. سید مرتضی علم الهدی؛ 3. شیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید حلّی.

و می گفتند شیخ ابوالقاسم حلّی در شانزده مسئله با شیخ طوسی مخالفت فرموده ودر این مسائل حق با شیخ طوسی است. (4)

4 - در روایت علامه مجلسی، یکی از علمایی که در جزیره از آن ها نام برده می شد، جعفر بن سعید حلی است؛ ولی مرحوم بحرانی نام او را جعفربن اسماعیل حلی ذکر کرده است.

5 - در نقل مجلسی آمده که:» پس چون روز شانزدهم حرکت ما بر روی دریا فرا رسید، آب را سفید مشاهده کردم. «

ولی در نقل مرحوم بحرانی این طور آمده که:» پس پنج روز در دریا حرکت کردیم و چون روز ششم فرا رسید آب را سفید مشاهده کردم. (»5)

6 - روایت مرحوم مجلسی می گوید:» سید شمس الدین به علی بن فاضل، گندم و جو بخشید پس آن ها را به صدوچهل دینار طلا فروخت. «ولی در روایت بحرانی آمده است که:» او آن گندم و جو را به 25 دینار طلا و به همین مقدار درهم نقره فروخت. (»6)

7 - در نقل بحرانی تناقض دیگری به چشم می آید چون در یک جا، علی بن فاضل به شمس الدین محمد عالم می گوید:» آیا تو امام را دیده ای، او جواب داد:

نخیر ولی پدرم او را دیده است. (»7)

پس از این سؤال و جواب، روایت این طور ادامه می یابد که:» سید شمس الدین به من گفت امام (علیه السلام) در آغاز هر سالی کنار این گنبد تشریف می آورند و گرد آن حضرت جمع نمی شوند مگر مخلصین. به او گفتم: شاید شما هم جزء آن ها باشید ؟ پس گریه کرد و گفت: اگر خدا بخواهد. (»8)

پس با توجه به این که سید شمس الدین نایب خاص امام زمان (عج) در این جزیره

است معلوم می شود که لابد حضرت را دیده است، چون چه کسی برای دیدن امام شایسته تر از اوست. علاوه بر این، جواب او هم ظهور در اثبات دارد.

بنابراین اگر ما جواب او را با دیده ارزش و اعتبار بنگریم بین این پاسخ و پاسخ قبلی او تناقض آشکار می شود.

8 - در نقل مرحوم مجلسی ذکر شده است که شمس الدین پنج درهم از درهم های مخصوص جزیره به علی بن فاضل عطا کرد. علی بن فاضل هم گفت:» من این درهم ها را برای برکت در پیش خود محفوظ داشته ام. «

ولی در روایت بحرانی می گوید:» علی بن فاضل به نقل از شمس الدین چنین می گوید: برایم یادآوری کرد که: در این جزیره هیچ درهمی وارد و یا خارج نمی شود و درهم های آن ها همان حواله هایی است که برآن مقدار حواله نوشته شده است.... («9)

9 - در روایت مجلسی با صراحت می گوید:» وقتی علی بن فاضل دانست که هنوز چهار ماه تا آمدن آذوقه از جزیره ی خضرا باقی مانده، به جهت طولانی بودن مدت، ناراحت شد و در مدت چهل روزی که پیش آنان اقامت داشت روز و شب را جهت زود آمدن آن ها، به درگاه خدا دعا می کرد و در عصر روز چهلم به کنار دریا رفت و در جهت مغرب نگاه کرد و شبحی را از دور دید و.... «

در حالی که روایت بحرانی می گوید:» او مدت یک هفته نزد آنان اقامت کرد و بعد به طرف دریا رفت، از فاصله ی دور شبحی را مشاهده کرد.... «(10)

آن چه را که در مورد تناقض میان نقل های مختلف داستان جزیره گفتیم تا حدودی کفایت می کند. گر چه ممکن است شخص آگاه، با مطالعه و دقت نظر و مقایسه ی متن

های مختلف با یکدیگر، موارد دیگری را هم بر این ها بیفزاید.

دقت در این تناقض ها، با توجه به این که ما می دانیم مأخذ هر دو منبع نوشته ای است که به خطّ» طیبی «یافت شده، این سؤال را مطرح می کند که چگونه متن یک روایت تا این مقدار تفاوت کرده و این تناقض های روشن در آن پیدا شده است؟

رمز پدید آمدن این تناقض ها:

اشکالات فوق زمانی تقویت می شود که به این نکته توجه داشته باشیم که در تمام نقل ها داستان به صورت وجاده) یعنی یافتن در کتابی و بدون نقل مستقیم از شخصی به دست آوردن و از ناقل این جریان چیزی ندانستن (ذکر شده است؛ یعنی همه گفته اند:» فقد وجدت فی خزانه امیرالمؤمنین علیه السلام... «، یعنی آن را یافتیم و این، غیر از شنیدن و سماع است. حال، جای این پرسش است که آیا اینها یک نسخه» وجاده «است یا این که سه نسخه و به خط طیبی وجود داشته است؟

از سوی دیگر برای حل این تعارضات می توان گفت:

1 - احتمال قوی دارد نویسنده ی داستان؛ یعنی کسی که خطوط آن را ساخته و دوخته است، در آغاز آن را نوشته و به خط طیبی کوفی نسبت داده است پس از آن تصمیم گرفته که آن را با افزودن بعضی نکات جالب، بازنویسی کند. البته اصرار داشته دوباره آن را به خط طیبی که مشهور بوده، نسبت دهد. لذا در متن آن، اختلافات زیاد و فاحش، آشکار شده است.

2 - اگر تعارضی بین متن بحرانی و مجلسی وجود داشت مخصوصاً متونی که مجلسی به خط خودش نوشته است متن مجلسی مقدم است؛ زیرا علامه مجلسی گروهی

ص:572

از مجموعه علما داشت و به صورت گروهی فعالیت می کرد؛ اما بحرانی به تنهایی کار می کرد و شخص پرکار و فعالی بود و زیاد می نوشت لذا ممکن است هنگام نوشتن اشتباهاتی از روی سهو واقع شود.

نکته قابل توجه این که این تناقضات نمی تواند به اصل داستان خدشه ای وارد کند؛ یعنی اگر چه نقل های مختلف در بعضی قسمت ها با هم متفاوت است، ولی شاید تواتر معنوی را ثابت کند؛ مثل این که یکی می گوید: تصادف شده و شخص دیگری می گوید: دعوا شده و نفر سوم می گوید: دیوار خراب شده است که از مجموع کلام آن ها می توان نتیجه گرفت حتماً حادثه ای رخ داده است. آنچه می تواند شاخص قضاوت درباره این داستان باشد بررسی جملاتی است که در نقل های مختلف بیان شده است و ما در قسمت بعد به آن می پردازیم.

ب: دیگر اشکالات وارد بر داستان:

لازم به ذکر است که در بررسی اشکالات وارد بر متن داستان، توجه ما، بیشتر به داستان علی بن فاضل است، زیرا ضعف داستان انباری بر همه معلوم است و چندان مورد توجه و استناد قرار نگرفته است. ضمن این که اشکالات نقل علی بن فاضل را هم ندارد؛ لذا به برخی اشکالات آن نیز اشاره خواهیم کرد.

بررسی جزیره خضرا از لحاظ محتوا:

برخی از مهمّ ترین ایرادهای متنی داستان از این قرار است

اشکال اول:

دلالت داستان بر تحریف قرآن:

بزرگ ترین و اساسی ترین اشکالی که بر متن داستان جزیره خضرا وارد است، این است که این داستان، در بردارنده مطالبی است که با معتقدات ما سازش ندارد؛ مانند مسأله تحریف قرآن. پس از جمله مطالبی که در ضمن گفت وگوی علی بن فاضل) مجهول (با شمس الدین) مجهول (آمده است، تصریح به تحریف قرآن است (11)

به این قسمت داستان که از زبان فاضل است توجه کنید:

» با سیّد شمس الدین، گفت وگوی بسیار کردم و قرآن را نزد او خواندم. از او درباره ارتباط آیات و این که برخی آیات، با پیش بی ارتباط هستند، پرسیدم:

» چرا قبل و بعد برخی آیات قرآن با هم مرتبط نیستند؟ شاید درک و فهم محدود من نمی تواند به عمق آن پی ببرد؟ گفت:» آری؛ آیات همین مشکلی که می گویید، دارد و علت، این است که چون پیامبر اکرم رحلت کرد، دو بت قریش، خلافت ظاهری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را غصب کردند. حضرت علیه السلام تمام قرآن را جمع آوری کرده و آن را به مسجد آورده و عرضه کرد و گفت:» این کتاب خدا است و پیامبر اکرم به من دستور داده است آن را بر شما عرضه کنم و بدین وسیله، حجت بر شما تمام شود؛ ولی فرعون و نمرود این امت گفتند:» ما نیازی به قرآن شما نداریم «. حضرت فرمود:» البته حبیب من، پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم، چنین برخوردی را از شما به من خبر داده بود؛ ولی می خواستم بر شما اتمام حجت کنم «. سپس حضرت در حالی که دعایی زیر لب داشت و می گفت:

» خداوندا! تو روز قیامت بر اینان گواه باش «به خانه برگشت. آن گاه ابوبکر اعلام کرد:

» هر کس قرآن یا جزیی از آن را دارد بیاورد «. ابوعبیده جراح و عثمان و سعد بن أبی وقاص و معاویه بن ابی سفیان و عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن عبید و ابوسعید خدری و حسان بن ثابت و گروه هایی از مسلمانان

آمده و قرآن را جمع آوری کردند؛ ولی آیاتی را که در مذمت بعضی بود، حذف کردند؛ لذا می بینید که آیات قرآن، مرتبط نیستند. قرآنی که امیرالمؤمنین آن را به خط خود جمع کرده بود، نزد حضرت صاحب الأمر محفوظ است و همه چیز در آن وجود دارد، حتی حکم خراش وارد کردن. البته این قرآن فعلی، پس شکی در صحت آن نیست و کلام خدا است «. (12)

نقد وبررسی:

1 - با کمال تعجب می بینیم که شمس الدین مذکور در قصه، به صراحت می گوید که قرآن جمع آوری شده در زمان خلفا، تحریف شده است!!! یعنی کسی که این داستان را بپذیرد، بایستی با یک خبر که مجهول الراوی و نهایتا خبر واحد است، قایل به تحریف قرآن باشد، حال آن که نقل قرآن، متواتر است و نص قرآن نیز به حفظ آن از هرگونه تحریف، تصریح دارد. همانگونه که در قرآن آمده:» إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُون «البته ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما هم او را محفوظ خواهیم داشت.. (13)

از یک طرف همه مسلمین بر این مطلب اتفاق دارند که حداقل در این آیه ی شریفه تحریفی رخ نداده است و از طرف دیگر، آیه ی شریفه بر محفوظ بودن قرآن از راه یافتن هر گونه تغییر وتبدیل به وسیله زیادی یا نقصان، دلالت دارد. اگر کسی هم ادعا کند که شاید خداوند قرآن را پیش بعضی از افراد، حفظ فرموده باشد و بقیه قرآن ها یعنی قرآن هایی که در اختیار مردم قرار دارد تحریف شده باشند، سخنی باطل و غیر قابل قبول است، چرا که هدف از نازل فرمودن قرآن، هدایت و راهنمایی مردم و تفکر و دقت در آیات آن است: لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ (14)؛ این کتاب بی هیچ شک راهنمای پرهیزگاران است.» لیدّبّرو آیاته «(15). تا امت در آیات آن تفکر کنند. أ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها (16). آیا منافقان در آیات قرآن تفکر نمی کنند یا بر دلهایشان قفل» [جهل و نفاق] زده اند. و این مطلب، مسلم است که امر هدایت یا

اندیشه در آیات قرآن، مخصوص یک فرد یا یک گروه نیست و حفظ قرآن هم باید برای رسیدن به چنین هدفی باشد. بنابراین قرآن، در صورت تحریف، کتاب هدایت و یا کتابی که در آن شک و تردیدی راه نیابد نیست. همانگونه که دیگر نمی توان کسی را به خاطر عدم اندیشه و عدم تعمق در آیات آن سرزنش و نکوهش کرد.

هم چنین ادعای این که بگوییم، شاید تحریف، تنها در آیاتی صورت گرفته که در هدایت مردم تأثیر ندارد، هم مورد قبول ما نیست، چون هدف دشمنان و منافقان از تحریف قرآن، ضرر رساندن به جنبه ی هدایتی آن است؛ به این معنا که می خواهند جنبه ی هدایتی داشتن قر آن و بی تردید بودن آن در هدایت انسان ها زیر سؤال ببرند.

2 - بر مطالب گذشته باید این نکته را هم افزود که: اهتمام و توجه زیاد به قرآن و نوشتن و حفظ و تعدد نسخه ها و شیوع آن در بین مسلمین از زمان پیامبر اکرم و زیر نظر مستقیم پیامبر قرار داشتن قرآن تا حدی بود که تبدیل و تحریف قرآن را به یکی از امور محال و ممتنع مبدل می ساخت گاهی حافظان قرآن، به سی هزار نفر می رسیدند. در جنگ صفین، سی هزار قاری قرآن حضور داشت. (17) برای روشن تر شدن مطلب کافی است به یاد داشته باشیم که هنوز کم تر از سی سال از وفات پیامبر اکرم نگذشته بود که قرّای قرآن، به ده ها هزار نفر می رسیدند. (18)

بنابراین چگونه فردی جرأت می کند چنین جنایت بزرگی را مرتکب شود با توجه به این که هنوز صحابه بزرگوار و نیکوکار پیامبر و غیر آن ها وجود داشتند.

چنین کسانی - بدون شک - موجب آشوب و فتنه ای بزرگ می شدند که دیگر نمی توانستند آن را فرو نشانند و نیز چنین کسی که هوای نفس او را وسوسه کرده و به این دام خطر ناک سوق داده است مورد لعن تاریخ در همه زمان ها و همه نسل ها قرار خواهد گرفت. ما خوانندگان را به کتاب حقائق هامه حول القرآن الکریم ارجاع می دهیم، زیرا آن چه که برای بطلان ادعای تحریف قرآن لازم بوده، در آن کتاب آمده است و هم چنین نویسنده آن ثابت کرده است که ادعای تحریف قرآن، توسط دشمنان دین و به قصد

خدشه دارکردن قداست قرآن و افترای بر آن مطرح شده است.

3 -. ما نیز قبول داریم قرآنی را که امیرالمؤمنین علیه السلام جمع آوری کرد، نزد امام زمان علیه السلام است؛ ولی به گفته آیت الله خویی، آن قرآن، همراه تفسیر، تأویل و بیانات و توضیحات است، نه این که قرآن دیگری باشد. (19)

4 - در روایت تصریح شده است که علت عدم ارتباط بین آیات قرآن این است که ابوبکر قرآنی را که امیرالمؤمنین علیه السلام آورد، رد کرد؛ اما این که ابوبکر، موفق شده باشد قسمت هایی از قرآن را حذف کند، چنین مطلبی در روایات ما وارد نشده است. اگر این داستان را بپذیریم، باید قائل به تحریف قرآن شویم که به دلایل بسیاری کاملا مردود است

از سوی دیگر، علامه مجلسی و علامه طباطبایی در ذیل تفسیر آیه تطهیر گفته اند: ترتیب فعلی قرآن، به همان ترتیب نزول نیست؛ بلکه خود پیامبر صل الله علیه و آله و سلم می فرمود هر آیه ای را کجا قرار بدهند؛ پس عدم تناسب بین آیات دلیل بر حذف نیست.

5 - در روایات آمده است: کسی که از جانب حکومت مأمور جمع آوری قرآن شد، زید بن ثابت بود و بعد از او، ابن مسعود، ابی بن کعب و معاذبن جبل بودند که از قراء نیز به شمار می رفتند؛ کسانی که با قرآن و قرائت حفظ آن، بسیار آشنا بوده و نامشان در برخی روایات دیگر ذکر شده است و حتی تأکید کرده اند که این افراد مقام و موقعیت قابل توجهی در جریان جمع آوری قرآن داشتند که توسط خلفا تعیین شده بود.

ولی در این داستان، هیچ سخنی از این ها به میان نیامده است؛ بلکه نام کسانی برده شده است که قطعاً از گردآورندگان قرآن و از قراء نبوده اند.

6 - معرفی یک شاعر به عنوان قاری قرآن و مسئول جمع آوری قرآن:

مرحوم شوشتری، صاحب قاموس، یکی از نشانه های جعلی بودن این داستان را نام بردن از حسان بن ثابت بین قراء دانسته و می گوید: در این داستان، دو جا حسان بن ثابت را از قراء قرار داده است و حال آن که چنین نیست؛ بلکه او تنها یک شاعر است و همین طور افراد دیگر غیر از عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب که فقط این دو نفر از قراء بوده اند.

7 - بین صدر و ذیل داستان جزیره خضراء، تناقض وجود دارد؛ چون در پایان این قسمت می گوید:» هیچ شبهه ای در صحت و سلامت قرآن فعلی از تحریف نیست «؛ در حالی که قبل از این گفته بود» آنچه از نقاط ضعف و بدگویی های دشمنان در قرآن بوده، حذف شده است «و این تناقضی بین صدر و ذیل این قسمت از داستان است.

مگر آن که کسی مسلک اخباریون را داشته باشد، که با یک سری اخبار ضعیف و بی اعتبار هم چون داستان مذکور، مهم ترین سند اسلام و متقن ترین آن را تحریف شده بداند که این نهایت بی فکری و کم خردی و دوری از عقل و منطق است.

چگونه می توان قرآن متواتر و تضمین شده را که همه ی ائمه علیهم السلام به آن استناد می کردند وآن را غیر قابل تحریف میدانستند، با چنین اخباری زیر سؤال برد؟! و آیا کسانی که چنین اراجیفی را رواج می دهند، به توابع آن توجه دارند؟!

شاید اعتماد به این حکایت و مانند آن بوده که متاسفانه برخی از علما به تحریف قرآن قائل شده اند.

ص:578

در ثانی کدام عقل سلیمی باور میکند که کتاب وسخن خداوند حاوی مدح وستایش خلفا و یا بدگویی از آنان باشد که کسی بخواهد آن را حذف کند!!!!

آیه الله استاد حسن زاده آملی، اندیشمند بزرگ معاصر، در کتاب نفیس هشت رساله ی عربی بحث مفصلی را در خصوص عدم تحریف قرآن در رساله ای مستقل با عنوان فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب رب الارباب آورده اند. این رساله مشتمل بر نکات دقیق و ارزشمندی است که مطالعه ی آن برای همه ی قرآن پژوهان لازم است.

ایشان در خاتمه رساله می نویسد:

» محدث نوری به داستان ها و حکایت های سست و روایت های بی اساس تمسک جسته است تا با ربط بعضی از آنها به بعضی دیگر، استدلال کند: قرآنی که فرودآورنده اش فرموده: إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ (20)

تحریف شده است؟!... کتاب های دیگر محدث نوری هم بهترین گواه است که ایشان هر چند محدث بوده، ولی محقق و پژوهش گر نبوده است.

پس بهتر آن بود که پای از گلیم خویش، بیرون ننهد و به قدر خویش سخن بگوید... «

و عجیب است که محدث نوری در خطبه ی همان کتابی که ادعای تحریف قرآن می کند آورده است:» الحمد لله الذی انزل علی عبده کتابا جعله شفاء لما فی الصدور؛ سپاس خدایی را که بر بنده اش محمد صلی الله علیه و آله کتابی را نازل کرد که در آن، شفای بیماری هایی که مردم در دل دارند، قرار داده شده است. «

شاید منظور ایشان، شفا دادن مردمی است که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله

زندگی می کردند، چون قرآنی که - به زعم ایشان - پس از ارتحال رسول خدا تحریف شده است، چگونه می توانند شفا بخش بیماری ها باشد؟ ! «

استاد حسن زاده آملی، سپس مطالبی را از یک نسخه خطی که متعلق به استاد خود، مرحوم آیت الله شعرانی است، می آورد که در آن، کتاب فصل الخطاب محدث نوری نقد شده است. در یک فراز از آن نسخه، مرحوم آیت الله شعرانی به مناسبت این که محدث نوری برای اثبات مدعای خود به داستان جزیره خضرا استناد می کند، به این داستان اشاره کرده و می فرماید:

«حکایت جزیره خضرا جعلی است و در جعلی بودن آن هیچ شکی نیست» (21)

آقای محمد باقر بهبودی، افزون بر سی سال است که به کار بررسی احادیث، اشتغال دارد. وی تعلیقه های سودمندی بر 110 جلد کتاب بحارالانوار نوشته است، هنگامی که به جلد 52 بحارالانوار و داستان جزیره ی خضراء می رسد می نویسد:

» داستان جزیره ی خضرا تخیلی است که نویسنده ی آن به رسم قصه پردازان، آن را تنظیم کرده است. این گونه قصه پردازی، شیوه ی مشهوری است که در روزگار ما آن را» رمانتیک «می گویند. داستان های رمانتیک در خوانندگان، تأثیر زیادی دارد و آن ها را به سوی خود جلب می کند. اگر مردم بدانند که این داستان ها تخیلی و غیر واقعی است، نقل آن ها مشکل آفرین نیست. (22))

و در پانوشت دیگر همین جلد از بحارالانوار می نویسد:

» این قصه از ساخته های فرقه ی» حشویه «است، (23) زیرا آنان اعتقاد دارند که:

قرآن از نظر لفظی، تحریف شده است. (24»

پس در داستان مذکور به تحریف قرآن تصریح شده که قابل قبول نیست و مورد انکار شدید علمای اسلام است.

اشکال دوم:

نازل شدن قرآن بر هفت حرف:

در داستان علی بن فاضل چنین عنوان کرده است که:» هرگاه مقداری از قرآن را که مورد اختلاف قاریان بود می خواندم، می گفتم:» حمزه چنین خوانده است؛ کسائی چنان خواند و عاصم یا ابن کثیر چنین خواندند «.

پس سید شمس الدین به من گفت» ما این ها را نمی شناسیم. قرآن، تا پیش از هجرت پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم به مدینه بر هفت حرف نازل شد. بعد از هجرت، در حجه الوداع، جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! قرآن را بر من بخوان، تا به تو اوائل سوره ها و اواخر آن و شأن نزول آن را یاد بدهم «. پس امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن یمان و جابربن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و حسان بن ثابت و جمعی از اصحاب در محضر پیامبر آمدند و پیامبر شروع به تلاوت و قرائت قرآن از اول تا آخر کرد. پس هر کجا اختلافی بود، جبرئیل آن را بیان می کرد و امیرالمؤمنین آن را یاد داشت کرده و بر روی پوست می نوشت. بنابراین تمام قرآن، قرائت امیرالمؤمنین است «. (25)

نقد و نظر:

ص:581

1. چرا این قرائت را قرائت علی علیه السلام می داند و چرا آن را قرائت نبی صل الله علیه و آله و سلم نام نگذاشت؛ در حالی که حضرت آن را می خواند؟ و چرا قرائت جبرئیل نباشد؛ در حالی که او تصحیح می کرد؟ و چرا قرائت صحابی دیگر نباشد؟

به چه علت نوشتن حضرت علی علیه السلام باعث شده که همه ی قرائت قرآن به امیر المؤمنین اختصاص داده شود و اختصاص به پیامبر صلی الله علیه و آله یا جبرئیل یا هر کدام از دیگر صحابه که حاضر و ناظر و شاهد واقعه بودند، داده نشود ؟!

2. این گفته که:» قرآن، بر هفت حرف نازل شد «، باطل است و در مقابل آن، روایات دیگری وجود دارد که می گوید:» القرآن واحد نزل من عند الواحد و انما الاختلاف یجیئ من قبل الرواه «. (26)

3. این جا آمده است که قرائات، هفت تا است؛ در حالی که قرائت، یکی بیشتر نیست. اگر بخواهیم مماشات کنیم، باید بگوییم ده تا است؛ چنان که مرحوم خویی همه را مطرح و سپس اشکال می کند.

4. طبق این قصه، اختلافی که جبرئیل حل می کرد، به اوائل سوره ها و اواخر آن ها و شأن نزول آیات، مربوط بوده است؛ پس ربطی به قرائت ندارد که سید شمس الدین در جواب اختلاف قرائات آن را بیان می کند. اگر مراد، اختلاف در آیات باشد، معنایش تحریف در قرآن است - آن هم در زمان خود پیامبر صل الله علیه و آله و سلم که این برداشت، مخالف خود قصه است؛ زیرا گفته است:» حتی اعرّفک اوائل السور و أواخرها و شأن نزولها «و نگفته است:» آیات را به تو یاد بدهم «.

5. مگر قائل به این حرف باطل شویم و بگوییم جبرئیل اشتباه های پیامبر صلی الله علیه و آله را در قرائت بعضی موارد می دانست و بنا براین آن ها را تصحیح فرمود و

ص:582

امیر المؤ منین علیه السلام هم آن ها را یادداشت و حاضرین در مجلس هم شاهد بودند!

این معنا، توهین به پیامبر صل الله علیه و آله و سلم و مطابق افسانه غرانیق است که قائل به خطای پیامبر صل الله علیه و آله و سلم است و بطلان این افسانه، در جای خود ثابت شده است. (27)

پناه می بریم از انحراف و لغزش در گفتار وکردار.

در این قسمت، نکات ذیل را یاد آوری می کنیم:

الف (ما نمی توانیم روا داشتن اهانت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تحمل کنیم و آن حضرت را متهم کنیم که نسبت به ابتدا و انتها و شأن نزول سوره ها جاهل بوده اند، ولی از طرف دیگر بر طبق نظر این افراد قائل شویم که: صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به این مطالب آشنایی داشتند به این جهت که آن ها با نازل شدن » بسم الله الرحّمن الرّحیم «می فهمیدند سوره ی قبلی تمام شده و سوره ی دیگری آغاز می گردد. (28)

ب (بر مطلب قبل این نکته را باید بیفزاییم که پیامبر همیشه و در طول سالیان زیادی که در بین مردم به عنوان یک پیامبر زندگی می کرد فضایل سوره ها را برای مسلمانان بیان و همه ی آن ها را نام گذاری فرمودند. نام هایی که از آن زمان تاکنون مشهور و متداول می باشد و هیچ گاه در تاریخ نیامده است که مسلمانان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به این موضوع، اختلاف داشته باشند یا پیامبر صلی الله علیه و آله در این قبیل امور، قبل از حجه الوداع یا بعد از آن، کوچکترین شک و تردید کرده باشند.

ج (با صرف نظر از موارد فوق این سؤال مطرح می شود که آیا برای شناخت ابتدا و انتها ی سوره ها و شأن نزول آن ها باید همه ی قرآن بر جبرئیل خوانده شود ؟ آیا کافی

نیست که جبرئیل در موارد خاص، یکی یکی آن ها را بیان کند؛ به این معنا که با توضیح یک مورد، به مورد بعدی پرداخته وآن را معین فرماید؟

یا به نظر شما قرآن آشفته و در هم ریخته و آیه ها و سوره ها ی آن به یکدیگر آمیخته بوده است؟ اگر چنین باشد پس نقش نویسندگان وحی که پیرامون وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله می گردیدند چه بوده است؟

6. آیا در شأن نزول و اوائل سوره ها و اواخر آن، اختلافی وجود داشته است تا جبرئیل به حل آن بپردازد؟ هیچ دلیل و شاهدی بر وجود چنین اختلافی وجود ندارد.

اشکال سوم:

نکته دیگری که قابل ذکر است داستان بحر ابیض است. شما می دانید که بحر ابیض در شمال کشور اتحاد جماهیر شوروی قرار دارد که این داستان نمی تواند در آن جا اتفاق افتاده باشد. البته به بحر متوسط هم بحر ابیض گفته می شود که این داستان می تواند در آن جا اتفاق افتاده باشد، لیکن باز هم همه این دریا بحر ابیض نامیده می شود، نه نقطه خاصی از آن که ناقل داستان آن جا را سفید یافته است. اگر کسی در متن داستان بیش تر دقت کند مجعول بودنش برایش روشن می شود.

در داستان جزیره خضرایی فاضل مازندرانی می خوانیم:» آب های سفید، از هر طرف جزیره را احاطه کرده است... و هرگاه کشتی دشمنان ما وارد آن شود، غرق می گردد. «، ولی در داستان دیگر با آن که به چند جزیره سفر می کنند، هیچ خبری از آب های سفید و وضعیت غیرعادی نیست؟. و، آن را دارای هفت حصار می داند و از برج های محکم دفاعی آن، یاد می کند. حال اگر این جزیره به وسیله آب های سفید و نیروی غیبی، محافظت می شده، به حصارهای محکم چه نیازی داشته است؟

این مطلب وقتی بیشتر اهمیت پیدا می کند که توجه داشته باشیم سید شمس الدین و چندین نسل از اجداد او در آن سرزمین زندگی می کرده اند؟!

بهترین دلیل تجربه است

در روایت» جزیره ی خضرا «نقل شده است که کشتی های دشمنان وقتی وارد دریای سفید شوند به برکت و عنایت مولا و پیشوای ما، صاحب الزمان (عج) غرق می گردند گرچه بسیار محکم باشند.

ما نمی دانیم آیا کسی از مؤمنین در طول قرن ها کوشش کرده به جزیره ی خضرا برود تا برای همیشه این مطلب را ثابت کند که» مؤمنین از غرق شدن در امان هستند. «!

بیش تر از هفتصد سال از کشف این جزیره) بنابر ادعای این داستان (می گذرد ولی ما هیچ کوششی از این قبیل مشاهده نکرده ایم ولو این که این تلاش حداقل از جانب یک نفر صورت گرفته باشد!

با این که ما از شیعیان و از کسانی که فدایی محبت سادات و اهل بیت هستند و به مسائل برادران خود در هرگوشه ای از جهان اهتمام می ورزند پیوسته چنین انتظاری داشته ایم. اینان باید مانند یک فدایی از جان گذشته، جان خود را در راه زیارت چنین اماکن شریفی نثار کنند؛ جایی که فرزندان امام در آن زندگی می کنند و خود امام هم - حداقل یک مرتبه در سال - آن جا را به قدوم خود مزیّن می سازند . به ویژه در این زمان ها که هواپیماها وکشتی های زیادی در اختیار مؤمنین است و می توان آن ها را اجاره یا حتی خرید و بدین وسیله مسافرت های منظمی برای سفر به جزیره تدارک دید! تا معجزه ی بزرگ دریای سفید، آشکار شود و ایمان مؤمنین از روی یقین باشد و دشمنان

و کفار هم هلاک شده، رهسپار دوزخ گردند!

و نیز آشکار شدن این معجزه، سبب عّزت دین و شکست و ذلت کافران و منکران شود، زیرا وقتی این حقیقت مهم کشف و تجربه شد و صحت آن به اثبات رسید دیگر ترس و وحشت و ناشکیبایی برای چیست؟

از طرفی زمین در این زمان و بلکه از قرن ها قبل، وجب به وجب و متر به متر، شناسایی شده است و مردم بر تمام زوایا و گوشه های آن آگاه گشته اند، ولی با این همه هیچ کس بر چنین جایی دست نیافته و بر این گونه جزیره ها و شهرها آگاه نشده است. اگر وجود می داشت، به طور حتم و مسلم شناخته می شد و از مهم ترین مراکز اسلامی به حساب می آمد. بنابراین به طور قطع چنین مکانی وجود خارجی ندارد

و اما این پندار که این سرزمین از دیدگان همه ی جهانیان پنهان می باشد، چنان که وضع خود حضرت مهدی علیه السلام نیز بدین گونه است، اگر نظریه ی اول در مورد نحوه ی غیبت صحیح باشد، نظری است که برخی از محققان آن را ابراز داشته (29).

و برای تأیید آن وسعت قدرت خداوند، و روایتی را که طبق آن، حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به هنگام ادای نماز، در برخی اوقات از دید کفار مخفی می مانده است، شاهد آورده اند.

ولیکن این استدلال امکان عقلی این گونه پنهانی را اثبات می کند، نه وقوع آن را، و ما نیز قدرت بی نهایت خداوند را در بالاتر و بزرگ تر از این اندازه قبول داریم، لکن وقوع این جزایر در خارج را نفی می کنیم و میان پنهان شدن حضرت مهدی علیه السلام و یا حضرت رسول معظم صلی الله علیه و آله و مخفی بودن این شهرها تفاوت می گذاریم.

چرا که پنهان شدن حضرت مهدی علیه السلام و یا رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای این است که وجود مباکشان از گزند آفات، مصون مانده، بتوانند به هدایت مردم

پردازند و بر آنان حجت را تمام نمایند. پس پنهان شدن آنان با قانون معجزات مطابق است، زیرا آن قانون عبارت است از این که هر گاه کامل ساختن حجت، متوقف برمعجزه باشد، خداوند آن را به وجود می آورد و توسط آن نوامیس طبیعی را خرق می نماید و در خارج از این حد معجزه ای پدید نمی آورد، و بر اساس همین اصل، نظریه ی اول را که - نظریه ی خفای بدن باشد - رد کرده، نپذیرفتیم، زیرا برای سلامتی حضرت مهدی علیه السلام و دوری ایشان از آفات، نیازی به پنهان شدن دائمی نیست.

اما این که یک شهر و یا جامعه ی اسلامی بخواهد به طور کلی از دیده ها پنهان شود، برای برپا داشتن حجت و یا اتمام آن، نیازی بدان گونه پنهانی نیست، زیرا فرض بر آن است که افراد جامعه انسانی با اسلام آشنا شده و حجت بر آنان تمام گشته و دیگر نیازی به انجام معجزه نیست، و فرض بر آن بود که امن بودن چنین جامعه ای از خطر دشمنان متوقف بر پنهانی آن است و چنین مسئله ای در اسلام شناخته نشده و از قانون عمومی معجزات خارج است و لذا درباره آن معجزه ای روی نمی دهد. بنابراین اگر چنین جامعه و کشوری باشد به ناچار باید ظاهر و آشکار بوده باشد، که در این صورت شناخته می شود، و چون نه ظاهر است و نه شناخته شده، پس وجود خارجی ندارد.

و در صورتی که پنهان شدن یک جامعه مسلمان، برای برکنار بودن از آفات دشمنان، درست باشد، باید غیبت شدن اجتماعات اسلامی دیگری را که در طول تاریخ، در معرض هجوم دشمنان قرار گرفته اند، صحیح بدانیم، ولیکن چنین چیزی روی نداده است و اگر قانون معجزات وقوع آن را ایجاب می نمود، به هر حال روی می داد.

گاهی گفته می شود که در این جامعه ی نمونه ی فرضی، ویژگی بزرگی است که آن را از سایر جوامع ممتاز ساخته است و آن وجود حضرت مهدی علیه السلام در آن جا می باشد، به ناچار جایز است خداوند این سرزمین را به غیب بودن اختصاص دهد.

ولیکن این اندیشه به طور کلی ناصحیح است، زیرا اگر سلامتی و بقا و غیبت حضرت بقیه الله، متوقف بر پنهانی آن شهرها باشد، این پنهانی امر صحیح خواهد بود ولیکن چنین ملازمه ای میان سلامتی حضرت و پنهانی شهرها نیست، زیرا بنابر هر دو نظریه ی اساسی که در مورد نحوه ی غیبت مطرح است، آن حضرت علیه السلام می تواند سلامتی

خویش را در هر جای عالم که باشد حفظ کند، بدون این که نیازی به غیبت شدن شهرها باشد، و لذا برای این جامعه، دیگر ویژگی خاصی به جا نخواهد ماند.

حتی می توانیم - با توجه به آن چه در مورد اتمام حجت ذکر شد - بگوییم که اقامه ی حجت بر این مجتمع نه تنها متوقف بر غیب شدن آن نیست، بلکه کامل کردن حجت بر آن متوقف بر ظاهر بودن آن و وجود آن به صورت جزیی از عالم بشری است، و این مطلب از قانون تمحیص و امتحان الهی که بر پایه ی عقل و نقل ثابت شده است استفاده می شود، چرا که یک فرد مسلمان و یا یک جامعه ی اسلامی، هر چقدر با هجوم امواج کفر روبه رو گشته و در مقابل انحرافات گمراه کننده مقاومت کند، و در راه دین و آیین مقدس خویش، فداکاری کند، به همان اندازه ایمانش قوی تر و راسخ تر و اراده اش پابرجاتر و نیرومندتر می گردد. پس درگیری نظامی و یا عقیدتی او با کفر و انحراف، خود جزیی از برنامه و سنت امتحان خداوندی است، تا هر کس هلاک گشته از روی دلیل باشد و آن کس که زندگی یابد و جاویدان شد نیز با دلیل و برهان باشد.

بدین ترتیب اتمام حجت متوقف بر این برخورد و درگیری است ظهور حضرت مهدی علیه السلام متوقف بر این آزمایش و تمحیص است. این برخورد و این آزمایش در جامعه ای روی خواهد داد که ظاهر و آشکار و با سایر جوامع مرتبط باشد، نه در جامعه ای که در پنهانی، با راحتی به سر می برد و با افکار و اندیشه های خود زندگی کند.

بنابراین قانون تمحیص و امتحان و قانون معجزات، با غیب بودن هر جامعه ی مسلمان و یا برکناری و عزلت آن از عالم، منافی می باشند. پس اگر این مجتمع نمونه وجود داشته باشد، باید ظاهر باشد، و چون نیست، پس وجود هم نخواهد داشت.

مقصود ما از آن چه در گذشته گفتیم که این دو روایت بر همان اساس نظریه اول پایه گذاری شده اند، همین مطلب است و اکنون دانستیم که نظریه اختفای جامعه از نظریه اول که خفای بدن باشد، دورتر و بیهوده تر است، زیرا با پذیرفتن نظریه ی دوم، دیگر نیازی به این مطلب نداریم. اما نسبت به شهرها نیز هر یک از دو قانون معجزات و تمحیص و امتحان، پنهانی آن ها را نفی می کنند.

کاش می دانستم که مدعی پنهانی شهرها، چرا به سیاق دو روایت که بر وجود آن

ص:588

شهرها دلالت می کرد، توجه نداشته که سیاق آن ها از دو نظر با این عقیده منافات دارد:

1 - مضمون روایت مازندرانی است، که دریای سفید بدان جهت بدین عنوان نامیده شده است که آب صافی هم چون آب فرات، اطراف آن جزیره ها را فرا گرفته است و هرگاه کشتی های دشمنان بدان جا وارد می شوند، به قدرت خداوند و برکات حضرت بقیه الله غرق می گردند.

اگر این جزیره ها پنهان از دیده ها بودند، چگونه دشمنان بدان جا راه می یافتند؟! آری، در این صورت همان پنهانی برای حفظ و حمایت آن ها کفایت می کرد. بنابراین وجود این آب صاف، خود بهترین دلیل بر عدم اختفای این جزایر است.

2 - اگر اختفا صحیح باشد، باید برای هیچ کس از بیرون معلوم نباشد، به جز افرادی که در درجه عالی وثاقت و اطمینان باشند، زیرا اگر برای دیگر افراد این مسئله کشف شود، احتمال خطر و حمله دشمنان وجود دارد. پس هنگامی که کاروان راوی در دریا به این جزیره ها رسیده و مسلمان ها و مسیحیانی با اختلاف مذهب و روش هایی که دارند در آن جا هستند، مطمئن عدم اختفا را تأکید می کند

گفته اند: شاید آن کشورها الآن هم موجود باشند ولی خدا آن ها را از نظر اغیار و نامحرمان مخفی بدارد! اما گمان نمی کنم این سخن احتیاجی به پاسخ داشته باشد، اصلا نمی دانم چه ضرورتی ایجاب کرده که در مورد چنین موضوع بی مدرکی به این گونه احتمال های سست و باور نکردنی متوسل شوند! گفته اند: بر فرض این که چنین کشورهایی اکنون وجود نداشته باشند، باز هم می توان گفت: در اعصار گذشته موجود بوده اند لیکن بعدا خراب شده و ساکنینشان منقرض گشته اند.

این احتمال نیز چندان اساس و پایه ای ندارد، زیرا اگر چنین کشورهای وسیع و آباد و شیعه نشینی در زمین وجود داشت، باید کثیری از مردم از آن ها اطلاع داشته باشند و اوضاع و احوال شگفت انگیز آن ها را ولو به نحو اجمال، در تواریخ ثبت نموده باشند، عادتا بعید بلکه محال است که چندین کشور بزرگ وجود دشته باشد ولی هیچ کس از

وجود آن ها اطلاع نیابد و این فقط نصیب یک مرد ناشناس و مجهول الهویه ای گردد. بعدا هم به طوری آثارشان از صفحه ی روزگار برداشته شود که حتی در حفاری ها و صفحات تاریخ نیز نام و اثری از آن کشورها و ساکنینشان دیده نشود!

بر دانشمندان مخفی نیست که با امثال این حکایت ها نمی توان وجود چنین کشورهایی را اثبات کرد، زیرا اولا: ناقل این داستان مهم، یک مرد ناشناس و مجهول الهویه ای بیش نیست که سخن اش اعتبار ندارد. ثانیا: ممکن نیست چنین کشورهای نمونه ای در زمین وجود داشته باشند اما احدی از آن ها اطلاع نداشته باشد، مخصوصا در این عصر، که تمام نقاط زمین نقشه برداری شده و مورد توجه دانشمندان است، لیکن بعضی ها به طوری از این داستان و وجود کشورهای مجهول دفاع کرده اند که گویا از ارکان مسلم اسلام دفاع می کنند.

اشکال چهارم

مساله رؤیت در زمان غیبت کبرا:

از اشکالات جدی دیگری که به این داستان وارد است، مسأله رؤیت در زمان غیبت کبرا است. در این داستان، چند بار به مسأله رؤیت اشاره شده است:

الف. در این داستان آمده است که علی بن فاضل از سید شمس الدین پرسید:

» کسی که مدعی می شود در دوران غیبت مرا دیده است، دروغ می گوید؛ پس چگونه در این جا کسانی هستند که حضرت را می بینند؟ «و سید در پاسخ او گفت:

راست می گویی. حضرت، این کلام را در آن زمان، به دلیل کثرت دشمنانش فرمودند اعم از نزدیکان حضرت و فرعون های بنی العباس تا جایی که بعضی از شیعیان،

بعضی دیگر را از بردن نام حضرت منع می کرد؛ ولی امروز، مدت ها از غیبت گذشته و دشمن از او مأیوس گشته و سرزمین ما نیز از دسترسی و ظلم آنان دور است و احدی از آنان به برکت حضرت به ما دسترسی ندارد (30)

نقد و نظر:

1 - این جا فلسفه عدم رؤیت را خوف حضرت از دشمنان بیان کرده است و سپس علت امکان رؤیت حضرت در جزیره را طولانی شدن مدت، مأیوس شدن دشمنان از دستیابی به حضرت و دوری جزیره از دشمنان و ظلم آن ها بیان شده است. می گوییم: بله؛ یکی از حکمت های غیبت حضرت، خوف از دشمنان و ترس از جان بیان شده است؛ ولی این طور نیست که دشمن، کاملاً مأیوس باشد؛ بلکه همچنان خطر باقی است.

2 - این داستان، مخالف روایاتی است که وقوع رؤیت در زمان غیبت کبرا را نفی می کند.

شیخ جعفر کاشف الغطاء در کتاب الحق المبین فی تصویب المجتهدین و تخطئ ? جهال الاخباریین که آن را برای فرزندش نوشت، می گوید:

یکی از مشکلات اخباری ها، اعتماد بر همه روایات است، تا جایی که بعضی از فضلای آنان، در کتابی مهجور و جعلی، قصه ای از یکی از داستان سرایان دیده اند بدین مضمون که: جزیره ای به نام جزیره خضرا وجود دارد و در آن، برای امام زمان و فرزندان او خانه هایی است. پس او) داستان سرا (برای یافتن آن جزیره حرکت کرد، تا این که به شهری رسید. سپس معلوم شد در این جزیره، طوایفی از مسیحیان نیز زندگی می کنند. آری؛ گویی این شخص، اخبار و روایاتی که بر عدم وقوع رؤیت حضرت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبرا دلالت دارد، ندیده و به آن برخورد

نداشته است و گویی کلمات بزرگان و علماء را که بر عدم وقوع دیدار دلالت دارد، ندیده است (31)

اگر در توجیه آن روایات گفته شود که برای زمان خاص) زمانی که ترس از دشمنان وجود داشته است (وارد شده، می گوییم: پس این داستان هم برای مکان خاص وارد شده است و فقط می تواند رؤیت در جزیره را شامل شود. در صورتی که، تعلیل در این داستان عام است) تطاولت المده و أیس منه الاعداء (. از طرف دیگر، به عقیده ما منظور از روایات نافی رؤیت، نفی مطلق ملاقات نیست؛ چون ملاقات های غیر اختیاری و بدون برنامه از پیش تعیین شده) به صورت ناگهانی (کراراً برای برخی از علما و بزرگان و حتی افراد عادی اتفاق افتاده است که نمی توان منکر آن شد، آنچه مورد انکار است، ملاقات اختیاری است (32)

ب. در داستان انباری آمده است:

یک سال نزد آنان ماندیم و انتظار آمدن حضرت صاحب الامر را داشتیم؛ چون معتقد بودند که امسال سال ورود و آمدن او است؛ ولی آن دو نفر به نام های ابن دربهان و حسان، به امید دیدار حضرت، در شهر زاهره ماندند (33)

نقد و نظر

در بخش دیگری از قصه، سید شمس الدین که نایب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در آن جزیره بود، در جواب این سؤال که آیا امام را دیده ای گفته بود:» نه؛ من او را ندیده ام؛ ولی پدرم برایم نقل کرده که صدای حضرت مهدی را شنیده ولی شخص او را ندیده است؛ اما جدّم، شخص حضرت مهدی را نیز دیده بود (34) چگونه ممکن است نایب خاص حضرت، او را نبیند؛ اما دیگران بتوانند از روی اختیار او را

ببینند؟ ! (35)

ج. در روایت مرحوم بحرانی آمده است:

علی بن فاضل به شمس الدین گفت:» آیا امام را دیده ای؟ «در پاسخ گفت:» نه؛ اما پدرم دیده است «.

در دو سطر بعد می گوید:

شمس الدین گفت:» امام زمان، سالی یک بار به آن بقعه می آید و فقط مخلص ها آن جا جمع می شوند و آقا را می بینند «. گفتم:» شاید تو هم از مخلص ها هستی «.

گریه کرد و گفت:» ان شاء الله «. (36)

البته گفتن» ان شاءالله «دو دلیل دارد؛ ممکن است برای تردید باشد و ممکن است برای تیمن و تبرک و معلوم نیست این جا مراد، کدام یک است.

د. در این داستان چنین آمده است:

همان طورکه ما از باغی به باغ دیگر حرکت می کردیم، ناگهان شخصی با چهره نورانی در حالی که دو پارچه) بُرد (پشمین سفید بر خود انداخته بود، از کنار ما گذشت و سلام کرد. چهره این شخص، مرا جذب کرد و به سید گفتم:» این شخص کیست؟ «پاسخ داد:» این کوه سر به فلک کشیده را می بینی؟ «گفتم:» آری «. گفت:

» در وسط) درون (آن جای با صفایی است و یک چشمه آب نیز از زیر درختی پرشاخه جاری است. آن جا قبه ای است که با آجر ساخته شده است. این شخص، همراه دوستش، خدمتگزار آن قبه می باشند.

من نیز هر صبح جمعه آن جا می روم و امام علیه السلام را از آن جا زیارت می کنم و پس از خواندن دو رکعت نماز، در آن جا نوشته ای را می بینیم... (37)

نقد و نظر

سید شمس الدین، پیش تر گفته بود امام را ندیده است؛ ولی در این قسمت می گوید هر جمعه به قبه می روم و امام را زیارت می کنم و این دو با هم منافات دارند.

البته این اشکال قابل رفع است؛ زیرا ممکن است گفته شود: زیارت، ملازم با رؤیت نیست و شاید مراد سید، زیارت از راه دور و به صورت غیابی باشد که این توجیه مؤیداتی نیز دارد؛ از جمله این که:

سیدشمس الدین می گوید:» ازور الإمام منها «و نگفت» ازور الإمام فیها «و این، نشانگر آن است که از راه دور و بدون رؤیت زیارت کرده است.

حال سؤال این است:

1 - چگونه کسی که ادعای نیابت خاص دارد و از ملاقات های امام علیه السلام مطلع است، خود، آن حضرت را ندیده است و اظهار می دارد که پدرش، سخن آن حضرت را شنیده است؟ در جای دیگر داستان، ادعا می کند که او) امام زمان عج (پدرانش را در مدینه، عراق و طوس، زیارت می کند و به سرزمین ما برمی گردد.

معنای این سخن آن است که سید شمس الدین از سفرهای امام زمان و ورود و خروج آن حضرت نیز مطلع بوده و آن حضرت خود در جزیره ی خضراء ساکن است. حال چگونه است کسی که چنین اطلاعات دقیقی از امام علیه السلام دارد، آن حضرت را ندیده است.

2 - او در ادامه می گوید:» برگه نوشته ای آن جا می یابم «. اگر امام را می دید، ورقه را هم از آن حضرت می گرفت و دیگر تعبیر» أجد «معنا نداشت.

3 - در ادامه، علی بن فاضل می گوید:» من به پیشنهاد سید، برای زیارت امام به آن قبه رفتم و پس از استقبال خادم های آن جا، از آب چشمه وضو گرفتم و دو رکعت نماز خواندم و از طرف دیگر، ممکن است گفته شود مراد از زیارت، همان رؤیت است؛ زیرا علی بن فاضل از زیارت از راه دور سخنی به میان نمی آورد و پس از خواندن نماز می گوید:» از خادمان، درباره رؤیت پرسیدم؛ در حالی که او برای زیارت رفته بود؛ ولی اسمی از زیارت نمی آورد. حتی پس از آن که به او می گویند رؤیت ممکن نیست، می گوید:» التماس دعا گفتم و از آن کوه، پایین آمدم «. پس او به قصد زیارت) رؤیت (رفته بود و وقتی به او گفتند رؤیت ممکن نیست، بازگشت.

پس اشکال و شبهه وارد است.

اشکال پنجم:

شمس الدین می گوید هر صبح جمعه به قبه می روم و امام را زیارت می کنم و بعد می گوید:» آن جا به برگه ای برمی خورم که تمام آنچه در قضاوت میان مؤمنان، مورد نیازم می باشد، در آن می یابم. «

نقد و نظر

1 - چه کسی قادر است راستگویی شمس الدین را در مورد ادعاهایش برای ما ثابت کند؟!

2 - اگر بپذیریم که او در ادعایش کاملاً صادق است این سؤال پیش می آید که آیا سید شمس الدین نمي توانسته قواعد قضاوت و محاکمه ی بین مؤمنین را بیاموزد و خود مستقلاً قضاوت کند بدون این که در هر جمعه ای نیاز به این ورقه باشد؟!

3 - چگونه می توان این احتمال را مردود دانست که یکی از شیطان های انسی و یا جنّی یا حتی یک یا دو نفر خادم گنبد چنین ورقه ای را نمی نوشته و زیر گنبد قرار نمی داده اند تا سید شمس الدین با حسن نیّت و پاک دلی و به خیال این که، ورقه از جانب امام معصوم است به آن جا آمده وآن را بردارد. در حالی که او واقعاً تحت تأثیر یک نیرنگ باز زیرک قرار گرفته بود؟

اشکال ششم:

عده ای برای اثبات این مطلب که امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، زن و فرزند هم دارد، به بخشهایی از این داستان استناد کرده اند مثلاً در این داستان آمده است:» جیره و مواد غذائی آنان از آن جزیره و از طرف فرزندان امام می رسد «. (38). همچنین علی بن فاضل می گوید:» پس از چهل روز که بین مردم روستا بودم، در آخر روز چهلم، به دلیل طولانی شدن انتظار، دلم گرفت و به سوی ساحل دریا حرکت کردم. به طرف مغرب - همان طرفی که مردم گفته بودند جیره و آذوقه آن ها از آن طرف می آید - نگاه می کردم که شبح متحرکی را دیدم. درباره آن شبح پرسیدم و گفتم:» آیا در دریا، پرنده سفیدی وجود دارد؟ «گفتند:» نه؛ مگر چیزی دیدی؟ «گفتم:» بله «؛ پس آن ها مژده دادند و گفتند:» اینها کشتی هایی است که در هر سال از شهرهای فرزندان امام به سوی ما می آیند «. (39)

و نیز درباره سید شمس الدین آمده است:» همانا او از نوادگان امام است که بین او و امام پنج نسل فاصله است «. (40)

ص:596

نقد و نظر

درباره فرزندان حضرت باید گفت: ما هیچ روایتی نداریم که حضرت در زمان غیبت، زن و فرزند داشته باشد و در زمان ظهور هم مورد اختلاف است. بله؛ در غیبت شیخ طوسی روایتی آمده که:

هیچ یک از فرزندان و نه دیگران از او خبری ندارند.

درباره این روایت باید گفت:

اولاً، همین روایت با همین سند در غیبت نعمانی نیز آمده است؛ (41) ولی در آن ذکری از اولاد حضرت نیست و این نشانگر تحریف در روایت غیبت طوسی است.

ثانیاً، در برخی از نسخه های کتاب غیبت طوسی هم لفظ اولاد حضرت وجود ندارد (42)

در جمال الاسبوع نیز آمده است:» اللهم صل علی ولاه عهده و الائمه من ولده («43) که این، نیز اولاً سندی ضعیف دارد و ثانیاً با نص دیگری که می گوید:

» والائمه من بعده «مخالف است چون بعد از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امامی نیست؛ مگر همان امامان معصوم که رجعت می کنند؛ لذا نمی توان به آن استدلال کرد.

همچنین در دعای جمال الاسبوع آمده است:» اللهم اعطه فی نفسه و اهله و ولده و ذریته و امتّه و جمیع رعیته ما تقر به عینه... («44) که علاوه بر اشکال ضعف سند، می توان گفت: ممکن است این عبارات، بر این که حضرت، بعد از ظهور، دارای فرزند

خواهد شد، دلالت می کند (45)

اشکال هفتم.

علی بن فاضل می گوید:» نزد آنها ذکری از علمای امامیه ندیدم مگر پنج نفر:

سیدمرتضی موسوی و شیخ ابوجعفر طوسی و محمدبن یعقوب کلینی و ابن بابویه و شیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید حلی (»46)

نقد و نظر

اولابا حضور سید شمس الدین، نایب خاص امام زمان علیه السلام و این که در هر جمعه به آن قبّه می رفت و ورقه ای می یافت که در آن تمامی مایحتاج یک هفته ی او در قضاوت و مسائل دیگر، نوشته شده بود، دیگر چه نیازی به این پنج نفر عالم بزرگوار است. با توجه به این که هر یک از این پنج نفر، روش فقهی مخصوص به خود دارند و در بعضی از مسائل فتاوی آن ها متفاوت است.

ثانیا این سؤال مطرح می شود که چرا فقط نام این پنج نفر آمده است و نامی از شیخ مفید نیست. او که نقش عظیمی در اعتلای تشیع داشت و از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چند نامه به او رسیده بود (47)

آیا این توهم پیش نمی آید که آن بزرگوار و امثال ایشان از ذهن سازنده داستان بیرون رفته است؟

حال آن که می دانیم که مفید، محدثی بزرگ، فقیهی عظیم القدر و متکلمی بلند پایه بوده است. او با علمای عامه، بحث های بسیاری کرده و جمعی از آن ها را به راه راست

هدایت کرده است. او در بحث جدل، بسیار ماهر و چیره دست بود، به طوری که دیگران از بحث کردن با وی عاجز بودند؛ و آن قدر از تسلط شیخ مفید در بحث و مناظره به تنگ آمده بودند که وقتی وفات کرد، خطیب بغدادی گفت:» خداوند، اهل تسنن را از دست او راحت کرد. «

و نقل شده است که عبید الله خفّاف، معروف به» ابن نقیب «در مرگ شیخ مفید ، مجلس تهنیت گرفته بود، او در آن مجلس نشسته بود و می گفت:» پس از دیدن مرگ شیخ مفید، هر گاه که بمیرم مرا باکی نیست. «

و طبرسی نقل کرده است که امام زمان علیه السلام برای شیخ مفید، نامه هایی نوشته است که در بعضی از آن ها خطاب به مفیدفرموده است:

» به برادر استوار و محکم و ولی رشید، شیخ مفید «و در بعضی دیگر فرموده است:» به الهام کنند ی حق و دلیل راهنمای آن، سلام بر تو ای یاری کننده و دعوت کننده به آن به کلمه صدق. «تا می رسد به این جا که می فرماید:» به ما اجازه داده شده که نحوه ی تشّرف تو به مکاتبه باشد. «و قاضی نور الله شوشتری می گوید که:» بر روی قبر شیخ مفید، کاغذی را به خط حضرت حجت (عج) یافتم که بر روی آن این دو بیت نوشته شده بود:

لا صوَّت الناعی بفقدک انّه یوم علی آل الرسول عظیم

) کاش ندا کننده مرگ، در هنگام وفاتت فریاد بر نیاورده بود، زیرا آن روز برای آل رسول، روز عظیمی بود (

والقام المهدیُّ یفرح کلّما

تلیت علیک من الدروس علوم

) حضرت مهدی - عج شاد می گشت هر گاه که تو علوم و دانش ها را درس می گفتی (.

با این اوصاف، پس چرا در جزیره ی فرزندان امام زمان علیه السلام نامی از این مرد بزرگ، برده نمی شده که مورد توجه حضرت حجت بوده است.

اشکال هشتم:

در داستان دوم جزیره خضرا، یک تاجر مسیحی، تعدادی یهودی و مسیحی و برخی از اهل سنّت، به این افتخار نایل می شوند که به جزایر فرزندان امام زمان عجل الله فرجه سفر و برای مدتی طولانی نیز در آن محل سکونت کنند.

حال، چه گونه است که صدها مسلمان شیعه و عالم با تقوا و عاشق اهل بیت، چنین توفیقی نمی یابند، ولی چند نفر مسیحی و یهودی به این کار موفق می شوند و بر دین خود نیز باقی می مانند؟

اشکال نهم:

علی بن فاضل، درباره یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف گفته است:

هنگامی که جمعه دوم فرا رسید و از فریضه جمعه فارغ شدم در حالی که سید برای پاسخ به سؤالات در جمع مؤمنان نشسته بود ناگهان سر و صدا و هرج و مرج از بیرون

ص:600

مسجد شنیدم. علت آن را از سید پرسیدم؛ در پاسخ گفت:» فرماندهان ارتش ما نیمه هر ماه سوار بر مرکب ها شده و در انتظار ظهور حضرت هستند. از سید اجازه گرفتم که صحنه را نظاره گر باشم. او اجازه داد و من هم برای دیدن آنان بیرون رفتم. آنان جمع زیادی بودند که مشغول تسبیح و تحمید و تهلیل بودند و برای ظهور امام زمان، امام قائم به امر خداوند و نصیحت کننده دین داران، دعا می کنند. چون این منظره را دیدم، به مسجد بازگشتم. سید از من پرسید:» آیا نیروها را دیدی؟ «گفتم:

» آری دیدم «. گفت:» فرماندهان آنان را شمردی؟ «گفتم:» نه «. گفت:» سیصد نفرند و سیزده نفر دیگر مانده است. سپس خداوند، در ظهور حضرت تعجیل خواهد کرد... «. (48)

نقد و نظر

1. طبق این داستان، تا سال 699 ق سیصد نفر از یاران حضرت، آماده و منتظر تکمیل شدن سیزده نفر دیگر بودند. سؤال این جا است که آیا در مدت هفتصد و اندی سال که از آن تاریخ می گذرد، این سیزده نفر آماده نشده اند؟

چگونه ممکن است تا زمان داستان پیشین که حدود چهار قرن از) غیبت امام گذشته بود، سی صد نفر آماده شده باشد و پس از آن تا زمان ما نزدیک به دو برابر آن مقدار گذشته (سیزده نفر آماده نشده باشد.

2 - بر این اساس، بایستی این سیصد نفر که از خواص حضرت هستند، نیز دارای عمرهای طولانی باشند و تا اکنون نیز در قید حیات بوده و پس از آن نیز به زندگی ادامه دهند، تا زمان ظهور فرا رسد.

آیا ما بر چنین سخن گزافی، دلیلی داریم؟ دلیل ها فقط در مورد امام زمان و برخی دیگر از انبیای الهی است، ولی در مورد سی صد نفر که آنان نیز چنین عمرهایی داشته

باشند، دلیلی در دست نداریم. در داستان ابن انباری آمده است که "مسافت سرزمین فرزندان امام زمان علیه السلام به اندازه یک سال راه و جمعیت آنها بسیار زیاد است.

در همه این دیار، جز مؤمن شیعه یافت نمی شود... و جمعیت آنان به حدی است که اگر همه دنیا جمع شوند، تعداد آنان، فزون تر است. !"

چطور ممکن است شیعیان آن جزیره تعدادشان از تمام مردم دنیا بیشتر باشد. با اینکه علم پیشرفته نقشه برداری و جغرافیای امروز در شناسایی نقاط این کره خاکی چیزی را از قلم نینداخته است، و امروزه جایی وجود ندارد که ناشناخته باشد، حتّی مثلث برمودا، کاملا شناخته شده و اسرارش) خواص مغناطیسی (آشکار گشته و تعداد زیادی به آن مکان رفته اند و گزارشهای متعدّدی ارائه کرده اند. بنابراین معقول نیست که جمعیّتی چند میلیاردی بیش از جمعیّت فعلی جهان در مکانی زندگی کنند و کسی هم از آنها هیچگونه اطلاعی نداشته باشد

اگر یاران حضرت حجّت عجل الله فرجه تا این اندازه زیاد است، پس چرا ظهور نمی کنند تا مخالفان را سرکوب کنند؟ چرا چنین چیزی در خبر و یا اثری از ائمه علیهم السلام با توصیف و خصوصیات آنها نیامده است؟ (49)

3 - مطابق آنچه در این داستان می خوانیم، یاران حضرت در جزیره جمع هستند و این، با روایاتی که می گوید: در هنگام ظهور، یاران حضرت متفرق هستند سازگار نیست؛ مگر این که گفته شود: طبق داستان، فرماندهان ارتش، در جمعه وسط هر ماه سوار بر مرکب ها شده و در انتظار ظهور حضرتند و این دلالت ندارد بر این که همیشه در جزیره باشند) اگرچه این کلام خلاف ظاهر است و دلیلی بر آن نداریم (.

اشکال دهم:

ص:602

در داستان دوم، کسی که مدّعی است فرزند امام زمان علیه السلام است، از یهود و نصارا جزیه می گیرد، ولی اموال اهل سنّت را مصادره می کند. حال این حکم با کدام سیره و سنّت مطابق است؟ ممکن است گفته شود: امام زمان علیه السلام و فرزندان آن حضرت، بر اساس احکام واقعی حکم می کنند و از این رو، پس از ظهور خواهند گفت او، کتاب جدیدی آورده است.

نقد ونظر:

پاسخ این سخن آن است که:

اولاً با ظهور حضرت، احکام الهی، آن گونه که تشریع شده است، بیان خواهد شد و داوری بر اساس واقعیت صورت خواهدگرفت و نه ظواهر، ولی این موضوع، پس از ظهور است نه در زمان غیبت.

ثانیاً حرمت مال و خون مسلمان، حکمی نیست که استنباط فقیهان باشد و امام زمان علیه السلام پس از ظهور آن را ابطال کنند؛ حرمت اموال مسلمان با اظهار شهادتین، سیره و سنّت قطعی پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام است و قابل نقض نیست

اشکال یازدهم:

در روایت بحرانی با صراحت آمده است: سید الشمس الدین خطاب به علی بن فاضل گفت:» در این جزیره هیچ درهمی وارد یا خارج نمی شود. «

ولی در روایت مجلسی می گوید: سید الشمس الدین پنج درهم از نمونه درهم های جزیره به علی بن فاضل عطا کرد و او درهم ها را برای برکت پیش خود محفوظ داشت.

بنابراین سؤال می شود که چگونه این درهم ها بر خلاف قرار و قانون آن ها از جزیره خارج شد؟

چرا طیبی و دیگران، یعنی همه کسانی که برای شنیدن داستان علی بن فاضل اجتماع کرده بودند از او درهم ها را طلب نکردند؟ تا آن ها را ببینند یا برای برکت جستن، بر روی آن دست مالیده و یا بوسه زنند و... آیا این درهم ها بعد از فوت علی بن فاضل در اختیار چه کسی قرار گرفت و بالاخره سرنوشت آن ها به کجا کشید؟ آیا به نظر نمی رسد که اساسا مسئله طرح درهم ها، فقط برای اضافه کردن فضیلت جدیدی برای علی بن فاضل بوده است؟ به لحاظ این که قانون خارج نشدن درهم از جزیره، تنها به خاطر شخصیت ویژه او نادیده گرفته می شود.

اشکال دوازدهم:

به هر حال داستان به طور رمانتیک تهیه شده که خیلی غریب و عجیب به نظر می رسد. یک نفر از عراق به قصد تحصیل علوم به شام می رود، از آن جا به همراه استادش به مصر می رود، از آن جا باز به همراه استادش به اندلس) اسپانیا (سفر می کند این همه مسافت زیاد را می پیماید و...... تا آخر داستان.

جالب این جاست که یک نفر عراقی این همه راه دور و دراز را طی می کند، در کشورهای مختلف با مردم صحبت می کند و زبان همه را می داند. آیا مردم اسپانیا هم به زبان عربی صحبت می کردند؟

ص:604

اشکال سیزدهم:

علی بن فاضل می گوید: از مردم روستا پرسیدم:» این مذهب و ایده و عقیده را از کجا آوردید و چه کسی آن را برای شما آورده است؟ گفتند:» حضرت ابوذر؛ هنگامی که عثمان او را به شام تبعید کرد و معاویه نیز او را به این جزیره تبعید کرد «. (50)

نقد و نظر

آیا این مطلب با واقعیات تاریخی مطابقت دارد؟ و آیا ابوذر علیه السلام به جزیره خضرا تبعید شد؟

جزیره خضرا در تاریخ:

از لابه لای تاریخ و کتب رجال چنین به دست می آید که نامی از جزیره خضرا برده شده و آن، مکانی معروف و دارای سکنه و فرهنگ و تمدن بوده و دسترسی به آن نیز مشکل نبوده است. موارد زیر که از کتاب سیر اعلام النبلاء نقل شده، از این قبیل است:

1 - ذهبی در ترجمه ابوعبدالله قرشی هاشمی اندلسی متوفای 595 ق می گوید:

» او از جزیره خضرا و دارای کراماتی است (51)

2 - در ترجمه قاضی ابوسلیمان بن حوط الله، متوفای 621 ق می گوید:» او مسؤولیت قضاوت را در جزیره خضرا به عهده داشت «(52)

3 - در ترجمه عبدالمؤمن علوی متولد 487 ق می گوید: او لشکری به فرماندهی شخصی به نام عمر اینتی را رهسپار اندلس کرد. و جزیره خضرا را فتح کرد (53)

4 - در ترجمه المستعين بالله، متوفای 407 ق می گوید:» از لشکریان او، قاسم و علی پسران حمود بن میمون بودند که آن ها را حاکم بربر کرد... و قاسم را امیر جزیره خضرا نمود (54)

5 - در ترجمه ادریس بن علی، متوفای 544 ق می گوید:» معتلی بالله، فرزندان عموی خود را به نام محمد و حسن در جزیره خضرا زندانی کرد؛ ولی اهل جزیره، با او به عنوان امام مهدی بیعت کردند. دیری نپایید که از اطراف او متفرق شدند و او هم در گذشت. سپس مسؤولیت جزیره را قاسم بن محمد به عهده گرفت... «. (55)

6 - در شرح حال قاسم بن حمود ادریسی می گوید:» پس از در گذشت ادریس، قاسم بن حمود ادریسی را خفه کرده و کشتند و جنازه او را به جزیره خضرا انتقال داده و به خاک سپردند «. (56)

7 - در ترجمه یحیی بن علی بن حمود، متوفای 427 ق می گوید:» او بر جزیره خضرا تسلط یافت و بر آن حاکمیت داشت «. (57)

8 - در ترجمه ابن حمدین، متوفای 548 ق می گوید:» دولت موحدان، از شهر سبته تا جزیره خضرا را زیر سلطه خود درآوردند «. (58)

9 - درباره محمدبن عیاض، متولد 584 ق می گوید:» در جزیره خضرا، کتاب سیبویه را نزد استادش عبدالرحمن بن علی فرا گرفت «. (59)

10 - درباره طارق می گوید: دوست موسی بن نصیر و امیر شهر طنجه) از شهرهای مجاور جزیره (بود که از اختلاف و کشتار فرنگ باخبر شد و حاکم جزیره خضرا برای

او نامه ای نوشته و درخواست پشتیبانی کرد «. (60)

11 - در شرح حال القاسم بن حمود بن میمون می گوید:»... دو منطقه مالقه و جزیره خضرا را فتح کرد «. (61)

12 - در شرح حال ابن عباد می گوید:».... افتضاح و مسخره است که چهار حاکم را در یک زمان در مناطق نه چندان دور از هم به نام امیرالمؤمنین می خواندند... دومی آنان، حاکم جزیره خضرا، به نام محمد بن قاسم ادریسی بود «. (62)

13 - در احوال العالی بالله) ادریس بن یحیی (می گوید:»... دارای سوء تدبیر بود. بربر، به سوی او تمایل پیدا نکردند و او را حاکم جزیره خضرا قرار دادند و به او لقب مهدی دادند «. (63)

موقعیت جغرافیایی جزیره خضرا

حموی در معجم البلدان نام پاره ای مناطق را ذکر و آن را از توابع جزیره خضرا می داند؛ همانند حاضر ? و حصن محسن و جزاء الشریط و صَفَه و قصر کتام ? و لَبَطیط.

او نام بعضی از همسایگان جزیره خضرا را نیز ذکر می کند؛ همانند: ریه و زقاق و طنجه و قصر عبدالکریم و مالقه.

1 - درباره اندلس گفته شده است:» اندلس، جزیره ای است که از سه ضلع تشکیل شده است؛ همانند یک مثلث و دو دریای محیط و متوسط، پیرامون آن قرار گرفته اند... ضلع اول آن، از دریای متوسط شامی تا جزیره خضرا، راه خشکی اندلس می باشد و از آن جا به شهر مالقه منتهی می شود «. (64)

2 - و درباره مالقه می گوید:» یکی از توابع جزیره خضرا است که در آن، سلسله کوه های سر به فلک کشیده می باشد «. (65)

3 - حموینی درباره جزیره خضرا می گوید:» شهری است معروف در اندلس و خشکی مقابل آن، بلاد بربر» سبته «است و دارای مناطق و توابع متعددی است.

شهر آن، از بهترین شهرها و خاک آن، از پاک ترین خاکها است. شاید بدین سبب به آن جزیره می گویند که آب دریا از آن جا فاصله گرفته و خشکی ظاهر می شود و گاهی اوقات آب بر اثر بالا آمدن، آن جا را فرا می گیرد.

البته در سرزمین های زنج از دریای هند نیز جزیره ای به نام خضرا وجود دارد که از دو منطقه به نام های منتبی و مکنبلوا تشکیل شده است و توابع و روستاهای زیادی دارد و حاکم آن، در اصل از کوفه است «. (66)

4 - حاضره: حاضره نیز یکی از شهرهای جزیره خضرا است. (67)

5 - حصن محسن: حصن محسن، از توابع جزیره خضرای اندلس است (68)

6 - ریّه: ناحیه وسیعی در اندلس است و متصل به جزیره خضرا (69)

7 - الزقاق: زقاق، شهری است در مغرب که بر روی خشکی متصل به اسکندریه و جزیره خضرا واقع شده است (70)

8 - جزاء الشریط: روستایی است از توابع جزیره خضرای اندلس (71)

ص:608

9 - صَفَه: صفح بنی هزهاز، ناحیه ای از نواحی جزیره خضرا است در اندلس (72)

10 - طنجه: از ناحیه جنوب شهری است واقع در ساحل دریای مغرب و مقابل جزیره خضرا و آن، بخشی از خشکی بزرگ و شهرهای بربر است.

11 - قصر عبدالکریم: شهری بر ساحل دریای مغرب در نزدیکی شهر بسته، مقابل جزیره خضرا اندلس است (73)

12 - قصر کتامه: یکی از شهرهای جزیره خضرا در سرزمین اندلس است (74)

13 - لَبَطیط: از توابع جزیره خضرا است (75)

14 - مالَقَه: شهری است در اندلس و بسیار آباد، از توابع ریّه. دیوارهای آن بر کنار دریا، بین جزیره خضرا و مریه واقع شده (76)

بنابراین، جزیره خضرا یک سرزمین سحرآمیز و مجهولی نبوده که دسترسی به آن مشکل و شبیه به محال باشد. بلکه یک منطقه مسکونی بوده و به دفعات زیادی میدان درگیری و جنگ و گریز بوده و توابع و حدود و همسایگان آن نیز کاملاً مشخص و معروفند.

لذا می توان چنین پنداشت که این جریان، یک داستان ساختگی است که آن را علی بن فاضل و یا طیبی و یا شخص ثالثی نوشته و شاید به خیال خود در راستای تقویت مبانی مذهب و ترویج آن بوده ولی» ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد «و الله العالم بحقیقه الحال.

ص:609

نتیجه مباحث گذشته:

1. هر دو داستان، از نگاه سند، ضعیف و غیرقابل اعتناست.

2. هر دو داستان، از نگاه محتوا، دارای اشکالات و تناقضات فراوانی است.

3. هر دو داستان، بازتاب حوادث زمان نقل آن ها است و با آن چه که در عرصه تاریخ و جغرافیای آن زمان می گذشته، مرتبط است.

4. حکومت های متعددی در سرزمین های مغرب و جزایر دریای مدیترانه و سواحل آن، در آن زمان وجود داشته اند که خود را از اعقاب ائمه علیهم السلام می شمردند، و برخی از آنان خود را فرزندان صاحب الامر می دانستند. بعید نیست دست های این گروه در ساختن این داستانها و مانند آن نقش داشته باشند.

5. افکار و آرمان های سرکوب شدن شیعیان در دوران عباسی، زمینه بروز آن ها را به صورت داستان ها، فراهم آورد.

6. فشارهای متعدد اجتماعی، سیاسی و عقیدتی که بر شیعه وارد می شد، آنان را وامی داشت تا به آواهایی از حکومت های شیعی، از نوع اسماعیلی و موحّدین و...، دل ببندند و آرمان های سرکوب شده خود را در آن جا بیابند.

7. در موضوع امام زمان عجل الله فرجه که از عقاید حتمی و بین المللی همه مسلمانان است، سزاوار نیست که با اتکا به خبرهای غیرموثّق و حدسیّات ساخته اذهان، سخن گفته و قلم زده، چرا که از موارد افترای بر ائمه علیهم السلام است که از خطاهای بزرگ و گناهان کبیره به شمار می رود.

8 - در داستان جزیره ی خضرا آمده است:

فردی مجهول، که در روایت هم نامی از او برده نشده می گوید: در خزانه ی امیر المؤمنین علیه السلام رساله ای یافتم به خط» فضل بن یحیی طیبی «که او داستان » علی بن فاضل مازندرانی «را نقل می کند.

ما می گوییم: شاید این قصه را یکی از دشمنان شیعه ساخته و آن را در آن جا گذاشته وآن گاه به فضل بن یحیی و علی بن فاضل، نسبت داده است.

شاید ناقل این دو داستان، از دشمنان شیعه بوده که چنین داستانی را جعل کرده تا حقایق را وارونه جلوه دهد، و از کجا که ناقل آن ها، هم چون» معقل «) غلام عبید الله ابن زیاد (نباشد که به خانه ی مسلم بن عوسجه راه یافت و به او گفت که:» من مردی از اهل شام هستم که خداوند بر من منت گذاشته است که دوست دار اهل بیت و پیروانش باشم «و حال آن که این مرد خبیث، جاسوس بود و این شیوه ی دشمن است که می کوشد که از هر موقعیتی استفاده کند و به حریف خود ضربه بزند.

9. بر فرض که فضل آن را از علی بن فاضل، نقل کرده باشد، ولی ما وقتی که محتوای آن را می نگریم می بینیم که قهرمان اصلی داستان یعنی علی بن فاضل، مرد ساده لوحی بوده است چون در این داستان از خود فراوان، تعریف کرده و تعبیرات بسیاری در ستایش از خود و بالا بردن مقام خود آورده است. شاید او در اوج بیماری و تب، چنین حرف هایی را گفته است. چون در ابتدای داستان هم خودش گفت که من هنگامی که با استادم به طرف اندلس می رفتیم در یک روستا به شدت مریض شدم و استادم ناچار شد که مرا به واعظ آن آبادی بسپرد. و شاید در آن حال به خواب رفته بوده و داستان رفتن به جزیره را در خواب دیده و بعد که بیدار شده، خیال کرده که واقعاً

به چنین جزیره ای سفر کرده است. اتفاقاً گاهی پیش می آید که انسان در یک ساعت، وقایع چند روز را در خواب می بیند. چنان که بعضی از بزرگان برای شخصی داستان شیرینی را نقل کرده اند و آن این که:

مردی خادم یکی از مساجد بود، سالی برای او سفر حج پیش آمد، در آن روزگار با کشتی های بخاری به حج می رفتند. در هنگام بازگشت، کشتی برای آبادان نبوده است، به ناچار با کشتی های بمبئی بر می گردند. در میان راه آن مرد، بیمار می شود به طوری که حواس اش از او سلب می گردد. هنگامی که به بمبئی می رسند او را به بیمارستان می برند، وقتی که کمی بهتر می شود، در مقابل چشمان خود بوستان های قشنگ و دخترکان زیبایی را می بیند و جلو می رود تا یکی از زنان بیمارستان را ببوسد، آن زن، بانگ برمی دارد و خود را کنار می کشد، مرد می گوید : تو مرا نمی خواهی، مگر من نمرده ام و داخل بهشت نشده ام، مگر این درختان و شکوفه ها ی بهشت نیست، مگر شما حوریه های بهشتی نیستید؟

10. صداقت راوی دلیل بر درستی مطالب داستان نیست اگر از مطالبی که در مورد سند روایت گفتیم به طور کلی صرف نظر کرده و فرض کنیم» علی بن فاضل « نسبت به آن چه که برای ما حکایت می کند صادق است ولی صداقت او دلیل بر صحت مطالب داستان نیست، زیرا ما راهی برای اثبات صدق و درستی ادعاهای » شمس الدین محمد عالم «نداریم. بر فرض صداقت» علی بن فا ضل «ما تنها می توانیم نتیجه بگیریم که در فلان قسمت از جهان، جزیره ای به نام» خضرا «وجود دارد و در آن جزیره شخصی به نام» شمس الدین «و هم چنین گروهی دیگر زندگی می کرده اند و این افراد ادعا داشتند که نواده های حضرت مهدی (عج) می باشند.

ولی چگونه می توان صحت ادعایشان را ثابت نمود. شاید می خواسته اند مردم را از این طریق گمراه کنند و افکار آنان را بازیچه اغراض خود قرار دهند. آن گونه که افراد بسیاری را می بینیم که برای اهداف شیطانی و پلید خود به این وسیله متوسل می شوند. بنابر این ما نمی توانیم وجود این افراد را در

جزیره ای که اطراف آن را آب های سفید احاطه کرده است، دلیل صدق ادعای آن ها بدانیم چرا که» علی بن فاضل «نابودی دشمنان اهل بیت علیه السلام و غرق شدن کشتی های آن ها را به چشم خود ندیده بود بلکه این مطالب، تنها ادعاهای رفیقش بود که از او شنیده بود. و نیز خبر دادن نام» علی بن فاضل «و نام پدرش و دیگر خصوصیات او، به هیچ وجه برای اثبات این ادعا مؤثر و کافی نیست، زیرا اطلاع پیداکردن از این قبیل اطلاعات، از طرق عادی هم امکان پذیر است و ممکن است آن ها مأمور ویژه ای، جهت شناخت هر تازه وارد و اطلاع یافتن در مورد خصوصیات او، درجزیره داشته باشند

11 - این افسانه ممکن است در زمان خود خریداری داشته، اما امروزه که تمام نقاط کره زمین از دید دوربین های ماهواره ها در امان نیستند و کوچک ترین چیز و حرکتی، قابل ردیابی و نمایش است، نقل 1200 روستا با جمعیتی بی شمار، سخنی بس گزاف و غیر قابل قبول است.

12. در خاتمه لازم است متذکر شوم، چنان که قبلا ملاحظه فرمودید در احادیث ما چنین آمده که امام زمان علیه السلام به طور ناشناس در بین مردم زندگی و رفت وآمد می کند، در مجامع عمومی و در مراسم حج شرکت می نماید و در حل برخی از مشکلات هم به مردم کمک می کند.

با توجه به این مطلب، معرفی یک نقطه دور افتاده و غیرممکن العبور وسط دریا را به عنوان جایگاه امام زمان و امید مستضعفین جان و دادرس حاجت مندان، کمال بی انصافی و بی سلیقگی را نشان می دهد.

با توجه به اشکالات یاد شده و دو چندان اشکال دیگر، این داستان غیر قابل پذیرش است. بدین سان پذیرش چنین داستان ها و مانند آن، کاری به دور از اندیشه است.

ص:613

اما متأسفانه با وجود تأکید بسیاری از دانشمندان شیعه بر افسانه بودن داستان بالا، باز عده ای ساده لوح و سطحی نگر به دلیل هایی به ترویج آن اقدام کرده و از آن پا را فراتر نهاده، بین داستان جزیره خضرا و مثلث برمودا ارتباط برقرار کرده اند (77)

غافل از این که گذشته از اشکال های گوناگون تطبیق آن بر» مثلث برمودا «) که ترسیمی نادرست و غیرمعتبر است (، چهره امام زمان عجل الله فرجه را نیز مخدوش می سازد (78)

در مورد» جزیره خضرا «و تطبیق نادرست آن بر» برمودا «باید گفت:

1. اصل داستان غیر قابل پذیرش است.

2.) جزیره خضرا «در دریای مدیترانه است، نه اقیانوس اطلس. موقعیت جزیره خضراء

براساس داستان محل» جزیره خضراء «در دریای سفید مدیترانه (فعلی است.

این وصف، از گذشته های بسیار دور، برای این دریا اطلاق می شد و هم اکنون نیز به همین نام خوانده می شود. دلیل آن نیز رسوبات سفید رنگ بستر دریا است؛ به گونه ای که آب آن، سفید به نظر می رسد. چنان که دریای سیاه و دریای سرخ نیز به همین دلیل، سیاه و سرخ نامیده شده اند. بنابراین محل» جزیره خضراء «در داستان جزیره با سواحل غربی اقیانوس اطلس و جزایر برمودا و امثال آن ارتباطی ندارند.

3. وقایع» مثلث برمودا «ساخته رسانه های غربی و افسانه سازان است. زیرا مطالبی را که در خصوص مثلث برمودا و نیز بشقاب پرنده هاگفته اند مستند به نوشته های دقیق

ص:614

علمی وتحقیقی نیست، بلکه بیش تر آن ها بر اساس خبرهایی است که رادیو لندن و یا روزنامه و مجله ها - خصوصاً روزنامه جمهوریت عراق گزارش کرده اند (79)

بر فرض که افسانه های» برمودا «درست باشد، هیچ ربطی به امام زمان و مقام آن حضرت ندارد. گذشته از اشکالات متعدد و تاریخی داستان» جزیره خضراء «، تطبیق آن بر مثلث برمودا «علاوه بر آن که ترسیمی نادرست و غیرمعتبر است؛ چهره امام زمان (عج) را نیز مخدوش می سازد. آنچه در داستان» جزیره خضرا «آمده، آن است که کشتی های دشمنان غرق می شود؛ نه این که تعداد زیادی هواپیما و کشتی - آن هم بدون آن که خصومتی داشته باشند - به قعر دریا فرستاده می شوند و یا از صحنه روزگار محو می شوند چنین تصوراتی، اساسا با رسالت امام زمان (عج) و سیره آن حضرت و پدران گرامی اش، در تضاد کامل است. چه این که غرق و نابود کردن اموال کسانی که خصومتی با آن حضرت ندارند، کاری نیست که در شان پیشوایان معصوم علیه السلام باشد.

از جمله گناهان بسیار بزرگ، در واقع نسبت دادن دروغ و افترا، به خداوند و اولیای او است. قرآن مجید در موارد متعددی، این حقیقت را بیان فرموده است:» و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا «؛» چه کسی ستمکارتر است از کسی که به خداوند دروغ ببندد «. اساس داستان» جزیره خضراء «، چیزی نیست که بتوان آن را به امام زمان (عج) نسبت داد و بر حسب موازین شناخته شده، به هیچ وجه قابل اعتماد و استفاده نیست

علاوه برعلمای بسیاری از جمله آیت الله امینی، آیا ت عظام، علامه شیخ محمدتقی شوشتری، علامه حسن زاده آملی، محمدباقر بهبودی، شیخ آغابزرگ تهرانی، شیخ جعفرکاشف الغطاء و... نیز داستان جریره خضراء را خیالی می دانند (80)

اما این که جزیره خضرا همان مثلث برمودا است و بحث از موقعیت جغرافیائی این

مثلث و ادعای نیروی غیبی در این مثلث و این که این مطالب چقدر با واقعیت مطابقت دارد، مناسب است

علاقمندان برای مطالعه دیدگاه های موافقان و مخالفان، به کتاب "جزیره خضراء، افسانه یا واقعیت" نوشته ابوالفضل طریقه دار، مراجعه کنند.

در مقالات بعدی دیدگاههای دیگر در مورد ازدواج امام زمان (عج) بررسی میشود

ادامه دارد.....

مقالات مرتبط دیگر

پی نوشتها ومنابع:

1 - مجالس المؤمنین، ج 1، ص 78.

2 - تبصره الولی، ص 245

3 - همان، ص 249.

4 - تبصره الولی، ص 250 و ص 251.

5 - همان، ص 246 و 247.

6 - همان، ص 250

7 - همان، ص 247

8 - همان، ص 250

9 - همان، ص 250

10 - همان، ص 246.

11 - سیّد جعفر مرتضی، جزیره خضرا در ترازوی نقد، ترجمه: محمد سپهری، ص 209

12 - بحارالانوار، ج 52، ص 170

13 - حجر (15)، آیه 9.

14 - بقره (2) آیه ی 2

15 - ص (38) آیه ی 29

16 - محمد (47) آیه ی 24.؛

17 - نصربن مزاحم، وقع ? صفین، ص 188، چ 2، بی جا، المؤسسه العربیه الحدیثه، 1382 ق..

18 - نصر بن مزاحم منقری، وقعه صفین، ص 188

19 - سیدابوالقاسم خویی، البیان، ص 223، چ 4، بیروت، دارالزهراء، 1395 ق.

20 -. سوره حجر (15)، آیه 9.

21 - جزیره خضراء افسانه یا واقعیت؟، ص 227، به نقل از: حسن حسن زاده آملی، هشت رساله عربی، ص 288،

22 - بحارالانوار، ج 52 ص 159، پاورقی.

23 - محقق حلی، المسلک فی اصول الدین، ص 65، پاورقی

24 - بحارالانوار، ج 52،، ص 170، پاورقی

25 - بحارالانوار، 53، ص 169.

26 - کلینی، کافی، ج 2، ص 630، ح 12، چ 3، قم، دارالکتب الاسلامیه، 1388 ق؛ شیخ مفید، الاعتقادات، ص 86، بی جا، بی تا، بی نا؛ بحارالانوار، ج 31، ص 210، پاورقی

27 - ر. ک: سیدجعفر مرتضی العاملی، الصحیح من السیره، ج 3، ص 263، چ 4، بیروت، دارالهادی، 1415 ق.

28 - جعفر مرتضی عاملی، حقائق هامه حول القرآن الکری ص 142 و 143.

29 - نجم ثاقب، ص 227

30 - بحار الانوار، ج 52، ص 172

31 - جزیره خضراء، ترجمه ابوالفضل طریقه دار، ص 231، چ 6، قم، بوستان کتاب، 1380، به نقل از حق المبین، سنگی، 87.) البته کلام او ناظر به داستان انباری است؛ ولی همین اشکال به داستان علی بن فاضل هم وارد است. (

ص:617

32 - برای اطلاع بیشتر درباره بحث ملاقات ر. ک: فصلنامه انتظار، ش 18، سفارت و نیابت خاصه، نجم الدین طبسی.

33 - بحارالانوار، ج 53، ص 219

34 - همان، ج 52، ص 167

35 - همان، مرحوم تستری در الاخبار الدخیله این اشکال را آورده است؛ ولی ظاهراً صحیح نیست؛ زیرا بخش اول اشکال مربوط به داستان انباری است و بخش دوم، مربوط به داستان علی بن فاضل و این دو داستان، ربطی به هم ندارند؛ هرچند از نظر جوهر و حقیقت یکی هستند.

36 - تبصر ? الولی، ص 247.

37 - بحارالانوار، ج 52، ص 168

38 - بحارالانوار، ج 52، ص 164

39 - همان، ص 165

40 - همان، ص 168

41 - همان، ص 172

42 - شیخ طوسی، الغیبه، چاپ معارف، ص 61، ح 60، چ 1، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، 1411 ق.

43 - سیدبن طاووس، جمال الاسبوع، ص 309، چ 1، بی جا، بی نا، 1371 ش

44 - همان.

45 - این توجیه، می تواند درباره عبارت اول هم بیاید؛ در صورتی که بپذیریم عبارت» والائمه من ولده «صحیح است که البته نمی توان آن را پذیرفت

46 - لم أر لعلماء الامامى ? عندهم ذكراً سوى خمس ? : السيد المرتضى الموسوى و الشيخ ابوجعفر الطوسى و محمد بن يعقوب الكلينى و ابن بابويه و الشيخ ابوالقاسم جعفر بن سعيد الحلى.

47 - ر. ک: مجله انتظار، ش 18، مقاله» سفارت و نيابت خاصه «، ص 135

48 - بحارالانوار، ج 52، ص 171.

49 - جزيره خضرا افسانه يا واقعيت؟، ص 222، به نقل از: محمد تقى شوشترى، الاخبار الدخيله، ج 2، ص 72.

ص:618

50 - همان، ص 173

51 - القدو ? الربانى ابوعبدالله محمد بن احمد بن ابراهيم القرشى الهاشمى الاندلسى من الجزير ? الخضراء له كرامات فيما يقال و احوال) سير اعلام النبلاء، ج 21، ص 400).

52 - در احوال ابن حوط الله) قاضى ابوسليمان داوود بن سليمان (:... و كان ابوسليمان ورعا منقبضاً. ولى قضاء الجزير ? الخضراء) همان، ج 22، ص 184).

53 - در شرح حال عبدالمؤمن بن على بن علوى:... فجهز عبدالمؤمن عمر اينتى فدخل الى الاندلس فأخذ الجزير ? الخضراء) همان، ج 20، ص 372).

54 - در ترجمه سليمان المستعين بالله (407 ق (: فكان من جمل ? جنده القاسم و على ابنا حمود بن ميمون العلوى الادريسى فجعلهما قائدين على البربر... و امّر القاسم على الجزير ?

الخضراء) همان، ج 17، ص 133 و 284).

55 - همان، ص 142-144

56 - همان، ص 518

57 - همان، ص 541

58 - همان، ج 20، ص 44).

59 - در احوال محمد بن عياض:... واخذ بالجزير ? الخضراء كتاب سيبويه تفقهاً عن ابى القاسم عبدالرحمن بن على النحوى.) همان، ص 219).

60 - طارق: مولى موسى بن نصير و كان اميراً على طنجه بأقصى المغرب فبلغه اختلاف الفرنج و اقتتالهم و كاتبه صاحب الجزير ? الخضراء ليمده على عدوه فبادر طارق أ) همان، ج 4، ص 500).

61 - و تملک مالق ? يحيى المعتلى و الجزير ? الخضراء. همان، ج 17، ص 137 و معجم البلدان، ياقوت حموى، ج 5، ص 42، بيروت، داراحياء التراث العربى، بى تا.

62 - فضيحه ! اربعه رجال فى مساف ? ثلاثه ايام يسمون اميرالمؤمنين فى وقت... و الثانى محمد بن القاسم الادريسى بالجزير ? الخضراء.) همان، ص 529).

63 - و كان سيئ التدبير فمالت البربر إلى محمد بن القاسم الادريسى فملكوه بالجزير ? الخضراء و لقبوه بالمهدى.) همان، ص 657).

64 - معجم البلدان، ج 1، ص 263

ص:619

65 - البار ? :... و البار ? ايضاً: اقليم من اعمال الجزير ? الخضراء بالاندلس فيه جبال شامخه.

) همان، ص 320).

66 - معجم البلدان، ج 2، ص 20

67 -) همان، ص 207

68 - من اعمال الجزيره الخضراء الاندلس) همان، ص 265).

69 - كوره واسعه بالاندلس متصله بالجزيره الخضراء) همان، ج 3، ص 116).

70 - مجاز البحر بين طنجه و هى مدينه بالمغرب على البر المتصل بالاسكندريه و الجزيره الخضراء) همان، ص 144).

71 - قريه من اعمال الجزيره الخضراء بالاندلس) همان، ص 340).

72 - صفح بنى الهزهاز: ناحيه من نواحى الجزيره الخضراء بالاندلس) همان، ص 412).

73 - قصر عبدالكريم: مدينه على ساحل بحرالمغرب قرب سبت ? مقابل الجرير ? الخضراء من الاندلس قد نسب اليه بعضهم.) همان، ج 4، ص 360).

74 - قصركتام ? : مدين ? بالجزير ? الخضراء من ارض الاندلس) همان، ج 4، ص 362).

75 - بالاندلس من اعمال الجزير ? الخضراء) همان ج 5، ص 10)

76 - مدين ? بالاندلس عامر ? من اعمال رى ? سورها على شاطى البحر بين الجزير ? الخضراء و المريه) همان، ج 5، ص 43).

77 - ر. ک: ناجى نجار، جزيره خضرا و تحقيقى پيرامون مثلث برمودا، ترجمه: على اكبر مهدى پور.

78 - ر. ک: غلامرضا نظری، جزیره خضرا تحریفی در تاریخ شیعه، بخش 14 و 15.

79 - جزیره الخضراء افسانه یا واقعیت ا بوالفضل طریقه دار ص 013

80 - جزیره الخضراء افسانه یا واقعیت ا بوالفضل طریقه دار ص 211.

الهام گرفته وبرگرفته از 1 - مجله علمی تخصصی انتظار موعود - ویژه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مجله شماره 21 و 2 - جزیره الخضراء افسانه یا واقعیت ا بوالفضل طریقه دار

* سایتهای مختلف اینترنتی

تنها منجی

ازدواج امام زمان (عج) قسمت چهارم

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 6:ِب. ظ روز 4//92

ازدواج امام زمان (عج) قسمت چهارم

در مقالات قبلی نظرات مختلف در مورد ازدواج امام زمان (عج) را منجمله ماجرای جزیره خضرا و روایاتی که نشان دهنده امر ازدواج امام زمان (عج) بودند را مورد بررسی قرار دادیم و ملاحظه کردیم که آنها برای اثبات امر ازدواج امام زمان (عج) در دوران غیبت به دلایل زیادی کافی و قاطع نبودند خصوصا که ملاحظه کردیم احتمال جعلی بودن داستان جزیره خضرا بسیار فراوان است....

در این مقاله به ادامه مبحث یاد شده میپردازیم و بقیه نظرات درمورد ازدواج امام زمان (عج) را بررسی خواهیم کرد امید است که گزافه گویی نکرده و مورد رضایت حضرت ولی عصر (عج) باشد... ان شاء الله

قواعد کلی واستحباب ازدواج:

یکی از مهمترین دلایل موافقین با ازدواج امام زمان (عج) اعتقاد به سنت پیامبر بودن آن است در زیر نظریه کلی کسانی که براین دیدگاه پای می فشارند را میخوانیم و میبینیم که آنها از آیات وروایات زیادی در این زمینه استفاده میکنند.

ص:621

موافقین این امر عنوان میکنند:

امر ازدواج سنت پیامبر است ودوری از آن در شان امام بزرگوارمان نیست و زن و فرزند داشتن حضرت با قواعد کلی روایات و ادعیه سازگار است. احکام کلی شریعت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ایجاب می کند که حضرت مهدی عجل الله فرجه نیز مانند دیگر پیشوایان معصوم علیهم السلام تشکیل خانواده داده، از سنّت جد بزرگوار خود پیروی کند. (1) از طرفی اکنون که سالیان متمادی از عمر حضرت مهدی (علیه السلام) میگذرد، آیا می توان گفت: او مستحبّ مؤکّد را ترک، و مرتکب مکروه شده است؟ هرگز نمیتوان اینگونه نتیجه گرفت، چرا که او امام است، و در عمل به مستحبّات شرعی از همه مردم سزاوارتر است، پس او ازدواج کرده و دارای همسر میباشد.

آیات وروایات ازدواج:

ازدواج حبّ مؤکّد و سنّتی نبوی است. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به امر ازدواج و ترویج آن تأکید داشته و امّت خود را به این امر تشویق و ترغیب می کردند و بارها فرموده اند:» نکاح کنید و با تشکیل خانواده بر تعداد خود بیافزایید، که من در روز قیامت به شما اگر چه فرزندی سقط شده باشد مباهات می کنم («2) در احکام دین ازدواج سنّتی حسنه و مورد تأیید و عزوبت) همسر نداشتن و مجرّد بودن (مکروه است. ازطرفی ازدواج نکردن، اعراض از سنّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، چرا که آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:» نکاح سنّت من است، و هر کس از آن اعراض کند از من نیست. («3) یکتائی و بی همتائی ویژه ذات اقدس خداوند متعال است و بس، و همه موجودات عالم آفرینش، از ریز و درشت و از ذرّه تا کهک شان، زوج و جفت،

نر و ماده، و مثبت و منفی آفریده شده اند.

مثلا در آیات زیر آمده است:

(سُبْحانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها مِمّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمّا لا یَعْلَمُونَ)

؛ منزه است آنکه آفریده جفت ها را، همه آنها را، از آنچه می رویاند زمین و از خود ایشان و از آنچه نمی دانند. (4)

انسان هم در آفرینش، بصورت زوج و جفت، و با همتا و همانند آفریده شده، و راحتی و آسایش او از رهگذر ازدواج متناسب تأمین می گردد:

(وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ)

؛ از نشانه های خداوند آن است که برای شما از خودتان جفت هائی آفریده تا بیارمید با آنان، و نهاده در میان شما دوستی و مهربانی را. همانا در این نشانه هائی است برای کسانی که می اندیشند. (5)

این سنّت ازدواج با کشش و کوشش و ناز و نیاز در همه موجودات جریان دارد:

(فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّ سُنَّتَ الْأَوَّلِینَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَبْدِیلاً وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَحْوِیلاً) ؛(6)

آیا جز شیوه پیشینیان را منتظرند که هرگز نیابی شیوه خدا را دگرگونی و هرگز نیابی شیوه خدا را بازگشتی.

همچنین روایات فراوانی در رابطه با ازدواج و فرزنددار شدن از معصومان علیهم السلام وارده شده است.

عَن ابِی جَعفَر عَن رَسولِ الله صَلی اللهُ عَلیهِ وَ الهِ قَالَ:

مَا بَنی بِناء فِی الاِسلامِ احَبَّ الی اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ التَّزوِیج؛ بنائی محبوب تر از ازدواج در نزد خدا بینان گذاری نشده است. (7)

عَن ابِی عَبدِاللهِ عَلیهِ السَلام قَالَ رَسولُ الله صَلَی اللهُ عَلَیهِ وَ اله:

ص:623

مَن تَزَوّجَ احرَزَ نِصفَ دِینِهِ فَلیَتّقِ اللهَ فِی النِصفِ الاخَرِ؛ هر کس ازدواج کند نصف دین خود را بیمه کرده، و باید با خویشتن داری نصف دیگر را نگه دارد. (8)

عَن ابِی عَبدِ الله عَلیهِ السَلام قَالَ امیرُالمُؤمِنِین عَلَیهِ السَلام:

تَزَوّجُوا فَاِنَّ رَسولَ اللهِ صَلَی اللهُ عَلَیهِ وَ الهِ قَالَ مَن احَبَّ انْ یَتبِّعَ سُنّتِی فَاِنَّ مِن سُنتّی التَزویجَ؛ ازدواج کنید زیرا پیامبر فرمود: هر که دوست دارد از روش من پیروی کند؛ باید بداند ازدواج روش من است. (9)

عَن ابِی عَبدِ الله عَلَیهِ السَلام قَال النَبِی صَلَی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِه:

رَکعَتان یُصَلَّی هَا مُتَزَوِّجٌ افضَلُ مِن رَجُلٍ عَزَبٍ یَقومُ لَیلَهُ وَ یَصُومُ نَهارَهُ؛ دو رکعت نماز کسی که ازدواج کرده برتر است از روزه داری و شب زنده داری کسی که ازدواج نکرده است. (10)

عَن ابِی عَبدِ الله عَلَیهِ السَلام قَالَ رَسولُ اللهِ صَلَی اللهُ عَلَیهِ وَ الِه: رَذّالُ مَوتَاکُم العُزّابُ، پست ترین مردگان شما عزب ها هستند. (11)

عَن مُحمَّدِ بنِ مُسلِم انّ ابَا عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَلام قَالَ انَّ رَسُولَ اللهِ صَلَی اللهُ عَلَیهِ وَ الِه قاَلَ:

تَزَوَّجُوا فَاِنّی مُکاثِرٌ بِکُمُ الاُمَمَ غَداً یَومَ القِیَامَهِ حَتَّی انّ السِقْطَ لَیَجِئی محبنطاء عَلی بَابِ الجَنَّهِ فَیُقالُ لَهُ ادخُل فَیَقُولُ لا حَتَّی یَدخُلَ ابَوایَ الجنَّهَ قَبلِی، ازدواج کنید که من در فردای رستاخیر زیادی آمار شما را در میان امتّ ها خواستارم حتی آن جنین نارس سقط شده خشمگین می آید و بر در بهشت می ایستد. به او گفته می شود: وارد شو.

پاسخ می دهد: وارد نمی شوم تا پدر و مادرم جلوتر از من وارد شوند. (12)

میرزا حسین نوری از کسانی است که اعتقاد دارد امام زمان (عج) ازدواج کرده، فرزندانی دارند. این عالم بزرگ، در اثبات ادعای خود به جای استفاده از دلایل نقلی، از دلیل عقلی استفاده و در کتاب» النجم الثاقب «در پاسخ منکرین وجود اهل و عیال برای امام مهدی (علیه السلام) چنین استدلال نموده است:

» چگونه ترک خواهند کرد، چنین سنّت عظیمه جدّ اکرم خود را با آن همه ترغیب و تحریص که در فعل آن و تهدید و تخویف در ترک آن شده و سزاوارترین

ص:624

امّت در اخذ به سنّت پیغمبر، امام هر عصر است و تاکنون کسی ترک آن سنّت را از خصائص آن حضرت نشمرده است. (»13)

در کتاب دیگری به نام الشموس المضیئه، درباره ازدواج حضرت مهدی (عج) آمده است:» اگر در این زمینه هیچ نقل و روایتی وجود نداشت، فقط همین مطلب که ما می دانیم که آن حضرت، با وجود سن زیاد، از نظر جسمی جولانی قوی بنیه هستند و نیز می دانیم که آن حضرت به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمل می نمایند، در قبول این ادعا که آن جناب همسر و فرزندانی دارد، کافی است. (»14) مرحوم نهاوندی می گوید: بالجمله بعد از اعتقاد به زندگی و غیبت آن بزرگوار و استحباب تَناکُح و تناسل و منع ار رهبانیت و عُزوبَت؛ لابد آن حضرت را عیال و اولاد می باشد، و کثرت آن به سبب طول عمر چنانکه عادت اقتضاء می کند، باعث اختیار بلدی خاصّ است که خالی از غیر خواصّ باشد، تا ذکر آن حضرت چنانکه مقتضای حکمت غیبت است مستور بماند، و اولاد او هم به آسودگی خاطر زندگی کنند. پس گول این شبهات، مخور و انکار وجود بلاد آن بزرگوار را افسانه شمار. (15)

سخنان موافقین این امر راخواندیم پس به طور کلی موافقین این سخن دلیل مزبوررا به طور خلاصه شامل دو قسمت میدانند:

قسمت اوّل: ازدواج سنّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، و امری نیکو و مستحبّ شرعی است.

قسمت دوّم: امام زمان (عج) لزوماً به این سنّت و امر شرعی عمل میکند.

هر دو مقدّمه نیازمند بررسی و تأمّل است.

امّا استحباب ازدواج (16) همانطور که در بالا دیدیم.

از آیات و روایات فراوانی استفاده میشود مانند: آیه شریفه (فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ) (17)

و آیه (وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ وَ الصّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ) زنان و مردان بدون همسر را به ازدواج یکدیگر درآورید و وسایل زناشویی بندگان و کنیزان نیکوکار را

فراهم کنید. (18)

و همچنین احادیث زیادی در مورد آن سخن گفته اند و بر تولید نسل و بقاء آن توصیه شده و کثرت مسلمین مایه مباحات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شمرده شده است.

با توجّه به آیات و روایات فوق و وجود کلمات امر مانند« انکحوا «در آیات، و تشویق به ازدواج در روایات، و توصیه کردن در عمل به سنّت رسول خدا، فقهای بزرگوار اسلام، استحباب شرعی ازدواج را استنباط کرده و بر طبق آن به استحباب (19)، و بعضی به استحباب مؤکّد فتوی داده اند، و برخی آن را در شرایطی واجب میدانند (20)

و از سوی دیگر از عمومات و اطلاقات ادلّه استحباب ازدواج بدست می آید که:

اوّلا: ازدواج چه به صورت دائم و چه به صورت غیر دائم) موقّت (مستحب شرعی است.

ثانیاً: استحباب ازدواج مخصوص مشتاقان و کسانی که نیازمند به همسر میباشند نیست، بلکه شامل غیر مشتاقان و کسانی که در خود احساس نیاز به همسر نمیکنند نیز میباشد. (21)

چرا که علّت این حکم شرعی در اشتیاق به جنس مخالف و یا اطفاء) خاموش کردن (غریزه جنسی خلاصه نشده است، تا گمان شود ازدواج برای غیر مشتاقان استحباب ندارد، بلکه مواردی از قبیل: تکثیر نسل، و ابقاء نوع انسانی، و کثرت تعداد موحّدین، در استحباب شرعی ازدواج دخالت دارند. (22)

پس اگر ازدواج برای تأمین این اغراض هم باشد، از جهت شرعی مستحب است، و دارای مطلوبیّت شرعی است.

بدیهی است که استحباب ازدواج فقط مختصّ به ازدواج دائم نیست، بلکه شامل غیر دائم و مِلک یمین) کنیزان (نیز میشود. (23)

و به همین جهت اینگونه به نظر میرسد که تحقّق یک مرتبه از ازدواج در طول

عمر برای عمل کردن به این مستحبّ شرعی کافی است، اگر چه بنا به عللی (24) بین زوج و زوجه جدایی حاصل شده باشد.

امّا با تأمّل در روایاتی که در آن عزوبت) همسر نداشتن (مکروه دانسته شده است حتّی برای مدّتی اندک (25)، معلوم میشود که مقصود از استحباب ازدواج، استمرار آن تا پایان عمر است.

پس عمل کردن به استحباب ازدواج در صورتی کافی است که استمرار و دوام داشته باشد نه فقط صرف تحقّق آن، همانطور که این استحباب فقط به داشتن یک همسر نیست بلکه تعدّد آن نیز مستحب شرعی است. (26)

بنابراین در باره مقدّمه أوّل) ازدواج سنّت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، و امری مستحب است چنین نتیجه میگیریم:

1. ازدواج مستحب شرعی است، خواه نیاز به ازدواج باشد و خواه نباشد، خواه دائم و خواه موقّت.

2. این استحباب دوام و استمرار دارد، و شامل تمام عمر انسان میشود.

3. تعدّد همسر نیز مستحب شرعی است.

و امّا مقدّمه دوّم) لزوم عمل امام (علیه السلام) به امر شرعی و سنّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (در اذهان سؤالاتی را به وجود می آورد، از جمله اینکه:

با کثرت امور مستحبّی، آیا امام (علیه السلام) به همه آنها عمل میکند؟ یا اینکه از آن امور انتخاب کرده و گزینشی عمل میکند؟ آیا لزوم عمل به امور مستحب برای امام ضروری است؟

بدون تردید امامان مانند پیامبران چون هدایت مردم را بعهده دارند، و رهبران الهی محسوب میگردند، همیشه در عمل به احکام الهی پیشقدم بوده اند، و اساساً رسالت آنان ایجاب میکرد که أوّل خودشان عامل به احکام الهی باشند، و از دستورات الهی سرپیچی نکنند، و در صحنه عمل برای دیگران الگو و نمونه باشند،

لذا عمل نکردن به اوامری که حکایت از محبوبیّت نزد خداوند دارد) خواه واجب و خواه مستحب (برای رهبران دینی مذموم است، و شأن و رسالت آنان اقتضاء دارد که آنها به دستورات واجب و مستحب عمل کنند، پس امام (علیه السلام) نیز به آنها عمل میکند.

بنابراین، دو نکته در لزوم عمل کردن امام به مستحبّات وجود دارد.

1. هدایت و رهبری و الگوی کامل بودن برای مردم که ایجاب میکند امام در زندگی و معاشرت و در برخورد با دیگران به نحو احسن عمل کند، و در عمل به دستورات دینی) واجب و مستحب (پیشقدم باشد.

2. اقتضای شأن و منزلت انسان کامل ایجاب میکند که به مستحبّات عمل کند ولی نکته دوّم در رسیدن به مطلوب) امام پایبند به مستحبّات شرعی است، و سزاوارتر از دیگران است (کافی است.

با توجّه به دو مقدّمه هایی که گذشت، عدّه ای معتقدند که امام زمان (علیه السلام) در عصر غیبت حتما ازدواج کرده و صاحب همسر و فرزند است.

نقد وبررسی:

مخالفین این نظریه دیدگاههای مختلفی را عنوان کرده اند من جمله:

1 زندگی امام زمان (عج) از دیدگاه های مختلف با دیگر امامان متفاوت است، از جمله طول عمر حضرت که امری غیر معمول و بر خلاف سنت جاری در بین افراد بشر و از جمله دیگر انبیای الهی و سایر معصومان (علیه السلام) است؛ به ویژه آن که در روایات آمده است که امام با وجود عمر طولانی به ضعف، سستی و پیری مبتلا نشده، جوانی و شادابی ایشان همیشه حفظ می گردد به گونه ای که همیشه به صورت جوانی چهل ساله یا کم تر باقی می ماند.

شیخ صدوق روایتی را در کتاب کمال الدین بدین مضمون نقل کرده است:

« اباصلت هروی از امام رضا (علیه السلام) پرسید:» نشانه های قائم در هنگام خروج، چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: از جمله نشانه های او این است که در حالی که سن زیادی دارد، از نظر چهره جوان است تا جایی که کسی که او را می بیند، می پندارد چهل سال یا کم تر دارد و به درستی از نشانه های او این است که با گذشت روزگار پیر نمی شود تا این که مرگش فرا رسد. («27)

با توجه به این مساله که جسم مبارک حضرت، بر خلاف دیگران تحت تاثیر طبیعت نیست آیا نمی توان این احتمال را بیان کرد که غرایز حضرت نیز با سایر افراد بشر متفاوت است؟!!!

با در نظر گرفتن این احتمال، دیگر سخن افرادی مانند میرزا حسین نوری و مانند وی، در مورد ازدواج حضرت پذیرفتنی نیست. زیرا استدلال آنها بر اساس مقایسه حضرت با سایر معصومان بنا شده است. چنین مقایسه ای پیش از آن که به مسایل روحی و اعتقادی ارتباطی داشته باشد، به شرایط جسمی و غرایز طبیعی افراد مربوط است، در حالی که امام مهدی (عج) از این نظر با همه افراد تفاوت دارند.

2 گر چه این سخن که ازدواج سنت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است و امامان معصوم (علیه السلام) برای پیروی از سنت حضرت (صلی الله علیه و آله) سزاوارتر از همه هستند ادعای درستی است اما این گونه نیست که ازدواج، تنها سنت پیامبر اسلام باشد، سایر انبیا نیز چنین رفتار کرده اند و ازدواج، از همان نخستین لحظات آفرینش آدم و حوا سنت بود. اما بعضی انبیا هم این سنت الهی را رعایت نکردند، و پیامبرانی چون یحیی (علیه السلام) و حضرت عیسی (علیه السلام) هرگز ازدواج ننمودند. (28)

پس برخی اولیا و انبیای الهی از سر حکمت، مصلحت و شرایط ویژه، ازدواج نکردند و هرگز به دلیل ترک مستحب سرزنش نشدند. برخی از دانشمندان، در مورد ازدواج نکردن حضرت یحیی (علیه السلام) این گونه سخن گفته اند:» خداوند در قرآن، حضرت یحیی (علیه السلام) را با ذکر این نکته که او خود را در حصار قرار داده و از زنان دوری گزیده، ستایش کرده است. این سخن نشان دهنده برتری این کار نزد خداوند است، چون ازدواج برای مشتاق به آن مستحب است. بنابراین در صورتی ترک ازدواج

مورد ستایش قرار می گیرد که شخص هیچ اشتیاقی به ازدواج در خود احساس نکند. و بنا بر مصالحی آن را ترک کند (29)

3 - از سویی دیگر، ازدواج پیامدهایی دارد و از جمله آن رعایت حقوق همسر است. رعایت این امر ممکن است برخی را از رسیدن به دیگر اهداف دینی بسیار مهم باز دارد.

4 - درست است که اقتضای شأن و منزلت انسان کامل ایجاب میکند که به مستحبّات عمل کند، اما بدون تردید نکته أوّل در زمان غیبت امام (علیه السلام) موضوعیّت ندارد، زیرا امام (علیه السلام) در رأی و منظر مردم نیست، و امامت وی در باطن است، نه در ظاهر. (30).

5 - اما نکته قابل توجّه ومهمتر از همه این است که این استحباب با مسئله بسیار مهمّ غیبت و فلسفه آن در تعارض است.

ازطرفداران ازدواج امام زمان (عج) می پرسیم اهمیت ازدواج که یک امر مستحب است بیشتر است یا امر بسیار مهم» امر به معروف ونهی از منکر «؟ به طور قطع پاسخ خواهند داد: امر به معروف مهمتر است. حال آیا امام عصرعلیه السلام ازاین همه منکری که رخ می دهد خبر دارد یا خیر؟ به طور حتم می گویند: خبر دارد.

پس چرا نهی از منکر نمی کند؟ خواهند گفت: با مقام غیبت حضرت در تعارض است. حال این پرسش پیش می آید که واجبی به این مهمّی در تعارض با غیبت ترک می شود، اما امر مستحب نه !

نه فقط امربه معروف، بلکه بسیاری از شئونات امام است که به دلیل غیبت ایشان به صورت موقت ترک می شود.

با این که در روایت نبوی آمده است:» فمن رغب عن سنّتی فلیس منّی («31). اما معنای حدیث این است که کسی که با آن به مخالفت برخیزد از من نیست. و بر ما روشن است که هر کس به دلیل هایی نتوانست ازدواج کند، به این معنا نیست که با آن مخالف است. مثلا شخصی که به دلیل معلولیت جسمی ویاذهنی نمی تواند ازدواج کند به معنای این نیست که با امر ازدواج مخالف است !!!

پس همانطور که گفتیم غیبت امام زمان (عج) از سنت ازدواج اهمیت بیشتری دارد و ترک سنت ازدواج با مقام عصمت منافات دارد. (32) پس اثبات ازدواج ایشان به اثبات عدم المانع نیاز دارد، نباید برای ازدواج حضرت هیچ مانعی وجود داشته باشد و کسانی که ادعای ازدواج امام زمان را دارند، تنها به وجود مقتضی استدلال می کنند در حالی که ازدواج امام زمان با مانعی مهم یعنی غیبت رو به رو است. در برخی از روایات، فلسفه غیبت حضرت مهدی (عج) ترس از کشته شدن بیان شده است.

مثلا در روایتی منسوب به امام صادق (علیه السلام) آمده است:» برای امام زمان غیبتی است. «و وقتی راوی از علت آن پرسید امام (علیه السلام) با دست به شکم خود اشاره فرمود، کنایه از این که ممکن است کشته شود. (33)

در روایتی دیگر نیز آمده است:» در قائم ما سنت هایی از انبیای گذشته وجود دارد... و سنتی که از موسی (علیه السلام) در او وجود دارد، خوف و غیبت است. (»34)

از روایات ذکر شده می توان نتیجه گرفت که یکی از دلایل غیبت امام زمان عدم دسترسی به آن حضرت و عدم شناخته شدن ایشان است. پس هر امری که با این دو سازگار نباشد، در زندگی حضرت نخواهد بود. ازدواج از اموری است که با مساله غیبت و ناشناس بودن حضرت سازگاری ندارد.

بنابراین، فلسفه غیبت، دوری و پنهان بودن از مردم است تا اینکه صدمه و گزندی به او نرسد، و از شرّ دشمنان در امان بوده و هر چیزی که خلاف آن باشد، بر آن حضرت روا نیست، و ازدواج با این امر و فلسفه منافات دارد.

در نتیجه میتوان گفت: ازدواج کردن امری است مستحب و پسندیده و مهمّ، و حفظ اسرار و پنهان زیستی و حفظ جان از گزند دشمنان امری است اهمّ و مهمتر، و هر گاه امری دائر شود بین مهمّ و اهمّ، عقل اهم را برمیگزیند.

به عبارت دیگر مصلحت اهمّ و فلسفه غیبت بیشتر است از مصلحت ازدواج، لذا فلسفه غیبت مانعی است برای ازدواج و میتواند از فعليّت ازدواج جلوگیری کند، و حال که ازدواج مانع دارد، ازدواج نکردن آن حضرت نمیتواند به عنوان

اعراض از سنّت تلّقی شود، چون که وی اعراض نکرده، بلکه امر اهمّ را اختیار کرده است.

پس به طور کلی میتوان گفت چون مسأله غیبت اهمّ است و ازدواج مهم، ترک ازدواج با توجه به آن امر مهم تر اشکالی را ایجاد نمی کند و گاهی برای مصلحت بالاتر لازم وواجب نیز هست.

یک شبهه:

با عنایت به دلیل فوق ممکن است برخی در مقام جواب بگویند: خوف از کشته شدن مانعی برای ازدواج نمی تواند باشد زیرا تنها دلیل غیبت نیست وعواملی دیگر مثل به دنیا آمدن مؤمنانی که در صلب افراد کافر هستند، امتحان الهی، سرّی از اسرار الهی وغیره... وجود دارند و با توجّه به موارد مذکور، و موارد دیگری که به عنوان فلسفه غیبت شمرده شده است، نمیتوان فلسفه غیبت را فقط در خوف از کشته شدن دانست که با ازدواج آن حضرت منافات داشته باشد؟!!

پاسخ:

در جواب این سخن باید گفت مواردی که به عنوان فلسفه ی غیبت از روایات قابل استفاده است که به چند نمونه ی آن اشاره شد، در عرض یکدیگر نیستند، به این معنا که اگر غیبت برای امتحان باشد، دیگر مسأله ی خوف و ترس از کشته شدن در آن نیست. بلکه اینها در طول یکدیگرند، لذا نمی توان با بیان موارد دیگر فلسفه ی غیبت قائل به ازدواج امام (علیه السلام) شد. چون در عین این که غیبت برای ترس از کشته شدن است، برای امتحان کردن بندگان و معتقدین به آن حضرت نیز می باشد که این هم جای استبعاد ندارد، به عبارت دیگر فرضیّه ترس از کشته شدن در تمام موارد دیگر نیز جاری است.

نظریه دوم:امام زمان (عج) ازدواج نکرده وفرزندی هم ندارد

ص:632

امام زمان (عج) ازدواج نکرده وفرزندی هم ندارد:

برخی با استفاده از دلایل بالا ومقالات قبلی معتقدند که اساساً آن حضرت ازدواج نکرده است و همسراختیارکردن برای حضرت مهدی علیه السلام با فلسفه غیبت در تعارض است، و بسیار بعید است آن حضرت ازدواج کرده باشد.

وعلاوه بر دلایل قبلی سه دلیل مهم را برای خود بیان میکنند

1 - روایاتی که با صراحت وجود فرزند را از آن حضرت نفی می کند:

این عده، روایاتی را که بر ازدواج و فرزند داشتن امام (عج) دلالت دارند، ضعیف می شمرند و قابل استناد ندانسته اند. از سوی دیگر تمامی روایاتی که بیان شده دلالت بر وجود فرزند و همسر امام زمان (عج) دارد نشان دهنده این نیست که امام زمان قبل از ظهور ازدواج نموده و فرزند دارد؛ یعنی این دسته روایات تنها دلالت بر همسر و فرزند داشتن امام زمان دارند، ولی اثبات نمیکنند امام قبل از ظهور زن و فرزند دارد. از سوی دیگر این روایات با آن دسته از روایات که داشتن فرزند و همسر را از امام نفی می کنند، تعارض دارد.

علامه محمّد تقی شوشتری درباره فرزنددار بودن امام زمان عجل الله فرجه نوشته است:» باید گفت: در هیچ خبری وارد نشده است که آن حضرت، پیش از ظهور فرزند داشته باشد، و در خصوص فرزنددار شدن آن امام، پس از ظهور هم اختلاف است «. (35)

من جمله:

1 - مسعودی در» اثبات الوصیه «نقل کرده:» در محضر امام رضا علیه السلام، علی بن حمزه، ابن سراج و ابن ابی سعید مکاوی وارد شدند. علی بن ابی حمزه آغاز به سخن کرده، گفت: برای ما از پدرانتان نقل شده که تمام وظایف امام پس از

رحلت، به امامی مانند او منتقل می شود. امام رضا علیه السلام به او فرمود: خبر بده مرا از حسین بن علی علیهما السلام امام بود یا نه؟ گفت: امام بود. حضرت فرمود: پس چه کسی جانشین او شد؟ عرض کرد: علی بن حسین علیهما السلام. این پرسش و پاسخ ادامه یافت تا این که ابن ابی حمزه گفت:» إنا روینا أن الإمام لا یمضی حتی یری عقبه «؛ برای ما روایت شده که امام درنخواهد گذشت تا این که جانشین و نسل خود را ببیند. امام رضا علیه السلام فرمود:» أما رویتم فی هذا الحدیث غیر هذا «؛ آیا در این روایت بیش از چیزی برای شما گفته نشده؟ گفت: نه.

حضرت فرمود:» بلی و الله لقد رویتم فیه إلا القائم... «؛ بله، به خدا سوگند برایتان روایت شده "مگر قائم" ....ابی حمزه) با حالتی شبیه اعتراض (گفت: این قسمت در حدیث است؟! امام رضا علیه السلام فرمود:» ویلک کیف اجترأت علی بشیء تدع بعضه «؛» وای بر تو چگونه به چیزی که بخشی از آن را نادیده گرفته ای، بر من احتجاج کنی. (36» عرض کرد فدایت شوم درست فرمودی شنیدم که جدت چنین گفت.» لَا یَکُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَ لَهُ عَقِبٌ إِلَّا الْإِمَامُ الَّذِی یَخْرُجُ عَلَیْهِ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ علیه السلام فَإِنَّهُ لَا عَقِبَ لَهُ «؛ (37) افزون بر مسعودی، کشی در رجال خود (38) و شیخ طوسی در» اختیار معرفه الرجال («39). نیز این روایت را با اندکی تفاوت آورده اند.

روشن است که این روایت، نه فقط داشتن فرزند برای حضرت مهدی علیه السلام را در دوران غیبت منتفی می داند، بلکه در تمامی عمر آن حضرت چنین می داند..

(40)

شیخ طوسی در کتاب الغیبه، نزدیک به همین مضمون را در روایتی دیگر آورده است:» حسن بن علی خزاز گفت: علی بن ابی حمزه وارد بر امام رضا علیه السلام شد. پرسید: آیا شما امام هستی؟ حضرت فرمود: آری. علی بن ابی حمزه گفت: از پدربزرگ شما جعفربن محمّد شنیدم که: امامی نیست مگر این که فرزندی دارد.

امام فرمود: آیا فراموش کردی یا خود را به فراموشی زدی؟ این چنین که گفتی نفرمود، بلکه ایشان فرمود:» امامی نیست مگر این که فرزندی داشته باشد مگر امامی که حسین بن علی برای او خارج می شود) رجعت می کند (. پس همانا او

فرزندی نخواهد داشت. علی بن ابی حمزه گفت: راست فرمودی. این چنین فرمود جد بزرگوار شما. (41)

واضح است که مقصود، اشاره به رجوع امام حسین علیه السلام و خروج آن حضرت از قبر در زمان امام مهدی (عج) می باشد، چون در احادیث زیادی قبل از این روایت آمده است که امام حسین علیه السلام وقت وفات حضرت مهدی (عج) برای غسل دادن آن حضرت، برمی گردند. (42)

2 - روایاتی که حضرت خضر را کسی معرفی کرده که وحشت تنهایی حضرت مهدی علیه السلام را در دوران غیبت، برطرف می سازد و حال اگر آن حضرت زن و فرزند داشت، نیازی به ملازم و همراه نبود. امام رضا علیه السلام فرمود:»» إِنَّ الْخَضِرَ شَرِبَ مِنْ مَاءِ الْحَیَاهِ فَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوتُ... وَ سَیُؤْنِسُ اللَّهُ بِهِ وَحْشَهَ قَائِمِنَا علیه السلام فِی غَیْبَتِهِ وَ یَصِلُ بِهِ وَحْدَتَهُ «خضر علیه السلام از آب حیات نوشید و او زنده است... خداوند به واسطه او، تنهایی قائم ما را در دوران غیبتش به انس تبدیل کند و غربت و تنهایی اش را با وصلت او مرتفع سازد «. (43)

3 - در روایات فراوانی از آن حضرت با القاب فرید) تک (و وحید) یگانه (یاد شده است و این با زن و فرزندداشتن منافات دارد. (44)

4 - دسته ای از روایات، همراهان حضرت را در دوران غیبت، فقط سی تن از یاران خاص ایشان ذکر کرده است، و سخنی از همراهی زن و فرزند ایشان با وی نکرده است. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:» صاحب این امر از غیبتی ناگزیر است و در غیبت خود ناچار از گوشه گیری و کناره جویی از دیگران است و طیبه) مدینه (، خوش منزلی است و با وجود سی تن) به همراهی سی نفر (در آن جا وحشت و ترسی نیست «. (45)

5 - زنی که لیاقت و شایستگی و به اصطلاح هم کفو آن حضرت باشد وجود ندارد.

6 - ازدواج امام (علیه السلام) با فلسفه غیبت سازگاری ندارد، زیرا لازمه ازدواج داشتن همسر و فرزند است، و این امر باعث میشود که حضرت شناخته شده و

اسرارش فاش شود. از سوی دیگر غیبت به معنای خفای شخص است، یعنی ناشناس بودن نه نامرئی بودن، در حالی که با ازدواج کردن شناخته میشود، و حد اقلّ شناخته شدن شناسایی وی توسط همسرش میباشد.

نقد وبررسی:

همانطور که دیدیم نظرات مختلفی در مورد ازدواج امام زمان (عج) وجود دارد

که هرکدام از آنها قابل تامل است برای نتیجه گیری سخنی از سید محمد صدر را می آوریم وبررسی میکنیم:

سیدمحمد صدر، در پاسخ به این پرسش که آیا امام زمان ازدواج کرده اند یا نه، چنین آورده است:

» این سخن از دو راه قابل پی گیری است: ابتدا از راه قواعد کلی و عامی که نزد ما پذیرفته شده و دوم از راه بررسی مفاد روایاتی که بر این مطلب دلالت دارند. از راه نخست نیز پاسخ مثبت یا منفی به پرسش بالا در گرو انتخاب یکی از دو وجهی است که در باب چگونگی غیبت آن حضرت مطرح می شود. حال اگر غیبت آن حضرت به معنای مخفی بودن جسم مبارک حضرت از دیده ها باشد به گونه ای که اگر در میان انبوه جمعیت باشد، آن ها ایشان را نمی بینند، اما حضرت مهدی (عج) آنها را می بیند، در این صورت، حضرت ازدواج نکرده اند و تا هنگام ظهور، مجرد خواهد زیست. این کلام گزافی هم نیست، زیرا ازدواج امری است که باعث ظاهر شدن و در انظار قرار گرفتن می شود و این همان چیزی است که حضرت باید از آن اجتناب کنند. این فرض که حضرت تنها برای همسر خود آشکار شده است و از دیگران مخفی خواهند بود، اگر چه امکان عقلی دارد، ولی بسیار بعید و فرض باطلی است. زیرا زنی که به این درجه از کمال رسیده است که امام مهدی (عج) هویت واقعی خود را از او مخفی نکرده، هیچ خطری از ناحیه او متوجه آن حضرت نمی گردد، به یقین یکی از یاران خاص آن حضرت بوده، از بالاترین درجات

اطمینان بهره مند خواهد بود. چنین زنی در بین زنان عالم یافت نمی شود، چه رسد به این که بگوییم در هر عصری یک زن با این ویژگی وجود دارد. از سوی دیگر، اگر غیبت حضرت مهدی را به پوشیدگی عنوان آن حضرت بدانیم، بدین معنا که آن حضرت به صورت ناشناس در بین مردم زندگی می کنند، در این صورت، ازدواج آن حضرت با غیبت ایشان منافاتی نداشته، یکی از آسان ترین کارها است، زیرا ازدواج حضرت به صورت مخفی و با هویتی ناشناس صورت گرفته، همسر آن حضرت نیز در طول مدت عمر خود از هویت واقعی ایشان آگاه نخواهد شد. اگر هم به خاطر بعضی ویژگی های حضرت یا به خاطر پیر نشدن چهره ایشان، پس از گذشت سال های طولانی، به چاره اندیشی ساده ای مشکل را حل می کند، او را طلاق می دهد. یا از شهر محل زندگی خود با او، دور شده، به مکان دیگری کوچ کرده، و زندگی جدیدی را آغاز و دوباره ازدواج می کنند. اکنون که ثابت شد ازدواج حضرت در عصر غیبت ممکن است شاید بگوییم این امر تحقق یافته، آن حضرت در مدت غیبت کبری ازدواج کرده یا می کنند، زیرا تنها در این صورت است که به سنت موکد اسلام، یعنی ازدواج عمل شده و ایشان به پیروی از سنت اسلامی سزاوارتر هستند؛ به ویژه اگر معتقد شویم که معصوم (علیه السلام) تا جایی که ممکن است، به مستحبات عمل و مکروهات را ترک می کند. بنابراین، ممکن دانستن ازدواج آن حضرت، در عصر غیبت، ما را قانع می نماید که آن حضرت، در دوران غیبت، ازدواج کرده اند. (46)

هم چنین بعضی از نویسندگان دیگر نظیر سیدحسن ابطحی نیز چنین سخنانی را در کتاب های خود آورده اند. (47)

سخن بالا را خواندیم اما از دیدگاه محققان برخی از نکات سخنان شهید صدر تامل برانگیز است:

1 سخن شهید صدر در معنای غیبت به دو صورت ناشناسی) مردم او را می بینند ولی نمی شناسند (و ناپیدایی) جسم و شخص او دیده نمی شود (و بنا کردن مسأله ی ازدواج را بر ناشناسی، سخن جامع و فراگیری نیست، چون

ص:637

نمی توانیم به ناشناسی به تنهایی و یا به ناپیدایی آن حضرت قطع پیدا کنیم، چرا که ممکن است آن حضرت گاهی ناشناس باشد و گاهی ناپیدا، همانطور که این برداشت از روایات نیز قابل استفاده است. به نظر می رسد که ازدواج آن حضرت به صورت ناپیدایی امری ممکن باشد برخلاف شهید صدر که آن را غیر ممکن می داند، زیرا ناپیدایی امری همیشگی برای امام (علیه السلام) نیست، و از سوی دیگر همانطور که برای همراهان و خواصّ غائب نیست برای همسر خود نیز می تواند غائب نباشد. پس آن چه ایشان دو نوع غیبت می دانند، بیش از یک نوع نیست؛ به این معنی که جمع بین هر دو نوع، ممکن به نظر می رسد؛ حضرت در بعضی از مواقع غیبتشان، از نوع اول و در مواقع دیگر، از نوع دوم بوده اند و در روایات نیز هر دو صورت غیبت ذکر شده است. (48)

2 شهید صدر معتقد است زنی که لیاقت و شایستگی و به اصطلاح هم کفو آن حضرت باشد در عالم وجود ندارد، صدور این سخن از ایشان جای تعجب است، اگر شایستگی را تنها به معنای عصمت بدانیم، سخن ایشان درست خواهد بود و در غیر این صورت، چگونه می توان ادعا کرد که زنی با فضیلت، شایسته و رازدار در بین این همه زن وجود ندارد؟! تنها در صورتی این حرف درست خواهد بود که رسیدن زن به جایگاه عظیم معنوی و کسب مقامات ایمانی غیر ممکن باشد و روشن است این گونه نیست و در طول تاریخ زنان با فضیلت و عالی مقام وجود داشته اند. در بین یاران ویژه مهدی) ع >p style< dir ج (نیز پنجاه زن وجود دارد. (49)

از طرفی زنان بافضیلت همیشه در طول تاریخ وجود داشته اند زنانی همچون حضرت مریم (علیها السلام) و آسیه همسر فرعون که در قرآن کریم الگوی دیگران شمرده شده اند (50) و یا مانند حضرت خدیجه همسر پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده اند.... پس در همه اعصار زنان با فضیلت یافت میشود آیا اینگونه زنان که لیاقت واقع شدن در زمره اصحاب خاص را دارند و محرم خیلی از اسرار هستند، لیاقت همسری آن حضرت را ندارند؟ چه مانعی دارد که امام) علیه

السلام (از میان آنان زنی را به همسری برگزیند؟ همسری که راز دار آن حضرت باشد و هویت ایشان را افشاء نکند.

در روایات متعددی به این نکته اشاره شده است که گروهی از افراد مؤمن و پرهیزگار که از نظر مراتب معنوی رتبه های بلندی دارند در دوران غیبت امام مهدی علیهِ السلام را همراهی می کنند. امام باقر علیهِ السلام در این باره فرموده اند:» و ما بثلاثین من وحشه «امام مهدی علیهِ السلام با وجود سی نفر تنها و بی مونس نخواهد بود. «بر این اساس اگر ارتباط و همراهی این گروه با آن حضرت به شناسایی ایشان در میان مردم منجر نمی شود که نمی شود پس این امکان هم وجود دارد که حضرت همسری از بین آنها داشته باشند و در عین حال به زندگی غایبانه ایشان هم لطمه ای وارد نشود به تعبیر دیگر همسر حضرت نیز از نظر مراتب معنوی حائز رتبه های بالایی باشند و امر حضرت را مخفی نگاه دارند.

3 - این که گفته میشود که غیبت امام مهدی علیهِ السلام غیبت شخص نیست غیبت شخصیت است یعنی اینگونه نیست که به شکل معجزه گونه بدن حضرت به چشم ها دیده نشود بلکه آن حضرت در میان انسان ها زندگی می کنند دیده می شوند و می بینند اما از آنجا که هویت ایشان بر مردم مخفی است دیده شدن آن حضرت به شناسایی شخصیتشان منجر نمی شود بنابراین این احتمال هم معقولی است که امام مهدی علیهِ السلام ازدواج کرده باشند بدون اینکه همسر ایشان از هویت واقعی آن حضرت مطلع باشند و از این رو ازدواج امام مهدی علیهِ السلام به شناخته شدن و در نتیجه به بر گردن گرفتن بیعت ظالمان منجر نخواهد شد.

و اینکه امامی که بنابر مصلحت الهی از نظرها غایب است به حکمت بالغه خدای بزرگ و قدرت او، قادر خواهد بود که نهان زیستی و چگونگی ارتباط با خانه و خانواده را هم از مردم پنهان سازد و اگر بر بالین مریضی از خانواده اش حاضر شد و یا کسی را دفن کرد به سبکی انجام وظیفه کند که دیگران متوجه نشوند که او امام عصر (عج) است. اما به اعتقاد موافقین عدم ازدواج امام زمان شاید سخنان بالا

سخن درستی باشند اما یک مشکل اساسی و مهم دارند

برخی محققان عنوان کرده اند که این مسأله افزون بر آن که دلیل محکمی ندارد اشکال اساسی آن این است که این همه اولاد و اعقاب بالاخره روزی در جست و جوی اصل خویش می افتند و همین کنجکاوی و جست و جو مسأله را به جایی باریک می کشاند که با فلسفه غیبت حضرت نمی سازد.

در این جا این یک مشکل دیگر هم پیش می آید که همسر حضرت مانند ایشان باید عمر طولانی داشته باشد، که بر عمر طولانی همسر حضرت دلیلی نداریم و یا این که بگوییم همسر حضرت بعد از مدتی از دنیا رفته است. (51)

داشتن فرزند معمولا همراه با شناخته شدن آن حضرت و روشن تر شدن وضع ایشان است، زیرا سال های اندک و بلکه بیست یا سی سال را می توان به صورت ناشناس، همراه همسر زندگی کرد، ولی دور بودن و ناشناخته ماندن از ذریه و فرزندان مشکل است، زیرا آن ها - یا لااقل برخی از آن ها - می خواهند پدر خود را بشناسند و حسب و نسب خود را بدانند و لذا پیوسته آن حضرت زیر نظرشان بوده و مورد شناسایی قرار می گیرد و لذا نمی تواند برای زمانی طولانی خود را از دیده ها مخفی نگاه دارد و کسی از راز او آگاه نشود. بعد از گذشت پنجاه و یا هفتاد سال، وقتی فرزندان ملاحظه کردند که آثار پیری در او ظاهر نشده و هم چنان جوان باقی مانده است، لااقل این احتمال به ذهن آن ها راه پیدا می کند که نکند وی حضرت مهدی علیه السلام است و فردی استثنایی است که باید درباره ی او تحقیق بیش تری بشود. این جست وجو و پی گیری خلاصه به نتیجه می رسد و احتمال شناخته شدن آن حضرت در میان هست و این مطلب با غیبت و پنهانی امام علیه السلام منافات دارد، و اگر همه ی اولادش مراقب و مواظب از او را چندین نسل پی گیری کنند به طور حتم وضع حضرت روشن خواهد شد.

یک فرض دیگر هم هست و آن، این که: حضرت مهدی علیه السلام با زن و فرزندانش زندگی می کند و به پیری می رسد و آثار پیری در او پدیدار می گردد، و آن گاه از دیده ها پنهان می شود و به طور معجزه آسا جوانی خود را باز می یابد و بار

دیگر ازدواج جدیدی می کند و این وضع را همین طور ادامه می دهد.

این فرض بیهوده ای است و چندین اعتراض برآن وارد است که مهم ترین آن همین است که این مسئله با قانون معجزه منافات دارد، چرا که ازدواج کردن و اولاد داشتن، ارتباطی با هدایت مردم ندارد تا بدان جهت معجزه ای روی دهد.

4 سخن شهید صدر، درباره طلاق دادن زنان و انتساب چنان رفتاری به حضرت، آنهم به شکلی غیر منتظره پذیرفتنی نیست؛ چگونه ممکن است امام معصوم (علیه السلام) که از همه انسان ها پایبندی بیشتری به احکام الهی وعدالت دارند، با همسران خود چنین رفتار کنند؟ ! آیا این گونه طلاق دادن زنان یا رها کردن ناگهانی آنها خشنودی خداوند را در پی خواهد داشت؟ !

ممکن است گفته شود که ازدواج موقت برای حضرت مهدی (عج) به صورت ناشناس، ممکن بوده و چنین مشکلاتی را به دنبال نخواهد داشت. در پاسخ باید گفت که با توجه به طول عمر امام مهدی (عج) ایشان چه تعداد از زنان را باید به عقد موقت خویش در آورند تا همسر داشته باشند و مشکلی از ناحیه آنان برای آن حضرت ایجاد نشود؟ از سوی دیگر، با توجه به مخفی بودن جا و مکان حضرت که در روایات بسیاری مورد تاکید قرار گرفته است، چگونه حضرت با زنان متعدد پیمان ازدواج موقت بسته، با آنان در ارتباط خواهد بود؟ نکته پایانی این که با وجود خصوصیات برجسته اخلاقی و جذابیت حضرت بسیار احتمال دارد که زنی، پس از اتمام مدت، بسیار دلبسته شده، تقاضای ادامه زندگی داشته باشد. در این صورت پاسخ امام (عج) چه خواهد بود؟

یک مساله:

اما آن چه که راجع به فرمانروایی و حکومت فرزندان مهدی علیه السلام بعد از آن حضرت گفته می شود نیز مورد شک و تردید است.

شیخ مفید (ره) می گوید: بعد از حکومت حضرت مهدی علیه السلام برای هیچ

کس حکومتی نخواهد بود مگر مطلبی که در روایتی آمده و حاکی از آن است که فرزندان حضرت، اگر خدا بخواهد، پس از او قیام خواهند کرد، ولی همان طور که ملاحظه می شود قیام فرزندان حضرت به طور قطع و جزم در روایت نیامده است، برعکس اکثر روایات دلالت دارند بر این که» مهدی امت از دنیا نخواهد رفت مگر چهل روز قبل از قیام قیامت که در این چهل روز فرج (52) و نشانه های خروج مردگان از قبور و برپایی قیامت برای رسیدگی به حساب خلایق خواهد بود. («53)

عبارت مرحوم طبرسی هم تقریبا مشابه عبارت مفید (ره) است با این تفاوت که او در جمله ای می گوید:» در روایت صحیح وارد شده که بعد از حکومت قائم علیه السلام برای هیچ کس حکومتی نخواهد بود.... «(54)

و مرحوم بیاضی هم بعد از این که روایت نقل شده از ابن عباس و انس را توصیف به شاذ می کند - روایتی که ظاهرش بر حکومت بعد از مهدی علیه السلام دلالت دارد - می گوید:» دراکثر روایات آمده که آن حضرت فوت نمی کند مگر چهل روز قبل از قیامت و در این چهل روز حالت نابسامانی و نشانه های خروج مردگان برای رسیدگی به حساب آن ها آشکار خواهد بود. «(55)

ایشان هم چنین بعد از نقل روایتی با این مضمون که» بعد از ائمه اثناعشر، دوازده مهدی دیگر خواهد بود «می فرماید:» روایت قائل به دوازده مهدی بعد از دوازده امام، نادر و مخالف روایات صحیح و مشهور و متواتر است، چون روایات مشهور دلالت دارند براین که بعد از قائم آل محمد (عج) دولتی نخواهد بود و آن حضرت از دنیا فوت نخواهند کرد مگر چهل روز که در آن آشفتگی و نشانه های خروج مردگان و برپایی قیامت آشکار خواهد بود. («56)

از طرفی لازم به ذکر است که اگر قرار بود دوازده مهدی دیگر داشته باشیم سلسله امامت به دوازده نفر ختم نمیشد و امامان بیشتری داشتیم خب این غیر ممکن است!!!! و هرکس چنین سخنی بگوید بیهوده گفته است

مرحوم حر عاملی نیز درباره ی روایات فوت حضرت مهدی علیه السلام قبل از چهل روز - که به آن اشاره شد - می فرماید:» خبر وفات حضرت مهدی علیه

السلام چهل روز قبل از قیامت از طرق گوناگونی روایت شده که منابع آن، در حال حاضر پیش من نیست. («57)

شاید مقصود حر عاملی (ره) روایاتی باشد با این مضمون که می گوید:» زمین از حجت خدا خالی نخواهد بود و حجت خدا از زمین قطع نخواهد شد مگر چهل روز قبل از قیامت. («58)

علاوه بر آن می توان مضمون آن ها را با روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده تأیید کرد، حضرت صلی الله علیه و آله در آن روایت می فرماید:» دوازده خلیفه بعد از من خواهند بود که همگی آن ها از قریش هستند. «از حضرت سؤال شد:» پس از آن چه خواهد شد؟ «فرمود:» پس از آن آشفتگی و نابسامانی خواهد بود. («59)

به طور کلی از بعضی نقل ها روشن می شود که اعتقاد به این نکته جزء اعتقادهای شیعه بوده است؛ به عنوان نمونه، عبدالله بن جعفر حمیری می گوید:

» من و شیخ ابوعمر - رحمه الله - نزد احمد بن اسحاق بودیم، پس احمد بن اسحاق با چشم به من اشاره کرد که از او درباره مسئله جانشینی سؤال کنم که من خودم در آن شک و تردید ندارم. اعتقاد و دین من این است که: زمین از حجت برداشته و درهای توبه بسته خواهد شد.... («60)

و البته مقصود از حجت، امام علیه السلام می باشد همان طور که از سیاق این خبر و هم چنین روایت های دیگر به دست می آیدکه: زمین از حجت خالی نخواهد بود. (61).

و باز از جمله روایاتی که دلالت بر عدم وجود حکومت بعد از حضرت مهدی علیه السلام می کند روایاتی است که می گوید: اگر حتی دو نفر بر روی زمین باقی بمانند یکی از آن ها امام خواهد بود. (62)

بعد از ملاحظه مطالبی که گذشت ما نمی توانیم آن چه را که در مورد فرزند داشتن امام در روایت جزیره ی خضرا یا غیر آن گفته می شود تأیید کنیم یا به روایاتی که به عنوان» نادر و شاذ «توصیف شده اند اطمینان نماییم؛ روایاتی که می

گویند: برای حضرت فرزندانی است که پس از او به حکومت خواهند رسید.

البته تردید ما در مورد فرزند داشتن حضرت قبل از ظهور، مستند به دو روایتی است که قبلا ذکر کردیم.

و تردید ما در مورد حکومت فرزندان آن حضرت بعد از او، به روایت سوم مستند است، مخصوصا با توجه به انکار قطعی بزرگانی که فرمودند: روایات صحیحی داریم که دلالت بر نفی وجود فرزند برای امام می کند.

نظریه سوم: ازدواج انجام گرفته، ولی اولاد ندارد

ازدواج انجام گرفته، ولی اولاد ندارد:

عده ای به دلیل مواجهه با اشکالاتی که بر زن و فرزندداشتن حضرت ذکر شده، گمانه وسطی را برگزیده اند؛ به این بیان که حضرت به دلیل عمل به سنّت پیامبر ازدواج کرده، ولی به دلیل مصون ماندن از مشکلات فرزندداشتن، دارای فرزند نیست و معتقدند لازمه ازدواج، داشتن فرزند هم نیست که سؤال شود فرزندانش در کجا زندگی می کنند؟ بلکه ممکن است ازدواج کرده باشد ولی دارای فرزند هم نباشد و نداشتن فرزند نیز برای آن حضرت نقص نیست، چرا که وی می تواند صاحب فرزند شود، ولی به دلیل انجام مأموریت الهی و حفظ خود از شناسایی دیگران، می تواند با اختیار خود صاحب فرزند نشود.

شهید صدر، در ادامه، نتیجه می گیرد که:» آنچه از قواعد عالم به دست می آید، این است که حضرت مهدی (عج) به احتمال فراوان در دوران غیبت، ازدواج کرده اند، ولی فرزند ندارد. این امر به دو دلیل وجود کم و کاستی در ایشان یا همسرشان نیست، بلکه به این خاطر است که خدا چنین می خواهد یا به این دلیل است که حضرت مهدی (عج) به خاطر رازداری، نخواسته اند صاحب فرزند شوند. (63)

ص:644

در پاسخ باید گفت علاوه بر تمامی مسائل ومشکلاتی که قبلا برای ازدواج همسر بیان کردیم

یکی دیگر از اشکالات سخنان صاحب کتاب» الشموس المضیئه «این است که تنها اختیار همسر سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شمار می رود و فرزند داشتن در اختیار افراد نیست که در شمار سنت قلمداد شود. خداوند در قرآن فرمود:» ما بعضی از انسانها را عقیم قرار دادیم و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز با وجود زنان متعددی که داشتند تنها از دو تن از آنان صاحب فرزند شدند. «اگر گفته شود که امام معصوم از هر نقصی مبرا است و عقیم بودن نقص است، با این حال، اگر همسر امام (عج) نازا باشد، امام فرزندی نخواهد داشت، همان گونه که بیشتر همسران پیامبر نازا بودند و این امر برای معصوم نقص شمرده نمی شود. امام رضا (علیه السلام) نیز تا 47 سالگی صاحب فرزند نشدند و عده ای از افراد سست ایمان در امامت ایشان به شک و تردید افتادند. با این حال، مصلحت الهی در این بود که امام جواد (علیه السلام) در کودکی به امامت برسند و به همین دلیل، امام رضا (علیه السلام) در سال های پایانی عمر خویش، صاحب فرزند شدند و این موضوع نیز امتحانی برای مومنان به شمار می رفت.

پس چه بسا امام زمان (عج) نیز در دوران بعد از غیبت صاحب فرزند شوند...

نظریّه چهارم: آیا سکوت بهتر نیست؟

گروهی دیگر می گویند نباید به اینگونه مباحث پرداخت و نهایتاً باید توقّف کرد، و در جواب این نوع سؤالات کلمه» نمیدانم «و» نمیدانیم «را بر زبان جاری می کنند، چرا که اصل ازدواج یا عدم ازدواج حضرت جزء اعتقادات ما نیست، زیرا در مباحث اعتقادی ما نیامده است که باید معتقد شویم به امام زمانی که ازدواج کرده یا نکرده است، این نوع موضوعات از مسائل شخصی است که معمولا در روایات نیامده و کسی هم به آن نپرداخته است، حتّی امام عسکری (علیه السلام) نیز در رابطه با ازدواج فرزندش چیزی نفرموده است.

ص:645

نگاه اجمالی به تاریخ غیبت صغری و کبری حاکی از وجود نداشتن چنین مسائلی است، و حتّی کسانی که توفیق لیاقت ملاقات با آن حضرت را یافته اند، هیچگونه سؤالی درباره ازدواج آن حضرت از آنها صادر نشده است، و غالباً به دلیل مشکلات فراوان یا نیازهای مادّی و معنوی و یا پرسیدن مسائل علمی از این گونه سؤالات غافل بوده اند، گرچه اساساً سؤال نکردن از ازدواج طبیعی است چرا که خیلی اوقات پیش می آید که سالها با اشخاص و دوستان زیادی آشنا هستیم ولی لزومی نمیبینیم که از زندگی شخصی او سؤال کنیم، مثلا بگوییم آیا همسر دارید؟ اگر دارید دختر چه کسی است؟ آیا فرزند دارید؟ جنسیّت آنها چیست؟ و... لذا اساساً لزومی ندارد که از این گونه امور مطّلع شویم و این مسائل در زندگی ما نیز هیچ تاثیری ندارد، و به دلیل اطّلاع نداشتن مورد مؤاخذه قرار نمیگیریم.

نقد وبررسی:

همانطور که قبلا نیز گفتیم درست است که اینگونه مسائل جنبه شخصی دارند، و دانستن یا ندانستن آن تأثیری در زندگی ما ندارد، ولی امامان ما مانند انسانهای عادی نبوده اند که بی تفاوت از کنارشان بگذریم، زیرا آنها هادیان و رهبران دینی و اجتماعی مردم هستند که طبق نصوص متعدّد از آیات و روایات، دارای مقام عصمت و مصونیّت از خطا و اشتباه می باشند.

لذا دوستان و شیعیان آن حضرت دوست دارند سیره و روش آن امام را در مسائل خانوادگی و شخصی نیز بدانند و به ابهامات و یا سؤالات احتمالی ذهن خویش پاسخی مناسب بدهند. و این مسأله مختص به امام مهدی (علیه السلام) نیست، همانطور که هنوز عدّه ای میپرسند: چرا امام حسن مجتبی (علیه السلام) با جعده ازدواج کرد؟ یا چرا امام جواد (علیه السلام) با امّ الفضل دختر مأمون یعنی کسی که قاتل پدرش بود ازدواج کرد؟ آیا از آنها فرزندی باقی ماند؟ و... امام عصر (علیه السلام) نیز ا ز این قاعده مستثنی نیست، بلکه قضیه برعکس است، و حساسیت در امام زمان (علیه السلام) که مهدی موعود است، و قیام خواهد کرد، و

حکومت جهانی را تشکیل خواهد داد، و... بیشتر است. خصوصا این مساله زمانی بیشتر اهمیت پیدا میکند که در زمان حاضر بسیاری از افراد هستند که خود را همسر ویا از فرزندان حضرت معرفی میکنند و با سوءاستفاده از اعتقادات پاک عده ای از مردم داشته های مذهبی و معنوی وخصوصا مادی آنها را به تاراج میبرند!!! و ما هر از چند گاهی شاید این مساله در رسانه های خبری هستیم که مثلا در فلان نقطه از جهان شخصی با این ادعا سر تعداد زیادی از مردم را کلاه گذاشته و ثروت هنگفتی به جیب زده است!!

مثلا چند سال پیش من در مجله ای که کلا در همین موارد چاپ شده بود خواندم یک خانمی در فلان شهر ایران ادعا کرده هنگامی که در حمام بوده امام زمان پیش او آمده وعنوان کرده از او خوشش آمده ودر نهایت او را صیغه کرده و آن زن همان روز از ایشان باردار شده!!!!

واقعا چه میتوان گفت به جزء افسوس!! افسوس برای این زن که برای کتمان گناهی که با کس دیگری بوده و باردار شده شخصی به جز امام عصر خویش نیافته و صد افسوس دیگر برای اطرافیان آن زن که این تهمت ودروغ را باور کرده بودند و....

وصد افسوس بیشتر برای دولت که اجازه میدهد یک چنین اشخاصی در جامعه چنین ادعاهایی بکنند و برخورد جدی وبه موقعی با آنها نمیشود و برخوردی هم اگر باشد پس از وقتی است که کار از کار گذشته واین افراد مریدان بسیاری پیداکرده اند!!!!

وکاش موضوع به همین جا ختم میشد دشمنان اسلام ومهدویت با استفاده از همین مسائل وبزرگ کردن آن در اذهان عمومی سعی در تمسخر مساله اسلام و مهدویت داشته ودارند....

پس اگر مردم آگاهی بیشتری در این زمینه داشته باشند هرگز این گونه مسائل پیش نمی آید واز طرفی لازم است که هرکس اطلاعاتی داشته باشد تا بتواند در مقابل اینگونه افراد گمراه از حقانیت امام زمان (عج) دفاع کند....

بنابراین، اساس بحث از زندگانی شخص آن امام مانعی ندارد، گرچه به علّت

موقعیّت استثنایی وی که همان در غیبت به سربردن باشد، ما اطّلاع چندانی نداریم. و ناچاریم به همان مقدار از ادلّه و ظواهر و عمومات اکتفاء کنیم.

نتیجه گیری و جمع بندی:

واقعیت آن است که نمی توان به طور قاطع گفت: امام زمان (عج) همسر و فرزند دارند. شاید بر همین اساس باشد که صاحبان اندیشه و تاریخ نگاران به طور قطع درخصوص داشتن و نداشتن همسر و فرزند امام زمان اظهار نظر نکرده اند.

دلایل نظریّه ی اوّل) قائلین به ازدواج آن حضرت (یا مخدوش است و رسا نیست و یا غالباً ناظر به زمان ظهور آن حضرت است و از بیان ازدواج وی در زمان غیبت ساکت است.

دلائل نظریّه ی) قائلین به ازدواج نکردن آن حضرت (که فلسفه ی غیبت یعنی ترس از کشته شدن بود، با احتمالات و ذکر موارد دیگر فلسفه غیبت و این که آن موارد در طول یکدیگرند، نتوانست مدّعای خود را به طور کامل و قطعی ثابت کند.

گفتنی است چه اخباری که داشتن فرزند را ثابت می کنند و چه احادیثی که نفی می کنند، ضعیف هستند و هیچ کدام یقین آور نمی باشند. (64)

دلیل نظریّه ی) قائلین به توقّف (که عدم اعتقادی بودن موضوع و عدم اطّلاع از مسائل شخص آن حضرت بود، با سیر تحقیقات علمی و اشتیاق شیعیان بر اطّلاع از این مسائل و پیدا کردن جوابی برای سؤالات و ابهامات ذهنی خود، سازگار نبود.

با توجه به مطالب مذکور، نمی توان یکی از این چند احتمال را قاطعانه پذیرفت و این به مقتضای خرد ورزی است که در جایی که دلیل کافی برای اثبات یا انکار چیزی وجود ندارد، از ابراز حکم قطعی خودداری گردد.

بنابراین از راه هایی که پیش روی ما است، نمی توان وجود زن و فرزندی را برای حضرت مهدی (عج) در زمان غیبت ثابت نمود. نیز به دیگر پرسش هایی که در مورد زن و فرزند حضرت مهدی (عج) هست، نمی توان پاسخ قطعی داد. (65).

از طرفی با توجه به این که اصل مسأله غیبت امام عصر (عج)، مستدل، حقیقی و منطقی است کتمان ماندن و بی پاسخ بودن چنین پرسش هایی، خدشه ای به موضوع نهان زیستی حضرت مهدی (عج) وارد نمی کند. (66)

آنچه که پیداست هرچند که ازدواج از سنت های مهم اسلامی است و ائمه بیش از هر کس بر اهمیت آن واقفند اما از طرف دیگر مساله غیبت حضرت مهمتر از آن است و چه بسا عظمت غیبت حضرت مستلزم آن باشد که حضرت با کسی ازدواج نکند. بنابراین به طور قطع نمی توان به این سؤال پاسخ داد بلکه باید گفت که: اگر ازدواج حضرت منافاتی با سایر مصالح مهمتر مثل مصلحت غیبت نداشته باشد ایشان قطعا به این سنت عمل کرده و می کنند اما در صورت وجود مصالح مهمتر، ایشان اهم را فدای مهم نخواهند کرد.

در مورد اینکه آیا حضرت در صورت ازدواج فرزندانی نیز خواهند داشت نیز دلیل محکمی وجود ندارد و نمی توان به طور قطع در این باره قضاوت کرد.

هرچند در بعضی از روایات، به امام زمان (عج) اهل و فرزند نسبت داده شده است. اما این روایات نمی تواند راهگشای ما در این مساله باشد زیرا اولا: بسیاری از آنها به لحاظ سندی دارای اشکال هستند و در نتیجه نمی توان به آنها اعتماد کرد.

ثانیا: این روایات ثابت نمی کنند که آن حضرت در حال حاضر دارای همسر و فرزند باشند. بلکه شاید استناد به اهل و فرزند ایشان در آستانه ظهور یا بعد از ظهور باشد.

لذا از این روایات نیز دلیل محکمی برای اثبات وجود همسر و فرزندان برای امام زمان (عج) بدست نمی آید. در هرصورت آنچه مسلّم است اینکه از فرزندان حضرت مهدی علیه السلام هیچ کدام امام نخواهد بود، و گرنه تعداد امامان معصوم بیش از دوازده تن می شود که بر خلاف ضرورت مذهب است. مرحوم شیخ طوسی در این خصوص می گوید:

هرکس بگوید که حضرت ولی عصرعجل الله تعالی فرجه فرزند امام دارد که تعداد امامان به سیزده برسد؛ سخن باطل گفته است. (67)

شاید فرزندان آن حضرت بطور ناشناس در میان مردم زندگی کنند، و به برکت

ص:649

روش و رفتار آنان، گروهی به آئین اسلام و راه راست تشیع گرایش یابند. چنانکه مرحوم آیه الله مرعشی نجفی بر آن معتقد بود. اما باز هم به دلایلی که گفته شد این امر بسیار بعید به نظر می آید به هرحال اگریک درصد هم چنین احتمالی درست باشد مطمئنا وقطعا هیچکدام از آنها هویت واقعی خانواده خودرا دربین مردم افشا نمیکند تا به پول و مقام وثروت برسد!!!! وهرکس چنین سخنی بگوید مطمئن باشید دروغگویی بیش نیست وباید با او برخورد جدی شود.... ولی آنچه مشخص است فرزندان حضرتش باید زندگی و مرگ طبیعی داشته باشند، زیرا دلیلی بر دیرزیستی آنان نداریم.

از تحقیق پیش رو چنین دریافت می شود که علم و آگاهی در مورد ازدواج امام زمان (عج) مانند بسیاری از امور دیگر آن حضرت، تنها در نزد خداوند و معصومان (علیه السلام) است و بر اساس حکمت و مصلحت در دسترس افراد دیگر قرار نمی گیرد. گر چه جنبه نفی ازدواج حضرت در مقایسه با جنبه اثباتی آن، با دلایل قانع کننده تری روبرو است، اما احتیاط ما را بر آن می دارد تا در مورد این موضوع سخنی نگفته، درباره نفی و اثبات آن اظهار بی اطلاعی نموده، آن را به خداوند واگذار کنیم. اما هرکجا که لازم بود در این مورد به دفاع از امام عصر خویش بپردازیم و اجازه ندهیم جاهلان به تمسخر و توهین امام زمان (عج) بپردازند....

آنچه مهم است تفاوتی ندارد امام همسری داشته باشد یا خیر؛ در هر صورت اطاعت از او بر ما واجب است. چه فرقی می کند او مجرد باشد یا متأهل! در هر حال او امام است و زمانی که به فضل خداوند ظهور کند، تأهّل او از ملاکهای تشخیص بر حق بودن او نخواهد بود.

در خاتمه، باید اعتراف نمود که وجود مقدس حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه پر از راز و رمز، و از استثناهای آفرینش است که به خواست خدای توانا مانند جریانات حضرت نوح و حضرت ابراهیم، و حضرت موسی و حضرت عیسی - سلام الله علیهم - مافوق فهم و تحلیل معمول است.

پایان مقالات مرتبط دیگر

ص:650

منابع وپی نوشتها:

1 - ر. ک: نجم الثاقب، ص 402.

2 - مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، مؤسسه الوفاء، بیروت / 1404.

3 - نوری طبرسی، میرزا حسین، نجم الثاقب، انتشارات مسجد جمکران، چ دوم / 77.

4 - سوره یس آیه 36.

5 - سوره روم آیه 21.

6 - سوره فاطر آیه 43.

7 - وسائل الشیعه، ج 20، ص 14، ح 24901.

8 - وسائل الشیعه، ج 20، ص 17، ح 24908

9 - همان، ح 24911.

10 - همان، ص 19، ح 24914.

11 - وسائل الشیعه، ج 20، ص 19.

12 - جامع احادیث الشیعه، ج 20، ص 7؛ من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 242.

13 - نوری طبرسی، میرزا حسین، نجم الثاقب، ص 403، انتشارات مسجد جمکران، چاپ دوم، بهار 77

14 - سعادتپرور، علی، الشموس المضیئه، نشر احیاء کتاب، چ أوّل / 80، مترجم: سید محمدجواد وزیری.

15 - العبقری الحسان، ج 2، ص 134.

16 - مکی عاملی، محمّد بن جمال، اللمعه الدمشقیه، 10 جلدی، دار العالم الاسلامی بیروت.

17 - سوره نساء آیه 3، دراین مورد رجوع شود به نجفی، محمّد حسن، جواهر الکلام.

18 - سوره نور آیه 32، دراین مورد رجوع شود به طباطبایی یزدی، محمّدکاظم، عروه الوثقی.

19 - تهرانی، آغابزرگ، الذریعه إلی تصانیف الشیعه، دار الاضواء، بیروت

20 - قمی، عباس، مفاتیح الجنان، ناشران قم، چ أوّل.

ص:651

21 - باقی، محمدرضا، مجالس حضرت مهدی (علیه السلام)، نشر صدر، چ أوّل / 78.

22 - طوسی، محمّد بن حسن، الغیبه، انتشارات بصیرتی، چ دوم.

23 - صدوق، محمّد بن علیّ، کمال الدین، نشر اسلامی 2 جلدی.

24 - صدوق محمّد بن علیّ علل الشرایع، دار احیاء التراث العربی، چ دوم.

25 - صدر، سیّد محمّد، تاریخ الغیبه الکبری، دار التعارف سوریه.

26 - عیاشی، محمّد بن مسعود، تفسر القرآن، نشر علمیه قم.

27 - عن ابی صلت الهروی قال: قلت للرضا علیه السلام: ما علامات القایم منم اذا خرج؟ قال:

علامته این یکوون شیخ السن، شاب المنظر حتی ان الناظر الیه لحسبه ابن اربعین سنه او دونها، و ان من علاماته ان لا یهرم بمرور الایام و اللیالی حتی یاتیه اجله، شیخ صدوق، کمال الدین، ج 2، ص 652، انتشارات نشر اسلامی.. حرّ عاملی، محمّد بن الحسن، وسایل الشیعه، مؤسسه آل البیت، قم / 1409.

28 - آل عمران، آیه 39، در مورد یحیی، فرمود: سیدا و حصورا و نبیا من الصالحین.

29 - جواهر الکلام، محمد حسن نجفی ج 29، ص 19، به نقل از دیگران.

30 - کلینی، محمّد بن یعقوب، اصول کافی، دار التعارف، لبنان

31 - محمّد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 100، ص 220

32 - مجله حوزه، ویژه نامه امام زمان (عج)، ص 55-54، با تلخیص.

33. ان للعالم غیبه قبل ان یقوم، قلت و لم: قال یخاف و او ما بیده الی بطنه.

34 - فی القائم مناسنن من الانبیاء... و اما من موسی فالخوف و الغیبه.

35 - جزیره خضراء افسانه یا واقعیت؟، ص 226، به نقل از: الاخبار الدخیله، ج 2، ص 72.

36 - ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، اثبات الوصیه للامام علی بن ابیطالب علیه السلام، ص 208.

37 - شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص 224

38 -. محمّد بن عمر کشی، رجال کشی، ص 465.

39 - شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ج 2، ص 764.

40 -) اثبات الوصیّه (مسعودی/

ص:652

41 -.) لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَ لَهُ عَقِبٌ إِلَّا الْإِمَامُ الَّذِى يَخْرُجُ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِىٍّ عليه السلام فَإِنَّهُ لَا عَقِبَ لَهُ «؛ شيخ طوسى، كتاب الغيبه، ص 224.

42 - الايقاظ من الهجعه، ص 404، 306 و 301.

43 - شيخ صدوق، كمال الدين و تمام النعمه، ج 2، ص 385، ح 1.

44 - شيخ صدوق، كمال الدين و تمام النعمه، باب 26، ح 13.

45 -) لابُدَّ لِصاحِبِ هَذَا الاَمْرِ مِنْ غَيْبَهٍ وَلابُدَّ لَهُ فى غَيبَتِهِ مِنْ عُزلَهٍ و نِعمَ المَنزِلُ طَيْبَهُ وَ ما بِثَلاثِينَ مِنْ وَحْشَهٍ «؛ شيخ كلينى، الكافى، ج 1، ص 340، ح 16؛ شيخ طوسى، كتاب الغيبه، ص 162؛ محمّد بن ابراهيم نعمانى، الغيبه، ص 188.

46 - صدر، سيدمحمد، تاريخ الغيبه الكبرى، صص 61 و 62، انتشارات دارالتعاريف سوريه، با تلخيص و تصرف.

47 - انوار صاحب الزمان، سيدحسن ابطحى، ص 158 151، انتشارات بطحاء، چاپ اول.

48 - الف: سئل ابوالحسن الرضا عن القائم فقال: لا يرى جسمه و لا يسمى باسمه. از امام رضا درباره حضرت مهدى سوال شد فرمود:» جسم او ديده و نام او برده نمى شود) گفتن نام او جايز نيست (. «شيخ صدوق، كمال الدين و تمام النعمه، باب 35، حديث 2.

ب: محمدبن عثمان العمرى رضى الله عنه قال: سمعته يقول: و ان الله صاحب هذا الامر ليحضر كل سنه الموسم فيرى الناس و يعرفهم و يرونه و لا يعرفونه. محمد بن عثمان مى گويد:» شنيدم از او) امام (كه مى گويد:» به خدا قسم صاحب اين امر) امام زمان (هر سال در ايام حج حاضر شده و حج مى كند. پس مردم را مى بيند و مى شناسد و مردم او را نمى بينند و نمى شناسند. «همان ص 240.

موسسه نشر اسلامى.

49 - يجى والله ثلاث مايه و بضعه عشر رجلا فيهم خمسون امرئه يجتمعون بمكه على غير ميعاد، عياشى، تفسير عياشى، ص 65، انتشارات حوزه

علمیه قم

50 - سوره تحریم، آیات 11 و 12.

51 - مجله حوزه، ویژه نامه امام زمان (عج)، ص 55-54، با تلخیص.

52 - عبارت بحارالانوار به نقل از ارشاد کلمه» هرج «دارد و همین طور است عبارت طبرسی و بیاضی

ص:653

53 - ارشاد، ص 366، بحارالانوار، ج 53، ص 145 به نقل از ارشاد، در الایقاظ من الهجعه، ص 397 نیز اشاره شده است.

54 - اعلام الوری، ص 466

55 - الصراط المستقیم، ج 2، ص 254؛ الایقاظ من الهجعه، ص 397 به نقل از منبع قبلی.

56 - الصراط المستقیم، ج 2، ص 152.

57 - الا یقاظ من الهجعه، ص 397.

58 - کمال الدین، ج 1، ص 229؛ المحاسن، برقی، ص 236؛ الایقاظ من الهجعه، ص 296، به نقل از کمال الدین.

59 - خصال، ج 2، ص 470-474؛ الایقاظ من الجهعه، ص 395.

60 - کافی، ج 1، ص 265؛ الایقاظ من الهجعه، ص 392.

61 - بحارالانوار، ج 23، ص 56-2، باب الضطرار

62 - بحارالانوار، ج 23، ص 56-2، باب الضطرار.

63 - سیدمحمد صدر، تاریخ الغیبه الکبری، صص 63 64، انتشارات دار التعارف) لبنان (.

64 - امینی دادگسترجهان، ص 216 و امامت و مهدویت، ج 3، ص 25 34.

65 - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به چشم به راه مهدی، جمعی از نویسندگان

66 - اصافی گلپایگانی، امامت و مهدویت، ج 3، ص 25، چاپ سپهر، انتشارات حضرت معصومه سلام الله علیها، جاپ آذر ماه 1377.

67 - غبیت، شیخ طوسی، ص 137.

پی نوشت: نجمه خاتون

1) منظور از خورشید مشرق، امام رضا علیه السلام است.

2) شمال آفریقا و جنوب اروپا.

3) ر. ک: بحار الانوار، ج 49، ص 7، ح 11.

4) منتهی الآمال، ج 2، ص 458؛ بحار الانوار، ج 49، ص 7؛ ریاحین الشریعه، ج 3، ص 21 و....

5) همان مدارک.

6) منتهی الامال، ج 2، ص 459.

7) اعیان الشیعه، ج 3، ص 344؛ اعلام النساء، ص 277.

8) بحار الانوار، ج 49، ص 5.

9) اعیان الشیعه، ج 2، ص 13؛ اعلام النساء، ص 276.

10) بحار الانوار، ج 49، ص 20.

11) همان، ص 7.

12) حُمَیْده، مادر امام کاظم علیه السلام از بانوان دانشمند، راوی حدیث و دارای کمالات اخلاقی و فضایل معنوی والا بود. امام باقر علیه السلام در آغاز ازدواج او با فرزندشامام صادق علیه السلام به او فرمود: نامت چیست؟ عرض کرد: حُمیده. امام فرمود:» حمیده فی الدنیا و محموده فی الاخره؛ تو ستوده باشی در دنیا و پسندیده باشی در آخرت «. امام صادق علیه السلام نیز در شأن آن بانوی بزرگوار فرمودند:» حمیده مانند شمش طلای خالص، از نا پاکیها و ناخالصیها پاک است.

فرشتگان او را همواره نگه داری کردند تا به من رسید، به خاطر کرامتی که خدا نسبت به من و حجت پس از من) امام کاظم علیه السلام (عنایت فرمود «. ر. ک: اصول کافی، ج 1، ص 476؛ منتهی الامال، ج 2، ص 335.

13) زنان مرد آفرین تاریخ، ص 174.

14) همان، ص 175.

15) اعیان الشیعه، ج 3، ص 636.

16) بحار الانوار، ج 49، ص 9؛ منتهی الامال، ج 2، ص 459.

17) همان.

18) بحار الانوار، ج 49، ص 9؛ حیاه الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ص 22.

19) اعیان الشیعه، ج 3، ص 636.

ص:655

20) منتهی الامال، ج 2، ص 459.

21) حیاه الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ص 28.

22) همان، ص

.22

23) در مورد امام کاظم علیه السلام نوشته اند که آن حضرت» همیشه این گونه بوده که نوافل شب را می خواند و آن را به نماز صبح وصل می کرد. آن گاه تا طلوع آفتاب به تعقیبات نماز می پرداخت. سپس به سجده می افتاد و سر از سجده و دعا و تمجید) خداوند (تا نزدیک زوال برنمی داشت «. ر ک: الارشاد شیخ مفید، ج 2، ص 231. و نیز نوشته اند که آن حضرت:» شب زنده دار و مواظب بر طاعات) پروردگار (است. مشهور به کرامات می باشد، شب تا صبح به سجده و نماز می پردازد و روز را به روزه و اعانت و خیرات) به دیگران (به پایان می رساند «. رک: منتهی الامال، ج 2، ص 1339.

24) بحار الانوار، ج 49، ص 5.

25) ریاحین الشریعه، ج 3، ص 22.

26) امام صادق علیه السلام فرمود:» همانا برای حق تعالی حرمی است وآن مکه است و برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، حرمی است و آن مدینه است و برای امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی است و آن کوفه است و برای اهل بیت حرمی است و آن بلده قم است و بعد از این دفن شود و در آنجا زنی از اولاد من که فاطمه نامیده می شود. هر کس او را زیارت کند، بهشت از برای او واجب شود «. ر. ک:

بحار الانوار، ج 48، ص 317، منتهی الامال، ج 2، ص 432.

27) آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 212، رسول جعفریان، نشر مشعر، چاپ پنجم، 1381.

پی نوشتها ومنابع حالات نرگس خاتون قسمت اول:

1 - پژوهشی درباره زندگانی حضرت نرگس، مادر امام مهدی عج 2، پدیدآورنده: طیبی، ناهید ، نشریه: پیام زن، شماره نشریه: 105

2 - تنقیح المقال، ج 1، ص 173

3 - الغیبه شیخ طوسی، ص 208؛ کمال الدین صدوق، ج 2، ص 417.

ص:656

4 - مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 472؛ اثبات الهداه، ج 3 ص 363؛ بحارالانوار، ج 51 ص 6.

5 - برگرفته از کتاب: مهدی پور، علی اکبر، گزارش لحظه به لحظه از میلاد نور.

6 - مراجعه شود به بحارالانوار، ج 51، ص 7، حدیث 12 و غیبه الشیخ شیخ طوسی

7 - بحارالانوار، ج 51، ص 7، حدیث 12 کمال الدین شیخ صدوق، 1363، ج 7، ص 417 طبری، 1407 ق، ص 263 غیبه الشیخ طوسی، 1412 ق، ص 124

8 - کمال الدین صدوق، 1363، ج 2، ص 417 بحارالانوار، ج 51، ص 8، حدیث 12 غیبه الشیخ طوسی 1412 ق، ص 124. پیشوای دوازدهم هیأت تحریریه مؤسسه در راه حق، ص 26 مهدی موعود، ص 88 بحار الانوارج 1 ص 6 نجم الثاقب ص 12.

9 - بحارالانوار، ج 51، ص 8، حدیث 12 غیبه الشیخ طوسی پیشوای دوازدهم هیأت تحریریه مؤسسه در راه حق، ص 26 مهدی موعود، ص 88 کمال الدین صدوق، 1363، ج 2، ص 418 نجم الثاقب ص 10 12 - بحارالانوار، ج 51، ص 8-9، حدیث 12 همان

11 - بحارالانوار، ج 51، ص 9، حدیث 12 غیبه الشیخ طوسی

12 - همان

13 - همان

14 - بحارالانوار، ج 51، ص 10-6، ح 12، با تلخیص و تصرف در عبارات؛ برای اطلاع بیشتر، رک: مهدی موعود، ص 14-8 حدیقه الشیعه، ص 706-709 نجم الثاقب، ص 23 - منتهی الامال، ج 2، ص 284-281

15 - غیبه طوسی، ص 244، ح 210 شیخ صدوق (ره)، کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، باب 42، ح 2 بحارالانوار) مهدی موعود (، ج 13، ص 203 و 20 ? .

16 - بحارالانوار ج 51، ص 13

17 - بحارالانوار، ج 51، ص 19 منتهی الامال، ج 2، ص 285 غیبت شیخ طوسی ص 141.

18 - گردآوری پایگاه اینترنتی پرشین وی

19 - بحارالانوار ج 51 ص 12 کمال الدین دو جلدی، ص 424.

20 - منتخب الاثر، ص 320 اثبات الهداه، ج 7، ص 139، ح 683 اربعین خاتون آبادی، ص 24، و کتابهای دیگر.

ص:657

21 - منتخب الاثر، ص 341 و 343. کمال الدین ج 2 ص 483.

22 - مراجعه شود به ذبیح الله محلاتی نویسنده ریاحین الشریعه

23 - برگرفته از بحارالانوار علامه مجلسی، ص 176 جلد 12 الغیبه شیخ طوسی زندگانی عسکریین ابوالقاسم سحاب ص 112

24 - زندگانی عسکریین ابوالقاسم سحاب ص 152 ج 2 ودیگر کتابها

25 - اقتباس از بحار، ج 5، ص 6 تا 10 ریاحین الشریعه ج 3، ص 24 تا 32.

26 - ماهنامه موعود شماره 97، پروین دخت اوحدی حائری برگرفته اززندگانی عسکریین ابوالقاسم سحاب ص 105 و 104

پی نوشتها ومنابع قسمت دوم حالات نرجس خاتون:

1 - کمال الدین، شیخ صدوق، ص 317

2 - آخرین سفیر، ص 20.

3 - هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ج 1، ص 335.

4 - آخرین سفیر، ص 28 به بعد.

5 - کافی، ج 1، ص 323.

6 - نعمانی، الغیبه، ترجمه غفاری، نشر صدوق، ص 323.

7 - شیخ کامل سلیمان، یوم الخلاص، ص 61

8 - البیان، گنجی، ص 118

9 - بحارالانوار، ج 53، ص 9.

10 - ابی جعفر محمد بن بابویه قمی) شیخ صدوق (، کمال الدین، وتمام النعمه، ج 2، باب 30، ص 328. انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1363.

11 - استدلائل الامامه: ص 264.

12 - قاموس کتاب مقدس: ص 952-951.

13 - فرهنگ معین: ج 5 ص 2335.

14 - رک: بحارالانوار، ج 38 و 53

15 - تاریخ بزرگ جهان، ج 3، ص 293.

16 - تفسیر صافی، ج 4، ص 247، البرهان، ج 4، ص 8.

17 - انجیل متی، باب دهم، بندهای 82.

18 - قاموس کتاب مقدس، ص 220

19 - قاموس کتاب مقدس، ص 533.

20 - بحارالانوار، ج 25، ص 186. به نقل از ماهنامه موعود شماره 67

21 - کمال الدین، ج 2، ص 130 و، ج 1، ص 225.

22 - دهخدا، لغتنامه، بحارالانوار؛ 13/447 و 213؛ 14/190 و 250؛ 25/185؛ 26/285؛ 27/15؛ 30/75؛ 45/103؛ 51/6

23 - اثبات الهداه، ج 3، ص 569، ح 679؛ مختصر اثبات الرجعه مخطوط حدیث نهم؛ کفایه المهتدی مخطوط ح 28؛ گزیده کفایه المهتدی، ص 133؛ کشف الحق، ص 15 و 149؛ مستدرک وسائل، ج 12، ص 280.

24 - رجال شیخ طوسی، ص 423 و 435.

25 - تاریخ تمدن ویل دورانت، ج 4، ص 550.

26 - فرهنگ معین، ج 5، ص 377.

27 - المختصر فی اخبار البشر: ج 2 ص 35

28 - الکامل، ج 6، ص 528.

29 - تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج 4) عصرایمان (ص 551-550) فصل 18)

30 - تاریخ تمدن: ج 4 ص 550

31 - تاریخ طبری، ج 7، ص 608؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج 19، ص 25؛ البدایه و النهایه، ج 11، ص 29.

32 - کارل گلیمبرگ، تاریخ بزرگ جهان، ترجم ؟ شیدضیاءالدین دهشیری، ج 3، ص 129.

33 - کمال الدین، ج 2، ص 416

34 - بحار: ج 51 ص 164.

35 - ینابیع الموده: ص 376.

ص:659

36 - پورامینی، 1378، ص 27)

37 - علامه سیدمحسن امین، بر ستیغ آرمانها) ترجمه اعیان الشیعه (، ص 35

38 - راوندی، نوادر راوندی، ج 5، ص 392.

39 - بر ستیغ آرمان ها، ص 39 و 40

40 - همان

41 - سید جمال الدین حجازی، آخرین سفیر، ص 28

42 - بحارالانوار) ترجمه (، ج 13، ص 203

43 - بحارالانوار، ج 51، ص

44 - شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص 854

45 - بحارالانوار، ج 50، ص 114

46 - رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج 2، ص 187

47 - رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج 2، ص 83

48 - موسوی، 1374، ص 18

49 - همان، ص 52

50 - برگرفته از گفتار دکتر نفیسه ساطع

51 - مفاتیح الجنان، ص 155.

52 - بحارالانوار، ج 51، ص 10.

53 - همان، ص 17، ح 25.

54 - بحارالانوار، ج 51، ص 13

55 - بحارالانوار، ج 51 ص 12

56 - اقتباس از بحار، ج 5، ص 6 تا 10، ریاحین الشریعه ج 3، ص 24 تا 32.

با تغییر و تلخیص. برگرفته از کتاب شاهزاده روم/نوشته حسن مومنی

57 - لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص 238

58 - بحارالانوار، ج 51 ص 6، کشف الغمه، ج 3 ص 265، منتخب الاثر، ص 320.

59 - کمال الدین، ص 240

ص:660

60 - منتخب الاثر، ص 240، به نقل از بحارالانوار

61 - اعلام الواری: ص 408.

62 - منتخب الاثر، ص 206، به نقل از بحارالانوار پیام زن سال نهم، شماره هشتم، آبان 1379 ، پیاپی 104.

63 - شیخ حر عاملی، اثبات الهداه، ج 7، ص 137، ح 670

64 - مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ سیزدهم. ص 66، درسنامه تاریخ عصر غیبت، ص 30.

65 - احمد عزیزی، کفشهای مکاشفه

66 - شهید دستغیب، داستانهای شگفت، ص 292 و مجموعه یادداشتهای حاج شیخ مرتضی حائری یزدی (ره)، ص 27 و 28

67 - مفاتیح الجنان

68 - درس تفسیر، سور ? اعراف، آیه 188، 18/11/78

69 - تفسیر موضوعی ذیل آیه» الله یتوفی الانفس حین منامها... «

70 - قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ذیل ماده رأی.

71 - معجم المقاییس، ابن فارس، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ذیل ماده رأی

72 - بحارالانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، ج 14، ص 441

73 - یونس/ 64 یوسف/ 8 و 23 و 35 و 49 اسراء/ 60 روم/ 23 صافات/ 102 فتح/ 27

74 - ر. ک: تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلمیه، تهران، ج 9، ص 376 372، ر.

ک: یوسف قرآن، محسن قرائتی، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، تهران، ص 20 18.

75 -) سوره صافات، آیه 105102)

76 - سوره یوسف، آیه های 54، 4136 و 4943.)

77 - مناقب جلد 3 ص 534

78 - پیام زن سال نهم، شماره هشتم، آبان 1379، پیاپی 104.

79 - حاج میرزا حسین طبری نوری، نجم الثاقب، ص 18

80 - روزگار رهائی: ج 1 ص 177.

ص:661

81 - امالی شیخ صدوق: ص 474.

82 - دلائل الامامه: ص 246، غیبت طوسی: ص 125

83 - کمال الدین: ج 2 ص 423، روضه الواعظین: ج 1 ص 255.

84 -) محمد معین، فرهنگ معین، ج 4، ص 4702).

85 - همان، ص 1954.

86 - کفایه الاثر: ص 159

87 - لسان العرب: ج 6 ص 162

88 - غیبت شیخ طوسی: ص 128، کمال الدین: ج 2 ص 423.

89 - دلائل الامامه: ص 267، بحار الانوار: ج 51 ص 10.

90 - بحار، ج 51، ص 24، ح 37).

91 - مصنف ابن ابی شیبه: ج 15 ص 198) حدیث 19495).

92 - محقق بحرانی در الحدائق الناظره ج 17، ص 440).

93 - فرهنگ معین: ج 2 ص 1702

94 - بحار، ج 51، ص 24

95 - لسان العرب: ج 4 ص 220.

96 - سوره سبا، 16

97 - فرهنگ جامع نوین، ص 272

98 - راغب اصفهانی، مفردات الالفاظ القرآن، ص 159

99 - غیبت طوسی: ص 241، کمال الدین: ج 2 ص 432

100 - كمال الدين، ج 2 ص 432423 * محمد بن حسن طوسى، كتاب الغيبه، ص 241).

101 - بحار، ج 51، ص 24.

102 - ميرمحمد صادق خاتون آبادى، كشف الحق، ص 34

103 - احمد سياح، فرهنگ جامع نوين، ج 1 و 2، ص 814

104 - احمد سياح، فرهنگ جامع نوين، ج 1 و 2، ص 814.

105 - طريحى، مجمع البحرين، ص 622

ص:662

106 - كمال الدين: ج 2 ص 431.

107 - حضينى، الهدايه الكبرى، ص 248 و 357

108 - حضينى، الهدايه الكبرى، ص 248 و 357

109 - محلاتى، 1373، ج 3، ص 25)

110 - ر. ک: پژوهشى در زندگى امام مهدى (عليه السلام) و نگرشى به غيبت صغرا، ص 204 و 205.

. 1. امام مهدى (عليه السلام) از ولادت تا ظهور، سيد محمدكاظم قزوينى ص 172.

1 1)-111. كشف الغمه ج 3 ص 312 بحارالانوار ج 52، ص 279، الزام الناصب ص 66

112 - نهلاغروى نايينى، محدثات شيعه، ص 284

113 - صالحى، 1384، ص 15-14)

114 - بحرينى، 1381، ص 72) پيام زن سال نهم، شماره هشتم، آبان 1379، پياپى 104.

115 - صحيح بخارى، ج 8، ص 158)

116 - صحيح بخارى، ج 2، ص 97)

117 - صحيح مسلم، ج 8، ص 204) سنن ابى داود، ج 2، ص 319، باب فى خبر الجساسه (.

118 -. امام مهدى (عليه السلام) از ولادت تا ظهور، سيد محمد كاظم قزوينى، ص 1 72.

119 - موسوعه العتبات المقدسه: سامرا، ص 276).

120 - آيت الله ميلانى قادتنا، ج 7، ص 211.

121 - یافعی، مراه الجنان، ج 2، ص 92

122 - اصطخری، مسالک و الممالک، ص 91.

123 - محمد بن احمد کنعان، تاریخ دوله العباسیه، ج 1، ص 127

124 - ادوارد گیبون، انحطاط و سقوط امپراتوری روم، ترجمه: شادمانی، ج 3، ص 1579.

125 - موسوعه المورد: ج 2 ص 143

126 - هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، ج 1، ص 0 ? 3.

127 - الکامل، ج 7، ص 11؛ تاریخ طبری، ص 195.

128 - ابن کثیر، ابدایه و النهایه، دار الکتب العلمیه، بیروت، ج 11، ص 4؛ تاریخ طبری، ج 11، ص 207

129 - فازیلف روسی در کتاب تاریخ العرب و الروم ص 225، با ترجمه دکتر عبدالهادی شعیره (

130 - نقل از: مجلسی، 1307، ص 175-174) به نقل از همین کتاب ص 123)

131 - نقل از: مجلسی، 1307، ص 175-174) به نقل از همین کتاب) ص 175)

132 - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ? ، ص 191.

133 - الکامل فی التاریخ، ج ? ، ص 191.

134 - مروج الذهب) ج 1، ص 372)، تاریخ طبری) ج 11، از صفحه ی 1236 به بعد

135 -) موسوی، 1374، ص 120)

136 - کلینی، 1067، ج 3، ص 1434

137 - مروج الذهب

138 - معجم البلدان، یاقوت حموی، ج 3، ص 280.

139 - تاریخ فتوحات اسلامی، ص 189.

140 - معجم البلدان، ج 3، ص 280

141 - شیخ کامل سلیمان در یوم الخلاص) ص 61)

142 - آیت الله میلانی در کتاب قادتنا) ج 7، ص 207) وص 20

143 - تاریخ مختصر الدول، ص 141.

144 - قاموس الأعلام، ج 2، ص 1437

145 - التنبیه و الاشراف، ص 161.

146-23 همان مدرک، ص 164.

147 - تاريخ يعقوبى، ج 3، ص 223.

148 - تاريخ طبرى، ج 7 ص 376.

149 - تاريخ الخلفا، ص 336

150 - التنبيه و الاشراف، مسعودى ص 145.

151 - طبرى، تاريخ طبرى، انتشارات دار الفكر، ج 11، ص 173.

152 - طبرى، تاريخ طبرى، انتشارات دار الفكر، ج 11، ص 173.

ص:664

153 - تاریخ طبری) ج 11، از صفحه ی 1236 به بعد

154 - در مورد درگیری های این دهه (239 252 ه. ق (، ر. ک: تاریخ طبری، ج 11، ص 173، 176، 177، 195 و 207؛ الکامل فی التاریخ، ج 7، ص 80، 81، 85 و 95؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج 10، ص 323، 343 و 345.

155 - ر. ک: دولت عباسیان، محمد سهیل طقوّش، ترجمه: حجت الله جودکی، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ص 261.

156 - ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ؟ ، ص 1108.

157 - ر. ک نازیلیف، تاریخ العرب و الروم.

158 - الکامل فی التاریخ، ج ؟ ، ص 191.

159 - پژوهشی در زندگی امام مهدی، ص 117

160 - ابن شهر آشوب، مناقب آل أبی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج 4، ص 434 * محمد بن جریر طبری، دلائل الامامه، ط 3، قم، منشورات الرضی،، 1363 ه '. ش، ص 226 * مجلسی، بحار الأنوار، ط 2، تهران، المکتبه الاسلامیه، 1395 ه '. ق، ج 50، ص. 251 * ماهنامه گلبرگ، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، شماره 61 * ماهنامه کوثر، شماره 60

161 - خورشید مغرب، محمّد رضا حکیمی، ص 21 22، با تصرف

162 - زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، آیه ا... محمدتقی مدرسی، با اندکی تلخیص * سیره الائمه الاثنی عشر * مرتضی مطهری، مجموعه آثار جلد 18 صفحه 147 * حیاه الامام العسکری

163 - برگرفته شده از» پیدای پنهان «ویژه نامه نیمه شعبان 1419 ق. ستاد بزرگداشت نیمه شعبان مسجد آیه الله انگجی تبریز.

164 - مستدرک الوسائل: ج 12، ص 261، س 15 * بحارالأنوار: ج 75، ص 401، ضمن ح 42

165 - بحارالانوار، ج 51، ص 13

166 - مهج الدعوات: ص 36، بحار: ج 94 ص 354 و الامام الجواد: ص 375.

167 -- كمال الدين: ج 2 ص 424، اعلام الورى: ص 394، البرهان: ج 3 ص 218، روضه الواعظين: ج 2 ص 256، تبصره الولى: ص 5، حليه الابرار: ج 2 ص 522، مدينه المعاجز: ص

ص:665

586 و منتخب الانوار المضیئه: ص 60.

168 - غیبت شیخ طوسی: ص 142، دلائل الامامه: ص 268، حبیب السیر: ج 2 ص 105، ینابیع الموده: ص 451.

169 - کمال الدین، ج 2، ص 474.

170 - غیبت شیخ طوسی: ص 147، کشف الغمه: ج 3، ص 288، حلیه الاءبرار: ج 5 ص 185.

171 -- الثاقب فی المناقب: ص 584، اعلام الوری: ص 395، اثبات الهداه: ج 3 ص 668.

172 - حبیب السیر: ج 2 ص 106.

173 - اثبات الهداه: ج 3، ص 699.

174 - کمال الدین: ج 2، ص 434.

175 - غیبت طوسی: ص 151.

176 -- کمال الدین: ج 2 ص 441.

177 -- غیبت طوسی: ص 146-144.

178 -- کمال الدین: ج 2، ص 431.

179 -- جزیره خضرا: ص 25-14.

180 - الثاقب فی المناقب: ص 584 و روضه الواعظین: ص 260.

181 - اصول کافی، ج 2، کتاب الحجه، ص 230 و 231، روایت 5 و 6

182 - بحار الانوار، ج 25، ص 36 تا 47.

183 - کمال الدین صدوق: ص 431، غیبت شیخ طوسی: ص 151 و یوم الخالص، ص 66.

184 - همان، ص 297 نجاشی، رجال نجاشی

185 - عصر ظهور، علی کورانی، چاپ و نشر بین الملل، ص 393

186 - گلپایگانی منتخب الاثر ص 467

187 - فهرست شیخ طوسی: ص 150 و رجال نجاشی ص 235.

188 - رجال نجاشی، ص 307.

189 - رجال نجاشی، ابوالعباس نجاشی، نشر اسلامی، ص 307 و موسوعه طبقات الفقهاء، ج

3، ص 430 و 431.

190 - رساله تواريخ النبى و الال، از محمد تقى تسترى، صاحب قاموس الرجال ص 43

191 - غيبت شيخ طوسى: ص 145.

192 - منتخب الاثر، لطف الله صافى گلپايگانى، فصل سوم، باب اول، ص 320

193 - الفهرست، شيخ طوسى، نجف، مكتبه مرتضويه، ص 124.

194 - منتهى الآمال، شيخ عباس قمى، نشر اسلاميه، ج 2، ص 356

195 - آقابزرگ تهرانى الذريه جلد 20 ص 201

196 - تنقيح المقال، ج 2 ص 176 نجاشى، ص 169 فهرست، ص 128 و معالم العلما، ص. 65

197 - الغيبه ص 82-6 و 100

198 - كمال الدين، ج 2، ص 417

199 - كمال الدين ص 127 و 133 و 187 و 211 و 222 و 274 و 381

200 - كمال الدين و تمام النعمه، ص 417؛ الغيبه، ص 125.

201 -. طبرى، دلائل الامامه، منشورات حيدريه، ص 262.، شيخ طوسى، الغيبه، ص 208.، فقال نيشابورى، روضه الواعظين، ج 1، ص 252.، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابى طالب، ج 2، ص 440.، نيلى، منتخب الانوار، ص 105.

202 - سيد محمد صدر، پژوهشى در زندگى امام مهدى، ترجمه شيرازى، انتشارات جهان آرا، ص 204.

باقر شريعت قريشى، حياه الامام المهدى، ص 21. جاسم حسين، تاريخ سياسى غيبت امام زمان، ترجمه محمد تقى آيت الهى، انتشارات اميركبير،

ص 114.

203 - كمال الدين ج 2 ص 378.

بسم رب الحسین علیه السلام

سلام بر شما

در مورد روایت شریفه « لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علی لما خلقتک و لولا فاطمه لما خلقتکما» با یکی از دوستان) جناب احمد عزیز (صحبتهایی انجام شد..

تصمیم داشتم که مطلب تالی را در همان تاپیک) آیا این حدیث درست است (بیان نمایم ولی گویا به صلاحدید مدیریت محترم سایت، تاپیک مزبور قفل شده است.

لذا بر آن شدم تا مطلبی از کتاب "جنه العاصمه" تالیف مرحوم میرجهانی - که حقیر بر اساس آن، مسند بودن روایت را بیان نمودم - را در اختیار برادران شیعی خود قرار دهم.

مرحوم میرجهانی در " جنه العاصمه" ص 149-148 چنین می گویند:

http://www.rasekhoon.net/library/content-4712-1.aspx

حکایتی است زیبا در بیان حدیثی از فضائل فاطمه

نگارنده مؤلف قاصر حسن میرجهانی طباطبائی جرقوئی اصفهانی عفی الله عن جرائمه گوید زمانی که در نجف اشرف مشرف بودم بر حسب اتفاق برای اخذ کتابی از فضیله العلامه خلد مقام شیخ محمّد سماوی مؤلف کتاب ابصارالعین فی انصارالحسین علیه السلام شرف خدمت ایشان را حاصل کردم در مکتبه ایشان به کتابی مخطوط که در مقابل داشتند نگاه می کردم از نام آن کتاب پرسیدم فرمودند

ص:668

کتاب کشف اللئالی تالیف عالم جلیل شیخ صالح بن عبدالوهاب بن العرندس حلّی است که یکی از علماء بزرگ شیعه بوده از علماء قرن نهم و کتاب را به من دادند کتابی بود به قطع وزیری کاغذ زرد قریب سیصد صفحه به خط شیخ احمد تونی نوشته شده بود در ضمن اینکه مشغول دیدن عناوین آن بودم برخورد کردم به حدیثی که مکرر از زبان معدودی از بزرگان اهل فضل شنیده بودم بطور مرسل و هر چند تفحص کرده و از بعضی از محدثین از سند آن پرسش می کردم اظهار بی اطلاعی می کردند و بعضی هم از احادیث موضوعه می دانستند دیدم در آن حدیث را مسندا نقل نموده از مرحوم سماوی استجازه استنساخ آن را نمودم ایشان هم مضایقه نفرمودند من با نهایت خوشحالی در میان مجلس حدیث را نوشتم چون در فضیلت بی بی معظمه فاطمه زهراء سلام الله علیها بود مقتضی دیدم که در این کتاب درج نمایم والعهده علی راویه

فی کتاب کشف اللئالی لصّالح بن عبدالوهّاب بن العرندس انه روی عن الشیخ ابراهیم بن الحسن الذّراق عن الشیخ علی بن هلال الجزائری عن الشیخ احمد بن فهد الحلّی عن الشیخ زین الدّین علی بن الحسن الخازن الحائری عن الشیخ ابی عبداللّه محمّد بن مکّی الشهید بطرقه المتصّله الی ابی جعفر محمّد بن علی بن موسی بن بابویه القمّی بطریقه الی جابر بن یزید الجعفی عن جابر بن عبداللّه الانصاری عن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله عن اللّه تبارک و تعالی انه قال یا احمد لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علی لما خلقتک و لولا فاطمه لما خلقتکما - ثم قال جابر هذا من الاسرار التی امرنا رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله بکتمانه الّا عن اهله

یعنی به سند مذکور از جابر بن عبداللّه انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود خدای تبارک و تعالی فرمود ای احمد اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی آفریدم و اگر فاطمه نبود هیچیک از شما را نمی آفریدم

تحقیقی از مؤلف قاصر

ص:669

مؤلف کتاب کشف اللئالی یکی از علماء قرن نهم هجری بوده و او یکی از مؤلفین از علماء شیعه در فقه و اصول و حدیث بوده کان عالما ناسِکاً زاهداً ورعاً ادیباً شاعراً و در حدود سال هشتصد و چهل هجری تقریباً وفات یافته و قبر او در حلّه هیفاء مزاری است که به آن تبرک می جویند

و سلسله راویان حدیث همه عدل امامی و از بزرگان مشیخه به شمار می روند و سند حدیث در نهایت اتقان است

آنچه که در اینجا مقتضی بحث در اطراف آنست مفهوم متن حدیث است نسبت به جمله دوم و سوّم که بیشتر مغزها تحمل حمل آن را ندارد از این راه این حدیث در نزد ایشان تلقی به قبول نیست و بسا انکار می کنند و موضوع می دانند و حال آنکه این هر سه اعضاء رئیسه و فاطمه زهراء سلام الله علیها مجمع البحرین دریای نبوّت و دریای علم و مجمع النورین نور نبوّت و نور امامت است و ذوات مقدسه محمّد و علی و فاطمه هر سه قائم به یکدیگرند که اگر هر کدام از آنها نبودند دیگری هم نبود برای تقریب به ذهن تنظیر می کنیم تمام عوالم امکانیه را به شخص تام الخلقه مرکّب از اعضاء و جوارح داخلیّه و خارجیه که بعضی از اجزاء و اعضاء آن خادمه و بعضی مخدومه و در اجزاء مخدومه هم بعضی از آنها رئیسه اند که قوام و بقاء سایر اعضاء بواسطه آنها است که اگر آنها نباشند باقی آنها هیچکدام نخواهند بود و قوام اعضاء رئیسه هم هر کدام از آنها به یکدیگر است مثلا اعضاء رئیسه در بدن هر شخصی عبارت است از دماغ که به منزله پیغمبر است در بدن و قلب که بمنزله امام است در آن و جگر که مجمع البحرین آن دو است پس اگر گفته شود اگر دماغ نبود قلب هم نبود و اگر جگر که منشاء رسانیدن خون به قلب و از آن به دماغ و سایر اعضاء است نبود نه دماغ بود و نه قلب جای تردید و اشکالی باقی نمی ماند

حق جان جهان است و جهان جمله بدن ارواح ملائکه قوای این تن

افلاک و عناصر و موالید اعضا توحید همین است دگرها همه فن

خلاصه کلام - آنچه که در پیرامون این حدیث شرح داده شد جواب کسانی است که می گویند - از ظاهر متن حدیث لازم می آید که فاطمه سلام الله علیها افضل از پدر بزرگوار و شوهر عالیمقدارش باشد این گمان غلطی است که ذهن سلیم متتبع از آن ابا دارد -

حدیث مشهور مستفیض بلکه متواتر نبوی صلی اللّه علیه و آله که فرموده فاطمه بضعه منی و حدیث فاطمه روحی التی بین جنبی که هر دو حدیث را فریقین روایت کرده اند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیهاالسلام را به عضویت خود معرفی فرموده و آن بی بی معظمه را روح خود خوانده بر سبیل حقیقت است نه مجاز

و قول قاضی عضدی صاحب مواقف که گفته است این کلام پیغمبر از باب مبالغه و کثرت محبت بوده نسبت به آن حضرت و بر وجه مجاز بوده نه اغراض دیگری - قابل قبول نیست زیرا که مقام شامخ رسالت بالاتر از آنست که مجازگوئی کند - لفظ بضعه) بفتح باء (به معنای جزء است و اصل در جزء عدم جواز تفکیک است از کل در صفات آن به این بیان مثلاً هرگاه کسی دارای صفتی باشد آن صفت نسبت به ذات موصوف شامل تمام اعضای او است بر وجه حقیقت و شکی نیست که نسبت حمل آن به اعضاء موصوف برابر و یکسان است و تفکیک میان اعضاء به سلب وصف از بعض دیگر یا به تفاوت آن با اعضاء دیگر از حیث شدّت و ضعف یا کم و زیاد غلط و واضح البطلان است

مثلاً اگر شخصی به صفت سخاوت متصف باشد می گویند آن شخص دارای ملکه سخاوت است و نمی گویند که چشم او یا گوش او یا دست او این ملکه سخاوت را ندارد یا هر کدام از آنها که باشد سخاوتش کمتر است یا زیادتر از سایر

اعضای او و بقدری این مطلب ظاهر و روشن است که محتاج به دلیل و استدلال نیست

این بیان عینا در موضوع حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله نیز در مقام فضیلت و متصف بودن به آن جاری است در فضائلی که دارد سوای فضیلت نبوت و رسالت که آن به دلیل خاص خارج است

پس گفته نمی شود که فلان عضو یا روح مبارکش فاقد وصف فضیلتی یا اوصاف فضائل او است یا بهره آن عضو یا روح از اعضاء دیگر آن حضرت کمتر است یا ضعیفتر

بنابر این می گوئیم حدیث مستفیض بلکه متواتر بضعه و حدیث روح بر وجه حقیقت است نه مجاز و افضلیت آن بی بی معظمه از جمیع انبیاء و رسل مسلّم است باستثناء پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدارش - صلوات اللّه علیهم و علی آلهم الطیبین

مرحوم میرجهانی در ادامه مطلبی دارند که بسیار زیبا می باشد:

حقیقت پیغمبر و امام و زهراء را بشر نمی تواند بشناسد

در جزء اول از کتاب اصول کافی چاپ طهران در سال 1381 هجری قمری و در کتاب امالی شیخ صدوق چاپ سنگی امین الضرب در سال 1300 قمری در طهران صفحه 399 و در کتاب عیون اخبار الرضا تالیف صدوق چاپ سنگی سال 1317 قمری صفحه 120 و در کتاب احتجاج طبرسی چاپ نجف سال 1386 قمری جزء دوم صفحه 226 و در کتاب غیبت نعمانی و غیر اینها مسندا از عبدالعزیز بن مسلم از حضرت امام رضا علیه السلام حدیث مفصلی را در صفات جامعه امام علیه السلام که محل شاهد ما در اینجا از آن حدیث اینست که فرموده

هیهات هیهات فمن ذا الذّی یبلغ معرفه الامام او یمکنه اختیاره ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الالباب و خسئت العیون و تصاغرت العظماء و تحیّرت الحکماء

ص:672

و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الالباء و كلّت الشعراء و عجزت الادباء وعيت البلغاء عن وصف شان من شانه او فضيله من فضائله و اقرّت بالعجز والتقصير و كيف يوصف بكلّه او ينعت بكنهه او يفهم شیء من امره او يوجد من يقوم مقامه و يغنی غناه لا كيف و انَّی و هو بحيث النجم من يد المتناولين و وصف الواصفين فان الاختيار من هذا و اين العقول عن هذا و اين يوجد مثل هذا اتظنّون انّ ذلک فی غير آل الرسول محمّد صلی اللّه عليه و آله كذّبتهم واللّه انفسهم و منّتهم الاباطيل فارتقوا مرتقا صعباً دحضاً تزلّ عنه الی الحضيض اقدامهم راموا اقامه الامام بعقول حائره بائره ناقصه واراءٍ مضلّه فلم يزدادوا منه الّا بُعداً قاتلهم اللّه انَّی يؤفكون و لقد رامُوا صعباً و قالوا افكا و ضلّوا ضلالا بعيداً و وقعوا فی الحيره اذ تركوا الامام علی بصيره) الحديث (يعنی - كيست كه برسد بكنه معرفت امام يا برای او ممكن باشد اختيار كردن چنين امامی دور است دور است چنين گمانی عقلها گم و سرگردان می شود و صاحبان عقول متحيّر می مانند و چشمها منع می كند و بزرگان كوچک می گردند و حكماء در تحيّر می مانند و فكر خردمندان كوتاه است و خطبا از وصف كردن امام خسته می مانند و اهل خرد به نادانی فرومی مانند و شعراء وامی مانند و صاحبان ادب عاجز می شوند و فصحاء و بلغاء خسته می شوند از وصف كردن شأنی از شئون امام يا فضيلتی از فضيلتهای او كو عقلهائی كه بتواند امام را بشناسد و كو آن كسی كه بتواند همه اقرار به تقصير خود می كنند چگونه می توانند همه صفات او را وصف كنند يا كنه صفات او را تعريف كنند يا بيابند كسی را كه قائم مقام او باشد و بی نياز كند مانند بی نياز كردن او چنين است چنين كسی پيدا نمی شود و از كجا پيدا شود امام مانند ستاره ايست كه دست گيرندگان از آن كوتاه است و وصف كنندگان نمی توانند او را وصف كنند كجا می توانند چنين امامی را خودشان اختيار كنند و كجا عقلهايشان می رسد به آن و كجا می توانند مانند چنين امامی را پيدا كنند آيا چنين گمان می كنند كه در غير آل محمّد صلی الله عليه و آله می توانند چنين امامی پيدا كنند به ذات خدا قسم نفسهای ايشان، ايشان را تكذيب می كند و اين آرزوهای باطل آنها را می كشد هرآينه ايشان بالا رفته اند به جايگاه بلند

دشواری که قدمهایشان خواهد لغزید و فرو خواهند افتاد چنین قصدی کرده اند که به عقلهای سرگردان خود و فکرهای کوتاه خود و رأیهای گمراه کننده خود امامی برپا کنند چیزی برای خود زیاد نمی کنند مگر اینکه از حق دور می شوند خدا بکشد ایشان را چگونه دروغ سازی می کنند و دروغ می گویند و گمراه شده اند گمراه شدن بسیار دوری و در سرگردانی افتاده اند زمانی که امام را از روی بصیرت شناختند و ترک او کردند

مؤلّف حقیر گوید

پس پی بردن بکنه مقام و حقیقت صاحبان ولایت مطلقه از محالات است و ماسوای از ایشان که نسبت به مقام و منزلت ایشان مردهاشان سمت غلامی و زنهاشان سمت کنیزی ایشان را دارند کجا می توانند به تمام معنی عارف شئون و کنه حقایق و عظمت مراتب ایشان شوند زیرا که ملکه ولایت مطلقه و اولوالامری غیر از ملکات عادیه ظاهریه است که اهل ظاهر به کنه آن بتوانند برسند یا اگر هم نتوانند حقیقت آن را بفهمند از امارات ظاهریه برای فهمیدن آن راهی به دستشان بیاید مانند حسن ظاهری که کاشف از ملکه عدالت است مثلا و بالعکس - پس باید دانست که پی بردن به کنه و حقیقت ولایت مطلقه یا به تعبیر دیگر سلطنت کلیّه الهیّه نسبت به تمام سلاسل عوالم امکانیه از فهم بشر عادی ولو هر اندازه دارای مقام علم و دانش باشد بیرون است مگر اینکه مخصوصین به این منصب خدائی خودشان پی به کنه حقیقت همدیگر ببرند

چنانچه شیخ فقیه علاّمه عزّالدین ابومحمد حسن بن سلیمان حلّی تلمیذ شهید اوّل صاحب لمعه اعلی الله مقامهما در کتاب) المحتضر (چاپ نجف اشرف در مطبعه حیدریه سال 1270 هجری قمری در صفحه (38) قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نقل کرده که فرمود - یا علی ما عرف اللّه الّا انا و انت و ما عرفنی الّا اللّه و انت و ما عرفک الّا اللّه و انَا یعنی نشناخت خدا را یا علی کسی جز من و تو

و نشناخت مرا کسی جز خدا و تو و نشناخت تو را کسی جز خدا و من

در مناقب ابن شهر آشوب

در مجلد دوم چاپ سنگی سال 1317 در ایران در جزء هفتم راجع به امام ششم حضرت صادق علیه السلام صفحه 326 از صفوان بن یحیی از بعضی از رجال او از آن حضرت روایت کرده که فرمود

واللّه لقد اعطینا علم الاوّلین والاخرین فقال له رجل من اصحابه جعلت فداک اعندکم علم الغیب فقال له ویحک انّی لاعلم ما فی اصلاب الرّجال و ارحام النساء و یحکم وسعّوا صدورکم و لتبصر اعینکم وَلْتَع قلوبکم فنحن حجه اللّه تعالی فی خلقه و لن یسع ذلک الّا صدر کلّ مؤمن قویّ قوّته کقوّه جبال تهامه الا باذن اللّه واللّه لو اردت انْ احصی لکم کلّ حصاه علیها لاخبرتکم و ما من یوم و لا لیله الّا والحصیٍ یلدا یلادا کما یلد هذا الخلق واللّه لتباغضون بعدی حتّی یاکل بعضکم بعضاً

یعنی - به ذات خدا سوگند که ما عطا کرده شدیم علم اولین و آخرین را پس مردی از یاران او به او گفت فدایت شوم آیا علم غیب نزد شما هست فرمود رحمت بر تو باد من قطعاً می دانم آنچه را که در پشت پدران و رحمهای مادران است رحمت بر شما باد سینه های خود را گشایش دهید باید ببیند چشمهای شما و باید نگاهداری کند دلهای شما ما حجت خدای تعالی هستیم در میان خلق او و توسعه قبول این سخن را ندارد مگر سینه پرقوّت مؤمن صاحب قوت که قوت او مانند قوت کوههای حجاز باشد به اذن خدا به ذات خدا سوگند اگر بخواهم همه سنگریزه ها را برای شما بشمارم همه آنها را که روی زمین است می شمارم و خبر می دهم شما را نیست روز و شبی مگر اینکه این سنگریزه ها می زایند زائیدنی همچنانکه این خلق می زایند به ذات خدا سوگند که شما کینه همدیگر را در بعد از من در دلهای خود خواهید گرفت تا اینکه می خورد بعضی از ایشان بعض دیگر را

از جمله آیات داله بر ولایت کلیه داشتن آن حضرت

لیاقت نداشتن احدی از خلق عالم است از آدم تا خاتم برای همسر شدن با آن ولیّه الله عظمی سلام الله علیها غیر از وجود مبارک پسر عم بزرگوارش ولیّ الله اعظم امیرالمؤمنین علی علیه السلام - لیاقت نداشته اند زیرا در امر مزاوجت کفویت یعنی هم شأن یکدیگر بودن از مقررات شریعت مقدسه اسلامیّه است و قطع نظر از آن بنای عرف هم بر همین است چنانچه در عرب هم مرسوم بوده در بسیاری از موارد کفویت رعایت می شده حتّی در جنگهای تن به تنی هم بسیار مورد نظر بوده - و در امر مزاوجت بالخصوص گذشته از وجهه شرعی جنبه طبیعی هم داشته و دارد چنانچه هر صنفی با صنف خود میل درد ازدواج کند عالم با عالم تاجر با تاجر و هکذا چنانچه شاعر هم گفته کبوتر با کبوتر باز با باز کند هم جنس با هم جنس پرواز و این امر طبیعی بشر است گرچه در تحقق کفویت غیر از اتحاد در صنعت و شغل امور دیگری هم مدخلیت دارد که هر فامیل و قومی بیشتر آن را اهمیت می دهند - و لیکن طبقه انبیاء و اولیاء کفویت و هم شان بودن را در علم و معرفت و قرب به خدا و شرافت معنویّه و زهد و تقوی می دانند و ثروتمند بودن و ریاست و صنعت و دنیاداری به هیچ وجه منظور نظرهای ایشان نیست زیرا با مقام نبوت و مرتبه امامت کاملا منافات دارد و با یکدیگر معارضند و آنچه گفته شد بسیار آشکار و روشن است.

لولا فاطمه (س)

آیت اللّه محمدعلی گرامی

- 1 -

مقدمه

ص:676

ازآن جا که در سند و معنای حدیث شریف قدسی منقول که خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:» لولاک لما خلقت الأفلاک و لولا علیّ لما خلقتک و لولا فاطمه لما خلقتکما؛ ای پیامبر اگر تو نبودی عالم را نمی آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی آفریدم و اگر فاطمه نبود شمادو نفر را نمی آفریدم «اشکالاتی مطرح شده و به دنبال سؤال برخی از فضلای حوزه علمیّه قم مدّتی قبل پیرامون این موضوع از حضرت آیه الله گرامی) مدَّ ظلُّه (، معظم له در پاسخ، یک جلسه به طور مبسوط به این مطلب اختصاص دادند و از شبهات مطرح شده به طور مفصّل جواب دادند، که سخنان مزبور پس از پیاده شدن از نوار و بازنگری وتفصیل و اضافات، به صورت نوشتار حاضر در خدمت علاقمندان قرار دارد.

معظم له با بهره گیری از آیات و روایات شیعه و سنّی و مطالب فلسفی و کلامی موضوع فوق را شرح کرده است. ایشان ابتدا به بیان معنا و مفهوم حدیث پرداخته و سپس درباره سندیّت حدیث بحث می کند، سپس هدف از خلقت عالم وانسان را توضیح می دهد، در ادامه ضمن بیان عصمت چهارده معصوم علیهم السلام و لزوم نصب امام توسط خداوند، از مباحثی چون فضایل و مناقب فاطمه زهرا علیهاالسلام، و بیان خلافت بلا فصل امام علی علیه السلام و علل انحراف از مسیر خودش و مصیبات وارده بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بحث می کند.

ناشر

اشکال ادبی به متن حدیث و جواب آن

حدیثی به این مضمون نقل شده است:» ای پیامبر! اگر تونبودی افلاک) آسمان ها، کرات، مدار سیارات (را خلق نمی کردم، و اگر علی علیه السلام نبود تو را خلق نمی کردم، و اگر فاطمه نبود شما دو تن رانمی آفریدم. «این حدیث اصطلاحا

قدسی است و به واسطه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خداوند نقل شده است. (1)

تعبیر حدیث این است که:» لولاک لما خلقت الأفلاک و لولا علیٌّ لما خلقتک و لولا فاطمه لما خلقتکما.

بعدا خواهیم گفت که تنها این حدیث نیست که حضرت فاطمه را غرض از خلقت عالم معرّفی کرده است احادیث دیگری هم داریم که دلالت بر این موضوع دارد.

برخی اعتراض کرده اند که این جمله بر خلاف قواعد ادبیات عرب است. زیرا کلمه لولا علی القاعده نباید بر سر ضمیر متصل بیاید، باید چنین گفته شود:» لولا انت «، نه» لو لاک «. این اعتراض را کسروی هم به پیروی از برخی علمای ادب در یکی از نوشتجاتش ذکر کرده بود... امّا باید بدانیم که هر چند قاعده کلّی همان است، لیکن در برخی موارد به رعایت وزن کلام و یا جهات دیگر بر خلاف قاعده کلی مزبور عمل می شود، و این کار هم کم نیست. به کتاب های ادبیات عرب و نیز موارد استعمال عرب، رجوع شود تا معلوم گردد که تعبیرهای» لولاه «و» لولاک «و » لولاها «و نظایر این ها نیز زیاد است.

روایات بسیاری درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و یا درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، و یا درباره خمسه طیبه) پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام، و یا درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و دوازده امام علیه السلام وارد شده است که این ها هدف از خلقت هستند. این دسته روایات، متعدد و مکرر و مستفیض بلکه متواتر می باشد. به برخی از این موارد اشاره کرده و سپس وارد توضیح معنای حدیث مزبور می شویم.

منابع و مدارک حدیث

قسمتی از حدیث مذکور در» بحارالانوار «ج 15، ص 28 و 29:) لولاک ما خلقت الأفلاک... «هدف بودنِ شخص پیامبر را می رساند. این معنا در» بحار الانوار «، ج 57، ص 19 و 201 و ج 60، ص 303 و» مدینه المعاجز «ص 153 نقل شده است.

» الغدیر «ج 2، ص 300 از» فرائد السبطین «حموئی و از مناقب خوارزمی نقل می کند، همچنین» الغدیر «ج 5، ص 435 از حاکم در» مستدرک «، ج 2، ص 615 از سبکی در» شفاء السقام «، ص 121 و نیز از زرقانی در» شرح مواهب «، ج 1، 44 نقل کرده است.

بیهقی نیز در کتاب» دلائل النبوّه «نقل کرده و همین طور طبرانی در» معجم الصغیر «و سمهودی در» وفاءالوفاء «ص 419 و عزّامی در» فرقان القرآن «ص 117 همگی نقل کرده اند.

این مطلب به حدی برای اهل درایت و فهم از محدثین بلکه عموم اهل دیانت روشن بوده که شعرا نیز در اشعار خود آورده اند. مثل قاضی نظام الدین) وفات 678):

لأجل جدّکم الأفلاک قد خلقت لو لاه ما اقتضت الأقْدار تکوینا

بخاطر جدّ شما افلاک آفریده شد، اگر او نبود قدرها و هندسه ها اقتضای تحقق نداشت.

به خوارزمی در مناقب، ص 252،) احقاق الحق، ج 9، ص 105 و ج 6 و الغدیر (رجوع شود. این ها نمونه کوچکی است از مصادر این گونه احادیث. در ختم مقال در

خصوص روایت:»... لولا فاطمه «بحث مستقلّی خواهد شد.

جمله هایی که در این قبیل روایات آمده گاهی خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است و گاهی خطاب به پیامبران دیگر، موضوع مورد سخن گاهی هدف بودن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و گاهی هدف بودن پیامبر و علی علیه السلام و گاهی هدف بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و گاهی هدف بودن همه چهارده معصوم به تفصیل می باشد.

این تعبیرها گاهی به صورت» لولاک «،» لولا أنت «، و گاهی به صورت» لولا أنتما « - در خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام - و گاهی به صورت » لولا أنتم «- در خطاب به پنج تن یا چهارده معصوم علیهم السلام و گاهی در خطاب به حضرت آدم ابوالبشر و دیگران تعبیر:» لولا هؤلاء «می باشد. از همه این ها اجمالاً به طور مسلم معلوم می شود که هدف از خلقت همه عالم پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام می باشند. ولی در میان این احادیث دو یا سه روایت هست که در میان خود پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هم ترتیبی ذکر کرده است. یکی دو روایت هم می فهماند که با خلقت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و حسنین علیهم السلام هنوز، نور مطلق تحقق نیافته بود.

لذا زهرا علیهاالسلام خلق شد یعنی غایت خلقت همگی زهرا علیهاالسلام می باشد. یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و حسنین علیهم السلام نیز قدم آخر نیستند و ما قبل آخر می باشند و در نتیجه مقدمه آخرین یعنی زهرا علیهاالسلام می باشند.

در میان روایات یک روایت هم به این ترتیب نقل شده که: اگر پیامبر نبود عالم نبود و اگر علی علیه السلام نبود پیامبر صلی الله علیه و آله نبود و اگر فاطمه علیهاالسلام نبود آن دو نبودند.

ص:680

مفاد و معنای حدیث» لولا فاطمه... «

و امّا سخن در مفاد این حدیث اخیر تا ببینیم آیا می تواند معنای صحیحی داشته باشد یا به طوری که احیانا گفته می شود هیچ معنای درستی نداشته، خلاف عقل است و باید حدیث را طرد نمود. البته در پایان گفتار در خصوص سند این حدیث بحث خواهیم کرد. لکن این جا تنها اشاره می کنیم که در گذشته هم احیانا روایاتی بوده که معنایش مبهم بوده بعدها حقیقت کشف شده است. گاهی متن حدیث به حدی محکم است که راوی را هم اعتبار می بخشد. گاهی راوی روایت را اعتبار می دهد و گاهی روایت، راوی را معتبر می کند. (2)

معنای جمله اول حدیث مزبور که درباره سایر اهل بیت علیهم السلام نیز وارد شده است به خوبی واضح است. با مختصر دقتی درباره هدف از آفرینش، مطلب معلوم می شود. هدف از خلقت عالم، انسان است. این از برتریِ» شعور و درک « انسان بر سایر پدیده ها و مخلوقات معلوم می شود، البته همه موجودات عالم شعور دارند و به قول» اسینپوزا «فیلسوف هندی:» این درخت واین حیوان، و این من، همه با شعور هستیم، لیکن به اختلاف درجه «.

اثبات درک و شعور برای موجودات

اساسا محال است که از ذات باریتعالی که عین درک و علم است موجودی بدون درک و شعور پدید آید. این با فهم سنخیت علت و معلول، مطلبی بدیهی و وجدانی است.

اگر بخواهید پزشک شوید هرگز رشته اقتصاد ومدیریت را برای تحصیل انتخاب نمی کنید و اگر بخواهید آهنگری قابل شوید، هرگز دکان نانوایی را برای کار انتخاب

نمی نمایید و اگر گندم بخواهید هرگز جو کشت نمی کنید، به هر حال همه موجودات عالم به هر درجه که از هستی بهره دارند از صفات ذاتی هستی چون علم و آگاهی، عشق واحساس، قدرت و اراده، و... برخوردار هستند. اساسا علم وآگاهی و...، همه، وجود هستند. زیرا غیر از وجود چیزی در عالم نیست:» لیس فی الدار غیره دیّار «، برون هستی چیزی جز نیستی نیست و آن هم نیست! و هر جا وجود هست ذاتیات وجود نیز هست، - منظورم ذاتی فلسفی است نه منطقی (3) - حقیقت هستی مجهول است لیکن می دانیم که این ها از صفات هستی می باشند.

قرآن کریم هم همه موجودات آسمان و زمین را تسبیح گر خدا معرفی می کند و زمین و آسمان را دارای میل و شوق و اراده و کلام می داند:(إِنْ مِنْ شَيْ ءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ («4)؛ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قالَتا أَتَيْنا طائِعِينَ) (5)

پس همه موجودات عالم، علم و شعور و آگاهی دارند، گرچه ممکن است به آگاهی خود آگاهی نداشته باشند. یعنی علم به علم نداشته باشند و به تعبیر اصطلاح فلسفی علم بسیط دارند نه علم مرکب. چنانکه در حوادث ظاهره در بسیاری موارد که نگاه می کنیم و به نگاه خود توجه نداریم. اشیا رامی بینیم ونه دیدن خود را. احساس داریم و توجه به احساس خود نداریم. به موجب همین علم بسیط است که می گویند: همه عالم شعور و درک نسبت به صانع و خالق خود دارند ولی چه بسا علم به علم ندارند:

دانش حق ذوات را فطری است دانش دانش است کان فکری است

هدف از خلقت عالم و انسان

پس همه موجودات عالم با شعور هستند، لیکن سخن در شعور بالاتر یعنی علم مرکب، و آگاهی نسبتا کامل است که در جماد و حیوان وجود ندارد، ولی در انسان

وجود دارد. آنگاه می دانیم که وجود با شعور و درک، اشرف از وجود بی شعور می باشند.

پس هدف از خلقت عالم، انسان است. یعنی موجودات دیگر یاانسان می شوند ویا در مسیر خدمت به انسان قرار می گیرند. ولی انسان برای چیست؟ هدف از خلقت او چیست؟ علم است؟) یعنی صرف عالم شدن (...، یا عمل است؟ یعنی خدمت به دیگران؟ یا اخلاق است؟ اخلاق اجتماعی، یعنی در مسیر خدمت به جامعه یا ایجاد آرامش برای جامعه، یا اخلاق فردی؟ یعنی صفای نفس و پاکی وجود؟ و یا چیزهای دیگر؟

سابقا در کتاب» خدا در نهج البلاغه «نظرات گوناگونی را در این زمینه بررسی کردیم. نظریه صحیح آن است که هدف از خلقت انسان پیوستن به وجود برتر از خود می باشد، یعنی تکامل. چنان که هدف از خلقت موجودات دیگر نیز همین کمال است. پیوستن انسان به وجود برتر از راه تکمیل علم و عشق است، درک و احساس که تلطیف روح می کند و صفاء نفس و پاکی می آورد. پاکی نفس با همسو شدن با پاک مطلق یعنی ذات احدیّت است که در تعبیر دیگر تخلّق به اخلاق الهی نامیده می شود.

وابسته بودن موجودات به ذات باریتعالی

هر موجودی به نحوی و به اندازه ای، پیوستگی با ذات احدیّت دارد و به تعبیر دیگر همه عالم که معلول حضرت حق می باشد، طبق خاصیت معلولیت، فانی در علت خویش است، یعنی از خود هیچ ندارد و مندکّ و فانی در وجود علّت است.

علّت اگر لحظه ای قطع نظر از معلول کند در دم فنا و نیست خواهد شد. چرا که از خود چیزی نیست و فنای محض می باشد. اسأا فنا همه سرمایه معلول است. یعنی

اگر معلول، وجود یا شرف و عزتی دارد از پیوستگی به علت است. پس:

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب ها

و به تعبیر دیگری که در خطاب به حضرت حق گفته شده:

گلبرگ را، ز سنبل مشکین نقاب کن یعنی که رخ بپوش و جهان را خراب کن

پس معلول از خود هیچ نیست و هر چه هست علت است و جَلَوات (6) علّت.

لیکن همین هیچ بودن معلول، عزت اوست. چون از خود هیچ است وابسته صرف به علت است و از این راه عزت دارد. پس فنای معلول سرمایه اوست وهمه عالم این فنا را دارند لیکن آن که توجه به این فنا دارد، می تواند از این سرمایه خود استفاده کند. و هر موجود که بیشتر غرق در فنا می شود و خود بینی ندارد بیشتر وصل به آن دریای عظمت می شود و با ارزش تر می شود.

برتر بودن انسان از فرشتگان

به هر حال وصل به حق، تکامل معلول است و این وصل به طور کامل فقط در چهارده معصوم علیهم السلام پاک محقق شده است. انبیا و اوصیا دیگر نیز تا حدود بسیار زیادی به این وصل رسیده اند لیکن نه به آن مقام. پیامبر صلی الله علیه و آله به جایی رسید که جبرئیل هم نرسید و نتوانست با پیامبر صلی الله علیه و آله همراهی کند.

روایت صحیحه کافی شریف را ملاحظه کنید که: چون پیامبر صلی الله علیه و آله را به معراج بردند، جبرئیل آن حضرت را در جایی برد و او را تنها گذاشت.

حضرت فرمود: جبرئیل! در این حال مرا تنها می گذاری؟ جبرئیل گفت: برو! به

خدا قسم به جایی قدم گذاردی که هیچ بشری پیش از تو به آن جا قدم ننهاده است. (7) در عالم ماده نیز در همان ابتدای رسالت، پیامبر صلی الله علیه و آله از مقابل هر درخت و یا سنگی که عبور می نمود برایش خاضع می شدند. (8)

البته هر کس که اصل توحید را قبول و به حضرت حق اعتقاد دارد به درجاتی از پیوند الهی رسیده است و به همین جهت به طور ابد در دوزخ نخواهد ماند هر چند بسیار آلوده باشد. البته به شرطی که این اعتقاد برایش محفوظ بماند و در اثر آلودگی های زیاد از بین نرود. ولی به هر حال هدف، صرف یک اعتقاد نیست بلکه وصل کامل و الهی شدن می باشد و این معنا تنها در چهارده معصوم پاک تجلی پیدا کرده است. پس هدف از خلقت عالم انسان است. چنان که طبیعت و بشریّت نیز نشان می دهد، انسان از همه عالم برای خود استفاده می کندو از نظر عقلای عالم هیچ اشکالی هم ندارد که بشر از همه موجودات دیگر بهره ببرد و حتی جانداران دیگر را فدای خویش کند و به طورکلی طبیعت را مسخر خویش کند. قرآن کریم هم آسمان و زمین و خورشید و ماه را مسخر بشر معرفی نموده است، و هر آن چه در زمین است خلق شده برای بشر، می داند. انسان هم برای وصل به خداوند است و الگوی خدایی شدن، قدرت مطلق و علم مطلق شدن و....

قرآن کریم ترسیم زیبایی از عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد که:... سپس نزدیک شد تا آنجا که به حق آویخت و سپس به آن جا رسید که چون دو قوس کمان به هم وصل شدند بلکه نزدیک تر... («9) زیرا که دو قوس فقط رأس آن ها به هم می رسند و در میانه، فاصله است لیکن آن یک وصل کامل بود. پس نزدیک تر بود.

در برخی دعاها این مطلب این گونه بیان شده است:» خداوندا ! فرقی بین تو و آن ها نیست جز این که آن ها بندگان تو هستند. («10) یعنی خداوند بی نهایت است و آن ها هم بی نهایت، یعنی به بی نهایت وصل شده اند... لکن از بندگی خداوند

است که به آن جا رسیده اند، به عبارت دیگر خداوند واجب است و آن ها ممکن، یعنی خدا آنان را بی نهایت قرار داده است.

بیت معروف:

زاحمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر این یک میم غرق است

همین را می گوید، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله به خداوند پیوسته و وصل کامل پیدا کرده است. تفاوت در میم امکان است که او واجب و این ممکن است. او اصل است واین پیوند که: همه عالم در میم امکان غرق می باشند. تعبیر حدیث معتبر کافی شریف (11) در تطبیق کریمه 35 و 36 سوره ذاریات:(فَأَخْرَجْنا مَنْ کانَ فِیها مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فَما وَجَدْنا فِیها غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ) بر اهل بیت علیهم السلام از همین باب است. یعنی در آن درجه کامل ایمان واعتقاد و درک و وصل ولمس معنوی، فقط اهل بیت علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دارند. یعنی در کره زمین فقط یک خاندان تسلیم مطلق حضرت حق می باشند.

حدیث شریف:» نحن و اللّه أسماء اللّه الحسنی؛ به خدا قسم که ما اسمای نیکوی الهی هستیم «نیز همین وصل را می رساند. (12)

حدیث دیگر:» ما با خداوند حالاتی داریم که گویا ما، او هستیم «نیز همین طور، با این تفاوت که آن وصل به مقام لاهوت یعنی مقام اسماءو صفات را می رساند و این، وصل به مقام هاهوت و ذات را می رساند. همه این ها طبق قاعده کلی تکامل است. هدف در خلقت هر چیز، تکامل اوست و تکامل انسان وصل به موجود برتر است. موجود برتر فقط ذات خداوند است. فرشتگان گرچه از نظر ذات اشرف هستند و نورانی تر و زیباتر، لیکن در مقام فعلیّت و عمل چنین نیست. زیرا انسانِ

پاک، پاکی خود را با زحمت بسیار وپس از درگیری با قوای شهوانی و غضب به دست آورده و این شرافت بیشتری است. پس جای اشکال نیست که چرا ملائکه که هرگز گناه نمی کنند خلیفه خدا نشدند و انسان خلیفه خداست» إنی جاعل فی الأرض خلیفه «

عصمت چهارده معصوم

اگر هدف از خلقت انسان تکامل است و آن پیوستن به وجود برتر است و وجود برتر فقط خداوند است، این هدف حتما باید در برخی انسان ها تحقق یابد وگرنه نقض غرض لازم می آید و نقض غرض در افعال خداوند مستلزم عجز یا جهل حضرت حق می باشد که محال است. پس این هدف در برخی انسان ها تحقق یافته است، آن انسان ها همان چهارده معصوم هستند. نه تنها از باب قدر متیقن یعنی قدر مسلم آنهایی که به این مقام رسیده اند بگوییم فقط چهارده معصوم هستند، بلکه تاریخ و روایات مذهبی هم نشان می دهد که تنها این چهارده نفر هستند که تاریخ زندگیشان بدون اشتباه است و در همه لحظات زندگیشان عقل حاکم بوده است و به تعبیر قرآن کریم:» و ما أنت بنعمه ربک بمجنون؛ به نعمت خداوند» تو «مجنون نیستی (13) یعنی همه زندگی و رفتارت سرتاسر عاقلانه است.

این آیه اگر مفید حصر نباشدو این را نرساند که فقط تو هیچ گونه و هیچ گاه جنون نداری لیکن به هر حال این تعبیر درباره دیگران نیست. طبق روایت» العقل ما عبد الرحمن و اکتسب به الجنان؛ عقل همان است که وسیله عبادت و کسب بهشت است. «این پیامبر است که همه رفتارش بر اساس این عقل استوار است. انسان های دیگر فقط مقداری از رفتارشان چنین است. یکی از روانشناسان غربی هم می گوید:

هر انسانی در شبانه روز چند دقیقه ای دیوانه می شود عاقل کسی است که بیش از این دیوانه نشود.

ص:687

از طرفی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله همه یک نور هستند چنان که در روایات هم آمده است»... أرواحکم و أنوارکم واحده... «پس همه اهل بیت علیهم السلام این طور هستند که عقل محض می باشند. لیکن باقی مردم نوعا در کارها اشتباه دارند. چه بسیار سخنی می گویند و پشیمان می شوند، کاری می کنند و پشیمان می شوند، نوعا نابجا عصبانی می شوند و به تعبیر نهج البلاغه:» الحدّه ضرب من الجنون؛ عصبانیت نوعی جنون است. «

انبیای بزرگ هم که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده اند) و آیه سوره قلم:

» ما أنت بنعمه ربّک بمجنون «به آن ها تعریضی ندارد (، نیز به نوعی لغزش داشته اند، منتها نه لغزش به معنای گناه، یعنی نافرمانی در قوانین جزایی، بلکه لغزش به معنای خلاف مصلحت. چنان که موسی علیه السلام می گوید:» ربّ ظلمت نفسی («14) و یا قرآن درباره آدم می فرماید:» و عصی آدم ربه... («15)، در روایت صعصعه بن صوحان لغزش انبیاء دیگر ذکر شده است. عصیان پیامبران و اولیاء خدا در قوانین جاریه نیست بلکه احیانا لغزش در قوانین مربوط به حبّ و عشق، یا هیبت یا حیرت، یا فنا و مانند آن می باشد. فی المثل در قانون حبّ و عشق صرف یک لحظه عدم توجه، لغزش است، چنان که عاشقی که همراه معشوق در گلستانی گام می زد از گلی خیلی تعریف کرد معشوق رنجید و گفت: رخسار من این جا و تو بر گل نگریی؟!

به هر حال پس این جمله دعای رجب خلاف قاعده نیست که فرمود:» خداوندا! فرقی بین تو و بین آن هانیست جز این که آن ها بندگان تو هستند. «این مقتضای » هدف خلقت «و» محالیّت نقض غرض «می باشد... پس آن ها به کمال مطلق و فنای در ذات حق که سرّ بقاست رسیده اند و باقی به بقاء خداوند هستند لیکن این مقام را از عبودیّت برای حق تعالی دارند. ممکن الوجودی هستند که خداوند آن ها را

بی نهایت قرار داده است.

لذا نمی توانیم جمله مرحوم آیه اللّه خویی) قده (را که درباره راوی این دعا می فرماید:» اودعایی نقل کرده که از اذهان متشرعه دور است و قابل قبول نیست و باور صدور از معصوم را ندارد («16) با همه احترامی که برای آن بزرگوار قایلیم پذیرا باشیم.

همین طور جمله علامه شوشتری را در کتاب الاخبار الدخیله به همین مضمون، که به علاوه، برای سست کردن روایت می فرماید: این رافقط اقبال سید بن طاووس از شیخ نقل کرده است و مجلسی هم در بحار از اقبال نقل کرده و توضیحی هم نداده است. غرق شدن در علوم ظاهری چه بسا بزرگان را نیز دچار غفلت می کند.

خلقت عالم به طفیل چهارده معصوم علیهم السلام

بنا به آن چه تاکنون گفتیم هدف از خلقت عالم انسان است لیکن نه هر انسان، بلکه انسانی که چون چهارده معصوم باشد. انسان های موحّد دیگر هر چند که به درجاتی از ارتباط الهی رسیده اند لیکن به درجه مطلوب اصلی که وصل به بی نهایت باشد نرسیده اند بنابراین دیگران به طفیل چهارده معصوم ایجاد شده و ارتزاق نموده و مورد لطف واقع می شوند؛ زیرا خود نرسیده اند به آن جا که باید برسند و در استعدادشان به ودیعت گذارده شده است.

اساسا در هر حرکتی، هر درجه و قدمی مقدمه درجه بعد و قدم بعد می باشد، حرکت قابل تقسیم به بی نهایت است و هر جزوی مقدمه رسیدن به جزء بعد می باشد. انسان ها هم در حرکت تکاملی خویش درجات بی نهایتی را باید طی کند و هر درجه ای مقدمه درجه بعد می باشد و برای درجه بعد به وجود می آید و

انسانهای در درجه پایین تر نیز به خاطر و به طفیل انسان درجه برتر به وجود می آید.

وجود جسمانی انسان مطرح نیست، هدف از ایجاد او مطرح است و آن» کمال مخصوص «می باشد. حتی اگر انسانی به کمال نرسیده ولی سقوط هم نکرده است، از انسانی که سقوط کرده اشرف است و منّت بر او دارد، این است که در روایات متعددی آمده است که:» لولا شیوخ رُکَّع و بهائم رتّع و صبیه رضّع لصببت علیکم البلاء و ترضّون به رضّا؛ اگر نبودند پیران قد خمیده و حیوانات اهلی چرنده و خردسالان شیرخوار، بلا بر شما فرو می ریختیم و با آن کوبیده می شدید. («17)

لازمه این مطلب این است که نه تنها انسان های پاک خداجو و خداخواه و خدادار یعنی واصل، از سایر انسان ها اشرفند که حتی حیوانات اهلی که خدمت می کنند و تکلیفی دیگر ندارند، از بسیاری انسان ها اشرف هستند. در قرآن کریم هم آمده که:» بل هم أضل؛ آن ها از چهار پایان هم، از راه دورترند. «بنا به قاعده مزبور آن ها که با خداوند رابطه ندارند فقط به طفیل مردم متدین زنده اند و این ها هم به خاطر انسان های برتر و همین طور تا برسد به آن ها که وصل مطلق شده اند یعنی چهارده معصوم علیهم السلام.

ممکن است بگویید: مگر می شود که این جهان نامتناهی فقط به خاطر چهارده نفر به وجود آمده باشد؟

پاسخ این است که اوّلاً سخن در هدف اعلا می باشد، انسان های دیگر نیز تا حدودی به هدف رسیده اند یعنی درجه ای از هدف را دارند، یعنی به هر اندازه که به توحید و عبودیّت راه دارند به همان اندازه در مسیر هدف قرار دارند.

ثانیا هدف مزبور به حدّی مهم و والاست که چهارده وجود نیز کفایت می کند،

حتی یک الگوی خداوندی نیز ارزش این همه تشکیلات را دارد تا چه رسد به چهارده نور مطلق. در کارهای معمولی انسانها نیز اگر کسی کارخانه تولیدی احداث کند که بیشتر تولیدات فاسد شوند لیکن تعدادی در حدّ اعلی به دست آید که جبران همه خسارتها را کند و به علاوه سود کند آن کارخانه را سود آور می دانند.

بنابراین از جمله اول حدیث مزبور روشن است، همه عالم برای پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام خلق شده است. همان طور که گفتیم این مطلب در روایات بسیار دیگر نیز آمده است. حدیث مشهور» کساء «نیز مشتمل بر همین مطلب است که: زمین و آسمان و...، برای این ها خلق شده است. اصل جریان کساء مسلم است و شیعه و سنی به تواتر نقل کرده اند. هر چند این تعبیر در همه آن روایات نیست لیکن در حدیث مشهوری که شیعه نقل کرده است این جمله را هم دارد که زمین و آسمان و... («18)

برخی روایات دیگر هم که در بحث های دیگری وارد شده همین را می رساند.

مثل حدیث مهریه حضرت فاطمه علیهاالسلام که» همه آب های دنیا مهریّه زهرا علیهاالسلام می باشد «. یعنی اصل حیات طبیعت به خاطر اوست، یا حدیث تعیین حدودفدک که در کلام امام کاظم علیه السلام خطاب به هارون الرشید آمده است که کل مملکت اسلامی آن روز یا بیشتر از آن را شامل می شود. البته جمله حضرت امام کاظم علیه السلام شاید فقط حقانیّت حکومت را برساند یعنی حکومت بر کل این سرزمین ها از آن هاست.

همه آن چه تاکنون گفته شد بر اساس معنای» علیّت غائی «بود یعنی هدف از خلقت عالم، انسان کامل است.

لولا فاطمه (س) آیت اللّه محمدعلی گرامی

ص:691

بررسی حدیث از زاویه علیّت فاعلی

می توان حدیث مزبور) لو لا... (را از زاویه علیّت فاعلی هم نگریست و چنین معنا کرد: اگر جهت وحدت عالم نبود کثرت تحقق نمی یافت. سنخیت علت و معلول اقتضا می کند که میان علت نخستین جهان که واحد من جمیع الجهات می باشد و هیچ جهت تکثّر در او نیست و میان معلولات عالم که متکثرات و مختلفات می باشند یک» جهت وحدتی «تحقق داشته باشد که از جهتی ارتباط با وحدت کل و از جهتی تناسب باعالم کثرت داشته باشد واین امر فقط در عالم نفس متحقق است.» نفس «یک موجود دو لبه می باشد که در ذات از عالم ماده و محصول ماده، و در مقام فعلیّت و کمال از عالم تجرد است. و هر نفسی را هم نمی گوییم بلکه نفس کاملی که متکثرات را تحت نفوذ بگیرد و آن نفس طیّبه پیامبر صلی الله علیه و آله واهل بیت علیهم السلام است. مرحوم فیض کاشانی برای وساطت خلق و آفرینش عالم، نفس را به طور مطلق کافی دانسته است لکن به نظر من همان طور که گفتیم هر نفسی نمی تواند این همه قدرت را داشته باشد که این همه متکثرات را در بگیرد، به هرحال وساطت در ایجاد، نیز یک نوع علیّت فاعلی است و این کار هر موجودی نیست، بلکه فقط نفوس پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هستند که می توانند این مهم را به عهده بگیرند، شاید مرحوم فیض نیز اصل عالم نفوس را به اعتبار نفوس پیامبر و اهل بیت علیهم السلام واسطه می داند.

پس اگر نفس پیامبر صلی الله علیه و آله نبود جهت وحدت عالم تحقق نمی یافت و آنگاه» کثرات «هم تحقق نمی یافتند. مرحوم سید حیدر علی آملی در کتاب خود (19) آن جا که در اشاره به حدیث» لو لاک «می گوید:» لولا جهه الوحده ما

تحققت الکثره «به این مطلب اشاره دارد.

معنای دیگری نیز از کلمات مرحوم سید حیدر درهمان کتاب (20) استفاده می شود، آن جا که می گوید:» عین الله هو الإنسان الکامل ینظر اللّه تعالی بنظره إلی العالم کما قال لولاک؛ چشم خداوند همان انسان کامل است که خداوند با نگاه اوبه جهان می نگرد همان طور که فرموده:» لو لاک... «. یعنی انسان کامل در مقام کمال به مقام وصل می رسد و خداوند که عالم را از طریق اسباب اداره می کند از طریق انسان کامل عالم را اداره می کند. همو در جای دیگری از کتابش (21) فقط همین اندازه بیان می دارد که» پیامبر صلی الله علیه و آله واهل بیت علیهم السلام معدن علم و کمال و... هستند و همان طور که در حدیث آمده» لو لاک... «.

و شاید این جمله هم اشاره به همین معنای اخیر باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را در رده علّت فاعلی عالم لیکن نه در جهت خلق و آفرینش بلکه در جهت تکمیل آن می داند. در این زمینه باز هم صحبت خواهیم کرد. اجمالا بگوییم که فاعلیّت، هم در وساطت ایجاد شیء و تکامل آن، و هم جبران نقصهای اختیاری و غیر اختیاری آن، در همه اینها تصور دارد.

معنای جمله دوّم حدیث» لولا فاطمه... «

» و لولا علی لما خلقتک «

اما جمله دوّم حدیث مزبور:» اگر علی نبود تو را نمی آفریدم... «توجّه کنیم که مشخصه حضرت علی علیه السلام مساله امامت و ولایت است. چنان که مشخصه حضرت محمّد صلی الله علیه و آله مساله نبوت است. مفاد حدیث این می شود که

اگر امامت نبود نبوت پدیدنمی آمد، این مطلب هم دور از قاعده نیست؛ زیرا نبوّت بیان قانون است و قانون بدون اجرا فایده ندارد یا فایده اندکی دارد و بنابراین امامت از نبوّت مهمتر است.

نگویید: پس علی علیه السلام مهمتر از پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ با این که خود علی علیه السلام می فرماید:» من یکی از بردگان محمد هستم «، نه این طور نمی گوییم، بلکه می گوییم پیامبر دو منصب دارد: یکی نبوّت، دوم امامت. یعنی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مدیریت جامعه را نیز خود پیامبر صلی الله علیه و آله به دست داشت. ملاحظه کنید حدیث شریف علل الشرایع مرحوم صدوق را که: حاکم مدینه از امام صادق علیه السلام می پرسد: چراعلی علیه السلام نتوانست پیامبر صلی الله علیه و آله را هنگام فرو ریختن بت ها و هنگام فتح مکّه، بر کتف خود تحمّل کند و به ناچار پیامبر صلی الله علیه و آله از دوش علی علیه السلام به زیر آمد و علی علیه السلام بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و بت ها را از کعبه به زیر افکند، با آن همه قدرت و شجاعت که از علی علیه السلام سراغ داریم؟ حضرت فرمود» چون پیامبر صلی الله علیه و آله هم پیامبر بود و هم امام، ولی علی علیه السلام فقط امام بود نه پیامبر «یعنی آن هنگام، هنگامه تجلّیِ» معنویت «در » طبیعت «بود ودر پیامبر صلی الله علیه و آله دو جنبه معنوی بود. و این سنگین مینمود ! پس پیامبر صلی الله علیه و آله هم پیامبر است و هم امام، لیکن متفاهم معمولی و متعارف از نام پیامبر همان نبوّت و پیامبری است. چنان که متفاهم متعارف از امام علی علیه السلام امامت است گر چه مناصب دیگری نیز از جمله ولایت باطنی دارد.

عدم خاصیّت نبوّت در صورت عدم امامت

به هر حال این مطلب مسلم است که اجرای یک قانون، مرحله بعد از خود قانون است و قانون مقدمه اجرای آن است و از طرفی می دانیم که در مسیر حرکت

تکاملی، هر قدم مقدمه وجود قدم بعد است، و به خاطر او موجود می شود، و قدم بعدی اکمل می باشد. یعنی اجرای قانون از خودقانون مهمتر است. پس منظور از جمله دوم حدیث این است که اگر امامت نبود نبوت انجام نمی شد. قرآن کریم را ملاحظه بفرمایید که درمورد ابلاغ امامت علی علیه السلام که تداوم امامت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد می فرماید:»... اگر آن راابلاغ نکنی اساسا رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای... («22) و پس از ابلاغ امامت علی علیه السلام می فرماید:» اینک دینتان را کامل کردم و نعمتم را تمام نمودم واسلام را به عنوان یک آئین برایتان رضایت دادم «. از این دو آیه به خوبی استفاده می شود که مقام امامت فوق مقام نبوت است واگر امامت تحقق نیابد بلکه اگر تداوم نیابد رسالت هم تحقق نیافته است. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله که خود امام هم بود پس منظور خداوند از اینکه اگر امامت ابلاغ نشود رسالت هم محقق نشده است، تداوم امامت است که بعد از پیامبر نیز امامت ادامه یابد و بنابراین، تداوم امامت را می گوید که اگر ابلاغ نشود رسالت انجام نشده است. (23)

از این گونه تعبیرات اهمیّت امامت معلوم می شود. به همین جهت است که می گوییم: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله باید معصوم بوده دور از لغزش و خطا باشد امام به طور اولی باید چنین باشد. اگر نصب شخص خطاکار یا خطا فهم به پیامبری خلاف قانون لطف است و نقض غرض حساب می شود، نصب امام هم این چنین است، باید امام هم معصوم باشد، معصوم از گناه و از کج فهمی قانون.

نصب امام معصوم توسط خداوند

برای اثبات غصب خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله علاوه بر آن همه دلیل های روشن که علامه حلی تادو هزار دلیل ذکر کرده است، توجّه به همین نکته بسیار واضح کفایت می کند: قانون مهمتر است یا اجرای قانون؟ البته که اجرای

قانون. اگر قانون باید الهی باشد، اجرای قانون نیز همین طور. قانون را باید شخص معصوم ازخطا ولغزش، از طرف خداوند بیاورد وگرنه اعتمادی به گفته هایش نیست. همچنین فهم قانون و تطبیق قانون و اجرای قانون نیز باید به وسیله شخص معصومی باشد وگرنه اعتمادی به جریان قانون نخواهد بود و در آن صورت یا نبوت و اصل قانون از بین می رود و یا دائما باید میان حکومت) مجری قانون (واندیشمندان متعهّد جامعه جنگ و درگیری باشد. پس امام هم، هم چون پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم است و چون تشخیص معصوم به وسیله بشر امکان ندارد و تنها خداوند می تواند معین کند، پس تعیین امام هم فقط به وسیله خداوند امکان دارد.

نگویید: ممکن است با معاشرت نزدیک بتوانیم پاکی افراد راتشخیص دهیم، نه چنین نیست. زیرا به فرض پاکی در زمان حاضر را تشخیص می دهیم لیکن چه می دانیم که اگر قدرت را به دست گرفت چه خواهد شد. آن سوی چهره روحی افراد چه بسا برای خودشان هم معلوم نیست تادر بوته امتحان شرائط استثنائی قرار گیرند. مثلاً تنهایی در زندان و شرایط شکنجه گاه می تواند تا حدود زیادی شخصیت فرد را لااقل برای خودش مشخص نماید. همین طور قدرت بلا منازع داشتن) که امکان خودکامگی را به شخص میدهد (می تواند شخصیت فرد را نشان دهد، چه بسیار کسانی که در شرایط معمولی درستکار و سالم بوده اند ولی همین که در شرایط خاص قرار گرفته اند راه انحراف را پیموده اند. دقت در حالات کسانی چون ابن نصیر وابن بابا از اصحاب ائمه علیهم السلام و رؤسای فرق انحرافی چون واقفیه در شیعه، تصفیه هایی که در سران کمونیسم انجام شد، و همین طور احزاب و مکتب های دیگر، همه نمایانگر این حقیقت است. بسیاری انحراف ها هم پس از سقوطشان معلوم می شود. هر گروه یا فردی که حکومت را به دست می گیرد معمولاً انحراف اسلاف و پیشینیان خود را گوشزد می کند. تا زمانی که خودشان قدرت را در دست دارند همه لغزشهایشان معلوم نمی شود. در قرآن هم مثال» بلعم باعور «مثال گویایی

ص:696

از تحول روحی انسان است. روح تحول دارد، موج دارد:

موج های تند دریاهای روح هست صد چندان که بد طوفان نوح

چه بسیار کسانی که عطوف و مهربانند و اصلاً احتمال استبداد در آن ها نمی دهیم لیکن وقتی قدرت را به دست می گیرند عوض می شوند، شاید ما هم چنین باشیم و خود نمی دانیم.

مراد از عصمت در چهارده معصوم

فقط کسی که دارای نفس مطمئنه است و آرامش الهی پیدا کرده از این طوفان بر کنار است. لکن، مهمتر، تداوم آرامش است. البته عصمت از خطا و لغزش هم صرفا طمأنینه و آرامش نیست، بلکه صرف» گناه نکردن و خطا نداشتن «هم نیست.

عصمتی که ما در این بحث می گوییم یک تضمین الهی است بر سلامت شخص.

حضرت ابوالفضل العباس و حضرت علی اکبر علیه السلام و چه بسا کسانی چون حبیب ابن مظاهر و بسیار ازاولیای خداوند گناه نمی کنند و شاید هرگز هم خلاف نکرده اند حتی در ابتدای بلوغ و حتی قبل از آن هم، مرتکب امر خلاف سلامت نفس نشده اند، لیکن معصوم فقط چهارده نفرهستند، یعنی خداوند سلامت این ها را تضمین نموده است. البته آن هم با هدف لطف به بشریت، یعنی برای تکامل بشریت مدیرانی کامل و سالم و معصوم و پاک برای انسان ها قرار داده تا آن ها رابه سوی کمال ببرند، این» عصمت «تضمینی الهی است، و آن عصمت) گناه نکردن (درجه ای است معرفتی. آن گناه نکردن است و این محال بودن گناه است. و آن...

ثواب دارد و این مسئولیت می آورد. زیارت جامعه را ببینید:»... عصمکم اللّٰه من الزلل؛ خداوند شما را از لغزش ها دور کرده است «. با وجود این که همه چیز به دست خداست و هر کسی که خطا نکرده و کار خوب انجام دهد یا خطا کرده و کار بد انجام دهد بالاخره با خواست خداوند است. یعنی امکان ندارد بر خلاف

خواست خداوند چیزی تحقق یابد، چرا که ممکن الوجود باید به واجب منتهی شود.

پس این تعبیر که:» خدا شما را از لغزشها حفظ کرده است «با تعبیر موارد دیگر فرق دارد، این عصمت ثواب ندارد، مسئولیت دارد، مسئولیت مدیریت، البته نفس مدیریت خوب که یک عمل است ثواب دارد. (24)

» عصمت اعطایی «یعنی خداوند در مقام نبوت و امامت، به قدرت خویش جعل عصمت نموده است. به خلاف عصمت اکتسابی، کارهای خوب و برپا کردن نماز در سطح جامعه و اقامه فریضه زکات، وظیفه عصمت اعطایی است» و جعلناهم أئمّه یهدون بأمرنا و أوحینا إلیهم فعل الخیرات و إقام الصلوه و إیتاء الزکوه و کانوا لنا عابدین؛ اسحاق و یعقوب را به ابراهیم دادیم و همه را صالح قرار دادیم و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما رهبری کنند و انجام خیرات واقامه نماز و پرداخت زکات را به آن ها وحی کردیم و آن ها عبادت کنندگان ما بودند. («25) گرچه آن ها عبادت می کردند ولی ما آن ها را صالح کردیم و امامشان قرار دادیم و امر مزبور را به آنان دستور دادیم. یعنی اعطاء بر اساس لیاقت.

لولا فاطمه (س) آیت اللّه محمدعلی گرامی

- 3 -

خلافت بلافصل امام علی علیه السلام

بنا بر آن چه گفته شد اگر پیامبر باید معصوم باشد امام به طریق اولی باید چنین باشد و اگر پیامبر را خداوند تعیین می کند امام را باید حتما خداوند تعیین کند. با دقت در همین مطلب به خوبی می فهمیم که خلیفه و امام پس از پیامبر

صلی الله علیه و آله فقط شخص علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. هیچ کس ادعا ندارد که خدا و پیامبر او را تعیین کرده است، جز علی علیه السلام. دیگران هم می دانند که اگر کسی معین شده او فقط علی علیه السلام است لکن از اصل انکار می کنند و می گویند که کسی معیّن نشده و این کار به خود مردم واگذار شده است. (26) از آن جا که می دانیم که به خود مردم واگذار نشده و پیامبر از طرف خداوند شخصی را معین کرده است و می دانیم که هیچ کس جز علی علیه السلام ادعا ندارد که از طرف خدا معین شده است، دیگران هم می دانند که اگر کسی معین شده است او فقط علی علیه السلام است. پس می دانیم که شخص علی علیه السلام جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است.

بگذریم از این که به موجب آیه مباهله، علی علیه السلام نفس و خود پیامبر صلی الله علیه و آله است و بنابراین خود پیامبر صلی الله علیه و آله گویا در میان مردم است و جا ندارد که دیگری به جای پیامبر صلی الله علیه و آله بنشیند.

اگر امامت اسلامی جای خویش قرار می گرفت و رهبری پیامبر صلی الله علیه و آله تداوم می یافت تاریخ اسلام و بشریت جز این بود. به حقیقت سوگند که رهبران سقیفه بنی ساعده بر پا کنندگان اولین جلسه رسمی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برای غصب خلافت در همه ظلم و ستم هایی که بعدا در تاریخ اسلام و بشریت رخ داد شریک هستند. فاطمه زهرا علیهاالسلام در خطبه ای که پس از دستگیری حضرت علی علیه السلام و کشاندن آن حضرت به مسجد، نزد ابوبکر در جمع زنان مهاجر و انصار ایراد نمود، تصریح می کند که اگر غصب خلافت نشده بود برکاتی بر امت اسلامی نازل می شد و اگر علی علیه السلام خلافت را در دست داشت مردم را به مسیر صحیح می برد، مسیری که رونده را خسته و کوفته نمی نمود... (27)

همان طور که شوکانی در کتاب» القول المفید «ص 49 گفته است. این جمله ابوحنیفه تصریح به عدم جواز تقلید است. زیرا اگر دلیل گفته او را کسی بداند، خودش مجتهد می باشد. و مگر ابوحنیفه خود نگفته است:» کسی که دلیل مرا نمی داند نباید به کلام من فتوا دهد «و یا» ما بشر هستیم حرفی را می گوییم و فردا برمی گردیم «. زفر می گوید:» من با ابویوسف و محمد بن حسن نزد ابوحنیفه می رفتیم و مطالب او را می نوشتیم، روزی به ابویوسف گفت: هر چه را از من می شنوی ننویس، چه بسا امروز عقیده ای دارم و فردا از آن دست بر می دارم... («28)

مالک بن انس نیز همین طور. وی می گوید:» من بشری هستم که گاهی خطا و گاه بر رأی صواب هستم، پس در افکار من دقت کنید، هر چه طبق قرآن و سنت بود عمل کنید وگرنه رها کنید «و» ما فقط ظن وگمان داریم و یقین نداریم («29)

قعبی می گوید: به نزد مالک رفتم در همان بیماری که به مرگش منتهی شد، دیدم گریه می کند. گفتم: از چه گریانی؟ گفت: چرا گریه نکنم؟ چه کسی از من شایسته تر به گریه و زاری است؟ دوست دارم شلاق بخورم و از آن چه کرده ام رهایی یابم، ای کاش طبق آراء خود، فتوی نمی دادم. («30)

ابن حزم می گوید:» این جمله در حقیقت برگشت او از همه آراء و فتاوای اوست «. شافعی نیز همین طور، وی می گوید:» اگر در کتاب من چیزی خلاف سنّت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یافتید سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را بگویید و گفته مرا ترک کنید «،»... حدیث صحیح نبوی را بگیرید و از من تقلید نکنید «. به شاگرد

خود» مزنی «می گفت:» از من تقلید نکن در هر چه می گویم، و به فکر خویش باش، دین است «. و از کلام اوست:» مَثَل کسی که علم را بدون حجّت الهی دنبال می کند مَثَل کسی است که در شب هیزم جمع کند و در میان آن افعی باشد و او بی خبر... («31)

احمد بن حنبل نیز همین طور، این گفته اوست:» از من تقلید نکنید، از مالک تقلید نکنید، و نه از شافعی و نه از اوزاعی و نه ثوری، از آن جا دین خود را بگیرید که آنها گرفتند («32)، در امور دینتان دقت کنید، تقلید غیر معصوم مذموم است و کوری و عدم بصیرت است» ابو داود می گوید: به احمد گفتم: از اوزاعی پیروی کنم یا از مالک؟ گفت: در دین خود از هیچ یک از اینها تقلید نکن، هر چه از پیامبر آمده بگیر «. و... (33)

بطلان تقلید از فقهای اربعه اهل سنّت

به فرض که این چهار نفر این اعترافات را نمی گفتند و خود را آگاه به همه چیز می دانستند...، به چه دلیل باید آرای آن ها را تنها ملاک و قانون الهی بدانیم؟ چرا در میان این همه علمای اسلام این چهار نفر فقط؟ آیا این چیزی جز گمراهی در امر دین است؟ البته علمای قبل و بعد از این چهار نفر نیز همین طور، همه می گفتند ممکن است ما اشتباه کنیم. عبدالله بن مسعود، صحابی وارسته می گفت:» در دین خود از هیچ کس تقلید نکنید... «ابو یوسف می گفت:» هیچ کس نباید گفتار ما را ملاک قرار دهد مگر این که بداند از کجا گفته ایم. «ابن ابی العز حنفی می گوید:» هر کس نسبت به کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله تعصب به خرج دهد و فکر کند که باید فقط قول او را عمل کند چون مالک و ابی حنیفه و احمد و شافعی، اوجاهل و گمراه است... «، باقلانی می گوید:» اگر می خواهید تقلید کنید از زنده تقلید کنید، تقلید مرده جائز نیست «ابن حزم می گوید:» هر کس از یک نفر صحابی یا تابعی یا از مالک

یا ابوحنیفه یا شافعی یا احمد تقلید کند... اینها در دنیا و آخرت از او بیزار هستند...

این فقهاء چهار گانه دیگران را از تقلید خویش نهی کرده اند... پس مقلدین آن ها با آن ها مخالف هستند... «ابن قیّم هشتادو یک دلیل برای ابطال تقلید فقهای اربعه می آورد. به کتاب اعلام الموقعین، ج 2/201 رجوع شود. (34)

مرحوم سید جمال اسد آبادی در خطابی به علمای اهل سنت می گوید:» به کدام دلیل در اجتهاد را بستند؟ کدام امام گفته است: پس از من کسی نباید اجتهاد کند وتفقه در دین نماید و از قرآن و حدیث اخذ کند... «. (35)

بسیاری از بزرگان معاصر از اهل سنّت نیز تقلید محض فقهای اربعه را ردّ کرده اند. شیخ جاد الحق علی، شیخ ازهر، عبدالمتعال صعیدی از علمای ازهر، شیخ الباقی محدث معاصر، محمد سعید رمضان بوطی سوری، دکتر احمد محمود شافعی، دکتر محمود دسوقی، مصطفی رافعی، دکتر عزّت علی عطیه، ابراهیم فوزی، و... (36)

بسیاری از بزرگان اهل سنت فتاوای ابوحنیفه و سایر فقهاء اربعه را ردّ کرده اند.

اوزاعی میگفت:» ما از ابی حنیفه خشمناک نیستیم که چرا فلان رأی را دارد، همه ما آرائی داریم، ما ازاین ناراحتیم که او حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را می دید و بر خلاف فتوی می داد «. (37) خطیب بغدادی از یوسف بن اسباط نقل می کند که ابوحنیفه» چهار صد مورد یا بیشتر کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را ردّ کرده است. « و نیز از ابوحنیفه نقل می کند که:» اگر من و پیامبر به هم می رسیدیم او بسیاری از آرای مرا می گرفت و عمل می نمود، مگر دین بهترین رأی نیست («38) خبر مرگ ابوحنیفه به سفیان بن عیینه رسید، او گفت:» ابوحنیفه اسلام را قطعه قطعه از بین می برد، در اسلام مولودی بدتر از او تولد نیافته است «. (39)

این جاست که شخصیتی چون زمخشری در قصیده معروف خود می گوید:

» هنگامی که از مذهب من بپرسند نمی گویم، و کتمان می کنم تا راحت باشم. اگر بگویم: حنفی هستم، میگویند او شراب را حلال کرده است) برخی انواع آن را (، اگر بگویم مالکی هستم، می گویند: او خوردن سگ را حلال کرده است، اگر بگویم:

شافعی هستم، می گویند: او نکاح دختر را تجویز کرده است) گویا در ضرورت اجازه داده است (. اگر بگویم: حنبلی هستم، می گویند. او خدا را جسم می داند... («40)

مطالب مزبور درباره اشخاصی همچون» ابن تیمیّه «نیز - که عده ای او را احیاگر اسلام می دانند - جریان دارد. ابن حجر که از بزرگان علمای شافعی است، میگوید:

» مبادا به به آن چه که ابن تیمیّه و شاگردش ابن قیّم جوزی و امثال آن دو نوشته اند گوش بدهی! این ها از آن گروه هستند که هوس خویش را خدای خود قرار داده وخداوند آن ها را گمراه کرده است، گر چه عالم هستند. خداوند گوش ودل آن ها را مهر کرده - این کافران چگونه مرزها را شکستند و بر سنّت ها تاختند و پرده شریعت و حقیقت را دریدند و فکر کردند که بر راه هدایت اند ولی چنین نیستند و بر بدترین راه گمراهی و زشت ترین خصلت ها و بالاترین حدّ خسران و غضب الهی و در مسیر روشن ترین دروغ و بهتان ها هستند، خداوند پیروانشان را رسوا و زمین را از امثال آن ها پاک گرداند «. (41)

نظیر همین مطلب را تقی الدین حمصی از حافظ ابن رجب حنبلی نقل می کند ونیز تقی الدین سبکی و شیخ الاسلام ذهبی - شاگرد ابن تیمیّه - گفته اند. در دمشق این عقیده شایع و ساری بود:» کسی که عقیده ابن تیمیّه را داشته باشد خون و مالش حلال است «. (42)

بررسی وضعیت ابوهریره

ص:703

بیشترین راویان این دو کتاب) که بهترین کتابهای حدیثی اهل تسنن می باشند (کسانی چون ابوهریره که بیشترین روایت را نقل کرده و انس بن مالک هستند.

ابوهریره حدود 5400 حدیث نقل می کند، یعنی بیشترین روایت از ابوهریره نقل شده که می گفت:» از پیامبر خدا دو انبان حدیث دارم: یکی را منتشر کردم، دومی را اگر پخش کنم گردنم را قطع می کنند «! و بعضی نقل کرده اند که ابوهریره از پیامبر اکرم پنج پوست پر حدیث جمع کرده است، او گفته است:» دو پوست را پخش کردم اگر پوست سوم را پخش کنم سنگبارانم می کنند (»43) ابوهریره چقدر پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده که این قدر حدیث جمع کرده است؟! اگر ابوهریره همه پنج پوست را نشر می داد به اندازه همه» صحیح «مسلم و بخاری دو کتاب دیگر داشتیم، معلوم نیست آن ها راجع به چه چیزی بوده است؟!. انس بن مالک حدود 2300 حدیث نقل کرده است (44) او با این که چندین برابر زمان مصاحبت ابوهریره با پیامبر صلی الله علیه و آله مصاحبت داشته لیکن کمتر از نصف روایات او نقل کرده است. از او نقل شده که: این جمله پیامبر صلی الله علیه و آله:» کسیکه عمدا بر من دروغ بندد جای خود را از آتش آماده کند «مرا از حدیث کردن زیاد منع می کند.

آیا این جمله اشاره به ابوهریره نیست؟! اوست که زیاد حدیث نقل می کند بیش از ظرفیت زمانی که حضرت را دیده است. شگفت آورتر این که کسانی مثل حسّان بن ثابت انصاری که حدود 120 سال عمر کرده که 60 سال آن در اسلام بوده است و 10 سال با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، فقط یک حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله دارد. (45) صهیب رومی که می گوید:» پیش از بعثت نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده ام (46) و سال ها پس از بعثت نیز همراه آن حضرت بوده فقط 30 حدیث دارد. (47) ابو اسید ساعدی که می گوید:» من کوچک ترین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و در عین حال شنواترین آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله بودم (»48) فقط 28 حدیث نقل می کند. بسیاری از صحابه اصلاً حدیث نقل

نکرده اند. مثل عبدالرحمن حنبل و ثمامه بن عدی که از مهاجرین اولیه و در بدر هم همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، زیاد بن حنظله، تمام بن عباس...، و برخی دیگر چون مهران که آزاد کرده پیامبر صلی الله علیه و آله است و سهل بن حنیف وابیّ بن عمار مدنی، سعد بن عباده، بشیر بن حماش، و ربیعه بن عامر و...

فقط یک حدیث نقل کرده اند. برخی چون عبدالله بن حنظله و شرحبیل بن حسنه و حارثه بن نعمان و... فقط دو حدیث نقل کرده اند. (49)

البته شاید این کمبود نقل حدیث از این ها مربوط به تهدید خلیفه دوم، و سخن او و اوّلی که» حسبنا کتاب اللّه «بوده است، که این گونه افراد را ترسانده است. لیکن احادیث ابی هریره مجعول و به نفع خلافت بوده است و گرچه در ظاهر او را هم منع کرده اند لیکن چندان منع جدّی نبوده است.

ابوزرعه رازی در کتاب» تدریب الراوی «ج 2، ص 220 می گوید:» پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت در حالی که آن ها که او را دیده و از او شنیده بودند بیش از صد هزار نفر بودند «. احادیث اینها چه شده است؟ ! همه احادیث صحیحه ای که در کتابهای سنن آمده - از همه راویانی که نقل حدیث کرده اند که با استقصاء نویسنده» اسماء الصحابه الرواه «، 1565 نفر بوده اند، حدود چهل هزار حدیث می باشد. آن وقت دل هر مسلمان غیور می لرزد وقتی که مشاهده می کند از علی علیه السلام فقط 536 حدیث نقل شده است که فقط پنجاه حدیث آن صحیح است و بخاری فقط بیست حدیث آن را نقل کرده است!) اسماء الصحابه 44). علی علیه السلام که به تصریح آیه مباهله جان پیامبر صلی الله علیه و آله است و طبق تفاسیر شیعه بلکه اهل تسنن نیز مثل» اتقان «سیوطی، ج 1، ص 13 و» ینابیع المودّه «، ص 102 و...،» علم کتاب نزد اوست «، و» باب مدینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله است («50) و... این قدر مظلوم واقع شده است یعنی علاوه بر ظلم در غصب خلافت، ظلم در مرجعیت علمی، که مسلمانان را از علم علی

علیه السلام محروم کردندو او را بایکوت نمودند. پیداست که مسئله» حسبنا کتاب الله «یک بهانه است برای تصفیه ! تصفیه جو عمومی جامعه از احادیث واقعی. و باز گذاشتن میدان برای افراد جعّال که نوکر دستگاه حکومت بوده اند.

فرقه ناجیه

منظور ما از این گفتار آن است که روشن شود اگر امام معصوم و منصوب از طرف خداوند در جامعه نباشد تا مراقبت از مکتب الهی نماید. مکتب از بین می رود.

نگویید که:» با این که معصومی چون علی علیه السلام ازطرف خداوند نصب شد باز هم مکتب محفوظ نماند «... زیرا که عنایت الهی، تامّ و تمام است و طبق» قانون لطف «، امام معصومی پس از پیامبر معصوم معین گردید، لکن اگر مردم نپذیرفتند حجّت الهی تمام است، مثل همه موارد دیگری که از طرف خداوند احکام بیان شده و مردم معصیت کرده اند. مضافا مهم از بین نرفتن اصل مکتب است نه به راه آمدن همه مردم. بالاخره از میان این همه فرق یک فرقه اهل نجات هستند و همان ها حافظ مکتب از طریق تمسّک به امام معصوم می باشند.

به علاوه، در برخورد اقلیّت هشیار با اکثریّت غافل، و تضاد افکار این دو، برای کل امّت، روشن بینی پدید می آید. و نیز از گردش وتداول قدرت و حکومت، در دستان فرق و گروههای مختلف، جوامع اسلامی به پختگی در بینش ولایت دست می یابند که ولایت و امامت مدعیان ظاهری را شایسته نیست. بنا به روایت شیخ طوسی در کتاب غیبت و نیز نعمانی در کتاب غیبت خود،» خداوند قبل از ظهور حضرت مهدی، حکومت را در اختیار همه اقشار قرار می دهد تاهیچ کس را ادعائی باقی نماند بر احتمال توفیق در اصلاح «. و به هر حال، حسب تقدیر الهی، بشریت می بایست در مسیر کمال خویش، در هر گامی، جاهلیّتی را نیز تجربه کند: - حتی پس از بعثت خاتم - و لا جرم شب های تاریک تاریخ بشریّت) لیالٍ عشر: که به تعبیر

روایت، تاریخ معاصر با امام مجتبی تا امام حسن عسکری را شامل می شود (، به صبح نورانی ظهور امام عصر منتهی خواهد گردید که تا آن زمان بشریت باید فرصت داشته است که خوب و بد را به کفایت بنگرد و تجربه کندو به درجه لیاقت درک آن صبح روشن دست یابد... صبحی صادق، قطعی و حتمی... که فرمود:» کتب الله لأ غلبنَّ أنا و رسلی... («51) و فرمود:» وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنّهم فی الأرض... («52)

معنای» لولا فاطمه... «

و اما جمله سوم:» لولا فاطمه لما خلقتکما «اگر فاطمه نبود شمایان را نمی آفریدم...

برای توضیح این جمله توجه به نکاتی ضرورت دارد: مشخص است که نه تنها هدف از خلقت، بلکه هدف از بعثت پیامبر و به ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تربیت انسانهائی کامل و واصل الی الله می باشد. برنامه ای که در اسلام برای تحقق این هدف بیان شده است از هنگام تولد، بلکه از هنگام انعقاد نطفه و بلکه از مرحله ازدواج پدر و مادر آغاز می شود. هر چند نیل به مطلوب کامل در این خصوص، نیازمند مقدمات تکوینی ای است که چون مقدماتی بسیار، مرتبط با زمان دور و نزدیک - قبل از ازدواج والدین و حتی نسل های قبل را شامل می شود... دیگر در مقام تشریع ذکری از آن نیست لکن به هر حال پیاده شدن این برنامه کامل بسیاری مقدمات دور و نزدیک می طلبد و در کمتر موردی به طور کامل تحقق پیدا می کند.

مقام فاطمه علیهاالسلام

اگر بخواهیم کامل ترین الگو ونمونه آن چه که اسلام می خواهد را نشان بدهیم

جز فاطمه زهرا علیهاالسلام دیگری را سراغ نداریم. مولودی که از پدر و مادری آن چنان زاده شود و مطابق با فرمان الهی از مدتی پیش از هم بستر شدن، از هم جدا و مشغول عبادت و خلوت با خداوند باشند، (53) و در طول دوره حمل، مادر با حالت معنوی خاصی، همواره مأنوس بوده که مقدمات آن با روی گردانی اهل شهر از او) به خاطر اسلام آوردنش (فراهم شده بود: انقطاع الی الله...

همدم خدیجه همان طفل در رحم او بود که با او به نوعی احساس الهامی و یا طور دیگری که نمی دانیم سخن می گفت. هنگام وضع حمل قابله های بهشتی آمده وظائف زایمان را انجام دادند. فاطمه در دامان پدری تربیت شد که در بشریت نظیر ندارد. فاطمه محصول اعتکاف و عبادت پیامبر و خدیجه، و محصول غذای بهشتی بود... و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود از فاطمه بوی بهشت می شنوم (54).

این خصوصیات از مقدمات قبلی، آباء و اجداد و آنگاه انعقاد نطفه و دوران حمل و شرایط خاص وضع حمل و تربیت، برای احدی از موالید این عالم طبیعت تحقق نیافته و نخواهد یافت... بنابر این می توان گفت هدف از ارسال رسل و حتی رسالت خاتم انبیاءایجاد یک چنین موجودی بوده است یعنی الگوی آن چه که هدف اسلام است...، نمونه ای از آن چه اسلام می خواهد... تعبیری که در جمله سوم حدیث آمده برای بیان این منظور تعبیری نامناسب نیست.

ممکن است بگویید: این ویژگی ها که اختیاری فاطمه علیهاالسلام نبوده و قبل از تولد او انجام شده است. پس موجب فضیلت نیست. لیکن توجه کنید که منظور از فضیلت، ثواب واجر و مزد نیست. بلکه صرف بیان کمال و جمال معنوی منظور است. به هر حال جواهرات و سنگهای گرانقدر، عقیق و فیروزه و درّ و... از خاک و سنگ و... اشرف می باشند. چنان که فرشتگان در ذات خود زیباتر از انسان هستند هر چند به طور غیر اختیاری، و این زیبایی، یک فضیلت بزرگ است که موجب محبوبیّت است...، این است که حتی امامان معصوم علیهم السلام به حضرت

فاطمه علیهاالسلام متوسل میشده اند. (55)

شأن فاطمه علیهاالسلام از نظر پیامبر صلی الله علیه و آله

این که هدف از خلقت، فاطمه علیهاالسلام محسوب گردیده است، فقط در این حدیث نیست. کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را در حدیث عبدالله مسعود) بحار، ج 36، ص 73) به نقل از مرحوم کراجکی در کنز الفوائد ملاحظه فرمایید:» عبدالله بن مسعود می گوید: بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم، سلام کردم و گفتم: یا رسول الله: حق را نشانم بده که به وضوح ببینم، فرمود: ابن مسعود! به پستوی اطاق وارد شو! بنگر تا چه می بینی، وارد پستوی اطاق شدم دیدم علی بن ابی طالب علیه السلام در حال رکوع و سجود است و با توجه و خشوع می گوید: خدایا به حق پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله گناهکاران از شیعیان مرا بیامرز!...، وحشت مرا گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله نمازش را مختصر کرد و فرمود: ابن مسعود! آیا پس از ایمان کافر می شوی؟ گفتم: نه قسم به زندگی و حیات شما، لیکن من علی علیه السلام را دیدم که خدا را به مقام شما سوگند می داد و شما را دیدم که خدا را به مقام علی علیه السلام سوگند می دادی! نفهمیدم کدام یک از شما دو نفر نزد خداوند آبرومندتر هستید. حضرت فرمود: ابن مسعود! خداوند مرا آفرید و علی و حسن و حسین را از نور قدس خویش آفرید و چون خواست آفرینش خویش را انشاء نماید، نور مرا شکافت و آسمانها و زمین را از آن خلق فرمود و به خدا سوگند من از آسمان ها و زمین برتر هستم، و نور علی را شکافت و از آن عرش و کرسی را آفرید و به خدا سوگند علی از عرش و کرسی برتر می باشد ونور حسن را شکافت و از آن حورالعین و فرشتگان را آفرید و به خدا سوگند حسن از حورالعین و فرشتگان برتر است، و نور حسین را شکافت و لوح و قلم را از آن آفرید و به خدا سوگند حسین از لوح و قلم برتر است. در آن حال خاوران و باختران تاریک بود. فرشتگان ناله کرده فریاد کردند که خدای ما و سرور ما، به حق این اشباح وتصاویر که آفریدی

این تاریکی را از ما برطرف کند، خداوند کلمه دیگری را ایجاد نموده از آن یک روح آفرید و نور، روح را در برگرفت واز آن فاطمه زهرا علیهاالسلام آفریده شد، خداوند آن را در مقابل عرش قرار داد و در نتیجه پهنه خاوران و باختران روشن گردید و بدین جهت زهرا نامیده شد... «

ملاحظه می کنید که برطرف شدن ظلمت و تاریکی بالاخره با نور فاطمه زهرا علیهاالسلام انجام شد. معلوم است که» پایان کار «غایت ونتیجه و هدف می باشد.

و همچنین روایت ارشادالقلوب دیلمی از سلمان فارسی) بحار، ج 43، ص 17) و روایت علل الشرائع صدوق هم که نورانیت آسمان ها و زمین را با نور زهراء علیهاالسلام می داند) بحار ج 43، ص 12) همین مطلب را افاده می کند.

حدیث انس بن مالک که شیخ طوسی در مصباح الانوار و مجلسی در بحار ج 37، ص 82 نقل کرده، نیز مانند حدیث عبدالله بن مسعود همان مطلب را افاده می نماید.

محوریّت فاطمه علیهاالسلام در حدیث کساء

برخی روایات مربوط به حدیث» کساء «نیز حضرت زهرا علیهاالسلام را محور قرار می دهد.

اصل حدیث» کساء «که حکایت از آن دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسنین رازیر پارچه ای) کساء، عباء، رداء و یا... (جمع کرده و آن ها را اهل بیت خود معرفی کرده و در حق آن ها دعا کرده مسلّم است، شیعه و سنی همه نقل کرده اند، بسیاری از روایات، ورود آیه تطهیر (33 / احزاب (را نیز در همین زمینه

می داند. از عامه هم مسلم در» صحیح «خود، ج 2، ص 368 و» ترمذی «در» سنن « ج 5، ص 30،) مسند احمد «ج 1، ص 330 و... همین را نقل کرده اند، بیش از صد نفر از محدّثین اهل تسنن همین را گفته اند. فخر رازی در ذیل همین آیه سوره احزاب می گوید:» این روایت مورد اتفاق همه اهل تفسیر و حدیث می باشد «. برخی روایات از این پنج تن، این چنین تعبیر می کند که اینها:» فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندانش «هستند. یعنی در این تعبیر فاطمه محور قرار گرفته است. البته در روایات شیعه دنبال اصل حدیث کساء این را هم دارد که همه آسمان ها و زمین را به خاطر اینها آفریدم و خواندن حدیث کساء در هر محفلی موجب ثوابهای زیاد و قضاء حوائج می باشد. غیر شیعه هم اگر تعصب و عناد نداشته باشند کافی است به قصد خالص در حوائج خود متوسل شوند آن وقت ببینند که چه می شود.

فاطمه علیهاالسلام غایت آفرینش

همین طور در برخی روایات معراج که:» پیامبر صلی الله علیه و آله قصری را دیده و حوریّه ای در وسط آن که تاجی برسر و گوشوارها بر گوش «شبیه همین تعبیر است که حور اصل است و جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله توضیح داد که آن حوریه فاطمه است. و همین طور در دعائی که نقل شده است:» الهی بحق فاطمه و أبیها و بعلها و بنیها والسّر المستودع فیها «فاطمه علیهاالسلام محور قرار گرفته است.

می خواهیم بگوییم فقط ذیل روایت» لو لاک «نیست که فاطمه را غایت آفرینش قرار داده است. روایات دیگری هم هست و چندان هم از نظر عقلی و علمی وحتّی اجتماعی دور نیست... و خلاف صریح منطق و عقل نمی باشد که بتوانیم به طور قطع آن را مردود اعلام کنیم. و بنابراین، این که گفته شده است که:» این درست نیست که بگوییم اگر فاطمه نبود پیامبر خلق نمی شد. «حرف درستی نیست. (56)

نه تنها دلیلی بر بطلان این گونه روایات نیست بلکه منطبق بر قواعد کلی می باشد و نقل همین روایات هر چند برخی از آن ها ضعیف هم باشند اگر به طور جزم وقطع نسبت داده نشود امید ثواب هم هست. شیخ انصاری) قدس سره (هم از شهید دوم نقل می کند که اکثر اصحاب عمل به همه انواع سندی روایات، مگر روایات مسلّم البطلان را، در موعظه و اعمال فاضله و آداب تجویز می کنند. آن گاه شیخ می فرماید:» منظور از عمل به ضعیف در داستانها و مواعظ، نقل کردن آن ها و استماع آن ها ونگهداری آن ها دردل و ترتیب اثر بر آن ها می باشد که عمل به هر چیزی به حسب همان چیز است... نقل فضایل اهل بیت و مصیبتهای آن ها نیز از همین مقوله می باشد. («57)

روایات متعددی به این مضمون داریم که» کسی که اطلاعی درباره ثواب کاری به او برسد وآن را به امید آن ثواب انجام دهد ثواب منظور را به او می دهند («58) نظر مرحوم شیخ انصاری این است که عمل هر چیزی متناسب با آن است، عمل به روایات فضایل و مصایب اهل بیت وامثال اینها، نقل آن ها و اعتقاد قلبی به آن ها به طور احتمال می باشد و بنابراین اگر کسی قلب خود را با این گونه فضایل خرسند کند و یا دیگران را با نقل آن ها متوجه اهل بیت علیهم السلام نماید اجر نقل فضایل ومصائب مسلّمه را دارا می باشد.

صحّت روایاتِ دال بر فضایل اهل بیت علیهم السلام

پس اولاً دلیلی بر کذب و بطلان این گونه روایات نیست و چنان که ملاحظه کردید توجیه دارد و ثانیا نقل همین روایات موجب ثواب واجر می باشد. قلوب مؤمنین با نقل همین روایات خرسند و فرحناک می شود و این مطلبی است که بالعیان مشاهده می شود. اگر کسانی احساس لذت نمی کنند باید برای تقویت ایمان خود توسل به خود اهل بیت کنند، شک نیست که انسان از نقل فضایل محبوب

خود خوشحال می شود و هر چند واقعیت را نداند، گاهی درس خواندن به تنهائی موجب درک و وصل و لمس حقائق نیست، خواست و جذبه محبوب هم باید باشد:

تسبیح و خرقه، لذت مستی نبخشدت همت در این عمل، طلب از می فروش کن

گر می برندت واصلی ور می روی بیحاصلی رفتن کجا، بردن کجا، توفیق ربّانیست این

تصرف دل بسیار سخت است. گریه و خنده هم در کف قدرت اوست.

» هو أضحک و أبکی؛ او می خنداند و او می گریاند «،» قلب المؤمن بین إصبعی الرحمن یقلبه کیف یشاء؛ دل مؤمن میان دو انگشت خداوند است و او را آن طور که بخواهد می گرداند. «در عین حال باید بدانیم انسان با رفتار خود این برخورداری از تقلیب و تقلّب الهی را در خود به وجود می آورد، همه کارها به دست خداوند است و در عین حال یکی از مقدمات کارها اختیار خود انسان است. چه کارهای جبری و چه کارهای اختیاری همه آنهامنسوب به انسان است و در عین حال کار خداوند است. در عین این که کارهای اختیاری با اختیار انجام می شود و جبری بدون اختیار از خدا بخواهند که دلهایشان نرم شود و از قساوت دور، تا لذت نام و ذکر فضایل محبوب را بچشند.

به هر حال شنیدن وگفتار فضایل اهل بیت دل ها را مستعد و آماده برای کمال می کند، جوّ فضیلت در محیط، ایجاد فضیلت می کند و هر گونه جوّ دیگران را تحت تأثیر قرار می دهد، جوّ باران زا تأثیر خود را دارد، و جوّ الکتریسیته همین طور، و جوّ خشک و گرم همین طور، در فضایل ومعنویات نیز همین طور است، نفس گفتن و شنیدن فضایل هر چند یقینی نباشد، مؤثر است. در این بحث که فضایل یقینی

است، آن قدر آیات و روایات در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که فوق تواتر حساب می شود و ذکر آنها از حوصله ده ها کتاب بیرون است. به این دو روایت عنایت کنید: در» کافی «شریف به روایت عبدالاعلی از امام صادق علیه السلام آمده است:» ما من نبیّ جاء قط إلا بمعرفه حقنا و تفضیلنا علی من سوانا؛ هیچ پیامبری بدون شناخت حق ما و برتر دانستن ما بر دیگران نیامده است «. در برخی روایات آمده است که» اجعلونا مخلوقین و قولوا فینا ما شئتم؛ ما را مخلوق وآفریده قرار دهید و هر چه می خواهید درباره ما بگویید « و:» اجعلوا لنا ربّا نؤب إلیه و قولوا فینا ما شئتم؛ برای ما پروردگاری بگذارید که به اوپناه بریم و هر چه می خواهید درباره ما بگویید. (59)

لولا فاطمه (س) آیت اللّه محمدعلی گرامی

- 2 -

واسطه فیض بودن معصومین علیهم السلام

پیش از این گفتیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نه تنها در رده علت غائی عالم هستند بلکه جزو علل فاعلی جهان می باشند، در تکمیل آن بحث می گوییم: قاعده فلسفی» الواحد لا یصدر عنه إلاّ الواحد و الواحد لا یصدر إلاّ من الواحد: از یکی فقط یک صدور می یابد و یک فقط از یک صادر می شود «که یک قاعده فلسفی بدیهی و از شؤون قاعده سنخیّت علّت و معلول می باشد، به ما می فهماند که: باید بین ما و خداوند وسائطی در خلق و فیض و کمال و قضاء حاجات و... باشد، فلاسفه از وسائط مزبور،» عقول مقدسه «تعبیر می کنند که گروه مشاء از فلاسفه آن ها را ده عدد، و گروه اشراقیون عدد مزبور را بدون دلیل دانسته و معتقدند تعداد عقول بسیار زیاد و شاید غیر متناهی باشند. مرحوم علامه مجلسی

ره می گوید:» بیشتر اموری که فلاسفه برای عقول ذکر کرده اند به حسب روایات ما برای ارواح اهل بیت علیهم السلام ثابت می باشد. فلاسفه عقل را قدیم می دانند، در روایات متواتر ما، برای ارواح پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تقدم در خلقت ذکر شده است، یا بر همه مخلوقات تقدم دارند و یا بر سایر ارواح و روحانیّات، فلاسفه عقول اصطلاحی خود را واسطه در ایجاد، یا شرط در تأثیر می دانند. در روایات، این معنا ثابت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام علّت غایی همه مخلوقات هستند و این که اگر آن ها نبودند خداوند افلاک و غیر آن را خلق نمی کرد. در روایات ما هم ثابت است که همه علوم و حقایق و معارف توسط پیامبر و اهل بیت بر همه خلق حتی بر فرشتگان و پیامبران دیگر افاضه می شود. خلاصه این که با روایات مکرّره ثابت شد که آن ها وسائل بین حق و خلق هستند، در افاضه همه رحمتها و علوم و کمالات بر همه خلق، هر قدر توسل به آن ها و اعتراف به کمال آن ها بیشتر باشد فیضان کمالات از خداوند بیشتر خواهد بود... (»60)

در روایت» علل الشرایع «صدوق (ره) از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که:

خداوند مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را هفت هزار سال پیش از خلقت دنیا آفریده است. گفتم: آن گاه شما کجا بودید؟ فرمود: در برابر عرش خدا، تسبیح و تحمید و تقدیس وتمجید او می کردیم. گفتم: به چه صورت؟ فرمود:» هیا کل و أشباح نور... (»61) کلمه پیش در این گونه احادیث به معنای زمان نیست، زمان متولد از حرکت ماده است، و آن قبل از ماده بوده است، پس منظور از پیش و قبل رتبه است، می توانید به معنای چیزی جایگزین زمان بگیرید یعنی به هر حال عالم طبیعت پس از خلقت عالم انوار بوده است، حالا به هر معنی که از کلمه» پس « منظور باشد. و در روایت» عیون «از پیامبر صلی الله علیه و آله است که:» اوّلین مخلوق الهی ارواح ما بوده است که خداوند آن ارواح را ناطق به توحید و حمد خویش نمود و سپس ملائکه را آفرید (»62) و در روایت کافی از امام صادق

علیه السلام آمده است که:» خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من تو و علی را پیش از خلقت آسمان ها و زمین وعرش و دریا به صورت نوری آفریدم («63) و در روایت دیگری در» کافی «از امام جوادآمده:» درازل فقط خداوند بود. سپس محمّد و علی وفاطمه علیهم السلام را آفرید و آن ها هزار سال پیش از خلقت سایر اشیاء بودند... («64) در روایت جابر از امام باقر علیه السلام نیز این طور آمده:» اولین مخلوق الهی محمد و عترت رهیافته و هدایتگر او هستند، آن هنگام آن ها شبح نور در برابر خداوند بودند. گفتم: شبح نور چیست؟ فرمود: سایه نور، بدنهای نور بدون روح... (65)

روایات بسیار دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که فهم برخی تعبیرات در این روایات احتیاج به توضیح دارد که فرصتی دیگر می طلبد. لیکن اجمالاً این مطلب به دست می آید که» انوار اهل بیت «) و نه» ارواح «که مجلسی فرموده است، (66) نور چیز دیگری غیر از روح می باشد.» روح «پس از خلق بدن است،» نور «وجود شیء در مراتب تحقق علت است (وسایط خلق می باشند.

مرحوم صدرالمتألّهین نیز در شرح حدیث:» بنا أینعت الأثمار... «اصول کافی می فرماید:» غیر از نقل، از راه برهان عقل هم برای ما روشن است که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در رده علت فاعلی عالم هستند و نه فقط علت غائی، یعنی نه فقط عالم طبیعت به هدف آن ها خلق شده و هدف از خلق طبیعت، وجود کسانی چون آن ها بوده است، بلکه آن ها علت تحقق عالم طبیعت هستند... «

البته منظور ایشان نیز انوار اهل بیت می باشد نه روح و نه نفس ونه وجود طبیعی ایشان. و بدین سان است که جملات زیارت جامعه کبیره معنی می دهد که:» بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء أن تقع علی الأرض إلاّ

بإذنه و بکم ینفّس الهمّ و یکشف الضرّ...؛ خداوند به وسیله شما آغاز و ختم خلقت کرد و به وسیله شما باران می فرستد و به وسیله شما کرات آسمان را از سقوط حفظ می کند و به وسیله شما پریشانی ها را بر طرف می کند و مشکلات را حل می کند... «

و همچنین جملات زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام که:» بکم یباعد الله الزمان الکلب و بکم فتح الله و بکم یختم الله و بکم یمحو ما یشاء و یثبت و بکم یفکّ الذّل من رقابنا و بکم یدرک الله تره کل مؤمن یطلب بها و بکم تنبت الأرض أشجارها و بکم تخرج الأرض ثمارها و بکم تنزل السماء قطرها و رزقها و بکم یکشف الله الکرب و بکم ینزّل الله الغیث و بکم تسبّح الأرض التی تحمل أبدانکم و تستقّر جبالها عن مراسیها، إراده الربّ فی مقادیر أموره تهبط إلیکم و تصدر من بیوتکم...؛ به سیله شما خداوند زمان سخت را دور و به وسیله شما آغاز و ختم می کند و به وسیله شما چیزهایی را که بخواهد محو و یا ابقاء می کند و به وسیله شما خواری و ذلت را از گردن ما بر می دارد، و به وسیله شما زمین، درخت می رویاند و میوه می دهد و آسمان، باران ور وزی می دهد و خداوند مشکلات را بر طرف می کند... زمین که حامل بدن های شماست به وسیله شما گردش می کند و تسبیح خدا می گوید و کوهها در لنگرگاه خود استقرار می یابند... اراده خداوند در همه تقدیرات بر شما وارد و از خانه های شما صدور می یابند... «

برتر بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بر فرشتگان

روایات در این زمینه بسیار زیاد است. اهل مطالعه به کتابهای حدیثی مفصّل و بخصوص ج اول و چهارم کافی و ج 15 و 17 و 18 و 20 و 21 و 36 و 37 و... از موسوعه» بحارالانوار «رجوع نمایند. اجمالاً منظور ما این است که عقل و نقل متوافق اند که بین حق و خلق طبیعت، واسطه ای در کار است. منتها فلاسفه گفته اند که آن وسائل مجردات عالم عقل می باشند. روایات و متون مذهبی می گویند که آن

وسائط پیامبر و اهل بیت علیهم السلام هستند، و این با هم منافاتی ندارند. زیرا در بحث های فلسفی نیز معلوم است که دو گونه عقل داریم: عقل در سلسله نزول و عقل در سلسله صعود، اولی همان مجردات تامّ عالم بالا هستند که به قول ابن سینا در دانشنامه و عیون الحکمه، همان فرشتگان در زبان شرع می باشند، دومی انسان هایی هستند که در مقام کمال به مرتبه عقل رسیده اند و می دانیم که دومی مهمتر از اولی است. زیبایی و کمال اولی خدادادی و ذاتی است ولی دوّمی گر چه با خواست و توفیق الهی لیکن با زحمت و اختیار خود به کمال رسیده است. همانطور که قرآن فرمود:» یا أیها الإنسان إنّک کادح إلی ربک کدحا فملا قیه؛ ای انسان! تو با زحمت به سوی خدا می روی و سپس به ملاقات او خواهی رسید. («67) اینها با زحمت و فعالیت به وصل رسیده اند. روایات ما هم پیامبر صلی الله علیه و آله واهل بیت علیهم السلام را ما فوق ملائکه می داند. به همان روایات در م آخذی که اشاره کردیم مراجعه کنید به تصریح می رساند که:» معرفت فرشتگان از معرفت پیامبر و اهل بیت می باشد «.:» هلّلنا فهلّلت الملائکه... سبّحنا فسبّحت الملائکه...؛ ما تهلیل و تسبیح گفتیم و سپس فرشتگان گفتند. «جبرئیل وقتی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می رسید همچون برده ای در برابر مولای خود می نشست، »... قعد قعده العبید... («68) اینها و نظائر این ها درباره پیامبر واهل بیت علیهم السلام، همگی افضلیت آن ها را از جمیع مخلوقات می رساند. عالم نور اشاره به مراحل بیش از طبیعت دارد که همه ماها پیش از طبیعت به نوعی دیگر در عالم تجرد بوده ایم، مراحل و راه های زیادی طی کرده ایم تا به این جا رسیده ایم، از مقام هاهوت و سپس لاهوت و سپس عالم انوار وعقول و سپس عالم نفوس و سپس عالم انشاء و سپس جهان ناسوت و از این پس نیز مراحل زیادی داریم تا به منشأ اصلی و وطن مألوف خود و وصل به حضرت حق برسیم و به ملاقات حق نائل شویم. حالا به ملاقات رحمانیت برویم یا قهاریّت، بسته به رفتار خودمان است.

» من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم «

البته ضرورت شعر بوده و گرنه فوق ملک هم بودیم.

تداوم امامت به وجود فاطمه علیهاالسلام

در این میان حضرت زهراء علیهاالسلام خصوصیتی ممتاز دارد که آن کمال و نورانیت ذاتی آن حضرت به وسیله نحوه انعقاد نطفه وخصوصیات دوران حمل و تولّد و رضاع با تربیت عقل کل) پیامبر صلی الله علیه و آله (، تکمیل گردید. و با عمر کوتاه خود پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مهمترین رکن رسالت یعنی امامت علی علیه السلام را حفاظت کرده است. اگر او نبود امامت تداوم نداشت. بگذرم از این که او به طور طبیعی مادر یازده امام پس از علی علیه السلام بوده و از این راه امامت را حفاظت کرده است، اگر او نبود امامت تداوم نداشت، رسالت ابتر و ناقص بود و اگر رسالت نبود خلقت معنا نمی داد. پس چه اشکالی دارد که بگوئیم: اگر فاطمه نبود علی یعنی امامت نبود و اگر علی یعنی امامت نبود پیامبر یعنی رسالت نبود. و در این مقام، توضیحی تاریخی از مشکلات اجتماعی ولایت پس از رحلت نبی اکرم، روشنگر خواهد بود:

با دقت در تاریخ صدر اسلام به خوبی فهمیده می شود که حکومت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله تحمّل وجود علی علیه السلام را نداشت، علی علیه السلام افضل و اعلم و اشجع واسبق در ایمان و ازهد و... از همه بود و کنار بودن او از حکومت برای حکومت گران بود. در همه انقلاب ها این چنین است که اگر حکومت غصب می شود مظلومترین افرادجامعه لایق ترین آن ها به حکومت است. این گونه افراد اگر از حکومت بر کنار باشند سکوتشان ضربه ای بر حکومت است تا چه رسد به این که بخواهند علیه حکومت قیام کنند، اگر داخل دستگاه شوند باز هم حکومت تاب تحمل آن ها را ندارد. زیرا چون می فهمند و درک صحیح دارند. تسلیم بی چون و چرای هیئت حاکمه نخواهند بود.

ص:719

این افراد چه کنند؟ اگر قیام کنند کشتار می شود، مردم پایمال می شوند و خوف هجوم ضد انقلاب به اساس می باشد و اینها چون برای انقلاب زحمت کشیده اند حاضر به این نیستند، اگر سکوت کنند حکومت به این قانع نیست، اگر در دستگاه وارد شوند آن ها تحملشان را ندارند و چون اهل تملق نیستند همه جا جایشان نیست، اگر اهل تملق بودند که اساسا با نظام های قبلی درگیر نمی شدند.

در خصوص ائمه علیهم السلام مطلب دیگری هم هست و آن این که بر اساس قواعد فلسفه و روایات ما همه ممکنات عالم و از جمله قدرت مخالفان از طریق این بزرگان و از کانال وجودی آن ها به عالم امکان می رسد، اگر امام بخواهد می تواند دشمن را با توجهی از بین ببرد لیکن روی مصالحی - و مهمتر از همه رعایت نظم نظام عالم، و رعایت این که ایمان مردم از روی عقل باشد نه با جبر و با فشار معجزه، جز در ضرورتهای مهم - این کار را نمی کند. و راستی که تحمّل و خورد کردن چنین قدرت بزرگی در خویشتن فشار بسیار عظیمی می باشد. سلیم بن قیس هلالی از سلمان و عبدالله عباس در جریان آتش زدن در و درگیری در برابر خانه علی علیه السلام نقل می کند: علی علیه السلام با یک پرش گریبان عمر را گرفته او رابر زمین زد و بینی و گردن او را کوبید و فکر کشتن او را نمود، لیکن به یاد فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و وصایای او در خصوص صبر و تسلیم افتاده فرمود:» ای پسر صهاک ! اگر برنامه و عهد پیشین الهی نبود می فهمیدی که تو وارد خانه من نمی شدی ! عمر فقط التماس می کرد... (69)

غایت بودن فاطمه علیهاالسلام برای خلق پیامبر صلی الله علیه و آله

و علی علیه السلام

اجمالاً می خواهم بگویم: روایت مربوط به» غایت خلقت بودن پیامبر

ص:720

صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و به ویژه حضرت زهرا علیهاالسلام « از نظر این بنده کاملاً با همه قواعد سازگار است هر چند سند قسمت اخیر یعنی غایت بودن حضرت زهرا علیهاالسلام برای آفرینش پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، و همچنین هدف بودن خلقت علی برای آفرینش پیامبر صلی الله علیه و آله اعتبار سندی ندارد، لیکن کذب و بطلان آن هم ثابت نیست.

قسمت اخیر را جنه العاصمه / 148 از» کشف اللئالی «تألیف صالح بن عبدالوهاب عرندس نقل می کند. مستدرک سفینه البحار هم در ج 3، ص 334 از» مجمع النورین «/ 14 مرحوم فاضل مرندی نقل می کند نویسنده ضیاء العالمین که جد امّی مرحوم صاحب جواهر می باشد نیز نقل می کند.

مرحوم تهرانی در» شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور «/ 84 و... نیز نقل می کند، صالح بن عبدالوهاب و برخی روات سائق او مجهول هستند ولی این نکته دلیلی بر کذب روایت نیست.

به علاوه اینکه باید توجه گردد که اثبات وثاقت روات احکام فقهی، با راویان اعتقادیّات، متفاوت است. چرا که راویان احکام فقهی مشکلی در رفت و آمد و معاشرت نداشته اند، و بدین جهت عدالت و وثوق آن ها مورد کلام و بحث واقع می شده است لیکن راویان اعتقادیات خصوصا مسائل دور از دسترس فهم متعارف مردم، افرادی منزوی از معاشرت متعارف و معمول، بوده اند و چندان اهل تماس در مجامع متعارف و مطرح در مباحث روز، نبوده اند و چه بسا که مجهول بودن آن ها امری متوقّع بوده و ضرری به اعتبار حدیث نمی زند، وقتی مطابق با قواعد باشد، گرچه عدالت و وثوق آن ها هم معلوم نباشد لیکن همین که این مسائل را می فهمیده اند معلوم می شود از» اصحاب سرّ بوده اند «به نظر من راوی دعاء رجب »... لا فرق بینک و بینها... «نیز همین طور است که سابقا توضیح داده شد.

ص:721

اشاره ای به علّت فاعلی خلقت

آن چه که تا کنون درباره هدف از آفرینش گفتیم» هدف فعل «بود نه» فاعل «.

توضیح این که گاهی بحث می کنیم که: هدف از خلقت شیء خاصی، یا از خلقت کل عالم چیست؟ به این معنا که آن چیز یا این مجموعه عالم در نهایت چه باید بشود و چه منظوری در خلق آن بوده است. این را می گویند: هدف فعل. و گاهی بحث می کنیم که هدف از خلق کردن عالم چه بوده است به این معنا که خداوند برای چه منظوری» چیزی را یا کل عالم را خالق کرده تا به کمال برسند. «؟ اساسا چرا می خواهد خلق کند و تکمیل نماید و آن را به هدف برساند؟ به این می گویند: هدف فاعلی. هدف فاعلی خداوند خارج از ذات خودش نیست یعنی برای خودش این کار را انجام داده است، هدفی خارج از ذات خود ندارد، چرا که اگر بنا باشد خداوند هدفی بیرون از ذات خود داشته باشد یعنی غرض کارهایش چیزی خارج از خود باشد یعنی کاری را انجام دهد که به آن غرض برسد لازمه اش نقص ذات واجب می باشد.

این یک قاعده کلّی و قطعی است،... هر کس کاری را انجام می دهد که به هدف و مقصودی برسد نیاز به آن هدف و مقصود دارد و نیاز با وجوب وجود منافات دارد. اگر بخواهیم مثالی بزنیم، این طور می گوییم: گاهی یک فرد بخیل، کرم می کند تا طبق دستور علم اخلاق صفت بخل او برطرف شود و گاهی دیگر، کرم می کند تا معروف شود که شخصی کریم است.. ولی حاتم طائی که کرمش زبانزد خاص و عام است چرا کرم می کند؟ او فقط چون حاتم است نه چون می خواهد حاتم بشود.

به تعبیر دیگر: گاهی هدف از انجام فعلی، تحصیل یک شیء است و گاهی حصول آن سبب انجام آن است یعنی چون هست چنین می کند نه چون میخواهد

بشود. وجود کامل لازمه اش سعه وجود وافاضه و کرم است، اگر خدا، خداست همان طور که اصل وجودش» واجب «است» الهیّت «او یعنی جامع همه صفات کمال بودن) و از جمله رازقیت و وهّابیّت و اعطاء وکرم و... (نیز همه واجب می باشد لذا در دعاها می خوانیم:» یا دائم الفضل علی البریّه !... «و در قرآن کریم آمده که»... ما کان عطاء ربک محظورا؛ عطیّه الهی نامتناهی می باشد. («70) پس همواره خلق و اعطاء بوده و خواهد بود. (71)

بیان حقیقت منافاتی با اتحاد فرق اسلامی ندارد

گاهی گفته می شود اساسا نباید مسئله خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و چیزهائی از این قبیل، در جامعه کنونی مطرح شود زیرا این ها موجب اختلاف فرق اسلامی خواهد شد و استدلال به کریمه قرآن» واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا («72) می نمایند معمولاً هم در این گونه موارد می گویند: دشمن پشت دروازه است، هر گونه بیان مطلبی که مضر به رفاقت گروهها می باشد همکاری با استکبار جهانی است و... و از این قبیل حرفها.

لکن باید توجه نمود که بیان حقیقت دین و مذهب، بیان فطرت است. اختلاف از ناحیه کسانی است که بر خلاف فطرت و حقیقت دین کار می کنند، به علاوه استغاثه مظلوم و دادخواهی او در هیچ محیط و عرف و مجتمع عقلایی، اختلاف افکنی حساب نمی شود زیرا بیان حق و حق طلبی هرگز مصداق اختلاف افکنی) مذموم (نیست. این بیان عینا همانند آن است که کسی مال یا ناموس دیگری را برباید و چون مظلوم فریاد کند، بگویند ساکت شو که اختلاف می شود !

آیات قرآنی و روایات مذهبی با تعبیرات گوناگون وارد شده است که هر یک مربوط به جایی وناظر به موردی است. قرآن همان طور که منادی وحدت و ضد

تفرقه است. دعوت داعیان الهی را بهترین سخن می داند:» و من أحسن قولاً ممّن دعا إلی الله و عمل صالحا و قال إنّنی من المسلمین؛ چه کسی خوش سخن تر از آن که دعوت به خدا کند و عمل شایسته نماید و بگوید که من از مسلمانان هستم. («73) دعوت همه انبیاء موجب اختلاف در جامعه شده، عدّه ای مؤمن به برنامه پیامبران و عده ای کافر شدند و درگیری های شدیدی بین آن دو گروه پیدا شده است. قرآن می فرماید:» کان الناس أمّه واحده فبعث اللّه النبیّن مبشّرین و منذرین...؛ مردم همه یک پارچه بودند خداوند پیامبران را برای تبشیر و انذار فرستاد و کتاب را به حق همراهشان کرد تا بین مردم در موضوع اختلافشان حکم کند و در آن اختلاف نکردند مگر کسانی که کتاب را دریافت کرده، پس از آن که دلائل روشن به آنان رسیده بود، از سر ظلم... («74)

پس مردم پیش از نزول کتب و ارسال رسل یک پارچه بودند یعنی اختلاف مذهبی نداشتند زیرا مذهبی و کتابی نبود...، لیکن اگر انبیاء نبودند همه در گمراهی و ضد ارزش و خلافت فطرت بودند، با آمدن انبیاء اگر همه اصلاح نشدند اقلاً عده ای نجات یافتند، دعوتی که برای نجات غریق باشد اختلاف افکنی نیست.

اختلاف را آنها می افکنند که ستم می کنند، انحصارطلبی می کنند، حق دیگران را می برند، ادّعای ناحق می کنند، غصب حکومت و مقام می کنند. آن گاه اگر کسی بگوید شما شایسته نیستید می گویند اختلاف نیفکنید، در حقیقت این مطللب را چماقی برای استثمار و استعباد مردم می کنند. آیات قرآنی همه جا از دعوت پیامبر و اصرار و پافشاری مرز میان مؤمنین و کفّار سخن می گوید:» قل یا أیها الکافرون لا أعبد ما تعبدون و لا أنتم عابدون ما أعبد... («75) و هرگز قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف افکن نمی شوند.

آیه وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ نیز مربوط به» وحدت اجتماعی «به معنائی که امروزه گفته می شود نیست، صریح آیه این است که حبل الله، ریسمان الهی، را محور قرار

دهید و همه به آن چنگ بزنید نه این که به هر صورت و با هر ترفند سعی کنید یکپارچه باشید. اساسا منظور از» حبل الله «، اجتماع یک جامعه نیست که آن یک امر اعتباری است بلکه منظور یک امر حقیقی تکوینی است، در روایات هم آمده که منظور از» حبل الله «ریسمان ولایت علی علیه السلام و امامان پس از او می باشد، همانچه که در دعای ندبه هم می خوانیم:» و حبل الله المتین و صراطه المستقیم؛ علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ریسمان محکم الهی و صراط مستقیم او بود «روایت ابن یزید از امام کاظم علیه السلام و جابر از امام باقر علیه السلام را ببینید:» علی بن ابی طالب حبل الله المتین است «و» آل محمد حبل الله است که خداوند دستور به تمسک به آن داده است «. در تفسیر علی بن ابراهیم هم آمده:» منظور توحید و ولایت است «. در روایت معانی الاخبار صدوق آمده است: حبل الله قرآن است، امام و قرآن از هم جدا نیستند، قرآن به امام هدایت می کند و امام به قرآن (»76)

نکته دیگری که لازم است مورد توجّه قرار گیرد این است که بحث علمی وتحقیق تاریخ، وحدت را بر هم نمی زند بلکه نوع برخورد و درگیری جدال و مراء و تعصّب است که به ناراحتی و جدائی می انجامد وگرنه حتی بحث های مربوط به اصل توحید میان مسلم و کافر، اگر انسانی و بدون عصبیّت انجام شود هیچ گونه منافاتی با رفاقت و همزیستی مسالمت آمیز ندارد. خود من شخصا احیانا با برخی افراد غیر معتقد به اصل اسلام بحث داشته ام و او می گفت می ترسم تکفیرم کنید گفتم حرفت را بگو! توانستم روشنت می کنم، نتوانستم روابط انسانی هست.

به روایات احتجاجات ائمه علیهم السلام و دستوراتی که درباره مناظره با اهل تسنن داده اند رجوع کنید و به خصوص دو جلد کتاب مرحوم طبرسی را به دقت ملاحظه فرمایید که هرگز اهل بیت علیهم السلام به بهانه واهی وحدت و مانند آن، کتمان حقایق نکرده اند. می گویند:» زمان فرق می کند، اکنون در برابر قدرت

استکباری آمریکا و مانند آن هستیم،... «مگر در زمان اهل بیت جنگ های برون مرزی در جریان نبود، مگر سپاه اسلام درگیر جنگ های مهم با یهود و مسیحیّت نبود؟! به این جمله حضرت صادق علیه السلام اکتفا می کنم که به محمد بن نعمان فرمود دقت کنید:» خاصموهم و بیّنوا لهم الهدی الذی أنتم علیه و بیّنوا لهم ضلالهم و باهلوهم فی علی علیه السلام؛ با آن ها بحث و جدال کنید و راه هدایتی که دارید نشانشان بدهید و گمراهیشان را برایشان روشن کنید و در مورد علی علیه السلام با آن ها مباهله نمایید. (77»)

ملاک شیعه بودن

مطلب دیگری که لازم است گفته شود آن است که دانستن این گونه فضایل اهل بیت علیهم السلام - مانند هدف از خلقت عالم بودن - دخالت در اصل تشیّع شخص ندارد. دانستن این ها فضل و کمال است، لیکن ندانستن و حتی انکار این ها موجب خروج از تشیع و یا تمایل به تسنُّن نمی باشد، ملاک اسلام، شهادتین است و انکار هر چیز دیگر اگر لطمه ای به اعتقاد شهادتین نزند موجب خروج از اسلام نیست. و ملاک تشیع اعتقاد به خلافت علی علیه السلام و یازده امام معصوم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و لزوم اطاعت از آن هاست... وانکار هر موضوع دیگری اگر لطمه ای به این اعتقاد نزند موجب خروج از تشیع نمی گردد، چنان که اعتقاد به برخی فضایل و کمالات اهل بیت علیهم السلام اگر همراه با اعتقاد به خلافت بلافصل، واعتقاد لزوم اطاعت از دوازده امام معصوم نباشد، موجب تشیع شخص نمی شود. در میان اهل تسنن بسیارند کسانی که فضایل بسیاری را برای علی علیه السلام و سائر اهل بیت ذکر کرده اند تا آن جا که ابن حجر حدیثی نقل می کند که:» لا یجوز أحد الصراط إلاّ بإذن علی علیه السلام؛ هیچ کس از پل صراط در قیامت بدون اجازه علی علیه السلام عبور نخواهد کرد. (78») همه آن چه را که شیعه درباره فضایل علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام نقل می کند بسیاری از اهل

تسنّن هم نقل می کنند. دقت در منابع حدیثی و تفسیری اهل تسنّن این مطلب را به وضوح اثبات می کند، لیکن حدّ فاصل شیعه و سنی مسئله» حکومت و ولایت « است که آن ها معتقد نیستند و حکومت را با نصب الهی نمی دانند بلکه با» شوری «و یا» نصب خلیفه قبل «، و یا» قهر و غلبه «می دانند. البته پیداست که این ها از باب توجیه واقعه پس از وقوع است. چون ابوبکر با شورا به حکومت رسید شورا را قبول می کنند و چون عمر با نصب ابوبکر به حکومت دست یافت آن را قبول می کنند و چون معاویه با قهر وغلبه حکومت را گرفت آن را قبول می کنند. به هر حال آن هاشیعه نیستند با این که بسیاری فضایل و کمالات اهل بیت را هم قبول دارند.

روایات نصب علی علیه السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله را - همانند حدیث غدیر خم - توجیه می کنند... توجیهاتی که هیچ انسان عاقل و با انصافی نمی تواند بپذیرد و یقینا دانشمندانشان خود، حقیقت را دریافته اند. (79)

به هر حال ملاک اسلام شخص، قبول شهادتین - لا اله الاّ اللّه و محمّد رسول اللّه - است و ملاک تشیّع، اعتقاد به لزوم اطاعت از دوازده امام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد، اعتقادات دیگر هر چند خلاف حقیقت باشد ضرری به اسلام و تشیع ندارد.

لولا فاطمه (س) آیت اللّه محمدعلی گرامی

- 5 -

سرّ عظمت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

و راستی این مطلب هم مجهول است که سرّ عظمت حضرت فاطمه معصومه

علیهاالسلام چیست! در زیارت هیچ یک از امامزادگان این جمله که درباره آن حضرت است نرسیده که:» من زارها وجبت له الجنّه «. شاید نکته اش اعتصام از هر گونه شهوات حتی نوع مباح آن بوده است. شاید به خاطر احترام فوق العاده به برادرش امام رضا علیه السلام که مورد توهین گروه واقفیه شیعه قرار گرفته بود، بوده است. چنان که زیارت حضرت عبدالعظیم ثواب زیارت امام حسین علیه السلام را دارد و ظاهرا به جهت حمایت از امام جواد علیه السلام در برابر برخی گروه های دیگر شیعه و بخصوص برخی سادات بنی الحسن بوده است. فاطمه معصومه علیهاالسلام هم حسینی است و هم حسنی است و در میان همه اولاد حضرت زهرا علیهاالسلام محترم بوده است و با گرایش شدیدش نسبت به امام رضا علیه السلام موجب تقویت جبهه آن حضرت در برابر واقفیه و برخی سادات بنی الحسن بوده است. او به قصد زیارت آن حضرت هم از مدینه هجرت نمود و در اثر مشکلات راه یا حمله و درگیری دشمنان با قافله ایشان در نزدیک قم بیمار شد و در قم رحلت کرد و با کمال عظمت و احترام تشییع و دفن شد، مبارزه و معنویت و اخلاص وعفت آن حضرت - حتی از حلال - موجب شد که قبر آن حضرت مدار و محور تحقق حوزه علمیه پر برکت قم گردد که طبق برخی روایات تا ظهور امام زمان (عج) باقی خواهد ماند.

فضایل و مناقب امام علی علیه السلام

برخی آیات نازل شده در شأن امام علی علیه السلام

فضایل علی علیه السلام در قرآن و روایات نبوی به حدی زیاد است که انسان نمی داند کدام یک را بگوید. سوره هل اتی را تفسیر کنیم، یاآیه إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا... (80) یا آیه: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ.... (81). یاکریمه: اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ... (82). و یا کریمه مباهله را که

علی علیه السلام را خود پیامبر حساب کرده (83) و یا سایر آیاتی که با مختصر دقتی به خوبی معلوم می شود که علی علیه السلام را به عنوان ولی و سرپرست و امام معرفی می کند.

پاره ای از روایات وارده در فضایل امام علی علیه السلام

از روایات نبوی کدام یک را بگوییم: حدیث غدیر را، یا حدیث طیر مشویّ رایا حدیث منزلت را یا حدیث:» لأعطین الرایه غدا.... «در خیبر را، یا حدیث ثقلین را، یا حدیث سفینه را، یا حدیث یوم الدار را، یا حدیث اخوت و برادری علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله را، یا حدیث» سدّ الأبواب إلاّ باب علی علیه السلام «را، یا حدیث» علی مع الحق و الحق مع علی «را، یا حدیث امر به ملازمت با علی علیه السلام در فتنه ها را، یا حدیث: علی همان اهل ذکر است که قرآن فرموده:» فاسئلوا أهل الذکر «یا حدیث:» أنا مدینه العلم و علی بابها... «و خیلی احادیث دیگر. اگر تعصب را کنار بگذارند خواهند دید که چقدر فاصله است میان علی علیه السلام و دیگرانی که اهل تسنّن می خواهند به جای علی علیه السلام بنشانند. آنها سابقه بت پرستی داشتند که به تصریح قرآن کریم چنان کسانی صلاحیت امامت و پیشوائی را ندارند (84) حتّی برای بردن آیات برائت بسوی مشرکان مکه از آنها سلب صلاحیت شد و این وظیفه به علی علیه السلام سپرده شد. در صلح حدیبیه صریحا در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) موضع گرفتند، در حج تمتع نیز همینطور، در عقد موقت ازدواج همینطور، با اعتراف به جواز عقد مزبور در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تحریم کردند.

به فصول اذان جمله» الصلوه خیر من النوم «که راستی چقدر بی محتواست، از پیش خود اضافه کردند یعنی بدعت گذاشتند و هیچ دلیلی هم از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) ندارند. به ما می گویند: شما هم جمله» أشهد أن علیا ولی اللّه «را اضافه

کردید. ما جواب می دهیم که ما روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله داریم که:» إذا شهدتم برسالتی فاشهدوا بإمره علی علیه السلام «، هر گاه به رسالت من شهادت می دهید به امامت علی علیه السلام نیز شهادت دهید. (85) ولی شما در زیاد کردن جمله مزبور به اذان چه دلیلی از پیامبر صلی الله علیه و آله دارید؟! و چقدر زیاد است مواردی که در برابر گفته پیامبر صلی الله علیه و آله موضع گرفتند و کلام آن حضرت را زیر پا گذاشتند، به کتاب شریف» النص و الاجتهاد «تالیف مرحوم سید شرف الدین رجوع فرمایید.

مراد از کلمه» مولی «در حدیث غدیر

و راستی چه عظمتی است، عفو با آن همه قدرت، صبر با آن همه بزرگی. و چه مصیبتی بزرگ بر شیعه که باید درباره این بزرگان با مخالفان درباره اصل وصایت و ولایت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بحث کند. می گویند: چون پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم پس از جمله:» علی مولاه (فرموده:» اللهم و ال من والاه؛ خدایا دوست بدار هر که علی را دوست بدارد «معلوم می شود که مولی نیز به معنای دوستی است نه خلافت و ولایت!

چقدر کوته فکری! مگر درباره خلیفه پیامبر که از طرف خداوند معین شده نباید بفرماید: خدایا دوستان او را دوست بدار.

ابتدای همان خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله را نمی بینند که از مردم اقرار به توحید و رسالت می گیرد واگر منظور اعلام دوستی علی علیه السلام فقط بود که هیچ ارتباطی به اقرار گرفتن بر توحید و رسالت و معاد ندارد، پیداست که درباره مهم ترین اصل اجتماعی اسلام صحبت می کند.

و نیز لازم نبود که اشاره به رحلت خود بفرماید:» أوشک أن أدعی؛ شاید که به نزدیکی دعوت شوم... «پیداست که درباره جانشینی خود صحبت می کند وگرنه دوستی علی علیه السلام چه ربطی به وفات یافتن پیامبر صلی الله علیه و آله دارد.

ونیز دقت نمی کنند که برای اعلام دوستی چه نیازی است که درآن بیابان خشک و هوای بسیار گرم، آن همه جمعیت را یکجا نگه دارد، و در شرایط بسیار حساس که هر جمعیتی می خواهد به راه خود رفته به نزد قبیله و قوم خود برگردد، مردم را در مفترق الطرق در آن هوای داغ که مردم به پناه سایه مرکب های خود می رفتند، و زمین چنان تفته بود که نمی توانستند روی زمین بنشینند، نگه دارد! یک وقت در مشهد به چند نفر از طلاب سنی تربت جام گفتم اساتید شما چه جوابی در برابر حدیث غدیر دارد شما خودتان باور می کنید که یک استاندار یا فرماندار و مانند آن در ظهر گرما و ترافیک ماشین و جمعیت، مردم بسیاری را در پشت چراغ قرمز خیابان معطل کند و بعدا بگوید کاری نبود فقط خواستم بگویم فلان شخص شماها را دوست دارد! شما به کار او نمی خندید، یا بر او پرخاش نمی کنید؟! یکی از آنها برای اینکه بحث را منحرف کند گفت: شما بگویید مولی از نظر ادبی چه صیغه است گفتم اولا شما که به علمایتان ملا می گویید ومنظورتان همان مولی است بگویید، ثانیا مولی وزن فعلی، صیغه و صف است ولی اینها چه ربطی به بحث ما و معنی حدیث دارد و دیگر حاضر به ادامه صحبت نشدند و گفتند کار داریم! آیا در قیامت هم می گویند کار داریم؟!

همان طور که قبلاً گفتیم این جز تعصّب نیست. تعصّب با سعادت و روح بشر چه می کند. این همه آیات الهی درباره علی علیه السلام که تأویل تا حدود 2 هزار آیه قرآن را درباره علی علیه السلام دانسته اند، مخالفین همه اینها رانادیده می گیرند، و یک کلمه» إذ یقول لصاحبه... «را علم کرده نزد بی خبران تبلیغ می کنند که ابوبکر هنگام هجرت همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، حالا به فرض که منظور از

» صاحب «در آیه هجرت، ابوبکر باشد (86)، این چه فضیلتی است؟ با این که کلمه صاحب در قرآن کریم حتی بر کافری که همراه مؤمن بوده در سوره کهف اطلاق شده است و در برخی لغت نامه ها بر سگ همراه مالک نیز گفته شده و تازه این چه ربطی به مسئله خلافت دارد؟ تازه مگر از اول قراربود که ابوبکر همراه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، ابوبکر در راه به پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد نمود و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله او را با خود نمی برد حرکت پیامبر و مسیر و مقصدش فاش می شد و تازه چقدر همین همراهی او برای پیامبر مشکل ساز شد، نزدیک بود سر و صدا کند و پیامبر را گرفتار کند، اصلاً همین که پیامبر به او فرموده:

» لا تحزن إن اللّه معنا «معلوم می شود که او آرامش نداشته و با اضطراب خود پیامبر را آزار می داده است. و خداوند هم به او سکون و آرامش نداده است، و سکینه را بر پیامبر فقط نازل کرده است. این یک کلمه بی دلالت را به دست می گیرند لیکن همه سوره» هل اتی «را نمی بینند، آیات سوره مائده را نمی فهمند، یعنی خود را به نفهمی می زنند، این همه روایات را نادیده می گیرند.

آینده بشریت

لیکن این جانب یقین دارم آینده تاریخ بشریت همان طور که به دست اسلام است، به دست مذهب تشیع و اهل ولایت خواهد بود. قرآن کریم هم از قرنها پیش وعده تشکیل حکومت تشیّع را داده است. آیه 54 سوره مائده:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرِینَ یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَهَ لائِمٍ ذلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ؛ ای مؤمنین هر که از شماها از دین خود مرتد شود خداوند در آینده قومی را می آورد که آن ها را دوست دارد و آن ها هم او را دوست دارند، بر مؤمنان فروتن و بر کافران سرکش هستند، در راه خدا

جهاد می کنند و از ملامت ملامت کنندگان خوفی ندارند، این فضل خداوند است که به هر که بخواهد می دهد و خداوند گشایشگر و داناست «.

این آیه کریمه به خوبی می فهماند که مردمی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد می شوند وگرنه گفتن این مطلب لغو بود، و یک ارتدادی است که مهم و ماندنی، و این مردم مرتد، اکثریت جامعه اسلامی هم هستند که مقابل آن ها یک » قوم «هستند، ارتداد عمومی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله شده است همان ارتداد از ولایت و خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، که اکثریت قاطع مردم دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را زیر پا گذارده، علی علیه السلام را تنها گذاشته به طرف اهرم قدرت رفتند، خداوند وعده می دهد که بعدا یک قوم منسجم و منظمی خواهند آمد) کلمه قوم وحدت وانسجام را می فهماند (که مقابل اکثریّت مرتد هستند، یعنی ارتداد از فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله در مسئله ولایت ندارند و خداوند آن ها را دوست دارد و...

این آیه کریمه اشاره به حکومت تشیع ایران دارد که پس از چند قرن پس از رحلت پیامبرمقدمات آن به وسیله دیالمه و آل بویه و سپس به وسیله صفویه و خصوصا شاه اسمعیل صفوی - جوان غیرتمند و مجاهد فی سبیل الله - رسمیت یافت.

پس از آیه فوق بلا فاصله تأکید می کند که:» إنّما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون؛ همانا ولی و سرپرست شما خدا و پیامبرش و آن مؤمنانند که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. « (87)

بدیهی است که این آیه کریمه یک امر کلی و یک قضیه حقیقیّه نیست که هر

کسی که از آن پس در حال رکوع زکات بدهد رئیس باشد، بلکه یک قضیّه خارجیّه است و اشاره به یک حادثه دارد و همه مفسران شیعه و سنی نوشته اند که مصداق این آیه کریمه حضرت امیر مؤمنان علی می باشد. و بنابراین او و لی و سرپرست مسلمین می باشد. و اوهم پس از خود امام حسن علیه السلام و سپس امام حسین علیه السلام و همین طور تا امام زمان حضرت حجه بن الحسن (عج) را معیّن نموده است، و همه این بزرگان از طرف خداوند معین شده و به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ شده و پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور تبلیغ آن شده و اعلام هم فرموده است.) به کتاب شریف منتخب الاثر رجوع فرمایید (اساسا هم باید تعیین امام از طرف خدا باشد چنانکه در امامت حضرت ابراهیم قرآن تصریح دارد که خداوند او را امام قرار داده است) بقره / 124) و درباره فرزندان ابراهیم هم فرموده: ما آنها را امامانی قرار دادیم که...) انبیاء / 73) از خداوند می خواهیم گمراهان را هدایت فرماید.

انحراف در دین توسط بزرگان اهل سنّت

اساسا خلافت و جانشینی یعنی برنامه و کار» مستخلف عنه «یعنی فرد اصلی را بیان کردن و به جای او بودن و کار او کردن. آیا ابوبکر و عمر کار پیامبر صلی الله علیه و آله را انجام می دادند؟ مگر آن ها نگفتند که» حسبنا کتاب الله «و نیازی به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. مگر سال ها جلوی نشر احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را نگرفتند. آیا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود که در اذان بگویید:» الصلوه خیر من النوم «، آیا پیامبر صلی الله علیه و آله حج تمتع را منع می کرد؟ و همین طور سایر احکام اسلامی مربوط به طهارت تا آخر ابواب فقهی و احکام فرعی را که این ها عوض کردند. رجوع فرمایید به امثال کتاب:» النص والاجتهاد «مرحوم سید شرف الدین تا ببینید که چه بر سر احکام اسلام آوردند. آن گاه ج دوم و سوم» فتوحات «محیی الدین عربی را ملاحظه کنید که برای احکام انحرافی آن ها چه دست و پایی می زند که نکات عرفانی برایش بیابد !!!

ص:734

به هر حال حدیث» ثقلین «که فریقان شیعه و سنّی نقل کرده اند به صراحت می فهماند که قرآن بدون اهل بیت علیهم السلام نمی تواند راهنما باشد، و بنابراین غیر از فرقه شیعه اثنی عشریه هیچ گروه و فرقه ای اهل سعادت نخواهند بود، تنها این گروهند که تابع اهل بیت علیهم السلام بوده و احکام دینی خود را از طریق ایشان می گیرند، دیگران نه تنها چنین نیستند بلکه برای اهل بیت مزاحمت ها فراهم کردند و چه آزارها و اذیّتها که کردند؟

و راستی در تاریخ بشریّت - تا آن جا که تاریخ زبان دارد - هیچ خاندانی به اندازه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مظلوم نشدند. با شخص پیامبر صلی الله علیه و آله چه کردند؟ راستی اگر سفارش شده بود که او و فرزندانش را اذیت کنند آیا بیش از این می توانستند انجام دهند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله از خدیجه کبری علیهاالسلام قاسم، طاهر، ام کلثوم، رقیه، فاطمه و زینب را داشت. فاطمه زهرا علیهاالسلام به ازدواج علی علیه السلام در آمد و می دانیم که چه وقایعی اتفاق افتاد. ام کلثوم را عثمان بن عفان خواستگاری وازدواج نمود ولی با او عروسی نکرد و آزارها نمود تا ام کلثوم از دنیا رفت مجدّدا به خواستگاری دختر دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله» رقیه «رفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله سی و سه ساله بود که رقیّه متولد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله رقیه را ابتدا به ازدواج عتبه بن ابی لهب درآورد چنان که ام کلثوم را به ازدواج عتیبه - برادر عتبه - درآورد، و چون ابولهب پدر آن دو دشمنی پیامبر صلی الله علیه و آله را پیش گرفت، به دو فرزندش عتبه و عتیبه دستور داد، که دختران پیامبر صلی الله علیه و آله را طلاق دهند، آن ها هم پیش از عروسی آن دو دختر را طلاق گفتند، و عثمان آن دو را ازدواج نمود. برخی ازدواج رقیه را اول ذکر کرده اند لیکن به احتمال قوی ازدواج ام کلثوم ابتدا صورت گرفته، و پس از وفات او رقیه را ازدواج

نموده است. از رقیّه عبدالله متولد شد. رقیّه با عبدالله به همراه عده ای دیگر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به حبشه هجرت کردند تا از آزار مشرکان در امان باشند و پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، به همراه عبدالله فرزندش به مدینه آمد. رقیّه در سال دوم هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله درگیر جنگ بدر بود از دنیا رفت. عبدالله فرزند رقیه در سال چهارم هجرت که شش ساله بود در اثر جراحت حاصل از نوک زدن خروسی در چشمش از دنیا رفت.

پناه دادن مطرود پیامبر صلی الله علیه و آله توسط عثمان

« عیسی بن عبدالله از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا زنان هم برای تشییع مردگان بیرون می آیند؟ حضرت که تکیه داده بود راست نشست و فرمود: فاسق که لعنت خدا بر او باد مغیره بن ابی العاص را که پیامبر صلی الله علیه و آله خون او را هدر اعلام کرده بود پناه داد. عثمان به رقیه گفت: جایگاه مغیره را به پدرت خبر نده.

گویا خبر نداشت که وحی بر پیامبر نازل می شود، رقیه گفت: من هرگز جای دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن حضرت کتمان نخواهم کرد) یعنی اگر از من بپرسند خلاف نمی گویم (. عثمان مغیره را در میان مقداری چوب و تخته قرار داد و پارچه ای روی آن ها کشید، وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و جایگاه مغیره را به پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع دادند، پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرستاد و به او فرمود شمشیر را به دست گیر و به خانه دختر عمو زاده ات) رقیه (برو، اگر مغیره را یافتی او را به قتل برسان. علی علیه السلام به خانه رقیه آمد و اطراف خانه را گشت و او را نیافت. به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و عرض کرد: یا رسول الله او را نیافتم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وحی آمد که او در میان مقداری چوب پنهان شده است. پیش از بیرون آمدن علی علیه السلام عثمان وارد شد و همین که علی علیه السلام را دید سر به زیر انداخت و به او

توجهی ننمود، پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار مهربان و کریم بود. عثمان به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله این عموی من مغیره بن ابی العاص است، به خدا قسم من او را امان داده ام - البته دروغ می گفت - پیامبر صلی الله علیه و آله او را اعتنا نکرد. او تکرار نمود. باز پیامبر صلی الله علیه و آله اعتنا ننمود. تا اینکه مرتبه چهارم پیامبر صلی الله علیه و آله سر برداشت و فرمود:

سه مرتبه به خاطر تو کاری نکردم اگر پس از این او را بیابم خواهم کشت و چون عثمان برگشت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:» خدایا مغیره بن ابی العاص را لعنت فرست و لعنت فرست بر هر کس که او را جا دهد و او را به دوش کشد و او را غذا دهد و او را آب دهد و کارهایش را سامان دهد و به او ظرفی برای آب، یا دلوی یا ظرفی یا ریسمانی بدهد. «

عثمان مغیره را پناه داد، غذا و آب داد و وسایل در اختیارش گذاشت وهمه آن چه را پیامبر صلی الله علیه و آله نهی کرده و عامل آن را لعنت کرده بود انجام داد. و تا سه روز نگاهش داشت و روز چهارم او را از مدینه بیرون فرستاد. لیکن هنوز از خانه های مدینه بیرون نشده بود که مرکبش به هلاکت رسید. پیاده شد و به راه افتاد تا پاهایش ورم کرد. از دست و زانوها استفاده کرد، وسایل همراهش سنگینی کردند.

هراسان شد به درختی پناه برد و در سایه آن که به درد خور هم نبود قرار گرفت، وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و جایگاه مغیره را به او اطلاع داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله علی را طلبید و فرمود شمشیرت را بردار همراه عمّار و شخص سوّمی نزد مغیره برو که زیر فلان درخت است واو را به قتل برسان. علی علیه السلام نیز چنین کرد.

رفتار عثمان با رقیه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله

عثمان رقیه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را کتک زد و گفت: تو به پدرت خبر

دادی. رقیه کسی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد و از عثمان شکایت کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله پیام فرستاد که» شرم وحیای خود را نگه دار چه قدر زشت است که زن اصیل و متدین هر روز از همسر خود شکایت کند. «مکرّرا رقیه پیام فرستاد که عثمان مرا می زند و در هر بار پیامبر صلی الله علیه و آله همان جواب را می داد. در دفعه چهارم که رقیه پیام فرستاد، پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را خوانده فرمود: شمشیرت را بردار و در دست بگیر و به خانه دختر پسر عمت برو و رقیه را بردار و بیاور و اگر کسی مانع شد، با شمشیر او را بکوب.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله هم همانند شخص متحیر و ناراحت از منزل خود به منزل عثمان رفت. علی علیه السلام رقیه را بیرون آورد و وقتی نگاه رقیه به پدر خویش افتاد صدا به گریه بلند کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله هم گریان شد و سپس رقیه را به منزل خویش برد و چون پوشش از پشت رقیه برگرفت و زخم هایش را دید سه مرتبه فرمود: چه می خواست؟ ترا کشته است، خدا او را بکشد.

این جریان روز یک شنبه بود. عثمان پس از آن با کنیز رقیه به سر برد و او را در آغوش می گرفت. رقیه دوشنبه و سه شنبه هم زنده بود. چهارشنبه به شهادت رسید.

وقتی خواستند جنازه رقیه را بیرون ببرند. به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیهاالسلام همراه زنان مؤمنین همراه جنازه بیرون آمدند و عثمان هم برای تشییع جنازه حاضر شد، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید فرمود:» کسی که شب گذشته باهمسرش یا کنیزانش نزدیک شده دنبال جنازه نیاید « این مطلب را سه مرتبه فرمود ولی عثمان برنگشت. پیامبر فرمود: بر می گردد یا او را نام ببرم. آن گاه بود که عثمان در حالی که دست به شکم خود گذاشته و بر غلامش تکیه کرده بود گفت: یا رسول الله، من ناراحتی معده دارم اگر اجازه دهید بر گردم.

فرمود: برگرد. و فاطمه زهرا علیهاالسلام و زن های مهاجر وانصار به همراه دیگران بر جنازه نماز خواندند. (88) این سرگذشت رقیه.

پس از رقیه بنا به نقلی عثمان ام کلثوم را ازدواج کرد. چهار سال نزد عمثان بود و

پس از آن در سال هفتم هجری وفات نمود. معلوم نیست چرا؟ کسی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله با این ازدواج دوم موافقت نمود؟ فرمود قرآن بخوان» لا یحسبن الذین کفروا إنّما نملی لهم خیر لأنفسهم، إنما نملی لهم لیزدادوا إثما؛ آنها که کفر می ورزند گمان نکنند این که مهلتشان می دهیم برایشان خیر است، مهلتشان می دهیم تا بار گناهشان سنگین گردد. (»89) نمی دانم شایدمصالح دیگری هم بوده که ذکر نشده است، مگر ازدواج های خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیر بر اساس مصالح امت نبود؟! تا از آن طریق به اسرار درون جبهه مخالف آگاه شود و مصالح دیگر.

اشاره ای به زندگانی فاطمه زهرا علیهاالسلام

و اما فاطمه زهرا علیهاالسلام: آن حضرت در بیستم جمادی الثانی سال پنجم بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله متولّد شد و پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله او نیز به مدینه هجرت نمود و پس از دو سال از این هجرت، علی اورا ازدواج نمود به تاریخ اول ذی حجه سال دوم هجرت.

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی ازامام باقر علیه السلام روایت می کند که فاطمه زهرا علیهاالسلام در سال پنجم بعثت متولد شد و سپس هنگامی که هیجده سال و هفتاد و پنج روز داشت وفات نمود.

در کتاب شریف» بحارالانوار «ج 43 از امام صادق علیه السلام نقل می کند که در پاسخ سؤال مفضّل بن عمر از امام علیه السلام درباره کیفیّت ولادت فاطمه زهرا علیهاالسلام، فرمود: وقتی که خدیجه با پیامبرازدواج نمود زنان مکه از خدیجه کناره گرفتند، نزد او نمی رفتند، در برخوردها سلامش نمی گفتند، نمی گذاشتند زنی نزد او برود، خدیجه علیهاالسلام از این جهت به وحشت افتاد وناراحتی و اندوه اش

برای پیامبر صلی الله علیه و آله بود. وقتی به فاطمه علیهاالسلام باردار شد، فاطمه علیهاالسلام از درون رحم با خدیجه سخن می گفت و او را دعوت به صبر می نمود ولی این مطلب را از پیامبر صلی الله علیه و آله کتمان می نمود، روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و شنید که خدیجه با فاطمه سخن می گوید، فرمود:

خدیجه! با چه کسی حرف می زنی؟! عرضه داشت: فرزندی که درشکم دارم بامن سخن می گوید و مونس من می باشد. (90)

آن گاه امام صادق علیه السلام در حدیث مزبور مقداری از اوصاف فاطمه علیهاالسلام را بیان داشته و کیفیّت ولادت آن حضرت و آمدن زنان قابله از عالم قدس و شهادت گفتن فاطمه علیهاالسلام هنگام تولد را ذکر فرمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی وارد بر فاطمه علیهاالسلام می شد او را می بوسید و وقتی فاطمه می آمد او را در جای خویش می نشاند. و او را بسیار می بوسید.

آن گاه ببینید که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله با او چه کردند.

مصیبات وارده بر فاطمه علیهاالسلام

مرحوم فتّال در» روضه الواعظین «صفحه 130 و» بحارالانوار «ج 43 و» مناقب « ابن شهر آشوب ج 3، ص 362 و» دلائل الامامه «و... ذکر کرده اند که: فاطمه علیهاالسلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله دائما سر خود را بسته داشت.) آیا در روز هجوم سر او را نیز شکسته بودند؟ (اندام لاغری داشته ارکان بدنش از هم فرو ریخته بود، این ها همه از مصیبت فوت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، فاطمه علیهاالسلام همواره با همّ و غم و حزن و غصه و دل سوزان و چشم گریان بود، ساعت به ساعت حالت بی هوشی به او دست می داد. هر لحظه که یاد پیامبر

صلی الله علیه و آله می افتاد، خصوصا به یاد ساعتی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه وارد می شد، اندوهش افزون می گشت، گاهی به حسن و گاهی به حسین نگاه می کرد و می گفت: کجاست پدرتان که شما را اکرام می کرد و به دوش خود سوار می نمود، کجاست پدرتان که بیش از هر کس بر شما مهربان بود، او نمی گذاشت شماپیاده بر زمین راه بروید.» انا لله و انا الیه راجعون «. به خدا که جد شما از دست رفت، او محبوب دل من بود. دیگر این در را نمی گشاید و دیگر همانند همیشه شما را به دوش خود نمی گیرد.

ترسیمی از مدینه هنگام شهادت فاطمه علیهاالسلام

به محض اطلاع بیرون خانه از شهادت آن حضرت، مدینه یک پارچه فریاد و ضجّه شد و زن های بنی هاشم در خانه آن حضرت جمع شده و یک صدا فریاد می زدند. یا بنت رسول الله یا سیدتاه، مردم به فشردگی موهای یال اسب به طرف علی علیه السلام شتابان می آمدند. آن حضرت نشست و حسن و حسین جلوی آن حضرت نشسته بودند و می گریستند.

مردم باگریه آن دو می گریستند. ام کلثوم در حالی که پوشینه ای بر رو داشت دامن کشان بیرون آمد، عبایی هم روی لباس داشت. فریاد می زد: یا ابتاه یا رسول الله، حقا که اینک ترا از دست دادیم و دیگر ترا نمی یابیم.

مردم همه به انتظار نشسته بودند که جنازه بیرون آمده بر آن نماز بخوانند. در این هنگام ابوذر بیرون آمده خطاب به جماعت گفت: برگردید که مراسم به تأخیر افتاد.

مردم برخاسته برگشتند وقتی پاسی از شب گذشت و چشم ها به خواب رفتند علی علیه السلام، حسن، حسین علیهماالسلام، عمار، مقداد، عقیل، زبیر، ابوذر، سلمان، بریر و تنی چند از بنی هاشم وخواصّ اصحاب علی جنازه را بیرون آورده

ص:741

نماز خواندند و در دل شب به خاک سپردند. علی علیه السلام در بقیع، به طوری که گفته شد در اطراف قبر زهرا علیهاالسلام صورت هفت قبر دیگر را ایجاد نمود تا قبر زهرا علیهاالسلام معلوم نباشد.

نقد کلام دکتر شریعتی پیرامون جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله

این جا مناسب است مطلبی هم درباره مرحوم دکتر علی شریعتی بگویم که در برخی نوشتجاتش از جمله مقاله ای که در کتاب آغاز پانزدهمین قرن اسلام به چاپ رسید در توصیف جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و بیان حال پیامبر صلی الله علیه و آله در تعیین جانشینی خود می نویسد: پیامبر فکر کرد که این کودک ده ساله) یعنی اسلام (را به که بسپارم، به ابی بکر که...، به عمر که...، به عثمان که...

و بالاخره می بیند که هیچ کس بهتر از علی علیه السلام نیست... «این گونه سخن گفتن هرگز با حقیقت تطبیق ندارد. به یقین علی علیه السلام از طرف خداوند و به دستور او بوده است نه این که پیامبر مدّتی فکر کند و متحیّر باشد و بالاخره علی را انتخاب کند. مرحوم دکتر فرد مبارزی بود و خدماتی به نسل جوان کرد لیکن پر اشتباه بود. به حقیقت دکتر شریعی را نمی توان یک اسلام شناس دانست که به راستی خیلی اشتباه دارد. نمی گویم کافر یا سنّی، که خیلی افراطیون می گویند، این گونه نسبت ها خلاف مبانی و قواعد فقهی می باشد. او مسلمان و شیعه و بلکه فردی خدمتگزار بود لیکن اسلام شناس نبود. اشتباهات ایشان بسیار زیاد است، بیان ایشان در معنای امامت، و معاد، و ذکر سنت به جای عترت در حدیث ثقلین، و امامت ابوبکر در نماز جماعت هنگام بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله و خیلی چیزهای دیگر اعتقادی و حقوقی. افراد غیر متخصص باید پس از مطالعه نوشتجات ایشان، از متخصصین مسائل اسلام، صحت مطالب ایشان را سؤال کنند.

به هر حال این شمّه کوتاهی از مصائب حضرت زهرا علیهاالسلام و رقیّه. دیگر

سخن از تهمت زدن ابوبکر به ماریه قبطیه - همسر دیگر پیامبر - و حتی نفی ولادت ابراهیم فرزند ماریه را از آن حضرت، نگوییم که راستی شرم آور است، و پیامبر صلی الله علیه و آله چه ظرفیتی دارد که این همه مصیبت را تحمل می کند. به هر حال اگر سفارش الهی بر این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش را آزار دهند بیش از این نمی توانستند آزار دهند.

(شاهزادگان ایران) - دختران یزدگرد سوم - یزدجرد بن شهریار

بسمه تعالی

در بارهٔ کیفیت آمدن «شاهزادگان ایران به مدینه و تزویج آنها» روایات گوناگون وارد شده است که ما در این مختصر، بعضی از آنهارا می آوریم

منتخب التواریخ:

والده ماجدهٔ امام زین العابدین علیه السلام جناب شهربانو بنت یزدجرد سلطان الأعاجم و آخر ملوک الفرس ابن شهریار بن پرویز بن هرمز بن کسری انوشیروان العادل بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور بن یزدجرد بن بهرام بن شاپور ذوالأکتاف بوده(1).

و مشهور آنست که اسم آن مخدره شهربانویه بوده است

امام زین العابدین علیه السلام می فرمود: «أنابن الخیرتین لأنّ رسول اللّه صلی الله

1- (1) منتخب التواریخ ص 346.

علیه و آله وسلّم قال انّ للّه من عباده خیرتان، فخیره من العرب، قریش، و من العجم، فارس»

و فیه یقول ابوالأسود الدئلی:

و انّ غلاماً بین کسری و هاشم لأکرم من نیطت علیه التّمائم

و این بانو را به نام شاه زنان و سلافه و خوله و غزاله نیز می خواندند، و شاعر در حق او گفته (یعنی در حق زین العابدین)

و أمّه ذات العلی والمجد شاه زنان بنت یزدجرد

هوبن شهریار بن کسری

ذو سؤدد لیس یخاف کسری

و به اتفاق مؤرخین، مخدره شهربانو هنگامی که امام زین العابدین علیه السلام از او متولد گردید، در حال نفاس، دنیا را وداع گفت.

پس آنچه را که صاحب «تذکره الخواتین» برهم بافته به این که شهربانو روز عاشورا سوار ذوالجناح گردید و با دخترش به «ری» آمد و دختر را رها کرد (ودر کوه بی بی شهربانو غائب شد) ابداً اصلی ندارد؛

و أعجب از اینکه تا کنون آن کوه زیارت گاه جهّال گردیده است، و مردم نادان دسته دسته ماشین گرفته، و به زیارت این امر موهوم و بی پایه، می روند

پس واجب است بر طرفداران دین، که این خرافات را با روشن گری خود، از فکر مردم، بیرون بنمایند.

و در میان مؤرّخین اختلاف هست و کاملاً روشن نیست که

1 - آن مخدره در زمان خلافت عمر اسیر شده است

2 - یا در زمان خلافت عثمان

3 - یا درزمان خلافت حضرت امیر المومنین علیه السلام

و همچنین معلوم نیست که آیا ازدواج این مخدّره با حضرت سیّدالشّهداء علیه السلام، در چه زمانی از آن سه تاریخ بوده است به هر یک از این سه گفتار، گروهی معتقدند.

1 - مستند کسانی که می گویند: زمان خلافت امیر علیه السلام بوده فرمایش شیخ مفید 1 در کتاب «ارشاد» است.

ارشاد المفید: الامام بعد الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام ابنه أبو محمد علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام وکان یکنی أیضا بأبی الحسن وامه شاه زنان بنت یزدجرد بن شهریار کسری، ویقال: إن اسمها شهر بانو، وکان أمیر المؤمنین علیه السلام ولی حریث بن جابر جانبا من المشرق، فبعث إلیه بنتی یزدجرد بن شهریار، فنحل ابنه الحسین علیه السلام شاه زنان منهما فأولدها زین العابدین علیه السلام ونحل الاخری محمد بن أبی بکر فولدت له القاسم بن محمد بن أبی بکر، فهما ابنا خاله، وکان مولد علی بن الحسین علیهما السلام بالمدینه سنه ثمان وثلاثین من الهجره، فبقی مع جده أمیر المؤمنین علیه السلام سنتین ومع عمه الحسن علیه السلام اثنی عشر سنه، ومع أبیه الحسین علیه السلام ثلاثا وعشرین سنه، وبعد أبیه أربعا وثلاثین سنه وتوفی بالمدینه سنه خمس وتسعین من الهجره وله یومئذ سبع وخمسون سنه، و کان إمامته أربعا وثلاثین سنه ودفن بالبقیع مع عمه الحسن بن علی بن أبی طالب علیهما السلام(1).

2 - مستند کسانی که می گویند: در زمان عثمان بوده

روایت «عیون أخبار الرّضاء» است،

عیون أخبارالرّضاء: الحسین بن محمد البیهقی، عن محمد بن یحیی الصولی، عن عون بن محمد، عن سهل بن القاسم النوشجانی، قال: قال لی الرضا علیه السلام بخراسان: إن بیننا وبینکم نسب، قلت: وما هو أیها الامیر؟ قال: إن عبد الله بن عامر بن کریز لما افتتح خراسان أصاب ابنتین لیزدجرد بن شهریار ملک الاعاجم، فبعث بهما إلی عثمان بن عفان فوهب إحداهما للحسن والاخری للحسین علیه السلام فماتتا عندهما نفساوین، وکانت صاحبه الحسین علیه السلام نفست بعلی بن الحسین

1- (1) 0 ارشاد المفید ص 269؛ بحار الأنوار - العلامه المجلسی ج 46 ص 12.

علیهما السلام فکفل علیا بعض امهات ولد أبیه فنشأ وهو لا یعرف اما غیرها ثم علم أنها مولاته، وکان الناس یسمونها امه، وزعموا أنه زوّج امه، ومعاذ الله إنما زوّج هذه علی ما ذکرناه، وکان سبب ذلک أنه واقع بعض نسائه ثم خرج یغتسل فلقیته امّه هذه فقال لها: إن کان فی نفسک فی هذا الأمر شئ فاتّقی الله وأعلمینی؟ فقالت: نعم فزوّجها ، فقال ناس: زوّج علی بن الحسین علیهما السلام امه، قال عون: قال لی سهل ابن القاسم: ما بقی طالبی عندنا إلا کتب عنّی هذا الحدیث عن الرّضا علیه السلام(1)

علاّمه مجلسی ره در «جلاء العیون» فرموده ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که عبدالله بن عامر چون خراسان را فتح کرد دو دختر از یزدجرد پادشاه عجم گرفت و برای عثمان فرستاد پس یکی را به حضرت امام حسن علیه السلام و دیگری را به حضرت امام حسین علیه السلام داد و آن را که حضرت امام حسین علیه السلام گرفت حضرت امام زین العابدین علیه السلام از او به هم رسید و چون آن حضرت از او متولد شد او برحمت الهی واصل شد (و آن دختر دیگر نیز در وقت ولادت فرزند اول وفات یافت). پس یکی از کنیزان حضرت امام حسین علیه السلام او را تربیت می کرد و حضرت او را مادر می گفت و چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد حضرت امام زین العابدین علیه السلام او را به یکی از شیعیان خود تزویج کرد و به این سبب شهرت کرد که حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه مادر خود را به یکی از شیعیان خود تزویج نموده.(2)

مؤلف گوید که این حدیث مخالفت دارد با آنچه گذشت در فصل اولاد حضرت امام حسین علیه السلام که شهربانو را در زمان عمر آوردند و شاید یکی از راویان اشتباهی کرده باشد و آن روایت که در آنجا واقع شده اشهر و اقوی است.(3)

و شیخ مفید ره روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام حریث بن جابر را والی کرد در یکی از بلاد مشرق و او دو دختر یزدجرد را برای حضرت

1- (1) 0 عیون أخبار الرّضا ج 2 ص 128 بتفاوت یسیر، بحار: ج 46 ص 8.
2- (2) 0 منتهی الامال ج 2 ص 3 چاپ قدیم.

3- (3) 0 منتهی الامال ج 2 ص 3 چاپ قدیم

فرستاد حضرت یکی را که شاه زنان نام داشت به حضرت امام حسین علیه السلام داد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام از او به هم رسید و دیگری را به محمد بن ابی بکر داد و قاسم جد مادری حضرت صادق علیه السلام از او بهم رسید. پس قاسم با امام زین العابدین علیه السلام خاله زاده بودند انتهی.(1)

3 - مستند کسانی که می گویند: زمان عمر بوده، روایت قطب راوندی در کتاب «الخرایج» از امام باقر علیه السلام است.

الخرایج: روی عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام قال: لما قدمت ابنه یزدجرد ابن شهریار آخر ملوک الفرس وخاتمتهم علی عمر، وادخلت المدینه استشرفت لها عذاری المدینه، وأشرق المجلس بضوء وجها، ورأت عمر فقالت: آه بیروز باد هرمز، فغضب عمر وقال: شتمتنی هذه العلجه(2) و همّ بها فقال له علی علیه السلام: لیس لک إنکار علی ما لا تعلمه، فأمر أن ینادی علیها، فقال أمیر المؤمنین علیه السلام: لا یجوز بیع بنات الملوک وإن کن کافرات، ولکن اعرض علیها أن تختار رجلا من المسلمین حتی تتزوج منه، وتحسب صداقها علیه من عطائه من بیت المال یقوم مقام الثمن، فقال عمر: أفعل، وعرض علیها أن تختار فجالت فوضعت یدها علی منکب الحسین علیه السلام فقال: " چه نام داری أی کنیزک " یعنی: ما اسمک یا صبیه؟ قالت جهان شاه، فقال بل شهر بانویه، قالت: تلک اختی قال: " راست گفتی " أی صدقت ثم التفت إلی الحسین فقال: احتفظ بها وأحسن إلیها، فستلد لک خیر أهل الارض فی زمانه بعدک، وهی ام الاوصیاء الذریه الطیبه، فولدت علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام(3). قطب راوندی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت

1- (1) 0 منتهی الامال ج 2 ص 3 چاپ قدیم
2- (2) 0 العلج: بالکسر فالسکون وجیم فی الاخر: الرجل الضخم من کفارالعجم وبعضهم یطلقه علی الکافر مطلقا (المجمع).
3- (3) 0 لم نعثر علیه فی الخرایج المطبوعه رغم البحث عنه. وسیأتی کذلک بعض الاحادیث، وقد ذکر الحجه المتتبع شیخنا الرازی فی الذریعه ج 7 ص 146 انه رأی نسخه بعنوان (الخرایج) فی مکتبه سلطان العلماء وهی تخالف المطبوع. أقول ولعل الخرایج المطبوعه فیها نقص وربما کانت

المخطوطه أكمل، ويحتمل أن يكون (يج) رمز الخرايج مصحفا عن (ير) رمز البصائر والحديث فيه فى باب 11 ج 7.

کرده است که چون دختر یزدجرد بن شهریار آخر پادشاهان عجم را برای عمر آوردند و داخل مدینه کردند جمیع دختران مدینه بتماشای جمال او بیرون آمدند و مسجد مدینه از شعاع روی او روشن شد.

و چون عمر اراده کرد که روی او را ببیند مانع شد و گفت سیاه باد روز هرمز که تو دست بفرزند او دراز می کنی عمر گفت این گبرزاده مرا دشنام میدهد و خواست که او را آزار کند حضرت امیر علیه السلام فرمود که تو سخنی را که نفهمیدی چگونه دانستی که دشنام است پس عمر امر کرد که ندا کنند در میان مردم و او را بفروشند.

حضرت فرمود جایز نیست فروختن دختران پادشاهان هر چند کافر باشند و لیکن بر او عرض کن که یکی از مسلمانان را خود اختیار کند و او را به او تزویج کنی و مهر او را از عطای بیت المال او حساب کنی.

عمر قبول کرد و گفت یکی از اهل مجلس را اختیار کن آن سعادتمند آمد و دست بر دوش مبارک امام حسین علیه السلام گذارد پس حضرت امیر المومنین علیه السلام از او پرسید بزبان فارسی که چه نام داری ای کنیزک؟ عرض کرد جهانشاه. حضرت فرمود بلکه تو را شهربانویه نام کرده اند عرض کرد این نام خواهر من است. حضرت باز بفارسی فرمود راست گفتی، پس رو کرد به حضرت امام حسین علیه السلام و فرمود: که این با سعادت را نیکو محافظت نما و احسان کن بسوی او که فرزندی از تو بهم خواهد رسانید که بهترین اهل زمین باشد بعد از تو و این مادر اوصیاء ذریه طیبه من است پس حضرت امام زین العابدین علیه السلام از او به هم رسید.(1)

و «یروی» أنها ماتت فی نفاسها به،

وإنما اختارت الحسین علیه السلام لأنّها رأت فاطمه علیها السلام وأسلمت قبل أن

1- (1) 0 منتهی الامال ج 2 ص 3 چاپ قدیم.

یأخذها عسکر المسلمین، ولها قصه وهی أنها قالت: رأیت فی النوم قبل ورود عسکر المسلمین کأن محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله دخل دارنا وقعد مع الحسین علیه السلام وخطبنی له وزوجنی منه، فلما أصبحت کان ذلک یؤثر فی قلبی وما کان لی خاطر غیر هذا، فلما کان فی اللیله الثانیه رأیت فاطمه بنت محمد صلی الله علیه وآله قد أتتنی وعرضت علی الاسلام فأسلمت ثم قالت: إن الغلبه تکون للمسلمین، وإنک تصلین عن قریب إلی ابنی الحسین سالمه لا یصیبک بسوء أحد قالت: وکان من الحال أنی خرجت إلی المدینه ما مس یدی إنسان.

و (این که چرا امام حسین علیه السلام را اختیار کرد) روایت کرده است که پیش از آنکه لشکر مسلمانان بر سر ایشان بروند شهربانو در خواب دید که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله داخل خانه او شد با حضرت امام حسین علیه السلام و او را برای آن حضرت خواستگاری نمود و به او تزویج کرد. شهربانو گفت که چون صبح شد محبت آن خورشید فلک امامت در دل من جا کرد و پیوسته در خیال آن حضرت بودم. چون شب دیگر بخواب رفتم حضرت فاطمه صلوات الله علیه را درخواب دیدم که بنزد من آمده و اسلام را بر من عرضه داشت و من بدست مبارک آن حضرت در خواب مسلمان شدم پس فرمود که در این زودی لشکر مسلمانان بر پدر تو غالب خواهند شد و تو را اسیر خواهند کرد و بزودی بفرزند من حسین علیه السلام خواهی رسید و خدا نخواهد گذارد که کسی دستی بتو برساند تا آنکه بفرزند من برسی و حقتعالی مرا حفظ کرد که هیچ کس بمن دستی نرسانید تا آنکه مرا به مدینه آوردند و چون حضرت امام حسین علیه السلام را دیدم دانستم که همان است که در خواب با حضرت رسول 6 بنزد من آمده بود و حضرت رسول 6 مرا بعقد او در آورده بود و باین سبب او را اختیار کردم.(1)

ارشاد: سئل أمیر المؤمنین صلوات الله علیه «شاه زنان» بنت کسری حین اسرت

1- (1) 0 منتهی الامال ج 2 ص 3 چاپ قدیم.

: ما حفظت عن أبيک بعد وقعه الفيل؟ قالت: حفظت عنه إنه کان يقول: إذا غلب الله على أمر ذلّت المطامع دونه، وإذا انقضت المده کان الحتف(1) فى الحيله، فقال عليه السلام : ما أحسن ما قال أبوک، تذلّ الأمور للمقادير حتّى يکون الحتف فى التّدبير(2)

و به روايت مفيد: نام خواهرش (کيهان بانويه) بوده است.

و بعضى نام او را «مرواريد» گفته اند و بعضى مى گويند: روايت مفيد که متضمّن آوردن «حريث بن جابر حنفى» آن دو بانو را در زمان امير عليه السلام به خدمت آن حضرت آورده است نزديک به حقيقت است چون بودن اين قضيه در زمان عمر بعيد است

زيرا تولد امام سجّاد عليه السلام در زمان امير عليه السلام واقع شده است و اينکه ولادت آن حضرت بعد از بيست سال بوده باشد، بعيد به نظر مى رسد، خلاصه کسانى که به اخبار و تواريخ احاطه دارند، به ناچار در جمع و تحليل اين سه قول نظرى دارند واللّه العالم.

براى روشنى مطلب به روايات بعدى که توجّه فرمائيد.

کشف الغمّه: ولد على (بن الحسين) عليه السلام بالمدينه فى الخميس الخامس من شعبان من سنه ثمان وثلاثين من الهجره فى أيام جده أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام قبل وفاته بسنتين، وامه ام ولد إسمها «غزاله»، وقيل: بل کان اسمها شاه زنان بنت يزدجرد و قيل: غير ذلک.(3)

و قال الحافظ عبد العزيز: امه يقال: لها «سلامه»، وقال إبراهيم بن إسحاق امه «غزاله» ام ولد. وفى کتاب مواليد أهل البيت روايه ابن الخشاب النحوى: بالإسناد عن

1- (1) 0 الحتف الموت والجمع الحتوف، ولم يأت منه فعل، يقال: مات حتف أنفه أى على فراشه من غير قتل ولا ضرب ولا غرق ولا حرق، وخص الانف لما يقال: ان روحه تخرج من أنفه، المجمع.

2- (2) 0 ارشاد المفيد ص 160؛ بحار: ج 46 ص 11.

3- (3) 0 كشف الغمّه ج 2 ص 260 بتفاوت؛ بحار الأنوار، العلامه المجلسى ج 46 ص 7.

أبی عبد الله علیه السلام قال: وُلد علی بن الحسین علیهما السلام فی سنه ثمان وثلاثین من الهجره قبل وفات علی بن أبیطالب علیه السلام بسنتین، وأقام مع أمیر المؤمنین سنتین، ومع أبی محمد الحسن علیه السلام عشر سنین، وأقام مع أبی عبد الله علیه السلام عشر سنین، وکان عمره سبعا وخمسین سنه. وفی روایه اخری: إنه ولد سنه سبع وثلاثین، وقبض وهو ابن سبع وخمسین سنه فی سنه أربع وتسعین، وکان بقاؤه بعد أبی عبد الله علیه السلام ثلاثا وثلاثین سنه ویقال: فی سنه خمس وتسعین. امه خوله بنت یزدجرد ملک فارس، وهی التی سماها أمیر المؤمنین علیه السلام «شاه زنان»، ویقال: بل کان اسمها «برّه» بنت النوشجان، ویقال: کان اسمها شهر بانو بنت یزدجرد، وکان یقال له علیه السلام: ابن الخیرتین لقول رسول الله صلی الله علیه وآله: إن لله من عباده خیرتین فخیرته من العرب قریش، ومن العجم فارس، وکانت امه بنت کسری.

البصایر: إبراهیم بن إسحاق، عن عبد الله بن أحمد، عن عبد الرحمن بن أبی عبد الله الخزاعی، عن نصر بن مزاحم، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام قال: لما قدم بابنه یزدجرد علی عمر، وادخلت المدینه أشرف لها عذاری المدینه وأشرق المسجد بضوء وجهها، فلما دخلت المسجد ورأت عمر غطت وجهها وقالت: اه بیروج بادا هرمز(1) قال: فغضب عمر وقال: تشتمنی هذه وهم بها، فقال له أمیر المؤمنین: لیس لک ذلک أعرض عنها، إنها تختار رجلا من المسلمین ثم احسبها بفیئه علیه، فقال عمر: اختاری قال: فجاءت حتی وضعت یدها علی رأس الحسین بن علی علیهما السلام فقال أمیر المؤمنین علیه السلام: ما اسمک؟ فقالت: جهان شاه فقال: بل شهر بانویه، ثم نظر إلی الحسین علیه السلام فقال: یا أبا عبد الله لیلدن لک منها غلام خیر أهل الارض(2)

1- (1) 0 خ ل " أف بیروز " (کلام فارسی مشتمل علی تأفیف ودعاء علی أبیها هرمز) تعنی: لا کان لهرمز یوم، فان ابنته أسرت بصغر ونظر إلیها الرجال، الوافی ج 2 ص 176.
2- (2) 0 بصارئرالدرجات فی الباب الحادی عشر من الجزء السابع؛ بحار: ج 46 ص 9.

تبيين: يزدجرد آخر ملوک الفرس، وهو ابن شهريار بن أبرويز بن هرمز بن أنوشيروان، وکأن إشراق المسجد بضوئها کنايه عن ابتهاج أهل المسجد برؤيتها وعجبهم من صورتها وصباحتها.

وفى الکافى(1) اف بيروج بادا هرمز، واف کلمه تضجر، وبيروج معرب بيروز أى اسود يوم هرمز وأساء الدهر إليه وانقلب الزمان عليه حيث صارت أولاده اسارى تحت حکم مثل هذا أو دعاء على جدها هرمز، يعنى لا کان لهرمز يوم حتى تصير أولاده کذلک. " وهم بها " أى أراد إيذاءها أو أن يأخذها لنفسه قوله عليه السلام: بل شهر بانويه کأنه عليه السلام غير اسمها للسنه، أو لانه من أسماء الله تعالى لما ورد فى الخبر فى النهى عن اللعب بالشطرنج إنه يقول مات شاهه وقتل شاهه والله شاهه ما مات وما قتل، أو أنه عليه السلام أخبر أنه ليس اسمها جهانشاه بل اسمها شهر بانويه، وإنما غيرته للمصلحه، کما يدل عليه روايه صاحب العدد أو المعنى لم ينبغ لک هذا الاسم، بل کان ينبغى تسميتک بشهر بانويه " ليلدن " کأنه إشاره إلى أن أولاده عليه السلام يحصل من ولد هو خير أهل الارض، وفى بعض

النسخ بالتاء کأنه تم الکلام عند قوله: لک، وقوله: منها غلام، جمله اخرى. ثم إن هذا الخبر يخالف الخبر السابق، وذاک أقرب إلى الصواب إذ أسر أولاد يزدجرد الظاهر أنه کان بعد قتله أو استئصاله، وذلک کان فى زمن عثمان وإن أمکن أن يکون بعد فتح القادسيه أو نهاوند أخذ بعض أولاده هناک لکنه بعيد وأيضا لا ريب فى أن تولد على بن الحسين عليه السلام منها کان فى أيام خلافه أمير المؤمنين عليه السلام، ولم يولد منها غيره کما نقل، وکون الزواج فى زمن عمر وعدم تولد ولد منها إلا بعد أکثر من عشرين سنه بعيد، ولا يبعد أن يکون عمر فى هذه الروايه تصحيف عثمان والله يعلم.(2)

مناقب ابن شهرآشوب: مولد على بن الحسين عليهما السلام بالمدينه يوم الخميس فى النصف من جمادى الاخره، ويقال: يوم الخميس لتسع خلون من شعبان سنه ثمان وثلاثين من الهجره قبل وفاه أمير المؤمنين عليه السلام بسنتين، وقيل:

سنه سبع، وقيل: سنه ست فبقى مع جده أمير المؤمنين عليه السلام أربع سنين، ومع عمه الحسن عشر سنين، ومع أبيه عشر سنين، ويقال: بقى مع جده سنتين، ومع عمه اثنتى عشره سنه، ومع أبيه ثلاث عشره سنه، وأقام بعد أبيه خمسا

1- (1) 0 الكافی ج 1 ص 466.
2- (2) 0 - بحار الأنوار - العلامه المجلسی ج 46 ص 10:

وثلاثين سنه، وتوفى بالمدينه يوم السبت لاحدى عشره ليله بقيت من المحرم، أو لاثنتى عشره ليله، سنه خمس وتسعين من الهجره، وله يومئذ سبع وخمسون سنه، ويقال: تسع وخمسون سنه، ويقال أربع وخمسون، وكانت إمامته أربعا وثلاثين سنه ، وكان فى سنى إمامته بقيه ملك يزيد، وملك معاويه بن يزيد، وملك مروان، وعبد الملك، وتوفى فى ملك الوليد ودفن فى البقيع مع عمه الحسن عليه السلام(1).

وقال أبو جعفر بن بابويه: سمه الوليد بن عبد الملك. وامه شهر بانويه بنت يزدجرد بن شهريار الكسرى، ويسمونها أيضا بشاه زنان، وجهان بانويه، وسلافه وخوله، وقالوا: هى شاه زنان بنت شيرويه بن كسرى أبرويز، ويقال: هى بره بنت النوشجان، والصحيح هو الاول، وكان أمير المؤمنين عليه السلام سماها مريم، ويقال: سماها فاطمه وكانت تدعى سيده النساء(2).

الكافى: ولد عليه السلام فى سنه ثمان وثلاثين، وقبض فى سنه خمس وتسعين وله سبع وخمسون سنه، وامه سلامه بنت يزدجرد بن شهريار بن شيرويه بن كسرى أبرويز(3).

روضه الواعظين: كان مولده عليه السلام يوم الجمعه، ويقال: يوم الخميس لتسع خلون من شعبان سنه ثمان وثلاثين من الهجره(4)

ويقال: سنه سبع وثلاثين من الهجره ويقال: سنه ست وثلاثين. اعلام الورى: ولد

ص:753

1- (1) 0 مناقب ابن شهر آشوب ج 3 ص 310.
2- (2) 0 مناقب ابن شهر آشوب ج 3 ص 311؛ بحار: ج 46 ص 13؛ بحار الأنوار: العلامه المجلسى ج 46 ص 15: .
3- (3) 0 الكافى ج 1 ص 466 وفى آخره: وكان يزدجرد آخر ملوك الفرس.
4- (4) 0 روضه الواعظين ص 176. إلى هنا الموجود من الحديث، ولم يذكر الترديد من القولين الاتيين؛ بحار الأنوار - العلامه المجلسى ج 46 ص 15: .

عليه السلام بالمدينه يوم الجمعه، ويقال: يوم الخميس فى النصف من جمادى الاخره ، وقيل: لتسع خلون من شعبان سنه ثمان وثلاثين من الهجره وقيل: سنه ست وثلاثين، وقيل: سنه سبع وثلاثين، واسم امه شهزنان وقيل: شهر بانويه(1)

مصباح الكفعمى: فى نصف جمادى الاولى كان مولد السجاد عليه السلام(2).

وذكر فى اللوح الذى وضعه أنه عليه السلام ولد يوم الاحد خامس شعبان لثمان وثلاثين. أقول: وفى تاريخ الغفارى أنه عليه السلام ولد يوم الجمعه منتصف شهر جمادى الثانيه.

الفصول المهمه: ولد بالمدينه، نهار الخميس، الخامس من شعبان سنه ثمان وثلاثين، كنيته أبو الحسن، وقيل: أبو بكر، وله ألقاب كثيره أشهرها زين العابدين، وسيد العابدين، والزكى، والامين، وذو الثفنات، صفته: أسمر قصير، دقيق، نقش خاتمه: وما توفيقى إلا بالله(3).

مصباح: فى النصف من جمادى الاولى سنه ست وثلاثين كان مولد أبى محمد على بن الحسين عليهما السلام.(4)

العدد: الاقبال: باسنادنا إلى المفيد فى كتاب حدائق الرياض: النصف من جمادى الاولى سنه ست وثلاثين كان مولد أبى محمد على بن الحسين عليهما السلام(5).

1- (1) 0 اعلام الورى ص 15؛ بحار: ج 46 ص 13؛ بحار الأنوار: العلامه المجلسى ج 46 ص 15: .
2- (2) 0 مصباح المتهجد للشيخ الطوسى ص 554 طبع سنه 1348 ومصباح الكفعى ص 511 طبع ايران سنه 1321.
3- (3) 0 الفصول المهمه لابن الصباغ المالكى ص 187 طبع النجف بتفاوت فيه، وفى المصدر: كنيته عليه السلام المشهور أبو الحسن، وقيل أبو محمد، وقيل أبو بكر. (3) مصباح الكفعمى ص 511.
4- (4) 0 مصباح ماكفعمى: ص 511.
5- (5) 0 الاقبال ص 95 طبع ايران سنه 1314.

الدروس: ولد علیه السلام بالمدینه یوم الاحد خامس شعبان سنه ثمان وثلاثین، وقبض بها یوم السبت ثانی عشر المحرم سنه خمس وتسعین، عن سبع وخمسین سنه، وامه شاه زنان بنت شیرویه بن کسری أبرویز، وقیل: ابنه یزدجرد(1).

العدد: فی کتاب الدر: ولد علیه السلام بالمدینه سنه ثمان وثلاثین من الهجره وکذا فی کتاب موالید الائمه قبل وفات جده أمیر المؤمنین علیه السلام بسنتین، وفی روایه اخری بست سنین. فی کتاب الذخیره مولده: سنه ست وثلاثین وقیل: ثمان وثلاثین، وقیل:

ولد یوم الخمیس ثامن شعبان، وقیل سابعه سنه ثمان وثلاثین بالمدینه فی خلافه جده أمیر المؤمنین علیه السلام. فی کتاب التذکره: ولد علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام سنه ثمان وثلاثین وامه شاه زنان بنت ملک قاشان، وقیل: بنت کسری یزدجرد بن شهریار، ویقال اسمها شهر بانویه.

وقال أبو جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری:(2) - لیس التاریخی - لما ورد سبی الفرس إلی المدینه أراد عمر بن الخطاب بیع النساء وأن یجعل الرجال عبیدا(3) فقال له أمیر المؤمنین علیه السلام: إن رسول الله صلی الله علیه وآله قال: أکرموا کریم کل قوم، فقال عمر: قد سمعته یقول: إذا أتاکم کریم قوم فأکرموه وإن خالفکم فقال

1- (1) 0 کتاب الدروس للشهید ره فی کتاب المزار، طبع سنه 1269 بایران؛ بحار الأنوار - العلامه المجلسی ج 46 ص 15: .
2- (2) 0 فی کتابه دلائل الامامه ص 81 طبع النجف؛ بحار الأنوار: العلامه المجلسی ج 46 ص 15: .
3- (3) 0 فی المصدر السابق: عبیدا للعرب، وأن یرسم علیهم أن یحملواالعلیل والضعیف والشیخ الکبیر فی الطواف علی ظهورهم حول الکعبه، فقال أمیر المؤمنین علیه السلام: الخ

له أمير المؤمنين عليه السلام(1) هؤلاء قوم قد ألقوا إليكم السلم ورغبوا فی الاسلام ولابد أن يكون لی فيهم ذريه، وأنا اشهد الله واشهدكم أنی قد أعتقت نصيبی منهم لوجه الله تعالی، فقال جميع بنی هاشم: قد وهبنا حقنا أيضا لک، فقال: اللهم اشهد أنی قد أعتقت ما وهبوا لی لوجه الله، فقال المهاجرون والانصار: وقد وهبنا حقنا لک يا أخا رسول الله، فقال: اللهم اشهد انهم قد وهبوا لی حقهم وقبلته واشهدک أنی قد أعتقتهم لوجهک، فقال عمر: لم نقضت علی عزمی فی الاعاجم؟ وما الذی رغبک عن رأيی فيهم، فأعاد عليه ما قال رسول الله صلی الله عليه وآله فی إكرام الكرماء(2) فقال عمر: قد وهبت لله ولک يا أبا الحسن ما يخصنی وسائر ما لم يوهب لک، فقال أمير المؤمنين عليه السلام اللهم اشهد علی ما قالوه وعلی عتقی إياهم، فرغب جماعه من قريش فی أن يستنكحوا النساء، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: هن لا يكرهن علی ذلک ولكن يخيرن ما اخترنه عمل به، فأشار جماعه إلی شهر بانويه بنت كسری فخيرت وخوطبت من وراء الحجاب والجمع حضور فقيل لها: من تختارين من خطابک؟ وهل أنت ممن تريدين بعلا؟ فسكتت فقال أمير المؤمنين قد أرادت وبقی الاختيار، فقال عمر:

وما علمک بإرادتها البعل؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام: إن رسول الله صلی الله عليه وآله كان إذا أتته كريمه قوم لا ولی لها - وقد خطبت - يأمر أن يقال لها: أنت راضيه بالبعل؟ فإن استحيت وسكتت جعل إذنها صماتها وأمر بتزويجها، وإن قالت: لا لم يكرهها علی ما تختاره، وإن شهر بانويه اريت الخطاب فأومأت بيدها واختارت الحسين بن علی عليهما السلام، فاعيد القول عليها فی التخيير فأشارت بيدها، وقالت:

هذا إن كنت مخيره، وجعلت أمير المؤمنين عليه السلام وليها، وتكلم حذيفه بالخطبه، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: ما اسمک؟ فقالت: شاه زنان بنت كسری، قال أمير المؤمنين عليه السلام: أنت شهر بانويه واختک مرواريد بنت كسری قالت: آريه. قال

1- (1) 0 فی المصدر السابق: فمن أين لک أن تفعل بقوم كرماء ما ذكرت، ان هؤلاء الخ.

2- (2) 0 فی المصدر السابق: ما قال رسول الله صلی الله عليه وآله فی الحديث، وما هم عليه من الرغبه فی الاسلام.

المبرد: کان اسم ام علی بن الحسین علیهما السلام سلافه من ولد یزدجرد معروفه النسب من خیرات النساء، وقیل: خوله، ولقبه علیه السلام: ذو الثفنات والخالص، والزاهد، والخاشع، والبکاء، والمتهجد، والرهبانی، وزین العابدین وسید العابدین، والسجاد، وکنیته: أبو محمد، وأبو الحسن، بابه: یحیی بن أم الطویل المدفون بواسط ، قتله الحجاج لعنه الله(1).

وعلی بن الحسین بن علی بن أبی طالب بن عبد المطلب... وامه شاه زنان(2) بنت شیرویه بن کسری أبرویز. وقبره ببقیع المدینه.

- المقنعه - الشیخ المفید ص 472:

- عیون أخبار الرضا (علیه السلام) - الشیخ الصدوق ج 2 ص 48:

علی بن الحسین العدل امه شهربانو بنت یزدجرد

- شرح أصول الکافی - مولی محمد صالح المازندرانی ج 7 ص 236:

قوله (وامه شهربانویه) فی بعض النسخ سلامه، وفی بعضها شاه زنان وقد قال بعض أصحاب السیر: اسمها بانو وقال بعضهم: شهربانو وقال بعضهم: سلامه، وقال بعضهم: غزاله، وقیل: روی فی کشف الغمه عن ابن خشاب أن اسمها کان خویله.

- شرح أصول الکافی - مولی محمد صالح المازندرانی ج 7 ص 236:

* الأصل: 1 - الحسین بن الحسین الحسنی - رحمه الله - وعلی بن محمد بن عبد الله جمیعا، عن إبراهیم ابن إسحاق الأحمر، عن عبد الرحمن بن عبد الله الخزاعی، عن نصر بن مزاحم، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبی جعفر (علیه السلام) قال: لما اقدمت بنت یزدجرد علی عمر أشرف لها عذاری المدینه وأشرق المسجد بضوئها لما دخلته، فلما نظر إلیها عمر غطت وجهها وقالت: اف بیروج باذا هرمز فقال عمر:

أتشتمنی هذه وهم بها، فقال له أمیر المؤمنین (علیه السلام): لیس ذلک لک، خیرها رجلا من المسلمین واحسبها بفیئه، فخیرها فجاءت حتی وضعت یدها علی رأس

1- (1) 0 الكامل للمبرد ج 2 ص 93 طبع محمد على صبيح بمصر سنه 1347 ه د؛ بحار الأنوار: العلامه المجلسى ج 46 ص 15:

2- (2) 0 فى ألف: "شهربان" وفى ج: "شهربانو " وفى د، و: " شهزنان" .

الحسين (عليه السلام) فقال لها أمير المؤمنين: ما اسمک؟ فقالت: جهان شاه، فقال لها أمير المؤمنين (عليه السلام): بل شهربانويه، ثم قال للحسين: يا أبا عبد الله لتلدن لک منها خير أهل الأرض، فولدت على بن الحسين (عليهما السلام) وكان يقال لعلى بن الحسين (عليهما السلام): ابن الخيرتين، فخيره الله من العرب هاشم، ومن العجم فارس.

- تاج المواليد (المجموعه) - الشيخ الطبرسى ص 36:

* (ذكر حالات على بن الحسين عليهما السلام) * أبو الحسن، ولقبه زين العابدين ويقال ايضا سيد العابدين والسجاد وذو الثفنات وانما لقب به لان مساجده قد صارت كثفنه البعير من كثره صلوته عليه السلام الفصل الثانى فى وقت ولادته ع ولد زين العابدين عليه السلام يوم الجمعه، ويقال يوم الخميس فى النصف من جمادى الاخر سنه 38 ثمان وثلثين من الهجره وكانت امه شهربان بنت يزدجرد بن شهريار ملک فارس ويقال ان اسمها كان شهربانو، وكان امير المؤمنين عليه السلام ولى حريث بن جابر الحنفى جائيا من المشرق، فبعث إليه بنتى يزدجرد بن شهريار كسرى وفى روايه كان الاسارى فى زمن عمر بن الخطاب واراد بيعهما، فقال على عليه السلام ليس البيع على ابناء الملوک فاختارت الحسين عليه السلام

- تاريخ مواليد الأئمه (المجموعه) - ابن الخشاب البغدادى ص 23:

(فى حالات على بن الحسين عليهما السلام) سبع وثلاثين. وقبض وهو ابن سبع وخمسين سنه فى سنه 94 اربع وتسعين. وكان بقاؤه بعد ابى عد الله ثلاثا وثلاثين سنه. ويقال فى سنه 95 خمس وتسعين وامه خوله بنت يزدجرد ملک فارس وهى التى سماها امير المؤمنين شه زنان. ويقال كان اسمها بره بنت النوشجان. ويقال بل كان اسمها شهربانو

- عمده الطالب - ابن عنبه ص 192:

وعقبه من ابنه على زين العابدين السجاد ذى الثفنات، وقد اختلف فى أمه فالمشهور أنها شاه زنان بنت كسرى يزدجرد بن شهريار بن أبرويزد، وقيل إن اسمها شهربانو، قيل نهبت فى فتح المدائن فنفلها عمر بن الخطاب من الحسين " ع " وقيل

بعث حريث بن جابر الجعفى إلى أمير المؤمنين على بن أبى طالب" ع " بينتى يزجرد بن شهريار فأخذهما وأعطى واحده لابنه الحسين " ع " فأولدها على بن الحسين " ع" وأعطى الاخرى لمحمد بن أبى بكر الصديق فأولدها القاسم.

- الصراط المستقيم - على بن يونس العاملى ج 2 ص 138:

أبو محمد على بن الحسين العدل أمه شهربانو،

- مستدرک سفينه البحار - الشيخ على النمازى ج 4 ص 281:

يزدجرد بن شهريار: أحد ملوک الفرس، والد شهربانو ام مولانا الإمام السجاد (عليه السلام)

- مستدرک سفينه البحار - الشيخ على النمازى ج 4 ص 281: فى المجمع عن الزمخشرى فى ربيع الأبرار: يزدجرد كان له ثلاث بنات سبين فى زمن عمر بن الخطاب فحصلت واحده منهن لعبد الله بن عمر فأولدها سالما، والأخرى لمحمد بن أبى بكر فأولدها قاسما، والاخرى للحسين (عليه السلام) فأولدها عليا زين العابدين (عليه السلام) فكلهم بنو خالات. إنتهى. (1)

1- (1) 0 توجد فى (طهران، دانشگاه 877) ضمن مجموعه المؤرخه 1075. - الذريعه - آقا بزرگ الطهرانى ج 3 ص 260: (969: تاريخ شهربانو) فارسى طبع فى ثلاثه أجزاء.
.... - الذريعه - آقا بزرگ الطهرانى ج 8 ص 38: (56: داستان شهربانو) فى وقايع انقراض الحكومه الساسانيه. فى ثلاث مجلدات، / صفحه 39 / لرحيم زاده الصفوى. طبع مرتان بطهران، الثانى فى (1327 ش) فى (150 ص).
.... - الذريعه - آقا بزرگ الطهرانى ج 23 ص 46: (7987: منشور مبارک) أو "رساله ء أنسابيه" رساله فارسيه مجعوله فى أنساب ملوک طبرستان يتصل نسبهم إلى أمير. المؤمنين (عليه السلام) وفيها حكايات خياليه مثل ارسال على بن أبى طالب (عليه السلام) العمار بن ياسر رسولا عند يزدجرد الملک الساسانى

وقبول یزدجرد الاسلام من عنده، حکایت بی بی شهربانو مع حسین بن علی (علیه السلام)، معاضده الایرانیون بکوفه مع علی (علیه السلام) فی حرب صفین، قتل حسین (علیه السلام) بید المروانیین ورجوع شهربانو إلی ری واختفائها فی جبل المشهور باسمها، مقاومه الایرانیین للمروانیین، قیام أبو مسلم الخراسانی، وفی أواخرها منشور وتاریخ 677. لم یسمها / صفحه 47 / المؤلف باسم بل لقبها بمنشور مبارک وفی آخرها به رسالهٔ أنسابیه. أولها:] شکر وسپاس مر خدای را تمت آلائه وعمت نعمائه، که نعمت [.... - الذریعه - آقا بزرگ الطهرانی ج 24 ص 173: (901: نصر المؤمنین) فی دفع إشکال تزویج شهربانو للحسین (علیه السلام) بلسان الاردو. ط. بالهند للمنشی ریاض الحسن الهندی تلمیذ المفتی میر عباس اللکهنوی کما فی " التجلیات". .... - کشف الغمه - ابن أبی الفتح الإربلی ج 2 ص 317:

وقال فى كتاب مواليد أهل البيت روايه ابن الخشاب النحوى ذكر على بن الحسين بن على بن أبى طالب صلوات الله عليهم.... أمه خوله بنت يزدجرد ملک فارس وهى التى سماها أمير المؤمنين شاه زنان ويقال بل كان اسمها بره بنت النوشجان ويقال كان اسمها شهربانو بنت يزدجرد...

- ينابيع الموده لذوى القربى - القندوزى ج 3 ص 151:..... أمه شهربانو بنت يزدجرد بن شهريار بن شبرويه بن پرويز بن هرمز بن انوش - روان، الملک العادل، آتوها مع أختها كيهان بانو من حدود فارس فى خلافه عثمان بن عفان (ض) فأراد أن يبيعهما، قال له على (كرم الله وجهه): / صفحه 152 / لا يعامل فى بنى الملوک معامله سائرهم. فتزوج الحسين شهربانو، فولدت له على الاصغر، وتزوج محمد بن أبى بكر كيهان بانو، فولدت له القاسم.

- ينابيع الموده لذوى القربى - القندوزى ج 3 ص 152:

قالوا: أنظر الى بركه العدل حيث جعل الله - تبارک وتعالى - الائمه المهديين من نسل الحسين (رضى الله عنهم) من بنت يزدجرد المنتسب الى كسرى أنوش - روان

ص:760

الملک العادل دون سائر زوجاته.

- وفیات الائمه - من علماء البحرین والقطیف ص 149:

إنی عازم بعون الله تعالی علی جمع نبذه جلیله فی هذه الاوراق القلیله مما یتعلق بالامام الهمام خدین العلل والاسقام وقرین المصائب العظام زین العابدین. وسید الساجدین علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب (علیه السلام) ملا الخافقین، وقد سمیت هذا المختصر (مثیر الوجد والانین علی الامام زین العابدین) فأقول: ومن الله الکریم أستمد التوفیق لبلوغ المأمول هو الامام الزاهد العابد زین المنابر والمساجد علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف الساده الاشراف - إلی آخر ذلک النسب الشریف الغنی عن التعریف، وأمه شاه زنان بنت یزدجرد، وقیل شهربانو، وقیل شهربانویه بنت کسری وقیل: اسمها غزاله إلی / صفحه 150 / غیر ذلک مما ورد من أسمائها. وکان أمیر المؤمنین (علیه السلام) ولی حریث بن جابر الحنفی جانبا من المشرق، فبعث إلیه ببنتی یزدجرد بن شهریار بن کسری، فنحل ابنه الحسین شاهزنان منها، فأولدها زین العابدین ونحل الاخری محمد بن أبی بکر، فولدت له القاسم فهما ابنا خاله. روی عنه (علیه السلام) أنه کان یقول أنا ابن الخیرتین یعنی جده محمدا (صلی الله علیه و آله) وعلیا (علیه السلام) وکسری فهو ابن خیره العرب والعجم، ولم یقل ذلک للبذخ والفخر ولکن بیانا للواقع وکأنه نظر إلی قول جده رسول الله (صلی الله علیه و آله): إن لله من عباده خیرتین فخیرته من العرب القریش، ومن العجم فارس، ولقد أحسن من قال من أهل الکمال:

وأن ولیداً بین کسری وهاشم لأکرم من نیطت علیه التّمائم

- مجمع البحرین - الشیخ الطریحی ج 2 ص 473:

و (شاه زنان) أم علی بن الحسین علیه السلام، ومعناه فی العجمیه (سلطانه النساء) (2).

- مجمع البحرین - الشیخ الطریحی ج 2 ص 473:

إسمها: (شهربانو) بنت یزدجرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان - الملک العادل - اسرها واختها عبدالله بن عامر عند فتح خراسان وارسلهما إلی عثمان، فزوج احدیهما من الامام السبط الاکبر

الحسن المجتبی علیه السلام والاخری من الامام السبط الاصغر الحسین علیه السلام لکنها توفیت فی

ص:761

نفاسها بعد ان وضعت الامام السجاد علیه السلام. (*)

منتهی الامال ج 2 ص 3

والده مکرمه آن حضرت (امام زین العابدین علیه السلام علیا مخدره شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان پادشاه عجم بوده و بعضی بجای شهربانو - شاه زنان گفته اند.

چنانچه شیخنا الحر العاملی در ارجوزه خود فرموده:

وَاُمّه ذاتُ الْعُلی وَ الْمَجْدِ..... شاهُ زَنانٍ بِنْتُ یَزْدِجَرْدٍ

وهو ابْنُ شهریارٍ ابنِ کسری.... ذو سَوْدَدٍ لیس یَخافُ کسری

منتخب التواریخ ص 346

در اصول کافی از حضرت باقر علیه السلام روایتکرده چون وارد شد دختر یزدجرد بر عمر بن الخطاب مشرف و مطلع شدند بر او دخترهای مدینه چون داخل مسجد شد از نور صورت آن مخدره مسجد روشن شد عمر بآن مخدره نظر کرد آنمکرمه صورتش را گرفت و فرمود «اف بیروج بادا هرمز» یعنی روز هرمز سیاه باد که اولادش این قسم اسیر و دستگیر شده اند

عمر گفت مرا دشنام میدهی قصد کرد آن مخدره را زجر کند و اذیت برساند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند تو حق نداری که به او الم و آزاری برسانی خود مخدره برخیزد و یکنفر از مسلمین را بشوهری خود اختیار کند

پس آن مخدره برخاست و دست بر سر نازنین سیدالشهداء گذارد - بعد امیر المومنین علیه السلام سید الشهداء علیه السلام فرمود هر آینه زائیده میشود از برای تو از این زن بهترین اهل زمین پس متولد شد علی بن لحسین 7

و گفته میشد به علی بن الحسین ابن الخیرتین فخیره الله مِن العرب هاشم و من العجم فارس روی ان ابا الاسود الدئلی قال فیه شعراً:

و انّ غلاماً بین کسری و هاشم لأکرم من نیطت علیه التّمائم

و در مناقب است كه امير المؤمنين عليه السلام بعمر فرمودند: ان النبى 6 قال اكرموا كريم كل قوم و ان خالفوكم و هؤلاء الفرس كرماء فقد ألقوا إلينا السّلام

ص:762

و مخفی نماناد که مسلم است این بزرگوار در خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متولد شد و از این مخدره متولد نشد مگر علی بن الحسین علیه السلام

و در بحار الأنوار: از «عیون اخبار الرّضا» از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که عبدالله بن عامر بن کریز چون خراسان را فتح نمود دو دختر یزدجرد بن شهریار را فرستاد نزد عثمان بن عفان و او یکی را بخشید بامام حسن و دیگری را به امام حسین و هردو در درحال نفاس از دنیا رحلت کردند

و در بحار میفرماید این قول اقرب است بصواب و بعید نیست که عمر در روایت اول تصحیف عثمان باشد.

و در ارشاد مفید است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام حریث بن جابر الجعفی را مباشر ایالت بعضی از بلاد مشرق نمود پس دو دختر یزدجرد بن شهریار را خدمت امیر المومنین علیه السلام فرستاد بمدینه طیبه پس آن حضرت هم یکدختر را بحضرت سید الشهداء عطاء فرمود که از او متولد شد حضرت علی بن الحسین علیه السلام و یکدختر را تزویج نمود بجناب محمد بن ابی بکر که از او متولد شد جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر پس قاسم و حضرت علی بن الحسین علیه السلام دو پسر خاله یکدیگر میشوند

مخفی نماناند که از روایات معتبره استفاده میشود که جناب شهربانویه والده ماجده حضرت زین العابدین در مرض نفاس از ولادت آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود لکن از بعضی از روایات استفاده میشود که شهربانویه در یوم الطف بوده

چنانچه در روایت ابن شهر آشوب است جاؤا بالحرم اساری الا شهربانویه فانها القت نفسها فی الفرات

و محتمل است که «شهربانویه» نامی که در سرادقات عصمت و خیم طاهره بوده غیر والده ماجده حضرت زین العابدین علیه السلام بوده باشد والله العالم.

9 ربیع؛ تاریخ کشته شدن عمر بن خطاب

سید جعفر مرتضی العاملی

به گزارش شیعه آنلاین، ماه ربیع الأول که ماه شادی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و پیروانشان است، آغاز شده است.

این روزها در برخی محافل برخی افراد تلاش می کنند شبهاتی در مورد تاریخ برخی حوادثی که در این ماه رخ داده، وارد کنند. از جمله این شبهات این است که 9 ربیع الأول را روز کشته شدن عمر بن خطاب، خلیفه دوم اهل سنت نمی دانند بلکه تلاش می کنند روز دیگری را به آن اختصاص دهند.

در همین راستا سید جعفر مرتضی العاملی، از علمای سرشناس جهان تشیع در کتاب» الصحیح من سیره الامام علی علیه السلام «، جلد 14 صفحه 177 به این شبهه پاسخ داده و ثابت کرده که عمر بن خطاب در 9 ربیع الأول کشته شد. متن ذیل برگرفته از کتاب» الصحیح من سیره الامام علی علیه السلام «است.

ترجمه فارسی: اثبات کشته شدن عمر در 9 ربیع الاول از کتب اهل سنت

روز کشته شدن قاتل حضرت زهرا سلام الله علیها و غاصب خلافت امیرالمومنین علیه السلام با توجه به روایت معتبره احمد بن اسحاق در نهم ربیع الاول بوده است.

ولی متأسفانه با توجه به ادعاء مخالفین مبنی بر کشته شدن وی در 28 ذی الحجه، برخی از جاهلان به منظور کمرنگ نمودن شعائر برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام ادعاء آنها را هر ساله مطرح می کنند، تا از برگزاری مراسم پرشور فرحه الزهراء علیها السلام در نهم ربیع الاول جلوگیری نمایند.

این در حالی است که علامه مجلسی رحمه الله می فرماید: «بین شیعیان در تمامی نقاط و نواحی در زمان ما مشهور است که به کشته شدن او در روز نهم ربیع الاول می باشد. و آن روز یکی از اعیاد است».

و در رابطه شبهه کشته شدن عمر در 28 ذی الحجه می فرماید: «اعتبار آن روایات (در اثبات مرگ عمر در روز نهم ربیع) بعلاوه شهرتی که بین

اکثر شیعیان سلف و خلف دارند، کمتر از آنچه مورخین مخالف نقل کرده اند (که روز مرگ وی

28 ذی الحجه است) نیست. و احتمال دارد که مخالفین این روز را تغییر داده اند تا امر برای شیعیان مشتبه شود، و آن روز را روز عید و سرور نگیرند.»(1) (1) بحارالانوار ج 31 ص 132

همانطور که ایشان متذکر می شوند مخالفین با آگاهی کامل نسبت به روز حقیقی قتل عمر، آن را تغییر داده اند تا شیعیان در نهم ربیع الاول عید نگیرند. زیرا با محاسبه مدت زمانی که برای غصب خلافت توسط ابوبکر و عمر نقل کرده اند، مجبورند قبول کنند که عمر در ربیع الاول به هلاکت رسیده نه ماه ذی الحجه.

ادله کشته شدن عمر در نه ربیع الاول: اولا: عمر بن خطاب در 22 جمادی الثانی سال 13 هجری بر منصب خلافت غاصبانه نشست.(2) (2) تاریخ الخلفاء ص 153 عن الحاکم ط دار الجیل بیروت.

و یعقوبی تصریح کرده، که مدت حکومت عمر ده سال و هشت ماه بوده است.(3) (3) تاریخ الیعقوبی ج 2 ص 111 ط سنه 1375 دار الفکر بیروت

و این امر دلالت می کند که کشته شدن عمر تقریبا دو ماه بعد از ذی الحجه، یعنی در اوائل ماه ربیع الاول، بوده است. خصوصا با توجه به این نکته که مؤرخین در نقل اوقات و زمان ها زیادات کم را می اندازند. جالب اینجاست که خود یعقوبی به تقلید کورکورانه از مؤرخینی که اصرار دارند قتل عمر در ذی الحجه بوده است، همان قول آنها را نقل می کند!

ثانیا: ابن العماد و الیافعی گفته اند که مدت خلافت غاصبانه عمر 10 سال و هفت ماه و پنج شب بوده است.(4) (4) شذرات الذهب ج 1 ص 33 ومرآه الجنان ج 1 ص 80.

و از عائشه با سند حسن و از هیثم بن عمران از جدش به سندی که رجال آن موثق هستند نقل کرده اند که: ابوبکر دو سال و شش ماه بعد از شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه واله به هلاکت رسیده است.(5) (5) المعجم الکبیر ج 1 ص 58 و 61 ومجمع الزوائد ج 9 ص 60 وتاریخ الخمیس ج 2 ص 237

در نتیجه: وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در آخر ماه صفر به شهادت رسیده، و خلافت غاصبانه ابوبکر از همان زمان آغاز شده و تا دو

سال و شش ماه ادامه پیدا

ص:765

کرده باشد. پس کشته شدن ابوبکر در آخر ماه شعبان بوده است. و از همان زمان خلافت غاصبانه عمر آغاز شده و تا ده سال و 6 ماه و چند روز) همانطور که گفته اند (6»(6) الاستیعاب) بهامش الإصابه (ج 2 ص 467 و 468 والبحار ج 31 ص 118

ادامه پیدا کرده و در آخر ماه صفر یا اوائل ماه ربیع الاول پایان یافته است.

و ما قبلا اشاره کردیم که مؤرخین زیادات و ایام کم را در همچین حالاتی می اندازند. لذا مسعودی می گوید: خلافت عمر ده سال و شش ماه و 18 روز بوده است.(7) (7) التنبیه والإشراف ص 251.

ابی اسحاق می گوید: پنج شب (8) (8) المعارف ص 79 والفایق فی غریب الحدیث للزمخشری ج 2 ص 128 ط دار الکتب العلمیه، وتاریخ مدینه دمشق ج 44 ص 467 ط دار الفکر، وأسد الغابه ج 4 ص 177 أنتشارات اسماعیلیان.

و أبی الفداء می گوید: 8 روز (9).(9) المختصر فی أخبار البشر ج 1 ص 165.

و تمام این اقوال مناسب این قول است که عمر در ماه ربیع الاول کشته شده باشد. زیرا وقتی دو سال و شش ماه) مدت خلافت غاصبانه ابوبکر (را به ده سال و شش ماه و چند روز) مدت خلافت غاصبانه عمر (اضافه کنیم، مجموع آن دو می شود: 13 سال و چند روز. پس اگر از روز شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در 28 صفر آغاز کنیم نتیجه این می شود که همانا قتل عمر در اوائل ماه ربیع الاول بوده است.

ثالثا: با توجه به نقل حاکم از ابن عمر: که ابوبکر دو سال و هفت ماه حکومت کرده (10)، (10) تاریخ الخلفاء ص 100 ط دار الجیل، والتاریخ الصغیر للبخاری ج 1 ص 58 ط دار المعرفه، والمستدرک للحاکم ج 3 ص 65 ط دار المعرفه، وتاریخ مدینه دمشق ج 28 ص 247 ط دار الفکر.

معنای آن این است که حکومت عمر در آخر ماه رمضان سال 13 هجری آغاز شده، و وقتی به آن ده سال و شش ماه که مدت حکومت عمر بوده است را اضافه کنیم، تاریخ کشته شدن عمر در اواخر ربیع الاول می شود.

رابعا: وقتی قول طبری که می گوید: مدت حکومت عمر ده سال و پنج ماه و بیست و یک شب بوده است،(11) (11) تاریخ الطبری ط عز الدین المجلد الثانی ص 407.

ص:766

را به مدت حکومت ابوبکر که دو سال و هفت یا شش ماه بوده اضافه کنیم، نتیجه آن می شود که قول ماه ربیع الاول رجحان دارد.

اصل متن به زبان عربی:

وعن تاریخ قتل عمر نقول: إننا نرید أن نتعامل مع مختلف الأقوال: ونقیس بعضها إلی بعض، وسوف نجد فیما نعرضه من افتراضات مختلفه، أن ثمه انسجاماً فیما بینها، یجعل الباحث یقف متعجباً من مؤدیاتها، وهی تتوافق علی نفس الأمر الذی یحاولون تحاشیه وتلافیه.

فإذا رجعنا إلی أقوال المؤرخین فسنجد أن معظم مؤرخی أهل السنه یصرون علی أن عمر قد قتل فی السادس والعشرین من شهر ذی الحجه سنه ثلاث وعشرین للهجره.(راجع: الإستیعاب ج 3 ص 1152 ووفیات الأعیان لابن خلکان ج 3 ص 439 والوافی بالوفیات ج 22 ص 304 والبدایه والنهایه ج 7 ص 155

أو نحو ذلک..

بل لقد ادعی الإجماع علی ذلک.(راجع: المصباح للکفعمی) ط مؤسسه الأعلمی سنه 1414 ه (ص 677 وبحار الأنوار ج 55 ص 372 وج 31 ص 119.

وقیل: قتل فی التاسع من شهر ربیع الأول. وهذا القول کان متداولاً ومعروفاً من زمن ابن إدریس المتوفی فی القرن السادس الهجری.

وعلی کل حال، فقد قال المجلسی:» المشهور بین الشیعه فی الأمصار والأقطار فی زماننا هذا، هو أنه الیوم التاسع من ربیع الأول (بحار الأنوار ج 31 ص 119 و 120.

وقال الکفعمی:» جمهور الشیعه یزعمون: أن فیه قتل عمر بن الخطاب (راجع:

المصباح للکفعمی) ط مؤسسه الأعلمی سنه 1414 ه (ص 677 و) ط مؤسسه الأعلمی (ص 511 وبحار الأنوار ج 31 ص 119.

وأنکر ابن إدریس ذلک وتابعه الکفعمی علیه، قال ابن إدریس: من زعم أن عمر قتل فیه، فقد أخطأ بإجماع أهل التواریخ والسیر، وکذلک قال المفید» رحمه الله «فی

ص:767

كتاب التواريخ الشرعيه.(بحار الأنوار ج 31 ص 119 وراجع: السرائر) ط حجريه (ص 96 و) ط مركز النشر الإسلامى (ج 1 ص 419 والمصباح للكفعمى) ط مؤسسه الأعلمى سنه 1414 ه (ص 677 و) ط مؤسسه الأعلمى (ص 511.

ونحن لا نوافق ابن إدريس على تشدده فى إنكاره لهذا الأمر، وذلک لما يلى:

أولاً: إن عمر بن الخطاب قد تولى الخلافه لثمان بقين من جمادى الآخره سنه 13 للهجره (المستدرک للحاكم ج 3 ص 238 و 63 وتاريخ الخلفاء) ط دار الجيل بيروت (ص 153 عن الحاكم، والطبقات الكبرى لابن سعد ج 3 ص 49 و 274 والتعديل والتجريح للباجى ج 3 ص 1054 والبدايه والنهايه ج 5 ص 345 وج 7 ص 22

وقد صرح اليعقوبى وغيره: بأن مده ولايه عمر كانت عشر سنين وثمانيه أشهر ((تاريخ اليعقوبى) ط دار الفكر بيروت سنه 1375 ه (ج 2 ص 111 و) ط دار صادر (ج 2 ص 159 ومناقب آل أبى طالب ج 3 ص 92 عن الفريابى، وبحار الأنوار ج 42 ص 200 والفايق فى غريب الحديث للزمخشرى ج 2 ص 28 وتاريخ مدينه دمشق ج 44 ص 13 وكتاب المحبر للبغدادى ص 13.

وهذا يدل على أن وفاه عمر قد تأخرت عن شهر ذى الحجه حوالى شهرين، الأمر الذى يشير إلى صحه قولهم: إنه توفى أوائل شهر ربيع الأول، خصوصاً إذا لاحظنا أنهم يسقطون الزيادات اليسيره فى مثل هذه الموارد..

ولا يلتفت هنا إلى التناقض الذى وقع فيه اليعقوبى، حين ذكر أن عمر قد قتل فى ذى الحجه أيضاً (تاريخ اليعقوبى) ط دار الفكر (ج 2 ص 111 و) ط دار صادر (ج 2 ص 159 والمصباح للكفعمى) ط مؤسسه الأعلمى (ص 677 و) ط أخرى (ص 511 وبحار الأنوار ج 31 ص 118 و 119 وج 55 ص 372 ومجمع الزوائد ج 9 ص 79

فإن هذه الغفله نشأت من ارتكاز لديه نشأ عن قراءته لأقوال المؤرخين الذين يصرون على مقولتهم فى تاريخ قتله.

ثانياً: إن مما يشير إلى عدم التسليم بصحه قولهم:» إنه قتل فى ذى الحجه «، قول ابن العماد، واليافعى: إن مده خلافه عمر هى عشر سنين وسبعه

أشهر وخمس ليال، وقيل غير ذلک.(شذرات الذهب ج 1 ص 33 ومرآه الجنان ج 1 ص 80 والآحاد والمثانی ج 1 ص 96 وتاریخ مدینه دمشق ج 44 ص 13 وراجع ص 463 و 467 و 478 وصحیح ابن حبان ج 15 ص 37

والإستيعاب ج 3 ص 1152

فإذا قارنا ذلک بما يقولونه من أن أبا بکر قد مات بعد وفاه النبی» صلی الله عليه وآله «بسنتين ونصف، کما روی عن عائشه بسند حسن، وروی مثله عن الهيثم بن عمران، عن جده بسند رجاله ثقات (راجع: المعجم الکبير ج 1 ص 58 و 61 ومجمع الزوائد ج 9 ص 60 وتاريخ الخميس ج 2 ص 237 وراجع: المصنف لابن أبی شيبه ج 8 ص 51 وتاريخ مدينه دمشق ج 30 ص 452 والآحاد والمثانی ج 1 ص 89.

فإن النتيجه تکون هی التاليه: إذا کان النبی» صلی الله عليه وآله «قد توفی فی آخر شهر صفر، وبدأت خلافه أبی بکر منذئذٍ، واستمرت سنتين وسته أشهر، فذلک يعنی: أن أبا بکر قد توفی فی آخر شهر شعبان، فبدأت خلافه عمر منذئذٍ، واستمرت عشر سنين وسته أشهر وأياماً کما يقولون (الإستيعاب) بهامش الإصابه (ج 2 ص 467 و 468 وبحار الأنوار ج 31 ص 118 وراجع: البدء والتاريخ ج 5 ص 88 و 167 وعمده القاری ج 16 ص 74 وتحفه الأحوذی ج 6 ص 395 وعون المعبود ج 12 ص 259

وانتهت فی آخر شهر صفر، أو أوائل شهر ربيع الأول..

وقد قلنا: إنهم يسقطون الزيادات والأيام اليسيره فی حالات کهذه، فکيف إذا کان المسعودی يقول: إن خلافه عمر قد استمرت عشر سنين وسته أشهر وثمانيه عشر يوماً (التنبيه والإشراف ص 251 والتاريخ الصغير للبخاری ج 1 ص 118. ولکن ذکر فی تاريخ المدينه لابن شبه ج 3 ص 944: أن خلافه عمر کانت عشر سنين وسته أشهر وواحداً وعشرين يوماً.

وعند ابن إسحاق: وخمس ليال (المعارف لابن قتيبه ص 79 و) ط دار المعارف (ص 183 والفايق فی غريب الحديث للزمخشری) ط دار الکتب العلميه (ج 2 ص 128 وتاريخ مدينه دمشق) ط دار الفکر (ج 44 ص 467 وأسد الغابه) ط دار الکتاب العربی بيروت (ج 4 ص 77 وتاريخ المدينه لابن شبه ج 3 ص 944 ومجمع البحرين ج 1 ص 689 ونخبه اللآلی شرح بدأ الأمالی ص 79.

وعند أبی الفداء: وثمانيه أيام.(المختصر فی أخبار البشر ج 1 ص 165 وتحفه الأحوذی ج 6 ص 395 وعون المعبود ج 12 ص 259 وفيض القدير ج 3 ص 678 وتاريخ مدينه دمشق ج 44 ص 14 والکامل فی التاريخ ج 3 ص 52.

وذلک کله.. إنما يناسب القول: بأنه قد قتل فی شهر ربيع الأول، لأننا إذا أضفنا سنتين ونصفاً) مده خلافه أبی بکر (إلی عشر سنوات وسته أشهر وأيام:) خمسه، أو ثمانيه، أو.. () وهی مده خلافه عمر بن الخطاب (فالمجموع هو ثلاث عشره سنه وأيام، فإذا بدأنا العد من حين وفاه النبی» صلی الله عليه وآله «فی 28 صفر، فإن النتيجه هی: أن قتله قد کان فی أوائل شهر ربيع الأول..

ثالثاً: إذا أخذنا بما أخرجه الحاکم عن ابن عمر، قال: ولی أبو بکر سنتين وسبعه أشهر (راجع: تاريخ الخلفاء) ط دار الجيل (ص 100 والتاريخ الصغير للبخاری < <) ط دار المعرفه (ج 1 ص 58 والمستدرک للحاکم) ط دار المعرفه (ج 3 ص 65 وتاريخ مدينه دمشق) ط دار الفکر (ج 28 ص 247 والسيره الحلبيه) ط دار المعرفه (ج 1 ص 266.

فإن معنی ذلک: أن ولايه عمر قد بدأت فی آخر شهر رمضان المبارک، سنه ثلاث عشره للهجره، فإذا أضفنا إليها عشر سنوات وسته أشهر، هی مده ولايه عمر، فإن تاريخ قتله يکون آخر ربيع الأول..

رابعاً: إن الطبری يقول: إن مده ولايه عمر هی عشر سنين، وخمسه أشهر، وإحدی وعشرين ليله، من متوفی أبی بکر، علی رأس اثنتين وعشرين سنه، وتسعه أشهر، وثلاثه عشر يوماً من الهجره (راجع: تاريخ الأمم والملوک) ط مؤسسه عز الدين (المجلد الثانی ص 407 وعمده القاری ج 8 ص 229 والطبقات الکبری لابن سعد ج 3 ص 365 وتاريخ مدينه دمشق ج 44 ص 464 و) ط مؤسسه الأعلمی (ج 3 ص 266.

فإذا انضم ذلک إلی قولهم: إن مده ولايه أبی بکر هی سنتان وسبعه أشهر، أو سته أشهر، کانت النتيجه هی رجحان القول بأنه قتل فی شهر ربيع الأول أيضاً..

خامساً: ومما يدل علی أن قتل عمر کان فی شهر ربيع الأول، روايه مطوله رواها أحمد بن إسحاق القمی» رحمه الله «، عن الإمام الهادی» عليه السلام «، مفادها: أن حذيفه بن اليمان دخل علی رسول الله» صلی الله عليه وآله «في يوم التاسع من ربيع الأول، وعنده علی والحسنان عليهم السلام، وهم يأکلون مع النبی» صلی الله عليه وآله «.. وهو يخبرهم بمقتل رجل فی هذا اليوم تصدر منه أمور هائله تجاه أهل البيت عليهم السلام، ذکر منها: أنه يحرق بيت الوحی، ويرد شهاده علی» عليه السلام «،

ويكذب فاطمه صلوات الله وسلامه عليها، ويغتصب فدكاً، ويسخن عين الزهراء، ويلطم وجهها، ويدبر على قتل على» عليه السلام «، ويغصب حق أهل البيت» عليهم السلام «، وأن فاطمه» عليها السلام «تدعو عليه، ويستجيب الله لها فى مثل هذا اليوم.

قال حذيفه: فاستجاب الله دعاء مولاتى» عليها السلام «..

إلى أن قال: وأجرى قتله على يد قاتله» رحمه الله عليه (راجع: بحار الأنوار ج 31 ص 120 132 وج 20 ص 332 وج 95 ص 351 355 وهوامش البحار، عن كتاب زوائد الفوائد، وعن دلائل الإمامه، وعن مصباح الأنوار للشيخ هاشم بن محمد، وعن الأنوار النعمانيه،

قال المجلسى:» قال السيد: نقلته من خط محمد بن على بن محمد بن طى » رحمه الله «..

ووجدنا فيما تصفحنا من الكتب عده روايات موافقه لها، فاعتمدنا عليها (بحار الأنوار ج 95 ص 355 وج 31 ص 120 132.

وقال المجلسى أيضاً معلقاً على ما ورد فى الإقبال:» ويظهر من كلام خلفه الجليل ورود عده روايات داله على كون قتله) يعنى عمر (فى ذلك اليوم، فاستبعاد ابن إدريس، وغيره رحمه الله عليهم، ليس فى محله، إذ اعتبار تلك الروايات مع الشهره بين أكثر الشيعه، سلفاً وخلفاً، لا يقصر عما ذكره المؤرخون من المخالفين.. ويحتمل أن يكونوا غيَّروا هذا اليوم، ليشتبه الأمر على الشيعه الخ.. (بحار الأنوار ج 31 ص 132

منابع بیواسطه و با واسطه کتاب

قرآن کریم

الف:

2 - الإستیعاب

3 - الوافی بالوفیات

4 - البدایه والنهایه

5 - المصباح للکفعمی) ط مؤسسه الأعلمی سنه 1414 ه

6 - السرائر) ط حجریه (ص 96 و) ط مرکزالنشر الإسلامی (ج 1 ص 419 والمصباح للکفعمی) ط مؤسسه الأعلمی سنه 1414 ه.

7 - المستدرک للحاکم

8 - الطبقات الکبری لابن سعد

9 - التعدیل والتجریح للباجی

10 - الفایق فی غریب الحدیث للزمخشری

11 - المحبر للبغدادی.

12 - الآحاد والمثانی

13 - المعجم الکبیر

14 - المصنف لابن أبی شیبه

15 - البدء والتاریخ

16 - التنبیه والإشراف

17 - التاریخ الصغیر للبخاری

18 - المختصر فى أخبار البشر

19 - الكامل فى التاريخ.

20 - المختصر فی أخبار البشر ج 1 ص 165.

21 - المعارف لابن قتیبه ط دار المعارف (الفایق فی غریب الحدیث للزمخشری) ط دار الکتب العلمیه (

22 - المجازات النبویه

23 - الکبریت الاحمر، ج 3، ص 144

24 - العباس علیه السلام

25 - أسد الغابه أنتشارات اسماعیلیان.

26 - اعلام النساء المؤمنات، محمد حسون - ام علی مشکور تهران، انتشارات اسوه، 1411 ق

27 - اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، عمر رضا کحاله، دمشق 1379 ق

28 - اعیان الشیعه، سید محسن امین، تحقیق حسن امین، بیروت، دارالتعارف، 1403 ق، جلد 7، 6

29 - ام البنین، محمد علی سالکی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی 1382

30 - ادب الطف او شعر الحسین، جواد شبر، بیروت، دارالمرتضی، 1409 ق

31 - ام البنین (س) زیباترین الگوی نامادری!، یکتایی، محمدرضا، ناشرفارابی

32 - ام البنین (س)، مادر مهتاب پدیدآورنده ناحیدطیبی

33 - ام البنین نمادی از خودگذشتگی، محمد رضا عبدالامیر انصاری

34 - ام البنین سیده نساء العرب، سیدمهدی سویج

35 - ام البنین (علیه السلام)، سلمان هادی طعمه، ناشردارالبقیع

36 - ام البنین بانوی ایثار، فرزانه یاورزاده

37 - ام البنین شیرزن ولایت مدار، علی اکبرخدایی

38 - ام البنین مادری بربلندای معرفت

39 - ام البنین اسوه مادران وهمسران شهید، فاطمه اسلامی

40 - ام البنین شمع یتیمان علی (علیه السلام)، محمد آخوند، انتشارات یاس زهرا

41 - اصول کافی کلینی

42 - اختصاص شیخ مفید

43 - اختیارمعرفه الرجال ج 2 ص 746 و

ص:773

44 - اسرار الشهاده ج 3 ص 171

ب:

45 - بحار الأنوار

46 - بطل العلقمی محقق بزرگ شیخ عبدالواحد مظفر

47 - بصائرالدرجات

ت:

48 - تاریخ الخلفاء) ط دار الجیل بیروت

49 - تاریخ الیعقوبی) ط دار الفکر بیروت سنه 1375 ه

50 - تاریخ مدینه دمشق

51 - تاریخ الخمیس

52 - تاریخ المدینه لابن شبه

53 - تاریخ الأمم والملوک) ط مؤسسه عز الدین

54 - تحفه الأحوذی

55 - تنقیح المقال، علامه مامقانی، ج 3، ص 70 با ترجمه.

56 - تذکره الخواص

ج:

57 - جوانان و انتخاب همسر، علی اکبر مظاهری.

چ:

58 - چهره درخشان قمربنی هاشم ص 59

ح:

59 - حیاه العباس، شیخ جعفر، ص 46

خ:

60 - خصایص العباسیه: صفحه 235

د:

ص:774

61 - دارالسلام مرحوم عراقی: صفحه 513.

62 - دلائل الإمامه،

63 - داستان دوستان

ر:

64 - رائد الکرامه: عباس بن علی

65 - ریاحین الشریعه: ذبیح اللّه محلاتی،

66 - روض الکافی

67 - ریاض القدس ج 1 ص 231

68 - رمز المصیبه ج 3 ص 76 و 77 به نقل از الایقاد شاه عبدالعظیمی وکتاب سقای معرفت

ز:

69 - زوائد الفوائد،

70 - زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، باقر شریف قرشی،

71 - زندگانی قمر بنی هاشم باب الحوائج، عبدالحسین مؤمنی.

72 - زینب الکبری علیهاالسلام

س:

73 - ستاره درخشان مدینه حضرت ام البنین (س)

74 - سردار کربلا یا ترجمه العباس از سید عبدالرزاق موسوی المقرم ص 34

75 - سپهسالار عشق، احمد لقمانی، ص 23

76 - ستارگان درخشان، حجه الاسلام محمد جواد نجفی

77 - سرگذشت قمر بنی هاشم علیه السلام.

ش:

78 - شذرات الذهب

79 - شروع مرثیه عاشورا، ذبیح ا... صاحبکار،

ص:

80 - صحیح ابن حبان

ع:

81 - عون المعبود

82 - عمده القاری

83 - عمده الطالب وسرالسلسله

84 - عیون الاخبار الرضا

ف:

85 - فیض القدیر

86 - فرهنگ لاروس

ق:

87 - قمر بنی هاشم، مقرم، ص 15.

88 - قهرمان علقمه، دکتر احمد بهشتی،

89 - قمقام زخار: صفحه 446،

ک:

90 - کبریت احمر ص 495،

م:

91 - منتخب التواریخ: صفحه 261.

92 - ماهیت قیام مختار: سید ابوفاضل رضوی اردکانی

93 - مادر فرزندان زهرا (س)، ابوالفضل هادی منش

94 - مادر مهتاب

95 - منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی، ص 226.

96 - مقاتل الطالبین ص 56

97 - محدثات شیعه، دکتر شهلا غروی نایینی، ص 53.

98 - معالی السبطین ج 1 ص 440

99 - مصیبت نامه صغیراصفهانی، 280

100 - مدینه المعاجز.

ص:776

101 - مقاتل الطالبين

102 - مستظرف

103 - مَولِد العباس بن على (عليه السلام)، محمدعلى الناصرى، با ترجمه

104 - مرآه الجنان

105 - مناقب آل أبى طالب

106 - مجمع الزوائد

107 - مجموعه آثار: شهيد مطهرى

108 - مقنعه شيخ مفيد

109 - مجمع البحرين

110 - مصباح الأنوار للشيخ هاشم بن محمد، وعن الأنوار النعمانيه،

111 - مولد العباس بن على عليهماالسلام

ن:

112 - نخبه اللآلى شرح بدأ الأمالى.

113 - نكت الهميال

114 - نگاه حوزه، ش 78-77، فروردين 1381

115 - ناسخ التواريخ ص 304، 15 -

و:

116 - وسايل الشيعه، شيخ حر عاملى،

117 - وفيات الأعيان لابن خلكان.

118 - قرآن کریم.

119 - نهج ابلاغه.

«آ»

120 - 1000 آیه نزلت فی الامام علی علیه السلام، هاشم بحرانی، تحقیق و تعلیق الشیخ نعیم الأسدی لبنان - بیروت، الطبعه الاولی 1430.

121 - آستان قدس رضوی، اول، 1374 ش؛

122 - آثار اسلامی مکه و مدینه: رسول جعفریان، قم، مشعر، 1386 ش؛

123 - آخرین گفتار:.

«الف»

124 - الاحتجاج: ابومنصور الطبرسی) م. 520 ق. (، به کوشش سید محمد باقر، دار النعمان، 1386 ق؛

125 - اسد الغابه: ابن اثیر علی بن محمد الجزری) م. 630 ق. (، بیروت، دار الکتاب العربی؛

126 - اعلام الوری: الطبرسی) م. 548 ق. (، قم، آل البیت علیهم السلام، 1417 ق؛

127 - الامالی: الصدوق) م. 381 ق. (، قم، البعثه، 1417 ق؛

128 - امتاع الاسماع: المقریزی) م. 845 ق. (، به کوشش محمد عبدالحمید، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1420 ق؛

129 - انوارالبهیه، قمی، شیخ عباس، مترجم محمدی اشتهاردی، ناصر، قم، 1380 ق، چاپ سوم.

130 - اختیار معرفه الرجال (کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی)، دانشگاه مشهد، 1348 ش

131 - الارشاد، مفید، ترجمه و شرح فارسی: محمدباقر ساعدی، تصحیح: محمدباقر بهبودی، بی جا، انتشارات اسلامیه، 1380 ش.

132 - الغیبه:: شیخ طوسی.

ص:778

133 - انساب الاشراف: البلاذری) م. 279 ق. (، به کوشش زکار، بیروت، دار الفکر، 1417 ق؛

134 - الانوار فی مولد النبی محمدصلی الله علیه و آله: عبدالله بکری) م. 526 ق. (، به کوشش فضال، رضی، قم، 1411 ق؛

135 - امام سجاد؛ جمال نیایشگران، احمدترابی.

136 - اثبات الوصیه: مسعود.

137 - انوار جاویدان: محمدحسین جلالی، بی جا، بی تا.

138 - البدایه والنهایه: ابن کثیر) م. 774 ق. (، به کوشش علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1408 ق؛

139 - الخصائص الفاطمیه: محمد باقر الکجوری م. 1313 ق، به کوشش سید علی جمال، الشریف الرضی، 1380 ش؛

140 - الدر النظیم: ابن حاتم العالمی م. 646 ق، قم، النشر الاسلامی؛

141 - السیره الحلبیه: الحلبی) م. 1044 ق. (، بیروت، دار المعرفه، 1400 ق؛

142 - السیره النبویه: ابن هشام) م. 213-8 ق. (، به کوشش محمد محیی الدین، مصر، مکتبه محمد علی صبیح و اولاده، 1383 ق؛

143 - الصحیح من سیره النبی صلی الله علیه و آله: جعفر مرتضی العاملی، بیروت، دار السیره، 1414 ق؛

144 - الطبقات الکبری: ابن سعد) م. 230 ق. (، به کوشش محمد عبدالقادر، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1418 ق؛

145 - الفوائد الکامنه: السیوطی) م. 911 ق. (، ریاض، مکتبه الساعی، 1408 ق؛ الکافی: الکلینی) م. 329 ق. (، به کوشش غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، 1375 ش؛

146 - الکامل فی التاریخ: ابن اثیر علی بن محمد الجزری) م. 630 ق. (، بیروت، دار صادر، 1385 ق؛

المغازی: الواقدی) م. 207 ق. (، به کوشش مارسدن جونس، بیروت، اعلمی، 1409 ق؛

147 - الصحیح من سیره امام علی، أوالمرتضی من سیره المرتضی، جعفر مرتضی عاملی، ناشر اولاءالمنتظر، 1430 ه. ق/ 1388 ه. ش، دفتر تبلیغات اسلامی.

148 - الاصابه فی تمییز الصحابه، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تحقیق عادل عبد الموجود،

بیروت، دار الکتب العلمیه، 1415 ق.، چاپ اول.

149 - ابن عبدالبر اندلسی.

150 - الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، 1412 ق.، چاپ اول.

151 - المستدرک علی الصحیحین، الحافظ ابو عبدالله، محمد بن عبدالله بن الحاکم النیشابوری؛ تحقیق یوسف المرعشی، بیروت، دارالمعرفه، 1406 ق.

152 - الامالی، شیخ صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی؛ تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه، قم، مؤسسه البعثه، 1417 ق.

153 - الغدیر، امینی، شیخ عبدالحسین؛ بیروت، دارالکتب العربیه، 1397، چاپ چهارم.

154 - المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن جوزی، تحقیق محمد عبدالقادر، بیروت دارالکتب العلمیه، 1412 ق.، چاپ اول.

155 - المحّجه البیضاء ملا محسن فیض کاشانی.

156 - اخبار الزینبات.

157 - التهذیب.

158 - الامام محمد بن علی الباقر علیه السلام، الشیخ عبدالّله البحرانی الاصفهانی و مستدرکاتها:

السیّد محمدباقر بن المرتضی الموحد الابطحی الاصفهانی، قم، مؤسسه الامام المهدی، 1413 ق.

159 - اخبار الزینبات، العلاّمه ابی الحسین یحیی بن الحسن بن جعفر الحجه بن عبیدالّله الاعرج بن الحسین الاصغر بن الامام السجاد علیه السلام، نشره و قدّم له: محمد الجواد الحسینی المرعشی النجفی، لازم به

توضیح است که این کتاب از منابع معتبر قرن سوم هجری است و تنها کتابی است که نام مادر امام باقر (علیه السلام) را زینب نوشته است. در کتابهای دیگر از این بانوی بزرگوار با این اسم یادی نشده است. مأخذ کتاب » الزینبات فی بیت النبوه «، نشوه علوانی، دمشق، 1418 که در ص 164 که از این بانو یاد نموده نیز همین کتاب» اخبار الزینبات «است.

160 - اعیان الشیعه، العلامه السیّد محسن الامین.

«ب»

161 - بحار الانوار: المجلسی) م. 1110 ق. (، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1403 ق؛

ص:780

«پ»

162 - پرسش ها و پاسخ ها، دفتر سیزدهم، دفتر نشر معارف، قم، اول، 1382 ش.

«ت»

163 - تاریخ طبری) تاریخ الامم و الملوک (: الطبری) م. 310 ق. (، به کوشش گروهی از علما، بیروت، اعلمی، 1403 ق؛

164 - تاریخ سامرّا، شیخ ذبیح الله محلاّتی،

165 - تاریخ الیعقوبی: احمد بن یعقوب) م. 292 ق. (، بیروت، دار صادر، 1415 ق؛

166 - تاریخ مدینه دمشق: ابن عساکر) م. 571 ق. (، به کوشش علی شیری، بیروت، دار الفکر، 1415 ق؛

167 - تنقیح المقال فی علم الرجال: مامقانی.

168 - تاریخ محمدی، شیخ حسن کاشی.

169 - تاریخ طبری.

170 - تواریخ النبی و الآل، الشیخ محمدتقی تستری.

171 - تذکره الخواتین.

172 - تفسیر الکبیر: الفخر الرازی) م. 606 ق. (، قم، دفتر تبلیغات، 1413 ق؛

173 - تفسیر کنزالفوائد، میرزا محمدالمشهدی القمی، تحقیق مجتبی عراقی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، 1407 ق.

174 - تفسیر صافی، ملا محسن فیض کاشانی، تحقیق شیخ ع حسین اعلمی، تهران، مکتبه الصدر، 1416 ق.

«ج»

175 - جامع البیان: الطبری) م. 310 ق. (، به کوشش صدقی جمیل، بیروت، دار الفکر، 1415 ق؛

176 - جرعه ای از کوثر: سبحانی نسب، علیرضا، پژوهشی پیرامون اسامی و القاب فاطمه زهراء (علیه السلام).

177 - جلوه های اعجاز معصومین، صص 394-393.

178 - جلاءالعیون: علامه مجلسی.

«چ»

179 - چشمه در بستر:

ص:781

180 - چهل داستان و چهل حدیث از امام حسن عسکری (علیه السلام)، عبدالله صالحی. انتشارات مهدی یار قم.

«ح»

181 - ح ق الیقین: علامه مجلسی. چاپ ذوی القربی، قم.

182 - حاشیه بحارالانوار:

183 - حبیب السیر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی) خواندامیر (، کتابفروشی خیام.

184 - حیاه الامام محمد باقر علیه السلام، باقر شریف القرشی، بیروت، دارالبلاغه.

185 - حیاه الامام العسکری (علیه السلام)، محمّد جواد طبسی.

«خ»

186 - خصائص فاطمیه، محمدباقر کُجوری مازندرانی، تحقیق صادق حسن زاده، ناشر آل علی، چاپخانه سرور.

187 - خدمات متقابل اسلام و ایران: صدرا، قم، نهم، 1357 ش.

«د»

188 - دائره المعارف بزرگ اسلامی: زیر نظر بجنوردی، مرکز دائره المعارف بزرگ، تهران، 1372 ش؛

189 - دائره المعارف قرآن کریم: مرکز فرهنگ و معارف قرآن، قم، بوستان کتاب، 1386 ش؛

190 - دلائل النبوه: البیهقی) م. 458 ق. (، به کوشش عبدالمعطی، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1405 ق؛

191 - داستان دوستان، محمّدی ری شهری.

192 - داستان ازدواج معصومین (علیه السلام) ابراهیم بابائی آملی، نشر نجبا، قم، دوم، 1381 ش.

193 - دایره المعارف تشیّع: نشر شهید سعید محبّی، تهران، 1375.

«ر»

194 - رجال برقی، برقی، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد، نسخه خطی، شمار 18/6955، کتابخانه مرکزی 49 دانشگاه تهران، و انتشارات دانشگاه تهران، شماره 857، همراه رجال ابن داوود 1342 ش.

روضه الواعظین: الفتال النیشابوری) م. 508 ق. (، به کوشش سید محمد مهدی، قم، الرضی؛

195 -.رو ض الفائق.

196 - ریاحین الشریعه، محمد آخوندی، تألیف ذبیح الله محلاتی، در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه

ص:782

بازار سلطانی تهرانی.

197 - ریحانه الادب: میرزا محمدعلی مدرس تبریزی، انتشارات خیام، 1374؛

198 - ره آورد خانه خدا، فروزنده مستوفی،) درّی 1349.

«ز»

199 - زیارت جامعه کبیره.

200 - زندگینامه فاطمه بنت اسد:.

201 - زنان فاضله در صحنه دانش و اندیشه، نعمت الله حسینی) کهلائی (، انتشارات عصر انقلاب، زمستان 1384

202 - زنان مرد آفرین تاریخ: محمد محمدی اشتهاردی، قم، مؤسسه انتشارات نبوی، 1376، 203 - 204 - زندگانی عسکریّین (علیه السلام)، ابوالقاسم سحاب.

205 - زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام)، سید جعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، پنجم، 1373 ش؛

206 - زندگانی امام صادق جعفر بن محمد (علیه السلام)، شهیدی، سیدجعفر، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1384 ش.

207 - زنان مردآفرین تاریخ، محمد محمدی اشتهاردی.

208 - زندگانی رهبران اسلام (انوار البهیّه)، شیخ عبّاس قمی، ترجمه سیّد محمّد صحفی، اسلامیّه، تهران، 1360 ش.

209 - زندگانی حضرت مهدی) عجّ «، حبیب الله طاهری، ص 183، نشر مشهور، قم، اوّل، 1378 ش.

210 - زندگانی امام زین العابدین (علیه السلام)، عبدالرزاق مقرم، ترجمه حبیب روحانی.

211 - زندگانی حضرت امام حسین سید الشهداء) ثارالله (، عمادزاده.

212 - زن در آیینه جلال و جمال، ص 168، آیه اللّه جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، 1375 ش.

213 - زندگانی رهبران اسلام.

«س»

214 - سبل الهدی: محمد بن یوسف الصالحی) م. 942 ق. (، به کوشش عادل احمد و علی محمد، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1414 ق؛

215 - سیره المصطفی نظره جدیده: هاشم معروف الحسنی) م. 1404 ق. (، بیروت، دار التعارف،

1416 ق؛

216 - سیرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، ابن هشام، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، تصحیح مهدوی، خوارزمی، چاپ دوم، 1361.

217 - سیمای فاطمه ی زهرا (س) در قرآن و عترت.

218 - سیمای آفتاب:

219 - سیری در سیره ائمّه اطهار (علیه السلام).

220 - سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، علی اکبر ذاکری، دفتر تبلیغات اسلامی، دوم، 1373 ش.

221 - سیراعلام النبلاء، ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، موسسه الرساله، بیروت، 1405 ق.

222 - سفینه البحار: حاج شیخ عباس قمی.

223 - سلسله آل بیت النبی) ص).

224 - سیره حلبی: به نقل از فروغ ابدیت.

«ش»

225 - شرف النبی صلی الله علیه و آله: ابوسعید واعظ خرگوشی) م. 406 ق. (، به کوشش روشن، تهران، بابک، 1361 ش؛

226 - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، داراحیا الکتب العربیه، 1378 ق.

«ع»

227 - عوالم المعارف الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال.

«ف»

228 - فاطمه بنت أسد علیهاالسلام، بانوان نمونه، مصطفی محمدی اهوازی، قم، انتشارات نورالسجّاد، اسفند 1378.

229 - فروغ ولایت، جعفر سبحانی، انتشارات توحید، سال 1380.

230 - ف اطمه تجلیگاه انوار آفرینش، سید مجتبی برهانی؛ به نقل از احقاق الحق.

231 - فرائد السمطین:

ص:784

232 - فاطمه ی زهرا (س)، شادمانی دل پیامبر، رحمانی همدانی، احمد.

233 - فاطمه ی زهرا (س) در کلام اهل سنّت.

«ک»

234 - کشف الغمّه فی معرفه الائمه، العلامه المحقق ابی الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی،

بیروت، دار الکتاب الاسلامی، 1401، ه. ق،

235 - کمال الدّین،) اکمال الدّین (، ترجمه کمره ای.

«گ»

236 - گنجینه های ویران.

«م»

237 - معصوم هفتم و هشتم، ص 5، جواد فاضل، مؤسسه مطبوعاتی علمی.

238 - مسندالامام العسکری (علیه السلام)، عزیزالله عُطاردی،

239 - معالم الزلفی فی معارف النشأه الاولی و الاخری: سید هاشم بحرانی) م. 1107 ق. (، تهران؛

240 - مکه در بستر تاریخ: نعمت الله صفری، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، 1386 ش؛

241 - مناقب آل ابی طالب: ابن شهر آشوب) م. 588 ق. (، به کوشش گروهی از اساتید، نجف، المکتبه الحیدریه، 1376 ق؛

242 - مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، تحقیق کاظم المظفر، قم، دارالکتب الاسلامیه، 1288 ش.

243 - مناقب ابن شهرآشوب،

244 - مقتل الحسین خوارزمی.

245 - مؤسسه فرهنگی موعود عصر (عج)، (1391).

246 - میقات حج) فصلنامه (: تهران، حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت؛ نقد و بررسی گزارش های زندگانی پیش از بعثت پیامبرصلی الله علیه و آله: رمضان محمدی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، 1387 ش.

247 - مادر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بنت الشاطی، ترجمه احمد بهشتی، سازمان تبلیغات اسلامی.

248 - معارف و معاریف:.

249 - معجم البلدان:.

250 - مهدی موعود، ترجمه علی دوانی.

251 - منتهی الآمال: شیخ عباس قمی.

252 - مسند احمد: به نقل از پاسخ به شبهات عزاداری، آقای رجبی.

253 - مجمع الزوائد؛ الهیثمی، دارالکتب العلمیه - بیروت، 1988 م؛

254 - محدثات الشیعه، دکتر نهلا غروی نائینی.

«ن»

255 - ناسخ التواریخ حضرت علی بن الحسین السجاد (علیه السلام) مؤسسه مطبوعات دینی، قم.

256 - نجم الثاقب: محدث نوری.

257 - نهایه الارب، نویری، ترجمه دامغانی.

«و»

258 - وسائل الشیعه: شیخ حر عاملی.

جلد 7

مشخصات کتاب

سرشناسه:امینی گلستانی، محمد، 1317 -

عنوان و نام پدیدآور:کشکول گلستانی/ محمدامینی گلستانی.

مشخصات نشر:قم: انتشارات محمد امینی گلستانی

مشخصات ظاهری:7 ج.

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

موضوع:امینی گلستانی، محمد، 1317 - -- وعظ

موضوع:اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع:تاریخ

ص: 1

اشاره

کشکول گلستانی

محمدامینی گلستانی

ص: 3

فهرست موضوعات

ص:7

ص:9

پیشگفتار

اشاره

لطفاًپیش از شروع به مطالعه کتاب، این مقدمه را تماماً مطالعه نمائید.

1 - در اوقات فراغت، برای اینکه حوصله ام تنگ نشود، کتاب های گوناگون را، مطالعه می کردم یا از انترنت استفاده می نمودم بعضی، از مطالب را نسخه برداری ویاد داشت می کردم، تا اینکه بصورت کتاب قطور و سنگین در آمد و حیفم آمد که آن را بلا استفاده رها سازم، لذا با مرور و کوچک ترین تنظیم، بصورت هفت جلد در آمده.

1 - خاندان رسالت. 2 - اصحاب. 3 - علما. 4 - میوه های شفا بخش. 5 - متفرقات در سه جلد.

2 - بعنوان امانت دار، هیچگونه دخل و تصرف در مطالب یا محتوی نکرده، آنگونه که در کتابها موجود بود، ثبت کرده و کوچکترین تغییری نداده ام که در نتیجه قسمتی از مطالب، تکرار یا مشابه هم در آمد که از اینجهت معذرت می خواهم.

3 - اگر ضمن مطالعه به مطلب ناخوشایندی بر خورد کردید، لطفا ببینید از کجانقل کرده ام، به منبع آن مراجعه کنید من هیچگونه مسؤلیتی در این مورد ندارم.

4 - بعلت هزینه سنگین چاپ و عدم امکان در دسترس قرار دادن این مجموعه را بصورت کتاب، فعلا آن را برای ثبت در سی دی، به این صورت تحویل دادم، تادر صورت تمایل، عزیزان، ازآن استفاده نمایند، اگر در آینده امکانات چاپ، پیش آید، چون مجلداتش زیاد است، انشاء الله، با تجدید نظر کلی و تقسیم بندی صحیح، آن را، به چاپ رسانده و در اختیار عزیزان قراردهم.

5 - در مورد بعضی از قضایا بحث به طول کشیده مانند جریان ام کلثوم و غیره، هر گوشه ای از آن را خواستم حذف نمایم، دیدم آن قسمت، خود نیز قابل استفاده است بدینجهت نخواستم، دست بزنم و ترتیبش را بهم بزنم. در پایان توفیق همه عزیزان و سروران را از ایزد منّان خواستارم موفق باشید.

مختصری از زندگی نامه مؤلّف کتاب

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش 15 فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل.

تخصّص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (42 جلد). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف (21 نفر).

در سال 1329 شمسی از زادگاهش قریه گلستان در 30 کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملا ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال 1331 به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملائی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدوزانی وغیرهم) استفاده نموده است، و در نیمه دوم سال 1334 به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنکرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی وسید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر وغیره)، استفاده نموده است. و درتاریخ 1340 از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده است. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته.

مانند.

1 - مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مساحت 800 متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر متعلقات و فضای باز مسجد 1400 متر.

2 - احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

4 - تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از 17 صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

در سال 1351 شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت 14 سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و 11 سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده است.

در سال 1357 شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال 1359 به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته است. تا اینکه در سال 1365 دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر وکارهای مربوط به روحانیت شده است. تا این که در سال 1375 از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدند.

در سال 1375 شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از 25 درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال 1381 بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجارفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره هاو کاشیکاریهای آنرا انجام داده است.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه داده است از جمله.

1 - مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت 1500 متر با متعلقات آن که در سال 1382 تا سال 1392 ادامه پیدا کرد، و الان مورد استفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می

باشد و در نظر است که تأسیس حوزه علمیه و درمانگاه عمومی و 15 باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع

ص:12

نمایند انشاءالله.

2 - در زادگاهش روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساند.

3 - در سال 1382 مسجد مجلل در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال 1384 تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

4 - احداث غسال خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

5 - با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمود.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

تالیفات چاپ شده از مؤلّف.

1 - سرچشمه حیات - وزیری یک جلد 402 صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه 4 مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

2 - سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوجلد ضخیم وزیری 1283 صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی واقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

خواب سیده سکینه خانم طباطبائی

در 29 ماه صفر سال 1386 در روز آخر روضه دخترم امینه خانم در شهر قدس

ص:13

من صحبت کردم و برای خانمها مسائل گفته و موعظه کرده و درنهایت چون روز شهادت امام رضا علیه السلام بود، به امام رضاعلیه السلام توسل نمودم، چند روز بعد دخترم امینه گفت: بابا یک نفر سیده خانم هست به نام سکینه طباطبائی که آن روز در مجلس روضه حضور داشت باگریه شدید گفت: از مجلس شما که رفتم شب خوابیدم در خواب دیدم درمجلس روضه شما هستم، ناگهان یک نفر سید نورانی که من تا آن روز شخصیت چنانی با آن نورانیت ندیده بودم وارد شد و مستقیماً رفت پیش حاجی آقا روبرو نشست و حاجی آقا در دستش دو جلد کتاب بود و با زبان عربی باهم صحبت زیاد نمودند و من هم پشت سر آن آقا نشسته گریه می کردم و به من متوجه شده و فرمود: زیاد گریه نکن چشمهایت خراب می شود تو که هرهفته نزد من هستی، دوباره با حاجی آقا به صحبت ادامه دادند و می دانستم راجع به آن کتاب صحبت می کردند، حاجی آقا آن دو جلد کتاب را به آن آقا تحویل داد و ایشان هم تحویل گرفتند و چون آش شما را من تقسیم می کردم آن آقا به من فرمود:

به هرکس که از آش می دهید هم نامش را بنویسید و هم آن را مهر نموده به من دهید و ما هم به این دستور عمل کردیم و تمامی آنها را لای کتاب حاجی آقا گذاشت و با خود برد، در این حال من به صدای گریه خودم از خواب بیدار شدم.

البته آن دو جلد کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) است که در باره حالات و نحوه مدیریت و حکومت آن حضرت بعد از ظهور نوشته ام که انشاء اللّه مورد قبول آن آخرین امید قرار گرفته است و امتیاز آن را مسجد مقدس جمکران قم از من گرفت و خودشان چاپ کردند که خدا را شکر مورد قبول اقشارمختلف جامعه قرار گرفته است که

در مدت یک سال دوبار با تیراژ بالا 16 هزار جلد چاپ شده است والحمدللّه.

3 - از مباهله تا عاشورا - در یک جلد وزیری 684 صفحه در باره مباهله رسول خدا 6 با نصارای نجران و سر انجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان باسرگذشت پنج تن آل عبا: و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی

مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

4 - والدین دو فرشته جهان آفرینش - در یک جلد وزیری در 320 صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار وگفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

5 - آداب ازدواج و زندگی خانوادگی - وزیری 276 صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمائی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و... که در واقع مکمّل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

6 - کتاب مهم اسلام فراتر از زمان - درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثمّ أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبنی من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بیت فی ذلک الزّمان الّا و فیه شیطاناً أریل.

کلمه أریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن أریال گویند، حضرت 1400 سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی أمّتی یُخربون قباب الأئمّه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!!. دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرمها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلاً نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها یتزوّج الرّجال بالرّجال و یتزوّج النساء بالنساء، و روایت لعن اللّه المتشبّهین من الرّجال بالنّساء و المتشبّهات من النّساء بالرّجال درباره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در 688 صفحه وزیری.

پیشگوئی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نو آوری زیاد می باشد.

7 - آغلار ساولان - سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقعی 50 صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال 1375 استان اردبیل و تخریب 111 بخش و روستا از 25 در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن 77 نفر ا ز نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

8 - 111 پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - رقعی در 295 صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و ییلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

9 - فلسفه قیام و عدم قیام امامان - در 198 صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساسا قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

10 - گلستان سخنوران شامل 110 مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری 1511 صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

11 - ولایت شرط قبولی أعمال در دوحلد.

12 - شرح دعاهای روزانه ماه رمضان.

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف

1 - آیا و چرا - در زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خودشان در باره اهلبیت، خاصّه امیرمؤمنان و فاطمه زهراء علیهم السلام و اینکه چرا آنها به این دلیلها و اسناد خودشان عمل نمی کنند.

2 - 600 مجلس سخنرانی مذهبی در 12 جلد از سخنرانی های 55 ساله مؤلّف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب

برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در 12 جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

3 - رحمت واسعه - در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنند گان و شمول غفران الهی در باره آنها.

این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

4 - شب - کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.

5 - عتابات قرآن - در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.

6 - خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من - این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز 1393/11/30 که به 400 صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

7 - دعای عرشیان برفرشیان - درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه 7 سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام.

8 - نشانه هائی از او - کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

9 - مرزهای زندگی - از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

10 - مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها - از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

11 - نوادر - روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کشکول.

12 - شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهائی درباره وی.

13 - مادران 14 معصوم علیهم السلام، هنگام ازدواج هیچکدام بیوه نبود.

14 - یاد داشتهای انترنتی ام درسایت «امینی گلستانی» در دو جلد که وسیله

ص:17

(مؤسسه مرکز تحقیقات علوم اسلامی «نور» حوزه علمیه قم) پخش می شود و هنوزهم ادامه دارد.

15 - متفّرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون.

16 - تحدی یا دعوت به مقابله به مثل در باره اعجاز قرآن.

17 - نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن نبیره امام حسن مجتبی علیه السلام.

18 - ولایت شرط قبولی أعمال جلد دوم.

19 - اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان وزیری در دو جلد ضخییم.

20 - صفات متقین و مؤمنین از آیات و أحادیث.

21 - مجالس: در دو جلد وزیری. سخنرانی های ماه رمضان و محرم در شهر توریستی سرعین اردبیل و اطراف.

بیشتر این کتابها با کتاب دو جلدی سیمای جهان که مسجد جمگران چاپ میکند و هم مسجد جمکران آن را داده، در پایگاه اندیشوران قم به سی دی ریخته شده که همه بتوانند از آن استفاده نمایند

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

شفاعت و شفیع شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیه السلام)

در کجای قرآن آمده است؟

قرآن و مسأله شفاعت:

بدون شک مجازاتهای الهی چه در این جهان و چه در قیامت جنبه انتقامی ندارد، بلکه همه آنها در حقیقت ضامن اجرا برای اطاعت از قوانین و در نتیجه پیشرفت و تکامل انسانها است، بنا بر این هر چیز که این ضامن اجراء را تضعیف کند باید از آن احتراز جست تا جرأت و جسارت بر گناه در مردم پیدا نشود.

از سوی دیگر نباید راه بازگشت و اصلاح را بکلی بر روی گناهکاران بست بلکه باید به آنها امکان داد که خود را اصلاح کنند و به سوی خدا و پاکی تقوا باز گردند.

شفاعت در معنی صحیحش برای حفظ همین تعادل است، و وسیله ای است برای بازگشت گناهکاران و آلودگان، و در معنی غلط و نادرستش موجب تشویق و جرات بر گناه است.

کسانی که جنبه های مختلف شفاعت و مفاهیم صحیح آن را از هم تفکیک نکرده اند گاه بکلی منکر مساله شفاعت شده، آن را با توصیه و پارتی بازی در برابر سلاطین و حاکمان ظالم برابر می دانند! و گاه مانند وهابیان آیه فوق را که می گوید: لا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَهٌ در قیامت از کسی شفاعت پذیرفته نمی شود بدون توجه به آیات دیگر دستاویز قرار داده و به کلی شفاعت را انکار کرده اند.

به هر حال ایرادهای مخالفان شفاعت را در چند مطلب می توان خلاصه کرد:

1 - اعتقاد به شفاعت روح سعی و تلاش را تضعیف می کند.

2 - اعتقاد به شفاعت انعکاسی از جامعه های عقب مانده و فئودالیته است.

3 - اعتقاد به شفاعت موجب تشویق به گناه و رها کردن مسئولیتها است.

ص:18

4 - اعتقاد به شفاعت یک نوع شرک و چندگانه پرستی و مخالف قرآن است !

5 - اعتقاد به شفاعت مفهومش دگرگون شدن احکام خداوند و تغییر اراده و فرمان او است !

ولی بطوری که خواهیم گفت همه این ایرادها از آنجا ناشی شده که شفاعت را از نظر مفهوم قرآنی با شفاعتهای انحرافی رائج در میان عوام مردم اشتباه کرده اند.

از آنجا که این مساله هم در جهت اثبات، و هم در جهت نفی، دارای اهمیت ویژه ای است باید بطور مشروح از مفهوم شفاعت - فلسفه شفاعت - شفاعت در عالم تکوین - شفاعت در قرآن و حدیث - شفاعت و مساله توحید و شرک.

در اینجا بحث کنیم تا هر گونه ابهامی در زمینه آیه فوق و سایر آیاتی که در آینده در زمینه شفاعت با آن برخورد خواهیم کرد بر طرف شود.

1 - مفهوم واقعی شفاعت

کلمه شفاعت از ریشه شفع بمعنی) جفت (و ضم الشیء الی مثله گرفته شده، و نقطه مقابل آن وتر به معنی تک و تنها است، سپس به ضمیمه شدن فرد برتر و قویتری برای کمک به فرد ضعیف تر اطلاق گردیده است و این لفظ در عرف و شرع به دو معنی متفاوت گفته می شود:

الف - شفاعت در لسان عامه به این گفته می شود که شخص شفیع از موقعیت و شخصیت و نفوذ خود استفاده کرده و نظر شخص صاحب قدرتی را در مورد مجازات زیردستان خود عوض کند.

گاهی با استفاده از نفوذ خود یا وحشتی که از نفوذ او دارند. و زمانی با پیش کشیدن مسائل عاطفی و تحت تاثیر قرار دادن عواطف طرف.

و زمان دیگری با تغییر دادن مبانی فکری او، در باره گناه مجرم و استحقاق او، و مانند اینها...

بطور خلاصه شفاعت طبق این معنی هیچگونه دگرگونی در روحیات و فکر مجرم یا متهم ایجاد نمی کند، تمام تاثیرها و دگرگونیها مربوط به شخصی است که شفاعت نزد او می شود) دقت کنید (.

ص:20

این نوع شفاعت در بحثهای مذهبی مطلقا معنی ندارد، زیرا نه خداوند اشتباهی می کند که بتوان نظر او را عوض کرد، و نه عواطفی به این معنی که در انسان است دارد که بتوان آن را برانگیخت، و نه از نفوذ کسی ملاحظه می کند و وحشتی دارد و نه پاداش و کیفرش بر محوری غیر از عدالت دور می زند.

مفهوم دیگر شفاعت بر محور دگرگونی و تغییر موضع شفاعت شونده دور می زند، یعنی شخص شفاعت شونده موجباتی فراهم می سازد که از یک وضع نامطلوب و درخور کیفر بیرون آمده و به وسیله ارتباط با شفیع، خود را در وضع مطلوبی قرار دهد که شایسته و مستحق بخشودگی گردد، و همانطور که خواهیم دید ایمان به این نوع شفاعت در واقع یک مکتب عالی تربیت و وسیله اصلاح افراد گناهکار و آلوده، و بیداری و آگاهی است، و شفاعت در منطق اسلام از نوع اخیر است.

و خواهیم دید که تمام ایرادها، خرده گیریها، و حمله ها همه متوجه تفسیر اول برای شفاعت می شود، نه مفهوم دوم که یک معنی منطقی و معقول و سازنده است.

این بود تفسیر اجمالی شفاعت در دو شکل تخدیری و سازنده.

2 - شفاعت در عالم تکوین:

آنچه در مورد شفاعت به تفسیر صحیح و منطقی آن گفتیم در جهان تکوین و آفرینش) علاوه بر عالم تشریع (نیز فراوان دیده می شود، نیروهای قویتر این جهان به نیروهای ضعیفتر ضمیمه شده و آنها را در مسیر هدفهای سازنده پیش می برند، آفتاب می تابد و باران می بارد و بذرها را در دل زمین آماده می سازد تا استعدادهای درونی خود را به کار گیرند، و نخستین جوانه حیات را بیرون فرستند پوست دانه ها را بشکافند و از ظلمتکده خاک سر بر آورده به سوی آسمان که از آن نیرو دریافت داشته اند پیش بروند.

این صحنه ها در حقیقت یک نوع شفاعت تکوینی در رستاخیز زندگی و حیات است، و اگر با اقتباس از این الگو نوعی از شفاعت در صحنه تشریع قائل شویم راه مستقیمی را پیش گرفته ایم که توضیح آن را به زودی خواهیم خواند.

3 - مدارک شفاعت:

اکنون به مدارک اصلی و دست اول در مورد مساله شفاعت می پردازیم:

در قرآن در باره مساله شفاعت) به همین عنوان (در حدود 30 مورد بحث شده است) البته بحثها و اشارات دیگری به این مساله بدون ذکر این عنوان نیز دیده می شود (.

آیاتی که در قرآن پیرامون این مساله بحث می کند در حقیقت به چند دسته تقسیم می شود:

گروه اول - آیاتی است که بطور مطلق شفاعت را نفی می کند مانند:

أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِىَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ) بقره 254)

و مانند وَ لا يُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ (بقره: 48).

در این آیات راههای متصور برای نجات مجرمان غیر از ایمان و عمل صالح چه از طریق پرداختن عوض مادی، یا پیوند و سابقه دوستی، و یا مساله شفاعت نفی شده است.

در مورد بعضی از مجرمان می خوانیم:

فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشّافِعِينَ (مدثر: 48): شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی ندارد.

گروه دوم - آیاتی است که شفیع را منحصرا خدا معرفی می کند مانند:

ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِىٍّ وَ لا شَفِيعٍ (سجده: 4):

غیر از خدا ولی و شفیعی نداریم

قُلْ لِلّهِ الشَّفاعَةُ جَمِيعاً (زمر: 44): همه شفاعتها مخصوص خدا است.

گروه سوم - آیاتی است که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می کند مانند:

مَنْ ذَا الّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ (بقره: 255) چه کسی می تواند جز به اذن خدا شفاعت نماید؟ و وَ لاَ تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ عِنْدَهُ إِلاّ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ (سبأ:

23): شفاعت جز برای کسانی که خدا اجازه دهد سودی ندارد.

گروه چهارم - آیاتی است که شرائطی برای شفاعت شونده بیان کرده است گاهی این شرط را رضایت و خشنودی خدا معرفی می کند مانند:

وَ لا یَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضی (انبیاء: 28).

طبق این آیه شفاعت شفیعان منحصرا شامل حال کسانی است که به مقام ارتضاء یعنی

پذیرفته شدن در پیشگاه خداوند، رسیده اند.

و گاه شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می کند مانند لا یَمْلِکُونَ الشَّفاعَهَ إِلاّ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً. (مریم: 87)) منظور از این عهد و پیمان ایمان به خدا و پیامبران الهی است (.

و زمانی صلاحیت شفاعت شدن را از بعضی از مجرمان سلب می کند، مانند سلب شفاعت از ظالمان در آیه زیر: ما لِلظّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ: (غافر: 18).

و به این ترتیب داشتن عهد و پیمان الهی یعنی ایمان، و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم و ستم، جزء شرائط حتمی شفاعت است.

4 - شرائط گوناگون شفاعت.

خلاصه اینکه آیات شفاعت بخوبی نشان می دهد که مساله شفاعت از نظر منطق اسلام یک موضوع بی قید و شرط نیست بلکه قیود و شرایطی، از نظر جرمی که در باره آن شفاعت می شود از یک سو، شخص شفاعت شونده از سوی دیگر، و شخص شفاعت کننده از سوی سوم دارد که چهره اصلی شفاعت و فلسفه آن را روشن می سازد.

مثلا گناهانی همانند ظلم و ستم بطور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می گوید: ظالمان شفیع مطاعی ندارند! و اگر ظلم را به معنی وسیع کلمه - آن چنان که در بعضی از احادیث بعدا خواهد آمد - تفسیر کنیم شفاعت منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار خود نادمند و پشیمان، و در مسیر جبران و اصلاحند، و در این صورت شفاعت پشتوانه ای خواهد بود برای توبه و ندامت از گناه) و اینکه بعضی تصور می کنند با وجود ندامت و توبه نیازی به شفاعت نیست اشتباهی است که پاسخ آن را به زودی خواهیم داد (.

از طرف دیگر طبق آیه 28 سوره انبیاء تنها کسانی مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می شوند که به مقام ارتضاء رسیده اند و طبق آیه 87 مریم دارای عهد الهی هستند.

این دو عنوان همان گونه که از مفهوم لغوی آنها، و از روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده، استفاده می شود به معنی ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر و اعتراف به حسنات و سیئات نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدمی

ص:23

انعکاس یابد، و نشانه اش این است که خود را از صفت ظالمان طغیانگر که هیچ اصل مقدسی را به رسمیت نمی شناسند بیرون آورد و به تجدید نظر در برنامه های خود وادارد. در آیه 64 سوره نساء در مورد آمرزش گناهان در سایه شفاعت می خوانیم:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِیماً : در این آیه توبه و استغفار مجرمان مقدمه ای برای شفاعت پیامبر ص شمرده شده است.

و در آیه 98 و 99 سوره یوسف:

قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ : نیز آثار ندامت و پشیمانی از گناه در تقاضای برادران یوسف از پدر بخوبی خوانده می شود.

در مورد شفاعت فرشتگان) در سوره غافر آیه 7) می خوانیم که استغفار و شفاعت آنها تنها برای افراد با ایمان و تابعان سبیل الهی و پیروان حق است وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْ ءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ.

باز در اینجا این سؤال که با وجود توبه و تبعیت از سبیل الهی و گام نهادن در مسیر حق، چه نیازی به شفاعت است مطرح می شود که در بحث حقیقت شفاعت از آن پاسخ خواهیم گفت.

و در مورد شفاعت کنندگان نیز این شرط را ذکر کرده که باید گواه بر حق باشند إِلاّ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ (زخرف - 87).

و به این ترتیب شفاعت شونده باید یک نوع ارتباط و پیوند با شفاعت کننده بر قرار سازد، پیوندی از طریق توجه به حق و گواهی قولی و فعلی به آن، که این خود نیز عامل دیگری برای سازندگی و بسیج نیروها در مسیر حق است.

5 - احادیث اسلامی و شفاعت

در روایات اسلامی نیز تعبیرات فراوانی می بینیم که مکمل مفاد آیات فوق است و گاهی صریحتر از آن، از جمله:

1 - در تفسیر برهان از امام کاظم ع از علی ع نقل شده که می فرماید:

از پیامبر ص شنیدم (شفاعتی لاهل الکبائر من امتی...)

: شفاعت من برای مرتکبین گناهان کبیره است راوی حدیث که ابن ابی عمیر است می گوید:

از امام کاظم ع پرسیدم چگونه برای مرتکبان گناهان کبیره شفاعت ممکن است در حالی که خداوند می فرماید: وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی مسلم است کسی که مرتکب کبائر شود مورد ارتضاء و خشنودی خدا نیست.

امام ع در پاسخ فرمود: هر فرد با ایمانی که مرتکب گناهی می شود طبعا پشیمان خواهد شد و پیامبر ص فرموده پشیمانی از گناه توبه است... و کسی که پشیمان نگردد مؤمن واقعی نیست، و شفاعت برای او نخواهد بود و عمل او ظلم است، و خداوند می فرماید ظالمان دوست و شفاعت کننده ای ندارند. تفسیر برهان جلد 3 ص 57.

مضمون صدر حدیث این است که شفاعت شامل مرتکبان کبائر می شود.

ولی ذیل حدیث روشن می کند که شرط اصلی پذیرش شفاعت واجد بودن ایمانی است که مجرم را به مرحله ندامت و خود سازی و جبران برساند، و از ظلم و طغیان و قانون شکنی برهاند) دقت کنید (.

2 - در کتاب کافی از امام صادق ع در نامه ای که به صورت متحد المال برای اصحابش نوشت چنین نقل شده:

من سره ان ینفعه شفاعه الشافعین عند اللَّه فلیطلب الی اللَّه ان یرضی عنه

لحن این روایت نشان می دهد که برای اصلاح اشتباهاتی که در زمینه شفاعت برای بعضی از یاران امام خصوصا و جمعی از مسلمانان عموما رخ داده است صادر شده، و با صراحت شفاعتهای تشویق کننده به گناه در آن نفی شده است و می گوید هر کس دوست دارد مشمول شفاعت گردد باید خشنودی خدا را جلب کند» نقل از بحار الانوار جلد 3 صفحه 304 چاپ قدیم «

3 - باز در حدیث پر معنی دیگری از امام صادق ع ی خوانیم:

اذا کان یوم القیامه بعث اللّٰه العالم و العابد، فاذا وقفا بین یدی اللّٰه عز و جل قیل للعابد انطلق الی الجنه، و قیل للعالم قف تشفع للناس بحسن تادیبک لهم:

ص:25

در روز رستاخیز خداوند عالم و عابد را بر می انگیزد به عابد می گوید تنها به سوی بهشت رو اما به عالم می گوید برای مردمی که تربیت کردی شفاعت کن !

. اختصاص مفید بنقل بحار ج 3 ص 305.

در این حدیث پیوندی در میان تادیب عالم و شفاعت او نسبت به شاگردانش که مکتب او را درک کرده اند دیده می شود که می تواند پرتوی به روی بسیاری از موارد تاریک این بحث بیفکند.

بعلاوه اختصاص شفاعت کردن به عالم و نفی آن از عابد نشانه دیگری است از این که شفاعت در منطق اسلام یک مطلب قرار دادی و یا پارتی بازی نیست بلکه یک مکتب تربیتی است و تجسمی است از تربیت در این جهان.

6 - تاثیر معنوی شفاعت:

آنچه در مورد روایات شفاعت آوردیم قسمت کمی از بسیار بود، که بخاطر نکات خاصی که متناسب با بحث مادر آنها بود انتخاب گردید، و گر نه روایات شفاعت به مرحله تواتر رسیده است.

نووی شافعی) نام او یحیی بن شرف از علمای قرن هفتم هجری است و چون در شهرک نوی نزدیک دمشق متولد شد به نووی معروف است (در شرح صحیح مسلم از قاضی عیاض دانشمند معروف اهل تسنن نقل می کند که می گوید شفاعت متواتر است بحار جلد 3 صفحه 307.

حتی پیروان ابن تیمیه) متوفای سال 728 هجری (و محمد بن عبد الوهاب) متوفای سال 1206) که در اینگونه مسائل سختگیری و تعصب و لجاجت خاصی دارند به تواتر این روایات اعتراف کرده اند !

در کتاب فتح المجید تالیف شیخ عبد الرحمن بن حسن که از معروفترین کتب وهابیه است، و هم اکنون در بسیاری از مدارس دینی حجاز به عنوان یک کتاب درسی شناخته می شود، از ابن قیم چنین نقل شده: احادیث در زمینه شفاعت مجرمان از پیامبر ص متواتر است، و صحابه او و اهل سنت عموما اجماع بر این موضوع دارند، و منکر آن را بدعت گذار می دانند و به او انتقاد می کنند و او را گمراه می شمرند.

اکنون پیش از آنکه به بحث در باره اثرات اجتماعی و روانی شفاعت بپردازیم و ایرادهای چهارگانه را در شعاع فلسفه شفاعت مورد بررسی قرار دهیم نگاهی به آثار معنوی آن از نظر منطق خدا پرستان و معتقدان به شفاعت می کنیم که این نگاه روشنگر بحث آینده در زمینه واکنشهای اجتماعی و روانی این مساله خواهد بود

در میان علمای عقائد اسلامی در زمینه چگونگی تاثیر معنوی شفاعت گفتگو است.

جمعی که بنام وعیدیه معروف هستند) آنها که اعتقاد به خلود مرتکبان گناهان کبیره در جهنم دارند (معتقدند که شفاعت اثری در زدودن آثار گناه ندارد، بلکه تاثیر آن تنها در قسمت پیشرفت و تکامل معنوی و افزایش پاداش و ثواب است.

در حالی که تفضیلیه) آنها که اعتقاد به خلود اصحاب کبائر ندارند (معتقدند شفاعت در زمینه گناهکاران است، و اثرش سقوط مجازات و کیفر می باشد.

ولی محقق معروف خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب تجرید الاعتقادات هر دو را حق می داند، و معتقد به هر دو اثر است.

علامه حلی در شرح عبارت او در کشف المراد نیز این عقیده را انکار نکرده بلکه شواهدی برای آن آورده است.

گمان نمی کنیم با توجه به آنچه سابقا در معنی شفاعت از نظر ریشه لغوی و هم از نظر مقایسه با شفاعت تکوینی گفته شد تردیدی باقی بماند که عقیده محقق طوسی به واقعیت نزدیکتر است.

زیرا از یک سو در روایت معروفی که از امام صادق ع نقل شده می خوانیم:

ما من احد من الاولین و الاخرین الا هو محتاج الی شفاعه محمد (صلی الله علیه و آله) یوم القیامه

به نقل بحار الانوار و کتابهای دیگر.

) طبق این حدیث همه مردم نیازمند به شفاعت پیامبرند (.

و به این ترتیب حتی کسانی که از گناه توبه کرده اند و جرم آنها بخشوده شده، باز نیاز به شفاعت دارند، و این در صورتی ممکن است که اثر شفاعت دو جانبه باشد و افزایش مقام را نیز شامل شود.

و اگر در بعضی از روایات می خوانیم نیکوکاران نیاز به شفاعت ندارند، منظور نفی آن نوع شفاعت است که در مورد مجرمان و گناهکاران می باشد.

ص:27

از سوی دیگر گفتیم: حقیقت شفاعت ضمیمه شدن موجود قویتری به موجود ضعیفتر برای کمک به او است، این کمک ممکن است برای افزایش نقاط قوت باشد و نیز ممکن است برای پیرایش نقاط ضعف.

همانطور که در شفاعت تکوینی و موجوداتی که در مسیر تکامل و پرورش قرار دارند نیز این دو جنبه مشهود است: گاهی موجودات پائین تر نیازشان به عوامل نیرومندتر و برتر برای از میان بردن عوامل تخریب است) همانند نیاز گیاه به نور آفتاب برای از بین بردن آفات (و گاه برای افزودن نقاط قوت و پیشرفت می باشد.

) همانند نیاز گیاه برای رشد و نمو به نور آفتاب (و همچنین یک شاگرد درس خوان هم برای اصلاح اشتباهات خود نیاز به استاد دارد و هم برای افزایش معلومات مختلف.

بنا بر این شفاعت به دلائل مختلف اثر دوگانه دارد و انحصار به زدودن آثار جرم و گناه ندارد) دقت کنید (.

با توجه به آنچه گفته شده روشن می شود که چرا توبه کاران نیز به شفاعت نیازمندند، با اینکه توبه طبق اعتقادات مسلم مذهبی به تنهایی موجب آمرزش گناه می گردد.

دلیل این موضوع دو چیز است:

1 - توبه کاران نیز برای افزایش مقامات معنوی و پرورش و تکامل و ارتقاء مقام، نیاز به شفاعت دارند اگر چه نیازشان در زمینه جرم و گناه با توبه بر آورده شده است.

2 - اشتباه بزرگی که برای بسیاری در زمینه تاثیر توبه رخ داده موجب اینگونه اشکالات می شود و آن اینکه تصورشان این است که توبه و ندامت و پشیمانی از گناه می تواند انسان را به حالت قبل از گناه در آورد.

در حالی که در جای خود گفته ایم ندامت از گذشته و تصمیم نسبت به آینده تنها مرحله نخستین توبه است، و درست همانند دارویی است که بیماری را قطع می کند، بدیهی است با قطع تب و از بین رفتن ریشه بیماری، اگر چه بیمار بهبودی یافته و سالم شده، ولی هرگز به حال یک

انسان عادی در نیامده است، بلکه باید مدتها به تقویت بنیه جسمی خود بپردازد، تا به مرحله قبل از بیماری برسد.

و به تعبیر دیگر توبه مراحلی دارد، و ندامت از گناه و تصمیم برای پاک بودن در

ص:28

آینده تنها مرحله نخستین آن است. مرحله نهایی آن به این حاصل می شود که توبه کار از هر نظر به حالت روحانی قبل از گناه در آید و در این مرحله است که شفاعت شافعان و پیوند و ارتباط با آنها می تواند اثر بخش باشد.

شاهد زنده برای این سخن همان است که در سابق اشاره کردیم که در آیات مربوط به استغفار می بینیم علاوه بر توبه شخص مجرم، استغفار پیامبر ص شرط پذیرش توبه قرار داده شده است، و همچنین در مورد توبه برادران یوسف و استغفار یعقوب برای آنها، و از همه روشنتر در مورد استغفار فرشتگان برای افرادی که نیکوکار و صالح و مصلحند که آیات آن در سابق گذشت) دقت کنید (.

7 - فلسفه شفاعت

مفهوم شفاعت و مدارک آن را - که روشنگر مفهوم آن بود - دانستیم، و با توجه به آن، درک فلسفه های اجتماعی و روانی آن چندان مشکل نیست.

به طور کلی توجه به اصل شفاعت می تواند چند اثر زیر را در معتقدان داشته باشد:

مبارزه با روح یاس - کسانی که مرتکب جرائم سنگینی می شوند از یک سو گرفتار ناراحتی و جدان، و از سوی دیگر گرفتار یاس از بخشودگی در پیشگاه خدا می گردند و چون راه بازگشت را به روی خود مسدود می یابند عملا حاضر به هیچگونه تجدید نظر نیستند، و با توجه به تیره گی افق آینده در نظرشان ممکن است دست به طغیان و سرکشی بیشتر بزنند و یک نوع آزادی عمل برای خود، تحت این عنوان که رعایت مقررات برای آنها سودی ندارد، قائل شوند، درست همانند بیماری که از بهبودی مایوس شده و سد پرهیز را بکلی شکسته است چون آن را بی دلیل و فاقد تاثیر می داند.

گاه ناراحتی و جدان که ناشی از اینگونه جرائم است، موجب اختلالات روانی و یا موجب تحریک حس انتقام جویی از جامعه ای که او را چنین آلوده کرده است می گردد، و به این ترتیب گناهکار مبدل به یک عنصر خطرناک و کانون ناراحتی برای جامعه می شود.

اما ایمان به شفاعت روزنه ای به سوی روشنایی به روی او می گشاید و امید به آمرزش، او را به کنترل خویش و تجدید نظر، و حتی جبران گذشته تشویق می کند، حس

انتقام جویی در او تحریک نمی گردد و آرامش روانی به او امکان تبدیل شدن به یک عنصر سالم و صالح می دهد.

بنا بر این اگر بگوئیم توجه به شفاعت به معنی صحیح، یک عامل سازنده و باز دارنده است که می تواند از یک فرد مجرم و گناهکار فرد صالحی بسازد، گزاف نگفته ایم، لذا مشاهده می کنیم که حتی برای زندانیان ابد، روزنه شفاعت و بخشودگی در قوانین مختلف دنیا باز گذارده شده است، مبادا یاس و نومیدی آنها را مبدل به کانون خطری در درون خود زندانها کند، و یا گرفتار اختلال روانی سازد !.

8 - شرائط سازنده شفاعت

- با توجه به اینکه شفاعت به معنی صحیح قیود و شرائط فراوانی در چند جهت دارد، کسانی که معتقد به این اصلند برای اینکه مشمول آن شوند ناگزیرند شرائط آن را فراهم سازند، و از گناهانی همانند ظلم که امید شفاعت را به صفر می رساند بپرهیزند، برنامه خود را از یک دگرگونی عمیق و همه جانبه در وضع خویش شروع کنند، و برای رسیدن به مقام ارتضاء و بر قرار ساختن عهد الهی) به تفسیری که گذشت (از گناه توبه کنند، و یا حد اقل در آستانه توبه قرار گیرند.

خلافکاری و شکستن سد قوانین الهی را متوقف سازند و یا لا اقل تقلیل دهند و ایمان به خدا و دادگاه بزرگ رستاخیز را در خود زنده نگاهدارند و قوانین و مقررات او را محترم بشمرند. و از طرفی برای بر قرار ساختن پیوند میان خود و شفاعت کننده از صفات او اقتباس کنند و یک نوع سنخیت، هر چند ضعیف، میان خود و او بر قرار سازند، یعنی همانطور که در شفاعت تکوینی آمادگی و سنخیت، و تسلیم در برابر عوامل تکامل، شرط تاثیر علل تکوینی است، در مرحله شفاعت تشریعی نیز برای رسیدن به نتیجه، اینگونه آمادگیها لازم است) دقت کنید (.

با این وضع جای تردید باقی نمی ماند که شفاعت به معنی صحیح نقش مؤثری در دگرگونی حال مجرمان و اصلاح وضع آنها خواهد داشت.

9 - بررسی و پاسخ اشکالات:

ص:30

همانطور که قبلا گفته شد میان شفاعت در عرف عام و شفاعت در منطق اسلام فاصله زیادی است، یکی بر اساس تغییر دادن فکر شفاعت کننده و دیگری بر اساس تغییرات و دگرگونیهای گوناگون در شفاعت شونده قرار دارد.

روشن است که شفاعت به معنی اول همه اشکالات گذشته را به خود جذب می کند، هم روح سعی و تلاش را می کشد، هم موجب تشویق به گناه است، هم انعکاسی از جوامع عقب افتاده و فئودالیته می باشد. و هم متضمن یک نوع شرک یا انحراف از توحید است.

زیرا اگر ما معتقد باشیم که علم خدا را می توان تغییر داد و مجهولی را در باره شفاعت شونده برای او روشن ساخت، و یا مبدئی غیر از او در جهان وجود دارد که می توان خشم خدا را به وسیله او فرو نشاند، و یا محبت او را به سوی خود جلب کرد، و یا معتقد باشیم که خداوند ممکن است نیاز به موقعیت بعضی از بندگان خود داشته باشد و بخاطر این نیاز، شفاعت آنها را در باره مجرمی بپذیرد، و یا معتقد باشیم که از نفوذ وسایطی ممکن است بهراسد و شفاعت آنها را بپذیرد، همه اینها ما را از اصل توحید و خداشناسی، دور می سازد و در دره شرک و بت پرستی، پرتاب می کند.

اینها همه نتیجه شفاعت در عرف عام و معنی نادرست آن است. ولی شفاعت در شکل صحیح و با شرائط و کیفیت و خصوصیات و ویژگیهایی که در بالا به آن اشاره شد، هیچیک از این عیوب را ندارد - سهل است - نقاط مثبت ضد آن را پرورش می دهد.

این نوع شفاعت تشویق به گناه نمی کند، بلکه وسیله ای برای ترک گناه است.

دعوت به سستی و تنبلی نمی کند، بلکه با ایجاد روح امیدواری، نیروهای انسان را برای جبران خطاهای گذشته بسیج می نماید.

هیچگونه ارتباطی با جوامع عقب افتاده ندارد، بلکه یک وسیله مؤثر تربیتی برای اصلاح مجرمان و گناهکاران و متجاوزان است. نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید و توجه به خدا و استمداد از صفات او و اذن و فرمان او می باشد.

باز برای روشنتر شدن این بحث نظر شما را به تحلیل زیر جلب می کنیم:

10 - شفاعت و توحید:

ص:31

تفسیرهای نادرست برای مساله شفاعت، دو دسته را که در دو قطب کاملا متضاد هستند به مخالفت با این موضوع برانگیخته است.

دسته ای که طرز تفکر مادی دارند و شفاعت را عامل تخدیر و خاموش ساختن تلاش و کوششها می پندارند که پاسخ آنها مشروحا گذشت.

دسته ای دیگر بعضی از افراطیون مذهبی مانند وهابیها و همفکران آنها هستند که اعتقاد به شفاعت را یک نوع شرک و انحراف از آئین توحید تصور می کنند با اینکه طرح اشکال آنها و پاسخ آن بحث را به درازا می کشاند و از طرز تفسیر خارج می شویم ولی روی پاره ای از جهات این امر را لازم می دانیم:

نخست توجه به این موضوع لازم است که وهابیها که در دو قرن اخیر به رهبری محمد بن عبد الوهاب سرزمین حجاز را تحت نفوذ افکار خود قرار داده اند در معتقدات تند و حاد خود که بیشتر در زمینه توحید است تنها با شیعه مخالفت ندارند بلکه با غالب مسلمانهای اهل تسنن نیز شدیدا مخالفند. محمد بن عبد الوهاب که افکار خود را از ابن تیمیه) احمد بن عبد الحلیم دمشقی متوفی 728) که تقریبا) چهار قرن قبل از او می زیسته (گرفته است، در حقیقت مجری افکار و معتقدات ابن تیمیه) ایدئولوگ وهابیه (بود.

محمد بن عبد الوهاب در خلال سالهای 1160 تا 1206 که سال وفات او بود با همکاری زمامداران محلی، و برانگیختن آتش تعصبهای خشن در میان اقوام بیابان گرد و بدوی حجاز توانست به نام دفاع از توحید و مبارزه با شرک، مخالفان خود را عقب بزند و بر دستگاه حکومت و رهبری سیاسی، بطور مستقیم، و غیر مستقیم تسلط یابد و در این راه خونهای زیادی از مسلمانان حجاز و غیر حجاز ریخته شد.

کشمکشهای پیروان محمد بن عبد الوهاب محدود به محیط حجاز نبود، بلکه در سال 1216) درست ده سال پس از مرگ محمد بن عبد الوهاب (پیروان او از طریق بیابانهای حجاز با یک حمله غافلگیرانه به کربلا ریختند و با استفاده از تعطیل بودن شهر به مناسبت روز عید غدیر و مسافرت بسیاری از اهالی کربلا به نجف برای مراسم غدیر، پس از شکافتن دیوار شهر به داخل شهر رخنه کرده و به تخریب حرم امام حسین ع و سایر اماکن مقدس شیعه در کربلا پرداختند، و در ضمن تمام درهای گرانقیمت و تابلوها

و هدایای نفیس و وسائل تزیینی را با خود بردند، حدود پنجاه نفر در نزدیکی ضریح و پانصد نفر در صحن و تعداد زیادی را در خود شهر کشتند که بعضی عدد مقتولین را بالغ بر پنجهزار نفر دانسته اند، در این ماجرا خانه های فراوانی غارت شد و حتی پیر مردان و کودکان و زنان نیز از این تعرض، مصون نماندند.

در سال 1344 فقهای مدینه که در دستگاه حکومت نفوذ داشتند فتوا به انهدام تمام قبور بزرگان اسلام در حجاز دادند و در روز هشتم شوال این حکم تنفیذ گردید و همه قبور را یکی پس از دیگری بجز قبر پیامبر اسلام ص ویران کردند که آن هم بخاطر ترس از خشم عمومی مسلمین مستثنی شد.

رویهمرفته پیروان این مکتب همانند خود محمد بن عبد الوهاب افرادی خشن و غیر قابل انعطاف و یکدنده و قشری و متعصبند و بیش از آنچه روی منطق تکیه می کنند، شدت عمل و خشونت به خرج می دهند، و دانسته یا نادانسته مسائل اسلامی را خلاصه در مبارزه کردن با چند مسئله همانند موضوع شفاعت و زیارت قبور و توسل کرده، و عملا مردم را از مباحث مهم اجتماعی اسلام مخصوصا آنچه مربوط به عدالت اجتماعی و محو آثار استعمار و مبارزه منطقی با غلبه روح مادیگری و مکتبهای الحادی است دور نگه داشته اند.

به همین دلیل در محیط فکری آنها هیچگونه سخنی از این مسائل مطرح نیست و در یک حال بیخبری وحشتناک نسبت به مسائل روز به سر می برند.

در هر صورت آنها در مورد مساله شفاعت چنین می گویند: هیچکس حق ندارد از پیامبر ص شفاعت بطلبد و مثلا بگوید: یا محمد اشفع لی عند اللّه زیرا خداوند می گوید:

وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً (جن - 18).

در رساله کشف الشبهات، نوشته محمد بن عبد الوهاب چنین می خوانیم:

اگر کسی بگوید ما می دانیم خدا به پیامبر ص مقام شفاعت بخشیده و به اذن و فرمان او می تواند شفاعت کند و چه مانعی دارد ما آنچه را که خدا به او بخشیده از او تقاضا کنیم؟ در پاسخ می گوئیم درست است که خدا به

او مقام شفاعت داده ولی با این حال نهی کرده است که از او شفاعت بطلبیم ! و گفته است: فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ أَحَداً.

بعلاوه مقام شفاعت منحصر به پیامبر ص نیست، فرشتگان و دوستان خدا نیز این

ص:33

مقام را دارند، آیا می توانیم از آنها نیز درخواست شفاعت کنیم؟ اگر کسی چنین بگوید، پرستش و عبادت بندگان صالح خدا را کرده است!». کشف الشبهات بنا به نقل البراهین الجلیه صفحه 17.)

و نیز نامبرده در رساله اربع قواعد سخنی دارد که خلاصه اش این است: رهایی از شرک تنها به شناسایی چهار قاعده ممکن است:

1 - کفاری که پیامبر ص با آنها نبرد کرد اقرار داشتند به اینکه:

خداوند خالق و رازق و تدبیر کننده جهان هستی است چنان که قرآن می گوید: قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ... وَ مَنْ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَیَقُولُونَ اللّهُ: (سوره یونس آیه 31) ولی این اقرار و اعتراف هرگز آنها را در زمره مسلمانان قرار نداد.

2 - آنها می گفتند: توجه ما به بتها و عبادت ما از آنها تنها بخاطر طلب قرب و شفاعت می باشد، وَ یَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللّهِ: (یونس - 18).

3 - پیامبر ص تمام کسانی را که عبادت غیر خدا می کردند محکوم ساخت، اعم از آنها که عبادت فرشتگان و انبیاء و صالحین می کردند یا آنها که اشجار و احجار و خورشید و ماه را می پرستیدند و هیچگونه تفاوتی در میان آنها قائل نشد.

4 - مشرکان عصر ما در مسیر شرک از مشرکان زمان جاهلیت بدترند!، زیرا آنها به هنگام آرامش، عبادت بتها می کردند ولی در شدت و سختی به مقتضای فَإِذا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوُا اللّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ: (سوره عنکبوت: 65) تنها خدا را می خواندند، ولی مشرکان زمان ما در حالت آرامش و سختی هر دو متوسل به غیر خدا می شوند! رساله اربع قواعد صفحه 24 تا 27 بنا به نقل کشف الارتیاب صفحه 163.

عجیب اینکه این گروه وهابیان در نسبت دادن شرک به سایر مسلمانان و کسانی که با عقاید آنان هماهنگی ندارند، اعم از سنی و شیعه، به اندازه ای جری و جسور هستند که خون و مال مسلمانان دیگر را به سادگی مباح و حلال می شمرند، و قتل آنها را، خیلی آسان، مجاز می دانند، همانطور که در طول تاریخ خود، بارها عملا نیز این مطلب را نشان داده اند.

شیخ سلیمان ابن لحمان در کتاب الهدیه السنیه چنین می گوید:

کتاب و سنت گواهی بر این می دهند که هر کس فرشتگان و انبیاء یا) مثلا
(ابن عباس

ص:34

و ابو طالب و امثال آنان را واسطه میان خود و خدا قرار بدهد که در پیشگاه خدا برای او شفاعت کنند، بخاطر اینکه آنها مقرب درگاه خدا هستند، همانطور که در نزد سلاطین شفاعت می کنند - چنین کسانی کافر و مشرکند! و خون و مال آنها مباح است!! اگر چه اشهد ان لا اله الا اللّه و اشهد ان محمدا رسول اللّه بگویند و اگر چه نماز بخوانند و روزه بگیرند.

» الهدیه السنیه صفحه 66 بنا به نقل البراهین الجلیه صفحه 83.)

خشونت و یکدندگی و لجاجتی که از این گفتار می بارد بر هیچکس مخفی نیست، و همچنین جهل و ناآگاهی از مسائل اسلامی و قرآنی.

بررسی در زمینه منطق وهابیان در مساله شفاعت:

از آنچه از سخنان مؤسس این مسلک) محمد بن عبد الوهاب (نقل کردیم چنین نتیجه گیری می توان کرد که آنها در نسبت شرک به طرفداران شفاعت در حقیقت روی دو مطلب زیاد تکیه می کنند:

1 - مقایسه مسلمانان طرفدار شفاعت انبیاء و صلحاء با مشرکان زمان جاهلیت.

2 - نهی صریح قرآن از عبادت و پرستش غیر خدا و اینکه نام کسانی را همراه نام خدا ببریم، فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً (سوره جن آیه 18) و اینکه تقاضای شفاعت یک نوع عبادت است.

در قسمت اول باید گفت که در این مقایسه مرتکب اشتباه بزرگی شده زیرا:

اولا - قرآن صریحا مقام شفاعت را برای جمعی از نیکان و صلحا و انبیا و فرشتگان اثبات کرده است، همانطور که در بحثهای سابق گذشت. منتها آن را منوط به اذن الهی دانسته است، بسیار غیر منطقی و مضحک است که ما بگوئیم خدا چنین مقامی را به او داده ولی ما را از مطالبه اعمال این موقعیت، هر چند مشروط به اذن خدا نمائیم نهی کرده است.

بعلاوه قرآن مراجعه برادران یوسف را به پدر، و همچنین یاران پیامبر ص را به پیامبر و تقاضای استغفار از وی را صریحا آورده است.

آیا این یکی از مصادیق روشن درخواست شفاعت نیست، تقاضای شفاعت از پیامبر ص با جمله اشفع لنا عند اللَّه همان است که برادران یوسف گفتند یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا (سوره یوسف آیه 97).

ص:35

چگونه چیزی را که قرآن صریحا مجاز شمرده شرک می شمرند و معتقد به آن را مشرک و خون و مال او را مباح می پندارند؟ ! اگر این کار شرک بود چرا یعقوب فرزندان خود را از آن نهی نکرد؟ !.

ثانیا - هیچگونه شباهتی میان بت پرستان و خدا پرستان معتقد به شفاعت به اذن اللّٰه نیست، زیرا بت پرستان، عبادت بتها می کردند و آنها را شفیع می دانستند در حالی که در مورد مسلمانان معتقد به شفاعت، مساله عبادت شفعاء به هیچوجه مطرح نیست، بلکه تنها درخواست شفاعت در پیشگاه خدا از آنها می کنند و همانطور که خواهیم گفت در خواست شفاعت هیچ ارتباطی به مساله عبادت ندارد. بت پرستان از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و می گفتند:

أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ عُجابٌ (سوره ص آیه 5).

بت پرستان بتها را از نظر عبادت در ردیف خداوند می دانستند و می گفتند:

تَاللّهِ إِنْ کُنّا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ إِذْ نُسَوِّیکُمْ بِرَبِّ الْعالَمِینَ (شعراء آیه 98).

بت پرستان همانطور که تواریخ به روشنی گواهی می دهد اعتقاد به تاثیر بتها در سرنوشت خود داشتند و مبدئیت تاثیر برای آنها قائل بودند، در حالی که مسلمانان معتقد به شفاعت، تمام تاثیر را از خدا می دانند، و برای هیچ موجودی استقلال در تاثیر قائل نیستند.

مقایسه این دو با یکدیگر بسیار جاهلانه و دور از منطق است.

اما در مورد دوم باید ببینیم عبادت چیست؟

تفسیر عبادت به هر گونه خضوع و احترام مفهومش این است که هیچکس برای هیچکس خضوع و احترامی نکند و احدی این نتیجه را نمی پذیرد. همچنین تفسیر آن به هر گونه درخواست و تقاضا، معنیش این است که تقاضا و در خواست از هر کس شرک و بت پرستی باشد، این نیز بر خلاف ضرورت عقل و دین است.

عبادت را به تبعیت و پیروی انسانی از انسان دیگر نیز نمی توان تفسیر کرد، زیرا پیروی منطقی افراد از رئیس خود در سازمانها و تشکیلات

اجتماعی جزء الفبای زندگی بشر است، همانطور که پیروی از پیامبران و پیشوایان بزرگ از وظائف حتمی هر

ص:36

دینداری محسوب می شود.

بنابراین عبادت مفهومی غیر از همه اینها دارد و آن آخرین حد خضوع و تواضع است که به عنوان تعلق و وابستگی مطلق و تسلیم بی قید و شرط عابد در برابر معبود انجام می گیرد.

این کلمه که با واژه) عبد (ریشه مشترک دارد، توجه به مفهوم عبد) بنده (روشن می سازد که در حقیقت عبادت کننده با عبادت خود نشان می دهد که در برابر معبود تسلیم محض است، و سرنوشت خود را در دست او می داند، این همان چیزی است که از لفظ عبادت در عرف و شرع فهمیده می شود.

آیا در تقاضای شفاعت از شفیعان هیچگونه اثری از عبادت و پرستش با این تفسیر مفهوم دیده می شود؟.

و اما در مورد خواندن غیر خدا که در آیات متعددی از آن نهی شده است شک نیست که مفهومش این نیست که مثلا صدا زدن و خواندن کسی به نامش و گفتن یا حسن و یا احمد ممنوع است یا شرک.

در این نیز نباید تردید کرد که خواندن کسی و درخواست انجام کاری که در قدرت و توانایی او است نیز نه گناه است و نه شرک، زیرا تعاون یکی از پایه های زندگی و حیات اجتماعی است، تمام پیامبران و امامان نیز چنین کاری داشته اند) حتی خود وهابیان هم آن را ممنوع ندانسته اند (.

آنچه ممکن است مورد ایراد واقع گردد همان است که خود ابن تیمیه در رساله زیاره القبور متعرض آن شده است:

حاجتی را که بنده از خدا می خواهد اگر چیزی باشد که جز از خداوند صادر نمی شود هر گاه آن را از مخلوق بخواهد مشرک است، همانند عبادت کنندگان ملائکه و بتهای سنگ و چوبی و کسانی که مسیح و مادرش را به عنوان معبود برگزیده بودند، مثل اینکه به مخلوق زنده یا مرده بگوید گناه مرا ببخش، یا مرا بر دشمنم پیروز کن، یا بیماریم را شفا ده !...

و اگر از اموری باشد که بندگان نیز قادر بر انجام آن هستند در این صورت مانعی ندارد که تقاضای آن را از انسانی کند، منتها شرایطی دارد، زیرا تقاضای مخلوق از

مخلوق دیگر گاه جائز است و گاه حرام... پیامبر ص به ابن عباس فرموده هنگامی که چیزی می خواهی از خدا بخواه، و هنگامی که یاری می طلبی از خدا یاری بطلب، تا آنجا که پیامبر ص به گروهی از یارانش توصیه فرمود هرگز چیزی از مردم نخواهند، آنها در عمل به این توصیه تا آنجا پیش رفتند که اگر تازیانه از دست یکی می افتاد) و سوار بر مرکب بود (به کسی نمی گفت این تازیانه را به من بده، این همان تقاضای مکروه است، و اما تقاضای جائز آن است که انسان از برادر مؤمنش طلب دعا کند! زیاره القبور ص 152 به نقل از کشف الارتیاب ص 268.

بنا بر این ما هم می گوئیم اگر براستی کسی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را مستقل در انجام آن بداند مشرک است، ولی اگر از او شفاعتی بخواهد که کار خود او است و خدا به او داده، نه تنها شرک نیست، بلکه عین ایمان و توحید است، کلمه مع در آیه فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ أَحَداً نیز گواه بر این مدعاست که نباید کسی را در ردیف خداوند مبدء تاثیر مستقل دانست) دقت کنید (.

غرض از اصرار و تاکید روی این بحث آنست که تحریف و مسخ مفهوم شفاعت نه تنها بهانه ای به دست خرده گیران بر مذهب داده است بلکه سبب تفسیرها و نتیجه گیریهای نادرست از ناحیه بعضی از طوائف اسلامی شده و عاملی برای تفرقه و پراکندگی صفوف گردیده است.

در حالی که تفسیر صحیح شفاعت، علاوه بر اینکه موجب رشد و تکامل اخلاقی جامعه، و عاملی برای اصلاح افراد فاسد است، سبب قطع زبان بدخواهان، و وحدت کلمه در جامعه اسلامی خواهد بود.

ما امیدواریم همه مسلمین با تحلیل صحیح قرآنی و منطقی روی این مساله راه سوء استفاده را به روی دشمنان ببندند و به توحید صفوف خود کمک کنند.

منبع: پرسمان دانشجویی

زنان آسمانی در مکتب قرآن

اشاره

زنان مقدس قرآنی قرآن به جز فاطمه زهرا علیهاالسلام به صراحت یا به کنایه، از

دوازده زن پاک نام می برد:

1 - حوا، 2 - آسیه همسر فرعون، 3 - سارا همسر ابراهیم، 4 - هاجر همسر ابراهیم، 5 - یوکابد مادر موسی، 6 - صفورا همسر موسی و دختر شعیب، 7 - الیزابت یا یصابات همسر زکریا، 8 - حنّه همسر عمران، 9 - همسر ایوب، 10 - بلقیس، 11 - مریم علیهاالسلام 12 - خدیجه علیهاالسلام.

قرآن برای هر یک از این زنان صفت یا صفات بارزی را به عنوان شاخصه ذکر می نماید که به ترتیب یاد شده به آن صفات اشاره می شود:

1 - حوا همسر حضرت آدم از تائبات بود:

» قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَ آ انْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا... «... پروردگارا! ما به خود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشایی و بر ما ترحم ننمایی هر آینه از زیانکاران خواهیم بود.

2 - آسیه همسر فرعون از مؤمنات و مشتاقان خدا بود:

» وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ امَنُواامْرَاَتَ فِرْعَوْنَ اذْ قَالَتْ رَبِ ّ ابْنِ لی عِنْدَکَ بَیْتًا... «

خداوند برای کسانی که ایمان آورده اند) آسیه (زن فرعون را مثال می زند... آن گاه که [در مقابل تهدیدات فرعون] گفت: پروردگارا خانه ای در نزد خودت) بهشت (، برای من بنا نما....

3 - هاجر زن ابراهیم علیه السلام

وَ امْرَأَتُهُ قائِمَهٌ... «؛ و همسر او به خدمتگزاری به پا بود.... هاجر همسر ابراهیم از سائحات بود. سائحات که در قرآن به عنوان یکی از صفات کمالی برای زنان ذکر شده.

به معنای زنان مهاجر است. علامه طباطبایی می گوید سائحات کسانی هستند که با گامهای خود از مسجدی به مسجد دیگر و از معبدی به معبد دیگر هجرت نموده، با بدنهای خود در پی اطاعت و انجام دستورات پروردگار می روند.

هاجر نمونه سائحات بود؛

زیرا به امر خداوند همراه ابراهیم از اورشلیم به مکه هجرت کرد و رنج دوری از وطن، خانه و شوهر خود را تحمل نمود و در جست وجوی آب بارها میان دو کوه صفا و مروه را پیمود.

یوکابد مادر موسی از مسلمات و توکل کنندگان بر خدا بود:»

إِذْ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّکَ ما يُوحى * أَنِ اقْذِفِيهِ فِی التّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِی الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ...

مادر حضرت موسی نمونه زنان مسلمان بود. او به امر پروردگار و با توکل بر او عزیزترین نعمت پروردگار، فرزندش را به دریا انداخت.

صفورا دختر شعیب، همسر موسی نمونه حیا و حسن انتخاب بود:»

فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِی عَلَی اسْتِحْياءٍ... يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِينُ . دختر شعیب در هنگام دعوت از موسی به سوی پدرش نهایت حیا، و آزرم را رعایت نمود و به رغم تهیدستی موسی ملاک گزینش را امین و توانا بودن می داند.

الیزابت همسر زکریا از صالحات و خاشعات بود:»

فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ يَحْيى وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِی الْخَيْراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا لَنا خاشِعِينَ ... و ما همسر زکریا را برایش صالح گردانیدیم، آنها در کارهای خیر سبقت می گرفتند و ما را با حالت بیم و امید دعا

می کردند و همواره در برابر ما خاضع و خاشع بودند.

حنّه همسر عمران از متصدقات و صادقات و مخلصات بود:»

إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی... حنه همسر عمران، مادر مریم علیهاالسلام با اخلاص نذر نمود فرزندی را که در شکم دارد خدمتگزار بیت المقدس قرار دهد و به آنجا هدیه کند؛ پس چون فرزندش متولد شد صدق خود را با وفای به نذرش به اوج رساند.

همسر ایوب نمونه صبر و ایثارگری و خدمتگزاری پیامبر بود:

(وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ...) (... وَ وَهَبْنا لَهُ أَهْلَهُ...) .

همسر ایوب نمونه بزرگی از ایثار و فداکاری بود، از همین رو لیاقت یافت که خداوند در قرآن از او به کنایه به نیکی یاد کند؛ زیرا در هنگام گرفتاری حضرت ایوب و بیماری و تعفن بدن او همه حتی فرزندان از او دوری گزیدند و ترکش کردند و در حالی که ایوب به فقر و فاقه دچار بود و به دلیل بیماری جسمانی حتی کسی برای صدقه دادن نزد او نمی آمد، فقط همسرش ایثار نموده، در کنار او ماند و حتی با گدایی برای حضرت ایوب به مدت طولانی نان و غذا تهیه می نمود و دست از آن حضرت برنمی داشت. افزون بر اینها حاضر شد برای نشکستن سوگند حضرت ایوب بعد از بهبود و تمکن او، ضربه ضغث را تحمل کند:(وَ خُذْ بِیَدِکَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ إِنّا وَجَدْناهُ صابِراً) و هرگز زبان به اعتراض نگشود که ای ایوب! بعد از آن همه صبوری و خدمتی که به پای تو ریختم آیا باید نسبت به من گمان بد ببری و عجولانه سوگند یاد کنی و هم اکنون نیز برای شکستن قسم تو، من باید ضغث را تحمل کنم؟

بلقیس نمونه عقل، درایت و آینده نگری و حق گرایی بود:»

إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ ... قالَتْ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ .

سیاق و دلالت این آیات به طور ضمنی روشن می کند که بلقیس زنی هوشمند، با درایت، عاقبت اندیش، اهل مشورت، و دارای روح حق گرایی بوده است؛ زیرا پس از مشاهده دلایل درستی نبوت حضرت سلیمان بلافاصله به خداوند ایمان آورده، مسلمان می شود و از کفر خود نادم شده، آن را ظلم به خویش (معرفی می کند) ظلمتُ نفسی.

هوش و درایت او از آنجا آشکار می شود که وقتی نامه سلیمان به دستش می رسد با تعمق در آن، از نامه به وصف کریم یاد کرده، بلافاصله اظهار نظر نمی کند، بلکه نخبگان کشوری و لشکری را گرد آورده، با آنان به مشورت می نشیند. نخبگان لشکری راه مقابله با قدرت را پیشنهاد می کنند، اما با این حال تصمیم گیری نهایی را برعهده خود بلقیس می گذارند که خود نشان از مقبولیت حزم و عقل او در میان نخبگان دارد. بلقیس بر اساس شناخت و درایت خود تصمیم به تحقیق، تأمل و مذاکره می گیرد و چون حق برایش آشکار می گردد بلافاصله تسلیم حق می شود. افزون بر این، علامه طباطبایی معتقد است عبارت (أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ) بر اساس قرائن در آیه شریفه بیان می دارد که از جمله چیزهایی که به بلقیس داده شده بود دوراندیشی، عقل، درایت، حزم، عزم و سطوت بود.

خدیجه نمونه ایثار و احسان بود:»...

وَ وَجَدَکَ عائِلاً... .

مفسران آیه را اشاره به حضرت خدیجه (س) دانسته اند؛ زیرا کلمه عائل را به معنای فقیر گرفته و گفته اند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از آنکه مالی نداشت خداوند او را به وسیله حضرت خدیجه علیهاالسلام که اموالش را پس از ازدواج به پیامبر بخشید، ثروتمند نمود. افزون بر این، روایاتی نقل شده که این نظر را تأیید می کند

با زنان قرآنی آشنا شویم !

قرآن در ایستگاه فضایی

قرآن به صراحت یا به کنایه، از دوازده زن پاک نام می برد:

حوا، آسیه همسر فرعون، سارا همسر ابراهیم، هاجر همسر ابراهیم، یوکابد مادر موسی، صفورا همسر موسی و دختر شعیب، الیزابت یا یصابات همسر زکریا، حنّه همسر عمران، همسر ایوب، بلقیس، مریم علیهاالسلام، خدیجه علیهاالسلام.

قرآن برای هر یک از این زنان صفت یا صفات بارزی را به عنوان شاخصه ذکر می نماید که به ترتیب یاد شده به آن صفات اشاره می شود:

1 - حوا همسر حضرت آدم از تائبات بود

قالا رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا... ؛... پروردگارا ! ما به خود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشایی و بر ما ترحم ننمایی هر آینه از زیانکاران خواهیم بود. (1

2 - آسیه همسر فرعون از مؤمنات و مشتاقان خدا بود

وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً...؛ خداوند برای کسانی که ایمان آورده اند) آسیه (زن فرعون را مثال می زند... آن گاه که [در مقابل تهدیدات فرعون] گفت: پروردگارا خانه ای در نزد خودت) بهشت (، برای من بنا نما.... (2

3 - سارا همسر ابراهیم از قائمات و خدمتگزاران پیامبر بود

وَ امْرَأَتُهُ قائِمَهٌ... ؛ و همسر او به خدمتگزاری به پا بود.... (3

4 - هاجر همسر ابراهیم از سائحات بود

ص:43

سائحات که در قرآن به عنوان یکی از صفات کمالی برای زنان ذکر شده 4 به معنای زنان مهاجر است. علامه طباطبایی می گوید: سائحات کسانی هستند که با گامهای خود از مسجدی به مسجد دیگر و از معبدی به معبد دیگر هجرت نموده، با بدنهای خود در پی اطاعت و انجام دستورات پروردگار می روند. 5

هاجر نمونه سائحات بود؛

زیرا به امر خداوند همراه ابراهیم از اورشلیم به مکه هجرت کرد و رنج دوری از وطن، خانه و شوهر خود را تحمل نمود و در جست وجوی آب بارها میان دو کوه صفا و مروه را پیمود.

5 - یوکابد مادر موسی از مسلمات و توکل کنندگان بر خدا بود

إِذْ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّکَ ما یُوحی أَنِ اقْذِفِیهِ فِی التّابُوتِ فَاقْذِفِیهِ فِی الْیَمِّ فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ...؛ مادر حضرت موسی نمونه زنان مسلمان بود. او به امر پروردگار و با توکل بر او عزیزترین نعمت پروردگار، فرزندش را به دریا انداخت. (6

6 - صفورا دختر شعیب، همسر موسی نمونه حیا و حسن انتخاب بود

فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیاءٍ... یا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ؛ دختر شعیب در هنگام دعوت از موسی به سوی پدرش نهایت حیا، و آزرم را رعایت نمود و به رغم تهیدستی موسی ملاک گزینش را امین و توانا بودن می داند. (7

سائحات کسانی هستند که با گامهای خود از مسجدی به مسجد دیگر و از معبدی به معبد دیگر هجرت نموده، با بدنهای خود در پی اطاعت و انجام دستورات پروردگار می روند 5.

7 - الیزابت همسر زکریا از صالحات و خاشعات بود

فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیى وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ ؛ ما همسر زکریا را برایش صالح گردانیدیم، آنها در کارهای خیر سبقت می گرفتند و ما را با حالت بیم و امید دعا می کردند و همواره در برابر ما خاضع و خاشع بودند. (8)

8 - حنّه همسر عمران از متصدقات و صادقات و مخلصات بود

« اذْ قَالَتِ امْرَاَتُ عِمْرَانَ رَبِّ انّی نَذَرْتُ لَکَ مَا فی بَطْنی مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّی آ... (9

حنه همسر عمران، مادر مریم علیهاالسلام با اخلاص نذر نمود فرزندی را که در شکم دارد خدمتگزار بیت المقدس قرار دهد و به آنجا هدیه کند؛ پس چون فرزندش متولد شد صدق خود را با وفای به نذرش به اوج رساند.

فرقه سازی های شبه عرفانی در جهان مدرن

9 - همسر ایوب نمونه صبر و ایثارگری و خدمتگزاری پیامبر بود

« وَ اتَیْنَاهُ اهْلَهُ... (10)... وَ وَهَبْنَا أَهْلَهُ... (11

همسر ایوب نمونه بزرگی از ایثار و فداکاری بود، از همین رو لیاقت یافت که خداوند در قرآن از او به کنایه به نیکی یاد کند؛ زیرا در هنگام گرفتاری حضرت ایوب و بیماری و تعفن بدن او همه حتی فرزندان از او دوری گزیدند و ترکش کردند و در حالی که ایوب به فقر و فاقه دچار بود و به دلیل بیماری جسمانی حتی کسی برای صدقه دادن نزد او نمی آمد، فقط همسرش ایثار نموده، در کنار او ماند و حتی با گدایی برای حضرت ایوب به مدت طولاتی نان و غذا تهیه می نمود و دست از آن حضرت برنمی داشت. افزون بر اینها حاضر شد برای نشکستن سوگند حضرت ایوب بعد از بهبود و تمکن او، ضربه ضغث را تحمل کند:

وَ خُذْ بِيَدِکَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ إِنّا وَجَدْناهُ صابِراً (12 و هرگز زبان به اعتراض نگشود که ای ایوب! بعد از آن همه صبوری و خدمتی که به پای تو ریختم آیا باید نسبت به من گمان بد ببری و عجولانه سوگند یاد کنی و هم اکنون نیز برای شکستن قسم تو، من باید ضغث را تحمل کنم؟! 13

10 - بلقیس نمونه عقل، درایت و آینده نگری و حق گرایی بود

إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ ... قالَتْ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ (14)

افزون بر این، علامه طباطبایی معتقد است عبارت» اوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ «بر اساس قرائن در آیه شریفه بیان می دارد که از جمله چیزهایی که به بلقیس داده شده بود دوراندیشی، عقل، درایت، حزم و عزم نیز بود

سیاق و دلالت این آیات به طور ضمنی روشن می کند که بلقیس زنی هوشمند، با درایت، عاقبت اندیش، اهل مشورت، و دارای روح حق گرایی بوده است؛ زیرا پس از مشاهده دلایل درستی نبوت حضرت سلیمان بلافاصله به خداوند ایمان آورده، مسلمان می شود و از کفر خود نادم شده، آن را ظلم به خویش) ظلمتُ نفسی (معرفی می کند.

هوش و درایت او از آنجا آشکار می شود که وقتی نامه سلیمان به دستش می رسد با تعمق در آن، از نامه به وصف کریم یاد کرده، بلافاصله اظهار نظر نمی کند، بلکه نخبگان کشوری و لشکری را گرد آورده، با آنان به مشورت می نشیند. نخبگان لشکری راه مقابله با قدرت را پیشنهاد می کنند، اما با این حال تصمیم گیری نهایی را برعهده خود بلقیس می گذارند که خود نشان از مقبولیت حزم و عقل او در میان نخبگان دارد. بلقیس بر اساس شناخت و درایت خود تصمیم به تحقیق، تأمل و مذاکره می گیرد و چون حق برایش آشکار می گردد بلافاصله تسلیم حق می شود. 15

افزون بر این، علامه طباطبایی معتقد است عبارت» اوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ «بر اساس قرائن در آیه شریفه بیان می دارد که از جمله چیزهایی که به بلقیس داده شده بود دوراندیشی، عقل، درایت، حزم و عزم نیز بود. 16

11 - خدیجه نمونه ایثار و احسان بود

»... وَ وَجَدَکَ عَائِلاً... (17

مفسران آیه را اشاره به حضرت خدیجه (س) دانسته اند؛ زیرا کلمه عائل را به معنای فقیر گرفته و گفته اند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از آنکه مالی نداشت خداوند او را به وسیله حضرت خدیجه علیهاالسلام که اموالش را پس از ازدواج به پیامبر بخشید، ثروتمند نمود 18. افزون بر این، روایاتی نقل شده که این نظر را تأیید می کند 19

تجلی کمال یازده زن الهی قرآنی در فاطمه علیهاالسلام

قرآن از فاطمه زهرا علیهاالسلام نیز در موارد متعددی به کنایه یاد کرده، وی را نمونه وفا کنندگان به عهد، صائمات، متصدّقات، صابرات و ذاکرات معرفی می کند. 20

تجلی کامل تر تقدس مریم علیهاالسلام در فاطمه علیهاالسلام

مریم، مادر حضرت عیسی زن پاکی است که قرآن بیشتر ازسایر زنان به نیکی از او یاد نموده است. خداوند 34 بار به صراحت نام وی را در قرآن آورده و ویژگیهای متعالی آن بانو را مستقیم یا غیر مستقیم یادآور شده است؛

مانند، رویش نیکو) و انبتها نباتا حسنا (، صاحب محراب) کلما دخل علیها الزکریا المحراب (، قلب پر از ایمان و دارای کمال علم) صدقت بکلمات ربها و کتبه (، عصمت، تطهیر و برگزیده خدا) و اذ قالت الملائکه یا مریم إن اللّه اصطفاک و طهرک (، پاکدامنی و عفت، مادر فرزندی پاک) مریم ابنه عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا (، واسطه الحاق نسل به انبیاء، برگزیدگی و برتری بر زنان) إن اللّه اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین (، محدَّثه بودن و نزول ملائکه بر او) اذ قالت الملائکه یا مریم إن اللّه یبشرک بغلام... (و کرامت و دریافت غذای بهشتی، مشتاق بهشت و اشتیاق

بهشت به او. قرآن به صراحت او را صدیقه) و امه صدیقه (و از قائنات معرفی می کند:

» وَ صَدَّقَتْ بِکَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ کُتُبِهِ وَ کَانَتْ مِنَ الْقَانِتِینَ (21

... و مریم کلمات پروردگار خویش و کتب آسمانی او را با کمال ایمان تصدیق کرد و او از قانتین بود.

قانت از ماده قنوت به معنای مداومت بر طاعت همراه با خضوع است و از نظر مرحوم طبرسی به معنای نماز، طاعت، طول رکوع، قیام، دعا و سکوت است. 22

مریم، مادر حضرت عیسی زن پاکی است که قرآن بیشتر ازسایر زنان به نیکی از او یاد نموده است. خداوند 34 بار به صراحت نام وی را در قرآن آورده و ویژگیهای متعالی آن بانو را مستقیم یا غیر مستقیم یادآور شده است

در کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نیز صفات دیگری درباره حضرت مریم ذکر شده است؛ مانند نیل به آخرین درجه کمال، پاکی از خون زنانه و... 23

1 - فاطمه علیهاالسلام؛ نمونه کامل صائمات و صادقات

... یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً (24)

ائمه اطهار علیهم السلام 25 و تمام مفسران شیعه 26 و بیشتر مفسران اهل سنت 27 این آیات سوره دهر را در مورد نذری می دانند که علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام برای شفای حسن و حسین علیهماالسلام کردند، و پس از بهبود آنان به نذر خود وفا کرده، سه روز را روزه گرفتند و افطاری خود را به مسکین، یتیم و اسیر دادند و خود با آب افطار کردند.

2 - فاطمه؛ نمونه کامل متصدقات، مخلصات و مشتاقان به خدا

وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً * إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً (28)

3 - فاطمه؛ نمونه کامل صابرات

» وَ جَزيهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَريرًا (29

ص:48

4 - فاطمه، نمونه کامل ذاکرات، قانتات و خاشعات

إِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً (30)

فرآوری: زهرا اجلال - گروه دین و اندیشه تبیان

پی نوشت ها:

1 - اعراف / 23؛ البرهان فی تفسیر القرآن / ج 1 / ص 86

2 - تحریم / 11

3 - هود / 71. تفسیر المیزان، ج 10، ص 323 / قصص انبیاء در المیزان

4 - تحریم / 5

5 - تفسیر المیزان، ج 9، ص 396

6 - طه / 38-39

7 - قصص / 25-26

8 - انبیاء / 90

9 - آل عمران / 35

10 - انبیاء / 84

11 - ص / 43. بنگرید به: قصص انبیاء در المیزان، ص 167

12 - ص / 44

13-100 شلاق را روی هم گذتشتن و یک بار زدن) ضغث (/ تفسیر قمی / ج 2 ص 239-241؛

14 - نمل / 23-43

15 - ابی الفداء / قصص الانبیاء / ج 2 / ص 273

16 - المیزان / ج 15 / ص 355

17 - ضحی / 8

18 - المیزان / ج 30 / ص 311

19 ج بحارالانوار / ج 43 / ص 49؛ البرهان فی تفسیر القرآن / ج 4 / ص 473

20 - سوره دهر و نساء / 41 - البرهان فی تفسیر القرآن / ج 3 / ص 327

21 - تحریم / 12

ص:49

22 -) جایگاه حضرت فاطمه علیهاالسلام و مریم علیهاالسلام در آیات و روایات «/ مشکوه / شماره 81 / زمستان 82

23 - همان

24 - انسان / 7

25 - البرهان فی تفسیر القرآن / ج 4 / ص 412

26 ج المیزان / ج 20 / ص 132؛ تفسیر نمونه / ج 25 / ص 348

27 - تفسیر قرطبی / ج 10 / ص 690؛ سیوطی / الدرّ المنثور / ج 8 / ص 365؛ تفسیر فخر رازی / ج 30 / ص 240

28 - انسان / 8-9

29 - انسان / 12

30 - انسان/

معرفی 9 زن صالح در قرآن

اشاره

زنان برگزیده زنان بزرگ اسلام

آمار و واژگان زن در قرآن

معرفی 9 زن صالح در قرآن

جلوگیری همسر فرعون از کشتن موسی، مکمل و نتیجه بخش کارهایی بود که مادر و خواهر موسی انجام داده بودند و مثلث همکاری اعلام ناشده مادر و خواهر موسی با زن فرعون نقشی نتیجه بخش در پرورش یابی موسی ایفا کرد.

چکیده

قرآن کریم در 63 آیه، از زنان صالح یاد کرده است. این آیات شامل تعداد نه زن می شود که به جز یک نفرشان) همسر فرعون (، بقیه از خاندان پیامبران بوده اند؛ یعنی مادر بزرگ، مادر، خواهر و دختران پیامبران. از این عده، پنج زن در ارتباط با حوادث ایام حیات حضرت موسی یاد شده اند که به ترتیب نقش آفرینی شامل مادر

ص:50

و خواهر موسی، همسر فرعون، همسر و خواهر همسر موسی (دختران شعیب) می باشند. چهار زن دیگر یادشده عبارتند از: همسر ابراهیم پیامبر (مادر اسحق)، همسر زکریای پیامبر (مادر حضرت یحیی)، همسر عمران (مادر مریم و مادربزرگ حضرت عیسی) و حضرت مریم (مادر حضرت عیسی).

از این عده، فقط از حضرت مریم با ذکر نام یاد شده است و از دیگر زنان، با نسبت دادن آنها به مردان و بدون ذکر نامشان سخن رفته است. بررسی آیات مربوط به زنان صالح که تقریباً یک سوم کل آیات مربوط به زنان در قرآن را شامل می شود، بیانگر نقش آنها در طهارت زایش، پرورش و بالش پیامبران است. این پژوهش در صدد شناسایی این نقش ها و چگونگی آن است. از این رو، به بررسی آیاتی می پردازد که مشتمل بر احوال این زنان است. در تحقیق حاضر از شیوه تفسیری و تحلیل زبان شناختی بهره گرفته شده است.

مقدمه

تأثیر زن به عنوان نیمی از پیکره اجتماع بشری امری غیرقابل انکار است، اما سطح این تأثیر و کیفیت آن از جمله مسائلی است که بستگی تام به فرهنگ جوامع و بنیادهای فکری آن دارد. اگر از اشاراتی مبهم که در مطالعات مردم شناسی به گذشته کوتاه زن سالاری در تاریخ بشری شده است بگذریم، عمده تاریخ حیات انسان ها با مردسالاری عجین بوده است. قرآن کریم نیز در دورانی نازل گردیده که فرهنگ مردسالاری در گستره جغرافیایی مخاطب پیامبر خاتم حاکم بوده است.

در این فرهنگ، عنصر» زن «به عنوان انسانی فرودست نسبت به مردان به حساب می آمده و از این رو، تولد دختران مورد کراهت بوده است و چون به کسی خبر زاده شدن دختری را می دادند چهره اش برافروخته و خشمناک می شد.» وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالأُنثی ظَلَّ وَجهُهُ مُسوَدّ اً وَ هُوَ کَظِیمٌ «) نحل: 58)؛) وَ اذا بُشِّرَ احَدُهُم بِما ضَرَب لِلرَّحمنِ مَثلاً ظَلَّ وَجهُه مُسوَدّا وَ هُوَ کَظیم. «) زخرف: 17) فرودستی منزلت زن به امری معیشتی نیز پیوند داشت؛ چراکه او را انسانی نان خور و نه نان آور می شناختند و از این رو، با

توجیه معیشت مدارانه و از ترس نداری 1 مبادرت به کشتن دختران می کردند.

قرآن در چنین فضای فرهنگی و با نگاهی مبتنی بر اعتدال، نمونه هایی از دو دسته زنان معرفی می نماید؛ زنانی که به تعبیر این مقاله» زنان صالح «اند و در برابر آنها» زنان طالح «قرار دارند. مقاله در صدد معرفی دسته اول از این زنان است. شیوه کار در این معرفی، برشمردن آیات مرتبط با این زنان در قرآن است و نیز بهره گیری از تفاسیر، ترجمه های قرآن، روایات، کتب قصص قرآن و نیز فرهنگ ها و معجم های قرآنی.

در مراجعه به تفسیرها نیز تلاش گردیده به آثار مفسّران متقدم و معاصر رجوع شود تا تأثیر احتمالی زمان در تفسیر آیات مربوطه نیز از نظر دور نیفتاده باشد. در مواردی نیز نیاز به مراجعه به کتب عهدین بوده، که این مهم نیز انجام گرفته است. مقاله اگرچه منحصراً به زنان صالح می پردازد، اما با ارائه آماری از زنان صالح و طالح، به ثقل توجه قرآن در امر فرهنگ سازی امعان نظر کرده است. شایان ذکر است که نمونه های یادشده زنان صالح در قرآن مربوط به زنان صالحی است که مرتبط با پیامبران است و به دیگر زنان صالح پرداخته نشده است.

آمار و واژگان زن در قرآن

قرآن مجید در حدود 196 آیه راجع به زنان سخن گفته است که شامل موضوعاتی به شرح ذیل است: احکام زنان، آفرینش زن، حقوق زنان، حجاب، زنان بهشتی، زنان اهل کتاب، زنان مستضعف، زنان پیامبر خاتم و دیگر پیامبران، زن و صاحبان قدرت، زن در قیاس با مرد، موارد منفی نگری به زن، دختر در نزد امم، تعدد زوجات، رابطه زن و مرد، همسرداری، طلب معاش زنان، سلوک با زنان، و نیز برشماری مصادیقی از زنان شایسته) صالح (و ناشایسته) طالح (.

آیاتی که به موضوع زنان می پردازد نیز ذیل واژه هایی همچون: نساء، إمرأه، ام، مؤمنات، صالحات، انثی، بنات، زوجه، اخت و... آمده اند. آیاتی که به مصادیق زنان شایسته) صالح (و ناشایسته) طالح (پرداخته اند، جمعاً شامل 74 آیه می شود که از آن میان 11 آیه مربوط به زنان طالح است و 63 آیه باقی مانده به معرفی زنان صالح

می پردازد. نقطه اشتراک این دو دسته زنان، ارتباط آنها با پیامبران است.

دو تن از چهار زن طالح که در قرآن به آنها اشاره شده، همسران نوح و لوط هستند و دو تن دیگر، یکی زن عزیز مصر در داستان حضرت یوسف است و دیگری زن ابولهب در ارتباط با پیامبر خاتم. آیات مربوط به زنان صالح شامل 9 زن، یعنی همسر ابراهیم، مادر و خواهر موسی، همسر فرعون، دختران شعیب همسر عمران) مادر مریم (، مریم، همسر زکریا) مادر یحیی و خاله مریم (است. در واقع، آیات مربوط به زنان صالح آیاتی هستند که مرتبط با 5 تن از پیامبران می باشند و بیشترین تنوع آیات در این باره مربوط به حضرت موسی) مادر و خواهر موسی، همسر فرعون و دختران شعیب (است.

در بررسی آماری تعداد آیات، بیشترین تعداد آیات مربوط به حضرت مریم (36 آیه (و کمترین آیات مربوط به همسر فرعون و عمران) هر کدام 2 آیه (است. دیگر آیات به ترتیب شامل مادر موسی (9 آیه (، دختران شعیب (8 آیه (، همسر ابراهیم (5 آیه (، همسر زکریا (4 آیه (و خواهر موسی (3 آیه (می باشد. شایان ذکر است که برخی از آیات یادشده همپوشانی دارند؛ مثلاً سه آیه ای که راجع به خواهر موسی است، ضمن مباحث مربوط به مادر موسی آمده است. همچنین یک آیه از سه آیه مذکور به دختران شعیب نیز پرداخته است.

در دو آیه مربوط به همسر عمران نیز به مسئله مریم به عنوان فرزند او پرداخته شده است. در این میان، آیات مربوط به حضرت مریم علاوه بر فزونی کمّی، از نظر کیفیت و موضوع نیز با سایر آیات مربوط به زنان صالح متفاوت است، در حالی که در آیات مربوط به زنان دیگر، از آنها به تبع مردان یاد شده است. آیات مربوط به حضرت مریم با محوریت خود او و معرفی فرزندش عیسی (علیه السلام) در قرآن آمده است. در معرفی زنان یادشده، ترتیب تاریخی و آموزه های مربوط مورد نظر بوده است.

همسر ابراهیم

آیات مربوط به همسر ابراهیم، شامل آیات 73-71 سوره» هود «(وَ اِمْرَأَتُهُ قائِمَهٌ فَضَحِکَتْ ... حَمِیدٌ مَجِیدٌ) و آیه 30 سوره» ذاریات «(فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ...) می گردد.

لحن

ص:53

این آیات در مقایسه با آیات ماقبل آنها که خطاب به حضرت ابراهیم است از حالت عام خارج شده و به صورت خاص می شود و به همسر ابراهیم مژده زایش اسحاق را می دهد که او نیز صاحب پسری به نام یعقوب خواهد شد.

از آیات فوق دو نکته به ذهن متبادر می شود: یکی، مژده فرزند به همسر ابراهیم در عین سابقه ناباروری و دیگر، باوریابی زن ابراهیم به این وعده الهی علی رغم امتناع عادی زایش در سنین بالا و سابقه عقیمی. بنا به روایات، همسر ابراهیم دختر عمو یا دختر خاله آن حضرت بود) کاشانی، [بی تا 1] ج 4، ص 439 / طبرسی، 1351، ج 12، ص 91) و نام وی ساره فرزند هارون یا هاران بوده است.) رازی، 1368، ج 10، ص 304 / طبرسی، 1351، ج 12، ص 91 / کاشانی، [بی تا 2] ج 4، ص 438 / طباطبایی، 1349، ج 20، ص 205 / نجار، 1966 م، ص 110)

هر دو دسته آیات، پس از ذکر داستان مهمان شدن فرشتگان بر حضرت ابراهیم آمده است. برابر این آیات، ابراهیم گوساله ای را برای مهمانان که برای او ناشناخته بودند بریان کرد و نزد آنان گذاشت. فرشتگان از تناول غذا خودداری کردند و این مایه ترس ابراهیم شد که مبادا آنها قصد سویی دارند. از این رو، فرشتگان حضرت ابراهیم را از این خیال بر حذر داشتند و مأموریت دوگانه خود را اعلام نمودند که یکی از آن دو، خبر فرود آمدن عذاب بر قوم لوط و دیگری، بشارت فرزند به حضرت ابراهیم و همسرش بود.

تبیین شرایط بیولوژیکی ابراهیم و همسرش سازگار با این بشارت نبود؛ چراکه ساره در نهایت عجز و پیری) عجوز (و شوهرش ابراهیم نیز پیرمردی فرتوت بود» أنا عَجوزٌ وَ هَذا بَعلی شَیخاً. «شرایطی که فرزندآوری را به طور طبیعی و عادی ناممکن می کند و این امر برای ساره که پیرزنی سترون) عجوز عقیم (بود یعنی کسی که در جوانی نیز عقیم بوده است به مراتب امتناع بیشتری داشت. از این رو، عکس العمل او در برابر این بشارت نیز عکس العملی طبیعی و بازخوردی از حیا زنانگی و ناباوری بود:» إِنَّ هَذا لَشَیءٌ عَجیب. «ساره پس از شنیدن این بشارت، با فریادی شدید) صره (و به زبان آوردن سخنی از ادات تعجب) یا ویلتی؛ ای وای بر من! (و محکم به صورت خود زدن) فصَکَّت (تعجب خودش را از این خبر باز نمایاند.

مفسّران قرآن در اینکه سن ابراهیم و همسرش در این زمان چقدر بوده است اتفاق

ص:54

نظر ندارند، ابوالفتوح رازی از قول محمدبن اسحاق و مجاهد، به ترتیب 92 و 93 سال را برای ساره و سن صد سال را از قول محمدبن اسحاق برای ابراهیم ذکر کرده است.

) رازی، 1368 ج 1، ص 305-306) تفسیر مجمع البیان سن 98 و 99 را برای ساره و 99، 100 و 120 را برای ابراهیم ذکر کرده است.

صاحب منهج الصادقین در صفحه 438 جلد چهارم، سن ساره را 90 و 99 و سن ابراهیم را 100، 112 و 120 ذکر نموده است، اما همو در صفحه 43 جلد نهم اثر مذکور اعداد عجیب 95 و 190 را برای همسر ابراهیم و ایشان ذکر می کند که به معنای فاصله 95 ساله سنی آنهاست. طباطبایی از مفسّران معاصر نیز از هرگونه ورود به سن حضرت ابراهیم و همسرش خودداری ورزیده است. کمترین رقم سن آن دو را سفر پیدایش تورات ذکر کرده است: ساره 90 و همسرش صد سال.) سفر پیدایش، باب هفدهم، آیه 18)

مادر موسی

آیات مربوط به مادر حضرت موسی شامل آیات 37 تا 40 سوره» طه «(وَ لَقَدْ مَنَنّا عَلَیْکَ... ثُمَّ جِئْتَ عَلی قَدَرٍ یا مُوسی) و آیات 7 و 10 تا 13 سوره» قصص «(وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی... وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسی... وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ) می باشد.

در آیات یادشده صحبت از وحی به مادر موسی (علیه السلام) است.

این وحی نه از نوع وحی ویژه پیامبران است که گفتاری و رسالی باشد) شوری: 7) و نه از نوع وحی غریزی که شامل غیر انسان می شود) نحل: 68)، بلکه به معنای اشاره پنهانی است که در آیه 11 سوره» مریم «آمده) فَخَرَجَ عَلَی قَومِهِ مِنَ المِحرابِ... (یا الهام و سروش غیبی که در آیه 7 سوره» قصص «به آن اشاره شده است. معنای اخیر بیشتر مراد است، آن هم نه به معنای الهام عادی و ساده؛ چراکه داستان تولد و پرورش حضرت موسی نمادی از خواست الهی در غلبه مستضعفان بر مستکبران آمده است:(وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ.)) قصص: 5-6)

جبایی این وحی را نوعی القای مأموریت در خواب یاد کرده است که معبّران آن را بر مادر موسی تعبیر کرده اند.) کاشانی. [بی تا 3] ج 5، ص 482 / طبرسی، 1354، ج 18، ص 161) یعنی بر اساس این وحی الهامی، مادر موسی می بایست تا وقتی که خطری فرزندش را تهدید نمی کند او را شیر دهد و پس از احساس خطر و ترس جانی بر او، فرزندش را در صندوقی قرار دهد و به دریا) بیندازد، و او چنین کرد.

الهام یادشده ایجاب می کرد که مادر موسی با توجه به سیاست اعلام شده و در حال اجرای فرعون در کشتن فرزندان پسر) یُذَبِّحُ أبناءَهُم وَ یَستَحیی نِساءَهُم (، نه تنها امر بارداری خود را از دیگران مکتوم دارد، بلکه مدیریت این مسئله را تا بدان جا پیش ببرد که پس از تولد فرزند نیز کسی بر این امر آگاه نگردد و بستر ظهور یک انسان رهایی بخش و آزادکننده جامعه از ستم فرعون را فراهم آورد. با توجه به جامعه مردسالار آن زمان و عدم ذکری از پدر موسی در آیات قرآن، منزلت مادر موسی در نزد خداوند برای ما بیشتر آشکار می شود و تدبیر و رازداری او را در این مأموریت واگویه می کند.

در سفر خروج تورات از نقش برخی قابله ها در نجات بخشی پسران و امتناع آنها از اجرای دستور فرعون سخن رفته است و از دو تن به نام های» شفرَه «و» فوعه «یاد می کند) باب 1، آیه 16) که فرمان فرعون) به نهر انداختن هر پسر زاده شده و زنده نگه داشتن هر دختر (را اجرا نکردند، بلکه پسران را زنده نگاه داشتند.) باب 1، آیات 16 تا 22) این داده تورات بیانگر آن است که به آب اندازی پسران امر متعارفی پس از فرمان فرعون بوده است، اما تمهیدی که مادر موسی به فرمان الهی در افکندن موسی به دریا فراهم آورد، هم موجب جلب توجه به موسی و هم نجات بخشی وی گردید.

مرحله دیگر اقدام مادر موسی پس از تمهیدات لازم برای زایش موسی و شیردهی او، اقدام وی در چگونگی افکندن او به دریا پس از احساس خطر بر وجود فرزند و مراقبت از وی و تعقیبِ سرانجام او پس از افکندن در دریا بود. از این رو، به خواهر موسی گفت که پی گیر چگونگی سرانجام موسی پس از افکندن به دریا باشد و نهایت احتیاط را به منظور جلوگیری از مطلع شدن مأموران فرعون بنماید:» وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیهِ

فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. «) قصص: 11) روایت تورات در چگونگی به دریا افکندن موسی به گونه ای دیگر است.

بنا به نوشته تورات، مادر موسی دختر لاوی بوده است که به عقد یکی از فامیل های خود در آمد و چون موسی را زایید و او را نیکو منظر دید، وی را سه ماه پنهان داشت و چون بیش از آن نتوانست او را پنهان دارد، سبدی از نی ساخت و آن را قیراندود کرد تا آب داخل سبد نشود. سپس پسرش را در آن گذاشت و به کناره نهر در نیزار رها کرد و خواهر موسی از دور ایستاد تا بداند که او را چه می شود. دختر فرعون برای آب تنی به نهر فرود آمد و دو کنیزش به کنار نهر می گشتند. ناگهان چشم دختر فرعون به سبد افتاد.

پس یکی ازکنیزانش را فرستاد تا آن سبد را از آب بگیرد. تورات در ادامه از نقش دختر فرعون در نجات موسی یاد کرده است.) همان، باب دوم، آیات 1 تا 10؛ باب ششم، آیات 16 تا 20)

آخرین مرحله اقدام مادر موسی، اعمال تدبیری رازآلود در تکفل امر فرزند و پرورش و بالش او بود. بر این مهم در سوره» طه «با عبارت» یکفله «و در سوره» قصص « با کلمه» یکفلونه «تصریح شده است. از این رو، می بایست مادر موسی در امر شیردهی فرزند پس از برگرفته شدن او از دریا توسط مأموران فرعون و تحویل او به مادر موسی به عنوان دایه چنان عمل کند که شک اطرافیان و شخص فرعون را بر اینکه او مادر موسی است برنینگیزد.

این مرحله را نیز مادر موسی چنان به خوبی مدیریت می کند که خداوند بالیده شدن حضرت موسی را در نزد مادر و تحت تکفل او به خود نسبت می دهد) لِتُصنَعَ عَلی عَینی (؛ یعنی تکفل مادر موسی چنان است که گویی موسی زیر نظر مستقیم خداوند می بالد و رشد می کند. بنا بر آیات قرآنی، مادر موسی در مراحل بارداری، شیردهی قبل و بعد از افکندن به دریا) ارضعیه (، ساختن صندوقی که موسی را در آن قرار دهد و به دریا افکند) انِ اقْذِفِیهِ فِی التابوت (و به دریا افکندن فرزند و مراقبت در سرانجام او با نهایت درایت و رازداری عمل کرده است تا مشیت الهی در تحقق وعده غلبه مستضعفان بر مستکبران صورت انجام پذیرد.

ص:57

خواهر موسی

همان گونه که پیش تر بیان گردید، آیات مربوط به خواهر موسی با آیات راجع به مادر موسی همپوشانی دارد. این آیات شامل آیه 40 سوره» طه «(إِذْ تَمْشِی أُخْتُکَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی مَنْ یَکْفُلُهُ...) و آیات 11 و 12 سوره» قصص «(وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ، وَ حَرَّمْنا عَلَیْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی أَهْلِ بَیْتٍ یَکْفُلُونَهُ لَکُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ) می باشد.

نقش خواهر موسی در ادامه مأموریت مادرش بود. پس از آنکه مادر موسی از ترس در خطر افتادن فرزندش او را در صندوقی قرار داد و به دریا افکند، به خواهر موسی گفت که پی او را بگیرد) قصیه (و او دورادور، به نحوی که مأموران حکومتی متوجه مراقبت او از موسی نشوند، صندوق حامل موسی و پی گیری سرانجام او را در دیده داشت. مأموریت دوم خواهر موسی، راهبرد تکفل شیردهی موسی از طریق مادرش بود تا دلواپسی مادر زدوده شود و از غم فراق فرزند رهایی یابد:» کَیْ تَقَرَّ عَینَها و لا تَحزَن. «) طه: 40)

همسر فرعون

از همسر فرعون در دو آیه قرآن یاد شده است: یکی آیه 9 سوره» قصص «(وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَیْنٍ لِی وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ عَسی أَنْ یَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ) و دیگری آیه 11 سوره» تحریم «(وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ.)

همان گونه که ملاحظه می شود، بر نام زن فرعون تصریح نرفته است و از او با عنوان » امراه فرعون «یاد گردیده، اما مفسران قرآن با استناد به روایاتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از طریق ابن عباس و سعدبن جناده و ابوموسی، نام این زن را آسیه دختر مزاحم ذکر کرده اند) طبرسی، 1354، ج 18، ص 164؛ ج 25، ص 155 / کاشانی، [بی تا 4] ج 7، ص 74؛ ج 9، ص 346 / طباطبایی، 1357، ج 31، ص 25 / مکارم شیرازی، [بی تا

5] ج 24، ص 302) و صاحب منهج الصادقین در قولی غیرمستند، آسیه را از قوم بنی اسرائیل و عمه حضرت موسی معرفی نموده است.) کاشانی، [بی تا 6] ج 7، ص 74؛ ج 9، ص 346) ج هوروویتس نام آسیه را تحریفی از اسنات) آسیناث (می داند که نام همسر یوسف است و در آیه 45 باب 41 سفر پیدایش آمده است.) خرمشاهی، 1376، ذیل آیه 11 تحریم، به نقل از: دائره المعارف اسلام طبع دوم انگلیسی 10/710) وی بر آن است که آسیه همان نقشی را ایفا می کند که در کتاب مقدس عهدین، دختر فرعون بازی می کند.

آیه 9 سوره» قصص «نقش همسر فرعون را در باز داشتن فرعون از کشتن موسی بازگو می نماید. او موسی را موجب روشنی چشم خود و فرعون برمی شمارد و با طرح دو احتمال در حفظ موسی مانع از قتل او می شود. احتمال نخست آنکه امید می رود حفظ او سبب سودرسانی به آنها شود و احتمال دیگر آنکه ممکن است او را به فرزندی بگیرند.

در واقع، جلوگیری همسر فرعون از کشتن موسی، مکمل و نتیجه بخش کارهایی بود که مادر و خواهر موسی انجام داده بودند و مثلث همکاری اعلام ناشده مادر و خواهر موسی با زن فرعون نقشی نتیجه بخش در پرورش یابی موسی ایفا کرد. همسر فرعون با علم به اینکه ناسازوارگی نشان دادن در جامعه تک صدایی هزینه سنگینی در پی دارد و در جامعه ای که در آن همگان باید مجری فرامین و تحقق بخش ایده ها و آمال حاکم جبار و مطلق العنان باشند راه برون رفتی از آن متصور نیست، با این همه، او به رغم برخورداری از تنعم فرعونی، رهایی از آن نظام و عدم همزیستی با فرعون را طلب می کند و به جای بهره وری از تنعم فرعونی، خانه ای در بهشت و تقرب به خدا را آرزو می نماید:» رَبِّ ابنِ لی عِندَکَ بَیتاً فی الجَنَّه. «) تحریم: 11)

همین علو روحی است که او را از آفات همنشینی با فرعون و اعوان او مصون نگاه می دارد و باور به خدا او را از فریبندگی های دنیایی حفظ می کند و بنا به روایات اسلامی، در زمره چهار زن بهشتی قرار می گیرد که افضل زنان اهل بهشت هستند.) طباطبایی، 1360، ج 38، ص 234 / مکارم شیرازی، [بی تا 7] ج 24، ص 30، به نقل از: الدر المنثور، ج 6، ص 246)

در شناسایی دختران شعیب، از آیه 40 سوره» طه «)... فَلَبِثتَ سِنینَ فی اهلِ مَدینَ... (و آیات 23 تا 29 سوره» قصص «) وَ لَمّا وَرَدَ ماءَ مَدینَ... لَعَلَّکُم تَصطَلُونَ (می توان بهره گرفت. در قرآن کریم بر نام دختران شعیب و حتی اینکه این دختران فرزند چه کسی بوده اند تصریح نشده است، اما منابع روایی که مأخذ مفسران و کتب قصص بوده است، به تفاوتْ نام دختر بزرگ را» صفورا «،» صفیرا «،» صفرا «و» صفوره «و دختر کوچک تر را» صفیرا «،» لیا «و» صفرا «ذکر کرده اند) طبرسی، 1354، ج 18، ص 186 / کاشانی، [بی تا 8] ج 7، 88-87 / مکارم شیرازی، [بی تا 9] ج 16، ص 69 / نجار، 1966 م، 168)

در ذکر نام پدر این دختران نیز اگرچه اغلب مفسران آن دو را دختران شعیب دانسته اند، اما از قول سعیدبن جبیر و او از وهب بن منبه، نقل شده است که آنها برادرزادگان شعیب یعنی فردی به نام» یثرون «یا» یثروب «بوده اند؛ چراکه در این زمان شعیب پس از کور شدن، فوت شده و در میان مقام ابراهیم و زمزم به خاک سپرده شده بود. مستند قول وهب بن منبه، تورات بوده است که نام شیخ کبیری را که دختر خود را به حضرت موسی تزویج نمود» یثرون «ذکر کرده است. برخی نیز برای حل تعارض یادشده آورده اند که مسمای شعیب و یثرون یکی است؛ زیرا شعیب در عربی همان یثرون در زبان سریانی است.) طبرسی، 1354، ج 18، ص 182 / کاشانی، [بی تا 01] ج 7، 87 پ (

در منابع روایی و تفسیری امامیه و اکثریت مفسران اهل سنت نام» یثرون «پذیرفته نشده است. 2 به علاوه، درست است که در قرآن تصریحی بر نام شعیب به عنوان پدر دختران مذکور نرفته است، اما با توجه به اینکه از ورود موسی به آب مدین یاد کرده و در آیاتی از قرآن، شعیب را متوطن در مدین معرفی نموده است) اعراف: 85 / هود: 84 / عنکبوت: 36)، قرینه ای به دست داده می شود که نام پدر این دختران شعیب بوده است. این نکته نیز شایان ذکر است که در روایتی که نام پدر دختران» یثرون «آمده

است، شعیب را مدفون در مکه و بیت الحرام دانسته، در حالی که می دانیم محل زندگی شعیب فلسطین امروزی بوده است.

در آیات یادشده در سوره» قصص «راجع به دختران شعیب چند نکته در صحت عمل و اتقان نظر آنها رخ نمایی می کند. اول، تلاش آن دختران در طریق معاش و کمک به اقتصاد خانواده است؛ چراکه آشکار است از نعمت برادر محروم بوده اند و پدرشان نیز پیرمردی از کار افتاده (أَبُونا شَيْخٌ كَبِيرٌ) بوده است. دوم، حفظ حریم های لازم اجتماعی در ارتباط با دیگران است. آنها نه فقط از شبانانی که گوسفندان خود را آب می دادند حریم می گرفتند و پس از آب دادن گوسفندان آنان، در صدد آب دهی گوسفندان خود بودند (لا نَسْقِی حَتّی یُصْدِرَ الرِّعاءُ) ، بلکه با موسی نیز که به آنها در آب دهی گوسفندان کمک کرده بود و او را» امین «تشخیص داده بودند، با حفظ حیا و حریم ارتباط می گرفتند:» فَجَاءتهُ احدَیهُما تَمشی عَلَی استِحیَاء قَالَت انَّ ابی... «) قصص: 25) سوم، تمهیدی است که این دختران با توجه به پیری پدر و نداشتن پشتوانه قدرت خانوادگی در جلوگیری از آسیب پذیری اجتماعی و ایجاد مصونیت در این زمینه فراهم آورده بودند و آن پرهیز از اقدام فردی در طلب معاش بود و دو خواهر با یکدیگر به کار گوسفندچرانی می پرداختند.

علاوه بر این امور، سعی آنها در محیطشناسی و تشخیص درست هویت افرادی که با آنها مرتبط می شدند نیز از داوری آنها نسبت به موسی قابل تشخیص است؛ چنان که یکی از آن دو، هنگامی که موسی را دعوت به آمدن نزد پدرشان نمود تا مزد کمکی را که به آنها کرده بود دریافت دارد، به پدرش توصیه کرد که او را به واسطه توانایی و درستکار بودنش) قوی الامین (به کار بگیرد و حضرت شعیب بر اساس این پیشنهاد، موسی را به همسری با یکی از دخترانش در ازای هشت تا ده سال کار مخیر نمود.

پی نوشت:

1 - دو آیه در قرآن به موضوع کشتن فرزندان از ترس ناداری و عدم توان مالی در اداره آنها پرداخته است:(لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیّاهُمْ)

2 - در متن عهد عتیق در سفر خروج، نام پدرزن حضرت موسی» یترون «ذکر شده است.) باب دوم، آیات 16 و 22؛ باب سوم، آیه 1؛ باب چهارم، آیه 18 و باب 18، آیات 1، 7، 9، 12، 14)

دکتر محمدمهدی مرادی خلج؛ استادیار دانشگاه شیراز

منبع: خبرگزاری بین المللی زنان وخانواده - به نقل از: فصلنامه علمی ج ترویجی بانوان شیعه/سال هفتم /شماره 23 بهار 1389

حضرت یوشع بن نون وصی حضرت موسی (علیه السلام) وعاقبت صفوراء

یوشع شاگرد موسی (علیه السلام) بود که بعد از او وصی و از طرف خداوند به نبّوت رسید و بنی اسرائیل را جمع نمود و بیت المقدس و جمیع مدائن شام را فتح نمود تا به) بلقا (رسیدند.

در آنجا فرمانروایی به نام) بالق (با یوشع (علیه السلام) به جنگ پرداخت و مدتی این جنگ ادامه داشت و در هر جنگ فقط از افراد یوشع (علیه السلام) کشته می شدند و از افراد بالق کسی کشته نمی شد یوشع (علیه السلام) علت را جویا شد و فهمید در این شهر کاهنه ای است که می گویند منجمه هم هست آن زن برهنه روبروی آفتاب می نشیند و حسابی را انجام می دهد و هر کس به او مراجعه میکرد می فهمید که زنده خواهد ماند یا نه، و کسانی که اجلشان رسیده بود در جنگ شرکت نمی کردند.

یوشع (علیه السلام) از خدا خواست تا مدتی خورشید را (از دید او) پنهان کند تا حساب از دست آن زن کاهنه خارج شود و چنین شد و زن کاهنه به بالق گفت: بهتر است فعلاً با یوشع (علیه السلام) مدارا کنی و در اطاعت او باشی زیرا به علت نبود خورشید، کاری از من بر نمی آید ولی بالق گفت: هرگز با یوشع (علیه السلام) کنار نخواهم آمد و در جنگی با یوشع (علیه السلام) شکست سختی خورد و بالق تقاضای صلح نمود و یوشع (علیه السلام) نپذیرفت و گفت: در یک صورت با تو صلح می کنم و آن اینکه آن زن کاهنه را به من تحویل دهی و بالق از روی ناچاری کاهنه را تحویل داد.

کاهنه به یوشع (علیه السلام) ایمان آورد و یوشع (علیه السلام) او را آزاد کرد.

بلعم و عاقبت او:

یوشع (علیه السلام) با بنی اسرائیل روی به شهر دیگری نهادند تا آنجا را هم فتح نمایند امیر و صاحب آن شهر چون از قصد یوشع (علیه السلام) با خبر شد فرستاد تا) بلعم (را بیاورند زیرا او اسم اعظم را می دانست و دعای او مستجاب می شد. امیر از بلعم خواست تا با اسم اعظم ، خدا را بخواند و در حق یوشع (علیه السلام) و بنی اسرائیل نفرین کند تا به مردم آن شهر دست نیابند. از قضا بلعم فریب امیر را خورد و در مقام مقابله با یوشع (علیه السلام) بر آمد و بدبخت شد و اسم اعظم را فراموش کرد و بی دین از دنیا رفت و خداوند در آیه قرآن او را مثَل به سگ زده است.

امام باقر (علیه السلام) می گوید: ببینید کسیکه اسم اعظم را می دانست و علم بسیار داشت و مستجابُ دعا بود در اثر فریب شیطان و پیروی نفس کارش به کجا کشید پس باید همیشه انسان مراقب احوال خود باشد و از خداوند» عاقبت به خیری طلبد «

صفورا:

دختر شعیب پیامبر (علیه السلام) زوجه حضرت موسی (علیه السلام) است.

بعد از وفات موسی (علیه السلام) برعلیه یوشع (علیه السلام) شورش کرد و در روز جنگ بر زرافه سوار بود که بر پشت او زین بسته بود.

صفورا و طرفدارانش در جنگ شکست خوردند و صفورا دستگیر شد و خواستند او را به قتل برسانند امّا یوشع (علیه السلام) گفت: موسی (علیه السلام) مرا از این زن خبر داد و امر کرد که چون بر او غلبه یافتم با او خوش رفتاری کنم. و دستور داد تا زنهایی که پوششی بر صورت داشته و لباس مردان را به تن داشتند. صفورا را با احترام به وطنش برسانند و چون صفورا به وطن رسید، زن و مرد اسرائیلی را جمع کرد و گفت: یوشع (علیه السلام) مرا اسیر کرد و با نامحرمان روانه صحرا کرد. در این لحظه زنهای همراه صفورا نقاب از چهره برداشتند و همه دیدند که آنها زن بودند نه مرد. و از یوشع (علیه السلام) خلاف مروت ندیدند.

یوشع (علیه السلام) نیز به امر خدا فرزندش) فنحاس (را وصی خود قرار داد و او نیز فرزندش) بشیر (

را وصی خود قرار داد و او نیز فرزندش) جبرئیل (و او نیز فرزندش) ابلث (و او نیز فرزندش) احمر (و بعد از او فرزندش) محتان بن احمر (و بعد فرزندش) عوق (و او موظف شد تا اسم اعظم و جمیع مواریث را به) طالوت (علیه السلام) (بسپارد.

مقاله ی زیر در مورد عایشه توضیح داده شده است و جواب وهابیت نیز داده شده است.

سرزنش و تهدید در قران

امتحان بزرگ پیامبر، هشدار پیامبر نسبت به عایشه و امت خود) جنگ جمل (

اهل بیت بودن حسادت

شیعه به عایشه توهین میکند یا؟

چگونگی فوت؛ عاقبت دنیوی

عایشه

عاقبت اخروی عایشه از زبان خود

سرزنش و تهدید در قران

وهابیت میگویند که شیعیان مثال عجیبی میاورند و می گویند.) این تازگی ندارد که زن پیامبری فاسد باشد پیش از این زن حضرت لوط و زن حضرت نوح نابکاربودند

(آنها در این دلیل تراشی به همان شیوه عجیب یعنی قیاس خود متوسل میشوند درجواب باید گفت.)

این که حرف نشد! زن حضرت لوط و نوح فاسد بودند که بودند به زن پیامبر چه ربطی دارد با این استدلال چرا زن حضرت علی نباشد) استغفرالله خاک بر دهان کثیفت اگر در قلبت همچین نظری داشته باشی. مگر حضرت فاطمه هم بیست هزار نفر را نعوذبه

ص:64

اله به کشتن داده؟ (ما الان گفتیم که خدا آلودگی را بردامان پیامبر خویش تحمل نمی کند وبه همین دلیل است که زن نوح را غرق کرد وبرسر زن لوط باران آتش بارید اما با زن محمدصلی الله علیه وآله وسلم چه کرد؟ هیچ.

اما پاسخ به این اباطیل وهابیت: اولاً در زمان نوح و لوط تمام مشرکین و کفار مجازات شدند که همسران این دو پیامبر هم همراه آنها مجازات شدند اما در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله اراده الهی بر این تعلق نگرفت که مشرکان را عذاب همگانی نماید و خداوند در قرآن در این رابطه به رسولش فرمود: ای پیامبر! تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد؛ یا (لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلِيماً) .) اگر مؤمنان وکفّار از هم جدا می شدند، کافران را عذاب دردناکی می کردیم. سوره فتح آیه 25)

و نیز تا گروهی از آنها استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند.(وَ ما كانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ ما كانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) (انفال / 33) لذا خداوند اصلاً چنین عذاب همگانیی نداشته است تا چنین استدلالی بشود؛ بله اگر چنین عذاب همگانیی صورت گرفته بود و خداوند اینها را از این عذاب نجات داده بود آنوقت جای این استدلال بود.

ثانیاً این زنان ادعای اسلام داشتند) ولو بظاهر (برخلاف زنان حضرت لوط و نوح علیهما السلام که جزو مشرکین بودند و دعوت شوهران خود را نپذیرفته بودند.

حال سوال ما این است که آیا قیام در برابر امام و خلیفه وقت مسلمین عقوبت ندارد؟ آیا بر خلاف این آیه عمل کردن:

وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّهِ الْأُولی

سوره أحزاب/آیه 33

و در جنگ علیه خلیفه مسلمین قرار گرفتن، عقوبت ندارد؟ همسر پیامبر بودن، فضیلتی است در جای خودش و کارهای نادرست هم مسئله ای دیگر است در جای خودش و:

وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ

سوره زلزله /آیه 8

وَ لا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلاّ عَلَيْها وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى

سوره أنعام/آیه 164

ص:65

جالب این است که مفسرین اهل سنت می گویند همین آیه شریفه، تعریضی است بر عایشه و حفصه. اگر آقایان گلایه دارند، از علماء خودشان گلایه کنند. آقای ابن جوزی از علماء بزرگ اهل سنت در کتاب تفسیری زاد المسیر می گوید:

ضرب الله المثل الأول یحذر به عائشه و حفصه رضی الله عنهما.

در این آیه، خداوند، عایشه و حفصه را می ترساند که همسر پیامبر بودن، مانع ورود به جهنم نخواهد شد.

زاد المسیر لإبن الجوزی، ج 8، ص 56 الأمثال فی القرآن لإبن قیم الجوزیه، ص 57 تفسیر القرطبی، ج 18، ص 202 فتح القدیر للشوکانی، ج 5، ص 255

خداوند، همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را تهدید می کند:

شکی نیست که برخی از زنان پیامبر؛ همچون عائشه، سوده و... جزء» السابقون الأولون «بوده اند، وطبق اعتقاد اهل سنت، باید این اشخاص بدون حساب و کتاب به بهشت بروند و خداوند برای همیشه از آن ها راضی است؛ اما با مراجعه به قرآن می بینیم که خداوند تمامی زنان پیامبر را تهدید می کند که اگر کار خلافی از آن ها سربزند، چند برابر دیگران مجازاتشان خواهد کرد.

یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْنِ وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیراً . الأحزاب / 30.

ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود و این برای خدا آسان است.

و به اتفاق مفسرین هنگامی که حفصه دختر عمر، سرّی را که رسول خدا صلی الله علیه وآله به او گفته و از وی خواست که به دیگران نگوید؛ اما او راز پیامبر را با عایشه در میان گذاشت و بعد هر دو تصمیم گرفتند رسول خدا را اذیت کنند، خداوند آن دو را این گونه تهدید کرده و دستور می دهد که از کار ناپسندشان توبه کنند:

إِنْ تَتُوبا إِلَی اللّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُما وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمَلائِکَهُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهِیرٌ. التحریم / 4.

اگر شما) همسران پیامبر (از کار خود توبه کنید) به نفع شماست؛ زیرا (دلهایتان از حق منحرف گشته و اگر بر ضدّ او دست به دست هم دهید،) کاری از پیش نخواهید برد (زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند.

بنا بر نص صریح قرآن کریم عائشه» منحرف القلب «است !!! و قلب او از حق برگشت و به باطل گروید.

خوب دوستان شما فقط آیاتی که شاید فکر کنید در مدح آنان است را نبینید، این ایات نیز شدیدا تکان دهنده است. در ضمن مومنین همیشه بین خوف و رجا هستند تا مومنین واقعی مشخص گردند. خوف و رجا یعنی اینکه انسان از آتش جهنم بترسد و به بهشت نیز امیدوار باشد. حال عایشه بین این دو حال قرار گرفت و باید بگویم که متاسفانه مردود شد.

قرطبی، مفسر مشهور اهل سنت در تفسیر این آیه می نویسد:

قوله تعالی:) وإن تظاهرا علیه (أی تتظاهرا وتتعاونا علی النبی صلی الله علیه وسلم بالمعصیه والایذاء.

معنی این فرمایش خداوند:) وإن تظاهرا علیه (این است که اگر شما دو نفر به کمک یکدیگر پیامبر را با نا فرمانی واذیت وآزار مورد بی مهری قرار دهید.

تفسیر القرطبی، ج 18، ص 189، ذیل آیه.

شیعه و سنی اتفاق دارند که مراد از آن دو زن حفصه و عائشه است؛ همانگونه که بخاری نوشته است:

عمر گفته: آن دو حفصه و عائشه هستند.

صحیح البخاری، ج 6، ص 69، ح 4913، کتاب التفسیر، باب تَبْتَغِی مَرْضَاةَ أَزْوَاجِکَ.

همچنین در چند آیه بعد، سرنوشت زنان حضرت نوح و لوط را برای آن ها مثال زده که مبادا همانند آن ها کافر شده و به رسول خدا خیانت نمایند:

ص:67

ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كانَتا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَيْنِ فَخانَتاهُما فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُما مِنَ اللّهِ شَيْئاً وَ قِيلَ ادْخُلاَ النّارَ مَعَ الدّاخِلِينَ.

التحريم / 10.

خداوند براى كسانى كه كافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثَل زده است، آن دو تحت سرپرستى دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولى به آن دو خيانت كردند و ارتباط با اين دو) پيامبر (سودى به حالشان) در برابر عذاب الهى (نداشت، و به آنها گفته شد:» وارد آتش شويد همراه كسانى كه وارد مى شوند! «طبق روايات اهل سنت، شأن نزول اين آيه نيز در باره عائشه و حفصه است و خداوند اين مثال را براى آن دو زده است و هشدار داده است كه مبادا سرنوشت انها همانند زن نوح و لوط شود.

ابن قيم جوزيه) متوفاى 751 ه (در دو كتاب إعلام الموقعين و الأمثال فى القرآن الكريم در اين باره مى نويسد:

در اين مثالها اسرار عالى نهفته است كه با سياق آيه تناسب دارد؛ زيرا در باره همسران پيامبر و بر حذر داشتن آنان از نافرمانى آن حضرت نازل شده است كه اگر از خدا و رسول اطاعت نكنند و در عين حال مشتاق سعادت اخروى باشند، فقط پيوند با رسول خدا (صلى الله عليه و آله) نفعى براى آنان نخواهد داشت؛ همانگونه كه همسر نوح و لوط بودن براى آنان فايده اى نداشت و به همين جهت هم در اين سوره از رابطه سببى يعنى ازدواج مثال آورد نه نسبى مثل فرزند و غيره.

يحيى بن سلام گفته است: خداوند در مثال اول عائشه و حفصه را بر حذر داشته و در مثل دوم آن دو را به پيروى و اطاعت از رسول خدا (صلى الله عليه و آله) ترغيب فرموده است.

إعلام الموقعين عن رب العالمين، ج 1، ص 189، ناشر: دار الجيل - بيروت - 1973، تحقيق: طه عبد الرؤوف سعد و الأمثال فى القرآن الكريم، ج 1، ص 57

شوكانى در اين باره مى گويد: و چه نيكو سخنى گفته است آنكه گفت: ياد آورى داستان دو نفر) عائشه و حفصه (از همسران پيامبر و حركت آن دو بر ضد رسول خدا (صلى الله عليه و آله)، محكمترين پيام و ارشاد را همرا

دارد، که به آن دو نفر و دیگر همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علام می دارد که همسر خاتم پیامبران بودن سبب نجات آنان نخواهد بود. ج 5، ص 256، ناشر: دار الفکر ج بیروت.

و همچنین در سوره حجرات، دو تن از زنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به خاطر عیبجوئی و به کار بردن القاب زشت در باره دیگر زنان آن حضرت توبیخ کرده است

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسی أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسی أَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِیمانِ وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ . الحجرات / 11.

ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند ، شاید آن ها از این ها بهتر باشند و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید و آنها که توبه نکنند ، ظالم و ستمگرند.

قرطبی در شان نزول آیه می نویسد: مفسران گفته اند: این آیه در شان دو تن از همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که ام السلمه را مسخره کرده بودند نازل شده است؛ چون او لباسی سفید پوشیده و دو طرف آن را پشت سرش رها کرده بود که هنگام راه رفتن کشیده می شد، عائشه به حفصه گفت: ببین چیزی همانند زبان سگ بر پشتش آویزان است.

انس و ابن زید گفته اند: در باره همسران پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) که ام السلمه را به جهت کوتاهی قدش سرزنش کرده اند نازل شده است، و گفته شده است در باره عائشه است که با دستش به ام السلمه اشاره کرد و گفت: ای فرستاده خدا ببین چقدر کوتاه قد است.

عکرمه از ابن عباس نقل کرده است که گفت: صفیه دختر حی ابن اخطب محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زن ها مرا سرزنش می کنند و می گویند: ای یهودی! وای کسی که پدر و مادرش یهودی هستند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: چرا نگفتی پدرم هارون و عمویم موسی و شوهرم محمد است، سپس این آیه بر رسول خدا نازل شد. تفسیر القرطبی - ج 16 ص 326 و تفسیر الثعلبی - ج 9 ص 81 و أسباب نزول الآیات، الواحدی النیسابوری، ص 264 و...

و خود عایشه می گوید:

به عنوان شکایت، به رسول خدا گفتم که صَفیّه چنین و چنان است و از او به بدی یاد

ص:69

کردم.

پیامبر در پاسخم فرمود:

درباره صَفیّه سخنی گفتی که پلیدی اش، دریایی را آلوده می کند.) سُنَن تِرْمِذی به موجب روایات زَرْکِشی در الإجابه 73).

امتحان بزرگ پیامبر، هشدار پیامبر نسبت به عایشه و امت خود) جنگ جمل (

خداوند هر کسی را به نوبه خود آزمایش می کند و برای آزمایش رسول خدا از ایشان خواست که با عایشه ازدواج کند و با این دستور، در خانه وی کسی را قرار داد که می توانست مایه آزمایش ایشان باشد؛ زیرا امتحان مردان بزرگ باید به بزرگی خود ایشان باشد.

و چون این آزمایش می توانست سبب اشتباه برخی، در مورد شخصیت واقعی همسران رسول گرامی اسلام باشد، خداوند هم در قرآن با بیان برخی اشکالات و اشتباهات همسران رسول خدا و همسران پیغمبران گذشته، راه هدایت را برای مردم باز گذاشته است.

به عنوان مثال در سوره تحریم آیه ده همسر حضرت نوح و همسر حضرت لوط را به عنوان دو نمونه برای کفار معرفی می نماید که با وجود حضور در خانه پیغمبران الهی ، باز گمراه شدند.

و در همین سوره در آیه 4 در مورد دو تن از همسران رسول خدا می فرماید:

إِنْ تَتُوبا إِلَی اللّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُما وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمَلائِکَهُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهِیرٌ سوره تحریم آیه 4

اگر) شما دو همسر رسول خدا (به درگاه خدا توبه کنید، دل های شما به سوی او میل پیدا کرده است، اما اگر علیه او بر یکدیگر کمک کنید در حقیقت خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مومنان) نیز یاور اویند (و گذشته از این فرشتگان نیز پشتیبان او خواهند بود.

و نیز در می بینیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در در مورد آینده ی

ص:70

برخی از همسران خویش سخنانی فرموده اند که می تواند ملاک تشخیص حق از باطل در موارد نیاز باشد. مثلا چندین بار رسول خدا امتش را نسبت به فتنه عایشه هشدار داد و بخاری در صحیحش در باب خانه های همسران پیامبر از نافع و نافع از عبد الله نقل می کند که گفت: رسول خدا خطبه می خواند، پس به خانه عایشه اشاره کرد و سه بار فرمود: این جایگاه فتنه است و از اینجا شاخ شیطان بیرون می آید. رجوع به صحیح بخاری ج 4 ص 46. و مسلم نیز در صحیحش از عکرمه بن عمار از سالم از ابن عمر نقل کرده که گفت: رسول خدا از خانه عایشه بیرون آمد و فرمود: سر کفر در اینجا است، در اینجا است که شاخ شیطان ظاهر می شود. رجوع به صحیح مسلم ج 8 ص 181.

یا از ابوبکره نقل شده است که به راستی خداوند به من سود رساند، زمانی که می خواستم به یاران جمل بپیوندم و به همراه آن ها بجنگم، به یاد کلامی از رسول خدا صلی الله علیه وآله افتادم. وقتی به آن حضرت خبر رسید که مردم فارس دختر کسری را به عنوان پادشاه انتخاب کرده اند، فرمود: هیچ گاه سعادت مند نمی شود قومی که فرمانده آن ها یک زن باشد.) منظورش عایشه در جمل است (صحیح البخاری ج 4، ص 1610، ح 4163، کتاب بدأ الخلق، بَاب كِتَابِ النبی e إلى كِسْرَى وَقَيْصَرَ.

و منظور پیامبر ار فتنه و سعادتمند نشدن جنگ جمل است که شما را گول نزنند که با مادرتان به جهاد بروید. متاسفانه جنگ جمل مصیبت های زیادی از طرف ام المومنین برای مسلمانان به وجود آورد. مثلا آقای ذهبی از سدی نقل می کند و می گوید:

شهد مع علی یوم الجمل مائه و ثلاثون بدریا و سبعمائه من أصحاب النبی صلی الله علیه و سلم و قتل بینهما ثلاثون ألفا، لم تکن مقتله أعظم منها.

در جنگ جمل، 130 نفر از صحابه ای که در جنگ بدر بودند و 700 نفر از دیگر أصحاب رسول الله (صلی الله علیه و سلم) در رکاب علی بودند و 30 هزار نفر یاران علی و عایشه کشته شدند. تاریخ الإسلام للذهبی، ج 3، ص 484 تاریخ خلیفه بن خیاط، ص 138

این 30 هزار نفر به چه جرمی کشته شدند؟ فردای قیامت، مسئول این خون ها کیست؟ اگر آقایان آمده بودند و خون خواهی عثمان را می کردند، مگر عثمان را در بصره کشته بودند؟ مگر بصریون کشته بودند؟ عثمان در

مدینه کشته شد. اگر تعداد 200 نفر از بصره آمده بودند، از مصر حدود 800 نفر آمده بودند و از کوفه هم تعداد

ص:71

زیادی آمده بودند. اگر بنا بود کسی بخواهد خون خواهی عثمان را بکند، باید به مدینه می رفتند و این کار را می کردند. اصلا چه ربطی به عایشه داشته است؟ چرا طلحه و زبیر کینه و حسادت عایشه را نسبت به حضرت علی تحریک کردند. آیا انها بیماری عایشه نسبت به حضرت علی میدانستند و در پوشش سفسطه ای مثل آشتی و صلح بین مسلمین و اجتهاد مادر مومنین بقیه مسلمانان را گول زدند؟ به راستی آیا دلیل این کار انتقام عایشه از حضرت علی نبوده و ایا طلحه و زبیر قصدشان حکومت نبوده؟

خود آقایان أهل سنت که عامل حضور عایشه در نبرد جمل که بیش از 30 هزار کشته داد، را عبد الله بن زبیر معرفی میکنند. وقتی أم المؤمنین عایشه آمد در نزدیکی روستای حوأب که آبی جریان داشت و سگ ها در آنجا عوعو کردند، یک دفعه حال عایشه تغییر کرد و سؤال کرد:» اینجا کجاست؟ «گفتند:» حوأب «. عایشه هم به یاد روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) افتاد که به زنانش فرمود:

کدامیک از شما بر شتر پر مو مینشیند و خروج میکند و سگان حوأب بر او پارس میکنند و مردم بسیاری از جانب راست و چپ او کشته میشوند و او سرانجام رهائی پیدا میکند؟

و بعد از نقل حدیث می گوید: وهذا رواه البزار ورجاله ثقات. فتح الباری - ابن حجر - ج 13 - ص 45 ج 46.

حتی در حدیثی میگوید ای حمیراء) عائشه (مبادا تو آن زن باشی. کتاب الفتن، ج 1، ص 84، ح 189

این روایت صراحتا رسول خدا صلی الله علیه وآله عائشه را مخاطب قرار داده و او را از رفتن به جنگی که در مسیر راه سگ های منطقه حوأب بر او پارس کردند، بازداشته است.

در صحت این روایت و روایاتی که با این مضمون نقل شده است، هیچ تردیدی نیست؛ چنانچه شمس الدین ذهبی در سیر أعلام النبلاء بعد از نقل روایتی با همین مضمون می نویسد:

هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجوه. این روایت سندش صحیح است؛ ولی صاحبان صحاح نقل نکرده اند. سیر أعلام النبلاء، ج 2، ص 178

و ابن کثیر دمشقی سلفی می نویسد:

وهذا إسناد على شرط الصحيحين ولم يخرجوه. سند این روایت، شرایط بخاری و مسلم را دارد؛ ولی آن ها نقل نکرده اند. البدایه والنهایه، ج 6، ص 212، ناشر: مكتبه المعارف ج بیروت.

با وجود این روایات، آیا بازهم بهانه ای باقی می ماند که کسی ادعا کند او اجتهاد کرده و هدف عائشه خیرخواهی و اصلاح بین امت بوده است؟

سپس وقتی عایشه این هشدار پیامبر یادش می اید إصرار داشت که او را برگردانند اما :

فأبى عليها إبن الزبير. إبن زبیر مانع از برگشتن عایشه شد. المصنف لعبد الرزاق الصنعانی، ج 11، ص 365، ح 20753

جالب این است که آقای بلاذری در أنساب الأشراف، صفحه 224 می گوید:

عایشه گفت: مرا برگردانید، مرا برگردانید.» من از رسول الله (صلی الله علیه و سلم) شنیدم که در حضور زنانش فرمود: سگان حوأب برای یکی از شما عوعو می کنند «.

ایشان تصمیم بر بازگشت گرفت. عبد الله بن زبیر آمد و گفت: کسانی که گفته اند اینجا حوأب است، دروغ گفته اند. سپس 50 نفر از بنی عامر را آورد و شهادت دادند و قسم خوردند که عبد الله بن زبیر راست می گوید. سند این روایت هم صحیح است.

یعنی اگر عبد الله بن زبیر نبود، عایشه هم برگشته بود و دیگر خبری از جنگ جمل نبود و این همه اختلاف و کشتار نبود و حدود 30 هزار انسان بی گناه هم در این وسط کشته نمی شدند. الآن هم آقایان أهل سنت بر سر دو راهی مانده اند که چه کنند؟ در هر دو طرف جنگ جمل، صحابه حضور داشتند. اگر بگویند حضرت علی (علیه السلام) حق است، باید عایشه و طلحه و زبیر باطل باشند و اگر بگویند اینها حق هستند، باید معتقد باشند که نستجیر بالله حضرت علی (علیه السلام) باطل بوده است. لذا آمدند شعرهایی را بافتند که حضرت علی (علیه السلام) حق بود، ولی آنها هم

اجتهاد کردند و خطا کردند و به خاطر کشتن 30 هزار انسان بی گناه، ثواب هم می برند.

و ریشه جنگ جمل هم این بود که آتش این جنگ توسط 3 نفر روشن شد؛ عایشه و طلحه و زبیر. طلحه و زبیر در زمان ابوبکر و عمر، مطرح نبودند. ولی وقتی جناب عمر

ص:73

در شورای 6 نفره، نام اینها را آورد، اینها موقعیت ویژه ای پیدا کردند. در تاریخ هم ثبت است که خود طلحه هم باور نمی کرد بعد از قتل عثمان، کس دیگری غیر از او خلیفه باشد. محرک این قضایا هم عمدتا طلحه بود. حتی وقتی طلحه را در جنگ جمل کشتند، به پسر عثمان تبریک گفتند که قاتل پدرت را کشتیم. پس این قضیه هم برمی گردد به شورای 6 نفره که روحیه ریاست طلبی و رسیدن به خلافت داشتند.

إبن أبی الحدید معتزلی هم تحلیل مفصلی از محمد بن سلیمان بن حاجب یکی از بزرگان اهل سنت دارد و می گوید: او هیچ گونه تعصب مذهبی نداشت و کاملا این قضیه را واضح و روشن بیان می کند و می گوید بعد از قتل عثمان، همه تلاش ها این بود که طلحه خلیفه شود.

فلولا الأشتر و قوم معه من شجعان العرب جعلوها فی علی لم تصل إلیه أبدا، فلما فاتت طلحه و الزبیر، فتقا ذلک الفتق العظیم علی علی و أخرجا أم المؤمنین معهما و قصدا العراق و أثارا الفتنه. اگر تلاش مالک اشتر و برخی از شجاعانی که در کنار او بودند نبود، طلحه و زبیر و عایشه نمی گذاشتند هیچ وقت خلافت به علی برسد. آنها هم وقتی دیدند دست شان به خلافت نرسید، به طرف مکه رفتند و از آنجا عازم بصره شدند و فتنه جمل را به وجود آوردند. شرح نهج البلاغه لإبن أبی الحدید، ج 9، ص 29

هم چنین نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) از مقابله زبیر با امیر المؤمنین (علیه السلام) خبر داد و او را بر حذر داشته بود. مثلا حاکم نیشابوری با حدیثی صحیح در المستدرک علی الصحیحین، جلد 3، صفحه 366 نقل می کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به زبیر می گوید:

زبیر! آیا علی را دوست داری یا نه؟ گفت: بله. حضرت فرمود:

إنک ستخرج علیه و تقاتله و أنت ظالم.

زبیر روزی تو در برابر علی می ایستی و قیام می کنی و با او می جنگی، در حالی که تو ظالم و ستمگر هستی.

هم چنین آقا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) صراحتاً فرمود:

جنگ با علی، جنگ با من است و من با کسانی که با علی می جنگند، در جنگ

هستم؛ هر کس با علی در صلح است، من هم با او در صلح هستم

زید بن أرقم نقل می کند:

پیامبر به علی، فاطمه، حسن و حسین اشاره کرد و فرمود:» أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ:

من با کسی که با شما بجنگد در جنگ هستم «. یعنی جنگ با شما، جنگ با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. سنن الترمذی، ج 5، ص 360 المستدرک علی الصحیحین للحاکم النیشابوری، جلد 3، ص 149

و حتی زنان پیامبر هم شدیدا عایشه را از جنگ با حضرت علی نهی میکردند، مثلا:

ام سلمه برای انجام حج مشرف شده بود. چون شنید که عایشه به خونخواهی عثمان برخاسته وعازم بصره است، بسیار متاثر شد و در مجالس به بیان فضایل امام علی (علیه السلام) می پرداخت. عایشه به ملاقات او شتافت تا او را فریب داده و همدست خود ساخته و به بصره برد. ام سلمه گفت: تا دیروز آن همه دشنام به عثمان می دادی و او را پیر خرفت می نامیدی و قتلش را واجب می شمردی. حالا خونش را بهانه کرده ای و در مقابل علی می ایستی!! بیادت می آورم روزی را که من و پیامبر خدا به خانه تو آمدیم، در آن میان علی (علیه السلام) نیز وارد شد و با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نجوی نمود، نجوای آنان طول کشید، تو خواستی بر آن حضرت هجوم بری و من ممانعت کردم، اما گوش ندادی و بر آن بزرگوار حمله بردی و اعتراض کردی که هر نه روز یک روز نوبت من می شود، آن هم تو آمده ای و پیغمبر را مشغول نموده ای. پیغمبر غضبناک و صورت مبارکش سرخ گون شد و به تو گفت:» کنار برو، به خدا سوگند که احدی از اهل بیت من با علی دشمنی ننماید، مگر آن که از ایمان بیرون رفته باشد) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 217؛ العمده، ص 220؛ المعیار والموازنه، ص 28) سپس تو نادم و پشیمان برگشتی. عایشه گفت: آری به خاطر دارم. ام سلمه ادامه داد:» روزی تو مشغول شستشوی سر مبارک پیامبر بودی، من غذای حیس تهیه می کردم. آن حضرت فرمود:

کدامیک از شما صاحب شتر گنه کاری هستید که سگ های حوأب بر او پارس نمایند، و در پل صراط به رو افتد. من گفتم یا رسول الله! به خدا و

رسولش پناه می برم. آنگاه حضرت دست بر پشت تو زد و فرمود:» بپرهیز از این که آن شخص تو باشی. «سپس عایشه تأیید کرد که آری به خاطر دارم. مجدداً ام سلمه گفت:» در یکی از سفرها من و تو

ص:75

همراه پیغمبر بودیم و امام علی کفش های ایشان را می دوخت، و ما در سایه درختی نشسته بودیم. پدرت ابوبکر و عمر آمدند، وقتی اجازه ورود خواستند من و تو به پشت پرده رفتیم. پس از مدتی گفتگو با رسول الله پرسیدند: یا رسول الله ! ما قدر مصاحبت تو را نمی دانیم پس ما را تعلیم ده، و بفرمایید چه کسی خلیفه و جانشین شما بر ما باشد تا بعد از شما پناهگاه ما باشد. پیغمبر فرمود: من مرتبه، مقام و مکان او را می شناسم ولی اگر او را معرفی کنم، همانطور که بنی اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند شما نیز او را تنها خواهید گذاشت. سپس ابوبکر و عمر سکوت اختیار کرده و بیرون رفتند. پس از آن ما از پشت پرده بیرون آمدیم. من از ایشان سؤال کردم یا رسول الله ! چه کسی بر آن ها خلیفه می باشد؟ ایشان فرمود: همان کسی که کفش های پاره مرا می دوزد. گفتم یا رسول الله ! به جز علی کسی کفش شما را نمی دوزد. رسول الله فرمود:» همان علی خلیفه است. «عایشه مجدداً آن را نیز تأیید کرد. سپس ام سلمه به عایشه گفت: با وجود این که همه این احادیث را می دانی، پس عازم کجا هستی؟ ولی او گفت برای اصلاح بین مردم می روم !!

ام سلمه در نهایت چون عایشه را به راه ندید جنگیدن با عائشه را مشروع می دانست.

مثلا

[4550)- [3: 117) حَدَّثَنِی أَبُو سَعِیدٍ أَحْمَدُ بْنُ یَعْقُوبَ الثَّقَفِیُّ مِنْ أَصْلِ کِتَابِهِ، ثنا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ شَبِیبٍ الْمَعْمَرِیُّ، ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ الأَزْدِیُّ، حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ سُلَیْمَانَ بْنِ الأَصْبَهَانِیُّ، عَنْ سَعِیدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْمَکِّیِّ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَتْ: لَمَّا سَارَ عَلِیٌّ إِلَی الْبَصْرَهِ دَخَلَ عَلَی أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِیِّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یُوَدِّعُهَا، فَقَالَتْ: "سِرْ فِی حِفْظِ اللَّهِ وَفِی کَنَفِهِ، فَوَاللَّهِ إِنَّکَ لِعَلَی الْحَقِّ، وَالْحَقُّ مَعَکَ، وَلَوْلا أَنِّی أَکْرَهُ أَنْ أَعْصَی اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّهُ أَمَرَنَا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ نَقَرَّ فِی بُیُوتِنَا لَسِرْتُ مَعَکَ، وَلَکِنْ وَاللَّهِ لأُرْسِلَنَّ مَعَکَ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدِی وَأَعَزُّ عَلَیَّ مِنْ نَفْسِی ابْنِی عُمَرَ" .از عمره دختر عبد الرحمن نقل شده است که وقتی علی بن أبی طالب علیه السلام قصد حرکت به سوی بصره را داشت، پیش ام سلمه همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد تا با او وداع نماید، ام سلمه فرمود: برو که خداوند حافظ و پشتیبان تو است، به خدا سوگند که تو با حق هستی و حق با تو است، اگر نبود این که من دوست نداشتم از دستور خدا و

پیامبرش سرپیچی کنم؛ چرا که خداوند به ما دستور داده است که در خانه های خودمان بمانیم، با تو می آمدم؛ ولی به خدا سوگند که برترین شخص در نزد من و عزیزتر از جانم؛ یعنی فرزندم عمر را با تو همراه می کنم.

حاکم نیشابوری بعد از نقل این روایت می گوید:

هَذِهِ الأَحَادِيثُ الثَّلاثَةُ كُلُّهَا صَحِيحَةٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ

تمام این احادیث سه گانه، بر طبق شرایط بخاری و مسلم صحیح هستند؛ ولی آن دو نقل نکرده اند.

ذهبی نیز در تعلیق این روایت، نظر حاکم را تأیید کرده و می نویسد» خ م «که مخف » علی شرط البخاری و مسلم «است.

این روایت مطالب متعددی را ثابت می کند؛ از جمله این که امهات المؤمنین حق نداشتند از خانه خود خارج شوند؛ حتی برای اصلاح.

همچنین ثابت می کند که ام سلمه، جنگ با عائشه و لشکریان او را مشروع و حق را با امیرمؤمنان علیه السلام می دانسته است؛ تا جائی که فرزند عزیزش را در رکاب امیرمؤمنان علیه السلام به جنگ با عائشه می فرستد.

بعد از جنگ جمل هم ام سلمه قسم یاد کرده بود که هرگز با عائشه سخن نگوید و تا آخر عمر با او قهر بود:

روی عن عائشه، رضی الله عنه، أنها دخلت علی أم سلمه بعد رجوعها من وقعه الجمل وقد کانت أم سلمه حلفت أن لا تکلمها أبداً من أجل مسیرها إلی محاربه علیّ بن أبی طالب، فقالت عائشه: السلام علیک یا أم المؤمنین فقالت: یا حائط ألم أنهک؟ ألم أقل لک؟ قالت عائشه: فإنی أستغفر الله وأتوب إلیه. کلمینی یا أم المؤمنین، قالت: یا حائط ألم أقل لک؟ ألم أنهک؟ فلم تکلمها حتی ماتت، وقامت عائشه وهی تبکی وتقول: وا أسفاه علی ما فرط منی. روایت شده است که عائشه بعد از جنگ جمل بر ام سلمه وارد شد، ام سلمه سوگند یاد کرده بود که هرگز با عائشه حرف زند؛ چرا که عائشه به جنگ علی بن أبی طالب علیه السلام رفته بود. عائشه گفت: سلام بر تو ای مادر مؤمنان! ام سلمه در جواب گفت: ای دیوار! مگر تو را نهی نکردم، مگر به تو نگفتم؟ عائشه گفت: من از خداوند طلب بخشش و توبه می کنم، با من سخن بگو ای مادر مؤمنان. ام سلمه گفت: ای

دیوار، مگر به تو نگفتم، مگر تو را نهی نکردم؟ پس ام سلمه تا زنده بود با عائشه سخن نگفت. عائشه بلند شد، در حالی که گریه می کرد می گفت: ای تأسف بر آن چه که از دست دادم !. البیهقی، إبراهیم بن محمد) متوفای بعد 320 ه (، المحاسن والمساوئ، ج 1، ص 222، الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الإمام الشافعی وهو شرح مختصر المزنی، ج 15، ص 447

اگر عائشه برای اصلاح امت رفته بود، چرا ام المؤمنین ام سلمه با او قهر کرد و تا آخر عمر با او سخن نگفت؟

حتی پیامبر نیز چون آخر کار عایشه را میدانست آرزوی مرگش را داشته است، دوستان گرامی بدون تعصب بنگرید که این زن چه بر سر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آورده است که ایشان آرزوی مرگش راداشتند پیامبری که حتی در جنگ احد بعد از اینکه اصحاب فرار نموده وتنها اقا امیر المومنین (علیه السلام) وسه نفر دیگر از جان ایشان محافظت نمودند تا به غار پناه بردند، نفرین وآرزوی مرگ دشمنانشان را نکردند وفقط فرمودند خداوندا بنگر که چه بر سر رسولت آوردند. این مطلب جای تامل دارد که چرا اقا رسول الله (صلی الله علیه و آله) باید آرزوی مرگ این زن را داشته باشند؟ البته در مباحث قبل تا حدود بسیار زیادی علت این آرزوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشخص می گردد.

ازقول عایشه آمده است که روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر من وارد شد ومن می گفتم وای سرم ورسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من آروز دارم که زنده باشم وتورا دفن کنم.

عن عائشه قالت: دخل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الیوم الذی بدئ فیه فقلت وارأساه فقال وددت ان ذلک کان وأنا حی فهیأتک ودفنتک مسند احمد ج 6 ص 144، مسند جامع ج 20 ص 314، فتح الباری شرح صحیح بخاری ج 10 ص 125، فیض القدیر ج 7 ص 5، تاریخ اسلام ج 1 ص 380، سنن نسائی ج 4 ص 253 و.....

یا بیهقی با سند صحیح از عایشه میگوید:

دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الیوم الذی بدیء فیه فقلت وارأساه قال لوددت أن ذلک کان وأنا حی فأصلی علیک وأدفنک سنن البیهقی الکبری ج 8 ص 153

یا عایشه میگوید: رسول خدا آرزومند مرگ من بود و میگفت: دوست داشتم تا زنده هستم پیش بیاید که بر تو نماز بخوانم و تو را دفن کنم.) الطبقات ابن سعد ج 2 ص 206 (

یا عایشه گفت: وای سرم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کاش این امر) یعنی

ص:78

مردن عایشه (وقتی واقع شود که من زنده باشم و برای تو طلب آمرزش نموده و ترا دعا کنم. عایشه گفت: ای داد؛ به خدا قسم تو دوست داری که من بمیرم؛ در آن صورت تو نزد بعضی دیگر از زنهایت می روی (صحیح بخاری، ج 9، ص 100، کتاب الاحکام، باب الاستخلاف (

این روایات که با سند صحیح نقل شده است به خوبی بر می آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت عایشه زودتر بمیرد. آیا اگر آن حضرت به او علاقه داشت نمی توانست به جای آرزوی مردن او، برایش دعا کند تا سر درد او خوب شود؟ اگر کسی همسرش را دوست داشته باشد آیا هنگام مریضی او به جای دلداری دادن، درباره مردن و غسل و کفن و دفن او سخن می گوید؟ از اینها گذشته چه سعادتی از این بالاتر که رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی را غسل بدهد. و کفن و دفن او را به عهده بگیرد و بر او نماز بخواند و برایش دعا کند. آیا این امر باید باعث ناراحتی شود و فریاد واویلا بلند کند؟ چرا عایشه به جای استقبال از آن و شادی از این مژده بزرگ ناراحت شده؛ آن هم علت آن را چنین ذکر کند که تو بعد از من با زنی دیگر خواهی بود ! آیا بدتر از این، حالتی یا صفتی می توان برای کسی تصور کرد؟ حسادت تا چه حد ! آیا به قیمت از دست دادن سعادتی که برتر از آن یافت نمی شود؟ آیا این آرزوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به آینده عایشه برنمی گردد که حضرتش می دانست او بعدها سوار شتر شده و به جنگ وصی او و امام زمانش می رود؟ آری اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست عایشه قبل از او بمیرد برای این بود که خون فریب خوردگان زیادی پای شترش ریخته نشود و خود، او را از این مسیر نهی کرده بود ولی او گوش نداد.

حال وهابیت میگوید که عایشه بر باطل نبوده است چون اگر بر باطل بود حضرت علی ایشان را مجازات میکرد یا چرا خداوند از آسمان بر سر او سنگ نبارید؟ اما جواب: آیا اگر به او آسیبی می زد و یا در معرکه کشته می شد، خدا وکیلی معاویه و امثال طلحه و ربیر چادر او را پیراهن عثمان نمی کرد؟

در ضمن این گفته پیامبر است که» ای ابو الحسن اگر کاری از امور او را عهده دار شدی با او مدارا کن «.) دلائل النبوه، ج 6، ص 411، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 129، ح 4610)

یا پیامبر فرمود او را به منزلش برگردان) مسند أحمد بن حنبل، ج 6، ص 393، ح 27242، الطبرانی المعجم الکبیر، ج 1، ص 332، ح 995)

یا اقتدای حضرت علی به پیامبران گذشته: عبدالله بن مسعود گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه از دنیا رحلت کردی چه کسی شما را غسل می دهد؟ فرمود: هر پیغمبر را وصی او غسل می دهد. عرض کردم یا رسول صلی الله علیه و آله و سلم وصی شما کیست؟ فرمود: علی بن ابیطالب. عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس از شما چه مدت زندگی می کند؟ فرمود: سی سال همانند یوشع بن نون که وصی حضرت موسی بود او بعد از موسی نیز سی سال زندگی کرد و صفورا همسر حضرت موسی دختر شعیب پیامبر بر یوشع بن نون خروج کرد و گفت من از تو به امر پیشوایی و رهبری سزاوارترم. پس یوشع با وی جنگید و به خوبی با وی کارزار کرد و اسیرش نمود و در حال اسیری به نیکی با وی رفتار کرد.

علی نیز با عایشه می جنگد و به خوبی با او می جنگد و اسیرش می کند و با وی به نیکی رفتار می کند، و خدا درباره او نازل فرموده که: و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیه الاولی یعنی در خانه هایتان قرار بگیرید و همچون جاهلیت پیشین، خودآرایی و جلوه گری نکنید و مقصود پروردگار از جاهلیت قدیم در این آیه صفورا دختر شعیب است) کمال الدین، ج 1، ص 27)

اهل بیت بودن

ما به عایشه به احترام رسول خدا دشنام نمی دهیم بلکه سعی میکنیم اعمال و رفتار او را برای شما بازگو کنیم و خدا خود می داندکه چگونه با او رفتار نماید. و هیچگاه نه عایشه و نه حفصه ادعائی در مورد اینکه جزو اهل بیت می باشند نکرده اند. و اما اگر زندگی عایشه را در زمان حیات همسرش حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مورد بررسی قرار دهیم، گناهان زیادی به چشممان می خورد. که به هیچ وجه نمی توان او را با این اعمال جزو افرادی که رجس و پلیدی از آنها دور شده قرار داد.

در کتاب صحیح مسلم که آقایان أهل سنت این کتاب را قبول دارند و صحیح ترین کتاب بعد از قرآن می دانند، در جلد 7، صفحه 130، حدیث 6414 روایتی از أم المؤمنین عایشه نقل شده که می گوید:

خرج النبی صلی الله علیه و سلم غداه و علیه مرط مرحل من شعر أسود، فجاء الحسن بن علی فادخله، ثم جاء الحسین فدخل معه، ثم جاءت فاطمه فأدخلها، ثم جاء علی فادخله، ثم قال: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) احزاب / 33» پیامبر (صلی الله علیه و سلم) در یک صبحگاهی از خانه بیرون آمد و یک عبایی از موی بز بر تن داشت. حسن بن علی آمد و پیامبر (صلی الله علیه و سلم) او را داخل عبا قرار داد و حسین بن علی آمد و حضرت او را داخل عبا قرار داد و فاطمه آمد و حضرت او را داخل عبا قرار داد و علی آمد و حضرت او را داخل عبا قرار داد و سپس فرمود:» خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد «.

در این روایت، اسامی حضرت فاطمه زهراء) سلام الله علیها (، حضرت علی (علیه السلام)، امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) آمده است. این خیلی واضح و روشن است. و خود عایشه میگوید که من جز اهل بیت نیستم و شما را گول نزنند که این ایه چون بین بقیه آیات مربوط به زنان پیامبر آمده پس مربوط به من و بقیه زنان پیامبر میباشد.

و وقتی آیه مباهله نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و سلم)، علی و فاطمه و حسن و حسین را صدا کرد و گفت: خدایا! اینها اهل بیت من هستند. صحیح مسلم، ج 7، ص 120، حدیث 6373 مسند احمد، ج 1، ص 185 مستدرک الصحیحین للحاکم النیشابوری، ج 3، ص 150

و خود ابن تیمیه در منهاج السنه می گوید:

وقتی آیه مباهله نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و سلم) با این که تعدادی از صحابه مانند عمر و ابوبکر و عثمان و طلحه بودند، ولی از میان صحابه، علی را برای مباهله بود.

فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و سلم) در قید حیات بودند، ولی حسن و حسین را برد.

دیگر زنان پیامبر (صلی الله علیه و سلم) مانند عایشه و حفصه بودند، ولی فاطمه را برد.

چون اینها اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و سلم) هستند.

ص:81

یا جالب این که در مسند احمد، جلد 6، صفحه 323 أم سلمه می گوید:

فرفعت الکساء لأدخل معهم، فجذبه من یدی و قال: إنک علی خیر.

من با توجه به فضیلتی که پیامبر (صلی الله علیه و سلم) برای أهل بیت گفت، آمدم عبا را گرفتم تا من هم زیر عبا بروم. پیامبر (صلی الله علیه و سلم) عبا را از من گرفت کشید و فرمود: تو ؟ دم خوبی هستی) ولی جزء أهل بیت نیستی (. یا در صحیح مسلم، جلد 7، صفحه 123، حدیث 6122 از زید بن أرقم سؤال می کنند:

من أهل بیته نساؤه؟ قال: لا و أیم الله ! ان المرأه تکون مع الرجل العصر من الدهر، ثم یطلقها فترجع إلی أبیها و قومها. آیا زنان پیامبر (صلی الله علیه و سلم) هم جزء أهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و سلم) هستند؟ گفت: قسم به خدا ! نه. چون زن یک عمر با شوهرش زندگی می کند و وقتی شوهرش او را طلاق داد، به طرف خانه پدرش و قومش برمی گردد.

حسادت

یکی از ویژگیهای مومنین حسادت نداشتن است حال سوالی که پیش می اید این است که آیا صفتی مثل حسادت، در شان و مقام کسی که ام المومنین نامیده می شود، هست ؟

نمونه ای از حسادتها

نمونه 1 - در میان همسران پیامبر تنها عایشه بود که نسبت به این زنها حسادت ورزیده و از عمل آنها ناراحت بود و می گفت: آیا زن حیا نمی کند که خود را به مردی هبه می کند؟ !» أما تستحی المرأه أن تهب نفسها للرجل « !

عایشه می گوید: من نسبت به زنهائی که خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله هبه می کردند) یعنی می گفتند که من خود را به تو بخشیدم (حسادت می ورزیدم و می گفتم:

آیا زن خود را می بخشد؟ !) و در روایتی دیگر: آیا زن حیا نمی کند که خود را به مردی

می بخشد؟ ! (و چون آیه» هر که را نخواهی نمی پذیری و آنکه را بخواهی قبول می کنی و آنکه را هم که نپذیرفتی می توانی مجددا بپذیری و اشکالی ندارد «) آیه 51 از سوره احزاب (نازل شد گفتم: یا رسول اللّه! من خدای ترا نمی بینم مگر آنکه در راه هوای) نفس (تو می شتابد.) الف - صحیح بخاری، ج 6، ص 147، تفسیر سوره احزاب، وج 7 ص 16، کتاب النکاح، باب هل للمرأه أن تهب نفسها لأحد. ب - صحیح مسلم، ج 2، ص 1085، کتاب الرضاع، باب 14، ح 49 و 50)

حال چند سؤال:

1 - آیا آیه قبل از آن خداوند نفرمود زنانی که خود را ببخشند بر پیامبر حلال است؟ چرا عایشه آن را نفهمید تا آنکه آیه فوق نازل شد؟

2 - مگر ما نباید پیرو سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشیم؟ آیا یکی از مصادیق آن تسلیم بودن در مقابل آن وجود مقدس و ایراد نگرفتن به آنچه که انجام می دهد نمی باشد؟ چه آنکه می دانیم آن حضرت هرگز کاری که خلاف رضای خدا باشد انجام نمی هد. پس چرا عایشه از عمل پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت بود؟

3 - مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از هوای نفس خود پیروی می کند که عایشه آن جمله را به حضرتش گفت؟

4 - مگر خداوند از خواسته های بندگانش پیروی می کند که عایشه می گوید: خدا پیرو خواسته تو است؟

5 - چرا اینان صریحا ننوشتند که عایشه حسود بود آنهم بسیار شدید؟ چرا اسم آن را » غیرت «گذاشتند؟ اگر به جای آنکه» غیرت «به خرج بدهد می خواست» حسادت «نماید چه می کرد؟ آیا غیر از آن چه که انجام داد کار دیگری می کرد؟

نمونه دوم: حسادت به خدیجه

عایشه نقل می کند و می گوید:

ما غرت على إمرأه ما غرت على خديجه. صحيح مسلم، جلد 7، صفحه 134، حديث

ص:83

بر هیچ زنی غیرت به خرج ندادم و حسادت نورزیدم، همانند غیرت و حسادتی که نسبت به خدیجه ورزیدم.

و لقد هلکت قبل أن یتزوجنی بثلاث سنین، لما کنت أسمعه یذکرها و لقد أمره ربه عز وجل ان یبشرها ببیت من قصب فی الجنه و إن کان لیذبح الشاه ثم یهدیها إلی خلائلها. خدیجه هلاک شد 3 سال قبل از این که من ازدواج کنم. پیامبر (صلی الله علیه و سلم) همواره از خدیجه ذکر خیر می کرد و خداوند به او بشارت داده که خدیجه در بهشت، دارای قصری از طلاست و پیامبر (صلی الله علیه و سلم) گوسفندی را قربانی می کرد و به بستگان خدیجه هدیه می داد.

کلمه هلکت تعبیر زشت و توهین آمیزی است.

در صحیح مسلم از قول عایشه آمده است:

خدیجه غیر از این که پیرزنی بود که دندان نداشت و جای دندان هایش سفید شده بود، چیز دیگری نبود.

و در کتاب الإستیعاب فی معرفه الأصحاب إبن عبد البر که از کتاب های معتبر أهل سنت است و شرح حال صحابه را دارد، عایشه نقل می کند و می گوید:

کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یکاد یخرج من البیت حتی یذکر خدیجه فیحسن الثناء علیها. پیامبر (صلی الله علیه و سلم) به خدیجه علاقه شدیدی داشت و در هر فرصت مناسبی از او تعریف می کرد.

روزی از خدیجه سخن گفت و من به او حسادت ورزیدم و گفتم: آیا خدیجه، غیر از این که پیرزنی باشد، چیز دیگری بود؟ خداوند من را که بهتر از او هستم، به جای او به تو داده است. پیامبر (صلی الله علیه و سلم) غضبناک شد، به طوری که موهای جلوی سرش از شدت غضب سیخ شد و سپس فرمود: به خدا قسم! خداوند هرگز همسری بهتر از او را نصیب من نکرده است. روزی که مردم به من کفر می ورزیدند، او به من ایمان آورد و روزی که مردم مرا تکذیب می کردند، او مرا تصدیق می کرد و وقتی مردم مرا از همه حقوقم محروم کردند، او تمام اموالش را در اختیار من

قرار داد و خداوند از میان زنانم، تنها خدیجه را انتخاب کرد که اولادی نصیب من کند. الإستیعاب فی معرفه الأصحاب لإبن

ص:84

عبد البر، ج 4، ص 1823 أسد الغابه فی معرفه الصحابه لإبن الأثیر الجزری، ج 5، ص 438 الإصابه فی تمییز الصحابه لإبن حجر العسقلانی، ج 8، ص 103 مسند احمد للإمام احمد بن حنبل، ج 6، ص 117 البدایه و النهایه لإبن کثیر، ج 3، ص 158

تحلیل حسادت های عائشه نسبت به حضرت خدیجه:

طبق این روایات که سند برخی از آن ها نیز تصحیح شد، حسادت های عائشه نسبت به حضرت خدیجه سلام الله علیها، خشم و غضب شدید رسول خدا صلی الله علیه وآله را برانگیخته است؛ در برخی از موارد آن قدر خشمگین می شود که به گفته عائشه تا کنون چنین خشمی از آن حضرت سابقه نداشته است. در برخی از موارد از شدت خشم موهای جلوی سر حضرت به لرزه درمی آید و در مواردی مادر عائشه وساطت می کند که آن حضرت کمی از خشم و غضب خود بکاهد؛ اما خشم رسول خدا به حدی است که وساطتت مادر عائشه نیز نمی تواند آن حضرت را آرام کند و رسول خدا با عائشه برخورد تندی می کند.

حال با توجه به این روایات، سؤالی که باید دانشمندان اهل سنت به آن پاسخ دهند این است که حکم به خشم آوردن رسول خدا صلی الله علیه وآله چیست؟

آیا خشم رسول خدا صلی الله علیه وآله خشم خداوند را به دنبال ندارد؟ قران میفرماید: بی گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است) احزاب / 57)

جالب این است که خود عائشه، کسانی را که رسول خدا را به غضب آورد، مستحق آتش جهنم دانسته است. در قضیه تمرد صحابه از دستور رسول خدا در حجه الوداع، عائشه می گوید:

فَدَخَلَ عَلَيَّ وهو غَضْبَانُ فقلت من أَغْضَبَکَ یا رَسُولَ اللَّهِ أَدْخَلَهُ الله النَّارَ.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر من وارد؛ در حالی که غضبناک بود، گفتم: چه کسی تو را خشمگین کرده است، خدا او را داخل آتش کند. صحیح مسلم، ج 2 ص 879، ح 1211، کِتَاب الْحَجِّ، بَاب بَيَانِ وُجُوهِ الْإِحْرَامِ، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی

- بیروت.

و در روایت دیگر از نقل شده است که:

فَغَضِبَ ثُمَّ اِنْطَلَقَ حتی دخل علی عَائِشَهَ غَضْبَانَ فَرَأَتِ الْغَضَبَ فی وَجْهِهِ فقالت من أَغْضَبَکَ أَغْضَبَهُ الله. رسول خدا ناراحت شد، سپس از آن جا خارج و بر عائشه وارد شد، وقتی عائشه خشم و غضب را در چهره رسول خدا مشاهده کرد، گفت: چه کسی تو را خشمگین کرده است، خدا بر او غضب کند.

حال اگر کسی سؤال کند که آیا این دعای عائشه شامل خود نیز خواهد شد یا نه، علما و دانشمندان اهل سنت چه پاسخ خواهند داد؟

هچنین این روایت ثابت می کند که ادعای اهل سنت مبنی بر این که عائشه محبوب ترین همسر رسول خدا بوده، افسانه ای بیش نیست؛ بلکه حضرت خدیجه سلام الله علیها محبوب ترین همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله است. و این ادعای برخی از دانشمندان اهل سنت را که می گویند: عائشه برترین همسر آن حضرت است، باطل می کند؛ چرا که طبق این روایات رسول خدا صلی الله علیه وآله تصریح می کند که خداوند بهتر از او را نصیب من نکرده است.

حال وهابیت میگویند که: خدیجه تحمل غم هایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در راه دعوت برداشت می کرد را برایش آسان می کرد. اما پس از خدیجه کسی نبود که این خلأ را پر کند و تنهایی و سکوتی که پس از خدیجه به وجود آمده بود را بزداید.

تمام اشیایی که در اطراف پیامبر مشاهده می شد، یاد و خاطره خدیجه و جهاد و عشق او را برای پیامبر صلی الله علیه و سلم تازه می نمود. در چنین وضعیتی کسی جرأت نمی کرد با آن حضرت صلی الله علیه و سلم در مورد ازدواج صحبت کند، تا اینکه خوله دختر حکیم، همسر حضرت عثمان بن مظعون این طلسم را شکست و مسأله ازدواج آن حضرت صلی الله علیه و سلم با حضرت عایشه رضی الله عنها را به ایشان پیشنهاد کرد. و بعد از مدت کوتاهی، ازدواج مبارک صورت گرفت و چنان سعادتی نصیب حضرت عایشه شد که مانند آن هرگز نصیب هیچ زنی تا قیامت نخواهد شد. به راستی که این عقد و نکاح، فیصل ؟ خداوندی بود.

در صورتی که فضائل حضرت خدیجه انقدر زیاد است که دشمنی و حسادت عایشه

ص:86

با حضرت خدیجه جای تامل بسیار دارد. مثلا از أبو هریره نقل می کنند که جبرئیل امین نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد و فرمود:

یا رسول الله ! هذه خدیجه قد أتتک معها إناء فیه إدام أو طعام أو شراب.

یا رسول الله ! اینک خدیجه نزد تو می آید و با خود غذایی و طعامی برای تو می آورد. صحیح مسلم لمسلم النیسابوری، ج 7،، ص 133، ح 6167 صحیح البخاری لمحمد بن إسماعیل البخاری، ج 4،، ص 231

طبق نقل صحیح مسلم، روزی نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) با جبرئیل امین مشغول صحبت کردن و دریافت وحی بود که جبرئیل امین فرمود:

یا رسول الله ! خدیجه برای تو طعام می آورد. وقتی آمد، از طرف پروردگارش به او سلام و درود برسان و از طرف منِ جبرئیل هم به او سلام برسان و به او بشارت بده که خداوند خانه ای در بهشت برای او مهیا کرده است از تارهای طلایی که نه سر و صدایی و نه مشکلاتی وجود دارد. صحیح مسلم لمسلم النیسابوری، ج 7،، ص 133، ح 6167 صحیح البخاری لمحمد بن إسماعیل البخاری، ج 4،، ص 231

روایت جالبی هست که آقا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کند:

قال آدم علیه السلام: مما فضل الله به إبنی علیّ أن زوجته خدیجه کانت عونا له علی تبلیغ أمر الله عز وجل و أن زوجتی کانت عونا لی علی المعصیه. روزی حضرت آدم (علیه السلام) فرمود: یکی از فضیلت هایی که فرزندم محمد دارد و برتری او را بر من نشان می دهد، این است که همسر او در تبلیغ أمر إلهی یاور او بود و همسر من هم یاور من بود در خطا و معصیت. عمده القاری شرح صحیح البخاری للعینی، ج 1، ص 63 الدر المنثور لجلال الدین السیوطی، ج 1، ص 54 کنز العمال للمتقی الهندی، ج 11، ص 413 تاریخ بغداد للخطیب البغدادی، ج 4، ص 101 تاریخ مدینه دمشق لإبن عساکر، ج 69، ص 108 میزان الإعتدال للذهبی، ج 4، ص 60 لسان المیزان لإبن حجر العسقلانی، ج 5، ص 418

دوستان عزیز دقت کنند که خود گذشتن از مال، کار کوچکی نیست به طوری که مورخین نوشته اند که حضرت خدیجه کبری) سلام الله علیها (در

هنگام رحلتش، حتی کفن هم برای خودش نداشت! سیره إبن هشام، ج 1، ص 426

این خیلی عجیب و دردآور است! واقعاً این قدر ایثار و این همه از خودگذشتگی؟!

مضافاً که حضرت خدیجه کبری) سلام الله علیها (با قدرت و نفوذ و محبوبیتی که در میان مردم داشت، یک یاور صادق و باوفای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود و با رحلت حضرت خدیجه کبری) سلام الله علیها (، اگر جسارت نباشد، کمر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خم شد. رحلت حضرت خدیجه کبری) سلام الله علیها (و حضرت أبو طالب (علیه السلام)، واقعاً دو مصیبت جانکاه برای نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) بود. حتی در بعضی از کتاب ها آمده است و علامه سید جعفر مرتضی) ره (این تعبیر را نقل می کند در الصحیح فی سیره النبی الأعظم، جلد 3، صفحه 198 و می گوید:

إن الإسلام قد قام بسیف علی و بأموال خدیجه. پرچم اسلام به وسیله 2 چیز برافراشته شد: شمشیر علی و اموال خدیجه.

و آقای إبن حجر عسقلانی در کتاب الإصابه فی تمییز الصحابه، جلد 8، صفحه 103 می گوید:

و قد أثنی النبی صلی الله علیه و سلم علی خدیجه ما لم یثن علی غیرها.

پیامبر (صلی الله علیه و سلم) ثنائی که در حق خدیجه کرده است، در حق أحدی نکرده است.

نمونه سوم: حسادت و تهمت عایشه به ماریه

اهل سنت میگویند در برائت و پاکدامنی حضرت عایشه رضی الله عنها به وسیله وحی ازبالای هفت آسمان نازل شد و مسلمانان تا قیامت این آیات را در نماز و غیر نماز تلاوت می کنند و با هر بار تلاوت، در مقابل هر حرفی، ده ثواب به تلاوت کننده داده می شود.

اگر واقعا این روایات از جناب عایشه رسیده باشد علت نسبت آیه افک به خود چیزی جز حسادت عایشه به ماریه نیست چرا که کنیزی مورد توجه رسول خدا قرار می گیرد و فرزندی از او متولد می شود و این درحالی است که عایشه پس از سالها زندگی با پیامبر همچنان بی فرزند است! در روایات زیر خود عایشه به حسادت خود تصریح می کند:

عایشه می گوید: حسادتم به ماریه بیش از حسادتم به تمامی زنان بود به خاطر اینکه او زن زیبایی بود از قبیله جعده و رسول خدا از او خیلی خوشش می آمد و پیامبر ماریه را در ابتدای اسیر شدنش در منزل حارثه بن نعمان جای داد و ماریه کنیز ما بود رسول خدا نیز اکثر روزها و شبها نزد او بود... سپس خدا به او فرزند روزی کرد و ما را از فرزند محروم کرد. الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج 8، ص 212 ج 213

در اینجا بد نیست جمله ای را که ابو داود در سنن از رسول خدا نقل کرده است متذکر شویم که خود یکی از دلایل حسادت عایشه است:

مردی نزد رسول خدا آمد و گفت: من با زنی که دارای اصل و نسب و زیبایی است آشنا شده ام اما او بچه دار نمی شود) عقیم است (آیا با او ازدواج کنم حضرت فرمودند:

نه، آن مرد برای دوم آمد حضرت او را نهی کرد، برای بار سوم آمد بازحضرت او را نهی کرد پس حضرت فرمود: با زن با محبت که فرزنددار می شود ازدواج کنید که من به زیادی شما به امتهای دیگر افتخار می کنم. سنن ابی داوود ج 1 ص 455 کتاب النکاح.

همچنین نقل می کند که عمر گفت:

حصیری که در منزل است بهتر است از زنی که نازا باشد. سنن ابی داوود ج 2 ص 232 کتاب الطب باب فی الطیره.) احتمالا منظورش عایشه و دخترش است ! (

حال آیات افک اصلا در مورد عایشه نیست بلکه در مورد ماریه است. به روایات زیر دقت فرمائید:

خبر رسول خدا از برائت ماریه

إن جبریل أتانی فأخبرنی أن الله قد برأ ماریه وقریبها مما وقع فی نفسی، وبشرنی أن فی بطنها منی غلاما وأنه أشبه الخلق بی، وأمرنی أن أسمیه إبراهیم وکنانی بأبی إبراهیم... تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج 3، ص 46؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج 11، ص 471.

جبرئیل بر من نازل شد و به من خبر داد که خدا ماریه و خویشاوند) پسر عموی (او را تبرئه کرد و به من بشارت داد که از من در شکم او فرزندی است که شبیه ترین مردم به من است و مرا امر کرد که نام او را ابراهیم بگذارم و کنیه مرا ابو ابراهیم گذارد...

ادامه شایعات تا هنگام مرگ ابراهیم

فلما توفی إبراهیم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان إبراهیم ابنی وانه مات فی الثدی وان له لظئرین تکملان رضاعه فی الجنه صحیح مسلم، مسلم النیسابوری، ج 7، ص 76، 77، البدایه والنهایه، ابن کثیر، ج 5، ص 331

پس زمانی که ابراهیم از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا ابراهیم فرزند من است و او در شیرخوارگی از دنیا رفته است

حاکم نیشابوری در مستدرک از عایشه روایتی نقل می کند که به خوبی می رساند اهل افک تهمت را بر چه کسی وارد کردند. البته او اسامی کسانی راکه عنوان» عصبه «یا حد بر آنان صادق باشد نمی آورد ولی معلوم است که آنان باید کسانی باشند که اهل سنت نخواستند با معرفی آنها آبروی کسانی که باید حفظ شود ریخته گردد.

عایشه می گوید:» ماریه «به همراه پسر عمویش به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اهداء گردیده بود. او) بعد از مدتی که به عنوان همسر پیامبر نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود (حامله شد. حضرت او را نزد پسر عموی او) و در مشربه اُمّ ابراهیم (نهاد. اهل افک گفتند که چون او) یعنی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم (به فرزند نیاز داشت، فرزند غیر را به خود نسبت داد. چون شیر مادر ابراهیم فرزند زسول خدا) یعنی ماریه (کم بود، ابراهیم را با شیر گوسفند تغذیه می کردند لذا فربه شد.

روزی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را نزد من آورد و گفت: او را چگونه می بینی؟ گفتم: هر کس از شیر گوسفند استفاده کند فربه می شود. پیامبر فرمود: آیا ابراهیم شبیه من نیست؟ عایشه می گوید: من از روی حسادت گفتم: شباهتی ندارد. و بعد تهمت های ناروای مردم) نسبت به ماریه (به گوش پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید، حضرت نیز علی (علیه السلام) را فرستاد...) دنباله آن را از حدیث مسلم نقل می کنیم (. المستدرک ج 4 ص 39 انفاق ابی بکر و عمر علی ماریه، إمتاع الأسماع، المقریزی ج 5 ص 336

در نقل حاکم نیشابوری عایشه به چند نکته اشاره می نماید:

1، اهل افک تهمت زنا به ماریه زدند.

2، عایشه از روی حسادت حاضر نشد بگوید که او) یعنی ابراهیم (شبیه رسول خدا

ص:90

صلی الله علیه وآله وسلم می باشد.

3، به علی علیه السلام مأموریت تحقیق داده شد....

مسلم نیشابوری که در ضمن 10 صفحه حدیث افک را از عایشه نقل کرده است در آخر آن حدیثی در ضمن سه سطر از انس اینگونه می آورد:

انس بن مالک می گوید:) در میان مردم شایعه های پخش شده بود و (به مردی تهمت می زدند که فرزند رسول خدا از آن اوست وقتی تهمت مذکور به گوش پیامبر رسید علی را فرستاد که گردن متهم را بزنند. حضرتش رفت و چون او را مجبوب کسی که آلت مردان نداشته باشد یافت دست از او برداشت. صحیح مسلم ج 8 ص 119 کتاب صفات المنافقین و احکامه

شما را به خدا آیا این داستان ها با مقام پیامبری که خداوند در مورد او می فرماید:

و ما ینطق عن الهوی/ إن هو إلا وحی یوحی. النجم / 3 و 4.

سازگاری دارد؟ !!!

آری، اگر قرار باشد آیاتی در تبرئه کسی نازل شود حق این است که درباره ماریه نازل گردد که برگشت آن به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می باشد که ابراهیم را پسر غیر دانسته اند.

شیعه به عایشه توهین میکند یا؟

مثلا یک نمونه آن بدین شرح است که میگویند بعضی از صحابه پیامبر اکرم به دلیل اتهام فحشا به عایشه حد خوردند.

ترمذی می گوید که بعد از نزول آیات افک، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر 3 نفر یعنی حسان و حمنه و مسطح، حد قذف جاری کرد. سنن ترمذی، ج 5، ص 17، سوره فرقان، سنن ابی داوود ج 2 ص 358 باب حد القذف، سنن ابن ما جه ج 2 ص 857

عایشه می گوید زمانی که آیه در برائت من نازل شد رسول خدا منبر رفت و ماجرا را یاد کرد و آیه را خواند پس زمانی که از منبر پایین آمد امر کرد

آن دو مرد و یک زن را آوردند و بر آنها حد جاری کرد.

ص:91

یکی از مطالبی که در روایت بدان تصریح شده این است که افرادی جزء تهمت زنندگان بودند که باور کردن آن بسیار سخت است.

و چگونه می توان پذیرفت که مسطح بن اثاثه، ربیب نعمت ابوبکر، به دختر ولی نعمتش آن هم به پیروی از یک منافق، نسبتی ناروا بدهد؟ یا چگونه می توان پذیرفت که حسان بن ثابت، شاعر مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، به همسر ممدوحش چنان تهمتی بزند؟ مگر می توان قبول کرد که حمنه، همسر طلحه بن عبید اللّه، درباره دختر عموی شوهرش مطلب ناروائی بگوید و شوهرش نیز ساکت باشد؟ پس عدالت ساختگی صحابه کجا رفت؟

یا نمونه دیگر: مشکوک بودن پیامبر

در روایت بخاری از همین ماجرا اینگونه آمده است:

می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر منبر از مردم علیه عبدالله ابن أبیّ کمک خواست و در آن همسرش، و نیز صفوان را تبرئه کرد که به جدال لفظی بین عده ای انجامید ولی وقتی نزد عایشه آمد به او گفت:

یا عایشه بلغنی عنک کذا و کذا فان کنت بریئه فسیبرئک الله وان کنت الممت فاستغفری الله وتوبی الیه فان العبد اذا اعترف بذنبه ثم تاب تاب الله علیه...

صحیح البخاری ج 5 ص 58، کتاب المغازی باب غزوه بنی المصطلق من خزاعه وهی غزوه المریسیع، باب حدیث الافک؛ مسند احمد ج 6 ص 196، المستدرک ج 4 ص 243، مجمع الزوائد ج 10 ص 198، المصنف عبدالرزاق ج 5 ص 417، سنن کبری نسائی ج 5 ص 298.

ای عایشه ! از تو به من چنین و چنان رسیده) خبر رسیده که مرتکب چنین گناهی شدی (پس اگر بی گناه باشی خدا تو را تبرئه خواهد کرد و اگر گناه کردی استغفار کن و به درگاه او توبه کن پس اگر عبد به درگاه خدا توبه کند خدا او را می بخشد...

حال ما کدام را باور کنیم: اعتماد آن حضرت به همسرش و یا تردید درباره او را؟ آیا این حدیث نشانه مشکوک بودن پیامبر به همسر خود نیست؟ ! آیا

نقل این حدیث در معتبر ترین کتب اهل سنت یعنی صحیح بخاری توهین به رسول خدا و تهمت زدن به همسر او نیست !؟

و آلوسی از مفسرین معروف اهل سنت در اعترافی جالب میگوید:

ص:92

به شیعه نسبت می دهند که به عایشه تهمت فحشا می زنند در حالی که شیعیان این امر را شدیدا انکارمی کنند و چنین نسبتی را قبول ندارند و کوچکترین اثری از چنین تهمتهایی) نسبت به عایشه و... (در کتب معتبر و مورد قبول شیعه یافت نمی شود. تفسیر الروح و المعانی آلوسی ج 18 ص 122 ذیل تفسیر آیه 16 سوره نور.

حال چرا این تهمت را به دروغ به شیعه نسبت می دهند! راستی انگیزه این دروغگوئی و تهمت ناروا چیست؟

چگونگی فوت؛ عاقبت دنیوی

معاویه روی منبر نشسته بود و می خواست برای پسرش یزید بیعت بگیرد ولی عایشه گفت: آیا سه خلیفه بیش از تو برای پسرانشان بیعت گرفتند؟

گفت: نه.

عایشه گفت: پس تو به کدام یک از آنها اقتدا می کنی؟ معاویه از این سخن شرمسار شد و چاهی بر سر راه عایشه حفر کرد و عایشه در آن افتاد و مرد.) الصراط المستقیم، ج 3 / باب 12/45)

عبدالله بن زبیر در اعتراض به معاویه گفت:

می دانیم که خر، ام عمرو را برد ولی نه ام عمرو برگشت و نه خرش!) همان، ص 46)

و از طرفی قبر عایشه هم معلوم نیست که کجاست و این احتمال را تقویت می کند.

و معاویه مردم را از گریستن بر عایشه بازداشت.

ابن خلکان می نویسد: عایشه در زمان پادشاهی معاویه، در سال 58 هجری و در سنّ 67 سالگی مرد و در بقیع دفن شد. پس از مرگ عایشه، پسر عمر بر او گریست و این خبر به معاویه که هنوز در مدینه بود رسید و به عبدالله بن عمر گفت: آیا برای مردن یک پیرزن گریه می کنی؟ عبدالله گفت: تمام فرزندانِ ام المؤمنین بر او می گریند؛ البته کسی که فرزند او نباشد) یعنی مؤمن نباشد (نمی گرید.) وفیات ابن خلکان، ج 3، ص 16)

با ملاحظه این حدیث در می یابیم که معاویه گریستن فرزند عمر بر عایشه را به مسخره گرفت ولی عبدالله پاسخی دندان شکن به او داد.

از طرفی این جوابِ عبدالله بن عمر، معاویه را به دلیل کشتن عایشه که او را ام المؤمنین می خواندند بی دین و مرتدّ معرفی کرد.

ص:93

و عایشه بدون هیچ گونه مراسم تشییع جنازه و گردهمایی اسلامی، شبانه هم چون پدرش ابوبکر به خاک سپردند!) الطبقات الکبری، ابن سعد، بیروت، چاپ دار صادر، ج 8، ص 77) این، یک فاجعه برای خاندان ابوبکر بود که بزرگانش را بدون تشییع جنازه و بدون گردهمایی اسلامی بلکه شبانه به خاک سپردند؛ زیرا ابابکر و عایشه را شبانه دفن کردند و عبدالرحمان بن ابی بکر را زنده بگور کردند) المستدرک الحاکم، ج 3، ص 207.) و معاویه لعنت اله علیه بدن مطهّر محمد بن ابی ابکر را در شکم الاغ مرده ای گذاشته و به آتش کشید) مختصر تاریخ دمشق، شرح حال محمد بن ابی بکر (

عاقبت اخروی عایشه

ذهبی در سیر اعلام النبلاء می نویسد:

عن قیس، قال: قالت عائشه... إنی أحدثت بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم حدثا، ادفنونی مع أزواجه. فدفنت بالبقیع رضی الله عنها از قیس نقل شده است که عایشه می گفت: من بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدعت های زیادی انجام داده ام، مرا با همسران رسول خدا دفن کنید، پس او را در بقیع دفن کردند.

سیر أعلام النبلاء، الذهبی، ج 2، ص 193 و الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج 8، ص 74

حاکم نیشابوری نیز این روایت را نقل و بعد از آن می گوید:

هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه. المستدرک علی الصحیحین، الحاکم، ج 4، ص 6.

و ذهبی نیز در تلخیص المستدرک نظر او را تأیید می کند.

به نظر شما عایشه چه کارهای اشتباهی انجام داده بود که شرم میکرد در جوار رسول خدا دفن شود؟؟؟

در ثانی خود عایشه جهنمی بودن خود را به طور ضمنی قبول میکند: ابن عبد ربه از علمای اهل سنت به نقل ماجرایی در این زمینه پرداخته و می

نویسد: بعد از ماجرای جنگ جمل ام اوفی نزد عایشه رفت و از وی پرسید:

ای مادر مومنین اگر مادری فرزند کوچک خود را به قتل برساند حکمش چیست؟

ص:94

و چه مجازاتی در انتظار این مادر است؟

عایشه که هنوز از نیت و هدف اصلی آن زن بی خبر بود در پاسخ وی گفت:

چنین مادری به خاطر قتل فرزندش مستحق آتش جهنم است و جایگاهش دوزخ است

ام اوفی پس از گرفتن اقرار از عایشه از او پرسید

اگر مادری 20.000 فرزند) کنایه از تعداد مسلمانانی که در جنگ جمل کشته شدند (خود را بکشد حکمش چیست؟

عایشه پس از سوال دوم آن زن از هدف و نیت اصلی وی از سوال کردن مطلع شده و با ناراحتی گفت:

این زن دشمن خداست او را دستگیر کنید. العقد الفرید ج 4 ص 331 کتاب العسجده الثانیه فی الخلفاء و تواریخهم و اخبارهم...

حال چند سوال:

آیا آن زن واقعا دشمن خدا بود؟

آن زن چه حقیقتی را اشکار کرد که عایشه او را دشمن خدا نامید؟

آیا جنگ جمل با فریب خوردن عایشه و فتنه او به راه نیافتاد؟

آیا وی در جلوی سپاهی، سوار بر شتری سرخ موی نشد و به جنگ حضرت علی ع نرفت؟

آیا وی مسبب اصلی قتل عام 20.000 مسلمان نبود؟

آیا در این صورت وی را می توان عادل دانست؟ و آیا قران نفرموده هر کس مومنی را از روی عمد بکشد جایگاه ابدیش دوزخ است و لعنت و غضب خدا بر او باد) نساء / 93)؟

جالب است برخی از هواداران عایشه عذر می آورند که او اجتهاد کرده؛ یعنی در مقابل آیه قرآن نظر داده است و یک ثواب میبرد و داخل بهشت میشود! حال کسانی که با موازین اسلام آشنا هستند، می دانند که این کار به هیچ وجه جایز نیست و هیچ

ص:95

مسلمانی حق ندارد بر خلاف دستور صریح خدا و رسول، اجتهاد کند.) منظور آیه 33 همان سوره) وقرن فی بیوتکن) در خانه خود بمانید) میباشد (و وقتی حضرت علی دستور می دهد طلحه و زبیر و معاویه و عمروعاص را بکشند، معتقد است که آنها اهل جهنم اند. حضرت علی (علیه السلام) نیامده است آنجا که یاران معاویه را بکشد و وارد بهشت کند. در جنگ جمل، اگر عایشه، مردم را تحریک می کند برای کشتن حضرت علی (علیه السلام) و یاران حضرت علی (علیه السلام)، نمی خواهد یاران حضرت علی (علیه السلام) را با این کشتن به بهشت بفرستد، بلکه معتقد است که اینها اهل جهنم اند و قتل شان واجب است و با کشتن شان، اینها وارد آتش می شوند. اینها با این نیت، این جنگ ها را شروع کردند.

وقتی که ما این بحث ها را مطرح می کنیم، می گوید که این بحث ها را مطرح نکنید و به صلاح نیست.

ابن حجر مکی می گوید:

و مما یوجب الإمساک عما شجر بینهم من الإختلاف. واجب است که تمام اختلافات میان صحابه را چشم پوشی کنیم. الصواعق المحرقه، ج 2، ص 622، چاپ جدید دو جلدی موسسه رسالت بیروت

خود آقای احمد بن حنبل همچنین تعبیری را در طبقات الحنابله دارد و می گوید:

واجب است که ما تمام کارهای خلاف صحابه را توجیه کنیم و محمل شرعی برای آنها درست کنیم و عقیده مان این باشد که همه اینها، اهل بهشت هستند.

طبقات الحنابله، ج 1، ص 30

این آقایانی که این محمل ها را درست می کنند، ما نمی دانیم به آنچه که در صحاح شان نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده که نزدیک به 80 ماه بر بالای 70 هزار منبر، به دستور معاویه، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را سبّ می کردند) ربیع الأبرار، جلد 2، صفحه 186)، آیا در آنجا هم برایش محمل و توجیهی آورده اند یا خیر؟) جانم فدای اولین مظلوم عالم حضرت علی (در خود صحیح بخاری، ج 5، ص 6 در ذیل آیه شریفه «هذان خصمان اختصموا فی ربهم» از قول امیرالمومنین (علیه السلام) نقل می کند: من

اولین مظلومی هستم که فردای قیامت در محکمه عدل الهی، درباره کسانی که

ص:96

در مورد من ظلم کردند، مورد محاکمه قرار خواهد گرفت.

قال انا أول من يجثو بين يدى الرحمن للخصومه يوم القيامه و قال قيس بن عباد و فيهم أنزلت» هذان خصمان اختصموا فى ربهم «و اين توجيهات در مورد عايشه در حالى است كه در خود صحيح بخارى و صحيح مسلم آمده است:

من خرج عن طاعه امام فمات، مات ميته جاهليه.

هر كس در برابر خليفه و امام بر حق قيام كند و بميرد، مرگش به مرگ جاهلى است.

صحيح البخارى، ج 8، ص 87 صحيح مسلم، ج 6، ص 21 و 22

آقايان أهل سنت و وهابيت اين را براى ما توضيح بدهند و اين كه چرا كسانى كه در برابر أبو بكر قيام كردند، در حدّى كه زكات شان را به أبو بكر نمى دادند، اصحاب ردّه شدند و مستحق آتش جهنم، ولى افرادى كه در برابر حضرت على (عليه السلام) قيام كردند، مجتهد و مجتهده بودند و خطا كردند و پاداش هم دارند؟ در حالى كه كشته شدن 30 هزار انسان، نتيجه كشته شدن در جنگ جمل بود و كشته شدن 110 هزار انسان هم نتيجه كشته شدن در جنگ صفين بود. اين همه انسان بى گناه از طرفين جنگ كشته شدند، ولى افرادى كه عامل و باعث اين جنگ بودند، اجتهاد كردند؟ اگر اين گونه باشد، بايد گفت تمام شورش هايى كه در سراسر جهان انجام مى گيرد، بر اساس اجتهادشان است و أجر واحدى هم دارند.

در آخر كار هم وقتى وهابيت درمانده ميشوند و جوابى ندارند ميگويند كه أصحاب جمل اهل دوزخند غير از عايشه و طلحه و زبير، زيرا اينان توبه كردند! و خداوند اشتباهاتش را عفو نموده است. حال سوال ما از آنها: طلحه كه در جنگ جمل كشته شد. زبير هم فقط از معركه خود را كنار كشيد. از عايشه نيز توبه ى سراغ نداريم. اگر توبه كرده بود پس چرا گفت من را به خاطر بدعتهايم در كنار پيامبر دفن نكنيد؟ حالا لابد بعد از مرگ توبه كرده!

+ نوشته شده در يكشنبه بيست و هشتم ارديبهشت 1393 ساعت 19:38 توسط م

آسیه زن فرعون

اشاره

آسیه از ماده ی "اسی" است که در لغت به معنی حزن است؛ و اگر لفظ آسیه درباره ی یک بنا و ساختمان به کار رود، به معنی محکم بودن اساس و پایه ی آن می باشد؛ [1]

اما در اصطلاح قرآنی نام زنی است که همسر فرعون و دختر مزاحم بوده، [2]

و برخی وی را عمه ی حضرت موسی نیز دانسته اند. [3]

قرآن در دو آیه، از این بانوی بزرگوار با عنوان "امْرَأَتَ فِرْعَوْن" یاد کرده است. [4]

بنابراین در قرآن به نام این بانوی بزرگوار تصریح نشده و اساساً نام هیچ زنی غیر از نام حضرت مریم سلام الله علیها - در قرآن نیامده؛ بلکه به طور کلی اعداد، اسامی، خصوصیات و حالات جزیی و روزمره ای که نکته ی دینی و ابدی در آن نباشد، جایگاهی در بیانات قرآنی نداشته و قرآن با سماجت عجیبی از ذکر آنها خودداری کرده است. [5]

آسیه از منظر قرآن

آسیه همسر شخص طغیان گر و سرکشی بود به نام فرعون، که در رأس گروهی به نام قبطیان، صاحب قدرت و شوکت بوده و در سرزمین مصر حکومت می کرد؛ اما خودش فردی مؤمن به رسالت حضرت موسی (علیه السلام) بود؛ پیامبری که مأمور شد به سراغ فرعون برود و وی را به دین توحید دعوت نماید و از ظلم و جنایت به مردم بی گناه بازدارد؛ [6]

پس آسیه در اولین اعلان رسالت و اعجاز حضرت موسی پیامبر الوالعزم الهی برای فرعون، [7]

به او ایمان آورد؛ یعنی هنگامی که عصای حضرت به مار عظیمی تبدیل شد و سحر ساحران فرعون را بلعید، به پیامبری ایشان یقین پیدا کرده و

ایمانش را نسبت به حضرت موسی آشکار نمود. [8]

در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله - می خوانیم:» أَفْضَلُ نِسَاءِالْجَنَّهِ أَرْبَعٌ:

خَدِیجَهُ بِنْتُ خُوَیلِدٍ وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) وَ مَرْیمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِیهُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ، إمْرَأَهُ فِرْعَوْن « [9] » برترین زنان اهل بهشت چهار نفرند: "خدیجه" دختر خویلد و

"فاطمه" دختر محمد (صلی الله علیه و آله) و "مریم" دختر عمران و "آسیه" دختر مزاحم، همسر فرعون. «

ویژگی ها و فضائل آسیه در قرآن

1. الگو برای مؤمنان: اخلاص و ایمان آسیه به حدی بود که خدای تبارک در قرآن کریم ایشان را به عنوان الگو و اسوه ای برای همه ی مؤمنان از زن و مرد معرفی نموده و وی را در اسوه بودن هم سنگ حضرت مریم، مادر حضرت عیسای مسیح قرار داده است: وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ... وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ... [10] و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است... و همچنین به مریم دختر عمران... «خداوند برای مؤمنان مثل زنی را زده به نام آسیه که وصلت با کافران ضرری به حال ایشان نرساند، و منزلتی که در پیشگاه الهی داشت، خللی وارد نشد، با اینکه زیر سلطه ی یکی از دشمنان خدا بود. [11]

مقصود این است که پیوند مؤمنان با کافران به حالشان زیانی ندارد و چیزی از ثواب و تقرّبشان به خدا نمی کاهد. [12]

در آیه ی شریفه دو فضیلت و ویژگی خاص برای حضرت آسیه بیان شده که در ذیل دو عنوان مطرح می کنیم:

الف. اعتقاد محکم و خلل ناپذیر آسیه

پس از شنیدن جریان معجزه ی عصای حضرت موسی (علیه السلام)، به وی ایمان آورد؛ اما همسرش فرعون وی را شدیداً مورد شکنجه قرار می داد تا دست از آیین موسی بردارد؛ ولی آسیه در برابر این فشارها و تهدیدها با استقامت تمام ایستاد و هرگز تسلیم خواسته ی فرعون نشد؛ چراکه او تقرب به درگاه خدا را بر نزدیکی به فرعون و دستگاهش ترجیح می داد و در برابر این تهدیدها، با کلمات توحیدی حقیقت خویش را هویدا ساخت: رَبِّ اِبْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ... [13]

» پروردگارا! برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن... «این کلمات گهربار بیان گر اینست که سلطه ی کافر بر مؤمن، ضرری به ایمان مومن وارد نمی کند؛ همچنان که شخصیتی مثل آسیه با اینکه تحت اختیار فرعون بود، اما در بهشت الهی

جایگاه ویژه ای بر خود اختصاص داد. [14]

آسیه در دعای خویش از خداوند خانه ای درخواست کرده که هم نزد او باشد و هم در بهشت؛ یعنی هر دو را جمع کرده، و این بدان جهت است که بهشت دار قرب خدا و جوار رب العالمین است؛ علاوه بر این حضور در نزد خدای تبارک و قرب او کرامتی است معنوی، و استقرار در بهشت، کرامتی است صوری؛ لذا ارزشمند است که بنده از خدا هر دو را بخواهد. [15]

از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که فرمودند:» إِنَ ّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبَرِالْحَدِیدِ إِنَ ّ الْحَدِیدَ إِذَا دَخَلَ النَّارَ تَغَیّر وَ إِنَ ّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ وَ نُشِرَ ثُمَ ّ قُتِلَ لَمْ یتَغَیرْ قَلْبُه « [16] » مؤمن سخت تر از پاره آهن است، بدرستی که پاره آهن وقتی داخل آتش شود، تغییر می کند؛ ولی مؤمن اگر کشته شود و زنده شود، بعد کشته شود، قلب او از حق تغییر نکند.«

ب. بیزاری از ظالمان و فرعونیان: آسیه از تمام لذتهایی که در دربار فرعون وجود داشت، با تمام وجود چشم پوشید و در برابر فرعون ظالم سر تسلیم فرود نیاورد؛ بلکه توجه خویش را به کرامات و رضایت الهی سوق داد و با اتصال به قرب الهی، در ایمان خود استقامت ورزید تا اینکه از دنیا رخت بربست: [17]

»... وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نجَ ِّنیِ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِین « [18]

»... و مرا از فرعون و کار او نجات ده! و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش! «بیزاری از ناحیه ی خود آسیه بود که از خداوند نجات خویش را از شخص فرعون و عمل وی طلبید؛ مقصود همان عملی بود که موجب مصاحبت و معاشرت آسیه با فرعون در زندگی زناشویی می شد؛ و منظور از قوم ظالم، همان قوم فرعون بود که از خدای تعالی در حقیقت بیزاری و نجات از جامعه ی ستمکار را درخواست نمود. [19]

خداوند نیز دعای این زن نمونه، مؤمن و فداکار را اجابت فرمود و او را در ردیف یکی از بهترین زنان عالم) حضرت مریم (قرار داد. [20]

2. دفاع از مظلومان و بی گناهان

قرآن جهت ترسیم نمونه ی زنده ای از پیروزی مستضعفان بر مستکبران به تشریح

داستان موسی و فرعون پرداخته [21]

که بخشی از این قصه، مربوط به دوران کودکی موسی و نجات اعجازآمیز او از چنگال خشم فرعونیان است. فرعون به شدت بنی اسرائیل را تحت فشار قرار داده بود، و دستور داده بود که پسران آنها را به قتل برسانند، و دختران را برای کنیزی و خدمتگزاری زنده نگهدارند؛ چون از قدرت و شورش احتمالی بنی اسرائیل می ترسید و بنابه گفته ی برخی مورخان، پیش بینی کرده بودند که فرزندی از بنی اسرائیل برمی خیزد و دستگاه فرعون را درهم می کوبد. لذا با این جنایاتی که فرعون راه انداخته بود، مادر موسی هنگام حمل و تولد فرزندش که پنهانی صورت گرفت، احساس خطر می کرد و نگران بود؛ اما خدای تبارک وعده و چگونگی حفظ و بازگرداندن موسی را به قلب مادرش الهام نمود. [22]

در نتیجه مادر موسی به دستور خداوند نوزاد را در صندوقی گذاشت و به دریا انداخت، و دریا مأمور شد تا صندوق را به ساحل ببرد؛ مأموران فرعون که جهت نگهبانی رود نیل گماشته شده بودند، روزی صندوقی را از روی آب گرفته و نزد فرعون بردند؛ همین که در صندوق را باز کردند، نوزاد پسر را در آن مشاهده کردند. [23]

گروهی از حامیان فرعون که در کاخ فرعون حاضر بودند، فرعون را تحریک نموده و گفتند: ظاهراً این طفل همان پسر بنی اسرائیلی است که تو دنبالش هستی و باید او را به قتل برسانی! فرعون هم تحت تأثیر کلام آنها قرار گرفت و مصمم شد تا موسی را بکشد! ولی آسیه میانجی گری نموده و مانع از این عمل شنیع شد: [24]

وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَیْنٍ لِی وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ عَسی أَنْ یَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ [25] » همسر فرعون) چون دید آنها قصد کشتن کودک را دارند (گفت: نور چشم من و توست! او را نکشید، شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر خود برگزینیم! و آنها نمی فهمیدند) که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می پرورانند (! «"قره عین" به معنای خنکی چشم، کنایه از سرور و شادی است و این کنایه، در حقیقت ناشی از ضد آن بوده و آن "سخنه العین" به معنای حرارت چشم است که در اثر گریه ای به انسان دست می دهد؛ البته گریه ای که به خاطر حزن و اندوه باشد. پس حکایت قرآن از زبان همسر فرعون بر مسرت بخشی چشمان آنها حاصل از رؤیت

جمال حضرت موسی (علیه السلام) بود و این همان القاء محبت الهی بود که خداوند وعده ی آن را داده بود. [26]

جمع آوردن خطاب "لاتقتلوه" اشاره به عاملان قتل است که افراد زیادی به عنوان مباشر و مسبب این امر قتل بوده ی "قرّت عین لی و لک" در حقیقت شفاعت آسیه نسبت به حضرت موسی بود که با این جملات احساسی و عاطفی، دل فرعون را نرم کرد و مانع از کشتن این نوزاد شد؛ بخصوص این کلام عاطفی را به منفعت بخشی وی در کاخ و حکومت فرعونی و فرزندخواندگی این نوزاد مقید نمود؛ در حالیکه فرعون و فرعونیان نمی فهمیدند که این نوزاد یافت شده از دریا، کیست؟ و چه کسی را در دامان خود پرورش می ع دهند؟! [27]

فرعون نیز در برابر شفاعت همسرش نسبت به این طفل، خواسته ی او را اجابت نمود و طفل را به همسرش بخشید. [28]

پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمودند: از برکت این گفتار، خداوند آسیه را هدایت کرد، ولی عناد فرعون که مایه ی شقاوتش بود، مانع از آن شد که موجبات هدایتش را فراهم سازد؛ در نتیجه آنچه سبب لطف بر او بود، اختیار نکرد. [29]

لذا حضرت آسیه وقتی آثار جلالت و جذبه ی الهی را در سیمای حضرت موسی مشاهده کرد، به منفعت بخشی و فرزندخواندگی ایشان اشاره نمود؛ چون فرعون و همسرش پسری نداشتند؛ در نتیجه بلای قتل را از موسی (علیه السلام) برگردانید؛ درحالی که فرعون و طرفدارانش حقیقت و سرانجام امر را نمی دانستند و نمی فهمیدند که دشمن خود را در دامانشان پرورش می دهند و عاقبت امر به دست همین موسی هلاک خواهند شد. [30]

منابع

.[1] فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین، قم، هجرت، 1410 ق، چاپ دوم، ج 7، ص 333 و الزبیدی الحنفی، محب الدین؛ تاج العروس من جواهرالقاموس، بیروت، دارالفکر، 1414 ق، ج 19، ص 159.

.[2] طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر جوامع الجامع، تهران، دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه

قم، 1377 ش، چاپ اول، ج 4، ص 324 و مکارم شیرازی، ناصر و همکاران؛ تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیه، 1374 ش، چاپ اول، ج 24، ص/ 303.

.[3] کاشانی ملافتح الله، زبده التفاسیر، قم، بنیاد معارف اسلامی، 1423 ق، چاپ اول، ج 7، ص 119.

.[4] قصص/ 9 و تحریم/ 11.

.[5] نقی پورفر، ولی ع الله؛ پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن، قم، اسوه، 1374 ش، چاپ دوم، ص 283.

.[6] ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحریر و التنویر، بی ع تا، ج 28، ص 337.

.[7] طباطبایی) علامه (، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیرالقرآن، قم، جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، 1417 ق، چاپ پنجم، ج 14، ص 145.

.[8] ابوالفتوح رازی، حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، آستان قدس رضوی، 1408 ق، چاپ اول، ج 19، ص 306.

.[9] سیوطی، جلال ع الدین؛ الدرالمنثور فی تفسیرالمأثور، قم، کتابخانه آیه ع الله مرعشی نجفی، 1404 ق، ج 6، ص 246 و مغنیه، محمدجواد؛ التفسیر المبین، قم، بنیاد بعثت، بی ع تا، ص 508.

.[10] تحریم/ 11 و . [12. [11 فیض کاشانی، ملامحسن؛ تفسیر الصافی، تهران، صدر، 1415 ق، چاپ دوم، ج 5، ص 198.

.[12] تفسیر جوامع الجامع، ج 4، ص 322.

.[13] تحریم/ 11.

.[14] زحیلی، وهبه بن مصطفی؛ التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، بیروت دمشق، دارالفکر المعاصر، 1418 ق، چاپ دوم، ج 28، ص 326، طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد

قصیر عاملی، دار احیاءالتراث العربی، بیروت، بی ع تا، ج 10، ص 54 و تفسیر نمونه، ج 24، ص 303.

.[15] المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 344 و 345.

.[16] مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار فی درر الاخبار، بیروت، مؤسسه الوفاء، 1404 ق، جلد 67، صفحه 178.

.[17] المیزان فی تفسیرالقرآن، ج 19، ص 344.

.[18] تحریم/ 11.

ص:103

. [19] المیزان فی تفسیرالقرآن، ج 19، ص 345.

.[20] تفسیر نمونه، ج 24، ص 303.

.[21] همان، ج 16، ص 23.

.[22] همان، ج 13، ص 199.

.[23] بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوارالتنزیل و أسرارالتأویل، بیروت، دار احیاءالتراث العربی، 1418 ق، چاپ اول، ج 4، ص 173.

.[24] بروجردی، سیدمحمد ابراهیم؛ تفسیر جامع، تهران، صدر، 1366 ش، چاپ ششم، ج 5، ص 158.

.[25] قصص/ 9.

.[26] ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحریر و التنویر، ج 20، ص 20.

.[27] الفرقان فی تفسیرالقرآن بالقرآن، ج 22، ص 301.

.[28] تفسیر جامع، ج 5، ص 159.

.[29] گنابادی، سلطان محمد؛ تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده، بیروت، مؤسسه الأعلمی، 1408 ق، چاپ دوم، ج 3، ص 184.

.[30] المیزان فی تفسیرالقرآن، ج 16، ص 12-10.

نقل دو:

آسیه: همسر با ایمان فرعون مصر در زمان موسی (علیه السلام) و از زنان نمونه تاریخ

در قرآن به نام آسیه تصریح نشده؛ امّا با عنوان همسر فرعون * دو بار از او یاد شده است:

وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَیْنٍ لِی وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ...

و همسر فرعون گفت: [این کودک] نور چشم من و تو خواهد بود. او را مکشید... «) قصص/ 28، 9)

وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ...

ص:104

و خدا برای کسانی که ایمان آورده اند، همسر فرعون را مَثَل آورده... «.

) تحریم/ 66، 11)

در تورات دختر فرعون، نجات دهنده موسی و کسی که او را به فرزندی پذیرفت، دانسته شده است. [1]

نام و نسب آسیه:

همسر فرعون، به اتّفاق مفسّران، آسیه نام داشته است و روایات فراوانی نیز همین نظر را تأیید می کند؛ [2]

ولی در این که وی از نژاد بنی اسرائیل * یا از قبطیان بوده، اختلاف است. به گفته طبری، آسیه دختر مزاحم بن عبیدبن ریّان بن ولید قبطی، فرعون زمان یوسف بوده است .[3]

مقاتل نیز گفته: از قبطیان فقط سه نفر به موسی ایمان آوردند که یکی از آنان آسیه بود. [4]

گروهی دیگر برآنند که وی از بهترین زنان بنی اسرائیل، پیامبرزاده و مادر و مددکار مؤمنان بوده است [5]

و برخی او را عمّه موسی دانسته اند؛ [6]

ولی آلوسی این نسبت را بعید شمرده. [7]

جمع بین دو نظر این است که آسیه از سوی پدر، قبطی، واز سوی مادر، از بنی اسرائیل یا به عکس بوده است. به نوشته طبری، آسیه ابتدا همسر قابوس بن مصعب بن معاویه بود. هنگامی که موسی * به پیامبری رسید، قابوس) فرعون زمان کودکی موسی (مُرد و برادرش ولید) فرعون غرق شده در نیل (به جای وی نشست و با آسیه، همسر برادرش ازدواج کرد؛ [8]

ولی از آیه 18 شعراء/ 26 برمی آید که فرعونِ غرق شده در نیل، همان فرعونِ زمانِ کودکی موسی است و گفته طبری تضعیف می شود. از

سوی دیگر، نام های نامتناسب با فرهنگ و زبان قبطی، خودمی تواند دلیلی بر نادرستی گزارش های مذکورباشد. نقش

ص:105

آسیه در حفظ جان موسی: درباره گرفتن موسی از رود نیل و رفتار فرعون با وی، آرای گوناگونی وجود دارد: به گفته برخی، آسیه به بَرَص دچار شده بود و پزشکان از درمان آن ناتوان بودند. کاهنان به فرعون گفتند: در فلان زمان، کودکی را در رود نیل، در صندوق می یابید که آب دهان او شفای این بیماری است. فرعون کسانی را بر کنار رود نیل * بگماشت. هنگامی که صندوق را یافتند، آسیه آب دهان وی را بر برص مالید و بی درنگ شفا یافت.

اطرافیان فرعون گفتند: این همان طفلی است که باید کشته شود؛ ولی آسیه مانع شد و به فرعون گفت: قُرَّتُ عَیْنٍ لِی وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ عَسی أَنْ یَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً او نورچشمی برای من و تو است. او را نکشید؛ امید است نفعی به ما برساند یا او را فرزند خود بگیریم «) قصص/ 28، 9) و موسی این گونه از مرگ رهایی یافت. آسیه، نام کودک را موسی) برگرفته از میان آب و درخت [9]

یا فرزند آب ([10] نهاد. [11]

این وجه تسمیه از عهد عتیق برگرفته شده است. [12]

نیز گفته اند: آسیه برای انکار انتساب موسی به بنی اسرائیل، دردفاع از وی گفت: زنان بنی اسرائیل علاقه شدیدی به فرزندانشان دارند و آن ها را پنهان می کنند؛ پس چگونه ممکن است آن ها را به دریا بیندازند؟ [13]

به گفته ثعلبی، کنیزانی که برای شست و شو و بردن آب به کنار نیل آمده بودند، صندوق حامل موسی را یافته، نزد آسیه آوردند. چون آسیه درِ آن را گشود، خداوند محبّت او را در دلش افکند. از فرعون خواست آن کودک را که مایه روشنی چشمانشان شده، به او ببخشد. فرعون گفت: می ترسم این همان کسی باشد که نابودی ما به دست او است؛ ولی با اصرار آسیه، موسی را به او بخشید. [14]

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که آسیه و فرعون برای تفریح در ایام بهار، در خیمه ای) قصری ([15]

کنار رود نیل به سر می بردند که موسی را یافتند [16]

و فرعون با دیدن موسی گفت: چگونه است که این کودک کشته نشده؟ آسیه گفت:

تو فرمان کشتن کودکانی را صادر کرده ای که امسال به دنیا آمده اند و این کودک، بیش

ص:106

از یک سال دارد. [17]

به گفته بیش تر مفسّران، فرعون ابتدا قصد کشتن موسی را داشت و در مقابل سخن آسیه که این کودک، نور چشم من و تو است، گفت: نور چشم من نیست .[18]

از جمله «لاتَقتُلُوه» نیز برمی آید که آن ها قصد کشتن موسی را داشتند؛ هم چنین آسیه واسطه می شود تا مادر موسی در مقام دایه پذیرفته شود. از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرعون، ابتدا نمی پذیرفت مادر موسی که از بنی اسرائیل بود، به وی شیر دهد؛ ولی با اصرار آسیه پذیرفت. [19]

بار دیگر که فرعون تصمیم گرفت موسی را به قتل برساند، آسیه با زیرکی مانع شد. به گفته علی بن ابراهیم، این بار هنگامی بود که موسی با چنگ زدن به ریش فرعون چند مو از آن را کَند. فرعون به شدّت ناراحت شد و تصمیم گرفت او را بکشد. آسیه گفت: این کودکی است که نمی داند چه می کند. فرعون گفت: خوب می داند. آسیه گفت: دانه ای خرما) یاقوت ([20]

و حبّه ای آتش در برابرش بگذار؛ اگر آن دو را تشخیص داد، تو راست می گویی. او چنین کرد و به موسی گفت: بخور. موسی دست به طرف خرما برد؛ ولی جبرئیل، دستش را به طرف آتش گرداند. موسی آتش را گرفت و در دهان گذاشت [21]

) و همین سوختن زبان، سبب لکنت زبان او شد ([22]

و بدین وسیله رهایی یافت.

ایمان آسیه:

آسیه، با مشاهده معجزه عصای موسی و غلبه وی بر ساحران به او ایمان آورد؛ [23]

ولی ایمان خود را اظهار نمی کرد تا زمانی که همسر حزقیل) خزانه دار فرعون و آرایش گر دخترش (به سبب ایمانش به دست فرعون کشته شد؛

آن گاه، با اعتراض به فرعون و سرزنش وی، ایمان خود را آشکار ساخت.[24]

براساس روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اگر فرعون هم می گفت: موسی نور چشم من است، خدا او را چون آسیه هدایت می کرد. [25]

از این حدیث استفاده می شود که زمینه ایمان آسیه، پیش تر فراهم بوده است. در

ص:107

روایتی، آسیه، پیش از ایمان به موسی زنی نیکوکار شمرده شده است. [26]

جابر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که سه نفر) مؤمن آل یاسین، علی بن ابی طالب (علیه السلام) و آسیه همسر فرعون (حتّی یک لحظه به وحی کافر نشدند.

[27]

شکنجه و شهادت آسیه:

پس از آن که آسیه ایمانش را آشکار کرد، فرعون او را دیوانه خواند. آسیه گفت:

من دیوانه نیستم. خدای من و تو و همه جهانیان کسی است که آسمان، زمین، کوه و دریا را آفرید. فرعون بر او خشم گرفت و او را از خود راند. آسیه در پاسخِ نصیحت پدر و مادرش که از وی می خواستند با فرعون که به عقیده آنانَ خدای آسمان و زمین بود، مخالفت نکند، گفت: اگر او خدای آسمان و زمین است، بگویید برای من تاجی بسازد که آفتاب در پیش، ماه در پشت و ستارگان بر گرد آن باشند. گفتند: او نمی تواند. آسیه گفت:

خداوند بر این کار توانا است. [28]

نیشابوری می گوید: هنگامی که آسیه، خبر قتل آرایش گر را شنید، به فرعون گفت:

وای بر تو! چه چیز تو را این قدر در مقابل خداوند بزرگ گستاخ کرده است؟ فرعون گفت: شاید تو نیز دیوانه شده ای! آسیه گفت: دیوانه نشده ام؛ بلکه به پروردگار خود و تو و همه جهانیان ایمان آورده ام. [29]

به روایت ابوالعالیه، هنگامی که فرعون از ایمان آسیه آگاه شد، از سران دربارش درباره آسیه نظر خواست و همگی او را ستودند. فرعون گفت: او پروردگاری جز مرا عبادت می کند. آن ها قتل آسیه را پیشنهاد کردند. [30]

فرعون دستور داد آسیه را به زمین میخ کوب کرده، سنگی بزرگ را بالای سرش بیاویزند؛ اگر از ایمانش دست برداشت، به قصر فرعون باز گردد و

هم چنان همسر وی باشد و گرنه سنگ را بر او بیفکنند. [31]

آسیه از ایمان خود دست برنداشت و از خداوند خواست که به جای قصر فرعون، خانه ای در جوار رحمت خویش در بهشت برایش بنا کند و او را از فرعون و کفر و ستم او و نیز از عُمّال ستم کارش رهایی بخشد:

ص:108

رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ.) تحریم/ 66، 11)

بیش تر مفسّران، عمل فرعون را به کفر و گمراهی یا به ستم و شکنجه او تفسیر کرده اند و در روایتی از ابن عبّاس، به آمیزش تفسیر شده؛ [32]

ولی ابن عطیه این نظر را ضعیف دانسته است. [33]

خداوند، دعای آسیه را اجابت کرد و خانه اش را در بهشت که از درّ و مروارید ساخته شده بود، به او نشان داد و آسیه با مشاهده آن خندید. فرعون که نظاره گر بود گفت: از دیوانگی این زن تعجب نمی کنید؟ در حالی که او را شکنجه می دهم، می خندد؛ [34]

آن گاه سنگ را رها کردند؛ امّا پیش از فرود آمدن سنگ، روح از بدنش جدا شده بود. [35]

از سلمان فارسی نقل شده که همسر فرعون را زیر آفتاب سوزان شکنجه می دادند و هنگامی که حرارت خورشید او را آزار می داد، فرشتگان با بال های خود بر او سایه می افکندند. [36]

به گفته ابن عبّاس، هنگام شکنجه آسیه، موسی بر وی گذشت. آسیه با اشاره از شکنجه اش به موسی شکایت کرد. موسی او را دعا، وخداوند، شکنجه را بر وی آسان کرد و آسیه بر اثر شکنجه از دنیا رفت. [37]

دیگر فضایل آسیه: در آیه 11 تحریم/ 66 خداوند آسیه را در کنار مریم و مقدّم بر او، الگوی مؤمنان معرّفی می کند: وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ...

.) تحریم/ 66، 11)

سبب الگو بودن آسیه آن است که ایمان خود را در کنار فرعون حفظ کرد [38]

و از همه جاذبه های زندگی دنیا گذشت و جوار رحمت خداوند را بر زندگی در قصر فرعون ترجیح داد و در دعای خود، کرامت معنوی) قرب خداوند (و صوری) بهشت (را طلبید. [39]

در روایات نیز از آسیه به نیکی یاد شده است. پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله)، آسیه را در کنار مریم، خدیجه و فاطمه (علیها السلام) یکی از چهار زن کامل و برتر عالم و نیز از بهترین زنان اهل بهشت شمرده است. [40]

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نقل ابوموسی، آسیه را به همراه مریم و خدیجه و فاطمه (علیها السلام) از زنانی می شمرد که به نهایت مراتب کمال رسیدند. [41]

نقل شده که آسیه، به همراه حوّا، مریم و مادر موسی برای کمک به وضع حمل فاطمه بنت اسد داخل کعبه شد و آسیه، علی (علیه السلام) را پس از تولّد در پارچه ای پیچید [42]

و هنگام تولّد فاطمه) دختر پیامبر (آسیه به همراه ساره، مریم و خواهر موسی، برای کمک به خدیجه نزد وی آمدند. [43]

آسیه، همدم خدیجه در بهشت [44]

و از همسران بهشتی پیامبر دانسته شده است. [45]

نقل شده که هنگام وفات خدیجه، پیامبر به وی گفت: هنگامی که بر هووهای خود، مریم، کلثوم خواهر موسی و آسیه، همسرفرعون واردشدی، سلام مرا برسان. [46]

امام حسین (علیه السلام) هنگام دفن امیرمؤمنان، آسیه را به همراه فاطمه و حوّا و مریم در حال ندبه بر ایشان مشاهده کرد. [47]

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شد که حوا در روز قیامت، درحالی که آسیه بااو است، در میان هفتاد هزار حوریه به استقبال فاطمه می آید. [48]

منابع:

بحارالأنوار؛ تاریخ الامم و الملوک، طبری؛ التّبیان فی تفسیر القرآن؛ تفسیر القمی؛ تفسیر نورالثقلین؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن؛ الجامع لأحکام القرآن، قرطبی؛ الجواهر فی تفسیر القرآن؛ الدرّالمنثور فی التفسیر بالمأثور؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم؛ روض الجنان و روح الجنان؛ صحیح البخاری؛ عرائس المجالس فی قصص الانبیاء، ثعلبی؛ کتاب الخصال؛ الکتاب المقدس؛ الکشّاف؛ کشف الأسرار و عُدّه الأبرار؛ لسان العرب؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ المحرّرالوجیز؛ المیزان فی تفسیر القرآن. سید محمود دشتی

[1] کتاب مقدّس سفر خروج، 1:102.

[2] بحارالانوار، ج 6، ص 247 و ج 13، ص 51.

ص:110

[3] تاریخ طبری، ج 1، ص 231.

[4] بحارالانوار، ج 13، ص 51.

[5] مجمع البیان، ج 7، ص 378.

[6] قرطبی، ج 18، ص 132.

[7] روح المعانی، مج 11، ج 20، ص 71.

[8] تاریخ طبری، ج 1، ص 231.

[9] لسان العرب، ج 13، ص 222.

[10] الجواهر، مج 7، ج 14، ص 21.

[11] روض الجنان، ج 15، ص 101.

[12] کتاب مقدّس سفر خروج، 2:10.

[13] کشف الأسرار، ج 7، ص 277.

[14] قصص الانبیا، ص 149.

[15] نورالثقلین، ج 4، ص 115.

[16] همان، ص 114.

[17] مجمع البیان، ج 7، ص 378.

[18] روض الجنان، ج 15، ص 101؛ عرائس المجالس، ثعلبی، ص 149.

[19] نورالثقلین، ج 4، ص 115.

[20] کشف الأسرار، ج 6، ص 118؛ تاریخ طبری، ج 1، ص 233.

[21] قمی، ج 2، ص 137.

[22] تاريخ طبرى، ج 1، ص 233؛ كشف الأسرار، ج 6، ص 119.

[23] مجمع البيان، ج 10، ص 479.

[24] كشف الأسرار، ج 10، ص 486؛ روض الجنان، ج 20، ص 268.

[25] مجمع البيان، ج 7، ص 378؛ الكشّاف، ج 3، ص 394. [

[26 نورالثقلين، ج 4، ص [114. [27 الخصال، ص [174. [28 روض الجنان، ج 20، ص 268.

[29] عرائس المجالس، ثعلبى، ص 166.

ص:111

[30] قرطبى، ج 18، ص 132.

[31] جامع البيان، ج 12، ص 110؛ التبيان، ج 10، ص 55.

[32] مجمع البيان، ج 10، ص 479.

[33] المحررالوجيز، ج 16، ص 57.

[34] قرطبى، ج 18، ص 132.

[35] التبيان، ج 10، ص 55.

[36] جامع البيان، مج 14، ج 28، ص 218؛ قرطبى، ج 18، ص 132.

[37] عرائس المجالس، ثعلبى، ص 167.

[38] التبيان، ج 10، ص 54.

[39] الميزان، ج 19، ص 344 و 345.

[40] التبيان، ج 10، ص 55؛ بحارالانوار، ج 16، ص 2.

[41] صحيح بخارى، ج 4، ص 264؛ الكشّاف، ج 4، ص 573؛ مجمع البيان، ج 10، ص 480.

[42] بحارالانوار، ج 35، ص 15.

[43] همان، ج 43، ص 3.

[44] الدّرالمنثور، ج 8، ص 299.

[45] الدرّالمنثور، ج 8، ص 229؛ بحارالانوار، ج 19، ص 24.

[46] بحارالانوار، ج 19، ص 20 و 24.

[47] بحارالانوار، ج 42، ص 301.

[48] همان، ج 43، ص 37.

نقل سوّم: شناسنامه حضرت آسیه (س)

آسیه دختر» مزاحم بن عبید بن ریان بن ولید «از فرزندان و نسل پیامبران و از قوم بنی اسرائیل است. سال ولادت و عمر او را مورخین ذکر نکرده اند، رامسیس فرعون

ص:112

مصر او را به عقد خود درآورد و دختری به نام» انیسا «از آنها به دنیا آمد. این دختر علیل و بیمار غیرقابل علاج بود که با مالیدن آب دهان موسی (علیه السلام) به وی در همان دوران کودکی، او را بهبود بخشیدند.) در اخبار آمده که فرعون به کاهنان متوسل شد. آنها گفتند: ای فرعون! ما پیش بینی می کنیم که از درون آب نیل انسانی به این کاخ گام می نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند بهبودی می یابد. پس از اینکه موسی را از آب گرفتند آسیه (س) همسر فرعون آب دهان آن کودک را به بدن مریض دختر مالید و شفا یافت (. آسیه (س) زن کسی بود که ادعای خدایی داشت و تمام زرق و برق های مصر پهناور و مردم آن سامان در اختیار او بود ولی آسیه (س) خود را در برابر آن همه عوامل مادی نباخت و با اخلاص تمام در نهان به بندگی خدا می پرداخت و از زنان ممتاز جهان به شمار می آمد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وی را در ردیف» خدیجه، فاطمه، مریم «بهترین زنان اهل بهشت خوانده است. وی هنگامی که معجزه موسی (علیه السلام) را در مقابل ساحران مشاهده کرد، اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد و از همان لحظه به موسی (علیه السلام) ایمان آورد و او پیوسته عقیده و ایمان خود را مکتوم می داشت. در کاخ فرعون همسر حزقیل بنام» صیانه «بعنوان آرایشگر دختر فرعون مشغول خدمت بود.) از حزقیل بعنوان مؤمن آل فرعون یاد می شود. او مردی از فرعونیان بود که به موسی ایمان آورده بود، اما ایمان خود را مکتوم می داشت، در دل به موسی عشق می ورزید و خود را موظف به دفاع از او می دید. برخی دیگر او را یکی از پیامبران الهی می دانند و جمعی معتقدند که وی خزانه دار مخصوص فرعون بود. بنابر روایتی حزقیل به شغل نجاری اشتغال داشت و همان بود که صندوق را برای مادر موسی ساخت تا موسی را در آن نهاده و به رود نیل بیندازند. گویند حزقیل 600 سال ایمانش را از طاغوتها پوشیده داشت. او که به مرض جذام مبتلا بود با دستانِ فلج خود به طرف قومش اشاره کرده و مردم را به خدا دعوت می نمود. سرانجام فرعون دستور داد تا او را قطعه قطعه کنند، اما با این وصف نتوانستند در ایمانش رخنه ای ایجاد کنند. (روزی وی مشغول شانه زدن به زلفهای انیسا دختر فرعون بود که شانه از دستش افتاد و هنگام برداشتن آن» بسم الله « گفت! دختر فرعون با تعجب گفت: منظورت از گفتن» الله «پدرم فرعون است؟ صیانه گفت: نه، منظورم خدای موسی و هارون (علیه السلام) است که زمین و زمان و پدرت فرعون را

آفریده است! این خبر به گوش فرعون رسید. صیانه و فرزندانش را به حضور طلبید و پرسید: پروردگارت کیست؟ صیانه گفت: خدای من و تو، الله است که پروردگار جهانیان است. فرعون با شنیدن این سخن بیدرنگ دستور داد تنوری را که از مس ساخته بودند، آتش کنند، سپس به ترتیب تمام فرزندان صیانه را در میان تنور آتشین افکندو سوزاند، تا نوبت به آخرین بچه او رسید که طفلی شیرخواره بود. صیانه منقلب شده و صبر و قرارش تمام و با عاطفه سوزناک شروع به اعتراض و گریه نمود، ولی آن بچه شیرخواره به امداد غیبی چون عیسی (علیه السلام) به سخن آمد و گفت: ای مادر صبر کن! که این بلاها در راه حق است. سپس خودِ صیانه را به میان تنور انداخت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: از سوختن آن زن و فرزندانش بوی خوشی پدیدار شد که در آسمان به مشام ملائکه رسید و من هنگام رفتن به معراج آن بوی خوش را استشمام کردم. آسیه (س) وقتی کشته شدن صیانه همسر حزقیل و فرزندانش را با این وضع فجیع و دردناک مشاهده نمود، دید که ملائکه روح صیانه را به آسمان بالا می برند، یقین او زیاده شد، لذا ایمان خود را ظاهر کرده و شدیداً به فرعون اعتراض کرد و گفت: وای بر تو ای فرعون! تا کی جنایت خواهی کرد؟ چقدر به خدایت و خدای عالمیان جرأت و جسارت پیدا کرده ای؟ این زن و فرزندان او چه گناهی کرده بودند که آنان را به آتش کشیدی؟ فرعون گفت: مگر تو هم مثل صیانه دیوانه شده ای که اینگونه سخن می گویی ؟ آسیه گفت: دیوانه نشده ام ولیکن به خدای موسی (علیه السلام) که خدای عالمیان است ایمان آورده ام! فرعون که انتظار نداشت چنین سخن اعتراض آمیزی از همسرش بشنود و هرگز فکر نمی کرد که موسی (علیه السلام) پایگاه نیرومندی در دربار فرعون داشته باشد و آسیه (س) را به آیین خود جذب کند، به شدت تکان خورد و احساس خطر کرد و دنیا در نظر او تار گردید. چون آسیه (س) را بسیار دوست میداشت، چیزی نگفت، بلکه به سراغ مادر آسیه رفت و به او گفت: دخترت دیوانه شده! سخن از موسی (علیه السلام) و خدای او بر زبان جاری می کند. سپس مادر آسیه و فرعون به نزد آسیه (س) آمده و بزعم خود او را نصیحت کردند که دست از این آیین بردار و گرنه همچون همسر حزقیل به سزایش خواهد رسید! ولی آسیه (س) هرگز تسلیم خواست فرعون نشد. سرانجام فرعون دستور داد دست و پاهایش را با میخها بسته و در زیر آفتاب سوزان قرار دهند و سنگ عظیمی

بر سینه او بگذارند. هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذراند، دعایش این بود:» پروردگارا! برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن و مرا از دست فرعون ظالم نجات ده «) سوره تحریم، آیه 11). خداوند نیز دعای این زن مؤمن پاکباز فداکار را اجابت فرموده و او را در کنار بهترین زنان عالم مانند مریم (س) قرار داد .

منبع:

مجموعه کامل قصه های قرآن، نوشته: محمدجواد مهری کرمانشاهی، انتشارات مشرقین قم

نقل چهارم: حضرت آسیه (س) همسر فرعون

یکی از زنان نیک و صالحه ای که خداوند از او تمجید کرده است حضرت آسیه (س) است، آسیه از ماده ی» اسی «است که در لغت به معنی شدت حزن است، [1]

و اگر لفظ آسیه درباره ی یک بنا و ساختمان به کار رود، به معنی محکم بودن اساس و پایه ی آن می باشد 11[2] اما در اصطلاح قرآنی نام زنی است که همسر فرعون و دختر مزاحم بوده 21[3]

و برخی وی را عمه ی حضرت موسی نیز دانسته اند 31[4]

و قرآن در دو آیه، از این بانوی بزرگوار به عنوان» امْرَأَتَ فِرْعَوْن «یاد کرده است، از آن جا که می فرماید:

وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَیْنٍ لِی وَ لَکَ. [5]

و همسر فرعون گفت:») این کودک (نور چشم من و تو خواهد بود.

و در آیه دیگر می فرماید:

وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ. [6]

و برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مَثَل آورده.

بنابر این در قرآن کریم به نام این بانوی بزرگوار تصریح نشده و اساساً نام هیچ زنی غیر از نام حضرت مریم (س) در قرآن نیامده، بلکه به طور کلی اعداد، اسامی، خصوصیات و حالات جزیی و روزمره ای که نکته ی دینی و ابدی در آن نباشد، جایگاهی در بیانات قرآنی نداشته و قرآن با سماجت عجیبی از ذکر آنها خودداری کرده است.

و در روایات معصومین (علیه السلام) او یکی از برترین زنان اهل بهشت شمرده شده است، چنانچه نبی مکرم اسلام می فرمایند:

أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ خَدِیجَهُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص وَ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِیَهُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ. [7] بهترین زنان اهل بهشت خدیجه دختر خویلد، و فاطمه بنت محمّد (صلی الله علیه و آله)، مریم بنت عمران، و آسیه دختر مزاحم هستند.

در روایت دیگری آمده است بهشت مشتاق حضرت آسیه است، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این باره می فرمایند:

اشْتَاقَتِ الْجَنَّهُ إِلَی أَرْبَعٍ مِنَ النِّسَاءِ مَرْیَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ وَ آسِیَهَ بِنْتِ مُزَاحِمٍ زَوْجَهِ فِرْعَوْنَ وَ هِیَ زَوْجَهُ النَّبِیِّ ص فِی الْجَنَّهِ وَ خَدِیجَهَ بِنْتِ خُوَیْلِدٍ زَوْجَهِ النَّبِیِّ ص فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ فَاطِمَهَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ص. [8]

بهشت بچهار نفر از زنان اشتیاق دارد: مریم بنت عمران، آسیه بنت مزاحم زن فرعون که در بهشت زوجه پیامبر اسلام خواهد بود، خدیجه دختر خویلد که در دنیا و آخرت زوجه پیغمبر اسلام است و فاطمه زهراء دختر حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله).

و او زنی بود که در طول زندگی خود حتی برای یک محظه هم کفر نورزید، چنانچه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند:

ثَلَاثَهٌ لَمْ یَکْفُرُوا بِالْوَحْیِ طَرْفَهَ عَیْنٍ مُؤْمِنُ آلِ یس وَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع وَ آسِیَهُ امْرَأَهُ فِرْعَوْنَ. [9] سه نفر حتی یک چشم بهم زدن بوحی الهی کافر نشدند مؤمن آل یسن و علی بن ابی طالب و آسیه همسر فرعون.

حضرت آسیه از منظر قرآن

خداوند برای بیان بزرگی این زن مومن از او در سوره تحریم سحن گفته و حتی سخن او را هم بیان کرده است، می فرماید:

وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ. [10]

و برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مَثَل آورده، آن گاه که گفت:» پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز، و مرا از فرعون و کردارش نجات ده، و مرا از دست مردم ستمگر بِرَهان.

علامه طباطبایی در ذیل این آیه شریفه می نویسد:

چون خدای تعالی در خلال تمثیل حال این بانو، و اشاره به منزلت خاصه ای که در عبودیت داشت، دعایی را نقل می کند که او به زبان رانده، همین خود دلالت می کند بر اینکه دعای او عنوان جامعی برای عبودیت او است، و در طول زندگی هم همان آرزو را دنبال می کرده، و درخواستش این بوده که خدای تعالی برایش در بهشت خانه ای بنا کند، و از فرعون و عمل او و از همه ستمکاران نجاتش دهد.

پس همسر فرعون جوار رحمت پروردگارش را خواسته، خواسته است تا با خدا نزدیک باشد، و این نزدیکی با خدا را بر نزدیکی با فرعون ترجیح داده، با اینکه نزدیکی با فرعون همه لذات را در پی داشته، در دربار او آنچه را که دل آرزو می کرده یافت می شده، و حتی آنچه که آرزوی یک انسان بدان نمی رسیده، در آنجا یافت می شده، پس معلوم می شود همسر فرعون چشم از تمامی لذات زندگی دنیا دوخته بوده، آن هم نه به خاطر اینکه دستش به آنها نمي رسیده، بلکه در عین اینکه همه آن لذات برایش فراهم بوده، مع ذلک از آنها چشم پوشیده، و به کراماتی که نزد خدا است، و به قرب خدا دل بسته بوده، و به غیب ایمان آورده، و در برابر ایمان خود استقامت ورزیده، تا از دنیا رفته است، و این قدمی که همسر فرعون در راه بندگی خدا برداشته، قدمی است که می تواند برای همه پویندگان این راه، مثل باشد. [11]

ویژگی های حضرت آسیه در قرآن کریم

1. الگو و نمونه برای مؤمنان

اخلاص و ایمان حضرت آسیه به حدی بود که خدای تبارک در قرآن کریم ایشان را به عنوان الگو و اسوه ای برای همه مؤمنان از زن و مرد معرفی نموده و او را در اسوه بودن هم سنگ حضرت مریم (س)، قرار داده است، در این باره می فرماید:

برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مَثَل آورده... و مریم دختِ عمران را. [12]

مسلما زرق و برق و جلال و جبروتی برتر از دستگاه فرعونی وجود نداشت همانطور که فشار و شکنجه ای فراتر از شکنجه های فرعون جنایتکار نبود، ولی نه آن زرق و برق، و نه این فشار و شکنجه، آن زن مؤمن را به زانو در نیاورد و هم چنان به راه خود در مسیر رضای خدا ادامه داد تا جان خویش را در راه معشوق حقیقی فدا کرد. [13]

2. دفاع از مظلومان و بی گناهان

وقتی فرعون به شدت بنی اسرائیل را تحت فشار قرار داده بود، و دستور داده بود که پسران آنها را به قتل برسانند، و دختران را برای کنیزی و خدمتگزاری زنده نگهدارند، چون از قدرت و شورش احتمالی بنی اسرائیل می ترسید، و خواب دیده بود که آتش از طرف بیت المقدس آمد و تمام قبطیان را سوزانید و بنی اسرائیل محفوظ ماندند و معبرین و منجمین و کهنه گفتند که یک نفر از بنی اسرائیل بوجود می آید و دستگاه سلطنتی فرعون را درهم میکوبد یا بواسطه خبری که از حضرت ابراهیم برای فرعون نقل کرده بودند یا بواسطه پیش بینی هایی که منجمین و کهنه برای فرعون نموده بودند، در هر صورت فرعونیان کوشش میکردند که چنین کسی بوجود نیاید و همین که فرزند پسری در بنی اسرائیل پیدا می شد او را سر میبریدند و از این جهت خداوند حمل مادر موسی را مخفی نمود و موقعی که متولد شد مأمور شد او را در صندوقی نهاده و در رود نیل بیندازد. [14]

در نتیجه مادر موسی به دستور خداوند نوزاد را در صندوقی گذاشت و به دریا انداخت، و دریا مأمور شد تا صندوق را به ساحل ببرد، مأموران فرعون که جهت

نگهبانی رود نیل گماشته شده بودند، روزی صندوقی را از روی آب گرفته و نزد فرعون بردند، همین که در صندوق را باز کردند، نوزاد پسر را در آن مشاهده کردند.

گروهی از حامیان فرعون که در کاخ فرعون حاضر بودند، فرعون را تحریک نموده و گفتند: ظاهراً این طفل همان پسر بنی اسرائیلی است که تو دنبالش هستی و باید او را به قتل برسانی! فرعون هم تحت تأثیر کلام آنها قرار گرفت و مصمم شد تا موسی را بکشد! ولی آسیه میانجی گری نموده و مانع از این عمل شنیع شد، خداوند درباره این جریان می فرماید:

وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِی وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ عَسی أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ. [15]

و همسر فرعون گفت:) این کودک (نور چشم من و تو خواهد بود. او را مکُشید.

شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم، ولی آنها خبر نداشتند.

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: سوگند به آن کسی که به او سوگند میخورند که اگر فرعون نیز موسی را همچون آسیه قره العین خود شناخته بود، خداوند او را هدایت می کرد. هم چنان که زنش را هدایت کرد. لکن فرعون از جهت شقاوتش امتناع کرد که موسی را قره العین خود بداند. [16]

سر انجام حضرت آسیه (س)

هنگامی که حضرت آسیه معجزه حضرت موسی) ع (را در مقابل ساحران مشاهده کرد اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد، و از همان لحظه به موسی (علیه السلام) ایمان آورد او پیوسته ایمان خود را مکتوم می داشت، ولی ایمان و عشق به خدا چیزی نیست که بتوان آن را همیشه کتمان کرد، هنگامی که فرعون از ایمان او با خبر شد بارها او را نهی کرد، و اصرار داشت که دست از دامن آئین موسی (علیه السلام) بردارد، و خدای او را رها کند، ولی این زن با استقامت هرگز تسلیم خواسته فرعون نشد، دست و پاهایش را با میخها بسته، در زیر آفتاب سوزان قرار دهند، و

سنگ عظیمی بر سینه او بیفکنند، هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذارند دعایش این بود» پروردگارا ! برای من خانه ای در

ص:119

بهشت در جوار خودت بنا کن و مرا از فرعون و اعمالش رهایی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده «! خداوند نیز دعای این زن مؤمن پاکباز فداکار را اجابت فرمود و او را در کنار بهترین زنان جهان مانند مریم (س) قرار داد. [17]

نتیجه:

حضرت آسیه نمونه ای از یک زن صالحه که با جدیت و پشتکار زیاد و با قلبی پر از ایمان به خدای یکتا توانست یکی از بانوان برجسته ای شود که نامش در کتاب جاودانی و کامل و ماندنی قران امده و همیشه محفوظ می ماند بانوی که در امتحانات الهی در این دنیای دنی و زودگذر را ه راست و راه بهشت را انتخاب کرد از غیر خدا نترسید و از سرزنش ادمهای ظاهر بین و کوتاه فکر نهراسید.

زندگی حضرت آسیه ان هم در کاخ رویایی و پر از تجمل فرعون واقعا عبرت اموز و سرمشق هر انسانی است که گمان می کند راه خدا را بدون موانع باید طی کرد.

راه خدا و دست یابی به راه بهشت در این دنیای پر از فراز و نشیب بدون پیمودن سختی ها میسر نیست راهی که آغازش با تعهدی است که با انتخاب و اختیار خودمان شروع می شود و اگر برای خدا با صداقت و راستی حرکت کنیم به بهشت ابدی دست پیدا می کنیم.

حضرت آسیه الگویی است از صبر و استقامت در راه هدف برای رسیدن به هدف برای خدا زیستن و برای خدا نفس کشیدن ان هم نه در مسجد و یا در کنار ولی خدایی بلکه در کاخ فرعون در کنار کافری که ادعای خدایی می کرد و انسانهای زیادی را برای رسیدن به هدفش ظالمانه می کشت، در کنار او بود ولی با او نبود، در کنارش می نشست اما قلب و روح وفکرش را با خدای یکتا مانوس می کرد.

حضرت آسیه زنی که در نهایت ثروت مادی و متمول بودن اما تقاضای ثروت دائمی و بهشت آخرت همان جانی را که داشت فدای خدای عزیزش کرد و خدا هم او را عزیز و ماندگار کرد، اگر هر خانمی که در شرایط خاص خود برای رسیدن به رضایت خدای مهربان خودش را خالص کند یقینا خدا نیز از او در دنیا و آخرت پذیرایی می

ص:120

کند.

منابع

.[1] صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، المحیط فی اللغه، ناشر: عالم الکتب، مکان چاپ: بیروت، نوبت چاپ: اول، ج 8 ص: 419.

.[2] فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ناشر: نشر هجرت، مکان چاپ: قم، نوبت چاپ: دوم، ج 7 ص: 332.

.[3] مکارم شیرازی ناصر، تفسیر نمونه، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، مکان چاپ: تهران، سال چاپ:

1374 ش، نوبت چاپ: اول، ج 24 ص: 302.

.[4] کاشانی ملا فتح الله، زبده التفاسیر، ناشر: بنیاد معارف اسلامی، مکان چاپ: قم، سال چاپ:

1423 ق، نوبت چاپ: اول، ج 7 ص: 119.

.[5] قصص / 9.

.[6] تحریم / 11.

.[7] طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، اسلامیه - تهران، چاپ: سوم، 1390 ق، ص: 150.

.[8] اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، بنی هاشمی - تبریز، چاپ: اول، 1381 ق، ج 1 ص: 466.

.[9] ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، جامعه مدرسین - قم، چاپ: اول، 1362 ش، ج 1 ص: 174.

.[10] تحریم / 11.

.[11] طباطبایی سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم،

سال چاپ: 1417 ق، نوبت چاپ: پنجم، ج 19 ص: 344.

.[12] تحریم/ 11 ج 12.

.[13] مکارم شیرازی ناصر، تفسیر نمونه، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1374 ش، نوبت چاپ: اول، ج 24 ص: 304.

.[14] طیب سید عبد الحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ناشر: انتشارات اسلام، مکان چاپ:

ص:121

تهران، سال چاپ: 1378 ش، نوبت چاپ: دوم، ج 2 ص: 28.

.[15] قصص/ 9.

.[16] طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ناشر: انتشارات ناصر خسرو، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1372 ش، نوبت چاپ: سوم، ج 7 ص: 378.

.[17] مکارم شیرازی ناصر، تفسیر نمونه، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1374 ش، نوبت چاپ: اول، ج 24 ص: 302.

قبر حضرت آسیه (س) در مصر است.

+ نوشته شده توسط دارابکلایی

«تاریخچه بنای مسجد جمکران»

اشاره

تاریخچه تفصیلی

مهمترین پایگاه شیعیان شیفته و عاشقان دل سوخته حضرت بقیه الله، ارواحنا فداه، مسجد مقدس جمکران، در شش کیلومتری شهر مذهبی قم است. مطابق آمار، همه ساله، بیش از پانزده میلیون عاشق دل باخته، از سر تا سر میهن اسلامی و جهان، در این پایگاه معنوی، گرد می آیند، نماز تحیّت مسجد و نماز حضرت صاحب الزمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف، را در این مکان مقدس به جای می آورند، با امام غایب از ابصار و حاضر در امصار و ناظر بر کردار، رازِ دل می گویند، استغاثه می کنند، ندای» یا بن الحسن! «سر می دهند، از مشکلات مادّی و معنوی خود سخن می گویند، با دلی خونبار، از طولانی شدن دوران غیبت، شکوهها می کنند.

آنان که از شناخت عمیقتری برخوردارند، به هنگام تشرف به این پایگاه ملکوتی، همه حوائج شخصی خود را فراموش می کنند و همه مشکلات دست و پاگیر زندگی را به فراموشی می سپارند و تنها» ظهور سراسر سرور منجی بشر، امام ثانی عشر، حضرت ولی عصر، روحی و ارواح العالمین فداه «را مسئلت می کنند؛ زیرا، اگر این حاجت برآورده شود،

دیگر مشکلی نخواهد ماند، و اگر این حاجت روا نشود، حلّ دیگر مشکلات، مشکل اساسی را حل نخواهد کرد.

ص:122

تاریخچه مسجد مقدس جمکران

آن چه مسلم است، این است که این مسجد، بیش از یک هزار سال پیش به فرمان حضرت بقیه الله، ارواحنا فداه، در بیداری، نه در خواب تأسیس گردید و در طول قرون و اعصار، پناهگاه شیعیان و پایگاه منتظران و تجلّیگاه حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) بوده است.

علامه بزرگوار، میرزا حسین نوری،) متوفای 1320 هجری (در کتاب ارزشمند نجم الثاقب که به فرمان میرزای بزرگ، آن را تألیف کرد و میرزای شیرازی، در تقریظ خود، از آن ستایش فراوان کرد و نوشت: «برای تصحیح عقیده خود، به این کتاب مراجعه کنند تا از لمعانِ انوار هدایتاش، به سر منزل یقین و ایمان برسند».

تاریخچه تأسیس مسجد مقدس جمکران را به شرح زیر آورده است:

شیخ فاضل، حسن بن محمد بن حسن قمی، معاصر شیخ صدوق، در کتاب تاریخ قم از کتاب مونس الحزین فی معرفه الحق و الیقین از تألیفات شیخ صدوق بنای مسجد جمکران را به این عبارت نقل کرده است:

شیخ عفیف صالح حسن بن مثله جمکرانی می گوید:

شب سه شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان 373 هجری، در سرای خود خفته بودم که جماعتی به درِ سرای من آمدند. نصفی از شب گذشته بود. مرا بیدار کردند و گفتند:

«برخیز و امر امام محمد مهدی صاحب الزمان، صلوات الله علیه را اجابت کن که ترا میخواند».

حسن بن مثله می گوید: «من، برخاستم و آماده شدم» چون به در سرای رسیدم، جماعتی از بزرگان را دیدم. سلام کردم. جواب دادند و خوش آمد گفتند و مرا به آن جایگاه که اکنون مسجد (مقدس جمکران) است، آوردند.

چون نیک نگاه کردم، دیدم تختی نهاده و فرشی نیکو بر آن تخت گسترده و بالشهای نیکو نهاده و جوانی سی ساله، بر روی تخت، بر چهار بالش، تکیه کرده، پیر

مردی در مقابل او نشسته، کتابی در دست گرفته، بر آن جوان می خواند.

بیش از شصت مرد که برخی جامه سفید و برخی جامه سبز بر تن داشتند، برگرد او روی زمین نماز می خواندند.

آن پیر مرد که حضرت خضر (علی نبینا و آله و علیه السلام) بود، مرا نشاند و حضرت امام (علیه السلام) مرا به اسم خواند و فرمود: «برو به حسن بن مسلم بگو:» تو، چند سال است که این زمین را عمارت میکنی و ما خراب میکنیم. پنج سال زراعت کردی و امسال دیگر باره شروع کردی، عمارت میکنی، رخصت نیست که تو دیگر در این زمین زراعت کنی، باید هرچه از این زمین منفعت برده ای، برگردانی تا در این موضع مسجد بنا کنند».

به حسن بن مسلم بگو: «این جا، زمین شریفی است و حق تعالی این زمین را از زمینهای دیگر برگزیده و شریف کرده است، تو آن را گرفته به زمین خود ملحق کرده ای! خداوند، دو پسر جوان از تو گرفت و هنوز هم متنبّه نشده ای! اگراز این کار بر حذر نشوی، نقمت خداوند، از ناحیه ای که گمان نمیبری بر تو فرو میریزد».

حسن بن مثله عرض کرد: «سیّد و مولای من! مرا در این باره، نشانی لازم است؛ زیرا مردم سخن مرا بدون نشانه و دلیل نمیپذیرند».

امام (علیه السلام) فرمود: «تو برو رسالت خود را انجام بده، ما در این جا علامتی می گذاریم که گواه گفتار تو باشد. برو به نزد سیّد ابوالحسن، و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را بیاورد و منفعت چند ساله را از او بگیرد و به دیگران دهد تا بنای مسجد بنهند، و باقی وجوه را از رهق به ناحیه اردهال که ملک ما است، بیاورد، و مسجد را تمام کند، و نصفِ رهق را بر این مسجد وقف کردیم که هر ساله وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد کنند.

مردم را بگو تا به این موضع رغبت کنند و عزیز بدارند و چهار رکعت نماز در این جا بگذارند: دو رکعت تحیّت مسجد، در هر رکعتی، یک بار» سوره حمد «و هفت بار سوره» قل هو الله احد «) بخوانند (و تسبیح رکوع و سجود را، هفت بار بگویند.

و دو رکعت نماز صاحب الزمان بگذارند، بر این نسق که در) هنگام خواندن سوره (حمد چون به» ايّاک نعبد و ايّاک نستعين «برسند، آن را صد بار

بگویند، و بعد از

ص:124

آن، فاتحه را تا آخر بخوانند. رکعت دوم را نیز به همین طریق انجام دهند. تسبیح رکوع و سجود را نیز هفت بار بگویند. هنگامی که نماز تمام شد، تهلیل) یعنی، لا إله الاّ الله (بگویند و تسبیح فاطمه زهرا (علیها السلام) را بگویند. آن گاه سر بر سجده نهاده، صد بار صلوات بر پیغمبر و آلاش، صلوات الله علیهم، بفرستند «.

و این نقل، از لفظ مبارک امام (علیه السلام) است که فرمود:

» فَمَنْ صلاّهما، فکأنّما صلّی فی البیت العتیق «.

هرکس، این دو رکعت) یا این دو نماز (را بخواند، گویی در خانه کعبه آن را خوانده است.

حسن بن مثله میگوید:» در دل خود گفتم که تو این جا را یک زمین عادی خیال میکنی، این جا مسجد حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) است «.

پس آن حضرت به من اشاره کردند که برو!

چون مقداری راه پیمودم، بار دیگر مرا صدا کردند و فرمودند:» در گلّه جعفر کاشانی چوپان بُزی است، باید آن بز را بخری. اگر مردم پولش را دادند، با پول آن خریداری کن، و گرنه پولش را خودت پرداخت کن. فردا شب آن بُز را بیاور و در این موضع ذبح کن. آن گاه روز چهارشنبه هجدهم ماه مبارک رمضان، گوشت آن بُز را بر بیماران و کسانی که مرض صعب العلاج دارند، انفاق کن که حق تعالی همه را شفا دهد.

آن بُز، ابلق است. موهای بسیار دارد. هفت نشان سفید و سیاه، هر یکی به اندازه یک درهم، در دو طرف آن است که سه نشان در یک طرف و چهار نشان در طرف دیگر آن است «.

آن گاه به راه افتادم. یک بار دیگر مرا فرا خواند و فرمود:» هفت روز یا هفتاد روز ما در اینجاییم.

حسن بن مثله میگوید:» من، به خانه رفتم و همه شب را در اندیشه بودم تا صبح طلوع کرد. نماز صبح خواندم و به نزد علی منذر رفتم و آن داستان را با او در میان نهادم.

همراه علی منذر، به جایگاه دیشب رفتیم. پس او گفت:» به خدا سوگند که نشان و علامتی که امام (علیه السلام) فرموده بود، این جا نهاده است و آن، این که حدود مسجد، با میخها و زنجیرها مشخص شده است «.

ص:125

آن گاه به نزد سیّد ابوالحسن الرضا رفتیم. چون به سرای وی رسیدیم غلامان و خادمان ایشان گفتند:

» شما از جمکران هستید؟ «گفتیم:» آری «. پس گفتند:» از اول بامداد، سید ابوالحسن در انتظار شما است «.

پس وارد شدم و سلام گفتم. جواب نیکو داد و بسیار احترام کرد و مرا در جای نیکو نشانید. پیش از آن که من سخن بگویم، او سخن آغاز کرد و گفت:» ای حسن بن مثله ! من خوابیده بودم. شخصی در عالم رؤیا به من گفت:

» شخصی به نام حسن بن مثله، بامدادان از جمکران پیش تو خواهد آمد، آن چه بگوید اعتماد کن وگفتارش را تصدیق کن که سخن او، سخن ما است. هرگز، سخن او را ردّ نکن «. از خواب بیدار شدم و تا این ساعت در انتظار تو بودم.

حسن بن مثله، داستان را مشروحاً برای او نقل کرد. سید ابوالحسن، دستور داد بر اسبها زین نهادند. سوار شدند. به سوی دِه) جمکران (رهسپار گردیدند.

چون به نزدیک دِه رسیدند، جعفر شبان را دیدند که گله هاش را در کنار راه به چرا آورده بود. حسن بن مثله، به میان گله رفت آن بز که از پشت سر گله من آمد، به سویش دوید. حسن بن مثله، آن بُز را گرفت و خواست پولش را پرداخت کند که جعفر گفت:

» به خدا سوگند ! تا به امروز، من این بز را ندیده بودم و هرگز در گله من نبود، جز امروز که در میان گله، آن را دیدم و هرچند خواستم که آن رابگیرم، میسّر نشد «.

پس آن بُز را به جایگاه آوردند و در آن جا سر بریدند.

سید ابوالحسن الرضا به آن محل معهود آمد و حسن بن مسلم را احضار کرد و منافع زمین را از او گرفت.

آن گاه وجوه رهق را نیز از اهالی آن جا گرفتند و به ساختمان مسجد پرداختند و سقف مسجد را با چوب پوشانیدند.

سید ابوالحسن الرضا، زنجیرها و میخها را به قم آورد و در خانه خود نگهداری کرد.

هر بیماری صعب العلاجی که خود را به این زنجیرها میمالید، در حال، شفا مییافت.

ابوالحسن الرضا وفات کرد و در محله موسویان) خیابان آذر فعلی (مدفون شد، یکی از فرزندانش بیمار گردید. داخل اطاق شده سر صندوق را برداشت زنجیرها و میخها را

ص:126

نیافت «.

منبع شناسی مسجد جمکران

منابع تأسیس مسجد مقدس جمکران به فرمان حضرت صاحب الزمان، ارواحنا فداه بر اساس تسلسل زمانی، به شرح زیر است:

1. نخستین کسی که این مطالب را در کتاب خود آورده، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه، مشهور به شیخ صدوق) متوفای 381 هجری (است. ایشان، مشروح آن را در کتاب مونس الحزین فی معرفه الحق و الیقین درج کرده است.

باتوجه به این که تأسیس این مسجد در عصر شیخ صدوق؛ واقع شده، و ایشان در قم زندگی میکرد، طبعاً همه جزئیات آن را بدون واسطه از حسن بن مثله، و سیّد ابوالحسن الرضا و دیگر شاهدان عینی، شنیده و نقل کرده است.

کتاب مونس الحزین، همانند دهها اثر گران بهای دیگر شیخ صدوق، در طول زمان، از بین رفته و به دست ما نرسیده است.

2. حسن بن محمد بن حسن قمی، معاصر شیخ صدوق، صاحب کتاب گران سنگ تاریخ قم، شرح آن واقعه را از کتاب شیخ صدوق نقل کرده است.

کتاب تاریخ قم در عصر شیخ صدوق، به سال 378 هجری، در بیست باب به رشته تحریر درآمده است.

3. حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، به سال 865 هجری آن را به فارسی ترجمه کرده است.

4. متن عربی کتاب، به دست مولی محمد باقر مجلسی،) متوفای 1110 هجری (نرسیده، ولی ترجمه فارسی آن به دست ایشان رسیده و احادیث مربوط به قم را در جلد» السماء و العالم «از آن روایت کرده است.

5. سید نعمت الله جزائری، صاحب انوار نعمانیه) متوفای 1112 هجری (ترجمه فارسی آن را دیده و داستان تأسیس مسجد مقدس جمکران را با خط خود، از آن استنساخ کرده است.

6. شاگرد فرزانه علامه مجلسی، میرزا عبدالله افندی،) متوفای 1130 هجری (نسخه ای از ترجمه فارسی آن را در بیست باب، در قم مشاهده کرده و گزارش آن را در تألیف گران بهای خود آورده و تصریح کرده که این ترجمه، به سال 865 هجری، به دستور خواجه فخرالدین ابراهیم، انجام یافته است.

7. سید امیر محمد اشرف، معاصر و شاگرد علامه مجلسی، صاحب کتاب فضائل السادات) متوفای 1145 هجری (متن عربی آن را دیده و از آن نقل کرده است.

8. سید محمد بن محمد هاشم رضوی قمی، به سال 1179 هجری، بنا به خواهش محمد صالح معلم قمی، کتابی در این رابطه تألیف کرده و آن را خلاصه البلدان نام نهاده است. این کتاب، احادیث مربوط به شرافت قم و تاریخچه تأسیس مسجد مقدس جمکران رادر بر دارد.

9. شایسته تأمل است که آقا محمد علی کرمانشاهی، فرزند وحید بهبهانی،) متوفای 1216 هجری (به متن عربی تاریخ قم دست رسی داشته و در حاشیه خود بر کتاب نقد الرجال تفرشی، شرح حال» حسن بن مثله «و خلاصه داستان تأسیس مسجد مقدس جمکران را به نقل از متن عربی آن آورده است.

10. محقق و متتبع بینظیر، میرزا حسین نوری، متوفای 1320 هجری، پس از جست و جوی فراوان، به هشت باب از ترجمه تاریخ قم دست یافته) جنه المأوی، ص 47 و بحار، ج 53، ص 234) و مشروح داستان تأسیس مسجد مقدس جمکران را از ترجمه تاریخ قم، از روی دست خط سید نعمت الله جزائری، در آثار ارزشمند خود آورده است:

1. جنه المأوی، چاپ بیروت، دار المحجه البیضاء، 1412 هجری، ص 42 .46

2. همان، به پیوست، بحار الانوار، چاپ بیروت، مؤسسه الوفاء، 1403 هجری، ج 53، ص 230 234.

3. نجم ثاقب، چاپ تهران، علمیه اسلامیه، بیتا، ص 212 215.

4. کلمه طیبه، چاپ سنگی، بمبئی، 1303 هجری، ص 337.

5. مستدرک الوسائل، چاپ قم، مؤسسه آل البیت:، 1407 هجری، ج 3، ص 432 و 447.

ص:128

11. شیخ محمد علی کچویی قمی) متوفای 1335 هجری (مشروح آن را از کتابهای خلاصه البلدان، نجم ثاقب، کلمه طیّبه، در کتاب ارزشمند أنوار المشعشعین، چاپ قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، 1423 هجری، ج اول، ص 441 449) چاپ سنگی 1327 هجری، جلد اول، ص 184 189)، نقل کرده است.

12. حاج شیخ علی یزدی حائری) متوفای 1333 هجری (مشروح آن را در کتاب الزام الناصب، چاپ بیروت، مؤسسه اعلمی، 1397 هجری، جلد دوم، ص 58 62، به نقل از محدث نوری، از ترجمه تاریخ قم آورده است.

13. همه کسانی که بعد از محدث نوری درباره تاریخ قم کتاب نوشتهاند، مشروح داستان تأسیس مسجد مقدس جمکران را از ایشان نقل کردهاند. شیخ محمد حسن ناصر الشریعه، متوفای 1380 هجری، در تاریخ قم، چاپ قم، مؤسسه مطبوعاتی دار العلم 1342 شمسی، ص 147 156، یکی از آن افراد است.

14. همه علمای معاصر که در این رابطه کتاب نوشتهاند، همانند علامه معاصر آیه الله حاج شیخ محمد غروی، در کتاب گران سنگ المختار من کلمات الامام المهدی 7، چاپ قم، 1414 هجری، جلد یکم، ص 440 448، نیز به این واقعه اشاره کرده است.

15. در این اواخر، در کتابهای مستقل و مستندی مانند موارد زیر به شرح و بسط داستان تأسیس مسجد مقدس جمکران پرداخته شده است:

1. تاریخ بنای مسجد جمکران

2. تاریخ مسجد مقدس جمکران

3. تاریخچه بنای مسجد جمکران

4. توجه امام زمان به مسجد جمکران

5. توشه مسجد جمکران

6. در بارگاه منتظر

7. در حریم جمکران

8. سیمای مسجد جمکران

9. فیض حضور برای گمشدگان

ص:129

10. مباحثی چند درباره مسجد جمکران

11. مسجد مقدس جمکران

12. مسجد جمکران المقدس

13. مسجد صاحب الزمان

14. معجزهای مسجد جمکران

برای کسب معلومات وسیعتر در مورد آثار یاد شده، به کتابنامه حضرت مهدی) عج (تحت عناوین فوق، مراجعه فرمایید.

پیشگویی امیرمؤمنان (علیه السلام) از مسجد مقدس جمکران

مطابق نقل خلاصه البلدان از کتاب مونس الحزین شیخ صدوق، امیرمؤمنان (علیه السلام) از مسجد مقدس جمکران سخن گفته است.

محمد بن محمد بن هاشم حسینی رضوی قمی، به تقاضای مولی محمد صالح قمّی، به سال 1179 هجری، درباره فضیلت شهر قم و تاریخچه تأسیس مسجد مقدس جمکران، کتاب ارزشمندی تألیف و آن را خلاصه البلدان نام نهاده است.

شیخ آقا بزرگ تهرانی، این کتاب را مشاهده کرده و گزارش آن را در الذریعه آورده است.

مرحوم کاتوزیان، این کتاب را در اختیار داشته که فرازهایی از آن را در کتاب أنوار المشعشعین آورده است.

وی در این رابطه، حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آورده که فرازهایی از آن را در این جا می آوریم) علاقه مندان به تفصیل بیشتر می توانند به کتاب انوار المشعشعین مراجعه نمایند (او میگوید:

در کتاب خلاصه البلدان از کتاب مونس الحزین از تصنیفات شیخ صدوق با سند صحیح و معتبر، از امیرمؤمنان (علیه السلام) روایت کرده که خطاب به حذیفه فرمود:

» ای پسر یمانی ! در اول ظهور، خروج نماید قائم آل محمد (علیه السلام) از شهری که آن را قم گویند و مردم را دعوت به حق می کند، همه خلائق از شرق و غرب، به آن

ص:130

شهر روی آورند و اسلام، تازه شود...

ای پسر یمانی ! این زمین مقدس است، از همه لوثها، پاک است...

عمارت آن، هفت فرسنگ در هشت فرسنگ باشد. رایت وی بر این کوه سفید بزنند، به نزد دهی کهن، که در جنب مسجد است، و قصری کهن که قصر مجوس است و آن را» جمکران «خوانند. از زیر یک مناره آن مسجد بیرون آید، نزدیک آن جا که آتش خانه گبران بوده... «.

از این حدیث شریف، استفاده میشود به طوری که مسجد سهله در دوران ظهور حضرت بقیه الله، اروحنا فداه، پایگاه آن حضرت خواهد بود، مسجد مقدس جمکران نیز در عصر ظهور، جایگاه خاصّی دارد و پایگاه دیگری برای آن حضرت است.

مرحوم کاتوزیان، پس از نقل متن کامل حدیث، به شرح و تفسیر آن پرداخته، درباره کوه سفید و قصر مجوس و دیگر تعبیرهایی که در حدیث شریف آمده و ما به جهت اختصار نیاوردیم، به تفصیل سخن گفته است.

خوانندگان گرامی، توجه دارند که احادیث ملاحم، چندان نیازی به تحقیق در سند ندارند؛ زیرا معصومان: که با سرچشمه وحی مربوط بودند، شخص دیگری نمیتوانست خبری بگوید که صدها سال بعد تحقق پیدا کند.

روزی که امیرمؤمنان (علیه السلام) به حذیفه از مسجد جمکران خبر میداد، در سرزمین حجاز، عراق، کمتر کسی نام قم را شنیده بود، لذا میبینیم که در احادیث فراوانی، به هنگام بحث از قم، به» در نزدیکی ری «تعبیر شده تا به این وسیله، موقعیت جغرافیایی شهر قم، برای اصحاب ائمه: روشن گردد.

از این رهگذر، احتمال نمیرود که احدی از مردم حجاز، نام جمکران را به عنوان یکی دهات قم شنیده باشد.

نکات ریزی که در مورد قصر مجوس و آتش خانه گبران آمده، مطلبی نبود که در حجاز و عراق، کسی از آن آگاه باشد.

به هنگام صدور این حدیث از مولای متقیان (علیه السلام)، کسی نمیتوانست پیش بینی کند که کنار ده جمکران، در آینده، مسجدی ساخته

خواهد شد و با حضرت بقیه الله (علیه السلام) که روز متولد نشده بود، ارتباط خواهد داشت.

ص:131

هنگامی که شیخ صدوق، این حدیث را در کتاب مونس الحزین درج میکرد، بدون دید، این مسجد، مناره نداشت.

هنگامی که صاحب خلاصه البلدان، در قرن دوازدهم، این حدیث را از مونس الحزین نقل میکرد باز هم مسجد مقدس جمکران، مناره ای نداشت؛ زیرا، برای نخستین بار، در سال 1318 هجری، یک مناره در زاویه جنوب شرقی مسجد ساخته شد.

هنگامی که مرحوم کاتوزیان، این حدیث را در کتاب انوار المشعشعین مینوشت، مسجد جمکران، فقط یک مناره داشت و تا چند سال پیش نیز به همین منوال بود، ولی در حدیث آمده است که» از زیر یک مناره آن، مسجد بیرون آید «.

این تعبیر، صریح است در این که به هنگام ظهور حضرت بقیه الله ارواحنا فداه، مسجد مقدس جمکران، بیش از یک مناره خواهد داشت، در حالی که به هنگام چاپ کتاب 1327 هجری (مسجد، فقط یک مناره داشت.

اطلاعاتی در باره ی مسجد جمکران ارائه نمایید

پرسش

لطفا در مورد مسجد جمکران و علت ساخت آن توضیح دهید.

پاسخ اجمالی

یکی از مکان های مقدس و منتسب به امام زمان) عج (مسجد مقدس جمکران است که در شش کیلومتری شهر مذهبی قم قرار دارد. این مسجد بیش از یک هزار سال پیش به فرمان آن حضرت (علیه السلام) در بیداری) نه درخواب (تأسیس گردید که جلوه گاه عنایات و کرامات امام زمان) عج (و میعادگاه منتظران و شیفتگان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است.

مرحوم میرزا حسین نوری درباره ی تاریخچه ی تأسیس مسجد جمکران از قول شیخ فاضل حسن بن حسن قمی، معاصر شیخ صدوق) ره (، در کتاب تاریخ قم [1] از کتاب مونس الحزین فی معرفه الحق والیقین [2] نقل کرده است :[3]

شیخ عفیف صالح حسن بن مثله جمکرانی می گوید: من شب سه شنبه 17 ماه مبارک سال 393 ه. ق در خانه ی خود خوابیده بودم که ناگاه جماعتی از مردم به در

خانه من آمدند و مرا از خواب بیدار کردند و گفتند برخیز و خواسته ی امام زمانت) عج (را اجابت کن که تو را می خواند. آن ها مرا به محلی که اکنون مسجد) جمکران (است آوردند.

حضرت مهدی) عج (مرا به نام خواندند و فرمودند: برو به حسن بن مسلم بگو: این جا زمین شریفی است و حق تعالی این زمین را از زمین های دیگر برگزیده و شریف کرده است، تو آن را گرفته به زمین خود ملحق کرده ای... و آنگاه فرمود:» به مردم بگو به این مکان رغبت کنند و آن را عزیز بدارند «. [4]

آیت الله العظمی مرعشی نجفی نیز در تأیید مسجد جمکران می فرماید: این مسجد شریف مورد احترام کافه ی شیعه بوده است، از غیبت صغری تا به امروز که حدود یک هزار و دویست و دو سال می گذرد و همینطور که شیخ بزرگوار مرحوم صدوق علیه الرحمه کتابی به نام مونس الحزین دارند که حقیر آن نسخه را ندیده ام ولی مرحوم آقای حاج میرزا حسین نوری استاد حقیر از آن کتاب نقل می فرماید، و بالجمله این مسجد مقدس مورد احترام علمای اعلام و محدثین کرام شیعه بوده و کرامات متعددی از مسجد جمکران دیده شده است. [5]

اما در بیان علت ساخت به موارد زیر می توان اشاره نمود:

اولا؛ در فرهنگ اسلامی مسجد جایگاه ویژه ای دارد، اعتبار و اهمیتی که اسلام به مسجد به عنوان پایگاه معنوی و توحیدی داده به هیچ نهادی نداده است. اقدام مهم رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از هجرت به مدینه، ساخت مسجد بود. با توجه به اهمیت و حساسیت و موقعیت جهانی شهر مقدس قم و توصیه هایی که در لسان روایات نسبت به آن وارد شده است. اقدام امام عصر) عج (در ایجاد و تأسیس این پایگاه معنوی و باعظمت، در راستای رشد و تعالی مؤمنان و ظرفیت بخشی به منتظران در دوران غیبت کبری بوده است، و این عنایت نیز می تواند در ادامه ی توصیه ی ائمه علیهم السلام و تأکیدی بر مرکزیت شهر مقدس قم بعنوان اول پایگاه جهان تشیع در عصر غیبت باشد.

ثانیاً؛ تأسیس مسجد جمکران بر این اساس صورت گرفته است، که جلوه گاه عنایات

و کرامات امام عصر) عج (و میعادگاه منتظران و شیفتگان قائم آل محمد) عج (در عصر پرفتنه و سراسر آشوب غیبت باشد. تا مردم با مراجعه ی به این مکان نورانی و مشاهده ی عنایات و کرامات آن حضرت) عج (بر ایمانشان افزوده گردد، و از گزند توطئه های شیاطین جنی و انسی و شبهه افکنی دشمنان و شبهه افکنان اعتقادات دینی در امان باشند.

ثالثا؛ از جمله دلائلی ساخت این مسجد می توان به این نکته اشاره کرد که مردم از برکات معنوی مسجد بهره جسته، خود را در برابر دیده گان حضرت) عج (حاضر ببینند، عقده های خویش بر آن حضرت) عج (عرضه نمایند و برای ظهور یگانه منجی عالم بشریت دعا کنند.

اصولا در یک جامعه ی سراسر شیعی و در راستای سامان بخشیدن به تفکر ناب مهدویت، تقویت روح انتظار و نیز در جهت انسجام بخشی به دیدگاه های مختلف ادیان و مذاهب نسبت به جریان ظهور و شناخت ابعاد گسترده ی شخصیت الهی و انسانی منجی، ضرورت وجود پایگاهی عظیم نظیر مسجد مقدس جمکران انکار ناپذیر است.

[1] این کتاب از تألیفات میرزا حسین نوری می باشد.

[2] از تألیفات شیخ صدوق» علیه الرحمه «است.

[3] میرزا حسین طبرسی نوری، نجم الثاقب، ج نهم، ص 5.

[4] برای مطالعه جریان کامل بنای مسجد جمکران به نجم الثاقب، ص 383 - 392 و سایت تخصصی مسجد مقدس جمکران، رجوع کنید.

[5] همان، ص 46.

ویژه نامه میلاد حضرت ولی عصر) عج (

آشنایی با تاریخچه مسجد مقدس جمکران و برکات آن

پیشگویی امیر مؤمنان (علیه السلام) از بنای مسجد جمکران

مسجد مقدس جمکران، بیش از یکهزار سال پیش به فرمان حضرت بقیّه اللّٰه، أرواحنا فداه، در بیداری، - نه در خواب - تأسیس گردید و در طول قرون و اعصار، پناهگاه

شیعیان و پایگاه منتظران و تجلّی گاه حضرت صاحب الزّمان علیه السلام بوده است.

علی اکبر مهدی پور

اشاره: یکی از وظایف شیعیان نسبت به حضرت بقیه الله علیه السلام تکریم و بزرگداشت ایشان است. این بزرگداشت، نمودهای گوناگونی دارد. یکی از آن نمودها، تکریم مکان هایی است که به آن حضرت، منتسب است.

این نوشتار، عهده دار نام بردن از این مکان ها و آداب مربوط به آن ها است.

این قسمت مسجد مقدّس جمکران را معرفی کرده است.

یکی از وظایف شیعیان تجلیل و تکریم اماکن منسوب به وجود مقدّس حضرت بقیه اللّه، أرواحنا فداه، است.

آیه اللَّه سید محمّد تقی موسوی اصفهانی) متوفّای 1348 هجری (در کتاب گران سنگ مکیال المکارم به هنگام شمارش تکالیف مردم در عصر غیبت می نویسند:

شصت و هشتم - بزرگداشت اماکنی که به قدوم آن حضرت زینت یافته اند، مانند مسجد سهله، مسجد اعظم کوفه، سرداب مقدّس، مسجد جمکران و غیر این ها از مواضعی که بعضی از صلحا آن حضرت را در آن جاها دیده اند یا در روایات آمده است که آن جناب در آن جا توقف دارد، مانند مسجد الحرام... (1)

از این رهگذر، بر منتظران ظهور و عاشقان مَقْدَمِ آن امام نور، لازم است که این اماکن را بشناسند و شیوه تعظیم و تکریم آن ها را بیاموزند. (2) لذا در صدد برآمدیم که به فضل الهی، یکی از این اماکن مقدّس و مشاهد مشرّفِ متعلّق به آن حضرت یعنی مسجد مقدّس جمکران را معرفی کنیم.

1 - مسجد مقدس جمکران

مهم ترین پایگاه شیعیان شیفته و عاشقان دل سوخته حضرت بقیّه اللّه، أرواحنا فداه، مسجد مقدّس جمکران، در شش کیلومتری شهر مذهبی قم است. مطابق آمار، همه ساله، بیش از دوازده میلیون عاشق دل باخته، از سرتاسر میهن اسلامی و جهان، در این پایگاه

ص:135

معنوی، گرد می آیند، نماز تحیّت مسجد و نماز حضرت صاحب الزّمان، عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف، را در این مکان مقدّس به جای می آورند، با امام غایب از ابصار و حاضر در امصار و ناظر بر کردار، رازِ دل می گویند، استغاثه می کنند، ندای» یابن الحسن! «سر می دهند، از مشکلات مادّی و معنوی خود سخن می گویند، با دلی خون بار، از طولانی شدن دوران غیبت، شکوه ها می کنند.

آنان که از شناخت عمیق تری برخوردارند، به هنگام تشرف به این پایگاه ملکوتی، همه ی حوائج شخصی خود را فراموش می کنند و همه مشکلات دست و پاگیر زندگی را به فراموشی می سپارند و تنها» ظهور سراسر سرور منجی بشر، امام ثانی عشر، حضرت ولیّ عصر، روحی و أرواح العالمین فداه، را مسئلت می کنند؛ زیرا، اگر این حاجت برآورده شود، دیگر مشکلی نخواهد ماند، و اگر این حاجت روا نشود، حلّ دیگر مشکلات، مشکل اساسی را حل نخواهد کرد.

* * *

مسجد مقدّس جمکران، روز هفدهم رمضان 373 هجری به فرمان حضرت بقیّه اللَّه، أرواحنا فداه، در کنار روستای جمکران تأسیس شد. تاریخچه آن - به طوری که در این نوشتار به تفصیل آمده - به دست شیخ صدوق) متوفّای 381 هجری (در کتاب مونس الحزین بیان گردیده و کیفیّت نماز تحیّت مسجد و نماز استغاثه به حضرت بقیّه اللّه، أرواحنا فداه، در ضمن آن آمده است.

تاریخچه ی مسجد جمکران

آن چه مسلّم است، این است که این مسجد، بیش از یکهزار سال پیش به فرمان حضرت بقیّه اللّه، أرواحنا فداه، در بیداری، - نه در خواب - تأسیس گردید و در طول قرون و اعصار، پناهگاه شیعیان و پایگاه منتظران و تجلّی گاه حضرت صاحب الزّمان علیه السلام بوده است.

علاّمه ی بزرگوار، میرزا حسین نوری،) متوفّای 1320 هجری (در کتاب ارزش مند نجم ثاقب - که به فرمان میرزای بزرگ، آن را تألیف کرد و میرزای شیرازی، در تقریظ

خود، از آن ستایش فراوان کرد و نوشت:» برای تصحیح عقیده خود، به این کتاب مراجعه کنند تا از لمعانِ انوار هدایت اش، به سر منزل یقین و ایمان برسند «- (3) تاریخچه ی تأسیس مسجد مقدّس جمکران را به شرح زیر آورده است:

شیخ فاضل، حسن بن محمّد بن حسن قمی، معاصر شیخ صدوق، در کتاب تاریخ قم از کتابِ مونس الحزین فی معرفه الحقّ و الیقین - از تألیفات شیخ صدوق - بنای مسجد جمکران را به این عبارت نقل کرده است:

شیخ عفیف صالح حسن بن مُثله جمکرانی می گوید:

شب سه شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان 393 هجری، (4) در سرایِ خود خفته بودم که جماعتی به درِ سرای من آمدند. نصفی از شب گذشته بود. مرا بیدار کردند و گفتند:» برخیز و امر امام محمّد مهدی صاحب الزّمان (5)، صلوات اللّه علیه، را اجابت کن که ترا می خواند «.

حسن بن مثله می گوید:» من، برخاستم و آماده شدم «. چون به درِ سرای رسیدم، جماعتی از بزرگان را دیدم. سلام کردم. جواب دادند و خوشامد گفتند و مرا به آن جایگاه که اکنون مسجدِ) جمکران (است، آوردند. «.

چون نیک نگاه کردم، دیدم تختی نهاده و فرشی نیکو بر آن تخت گسترده و بالش های نیکو نهاده و جوانی سی ساله، بر روی تخت، بر چهار بالش، تکیه کرده، پیرمردی در مقابل او نشسته، کتابی در دست گرفته، بر آن جوان می خواند.

بیش از شصت مرد که برخی جامه سفید و برخی جامه سبز بر تن داشتند، بر گرد او روی زمین نماز می خواندند.

آن پیرمرد که حضرت خضر علیه السلام بود، مرا نشاند و حضرت امام علیه السلام مرا به نام خود خواند و فرمود:» برو به حسن بن مسلم (6) بگو:» تو، چند سال است که این زمین را عمارت می کنی و ما خراب می کنیم. پنج سال زراعت کردی و امسال دیگرباره شروع کردی، عمارت می کنی. رخصت نیست که تو دیگر در این زمین زراعت کنی، باید هر چه از این زمین منفعت برده ای، برگردانی تا در این موضع مسجد بنا کنند. «

به حسن بن مسلم بگو:» این جا، زمین شریفی است و حق تعالی این زمین را از زمین های دیگر برگزیده و شریف کرده است، تو آن را گرفته به زمین خود ملحق

ص:137

کرده ای! خداوند، دو پسر جوان از تو گرفت و هنوز هم متنبّه نشده ای! اگر از این کار بر حذر نشوی، نقمت خداوند، از ناحیه ای که گمان نمی بری بر تو فرو می ریزد. «

حسن بن مثله عرض کرد:» سیّد و مولای من! مرا در این باره، نشانی لازم است؛ زیرا، مردم، سخن مرا بدون نشانه و دلیل نمی پذیرند. «.

امام علیه السلام فرمود:» تو برو رسالت خود را انجام بده. ما، در این جا، علامتی می گذاریم که گواه گفتار تو باشد. برو به نزد سیّد ابوالحسن، و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را بیاورد و منفعت چند ساله را از او بگیرد و به دیگران دهد تا بنای مسجد بنهند، و باقی وجوه را از رهق (7) به ناحیه اردهال که ملک ما است، بیاورد، و مسجد را تمام کند، و نصفِ رهق را بر این مسجد وقف کردیم که هر ساله وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد کنند.

مردم را بگو تا به این موضع رغبت کنند و عزیز بدارند و چهار رکعت نماز در این جا بگذارند: دو رکعت تحیّت مسجد، در هر رکعتی، یک بار» سوره ی حمد «و هفت بار سوره» قل هو اللّٰه احد « [بخوانند] و تسبیح رکوع و سجود را، هفت بار بگویند.

و دو رکعت نماز صاحب الزّمان بگذارند، بر این نسق که در [هنگام خواندن سوره] حمد چون به» إیّاک نعبد و إیّاک نستعین «برسند، آن را صد بار بگویند، و بعد از آن، فاتحه را تا آخر بخوانند. رکعت دوم را نیز به همین طریق انجام دهند. تسبیح رکوع و سجود را نیز هفت بار بگویند. هنگامی که نماز تمام شد، تهلیل) یعنی، لا إله إلاّ الله «(8) بگویند و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را بگویند. آن گاه سر بر سجده نهاده، صد بار صلوات بر پیغمبر و آلش، صلوات اللّٰه علیهم، بفرستند. «.

و این نقل، از لفظ مبارک امام علیه السلام است که فرمود:

فَمَنْ صَلاَّهُما، فَکَأَنَّما صَلّی فِی الْبَیْتِ الْعَتیقِ؛

هر کس، این دو رکعت [یا این دو نماز] را بخواند، گویی در خانه ی کعبه آن را خوانده است..

حسن بن مثله می گوید:» در دل خود گفتم که تو این جا را یک زمین عادی خیال می کنی، این جا مسجد حضرت صاحب الزّمان علیه السلام است. «.

پس آن حضرت به من اشاره کردند که برو!

ص:138

چون مقداری راه پیمودم، بار دیگر مرا صدا کردند و فرمودند:» در گلّه جعفر کاشانی - چوپان - بُزی است، باید آن بز را بخری. اگر مردم پولش را دادند، با پول آنان خریداری کن، وگرنه پولش را خودت پرداخت کن. فردا شب آن بز را بیاور و در این موضع ذبح کن. آن گاه روز چهارشنبه (9) هجدهم ماه مبارک رمضان، گوشت آن بز را بر بیماران و کسانی که مرض صعب العلاج دارند، انفاق کن که حق تعالی همه را شفا دهد.

آن بز، ابلق است. موهای بسیار دارد. هفت نشان سفید و سیاه، هر یکی به اندازه ی یک درهم، در دو طرف آن است که سه نشان در یک طرف و چهار نشان در طرف دیگر آن است. «.

آن گاه به راه افتادم. یک بار دیگر مرا فرا خواند و فرمود:» هفت روز یا هفتاد روز در این محلّ اقامت کن «. (10)

حسن بن مثله می گوید:» من، به خانه رفتم و همه شب را در اندیشه بودم تا صبح طلوع کرد. نماز صبح خواندم و به نزد علی منذر رفتم و آن داستان را با او در میان نهادم.

همراه علی منذر، به جایگاه دیشب رفتیم. پس او گفت:» به خدا سوگند که نشان و علامتی که امام علیه السلام فرموده بود، این جا نهاده است و آن، این که حدود مسجد، با میخ ها و زنجیرها مشخصّ شده است. «.

آن گاه به نزد سیّد ابوالحسن الرّضا رفتیم. چون به سرای وی رسیدیم، غلامان و خادمان ایشان گفتند:

» شما از جمکران هستید؟ «. گفتیم:» آری. «. پس گفتند:» از اوّل بامداد، سیّد ابوالحسن در انتظار شما است. «.

پس وارد شدم و سلام گفتم. جواب نیکو داد و بسیار احترام کرد و مرا در جای نیکو نشانید. پیش از آن که من سخن بگویم، او سخن آغاز کرد و گفت:» ای حسن بن مثله ! من خوابیده بودم. شخصی در عالم رؤیا به من گفت:

» شخصی به نام حسن بن مثله، بامدادان، از جمکران پیش تو خواهد آمد. آن چه بگوید، اعتماد کن و گفتارش را تصدیق کن که سخن او، سخن ما

است. هرگز، سخن او را ردّ نکن. «. از خواب بیدار شدم و تا این ساعت در انتظار تو بودم.

ص:139

حسن بن مثله، داستان را مشروحاً برای او نقل کرد. سیّد ابوالحسن، دستور داد بر اسب ها زین نهادند. سوار شدند. به سوی دِه) جمکران (رهسپار گردیدند.

چون به نزدیک دِه رسیدند، جعفر شبان را دیدند که گلّه اش را در کنار راه به چرا آورده بود. حسن بن مثله، به میان گلّه رفت. آن بز که از پشت سرِ گلّه می آمد، به سویش دوید. حسن بن مثله، آن بز را گرفت و خواست پولش را پرداخت کند که جعفر گفت:» به خدا سوگند! تا به امروز، من این بز را ندیده بودم و هرگز در گلّه من نبود، جز امروز که در میان گلّه، آن را دیدم و هر چند خواستم که آن را بگیرم، میسّر نشد. «.

پس آن بز را به جایگاه آوردند و در آن جا سر بریدند.

سید ابوالحسن الرّضا به آن محلّ معهود آمد و حسن بن مسلم را احضار کرد و منافع زمین را از او گرفت.

آن گاه وجوه رهق را نیز از اهالی آن جا گرفتند و به ساختمان مسجد پرداختند و سقف مسجد را با چوب پوشانیدند.

سیّد ابوالحسن الرّضا، زنجیرها و میخ ها را به قم آورد و در خانه ی خود نگهداری کرد. هر بیمار صعب العلاجی که خود را به این زنجیرها می مالید، در حال، شفا می یافت.

ابوالحسن محمّد بن حیدر گفت:» به طور مستفیض شنیدم، پس از آن که سیّد ابوالحسن الرّضا وفات کرد و در محلّه ی موسویان) خیابان آذر فعلی (مدفون شد، یکی از فرزندان اش بیمار گردید. داخل اطاق شده سرِ صندوق را برداشت زنجیرها و میخ ها را نیافت. «.

منبع شناسی مسجد جمکران

منابع تأسیس مسجد مقدّس جمکران به فرمان حضرت صاحب الزّمان، أرواحنا فداه، بر اساس تسلسل زمانی، به شرح زیر است:

1 - نخستین کسی که این داستان را در کتاب خود آورده، ابوجعفر محمّد بن علی بن بابویه، مشهور به شیخ صدوق) متوفّای 381 هجری (است.

ایشان، مشروح آن را در کتاب مونس الحزین فی معرفه الحق و الیقین درج کرده است.

ص:140

با توجّه به این که تأسیس این مسجد در عصر شیخ صدوق رحمهم الله واقع شده، و ایشان در قم زندگی می کرد، طبعاً، همه جزئیات آن را بدون واسطه از حسن بن مثله، و سیّد ابوالحسن الرّضا و دیگر شاهدان عینی، شنیده و نقل کرده است.

کتاب مونس الحزین، همانند ده ها اثر گران بهای دیگر شیخ صدوق، در طول زمان، از بین رفته و به دست ما نرسیده است.

2 - حسن بن محمّد بن حسن قمی، معاصر شیخ صدوق، صاحب کتاب گران سنگ تاریخ قم، شرح آن واقعه را از کتاب شیخ صدوق نقل کرده است.

کتاب تاریخ قم در عصر شیخ صدوق، به سال 378 هجری، در بیست باب به رشته تحریر در آمده است.

3 - حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، به سال 865 هجری آن را به فارسی ترجمه کرده است.) الذریعه، ج 3، ص 276).

4 - متن عربی کتاب، به دست مولی محمّد باقر مجلسی،) متوفّای 1110 هجری (نرسیده، ولی ترجمهفارسی آن به دست ایشان رسیده [بحار، ج 1، ص [42 و احادیث مربوط به قم را در جلد» السّماء و العالم «از آن روایت کرده است.) بحار، ج 60، ص 221-208).

5 - سید نعمت اللَّه جزائری، صاحب أنوار نعمانیّه) متوفّای 1112 هجری (ترجمه فارسی آن را دیده و داستان تأسیس مسجد مقدّس جمکران را با خط خود، از آن استنساخ کرده است) بحار، 53، ص 254).

6 - شاگرد فرزانه علاّمه مجلسی، میرزا عبداللَّه افندی،) متوفای 1130 هجری (نسخه ای از ترجمه ی فارسی آن را در بیست باب، در قم مشاهده کرده و گزارش آن را در تألیف گران بهای خود آورده و تصریح کرده که این ترجمه، به سال 865 هجری، به دستور خواجه فخرالدین ابراهیم، انجام یافته است.) ریاض العلماء، ج 1، ص 319).

7 - سیّد امیر محمّد اشرف، معاصر و شاگرد علاّمه مجلسی، صاحب کتاب فضائل السّادات) متوفّای 1145 هجری (متن عربی آن را دیده و از آن نقل کرده است.) جنه المأوی، ص 47).

8 - سیّد محمّد بن محمّد بن هاشم رضوی قمی، به سال 1179 هجری، بنا به

خواهش محمّد صالح معلّم قمی، کتابی در این رابطه تألیف کرده و آن را خلاصه البلدان نام نهاده است. این کتاب، احادیث مربوط به شرافت قم و تاریخچه تأسیس مسجد مقدس جمکران را دربر دارد.) الذّریعه، ج 7، ص 216).

9 - شایسته ی تأمّل است که آقا محمّد علی کرمانشاهی، فرزند وحید بهبهانی،) متوفّای 1216 هجری (به متن عربی تاریخ قم دسترسی داشته و در حاشیه خود بر کتاب نقد الرجّال تفرشی، شرح حال» حسن بن مثله «و خلاصه داستان تأسیس مسجد مقدّس جمکران را به نقل از متن عربی آن آورده است.) بحار، ج 53، ص 234).

10 - محقّق و متتبّع بی نظیر، میرزا حسین نوری، متوفّای 1320 هجری، پس از جستجوی فراوان، به هشت باب از ترجمه تاریخ قم دست یافته) جنه المأوی، ص 47 و بحار، ج 53، ص 234) و مشروح داستان تأسیس مسجد مقدّس جمکران را از ترجمه تاریخ قم، از روی دستخط سیّد نعمت اللّه جزائری، در آثار ارزشمند خود آورده است:

1 - جنه المأوی، چاپ بیروت، دارالمحجّه البیضاء، 1412 هجری، ص 46-42.

2 - همان، به پیوستِ، بحار الأنوار، چاپ بیروت، مؤسسه الوفاء، 1403 هجری، ج 53، ص 234-230.

3 - نجم ثاقب، چاپ تهران، علمیه اسلامیّه، بی تا، ص 215-212.

4 - کلمه طیّبه، چاپ سنگی، بمبئی، 1303 هجری، ص 337.

5 - مستدرک الوسائل، چاپ قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، 1407 هجری، ج 3، ص 432 و 447.

11 - شیخ محمّد علی کچویی قمی) متوفّای 1335 هجری (مشروح آن را از کتاب های خلاصه البلدان، نجم ثاقب، کلمه طیّبه، در کتاب ارزشمند أنوار المشعشعین، چاپ قم، کتابخانه آیه اللّه مرعشی، 1423 هجری، ج اوّل، ص 449-441) چاپ سنگی 1327 هجری، جلد اوّل، ص 189-184)، نقل کرده است.

12 - حاج شیخ علی یزدی حائری) متوفّای 1333 هجری (مشروح آن را در کتاب إلزام الناصب، چاپ بیروت، مؤسسه اعلمی، 1397 هجری، جلد دوم، ص 58-62، به نقل از محدّث نوری، از ترجمه تاریخ قم آورده است.

13 - همه کسانی که بعد از محدّث نوری درباره تاریخ قم کتاب نوشته اند، مشروح

ص:142

داستان تأسیس مسجد مقدّس جمکران را از ایشان نقل کرده اند. شیخ محمّد حسن ناصر الشریعه، متوفّای 1380 هجری، در تاریخ قم، چاپ قم، مؤسسه ی مطبوعاتی دارالعلم، 1342 شمسی، ص 156-147، یکی از آن افراد است.

14 - همه علمای معاصر که در این رابطه کتاب نوشته اند، همانند علاّمه معاصر آیه اللّه حاج شیخ محمّد غروی، در کتاب گران سنگ المختار من کلمات الإمام المهدی علیه السلام، چاپ قم، 1414 هجری، جلد یکم، ص 448-440، نیز به این واقعه اشاره کرده است.

15 - در این اواخر، در کتاب های مستقل و مستندی - مانند موارد زیر - به شرح و بسط داستان تأسیس مسجد مقدّس جمکران پرداخته شده است:

1 - تاریخ بنای مسجد جمکران؛

2 - تاریخ مسجد مقدّس جمکران؛

3 - تاریخچه بنای مسجد جمکران؛

4 - توجّه امام زمان به مسجد جمکران؛

5 - توشه مسجد جمکران؛

6 - در بارگاه منتظر؛

7 - در حریم جمکران؛

8 - سیمای مسجد جمکران؛

9 - فیض حضور برای گمشدگان؛

10 - مباحثی چند درباره مسجد جمکران؛

11 - مسجد مقدس جمکران؛

12 - مسجد جمکران المقدس؛

13 - مسجد صاحب الزمان؛

14 - معجزه مسجد جمکران.

برای کسب معلومات وسیع تر در مورد آثار یاد شده، به کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام تحت عناوین فوق، مراجعه فرمایید.

نظر مرحوم آیه اللَّه حائری در باره مسجد جمکران

در آخرین فراز از این مطلب، متذکّر می شویم که اگر بخواهیم نظر مراجع گذشته و معاصر را در مورد مسجد مقدّس جمکران یاد آور شویم، به تألیف کتاب مستقلّی در این رابطه ناگزیر خواهیم بود. لذا این موضوع را به فرصت دیگری موکول می کنیم. این بخش را با بیان نظر مرحوم آیه اللَّه حاج شیخ مرتضی حائری) متوفّای 24 جُمادی الثّانیه 1406 هجری (که همگان با مقام رفیع علمی و تقوایی ایشان، آشنا هستند، حسن ختام می بخشیم.

مرحوم آیه الله حائری، کتاب ارزش ندی دارند که این نویسنده، آن کتاب را از محضر معظّم له امانت گرفتم و با اجازه ایشان زیراکس کردم.

هنگامی که دست نویس های ایشان را به محضر مقدّس ایشان بردم، از خدمت شان پرسیدم:» آیا برای نقل مطالب این کتاب، مجاز هستم؟ «. ایشان، ضمن این که اجازه دادند، فرمودند:» من، در این کتاب، فقط مطالبی را آوردم که بر صحّت آن ها اعتقاد دارم و می توانم بر صحّت آن ها قسم حضرت عبّاس بخورم. «.

مرحوم آیه اللَّه حائری، در این کتاب می فرمایند:

مسجد جمکران، یکی از آیات باهرات آن حضرت است. توضیح این مطلب، در ضمن چند جهت - که شاید خیلی ها از آن غافل باشند - مذکور می شود:

1 - داستان مسجد جمکران که در بیداری واقع شده، در کتاب تاریخ قم که کتاب معتبری است، از صدوق، علیه الرّحمه، نقل شده است.

مرحوم آقای بروجردی که مرد دقیق و ملاّیی بود، می فرمود:» این داستان، در زمان صدوق، علیه الرّحمه، واقع شده و این که او نقل کرده است، دلالت بر کمال صحّت آن دارد.

2 - داستان، مشتمل بر جریانی است که مربوط به یک نفر نیست، برای این که صبح که مردم بیدار می شوند، می بینند با زنجیر، علامت گذاشته شده است که مردم باور کنند.

و این زنجیر، مدّتی در منزل سیّد محترمی، ظاهراَ به نام سیّدٍ ابوالحسن الرّضا، بوده است و مردم به آن استشفاء می کرده اند و بعداً، بدون هیچ جهت طبیعی، مفقود می شود.

3 - جای دور از شهر و در وسط بیابان، جایی نیست که مورد جعل یک فرد جمکرانی بشود، آن هم دست تنها، در یک شب ماه رمضان.

4 - نوعاً، مردم عادی، به واسطه خواب، یک امامزاده را معیّن می کنند و مسجد، از تصوّر مردم عادی، دور است.

5 - اگر پیدایش این مسجد روی احساسات مذهبی و علاقه مفرط به حضرت صاحب الامر علیه السلام بود، می بایست سراسر، توسّل به آن بزرگوار باشد، چنان که در این عصر، مردم، بیش تر، زیارت حضرت اش را در آن مسجد می خوانند و متوسّل به آن حضرت می شوند، در صورتی که در این دستور معنوی، اصلاً، اسمی از آن حضرت نیست، حتّی تا به حال هم بیشتر معروف به مسجد جمکران است، نه مسجد صاحب الزّمان.

6 - متن دستور، موافق با ادّله دیگر است؛ برای این که هم نماز تحیّت مسجد وارد شده است و هم نماز امام زمان علیه السلام با صد بار» إیّاک نعبد و إیّاک نستعین «و هم تهلیل و تسبیح فاطمه زهرا، سلام اللّه علیها.

7 - این دو داستان که نقل شد، مشهود و یا مثل مشهود خودم بود (11) و داستان های دیگری هست که فعلاً تمام خصوصیّات آن را در نظر ندارم. بعداً، ان شاءالله، تحقیق کرده، در این دفتر، بإذنه تعالی، ذکر می کنم.

8 - در آن موقع که زمین، این قدر بی ارزش بوده است، فقط یک مساحت کوچکی را مورد این دستور قرار داده اند، که ظاهراً حدود سه چشمه از مسجد فعلی است که در زمان ما خیلی بزرگ شده است: ظاهراً، آن چشمه ای که در آن، محراب هست، و دو چشمه ی طرفین باشد.

نگارنده که خالی از وسوسه نیستم و خیلی به نقلیّات مردم خوش بین نیستم، از این امارات، به صحّت این مسجد مبارک قطع دارم. والحمدللّه علی ذالک و علی غیره من النّعم الّتی لاتحصی. (12)

پیشگویی امیر مؤمنان علیه السلام از مسجد جمکران

مطابق نقل خلاصه البلدان از کتاب مونس الحزین شیخ صدوق، امیر مؤمنان علیه السلام از مسجد مقدّس جمکران سخن گفته است.

محمّد بن محمّد بن هاشم حسینی رضوی قمی، به تقاضای مولی محمّد صالح قمّی، به سال 1179 هجری، در باره فضیلت شهر قم و تاریخچه تأسیس مسجد مقدّس جمکران، کتاب ارزش مندی تألیف و آن را خلاصه البلدان نام نهاده است.

شیخ آقا بزرگ تهرانی، این کتاب را مشاهده کرده و گزارش آن را در الذریعه آورده است. (13)

مرحوم کاتوزیان، این کتاب را در اختیار داشته، فرازهایی از این کتاب را در کتاب أنوار المشعشعین آورده است.

وی، در این رابطه، حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام آورده، که فرازهایی از آن را در این جا می آوریم و علاقه مندان به تفصیل بیش تر را به کتاب انوار المشعشعین رهنمون می شویم. او می گوید:

در کتاب خلاصه البدان از کتاب مونس الحزین - از تصنیفات شیخ صدوق - با سند صحیح و معتبر، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که خطاب به حذیفه فرمود:» ای پسر یمانی! در اوّل ظهور، خروج نماید قائم آل محمّد علیه السلام از شهری که آن را قم گویند (14) و مردم را دعوت به حق می کند، همه خلائق از شرق و غرب، به آن شهر روی آورند و اسلام، تازه شود... ای پسر یمانی! این زمین، مقدّس است، از همه ی لوث ها، پاک است... عمارت آن، هفت فرسنگ در هشت فرسنگ باشد. رایت وی بر این کوه سفید بزنند، به نزد دهی کهن، که در جنب مسجد است، و قصری کهن - که قصر مجوس است - و آن را» جمکران «خوانند. از زیر یک مناره آن مسجد بیرون آید، نزدیک آن جا که آتش خانه گبران بوده... «. (15)

از این حدیث شریف، استفاده می شود به طوری که مسجد سهله در دوران ظهور حضرت بقیّه اللّه، أرواحنا فداه، پایگاه آن حضرت خواهد بود، مسجد مقدّس جمکران نیز در عصر ظهور، جایگاه خاصّی دارد و پایگاه دیگری برای آن حضرت است.

مرحوم کاتوزیان، پس از نقل متن کامل حدیث، به شرح و تفسیر آن پرداخته، در باره کوه سفید و قصر مجوس و دیگر تعبیرهایی که در حدیث شریف آمده و ما به

ص:146

جهت اختصار نیاوردیم، به تفصیل، سخن گفته است. (16)

خوانندگان گرامی، توجّه دارند که احادیث ملاحم، چندان نیازی به تحقیق در سند ندارند؛ زیرا، جز معصومان علیهم السلام که با سرچشمه وحی مربوط بودند، شخص دیگری نمی توانست خبری بگوید که صدها سال بعد تحقّق پیدا کند.

روزی که امیرمؤمنان علیه السلام به حذیفه از مسجد جمکران خبر می داد، در سرزمین حجاز و عراق، کمتر کسی نام قم را شنیده بود، لذا می بینیم که در احادیث فراوانی، به هنگام بحث از قم، به» در نزدیکی ری «تعبیر شده تا به این وسیله، موقعیّت جغرافیایی شهر قم، برای اصحاب ائمّه علیهم السلام روشن گردد.

از این رهگذر، احتمال نمی رود که احدی از مردم حجاز، نام جمکران را به عنوان یکی از دهات قم شنیده باشد.

نکات ریزی که در مورد قصر مجوس و آتش خانه گبران آمده، مطلبی نبود که در حجاز و عراق، کسی از آن آگاه باشد.

به هنگام صدور این حدیث از مولای متّقیان علیه السلام، کسی نمی توانست پیش بینی کند که در کنار دهِ جمکران، در آینده، مسجدی ساخته خواهد شد و با حضرت بقیّه اللّه) عج (- که آن روز متولّد نشده بود - ارتباط خواهد داشت.

هنگامی که شیخ صدوق، این حدیث را در کتاب مونس الحزین درج می کرد، بدون تردید، این مسجد، مناره نداشت.

هنگامی که صاحب خلاصه البلدان، در قرن دوازدهم، این حدیث را از مونس الحزین نقل می کرد، باز هم مسجد مقدّس جمکران، مناره ای نداشت؛ زیرا، برای نخستین بار، در سال 1318 هجری، یک مناره در زاویه جنوب شرقی مسجد ساخته شد. (17)

هنگامی که مرحوم کاتوزیان، این حدیث را در کتاب أنوار المشعشعین می نوشت، مسجد جمکران، فقط یک مناره داشت و تا چند سال پیش نیز به همین منوال بود، ولی در این حدیث آمده است که» از زیر یک مناره آن، مسجد، بیرون آید «. (18)

این تعبیر، صریح است در این که به هنگام ظهور حضرت بقیّه اللّه، ارواحنا فداه، مسجد مقدّس جمکران، بیش از یک مناره خواهد داشت، در حالی که به هنگام چاپ

ص:147

کتاب (1327 هجری (مسجد، فقط یک مناره داشت.

معجزات حضرت بقیّه اللَّه علیه السلام در مسجد مقدّس جمکران

کرامات و معجزات و عنایاتی که از ائمّه اطهار علیهم السلام صادر گشته و از سوی راویان مورد اعتماد روایت شده، و در کتاب های مورد استناد ثبت گردیده، منحصر به صدر اسلام و قرون اوّلیه ی اسلام نیست، بلکه هر روز در گوشه و کنار جهان، بویژه در حرم ائمّه هدی علیهم السلام معجزات و کرامات تازه ای تحقّق می یابد که دلیل حقّانیّت پیشوایان شیعه، و مایه دل گرمی شیعیان است.

هر یک از شما، یک یا چند معجزه در حرم مطهّر ثامن الحجج امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام دیده و یا شنیده اید.

اکنون که دوران فرمانروایی حضرت بقیّه اللَّه، أرواحنا فداه، است، همه روزه، ده ها نفر در اقطار و اکناف جهان، با توسّل به ذیل عنایت آن حضرت علیه السلام، از امراض صعب العلاج و دیگر گرفتاری های خانمان سوز، به طور معجزآسا، رهایی می یابند و برای همیشه، خود را رهین عنایت آن حضرت می دانند.

در این جا، یکی از این کرامت ها را که در شب دوازدهم جمادی الاولی 1414 هجری، در مسجد مقدّس جمکران، برای یک کودک سیزده ساله زاهدانی روی داد، برای نورانیّت قلب خوانندگان گرامی می آوریم.

این کودک، سعید چندانی، دانش آموز کلاس پنجم ابتدایی است که در دبستان محمّد علی فائق، در زاهدان، مشغول تحصیل است.

سعید، در یک خانواده مذهبی، در زاهدان متولّد شده و بر شیوه عقاید اهل تسنّن تربیت یافته است.

مادر سعید، اگر چه از لحاظ نسب، به خاندان عصمت و طهارت منسوب است، ولی او نیز سنّی حنفی است.

سعید، یک سال و هشت ماه پیش از تاریخ یاد شده، در یک تعمیرگاه ماشین، پایش می لغزد و به چاهی که روغن و فاضلاب تعمیرگاه در آن می ریخته می افتد، و

ص:148

جراحت های مختلفی بر بدن اش وارد می شود. این جراحت ها، بهبود می یابد، ولی غدّه ای در ناحیه ی شکم پدید می آید. نخست، خیال می کنند که فتق است، ولی با گذشت چند ماه، پزشکان معالج، اظهار می کنند که غدّه سرطانی است و باید او را برای معالجه به تهران ببرند.

او را به تهران می آورند و در» بیمارستان هزار تختخوابی «بستری می کنند. پس از نمونه برداری و احراز غدّه بدخیم سرطانی، او را به» بیمارستان الوند «منتقل می کنند و غدّه ای به وزن یک کیلو و نیم از شکم او بیرون می آورند، ولی در مدّت کوتاهی، جای غدّه، پر می شود. پزشکان، اظهار می کنند که با این رشد سریع غدّه، دیگر کاری از ما ساخته نیست.

مادر سعید، شبی در خواب می بیند که به او می گویند:» سعید را به مسجد جمکران ببرید. «.

طبعاً، یک زن سنّی، نمی داند که مسجد جمکران کجا است، ولی هنگامی که خواب اش را برای دیگران نقل می کند، او را به مسجد جمکران قم راهنمایی می کنند.

وی، سعید را با دیگر فرزندش، محمّد نعیم، به قم می آورد و بلافاصله به مسجد مقدّس جمکران مشرّف می شوند.

سعید، روز سه شنبه یازدهم جمادی الاولی 1414 هجری ساعت یک و نیم بعدازظهر، وارد مسجد جمکران می شود. خدّام مسجد، وضع او را که به این منوال می بینند، او را در اتاق شماره هشت زایرسرای مسجد، اسکان می دهند.

مادر سعید، اعمال مسجد را فرا می گیرد، با پسرش، محمّد نعیم، اعمال مسجد را انجام می دهد، آن گاه عریضه ای تهیّه می کند و آن را در چاه می اندازد، و با دلی سرشار از امید، به ذیل عنایت حضرت بقیّه اللّه، أرواحنا فداه، متوسّل می شود.

شب، فرا می رسد و عاشقان حضرت بقیّه اللَّه، أرواحنا فداه، طبق رسم سنواتی که شب های چهارشنبه، از راه های دور و نزدیک، به مسجد مقدّس جمکران مشرّف می شوند، دسته دسته می آیند، در مسجد، به عبادت و نیایش می پردازند.

مشاهده این شور و هیجان مردم، در دل مادر سعید، طوفانی ایجاد می کند. او نیز همراه ده ها هزار زایر به عبادت و دعا و تضرّع می پردازد و شفای فرزندش را از حضرت

ص:149

بقيّه اللَّه، أرواحنا فداه، با اصرار و الحاح مسئلت می کند.

هنگامی که به اتاق مسکونی اش در زایر سرای مسجد می آید، دو نفر از خادمان، با اخلاص، به اطاق او می آیند و در آن جا عزاداری می کنند و برای شفای سعید، به طور دسته جمعی، دست به دعا برمی دارند.

سعید می گوید:

درست، ساعت سه بعد از نیمه شب بود که در عالم رؤیا دیدم نوری از پشت دیوار ساطع شد و به طرف من به راه افتاد.

او، یک انسان بود، ولی من، از او، فقط نور خیره کننده ای می دیدم که آهسته آهسته به من نزدیک می شد.

من، ابتدا، مضطرب شدم، ولی سعی کردم که بر خودم مسلّط شوم. هنگامی که نور به من رسید، به ناحیه سینه و شکم من اصابت کرد و برگشت.

من، از خواب بیدار شدم و چیزی متوجّه نشدم و باز هم خوابیدم. صبح که از خواب برخاستم، سعی کردم که خودم را به عصایم نزدیک کنم و عصا را بردارم، ناگاه متوجّه شدم که بدن ام سبک شده و آن حالت درد شدید، به کلّی، از من رفع شده است.

در آن وقت، متوجّه شدم که شفا یافته ام و آن نور، وجود مقدّس حضرت صاحب الزّمان علیه السلام بوده است. «.

این معجزه ی باهر و کرامت ظاهر، در شب چهارشنبه دوازدهم جمادی الأولی 1414 هجری برابر با پنجم آبان 1372 خورشیدی رخ داد.

سعید، با مادر و برادر خود، سه شب، در زائرسرای مسجد اقامت کردند. شب سوم که شب جمعه بود، عنایت دیگری شد که این بار، در بیداری انجام پذیرفت. اینک، متن آن واقعه را از زبان سعید بشنوید:

شب جمعه، در اتاق شماره هشت نشسته بودم و مادرم مشغول تلاوت قرآن بود.

احساس کردم که شخصی در کنار من نشست و برای من، رهنمودها و دستورالعمل هایی را بیان فرمود.

چون سخنان اش تمام شد، برگشتم و کسی را ندیدم. از مادرم پرسیدم که:» مادر! با من بودی؟ «. گفت:» من، قرآن می خواندم، با تو نیستم. «. پرسیدم:» پس این کی بود که با من

سخن می گفت؟ «. مادرم گفت:» کسی در این جا نیست. «.

در آن موقع، پتو را بر سرم کشیدم و هر چه به مغزم فشار آوردم که مطالب آن شخص را به خاطر بیاورم، چیزی به یادم نیامد. «.

روز جمعه، سعید و مادرش، به تهران باز می گردند و به بیمارستان الوند مراجعه می کنند. پس از عکس برداری، معلوم می شود که سعید، صحیح و سالم است و از غدّه بدخیم سرطانی، هیچ خبری نیست.

بدین گونه، این کودک سعادتمند - که به حق،» سعید «نامگذاری شده - از معجزات باهر حضرت ولیّ عصر، أرواحنا فداه، بهبودی کامل خود را در می یابد.

دو هفته بعد) شب چهارشنبه بیست و پنجم جُمادی الأُولی برابر با 19/8/72) سعید، با مادرش و برادرش محمّد نعیم، به جمکران آمده بود تا پیشانی ادب بر آستان مسجد حضرت صاحب الزّمان علیه السلام بساید و از محضر مولا و مقتدایش تشکّر کند.

خوش بختانه، حقیر هم در مسجد بودم و از داستان شفا یافتن او آگاه بودم. با او به دفتر مسجد رفتم و در حضور ده ها نفر از دوستان، مطالب بالا را از زبان سعید بدون واسطه شنیدم.

مادرش، از خوشحالی، در پوست خود نمی گنجید و بر حضرت بقیّه اللَّه، أرواحنا فداه، پیوسته درود می فرستاد و سخنانی می گفت که از یک فرد سنّی مذهب بسیار جالب بود. مثلاً می گفت:» من نمی دانم الآن امام زمان علیه السلام کجا است: آیا در دریاها، کشتی ها را نجات می دهد و یا در آسمان ها، هواپیماها را نجات می دهد؟ «.

سعید، در این سفر، با کوله باری از پرونده های پزشکی و عکس ها و آزمایش ها آمده بود، که آنان را به مشتاقان ارائه دهد. از اسناد پزشکی او، مسئولان مسجد، فیلم برداری کردند. از خود سعید و مادرش نیز فیلمبرداری شد، و سخنان شان ضبط گردید. بی گمان، خانواده» چندانی «در میان خانواده های معتقد اهل سنّت، مبلّغ صمیمی و بی قرار حضرت بقیّه اللَّه، عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف، خواهند بود.

جمکران، میعادگاه عاشقان

ص:151

در طول سال، شب های چهارشنبه، مسجد مقّدس جمکران، پذیرای قریب یکصد هزار عاشق دل باخته است که از شهرهای دور و نزدیک، به شهر مقدّس قم روی می آورند و در حرم مطهّر حضرت معصومه علیها السلام پیشانی ادب بر آستان می سایند و آن گاه راهی مسجد مقدّس جمکران می شوند و با امام رؤوف، به راز و نیاز می پردازند.

از چهره های برجسته ای که ارادت خاصّی به مسجد مقدّس جمکران داشتند و خوانندگان گرامی با شخصیّت علمی و تقوایی آنان آشنایی دارند، آیات عظام حاج شیخ عبدالکریم حائری، حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، حاج سیّد محمّد تقی خوانساری، حاج سیّد محمّد حجّت کوهکمری، حاج آقا حسین بروجردی، حاج سیّد حسین قاضی، حاج شیخ محمّد تقی بافقی، حاج آقا مرتضی حائری را می توان نام برد.

برای مرحوم آیه اللَّه حائری، هر وقت مشکلی پیش می آمد، مرحوم آیه اللَّه بافقی را به مسجد جمکران می فرستاد و رفع مشکل می شد.

هر وقت شهریّه حوزه تأمین نمی شد، مرحوم آیه اللَّه حجّت، به مسجد مقدّس جمکران مشرّف می شد و همان روز، شهریّه تأمین می گردید.

برای مرحوم آیه اللَّه بروجردی، هر وقت مشکلی پیش می آمد، گوسفندی می فرستاد تا در کنار مسجد جمکران قربانی کنند.

برای مرحوم آیه اللَّه گلپایگانی، هر وقت مشکلی پیش می آمد، عریضه ای می نوشت و با گروهی از اصحاب و فرزندان خود، به مسجد مقدّس جمکران مشرّف می شد و توسّل می کرد و رفع مشکل می شد.

مرحوم آیه اللَّه مرعشی، چهل شب چهارشنبه، در مسجد جمکران بیتوته کرد.

آیه اللَّه صافی، در مورد پدر بزرگوارشان، مرحوم آیه اللَّه حاج ملاّ جواد صافی گلپایگانی، نقل فرمودند که ملتزم بود حتّی الامکان، پیاده به مسجد جمکران مشرّف شود.

آیه اللَّه حاج سیّد محمّد تقی خوانساری نیز غالباً، پیاده مشرّف می شدند.

ختم زیارت عاشورا در مسجد جمکران

در عصر زعامت مرحوم آیه اللّه حاج سیّد محمّد حجّت، قحطی و گرانی سختی پدید آمد، به طوری که نان سنگک دانه ای یک تومان رسید، در حالی که شهریّه طلاّب در ماه، فقط ده تومان بود.

مرحوم آیه اللّه حجّت، چهل تن از طلاّب مهذّب و متدیّن را دستور داد که به مسجد مقدّس جمکران مشرّف شوند و در پشت بام مسجد، به صورت دسته جمعی، زیارت عاشورا را با صد سلام و لعن و دعای صفوان بخوانند و به حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام و حضرت علی اصغر علیه السلام متوسّل شوند و رفع گرانی و نزول باران را از خداوند متعال بخواهند.

چهل تَن طلبه مهذّب و متدیّن، طبق فرمان مرجعیّت اعلای تشیّع، به میعادگاه عاشقان شرفیاب شدند. بعد از ادای نماز تحیّت و نماز حضرت بقیّه اللّه، أرواحنا فداه، و توسّل به ذیل عنایت فرمانروای جهان هستی، به پشت بام مسجد رفتند، ختم زیارت عاشورا را، طبق دستور آن مرجع وارسته، انجام دادند و حوائج خود را با شفیع قرار دادن سه تَنْ باب الحوائج، به درگاه حضرت احدیّت، عرضه داشتند و مسجد را به قصد قم ترک کردند.

راه قدیمی مسجد جمکران، از طرف روستای جمکران بود. گروه چهل نفری طلاّب، هنوز به دهِ جمکران نرسیده بودند که درهای رحمت گشوده شد و باران رحمت، سیل آسا فرو ریخت و طلاّب، ناچار شدند که لباس های خود را درآورند، حتّی کفش های خود را به دست گرفتند، از میان سیلاب ها عبور کردند.

این حادثه ی تاریخی را نخستین بار، از دانشمند معظّم حجّه الاسلام والمسلمین استاد محمّد امین رضوی صاحب کتاب ارزشمند تجسّم اعمال - که خود جزء چهل تن بود - شنیدم.

بسیاری از آن چهل تَن، به رحمت ایزدی پیوسته اند، ولی الحمدللّه، برخی از آنان در قید حیات هستند که خوانندگان گرامی، می توانند از آنان تحقیق کنند.

اخیراً، این داستان از زبان حضرت آیه اللّه حاج سیّد مهدی اخوان مرعشی و حجّه الاسلام والمسلمین آقای گل محمّدی ابهری، منتشر شده است.(19)

ص:153

بسیار مناسب است که مراجع بزرگوار عصر ما نیز در مشکلات مادّی و معنوی، مردم را به مسجد مقدّس جمکران و ختم زیارت عاشورا به صورت دسته جمعی در آن میعادگاه عاشقان، فرا خوانند.

خصوصیّت شب چهارشنبه

مکرّراً، با این سؤال مواجه شده ایم که» آیا شب چهارشنبه، خصوصیّتی دارد؟ «.

در پاسخ، باید عرض کنیم که شب چهارشنبه، خصوصیّت دارد. لذا می بینیم که حضرت بقیّه اللّه، ارواحنا فداه، در همان فرمانی که برای تأسیس مسجد جمکران صادر کردند، فرمودند:» فردا شب که شب چهارشنبه است، آن بز را به همین جایگاه بیاور و ذبح کن و روز چهارشنبه که هجدهم ماه رمضان است، گوشت آن را به بیماران صعب العلاج انفاق کن که خداوند، همه شان را شفا عنایت می کند. «. (20)

دعاىِ عَظُمَ الْبَلاء

در این جا یاد آوری این نکته لازم است که در مسجد مقدّس جمکران، از دعاهای مربوط به حضرت بقیّه اللّه، أرواحنا فداه، مانند» دعای ندبه «،» دعای سلام اللّه الکامل «، » زیارت آل یاسین «،» دعای عهد «،... بویژه از دعای» اللّهم عظم البلاء... «که بعد از نماز حضرت صاحب الزّمان علیه السلام به آن امر شده است، غفلت نشود. (21)

پی نوشت ها:

1) مکیال المکارم، ج 2، ص 314.

2) صاحب مکیال، کیفیّت تعظیم و تکریم آن اماکن را در کتاب مکیال المکارم، ج 2 ص 330-327 شرح داده است.

3) این تقریظ، در آغاز نجم ثاقب چاپ شده است. دست خطّ میرزای بزرگ، در کتابخانه ی آستان قدس، در یکی از نسخ خطّی کتاب، به شماره

ی 9361 موجود است.

ص:154

4) میرزای نوری، استظهار کرده اند که رقم «393 هجری «تصحیف شده و صحیح آن «373 هجری « است.) جنّه المأوی، ص 47؛ نجم ثاقب، ص 215؛ مستدرک: ج 3، ص 447).

5) هرچند راوی این خبر شیخ صدوق، معتقد است که در زمان غیبت، نباید نام اصلی حضرت بقیّه اللّه تلفّظ شود، ولی در این جا، برای رعایت امانت در نقل، به طور صریح آورده است.

6) به جای» حسن بن مسلم «، در نجم ثاقب و جنّه المأوی،» حسن مسلم «آمده، ولی در مستدرک ج 3، ص 432،» حسن بن مسلم «تعبیر شده است. البته، نتیجه، مساوی است، و حذف واژه ی» بن «در نام ها، شایع است.

7) رهق، نام روستایی است در دَه فرسخی قم در مسیر کاشان، که تا زمان ما، آباد است. [مستدرک ج 3، ص .[432

8) مرحوم نوری، معتقد است که باید:» لااله الاّاللّه وحده وحده «گفته شود. [بحار، ج 53، ص .[231

9) کلمه ی» چهارشنبه «در نجم ثاقب افتاده، ولی در جنه المأوی و انوار المشعشعین آمده است. و اگر در متن هم نیامده بود، از بررسی متن استفاده می شد؛ زیرا، به طوری که در متن داستان تصریح شده، دیدار، در شب سه شنبه، شب هفدهم رمضان بوده است، پس شب هجدهم، شب چهارشنبه، و روز هجدهم روز چهارشنبه خواهد بود.

10) ما، این تعبیر را از جنّه المأوی نقل کردیم، ولی در نجم ثاقب چنین آمده است:» هفتاد روز یا هفت روز، ما این جاییم «) نجم ثاقب، ص 214).

با توجّه به این که این ملاقات در شب هفدهم رمضان بود، اگر آن را بر هفت حمل کنی، بر شب بیست و سوّم رمضان منطبق می شود که شب قدر است، و اگر بر هفتاد روز حمل کنی بر بیست و پنجم ذوالقعده منطبق می شود که آن نیز روز مبارکی است.

11) اشاره به دو داستان از عنایات حضرت بقیّه اللّه، أرواحنا فداه، در مسجد مقدّس جمکران است، که مرحوم آیه اللّه حائری آن ها را در کتاب خود آورده است.

12) کریمه ی اهل بیت، ص 484؛ سرّدلبران، ص 250-248.

13) الذّریعه، ج 7، ص 216.

14) تردیدی نیست که قیام نخستین حضرت بقیه اللَّه، أرواحنا فداه، از مکّه ی معظّمه و کنار خانه ی خدا است. این حدیث و احادیث مشابه، به حرکت های بعدی آن کعبه ی مقصود، نظر دارد.

ص:155

15) انوار المشعشعین، ج 1، ص 453.

16) انوار المشعشعین، ج 1، ص 454-458.

17) گنجینه ی آثار قم، ج 2، ص 672.

18) أنوار المشعشعین، ج 1، ص 454.

19) مسجد مقدّس جمکران، ص 40؛ زیارت عاشورا و آثار شگفت، ص 55.

20) جنّه المأوی، ص 45؛ بحار، ص 53، ص 232.

21) جمال الاسبوع، ص 280.

پیشگویی امام علی (علیه السلام) از مسجد جمکران

محمد بن محمد بن هاشم حسینی رضوی قمی به تقاضای مولی محمد صالح قمی به سال 1179 ه د در پیرامون فضیلت شهر قم و بیان تاریخچه تاسیس مسجد مقدس جمکران به فرمان حضرت صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه - کتاب ارزشمندی تالیف کرده و آن را) خلاصه البلدان (نام نهاده است.

امیرمؤ منان علی علیه السلام از مسجد مقدس جمکران خبر می دهد

مسجد جمکران

شیخ آقا بزرگ تهرانی این کتاب را مشاهده کرده و انگیزه نگارش آن را بیان فرموده است.

صاحب کتاب) انوار المشعشعین (فرازهائی از این کتاب را در کتاب خود آورده است.

وی در نور مشعشع سوم حدیثی را از وجود مقدس امیرمؤ منان علیه السلام در رابطه با مسجد مقدس جمکران خطاب به فرزند یمانی آورده است که متن کامل آن حدیث شریف را در اینجا می آوریم:

در خلاصه البلدان این حدیث مذکور است از کتاب مونس الحزین از تالیفات شیخ

ص:156

صدوق، با اسناد صحیح و معتبر از امیرالمؤ منین علیه السلام که فرمود:

ای پسر یمانی در اول ظهور خروج نماید قائم آل محمد از شهری که آن را قم می گویند و مردم را دعوت کند به حق و همه خلایق از شرق و غرب به آن شهر قصد کنند و اسلام تازه گردد و هر که از خوف اعداء پوشیده و مخفی باشد بیرون آید و حوش و طیور در مساکن و اوطان خود ایمن بخوابد و چشمه آب حیات از آن شهر ظاهر شود و آبی که هر کس بخورد نمیرد و از آب چشمه ها منفجر شود و از آن موضع رایت حق ظاهر شود و میراث جمله انبیاء بر پشت زمین به آن باشد، ای پسر یمانی این زمین مقدسه است که پاک است از تمام لوثها و از خدای تعالی درخواسته که بهترین خلق خود را ساکن او گرداند و دعایش مستجاب شده و حشر و نشر مردم در این زمین باشد و بر این زمین اساس و بنیاد قصری عظیم نمایند، بعد از اینکه بنای قصر مجوس بوده باشد و آن قصر از صاحب شهرت ملک روم باشد و از این زمین گوسفند ابراهیم خلیل را آورند و قربان کنند.

بر این زمین هزار صنم و بت از اصنام اهل روم بشکنند و بر این زمین اثر نور حق ساطع شود و از این زمین رائحه و بوی مشک شنوند، حق تعالی بیت العتیق را به این شهر فرستد و بناها و آسیابها بر این زمین شود و منازل و مواضع زمینهای اینجا عالی و گرانبها گردد که چندان زمین که پوست گاوی باشد و رایت وی بر این کوه سفید بزنند، به نزد دهی کهن که در جنب مسجد است و قصری کهن که قصر مجوس است و آن را جمکران خوانند از زیر یک مناره آن مسجد بیرون آید نزدیک آنجا که آتشخانه گبران بوده و حضرت امام سفطی از زر بسته باشد و بر براق سوار شده و با ملائکه مقرب و حاملان عرش گردش نماید و منطق آدم با او باشد و حلم خلیل الله و حکمت حضرت داود و عصای موسی و خاتم حضرت سلیمان و تاج طالوت و بر سر آن نوشته است نام هر پیغمبری و وصی و نام هر مومنی و موحدی.

مسجد جمکران

توضیح و بیان: حضرت امیر (علیه السلام) می فرماید در این حدیث شریف که چشمه آب

حیات در شهر قم ظاهر می شود که هر کس بنوشد نمیرد شاید مراد آن باشد که دلش نمیرد و همیشه منور باشد به نور ایمان یا آنکه کنایه باشد از طول عمر که روایت است که در زمان ظهور حضرت حجت در زمان رجعت ائمه مردم زیاد عمر می کنند و احتمال اولی انسب است.

و ایضا حضرت امیر علیه السلام خبر از این مسجد جمکران داده و فرموده که کوه سفید به نزدیک دهی کهن در جنب مسجد است و الحال همین طریق است که جمکران نزدیک مسجد است و قصری کهن که قصر مجوس د است که در زمان صاحب تاریخ قم قصر موجود بوده، همین بس است که در فضیلت این مسجد که حضرت امیر (علیه السلام) خبر داده از او و حال آنکه در آن زمان آثار مسجد نبوده.

و ایضا حضرت امیر (علیه السلام) در اول این حدیث فرمودند: ای پسر یمانی اول ظهور خروج نماید از شهری که آن را قم گویند و در آخر همین حدیث تعیین می کند حضرت امیر (علیه السلام) که از کدام قطعه زمین قم بیرون آید قائم آل محمد) ص (می فرماید از زیر یک مناره آن مسجد که مراد مسجد جمکران باشد.

الحاصل آنکه از این حدیث چنین مستفاد می شود که حضرت حجه از قم ظهور نماید یا از زیر یک مناره آن مسجد یا آنکه بگوئیم از نزدیک مناره آن مسجد بیرون آید، هر سه را احتمال می رود لکن روایتی وارد شده از حضرت رسول) ص (که ابتدای ظهورش از کرعه می باشد هم چنانی که در نجم الثاقب مذکور است و در روایات معتبره وارد شده که از مکه ظهور خواهد نمود، لکن جمع مابین این روایات سهل و آسان است بعد از اینکه ابتدا بر سه قسم می باشد ابتدای حقیقی و اضافی و عرفی می توان گفت حضرت این شهر را بقدوم خود منور می سازد.

همچنانی که کلام فرزندش حضرت حجت دال بر همین مطلب است که فرمودند: به حسن بن مثله که به حسن بن مسلم بگو این زمین شریفی است و خدای تعالی این زمین را برگزیده از زمینهای دیگر و شریفش نموده پس د آنچه مستفاد می شود از کلام حضرت آن است که این زمین را خدا محترما خلق نموده و برگزیده از سایر زمینها که جایز نیست تصرف و حیازت او به خلاف و خداوند عالم زمین را خلق نمود از برای نبی نوع انسانی

که جایز است تصرف و حیازت نماید یا که تصرف مالکانه نماید بلکه او را محترما و شریفش خلق کرد و خانه خود را بر روی او قرار داد که بندگانش بروند در آن موضع شریف عبادت کنند او را و اگر مثل سایر زمینها بود هر آینه حضرت حجت نمی فرمود که چرا حسن بن مسلم این زمین را تصرف گرفته و زراعت می کنند پس معلوم می شود که این قطعه زمین به مثل کعبه و بیت الله الحرام می باشد که شریک است با موضع کعبه و مسجد الحرام در این شرافت و فضیلت که ابتداء خلقتشان مسجد و محترما خلق نموده که این از برای احدی جایز نبوده و نخواهد بود حیازت و تصرف مالکانه نمودن هم چنانی که موضع کعبه و مسجد الحرام امتیاز دارد بر سایر مساجدی که مخلوق آن را مسجد می نامند، این مسجد جمکران هم امتیاز دارد از سایر مساجد به جهت آنکه این موضع را خدا مسجد خلقش کرده پس امتیاز دارد از مساجدی که آن را مخلوق مسجد نمایند.

اگر چه کعبه حریم خدای لم یزلی است بناء مسجد صاحب زمان به قم ازلی

است

بناء کعبه حریم خدای سبحان است نگر که مژده مسجد روایتش ز علی است

منظور از اصحاب رَس در قرآن چه کسانی هستند؟

اشاره

به گزارش سرویس دینی جام نیوز، اصحاب رس دو گونه اند. اصحاب رسی که در قرآن آمده و اصحاب رسی که در قرآن نیامده است) بحارالانوار، ج 14، ص 153، ح 4 به نقل از قصص الانبیاء و از حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام).

اصحاب رسی که در قرآن آمده و نیز اصحاب رسی که در قرآن نیامده، هر دو گرفتار عذاب الهی شدند و نابود گشتند) همان، ص 153، ح 4 - ص 148، ح 1).

در این که اصحاب رسی که در قرآن آمده چه کسانی هستند، دیدگاه های فراوانی ارائه شده است که برای آگاهی شما می آوریم:

1 - اصحاب رس، طایفه ای در یمامه بودند و پیامبری به نام حنظله داشتند. آنان پیامبرشان را در چاه افکندند و او را به این طریق کشتند.

ص:159

2 - اصحاب رس عبارتنداز مردم زمان حضرت شعیب پیامبر که گرفتار عذاب شدند.

3 - اصحاب رس، بقایای قوم ثمود بودند که در یمامه می زیستند.

4 - اصحاب رس، عرب قدیمی ساکن بین شام و حجاز بودند.

5 - اصحاب رس، مردم انطاکیه شام بودندو پیامبرشان حبیب نجار بود.

6 - اصحاب رس، مردمی بودند که در اطراف رود ارس زندگی می کردند و گرفتار عذاب الهی سختی شدند) تفسیر نمونه، ج 15، ص 92، چاپ اول - بحارالانوار، ج 14، ص 155 پس از حدیث 6).

به نظر می رسد که دیدگاه درست، دیدگاه ششم است و همین دیدگاه را توضیح می دهیم.

اگر به آذربایجان شرقی سفر کنید و به جلفا بروید، محل سکونت اصحاب رس را به چشم خود می بینید. جلفای ایران شهر کوچکی در کنار رود ارس است.

شما به همراه رود ارس بروید و اطراف آن را مشاهده کنید. روستاها و شهرهای کوچکی را خواهید دید. این روستاها و شهرها یادگار شهرهای اصحاب رس است.

اصحاب رس در کناره های این رود دوازده شهر داشتند به نام های فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن و اسفند. همین الان در کنار این رودخانه، شهرکی است به نام اردوباد که یادگار شهر اردیبهشت است.

شهرکی است به نام دسته که یادگار شهر دی است. شهرکی است به نام آزا که یادگار شهر آذر است. این دوازده شهر، آباد و حاصل خیز بودند.

شهر اسفند از همه بزرگتر و پایتخت بود و پادشاه اصحاب رس در این شهر زندگی می کرد. مردم این شهر که اصحاب رس نامیده می شدند، درخت صنوبر را می پرستیدند و آن را» شاه درخت «می نامیدند. شاه درخت در کنار چشمه آب قرار داشت و در شهر اسفند بود. در هر کدام از یازده شهر

دیگر از تخم این صنوبر کاشته بودند واین درختها را محترم می شمردند. از آب چشمه ای که شاه درخت در کنار آن بود، صنوبرهای دیگر را آبیاری می کردند. در هر کدام از این شهرهای دوزاده گانه،

در هر ماه یک روز را به عنوان عید داشتند و مردم آن شهر در آن روز شادی می کردند و برای درخت مقدس صنوبر عبادت می کردند. وقتی که نوبت عید اسفند می

ص:160

رسید، مردم یازده شهر به اسفند می آمدند و شاه درخت را عبادت می کردند و جشن می گرفتند. دوازده روز در این شهر جشن و شادی بود و آن چه که می توانستند شادی می کردند. شراب می خوردند، مست می شدند، می رقصیدند و پس از پایان جشن به شهرها و خانه های خود می رفتند.

خداوند برای هدایت آنان پیامبری فرستاد. پیامبر خدا سال های طولانی آنان را به سوی خدا دعوت کرد ولی گوش به سخنان پیامبر نکردند تا این که پیامبر خدا به خدا عرضه داشت: خدایا همه درختان صنوبر را خشک بکن و قدرت خودت را به آنان نشان بده.

اصحاب رس فردای آن روز دیدند همه صنوبرها خشک شده اند. آنان فهمیدند که علت خشکی درختان مقدس همین پیامبر است. آنان تصمیم گرفتند او را بکشند. برای همین آن پیامبر را گرفتند و در چاه انداختند و در حالی که پیامبر خدا زنده بود، چاه را با خاک پر کردند. خداوند بر آنان خشم گرفت و در آن روز که همه در شهر اسفند بودند و در جشن و شادی به سر می بردند در همان روز دوازدهم که پایان جشن بود باد بسیار شدیدی آمد و زمین زیر پان آنان همچون آهن گداخته شد. حرارت آنچنان زیاد شد که بدن آنان مانند سرب، آب شد و به این ترتیب مردمی که در کنار رود ارس با ناز و نعمت زندگی می کردند همه به کام مرگ رفتند) عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، جزء اول، ص 205، باب 16، چاپ آخوندی - بحارالانوار، ج 14، ص 148 به نقل از عیون و علل الشرایع (.

کلمه رس به» معنای دفن کردن است «و چون آنان پیامبرشان را در چاه دفن کردند، آنان را اصحاب رس گفتند و آن رود را هم با توجه به کار آنان، رود رس نامیدند و اکنون آن رود، رود ارس نامیده می شود.

برای آگاهی کامل می توانید به جلد 14 بحارالانوار مراجعه کنید.

درباره نویسنده

سید احمد سجادی

ص:161

با سلام خدمت برادران و خواهران ارمنی جلفای اصفهان و دیگر ارامنه ی ایران و جهان. بنده) سید احمد سجادی (یک مسلمان و شیعه دوازده امامی هستم؛ ولی دستور دین و مذهب ما این است که به انسانهای پاک و درستکار، احترام بگذاریم و از ستمدیدگان) از هر قوم و ملت که باشند (پشتیبانی و از ستمگران) حتی اگر مانند عثمانی ها ادعای مسلمانی داشته باشند (اظهار نفرت و بیزاری و برائت کنیم. چندی پیش، یکی از دوستان ارمنی اینجانب در اصفهان، وقتی شنید که مرحوم علامه محمد باقر مجلسی) که مزار وی در سبزه میدان، زیارتگاه اهل اصفهان است و حتی ارمنی های عزیز از او حاجت می گیرند (در برخی کتاب های خود) از جمله جلد 14 جدید بحارالانوار، و نیز در حیات القلوب و برخی کتب و رسالات دیگر (چه احادیث زیبایی در وصف حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) و مادر گرامی ایشان حضرت مریم مقدس) سلام الله علیها (روایت کرده و چه داستان های زیبایی از ایشان نقل کرده، که برخی در کتب خود مسیحیان نیست، بسیار شگفت زده شد و با حسرت گفت:» کاش عربی می دانستم، تا بتوانم از آثار این مرد استفاده ببرم و ببینم در مورد عیسی مسیح (علیه السلام) و مریم مقدس (علیه السلام) و اصحاب کهف و... چه چیزهایی در بحارالانوار گفته و نوشته است! «. لذا اینجانب، با وجود کثرت مشغله و گرفتاری، ناچار شدم برای آنکه قلب این دوست گرامی و امثال وی را شاد کنم، دست بکار ترجمه فشرده و برگزیده ای از این بخشهای بحارالانوار و سایر کتب و رسالات علامه مجلسی) رضوان الله علیه (بشوم، تا هم دعای اهل بیت پیامبر بزرگوار اسلام) چهارده معصوم علیهم الصّلاه و السلام (پشت بنده باشد و هم دعای حضرت مریم و حضرت مسیح و اصحاب کهف (علیهم السلام). و سعی کردم از ترجمه های ناقص و پر از غلطی که از بحارالانوار و برخی دیگر از آثار عربی علامه مجلسی به عمل آمده اجتناب کنم. نیز متن آثار فارسی آن عالم بزرگوار را در حدّ امکان، ساده تر بسازم تا برای خوانندگان ارمنی، ایجاد ابهام و اشکال نکند. همچنین، سعی بنده بر مختصر نویسی و بسنده کردن به موضع مورد نظر ارمنیان و مسیحیان، از آن احادیث شریفه است؛ و کسی که جویای متن کامل آن احادیث باشد، می تواند به خود بحارالانوار یا ترجمه های موجود آن یا دیگر آثار فارسی علامه مجلسی مراجعه کند...

که: جوینده، یابنده است... از جمله مطالب ارزشمند و حائز اهمیت که علام ? مجلسی

در "رساله اعتقادات شیعه" گفته است، این مضمون است که: "اگر مسلمانی، حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) یا حضرت موسی (علیه السلام) و یا دیگر پیامبران معروف و مسلّم الهی و نیز اوصیاء و اولیاء معروف و مسلّم، همچون حضرت مریم (علیه السلام) را خدای ناکرده مورد توهین قرار دهد، و یا به طنز و شوخی و استهزاء، مورد تمسخر) و جوک گفتن (واقع سازد، یا آنکه یکی از ایشان را انکار کند، مثلاً بگوید: من او را قبول ندارم! یا مقام معنوی ایشان نزد خدا را انکار کند، چنین مسلمانی، بلافاصله کافر و مرتدّ است و نجس می شود و قتل او بر حاکم شرع، واجب است...".

-- تشکر از ارامنه در برپایی عزای حضرت امام حسین (علیه السلام) و همدردی با آنها در نسل کشی ارمنی ها توسط دولت پلید و ظالم عثمانی: السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین... باز این چه شورش است که در خلق عالم است؟! باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟! ما شیعیان اصفهان و ایران و جهان، بدین وسیله تشکر و سپاسگزاری ویژه ی خود را نثار برادران و خواهران ارامنه جلفا و دیگر ارمنی های عزیزی می کنیم که در اصفهان و دیگر شهرها، با نهایت اخلاص، در دهه محرّم و عاشورای 1434 هجری قمری، این گونه وسیع و باشکوه، در برگزاری مراسم عزاداری سیّد الشهداء (علیه السلام) - آقا و الگوی شهیدان جهان - حضرت امام حسین (علیه السلام) و خاندان مظلوم و یاران با وفایش، با ما شیعیان، شانه به شانه همراهی و اظهار ماتم و سوگواری کردند. ما نیز به نوبه خود، فاجعه کشتار و قتل عامّ بی رحمانه ی ارمنی های بی گناه و بی دفاع، توسط دولت پلید عثمانی) ترکیه (در سال های 1915 تا 1923 میلادی) مقارن با دوران جنگ جهانی اول (را محکوم می کنیم. آری؛ ما شیعیان و شما برادران و خواهران ارمنی، در یک تراژدی بزرگ تاریخی، شریک هستیم؛ ما محرّم و عاشورا داریم؛ قتل عامّ سادات و امام زاده های بزرگوار و بی گناه از نسل اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در زندانهای امَویان و عبّاسیان و یا شهید شدن ایشان در دیار غربت را داریم؛ و شما ارمنیان گرامی نیز،» نسل کشی ارامنه «یا» جنایت بزرگ «را دارید. خیلی از مغرضان و انسانهای پست و فرومایه تلاش کرده و می کنند تا واقعه ی تاریخی فاجعه کربلا و نیز واقعه ی تاریخی نسل کشی ارامنه را زیر سؤال ببرند و بلکه انکار کنند!! اما ما دو ملت مظلوم، چون دردی مشترک و

مشابه هم داریم، در سوگواری های یکدیگر نیز شریک و همدرد هم هستیم. و هردوی ما ملّت، بر یزید و آل یزید، و بر ترکان عثمانی و آل عثمان لعنت می فرستیم که مسبّب این دو فاجعه ی تلخ و رقت بار بودند، که تاریخ نشان نداده کسی با بدترین انسانها چنین رفتارهای وحشیانه ای کرده باشد! چه رسد به انسان های مظلوم و بی دفاع! آن هم: زنان و کودکان خردسال و پیران و سالخوردگان! ما مسلمانان شرعاً وظیفه داریم که از جنایات ترکان عثمانی علیه ارمنی های بی گناه، اظهار نفرت کنیم و بر ترکان عثمانی همواره لعنت بفرستیم زیرا خداوند در قرآن کریم می فرماید: مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً! » هر کس شخصی را بدون حقّ قِصاص و یا بی آنکه فساد و فتنه ای در زمین کرده باشد، بکشد، مثل آن است که همه مردم را کشته باشد! «) مائده 32 و باز، ما شیعیان، شرعاً وظیفه داریم که پس از اظهار انزجار و بیزاری از عملکرد ترکان عثمانی، با ارمنی های ستمدیده و داغ دیده، همدردی کنیم، زیرا ما شیعه ی علی (علیه السلام) هستیم وامیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هنگامی که پس از ضربت ابن ملجم لعین در بستر افتاده بودند، در وصیّت خود به امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) فرمود: کونا للظالم خصما و للمظلوم عونا!» همواره دشمن ستمگر و یاور شخص ستمدیده باشید! «) بحارالانوار، علامه مجلسی، جلد 42، ص 256 - نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام، نامه 47، ص 977). به امید روزی که با ظهور منجی بشریّت) که ما دو ملت مظلوم، هر دو منتظر آمدن او و انتقام گرفتن وی از ستمکاران بر گذشتگان خود هستیم (عدل و داد و آرامش و عدالت، جهانی و فراگیر شود و ظالمان را به محکمه ی عدل الهی بکشانند و محاکمه و مجازات کنند... که این همه زن و کودک بی گناه، چرا و به چه جرمی و به چه گناهی چنین بیرحمانه کشته یا اسیر و آواره شدند؟... برادر و خواهر ارمنی! نسل کشی ارامنه نیز برای ما شیعیان، بس اندوه بار و تأسف آور است... ما را همدرد خود بدان... برادران شیعه مذهب شما... سید احمد سجادی. اصفهان. شب شام غریبان محرّم 1434 ق.

-- و در خاتمه، قلم خود را متبرّک می کنیم به تعریفی که خود خداوند در قرآن کریم، از شما برادران ارمنی یا مسیحی، فرموده؛ هرچند سزاوار است که آیات قرآن را در آغاز

نوشتار بیاورند، لیکن حُسن خاتمه و پایان دادن نامه به چنین بیان گهربار و دلنشین آسمانی، اقتضا کرد که آن را در اینجا تقدیم شما برادران و خواهران ارمنی عزیز بنماییم.

خداوند، در قرآن ما، در مورد شما مسیحیان چنین فرموده است:»... وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری ذلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ 82 وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ؛... (83) (سوره المائده).»... و با محبت تر از همه کس به مسلمانان، آنان را می یابی که می گویند: "ما مسیحی هستیم!" ؛این) دوستی مسیحیان نسبت به مسلمین (بدین سبب است که برخی از آنها دانشمند و پارسا هستند و تکبر و گردن کشی) بر حکم خدا (نمی کنند!) ?? (و چون آنچه را که به رسول فرستاده شده بشنوند می بینی که اشک از دیده آنها جاری شود، به سبب آنچه که شناخته اند از حقیقت؛... «) سوره مائده/ 82 سید احمد سجادی

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در تورات و انجیل - عبری و یونانی

تحمیل الإمام علی صوت العداله الإنسانیه، جورج جورداق

تصاویر زیبای ایروان

ص:165

جاستیس ا د راسل در سوگ امام حسین (علیه السلام)

جنایت بزرگ عثمانی علیه ارامنه

چارلز دیکنز و مدح امام حسین (علیه السلام)

چهره حضرت ابوالفضل عباس - حسینیه ارامنه جلفا - اصفهان

چهره زیبای پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) - نقاشی راهب مسیحی (2)

حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) در قرآن کریم

دانلود امام علی صدای عدالت انسانی، جرج جرداق مسیحی

درخشش دوم گریگور لوساووریچ همزمان با شهابسنگ روسیه

راز بانگ ناقوس

سابقه تاریخی عزاداری ارمنی ها برای امام حسین ع

شاعر بزرگ ایروان - حاج میرزا آقاسی یا حاجی آغاسی

شاه عباس صفوی و آزادسازی ایروان و دفاع از ارامنه

شباهت های جالب کریسمس برادران ارامنه با نیمه شعبان

شعر انگلیسی در عزای امام حسین (علیه السلام)

شفای بیمار ارمنی توسط حضرت ابوالفضل علیه السّلام

طلسم شیخ بهایی برای آزادسازی ایروان از چنگ عثمانی

طهارت اهل کتاب) مسیحیان و یهودیان (و ازدواج دائم

عشق ارامنه و دیگر مسیحیان به حضرت علی (علیه السلام) و شیعیان

علامه مجلسی و شرح تولد عیسی مسیح (علیه السلام) و معنای نامش

فاتیما) فاطیما (amitaf ظهور حضرت فاطمه (علیه السلام) در 13 می

فاتیما) فاطیما

قتل عام سی هزار ارمنی شیعه گرا، به امر متوکل عباسی

گریگور لوساووریچ (2)

گریگور لوساووریچ شاید در کوه سبلان مدفون باشد

گریگور، همان جرجیس یا حنظله پیامبر بوده و شهید شده (2)

ماهاتما گاندی و مدح امام حسین (علیه السلام)

ص:166

مقبره علامه مجلسی، زیارتگاه مسلمانان و ارامنه

ناقوس ?(

نسل کشی ارامنه توسط ترکیه (

نمونه ای از اشعار شعرای ارمنستان در مدح اهل بیت ع (2)

وارتانوش vartanush وشفای سرطان سینه مادر (2)

ولنتاین مبارک

یا فاطمه

ارمنستان، موزه ای بدون سقف - کلیسای هریپسیمه مقدس شهید

به تورات موسی به انجیل عیسی... صوت زیبای علی فانی

پایگاه خبری ارمنی های ایران

چگونگی ورود مسیحیت به ارمنستان - حکایت گریگور لوساووریچ و هریپسیمه شهید

سقوط هواپیمای ایران - ارمنستان، در سال 1388 ش، حادثه ای رقت بار و تأسف آور

فصلنامه فرهنگی ارمنیان - پیمان

گارنی -INRAG کلیسای هریپسیمه مقدس شهید نام ? سرگشاد ? رئیس انجمن نویسندگان ارمنستان، به یک نویسند ? ترک متعصّب و نژاد پرست

از هیئت ثارالله مسیحی ها و عزاداری ارمنی ها چه می دانید - شفا گرفتن یانیس از امام حسین ع

وبلاگ کتاب مقدّس - آقای ابراهیم شفیعی

فقه برای غرب نشینان - ویرایش جدید سید احمد سجادی

نامه جالب یک دختر ارمنی به امام رضا علیه السّلام) کریستینا ماناسیانس)

تشرف یک بانوی ارمنی به مذهب تشیع در حرم حضرت عبدالعظیم

نامه ای از جوردانو برونو به پاپ کِلِمنت هشتم onurB onadroiG IIIV etnemelC apaP

enuJ 91 5102

ص:167

برادران و خواهران ارامنه و حضرت مسیح (علیه السلام) و مریم مقدس (علیه السلام) به روایت مرحوم علامه مجلسی

چرا شیعیان و ارامنه یکدیگر را دوست دارند و در عزاها و عیدها باهم شریکند؟

15 - سبلان، مکان احتمالی دیگر، در مورد محلّ شهادت و دفن جناب گریگور لوساوریچ

نویسنده: سید احمد سجادی - ?? 92/9/6

سبلان، مکان احتمالی دیگر، در مورد محلّ شهادت و دفن جناب گریگور لوساووریچ:

در تکمیل تحقیقی که سابق، در همین وبلاگ، پیرامون اثبات یکی بودن شخصیت این بزرگوار با دو پیامبر در مدارک شیعی و اسلامی، به عمل آوردم، اکنون تحقیق تکمیلی جدیدی را به برادران و خواهران ارامنه و مسلمان اهدا میکنم تا برایم دعا بفرمایند.

به مناسبت 23 نوامبر) در گرجستان: یادبود پیامبر شهید، حنظله بن صفوان، یا:

جرجیس اسلامی < گریگور ارمنی < گیورگوبا ج گرجی egroeG-tniaS < جورج مقدس - انگلیس (.

سبلان، در اصل، ساوالان بوده است؛ "ساو" در ترکی یعنی "صحبت/ وحی" ؛و "آلان" یعنی "گیرنده" .سبلان یعنی "گیرند ? وحی/ مطیع امرخدا".

"این کوه در تاریخ، مظهر خشم خدا و نزول بلا بر آذربایجان بوده و چهر ? آدمی را دارد که سر به بالا نگاه می کند" .دوعکس عجیب آن:

چهره یا قیافه یک آدم در قله کوه سبلان نمایان است

چهره یا قیافه یک انسان در قله کوه سبلان نمایان است

برخی پیرمردان نواحی سبلان) به ارتفاع 4811 متر/ غرب اردبیل (هنوز با ترس به این آتشفشان آرام، ولی ترسناک، می نگرند و معتقدند: وقتی

آتش پرستان آذربایجان) اصحاب رس < ارس (آن پیامبر را شکنجه و شهید کردند، سبلان مأمور شد تا گدازه بر سر ایشان ببارد. نیز آب شدن برف قل ? همیشه برفی آن را علامت بلا و خشم خدا، و یا علامت آخرالزمان یا قیامت می دانند...

ص:168

استاد دهخدا چنین می نویسد:

» سبلان، کوهی است عظیم و به شرافت مشهور... بسیاری از اهل الله) اولیاء خدا (در آن، عبادت) و خلوت و سکونت (گزیده اند... از 50 فرسنگی) حدود 300 کیلومتری (دیده می شود !... در عجایب المخلوقات) تألیف: زکریا قزوینی - قرن 7) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مروی است که... پرسیدند: سبلان چیست؟ !

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

"...سبلان کوهیست بین ارمنیه) ارمنستان قدیم (و آذربایجان؛ بر آن چشمه ایست از چشمه های بهشت و در آن) کوه یا در زیر آب آن چشمه (قبری است از قبور انبیاء"...«) لغتنامه دهخدا، 9/13419).

) شاید: همان قبر حضرت جرجیس) گریگور ارمنی (باشد که برای تبلیغ دین حقّ آن زمان، آنجا رفته باشد و آنگاه گبران، آنجا او را حبس، شکنجه و شهید کرده اند (.

چشمه قله کوه سبلان

متن عربی این حدیث شریف را علامه مجلسی) رضوان الله علیه (چنین روایت کرده است:

»... قِیلَ: وَ مَا السَّبَلَانُ یَا رَسُولَ اللَّهِ؟ !

قَالَ (صلی الله علیه و آله):

جَبَلٌ بِأَرْمَنِیَّةَ وَ آذَرْبَیجَانَ؛ عَلَیْهِ عَیْنٌ مِنْ عُیُونِ الْجَنَّةِ وَ فِیهِ قَبْرٌ مِنْ قُبُورِ الْأَنْبِیَاءِ «.

) بحارالأنوار، ج 57، ص 122)

دقت نظر پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) را در نقشه قدیم ارمنستان و آذربایجان بنگرید:

نقشه ارمنستان قدیم و آذربایجان و اردبیل و سبلان

در نقش ؟ فوق، اردبیل را با مربع قرمز و کوه سبلان را با مثلث قرمز نشان داده ایم.

پس دور نیست که قبر پیامبر شهید مظلوم، حضرت جرجیس یا گریگور لوساووریچ یا حنظله بن صفوان (علیه السلام) در همین کوه پر رمز و راز سبلان باشد.

ص:169

آخرین خشم سبلان:

برخی پیرمردان اردبیل نقل می کنند:

« حدود سال 1330 ش، که به "سال فاجعه طوفان" شهرت یافت، چون عشایر نواحی سبلان، سگهای گله شان را به جان چند فقیر غریبه انداختند، خشم سبلان یا "اولدورِن یل " ?ld ی ren yel) طوفان مرگبار (هزاران قربانی گرفت... «.

برخی چون استاد میثاق امیرفجر) رمان" اشراق "،صفحات 287-281) اشاراتی به این فاجعه بزرگ و عواقب آن کرده اند؛ البته، ایشان، جلوتر) ص 263)، بنقل از برخی اهالی آن سامان، و به خطا، اولین خشم سبلان را به عهد حضرت لوط (علیه السلام) رسانده اند؛ و سبب این اشتباه، تشابه برخی اعمال زشت و نیز سرنوشت اصحاب رَسّ) ارس (و قوم لوط، به هم است.

نتیجه:

از مجموع این نقل قول های محلّی، که ریشه در تاریخ دارند، به قرینه آنکه طبق مدارک تاریخی فراوان، می دانیم که یقیناً سرزمین قوم لوط، در اردبیل و نواحی سبلان نبوده است؛ و نیز به قرینه اینکه از جمله مواردی که در این نواحی) اطراف رود ارس، و در حدّ فاصل سرزمین ارمنستان قدیم و آذربایجان (مشابه با قوم لوط بوده، مساحقه کردن زنان و دختران اصحاب رس) همجنس بازی زنانه (بوده که در قوم لوط نیز شیوع داشته است؛ می توانیم به این نتیجه برسیم که شاید کوه آتشفشانی سبلان، مأمور شده باشد تا آتش و گدازه خود را بر سر گبران آذربایجان) اصحاب رس (بباراند، پس از آنکه) شاید (حضرت حنظله بن صفوان یا گریگور لوساووریچ یا حضرت جرجیس (علیه السلام) را در چشمه بزرگ آبی که در قله سبلان و در دهانه این آتشفشان واقع

است، با شکنجه شهید کرده باشند. و استبعادی ندارد که کوه سبلان، آتشفشانی کند، و خداوند تعالی جسد مبارک این پیامبر مظلوم را در همان چشمه از آسیب مصون بدارد؛ به نحوی که هنوز) و طبق حدیث مذکور از پیامبر گرامی اسلام ص (قبر این پیامبر شهید، در آنجا ج و زیر آن آبها - منشأ تبرّک برای مؤمنان و مظهر بلا و غضب بر گنهکاران و ستمگران آن نواحی بوده باشد.

و در خاتمه این گفتار، هیچ توقع یا چشمداشتی از روح این پیامبر شهید ندارم؛ جز اینکه میگویم:

» ای بزرگوار، آیا میشد جایی در آن کوهستان سرد و آرام، برای این بنده حقیر) سید احمد سجادی (که سیّدی از دودمان پیامبر بزرگوار آخرالزمان (صلی الله علیه و آله) هستم، نیز پیدا میکردی، تا در آنجا، بتوانم چهر ? " هم وطنان "این زمان را نبینم و آرام پنهان بشوم و بخوابم؟! روحت شاد ای گریگور لوساووریچ، ای حنظله بن صفوان، ای جرجیس شهید!«.

تصویری از سبلان و طبیعت رؤیائی، زیبا و آرام اطراف آن

و در این مقام، انشاد یک شعر زیبا درباره سبلان،

سبب تزیین این مقال، چون نگینی درخشان است:

کودکی گفت ز درد دل خود با سبلان: زچه رو، خشم گرفتی تو بأهل ایران؟

کوهِ خاموش، بناله زِدرون سرزد وگفت چون خدا کرد مرا مظهر مهر پدران؛

" چشمه گرم "بجوشاند ز من از دل برف " عسلم "ساخت شِفای یرقان و سرطان

میفشاندم بشما برکت و خیر و نعمت تا بکردید شما جور و جفا بر دگران

سنگ باریدم بشما از دل خود، با آتش چون بکشتید چو جرجیس، نبیّ

رحمان

چو خود آزار بکردید، یکی بر دگری آن همه خلق بکشتم به" بلای طوفان "!

www.shahab-hedayat.persianblog.ir

سید احمد سجادی - اصفهان

13 - گزارش یک معجزه - درخشش دوم گریگور لوساوریچ همزمان با درخشش شهابسنگ روسیه

ص:171

نویسنده: سید احمد سجادی

گزارش یک معجزه، از زبان یک پیرزن ارمنی:

عزاداری برادران ارامنه برای شهادت امام حسین (علیه السلام) نوه مظلوم حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، سبب دوّمین درخشش تاریخی گریگور لوساووریچ) گریگور درخشان یا روشنگر یا منوّر (و آشکار شدن اسراری ناگفته از زندگانی دردناک وی و پیامبر بودن او، و شهید شدن وی به دست آتش پرستان آذربایجان) اصحاب رَسّ (با استناد به روایات موجود در کتب علاّمه مجلسی شیعه مذهب شد. و این درخشش دوّم همزمان شد با علامت آسمانی درخشش شگفت انگیز شهابسنگ منفجر شده در روسیّه، که به گفته این پیرزن ارمنی، سبب ترس و وحشت کافران) کمونیستها (و شادی دینداران جهان شده است...

ابتدا تحقیقات علمی و تاریخی و کاملاً مستند این مقاله را بخوانید، که با استفاده از تواریخ اسلامی و کتب حدیث شیعه امامیه، و نیز تواریخ و روایات برادران ارامنه، ثابت میکند که جناب گریگور لوساووریچ، پیامبری الهی بوده که او را گبرهای آذربایجان شهید کرده اند...؛ سپس پیشگویی آن پیرزن ارمنی، در اواخر مقاله را بخوانید، که پس از تصویر شهاب سنگ درخشان) با نوشته عنوان زردرنگ (، توأم با شرح و توضیح کامل این جانب آمده است...

الف - شواهدی بر یکی بودن شخصیت گریگور لوساووریچ و حنظله بن صفوان پیامبر:

ابتدا، وقتی به نام مبارک ایشان نظر می کنیم، متوجه شباهتی جالب می شویم میان معنای لقب" لوساووریچ به معنای "منوّر" یا "روشنگر" ،و کُنیَ ? "ابن صَفوان" به مثل همین معنی؛ زیرا در فرهنگ عربی "لسان العرب" ابن منظور (14/462) آمده است:

"یومٌ صَفْوانُ: إذا کان صَافِیَ الشَّمْسِ لا غَیْمَ فیهِ و لا کَدَرَ... < روز صفوان: روزی است که خورشید در آن صاف و روشن بتابد و ابر و غبار و تیرگی در آن نباشد...".

و اما از جهت تاریخی:

- بنا به گفته لسان المُلک سپهر، در ناسخ التواریخ:

"حنظله بن صَفوان علیه السّلام... مأمور شد که اصحاب رَسّ را به دین عیسی علیه السلام دعوت کند؛ و آنان مردمی بودند که در کنار رودخانه ارس آذربایجان سکونت داشتند و درختان صنوبر را پرستش می کردند و برای درختان، قربانی می کردند. زنانشان به مساحقه و مردانشان به لِواط عادت داشتند. و چون حنظله علیه السّلام را شهید کردند، به خشم الهی دچار شده، به بادی تند و آتشی که از آسمان بارید نابود شدند".

) حُجّه التفاسیر، سید عبدالحجّه بلاغی، انتشارات حکمت - قم: 1386، ج 2، مقدمه، ص 891).

البته، تاریخ و نسَبی که مرحوم سپهر برای حنظله (علیه السلام) نقل کرده، با آنچه ارامنه در مورد گریگور لوساووریچ مقدّس نقل میکنند، تفاوت دارد؛ ولی چنانکه مشاهده میشود، اصل روایت و جریان تاریخی، یکی است.

- ابوالفتوح رازی) مفسر شیعه در قرن 6 ق، که قبر وی در نزدیکی ابن بابوَیه شهرری است (نیز در تفسیر خود، پیرامون اصحاب رَسّ گوید:

"...ایشان را رودی بود که آن را رسّ) ارس (می خواندند، و در میان ایشان پیامبران بسیاری بودند، و هیچ پیغامبر در میان ایشان برنخاست الاّ اینکه او را کشتند. و این رود، میان آذربایجان و ارمینیه) ارمنستان (بود، مردم آن جانب که سمت آذربایجان بود آتش پرست بودند... خدای تعالی در یک ماه سی پیامبر به ایشان فرستاد، هر روز یکی، اما ایشان همه را کشتند!...".

) رَوضُ الجِنان و رَوحُ الجَنان فی تفسیرالقرآن، یا تفسیر ابوالفتوح رازی، ناشر: آستان قدس رضوی، مشهد: 1408 ق، ج 14، ص 227).

- باید توجه داشت: حبس اوّل حضرت حنظله بن صفوان (علیه السلام) پیش از حبس آخر آن بزرگوار است) که منجرّ به شهادت او شد (و شباهت بسیار وجود دارد میان روایات مورّخین اسلامی و مورّخین ارمنی در اینکه، درجریان حبس اوّل، "حنظله بن صفوان" و "گریگور لوساووریچ بمعنی: گریگور منوّر (هردو پس از مدّتی حبس، آزاد می شوند؛

و نیز، یک غلام) در روایت اسلامی (و یک پیرزن) در روایت ارمنی (به ایشان مخفیانه از روزنه ای به" سیاهچال "،غذا می رسانده تا زنده بمانند.

غیاث الدین خواند میر) فوت: 942 ق (در تاریخ" حبیب السِّیَر ")چاپ خیام، تهران: 1380 ش (در فصل مربوط به ذکر احوال اصحاب رَسّ (1/39) می نویسد:

» خدای تعالی پیغمبری را که نامش حنظله بود و بروایتی یس)؟ (نام داشت بهدایت ایشان مبعوث گردانید و آنگروه بیعاقبت تکذیب پیغمبر خود کرده او را در چاه) یا سیاهچالی (حبس نمودند و بسنگی عظیم که جمعی از برداشتن آن عاجز بوده سر آن چاه را استوار ساختند و غلامی سیاه فام - که ب آن پیغمبر عالیمقام ایمان آورده بود - به پشت خود هیزم کشیده و فروخته، از بهای آن طعام میخرید و از شکاف آن حجره در چاه می انداخت تا موجب سدّ رمق) نیرو یافتن و رفع گرسنگی (حنظله میشد و چون مدت دو سال) و بنابر روایات ارامنه: 13 یا 15 سال (حال برین منوال بگذشت، منتقم جبار) خداوند (آن کفار را هلاک گردانید و فرشته ارسال داشت تا سنگ را از سر چاه برگرفته حنظله را بیرون آورد و باو وحی فرستاد که آنغلام سیاه رفیق تو در بهشت خواهد بود... «.

توضیح: هلاکت این گروه که آن پیامبر بزرگوار را در سیاهچال حبس کردند، تناقض یا منافاتی ندارد با آنچه که در روایات متواتره و معتبره شیعه آمده که هلاکت اصحاب رَسّ پس از شهید کردن آن بزرگمرد در سیاهچال بود. زیرا، دانستیم که از جمع میان روایات - چه در تواریخ اسلام و چه در تواریخ ارامنه - چنین حاصل می شود که حبس این بزرگوار، دو یا چند مرتبه بوده، و چه بسا خداوند در نوبت اوّل حبس، گروهی از اصحاب رَسّ) گبرهای آذربایجان (را هلاک فرموده باشد؛ چنانکه پس از حبس آخر که منجرّ به شهادت این پیامبر مظلوم شده نیز، مابقی آن قوم جنایتکار لعین را هلاک فرموده باشد.

علامه محمد باقر مجلسی أعلی الله مقامَه در" حیاه القلوب "می نویسد:

" به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السّلام منقول است که: شخصی از اشراف قبیله بنی تمیم که او را عمرو می گفتند به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد) سه روز پیش از شهادت آن حضرت (و گفت: یا امیرَ المؤمنین ! مرا خبر ده از قصه

اصحاب رس که در کدام عصر بوده اند؟ و منزل های ایشان کجا بوده و پادشاه ایشان چه کسی بوده است؟ و آیا خدا پیغمبری بر ایشان مبعوث گردانیده بود یا نه؟ و به چه چیز هلاک شدند؟ زیرا که من در کتاب خدا ذکر ایشان را می بینم) سوره قاف، آیه 12؛ و سوره فرقان، آیه 38) و خبر ایشان را نمی بینم!

... پس حضرت اشاره به سینه مبارک خود نمود و فرمود که:

» در اینجا علم بی پایان هست و لیکن طالبانش کمند! و در این زودی پشیمان خواهند شد در وقتی که مرا نیابند!«

... ایشان را به اعتبار آن نهر) ارس (، اصحاب رس می گفتند، و در آن زمان، در زمین نهری از آن پرآبتر و شیرینتر نبود، و شهری بزرگتر و معمورتر از شهرهای ایشان نبود، و نام شهرهای ایشان اینها بود) دوازده ماه شمسی (: فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندارمَذ.

بزرگترین شهرهای ایشان اسفندارمَذ بود که پایتخت پادشاهشان بود؛ و پادشاه ایشان "ترکوذ")همان تیرداد سوم اشکانی معاصر گریگور لوساووریچ (بود...

و در هر ماهی از ماههای سال در یک شهر از آن شهرها یک روز را عید می گرفتند؛ به این نحو که اهل آن شهر همگی نزد آن صنوبری که در آن شهر بود حاضر می شدند، و بر روی آن صنوبر پرده هایی از حریر می کشیدند، که انواع صورتها در آن پرده بود، پس گوسفندها و گاوهایی می آوردند و برای آن درخت قربانی کرده و هیزم جمع می کردند و آتش در آن قربانیها می انداختند، چون دود و بخار آن قربانیها در هوا بلند می شد و میان ایشان و آسمان حایل می گشت همه از برای درخت به سجده می افتادند و می گریستند و بسوی آن درخت تضرع می کردند تا از ایشان خشنود گردد!! پس شیطان می آمد و شاخه های آن درخت را به حرکت در می آورد و از ساق درخت مانند صدای طفلی فریاد می کرد که:

"ای بندگان من! از شما راضی شدم، پس خاطرهای شما شاد و دیده های شما روشن باد!"

پس در آن وقت سر از سجده بر می داشتند و شراب می خوردند و دَف و سنج و انواع سازها) و آلات موسیقی (را به نغمه در می آوردند، و در آن روز و شب پیوسته

ص:175

مشغول عیش و طرب بودند، و روز دیگر به جاهای خود بر می گشتند.

به این سبب، و به اعتبار نام آن شهرها، عجم) < مجوس، گبرها، زرتشتیان (ماههای خود را به این نامها مسمّا گردانیدند، چنانچه آبان ماه و آذر ماه می گویند، و چون هر ماهی که عید شهری بود، میگفتند: این عید ماه فلان شهر است، پس این ماهها به نام آن شهرها مشهور شد.

چون عید شهر بزرگ ایشان) اسفندارمَذ (می شد، صغیر و کبیر ایشان به آن شهر آمده و نزد صنوبر بزرگ و چشمه اصلی حاضر میشدند، و سراپرد ? رفیعی از دیبا که به انواع صورتها آن را زینت داده بودند بر سر آن درخت می زدند و از برای آن سراپرده دوازده درگاه مقرّر کرده بودند که هر درگاهی مخصوص اهل یکی از آن شهرها بود، پس از بیرون آن سراپرده برای آن صنوبر سجده می کردند، و برای آن درخت چندین برابر قربانی هایی که از برای درختان دیگر می آوردند، قربانی می کردند.

پس باز ابلیس لعین می آمد و آن درخت را حرکت شدیدی میداد و از میان آن درخت به آواز بلندی با ایشان سخن می گفت و ایشان را وعده ها و امیدواری ها میداد به چندین برابر آنچه شیاطین دیگر، از درختان دیگر، ایشانرا امیدوار میکردند. پس سرها از سجده بر میداشتند، و چندان به پرخوری و شراب خواری و طرب و شادی و ساز) و آواز و موسیقی (و لهو و لعب مشغول میشدند که مدهوش) از خود بیخود (می گشتند.

آنها در این عید بزرگ، دوازده شبانه روز به عدد تمام عیدهای) ماههای دوازدهگانه (سال، مشغول این حالت بودند) و این برابر با همان "عید نوروز" است که در اصل، در اسفندماه بوده و دوازده روز از اسفندارمَذ را جشن گرفته و سیزده را نحس می دانستند (. آنگاه پس از انجام مراسم جشن، به جاهای خود بر می گشتند.

چون کفر و پرستش غیر خدا توسط ایشان بسیار به طول انجامید، حق تعالی پیغمبری بر ایشان مبعوث گردانید) که به قرینه دیگر روایات، همان حنظله بن صفوان یا گریگور لوساووریچ معروف است (؛ پس این پیامبر، مدت مدیدی در میان ایشان ماند و آنها را به سوی معرفت خدا و عبادت او و شناختن پروردگاری او دعوت نمود، اما ایشان پیروی او نکردند. پس آن پیامبر دید که آنها بسیار در گمراهی و ضلالت فرو رفته اند و به

نصایح او از خواب گران غفلت بیدار نمیشوند و به جانب رشد و صلاح خود ملتفت نمی گردند؛ هنگام عید شهر بزرگشان) نوروز ج اسفندارمَذ (شد؛ پیامبر مذکور با خداوند تعالی مناجات کرد و گفت:

» پروردگارا ! این بندگانت بغیر از تکذیب من و کافر شدن به تو، امری را اختیار نمی کنند و درختی را می پرستند که از آن نفعی و ضرری نمی یابند ! پس همه درختان ایشان را که میپرستند خشک کن و قدرت و سلطنت خود را به ایشان بنما ! «.

پس صبح روز بعد دیدند که جمیع درختان ایشان خشکیده است، در این حالت متعجب و ترسان شدند و دو فرقه گردیدند:

گروهی از ایشان گفتند: این مرد که دعوی پیغمبری خدای آسمان و زمین میکند برای خدایان شما) یعنی همان ایزدهای آیین مهر و زرتشت و امثال آن (جادو کرده، تا روی شما را از جانب خداهای شما بسوی خدای خود بگرداند !

و گروهی دیگر گفتند: نه، بلکه خدایان شما غضب و خشم کرده اند بر شما برای آنکه این مرد عیب ایشان را می گوید و مَذَمّت ایشان را می کند و شما او را منع نمی کنید ! پس به این سبب، خدایان، حسن و طراوت خود را از شما پنهان کرده اند تا شما از برای ایشان غضب کنید و انتقام از این مرد بکشید !

پس همه اتفاق کردند بر قتل آن حضرت، و چند انبوبه) یعنی لوله (گشاده و طولانی از سرب ساختند و آنها را به یکدیگر پیوند دادند تا به قدر عمق آن چشمه بزرگ که نزد درخت بزرگ ایشان بود، شد. پس آنرا در میان چشمه گذاشتند و متصل به کف چشمه کردند و دهانه اش را از آب بیرون گذاشتند. سپس آب میان آن را خالی کرده، در میان آن انبوبه رفتند و چاه عمیقی در میان آن چشمه کندند) مانند سیاهچال (و پیغمبر خود را در میان آن چاه انداختند و سنگ بزرگی بر دهان آن چاه افکندند و بیرون آمدند.

آنگاه، آن انبوبه ها را از میان آب بیرون آوردند تا آب روی آن چاه را پوشانید، پس گفتند: الحال امید داریم که خداهای ما از ما راضی شوند که دیدند ما کشتیم آن کس را که ناسزا به ایشان می گفت و او را در زیر بزرگ ایشان دفن کردیم، شاید که طراوت آنها برای ما برگردد !

پس در تمام آن روز صدای ناله پیغمبر خود را میشنیدند که با پروردگار خود

مناجات میکرد و میگفت:

» ای سیّد من ! می بینی تنگی جا و شدت غم و اندوه مرا ! پس رحم کن بر بی کسی و بیچارگی من ! و زود من را قبض روح کن ! و تأخیر مکن اجابت دعای مرا ! تا آنکه به رحمت الهی واصل شد، صَلواتُ اللّهِ عَلَیه.

پس حق تعالی به جبرئیل وحی نمود که:

» ای جبرئیل ! این بندگان من که مغرور گشته اند به حِلم) بردباری (من و ایمن گردیده اند از عذاب من، و غیر مرا می پرستند و پیغمبر مرا میکشند، آیا گمان میکنند که با غضب من مقابله میتوانند کرد؟ ! یا از مُلک و پادشاهی من بیرون میتوانند رفت؟ ! و حال آنکه من انتقام گیرنده ام از هرکس که معصیت من کند و از عِقاب من نترسد ! به عزت خود سوگند میخورم که ایشان را عبرتی و پندی گردانم برای عالَمیان ! «.

پس ایشان مشغول عید خود بودند که ناگاه باد تند سرخی بر ایشان وزید که حیران شدند و ترسیدند و به یکدیگر چسبیدند، پس زمین زیر ایشان را خدا چون گوگردی افروخته کرد، و ابری سیاه بر بالای سر ایشان آمد و آتش بر ایشان بارید تا آنکه بدن های ایشان گداخت و ذوب شد چنانچه سرب در آتش ذوب می شود ! پس پناه می بریم به خدا از غضب او؛» لا حَولَ و لا قوّةَ الاّ باللّهِ العلیِّ العظیم «...

) شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، باب 16، و نیز: علل الشرایع، باب 38، این روایت را از امام رضا (علیه السلام)، از پدران گرامی اش، از حضرت امام حسین (علیه السلام) نقل کرده است (.

و امام موسی کاظم علیه السّلام فرموده اند:

اصحاب رَسّ، که حق تعالی در قرآن ایشان را یاد فرموده، گروهی بودند که نهری داشتند که آن را رَسّ) ارس (میگفتند... و کم روزی بود که در میان ایشان پیغمبری به دعوت الهی قیام نماید و او را نکشند ! و آن نهر در مُنتهای آذربایجان بود، ما بین آذربایجان و ارمنیه...

پس حق تعالی در یک ماه، سی پیغمبر بر ایشان مبعوث گردانید، همه را کشتند، پس خدا پیغمبر دیگر بر ایشان مبعوث گردانید و او را به نصرت خود مُؤَیَّد گردانید و با او

ولیّی نیز مبعوث گردانید که یاور او باشد.

پس آن ولیّ، جهاد کرد با ایشان در راه خدا چنانکه حقّ جهاد است، و چون با او در مقام مدافعه برآمدند، حق تعالی میکائیل را در وقت بذر افشاندن ایشان فرستاد، که از همه وقت بیشتر احتیاج به آب داشتند، و نهر ایشان را به دریا متصل کرد که آب نهر ایشان به دریا رفت و چشمه های آن نهر همه را سدّ کرد و پانصد هزار مَلَک) در روایت دیگر: پانصد ملک (با میکائیل آمدند و آبهایی که در نهر مانده بود خالی کردند، پس حق تعالی جبرئیل را فرستاد که هر چشمه و نهری که در مُلک ایشان بود خشک کرد و مَلَک المَوت) عزرائیل (را فرستاد که جمیع حیوانات ایشان را کشت، و بادهای شَمال و جَنوب و صبا) باد مشرق (و دَبور) باد مغرب (را امر فرمود که جمیع جامه ها و متاع های ایشان را پراکنده کرده، به سر کوهها و دریاها افکند، و زمین را امر فرمود که طلا و نقره و زیورها و ظروف ایشان را فرو بَرَد. و آن گنجها در زیر زمین خواهند بود تا قائم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلم) حضرت مهدی) عج (همراه با حضرت عیسی مسیح - ع (ظاهر گردد، و برای او از زمین بیرون خواهند آمد.

چون صبح بیدار شدند دیدند که نه آب دارند و نه طعام و نه گوسفند و نه گاو و نه لباس و نه فرش و نه ظرف و نه مال، پس قلیلی از ایشان به خدا ایمان آوردند و خدا ایشان را هدایت کرد به غاری که در کوهی بود که راهی بسوی ایشان داشت؛ و به آن غار پناه بردند و نجات یافتند، و ایشان بیست و یک مرد بودند و چهار زن و دو پسر؛ و آنها که بر کفر خود ماندند ششصد هزار کس بودند و همه از تشنگی و گرسنگی مردند و احدی از ایشان باقی نماند. پس آن جمع قلیلی که ایمان آورده بودند به خانه های خود برگشته، دیدند که همه ویران و سرنگون شده است و اهلش همه مرده اند.

پس از روی اخلاص به درگاه خدای بخشنده تضرّع و استغاثه کردند که حق تعالی زراعت و آب و چارپایان به ایشان کرامت فرماید - به قدر حاجت ایشان - و زیاده ندهد که باعث طغیان ایشان گردد، و سوگند یاد کردند که اگر پیغمبری بسوی ایشان مبعوث گردد او را یاری کنند و به او ایمان بیاورند. پس چون حق تعالی صدق نیّت ایشان را می دانست بر ایشان ترحم فرمود و نهر ایشان را جاری گردانید و زیاده از آنچه سؤال کردند به ایشان عطا فرمود، و آنها پیوسته به ظاهر و باطن در مقام اطاعت و بندگی بودند

تا آنکه منقرض شدند و از نسل ایشان گروهی بهم رسیدند که به ظاهر اطاعت می کردند و در باطن منافق بودند، پس خدا ایشان را مهلت داد تا آنکه معصیت خدا بسیار کردند و مخالفت دوستان الهی کردند، پس حق تعالی دشمن ایشان را بر ایشان مسلط گردانید که بسیاری از آنها را کشت، و بر آن قلیلی که ماندند طاعون فرستاد که احدی از ایشان باقی نماند؛ و نهرها و منازل آنها در عرض دویست سال بی صاحب و خراب افتاده بود.

پس حق تعالی گروه دیگر را برانگیخت که در منازل ایشان ساکن شدند و سالها به صلاح و سَداد) درستی (بودند. ولی بعد از آن مرتکب فواحش شدند و دختران و خواهران و زنان خود را به عنوان صله و هدیه به همسایه و یار و دوست خود می دادند که با آنان زنا کنند، و این را صله و احسان میشمردند) همانند آیین مزدک مجوسی و کمونیست های امروزی (؛ تا آنکه عملی از این بدتر مرتکب شدند: مردان با مردان مشغول لِواط شده، زنان را ترک کردند! و چون شهوت بر زنان غالب شد، "دِلهاث")به معنی: پُررو، چابک و تند و تیز (دختر ابلیس، که با خواهر خود "شیصار")احتمالاً:

شِیصاء یا صِیصاء، به معنی: زن یا درخت خرمایی که لقاح نپذیرد و نطفه یا هسته در خود نپرورد! - تاج العروس، ج 1، ص 190)، از یک تخم بیرون آمده بود، به صورت زنی به نزد زنان ایشان آمد و به ایشان تعلیم کرد که شما نیز با یکدیگر) مانند ما دو خواهر (مساحقه کنید، چنانچه مردان شما با یکدیگر لواط می کنند! و به ایشان آموخت که چگونه این عمل قبیح را انجام دهند! پس اصل این عمل) مساحق ? زنان یا دختران (از "دِلهاث" بهم رسید، پس حق تعالی بر ایشان مسلط گردانید صاعقه را در اول شب، به زمین فرو رفتن را در آخر شب، و صدای عظیم و مهیبی را در وقت طلوع آفتاب، که احدی از ایشان باقی نماندند... «.

پایان گفتار علامه مجلسی در "حیات القلوب"، چاپ انتشارات سرور - قم، ج 2، ص 1017-1027، باب 24: در بیان قصه حنظله علیه السّلام و اصحاب رسّ.

در تاریخ گزیده حکایت اصحاب رس و حنظله علیه السلام

بدین طریق مسطور است که: ایشان) گبران آذربایجان (را پادشاهی بود موسوم به

" رَسّ "،و او در اوایل حال به پرستش معبود حقیقی قیام می نمود و چون زمان سلطنتش به طول انجامید عُجب و غرور به خود راه داده دعوی خدایی کرد. و مردان آن قوم لِواط می کردند و با چهارپایان نزدیکی می نمودند؛ و زنان ایشان نیز با هم مساحقه Lesbianism > میکردند...) چنانکه متأسفانه اکنون نیز، ترکهای ترکیه و آذربایجان، یکی از بزرگترین گروه ها یا احزاب همجنس بازان زن: Sevicilik یا همان عنوان بین المللی Lezbiyenlik را در آسیا دارند و به عمل غیر انسانی، ضدّ دینی وضدّ اخلاقی همجنس بازی، تحت عنوان" آزادی "افتخار هم می کنند!! (... و چون جرایم و گناهان ایشان از حدّ تجاوز کرد، خدای متعال حنظله بن صَفوان) یا همان گریگور لوساووریچ (علیه السّلام را به دعوت ایشان مبعوث گردانید و حنظله مدتی به هدایت آن گمراهان پرداخته، فایده ای بر آن مترتب نشد؛ پس هلاکت آن قوم را از خدا مسا ? لت نمود و تیر دعای او به هدف اجابت رسیده، باریتعالی آب باران را از ایشان بازگرفت و رسّ) پادشاه (و اتباع او از قحطی به تنگ آمده و این گرفتاری را از جانب خود حنظله) گریگور (دانسته، او را تیرباران کردند؛ اما بر حَسَب تقدیر، تیر، بازگشته بر خود تیرانداز فرود می آمد و این گونه اکثر لشکرش کشته شد. پادشاه به قلعه رفت و قابض ارواح) عزرائیل (به تعقیب او، به آنجا شتافت، ولی او یک سال امان طلبید تا ایمان بیاوَرَد. پس مَلَک المَوت) عزرائیل (به اذن الهی، پادشاه را ایمن گردانیده) و مهلت داد (؛ پس او در آن اوقات به مرتفع سازی) تشیید (بروج مُشیَّده) بلند، استوار و برافراشته (از جنس آهن و روی و ارزیز قیام نمود؛ لیکن بر طبق این آیه کریمه:

» اینَما تَکُونوا یُدرِککُمُ المَوتُ وَلو کُنتُم فی بُرُوجٍ مُشیَّدَهٍ «

» هرکجا باشید، مرگ شما را دریابد؛ اگرچه در برج ها و قلعه های مرتفع و استوار باشید! «

) سوره نساء، آیه 78)

نتیجه ای بر آن مترتّب نشد و بعد از انقضای مدت مذکور) مهلت یک سال (، آن پادشاه بدعاقبت، بجانب جهنم شتافت...".

) نقل توأم با ویرایش و تصرّف، از: تاریخ حبیب السِّیَر، غیاث الدین خواند میر) فوت 942 ق (، نشر خیام - تهران: 1380 ش، ج 1، ص 39؛ نیز رجوع شود به: تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی) فوت

750 ق (، تحقیق و تصحیح: عبد الحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر - تهران: 1364 ش، صص 28-27).

گریگور لوساووریچ < منوّر، روشنگر Saint Gregory the Illuminator

» گریگور لوساووریچ) منوّر، روشنگر («

"Saint Gregory the Illuminator

گریگور لوساووریچ مقدس، طبق روایات ارامنه؛ و تطبیق او با حضرت حنظله بن صفوان:

این مبلّغ بزرگ، به سبب ارادتی که به دین مسیح داشت، از تیرداد سوم اشکانی رنج و آزار بسیار دید و به فرمان او سیزده یا پانزده سال در سیاهچالی هراسناک، زندانی شد.

) تاریخ ارمنیان، آگاتانگقوس، ترجمه ؟ گارون سارکسیان، نشر نائیری، تهران: 1380 ش، بندهای 122 و 124؛ تاریخ تارون، هوُهان مامیکونیان، تصحیح وارتان وارتانیان، ایروان: 1989 م، ص 34:

پانزده سال؛ تاریخ سرزمین آغوانک، مُوسِس کاقانکاتواتسی، تصحیح: واراگ آراکلیان، ایروان، ص 24؛ تاریخ ارمنیان، هوهانس دراسخاناگردتسی، به کوشش: گ. توسونیان، ایروان: 1996 م، ص 43: پانزده سال (.

آنچه که موجب خشم تیرداد سوم اشکانی بر گریگور شد مراسمی بود که در معبد الهه آناهیتا) الهه یا مادر مهرپرستی (بر پا شد و تیرداد در آنجا از گریگور خواست تا به این الهه ادای احترام کند؛ ولی گریگور به علت اعتقادش به مسیحیت) که مانند دین ما اسلام، فقط خدای یگانه را مستحقّ تعظیم و سجده می دانست (از این کار سر باز زد...

مردم این نواحی، قبل از گرایش به مسیحیت، به تبعیّت از گبرها، بت پرست بوده و بتهای بیشماری را می پرستیدند که مهمترین آنها آرامازد، آناهید) آناهیتا (، آستقیک و واهاگن بودند.

پس از چند سال که از زندانی شدن گریگور می گذشت دادن غذا و آب را به او قطع کردند و به گمان همگان، او دیگر مرده بود؛ ولی از عجایب روزگار، پیرزنی هر روز قرصی نان و مقداری آب از سوراخ آن دخمه) سیاهچال (به درون می فرستاد و بدون آنکه از زنده یا مرده بودن گریگور آگاهی داشته باشد این کار را تا زمان آزادی وی از

ص:182

زندان ادامه داد.

دقت شود: این پیرزن در روایت ارمنی(که به گریگور لوساووریچ غذا می رسانده)، تطبیق می کند با آن غلام در روایت اسلامی فوق(که به حنظله بن صفوان، غذا می رساند).

(جهت مطالعه بیشتر در رابطه با این مسائل و جریان سیاهچال "خور ویراب" رجوع شود به: ارمنستان، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، انتشارات وزارت خارجه، چاپ اول 1388؛ تاریخ کلیسای ارمنی، ادیک باغداساریان، ناشر: مؤلّف - تهران).

خور ویراب و دشت و کوه آرارات

« دخمه یا سیاهچال« خور ویراب »در ارمنستان، محلّ احتمالی حبس حنظله بن صفوان و نزد ارامنه: گریگور لوساووریچ. دشت و کوه آرارات در زمین ? عکس های این بنای تاریخی قابل مشاهده است.

گبرهای آذربایجان، خداپرستان را دراینجا حبس و شکنجه میکردند؛

که پس از شکست آنها از ارامنه، تبدیل به کلیسا شد ».

(خور ویراپ در زبان ارمنی،

به معنی گودال یا چاه یا سیاهچال عمیق است)

خور ویراپ

پس از آزادی گریگور مقدس، پادشاه(تیرداد سوم اشکانی)و بزرگان از وی به عجز خواستند تا از گناه ایشان درگذرد، و ازخدایی که وی باورش دارد، بهر ایشان طلب بخشایش کند. آنگاه گریگور مقدس، موعظه آغاز کرد و از رحمت پروردگار سخن راند و مردم را به شناخت خداوند خواند و گفت:

>

(تاریخ ارمنیان، آگاتانگقوس، ترجمه گارون سارکسیان، انتشارات نائیری، تهران: 1380 ش،

بندهای 221، 225 و 232؛ تاریخ سرزمین آغوانک، مُوسِس کاقانکاتواتسی، تصحیح واراگ آراکلیان، ایروان، ص 25).

گریگور مقدس مردمان را این گونه به قبول خدای یکتا فرا خواند و ایشان را دیانت آموخت.

>) آگاتانگقوس، بند 771).

بخش فوق از تاریخ ارامنه، تا حدّ زیادی قابل تطبیق با حدیث شریف مفصّل ذکر شده در حیات القلوب علامه مجلسی، از امام موسی کاظم (علیه السلام) است، که توبه گروهی از اصحاب رَسّ) گبرهای آذربایجان (را در مراحلی از بعثت پیامبر الهی به سوی ایشان، پس از آزار دادن آن پیامبر بازگو میکند؛ که شاید بتوان آن را با توبه کردن تیرداد سوم اشکانی) که مسلّماً گبر و پیرو آیین مهر بوده، که نوعی آتش پرستی توأم با بت پرستی بود (و پذیرش دین حقّ آن زمان) مسیحیت (تطبیق داد.

مردمان پاکدل ارامنه خود را از گبرهای) اصحاب رَسّ (آذربایجان جدا نمودند و به خدای یکتا ایمان آوردند و در نتیجه سرزمین ارمنستان در راه مسیحیت) که دین حقّ خداوند در آن زمان بود (گام نهاد و در سال 301 م آن را بعنوان تنها دین رسمی خود پذیرفت.) دانشنامه بزرگ ارمنی، جلد 13، ص 102).

در رابطه با "مقام پیامبری" گریگور لوساووریچ - که مؤیّد یکی بودن او با پیامبر شهید، حنظله بن صفوان است ج در تواریخ ارامنه نیز شواهدی بچشم می خورد؛ از آن جمله نقل می کنند که فرشته ? خداوند به خواب گریگور آمد و او را گفت که این فرمان الهی) وحی (است و او باید آن را بپذیرد. گریگور چون این را شنید، پذیرفت و گفت:

>) آگاتانگقوس، بندهای 794792؛ کاقانکاتواتسی، ص 26؛ تاریخ تارون، هؤهان مامیکونیان، تصحیح وارتان وارتانیان، ایروان: 1989 م، ص 34).

در احادیث یاد شده در کتب علامه مجلسی و دیگر بزرگان شیعه، مبارزات حنظله بن

صفوان با بت پرستی و آتش پرستی اصحاب رَسّ، مکرّر گزارش شده است؛ چنانکه در تواریخ ارامنه نیز آمده که: گریگور کاتولیکوس) جاثلیق (به هر جا که می رسید، پرستشگاه ها و بتخانه ها را ویران می کرد. او پرستشگاه بت های کهن آن دیار، از جمله پرستشگاه واهاگن و آستغیک را به یاری سپاه ارمنستان که به او ایمان آورده بودند، تخریب کرد.) آگاتانگقوس، بند 809؛ مامیکونیان، ص 37).

ب - شواهدی بر یکی بودن شخصیت گریگور و جرجیس پیامبر:

علامه مجلسی در باب 33 "حیات القلوب" ،در بیان قصه حضرت جرجیس (علیه السلام)، می نویسد:

» ابن بابَوَیه و قطب راوندی رَحِمَهُمَا اللّٰه به سند خود روایت کرده اند از ابن عباس که:

حق تعالی حضرت جرجیس علیه السّلام را پیغمبر گردانید و فرستاد او را بسوی پادشاهی که در شام بود که او را» داذانه «میگفتند و بت میپرستید) همان "تیرداد" سوّم اشکانی، که برخی به اشتباه، بخاطر تشابه اسمی، در اینجا او را "دقیانوس" پنداشته اند (. پس به او گفت:

ای پادشاه! قبول کن نصیحت مرا، سزاوار نیست خلق را که عبادت کنند غیر خدا را و رغبت نمایند در حاجات خود بسوی غیر او!

پس پادشاه به آن حضرت گفت: از اهل کدام سرزمینی؟

فرمود: من از اهل روم هستم و اهل فلسطین می باشم. پس امر کرد که آن حضرت را حبس کردند و بدن مبارکش را به شانه های آهنین مجروح کردند تا گوشتهای او ریخت و سرکه بر بدنش میریختند و پلاسهای درشت) جامه های زبر و خشن (بر آن بدن مجروح میمالیدند، پس امر کرد که سیخهای آهن را سرخ کنند و بدنش را به آنها داغ کنند.

چون دید که به اینها کشته نشد، امر کرد میخ های آهن بر رانها و زانوها و کف پاهای او کوبیدند. باز، چون دید به اینها نیز کشته نشد، امر کرد میخهای بلند از آهن ساختند و بر سرش فرو بردند که مغز سرش روان شد، و فرمود سرب را آب کردند و بر بدنش ریختند و ستونی از آهن در زندان بود - که کمتر از هیجده نفر آنرا نقل نمی توانستند نمود - حکم کرد

که آن را بر روی شکم او بگذارند! چون شب تاریک شد، مردم از او پراکنده

ص:185

شدند، اهل زندان دیدند مَلَکی) فرشته ای (به نزد آن حضرت آمد و گفت:

"ای جرجیس! حق تعالی می فرماید: صبر کن و شاد باش و مترس، که خدا با تو است و تو را از ایشان خلاصی خواهد داد و ایشان تو را چهار مرتبه خواهند کشت و من الَم) درد (و آزار را از تو دفع میکنم!"

چون صبح شد آن پادشاه گمراه، آن مقرّب درگاه اله را طلبید و حکم نمود که تازیانه ای بسیار بر پشت و شکم آن حضرت زدند و باز گفت که او را به زندان برگردانیدند و به اهل مملکت خود فرمانها نوشت که هر ساحر و جادوگری که در مملکت او باشد به نزد او بفرستند. پس فرستادند ساحری را که از همه ساحران ماهرتر بود؛ او هر جادوئی که توانست کرد ولی در آن حضرت تأثیر نکرد، پس زهر کشنده ای آورد و به آن حضرت خورانید... پس هیچ ضرر به آن حضرت نرسانید، پس آن ساحر گفت:

"اگر من این زهر را بجمیع اهل زمین میخوراندم... احشای ایشان را می ریخت...

دیده های ایشان را کور می کرد! پس ای جرجیس! توئی» نور و روشنی بخش راه هدایت و چراغ ظلمات اهل ضلالت «) که این معادل همان لقب لوساووریچ روشنگر، منوّر ارمنی است (و تو بر حق هستی، و شهادت می دهم که خداوند تو بر حقّ است و هر چه غیر اوست باطل است، به او ایمان آوردم و تصدیق کردم به پیغمبران او و توبه می کنم بسوی او از آنچه مرتکب شدم!"

پس پادشاه آن ساحر تائب را کشت، و باز آن حضرت را به زندان فرستاد و او را به انواع عذاب) شکنجه (معذّب گردانید و دستور داد او را پاره پاره کرده در چاهی افکندند و مجلسی آراست و مشغول شد به شراب و طعام. پس حق تعالی امر فرمود باد را که ابر سیاهی برانگیخت و صاعقه های عظیم حادث شد) که نظیر همین قضیه در روایت مربوط به شهادت حنظله بن صفوان و نزول بلا بر اصحاب رَسّ آمده است (، و زمین و کوهها بلرزیدند و مردم همه ترسیدند که هلاک خواهند شد. پس خدا میکائیل را امر فرمود تا بر سر چاه آمد و گفت:

» برخیز ای جرجیس! بقوّت خداوندی که تو را آفرید و مُستوِی الخلقه) متناسب (گردانید! «

پس آن حضرت زنده و صحیح برخاست، و میکائیل او را از چاه بیرون آورد و

گفت:

« صبر کن و بشارت باد تو را به ثواب های الهی ! «

) که نظیر همین زنده شدن آن بزرگوار، در "حبیب السِّیَر" درباره حضرت حنظله آمده است (.

پس جرجیس علیه السّلام باز رفت به نزد پادشاه و فرمود:

« حق تعالی مرا بسوی تو فرستاده است که به من، حجت بر تو تمام کند ! «

پس سپهسالار لشکر او گفت: "ایمان آوردم به خدای تو که تو را بعد از مردن زنده گردانید و گواهی می دهم که او حقّ است و هر خدائی غیر او هست همه باطلند !" و چهار هزار کس مُتابَعت او کردند و ایمان آوردند و تصدیق آن حضرت نمودند؛ پس پادشاه همه را به شمشیر قهر هلاک کرد و امر نمود لوحی از مس ساختند و آتش بر روی آن افروختند تا سرخ شد و آن حضرت را بروی آن خوابانیدند و سرب گداخته در گلوی او ریختند و میخهای آهن بر دیده ها و سر مبارکش دوختند، پس میخها را کشیدند و سرب گداخته به جای آنها ریختند ! پس چون دید که باز به اینها کشته نشد امر کرد آتش بر آن حضرت افروختند تا سوخت و خاکستر شد و امر کرد تا خاکسترش را به باد دادند.

پس خدا امر فرمود حضرت میکائیل علیه السّلام را که حضرت جرجیس علیه السّلام را ندا کرد و زنده شد و ایستاد به امر خدا و رفت به نزد پادشاه در وقتی که در مجلس عام نشسته بود و باز تبلیغ رسالت الهی به او نمود، پس شخصی از اصحاب آن پادشاه گمراه برخاست و گفت:

"در زیر ما چهارده منبر هست ودرپیش ما خوانی هست و چوبهای اینها از درختهای متفرّقند که بعضی میوه دهنده و بعضی غیر میوه؛ اگر سؤال کنی از پروردگار خود که هر یک از اینها را درختی گرداند و پوست و برگ بهم رسانند و میوه بدهند من تصدیق تو میکنم !"

پس آنحضرت به دو زانو درآمد و دعا کرد، درهمان ساعت همه درخت شدند و برگ و میوه بهم رسانیدند، پس پادشاه امر کرد آن حضرت را در میان دو چوب گذاشتند و آن چوبها را با آن حضرت با ارّه به دو نیم کردند؛

پس دیگ بزرگی حاضر کردند، زِفت) قیر (و گوگرد و سرب درآن دیگ ریختند وجسد شریف آن حضرت را

ص:187

در آن دیگ گذاشتند وآتش افروختند در زیر آن دیگ، تا جسد آن حضرت با آنها بهم آمیخته شد! پس زمین تاریک شد، و حق تعالی حضرت اسرافیل) از فرشتگان چهارگانه مقرّب (را فرستاد، نعره ای بر ایشان زد که همه برو در افتادند و دیگ را سرنگون کرده گفت:

» برخیز ای جرجیس به اذن خدا! «

پس به قدرت حقتعالی آنحضرت صحیح و سالم ایستاد و رفت به نزد آن پادشاه ملعون گمراه، و باز تبلیغ رسالت نمود.

چون مردم او را دیدند تعجب کردند، پس زنی آمد و به آن حضرت عرض کرد:

"ای بنده شایسته خدا! ما گاوی داشتیم که به شیر آن تعیّش) زندگانی (میکردیم و اکنون مرده است. از تو میخواهیم که آن را زنده گردانی!"

آن حضرت فرمود:

» عصای مرا بگیر، ببر و بر سر گاو خود بگذار و بگو:

جرجیس میگوید:

برخیز به اذن خدا! «

چون چنین کرد گاو زنده شد، و آن زن ایمان آورد.

پس پادشاه گفت: "اگر من این ساحر را بگذارم، قوم مرا هلاک خواهد کرد!"

پس همه اجتماع کردند بر قتل آن حضرت، پس امر کرد که آن حضرت را بیرون برند و گردن بزنند، پس چون آن حضرت را بیرون بردند عرض کرد:

» خداوندا! اگر بت پرستان) یعنی گبرهای آتش پرست یا مهرپرست (را هلاک خواهی کرد، از تو سؤال می کنم که مرا و یاد مرا سبب شکیبائی گردانی برای هر که تقرّب جوید بسوی تو به صبر کردن در نزد هر هولی و بلائی! «

پس باز آن حضرت را گردن زدند و برگشتند، همه به یک دفعه به عذاب الهی هلاک شدند.

) حیاه القلوب، علامه مجلسی، انتشارات سرور - قم، ج 2، ص 1296-1291).

ص:188

چنانکه در روایت مربوط به حضرت حنظله (علیه السلام) نیز آمده که پس از شهادت آن بزرگوار، بلائی نازل شد که اصحاب رَسّ را نابود ساخت.

شهادت حضرت جرجیس یا همان جورج قدّیس گرجی؛ و همان حنظله بن صفوان عربی، یا گریگور لوساووریچ ارمنی

شهادت حضرت جرجیس

یا همان جورج قدّیس گرجی؛

و همان حنظله بن صفوان عربی،

یا گریگور لوساووریچ ارمنی

اگر کسی اشکال کند که: ولیکن، در آن روایت، چنین آمده که حضرت حنظله در سیاهچال یا چاهی در وسط رود ارس) یا یکی از شاخه های پر آب آن (، حبس و شهید شد؛ در جواب اشکال وی گوئیم:

اوّلاً، اصل شهادت این پیامبر برای ما بشر بهانه جو و گناهکار مهمّ است، که پند و عبرت بگیریم و از خشم و بلای الهی در امان نباشیم !

ثانیاً، یک روایت و داستان حقیقی، در نقل و بازگو کردن راویان و موّرخین بسیار از ملل و اقوام مختلف، با زبانهای گوناگون، ممکن است دچار تغییر و دگرگونی شود؛ ولی اصل واقعه را نباید زیر سؤال برد.

ثالثاً، جمع بین این روایات، پس از اندیشیدن، همگی به نحوی امکان پذیر است؛ مثلاً در این مورد، چنین جمع می توان کرد که: شاید حبس حضرت حنظله یا همان حضرت جرجیس) و همان گریگور لوساووریچ ارمنی، و جورج مقدّس گرجی و اروپایی (در سیاهچال یا چاه رود ارس) یا یکی از شاخه های پر آب آن (، در مرحل ؟

آخر و پایانی ج که قضای الهی بر شهادت وی تعلق گرفت ج به تنهایی سبب شهادت آن بزرگوار نبوده، بلکه گبرها) اصحاب رَسّ (پس از شنیدن صدای نال ؟ آن پیامبر مظلوم در چاه یا سیاهچال، دوباره وارد آنجا شده و گردن آن حضرت را در همان محبس زده باشند و سپس آن بلای فراگیر آمده و اصحاب رَسّ را نابود ساخته باشد...

تعمید ارامنه توسط گریگور در فرات، شاهدی دیگر بر اتحاد گریگور و جرجیس:

شیخ فخرالدّین طُرَیحی، در لغتنامه "مجمع البحرین")چاپ مرتضوی ج تهران، ج 4

ص:189

ص 57) میگوید: "جرجیس" اسم پیامبری بود که پس از حضرت مسیح (علیه السلام) خدا وی را به سوی پادشاه موصل) شمال عراق (فرستاد.

در تواریخ ارمنی نیز شواهدی بر این یافت میشود که گریگور لوساووریچ مقدس در سرزمین عراق نیز تبلیغ مسیحیت می نموده است. از آن جمله می خوانیم:

» او پس از بازگشت به ارمنستان بر مسند رهبری کلیسا نشست و بهر آموزش و گسترش مسیحیت کار و کوشش را آغاز کرد. وی نخست، پادشاه، شهبانو، و بزرگان و دیگر مردم را در کنار "رود فرات" ،غسل تعمید داد «.) تاریخ ارمنیان، آگاتانگقوس، ترجمه گارون سارکسیان، نشر نائیری، تهران: 1380 ش، بند 832).

و میدانیم که مرزهای جغرافیائی قدیم ارمنستان، خیلی وسیعتر از امروز بوده) از سرچشمه های فرات در مرکز ترکیه، و زمانی نیز از لبنان و معظم سوریه و شمال فلسطین و شمال عراق، تا دریاچه ارومیه در ایران، تا دریای خزر (و با موصل عراق نیز تداخل داشته است؛ و یا آنکه محدوده و قلمرو تبلیغ مذهبی آن پیامبر بزرگوار، تا آنجا نیز پیشروی داشته است.

نقشه جامع تغییرات تاریخی و جغرافیایی قلمرو ارمنستان قدیم تا ارمنستان جدید

» نقشه جامع تغییرات تاریخی و جغرافیایی

قلمرو ارمنستان قدیم تا ارمنستان جدید «

و در تواریخ ارمنی نیز آمده که تیرداد، دستور داد تا گریگور لوساووریچ مقدّس را شکنجه کنند. او را به سخت ترین شکل شکنجه کردند، به این شکل که هفت روز از بام کاخ آویختند و سپس وی را نزد پادشاه آوردند. پادشاه از اینکه او توانسته بود این همه شکنجه را تحمل کند، متعجب شده و از وی خواست از دین خویش دست بردارد؛ اما دوباره جواب گذشته را از گریگور باز شنید. پس دوباره گریگور را برده و این بار وی را به مدت هفت روز از یک پا و به صورت واژگون آویختند و به سختی شکنجه اش کردند؛ اما او در طول این مدت به مناجات با خدا می پرداخت.) تاریخ ارمنیان، آگاتانگغوس، ترجمه گارون سارکسیان، انتشارات نائیری: 1380 ش، ص 41 ج 58).

این داستان، ادامه یافت و چندین بار دیگر گریگور بزرگوار را آزار و اذیت کردند و

ص:190

شکنجه هایی طاقت فرسا بر وی روا داشتند. یکبار میخ های بلند آهنین بر کف پای وی زده و به اجبار او را به گام زدن واداشتند. بار دیگر، سرش را در کیسه ای پر از خاکستر کرده و شش روز در این حالت وا گذاردند. دیگربار با پتک بر زانوان او کوبیدند که زانوانش خرد شد. همچنین شکنجه های مختلف دیگری نیز بر این بزرگوار روا داشتند...

در آخربار نیز سرب را گداخته و بر تن مطهّر گریگور ریختند و سراسر بدنش را سوزاندند؛ اما او نمرد! پادشاه که از زنده ماندن وی پس از این همه شکنجه) که گبرها در حقّ وی به عمل آوردند (متعجب شده بود، دستور داد تا او را در سیاهچالی مخوف و عمیق، زندانی سازند؛ سیاهچالی که بیرون آمدن از آن، غیر ممکن بود.) همان منبع، ص 35 ج 38).

مشاهده می شود، که جز اختلافات اندک و ناچیز، داستان شکنجه و زندان گریگور، همان داستان شکنجه و زندان جرجیس و حنظله است.

روایت شهادت گریگور لوساووریچ مقدس، در لغتنامه دهخدا:

در لغتنامه دهخدا) چاپ دانشگاه تهران: 1377 ش، ج 12 ص 19129؛ ج 15 ص 23050 ذیل دو مدخل "وادنه آ " V?dn ق a و" گریگوار ")گرگوار ایلومیناتور < Gr ق goire l'illuminateur < گریگور درخشان (چنین آمده است:

" مبلّغ دین مسیح (علیه السلام) در ارمنستان... مرگ او بدین شکل بود که) در زمان سان سان، پادشاه گبر اشکانی، که گریگور برای هدایت وی و قومش، به اردوی او رفته بود (گریگوار را به دُم یک اسب وحشی بسته، آن را در کنار دریای شمالی) ماوراء قفقاز (، در جلگه ای موسوم به "وادنه آ " V?dn ق a رها کردند، تا [شهید] شد... ج رجوع شود به:" ایران باستان "،حسن پیرنیا، ج 3، صفحات 2615 و 2619 و 2622".

که این گزارش یا نقل نیز شباهت بسیار با طرز شکنجه یا شهید کردن حضرت جرجیس دارد. وچنانکه گذشت، ممکنست همگی این وقایع در شکنجه و شهادت گریگور لوساووریچ بزرگوار، رخ داده باشند؛ پس تناقض یا تعارضی با روایت حبس و شهادت حضرت حنظله در سیاهچال، و روایات دیگر در کیفیّت شهادت حضرت جرجیس یا همان جورج قدّیس، ندارد؛ و هر چهار تن، یک نفر بیش نبوده اند، که درود خدا بر روح این پیامبر مظلوم باد...

یکی بودن دوران حیات و وفات، شاهدی دیگر:

مورّخان تقریباً اتفاق نظر دارند که دوران رسالت جورج مقدّس و نیز گریگور لوساووریچ، در نیمه دوم قرن سوم میلادی بوده و وفات ایشان در نیمه اول قرن چهارم میلادی رخ داده است. و این هم ج اضافه بر سایر شواهد - خود شاهدی دیگر بر یک نفر بودن آنها میباشد.

ذُکران یا یادبود تاریخی:

روز 30 سپتامبر، ذُکران) یادبود (گریگور لوساووریچ، نزد برادران ارامنه است. و نیز روز 23 نوامبر، در گرجستان، بعنوان روز جُرج مقدس Saint George (به زبان گرجی (:

tsminda giorgis

و گیورگوبا:

Giorgoba

و 23 آوریل در انگلستان) با عنوان "قدّیس شهید حامی سربازان فداکار" (روز تجلیل از این پیامبر بزرگ است.) رجوع شود به: دایره المعارف مُصاحَب، ج 1، ص 771؛ج 2، ص 2384).

نتیجه علمی مباحث گذشته، در یک کلام:

از تحقیق مشکل و پیچیده فوق، چنین نتیجه میگیریم که: این چهار شخص) حنظله بن صفوان، گریگور لوساووریچ، جرجیس، و جورج مقدّس (، در حقیقت، یک نفر بوده اند، با نقل های متفاوت، توسط راویان و مورّخین مختلف. ولی او یقیناً پیامبر الهی بوده و شهید شده است.

ستمگری دوباره گبرهای آتش پرست در حقّ ارامنه بی گناه و بی پناه:

در اواسط قرن پنجم میلادی، یزدگرد دوم ساسانی تصمیم گرفت تا مسیحیت را در ارمنستان براندازد و آیین زرتشتی را به زور جایگزین مسیحیت گرداند. وی در سال 450 میلادی جنگ با ارمنستان را آغاز کرد. گبرهای ایران با کمک زرتشتیان

ارمنستان، بسیاری از رهبران و بزرگان بی گناه مسیحی را به قتل رساندند. در نهایت و پس از گذشت کمتر از دو قرن از استقرار مسیحیت در این کشور) که یگانه دین حقّ آن زمان بود (، مسیحیت به دین اقلیتی ناچیز تقلیل یافت و اکثر مسیحیان از ترس جان خود، به آیین زرتشتی گرویدند. با این حال، این وضعیت) چون خلاف خواست باطنی ارمنیان بود (دوام نیافت و چندین سال بعد، در سال 481 میلادی، مسیحیان قیام کردند و نهایتاً طی مصالحه ای که با گبرهای مجوسی ایران کردند، قرار گردید که تمامی آتشکده های زرتشتیان خراب گشته و ارامنه در گرویدن به مسیحیت آزاد باشند

) تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ویلیام میلر، ترجمه علی نخستین، انتشارات اساطیر: 1382 ش، ص 297).

چنین شد که دوباره مسیحیت به عنوان دین اول و رسمی ارمنستان شناخته شد و کلیساها بازگشایی گردید. اشخاصی هم که از مسیحیت به جبر و زور گبرها، یا از ترس تهدید و آزار و اذیت آنها، بازگشته بودند، توبه کرده و دوباره مسیحیت را پذیرفتند) همان منبع، ص 298)؛ و این گونه، با شکست گبران از ارامنه) که دین حقّ زمان نزد ایشان بود (پس از شهدای بسیاری که ارامنه در راه دفاع از دین خدا دادند، وعد ? الهی ج در یاری کردن دین حقّ در هر زمان - تحقق یافت، که به قول علامه مجلسی رضوان الله علیه:

» بسند معتبر از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت است که: خالی نبوده است زمین از روزی که آفریده شده، از حجت عالِمی که زنده گرداند آنچه را ایشان بمیرانند از حق؛ پس حضرت این آیه را خواندند:

یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ !) سور ?

صفّ، آیه 8)

» کافران می خواهند که خاموش کنند و فرونشانند نور خدا را با دهانهای خود! ولی خدا تمام کنند ? نور خود است هر چند خوش ندارند کافران!"...«) حیاه القلوب، ج 5، ص 46).

انفجار شهاب سنگ درخشان در مسکو، یادآور لوساووریچ

اشاره

انفجار شهابسنگ درخشده 2013 در روسیه، معجزه درخشش دوم گریگور

ص:193

لوساووریچ مقدس، به سبب عزاداری ارامنه برای امام حسین ع

انفجار شهابسنگ درخشده 2013 در روسیه، معجزه درخشش دوم گریگور لوساووریچ مقدس، به سبب عزاداری ارامنه برای امام حسین (علیه السلام):

تجربه اینجانب، و ظهور معجزه ای عجیب، از سوی این پیامبر بزرگوار و اهل بیت پیامبر اکرم) صلوات الله علیهم اجمعین (در حال نگارش این تحقیق بی سابقه:

تردید داشتم که در خاتمه این تحقیق سخت و پیچیده علمی، رخدادی شگفت را بنویسم؛ از بیم آنکه ممکن است برخی سنگدلان، بنده را مسخره کنند و تمام تحقیقات علمی و تاریخی و روائی فوق را نیز به استهزاء بگیرند؛ ولی با توکّل به خدا می نویسم و تصریح می کنم که این مطلب، جدا از تحقیق علمی فوق است؛ لطفاً آن را خلط نکنید! و آن اینکه: هرچند در دین مبین اسلام و شرع مقدّس، نهی شده از رفتن نزد فالگیران و از اعتماد به گفتار ایشان، ولی در برخی روایات نقل شده که خداوند، حقیقتی را از زبان یک فالگیر یا کاهن ویا حتی ساحر، بیرون فرستاده، تا آیت و نشانه ای باشد برای مردمانی که پند نمی گیرند.

روزی، در جلفای اصفهان، پس از قرار ملاقاتی با برخی برادران و خواهران ارامنه، یک پیرزن فالگیر که بساط خود را کنار پارکی پهن کرده بود، بنده را به اسم صدا زد! تعجب کردم و ناچار ایستادم. گفت:" من فالگیری ارمنی هستم ".گفتم:" بنده اعتقاد به فال ندارم، جز آنچه که از طریق معتبر توسط بزرگانی چون شیخ بهائی نقل و تجربه شده باشد ".ولی شکستگی و خمیدگی کمر و آثار پیری در چهره این پیرزن ارمنی، بنده را شرمنده خدا ساخته و مرا به مهربانی در حقّ وی واداشت و مبلغی بعنوان صدقه به او دادم. نگاهی به من کرد و گفت:" الهی خیر ببینی جوان! اکنون که این کار نیک را در حق من کردی، بگذار من هم بگویم: فال شیخ بهائی را من هم می دانم! عدد ابجدی اسم کامل تو برابر است با عدد اسم مقدس "گریگور" و پس از ظهور شهابی در آسمان که افق را درخشان می کند و کافران را می ترساند، زندگی تو نیز مثل "گریگور" ،درخشان و پرنور میشود! چون کاری می کنی که روح گریگور، شادمان شده و برای تو دعا می کند!".

بنده دیگر نایستادم و با خوشرویی از آن پیرزن ارمنی خداحافظی کردم، تا اینکه

ص:194

چند روز پیش، هنگام اوّلین تحقیقات خود در رابطه با جناب گریگور لوساووریچ و یکی بودن وی با جورج قدّیس و جرجیس و حنظله بن صفوان، خبر ظهور و انفجار شهابسنگ سوزان و نورانی عجیبی در روسیه) به تاریخ جمعه ?? بهمن 1391 ش/ ??

فوریه 2013 م (و ترس و هراس کمونیست های بی دین از این واقعه، بنده را به تأمّل و اندیشه در مورد پیشگویی آن پیرزن ارمنی واداشت. پس عدد اسم کامل خود را) به اضافه اسم مستعار" امیر "که در منزل، به آن خوانده میشدم (به ابجد حساب کردم: س ی د، ا م ی ر، ا ح م د، س ج ا د ی < 456 و دقیقاً برابر با عدد" گ ر ی گ و ر "شد، و متوجه شدم که آن پیرزن درست گفته بود. ولی بسیار تعجب کردم که اسم کامل و بلکه اسم مستعار من را از کجا میدانسته و با چه سرعتی بدون ماشین حساب، آن را در ذهن خود حساب کرده است؟ !

تذکر می دهم که نقل این واقعه عجیب، دلیل بر مشروعیّت فالگیری و یا درست بودن چنین اعمالی نزد حقیر نیست. شرع مقدّس، مراجعه به فالگیران را تحریم فرموده، هرچند درست و دقیق پیشگویی کنند. زیرا چه بسا خداوند، صلاح بندگانش را در ندانستن اسراری می داند...

شواهدی از علم جَفر:

هرچند، علم جفر و دیگر علوم غریبه مشروعه، نزد علماء و فقهاء بزرگوار شیعه، شرعاً حجّت نیستند و از نظر مورّخین و محققین نیز، دلیل و برهان محسوب نمیشوند؛ لیکن میتوانند لااقل، شاهدی و یا قرینه ای بر صدق یک واقعه و مدّعا باشند. سخنی که آن پیرزن فالگیر ارمنی به بنده گفت، مرا به این واداشت که از راه علوم غریبه مشروعه، نظری در این مدّعا بیافکنم. نتیجه، بسیار جالب بود: عدد ابجدی عبارت» گریگور - لوساووریچ - ارمنستان «(1580) برابر است با عدد ابجدی عبارت» حنظله بن صفوان ج بأرمنيّه «) توضیح: ب، در عربی، بمعنی" در "است؛ بأرمنيّه، یا: بإرمينيّه، هردو یعنی: در ارمنستان ((1580):

گ (20) ر (200) ی (10) گ (20) و (6) ر (456 (200

ص:195

ل (30) و (6) س (60) ا (1) و (6) و (6) ر (200) ی (10) چ (322 (3

ا (1) ر (200) م (40) ن (50) س (60) ت (400) ا (1) ن (802 (50

456 + 322 + 802 1580

ح (8) ن (50) ظ (900) ل (30) ه (993 (5

ب (2) ن (52 (50

ص (90) ف (80) و (6) ا (1) ن (227 (50

ب < 2

أ (1) ر (200) م (40) ن (50) ی (10) ه (306 (5

993 + 52 + 227 + 2 + 306 1580

که شاهدی است از علوم غریبه، بر یکی بودن گریگور لوساووریچ با حنظله بن صفوان.

چند شب قبل نیز، خوابی عجیب در همین رابطه دیدم، که ابتدا صلاح نمیدیدم آنرا اینجا بازگو کنم. ولی چون اهمیت فراوانی دارد و ان شاء الله از رؤیاهای صادقه و راستین است، نقل آن نیکو به نظر حقیر عاصی رسید:

شب 14 فوریه) روز ولنتاین یا والنتینوس شهید ج روز ازدواج آسان (که مقال ?

کوتاه قبلی را در رابطه با تبلیغ سنت حسن ? » ازدواج آسان «در اسلام و مسیحیت، به یادبود کشیش والنتاین شهید، طرّاحی و تنظیم کردم، همزمان مشغول تحقیق حاضر) دربار ? شخصیت گریگور لوساووریچ مقدس (بودم و به ارواح پیامبر اکرم و ائمه اطهار) صلوات الله علیهم (برای حلّ این معمّای تاریخی بزرگ که قرنها است کسی از آن آگاه نبوده - متوسّل شده بودم.

نزدیک اذان صبح در خواب دیدم که تپه ای بزرگ و پوشیده از برف، در مکانی متروکه و ساکت، پیش چشمانم نمایان شد. کلیسایی کهن و قدیمی

در آنجا مشاهده کردم که بانگ ناقوس قدیمی آن در فضای آرام آن منطقه، طنین می افکند و مرا بیاد فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در تفسیر صدای ناقوس می انداخت) که در همین وبلاگ، در یک پست جداگانه به توضیح آن حدیث شریف، پرداخته ام (.

در حالی که به سمت آنجا می رفتم، کشیشی را در آستانه درب ورودی دیدم؛ از

وی سؤال کردم که آیا می توان داخل این مکان را دید؟ گفت: آری ! و چون برگشت به من نگاه کند، دیدم گریبان و سینه او پر از خون جاری و تازه زخمی عمیق است - که نیمی از گلو و گردن او را بریده بودند و من سخت از دیدن این صحنه ترسیدم؛ اما وقتی دست مرا گرفت که به داخل ببرد، آرام گرفتم؛ چون داخل حیاط شدیم، شادروان آقای "شیرام عیسائی")پدر آقای "آوریل عیسایی" سابق الذکر از برادران ارامنه، که 24 سال است برای امام حسین (علیه السلام) عزاداری میکند (را مشاهده کردم که شاداب و در سنین میانسالی بود و حیاط را آب و جارو میزد؛ سلام کردم و ایشان هم جواب داد. به کشیش خون آلود گفتم: من این آقا را می شناسم ! ایشان آقای "شیرام عیسائی" نیست؟ ! گفت:

» چرا؛ خودشان هستند و ایشان اکنون سردسته و رئیس خادمان اینجا هستند و اینجا "مقام گریگور مقدّس" است ! «. با خود گفتم: وقتی بیرون آمدم، نزد ایشان میروم و احوالپرسی می کنم و اگر خبری یا حرفی برای پسرشان آقای آوریل عیسائی داشتند، بعداً به ایشان خبر میدهم) ولی متأسفانه آقای شیرام عیسائی دیگر از نظرم محو شد و هرچه دنبالشان گشتم، کسی را ندیدم ! (.

کشیش خون آلود، من را به کتابخانه ای کهن و قدیمی برد که بسیار متروکه، مخوف و ترسناک بنظر می آمد و انبوهی خاک و غبار روی کتب قدیمی و نسخه های کهن خطّی آن کتابخانه نشسته بود. بنده چون سابق، کتابدار و مسؤول فهرست نویسی کتب خطی مدارس تابعه مدرسه مرحوم خان مروی) در تهران (بودم، با وجود ترس، اشتیاق داشتم آنجا را ببینم. کشیش خون آلود بنده را به مخزن کتابخانه برد. چند کتاب نشان من داد و غبار ضخیم روی آنها را تکاند و گفت: "اینها به خطّ خود گریگور لوساووریچ است که برای هدایت گبرهای آذربایجان نوشته بود ولی نپذیرفتند و آنها را سوزاندند و خودش را هم شهید کردند !" ؛من از کشیش خون آلود پرسیدم: "مگر گریگور مقدس، به مرگ طبیعی نمرده اند؟ !" ؛ گفت: "نه ! گفتم که او را شهید کرده اند و بد جور هم شهیدش کردند ! آیا قبرش را نمی بینی که کف آن رودخانه است؟ !" .از پنجره کتابخانه کلیسا به بیرون نگاه کردم؛ پایین عمارت، رودی با آب زلال جاری بود) کسی به من فهماند که آن رودخانه، همان رود ارس است (و سنگ قبری کهن و قدیمی با نوشته های ارمنی کهن در بستر رود دیدم و درخواب همه را خواندم و فهمیدم ! کشیش گفت: "این کتابها

را هم نگاهی بیاندازید؛ که قرنها است روح گریگور مقدّس انتظار میکشد کسی آنها را بخواند!" ؛بنده با آنکه چندان در خواندن ارمنی قوی نیستم، در خواب، بسرعت میخواندم و میفهمیدم) اما پس از خواب هیچ بیاد نیاوردم که چه نوشته بود!(.

ناگهان متوجه شدم که کشیش خون آلود، بر اثر خونریزی شدید از ناحیه گردن و گلوی تا نیمه بریده اش، دارد از حال میرود و می افتد؛ وی را گرفتم و نشاندم و گفتم:

"اینجا طبیب یا پرستاری نیست که به داد شما با این وضع برسد؟!" .گفت: "مهم نیست! این زخم باید بماند تا نشان بدهم!")و نگفت نشان چه کسی بدهد!(و دوباره ایستاد و بازهم بر ترس من از وی افزوده شد. پرسیدم: "کدام بی انصافی با شما این کار را کرده؛ آیا شما را هم شهید کرده اند؟!" ؛ناگهان چین و چروکی از یادآوری درد کشته شدن، بر چهره اش ظاهر شد و گفت: "آری! همان گبرها که گریگور را شهید کردند!" ؛گفتم: "خدا لعنتشان کند!".

کشیش خونین درون اطاقی رفت و با جعبه ای سرخ رنگ بیرون آمد و گفت اینجا اطاق گریگور مقدّس است و این هدیه برای شماست... و بار دیگر داشت از حال میرفت که او را گرفتم و گفتم: "کدام هدیه؟! من که هدیه ای نخواسته بودم! برای چه؟!" .گفت:

"قرنها بود کسی راز این کتابهای متروکه و غبارخورده را نمی دانست! شما خواندی و فهمیدی و روح گریگور را پس از قرنها شادمان ساختی!" ؛و درب جعبه را باز کرد، دیدم مرواریدی زیبا و درشت) که وسط آن سوراخ نخ گردنبند را داشت (درون آن بود و گفت: "این یک مروارید از گردنبند دختر گریگور است؛ آیا دوست داری داماد گریگور بشوی؟!" .من با تعجب نگاه میکردم و با ناباوری گفتم: "چه افتخاری از این بالاتر؟!...

ولی من وضع مالی خوبی ندارم که داماد ایشان بشوم!..." .کشیش گفت: "این قطعه جواهر، زندگی شما را درخشان و روشن می سازد؛ امیدوار باش!" .پس جعبه را گرفتم و بار دیگر باز کردم؛ با کمال شگفتی دیدم مروارید تبدیل به الماسی درخشان شده، و چون آنرا مقابل نور آفتاب گرفتم، تصویر حضرت مریم (علیه السلام)) با حجاب کامل (در آن نمایان می شد... ناگهان متوجه شدم کشیش خون آلود، دیگر نیست و من در آن مکان هولناک و متروکه تنها هستم؛ هرچه صدا زدم او را نیافتم. به سمت

آن اطاق که می گفت اطاق مخصوص گریگور لوساووریچ است دویدم؛ دیدم در آستانه درب، خون بسیاری

ص:198

بر زمین جاری است و چون در را باز کردم، کف اطاق نیز خون ریخته شده بود... پس با دیدن این صحنه اندوهبار و ترسناک، ناگاه از خواب برخاستم و هنوز نمی دانم که رمز و راز این خواب چه بوده و آن کشیش خون آلود که بود که خود را معرفی نکرد؟!

- خواب را برای برادر ارمنی عزیز، آقای آوریل عیسائی) چون پدرشان هم در خواب بودند (نقل کردم. ایشان گفتند: باید بپرسم و بعداً به شما بگویم که چه بوده است.

یکی از دوستان ارامنه در جلفای اصفهان نیز گفت: شاید کشیش خون آلود، رهبر شهید ارامنه "وارتان) وارطان (مامیکونیان " ?????? ?????????بوده، که در دفاع مقابل لشکر متجاوز گبرهای آتش پرست) سپاه یزدگرد دوم ساسانی (در سال 451 م با جمع کثیری از ارامنه) در دفاع از دین حق آن زمان: مسیحیت (به شهادت رسیده اند. و دیگری گفت: شاید همان قدّیس یا راهب شهید رومی، والنتاین) ولنتاین Valentine (یا والنتینوس بوده، که روز عشق یا" ازدواج آسان"(14 فوریه (منسوب به او است) شهادت: حدود 270 م (. این احتمالات هیچکدام بر حقیر ثابت نشد و هنوز نمیدانم آن کشیش خونین چه کسی بود و آنجا چه میکرد!

معجزه ای که شب بعد، در بیداری رخ داد:

شب مشغول ادامه تحقیق و تفکر در حلّ معمّای شخصیت گریگور لوساووریچ مقدس بودم. در آثار مرحوم علامه مجلسی) رضوان الله علیه (مطالعه میکردم. به زندگانی حضرت جرجیس (علیه السلام) پیامبری که ثابت شد با حنظله بن صفوان یا گریگور مقدس یکی بوده است - رسیدم و روایات را می خواندم. شیطان لعین در فکرم وسوسه کرد که:" چگونه این روایات را میتوان باور کرد؟! مگر میشود یک انسان اینهمه بلای جانی ببیند و باز زنده بماند؟!".

هرچند بر شیطان لعنت کردم، باز این وسوسه در دلم می آمد؛ تا آنکه ناگهان رویدادی تلخ رخ داد؛ خانواده یکی از دوستان بسیار عزیز که کارتهای تقدیرنامه از برادران ارمنی) بخاطر برگزاری عزاداری و پذیرایی از عزاداران امام حسین ع (مزیّن به هنر خطاطی زیبای ایشان است) که تقدیم آقای عیسائی و پسر و برادرزاده ایشان

کردیم (، زنگ زدند و با ناراحتی و گریه گفتند ایشان از پشت بام آپارتمان چهارطبقه) که برای تعمیر نورگیر، شبانه بالا رفته بودند (به درون حیاط خلوت) با کف سرامیک (سقوط کرده و پایین افتاده اند و دارند ایشان را به بیمارستان کاشانی) اصفهان (می برند.

پس از قطع تماس، بنده سخت گریستم و گفتم:" ایشان از دست رفت! مگر میشود کسی از چهار طبقه روی زمین سفت بیفتد و زنده بماند؟! ".ساعتی بعد که به بخش اورژانس بیمارستان کاشانی رفتیم، همسر ایشان را دیدیم که شادمان و شگفتزده میگفتند:" خدا ایشان را دوباره بما داده! واقعاً معجزه شده است! فقط شکستگی لگن دارند و سرشان کمی زخم شده و بدنشان ضرب دیده و دکترها میگویند: خطر رفع شده و ایشان زنده می ماند و خوب می شود! حتی دست و پای خود را نیز به راحتی حرکت میدهند و شکر خدا نخاع ایشان ضربه ندیده که فلج شوند! ".اینجا بود که یاد آن وسوسه افتادم که شیطان لعین می گفت:" مگر میشود انسان پس از آن همه صدمه زنده بماند؟! "و دانستم که این معجزه ای از جانب حضرت جرجیس) همان: گریگور لوساووریچ، و همان حنظله بن صفوان (و امام حسین و اهل بیت پیامبر اکرم) صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین (بوده است؛ زیرا تمام این جریانات، زنجیروار، بهم مرتبط هستند! و خداوند خواسته است تا به این وسیله، آیت قدرت خود را به بندگان ضعیف خود نشان دهد؛ هرچند، اکثر مردم از اندیشیدن در آیات الهی غافل و بی خبر هستند!

و همانا در سرگذشت دردناک و عبرت آور چنین پیامبران بزرگوار مظلوم و ستمدیده ای، برای مظلومان و ستمدیدگانی چون برادران ارامنه) که همواره در تاریخ، ستم دیده و مظلوم واقع شده اند؛ خصوصاً در واقعه اندوهبار و جانگداز" کشتار یا قتل عامّ یا نسل کشی ارامنه "یا همان" جنایت بزرگ "1915 م توسط ترکان قسیّ القلب و سنگدل عثمانی ترکیه (و نیز برای مظلومان و ستمدیدگانی امثال خود این حقیر) سید احمد سجادی (- که خاک قدمهای آن بزرگواران نیز نیستیم - عبرت فراوان است...

در اینجا، من نیز یاد آخرین دعای این پیامبر بزرگوار، قبل از شهادتش، می افتم که گفت:

» خداوندا! از تو سؤال می کنم که مرا و یاد مرا، سبب شکیبائی گردانی برای هر که تقرّب جوید بسوی تو به صبر کردن در نزد هر هولی و بلائی! «

ص:200

که هرچند، پیکر روح زخمی، خسته و بی قرار این حقیر نیز، در طول زندگی، پر از زخم خرده شیشه های آزار و اذیّت، ظلم و ستم، عداوت و حسادت حسودان هموطن) ! (خودم، بوده است... با خواندن و نوشتن سرگذشت این بزرگواران، همواره خدا را شکر می گویم که در صبر بر مظلومیّت و تحمّل رنج محرومیّت، تابع مادر سادات: فاطمه زهرا (علیه السلام) و پدر سادات: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، بوده ام و به چنین مظلومیتی افتخار می کرده ام... وَ الحَمدُ للهِ.

در خاتمه می گویم: همه مظلومیتهای پیامبران بزرگوار و پیروان ایشان را خواندیم و شنیدیم، ولی به فرموده امام حسن مجتبی (علیه السلام) خِطاب به برادر گرامی خود، امام حسین (علیه السلام) که برادران ارامنه نیز ارادت فراوان به ایشان داشته و دارند:

... و لکن لا یوم کیومک یا أبا عبد الله...

»... ولیکن، روزی اندوه بارتر نیست از روز عاشورای تو، ای اباعبدالله... .«

) بحارالانوار، علامه مجلسی، ج 45، ص 218، حدیث 44).

و بزرگواری حضرت امام حسین (علیه السلام) سبب آشنایی من با برادران عزادار ارامنه شد؛ و این آشنایی سبب تحقیق بنده در رابطه با مقام جناب گریگور لوساووریچ مقدّس و فاش شدن راز پیامبر بودن و شهادت دردناک وی، از لابلای اسناد فراموش شد ? تاریخ بود، که در خواب دیده بودم. و هم ? اینها را مدیون آقای" آوریل عیسایی "عزیز) از ارامن ?

عزادار امام حسین ع (هستم. همانگونه که روح پدر گرامی ایشان) شادروان شیرام عیسائی (را در خواب دیدم که به سبب عزاداری پسر عزیزشان برای امام حسین (علیه السلام)، آن پدر گرامی، مقام ریاست خادمان گریگور مقدس را یافت. روحش شاد که سبب این درخشش و روشنگری شد...

خاکستر وجود مرا گر دهند باد از اشتیاق، رو بسوی کربلا کند...

یا حسین

پایان نگارش: روز ولادت امام حسن عسکری علیه الصّلاه و السّلام

هشتم ربیع الثانی 1434 ق/ اول اسفند 1391 ش/ 19 فوریه 2013 م

اصفهان - ایران - سید احمد سجادی

) ویراستار سابق دایره المعارف تشیّع (

دانلود صوت زیبای آقای علی فانی،

در یادآوری کتب آسمانی و وحی الهی:

http://62.220.120.107/qom/vijeh/1391/audio/be-taha-be-yasin.mp3

شنیدن آنلاین این صوت دلنشین،

عبرت انگیز و یادآور رنجهای اولیاء خدا:

http://farhangi.um.ac.ir/portal/?q

سبلان، مکان احتمالی دیگر، در مورد محلّ شهادت و دفن جناب گریگور لوساووریچ:

در تکمیل تحقیقی که سابق، در همین وبلاگ، پیرامون اثبات یکی بودن شخصیت این بزرگوار با دو پیامبر در مدارک شیعی و اسلامی، به عمل آوردم، اکنون تحقیق تکمیلی جدیدی را به برادران و خواهران ارامنه و مسلمان اهدا میکنم تا برایم دعا بفرمایند.

به مناسبت 23 نوامبر) در گرجستان: یادبود پیامبر شهید، حنظله بن صفوان، یا:

جرجیس اسلامی < گریگور ارمنی < گیورگوبا ج گرجی < Saint-George جورج مقدس - انگلیس (.

سبلان، در اصل، ساوالان بوده است؛ "ساو" در ترکی یعنی "صحبت/ وحی"؛و "آلان" یعنی "گیرنده" .سبلان یعنی "گیرند ? وحی/ مطیع امرخدا".

"این کوه در تاریخ، مظهر خشم خدا و نزول بلا بر آذربایجان بوده و چهر ? آدمی را دارد که سر به بالا نگاه می کند" .دوعکس عجیب آن:

چهره یا قیافه یک آدم در قله کوه سبلان نمایان است

چهره یا قیافه یک انسان در قله کوه سبلان نمایان است

برخی پیرمردان نواحی سبلان) به ارتفاع 4811 متر/ غرب اردبیل (هنوز با ترس به این آتشفشان آرام، ولی ترسناک، می نگرند و معتقدند: وقتی

آتش پرستان آذربایجان) اصحاب رس < ارس (آن پیامبر را شکنجه و شهید کردند، سبلان مأمور شد تا گدازه بر سر ایشان ببارد. نیز آب شدن برف قل ? همیشه برفی آن را علامت بلا و خشم خدا، و یا علامت آخرالزمان یا قیامت می دانند...

استاد دهخدا چنین می نویسد:

ص:202

» سبلان، کوهی است عظیم و به شرافت مشهور... بسیاری از اهل الله) اولیاء خدا (در آن، عبادت) و خلوت و سکونت (گزیده اند... از 50 فرسنگی) حدود 300 کیلومتری (دیده می شود !... در عجایب المخلوقات) تألیف: زکریا قزوینی - قرن 7) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مروی است که... پرسیدند: سبلان چیست؟ !

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

"...سبلان کوهیست بین ارمنیه) ارمنستان قدیم (و آذربایجان؛ بر آن چشمه ایست از چشمه های بهشت و در آن) کوه یا در زیر آب آن چشمه (قبری است از قبور انبیاء"...«) لغتنامه دهخدا، 9/13419).

) شاید: همان قبر حضرت جرجیس) گریگور ارمنی (باشد که برای تبلیغ دین حقّ آن زمان، آنجا رفته باشد و آنگاه گبران، آنجا او را حبس، شکنجه و شهید کرده اند (.

چشمه قله کوه سبلان

متن عربی این حدیث شریف را علامه مجلسی) رضوان الله علیه (چنین روایت کرده است:

»... قِیلَ: وَ مَا السَّبَلَانُ یَا رَسُولَ اللَّهِ؟ !

قَالَ (صلی الله علیه و آله):

جَبَلٌ بِأَرْمَنِیَّةَ وَ آذَرْبِیجَانَ؛ عَلَیْهِ عَیْنٌ مِنْ عُیُونِ الْجَنَّةِ وَ فِیهِ قَبْرٌ مِنْ قُبُورِ الْأَنْبِیَاءِ «.

) بحارالأنوار، ج 57، ص 122)

دقت نظر پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) را در نقشه قدیم ارمنستان و آذربایجان بنگرید:

نقشه ارمنستان قدیم و آذربایجان و اردبیل و سبلان

در نقش ? فوق، اردبیل را با مربع قرمز و کوه سبلان را با مثلث قرمز نشان داده ایم.

پس دور نیست که قبر پیامبر شهید مظلوم، حضرت جرجیس یا گریگور لوساووریچ یا حنظله بن صفوان (علیه السلام) در همین کوه پر رمز و راز سبلان باشد.

آخرین خشم سبلان:

برخی پیرمردان اردبیل نقل می کنند:

ص:203

» حدود سال 1330 ش، که به "سال فاجعه طوفان" شهرت یافت، چون عشایر نواحی سبلان، سگهای گله شان را به جان چند فقیر غریبه انداختند، خشم سبلان یا "اولدورِن یل " ?ld ی ren yel) طوفان مرگبار (هزاران قربانی گرفت... «.

برخی چون استاد میثاق امیرفجر) رمان" اشراق "،صفحات 281-287) اشاراتی به این فاجعه بزرگ و عواقب آن کرده اند؛ البته، ایشان، جلوتر) ص 263)، بنقل از برخی اهالی آن سامان، و به خطا، اولین خشم سبلان را به عهد حضرت لوط (علیه السلام) رسانده اند؛ و سبب این اشتباه، تشابه برخی اعمال زشت و نیز سرنوشت اصحاب رَسّ) ارس (و قوم لوط، به هم است.

نتیجه:

از مجموع این نقل قول های محلّی، که ریشه در تاریخ دارند، به قرین ? آنکه طبق مدارک تاریخی فراوان، می دانیم که یقیناً سرزمین قوم لوط، در اردبیل و نواحی سبلان نبوده است؛ و نیز به قرین ? اینکه از جمله مواردی که در این نواحی) اطراف رود ارس، و در حدّ فاصل سرزمین ارمنستان قدیم و آذربایجان (مشابه با قوم لوط بوده، مساحقه کردن زنان و دختران اصحاب رس) همجنس بازی زنانه (بوده که در قوم لوط نیز شیوع داشته است؛ می توانیم به این نتیجه برسیم که شاید کوه آتشفشانی سبلان، مأمور شده باشد تا آتش و گدازه خود را بر سر گبران آذربایجان) اصحاب رس (بباراند، پس از آنکه) شاید (حضرت حنظله بن صفوان یا گریگور لوساووریچ یا حضرت جرجیس (علیه السلام) را در چشمه بزرگ آبی که در قله سبلان و در دهانه این آتشفشان واقع است، با شکنجه شهید کرده باشند. و استبعادی ندارد که کوه سبلان، آتشفشانی کند، و خداوند تعالی ? جسد مبارک این پیامبر مظلوم را در همان چشمه از آسیب مصون بدارد؛ به نحوی که هنوز) و طبق حدیث مذکور از پیامبر گرامی اسلام ص (قبر این پیامبر شهید، در آنجا ج و زیر آن آبها - منشأ تبرّک برای مؤمنان و مظهر بلا و غضب بر گنهکاران و ستمگران آن نواحی بوده باشد.

و در خاتمه این گفتار، هیچ توقع یا چشمداشتی از روح این پیامبر شهید ندارم؛ جز اینکه میگویم:

» ای بزرگوار، آیا میشد جایی در آن کوهستان سرد و آرام، برای این بنده حقیر) سید احمد سجادی (که سیّدی از دودمان پیامبر بزرگوار آخرالزمان (صلی الله علیه و آله) هستم، نیز پیدا میکردی، تا در آنجا، بتوانم چهر ? " هم وطنان "این زمان را نبینم و آرام پنهان بشوم و بخوابم؟! روحت شاد ای گریگور لوساووریچ، ای حنظله بن صفوان، ای جرجیس شهید!«.

تصویری از سبلان و طبیعت رؤیائی، زیبا و آرام اطراف آن

و در این مقام، انشاد یک شعر زیبا درباره سبلان،

سبب تزیین این مقال، چون نگینی درخشان است:

کودکی گفت ز درد دل خود با سبلان: زچه رو، خشم گرفتی تو بأهل ایران؟

کوهِ خاموش، بناله زِدرون سرزد وگفت چون خدا کرد مرا مظهر مهر پدران؛

" چشمه گرم "بجوشاند ز من از دل برف " عسلم "ساخت شِفای یرقان و سرطان

میفشاندم بشما برکت و خیر و نعمت تا بکردید شما جور و جفا بر دگران

سنگ باریدم بشما از دل خود، با آتش چون بکشتید چو جرجیس، نبیّ

رحمان

چو خود آزار بکردید، یکی بر دگری آن همه خلق بکشتم به" بلای طوفان "!

www.shahab-hedayat.persianblog.ir

سید احمد سجادی - اصفهان

کتاب طوبای کربلا

اشاره

سلطنت امام حسین علیه السلام در عالم دیگر

قبر امام حسین علیه السلام قبله حقیقی

ص:205

آیت الله مرعشی و عنایت امام حسین علیه السلام

حضرت قمر بنی هاشم - ع

آقا ! به تو پناه آورده ام

توسل به حضرت سید الشهدا علیه السلام

عنایت امام حسین علیه السلام به مرحوم حاج اسماعیل دولابی

شعر عنایتی

آیت الله مجاهدی و عنایت حضرت ابا عبدالله علیه السلام

گریه بر حضرت سیدالشهدا علیه السلام

بوی سیب سرخ

مخارج عزاداری امام حسین علیه السلام

من روضه خوان آقا حسینم

از برکات آقا سیدالشهدا علیه السلام حال همه ما خوب است

محبت امام حسین - ع

چاره بلا

عنایت آقا ابا عبدالله الحسین علیه السلام به مرحوم کافی

فقط زیارت ابا عبدالله الحسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام و نوکرش

دستور رفع عذاب از قبرستان

مداومت بر زیارت عاشورا

ای کاش هر روز زیارت عاشورا می خواندم

عمل نافع

پیش از مطالعه

ایام محرم بهانه ای است تا با ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء - ع - دل و جان را نور و معرفت تازه ای بخشیم.

ص:206

آنچه در مجموعه طوبای کربلا و با همت انتشارات هنارس جمع آوری شده است حکایت های زیبا و عمیقی است که از اولیاء خدا و بزرگان رسیده است.

خواندن این مطالب ما را به تفکر هر چه بیشتر در مورد عظمت و مقام معنوی امام حسین - ع فرا می خواند.

باشد که از جمله عزاداران و ارادتمندان آن حضرت باشیم.

انشاالله.

سلطنت امام حسین علیه السلام در عالم دیگر

آقای سید محمد تقی گلستانی نقل می کند:

در اوایل جوانی، چند نفر هم سال، هم دل و یک جهت بودیم. دوره ای داشتیم، هر شب در منزل یکی از دوستان می رفتیم و با هم بودیم. یکی از آنان پدرش حسینی بود؛ یعنی به حضرت سید الشهدا علیه السلام سخت علاقه مند بود تا جایی که شبی که نوبت میهمانی پسرش بود می گفت: من راضی نیستم به منزل من بیایید، مگر این که روضه خوانی هم بیاید و ذکری از حضرت سیدالشهدا علیه السلام خوانده شود؛ از این رو هر شب که نوبت آن رفیق بود، مجلس ما به روضه و تعزیه تمام می شد.

پس از چندی، آن پیرمرد محترم مرحوم شد و مرگش همه ما را سخت ناراحت کرد تا اینکه شبی او را در عالم رؤیا دیدم و می دانستم که مرده است و هر کس انگشت ابهام) شست (مرده را بگیرد هر چه از او بپرسد جواب می گوید؛

از این رو انگشت ابهام او را گرفتم و گفتم: تو را رها نمی کنم تا حالات خود را برایم نقل کنی.

ترس و لرز شدیدی به او دست داد و گفت: نپرس که گفتنی نیست.

وقتی از گفتن حالاتش مأیوس شدم گفتم: پس چیزی را که در این عالم فهمیدی برایم بگو تا من هم بدانم. گفت: ما با اینکه امام حسین علیه السلام را در دنیا یاد می کردیم نشناختیم، اینجا که آمدم مقام و سلطنت و عزت او را مشاهده کردم، که آن را هم نمی

توانم به تو بفهمانم جز این که خودت بیایی و ببینی.

قبر امام حسین علیه السلام قبله حقیقی

حاج عبدالعلی معمار نقل می کند:

روزی در صحن مقدس امام حسین علیه السلام نشسته بودم، یک نفر هم نزدیک من نشسته بود.

اسم او را پرسیدم، گفت: فلان خراسانی.

از شغل او پرسیدم، گفت: بنا هستم.

دیدم با من هم شغل است. پرسیدم: زوار هستی یا مجاور؟

گفت: سالهاست که در این مکان شریف سرگرم بنایی هستم.

گفتم: در این مدت اگر چیز عجیبی دیده ای برای من نقل کن.

گفت: متصل به صحن شریف سمت قبله، قبری است مشهودر به قبر» دده «و چون نزدیک بود خراب شود چند نفر حاضر شدند آن را تعمیر کنند و به من مراجعه کردند.

من اقدام کردم و برای محکم شدن شالوده به کارگرها دستور دادم اطراف قبر را بکنند. قسمتی که نزدیک قبر بود هنگام کندن، فرو ریخت و جسد آشکار شد.

به من خبر دادند. وقتی مشاهده کردم دیدم جسد تازه است؛ اما به سمت چپ خوابیده است؛ یعنی صورتش به طرف قبر مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و پشتش به طرف قبله است. من هم به همان حالت قبر را تعمیر کردم.

حاج میرزا حسین نوری اعلی الله مقامه در کتاب دارالسلام چنین نقل کرده است که:

استاد ما علامه بزرگوار شیخ عبدالحسین تهرانی - ره برای توسعه سمت غربی صحن مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام خانه هایی خرید و به

صحن شریف متصل کرد.

نزدیک به شصت سرداب برای دفن اموات د رهمان قسمت قراردارد و روی آنها را طاق زدند و مردم مردگان خود را در آن سرداب ها دفن می کردند.

چون مدتی گذشت دیدند که طاق سرداب ها بر اثر زیاد شدن عبور مردم، ممکن

ص:208

است فرو ریزد و سبب زحمت و هلاکت شود؛ از این رو شیخ امر فرمود که طاق را بردارند و از نو، با استحکام بیشتری بنا کنند و چون جماعت بسیاری در سرداب ها دفن شده بودند امر فرمود سردابی را خراب و بنا کنند و هر سردابی را خراب می کردند یک نفر پایین میرفت و خاک بر جسد مرده می ریخت، به مقداری که کشف نشود و هتک حرمت اموات نشود.

پس مشغول شدند تا رسیدند به سردابی که مقابل ضریح مقدس بود. وقتی برای پوشاندن جسدها پایین رفتند دیدند؛ تمام جسدها سرشان به جای پای شان رو به قبر شریف قرار گرفته و پاها به سمت غرب است.

مردم خبر شدند جماعت بی شماری می آمدند و این منظره عجیب را مشاهده می کردند.

یکی از آنها، جسد آقا میرزا اسماعیل اصفهانی نقاش بود که در صحن مقدس نقاشی می کرد.

وقتی پسرش جسد پدر را می بیند گواهی می دهند که من هنگام دفن پدرم حاضر بودم و بدن پدرم را که دفن کردم پاهایش رو به ضریح مقدس بود.

خلاصه بر مردم آشکار شد که این تغییر وضع جسد، تأدیبی از طرف خداوند است که راه ادب و طریقه معاشرت با ائمه علیه السلام را بشناسند.

در همان روز، فاضل صالح مقتضی حاج ملا ابوالحسن مازندرانی برای من نقل کرد:

مدتی پیش از ظهور این معجزه خوابی دیدم که در تعبیر آن حیران بودم و امروز تعبیرش برایم آشکار شد و آن خواب این بود: وقتی تقیه صالحه، خاله فرزندم فوت شد او را در همین قسمت از صحن شریف دفن کردم.

شبی او را در خواب دیدم و از آنچه برایش پیش آمده بود پرسیدم. گفت: خوب و سلامت هستم غیر از این که تو مرا در مکان تنگی دفن کردی که نمی توانم پایم را دراز کنم و همیشه باید سرم را به زانو گذارم.

وقتی بیدار شدم جهت آن را ندانستم تا این که الان دانستم دراز کردن پا به سمت قبر مطهر، بی ادبی به ساحت مقدس امام علیه السلام است. این معجزه در ماه صفر 1276 هجری قمری رخ داده است.

ص:209

آیت الله مرعشی و عنایت امام حسین علیه السلام

مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی نقل می کنند:

در سال 1339 هجری قمری) یک سال پس از در گذشت پدرشان (در مدرسه قوام نجف اشرف طلبه بودم.

درآن هنگام کتاب حاشیه ملا عبدالله یزدی را تدریس می کردم. زندگی ام به سختی و مشقت اداره می شد و هیچ راه فراری از دست فقر و تنگدستی نداشتم.

هجوم ناراحتی ها و رنج ها بر قلبم سنگینی می کرد؛ از جمله: اخلاق ناپسد برخی از روحانیان و کم شدن بینایی چشم هایم.

احساس نوعی بیماری روحی دایمی می کردم؛ از طرفی از خداوند می خواستم که دوستی دنیا را از قلب و جان من دور سازد، همچنین امید داشتم که خداوند سفر بیت الله الحرام را نصیبم کند، به شرط آن که در مکه یا مدینه بمیرم و در یکی از آن دو شهر دفن شوم و نیز از خداوند؛ توفیق علم و عمل صالح را با همه گستره اش درخواست می کردم.

این مشکلات و آرزو ها لحظه ای مرا آرام نمی گذاشت؛ از این رو به فکر توسل به سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام افتادم و به کربلا رفتم، در حالی که فقط یک روپیه بیشتر نداشتم که آن را هم بابت خرید دو قرص نان و کوزه ای آب خرج کردم و بعد از غسل کردن به حرم مشرف شدم.

پس از زیارت و دعا، نزدیک غروب بود که به غرفه خادم حرم سید عبدالحسین که از دوستان پدرم بود رفتم،؛ از او اجازه خواستم که یک شب در حجره او بمانم در حالی که ممنوع بود؛ اما ایشان موافقت کرد و من آن شب را در حرم ماندم.

پس از تجدید وضو به حرم مشرف شدم و فکر کردم که در کدام قسمت از حرم شریف بنشینم. معمول بود که مردم در طرف بالای سر می نشستند؛ ولی من فکر کردم که امام در حیات ظاهری خود متوجه فرزند خود علی اکبر علیه السلام بوده است و به طور قطع پس از شهادت نیز به

سوی فرزند خود نظر دارد؛ از این رو در قسمت پایین پای آن حضرت در کنار قبر علی اکبر علیه السلام نشستم.

ص:210

اندکی نگذشته بود که صدای حزین قرائت قرآن را از پشت روضه مقدسه شنیدم، به آن طرف متوجه شدم، در آن هنگام پدرم را دیدم که نشسته بود و سیزده رحل قرآن نیز کنار وی بود.

در جلوی او نیز رحلی بود که قرآنی روی آن بود و قرائت می کرد.

نزد وی رفتم و دست ایشان را بوسیدم.

پرسیدم: در اینجا چه می کنید؟ جواب داد: ما چهارده نفر هستیم که در اینجا قرآن مجید تلاوت می کنیم. پرسیدم: آنها کجا هستند؟

فرمود: به خارج حرم رفته اند، سپس با اشاره به رحل ها، آن سیزده نفر را معرفی کرد که عبارت بودند از:

علامه میرزا محمد تقی شیرازی، علامه زین العابدین مرندی، علامه زین العابدین مازندرانی و اسامی دیگر را گفت که به خاطرم نمانده است.

سپس پدرم از من پرسید: در حالی که ایام درس است برای چه کاری به اینجا آمده ای؟

علت آمدنم را برایش شرح دادم، پس به من امر کرد که بروم و حاجتم را با امام خویش در میان بگذارم. پرسیدم: امام کجا است؟

گفت: بالای ضریح است تعجیل کن؛ زیرا قصد عیادت زائری را دارد که بین راه بیمار شده است.

بلند شدم و به طرف ضریح رفتم و آن حضرت را دیدم؛ اما برایم ممکن نبود که به صورت ایشان نگاه کنم؛ زیرا چهره مبارک آن حضرت در هاله ای از نور پنهان شده بود.

به حضرت سلام کردم، جوابم را داد و فرمود: بیا بالای ضریح؛ عرض کردم: من شایستگی ندارم که نزد شما بیایم. بار دیگر امر کرد؛ اما بار دیگر شرم و حیا مانع شد که نزد آن حضرت بروم. پس به من اجازه فرمود در مکانی که ایستاده بودم بمانم.

بار دیگر به آن حضرت نگاه کردم، در این هنگام تبسم زیبایی بر لبهای ایشان نقش بست و از من پرسید: چه می خواهی؟ من این شعر فارسی

را خواندم:

آن را که عیان است / چه حاجت به بیان است

ص:211

آن حضرت قطعه ای نبات به من عنایت کرد و فرمود: تو مهمان مایی، سپس فرمود:

چه چیز از بندگان خدا دیده ای که به آنها سوء ظن پیدا کرده ای؟

با این سؤال یک دگرگونی در من پیدا شد؛ احساس کردم به کسی سوءظن ندارم و با همه مردم ارتباط و نزدیکی دارم.

صبح موقع نماز به مرد ظاهر الصلاحی که نماز می خواند اقتدا کردم و هیچ ناراحتی و بد گمانی در من نبود.

حضرت فرمود: به درس خود بپرداز؛ زیرا آن که مانع تو می شد دیگر نمی تواند کاری کند.

وقتی به نجف اشرف بازگشتم همان شخصی که از نزدیکانم بود و مانع درس من می شد خودش به دیدنم آمد و گفت: من فکر کردم که تو جز تدریس راه دیگری نداری،

همچنین حضرت مرا شفا داد و بینایی ام قوی تر شد؛ سپس قلمی به من بخشید و فرمود: این قلم را بگیر و با سرعت بنویس. پس از آن ناراحتی قلبم بر طرف شد و برایم دعا کرد که در عقیده ام ثابت قدم بمانم. دیگر حاجتم نیز بر آوده شد، غیر از مسئله حج که اصلا معترض آن نشد.

با آن حضرت وداع کردم و نزد پدرم بازگشتم. از پدرم پرسیدم: آیا با من امری داری یا خیر؟ گفت: برای تحصیل علوم اجداد خود بیشتر کوشش کن و نسبت به برادر و خواهرانت مهربان باش و دین اندکی را که به عبدالرضا بقال بهبانی دارم پرداخت کن.

پس از آن به نجف بازگشتم، در حالی که همه آن ناراحتی ها و سوء ظن ها از بین رفته بود.

برکات و فضیلت و خواص بند به بند دعای جوشن کبیر

اشاره

برکات و شأن دعای جوشن کبیر

دعای جوشن کبیر ماه رمضان

خدای تعالی در آسمان چهارم خانه ای بنا کرده که نامش بیت المعمور است؛ به آن خانه در هر روزی هفتاد هزار فرشته داخل می شوند و از آن بیرون می روند و دیگر به سوی آن تا روز قیامت بر نمی گردند و خدای عزّ و جلّ به صاحب این دعا ثواب این

ص:212

فرشتگان را می بخشد.

وقتی انسان بخواهد کسی را به سمت خودش بخواند او را صدا می زند؛ هر انسانی که به خدا معتقد و مؤمن باشد، یا اگر هم به خدا اعتقاد محکمی نداشته باشد اما در مواقع ناراحتی و نگرانی و التهاب بالاخره یک "یا خدایی" می گوید و در حالتهای گوناگون خدا را می خواند. بنابراین دعا یعنی ای خدا گفتن و از خدا چیزی خواستن؛ یکی از دعاهای پرفضیلت ماه رمضان به ویژه لیالی قدر دعای جوشن کبیر است. جوشن کبیر، دعایی منقول از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که حاوی هزار و یک نام و صفت خدای متعال می باشد.

فضیلت دعای جوشن کبیر

در روایاتی که از معصومین به ما رسیده مکرراً این مطلب دیده می شود که خداوند دارای 99 اسم است که هر کسی او را به این نامها بخواند، دعایش مستجاب و هر که آنها را شماره کند اهل بهشت است. گویا مراد از شماره کردن این نامها فقط خواندن آنها نیست بلکه درک کردن مفاهیم و تخلق یافتن به این اسماء است.

دعای جوشن کبیر در یکی از غزوات صدر اسلام از جانب جبرئیل برای پیامبر اسلام آورده شده است. این دعا صد بند دارد و هر بند حاوی ده "اسم" از اسمای خداست، به جز بند 55 که یازده اسم باریتعالی در آن آمده است؛ بنابراین، درمجموع، این دعا حاوی هزار و یک» اسم «خدای متعال است. در باب فضیلت خواندن این دعا چنین آمده است:

1 - هر که این دعا را هنگام خروج از منزل بخواند، خدای تعالی عمل او را به عملهای نیکو لاحق می سازد.

2 - حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمودند که: هیچ بنده ای از امّت من نیست که این دعا را در ماه مبارک رمضان سه مرتبه یا یک مرتبه بخواند مگر آنکه به تحقیق که خدای تعالی بدن او را بر آتش حرام می کند و بر او بهشت واجب می شود.

3 - خدای تعالی در آسمان چهارم خانه ای بنا کرده که نامش بیت المعمور است؛ به آن خانه در هر روزی هفتاد هزار فرشته داخل می شوند و از آن بیرون می روند و دیگر به سوی آن تا روز قیامت بر نمی گردند و خدای عزّ و جلّ به صاحب این دعا ثواب این فرشتگان را می بخشد.

4 - کسی که این دعا را در ظرفی پاکیزه به آب باران و زعفران بنویسد و آن را بیاشامد به قدری که نوشیدن آن را توانا باشد، خدای تعالی او را از هر دردی و هر بیماری شفا می دهد.

5 هر کسی که این دعا را بخواند، مثل مردن شهدا می میرد. خدای تعالی برای او ثواب هفتصد هزار شهید از شهیدان صحرا را می نویسد.

6 - دعای جوشن کبیر در یکی از غزوات صدر اسلام از جانب جبرئیل برای پیامبر اسلام آورده شده است. این دعا صد بند دارد و هر بند حاوی ده "اسم" از اسمای خداست، به جز بند 55 که یازده اسم باریتعالی در آن آمده است؛ بنابراین، درمجموع، این دعا حاوی هزار و یک» اسم «خدای متعال است

7 - در شبی که شخص این دعا را بخواند خدای تعالی به او روی می آورد و به سوی او نظر التفات می کند و تمامی حاجتهای دنیا و آخرت او را برآورده می سازد.

8 - در شبی که این دعا را می خواند خدای تعالی از او شرّ شیاطین و مکر ایشان را دفع می کند و عملهای او را همگی قبول می کند و مال او را پاکیزه می کند.

9 - اگر کسی این دعا را در جامی به کافور و مشک بنویسد و آن را بشوید و آن را بر کفن مرده ای بپاشد خدای تعالی در قبر او صد هزار نور نازل می سازد و ترس از منکر و نکیر را از او دفع می کند و از عذاب قبر ایمن می گردد و خدای تعالی به سوی او در قبر هفتاد هزار فرشته بر می انگیزاند که با هر فرشته طبقی از نور باشد که آن نور را بر او می پاشند و او را بر می دارند و به سوی بهشت می برند و به او می گویند: خدای تعالی ما را امر کرده که مونس تو تا روز قیامت باشیم و خدای تعالی قبر او را گشاده می گرداند چندان که چشم کار کند و برای او دری در بهشت گشوده می شود.

10 - خدای تعالی به خواننده این دعا، به عدد هر حرف دو حوریه بهشتی می بخشد.

پس هر گاه از خواندن این دعا فارغ شود، خدای تعالی برای او خانه ای در بهشت بنا

ص:214

می کند و او را ثواب حرفهای تورات، انجیل، زبور و قرآن عظیم می بخشد و به او مثل ثواب ابراهیم خلیل، موسی، عیسی و رسول الله می دهد.

11 - کسی که این دعا را بخواند، خدای تعالی بر او دو فرشته موکّل می کند که او را از گناهان نگاه دارند و خدای تعالی را تسبیح گویند و تنزیه کنند و او را از همه بلاها محافظت نمایند و برای او درهای بهشت را بگشایند و بر او درهای جهنم را ببندند و تا زمانی که زنده باشد پس او در حفظ و امان خدا خواهد بود و همچنین در نزد وفات.

) مهج الدعوات ابن طاووس ترجمه طبسی، ص 363-365)

مضامین بلند دعای جوشن کبیر

در تلاوت قرآن خدا با ما سخن می گوید و در دعا، ما با خدا سخن می گوییم، دوشکل دعا وجود دارد یکی خواسته ها و نیازهای عادی مردم است و دیگری سلسله دعاهایی داریم که از ائمه معصومین رسیده و ذخیره ای است برای ما. این دعاها در مرحله اول نقش معرفت افزایی دارد و معرفت ما را به خدا زیاد می کند، دعای جوشن کبیر دارای صد بند صفات و ویژگیهای خداست که موجب نزدیک شدن دل به خدا می گردد؛ این دعا خیلی خالص و ناب است؛ زیرا صحبت هیچ چیز جز محبوب در آن نیست. کسانی که معرفت کافی را کسب کرده باشند می توانند به ژرفای این دعا پی ببرند.

خدا باید حلاوت ذکرش را به دل بچشاند تا انسان حال اولیاء خدا را در اسماء خداوند بفهمد و درک کندکه هر کدام از این اسماء با دل انسان چه می کند. اگر دل پاک شده و نوری از توحید بر دل تابیده باشد، وقتی این دعا را می خواند مثل شخصی است که به بوستان بزرگی رسیده که هر بخشی از این بوستان پر است از گلهای رنگارنگ که یک اسم در این اسماء تجلی دارد. توجه دقیق و عمیق به اسماء حضرت باری تعالی، به طرز عمیقی نور معرفت را در ظاهر و باطن ذاکر پراکنده می سازد. همچنین ذکر اسماء حضرت رب العالمین با آنکه در زمانهائی خاص بیشتر توصیه شده اما مقید به ایام مشخص نیست بنا بر این در همه حال با حضور قلب و فارغ از اندیشه های دنیوی می توان بر این اذکار مداومت کرد.

خواص بند به بند دعای جوشن کبیر

بند 1 - برای روزی است؛ هر روزخدا را با اسما بخوانید.

بند 2 - اگر در مهلکه گرفتار شده اید و نمیتوانید از آن خلاص شوید و یا در برنامه ای واقع شده اید که بیرون آمدن از آن مشکل است.

بند 3 - در برابر دشمن بخوانید و اگر دشمن زیاد د ارید هر روز تکرار کنید.

بند 4 - برای ایجاد جاه و مقام.

بند 5 - برای نزدیک شدن به خدا.

بند 6 - برای خشوع دل و تواضع پیدا کردن در مقابل خدا.

بند 7 - یا غافر الخطا یا برای روزی حلال.

بند 8 - یا ذالحمد؛ برای نعمت و یا اگر کسی در وعده اش همیشه تعلل میکند.

بند 9 - برای ایجاد محبت.

بند 10 - یا صانع کل مصنوع برای بستن زبان دشمن و زبان فردی که بد دهن است و زبان به فحش و بد دهن می گشاید.

بند 11 - یا عدتی عند شدتی برای گشایش وآسانی در کار مهمی که بدنبال آن هستید.

بند 12 - یا علام الغیوب برای گشایش بخت.

بند 13 - برای ایجاد سعادت و دولت و خوشبختی در خانه.

بند 14 - برای ایجاد آرامش در کسی که یاغی و عصیانگر است.

بند 15 - برای جریان افتادن سریع کاری و جلوگیری از امروز و فردا کردن.

بند 16 - برای از بین رفتن ترس از نکیرو منکر.

بند 17 - برای آسان شدن کار.

بند 18 - اگر با شخص مهمی کار مهمی دارید.

بند 19 - برای آسان گذشتن از پل صراط.

بند 20 - برای حفظ ایمان.

بند 21 - برای از بین رفتن درد وغم.

بند 22 - بند 24 برای آسان شدن کارها و به خوبی انجام شدن آنها قبل از شروع بند

ص:216

26 - برای امور دنیوی و رفع غم و محنت در دل و چنانچه عاشق زیارت خانه خدائید روزی 21 مرتبه این را بخوانید.

بند 27 و 28 - برای بستن زبان دشمن و هنگام امر به معروف.

بند 24 و 30 - برای یافتن بخت بلند و دولتمند شدن.

بند 31 و 32 - برای بیدار شدن دل به یاد خدا و خوشی حال هنگام عبادت.

بند 34 و 35 - برای مقرب شدن نزد بزرگان و همسر.

بند 36 و 58 - برای دفع هر نوع شر.

بند 37 - برای حالت تهوع به خصوص در دوران بارداری.

بند 38 و 92 - برای دفع چشم زخم و نظر بد.

بند 39 - برای حفظ مال.

بند 40 - برای حمل اسباب و باز کردن مغازه به جهت خوب بودن درآمدش.

بند 42 - برای دست یابی به رحمت الهی.

بند 43 - برای رهای از گناه و معصیت.

بند 45 ج برای بزرگ و عزیز شدن.

بند 46 - برای آسان شدن امور الهی.

بند 48 - زود بلند شدن برای نماز و یا طلب هر ساعتی که میخواهید برای نماز صبح برخیزید.

بندهای 86-77-49 - برای دفع بلا.

بند 50 - برای بیدار شدن در هر ساعتی.

بندهای 71-51 - برای دفع اجنه.

بند 52 - برای رفع ناراحتی اعصاب.

بند 53-54 - برای دفع باد سرخ.

بند 55-94 - برای رفع سردرد.

بند 56-57 - هرگاه کسی به تهمتی دچار شد این بند را بخوانید تا تهمت زننده به سختی دچار شود. بند 59-93-95 - برای رفع کمردرد.

بند 60 - برای رفع باد شکم.

ص:217

بند 61-88 - برای رفع سرخک.

بند 62 - قبل از وارد شدن به دریا برای ایمنی.

بند 63-66 - برای رفع سردرد) دستمالی روی سر بگذارید و هفت بار یا چهل و یک بار خوانده شود.

بند 63-80 - برای رفع چشم درد.

بند 62 - برای رفع زکام.

بند 67 - برای بیشتر شدن نور چشم.

بند 68 - برای رفع درد بینی.

بند 70-87 - برای رفع قولنج.

بند 72 - برای رفع درد ساق پا.

بند 73-74 - برای رفع درد دهان.

بند 75 - برای رفع گوش درد.

بند 76 - برای رفع دندان درد.

بند 79 - برای رفع درد و سستی بدن.

بند 80 - برای رفع درد حلق و حنجره.

بند های 83 و 85 و 99 - برای رفع کل امراض.

بند 84 - قبل از هر کاری خوانده شود.

بند 89 - برای رفع باد زرد.

بند 90 - برای رفع باد سفید.

بند 91 - برای رفع باد سیاه.

بند های 96 و 98 - برای دفع مکروهات.

بند 97 - برای رهائی از زندان.

بند 100 - برای استجابت سریع دعا.

http://www.javaherbazar.com

http://www.tebyan.net

ص:218

کشف قدیمی ترین نسخه قرآن در انگلیس

چند برگ از یک نسخه بسیار قدیمی قرآن که ممکن است قدیمی ترین نسخه خطی قرآن باشد، در دانشگاه» بیرمنگام «انگلیس کشف شد.

چند برگ از یک نسخه بسیار قدیمی قرآن که ممکن است قدیمی ترین نسخه خطی قرآن باشد، در دانشگاه» بیرمنگام «انگلیس کشف شد.

به گزارش رحماء وابسته به مجمع اتحاد دانشجویان جهان اسلام، به نقل از نشریه تایم، بر اساس روش تاریخ گذاری رادیوکربن، قدمت این نسخه حداقل 1370 سال تخمین زده شده که آن را در میان قدیمی ترین نسخه های موجود قرآن قرار می دهد.

صفحات این کتاب مقدس حدود یک قرن است که به صورت ناشناخته در کتابخانه دانشگاه بیرمنگام انگلستان باقی مانده بود.

محمد عیسی والی، متخصص نسخ خطی کتابخانه بریتانیا می گوید: این کشف هیجان انگیز باعث خوشحالی مسلمانان خواهد شد.

این نسخه خطی به همراه مجموعه ای از دیگر کتاب ها و اسناد متعلق به خاورمیانه، بدون اینکه به عنوان یکی از قدیمی ترین نسخه های قرآن جهان شناخته شده باشد، در کتابخانه نگهداری می شده است.

هنگامی که یک پژوهشگر دوره دکتری نگاه دقیق تری به این برگه ها انداخت، تصمیم گرفته شد یک آزمایش تاریخ گذاری رادیو کربن بر روی آن انجام شود که نتیجه شگفت انگیز بود.

سوزان ورال، مدیر مجموعه های خاص دانشگاه بیرمنگام می گوید: پژوهشگران در رؤیاهای خود هم نمی دیدند که این نسخه چنین قدمتی داشته باشد.

وی گفت: کشف اینکه ما یکی از قدیمی ترین نسخه های قرآن کل جهان را داریم، بسیار هیجان انگیز است.

این نسخه به واحد آزمایش رادیوکربنی دانشگاه آکسفورد سپرده شد و بررسی ها نشان داد که صفحات این قرآن قدیمی از پوست گوسفند و یا بز هستند و این قرآن در

زمره قدیمی ترین نسخه هایی است که تاکنون به جای مانده است.

دیوید تامس، استاد اسلام و مسیحیت دانشگاه بیرمنگام در این باره گفت: این صفحات کشف شده ما را به نخستین سال های پس از ظهور اسلام می برد.

تامس گفت: بنابر آزمایش های رادیوکربنی دانشگاه آکسفورد بیش از 95 درصد احتمال دارد که این نسخه بین سال های 568 تا میلادی 645 میلادی نوشته شده باشد.

وی افزود: بنابراین کاملاً محتمل است که شخصی که این قرآن را نوشته در زمان محمد [ص] زنده بوده است.

این نسخه به خط حجازی، یکی از قدیمی ترین رسم الخطهای عربی نوشته شده است.

با توجه به اینکه تاریخ گذاری رادیوکربن، یک بازه زمانی برای قدمت ارائه می دهد، نسخ خطی دیگری نیز هستند که در بازه زمانی این قرآن نگاشته شده اند. بنابراین مشخص کردن اینکه کدام یک از این نسخ قدیمی ترین است، کار بسیار دشواری است.

اما آخرین تاریخ احتمالی که برای نسخه قرآن دانشگاه بیرمنگام در نظر گرفته شده) سال 645 میلادی (آن را در شمار قدیمی ترین نسخه های قرآن قرار می دهد.

ک: م. م. امنبع: ایکنا

مطالب مرتبط

نسخه 613 ساله قرآن کریم در یونان

کشف کوچکترین نسخه قرآن کریم به طول 1.5 سانتیمتر

close

Bookmark and Share

جانشین پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله کیست؟

چگونه آن همه سفارش پیامبر درباره علی علیه السلام را به بازی گرفتند؟ !

روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره این که چگونه زندگی خوشی در این دنیا داشته باشیم

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی - ساعت 5: ??ُب. ظ روز ?? 94/4 / ?

روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره این که چگونه زندگی خوشی در این دنیا داشته باشیم

شرح حدیثی از رسول گرامی، حضرت محمد) که درود خدا بر او باد (توسط آیت

ص:220

الله آقا مجتبی تهرانی

روِیَ عَن رسولِ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

الدُّنْیَا دُوَلٌ فَمَا کَانَ لَکَ أَتَاکَ عَلَی ضَعْفِکَ وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَیْنُهُ.) بحارالانوار، جلد ؟؟ (

ترجمه حدیث: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منقول است که فرمود: دنیا متحول است و ثبات و قرار ندارد. آنچه که برای تو مقرّر شده است به تو خواهد رسید، گرچه در نهایت ضعف و ناتوانی باشی؛ و آنچه که به ضرر و زیان تو باشد باز هم به تو خواهد رسید، گرچه در کمال قدرت و نیرومندی باشی و هرگز جلوی آن را نتوانی گرفت. و هر کس که امید خود را از آنچه که از دست رفته قطع کند، بدنش آسایش خواهد داشت و آن کس که راضی باشد به آنچه که خدا روزی او نموده دل و چشمش روشن خواهد شد.

شرح حدیث:» الدُّنْیَا دُوَلٌ «. حضرت در ابتدا وضع دنیا را بیان می ع فرمایند. دنیا در گردش است. یعنی دنیا هیچ ع گاه برای هیچ کس ثابت نیست. دنیا هیچ ثبوت و قراری برای هیچ کس ندارد. این وضع دنیا است.

» فَمَا کَانَ لَکَ أَتَاکَ عَلَی ضَعْفِکَ «. آنچه که خدا تقدیر کرده به تو خواهد رسید گرچه در نهایت ضعف و ناتوانی باشی. چه بسا انسان فکر می ع کند که از نظر امور دنیایی توان به دست آوردن فلان منفعت را ندارد، ولی چون مقدّر شده است به او خواهد رسید.

» وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ «در جایی هم که مواردی به ضرر و زیان تو باشد باز به تو خواهد رسید هر چند تو در کمال قدرت و نیرومندی باشی؛ هرگز نمی توانی آنها را از خودت دفع کنی. بنابر این، تو نه می توانی برای خودت جلب منفعت کنی و نه می ع توانی از خودت دفع ضرر کنی.

» وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ «. اگر انسان از چیزهایی که دلش می ع خواسته به دست بیاورد امّا به دست نیاورده قطع امید کند، بدنش راحت می شود. به عبارت ساده ضعف اعصاب نمی گیرد! یعنی در فکر این نباش که ای کاش به دست می

ع آوردم ! ای وای که فلان چیز از دستم رفت !... این افکار و خیالات، باعث فشار عصبی و روحی برای تو می شود. این به نفع تو است که به چیزهایی که به آن دست پیدا نکردی امید نبندی. به دست نیامده که نیامده ! نشد که نشد !

» وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَیْنُهُ «. اگر کسی به آنچه که خدا داده است خشنود باشد، چشمش روشن می شود. چون خدا داده است خوشحال هم می ع شود.

هسته مرکزی این جملات چیست؟ این است که خیال نکن که تو می توانی کاری انجام بدهی. نافع خدا است، ضارّ هم خدا است. او است که امور را برای تو تقدیر می ع کند. بی ع جهت خودت نقشه نکش. اگر نقشه بکشی، خدا به نقشه ات ضربه می زند. بنابر این، تو برو به وظیفه ات عمل کن. این چیزها را به او واگذار کن. برو سراغ خودش که سرنخ منافع و مضارّ به دست او است. این را بدان که تو هیچ کاره ای. او گفته در محدوده شرع بلند شو و به دنبال روزی برو، تو هم بگو چشم ! بقیه اش را به او واگذار کن. نفع مال او است، دفع ضرر هم از او است. منافع را از او بخواه، از او این را هم بخواه که ضررها را از تو دفع کند.

روی خودت، توانت و فکرت هیچ وقت تکیه نکن. هنگامی هم که او برای تو تدبیر کرد و به دستت رسید، آن را که به تو داده قبول کن، خوشحال شو و راضی شو. اگر این رضایت باشد، آن وقت یک زندگی شیرین پیدا می کنی؛ نه ضعف اعصاب می ع گیری، نه بی ع جهت دنبال دنیا می ع دوی، بی ع جهت خودت را، فکرت را و بدنت را هم ناراحت نمی ع کنی. هم روحت راحت است هم بدنت. در آخر هم خوشحال و راضی هستی و چشمت روشن می ع شود.

اینها همه در صورتی است که به او اتکا کرده باشی. از او خواستی، او هم به تو عطا کرده است. و آنچه را هم که به تو نداده صلاحت نبوده است. اگر این حالت در تو باشد زندگی تو در همین نشئه دنیایت، همراه با خوشی درونی و حتی خوشی بیرونی خواهد بود و ناخوشی بیرونی هم به سراغ تو نمی ع آید. روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره این که چگونه زندگی خوشی در این دنیا داشته باشیم

فرهنگ > دین و اندیشه - شرح حدیثی از رسول گرامی، حضرت محمد) که درود خدا بر او باد (توسط آیت الله آقا مجتبی تهرانی

رِوِیَ عَن رسولِ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

الدُّنْيَا دُوَلٌ فَمَا كَانَ لَكَ أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ وَ مَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِكَ وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ وَ مَنْ رَضِيَ بِمَا قَسَمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَيْنُهُ.) بحارالانوار، جلد ?? (

ترجمه حدیث: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منقول است که فرمود: دنیا متحول است و ثبات و قرار ندارد. آنچه که برای تو مقرّر شده است به تو خواهد رسید، گرچه در نهایت ضعف و ناتوانی باشی؛ و آنچه که به ضرر و زیان تو باشد باز هم به تو خواهد رسید، گرچه در کمال قدرت و نیرومندی باشی و هرگز جلوی آن را نتوانی گرفت. و هر کس که امید خود را از آنچه که از دست رفته قطع کند، بدنش آسایش خواهد داشت و آن کس که راضی باشد به آنچه که خدا روزی او نموده دل و چشمش روشن خواهد شد.

شرح حدیث:» الدُّنْيَا دُوَلٌ «. حضرت در ابتدا وضع دنیا را بیان می ع فرمایند. دنیا در گردش است. یعنی دنیا هیچ ع گاه برای هیچ کس ثابت نیست. دنیا هیچ ثبوت و قراری برای هیچ کس ندارد. این وضع دنیا است.

» فَمَا كَانَ لَكَ أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ «. آنچه که خدا تقدیر کرده به تو خواهد رسید گرچه در نهایت ضعف و ناتوانی باشی. چه بسا انسان فکر می ع کند که از نظر امور دنیایی توان به دست آوردن فلان منفعت را ندارد، ولی چون مقدّر شده است به او خواهد رسید.

» وَ مَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِكَ «در جایی هم که مواردی به ضرر و زیان تو باشد باز به تو خواهد رسید هر چند تو در کمال قدرت و نیرومندی باشی؛ هرگز نمی توانی آنها را از خودت دفع کنی. بنابر این، تو نه می توانی برای خودت جلب منفعت کنی و نه می ع توانی از خودت دفع ضرر کنی.

» وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ «. اگر انسان از چیزهایی که دلش می ع خواسته به دست بیاورد امّا به دست نیاورده قطع امید کند، بدنش راحت می شود. به عبارت ساده ضعف اعصاب نمی گیرد! یعنی در فکر این نباش که ای کاش به دست می آوردم! ای وای که فلان چیز از دستم رفت!... این افکار و خیالات، باعث فشار عصبی

و روحی برای تو می شود. این به نفع تو است که به چیزهایی که به آن دست پیدا نکردی امید نبندی. به دست نیامده که نیامده ! نشد که نشد !

» وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَیْنُهُ «. اگر کسی به آنچه که خدا داده است خشنود باشد، چشمش روشن می شود. چون خدا داده است خوشحال هم می ع شود.

هسته مرکزی این جملات چیست؟ این است که خیال نکن که تو می توانی کاری انجام بدهی. نافع خدا است، ضارّ هم خدا است. او است که امور را برای تو تقدیر می ع کند. بی ع جهت خودت نقشه نکش. اگر نقشه بکشی، خدا به نقشه ات ضربه می زند. بنابر این، تو برو به وظیفه ات عمل کن. این چیزها را به او واگذار کن. برو سراغ خودش که سرنخ منافع و مضارّ به دست او است. این را بدان که تو هیچ کاره ای. او گفته در محدوده شرع بلند شو و به دنبال روزی برو، تو هم بگو چشم ! بقیه اش را به او واگذار کن. نفع مال او است، دفع ضرر هم از او است. منافع را از او بخواه، از او این را هم بخواه که ضررها را از تو دفع کند.

روی خودت، توانت و فکرت هیچ وقت تکیه نکن. هنگامی هم که او برای تو تدبیر کرد و به دستت رسید، آن را که به تو داده قبول کن، خوشحال شو و راضی شو. اگر این رضایت باشد، آن وقت یک زندگی شیرین پیدا می کنی؛ نه ضعف اعصاب می ع گیری، نه بی ع جهت دنبال دنیا می ع دوی، بی ع جهت خودت را، فکرت را و بدنت را هم ناراحت نمی ع کنی. هم روحت راحت است هم بدنت. در آخر هم خوشحال و راضی هستی و چشمت روشن می ع شود.

اینها همه در صورتی است که به او اتکا کرده باشی. از او خواستی، او هم به تو عطا کرده است. و آنچه را هم که به تو نداده صلاحت نبوده است. اگر این حالت در تو باشد زندگی تو در همین نشئه دنیایت، همراه با خوشی درونی و حتی خوشی بیرونی خواهد بود و ناخوشی بیرونی هم به سراغ تو نمی ع آید.

comment نظرات (0)

روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره این که چگونه زندگی خوشی در این دنیا داشته باشیم

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی - ساعت 28:5 ُب. ظ روز 13/94/4/1

روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره این که چگونه زندگی خوشی در این دنیا داشته باشیم

ص:224

شرح حدیثی از رسول گرامی، حضرت محمد) که درود خدا بر او باد (توسط آیت الله آقا مجتبی تهرانی

روِیَ عَن رسولِ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

الدُّنْیَا دُوَلٌ فَمَا کَانَ لَکَ أَتَاکَ عَلَی ضَعْفِکَ وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَیْنُهُ.) بحارالانوار، جلد 72 (

ترجمه حدیث: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منقول است که فرمود: دنیا متحول است و ثبات و قرار ندارد. آنچه که برای تو مقرّر شده است به تو خواهد رسید، گرچه در نهایت ضعف و ناتوانی باشی؛ و آنچه که به ضرر و زیان تو باشد باز هم به تو خواهد رسید، گرچه در کمال قدرت و نیرومندی باشی و هرگز جلوی آن را نتوانی گرفت. و هر کس که امید خود را از آنچه که از دست رفته قطع کند، بدنش آسایش خواهد داشت و آن کس که راضی باشد به آنچه که خدا روزی او نموده دل و چشمش روشن خواهد شد.

شرح حدیث:» الدُّنْیَا دُوَلٌ «. حضرت در ابتدا وضع دنیا را بیان می ع فرمایند. دنیا در گردش است. یعنی دنیا هیچ ع گاه برای هیچ کس ثابت نیست. دنیا هیچ ثبوت و قراری برای هیچ کس ندارد. این وضع دنیا است.

» فَمَا کَانَ لَکَ أَتَاکَ عَلَی ضَعْفِکَ «. آنچه که خدا تقدیر کرده به تو خواهد رسید گرچه در نهایت ضعف و ناتوانی باشی. چه بسا انسان فکر می ع کند که از نظر امور دنیایی توان به دست آوردن فلان منفعت را ندارد، ولی چون مقدّر شده است به او خواهد رسید.

» وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ «در جایی هم که مواردی به ضرر و زیان تو باشد باز به تو خواهد رسید هر چند تو در کمال قدرت و نیرومندی باشی؛ هرگز نمی توانی آنها را از خودت دفع کنی. بنابر این، تو نه می توانی برای خودت جلب منفعت کنی و نه می ع توانی از خودت دفع ضرر کنی.

» وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ «. اگر انسان از چیزهایی که دلش می ع خواسته به دست بیاورد امّا به دست نیاورده قطع امید کند، بدنش راحت می شود. به

عبارت ساده ضعف اعصاب نمی گیرد ! یعنی در فکر این نباش که ای کاش به دست می آوردم ! ای وای که فلان چیز از دستم رفت !... این افکار و خیالات، باعث فشار عصبی و روحی برای تو می شود. این به نفع تو است که به چیزهایی که به آن دست پیدا نکردی امید نبندی. به دست نیامده که نیامده ! نشد که نشد !

» وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَیْنُهُ «. اگر کسی به آنچه که خدا داده است خشنود باشد، چشمش روشن می شود. چون خدا داده است خوشحال هم می ع شود.

هسته مرکزی این جملات چیست؟ این است که خیال نکن که تو می توانی کاری انجام بدهی. نافع خدا است، ضارّ هم خدا است. او است که امور را برای تو تقدیر می ع کند. بی ع جهت خودت نقشه نکش. اگر نقشه بکشی، خدا به نقشه ات ضربه می زند. بنابر این، تو برو به وظیفه ات عمل کن. این چیزها را به او واگذار کن. برو سراغ خودش که سرنخ منافع و مضارّ به دست او است. این را بدان که تو هیچ کاره ای. او گفته در محدوده شرع بلند شو و به دنبال روزی برو، تو هم بگو چشم ! بقیه اش را به او واگذار کن. نفع مال او است، دفع ضرر هم از او است. منافع را از او بخواه، از او این را هم بخواه که ضررها را از تو دفع کند.

روی خودت، توانت و فکرت هیچ وقت تکیه نکن. هنگامی هم که او برای تو تدبیر کرد و به دستت رسید، آن را که به تو داده قبول کن، خوشحال شو و راضی شو. اگر این رضایت باشد، آن وقت یک زندگی شیرین پیدا می کنی؛ نه ضعف اعصاب می ع گیری، نه بی ع جهت دنبال دنیا می ع دوی، بی ع جهت خودت را، فکرت را و بدنت را هم ناراحت نمی ع کنی. هم روحت راحت است هم بدنت. در آخر هم خوشحال و راضی هستی و چشمت روشن می ع شود.

اینها همه در صورتی است که به او اتکا کرده باشی. از او خواستی، او هم به تو عطا کرده است. و آنچه را هم که به تو نداده صلاحت نبوده است. اگر این حالت در تو باشد زندگی تو در همین نشئه دنیایت، همراه با خوشی درونی و حتی خوشی بیرونی خواهد بود و ناخوشی بیرونی هم به سراغ تو نمی ع آید. روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره این که چگونه زندگی خوشی در این دنیا داشته باشیم

خدا بر او باد (توسط آیت الله آقا مجتبی تهرانی

روِیَ عَن رسولِ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

الدُّنْیَا دُوَلٌ فَمَا کَانَ لَکَ أَتَاکَ عَلَى ضَعْفِکَ وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَیْنُهُ.) بحارالانوار، جلد 72 (

ترجمه حدیث: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منقول است که فرمود: دنیا متحول است و ثبات و قرار ندارد. آنچه که برای تو مقرّر شده است به تو خواهد رسید، گرچه در نهایت ضعف و ناتوانی باشی؛ و آنچه که به ضرر و زیان تو باشد باز هم به تو خواهد رسید، گرچه در کمال قدرت و نیرومندی باشی و هرگز جلوی آن را نتوانی گرفت. و هر کس که امید خود را از آنچه که از دست رفته قطع کند، بدنش آسایش خواهد داشت و آن کس که راضی باشد به آنچه که خدا روزی او نموده دل و چشمش روشن خواهد شد.

شرح حدیث:» الدُّنْیَا دُوَلٌ «. حضرت در ابتدا وضع دنیا را بیان می ع فرمایند. دنیا در گردش است. یعنی دنیا هیچ ع گاه برای هیچ کس ثابت نیست. دنیا هیچ ثبوت و قراری برای هیچ کس ندارد. این وضع دنیا است.

» فَمَا کَانَ لَکَ أَتَاکَ عَلَى ضَعْفِکَ «. آنچه که خدا تقدیر کرده به تو خواهد رسید گرچه در نهایت ضعف و ناتوانی باشی. چه بسا انسان فکر می ع کند که از نظر امور دنیایی توان به دست آوردن فلان منفعت را ندارد، ولی چون مقدّر شده است به او خواهد رسید.

» وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ «در جایی هم که مواردی به ضرر و زیان تو باشد باز به تو خواهد رسید هر چند تو در کمال قدرت و نیرومندی باشی؛ هرگز نمی توانی آنها را از خودت دفع کنی. بنابر این، تو نه می توانی برای خودت جلب منفعت کنی و نه می ع توانی از خودت دفع ضرر کنی.

» وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ «. اگر انسان از چیزهایی که دلش می ع خواسته به دست بیاورد امّا به دست نیاورده قطع امید کند، بدنش راحت می شود. به

عبارت ساده ضعف اعصاب نمی گیرد! یعنی در فکر این نباش که ای کاش به دست می آوردم! ای وای که فلان چیز از دستم رفت!... این افکار و خیالات، باعث فشار عصبی و روحی برای تو می شود. این به نفع تو است که به چیزهایی که به آن دست پیدا نکردی امید نبندی. به دست نیامده که نیامده! نشد که نشد!

» وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَیْنُهُ «. اگر کسی به آنچه که خدا داده است خشنود باشد، چشمش روشن می شود. چون خدا داده است خوشحال هم می ع شود.

هسته مرکزی این جملات چیست؟ این است که خیال نکن که تو می توانی کاری انجام بدهی. نافع خدا است، ضارّ هم خدا است. او است که امور را برای تو تقدیر می ع کند. بی ع جهت خودت نقشه نکش. اگر نقشه بکشی، خدا به نقشه ات ضربه می زند. بنابر این، تو برو به وظیفه ات عمل کن. این چیزها را به او واگذار کن. برو سراغ خودش که سرنخ منافع و مضارّ به دست او است. این را بدان که تو هیچ کاره ای. او گفته در محدوده شرع بلند شو و به دنبال روزی برو، تو هم بگو چشم! بقیه اش را به او واگذار کن. نفع مال او است، دفع ضرر هم از او است. منافع را از او بخواه، از او این را هم بخواه که ضررها را از تو دفع کند.

روی خودت، توانت و فکرت هیچ وقت تکیه نکن. هنگامی هم که او برای تو تدبیر کرد و به دستت رسید، آن را که به تو داده قبول کن، خوشحال شو و راضی شو. اگر این رضایت باشد، آن وقت یک زندگی شیرین پیدا می کنی؛ نه ضعف اعصاب می ع گیری، نه بی ع جهت دنبال دنیا می ع دوی، بی ع جهت خودت را، فکرت را و بدنت را هم ناراحت نمی ع کنی. هم روحت راحت است هم بدنت. در آخر هم خوشحال و راضی هستی و چشمت روشن می ع شود.

اینها همه در صورتی است که به او اتکا کرده باشی. از او خواستی، او هم به تو عطا کرده است. و آنچه را هم که به تو نداده صلاحت نبوده است. اگر این حالت در تو باشد زندگی تو در همین نشئه دنیایت، همراه با خوشی درونی و حتی خوشی بیرونی خواهد بود و ناخوشی بیرونی هم به سراغ تو نمی ع آید.

comment نظرات (0)

اثبات وجود امام عصر) عج (توسط براهین عقلی و روایات اهل تسنن

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی - ساعت 6 ? : 5ُب. ظ روز ?? 94 / ? / ??

اثبات وجود امام عصر (عج) توسط براهین عقلی و روایات اهل تسنن

اشاره

ضمن تبریک ایام نیمه شعبان ولادت قطب عالم امکان، عدالت گستر جهان، جان جانان امام عصر (عج) - روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه فداه - در این مطلب قصد داریم با استفاده از براهین عقلی و همچنین روایات اهل تسنن به اثبات وجود امام عصر (عج) بپردازیم.

در مورد براهین عقلی قبلاً نیز در 3 پست در مورد امامت و اثبات وجود و عصمت امام، براهین عقلی را ذکر کردیم که براهین عقلی اینجا، نیز همانند برهان عقلی همان پست ها است. جهت مطالعه مجدد این پست ها به لینک های زیر رجوع کتید:

قسمت اول

قسمت دوم

قسمت سوم

اما در مورد براهین و ادله وجود امام زمان (عج).

ادله عقلی:

دلیل نخست:

اساساً چرا وجود حجّت الهی لازم است؟

مقدّمه اوّل: انسانها مکلّفند. پس همواره باید دین صد در صد حقّ در میان آنها باشد.

در غیر این صورت لازم می آید که مردم مکلّف باشند ولی امکان دستیابی به دین حقّ برای آنها نباشد. و از حکمت خدا به دور است که موجودی

مکلّف را خلق کند ولی دین حقیقی را در اختیار او نگذارد. پس تا انسان هست دین حقّ بدون هیچ تحریفی باید قابل دستیابی برای او باشد.

مقدّمه دوم: انسانها چه جاهل و چه عالم احتمال خطا دارند. لذا هیچکدام نمی توانند صد در صد حامل و نگهبان دین حقّ باشند؛ بلکه خود علما نیز محتاج دین حقّ

ص:229

می باشند. از اینرو همواره باید حجّتی معصوم در میان خلق وجود داشته باشد تا هر گاه عدّه ای از مردم دین را منحرف ساختند او دین حقّ را حفظ نماید. لذا از زمان حضرت آدم (علیه السلام) تا زمان حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله)، حتّی یک لحظه نیز زمین خالی از حجّت معصوم نبوده است. البته برخی خیال کرده اند که بین حضرت عیسی (علیه السلام) و رسول الله (صلی الله علیه و آله) حجّتی نبوده، حال آنکه طبق روایات، بعد از حضرت عیسی (علیه السلام) اوصیای وی حضور داشته اند که اوّل آنها شمعون بن حمون الصّفا و آخرینشان حضرت بَرَده بوده که او را آبَی نیز گفته اند. شیخ صدوق فرموده که وی همان حضرت سلمان فارسی است. در عصمت حضرت سلمان نیز شکّ نداریم؛ چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و امام باقر و صادق (علیه السلام) فرمودند:» سلمانُ منّا اهلَ البیت سلمان از ما اهل بیت است «. و آیه ی تطهیر عصمت اهل بیت را اثبات نموده است.

نتیجه:

پس همواره باید در زمین، حجّتی معصوم حضور داشته باشد. در غیر این صورت دین حقّ، حامل و نگهبانی که علناً یا پنهانی دین را حفظ کند نخواهد داشت. و بدون وجود دین حقّ در میان انبوه ادیان تحریف شده یا بشر ساخته، وجود انسانهای مکلّف، امری است غیر حکیمانه.

تا انبیاء و اوصیای آنها بودند ایشان حامل و نگهبان دین حقّ بودند و در انبوه ادیان ساختگی، دین حقّ را ارائه می نمودند تا عذری برای کسی نماند. بعد از ختم نبوّت، امام معصوم حجّت خداست؛ و امامی بعد از امامی این امر را عهده دار بوده است. پس اکنون نیز چنان امامی باید حضور داشته باشد؛ در غیر این صورت نمی توان یقین داشت که در بین این همه ادیان و مذاهب، یکی حقّ است. چون تا معصوم نگهبان حقّ نباشد نمی توان یقین به حقّ بودن یک دین یا مذهب داشت. پس چون خدا حکیم است و انسان مکلّف را بدون دین و مذهب حقّ رها نمی کند، لذا یقیناً معصومی وجود دارد که مذهب حقّ را حمل و ارائه می کند؛ اگر چه ما شخص او را نشناسیم. ما عنوان آن معصوم را امام زمان می گذاریم.

بیان برهان فوق به شکلی دیگر.

وجود حجّت خدا در هر زمانی لطف است از سوی خدا بر خلقش. و لطف بر خدا

لازم می باشد. پس در هر زمانی حجّت خدا حضور دارد.

توضیح:

باید در بین مردم کسی باشد که تمام حقّ پیش او باشد تا نگذارد مردم بر باطل اجماع نمایند. لذا هر گاه تمام مردم به سمتی رفتند که یک امر باطل را حقّ بپندارد، او در آشکارا یا نهانی دلائلی بر ضدّ آن امر باطل اقامه می کند و گروهی را ارشاد می کند تا با آن مخالفت کنند. به این وسیله او اجازه نمی دهد که اجماع بر سر باطل شکل گیرد. به این نحو همواره حقّ در میان مجموعه ی باطلها حضور دارد؛ و با وجود اختلاف، بر همه تکلیف است که حقّ را جستجو نمایند.

پس وجود حجّت خدا اگر چه ظاهر نباشد از این جهت که مانع از اجماع بر باطل می شود، لطف است. و لطف بر خلق، لازمه ی خدایی خداست. لذا وجود حجّت در هر زمانی لازمه ی خدایی خداست.

همچنین بر خداست که هر گاه کسی طالب مراتب عالی ایمان شد او را هدایت نماید.

حال علمای برتر که کسی کاملتر از خود را نمی یابند و طالب کمال بیشتر می باشند، به دست چه کسی باید هدایت خاصّ شوند؟ اگر خدا اینها را هدایت خاصّ نکند خلاف لطف می باشد؛ در حالی که لطف بر خدا لازم است. پس فوق برترین علمای دین باید کسی باشد که آنها را هدایت خاصّ کند. چنین کسی نیست مگر حجّت خدا.

برهان نظام احسن

خداوند متعال کمال محض می باشد؛ لذا فعل او نیز اکمل افعال خواهد بود؛ و فعل او همین عالم است. پس عالم موجود، بهترین عالم ممکن است. اگر فرض شود که عالمی بهتر از این عالم، ممکن است و خدا آن را نیافریده، معنایش این است که خدا بالقوّه خالق آن عالم است نه بالفعل. و خالق بالقوّه نسبت به خالق بالفعل ناقص است. بنا بر این از فرض وجود عالمی بهتر از عالم موجود، لازم می آید که خدا کمال محض نباشد.

موجودی هم که کمال محض نیست، نمی تواند واجب الوجود باشد. پس عالم موجود ، بهترین عالم ممکن است.

حال سوال می کنیم که آیا در عالم موجود، امکان وجود انسان کامل هست یا نه؟ روشن است که چنین امکانی وجود دارد. چون اگر چنین امکانی نبود، انبیاء و ائمه (علیه السلام) موجود نمی شدند. پس سابقه ی وجود انسان کامل در عالم انسانی نشان می دهد که اکنون نیز امکان وجود چنین موجودی هست. و روشن است که عالم دارای انسان کامل ، بهتر از عالم فاقد انسان کامل می باشد. بنا بر این در تمام زمانها انسان کامل بوده و در تمام زمانها نیز خواهد بود.

طبق روایات، حتّی در کرات دیگر و حتّی قبل از آدم (علیه السلام) و حتّی در عوالم قبل از این عالم نیز همواره انسان کامل بوده است. بعد از این انسان و بعد از قیامت عالم ما و در عالم بعدی نیز همواره انسان کامل وجود خواهد داشت.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

» إِنَّ اللَّهَ أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ یَتْرُکَ الْأَرْضَ بِغَیْرِ إِمَامٍ عَدْل خداوند، اجلّ و اعظم از آن است که زمین را بدون امام عادل رها کند «) بحار الأنوار، ج 23، ص 42)؛ یعنی کمال مطلق بودن خدا، اقتضای جعل امام دارد.

برهان مظهر تامّ

در عرفان اسلامی ثابت شده که موجودات، مظاهر اسماء الهی اند؛ و هر اسمی مظهری دارد. و ثابت نموده اند که هیچ اسمی نمی تواند بدون مظهر باشد؛ مثلاً یکی مظهر اسم قهّار است؛ دیگری مظهر اسم رحیم است؛ و.... اسم جامع الله نیز باید مظهر داشته باشد که آن مظهر عبارت است از انسان کامل. پس از ازل تا ابد همواره انسان کامل وجود دارد. در غیر این صورت، اسم الله مظهر نخواهد داشت.

چنین مظهری از آن جهت که مظهر اسم جامع می باشد، خودش نیز جامع موجودات بوده احاطه ی وجودی بر ایشان دارد. لذا او محصور در زمین و زمان نیست ؛ و در آن واحد در تمام عوالم و در تمام مراتب وجود حضور دارد.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

« إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفَ عَالَمٍ كُلُّ عَالَمٍ مِنْهُمْ أَكْبَرُ مِنْ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ وَ سَبْعِ أَرَضِینَ مَا یَرَى عَالَمٌ مِنْهُمْ أَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَالَماً غَیْرَهُمْ وَ إِنِّی الْحُجَّهُ عَلَیْهِمْ. برای خدای عزّ و جلّ دوازده هزار عالم است که هر کدام آنها بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین می باشد. هیچکدام از) اهل (این عوالم برای خدا عالمی غیر از عالم خودشان نمی بینند و من حجّت هستم برای همه ی این عالمها. «) بحارالأنوار، ج 27، ص 41)

« عَنْ عَجْلَانَ أَبِی صَالِحٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قُبَّهِ آدَمَ فَقُلْتُ لَهُ هَذِهِ قُبَّهُ آدَمَ فَقَالَ نَعَمْ وَ لِلَّهِ قِبَابٌ كَثِیرَهٌ أَمَا إِنَّ خَلْفَ مَغْرِبِكُمْ هَذَا تِسْعَهً وَ ثَلَاثِینَ مَغْرِباً أَرْضاً بَیْضَاءَ مَمْلُوَّهً خَلْقاً یَسْتَضِیئُونَ بِنُورِنَا لَمْ یَعْصُوا اللَّهَ طَرْفَهَ عَیْنٍ لَا یَدْرُونَ أَ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ أَمْ لَمْ یَخْلُقْهُ. عجلان گوید از امام صادق (علیه السلام) درباره ی قبّه و گنبدحضرت آدم (علیه السلام) سوال کرده و گفتم: آیا گنبد حضرت آدم (علیه السلام) همین است) همین آسمان بالای سر ماست؟ (فرمودند: بلی و برای خدا گنبدهای فراوان دیگری است. همانا پشت این مغرب شما سی و نه مغرب است. زمینی است سفید و انباشته از خلق که از ما نور می گیرند و چشم بر هم زدنی خدا را عصیان نمی کنند و نمی دانند که آیا خدا آدمی خلق نموده یا نه. «) بحارالأنوار، ج 27، ص 45)

ادلّه ی عقلی دیگری نیز وجود دارند که مقدّمات آنها نیاز به توضیحات افزونتری دارد. لذا از ذکرشان صرف نظر کرده و با ذکر چند دلیل مرکّب از عقل و نقل بحث را خاتمه می دهیم.

برهان علم کلّ

خداوند متعال قرآن کریم را این گونه توصیف می کند:

« وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ء و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است «) النحل: 89) و فرمود:» ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ء ما هیچ چیز را در این کتاب، فرو گذار نکردیم «) الأنعام: 38)

طبق این دو آیه تمام حقایق عالم در قرآن کریم می باشد. از طرفی شکّ نیست که

علمای عادی علم به کلّ این حقایق ندارند. پس اگر در بین امّت همواره کسی نباشد که کلّ این حقایق به درد او بخورد، ارسال چنین کتابی از سوی خداوند متعال لغو خواهد بود. اگر بناست که کسی کلّ این حقایق را نفهمد ارسال آن برای چه بوده است؟ یا اگر قرار بوده که تنها رسول الله (صلی الله علیه و آله) آن را بفهمد و بعد از او کسی آن را نفهمد باز هم ارسال آنها به عنوان کتاب آسمانی لغو می شود. پس یقیناً بین امّت کسی هست که کلّ حقایق قرآن را می داند و از آن استفاده می کند. چنین کسی را حجّت خدا می نامیم.

برهانی برای اهل سنّت

در این برهان، مخاطب ما اهل سنّت است؛ و می خواهیم با استفاده از روایات خود آنها وجود فعلی مهدی موعود را اثبات کنیم. البته مقدّمات برخی از دلائل فوق الذکر مثل برهان عمومیّت هدایت و برهان ثقلین و برهان علم کلّ نیز نزد اهل سنّت از یقینیّات شمرده می شوند. لذا منطقاً باید تابع نتیجه ی آنها باشند. امّا در این برهان، افزون بر اثبات وجود امام زمان (عج) مذهب خلفا نیز ابطلال می شود.

در اینکه مهدی موعود ظهور خواهد کرد، بین شیعه و سنّی اختلافی نیست. متعاقباً روایات این مطلب را از کتب اهل سنّت ذکر خواهیم نمود.

همچنین طبق احادیث اهل سنّت، شکّ نیست که مهدی موعود بر امّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امامت خواهد داشت؛ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اطاعت او فرمان داده است. پس او جزء خلفای رسول الله (صلی الله علیه و آله) می باشد؛ و می آید تا دین او را احیاء کند. این معنا نیز از روایاتی که خواهیم آورد به وضوح پیداست. او کسی است که طبق روایات اهل سنّت، عیسی مسیح (علیه السلام) به او اقتدا خواهد نمود. پس یقیناً او یک رهبر عادی عرفی نیست.

از طرف دیگر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به صراحت فرموده اند که خلفای حضرتش دوازده نفر خواهند بود؛ نه بیش و نه کم. روایات این مطلب را هم از منابع اهل سنّت، متعاقباً بیان خواهیم نمود.

کار هدایت اوّلین خلیفه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعد از وفات حضرتش شروع می شود؛ و یکی بعد از دیگری می آیند تا نوبت به خلیفه ی دوازدهم برسد. لکن آن خلیفه ی

دوازدهم که مهدی موعود می باشد، هنوز قیام نکرده است.

از طرف دیگر، شیعه و سنّی قائل به وجوب وجود امام می باشند؛ و قبول دارند که امّت، هیچگاه بی امام نمی تواند باشد؛ و تا قیامت خلفای رسول خدا به عنوان امام در میان امّت خواهند بود. حدیث نبوی مشهور نیز مؤیّد این معناست که:» مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّه هر کس بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد با مرگ جاهلیّت مرده است. «

از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) حدود هزار و چهارصد سال گذشته است؛ و در این مدّت طبق روایت نبوی، نباید بیش از دوازده خلیفه باشند.

پس یا آخرین آنها عمری طولانی کرده یا یکی از خلفای میانی عمر طولانی دارد.

دومی نه سندی دارد و نه قائلی که اعتقادات درست داشته باشد. لذا اوّلی درست خواهد بود که مدّعای شیعه است و صدها روایت معتبر در منابع شیعه بر آن دلالت دارند.

امّا روایاتی که در ضمن استدلال به آن اشاره نموده و قولشان را دادیم.

1 قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم:» لو لم یبق من الدنیا إلا یوم لطوله اللّه عز و جل حتی یملک رجل من أهل بیتی یملک جبل الدیلم و القسطنطینیه. اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز، خدای عزّ و جلّ آن را روز را طولانی می کند تا مردی از اهل بیت من ملک و سلطنت یابد. او بر کوه دیلم) البرز (و قسطنطینیه سلطه پیدا می کند. «) سنن ابن ماجه، ج 2، ص 929 کنزل العمال، متّقی هندی، ج 14، ص 267)

این روایت، صراحت دارد که موعود آخر الزمان از نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

2 قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم:» المهدی منا أهل البیت یصلحه اللّه فی لیله مهدی از ما اهل بیت است، که خدا کار او را در یک شب درست می کند. «) مسند امام احمد حنبل، ج 1، ص 84 صحیح بخاری، ج 1، ص 318) فقط قسمت اول حدیث «

در این حدیث که رئیس حنبلی ها نقل نموده و در معتبرترین کتب اهل سنّت؛ یعنی صحیح بخاری نیز آمده، مهدی جزء اهل بیت شمرده شده است.

3) عن عبد اللّه قال: بینما نحن عند رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم إذا أقبل

فتیه من بنی هاشم فلما رآهم النبی صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم اغرورقت عیناه و تغیر لونه قال: فقلت: ما نزال نری فی وجهک شیئا نکرهه، فقال: إنا أهل بیت اختار اللّه لنا الآخره علی الدنیا، و إن أهل بیتی سیلقون بعدی بلاء و تشریدا و تطریدا حتی یأتی قوم من قبل المشرق معهم رایات سود فیسألون الخیر فلا یعطونه فیقاتلون فینصرون فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه حتی یدفعوها إلی رجل من أهل بیتی فیملأها قسطا کما ملأوها جورا، فمن أدرک ذلک منهم فلیأتهم و لو حبوا علی الثلج» عبد الله « روایت می کند، هنگامی که حضور رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شرفیاب بودیم، گروهی از جوانان بنی هاشم از آنجا عبور می کردند، همین که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آنها را دید، دیدگانش اشک آلود شد و رنگ چهره ی مبارکش تغییر کرد. عرض کردیم: یا رسول الله! آرزو می کنیم که هرگز چهره ی شما را غمناک و متأثر نبینیم! فرمود: ما خاندانی هستیم که خدای تعالی آخرت را به جای دنیا برای ما برگزیده است؛ و من یقین دارم پس از درگذشت من، اهل بیتم گرفتار شکنجه ی امّتم قرار می گیرند، طوری که آنها را از پای درمی آورند و از شهری به شهری و از مکانی به مکان دیگر، آواره می سازند. و این رفتار را همواره ادامه می دهند تا هنگامی که مردمی از جانب مشرق با پرچمهای سیاه ظهور می کنند، اینان از مردم درخواست خیر می کنند. مردم به آنها پاسخ درستی نمی دهند در نتیجه با آنها نبرد می کنند و پیروز می شوند. و آنچه را خواسته اند به آنها می دهند لیکن آنها نمی پذیرند و بدین حال به سر می برند تا اختیارات کامل را در دست مردی از اهل بیت من قرار دهند. او هم به حسب وظیفه ای که دارد با مخالفان نبرد می کند تا دنیا را همانطور که بی عدالتی فراگرفته است، از عدل و داد لبریز سازد. اینک کسی که آنها را دریابد دست از دامن آنها برندارد هر چند هم در شدت سرما و ناراحتی باشد. «) سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1366 کنزل العمال، متّقی هندی، ج 14، ص 268)

در این روایت، که به خاطر اشاره به مظلومیّت اهل بیت (علیه السلام)، نقل آن از سوی برادران اهل سنّت بسیار عجیب می باشد، به صراحت بیان شده که موعود نهایی از اهل بیت (علیه السلام) می باشد. ضمناً منظور از» جانب مشرق «در این روایات، طبق آنچه در دیگر روایات وارد شده، منطقه ی خراسان می باشد؛ که قیام آنها پیش در آمد قیام امام زمان

(علیه السلام) خواهد بود.

4) عن النبی صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم قال: لو لم یبق من الدهر إلا یوم لبعث اللّه رجلا من أهل بیتی یملأها عدلا کما ملئت جورا. اگر از روزگار، جز یک روز باقی نمانده باشد، خدای تعالی مردی از اهل بیت مرا برمی گمارد تا دنیا را پر از عدل و داد نماید، همانطور که پر از ظلم و جور شده است. «) مسند احمد حنبل، ج 1، ص 99 سنن ابی داود، ج 2، ص 310 کنزل العمال، متّقی هندی، ج 14، ص 267 الجامع الصغیر، سیوطی، ج 2 ، ص 438)

در این روایت نیز موعود بشریّت جزء اهل بیت معرّفی شده است.

5) عن أبی سعید الخدری قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم: لا تقوم الساعه حتی تملأ الأرض ظلما و جورا و عدوانا ثم یخرج من أهل بیتی من یملأها قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و عدوانا، قال: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین» ابو سعید خدری «از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت می کند که قیامت برپا نمی شود مگر زمانیکه روی زمین لبریز از ظلم و جور و عداوت و دشمنی شود، آنگاه شخصی از خاندان من قیام می کند که روی زمین را لبریز از عدل و داد می سازد، در حالیکه پر از ظلم و عداوت شده است. «» حاکم نیشابوری «گوید: این حدیث طبق نظر» مسلم « و» بخاری «صحیح است. «) مستدرک الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج 4، ص 557 مسند أحمد بن حنبل، ج 3، ص 36) !

6 قال رسول الله (صلی الله علیه و آله):» کیف أنت یا عوف إذا افترقت الأمه علی ثلاث و سبعین فرقه واحده منها فی الجنه و سائرهن فی النار؟ قلت متی ذلک یا رسول الله؟ قال اذا کثرت الشرط و ملکت الاماء و قعدت الجُمَلا علی المنابر و اتخذ القرآن مزامیراً و زخرفت المساجد و رفعت المنابر و اتخد الفیء دولا و الزکاه مغرماً و الامانه مغنماً و تفقه فی الدین لغیر الله و اطاع الرّجل امرأته و عق امّه و اقصی ابه و لعن آخر هذه الامّه اولها و ساد القبیله فاسقهم و کان زعیم القوم ارذلهم و اکرم الرّجل اتقاء شره، فیومئذ یکون ذاک فیه. یفزع الناس یومئذ الی الشام و الی مدینه یقال له دمشق، من خیر مدن الشام؛ فتحصنهم من عدوهم، قیل: و هل تفتح الشام؟ قال بلی وشیکاً، تقع الفتن بعد فتحها ثم تجئ فتنه غبراء مظلمه ثم تتبع الفتن بعضها بعضا حتی یخرج

رجل من أهل بیتی یقال له المهدی فان أدرکته فاتبعه و کن من المهتدین. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خطاب به» عوف «، فرمود: ای عوف! چگونه خواهی بود زمانی که امّتم به هفتاد و سه فرقه تقسیم شوند؛ که فقط یک فرقه از آنها بر حق و اهل بهشتند و مابقی هفتاد و دو فرقه ی دیگر بر باطل و اهل دوزخ اند؟ گفتم: کی چنین خواهد شد ای رسول خدا؟ فرمود: آنگاه که شرط بندی رایج شود؛ و بردگان حاکم شوند؛ و گردن کلفتها بر منبر) مسند قضاوت (می نشینند؛ و قرآن را تبدیل به موسیقی می کنند؛ و مساجد طلاکاری می شوند؛ و منبرها بلند ساخته می شوند؛ و اموال عمومی را مال شخصی خود می کنند؛ و زکات دادن را غرامت) پل زور (می شمارند؛ و امانت را غنیمت بر می دارند؛ و در دین ژرف نگری می شود، امّا به خاطر خدا؛ و مرد از زن خود اطاعت می کند، عاقّ مادر خود می شود و پدر خود را می راند؛ و آخر این امّت، پیشگامان آن را لعن می کنند؛ و فاسق قبیله بزرگ آن می گردد؛ و پستترین قوم، حاکم آنها می شود؛ و بزرگوارترین مردان اهل طمع و حرص دانسته می شوند؛ در چنین موقعی آن اتّفاق خواهد افتاد. در چنان روزی مردم به سوی شام و شهری به نام دمشق پناه می برند، که از بهترین شهرهای شام است؛ پس آن شهر آنها را از دشمنانشان پناه می دهد. گفته شد: آیا شام فتح می شود؟ فرمودند: بلی به زودی. بعد از فتح آن فتنه ها بلا می گیرد؛ سپس فتنه ای سخت و تاریک می آید؛ سپس فتنه ها پشت سر هم ظاهر می شوند تا اینکه مردی از اهل بیت من قیام می کند که او را مهدی گویند. پس اگر او را درک نمودی پیرویش کن تا از هدایت یافتگان باشی. «) مجمع الزوائد، الهیثمی، ج 7، ص 324 کنز العمال ج 11 ص 183)

7) عن أبی أیوب الأنصاری قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم لفاطمه سلام اللّه علیها: نبینا خیر الأنبیاء و هو أبوک، و شهیدنا خیر الشهداء و هو عم أبیک حمزه، و منا من له جناحان یطیر بهما فی الجنه حیث شاء و هو ابن عم أبیک جعفر، و منا سبطا هذه الأمه الحسن و الحسین و هما ابناک، و منا المهدی» ابو ایوب انصاری «روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خطاب به فاطمه زهرا علیها السّلام، فرمود: پیغمبر ما، بهترین پیغمبران است و او پدر تو است و شهید ما، بهترین شهیدان است و او» حمزه «، عموی پدر تو است. و از ما خانواده بزرگواری است

که خدای تعالی دو بال به او مرحمت فرموده است تا در بهشت به هر کجا که بخواهد پرواز نماید و او» جعفر «، پسر عموی تو است. و از خاندان ما دو سبط این امت حسن و حسین علیهما السّلام هستند که دو فرزند تو باشند و مهدی از خاندان ماست. «) مجمع الزوائد، الیهثمی، ج 9، ص 166 المعجم الصغیر، الطبرانی، ج 1، ص 37)

8) عن أم سلمه قالت: سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم یقول:

المهدی من عترتی من ولد فاطمه ام سلمه همسر پیامبر روایت می کند که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: مهدی، از عترت من و از فرزندان فاطمه است.

«) میزان الاعتدال، الذهبی، ج 2، ص 87 کنزل العمال، متّقی هندی، ج 14، ص 264)

9 باز فرمود:» إبشری یا فاطمه فان المهدی منک مژده باد تو را، ای فاطمه! که مهدی، از وجود تو است. «) کنز العمال، ج 12، ص 105)

10) عن حذیفه إن النبی صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم قال: لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد لطول اللّه ذلک الیوم حتی یبعث رجلا من ولدی اسمه کاسمی، فقال سلمان:

من أی ولدک یا رسول اللّه؟ قال: من ولدی هذا و ضرب بیده علی الحسین علیه السلام.

» حذیفه «روایت می کند که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله که فرمودند: اگر از عمر دنیا، جز یک روز باقی نمانده باشد، خدای تعالی همان یک روز را آنقدر طولانی می فرماید، تا مردی از فرزندانم را که هم اسم من است برانگیزد.» سلمان «پرسید: مهدی از کدامیک از فرزندان شماست؟ فرمود: از این فرزندم و دست مبارک را به شانه ی حسین علیه السلام نواخت. «) ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله الطبری، ص 137)

اینها اندکی از فراوان احادیث اهل سنّت در باب مهدی موعود است که از رسول خدا نقل نموده اند؛ که همگی ثابت می کنند: اوّلاً موعود آخر الزّمان، مهدی است. ثانیاً مهدی از اولاد رسول خداست. ثالثاً عیسی مسیح

نیز در زمان ظهور در رکاب آن حضرت و تابع ایشان خواهد بود. و به وضوح از این روایات پیداست که او امام امّت پیامبر است و اطاعتش واجب می باشد.

ص:239

احادیث دوازده خلیفه

احادیث فراوانی از اهل سنّت نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده اند: تعداد جانشینان من دوازده نفر می باشند؛ و تا کنون جز شیعه ی دوازده امامی نتوانسته است دوازده خلیفه برای رسول خدا بشمارد.

» عن جابر بن سمره قال: سمعت النبی صلی اللّه علیه) و آله (و سلم یقول: یکون اثنا عشر أمیرا فقال کلمه لم أسمعها، فقال أبی: إنه قال: کلهم من قریش» جابر بن سمره « روایت کرده است که از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله شنیدم می فرمود: دوازده تن امیر خواهند بود. به دنبال آن کلمه ای فرمود که آن را نشنیدم پدرم گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: همگی آنان از قریش اند. «) صحیح بخاری، ج 8، ص 127)

این حدیث را دیگر بزرگان اهل سنّت همچون مسلم و ترمذی و احمد حنبل نیز با اندک تفاوتی در تعبیر آورده اند.

مسلم نقل کرده:» عن جابر بن سمره قال: دخلت مع أبی علی النبی صلی اللّه علیه) و آله (و سلم فسمعته یقول: إن هذا الأمر لا ینقضی حتی یمضی فیهم إثنا عشر خلیفه) قال (ثم تکلم بکلام خفی علیّ) قال (فقلت لأبی: ما قال؟ فقال: قال: کلهم من قریش.» جابر بن سمره «روایت کرده است که به اتفاق پدرم به حضور رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شرفیاب شدم و از آن حضرت شنیدم که می فرمود: این امر به پایان نمی رسد تا اینکه دوازده تن خلافت بیایند. پس از آن، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سخنی فرمود که من آن را نشنیدم و از پدرم پرسیدم که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله چه سخنی فرمود؟ در پاسخ گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود که همگی این دوازده خلیفه از قریش اند. «) صحیح مسلم، ج 6، ص 3)

» عن جابر بن سمره قال: سمعت النبی صلی اللّه علیه) و آله (و سلم یقول: لَا یَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِیزاً إِلَی اثْنَیْ عَشَرَ خَلِیفَهً ثُمَّ قَالَ کَلِمَهً لَمْ افْهَمْهَا، فقلت لأبی: ما قال؟ قال: کلّهم من قریش جابر بن سمره گوید: شنیدم از رسول الله (صلی الله علیه و آله) که می فرمودند: همواره اسلام عزیز است با دوازده خلیفه. سپس کلمه ای گفتند که من نفهمیدم؛ به پدرم گفتم: چه

فرمودند؟ گفت: فرمودند: همه از قریش می باشند «) صحیح مسلم، ج 6، ص 3)

» عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِی عَلَی النّبی (صلی الله علیه و آله) فسمعته یقول: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَنْ یَنْقَضِیَ حتّی یَمْضِیَ فِیهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِیفَةً ثُمَّ تکلّم بکلام خفیّ علیّ؛ قال قلت لابی ما قال؟ قال قال کلّهم من قریش جابر بن سمره گوید: به اتفاق پدرم خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله رسیدیم، شنیدم که حضرت می فرمودند: این امر منقضی) سپری (نخواهد شد تا آنگاه که دوازده نفر خلیفه در میان ایشان بگذرند؛ سپس مطلبی خفی فرمودند. به پدرم گفتم: چه فرمودند؟ گفت: فرمودند: همه از قریش خواهند بود «) صحیح مسلم، ج 6، ص 3)

حال سوال ما از تمام فرقه های مسلمین این است که کدامتان توانسته اید دوازده خلیفه ی رسول خدا را بشمارید؟ بخصوص که طبق روایات رسول خدا، آخرین خلیفه ی او مهدی موعود است. پس ای مسلمین! مگر طبق روایات مورد قبول خودتان، رسول خدا نفرمود که امّت من هفتاد و سه فرقه می شوند و تنها یکی از آنها بر حقّ است؟ حال آن یک فرقه کدام است؟ آیا همانی نیست که تابع دوازده خلیفه ی رسول خدا شده است؟!! پس شما ای اهل سنّت و ای شیعیان چهار امامی و هفت امامی و...، اگر حقیقتاً تابع رسول خدا هستید، پس بشمارید خلفای دوازده گانه ی او را، آن گونه که خودش فرموده است؛ و بخصوص چنان بشمارید که آخرینش مهدی موعود باشد.

آیا فرقه ای جز شیعه ی دوازده امامی هست که توان چنین کاری را داشته باشد؟!! حال خود قضاوت کنید که فرقه ی برحقّ کدام است؟

امّا استدلال شیعه با این روایت چگونه است؟

شیعه می گوید: طبق این حدیث، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خلفای حقیقی خود را دوازده نفر از قریش معرّفی نموده است.

حال دو سوال مطرح می شود:

1 آیا این دوازده نفر را مسلمین باید انتخاب کنند یا به طریقی باید از سوی خدا انتخاب شوند؟

2 این دوازده نفر چه کسانی هستند؟

اهل سنّت انتخاب خلیفه را به بشر واگذار کرده اند؛ البته خودشان به غلط می گویند به مسلمین واگذار شده. حال آنکه می دانیم ابوبکر را اندکی از مردم مدینه انتخاب

ص:241

کردند نه مسلمین؛ و حتّی آن اندک، از بزرگان صحابه هم نبودند؛ چون به نصّ تاریخ، علی بن طالب، اوّل مسلمان بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با این انتخاب موافق نبود؛ و همراه او بودند در این امر کسانی چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار یاسر و زبیر و....

عمر بن خطاب را هم ابوبکر نصب نمود نه مسلمین. عثمان هم با شورای شش نفره انتخاب شد؛ آن هم نه با اتّفاق رأی. و جالب این بود که خلیفه ی بعد از او و البته از منظر اهل سنّت در آن شوری با خلافت وی مخالفت کرد. پس چگونه هم با وجود عثمان اسلام حفظ می شود، هم با وجود علی (علیه السلام) حال آنکه این دو نفر، دو برداشت مختلف از اسلام دارند؛ و یکی، خلافت دیگری را قبول ندارد؟!!

حال اگر این شیوه برای انتخاب خلفای پیامبر (صلی الله علیه و آله) درست است؛ پس چرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیشاپیش برای خلفای خود عدد و مشخّصات تعیین می نماید؟ اینکه اوّلاً باید دوازده نفر باشند نه بیش و نه کم. ثانیاً باید همگی قریشی باشند. ثالثاً باید چنان باشند که با وجودشان، دین خدا عیناً حفظ شود.

آیا با خلیفه ی انتخابی مردم، دین خدا محفوظ می ماند؟ آیا خلیفه همان رئیس جمهور است یا جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حفظ و تبیین و اجرای دین؟ ابوبکر و عمر و عثمان چه داشتند که دیگر مسلمین نداشتند؟ اینها چه داشتند که محتاج هادی و تبیین کننده ی دین نبودند ولی دیگران به هدایت و تبیین اینها محتاج گشتند؟ آیا غیر از این است که اینها خودشان نیز محتاج امامی هدایت کننده اند؟! و اگر کسی یادشان ندهد چیزی از حقایق قرآن نمی دانند؟! شوخی نیست، قرآن کریم» تبیاناً لکلّ شیء «می باشد. یعنی این خلفای سه گانه، عالم به» تبیاناً لکلّ شیء «بودند، که محتاج امام و تبیین کننده ی دین نبودند؟ اگر چنین ادّعایی کنید یقین رسوا خواهید گشت. اگر می گویید که اینها با قرآن و سنّت هدایت می شدند، می گوییم: قرآن و سنّت دست همه ی مسلمین بود. اگر وجود قرآن و سنّت کافی برای هدایت مردم و کافی برای اتمام حجّت خداست ، اساساً چه نیازی به خلیفه است؟ در این صورت خلیفه، رئیس جمهوری بیش نخواهد بود. اگر می گویید: اینها به اجتهاد عمل می کردند، می گوییم: دیگرانی هم بودند که اجتهاد داشتند. پس چرا آنها باید اجتهاد خود را وا می نهادند و به اجتهاد اینها گردن می گذاشتند؟ از این گذشته وقتی طبق حدیث مدینه العلم، علی بن طالب (علیه السلام) باب علم نبی

است، چرا باب علم نبی را رها کرده از اجتهاد ظنّی دیگران تبعیّت کنیم؟ ! وقتی طبق حدیث منزلت که در صحاح اهل سنّت آمده علی بن طالب (علیه السلام) افضل از هارون نبی می باشد، چرا افضل از یک پیغبر را رها نموده از اجتهاد ابوبکر تبعیّت کنیم؟ ! مگر عقلمان پاره سنگ برداشته؟ ! گیریم که تمام مسلمین صدر اسلام به ابوبکر رأی داده باشند؛ کجای اسلام آمده که شما وظیفه دارید در امور دین خودتان تابع رأی مردم باشید؟ آنها هزار و چهار صد سال پیش برای خودشان رئیس جمهور انتخاب کردند، ما چرا باید به انتخاب آنها گردن نهیم؟ امّا اگر خلیفه را رئیس جمهور نمی دانید و او را حافظ حقیقت دین و تبیین کننده ی اسلام و قرآن می شناسید، بفرمایید که با وجود باب علم رسول و افضل از هارون نبی در میان امّت، چگونه نوبت این کارها به امثال ابوبکر و عمر و عثمان رسیده است؟ به حکم عقل و با استفاده از حدیث مورد بحث، تنها با امامت یک انسان معصوم و عالم به جمیع حقائق قرآن کریم است که اسلام با تمام حقیقتش حفظ می شود، و تنها چنین کسی است که از هدایت دیگر افراد بشر بی نیاز می باشد؛» أَ فَمَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلاَّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُون آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟ ! «) یونس: 35)

لذا هر گاه یک غیر معصوم و غیر عالم به جمیع حقائق قرآن به امامت انتخاب شود، خواهیم پرسید: امام خود او کیست؟ اگر امام داشتن لازم است، که به اتّفاق علمای شیعه و سنّی چنین است، چرا فقط برای ما لازم است؛ و برای خود آن خلفای انتخابی لازم نیست؟ مگر آنها چه ویژگی خاصّی دارند که امام نمی خواهند ولی دیگران امام می خواهند؟ !

امّا سوال دوم: این دوازده نفر، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند، چه کسانی هستند؟

اگر اهل سنّت روش خود را در انتخاب خلیفه درست می داند پس بشمارد این خلفای دوازدگانه را. اگر خلفا را محصور کنند در خلفای راشدین، تعداد آنها به قول خودشان چهار نفر است؛ معاویه را هم نمی توانند خلیفه بدانند؛ چرا که:

اوّلاً دو خلیفه ی حقّ باهم نمی جنگند؛ حال آنکه معاویه با علی (علیه السلام) جنگیده است.

و به یقین اگر یکی از این دو در مسیر اسلام است، دیگری راه به خطا می رود. کدام عاقل می پذیرد که دو نفر هر دو حقّ باشند و باهم دشمنی کنند؟ ! و اهل اسلام اتّفاق نظر دارند که هر که با امام بجنگد مهدورالدم می باشد.

ثانیاً او با امام حسن (علیه السلام) جنگیده است که به اتّفاق شیعه و سنّی و طبق حدیث نبوی، یکی از دو سیّد جوانان اهل بهشت می باشد. پس چگونه کسی که با سیّد جوانان اهل بهشت می جنگد و می شود جانشین پیامبر؟ !

از معاویه که بگذریم نوبت به یزید می رسد که سبط اصغر را شهید نموده است. اگر او حقیقتاً خلیفه ی پیامبر بوده، پس امام حسین (علیه السلام) در جنگ با او از اسلام خارج گشته است؛ کما اینکه یزیدیان همین را قائل بودند و حضرت را خارجی) خروج کرده بر خلیفه و خارج شده از دین (می گفتند. حال آنکه چنین کسی نمی تواند سیّد جوانان بهشت باشد. پس اگر به حکم روایات صحیح از خود اهل سنّت، یقین داریم که امام حسین (علیه السلام) سیّد جوانان اهل بهشت است، دیگر دشمن و کشنده ی او نمی تواند بر حقّ باشد.

بعد از یزید نیز خلفای بعدی یکی از یکی بدتر بوده اند. پس چگونه دین با وجود آنها عزیز شده؟

تاریخ قطعی گواه است که از زمان معاویه تا زمان عمر بن عبدالعزیز تمام خلفای اموی فتوا داده بودند که بر سر منبر نماز جمعه باید علی بن ابی طالب را سبّ و لعن کنند.

آیا این استنباط خلفای شما از اسلام، حقیقتاً حفظ اسلام و تبیین درست اسلام می باشد؟

از این گذشته تعداد این خلفا بسیار بیش از دوازده تن می باشند.

لذا اهل سنّت از هیچ راهی نمی تواند این دوازده خلیفه را تعیین کند.

پس یا حدیث مورد بحث، جعلی است؛ که علما این را نمی پذیرند؛ بخصوص که در صحاح اهل سنّت آمده است؛ یا معاذ الله رسول خدا (صلی

الله علیه و آله) دروغ گفته اند، که این نیز محال است؛ یا روش اهل سنّت در انتخاب خلیفه نادرست می باشد.

امّا شیعه ی اثناعشری این دوازده خلیفه را بی هیچ مشکلی معرّفی می کند.

بر این استدلال اشکالاتی شده که به بررسی آنها می پردازیم.

1 گفته شده:» در روایت، از این داوزده تن بعنوان خلیفه نام برده شده است در

حالیکه هیچکدام از ائمه شیعه بجز علی ابن ابی طالب و فرزند برومند ایشان حسن بن علی آنهم برای مدت کوتاهی به خلافت نرسیدند. پس مراد از این دوازده تن نمی تواند ائمه شیعه باشد «

پاسخ:

اوّلاً طبق این اشکال، ائمه ما این دوازده خلیفه نیستند. خلفای اهل سنّت هم که یا کمتر از دوازده اند یا بیشترند و اکثرشان نیز به خاطر جنایات آشکاری که کرده اند، لیاقت خلافت ندارد. پس لابد از منظر اشکال کننده معاذ الله رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دروغ گفته اند.

بالاخره طبق حدیث مورد بحث باید دوازده خلیفه را مشخّص نماییم. حال این گوی و این میدان. اگر ائمه ی دوازدگانه ی ما آن خلفای مورد نظر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیستند پس شما اهل سنّت لطف بفرمایید و بگویید که کیانند آن دوازده نفر؟

ثانیاً رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نفرمود بعد از من دوازده نفر خلیفه، بالفعل به حاکمیّت سیاسی جامعه می رسند؛ بلکه فرمودند: تا زمانی که دوازده خلیفه بین شما باشند، این امر) اسلام (پایدار و عزیز می ماند. مثل اینکه کسی بگوید: هوا روشن است تا زمانی که خورشید در آسمان می باشد. پس اگر خورشید در آسمان نبود، هوا نیز روشن نخواهد بود. بنا بر این طبق سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اگر دوازده خلیفه بین مردم نباشند دین نیز پایدار نخواهد بود. و شکّ نداریم که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دین او را وارونه ساختند.

اگر وارونه نساختند پس چرا علی (علیه السلام) تا مدّتها حاضر به بیعت با ابوبکر نشد؟ و چرا حضرت فاطمه (س) هیچگاه با او بیعت نکرد تا رحلت نمود؟ بالاخره علی (علیه السلام) درست نماز می خواند که دست بر شکم نمی گذاشت یا جناب عمر بن خطّاب؟ بالاخره وضوی علی (علیه السلام) درست بود یا وضوی جناب عثمان؟ آیا تحریم نمودن دو متعه) متعه الحجّ و متعه النساء (به دست عمر بن خطّاب، تغییر دین نبود؟ حال آنکه طبق روایات خود اهل سنّت، هم در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) این امر مجاز بود هم در زمان جناب ابوبکر. و....

پس اگر از این زوایه نگاه می کنید، عرض می شود که مردم خلیفه حقیقی رسول خدا را به رسمیّت نشناختند، لذا دین درستی هم نداشتند؛ و بخش

عظیمی از سنّت نبوی

ص:245

را هم از دست دادند. تاریخ قطعی گواه است که ابوبکر و عمر اجازه ی نقل روایت نبوی را نمی دادند و هر چه اصحاب از روایات نوشته بودند، این دو نفر گرفتند و آتش زدند.

شعار حسبنا کتاب الله نیز یادمان نرفته. نتیجه ی چنین شعاری می شود همین آتش زدن احادیث نبوی. جریان کاغذ و قلم را که در صیح بخاری و مسلم آمده به خاطر آوردید !

مطلب سوم آنکه از زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تا کنون هیچگاه دین اسلام حقیقی از بین نرفته است و همواره با وجود این دوازده خلیفه، حقّ در میان امّت وجود داشته است؛ اگر چه فرقه های باطل نیز همواره درست شده اند و درست خواهند شد. لذا اصل دین با وجود این دوازده نفر همواره باقی است؛ و همواره نیز پیروانی دارد. در حدیث هفتاد و سه فرقه نیز آمده که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: امّت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که تنها یکی از آنها اهل نجات می باشد. پس هموراه خلفای دوازدگانه یکی بعد از دیگری در میان امّت بوده اند و فرقه ی ناجیّه مذهب ایشان بوده است.

2 گفته شده:» در روایت ابی داود ذکر شده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در همین رابطه فرمودند:» امت اسلامی همگی فرمانبردار و مطیع اوامر آنها خواهند بود «

پاسخ:

این جمله یقیناً باطل است؛ چون اگر این جمله درست باشد معاذ الله رسول الله (صلی الله علیه و آله) دروغ گفته است؛ که این امری است محال. چون تاکنون هیچ خلیفه ی واقعی یا غیر واقعی وجود نداشته که همه ی امّت، فرمانبردار او باشند. پس اگر اهل سنّت ما این جمله را صحیح می دانند باید اقرار کنند که هیچکدام از خلفای گذشته، خلیفه ی راستین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نبوده اند. یعنی اساساً در اسلام خلیفه ای وجود نداشته است.

مستشکل در ادامه ی اشکال خود آورده است:» این در حالی است که ما می دانیم حتی در دوران خلافت علی بن ابی طالب و فرزند ایشان حسن بن علی، هیچگاه همگی امت اسلامی مطیع و فرمانبردار آنها نبودند. «

عرض می شود: حتّی جناب ابوبکر و عمربن خطّاب و عثمان نیز مطاع محض نبوده اند؛ کما اینکه خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بلکه حتّی خود خدا هم هیچگاه مطاع محض

ص:246

نبوده اند؛ و همواره کسانی را به عنوان منکر و مخالف داشته اند.

پس اگر مستشکل، این جمله را درست می داند، باید کلّاً منکر وجود خلیفه برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باشد؛ و بدتر اینکه حضرتش را دروغگو بداند.

باز در ادامه گفته اند:» علاوه بر این حتی خود فرقه های مختلف شیعه نیز در مورد امامت برخی از ائمه با یکدیگر اختلافات شدیدی دارند. «

این مستشکل عجب مغالطه ای نموده اند. استدلال به حدیث مورد بحث، توسّط شیعه ی دوازده امامی انجام گرفته، آن هم نه بر ضدّ اهل سنّت بلکه بر ضدّ تمام فرقه های اسلامی اعمّ از سنّی و شیعه. چون هیچکدام آنها نتوانسته اند این دوازده خلیفه را معرّفی نمایند. لذا طبق این حدیث، حتّی بطلان شیعیان زیدی و اسماعیلی و... نیز اثبات می شود. امّا در بین شیعیان دوازده امامی، ابداً اختلافی در مصادیق این دوازده خلیفه وجود ندارد.

3 اشکال شده که:» در روایت ذکر شده رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند:

» اسلام در زمان خلافت آنها همچنان عزیز و پرتوان باقی خواهد ماند «. این در حالی است که بزرگان شیعه ادعا دارند اسلام در زمان ائمه ناتوان و ذلیل بوده و گروهی ظالم و کافر بر مسلمانان حکم می راندند. «

پاسخ:

اوّلاً کجای حدیث چنین چیزی وجود دارد؟ حدیث به صورت جمله ی شرطی است؛ و می گوید: اسلام عزیز است تا زمانی که دوازده خلیفه بین شما باشند. پس اگر شرط محقق نشد، یعنی دوازده خلیفه در بین شما نبودند، مشروط نیز منتفی خواهد بود. و البته به نطر ما همواره این دوازده خلیفه بوده اند و اسلام آنها نیز عزیز و پایدار بوده است. امّا دیگران از اسلام اصیل برگشته اند؛ و برگشتن مردم از اسلام، اسلام را نابود نمی کند.

ثانیاً اینها خلط فرموده اند بین اسلام و روش زندگی مسلمین. حضرت نفرمودند مسلمین پرتوان خواهند بود یا امور مسلمین در مسیر درست خواهد بود؛ بلکه فرمودند:

خود دین اسلام درست و عزیز باقی خواهد ماند. و می بینید که این دوازده نفر، دین رسول الله (علیه السلام) را عیناً و با تبیین و تفسیرش نسل به نسل منتقل نموده اند. اینکه شما برداشتهای خلفا و ائمه مورد قبول خودتان را اسلام می نامید برای خودتان ارزش دارد.

از نظر شیعه، اسلام همان است که دست به دست توسّط این دوازده تن منتقل گشته است ؛ بی هیچ انحرافی.

اگر تمام مسلمین راه را کج روند و خلیفه ی راستین پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میان آنها باشد، اسلام بر اصل خود باقی است و خللی نیافته است. چون اسلام پیش اوست؛ و او هست.

با وجود نبی و امام، دین خدا به تمام هویّتش در بین مردم است؛ و حجّت خدا بر خلق تمام می شود؛ اگر چه آن نبی یا امام حتّی یک نفر پیرو هم نداشته باشد.

پس مواظب باشیم که بین اسلام مردم و خود اسلام خلط نکنیم. در اعصار گذشته اسلام اکثر مردم انحراف اندر انحراف بوده، امّا اصل اسلام با وجود خلیفه ی راستین پیامبر (صلی الله علیه و آله) همواره بی هیچ انحرافی حضور داشته است. آنگاه که ابوبکر و عمر احادیث نبوی را آتش می زدند، آن معارف برای آنها که اتّصال به علی (علیه السلام) نداشتند سوخت و خاکستر شد، امّا تمام آن معارف در قلب علی (علیه السلام) وجود داشت؛ و پیروانش به آن دسترسی داشتند. چرا که فرمود:» أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا «. پس احادیث نبوی برای مردم سوخت؛ ولی در حقیقت نسوخت. عثمان حکم وضو را دستکاری نمود؛ عمر بن خطّاب در اقامه و نماز و... دخل و تصرّف کرد؛ امّا حقیقت احکام اسلام نزد علی بن ابی طالب، بی هیچ تحریفی وجود داشت. لذا با وجود او اسلام همچنان بر اصالت خویش باقی بود. حال اگر مردم به منبع اسلام رجوع نکردند، حرف دیگری است و عدم رجوع آنها، اسلام را نابود نمی کند بلکه خودشان را نابود می سازد.

برگرفته شده از وب نوشت comment

http://borhan.blog.ir نظرات (0)

حضرت مهدی (عج) در منابع اهل سنت

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی - ساعت 4 ؟ : 5ُ ب. ظ روز ؟؟ 94 / ؟ / ؟؟

ص:248

حضرت مهدی (عج) در منابع اهل سنت

اشاره

مذاهب اسلامی غیر شیعی به رغم عدم پذیرش ولایت بدان معنی که ما شیعیان معتقدیم درباره حضرت مهدی، تولدش، ظهور و قیامش، علائم قیامش، یارانش، خاندانش، اینکه از فرزندان علی (علیه السلام)، حضرت فاطمه (س) و امام حسین (علیه السلام) بوده، سیرت و اخلاقیاتش وأ احادیث متعدد و زیادی از رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و در « صحاح سته «]1[و دیگر منابع معتبر خود]2[بیان کرده اند.]3[البته اعتقاد برادران اهل سنت به ولایت، به صورت اعتقاد شیعیان نیست به همین دلیل، مسئله ولایت ائمه (علیه السلام) بین ایشان به صورت مکرر و آشکار مطرح نشده است.

تعریف حدیث در میان اهل تسنن» قول، فعل و تقریر پیامبر (صلی الله علیه و آله) «است. به همین دلیل تعداد احادیث شیعیان به مراتب بیش از اهل تسنن است، چرا که تعریف حدیث در میان اهل تشیع» قول، فعل و تقریر معصوم (علیه السلام) «است. با این وجود، موضوع حضرت بقیه الله، ظهور، ویژگی ها و مسائل پیرامونی آن اختصاص به شیعه ندارد. بلکه در میان برادران اهل سنت و منابع معتبر آنان در این باره مطالب فراوانی ذکر شده است. از همین رو، با استناد به توجه» حضرت بقیه الله «به قلم آیت الله محمد شجاعی به بیان این موضوع در روایات اهل سنت می پردازیم.

مذاهب اسلامی غیر شیعی به رغم عدم پذیرش ولایت بدان معنی که ما شیعیان معتقدیم درباره حضرت مهدی، تولدش، ظهور و قیامش، علائم قیامش، یارانش، خاندانش، اینکه از فرزندان علی (علیه السلام)، حضرت فاطمه (س) و امام حسین (علیه السلام) بوده، سیرت و اخلاقیاتش وأ احادیث متعدد و زیادی از رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و در « صحاح سته «]1[و دیگر منابع معتبر خود]2[بیان کرده اند.]3[البته اعتقاد برادران اهل سنت به ولایت، به صورت اعتقاد شیعیان نیست به همین دلیل، مسئله ولایت ائمه (علیه السلام) بین ایشان به صورت مکرر و آشکار مطرح نشده است.

[تفسیر و تحلیل خاص ما از ولایت سبب شده است که این موضوع بین شیعیان در طول تاریخ به صورت آشکار و پنهان زنده بماند. به اعتقاد ما

شیعیان حضرات معصومین

ص:249

(علیه السلام)، در تکوین و تشریع بر انسانها ولایت مطلقه دارند و واسطه فیض الهی بر اهل زمین اند؛ از این رو برای بهره گیری دائم و علی الاتصال از وجود مقدس و فیاض ایشان باید در قلب و ظاهر به یاد و در ارتباط با ایشان باشیم.]

اینک به چند حدیث از احادیث نقل شده از طریق اهل سنت درباره حضرت ولی عصر (عج) اشاره می کنیم.

محمدبن یوسف بن محمد شافعی در کتاب» کفایه الطالب «خویش در خصوص حضرت مهدی (علیه السلام) مسائل گوناگونی را که مربوط به آن حضرت است مورد بحث و بررسی قرار داده و هر کدام از آنها را در باب جداگانه ای مطرح نموده و درباره آن روایاتی را از طریق اهل سنت ذکر کرده است.

قسمتی از آن را به نقل از بحارالانوار در اینجا می آوریم.

» کشف الغمه: ذکر الشیخ ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد الشافعی فی کتاب کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب و قال فی اوله: انی جمعت هذا الکتاب و عریته من طرق الشیعه لیکون الاحتجاج به آکد فقال فی المهدی (علیه السلام): «.]4[

مرحوم مجلسی در بحار الانوار می نویسد: علی بن عیسی در کشف الغمه آورده:

محمد بن یوسف بن محمد شافعی در کتاب» کفایه الطالب «که در مناقب علی (علیه السلام) به رشته تحریر کشیده، در اول این مطلب را متذکر شده است که: این کتاب [کفایه الطالب] را جمع کردم و آن را از روایاتی که به طرق شیعه نقل شده عاری نمودم) یعنی روایات را فقط از طریق عامه و اهل سنت ذکر کرده ام (تا آنکه احتجاج به آن مؤکدتر [و مستحکم تر] باشد. در خصوص حضرت مهدی گفته است:

باب اول در خروج مهدی (علیه السلام) در آخرالزمان

1 -) عن زرّ عن عبدالله قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): لا تذهب الدنیا حتی تملک العرب رجل من اهل بیتی یواطئ اسمه اسمی. اخرجه ابو داود فی سننه «.]5[

» زرّ از عبدالله روایت کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: دنیا تمام نمی شود تا آنکه مردی از اهل بیت من که نامش مانند نام من است، حاکم بر عرب باشد. این حدیث

ص:250

در سنن ابو داود که از کتب معتبر اهل سنت و در واقع از صحاح سته می باشد آمده است «.

2 -) و عن علی عن النبی (علیه السلام): لو لم یبقٍ من الدنیا الا یوم لبعث الله رجلا من اهل بیتی یملاها عدلا کما ملئت جوراً. هکذا اخرجه ابو داود فی سننه «.]6[

» و از علی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: اگر از عمر دنیا به جز یک روز باقی نماند، خداوند مردی از اهل بیت مرا مبعوث می سازد تا زمین را از عدالت پر سازد چنانکه از ظلم پر شده است. این روایت در سنن ابو داود آمده است «.

باب دوم در گفته رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که مهدی از عترت من از فرزندان

فاطمه است

3 -) عن سعید بن المسیب قال: کنا عند ام سلمه فتذاکرنا المدهی فقالت: سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) یقول: المهدی من عترتی من ولد فاطمه. اخرجه ابن ماجه فی سننه «.]7[

» سعیدبن مسیب می گوید: نزد ام سلمه درباره حضرت مهدی گفت وگو می کردیم ام سلمه گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود: مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه (س) است. ابن ماجه این حدیث را در سنن خویش [که آن هم از صحاح سته به شمار می رود] ذکر کرده است «.

باب سوم در اینکه مهدی (علیه السلام) از سادات اهل بهشت است

» عن انس بن مالک قال: سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) یقول: نحن ولد عبدالمطلب سادات اهل الجنه انا و حمزه و علی و جعفر و الحسن و الحسین و المهدی. اخرجه ابن ماجه فی صحیحه «.]8[

» انس بن مالک می گوید: شنیدم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که می فرماید: ما اولاد عبدالمطلب سادات اهل بهشتیم، من، حمزه، علی، جعفر، حسن، حسین و مهدی. ابن ماجه در صحیح خود این روایت را نقل کرده است «.

» عن عبدالله بن الحارث بن جزءالزبیدی قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): یخرج أناس من المشرق فیوطئون للمهدی یعنی سلطانه. هذا حدیث حسن صحیح روته الثقات و الاثبات اخرجه الحافظ ابو عبدالله بن ماجه القزوینی فی سننه «.]9[

» عبدالله بن حارث بن جزء زبیدی می گوید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: گروهی از مردم از سمت مشرق خروج و قیام کرده و زمینه حکومت مهدی را آماده می سازند [صاحب کفایه الطالب می گوید] این حدیث، حدیث حسن و صحیح است که آن را راویان موثق و عالمان حجت روایت کرده اند. حافظ ابوعبدالله بن ماجه قزوینی در سنن خویش این حدیث را نقل کرده است «.

اینکه گروهی از اهل مشرق زمینه قیام و حکومت حضرت را با برپایی حکومت دینی مهیا می سازند، از طریق راویان شیعه نیز نقل شده است، از جمله روایت ذیل:

» عن ابی خالد الکابلی عن ابی جعفر (علیه السلام) انه قال: کانی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا رأوا ذلک و ضعوا سیو فهم علی عواتقهم فیعطون ما سألوه فلا یقبلونه حتی یقوموا و لا یدفعونها الا الی صاحبکم قتلاهم شهداء اما انی لو ادرکت ذلک لاستبقیت نفسی لصاحب هذا الامر «]01[

» ابو خالد کابلی، از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: گویی می بینیم مردمی را که از مشرق قیام کرده اند، آنان حق را طلب می کنند و به آنها داده نمی شود.

باز آن را طلب می کنند و به آنان داده نمی شود. هنگامی که وضع را چنین می بینند، شمشیرهاشان را برگردن) دشمنان (شان می گذارند، پس آنچه می خواهند به آنان داده می شود، ولی مقصود خود را هنوز برآورده نمی بینند و به قیام خود ادامه داده و شمشیرها و سلاح خود را زمین نمی گذارند، تا آنجا که همه آنها را در اختیار صاحب شما [یعنی مهدی موعود (علیه السلام)] و در یاری او قرار دهند. کشته شدگانشان شهیدند. آگاه

باشید اگر من آن زمان را درک کنم، خود را برای صاحب این امر [یعنی امام زمان (س)] نگاه می دارم «.]11[

ص:252

باب هفتم در بیان نمازگزاردن عیسی (علیه السلام) با مهدی (علیه السلام)

» ابوهریره قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم؟ هذا حدیث حسن صحیح متفق علی صحته من حدیث محمدبن شهاب الزهری رواه البخاری و مسلم فی صحیحهما «. [21]

» ابو هریره روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: چگونه اید هنگامی که پسر مریم، عیسی (علیه السلام) در میان شما فرود آید در حالی که امام شما [یعنی مهدی (علیه السلام)] از شماست؟!. [صاحب کفایه الطالب می گوید] این حدیث، حدیث حسن و صحیح است و بر صحتش اتفاق است و از جمله احادیث محمدبن شهاب زهری است. بخاری و مسلم آن را در صحیح های خود آورده اند «.

باب شانزدهم در بیان فرشته ای که با مهدی (علیه السلام) خروج می کند

» عن عبدالله بن عمر انه قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): یخرج المهدی و علی رأسه ملک ینادی ان هذا المهدی فاتبعوه. هذا حدیث حسن روته الحفاظ الائمه من اهل الحدیث کأبی نعیم و الطبرانی و غیرهما «. [31]

» عبدالله بن عمر گوید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خروج می کند مهدی در حالی که بر بالای سرش [یعنی از آسمان] فرشته ای ندا می کند: این است مهدی، پس از او تبعیت کنید. [صاحب کفایه الطالب می گوید] این حدیث، حدیث حسن است که حافظین برجسته حدیث مانند ابونعیم و طبرانی آن را نقل کرده اند «.

باب هفدهم در ذکر اوصاف جسمانی مهدی (علیه السلام)

» عن حذیفه انه قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): المهدی رجل من ولدی لونه لون عربی و جسمه جسم اسرائیلی علی خّده الایمن خال کانه کوکب دری یملاالارض عدلا کما ملئت جورا یرضی بخلافته اهل الارض و اهل السماء و الطیر فی الجّو. هذا حدیث حسن

رزقناه عاليا بحمدالله عن جمّ غفیر اصحاب الثقفی و سنده معروف عندنا ». [41]

« حذیفه روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: مهدی مردی است از فرزندان من، رنگش عربی و جسمش اسرائیلی است، در گونه راست او خالی است به مانند کوکب درخشان، زمین را پر از عدل می گرداند چنان که پر از ظلم شده است، اهل زمین و آسمان و پرندگان به خلافتش راضی می شوند. [صاحب کفایه الطالب می گوید] این حدیث، حدیث حسن است که به حمد خداوند به خوبی روزی ما شده از گروه زیادی از اصحاب ثقفی و سندش نزد ما شناخته شده است ».

باب نوزدهم در بیان چگونگی دندانهای مهدی (علیه السلام)

« عن عبدالرحمن بن عوف قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): لیبعثنّ الله من عترتی رجلا افرق الثنایا اجلی الجبهه یملا الارض عدلا و یفیض المال فیضا. هکذا اخرجه الحافظ ابو نعیم فی عوالیه ». [51]

« عبدالرحمن بن عوف گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر آینه خداوند از عترت من مردی را مبعوث می کند که دندان های ثنایای او از یکدیگر جداست؛ پیشانی اش باز است، زمین را پر از عدل می کند و مال را چنان عادلانه تقسیم می کند که فقیری پیدا نمی شود. [صاحب کفایه الطالب می گوید] این حدیث را حافظ ابونعیم در عوالی خود نقل کرده است ».

باب بیست وپنجم در دلایل زنده بودن مهدی (علیه السلام)

« فی الدلاله علی کون المهدی حیا باقیا غیبته الی الان و لا امتناع فی بقائه بدلیل بقاء عیسی و الخضر و الیاس من اولیاءالله تعالی و بقاء الدجال و ابلیس العین من اعداءالله تعالی و هؤلاء قد ثبت بقاؤهم بالکتاب و السنه و قداتفقوا ثم انکروا جواز بقاء المهدی لانهم انما انکروا بقائه من وجهین احدهما طول الزمان و الثانی انه فی سرداب من غیر ان یقوم احد بطعامه و شرابه و هذا ممتنع عاده أ ». [61]

ص:254

» در دلایل اینکه مهدی از زمان غیبتش تاکنون زنده و باقی است: هیچ امتناعی در این بقاء و تداوم حیات نمی باشد، به دلیل آنکه عیسی (علیه السلام)، خضر (علیه السلام) و الیاس (علیه السلام) که از اولیاءالله هستند و نیز دجال و ابلیس لعین که از دشمنان خدا به شمار می روند تاکنون باقی [و زنده] هستند. و بقاء و طول عمر و حیات آنان با آیات قرآن و سنت ثابت گشته است و [عده ای از علماء] بر این امر اجماع نظر دارند، [اما] جواز بقاء حضرت مهدی را انکار نکرده اند به دو جهت: یکی طول زمان و دیگری وجود حضرت در سرداب بدون آنکه کسی به او آب و نانی بدهد و باقی بودن او در حالت گرسنگی و تشنگی به حسب عادی ممتنع است أ «.

مؤلف کفایه الطالب به تفصیل به ردّ این دو جهت از دیدگاه آیات و روایات می پردازد که مجال طرح و بررسی آن نیست.]71[

به هر روی، با توجه به روایات و احادیث فراوانی که در خصوص حضرت مهدی (علیه السلام) از طریق اهل سنت نقل شده است به خوبی می توان اذعان داشت که برادران سنی و مذاهب اسلامی غیر شیعی نیز به وجود، خصایص، ظهور و قیام حضرت ولی عصر (عج) باور و اعتقاد دارند، هر چند اعتقاد آنان در خصوص ولایت حضرت همچون اعتقاد شیعیان نیست.

پی نوشت ها:

1:) صحاح سته «یعنی صحیح های شش گانه که شش مجموعه بزرگ از کتب روایی اهل سنت است و از موثق و معتبرترین کتاب های آنان در زمینه حدیث به شمار می رود. این شش کتاب عبارتند از: صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداود، سنن ابن ماجه، سنن نسایی و جامع ترمذی.

2: برای آشنایی با برخی از این منابع نگاه: الامام المهدی عنداله السنه، گردآوری فقیه ایمانی.

3: از جمله» ینابیع الموده «خواجه کلان قندوزی متوفی 1293 ق؛ وی حنفی مسلک بوده و در دو جلد درباره ائمه (علیه السلام) از امام علی (علیه السلام) تا امام دوازدهم) حضرت مهدی علیه السلام «ابواب گوناگونی عنوان کرده است.

4: بحارالانوار، ج 51، ص 85، ح 38

ص:255

5: همان.

6: همان.

7: همان، ص 86

8: همان، ص 87

9: همان.

10: کتاب الغیبه للنعمانی، باب 20، ص 273، ح 50

11: امیدواریم که انقلاب اسلامی ایران که به دست بزرگ مردی چون حضرت امام» رضون الله تعالی علیه «در قرن معاصر به وقوع پیوست از مصادیق این حدیث بوده و زمینه ساز حکومت سراسر عدل مهدی موعود باشد.

12: بحارالانوار، ج 51 ص 88

13: همان، ص 95

14: همان.

15: همان، ص 96

16: همان، ص 97

17: نگاه: همان، ص 102 ج 98

منبع: comment

harimeyas.com نظرات (0)

آیا اهل سنّت به امام مهدی عج اعتقاد دارند، چگونه؟ و تفاوت آنها با

تشیّع

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی - ساعت 5: ??ُب. ظ روز ?? 94 / ? / ??

پاسخ اول:

بعضی از اهل تسنّن به دلیل خوشبین نبودن به شیعه و احادیث شیعه گمان می کنند مهدویت و احادیث مهدی ساختگی است و می گویند احادیث مهدی در کتب صحاح اهل سنّت وجود ندارد و اگر هم باشد در کتاب هایی است که از نظر اعتبار ساقط می باشد

ص:256

و این شیعیان هستند که احادیث مهدی را در کتب خود آورده اند.

در پاسخ گفته می شود در عین حال که خفقان عمومی دوران بنی امیه و بنی عباس و دست های مرموز و مقتدر سیاست وقت و تعصبات شدید مذهبی اجازه نمی داده که اخبار مربوط به ولایت و امامت اهل بیت علیهم السّلام مورد مذاکره واقع شود و در کتب درج گردد لکن باز هم کتب اخبار اهل سنّت از احادیث مربوط به مهدی خالی نیست. احادیث زیادی از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله صادر شده که سنّی و شیعه آنها را نقل کرده اند و هر کس اگر در آنها دقّت کند، برایش روشن می شود که موضوع مهدی و قائم در زمان پیامبر اسلام امر مسلّمی بوده است. به طوری که این عقیده در بین مردم شایع بود که اصل آن را مسلّم دانسته و از فروعاتش بحث می کردند؛ گاهی می پرسیدند از چه نسلی به وجود خواهد آمد، گاهی از نام و کنیه اش سؤال می نمودند، گاهی می پرسیدند آیا مهدی و قائم یکی است یا نه، گاهی از علّت غیبت و وظایف آن امام جویا شدند. پیغمبر هم گاه و بی گاه از آن وجود مقدّس خبر می داد و می فرمود:

مهدی موعود از نسل من و از فرزندان فاطمه سلام الله علیها و حسین علیه السّلام به وجود خواهد آمد، گاهی نام و کنیه اش را بیان می داشت، گاهی علامات و مشخصات او را بیان می کرد، پس از وفات رسول اکرم صلّی الله علیه و آله مسئله ی مهدویت همواره بین اصحاب آن بزرگوار و تابعین مورد بحث بوده است.

در کتب صحاح اهل تسنّن ابوابی به نام مهدی علیه السّلام منعقد و احادیثی از پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله نقل شده است از باب نمونه:

1. عبدالله از پیغمبر صلّی الله علیه و آله روایت کرده فرمود دنیا سپری نخواهد شد تا این که مردی از اهل بیت من که نامش نام من است بر عرب حکومت می کند.]1[

ترمذی بعد از نقل این حدیث می گوید این حدیث صحیح است و نیز می گوید در مورد مهدی عجل الله تعالی فرجه الشّریف علی ابو سعید، ام سلمه و ابوهریره روایت از پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله نقل نموده اند:

ابو سعید از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت نموده که فرمودند زمین از ظلم و بیدادگری پر می شود پس مردی از اهل بیت من ظاهر

شده هفت سال یا نه سال حکومت

ص:257

می نماید و زمین را از عدل و داد پر می کند.]2[

بسیاری از علمای اهل سنت احادیث مهدی را متواتر دانسته یا تواتر آنها را از دیگران نقل کرده اند و بدان اعتراضی ننموده اند مانند ابن حجر هیتمی در الصواعق المحرقه و شبلنجی در نور الابصار ابن صباغ در الفصول المهمه محمد الصبان در اسعاف الراغبین گنج شافعی در البیان شیخ منصور علی در غایه المأمول سویدی در سبائک الذهب و جمعی دیگر و همین تواتر ضعف سندی را که در بعضی از آنها موجود است جبران می کند.

به عنوان نمونه عسقلانی می نویسد خبر متواتر مفید یقین است و عمل به آن نیاز به بحث ندارد.]3[

سید احمد شیخ الاسلام و مفتی شافعی می نویسد احادیثی که در مورد مهدی وارد شده کثیر و متواتر است در بین آنها هم حدیث صحیح وجود دارد و هم ضعیف اما چون احادیث کثیرند و روات و نویسندگان آنها نیز زیادند بعض آن احادیث بعضی دیگر را تقویت می کند و بر روی هم مفید یقین می باشند.]4[

اما در مورد تفاوت آنان با تشیّع:

تنها تفاوتی که اهل سنت با شیعیان دارند این است که آنها نوعاً تولد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشّریف را انکار می کنند و می گویند شخصیتی که پیامبر اسلام از قیام او پس از غیبت خبر داده هنوز متولد نشده و در آینده تولد خواهد یافت.]5[اما شیعیان با تعلیل و براهین متقن معتقدند که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشّریف در سال 255 ه. ق از نسل امام حسن عسکری علیه السّلام متولد گردیده و دارای دو غیبت صغری و کبری می باشد.]6[

اضافه بر دلایل تاریخی که بر تولد امام زمان وجود دارد اگر امام زمان متولد نشده و زنده نباشد نباید پیامبر اسلام می فرمود من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته الجاهلیه) یعنی هر کس بمیرد امام، زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلی مرده است. "]7[زیرا با نبودن امام زمان چنین کلامی از پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله غیر معقول است.

ثالثاً: تعداد قابل توجهی از اهل تسنن از مورخان و محدّثان آنها تولد حضرت را

ص:258

درکتب خود ذکر کرده و آن را یک واقعیت دانسته اند بعضی از پژوهشگران بیش از صد نفر از آنان را معرفی کرده اند.]8[

اهل سنت پس از اقرار به تولد و زنده بودن حضرت مهدی در اینکه از اولاد کیست اختلاف دارند:

بعضی می گویند، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف از اولاد امام حسن مجبتی است.]9[ابن حجر در سرّ این می گوید امام حسن مجتبی به خاطر شفقت با امت خلافت را ترک کرد و با معاویه صلح کرد خداوند هم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف را از اولاد او قرار داد و روایاتی را که می گوید مهدی از اولاد امام حسین علیه السّلام است را واهی شمرده و می گوید دلیلی بر این وجود ندارد.]01[

در پاسخ می گوئیم، این قول رد شده است زیرا ممکن است راوی یا ناسخ اشتباه کرده باشند زیرا حسن و حسین خیلی به هم نزدیک می باشند و قبلاً به دلیل نقطه نداشتن کلمات خیلی از این اشتباهات رخ می داده.

2 نسبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشّریف به امام حسن مجتبی علیه السّلام مانند خود امام حسن مجتبی علیه السّلام به پیامبر می باشد که از طرف مادر به حضرت متصل می شود زیرا مادر امام محمّد باقر فاطمه دختر امام حسن مجتبی و همسر امام سجاد علیه السّلام می باشد. بنابراین می شود گفت از فرزندان امام حسن مجتبی علیه السّلام باشد هم از فرزندان امام حسین علیه السّلام و هیچ منافاتی هم با هم ندارند. و تعارضی بین آنها نیست. برای تأیید این مطلب روایاتی به این مضمون هم از علمای شیعه و هم از علمای اهل تسنن نقل شده است.]11[

اما مسئله صلح امام حسن مجتبی علیه السّلام با معاویه که اساس ظلم و در جامعه اسلامی بنا نهاد و هیچ گونه ربط منطقی با وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف ندارد و نیز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف عنوان پاداش و جایزه را ندارد که بر این صلح مترتب گردد. افزون بر این مطالب لازمه این سخن تأیید معاویه و دستگاه او و از طرف خداوند می باشد که نتیجه آن محکومیت امام حسن مجتبی علیه السّلام است پس نباید پاداشی به آن مترتب گرددگذشته از اینها می تواند این حدیث جعلی و ساختگی باشد که ترمذی در کتاب خود آورده است. احادیث زیادی از این

نمونه در کتاب او و سایر کتاب ها وجود دارد. به دلیل عنادی که با شیعیان داشته اند.

برای مطالعه بیشتر به کتاب های ذیل مراجعه شود:

1. دادگستر جهان، آیت الله امینی.

2. کتاب حکومت جهانی امام مهدی، آیت الله مکارم شیرازی.

3. نجم الثاقب در احوالات امام زمان مرحوم حاج میرزا حسین طبرسی نوری.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمودند: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی بند و قفل زمین هستیم) یعنی زمین به واسطه ما است که پا برجای ایستاده (به سبب ما خدا زمین را میخ کوبیده تا اهلش را فرو نبرد چون دوازدهمین فرزندم از دنیا برود زمین و اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند.]21[

پی نوشت:

]1[. صحیح ترمذی، ج 9، ب ما جاء فی المهدی، ص 74، ینابیع الموده، تألیف شیخ سلیمان، طبع سال 1380، ج 2، ص 180، البیان فی اخبار صاحب الزمان، تألیف محمد بن یوسف شافعی، طبع نجف، ص 57.

]2[. مسند احمد، ج 3، ص 28، در باب مسندات ابی سعید الخدری احادیثی راجع به مهدی ذکر شده، ینابیع الموده، ج 2، ص 227.

]3[. کتاب نزهه النظر تألیف احمد بن حجر عسقلانی، ط کراچی، ص 12.

]4[. کتاب فتوحات الاسلامیه، ط مکه، ط اولی، ج 2، ص 205.

]5[. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، دار احیاء کتب العربیه، 1960، ج 7، ص 94، و ج 10، ص 96.

]6[. این مطلب را همه علمای شیعه در کتب خود آورده اند به عنوان نمونه شیخ عباس قمی، در منتهی الآمال، علمای اهل سنت نیز این موضوع

را نقل کرده اند مانند شیخ سلیمان قندوزی، ینابیع الموده، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ج 3، ب 71، ص 82.

]7[. این حدیث به عبارات گوناگون نزدیک به 18 متن از علمای شیعه و سنی که همه از نظر مفهوم نزدیکند نقل شده و علمای اهل سنت آن را متواتر ذکر کرده اند و ناقلان از اهل تسنن فقط 70 مورد می

ص:260

باشد که به عنوان نمونه بعضی نقل می شود، 1 مسند ابو داوود، سلیمان بن داوود) طیالسی (، م 204.2 نقض العثمانیه نیز از اسکافی ص 11 و 12 و به نقل ازابن ابی الحدید، ج 13، ص 242.3 مسند احمد بن حنبل، م 241، ج 2، ص 83 و 154 و ص 111، از ابن عمر و ص 296 از ابوهریره.

]8[. ابن حجر هیثمی، در الصواعق المحرقه، ط 2، قاهره، 1358 ه. ق، ص 208، شبراوی الاتحاف بحب الاشراف، ط 2، قم، منشورات الرضی، 1363 ه. ش. ص 179.

]9[. ترمذی، سنن.

]01[. صواعق المحرقه، همان.

]11[. حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله مناقب المهدی.

]21[. تاریخ یعقوبی، نجف منشورات، المکتبه الحیدریه، 1384 ه. ق، ج 2، ص 206.

پاسخ دوم:

اصل مسأله مهدویت از مسلمات دین اسلام است و اختصاص به مذهب شیعه ندارد بلکه بالاتر از آن اعتقاد به ظهور منجی عقیده ای است که در کیش های آسمانی یهودیت و زردشتی و مسیحیت به عنوان یک اصل مسلم قبول شده حتی در آیین هندی و بودایی در این زمینه مطالبی نقل شده که جهت تحقیق کامل در این زمینه می توانید به کتاب خورشید مغرب اثر استاد محمد رضا حکیمی و یا سلسله مباحث امامت و مهدویت آیت الله صافی گلپایگانی مراجعه بفرمایید.

اما مسأله تولد امام زمان (عج) چنانچه علماء شیعه اجماع دارند که امام زمان (عج) متولد شده و به صورت کامل تاریخ تولد و مکان تولد حضرت را ضبط نموده اند [در این رابطه ر. ک: نوید امن و امان، آیت الله صافی، بخش چهارم].

علماء اهل تسنن هم بجز عده انگشت شماری تصریح به تولد حضرت نموده اند و در این زمینه کتاب هایی نوشته اند و به مخالفت با معدودی که تولد حضرت را انکار کرده اند پرداخته اند که آیت الله صافی در کتاب

منتخب الاثر، فصل سوم جمع بسیاری از علماء اهل سنت که قائل به امامت و حیات حضرت بوده اند را ذکر نموده و در کتاب نوید امن و امان به 106 نفر از علماء اهل تسنن که در رابطه با حضرت کتاب نوشته اند

ص:261

اشاره فرموده و می فرماید گروه بسیاری از مشاهیر علمای اهل سنت نیز ولادت آن حضرت و شرح تفصیلات آن را در کتب ذکر نموده و بعضی به امامت و مهدویت آن سرور اقرار و اشعار بلند به زبان عربی و فارسی در مدح او سروده اند و حتی مدعی شرفیابی به حضور اقدس و استماع حدیث از حضرتش شده اند و بعد از این عبارت ایشان 77 تن از مشاهیر علماء اهل سنت را که تصریح به این مطلب کرده اند نام می برد) نوید امن و امان، ص 238).

و در کتابی که علماء اهل تسنن اختصاصا درباره حضرت مهدی (عج) نوشته اند که استاد حکیمی به نوزده اثر از بهترین این آثار اشاره دارد آشکارا تصریح به ولادت حضرت شده که به چند مورد اشاره می کنیم:

ابن حجر هیثمی شافعی می گوید: ابوالقاسم محمد الحجه عمر او پس از درگذشت پدرش پنج سال بود خداوند در همین عمر به او حکمت ربانی عطا کرد) المهدی الموعود، ج 1، ص 200).

صدرالدین قونوی می گوید: پس از مرگ من آنچه از کتاب هایم که درباره طب و حکمت است و همچنین کتاب های فلسفه و فلاسفه همه را بفروشید و پول آن را به فقراء صدقه بدهید... و در شب اول مرگ من هفتاد هزار بار کلمه توحید را بخوانید و سلام مرا به مهدی برسانید) الامام الثانی عشر، ص 78).

و صدها عبارت دیگر مانند این عبارات در کتب اهل سنت می توان پیدا کرد که برای رعایت اختصار صرفنظر می کنیم و اگر مائل باشید در این رابطه شناخت کامل و همه جانبه ای داشته باشید بسیار مناسب است به پنج اثر که توسط علماء بزرگ شیعه با استفاده از کتب و مدارک اهل سنت نوشته شده، مراجعه بفرمایید:

1. کتاب المهدی، آیت الله سید صدرالدین صدر

2. منتخب الاثر، آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

3. المهدی الموعود المنتظر، نجم الدین جعفر العسکری

4. الامام الثانی عشر، سید محمد سعید موسوی هندی

5. المنتظر علی ضوء حقائق العامه، محمد حسین الادیب عراقی

اما درباره این که آنها حضرت را امام می دانند یا خیر باید گفت این مسأله اختصاص

ص:262

به حضرت حجت ندارد و این مسأله در رابطه با همه ائمه (علیه السلام) مطرح است و آنها مسأله امامت را قبول دارند و تصریح به امامت ائمه 12 گانه هم دارند و در این زمینه روایات زیادی در کتب آنها به امامت ائمه 12 گانه ذکر شده حتی حمیدی یکی از علماء اهل تسنن این حدیث را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که:» من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته الجاهلیه؛ هر کس از دنیا برود و امام عصر خود را نشناسد با مرگ جاهلیت از دنیا رفته «) کشف الاستار، ص 78).

فخر رازی عالم بزرگ و متعصب اهل سنت می گوید پیامبر فرمود» من مات و لم یعرف امام زمانه فلیمت ان شاء یهودیا و انشاء نصرانیا «) المسائل الخمسون، ص 384).

لکن نگرش و تصریح که آنها از امامت دارند با شیعه متفاوت است آنها امامت را از فروع دین دانسته و یک مقام ظاهری در حد ریاست حکومت که تبعا می تواند از سوی مردم برگزیده شود و نیاز به تعیین از جانب خداوند و عصمت و مصونیت از خطا و گناه در آن لازم نیست می دانند، لذا یکی از علماء اهل تسنن امامت را اینگونه معنا می کند:

» الامامه رئاسه عامه فی امور الدین والدنیا خلافه عن النبی؛ امامت ریاست و سرپرستی عمومی در امور دین و دنیا به عنوان جانشینی از پیامبر است «) شرح تجرید فاضل قوشجی، ص 472).

و ابن خلدون در مقدمه معروفش همین معنا را دنبال کرده) مقدمه ابن خلدون، ص 191).

اما به عقیده شیعه امامت چیزی فراتر از ریاست و حکومت بر مردم است و تمام وظائف و خصایص انبیاء) به جز دریافت وحی (برای امامان ثابت است و به همین دلیل شرط عصمت در امام نیز لازم است و چون بجز خداوند متعال کسی از عصمت مطلق خبر ندارد انتصاب و تعینش باید از جانب خداوندباشد و جزء اصول دین محسوب می شود.

علامه طباطبایی در این زمینه می فرماید: شیعه از راه بحث و کنجکاوی... به این نتیجه می رسد که از ناحیه پیامبر اکرم نص کافی در خصوص تعیین امام و جانشین پیغمبر رسیده است آیات و اخبار متواتر قطعی مانند آیه ولایت و حدیث غدیر و حدیث سفینه و حدیث ثقلین و حدیث حق و حدیث منزلت و حدیث دعوت عشیره اقربین و غیر

اینها به این معنی دلالت دارند ولی نظر به پاره ای دواعی تأویل شده و سرپوش روی آنها گذاشته شده) شیعه در اسلام، ص 112).

و جناب دکتر سید عبدالرضا حجازی در کتاب اصول عقاید اسلامی پنجاه و پنج دلیل بر حقانیت ادعاء شیعه در این زمینه بیان می کند) اصول عقاید اسلامی، ص 502 تا 527).

و مهمتر از آن عالم بزرگ علامه امینی در کتاب گرانسنگ 11 جلدی الغدیر با استناد به منابع خود اهل سنت دعاوی شیعه را در این زمینه به نحو کامل اثبات نموده که این مسأله دامنه ای وسیع دارد که فقط بذکر این نکته بسنده می کنم که به گفته خود فخر رازی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده امامتی که عدم شناخت آن موجب می شود انسان به مرگ جاهلیت یا نصرانیت یا یهودیت از دنیا برود یقینا مقامی والاتر از یک خلافت ظاهری و حکومت است که حتی معاویه ها و حجاج ابن یوسف ثقفی ها به آن رسیدند.

ولی با این حال این سخن بدین معنا نیست که امامیه غالبشان خود را در مسأله امامت کافر بدانند بلکه آنها تمام فرق مسلمین را مسلمان می شمارند و همچون یک برادر اسلامی به آنها نگاه می کنند هر چند عقیده آنها را در مسأله امامت نمی پذیرند و مناسب است شما جهت تکمیل تحقیقات در این زمینه به آثار پرباری که در این زمینه نوشته شده که به بعضی از آنها اشاره می کنم مراجعه فرمایید:

1. سلسله مباحث امامت و مهدویت، آیت الله صافی

2. امامت، آیت الله امینی

3. اصول عقاید اسلامی، دکتر سید عبدالرضا حجازی

4. خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت نشریه حسینیه ارشاد

5. امامت و رهبری، محمد حسین مختاری مازندرانی

اهل سنت نیز به مهدویت معتقدند، اما می گویند امام زمان (علیه السلام) هنوز به دنیا نیامده است! چگونه می توان به آنها اثبات نمود؟

پاسخ سوم:

اگر چه پاسخ های عقلی و حلی بسیار عقلی، منطقی و زیبایی وجود دارد و از جمله

ص:264

آن که خداوند متعال به هنگام خلق حضرت آدم (علیه السلام) فرمود که اراده کرده است روی زمین» خلیفه «بگذارد و لذا هیچ گاه زمین خدا از خلیفه ای که او منصوب نموده باشد خالی نمانده و نخواهد ماند ج محال است حجت خدا در میان مردم نباشد و مردم حتی یک لحظه سر خود رها شده باشند ج سلسله اسباب و علل ایجاب می نماید که واسطه ی فیض و انسان کامل همیشه و در هر زمان وجود داشته باشد ج علت اصلی آن که امام حسن عسکری را در منطقه ی نظامی اسکان دادند و به همین دلیل به» عسکری «ملقب شد، اطلاع حکومت وقت از اصل و نسب امام زمان (علیه السلام) بود. آنها می دانستند که مهدی (عج) فرزند ایشان خواهد بود. لذا ایشان را در منطقه ی عسکریه ی اسکان دادند تا مراقبت کنند فرزندی از ایشان متولد نشود و.... و از جامع ترین پاسخ های عقلی و حلی، حدیث معروف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است مبنی بر» وَمَنْ مَاتَ وَ لَم یَعرف امام زمانه مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً «یعنی:» هر کس بمیرد و امام زمان خودش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت) غیر مسلمان (مرده است «که مورد قبول و استناد اهل تشیع و تسنن می باشد) و اهل تسنن حدیث:» وَمَنْ مَاتَ وَلَیْسَ فِی عُنُقِهِ بَیْعَهٌ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً هر کس بمیرد و بیعت [امامی] بر گردنش نباشد به مرگ جاهلیت مرده است «را نیز بسیار آورده اند، خود بهترین دلیل بر تولد ایشان است. چرا که اگر در هر زمان و عصری امام زمانی بناشد، مردم کدام امام را بشناسند که به مرگ جاهلیت از دنیا نروند؟ ! و اگر قرار بود که در هر عصری امام زمان زنده ای وجود نداشته باشند، چرا ایشان این حدیث را فرمودند؟ !

اما از آن جا که به طور معمول اهل سنت دلایل عقلی و حلی را نمی پسندند، لازم است پاسخ و روشنگری برای آنها به صورت نقضی و با ذکر روایات معتبر در اسناد خودشان صورت بپذیرد.

اگر چه بسیاری از اهل سنت تولد و وجود امام زمان (عج) را نمی پسندند، چرا که سبب می شود به بسیاری از باورها و تعاریف دیگر آنها در زمینه های متفاوت خدشه وارد شود، اما اسناد معتبر مسلمانان اهل سنت، به این مهم اذعان دارد:

همین که در برخی از روایت اهل سنت، حضرت مهدی (عج) فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام و در برخی دیگر فرزند امام حسین علیه اسلام خوانده شده است.

معلوم است که به تولد ایشان اقرار دارند.

ص:265

- ابن حجر در سرّ این مطالب می گوید: امام حسن مجتبی (علیه السلام) به خاطر شفقت با امت خلافت را ترک کرد و با معاویه صلح نمود، خداوند هم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف را از اولاد او قرار داد و روایاتی را که می گوید، مهدی از اولاد امام حسین علیه السّلام است واهی شمرده و می گوید: دلیلی بر این وجود ندارد.) ترمذی، سنن و صواعق المحرقه (.

- عبدالوهاب شعرانی به نقل از علمای به نام اهل تسنن می نویسید:» مهدی، فرزند حسن عسکری است که در نیمه ظی شعبان سال دویست و پنجاه و پنج ه. ق متولد شد و زنده باقی خواهد ماند تا با عیسی علیه السلام ظهور کند و اکنون که سال نهصد و پنجاه و هشت هجری است، هفتصد و سه سال از عمر شریف او می ظگذرد «) الیواقیت و الجواهر ج در شرح آرای اکابر اهل تسنن (

- شعرانی در مبحث» اشراط الساعه «و ظهور حضرت مهدی (عج) و در مواضع دیگر چنین میگوید:»... عبارت محی الدین در باب 366 از فتوحات این است:» بدانید که خروج مهدی (عج) حتمی است و او از عترت رسول الله است و از فرزندان فاطمه (علیه السلام) می باشد و جد او حسین بن علی (علیه السلام) و پدر او حسن عسگری فرزند امام محمد علی نقی) با نون (فرزند محمد تقی) با تاء (فرزند امام علی الرضا فرزند امام موسی الکاظم فرزند امام جعفرالصادق فرزند امام محمد الباقر فرزند امام زین العابدین علی فرزند حسین فرزند امام علی بن ابیطالب علیهم السلام می باشد. «

آیت الله جوادی آملی در این مورد در کتاب آوای توحید می نویسند:» این گونه دقیق ضبط کردن و» نقی «با نون را از» تقی «با تا، جدا ساختن برای صیانت افکار مذهبی است؛ در حالی که در کتاب فتوحات کنونی اثری از این عبارت ها نیست، بلکه فقط یک جمله گمراه کننده دارد که:» جده حسن بن علی ! «و شعرانی این مطلب را در سال 958 نوشته و چنین می گوید:» عمر شریف حضرت مهدی (علیه السلام) در این تاریخ 706 سال می باشد «.

- محمد بن طلحه شافعی: ابوالقاسم محمد بن الحسن در سال 258 در سامره متولد شد. نام پدرش حسن خالص است. و حجت و خلف صالح و منتظر از القاب اوست.

) مطالب السوال ط سال 1287 ه ص 89)

محمد بن یوسف:) در مورد امام حسن عسکری می نویسد (فرزندی جز محمّد نداشت و گفته شده که او همان امام منتظرست.) کفایت الطالب ص 312)

منابع:

سایت راسخون

اثبات وجود امام زمان (عج) برای اهل سنّت

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی - ساعت 5:05 ُب. ظ روز ?? 94 / ? / ??

پرسش: چگونه می توان وجود

مهدی موعود را برای برادران اهل سنّت اثبات نمود؟

پاسخ:

دراین که مهدی موعود ظهور خواهد کرد، بین شیعه و سنّی اختلافی نیست. متعاقباً روایات

این مطلب را از کتب اهل سنّت ذکر خواهیم نمود.

همچنین شک نیست که مهدی موعود بر امّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امامت خواهد داشت؛ و

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اطاعت او فرمان داده است. پس او جزء خلفای رسول الله (صلی الله علیه و آله) می باشد؛ و

می آید تا دین او را احیاء کند. این معنا نیز از روایاتی که خواهیم آورد به وضوح

پیداست. او کسی است که طبق روایات اهل سنّت، عیسی مسیح (علیه السلام) به او اقتدا خواهد نمود.

پس یقیناً او یک رهبر عادی عرفی نیست.

ازطرف دیگر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به صراحت فرموده اند که خلفای حضرتش دوازده نفر خواهند بود؛

نه بیش و نه کم. روایات این مطلب را هم از منابع اهل سنّت، متعاقباً بیان خواهیم

نمود.

کار هدایت اوّلین خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعد از وفات حضرتش شروع می شود؛ و

یکی بعد از دیگری می آیند تا نوبت به خلیفه دوازدهم برسد. لکن آن خلیفه دوازدهم که

مهدی موعود می باشد، هنوز قیام نکرده است.

ازطرف دیگر، شیعه و سنّی قائل به وجوب وجود امام می باشند؛ و قبول دارند که امّت

هیچگاه بی امام نمی تواند باشد؛ و تا قیامت خلفای رسول خدا به عنوان امام در میان

امّت خواهند بود. حدیث نبوی مشهور نیز مؤید این معناست که:» مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً

جَاهِلِیَّه هر کس بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد با مرگ جاهلیت

مرده است. «

اززمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) حدود هزار و چهارصد سال گذشته است؛ و در این مدّت طبق روایت نبوی،

نباید بیش از دوازده خلیفه باشند.

ومی دانیم که هیچ خلیفه ای تاکنون عمر طولانی نداشته است.

پس یا آخرین آنها عمری طولانی کرده یا یکی از خلفای میانی عمر طولانی دارد.

دومی نه

سندی دارد و نه قائلی که اعتقادات درست داشته باشد. لذا دومی درست خواهد بود که

مدّعای شیعه است و صدها روایت معتبر در منابع شیعه بر آن دلالت دارند.

امّا روایاتی که در ضمن استدلال به آن اشاره نموده و قولشان را دادیم.

1 - قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم:» لو لم یبق

من الدنیا إلا یوم لطوله اللّه عز و جل حتی یملک رجل من أهل بیتی یملک جبل الدیلم والقسطنطینیه. اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز، خدای عزّ و جلّ آن

ص:268

را روز را طولانی می کند تا مردی از اهل بیت من ملک و سلطنت یابد. او بر کوه دیلم

) البرز (و قسطنطینیه سلطه پیدا می کند. «]1[

این روایت، صراحت دارد که موعود آخر الزمان از نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله)

است.

- 2

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم:» المهدی منا

أهل البیت یصلحه اللّه فی لیله مهدی از ما اهل بیت است، که خدا کار او

را در یک شب درست می کند. «]2[

دراین حدیث که رئیس حنبلی ها نقل نموده و در معتبرترین کتب اهل سنّت؛ یعنی صحیح بخاری

نیز آمده، مهدی جزء اهل بیت شمرده شده است.

3 -»عن عبد اللّه قال: بینما نحن عند رسول اللّه صلّی اللّه

علیه) و آله (و سلم إذا أقبل فتیه من بنی هاشم فلما رآهم النبی صلّی اللّه علیه) و

آله (و سلم اغرورقت عیناه و تغیر لونه قال: فقلت: ما نزال نری فی وجهک شیئا نکرهه،

فقال: إنا أهل بیت اختار اللّه لنا الآخره علی الدنیا، و إن أهل بیتی سیلقون بعدی

بلاء و تشریدا و تطریدا حتی یأتی قوم من قبل المشرق معهم رایات سود فیسألون الخیر

فلا یعطونه فیقاتلون فینصرون فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه حتی یدفعوها إلی رجل من

أهل بیتی فیملأها قسطا کما ملأوها جورا، فمن أدرک ذلک منهم فلیأتهم و لو حبوا علی الثلج

» عبد الله «روایت می کند، هنگامی که حضور رسول خدا صلّی اللّه

علیه و آله شرفیاب بودیم، گروهی از جوانان بنی هاشم از آنجا عبور می کردند، همین که

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آنها را دید، دیدگانش اشک آلود شد و رنگ چهره

مبارکش تغییر کرد. عرض کردیم: یا رسول الله ! آرزو می کنیم که هرگز چهره شما را

غمناک و متأثر نبینیم ! فرمود: ما خاندانی هستیم که خدای تعالی آخرت را به جای دنیا

برای ما برگزیده است؛ و من یقین دارم پس از درگذشت من، اهل بیتم گرفتار شکنجه امّتم

قرار می گیرند، طوری که آنها را از پای درمی آورند و از شهری به شهری و از مکانی به

مکان دیگر، آواره می سازند. و این رفتار را همواره ادامه می دهند تا هنگامی که

مردمی از جانب مشرق با پرچمهای سیاه ظهور می کنند، اینان از مردم درخواست خیر می

کنند. مردم به آنها پاسخ درستی نمی دهند در نتیجه با آنها نبرد می کنند و پیروز می

شوند. و آنچه را خواسته اند به آنها می دهند لیکن آنها نمی پذیرند و بدین حال به سر

می برند تا اختیارات کامل را در دست مردی از اهل بیت من قرار دهند. او هم به حسب

وظیفه ای که دارد با مخالفان نبرد می کند تا دنیا را همانطور که بی عدالتی فراگرفته

است، از عدل و داد لبریز سازد. اینک کسی که آنها را دریابد دست از دامن آنها برندارد

هر چند هم در شدت سرما و ناراحتی باشد. « [3]

دراین روایت، که به خاطر اشاره به مظلومیت اهل بیت (علیه السلام)، نقل آن از سوی برادران اهل

سنّت بسیار عجیب می باشد، به صراحت بیان شده که موعود نهایی از اهل بیت (علیه السلام) می

باشد. ضمناً منظور از» جانب مشرق «در این روایات، طبق آنچه در دیگر روایات وارد

ص:270

شده، منطقه خراسان می باشد؛ که قیام آنها پیش در آمد قیام امام زمان (علیه السلام) خواهد

بود.

4» عن النبی صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم قال: لو لم یبق من

الدهر إلا یوم لبعث اللّه رجلا من أهل بیتی یملأها عدلا کما ملئت جورا.

اگر از روزگار، جز یک روز باقی نمانده باشد، خدای تعالی مردی از اهل بیت مرا

برمی گمارد تا دنیا را پر از عدل و داد نماید، همانطور که پر از ظلم و جور شده

است. «]4[

دراین روایت نیز موعود بشریت جزء اهل بیت معرّفی شده است.

5 -»عن أبی سعید الخدری قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه

) و آله (و سلم: لا تقوم الساعه حتی تملأ الأرض ظلما و جورا و عدوانا ثم یخرج من أهل

بیتی من یملأها قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و عدوانا، قال: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین» ابو سعید خدری «از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت می

کند که قیامت برپا نمی شود مگر زمانیکه روی زمین لبریز از ظلم و جور و عداوت و

دشمنی شود، آنگاه شخصی از خاندان من قیام می کند که روی زمین را لبریز از عدل و داد

می سازد، در حالیکه پر از ظلم و عداوت شده است. «» حاکم نیشابوری «گوید: این حدیث

طبق نظر» مسلم «و» بخاری «صحیح است. «]5[

6 - قال رسول الله (صلی الله علیه و آله):» کیف أنت یا عوف إذا افترقت الأمه علی

ثلاث و سبعین فرقه واحده منها فی الجنه و سائرهن فی النار؟ قلت متی ذلک یا رسول

الله؟ قال اذا کثرت الشرط و ملکت الاماء و قعدت الجُمَلا علی المنابر و اتخذ

القرآن مزامیراً و زخرفت المساجد و رفعت المنابر و اتخد الفیء دولا و الزکاه مغرماً

و الامانه مغنماً و تفقه فی الدین لغیر الله و اطاع الرّجل امرأته و عق امّه و اقصی

ص:271

ابه و لعن آخر هذه الامّه اولها و ساد القبیله فاسقهم و کان زعیم القوم ارذلهم و

اکرم الرّجل اتقاء شره، فیومئذ یکون ذاک فیه. یفزع الناس یومئذ الی الشام و الی

مدینه یقال له دمشق، من خیر مدن الشام؛ فتحصنهم من عدوهم، قیل: و هل تفتح الشام؟

قال بلی وشیکاً، تقع الفتن بعد فتحها ثم تجئ فتنه غبراء مظلمه ثم تتبع الفتن بعضها

بعضا حتی یخرج رجل من أهل بیتی یقال له المهدی فان أدرکته فاتبعه و کن من

المهتدین. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خطاب به» عوف «، فرمود: ای

عوف ! چگونه خواهی بود زمانی که امّتم به هفتاد و سه فرقه تقسیم شوند؛ که فقط یک

فرقه از آنها بر حق و اهل بهشتند و مابقی هفتاد و دو فرقه دیگر بر باطل و اهل

دوزخ اند؟ گفتم: کی چنین خواهد شد ای رسول خدا؟ فرمود: آنگاه که شرط بندی رایج شود؛

و بردگان حاکم شوند؛ و گردن کلفتها بر منبر]6[می نشینند؛ و قرآن را تبدیل به موسیقی می کنند؛ و

مساجد طلاکاری می شوند؛ و منبرها بلند ساخته می شوند؛ و اموال عمومی را مال شخصی

خود می کنند؛ و زکات دادن را غرامت) پل زور (می شمارند؛ و امانت را غنیمت بر می

دارند؛ و در دین ژرف نگری می شود، امّا به خاطر خدا؛ و مرد از زن خود اطاعت می کند،

عاقّ مادر خود می شود و پدر خود را می راند؛ و آخر این امّت، پیشگامان آن را لعن می

کنند؛ و فاسق قبیله بزرگ آن می گردد؛ و پستترین قوم، حاکم آنها می شود؛ و

بزرگوارترین مردان اهل طمع و حرص دانسته می شوند؛ در چنین موقعی آن اتّفاق خواهد

ص:272

افتاد. در چنان روزی مردم به سوی شام و شهری به نام دمشق پناه می برند، که از

بهترین شهرهای شام است؛ پس آن شهر آنها را از دشمنانشان پناه می دهد. گفته شد: آیا

شام فتح می شود؟ فرمودند: بلی به زودی. بعد از فتح آن فتنه ها بلا می گیرد؛ سپس

فتنه ای سخت و تاریک می آید؛ سپس فتنه ها پشت سر هم ظاهر می شوند تا این که مردی از

اهل بیت من قیام می کند که او را مهدی گویند. پس اگر او را درک نمودی پیرویش کن تا

از هدایت یافتگان باشی. «]7[

دراین حدیث منقول از اهل سنّت، افزون بر این که نام موعود آخر الزمان با عنوان مهدی

برده شده، و تصریح گردیده که او از اهل بیت (علیه السلام) می باشد، بیان شده که مسلمین به

هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد و تنها یک فرقه از آنها بر حقّ است؛ که آنها در

ارتباط با مهدی موعود هستند. افزون بر این مطالب، اوضاع جهان در زمان ظهور مهدی

موعود نیز بیان شده است. البته دقّت شود که این اوصاف، اوّلاً مربوط به کلّ جهان آن

روز می شود نه یک منطقه خاصّ. ثانیاً این اوصاف عمومیت دارند نه کلّیت؛ یعنی اکثراً

چنین خواهد بود نه همه جا و در مورد همه کس. عملاً نیز مشاهده می فرمایید که بسیاری

از این علائم، در دنیای امروز تحقّق یافته اند. مثلاً اکثر حاکمان دنیا، جزء بدترین

مردمان عصر می باشند؛ یا اطاعت از زن در اکثر مردان دیده می شود؛ یا اکثر قضات

دنیا، اهل عدالت نیستند؛ یا قرآن کریم، بیشتر به عنوان زینت مجالس و برای فخر فروشی

خوانده می شود نه برای درس گرفتن از آن؛ یا برخی به اصطلاح روشنفکران مسلمان

ص:273

امروزی، پیشگامان اسلام و حتّی اهل بیت (علیه السلام) را متّهم به جهل و بی تمدّنی و امثال می

کنند.

7 -»عن أبی أیوب الأنصاری قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه

) و آله (و سلم لفاطمه سلام اللّه علیها: نبینا خیر الأنبیاء و هو أبوک، و شهیدنا

خیر الشهداء و هو عم أبیک حمزه، و منا من له جناحان یطیر بهما فی الجنه حیث شاء وهو ابن عم أبیک جعفر، و منا سبطا هذه الأمه الحسن و الحسین و هما ابناک، و مناالمهدی» ابو ایوب انصاری «روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه

علیه و آله خطاب به فاطمه زهرا علیها السّلام، فرمود: پیغمبر ما، بهترین پیغمبران

است و او پدر تو است و شهید ما، بهترین شهیدان است و او» حمزه «، عموی پدر تو است. و

از ما خانواده بزرگواری است که خدای تعالی دو بال به او مرحمت فرموده است تا در

بهشت به هر کجا که بخواهد پرواز نماید و او» جعفر «، پسر عموی تو است. و از خاندان

ما دو سبط این امت حسن و حسین علیهما السّلام هستند که دو فرزند تو باشند و مهدی از

خاندان ماست. «]8[

8 -»عن أم سلمه قالت: سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (

و سلم یقول: المهدی من عترتی من ولد فاطمه ام سلمه همسر پیامبر

روایت می کند که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: مهدی، از

عترت من و از فرزندان فاطمه است. «]9[

9 - باز فرمود:» إبشری یا فاطمه فان المهدی منک مژده باد

تو را، ای فاطمه ! که مهدی، از وجود تو است. «]01[

10) عن حذیفه إن النبی صلّی اللّه علیه) و آله (

و سلم قال: لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد لطول اللّه ذلک الیوم حتی یبعث رجلا

ص:274

من ولدی اسمه کاسمی، فقال سلمان: من أی ولدک یا رسول اللّه؟ قال: من ولدی هذا و ضرب بیده علی الحسین علیه السلام.» حذیفه «روایت می کند که رسول اکرم

صلّی اللّه علیه و آله که فرمودند: اگر از عمر دنیا، جز یک روز باقی نمانده باشد،

خدای تعالی همان یک روز را آنقدر طولانی می فرماید، تا مردی از فرزندانم را که هم

اسم من است برانگیزد.» سلمان «پرسید: مهدی از کدامیک از فرزندان شماست؟ فرمود: از

این فرزندم و دست مبارک را به شانه حسین علیه السلام نواخت. «]11[

11) عن علی بن الهلالی عن أبیه قال: دخلت علی

رسول اللّه صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم فی الحاله التی قبض فیها فاذا فاطمه سلام

اللّه علیها عند رأسه فبکت حتی ارتفع صوتها فرفع صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم

طرفه الیها) إلی أن قال (یا فاطمه و الذی بعثنی بالحق إن منهما یعنی من الحسن و

الحسین علیهما السلام مهدی هذه الأمه إذا صارت الدنیا هرجا و مرجا و تظاهرت الفتن و

تقطعت السبل و أغار بعضهم علی بعض فلا کبیر یرحم صغیرا و لا صغیر یوقر کبیرا فیبعث

اللّه عز و جل عند ذلک من یفتح حصون الضلاله و قلوبا غلفا یقوم بالدین فی آخر

الزمان کما قمت به فی أول الزمان و یملأ الأرض عدلا کما ملئت جورا، قال: خرجه

الحافظ أبو العلاء الهمذانی.» علی بن هلالی «از پدرش روایت می کند،

هنگامی که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله آخرین روزهای آخر عمر خود را سپری می

کرد و سرانجام هم درگذشت، حضور مبارکش شرفیاب شدم و این در حالی بود که فاطمه علیها

السّلام در بالای سر مبارک نشسته بود، و از این که پدر ارجمندش در حال جان دادن بود

بلند می گریست، چنانکه صدای گریه اش به گوش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسید.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سر برداشت و نگاهی به فاطمه علیها السّلام کرد) تا

آنجا که فرمود (ای فاطمه! به خدایی که مرا به راستی فرستاده است، مهدی این امّت، از

نسل حسن و حسین علیهما السّلام است. و فرمود: زمانی که در دنیا هرج و مرج به وجود

بیاید و آتشهای فتنه گری از هر سو زبانه بکشند و راهها بسته شوند و مردم علیه

یکدیگر دست چپاول دراز کنند، چندان که کوچک به بزرگ احترام نگذارد و بزرگ به کوچک

رحم ننماید، در آن هنگام است که خدای عزّ و جلّ کسی را برمی گمارد که حصارهای

گمراهی را ویران کند و دلهای تاریک از دشمنی خدا و رسول و اولیای او را از آلودگی

پاک کرده و روشن گرداند. آری، او در آخر الزّمان پیکره دین را استوار می دارد،

همانطور که من در اوّل بعثت به پایداری آن همّت گماشتم؛ و زمین را پر از عدل و داد

می کند، همانگونه که پر از ظلم و جور شده است. «]21[

12 رسول خدا فرمود:» یلتفت المهدی علیه السلام

و قد نزل عیسی بن مریم علیه السلام کأنما یقطر من شعره الماء فیقول المهدی علیه السلام: تقدم فصلّ بالناس، فیقول: إنما أقیمت الصلاه لک، فیصلّی خلف رجل من

ولدی هنگام ظهور حضرت مهدی (عج)، حضرت عیسی بن مریم علیهما السّلام،

از آسمان فرود می آید در حالیکه به نظر می رسد از موهایش قطرات آب می ریزد، سپس

حضرت مهدی (عج) پیشنهاد می کند که جلو بایستید تا مردم نماز خود را با اقتدای به

ص:276

شما به جای آورند. حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: همانا نماز فقط برای تو برپا

شده است. پس عیسی علیه السلام پشت سر مردی از فرزندان من نماز می گزارد. «]31[

13 رسول خدا فرمودند:» منا الذی یصلّی عیسی بن

مریم خلفه از ماست کسی که عیسی بن مریم علیهما السّلام پشت سراو

نماز می خواند و به وی اقتدا می کند.]41[

14) عن جابر بن عبد اللّه قال: قال رسول اللّه

صلّی اللّه علیه) و آله (و سلم: یخرج الدجال فی خفقه من الدین و إدبار من العلم

) إلی أن قال (فاذا هم بعیسی بن مریم فتقام الصلاه فیقال له: تقدم یا روح اللّه

فیقول: لیتقدم إمامکم فلیصل بکم» جابر بن عبد الله «روایت می کند که

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: زمانیکه دین اسلام به حالت خفقان درآید و

علم و دانش الهی بر مردم پشت کند،» دجّال «خروج می کند) تا آنجا که می گوید (عیسی

علیه السلام نازل می شود، در حالیکه صفهای جماعت منعقد شده و مردم آماده برپایی

نماز هستند، به آن حضرت می گویند: یا روح الله ! جلو بایستید تا در نماز به شما

اقتدا کنیم. می فرماید: امام شما باید جلو قرار بگیرد تا شما به او اقتدا کنید. «]51[

اینها اندکی از فراوان احادیث اهل سنّت در باب مهدی موعود است که از

رسول خدا نقل نموده اند؛ که همگی ثابت می کنند: اوّلاً موعود آخر الزّمان مهدی است.

ثانیاً مهدی از اولاد رسول خداست. ثالثاً عیسی مسیح نیز در زمان ظهور در رکاب آن

حضرت و تابع ایشان خواهد بود. و به وضوح از این روایات پیداست که او امام امّت

پیامبر است و اطاعتش واجب می باشد.

ص:277

احادیث دوازده خلیفه

احادیث فراوانی از اهل سنّت نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده اند: تعداد

جانشینان من دوازده نفر می باشند؛ و تا کنون جز شیعه دوازده امامی نتوانسته است

دوازده خلیفه برای رسول خدا بشمارد.

» عن جابر بن سمره قال: سمعت النبی صلی اللّه علیه) و آله (و سلم یقول:

یکون اثنا عشر أمیرا فقال کلمه لم أسمعها، فقال أبی: إنه

قال: کلهم من قریش» جابر بن سمره «روایت کرده است که از پیغمبر اکرم

صلّی اللّه علیه و آله شنیدم می فرمود: دوازده تن امیر خواهند بود. به دنبال آن

کلمه ای فرمود که آن را نشنیدم پدرم گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

همگی آنان از قریش اند. «]61[

این حدیث را دیگر بزرگان اهل سنّت همچون مسلم و ترمذی و احمد حنبل نیز

با اندک تفاوتی در تعبیر آورده اند.

مسلم نقل کرده:» عن جابر بن سمره قال: دخلت مع أبی علی النبی صلی اللّه علیه) و آله (و سلم فسمعته یقول: إن هذا الأمر لا ینقضی حتی یمضی فیهم إثنا عشر خلیفه) قال (ثم تکلم بکلام خفی علیّ) قال (فقلت لأبی: ماقال؟ فقال: قال: کلهم من قریش.» جابر بن سمره «روایت کرده است که به اتفاق پدرم به حضور رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شرفیاب شدم و از آن حضرت شنیدم

که می فرمود: این امر به پایان نمی رسد تا این که دوازده تن خلافت بیایند. پس از

آن، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سخنی فرمود که من آن را نشنیدم و از پدرم

پرسیدم که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله چه سخنی فرمود؟ در پاسخ گفت: رسول

خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود که همگی این دوازده خلیفه از قریش اند.» [71]

حال سوال ما از تمام فرقه های مسلمین این است که کدامتان توانسته اید

دوازده خلیفه رسول خدا را بشمارید؟ بخصوص که طبق روایات رسول خدا، آخرین خلیفه او

مهدی موعود است. پس ای مسلمین! مگر طبق روایات مورد قبول خودتان، رسول

خدا نفرمود

که امّت من هفتاد و سه فرقه می شوند و تنها یکی از آنها بر حقّ است؟ حال آن یک فرقه

کدام است؟ آیا همانی نیست که تابع دوازده خلیفه رسول خدا شده است؟!! پس شما ای اهل

سنّت و ای شیعیان چهار امامی و هفت امامی و...، اگر حقیقتاً تابع رسول خدا هستید،

پس بشمارید خلفای دوازده گانه او را، آن گونه که خودش فرموده است؛ و بخصوص چنان

بشمارید که آخرینش مهدی موعود باشد. آیا فرقه ای جز شیعه دوازده امامی هست که توان

چنین کاری را داشته باشد؟!! حال خود قضاوت کنید که فرقه برحقّ کدام است؟

تحقیقی در باب عمرطولانی

این که کسی عمری طولانی داشته باشد، چیزی نیست که خلاف عقل باشد. عقل

سلیم اگر چیزی را نپذیرد بر عدم امکان آن برهان عقلی اقامه می کند، پس به منکرین

عمر طولانی باید گفت:» هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ

صادِقین برهانتان را بیاورید اگر راست می گویید. «. این که چیزی بعید

به نظر می رسد دلیل بر این نیست که غیر ممکن هم باشد. در همین جهان امروزی ما نیزموجوداتی زندگی می کنند که چندین هزار سال عمر کرده اند؛ در حالی که دیگر همنوعان آنها عمرهای کوتاهی دارند. به چند مورد از این موجودات اشاره می شود.

- سروابرکوه

سرو ابر کوه یکی از میراث های طبیعی ایرانی می باشد که ثبت ملی شده است.

این درخت غول پیکر در قسمت جنوب غربی شهر واقع شده و شهرت و اهمیت تاریخی به شهر

ص:279

ابرکوه داده است. متخصّصین عمر این درخت را چهار هزار سال و یا بیشتر تخمین زده

اند. این درخت دارای تنه ای به قطر حدود 5/4 متر، شاخه هایی به قطر 85/1 متر و

ارتفاع 35 متر است.

عمر درخت سرو به طور طبیعی چیزی در حدود 150 سال است. پس عمر چهار هزار

ساله این درخت غول پیکر، بر خلاف روال عادی است. محیط رشد این درخت نیز تفاوتی با

درختان اطراف خود ندارد.

سرومنگاباد

سرو منگاباد یکی دیگر از میراث های طبیعی ایرانی می باشد که ثبت ملی شده

است. این درخت کهنسال با عمر ???? سال و قطر ??? سانتیمتر در استان یزد

شهرستان مهریز و شهر مهریز قرار دارد.

این سرو در محله منگاباد مهریز واقع در 9 کیلومتری مغرب شاهراه یزد به

کرمان واقع است که هم اکنون به عنوان یکی از آثار دیدنی مهریز مورد بازدید عموم

مردم قرار می گیرد. ارتفاع این سرو 26 متر و محیط بدنه آن 5 متر می

باشد.

چنارکرخنگان

کرخنگان از توابع شهرستان خاتم و چنار کرخنگان با شماره ثبت

?? در فهرست آثار ملی کشور

به ثبت رسیده است. این اثر با ???? سال قدمت ??? سانتیمتر قطر دارد.

ارتفاع این درخت حدود ??

متر و تنه درخت اصلی شکافته و به پنج قسمت تقسیم شده است و آثاری از سوختگی طبیعی

در وسط تنه درخت دیده می شود.

ص:280

مردم منطقه معتقدند که این درخت مقدس می باشد و هر صد سال یک بار خود به

خود آتش می گیرد.

چنار تنگ چنارتنگ چنار از توابع مهریز در استان یزد، با شماره ثبت 11 قدمتی 1200 ساله

دارد این چنار تک پایه 19 متر ارتفاع و 3 متر قطر و 11 شاخه فرعی دارد. رشد این درخت

به تازگی کند شده ودر قسمت درونی تنه نوعی چوب خوار یا موریانه مشهود است. این درخت

از نظر موقعیت جغرافیایی در محاصره دو کوه واقع شده و از دیر باز محل استراحت مردم

در ماه های گرم سال بوده است. مردم معتقدند که این درخت هر هزار سال یک بار آتش

گرفته ودوباره احیاء می شود.

غیر از این درختان، درختان تاریخی دیگری نیز در کشورهای دیگر وجود دارند

که بعضی از آنها بالغ بر شش هزار سال عمر دارند.

درمکزیک درخت سروی وجود دارد که عمرش 2000 سال است. در آمریکا درختی به نام مادر جنگل وجود دارد که درازای آن 300 قدم و قطر ساق آن در نزدیک زمین 300 قدم و ضخامت پوست آن 18 انگشت است. در کالیفرنیا درخت کاجی هست به طول 300 قدم که محیط آن 30 قدم می

باشد و عمرش به 6000 سال می رسد. عجیبتر از آن درختی در شهر اورتاوا در جزیره

تتریف، یکی از جزایر کانادا، می باشد. محیط این درخت به قدری است که اگر 10 نفر دور

آن دستهای خود را باز کنند باز تمام تنه آن را احاطه نمی نماید.

یکی از دانشمندان گیاه شناس در تعیین عمر این درخت که» عندم «نام دارد،

ص:281

اظهار عجز کرده می گوید: فهم بشر از کشف این راز عاجز است و نمی تواند به تقریب هم

بفهمد که» عندم اورتاوا «چند سال عمر کرده است. همین قدر مسلّم است که این نهال

کهنسال قرنها پیش از خلقت انسان در کار نشو و نما بوده تا به این اندازه در آمده

است. عجیبتر این که دانشمندان گیاه شناس، عندم اورتاوا را از صنف درخت نمی دانند

بلکه آن را از جنس نوعی گیاه زنبقی یعنی گیاهانی که پیاز دارند) مثل پیاز گل نرگس وسنبل (می دانند.

امّا عمر طولانی تنها اختصاص به درختان ندارد؛ بلکه در میان حیوانات نیز

مواردی از طول عمر دیده شده است.

دانشمندان شوروی سابق، در جمهوری یاکوشک نزدیگ قطب شمال نوعی حلزون پیداکرده اند که از چندین هزار سال قبل از تاریخ تا حال زنده مانده است. و ماهیهایی کشف کرده اند که عمر آنها را سه میلیون سال تخمین زده اند. در یخهای قطبی ماهی منجمدی پیدا کردند که وضع طبقات یخ آن نشان می داد مربوط به پنج هزار سال قبل است و ماهی نیز زنده بود. برخی از نهنگ ها نیز تا 1700 سال عمر کرده اند.

بااین چند نمونه که ذکر شد ملاحظه می فرمایید که عمر طولانی بر روی کره زمین یک پدیده ناممکن نیست. بلی بسیاری از موجودات زمینی، موفّق به چنین زندگیهای درازی نمی شوند؛

ولی دیده شدن چند نمونه از چنین عمرهایی نشان می دهد که عمر طولانی برای موجودات زمینی، امری است ممکن. تمام این موجوداتی هم که شمردیم و عمر طولانی داشته اند، عمرشان غیر عادی است. چون همنوعانش چنان عمری ندارند؛ مثلاً اکثر درختان حدّاکثر 150 سال عمر می کنند نه بیشتر.

حدّ عمر طبیعی انسان

پرسش مهمّ در باب عمر انسان این است که: عمر طبیعی انسان چند سال

است؟

ص:282

بسیاری از افراد، عمرهایی زیر هشتاد سال دارند و متوسّط عمر بشر حتّی به

هشتاد سال هم نمی رسد. امّا برخی افراد بشر، گاه بالای صد سال نیز عمر می کنند. در

همین ایران عزیز خودمان افراد 130 ساله نیز دیده شده اند و هم اکنون افرادی با بیش از صد سال عمر مشغول زندگی می باشند. امّا رکوردی که در قرون اخیر ثبت شده مربوط به فردی چینی است به نام» لی چینگ یون« (Li Ching Yuen) وی بعد از 256 سال عمر، در سال 1993 میلادی فوت کرد؛ در حالی که 23 همسرش قبل از وی مرده بودند. وی تا آن زمان دارای 180 فرزند شده بود.

پس با توجّه به این نمونه ثبت شده، شکی نیست که عمر 256 سال برای انسان ممکن است؛ در

حالی که اکثر انسانها چنین عمری نمی کنند. حال با چه دلیلی می توان ثابت نمود که

عمر 300 سال در مورد انسان محال می باشد؟ و با چه دلیلی می توان اثبات نمود که عمر

چهارصد سال و... و هزار سال غیر ممکن می باشد. اگر گفته شود که چنین عمری غیر عادی

و بعید است، گفته می شود که عمر 256 سال نیز برای انسان، غیر عادی به نظر می رسد.

بنا بر این، عقل نفیاً و اثباتاً نمی تواند قضاوتی در این باره داشته باشد. کما این

که عقل در مورد درختان چهار هزار ساله و شش هزار ساله نیز سخنی برای گفتن ندارد.

عمر معمول یک سرو یا چنار چیزی در حدود 100 تا 150 سال است نه در حدّ هزاران

سال.

درگذشته گروهی از دانشمندان عقیده به وجود یک سیستم عمر طبیعی در موجودات زنده

داشتند، مثلا: پاؤلوف عقیده داشت عمر طبیعی انسان 100 سال است، میچینکوف می گفت:

عمر طبیعی یک انسان 150 تا 160 سال؛ و کوفلاند، پزشک آلمانی 200 سال؛ فلوگر،

فیزیولوژیست معروف 600 سال؛ و بیکن، فیلسوف و دانشمند انگلیسی 1000 سال برای عمر

طبیعی انسان، معین کرده اند. ولی این عقیده از طرف فیزیولوژیست های امروز در هم

شکسته شده و مسأله حدّ ثابت در عمر طبیعی ابطال گردیده است. به گفته پروفسور اسمیس،

استاد دانشگاه کلمبیا، همان گونه که سرانجام دیوار صوتی شکسته شده و وسایل نقلیه ای

با سرعتی ما فوق صوت به وجود آمده اند، یک روز دیوار سنّ انسان نیز شکسته خواهد شد،

و از آنچه تا کنون دیده ایم فراتر خواهد رفت. بنا بر این برای مدت زندگانی انسان،

حدّی که تجاوز از آن محال باشد معین نشده است.

امّا اگر کسی استدلال کند که میکروبها و ویروسها اجازه نمی دهند که کسی

عمر طولانی کند، گفته می شود پس چگونه آقای» لی چینگ یون «توانست در مدّت 256 سال

بر این عوامل غلبه نماید؟ و چرا زنان و فرزندان و همسایگان وی چنین عمری نداشتند؟

نیز گفته می شود: تحقیقات دانشمندان نشان داده که دستگاه ایمنی برخی افراد چنان

قدرتمند است که حتّی کشنده ترین میکروبها و ویروسها را هم نابود می کند، در حالی که

برخی افراد در اثر ویروس سرما خوردگی از پای درآمده و می میرند.

عمر دراز سلمان فارسی

ص:284

حمد الله بن ابی بکر بن احمد مستوفی قزوینی، تاریخ نویس سنّی مذهب

گفته:

» سلمان به مداین، در زمان خلافت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه در

سنه سبع و عشرین در گذشت. سیصد و پنجاه سال عمر داشت «]81[

ابن اثیر، تاریخ نگار و عالم سنّی مذهب گفته:

»... در همان سال سلمان فارسی وفات یافت. بر حسب بعضی از روایات گفته

شده عمر او دویست و پنجاه سال، و این حداقل سنین عمر او بود؛ و بعضی روایت کرده اند

که سیصد و پنجاه سال بوده و او بعضی از یاران مسیح را هم دیده بود. «]1[(

]91[سنن

ابن ماجه، ج 2، ص 929 کنزل العمال، متّقی هندی، ج 14، ص 267)

]2[(مسند

امام احمد حنبل، ج 1، ص 84 صحیح بخاری، ج 1، ص 318) فقط قسمت اول

حدیث «

]3[(سنن

ابن ماجه، ج 2، ص 1366 کنزل العمال، متّقی هندی، ج 14، ص 268)

]4[(مسند

احمد حنبل، ج 1، ص 99 سنن ابى داود، ج 2، ص 310 كنزل العمال، متّقى هندى، ج 14، ص 267

الجامع الصغير، سيوطى، ج 2، ص 438)

[5] (مستدرک الصحيحين، حاكم نيشابورى، ج 4، ص 557 مسند أحمد بن حنبل، ج 3،

ص 36)

[6] (مسند

قضاوت (

[7] (مجمع

الزوائد، الهيثمى، ج 7، ص 324 كنز العمال ج 11 ص 183)

ص:285

]8[(مجمع

الزوائد، اليهثمی، ج 9، ص 166 المعجم الصغير، الطبرانی، ج 1، ص 37)

]9[(ميزان الاعتدال، الذهبی، ج 2، ص 87 كنزل العمال، متّقی هندی، ج 14،

ص 264)

]01[(كنز

العمال، ج 12، ص 105)

]11[(ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله الطبری، ص 137)

]21[(ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله الطبری، ص 137)

]31[(الصواعق المحرقه، ابن حجر عسقلانی، ص 98)

]41[(كنز

العمال، ج 14، ص 266)

]51[(مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج 3، ص 367)

]61[(صحيح بخاری، ج 8، ص 127)

]71[(صحيح مسلم، ج 6، ص 3)

]81[(تاريخ گزيده، ص 231)

]91[(ترجمه الكامل، ج 10، ص 55)

comment نظرات (0)

حضرت مهدی در بعض كتب اهل

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی - ساعت 5:00 ُ ب. ظ روز ?? 94 / ?? / ?

حضرت مهدی

عج در کتب اهل سنت

1 - حضرت مهدی در صحاح

سته

2 - حضرت مهدی در بعض کتب اهل سنت

بسم اللّه الرحمن الرحیم

ص:286

1 - حضرت مهدی) ارواحنا فداه و عجّل اللّٰه تعالی فرجه (در صحاح سته

حتمی

بودن خروج مهدی (علیه السلام) اینکه مهدی (علیه السلام) خواهد آمد امری است که شیعه و سنّی بر آن

اتّفاق دارند و حتّی غیر مسلمانان نیز در کتابهایشان مژده یک نجات دهنده را در

آخرالزّمان به پیروانشان داده اند.

به عنوان نمونه: در تورات، اشعیای نبی

، فصل 11 آمده است:

»... مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت

مظلومان زمین به راستی حکم خواهد کرد... گرگ با برّه سکونت خواهد کرد و پلنگ با

بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند

... در تمامی کوه مقدّس من ضرر و فسادی نخواهند کرد. زیرا که جهان از معرفت

خداوند پر خواهد شد. «

در عهد عتیق، کتاب مزامیر، مزمور 37، چنین آمده

است:

»... زیرا که شریران منقطع خواهند شد و امّا منتظران خداوند وارث زمین

خواهند شد. هان! بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود. در مکانش تأمّل خواهی کرد و

نخواهد بود، و امّا حلیمان وارث زمین خواهند شد... و میراث آنها خواهد بود تا

أبدالآباد. «

درسوره انبیاء آیه 105 می خوانیم:

وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ.

یعنی: ما در زبور) داود (علیه السلام) (نوشتیم که سرانجام،

ص:287

وارث زمین بندگان شایسته من خواهند شد. حال یکبار دیگر متن زبور را که در این

نوشتار آوردیم بخوانید و با این آیه مقایسه کنید و ببینید که چگونه خداوند این قسمت

از زبور را محفوظ نگه داشت تا آیندگان بدانند که حکومت زمین سرانجام به دست

انسانهای شایسته خواهد افتاد و سرنوشت افراد شرور و ظالم جز نابودی نیست

در انجیل لوقا، فصل 12 آمده است:

» کمرهای خود را بسته، چراغهای خود

را افروخته بدارید، و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می کشند که چه

وقت از عروسی مراجعت کند، تا هر وقت آید و در را بکوبد بی درنگ برای او باز کنند.

خوشابه حال آن غلامان که آقای ایشان چون آید ایشان را بیدار یابد. پس شما نیز

مستعدّ باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی برید پسر انسان می آید «.

برخوانندگان محترم مخفی نیست که معنای عبارت انجیل لوقا همان انتظار فرج است که از

نظر شیعه منتظر واقعی ظهور امام زمان (علیه السلام) مانند کسی است که منتظر آمدن مهمان

عزیزی است که قبلاً خانه راتمیز کرده و غذا را آماده می کند. او نیز خانه دل را از

آلایشهای مادّی تمیز کرده و از گناهان می پرهیزد. معروف را دوست دارد و بدان امر

می کند و از منکر بیزار است) نه بی تفاوت (و از آن نهی می نماید و چون منتظر نابودی

ظلم است به اندازه توانش با آن می ستیزد. یاور حقّ و عدل و دشمن باطل و جور است.

این است معنای انتظار فرج که در روایات اهل بیت (علیه السلام) آن را افضل عبادات شمرده اند

ترمذی اصل روایت را از رسول گرامی اسلام) ص (نقل کرده است که:» افضل

العباده انتظار الفرج «. ج 5 سنن، ص 528 - کتاب الدعوات، باب 116 -

فی انتظار الفرج

و غیر ذلک، ح 3571. امّا قطعاً آنها از این روایت آنطور که شیعه معنی می کند

برداشت نمی کنند.

صاحبان صحاح نیز در مورد حتمی بودن خروج مهدی (علیه السلام)

روایاتی نقل کرده اند که ذیلاً می آید:

1 - اگر از عمر دنیا بیش از یک روز

نمانده باشد خداوند آن روز را طولانی می کند تا آنکه مردی از اهل بیتم مبعوث شود که

اسم او اسم من است. او زمین را از قسط و عدل پر می کند همانگونه که از ظلم و جور

پر شد. الف - سنن ترمذی، ج 4 ص 438 - کتاب الفتن، باب 52 ما جاء فی المهدی، ح

2231.

ب - سنن ابی داود، ج 4 ص 106 - کتاب المهدی، ح 4282) مختصراً (و 4283

. 2 - دنیا به پایان نمی رسد تا آنکه مردی از اهل بیتم بر عرب حکومت کند که

اسم او اسم من است. سنن ترمذی، همان، ح 2230.

3 - اگر از عمر روزگار فقط

یک روز مانده باشد خداوند مردی از اهل بیتم را مبعوث می کند که زمین را پر از عدل

کند همانگونه که پر از ستم شد. سنن ابی داود، کتاب المهدی، همان

روایتهای مزبور از رسول خدا) ص (نقل شده است و معنای آنها - چنانچه

خوانندگان محترم نیز متوجّهند - این است که خروج مردی از اهل بیت پیامبر (علیه السلام) حتمی

است نه آنکه یک روز از عمر دنیا مانده و او یکروزه دنیا را پر از عدل و داد می کند

2 - مهدی (علیه السلام) از اهل بیت

است

ص:289

روایات قسمت اوّل این فصل با صراحت می گوید که مهدی (علیه السلام) از اهل

بیت رسول خدا) ص (می باشد. حال به روایات دیگری که آن حضرت را از اهل بیت می

داند نگاهی می افکنیم:

1 -) المهدیّ منّا أهل البیت «. سنن ابن ماجه، ج 2

ص 1367 - کتاب الفتن، باب خروج المهدی (34) ح 4085. رسول گرامی اسلام) ص (فرموده

است:

مهدی از ما اهل بیت است.

2 - پیامبر اکرم) ص (فرموده است:» ما

اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده است و همانا اهل بیت من

بعد از من سختیها دیده و از وطن رانده می شوند. تا آنکه قومی از ناحیه مشرق پیدا

می شوند که با آنها پرچمهای سیاه است و طلب خیر) و حقّ (می کنند و به آنها داده نمی

شود. آنان می جنگند و آنچه را که خواستند به آنها می دهند و نمی پذیرند تا آنکه آن

) حکومت (را به مردی از اهل بیتم) یعنی حضرت مهدی (علیه السلام) (می دهند و او آن) یعنی

زمین (را پر از قسط و عدل می کند همانگونه که دیگران آن را پر از ظلم و جور کردند.

پس هر که آن زمان را درک کرد به طرف آنها برود ولو چهار دست و پا بر روی برف و یخ «

. همان، ص 663114 ح 4082 توضیح آنکه روایت فوق به همین مضمون و یا مشابه آن

در مصادر شیعه نیز نقل شده است و با توجّه به روایاتی که درباره قیام مردی از قم در

ص:290

روایات ما آمده، انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت آیه الله خامنه ای حفظه اللّٰه

به زودی به دست مبارک امام زمان (علیه السلام) سپرده خواهد شد. انشاءاللّٰه.

توجّه

به این نکته لازم است که زمان ظهور را کسی نمی داند و آنچه که گفتیم و نقل شده

برداشتهائی از روایات اهل بیت (علیه السلام) است. امید است که هرچه زودتر این امر واقع شود

تا دست ظلم متجاوزان قطع و سرزمینهای اسلامی یکپارچه و مقتدر گشته و قدرتهای پوشالی

ذلیل و نابود شوند.

3 - مهدی (علیه السلام) از

فرزندان فاطمه) س (است

) المهدی من ولد فاطمه (. همان، ص 1368، ح

4086.

روایت فوق را که می فرماید:» مهدی از فرزندان فاطمه است «امّ سلمه از

رسول خدا) ص (نقل کرده است. همین روایت با همین سند به این عبارت نیز آمده

است:

) المهدیّ من عترتی من ولد فاطمه (. سنن ابی داود، کتاب المهدی، ح 4284.

یعنی مهدی از عترتم و از فرزندان فاطمه است.

حال با توجّه به آنچه که گذشت

و فهمیدیم که صاحبان صحاح) از جمله ابن ماجه (پذیرفتند که اوّلاً مهدی از اهل بیت

رسول خدا) ص (بوده و ثانیاً از فرزندان فاطمه زهرا) س (می باشد، به یک روایت

از سنن ابن ماجه نظری می افکنیم. او از انس بن مالک و انس از رسول خدا) ص (چنین

ص:291

روایت می کند:

) هر چه می گذرد امور مردم سخت تر شده و دنیا به آنان پشت کرده و

مردم بخیل تر می شوند و ساعت) شاید مراد ساعت قیامت باشد نه ساعت ظهور امام زمان)

ع (چه آنکه برای هر دو زمان، کلمه ساعت استعمال شده است. (بر پا نمی شود مگر بر

بدترین مردم و مهدی نیست مگر عیسی بن مریم (. ج 2 سنن، ص 1340 - کتاب الفتن، باب شدّه الزّمان، ح 4039.

تعجّب است از محدّثی مانند ابن ماجه که چشم خود را

به روی آنچه که خود نقل کرده ببندد و با نقل این روایت، عیسی بن مریم (علیه السلام) را از

اهل بیت و از فرزندان فاطمه) س (بداند!

بهترین توجیه این است که بگوئیم

دیگران این حدیث را به کتاب او افزودند! در این صورت چه اعتمادی به روایات اهل

سنّت! وقتی بشود به صحاح آنها دستبرد زد و حدیثی به آن افزود با بقیّه کتابها بهتر

می توان چنین کرد.

4 - زمینه سازان حکومت

حضرت مهدی (علیه السلام)

) یخرج ناس من المشرق فیوطّئون للمهدی یعنی سلطانه (.

همان ص 1368 - باب خروج المهدی، ح 4088.

رسول گرامی اسلام) ص (فرموده

است: مردمی از مشرق خروج می کنند و زمینه را برای مهدی (علیه السلام)) یعنی حکومت او (فراهم

می کنند.

) یخرج رجل من وراء النّهر یقال له الحارث بن حرّاث، علی مقدّمته

رجل یقال له منصور، یوطّی ء او یمکّن لآل محمّد) (علیه السلام) (کما مکّنت قریش لرسول

اللَّه وجب علی کل مؤمن نصره او قال» اجابته « سنن ابی داود، کتاب المهدی، ح

.4290

علی (علیه السلام) از رسول گرامی اسلام) ص (روایت می کند که فرمود: مردی از

آنطرف رود) شاید مراد، دجله یا فرات باشد (خروج می کند که به او» حارث بن حرّاث «

گویند. پیشرو لشگرش مردی است به نام» منصور «که زمینه را برای حکومت آل محمّد) ع

(فراهم می کند همانگونه که قریش برای رسول خدا) ص (کردند. بر هر مؤمنی واجب است

او را یاری کند) یا آنکه گفته: (» دعوتش را اجابت کند «.

ظاهراً آنچه که درقسمت دوم این فصل گذشت همان است که در این قسمت بدان اشاره رفت و آن گروه که از

ناحیه مشرق و یا از آنطرف رود خروج می کنند به احتمال قریب به یقین اشاره به انقلاب

اسلامی ایران دارد و امّا کلمه» حارث «یا» منصور «قطعاً اسم واقعی نیست بلکه » حارث «

کسی است که بذر انقلاب عظیمی را کاشت و پیشرو لشگر هم از جانب خدا یاری می شود

5 - نزول حضرت عیسی (علیه السلام) و امامت حضرت

مهدی (علیه السلام)

) کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم (. الف -

صحیح بخاری، ج 4 ص 205 - کتاب بدء الخلق، باب نزول عیسی بن مریم (علیه السلام).

ب -

صحیح مسلم، ج 1 ص 136 - کتاب الایمان، باب 71، ح 244.

رسول گرامی اسلام)

ص (می فرماید: چگونه خواهید بود آنگاه که پسر مریم در میان شما بیاید و امام

ص:293

شما

از شما باشد !

)... فینزل عیسی بن مریم فیقول امیرهم: تعال صلّ لنا.

فیقول: لا. انّ بعضکم علی بعض امراء تکرمه اللّه هذه الامّه (. صحیح مسلم، همان

ص 137، ح 247.

این روایت را ابن ماجه نیز اندکی مفصّل تر در ضمن حدیثی

طولانی که تقریباً 4 صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده نقل کرده است.) ج 2 سنن، ص 1361 - کتاب الفتن باب 33، ح 4077).

یعنی:... سپس عیسی بن مریم (علیه السلام)

نازل می شود. امیر آنها به او می گوید: بیا و برای ما نماز بخوان) یعنی بعنوان

امام جماعت (او می گوید: خیر، همانا بعض از شما بر بعض دیگر امیر می باشید به خاطر

این که خداوند این امّت را گرامی داشته است.

این دو حدیث به خوبی نشان می دهد که هنگام نزول عیسی بن مریم (علیه السلام) امام او کسی دیگر است که با توجّه به روایات

گذشته او جز حضرت مهدی، صاحب الزّمان صلوات اللّه علیه وعجّل اللّه فرجه نیست

از آنجا که از روایات گذشته فهمیدیم که برنامه اصلی حضرت مهدی (علیه السلام)

پرکردن زمین از عدل و داد است، لذا لازم است آن حضرت دارای حکومتی مقتدر و

کارگزارانی صالح باشد و این امری است که تقریباً همه فرق مسلمین بدان اعتقاد دارند

و نیز از روایات این قسمت روشن شد که عیسی بن مریم (علیه السلام) نیز نازل می شود و چون

امامت و قدرت حکومت به دست حضرت مهدی (علیه السلام) می باشد به ناچار باید گفت که حضرت عیسی

ص:294

(علیه السلام) جهت کمک آن حضرت می آید. شاید علّت آن کثرت پیروان مسیحیّت در آن زمان می

باشد که وقتی حضرت عیسی (علیه السلام) پشت سر امام زمان (علیه السلام) به نماز بایستد آنان که از

پیروانش طالب حقّند اسلام را زود می پذیرند.

با اینحال می بینیم صاحبان

صحاح - مخصوصاً بخاری و مسلم - کوشیده اند که قدرت حکومت را در آن زمان در اختیار

حضرت مسیح (علیه السلام) قرار دهند و در تمامی این دو کتاب اسمی از حضرت مهدی (علیه السلام) نمی

بینیم. شاید تصوّر کردند که اگر چشم خود را ببندند دیگران هم نابینا خواهند ماند،

غافل از آنکه:

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد

6 - خسف بیداء

روایات اهل بیت (علیه السلام) چنین می فهمیم که دو دسته نشانه برای ظهور امام زمان (علیه السلام) به

وقوع خواهد پیوست. دسته اوّل نشانه های عامّی که تا این زمان می توان ادّعا کرد

همه آنها به وقوع پیوسته است. دسته دوم معروف است به علائم حتمیّه ظهور و آن پنج

علامت است:

1 - خروج سفیانی

2 - صیحه آسمانی

3 - کشته شدن نفس زکیّه

4 - خسف بیداء

ص:295

5 - خروج یمانی

تعبیر پنج نشانه فوق به علائم حتمیّه، از

خود روایات اتّخاذ شده است.

اهل سنّت مسأله خروج سفیانی و خسف بیداء را در

روایات خویش نقل کرده اند.

در فصل بعد که گفتار بعض دانشمندان اهل سنّت را

می خوانیم از خروج سفیانی نیز سخن خواهیم گفت.

در صحاح ستّه آمدن لشگری از

شام) لشگر سفیانی (و فرو رفتن آنها بین مکّه و مدینه) خسف بیداء (نقل شده است که

ذیلاً اقوال آنها می آید. همه این روایتها از پیامبر اکرم) ص (می

باشد:

بخاری می نویسد: لشگری به جنگ کعبه می آید) قصد کعبه می کنند (و چون

به زمین بی آب و علفی) بیابان یا بیداء (رسیدند در زمین فرو می روند..

مسلم می نویسد: یک نفر به خانه خدا پناه می برد و لشگری به طرف او می رود

که در بیابانی فرو می روند. او در حدیث بعد، از قول ابوجعفر می نویسد که قسم خورد

آن بیابان در اطراف مدینه است.) انّها لبیداء المدینه (.

ترمذی می نویسد:

مردم از نبرد با این بیت دست بر نمی دارند تا آنکه گروهی به نبرد می آیند و چون به

بیابانی رسیدند همه آنها در زمین فرو می روند.

ابن ماجه نیز شبیه آنچه که

ترمذی گفته، نقل نموده است.

ابوداود اندکی آن را شکافته و چنین روایت می

کند:

هنگامی که خلیفه ای مرد، اختلافی پدید می آید. مردی از اهل مدینه به

ص:296

مکّه می گریزد. مردمی از اهل مکّه نزد او رفته و با او بین رکن و مقام بیعت می

کنند) در اینجا ابوداود می نویسد که آن مرد با اکراه قبول می کند و این مطلب نمی

تواند صحیح باشد (. لشگری از شام به سوی او می رود که در بیابان بین مکّه و مدینه

در زمین فرو می روند. چون مردم چنین دیدند برگزیدگانی از شام و گروهی از عراق می

آیند و با او بین رکن و مقام بیعت می کنند... او اموال را) عادلانه (تقسیم می

کند و به سنّت پیامبر رفتار می کند...

حاکم در مستدرک روایت ابوداود را

اینگونه نقل می کند:

با مردی از امّتم بین رکن و مقام به عدد اهل بدر) یعنی

313 نفر (بیعت می شود و از عراق و شام نیز گروهی به کمک می آیند. پس از آن لشگری

از شام) به جنگ با او (می روند و چون به بیداء رسیدند در زمین فرو می

روند

چنانچه ملاحظه می فرمایید در هیچکدام از روایات فوق اسمی از سفیانی

نیست و نیز ننوشته اند که آنکس که با او بین رکن و مقام بیعت می شود کیست. امّا از

اینکه ابوداود آن را در کتاب المهدی آورده معلوم می شود آن مرد حضرت مهدی (علیه السلام) است

حاکم در مستدرک روایت دیگری دارد که نام سفیانی و فرو رفتن او و لشگرش را

در بیابان ذکر می کند. روایت چنین است:

مردی) به نام سفیانی (از دمشق خروج

می کند و... مردی از اهل بیتم) نیز (خروج می کند. خبر به سفیانی می رسد. او با

لشگری به سوی او می رود... تا به بیابانی می رسند و در آنجا فرو می روند و جز یک

نفر که خبر آن را می آورد کسی نجات نمی یابد. الف - صحیح بخاری، ج 3 ص 86

ص:297

- کتاب البیوع، باب ما ذکر فی الاسواق.

ب - صحیح مسلم، ج 4 ص 10

- 2208، کتاب الفتن و اشراط السّاعه، باب الخسف بالجیش الذی یؤمّ البیت، ح 8

- 4.

ج - سنن ترمذی، ج 4 ص 415 - کتاب الفتن، باب 21 ما جاء

فی الخسف ح 2184.

د - سنن ابن ماجه، ج 2 ص 1350-51، کتاب الفتن

، باب 30 جیش البیداء، ح 4063-5.

ه - سنن ابی داود، کتاب المهدی،

ح 4286.

و - مستدرک حاکم، ج 4 ص 478 ح 8328 و ص 565

ح 8586.

تذکر این نکته لازم است که حدیث دوم حاکم به عنوان حدیثی صحیح

به همان شرطی که بخاری و مسلم گفته اند روایت شده است که این دو آن را نقل ننمودند

از بسیاری از روایات فریقین) شیعه و سنّی (چنین بر می آید که سفیانی در

لشگری که به سوی» مردی از اهل بیت «- که همان مهدی موعود (عج) می باشد - می فرستد،

خود در آن لشگر نیست و لذا روایت اخیر مستدرک، که سفیانی را هم جزء کسانی می داند

که در لشگر مزبور بوده و به زمین فرو می روند، نمی تواند صحیح باشد

حضرت مهدی) ارواحنا فداه و عجل اللّٰه تعالی فرجه (در بعض

کتب اهل سنت مسأله خروج مردی از اهل بیت (علیه السلام) به نام» مهدی «امری است که

علمای زیادی از اهل سنّت درباره آن دست به قلم بردند. یکی از نویسندگان معاصر به نام محمد بن احمد بن اسماعیل، کتابی نوشته بنام» المهدی، حقیقه لا خرافه «او در

ص:298

فصل دوم این کتاب مطالبی دارد که ما فهرست آن را در اینجا می آوریم:

- 1

اسامی 31 نفر از اصحاب را ذکر می کند که احادیث حضرت مهدی (علیه السلام) را روایت کرده اند

2 - اسامی 38 نفر از دانشمندانی را که آن احادیث را در کتابهایشان نقل کرده

اند می آورد.

3 - نام 63 نفر از علما را که آن احادیث را صحیح یا حسن دانسته

اند ذکر می کند.

31-4 نفر از دانشمندان را نام می برد که مستقلاً کتابی

درباره حضرت مهدی (علیه السلام) نوشته اند که بعض از آنها بیش از یک کتاب تدوین نمودند

ما در این مختصر اسامی 17 نفر از علمای عامّه را - از ابتدای قرن پنجم تا

آخر قرن سیزدهم - که درباره حضرت مهدی (علیه السلام) مطالب یا روایاتی نوشتند و نیز بعض ازنوشته های آنها را می آوریم:

1 -) حاکم نیشابوری - الامام الحافظ

ابوعبداللَّه محمد بن عبداللَّه «، متوفّای 405 هجری - در جزء چهارم کتاب معروفش

» المستدرک علی الصّحیحین «احادیث متعدّدی درباره حضرت مهدی (علیه السلام) دارد که در آنها

حضرتش از اهل بیت پیامبر) ص (و از فرزندان فاطمه) س (معرّفی شده و او است که

جهان را پر از عدل و داد می کند.

ما در آخر فصل قبل به دو حدیث - درباره خسف بیداء و خروج سفیانی - اشاره کردیم اینک حدیثی دیگر:

) عن ابی سعید خُدری

) رض (قال: قال رسول اللَّه:» لاتقوم السّاعه حتّی تملأ الارض ظلماً و جوراً و

ص:299

عدواناً ثمّ يخرج من اهل بيتى من يملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و عدواناً (»

. ج 4 ص 600، ح 8669. يعنى: ساعت) مراد ساعت ظهور است نه ساعت

قيامت (برپا نمى شود تا آنكه زمين پر از ظلم و جور و تعدّى شود، سپس از اهل بيتم كسى خروج مى كند كه آن را پر از عدل و داد مى كند همان گونه كه پر از ظلم و جور شد

سپس مى نويسد: اين حديث صحيحى است به همان شرطى كه شيخين) بخارى و مسلم (قرار گذاشتند ولى آندو اين را ننوشتند.

تذكّر اين نكته نيز لازم است كه او

كتاب مذكور را - همانطور كه از اسمش پيدا است - تأليف كرد تا بگويد روايات صحيح

ديگرى است كه در صحيحين نيامده است. او حديث ابن ماجه را نيز كه روايت كرده:» لا

مهدى الاّ عيسى بن مريم «در كتابش آورده و مى گويد: من اين حديث را ننوشتم كه به آن

احتجاج كنم) يعنى به عنوان حديثى صحيح آن را نقل كرده باشم (بلكه از راه تعجّب) كه

چطور ابن ماجه آن را در سنن خويش آورده (آن را نوشتم.

2 -) ابوسالم كمال الدّين محمّد بن طلحه بن محمّد بن الحسن شافعى «، متوفّاى 652 هجرى - دركتاب» مطالب السّؤول فى مناقب آل الرّسول «- چنانچه از نامش پيداااست - در مناقب ائمه 12 گانه شيعه مطالبى دارد.) او نيز آل پيامبر (عليه السلام) را منحصر در 12 امام شيعه مى داند - دقّت شود - (. در باب دوازدهم آن كه درباره امام دوازدهم (عليه السلام) است چنين مى نويسد:

» الباب الثانی عشر فی ابی القاسم محمّد بن الحسن الخالص بن علی المتوکّل

ابن القانع) یکی از القاب امام جواد (علیه السلام) (ابن علیّ الرّضا ابن موسی الکاظم ابن

جعفر الصّادق ابن محمّد الباقر ابن علی زین العابدین ابن الحسین الزّکی ابن علیّ

المرتضی امیرالمؤمنین ابن ابی طالب، المهدی، الحجّه، الخلف الصّالح، المنتظَر)

ع (و رحمه اللَّه و برکاته «.

ص:300

چنانچه ملاحظه می فرمائید او اسامی 12 امام

را تقریباً با همان القابی که نزد شیعه مشهورند معرّفی می کند. معلوم می شود که

آنان همیشه با این القاب شناخته می شدند. او پس از تعریف از امام عصر (عج) می

نویسد:

« امّا نسبه اباً و امّاً فابوه الحسن الخالص ابن...) تا آخر اسامی

که دیگر تکرار نمی کنیم. (و امّه امّ ولد تسمّی صقیل) صحیح آن صیقل است. (و قیل

حکیمه) حکیمه خاتون عمّه امام حسن عسکری (علیه السلام) بوده که هنگام تولّد حضرت ولی عصر)

ع (در آنجا حضور داشت. (و قیل غیر ذلک، و امّا اسمه فمحمّد و کنیته ابوالقاسم و

لقبه الحجّه و الخلف الصّالح و قیل المنتظَر «.

خلاصه معنای این فراز چنین است:

پدرش امام حسن عسکری (علیه السلام) و مادرش صیقل یا حکیمه یا غیر آن و اسمش محمّد و

کنیه اش ابوالقاسم و لقبش حجّت و خلف صالح بوده و منتظَر هم گفته اند.

او همچون

بسیاری از دانشمندان اهل سنّت، امام زمان (علیه السلام) را فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام)

دانسته و کنیه و لقب او را همچون شیعیان بیان کرده است.

آنگاه بعض از روایاتی را که از ابوداود و ترمذی نقل کردیم آورده و حدیث منقول در صحیحین را که:

» کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم «، به پنجمین قسمت از فصل قبل رجوع

فرمائید. بر آن حضرت تطبیق می دهد و بعد از نقل بعض روایات چنین نتیجه می

ص:301

گیرد که

حضرت مهدی (علیه السلام) از فرزندان فاطمه) س (و نیز از عترت و اهل بیت رسول خدا) ص (و

همنام آن حضرت بوده و او است که زمین را پر از عدل و داد می کند و او از فرزندان

عبدالمطّلب و یکی از سروران بهشت است. اشاره به روایتی است که در ج 2 سنن ابن ماجه، ص 1368، ح 4087. کتاب الفتن باب خروج المهدی، از انس بن مالک نقل

شده که رسول خدا) ص (فرمود:» ما فرزندان عبدالمطلب سروران اهل بهشتیم من و حمزه و

علی و جعفر و حسن وحسین و مهدی) (علیه السلام) («. سپس اشکال می کند که اگر کسی بگوید

اینها دلیل نیست که او همان ابوالقاسم محمّد بن الحسن است چه آنکه فرزندان

فاطمه) س (زیادند و تا روز قیامت هر که از ذریّه او باشد از فرزندان آن حضرت و از عترت طاهره و از اهل بیت است. پس باید دلیل دیگری برای اثبات ادّعای خود بیاوریددر جواب می گوید که پیامبر) ص (برای او نشانه هائی از رخسار و جبهه و

بینی و غیر ذلک فرمودند و همه آنها بر فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) تطبیق می کندمجدّداً اشکال می کند که شاید بعدها شخص دیگری از فرزندان فاطمه) س (با همین مشخّصات به دنیا بیاید.

جواب می دهد که وقتی با همان نشانی کسی پیدا شد،

به صرف احتمال نمی توان از آن دست برداشت و اگر بخواهیم اینگونه عمل کنیم هر نشانه

ای برای هر امری که در روایت آمده باشد احتمال وجود امر دیگری با همان نشانی وجود

دارد. باید گفت اگر در روایتی نشانه ای برای امری ذکر شده باشد، اگر بنا بود که

این نشانه تکراری باشد نشانه از نشانه بودن ساقط خواهد شد مثل اینکه کسی بگوید

ص:302

درب منزل ما که در فلان کوچه است سبز رنگ است که اگر غیر از آن منزل، منزل دیگری نیزسبز رنگ باشد نمی تواند نشانه باشد و لذا ما نشانه هائی را که در روایات برای امری وارد شده باشد منحصر به فرد می دانیم. آنگاه چنین ادامه می دهد:

مسلم درصحیح خود نوشته است که پیامبر) ص (به عمر فرمود: شخصی از اهل یمن به نام اویس بااین مشخّصات می آید. اگر می توانی از او طلب مغفرت کن؛ ج 4 صحیح مسلم، ص 1969، کتاب فضائل الصحابه، باب 55 من فضائل اویس القرنیّ) رض (ح 225.

و چون شخص مزبور با همان نشانه ها پیدا شد دیگر عمر نگفت شاید بعداً کسی دیگر با همین مشخّصات بیاید.

همچنین است قضیّه خوارج و نیز حال یهود که وقتی نبیّ مکرّم اسلام)

ص (با همان نشانه هائی که در تورات ذکر شد مبعوث گردید، گفتند: شاید کسی دیگر با

همین نشانه ها بیاید و خداوند آنان را سرزنش کرد. اشاره به آیه 89 از سوره بقره که

خداوند آنان را لعنت می کند. بنابر این اگر ما کسی را با همان صفاتی که پیامبر) ص

(فرمود یافتیم و آن در وجود محمّد بن الحسن، الحجّه، الخلف الصّالح، متجلّی شد

دیگر منتظر شخص دیگری با همان صفات نباید بمانیم.

بعد از آن اشکال دیگری

مطرح می کند که: آنچه گفتی درست است امّا در روایت آمده است که اسم پدر او اسم پدر

رسول خدا) ص (است در حالی که اسم پدر خلف صالح حسن است نه عبداللّه.

درجواب می گوید: اوّلاً - در زبان عرب به جدّ اعلا نیز پدر اطلاق می شود. چنانچه در

قرآن آمده: مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ . سوره حجّ آیه 78 - یعنی:) این آیین

همان (آیین وروش پدرتان ابراهیم می باشد. ثانیاً - بر کنیه نیز» اسم «گفته می شود

. بخاری و مسلم نقل کردند که پیامبر) ص (علی (علیه السلام) را ابوتراب نامید و» اسمی «نزد

او محبوب تر از آن نبود.) توجّه داشته باشید که» ابوتراب «» کُنیه «است نه» اسم (».

ص:303

اینکه در روایت آمده است که اسم پدر او عبداللّٰه است به این اعتبار می باشد که جدّ

اعلای او یعنی امام حسین (علیه السلام)» ابوعبداللّٰه «بود، یعنی او فرزند حسین است نه حسن

که کنیه او ابومحمّد بود) البتّه ما استدلال او را بسیار خلاصه کردیم گرچه جای

تأمّل نیز می باشد (.

مشابه استدلال اخیر او را به طور خلاصه» محمّد بن یوسف

گنجی شافعی «در کتاب» البیان فی اخبار صاحب الزّمان «آورده آنگاه اسامی بیش از 30 نفر را که روایت» اسمه اسمی «) که رسول خدا) ص (فرمود: اسم او اسم من است (را نقل کردند می آورد که هیچ کدام از آنها جمله و» اسم ابیه اسم ابی «) که آن حضرت فرموده باشد: و اسم پدرش اسم پدر من است (را بدان نیفزودند مگر» عبیداللّٰه بن موسی « از» زائده «. آنگاه نتیجه می گیرد که هیچ عاقلی شکّ نمی کند که این اضافی - باتوجّه به

اینهمه مخالف - اعتباری ندارد.

3 -) سبط ابن جوزی «متوفّای 654 هجری در

کتاب تذکره الخواص، معروف به:» تذکره خواصّ الامّه فی خصائص الائمّه (علیه السلام) « درفصل مربوط به امام زمان (علیه السلام) تحت عنوان:» فصل فی ذکر الحجّه المهدی «چنین می

نویسد:

» هو محمّد بن الحسن بن علی بن... علی بن ابی طالب علیه) وعلیهم (

السّلام و کنیته ابوعبداللّٰه و ابوالقاسم و هو الخلف الحجّه صاحب الزّمان، القائم

و المنتظَر و التّالی و هو آخر الائمّه «. او در ابتدا اسامی دوازده امام (علیه السلام) را

به ترتیب نقل کرده) که ما به جهت اختصار در اینجا و در موارد دیگر چند نقطه می

گذاریم. (و پس از آن کنیه ها والقاب حضرت مهدی (علیه السلام) را ذکر می کند و می گوید که او آخرین امامها) ی شیعه (است. آنگاه این حدیث را با سندش از ابن عمر نقل می کندکه پیامبر) ص (فرمود:» یخرج فی آخر الزّمان رجل من ولدی اسمه کاسمی و کنیته ککنیتی یملأ الارض عدلاً کما ملئت جوراً فذالک هو المهدی «؛ یعنی: در آخرالزّمان مردی از فرزندانم خروج می کند که اسمش مانند اسم من و کنیه اش مانند کنیه من است.

زمین را پر از عدل می کند همانگونه که پر از ستم شد و او همان مهدی است. و خود

این را حدیثی مشهور می داند. سپس چند روایت دیگر نقل کرده و درباره رفع استبعاد از طول عمر آن حضرت مثالهائی از معمّرین تاریخ آورده و پس از نقل شعری در مدح ائمّه (علیه السلام) می نویسد:» قلت: و من شروط الامام ان یکون معصوماً لئلاّ یقع فی الخطأ و لانّهم حجج اللّه علی عباده و من شرط الحجّه العصمه من کلّ وصمه. انتهی ذکر الائمّه (علیه السلام) «. یعنی: از شروط امام این است که معصوم باشد تا در خطا واقع نشود) او به حقّ معنای

عصمت را عصمت از خطا دانسته است نه عصمت از گناه و این عصمت است که از جانب خداوندبه بندگان برگزیده اش داده می شود چه آنکه اگر آنان - که پیشوایان امّتند - در خطاواقع شوند و یا سهو و نسیان به آنان دست دهد دود آن به چشم پیروانشان می رود که گفتارشان را وحی منزل می دانند و خطا و سهو یا نسیان، طبیعی هر انسانی است و معصوم کسی است که از چنین نقصی مصون باشد و این نخواهد شد مگر با عنایت خاصّه الهیّه (دیگر آنکه آنان حجتّهای خدا بر بندگانش می باشند و شرط حجّت بودن مصون بودن ازهر عیب می باشد.

در آخر عبارت افزوده است:» تمام شد یاد ائمّه (علیه السلام) «

4 -)ابن ابی الحدید معتزلی «متوفّای 655 هجری در ج 7 شرح نهج البلاغه

، ص 59، در ذیل:» بابی ابن خیره الاماء «) که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است:

پدرم فدای پسر بهترین کنیزان باد (می نویسد:

» اگر گفته شود که این مرد کیست

، درجواب گوئیم: امّا امامیّه، آنها می گویند که او امام دوازدهم آنها است و مادر

او کنیزی بود به نام نرجس و امّا اصحاب ما) یعنی معتزله (، آنان می گویند که او

مردی فاطمی است) یعنی از اولاد فاطمه زهرا) س (می باشد (که در آینده به دنیا

خواهد آمد و مادر او کنیزی است و او الآن موجود نیست «. آنگاه سؤال دیگری مطرح می کند خوانندگان محترم توجّه داشته باشند که این سؤالات مربوط به مطالبی است که درشرح نهج البلاغه آن را به عنوان حدیث نقل کرده است و برداشت او از رجعت و

ص:305

انحصار آن به گروهی از بنی امیّه و غیر آن جهت انتقام گیری نیز خالی از اشکال نیست و ما دراینجا قول این دانشمند معروف اهل سنّت را نقل می کنیم نه آنکه در صدد ردّ و ایرادنیز باشیم. که: از بنی امیّه چه کسی در آن زمان موجود است که آن مرد) فاطمی (از

آنها انتقام می گیرد؟ در جواب می گوید:» امّا امامیّه، آنها قائل به رجعتند و می

گویند که وقتی امام منتظَر آنها ظاهر شد، گروهی از بنی امیّه و غیر آنها رجعت می

کنند و او از همه دشمنان آل محمّد (علیه السلام) انتقام می گیرد «. آنگاه قول معتزله را

چنین نقل می کند:» و امّا اصحاب ما، آنها می گویند که خدا در آخر الزّمان مردی از

فرزندان فاطمه) س (را خلق می کند که اکنون موجود نیست و او زمین را پر از عدل وداد می کند همانگونه که پر از ظلم و جور شد و از بیدادگران به شدیدترین وجهی انتقام

می گیرد و مادرِ او - همانطور که در این خبر و غیر آن از سایر اخبار آمده - کنیزی

است و اسم آن مرد نیز محمّد است همچون اسم رسول خدا) ص (. آن مرد آنگاه ظاهر می شود که بر بسیاری از سرزمینهای اسلام پادشاهی از تبار بنی امیّه استیلا یافته است واو همان سفیانی است از فرزندان ابوسفیان بن حرب بن امیّه که در خبر صحیح) چنانچه نقل کردیم (وعده آن داده شده و آن امام فاطمی او و پیروانش از بنی امیّه و غیر آنهارا می کشد و در این هنگام مسیح (علیه السلام) از آسمان فرود می آید و... «

در ج 10 ص 95 و ج 19 ص 104 نیز از حضرت مهدی (علیه السلام) یاد کرده و می گوید

که اجماع همه فرقه های اسلامی است که دنیا به آخر نمی رسد مگر با قیام آن حضرت ماگفتار این دانشمند اهل سنّت را، که بر خلاف عقیده

شیعه و حتّی بر خلاف

عقیده بسیاری از علمای اهل سنّت است، عیناً ترجمه کردیم تا عدّه ای با دیدن یا

شنیدن بعض تمجیدهائی که او از امیرمؤمنین (علیه السلام) نموده است، او را شیعه ندانند.

در حالی که حضرت امیر (علیه السلام) کسی است که غیر مسلمانان نیز او را تعریف و تمجید نموده و درباره شخصیّت بی نظیر او کتابها نوشته و اشعاری سروده اند که نمونه آن

» عبدالمسیح انطاکی «است که قصیده ای طولانی - و شاید بتوان گفت طولانی ترین قصیده - (5595 بیت (در مدح امیرالمؤمنین (علیه السلام) سروده است. علاّمه امینی) ره (15 بیت آن رادر ج 3 الغدیر ص 9 نقل کرده است.

ص:306

5 -) محمّد بن یوسف بن محمّدگنجی شافعی «. او در سال 658 هجری به شهادت رسید. سبب شهادتش نوشتن کتابی بود به نام:» کفایه الطّالب فی مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب «صلوات اللّه و سلامه علیه. با آنکه مستندات آن، محدّثین اهل سنّت می باشند با اینحال به جرم این گناه نابخشودنی ! در 29 رمضان در جامع دمشق کشته شد.

آری، این است رفتار آنانکه دم ازپیروی از سنّت رسول خدا) ص (می زنند با کسانی که حقّ می گویند. در مقدّمه کتابمان:» پیامبر در صحاح «علّت کشته شدن» نسائی « صاحب سنن را نوشتیم که بیان گریکی دیگر از رفتار اهل سنّت با علمای خودشان می باشد.

این دانشمند اهل سنّت

کتابی دارد به نام:» البیان فی اخبار صاحب الزّمان (علیه السلام) «که ما فقط به ذکر عناوین

ابواب سیزده گانه آن اکتفا می کنیم و این عناوین، اجمالاً بیان کننده عقاید

نویسنده آن می باشد:

1 - درباره خروجش در آخرالزّمان.

2 - درباره این حدیث نبوی که:» مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است «.

3 - درباره این حدیث که:» مهدی از سادات اهل بهشت است «. ر - ک: پاورقی شماره 253، متن عربی آن چنین است:

» نحن ولدَ عبدالمطّلب ساده اهل الجنّه انا و حمزه و علی و جعفر و الحسن و

الحسین و المهدی) (علیه السلام) («.

4 - درباره امر پیامبر) ص (به پیروی از مهدی) ع

).

5 - درباره یاری نمودن اهل مشرق آن حضرت را.

6 - درباره مدّت سلطنت آن حضرت بعد از ظهور.

7 - دراینکه او در نماز، امامِ حضرت عیسی (علیه السلام) خواهد بود

8 - پیامبر) ص (مشخّصات مهدی (علیه السلام) رابیان می فرماید.

او در ذیل عنوان

ص:307

فوق، روایت:» مهدی طاوس اهل بهشت است «را نیز نقل می کند.

9 - پیامبر) ص (تصریح می فرماید که مهدی (علیه السلام) از فرزندان حسین (علیه السلام) است.

10 - درباره کَرَم مهدی (علیه السلام).

11 - در ردّ این قول که،» مهدی همان عیسی بن مریم است «.) اشاره

به روایت ابن ماجه که بحثش گذشت (.

12 - درباره این حدیث نبوی که:» امّتی که من در اوّل آن و عیسی در آخر آن و مهدی در وسط آن است هلاک نخواهد شد «.

13 - درباره کنیه او و اینکه خُلق و خُویَش شبیه پیامبر) ص (می باشد. او در آخر باب اوّل - چنانچه گذشت - استدلال می کند که پدر حضرت مهدی (علیه السلام) همان امام حسن عسکری (علیه السلام) بوده است.

6 -) ابن تیمیّه «متوفّای 728 هجری، در جزء چهارم کتاب» منهاج السنّه «حدیث نبوی:» یخرج فی آخرالزّمان رجل من ولدی اسمه کاسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض عدلاً کما ملئت جوراً. «یعنی: در آخرالزّمان مردی از فرزندانم

خروج می کند که اسمش مانند اسم من و کنیه اش کنیه من است. زمین را پر از عدل می کند همانگونه که پر از ستم شد. را قبول داشته و او را همان» مهدی «(علیه السلام) می داند و

نیز بعض احادیثی را که ابوداود و ترمذی، دائر بر حتمی بودن این خروج و اینکه آن

حضرت از عترت پیامبر) ص (و از فرزندان فاطمه) س (است، آورده اند نقل کرده وآنها را احادیثی صحیح می داند.

7 -) شیخ السلام ابراهیم بن محمّد بن المؤیّد الحمویی الخراسانی «متوفّای 732 هجری در کتاب: فرائد السّمطین فی فضائل

المرتضی و البتول و السّبطین و الائمّه من ذرّیّتهم (علیه السلام). «روایات زیادی در مورد

حضرت مهدی (علیه السلام) نقل می کند که بعض آنها قبلاً گذشت. از جمله روایاتی که این عالم اهل سنّت نقل می کند این است که حضرت مهدی (علیه السلام) دارای غیبت است و نیز:» هر که خروج مهدی (علیه السلام) را انکار کند به آنچه که بر محمد) ص (نازل شده کافر گشته است

ص:308

. «ونیز:» انتظار فرج افضل عبادات است. «و نیز در ضمن همین روایات، به مسأله ولایت ووصایت ائمّه اثناعشر (علیه السلام) اشاره شده و در بعض از آنها اسامی آن بزرگواران نیز آمده است.

مؤلّف محترم، این روایات را در باب 61 از سمط دوم از فوائد السّمطین

، در ضمن 15 عنوان نقل کرده و در آخر آن با سندش از ابن عباس چنین روایت می کند که رسول خدا) ص (فرمود:

» همانا علیّ بن ابی طالب پیشوای امّتم و بعد از من جانشین من در میان آنها است و از فرزندانش قائم منتظَر است، آنکس که خدا به دست او زمین را از قسط و عدل پر می کند همانگونه که از ظلم و جور پر شد. قسم به آنکس که مرا به عنوان بشارت دهنده به حقّ برانگیخت، آنان که در زمان غیبتش بر امامت اوثابتند بسیار اندکند.

جابر بن عبداللَّه انصاری برخاست و گفت: یا رسول

اللَّه ! آیا قائم از فرزندانت غیبت دارد؟ فرمود: آری، به پروردگارم قسم. همانا

خداوند به همین غیبت مؤمنین را آزموده و کافران را نابود می کند. ای جابر ! این امراز امر خدا و سرّی از سرّ او بوده و علمش از بندگان مخفی است. مبادا در آن به شکّ افتی که شکّ در امر خدا کفر است «متن عربی این روایت چنین است:» ان علیّ بن ابی طالب امام امّتی و خلیفتی علیها من بعدی و من ولده القائم المنتظر الذی یملأ اللَّه

به الارض عدلاً و قسطا کما ملئت ظلما و جورا و الذی بعثنی بالحقّ بشیرا ان

الثّابتین علی القول به فی زمان غیبته لأعزّ من الکبریت الاحمر فقام علیه جابر بن

عبد اللَّه الانصاری فقال: یا رسول اللَّه ! و للقائم من ولدک غیبه؟ قال:» ای و ربّی

لیمحّص اللَّه به الذین آمنو و یمحق الکافرین. یا جابر ! انّ هذا الامر من أمر

اللّه و سرّ من اسرار اللّه. علمه مطویّ عن عباده. فایّاک و الشّکّ فیه ! فانّ

الشّکّ فی أمر اللَّه کفر «.

8 -) ابن قیّم «متوفّای 751 - که از شاگردان ابن تیمیّه بود - در فصل پنجاهم کتاب:

» المنار المنیف فی الصّحیح و الضعیف. «درباره حضرت مهدی (علیه السلام) روایاتی نقل می کند که همه آنها قبلاً گذشت. او روایت:» لامهدی الاّ عیسی بن مریم. «را که ابن ماجه در سنن خویش آورده ذکر نموده و آن رابه ضعف سند و به تعارضش با روایاتی که مهدی (علیه السلام) را از فرزندان فاطمه) س (می داند ونیز به غیر آن ردّ می کند.

9 -) ابن صبّاغ مالکی - علی بن محمّد - «متوفّای 855 در فصل دوازدهم از کتاب:

» الفصول المهمّه فی معرفه احوال الائمّه (علیه السلام) «چنین می نویسد:

» الفصل الثّانی عشر فی ذکر ابی القاسم محمّد الحجّه الخلف الصّالح ابن ابی محمّد الحسن الخالص «و در ادامه چنین می نویسد:» و او امام دوازدهم

است و) ذکر (تاریخ ولادت و دلایل امامتش و) نیز (ذکر بعض از اخبارش و غیبتش و مدّت قیام دولت او و) نیز (ذکر کنیه و نسبش و غیر آن از آنچه که به او مربوط می شود «.

متن عربی آن چنین است:» و هو الامام الثّانی عشر و تاریخ ولادته و دلایل امامته و

ذکر طرف من اخباره و غیبته و مدّه قیام دولته و ذکر کنیته و نسبه و غیر ذلک ممّا

یتّصل به «. و بعد از نقل چند روایت می نویسد:

» ابوالقاسم محمّد الحجّه بن الحسن الخالص در شب نیمه شعبان سال 255 در سامرّا به دنیا آمد و امّا نسبش از جهت پدر و مادر: او ابوالقاسم محمّد الحجّه پسر حسن خالص پسر علی هادی... پسر علی بن ابی طالب صلوات اللّه علیهم اجمعین می باشد و امّا مادرش او کنیزی بود به نام نرگس، بهترین کنیزان، و گفته شد که اسم او غیر آن) نرگس (می باشد. کنیه او ابوالقاسم و لقبش حجّت، مهدی، خلف صالح، قائم، منتظَر) یعنی کسی که همه در انتظار اویند (، صاحب الزّمان و مشهورترین آنها مهدی است «و بعد از نقل روایات متعدّدی درباره آن حضرت، آیه» لِیُظْهِرَهُ عَلَی

الدّینِ کُلَه «اشاره به آیه:» هو الّذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه «که در قرآن مجید سه بار ذکر شده است.

1 - سوره توبه، آیه 33

2 - سوره فتح، آیه 28

3 - سوره صفّ، آیه 9

یعنی: او است خدائی که رسولش را به همراه هدایت و دین حقّ فرستاد تا آن) دین (

را بر تمامی ادیان) و مکاتب (غلبه دهد. را از قول سعید بن جُبیر، مربوط به آن

حضرت می داند. آنگاه با نقل روایاتی درباره علائم ظهور، آن را به پایان می برد

10 -) ابن طولون «از دانشمندان قرن دهم، متوفّای 953، و از اهالی دمشق

می باشد. او در کتابش به نام:» الائمه الاثناعشر «درباره امام دوازدهم چنین می

نویسد:

» و ثانی عشر هم ابنه) یعنی ابن الحسن العسکری (محمّد بن الحسن و هو

ابوالقاسم محمّد بن الحسن بن علیّ الهادی ابن محمّد الجواد ابن... علیّ بن ابی

طالب رضی اللّه عنهم «. و او را همان مهدی می داند. آنگاه شعری را نقل می کند که

در آن اسامی آن بزرگواران به ترتیب آمده است.

11 -) عبدالوهّاب شعرانی «متوفّای 973 در کتاب:» الیواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الاکابر «حضرت مهدی (علیه السلام) را فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) دانسته و می نویسد که تاریخ ولادت او نیمه ماه شعبان سال 255 بوده و اکنون که سال 958 است عمر او 706 سال می باشد.) صحیح آن 703 است (12 -) ابن حجر هیتمی مکّی «متوفّای 974 در کتاب:» الصّواعق المحرقه «- که در ردّ بر شیعه نوشته است - می نویسد:

آیه دوازدهم:» و انّه لعلمٌ للسّاعه «) آیه 61 از سوره زخرف (یعنی: همانا او) حضرت عیسی (علیه السلام) (علم است برای ساعت) شاید مراداین است که حضرت عیسی (علیه السلام) وقتی نزول کرد باعث می شود که مردم علم به ساعت ظهورامام زمان (علیه السلام) پیدا کنند (.

تذکّر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که ابن حجردر کتاب مزبور بیش از 15 آیه در فضائل اهل بیت (علیه السلام) ذکر کرده که دوازدهمین آنهاآیه فوق است که بعد از نقل آن می نویسد که این آیه درباره مهدی (علیه السلام) نازل شده است. آنگاه می نویسد: به زودی احادیثی که صراحت دارد او از اهل بیت نبوی است خواهد آمد. سپس می افزاید: حال که چنین است) یعنی حال که آیه فوق مربوط به حضرت مهدی (علیه السلام) بوده و او نیز از اهل بیت می باشد معلوم می شود که (نسل فاطمه و علی (علیه السلام) با توجّه به آیه فوق دارای برکت

می باشد) که تا آخرالزّمان این نسل پاک استمرار دارد (و خدااز آن دو پاکانی خارج می کند و نسل آنها را کلیدهای حکمت و معدنهای رحمت قرار می دهد و آن به این دلیل است که پیامبر) ص (آن دو و ذرّیه آنها را از شیطان رانده شده در پناه خدا قرار داد.

آنگاه جریان ازدواج آندو را شرح می دهد و از ابوداودروایت می کند که ابوبکر و عمر از فاطمه) س (خواستگاری کردند و پیامبر) ص (ازآندو رو برگرداند. آنها نزد علی (علیه السلام) رفته و از او خواستند که به خواستگاری برود. سپس بعد از نقل ازدواج آن دو و اینکه این ازدواج به امر خدا صورت گرفت، روایات

مربوط به خروج حضرت مهدی (علیه السلام) را در طی چند صفحه مطرح می کند و در ضمن آنها حدیث:» لا مهدی الاّ عیسی بن مریم «را متعرّض شده و آن را به خاطر مجهول بودن محمّد بن خالد) که در سند آن حدیث است (قبول نمی کند.

آنگاه دو جریان درباره امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل می کند که آوردن آن در این نوشتار خالی از لطف نیست:

- 1

امام حسن عسکری (علیه السلام) کودک بود و می گریست و کودکان دیگر بازی می کردند.

بهلول - که پنداشت او حسرت اسباب بازیهای آنها را می خورد - به او گفت: آیا برایت چیزی بخرم که با آن بازی کنی؟ گفت: ای کم عقل! ما برای بازی آفریده نشدیم. گفت:

پس برای چه خلق شدیم؟ گفت: برای کسب علم و عبادت. گفت: از کجا می گوئی؟ گفت: از قول خدای عزّوجلّ: أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا

لا تُرْجَعُونَ؟ سوره مؤمنون، آیه 115 - یعنی: آیا پنداشتید که ماشما را بیهوده) و

برای بازی (آفریدیم و شما به سوی ما برنمی گردید؟

بهلول از او خواست که موعظه اش کند. حضرتش در ضمن چند بیت شعر اندرزش داد و خود بیهوش بر زمین افتاد وچون به هوش آمد بهلول به او گفت: چه شده! تو که کودکی و گناهی نداری. گفت: از من دور شو ای بهلول! من دیدم که وقتی مادرم می خواهد هیزم بزرگ آتش بگیرد از هیزم های کوچک استفاده می کند، می ترسم که من از هیزم های کوچک جهنّم باشم.

ص:312

- 2

آنگاه که امام حسن عسکری (علیه السلام) در زمان معتمد زندانی گشت، در سامرّا قحطی شد .

خلیفه - معتمد پسر متوکّل - دستور داد که برای نماز باران بروند. سه روز نماز

خواندند و خبری نشد. مسیحیان همراه راهبی بیرون رفتند و چون راهب دست خود را به آسمان بلند می کرد باران می آمد. روز دوم نیز چنین شد. اینجا بود که افراد ضعیف الایمان به شکّ افتادند و عدّه ای نیز از دین برگشتند. این امر بر خلیفه گران آمد

.) چون او به عنوان خلیفه پیامبر) ص (بر مسند قدرت تکیه زده بود، و چون مردم ازدین برگردند قدرت او نیز رو به زوال خواهد رفت. (دستور به احضار امام حسن عسکری (علیه السلام) داد و به او گفت: امّت جدّت رسول خدا) ص (را، قبل از آنکه هلاک شوند، دریاب. ببینید چگونه خلیفه ستم کار عبّاسی با علم به عظمت مقام معنوی امام (علیه السلام) او رازندانی کرده و چون قدرت خود را در خطر می بیند به عنوان نجات امّت از گمراهی ازحضرتش استمداد می طلبد و عاقبت نیز همچون نیاکانش او را به شهادت می رساند و امام زمان (علیه السلام) را هم تحت تعقیب قرار می دهد و حضرتش به سرداب می رود و دیگر جز عدّه معدودی کسی او را نمی بیند تا آنکه روزی ظاهر شود و جهانی را از لوث وجود معتمدهای زمان پاک کند. عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف. حضرت فرمود: فردا بیرون بروند ومن انشاءاللّه شکّ آنها را بر طرف می کنم و با خلیفه صحبت کرد که اصحابش را اززندان آزاد کند. او نیز چنین کرد.

فردا چون مردم برای طلب باران بیرون رفتند و راهب دست خود را همراه نصاری بالا برد، آسمان را ابر فرا گرفت. امام حسن (علیه السلام) دستور داد دست راهب را بگیرند.

دیدند که در دستش استخوانی است. آن را ازدستش گرفت و فرمود: حال طلب باران کن . او دستش را بالا گرفت. ابرها کنار رفت وخورشید نمایان شد. مردم تعجّب کردند.

خلیفه به امام حسن (علیه السلام) گفت: سرّ آن چیست؟

فرمود: این استخوان پیامبری است که این راهب از بعض قبور آن را یافته است و چون زیرآسمان قرار گیرد باران می آید. آن را آزمودند. همان طور بود که فرمود. لذا

ص:313

شکّ وشبهه از مردم بر طرف شد و حضرتش با عزّت و احترام به منزلش رفت و خلیفه نیز هر ازچندی هدایائی برایش می فرستاد. تا آنکه در سامرّا در سنّ 28 سالگی از دنیا رفت وگفته اند که او نیز) همچون پدرانش (علیه السلام) (مسموم شد و غیر از یک پسر که همان

» ابوالقاسم محمّد الحجّه «باشد فرزندی نداشت که هنگام وفات) بلکه شهادت (پدرش 5 ساله بود لکن خداوند به او حکمت داد و به قاسم) صحیح آن قائم است چنانچه گذشت (ومنتظَر نامیده شد و گفته اند که در شهر غایب شد و معلوم نشد کجا رفت و گفتیم که رافضه) یعنی شیعیان (می گویند او همان مهدی است. قبلاً گذشت که عدّه ای از علمای معروف عامّه نیز همچون شیعیان همین را می گویند و این که ابن حجر آنرا به شیعیان - آنهم با کلمه» رافضه «که از دشمنی او نسبت به عدّه ای از مسلمانان حکایت دارد - نسبت می دهد نشان از بی اطلاعی او از اقوال گذشتگان داشته و یا از تعصّبی خشک سرچشمه می گیرد.

جالب است که می گوید یکی از لقبهای فرزند امام حسن عسکری) ع

(» منتظر «است و منتظر به کسی گویند که عدّه ای در انتظار اویند. غیر از مهدی) ع

(چه کسی است که امّت اسلامی منتظر او است.

می گوید به او در کودکی حکمت

داده شد. می پرسیم چه کسی جز خداوند می تواند به کودکی پنج ساله حکمت دهد؟ غیر ازاین است که او بنده برگزیده الهی بود؟ و این همان امامت و جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می باشد.

او در کتاب:» الفتاوی الحدیثیّه «می نویسد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:» من

کذّب بالمهدی فقد کفر «یعنی هر که مهدی را تکذیب کند محقّقاً کافر است؛ و قتل منکرآن حضرت را واجب می داند و برای تأیید آن به روایاتی استدلال می کند که دلالت برخروج حضرتش می نماید. شاید می خواهد بگوید که منکر آن حضرت، منکر روایات مسلّم است و در حقیقت این شخص منکر قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که آن کفر می

باشد. یا آنکه می خواهد بگوید که مسئله خروج مهدی (علیه السلام) جزء ضروریّات دین اسلام است و منکر آن در

ص:314

حقیقت منکر یکی از ضروریّات است که آن در حکم کفر است.

در کتاب:» القول المختصر

فی علامات مهدی المنتظر «بعد از نقل حدیث:» من کذّب بالمهدی فقد کفر «روی این مسأله

تأکید می کند که مهدی (علیه السلام) از ذرّیّه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از فرزندان فاطمه) س (است

13 -) علیّ بن سلطان محمّد «متوفّای 1014 هجری در کتاب:» مرقاه المفاتیح «

با استدلال به روایت:» اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی «به آخر شماره 2 از این فصل

رجوع فرمائید. می نویسد:

این روایت ردّ بر شیعه است که می گویند مهدی موعود

همان قائم منتظَر است و او محمّد بن الحسن العسکری می باشد. راستی باید به این

قبیل دانشمندان با این استدلال محکمشان آفرین گفت! من خود با هرکس که در ایّام حجّ

یا عمره از علمای اهل سنّت بحث کردم برای ردّ قول من به روایاتی از کتابهای خودشان

استدلال می کردند که به هیچ وجه مورد قبول ما نبود. گوئیا آنچه که می گویند وحی

منزل است! ای کاش می توانستند برای اثبات عقائد خود از کتب شیعیان استفاده نمایند

که قطعاً اگر بخواهند چنین کنند نخواهند توانست.

مَثَل آنان مَثَل مسلمانی است

که برای ردّ اقوال مخالف اعمّ از یهودی و مسیحی و غیر آنها و اثبات حقّانیّت اسلام

بخواهند از قرآن و روایات استفاده کند!

14 -) احمد بن یوسف بن احمد «متوفّای

1019 در کتاب:» اخبار الدُّوَل و آثار الأُوَل «می نویسد:

» الفصل الحادی عشر فی

ص:315

ذکر الخلف الصّالح الامام ابی القاسم محمّد بن الحسن العسکری) رض (و کان عمره عند

وفاه ابیه خمس سنین. آتاه اللّه فیها الحکمه کما اوتیها یحیی (علیه السلام) صبیّاً. «

ترجمه:» فصل یازدهم درباره خلف صالح، امام ابی القاسم محمّد بن الحسن العسکری) ع

(و عمرش هنگام وفات پدرش پنج سال بود. خداوند در همان سنّ به او حکمت عطا کرد

همانگونه که به یحیی (علیه السلام) در کودکی عنایت کرد «.

15 -) عبداللّه بن محمّد

بن عامر شافعی «متوفّای 1171 در کتاب:» الاتحاف بحبّ الاشراف «می نویسد:

» محمّد

بن الحسن (علیه السلام) دوازدهمین امام بوده و از القاب او: مهدی، قائم، منتظَر، خلف

صالح و صاحب الزّمان می باشد و مشهورترین آن مهدی است. ولی مهدی موعود که در

آخرالزّمان خروج می کند او نیست. او ائمّه دوازده گانه را چنین می ستاید:

» و قد

اشرق نور هذه السّلسله الهاشمیّه و البیضه الطّاهره النّبویّه و العصابه العلویّه و

هم اثناعشر اماماً. مناقبهم علیّه و صفاتهم سنیّه و نفوسهم شریفه ابیّه و ارومتهم

کریمه محمّدیّه و هم محمّد الحجّه بن الحسن الخالص ابن علیّ الهادی... ابن

الامام الحسین اخی الامام الحسن ولدی اللّیّث الغالب علیّ بن ابی طالب رضی اللّه

تعالی عنهم اجمعین. «خلاصه ترجمه آن چنین است:

نور وجود این سلسه هاشمی و نسل

پاک نبوی و فرزندان علوی که 12 امامند، بر همه تابیده مناقب آنان والا و صفاتشان

بلند پایه و جانهایشان شریف و ریشه در نبوّت محمّدی (صلی الله علیه و آله) دارند آنان محمد بن

الحسن

خالص فرزند علی هادی... فرزند امام حسین برادر امام حسن دو پسر شیر غالب علی بن

ابی طالب که رضوان خدای تعالی بر آنان باد می باشند.

آری، این انوار مقدّسه

آنچنان در طول تاریخ درخشش داشتند که مخالف و موافق را وادار به تکریم و تمجید از

آنان نموده است.

16 -) شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی «متوفّای 1294 در

کتاب:» ینابیع المودّه لذوی القربی «روایات متعدّدی درباره حضرت مهدی (علیه السلام) نقل

کرده است. از جمله در باب 65 می نویسد:

»... مدّت زندگانی حسن عسکری بعد از

پدرش که رضوان خدا بر آن دو باد، 6 سال بود و پسری غیر از ابوالقاسم محمّد المنتظر

ملقّب به قائم و حجّت و مهدی و صاحب الزّمان و خاتم الائمّه الاثنی عشر در نزد

امامیّه باقی نگذاشت. میلاد او شب نیمه شعبان سال 255 بوده و مادرش کنیزی بود به

نام نرجس. او) یعنی مهدی (علیه السلام) (هنگام وفات پدرش 5 ساله بود و تاکنون پنهان است)

رض (و او همان محمد منتظر پسر حسن عسکری رضی اللّٰه عنهما می باشد که نزد خواصّ

اصحاب و افراد مورد وثوق اهلش شناخته شده است. «

او همچنین از باب 71 چند باب

را به آن حضرت اختصاص داده و روايات متعدّدى از طرق مختلف چه از خاصّه و چه از

ص:317

عامّه می آورد که نقل همه آنها در این مختصر نمی گنجد.

17 -) سیّد مؤمن بن

حسن بن مؤمن شبلنجی «متوفّای بعد از 1290 هجری در کتاب:» نور الابصار فی مناقب آل

النّبی المختار «در فصلی که مربوط به حضرت مهدی (علیه السلام) است چنین می نویسد:

» فصل

فی ذکر مناقب محمّد بن الحسن الخالص ابن علی الهادی... ابن علی بن ابی طالب

و بعد از ذکر بعض صفات آن حضرت، درباره امکان طول عمر آن بزرگوار از قول » محمّد بن

یوسف گنجی شافعی «دلایلی را که قبلاً گذشت نقل می کند.

خداوند تبارک و تعالی در

فرج آن بزرگوار تعجیل فرموده و ما را جزء یاران خاصّ آن حضرت قرار دهد، و شکر بی

حد به درگاه او عزوجل که ما را پیرو کسانی قرار داد که از هر پلیدی منزّهند، و در

آنچنان قلّه رفیعی می باشند که منکرین امامت و ولایت آنها نیز به امامت و پیشوائی و

جلالت قدرشان مقرّ و معترفند. امید است به یاری ذات حقّ و عنایات حجّت او بتوانیم

در فتن آخرالزّمان با ولای اهل بیت (علیه السلام) و با ایمانی راسخ و محکم به حقّانیّت اهل

بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) و با اعمالی صالح و قلبی سلیم به جوار رحمت الهی

بشتابیم.

حسین طبیان

فهرست نظرات

1 - نام و نام خانوادگی: سنی - تاریخ: 09 تیر 87-00:00:00

أهل السنه یؤمنون بأن

ص:318

هناک مهدياً يخرج فی هذه الأمه فی آخر الزمان

يملأ الدنيا عدلاً كما مُلِئَت

جوراً:

وأنَّ هذا المهدی من أهل بيت النبی صلی الله عليه وسلم، اسمه يوافق اسم

النبی صلی الله عليه وسلم واسم أبيه يوافق اسم أبی النبی صلی الله عليه وسلم - أی أن

اسمه محمد بن عبد الله لا ابن الحسن ! -.

فهذا المهدی بهذه الصفات يؤمن به أهل

السنه والجماعه، لأن ذلک قد ثبت عن رسول الله صلی الله عليه وسلم، ويكون عند خروج

الدجال ونزول عيسی عليه الصلاه والسلام.

ولا يتميز للناس إلا بعمله وجهاده

وعدله وانطباق الصفات التی ذكرها رسول الله صلی الله عليه وسلم عليه، لا بالخرافات

والأكاذيب التی يبرأ منها رسول الله صلی الله عليه وسلم والإسلام والمسلمون

فهذا المهدی الذی دلَّت عليه الأحاديث الصحيحه وآمن به أهل السنَّه فلا يُؤمن

به الشيعه) ! (: لأنهم لا يُؤمنون بالسنَّه الصحيحه الثابته عن النبی صلی الله عليه

وسلم، لأن مدارها على أصحاب محمد صلی الله عليه وسلم وأصحاب محمد عندهم كذابون، بل

كفار مخلدون فى النار إلا عدداَ قليلاً، بل هم يعتبرون القرآن محرفاَ حرفه أصحاب

محمد صلى الله عليه وسلم وما يتظاهرون بالإيمان به يتلاعبون بمعانيه، وانظر كتب

تفاسيرهم للقرآن ترى العجب العجاب.

2 - نام و نام خانوادگی: امیر رضا یوسف

زاده - تاریخ: 15 شهریور 87-00:00:00

آقای سنی. اگه فارسی بلدید بگید کدام سنت صحیحه ثابته رسول گرامی اسلام است که ما به آن ایمان نداریم؟

اینکه همه ی اصحاب عادلند؟

بهتر است به کتاب های

ص:319

خودتان مراجعه کنید و در مورد بهترین اصحاب که به نظر شما ابوبکر و عمرند کمی تحقیق

کنید) در همین سایت هم می توانید (

ما نمی گوییم همه ی اصحاب پیامبر بد بودند اما

شما می گویید همه ی کسانی که چهره ی پیامبر را دیده اند بلا استثنا عادل اند.

کدامش به عقل نزدیک ترست؟ و السلام

3 - نام و نام خانوادگی: م - د - تاریخ: 05 اسفند 87-00:00:00

جناب آقای

امیررضایوسف زاده. وعزیزان دیگر سلام علیکم احتراما. من نیز شیعه هستم ولی آنچه که

اهل سنت محترم میگویندواین نیست که همه کسانیکه چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله) رادیده اند همگی

عادلندبلکه آنهامیگویند "تا اگرخلاف وظلم هریک ازصحابه بیقین برسد" ونیزهرکسی راکه.

فقط چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله) رادیده اند صحابه نمیشمارندبلکه امتیازات صحابه راایمان

وجهاددرراه خداوثابت ماندن درشریعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و... میدانند. وآنهانیزبرمهدی

موعودمعتقدندولی نه آن کسیکه غلات شیعه بدان معتقدند مثلامهدی آنهااسمش محمدبن

عبدالله است) همنام پیامبر (وبرای اوصفات دیگری قائلند مثلا معتقد به ارتباط با او از طریق

چاه و... نیستندو... خداوندبه ماتوفیق دهدکه مذهب خود را از خرافات وپیرایه های ناروا حفظ کنیم

جواب نظر:

با سلام

دوست گرامی

1 - بهتر است به جای ادعای شیعه بودن نگاهی

ص:320

به سایر نظراتی که برای سایت فرستاده اید، نموده تا خود از این ادعای مضحک خویش،

بخندید.

2 - در مورد نظر اهل سنت در مورد صحابه) اگر سنی نیستید (بهتر است ابراز

نظر غیر مسئولانه نکنید؛ چون خود بخاری) صاحب صحیح بخاری (در صحیح بخاری در تعریف

صحابی می گوید: هرکدام از مسلمانان که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و یا حضرت را دیده است،

از اصحاب پیامبر است.

کتاب الفضائل بَاب

فَضَائِلِ أَصْحَابِ النبی صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنهم وَمَنْ صَحِبَ النبی صلی الله علیه وسلم

أو رَآهُ من الْمُسْلِمِینَ فَهُوَ من أَصْحَابِهِ

صحیح البخاری ج 3 ص 1335، اسم المؤلف: محمد بن

إسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی الوفاه: 256، دار النشر: دار ابن کثیر،

الیمامه - بیروت - 1407-1987، الطبعه: الثالثه، تحقیق: د. مصطفی دیب

البغا

3 - در ضمن اگر باقی ماندن بر ایمان را تا زمان مردن در تعریف صحابی

وارد کنید، دیگر نمی توانید هیچ کسی را صحابی بدانید، چون به نظر اهل سنت حتی

پیامبر (صلی الله علیه و آله) علم غیب ندارد و حتی کسانی که در زمان پیامبر از دنیا رفته باشند ممکن

است در لحظه آخر از دین برگشته باشند، و کسی هم علم غیب ندارد که مومن بودن ایشان را در آن زمان تشخیص دهد.

4 - در مورد ارتباط با امام زمان از طریق چاه هم، مشخص است که این اشکال شما از روی غرض ورزی صورت می گیرد؛ ما شیعیان) همانند اهل

سنت (اعتقاد داریم که بعضی از خصوصیات سبب بیشتر شدن احتمال برآورده شدن حاجت می

ص:321

شود؛ و طبق نظر شیعه یکی از این روش ها ف نوشتن دعا بر روی برگه و انداختن آن در

آب چاه یا آب جاری است) رقعه نویسی (و چون در مسجد جمکران و منطقه قم، آب جاری

به ندرت پیدا می شود، بیشتر رقعه ها را در چاه می اندازند.

5 - اما در مورد

اعتقاد اهل سنت به مهدی و آنکه اسم پدر او عبد الله است!!! بهتر است یک روایت صحیح

از کتب اهل سنت بیاورید که در آن نام پدر حضرت را عبد الله معرفی کرده باشد!!!

تنها روایت صحیح آن است که نام حضرت مانند نام پیامبر و کنیه ایشان نیز مانند کنیه

پیامبر است و روایاتی که در آن اضافه نام پدر را نیز دارد، تماما ضعیف هستند

ظلم و ستم در حق حضرت علی و حضرت زهرا (س)

قضایای بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که ریشه تمام آنها به جریان سقیفه و غصب حق مسلم علی علیه السلام برمی گردد. ظلمهایی که در حق حضرت زهرا سلام الله علیها روا داشتند، به خاطر دفاع از ولایت بود، غصب فدک اولین حرکت بود تا دست اهل بیت را از میراث نبوت کوتاه کنند و علی و خاندان او را شدیداً تحقیر نمودند و در محاصره شدید اقتصادی و فکری و روحی قرار دهند.

هجوم به خانه وحی و هجوم به خانه کسی که عزیزترین افراد به پیامبر و نزدیک ترین انسان به خاتم نبوت بود. پاره تن پیامبر! یکی از جنایات فراموش ناشدنی تاریخ است، که در منابع معتبر اهل سنت و شیعه آمده است.

جانشینی پس از پیامبر

عده ای مرتکب جنایت شدند و حکومت را غصب کردند؛ خلیفه اول بسیار زود

ص:322

دست از آن برداشت و دومی را جانشین خود کرد در حالی که اینها مدعی بودند پیامبر صلی الله علیه و آله جانشینی انتخاب نکرده است اگر پیامبر جانشین انتخاب نکرد، خلیفه اول چرا برخلاف سنت پیامبر عمل کرد. باید او نیز جانشینی انتخاب نمی کرد.

خلیفه دوم نیز یک روش اختراع کرد و شورای شش نفره تعیین نمود تا تکلیف خلافت را روشن کند. در این میان وجدان بیدار و سالم هر انسان پاک فطرت تاریخ از این آقایان سؤال می کند که شما به اندازه پیامبر صلی الله علیه و آله به دین خدا دلسوز بودید و یا علم شما بالاتر از آن حضرت بود. پس چرا مدعی هستید آن حضرت، جانشین تعیین نکرده و چرا شما برای خود جانشین انتخاب کردید. [?]

این وقایع به وجود آمد و تاریخ امروز چون آینه پیش روی ماست. عده ای ایمان خود را خراب کردند برای چند روز حکومت دنیوی، و کسی نیست از منکران ظلم به حضرت زهرا سلام الله علیها و اهل بیت علیهم السلام سؤال کند که شما چرا منکر اعمال زشت آنها هستید؟ چرا عمل زشت آنها را توجیه می کنید. به شما چه سودی از این جریان خواهد رسید. آیا شما هم دوست دارید، مثل آنها گرفتار عذاب الهی شوید! سؤال کننده محترم و عزیز شما خودتان وجدان بیداری دارید، اگر چنین چیزی واقع نشده است، چرا منکران آن این همه پافشاری بر رد این گونه اعمال خلفا می نمایند.

دلایل وقوع حوادث پس از حمله به خانه حضرت زهرا

پنهان کاری علمای اهل سنت

چون حضرت زهرا سلام الله علیها خیلی مظلوم است، هرکس منکر این مظلومیت شود، او نیز در حق آن حضرت ظلم نموده است. بنابراین گرفتاری دنیوی برای او قبل از گرفتاری اخروی است؛ آنچه را که علمای اهل سنت به طور اجماع درباره حضرت زهرا سلام الله علیها نقل کرده اند، هجوم طرفداران کودتای سقیفه به فرماندهی خلیفه دوم به خانه زهرا سلام الله علیها می باشد. علمای اهل سنت تا اینجا نقل می کنند و برخی از آنها تمام وقایع را می نویسند؛ ولی برخی از آنها روی وقایع بعد از هجوم سرپوش می گذارند

و پنهان کاری می کنند.

اختفای تشییع جنازه و دفن حضرت زهرا

و مورد دیگری که علمای اهل سنت بدان تصریح کرده اند، اختفای تشییع جنازه و دفن حضرت زهرا سلام الله علیها و پشیمانی هر دو خلیفه از عملشان و برخوردشان با زهرا سلام الله علیها نیز یک دلیل بر وقوع آن حوادث است.

عذرخواهی از حضرت زهرا

دلیل دیگر اینکه بعد از مستقر شدن ابوبکر در خلافت طرفداران او و خلیفه دوم برای راضی نمودن زهرا سلام الله علیها به در خانه آن حضرت رفتند، آن حضرت از آنها روی برگرداند و با آنها صحبت نکرد؛ اگر ظلمی به آن حضرت نکرده بودند، برای چه از آن حضرت معذرت خواهی می نمودند و چرا حضرت با آنها حرف نزد و روی از آنها برگرداند. ?

[??] [??] [??] نامه عمر به معاویه

و همچنین دلیل دیگری بر وقوع این حوادث وجود دارد و آن نامه ای است که خلیفه دوم به معاویه نوشت و به آنها اقرار کرده است. ?

[??] نامه معاویه به محمد بن ابی بکر

و دلیل دیگر: نامه ای است که معاویه به محمد بن ابی بکر درباره رفتار خلیفه اول و دوم و سوم با اهل بیت و اصل جریان کودتای سقیفه نوشته است. [??]

علاوه بر اینها بیشتر علمای اهل سنت که با وجدان بوده اند، به این حوادث اشاره نموده اند.

در این باره می توانید به کتاب احراق بیت فاطمه، نوشته غیب غلامی و چشمه ای در بستر، نوشته مهدی پور سیدآقایی مراجعه کنید.

فضایل و کمالات حضرت زهرا

ایام فاطمیه دوم بیشتر مورد توجه علمای شیعه می باشد. اگرچه ذکر و یاد حضرت

ص:324

فاطمه سلام الله علیها در هر حال دارای آثار معنوی بوده و مورد توجه خداوند متعال است؛ چون حضرت زهرا سلام الله علیها مادر یازده امام معصوم علیهم السلام است. و از طرفی همسر مورد علاقه شدید امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. از همه بالاتر یگانه دختر پیامبر اکرم و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است. علاوه بر این فضایل استثنایی خود آن حضرت، از لحاظ معنوی دارای کمالات فوق العاده می باشد. چنانچه اگر عبادات و تقوا و ایثار و تواضع و کرامات و سایر خصلت های فردی و عالیه انسانی آن حضرت بیان شود و برای شما معرفی گردد، به مقام بلند آن بانوی گران قدر که سیده النساء العالمین است، پی خواهید برد.

برای آشنایی بیشتر میتوانید به مطالعه ترجمه کتاب فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، نوشته آقای رحمانی همدانی و کتاب بانوی نمونه اسلام نوشته آقای امینی مراجعه بفرمایید. البته کتاب های زیادی در این باره نوشته شده است؛ از جمله کتاب آقای قزوینی.

حدیثی از رسول خدا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

» فاطمه پاره تن من است؛ هرکه او را شاد کند، مرا شاد کرده است و هرکه او را آزار دهد، مرا آزرده است «.

روایتی از عایشه

عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: وقتی فاطمه به پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد، برای احترام او برمی خاست و دست های او را فاطمه را پیامبر می بوسید....

پانویس

. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ? ، دار صادر بیروت، ص ??? ???

محمد بن جریر طبری، طبری، تاریخ، بیروت، دار صادر، ج ? ، ص ??? .

بلاذری، انساب الاشراف، قاهره، دار المعارف، ج ? ، ص ??? .

ابن عبدربه، عقد الفرید، چ مصر، ج ? ، ص ?? .

ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، قم، منشورات رضی، ج ? ، ص ?? .

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث، ج ? ، ص ?? .

سلیم بن قیس، اسرار آل محمد، انتشارات دار الفنون، ص ?? .

طبری، دلائل الامامه، قم، دار الخائر، ???? ، ص ?? .

ر. ک: به فصلنامه صبا، ش ? ، ناشر مرکز مطالعات حوزه با همکاری صدا و سیما.

ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه، قم، منشورات زاهدی، ???? ، ج ? ، ص ?? ?? و انتشارات شریف رضی، ???? ، ص ?? .

عمر بن محمد موصلی، مناقب آل محمد صلی الله علیه و آله، بیروت، مؤسسه اعلمی، ???? ، ص ?? .

الغدیر،) اعتذار خلیفه الی الصدیقه (، چ دوم، اسلامیه، ?? ، ج ? ، ص ??? .

مجلسی، بحارالانوار، چ اول، بیروت، دارالرضا، بی تا، ج ?? ، ص ??? .

مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دارالمعرفه، ج ? ، ص ?? ?? .

comment نظرات (0)

پاسخ به چند شبهه در باب عاشوراء:

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی - ساعت ? : 45ُق. ظ روز ?? 6 ? / 2 ? / ? 9

پاسخ به چند شبهه در باب عاشوراء:

پرسشها:

کربلا صحرا نبود، جلگه بود هوا اونقدر هم گرم نبوده، حسین هم تشنه لب نبوده!

ص:326

دهم عاشورای سال 61 هجری قمری برابر با 21 مهرماه سال 59 هجری شمسی است

پس این جنگ در گرمای تابستون نبوده بلکه در اواخر مهرماه و در فصل پاییز بوده / به نرم افزارهای آنلاین تبدیل تاریخ مراجعه کنید

حتی اگر گرما هم بوده باشد برای هر دو سپاه این مسئله بوده !

کربلا صحرا نیست بلکه یک جلگه حاصلخیز در کنار رود پر آب فرات است. در این جلگه حاصلخیز بیش از شصت درصد مایحتاج کشاورزی مردم عراق تولید می شود.

حالا صادرات عظیم خرمای عراق هم که مربوط به این منطقه است بماند.

امام سوم شیعیان و لشگرش تشنه نبوده اند !

اولا در صورت نبود آب هم می توانستند از شیر شترها استفاده کنند که خوردن این شیر در میان مردم عرب بسیار پرطرفدار است.

دراحادیث و روایات و کتب تاریخی اسلامی) کجا؟ (متفقا همگی به نوره کشیدن امام حسین پیش از آغاز جنگ می پردازند. پس چطور آب در دسترس نبوده؟

می گویند لشگر یزید آب را بر سپاه حسین بسته است !

چگونه ممکن است کسی بتواند رودخانه پر آب فراط را ببندد؟

رودخانه ای که عرض آن در بعضی مناطق به چند صد متر می رسد !

اشکالی که وارد است اینست که اگر امام حسین برای جنگ رفته چرا خانواده و بچه های کوچکش را همراه آورده بوده؟

اگر امامان شیعه ادعا داشتند که از غیب مطلعند و می دانستند که قرار است کشته شوند آیا قدرت تصمیم گیری برای مقابله با بحران را نداشته اند؟ آیا کشته شدن حسین بهتر از پیروزی او و برقراری یک حکومت اسلامی مورد میلش بوده؟

در کتاب تاریخ طبری یکی از دلایل جنگ، دعوای عشقی میان حسین و یزید بر سر

دختری زیبارو به نام ارینب دختر اسحاق آورده شده است که اگر دوست داشتید در این زمینه تحقیق کنید!!!

نظرتان درباره این سخن حسین چیست؟

ما از تبار قریش هستیم و هواخواهان ما عرب و دشمنان ما ایرانیها هستند. روشن است که هر عربی از هر ایرانی بهتر و هر ایرانی از دشمنان ما هم بدتر است. ایرانیها را باید دستگیر کرد و به مدینه آورد و زنانشان را به فروش رساند و مردانشان را به بردگی و غلامی اعراب گماشت.

پاسخ به شبهه:

بنده از پیدایش افکار انحرافی نگران نیستم ولی اینکه دوستان بدون لحظه ای تامل آنرا نشر دهند جای نگرانی دارد و بدتر اینکه کسی به آن جواب ندهد و ما و دوستان دل غافلی شویم صید شیطان. از این روی خلاصه عرض می کنم:

1 - کربلا صحرای دارای رمل بود و در حاشیه فرات و چند کیلومتری محل نبرد نخلستانهایی هم بود که در تاریخ هم اشاره شده ولی محاصره امام حسین در گودالی بود که امروزه حرم در آن واقع است. کربلا در تراز 30 متری از دریا و در مدار بیابانی 30 درجه واقع است بگونه ای که اگر فرض نگارنده صحیح بود در مهرماه هم به تجربه بنده مهر نماز در ظهر زیر آفتاب پیشانی را می سوزاند. خوب کسی که واقعیت را قبول ندارد به آسانی می گوید امام حسین تشنه نبود!

2 - بیست و پنج هزار سپاهی که به گواه تاریخ عمده آنان سواره نظام بودند کاروان را محاصره و در کربلا فرود می آورد و تا نزدیکترین نهر یعنی علقمه 3 کیلومتر فاصله بوده است که قدم به قدم تیر اندازهایی مترصد بودند

3 - نگارنده آگاهانه نام کربلا را با بین النهرین اشتباه گرفته! یک زحمت بدهد حداقل با گوگل ارث منطقه کربلا را مشاهده کند. بله در چند کیلومتری حرم یعنی کنار رودخانه بر خلاف امروز نیزار و نخلستان بوده است.

4 - کاروان از بدو ورود به عراق امکان دسترسی به آب نداشته اند و در 48 ساعت آخر قطره ای آب در کاروان نبود. حالا شما در سرمای زمستان با لشگری که می گویید

ص:328

شرایطش مساوی بوده و آماده از منزل بیرون آمده بجنگید که آب و اطعمه همراه دارد و برای ما تعریف کنید. نگارنده اگر خبر داشت که در 48 ساعت پیش از نبرد روایت هست که کاروانیان با آب وضو گرفته اند حتما بل می گرفت و خودش را خفه می کرد! البته باقیمانده آبی که آشامیدنی نبوده و پس از وضو به مصرف اسبها رسیده است. به فرض که شتر هم مغرض نباشد و در پاییز شیر بدهد! به فرض که مسافران حج به جای مرکب مسافرتی شتر شیرده با خود ببرند، این شتر است یا تانکر؟ شتر هم به جای شیر آب بدهد؟ به چند نفر آب بدهد. به اسبها و شترها چه کسی آب برساند؟ شنیده بودیم شتر بدون آب مدت زیادی زنده می ماند ولی نه عجب از نویسنده که از ماشین بدون بنزین حرکت و از شتر بدون آب شیر هم می خواهد!

5 - به زعم ایشان امام حسین باید افرادی را مامور می کرده که به دشمن حمله کرده و بجای آب از درختان خرمای حاشیه فرات بالا بروند تا برای نگارنه آنرا صادرات کنند! فدای مظلومیت آن لب تشنه و آن سر بریده شوم که دشمنانش خورشید را هم تیره می بینند!

6 - کسی که فرات را فراط می نویسد نه عجب که نقشه استقرار لشگر ابن سعد را ندیده و تصور می کند امام حسین هلی کوپتر برای برداشت آب داشته.

7 - کسی برای جنگ نرفته بود. امام حسین در سفر حج بود. تاریخ را بخوانید. امام حسین علی اصغر را بر دست بلند کرد و گفت برای جنگ نیامده. کوفیان وی را با طومار دعوت کردند و همانها کودک ششماهه یعنی علی اصغر راهدف قرار دادند. حضرت عباس علیرغم شهرت به جنگاوری و علیرغم آنکه شمشیر داشتن برای هر کاروانی جزو واجبات آن زمان در سفر بود، با این حال در روز تاسوعا برای تهیه آب بدون هیچ سلاحی مشک در دست توانست خود را به آب برساند و هدف آب آوردن نبود بلکه اثبات حقانیتی که ما جنگ طلب نیستیم.

کسانی که از علم لدنی برخوردارند وقتی بر آنها تکلیف شوند ادای تکلیف می کنند.

حضرت فرمود هر کس با کفر بیعت نکند کشته می شود و همینطور هم شد. اتفاقا کار امام حسین احیای ارزش است نه جرمی آنچنان که کوردلان یزیدی می پندارند.

8 - نویسده برای اثبات تعصب خویش جنگ عرب و عجم راه انداخته با روایتهای

ص:329

من در آوردی. اتفاقا امام حسین از پیامبر نقل کرده که منظور از و اخرین منهم لما یلحقو بهم در قرآن ایرانیانی هستند که به اسلام را از عربها پایبندتر هستند.

9 - به نویسنده مطلب بفرمایید از اعجاز شما همین که روایت سازی و تاریخنگاری را به یک مولف نسبت دادید. البته وهابیت کینه شدیدی از مفاتیح الجنان و هر کسی دارد که سخنی یا دعایی را از امامی نقل کند

سخن آخر اینکه ما یا اهل حق هستیم یا باطل و فاصله این دو از مویی باریکتر است.

اینکه غرض ورزی نگارنده را که از بدیهیات است تشخیص ندهیم و فورا مطلبی را به اشتراک بگذارید نه راه دل است نه راه فکر. بیشتر احتیاط کنیم

comment نظرات (0)

آیا عمر بن الخطاب، به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرده

است؟

نویسنده: غلامرضا نورمحمدنصرآبادی - ساعت ? : ? 9ُ ق. ظ روز ?? 6 ? / 2 ? / ? 9

این که عمر بن الخطاب به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرده است، از قطعیات تاریخ است.

روایاتی که در رابطه با هجوم به خانه حضرت صدیقه طاهره در کتب اهل سنت آمده به چند دسته می شود تقسیم کرد.

1. تهدید به سوزاندن خانه:

ذکرالطبری: باسناده عن زیاد بن کلیب قال: أتی عمر بن الخطاب منزل علیّ وفیه طلحه والزبیر ورجال من المهاجرین فقال: واللّٰه لأحرقنّ علیکم أو لتخرجنّ إلی البیعه «، فخرج علیه الزبیر مصلتاً بالسیف فعثر فسقط السیف من بده فوثبوا علیه فأخذوه.

تاریخ الطبری: 2/443.

وابن أبی الحدید: عن سلمه بن عبد الرحمان قال: فجاءعمر الیهم فقال:» والذی نفسی بیده لتخرجنّ إلی البیعه أو لأحرقنّ البیت علیکم.

ص:330

شرح نهج البلاغه: 1/164(2/45).

2. آوردن وسائل آتش سوزی و بی توجهی خلیفه دوم بر اعتراض مردم:

وابن قتیبه: قال:... وقال عمر: والذی نفس عمر بیده لتخرجنّ أو لأحرقنّها علی من فیها! فقیل له: یا أباحفص إنّ فیها فاطمه!! فقال: وإن.

الامامه والسیاسه: 1/12، أعلام النساء لعمر رضا کحاله: 4/114.

3. آوردن وسائل آتش سوزی ودرگیری لفظی میان حضرت صدیقه و خلیفه دوم:

البلاذری: باسناده عن سلیمان التیمی وعن ابن عون: إنّ أبابکر أرسل إلی علی (علیه السلام) یرید البیعه فلم یبایع، فجاء عمر ومعه فتیله فتلقّته فاطمه علی الباب، فقالت فاطمه:

یابن الخطاب! أتراک محرقاً علیّ بابی؟ قال نعم: وذلک أقوی فیما جاء به أبوک.

انساب الاشراف: 1/586.

أبو الفداء: قال:... فأقبل عمر بشیء من نار علی أن یضرم الدار، فلقیته فاطمه رضی اللّه عنها وقالت: إلی أین یابن الخطاب؟ أجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم.

تاریخ أبی الفداء: 1/164.

وابن عبد ربّه: الذین تخلّفوا عن بیعه أبی بکر: علیّ والعباس، والزبیر، وسعد بن عباده، فأمّا علی والعباس والزبیر فقعدوا فی بیت فاطمه حتّی بعث الیهم أبو بکر عمر بن الخطاب لیخرجوا من بیت فاطمه وقال له: إن أبوا فقاتلهم. فأقبل عمر بقبس من نار علی أن یضرم علیهم الدار فلقیته فاطمه فقالت: یابن الخطاب! أجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم.

العقد الفرید: 5/12، طبعه مکتبه الریاض الحدیثه.

4. حمله خلیفه دوم به حضرت صدیقه طاهره

الشهرستانی: عن الجاحظ: إنّ عمر ضرب بطن فاطمه علیها السلام یوم البیعه حتّی ألقت الجنین من بطنها وکان عمر یصیح: إحرقوا دارها بمن فیها، وماکان فی الدار غیر علیّ وفاطمه والحسن والحسین وزینب (علیهم السلام).

الملل والنحل: 1/57. طبعه بیروت، دار المعرفه.

قال المسعودی: فهجموا علیه وأحرقوا بابه، واستخرجوه منه کرهاً، وضغطوا سیّده النساء بالباب حتّی أسقطت محسناً.

اثبات الوصیه: 143.

ص:331

قال ابن حجر العسقلانی: إنّ عمر رفس فاطمه حتّی أسقطت بمحسن.

لسان المیزان: 1/268.

قال الصفدی: إنّ عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتّی ألقت المحسن من بطنها.

الوافی بالوفیات: 5/347.

روایات فراوانی از طریق اهل سنت و شیعه نقل شده است که غضب فاطمه، غضب پیامبر و غضب پیامبر غضب خداوند است:

عن علی رضی اللّه عنه قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلم لفاطمه:» إنّ اللّه یغضب لغضبک، ویرضی لرضاک. هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه.

المستدرک: 3/153، مجمع الزوائد: 9/203، الآحاد والمثانی للضحاک: 5/363، الذریه الطاهره النبویه للدولابی: 119، المعجم الکبیر للطبرانی: 1/108، 22/401، نظم درر السمطین للزرندی الحنفی: 178، الکامل لعبداللّه بن عدی: 2/351، تاریخ مدینه دمشق: 3/156، أسد الغابه : 5/522، ذیل تاریخ بغداد: 2/140، 2/141 میزان الاعتدال: 2/492، الإصابه: 8/265، 266، تهذیب التهذیب: 21/392، سبل الهدی والرشاد للصالحی الشامی: 11/44.

عن المِسْوَر بن مَخْرَمَه أنّ رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم قال:» فاطمه بَضْعَه منّی فمن أغضبها أغضبنی.

صحیح البخاری 4/210،) ص 710، ح 3714)، کتاب فضائل الصحابه، ب 12 باب مَنَاقِبُ قَرَابَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم.

عن المسور بن مخرمه قال قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم:» إِنَّمَا فَاطِمَهُ بَضْعَهٌ مِنِّی یُؤْذِینِی مَا آذَاهَا.

صحیح مسلم 7/141 ح 6202) کتاب فضائل الصحابه رضی الله تعالی عنهم، ب 15 باب فَضَائِلِ فَاطِمَهَ بِنْتِ النَّبِیِّ عَلَیْهَا الصَّلاَهُ وَالسَّلاَمُ.

و از قطعیات تاریخ است که حضرت زهرا سلام الله علیها تا آخر عمر از دست خلیفه و دار و دسته اش غضبناک بود و هر گز از آن ها راضی نشد.

محمد بن اسماعیل بخاری می نویسد:

فغضبت فاطمه بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم فهجرت ابا بکر فلم تزل مهاجرته حتی توفیت.

ص:332

صحيح البخاری: 4/42، ش 2862.

ب نا بر نقل ابن قتيبه دينوری، وقتی ابوبکر و عمر به ملاقات حضرت زهرا آمدند، حضرت زهرا به آن ها گفت که آن دو را تا آخر عمر پس از هر نمازش نفرين خواهد کرد.

واللّه لأدعونّ اللّه عليک فی کلّ صلاه أصلّيها.

ا لإمامه والسياسه، تحقيق الشيری ج 1، ص 31.

ا ما از ديدگاه روايات شيعه، اين که قاتل حضرت زهرا سلام الله عليها، عمر بن الخطاب است، قطعی است. ما فقط به نقل يک روايت اکتفا می کنيم:

وکان سبب وفاتها: أن قنفذا مولی عمر لکزها بنعل السيف بأمره، فأسقطت محسنا ومرضت من ذلک مرضا شديدا، ولم تدع أحدا ممن آذاها يدخل عليها.

سبب شهادت حضرت زهرا سلام الله عليها اين بوده است که قنفذ غلام عمر به دستور او، آن حضرت را با غلاف شمشيرش زد. و اين سبب شد که محسن سقط شود و حضرت زهرا شديدا مريض شوند. در مدتی که مريض بودند، به هيچ يک از آنانی را که او را اذيت کرده بودند، اجاز ? ملاقات نداد.

دلائل الإمامه ج 2، عنه بحار الأنوار: 232-8/230) ط الکمپانی (، 295.2-30/290.

مثالب النواصب: 374-371، 418-419.3. الصراط المستقيم: 3/25.4. مطارح النظر فی شرح الباب الحادی عشر: 109.

موفق باشيد

گروه پاسخ به شبهات

مؤسسه تحقيقاتی حضرت ولی عصر (عج)

علت مرگ ابوبکر چه بود؟؟ ابوبکر کشته شد يا به مرگ طبيعی مرد؟؟

اشاره

درباب علت مرگ ابوبکرنقل قول های بسیاری گشته که بردوپایه استوار است.

عده ای مرگ ابوبکر را دسیسه ای از جانب عمر ودراستمرار برکناری وترور والیان مناطق وهواداران ابوبکر به دستور عمر وبه دست معاویه ابی سفیان می دانند!!!

ص:333

اما عده ای دیگر براین باورند که ابوبکر به دلیل شدت تب ودربستر بیماری تسلیم مرگ شده است.

حال به بررسی جزبه جزءاین مسایل می پردازیم.

نقل

ابوبکر از طایفه (بنی تیم) بوده، طایفه ای که به طول عمر شهرت داشته اند. ولی با این حال سن ابوبکر از) حدود (67 سال بیشتر نشد.

خاندان ابابکر از خانواده هایی بودند که به عمر طولانی معروف گشته اند و اگر ترور نمی شد بیشتر از این زنده می ماند، لیکن او و فرزندانش ترور شدند!

چرا ابوبکر را شب هنگام به خاک سپردند؟

مردم از دفن شبانه خودداری می کرده اند، لیکن پس از مرگ ابوبکر و دو دوستش به وسیله سم، ابوبکر را شبانه به خاک سپردند. طبقات، 3/207؛ ابوبکر دومین کسی است که بعد از فاطمه دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شبانه دفن شد. وی در شب سه شنبه مرد و براساس اخبار، پیش از آن که مردم صبح کنند به خاک سپرده شد تاریخ ابی زرعه دمشقی، ص 34؛ تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 222؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 622؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، / 418، 419، الطبقات 3/207، 208.

و عمر بن خطاب بر وی نماز گزارد. الطبقات، ابن سعد، ج 3، ص 207.

عایشه می گوید: ابوبکر شب هنگام مرد و پیش از آن که صبح کنیم دفن شد. الطبقات، ابن سعد، ج 3، ص 207.

ابن جوزی همچنین می گوید:... آن گاه شبانه دفن شد. المنتظم، ج 4، ص 130. سرعت برق آسا در دفن او و بهره گیری از پوشش شب و خواب بودن مردم، این را ثابت می کند که عملیات قتل ابابکر و دو دوستش یک جریان سیاسی و از جانب بزرگانی بوده است که مسؤولیت سیاسی داشته اند. عملیات دفن سریع ابابکر در شب وفاتش سبب شد تا مسلمانان نتوانند در مراسم دفن حضور یابند و آخرین نگاه را بر جنازه و چهره او

اندازند. اگر یهودیان او را می کشتند دولت ترسی از این جریان نداشت، و او را شتابان به

ص:334

خاک نمی سپرد و نام قاتل او را اعلام می کرد و با قصاص قاتل او خانواده ابابکر را دلداری می داد؛ لیکن این امور انجام نشد و بدون هیچ دلیلی، یهودیان را متّهم به این قتل کردند و به همین اتهام نیز بسنده نمودند! و در باره چگونگی مرگ ابو بکر به عائشه دروغ گفتند. الطبقات الکبری، ابن سعد 3/207 ط: صادر، بیروت. نقل

چرا از برگزاری مجلس عزا برای او جلوگیری شد؟

پس از مسمومیت و مرگ ابابکر، عایشه و ام فروه دختر ابی قحافه مجلس عزایی در روز دفن ابابکر برایش برپا کردند، عمر به آن مجلس هجوم برد و بدون اجازه مردانی را وارد مجلس زنانه کرد، و ام فروه را با چوب دستی اش زد و بالاخره آن مجلس را بر هم زد. تاریخ طبری، حوادث سال 13 هجری، ج 4؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 2، ص 204؛ کنزالعمال، ج 18، ص 118، کتاب الموت.

حوادث این گونه تنظیم شده بود: کشتن ابابکر به وسیله زهر. به خاک سپاری شبانه.

جلوگیری از عزاداری برای او. برکناری و کشتن یاران و پزشک مخصوص ابابکر.

کودتای برق آسا و ترور ابابکر اثر سهمگین بر خانواده اش گذاشت به طوری که ابوقحافه نیز پس از چند ماه مرد. البدایه والنهایه، ابن کثیر، ج 7، ص 59. نقل

ارتباط بین خانواده ابابکر با عمر و عثمان

پس از کشته شدن ابابکر رابطه خانواده ابابکر با عمر و عثمان بسیار به وخامت گرایید؛ به طوری که رابطه عبدالرحمان بن ابی بکر با عمر و عثمان به جایی رسید که عمر او را مورچه بد خطاب کرد. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 29.

و در دستگاه حکومتی عمر و عثمان راه نیافت، و درخواست او از جانب عمر و عثمان پذیرفته نشد؛ برای مثال: وقتی که عبدالرحمان برای حطیئه شاعر شفاعت کرد تا از زندان آزاد شود عمر نپذیرفت ولی پس از

درخواست عمروبن عاص، او را آزاد کرد!. البدایه والنهایه، ابن کثیر، ج 7، ص 105.

و عمر، با همسر سابق عبدالله بن ابی بکر بدون اجازه آن زن ازدواج کرد (11)؛ الطبقات، ابن سعد، ج 8، ص 265.

ص:335

و ام فروه را به خاطر سوگواری برای ابابکر به شدت با چوبدستی خود زد و یک چشمش کور کرد. تاریخ طبری، حوداث سال 13، ج 4؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 1، ص 204؛ کنزالعمال، ج 18، ص 118، کتاب الموت.

خانواده ابابکر از راههای مختلفی به مقابله با حق کشی های عمر نسبت به ایشان پرداختند. کینه عبدالرحمان نسبت به عمر افزون شد؛ ام کلثوم دختر ابابکر از ازدواج با عمر که رئیس شده بود سرباز زد و با طلحه بن عبیدالله) دشمن عمر (ازدواج نمود. تاریخ طبری، ج 5، ص 17؛ الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 54؛ المعارف، بن قتیبه، ص 175، طبقات ابن سعد، ج 8، ص 462.

عبدالرحمان و عایشه و محمد) فرزندان ابابکر (و طلحه) پسر عمویش (اقدام به قیام بر ضد عثمان و کشتن او کردند؛ پس از مرگ عمر، رابطه عایشه و حفصه بسیار بد شد تا جایی که از یکدیگر جدا شدند و تا زمان مرگ حفصه نیز کارشان به صلح نگرایید.

المعارف، ابن قتیبه، ص 550. پس از مرگ ابابکر، ارتباط عایشه و امویان بسیار به وخامت گرایید و با ترور محمد بن ابی ابکر توسط عمروبن عاص و معاویه شدت یافت به طوری که عایشه در پی هر نمازش این دو تن را نفرین می کرد. تاریخ طبری، ج 5، ص 105، حوادث سال 38 هجری، الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 2، ص 413، حوادث سال 38 هجری؛ البدایه والنهایه، ابن کثیر، ج 7، ص 349؛ شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 88، خطبه 66.

معاویه همانند عمر اقدام به جلب رضایت عایشه کرد؛ سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 187؛ المستدرک، حاکم، ج 2، ص 13؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، بیروت چاپ صادر، ج 8، ص 67.

عمر آن قدر عایشه را ارج نهاد که در زمان پدرش نیز به چنین منزلتی دست نیافته بود؛ زیرا سهمیه اش از بیت المال را بر تمام مردان و زنان مسلمان افزون کرد و مقام صدور فتوا را به او داد. معاویه نیز عطایای فراوانی به عایشه داد ولی پس از آن با ترور عبدالرحمان بن ابی بکر، دوباره عایشه را به خشم آورد. تاریخ الیعقوبی 3/153.

وبالاخره پس از قیام عایشه بر ضد امویان، معاویه او را در همان سال که برادرش را کشته بود به قتل رسانید. حلیه ابی نعیم 2/47، المستدرک

.4/13

ص:336

اما درباب نقل دوم آمده است که:

به قولی دیگر مرگ ابوبکر در 27 جمادی الثانی بوده است.

او مدت دو سال و سه ماه و 22 روز غاصب خلافت بود و اولین کسی بود که بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) به انتخاب اعضای سقیفه بنی ساعده خلیفه شد. انتخاب ابوبکر به گونه ای بی حساب بود که عمر با آنکه خود گرداننده برنامه سقیفه بود می گوید: بیعت با ابوبکر امری بدون تدبیر و مشورت و دقت بود مانند زمان جاهلیت که خداوند مسلمانان را از شر آن محفوظ داشت. هرکس چنین کاری را تکرار کند، او را بکشید.

اهل سنت در علت مرگ او نوشته اند: ابوبکر در روز دوشنبه 7 جمادی الآخر غسل کرده بود و آن روز هوا سرد بود، به این دلیل سرما خورد و تب کرد و 15 روز این تب ادامه داشت و به نماز نمی رفت تا در شب سه شنبه 22 جمادی الآخر بعد از آنکه خلافت را به عمر واگذار کرد، مرد.

قبل از وفات، عثمان را برای نوشتن وصیتنامه ای درباره خلافت طلب کرد که امر خلافت بعد از ابوبکر به عمربن خطاب باشد. او کلمه ای گفت و بی هوش شد و بقیه را عثمان از پیش خود نوشت که امر خلافت با عمر است. ابوبکر به هوش آمد و عثمان را دعا کرد که آنچه او می خواسته نوشته است.

باید پرسید: چرا هنگامیکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روزهای آخر عمر کاغذ و قلم خواست تا وصی بعد از خود را به امر خداوند متعال معین کند نسبت هذیان به آن مقام معظم دادند؟

ابوبکر هنگام مرگ کلماتی گفت. از جمله اینکه: کاش تفتیش خانه فاطمه و علی (علیه السلام) نمی کردم. همان تفتیشی که شهادت پاره تن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به همراه داشت.

ولایت علی ابن ابیطالب حصنی

سلام دوستان

ص:337

در عقیده و مذهب خود هیچ شک و شبهه ای نداشته باشید و بدانید که پیشوایی دارید که تمامی خوبی ها یکجا در او جمع شده است و این پیشوا واقعا که ارزش پیروی دارد. و پیامبر هم همیشه امتش را به پیروی از او امر میکرد. مثلا در یک نمونه به عمّار فرمود: «یا عمّار! ان رأیت علیّاً قدسلک وادیاً و سلک النّاس وادیاً غیره فاسلک مع علیّ ودع النّاس انّه لن یدلک علی ردی و لن یخرجک من الهدی. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج 4، ص 410، و ابونعیم، حلیه الاولیاء، ج 1، ص 86.

ای عمّار! اگر دیدی علی به راهی می رود، و مردم به راهی غیر از او، تو با علی حرکت کن، و مردم) دیگر (را رها کن، زیرا علی) فقط بر حق هدایت می کند و (بر بدی و پستی راهنمایی نمی کند و از هدایت خارج نمی سازد.

البته پیامبر اخر و عاقبت امتش را میدانست و فرموده اند: و إن تُؤَمِّروا علیّاً رضی اللّه عنه و لا أراکم فاعلین، تجدوه هادیا مهدیا یأخذکم الطریق المستقیم اگر حضرت علی (علیه السلام) را حاکم و امیر خود قرار بدهید و گرچه می بینم این کار را نمی کنید، شما را به راه هدایت و صراط مستقیم هدایت می کند.

مسند احمد، ج 1، ص 109 - تاریخ مدینه دمشق لإبن عساکر، ج 42، ص 421 - أسد الغابه لإبن الأثیر، ج 4، ص 31 - الإصابه لإبن حجر، ج 4، ص 468

و مصداق دقیق این آیه شد:

وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّهً واحِدَهً وَ لکِنْ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمّا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (نحل / 93) اگر خدا می خواست قطعا شما را امتی واحد قرار می داد ولی هر که را بخواهد گمراه و هر که را بخواهد هدایت می کند و از آنچه انجام می دادید حتما سؤال خواهید شد.

و قبلا خدا نیز اسباب هدایت را در سخن پیامبرش مشخص کرد.

بعد از عاشورا از امام سجاد (علیه السلام) سوال می کنند که چرا این قدر گریه می کنید، با این کار خودتان را از بین می برید؟ حضرت فرمود:

مرا ملامت نکنید. حضرت یعقوب (علیه السلام) یک فرزند خودش را از دست داده بود و به قدری در فراق او گریه کرد تا چشمانش سفید شد و

نورش را از دست داد. حال

ص:338

آنکه نمی دانست او مرده است یا نه. ولی من، 14 تن از عزیزانم را دیدم که جلوی چشمم در یک صبح گاه همه را ذبح کردند. آیا می خواهید حزن و اندوه آنها تا ابد از قلب من بیرون برود؟

تهذیب الکمال للمزی، ج 20، ص 399 - البدایه و النهایه لإبن کثیر، ج 9، ص 125 - تاریخ مدینه دمشق لإبن عساکر، ج 41، ص 386 - کشف الغمه للإربلی، ج 2، ص 314 - أعیان الشیعه للسید محسن الأمین، ج 1، ص 636 - شرح إحقاق الحق للسید المرعشی، ج 12، ص 9

اندوه پیوسته حضرت علی پس از شهادت خانم فاطمه زهرا

امیر مظلومان علی علیه السلام در کنار قبر فاطمه می گوید: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله از سوی من و از جانب دختری که اینک در کنارت آرمیده و شتابان به سویت آمده است بر تو سلام باد. خواست خدا چنین بود که او از همه زودتر به تو بپیوندد. ای رسول خدا صلی الله علیه وآله از دوری دختر برگزیده ات کم صبر و بی تاب و توان گشته ام و تحمل فقدان برترین بانوان جهان کار ساده ای نیست، اما پس از آن دوری دردناک و مصیبت سخت در گذشت تو) که هیچ مصیبتی با آن برابر نیست (اینک جا دارد که شکیبا باشم و آنچنان که در جدایی تو صبر پیشه کردم و مرگ دخترت نیز شکیبا باشم.

مگر نه این است که تو بر روی سینه من جان دادی و من خود سر تو را بر بالش لحد نهادم؟ آری در کتاب خداست که پایان زندگانی همه بازگشت به سوی خداست و این حقیقت را باید به بهترین وجه پذیرفت.

ای رسول خدا صلی الله علیه وآله اینک امانت و گروگانت برگردانده و باز پس داده می شود و زهرا از دست من ربوده می شود. پس از او آسمان و زمین زشت می نماید، اما اندوه من پیوسته و جاوید است و شبهایم بی خواب خواهد بود. این حزن و اندوه تا هنگامی که خداوند برای من نیز همان سرایی را برگزیند که تو در آن ماءوا گرفته ای، همواره و همیشگی است مرگ زهرا زخمی بر دلم نشاند که جراحت آن کشنده است ! به خدا شکایت می برم و دخترت را به تو می سپارم. بزودی دخترت آگاهت خواهد کرد که چگونه امتت بر آزارش همدست شدند. هر چه می خواهی از او بپرس با اصرار

از او بخواه تا اندکی از انبوه بار غمهایی که در سینه داشت و اینجا فرصت گشودن نیافت، برایت بازگوید. آنچه خواهی از او بجو، که راز دل به تو خواهد گفت. بزودی خدا که بهترین داور است میان او و ستمکاران داوری نماید.

بار دیگر سلام بر شما باد! اما این سلام، سلام تودیع است، نه از ملال و خستگی و نه از سر خشم و ناسپاسی است. اگر می روم نه از آن جهت است که خسته ام و اگر بمانم نیز نه بدان دلیل است که به وعده هایی که خداوند به شکیبایان داده است، بد گمانم.

افسوس، افسوس، اگر چیرگی کسانی که بر ما مستولی شدند در میان نبود. برای همیشه در کنار قبرت می ماندم و روزگار را به اعتکاف در کنارت می گذراندم از این مصیبت بزرگ چون فرزند مرده فریاد می کشیدم و جوی اشک از دیدگان به راه می انداختم.

خدا گواه است که دخترت پنهانی به خاک رفت. هنوز چندان از مرگ تو نگذشته و نام تو در میان مردم کهنه نشده بود که حق او را بردند و میراث او را خوردند.

ای رسول خدا صلی الله علیه وآله به خدا شکایت می کنم و دل را به تو خوش می دارم . درود خدا بر تو باد و رضوان و سلام خدا بر فاطمه.

کافی، ج 1، ص 458؛ بحار، ج 43، ص 211؛ کشف الغمه، ج 2، ص 128 با استفاده از کتاب امیران ایمان

پاسدار اسلام - اسفند 1387 و فروردین 1388 - شماره 327 و 328 - پگاه پاکی)

گذری بر فضایل و مکارم حضرت فاطمه معصومه (س) و شهر قم

اشاره

تربت پاکان

شهر قم که تربت پاکش گوهر گرانقدری را در دل خود جای داده و درخشندگی آن چشم همگان را مجذوب پاکی و قداست خویش نموده در

طی قرون متمادی، حبل المتین اندیشمندان دینی، عالمان و وارثان ائمه اطهار (علیه السلام) به شمار می آید.

ص:340

دهها سال است در حریم امن و امان فاطمه معصومه کریمه اهلبیت بزرگان پاک سیرت و مخلصان موحد بر سفره احسانش حاضر شده و به برکت عنایت های ویژه آن حضرت به نشر فرهنگ تشیع اهتمام ورزیده، از خرمن اهل بیت خوشه ها برگرفته اند و جرعه های جانبخش را به کام تشنگان حق و حقیقت رسانده اند خدمات برجسته و تلاشهای ارزنده علماء و عارفان و مبارزان این شهر در احیای آئین محمّدی (صلی الله علیه و آله) چنان بوده که مهر تأیید و تجلیل مقتدایان راستین بر تارک آن می درخشد که فرمودند:

» لولا القمیّون لضاع الدین؛ (1) اگر قمی ها) علمای قم (نبودند دیانت مردم در معرض تباهی قرار می گرفت. «

شالوده این شهر با حضور دوستان و شیعیان ائمه اطهار در سال 83 ه. ق پی ریزی شد. (2) که این دوران به زمان امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) برمی گردد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: قم شهر ما و شهر شیعیان ماست، پاک و مقدّس است. اهل آن ولایت ما را پذیرفته اند (3) و امام کاظم (علیه السلام) در معرفی قم چنین فرمود:» قم عُشّ آل محمد و مأوی شیعتهم؛ (4) قم مأوای آل محمّد و پناهگاه شیعیان ماست. «

و امام صادق (علیه السلام) در بیانی دیگر ویژگی اهل قم را اینگونه بیان فرمود: قم را قم نامیدند، زیرا اهلش به قائم آل محمّد می پیوندند و با آن حضرت) بر ضد طاغوت ها (قیام می نمایند و با کمال استقامت و استواری به یاری او می پردازند. (5)

در شهر قم بیش از 400 امامزاده واجب التعظیم مدفونند و خاک مقدّسش پیکر پاک بسیاری از فقهای محدثین و علماء بزرگ شیعه را در برگرفته است.

محمد ابراهیم کلباسی مرجع معاصر مرحوم میرزای قمی هنگامی که از اصفهان به قم می آمد، از در پل علیخانی و یا از مسجد امام حسن عسگری کفش های خود را بیرون آورده و بدست می گرفت و تا حرم پیاده می رفت و می فرمود: دراینجا علمای ابرار و اصحاب ائمه و محدثان بسیار آرمیده اند و سراسر این قسمت اطراف حرم قبور آن بزرگواران است. (6)

بنابه فرمایش امام صادق (علیه السلام) قم شهری برگزیده است و مردمش همواره با حاکمان ستمگر زمان خویش به مبارزه برمی خاستند. خودداری آنان از دادن خراج به حکومت

ص:341

عباسی خصوصاً پس از شهادت حضرت رضا (علیه السلام) در سال 203 ه. ق و پی بردن اهالی قم به جنایت مأمون و دستگاه خلافت و دادن تعداد زیادی کشته و زندانی شدن بسیاری از مردم در این رابطه نمونه ای روشن از مقاومت و پایداری آنان است.

شهر مقدّس و مذهبی قم در طول تاریخ شاهد قتل عامهای مکرّر و صدمات جبران ناپذیری از سوی ستمگران بوده است، از جمله آنها می توان به قتل عام در عهد مأمون، زمان معتزّ پسر متوکل عباسی، دوران حمله مغول، افغانها و نادرشاه اشاره کرد که اکثراً بدلیل اختیار کردن مذهب تشیع از سوی مردم شهر بوده است. موضع گیری علمای مبارزی چون میرزای قمی در مقابل فتحعلیشاه، آیت اللّه حائری در برابر رضاخان، فریاد مقاومت آیت اللّه بافقی روبروی رضا شاه و ایستادگی آیت اللّه بروجردی و امام خمینی) ره (در رویارویی با رژیم پهلوی مؤیّد پیشتازی این دیار در نشر اسلام و محو شرک و طاغوت به شمار می آید با این وصف در طول زمان، قم علاوه بر آنکه چشمه جوشان علم و معارف حقّه شیعه بوده تربیت شدگانش پاسداران امین و صالح دین خدا و سرزمین گهر خیزش خاستگاه انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی فرزند حوزه علمیّه قم می باشد و اوّلین جرقه انقلابی در مبارزه با تجاوزگری ها و ظلم و فساد طاغوت در قیام 15 خرداد و سپس در اعتراض به توهین رژیم علیه مرجعیت در این شهر زده شد.

توجه ائمه معصومین درباره قم در بیان و عمل حائز اهمیت است. از جمله اینکه امام رضا (علیه السلام) می فرماید: بهشت دارای هشت در است، یک از آنها برای قمی هاست و سه مرتبه فرمود: خوشا به حالشان. (7)

آن حضرت به زکریا بن آدم که قصد بیرون رفتن از شهر قم را داشت فرمودند: از قم بیرون نرو همانا خداوند به خاطر تو بلا را از اهل قم دور می سازد همانطور که به برکت وجود مقدّس موسی بن جعفر (علیه السلام) بلا را از اهل بغداد دور نمود. (8)

قم به واسطه خورشید ولایت، حرم مطهر حضرت معصومه (علیه السلام) و نور علم و دانش فقه جعفری متبلور از حوزه ها و مدارس علمیه و همچنین وجود مسجد مقدّس جمکران که تجلی گاه امام زمان و محل رفت و آمد ایشان و انس و علاقه دلدادگان به ساحتش می باشد و در میان دیگر شهرها ممتاز است. چنانچه امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

زمانی خواهد آمد که شهر قم و اهلش حجت بر تمام مردم شوند.

ص:342

بانوی با کرامت

حضرت فاطمه معصومه (علیه السلام) دخت بلند اختر امام موسی بن جعفر (علیه السلام) است که در ماه ذیقعده دیده به جهان گشود این ماه برای مادرش نجمه خاتون شادی بخش و وصف ناشدنی است، زیرا در یازدهمین روز سال 148 ه. ق خداوند حضرت رضا را به او عنایت کرد و روز اول ذیقعده سال 173 بعد از 25 سال در مدینه منوّره (9) چشمش به تولد دختری از خاندان رسالت که امام صادق بشارت آمدنش را داده بود روشن گردید.

نام مبارکش را فاطمه نهادند و از آنجایی که امامان معصوم بیش از یک دختر را به نام فاطمه می گذاشتند مطابق نوشته برخی مورخان امام چهار دختر به نام فاطمه به شرح ذیل داشتند.

1 فاطمه کبری ملقب به) حضرت معصومه (که در قم مدفون است.

2 فاطمه صغری، ملقب به) بی بی هیبت (که در مدخل شهر باکو در آذربایجان شوروی مدفون است.

3 فاطمه اوسطی، ملقب به) ستّی فاطمه (که در اصفهان به خاک سپرده شده است.

4 فاطمه اخری، مشهور به) خواهر امام (که در رشت مدفون است. (10)

آن حضرت دارای القابی چون طاهره، حمیده، نقیّه، سیده، رضیه و اخت الرضا می باشد و در زیارتنامه او را به نامهای صدیقه و نساء العالمین نیز خوانده اند. (11)

حضرت فاطمه معصومه علاوه بر آنکه سرچشمه خوبی ها و کمالات بی حد است از منسوبین سه امام معصوم می باشد و تکریم و احترام او گرامیداشت جایگاه بلند خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خصوصاً مقام امامان شیعه حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)، علی بن موسی (علیه السلام) و محمد بن علی امام جواد (علیه السلام) به حساب می آید.

دختر موسی بن جعفر در تحت تربیت پدر بزرگوار و برادر گرامی اش حضرت رضا (علیه السلام) به مقام والایی رسید و در پاسخگویی به

پرسشهای مراجعین به درجه ای دست یافت که مطابق نقل ابن العرندس حضرت موسی بن جعفر به او کلام فداها ابوه را ارزانی داشت. (12)

ص:343

که مولود بیت وحی و تنزیل و نشأت گرفته از سلسله امامت و عصمت است و ریشه جانش به ولایت معنوی سیراب گردیده، می تواند به اذن پروردگار با نفوذ و تأثیر در عمق نفوس مستعد و شیعیان و دوستدارانش همچون امامان معصوم سبب تغییر و تحوّل گردد و در رفع گرفتاری ها و برآوردن حوائج طالبان و اصلاح امور ایشان اثری مستقیم داشته باشد.

صفای زیارت

بنابر روایات متواتر از اهل بیت عصمت و طهارت، قم شهر شیعیان، حرم فرزندان آنان، پناهگاه فاطمیان، سالم ترین شهرها و آشیانه آل محمد است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدا دارای حرمی است که آن مکه است و پیامبرش حرمی دارد که مدینه است و امیرالمؤمنین هم حرمی دارد که کوفه است و ما هم دارای حرمی هستیم که قم است و به زودی بانویی از فرزند من در آنجا دفن می شود که نامش فاطمه است هر کس او را زیارت کند بهشت بر او واجب می شود. (13) راوی می گوید این فرمایش حضرت زمانی بود که هنوز موسی بن جعفر به دنیا نیامده بود.

و امام جواد (علیه السلام) فرمود:» من زار عمتی بقم فله الجنه؛ (14) کسی که عمه ام را در قم زیارت کند اهل بهشت است «.

فضائل بی شمار حضرت معصومه و بندگی خالصانه وی به درگاه الهی، عشق روز افزون دلدادگان حرم اهلبیت را مشتعل ساخته و راه را برای زیارت همراه با معرفت آن بانوی مکرمه می گشاید و آنان را به شناخت بیشتر و فهم جلالت قدر و منزلتش واقف می کند تا که استحباب زیارت آن عزیز را از دست ندهد. نقل است یکی از شیعیان به زیارت بارگاه حضرت رضا (علیه السلام) در مشهد رفت و سپس از مسیر همدان به کربلا رفت در بین راه در رؤیایی راستین حضرت رضا (علیه السلام) را دید که به وی فرمود: چه می شد اگر از قم عبور می کردی و قبر خواهرم را زیارت می کردی (15) و باز می نویسند امام رضا (علیه السلام) با اشاره به اهمیت زیارت حضرت معصومه (س) فرمودند: هر کس نتواند به زیارت من بیاید برادرم) امامزاده حمزه (را در ری و یا خواهرم معصومه (س) را در قم زیارت کند

که به همان ثواب زیارت من می رسد. (16)

علّامه بزرگوار محمد باقر مجلسی از امام رضا (علیه السلام) روایت می کند که خطاب به سعد بن سعد اشعری فرمود: یا سعد عندکم لنا قبر ای سعد! از ما قبری در نزد شما هست. سعد می گوید: عرض کردم فدایت گردم، آیا قبر فاطمه دختر حضرت موسی بن جعفر را می فرمایید؟ فرمود: آری، هر کس او را زیارت کند در حالی که عارف به حق او باشد بهشت از آن اوست. پس هرگاه کنار قبر او آمدی، در نزد بالای سرش بایست و 34 مرتبه اللّه اکبر، 33 مرتبه سبحان اللّه و 33 مرتبه الحمد للّه بگو، آنگاه بگو السلام علی آدم صفوه اللّه تا پایان زیارت شریفه. (17)

بنابر نقل حدیث فوق در می یابیم زیارتنامه حضرت معصومه از امام رضا (علیه السلام) است و در میان بانوان اهل بیت بعد از حضرت فاطمه زهرا (س) تنها بانوی مجلّله ای که زیارت مأثور دارد حضرت فاطمه معصومه است.

فرازهایی از فضایل

از ویژگی های حضرت معصومه (س) آگاهی داشتن به علوم اسلامی و نقل آن برای دیگران است. در فراز یکی از زیارتنامه های ایشان می خوانیم:» السلام علیک یا فاطمه بنت موسی بن جعفرو حجته و امینه «سلام برتو ای فاطمه دختر موسی بن جعفر و حجت و امین او، آن حضرت حجت و امانتدار پدرش امام کاظم (علیه السلام) بود که در این صورت حجت و امین خدا بوده و حجت و نشانه اسلام و حافظ امانت الهی می باشد. و از راویان و محدثان به شمار می آید. به عنوان نمونه می توان به دو حدیث که حضرت در سلسله راویان آن می باشد اشاره کرد. علامه امینی می نویسد: فاطمه دختر امام رضا (علیه السلام) نقل می کند که دختران امام کاظم فاطمه) معصومه (و زینب و ام کلثوم گفتند: روایت کرد ما را فاطمه دختر امام صادق (علیه السلام) و او گفت روایت کرد مرا فاطمه دختر امام باقر از فاطمه دختر علی بن الحسین از فاطمه و سکینه دختران امام حسین (علیه السلام) از ام کلثوم) دختر فاطمه زهرا (و او از فاطمه زهرا (س) نقل کرد که آن حضرت فرمود: آیا فراموش کردید فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در روز غدیر که) به شما (فرمود: هر کس من مولی و رهبر او

هستم پس علی مولا و رهبر اوست و نیز به علی فرمود: نسبت تو به من همانند نسبت هارون به موسی است. (18)

همچنین نقل گردیده که: فاطمه معصومه (س) از فاطمه دختر امام صادق (علیه السلام) و او از فاطمه دختر امام باقر (علیه السلام) و او از فاطمه دختر امام سجاد (علیه السلام) و او از فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) و او از زینب دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و او از فاطمه زهرا (س) نقل می کند که رسول خدا فرمود:» الا من مات علی حبّ آل محمد مات شهیدا؛ (19) و بدانید هر کس با محبت آل محمّد بمیرد شهید مرده است. «

والاترین مقام عصمت از گناه و اشتباه مخصوص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار و حضرت زهرا (س) می باشد.

امّا شخصیتی چون فاطمه معصومه (س) که اطاعت پروردگار کرده و دامن خویش را از رذایل اخلاقی مبرّا نموده و به درجه عالی از تقوا و طهارت رسیده است که در لسان عام و خاص فردی مصون از گناه به شمار می آید برایش مقام طهارت قلبی متصوّر است.

چنانچه در فرازی از زیارتنامه غیر معروفه ایشان می خوانیم:

» السلام علیک ایتها الطاهره الحمیده البره الرشیده التقیه النقیه. (»20) سلام بر تو ای بانوی پاک و ستایش شده نیکو کردار و هدایت شده پرهیزگار وارسته، علاوه بر این سخن حضرت رضا (علیه السلام) که فرمودند:» من زار المعصومه بقم کمن زارنی؛ هر کس فاطمه معصومه (س) را در قم زیارت کند مثل آن است که مرا زیارت کرده است، شاهدی بر مقام عصمت ایشان است.

لقب کریمه اهلبیت، در خصوص آن حضرت حکایت از شأن و مربته وی نزد پروردگار دارد و خداوند متعال ایشان را به جهت بندگی خالصانه، زندگی با برکتی عنایت نمود که در حال حیات و ممات منشأ کرامات و عنایات خاص گردد. و بارگاه قدسی اش پناهگاه امیدواران به فضل الهی گردد و متوسلین به حضرتش دریافته اند که از سلاله پاک از خزائن امامت و ولایت و گوهری تابناک از صدف ملک امکان است که توان بخشش و توجه خاص به حاجتمندان و دعا کنندگان درگاهش را دارد.

از جمله مناقب و شرافت های آن بزرگوار وجود یک زیارتنامه مخصوص از ناحیه مقدّس امام معصوم است که در آن حضرت، دختر رسول خدا، دختر امیرمؤمنان، دختر

ص:346

فاطمه و خدیجه و دختر امام حسن و امام حسین و نهایتاً دختر امام، خواهر امام و عمه امام خوانده می شود که پاداش خواندن خالصانه و همراه با معرفت آن رسیدن به بهشت را همراه دارد.

نوشته اند مرحوم آیه اللّه میرزا رضی تبریزی از مجتهدین بزرگ برای خواندن فاتحه بر سر قبر زکریا بن آدم که در شیخان قم است می آید، در حین قرائت فاتحه به فکر می رود که آیا زکریا بن آدم با آن جلالت قدر و رفعت و روایاتی که درباره اش وارد شده بالاتر است یا حضرت معصومه (س) که ناگهان یک نفر که کلاه نمدی به سر داشته پیش می آید و به وی می گوید: آن بالا را بخوان، ایشان ابتدا اعتنایی نمی کند امّا پس از رفتن مرد نگاه می کند می بیند نوشته شده:

» السلام علی ارواح محمد و آل محمد فی الارواح، السلام علی اجساد محمد و آل محمد فی الاجساد «یعنی سلام بر ارواح محمد و آل محمّد در میان ارواح و سلام بر اجساد محمّد و آل محمّد در میان اجساد، در این حال متوجه می شود که آن شخص به ظاهر معمولی، فکر او را خوانده و از آنچه در ذهنش گذشته باخبر شده و بدین وسیله تردید او را پاسخ گفته که: حساب حضرت معصومه که از آل محمّد (صلی الله علیه و آله) است با سایرین جداست و هیچ کس قابل مقایسه با این خاندان نیست. (21) و دلدادگی به حضرتش همان پذیرش ولایت معصومین و مقبول درگاه الهی است.

مقام شفاعت

یکی از معقتدات شیعه موضوع شفاعت است در رأس شافعان روز قیامت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهارند که این اقتضای آبرومندی آنان در پیشگاه پروردگار متعال است. در زیارت امام حسین (علیه السلام) می خوانیم:» اللّهم ارزقنی شفاعه الحسین یوم الورود؛ خدایا شفاعت حسین را در روز ورود بر خودت روزیم کن «

بجز این بزرگان، منسوبین خاندان وحی و حتی پیروان مخلص آنان می توانند به اذن پروردگار شفاعت کنند. بنابر روایات متعدد فاطمه زهرا (س) از شخصیت های شفاعت کننده نزد پروردگار است، در روایت جابر از امام باقر (علیه السلام) اینگونه آمده است که فرمود:

ای جابر و اللّه که فاطمه شیعیان و محبان خود را آن گونه که طیور دانه های خوب و سالم را از میان دانه های بد جدا نموده، انتخاب می کند. (22)

از طریق اهلبیت روایات فراوانی داریم که بهشت و شفاعت جزء مهریه حضرت زهرا (س) می باشد. (23)

بعد از صدیقه طاهره (س) شفاعت بانویی به گستردگی شفیعه روز جزا فاطمه معصومه (س) نیست. امام صادق (علیه السلام) فرمود:» تدخل بشفاعتها شیعتی الجنه باجمعهم؛ (24) و به شفاعت او فاطمه معصومه همه شیعیانم وارد بهشت خواهند شد. «

و نیز در زیارت آن بانوی معظمه می خوانیم:» یا فاطمه اشفعی لی فی الجنه؛ ای فاطمه برای من نزد خدا درباره بهشت شفاعت کن. «و این خود نشان دهنده مقام و مرتبه آن شافع روز جزاست. در فراز دیگر زیارتنامه آمده که:» فان لک عند اللّه شأناً من الشأن «یعنی اینکه ما از تو طلب شفاعت می کنیم نه تنها به خاطر اینکه تو دختر، خواهر و عمه امامی، بلکه به واسطه رابطه مخصوصی که با مقام ربوبی داری از شأنیت و اعتبار بهره مندی که البته برای ما خاکیان قابل فهم نیست و تنها خدا و پیامبر و اوصیاء طاهرینش بر آن آگاهند.

یکی از علمای دولت آباد اصفهان به نام آیت اللّه حاج شیخ محمد ناصری از پدرش نقل می کند که در سال 1295 هجری در اطراف قم قحطی و خشکسالی شدیدی پدید آمد و احشام در معرض نابودی قرار گرفتند. اهالی آن منطقه 40 نفر از متدینین را انتخاب کرده و به قم فرستادند تا در صحن معصومه بست نشینند، شاید از عنایت ایشان باران ببارد و از قحطی نجات یابند.

پس از سه شبانه روز، شبی یکی از آن چهل نفر مرحوم میرزای قمی را به خواب می بیند که به او می فرماید: چرا در اینجا بست نشسته اید؟ او می گوید: مدتی است در منطقه ما باران نباریده و خشکسالی به وجود آمده ما برای رفع خطر به اینجا پناه آورده ایم.

میرزا می فرماید: برای همین انجا آمده اید، این که چیزی نیست ایم نقدار از دست ما ساخته است برای رفع این حوائج به ما رجوع کنید، ولی اگر شفاعت همه جهان را خواستید دست توسّل به طرف این شفیعه روز جزا حضرت معصومه (س) دراز کنید. (25)

این رؤیای صادقه مؤیّد حدیث شریقی است که قبلاً بیان شد.

خواهران نمونه

در میان بانوان بیت رسالت و امامت دو بانوی آسمانی یعنی حضرت زینب کبری (س) و حضرت معصومه (س) دارای وجوه شباهت و قدر مشترک می باشند: و هر دوی آنها مخدرات دختر امام خواهر امام و عمه امامند. هر دوی آنان مورد تکریم و تجلیل امام معصوم واقع شده و زبان به مدح و ثنا و تعریف آنان گشوده اند، حضرت زینب از سوی پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام)، برادر امام حسین (علیه السلام) و پسر برادر... امام سجاد (علیه السلام) ستایش گردیده و حضرت معصومه (س) از جانب جد بزرگوارش امام صادق (علیه السلام) و برادر گرانقدرش امام رضا (علیه السلام) و فرزند برادر امام جواد (علیه السلام) ستوده شده است.

آن دو بانوی مکرمه علاقه شدیدی نسبت به برادرها امام حسین (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) داشتند و به خاطر این و در راستای صیانت از حریم ولایت ترک وطن نموده و رنج سفر را بر خود هموار کردند.

هر دو بزرگوار زادگاهشان مدینه ولی مدفنشان در نقطه ای دور و در غربت واقع گردیده است. مضجع شریفشان زیارتگاه عاشقان خاندان پیامبر می باشد و مسلمانان از سراسر جهان با شور و اشتیاق به سوی مرقد مطهرشان در مصر و شام و قم مقدّس می شتابند.

فاطمه معصومه از دیدگاه مشاهیر

صدرالدین شیرازی معروف به ملاصدرا فیلسوف بزرگ اسلام و بینان گذار حکمت متعالیه در کتاب مهم اسفار اربعه را در روستای کهک قم به رشته تحریر درآورده می گوید: وقتی شبهه ای برایم پیش می آمد، کنار قبر حضرت معصومه در قم می آمدم و از آن بانو استمداد می کردم و شبهه فلسفی من حل می شد. (26)

یکی از شاگردان آیت اللّه مرعشی نقل می کند، ایشان دلیل هجرت به قم و اقامت در

این شهر را چنین بیان می کرد: پدرم آقا سید محمود مرعشی که از زاهدان و عابدان روزگار بود ختم مجربی را انتخاب و چهل شب بر خواندن آن مداومت نمود تا شاید خداوند به طریقی قبر شریف حضرت زهرا (س) را به وی نشان دهد، در عالم رؤیا

به محضر مقدّس امام صادق (علیه السلام) و یا امام باقر (علیه السلام) مشرف می شود از او می پرسند:

چه می خواهی؟ عرض می کند می خواهم بدانم قبر فاطمه زهرا (س) در کجاست تا آن را زیارت کنم. حضرت می فرمایند: نمی توان بر خلاف وصیّت قبرش را مشخص کنم، علیک بکریمه اهل البیت: به دامن کریمه اهلبیت چنگ بزن، زیرا خدا جلال و جبروت حضرت فاطمه (س) را به حضرت معصومه عنایت فرموده است. هر کس بخواهد ثواب زبارت حضرت زهرا را درک کند به زیارت فاطمه معصومه (س) برود. آیه اللّه مرعشی گفتند: پدرم مرا سفارش می کرد، من قادر به زیارت ایشان نیستم امّا تو این کار را انجام بده. لذا من به همین خاطر به زیارت امام هشتم و فاطمه معصومه از نجف آمدم و به اصرار مؤسس حوزه علمیه قم آیت اللّه حائری یزدی در آنجا ماندگار شدم. (27)

حضرت آیت اللّه طباطبائی علامه، فیلسوف و عارف نامی در ماه مبارک رمضان پیش از افطار به حرم ملکوتی کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه (س) مشرف می شد و با بوسه بر ضریح آن حضرت روزه خود را می گشود. (28)

حضرت آیت اللّه گلپایگانی در توصیه های خویش به طلاب به ارتباط مداوم با ائمه اطهار و امام زمان (علیه السلام) و قرائت قرآن کریم و ادعیه معتبر و عرض ادب خالصانه به دختر موسی بن جعفر سفارش می نمودند همچنین ایشان خود چنان به این کار علاقمند بودند که در حال کسالت نتوانسته بودند به حرم بی بی مشرف شوند بارها گریه می کردند.

حضرت آیت اللّه مرعشی نجفی در وصایای خویش فرمودند: پس از مرگم، جنازه ام را روبروی مرقد مطهر حضرت معصومه قرار داده یک سر عمامه ام را به ضریح مطهر و سر دیگر آن را به تابوت بسته و در این هنگام مصیبت مولایم حسین مظلوم و اهل بیتش را بخوانید.

آیت اللّه فاضل لنکرانی در خصوص ارتباط خود با حضرت معصومه چنین می گوید: روزی به حرم مشرف شدم و بعد از زیارت عرض کردم عمه جان ایشان از طرف مادر عمه و محرم من هستند من امروز هیچ حاجتی مثل پول و منزل و غیره ندارم، فقط

ص:350

عنایتی کرده مرا در فهم آیه تطهیر یاری نمائید، تا بتوانم آن را درست فهمیده و بنویسم و حل مشکل نمایم. ایشان در ادامه بیان کرده اند که بعد از این ماجرا شروع کردم به نوشتن آیه تطهیر و به برکت حضرت مسائلی و مطالبی برایم روشن شد که اگر پنجاه سال دیگر درس می خواندم آن مطالب برایم روشن نمی شد. (29)

آمدن مرحوم آیت اللّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه به قم و عزم به اقامت در آن شهر بر اثر استخاره ای بوده است که در کنار حرم فاطمه معصومه (س) و با توسّل به آن حضرت انجام داده و در نتیجه آیه ای آمده که ایشان را موظف به ماندن و جمع کردن علماء و فضلا نموده است و خلاصه در آن جریان هدایت ویژه ای در پرتو عنایت آن حضرت شامل حال ایشان شده است. (30)

در رابطه با اقامت آیت اللّه بروجردی در قم باز می توان به توجه حضرت معصومه اشاره کرد بدین ترتیب که ایشان در اواخر سال 1363 ه. ق مبتلا به بیماری می شوند و مقرر می گردد در تهران جراحی کنند و هنگامی که به قصد معالجه از بروجرد خارج می شوند، وضع مزاجشان رضایت بخش نبوده و تقریباً در بیهوشی به سر می بردند تا اینکه یک مرتبه در دل شب چشم گشوده چراغهای قم را مشاهده می کنند، از همراهان می پرسند؟ اینجا کجاست، عرض می کنند قم است جذبه روحانی و کششی معنوی ایشان را به خود مشغول می کند و تصمیم می گیرند پس از بهبودی بقیّه عمر را در این آستان مقدّس بگذرانند و بالأخره ایشان به برکت حضرت فاطمه معصومه شفا می یابد و بعد از آنکه سلامتی خویش را باز می یابد به قم آمده و آن تحوّل عظیم علمی و فرهنگی را در حوزه بوجود می آورد. (31)

به امید دیدار

حضرت معصومه به هنگام شهادت پدر که در سال 183 رخ داد ده سال داشت. و بیشتر دوران کودکیش را در ایام غم) زندانی پدر (گذراند، ولی زندگی در کنار برادرش امام رضا شعله های امید را در دلش زنده نگه می داشت. امّا با سفر تبعید گونه امام هشتم (علیه السلام) به مرو، حضرت معصومه یکسال بدون برادر در مدینه زندکی کرد. تا اینکه

نامه ای از حضرت رضا به وی رسید، او که دلش برای دیدن برادر بی تاب شده، بلافاصله همراه عدّه ای از برادرانش به نامهای فضل، جعفر، هادی و قاسم و زید و تعدادی از برادرزاده ها و چند تن از غلامان و کنیزان مدینه را به قصد مرو ترک نمود.

در طول راه به ساوه رسیدند و وقتی مخالفین اهل بیت از رسیدن آنان به شهر مطلع شدند به آزار و اذیّت و جنگ با همراهان حضرت پرداختند و همه برادران و برادرزادگان حضرت معصومه (س) به شهادت رسیدند. هنگامی که حضرت جسدهای غرق به خون و پیکرهای صدمه دیده 23 تن از عزیزان خود را نقش بر زمین دید. به شدت محزون شد و در اثر این مصائب به شدت بیمار گردید. (32) و بنابر قولی از زهری که معاندان در غذایش ریختند مسموم شد. دختر والاتبار موسی بن جعفر با وضعیت جسمی و روحی که داشت و احساس ناامنی که در شهر ساوه می کرد فرمود: مرا به شهر قم ببرید که از پدرم شنیدم، شهر قم مرکز شیعیان ما می باشد.

وقتی بزرگان قم از آمدن آن بانو به شهرشان باخبر شدند، برای استقبال از ایشان مهیا گردیدند و موسی بن خزرج بزرگ خاندان اشعری در پیشاپیش جمعیت حرکت کرد و مهار ناقه آن حضرت را گرفت و در حالی که عدّه ای سواره و پیاده اطراف محملش تجمع نموده بودند با قربانی کردن مقدمش را گرامی داشتند آن سیده جلیله را در منزل خویش جای داد (33) و نعمت مهمانداری از حضرت در تاریخ 23 ربیع الاول 201 ه. ق نصیب مردم قم شد.

در مدت اقامت ایشان در قم که هفده روز ذکر کرده اند در خانه موسی بن خزرج بسر می برد و در آنجا عبادتگاهی داشت که به راز و نیاز با پروردگار خویش مشغول بود، محل زندگی حضرت بعدها به صورت مدرسه درآمد و به مدرسه ستّیه) مدرسه خانوم (موسوم گردید. (34) و محراب عبادتش به بیت النور شهرت یافت که در طول زمان پناهگاه و محل زیارت دوستداران و متوسلین به حضرتش می باشد.

رحلت شهادت گونه

حضرت معصومه (س) با حرکت حساب شده خویش و به عشق دیدار برادر در

رسوایی و افشاء حاکمان جور زمان بنی عباس متحمّل صدمات زیادی گردید و در روز دهم ربیع الثانی سال 201 ه. ق پیش از آنکه دیدگان مبارکش به دیدن برادر روشن گردد در دیار غربت و در میان اندوه فراوان دلدادگان و دوستدارانش جان به جان آفرین تسلیم کرد.

بعد از وفات حضرت، مردم او را غسل داده و کفن نمودند و به سوی قبرستان بابلان محل فعلی حرم که ملکی از ملکهای موسی بن خزرج بود بردند تا به خاک بسپارند.

در این وقت بین جمعیت گفتگو در گرفت که چه کسی جنازه را داخل قبر گذارد.

سرانجام متفق شدند تا شخصی به نام قادر که پیرمردی پرهیز کار و صالح بود این کار را انجام دهد. چون به سراغش رفتند ناگهان مشاهده کردند دو سواره که نقاب به صورت داشتند از طرف ریگزار بسوی آنان آمدند و از مرکب پیاده شده و به تجهیز آن بانوی مکرمه پرداختند. یکی وارد قبر شد و دیگری جسد پاک آن حضرت را برداشته به دست او داد تا به خاک سپارد. آن دو بزرگوار بدون اینکه با کسی تکلّمی کنند بر اسبهای خود سوار شده و از محل دور شدند. (35) بنابر نظر خیلی از بزرگان آن دو تن حضرت رضا (علیه السلام) و فرزندش امام جواد (علیه السلام) بودند.

بعد از پایان مراسم، موسی بن خزرج سایبانی از بوریا بر قبر شریف آن حضرت برافراشت، تا زمانی که حضرت زینب دختر امام نهم وارد قم گردید و قبّه ای از آجر بر مرقد مطهر بنا کرد. (36)

و بدین سان تربت پاکش در دل شهر قم قبله گاه ارادتمندان شیعه از سراسر جهان گردید.

بارگاه منوّر

بعدها که در کنار مرقد حضرت بانوان دیگری به خاک سپرده شدند از جمله میمونه و ام محمد دختران موسی مبرقع از نوادگان امام جواد، ام قاسم، دختر علی کوکبی، ام اسحق جاریه محمد فرزند موسی مبرقع و ام حبیب جاریه ابو علی نوه امام رضا. طبق گزارش تاریخ قم در قرن سوم هجری دو قبّه به جای گنبد فعلی بوده که قبّه اول بر فراز

قبر مطهر حضرت معصومه و قبور ام محمد و ام اسحاق قرار داشت و قبه دوم بر فراز قبور ام حبیب، ام اسحاق و میمونه قرار گرفته بود. (37)

شایسته است کسانی که حضرت معصومه را زیارت می کنند این بزرگواران را یاد کنند و جمله وارده را قرائت کنند:

السلام علیکن یا بنات رسول اللّه السلام علیکن و رحمه اللّه و برکاته.

اولین گنبد بر مرقد حضرت فاطمه معصومه به همت حضرت زینب دختر امام جواد (علیه السلام) ساخته شد و به مرور زمان و پس از دفن بانوان علوی در جوار بارگاه آن حضرت، دو گنبد دیگر در جوار گنبد اوّل بنا گردید که سومین آن ها مدفن حضرت زینب دختر امام جواد بود.

این سه گنبد تا سال 447 ه. ق برقرار بودند تا این که در همان سال وزیر طغرل کبیر میر ابوالفضل عراقی به تشویق شیخ طوسی به جای سه گنبد، گنبد مرتفعی به قطر 11 متر و ارتفاع 14 متر، آراسته به نقش های رنگ آمیزی و تزئینات آجری و کاشی بدون ایوان و حجره ها بنا نهاد که تمام قبور سادات را فرا می گرفت. (38) در سال 925 ه. ق همین گنبد به همت شاه بیگی بیگم دختر شاه اسماعیل تجدید بنا شد.

در سال 1218 ه. ق گنبد مطهر با خشت های طلایی تزیین گشت که تا سال 1380 ه. ق باقی ماند که طبق طرحی از این سال تا 1384 ش گنبد تعمیرات اساسی شد.

مرقد مطهر در اوایل قرن هفتم هجری به فرمان امیرمظفر احمد بن اسماعیل) بزرگ خاندان سلسله مظفری (و با کوشش بزرگترین استاد کاشی سازی آن عصر به کاشی های نفیس و زرفام آراسته گردید که در سال 1377 ش با آمیخته ای از کاشی و سنگ تجدید بنا شد، در سال 965 ه. ق شاه طهماسب صفوی برای مرقد ضریحی آجری همراه منافذی مزین به کاشی های هفت رنگ و کتیبه های معرّق بنا کرد که در سال 1230 ه. ق همان ضریح نقره پوش شد، در سال 1280 ضریحی از نقره تهیه و به جای قبلی نصب گردید که چندین بار اصلاح و بازسازی شد، این ضریح در سال 1380 ش

تعویض گردید.

اولین صحنی که در این بارگاه مبارک ساخته شد صحن عتیق نام دارد که شاه بیگی دختر شاه اسماعیل صفوی در سال 925 ه. ق بنا نمود. این صحن چهار ایوان دارد. ایوان طلا در جنوب با دو مأذنه که در سال 1285 این مأذنه ها نیز طلاکاری گردید. ایوان شمالی که ورودی مدرسه فیضیه به صحن می باشد و ساختمان نقاره خانه بر رویش بنا گردیده است. ایوان غربی) ورودی مسجد اعظم به صحن (، ایوان شرقی) رابط صحن اتابکی با صحن عتیق (صحن اتابکی) صحن نو (دارای چهار ایوان می باشد که در هر کدام جلوه های هنری و معماری دیده می شود. احداث آن به دستور اتابک اعظم و از سال 1295 ه. ق تا 1303 طول کشید، ایوان زیبای آینه در جانب غربی آن قرار دارد.

رواق های حرم عبارتند از رواق بالاسر، رواق دارالحفاظ، رواق آیینه و رواق پیشرو.

در سمت غرب حرم مسجد اعظم واقع است که کلنگ اول آن در یازده ذیقعده 1373 ه. ق به دست توانای آیت اللّه بروجردی) ره (، به زمین زده شد. (39)

پی نوشت ها:

1.. بحارالانوار، ج 60، ص 217.

2.. معجم البلدان، ج 4، ص 397.

3.. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج 2، ص 447.

4.. بحار، ج 60،، ص 214.

5.. همان، ص 216.

6.. بانوی ملکوت، آیت اللّه کریمی جهرمی، چ اول، ص 42.

7.. بحار، ج 9، ص 215.

8.. سفینه البحار، ج 2، ص 447.

9.. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ص 161.

10.. کریمه اهلبیت، علی اکبر مهدی پور، ص 102، به نقل از بحار، ج 48، ص 317 و 286.

11.. بارگاه فاطمه معصومه، تجلی گاه فاطمه زهرا، آیت اللّه سیدجعفر میر عظیمی، ج 2، ص 30 و

ص:355

12.. همان، ص 27.

13.. بحار، ج 60، ص 216.

14.. سفینه البحار، ج 2، ص 376.

15.. حضرت معصومه فاطمه دوم، محمد محمدی اشتهاردی، ج 1، ص 146.

16.. کریمه اهلبیت، ص 133.

17.. همان، ص 131، به نقل از بحار، ج 102.

18.. الغدیر، علامه امینی، ج 1، ص 196.

19.. کریمه اهل بیت، ص 77 به نقل از آثار الحجه، ص 8.

20.. فروغی از کوثر، انتشارات زائر، ص 42.

21.. بانوی کرامت، ص 66.

22.. بحار، ج 8، ص 52.

23.. همان، ص 105.

24.. سفینه البحار، ج 2، ص 376.

25.. کریم اهل بیت، ص 59.

26.. فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص 379.

27.. فروغ کوثر، ص 58، کریمه اهلبیت، ص 44.

28.. بارگاه فاطمه...، ص 119.

29.. همان، ص 121.

30.. بانوی کرامت، ص 115.

31.. همان، ص 118.

32.. کریمه اهل بیت، ص 174.

33.. فروغی از کوثر، ص 33.

34.. کریمه اهل بیت، ص 176.

35.. بحارالانوار، ج 48، ص 290.

36.. سفینه البحار، ج 2، ص 376.

ص:356

37.. کریمه اهل بیت، ص 182.

38.. فروغی از کوثر، ص 106.

39.. پیام آستانه، نشریه آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه (س)، ش 18، فروردین 85.

ناگهانی بودن ظهور امام زمان (علیه السلام) (2)

بسم الله الرحمن الرحیم

ظهور به طور ناگهانی محقّق می شود

مطابق آنچه از ائمه ی اطهار (علیهم السلام) نقل شده است ظهور امام زمان (علیه السلام) به صورت دفعی و بدون زمینه ی قبلی واقع خواهد شد. خود حضرت ولیّ عصر (علیه السلام) در توقیع مبارک به جناب شیخ مفید فرموده اند:

فإنَّ امرَنا یَبعَثُه فَجأَةً. (1) 1. احتجاج طبرسی ج 2 ص 324.

) خداوند (کار ما را به طور ناگهانی بر می انگیزد.

در حدیث دیگری امام علیّ بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل فرموده اند که وقتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسیدند که قیام کننده از فرزندان شما چه وقت ظهور می کند، حضرت در پاسخ فرمودند:

مَثَلُه مَثَلُ الساعَهِ التی لا یُجَلّیها لِوَقتِها إلّا هو... لا یأتیکُم إلّا بَغتَةً. (2) 2. کمال الدین باب 35 ح 6.

ظهور همچون قیامت است که آن را در زمان خاصّ خودش فقط خداوند ظاهر می سازد... جز این نیست که به طور ناگهانی برایتان رخ می دهد.

تعبیر» فَجأَه «و» بَغتَه «در این دو حدیث شریف بر یک معنای صریح دلالت می کند و آن این است که ظهور حضرت هنگامی واقع می شود که به حساب ظاهری و روی قرائن مشهود، انتظار وقوع آن نمی رود و انسان ها عموماً آمادگی و انتظارش را ندارند. دفعی و ناگهانی بودن نقطه ی مقابل تدریجی بودن است. چیزی که تدریجاً واقع می شود، ابتدا

زمینه ها و مقدماتش فراهم می گردد، بعد آرام آرام شرایط برای رسیدن به آن آماده تر می شود و افراد کم کم آمادگی وقوع آن را پیدا می کنند. ولی ظهور امام زمان (علیه السلام) این گونه نیست. ایشان بدون مقدمه و زمینه ی قبلی خروج می فرمایند و جز افراد بسیار بسیار اندک که انتظار ظهور ایشان را دارند، وضعیت اکثر مردم و شرایط عمومی به گونه ای نیست که بتوان نزدیکی وقوع آن را از قبل پیش بینی کرد. این، معنای ناگهانی و دفعی بودن فرج امام عصر (علیه السلام) می باشد.

حال که چنین است، اگر عموم مردم و اوضاع و احوال عادی بشر در غفلت و یأس از فرج الهی باشند، آیا مؤمن واقعی انتظار فرجش را از دست می دهد؟ آیا در هیچ شرایطی مُجاز هستیم که از ظهور مولای غایب از دیدگانمان ناامید باشیم؟ این مطلب تأکید دیگری است بر همان قاعده ی کلّی» کن لما لا ترجو أرجی منک لما ترجو «که در ناامیدی بسی امید است.

نکته ی دیگری که از ناگهانی بودن ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) فهمیده می شود این است که: ما نمی توانیم به چیزی به نام» ظهور صغری «قائل شویم آنچنانکه اخیراً در بعضی از نوشته ها به چشم می خورد. می گویند:

» لازمه ی تشبیه وجود مقدّس حضرت بقیه الله) ارواحنا فداه (به خورشید که در روایات متعدّده ای آمده است این است که: چنانکه خورشید بعد از غروب تا یکی دو ساعت نورش باقی می ماند و یک دفعه جهان را تاریک نمی کند و نمی گذارد فسادهایی که ناشی از یک مرتبه تاریک شدن است ایجاد شود، در موقع طلوع هم یک دفعه روشن نمی شود بلکه با یکی دو ساعت طول کشیدن، کم کم نورش ظاهر می شود و نمی گذارد ضررهایی که ناشی از روشن شدن یک دفعه است به وجود آید. همچنین حضرت بقیه الله) روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء (هم وقتی می خواهد از میان مردم غایب شود باید غیبت صغری داشته باشد، که داشته، و باید ظهور صغری نیز داشته باشد که مدّعای ماست. «(3) 3. آیا ظهور نزدیک است ص 135 و 136.

در این عبارات هیچگونه استدلالی برای وجود» ظهور صغری «به چشم نمی خورد.

تنها چیزی که وجود دارد، دو تشبیه و دو قیاس بدون دلیل است:

یکی اینکه چون حضرت بقیه الله ارواحنا فداه به خورشید تشبیه شده اند، پس باید همه ی خصوصیاتی که در طلوع و غروب خورشید هست، به ایشان نسبت بدهیم. این سخن هیچ دلیل و منطقی ندارد. زیرا در هر تشبیهی گوینده یکی دو وجه شباهت را قصد می کند و هیچگاه همه ی خصوصیّات مشبَّهٌ به به مشبَّه سرایت داده نمی شود. اگر به وجه یا وجوه شباهت تصریح شده باشد که روشن می شود، و اگر جهت تشبیه مشخّص نشده باشد معمولاً صفات بارز و شاخص مشبّهٌ به را به عنوان وجه شباهت تلقّی می کنند.

مثلاً اگر انسان شجاع را در زبان فارسی یا عربی به شیر تشبیه می کنند، هرگز تمام صفات شیر - اعم از حیوانیّت، درنده بودن و... - مورد نظر تشبیه کننده نیست، بلکه وجه شباهت همان ویژگی شجاعت است که صفت بارز و شاخص در شیر درنده هست.

اگر کسی بخواهد ویژگی دیگری از مشبّهٌ به را - که به آن تصریح نشده است - به مشّبه سرایت دهد، باید قرینه و دلیل روشن اقامه کند.

حال در تشبیه امام (علیه السلام) به خورشید و امام غایب به خورشید پشت ابر، آن وجوهی از شباهت که در روایات به آن تصریح شده محل بحث و گفتگو نیست، ولی به جز آنچه تصریح شده صرفاً می توانیم صفت بارز خورشید را - که همان منبع نور و گرمی و حیات است - به وجود مقدّس امام (علیه السلام) نسبت بدهیم و حق نداریم بدون ارائه ی دلیل و قرینه ی قطعی، خصوصیّات دیگر خورشید را با ذوق و سلیقه ی شخصی برای آن حضرت اثبات کنیم.

قیاس دوم که در ضمن تشبیه اول صورت گرفته، این است که گفته اند: چون غیبت امام زمان (علیه السلام) دو مرحله ی صغری و کبری داشته است، پس ظهور ایشان هم باید چنین باشد. این قیاس هم با استفاده از تشبیه اول صورت گرفته است. چون دیده اند طلوع خورشید هم مانند غروب آن تدریجی است و اتفاقاً غیبت امام (علیه السلام) دو مرحله ای بوده است، چنین نتیجه گرفته اند که باید ظهور امام (علیه السلام) هم چنین باشد.

چنین قیاسی بدون دلیل است. زیرا اگر غیبت امام (علیه السلام) دو مرحله ای بوده است، چه لزومی دارد که ظهور ایشان هم در دو مرحله واقع شود؟! تنها نقطه ی اتکای

این قیاس همان تشبیه نخست است که اشکال و ایراد آن بیان شد.

پس اصل این ادعا - قائل شدن به ظهور صغری - بدون دلیل است و همین دلیل نداشتنش برای ردّ آن کفایت می کند. ما اگر بخواهیم اعتقادی را به دین نسبت بدهیم، باید دلیل معتبری از کتاب، سنّت یا عقل فطری اقامه کنیم، وگرنه چیزی را در دین داخل کرده ایم که دلیل ندارد. این کار جایز نیست هر چند که به نیّت خیر و به قصد ایجاد امید و انتظار فرج در مردم صورت بگیرد.

امّا مشکل این نظریه فقط بی دلیل بودن آن نیست، بلکه ادلّه ی موجود درست عکس این معنا را می رسانند و آن ادلّه برای ایجاد امید و حال انتظار فرج در مردم بیشترین تأثیر را دارد و با وجود آن ها نیازی به استفاده از مطالب نادرست در این خصوص نمی ماند.

ادلّه ای که این نظریه را رد می کنند، همان احادیثی است که ناگهانی و دفعی بودن امر ظهور را می رسانند. و اگر قرار باشد این احادیث یک مدلول مسلّم و قطعی داشته باشند، همین تدریجی نبودن ظهور امام (علیه السلام) می باشد. برای تکمیل و تأیید این بحث، به یک حدیث دیگر در همین موضوع استناد می کنیم. امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

یَظهَرُ کالشِّهابِ الثّاقِبِ فی اللَّیله الظَّلماء. (4) 4. بحارالانوار ج 24 ص 78.

) امام عصر (علیه اسلام) همچون سنگ آسمانیِ شکافنده در شب تاریک ظاهر می شوند.

» ثاقب «در زبان عربی به معنای سوراخ کننده و شکافنده می باشد.» شهاب ثاقب «به سنگ آسمانیی گفته می شود که به طور ناگهانی تاریکی شب را می شکافد. صفت بارز و شاخص آن همین است که در تاریکی مطلق - که هیچ روشنایی در آن نیست - به صورت ناگهانی نورافشانی می کند. پس ظهور امام عصر (علیه السلام) هم که به شهاب ثابت تشبیه شده اند، به همین صورت خواهد بود. ایشان در تاریکی محض ظهور می کنند و به صورت دفعی و ناگهانی آشکار می شوند. این تشبیه به روشنی نظریه هایی از قبیل » ظهور صغری «را رد می کند.

اگر کسی به قصد ایجاد سوز انتظار فرج بخواهد خدمتی در حق دیگران انجام دهد، به جای طرح نظریه های بی دلیل، بهتر است آنچه را خود اهل

بیت (علیهم السلام) به این

ص:360

منظور فرموده اند، به خوبی بیان و تشریح کند و لازم نیست سخنی بگوید که با مبانی صحیحِ دینی در تعارض باشد.

علاوه بر همه ی این ها چون وقت ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) - همان طور که مقاله های قبل بیان شد - قابل بداء است، به فرض هم که چیزی تحت عنوان» ظهور صغری «تحقق پیدا کند، هیچ ضرورتی بر اینکه پس از آن، ظهور کامل انجام شود، وجود ندارد. این موضوع را همان نویسنده ای که نظریه ی» ظهور صغری «را مطرح کرده است، در انتهای سخنانش پذیرفته است.

» شاید این تجلیّات و این علائم و این نور که از افق سرزده) خدای ناکرده (باز منتهی به تاریکی مطلق شود. زیرا این ها تمام تحت اراده ی الهی است و می دانیم که خدا دستش باز است و هر چه بخواهد می کند و کسی نمی تواند ایرادی داشته باشد و یا از او سؤالی بکند. «(5) 5. آیا ظهور نزدیک است ص 142.

حال که چنین است، طرح این نظریه ی بدون دلیل چه فایده و اثر مثبتی می تواند داشته باشد؟ تجلیّات نور مقدّس امام عصر (علیه السلام) در طول غیبت کبرای ایشان وجود داشته، گاهی کمتر و گاهی زیادتر بوده است. کثرت این ها را نمی توان به عنوان تشابه و مقدمه ای قطعی برای ظهور حضرت دانست. در عین حال ما اطلاع دقیقی از وضعیت شیعیان گذشته در ارتباط با امام زمان (علیه السلام) نداریم و لذا نمی توانیم بگوییم که در مجموع تجلیّات حضرت در زمان ما بر شیعیان بیشتر شده است. بلکه بعضی قرائن نشان می دهد که در بعضی از زمان های پیشین ارتباط مؤمنان با حضرت ولیّ عصر (علیه السلام) بسیار قوی تر بوده است.

ماجرای خواندنی شیخ محمود یاسری

در این خصوص ماجرایی آموزنده را از طریق معتبر نقل می کنیم که از چند جهت می تواند برای منتظران فرج حضرت مفید باشد. این ماجرا مربوط است به مرحوم حاج شیخ محمود یاسری که از علمای باتقوا در تهران بوده و در زمان حیات خود

در مسجد ارک تهران اقامه ی جماعت می نمودند. از قول ایشان نقل شده که فرمودند:

روزی در ورقه ای دیدم یک نوع ختم و آداب او را درج و از قول شیخ بهایی) قدس سره (نوشته است:» هر کس این عمل را در ظرف ده روز انجام دهد، بدین ترتیب که از چهارشنبه شروع و در روز جمعه ی دوم خاتمه یابد، مطلب و حاجتش برآورده نشود، مرا لعن کند «.

لذا به جهت مطلب مهمّ خودم آن ختم را انجام دادم و بعداً ثمر نبخشیده و اثری ندیدم. آنگاه شیخ بهایی) قدس سره (را مخاطب قرار دادم و بدون آن که سخنی بگویم فقط در دل گفتم: آقای شیخ، شما شخصی بزرگ هستید. زبان من لال گردد.

نسبت به ذات مقدس شما جسارت نمی کنم. ولی چرا چیزی مرقوم شود که اگر به دست اشخاصی غیر مؤدّب افتد به آن جناب توهین کنند؟ ! این معنا در دلم بود و هرگز به احدی اظهار نداشتم.

پسرم با مرحوم جنانی) آقای جنانی همدانی مقیم تهران دارای علوم غریبه، تسخیر ارواح و غیره بود (معاشرت داشت. روزی به منزل آمده و گفت: شیخ بهایی به شما پیامی دادند و شما را طلبیده اند. حاضر شوید با شما سخن بگویند.

چون این سخن را از پسرم شنیدم، لرزه بر بدنم رخ داده و مبهوت شدم. سپس پسرم اضافه نمود جنانی می گوید: من تاکنون نتوانسته ام موفق شوم شیخ را حاضر کنم، تا چه رسد که با من سخنی بفرمایند. و اینک خوشحال است که چون شما به خانه ی او بروید از حضور شما برای او فرصتی دست بدهد بدین وسیله بتواند با شیخ بهایی تماس گرفته و استفاده کند.

آنگاه مطلب دیگری پسرم از قول جنانی راجع به آیت الله آقای حجت) کوه کمری (گفت: امروز ارواح را احضار کردم، گفتند: امروز برای مصاحبه آمادگی نداریم. ما امروز مأمور شده ایم از روح مطهّر آقای حجت استقبال کنیم.

جنانی: کدام حجّت؟

گفتند: آن آقا که هفته ای یک باربه ملاقات حضرت ولیّ عصر بقیّه الله ارواحنا له الفداء مشرف می شد.

ص:362

آقای یاسری گفتند: چون مدّتی بود آقای حجّت بستری بودند، از شنیدن این سخن غمگین شدم و ناراحت گشتم. مختصری گذشت، از قم خبر رسید حضرت آیت الله العظمی حجّت رحلت فرموده اند. و به علاوه رادیو تهران سخن را قطع و این خبر را به عنوان خارج از برنامه پخش نمود.

جنانی اصرار داشت زودتر به خانه اش بروم تا اینکه او هم بهره برداری کند. و لذا پسرم را مأمور کرده بود روزانه مرا تعقیب می کرد و من هم امروز و فردا می نمودم.

بالاخره در یکی از روزها به منزلش رفتم. بخور و غیره را فراهم نمود شروع کرد به خواندن اوراد و اذکار لازمه طبق برنامه ی خودش و آنچه را که من مشاهده کردم ترتیب استفاده ی او به توسط آئینه بود و هر کس هر نوع مطلبی داشت بایستی بنویسد و نوشته را در دست بگیرد، جواب بر روی آئینه نوشته می شد.

چون در صدد احضار شیخ بهایی) قدس سره (برآمد با من گفت: هر چه سؤالاتی دارید بنویسید و در کف خود پنهان نمایید. قلم های متعدد و کاغذ و مرکّب در جلوی من نهاد و گفت: من هر چه را از روی آینه بخوانم، شما فوراً ثبت کنید. من نمی توانم همه را ضبط کنم و به ذهن خود بسپارم.

یکی از ارواح حاضر شد. جنانی پرسید: شما کیستید؟ گفت: سیدمحمّد طباطبایی. جنانی گفت: من شما را نخواستم. فرمود: من از طرف شیخ بهایی آمده ام شما را خبر کنم. یک دقیقه بعد شیخ حاضر می شود. جنانی آئینه را برگردانیده و تنفّس داد. سیگاری مصرف نمودیم سپس آماده شدیم.

شیخ تشریف آوردند و آنچه بر روی آئینه نوشته می شد جنانی می خواند. گفت:

آقای شیخ به شما سلام می دهند. عرض کردم: علیک السلام و رحمه الله و برکاته.

بعداً گفت: احوال شما را می پرسند: گفتم اگر عنایت شما شامل من باشد خوشوقت می شوم. فرمودند: اگر عنایتی شامل شما نبود، هر آینه در صدد تصحیح آن ختم نمی شدم. در نقل آن تحریف وقوع یافته است.) ختامه یوم

الاحد (است نه یوم الجمعه. شما می دانید در هفته ایّام طاق را آثاری است - یکشنبه، سه شنبه، پنج شنبه و روز جمعه برای دعای ندبه است.

ص:363

آقای یاسری گفتند: از شنیدن خبر تشرّف مرحوم آقای حجّت تعجّب داشتم.

مرحوم شیخ بهایی از دل من آگاه بوده و فرمودند: آقای شیخ، شما در عهد ما نبودید. بسیاری از مردم آن عهد به ملاقات حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه نائل می شدند. مردم این زمان مشغول به معاصی هستند. به مردم بگویید دست از معصیت بردارند و الّا بلا نازل می شود! بعداً یکایک سؤالاتی را که داشتم و نوشته بودم جواب دادند تا اینکه خداحافظی به عمل آورده و جنانی استفاده ننمود.

و امّا دعا و ختم مذکور از جناب شیخ بهایی (علیه الرحمه) این است:

ختم شیخ بهائی قدس سره:

از روز جمعه شروع و تا ده روز که پایان آن روز یکشنبه می شود روزی صد باربگویید: بسم الله الرحمنِ الرَّحیم * یا مُفَتِّحَ الاَبوابِ, یا مُقَلِّبَ القُلوبِ و الاَبصار، و یا دلیلَ المُتَحَیِّرینَ و یا غیاثَ المُستَغیثینَ، تَوَکَّلتُ عَلَیک یا ربِ فَاقِضِ حاجَتی واکفِ مُهِمّی. ولا حَولَ وَ لا قُوَّهَ الّا بِاللهِ العَلیِّ العَظیمِ. و صلَّی اللهُ علی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ اجمَعینَ. (6) 6. گنجینه ی دانشمندان، ج 4 ص 594 تا 597.

شاهد ما در نقل این داستان فرمایش آخر مرحوم شیخ بهایی به آقای یاسری است.

علائم حتمی ظهور چه می شود؟

در بحث از ناگهانی بودن ظهور، ممکن است اشکالی به نظر برسد که: با وجود علائم حتمی که برای ظهور حضرت بیان کرده اند، چگونه می توانیم به دفعی بودن آن قائل شویم؟ اگر آن علامت ها قطعاً واقع می شوند، پس ظهور نمی تواند ناگهانی باشد بلکه ابتدا باید نشانه های آن ظاهر شود، و تا وقتی آن نشانه ها واقع نشده اند، امید به ظهور نمی توان داشت. اگر هم نشانه های حتمی آشکار شوند، خود مقدمه ای برای ظهور خواهند بود و دیگر نمی توان ظهور را یک امر ناگهانی دانست.

این اشکال را نویسنده ی بزرگوار کتاب ارزشمند مکیال المکارم مطرح فرموده اند و در پاسخ به آن دو جواب داده اند. (7) 7. مکیال المکارم ج 2 ص 160 و 161.

ما با الهام از فرمایش های ایشان و با استفاده از بحث بداء پذیری علائم ظهور به پاسخ از اشکال می پردازیم. در این مورد دو احتمال می توان داد:

احتمال اول:

چه بسا در وقوع این علائم، بداء صورت پذیرد و محتوم نامیدن آن ها منافاتی با بداء شدن در مورد آن ها نداشته باشد. در مقاله های قبلی این موضوع را بررسی کردیم.

احتمال دوم:

بدون قائل شدن به بداء در مورد آن علائم نیز می توانیم ناگهانی بودن ظهور حضرت را بپذیریم. راه حل مسأله این است که ظهور حضرت را همراه با وقوع علائم آن دفعی و ناگهانی بدانیم. این احتمال را حتّی اگر قائل به بداء در مورد علائم ظهور بشویم، نمی توانیم مردود بدانیم. زیرا وقتی چیزی بداءپذیر باشد، نمی توان گفت که لزوماً واقع نمی شود. امکان بداء غیر از وقوع بداء است.

ما در بحث از علائم ظهور، امکان بداء را در مورد آن اثبات می کنیم نه ضرورت وقوع آن را. بنابراین چه بسا در برخی از علائم - چه حتمی و چه غیر حتمی - بداء صورت نگیرد، وی در عین حال ظهور حضرت دفعی و ناگهانی باشد. رمز مطلب این است که نشانه های ظهور را بسیار نزدیک و بلکه مقارن با خود ظهور بدانیم. در این صورت هم می توانیم قائل به وقوع بعضی از علائم ظهور بشویم و هم اصل ظهور را تدریجی ندانیم.

ممکن است گفته شود که: در روایات برای بعضی علائم ظهور مدّت زمانی معیّن شده است که با وجود آن زمان، نمی توانیم وقوعش را نزدیک و بلکه مقارن با خود ظهور بدانیم. مثلاً در مورد خروج سفیانی مدّتی که در بعضی روایات معیّن شده

است، پانزده ماه می باشد و این زمان با نزدیکی و مقارنت آن با اصل ظهور سازگاری ندارد.

به این سؤال می توان چنین پاسخ داد: بنا بر احتمالی از مرحوم علّامه مجلسی چه بسا در اصل خروج سفیانی بداء نشود ولی در مدّت زمان خروجش بداء صورت بگیرد. و اینکه در حدیث فرموده اند در امر محتوم هم امکان بداء وجود دارد، می تواند اشاره به بداء در خصوصیات نشانه ای مانند خروج سفیانی باشد.

به هر حال اگر وقوع علامتی از علائم بسیار نزدیک به اصل ظهور باشد، به ناگهانی بودن آن لطمه وارد نمی سازد. مثلاً درباره ی کشته شدن» نفس زکیّه «که جزء علائم حتمی ظهور دانسته شده است، (اثبات الهداه ج 7 ص 422 ح 99، از امام صادق (علیه السلام): و النداء من المحتوم... و قتل النفس الزکیه من المحتوم.

از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است:

لَیس بینَ قیامِ قائِم آلِ محمّدٍ (صلی الله علیه وآله وسلم) وَ بَینَ قَتلِ النَّفسِ الزَّکیَّهِ اَلّا خَمسَهَ عَشَرَ لَیلَهً (کمال الدین باب 57 ح 2).

فاصله ی میان قیام قائم آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و کشته شدن نفس زکیّه فقط پانزده شب است.

این مقدار فاصله ی زمانی با ظهور حضرت، لطمه ای به ناگهانی بودن آن نمی زند.

اگر واقعاً چنین شود، عرفاً این دو حادثه را مقارن یکدیگر می شمارند. علاوه بر اینکه چه بسا درباره ی این پانزده شب هم بداء صورت بگیرد بدون آن که در اصل کشته شدن نفس زکیّه بداء شود.

همچنین است در مورد» نداء «یا» صیحه «که آن هم از علائم حتمی به شمار آمده، (کمال الدین باب 57 ح 2.

ولی ممکن است در زمان وقوعش بداء شود. مثلاً اینکه فرموده اند نداء در شب بیست و سوم ماه رمضان است و قیام حضرت در روز عاشورا، که فاصله ی این دو با یکدیگر بیش از سه ماه می باشد، چه بسا در اصل نداء

و صیحه ی آسمانی بدائی صورت نگیرد ولی در فاصله ی آن با ظهور بداء شود.

ص:366

به هر حال همه ی این ها امکان پذیر است، و بنابراین وقوع همه ی علائم یا بعضی از آن ها، با ناگهانی بودن ظهور قابل جمع می باشد. آنچه در این بحث باید به عنوان یک اصل مسلّم و قطعی تلقّی گردد، همین است که انتظار فرج امام زمان (علیه السلام) در هر سال و هر ماه و هر هفته و هر روز و بلکه هر ساعت و هر لحظه در مؤمن از بین نرود. این اصلی است که به هیچ وجه نباید مخدوش گردد.

یأس از ظهور یک لحظه هم پذیرفته نیست

نتیجه ی بسیار مهمّی که از اعتقاد به بداءپذیر بودن وقت ظهور و ناگهانی بودن آن به دست می آید این است که: امر فرج امام زمان (علیه السلام) متوقّف بر حصول زمینه و مقدمه ای که با دفعی بودن آن منافات داشته باشد، نیست. و بنابراین ناامیدی از امر فرج در هیچ مدّت زمانی هر چند کوتاه روا نمی باشد؛ بلکه حال انتظار فرج همیشه و در هر لحظه باید در مؤمن وجود داشته باشد. این معنا با تعابیر مختلف در احادیث ذکر شده است. امام هادی (علیه السلام) چنین فرموده اند:

اِذا رُفِعَ عَلَمُکُم مِن بَینِ اظهُرِکُم، فَتَوقَّعُوا الفَرَجَ مِن تَحتِ اقدامِکم. (11)
11. اصول کافی، کتاب الحجّه، بابٌ فی الغیبه، ح 24.

هرگاه نشانه ی شما از میان شما برداشته شود، از زیر پاهایتان منتظر فرج باشید.

» عَلَم «به معنای نشانه و پرچم است. و به امام (علیه السلام) عَلَم اطلاق می شود چون ایشان نشانه ی ایمان، توحید، تقوا و... هستند) اعلامُ التُّقی ((زیارت جامعه ی کبیره) بحارالانوار ج 102 ص 128).

و مسیر هدایت به وسیله ی ایشان - و تنها به وسیله ی ایشان - شناخته می شود.

برداشته شدن این عَلَم از میان مردم، می تواند به معنای پنهان شدن ایشان از دیدگان مردم باشد. البته با غیبت امام (علیه السلام) همه ی جنبه های نشانه بودن ایشان رفع نمی شود و تنها بخشی از آن برداشته می شود.

انتظار فرج از زیرپا - مطابق توضیح مرحوم علّامه مجلسی - ممکن است کنایه از ظهور ناگهانی باشد. چون وقتی می گویند از زیرپاها، یعنی همان جا که ایستاده ای

ص:367

منتظر فرج باش نه اینکه از آنجا بگذری تا فرج فرا برسد، همان جا که هستی بدون آن که قدم برداری آماده ی ظهور باش. پس این حدیث شریف دلالت بر وجوب انتظار فرج در هر زمان و هر مکان می کند.

حدیث دیگر از حضرت باقرالعلوم (علیه السلام) است که قسمتی از آن چنین است:

اِذا اشتَدَّت الحاجَهُ و الفاقَهُ وَ انکَرَ الناسُ بعضُهم بعضاً فَعِندَ ذلکَ تَوقَّعُوا هذا الاَمرَ صَباحاً و مَساءً.

وقتی که فقر و نیازمندی شدّت یابد و مردم یکدیگر را انکار کنند، در آن زمان صبح و شام منتظر ظهور باشید.

انتظار شب و روز به این معناست که اگر در یک شب حضرت ظهور نفرمودند، فردای آن شب - در روز - باید منتظر بود، و اگر در روز ظهور نکردند، همان شب احتمال فرج وجود دارد. این طور نیست که اگر شبی ظهور واقع نشد، دیگر تا شب بعد بتوان از آن ناامید بود، و نیز اگر در روزی ظهور واقع نشد، نمی توان گفت که همان شب - یعنی قبل از آنکه روز بعد بیاید - احتمال فرج وجود ندارد.

راوی می گوید: فقر و نیازمندی را فهمیدیم که چیست. اینکه مردم یکدیگر را انکار کنند، یعنی چه؟ حضرت فرمودند:

یَأتِی الرَجُلُ أخاه فی حاجهٍ فَیَلقاهُ بِغَیرِ الوَجهِ الذی کانَ یَلقاه فیه و یُکَلِّمُهُ بِغَیرِ الکَلامِ الذی کانَ یُکَلِّمُهُ. (13) 13. بحارالانوار ج 52 ص 185 ح 9.

کسی برای رفع نیازی به برادر دینی اش مراجعه می کند ولی او آن طور که قبلاً با او برخورد می کرد) وقتی حاجتی نداشت (با او برخورد نمی کند و آن طور که قبلاً با او حرف می زد، حرف نمی زند.

منظور این است که روابط بین مؤمنان طوری سرد می شود که وقتی یکی از آن ها احتیاجی به دیگری پیدا می کند، او برخورد خوبی از خود نشان نمی دهد و آن طور که قبلاً او را تحویل می گرفت، تحویل نمی گیرد. این نشان می دهد که مسائل مادّی

ارزش بیشتری از رابطه ی دینی و ایمانی پیدا می کند. در چنین شرایطی باید صبح و شام منتظر فرج بود. تعبیر صبح و شام هم نظیر تعبیر شب و روز، همیشگی بودن انتظار فرج را می رساند.

خلاصه اینکه یأس از فرج الهی و ظهور امام زمان (علیه السلام) از بزرگترین گناهان کبیره است که نه به صورت دائمی و کلّی و نه به شکل موقّت و جزئی، حتی برای یک ساعت و لحظه هم از مؤمن پذیرفته نیست.

علاوه بر این ادلّه، احادیثی که تعیین کردنِ وقت برای ظهور را حرام دانسته اند، نیز بر این مقصود دلالت می کند. زیرا به تعبیر مرحوم صاحب مکیال (مکیال المکارم ج 2 ص 158.

اگر کسی ظهور حضرت را در مدّت زمان معیّنی نفی کند، مثلاً بگوید تا چند سال آینده یا چند ماه بعد، ظهور واقع نمی شود، در حقیقت به همین مقدار برای آن تعیین وقت کرده است و مقتضای ناامیدی از ظهور حضرت در یک زمان خاص، همین است.

پی نوشت ها:

1. احتجاج طبرسی ج 2 ص 324.

2. کمال الدین باب 35 ح 6.

3. آیا ظهور نزدیک است ص 135 و 136.

4. بحارالانوار ج 24 ص 78.

5. آیا ظهور نزدیک است ص 142.

6. گنجینه ی دانشمندان، ج 4 ص 594 تا 597.

7. مکیال المکارم ج 2 ص 160 و 161.

8. اثبات الهداه ج 7 ص 422 ح 99، از امام صادق (علیه السلام): و النداء من المحتوم... و قتل النفس الزکیه من المحتوم.

9. کمال الدین باب 57 ح 2.

10. كمال الدين باب 57 ح 2.

ص:369

11. اصول کافی، کتاب الحجّه، بابٌ فی الغیبه، ح 24.

12. زیارت جامعه ی کبیره) بحارالانوار ج 102 ص 128).

13. بحارالانوار ج 52 ص 185 ح 9.

14. مکیال المکارم ج 2 ص 158.

منبع مقاله:

بنی هاشمی، سیّدمحمّد؛ (1390)، سلوک منتظران، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، چاپ ششم

تاریخ انتشار: امروز, 00:23

ارسال کننده: jc313

مقالات ویژه 14 معصوم، مهدویت، نشانه های ظهور

اشاره

مطالب مرتبط...

آیا هنگام ظهور امام عصر، خورشید از مغرب طلوع می کند؟

سید خراسانی کیست و چه مدت حکومت می کند؟

مراد از علایم ظهور چیست؟

چگونه ممکن است ظهور ناگهانی باشد درحالی که علایم آن در روایات بیان شده است؟

آیا علائم ظهور، با احادیث نهی از توقیت) تعیین وقت (منافات ندارد؟

حکمت معین نبودن وقت ظهور حضرت چیست؟

آیا صحیح است که امام موعود ظهور نموده اما قیام نکرده است؟

آیا پیش گویی علائم و یا زمان ظهور معتبر است؟

حدیث» هر صبح و شام، منتظر فرج باشید «به چه معنا است؟

مراتب انتظار فرج (1)

ص:370

بسم الله الرحمن الرحیم

ارزش عمل به نیّت آن است

یک عمل خاص، بسته به شرایط و حالات مختلفی که فاعل آن دارد، می تواند ارزش های مختلفی نزد خداوند داشته باشد. عوامل گوناگونی در میزان ارزش یک عمل تأثیرگذار است که در رأس همه ی آنها» نیّت «آن می باشد. یک عمل خاص اگر با نیّت های مختلف انجام شود، در حقیقت اعمال مختلفی می شود که هر کدام ارزشی غیر از دیگری دارد.

» نیّت «همان انگیزه ی فاعل و محرّک او در انجام عمل است. در حقیقت می توان گفت هر عملی یک کالبد و جسم دارد که همان ظاهرش می باشد و آنچه به نظر دیگران می آید، همان جسم عمل است. ولی روح عمل همان نیّت و قصد فاعل از انجام آن می باشد. و هر قدر آن نیّت در پیشگاه خداوند ارزش والاتری داشته باشد، عمل هم ارزش بیشتری پیدا می کند، و هر چقدر پست تر باشد، عمل هم بی ارزش تر خواهد بود. بنابراین درجات و مراتب مختلف یک عمل، به نیّت انجام آن بستگی دارد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در اهمیت و نقش» نیّت «در یک عمل، فرمایش زیبایی دارند:

إنّما الاَعمالُ بِالنّیات. و لِکُلِّ امرِیٍ ما نَوی. فَمَن غَزی ابتِغاءَ ما عندَاللهِ عَزَّوَجَلَّ، فَقَد وَقَعَ أجرُهُ عَلَی اللهِ عَزِّوَجَلَّ. و مَن غَزی یُریدُ عَرَضَ الدّنیا. أو نَوی عِقالاً، لم یَکُن له الّا ما نَوی. (1)

ارزش اعمال به نیّت های انجام آن هاست. و بهره ی هر کس) از عمل (همان چیزی است که نیّت کرده. پس اگر کسی به انگیزه ی خدایی به جنگ برود، پاداشش با خدای عزوجل است. و اگر برای به دست آوردن منفعت دنیوی، یا به قصد گرفتن عِقال) چیزی که پاهای چارپایان را به وسیله ی آن می بندند (بجنگد، بهره اش چیزی جز آنچه قصد کرده نیست.

شرکت در جنگ با دشمنان خدا، عملی است که می تواند با نیّت های مختلفی

انجام شود. اگر انگیزه ی شرکت کننده قصد قربت به سوی خدای عزوجل باشد بهره و پاداشش از جنگیدن، رضای پروردگار و اجر گرانقدرِ اوست. ولی اگر مثلاً برای گرفتن غنیمتی به جنگ برود، ارزش جنگیدنش به اندازه ی ارزش آن غنیمت خواهد بود. و به طور کلی هر کس متناسب با نیّتی که از انجام یک کار دارد، از آن بهره می برد و ارزش اعمال به نیّت های انجام آن ها بر می گردد.

قصد قربت در نیّت

حال که روشن شد ارزش هر عملی به نیّت انجام آن بستگی دارد، باید عوامل تشکیل دهنده ی نیّت را بررسی کنیم که مهم ترین آن ها» قصد قربت «می باشد. قصد قربت یعنی این که قصد و انگیزه ی فاعل در انجام کار، کسب رضای خداوند و تقرّب به سوی او باشد. چنین قصدی در انجام عمل ارزش آن را بسیار بسیار متفاوت می کند با وقتی که فاعل کار را برای غیر خدا انجام می دهد. عمل کسی که برای خدا می جنگد با آن که برای به دست آوردن غنیمتی پیکار می کند، از نظر روح و ارزش کاملاً متفاوت خواهد بود.

بنابراین می توان گفت قصد قربت زمانی وجود دارد که انگیزه ی شخص از انجام کار، اطاعت خداوند و امتثال امر او باشد. در این صورت کار او را می توان» عبادت « نامید. عبادت بودن یک عمل به همین قصد قربت بستگی دارد. البته بعضی اعمال هستند که ذاتاً عبادت هستند و» صحّت «آن ها به قصد قربت در انجام آن ها بستگی دارد، به طوری که اگر بدون چنین قصدی انجام شوند، مانند این است که اصلاً انجام نشده اند؛ مانند نماز. اگر کسی امر خداوند به انجام نماز را به قصد قربت اطاعت نکند، اصلاً نماز نخوانده است. ولی همه ی دستورات پروردگار متعال این گونه نیستند. مثلاً امر به اینکه مؤمنان به دیدن یکدیگر بروند) تَزاوَرُوا ((2)، چنین نیست که اگر بدون قصد قربت امتثال شود، صحیح نباشد. مؤمنان اگر با قصد قربت یا بدون آن، به دیدن یکدیگر بروند، در هر دو صورت به این دستور الهی عمل کرده اند؛ ولی البته» عبادت «بودن عمل بستگی به وجود قصد قربت دارد.

دو نفر مؤمن که به ملاقات یکدیگر می روند، هر کدام که با این کار قصد امتثال امر

پروردگار و تقرّب به سوی او داشته باشد، عملش عبادت خواهد بود، و اگر چنین قصدی نکند، عبادتی هم انجام نداده است. چه بسا یکی از این دو از این طریق خداوند را عبادت کند و دیگری که قصد قربت ندارد، به این عبادت موفق نشود.

تفاوتی که در این دو حالت وجود دارد این است که اگر فاعل این کار در انجام عملش قصد قربت داشته باشد، مستحقّ پاداش ها و ثواب هایی می گردد که خداوند برای این عمل مقرّر فرموده است، در صورتی که اگر چنین قصدی نکند، مشمول وعده های الهی نمی گردد و استحقاق آن ها را پیدا نمی کند. البته ممکن است خداوند اجر و پاداشی - کم یا زیاد - بابت انجام آن عمل به او عطا فرماید، امّا چنین پاداش هایی از روی تفضّل بوده و خداوند به لطف و کرم خویش او را مورد مرحمت قرار داده است بدون آن که استحقاقی نسبت به آن ها داشته باشد. (3)

به طور کلی حساب» فضل «پروردگار از وعده های او کاملاً جداست. چه بسا به کسی اصلاً وعده ای داده نشده باشد ولی بیش از کسی که به او وعده داده اند و او هم مطابق وعده عمل کرده است، مشمول لطف و عنایت پروردگار قرار بگیرد. البته این امر هیچ تعارضی با عدل پروردگار ندارد، چون فضل الهی بر پایه ی استحقاق فرد نمی باشد.

نکته ی دیگر در مورد قصد قربت این است که چه بسا فرد در انجام یک عمل، دو یا چند نیّت داشته باشد؛ در این صورت دو حالت متصوِّر است: یکی اینکه نیّت ها در عرض هم باشند. یعنی هر کدام سهم مستقلّی در انگیزه ی فاعل داشته باشند. و دوم اینکه انگیزه ی اصلی و واقعی یکی باشد و نیّت های دیگر در طول آن و به تَبَع آن مطرح گردند. در این صورت انگیزه ی مستقل در انجام عمل همان نیّت اصلی است و انگیزه های تَبَعی در قصد فاعل از انجام کار به طور مستقل هیچ نقشی ندارد.

به عنوان مثال کسی که روزه می گیرد، ممکن است دو انگیزه برای عمل خود داشته باشد: یکی اطاعت امر الهی نسبت به انجام روزه، دوم کسب سلامتی و بهداشت بدن. حال اگر این دو نیّت در عرض هم مطرح باشند، یعنی هر کدام درصدی از انگیزه ی شخص را تشکیل بدهند، در حقیقت هر دو نیّت، اصلی

می شوند و برای عملی مانند روزه که صحّت آن بستگی به قصد قربت فاعل دارد، وجود نیّتی در کنار قصد قربت، باعث ابطال آن می گردد. ولی اگر نیّت و انگیزه ی اصلی اطاعت امر خداوند باشد و سلامت بدن به عنوان تَبَعی و طفیلی و در حقیقت به صورت فایده ی روزه برای شخص مطرح باشد، چنین قصدی خلوص عمل برلی خدا را از بین نمی برد. چون در حقیقت این نیّت تَبَعی برای شخص به هیچ وجه به صورت استقلالی مطرح نیست و حتی درصد کمی هم در قصد اصلی او تأثیر ندارد. پس روزه ی او باطل نمی شود و عملش صحیح خواهد بود.

عکس حالت دوم هم امکان پذیر است؛ یعنی اینکه شخص، نیّت اصلی اش از انجام روزه بهداشت بدن باشد و به تَبَع آن قصد امتثال امر الهی را در این کار بکند.

در این صورت آنچه در واقع نیّت شخص را تشکیل می دهد، همان انگیزه ی اوّلی و اصلی است؛ به طوری که اگر آن انگیزه را نداشته باشد، روزه نمی گیرد. به همین دلیل می توان گفت که عملش را برای امتثال امر خداوند انجام نمی دهد و لذا روزه اش باطل است.

پس به طور خلاصه در مواردی که دو یا چند نیّت برای فاعل مطرح است، قصد قربت در انجام عمل به دو صورت محقق می شود: یا اینکه انگیزه ی او در آن کار فقط و فقط کسب رضای خداوند و امتثال اوامر او باشد و هیچ قصد دیگری برایش مطرح نباشد. و دوم اینکه قصد دیگری هم داشته باشد ولی این قصد به تَبَع و به صورت طفیلی برایش مطرح باشد نه به صورت استقلالی. پس در این حالت هم آنچه مستقلاً نیّت او را تشکیل می دهد، همان امتثال امر الهی است و به قصد قربت در این حالت لطمه ای نمی خورد.

مراتب قصد قربت

قصد قربت به معنایی که گفته شد، خود دارای درجات و مراتبی است که بعضی از آن ها بر بعضی دیگر ترجیح دارند و به طور کلی همه ی قصد قربت ها در یک درجه و رتبه نیستند. هر چه خلوص فرد در قصد قربتش بیشتر باشد، ارزش و رتبه ی آن بالاتر است. و همان طور که وجود قصد قربت در انجام یک عمل، تضمینِ

» عبادت «بودن آن را می کند، وجود قصد قربت خالص تر، ارزش آن عبادت را بالاتر می برد، و این امر عامل مهمّی در تحقّق مراتب مختلف عبادت می باشد.

به این حدیث امام صادق (علیه السلام) در مراتب قصد قربت و عبادت توجه فرمایید:

[اِنَّ] العُبّادَ ثلاثهٌ: قَومٌ عَبَدُوا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ خوفاً. فتلک عِبادهُ العَبیدِ. و قومٌ عَبَدُوا اللهَ تَبارکِ و تعالی طَلَبَ الثَوابِ. فتلک عبادهُ الاُجَراءِ. و قومٌ عَبَدُوا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبّاً له.

فتلک عِبادَهُ الاَحرارِ. و هی افضَلُ العِبادَهِ. (4)

[همانا] عبادت کنندگان) خداوند (سه گروه هستند: گروهی خدای عزّ وجلّ را از روی ترس) از عقاب الهی (عبادت کرده اند. این عبادت، عبادتِ بردگان است. و گروهی خدای متعال را به انگیزه ی پاداش گرفتن عبادت کرده اند. این عبادت، عبادتِ مزد بگیران است. و گروهی خدای عزّ وجلّ را به خاطر محبّتی که به او دارند بندگی کرده اند. این عبادت، عبادت آزادگان است. و این بهترین و بافضیلت ترین عبادتهاست.

در این حدیث سه درجه ی قصد قربت در انجام عبادت مطرح شده که هر کدام درجه ای از عبادت را به وجود می آورد. در فرمایشی از امیرمؤمنان (علیه السلام) انگیزه های عبادت خداوند، چنین مطرح شده است:

اِنَّ قوماً عَبَدوا اللهَ رَغبَهً. فتلک عبادهُ التّجّارِ. و انَّ قوماً عَبَدُوا اللهَ رَهبَهً. فتلک عبادهُ العَبیدِ. و انّ قوماً عَبَدُوه شکراً. فتلک عبادهُ الاَحرارِ. (5)

همانا کسانی خداوند را از روی شوق) به ثواب (بندگی کرده اند. این بندگی، بندگی تجارت کنندگان است. و گروهی خداوند را از روی ترس) از کیفر الهی (بندگی کرده اند. این بندگی، بندگی بردگان است. و کسانی خداوند را به خاطر شکر) نعمت هایش (بندگی کرده اند. این بندگی، بندگی آزادگان است.

در این جا به جای انگیزه ی» حبّ «، انگیزه ی» شکر گزاری «از نعمت های الهی مطرح شده است. در فرمایش دیگری از همین بزرگوار - رئیس

الموحّدین و امیرالمؤمنین (علیه السلام) ج در مناجات با پروردگار چنین آمده است:

ماعَبَدتُکَ خَوفاً مِن نارِک ولا طَمَعاً فی جَنَّتِک، و لکِن وَجَدتُکَ اهلاً لِلعِبادَهِ فَعَبَدتُک.

ص:375

(6)

) پروردگارا (تو را از روی ترس از آتش تو و به خاطر طمع به بهشت تو، بندگی نکرده ام، ولکن تو را شایسته ی بندگی کردن یافتم، پس عبادتت نمودم.

اینجا تعبیر دیگری مطرح شده که عبارت است از این که بنده ای خدای خود را شایسته ی بندگی کردن یافته باشد.

توجّه به دو نکته در این بحث لازم به نظر می رسد:

نکته ی اول:

» ترس از عذاب الهی «و» شوق نسبت به پاداش خداوند «و» شکر نعمت های پروردگار «هیچکدام با قصد قربت شخص در انجام عبادت برای خدا، منافات ندارد. کسی که خدا را به خاطر اینکه به آتش قهر او گرفتار نشود، بندگی می کند، در حقیقت خداوند را بندگی کرده، ولی انگیزه اش برای این عبادت، ترس از کیفر او می باشد. پس داعی و انگیزه ی اصلی و مستقّل برای او، امتثال امر خدا و بندگی اوست، ولی البته داعی بر این داعی و انگیزه ی این انگیزه، ترس از عقاب الهی است که این ترس فی نفسه مطلوب و محبوب پروردگار است و دقیقاً در مسیر بندگی کردن اوست و چیزی نیست که با قصد قربت او در عبادت منافات داشته باشد.

همین طور است انگیزه ی به دست آوردن پاداش و ثواب الهی که این هم انگیزه ی عبادت پروردگار می تواند باشد و اگر کسی به این شوق، خداوند را بندگی کند، از دایره ی توحید و عبادت خداوند خارج نشده است. ملاحظه می شود که در احادیث مذکور هم،» عبادت کنندگان خدا «) عبدوا الله (به سه گروه تقسیم شده اند.

پس معلوم است که همه ی این ها خدا را عبادت کرده اند ولی البته انگیزه هایشان در عبادت او مختلف بوده است و همین اختلاف، باعث اختلاف در درجه و مرتبه ی عبادت های آن ها شده است. قطعاً کسی که خدا را به خاطر شکر نعمت هایش بندگی می کند از آنکه به خاطر شوق به ثواب پروردگار عبادت می کند، در درجه ی بالاتر و عبادتش دارای ارزش بیشتری است، ولی رتبه ی بالاتر داشتن یک عبادت،

دلیل بر این نیست که رتبه ی پایین تر، بندگی خدا نباشد و عمل او از عبادت بودن خارج گردد.

انگیزه های مختلف در بندگی خداوند، درجات مختلف قصد قربت را به وجود می آورد که پایین ترین آن ها ترس از عقاب و طمع نسبت به ثواب پروردگار می باشد و بالاترین آن ها هم عبادتی است که امیر مؤمنان (علیه السلام) در وصف خود فرموده اند و آن اینکه کسی خداوند را شایسته ی بندگی یافته باشد و به این سبب او را عبادت نماید. به هر حال همه ی این ها عبادت خداوند است ولی هر کدام درجه ای دارد.

نکته ی دوم:

هر درجه ای از عبادت خداوند می تواند با درجات پایین تر آن جمع شود. مثلاً کسی که خداوند را به خاطر شکر نعمت هایش بندگی می کند، ممکن است ترس از عذاب الهی و شوق به بهشت او هم داشته باشد و علی القاعده چنین است. بله؛ انگیزه ی او از بندگی خدا، ترس نیست، ولی ترس از عذاب های الهی هم دارد.

همچنین است کسی که خداوند را چون شایسته ی بندگی کردن یافته است، بندگی می کند. او هم ممکن است ترس از جهنّم و شوق به بهشت را داشته باشد، ولی این ها انگیزه ی عبادت او نباشند. دعاها و مناجات هایی که از امیرمؤمنان (علیه السلام) و سایر امامان (علیهم السلام) به ما رسیده است، شاهد قطعی بر این مطلب است که آن بزرگان - خدا را چون شایسته ی عبادت یافته بودند، عبادت می کردند - از عذاب و کیفر الهی می ترسیدند و به وعده ها و پاداش های او طمع داشتند و این هیچ منافاتی با درجه ی بالای عبادت ایشان ندارد. و به طور کلّی لازمه ی این که کسی خداوند را به خاطر ترس از آتش و طمع به بهشت بندگی نکند، این نیست که از آتش نترسد و به بهشت طمع نداشته باشد.

در دعای شریف» کمیل «از زبان مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به درگاه الهی چنین می خوانیم:

! یا إلهی و سیّدی و ربِّی، اتُراک مُعَذِّبی بِنارِک بَعدَ تَوحِیدک. (7)

ای معبود و آقا و پروردگار من، آیا واقعاً مرا به آتش خود عذاب می کنی با آن که به توحید درباره ی تو اعتقاد دارم.

اگر ترس از عذاب به آتش جهنّم نبود، هرگز امیرمؤمنان (علیه السلام) چنین مناجات نمی فرمود.

در دعای دیگری که به نام دعای» ابوحمزه ثُمالی «معروف است که ایشان آن را از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل کرده است، چنین می خوانیم:

أجِرنی مِنَ النارِ بِعَفوِک. أدخِلنِی الجَنَّةَ برحمتک. و زَوِّجنی مِنَ الحُورِ العینِ بِفَضلِک. (8)

) خدایا (مرا به عفو و بخشایش خود از آتش پناه بده. و به سبب رحمت خود وارد بهشت گردان. و با فضل خود، حوریان بهشت را به من تزویج کن.

ملاحظه می شود که امام سجاد (علیه السلام) از آتش قهر الهی به عفو او پناه برده اند و تقاضای بهشتی شدن به سبب رحمت الهی کرده اند و اظهار شوق نسبت به ثواب های اخروی را در دعای خویش به درگاه خداوند عرضه داشته اند. در این عبارات و امثال آن ها ترس از آتش غضب الهی و طمع به بهشت و نعمت های اخرویِ پروردگار کاملاً آشکار است.

البته نباید از این سخنان معصومان چنین برداشت شود که امامان (علیه السلام) چون مرتکب معاصی شده اند، از آتش قهر الهی می ترسیده اند. هرگز چنین نیست! این بزرگواران دارای چنان مقام طهارت و عصمتی بوده اند که فکر انجام گناه را هم در سر نمی پروراندند، چه رسد به آن که مرتکب آن بشوند. آنچه منشأ ترس این ذوات مقدّس و نورانی بوده، قطعاً چیزهایی نیست که غیر معصومین به آن مبتلا هستند، بلکه آن ها در درجه ای بوده و هستند که بعضی امورِ غیرگناه را برای خود گناه می شمردند یا عوامل دیگری باعث خوف ایشان از عقاب الهی می شده است که به کلّی با معاصیِ نهی شده از جانب خداوند، متفاوت است.

ما اکنون در مقام توضیح و توجیه این مطلب نیستیم (9) امّا به هر حال می خواهیم نتیجه بگیریم: از این که ایشان - آنچنان که امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند - در مقامی بوده اند که خداوند را نه از روی ترس و نه به شوق ثواب، بلکه

چون او را شایسته ی عبادت می دیدند، عبادت می کردند، نمی توان نتیجه گرفت که ترس از آتش غضب پروردگار و طمع به پاداش های اخروی در ایشان نبوده است.

عصاره ی مطلب این که: قصد قربت در انجام عبادت پروردگار دارای مراتب و درجاتی است. و هر کس بنا به رتبه ی ایمانی و معرفتی خود و متناسب با اخلاصی که در بندگی خداوند دارد، در یکی از این درجات قرار می گیرد، هر چند که همه ی این ها بالاخره عبادت خداست و مراتب بالاتر با درجات پایین تر قابل جمع می باشد.

پی نوشت ها:

1. وسائل الشیعه، ج 1 باب 5 ح 10.

2. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب تذکر الاخوان، ح 2.

3. گاهی در احادیث به مواردی بر می خوریم که خداوند برای کاری که به قصد قربت هم انجام نشده، پاداشی معیّن فرموده است. مانند این حدیث شریف از امام صادق (علیه السلام):

» من تَرَکَ الخَمرَ لِغَیرِاللهِ عَزَّوَجَلَّ سُقاهُ اللهُ مِنَ الرحیقِ المَختُومِ. «) کافی ج 6 ص 430 ح 8)

کسی که نوشیدن شراب را به خاطر غیرخدای عزّوجل ترک کند، خداوند به او از نوشیدنی بهشتی که مُهر خورده است، می نوشاند. در این گونه موارد - ک به صورت معدود و استثنایی به چشم می خورند - فضل مضاعف خداوند در حقّ بندگان ظهور و بروز پیدا می کند.

4. اصول کافی، کتب الایمان و الکفر، باب العباده، ح 5.

5. بحارالانوار ج 78 ص 69 ح 18.

6. مرآه العقول ج 8 ص 89 باب النیّه.

7. مصباح المتهجّد ص 844.

8. اقبال الاعمال ص 75.

9. علاقه مندان به این بحث می توانند به فرمایش مرحوم علّامه مجلسی در کتاب شریف بحارالانوار ج 25 ص 209 تا 211 مراجعه کنند.

منبع مقاله:

بنی هاشمی، سیّدمحمّد؛ (1390)، سلوک منتظران، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، چاپ ششم

ص:379

بسم الله الرحمن الرحيم

قصد قربت در انتظار فرج امام عصر (علیه السلام)

مطالبی که از ابتدای این مقاله بیان شد، در حقیقت مقدّمه ای بود برای بحث » انتظار فرج امام عصر (علیه السلام) و مراتب آن. در یک تقسیم اولیه می توانیم انتظار فرج امام (علیه السلام) را دارای دو رتبه بدانیم: با قصد قربت، و بدون قصد قربت. اگر این انتظار با قصد قربت و به انگیزه ی امتثال امر الهی انجام شود، » عبادت «است و گرنه عبادت نیست.

اولین بحثی که در این جا پیش می آید این است که: آیا اصولاً انتظار فرج بدون قصد قربت می توان داشت یا خیر؟ اگر کسی حال انتظار فرج را در گرفتاری هایش - و در رأس آن گرفتاری های ناشی از دوری و غیبت امام (علیه السلام) - به عنوان امتثال امر الهی نداشته باشد، آیا» منتظر فرج «نامیده می شود و ادلّه ای که امر به این عمل کرده اند، بدون قصد قربت هم امتثال می شوند یا نه؟

سؤال بعدی این است: آیا چنان کسی مشمول فضائل و پاداش هایی که خدای متعال به منتظران فرج وعده داده است، می شود؟

در پاسخ به این دو مسأله به نظر می رسد - آنچنان که صاحب کتاب شریف مکیال المکارم فرموده اند (مکیال المکارم ج 2 ص 155.

- اگر کسی در گرفتاری های خود از رحمت و دستگیری خداوند ناامید نشود و » یأس از رَوح الهی «پیدا نکند، می توان او را» منتظر فرج خداوند «دانست، هر چند که در این عمل خویش قصد قربت و امتثال امر الهی را نداشته باشد. و این پایین ترین درجه ی انتظار فرج را تشکیل می دهد.

دلیلی که در کتاب مکیال المکارم مورد استناد قرار گرفته است، حدیث شریف امام صادق (علیه السلام) می باشد که وقتی ابوبصیر از ایشان پرسید:) متی الفرج (

فرج و گشایش چه موقع است؟ حضرت در پاسخ به او فرمودند:

یا أبا بصیر، و أنتَ مِمَّن یُریدُ الدنیا؟ مَن عَرَفَ هذا الأمرَ فقد فُرِّجَ عنه بانتظارِه. اصول کافی، کتاب الحجّه باب أنه من عرف امامه لم یضرّه...، ح 3.

ای ابوبصیر، آیا تو هم از کسانی هستی که) فرج و راحتی در (دنیا را می خواهند؟ هر کس معرفت به این امر) امامت و ظهور امام (علیه السلام) داشته باشد، به سبب انتظارش برای او گشایش حاصل شده است.

فرمایش حضرت به ابوبصیر در حقیقت این بوده است که برای مانند تو شایسته نیست که فرج و گشایشی را برای مقاصد و اهداف دنیوی طلب نمایی و باید همّت و نیّت خود را در این کار جنبه های اخروی و پاداش های معنوی قرار بدهی. ولی در عین حال به طور ضمنی انتظار فرج با هدف گشایش در امور دنیوی را پذیرفته اند و آن را درجه ی پست و دونِ شأن کسانی چون ابوبصیر دانسته اند.

با این ترتیب بر چنین کسی عنوان تارک) ترک کننده (انتظار فرج صدق نمی کند، حتی اگر نیّت او از کارش صرفاً رفع گرفتاری های شخصی و دنیوی اش باشد. آری؛ انتظار این فرد را نمی توان» عبادت «خدا دانست. چون عبادت بودن یک عمل فرع بر قصد قربت در انجام آن است و فرض مسأله در موردی است که فاعل چنین قصد و نیّتی نداشته باشد.

به همین دلیل چنین شخصی مشمول فضائل و پاداش های اخروی که خداوند برای منتظران ظهور امام (علیه السلام) مقرّر فرموده است نمی شود، هر چند که از آثار و فضائل دنیوی» انتظار فرج «تا حدّی بهره مند می گردد. حداقل فایده ای که این انتظار برای او دارد این است که در مشکلات و گرفتاری های خود ناامید نمی شود و از پا در نمی آید و این کمترین فرجی است که بر انتظار فرج مترتّب می شود. امّا این عمل شریف) انتظار فرج (در دنیا و آخرت نتایج و آثار و ثواب های فوق العاده ارزشمندی دارد که رسیدن به آن ها صرفاً با احراز درجات بالاتر آن امکان پذیر می باشد.

پس انتظار فرج بدون قصد قربت، انتظار فرج هست ولی عبادت نیست. ولی اگر

همین عمل با قصد قربت انجام شود،» عبادت «خداوند خواهد بود و بلکه بزرگترین و بافضیلت ترین عبادات می باشد. پس تا این جا» انتظار فرج «دو رتبه ی کلی پیدا می کند: رتبه ی اول: انتظار بدون قصد قربت، و رتبه ی دوم: انتظار با قصد قربت.

در انتظار فرج بدون قصد قربت، انگیزه ی اصلی فرد امتثال امر الهی نیست. او به خاطر رضای خدا و تقرّب به او انتظار نمی کشد، بلکه یا اصلاً نیّت خدایی برایش مطرح نیست و یا اگر هم مطرح باشد، به صورت تَبَعی و طفیلی است. حالت اول مربوط به کسی است که فرج امام زمان (علیه السلام) را به خاطر رهایی از گرفتاری ها و سختی های دنیای خودش یا دیگران و رسیدن به خوشی های زمان ظهور، انتظار می کشد و هیچ انگیزه ی الهی و خدایی برایش مطرح نیست. و حالت دوم این است که انگیزه ی اصلی اش همان لذّات خوش دنیوی است و به تَبَع آن قصد امتثال امر خدا را هم می کند. برای چنین فردی، اطاعت امر خداوند و عبادت او مستقلاً مطرح نیست، بنابراین با حالت اول از این جهت هیچ تفاوتی ندارد.

پس در هیچ یک از این دو حالت نمی توانیم انتظار فرج امام (علیه السلام) را عبادت خداوند بدانیم. ولذا وعده های الهی در مورد پادش اخروی انتظار شامل این دو گروه نمی شود. البته خداوند به فضل و کرم خویش ممکن است ایشان را از بعضی آثار اخروی انتظار بهره مند بفرماید، ولی اگر چنین کند به خاطر استحقاقی که ایشان کسب کرده اند نخواهد بود بلکه صرفاً لطف و احسان او تلقّی می گردد.

این در مورد انتظار فرج بدون قصد قربت. امّا در انتظار فرج با قصد قربت هم دو حالت می توان فرض کرد: یکی این که انگیزه ی شخص منتظر صرفاً اطاعت امر الهی و کسب رضایت خداوند با این عمل باشد و هیچ گونه قصد و نیّتی نسبت به آثار و برکات دنیوی فرج امام (علیه السلام) پس از ظهور ایشان نداشته باشد. دوم اینکه آن ها هم مدّنظر او باشند ولی به تَبَعِ امتثال امر خداوند و به طفیل تقرّب به سوی او.

(3) 3. در این قسمت ها از فرمایش مرحوم صاحب مکیال در ج 2 این کتاب ص 155 بهره برده ایم، ولی آنچه در این جا آمده با مطالب ایشان در یک قسمت جزئی متفاوت است.

وجه مشترک این دو حالت این است که شخص منتظر، فرج امام زمان (علیه السلام) را به خاطر رضای خداوند می خواهد و آثار و برکات دنیویِ ظهور تأثیری در نیّت استقلالی او ندارد. پس به روشنی می توان گفت که هر دو فرد با انتظار فرج خود، خدا را عبادت می کنند و بسته به تفاوتی که در خلوص نیّت خدایی آن ها وجود دارد، درجات مختلفی از قصد قربت متصوِّر است که هر درجه ی آن، رتبه ای از انتظار فرج را به وجود می آورد. همه ی آنچه درباره ی نیّت و قصد قربت در آن بیان شد، این جا هم می تواند مطرح گردد.

مسأله ی بندگی کردن خدا به خاطر خوف از عقاب یا طمع به ثواب، در انتظار فرج هم که یک عبادت ارزشمند - بلکه بالاترین عبادت پروردگار - است، مطرح می شود و نیز درجات بالاتر نیّت که عبادت از روی» شکر «یا انگیزه ی» حبّ خدا «و بالاتر از همه به خاطر» شایسته بودن خداوند برای عبادت «باشد، در این جا هم مورد پیدا می کند.

تا این جا درجات انتظار فرج امام عصر (علیه السلام) را با در نظر گرفتن عامل قصد قربت در آن بررسی کردیم. به همین موضوع از دیدگاه دیگری هم می توانیم نظر کنیم تا بُعد جدیدی از آن بر ما گشوده شود. آن دیدگاه عبارت است از اینکه منتظر ظهور امام (علیه السلام) قلباً در انتظار فرج چه کسی یا چه کسانی است. هر چه آن شخص یا اشخاص نزد خداوند قدر و منزلت والاتری داشته باشند و فرج آن ها بیشتر محبوب پروردگار باشد، انتظار فرج آن ها با ظهور امام عصر (علیه السلام) ارزش بالاتری پیدا می کند و در پیشگاه الهی عبادت با فضیلت تری تلقّی می گردد.

انتظار فرجِ چه کسی؟

ظهور امام زمان (علیه السلام) فرج همه ی مؤمنان در عالم بلکه همه ی مظلومان و حتی فرج غیر انسان ها هم هست. اینکه منتظر ظهور حضرت، انتظار فرج چه کسانی را دارد، ارزش آن را کاملاً متفاوت می کند و مراتب مختلفی از انتشار فرج چه

ص:383

کسانی را دارد، ارزش آن را کاملاً متفاوت می کند و مراتب مختلفی از انتظار فرج را به وجود می آورد.

اولین رتبه این است که مؤمنی از گرفتاری های شخصی خود به ستوه آمده و در انتظار فرج الهی نسبت به آن ها باشد. چنین شخصی همه ی فکر و همّتش، خلاصی خودش از گرفتاری هایش می باشد و به غیر خود - از گرفتاران - توجّه خاصّی ندارد.

اینکه انسان رفع گرفتاری هایش را از خدا بخواهد و خلاصی از آن ها را ظهور امام عصر (علیه السلام) بداند، بسیار ارزشمند است و در مقایسه با آنکه در گرفتاری های خود به خود توجّه نمی کند یا رفع آن را به ظهور امام (علیه السلام) نمی بیند، از رتبه ی ایمانی بسیار بالایی برخوردار است؛ ولی در عین حال چون فقط خودش را می بیند و تنها به سعادت خویش می اندیشد، از این لحاظ رتبه ی بالایی ندارد.

دومین مرتبه این است که مؤمن به خاطر رفع گرفتاری از همه ی مؤمنان در روی کره ی زمین، ظهور حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه را انتظار می کشد. چنین فردی یقین دارد که راه نجات مؤمنان - به طور کامل - از سختی ها و ناراحتی های زمان غیبت در سطح جهان، همانا ظهور امام غایب (علیه السلام) است، لذا رنج ها و گرفتاری های همه ی مؤمنان او را رنج می دهد و برای فرج آن ها در انتظار ظهور مولایش به سر می برد.

این حالت نسبت به حالت قبلی در رتبه ی بالاتری است و فضیلتی که انتظار فرج برای این فرد دارد، بیش از کسی است که فقط به فکر مشکلات خودش می باشد.

رتبه سوم این است که مؤمن نه فقط به مشکلات و گرفتاری های اهل ایمان توجّه داشته باشد، بلکه به فکر همه ی مظلومان و مستضعفان عالم باشد و رهایی آنها را با فرج حضرت مهدی) عجّل الله تعالی فرجه الشریف (از خداوند طلب کند. امام عصر (علیه السلام) متعلّق به همه ی انسان ها هستند و فقط امام شیعیان نیستند.

درست است که غیر شیعه نه شناختی از امام زمان (علیه السلام) دارند و نه در گرفتاری های خود به ظهور ایشان می اندیشند، ولی مؤمنان می دانند که امام آن ها با

ظهور خویش نه فقط شیعیان را بلکه همه ی انسان های ستمدیده و رنج کشیده را از زیر ظلم و ستم مستکبران و زورگویان عالم نجات می بخشد.

در دعای بسیار زیبایی که از حضرت صادق (علیه السلام) به نام» دعای عهد «به ما رسیده است، چنین می خوانیم:

واجعَلهُ اللهُمَّ مَفزَعاً لِمَظلُومِ عِبادِک و ناصراً لِمَن لا یَجِدُ له ناصراً غیرَک. (4) 4.

بحارالانوار، ج 102، ص 112.

و خداوندا! ایشان) امام زمان (علیه السلام) را پناه بندگان ستمدیده ی خود و یاور کسانی که جز تو یاری ندارند، قرار بده.

در این عبارات امام (علیه السلام) برای همه ی بندگان مظلوم خداوند - چه مؤمن و چه غیر مؤمن - و همه ی کسانی که یار و یاوری جز پروردگار عالم ندارند، دعا کرده اند و رهایی آن ها را از ظلم و ستمی که به ناحق بر ایشان می رود، با ظهور امام عصر (علیه السلام) درخواست کرده اند. پس مؤمن باید سطح خواستِ خود را بالاتر از حدّ مؤمنان آورده و انتظار گشایش در امور همه ی مستضعفان عالم را در فرج مولایش حضرت مهدی (علیه السلام) داشته باشد.

این مرتبه از انتظار فرج بالاتر از دو رتبه ی قبلی است. رتبه ی بالاتر هم این است که یک مؤمن فقط به رهایی انسان های مظلوم عالم نیندیشد، بلکه ظهور امام خود را برای رفع گرفتاری از همه ی مخلوقات الهی اعمّ از انسان ها و غیر انسان ها بخواهد.

غیر انسان ها شامل فرشتگان، جنّیان، حیوانات، گیاهان و جمادات می گردد. اعتقاد قطعی شیعه این است که ظهور امام (علیه السلام) فرج همه ی این هاست. (5) 5.

البته در مخلوقات عاقل مختار - مانند انسان - حساب ظالمان و منکران ولایت جداست، زیرا ظهور امام (علیه السلام) برای آن ها نقمت است نه نعمت.

و در حدیثی که ابتدای بخش فعلی نقل کردیم، فرموده بودند که همه ی اهل آسمان و اهل زمین از ظهور حضرت خشنود می گردند. نمونه ی دیگری از فرمایشات حضرت امیر (علیه السلام) چنین است:

لو قَد قامَ قائِمُنا لَأَنزَلَت السَّماءُ قَطرَها وَ لَأَخرَجَتِ الاَرضُ نَباتَها... و اصطَلَحَتِ

ص:385

السِّباعُ و البهائِمُ. (6) 6. بحارالانوار ج 52 ص 316 ح 11.

اگر قائم ما) اهل بیت (قیام کند، آسمان باران خود را) به طور کامل (فرو می ریزد و زمین گیاهانش را) در سطح وسیع و فراگیر (می رویاند... و حیوانات درنده و اهلی با یکدیگر سازش می کنند.

کار به آن جا می رسد که زمین به نور وجود امام زمان (علیه السلام) نورانی شده و مردم از نور خورشید بی نیاز می گردند. خدای متعال می فرماید:

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها (7) 7. زمر/ 69.

و زمین به نور صاحب آن روشن می گردد.

امام صادق (علیه السلام) در توضیح آیه ی شریفه فرموده اند:

رَبُّ الاَرضِ یعنی إمامَ الاَرضِ. (8) 8. تفسیر علیّ بن ابراهیم قمی ج 2 ص 224.

منظور از ربّ زمین، امامِ زمین است.

در این جا از وجود مقدّس امام (علیه السلام) به» ربّ الارض «تعبیر شده است.

» ربّ «در لغت به معنای صاحب اختیار و سرپرست می باشد و منظور از ربّ زمین در این آیه ی شریفه، صاحب اختیار زمین - که همانا وجود مقدّس امام زمان (علیه السلام) است - می باشد. امام صادق (علیه السلام) در توضیح بیشتر آیه ی مبارکه فرموده اند:

إنَّ قائمَنا إذا قامَ أشرَقَتِ الاَرضُ بِنُورِ رَبِّها واستَغنَی العِبادُ عَن ضَوءِ الشمسِ و ذَهَبَتِ الظُلمَهُ... و تُظهِرُ الاَرضُ کُنُوزَها حتی تَراها الناسُ علی وَجهِها. (9) 9. ارشاد مفید ج 2 ص 381.

چون قائم ما) اهل بیت (علیه السلام) قیام کند، زمین به نور صاحب اختیار آن نورانی شده و بندگان از روشنایی خورشید بی نیاز می گردند و تاریکی ها از بین می رود... و زمین گنج های خود را آشکار می کند به طوری که مردم آن ها را بر روی

زمین مشاهده می کنند.

پس ظهور امام (علیه السلام) همه ی دنیا و ساکنان آن را متحوّل می سازد و زمین را نورانی و آسمان را پربرکت می گرداند. اگر مؤمنی برای فرج همه ی دنیا و عالم هستی انتظار ظهور مولایش را از جانب خداوند داشته باشد، عبادت بزرگی انجام داده و رتبه ی انتظار فرجش از مراتب قبلی بالاتر است. چنین مؤمنی فقط به خودش و سایر مؤمنان و مظلومان عالم نمی اندیشد؛ بلکه فرج و سعادت همه ی مخلوقات خداوند را در نظر دارد.

تا اینجا چهار مرتبه ی انتظار فرج امام عصر (علیه السلام) را مطرح کردیم که در هر یک از آن ها می توانیم با در نظر گرفتن قصد قربت یا عدم آن و نیز درجات مختلف قصد قربت، مراتبی را قائل شویم که در مجموع با توجّه به نیّت های مختلفی که مؤمنان از جهات مختلف در» انتظار فرج «امام خود دارند؛ اقسام بسیار متعدّدی در این عبادت بزرگ به وجود می آید.

امّا مرتبه پنجمی هم در انتظار فرج امام زمان (علیه السلام) می توانیم داشته باشیم که از همه ی مراتب قبلی بالاتر و بافضیلت تر است و در عین آنکه همه ی آن ها را شامل می شود ولی بسیار کاملتر و در پیشگاه الهی عبادتِ با عظمت تری محسوب می شود. این مرتبه را می توان بالاترین درجه ی انتظار فرج برای مؤمنان و منتظران دانست. (10) 10. البته در این جا انسان های عادی مراد هستند نه خود امام زمان (علیه السلام).

این مرتبه از آنِ کسی است که فرج امام عصر (علیه السلام) را به خاطر خود ایشان از خداوند طلب می کند و در انتظار رفع گرفتاری از خود امام (علیه السلام) می باشد. اگر وجود مقدّس ایشان با هر مؤمنی و بلکه مجموع همه ی مؤمنان - غیر سیزده معصوم دیگر - مقایسه شود، قدر و منزلت ایشان از سایرین بالاتر است و وجود مقدّسشان در پیشگاه الهی از همه عزیزتر و محترم تر می باشد، بنابراین انتظار فرج ایشان و سرور و خوشحالی حضرتش در مقایسه با فرج سایرین، نزد خداوند عبادتی با فضیلت تر می باشد.

اگر مظلومان و مستضعفان روی کره ی زمین را در نظر بگیریم، هیچ مستضعف و مظلومی را ستمدیده تر از اهل بیت (علیه السلام) - و در این زمان حضرت مهدی (علیه السلام) - نمی توان یافت. بزرگی هر ظلمی متناسب با میزان حقّی که از مظلوم پایمال می شود، سنجیده می شود. هر قدر حقّ بیشتر و بزرگ تری از فرد ضایع و تباه گردد، ظلمی که به او رفته بیشتر و بزرگتر است.

پس از خدای متعال - که بزرگترین حقوق را بر بندگانش دارد - کسی جز اهل بیت (علیهم السلام) صاحب حقّ عظیم بر همه ی انسان ها - و بلکه همه ی موجودات - نیست. و اگر گفته شود که حقوق ایشان از مجموعه همه ی حقوقی که سایر انسان ها بر گردن یکدیگر دارند بالاتر است، سخن مبالغه آمیزی نخواهد بود.

بنابراین می توان فهمید که حضرت بقیه الله) عجّل الله تعالی فرجه الشریف (- به عنوان تنها باقیمانده ی خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) در رأس همه ی مظلومان عالم قرار دارند، چون ظلمی که به ایشان رفته و می رود بیش از همه ی ظلم های دیگر در عالم می باشد. در زیارت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زبان حضرت ابی الحسن (علیه السلام) چنین می خوانیم:

السلامُ علیک یا ولیِّ اللهِ. اشهَدُ أنَّک أنت اوَّلُ مَظلومٍ و اوَّلُ مَن غُصِبَ حَقَّه.

(11) 11. کامل الزیارات باب 11 ح 2.

سلام بر تو ای ولیّ خدا. شهادت می دهم که تو اولین مظلوم و اولین کسی هستی که حقّ او را غصب کرده اند.

» اوّل «در عبارت معصوم (علیه السلام) اوّل زمانی نیست. چون قبل از ایشان انبیا و اولیای الهی و در رأس همه آن ها سیّد الانبیاء و خاتم المرسلین (صلی الله علیه وآله وسلم) مورد ظلم و ستم فراوان قرار گرفته بودند.» اوّل «در این جا، اوّلِ رتبی است و دلالت بر بالاترین درجه ی مظلومیّت می کند. و در این رتبه بین ایشان و سایر اهل بیت (علیهم السلام) تفاوتی نیست، با وجود اینکه هر کدام در زمان خود به صورت های مختلفی مورد ظلم قرار گرفته اند. امام عصر (علیه السلام) وارث همه ی انبیا و اولیا در این زمینه هستند و مظلومیّت را از جدّ غریب خود

امیرمؤمنان (علیه السلام) به ارث برده اند. پس ایشان هم به همان معنایی که امیر عالم (علیه السلام)،

ص:388

اوّل مظلوم بودند، اوّل مظلوم عالم در این زمان هستند.

بالاتر از هر مظلومیّتی این است که کسی را از حقوق مسلّم خود محروم کنند و چنین وانمود کنند که او هیچ گونه حقّی نداشته است. متأسفانه نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت ایشان در طول تاریخ چنین ظلمی صورت گرفته است. لذا این ذوات مقدّسه غیر از اینکه مورد انواع ظلم ها واقع شده اند، » مستضعف «نیز بوده اند.

» مستضعف «با» ضعیف «تفاوت دارد. ضعیف یعنی ناتوان؛ ولی مستضعف یعنی کسی که ناتوان شمرده شده است. (12) 12. استضعفه: عدّه ضعیفاً) المعجم الوسیط ص 540).

ائمه (علیهم السلام) ضعیف نبوده اند ولی اطلاق» مستضعف «به ایشان می توان کرد، چون در طول تاریخ» ضعیف شمرده شده «بوده اند. این ها از حقوق خویش توسط ظالمان محروم نگه داشته شده و به گونه ای با آن ها رفتار شده است که گویی صاحب هیچ حقّی نبوده اند، لذا رفتاری با ایشان صورت گرفته که با ضعیفان صورت می گیرد. بنابراین در عین حال که نمی توان آن ها را» ضعیف «دانست، امّا » مستضعف «نامیده شده اند. این تعبیر در قرآن کریم به ایشان اطلاق شده است:

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ 13. قصص/ 5.

و ما می خواهیم بر کسانی که در زمین ضعیف شمرده شده اند منّت گذاریم و آنان را پیشوایان و وارثان قرار دهیم.

این آیه در قرآن ضمن داستان بین اسرائیل آمده است، ولی چنانکه حضرت سیّد العابدین (علیه السلام) فرموده اند، اشاره به اهل بیت (علیهم السلام) و پیروان ایشان دارد:

والّذی بَعَثَ محمّداً (صلی الله علیه وآله وسلم) بِالحَقِّ بشیراً و نذیراً، إنّ الاَبرارَ مِنّا اهلَ البَیتِ و شیعَتَهم بِمَنزِلَهِ مُوسی وَ شیعتِهِ. وإنَّ عَدُوَّنا وَ اشیاعَهُم بِمَنزِلَهِ

فِرعَونَ وَ اشیاعِهِ. بحارالانوار ج 24 ص 167.

قسم به آنکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به حق بعنوان بشیر و نذیر مبعوث کرد، همانا نیکان از ما اهل بیت و شیعیان ایشان به منزله ی حضرت موسی و شیعیانش و دشمنانِ ما و پیروانشان به منزله ی فرعون و پیروان او هستند.

از همین جهت در تفسیر آیه ی شریفه ی از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین نقل شده است:

هم آلُ محمّدٍ (صلی الله علیه وآله وسلم). یَبعَثُ اللهُ مَهدیَّهُم بَعدَ جَهدِهم فَیُعِزُّهُم و یُذِلُّ عَدُوَّهُم. (15) 15. الغیبه) شیخ طوسی (ص 184.

مستضعفین در آیه آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) هستند که خداوند مهدی ایشان را پس از) گذشت دوران (سختی و مشقت آن ها مبعوث می فرماید، پس او آن ها را عزّت داده و دشمن آن ها را ذلیل و خوار می سازد.

احادیث متعددی در این موضوع ذکر شده است که علاقمندان می توانند به تفاسیر روایی در ذیل این آیه رجوع کنند.

به هر حال اگر کسی در انتظار فرج مستضعفان می باشد، باید متوجّه باشد که در رأس همه ی آن ها وجود مقدّس امام زمان (علیه السلام) هستند و اگر فرج ایشان از ناحیه ی خداوند برسد، فرج همه ی مستضعفان عالم نیز رسیده است. و به طور خلاصه می توان گفت که فرج امام زمان (علیه السلام) فرج همه ی آسمانیان و زمینیان - اعمّ از فرشتگان و جنّیان و حیوانات و گیاهان و جمادات - می باشد، پس کسی که انتظار فرج ایشان را در این مرتبه) مرتبه ی پنجم (داشته باشد، در حقیقت همه ی مراتب قبلی و بالاتر از آن ها را هم داراست و عبادتی فوق همه ی عبادت ها انجام می دهد.

و امّا سؤالی که این جا مطرح می شود این است که: چگونه می توان به این درجه از انتظار فرج امام عصر (علیه السلام) رسید؟

پی نوشت ها:

1. مکیال المکارم ج 2 ص 155.

2. اصول کافی، کتاب الحجّه باب أنه من عرف امامه لم یضرّه...، ح 3.

3. در این قسمت ها از فرمایش مرحوم صاحب مکیال در ج 2 این کتاب ص 155 بهره برده ایم، ولی آنچه در این جا آمده با مطالب ایشان در یک قسمت جزئی متفاوت است.

4. بحارالانوار، ج 102، ص 112.

5. البته در مخلوقات عاقل مختار - مانند انسان - حساب ظالمان و منکران ولایت جداست، زیرا ظهور امام (علیه السلام) برای آن ها نقمت است نه نعمت.

6. بحارالانوار ج 52 ص 316 ح 11.

7. زمر/ 69.

8. تفسیر علیّ بن ابراهیم قمی ج 2 ص 224.

9. ارشاد مفید ج 2 ص 381.

10. البته در این جا انسان های عادی مراد هستند نه خود امام زمان (علیه السلام).

11. کامل الزیارات باب 11 ح 2.

12. استضعفه: عدّه ضعیفاً) المعجم الوسیط ص 540).

13. قصص/ 5.

14. بحارالانوار ج 24 ص 167.

15. الغیبه) شیخ طوسی (ص 184.

منبع مقاله:

بنی هاشمی، سیّدمحمّد؛ (1390)، سلوک منتظران، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، چاپ ششم

ص:391

«راسخون

تاریخ انتشار: 10 دی 1394

مراتب انتظار فرج (1)

آیا ایران کشور امام زمان است؟

آیا هر کسی می تواند با انجام دادن عمل نیک، یکی از یاران امام زمان بشود؟

انتظار در دیگر روزهای سال به جز جمعه چه معنایی خواهد داشت؟

مقصود از روایات مطلق در باب انتظار فرج چیست؟

چه ضرورتی دارد امام مهدی علیه السلام سال ها پیش از ظهور و قیامش خلق شود؟

آرزوی بزرگ، نردبان تعالی

چرا بعضی، مهدی موعود علیه السلام را از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام می د...

در انتظار منجی

Unknown (میهمان (11 دی 1394

پاسخ

از قدیم الایام انسان هایی که با شیاطین ارتباط میگرفتند به قدرتهای خاصی دست پیدا میکردند و از غیب یا بهتره گفت از چیزایی که مردم عادی قدرت یا توانایی لازم دیدنشو نداشتند آگاه میشدند.

مثلا یک شخص آیندرو پیش بینی میکرده و از اتفاقاتی صحبت میکرده که جلوتر از زمان خودش بوده. مثلا یک نمونه ی جن زده و دیوانه نوسترآداموس بوده که قسمتی از پروژه ی ماسون برای روی کار آمدن دجال است.

سیستم الهی بسیار پیچیده است برای همین بعضی مسائل به قدری جزئیات ریز و حساسی دارند که در صورت بدفهمی، بعضی مسائل بجای روشنگری به جهالت و نابودی کشیده میشود.

ص:392

دوستان نکته جالب سرطان زا بودن نزدیکی با این موجودات است!!

این موجودات به تنهایی قدرتی ندارند و سحر و جادو تنها شبیه به جلوه های ویژه سینمایی برای اینها عمل میکند. یعنی چه؟

بعنوان مثال کابوسی که در خواب میبینیم. توهم ناشی از استعمال مواد مخدر چیزی شبیه به مار شدن عصای جادوگران عصر حضرت موسی که تنها توهمی در ذهن بیننده ایجاد میکردند اما یادمون نره معجزه حضرت موسی واقعیت بود.

نکته اینجاست پیغمبری مثل حضرت سلیمان چطور از قدرت این دیوها برای اهداف الهی استفاده میکرد.

واقعا جواب این سوال تاکی باید پنهان بمونه و از ترس درک نکردن عده ای سکوت کرد؟

Unknown (میهمان (11 دی 1394

پاسخ

در گوگل کلمه Alien phone سرچ کنید تا متوجه اوضاع شده باشید.

توانایی ارتباط شیاطین از راه دور و افرادی که برای این موجودات کار میکردند یا بهتره گفت افراد خود فروخته ای که با توهم زندگی ابدی که شیاطین به آنها وعده میدادند همه چیزشون برعلیه انسان های مظلوم و نا آگاه میفروختند.

نکته ی بسیار بسیار مهم در رابطه با شناخت شیاطین اعتقاد به یگانگی الله و باور به روح، فرشته، پیغمبران و امامان الهی است چون در غیر این صورت وارد بازی اونا خواهیم شد.

ماموریت پیغمبران الهی مثل حضرت نوح پاک سازی زمین از دم و دستگاه های شیطانی این موجودات بود. هدف حضرت سلیمان نشان دادن برتری قدرت الهی بر تکنولوژی این موجودات بوده.

قضیه آنوناکی و خدایان باستان بشدت در غرب جاهلیت درحال پیگیری است.

این عالمان بی عقل عصر حاضر به دنبال خدایان دروغین هستند. در فیلم های هالیوودی مثل روز استقلال مبنای فیلم براین است که انسانها هم به تکنولوژی های

ص:393

بالا رسیدند و دیگر نیازی به خدایان برای پرستش و ترسیدن نیست برای همین اسمش روز استقلال است. روز مستقل شدن از چه چیزی؟ از خدایان !!

خب کسانی هم که برعلیه استکبار و استعمار میجنگند) مثل رزمنده های مسلمان (این عقیده را دارند که ما هم میخاهیم از زیر ظلم و زور شیاطین مستقل شویم. اما دیگر به خدای یکتا و رسولانش باور نداریم؟ داشتن علم و تکنولوژی و زودتر آفریده شدن بمعنی خدا و خالق بودن عده ای بر عده ی دیگر است؟

اگر علم ما بالاتر برود حالا ما خدای اونا میشیم؟

از لحاظ عقلی این باور جن پرستا ایرادات اساسی دارد. خدایانی که خود مشکلات اساسی دارند و بر علیه یکدیگر میجنگند. هر زمان هم رسول انسانی آمد نبرد را به او باختند. مگر سوره جن نداریم که عده ای اعتراف به برتری قدرت الله در آسمان ها و زمین دارند.

تازه این همه خودکشی میکنیم یک طبقه از آسمان هستیم. همین یک طبقه اقیانوسی از کهکشان های بینهایت است.

خداوند در قرآن فرموده شیطان تنها توهم در شما ایجاد میکند. اما زمانی که اسلام به شکل جهانی به قدرت برسد رازها برملا میشود و عصر حکم رانی مومنین بر زمین و جهان هستی شروع خواهد شد.

در عصر حاضر هرچقدر که تکنولوژی پیشرفت میکند نیاز به پرستش خالق بیشتر میشود. ما تکنولوژی و علم هم برای رسیدن به خدا میخاهیم نه مثل امریکا هالیوود بسازیم و خشونت و فحشا را ترویج دهیم.

Unknown (میهمان (11 دی 1394

پاسخ

خبرگزاری ایسنا: زن پیشگوی مشهور بلغارستانی که 20 سال پیش درگذشت، پایان موجودیت اروپا و بروز یک جنگ عظیم میان مسلمانان در سال 2016 را پیش بینی کرده است.

روزنامه دیلی میل نوشت؛ "بابا وانگا" ،زن پیشگوی بلغارستانی که در سال 1996 در سن 85 سالگی درگذشت، به دلیل درست بودن 85 درصد از

ص:394

پیشگویی هایش به عنوان "نوستراداموس بالکان" مشهور است.

این پیشگوی نابینا که تا قبل از این، وقوع حملات تروریستی 11 سپتامبر و سونامی مرگبار اقیانوس هند در سال 2004 را پیش بینی کرده بود، یکی از پیش بینی هایش این است که در سال 2016 افراطگران حمله بزرگی به اروپا انجام خواهند داد.

وانگا در طول عمرش صدها پیش بینی انجام داد که شامل بروز یک جنگ عظیم میان مسلمانان که با بهار عربی در سال 2010 آغاز می شود، بوده است.

وی پیش بینی کرده که این جنگ در سوریه اتفاق افتاده و در سال 2043 با استقرار یک "خلافت" به پایتختی شهر رُم ایتالیا به پایان خواهد رسید.

Unknown (میهمان (11 دی 1394

پاسخ

وانگا همچنین در پیشگویی هایش گفته است که اروپا در انتهای سال جاری میلادی دیگر وجود نخواهد داشت و این قاره تبدیل به یک زمین بایر و تقریبا خالی از سکنه بدون وجود هیچ یک از اشکال حیات خواهد شد.

این پیشگویی های وحشت آور مورد استناد تئوری پردازان توطئه که فعالیت داعش در نزدیکی اروپا در لیبی را برجسته کرده اند، قرار گرفته است.

حامیان بابا وانگا می گویند، او سونامی مرگبار اقیانوس هند در سال 2004 را با گفتن اینکه "یک موج عظیم سراسر ساحل بزرگی که در آن مردم بسیار و چند شهر وجود دارند را می پوشاند و همه چیز زیر آب ناپدید خواهد شد" پیش بینی کرده بود.

همچنین این پیشگو در سال 1989 گفته بود، "برادران آمریکایی هدف حمله دو پرنده فولادی قرار خواهند گرفت" که اشاره به حادثه 11 سپتامبر دارد.

همچنین گفته شده که وانگا 60 سال پیش نسبت به ذوب شدن یخ های قطبی و افزایش سطح دریاها هشدار داده بود که این حاکی از پیش بینی افزایش دمای جهانی است.

این پیشگو زاده روستایی به نام "استرومیکا" در پایین قله ای در بلغارستان است

ص:395

و گمان برده می شود که در یک طوفان بینایی خود را از دست داد. وی پس از نابینا شدن ادعا کرد که توانایی پیش بینی آینده را به دست آورده است.

همچنین وانگا درباره رئیس جمهور شدن اوباما نیز پیش بینی کرده بود که "چهل وچهارمین رئیس جمهور آمریکا یک فرد آفریقایی - آمریکایی خواهد بود" اما در عین حال وی هشدار داد که این فرد "آخرین رئیس جمهور آمریکا" است.

Unknown (میهمان (11 دی 1394

پاسخ

او همچنین برای زندگی چند قرن بعد انسانها نیز پیش بینی هایی را کرده است؛ از جمله پیش بینی های وی این است که تا سال 2130 بیگانگان فضایی به تمدن های انسانی کمک خواهند کرد که در زیر دریاها زندگی کنند و در سال 3005 جنگ بزرگی در مریخ به وقوع خواهد پیوست.

وی همچنین گفته است که تا سال 3797 هر چیزی از روی کره زمین ناپدید می شود اما تا آن زمان انسان ها به این قابلیت دست پیدا کرده اند که برای زندگی به یک منظومه ستاره ای جدید کوچ کنند.

Unknown (میهمان (11 دی 1394

پاسخ

ببینید چه مجنون هایی دارند در سینمای ما فیلم بازی میکنند. خودشیفته و باخته ی تمدن روبه نابودی غرب دجالی هستند. جالب تورات و انجیل میخونه اما قرآن نه!! خداوند عاملان شیطانو لعنت کند.

خبرآنلاین: بهنوش بختیاری در یک پست اینستاگرامی، از نویسنده ها و کتاب های محبوبش نوشت.

بهنوش بختیاری، از هاروکی موراکامی را اولین نویسنده مورد علاقه اش نام برد و بعد از او محمود دولت آبادی، گابریل گارسیا مارکز، گونتر گراس،

سیمین دانشور، میلان کوندرا، جپمپا لاهیری، پل آستر... به عنوان نویسنده های مورد علاقه اش یاد کرد.

او» صد سال تنهایی «را به عنوان کتاب برگزیده ذهنش عنوان کرد و کتاب های

ص:396

انجیل و تورات و کتب ادیان مختلف را از در دسته ی کتابهای مورد علاقه اش طبقه بندی کرد.

بهنوش بختیاری، از اینکه فرصت کمی برای خواندن کتاب دارد، اظهار تاسف کرد و به مخاطبانش گفت اگر کتاب نخوانند مثل او ماشینی و بیات و سرد و دمده خواهند شد.

Unknown (میهمان (11 دی 1394

پاسخ

متن کامل نوشته او به این شرح است:

» اگر از من بپرسی چهارمین نویسنده ای که در جهان دوس داری کیه؟؟ میگم گونتر گراس نویسنده آلمانی... مسلما که اولیش موراکامی.. دومی محمود دولت آبادی.. سومین گابریل گارسیا مارکز.. و پنجمین سیمین دانشور.. ششمین میلان کوندرا.. هفتمین جومپا لاهیری و هشتمین پل آستر.. نهمین جعفر مدرس صادقی و دهمین اریک اما نوئل اشمیت و رولد دال و بهترین من رومن گاری با دو کتاب خداحافظ گاری کوپر و زندگی در پیش رو که دلمو برد.. وهنوزم کتاب برگزیده ام در ذهنم صدسال تنهاییه که از پانزده تا بیست سالگیم باهاش زنده بودم و همینطور خواندن انجیل و تورات و کتب مربوط به ادیان مختلف.. خیلی وقته متمرکز نیستم و کم کتاب میخونم... روزگاری وقت زیاد داشتم و هنوزم ته مانده تخیلات همون روزا رو برای این نصفه نیمه بازیگری و زندگیم به کار میگیرم.. باقی فیلمها و لحظات همه پرررررر..... بله.. کتاب نخونی عین من ماشینی و بیات و سرد و خسته و دمده خواهی شد.. یه مرحله ای ورای روشنفکریم البته هست که کتاب نخری چون بخاطرشون درختا قطع میشن. یاعلی. «

بهنوش بختیاری علاوه بر بازیگری، سردبیری ماهنامه ای به نام» دیده بان «را به عهده دارد.

ص:397

پروژه نفوذ چیه؟ خدایا دارند بیخ گوشمون مانور میدهند، جامعرو به فساد کشیدند هنوز هیچکس بیدار نشده.

Unknown (میهمان (12 دی 1394

پاسخ

اعدام شیخ النمر ربطی به قتل نفس زکیه دارد؟

علائم بسیار آخرالزمانی هستند فقط معلوم نیست خدا چطور میخاهد انتقام بگیرد. در قرآن تاکید به این است که خداوند انتقام گیرنده ی سختی است.

یعنی اتفاقات عجیب و ترسناکی در آینده خواهیم دید.

غرب استعمار گر در فیلمهاش هم پیش بینی نابودیه سیستمشو داره میکند.

آخرین مطالب سایت

مردمی که مجبورند به شیوه عصر حجر زندگی کنند + فیلم

عکس/ نفرت عمومی از آل سعود خبیث

واکنش» آیت الله مکارم «به قطع روابط دیپلماتیک برخی کشورها با ایران

8 هزار شهید و 28 هزار زخمی از آغاز تجاوز سعودی به یمن

دانلود مستند آرایش غلیظ

مهمان فاکس نیوز: پیاز اشک اوباما را درآورد + تصاویر

کشته شدن 250 تروریست در غرب رمادی/ "وزیر جنگ" داعش از پای درآمد

ترفند عربستان نگرفت

چرا وزارت امور خارجه مقابل تحقیر مردم ایران سکوت کرده است؟

جلادی که شیخ نمر را به شهادت رساند کیست؟ + تصاویر

عکس/ شام رزمنده های» مدافع حرم «

کره شمالی آزمایش موفق بمب هیدروژنی را اعلام کرد

ص:398

آخرین مطالب بخش مهدویت

اشاره

غیبت امام (علیه السلام)؛ بزرگ ترین گرفتاری عصر (1)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

غیبت امام (علیه السلام)؛ بزرگ ترین گرفتاری عصر

معمولاً انسان ها در گرفتاری های سخت تر توجه بیشتری به خدای خود دارند و به همین دلیل» انتظار فرج «در ایشان شدیدتر می شود. هر چه گرفتاری دشوارتر و شدیدتر باشد، امید به رحمت خدا و دستگیری او در انسان بیشتر است و اتّکا و توجّه به اسباب و وسائط، کمتر و ضعیف تر می گردد. پس شدّت و قوّت انتظار فرج، بستگی مستقیم به شدّت گرفتاری انسان دارد. یک بیماری سخت و صعب العلاج

ص:399

بیشتر از یک بیماری معمولی انسان را گرفتار می کند و در نتیجه، حال انتظار فرج در اوّلی بیش از حالت دوم است.

غیبت امام (علیه السلام)؛ بزرگ ترین گرفتاری عصر (1)

نکته ی دیگر این که: گرفتاری در انسان یک حالت روحی و معنوی است که می تواند منشأ مادّی داشته باشد یا نداشته باشد. یک بیماری خاص ممکن است از جهت شدّت گرفتاری تأثیرات متفاوتی بر افراد مختلف داشته باشد؛ یکی را بیشتر و دیگری را کمتر گرفتار کند. و این بستگی دارد به این که شخص از لحاظ روحی در مقابل آن بیماری چه عکس العملی نشان دهد. لذا نوع بیماری تنها عاملی نیست که شدّت گرفتاری را معیّن می کند و عامل مهم تر، تأثّر روحی شخص از آن بیماری است.

پس به طور کلّی میزان گرفتاری انسان را تعلّقات روحی و عاطفی او در یک مورد خاص تعیین می کند. هر چه این تعلّقات عمیق تر و شدیدتر باشد، گرفتاری سخت تر و شدیدتر خواهد بود.

بهترین مثال برای این مسأله وقتی است که فرزند کوچک انسان مریض می شود.

در این حالت، هر چند که پدر یا مادر خودشان مریض نشده اند، ولی در بسیاری موارد گرفتاری ایشان در بیماری فرزندشان بیش از زمانی است که خود آن ها بیمار می شوند. مادر که عاطفه و محبّتش به فرزند معمولاً بیش از پدر می باشد، بیماری خودش را بسیار راحت تر تحمّل می کند تا بیماری فرزندش را.

در این مورد هر چه فرزند کوچک تر باشد، این تعلّق عاطفی قوی تر است و گرفتاری مادر نیز وقتی که کودکش رنجور می شود، طاقت فرساتر و سخت تر است.

مادر حقیقتاً آرزو می کند که ای کاش خودِ او به جای فرزندش بیمار شده بود و به واقع در بیماری فرزند، خودش هم بیمار می شود.

علّت این امر تعلّق روحی شدیدی است که مادر نسبت به کودک خویش دارد و

آنجا که این اندازه وابستگی روحی وجود ندارد چنین نیست. لذا همین مادر وقتی که فرزندِ شخصی دیگر را به همان بیماری مبتلا می بیند، آنچنان گرفتار نمی شود و اگر بشنود یک کودکی به آن مرض گرفتار شده است، قدری از لحاظ روحی متأثر می شود ولی خیلی زود این تألّم روحی از بین می رود و آن مسأله زندگی عادی او را به هم نمی زند و فکرش را مشغول نمی سازد. در حالی که همین مادر نسبت به بیماری فرزند خودش هرگز چنین نیست و آسایش و راحتی او در آن هنگام از بین می رود و تا وقتی کودکش بهبود نیافته است از فکر ناراحتی اش بیرون نمی رود.

این مسأله، مخصوصِ اطرافیان انسان که رابطه ی نَسَبی نزدیک با او دارند، نمی باشد، بلکه نزدیکی عاطفی و روحی مهم است. چه بسا کسی از لحاظ ارتباط نسبی رابطه ی نزدیکی با انسان نداشته باشد، ولی چون وابستگی شدید روحی با او دارد، در سختی ها و گرفتاری های او، ناراحت و گرفتار می شود.

با این مقدمه می توانیم به سراغ مقصود اصلی خود برویم. در بحث» انتظار فرج امام عصر (علیه السلام) «مهم ترین عامل این است که ببینیم غیبت آن حضرت چقدر انسان را گرفتار کرده است. اگر دوری از امام (علیه السلام) کسی را گرفتار کرده باشد، انتظار فرج برایِ او معنادار می شود و هر چقدر این گرفتاری شدیدتر باشد، انتظار فرج شدیدتری خواهد داشت.

هر کس به تناسب ارتباط معرفتی و روحی خود با امام زمانش، می تواند میزان گرفتاری اش در غیبتِ ایشان را بسنجد. ممکن است کسانی باشند که از غیبت امام خود، هیچگونه احساس گرفتاری نکنند و اصلاً برایشان مسأله آنقدر مهم نباشد که ذرّه ای فکرشان را مشغول سازد و آن ها را به فکر چاره ی این درد بیندازد! آیا برای این گونه افراد، انتظار فرج امام عصر (علیه السلام) مطرح می شود؟!

همین افراد، اگر یک اسکناس هزار تومانی از جیب لباس یا کیف دستی آن ها بِدُزدند، چه بسا ناراحت و نگران می شوند و فکرشان مشغول می شود که چِه کار کنند، از چه کسی کمک بگیرند، دزد را چگونه پیدا کنند و... این نگرانی و دل مشغولی حداقل دقایقی طول می کشد، ولی آیا تاکنون دوری از امام زمان (علیه السلام) به همان اندازه آن ها را گرفتار و مشغول کرده است؟! آیا برای چند لحظه

فکر کرده اند که چه کاری از دست ایشان برای رفعِ این گرفتاری بر می آید؟!

هر چیزی که برای انسان اهمیّت بیشتری داشته باشد، گرفتاری نسبت به آن برایش سخت تر است و فکر و قلب انسان را بیشتر به خودش مشغول می سازد.

تحمّل بعضی گرفتاری ها، آنچنان برای انسان مشکل می شود که خواب و آسایش را از او می گیرد و عیش و نوش زندگانی را برایش تلخ می سازد.

شاید هر کس در زندگی خود کمابیش این مسأله را چشیده باشد و درگیری با آن را این گونه تجربه نموده باشد. ولی جای این سؤال وجود دارد که: دردِ دوری از امام (علیه السلام) چند درصد شیعیان را این چنین گرفتار ساخته است؟ چند نفر هستند که در این مصیبت، راحتی و آسایش خویش را - هر چند موقّت و محدود - از دست داده اند؟

برای کدام یک از ما اتفاق افتاده که حتی برای چند دقیقه از دردِ فِراق حضرت (علیه السلام) نتوانسته باشیم به خواب برویم؟ البته این را نمی توان از همه انتظار داشت، ولی آیا هر یک از ما تاکنون فکر کرده ایم که چرا امامِمان غایب شده اند و چرا این مصیبت تاکنون بیش از 1163 سال طول کشیده است؟ براستی این موضوع چقدر ما را به خود مشغول ساخته است؟

اگر متوجه شویم که خدای ناکرده به بیماری سرطان گرفتار شده ایم، ناگهان همه ی غم ها و غصه های عالم بر دلمان می نشیند و به فکر فرو می رویم که برای خلاصی از این درد چه باید بکنیم. ولی از وقتی شنیده ایم که امام زمان ما (علیه السلام) به امرِ خدا و خواستِ او از ما دور شده و غیبت کرده اند، چقدر غصه خورده ایم؟ چقدر اندیشیده ایم که این بلا از کجا به سرمان آمد و راه نجات و خلاصی از آن چیست؟ فرمایش امام باقر (علیه السلام) را شنیده ایم که فرمودند:

اِذا غَضِبَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی عَلی خَلقِهِ نَحّانا عَن جِوارِهم. (اصول کافی، کتاب الحجّه، بابٌ فی الغیبه، ح 31.

هر وقت خدای تبارک و تعالی بر خلق خود غضب فرماید، ما) امامان (را از کنار ایشان دور می سازد.

معنای این سخن آن است که دوری از امام (علیه السلام) نتیجه ی غضب و

ص:402

ناخشنودی خداوند از مردم است. و اگر چنین است باید بیندیشیم که چرا به چنین تنبیهی گرفتار آمده ایم و برای رفع آن چه کاری از دست ما ساخته است.

برای اینکه عمق درد برایمان بیشتر آشکار شود، از اینجا شروع کنیم که: اگر امام (علیه السلام) ظاهر و آشکار بودند، برای فرد فرد ما چه نعمت هایی فراهم بود که اکنون نیست؟ چه بهره های شخصی از وجود ایشان می توانستیم ببریم که در حال حاضر از آن ها محروم هستیم؟ اگر هر یک از ما امکان دسترسیِ عادی و سهل به حضور امامِمان داشتیم، چه مشکلاتی که دامنگیر ما نمی شد و چه سرگردانی ها و بلاتکلیفی ها که پیدا نمی کردیم؟

گاهی پیدا کردن یک حکم شرعیِ فقهی آنچنان مشکل می شود و آراء مختلف در یک مسأله آنقدر زیاد می گردد که افراد سست عقیده از اصل عمل به آن و یافتن وظیفه ی شرعی خویش منصرف شده و راه بی خیالی و لاأُبالی گری را پیش می گیرند و آن ها که عقیده ی محکم تری دارند، جدّاً حیران و سرگردان می مانند. در صورتی که اگر یافتن امام (علیه السلام) و پرسیدن از ایشان برای آنها به راحتی میسّر بود، به این گرفتاری ها دچار نمی شدند و از خودِ حضرت کسب تکلیف می کردند.

در مسائل اعتقادی، بلاتکلیفی بیشتر از احکام شرعی است و عموم انسان ها در برخورد با نظریه ها و مکاتب مختلف دینی - که هر کدام خود را حق می دانند و نظریّات دیگر را رد می کنند - توانایی تجزیه و تحلیل صحیح ندارند و گرایش آن ها به یک مکتب خاص نوعاً از روی اعتمادی است که شخصیت های مقبول خود می کنند؛ یعنی از روی» رجال «به حق یا باطل بودن یک نظریّه پی می برند، در حالی که باید عکس این مطلب باشد. (البته در مورد اهل بیت عصمت و طهارت چنین نیست. چون ایشان معیار حق و باطل هستند و خشنودی آن ها نشانه ی حقّانیت و ناخشودیشان نشانه ی بطلان می باشد. این حقیقت در زیارت حضرت مهدی (علیه السلام) چنین آمده است:» الحَقُّ ما رَضیتُموه.

وَ الباطِلُ ما سَخِطتُموه. «حقّ آن چیزی است که شما از آن خشنودید، و باطل عبارت است از آنچه مورد ناخشنودی شماست.) احتجاج طبرسی ج 2 ص 317، بحارالانوار ج 102 ص 82)

» سخطتموه «در بسیاری از کتاب ها، از جمله» مفاتیح الجنان «- به اشتباه» أسخطتموه «آمده است، در حالی که در منابع موجود از این زیارت بدون استثنا» سخطتموه «ذکر شده. علاوه بر این

ص:403

که» أسخطتموه «یعنی» آن را ناخشنود ساختید «که هیچ مناسبتی با معنای عبارت زیارت ندارد.

انَّ دینَ الله لا یُعرَفُ بالرّجال بَل ب آیهِ الحقّ. فَاعرِف الحقَّ تَعرِف أهلَه. (3) 3. امالی طوسی ص 625.

همانا دین خدا نه از طریق شخصیت ها بلکه با نشانه ی حق شناخته می شود.

پس حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی.

متأسفانه اکثر مؤمنان شناخت دقیق و کافی نسبت به نوع مباحث اعتقادی ندارند تا بتوانند به این سفارش حکیمانه عمل کنند، بلکه درست عکس آن را انجام می دهند و از طریق شخصیت های افراد به حقّانیّت چیزی معتقد می شوند. افراد متخصّص هم چون مبانی مختلف و بعضاً متضّادی در شناخت دین دارند، کمتر با گفتگو به تفاهم و وحدت نظر می رسند. و گروه معدودی نیز که دارای مبانی مشترک اعتقادی هستند، در استنباط از ادلّه - قرآن و سنّت - یا در برداشت های عقلی و نظری خود، اختلاف دارند.

به هر حال حداکثر دارایی ما در زمان غیبت امام (علیه السلام)، علاوه بر عقل - که در حدّ بدیهیات و مستقّلات عقلیّه حجّیت قطعی و ضروری دارد - ادلّه ی نقلی و متونِ کتاب و سنّت است که در معرض تفسیرها و برداشت های مختلف و گاه متعارض قرار می گیرند و چیزی بیش از سیاهیِ روی سپیدی نیستند؛

تعبیرات رسول خدا در باره مؤمنان آخر الزّمان

تعبیری که رسول خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) در وصیّت خود به امیر مؤمنان (علیه السلام) برای مؤمنان آخرالزمان به کار برده اند:

یا علیُّ، واعلَم انَّ اعجَبَ الناسِ ایماناً واَعظَمَهُم یقیناً قومٌ یَکُونُونَ فی آخِرِ الزَّمانِ لَم یَلحَقُوا النَبِیَّ و حَجَبَتهُمُ الحُجَّةُ ف آمَنُوا بِسَوادٍ عَلی بَیاضٍ. (4) 4. کمال الدین باب 25 ح 8.

ای علی، بدان که شگفت انگیزترین ایمان ها در مردم و بزرگترین یقین ها در ایشان، از آنِ گروهی است که در آخرالزمان که پیامبر (صلی الله علیه

وآله وسلم) را

ص:404

درک نکرده اند و امام (علیه السلام) هم از دیدگانشان پوشیده است و ایمانِ آن ها به واسطه ی سیاهیِ روی سپیدی است.

ایمان از طریق سیاهی روی سپیدی، بر اساس اعتماد و اتکال بر قرآن و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) می باشد که تنها مرجع صحیح برای دینداری است. چنین ایمانی به دلیل سختی و دشواری اش، ارزش و قیمت زیادی دارد، و درست به همین دلیل بسیار کمیاب است؛ تا آن حدّ که خود حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) آنگاه که با وصّی خود حضرت امیر (علیه السلام) سخن از زمان غیبتِ امام دوازدهم (علیه السلام) مطرح کردند، فرمودند:

اِنّ الثّابتینَ عَلی القَولِ بِهِ فی زمانِ غَیبَتِهِ. لَاَعَزُّ مِنَ الکِبریتِ الأحمَر. (5) 5. کمال الدین باب 31 ح 7.

همانا ثابت قدم ها بر اعتقاد به او) حضرت قائم (علیه السلام) در زمان غیبتش از گوگرد سرخ کمیاب تر هستند.

گوگرد سرخ مَثَلی است برای چیزهای بسیار کمیاب. در زمان غیبت امام عصر (علیه السلام) دینداران صرفاً با تکیه بر سیاهی های روی سپیدی) یعنی نوشته ها (باید ایمانِ خود را حفظ کنند و لذا تعداد ایشان بسیار بسیار اندک خواهد بود و ثابت قدمان بر عقیده به امام غایب از گوگرد سرخ کمتر یافت می شوند.

همه ی این ها از عوارض و لوازم غیبت امام (علیه السلام) می باشد که دامنگیر امّت ایشان شده و متأسفانه عمق این بلا و گرفتاری برای بسیاری از شیعیان هنوز ناشناخته مانده است. محرومیت از ظهور امام (علیه السلام) در اجتماع و طولانی شدن این درد، کم کم مسأله را برای بسیاری از مردم - حتی دوستان و شیعیان حضرتش - عادی ساخته و چنان به آن خو گرفته اند که ناخودآگاه می پندارند گویی باید همیشه چنین باشد و کمتر احساس خلأ از حضور علنی امام عصر (علیه السلام) برای ایشان پیدا می شود.

تغییرات و تفاوت های مهم زمان ظهور

برای اینکه میزان حرمان و بیچارگی شیعه در زمان غیبت امامش بیشتر روشن

شود، یکی از بهترین راه ها مقایسه ی زمان غیبت با زمان ظهور ایشان است و توجه کردن به این که پس از ظهور چه برکاتی آشکار می شود و چه نعمت هایی از طرف خداوند بر کلِّ عالم سرازیر می گردد؛ نعمت ها و برکاتی که رنگ عالَم را به کلّی با زمان غیبت متفاوت می سازد.

به عنوان نمونه از حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند:

1 - اذا قامَ قائمُنا، اذهَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَن شیعَتِنا العاهَةَ وَ جَعَلَ قُلوبَهم کَزُبُرِ الحَدیدِ. (6) 6. الخصال ج 2 ص 541.

وقتی قائم ما) اهل بیت (علیهم السلام) قیام کند، خدای عزّوجلّ امراض و ناراحتی ها را از شیعیان ما دور می کند و دل های ایشان را همچون پاره های آهن می گرداند.

ناراحتی های شیعیان تنها با ظهور امامشان رفع می شود و دل های آن ها مانند آهن محکم و استوار می گردد، به طوری که هیچ عاملی در ایشان سستی و انحراف در عقیده و دینداری ایجاد نمی کند.

یکی دیگر از بشارت های زمان ظهور این است که امام عصر (علیه السلام)، شیعه را از گرفتاری ها و تنگناهای سخت نجات می دهند. به فرموده ی حضرت صادق (علیه السلام):

هُوَ المُفَرِّجُ لِلکَربِ عَن شیعَتِهِ بَعدَ ضَنکٍ شَدیدٍ وَ بَلاءٍ طَویلٍ و جَورٍ. فَطُوبی لِمَن ادرَکَ ذلکَ الزَمانَ. (7) 7. کمال الدین باب 55 ح 8.

اوست برطرف کننده ی گرفتاری و پریشانی شیعیانش پس از بینوایی و بدبختی سخت و بلای طولانی و ستم. پس خوشا به حال کسانی که آن زمان را درک کنند.

بیچارگی و بدبختی سخت و بلای طولانی شیعیان، مربوط به زمان غیبت امام (علیه السلام) است که در فشار و تنگنا زندگی را سپری می کنند. با ظهور امام (علیه السلام) همه ی این ناراحتی ها رفع می شود و مؤمنان در همه ی عالم به آسایش و راحتی می رسند. به همین جهت یکی از اوصاف حضرت در دعاها

2 -» مُزیلُ الهَمِّ» 8: 8. بحارالانوار ج 102 ص 102. برطرف کننده ی ناراحتی است.

یکی دیگر از القاب ایشان

ص:406

3 -»جامعُ الکَلِمَهِ عَلَی التقوی« (9): 9. دعای ندبه) الاقبال ص 297).

گردآورنده ی اعتقاد بر محور تقواست. بر اساس این صفت اعتقادات مختلف که بعضاً به خاطر غرض ورزی ها و سوء استفاده ها، با یکدیگر تعارض پیدا کرده اند، همگی بر محور تقوا و اساس خدایی گردآورده می شوند و تنها عقیده ی حق و قول مرضیّ خداوند بر دل ها و افکار حاکم می گردد. امام صادق (علیه السلام) در توصیف همین ویژگی فرموده اند:

4 - أما تُحِبُّونَ أن یُظهِرَاللهُ تبارک و تعالی الحقَّ والعَدلَ فی البِلادِ وَ یَجمَعَ اللهُ الکَلِمَهَ و یؤلِّفَ اللهُ بَینَ قُلوبٍ مُختَلِفَهٍ ولا یَعصُونَ اللهَ فی أرضه؟ ! (10) 10. اصول کافی، کتاب الحجّه، باب نادر فی حال الغیبه، ج 2.

آیا دوست ندارید که خداوند متعال حق و عدالت را در همه ی سرزمین ها آشکار گرداند و وحدت کلمه) عقیده (به وجود آورد و بین دل های جدا و پراکنده الفت برقرار نماید و هیچکس خداوند را در زمینش نافرمانی نکند؟ !

با ظهور حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه، ادیان و مذاهب ساختگی و منحرف همگی از بین می روند و مردمان بر محور دین حق - اسلام - اتفاق عقیده پیدا می کنند. خدای متعال فرموده است:

5 - هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ . (11) 11. برائت/ 33.

اوست آن که فرستاده ی خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر تمامی دین ها چیزه گرداند هر چند که مشرکان را خوش نیاید.

حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) در تفسیر قسمت اول آیه چنین فرمودند:

هُوَ الَّذِی امَرَ رَسُولَه بِالوِلایَهِ لِوَصِیِّهِ. و الوِلایهُ هی دینُ الحقِّ.

اوست آنکه فرستاده ی خود را به ولایت وصّی خویش فرمان داد. و ولایت همان دین حق است.

و در توضیح ادامه ی آن اضافه کردند:

6 - يُظهِرُهُ على جَميعِ الاَديانِ عند قيامِ القائم (عليه السلام) (12). 12. اصول كافى، كتاب الحجّه، باب فيهُ نكتَ و نتف من التنزيل فى الولايه، ح 91.

دین حقّ را هنگام قیام حضرت قائم (علیه السلام) بر همه ی ادیان چیره می گرداند.

در توضیح همین مطلب امام صادق (علیه السلام) به مفضّل فرمودند:

7 - فَوَاللهِ یا مُفَضّل لَیَرفَعُ عَنِ المِلَلِ و الاَدیانِ الاختلافَ و یکونُ الدینُ کُلُّه واحداً. کما قال جَلَّ ذِکرُهُ: إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلامُ . (14) 14. بحارالانوار ج 53 ص 4.

(13). 13. آل عمران/ 19.

ای مفضّل، به خدا قسم آن حضرت از آئین ها و مذاهب رفع اختلاف می کند و دین) خدا (یکی خواهد بود. همان گونه که خداوند - جلّ ذکره - فرموده: همانا دین نزد خداوند اسلام است.

با ظهور امام عصر (علیه السلام) همه ی اختلاف ها و سوء برداشت ها و کج فهمی ها و انحرافات دینی و اخلاقی از بین می رود و انسان ها در روی کره ی زمین به وحدت کلمه و عقیده بر محور حق و دین صحیح نائل می شوند، و به این وسیله راهِ بندگی صحیح خدا برای همه ی خلایق هموار می گردد.

در عصر ظهور، عقل و ایمان مردم به کمال می رسد و راه رسیدن به کمالات اخلاقی برایشان به طور کامل فراهم می گردد.

حضرت باقی (علیه السلام) در این باره فرموده اند:

8 - اذا قامَ قائمُنا، وَضَعَ یَدَهُ علی رُؤُوسِ العِبادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقِولَهُم و اکمَلَ بِهِ اخلاقَهُم.

(15) 15. بحارالانوار ج 52 ص 336 ح 71.

آنگاه که قائم ما قیام نماید، دست خود را بر سر بندگان می گذارد و به این وسیله عقل های ایشان را جمع می گرداند و اخلاق ایشان را کامل می فرماید.

آنقدر عقل ها کامل می شود که مؤمنان دیگر برای امور مادّی و دنیوی ارزشی قائل نمی شوند و به خاطر پول و مقام با یکدیگر به نزاع و اِختلاف

بر نمی خیزند و کینه ها از دل های ایشان رخت بر می بندد و رأفت و گذشت بین آن ها حاکم می شود.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در این خصوص فرموده اند:

9 - لو قَد قامَ قائمُنا... لَذَهَبَت الشَّحناءُ مِن قُلوبِ العِبادِ. (16) 16. بحارالانوار ج 52 ص 316 ح 11.

آن گاه که قائم ما قیام کند... کینه از دل های بندگان رخت برمی بندد.

ص:408

در فرمایش دیگری امام باقر (علیه السلام) آن زمان را چنین توصیف می کنند:

10 - اذا ظَهَرَ القائِمُ... یَجیءُ اصحابُ الزَکاهِ بِزَکاتِهِم إلی المَحاویجِ مِن شیعَتِه فَلا یَقبَلُونَها فَیُصِرُّونَها و یَدُورونَ فی دُورهم فَیَخرُجُونَ الَیهم فَیَقُولونَ: لا حاجَهَ لَنا فی دَراهِمِکُم. (17) 17. بحارالانوار ج 52 ص 390 ح 212.

آن گاه که حضرت قائم (علیه السلام) آشکار شوند... آن ها که زکات بر عهده دارند، زکاتِ خود را به نزد نیازمندانِ شیعه می برند ولی آن ها را نمی پذیرند. پس زکات ها را در کیسه می کنند و به درِ خانه های آن ها می برند ولی آن ها) از خانه (خارج می شوند و می گویند: ما نیازی به پول های شما نداریم.

و آنگاه که حرص پول و مقام و دنیا از انسان ها رخت بربندد و هر کس فقط به اندازه ی مایحتاج خود از امکانات مادّی بهره ببرد و به همان قناعت ورزد، راه برای ایمان کامل بندگان هموار می گردد.

فرد عاقلی خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض می کند: می ترسیم که مؤمن نباشیم. حضرت می فرمایند: چطور چنین می گویید؟ عرض می کند: برای این که ما در میان مؤمنان، کسی را سراغ نداریم که ارزش برادر ایمانی اش نزد او از پول بیشتر باشد و همواره در میان ما) مؤمنانِ معتقد به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پول مهم تر و عزیزتر از برادر دینی مان است. حضرت در پاسخ چنین می فرمایند:

کلّا، إنّکم مُؤمِنُونَ، ولکن لا تُکمِلُونَ ایمانَکم حتّی یَخرُجَ قائِمُنا. فَعِندَها یَجمَعُ اللهُ احلامَکُم فَتَکُونُونَ مؤمنینَ کاملینَ. (18) 18. بحارالانوار ج 67 ص 351 ح 54.

چنین نیست، شماها مؤمن هستید، ولی ایمانتان را به کمال نمی رسانید تا وقتی که قائم ما ظهور فرماید. در آن هنگام خداوند خِرَدهای شما را جمع می کند، پس به ایمان کامل می رسید.

بیان این احادیث صرفاً باز کردن روزنه ای بود به سوی عصر طلایی ظهور تا بتوانیم بین آن شرایط ایده آل و دوست داشتنی با آنچه در زمان غیبت گریبانگیر شیعه و اهل ایمان است مقایسه ای به عمل آوریم و از این طریق به محرومیّت و ناداری خود بیشتر پی ببریم و آنگاه برایمان روشن

شود که چه گوهر گرانقدر و چه ذخیره ی ارزشمندی سال های سال بلکه قرن هاست در پس پرده ی غیبت به سر می برد. و همو که با ظهورش

ص:409

دنیا را بهشت و گلستان می کند، چگونه غریبانه در حجاب ظلمانی غیبت پنهان گشته است. از طرف دیگر انسان های محتاج و تشنه را می بینیم که چگونه سرگردان و حیران، جستجوی آب زلال و چشمه ی حیات بخش را رها کرده و به سرابی دلخوش کرده و راضی شده اند.

اگر برکات وجودی این امامِ هُمام و این دُردانه ی الهی برای ما بیشتر آشکار شود، دردِ دوری و محرومیّت از ایشان را بیشتر و عمیق تر حس می کنیم و تنها در این صورت است که واقعاً گرفتاری خود را می یابیم و آنگاه کم کم حال» انتظار فرج «واقعی در ما ایجاد می شود. اگر مصیبت ها و گرفتاری های خود را در غیبت امامان درک نکنیم، هیچگاه سوز انتظار فرج در ما به وجود نمی آید و از ژرفای دل به درگاه خداوند شکایت نمی بریم.

تعبیر» شکایت «از غیبت امام زمان (علیه السلام) در بعضی دعاهای مأثور به ما تعلیم داده شده است. در دعایی که نایب امام حضرت، جناب شیخ عمروی املا فرموده اند و مرحوم سیّد بن طاووس سفارش زیادی به خواندن این دعا در عصر روز جمعه داشته اند (19)، 19. ایشان فرموده اند که: اگر نسبت به خواندن همه ی آنچه در تعقیبات عصر روز جمعه آوردیم، عذری داشتی، مبادا در خواندن این دعا سستی بورزی. هر آینه این امر را از فضیلت های اختصاصی خداوند در حق خود می دانیم، پس بر آن اعتماد کن.) جمال الاسبوع ص 315).

به درگاه خداوند این گونه عرضه می داریم:

اللَّهُمَّ إنّا نَشکُو الیکَ فَقَدَ نَبِیِّنا وَ غَیبَهَ وَلِیِّنا و شِدَّهَ الزَّمانِ عَلَینا و وُقُوعَ الفِتَنِ بِنا و تَظاهُرَ الأعداءِ عَلَینا و کَثرَهَ عَدُوِّنا و قِلَّهِ عَدَدِنا. اللهُمَّ فَفَرِّج) فَافرُج (ذلِکَ بِفَتح مِنکَ تُعَجِّلُه وَ نَصرٍ مِنکَ تُعِزُّهُ و إمامِ عدلٍ تُظهِرُه، الهَ الحَقِّ رَبِّ العالَمین. (20) 20. جمال الاسبوع ص 318؛ کمال الدین باب 45 ح 43.

خدایا، به درگاهت شکایت می بریم از فقدان پیامبرمان و غیبت سرپرستمان و سختی روزگارمان و گرفتار شدنمان به فتنه ها و همدستی دشمنان علیه ما و زیادی دشمنانمان و کمی تعدادمان. پروردگارا، از طریق پیروزیی از جانب خودت که هر چه زودتر نصیب) ما (می گردانی و یاریِ خودت که عزیزش می داری و پیشوای عدالت که او را ظاهر می فرمایی فرج و گشایشی) از این گرفتاری ها (قرار ده، ای معبود حق، ای پروردگار

جهانیان.

در دعای دیگری که از نایب دوم حضرت ولیّ عصر (علیه السلام) در اعمال ماه مبارک رمضان به ما رسیده نیز، همین تعبیر به چشم می خورد:

اَللَّهُمَّ إنّا نَشکُو إلیکَ فَقدَ نَبِیِّنا صَلَواتُکَ علیه و آله و غَیبَهَ وَلیِّنا) إمامِنا (وَ کَثرَهَ عَدُوِّنا و قِلَّهَ عَدَدِنا وَ شِدَّهَ الفِتَنِ بِنا و تَظاهُرَ الزمانِ عَلَینا. فَصَلِّ علی مُحمَّدٍ و آلِهِ) و آلِ مُحمّدٍ (وَ اعِنّا علی ذلکَ بِفَتح تُعَجِّلُه) کُلِّه مِنکَ بِفَتحٍ تُعَجِّلُهُ (و بِضُرٍّ تَکشِفُهُ و نَصرٍ تُعِزُّهُ و سُلطانِ حَقٍّ تُظهِرُه وَ رَحمَهٍ مِنکَ تُجَلِّلُناها و عافِیَهٍ مِنکَ تُلبِسُناها، بِرَحمَتِکَ یا ارحَمَ الرّاحِمینَ. (21) 21. دعای افتتاح،) اقبال الاعمال ج 1 ص 61).

خدایا به درگاهت شکایت می بریم از اینکه پیامبرمان را از دست داده ایم و سرپرست) امام (ما پنهان است و از زیادی دشمنانمان و کمی تعدادمان و سخت شدن فتنه ها بر ما و هماهنگی) قدرت های (روزگار علیه ما. پس بر حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و آل ایشان درود بفرست و مرا در برابرِ) همه ی (این ها از جانب خودت یاری فرما از طریق پیروزیی که هر چه زودتر نصیب می فرمایی و با رفع پریشانی و بدحالی از جانب خود و یاری کردنی که عزیزش می داری و غلبه و سیطره ی حق که آن را آشکار می فرمایی و رحمتی از جانب خودت که ما را با آن می پوشانی و عافیتی از ناحیه ی خودت که لباس ما قرار می دهی،) امید ما (به رحمت تو) است (ای ارحم الراحمین.

شکایت در هنگام بلا و گرفتاری مطرح می شود. انسان از چیزی که برایش رنج آور و دردناک است، به پیشگاه خداوند شِکوه می کند. این دعاها از ناحیه ی مقدّس خود امام زمان (علیه السلام) به ما رسیده است، بنابراین چنین شکایت هایی به درگاه الهی نه تنها اشکالی ندارد بلکه نشان دهنده ی درک و فهم صحیح دعا کننده در غیبت امام (علیه السلام) است که احساس بلا و مصیبت از دوری مولایش می کند و از خدای خویش گشایش و فتح طلب می نماید.

در این عبارات به گوشه ای از گرفتاری های زمان غیبت اشاره شده است: فتنه های سخت و فشارهای روزگار بر شیعه و» ضُرّ «که به معنای پریشانی و بدحالی مؤمن است و زیادی دشمنان شیعه و کم بودن عدد مؤمنان. این ها اندکی از ناراحتی ها و رنج های بسیار مؤمنان درِ زمان غیبت مولایشان است و همه ی این ها مصادیق» بلا «و» ضَنک «و» کَرب «

هستند که باید برای رفعشان به فرج الهی امیدوار بود. نالیدن و شِکوه کردن به درگاه الهی تنها چاره ی این دردهاست.

امّا از یک نکته نباید غفلت کرد؛ و آن اینکه:» شکایت «در این جا از روی ناخشنودی و بی صبری نسبت به قضای الهی و خواست خدا نمی باشد. گاهی انسان از چیزی شکایت می کند به خاطر اینکه از آن ناراضی است، ولی مؤمن در هیچ حالی و در هیچ شرایطی از آن چه خداوند برایش مقدّر فرموده، ناخشنود نیست هر چند که بلا و مصیبتش برایش تقدیر شده باشد.

بلاها و گرفتاری ها برای مؤمن رنج آور و ناراحت کننده هستند ولی ناراحتیِ او به معنای ناراضی بودنش نیست. به طور کلی ناراحتی به دو معنا به کار می رود:

یکی: ناملایمتی و ناخوشی و دوم: نارضایتی و ناخشنودی. این دو معنا لازم و ملزوم یکدیگر نیستند. ممکن است انسان از چیزی ناراحت) به معنای اول (باشد ولی از آن ناراضی نباشد. درد و بیماری برای انسان معمولاً ناراحت کننده و ناخوشایند است ولی اگر اهل ایمان باشد از اینکه خداوند - به هر دلیل و حکمتی - برایش بیماری را مقدّر فرموده، ناخشنود و ناراضی نیست.

بله؛ اگر خودش گناهی مرتکب شده که احتمال می دهد به خاطر آن به مرض مبتلا شده، از انجام آن گناه ناراضی است ولی به خاطر اینکه خداوند او را به عقوبت گناهش گرفتار ساخته، از ذات اقدس پروردگار و عدل او ناخشنود نمی باشد. بنابراین اگر برای رفع آن بیماری دست به دعا بلند کند، و از خدا بخواهد که به عدلِ خود با او رفتار نکند، به سبب عدم رضایت از عدالتِ پروردگارش نیست؛ بلکه می داند عافیت طلبی از خدای متعال، محبوبِ اوست و از همین رو خواهانِ عافیت و سلامتی می شود. (22) 22. رجوع شود به دعای بیست و سوم صحیفه ی سجادیه که در آن امام زین العابدین (علیه السلام) از خداوند به عبارات مختلف طلب عافیت کرده اند. یکی از دعاهای حضرت این است: اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحمَدٍ وَ آلِهِ و عافِنی عافِیَةً کافِیَةً شافِیَةً عالِیَّةً نامِیَّةً، عافِیَةً تُوَلِّدُ فی بَدَنی العافِیَةً عافِیَةَ الدُنیا والآخِرهِ.

امّا در هیچ حالی - قبل از دعا و پس از آن - از آن چه خداوند برایش مقدّر فرموده ناراضی نیست. پس اگر دعایش در رفع بیماری مؤثّر واقع نشد، از

این که خدا برایش چنین خواسته، قلباً خشنود و راضی است. این شرط وجود ایمان در انسان می باشد.

ص:412

به هر حال مؤمن باید برای رفع گرفتاری هایش به درگاه خدا بنالد و خدا همین شکایت را از مؤمن می پسندد، امّا مشروط بر این که هیچگونه ناخشنودی نسبت به آنچه خداوند می خواهد، در مؤمن نباشد.

خداوند دوست دارد که بندگانش وقتی در تنگنا و سختی قرار می گیرند، به خودِ او روی آورند و از هیچ مخلوقی چیزی نخواهند) مگر آنها که خداوند خود امر به توسّل به ایشان کرده که توسّل به آن ها در حقیقت توسّل به خداست (و به طور کلّی یکی از حکمت های بلایا می تواند همین امر باشد. ولی در عین حال از آن ها خواسته است که همواره به آنچه او در مورد بندگانش می پسندد، راضی و خشنود باشند. لذا همان طور که در روایات ائمه (علیهم السلام) آمده است،» رضا «به قضای الهی و» صبر «در بلایا، همراه با شکر نعمت های خداوند، انسان را به مقام» صِدّیقین «می رساند. (23) 23. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، ح 6.

» صبر جمیل «که در قرآن به آن امر شده است، صبری است که در آن شکایت به مردم نباشد.

فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِیلاً (24). 24. معارج / 5.

وقتی جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) از معنای» صبر جمیل «در آیه ی فوق پرسید، حضرت در پاسخ فرمودند:

ذلکَ صَبرٌ لَیسَ فیه شَکویً الَی النّاسِ. (25) 25. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الصبر، ح 23.

آن، صبری است که در آن شکایت به مردم نباشد.

روح صبر همان رضایت و خشنودی مؤمن از قضای خداوند است و اگر با حفظِ صبر برای رفع بلا و گرفتاری اش به درگاه الهی شکایت کند، کار نادرستی انجام نداده است.

آنچه با صبر جمیل سازگار نمی باشد، شکایت به غیر خداست؛ به مردمی که خود محتاج دستگیری و رحمت خدا هستند. مؤمن فرجِ خود را فقط و فقط از خدایش می طلبد و به کسی جز او امید نمی بندد. بنابراین دوری از امام عصر (علیه السلام) که مهم ترین گرفتاریِ مؤمنان در این زمان

است، آن ها را وا می دارد تا از این امر به درگاه الهی شکایت کنند و از ذات اقدسش گشایش در این گرفتاری بخواهند. چنانکه در هر دو

ص:413

موردِ نقل شده، پس از شکایت به سوی پروردگار، از او می خواهند تا فرج آن ها را هر چه زودتر برساند و آن ها را از گرفتاری هایشان خلاصی بخشد؛ که فرج الهی با ظهور » امام عدل «یا» سلطان حق «حاصل می شود.

خلاصه اینکه شکایت به درگاه الهی، اگر با ناخشنودی بنده همراه نباشد، نه تنها مذموم نیست، بلکه پسندیده و مأمورٌ به می باشد.

پی نوشت ها:

1. اصول کافی، کتاب الحجّه، بابٌ فی الغیبه، ح 31.

2. البته در مورد اهل بیت عصمت و طهارت چنین نیست. چون ایشان معیار حق و باطل هستند و خشنودی آن ها نشانه ی حقّانیت و ناخشودیشان نشانه ی بطلان می باشد.

این حقیقت در زیارت حضرت مهدی (علیه السلام) چنین آمده است:» الحَقُّ ما رَضیتُموه. وَ الباطِلُ ما سَخِطتُموه. «حقّ آن چیزی است که شما از آن خشنودید، و باطل عبارت است از آنچه مورد ناخشنودی شماست.) احتجاج طبرسی ج 2 ص 317، بحارالانوار ج 102 ص 82)

» سخطتموه «در بسیاری از کتاب ها، از جمله» مفاتیح الجنان «- به اشتباه » أسخطتموه «آمده است، در حالی که در منابع موجود از این زیارت بدون استثنا » سخطتموه «ذکر شده. علاوه بر این که» أسخطتموه «یعنی» آن را ناخشنود ساختید «که هیچ مناسبتی با معنای عبارت زیارت ندارد.

3. امالی طوسی ص 625.

4. کمال الدین باب 25 ح 8.

5. کمال الدین باب 31 ح 7.

6. الخصال ج 2 ص 541.

7. کمال الدین باب 55 ح 8.

8. بحارالانوار ج 102 ص 102.

9. دعای ندبه) الاقبال ص 297).

ص:414

10. اصول کافی، کتاب الحجّه، باب نادر فی حال الغیبه، ج 2.

11. برائت/ 33.

12. اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فیهُ نکت و نتف من التنزیل فی الولایه، ح 91.

13. آل عمران/ 19.

14. بحارالانوار ج 53 ص 4.

15. بحارالانوار ج 52 ص 336 ح 71.

16. بحارالانوار ج 52 ص 316 ح 11.

17. بحارالانوار ج 52 ص 390 ح 212.

18. بحارالانوار ج 67 ص 351 ح 54.

منبع مقاله:

بنی هاشمی، سیّدمحمّد؛ (1390)، سلوک منتظران، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، چاپ ششم

«راسخون

تاریخ انتشار: 1 دی 1394

ارسال کننده: jc313

غیبت حضرت مهدی علیه السلام از چه زمانی بوده است؟

طول عمر امام عصر و ارتباط آن با زنده بودن حضرت الیاس، خضر و عیسی علیهم الس...

آیا اگر از گناه اجتناب کنیم و منتظر واقعی باشیم، امام زمان به دیدار ما می آ...

ابعاد انتظار امام مهدی علیه السلام

چرا پیامبران و بقیه امامان غیبت نکردند تا به شهادت نرسند؟

آیا دعایی برای رفع گرفتاری از امام زمان در روایات نقل شده و شیعیان به این ک...

چرا ائمه نیز آرزوی دیدار امام زمان را داشته اند؟

تکالیف مردم در زمان غیبت

ص:415

غیبت امام (علیه السلام)؛ بزرگ ترین گرفتاری عصر (2)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

غفلت از دردِ غیبت امام (علیه السلام)

نتیجه ی بحث گذشته این است که زندگی یک مؤمن فقط با ظهور امامش به حالت ایده آل و خداپسندانه می رسد و قبل از آن، ایمانِ انسان ها به کمال مطلوب خود نمی رسد و مؤمنان نخواهند توانست مسیر بندگی خدا را آنچنانکه شایسته است طیّ کنند. یک مانع جدّی در این طریق، تعلّقات دنیوی و مادّی است و بندگان خدا تا وقتی به رشد عقلانی کامل نرسیده اند، همواره مزاحمت های اساسی در راه ترقیّات معنوی خود دارند. این مانع با رشد عقلانی بندگان به دست با کفایت امام عصر (علیه السلام) پس از ظهور ایشان برطرف می گردد. و مؤمنان - که همه ی زمین را در بر می گیرند - به خوبی خواهند توانست مسیر ترقّی و تکامل روحی را بپیمایند. در آن زمان علم و حکمت الهی به وفور در اختیار اهل ایمان قرار می گیرد؛ تا آنجا که امام باقر (علیه السلام) فرموده اند:

تُؤتَون الحکمَةَ فی زمانِهِ حَتّی انَّ المَرأَةَ لَتَقضی فی بَیتِها بِکتابِ الله تعالی و سُنّةِ رسولِ الله (صلی الله علیه وآله وسلم). (1) 1. بحارالانوار ج 52 ص 352 ح 106.

در زمان آن حضرت (علیه السلام) به شما) مؤمنان (حکمت ارزانی می شود؛ تا آنجا که یک زن) بدون آنکه به اختلاط با نامحرم گرفتار شود (در خانه اش به کتاب خدای متعال و سنّت پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حکم می کند.

و به این ترتیب روزگار شادی و خوشی های معنوی شیعیان، با ظهور حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه فرا خواهد رسید. این شادمانی چنان فراگیر است که مؤمنانِ از دنیا رفته را نیز در قبرهایشان در بر می گیرد:

لا یَبقی مُؤمِنٌ مَیِّتٌ إلّا دَخَلَت عَلَیهِ الفَرحَةُ فی قَبرِه و ذلک حَیثُ یَتَزاوَرُونَ فی

قبورِهم و یَتَباشَرونَ بِقیام القائِم (علیه السلام) (2) 2. غیبت نعمانی باب 9 ح 5.

هیچ مؤمنی از مردگان نمی ماند مگر آنکه شادی و خوشحالی در قبرش به او می رسد. و این در هنگامی است که یکدیگر را در قبرهایشان ملاقات می کنند و قیام حضرت قائم (علیه السلام) را به یکدیگر بشارت می دهند.

و نه تنها انسان ها بلکه همه ی حیوانات و گیاهان و حتی جمادات هم از خیر و برکت ظهور حضرت بهره مند می شوند:

فَعِندَ ذلک تَفرَحُ الطُّیُورِ فی اوکارِها و الحیّتانُ فی بِحارِها و تُمَدُّ الاَنهارُ و تَفیضُ العُیُونُ و تُنبِتُ الاَرضُ ضِعفَ اکُلِها. (3) 3. بحارالانوار ج 52 ص 304 ح 73.

در آن هنگام پرندگان در لانه های خود و ماهی ها در دریاهایشان شادمان می شوند و رودخانه ها جاری شده و چشمه ها می جوشد و زمین چندین برابر محصولات خود را می رویاند.

پس هنگام ظهور، هنگامه ی ظهور همه ی خوبی ها و زیبایی هاست و مؤمنان در آن زمان، هستی را با همه ی طراوتش و زمین را با تمام خرّمی اش و دنیا را با تمامی برکاتش مشاهده می کنند. اکنون زندگی در چنین فضایی را مقایسه کنیم با محرومیت ها و کاستی ها و دردهای اهل ایمان در زمان غیبت مولایشان تا تصدیق کنیم که زیستن بدون ظهور امام (علیه السلام) زندگی همراه با بدبختی و بیچارگی است. ولی افسوس که این بیچارگی را اکثر مردم احساس نمی کنند! دردِ بزرگتر از خودِ غیبت، احساس نکردن این درد است!

مَثَل ما مَثَل آن طفل صغیری است که پدر خویش را در سنّ کودکی از دست می دهد و یتیم می گردد ولی خودش به دلیل عدم بلوغ عقلی نمی فهمد که چه بلایی به سرش آمده است، امّا بزرگترها که عاقل هستند متوجه می شوند و برای او دلسوزی می کنند در حالی که خود کودک مشغول بازی و سرگرم به امور بچه گانه است. او در هنگام بازی غم و غصه ی از دست دادن پدر را به کلّی فراموش می کند و به اسباب بازی هایش دل خوش می کند.

همین کودک غافل، وقتی کم کم رشد می کند و به سنّ بلوغ می رسد، تازه دردِ

ص:417

یتیمی را احساس می کند و آن وقت متوجّه می شود که در کودکی چه مصیبتی دامنگیرش شده بود. آن گاه که جای خالی پدر را حسّ کند و دردِ بی پدری را بچشد، تازه غم و غصه هایش شروع می شود و رنج های سال یتیمی را یک جا احساس می کند.

یتیمی زمان غیبت هم چنین است. مؤمنان در این هنگام یتیمانی هستند که از پدر واقعی خویش دور افتاده اند و راهی برای این که ارتباط عادی با ایشان برقرار کنند و از ایشان بهره ی کافی ببرند، ندارند.

این حقیقت را پدر بزرگوارِ امام عصر (علیه السلام) از قول پدرانشان از شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) قرن ها قبل گوشزد کرده اند:

اشَدُّ مِن یُتمِ الیَتیمِ الذی انقَطَعَ عَن ابیهِ یُتمُ یَتیمٍ انقَطَعَ عن امامِهِ وَلا یَقدِرُ عَلَی الوُصُولِ الیه.... (4) 4. بحارالانوار ج 2 ص 2 ح 1.

سخت تر از یتیمیِ آنکه از پدرش جدا شده، یتیمیِ آن یتیمی است که از امامش بریده شده و نمی تواند به او برسد) دسترسی به او ندارد (....

آری؛ این یتیمی سخت تر و مصیبتش شدیدتر است. زیرا این یتیم، پدر واقعی و حقیقی اش را گم کرده و آن یتیم صرفاً پدر نَسَبی اش را از دست داده است. امّا دریغ و درد که بیشتر این یتیمان چون عقل و رشد کافی ندارند، بِسان آن طفل نابالغ، درد یتیمی خویش را احساس نمی کنند و از این بابت هیچ نگرانی و غصّه ای هم در زندگی خویش ندارند؛ به سرگرمی ها و دلخوشی های مختلف مشغول شده اند و به کلّی این درد را فراموش کرده اند.

گرد و غبار این غفلت بسیاری از اهل ایمان را فرا گرفته و کمتر مؤمنی یافت می شود که در تب و تاب این مصیبت گرفتار آمده و غم و غصّه ی این گرفتاری او را بی تاب نموده باشد.

اگر از مؤمنان خواسته شود که گرفتارهای خود را بشمارند، چند درصد ایشان نخستین گرفتاری خود را دوری و محرومیت از وجود امام عصر (علیه السلام) می دانند؟ و چند درصد در مرتبه ی دهم و صدم و... از این گرفتاری یاد می کنند؟ و آیا نیستند شیعیانی که هرگز این مسأله را گرفتاری خودشان ندانند؟ ! درست مانند

این که کودکی در یک نقطه از زمین که هیچ ارتباطی هم با ما ندارند، پدرِ خودش را از دست بدهد. ما در این مورد چقدر ناراحت می شویم؟ !

مهم این است که مسأله ی غیبت امام زمان (علیه السلام) جزء گرفتاری های شخصی مؤمنان محسوب شود. و تنها وقتی چنین خواهد بود که تعلّق خاطر روحی و معرفتیِ شیعیان نسبت به امامشان در یک حداقل مطلوب باشد. ولی متأسفانه چون در بسیاری از ایشان چنین نیست، این مسأله جزء گرفتاری های شخصی آن ها به حساب نمی آید. و اصلِ مشکل همین جاست.

تا این اشکال رفع نگردد و ارتباط روحی - معرفتیِ تک تک مؤمنان با امام غایب خویش آنچنان محکم نشود که دوری از ایشان گرفتارشان کند، سوز انتظار فرج برای آن ها حاصل نمی شود. دلیل این امر کاملاً روشن است. تا کسی گرفتار نباشد، فرج برایش معنا ندارد. آنکه خود را گرفتار نمی بیند، انتظار چه فرجی را از جانب خداوند داشته باشد؟ ابتدا باید چیزی او را ناراحت و گرفتار سازد، تا برای رفع آن به رحمت خدا و دستگیری او امید بندد.

پس برای خلاصی از این غفلتِ شوم، راهی جز معرفتِ بیشتر به امام عصر (علیه السلام) و ارتباط و اتصال روحیِ قوی تر با آن قطب عالم هستی، وجود ندارد.

و اگر چنین شود، حال انتظار فرج امام زمان (علیه السلام) خود به خود در انسان حاصل می شود. امّا اگر چنین نشود، با هیچ توصیه و تکلیفی، این حال و سوز آن در فرد ایجاد نمی گردد.

حال به یکی از زمینه هایی که بستر مناسب و مؤثّری برای چشیدن درد غیبت امام عصر (علیه السلام) است، اشاره می کنیم.

رنج و مصیبت مؤمن از وقوع ظلم در هر نقطه ی زمین

می دانیم که مأموریت مهدی موعود (علیه السلام) از طرف خداوند برطرف کردن ظلم و جور از سراسر گیتی و برقراری عدل و قسط در کلّ جهان است. این مطلب به صورت متواتر از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و سایر پیشوایان معصوم (علیهم السلام) نقل شده است. اهل سنّت نیز این معنا را در احادیث خود

نقل کرده اند. نمونه ای از احادیث شیعه را از زبان حضرت امام حسین (علیه السلام) نقل می کنیم:

لو لَم یَبقَ مِنَ الدُّنیا إلّا یَومٌ واحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذلک الیومَ حتّی یَخرُجَ رَجُلٌ مِن وُلدی فَیَملَؤهَا عَدلاً و قِسطاً کما مُلِئَت جَوراً و ظُلماً. کذلک سَمِعتُ رسولَ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) یَقول. (منتخب الاثر ص 247 ح 1.

اگر از) عمر (دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را طولانی می گرداند تا این که مردی از فرزندان من قیام کند و دنیا را پر از عدل و قسط نماید همان گونه که از ظلم و جور پر شده است. این گونه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم.

این عنوان، یعنی پر کردن دنیا از عدل و قسط، دربرگیرنده ی تمام مأموریتی است که حضرت مهدی موعود) عجل الله تعالی فرجه الشریف (از طرف خداوند دارد. مطابق آنچه صاحب کتاب شریف» مکیال المکارم «در توضیح حدیث آورده اند،» عدل «اعمّ از» قسط «است. چون قسط در موارد احقاق حقّ دیگری استعمال می شود ولی عدل اعمّ از این است. ایشان می فرمایند:

العدل موافقه الحقّ مطلقاً. و القسط موافقه الحقّ فی مورد الخلائق.... و الجور ضدّ القسط. و الظلم ضدّ العدل. فالظلم هو التجاوز عن الحقّ مطلقاً. و الجور هو التجاوز عن الحقّ الراجع إلی الغیر. (کیال المکارم ج 1 ص 119.

عدل رعایت کردن هر حقّی است. و قسط رعایت حقوق مخلوقات... و جور ضدّ قسط، و ظلم ضدّ عدل است. بنابراین ظلم رعایت نکردن هر حقی است، ولی جور رعایت نکردن حق دیگران) مخلوقات (است.

با این بیان،» عدل «یعنی رعایت حقوق همه ی صاحبان حق. هر کس بر انسان حقّی داشته باشد، رعایت عدل در مورد او به این است که حقّش ادا گردد. ولی » قسط «مربوط به رعایت حقوق مردم و سایر خلایق می باشد.

اولین صاحب حق بر انسان، خدای متعال است که رعایت عدل نسبت به او یعنی احترام گذاشتن به حقوق الهی. ساده ترین حق خداوند بر انسان ها این است که

او را نافرمانی نکنند. چرا که هر معصیتی در حقیقت زیرپا گذاشتن یکی از حقوق الهی و» ظلم «به اوست. علاوه بر اینکه نفس و جان انسان هم بر او حق دارند و هر گناهی در واقع ظلم به خود هم به شمار می آید. پس لازمه ی پرشدن دنیا از عدل این است که انسان ها به حقوق خداوند بر خودشان احترام بگذارند و توحید - که حق مسلّم الهی است - در سراسر عالم برقرار گردد.

پس از خداوند، پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) بیشترین حقوق را بر همه ی خلایق دارند. لذا اجرای عدالت اقتضا می کند که حقوق ایشان ادا گردد و مذهب تشیّع در روی کره ی زمین فراگیر شود.

پس از خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام) حقوق مردم بر یکدیگر مطرح می شود. لازمه ی عدالت در این قلمرو آن است که پس از ظهور امام (علیه السلام) کسی نتواند جان و مال و آبروی مردم را به ناحق مورد تجاوز قرار دهد و این امر به طور کامل در عصر ظهور تحقق می یابد، ان شاءالله.

مؤمنان که در انتظار تحقق چنین روزی هستند، از وقوع ظلم ها و جنایت هایی که روی زمین واقع می شود، رنجور و مصیبت زده هستند، هر چند که این ظلم و جنایت بر شخص ایشان وارد نشود. اصولاً مؤمن به دلیل ایمان و غیرت دینی اش نمی تواند تحمّل کند که بندگان خدا روی زمین از انواع نعمت های الهی در جهت نافرمانیِ او بهره ببرند.

مؤمن به وقوع هیچ معصیتی در عالَم رضایت نمی دهد و از اینکه دین الهی روی زمین حاکم نیست، در رنج و گرفتاری می باشد. پس قلمرو گرفتاری های مؤمنان، هر ظلم و جنایت و بی عدالتی را که در هر نقطه ی روی زمین واقع می شود، در بر می گیرد. انسان با ایمان تاب مشاهده ی نافرمانی خدا را از هیچ کس و در هیچ جا ندارد و از این که در زمان غیبت امام (علیه السلام) حق خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام) و حقوق مظلومان پایمال می شود، به اندازه ی غیرت دینی اش ناراحت می شود.

معاصی و ظلم ها» منکرات «هستند. و» نهی از منکر «وظیفه ای است که همه ی مؤمنان موظّف به انجام آنند تا با رعایت شرایط شرعی آن، در برابر وقوع ظلم و معصیت ایستادگی کنند. اولین مرحله ی نهی از منکر که اساس مراحل بعدی است، » انکار قلبی «می باشد. و این همان چیزی است که ملازم با ناراحتی و رنجِ قلبی مؤمن از وقوع گناه است. هر چه ایمان کسی قوی تر باشد، از مشاهده ی ظلم، بیشتر رنج می برد و گرفتارتر می شود.

در این جا نمونه ای از این گونه رنج و ناراحتی را در مورد یکی از نمونه ها و اسوه های کامل ایمان - امام (علیه السلام) - شاهد می آوریم تا روشن شود که هر کس غیرت دین اش بیشتر باشد، در برابر ظلم و جنایت، رنج و گرفتاری اش بیشتر است.

داستان بشّار اسدی یکی از دوستان امام صادق علیه السلام

شخصی به نام» بَشّار «می گوید: در کوفه خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم. طبقی از خرما برای ایشان آورده بودند و حضرت مشغول خوردن از آن بودند. به من فرمودند: بیا جلو و بخور. عرض کردم: خداوند بر شما گوارا فرماید.

من در راه که می آمدم، صحنه ای را دیدم که غیرت مرا برانگیخت و دل مرا به درد آورد و اثر عمیقی در من گذاشت.) کنایه از این که اشتهای خوردن ندارم (. حضرت فرمودند: به حقّی که من بر تو دارم، نزدیک بیا و بخور. من نزدیک رفتم و مشغول خوردن شدم. آقا فرمودند: آنچه را دیدی تعریف کن.

عرض کردم: یکی از مأموران امنیتی حکومت را دیدم که بر سرِ زنی می زد و او را به سوی زندان می کشید و آن زن با صدای بلند فریاد می زد: المُستَغاثُ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ! ولی هیچکس به فریادش نمی رسید. حضرت فرمودند: چرا با او چنین می کردند؟ عرض کردم:

از مردم شنیدم که می گفتند: این زن به زمین خورد. پس گفت: لَعَن اللهُ ظالِمیکِ یا فاطِمهُ: ای فاطمه (علیها السلام) خداوند ستم کنندگان به شما را لعنت کند. و همین

باعث شد که با او چنین رفتاری کردند.

امام صادق (علیه السلام) با شنیدن این ماجرا دست از خوردن کشیدند و شروع به گریستن کردند تا آن حد که دستمال و محاسن و سینه ی ایشان از اشک خیس شد. سپس فرمودند: بشّار! برخیز به مسجد سهله برویم تا به پیشگاه خداوند دعا کنیم و آزادی این زن را از او طلب نماییم. و از طرف دیگر یکی از شیعیان را به دارالحکومه فرستادند و سفارش کردند که اگر برای آن زن اتفاقی افتاد، خودش را به ایشان برساند و خبر دهد.

بشّار می گوید: با امام (علیه السلام) به مسجد سهله رفتیم و هر یک از ما دو رکعت نماز خواندیم. آنگاه امام (علیه السلام) دست خود را به سوی آسمان بلند کردند و دعا فرمودند: یا الله....) بشّار دعا را نقل نکرده است (. و بعد از دعا به سجده رفتند. و من در سجده جز صدای نفسِ ایشان را نمی شنیدم. سپس سرِ خود را از سجده برداشتند و به من فرمودند: بلند شو. آن زن آزاد شد.

بشّار می گوید: ما در خدمت امام (علیه السلام) از مسجد بیرون آمدیم. در راه با همان شخص که حضرت او را به سوی دارالحکومه فرستاده بودند، برخورد کردیم.

حضرت پرسیدند: چه خبر؟ گفت: زن آزاد شد. پرسیدند: چگونه آزادش کردند؟

گفت: نمی دانم. ولی من کنار در ایستاده بودم که نگهبان بیرون آمد و آن زن را صدا زد و به او گفت: چه سخنی بر زبان آوردی؟ گفت: زمین خوردم. پس گفتم: لَعَنَ اللهُ ظالمیکِ یا فاطِمه. پس آن بلا را به سرم آوردند. نگهبان دویست درهم درآورد و گفت: این ها را بگیر و فرماندار را حلال کن. ولی آن زن قبول نکرد. نگهبان که دید او نمی پذیرد، داخل شد و به رئیس خود گزارش داد. سپس بیرون آمد و گفت: برو به خانه ات) آزاد هستی (. آن زن هم رفت.

حضرت فرمودند: از گرفتن دویست درهم خودداری کرد؟! گفت: بله، در حالی که - قسم به خدا - به آن ها نیاز داشت. سپس امام (علیه السلام) از جیب مبارکشان کیسه ای درآوردند که هفت دینار طلا در آن بود و به آن شخص فرمودند: این ها را به منزل آن زن ببر و از جانب من به او سلام برسان و این دینارها را به او بده.

بشّار می گوید: ما با هم رفتیم و سلام امام (علیه السلام) را به آن زن رساندیم. او

ص:423

گفت: شما را به خدا آیا جعفربن محمد (علیه السلام) به من سلام رساندند؟ به او گفتم: خداوند تو را رحمت کند؛ قسم به خدا حضرت جعفربن محمد (علیه السلام) به تو سلام رساندند.

آن زن) از فرط شوق و محبّت (گریبان چاک کرد و بیهوش افتاد. ما صبر کردیم تا به هوش آمد و گفت: یک بار دیگر سخن خود را تکرار کنید. ما حرف خود را تکرار کردیم) دوباره سلام حضرت را به او ابلاغ کردیم (تا اینکه سه بار سلام حضرت را به او رساندیم و او هر دفعه به همان حال افتاد. بعد به او گفتیم: بگیر. این ها را حضرت برای تو فرستاده اند. بشارت باد بر تو. پول ها را گرفت و گفت: از امام (علیه السلام) بخواهید تا از خدا بخشایش مرا طلب کند؛ که من وسیله ای به سوی خدا بهتر از ایشان و پدرانشان نمی شناسم.

بشّار می گوید: به سوی امام (علیه السلام) بازگشتیم و همه ی اتفاقات را برای ایشان تعریف کردیم. حضرت شروع به گریستن کردند و برای آن زن دعا نمودند. من هم گفتم: لَیتَ شِعری متی أری فَرَجَ آلِ محمّدٍ (صلی الله علیه وآله وسلم): ای کاش می دانستم که چه موقع فرج آل محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) را می بینم ! (7) 7.

بحارالانوار ج 47 ص 379 تا 381.

این داستان را به دلیل نکات آموزنده اش به طور کامل نقل کردیم. بشّار یکی از دوستان امام صادق (علیه السلام) بود که وقتی در طول راه صحنه ی کتک خوردن آن زن مظلوم را مشاهده کرد، غیرت ایمانی اش او را چنان منقلب کرد که نمی توانست دعوت امام (علیه السلام) را برای خوردن خرما اجابت کند. و آنگاه که خود امام (علیه السلام) از ماجرا آگاه شدند، بیش از بشّار تحت تأثیر قرار گرفتند و گریستند، آنچنان که اشک صورت و سینه ی ایشان را مرطوب کرد.

مشاهده ی ظلم و جنایت برای امام (علیه السلام) که» غیره الله «است، اینقدر رنج آور می باشد، به خصوص که این ظلم در حق یکی از دوستان حضرت روا شده باشد. محبّت بین امام (علیه السلام) و شیعیان طرفینی است. زنی که امام (علیه السلام) آن طور برایش نگران بودند، وقتی شنید که حضرتش به او سلام رسانده اند، از خود بی خود شد و در عین حال به قدری عاقل و فهمیده بود که بهترین و

لازم ترین حاجتِ خود را به عرض مولایش رساند.

آخرین سخن بشّار در این ماجرا، حرف دل همه ی مؤمنان به خصوص شیعیان زمان غیبت است که: ای کاش می دانستیم چه موقع فرج اهل بیت (علیهم السلام) را مشاهده می کنیم. دیدن آن مصیبت و گرفتاری، داغ دل بشّار را تازه کرد و حرارت انتظار فرج را در او شعله ور نمود.

مؤمن، وقتی گرفتاری و ناراحتی شیعیان و بالاتر از آن غم و غصّه ی امام زمانش را به خاطر گرفتاری های دوستانشان می بیند، سوز انتظارِ فرج بیشتر دلش را به درد می آورد؛ چرا که عمق مصیبت ها و دردها را بیشتر حس می کند. آری؛ هر چه انسان گرفتارتر شود، انتظار فرجش نیز شدت بیشتری به خود می گیرد.

آسیه و رعضه دو عاشق خدا زیر شکنجه دو مدعی الوهیت !

اشاره

دنیائی که مازندگی می کنیم، پر از ناملائمات و غم و غصه و ناراحتی های، روحی و جسمی است و هرکسی نسبت به خودش در دوران زندگیش، گرفتاری های گوناگون دارد (کوتاه یا طولانی مدت).

تنها چیزی که انسان و حتی حیوان را از این انبوه درد و غم، نجات می دهد و از آنها رهائی می بخشد «عشق» است، عشق به زندگی، عشق به اولاد، عشق به کسب و کار، عشق به درجه ومنصب و شغل و سفر و. و. و.

اگر کسی عاشق این مسائل باشد، در برابر هیچ مشکلی، اظهلر ناراحتی نمی کند و بجان می خرد و به مقصد و مقصود می رسد، اما اگر فاقد عشق و علاقه به اینها باشد، همیشه گریان و نالان و شاکی و افسرده و روی شاد و لب خندان نخواهد داشت.

خلاصه عشق است که جسم و جان مادر (انسان یا حیوان) را به آن همه زحمات دوران بارداری وشیردهی و پرستاری تربیت و بزرگ کردن بچه اش، هموار می کند.

عشق، زندگی زن و شوهر را شیرین و قابل تحمل می کند، عشق بهمدیگر، جامعه را بهم پیوند می دهد، عشق است که، آنهمه مشکلات کشاورزی و دامداری

و سایر شغلهای سخت و طاقت فرسا را، آسان می کند.

عشق بود، زلیخا را به آن روز سیاه انداخت اما هیچوقت از معشوقش، دست برنداشت و صرف نظر نکرد و یوسفش را از یاد نبرد، همچنین لیلی مجنون و شیرین فرهاد و هزاران جریان از این قبیل که تاریخ پر از آنست.

اینها نتیجه و آثار عشق مجازی و ظاهری وکم پایه است، می رسیم به عشق حقیقی و فونداسیون قوی و معنوی خدائی و الهی که بلال یک عبد حبشی زیر تخته سنگها به او می گویند از محمد و گفته او دست بردار ولی او نفس زنان می گوید «اللّه أحد أحد» و امثال فراوان او، یا آن شخصیت بارز جهان آفرینش، در بیابان سوزان، تمام هستی جان و مال و اهل و عیال و حتی طفل ششماهه و شیرخوارش را با لب تشنه و زخم بیشمار، دو دستی به معشوق تقدیم می دارد و خم به ابرو نمی آورد وهزاران نمونه های تاریخ و اجتماع که شنیده ایم و می دانیم.

از رهروان این مسیر بانوانی هم هستند که قرآن و روایات وتاریخ، سرگذشت و فداکاری و میزان عشق الهی آنها را برای ما بیان کرده و بیادگار گذاشته است از قدیمی ها مانند صیانه زن حزقیل که شوهرش و بچه هایش را جلوی چشمش به تنور آتش انداخته و سوزاندند اما عشق به معبود، اجازه نداد از هدفش دست بردارد و بعد از هزاران سال سوره مبارکه (بروج) در باره آنها نازل و یادشان را زنده وگرامی نگه میدارد و از معاصرین هم میلیون ها عاشق جان به کف از اقصی نقاط دنیا مخصوصا از کشور عاشق آل محمد، پا پیاده و با ویلچر حتی مانند بچه ها راه می روند، تا خود را به «اربعین» مولایشان به آن سر زمین عاشقان جان به کف «کربلا» می گویم، برسانند و سر به آستانش بسایند، یا مادران و پدرانی که خود و جوانان خود را با کمال عشق و علاقه، به معشوق خود دودستی تقدیم داشتند و می دارند، یا «مدافعان حرم» که جان عزیز خود را در طبق اخلاص گذاشته و به معشوق و محبوبشان، اهداء می نمایند. که با شمردن به پایان نمی رسند.

دوست دارم در این زمینه دو نمونه از رهروان این عشق الهی را که هردو در قصر و قصور شاهانه ای عمر می گذراندند که صاحبانش ادعای الوهیت و خدائی می کردند را بطور حلاصه، از نظر عزیزان بگذرانم که از تمام عزت و شوکت دنیوی

خود دست برداشتند و چشم پوشیدند و خود را بیمه جهان ابدیت نمودند و عظمت و عزت و شوکت ابدی را برای خود اختصاص داد ه و به دست آوردند.

1 - رعضه دختر نمرود

2 - آسیه دختر مزاحم

آسیه دختر» مزاحم بن عبید بن ریان بن ولید «از فرزندان و نسل پیامبران و از قوم بنی اسرائیل است. سال ولادت و عمر او را مورخین ذکر نکرده اند، رامسیس فرعون مصر او را به عقد خود درآورد و دختری به نام» انیسا «از آنها به دنیا آمد.

این دختر علیل و بیمار غیرقابل علاج بود (بنا به روایتی خود آسیه بود) که با در همان دوران کودکی با مالیدن آب دهان موسی (علیه السلام) به وی، او را بهبود بخشید.) در اخبار آمده که فرعون به کاهنان متوسل شد. آنها گفتند: ای فرعون! ما پیش بینی می کنیم که از درون آب نیل انسانی به این کاخ گام می نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند بهبودی می یابد. پس از اینکه موسی را از آب گرفتند آسیه (س) همسر فرعون آب دهان آن کودک را به بدن دختر مریض (یا خودش) مالید و شفا یافت (. آسیه (س) زن کسی بود که ادعای خدایی داشت و تمام زرق و برق های مصر پهناور و مردم آن سامان در اختیار او بود ولی آسیه (س) خود را در برابر آن همه عوامل مادی نباخت و با اخلاص تمام در نهان به بندگی خدا می پرداخت و از زنان ممتاز جهان به شمار می آمد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وی را در ردیف» خدیجه، فاطمه، مریم «بهترین زنان اهل بهشت خوانده است. وی هنگامی که معجزه موسی (علیه السلام) را در مقابل ساحران مشاهده کرد، اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد و از همان لحظه به موسی (علیه السلام) ایمان آورد و او پیوسته عقیده و ایمان خود را مکتوم می داشت. در کاخ فرعون همسر حزقیل بنام (صیانه) بعنوان آرایشگر دختر

فرعون مشغول خدمت بود.) از حزقیل بعنوان مؤمن آل فرعون یاد می شود. او مردی از فرعونیان بود که به موسی ایمان آورده بود، اما ایمان خود را مکتوم می داشت، در دل به موسی عشق می ورزید و خود را موظف به دفاع از او می دید.

برخی دیگر او را یکی از پیامبران الهی می دانند و جمعی معتقدند که وی خزانه دار مخصوص فرعون بود. بنابر روایتی حزقیل به شغل نجاری اشتغال داشت و همان بود که صندوق را برای مادر موسی ساخت تا موسی را در آن نهاده و به رود نیل بیندازند. گویند حزقیل 600 سال ایمانش را از طاغوتها پوشیده داشت، سرانجام فرعون دستور داد تا او را قطعه قطعه کنند، اما با این وصف نتوانستند در ایمانش رخنه ای ایجاد کنند. (روزی (صیانه) مشغول شانه زدن به زلفهای انیسا دختر فرعون بود که شانه از دستش افتاد و هنگام برداشتن آن» بسم الله «گفت! دختر فرعون با تعجب گفت: منظورت از گفتن» الله «پدرم فرعون است؟ صیانه گفت: نه ، منظورم خدای موسی و هارون (علیه السلام) است که زمین و زمان و پدرت فرعون را آفریده است! این خبر به گوش فرعون رسید. صیانه و فرزندانش را به حضور طلبید و پرسید: پروردگارت کیست؟ صیانه گفت: خدای من و تو، الله است که پروردگار جهانیان است. فرعون با شنیدن این سخن بیدرنگ دستور داد تنوری را که از مس ساخته بودند، آتش کنند، سپس به ترتیب تمام فرزندان صیانه را در میان تنور آتشین افکندو سوزاند، تا نوبت به آخرین بچه او رسید که طفلی شیرخواره بود.

صیانه منقلب شده و صبر و قرارش تمام و با عاطفه سوزناک شروع به اعتراض و گریه نمود، ولی آن بچه شیرخواره به امداد غیبی چون عیسی (علیه السلام) به سخن آمد و گفت: ای مادر صبر کن! که این بلاها در راه حق است. سپس خودِ صیانه را به میان تنور انداخت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: از سوختن آن زن و فرزندانش بوی خوشی پدیدار شد که در آسمان به مشام ملائکه رسید و من هنگام رفتن به معراج آن بوی خوش را استشمام کردم. 0 عشق چه کارها که نکند).

آسیه (س) وقتی کشته شدن صیانه همسر حزقیل و فرزندانش را با این وضع فجیع و دردناک مشاهده نمود، دید که ملائکه روح صیانه را به آسمان بالا می برند، یقین او زیاده شد، لذا ایمان خود را ظاهر کرده و شدیداً به فرعون اعتراض کرد و

گفت: وای بر تو ای فرعون! تا کی جنایت خواهی کرد؟ چقدر به خدایت و خدای عالمیان جرأت و جسارت پیدا کرده ای؟ این زن و فرزندان او چه گناهی کرده بودند که آنان را به آتش کشیدی؟ فرعون گفت: مگر تو هم مثل صیانه دیوانه شده ای که اینگونه سخن می گویی؟ آسیه گفت: دیوانه نشده ام ولیکن به خدای موسی (علیه السلام) که خدای عالمیان است ایمان آورده ام! فرعون که انتظار نداشت چنین سخن اعتراض آمیزی از همسرش بشنود و هرگز فکر نمی کرد که موسی (علیه السلام) پایگاه نیرومندی در دربار فرعون داشته باشد و آسیه (س) را به آیین خود جذب کند، به شدت تکان خورد و احساس خطر کرد و دنیا در نظر او تار گردید. چون آسیه (س) را بسیار دوست میداشت، چیزی نگفت، بلکه به سراغ مادر آسیه رفت و به او گفت:

دخترت دیوانه شده! سخن از موسی (علیه السلام) و خدای او بر زبان جاری می کند. سپس مادر آسیه و فرعون به نزد آسیه (س) آمده و بزعم خود او را نصیحت کردند که دست از این آیین بردار و گرنه همچون همسر حزقیل به سزایش خواهد رسید! ولی آسیه (س) هرگز تسلیم خواست فرعون نشد. سرانجام فرعون دستور داد دست و پاهایش را با میخها بسته و در زیر آفتاب سوزان قرار دهند و سنگ عظیمی بر سینه او بگذارند. هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذراند، دعایش این بود :» پروردگارا! برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن و مرا از دست فرعون ظالم نجات ده «(سوره تحریم، آیه 11). خداوند نیز دعای این زن مؤمن پاکباز فداکار را اجابت فرموده و او را در کنار بهترین زنان عالم مانند مریم (س) قرار داد.

منبع:

مجموعه کامل قصه های قرآن، نوشته: محمدجواد مهری کرمانشاهی، انتشارات مشرقین قم

آسیه در قرآن به نام او تصریح نشده؛ امّا با عنوان همسر فرعون دو بار از او یاد شده است:

1 - وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَیْنٍ لِی وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ... (قصص/ 28، 9).

و همسر فرعون گفت: (این کودک) نور چشم من و تو خواهد بود. او را

مکشید...»

2 - وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ... (تحریم/ 66، 11).

و خدا برای کسانی که ایمان آورده اند، همسر فرعون را مَثَل آورده...».

در این که آسیه از نژاد بنی اسرائیل یا از قبطیان بوده، اختلاف است. به گفته طبری، آسیه دختر مزاحم بن عبیدبن ریّان بن ولید قبطی، فرعون زمان یوسف بوده است (تاریخ طبری، ج 1، ص 231).

مقاتل نیز گفته: از قبطیان فقط سه نفر به موسی ایمان آوردند که یکی از آنان آسیه بود.(بحارالانوار، ج 13، ص 51).

گروهی دیگر برآنند که وی از بهترین زنان بنی اسرائیل، پیامبرزاده و مادر و مددکار مؤمنان بوده است (مجمع البیان، ج 7، ص 378).

و برخی او را عمّه موسی دانسته اند؛(قرطبی، ج 18، ص 132).

ولی آلوسی این نسبت را بعید شمرده.(روح المعانی، مج 11، ج 20، ص 71).

جمع بین دو نظر این است که آسیه از سوی پدر، قبطی، واز سوی مادر، از بنی اسرائیل یا به عکس بوده است.

نقش آسیه در حفظ جان موسی: درباره گرفتن موسی از رود نیل و رفتار فرعون با وی، آرای گوناگونی وجود دارد: به گفته برخی، آسیه به بَرَص دچار شده بود و پزشکان از درمان آن ناتوان بودند. کاهنان به فرعون گفتند: در فلان زمان، کودکی را در رود نیل، در صندوق می یابید که آب دهان او شفای این بیماری است. فرعون کسانی را بر کنار رود نیل بگماشت. هنگامی که صندوق را یافتند، آسیه آب دهان وی را بر برص مالید و بی درنگ شفا یافت.

اطرافیان فرعون گفتند: این همان طفلی است که باید کشته شود؛ ولی آسیه مانع شد و به فرعون گفت: قُرَّتُ عَیْنٍ لِی وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ عَسی أَنْ یَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً او نورچشمی برای من و تو است. او را نکشید؛ امید است نفعی به ما برساند یا او را فرزند خود بگیریم «) قصص/ 28، 9) و

موسی این گونه از مرگ رهایی یافت. آسیه، نام کودک را موسی) برگرفته از میان آب و درخت (لسان العرب، ج 13، ص 222). یا فرزند آب (الجواهر، مج 7، ج 14، ص 21). نهاد.) روض الجنان، ج 15، ص 101). این وجه تسمیه از عهد عتیق برگرفته

ص:430

شده است.(کتاب مقدّس سفر خروج، 2:10).

نیز گفته اند: آسیه برای انکار انتساب موسی به بنی اسرائیل، دردفاع از وی گفت: زنان بنی اسرائیل علاقه شدیدی به فرزندانشان دارند و آن ها را پنهان می کنند؛ پس چگونه ممکن است آن ها را به دریا بیندازند؟(کشف الأسرار، ج 7، ص 277).

به گفته ثعلبی، کنیزانی که برای شست و شو و بردن آب به کنار نیل آمده بودند، صندوق حامل موسی را یافته، نزد آسیه آوردند. چون آسیه درِ آن را گشود، خداوند محبّت او را در دلش افکند. از فرعون خواست آن کودک را که مایه روشنی چشمانشان شده، به او ببخشد. فرعون گفت: می ترسم این همان کسی باشد که نابودی ما به دست او است؛ ولی با اصرار آسیه، موسی را به او بخشید.(قصص الانبیا، ص 149).

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که آسیه و فرعون برای تفریح در ایام بهار، در خیمه ای) قصری (نورالثقلین، ج 4، ص 115).

کنار رود نیل به سر می بردند که موسی را یافتند (نورالثقلین، ج 4،، ص 114).

و فرعون با دیدن موسی گفت: چگونه است که این کودک کشته نشده؟ آسیه گفت:

تو فرمان کشتن کودکانی را صادر کرده ای که امسال به دنیا آمده اند و این کودک، بیش از یک سال دارد.(مجمع البیان، ج 7، ص 378.

به گفته بیش تر مفسّران، فرعون ابتدا قصد کشتن موسی را داشت و در مقابل سخن آسیه که این کودک، نور چشم من و تو است، گفت: نور چشم من نیست.(روض الجنان، ج 15، ص 101؛ عرائس المجالس، ثعلبی، ص 149).

ایمان آسیه:

آسیه همسر شخص طغیان گر و سرکشی بود به نام فرعون، که در رأس گروهی به نام قبطیان، صاحب قدرت و شوکت بوده و در سرزمین مصر حکومت می کرد و ادعای الوهیت می نمود؛ اما بانوی مؤمن به رسالت

حضرت موسی (علیه السلام) بود؛ پیامبری که مأمور شد به سراغ فرعون برود و وی را به دین توحید دعوت نماید و از ظلم و جنایت به مردم بی گناه بازدارد.

ص:431

پس آسیه در اولین اعلان رسالت و اعجاز حضرت موسی پیامبر الوالعزم الهی برای فرعون، به او ایمان آورد. (طباطبایی) علامه (، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیرالقرآن، قم، جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، 1417 ق، چاپ پنجم، ج 14، ص 145). یعنی هنگامی که عصای حضرت به مار عظیمی تبدیل شد و سحر ساحران فرعون را بلعید، به پیامبری ایشان یقین پیدا کرده و ایمانش را نسبت به حضرت موسی آشکار نمود. (ابوالفتوح رازی، حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، آستان قدس رضوی، 1408 ق، چاپ اول، ج 19، ص 306).

بنا به روایتی او زنی بود که اصلا در طول زندگی خود حتی برای یک لحظه هم کفر نورزید، چنانچه جابر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده فرمود:

ثَلَاثَةٌ لَمْ يَكْفُرُوا بِالْوَحْيِ طَرْفَةَ عَيْنٍ مُؤْمِنُ آلِ يس وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع وَ آسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ. (ا بن بابویه، محمد بن علی، الخصال، جامعه مدرسین - قم، چاپ: اول، 1362 ش، ج 1 ص: 174). سه نفر حتی یک چشم بهم زدن بوحی الهی کافر نشدند مؤمن آل یسن و علی بن ابی طالب و آسیه همسر فرعون. طبق این روایت آسیه دارای ایمان بود.

ولی ایمان خود را اظهار نمی کرد تا زمانی که همسر حزقیل (خزانه دار فرعون، و صیانه آرایش گردخترش) به سبب ایمانش به دست فرعون کشته شد؛ آن گاه، با اعتراض به فرعون و سرزنش وی، ایمان خود را آشکار ساخت. (کشف الأسرار، ج 10، ص 486؛ روض الجنان، ج 20، ص 268).

براساس روایتی از پیامبر صلی الله علیه وآله اگر فرعون هم می گفت: موسی نور چشم من است، خدا او را چون آسیه هدایت می کرد. (مجمع البیان، ج 7، ص 378؛ الکشّاف، ج 3، ص 493.

از این حدیث استفاده می شود که زمینه ایمان آسیه به موسی، پیش تر فراهم بوده یاطبق روایت فوق مؤمنه بوده و تجدید ایمان نمود.

در روایتی، آسیه، پیش از ایمان به موسی زنی نیکوکار شمرده شده است. (نورالثقلین، ج 4، ص 411.

ویژگی ها و فضائل آسیه در قرآن

ص:432

1. الگو برای مؤمنان: اخلاص و ایمان آسیه به حدی بود که خدای تبارک در قرآن کریم ایشان را به عنوان الگو و اسوه ای برای همه ی مؤمنان از زن و مرد معرفی نموده و وی را در اسوه بودن هم سنگ حضرت مریم، مادر حضرت عیسای مسیح قرار داده است: وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ... وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ... تحریم/ 11 و 12 . و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است... و همچنین به مریم دختر عمران... «

خداوند در این آیه برای مؤمنان مثل زنی را زده به نام آسیه که وصلت با کافران ضرری به حال ایشان نکرد، و منزلتی که در پیشگاه الهی داشت، خللی وارد نساخت، با اینکه زیر سلطه ی یکی از دشمنان خدا بود. (فیض کاشانی، ملامحسن؛ تفسیر الصافی، تهران، صدر، 1415 ق، چاپ دوم، ج 5، ص 198).

در آیه ی شریفه دو فضیلت و ویژگی خاص برای حضرت آسیه بیان شده.

الف - اعتقاد محکم و خلل ناپذیر آسیه

پس از شنیدن جریان معجزه ی عصای حضرت موسی (علیه السلام)، به وی ایمان آورد؛ اما همسرش فرعون پس از اطلاع از ایمان وی، او را شدیداً مورد شکنجه قرار می داد تا دست از آیین موسی بردارد؛ ولی آسیه در برابر این فشارها و تهدیدها با استقامت تمام ایستاد و هرگز تسلیم خواسته ی فرعون نشد؛ چراکه او تقرب به درگاه خدا را بر نزدیکی به فرعون و دستگاهش ترجیح می داد و در برابر این تهدیدها، با کلمات توحیدی حقیقت خویش را هویدا ساخت: رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ... تحریم/ 11. پروردگارا! برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن...»

چرا فرعون با آن همه شکنجه، نتوانست در جسم و روح آسیه اثر گذارد؟! چون او عاشق بود و عشق الهی تمام مشکلات را برای او حل می کرد.

آسیه در دعای خویش از خداوند خانه ای درخواست کرده که هم نزد او باشد و هم در بهشت؛ یعنی هر دو را جمع کرده، و این بدان جهت است که بهشت دار قرب خدا و جوار رب العالمین است؛ علاوه بر این حضور در نزد خدای متعال و قرب او کرامتی است معنوی، و استقرار در بهشت، کرامتی است صوری؛ لذا ارزشمند است که بنده از

خدا هر دو را بخواهد. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 344 و 345).

از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که فرمودند:» إِنَ ّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبَرِالْحَدِيدِ إِنَ ّ الْحَدِيدَ إِذَا دَخَلَ النَّارَ تَغَيّر وَ إِنَ ّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ وَ نُشِرَ ثُمَ ّ قُتِلَ لَمْ يتَغَيرْ قَلْبُه «(مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار فی درر الاخبار، بیروت، مؤسسه الوفاء، 1404 ق، جلد 67، صفحه 178).

مؤمن سخت تر از پاره آهن است، بدرستی که پاره آهن وقتی داخل آتش شود، تغییر می کند؛ ولی مؤمن اگر کشته شود و زنده شود، بعد کشته شود، قلب او از حق تغییر نکند.» (چون عاشق است).

ب - بیزاری از ظالمان و فرعونیان: آسیه از تمام لذتهایی که در دربار فرعون وجود داشت، با تمام وجود چشم پوشید و در برابر فرعون ظالم سر تسلیم فرود نیاورد؛ بلکه توجه خویش را به کرامات و رضایت الهی سوق داد و با اتصال به قرب الهی، در ایمان خود استقامت ورزید تا اینکه از دنیا رخت بربست. (المیزان فی تفسیرالقرآن، ج 19، ص 344).

... وَ نَجِّنِى مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِى مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ (تحریم / 11).

... و مرا از فرعون و کار او نجات ده! و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش! «بیزاری از ناحیه ی خود آسیه بود که از خداوند نجات خویش را از شخص فرعون و عمل وی طلبید؛ مقصود همان عملی بود که موجب مصاحبت و معاشرت آسیه با فرعون در زندگی زناشویی می شد؛ و منظور از قوم ظالم، همان قوم فرعون بود که از خدای تعالی در حقیقت بیزاری و نجات از جامعه ی ستمکار را درخواست نمود. (المیزان فی تفسیرالقرآن، ج 19، ص 345).

خداوند نیز دعای این زن نمونه، مؤمن و فداکار را اجابت فرمود و او را در ردیف یکی از بهترین زنان عالم (حضرت مریم) قرار داد. (تفسیر نمونه، ج 24، ص 303).

2. دفاع از مظلومان و بی گناهان

فرعون به شدت بنی اسرائیل را تحت فشار قرار داده بود، و دستور داده بود که پسران آنها را به قتل برسانند، و دختران را برای کنیزی و

خدمتگزاری زنده نگهدارند؛ چون از قدرت و شورش احتمالی بنی اسرائیل می ترسید و بنابه گفته ی برخی مورخان، پیش بینی

ص:434

کرده بودند که فرزندی از بنی اسرائیل برمی خیزد و دستگاه فرعون را درهم می کوبد. لذا با این جنایاتی که فرعون راه انداخته بود، مادر موسی هنگام حمل و تولد فرزندش که پنهانی صورت گرفت، احساس خطر می کرد و نگران بود؛ اما خدای متعال وعده و چگونگی حفظ و بازگرداندن موسی را به قلب مادرش الهام نمود.(تفسیر نمونه، ج 13، ص 199).

در نتیجه مادر موسی به دستور خداوند نوزاد را در صندوقی گذاشت و به دریا انداخت، و دریا مأمور شد تا صندوق را به ساحل ببرد؛ مأموران فرعون که جهت نگهبانی رود نیل گماشته شده بودند، روزی صندوقی را از روی آب گرفته و نزد فرعون بردند؛ همین که در صندوق را باز کردند، نوزاد پسر را در آن مشاهده کردند.(بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوارالتنزیل و أسرارالتأویل، بیروت، دار احیاءالتراث العربی، 1418 ق، چاپ اول، ج 4، ص 173).

گروهی از حامیان فرعون که در کاخ فرعون حاضر بودند، فرعون را تحریک نموده و گفتند: ظاهراً این طفل همان پسر بنی اسرائیلی است که تو دنبالش هستی و باید او را به قتل برسانی! فرعون هم تحت تأثیر کلام آنها قرار گرفت و مصمم شد تا موسی را بکشد! ولی آسیه میانجی گری نموده و مانع از این عمل شنیع شده (و از مظلوم دفاع نمود)(بروجردی، سیدمحمد ابراهیم؛ تفسیر جامع، تهران، صدر، 1366 ش، چاپ ششم، ج 5، ص 158).

وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِی وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (قصص/ 9). (همسر فرعون چون دید آنها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: نور چشم من و توست! او را نکشید، شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر خود برگزینیم! و آنها نمی فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می پرورانند)!.(ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحریر و التنویر، ج 20، ص 20). الفرقان فی تفسیرالقرآن بالقرآن، ج 22، ص 301).

جمع آوردن خطاب (لاتقتلوه) نشانه اینست عاملان قتل افراد زیادی به عنوان مباشر و مسبب این امر قتل بوده اند «قرّت عین لی و لک» در حقیقت شفاعت آسیه نسبت به حضرت موسی بود که با این جملات احساسی و عاطفی، دل فرعون را نرم کرد و مانع از کشتن این نوزاد شد؛ بخصوص این کلام عاطفی را به منفعت بخشی وی در کاخ و

حکومت فرعونی و فرزندخواندگی این نوزاد مقید نمود؛ در حالی که فرعون و فرعونیان نمی فهمیدند که این نوزاد یافت شده از دریا، کیست؟ و چه کسی را در دامان خود پرورش می دهند؟ !(تفسیر جامع، ج 5، ص 159).

فرعون نیز در برابر شفاعت همسرش نسبت به این طفل، خواسته ی او را اجابت نمود و طفل را به همسرش بخشید. پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمودند: از برکت این گفتار، خداوند آسیه را هدایت کرد، ولی عناد فرعون که مایه ی شقاوتش بود، مانع از آن شد که موجبات هدایتش را فراهم سازد؛ در نتیجه آنچه سبب لطف بر او بود، اختیار نکرد.(گنابادی، سلطان محمد؛ تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده، بیروت، مؤسسه الأعلمی، 1408 ق، چاپ دوم، ج 3، ص 184).

در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله - می خوانیم:» أَفْضَلُ نِسَاءِالْجَنَّهِ أَرْبَعٌ:

خَدِيجَهُ بِنْتُ خُوَيلِدٍ وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) وَ مَرْيمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِيهُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ، إمْرَأَهُ فِرْعَوْن« (سیوطی، جلال ع الدین؛ الدرالمنثور فی تفسیرالمأثور، قم، کتابخانه آیه ع الله مرعشی نجفی، 1404 ق، ج 6، ص 246 و مغنیه، محمدجواد؛ التفسیر المبین، قم، بنیاد بعثت، بی تا، ص 508.

برترین زنان اهل بهشت چهار نفرند: (خدیجه) دختر خویلد و (فاطمه) دختر محمد (صلی الله علیه و آله) و (مریم) دختر عمران و (آسیه) دختر مزاحم، همسر فرعون. «

شکنجه و شهادت آسیه:

نیشابوری می گوید: هنگامی که آسیه، خبر قتل آرایش گر (دخترش) را شنید، به فرعون گفت: وای بر تو! چه چیز تو را این قدر در مقابل خداوند بزرگ گستاخ کرده است؟ فرعون گفت: شاید تو نیز دیوانه شده ای! آسیه گفت: دیوانه نشده ام؛ بلکه به پروردگار خود و تو و همه جهانیان ایمان آورده ام.(عرائس المجالس، ثعلبی، ص 166).

با این اعتراض به فرعون، ایمانش را آشکار کرد، فرعون او را دیوانه خواند. آسیه گفت: من دیوانه نیستم. خدای من و تو و همه جهانیان کسی

است که آسمان، زمین، کوه و دریا را آفرید. فرعون بر او خشم گرفت و او را از خود راند به پدر ومادر او متوسل شد که اور ازین عقیده باز دارند. آسیه در پاسخِ نصیحت پدر و مادرش که از

ص:436

وی می خواستند با فرعون که به عقیده آنان خدای آسمان و زمین بود، مخالفت نکند، گفت: اگر او خدای آسمان و زمین است، بگویید برای من تاجی بسازد که آفتاب در پیش، ماه در پشت و ستارگان بر گرد آن باشند. گفتند: او نمی تواند. آسیه گفت: خداوند بر این کار توانا است.(روض الجنان، ج 20، ص 268).

فرعون اصرار داشت که دست از دامن آئین موسی (علیه السلام) بردارد، و خدای او را رها کند، ولی این زن با استقامت هرگز تسلیم خواسته فرعون نشد، دست و پاهایش را با میخها بسته، در زیر آفتاب سوزان قرار دادند، و سنگ عظیمی بر سینه او افکندند، هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذارند دعایش این بود «پروردگارا! برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن و مرا از فرعون و اعمالش رهایی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده»! خداوند نیز دعای این زن مؤمن پاکباز فداکار را اجابت فرمود و او را در کنار بهترین زنان جهان مانند مریم (س) قرار داد.(مکارم شیرازی ناصر، تفسیر نمونه، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1374 ش، نوبت چاپ: اول، ج 24 ص: 302).

خداوند، دعای آسیه را اجابت کرد و خانه اش را در بهشت که از درّ و مروارید ساخته شده بود، به او نشان داد و آسیه با مشاهده آن خندید. فرعون که نظاره گر بود گفت: از دیوانگی این زن تعجب نمی کنید؟ در حالی که او را شکنجه می دهم، می خندد؛ (قرطبی، ج 18، ص 132).

آن گاه سنگ را رها کردند؛ امّا پیش از فرود آمدن سنگ، روح از بدنش جدا شده بود.(التبیان، ج 10، ص 55).

از سلمان فارسی نقل شده که همسر فرعون را زیر آفتاب سوزان شکنجه می دادند و هنگامی که حرارت خورشید او را آزار می داد، فرشتگان با بال های خود بر او سایه می افکندند.(جامع البیان، مج 14، ج 28، ص 218؛ قرطبی، ج 18، ص 132).

به گفته ابن عبّاس، هنگام شکنجه آسیه، موسی بر وی گذشت. آسیه با اشاره از شکنجه اش به موسی شکایت کرد. موسی او را دعا، وخداوند، شکنجه را بر وی آسان کرد و آسیه بر اثر شکنجه از دنیا رفت.(عرائس المجالس، ثعلبی، ص 167).

قبر حضرت آسیه (س) در مصر است.

معجم البلدان: ج 5 ص 142 تألیف شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله حموی.

نتیجه:

حضرت آسیه نمونه ای از یک زن صالحه که با جدیت و پشتکار زیاد و با قلبی پر از ایمان به خدای یکتا توانست یکی از بانوان برجسته ای شود که نامش در کتاب جاودانی و کامل و ماندنی قرآن آمده و همیشه محفوظ می ماند بانوئی که در امتحانات الهی در این دنیای دنی و زودگذر راه راست و راه بهشت را انتخاب کرد از غیر خدا نترسید و از سرزنش آدمهای ظاهر بین و کوتاه فکر نهراسید.

زندگی حضرت آسیه آن هم در کاخ رؤیایی و پر از تجمل فرعون واقعا عبرت آموز و سرمشق هر انسانی است که گمان می کند راه خدا را بدون موانع باید طی کرد.

پس دست یافتن به عشق خدائی و دست یابی به راه بهشت در این دنیای پر از فراز و نشیب بدون پیمودن سختی ها میسر نیست راهی که آغازش با تعهدی است که با انتخاب و اختیار خودمان شروع می شود و اگر برای خدا با صداقت و راستی حرکت کنیم به بهشت ابدی دست پیدا می کنیم.

حضرت آسیه الگویی است از صبر و استقامت برای رسیدن به هدف و برای خدا زیستن و برای خدا نفس کشیدن آن هم نه در مسجد و یا در کنار ولی خدایی بلکه در کاخ فرعون در کنار کافری که ادعای خدایی می کرد و انسانهای زیادی را برای رسیدن به هدفش، ظالمانه می کشت، در کنار او بود ولی با او نبود، در کنارش می نشست اما قلب و روح وفکرش را با خدای یکتا مأنوس می کرد.

حضرت آسیه زنی که در نهایت ثروت مادی و متمول بودن، جانی را که داشت فدای خدای عزیزش کرد و خدا هم او را عزیز و ماندگار نمود، و هر خانمی که در شرایط خاص خود برای رسیدن به رضایت خدای مهربان خودش را خالص کند و

عشق بورزد، یقینا خدا نیز از او در دنیا و آخرت پذیرایی می کند.

(بعضی از مطالب را از نوشته آقای داراب کلایی و ویکی فقه دانشنامه حوزوی استفاده کرده ام).

بانوی کرامت

انسان خواب به راحتی بیدار می شود. کافی است چنین شخصی را کمی صدا بزنی تا هوشیار شود. اما گاهی عده ای خود را به خواب می زنند و چنین افرادی ممکن است با صدای رعد و برق هم هوشیار نشوند. چنین افراد به انتخاب خود غفلت و بی اطلاعی را برگزیدند.

تخریب چهره روشنگر و نورانی اسلام برای خیلی از افراد حیاتی است. یکی از بهترین راههایی که تا امروز دشمن روی آن سرمایه گذاری کرده است، تهمت زدن به اسلام در اموری مانند خشونت و ظلم به زن است.

این در حالی است که اسلام در این دو مورد حقائق را بارها بیان کرده است و تاریخ هم ثبت کرده است که اسلام با آن تهمت های میلیارد ها سال نوری فاصله دارد.

در هیچ یک از ادیان جهان، زنانی مانند زنانی که در اسلام می درخشند وجود ندارد. یکی از این بانوان گرانقدر حضرت معصومه علیه السلام است. بانویی که مقام های بالایی دارد و امام صادق بشارت تولد او را به اهل ری دادند زمانی که هنوز امام کاظم علیه السلام هم به دنیا نیامده بودند.

در روایت زیر می توان مقام ایشان را کمی درک کرد.

عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ حَرَماً وَ هُوَ مَکَّهُ أَلَا إِنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ حَرَماً وَ هُوَ الْمَدِینَهُ

أَلَا وَ إِنَّ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَرَماً وَ هُوَ الْكُوفَةُ أَلَا وَ إِنَّ قُمَّ الْكُوفَةُ الصَّغِيرَةُ أَلَا إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا إِلَى قُمَّ تُقْبَضُ فِيهَا امْرَأَةٌ مِنْ وُلْدِی اسْمُهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُوسَى وَ تُدْخَلُ بِشَفَاعَتِهَا شِيعَتِی الْجَنَّةَ بِأَجْمَعِهِمْ.) امام صادق «برای خدا حرمی است که مکه است. برای رسول خدا حرمی است که مدینه است. برای امیر المومنین حرمی است که کوفه است و قم کوفه کوچک است. برای بهشت 8 در است 3 در از آنها در قم است که در آن دختری از دختران من می میرد که فاطمه دختر موسی نام دارد و با شفاعت او شیعیان وارد بهشت می شوند (

مقام ایشان آنچنان است که مقبره ایشان یکی از درهای بهشت است و شیعیان با شفاعت ایشان وارد بهشت می شوند.

اما صفاتی ایشان دارند که شایسته است الگوی همه زنان جهان، مخصوصا شیعیان باشد.

حضرت معصوصه از ناقلان حدیث غدیر هستند و ایشان را از روات معتبر حدیث می دانند. این خصلتی است که اگر زنان جامعه ما به آن عمل می کردند فرزندان جامعه ما بسیار عمیق تر با اسلام و معارف اهل بیت آشنا می شدند. اگر زنان ما تبدیل می شدند به روات حدیث، جامعه ما امروز با بسیاری از مشکلات را نداشت.

ویژگی دیگر حضرت معصومه شهرت ایشان به عبادت است. حضرت در حضور کوتاه مدت خود در قم در خانه ای سکونت کردند که عبادتگاه ایشان بود و امروزه مشهور به بیت النور است.

و شاید مهم ترین ویژگی ایشان ولایت مداری ایشان است. حرکت حضرت معصومه از مدینه به سمت ایران و مشهد بوده است. این حرکت برای رسیدن به

امام خود بوده است تا امام خود را از تنهایی و غربت نجات دهند اما در این مسیر دشمنان مانع رسیدن این بانو به امام خود شدند.

آری بانویی که تاریخ اطلاعی ناچیز از ایشان دارد، چنان در صفحه روزگار و آینده بشریت می درخشد که مقبره اش می شود کانون تفکر شیعی در جهان و امید مظلومان جهان.

کتاب "درِّ عصمت" به زندگانی و سیره این بانوی گرامی پرداخته است که می توان این کتاب را به صورت رایگان از اینترنت هم تهیه کرد.

به امید آنکه شفاعت این بانوی کریم نصیب همه ما شود.

برچسب ها: حضرت معصومه، قم، امام رضا، ولایتمداری، حدیث غدیر، زن در اسلام،

[دوشنبه 20 دی 82:32] [5931] [محمدکاظم تجرد]

نظرات 0

توصیه هایی که عمل نمی شود

شهوت همواره از اموری است که بشر با آن دست و پنجه نرم می کند. راههای مهار شهوت و کنترل شهوت، در طول تاریخ بسیاری از متفکران را به خود معطوف کرده است.

پولس هم در کتاب مقدس توصیه ای فراوانی در مورد شهوت دارد. او در جایی می گوید که از انواع شهوت دوری کنید که نماد بت پرستی است:

رساله کولسیان 3:5 بنابراین، تمایلات دنیوی یعنی زنا، ناپاکی، هوی و هوس،

شهوت و طمع را) که یک نوع بت پرستی است (در خود نابود سازید.

جالب اینجاست که این توصیه ها امروزه در مسیحیت زیاد خریدار ندارد. شاید بسیاری از افراد باور نکنند که این امور در مسیحیت مورد نکوهش است زیرا اکثر مسیحیان به این امور مبتلا هستند و هیچ ناراحتی هم به خود راه نمی دهند.

البته از آن بالا تر عیسی هم نکاتی دارد که می گوید نگاه به نامحرم را هم ترک کنید

پولس در جایی دیگر در نقد شهوت می گوید که جامعه که از خدا دور باشد سمت شهوت می رود و کار به جایی کشیده می شود که چنین جامعه ای که از خدا دور شده است رو به هم جنس گرایی می آورد:

رومیان 1:26 لذا خدا آدمیان را تسلیم شهوات ننگین خودشان کرده است.

حتّی زنها روابط طبیعی جنسی را به آنچه غیر طبیعی است تبدیل کردند. 27 به همان طریق مردان روابط جنسی طبیعی را با زنها ترک نمودند و در آتش شهوت برای هم جنسان خود سوختند. مردان مرتکب کارهای زشت و ننگین با مردان دیگر شدند و در وجود خودشان مجازاتی که درخور چنین خلافکاری است، دیدند. 28 چون آنها خداشناسی را امری ناچیز شمردند، خدا آنها را تسلیم افکار فاسدشان نمود تا کارهای زشت و ناشایست بجا آورند.

پولس در جایی دیگر می گوید که برای اینکه کشیشان دچار شهوت نشوند و مسیحیان را به انحراف نکشانند بهتر است از میان متاهل ها انتخاب شوند و از کسانی که زن و فرزند دارند:

تیطس 1:6 رهبران باید اشخاصی بی عیب و بی آلایش و صاحب یک زن و

دارای فرزندان با ایمانی باشند که نتوان آنها را به هرزگی و سرکشی متّهم ساخت.

این آموزه ها نکاتی خوب و دقیق است. شهوت مضر است و منجر به گناه می شود. اگر کسی خانواده داشته باشد کمتر دچار شهوت می شود و ناچیز شمردن خداشناسی منجر به عنان گسیختگی در شهوت و همجنس گرایی میشود اما این توصیه ها خطاب به کیست؟

آیا کلیسا هم این توصیه ها را قبول دارد؟ کشیشان باید از کسانی انتخاب شوند که همسر ندارند و حتی فرقه هایی متاهل بودن کشیش را جایز می دانند، کشیش متاهل را از رسیدن به مقامهای بالا تر منع می کنند.

در مورد همجنس بازی و گرایی هم کلیسا در تلاش است که برای آنها حقوق معنوی مشخص کند و اعلام کند که آنها هم دچار بخشش و فیض عیسی می شوند.

و متاسفانه امروزه کشورهای مسیحی ارتباط نا محدود جنسی را از حقوق انسانها می دانند و کسانی را که شهوت رانی را محکوم می کنند و برای شهوت حیطه مشخص می کنند را مخالفان حقوق بشر می دانند.

حال باید دید که کلیسا از چه کسی تبعیت می کند اگر از عیسی تبعیت می کند که اومخالف شهوت رانی است و اگر از پولس تبعیت می کند که می گوید کشیشان متاهل باشند و اگر از کتاب مقدس تبعیت می کنند که آن هم شهوت را محکوم می کند اما چرا این دستورات در ذهن مسیحیان جای نگرفته است و امری کوچک شمرده می شود و ارتباط هر زن و مردی را معمولی و عادی می دانند.

ص:443

[یکشنبه 19 دی 63:32] [5931] [محمدکاظم تجرد]

نظرات 0

اسلام برای هر لحظه

بعضی از افرادی که به اصطلاح متفکر هستند نظریه ای دارند در مورد دین که می گویند منشا جایگزینی یک حامی است. کودک تا کودک است از حمایت مادر و پدر برخوردار است و زمانی که بزرگ می شود چون این حامی را از دست می دهد برای خود دین را ایجاد می کند. هر چند این حرف بطلانش کاملا واضح است و کم ترین دلیل بطلان این حرف، وجود افراد شجاع و بی باک در راس ادیانی مانند مسیحیت و یهودیت و اسلام است.

اما نکته ای که مطرح است این است که این متفکرین اغلب با مطالعه مسیحیت به این نکته ها می رسند. تازه مسیحیت حمایت و همراهی آنچنانی هم ندارد.

مسیحیت هیچگاه برنامه ای مدون مانند اسلام برای پیروانش ندارد.

در اسلام یک مسلمان برای هر لحظه زندگی اش برنامه و مسیر مشخص دارد.

این برنامه ها آرزویی است که شاید کلیسا بارها در پی آن بوده است و به دست نیاورده است.

اسلام برای هر روز هفته ذکر و دعای مخصوصی دارد. برای بعضی از ایام سال هم برنامه ویژه دارد. اول ماه، وسط ماه و اخر ماه برنامه دارد. روزی پنج مرتبه مسلمان با خدایش صحبت می کند، صحبتی که هر کلمه اش تایید شده است.

صدای طنین شروع زمان این صحبت در سراسر جغرافیایی اسلامی پخش میشود و مردم با اذان به یاد صحبت با خدا می افتند.

جمعه نماز جمعه و دعای ندبه و دعای سمات دارد. سه شنبه دعای توسل،

پنجشنبه دعای کمیل. زیارت عاشورا هم که برنامه ای است برای هر لحظه. اذکاری مانند صلوات و لا اله الا الله و سبحان الله هم که می توان در حین انجام اعمال مختلف همراه مسلمان باشد.

اصلا در اسلام کار و فعالیت با وضو هم می شود عبادت. خواب می شود عبادت و در کل برنامه هست برای اینکه هر شخص هر لحظه همراه و به یاد خدا باشد

اما در مسیحیت چنین برنامه وجود ندارد. مسیحیان تا چهل سال بعد از تصلیب عیسی که در کنیسه یهودیان همان ادعیه و کتاب یهویان را می خواندند و بعد از مدتی یهودیان آنها را بیرون کردند. در آن زمان تازه مسیحیت به فکر کتاب مستقل افتاد. کتاب مستقلشان هم که فاقد دعا است.

مسیحیان برای دعا از مزامیر داود استفاده می کنند. که متعلق به یهودیان است.

اما برنامه و زمان خاص ندارد. به همین دلیل یکشنبه هایی بی رونق در کلیسا ها دارند. کشیش ها برای جذب مردم همه کار می کنند تا مردم به کلیسا بیایند. گاهی شراب مجانی می دهند و گاهی غذا می دهند و.....

البته شاید این حرف برای ایرانیانی که با مسیحیان در ایران ارتباط دارند، عجیب باشد اما باید گفت که اگر کسی در ایران و حومه ایران برنامه ای در کلیسا ها می بیند نباید تعجب کند این برنامه های تحت تاثیر برنامه های مفصل مساجد اسلامی است. مسیحیان زمانی که دیدند مساجد برنامه منظم دارند برای خود نیز برنامه ایجاد کردند اما این برنامه ها هیچ اتصالی با وحی و عیسی و حواریون ندارد و کاملا ساخته کلیسا و انسان است.

آری هر گوشه از دین مبین اسلام را با دیگر ادیان مقایسه کنیم، بیشتر متوجه

ص:445

عظمت و کمال دین عزیزمان می شویم.

برچسب ها: نماز، ذکر، صلوات، دعا کمیل، دعای ندبه، کلیسا،

[شنبه 18 دی 04:32] [5931] [محمدکاظم تجرد]

نظرات 0

گوشه ای از بیکران پدر منجی عالم

امام هادی بیست ساله بودند که امام حسن به دنیا امدند. ولادت امام در زمان پادشاهی واثق بود. البته حکومت واثق یک سال بیشتر طول نکشید که واثق مرد و متوکل جای او را گرفت.

دوران زندگی امام هادی همزمان است با دوران حکومت پادشاهان ظالم و جنایتکاری مانند متوکل است کسی که دستور خروج امام از مدینه به سامرا و تخریب مقبره امام حسین را داد.

معتز، مستعین، منتصر حاکمانی هستند که در زمان امامت امام هادی و حضور امام حسن حکومت کردند. مهتدی و معتمد حاکمانی هستند که در زمان امامت امام حسن حکومت کردند.

امام حسن همراه پدر بزرگوارشان در حالی که 2 سال بیشتر نداشتند راهی سامرا شدند تا در زندان متوکل تحت نظر باشند. متوکل در ظاهر حضرت را دعوت به سامرا کرد اما در اصل او برای تسلط بر حرمین شریفین نیاز داشت تا امام را محصور کند. امام هادی در روایت تصریح می کنند که ایشان را به زور به سامرا می برند.

ص:446

حضرت 22 ساله بودند که امامت رسیدند. در همان سال هم ازدواج کردند و کمی بعد هم به زندان ابن وصیف افتادند. ابن وصیف که از عمال عباسی بود از هیچ تلاشی برای اذیت امام دریغ نمی کرد. از وی نقل شده است که گفته بود من دو تن از شرور ترین افرادم را برای مراقبت از امام گماردم اما طولی نکشید که آن دو تن تبدیل شدند از عباد و نمازگزاران.

در روایات آمده است که امام در زندان روز ها را روزه بودند و مشغول عبادت می شدند همین اعمال امام زندان را با مشکل رو به رو کرده بود و هر کس که مامور شکنجه و اذیت امام می شد، دگرگون می شد و از سیاهی به نور حرکت می کرد.

کلینی در کافی به سند خود از محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر نقل کرده است که گفت: هنگامی که ابو محمد (علیه السلام) در زندان بود، عباسیون و صالح بن علی و دیگرانی که از ناحیه اهل بیت منحرف بودند نزد صالح رفتند و به او گفتند: بر امام سخت گیر و او را راحت مگذار. صالح گفت: چه کنم؟ دو نفر از نانجیب ترین مردانی را که می توانستم پیدا کنم، بر او گماشتم. آن دو نفر از نظر عبادت و نماز و روزه خیلی کوشا شدند. سپس آنان را احضار کرده پرسیدم: در آن مرد چه دیدید؟

گفتند: چه می توانیم گفت درباره مردی که روز را روزه می گیرد و شب را تماما زنده می دارد و نه سخن می گوید و نه به جز عبادت به کاری مشغول می شود و چون به او می نگریم زانوانمان به لرزه می افتد و حالی به ما دست می دهد که نمی توانیم خود را نگه داریم. چون عباسیون این سخن را شنیدند، ناامید و سرافکنده بازگشتند.

از این امام بزرگ در کتب سیره متاسفانه زیاد نقل نشده است. هر چند عمر شریف ایشان کوتاه بوده است اما از تاریخ ایشان هم کمتر صحبتی به ما رسیده

ص:447

است. و بیشتر مطالبی که نقل شده است از احوال ایشان در زندان و تاثیر ایشان بر زندان بانان ایشان است.

اما نکته مهم این است که این سیره امام باید الگوی همه شیعیان شود. نوع زندگی ما باید به گونه ای باشد که دشمنان ما هم از دیدن رفتار ما به دین ما جذب شوند.

بخش دیگری که در بسیاری از کتب در سیره امام نقل شده است ماجرا ازدواج ایشان با شاهزاده مسیحی است. ازدواجی که با خواستگاری پیامبر از حضرت عیسی شکل می گیرد و زن مسیحی به توصیه حضرت زهرا مسلمان می شود و بعد از اتفاقاتی بالاخره به امام حسن عسکری می رسد و تنها فرزند امام حسن، یعنی منجی عالم به دنیا می آید.

امام حسن عسکری 6 سال امامت کردند و 28 سال بیشتر عمر شریفشان طول نکشید. از ایشان روایات تفسیری به جای مانده است که بسیاری از علما به آنها استناد کرده اند.

ظهور حضرت مسیح در عصر حضرت مهدی (علیه السلام)

در زمان ظهور آن حضرت، مسیح (علیه السلام) نزول خواهند کرد و در رکاب آن بزرگوار و پشت سر آن بزرگوار اقامه نماز خواهند نمود و این به مفهوم خاتمیت و خاتم الاوصیاء بودن آن بزرگوار است و در روایت آمده که آن بزرگوار به حضرت مسیح (علیه السلام) احترام نموده و تکلیف به امامت جماعت می کند ولی مسیح (علیه السلام) گوید:

کسی را نرسد که بر ائمه اهل البیت (علیه السلام) تقدم بجوید و حق تقدم با شماست.

مسیح در خدمت حضرت مهدی (علیه السلام)

ص:448

ضرورت همه ادیان الهی ظهور منجی حقیقی در آخرالزمان است و وعده خداوند و پیامبران بزرگ الهی در ظهور آن بزرگوار و برقراری صلح و عدالت در جهان است.

عقل و فطرت و وجدان های بیدار و تجارب بشری نیز این معنا را تأیید می نماید که سمت و سوی کاروان بشریت به سوی حکومت واحد جهانی عدالتخواه و عدالت پرور اخلاقی است.

قرآن کریم و روایات اسلامی نیز بر این معنا تأکید و تصریح دارد که صالحان، وارثان زمین خواهند شد.

جالب آن است که درمنابع اسلامی به طور دقیق و شفاف ولادت و شخصیت آن بزرگوار کاملاً شناخته و از ذریه فاطمه زهرا ء سلام اللّه علیها و یازدهمین امام از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب سلام اللّه علیه و نهمین فرزند حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و همینطور از نسل و ذریه ائمه هدی علیهم السلام و چهارمین فرزند از فرزندان حضرت علی ابن موسی الرضا ء علیه السلام تا آخر می باشند. علاقمندان می توانند در این باره به کتاب شریف منتخب الاثر تألیف آیت الله صافی گلپایگانی دامت برکاته صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر، ص 290 به بعد. مراجعه نمایند که 49 باب دارد و صدها حدیث ارزشمند در این باره از کتب شیعه و اهل سنت نقل فرموده و خصوصیات آن حضرت و نسبت و ویژگی های آن بزرگوار و نشانه های ظاهری و اینکه از فرزندان ائمه اهل البیت علیهم السلام می باشند و فرزند سیده زنان عالم علیهاالسلام و از سبطین رسول الله صلی اللّه علیه و آله هستند و از نسل ائمه اثنی عشر و خلف صالح امام عسکری علیه السلام مراجعه نمایند.

آری در باره حضرت مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف دوازدهمین امام از اهل بیت عصمت و طهارت است. خصوصیات آن بزرگوار از لحاظ پدر، مادر، ولادت، نواب خاص و عام، زمان ولادت، کیفیت ولادت، غیبت صغری و کبرای آن بزرگوار، شرایط عصر غیبت و عصر ظهور، و ده ها مسئله دیگر توضیح داده شده است.

در زمان ظهور آن حضرت، مسیح علیه السلام نزول خواهند کرد و در رکاب آن

بزرگوار و پشت سر آن بزرگوار اقامه نماز خواهند نمود و این به مفهوم خاتمیت و خاتم الاوصیاء بودن آن بزرگوار است و در روایت آمده که آن بزرگوار به حضرت مسیح علیه السلام احترام نموده و به امامت جماعت، دعوت می کند، مسیح علیه السلام گوید، کسی را نرسد که بر ائمه اهل البیت علیهم السلام تقدم بجوید و حق تقدم با شماست کتاب منتخب الاثر 25 حدیث در این رابطه نقل نموده است. و در بحارالانوار از جابر نقل شده که امام عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف به حضرت عیسی علیه السلام می گوید: بیایید بر ما امامت کنید تعال صلّ بنا، فیقول الا إنّ بعضکم علی بعض امراء تکرمه الله تعالی هذه الامه.

و حضرت عیسی علیه السلام می گوید: بعضی از شما بر بعضی دیگر امارت دارد و این عنایت خداوند نسبت به این امت است.

آنگاه می گوید این حدیث صحیح و نیکو است که بزرگان نقل نموده اند و دلالت دارد بر اینکه مهدی علیه السلام به جز عیسی علیه السلام است و این به معنی تسلیم مسیحیت و یهودیت در برابر اسلام و در برابر قرآن و آل البیت علیهم السلام خواهد بود. چیزی که آن را در طول چهارده قرن گذشته کمتر پذیرفته اند. و همواره در برابر اسلام با جنگ های صلیبی و صهیونیستی و تهمت ها و نسبت های ناروا و جنگ روانی و تبلیغاتی و عملیات تخریبی تلاش کرده اند تا مانع گسترش و نفوذ آن در جهان بشوند و البته این ظلم بزرگی است که نسبت به بشریت و ارزش های الهی و ادیان الهی و حضرت مسیح علیه السلام و حضرت موسی کلیم علیه السلام و پیروان راستین این دو دین و پیامبر بزرگ الهی روا داشته اند.

درباره حدیثی که به این مضمون نقل شده است: لامهدیّ إلّا عیسی بن مریمعلیهما السلام؛ مهدی نیست مگر همان عیسی بن مریم «باید گفت:

1. این حدیث سند قابل اعتماد و قابل قبولی ندارد و نمی توان به آن استناد کرد و راوی آن متهم به سهل انگاری در نقل است. راوی علی بن محمدبن خالد جندی) موذن الجند (است.

مرحوم مجلسی) ره (در این باره می گوید:

علمای اهل سنت اتفاق نظر دارند بر آنکه در صورتی که راوی خبر معروف به

تساهل در روایت باشد خبر و حدیث او قابل قبول نخواهد بود. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج 51، ص 93؛ پس از نقل از کشف الغمّه فی معرفه الأئمه، ج 2.

2. حدیث واحد است و خبر واحد به فرض صحت در احکام حجیت دارد نه در مسائل اعتقادی و مباحث عقلی در مسائل اعتقادی علم و حجت شرعی لازم است.

3. احتمالاً حدیث یادشده توسط جریان های مسیحی و نفوذی ساخته و پرداخته و در احادیث دست برده شده باشد.

4. به فرض آنکه چنین حدیثی در روایات ما آمده باشد لکن در روایات فراوان دیگر آمده که آن حضرت ظهور خواهد نمود و پشت سر حضرت مهدی علیه السلام وعجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف اقامه نماز خواهند کرد و این حدیث با احادیث دیگر قابل جمع است که آن حضرت ظاهر و پشت سر امام عصر ارواحنا فداه اقامه نماز خواهند کرد و نافی ظهور ولی عصر علیه السلام و عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف نمی باشد.

ممکن است تحریف در لفظ نیز رخ داده باشد و کلمه» مع «بعد از» الا «از قلم افتاده باشد؛ یعنی لا مهدی الا مع عیسی بن مریم؛ مهدی نیست مگر همراه عیسی بن مریم.

5. این حدیث به این معناست که تصور نشود حضرت مسیح علیه السلام خود مستقلاً ظاهر می شوند و یا حضرت مهدی (علیه السلام) بدون حضرت مسیح ظهور خواهند نمود.

پس از نگارش این موضوع دوستان موثق نقل نمودند که این حدیث شریف در کتاب تذکره الاولیاء با این سبک آمده است: لا مهدی إلّا عیسی بن مریم معه.

مهدی نیست مگر آنکه عیسی بن مریم با اوست.

که (معه) در آخر حدیث شریف به جای مع که ما احتمال داده بودیم ساقط شده آمده است و اگر این باشد» نعم الوفاق «و یا این نقل و روایت قرینه بر منظور از حدیث یاد شده است و معنای حدیث شریف به نوعی ملازمه بین حضرت مهدی ارواحنا فداه و حضرت مسیح علیه السلام است که هر

یک علامت دیگری و نشانه و شرط ظهور و نزول و حضور دیگری است و مانند خورشید و نور با یکدیگر جز با

ص:451

ظهور و حضور دیگری به وقوع نمی پیوندد و تحقق نمی یابد. و این خود بهترین دلیل و شاهد بر ادعاهای بی اساس و ساختگی کسانی است که نسبت به هر یک از این دو موضوع مقدس و همراه یکدیگر ادعای انفرادی داشته باشند؛ ادعای مهدویت بدون نزول حضرت مسیح علیه السلام و یا ادعای نزول مسیح علیه السلام منهای حضرت مهدی علیه السلام چه در اسلام و چه در مسیحیت!

آری ظهور هر یک از این دو، مکمل دیگری و شرط و متمم دیگری خواهد بود.

و در حقیقت همانطور که از روایت استفاده می شود، امام مهدی علیه السلام و عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف قدوه و اسوه و اهل البیت علیهم السلام مشمول کرامت خاص الخاص و اخص الخواص بوده و رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله صاحب لوای حمد است و رحمه للعالمین است و آدم علیه السلام و دیگر انبیا (علیه السلام) تحت لوای آن حضرت در فردای قیامت خواهند بود و چه بسا فلسفه این تقدم مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف بر مسیح تسلیم در برابر خاتمیت و خاتم الاوصیا و صاحب سدره المنتهی بوده و این علامت آن باشد که دین و قرآن محمد (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت آن حضرت در افق اعلا هستند و چه بسا این خود از اسرار و رموز الهی و تأویل این قبیل احادیث باشد. و البته حضرت ولی عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف امامت به مفهوم ولی الله و ولی اولیا ءالله و ولایت مطلقه الهیه است و تقدم آن رتبی است و بالاتر از مقام نبوت مطلقه است. در این باره ر. ک: بحارالانوار، ج 51، ص 88 و 89.

نه مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف جز با نزول حضرت مسیح ظهور نخواهند فرمود و تکمیل سلسله و زنجیره پیامبران و رهبران الهی در آخرالزمان با ظهور مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف اتفاق خواهد افتاد. و آنچه امروز مسیحیت آمریکایی تصور می کند که آرمگدن اتفاق خواهد افتاد و امام عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف و مهدی موعود عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف در کار نخواهد بود و دروغی آشکار بیش نیست.

6. دروغگوها و کذاب ها فردا مدعی مهدویت و یا امامت و یا مدعی نیابت و یا ظهور باب و مانند آن نشوند. این رخداد جز با حضور و نزول حضرت مسیح علیه السلام عملی نخواهد شد.

7. خود این حدیث دلیل روشنی بر ظهور امام عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف و آینده روشن تاریخ بشریت و امید به آینده ای نویدبخش و ظهور منجی موعود و ظهور عیسی بن مریم (علیه السلام) و وعده ادیان الهی برای نجات کاروان بشریت از چنگال اهریمنان و شیاطین خواهد بود و این از نشانه های آن بزرگوار است.

8. امید است صاحب نظران و اندیشمندان رسالت بزرگ خود را در تبیین معارف الهی و نقد و بررسی دقیق و حکیمانه مسائل و موضوعات عمیق اسلامی و ولائی برداشته و زمینه های سوءاستفاده و برداشت های غلط و جاهلانه و یا مغرضانه را از بین ببرند و اجازه ندهند تا در اثر سهل انگاری و یا غفلت مرزبانان معارف اسلامی و حقایق قرآنی، میدان برای دزدان راه و شیادها هموار شود و یا جاعلان و غافلان و عناصر پر ادعا و مردم فریب افکار عمومی را مشوب و چهره حقایق دینی را لکه دار و ذهن ها را شبهه ناک و افکار را مسموم نمایند و یا با خرافات و خرافه گرایی معارف بلند توحیدی دستخوش و ساوس شیطانی و یا سلیقه های گوناگون نفسانی بشود.

تذکر این مطلب نیز بسیار به جا و قابل توجه است که بحث و بررسی فقیهانه و کارشناسانه در این قبیل احادیث و روایات و مسائل تاریخی و اجتماعی و فلسفی و سیاسی و کلامی و ادبی و مانند آن از ظریف ترین، حساس ترین و ارزشمندترین کارهاست و البته نیاز به قدرت استنباط و دقت و سلامت نفس و بصیرت در دین و آشنایی با علوم و فنون اجتهاد و آگاهی به رموز آن دارد و الا نااهلان و یا مدعیان ناآگاه و یا خودباختگان در برابر بیگانگان و بردگان هوی و هوس هرگز توان لازم را برای ورود در این میدان ها و اظهارنظر فنی و تخصصی و جلب اعتماد عمومی را نداشته و نخواهد داشت.

9. حضرت مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف بلاواسطه فرزند امام عسکری علیه السلام و حضرت نرجس خاتون است که در سنه 255 ق. در سامرا متولد شده اند و در اعتقاد ما شخصی معین، با ویژگی ها و صفات خاصی بوده و هرگز جایی برای تردید، تحریف، خرافه گرایی، تفسیرها و توجیه های جاعلانه باقی نمی گذارد.

عیسی بن مریم علیهماالسلام نیز پیامبر اولوالعزم بوده که حدود 770 سال قبل از

ولادت امام عصر ارواحنا فداه در بیت اللحم از حضرت مریم علیهاالسلام متولد شده اند و در بینش صحیح دینی و تاریخ هرگونه ادعای ساختگی که به مفهوم یکی بودن آن دو بزرگوار مطرح شود و یا با انگیزه های گوناگون سیاسی اجتماعی و فکری مطرح شود دور از انصاف و خلاف وجدان و غیر منطبق با واقع است.

10. طبق روایات متواتر اسلامی، آن بزرگوار دارای دو غیبت است: غیبت صغری و غیبت کبری و در عصر غیبت صغری رابطه با آن حضرت عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف توسط نواب خاصشان برقرار می شد و در عصر غیبت کبری آن حضرت دارای نواب عام است و صفات ایشان نیز به طو کلی و کامل تعریف شده است.

ولی درباره حضرت مسیح که بحث غیبت و یا مباحث مشتبه مطرح نیست بلکه در تعبیر قرآن کریم آمده است:

و ما قتلوه و ما صلبوه ولکن شبّه لهم... بل رفعه الله إلیه. سوره نساء (4)، آیه 157 و 158.

و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، ولیکن امر بر آنان مشتبه شد...

بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد، و خدا توانا و حکیم است.

و در روایات ما بحث نزول حضرت مسیح علیه السلام است، نه ظهور آن بزرگوار. و این دو تعبیر و عنوان بسیار متفاوت است که یکی نشانگر غیبت و دیگری نشان دهنده عروج و رفع الی الله و نزول مجدد است.

درباره حضرت ولی عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف و ارواحنا فداه. این عنوان به کار نرفته بلکه عنوان غیبت، عصر غیبت و عصر ظهور به کار رفته است. یعنی او در میان ماست ولی از چشم ما به حسب ظاهر غایب است نه اینکه خداوند متعال او را به سوی خودش برده باشد، و یا به عقیده مسیحیت آن بزرگوار را به دار آویخته باشند و به ملکوت الهی پرواز کرده باشد. بنابراین ادعای تطبیق این دو با یکدیگر نمی تواند صحیح و قابل قبول باشد.

مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف و ارواحنا فداه. از ذریه رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و فاطمه اطهر سلام اللّه علیها و از خاندان محمد صلّی اللّه علیه و آله و هم نام رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله است. او قائم بالحق و قائم بالقسط است که او از مکه خواهد

ص:454

درخشید و یاران وفادار و استوار و انصار فداکار او در اسرع وقت به او ملحق خواهند شد. و جریان های صلیبی و صهیونیستی نیز نمی توانند بر چهره پرفروغ خورشید ولایت گرد و غبار نسیان و تحریف بپاشند.

آری مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف و ارواحنا فداه. وارث همه انبیا و اولیا است وارث زمین است وارث آدم و نوح علیه السلام و پیامبران اولوالعزم دیگر است وارث موسی کلیم و عیسی مسیح علیه السلام است تجلی همه ارزش های الهی و ادیان آسمانی است.

اکنون رسالت همه منتظران آن بزرگوار و ارادتمندان آستان مقدس حضرت خاتم الاوصیا علیه السلام احیای انگیزه های عمیق دینی و الهی و ایجاد آمادگی روحی و اخلاقی و گسترش فرهنگ مهدویت و ولایت و تلاش در راه بیداری امت اسلامی و زمینه سازی برای وحدت جهان اسلام و فداکاری و مجاهدت در راه نصرت آن حضرت و بسترسازی برای عصر ظهور و پیروزی حق بر باطل و آماده سازی افکار و اندیشه ها و ایجاد شرائط برای حکومت واحد عدل جهانی است.

و نصرتی معدّه لکم... حتی یحیی الله تعالی دینه بکم فمعکم معکم لامع غیرکم. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

و یاری من مهیای شماست... تا آنکه خدای تعالی دینش را به وسیله شما زنده گرداند. پس همراه شمایم، همراه شمایم نه همراه) کسی (جز شما.

البته می دانیم که امتیازات حضرت فاطمه نسبت به حضرت مریم علیهماالسلام بیشتر ازینهاست و مریم علیهاالسلام خود نیز دارای امتیازات خاصی است که، در خلال مطالعه این کتاب، به آنها اطلاع، پیدا خواهید کرد.

مطالبی در باره محتوی قرآن کریم

اشاره

چرا قرآن 114 سوره دارد؟

این پرسش را درباره تعداد آیه ها، تعداد حروف و حتّی تعداد هر حرف هم می توان پرسید؛ مثلاً می توان پرسید چرا حرف» کاف» یا» قاف» یا» میم» به فلان تعداد

در قرآن آمده است.

بی تردید همه کارهای خدا دلیلی دارد، ولی درک حکمت و راز همه کارهای خدا برای ما انسان ها ممکن نیست، یا لااقل دشوار است. چرا تعداد دندان های ما 32 عدد است؟ چرا قلب ما در هر دقیقه 70 بار می زند؟ چرا امامان معصوم 12 نفرند؟ چرا خدا 124 هزار پیامبر فرستاد؟ هر کدام از این پرسش ها جوابی دارد، ولی ما به راحتی نمی توانیم پاسخ این پرسش ها را بیابیم.

آن چه برای ما مسلمانان اهمیت دارد این است که خدا قرآن را برای راهنمایی ما فرستاده و راه سعادت را به ما نشان داده است. ما باید به آیات قرآن عمل کنیم و درباره حرف های خدا خوب بیندیشیم. ندانستن راز تعداد سوره ها ضرری به بهره مندی ما از نعمت این کتاب آسمانی نمی زند. ما شاید ندانیم که چرا هر یک از دستانمان پنج انگشت دارد، ولی از همه آنها برای انجام کارهایمان استفاده می کنیم. قرآن 114 سوره و 114 چراغ روشنی بخش و 114 باغ زیبا دارد. راز این عدد هر چه باشد ما باید از این 114 نعمت خداداد بهره ببریم.

سوره هایی که به نام یکی از پیامبران هستند کدامند؟

این سوره ها عبارتند از: یونس (سوره دهم (، هود (سوره یازدهم (، یوسف (سوره دوازدهم (، ابراهیم (سوره چهاردهم (، محمّد صلّی اللّه علیه و آله (سوره چهل و هفتم (و نوح (سوره هفتاد و یکم (که شش سوره از قرآن کریم را تشکیل می دهند.

بزرگ ترین و کوچک ترین سوره قرآن کدام است؟

بزرگ ترین سوره قرآن، بقره با 282 آیه و کوچک ترین سوره قرآن کوثر با سه آیه است. بقره به معنای گاو مادّه و کوثر به معنای خیر زیاد است. سوره بقره در مدینه و سوره کوثر در مکّه نازل شده است.

کدام سوره بدون بسم الله الرَّحْمنِ الرحیم شروع می شود؟

پاسخ این سؤال سوره نهم قرآن یعنی سوره توبه است. بسم الله الرَّحْمنِ الرحیم

یعنی به نام خداوند بخشنده مهربان، این جمله درباره رحمت و مهربانی خداست.

چون سوره توبه با اعلام بیزاری از مشرکان و بت پرستان آغاز می شود و خشم و غضب خدا را به آنان بیان می کند، بسم الله که آیه رحمت و مهربانی است در اوّل آن نیامده است. شاید خدا با این کار می خواسته به مردم بفهماند که من آن قدر از بت پرستان خشمگینم که» بسم الله» اوّل سوره ها را هم در این سوره نمی آورم و سوره را با آیه رحمت شروع نمی کنم.

حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله) درباره کدام سوره فرموده اند که مراپیر کرد؟

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره چند سوره فرموده اند که این سوره ها مرا پیر کردند، ولی در پاسخ به سؤال بالا معمولا از سوره هود یاد می شود. به نظر بعضی از دانشمندان مسلمان علّت سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درباره سوره هود آیه 112 این سوره است. در این آیه پیامبر و یارانش مأمور به استقامت و پایداری شده اند.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مردی صبور و مقاوم بود، ولی نگران یارانش بود که آیا در مقابل مشکلات مقاومت خواهند کرد یا نه. برای همین، حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله خیلی غصّه خورد و به فرموده خود آن بزرگوار به خاطر سوره هود پیر شد.

کدام سوره قرآن دو بسم الله دارد؟

این سوره، سوره بیست و هفتم قرآن یعنی سوره نمل است. در این سوره یک بار در اوّل سوره و یک بار هم در آیه 30، جمله» بسم الله الرَّحْمنِ الرحیم» آمده است.

» بسم الله» آیه 30، مربوط به نامه حضرت سلیمان است که در اوّل آن» بسم الله» بود. این نامه را حضرت سلیمان به ملکه سرزمین سبا نوشت. وقتی نامه به دست ملکه سرزمین سبا رسید آن را برای اطرافیانش خواند و طبق آیه 30 چنین گفت: این نامه از سلیمان است و چنین است:» بسم الله الرَّحْمنِ الرحیم...» پس معلوم شد که یکی از دو بسم الله سوره، مربوط به اوّل سوره نیست.

در کدام سوره کلمه» الله «در تمام آیه های آن تکرار شده است؟

پاسخ این سؤال سوره مجادله است. این سوره پنجاه و هشتمین سوره قرآن است و بیست و دو آیه دارد. در همه این 22 آیه کلمه الله هست.

چرا نهج البلاغه را برادر قرآن و صحیفه سجّادیه را خواهر قرآن می

گویند؟

آیا در خانه برادر و خواهری دارید یا نه؟ در هر حال اگر دقّت کرده باشید برادرها و خواهرها شباهت زیادی به هم دارند. مخصوصاً دو قلوها که خیلی خیلی به هم شبیه هستند. کتاب نهج البلاغه و کتاب صحیفه سجّادیّه هم خیلی شبیه قرآن هستند؛ یعنی هم عبارت ها و جمله های این دو کتاب مثل قرآن زیبا و جالبند و هم معنای حرف های آن ها به آیات قرآن شباهت دارند.

در همه جای این دو کتاب سخن از پرهیزگاری و تقوا به بیان آمده است، در قرآن هم خدا ما را به تقوا دعوت می کند. نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه ما را به دوستی با خدا فرا می خوانند، قرآن هم ما را به یاد خدا و محبّت او دعوت می کند.

نهج البلاغه و صحیفه سجادیه ما را به یاد آخرت می اندازند، آیات قرآن هم مدام از آخرت سخن می گویند. برای همین شباهت هاست که این دو کتاب را برادر و خواهر قرآن گفته اند.

سوره و آیه و کلمه وسط قرآن کدام است؟

می دانید که قرآن 114 سوره و 6236 آیه دارد. هر دوی این عددها زوج هستند.

در عددهای زوج، تعیین یک عدد به عنوان عدد وسط ممکن نیست؛ مثلاً در عدد 6 نمی توانیم یک عدد را وسط آن بدانیم بلکه باید بگوییم عدد 3 و 4 وسط 6 هستند، امّا در عددهای فرد می توانم یک عدد را عدد وسط بدانیم؛ مثلا در عدد 5، عدد 3 وسط پنج است؛ یعنی هر دو طرفش با هم برابر هستند، در یک طرف دو عدد و در طرف دیگر هم دو عدد قرار دارد.

با توضیحی که دادیم متوّجه شدید که باید دو سوره و دو آیه را به عنوان سوره ها و آیه های وسط قرآن نام ببریم. سوره 57 و 58

ص:458

قرآن (سوره حدید و سوره مجادله (سوره های وسط قرآن و آیه های 45 و 46 سوره شعراء آیه های وسط قرآن هستند.

اما کلمه وسط قرآن، کلمه» ولیتلطّف» در آیه نوزدهم سوره کهف قرار دارد.

بزرگ ترین و کوچک ترین آیه قرآن کدام ا ست؟

بزرگ ترین آیه قرآن آیه 282 سوره بقره است که تقریباً یک صفحه است. کوچک ترین آیه قرآن هم آیه 64 سوره الرحمن است که تنها از یک کلمه یعنی (مُدهامتان (تشکیل شده است. البتّه اگر» بسم الله» را یک آیه جداگانه به حساب آوریم، کوچک ترین آیه قرآن آیه اوّل سوره طه خواهد بود که از کلمه دو حرفی» طه» تشکیل شده است.

کوچک ترین و بزرگ ترین کلمه قرآن چیست؟

کوچک ترین کلمه قرآن حرف» باء» در» بِسْمِ اللهِ» و نیز دیگر کلمات یک حرفی قرآن مانند همزه استفهام و ضمیر» ه» است. بزرگ ترین کلمه قرآن هم (فَأَسْقَيْناكُمُوهُ (است که در آیه 22 سوره حجر آمده و دارای 11 حرف می باشد.

معنای آن هم این است:» ما شما را با آبی که از آسمان فرستادیم سیراب کردیم.»

کوچک ترین و بزرگ ترین حیوانی که نامش در قرآن آمده چیست؟

کوچک ترین حیوانی که نامش در قرآن آمده پشه (در آیه 26 سوره بقره (و مورچه (در آیه 18 سوره نمل (است. بزرگ ترین حیوانی هم که قرآن از آن نام برده فیل (در سوره فیل (و ماهی بزرگی است که حضرت یونس را زنده بلعید داد.

(در آیه 142 سوره صافّات (

بهترین نوشیدنی و بهترین خوردنی که در قرآن آمده چیست؟

بهترین نوشیدنی که در قرآن از آن یاد شده عسل و بهترین خوردنی خرماست.

زیرا در آیه 69 سوره نحل، عسل را مایه شفا و درمان مردم معرّفی می کند و نیز در

موارد مختلفی از خرما نام می برد و مردم را به ارزش و اهمیّت این خوردنی سودمند توجّه می دهد.

دو زن گناه کاری که قرآن کریم از آنان یاد کرده کیستند؟

ز نان گنه کار و زنان نیکوکاری که قرآن کریم درباره آنها سخن گفته بسیارند، ولی دو نفر از برجسته ترین زنان گنه کار که قرآن نام می برد، همسر حضرت نوح و همسر حضرت لوط هستند. در آیه 10 سوره تحریم از این دو زن خیانت کار یاد می کند و آنان را جهنّمی می شمارد و می فرماید:» خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است. آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند.»

قرآن کریم با نام بردن از این دو زن جهنّمی، می خواهد به همه ما بفهماند که حتّی اگر کسی همسر پیامبر باشد، ولی به حرف خدا گوش ندهد، به آتش جهنّم گرفتار خواهد شد.

برخی از حیواناتی که نامشان در قرآن آمده بنویسید.

قرآن کریم بارها از حیوانات نام برده و به مناسبت های مختلفی به این موجودات شگفت انگیز اشاره کرده است. حتماً می دانید که برای بعضی از سوره های قرآن هم نام یک حیوان انتخاب شده است. در پاسخ به سؤال بالا می توانیم به این چهارده حیوان اشاره کنیم:

1 گاو ماده در سوره بقره، آیه 67.

2 میمون در سوره بقره، آیه 65.

3 زنبور عسل در سوره نحل، آیه 68.

4 شانه به سر در سوره نمل، آیه 20.

5 مورچه در سوره نمل، آیه 18.

6 خر در سوره جمعه، آیه 5.

7 فیل در سوره فیل، آیه 1.

8 سگ در سوره کهف، آیه 18.

9 پشه در سوره بقره، آیه 26.

10 عنکبوت در سوره عنکبوت، آیه 41.

11 گرگ در سوره یوسف، آیه 17.

12 شتر در سوره انعام، آیه 144.

13 کلاغ در سوره مائده، آیه 31.

14 گوسفند در سوره انعام، آیه 143.

قاتل نمرود کدام حیوان بود؟

بر اساس برخی روایات، قاتل نمرود که پادشاهی ستمکار در دوران حضرت ابراهیم (علیه السلام (بوده، پشه است که از راه بینی وارد مغز نمرود شد و او را کشت. این مرگ ذلیلانه درس عبرتی است برای آدم های مغرور و متکبّر که به ضعف و ناتوانی خود پی ببرند و ادّعای بزرگی و خدایی نکنند.

نام زنان در قران کریم

ابزار انجمن

خداوند برای هدایت مردم قرآن فرستاد. برای هدایت آن ها از راه هایی، مثل؛ قصّه، ضرب المثل، وعده و وعید، انذار و تبشیر و معرفی الگوها استفاده نمود. با نگاهی گذرا به اسامی الگوهای زن در قرآن در می یابیم که در این مورد دو حالت وجود دارد:

1. با اشاره مستقیم، یعنی؛ مستقیم نام یک زن فقط حضرت "مریم" آمده است.

سوره مریم /آیه 16: (و در این کتاب از مریم یاد کن، آن گاه که از کسان خود، در مکان شرقی به کناری شتافت.»، البته در سوره تحریم آیه 12 هم این نام آمده است.

2. با اشاره غیر مستقیم، یعنی؛ مستقیم نام زنی نیامده، بلکه از نوع بیان کلام فهمیده می شود که زن به خصوصی مراد است، مثل؛

الف - حوا، همسر حضرت آدم علیه السّلام، سوره نساء آیه 1: (ای مردم از پروردگارتان که شمار را از نفس واحدی آفرید و جفتش (زوجها (را از او آفرید. (از جنس او (و... تقوا پیشه کنید.» که "زوجها" در آیه اشاره به حضرت "حوا" همسر حضرت "آدم" می باشد.

ب آسیه، همسر فرعون، سوره تحریم آیه 11: (برای کسانی که ایمان آورده اند خداوند همسر فرعون را مثل آورد، هنگامی که گفت؛ پروردگارا پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست مردم ستمگر برهان.»

ج - بلقیس، ملکه سباء، سوره نمل آیه 22: (من آن جا زنی را یافتم که سلطنت می کرد و از هر چیزی به او داده شده بود، تختی بزرگ داشت.»

د - یوکابد، مادر حضرت موسی علیه السّلام، سوره قصص آیه 7: (و ما وحی کردیم به مادر موسی که او را شیر ده و چون بر او بیم ناک شدی او را در نیل بینداز و نترس و اندوه مدار که ما او را به تو برمی گردانیم."

ه - خواهر حضرت موسی علیه السّلام، سوره قصص آیه 11: (و به خواهر (موسی (گفت؛ از پی او برو، پس او را از دور دید در حالی که آنان متوجّه نبودند.»

و - دختران حضرت شعیب علیه السّلام، سوره قصص آیه 23: (و چون به مدین رسید، گروهی از مردم را در آن یافت که (دام های خود را (آب می دادند و پشت سرشان دو زن را یافت که (گوسفندان خود را (دور می کردند....»

ز - حنّه مادر حضرت مریم (س (و همسر حضرت عمران علیه السّلام، سوره آل عمران آیه 35: (چون زن عمران گفت؛ پروردگارا آن چه در شکم دارم نذر تو کردم تا آزاد شده باشد، پس از من بپذیر که تو شنوایی.»

ح - زن حضرت نوح علیه السّلام و زن حضرت لوط علیه السّلام، سوره تحریم آیه 10: (خدا برای کسانی که کفر ورزیده اند، زن نوح و زن لوط را

مثل آورده، هر دو

ص:462

در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آن ها خیانت کردند و کاری از دست (شوهرانشان (آن ها در برابر خدا ساخته نبود و گفته شد با داخل شوندگان، داخل آتش شوید.»

ط - زن ابو لهب، سوره مسد آیه 4: (بزودی در آتشی پر زبانه فرود آید، و زنش در حالی که هیزم کش (دوزخ (است و در گردنش طنابی است از لیف خرما.»

قرآن به صراحت یا به کنایه، از دوازده زن پاک نام می برد:

حوا، آسیه همسر فرعون، سارا همسر ابراهیم، هاجر همسر ابراهیم، یوکابد مادر موسی، صفورا همسر موسی و دختر شعیب، الیزابت یا یصابات همسر زکریا، حنّه همسر عمران، همسر ایوب، بلقیس، مریم علیهاالسلام، خدیجه علیهاالسلام.

قرآن برای هر یک از این زنان صفت یا صفات بارزی را به عنوان شاخصه ذکر می نماید که به ترتیب یاد شده به آن صفات اشاره می شود:

1. حوا همسر حضرت آدم از تائبات بود

قالا رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا... ؛... پروردگارا! ما به خود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشایی و بر ما ترحم ننمایی هر آینه از زیانکاران خواهیم بود.»

2. آسیه همسر فرعون از مؤمنات و مشتاقان خدا بود

وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً...؛ خداوند برای کسانی که ایمان آورده اند (آسیه (زن فرعون را مثال می زند... آن گاه که [در مقابل تهدیدات فرعون] گفت: پروردگارا خانه ای در نزد خودت (بهشت (، برای من بنا نما

3. سارا همسر ابراهیم از قائمات و خدمتگزاران پیامبر بود

وَ امْرَأَتُهُ قائِمَهٌ...؛ و همسر او به خدمتگزاری به پا بود

4. هاجر همسر ابراهیم از سائحات بود

سائحات که در قرآن به عنوان یکی از صفات کمالی برای زنان ذکر شد به معنای زنان مهاجر است. علامه طباطبایی می گوید: سائحات کسانی هستند که با گامهای خود از مسجدی به مسجد دیگر و از معبدی به معبد دیگر هجرت نموده، با بدنهای خود در پی اطاعت و انجام دستورات پروردگار می روند.

هاجر نمونه سائحات بود؛ زیرا به امر خداوند همراه ابراهیم از اورشلیم به مکه هجرت کرد و رنج دوری از وطن، خانه و شوهر خود را تحمل نمود و در جست وجوی آب بارها میان دو کوه صفا و مروه را پیمود.

5. یوکابد مادر موسی از مسلمات و توکل کنندگان بر خدا بود

إِذْ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّکَ ما يُوحى * أَنِ اقْذِفِيهِ فِی التّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِی الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ... ؛ مادر حضرت موسی نمونه زنان مسلمان بود. او به امر پروردگار و با توکل بر او عزیزترین نعمت پروردگار، فرزندش را به دریا انداخت

6. صفورا دختر شعیب، همسر موسی نمونه حیا و حسن انتخاب بود

فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِی عَلَی اسْتِحْياءٍ... يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِينُ؛ دختر شعیب در هنگام دعوت از موسی به سوی پدرش نهایت حیا، و آزرم را رعایت نمود و به رغم تهیدستی موسی ملاک گزینش را امین و توانا بودن می داند.»

7. الیزابت همسر زکریا از صالحات و خاشعات بود

فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ يَحْيى وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِی الْخَيْراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا لَنا خاشِعِينَ ؛ ما همسر زکریا را برایش صالح گردانیدیم، آنها در کارهای خیر سبقت می گرفتند و ما را با حالت بیم و امید

دعا می کردند و همواره در برابر ما خاضع و خاشع بودند

8. حنه همسر عمران از متصدقات و صادقات و مخلصات بود

إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی آحنه همسر عمران، مادر مریم علیهاالسلام با اخلاص نذر نمود فرزندی را که در شکم دارد خدمتگزار بیت المقدس قرار دهد و به آنجا هدیه کند؛ پس چون فرزندش متولد شد صدق خود را با وفای به نذرش به اوج رساند.

9. همسر ایوب نمونه صبر و ایثارگری و خدمتگزاری پیامبر بود

وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ و وَهَبْنا لَهُ أَهْلَهُ

همسر ایوب نمونه بزرگی از ایثار و فداکاری بود، از همین رو لیاقت یافت که خداوند در قرآن از او به کنایه به نیکی یاد کند؛ زیرا در هنگام گرفتاری حضرت ایوب و بیماری و تعفن بدن او همه حتی فرزندان از او دوری گزیدند و ترکش کردند و در حالی که ایوب به فقر و فاقه دچار بود و به دلیل بیماری جسمانی حتی کسی برای صدقه دادن نزد او نمی آمد، فقط همسرش ایثار نموده، در کنار او ماند و حتی با گدایی برای حضرت ایوب به مدت طولاتی نان و غذا تهیه می نمود و دست از آن حضرت برنمی داشت. افزون بر اینها حاضر شد برای نشکستن سوگند حضرت ایوب بعد از بهبود و تمکن او، ضربه ضغث را تحمل کند:

وَ خُذْ بِیَدِکَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ إِنّا وَجَدْناهُ صابِراً (12 و هرگز زبان به اعتراض نگشود که ای ایوب ! بعد از آن همه صبوری و خدمتی که به پای تو ریختم آیا باید نسبت به من گمان بد ببری و عجولانه سوگند یاد کنی و هم اکنون نیز برای شکستن قسم تو، من باید ضغث را تحمل کنم؟

10. بلقیس نمونه عقل، درایت و آینده نگری و حق گرایی بود

إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ ... قالَتْ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ

سیاق و دلالت این آیات به طور ضمنی روشن می کند که بلقیس زنی هوشمند، با درایت، عاقبت اندیش، اهل مشورت، و دارای روح حق گرایی بوده است؛ زیرا پس از مشاهده دلایل درستی نبوت حضرت سلیمان بلافاصله به خداوند ایمان آورده، مسلمان می شود و از کفر خود نادم شده، آن را ظلم به خویش (ظلمتُ نفسی (معرفی می کند. هوش و درایت او از آنجا آشکار می شود که وقتی نامه سلیمان به دستش می رسد با تعمق در آن، از نامه به وصف کریم یاد کرده، بلافاصله اظهار نظر نمی کند، بلکه نخبگان کشوری و لشکری را گرد آورده، با آنان به مشورت می نشیند. نخبگان لشکری راه مقابله با قدرت را پیشنهاد می کنند، اما با این حال تصمیم گیری نهایی را برعهده خود بلقیس می گذارند که خود نشان از مقبولیت حزم و عقل او در میان نخبگان دارد. بلقیس بر اساس شناخت و درایت خود تصمیم به تحقیق، تأمل و مذاکره می گیرد و چون حق برایش آشکار می گردد بلافاصله تسلیم حق می شود

افزون بر این، علامه طباطبایی معتقد است عبارت» أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ بر اساس قرائن در آیه شریفه بیان می دارد که از جمله چیزهایی که به بلقیس داده شده بود دوراندیشی، عقل، درایت، حزم و عزم نیز بود

11. خدیجه نمونه ایثار و احسان بود

وَ وَجَدَکَ عائِلاً

مفسران آیه را اشاره به حضرت خدیجه (س (دانسته اند؛ زیرا کلمه عائل را به معنای فقیر گرفته و گفته اند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از آنکه مالی نداشت خداوند او را به وسیله حضرت خدیجه علیهاالسلام که اموالش را پس از ازدواج به پیامبر بخشید، ثروتمند نمود. افزون بر این، روایاتی نقل شده که این نظر را تأیید می کند

تجلی کمال یازده زن الهی قرآنی در فاطمه علیهاالسلام

قرآن از فاطمه زهرا علیهاالسلام نیز در موارد متعددی به کنایه یاد کرده، وی را نمونه وفا کنندگان به عهد، صائمات، متصدّقات، صابرات و ذاکرات معرفی می کند

تجلی کامل تر تقدس مریم علیهاالسلام در فاطمه علیهاالسلام

مریم، مادر حضرت عیسی زن پاکی است که قرآن بیشتر ازسایر زنان به نیکی از او یاد نموده است. خداوند 34 بار به صراحت نام وی را در قرآن آورده و ویژگیهای متعالی آن بانو را مستقیم یا غیر مستقیم یادآور شده است؛

مانند، رویش نیکو (وَ أَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً) ، صاحب محراب (كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيَّا الْمِحْرابَ،) قلب پر از ایمان و دارای کمال علم (صدقت بکلمات ربها و کتبه)، عصمت، تطهیر و برگزیده خدا (وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ،) پاکدامنی و عفت، مادر فرزندی پاک (مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِى أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِيهِ مِنْ رُوحِنا) ، واسطه الحاق نسل به انبیاء، برگزیدگی و برتری بر زنان (إِنَّ اللّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ) ، محدَّثه بودن و نزول ملائکه بر او (إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكِ... و کرامت و دریافت غذای بهشتی، مشتاق بهشت و اشتیاق بهشت به او. قرآن به صراحت او را صدیقه (و امه صدیقه (و از قائنات معرفی می کند:

وَ صَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتُبِهِ وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ

و مریم کلمات پروردگار خویش و کتب آسمانی او را با کمال ایمان تصدیق کرد و او از قانتین بود.

قانت از ماده قنوت به معنای مداومت بر طاعت همراه با خضوع است و از نظر مرحوم طبرسی به معنای نماز، طاعت، طول رکوع، قیام، دعا و سکوت است.

معنای نام مریم

مَریَم را غالباً زن پارسا معنی می کنند. این نام ریشه عِبری دارد و عربی نیست . اما خوب است بدانیم همه لغت شناسان در معنای آن هم گفتار نیستند

تفاوت آخرت از نظر اسلام و مسیحیت چیست؟

پاسخ:

سؤال خیلی کلی است و پاسخ مفصّلی را می طلبد که از حوصله این نوشتار خارج است. حال پیرامون پرسش مطالبی را به اختصار برای شما بیان می داریم:

1 ادیان از دید کلی به دو مجموعه تقسیم می شوند: توحیدی و غیر توحیدی. ادیان توحیدی مانند اسلام، مسیحیت و یهودیت. در این ادیان سه اصل و رکن اعتقادی پذیرفته شده است: توحید، نبوت و معاد، که در ادیان غیر توحید چندان خبری از این ها نیست. (1 (

2 از آن رو که اعتقاد به زندگی پس از مرگ و قدم برداشتن در آن مسیر از ریشه فطری بهره مند است، در تمام ادیان با تفاوت هایی عقیده به بهشت و جهنم وجود دارد؛ مانند:

الف (در اقوام و آیین ابتدایی عقیده داشتند که زندگی پس از مرگ نتیجه کارها و خصلت های بشر در دنیا است، همانند خصلت ترسو بودن که انسان را از وصول به بهشت باز می دارد و موجب کیفر و عذاب می گردد، بر عکس شجاعت موجب پاداش روح می گردد.

ب (در یونان و روم قدیم این عقیده رایج بود که دادگاه اخروی کیفر و پاداش می دهد و بهشت و جهنم با مسئله تناسخ ارتباط دارد. می گفتند: ده هزار سال به درازا می کشد تا نَفْسی در چرخه تناسخ به بدن نخستین خود برگردد، لیکن این مدت در ارواح پاک به سه هزار سال کاهش پیدا می کند. نفوسی که بسیار شریر باشند، در دوزخ ابدی گرفتار می شوند.

ج (در دین هندوان نیز دوزخ و بهشتیان با تناسخ گره خورده است. آنان می گویند: نفس از آغاز به دوزخ زیرزمین که مسکن بدکاران است، منتقل می شود سپس از طریق تناسخ حرکت خود را ادامه می دهد. نیز عقیده دارند: "یاما" پادشاه بهشت و قاضی اموات است. مردگان از میان دو آتش می گذرند. بدکاران می سوزند و نیکوکاران از آن سالم بیرون می آیند. اعمال آنان قبلاً در ترازویی سنجیده می شود و بعد نیکوکار به بهشت و بدکردار به دوزخ می رود و یا دوباره به زمین باز می گردد

و از نو متولّد می شود و چرخه تناسخ را ادامه می دهد.

د (در دین بودایی به موجب اعتقاد به "کارما" کیفیت زندگی انسان در زندگی، چگونگی زندگی او را پس از مرگ تعیین می کند. اگر زندگی با نیکوکاری است، زندگی بعدی از کیفیت بالاتری برخوردار می باشد، اما در صورت عکس، زندگی بعدی دارای کیفیت پست تری می باشد. تولّد و مرگ و تولد دیگر همه شر و بدبختی است. نجات بشر در پرتو وصول به ایروانا است.

3 دین زرتشتی که به مقتضای برخی از روایات در زمره ادیان توحیدی و الهی قرار دارد امّا در آن تحریف صورت گرفته، در همین دین آمده است: روح پس از مرگ بدن به مدت سه شبانه روز دور بدن می گردد. ارواح نیکوکار همراه سروش و بدکار زیر شکنجه دیوان قرار دارند، پس از آن ارواح نیکوکار به همراه موجودات خیر و بدکار به همراه موجودات شر به جهان آخرت سفر می کنند. اعمال نیک به صورت دوشیزه زیبا وارد بهشت و به سوی "اهورا مزدا" رهبری می شود و "هومنو" به او خیر مقدم می گوید و خلعتی به او می پوشاند و او را به بهشت رهبری می کند.

آنان که اعمال نیک و بدشان مساوی باشد، در جای خاصی قرار می گیرند. در قیامت پلی است به نام "چینوت" که روی دوزخ قرار دارد، به هنگام عبور نیکوکاران پهن و به هنگام عبور بدکاران باریک می شود، باریک تر از مو و تیز تر از تیغ، به همین جهت بدکاران نمی توانند موفق بشوند و از آن بگذرند، آنان از پل به دوزخ می افتند.

4 در آیین یهود: اگر چه اعتقاد به قیامت و بهشت و جهنم در ادیان ابراهیمی از ضرورت برخوردار است، لیکن برخی از فرقه های یهود در معاد و فراگیر بودن آن انکار و تردید کرده اند. فرقه صدوقیان آن را انکار می نمایند، دیگران در فراگیر بودن آن تردید روا می دارند و می گویند: بیسوادان و آنانی که از تورات بهره ای ندارند، بار دیگر زنده نخواهند شد. نیز گفته اند: آنان که خارج از ارض مقدس فلسطین مدفونند، بهره ای از قیامت نخواهند داشت. دیگران گفته اند: خداوند پیش از قیامت در زیر زمین نقبی می زند و اجساد آنان را به ارض موعود می آورد و در آن جا زنده می شوند.

از جمله اعتقاد آنان در مورد معاد و بهشت و جهنم:

هر که با هر کفنی که دفن شده است، در فردای قیامت با همان کفن محشور می شود.

همه حتی آنانی که در دنیا از نقایص جسمانی برخوردارند، در قیامت کامل محشور می شوند.

لذت دنیا، مانع لذت بهشت و رنج دنیا، موجب وصول به بهشت است.

در قیامت الیاس پیامبر مأمور برپایی قیامت است.

بهشت جای لذت های مادی نیست.

ب در قیامت خدا و بزرگان بنی اسرائیل داوری می کنند.

معاد هم جسمانی است و هم روحانی، لیکن تنها روح کیفر می بیند.

نیکوکاران در بهشت مخلدند و بدکاران از جهنم رهایی می یابند، جز برخی که مرتکب گناهان خاصی مانند زنای محصنه شده باشند. برخی گفته اند: این ها هم در جهنم جاودان نیستند، بلکه پس از دازده ماه به موجودی دیگر تبدیل می شوند.

بهشت هفت طبقه دارد و هر چه بالا رود، برای آنانی که کارهای خوبشان بیشتر است.

جهنم هفت طبقه دارد و هر چه پایین تر برود، جای افراد بدتر است.

ختنه نشده وارد بهشت نمی شود و ختنه شده وارد جهنم نخواهد شد، مگر کسی که خیلی بد باشد.

آتش جهنم بر دانشمندان تورات اثر نمی کند.

همه در فردای قیامت محکوم می شوند، جز قوم یهود.

روز شنبه جهنمیان استراحت می کنند و عذاب نمی بینند.

5 در مسیحیت: عقیده این ها عقیده قوم یهود است، جز این که: مسیحیان به زندگانی روحانی در قیامت معتقدند، نه جسمانی.

پس از مرگ داوری خصوصی و جزئی در مورد اعمال بشر به عمل می آید و داوری کلی و نهایی در قیامت است.

کلیسای کاتولیک می گوید: کسانی که پس از قیامت در برزخ تصفیه شوند، به

ص:470

بهشت می روند و بهشت دریافت محضرت خداوند است. کسانی که شایسته این پاداش نیستند، به دوزخ می روند.

کلیساهای اصلاحی (پروتستان (نیز این عقیده را دارند، جز دوره برزخ را.

مسیحیان شرط ورود به بهشت را مختون (ختنه شدن (نمی دانند.

تعداد نام های پیامبران در قرآن کریم

1. آدم: این کلمه عبری و غیر منصرف است و به معنای خاک سرخ می باشد.

اصل آن» آدام» بوده که برای تعریب الف وسط آن حذف شده است. 25 بار در قرآن کریم تکرار شده است. در قرآن کریم به عنوان اولین انسان از نسل انسان های فعلی معرفی شده و به عنوان آدم ابوالبشر آمده است. در سوره های بقره، اعراف، انبیا، حجر، طه، ص، بنی اسراییل و کهف در محورهای زیر سخن به میان آمده است:

1 - آفرینش آدم؛ ب. سجده فرشتگان و اعراض ابلیس؛ ج. فریب آدم توسط ابلیس و رانده شدن از بهشت؛ د. توبه آدم.

2 - ادریس: این کلمه غیر عربی است؛ از این روی غیر منصرف میباشد. 2 بار در قرآن کریم آمده است. میان شیث (جانشین آدم (و او چهار نسل فاصله است.

(آیه 75 سوره مریم، آیه 85 سوره انبیاء (.

3 - نوح: این کلمه عربی است. چون بسیار گریه میکرده به او نوح گفته اند. 43 بار در قرآن کریم تکرار شده است. اولین پیامبر اولوالعزم عمرش از همه پیامبران بیشتر بود و دوران نبوت او 950 سال بوده است؛ از این روی به او شیخ الانبیا لقب داده اند. قوم او به خاطر عدم ایمان عذاب شدند، همسر و فرزند او هم جزء عذاب شدگان بودند.

4 - هود: این کلمه عربی است. وی پس از نوح با چند واسطه آمده است. وی در سرزمین احقاف و میان قوم عاد زندگی میکرد. در تورات به نام» عابر» خوانده شده است. این کلمه 10 بار در قرآن کریم آمده که سه مورد آن به معنای یهودی است و در سوره الحاقه به سرگذشت او اشاره شده است.

5 - صالح: این کلمه عربی است و وی از پیامبران عرب میباشد. وی در سرزمین حجر (میان شام و حجاز (مبعوث شد. معجزه او شتری بود که از درون کوه بیرون آمد، مردم او را پی کردند و دچار عذاب صیحه آسمانی شدند. این نام 9 بار در قرآن کریم آمده است.

6 - ابراهیم: این کلمه غیر عربی و سریانی است و به معنای پدر مهربان میباشد.

وی از پیامبران اولوالعزم میباشد که دارای کتاب و شریعت است. وی در شهر بابل در عراق به دنیا آمد و به پیامبری رسید، در قرآن کریم در حول محورهای زیر مجادله ابراهیم با آذر، دشمنی او با بتها و شکستن بتها، داستان به آتش افکندن ابراهیم توسط نمرود و گلستان شدن آتش بررسی شده، که این نام 69 بار در قرآن کریم تکرار شده است.

7 - اسماعیل: این کلمه غیر عربی است و در زبان عبری» اسما» و» ئیل» به معنای بشنو، خدا بوده است. وی فرزند بزرگ ابراهیم است و مادرش هاجر میباشد که در نوجوانی ابراهیم او را به قربانگاه برد. این کلمه 12 بار در قرآن کریم تکرار شده است که میتوان از جمله آنها به قضایای بشارت تولد اسماعیل به ابراهیم و دستور قربانی او و قضیه بنای کعبه و کمک به ابراهیم در سوره های بقره، ابراهیم، انعام، مریم و صاد اشاره کرد. در آیه 54 سوره مریم اختلاف است که منظور از اسماعیل کیست.

8 - اسماعیل بن حزقیل: طبق روایات و نظر بخشی از تفاسیر، کلمه اسماعیل در آیه 54 سوره مریم اسماعیل بن حزقیل است که او را اسماعیل صادق الوعد

لقب داده اند. در روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده میفرماید: این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم نیست. او پیامبری از پیامبران است.

9 - اسحاق: این کلمه عربی نیست و غیر منصرف میباشد. وی فرزند دوم ابراهیم است که مادرش ساره میباشد. در قرآن کریم راجع به بشارت تولد اسحاق به ابراهیم، آیاتی وجود دارد و نام او در ردیف انبیاء ذکر شده است، این نام 17 بار در قرآن کریم بیان شده است.

10 - لوط: ظاهراً این کلمه عربی است. وی در زمان حضرت ابراهیم میزیست و با آن حضرت خویشاوند بود و به او ایمان آورد و خود پیامبر مردم شهر سدوم بود.

مردم این شهر به جهت عمل زشتی دچار زلزله شدید شده و نابود گشتند، همسر لوط هم جزء معذبین بوده است. این نام 27 بار در قرآن کریم در خلال سوره های اعراف، حجر، انبیاء و... ذکر شده است.

11 - یعقوب: این کلمه غیر عربی و ظاهراً عبری است و غیر منصرف میباشد.

وی فرزند اسحاق است. لقب وی» اسرائیل» است که به معنای عبد خدا میباشد.

(اسرا < عبد و ئیل < خدا (کلمه یعقوب 16 بار در قرآن کریم تکرار شده و کلمه اسرائیل 43 بار در قرآن تکرار شده است. بنی اسرائیل از نوادگان یعقوب هستند که همه اسباط دوازده گانه را شامل می شوند زیرا او دوازده فرزند داشت که اسرائیل نوادگان اویند.

12 - یوسف: این کلمه عبری است. یعقوب دوازده پسر داشت که یوسف زیباترین و محبوبترین آنان بود. داستان زندگی او به صورت یکپارچه در سوره یوسف آمده است. کلمه یوسف 27 بار در قرآن کریم ذکر شده که سوره ای نیز با این نام از طرف خداوند نازل شده. در آیه 84 سوره انعام وی در ردیف انبیاء عظام قرار گرفته و در سوره مؤمن به رسالت او تصریح شده است.

13 - ایوب: این کلمه غیر عربی و ظاهراً عبری و غیر منصرف به معنای بازگشت کننده میباشد. خدای متعال برای امتحان او را سالها به مرضی مزمن دچار کرد و او صبر و مقاومت کرد، از این روی صبر ایوب ضرب المثل شده است. کلمه ایوب 4 بار در قرآن کریم سخن به میان آمده که قرآن کریم او را به خاطر صبر و شکیبایی در برابر آزمایشات الهی می ستاید و او را دارای عزم و اراده عالی می داند.

14 - شعیب: ظاهراً این کلمه عربی است. وی در شهر مدین (شهری در کنار دریای سرخ (زندگی میکرد. کلمه شعیب 11 بار در قرآن کریم آمده است در خلال سوره های اعراف، هود، شعراء، عنکبوت ذکر شده، در سوره حفص آیات 22 تا 28 داستان ازدواج موسی با دختر شعیب و پناه بردن موسی به او ذکر شده است.

15 - موسی: این کلمه معرب» موشه» (از آب کشیده شده (در زبان عبری است.

وی از پیامبران الوالعزم و صاحب شریعت و کتاب آسمانی است و نام کتاب وی تورات میباشد. او فاتح و منجی یهود است و به پیروان وی یهودی میگویند. داستان زندگی موسی و بنی اسرائیل در سوره ها و آیه های متعددی آمده است، مانند سوره بقره، اعراف، طه، قصص، شعراء و... موسی بین قرن 15-13 قبل از میلاد به دنیا آمد، نام پدرش عمران و نام مادرش یوکابد است. وقایع زندگی موسی بیش از سایر پیامبران در قرآن آمده است، نام او 136 بار در قرآن کریم بیان شده است.

16 - هارون: این کلمه عبری و به معنای محبوب است و غیر منصرف میباشد.

وی برادر موسی است و در کنار او بود و موسی از خدا خواست که او را وزیرش قرار دهد و خدا درخواست او را اجابت کرد و او را در نبوت شریک موسی قرار داد، از این روی هر دو با هم به سوی فرعون رفتند. کلمه هارون 20 بار در قرآن کریم در خلال سرگذشت موسی ذکر شده است.

17 - الیاس: این کلمه عبرانی است و تعریب شده است. در قرآن کریم 2 بار این

کلمه آمده است و زندگانی او توضیح داده نشده است. گفته اند که او همانند خضر هم اکنون زنده است. (انعام 85، صافات 13 (

18 - یسع: ظاهراً این کلمه عبری و معرب ایشاع است. این نام در قرآن کریم 2 بار تکرار شده است. (انعام 86، ص 48 (

19 - ذوالکفل: این کلمه عربی است و غیر منصرف میباشد و 2 بار در قرآن کریم آمده است (انبیا 85، ص 48 (. چون سرپرستی بازماندگان یسع را بر عهده گرفت او را به ذالکفل لقب دادند که ارتباط با این مسئله بعضی از مفسرین آیات 244 تا 245 از بقره را مربوط به او دانسته اند.

20 - داود: این کلمه غیر عربی و ظاهراً عبری است. این کلمه 16 بار در قرآن کریم تکرار شده است که محورهای بحث قرآن کریم در مورد داود عبارتند از:

الف. داستان جنگ جالوت و طالوت که جالوت به دست داود کشته شد (بقره، آیه 246 تا 252 (

ب. به حضرت داود کتاب آسمانی داده شده و از انبیاست آیات 161 نساء و 57 انبیاء گویای آن است.

ج. طبق آیه 75 از سوره انبیاء پرندگان و کوه ها در تسخیر داود بودند و ایشان از صدای خوشی برخوردار بودند.

د. بنابر آیه 80 از سوره انبیاء و آیه 12 از سوره سبأ، خداوند آهن را برای داود نرم ساخت و به او صفت زره سازی آموخت.

ه. آزمایش شدن داود، سوره ص، آیه 25-16.

21 - سلیمان: این کلمه غیر عربی و معرب شلومه و غیر منصرف است. و فرزند داود است. وی علاوه بر مقام نبوت دارای مقام پادشاهی هم بود و زبان

حیوانات را میفهمید و باد و جنیان تحت تسخیر او بودند و تخت او به وسیله باد حرکت میکرد. این کلمه 17 بار در قرآن کریم تکرار شده که در سوره های بقره، نساء، انعام، انبیا، نمل، سبأ و ص می باشد.

22 - یونس: این کلمه غیر عربی و ظاهراً از کلمه یونانی ایونس گرفته شده است و غیر منصرف میباشد. قرآن کریم او را» ذوالنون» و» صاحب الحوت» لقب داده است. وی در نینوا مبعوث گردید. از اعجایب زندگی یونس این است که او پس از اینکه قومش را نفرین به عذاب کرد، از میان قومش به سوی دریا فرار کرد، بر کشتی سوار شد، در حمله یک نهنگ به کشتی، او در بین افراد داخل کشتی طبق قرعه ای که به نامش افتاد به سوی نهنگ پرتاب شد، نهنگ او را بلعید و در شکم آن زنده ماند، خداوند متعال جان یونس را بر اثر ذکر» لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین» نجات داد و اگر او این ذکر را نگفته بود تا روز قیامت در شکم نهنگ زندان بود. این کلمه 4 بار در قرآن کریم تکرار شده است که در سوره صافات و سوره قلم به سرگذشت او اشاره شده است. در سوره انبیاء به عنوان ذوالنون از او یاد شده است.

نام او به عنوان نام یکی از سوره ها هم درج شده است.

23 - زکریا: این کلمه معرب و اصل آن عبری است. وی که از متولیان بیت المقدس بود طبق قرعه سرپرستی مریم، مادر عیسی را بر عهده گرفت. وی برای گریز از مأموران حکومت جبار به درون درختی مخفی شد که مأموران درخت را با اره دو نیم کردند. این کلمه 7 بار در قرآن کریم تکرار شده است.

24 - یحیی: این کلمه هم میتواند عربی باشد، برگرفته از واژه حیات و میتواند عبری باشد (معرب یوحنّا (، وی پسر زکریا است و در نزد مسیحیان یحیی با عیسی پسر خاله میباشند. وی شباهتهایی به امام حسین علیه السلام دارد، از آن جمله که در شش ماهگی به دنیا آمد و به دست حاکم عیاشی سر از تنش جدا شد. این کلمه 5 بار در قرآن کریم آمده است، در آیه 13 از سوره مریم و آیه 34 از سوره آل عمران

ص:476

به نبوت او تصریح شده است و به داستان تولد عیسی و دعای زکریا در قرآن اشاره شده است.

25 - عُزَیر: این کلمه معرب عزرا است. 1 بار در قرآن کریم سوره توبه آیه 30 آمده است و مفسران گفته اند آن شخصی که آیه 259 سوره بقره میگوید که خدای متعال او را صد سال میراند و سپس زنده کرد، عزیر پیامبر است

26 - عیسی: این کلمه معرب کلمه» ایشوع» در زبان عبری است و به معنای مرد بزرگ و مبارک است. وی از پیامبران اولوالعزم است و کتاب او تورات میباشد. به پیروان وی مسیحی میگویند. مادر وی مریم از چهار زن بزرگ بهشتی است که بدون شوهر و با تمثل فرشته الهی (جبرئیل (برابر او باردار شد و در مدتی کوتاه عیسی را به دنیا آورد. و عیسی در گاهواره به سخن آمد و خود را عبدالله، پیامبر و صاحب کتاب معرفی کرد. نام او در قرآن به دو عنوان ذکر شده است: الف. به عنوان عیسی 25 بار، ب. به عنوان مسیح 10 بار. که در سراسر این قضایا که مربوط به او می باشند به تولد او و معجزات و پیشگویی او اشاره شده اما در آیه 48 آل عمران و 156 نساء تصریح دارد که عیسی نمرده و زنده است و بر عقیده به صلیب کشیده شدن او خط بطلان کشیده شده است. طبق برخی از روایات زمانی که یهودیان مخالف میخواستند او را به دار بیاویزند، خدای بزرگ او را نجات داد و فردی مشابه او را به دار آویختند.

27 - محمد: این کلمه عربی و به معنای ستوده است. و از پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت اسلام و کتاب آسمانی او قرآن است. وی آخرین پیامبر الهی است و پس از او پیامبری نخواهد آمد و هر کس پس از ایشان ادعای پیامبری کند دروغگو است. نام مبارکش در چهار سوره آل عمران 136، احزاب 4، محمد 2، فتح 29، 1 بار نیز بنابر آیه 79 از سوره اسراء نام محمود و 1 بار نام احمد در سوره صف آیه 16 برای آن حضرت آمده است. آخرین پیامبر الهی در سال عام الفیل متولد شد و در

چهل سالگی به پیامبری رسید. سیزده سال از رسالتش را در مکه و ده سال را در مدینه گذراند و در سال دهم هجری وفات نمود.

اینها اسم های پیامبرانی که نام آنها به طور صریح در قرآن کریم آمده این 27 نفر بودند.

ولی پیامبران دیگری نیز هستند که در قرآن اشاراتی به آنها شده ولی نام آنها به طور صریح نیامده، مانند:» اشموئیل» که در آیه ی 248 سوره ی بقره با تعبیر» وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ» به او اشاره شده است.

و» یوشع» که در آیه 60 سوره ی کهف با تعبیر» وَإِذْ قَالَ مُوسَی لِفَتَاهُ» به او اشاره شده است.

و» ارمیا» که در بقره آیه 259 با تعبیر» أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْیَهٍ»

و» خضر» که در کهف آیه 65 با تعبیر» فَوَجَدَا عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا»

و همچنین» اسباط بنی اسرائیل» که بزرگان قبائل بودند و در نساء آیه 163 تصریح شده که بر آنها وحی الهی نازل میشده و اگر در میان برادران یوسف نیز پیامبرانی وجود داشته در سوره یوسف به آنها اشاره شده است.

به طور کل لازم به توضیح است که در مواردی قرآن کریم به داستان برخی پیامبران اشاره می کند، بدون آنکه نام ایشان را متذکر شود؛ ولی در روایات نام آنها آمده است. بنای قرآن کریم بر این نبوده است که اسامی همه انبیاء را مطرح نماید، چنانکه در احادیث نیز نام تمام آن بزرگواران ذکر نشده است. قرآن کریم در این زمینه می فرماید:» رسولا قد قصصناهم علیک من قبل و رسلا لم نقصصهم علیک...» (سوره نساء آیه 164 ((شرح حال بعضی رسولان پیش از تو را بر تو حکایت کردیم و شرح حال برخی را نیز بر تو حکایت ننمودیم...» مداحی

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم

تعداد نقطه ها، حروف، کلمات و آیه های قرآن را بنویسید.

دانشمندان مسلمان برای به دست آوردن تعداد نقطه ها، حروف و کلمه ها و آیه های قرآن تلاش های زیادی کرده اند، ولی هنوز در بین آنها اختلاف نظر وجود دارد.

این اختلاف هم دلیل دارد: نوع خطّی که قرآن با آن نوشته می شود، اختلاف در تعیین کلمات و چگونگی جدا کردن آیه ها از هم، از دلایل مهم اختلاف نظر دانشمندان است. با این همه، نظر درست تر این است که:

تعداد آیه های قرآن 6236، تعداد کلمات قرآن 77437 و تعداد حروف قرآن 321180 یا 322770 و تعداد نقطه های قرآن 158461 است.

قرآن چند بسم الله دارد؟

قرآن کریم دارای 114 (بسم الله الرحمن الرحیم» است که 113 بار آن در اوّل سوره ها و یک بار آن هم در وسط سوره نمل آمده است. در آغاز سوره توبه» بسم الله» وجود ندارد، ولی چون سوره نمل دو» بسم الله» دارد یکی در اوّل و یکی هم در وسط تعداد» بسم الله» های قرآن با تعداد سوره ها برابرند.

کلمه» الله» چند بار در قرآن کریم آمده است؟

به نوشته دکتر محمود روحانی، این کلمه 2699 بار در قرآن کریم آمده است. این کلمه یکی از کلمه هایی است که خیلی در قرآن تکرار شده است. این تکرار به سبب اهمیّت یاد خدا در زندگی انسان است.

نام مبارک حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله چند بار در قرآن کریم آمده است؟

نام پیامبر عزیز ما پنج بار در قرآن آمده است که چهار بار با عنوان» محمّد» و یک بار هم با عنوان» احمد» از ایشان یاد شده است. نام محمّد در آیه های 144 سوره

آل عمران، 40 سوره احزاب، 2 سوره محمّد و 29 سوره فتح ذکر گردیده و نام احمد در آیه 6 سوره صف آمده است.

نام کدام پیامبر بیشتر در قرآن آمده است؟

پاسخ این پرسش حضرت موسی (علیه السلام (است. نام این پیامبر خدا 136 بار در قرآن آمده است. اما می دانید چرا نام حضرت موسی (علیه السلام (این قدر در قرآن تکرار شده است؟ زیرا زندگی آن پیامبر خدا و سرگذشت قوم آن حضرت یعنی مردم یهود درس های بسیار آموزنده ای برای ما دارد. خدا در سوره های مختلفی از آنها یاد کرده و اشتباه های آنان را بیان نموده، تا ما به مشکلات آنها گرفتار نشویم و خطاهای آنها را تکرار نکنیم.

نام چند زن در قرآن کریم آمده است؟

جز نام مبارک حضرت مریم ما در حضرت عیسی (علیه السلام (نام زن دیگری در قرآن نیامده است. البتّه نام زنان زیادی به صورت اشاره در قرآن ذکر شده است؛ مثلاً در آیه 33 سوره احزاب که درباره اهل بیت نازل شده، حضرت زهرا هم مورد نظر بوده است. هم چنین در آیه 71 سوره هود به همسر حضرت ابراهیم بدون ذکر نام اشاره شده است. در آیه های 11 سوره قصص، 23 نمل و 40 آل عمران و آیات بسیاری دیگر نیز از برخی زنان بی آن که اسمشان بیاید یاد شده است.

در قرآن چند مرتبه از حضرت مریم و حضرت عیسی (علیه السلام) نام آمده

در قرآن کریم از اول تا آخر، نام هیچ خانمی به صراحت، ذکر نشده غیر از حضرت مریم علیهاالسلام که نه تنها یک بار بلکه بیست بار ذکر گردیده و این نشانه ارزش آن بانو، از نظر اسلام و قرآن است.

البته از حالات و سرگذشت بانوانی در قرآن، بیان شده ولی با صراحت نیامده بلکه مثلا از زن فرعون با عبارت (وامرأه فرعون (یاد کرده است با اینکه این خانم از

شکنجه دیده ه و شهید شده در راه حق است، ولی نامش به صراحت نیامده است، یا از مادر موسی علیه السلام با عبارت (و أوحینا الی أم موسی (آمده و از بانوان دیگر ولی از حضرت مریم علیهاالسلام، بیست مرتبه یا 34 مرتبه، بصراحت نام برده شده است.

تنها سوره ای که به نام یک زن است !

سیمای سوره مریم

سوره مریم نوزدهمین سوره ی قرآن، دارای نود و هشت آیه و در مکّه نازل شده است. (بعضی دو آیه 58 و 71 را مدنی می دانند (در تفسیر خازن عدد کلمات آن را هفتصد و هشتاد و عدد حروفش را سه هزار و هفتصد گفته اند.

در تفسیر المیزان می خوانیم: خداوند در دو آیه ی آخر این سوره می فرماید:

هدف ما از نزول این سوره، بشارت و انذار است و این هدف در قالب زیبای داستان زندگی پیامبران آمده است.

نام این سوره از آیه 16 آن گرفته شده، نام مریم 34 بار در قرآن آمده است و خداوند نام هیچ زنی را با اسم خاص در قرآن ذکر نکرده، جز مریم و تنها سوره ای که به نام یک زن در قرآن نامیده شده، همین سوره مریم است.

فضیلت سوره

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله (چنین نقل شده است که هر کس این سوره را بخواند به تعداد کسانی که زکریا و یحیی و مریم و عیسی و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل، را تصدیق یا تکذیب کردند و همچنین به تعداد کسانی که (به دروغ و تهمت (برای خدا فرزندی قائل شدند و نیز به تعداد کسانی که فرزند قائل نشدند هر یک از آنها خداوند ده حسنه به او می دهد. (مجمع البیان ذیل آیه (

در حقیقت این حدیث دعوت به تلاش و کوشش در دو خط مختلف میکند:

خط حمایت از پیامبران و پاکان و نیکان، و خط مبارزه با مشرکان و منحرفان و آلودگان، زیرا می دانیم این ثوابهای بزرگ را به کسانی نمی دهند که تنها الفاظ را بخوانند و عملی بر طبق آن انجام ندهند، بلکه این الفاظ مقدس مقدمه ای است برای عمل.

و نیز در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام (می خوانیم هر کس مداومت به خواندن این سوره کند از دنیا نخواهد رفت مگر اینکه خدا به برکت این سوره او را از نظر جان و مال و فرزند بی نیاز می کند. (مجمع البیان ذیل آیه (.

این غنا و بی نیازی مسلما بازتابی است از پیاده شدن محتوای سوره در درون جان انسان و انعکاسش در خلال اعمال و رفتار و گفتار او.

محتوای سوره

این سوره از نظر محتوا دارای چندین بخش مهم است:

1 - مهمترین بخش این سوره را قسمتی از سرگذشت زکریا و مریم و حضرت مسیح علیه السّلام و یحیی و ابراهیم قهرمان توحید و فرزندش اسماعیل و ادریس و بعضی دیگر از پیامبران بزرگ الهی، تشکیل می دهد که دارای نکات تربیتی خاصی است.

2 - قسمت دیگری از این سوره که بعد از بخش نخست مهمترین بخش را تشکیل می دهد مسائل مربوط به قیامت و چگونگی رستاخیز و سرنوشت مجرمان و پاداش پرهیزکاران و مانند آن است.

3 - بخش دیگر مواعظ و نصائحی است که در واقع مکمل بخشهای گذشته می باشد.

4 - بالآخره آخرین بخش، اشارات مربوط به قرآن و نفی فرزند از خداوند و مساله شفاعت است که مجموعا برنامه تربیتی مؤثری را برای سوق نفوس انسانی به ایمان و پاکی و تقوا تشکیل می دهد.

مهمترین بخش این سوره را قسمتی از سرگذشت زکریا و مریم و حضرت مسیح علیه السّلام و یحیی و ابراهیم قهرمان توحید و فرزندش اسماعیل و ادریس و بعضی دیگر از پیامبران بزرگ الهی، تشکیل می دهد که دارای نکات تربیتی خاصی است

تکرار نام مریم در قران

خلاصه نتایج:

مریم

33 بار

ومریم

1 بار

آیاتی که لغت مورد نظر در آنها تکرار شده است:

مریم

3:443:453:454:1564:1574:1714:1715:175:175:465:725:75
2:872:2533:363:373:423:43

9:3119:1619:2719:3423:5033:743:5757:2761:661:14
5:785:1105:1125:1145:116

ومریم

66:12

منابع و مدارک بیواسطه و با واسطه

15 - قرآن کریم.

16 - نهج البلاغه.

«آ»

17 - 1000 آیه نزلت فی الامام علی علیه السلام، هاشم بحرانی، تحقیق و تعلیق الشیخ نعیم الأسدی

ص:483

لبنان - بیروت، الطبعه الاولی 1430.

18 - آستان قدس رضوی، اول، 1374 ش؛

19 - آثار اسلامی مکه و مدینه: رسول جعفریان، قم، مشعر، 1386 ش؛

20 - آخرین گفتار:.

«الف»

21 - الاحتجاج: ابومنصور الطبرسی) م. 520 ق. (، به کوشش سید محمد باقر، دار النعمان، 1386 ق؛

22 - اسد الغابه: ابن اثیر علی بن محمد الجزری) م. 630 ق. (، بیروت، دار الکتاب العربی؛

23 - اعلام الوری: الطبرسی) م. 548 ق. (، قم، آل البیت علیهم السلام، 1417 ق؛

24 - الامالی: الصدوق) م. 381 ق. (، قم، البعثه، 1417 ق؛

25 - امتاع الاسماع: المقریزی) م. 845 ق. (، به کوشش محمد عبدالحمید، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1420 ق؛

26 - انوارالبهیه، قمی، شیخ عباس، مترجم محمدی اشتهاردی، ناصر، قم، 1380 ق، چاپ سوم.

27 - اختیار معرفه الرجال (کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی)، دانشگاه مشهد، 1348 ش

28 - اندیشوران حوزه کلیه حقوق برای پایگاه حوزه محفوظ است

29 - الارشاد، مفید، ترجمه و شرح فارسی: محمدباقر ساعدی، تصحیح: محمدباقر بهبودی، بی جا، انتشارات اسلامیه، 1380 ش.

30 - الغیبه: شیخ طوسی.

31 - انساب الاشراف: البلاذری) م. 279 ق. (، به کوشش زکار، بیروت، دار الفکر، 1417 ق؛

32 - الانوار فی مولد النبی محمدصلی الله علیه و آله: عبدالله بکری) م. 526 ق. (، به کوشش فضال، رضی، قم، 1411 ق؛

33 - امام سجاد؛ جمال نیایشگران، احمدترابی.

34 - اثبات الوصیه: مسعود.

35 - اثبات الهداه: حرّ عاملی.

36 - اربعین: خاتون آبادی،

37 - انوار جاویدان: محمدحسین جلالی، بی جا، بی تا.

38 - البدایه والنهایه: ابن کثیر) م. 774 ق. (، به کوشش علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی،

ص:484

1408 ق؛

39 - الخصائص الفاطميه: محمد باقر الكجورى م. 1313 ق، به كوشش سيد على جمال، الشريف الرضى، 1380 ش؛

40 - الدر النظيم: ابن حاتم العالمى م. 646 ق، قم، النشر الاسلامى؛

41 - السيره الحلبيه: الحلبى) م. 1044 ق. (، بيروت، دار المعرفه، 1400 ق؛

42 - السيره النبويه: ابن هشام) م. 213-8 ق. (، به كوشش محمد محيى الدين، مصر، مكتبه محمد على صبيح و اولاده، 1383 ق؛

43 - الصحيح من سيره النبى صلى الله عليه و آله: جعفر مرتضى العاملى، بيروت، دار السيره، 1414 ق؛

44 - الطبقات الكبرى: ابن سعد) م. 230 ق. (، به كوشش محمد عبدالقادر، بيروت، دار الكتب العلميه، 1418 ق؛

45 - الفوائد الكامنه: السيوطى) م. 911 ق. (، رياض، مكتبه الساعى، 1408 ق؛ الكافى: الكلينى) م. 329 ق. (، به كوشش غفارى، تهران، دار الكتب الاسلاميه، 1375 ش؛

46 - الكامل فى التاريخ: ابن اثير على بن محمد الجزرى) م. 630 ق. (، بيروت، دار صادر، 1385 ق؛

المغازى: الواقدى) م. 207 ق. (، به كوشش مارسدن جونس، بيروت، اعلمى، 1409 ق؛

47 - الصحيح من سيره امام على، أوالمرتضى من سيره المرتضى، جعفر مرتضى عاملى، ناشر اولاءالمنتظر، 1430 ه. ق/ 1388 ه. ش، دفتر تبليغات اسلامى.

48 - الاصابه فى تمييز الصحابه، احمد بن على بن حجر عسقلانى، تحقيق عادل عبد الموجود، بيروت، دار الكتب العلميه، 1415 ق.، چاپ اول.

49 - ابن عبدالبر اندلسى.

50 - الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، 1412 ق.، چاپ او ل.

51 - المستدرک علی الصحیحین، الحافظ ابو عبدالله، محمد بن عبدالله بن الحاکم النیشابوری؛ تحقیق یوسف المرعشی، بیروت، دارالمعرفه، 1406 ق.

52 - الامالی، شیخ صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی؛ تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه، قم، مؤسسه البعثه، 1417 ق.

ص:485

53 - الغدیر، امینی، شیخ عبدالحسین؛ بیروت، دارالکتب العربیه، 1397، چاپ چهارم.

54 - المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم: ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن جوزی، تحقیق محمد عبدالقادر، بیروت دارالکتب العلمیه، 1412 ق.، چاپ اول.

55 - المحّجه البیضاء: ملا محسن فیض کاشانی.

56 - التهذیب:.

57 - الامام محمد بن علی الباقر علیه السلام: الشیخ عبداللّه البحرانی الاصفهانی و مستدرکاتها: السیّد محمدباقر بن المرتضی الموحد الابطحی الاصفهانی، قم، مؤسسه الامام المهدی، 1413 ق.

58 - اخبار الزینبات: العلاّمه ابی الحسین یحیی بن الحسن بن جعفر الحجه بن عبیداللّه الاعرج بن الحسین الاصغر بن الامام السجاد علیه السلام، نشره و قدّم له: محمد الجواد الحسینی المرعشی النجفی، لازم به توضیح است که این کتاب از منابع معتبر قرن سوم هجری است و تنها کتابی است که نام مادر امام باقر (علیه السلام) را زینب نوشته است. در کتابهای دیگر از این بانوی بزرگوار با این اسم یادی نشده است. مأخذ کتاب » الزینبات فی بیت النبوه «، نشوه علوانی، دمشق، 1418 که در ص 164 که از این بانو یاد نموده نیز همین کتاب» اخبار الزینبات «است.

59 - اعیان الشیعه: العلامه السیّد محسن الامین.

«ب»

60 - بحار الانوار: المجلسی) م. 1110 ق. (، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1403 ق؛

61 - برگرفته از کتاب: مهدی پور، علی اکبر، گزارش لحظه به لحظه از میلاد نور.

«پ»

62 - پرسش ها و پاسخ ها: دفتر سیزدهم، دفتر نشر معارف، قم، اول، 1382 ش.

63 - پژوهشی درباره زندگانی حضرت نرگس، مادر امام مهدی (عج) پدیدآورنده: طیبی، ناهید، نشریه: پیام زن، شماره نشریه: 105

64 - پایگاه اینترنتی پرشین وی.

«ت»

65 - تاریخ طبری) تاریخ الامم و الملوک (: الطبری) م. 310 ق. (، به کوشش گروهی از علما، بیروت، اعلمی، 1403 ق؛

ص:486

66 - تاریخ سامرّا: شیخ ذبیح الله محلاّتی،

67 - تاريخ اليعقوبى: احمد بن يعقوب) م. 292 ق. (، بيروت، دار صادر، 1415 ق؛

68 - تاريخ مدينه دمشق: ابن عساكر) م. 571 ق. (، به كوشش على شيرى، بيروت، دار الفكر، 1415 ق؛

69 - تنقيح المقال فى علم الرجال: مامقانی.

70 - تاریخ محمدی: شیخ حسن کاشی.

71 - تواريخ النبى و الآل، الشيخ محمدتقى تسترى.

72 - تذکره الخواتین:.

73 - تفسير الكبير: الفخر الرازى) م. 606 ق. (، قم، دفتر تبليغات، 1413 ق؛

74 - تفسير كنزالفوائد: ميرزا محمدالمشهدى القمى، تحقيق مجتبى عراقى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، 1407 ق.

75 - تفسير صافى: ملا محسن فيض كاشانى، تحقيق شيخ ع حسين اعلمى، تهران، مكتبه الصدر، 1416 ق.

«ج»

76 - جامع البيان: الطبرى) م. 310 ق. (، به كوشش صدقى جميل، بيروت، دار الفكر، 1415 ق؛

77 - جرعه ای از کوثر: سبحانی نسب، علیرضا، پژوهشی پیرامون اسامی و القاب فاطمه زهراء (علیه السلام).

78 - جلوه های اعجاز معصومین:.

79 - جلاءالعیون: علامه مجلسی.

«چ»

80 - چشمه در بستر:

81 - چهل داستان و چهل حدیث از امام حسن عسکری (علیه السلام): عبدالله صالحی. انتشارات مهدی یار قم.

«ح»

82 - ح ق الیقین: علامه مجلسی. چاپ ذوی القربی، قم.

83 - حاشیه بحارالانوار:

84 - حبیب السیر: غیاث الدین بن همام الدین الحسینی) خواندامیر (، کتابفروشی خیام.

85 - حدیقه الشیعه: مقدس اردبیلی.

ص:487

86 - حیاه الامام محمد باقر علیه السلام: باقر شریف القرشی، بیروت، دارالبلاغه.

87 - حیاه الامام العسکری (علیه السلام): محمّد جواد طبسی.

«خ»

88 - خصائص فاطمیه: محمدباقر کُجوری مازندرانی، تحقیق صادق حسن زاده، ناشر آل علی، چاپخانه سرور.

89 - خدمات متقابل اسلام و ایران: صدرا، قم، نهم، 1357 ش.

«د»

90 - دائره المعارف بزرگ اسلامی: زیر نظر بجنوردی، مرکز دائره المعارف بزرگ، تهران، 1372 ش؛

91 - دائره المعارف قرآن کریم: مرکز فرهنگ و معارف قرآن، قم، بوستان کتاب، 1386 ش؛

92 - دلائل النبوه: البیهقی) م. 458 ق. (، به کوشش عبدالمعطی، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1405 ق؛

93 - داستان دوستان: محمّدی ری شهری.

94 - داستان ازدواج معصومین (علیه السلام): ابراهیم بابائی آملی، نشر نجبا، قم، دوم، 1381 ش.

95 - دایره المعارف تشیّع: نشر شهید سعید محبّی، تهران، 1375.

«ر»

96 - رجال برقی: برقی، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد، نسخه خطی، شمار 18/6955، کتابخانه مرکزی 49 دانشگاه تهران، و انتشارات دانشگاه تهران، شماره 857، همراه رجال ابن داوود 1342 ش.

روضه الواعظین: الفتال النیشابوری) م. 508 ق. (، به کوشش سید محمد مهدی، قم، الرضی؛

97 -.رو ض الفائق:.

98 - ریاحین الشریعه: تألیف ذبیح الله محلاتی، در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه محمد آخوندی، بازار سلطانی تهرانی.

99 - ریحانه الادب: میرزا محمدعلی مدرس تبریزی، انتشارات خیام، 1374؛

100 - ره آورد خانه خدا: فروزنده مستوفی،) درّی 1349.

«ز»

101 - زیارت جامعه کبیره.

102 - زندگینامه فاطمه بنت اسد:.

103 - زنان فاضله در صحنه دانش و اندیشه، نعمت الله حسینی) کهلائی (، انتشارات عصر انقلاب،

ص:488

زمستان 1384

104 - زنان مرد آفرین تاریخ: محمد محمدی اشتهاردی، قم، مؤسسه انتشارات نبوی، 1376، 105 - 106 - زندگانی عسکریّین (علیه السلام)، ابوالقاسم سحاب.

107 - زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام)، سید جعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، پنجم، 1373 ش؛

108 - زندگانی امام صادق جعفر بن محمد (علیه السلام)، شهیدی، سیدجعفر، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1384 ش.

109 - زندگانی رهبران اسلام (انوار البهیّه): شیخ عبّاس قمی، ترجمه سیّد محمّد صحفی، اسلامیّه، تهران، 1360 ش.

110 - زندگانی حضرت مهدی) عجّ «: حبیب الله طاهری، ص 183، نشر مشهور، قم، اوّل، 1378 ش.

111 - زندگانی امام زین العابدین (علیه السلام)، عبدالرزاق مقرم، ترجمه حبیب روحانی.

112 - زندگانی حضرت امام حسین سید الشهداء) ثارالله (، عمادزاده.

113 - زن در آیینه جلال و جمال، ص 168، آیه اللّه جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، 1375 ش.

«س»

114 - سبل الهدی: محمد بن یوسف الصالحی) م. 942 ق. (، به کوشش عادل احمد و علی محمد، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1414 ق؛

115 - سیره المصطفی نظره جدیده: هاشم معروف الحسنی) م. 1404 ق. (، بیروت، دار التعارف، 1416 ق؛

116 - سیرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله): ابن هشام، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، تصحیح مهدوی، خوارزمی، چاپ دوم، 1361.

117 - سیمای فاطمه ی زهرا (س) در قرآن و عترت:.

118 - سیمای آفتاب:

119 - سیری در سیره ائمّه اطهار (علیه السلام).

120 - سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، علی اکبر ذاکری، دفتر تبلیغات اسلامی، دوم، 1373 ش.

121 - سیراعلام النبلاء، ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، موسسه الرساله، بیروت، 1405 ق.

122 - سفینه البحار: حاج شیخ عباس قمی.

ص:489

123 - سلسله آل بیت النبی) ص):.

124 - سیره حلبی: به نقل از فروغ ابدیت.

«ش»

125 - شرف النبی صلی الله علیه و آله: ابوسعید واعظ خرگوشی) م. 406 ق. (، به کوشش روشن، تهران، بابک، 1361 ش؛

126 - شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، داراحیا الکتب العربیه، 1378 ق.

«ع»

127 - عوالم المعارف الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال:.

«ف»

128 - فاطمه بنت أسد علیهاالسلام، بانوان نمونه: مصطفی محمدی اهوازی، قم، انتشارات نورالسجّاد، اسفند 1378.

129 - فروغ ولایت: جعفر سبحانی، انتشارات توحید، سال 1380.

130 - ف اطمه تجلیگاه انوار آفرینش: سید مجتبی برهانی؛ به نقل از احقاق الحق.

131 - فرائد السمطین:

132 - فرهنگ سخنان حضرت فاطمه علیها السلام): تالیف محمد دشتی

133 - فاطمه ی زهرا (س)، شادمانی دل پیامبر: رحمانی همدانی، احمد.

134 - فاطمه ی زهرا (س) در کلام اهل سنّت:.

«ک»

135 - کشف الغمّه فی معرفه الائمه، العلامه المحقق ابی الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی،

بیروت، دار الکتاب الاسلامی، 1401، ه. ق،

136 - کمال الدّین،) اکمال الدّین (: ترجمه کمره ای.

137 - کتاب: مقام پدر و مادر در اسلام:.

«گ»

138 - گنجینه های ویران:.

ص:490

139 - گروه فرهنگی: / حوزه آئین و اندیشه.

«م»

140 - ماهنامه موعود: شماره 97، پروین دخت اوحدی حائری

141 - معصوم هفتم و هشتم: جواد فاضل، مؤسسه مطبوعاتی علمی.

142 - مسندالامام العسکری (علیه السلام): عزیزالله عُطاردی،

143 - معالم الزلفی فی معارف النشأه الاولی و الاخری: سید هاشم بحرانی) م. 1107 ق. (، تهران؛

144 - مکه در بستر تاریخ: نعمت الله صفری، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، 1386 ش؛

145 - مناقب آل ابی طالب: ابن شهر آشوب) م. 588 ق. (، به کوشش گروهی از اساتید، نجف، المکتبه الحیدریه، 1376 ق؛

146 - مقاتل الطالبیین: ابوالفرج اصفهانی، تحقیق کاظم المظفر، قم، دارالکتب الاسلامیه، 1288 ش.

147 - مناقب: ابن شهرآشوب.

148 - مقتل الحسین: خوارزمی.

149 - مؤسسه فرهنگی موعود عصر (عج)، (1391).

150 - میقات حج) فصلنامه (: تهران، حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت؛ نقد و بررسی گزارش های زندگانی پیش از بعثت پیامبرصلی الله علیه و آله: رمضان محمدی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، 1387 ش.

151 - مادر پیامبر (صلی الله علیه و آله): بنت الشاطی، ترجمه احمد بهشتی، سازمان تبلیغات اسلامی.

152 - معارف و معاریف:.

153 - معجم البلدان:.

154 - مهدی موعود، ترجمه علی دوانی.

155 - منتهی الآمال: شیخ عباس قمی.

156 - منتخب الاثر: لطف الله گلپایگانی.

157 - مسند احمد: به نقل از پاسخ به شبهات عزاداری، آقای رجبی.

158 - مجمع الزوائد؛ الهیثمی، دارالکتب العلمیه - بیروت، 1988 م؛

159 - محدثات الشیعه: دکتر نهلا غروی نائینی.

«ن»

ص:491

160 - ناسخ التواریخ: حضرت علی بن الحسین السجاد (علیه السلام) مؤسسه مطبوعات دینی، قم.

161 - نجم الثاقب: محدث نوری.

162 - نهایه الارب، نویری، ترجمه دامغانی.

«و»

163 - وسائل الشیعه: شیخ حر عاملی.

164 - واحد پژوهش مؤسسه فرهنگی موعود

ص:492

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109